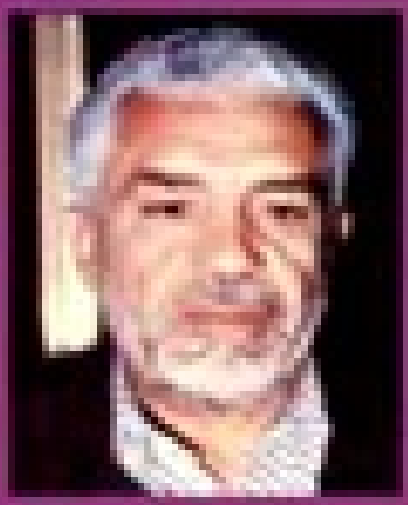


تالیف: شهید دکتر سید رضا پاکنژاد

جلد اول تا چهلم

اولین دانشگاه

و آخرین پیامبر

اولین دانشگاه و آخرین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

مشخصات کتاب

سرشناسه : پاک نژاد، رضا، 1303 - 1360.

عنوان و نام پدیدآور : اولین دانشگاه و آخرین پیامبرصلی الله علیه و آله و سلم/ از رضا پاک نژاد.

وضعیت ویراست : ویراست 2.

مشخصات نشر : تهران: کتابفروشی اسلامیه، 1360 -

مشخصات ظاهری : 40 ج.

شابک : 220 ریال (ج. 2) ؛ 180 ریال (ج. 19) ؛ 180 ریال (ج. 20) ؛ 80 ریال (ج. 7، چاپ ؟) ؛ 80 ریال (ج. 1، چاپ سوم)

وضعیت فهرست نویسی : برون سپاری

یادداشت : فهرستنویسی براساس جلددوم، 1363.

یادداشت : چاپ سوم:ج. 1: 1388(فیپا)

یادداشت : چاپ چهارم.

یادداشت : ج.7 (چاپ ؟: 1354) .

یادداشت : ج. 1(چاپ سوم: 1349).

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

مندرجات : ج. 3. میکروب شناسی - زیست شناسی حیوانی - جنین شناسی.-- ج. 19 و 20. بهداشت لباس.--

موضوع : اسلام و علوم

موضوع : اسلام و بهداشت

موضوع : اسلام و مسائل اجتماعی

رده بندی کنگره : BP232/پ2 الف8 1363

رده بندی دیویی : 297/485

شماره کتابشناسی ملی : م 63-2840

ص:1

جلد 1

اشاره

جلد اول: میکرب شناسی - زیست شناسی حیوانی- جنین شناسی چاپ شده در سالهای 1343-1344-1346 و هم اکنون 1349

جلد دوم: بهداشت شهر - بهداشت اجتماع، چاپ سالهای 1345-1347

جلد سوم : بهداشت غذا و تغذیه (فلسفه روزه - دانستنیهائی از غذا) 1346- 1349

جلد چهارم: بهداشت غذا و تغذیه (چه باید خورد و چگونه باید خورد و ...) 1347.

جلد پنجم : بهداشت غذا و تغذیه (عسل) 1348

جلد ششم : بهداشت غذا و تغذیه (شیر) 1349

از انتشارات

کتابفروشی اسلامیه

حق چاپ محفوظ است

نقل مطالب کتاب با ذکر مأخذ بلامانع است.

تذکر اول:

از آنجائیکه بسیاری از آیات قرآن دارای معانی گوناگون است و از اینرو که لغات و واژه ها در زبان عرب دارای استعداد خاصی است که میتوان با یک لغت به چند معنی اشاره نمود لذا نگارنده کوشیده است آن معنی را انتخاب کند که با وضع کتاب و موضوع مورد بحث تناسب داشته باشد.

تذکر دوم:

در ترجمه آیات و روایات همواره نظر بمقداد و روح آن بوده و برای آنکه ترجمه فارسی سلامت خود را حفظ کند بیشتر توجه به ترجمه آزاد بوده است.

تذکر سوم:

نقل مطالب این کتاب جزء و کلا با ذکر مأخذ مجاز است و چون در اثر بذل توجه و عنایت دانشمندان سراسر کشور چاپ سوم این کتاب غلط کمتری دارد مترجمان محترم میتوانند از این چاپ سوم به بعد را برای ترجمه انتخاب و چنانچه میل به ترجمه داشتند با اینجانب مکاتبه فرمایند و در مورد ترجمه جلدهای بعد نیز روش به همین نحو خواهد بود و اجازه ترجمه جداگانه تذکر داده خواهد شد...

تذکر چهارم:

ما نمیخواهیم آیات قرآن را با نظریه ها و تئوریها و حدسیات علمای غرب تطبیق کرده و مسرت خود را به این عنوان که خدای ناکرده آیه ای از قرآن به یادداشت و پیش نویس فلان دانشمندی تائید میگردد ابراز داریم بلکه میخواهیم بگوئیم که بسیاری از دانشمندان با کوشش خستگی ناپذیر توانسته اند نقب از چهره بعضی رازهای نهان در آفرینش آنچنان بردارند که مورد تایید قرآن یعنی خدا قرار گیرند.

ستایش

دانشجویان بطرف کلاس هجوم آوردند ، معلوم شد استاد است می آید درس بدهد .

عصری بود از آبان ماه 1334 ، سال چهارم پزشکی .

دانشجویان از روی علاقه کلاس را پر کردند ، زیرا استاد بر دانش خود مسلّط بود ، خوب درس میداد و صدای رسا و گیرائی داشت .

درس شروع شد .

اگر کشش نوک قلمها و همهمه نفسها نبود سکوت و آرامش خاصّی بود . فقط صدای استاد از داخل کلاس شنیده میشد و صدای سرفه من که سرما خورده بودم . صدای سرفه با این مجلس که وضع خاصّی داشت و با عظمت و وقار و خاموش بود جور در نمی آمد ، ناراحت میشدم ، همینکه سعی میکردم جلوگیری کنم از نوشتن عقب می افتادم ، تصمیم گرفتم از کلاس خارج شوم .

ناگهان دانشجوئی گفت آه ای خدا . صدا هم از ته دل بود ، هم از ته کلاس ، اندکی دنباله دار بود و بلند ، بعضی ها لبخند زدند ، قلمها مکثی کردند ، و برای اینکه عقب نیفتند باز چرخیدند . قیافه استاد درهم رفت ، چند کلمه دیگر گفت تا

مطلب کامل شد . سخن خود را قطع کرد ، در عرض کلاس چند مرتبه قدم زد شاید سه چهار دقیقه شد .

ناگهان ایستاد و گفت ، ای آقائیکه اسم خدا را چنین بردی متوجّه باش به ساحت قدسش جسارتی نشود ، آنقدر بتو بگویم من عقیده دارم اگر کسی گفت خدا جبرئیل فرستاد ، خدا قرآن نازل کرد ، خدا با موسی تکلّم نمود ، با عیسی و محمّد چنین و چنان ، باید توبه کند ، پیشگاه مقدّس او و این نسبت ها هیچگونه تناسبی ندارد ، من تعجّب کردم ! در کتابهای آسمانی است که خدا جبرئیل را فرستاد ، با موسی تکلّم نمود ، بعلاوه هیچ پیغمبری نگفت که از این قبیل حرفها نگوئید و اگر گفتید توبه کنید ، و هیچ کتاب آسمانی کسی را از گفتن این سخنان ممنوع نساخت ، یک چشمم گریان بود که اینها چیست میگوید ، و چشم دیگرم خندان که استاد تا چه پایه متوجّه عظمت مقام الهی است که حاضر نمی شود هیچگونه نسبتی بذات مقدّسش داده شود .

سالی گذشت .

جلو بالکن اطاقم بودم ، بر روی صندلی راحتی که داشتم صدای اذان بلند شد . بیاد سخن استاد افتادم ، گفتم از قراری که استاد عقیده داشت ، هر چه در اذان و نماز میگوئیم نسبتهائی است که بخدا داده می شود و باید توبه کنیم . اگر میگوئیم اللّه أکبر ، خدا بزرگتر از آن است که وصف کرده شود باید توبه کنیم که در برابر ذات مقدّسش اسم بزرگی یا کوچکی و مقدار و اندازه برده ایم . وقتی به ألحمد للّه رسیده و همه چیز را مخصوص خدا دانستیم باید پوزش بطلبیم زیرا در کنار نام مقدّسش اسم(چیز)و غیر او را آورده ایم .

اگر لا اله الاّ اللّه گفتیم و خط بطلان بر هر معبودی سوای او کشیدیم باز باید از این نسبتی که داده ایم معذرت بخواهیم (1)

در فکر بودم شاید ربع ساعت نشد متوجّه شدم که :

اسلام این موضوع را جدّی تر گرفته می فرماید :

هنگامیکه کلام خدا خوانده می شود باید ساکت بود و آنرا شنید (در نماز جماعت امام حمد و سوره میخواند دیگران می شنوند و هنگام قرائت قرآن نیز باید بدستور قرآن ساکت بود و گوش داد سوره اعراف ، آیه 202 و اذا قرء القرآن فاستمعوا له و أنصتوا) .

اما اگر غیر از کلام خدا حرفی و حتی حرکتی در کار بود چون در خور شأن و مقام عظمت الوهیّت وی نیست باید ابتدا او را منزّه از هر چیز و نسبتی دانست یعنی در حقیقت اوّل توبه کرد که چنین نسبت هائی را بذات مقدّسش میدهد و بعد ستایش خود را بجا آورد چنانچه دستور داریم اوّل بگوئیم سبحان اللّه (خدا منزّه است) و سپس گفته شود ألحمد للّه و لا اله الاّ اللّه و اللّه اکبر ، یا اگر حرکتی مینمائیم (رکوع یا سجود) باز در هر یک از آنها بگوئیم سبحان اللّه .

آیا در تمام جهان میتوان اجتماع دیگری را جز مسلمانان سراغ گرفت که به توحیدی چنین بی آلایش مفتخر باشند و خدای را اینگونه منزّه ستایش کنند؟.

نویسنده با آنکه میداند شایسته است آغاز نویسندگی با حمد و سپاس الهی باشد و رسم هم چنین است ولی پوزش خواسته با کلمه مقدّس سبحان اللّه شروع میکند .

1- زیرا ذکری از تعداد (کمیّتی از معبودهای باطل) در برابر ذات مقدّسش نموده ایم .

سبحان اللّه

درود

جوانی مرا دعوت کرد از مرد بیماری عیادت کنم که بیهوش است و چند پزشک دیگرهم برای مشورت خواهند بود ، رفتم ، همکاران محترم نشسته بودند بر بالین بیماری که به اغمائی عمیق فرو رفته و عفریت مرگ بر او لبخند می زد . نجات بیمار فوریّت دارد ، و لذا نباید از هیچ اقدامی دریغ داشت .

آدمی بیمار که شعور خود را از دست داده مشاهده می شود ، ولی بدون شک آرزو دارد بیشتر از نعمت حیات کامیاب شود ، زن و فرزندش نیز آرزومند پایان این منظره تلخند و از خدا می خواهند بار دیگر بیمارشان بتواند از طبیعت زیبا استفاده ببرد و به خانواده بی سرپرستش استفاده برساند .

اطرافیان به پزشکان نگران بودند و پزشکان به بیمار ، همسر بیمار التماس میکرد و کودکانش با گردش دیدگان اظهار عجز و کوچکی می نمودند ، باشد که بیمارشان از چنگال مرگ برهد و بار دیگر بتواند در هوای دنیا نفس بکشد و نان و آبی برای خانواده بیاورد .

پزشکان بالإتفاق دستوری دادند و داروئی تجویز نمودند که با آن بیمار از حالت اغماء بیرون آید و توانائی سخن گفتن بیابد و در این صورت به سؤالات پاسخ دهد و تشخیص و درمان آسانتر گردد .

در اجتماع نیز چنین است ، رهبری که بر بالین اجتماع

به اغماء فرو رفته ای رسیده باید أوّلین دستور را آنچنان دهد که به اغماء افتادگان را هوشیار سازد و مردگان متحرّک را به جنبش آورد .

اجتماع بیمار بلکه دنیای بیماری را تاریخ نشان میدهد ، که مفاسد اخلاقی رشته حیاتش را مقراض (قیچی) میکند . بت پرستی اعصابش را به سرکشی کشانده ، و پراکندگی را به اعلا درجه رسانده است . آدم کشی دلها را افسار گسیخته کرده ، هر کس به هوای نفْس خود تسلیم است . زنا اعضاء تناسلی جامعه را به امراض مقاربتی داغ نموده ، گلوی بقای نسل را می فشارد . میگساری سلّولهای نجیب بدن اجتماع را آزرده می ساخت و بشر را به شر می کشاند . قمار مغزها را خمود ، و همه را به یکدیگر بدبین کرده بود .

ربا چرخ اقتصاد را در گل و لای تجمّع سرمایه متوقّف می ساخت و پشیزی که در خانه بینوایان بود بسوی بانک صرّافان روانه می نمود ، این اجتماع بیمار ، به اغمائی سخت فرو رفته بود ، آتش جهل به خرمن حیاتش افتاده ، چیزی نمانده بود که لباس عزّت حیات را در قبرستان ذلّت از تنش بیرون کنند و از آنجا یکسره به دوزخش رهسپار سازند ، که ناگهان طبیب عالیقدر اجتماع به بالین او رسیده و با اوّلین دستور ، بخوان و بنویس (1) او را از اغماء عمیق

1- سوره علق: بخوان بنام پروردگارت آنکه خلق فرمود انسان را از علق (بازهم) بخوان که پروردگارت کریمتر است (چه بزرگوار کریمی) که یاد داد نوشتن بقلم را - یاد داد به انسان (به وسیله خواندن و نوشتن) انچه را نمیدانست - قرء باسم ربک الذی خلق ... علم بالقلم. نکته لطیفی است که می فرماید : اقرء (بخوان) ولی بطور کنایه به نوشتن (آلت نوشتن قلم) اشاره می نماید تا با آیه : و لاتخطّه بیمینک مغایر نباشد .

بیرون آورد .

درود بر کسی که أوّلین کلمه وحی شده بر او ، بخوان و بنویس (دانش) بود ، اما به نام (خدا) .

مردم یکی را در نظر می گیرند رهبرشان گردد ، یا به اصطلاح کاندیدش می کنند ، تفاوتی ندارد رئیس جمهور باشد ، یا وزیر ، وکیل و غیره .

کسانی که کاندید مقامی می شوند ، آنچه را که احتمال می دهند در دوران ریاستشان اگر عمل شود در جهت رفاه و آسایش مردم خواهند بود به نام برنامه تشکیلات خود به مردم عرضه داشته ، در دسترس همگان قرار می دهند .

برنامه ها مشروح و مفصّل است ، ولی در هر برنامه جمله ای می درخشد که بعضی آنرا شعار آن تشکیلات دانسته ، و یا می گویند : این جمله عصاره و خلاصه برنامه است . دولت من مبارزه با فساد را در رأس کارها قرار داده است . این حزب هدفش ایجاد کار برای مردم است . تأمین عدالت اجتماعی ، یا اصلاح و بهبود وضع اقتصاد کشور ، مقصود ماست ، خلاصه بعضی از برنامه ها بوده و هست .

موضوع خلاصه شدن برنامه در دستگاه رهبری پیامبران نیز مشاهده می شود ، چنانچه در صحف حضرت ابراهیم علیه السلام مبارزه با پرستش طبیعت (خورشید و ستارگان و بت) (1) . و در تورات حضرت موسی مبارزه با فرد پرستی (فرعون و هامان) (2).

1- سوره انعام از آیه 75 به بعد.
2- در بسیاری از آیات بخصوص سوره اعراف آیه 100 به بعد.

و در انجیل حضرت عیسی علیه السلام مبارزه با خود پرستی (1) به عنوان نکات برجسته بچشم می خورد . خلاصه و فشرده برنامه حضرت محمّد را قرآن بیان داشته ، می فرماید : ای محمّد به مردم بگو من شما را در یک کلمه (خلاصه) موعظه می کنم ، که : انرژی و جنبش شما فقط برای (خدا) باشد و فکر (دانش) داشته باشید (2) .

درود بر آنکه خلاصه برنامه و شعارش (خدا) بود و (دانش) .

کسی که توانست با حسن خدمت توجّه أولیاء امور را جلب کند ، مورد تشویق و تقدیر قرار می گیرد ، و در صورتی که طرفین عاقل باشند ؛ برنامه تشویق بدین طریق برگزار خواهد شد ، که از آن فرد می پرسند برای تشویق با تو چکنیم و چه چیزی برایت منظور بداریم ، خواسته ات را بگو ، جواب خواهد داد شما بهتر می دانید برای من چه تصمیمی بگیرید ، تا پرونده ام آبرومندتر و در حال من مؤثّرتر باشد ، بدیهی است در این صورت چیزی که در هر چند در اینجا به تفکّر در موضوع خاصّی اشاره شده ولی با توجّه به آیه : هو الّذی بعث فی الامیین رسولاً منهم یتلوا علیهم آیاته و یزکّیهم و یعلّهم الکتاب و الحکمه که برنامه دعوت و نتیجه بعثت را صریحا تعلیم و تربیت ذکر فرموده شاید بتوان نتیجه فوق را گرفت .

نظر آنها بسیار عزیز است برای تشویق منظور می شود . سرانجام پروردگارم برای حبیبش محمّد

1- سوره حدید ، آیه 27 . در انجیل نیز هست که اگر کسی بطرف راست صورتت زد طرف چپ را بدار تا بزند .
2- قل انم اعظکم بواحده ان تقومو الله مثنی و فرادی و تتفکروا سوره سبا آیه 45 . هرچند در اینجا به تفکر در موضوع خاصی اشاره شده ولی با توجه به آیه هوالذی بعث فی الامیین رسولامنهم یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمه که برنامه دعوت و نتیجه بعثت را صریحاً تعلیم و تربیت ذکر فرموده شاید بتوان نتیجه فوق را گرفت

عزیزترین چیزی که در دستگاه آفرینش اختصاص داده به او فرمود : ای محمّد بگو (خدای) من (دانش) مرا زیاده گردان (1) .

محصّلین بجای درس ، بکارهای بیهوده میپردازند ، نظم و انضباطی دیده نمی شود ، معلّمین در تدریس قصور میورزند ، همه جا و همه کس معطّل است ، افتضاح محیط غیر درسی به گوشها میرسد ، برای مدرسه رئیس دگری منظور داشته ، از طرف مقامات مربوطه او را دعوت نموده ، و چنین حکمی را بوی میدهند : آقای ... از تاریخ ... به سمت ریاست مدرسه ... منصوب میشوید که آقایان محصّلین را به مستحسن بودن تحصیل علم واقف و ترغیب نموده ، در برقراری انضباط شایسته ای که باید محیط علمی مدرسه داشته باشد کوشا باشید . رئیس مدرسه بکار مشغول می شود بخشنامه ای خطاب به همه محصّلین صادر میکند که ضمنا در آن نوشته بود : آقایان محترم بدانند که سرنوشتشان در دست من است من اختیار دارم یکی را بپذیرم ، یکی را رد کنم ، یکی را نمره پذیرش بدهم ، و آندگر را مردود سازم، و ... و بدینطریق برای برقراری نظم ، قدرت نظامت و مدیریّت خود را نشان میدهد . زمانی نمیگذرد بخشنامه دگری بدست همه میرسد که : آقایان بدانند سرنوشتشان در دست خودشان است هر کس درس خوانده زحمت کشیده فعّالیت نموده نمره قبولی خواهد گرفت و بکلاس بالاتر ارتقاء خواهد یافت و ...

آیا مفاد بخشنامه أوّل که می گفت سرنوشت همه در دست معلّم است درست بود ، یا هم اکنون که میگوید سرنوشت هرکس

1- قل رب زدنی علماً : سوره طه آیه 113

بدست خود اوست ؟ .

هر دو کاملاً درست میباشند ! آن برای نشان دادن قدرت انضباطی و این برای تشویق به علم !.

حکمی که برای نبیّ گرامی از طرف پروردگار ابلاغ شد چنین بود : هوالّذی بعث فی الامیّین رسولاً منهم یتلوا علیهم آیاته و یزکّیهم و یعلّمهم الکتاب و الحکمه و ان کانوا من قبل لفی ضلال مبین (سوره جمعه) . او «محمّد» برانگیخته شد که همه را خدا شناس و زکیّ سازد و دانش و حکمت بیاموزد در حالی که محیط قبل از او عاری از هرگونه مشخّصات فوق الذّکر بود ، بلکه گمراهی جای خدا و دانش را گرفته بود . شگفتا که این مربّی بزرگ نیز گاهی برای نشان دادن قدرت الوهیّت پروردگار و برقراری نظم و سعادت دو جهان از طرف خدا فرموده است : « تؤتی الملک ممّن تشاء و تنزع الملک ممّن تشاء » و زمانی نیز برای اینکه مردم تنبلی و بیکاری و فراموشی را دور سازند می فرماید : «لیس للإنسان الاّ ما سعی ، بل الانسان بما کسب رهین » یکجا همه چیز را در یَدِ قدرت (خدا) خود دانسته و جای دیگر آدمی را در گرو سعی و کسب خود شمرده است .

درود بر آنکس که در حکم وی دعوت به (خدا) و (دانش) ذکر شده است . درود فراوان بر آخرین پیامبران که نخستین آیه وحی بر او (خدا) بود و (دانش) خلاصه و عصاره برنامه اش (خدا) بود و (دانش) و زیادی چیزی را جز (دانش) از (خدا) نخواست . بدین معنی که علم را بشرط آنکه خدا

فراموش نشود درمان هر درد اجتماع دانست . یا بعبارت دیگر فرمود : چنانچه دانش با اخلاق همآهنگ بود ، درمان هر درد اجتماع است . و در ضمن زحمات دانش آموزان و دانشجویان را نادیده نگرفته تقدیر و تقدیس نموده آنها را بر عبادت کنندگان (1) و أساتید و علماء را بر بسیاری از پیامبران برتر و أفضل اعلام فرمود .

گرچه پیغمبر فرمود من شهر علمم و علی دروازه آن شهر ولی چون قرآن تمام گفتارهای محمّد را وحی میداند (سوره نجم آیه 3) ، می توان گفت ، خدا فرمود که : محمّد شهر علم و علی دروازه آن شهر است ، و به همین مناسبت وقتی محمّد از پروردگار مسئلت می نماید بر دانشش بیفزاید ، علی را نیز در درخواست منحصر بفردی که دارد شریک خود کرده و در حقیقت درخواست محمّد اینگونه است که : ای (خدای) من ! (دانش) مرا زیاده گردان (شهر علم محمّدی را آباد و وسیع کن) و هماهنگ آن تنها راه منحصر بفرد شهر محمّدی را که باب علوی است ، بزرگ گردان : أنا مدینه العلم و علیّ بابها .

علی خود نیز جز به (خدا) و (دانش) توجّهی نداشت ، شورای شش نفری تشکیل شد ، تا یکی را از میان خود برای امپراطوری مملکت پهناوری معیّن نمایند که ایران و عراق و یمن و عربستان و ترکیّه و سوریّه و مصر امروزی جزئی از آن بود .

1- فضل العلم احب الی الله عزوجل من فضل العباده - خصال صدوق صفحه 5.

یکی از شش نفر دست علی را گرفته ، ای علی ، اینک اگر من با تو بیعت کنم أکثریت داشته و خلیفه خواهی بود ، اما به چند شرط با تو بیعت می کنم ، که یکی از آنها ادامه سنّت و سیرت دو خلیفه پیش است . علی با آنکه می دانست اگر قبول کند امپراطور خواهد بود و قدرت در دست اوست و در این حال اگر به وعده هائی که داده عمل نکند مؤاخذه نخواهد شد ، تنها برای اینکه به مردم دروغ نگفته باشد گفت ، من کار به گذشتگان ندارم ، خود اجتهاد می کنم و از آن امپراطوری با عظمت برای آنکه به یک وعده خلاف آلوده نشوم چشم پوشید .

درود بر علی ، که دو خانه خدا دو جانب زندگیش قرار گرفته ، در مسجد الحرام بدنیا آمد و در مسجد کوفه شهید شد و این فاصله را جز برای (خدا) و به راه (دانش) طی نکرد آنچنانکه سالهای متمادی قسمت أعظم بودجه و تمام تشکیلات معاویه و پیروانش برای محو نام و نشانش فعّالیّت کردند ، و اگر دوستانی هم داشت به عنوان تقیّه نتوانستند از او سخنی بمیان آورند و با وجود این امروز علی یک فرد ممتاز نه تنها در اسلام ، بلکه جهانی بشمار میرود .

درود بر علی و یازده فرزند گرامش بویژه میهمان عالیقدر آسمانی کشور ایران حضرت رضا ، و آخرین آنها حضرت بقیه اللّه أرواحنا فداه .

درود بر برادران ایمانی

آنجا که از تکامل تدریجی أنواع صحبت می شود از تکامل آدمیان نیز بحثی است بدین مضمون : آدمیان به تدریج رو به تکامل رفته زمانی می رسد که حق و حقیقت شناخته شده کسی به بدیها و زشتیها آلوده نخواهد شد و به مصداق آیه شریفه ، زمین در میراث صالحین خواهد بود (1) . آوردن کلمه یرثها در آیه لطف عجیبی دارد .

خوب توجه فرمائید کسی را وارث گویند که خلف صدق بوده از اندوخته سلف خود بهره مند گردد در اینجا نیز کسانی از میراث زمین (معادن جنگلها و ... ثروتهای عمومی) استفاده می برند که صالحند چه کسانی صالحند جواب را در آیه دیگر می یابیم بدین مضمون : وعده خدا (که خلف ندارد) چنین است که سیادت و خلافت زمین با کسانی باشد که (آمنوا و عملوا الصّالحات) مؤمنند و عمل صالح می کنند (2) یقین است وقتی مسلمان عملش صالح باشد مؤمن که در درجه بالاتری از مسلمان است عملش بطریق اولی صالح است پس چرا پروردگار عملوا الصّالحات را اضافه فرموده و حال آنکه بنظر می رسد لازم نباشد به عمل صالح مؤمن اشاره گردد .

دستگاه بزرگ و ظریف برق خوب کار نمی کند مهندسی میتواند آنرا اصلاح کند (عمل صالح انجام دهد) که درسش

1- ان الارض یرثها عبادی الصالحون سوره انبیاء آیه 105.
2- وعداللّه الّذین آمنوا منکم و عملوا الصّالحات لنستخلفنّهم فی الأرض سوره نور ، آیه 54

را خوب خوانده است (دانش)(1) کودکی مبتلا به بیماری بغرنجی را دکتری اصلاح و درمان می کند (عمل صالح انجام می دهد) که درسش را خوب خوانده است (دانش) و بهمین نحو هر کس در هر کار و مقامی باشد در صورتی می تواند کارها را بصلاح آورد (عمل صالح کند) که بکارش دانا باشد (دانش)(2) یعنی بنظر اسلام طبیب اگر ایمان داشت (خدا) باید عمل صالح نیز داشته باشد (باسواد باشد که در این صورت جان بندگان خدا نزدش ارزش دارد) مهندس اگر ایمان داشت (خدا) باید عمل صالح نیز داشته باشد (با دانش فرا گرفته : ساختمانها موتورهامزرعه ها و... را که با آبروی مردم و وضع اقتصاد کشور بستگی دارد به بهترین وضعی روبراه نماید) حتی پینه دوز اگر ایمان داشت (خدا) باید کارش هم وارد و دانا باشد (دانش) و کفش بندگان خدا را خوب وصله بزند پس اگر پروردگار میفرماید سیادت دنیا با کسانی است که ایمان دارند و عمل صالح مقصود این است که در آنزمان طبیب با (خدا) ست و (دانش)مند مهندس با (خدا) ست و (دانش)مند شیمیست خوب کارخود

1- ممکن است فقیه مقدسی راننده شود آیاایمان او و نوشتن توکلت علی الله بر ماشبن کافیست یا باید امور فنی ماشین را نیز اصلاح کند و عمل صالح انجام دهد.
2- جراحی میتواند بامید (خدا) عملش را شروع کند که بکارش دانا باشد (دانش) و وسائل عمل بقدر کافی در اختیار داشته باشد در این صورت هم شفاست هم دوا.

را میداند دبیر بکار خود علاقه دارد همه و همه بکار خود دانایند (دانش) و (خدا) را فراموش نمیکنند پس عملوا الصالحات یعنی کارها را نیکو کردن نه کار نیکو کردن چونکه مؤمن کار نیکو کردن برنامه روزمره اش است. نتیجه اینکه در آنزمان کسانی فرزند خلف صدق زمین اند که با (خدا) و (دانش) سر و کار دارند و همین هایند که بهره مند میشوند از میراث زمین (ثروتهای عمومی ، معادن ، مزارع و ...) و بر دنیا سیادت و آقائی دارنددرود بر برادران ایمانی ما کسانیکه با (خدا) یند و با (دانش) کار خود را نیکو انجام می دهند و خدا را ناظر علم خود می دانند درود بر آنها : السلام علینا و علی عباداللّه الصالحین.

آری برای ملحق شدن بصالحین بطور قطع علاوه بر ایمان بخدا و عمل بآنچه دستور داده توجّه بدانش نیز لازم است : ربنا زدنا علما و عملا و الحقنا بالصالحین.

اگر شکم مرده ای را باز کردند و بهمان دقت و معطلی دوختند که شکم جراحی شده را می دوزند ، و اگر برای گرفتن منافذ خشت های لحد یا هموار کردن روی قبر همان توجّه و حوصله را بخرج دادند که لااقل برای هموار کردن باغچه مصرف مینمایند ممکن است بینندگان صبر و شکیبائی را از دست داده به دوزنده شکم اتوپسی شده و هموار کننده قبر فقیری فراموش گردیده بعنوان رفع معطلی حرفی بزنند و حال آنکه اسلام بر عملی که بامداقه کافی و نیکوئی انجام گیرد صحه گذارده و تائید میکند ، یکی از آن موارد است که سعد بن معاذ از اصحاب نبی گرامی فوت

کرد هنگامیکه خاکهای قبر وی را بتمام ریختند حضرت ناهمواری و بی نظمی مشاهده کرد ، فرمود «انی لا علم انه سبیلی ولکن اللّه یحب عبدا اذا عمل عملا احکمه» من میدانم قبر ویران و کهنه می شود ولی خدای بنده ای را دوست دارد که چون دست بکاری زد آنرا درست و کامل انجام دهد.

فهرست

تقریبا فهرست کتاب به ترتیبی است که آن موارد را در دانشکده های پزشکی ایران بنوبت از سالهای اوّل به بعد تدریس می نمایند و شامل پانزده قسمت است.

قسمت اوّل اهمیت و ارزش علوم طبیعی نزد اسلام

قسمت دوم میکروب شناسی

قسمت سوم بیولوژی حیوانی

قسمت چهارم جنین شناسی

قسمت پنجم تشریح و فیزیولوژی

قسمت ششم بیولژی گیاهی

قسمت هفتم فیزیک و شیمی

قسمت هشتم زبان خارجه

قسمت نهم - طب داخلی و خارجی

قسمت دهم مامائی و ژنیکولژی

قسمت یازدهم درمان شناسی

قسمت دوازدهم آداب پزشکی

قسمت سیزدهم پزشکی قانونی

قسمت چهاردهم روان پزشکی

قسمت پانزدهم بهداشت

که بهداشت خود به شش فصل تقسیم می شود : سخنی چند درباره بهداشت بهداشت شهربهداشت اجتماع بهداشت بدن و لباس بهداشت تغذیه بهداشت نسل.

قسمت اوّل: اهمیت و ارزش علوم طبیعی نزد اسلام

اشاره

این قسمت را آنقدر باختصار خواهیم نوشت که خوانندگان تصدیق فرمایند با آنکه برای اینقسمت نوشتن کتابی لازم بوده بسیار مختصر شده است ، حتی هنوز شروع نکرده مختصر می کنیم ، بدینصورت که از آوردن اخبار و احادیث خودداری کرده و فقط بذکر آیات قرآنی اکتفا مینمائیم ، و باز هم مختصرتر یعنی در بین آیات الهی نیز بچند تای از آنها اشاره خواهد شد.

کلام خدا قرآن به چند نحو علاقه خود را به علوم طبیعی نشان داده و آنرا تشویق و ترغیب مینماید.

سوگندهای قرآن

کشیش منصفی نوشته بود اینکه می گویند محمّد مطالب خود را از تورات و دانشمندان یهود اخذ و اقتباس کرده بی مورد است زیرا اگر چه در بسیاری از سوره های بزرگ قرآن مطالبی مشابه آنچه در تورات است دیده می شود ولی شکل و مطالب و اندازه سوره های کوچک قرآن در هیچیک از کتابهای دینی دیگر دیده نمیشود بخصوص سوگندهائی که خدا در این سوره ها یاد کرده است تنها در اختصاص و انحصار قرآن میباشد ، سوگندها به زیبائیهای آفرینش و وضع خلقت و در نتیجه ترغیب و تشویق از علوم طبیعی است ، قسم بخورشید وقتی فروزش دارد

و سوگند بماه هنگامیکه خورشید را دنبال میکند (بدنبال او می چرخد) (1) و از این قبیل سوگند ها مگر جلب توجّه نخواهد کرد ؟.

دعوت پیامبران

تمام انبیاء برای دعوت مردم بدین خود و جلب توجّه مردم بخالق از راه شناسائی مخلوق و مصنوع وارد میشدند. نوح از آفرینش با مردم سخن گفت (2) و ابراهیم از آسمان و زمین (3) و همچنین موسی (4) و عیسی (5) حتی اگر شروع دعوت آنگونه بود که بلحاظی رشته سخن از دست پیامبر گرفته میشد و یا اینکه کسانی ابتدا بسخن کرده و سخنی غیر از طبیعیات میگفتند بلافاصله پیامبر آنها را متوجّه میساخت که جز از آنچه در قلمرو و علوم طبیعی است سخن نگویند.

فرعون دیکتاتور مصر در مجلس با شکوهی نشسته می گوید دستور میدهم بموسی و هارون این دو چوپان ژولیده گفته شود تا در مجلس حاظر شوند حرف خود را بزنند ، دو جوان وارد میشوند و در برابر فرعون میاستند رو بموسی کرده میگوید تو که ادعای رسالت داری و غیر از من بخدای دیگری دعوت مینمائی از تاریخ گذشتگان چه میدانی (6)، موسی در جواب او را براه مخصوص که راه و رسم انبیاست کشانده بدون اینکه بسؤال توجهی کند فرعون را به عظمت خلقت متوجّه ساخته و

1- والشمس و ضحیها و القمر اذا تلیها سوره شمس آیه 1.
2- سوره نوح آیه 10 به بعد.
3- سوره انعام آیه 79
4- سوره طه آیه 53.
5- سوره مائده آیه 110
6- فما بال القرون الاولی. سوره طه آیه 53.

از علوم طبیعی بیاناتی میفرماید ، موسی در جواب فرعون که احوال پیشینیان را پرسید فرمود قال علمها عند ربی فی کتاب لا یضل و لا ینسی مقل اینکه موسی خواست باو بفرماید بتو این حرفها نمیرسد ، اینها در نزد پروردگارم است و تاریخ ، زیر و رو شدن ندارد و این حرفها بدرد کار من و دعوتم نمیخورد ، من از راه نشان دادن مخلوقات و مصنوعات الهی یعنی از راه دانش طبیعی با تو سخن میگویم پروردگار است که زمین را گهواره قرار داد و آب را نازل فرمود و در نتیجه انواع گوناگون گیاه میروید (1)

شروع دعوت پیامبر ایلام جاالبتر بود که در أوّلین کلمه وحی از خواندن و نوشتن ترغیب فرموده و بلافاصله با اشاره به خلقت بدن انسان از علوم طبیعی تشویق کرد (2)

شمارش آیات

اگر آیات قرآن را بشماریم و برای علوم مختلفه طبیعی - فقه تاریخ و غیره هر کدام جدا گانه شماره ای منظور بداریم شماره آیات مربوط بعلوم طبیعی اکثریت قاطعی داشته و با شماره های دیگر قابل مقایسه نیست. متأسفانه با وجود فزونی آیات مربوط بعلوم طبیعی که خود دلیل بر علاقه و توجّه دین ، بدین علوم است امروز در بین مسلمین دانشمندان علوم طبیعی آنقدر کمیابند که میتوان گفت فقط چند

1- الذی جعل لکم الارض مهدا و سلک فیها سبلا و انزل من السماء ماء فاخرجنا به ازواجا من نبات شتی. سوره طه آیه 55.
2- اقراء باسم ربک الذی خلق ، خلق الانسان من علق.

تائی تا چند سال قبل جولانی کردند و رفتند ، ولی بر عکس خوشبختانه در فقه و اصول و غیره نام بسیاری از پهلوانان علم بر روی صفحات تاریخ به بزرگواری ثبت و همین الان کم و بیش در گوشه و کنار بارشاد خلق مشغولند.

معانی کلمات

در قرآن زیاد این کلمات بچشم میخورد نظر کنید ، تفکر کنید ، تعلق کنید ، چرا نظر نمی کنید ، چرا تعلق نمی کنید ، چرا فکر نمی کنید. از تفکر و تعلق معلوم می شود مقصود چیست و به ارتباط آندو با علوم طبیعی پی میبریم لذا مختصری بنظر و معنی آن میپردازیم. در زبان عرب نظر نگاه علمی است و رؤیت دیدن معمولی و عادی نظر کنید از چه خلق شده اید(1) نظر کنید خلقت چگونه شروع شده و چگونه ختم شده و چگونه آخرت و نشاء. دیگر بر پا خواهد شد (2) نظر کنید چگونه شاخه های درخت گل کرده و از گل میوه بر می آید (3) نظر کنید بآسمانها و زمین و آنچه در آنهاست (4) نظر کنید به ساختمان تشریحی بدن و طعام و شراب خود را که با وسایل مخصوص پوسیده نمی شود (5) و خلاصه آیات بیشماری که سفارش میکند متوجّه باشید چگونه کشتی در دریا حرکت مینماید و چگونه باد تولید می شود

1- فلینظر الانسان مم خلق سوره طارق آیه 5.
2- قل سیروا فی الارض فانظروا کیف بدء الخلق ثم اللّه ینشی ء النشاه الاخره سوره عنکبوت آیه 19.
3- سوره انعام آیه 59 به بعد.
4- افلم ینظروا والی السماء فوقهم کیف بنیناها... سوره ق آیه 6.
5- فانظر الی طعامک و شرابک لم یتسنه وانظر الی ... سوره بقره آیه 261.

و از چه جهت باران میبارد و هزاران امر طبیعی دیگر که همه مشوق علوم طبیعی هستند. بگذریم و بشرح بعضی از آیات که فقط کلمه نظر در آن است بلکه بآوردن یکی از آنها قناعت کنیم و نظر به غذا کردن را انتخاب نمائیم زیرا این انتخاب که گنجایش شرح و بسطی ندارد بهتر است.

وقتی خدای متعال فرمود فلینظر الانسان الی طعامه (انسان باید نظر کند به طعامش) (1) قبل از هر چیز باید به تأکیدی که پروردگار فرموده متوجّه بود و فراموش نکرد که کلام خدا عمومیت و کلیت دارد و حالات زیر در قلمرو و آن بوده و باید رعایت و مراقبت شود.

باید توجّه داشت این غذا از چه راهی بدست آمده حلال یا حرام ، اگر از مال یتیمی بوده بپرهیزد که فردا یتیم بزرگ شده فردی بدگمان به اجتماع افزوده خواهد شد ، و او بکسی اعتماد ندارد و به شخصی که مال او را بناحق خورده و به تمام بستگان او اطمینانی نخواهد داشت. اگر غذا با پول رشوه و ربا و دزدی است متوجّه باشد با چنین وضع هر کس متوجّه می شود در اجتماع گلیم خود را از آب بکشد و وضع اقتصاد خود را درست کند و امور بازرگانی را به هرج و مرج انداخته بنفع خود از آن سوء استفاده کند و خلاصه تمرکز ثروت پدید آورد.

انسان باید نظر کند این غذا که از مواد چربی و قند و سفیده ای درست شده چگونه بدل ما یتحلل می شود و در معده و روده اش چه میکند و چرا او را از فساد و تباهی و لاغری نجات میدهد و چه می شود که یک قسمت از آن ناخن و یکجا مو و جائی

1- سوره عبس آیه 24

بمصرف گوشت و استخوان میرسد. خون می شود ، لنف می شود ، رگ و پی و چشم و گوش می شود.

انسان باید نگاه کند به غذایش یعنی باید هنگام غذا خوردن به خوراک خود چشم بدوزد تا بسوء هاضمه دچار نشود.

خوانندگان آزمایش سگ پاولف را میدانند : سگی را گرفته جدار معده اش را بی حس کرده او را به چیزی مشغول میداریم که نتواند غذای مخصوص خود را که انتخاب شده ببیند ، جدار شکم او را باز کرده غذا را در معده اش گذارده می بندیم و بخیه و پانسمان می نمائیم می بینیم معده اش ترشحی نکرد ، بعد از همان غذای مخصوص مقداری در جلو چشمش آورده تکان میدهیم ، وقتی سگ متوجّه آن شد معده اش شروع میکند ترشح کردن. کسانی که در حین خوردن غذا بکار دیگری چون مطالعه یا غیر آن مشغولند پس از چندی بسوء هاضمه دچار میشوند زیرا انعکاس شرطی درباره آنها بصحت بر گزار نمیشود همانگونه که در سگ پاولف دیدیم.

به غذای خود بنگرید تا هسته ای و موئی در میانش نباشد.

به طعام نگاه کنید تا مهمان شما ناراحت نشود و برغبت مشغول باشد.

بنگرید شما چه میخورید و همسایه گرسنه تان چه خورده آیا اینجا از کثرت نوع غذا نمیدانید چه انتخاب کنید و آنجا از قلت غذا در فکر است جواب عیال و کودکان خود را چه بدهد.

به غذای خود توجّه داشته باشید به بینید چیست. آیا این غذا سبب طول عمر و شادابی شماست یا اثر سوئی بر روی شما دارد.

به غذای خود نظر کنید وضع پخت و پز کشورتان چگونه است ، برداشت برنج و محصول صادرات و واردات چیست.

به غذای خود نگاه کنید که از چه ترکیب شده چه اعمالی انجام میدهید که بخورد شما میرسد و با شما سازگار است خلاصه از علم شیمی و فیزیک و بیولژی بی بهره نمانید - به غذای خود برسید که من چون بقسمت مربوط به غذا برسم جبران این اختصار خواهم کرد.

وعده آیات

آیاتی است که وعده داده میفرماید چه بخواهید و چه نخواهید انسان برای شناسائی خالق خود در گرو پیشرفت و توجّه بعلوم طبیعی است یکی از آنهاست : زود باشد آیات ما را در آفاق (محیط غیر از خودتان)و انفس (محیط خودتان) به بینید و حقانیت پروردگار آشکار شود (1)که دیدن آیات خدا در انفس (تشریح فیزیولژی بیولژی) بیشتر در گوشه های آزمایشگاه و در دانشکده ها بخصوص دانشکده پزشکی انجام میگیرد و محیط غیر ازخودمان آفاق مربوط بکلیه علوم طبیعی جزا نفس است.

نشانی آیات

تحصیل تمام علوم نزد دین مستحسن است بخصوص علم طبیعیات که مورد ترغیب اسلام است ، شاهد زیادی بر این مدعا داریم و یکی از آنها امیدواریهائی است که قرآن به بشر وعده میدهد و میفرماید بتدریج از علوم طبیعی کارهای محیر العقول دیده خواهد شد که

1- سنریهم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین انه الحق. سوره فصلت آیه 53

همه در جهت رفاه و بموازات آسایش مردم است. یکی از آن آیات را ذکز میکنیم : (1)

اسب و خر و امثال آنها را برای سوار شدن و زینت جهت شما خلق کردیم و چیزهائی نیز از امروز ببعد (14 قرن از این سخن میگذرد) برای سواری و زینت شما (جهت رفاه و آسایش شما) خلق میکنیم که امروز (صدر اسلام) کسی از آن اطلاعی ندارد (ولی فردا بنامهای اتومبیل قطار هواپیما و غیره از آن مطلع می شوید). از میان مرکب های که خدا وعده میدهد برای مردم خلق کند یکی را نام برده میفرماید و علی اللّه قصد السبیل و منها جائر خوب توجّه فرمائید قاصد کسی است که راهها را بهم نزدیک میکند و وسیله ارتباط و اتصال است و جائر یعنی از حد گذرنده و لذا میتوان آیه را بدین مضمون معنی کرد که : از جمله مرکب های که خدا برای مردم خلق میفرماید چیزی است که راهها را نزدیک کرده و از حد گذرنده است و ما میتوانیم به جرأت بگوئیم جز به جت و موشک نمیتوان به چیز دیگری این نسبت را داد.

اینک هر چه باشد بالاخره یک وسیله فوق العاده و سریع السیری است که با موجه به علوم طبیعی درست می شود و همانطور که خر و اسب زینت و مرکوب و در جهت رفاه مردم محسوب شده این محصول علوم طبیعی نیز مرکوب و زینت مردم و وسیله رفاه و آسایش آنها بحساب آمده و از آن ستایش شده است.

(این مرکوب مصنوع دست بشر در ردیف گاوان و خران

1- و الخلیل و البغال و الحمیرلتر کبوها و زینه و یخلق مالا تعلمون سوره نحل آیه 8.

که مصنوع و مخلوق خدایند آورده شده).

از همه عجیب تر اینقسمت است زیرا قرآن به پیروانش دستور امر میفرماید نسبت به علوم طبیعی توجّه داشته باشند یکی از آنهاست (1) در زمین سیر (گردش علمی) کنید تا نظر (نگاه فافذ علمی) کنید که آفرینش چگونه و از کجا شروع شده است (ماده أوّلیه حیات از کجا آمده و کائنات از چه زمان و چگونه پیدا شده) و خلاصه بعلم بیولژی که یک رشته کوچکی از علوم طبیعی است توجّه نمائید. و همچنین آیات دیگر از جمله قل انظروا ما فی السموات و الارض سوره یونس آیه 101

گروگان

این هم نوعی از ترغیب اسلام است که نسبت به علوم طبیعی معمول میدارد بدین معنی که آسایش و موفقیت هائی که امکان دارد مردم بدست آورند در گرو زحمات و توجهاتی میداند که درباره دانش طبیعی مبذول میدارند در سوره الرحمان آیه 33 است : ای پریان و آدمیان اگر توانائی دارید که در اقطار آسمانها و زمین نفوذ کنید (با موشک دل هوای آسمان و خاک زمین را بشکافید) نفوذ بکنید ولی این کار برای شما عملی نیست مگر بوسیله برهان و حجت (علمی که با عمل همراه است) (2) نموذ شما در قطار آسمانها و زمین در گرو توجّه به علوم طبیعی است.

1- قل سیروا فی الارض فانظروا کیف بدء الخلق سوره عنکبوت آیه 19
2- یا معشر الجن و الانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات و الارض فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان.

هنر

با آنکه مومیائی کردن و نگهداری مردگان در اسلام ممنوع است ولی برای کسانیکه جسد فرعون معروف را مومیائی کردند بعنوان یک هنر نگهدارنده آیت خدا از آن تعریف شده و از هنریکه بعلوم طبیعی وابستگی دارد بعنوان عمل شایسته ای یاد گردیده است (1) ای فرعون امروز (روزیکه در قلزم غرق شد) بدن ترا نجات دادیم (جسدت را موج آب بساحل انداخت) تا برای آیندگان آیت و نشانی باشی (جسد مومیائی شده ات را در موزه بگذارند و دسته دسته مردم بتماشای کسی که ادعای خدائی کرده و اینک زبون و ذلیل است بیایند).

تا چند سال قبل هر کس این آیه را میخواند که جسد فرعون برای آیندگان آیتی است میگفت جسد فرعون غرق شده پوسیده خاک شده برای آیندگان فقط از این لحاظ آیت است که قصه و سرگذشتش را میخوانند ولی چند سالی است که بدن مومیائیش کشف و در موزه ای گذاشته و مصداق آیه ظاهر شده است.

صبر و شکیبائی

پروردگار ضمن اشاره باینکه وقوع آیات اللهی از مقدرات بوده و باجبار خواهد بود میفرماید برای دیدنش باید صبر و شکیبائی پیشه کرد و منتظر گذشت زمان بود (2) ولی مهم اینجاست که بدین طریق روی موافقت برای دیدن آیات انفس و آفاق (تشریح و هیئت و غیره) نشان میدهد بدینمعنی که توجّه به علوم طبیعی را توصیه میفرماید.

1- الیوم ننجیک ببدنک لتکون لمن خلفک آیه سوره یونس آیه 92
2- ساریکم آیاتی فلا تستعجلون سوره انبیاء آیه 38.

تهیه قوای دفاعی

در سوده انفال آیه 62 است (1)

که : برای ترساندن دشمنان خدا باید مجهز شد (بهر وسیله ای که ممکن است) وقتی قرآن این جمله را تمام میکند نمیفرماید مجهز شوید به شمشیر و خنجر مسلح شوید به تیر و کمان اگر قرآن مربوط بهمان روز بود بطور قطع همین جمله را میگفت ولی چون قرآن برای همیشه است بهترین کلمه را بکار برده میفرماید آنچه میتوانید تهیه به بینید از قوه و نیرو بشرط آنکه این تجهیزات برای آدمکشی نباشد بلکه برای ترساندن دشمنان خدا و بمعنای دیگر برای جلوگیری از حملات احتمالی دشمنان. تنها ذکر همین کلمه بزرگ و پر معنی و دامنه دار قوه کافیست ما را حتی برای توجّه بمسائل اتمی و انرژیهای دیگر بهترین مشوق بوده باشد.

عجائب آفرینش :

برای درک حقیقت بعضی از آیات قرآن حوصله لازم است ! در قرآن میخوانیم حضرت یونس را ماهی ای ببلعید و اگر ..... حضرت تا دامنه قیامت در شکم ماهی میماند بی حوصلگی چنین فکرهائی را بصورت سئوال پیش میاورد :

(1) الان که ما زندگی مینمائیم چند هزار سال از یمضیه آن ماهی گذشته ! مگر میتواند ماهی چند هزار سال عمر کند ؟

1- و اعدولهم ما استطعتم من قوه و من رباط الخلیل آنچه ممکن است عده و عده مهیا کنید (مجهز شوید) از نیرو و از نظامیان سواره.

(2) زیست شناسان و علمای هیئت عقیده دارند اگر پیش آمدی برای کره زمین نشود ملیونها سال حیات بر آن باقی میماند لذا طبق نظر نامبردگان عمر چند ملیون ساله ماهی باید حتمی باشد تا بقیامت برسدکشفیات عدیده دانشمندان هم اکنون پاسخ میدهد که چگونه پرده از این راز نهان و اعجاز قرآنی بر داشته و فریاد میزنند : آری ماهی هم میتواند چند ملیون سال عمر کند و یکی از آن موارد است که در سواحل جزیره ماداگاسکار ماهی چهار صد ملیون سال عمر داشت (کیهان 22 آذر ماه 1343).

صنعتی شدن اجتماع :

در بسیاری از موارد پروردگار کارهای صنعتی پیامبران را تأ ییید و من غیر مستقیم تشویق نموده (1) و گاه نیز شاهکارهای طبیعت دست خود میشمارد (2) و بدینوسیله مسلمین را متوجّه میسازد که اسلام با صنعتی شدن کارهای اجتماعی موافق است.

چشم بینائی :

اگر خداوند آیاتی دارد در عوض توقع دارد مردم چشم بینائی برای دیدن حقائق داشته باشند (3) تا با چشم

1- و اصنع الفلک صنعت کشتی سازی حضرت نوح (سوره هود) و علمناه صنعه لبوس لکم راجع به زره سازی حضرت داود.
2- صنع اللّه الذی اتقن کل شی ء. راجع بکارهای طبیعت از ایجاد کوه و ابر و حرکت زمین که بخود نسبت داده است (سوره نمل).
3- و فی الارض آیات للموقنین و فی انفسکم افلا تبصرون سوره الذاریات آیه 20.

بصیرت و بینائی آیات در زمین (علوم طبیعی غیر از آنچه مربوط به بدن انسان است) را به بیند. نکته قابل توجّه اینجاست که برای نشاندادن آیات ، مؤ منین و مسلمین را خطاب قرار نمیدهد در ایصورت هر کس در هر مقام مذهبی کوشش در جهت شناسائی خدا بوسیله نمایاندن آیاتش بنماید از کسانی است که عمل خدا پسندانه اش منظور نظر است.

معرفی کتاب

وقتی این کتاب (أوّلین دانشگاه و آخرین پیامبر) حداقل در شش جلد تقدیم میگردد و در آن آیات و اخبار بسیاری که ریشه همه از قرآن است دیده می شود و همه و همه مربوط بعلوم طبیعی است و بطرزی خاص مطابق برنامه های دانشکده های پزشکی عصر موشک و فضا تنظیم شده آیا خود دلیل بزرگی بر علاقه اسلام نسبت بعلوم طبیعی نیست ؟.

آیا در همین یک رشته طبابت وجود النبی طب الائمه ، طب الصادق ، طب الرضا ، توحید مفضل و ... که همه از جلوه های نغمه آسمانی قرآن کریم میباشد برای نشان دادن علاقه اسلام بدین علوم کافی به نظر نمیرسد ؟.

آیا وقتی در جلد مربوط به علوم فیزیک و شیمی میخوانیم که پیامبر اکرم از خدا مسلئت می نماید ماهیت و اساس ساختمان اشیاء را به ایشان بنمایاند (1) مگر نیست که راه شناسائی ماهیت

1- ربنا ارنا الاشیاء کماهی.

اشیاء در انحصار توسل به علوم فیزیک و شیمی و ...است و در این صورت آیا عزت و احترام خاصی برای این دو علم قائل نشده اند ؟.

آیا وقتی میخوانیم حضرت سجاد از نماز نافله شب صرف نظر میفرماید تا درباره علوم طبیعی فکر کند خود چه تشویق و ترغیبی خواهد بود (1)؟ با آنکه حضرت سجاد از فرط عبادت و سجده به سجاد ملقب شد و محال بود در راه توجّه به علوم طبیعی نماز نافله خود را ترک کند.

بالاتر از همه عمل دانشمندان متدین اسلامی است ، کافی است ببینیم آنها چه کرده اند و برخوردشان با علوم طبیعی چگونه بوده است. بدو نفر از معروفترین آنها ابن سینا و خواجه نصیر الدین طوسی می نگرینم ، ابن سینا در هر کاری دچار اشکال میشد ، بگوشه مسجدی پناه آورده نماز گزارده حل مشکلش را از خدا می خواست و بسیاری سخنان دیگر که درباره دیانت و تقدس او ذکر کرده اند : برای خواجه نصیر هم کافیست از قول علامه شاگردانش نقل کنیم که گفت مدت سیزده سال در خدمت این مرد که یم سرهنگ درجه دار ارتشی بود خدمت کردم بکار ارتش و سربازانش می رسید و نه تنها به واجبات عمل و از محرمات پرهیز می نمود بلکه در این مدت سیزده سال

1- حضرت سجاد برای نماز شب بیدار می شود ، ظرف آبی حاضر میکنند ، دست خود را در آن فرو می برد و وضو بگیرد به آسمان نظر می کند و مشغول اوضاع آسمانها و تفکر درباره آنها می شود تا اذان صبح فجعل یفکر فی خلقها (الکواکب و القمر) حتی اصبح و اذان المؤذن و یده فی الاناءریاض السالکلین شرح سید علی خان.

ندیدم مکروهی از او سر زند و مستحبی از او ترک شود. برابر لازم نمی دانم توجّه این دو دانشمند را بعلوم طبیعی با آن همه کتاب هائی که در این رشته دارند بنویسم.

قبلا قول دادیم خارج از قرآن در این قسمت چیزی نیاوریم ولی پس از انتشار چاپ اوّل همین جلد (جلد اوّل) که اینک تقدیم است برخی از خوانندگان گفتند اگر کتابی نوشته شود و فقط موضوع آن مربوط به همین باشد که از اهمیت و ارزش علوم طبیعی نزد اسلام در آن بحث شود کتاب خوب و جالبی خواهد بود اینک پاسخ آنها :

درست است که اگر کتابی در این باره نوشته شود خوب است ولی مطمئن باشید که اگر در این چند صفحه شما به چند آیه اعجازآمیز قرآن بر خورده اید و خوشتان آمده و بما پیشنهاد نوشتن کتابی در این باره می نمائید در چند جلد ، أوّلین دانشگاه و آخرین پیامبر ، که تقریبا تمام برنامه دانشکده های پزشکی روز در آنها گنجانده شده آن مقدار آیه و خبر اعجازآمیز خواهید دید که تعجّب خواهید کرد و تعجّب آورتر این است که در این چند جلد به مطالبی برخواهید خورد که جائی آن را ندیده اید و هنوز علم بآن اشاره نکرده است و تنها برای این نوشته شده که گفته نشود هر چه دانشمندان غرب آوردند ما آمدیم یک آیه یا خبر به آن چسباندیم و گفتیم اسلام هم این مطلب را قبلاً گفته بود ، نه خیر اسلام خیلی چیزها هم دارد که هنوز دست دانش به آن نرسیده و از آنها نامی به میان نیامده است.

با آنهمه توجهی که اسلام نسبت به علوم طبیعی دارد هیچگاه

اصل موضوع را فراموش نکرده و همیشه هماهنگی علم و اخلاق را در درجه اوّل اهمیت قرار می دهد. اصل موضوع هم این است که در أوّلین کلمه وحی خوانده شد ؛ بخوان و بنویس بنام خدا اقراء باسم ربک خلق ، آری اسلام مشوق علوم طبیعی است به شرط آنکه خدا در آن نظارت داشته باشد. بسیاری از علوم است که خدا در آن راه نداشته و در جهت مخالف رفاه و آسایش مردم خواهد بود و این چنین دانشی مورد سخط و غضب خداست ، و اینک موردی به عنوان مثال :

تمدن و پیشرفت اروپا و آمریکا بیشتر در انحصار صنایع ماشینی آنهاست و آن قسمت از صنایع که به منظور کشتار و انهدام است یعنی خدا را بر آن حکومتی و نظارتی نیست سر و صدای بیشتری داشته و دولتها مایه افتخار و تفوق خود می شمارند ، ولی خدا چنین صنعتی را مستوجب غضب و سخط دانسته می فرماید نصارا را خدا بوسیله صنعتشان تنبیه می کند خودشان(1)

1- و من الذین فلوا انا نصاری اخذ نا میثاقهم فنسوا حظا مما ذکروا به فاغرینا بینهم العدوه و البغضاء الی یوم القیمه و سوف ینبئهم اللّه بما کانوا یصنعون سوره مائده آیه 16 از آنها که گفتند نصارائیم (و عملاً نیستند) پیمان گرفتیم (پیرو حقیقی عیسی باشند و شریک برای خدا قرار ندهند) فراموش کردند چه بهره ای از این تذکر دارند لذا (داخل و خارج کشورشان را به عداوت و بغض (جنگ سرد و گرم) انداختیم تا روز قیامت و روز تنبیه و آگاه شوند به وسیله آنچه صنعت دست خودشان است. (اگر صنعت را بکار نیز معنی کنیم همان می شود.)

برای مجازات خودشان کارخانه می سازند).

ممکن است یکی ایراد کند که تسلط نصارا بر ملل دیگر به علت جلو افتادنشان در صنعت است که باز با توجّه به آیه و جاعل الذین اتبعوک فوق الذین کفروا سوره آل عمران آیه 48 خدا وعده می دهد تسلط و تفوق آنها بر مردمان از خدا بی خبر بوده و مؤمنین واقعی همیشه در اعلا درجه و تفوق می باشند.

در این آیه پروردگار به عیسی می فرماید ما کسانیکه از تو پیروی می کنند بر آنها که بتو کافرند تفوق می دهیم.

توجّه فرمائید که مترادف کلمه کفر ایمان است در صورتی که در آیه کلمه متابعت آورده شده است یعنی کافیست اسم عیسی را بخود بگذارند تا بر کسانیکه بعیسی کافرند تفوق داشته باشند ولی چه کسی میتواند از تسلط نصارا رهائی یابد ؟ آنکه بعیسی ایمان دارد ! که می تواند بعیسی ایمان داشته باشد و آیا مسلمانها مگر ایمان ندارند که امروز تفوق با نصاراست ؟ در جواب باز باید به دو کلمه متابعت و کفر آیه توجّه داشت ، نصاری کافیست اسم عیسی را روی خود بگذارند و تفوق داشته باشند ولی کسانی از زیر سلطه ایشان خلاصی خواهند جست که در درجات بالای مذهب بوده یعنی حقیقتا بعیسی ایمان داشته باشند در این صورت و انتم الاعلون ان کنتم مؤمنین (سوره آل عمران آیه 133) اگر واقعا ایمان داشته باشید شما بر همه برترید و الا بنام مسلمان بودن و نام گرامی محمّد را روی خود گذاشتن برای رهائی از سلطه اجانب کافی نیست.

تقسیم بندی : در صدر اسلام ارزش زن بحداقل بوده خوب پرستاری نمی شد زنده بگورش می کردند و... و لذا بنظر

می رسد همیشه تعداد زنان کمتر از مردان بوده باشد ولی با وجود این اسلام تعدد زوجات را که برای زمان خودش دستوری نابجا بود با شرائطی تجویز کرد اما این دستور برای آینده در بعضی زمانها و برخی مکانها یک اعجاز بشمار رفت.

روزیکه آیه نازل شد ، دستورات حج رفتن را داشت شماره مسلمین اندک بود و اجتماع آنها محدود و منحصر ، با وجود این قانون روز از طرف اسلام وضع نشده برای آینده و مسافرتهای دور از اقصی نقاط عالم دستوراتی صادر گردید.

مطالبی از این قبیل را گفتیم فراوان بوده می رساند علاوه بر اینکه اسلام دستور روز نبوده و برای ابدیت است جنبه اعجاز نیز دارد حتی در بسیاری موارد یک واو عطف یا یک کلمه در قرآن به عنوان اعجاز آورده شده چنانکه در جلد دوم بیکی از آن واوها در آنجا که از کوه نوشته ایم اشاره شده و هم اکنون بذکر یک کلمه نیز اکتفا می نمائیم.

در قرآن سوره نساء است افلا یتد برون القرآن و لو کان منعند غیر اللّه لو جدوا فیه اختلافا کثیرا (آیه تدبر نمی کنند در قرآن که اگر از جانب غیر خدا بود هر آینه در آن اختلاف بسیار دیده می شد) هر چند آیه خود جنبه اعجاز دارد ولی کلمه یتدبرون را ملاحظه فرمائید که یکی از آنهاست.

سیاستمداری ، کشاورزی ، فقر و بسیاری از موارد دیگر ، نویسندگی را تحت الشعاع قرار می دهند ؛ و لذا نه تنها قرآن از این نظر که اختلافی ندارد معجزه است بلکه با وجود آنکه تصدی امور سیاسی ، اقتصادی ، اجتماعی ، ارتشی و... که همه با نبی گرامی بود و رسالت را بخوبی و کتابش را

بدون اختلاف ابلاغ نمود خود معجزه ای است ! و لذا شایسته بود یکنوع تقسیم بندی در این بحث شده باشد که بجبران آن بزودی بسیاری از معجزات قرآن را در سراسر دوره این کتابها ملاحظه خواهید فرمود. (1)

1- تذکر : مجدد یادآور می شود ، بنده نه پروفسور عالی مقامم نه روحانی عالیجناب ؛ نه از زبانهای عربی و لاتین که در کار دین و پزشکی دانستش لازم است ، بقدر کافی بهره مندم ، بااینهمه نادانی و ناتوانی که در خود سراغ دارم یقین است کج پنداریها و اشتباهات زیادی خواهم داشت که امیدوارم آگاهم سازند.

اسلام و میکرب شناسی

قسمت دوم: میکرب شناسی

اشاره

نمی شنوی انگشت به در می زنند ، بفرمائید ، بفرمائید. وارد شد ، او هم مانند ما دو نفر که در اطاق بودیم سال آخر پزشکی را طی می کرد و باصطلاح انترن بود. دوست عزیز بنشین ، این چه قیافه ای است ؟ بخاری خراب بود ، روبراه میکردیم تصور کردم چیزی نیست طول کشید و مرا بدین روز انداخت. شبهای زمستان ، اطاق گرم و روشن ، جای نرم و دلچسب ، دوست موافق و دلخواه ، دیگر جای گل گفتن است و گل شنفتن ، بخصوص اگر روز هم بخوبی انجام وظیفه شده باشد یعنی شخص بداند مدیون اجتماع نیست که دیگر کمال مسرت حاصل است.

روزی که اطاقها را بین انترنها تقسیم میکردند سهم ما دو نفر این اطاق شد ، اطاقیکه ذکرش رفت و همه چیزش مطابق میلمان بود.

هر شب پس از صرف شام ، که غالبا اوّل شب داده می شد دو نفری بسوی اطاقمان می آمدیم می گفتیم و می شنفتیم. گر چه

سخنان ما اکثرا در قلمرو مطالب حرفه مان ، پزشگی ، بود اما گاهی هم از دین و مذهب صحبت می شد.

شبی که دوستمان با قیافه تازه اش وارد شد ، اتفاقا بحث مذهبی در کار بود ، از پاکی و نجسی میگفتیم ، سخن بدینجا رسیده بود که آنچه را اسلام نجس دانسته بعلت وجود میکروب های مضری است که در آنست ولی بیش از یکی دو نتوانست مثال و موردی بیاورد همینکه سومی بادست و صورت آلوده وارد شد مثل اینکه دنیایش بدهند خوشحال شده گفت : ترا بخدا این دست و صورت (در حالیکه به دست و صورت سیاه شده اشاره میکرد) پاک است اما دست و صورت دوشیزه... نجس ؟ بحث جدی تر شد زیرا صاحب قیافه هم نگاهی به آئینه کرد و چشمانش را دور گرداند و گفت من هم مخالفم دست خانم که از دستکش ظریف و سفیدش بیرون نمی آید و لااقل روزی چند مرتبه با الکل و صابون و کرمهای گوناگون ضدعفونی و پاک می شود چون مسلمان نیست نجس باشد اما این دستها (در حالیکه دستهای خود را ول کرده بود و میلرزاند) که قطعه ای از بخاری و مقداری نفت و یک کیلو خاک و دوده و آشغال به آن چسبیده پاک ، اگر پاکی و نجسی وجود داشته باشد معلوم است کدام پاک است و کدام نجس ! بمن گفتند خوب ، حرف بزن جواب بده خواهش کردم چندی خاموش باشند ، ساکت ماندند گفتم از دو چیز باید بحث کرد و سر آخر جواب داد ، از نجاسات و از شیاطین حاضرید گوش دهید ؟ پذیرفتند ، گفتم :

نجاسات

نجاسات را فقها بیان کرده اند که بول است و غائط و خون و ... و متقابلاً مطهرات را نوشتهاند که آب است و زمین

و آفتاب و ...

بعضی ازنجاسات بوسیله بعضی از مطهرات پاک می شود. بول با آب ، شراب با استحاله ، کفر با اسلام و ادای شهادتین برخی هم مانند مردار و سگ و خوک که بهیچ وجه پاک نمی شوند در این صورت می توان نجاسات مذکوره در کتابهای فقهی را، که ما نجاسات دسته اوّل خواهیم خواند بدو گروه تقسیم کرد : یکی آنها که با یکی از محسوسات نجس و پاک می شود و دیگری با لغزش و اشتباه نجس شده و با بصیرت و بینائی تطهیر می گردد. أوّلی مانند بول و غائط که با آب و زمین پاک می شودو دوّمی مثل کفرو شرک که با اسلام و ادای شهادتین تطهیر میگردد. اما اگر از مکتب فقه بمکتب وسیعتری (مکتب اسلام) مراجعه کنیم می بینیم پلیدیها بدوقسمت بزرگتری تقسیم شده اند و متقابلا تطهیرشان بر دو گونه است. یکقسمت که تطهیرشان با وسائل فیزیکو شیمیائی است(با آب است، با آتش، با زمین، آفتاب، با استحاله و غیره) و دیگری که بامتدهای مخصوص از جمله پسیکوسوماتیک تطهیر میشوند(بوسیله رضایت از کسی که تهمتش زده اند، پرداخت قرضی که سوخت رفته است، هدایت مجدد کسی را که اغوا کرده اند و غیره) قرآن این موضوع را متذکر است و چون کسی را که از این دو نوع پلیدی دور بماند دوست خدا معرفی کرده میتوان گفت هر چه پلیدی است همه و همه در این دو دسته جای دارند دوست خدا کسی است که پلیدیها را از هر گونه باشد با تطهیر و توبه از خود دور میسازد ! (1)

1- ان اللّه یحب التوابین و یحب المتطهرین سوره بقره آیه 222.

وقتی قرآن قمار و شرابرا در یک آیه (1) بدنبال هم رجسی از عمل شیطان واثم و گناه میداند و در آیه دیگر (2) رجس واثم را از محرمات محسوب میکند مسلم است اگر در مکتب فقه شراب نجس است و باید با استحاله پاک شود مکتب دگری است که هم شرابرا نجس میداند هم قماررا ، که شراب با استحاله پاک می شود و قمار با توبه و استرداد پولهای صاحبانش شراب با مطهرات حسی پاک می شود و قمار با مطهرات روانی ، نه این است که شراب هم مانند بول وغائظ نجس باشد و اگر بدست یا لباس برسد آنها را نیز نجس کند. لباس مست نمیشود.

اینکه گفته اند دست و لباس را نجس میکند نکته ای است که مسلمان وقتی دست زدن بآنرا بد دانست حاضر نخواهد شد گوشه بهترین اطاقش را قفسه بندی و زینت کند و ظرف شرابرا در آن بگذارد. بلکه اگر ظرفی بعنوان دارو و درمان هم در خانه اش باسم مشروبات الکلی دیده شد جایش در «بارانداز» خواهد بود نه در «بار».

نجاسات دسته دوم :

نجاسات دسته اوّل را گفتیم آنهایند که در کتابهای رسائل و مسائل آورده اند و برای تطهیرشان نیز دستوراتی داده اند اما نجاسات دسته دوم : یعنی آنها که در کتب فقهی نیستند یعنی آنها که تقریبا همه شان با توبه پاک میشوند برای تطهیر این نجاسات یک کار یا دو کار و گاهی بیشتر باید انجام داد ، در همه آنها یک کار که اصل کلی میباشد باید رعایت گردد و آن توبه

1- سوره مائده آیه 92 و سوره بقره آیه 216.
2- سوره 7 آیه 31.

کردن است ، توبه بزبان اخلاق یعنی تصمیم قطعی گرفتن بر اینکه دیگر آن عمل تکرار نشود اینطور هم نیست که مانند نصارا لازم باشد برای توبه نزدکشیش یا شیخ رفت و اعتراف و توبه کرد. بین خود و خدا باید این تصمیم قطعی اتخاذ گردد. مثل اینکه اسلام میخواهد بگوید علاوه بر اینکه اعتراف بگناه یک نوع تبلیغی از گناه است چه بسا سبب نشان دادن محل گناه یا وسیله ای برای رسیدن بگناه و غیره میباشد چه بهتر که انسان گناهکار رسوا نشود و حتی در برابر یکنفر هم خجل نگردد ، بهر صورت برای پاک کردن پلیدیهای دسته دوم یک اصل کلی توبه کردن لازم است مثلا برای تکبر که از پلیدیهای درجه اوّل محسوب می شود توبه کافیست یعنی کافیست شخص متکبر بجد و حقیقت دست از تکبر بر دارد. چرا تکبر اینقدر پلید است زیرا بزرگترین سبب تفرقه و دوری است و بهمین جهت خدا برای نشان دادن سمبل پلیدیها شیطان اورابهمین عنوان - تکبر ملعون و مطرود ساخت و او را أوّلین و بزرگترین دشمن بشریت (1) معرفی و مشخص ساخته مطرود و ملعونش نمود. همین صفت مذموم با آنهمه شدت پلیدی که دارد با توبه تطهیر می شود. توبه بزبان اخلاق تصمیم قطعی بر عدم تکرار است و بزبان اجتماع پشت سر نهادن گناه است و در نتیجه سرعت گرفتن بسوی تکامل و رسیدن به مردمان صالح و انسب که در آینده صاحب و وارث کره زمین اند (2) نتیجه اینکه برای

1- سوره یس آیه 60
2- ان الارض یرثها عبادی الصالحون سوره انبیاء آیه 105.

تطهیر هر پلیدی توبه اصل کلی است و فروع این اصل بسیار است و برای هر نوع پلیدی فرع مخصوص بهمان نوع را دارد مثلا کسی که دزدی کرد اصل این است که توبه کند و فرع آنکه برود مال صاحبش را مسترد دارد آنکه کسی را گمراه کرده باید توبه کند و فرعش واجب است مجدد اغوا شده را هدایت نماید. گاهی علاوه بر اصل توبه فرع بیش از یکی است مثلا کسی که به وطنش خیانت میکند ثروتهای عمومی را بنفع اجانب بر باد میدهد. با یک امضاء نعمت های خدادادی هم وطنش هم مذهبش معادن را در اختیار دیگران قرار میدهد در صورتی این پلید تطهیر میگردد که علاوه بر توبه و استرداد آنچه بعناوینی باو رسیده اقدام دیگری نیز بنماید یعنی فروع توبه در اینجا بیش از یکی و بسیار است این شخص باید دیگران را هوشیار سازد ، از اشتباه خود همه جا آه و سوز بزند تا دیگران متنبه شوند با دیدن هر فقیر بیماری که وجه پرداخت نسخه کودکش را ندارد بر خود بلرزد و بالاخره با وجود همه اینها گر چه خدا رحمان و رحیم است و توبه را می پذیرد ولی خیانت توبه اش را نمی پذیرد آماده باشد که علاوه بر عذاب نشأه دیگر ننگ ابد از خودش و ذلت مدام از بازماندگانش جدا نخواهد شد همچنانکه شخص زنا کار مبتلا بسفلیس اگر توبه کند خدا توبه اش را می پذیرد ولی سفلیس توبه اش را نپذیرفته و عوارض خود را ظاهر نموده مبتلا را به قعر خاک ، جائی که بجهنم باز می شود خواهد فرستاد (خیانت خائن نیز توبه نمی پذیرد).

برای شناسائی پلیدیهای دسته اوّل کافی بود که بکتب

رسائل مراجعه شود اما برای شناسائی پلیدیهای دسته دوم لازم است ایجاد کننده پلیدیهاشیاطین را شناخت

شیطان موجودی است مطرود و ملعون و متکبر و لذا از نجاسات است علاوه تر اینکه بد روز هم روز میخواهد و این پلید مترصد است از چپ و راست آدمی بیرون آمده (1) او را نیز آلوده و پلید کند.

سؤالاتی پیش میآید که آیا بزبان قرآن شیطان یکی است ؟ اگر عده ای هستند آیا میتوان آنها را دید ؟ اگر دیده میشوند بر خورد ما با آنها باید چگونه باشد ؟ و پرسش های دیگر که پاسخ تمام آنها در قلمرو شناسائی اوضاع و احوال شیاطین به ترتیب زیر است :

خود شیطان

در صدر اسلام جمعیتی بود ، بدین منظور تشکیل جلسه میدادند که جاسوسانی بین تازه مسلمانها بفرستند برای کسب اطلاعات و ایجاد تفرقه بین آنها نفراتی که برای جاسوسی انتخاب میشدند هنگام گزارش به جمعیت برای اینکه وضع خود را مستحکم کنند به جمعیت می گفتند سخنان مسلمین در ما کوچکترین اثری نکرد ، ما با شمائیم و به هبل ولات و عزی وفادار بوده و خواهیم بود و اگر از آنها سئوال میشد پس بچه علت در جمع مسلمانها دیده شدید و بآیات قرآن گوش میدادید می گفتند رفته بودیم آنها را مسخره کنیم پروردگار این جمعیت خائن جاسوس تراش را حتی بعنوان اینکه حامی و پشتیبان آن عده اند که مسلمین را مسخره

1- سوره اعراف آیه 15.

میکردند شیاطین نام نهاد بدین معنی که از آدمیان کسانیکه منشاء اذیت و آزارند و تشکیلاتی برای نه تنها صدمه به مسلمین بلکه حتی برای مسخرگی آنها درست می کنند نامشان را از ردیف آدمیان حذف و جزو شیاطین محسوب داشته است ! (1)

همردیف اینها یعنی باز کسانی هستند که پروردگار آنها را شیطان نامیده و از آدمیت دورشان میداند اینها کسانی هستند که با فرستادگان خداپیامبران - بخصومت دردشمنی برخاسته اند (2)

دسته سوم که باز قرآن آنها را شیطان نامیده کسانی هستند که با کارهای بیهوده و بی اساس که بظاهر هم تشریفات و تشکیلاتی دارد ولی نتیجه و ثمره ای بر آنها مترتب نیست مردم را سر گرم نگهداشته و اجتماعی را با آن مشغول میدارند (3)

استاد شیطان :

کسی که بغیر از خدا چیزی یا کسی را رئیسی وزیری وکیلی مجسمه ای بتی را در وضع زندگی خود ذی نفوذ و منشاء اثر بداند این چنین شخص مشرک بوده حاضر نیست خط بطلان بر هر معبودی سوای اللّه بکشد تا از هر قید و بند و اسارتی آزاد شود آزاد زیست کند و آزاد

1- و اذا القوا الذین آمنوا قالوا آمنا و اذا خلوا الی شیاطینهم قالوا انا معکم انما نحن مستهزؤن سوره بقره آیه 12.
2- و کذلک جعلنا لکل نبی عدوا شیاطین الانس و الجن سوره انعام آیه 112.
3- و ما کفر سلیمان ولکن الشیاطین کفروا یعلمون الناس السحر سوره بقره آیه 96.

بمیرد زیرا توجّه بیک منبع قدرت و دیگران را مانند خود بیچاره دانستن کمال آزادی است این مشرک چنانچه توبه نکرد و مستوجب عذاب پروردگاری شد که خود را رحمان و بخشاینده معرفی میکند این شخص از شیطان یک درجه بالاتر بوده و استاد شیطان است (1) (هر چند أوّلی است که ولی را دوست گوئیم)

برادر شیطان

با یک درجه تخفیف به آنها که حق خویشاوندان و هموطنان و بیچارگان و درماندگان را تضییع میکنند ، قرآن برادر شیطان ، نام داده است (2)

حزب شیطان

کسانیکه هیچ بیاد خدا نیستند بلکه چون خدا احتیاج ندارد از او یاد کنند لذا کسانی که هیچ بیاد دستورات خدا در جهت دستگیری بندگان او نیستند از حزب شیطانند. آنها که همه چیز را بخود اختصاص میدهند و همه آسایش را خاص خود و فرزندانشان میدانند اینها خدا را فراموش کرده اند و اعضاء صمیمی حزب شیطانند (3)

1- یا ابت انی اخاف ان یمسک عذاب من الرحمن فتکون للشیطان ولیا سوره مریم آیه 46
2- و آت ذا القربی حقه و المسکن و ابن السبیل و... ان المبذرین کانوا اخوان الشیاطین سوره بنی اسرائیل آیه 26.
3- استحوذ علیهم الشیطان فانسیهم ذکر اللّه اولئک حزب الشیطان سوره مجادله آیه 20.

دوست شیطان :

به کسانی گفته شده که فتنه انگیزند دیگری را برای جنگ و دعوای با مسلمانان تحریک میکنند (1)

پیرو شیطان : آنهایند که بدون دانش درباره یک موضوع علمی مجادله میکنند هیچ از دین و آئین خبری و اثری ندارند حتی کوچکترین مسئله اسلامی را نمیدانند بر اصول مکاتب و رؤس مطالب خرده گرفته و درباره آنچه بزعم و گمان خودشان غلط است سر و صدا براه میاندازند (2)

همردیف شیطان :

کسی است که از یاد خدا رو گردان بوده آنقدر گرم دنیای پر زرق و برق شده و دلش را برده اند که وقتی با او می گویند خدا چنین و چنان گفت و چنین و چنان خواست اصلا مثل اینکه برایش قصه می گویند گوشش بدهکار این حرفها نیست کارش و دنیایش اجازه نمیدهند حتی کوچکترین توجهی به خدا و وابستگان بخدا بنماید ایشان همیشه در معیت شیطان بلکه در خدمتگزاری حاضر و همردیف شیطانند (3)

1- ان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم لیجادلو کم سوره انعام آیه 121.
2- و من الناس من یجادل فی اللّه بغیر علم و یتبع کل شیطان مرید سوره حج آیه 3.
3- و من یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا فهو له قرین سوره زخرف آیه 35.

شیاطین دیگر :

ملاحظه فرمودید بر حسب ضعف و شدت گناه آدمیان - یا همردیف شیطانند یا دوست و یا خود شیطان و گاه هم بعلت شدت گناه استاد شیطان حتی قرآن به قیافه های منزجر کننده منفور جهنمی رؤس الشیاطین (1) گفته است بدین معنی که از استاد شیطان گرفته تا شاگردی شیطان مراحلی خواهد بود که انسان با آلودگیهای مختلف ممکن است بدآنهابرسد.

شیاطین برای خود زندگانی مخصوص داشته شهر خانه خوابگاه نهار خوری دارند و بزودی بهمه آنها اشاره خواهد شد فقط اینجا ممکن است فرودگاه شیاطین را آنچنانکه قرآن میفرماید بیاوریم (2) فرودگاه تنها جائیست که اجازه میدهد روز وشب وسائل حمل و نقل از اطراف آسمان با آنجا فرود آید و امکان نشست آن وسائل در جای دیگر کمتر است فرودگاه شیاطن یعنی جائیکه مدام شیاطین بر آن می نشینند روح پلید کسی است که بزبان و اعضاء دیگر هر دو گناه میکند افاک است (دروغ میگوید فحاشی میکند تهمت میزند غیبت میکند و... یعنی همه بزبان است) اثیم است (بچشم زنا میکند با نگریستن به زن و بچه مردم بپا زنا میکند با رفتن بجای بد بدست زنا میکند با مس دست خود بکسی که نباید زد همینطور با دست امضائی که نباید کرد میکند

1- سوره صافات آیه 63.
2- هل انبئکم علی من تنزل الشیاطین تنزل علی کل افاک اثیم سوره شعراء آیه 222.

با دست یا پا جائی را که نباید باز کرد میکند و... یعنی گناه بوسیله اعضاء و جوارح صورت میگیرد) ناگفته نماند همانگونه که بین ما مرسوم است میگوئیم شیطنت مکن شیطان مشو و اینها را در مواردی میگوئیم که حدس زده می شود ضرری در پیش است لذا میتوانیم علاوه کنیم هر گونه موجودی که با وسوسه انسانرا بطرف بدیها سوق دهد یا با جسم خود به بدن آدمی ضرر برساند و بطور کلی هر موجودی که وجودش باعث نافرمانی از امر مطاع پروردگار گردد شیطان است کما آنکه ابلیس شیطان بزرگ چنانچه شرحش خواهد آمد با وسوسه أوّلین آدم روحانی و قابل ذکر را اغوا نمود.

با توجّه به مراتب فوق یعنی با تعریفی که از نجاسات شد و اینکه شیطان ملعون و مطرود و لذا نجس است و با توجّه بمرتبت هائی که در ظل توجهات شیطان ممکن است نصیب آدمی شود اینک میتوانیم پلیدیهای دسته دوم را نیز تقسیم بندی نموده و بچند تای از آنها به ترتیب زیر اشاره نمائیم :

سیاست نجس :

سیاستی است که پشتیبان تشکیلاتی است که جاسوس تراشند و بضرر میهن و اجتماع مسلمین و جهت آزار و مسخرگی آنها افراد درست مینمایند سیاستی که دشمنان پیامبران را تائید و دوستان آنها را صدمه و آزار میرسانند سیاستی که ساحران حقه بازان و قاچاقچیان و زد و بندچی ها را می شناسند و آزادشان میگذارند یا با آنها شریک و مساعد میشوند ، اعضاء این باندهای سیاسی را چنانچه گفتیم قرآن شیطان نامیده است.

اجتماع نجس :

از افرادی تشکیل شده که مافوق خود رئیسی ، وزیری وکیلی یا بتی را در زندگی خود مؤثر میدانند و با قید و بندی که از این اطاعت کور کورانه بر پای خود می نهند از خود سلب آزادی میکنند اینها گویا کرند و صدای محمّد عزیر را نشینده اند که فریاد میزند قولوا لا اله الا اللّه تفلحوا خط بطلان بر هر معبودی (مافوقی بتی) سوای پروردگار بکشید تا رستگار شوید غیر از خدائی که رحمان و رحیم بخشاینده مهربان است کسی یا چیزی رادر وضع خود ذی نفوذ و مؤثر ندانید تا با روح وسیعتری زندگی کنید و آزاد بمانید خدا بدانند استاد شیطانند چنانچه گفتیم. و همین جاست که دست پاک لطیف را نجس میداند.

اقتصاد نجس :

آن اقتصاد است که سبب می شود حق بحقدار نرسد و حقوق صاحبان حق ادا نشود مساکین و درماندگان دستگیری نشوندثروتهای عمومی که متعلق به همه است آنچنان حیف و میل گردد و اختصاص به بعضی داده شود ، کارمندان چنین اقتصادی را چنانچه اشاره شد برادر شیطان گویند.

اینک که به نجاست سیاسی اقتصادی اجتماعی اشاره شد از نجاست دیگری نیز سخن گوئیم و آن نجاست میکربی است. معروف است حضرت ایوب از پیامبران عرب میباشد که درسرزمین عوض زندگی میکرده و در فاصله هشتاد میل از عدن مدفون است کتابی نیز به آنحضرت منسوب میباشد که در بعضی کتب

گفته اند که فلاسفه اخیر غرب از آن استفاده کرده اند حضرت ایوب قبل از حضرت ابراهیم میزیسته که بیش از یکصد سال حدس زده می شود.

حضرت ایوب در قرآن بعنوان نمونه صبر یاد شده و با آنکه از امراء و بزرگان محل بوده بعلت صبر در برابر مرض فقر مردن زن و فرزندان و... و شاکر بودنش قرآن او را ستوده است.

تنها از یک آیه قرآن (1)میتوانیم اطلاعات چندی در باره حضرت ایوب کسب کنیم بدین قرار:

بیماری حضرت بطور قطع پوستی بوده و به هیچ عضو درونی سرایت نکرده است بعلت آنکه میفرماید شیطان با او تماس یافت (بر پوست او مماس شد) و اگر یکی از اعضای داخلی او عیبی داشت تذکر میداد که شیطان در او نفوذ کرده و راه یافته است بعلاوه که ابتلای حضرت به بیماری پوستی در کتب ثبت و ضبط شده است موضوع دیگر اینکه مرض بصورت حاد بوده زیرا حضرت را به صدا در آورده و پروردگار را ندا داده و از رنج و عذاب ناله کرده است واگیردار و مسری بوده زیرا شاید فرزندانش نیز مبتلا شده باشند (2) یک نوع میکرب (شیطان) در ایجاد مرض دخالت داشته زیرا به پروردگار عرض مینماید شیطان (مفرد) مرا مس کرد نه شیاطین (جمع) حضرت را به بی خوابی و درد دچار ساخته با توجّه به کلمات نصب و عذاب و اینکه نصب کلمه ای

1- و اذکر عبدنا ایوب اذنادی ربه انی مسنی الشیطان بنصب و عذاب سوره ص آیه 40.
2- سوره انبیاء آیه 83.

است متضاد فراغت و آسودگی (1) در آن موقع نیز که بیماری در منتهای شدت وحادیت بوده هنوز به اطرافیان سرایت ننموده و الا اگر بدیگران نیز سرایت کرده بود حضرت تنها برای خودش دعا نمیکرد (رب انی) بلکه برای زن و فرزندانش نیز مسئلت می نمود .با توجّه به اطلاعاتی که قران بدست داده می توان بجرأت گفت حضرت بزرده زخمی دچار بوده که عامل ایجاد کننده آن یکی از میکربهای استرپتوکک یا استافیلوکک (دو شیطان موذی و هر جائی) بوده اند.

نکته قابل ذکر دیگر اینکه امروز با این همه پیشرفت در تمدن هنوز ارکان مهم و اساسی کشورها را به سیاسی اقتصادی اجتماعی طبیعی تقسیم میکنند و حال آن که قرآن بهداشت را نیز که به نجاست میکربی وابستگی دارد از ارکان مهم میشمارد یعنی توجّه به اوضاع سیاسی اجتماعی اقتصادی و طبیعی کشور را برای ایجاد مدینه فاضله کافی ندانسته و براندن استاد شیطان خود شیطان برادر شیطان حزب شیطان که هر کدام وابستگان و افراد سیاست نجس اجتماع نجس اقتصاد نجسند اکتفا ننموده بلکه مدینه فاضله را آن کشوری میداند که شیطان میکربی نیز در آن منفور و مطرود بوده و بهداشت نیز از ارکان اصلی آن بشمار است.

خوب است با طرح این مسئله که میکربها شیطانند و افراد سیاست نجس نیز شیطانند در مقام مقایسه بر آمده و باعجاز قرآن کریم پی ببریم زیرا خواهیم دید ضرر میکربها و این گونه افراد برای کشور کاملاً مشابه و یکسان است (بخصوص از

1- فاذا فرغت فانصب سوره انشراح آیه 7.

نظر اقتصادی)

اینک برای تائید عرائض خود مبین بر اینکه پیشوایان اسلام بوجود میکرب اطلاع داشته و چشم بینای آنها بر مسائل میکرب شناسی احاطه کافی داشته به برخی از اخبار و احادیث وارده در این باره اشاره می نمائیم.

موضوع قابل توجّه اینکه اسلام میکربها را بدو دسته بزرگ تقسیم کرده و با دقت کامل میکربهای رطوبت پسند را وبا و خشکی پسند را طاعون نامیده است و شاید علم امروز یعنی پس از گذشت چهارده قرن موافق باشد که میکرب وبا و طاعون هر کدام سر دسته میکربهائی هستند که بوسیله آب یا غیر آب سرایت می نمایند.

بهر صورت ما آیات و اخبار را به دو قسمت کرده ایم دسته دوم شامل آیات و اخباری خواهد بود که با اشاره و کنایه دنیای میکرب را معرفی میکنند.

دسته اوّل : آیات و اخباری که از میکرب نام برده اند

الف برای تبرک باز تکرار کنم آیه 40 سوره ص را که بر حضرت ایوب شیطانی (میکربی) تماس یافت و او را برنج و عذاب انداخت و ای بسا همچنانکه قرآن متذکر است (1) بسیاری از پلیدیهای شیطان است که توسط باران پاک می شود بدین طریق که باران میکربهای منتشر در هوا را با قطرات خود در بر گرفته بزمین ریخته و با گل و لای و مواد میکرب کش موجود در خود

1- و ینزل علیکم من السماء ماء لیطهرکم به و یذهب عنکم رجز الشیطان سوره انفاق آیه 11.

و زمین آنها را نیست و نابود میسازد.

محلی که میکربها انتخاب میکنند

ب قبلا چهار کلمه مربض مقیل - مقعد و ماوای را باید دید چه معنی دارد.

(1) مربض جائیست که وسائل خورد و خوراک و استراحت در آن مهیاست و باصطلاح محل ایدال و آرزو است بخورند و بخوابند. حال اگر مربضی را در جای مرطوب و تاریک که مورد علاقه میکربهاست قرار دهیم بهترین محل را برای زندگی میکرب فراهم کرده ایم. امروز می آیند ظروف مخصوصی را (پتری، قرع) درست می کنند که وسائل خورد و خوراک میکرب در آن مهیاست، ظروف را در جای مرطوب و حرارت مناسب دور از روشنائی نگه می دارند و میکرب را بر آن کشت می دهند، میکرب در این محل خوراک و استراحت مناسبی داشته و شروع میکند به تولید مثل کردن و زیاد شدن. قرع و پتری و تهیه محیط مناسب برای کشت میکرب، یک موضوع تازه ای است و قدمت آن نزدیک به یک قرن بیشتر نیست ولی انسان تعجّب میکند وقتی به چهارده قرن قبل می نگرد که پیشورای اسلام حضرت محمّد فرماید دستمال گوشتی در خانه جای ندهید که آرامگاه و مربض شیطان(1) چرا انسان تعجّب نکند زیرا در چین و شکن تاریک و مرطوب دستمال و کیسه گوشتی وسائل خوراک و استراحت و رطوبت و تاریکی همه مهیاست و بهترین محل رشد میکرب بشمار میرود و برای چهارده

1- لاتووا مندیل اللحم فی البیت فانه مربض الشیطان (کتاب وسائل).

قرن قبل اگر کسی می خواست یکنوع پتری یا قرع مناسبی برای کشت میکرب نشان دهد همانا کیسه و دستمال چرکین و آلوده بگوشت و مواد پروتئینی بهترین نشانی بود.

(2) مقیل تقریبا همان مربض است منتها در مربض اگر خورد و خوراک دائمی موجود بود در اینجا برای خورد و خوراک وقتی تعیین شده و در انحصار چاشتگاهی قرار گرفته است و اگر بفرموده حضرت باقر توجّه شود که فرمود ناخن ها را بگیرید که آنها جای میدهند شیطان را (1) معنای مقیل خوب فهمیده می شود و دانسته می شود چگونه است که میکرب برای استفاده از محیط وقت معینی خواهد داشت بین ناخن چاشتگاهی بمواد غذائی آلوده می شود و آلودگی مورد استفاده میکرب قرار می گیرد و چه بسا در فواصل غذا خوردن ممکن است بوسیله آب و غیره مزاحمتی برای میکرب ایجاد شود و استفاده بردن دائمی را از او سلب نماید و او با با نتظار چاشتگاه دیگری نگهدارد تا خورد و خواب دیگری برسد.

(3) و (4) مقعد و مأوی هر دو را میتوان معنی کرد پناهگاه و محل سکنی اما مقعد جائیست که قاعده موجود بر آن نهاده می شود و نشیمنگاهی محسوب میگردد که استحکام بیشتری دارد و نقل مکان از آن کمتر اتفاق می افتد ولی مأوی مسکن و پناهگاهی است که هر لحظه بیم نقل مکان از آن میرود. خاکروبه هائی که در صندوق شهرداری یا خدای ناکرده کنار کوچه ریخته می شود و محتوی میلیونها میکرب و موجود زنده است هر لحظه بیم آن میرود توسط ماشین های شهرداری بخارج

1- انما قصوا الاظفار لانهم مقیل الشیطان (کتاب وسائل)

شهر برده شود ولی کثافاتیکه در گوشه منزل یا خارج شهر بخصوص اگر در جای مرطوب و دور از روشنائی است ریخته شود چنان میکرب قاعده خود را بر آنجا محکم می نهد که تکان دادنش مشکل است لذا خاکروبه در صندوق شهرداری و کنار کوچه ماوی، و آلودگیهای زوایای خانه و اطاق و خارج شهر یک مقعد و نشیمنگاهی برای میکرب محسوب می شود ، حضرت رسول فرماید خاکروبه پشت در خانه نریزید که آنجا ماوای شیطان است (1) و خاکروبه را در منزل جای ندهید و روز بیرون برید که خاکروبه منزل مقعد و جای نشست شیطان است (2) در اینجا خوب است به بیرون بردن خاکروبه در روز توجّه شود و دقت اسلام را با بصیرت بنگرد زیرا در شب امکان پاک کردن آلودگیها مانند روز نبوده و نیست و جای آلوده نیز بسا بوسیله نور آفتاب تا حدی تطهیر گردد.

عوامل مستعد کننده برای تولید مثل میکربها

ج میکرب با رطوبت و تاریکی و مواد پروتئین دار میانه بسیار خوبی دارد این موضوع ثابت شده و تقریبا مسلم و قاطع است. و چون این موضوع مجدد تکرار شده و گفتیم میکرب رطوبت تاریکی را خواهانست بخوانندگان حق میدهیم که انتظار این را داشته باشند که اسلام نیز با این موضوع اشاره کرده باشد. اینک بخوانندگان توصیه می شود به کتابهای لغت مراجعه فرموده و این کلمه سه حرفی غمر را به بینند چه معنی شده است سپس تصدیق نمایند آیا چشم بینای پیشوایان اسلام

1- لاتبیتو الکمامه فی بیوتکم فاخرجوها نهارا فانها مقعد 14 بحار.
2- 2- 14 بحار

در چهارده قرن قبل بر این موضوع احاطه کلی داشته است یا خیر ؟ از معانی غمر میتوان پر آبی، چرب بودن، تاریک بودن را ذکر کرد و آنوقت فرموده حضرت علی را که شیطان علاقه و حرص شدیدی به غمر دارد (ان الشیطان مولع بالغمر) بعنوان یک معجزه بزرگ نوشت.

آیا می توان کلمه ای بهتر از ولع و حرص یافت تا در موردیکه تمام عوال مساعد برای زندگی میکرب مهیاست بعنوان علاقه میکرب با آن محیط بکار برد، نبی اکرم (ص) فرمود با دست چرب شب را صبح نکنید اگر شیطان بشما صدمه زد خود تا آنرا باید ملامت نمائید. (1) و جای دیگر حضرت علی فرماید کودکانتان را بشوئید از چربی که شیطان بوی چربی را درک کرده و از اثر آن کودک موقع خواب فزع و بی تابی میکند (2).

و حضرت صادق فرماید کسی که با چربی بدن بخوابد شیطان تا مدتی با او صدمه میزند (3)

اشاره اسلام به تغذیه و زهرابه میکرب ها

د- میکربها وقتی بر روی غذائی بنشینند به قسمتی از آن غذا که لازم دارند حمله کرده مورد استفاده قرار

1- لایبیتن احدکم و یده غمره فان فعل فاصابه لم الشیطان فلایلومن الانفسه (کتاب وسائل).
2- اغسلوا صبیانکم من الغمر فان الشیطان یشم الغمر فیفزع الصبی رقاده (کتاب وسائل).
3- من باب علی غمر فاصابه شی ء من الشیطان لم یدعه الا ان یشاء اللّه (وسائل).

میدهند و شروع برشد و تولید مثل مینمایند از زنده هایشان زهرابه ای ترشح می شود بنام زهرابه بیرونی و هر کدام که مردند از بدن متلاشی شده شان زهرابه درونی بر روی غذا افکنده می شود و چون بزاق هر حیوان برای هضم غذایش است و در بیشتر حیوانات مواد مترشحه برای هضم ، غذایش است مواد مترشحه برای هضم، سم و زهری است لذا اگر (بجای ترشح زهرابه میکرب) بگوئیم بزاق میکرب بی جا نیست. خوب دقت نمائید بعنوان یک معجزه بزرگ سخن چهارده قرن قبل را از حضرت صادق میآوریم که فرمود ظرف غذا را بپوشانید که میکرب از آن میخورد ، و عجب این است که میفرماید از آنچه در ظرف است انتخاب مینماید و استفاده می کند و عجب تر آنکه میفرماید میخورد و بر آن تف و بزاق می افکند (زهرا به میریزد) (1) و فرزندنش حضرت کاظم میفرماید ظروف خود را بر گردانید (وارونه بگذارید) برای آنکه شیطان هیچ ظرفی را بلند نمیکند (2).

محل اخفای میکربها

ه- ظرفیکه ترک داشته باشد همیشه غذای قبلی لابلای آن شکافها میرود و می ماند و فاسد می شود و بهترین محیط نشو و نما برای میکرب درست مینماید همینطور حائیکه دسته کوزه به دهانه اش متصل است و جائی از ظرف که شکسته باشد محل مساعدی برای نشستن و اجتماع و روشد میکربها خواهد بود

1- لاتدعوا انیتکم بغیر غطاء فان الشیطان اذا لم تغط الانیه بزق فیها واخذ ما فیها مماشاء (وسائل)
2- واکفی ء اناوک فان الشیطان لایرفع اناء.

در این باره است که فرمود حضرت علی آن نخورید از سوراخ ظرف و از طرف دسته آن چون شیطان می نشیند بر دسته و سوراخ آن (1)

حضرت باقر فرماید از طرف دسته و از موضع شکسته کوزه آب نخورید چون محل نشستن شیطان است (2)

سوراخی از بدن که میکرب ها در آن بسیارند

و روزگاری که میکرب کشف و اعلام شد مردم برای دیدن و تماشای میکرب دست و پا شکستند و بسوی آزمایشگاهها سرازیر شدند با چشم خود از یک طرف حیوانات مضر و بیماری زارا زیر ذره بین دیدند و از طرف دیگر مشاهده کردند که با جوشاندن و حرارت و غیره میکربها مردند و از بین رفتند. آمدند برای اینکه عمر جاودانی یابند یا لااقل از شر میکربها محفوظ بمانند غذا و لباس و کلاه و حتی لحاف خود را در وسائلی که ضد عفونی میکند نهادند و مورد استفاده قرار دادند بعد متوجّه شدند که گرد و غبار هوا باندازه کافی میکرب ببدن آنها میرساند و ضد عفونی کردن هوا نیز آسان نیست و از طرف دیگر با جوشیده شدن غذاها که فاقد مواد ضروری زندگی میشد یک مرتبه آمار اداره متوفیات رقم بزرگتری را نشان داد و اعلام داشت مرگ و میر در اثر کمبود ویتامین ها افزایش یافته است. خارج از موضوع

1- لاتشربوا الماء من ثلمه الاناء و لا من عروته فان الشیطان یقعد علی العروه و الثلمه (کتاب وسائل).
2- لاتشرب من موضع اذنه و لا من موضع کسره فانه مقعد الشیطان (کتاب وسائل).

نشویم مقصود ما این است که در هوا باندازه کافی میکرب وجود دارد و انسان نیز که دقیقه ای نزدیک به 16 مرتبه نفس میکشد لاجرم مقداری هوا بهمراه میکربهائی وارد سوراخهای بینی می نماید و لذا در سوراخ بینی انسان بلکه هر حیوانی که نفس میکشد مقداری میکرب وجود دارد همانگونه که مهمان عالیقدر آسمانی کشور ایران حضرت رضا در سیزده قرن قبل باین موضوع اشاره نموده میفرماید در اطراف منخرین هر حیوان که نفس میکشد شیطان وجود دارد (1).

حرارت مساعد برای میکربها

ز لابد خوانندگان میدانند پاستور دانشمند بزرگوار برای اینکه بهتر میکربها را برشد و تولید وا دارد آبگوشتهائی را که تهیه کرده بود گرم نگه میداشت امروز نیز برای رشد میکربها ظرفهائی را که بر آن میکرب کشت شده در حرارت مناسب میگذارند بعلاوه میکربهای مضر برای انسان (شیاطین) در حرارت 37 درجه یعنی حرارت طبیعی بدن که نسبتا گرم است بهتر نمو می نمایند.

در اسلام نیز توسط نبی اکرم باین موضوع اشاره شده فرماید شیطان در غذای گرم شرکت دارد (2).

اشاره اسلام به فرار میکربها از مواد ضدعفونی

ح در بالا اشاره کردیم که هوا را نمیتوان ضد عفونی کرد. ممکن است

1- علی کل منخر من الدواب شیطان 14 بحار.
2- ان الطعام الحار جدا محوق البرکه و للشیطان فیه شرکه 14 بحار.

خواننده مطلعی ایراد کند که پس این چیست بعضی از اطباء دستور میدهند اطاقی را با بخورهای مخصوص ضد عفونی نمایند ؟ البته برای جلوگیری از انتشار بعضی میکربها آن هم در مکانهای سر پوشیده چنین دستوری داده می شود و چنین دستوراتی نیز اسلام برای ضد عفونی کردن از راه بخور داده است که در قسمت بهداشت لباس خواهیم گفت. و رد اینجا اکتفا میکنیم به آنچه حضرت صادق (ع) راجع بقرار میکرب از بعضی بخورها و یا از برخی درختها ذکر کرده است که فرماید :

شیطان لعنتی برای هفتاد خانه نکبت بار می آورد (شیطان هفتاد خانه پیش از رسیدن بخانه ای که حرمل در آن است باز پس میگردد) جز خانه ای که در آن حرمل است (درختی است مانند کنجد) (1) البته توجّه خواهند داشت که نکبت بار آوردن برای هفتاد خانه نشانه ای از سرعت انتشار میکرب است که می تواند مثلا مانند انفلوآنزا حتی در یکساعت خانه های چندی را مبتلا سازد.

وجود میکربها در ریشه موها

ط وقتی موهای زیر بغل بزرک شد محل مرطوب و گرم و تاریک و مهیای زیر بغل محیط مساعدی برای رشد و تولید میکربها خواهد بود میکربها همیشه در اطراف ریشه های مو فراوان بوده و چنانچه زخمی در محل ایجاد شود یا اگر موئی از آنجا کنده شود راه نفوذ برای میکربها پیدا شده و به بدن وارد شده و ایجاد دمل می کند یا وارد خون شده ایجاد سپتیسمی و خطرات جبران ناپذیری می نماید بهمین مناسبت

1- ان الشیطان لعنه اللّه تنکب سبعین دارا دون الدار التی هو (حرمل) فیها 14بحار

نبی اکرم (ص) فرمود دراز نکنید موی زیر بغل را که شیطان در آنجا پنهان است و موهای زیر بغل را نکنید (1).

اجتماع میکرب ها در کنار آلودگیها

ی بعضی ها سبیلهال عریض و کلفتی دارند آنگونه که وقت خوردن و آشامیدن نوک موهای شاربشان بغذا برخورده و آلوده می شود. میان موهای انبوه و عریض جای تاریک خوبی است. نفس کشیدن هم که سبب می شود بخار آب از بینی موهای انبوه را مرطوب سازد وقتی آلودگی بغذائی نیز موجود شد دیگر برای رشد و تولید میکرب محیط بسیار مساعدی آماده است. (پروتئین از غذا ، رطوبت از بخار بینی ، تاریک از زیادی مو ، محیط خوبی برای رشد میکرب است) از طرف پیشوای اسلام بدین موضوع توجّه شده فرماید شارب خود را دراز نکنید که شیطان در آن خود را مخفی می کند (2).

بن ناخنها جای حرارت میکربهاست

ک صفحه قبل اشاره کردیم که در زیر ناخن های آلوده محیط بسیار مساعدی برای زندگی موجود خواهد بود باز در اینجا بفرموده حضرت صادق اشاره می نمائیم که کمینگاهی که شیطان برای تسلط بر فرزند آدم دارد این است که بسرعت زیر ناخن هایش مخفی می شود (3).

1- مکارم الاخلاق.
2- لایطولن احدکم شاربه فان الشیطان یتخذه مخباء یستره فیه (کتاب وسائل).
3- ان استرا خفی ما یسلط الشیطان من ابن آدم ان صار یسکن تحت الاظافیر (کتاب وسائل).

و جای دیگر است که ناخن خود را کوتاه کنید که شیطان بین گوشت و ناخن در جریان است (1).

توجّه اسلام به پرده چربی محافظ پوست

ل وقتی چربی روی پوست را که محافظ خوبی بوده و مانع ورود میکربها ببدن است از بین ببریم راه نفوذ خوبی برای میکربها پیدا خواهد شد چنانچه وقتی بخواهند میکرب مرده یا نیمه مرده را بنام واکسن (واکسیناسیون) ببدن وارد کنند امروز کافی میدانند که چربی یک قسمت کوچک کاملا از بین برده شود و قطره ای از واکسن بر آن قسمت ریخته گردد و از طرف دیگر در بهداشت پوست خواهیم گفت که چگونه بعضی از روغن ها جذب پوست شده و پوست را لطیف و ملایم می سازد، در اسلام توجّه خاصی باین قسمت شده و ما تنها بفرموده پیغمبر اکرم اکتفا می نمائیم که بحضرت علی فرمود یا علی هر که روغن زیت بخورد و از آن بر بدن بمالد شیطان چهل صباح نزدیک او نیاید (2) یا اینکه فرماید هر کس روغن بان بخود بمالد و در برابر شیطان بخوابد بصورت آنها شیطان نتواند ضرر برساند (3).

بهتر بودن اطاقهای بدون رف و زوایا :

م وقتی وارد محلی میشویم اگر در زوایای اطاق یا گوشه های کریدور تارهای عنکبوت مشاهده شد یقین بدانید بجائی وارد شده ایم که به نظافت آن

1- قصوا اظفارکم فان الشیطان یجری ما بین اللحم و الظفر 14 بحار.
2- مکارم الاخلاق
3- مکارم الاخلاق

چندان اعتنائی نمیشود خود تارها نیز که محل خورد و خوراک ودفع حیوان است محل مناسبی برای وجود میکربهاست. نبی اکرم بموضوع اشاره نموده فرماید : خانه شیاطین در خانه شما خانه عنکبوت است (1).

اشاره اسلام به گردش خون

ن هزاران سال می گذشت که مردم می دیدند اگر جائی از بدن زخم شود خون از آن جاری می شود ولی کسی نتوانست ادعا کند حقیقت این است که قلب در بدن آدمی مانند تلمبه ای کار می کند و این تلمبه بکمک عوامل فیزیولژیکی چندی خون را در تمام بدن بچرخیدن در می آورد تا اینکه در سال 1826 هاروی دانشمند انگلیسی این موضوع را بیان و گردش خون بزرگ و کوچک را در بدن اعلام داشت. ما در اینجا سئوالی داریم که آیا نمیتوان گردن خون را از این فرموده پیغمبر استنباط کرد ؟ و آیا نمی توان گفت مقصود پیغمبر از این سخن اشاره به سپتیسمی نیز بوده است ؟ (سپتیسمی حالتی است که میکرب وارد خون شده در تمام بدن که خون جاری است او نیز بهمراه خون در جریان است یعنی علاوه بر اعلام مرض گردش خون را نیز اعلام میدارد)

پیغمبر فرمود : شیطان جاری است در فرزند آدم مانند جاری بودن خون (2).

متناسب با میکربها

س بدون شرح برای اختصار چند جمله را که از شیطان نام برده مینویسیم

1- بیت الشیاطین من بیوتکم کبیت العنکبوت 14 بحار.
2- ان الشیطان یجری من ابن آدم مجری الدم 14 بحار.

پیغمبر فرماید شیطان رنگ سرخ را دوست دارد (1) و در بهداشت لباس مفصل گفته خواهد شد که بر عکس از رنگ سفید گریزان است و فرمایند زینت دهید شکم های خود را به سبزیجات که خوردنش شیطانرا دور می کند (2) و فرماید : در مشگها را ببندید زیرا شیطان بر نمیدارد روپوش آنچه که پوشیده است و باز نمی کند گره آنچه که بسته شده است (3) و باز هست که شیطان کشف آنچه روی آن پوشیده است نمی کند (4) و صفحه 17 آئین جاویدان است که زوایای زیر سقف اطاق ، محل نشستن شیطان است.

اسلام بوضوح میکربها را نشان میدهد

ع قسمت اوّل میکرب شناسی را با نقل خبری از حضرت صادق «ع» بپایان میرسانیم ولی از ذکر یک نکته خود را ناگزیر می بینیم و می پرسیم مگر در قرآن بیش از پانصد و پنجاه آیه راجع به فقه وجود دارد ؟ مگر هزاران آیه در قرآن و هزاران خبر و حدیث در کتابهای اسلامی راجع بعلوم طبیعی نیست ؟ چه شد عده ای همت عالی داشته در فقه چنان پیشرفت کردند که می بینیم. ولی در علوم طبیعی مسلمین باید همیشه از دیگران تعلیم و الهام بگیرند

1- ان الشیطان یحب الحمره 14 بحار.
2- زینوا بطونکم بالبقولات فانها مطرده الشیاطین 14 بحار.
3- اوکوا اسقیتکم فان الشیطان لایکشف غطاء و لا یحل و کاء (کتاب وسائل)
4- ان الشیطان لایکشف مخمرا (کتاب وسائل)

آخر راجع به میکربشناسی و وجود چنین موجودی از این واضحتر مگر ممکن بود مطالبی بیان داشت که گفتیم. بسیار مایه تأسف است که در بین مسلمین حتی یک دانشمند بنام میکرب شناس وجود نداشته و ندارد. وقتی حضرت صادق (ع) میفرماید چون مردی با زن زناکاری نزدیکی کرد شیطان بآلت او داخل می شود (1) فقط چیزیکه کم دارد این است که حضرت میکرسکبی هم بسازد و آزمایشگاهی نیز درست کند و در آن ترشح زناکار آنرا زیر میکروسکوپ آماده نماید و بمردم فریاد بزند بیائید شیطانی که گفتم باعث پیدایش مثلا سوزاک یا سفلیس می شود زیر ذره بین ببینیید. چه شد که با این همه وضوح که اشاره بمیکرب شده مسلمین ریزه خوار خوان علم و کرم دیگران شدند ؟ ! در بهداشت روانی بیان خواهیم داشت در اینجا ممکن است جمله را چنین معنی کرد که چون مردی زنا کند شیطان آلتش را با آلت زانی وارد می کند. بعضی از دانشمندان در قلمرو آیه شریفه قرآن که شیطانرا شریک در اموال و اولاد زنا کاران میداند این خبررا ذکر کرده اند (و شارکهم فی الاموال و الاولاد) (سوره اسراء آیه 66) که اگر چنین معین نمائیم خود معجزه ای بزرگتر و اشاره و کنایه ای است که دخالت شیطان در موقع زنا علاوه بر اثر بر زن و مرد بر نسل و فرزند آدمی نیز تأثیر خواهد داشت.

1- اذا زنی الرجل ادخل الشیطان ذکره (بحار جلد 14)

دسته دوم آیات و اخباری که میکرب را با شاره نشان میدهند

اشاره اسلام باینکه آب مساعدترین وسیله سرایت وباست

الف و با بیماری واگیر داری است که میکرب آن در 1883 شناخته شده است و میکربش مدت زیادی می تواند در آب رودخانه زندگی کند. سرایتغیر مستقیم آن تقریبا در انحصار آب آلوده است. همینطور طاعون بیماری واگیر داری است که در 1884 میکربش شناخته شد ولی بر عکس و با نمیتواند در آب زندگی نماید و راه سرایت آن نیز بوسیله کک یا خلط انسان مبتلاست یعنی همانگونه که قبلا بیان شد میکرب وبا را می توان سر دسته میکربهائی دانست که آب وسیله انتشار آن است و بر عکس طاعون بهیچ وجه آب در انتشارش اثر ندارد و خواهیم دید اسلام نیز برای اشاره بکلیه میکربهائی که با آب سر و کار دارند اسم وبا و غیر از آنزا طاعون نامیده است در آن زمان که پیشوایان اسلام می زیستند این دو مرض سابقه کشتارهای بسیاری داشته و لذا برای عنوان کردن و مثل زدن مناسبتر از میکربهای دیگر بوده اند.

در زمان حضرت سجاد خلفاء کاملا بر اوضاع مسلط بودند و بهیچ وجه بخاندان نبوت اجازه تدریس و بحث و انتشار کتاب داده نمیشد حضرت سجاد بصورت دعا کتابی نوشت و با اجازه ، انتشارش داد و امروز بنام صحیفه سجادیه در دسترس همگانی است. حضرت دشمنان خود را در آنکتاب با یک جمله

کوتاه نفرین کرده می فرماید و امزج میاههم بالوباء پروردگار آب آنها را بوبا آلوده کن. توجّه خوانندگان را به کلمه در این جمله جلب میکنیم یکی از کلمه ممزوج بکار برده شده نه مخلوط زیرا مخلوط چیزیست که جدا کردنش از یکدیگر آسان باشد و جدا کردن میکرب وبا از آب بویژه در آنروز خیلی مشکل و شاید غیر ممکن بوده است دیگر آنکه فرمود آب آنها بوبا آلوده شود و حال آنکه ممکن بود بجای و با کلمه طاعون آورد و اشتباه بزرگی را مرتکب شد زیرا میکرب طاعون نمی تواند در آب بماند. دیگر ممکن بود بگوید خدایا هوایشان یا غذایشانرا بوبا آلوده ساز ، هم هوا بیشتر در دسترس آنها بود و هم علاقه آنها بغذا کمتر از آب نبود ولی هوا وسیله انتشار نبوده و معجزه این است که به بهترین راه سرایت بعضی آب اشاره شده است. در نهج البلاغه نیز حضرت علی همین اشاره را نموده فرماید معاویه و پیروانش میان من و خودشان آب وباآور را آمیخته و در هم نمودند (وجده بینی و بینهم شربا وبیا).

معجزه اسلام درباره راه سرایت جذام

ب جذام یا خوره بیماری واگیر داری است که میکربش در 1873 کشف شد جوانها بیشتر مبتلا می شوند از روزیکه میکرب وارد بدن می شود تا روزیکه علائم بیماری ظاهر می گردد یعنی دوره کمون بیماری بطور متوسط 7 سال و خیلی متغیر بوده از دو ماه الی سی سال دیده شده است راه سرایت آن بیشتر از مخاطهای تنفسی یا پوست آزرده میباشد. سابقا تصور میکردند از راه دستگاه هاضمه امکان سرایت هست ولی

امروز قبول ندارند.

در بهداشت تغذیه دستورات مختلفه اسلامی از جمله آداب غذا خوردن را خواهیم دید یکی از آن دستورات است که منع میکند حرف زد نرا در وقت خوردن و همینطور بآداب عطسه زدن و سرفه کردن دستورات قابل توجهی داده است حال اگر کسی با یکی از پیشوایان اسلام بر سر یک سفره بود یقین است حرف نمیزند و اگر سرفه یا عطسه ای داشت کاملا مراقب است آلودگی درست نکند. حضرت سجاد با جذامی غذا میخورد (1). پیغمبر فرموده وقت سخن گفتن از جذامی فاصله بگیرید (2) و باز فرموده از جذامی فرار کنید همانگونه که از شیر فرار میکنید (3) خوب توجّه فرمائید وقتی پیشوای دین با جذامی غذا بخورد و از او فاصله بگیرد آیا چنین استنباط نمیشود که راه سرایت از تنفس است و از غذا نیست ؟

موضوع دیگر آنکه از ابتدا سوراخهای بینی که هوا وارد می شود تا انتهای لوله های بسیار ظریف و نازک هوائی تمام وسائل جلوگیری از ورود میکرب موجود است. از اوّل موهای درشت مانع ورود کثافات درشت می شود همینطور بتدریج موها ظریف و نازک میشوند تا جائیکه کرکهای موجود در مجاری هوائی در زیر ذره بین مانند یک قطعه مخمل موج میزنند در

1- تغذی علی بن الحسین مع المجذومین الی آخر (بحار جلد 14).
2- و کره ان یکلم الرجل مجذوما الا ان یکون بینه قدر ذراع (بحار)
3- فرمن المجذوم فرارک من الاسد (بحار)

ضمن ابن کرکها با مواد لزج و چسبنده ای نیز آغشته شده که اگر گرد و غبار یا میکربی از چنگ قبلی ها فرار کرد در آنجا بچسبد و محاصره شده از بین برود.

ریه ها وقتی خوب تهویه میشوند که سینه گشایشی داشته و ظرفیت تنفسی خوبی داشته باشند و وقتی خوب تهویه شدند کرکها را بخوبی مرطوب و محافظ نگه میدارند. از حضرت صادق (ع) است که فرمود گشادگی سینه و موهای بینی امام میدهد انسانرا از (بعضی امراض که از راه تنفس سرایت دارند) جذام (1).

و در جای دیگر فرماید کفش مدام پوشیدن امان از مرض سل و جذام است (حلیه المتقین قسمت مربوطه) و بهر صورت چهارده قرن پیش راه سرایت جذام را از دستگاه تنفس و پوست (مانند پای برهنه آزرده که بر خلط و خاک سلی یا جذامی گذارده می شود) دانسته و گشادگی سینه و موهای بینی را برای جلوگیری از ابتلاء مؤثر تشخیص داده بودند و معجزه بزرگتر از همه اینکه میفرماید جریان خون باید در مجاری تنفس خوب باشد یعنی عمل دفاع خوب انجام گیرد تا از جذام در امام بود (2).

1- سعه الجیب و الشعر الذی یکون فی الانف امان من الجذام (بحار جلد 14)
2- سعه الجریان و نبات الشعر فی الانف امان من الجذام (فراخی یقه گردن و موی بینی امام میدهد از جذام) (کتاب وسائل).

ج حال که بموضوع سرایت رسیده ایم چه بهتر که با ذکر چند جمله یقین حاصل شود که در چهارده قرن قبل این موضوع مطرح بوده و انتقال مرض را از یکی بدیگری میدانسته اند از این قرار :

این است که الان اشاره شد و راه سرایت خلط جذامی یا مرض سلی را از راه پوست بدیگری نشان دادند.

اصل برنامه قرنطینه ها را که همه میدانند نبی اکرم در دو کلمه خلاصه کرده فرماید هر وقت در شهری مرض وبائی باشد اگر در آن شهر باشید از آن خارج نشوید و اگر خارج هستید داخل نگردید (صفحه 118 رساله دکترای آقای دکتر امیر خان باسم نامه احمدی).

و در صفحه 151 اصول النحو آقای دکتر علی اکبر شهابی است که رسول خدا فرمود وقتی در زمینی از وجود طاعون چیزی شنیدید با آن زمین نزدیک نشوید و اگر در آن زمین هستید از آن خارج نگردید (1).

باز لازم است خوانندگان را به دو موضوع جالب متوجّه سازم :

ملاحظه فرمودید هر وقت از وبا سخنی بود به آب که بهترین و شایعترین وسیله سرایتش است اشاره کرده اند و اگر از طاعون حدیثی بود از زمین نامی برده و از آب که بهیچ وجه راه سرایت طاعون نیست اسمی به میان نیامده است.

1- اذا سمعتم به (الطاعون) فی الارض فلا تقدموها و اذا وقع فی ارض و انتم بها فلاتخرجوا فرارا منه.

حضرت سجاد بدشمنانش نفرین کرده فرمود : خدایا آبشانرا بوبا آلوده ساز. و چون سخن از طاعون است نبی اکرم تنها از زمین نامی برده ، حتی نفرمود در آن شهری که طاعون است زیرا شهر مجموعه ایست از زمین ها و نهرها و آبها و غیره نکته دیگر اینکه هر جا بطور اعم یا مطلق از شیطان اسمی بمیان آمده نه از زمین نامی است و نه از آب نشانی.

پروردگار فرمود شیطان بدن حضرت ایوب را آلوده ساخت یا از پیشوایان است که دستمال کثیف شده از گوشت ، بن ناخن ، خاکروبه کنار خانه ها ، جای کثیف و تاریک و مرطوب ، روی دست ها و بدنهای آلوده ، میان ظروف سر باز ، در شقایق و ترکهای کوزه های و ظرفها ، در بینی هر نفس کشنده ای ، و در جوار تارهای عنکبوت و بالاخره در آلت کسانیکه با زنان آلوده میآمیزند شیطان یا شیاطین (میکرب یا میکربها) جای دارند.

اینکه نبی اکرم بوبا و طاعون سردسته دو بیماری واگیردار خطرناکی اشاره میفرماید که راه سرایت آندو بوسیله آب یا غیر آب است خود چیز خارق العاده و موضوع جالبی بوده و یک اصل کلی و دستور جامع برای پرهیز از هر نوع بیماری واگیر داری است اعم از آنکه راه سرایتش آب بوده باشد یا غیر آب بعلاوه خود فرماین برای گروندگان بآنحضرت است که در راه پیش گیری از بیماریهای واگیردار برای نجات بندگان خدا از شر آنها از هیچگونه نیروئی که در اختیار دارند مضایقه و دریغ نفرمایند و در جهت رفاه و آسایش مردم با توسل به بهداشت

برای جلب رضای خدا و خشنودی پیامبرش حد اعلای کوشش را بنمایند.

پیغمبر نه تنها به اشخاص سالم دستور می دهد مواظب سرایت امراض باشند بلکه به بیماران نیز دستور می دهد با سالم ها تماس نگیرند (1).

پیغمبر فرماید به اهل بلا نظر نکنید و بر آنها وارد نشوید و هنگام مرور از آنها بسرعت بگذرید که آنچه بآنها رسیده بشما نرسد (2) آیا واضح تر از این ممکن می شود مسری بودن امراض را بیان داشت.

حضرت صادق فرماید با کسانیکه مرض مسری دارند معامله نکنید.

امام جماعت نباید جذامی باشد.

از حضرت رضاست که جان مرده چون در آمد بیشتر آفت او در او می ماند و علت اینکه باید وقتی دست بمرده میزنند غسل نمایند ، همین است (3). 3- و علة اغتسال من غسل المیت او مسه الطهاره الما اصابه من نفح المیت لان المیت اذا خرج روحه بقی اکثر آفته.

حلال و حرام

د اسلام برای دوری کردن از امراض مسریه گاه به سلاحهای برنده حرام و حلال و امر نهی توسل جسته و چه بسا از این راه توانسته

1- لایودرد ذوعاهه علی مصح 14 بحار
2- اقلوا النظر الی اهل البلاء و لاتدخلوا علیهم و اذا مررتم بهم فاسرعوا و امشوا لایصبکم ما اصابهم 14 بحار

است از بعضی مرگ و میرها جلوگیری نماید. بعنوان مثال گوسفندی را در نظر آورید که از سیاه زخم مرده آیا با نابودی پوست آن یا حرام بودن استعمال آن چه خدمت بزرگی خواهد بود؟ !

اشاره به دوره کمون بیماری

ه- گفتیم وقتی میکرب جذام وارد بدن شد تا روزیکه علائم مرض ظاهر شود اغلب مدت زیادی طول خواهد کشید. یکی از زنان بزرگوار اسلام باین موضوع اشاره کرده فرماید شتران جوانی که به بیماری جذام مبتلا میشوند شتربان را بمدارا و ملایمتی طولانی و خاطر فرسا مبتلا میسازند (1)چند نکته علمی در اینجاست هم اشاره بدوره کمون طولانی و ملایم جذام شده و هم مسری بودن و میکربی بودن آنرا از شتر به ساربان بیان می کند ولی آیا شتر حیوانی است که بجذام مبتلا می شود ؟ .

معرفی کمیت و کیفیت میکرب از طرف اسلام

و در آنقسمت که سخن از شیطان بود گفتیم میکربها نیز بعلت شیطنت و آزاری که دارند شیطان نامگزاری شده اند ولی ممکن است یکی بگوید خوب بود لااقل به کوچکی یا شکل آنها اشاره ای شده باشد تا بدانیم پیدا نبودن اینگونه شیاطین فقط بعلت کوچک بودن آنهاست ؛ در جوال باین آیه قرآن اشاره می شود که می فرماید : برای خدا مانعی نیست چون بخواهد مثل بزند

1- زنان پیغمبر چه می گویند.

نام پشه ای را بیاورد با آن جثه کوچکش یا نام چیزهائی را که از کوچکی ما فوق پشه اند (1) (بسیار از پشه کوچکترند) و بعد سئوال یکی از شاگردان حضرت صادق و پاسخ حضرت را میگوئیم : شاگرد پرسید اینکه یکی از نامهای خدا لطیف است چیست ؟ حضرت فرمود بواسطه لطافت و کوچکی بعضی از مخلوقات که خداوند متعال خلقت فرموده و بآنها عالم است خدا را لطیف می نامیم مثل پشه و مور و حیواناتیکه از آن کوچکترند تا برسد بحدی که از ریزگی خلقتشان چشم و گوش و عقل و هیکل آنها را نه چشمی به بیند و نه عقلی آنها را درک کند و همچنین نر از ماده و مولود از والد شناخته نشوند در اینصورت که لطافت آنها را در بزرگی تأمل کردیم و دانستیم که آنها نیز مدر کند و شهوت دارند و از مرگ فرار می نمایند و برای حفظ نسل بمشقت می افتند ، همدیگر را میشناسند ، در عمق دریا و در جو هوا و در صحرا و زمین های بی آب و علف زندگی میکنند و سکنی دارند ، در منزل با ما همراهند نطق یکدیگر را می فهمند و با حوال کوچکترها آگاهند و طعام برای آنها تهیه میکنند پی میبریم که خالق آنها لطیف است اینکه خدا را لطیف می گوئیم بواسطه همین مخلوقات ریز و کوچکی است که خلقت فرموده مثل این که خدا راقوی می نامیم بواسطه مخلوقات قوی و بزرگی که خلقت فرموده است (السماء و العالم با شروع انما سمیناه لطیفا للخلق اللطیف تا آخر) ، ممکن است

1- ان اللّه لایستحیی ان یضرب مثلا ما بعوضه و ما فوقها سوره بقره آیه 24.

خوانندگان تعجّب کنند که حضرت برای میکربها نر و مادگی قائل بوده است لذا برای قضاوت کافی میدانیم که چند سطر ترجمه از گفتارهای دانشمند بزرگ آمریکائی جان ففر را بدون تغییر و تبدیل نقل نمائیم.

(از قرار معلوم جنسیت در زندگی باکتریها چندان مهم نیست. شاید از میان یک میلیون تیره ، تنها یکی دارای دو جنس نر و ماده باشد اما امکان وجود جنسیت در چنین ارگانیسم های ساده ای که از کشفیات اخیر است نشان میدهد که طبیعت این جریانرا اندک زمان بعد از پیدا شدن أوّلین یاخته ها بمنصه عمل و آزمایش در آورده بوده است).

در قلمرو همین کلمات پروردگار نیز به نر و ماده بودن گیاهان و مردمان و بسیاری از چیزهای دیگر که می فرماید اطلاع از آنها نداریم اشاره میفرماید (1) به ممالا یعلمون توجّه فرمائید !

آگهی بوجود میکرب

برای رعایت اختصار این قسمت را پایان میدهیم اما نا گفته نماند که در قسمت بهداشت ملاحظه خواهید فرمود با دستوراتی که اسلام برای رعایت بهداشت داده صد در صد پیشوایان بوجود میکرب آگاه بوده اند

1- سبحان الذی خلق الازواج کلها مما تنبت الارض و من انفسهم و مما لا یعلمون. منزه است خدائی که آفرید از آنچه گیاه است و از شماها و از آن چیزهائی که نمیدانند. سوره یس آیه 46.

سرم شناسی

ح برای اشاره به سرم شناسی موضوع جالبی را که در قسمت مربوطه بحث خواهیم کرد اینجا نیز نوشته می شود و آن راجع به تهیه پادزهر یا تریاق است که بدن در برابر پادتن یا زهر تهیه می کند یعنی بدن همیشه آماده است که باسم حاصله از میکرب بجنگد و بعبارت دیگر همانگونه که حضرت صادق فرماید صحت و مرض در بدن انسان در مقام مقابله و معارضه اند و در این زمینه میتوان گفت دوای امراض یعنی تریاق در خود بدن تهیه می شود چنانچه حضرت علی فرماید دوای تو در بدن تو است و نمی فهمی دوائک فیک و لاتشعر ودائک منک و لاتبصر.

اینکه حضرت فرمود صحت و مرض در بدن انسان در مقام مقابله و معارضه اند یا فرمود داروی بیماری و تریاق مرض را بدن ، خود تهیه می کند ما را بر آن میدارد نه تنها بخاطر نشان دادن طرز تهیه تریاق یا برای بیان چگونگی مبارزه معارضه بدن و میکرب بلکه برای آوردن یکی از شگفتیهای دستگاه آفرینش بذکر مبارزه بدن با یکی از بیماریهای ساده و شایع بعنوان مثال و شاهد بپردازیم ،

عامل ایجاد کننده کورک که بیماری شایع و نسبتا ساده ای بوده میکرب است ، میکرب کورک یک دشمن متهاجم و متجاسری است و دفاع بدن در برابرش بسه شکل و در دو منطقه صورت می گیرد ، منطقه ایکه شامل میدان جنگ و احتمالا نواحی اطراف میدان جنگ است و منطقه ای دور از میدان و احتمالاً کلیه اعضاء سه شکل دفاع عبارتند از :

کوششهای بیدریغ و فوق العاده جهت جلوگیری از ورود دشمن بمرزهای (کشور) بدن و راههای شوسه (رگها).

- در صورت ورود دشمن به بدن ، طریق مبارزه و از بین بردن دشمن و سر انجام برنامه بیرون بردن اجساد متلاشی دوست و دشمن بخارج از بدن.

فعالیت های شبانه روزی که در نواحی دور از میدان جنگ صورت می گیرد و عبارتند از : تشکیلات اعزام سربازان و انتقال نیروها ، توسعه راههای بزرگ (رگها) برای سهولت امر اعزام و حمل و نقل ، توسعه راههای فرعی و کوچک (مویرگها) برای جبران کمبود شاهراهها و راههای دیگر ، ازدیاد و تهیه سلاحهای مؤثر ، جبران مافات و عمران آفات ، ایجاد مراکز تازه ستاد فرماندهی کلیه امور دفاعی.

نبرد بین متهاجم و سربازان بدن در سه مرحله صورت می گیرد :

نبرد موضعی و ناحیه ای.

نبرد عضوی.

نبرد همگانی که سراسر بدنرا فرا خواهد گرفت.

جنگ اوّل : نبرد موضعی و ناحیه ای است ، شروع جنگ با حملات دشمن آغاز می شود ، این دشمن متجاسر هر زمان در پشت مرزهای بدن برای یورش بحالت آماده باش ایستاده است. مرز بدن بوسیله سلولهای سخت و اکثر شاخی شده که با چربیهای مخصوص و غیر قابل نفوذ اندود شده سد آهنین و بسیار محکمی است که هیچ نوع میکربی قادر بشکستن آن نیست و

تا عوامل دیگری این خط دفاعی مستحکم را نشکند نفود و رسوخ دشمن امکان ندارد. چربیهائی که بسدهای محکم اندود شده بوسیله ای پاک می شود ، لبه آستین یا کنار یقه های چرک و سفت شده که میتوانند سد بدنرا در اثر خراش قابل نفوذ نمایند مهمترین وسیله اند. با ورود میکرب ببدن جنگ اوّل شروع می شود.

دشمن وارد می شود ، سلولهای مجاور مرز را مورد تاخت و تاز قرار داده غذای آنها را بعنف و ستم گرفته ، مرتب بر نفرات خود از راه تولید تقسیم (تقسیم مستقیم) می افزاید بدین طریق که یکعدد دشمن بلافاصله دو عدد و دو عدد چهار و چهار هشت و هشت شانزده می شود. دشمن از افراد قدیم و جدید چه آنها که از مرز عبور کرده وارد شدند و چه آنها که در داخل بدن تولید شده اند کلیه برای تجاوز و تعدی بسلاحهای مدرنی مجهزند که شبیه نارنجک های دستی میماند که پر از سموم نابود کننده باشد بدین معنی که از خود زهرابه ای ترشح کرده باطراف می پرانند که بعلت غلظت زیادشان بلافاصله در محل ، آتش سوزی بلکه سم سوزی شروع می شود ، سم غلیظ همانگونه مؤثر است که یک اسید یا قلیای شدید با گوشت بدن می کند یعنی سلولها را از هم متلاشی می سازد ، از این جهت اوّلین کار دفاعی بدن مبارزه با این زهر سوزی است. بدن می داند سم غلیظ است لذا عملیات ماهرانه ای برای جلوگیری از انداختن نارنجک های سمی و خنثی کردن زهرابه های موجود از خود نشان می دهد. اوّل بدن از نزدیکترین وسائل موجود برای

سرعت گرفتن در انجام وظیفه استفاده می نماید ، رگ و مویرگ در هر نقطه از بدن موجود است ، از آب داخل رگها می توان برداشت و بر سم غلیظ آتقدر ریخت تا بحدی رقیق گردد که اثر سم سوزی تمام شود. ماده ای نیز در خون به نام فیبرینوژن وجود دارد که بدن از آن ماده چسبناکی بنام فیبرین ساخته و میدان نبرد را با آن چسبناک می کند تا از جست و خیزهای وحشیانه و تجاوز گروه متهاجم جلوگیری بعمل آید. برای انجام اعمال فوق ابتدا فرمان انقباض به مویرگهای کوچک میرسد، یعنی جاده های نزدیک و باریک سر راه دشمن را برای انتشار سریع دشمن باطراف ، خراب می کنند. همینکه دشمن از این راه غافلگیر شد ، بلافاصله فرمان توسعه راههای فرعی صادر و مویرگها انبساط یافته و در نتیجه خون کمتری در مویرگهای گشادتر وجود خواهد داشت و در نتیجه کمی سرعت خون در گلبولهای سفید که سربازان مسلح و فداکار کشور بدنند و اکثرشان در نتیجه سرعت دوام خون در تمام بدن برای دفاع از دشمن در گردش میباشند می توانند بکندی حرکت کرده و دقت بیشتری برای توجّه به محل داشته ، و در کناره های مویرگها و مرزهای اطراف موضع گرفته در کمین دشمن باشند ، کندی جریان خون در مویرگها سبب می شود ساختمان داخل مویرگها آزرده شده و تهاجم خون بآن قسمت باعث شود مقداری خونابه که محتوی مقداری آلبومین و فیبرینوژن است وارد عمل گردد (عمل عجیب تبدیل فیبرینوژن به فیبرین همانگونه که گفتیم برای نامساعد ساختن میدان نبرد دشمن است) آنقدر خونابه از جدار مویرگها برسم غلیظ ریخته می شود تا بحدی رقیق

شود که اثر سوزندگی آن خنثی گردد. ورود سیل خونابه بمیدان نیرد سبب می شود دیوارهای میدان بعقب رانده شود و میدان کوچک نبرد وسیع و متورم و اندک اندک دردناک گردد. سپاه دشمن از یکعده زیاد میکرب تشکیل شده و آذوقه آنها با دست یافتن و تصرف مناطق بوسیله خرابی نسوج تأمین میگردد.

سپاه دفاعی بدن از گلبولهای سفید یک هسته ای و چند هسته ای که در هر میلیمتر مکعب خون در زمان صلح در حدود نه هزار عدد (5 تا 9 هزار) وجود دارد و بسیاری از سلولهای ساکت و صامت انساج که در زمان جنگ بحرکت در میآیند تشکیل شده است آذوقه سپاه بدن در زمان صلح و جنگ بیک طریق تأمین می شود ،

بدین طریق که در هر میلیمتر مکعب خون نزدیک به پنج میلیون وسائل نقلیه وجود داشته که همیشه کارشان این است در فواصل سپاهیان برای تغذیه مدام آنها و تغذیه بقیه اجتماع کشور بدن در حرکت باشند.

این وسائل نقلیه با بنزین و نفت حرکت نمی کند بلکه سرمی ، خون رقیقی فواصل آنها را پر کرده و بوسله دستگاههای مجهز قلب و غیره آنرا بگردش انداخته و در نتیجه گردن خونابه وسائل نقلیه نیز که مدور و گردند در چرخشند ، عجب تر آنکه خونابه ای که در فواصل این وسائل نقلیه قرار گرفته چندین برابر آن وسائل ، مواد غذائی حمل و نقل می نمایند. وسائل نقلیه از یکطرف از مخازن دستگاه هوائی ریه ها نسیم هوا اکسیژنرا گرفته باطراف برده و همینکه از کنار دستگاه تهیه

غذا (دستگاه گوارش و وابسته ها) می گذرند مواد غذائی حمل کرده بهر جا که لازم است مأموریت یافته ، میرسانند ، بدین نحور که در بین راه هر جا یک قسمتی از بدن را ، گرسته هوا یا غذا دیدند کامیونرا خالی می نمایند و فضولات حاصله از تغذیه و تهویه را مانند کامیونهای زباله دان برداشته مجدد بدستگاههای هوائی و غیره میرسانند ، این عمل مدام در زمان جنگ بعلت احتیاج بیشتر بمواد مذکور ، کامیونها و خونابه سرعت چندین برابری خواهند گرفت.

در زمان صلح بطور متوسط ، قلب هر دقیقه هفتاد و پنج مرتبه برای گردش خون خود را میفشارد و در نتیجه وسائل حمل و نقل میتوانند در ظرف مدت 23 ثانیه از انبار اکسیژن ریتین و یا کانونهای ذخیره کبدی بارگیری کرده خود را بدورترین نقطه بدن رسانده دوباره بمحل أوّلیه بر گردند ، و اینک قلب تا نزدیک به صد و بیست مرتبه در دقیقه و یا بیشتر خود را فشرده و در نتیجه سرعت وسائل حمل و نقل سریعتر و سرسام آور می شود.

در آنزمان که میدان نبرد پر از خونابه شد و تورم یافت گلبول های سفید چند هسته ای (از این ببعد آنها را سواره نظام و یک هسته ایها را پیاده نظام گوئیم) خون از جدار رگها منتشر شده در ضخامت بافت اطراف پراکنده می شوند ، اینها أوّلین دسته سربازان فداکارند که در قلب لشکر جای گرفته اند. سربازان نواحی اطراف با جبار از روی خاصیت شیمیوتاکسی

مثبت بسوی میدان نبرد احضار و وادار بجنگ می شوند ، پیاده نظام (یک هسته ایها ، لنفوسیت ها) بهمراه تعداد زیادی وسائل نقلیه (گلبول های قرمز) بخاصیت دیا پدز (نشت و نفوذ) از موانع چندی (لایه ها) عبور کرده برای نزدیک کردن راه، فواصل بین سلول را پیموده بسرعت خود را بمیدان نبرد میرسانند : دیگر وضع میدان بصورت عجیبی است. لاشه سربازان متلاشی شده و متجاسرین منحل گردیده در گوشه و کنار بچشم میخورد.

از عجائب این نبرد اینکه هیچگاه حمله از کشور نجیب و مقتدر و متمدن و مجهز بدن نخواهد بود ، بدن دائم حالت دفاعی داشته و در هر حال با نیروی خارق العاده ای که در اختیار دارد دست بکشتار نمیزند ، این دشمن خیره سر است که از دیکتاتوری و خیره سری برخوردار بوده و خوی پلیدش او را بحمله و کشتارهای بیرحمانه وا می دارد و بانهدام و خودکشی می کشاند و عجیب تر آنکه در نظم و ترتیب این نبرد تبلیغ بیگانگان و تحریک همسایگان و تغییر محیط اطراف و تأثرات رنج و احساسات و شادی مؤثر نبوده و انضباط جنگی تأخیر افتادن نداشته و نخواهد داشت.

جنگ دوم

چنانچه ختم غائله با تفوق بدن اعلام گردید بسرعت صلح و آرامش برقرار گردیده و کشور بدن به وضع عادی خود بر میگردد و در غیر این صورت حملات دشمن ، بنواحی اطراف و سرایت نارنجکهای سمی بخارج از میدان نبرد سبب می شود مراکز فرماندهی و وزارتخانه های دفاع و جنگ

و ارتباطات و اطلاعات و راه وضع فوق العاده ای اعلام و اعمال و کیفیات فیزیولوژیکی و فیزیو شیمیائی توأم با تشریک مساعی مجدانه همگانی شروع شود ، همه آماده مبارزه شوند ، بلا درنگ و فوری و بدون چون و چرا ، اما بدون عجله. همیشه باید حالت دفاعی متناسب بادشت حمله بوده و کاملا با آن توافق داشته باشد.

توسعه بیشتر جاده های فرعی و ساختمان و بسیج سربازان و ازدیاد وسائل حمل و نقل و کشیدن سد دفاعی غیر قابل نفوذ و مستحکم دور از میدان و جنگهای تن بتن شدیدتری قسمت عمده این مرحله جنگی را تشکیل می دهند. خاصیت شیمیوتاکسی باز در این مرحله سربازانرا بسوی جنگ کشانده به نبرد وا میدارد و دستگاه رقیق کردن سموم بشدت کار خود را افزوده تشریک مساعی بیشتری بین اعضاء و مراکز فرماندهی دفاعی دیده می شود وسائل نقلیه ای که قبلا هر 23 ثانیه یکدور کشور بدنرا برای تغذیه و تهویه بررسی می نمودند سرعت بیشتری گرفته و لذا بهتر سربازانرا از گرسنگی و ضعف دور نگه می دارند.

اگر انتظار دارید تعداد وسائل نقلیه ای که در بدن موجود است بحساب آید یکدهم وزن بدن خون است و در هر میلیمتر مکعب خون پنج میلیون وسائل نقلیه موجود است که در هر لحظه ربع کلیه خون در ریتین مشغول بارگیری نسیم اند (اکسیژن حمل می کنند) و فضولات را دفع می نمایند و هر 23 ثانیه یکمرتبه کامیونهای موجود بارگیری نموده از مرز تهویه خارج شده اند.

در این اثناء هر گاه خون در قلب راست بیشتر از معمول جمع شود در فلکسی که مرکز فرماندهی آن در دهلیز راست است ضربات قلب را تندتر نموده و بار اضافی بطرف جاده های فرعی مویرگها رانده می شود ، و بسا در این مرحله یا مراحل بعدی حجم و فشار خون کم می شود که مرکز فرماندهی جدار سینوس شریان کاروتید آنرا جبران خواهد کرد.

در جنگ دوم نیز دیاپدز(نشت و نفوذ) اطراف میدان شدید بوده سربازان از در و دیوار مانند مور و ملخ بسوی میدان نبرد در شتابند.

سواره نظام بیشتر در ضخامت بافت اطراف پراکنده می شود راههای فرعی جدیدی از کنار شاهراههای توسعه یافته جدا شده بسوی جبهه کشیده می شود. بدن که در جنگ اوّل با ریختن ماده چسبناک در میدان نبرد نتیجه قطعی بدست نیاورده اینک بفکر دگری افتاده مترصد نا مساعد ساختن محیط برای دشمن بنحو دگری است ، مانند سپاهی که با بکار بردن گاز سمی یا اشک آور یا بر گرداندن مسیر رودخانه و غیره برای دشمن ایجاد مزاحمت می نماید کشور مترقی و متمدن بدن میلیونها سال است میدان نبرد را برای دشمن بطرق گوناگون از تناسب می اندازد از آنجمله :

حرارت میدان نبرد که قبلا برابر حرارت ثابت بدن و 37 درجه بود و بهترین حرارت برای جست و خیز و تولید مثل دشمن بشمار میرفت بسرعت افزوده شده و در موارد لزوم تا حدود 42 درجه میرسد. بالا بردن درجه حرارت نه تنها میدان نبرد برای دشمن نامساعد می شود بلکه در این درجه

ضریب التیام پوست و سر حد سازی بهتر و زودتر انجام میپذیرد.

محیط بدن و میدان نبرد که از اوّل شور و قلیائی و برای زندگی و نمو دشمن بسیار مناسب بود به اسید و ترشی تبدیل می گردد.

اجساد نابود شده دوست و دشمن خود برای بدن زهری است که فرمانهائی تهیه و در جبهه جنگ آنرا برای نابودی اجساد بکار میبرند.

اجساد سوارگان و پیادگان و لاشه دشمنان و تراکم وسائل حمل و نقل و کثرت خونابه و ازدیاد سرم و غیره باعث تورم شدید موضع شده و میدان جنگ بصورت جسمی دردناک تظاهر میکند ، در این حال است که اکثر بیماران مراجعه کرده پزشک موادی که میکرب کش بوده یا جلو تولید مثل آنها را میگیرد تحویل بدن داده تا از راههای توسعه یافته رگها و مویرگها بجبهه جنگ برسد. حرارت موضع را نیز برای نامساعد کردن محیط دشمن با دادن مرهم هائی بیشتر می نماید در این حال جبهه جنگ منظره مخصوصی داشته از مرکز باطراف چنین است ، چرک و اطرافش ناحیه سلولهای درشت خوار و بیگانه خوار (لنفوسیت و پلاسموسیت و غیره) و چرک خوار ، بعد ورم و پر خونی و راههای فرعی و جدید الاحداث (مویرگهای تازه قسمت سطحی) و آخر ، سربازان تازه نفس که بحال آماده باش در مرز قرار دارند (واکنش سلولی) و در این قسمت سلولهای پلاسمومیت و لنفوسیت و پر خونی عروق نمایان است. در اطراف جبهه یک خط دفاعی استحکامی (طبقه پیشینی سخت) کشیده شده که آنرا پرده چرک گویند.

در یک مرحله از جنگ است که سربازان دو دسته شده یک دسته در اشتعال آتش جنگ و دسته دیگر در اشتغال ساختمان سد بسر می برند. از کارهای فوق العاده بدن اخطار ناگهانی به سربازان فداکاری است که جز و طنپرستی و دفاع آرزوئی ندارند ، یکعده بیشماری از آنها به بیگاری گمارده می شوند. در جبهه های جنگ برای سربازان فداکار و وطنپرست که جز دفاع از بدن آرزوئی ندارند بیگاری بزرگترین مصیبت و توهین است ولی در انیجا اطاعت از مافوق بدون چون و چرای سربازان حاکی از اطلاع آنها بر ساختمان سد محکم اطراف جبهه است که بدینوسیله عبور دشمن یا سموم حاصله از آنها بسوی مرزهای دست نخورده غیر ممکن و محال خواهد شد لذا برای آنها توهینی بشمار نمیرد و با کوشش فوق العاده کار خود را بدنبال خواهد کرد.

مثانه یا شاشدان آدمی را در نظر آورید که مدت نزدیک بصد سال می تواند متجاوز از یک لیتر مایع سوزان سمی در آن وارد و جمع شده بلاعیب بماند و درصورت نگهداری و فشار زیاد باز از جدار آن ادرار نشت و نفوذ نکند ولی برای مقایسه با سدی که اطراف که اطراف این جبهه ساخته می شود ، باید گفت مثانه استحکام و قدرتی ندارد. این سد که از چند لایه تار و پود همبندی ساخته می شود بطور کلی دشمن را از ورود بنقاط دست نخورده ممانعت می نماید.

چرک وسط میدان عبارت است از گلبولهای سفید چند هسته ای بزرگ و لنفوسیت ها وگلبولهای سرخ و سلولهای خراب شده و از بین رفته و اجساد میکرب و فرمانها و مواد سفیده ای

و گلبولهای سفید اغلب چربی دار و دانه دار و در مرحله ای از جنگ است که سربازان بدن پلهای سر راه و راهها و آذوقه و محل هائی که بدرد نمی خورد از بین برده و خود نیز انتحار میکنند ، با کشته شدن سلولها مایعی ایجاد می شود که اجساد کشته شدگان اعم از سربازان و دشمنان و نسوج (پلها راهها و غیره است) میدان در آن مایع حل و هضم شده و چرک متعفن بوجود میآید دیگر در این موقع بیشتر سلولهای بافت همبند به لنفوسیتها و پلاسموسیت ها و در شتخواران تبدیل شده، هیستوسیت ها سلولهائی هستند که دنباله خود را از دست داده بعلاوه درشتخواران قوی مشاهده میشوند که از جگر و طحال و غدد لنفاوی و مغز استخوان تهیه میشوند، حتی سلولهای پوششی لوله های اداری و جدار آلوئولهای ریوی نیز در دفاع کمک مینمایند (چه عجیب است که سلولهای ساکت و ساکن برای مساعدت متحرک شده بدفاع می شتابند.)

گاه سربازان کوچک با یک دشمن قوی و بزرگی مواجه میشوند. در کشور بدن پشت بدشمن کردن محال بوده ، سرباز کم جثه بدشمن بزرگ می چسبد اگر توانست او را از پای در میآورد و در غیر اینصورت چنانچه پیش بینی نمود که با دشمن نیرومندی برابر است محکم خود را بدشمن می چسباند تا یک سرباز قوی هیکل غول پیکر درشتخوار برسد ، بمحض رسیدن در همان حال خود و دشمن را بکام درشتخوار میافکند ، هر دو در وسط درشتخوار قرار گرفته و عمل درشتخوار بر آنها مانند عمل شیره های گوارشی بر غذاست یعنی آن دو را تجزیه و تحلیل نموده و از بین میبرد ، بعلاوه این درشتخواران فرمانی دارند

که آلبومین و فیبرین را حل کرده و جبهه را از هر گونه چرک و آلودگی پاک و صاف مینمایند.

(گاه دشمن در درون بیگانه خوار پیشدستی کرده زهرابه ای ترشح نموده بیگانه خوار را از بین برده چه بسا در همین گیر و دار به نقطه دیگری از بدن رسیده ایجاد جبهه جنگ دیگری مینماید).

در اینحال مقداری از جبهه با بدن مرز مشترک داشته و بقیه با خارج مجاور است از آنقسمت که مواجه با خارج میباشد باز یک قسمت کوچکی است که از همه جا نازکتر بوده و تقریبا از یک لایه پوست سطحی و کیسه چرکین درست شده است در این موقع یک عده ای از سپاه که بیشتر از سلولهای پر زاد و ولد فیبربو بلاستند با مساعدت سربازان خارج از سد مأموریت می یابند در آن نقطه که از همه جا نازکتر بوده و امکان خروج فضولات حاصله از میدان جنگ از آن نقطه سهلتر است سوراخی نمایند که تا حد امکان کوچک و حداقل آسیب را به پوست رسانده و در عین حال قابل عبور فضولات باشد. سر بازان نامبرده با مایه های مترشح خود سد استحکامی و لایه های آنقسمت را هضم کرده و در نتیجه چرک با اجساد دوست دشمن متلاشی شده و نشده بیرون آمده و اگر در اثر وجود جنگ کشور بدن متشنج و تب و لرزی بوده است تشنج و لرز از بین میرود.

جنگ سوم : چنانچه دشمن در جنگ دوم غالب آمده و سدها را شکسته یا فرصت ندهد سربازان بسیج و از خود دفاع کنند جنگ سوم یا همگانی بوجود میآید ، جنگ سوم خطر جدی تری را به بدن اعلان داشته و در نتیجه تمام پایگاههای

ذخیره ای (غدد لنفاوی و غیره) بسیج عمومی اعلام داشته تورم یافته حمله را شروع می نمایند. متأسفانه نیروی فوق العاده دشمن طوری است که بسرعت بر تمام خطوط دفاعی دست یافته از راههای مختلفه در تمام کشور بدن منتشر میشوند نتیجه این جور و ستم که تا سر حد امکان و نصاب رسیده در صورت سستی کشور بدن مرگ و نیستی است لذا بدن آخرین سلاح خود را سلاحی آتشین ، سلاحی مرگبار ، سلاحی نابود کننده بکار میبرد ، سرم داخل بدن که در تمام نقاط وجود دارد پر از ملکولهائی است از پروتئین ، این ملکولها در فرمول شیمیائی دارای زنجیره جانبی بوده در صورت خطر زنجیره ها در خون غوطه ور گردیده با ساختمان ماده ای بنام اگلوتینات ، میلیون میلیون دشمن را بیگ زنجیره کشیده ونابود میکند ، یک قسمت دیگر از این ماده سرم ، تریاقی می شود برای خنثی کردن اثر سموم و سلاحهای مخرب و در نتیجه بدن را از رنج میرهاند چنانچه علی علیه السلام فرموده : دوائک فیک و لا تبصردوای تو در تست و نمی بینی.

همکاری کلیه دستگاهها :

علاوه بر نبردی که در سه مرحله بین دشمن و بدن صورت میگیرد و شرح آنها گذشت تمام اعضاء به نوبت خود متوجّه بوظائف دفاعی بوده با تشریک مساعی صمیمانه برای راندن و کوبیدن دشمن میکوشند کسی که کورکی دارد تمام حواس و کلیه اعضاء و همه عدد مترشحه اش در دفاع شرکت میکنند.

دست سالم حائل و مواظب ناحیه مجروح است که کسی یا چیزی بآن نخورد. گردن و ستون فقرات از یکطرف خود را

سفت و طرف مقابل شل مینماید تا نسوج اطراف ناحیه متورم تحت کشش قرار نگیرد. حس باصره مواظبت میکند چیزی باو نخورد. حس سامعه توجّه میکند که از کدام طرف مردم رفت و آمد دارند که باو تکیه نزنند. حس ذائقه دائما به نزدیکان خود اخطار مراقبت مینماید. حس لامسه برای حفاظت ، اشیاء نرم و سفت را از هم جدا میکند و حس فشار و سنگینی میکوشد موضع را بوضعی مناسب قرار دهد. استخوآنها در مواقع لزوم مقداری از کلسیم خود را به میدان نبرد میفرستند و مغز استخوان نیز در اعزام سربازان و ساختن آنها و در ارسال و ساختمان وسائل نقلیه دریغ نمیدارد. اگر بخواهیم تغییراتی کهدر تمام اعضاء و جوارح بدن برای شرکت در دفاع حاصل می شود بنویسم بخصوص اگر به تشکیلات دفاعی و ترشحات جنگجویانه تمام غدد مترشحه فقط اشاره ای بنمائیم موجب اطناب و کسالت خوانندگان شده لذا یکی از عجائب دفاع بدن را که در نیمه شب هنگامی که در خواب عمیق فرو رفته میگوئیم. کسی که در خواب است باز دست خود را حائل و مواظب عضو مجروح و متورم داشته و او را از تماس با فراش و لحاف باز میدارد.

مرحله عمران و مرمت : اگر میدان جنگ میان دستجات ساکن همبندی که مجبورند خود را بحرکت در آورند و در دفاع شرکت نمایند اتفاق افتد بافتخار فتح و فیروزی برای همیشه پرچم افتخار خود را که تار و پود اسکلرو دارد بر میدان نصب و تعبیه مینمایند و در نتیجه جای زخم برای همیشه باقیست و اگر میدان جنگ در نسوج پوششی باشد ناحیه زود ترمیم شده

و چون این بافت زحمت کمتری متحمل شده است از بدن دستوری دریافت میدارد که بسرعت پرچم ظفر خود را از میدان بر دارد و پس از چندی جنگ را در بوته فراموشی گذارد بدین طریق که سلولهای پوششی رفته رفته بر روی سطح خون آلود زخم بصورت نوارهای باریک و سفید پیش میرود و کم کم سطح را میگیرد و در زیر آن باز همان سربازان خسته و فاتح بافت همبندی آنرا پر می کنند بعد سلول های پوششی از کناره ها به پیش رفته با کمک بافت همبند زخم را بهم می آورند.

البته مصالح ساختمانی را بدن مرتب و اندک اندک از همان راههای جنگی و آماده در دسترس سربازان که امروز سربازان آباد کننده نام دارند قرار میدهند.

اسلام و بیولژی

قسمت سوم: بیولژی

اشاره

اینک اعلان سینمای «عبرت» در میدان «اعتبار» چنین بود.

سفری خیالی بگذشته ها ، سفری خیالی بگذشته ها در چهار قسمت : 1چگونگی شروع خلقت آغاز حیات 2 تکامل تدریجی انواع 3 پیدایش انسان وآفرینش آدم ابوالبشر 4 ژنتیک و انتقال صفات از راه ارث.

فقط برای دیپلمه ها و کسانی که مدارک بالاتری دارند یا معلومات عمومیشان خوب باشد ورود آزاد است. شرائط جزئی دیگری نیز هست که جلو در سینما با خط درشت نوشته شده.

من بعنوان اینکه فوق دیپلم بودم رفتم.

جلو در نبود بلکه در کریدور با خط درشت نوشته بودند :

یک کسی که به گذشته ها سفر میکند گاه با یکذره بسیار کوچک بنام مولکول یا یاخته و گاه با یک جرم بزرگ آسمانی بنام منظومه شمسی یا کهکشان کازار سر و کار خواهد داشت و برای اینکه بتواند بدرون یاخته رفته و عظمت ساختمانی آنرا مشاهده

کند باید قدرت این را داشته باشد که خود را باندازه یک اتمی کوچک سازد و همینطور بعلت دوری راه بتواند موقع لزوم با سرعت سرسام آوری حرکت نماید.

دو ممکن است مسافرین در بین راه به بقایای موجودات قدیمه برخورده و انتظار این را داشته باشند که سن آنها را بدانند مثلا بدانند صاحب آن استخوان پوسیده درچند سال پیش زندگی داشته یا فلان فسیل مربوط به چه دوران است ، غاری که آثار زندگی انسانهای ماقبل تاریخ درآن دیده می شود از چه زمانی مورد استفاده آنها قرار گرفته و غیره ، متذکر میگردد امروز علاوه بر استفاده ای که از علم طبقات الارض می شود :

1 چون مقدار معلومی از اورانیوم در زمان معینی تبدیل به سرب می شود.

2 کربن رادیو اکتیوی که بدن گیاه یا حیوان در طول حیات جذب کرده و پس از مرگ بتدریج از دست می رود که از دست رفتنش در هر زمان معلومی مقدار معینی دارد.

3 تغییر ماهیت پتاسیم ارگون در زمان معین و اثری که گاز در سنگ بجای می گذارد معلوم است.

4 و بالاخره غلظت سه در صد نمک دریاها و برآورد جمع نمک اقیانوسها با توجّه به پوسته زمین و ورود و خروج رودخانه ها و با در نظر گرفتن اینکه ابتدا آبها شیرین بوده است تعیین سن قطعات باقیمانده موجودات و آب اقیانوسها و غیره میسر و ممکن میباشد.

سه هر چند نام موضوع : سفری خیالی به گذشته هاست

ولی آخرین اطلاعات علمی که بحقیقت پیوسته در دسترس شما قرار گرفته و شاید ناچیزی از آنها هنوز بصورت نظریه و فرضیه بوده باشد.

چهار هر گاه به سخنی از پیشوایان دین برخورد نمودیم که تازه پس از 14 قرن همان سخن را فلان دانشمند غرب عنوان کرده است بر عکس معمول هیچگاه دانشمندان غرب را شاهدو مؤید گفتار پیشوایان اسلام نخواهیم آورد.

پنج هر مسافری پس از پایان مسافرت باید یک کتاب خریداری کند ؛ موضوع کتاب مربوط به مطالبی باشد که در مسافرت دیده است. سعی کند تاریخ تألیف کتاب از بیست الی پنجاه سال قبل باشد بعد این کتابرا با آنچه در مسافرت دیده و آنچه از اسلام رسیده یعنی آخرین اطلاعات علمی روز را از یکطرف با آخرین اطلاعات بیست سال قبل و از طرفی با اطلاعات علمی پیشوایان اسلام مقایسه کند و به بیند علاوه بر اینکه مطالب علمی امروز با مطالب علمی اسلامی نزدیکی بیشتری دارد حتی بعضی کلمات و اصطلاحاتی که در اسلام آورده شده تازه در آخرین اطلاعات علمی دیده می شود و حال آنکه اینگونه مطالب و اصطلاحات در کتاب بیست سال قبل دیده نمی شود.

شروع سینما :

ساعت شروع نزدیک شد ، وارد سالن شدم ، فیلم شروع شد ، وقتی به پایان رسید کسی از جا برنخاست، مردی که قیافه روشنی داشت بلند شده گفت این فیلم یک فیلم علمی بود هر کتاب علمی را اگر بدست هوشیارترین افراد بدهند با

یکدفعه خواندن چیزی از آن عایدش نمی شود و لذا تقاضا داریم فیلم را از نو نشان دهند و از آخر بگیرند و به اوّل برسانند. همه و همه حرف او را تصدیق کردند و صاحب سینما نیز چون مقصودش از نمایش فیلم علمی یک کمک آموزشی بود و نمی خواست در برابر اخذ وجه ناچیزی مردم را بدون استفاده واستفاضه مرخص نماید نمایش فیلم را مطابق میل مردم تجدید نمود.

توضیح فیلم سفری خیالی به گذشته ها زندگی مردم امروز را نشان داد بعد مردم قدیم تر و بتدریج بانسانهای ماقبل تاریخ رسید : ساختمان زمین ، منظومه شمسی ، چگونگی پیدایش حیات و در آخر بآفرینش کائنات اشاره کرده و اینک تقاضا شد برعکس از آغاز کائنات شروع کرده پایان آن نشان دادن وضع زندگی روزمره و فعلی باشد.

مجدد نوضیح داده شود که در سن میشل دوپرووانس تکمیل یک دور بین نجومی الکتریکی در شرف انجام است بطوریکه دوربین های مونت ویلسن و مونت پالومار در برابرشان بازیچه ای بیش نیستند و با این دوربین کشف بسیاری از اسرار کیهانی حتمی است.

با آنکه من دوبار فیلم را دیدم خاطرات مختصری از این مسافرت برایم باقی مانده که اینک آنچه مانده است :

نگاهی به گذشته خلقت

خوانندگان عزیز بحث درباره آفرینش را با دقت بخوانید. با آنکه علم مورد بحث هنوز در مراحل ابتدائی است یقین دارم میتواند حال شما را دگرگون کند و شما را بسوی خدا سوق دهد و باسلام متوجّه سازد ! من وقتی تحت عنوان «نگاهی به گذشته خلقت» نوشته آقای ماکس

گونتر را خواندم که قدمت اشیاء نورانی در عمق آسمانها را به سیزده بیلیون سال رسانده اند و حال آنکه کسی چنین زمانی را برای سن خورشید آسمان ما قائل نیست بر عظمت بیشتر قرآن ، یگانه کتاب توحید واقعی یقین حاصل کردم و بسیار منقلب شدم.

در قرآن سوره فصلت میخواندم که «فقضا هن سبع سماوات فی یومین و اوحی فی کل سماء امرها و زینا السماء الدنیا بمصابیح» (پس آسمانها را به هفت بخش تقسیم فرمود در دو دوران و در هر یک از آسمانها امور مربوط به آن را وحی نمود و نزدیکترین آسمانها که از همه بزمین ما نزدیکتر است بچراغها (ستارگان) زینت بخشید. شگفتا ! طبری آفرینش خورشید و ستارگان را از قول نبی گرامی با هم ذکر کرده یعنی خورشید را نیز مانند ستارگان چراغهای آسمان دنیای زمین ما بحساب آورده و قرآن زمان آفرینش این چراغهای فروزان را پس از تقسیم بندی آسمانها دانسته است ! تاکنون علم هیئت چنین چیزی نگفته بود که قرآن می گوید ! هیئت آفرینش خورشید ما و هزاران خورشید دیگر در کهکشانها را در یکزمان میدانست ولی قرآن خلقت خورشید ما را پس از تقسیم بندی طبقات آسمانی محسوب می فرماید که بعد از خواندن مقاله مذکور و اینکه بنظر میرسد سن چراغهای فروزان اعماق آسمانها از سن خورشید خودمان بیشتر است باین حقیقت علمی و نظریه جدید هیئت پی بردم یعنی دانستم در آینده نزدیک شریعت اسلام جای خود را بیک حقیقت علمی خواهد داد ، هم اکنون در مقاله مذکور از قول پرفسور نیکلای قارادشف دانشمند عالیمقام روسی مطالبی درج

شده بود که عین آن نقل می شود : نامبرده عقیده دارد «بعضی از آنها (کازارها) نیروی فوق العاده ای عظیم و چراغهای راهنمائی آسمانی هستند که از روی بصیرت و هوشمندی اداره شده و در عالم فریاد حزن انگیزی منتشر میکنند و می گویند» «من اینجا هستم شما کجائید. » آیا اشاره باداره کردن جهان از روی بصیرت و هوشمندی آن هم از دانشمند کشور شوروی بوی امیدواری و اسلام را بمشامها نمی رساند و اسلام و علم را در یک راه قرار نمیدهد؟.

هم اکنون شاید بگوئید چرا آنچه را علم ثابت می کند ما مسلمانان به هر طریقی است می خواهیم آنرا بدین بچسبانیم و با مذهب سازگارش سازیم و بگوئیم اسلام هم قبلا همین نظر امروزی را که علم دارد داشته است ؟ ولی توجّه فرمائید که همین جا و با هیمن آیه که الان آوردیم خلاف آنرا ثابت خواهیم کرد آیه ای که آورده شد (فقضا هن سبع ...) جلوتر از آن چنین است «ثم استوی الی السماء و هی دخان فقال لها و للارض ائتیا طوعا اوکرها قالتا اتینا طائعین» که نه تنها در این دو آیه زمان آفرینش ستارگان دنیای نزدیک زمین را در آخر ذکر فرموده بلکه زمان آفرینش زمین را از خورشید جدا دانسته و لاجرم با جدا شدن زمین از خورشید بکلی مخالف بوده و بنظر میرسد سن زمین را نیز بیشتر از آنها دانسته است که همه با هئیت جدید ناسازگار است و باید صبر و تامل داشت تا علم قدرت تشخیصی بیشتری پیدا کرده به جائی برسد که قرآن 14 قرت قبل بوده است.

ابتدای خلقت چه بود ؟

فیلم یک صفحه سیاه را

نشان داد روی آن نوشته بود پیش از این چه بود و اینک چیست ؟ اینک زمان را نشان میدهند که بیشتر از سیزده میلیارد سال قدمت دارد ؟

پروفسور اشمیت استاد دانشگاه کالیفرنیا منبع رادیوئی بسیار دوری یعنی C3-9 را که ظاهرا با سرعت چهار پنجم سرعت نور دور میشد و احتمالا 9 میلیارد سال نوری با ما فاصله دارد (54 ملیون ملیون ملیون میل یا حدود صد ملیون میلو ملیون کیلومتر) کشف و آنرا بجهانیان اظهار داشت ، سپس شواثز چایلد ستاره شناس دانشگاه پرنیستون گفت اگر واقعا c3-9 در فاصله 9 بیلیون سال نوری با ما فاصله دارد این معنی را دارد که ما حالا نوری را می بینیم که 9 بیلیون سال پیش منتشر شده یعنی ما 9 میلیاد سال گذشته را می بینیم و سپس اشاره بفرضیه حادثه پر سر و صدای سیزده میلیاد سال قبل مینماید که در آن تاریخ احتمالا عالم بوجود آمده است.

اما جلوتر چه بود ؟

جائی و زمانی را علم و دین بالاتفاق بآن اشاره کرده اند که همه در یک کلمه دخان خلاصه می شود : سوره فصلت آیه 11- ثم استوی الی السماء و هی دخان (پس بآسمانها توجّه فرمود در حالی که دخان بودند)

عنصر تشکیل دهنده این دخان عظیم فقط هیدرژن بود که بعد با هم ترکیب شده هلیوم را درست کردند (هنوز هم در کائنات از ده هزار اتم نه هزار و سیصد اتم هیدرژن و ششصد و نود و نه اتم هلیوم و یک اتم عناصر دیگر است و در هر میلیاد متر مکعی فضای بین ستارگان ربع میلی گرم در آن دخان یا گاز و غبار وجود دارد.

جا دارد به فضای خالی بین مواد متشکله کائنات پی ببریم بعلاوه بکره زمین خودمان نیز توجهی نموده بیاد بیاوریم که اگر فضای خالی بین هوا و زمین حتی الکترون و پرتن اتم های آنرا از بین ببریم کره زمین کوچکتر از یک توپ فوتبال معمولی خواهد بود و اگر فضای خالی بین ذرات تمام ششصد ملیون نفر افراد کشور چین را کنار هم نهیم برای دیدن تمام آن جمعیت احتیاج بذره بین خواهیم داشت آری ماده ، با آن همه نظم و ترتیب تو خالی بوده و محتاج آن نظم دهنده و تربیت کننده تو پر بی نیاز (اللّه الصمد) است و بدین ترتیب خدا همه جا هست و نیست و ماده همه جا نیست و هست. سه اتم هلیوم که خود از ترکیب چهار اتم هیدرژن یا چهار پرتون تشکیل یافته با هم جمع و ترکیب میشدند و یک اتم جدید دوازده واحدی بنام کربن بوجود می آوردند ، پیدایش کربن در آزمایشگاه بدین طریق ممکن نبوده و در آنجا اتفاق افتاده است شاید ترکیب ذرات بعلت قوای جاذبه موجود در آنها بود.

هم اکنون عقیده دگری ابراز گردیده که نیمی از جهان هستی راه «نوترینو» تشکیل میدهد که نه وزن دارد نه بار الکتریکی و آن قسمت از جهان هستی که بصورت ستارگان و اجرام با چشم و دوربین مشهودند فقط نیمی از این جهان را تشکیل میدهند و آن نیمه دیگر از ذرات نوترینو است که با وسائل موجود تحقیق درباره آنها ممکن نیست و باید در اعماق دریاها یا معادن رصد خانه بر پا کرد و هم اکنون در معدن طلای جوها نسبورک و داکوتای جنوبی در اعماق سه هزار و هزار و پانصد متری مشغول ساختن اند ، بهر صورت ماده أوّلیه کائنات یکی و یکنواخت

و یکجا بوده و سپس از هم گشوده شده ، فتق یعنی خارج شدن از موضع خود به محل دیگر که جای أوّلیه اش نیست. در اینجا تعبیر کرده اند بغنچه ای که شگفته وگل می شود و شرح مفصل آنرا میتوان درنهج البلاغه دید و اینجا قرآن اشاره کرده میفرماید : آسمانها و زمین در اوّل رتق و جمع و متراکم بود سپس فتق و گشوده شد سوره انبیاء آیه 31 « اولم یر الذین کفروا ان السماوات و الارض کانتا رتقا ففتقنا هما. و علت انبساط را هم قریب یاتفاق علمای هیئت انفجار بعلت زیادی فشار و حرارت ماده متراکم دانسته اند ، موضوع تراکم و رتق آسمانها امروز (پس از کشف کاسارها) تقریبا از بدیهات علمی شده است زیرا هر چه تلسکوپ دانشمندان بسوی عمق بیشتری از آسمانها قر اوّل رفت اجرام ستاره آبی بیشتری را در یک حجم معینی از فضا مشاهده کرد(هیچ جرم ستاره آبی بطور انفرادی در نزدیکی های کره زمین دیده نشده است) یعنی هر چه در زمان بعقب تر بنگریم عالم از لحاظ موجودیت متراکم تر دیده می شود که مکان فتق و انفجار آن را بعلت از بین رفتن تشعشعات آن نمیتوان معین نمود اما زمان این واقعه ورتق را که سبب فتق و گشوده شدن عالم شده است میتوانبه تقریب بیان نمود.

پیش از آن چه بود ؟

تلسکوبهای علمی تا سر حد آنچه نوشته شد قراوّل رفته اند اما دوربین های اسلامی مراحل قبلی دیگری را نیز نشان میدهند.

و هو الذی خلق السموات و الارض فی سته ایام و کان عرشه علی الماءاوست که آفرید آسمانها و زمین را در شش دوران

(و پیش از آن) عرش او بر آب بوده است.

سه کلمه ایام ، عرش ، ماء باید توضیح داده شوند.

ایام جمع یوم است یوم در زبان عربی و فارسی و بسیاری زبانهای دیگر مقادیر گوناگونی دارد.

یوم بمعنای یک لحظه : چنانچه بدوستمان میگوئیم روز گذشته آمدم تشریف نداشتید یا روز گذشته خوش گذشت و حال آنکه هر کدام بیش از لحظاتی یا لحظه ای نبوده است.

یوم بمعنای چند ساعت یا یک ساعت : روز گذشته کلاس داشتیم یا روز گذشته طوفان شد در صورتی که أوّلی پنج ساعت و دومی یکساعت بیشتر نبود.

یوم یعنی نصف روز : هر سی روز را در استخدام هستیم (حال آنکه شبها را کار نمیکنیم).

یوم یعنی شبانه روز : ماه سی روز است (در صورتی که یک ماه سی شبانه روز است).

یوم معانی هفته و ماه و سال دارد : مثلا محصلی به دانش آموز دیگر میگوید آنروز که با هم درس میخواندیم «انی اخاف علیکم مثل یوم الاحزاب» که جنگ احزاب با آنکه چندین روز طول کشید به یوم اطلاق شده است.

یوم بمعنای چند سال : پدری به پسرش میگوید ای فرزند یک روز بچه بودی بتو چیزی نگفتم امروز که بزرگ شده ای مؤدب باش (انک الیوم لدینا مکین امین» با آنکه فرعون میخواست سالها حضرت یوسف مکین امین وی باشد به یوم تعبیر نمود.

یوم بمعنای سراسر عمر : روزی که نبی گرامی زندگی میکردند.

یوم بمعنای قرن : روز خوش ایرانیان و عهد عظمت آنها.

یوم بمعنای هزار سال : یک روز سلسله... بر ایران سلطنت میکرد و در قرآن «و ان یوما عند ربک کالف سنه مما تعدون» (حج 48) روزی که نزد پرودگار هزار سال است از سالهای معمولی که میشماریم.

یوم بمعنای پنجاه هزار سال : روزی که یخهای قطبی بطرف استوا پیش میرفت ، و در قرآن «فی یوم کان مقداره خمسین الف سنه» در روزی که اندازه اش پنجاه هزار سال است.

یوم بمعنای ملیونها یا میلیاردها سال : یک روز کره زمین گداخته بود روز دیگر بانجماد در آمد در صورتی که آن روز میلیونها سال بود. و بالاخره یوم بمعنای تا زمانی که آسمانها و زمین برقرار است. یوم الدین ، یوم التغابن ، روز قیامت ، روز جزا. (قبل از اینکه علم جدید بدوران ها اشاره ای کند بعضی از مفسرین اسلامی باین نکته توجّه داشته ایام را احوال معنی کرده اند).

نیتجه اینکه میتوانیم آیه فوق را چنین ترجمه کنیم پروردگار آسمانها و زمین را در شش لحظه یا شش ساعت ، شش روز ، شش ماه ، شش سال ، شش قرن ، شش دوران و... آفرید ولی قرائنی در دست داریم که باید گفت خدا آسمان ها و زمین را در شش دوران آفرید و کلمه دوران را برگزید زیرا راهنمای انتخابی ما همه سخنان محمّد و آل گرامش است و یکی از آنهاست « قال رسول اللّه ان موسی علیه السلام سئل ربه عز و جل ان یعرفه الدنیا منذکم خلقت فاوحی اللّه تعالی الی موسی تسئلنی عن غوامض علمی قال یا رب احب ان اعلم قال یا موسی خلقت

الدنیا منذ مائه الف الف عام عشر مرات» (رسول خدا فرمود موسی علیه السلام از پروردگارش پرسید از چه زمانی آفرینش دنیا بوده است بالاخره پاسخ آمد خلقت دنیا از صد در هزار در هزار بوده است که همه را ده برابر کنی) در اینجا تذکر دو نکته لازم است یکی توجّه بعدد میلیاد در آنزمان که اعراب شاید بیش از هزار نمیشناخته اند چنانچه ملاحظه میفرمائید بیش از الف هم کلمه ای برای حساب خود وضع نکرده و ملیون را بعدها الف الف گفتند ، دوم آشنائی به عمر دنیائی است که حضرت موسی علیه السلام وضع آن را منظور داشته و سئوال کرده است یعنی ممکن است حضرت پرسیده باشد بلکه مقصودش این باشد که عمر دنیائی باو گفته شود که قابل زیست برای حیوانات یا نباتات یا... شده است. بعلاوه اگر ذیل حدیث را دنبال کنیم با مشاهده اینکه به 5-6 مرتبه خرابی و آبادی زمین اشاره شده می فهمیم بلحاظ دیگر عمر کرده زمین را بیش از یک میلیارد سال دانسته اند و اخبار دیگری نیز هست که صرفنظر می شود و در اینجا در مقام مقایسه یک ملیون سال را در جای دیگر یک روز شمرده اند.

عرش :

در سوره نحل است که پروردگار به زنبور عسل وحی فرمود خانه هائی از کوهها و درخت ها و آنچه عرش میکنند انتخاب کند «و اوحی الی النحل ان اتخذی من الجبال بیوتا و من الشجر و مما یشعرون».

و در سورده اعراف که می فرماید زیر و رو کردیم آمچه فرعونیان می ساختند و آمچه را عرش می نمودند «و دمرنا کان

یصنع فرعون و قومه و ما کانوا یعرشون» که عرش در این دو آیه بمعنی بنا کردن و ساختن بوده و دراخبار بجهان روحانی که تمام اوضاع و حوادث در آن فشرده و منعکس است نیز تعبیر شده است. در نتیجه تا اینجا می توان آیه بالا را چنین ترجمه نمود : و اوست پروردگاریکه آسمانها و زمین را در شش دوراناًفرید و بنای نخستین که مادر تمام مواد و مام کلیه مصالح ساختمانی آفرینش میباشد و عکس همه اوضاع و حوادث و ساختمانها در آن فشرده و منعکس از ابتدا بر آب بوده است. (بعضی این احتمال را داده اند که عرش یک عالم یا عوالم ماوراء الطبیعه ای است که از قید و بند ذرات و اجرام و زمان و مکان تهی بوده و عالم ماده تحت ظل آن عرش بوده و از آنجا الهام می گیرد).

آب : ماء :

این ماء و آبی که عرش خدا بر آن بوده آب معمولی و آشامیدنی نیست. حضرت باقر در جواب مردی که از اهل شام فرمود : و خلق الشی ء الذی جمیع الاشیاء منه و هو الماء الذی خلق الاشیاء منه فجعل نسب کل شی ء الی الماء و لم یجعل للماء نسبا یضاف الی شی ... ثم خلق النار من الماء فشققت النار من الماء حتی ثار من الماء دخان ... (آفرید چیزی را که مادر همه چیز بود و آن آبی است که همه از اوست ولی برای خود آب نسبی قرار نداد و سابقه ای که به آب بر گردد ننهاد ... سپس آنش را از آب آفرید وآ نچنان آنش را بر آب مسلط ساخت که گازها و دخان که آسمانها و زمین از او ساخته شدند بوجود آمد (روضه کافی).

باز از حضرت باقر است که همه چیز آب بود و عرش خدا نیز

بر آن بود سپس انفجار و اشتعالی در ماء پدید آمد پس شعله و زبانه خاموش شد و در پی آن دخان پدید آمد که همان ماده آفرینش آسمانها گردید وجنس زمین را از خاکستر (باقیمانده آتش سوزی) آفرید.

ما در اینجا یک حرف و دو حدس داریم.

حرف : حرف ما اینست که بپرسیم آیا در ضمن خواندن مطالب مربوط به آفرینش هیچ به این نکته نوجه فرموده اید که گفتارهائی نقل می شود بعضی مربوط بهمین سالست و برخی به 14 قرن قبل تعلق دارد.

هیچ دقت کرده اید از حجاز کشوری خشک ، عصری جاهل از میان مردمی غیر متمدن که شتر و بیابان بزرگترین رابط رندگیشان محسوب میشد و عالیترین مقام هنریشان این بود که درباره همین شتر و همان بیابان و در صورت لزوم یک محبوبه یا معشوقه ای هم افزوده قافیه های منظمی بنام اشعار درست کنند از میان چنین اجتماعی ناگهان مردی قیام کرده بگوید ابتدا روح و عقل آفریده شد سپس انرژی و قدرت وبعد آب و آنگاه دخان و در ضمن به رتق و تراکم عالم و انبساط و فتق آن و وسعت یافتن دائمی جهان و آتش گرفتن دریاها وگداختگی و حرکت و کروی بودن و تکامل تدریجی میکروبشناسی و جنین شناسی و... کلمات ومطالبی بیاورد آیا فکر کرده اید این مرد نزد شما چه مقام و ارزشی دارد یا تا بحال او را چگونه شناخته و درباره اش چه فکر کرده اید ؟

احتمالاول :

یک اقیانوس آب ، آب است یک لیوان آب آبست یکذره آب هم آبست یک ملکول آن هم آبست

و تا زمانی که ملکول شکسته نشود بآن آب گفته و پس از آن قسمتی را هیدرژن و قسمتی را اکسیژن نامگزاری مینمایند.

ملکولهای آب بر عکس ملکولهای مایعات دیگر که روی هم میلغزند روی یکدیگر میغلطند یعنی همه دنده بدنده یکدیگر قرار گرفته میچرخند و چیزی که یقین است آب ابتدای آفرینش نشانه یکنواخت و یکسان بودن آن ماده است.

آب بر عکس مایعات دیگر یخ می بندد فواصل ملکولیش زیاد می شود و حجمش از دیاد می یابد و در حالت معمولی که بآن آب می گویند ذراتش دنده بدنده قرار گرفته و در هر صورت و وضع دیگر چنین حالت را ندارد و لذا امکان این احتمال است که شاید در آغاز آفرینش ، دنیای هسته ایها بصورت تراکم ورتق همه جا یکسان و یکنواخت دنده بدنده وجود داشته است و آنقدر این تراکم ایجاد حرارت و فشار نموده که نتیجه آن انفجار و ایجاد دخان بوده است.

احتمال دوم : بزودی در قسمت جنین شناسی خواهید خواند که حضرت صادق فرماید جنین از غذائی که مادر میخورد و آبی که مادر میاشامد تغذیه میکند و از نسیمی که مادر تنفس میکند نسیم اخذ مینماید و در آن قسمت ثابت خواهیم کرد مقصود حضرت از نسیم هوای صاف و پاک و بالاخره عصاره هواست که همان اکسیژن میباشد مقصود ما این است همانگونه که در اسلام بهوا که عنصر مهمترش اکسیژن است نام دگری از هوا یعنی نسیم داده شده ممکن است گفته شود شاید بتوان ماء أوّلیه را نیز به عنصر مهمترش هیدرژن حواله نمود و گفت در مرحله قبل از دخان هیدرژن خالص همه جا را فرا گرفته بود و سوختن

هیدرژن بود که ایجاد دخان نمود و شاید بتوان از قرآن بر این مطلب شاهدی آورد و گفت چون تناسب بین عناصر موجود در فضای دریاها بهم خورد «و اذا البحار سجرت» و عده ای را که قرآن داده ظاهر شود سوختن دریاها بوسیله اکسیژن و آتش گرفتن آن از هیدرژن باشد و بهمین مناسبت هم بتوان گفت در آغاز خلقت نیز هیدرژن خالص بود که از آن دخان بوجود آمد و دخان علاوه بر هیدرژن عناصر دیگری چون هلیوم را نیز داشت پس از اینکه قدرت آفریده شد ذره هائی بنام ذرات انرژی بوجود آمدند اما آنقدر بهم نزدیک که دارای فشار و قدرت فوق العاده بودند و امکان آنکه بجز دخان چیزی از آنها بوجود آید نبود و این ذرات همچون ذرات آب یکنواخت و یکسان و دنده بدنده بودند و هیدرژنی بودند که هسته ای خالص نبودند که در قرآن اشاره بزوج بودن همه چیز شده و بفرض هسته ای بودن ذرات انرژی باز هم هر ذره حداقل مجموعه ای از ترکیب دو جزء است.

جا دارد با توجّه بذکر این مطلب که خلقت آسمان دنیای ما بعد از آفرینش قسمت های دیگر است گفته شود در قرآن چند مرتبه به هفت آسمان و طبقه بندی کیهان اشاره شده و مفسرین و دانشمندان تا کنون هر کدام آنرا بنوعی توجیه و تعبیر نموده اند ولی اینک امید است که در آینده بسیار نزدیک این حقیقت و اعجاز قرآنی بحقایق دیگر بعنوان یک معجزه دیگر افزوده شود کما اینکه در مجله نیوزویک تاریخ 25 همه 1964 مقاله مفصلی راجع بموضوع مربوطه و اشاره بطبقات

کیهان شده است که با یک تحرک دیگر بزودی طبقات هفتگانه اعلام خواهد شد.

3- آنچه بیشتر احتمال صحت آن داده می شود این قیاس است اگر یخ جامد تبدیل بآب مایع شود قدرت محرکه آن بیشتر می شود و اگر آب ببخار تبدیل گردد قدرت فعاله آن باز افزایش میابد و اگر این بخار حاصل را به اکسیژن و ئیدرژن تجزیه نمائیم هر یک از این گازها قدرت بیشتری در ایجاد انرژی خواهد داشت یکی میسوزد و دیگری سبب سوختن می شو و مصداق و اذا لبحار سجرت تحقق میپذیرد که اکسیژن سبب سوختن می شود و هیدرژنها میسوزد. اگر همین هیدرژن و اکسیژن که ماده هستند بانرژی که حد نهائی ماده است تبدیل شوند یعنی اتمهای آن متلاشی گردند و از قید ماده بودن آزاد گردند انرژی که فقط از متلاشی شدن هر گرم از آنها تولید می شود بقدری زیاد است که قادر میباشد مثلا یک سنگ بزرگ یک ملیون کیلوگرمی را ده هزار کیلومتر از سطح زمین ببالا پرتاب کند (بطور کلی هر ماده از هر نوع باشد میتواند بانرژی تبدیل شود و نوع انرژی حاصل برایتمام مواد یکی است و از اینجاست که وقتی در اخبار میفرمایند خدا قدرت را آفرید نه قدرتها را متوجّه می شویم استاد سازنده همه یکی و صمد و بی نیاز است و مصالح أوّلیه ساختمانی نیز همه جا یکی است و اشاره قرآن به آب ابتدائی که عرش بر آن بود و بعدها به دخان تبدیل شد با توجّه بمطالب بالا انتقال انرژی بیشتری را به ماده در حالت دخان نشان میدهد).

عکس مطلب فوق نیز صحیح است یعنی انرژی متراکم

شود ماده بوجود میاید ، ماده ایکه از تراکم انرژی بوجود میاید دانه های بسیار کوچکی است که در شرایط خاص که ایجاد این شرائط قدرت عظیم میخواهد ، با هم گرد آیند و دانه بزرگتر باجرم بزرگ تشکیل دهند یعنی الکترن ، پرتن ، نوترون ، اتم ، ملکول و از اجتماع آنها اجسام مرکب بوجود میاید.

از اینقدر همانگونه که اخبار میفرماید ابتدا انرژی بوده است البته با دامنه عمل نا محدود سپس ماده یکنواخت و یکسان شده است که در قرآن بآب تعبیر گردیده و چیزی است یکسان و یکنواخت و شاید بتوان چنین گفت که ابتدا قدرت بود یعد هیدرژن که سبکترین عناصر را بوجود آورد و بعد عناصر دیگر و از عناصر مرکب ابتدا بخار آب ماده اصلی نشو و نمای موجودات پدیدار گشت و سپس گازها و بخارهای دیگر (دخان) و سیارات و ثوابت و توده های متراکم از این ابخره بوجود آمدند کما آنکه هنوز سحابی هائی موجودند با درجه حرارت خیلی زیاد که بصورت بخار هستند و ذرات بینهایت ریز ماده بصورت مستقل (نوترون و پروتون) در آنها زیاد است (توجّه فرمائید که در اصطلاح فیزیک بخار عبارتست از حالت گازی جسمی که در شرائط متعارفی صفر درجه حرارت و فشار یک جو بصورت جامد یا مایع باشد مانند بخار آب)

باز هم جلوتر چه بود : در شرح کیدری بر نهج البلاغه است که خدا جهت آفرینش آسمان و زمین جوهری سبز آفرید و آنرا ذوب کرد آبی مضطرب پدید گشت سپس بخاری همچون دود از آن پدید آمد(به ترتیب یکنوع جوهر یا انرژی آب - دخان).

خدا قبل از هر چیز روح را ، عقل را ، قدرت را ، نور را ، ملائکه را آفرید سپس ظلمت را همه در اخبار دیده می شود ، نتیجه آنکه اسلام مراحل گوناگونی از آغاز آفرینش کائنات را میشمرد تا آنگاه که بدخان میرسد در اینجا دست در دست علم هر دو بنحوه آفرینش و نشان دادن آفریده برای توجّه بآفریدگار تلاش مینمایند ، نتیجه آنکه شاید بتوان گفت بنظر اسلام ابتدا یک مرحله متافیزیک (عقل ، روح و...) سپس قدرت و انرژی و بعد آب و آنگاه دخان آفریده شد.

بعد چه بود ؟ توده های دخان موجود بهم بر خورده ایجاد گرما کردند بعدها خیلی سوزان شدند سپس در اثر طوفانهای ایجاد شده شروع بچرخیدن نموده جزائر فلکی یا کهکشانها و کاسارها درست شد که در فیلم بصورت لکه های کوچک ابر مانند آنها را می دیدیم زیار فاصله ما از مرکز کهکشان خودمان که راه شیری یا راه مکه گویند و زمین و خورشید ما در آن واقع است نزدیک به یک ملیون سال نوری بود که هر سال نوری شش هزار میلیارد میل فاصله است.

در آن فاصله بودیم باطراف نگاه کردیم چند لکه مشابه آنرا در آن تاریکی شناور دیدیم که امروز توانسته اند بطور تقریب تا یک میلیاد آنرا ببینند یعنی یک میلیاد کهکشان وجود دارد که آخرین حد دید امروزی 30 میلیاد سال نوری است.

به لکه های ابر مانند نزدیک میشدیم هر کدام بشکلی بودند بیضی ، مدور ، بشقابی ، رشته ای و غیره همینطور تا حال صدها کاسار کشف کرده اند.

بیش از ده سال بود متوجّه شده بودند که از ده ها ستاره

صدای رادیوئی فوق العاده بیشتری شنیده می شود و این اجرام در دوربین ها مانند نقاط کم رنگ با روشنائی آبی دیده میشدند که دارنده اشعه ماوراء بنفش بیشتری از سایر ستارگان بودند و هر کدام را نامی نهادند تا آنکه در 1965 اشمیت دانشمند آمریکائی دورترین منبع رادیوئی 3C-9 را که با سرعت چهار پنجم نور دور میشد و احتمالا در فاصله 9 میلیارد سال نوری بود کشف و اعلام داشت.

این اجرام را سرانجام منابع رادیوئی شبه ستاره ای یا شبه ستاره یا کاسار نامیدند.

بعضی ، کاسارها را کهکشانها و برخی ستاره های عظیم واحدی میدانند که تحت تأثیر قوه جاذبه درحال فروریختگی میباشند یا قطعاتی هستند أوّلیه که هنوز درحال انفجار می باشند یا کهکشانهائی هستند که دو بدو تصادم می کنند هر چه باشند دارای نیروئی برابر نیروی صد کهکشان بزرگ مانند کهکشان ما می باشند. در این بین ها در سال 1965 جرم تازه ای را با مشخصات گفته شده دیدند که هیچ صدای رادیوئی نداشت و در فاصله شش میلیارد سال نوری قرار داشت.

دانشمندان هر چه در این فاصله شش بیلیون سالی دورتر نگاه کردند اجرام ستاره آبی بیشتری در یک حجم معینی از فضا پیدا کردند از محاسبه هائی که مربوط بکاسارها کرده اند معلوم گردیده سرعت انبساط عالم بتدریج و به تندی کم می شود بطوریکه با شرائط فرضیه تکراری مطابقت می نماید. (رتق و فتق پی در پی تکرار می شود انفجار صورت می گیرد عالم وسعت می یابد باز متراکم می شود مجدد منفجر می گردد و این تکرار می شود)

قرآن نیز اشاره به وضع خاص تکراری عالم نموده میفرماید فارتقب یوم تاتی السماء بدخان مبین» (دخان 10) یعنی اشاره بوضعی مشابه وضع أوّلیه آفرینش که آسمانها و زمین گاز و دخان بودند.

این فرضیه تکراری تسلسل را چهل سال پیش کشیش ستاره شناس بلژیکی ژرژ لومتر اظهار داشت وگفت عالم یک قطعه عظیم ماده بزرگی بود که بزرگی باور نکردنی داشت و در یک فضای واحدی جا داشت و این شی یا انرژی بوده یا ماده که در هر صورت تفاوتی نمی کند ولی اگر ماده بوده احتمالا حرارت آن باندازه ده میلیارد درجه سانتی گراد یا بیشتر بوده که شبیه آن هیچ یک از مواد نبوده است.

طبق فرضبه ای کهکشانها که دور شدنشان از یکدیگر قطعی شناخته شده بوسیله قوه جاذبه متقابل بالاخره منوقف شده و دوباره دور شدن از یکدیگر را از سر می گیرند و حدود هفتاد میلیارد سال دیگر تمام عالم دوباره بیک قطعه متراکم و ماده و نیرو تبدیل خواهدشد. در این صورت ممکن است حادثه ای که آنرا در هم کوبیده شدن بوسیله نیروی جاذبه می نامند روی داده و تمام عالم به شی ء خیلی کوچکی تبدیل شده و کلیه ماده خود را بشکل نیرو پراکنده سازد یا اینکه فشار داخلی خواهد توانست از تجمع کلیه عالم در نقطه کوچکی قبل از حادثه فوق جلوگیری کرده و انبساط و انفجاری روی دهد و این دور تسلسل و تکرار شردع گردد.

نمی دانیم آیا موضوع فوق کوبیده شدن جهان با «القارعه ماالقارعه» و کوبیده شدنی که قرآن اشاره می فرماید با یکدیگر

ارتباطی دراند یا خیر و آیا آنچه در ابتدای عالم از تراکم ماده و نیرو بآن اشاره کرده اند با قدرت اشاره شده در آغاز آفرینش که اسلام بیان داشته مرتبط می باشند ؟ قدر مسلم قرآن بوضع مشابه ابتدا و انتها و آغاز و انجام خلقت که همان دخان می باشد اشاره کرده و فعلا با قسمتی از نظریه فوق تقریبا موافق میباشد.

اسلام و کهکشانها

اسلام تیز کهکشانها را معلّق در فضا دانسته و قائل بوجود عده بیشماری از آنهاست از پیامبر اکرم است که پروردگار صد هزار قندیل آفریده همه را بعرش معلّق ساخته و تمام آسمانها و زمین و بهشت ودوزخ همه در یک قندیل است (قندیل چراغی است بیضی شکل و معلّق و آویزان) و گاه تعداد آنها را صد هزار عالم وجائی هزار هزار (یک میلیون) عالم گفته اند (1)

بجای اوّل برگشتم آنجا که یک میلیون سال نوری با لکه ابر مانند کهکشان خودمان فاصله بود.

چیزی که بر ما مسلم و محقق گردید مشاهده گریز کهکشانها از مرکز آفرینش بود. چنان کهکشانها از هم دور میشدند که در زمان خواندن یک سطر این کتاب ، آنها دویست هزار میل دور شده اند بدین معنی که کائنات دائم در حال وسعت یافتن و انبساط است. قرآن نیز چنین مطلب را متذکر بوده فرماید ما که پروردگاریم آسمانها را بید قدرت خود آفریده و دائم در حال وسعت دادن آن هستیم (2).

1- هئیت و اسلام شهرستانی.
2- والسماء بنیناها باید و انا لموسعون سوره الذارایه 47

کهکشانها در حین روز دور شدن و وسعت دادن جهان مرتب بر سرعتشان افزوده شده و بعضی را عقیدهاست که چون بسر حد معینی رسیدند سرعتشان معادل سرعت نور شده و اجبارا چندی بعد از این سرعت نیز گذشته و دیگر بشر نمیتواند آنها را به بیند زیرا در آنطرفهای افق ناپدید و یا نابود می شود.

اشاره اسلام باینکه خورشیدهای فراوانی وجود دارد

بسوی کهشکاین خودمان نزدیک شدیم بکشل بشقابی چرخان دیده شد. به مرکز آن وارد شدیم ستارگان در آن را بین چهل تا صد میلیاد بحساب آورده که بسیاری از آنها خورشیدی بودند از خورشید ما بزرگتر و فروزانتر.

در اسلام نیز بوجود خورشیدهای بسیاری اشاره شده یکی از آنهاست که ان من وراء عین شمسکم هذه اربعین ششم (1) در پشت این خورشید شما چهل خورشید (مقصود کثرت) است و بعضی از این خورشیدها منظومه شمسی بزرگتر از ما یا کوچکتر داشتند بسیاری از خورشیدها جوان و فروزان و بسیاری پیر خاموش بودند و پیران با وزن مخصوص بسیار زیاد وضع سرگردانی داشتند ، منظومه شمسی ما در لبه خارجی کهکشان بود. سرعت سیر متوسط حرکات ستارگان ده کیلومتر در ثانیه بود. ماهها بدور زمینها وسیارات خود و هر دو اطراف خورشید و هر سه در اطراف مرکز کهکشان و همه دسته جمعی بسوئی پیش میرفتند کل یجری لاجل مسمی (2) همه بسوی

1- هیئت و اسلام شهرستانی.
2- سوره رعد آیه 2.

مقصد معین شده ای در جریان بودند. با بودن چندین میلیاد ستاره که تک تک یا دو بدو و یا سه بسه یا دسته جمعی بدور هم در چرخیدن و این طرف و آنطرف رفتن بودند بحساب دقیق از اوّل خلقت تا کنون در کهکشان ما از بیست تصادم کمتر روی داده است.

اغلب فاصله متوسط ستارگان ده بلیون برابر حد قطرشان است و اگر بمقیاس اینها را کوچک کنیم که هر ستاره باندازه شنی بقطر یک میلیمتر در آید در هر کیلومتر مکعل فقط یک دانه موجود خواهد بود و با چنین مقیاسی هر شن سالیانه ده میلیمتر حرکت می نماید. و باز ما را متوجّه خدای توپر و بی نیاز میاندازد (اللّه الصمد) و آفرینش تو خالی و نیازمند.

برای گردش هر ستاره و ستاره ای مداری بود که تخطی و تجاوز از آن محال مینمود.

اشاره اسلام به مدار کرات آسمانی

با آنکه در صدر اسلام هیئت بطلمیوس حاکم و رائج بود و وجود افلاک نه گانه منطبق بر هم مانند طبقات انباشته لایه های پیاز قطعی بنظر میرسید اسلام بوجود مدارات اشاره کرده و آنقدر آنرا مهم تلقی نموده که بر ایشان خلقت جداگانه ای قائل است در قرآن است کل فی فلک یسبحون (سوره یس آیه 41) در معنی کردن این آیه بعضی گویند چون کل را نکره آورده مقصود این است که هر چه یاد شده از زمین و خورشید و ماه و غیره در فلکی شناور است ، برخی هم عقیده دارند هر چیز آفریده شده بر روی فلک یا مداری در شناوری است ، و از

حضرت صادف است و اجراها فی الفلک (1) خدا ستارگان را در فلک روان کرد و من تدبیره النجوم التی تسبح فی الفلک (2) و از تدبیر خداست وجود اخترانی که در فلک شناورند و از ایشان است ای پروردگار تو قادری بر نقل کردن ستارگان در گردش و مدار خود (3) وجود مدار باندازه ای نزد مسلمین حتمیت داشته که بعضی از دانشمندان از جمله امام فخررازی بآن اشاره کرده است.

طرز تشکیل و بوجود آمدن آسمانها را از زبان حضرت علی در نهج البلاغه میتوان دید جمله با ثم انشاء سبحانه فتق الاحواء شروع می شود و در کتاب آسمان و جهان (4) 4- تألیف آیت اللّه کمره ای. نیز بخوبی ترجمه شده است.

بعد از مرکز کهشکان خودمان که عمر هفت میلیاد ساله و قطر صد هزار سال نوری و ضخامت پنجهزار ساله دارد موجه ناحیه ای که خورشید خودمان و خورشید نزدیک اوابر الجوزا که چهارصد برابر بزرگتر از خورشید ما و سه هزار و ششصد برابر فروزانتر است شدیم.

همه عناصر موجود در ساختمان کائنات را قریب صد عنصر دیدیم که در زمین یافت میشد.

روی پرده این سئوال نوشته شد : آیا کائنات محدود است ؟ دستگاه آفرینش حد و حدودی دارد ؟

1- هیئت و اسلام
2- هیئت و اسلام
3- هیئت و اسلام

و بعد تحت عنوان فرضیه هائیکه برای محدود بودن عالم آورده اند سه شماره زیر نوشته شد.

چون تعداد کهکشانها کمتر از مکعب فاصله آنها از زیمن ترقی میکند.

- چون نور از یک نقطه کائنات شروع و بهمان نقطه بر میگردد لذا ابعاد کافی مکانی کائنات محدود و بعد زمانی آنها نا محدود است ضمنا به ابن سینا دانشمند بزرگ ایرانی نیز اشاره ای شد که دلائلی مشابه این دو بنامهای دلائل مسامته (هم سمت شدن) و سلم (نردبان) دارد.

بعضی از دانشمندان امیدوارند بزودی برای تعیین وضع هندسی عالم نتیجه قطعی را اعلام دارند.

ممکن فضای مزبور مسطح و سه بعدی باشد که طبق قوانین هندسی اقلیدس کار میکند که در اینصورت عالم بی انتهاست

شاید فضا چهار بعدی شابد که بیکی از دو طرف منحنی است در اینصورت اگر انحناء منفی یاباز باشد عالم غیر محدود و چنانچه خمیدگی مثبت یعنی بسته داشته باشد عالم محدود است ولی نظریه جدید که طرفدارانی دارد این است که امید میرود کاسارها و اجرام ستاره B.S.Oبرای تعیین این قواین بما کمک خواهند نمود و با مطالعه وضع و حرکت این ارجام عظیم و دور دست انحنای فضا را میتوان تعیین نمود. مطالعات أوّلیه که هنوز قطعی نیستند نشان میدهند که فضای ما در حقیقت منحنی است و انحنای آن از نوع بسته است و بنابراین عالم محدود است.

اگر فرضیه تراکم ماده را بپذیریم همان فرضیه ای که

شاید قرآن در کلمه رتق بآن صحه میگذارد محدود بودن عالم حرفی نداشته و علم نیز مانند دین فقط خدای را هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن و بی انتها معرفی خواهد نمود زیرا غیر محدود بودن با تراکم ماده مثل اینست که گفته شود اوّل و آخر نداشت ولی پنج متر بود.

اگر یک الکترون از یک اتم موجود مثلا در دیوار برابر روی شما از حرکت باز ایستد دیوار بلا فاصله محو می شود همانگونه که چراغی خاموش می شود.

امروز می گویند که ماوراء این کائنات که الکترنهای متحرک دارد ، عالمی است که الکترونهای غیر متحرک دارد لذا در پس این عالم که بحواس ما در میآید و عالمی است که آرام ندارد و دائما در تلاش است عالم خاموش و نادیدنی دیگری است ولی بهر صورت هنوز جواب قطعی در این باره وجود ندارد.

اندازه سیارات نسبت بکره خورشید

اینک بفاصفه پنجاه سال نوری خورشید خودمان قرار گرفته ایم در اینجا اولین سوسوی نور آن بچشم خورد به آن نزدیکتر شدیم تا جائیکه خورشید باندازه یک کره ای بود که قطر آن یک متر باشد در آنجا به ترتیب عطارد باندازه نخودی در چهل متری خورشید ، زهر آلبالوئی در 77 متری (زمین نیز مانند آلبالو) و مریخ دانه ماشی در 160 متری و مشتری نارنجی در نیم کیلومتری و زحل سیبی در یک کیلومتری و ارانوس گردوئی در 2 کیلومتری ، نپتون گردوئی بزرگتر در بیش از 3 کیلو متری و پلوتو در بیشتر از چهار کیلو متری خورشید قرار گرفته بودند یک خورشید و نه سیاره و سی و یک

ماه و هزاران استروئید منظومه شمسی ما را تشکیل میدهند که عطارد و زهره و پلوتر بدون قمرند و از عجائب آنکه همه از مغرب بمشرق میچرخند جز اقمار او رانوس.

خبر اسلام بوجود سیارات نه گانه

پیشوایان اسلامنیز از وجود سیارات موجود در منظومه شمسی ما خبر داده اند یوسف پیغمبر در خواب دید یازده ستاره او را سجده کردند و ماه و خورشید (1). مردی از پیامبر اسلام اسامی این یازده ستاره را پرسید حضرت اسامی آنها را آنچنان بیان فرمود که از لحاظ لغت منطبق بر نه سیاره و استروئیدهای سرگردان شده است. (2) از حضرت صادق است که در آسمان چهار ستاره است که فقط اهل بیتی از عرب (اهل بیت رسول خدا) آنرا می شناسند و مردمی از هند بیکی از آنها اطلاع دارند (3) (گویا در آنزمان در هند یکی از سیارات را قبل از جای دیگر شناخته بودند). باید توجّه داشت که در صدر اسلام عطارد ، مشتری ، مریخ ، زحل و زهره وارد هیئت بوده است.

عمر خورشید بین پنج تا شش میلیاد سال است و حدود چهار و نیم میلیارد سال پیش کره زمین از گازهائی که از ساختمان خورشید باقیمانده بود درست شد یا مطابق نظریه دیگری از خورشید جدا گردید و نظریه های دیگر

1- اذ قال یوسف لابیمه یا ابت انی رأیت احد عشر کوکبا و الشمس و القمر رأیتهم لی ساجدین سوره یوسف آیه 3
2- هیئت و اسلام
3- فی السماء اربعه نجوم مایعلمها الا اهل بیت من العرب و اهل بیت من الهند یعرفون نجما واحدا هیئت و اسلام.

چیزیکه اینجا بچشم میخورد اینکه زمین و قمر آن ماه و سیارات دیگر همه از خورشید کسب نور میکردند عطارد از همه نزدیکتر بود مانند نقره میدرخشید و پلوتر از همه دورتر بود و روزش مانند یک شب مهتابی نسبتا روشن زمین میماند.

اشاره اسلام به جسم منیر و مستنیر

مجلسی را نشان دادند که یک مرد منجم بود در خدمت حضرت صادق از ایشان راجع به هیئت سئوالاتی میکرد سخن باینجا رسید که حضرت از او پرسید خورشید چقدر از نور خود بماه می بخشد (1) عرض کرد نشنیدم بعد فرمود چقدر از نور خود به زهره میدهد و تا آخر و مقصود از نشان دادن مجلس مذکور اینکه کشب نور نمودن سیارات از خورشید نزد پیشوایان اسلام امر مسلمی نبوده است ؛ و باز مجلسی بود که مردی از حضرت باقر می پرسید چرا خورشید از ماه گرمتر است فرمود خدا آفتاب را از فروغ آتش (شاید هلیوم یا کربن) و زلال آب (شاید هیدرژن) و ماه را از روشنی فروغ آتش خلق فرمود که باز این سخن آن هم در چهارده قرن قبل عجیب بوده و بهترین مثال برای افتراق بین خورشید و ماه فرق بین فروغ آتش و روشنی فروغ آتش است.

کروی بودن زمین

بعد روی پرده نوشته شد و اذا الارض کیف سطحت (2) و زیر آن بخط ریز نوشته شد بعضی این آیه را

1- کم تسقی القمر من نورها.
2- سوره غاشیه آیه 20

دیدند و بر اسلام ایراد کردند که اسلام زمین را مسطح میداند و حال آنکه با توجّه باینکه سطح بر دو قسم است مستوی و مستدیر جای ایرادی نمیماند بعلاوه که آیات و اخبار زیادی دال بر کرویت زمین وجود دارد که بچند عدد آن اشاره می شود قسم بپروردگار مشرقها و مغربها (1) یا پروردگار و مشرق و دو مغرب (2) داشتن چند مشرق و مغرب فقط برای زمین کروی امکان دارد زیرا مغرب ما مشرق شهرهای غرب و مشرق ما مغرب شهرهای غربی ماست بعلاوه که مشرقین را مشرق و مغرب و مغربین را مغرب و مشرق نیز معنی کرده اند : و از حضرت صادق شکل دنیا را پرسیدند دو دست را طوری رویهم جفت کرد که ده انگشت روی هم (مانند دایره) بود و فرمود اینگونه است (3).

در کافی و وافی است که خدا زمین را از یک نقطه (کعبه) شروع و کشید تا مجددا بهمان نقطه (کعبه) برگشت (تعریف داره)

هم اکنون ملاحظه خواهید نمود که کلمات مک و دحو نیز که به معنای غلطانیدن و وافی است که خدا زمین را از یک نقطه (کعبه) شروع و کشید تا مجددا به همان نقطه (کعبه) برگشت (تعریف دایره)

اسلام زمین را متحرک میدانست

اینجا متذکر گردیدند که اسلام قبل از همه بحرکت کردن و حتی بحرکات وضعی و انتقالی و غیره زمین اشاره کرده و آنچنان بوضوح بیان داشته که اشخاصی مانند راغب در مفردات

1- فلا اقسم برب المشارق والمغارب سوره معارج آیه 40
2- رب المشرقین و رب المغربین سوره الرحمن آیه 16
3- اغطد بیده عشره هیئت و اسلام.

خود وقیت یلغت دحو رسدیه با جرأت گفته است که زمین از مقر خود جابجا شد بعد دلائل زیر اشاره شد.

- و الارض بعد ذلک دحاها اخرج منها ماءها و مرعیها و الجبال ارسیها (1) که پس از اشاره به دحو الارش وحرکت زمین به اختلاف و پیدایش چهار فصل که نیتجه دحو الارض است اشاره مینماید.

و هو الذی جعل لکم الارض ذلولا (2) او خدائی است که زمین را برای شما چون شتریکه آرام و هموار حرکت کند قرار داد.

وتری الجبال تحسبها جامده و هی تمرمر الحساب (3) کوهها را می بینی در حالیکه خیال میکنی بر جای خود خشک ایستاده و حال آنکه مرور میکند مانند مرور ابر ، روشین این آیه برای گردش زمین آنقدر بود که علی قلی میرزا فرزند فتحعلیشاه این آیه را دلیل بر حرکت زمین آورده است.

- فقال لها و للارض ائتیا طوعا و کرها قالتا اتینا طائعین (4) به زمین گفتند بیا آمد (حرکت کن کرد)

یسئلونک عن الساعه ایان مرسیها سوره اعراف آیه 186 سئوال میکنند از تو قیامت چه زمانی واقع خواهد شد کلمه مرسی برای چیزی که متحرک است استعمال می شود چنانچه

1- سوره نازعات آیه 30
2- سوره ملک آیه 15
3- سوره نمل آیه 90
4- سوره فصلت آیه 10

پرودگار در آنجا که موضوع کشتی نوح است استعمال فرموده (1) و بوضوح می بینیم که در تعقیب مجریها و سیر و حرکت کشتی کلمه مرسیها که لنگر انداختن کشتی است ذکر شده است و بهمین مناسبت برای زمین نیز که سئوال می شود چه موقع قیام می شود (لنگر میاندازد) کلمه مرسی آورده شده است (حرکت میکند زمین و در قیامت لنگر میاندازد)

الم نجعل الارض کفاتا سوره مرسلات آیه 25

و الارض و ما طحیها سوره شمس آیه 6- کفات محل مسکونی است که با سرعت متحرک باشد باین کیفیت که ظهرش بطن و بطنش ظهر شود یعنی زیر ورو گردد یعنی بدور خود بچرخد پس کفات معانی مسکن حرکت سرعت چرخیدن بدور خود یا بعبارت دیگر خبر از حرکت وضعی زمین را میدهد بعلاوه که کفات معنی ظرفی نیز میدهد که مواد گداخته و جوشانی در میانش است همچنانکه مواد میان زمین گداخته و جودشان است طحی نیز که مورد استعمالش چیزی است کروی که آنرا بسط داده در هوا پر تابش کنند حرکت انتقالی زمین را میرساند.

و تحرک الارض و من علیها و انقلاب الاربعه و اختلاف الوقت (2) (حضرت صادق) و مانند حرکت زمین است و آنچه بر اوست و در نتیجه چهار فصل منقلبا پیدا و اوقات و ساعات اختلافا بوجود میآید.

1- و قال ارکبوا فیها بسم اللّه مجریها و مرسیها سوره هود آیه 43 و گفت سوار شدید در آن بنام خدا هنگام حرکت و هنگام لنگر انداختن.
2- هیئت و اسلام

و تدبا لصخور میدان ارضه و عدل حرکاتها (نهج البلاغه) استوار ساخت بکوهها میدان زمین را و معتدل ساخت حرکات زمین را بوسیله کوهها.

- سکنت علی حرکاتها من ان تمید باهلها (نهج البلاغه) زمین ساکن شد در عین حال حرکات تا مضطرب نکند اهل خود را و القی فی الارض رواسی ان تمید یکم (1) 1- سوره النحل آیه 15 کوهها در زمین قرار دادیم (حرکت زمین آنگونه شود) که مضطرب نشوید.

و عدل حرکاتها بالراسیات من جلامیدها (نهج البلاغه) خدا حرکات زمین را بواسطه کوههای محکم که از جنس سنگ است تعدیل کرد.

یکنفر شامی از حضرت علی پرسید چرا مکه را باین نام نامند فرمود «لان اللّه ملک الارض فی تحتها ای دحاها» که مک و دحو هر دو بمعنی افکندن و غلطانیدن است.

در بحار و احتیاج است که حضرت صادق فرمود حرکت زمین و ساکنانش از جمله دلائل حدوث جهان است.

و بالاخره هیچ آیه و خبری که به سکون ارض اشاره کرده باشد در اسلام وارد نشده است.

هر یک از آیات فوق را میتوان شرح و بسط مفصلی داد و حتی درباره اخبار نیز بحث نسبتا زیادی کرد ولی یک مورد بحث آن هم خبر آخرین را که حضرت حرکت زمین را از جمله دلائل حدوث عالم دانسته و اگر حرکت وضعی زمین را با حرکت وضعی ماه و خورشید که همه با یکدیگر متفاوتند و بلکه

حرکت تما اجرام و کرات را نسبت بهم بسنجیم سر انجام یکی را می بینیم زودتر بحرکت در نیامده زیرا بسیاری از آنها با هم آفریده شده ولی حرکت وضعی آنها متفاوت بوده لاحرم یکی نسبت بدگری و دگری نسبت بسومی و بالاخره به ترتیب هر قبلی نسبت ببعدی حادث بوده و حدوث عالم ثابت میگردد.

چون حرکت زمین باعث پیدایش تقویم و سال و ماه و غیره می شود اینجا محل مناسبی است که یاد آور شود ماههای عربی قمری بوده و ماههای بعض کشورها شمس بوده و هست از آنجمله در کشوری که اصحاب کهف زندگی داشته اند سال شمسی و در مکه و مدینه که قرآن نازل شده قمری بوده است در قرآن است که اصحاب کهف سیصد سال در غار ماندند و بر آن بیفزائید نه سال یعنی مطابق سال شمسی خودشان سیصد سال در غار ماندند و بحساب شما عربها سیصد و نه سال و لبثوا فی کهفهم ثلث مائه سنین و از دادوا تسعا (1) ممکن است قلم برداشته بحساب صحیح به بینید که سیصد سال شمسی برابر است باسیصد و نه سال قمری.

پاره ای از عجایب آفرینش زمین

سپس ما را در فاصله ای از زمین قرار دادند که وضع روز اوّل آفرینش زمین یعنی تاریکی و سوزان بودن زمین بما آزار و صدمه ای نرساند بما گفتند چون زمین مسکن ماست و همه مقصودها از این سیاره کوچک است بیشتر باید از آن سخن گفت در آن فاصله با آنکه خورشید جوان و فروزان بود

1- سوره کهف.

و بشدت میدرخشید زمین تاریک بود زیرا بلافاصله پس از کره زمین دریاها بودند که بعلت داغلی زمین در آسمان بودند و مانع رسیدن نور خورشید بزمین میشدند بتدریج که کره زمین درست شد گرمای مرکزی شدت یافته وجودشان شد آتش فشانها فوران کرد و گازها بیرون آمد و بالاخره هوائی اطراف زمین بوجود آمد و موجب گردید شب و روز بوجود آید اییک که هوا روشن شد مشخصات چنید از وضع زمین دیده شد ولی بسرعت ما را به مراحل أوّلیه آفرینش زمین بر گرداندند ، اینک مشخصاتی چند از زمین : زمین ساعتی 22 هزار فرسخ می جهد(حرکت انتقالی) و 277 فرسخ در ساعت می چرخد (حرکت وضعی) شکلش کروی نا کامل تقریبا گلابی شکل و کروی بودنش را امروز با ارسال موشکهای فضائی مشاهده کرده اند شعاعش 6400 کیلومتر که 22 کیلومتر در قطبین کمتر از استواست اگر زمین را کره ای بقطر یکمتر و سی سانتیمتر فرض کنیم بزرگترین کوههای آن نزدیک به نیم میلیمتر و کلفتی پوسته ای که بر روی زمین که داخلی گداخته دارد گذاشته شده نیم سانتیمتر است.

آنچه در زمین یافت می شود از قریب صد عنصر درست شده و بصورت ترکیب حدود پانصرد هزار جسم مرکب یافت و ساخته شده است زمین دائم در تحت تأثیر نیروی جاذبه تمام سیارات منظومه خود و بلکه تمام کائنات واقع می شود و بقدری این نیرو زیاد است که حتی نپتون که در چهار میلیاد کیلومتری آن است نیروئی برابر هیجده میلیون تن بر زمین اعمال می کند و در آینده مسلم میتوان از همان نیروهائیکه میلیونهاسال است اقیانوسها را بالا و پائین می کشد برای رفاه و آسایش اهل زمین

استفاده کرد.

زمین از انرژی حاصله از خورشید بیش از دیگران بهره می برد منتها از مجموع انرژی خورشید یک دو میلیاردیم بیشتر سهم ندارد هوای اطراف زمین که با نیروی جاذبه بزمین کشیده می شود بترتیب سنگین تر زیرتر قرار دارد اتمسفر نزدیک زمین که تروپسفر گویند شانزده کیلومتر قطر نزدیک استوا و ده کیلومتر در قطبین ضخامت دارد ، طوفان و باد و ابر و باران همه در این قسمت است حرارتش از حرارت معمولی زمین تا 55 درجه زیر صفر در تغییر است طبقه روی آن استرانسفر است بقطر هشتاد کیلومتر در اینجا طوفان نمی شود و ابر هم بندرت دیده می شود و رقیق است در اینجا به انسان از دو طرف فشار عجیبی وارد می آید هر چه از زمین دور شویم قوه جاذبه اش کمتر و متناسب با مجذور فاصله از مرکز زمین در تغییر است. از 40 کیلومتری زمین ناگهان سرمای 60 درجه زیر صفر رو بافزایش گذارده در 50 تا 60 کیلومتری به 60 درجه بالای صفر می رسد در 80 کیلومتری باز به صفر می رسد ولی از این ببعد مرتب گرما شدت می کند در 200 کیلومتری حدود 150 درجه و در هزار کیلومتری بیشتر از چهار هزار درجه سانتی گراد خواهد بود البته ضخامت تروپوسفر در فصول مختلف فرق کرده و گاه به هفت هم می رسد از 80 کیلومتر به بالا هوا دارای ملکولهای معمولی بوده و بعلاوه از اتمها و ملکولهای بار دار نیز فراوان دیده می شود و دیگر جو را باید کارخانه عظیم الکتروشیمیائی دانست کارخانه ای که فعل و انفعالهای اجسام مختلف بکمک انرژی خورشید در آن انجام می گیرد و ما بساختن من وسلوی

جهت بنی اسرائیل توسط اتمهای موجود در هوا اشاره خواهیم کرد.

ما همه اکسیژن که مایه زندگی است از فضا می بلعیم و می گیریم اگر همه اکسیژن جو را مایع می کردند پوسته ای بقطر 2/2 متر سراسر زمین را می پوشاند ، در همین زمین اگر جو وجود نداشت آن قسمت از سطح زمین که برابر خورشید نیست 160 درجه زیر صفر و آنجا که آفتاب سوزان بود تا صد درجه بالای صفر می رفت ، جو یک پرده عایق عجیبی است که با در نظر گرفتن خصوصیاتش به نظر می رسد بشر آینده هم نتواند چنین عایقی را درست کند زیرا این پرده عایق از یکطرف چیزهائی را عبور می دهد که از طرف دیگر همانها نمی توانند عبور کنند همین پرده پرتوهای خورشید را می گذارند ولی مانع می شود گرمی سطح زمین از دست برود و شب هنگام زیاد سرد شود. در این پرده که یکنواخت سرد و گرم نمی شود بارها جاری و نمی گذارد کثافات یکجا مانده کره زمین را تعفن فراگیرد همین بادهاست که ابرها را از جائی به جائی می برد و نتیجه این بادها بارانهای سودبخش است همراه اشعه خورشید پتوهای ماوراء بنفش بسوی زمین می آید که اگر تمامش به زمین برسد آسیبهای جبران ناپذیری دارد این پرده در اینجا از همان طرف که عبور دهنده بود توقف دهنده می شود زیان بخش هایش را می بلعد اجزاء باردار الکتریکی زیان بخش به شصت کیلومتری زمین که رسیدند توسط ازت که از آن ببعد تا سطح زمین وجود دارد گرفته می شود اکسیژن و ازت و گازهای دیگر هر کدام خود توقفگاهی مهم برای اشعه های زیان بخش

می باشد.

اشعه ایکس و گاماهای خورشید نیز اگر ببدن برسد من و شما ملکولهای تشکیل دهند انساج بدنمان یونیزه شده و تغییرات مهمی در گلبول های سفید خونمان روی خواهد داد که جو اجازه ورود باینها هم نمی دهد.

نه تنها جو در برابر اشعه خورشید عملهای تصفیه ، تضعیف جذب ، دفع و غیره داشته بلکه در برابر پرتوهای کیهانی که از غیر خورشید و از هسته های اتم هیدروژن و هلیوم بیشتر دیده می شود و بسرعت در حرکتند ما را محافظت می نمایند انرژی بمباران توسط هسته های اتم های هیدروژن و هلیوم کیهانی میلیونها برابر بیشتر از انرژی حاصل از شکافتن اتمهای اورانیوم است ولی وقتی بجو رسیدند آنمقدار که برای زمین ضرر ندارد بسطح آن و بلکه تا عمق صدها متر در آن و در بدن ما نفوذ می کندشهابیها که اکثرا مانند دانه های ریز شن اند و با سرعت دهها و گاه صدها هزار کیلومتر در ساعت حرکت دارند اگر در جو زمین متلاشی نمیشدند زندگی روی زمین خطرناک بود ، جو زمین همچون زرهی برای زمین است که روزانه نزدیک به بیست میلیون از سنگهای آسمانی را که بطرفش می آید جلوگیری می نمایند.

جو درجه حرارت را ثابت نگه میدارد ذخیره ای است که بخار آب اقیانوسها را به خشگیها می رساند جو اگر نبود صدا وجود نداشت و یک زمین بی سر و صدا و ناهنجاری بود قشنگی آسمانها و طلوع و غروب آفتاب ، چشمک زدن ستارگان ، زیبائی ابرها همه بوجود جو است. تصور نشود در ارتفاع مثلاً

هزار کیلومتری جو وجود ندارد ، دارد. ولی میلیاردها بار رقیق تر بطوریکه در هر سانتی متر مکعب آن ده الی صد ملکول هوا فقط پیدا می شود.

مواد موجود در زمین فقط بقطر پنجاه کیلومتر بر سطح آن بسته و جامد است ولی باز هم از سطح زمین حرارتی حاصل می شود که نسبت بخورشید در هر سانتیمتر مربع آن سه میلیون کمتر از حرارتی است که در همین سطح از خورشید حاصل می شود هر صد میلیون سال همه زمین یکدرجه سردتر می شود قسمت اعظم زمین یعنی سه چهارم آنرا آب فراگرفته است و حجم کل بخشی از قاره ها که از سطح دریا بالاست قریب108 و قریب صد میلیون کیلومتر مکعب از سنگهای جامد بصورت کوهها از زمین سر برآورده ولی فراموش نشود که رشته های بیشتر کوهها زیر زمین است و حجم همه زمین حدود هزار میلیارد کیلومتر مکعب است ، زمین بر روی مداری می گردد که سومین مداری است که نسبت به خورشید فاصله دارد طول این مدار نهصد و چهل میلیون کیلومتر است مساحت دریاها و خشگیهای این کوه پانصد و نه میلیون کیلومتر مربع است از ابتدا شکل قاره ها و خشگیها و دریاها طرز دیگری بوده و چند دفعه تغییراتی یافته که بچهار دفعه نسبت می دهند تا بصورت امروزی در آمده است. خورشید ما با آنکه پیر شده باز می تواند2351 میلیونیم نور خود را بزمین برساند و اگر 547513 عدد ماه که در شب چهارده دیده می شود با هم از شرق طالع شوند تازه اندازه خورشید روشنائی خواهند داشت برای نفوذ در زمین کاری آسان نیست در عمق 2500 متری آب

می جوشد و در 50 کیلومتری سنگها مذاب است و فشار در آنجا بیست هزار اتمسفر است ابتدا یک لایه سنگ خارا و بازالت و پس از آن لایه ضخیم لایه نیمه مذاب و یک هسته آهنی نرم مذاب در مرکز کره زمین است و می توان پوسته جامد زمین را پنجاه هزار متر دانست.

چگونگی شروع حیات در زمین

از اینجا باز ما را برگرداندند به اوائل خلقت زمین : روزهائی که هوا پیدا شد و زمین روشن گردید بخارهای آب سرد شد ابرها پیدا شد و بارانها بارید فرورفتگیها پر شد دریاها بوجود آمد آب دریاها گرم بود و شیرین دائما بخار می شد به هوا می رفت باران می شد می بارید و بدین وسیله پوسته گرم و متورم زمین کمپرس سرد و گرم شده در نتیجه چین و شکنج ها آغاز شد (گر چه عقیده ای است که هسته مرکزی کهکشان نیروی جاذبه فوق العاده ای دارد میلیونها سال یکمرتبه که حساب دقیق آن معلوم است منظومه شمسی ما نسبت به هسته کهکشان در نزدیکترین فاصله قرار گرفته و اثر نیروی مرکزی سبب می شود پوسته گرم و نازک زمین را بطرف خود کشانده کوههای دورانهای اوّل و دوم و سوم و غیره بوجود آید و عقیده ای است که یکقسمت از زمین وزن مخصوص سبکتر و جائی در مجاورش سنگین تر داشت قسمت سنگین فرو رفته و قسمت سبک را بیرون زده است) بهر صورت در آن زمان طوفانهای خشمگین و رعد و برقهای و حشتناک و بارانهای دیوانه مرتب ادامه داشت.

«اللّه الذی جعل لکم الارض قرارا» که پروردگار می فرماید قرار دادیم برای شما زمین را قرار. یک معنای قرار را سرد ذکر

کرده اند و لابد زمین گرمتر بوده که می فرماید برای شما بشر سردش کردیم. و از حضرت عسکری روایت شده در تفسیر آیه فوق فرمود خدا زمین را با طبع شما سازگار و با بدنمان موافق فرمود نه آنچنان داغ که بسوزند و نه آنقدر سرد که منجمد شوند ، نه آنقدر شل که غرق گردند و نه آنگونه سفت که نتوان ساختمانی نمود یا مرده ای را دفن کرد.

برق میزد و اتمهای موجود در باران را بهم می فشرد. بارانها مواد معدنی را حل کرده سنگها را بصورت خاک زنده در می آورند در جو زمین هیدروژن بود و بخار آب و گاز متان و آمونیاک.

اینجا آزمایشگاهی را نشان داد از آمریکا که دانشجوئی بنام میلر با عینک ضخیمش مشغول کار بود او فارغ التحصیل شده و مشغول گذراندن رساله خود بوده دو کتاب در کنار میزش دیده می شد تألیف آقایان اوری آمریکائی و اوپارین روسی صفحه کاغذی پهلوی کتابها بود و بر آن نوشته بود بالاخره اوری و اوپارین عقیده دارند جو أوّلیه زمین دارای ئیدروژن و بخار آب و آمونیاک و متان بوده است.

بدین سبب این دانشجو آمد تمام امکانات جو أوّلیه زمین را فراهم ساخت قرعهائی برداشته پر از مواد مذکور کرده و بجای رعد و برقهای شدید اوّل آفرینش جریان الکتریک با فرنکانس زیاد شصت هزار ولت بر آنها وارد ساخت 1954 مسیحی بود یک هفته مرتب کار خود را دنبال کرد و به تاباندن اشعه ادامه داد سرانجام دید آب داخل قرعها سرخ و غلیظ تیره شد. آب حاصله را آزمایش کرد در آن ملکولهای مختلفه و

چند اسید آمینه که خشت اوّل بنای ماده زنده است بدست آمد و بدین طریق نحوه پیدایش ماده أوّلیه را در جو زمین در آغاز شروع حیات نشان داد. همان سال 1945 در آزمایشگاه کمبریج انگلستان بود که دانشمندی ما را به کیفیت ترکیب یکی از ملکولهای فوق العاده و پیچیده واقف ساخت او از ملکولهای ترکیبی دزاکسی ریبونوکلئیک استفاده کرد و توانست راه امکان پیدایش مواد أوّلیه (اسیدهای آمینه) حیات را با توجّه به جو أوّلیه زمین در آن زمان نشان دهد.

برگشتیم به جای اوّل خود آنجا که ناظر بر جو زمین بودیم. رعد و برقها شدید بود و بارانها دیوانه و دریاها پر می شد و کم کم ملکولهای حاصله بهم می پیوست ، پیوستنی ملکولها از روی قوه جاذبه نبود بلکه کشش بار الکتریکی و علاقه شیمیایی بود.

اتمها بهم فشرده شد ملکولها درست شد دریاها پر از ملکولها گردید ، ملکولها بهم برخورده التصاق یافته ذرات ژلاتینی را درست می کردند.

حسابی از آقای شارل اوژن گوی سویسی را نشان دادند بمناسبت تشکیل مواد پروتئینی در آغاز خلقت ، پروتئین که جزء اصلی یاخته های زنده است از کربن و هیدروژن و ازت و اکسیژن درست شده در ملکول سنگین وزن آنها چهل هزار اتم وجود دارد. چون یک ملکول پروتئینی که از چهار عنصر درست شده از میان 102 عنصر احتمالی بطور تصادف در کنار هم قرار گیرند مقدار ماده اس که باید دائم در حال مخلوط شدن

برای این قضیه باشد و طول زمانی که برای پیدایش این ترکیب لازم است ، حساب شده و احتمال را یک نسبت به ده قوه شانزده پیدا کرده یعنی برای هر ده میلیون یک میلیارد ترکیب یکدفعه احتمال پیدایش یک ملکول پروتئینی داده می شود و مقدار موادی که ممکن است زیر و رو شود تا یک ملکول پروتئین احتمالاً ساخته شود از تمام ماده ای که در سراسر جهان را تشکیل می دهد بیشتر و برای اینکه این حادثه در زمین اتفاق افتد ده بقوه دویست و چهل و سه 10243 سال وقت لازم است و اگر عمر ماده أوّلیه زمین را ده میلیارد یعنی ده به قوه نه تخمین بزنیم تازه موضوع نه در برابر دویست و چهل و سه ما را بر آن می دارد که در نحوه پیدایش ملکول پروتئین باید صبر کنیم تا جواب قطعی از علم بدست آید.

این محاسبه ما را به یاد بیابان تیه و بنی اسرائیل و حضرت موسی انداخته که چگونه اطراف حضرت را گرفته و اظهار گرسنگی کرده و تقاضای نزول غذا می نماید حضرت دست به دعا برداشته از خدا مسئلت نموده غذائی نازل فرماید و از عناصر موجود در هوا من و سلوی ساخته شده بر آنها نازل شد (1) یا حواریون که گرد حضرت عیسی بوده اصرار دارند سفره ای از غذای آسمانی در جلوشان گسترده شود و با دعای حضرت سفره ای چیده شد (2) مثل اینکه پیروان کتاب مقدس توجّه خاصی بغذا دارند کما آنکه میدانیم در نمازشان نیز تقاضای خوراک هست ،

1- و انزلنا علیکم المن و السلوی سوره بقره آیه 54.
2- ربنا انزل علینا مائده. سوره مائده آیه 113

بگذریم من و سلوی مرغ و شیرینی توسط حضرت موسی و ماهی و سرکه و سبزی و غیره توسط حضرت عیسی از آن قسمت جو که گفتیم ماشین عظیم شیمیائی است ساخته و نازل شد (اخیرا در مجلات بود که دو دانشمند بنام مارکوس و هلر در آمریکا موفق به ساختن گوشت و قند از عناصر موجود در هوا شدند.)

تمام کارهائیکه تا به حال از آن سخن گفتیم در قلمرو اعمال شیمیائی است ، اگر من و سلوی یا مرغ و سرکه ساخته می شود یک عمل شیمیائی حتمی در آن دخالت دارد ، اگر ملکولهای اسید آمینه یا ذرات ژلاتینی در دریا بوجود آمد یک عمل شیمیائی انجام گرفت و چون دو جسم خشک روی هم اثری ندارد در کلیه موارد موجود آب از عناصر لازم است بزبانی دیگر جائی که حیات وجود دارد عمل شیمیائی انجام می گیرد وجود آب حتمی است بدین معنی که وجود حیات بآب بستگی دارد و جعلنا من الماء کل شی ء حی (1) در قرآن نیز پافشاری عجیبی است که نشان دهد مردگان همانگونه زنده می شوند که در بهار بوسیله آب زمین زنده می شود (2) 2سوره اعراف آیه 55 آیات دیگر. آری یک موضوع مسلم است که برای زنده شدن و زنده بودن و زنده ماندن وجود آب ضروری است و حیات همه چیز به آب بستگی دارد، اگر در موجود متابولیسم و سوخت و ساز بخوبی انجام گیرد موجود سالم و آنجا که بد انجام گیرد مریض و اگر انجام نگیرد مرده است.

1- سوره انبیاء آیه 31

پاره ای از عجائب آفرینش آب

آب عنصر نا جدا شدنی از موجود زنده است و چون از عجائب خلقت است مختصری معرفی گردد که از دو عنصر هیدروژن و اکسیژن (1/11 درصد و 9/88 درصد) ساخته شده در درجات حرارت پست اکسیژن زیاد جذب می کند یعنی در زمستان بیشتر از تابستان اکسیژن جذب می کند در تابستان درختان و گیاهان برگ و گل داشته و احتیاج آنها به اکسیژن بیشتر است لذا آبها سهم بیشتری برای گیاهان می گذارند بعلاوه در تابستان هم که آبها نباید یخ به بندد تا بسته شدن یخ مانند در زمستان جبران سردی هوا را بنماید. بزرگترین وزن مخصوص آب در چهار درجه است و از این جهت است که زیر یخ ها آب بصورت مایع است و اگر مانند اجسام دیگر وقتی آب منجمد میشد یعنی اگر در صفر درجه سنگین تر می شد یخ سنگین به زیر می رفت و همین عمل تکرار می شد و از پائین ببالای آبها و دریاها یخ روی هم انباشته می شد و غیر قابل استفاده می گردید اینکه یخ سبک و بالاست و در حالت انجماد مانند اجسام دیگر رویهم جمع و حجمش کمتر نمی شود از شگفتیهاست زیرا اگر چنین نبود اجساد بسیاری از حیوانات ممکن بود در کناره ها از یخ دور بماند و در هوای آزاد متعفن شود و زندگی را سخت سازد. یخ که بالاست حرارت از خود تولید می کند و یک حالت جبران کننده برای هوای سطح زمین در زمستان سرد و از طرف سطح زیرینش برای جلوگیری از یخ شدن ایجاد می نماید (حرارت سطح بالا هوا را معتدل می سازد و سطح زیرش آب را) طبق وزن

ملکولی که آب دارد یعنی با وزن ملکولی 18 آب باید در حرارت و فشار معمولی بحالت گاز باشد و آنچه در جدول تناوبی جای آب را که پهلوی هیدروژن سولفوره است در نظر بگیریم مایع بودن آب در این شرایط از عجائب است. آب فاصله ذوب و بخار شدنش زیاد است یعنی بسیار بحالت مایع می ماند زیرا بیشتر به آب در حالت مایع احتیاج دارد و غیر از این بود زندگی دشوار میبود.

فشار سطحی آب زیاد است و در نتیجه بسهولت از میان خاک به ریشه و ساقه گیاهان می رسد و باعث تغذیه شان می شود. قدرت امتزاجی آب زیاد است و حلال بزرگی بشمار می رود و عجیب این است که در درجه حرارت معمولی و لازم برای زندگی بصورت یک حلال جلوه گر است. آب رنگ مربوط به کناره قرمز طیف نور مرئی را جذب می کند لذا آنرا آبی رنگ می بینیم آب علاوه بر ئیدروژن و اکسیژن دارای مواد دیگری نیز هست اگر دتونریوم که کاملاً شبیه هیدروژن ولی سنگین تر است با اکسیژن ترکیب شود آب سنگین بوجود می آید با خواص مخصوص بخود که یکی از آنها خنثی بودن آن در اعضاء جانوران و گیاهان است و هیچ کاری در اعمال حیاتی انجام نمی دهد ، دانه در آن جوانه نمی زند ، اگر به موش صحرائی بدهند از تشنگی می میرد ملکولهای مایعات به دور هم می لغزند ولی آب به دور هم میغلطند و شما وقتی مشغول شستن یک بشقاب چرب هستید این قضیه را که ملکولهای آب بدور هم میغلطند بخوبی درک می کنید هر چه پارچه با آب به آن بمالید اثر نمی کند ولی امروز با پودرهای چندی پرده آبرا برداشته

و سبب می شوند آبه بخوبی بدون غلطیدن شستشو نمایند ، آب خالص عایق بسیار خوب و در نتیجه حل شدن الکترلیت ها بخصوص اسید کربنیک هادی می شود ، از لحاظ شیمیائی و حساب یونها و اتم و جذب آبها اگر همه را بحساب آوریم ، آب خالص از 33 جسم مختلف درست شده است.

پیدایش اولین گیاه

چون باینجا رسیدیم که ملکولها درست شد و بهم پیوستند و در نتیجه ذرات ژلاتینی بوجود آمد یادآور گردیدند که ملکولهای اسید آمینه بزودی فاسد می شود چگونهزمان به آنها فرصت بهم پیوستن را داد ؟ چون در ابتدای خلقت موجود زنده نبود که ملکولها را فاسد کند و جو زمین هم اکسیژن نداشت فاسد نمی شدند دریاها پر از ذرات ژلاتینی بود و مانند سوپ غلیظی در آمده بودند مرتب ذرات بیشتر و غلظت زیادتر شد و در نتیجه قحطی بوجود آمد.

بسیاری از ذرات مردند و در برخی از اجساد آنها ماده سبز رنگی (کلروفیل) بوجود آمد که از نور خورشید قوت و قوت می گرفت و اینها اولین گیاهان بودند (سنگی در دریای جنوبی پیدا کردند که فسیل یاخته های أوّلیه بر آن بود و قدمت سه میلیارد ساله داشت گر چه سیستم ملکولهای مضاعف بدون غشاء (ترکیب ملکول های دزاکسی ریبو نوکلئیک) خیلی جلوتر بوده اند اولین گیاهان یعنی ذرات کلروفیل دار گاه طعمه ذرات بزرگ ژلاتینی واقع می شدند و آنها که گیاه خوردند اولین جنبنده و دابه روی زمین محسوب می شوند.

پیدایش اولین جنبنده

در اینجا ما را متوجّه بوجود آمدن جنبندگان أوّلیه از دریا نموده و بلافاصله این جمله قرآن بخط درشت بر روی پرده ظاهر شد اللّه االذی خلق کل دابه من ماء (1) 1 سوره نور آیه 44. پروردگار تمام جنبندگان را از آب خلق فرمود.

پیدا شدن جنبندگان از کنار دریا قطعی است زیرا موجودات زنده که احتیاج به انرژی داشتند در ابتدای خلقت از راه تخمیر و سپس اکسیداسیون انرژی تهیه می کردند که در نتیجه این اعمال مقداری فضولات (الکل اسید لاکتیک اسید استیک اسید فرمیک) حاصل می شد تنها آب دریا بود که این فضولات بسرعت در آن پخش می شد و در خاک و هوا این عمل امکان نداشت بعلاوه که جو زمین طوری بود که اشعه ماوراء بنفش کاملاً بزمین می رسید و موجود زنده را نابود می ساخت ولی برای رسیدن زیر آب وضع دگری می یافت و به جنبندگان أوّلیه اجازه و فرصتی برای زندگی می داد.

با پیدا شدن اکسیژن و بعد در نتیجه بوجود آمدن ازت که اشعه ماوراء بنفش را جذب می کند موجودات توانستند از دریا خارج شده و بر خشگی زندگی نمایند بعلاوه آب محیط مناسبی برای حل شدن ملکولهای گوناگون و مخلوط کردن و بجریان انداختن آنها بوده است و املاح و آب لازم در آنجا موجود است.

امروز نیز این هنگامه خلقت در اقیانوسها وجود دارد

و دائم در هر گوشه ای از حیات در شرف تکوین و تشکیل و تکامل است.

اقیانوسها قسمت اعظم یعنی بیش از هفتاد درصد سطح زمین را تشکیل می دهند موجودات اقیانوسها بطور متوسط 99 برابر خشگی است که 95 قسمت از این 99 را موجودات ذره بینی تشکیل می دهند (از جمله ذرات ژلاتینی) این موجودات ذره بینی در هر دقیقه صدها هزار مانند مانند خود را به ریا تحویل می دهند و در یک قطره آب هزاران عدد آن وجود دارد عمرشان کوتاه و در یکساعت در یک قطره آب نزدیک به سی میلیون موجود زنده متولد می شود که همه کریستال و بی رنگند و بیشترشان توسط موجودات زنده بلعیده می شوند و تبدیل به اکسیژن و ازت و فسفر شده به دریا تحویل می گردند. وقتی مقداری آب دریا را بخار کنیم لجنی که می ماند از ازت است و فسفر و آهن و کلسیم و ید.

هر گرم از این موجودات ذره بینی چهار کالری انرژی در بدن انسان ایجاد می کنند و بدن آنها 59 درصد پروتئین و 4 درصد چربی و 17 درصد هیدرات کربن و بقیه چیزهای دیگر است.

پیدایش ماهی های نخستین

آری جنبندگان از کنار آب بوجود آمدند همانها که ذرات درشت ژلاتینی بودند و یاخته های کلروفیل دار را می خوردند. بتدریج اتصالهای مخصوص و مضاعفی بین ملکولهای در آب ذرات ژلاتینی بوجود آمد. ذرات ژلاتینی بدو یا سه یا چهار قسمت تقسیم می شدند پاره ها

مساوی نبود گاهی کوچک و بزرگ داشت این پاره ها بهم جمع می شد و ذرات با اشکال مختلف پدید می آمد و گاه بسیار بزرگ ، بعد در آنها که باشکال کرم بودند ستون فقرات پدید آمد یا این که در نیم میلیارد سال قبل که لاروهائی از آبدزدک های امروزی در دریاها دیده می شد و دمی داشتند بصورت بصورت میله نازک غضروفی که ملایم بود و بخوبی خم و راست میشد بعدها دم اینها بصورت ستون فقرات درآمد ، بهر صورت در آن دسته که بصورت کرم ها بودند ستون فقرات پیدا شد و اینها ماهی های نخست بودند.

اواخر اکتبر 1966 پاری ماچ از حمله تحقیقات دانشمندی بنام بارکورن نوشت که وی بقایای ارگانیسم میکروسکوپی بطول یکدهم میلی متر کشف کرده که به سه میلییارد سال قبل تعلق دارد یعنی ابتدائی ترین شکل زندگی در این زمین را بسه بیلیون سال رسانده و یک دانشمند آمریکائی نیز آثاری از حیات تکامل یافته متعلق به 720 میلیون سال قبل را کشف کرده است.

ماهی ها زیاد شدند و در دویست میلیون سال قبل بر دریاها سیادت داشتند بر خشگی در این زمان جز حیات کلروفیل دار أوّلیه چیزی نبود آن هم در اثر جزر و مد بود که گیاهان خارج از آب می ماندند رطوبت کنار دریا و باران به گیاهان خشگی آب می رساند ولی در برابر هوا تغییر پوسته داده و بالاخره جگن ها خزه ها سرخسها پدید آمد و سرانجام باطلاقها و درختها و جنگل پیدا شد ، تقریبا 325 میلیون سال قبل بود که بعضی از ماهی های تغییر شکل یافته کیسه هوائیشان می توانست

هوا را ببلعد اینها برای تغذیه بهتر ، از آب خارج شده و به خشگی آمده اوائل به آب بر می گشتند ولی کم کم عده ای بر خشگی ماندند ، اینها پاهای کوتاه و پهن داشتند و می خزیدند اینک خزندگان بوجود آمدند حدود دویست میلیون سال قبل بود که اینها حیوانات عظیم الجثه ای بودند و بر دنیا سیادت داشتند طولی نکشید این حیوانات بزرگ مردند یا در اثر کمی غذا یا بدی هوا و بنا بر عقیده ای بعلت پیدایش یک بیماری واگیردار از خزندگان آنها که دو پا داشتند و خیلی سنگین شدند چهار پا یافتند برخی هم دو پا و گوشتخوار ماندند. گوشت خواران گیاه خواران را شکار می کردند.

عده ای از خزندگان شناگر شدند با رفتن در آب و عده ای پریدند با تلاش در هوا.

بعضی از بالداران که پرشی داشتند از پر پوشیده شدند و اولین پرنده درست شد حدود 150 میلیون سال حد فاصل بین خزنده و پرنده یعنی پرندگان أوّلیه بود اینها منقار نداشتند و پوزه خزندگان داشتند و پر و بالشان نیز بیشتر بر روی دو پای جلوشان بود بتدریج پرندگان تکامل یافته و زیاد شده و سیادت جهانی با آنها شد.

از خزندگان دسته ای نیز جدا شدند که از مو پوشیده شده و بر درختان می نشستند و چون کودکان خود را از غده های شیری تغذیه می نمودند نخستین پستانداران آنهایند شاید اینها حدود 165 میلیون سال قبل بودند. پرندگان و پستانداران خونگرم بودند. خزندگان حرارت بدنشان مانند میزان الحراء بر حسب درجه حرارت محیط بالا و پائین می رفت ولی

خونگرمها حرارتشان در خودشان ثابت و محکم است و با محیط تغییر نمی کند در ابتدای خلقت ملکولهای دزاکسی ریبو نوکلئیک که برهنه بودند بتدریج غشائی بدور خود کشیدند ، اینک نیز خون گرمها خزندگان سابق هستند که اطراف خود را غشائی و سدی کشیده اند تا حرارت بدنشان خارج نشده و با محیط برخورد نداشته و لذا دستخوش تغییرات محیط نباشند.

بعضی می گویند سرمای فوق العاده ای در زمین پدید آمد خون سردها طاقت نیاورده و با آن بزرگی جثه مردند و خون گرمها ماندند خزندگان مردند پرندگان و پستانداران ماندند بدینمعنی که سیادت حیات بتدریج با جنبندگان بود بعد با ماهی ها و خزندگان سپس پرندگان و در آخر پستانداران ، گویا در جاده تکامل حیوانی بسوی هدفی رهسپارند حیوانات أوّلیه می خزند و شکم خود را بر زمین می کشند بعدیها سر از زمین برداشته و سپس نیم خیز با زمین فاصله گرفته و بالاخره در هوا به پرواز در می آیند و طبیعت کاری کرده که یک فرد مسلمان در نماز می کند. وضعی است که می گویند نزدیکتر حالت است بخدا یعنی مسلمان در سجده است سر از سجده برداشته می گوید با جنبش و نیروی الهی بلند می شوم ، و به تدریج راست می ایستد. موجودات نیز در جاده تکامل دسته جمعی بتدریج از خاک سر برداشته و آخرین آنها مترصد رفتن بکرات آسمانی است.

اینجا چند تن دانشمند زیست شناس را نشان دادند هر کدام زحمات فوق العاده ای در راه شناخت حیات و مراحل تکامل متحمل شده بودند. اینها که در بسیاری از مطالب نظریه

های مخالف و مغایر هم داشتند در بسیاری موارد و از جمله در این باره اتفاق رأی داشتند و آن هم نشان دادن مراحل تکاملی آفرینش بود به ترتیب زیر توده ای از گاز بود ، کهکشانها ، منظومه شمسی ، زمین به ترتیب بوجود آمدند. ابتدا زمین گداخته بود ، سرد شد ، جز جماد چیزی یافت نمی شد ، آبی پیدا شد ، ملکولهای أوّلیه ، گیاه ، جنبندگان ، خزندگان و پستانداران به ترتیب در گردونه تکامل آفرینش قدم به عرصه وجود گذاشتند.

تقسیم بندی دوران آفرینش

اکثر دانشمندان زیست شناس برای تعیین قدمت و زمان حیات هر کدام از این دسته طرحی داشته اند بدین طریق که از ابتدای خلقت تا پیدایش انسان را یکسال یا یک هفته یا یک شبانه روز فرض کرده و برای هر کدام آن مدت مفروض را تقسیم زمانی کرده اند مثلاً دانشمندی تمام مدت خلقت را یک شبانه روز فرض کرده پیدایش کهکشانها را حدود ساعت هفت و خورشید را هنگام ظهر و زمین را یک و دوازده ثانیه و پیدایش حیات را شش بعدازظهر ، و چهار دقیقه و دوازده ثانیه به ساعت 12 مانده را برای پیدایش پیش آهنگان انسانی اختصاص داده است.

از جمله نبی اکرم اسلام نیز دوران آفرینش را بمراحل زیر تقسیم نموده فرموده : خلق اللّه الارض یوم السبت و الجبال یوم الاحد و البحر یوم الاثنین و المکروه یوم الثلثا و النور یوم الاربعا و الدواب یوم الخمیس و آدم

یوم الجمعه (1) که به خلقت زمین و سپس کوهها و بعد دریاها و بالاخره جنبندگان و آخر انسانی اشاره فرموده است.

به سه نکته باید توجّه داشت :

1 حضرت برای سهولت مانند زیست شناسان دوران خلقت را یک هفته فرض نموده و تقسیماتی کرده است.

2 با مراجعه به کتب لغت و شرحی که داده شد معلوم می شود یوم ، معانی روز، عصر ، دوران و ... را دارد و می توان گفت مقصود حضرت از یوم دوران آفرینش بوده است.

3 ممکنست تقسیمات حضرت با علم جدید وفق ندهد مثلاً بر حسب تقسیم بندی جدید اگر دوران خلقت را یک هفته فرض کنیم و آنوقت آفریده شدن جنبندگان چنانچه حضرت فرمود به پنجشنبه نیفتد باید به جستجوی این رفت که آیا این کلام بطور یقین از حضرت است یا خیر و اگر از ایشان است آیا بدرستی نقل و نوشته شده یا نه ؟ اگر جوابها همه مثبت بود. بطور قطع از سخنان حضرت بود باید در قضاوت محتاط بود زیرا در بسیاری از علوم بخصوص بیولوژی دیده شده موضوعی که امروز طرح شده فردا طرد گردیده حتمیت موضوعی را در کتاب آورده اند ، استاد آنرا قطعی دانسته کتاب بعدی شاگرد دیروز و دانشمند امروز آنرا باطل کرده است، تا چند سال پیش مسلم می دانستند که پستانداران از پرندگان بوجود آمدند چند سال قبل در ریگزار دور افتاده ای فسیل استخوان گاوی (از پستانداران است) را یافتند که مورد حمله یکی از پرندگان عظیم الجثه قرار گرفته و جابجا زانو زده و برو افتاده

1- السماء و العالم.

و مرده و شکار پرنده قرار گرفته بود و حال آنکه پرنده عظیم الجثه مربوط به اوائلی بود که پرندگان پیدا شده بودند و حتی بآثار پستانداران در ایام خزندگان نیز برخورد نموده اند.

شاهکارهای خلقت

وقتی ماهی ها و آنها که بر شکمشان در آب یا خشکی راه می رفتند وارد گردونه تکامل شدند تا روزیکه انسان بوجود آمد حوادث گوناگونی روی داد از آن جمله رشته های مختلفی از موجودات در اه تکامل خسته و مانده منقرض شدند ، طعمه دگران گردیدند ، محیط ناسازگار آنها را نابود ساخت امراض مسری آنها را از پا درآورد و غیره. در ضمن شاهکارهای بزرگی نیز از دستگاه آفرینش در این بین ها درخشید که به بعضی از آنها اشاره می شود :

(1) یک فاصله ای بین آنها که در آب بودند و بخشکی کوچ کردند بوجود آمد ، و موجود این تغییر بزرگ را در محیط خود بدهد و زنده بماند یا اینکه بتواند هم در آب و هم در خشگی زندگی کند شاهکاری است و اینقسمت مخصوص ماهی ها و خزندگان بود که دو خصیصه بارز داشتند یکی اینکه دستگاه تنفس و گردش خون نسبتا کاملی داشتند دگر آنکه مدتها سیادت خود را بر جهان حفظ نمودند. راه رفتن این دسته بیشتر بر شکم بود.

(2) شاهکار دوم باز تغییر محیط و اختیار کردن هواست اینجا نه محیط آب اختیار شده نه خشکی بلکه با محیط تازه تری یعنی هوا سر و کار پیدا شد و این پرندگان بودند که علاوه بر این حیوان خون گرمی شدند و دورانی از تکامل نیز بعنوان سیادت

و آقائی آنها ثبت گردید. راه رفتن این دسته بیشتر بر دو پا بود.

(3) باز فاصله اعجاب آمیز تبدیل تخم گذاری به جنین آوردن است یعنی پرنده تخم گذار تبدیل به پستاندار بچه آور شد و این عمل نیز بیشتر در محیط اوّل یعنی زمین بوقوع پیوست مثل اینکه دستگاه آفرینش پس از امتحان محیط های آب و خاک و هوا مجدد محیط خاک را برای رساندن خلقت بهدف و مقصود بهتر تشخیص داد و انتخاب کرد هر چند تعدادی در آب و مقداری در هوا برای همیشه در جریان و جولان خواهند بود. راه رفتن این دسته بیشتر بر چهار پا بود.

اعجاز قرآن در مورد اشاره به حیواناتی که بتدریج تکامل می یافتند

اینک اگر بخواهیم تمام جریان خلقت را تا سر حد تکامل و رسیدن بانسان بسیار خلاصه کنیم با توجّه به شاهکارهائی که آفرینش کرده و با در نظر گرفتن انواعی که انتخاب شده و دورانی بر جهان سیادت داشته باید اینگونه بیان کنیم که خدا جنبندگانرا از کنار آبها آفرید سپس دوران آنها بود که اکثرا بر شکم راه می رفتند (ماهیها مارها و خزندگان و غیره) بعد آقائی و سیادت بدست آنها افتاد که بر دو پا راه می رفتند (انواع پرندگان و غیره) سپس نوبت چهار پایان رسید (تقریبا همه پستانداران).

اینجاست که می توانیم آیه 44 سوره نور را بعنوان یکی از بزرگترین معجزات بیاوریم و اللّه خلق کل دابه

من ماء فمنهم می یشمی علی اربع یخلق اللّه ما یشاء ان اللّه علی کل شی ء قدیر. خدا تمام جنبندگان را از آب خلق فرمود از آنها جدا شدند آنها که بر شکم راه می رفتند و از آنها دسته ای بوجود آمد که بر چهار پا سیر می کردند و همینطور آفرینش ادامه دارد و پروردگار بر هر کاری تواناست. اگر هر ضمیر بعدی را در آیه بضمیر قبلی بر گردانیم این چنین معنی می شود که از آب جنبندگان بوجود آمدند و از جنبندگان خزندگان و از خزندگان پرندگان و از پرندگان پستانداران و اگر تمام ضمائر را به دابه برگردانیم می شود که جنبندگان از آب بودند و از آنها خزندگان بوجود آمد بعد دوران پرندگان بود و در آخر پستانداران و همینطور آفرینش بکار خود ادامه می دهد.

در مورد حروف : من من فمنهم و منهم موجود در آیه چنین بحثی نیز دیده می شود که تکرار من فمنهم و منهم می رساند آفرینش جنبندگانی که به ترتیب نامشان در آیه مشخص شده است در همان زمان أوّلیه که فقط دابه موجود بوده است صورت نگرفته است و از حروف «فا» و «من» (عطف و تفریع تبعیضه)معلوم می گردد که یک پیوستگی بین دسته های بعدی با قبلی بوده باشد. آوردن ضمائر جمع «هم» نیز که بعد از این دو حرف آمده با آنکه باید توجّه به کلمه دابه مفرد باشد دلیل بر اینست که از دابه أوّلیه گروههای گوناگونی بوجود آمده و انشعاباتی داشته اند و مهمتر از همه تکرار کلمه «من» بفتح میم است که کلمه موصول برای ذوی العقول میباشد و حال

آنکه خزندگان و پستانداران غیر ذی شعورند و لذا برخی این احتمال را داده اند که شاید بتوان گفت آیه به غایت خلقت که انسانهایند توجّه داشته و کلمه «من» را بجای «ما» آورده است.

اینکه قرآن بصراحت اسم خزنده ، پرنده ، چرنده نبرده خود نکته ای است و پیشنهاد می کنیم که توجّه فرمایند بر عکس آنچه امروز برای تقسیم بندی به دست و بخصوص انگشت شست توجّه می شود قرآن به پا و انگشتان آن و طرز راه رفتن توجّه داشته است و قدر مسلم در صورت تجدید نظر و توجّه علاوه تری به پا و انگشتان پا و طرز راه رفتن با تقسیم بندی صحیح تری سر و کار خواهیم داشت.

دینداری و تکامل انواع

آیا وقتی گفتیم ملکولها بهم چسبید و ذرات ژلاتینی درست شد یا زمانی که گفتیم بعضی ذرات بعضی را خوردند یا در بعضی ماده سبز زنگ کلروفیل پیدا شد کسی ایراد کرد که چگونه این تحولات انجام گرفت و آیا کسی بفکر مادیگری افتاد ؟ پس چرا وقتی می گویند خزنده به پرنده و پرنده به چرنده تبدیل شد بعضی افکار غلیان مادیگری پیدا می کند ! تبدیل ذرات مرده ژلاتینی به گیاه اگر سبب بدبینی نمی شود در تحول خزنده به پرنده بطریق اولی نباید بدون توجّه فکر جنبه ماتریالیستی بخود بپذیرد. آیا موجود از آب بخشکی ، از زمین بهوا، از هوا به دریا منتقل شود و این همه تر و خشک شود و این همه تغییر کند و باز هم محیط اثر مطلوب تکامل را بر روی او بگذارد بدون توجّه خالق صانع حکیمی است ؟ .

هیچگونه نقصی در ارتباط بین توحید کامل و تکامل باید کسی در خود سراغ نگیرد و طرح تنوع و تکامل انواع کسی را از صراط مستقیم دور نسازد.

پذیرش مکتب تکامل با دین مخالف و مغایر نبوده و برای کسی که تمام پدیده های آسمان و زمین و کلیه موجودات را مخلوق خدای یکتائی می داند که با قصد و اختیار خود آنها را آفریده قبول یا عدم قبول مکتب تکامل او را ملحد نخواهد ساخت بلکه برای خداپرستان نظم و ترتیب مراحل مختلفه تکامل مانند نظم و ترتیب کلی کائنات دلیل بزرگی بر وجود ذات بی همتای اوست. این سخنان را به متعصبین گفتیم! و آنها را از بدبینی نسبت به کسانیکه از تکامل بحث می کنند بر حذر داشتیم اینک در مقابل یک سخن به افراطیون می گوئیم آنهائی که می گویند عرق ملیت ما حاضر نیست افکار نوح و ابراهیم و موسی و عیسی که ملیت دیگری دارند زنده کنیم باینها باید گفت آیا اتفاق افتاده که فرزند یگانه شما ذات الریه کند و با تزریق چند عدد پنی سیلین خوب شود ؟ یا اینکه آیا دیده اید کسانیرا که به سیاه زخم کشنده دچار شده باشند و درمان شده خوب شوند ؟ لابد اگر یکی از این دو حالت را دیده باشید به آقای فلمینگ کاشف پنی سیلین و آقای پاستور دانشمند محترم احترام خواهید گذارد. جای دوری نرویم آیا شما برای لامارک و داروین این دو مرد محترمی که عمری را در راه قضیه تکامل صرف کرده اند احترام قائل نیستید ؟ لابد هستید! و بدون شک نخواهید گفت چون من از کشور دیگری هستم و آقای پاستور یا آقای داروین از ملت دگری عرق ملیت اجازه نمی دهد بچه ام را برای معالجه سیاه

زخم نزد طبیب ببرم تا از علم پاستورها و فلمینگ ها بهره درمانی ببرد و لاجرم افکار آنها زنده شود.

شاید کسانی بین متجددین باشند که رژیمی را به عنوان اینکه رژیم پسندیده ای است پذیرفته اند و حال آنکه آن رژیم از مملکت دیگری آمده است (مانند رژیم مشروطه و غیره) بعلاوه که می بینند حضرت عیسی لندنی و نیویورکی نیست و سراسر دنیای متمدن و متجدد روز با آنکه در نقشه های جغرافیا سرحدات کشوری خود را رنگ قرمز زده و دندان بیکدیگر نشان داده و همیشه در جنگ سرد یا گرم بسر می برند تا سر حد امکان نسبت بآن حضرت ارادت می ورزند ولی کسانی از این متجددین که مشروطه یا جمهوری را پذیرفته و سیادت حضرت مسیح را بر جهان مترقی می بینند باز نسبت به محمّد و آل محمّد بلکه نسبت بدانش کانون وحی ناسپاسی کرده در یک کشور بعناوین مختلف چهار شنبه سوری ، آتش مقدس ، روز آتش و ... بآتش پرستی اظهار علاقه و بقول خودشان یادی از عظمت دوران گذشته می نماید و در کشور دیگر باسم عرب برترین نژاد است یا سیادت با عرب است و ... می خواهند عصر جاهلیت را زنده نمایند و حال آنکه پایه و اساس اصلی علم است بلکه توحید خالص است که باید بآن اظهار علاقه و تمایل نمود و آن هم در دنیای کنونی خوشبختانه هر دو را (توحید خالص و دانش) می توان نزد پیشوایان اسلام سراغ گرفت علاوه تر که قرآن نبی گرامی را متعلق بهمه مردم میداند نه بیک نژاد مخصوص «اکان للناس عجبا ان اوحینا الی رجل منهم» (یونس 2) و محمّد از ماست در انحصار نیست بلکه برای همه است.

کج فکرتر از دسته فوق کسانی هستند که به پیشوای دینی هموطن خود هر چند ساختگی باشد اظهار علاقه می نمایند ؟ باینها باید گفت صرفنظر از اینکه پروردگار حضرت محمّد را متعلق بیک نژاد و یک کشور ندانسته و با «انا ارسلنا للناس کافه» او را متعلق بهمه مردم معرفی می فرماید همشهری بودن از هم مهد بودن مهمتر است و آنکه بچه محله است اگر دعا نمود بر همشهری ترجیح داد و مهمتر از همه روابط خویشاوندی است که اگر رعایت آن برای انتخاب دین ضروری بود هم اکنون نویسنده دچار بود زیرا یکی از اجداد پدریم ادعای خدائی داشته و خود را «کل شی ء» می نامید و پیروانی و کتابی داشته و باز بدتر از همه پسر بزرگوارش بود که قطع صله رحم کرد و از فرمان پدر خود سر پیچید و سر بآستان مقدس محمّد ابن عبداللّه نهاد ، و تا زمانیکه خدا برعشه دست و کسر دید چشم مبتلا نشده بود و پرستاری لازم نداشت روابط نزدیکی بین خدا و خدازاده برقرار نبود ! (هموطنی بودن ، هم شهری ، هم محلگی ، خویشاوندی ، پدر پسری همه را بخاطر خدا و علم کنار نهاد).

علم هر جا باشد از اروپا یا آمریکا یا زنگبار ، محترم است چه رسد بآنکه علم و دانش جنبه وحی داشته و الهی باشد و از دهان پاک پرهیزکارانی چون نوح و ابراهیم و موسی در آید که هیچ قابل مقایسه با دانشمندان در مقام احترام نخواهند بود و مقام ارجمند پیامبران فوق العاده است.

نظریه های مختلفه درباره تکامل :

طرفداران تکامل در ابتدا به دو دسته تقسیم می شوند یکی آنها که تکامل را بر تمام موجودات حتی ماده و انرژی عمومیت میدهند و دسته دیگر که آنرا مربوط به موجودات زنده و آلی (گیاه و حیوان) می دانند.

باز علمای دسته اوّل بدو دسته قسمت شده اند : کسانی هستند می گویند نیروئی که منشأ پیدایش مراحل تکامل در موجودات بوده مافوق طبیعت و برتر از همه چیز است و دسته دوم که هر چه هست و نیست گمان دارند در نهاد ماده نهفته است. بطور کلی موضوع تکامل سالها قبل از میلاد مسیح مطرح بوده و پس از میلاد نیز بسیاری از دانشمندان عرب و اسلام بانحاء مختلف بدان اشاره کرده اند از مسلمین فارابی در آراء مدینه فاضله و قزوینی در کتاب عجائب المخلوقات و اخوان الصفادر رساله دهم و ابن مسکویه در تهذیب الاخلاق و الفوز الاصغر و ابن خلدون و کتبی و غیره بوده اند ولی در زمان لامارک و داروین این موضوع نضج یافته است.

لامارک عقیده داشت طبیعت هیچ عملی را انجام نداد مگر بتدریج و همان اندازه که موقعیت و محیط می تواند روش زندگی را تغییر دهد باعث تحول اعضاء نیز می گردد و سپس صفات کسب شده از راه ارث به آیندگان می رسد و سبب تکامل و تحول می گردد ، بزبان دیگر محیط تغییر می کند احتیاج موجود و خوی و طبیعتش سبب حرکت جدیدی می شود و این حرکات در موجود و نسل او سبب تغییر یا بزرگ شدن عضو گردیده همینطور این خاصیت بارث بفرزندان می رسد.

البته انتقادهائی بر این نظریه وارد و پس از پیدایش علم جدید ژنتیک پایه و اساس نظریه لامارک بکلی متزلزل گردید.

لامارک ضمن بیان عقاید خود مثالهائی آورده که معروفتر از همه مربوط به دو حیوان معروف زرافه و مرغ دریائی است و بر حسب اتفاق حضرت صادق در کتاب مشهور توحید مفضل در جواب شاگردانش بهمین دو حیوان اشاره می نماید. لامارک می گوید حیوان برای اینکه نیاز داشت در گل و لای لجن اطراف رودخانه غذا تهیه نماید ناچار برای اینکه سرش بالای سطح آب قرار گیرد و در برابر جریان آب مقاومت نماید با زحمت خود را بروی پاها بلند نموده و در اثر تکرار این عمل استخوان ساق و رانش بتدریج طویل شده و پر در این قسمت از پا رشد نکرده است و برای گرفتن طعمه گردن خود را دراز کرده لذا طویل شده است ، یا جانورانی مانند زرافه که در جاهای بی آب و علف بودند ناچار شدند از برگ درختان بخورند و برای این کار مدتهای زیاد گردن و پای خود را بلند نگه داشته و در اثر تکرار ، گردن و پاهای جلوشان بلند شده است.

اما حضرت صادق راجع به پرنده آبی می فرماید این پرنده اغلب در آبهای کم عمق شکار خود را پیدا می کند پاهایش بلند است تا خوب شاهد کرمهای آبی و جنبندگان باشد و اگر پاهایش کوتاه بود شکمش به آب می خورد و متلاطم می شد و کرمها پراکنده شده شکار از دستش می رفت و عجیب آنکه می فرماید هر پرنده پا بلند گردن درازی دارد که رفع حاجت خود بآن کند وای بسا با بلندی گردن منقاری دراز نیز باو داده اند تا زندگی بر او آسان تر شده او را با شرایط حیاتش نزدیکتر

کند.

راجع به زرافه فرمود چراگاه این حیوان در جنگلهای انبوه بود که درختان بزرگ داشت برای چریدن از درخت ها حیوان احتیاج بگردن درازی داشت تا از برگ درختان بتواند بخورد و حیات خود را حفظ نماید لذا خدا نیز به او گردن درازی داد.

گویا حضرت بر قسمت اعظم کلام لامارک صحه می گذارد آنجا که حیوان را محتاج می داند که با محیط سازگار باشد منتها لامارک توجّه زرافه را بمحل تغذیه اش (بالای درختان) سبب درازی گردنش دانسته و حضرت دست تربیت پروردگار را برای رفع احتیاج او دخالت می دهد.

یک اصل کلی در اینست که :

اراده خدا چنین بود انسان خلیفه اش باشد (1) خلیفه خدا یعنی کسی که بتواند کارهای خدائی کند و لاجرم انسان قادر به انجام کارهای خدائی است.

چه وقت انسان می تواند کارهای خدائی کند یعنی در واقع چه وقت خلیفه خواهد بود ؟

آن روزیکه در زمین جز مردمان صالح یافت نشوند (2) چه وقت این اتفاق می افتد ؟

آن زمان که مردمان همه و همه بخدا ایمان دارند و دانشمندند (3) (کارها را نیکو انجام می دهند ، عملشان صالح

1- سوره بقره آیه 28.
2- سوره انبیاء آیه 105.
3- سوره نور آیه 54.

است و هر چیزی را اصلاح کرده و بصلاح می آورند ، هر کس در کار خودش خوب بصیر و وارد است).

پس انسانی که توانست کارهای خدائی کند می تواند محیط را هم مجبور سازد نسبت به تغییر شکل انواع بذل عنایتی بفرماید. اینکه اسلام دستور می دهد از تغذیه مادران آبستن مراقبت بعمل آید تا فرزندانی خوش صورت و نیکو سیرت بیاورند اشاره بهمین اثر مسلم تغذیه بلکه محیط است (1) و می رساند اسلام را با مکتب میچوریسم مخالفتی نیست. اسلام می فرماید با تغذیه صحیح می توان انعکاس محیط صحیحی ایجاد کرد تا بر متابولیسم اثر نموده و اثر متابولیسم (عمل شیمیایی است) را بطور قطع در ایجاد صفت یا صفات تازه مشاهده کرد (همینطور است اثر تغذیه سوء که اثر سوء دارد). وقتی اسلام می فرماید آدم را از خاک خلق کردیم چون این موجود برای ساختن جسم خود نیاز به مواد مخصوص دارد پس تغییر محیطی که این احتیاجات را باید برطرف سازد می تواند اثر قطعی در ساختمان او داشته باشد در موقع بهداشت تغذیه ، دستورات اسلامی را خواهید دید که چگونه محیط و غذا بر یکدیگر و هر دو بلکه محیط بر تغییر شکل و وضع بچه ها مؤثرند. پس اگر محیط داخل آمادگی داشته باشد با تغییر محیط خارج بسازد اثر قطعی است یعنی اسلام محیط خارج را مانند فرستنده و داخل را گیرنده می شمارد تا بتواند صفات کافی مشخصی برای خلف خود بجای گذارند.

راجع به زرافه و مرغ آبی که حضرت صادق و لامارک

1- به جلد چهارم کتاب اولین دانشگاه و آخرین پیامبر مراجعه شود.

هر دو بعنوان شاهد آورده بودند گویا حضرت می فرماید عوامل مستعد کننده محیط که تغییری در متابولیسم حیوان می دهند به تنهائی برای تغییر شکل دادن حیوان کافی نیستند بلکه اراده خدا (کارهای اجباری و غریزی) که بطور قطع دست بشر برای تغییر دادنش کوتاه است (سنت خدا تبدیل و تحویل پذیر نیست) (1)(2) در این کار دخالت کلی دارد لاجرم به نظر نویسنده باید زیست شناسان برای جستجوی علت درازی گردن زرافه یا پا و گردن مرغ دریائی با آنکه علم ژنتیک فعلا مخالف است مجدد در درون سلول ها بجستجو پردازند.

لامارک می گفت زرافه اندک اندک گردنش دراز شد تا رفع احتیاجش شد و نسلا به نسل گردن درازی به ارث رسید ولی در آن زمان از علم ژنتیک خبر ی نبوده و پس از آن معلوم شد سلولهای بدن بر دو گونه اند سوما و ژرمن و هر کدام عمل مخصوص بخود دارند سلولهای سوما سازنده عضوند و هیچگاه صفات خود را در نسل منعکس نمی سازند چنانچه متجاوز از چند میلیون سال است که پرده بکارت پاره می شود باز نسل جدید پرده بکارت دارد و کوتاهی و درازی گردن نیز عضوی است و بارث نمیرسد.

و یا مرغابی که در آب و خشکی زندگی می کند چگونه توانست با چرب کردن پر و بال خود رفع احتیاج کند تا اگر به آب افتاد مانند مرغ و خروس مجبور نباشد ساعتها در آفتاب پر و بال بزند تا از خیسی و رطوبت رهائی یابد ، یا ماهی ها چگونه بدن خود را روغن مالی بلکه گریس کاری کرده اند که

1- سوره های احزاب و اسراء آیه های 63 و 79.
2- سوره های احزاب و اسراء آیه های 63 و 79.

در آب فاسد و پوسیده نمیشوند ، و بالاتر گفته شود مرغ سقا که خود سیراب است و احتیاجی بآب ندارد چرا برای مرغهای عطشان بیابانها آب برمی دارد و براه می افتد این مرغ چون بمیان بیابانهای سوزان رسید پرندگان تشنه او را دنبال می کنند عجب است آنها می دانند آب بهمراه دارد و او هم تا تعداد بحد نصاب و متناسب مقدار آب وی نرسد به پرواز ادامه می دهد اما همینکه وضع را متناسب دید فرود آمده جائی نسبتا گود و سفت پیدا می کند و منقارش را برای خالی کردن آب در آن می گذارد منقار سقا خالی می کند و بقیه منقارها بالا می کشند ، همچنین در بین مورچگان مورچه ها مأمور تغذیه وجود دارند که شرح علمی و زندگی هر یک را در کتابهای مربوط به توحید مفضل از قول حضرت صادق می توان ملاحظه نمود. بد نیست باین کلام حضرت در این باره اشاره شود که فرمود درندگان مانند گربه و ... پرنده مثل کلاغ و ... و انسان همه ماهی می خورند و خود ماهی ها نیز یکدیگر را می خورند و تخم هم را نیز می بلعند ولی باز ماهی و تخم ماهی به تناسب و اعتدال وجود دارد. نوعی زنبور است که ملخ را شکار کرده در گودالی میاندازد و به نقطه حساس بدنش نیش زده بیهوشش می کند و سپس در نقطه مناسبی از بدن ملخ شروع به تخم گذاری می نماید تا بچه ها از تخم در میایند خوراک داشته باشند (راز آفرینش از کرسی موریسن صفحه 12).

بعد از لامارک دانشمند بزرگ داروین با زحمات زیاد و کاوشهای بسیار در 1859 کتاب خود را بنام بنیاد انواع انتشار داد او کم و بیش عقاید لامارک را پذیرفت ولی اصل اعتقادش

این بود که در درجه اوّل تنازع بقاء و انتخاب اصلح مطرح است بدینمعنی که در جریان زندگی همیشه موجود قوی و سالم و لایق در برابر غذا و چراگاه و انتخاب جفت فائق می آید و غالب است و ضعیف را پایمال می کند اقویا که صفات کامل و مفید دارند ، می مانند و ضعفا که فاقد آن صفاتند نابود می شوند که بلافاصله پس از داروین ایرادهائی وارد و سبب شد شاگردانش بنام نئوداروینیسم مکتب تازه ای باز کنند.

بطور کلی عقاید داروین بر چهار اصل متکی بود (سازش با محیط تنازع بقاء انتخاب طبیعی و اصلح وراثت) ولی اصل کلی همان تنازع بقاء و انتخاب اصلح بود و در اوائل آنچنان استقبال شد که آنرا در تمام شئون زندگی دخالت دادند حتی جنگها ، اختلافات کار فرما و کارگر را بحساب انتخاب اصلح عملی بجا ومستحسن می شمردند.

امروزه درباره تکامل تقریبا همه زیست شناسان متفق القولند که بوجود آمدن تدریجی حیوانات امری است مسلم ، فقط اختلافی که وجود دارد درباره علل تکامل و پیدایش موجودات است و این اختلاف سبب شده این همه فرضیه در این باره گفته شده باشد بعلاوه هنور مسلم نگردیده است خط مشی تکامل آیا از غرائز اوست یا اینکه بمقتضیات طبیعت بشر بستگی دارد ؟ آیا در مسیر تکامل جهش های فردی یا دسته جمعی و آیا تغییرات متابولیسمی (سوخت و ساز) نیز دخالت دارند ؟ .

امروزه عقیده بشر بر این است که موجودات بخودی

خود تکامل پیدا کرده و به طرزی که نمی توان بیان داشت خط سیر تکامل در نهاد تکامل بودیعت نهاده شده است. نه تنها عقاید مختلفه و زحمات بی حد دانشمندان نادیده گرفته نمی شود بلکه برای هر کدام از عقاید قطعه ای از حقیقت را قائل شده اند برای فیکزیسمها و ترانفوریسمها (لامارکیسم ، داروینیسم ، موتاسیونیسم ، میچوریسم ، مندلیسم ، مرگانیسم و غیره) هر کدام محلی در کمک برای پیدایش علل تکامل قائلند که شرح آنها از موضوع ما خارج است منتها باید گفت امروز موضوع جهش (موتاسیون) و مندلیسم و ژنتیک بیشتر از هر چیز مطرح است و تغییرات در وراثت و محیط و ارگانیسم را نیز کاملا دخالت می دهند و از بهم ریختن و جمع بین این همه زحمات و تحقیقات در هر موضوع ، تازه برای علل تکامل هنوز از حد و حصر فرضیه ها خارج نشده اند.

نظریه اسلام

آنچه گفته شد خلاصه می شود که ماده أوّلیه آفرینش بصورت دخان بود (قرآن) بعد در اثر عواملی بویژه طوفانهای سهمگین کهکشانها و بالاخره کرات آسمانی و از جمله زمین درست شد (نهج البلاغه).

زمین أوّلیه جز جمادی چیزی نبود آب بوجود آمد ، گیاه روئید ، در کنار آب جنبندگان پیدا شد ، از جنبندگان به ترتیب خزندگان و پرندگان و پستانداران بوجود آمدند و بعد هم خلقت (تکامل) ادامه خواهد داشت (قرآن).

هر موجود مراحل مختلف آفرینش (تهیه ماده أوّلیه) پایه گزاری (بصورت و قالب شکل اصلی در آمدن) بحساب

تقدیر و احتمال (تحت تأثیر محیط قرار گرفتن) هدایت و هدف گیری (با دانش سر و کار داشتن و محیط را باختیار در آوردن) را خواهد گذارند (قرآن : سبح اسم ربک الاعلی الذی خلق فسوی و الذی قدر فهدی) خلق تهیه ماده أوّلیه فسوی (پایه گذاری) قدر (بحساب احتمالات) فهدی (هدایت یافتن و محیط را باختیار در آوردن) شاید اسلام می گوید تمام موجودات در گردونه تکامل تحت کنترل تقدیر و احتمالند ولی در مرحله نظم و ترتیب بسوی مقصد و هدف معینی هدایت می شوند یا بزبانی که نزدیکتر بکلمات تکامل است بگوئیم که قرآن عقیده دارد اثر محیط از اوّل بر تمام موجودات صد در صد بوده است ولی بر آنهائیکه در کاروان تکامل شرکت نموده اند اثر یکسان نداشته است برای واماندگان از قافله و موجوداتی که همانند دورانهای أوّلیه باقی مانده اثر محیط نزدیک به صد در صد باقیمانده است و هر چه موجود رو به تکامل خود سرعت گیرد و جلو افتد بهمان نسبت محیط از سرعت اثرش کاسته و باختیار موجود در آمده است.

زنگ تنفس

اعلام شد بیست دقیقه تنفس داده می شود کمتر کسی خارج شد. اغلب دو سه نفر با هم راجع به چیزهائی که دیده بودند سخن می گفتند.

انتظار اعلام شروع برنامه در سینه همه عقده ای شده بود همه می خواستند طرز پیدایش و تکامل آباء و اجداد خود را به بینند. دقائق معین شده تمام شد. روی پرده مرتب و سریع نوشته شد :

پیدایش انسان

پیدایش انسان و بازیگری های او در شاهراه تکامل تا امروز.

گاو (بقره) ، مورچه (نمل) ، زنبور عسل (نحل) ، عنکبوت. چهار حیوانی که چهار سوره قرآن بنام آنها نامگذاری شده و یقینا در بثمر رساندن تکامل نقش مهمی داشته اند یا نمونه هائی از انواع بوده اند. (سوره فیل نیز هست که جنبه تاریخی دارد).

طرز راه رفتن موجوداتی که روزگاری در دنیا سیادت و اکثریت داشته و منظور نظر دستگاه آفرینش و تکامل بوده اند چنین است می جنبیدند ، بر شکم راه می رفتند ، بر دو پا بودند ، بر چهار پا سیر می کردند.

اولین پستاندار را نشان دادند یعنی آنهائیکه با غدد شیری بچه های خود را تغذیه می کردند.

پستانداران در چه زمان پیدا شده اند تاریخ صحیحی در دست نیست. امروز تاریخ آنها را تا زمان خزندگان نیز بعقب برده اند. برخی از آنها بر درختها ماندند و در میان آنها حیوانی بنام لمور بود که از عجائب خلقتش داشتن انگشت شصت بود ، بزرگیشان به اندازه گربه با چشمانی درشت. اینها را ماقبل میمونها می نامند. شاید شصت میلیون سال پیش زیاد بودند. پوزه اینها اندک اندک کوتاه شد و بصورت میمونهای أوّلیه در آمدند. میمونها کم کم بصورت چهار شکل مهم امروزی شدند (گوریل ، ژیبون ، ارانگوتان ، شامپانزه) که آخری در رشد تکاملی از همه جلوتر است.

نمونه ای از استخوانهای قدیم

بعد چند نمونه معروف از میمونهای انسان نما را نشان دادند.

در 1962 بود که جمجمه ای در کنیا از انسان نماهای أوّلیه بنام هومی نیدا که زمان حیاتش به چهارده میلیون سال قبل می رسد پیدا شد.

یکی از معدن ذغال سنگ در ایتالیا واریز کرد استخوان هائی از میان تخته سنگها بدست آمد مربوط به ده الی دوازده میلیون سال قبل که از میمونی بوده با چانه گرد و دندانهای شبیه انسان ، حدس می زنند این حیوان در جنگلها بوده در میان علفزار راه می رفته گاهی بر پا می ایستاده که بتواند اطراف خود را ببیند و بوجود دشمنان خود پی ببرد.

- نوعی از میمون انسان نما نیز در جنوب آفریقا بوده که سرشان را مانند انسانها راست نگهداشته با دندانهای آدمی شکل و ساق و پاهای کوتاه و پاهای مانند انسان و انگشتان ظریف و کشیده دست که بدرد راه رفتن نیامده است.

در تانگانیای آفریقای شرقی جمجمه ای مربوط بیک میلیون و هفتصد و پنجاه هزار سال قبل مربوط به انسانهای نسبتا تکامل یافته بنام هومونابر یافته شد که حدس می زنند با دانستن چند صد لغت سخن می گفته ، قبیله ای داشته ، عمرش حدود چهل سال بوده و ادوات ساخته شده مربوط به آن زمان نیز بدست آمده است.

دکتر لیکی در 1959 بود که بقایای اسکلت انسان میمون نما را کشف کرد و با این کشف بود که نظریه انشعاب انسان را از میمونها و پیدایش انسانها را پس از میمونها وادار

به تجدید نظر نمود.

دکتر ، نام اکتشاف خود را زینج انتروپس یعنی انسان آفریقا گذارد این جمجمه که به دو میلیون سال قبل تعلق داشت بر عکس تصور که باید بیشتر شباهت به میمونها داشته باشد دارای مشخصاتی مانند انسانهای امروزی بوده ایستاده راه می رفته و سرش را بالا نگاه می داشته است و تازه تر آنکه اوائل سال جدید میلادی 1967 بریان پاترسن دانشمند انسانشناس دانشگاه هاوارد استخوان بازوی انسانی را که 5/2 میلیون سال قبل در کنیا می زیسته یعنی در عهد پلیستوسین پیدا کرده و زندگی انسان را به قدمت 700 هزار سال بیشتر از انسان دکتر لیکی رساند جالب تر از همه خبر مندرج در صفحه اوّل ستون آخر اطلاعات 25 دیماه 1345 است که می نویسد دکتر لوئیس لیکی در 480 کیلومتری غرب نایروبی در جزیره روزنیگا واقع در دریاچه ویکتوریا نزدیکی کیزومو پایتخت کشور آفریقائی کنیا قطعات استخوانهائی را متعلق به یازده مرد و زن و بچه یافته که از طرف انسانشناسان مشهوری مانند دکتر جک میلر استاد دانشگاه کمبریج و پرفسور گارنیس کورتیس و دکتر جک ایوانیدن تصدیق شده است که متعلق به 19 الی 20 میلیون سال قبل می باشد.

از این چهار نوع و اجداد و اخلافشان که احتمالا فاصله بین سی میلیون سال قبل تا پانصد هزار سال قبل را پر می کنند و پیشاهنگان انسانها می نامند به احتمال قوی رفتار و کردارهای زیر مشاهده می شده است.

گرفتاری بزرگ اینها روبرو شدن با دشمن بودهاست لذا اینها سنگ می پراندند چوب می زدند اسبابی تراشیده در

اواخر برای دعوا بکار می بردند کم کم دسته جمعی به جنگ دشمنان یا دشمن می رفتند به تدریج در دعوا پشت خود را به طرف پناهگاهی می نمودند.

انسانهای ماقبل تاریخ

اینک نوبت به انسانهای ماقبل تاریخ رسید. انسانها سابقه پانصد هزار ساله دارند ولی تاریخ انسانی فقط در انحصار پنجاه هزار سال است و قبل از این فاصله زمان تاریکی قرار گرفته است. زندگی انسانهای ماقبل تاریخ که معروفترین آنها عبارتند از انسانهای اوستر لومینیک پکنیک ، پیک انتروب ، نئاندرتال ، کرمانیون که به ترتیب سابقه 550 300 150 35 هزار ساله دارند تقریبا تا اندازه ای قابل بحث می باشد و اینها دیگر انسان بودند و کارهای انسانی می کردند گر چه زندگی آنها تکامل یافته زندگی قبلی هاست اینها ابزارهای ظریف دسته دار نوک تیز برنده می ساختند آتش را اکثرا می شناختند و آتش و نان و چاپ سه اکتشافی است که تکامل بشریت را چنان سرعتی داد که حد و حصر ندارد آتش که اختراع شد انسانها جلو در غار آتش می افروختند و در غارها با زن و فرزندان عیش و زندگی می کردند دیگر دلهره و هراس و فرار از این غار به آن غار مقابله با پلنگ و ببر و غیره با پیدایش آتش از بین رفت به احتمال قوی آشنائی با آتش در اثر آتش گرفتن جنگلها از صاعقه بوده است ابتدا انسانها بآن نزدیک نمی شدند ولی اندک اندک نزدیک شده چیزی را به دست آوردند که وسیله نجاتشان بود از دشمن ، از تاریکی ، از سرما ، بهترین حربه و سلاح جلو در غار بود چراغ بود اجاق و بخاری

بود بوی کباب شدن حیوانات جنگلی بسا بمشام آنها خوش آمده کباب پختن را یاد گرفتند در بسیاری از غارها بخصوص مربوط به انسانهای نئاندرتال اجاقها و کانون آتش بجای مانده است انسانهای ماقبل تاریخ میوه ها را چیده خورده و از هسته آنها نیز استفاده می کردند عده زیادی انسانها از باقیمانده درندگان دیگر تغذیه می کردند و در بعضی غارها حدس کشتن همنوع برای خوراک و تغذیه نیز زده شده است ، آدمهای نئاندرتال شکارچی های قوی دستی بودند ماموتها و کرگدن و خرس و اسب را شکار می کردند در شکار ماموت ها حرص و ولع خاصی داشتند اواخر گودالی را حفره کرده دسته جمعی ماموت را تعقیب کرده او را در گودالی انداخته با سنگهای نوک تیز و برنده بجان او افتاده کباب و غذای فراوانی تهیه می دیدند (جسد ماموتی که یکنوع فیلی است در یخهای سیبری پیدا شد که بعلت سردی فوق العاده از هم نپاشیده بود معده او را باز کردند پر از صنوبر و سعد و کاج و اویشن و گیاهان دیگر بود. لذا بچه های آدمهای نئاندرتال وقتی در صحرا ببازی مشغول می شدند گلهای اویشن و کاج در معرض تماشا و بازی آنها بوده است) اینها سنگ آتش زنه داشتند. مرده های خود را دفن می کردند چیزی را می پرستیدند حتی در آثار این آدمها که حدود شصت هزار سال قبل در غاری سکونت داشته عقیده بمعاد نیز وجود داشته ظرفهای سنگی پر از گوشت و غذا بر سر مردگان می نهادند تا در جهان پس از مرگ گرسنه نمانند در حدود شصت هزار سال پیش آدمهای نئاندرتال رو به نقصان و نابودی نهادند و انسانهای شبیه انسانهای امروزی از پنجاه هزار سال

پیش رو به فزونی نهادند با وجود آن همه اختلاف و تشابهی که بین میمونها و انسانهاست هنوز جدا شدن این انسانها را که ما از اولاد آنهائیم بطور قطع نمی دانند از دسته مخصوص میمون بنام پریمات ها می باشند یا از موجود انسان نمای دیگر است.

چند اختلاف بین انسان و میمون

اختلاف و تشابه میمون و انسان زیاد بوده و اهم آنها چنین است : قوس های سه گانه گردن ، پشت و صلب در انسان برجسته و در میمونها چنین نیست.

زردپی های گردن انسان ضعیف است و بعلت مساوی بودن وزن جمجمه با برجستگی های صورتش سر انسان بر سینه اش فشار وارد نیاورده و راست می ایستد ولی در میمونها درازی و محکمی زرد پی های گردن این عمل را انجام می دهند زیرا کوچکی مغز میمون با سنگینی صورتش متناسب نیست.

اگر از بالای سر به جمجمه انسان نظر کنیم برآمدگی صورتش احساس نمی شود ولی در میمونها می شود.

اگر از پهلو بصورت میمون نگاه کنیم آنرا به شکل مستطیل می بینیم که در انسان چنین نیست.

اگر از پشت به جمجمه میمون بنگریم همه یا قسمتی از سوراخ خلفی آن دیده می شود ولی در انسان نمی شود.

انگشت شست پا و دست میمون بیشتر شبیه بهمند ولی در انسان چنین نیست.

دندانهای انسان نسبت به بدنش کوچکتر از دندانهای میمون نسبت ببدنش است و در انسان منظم تر قرار گرفته است.

خون هر دو به چهار گروه تقسیم می شود AB. O . B . Aخون شمپانزه را می توان به انسان تزریق کرد.

پیوند بعضی از اعضاء میمون به انسان امکان یافته است مثلا چشم.

عمل هضم و جذب غذا در هر دو یکی است و مهمتر از همه آنکه هر دو بمرحله اسید اوریک که رسیدند متوقف شده دیگر قادر به تجزیه و تحلیل نیستند چین و شکنج مغز بعضی از میمونها بر عکس آنچه شایع است به قدر انسان است.

اگر پشه در بهار و گوشت خواران در اسفند و جوندگان نشخوار کننده در پائیز مست می شوند انسانها و میمون ها سراسر سال را به مستی می گذرانند.

دوران بارداری بعضی از میمونها مانند انسان و تقریبا 270 روز است و هورمون های مترشحه مربوط به آبستنی و زایمان در هر دو یکی است و بسیاری صفات و سجایای دیگر که بین انسان و میمون اشتراک وجود دارد.

در مقابل با وجود یکی بودن ساختمان رحم و یکسان بودن ترشحات آبستنی و زایمان در هر دو جنس ، نطفه انسان نمی تواند هیچ حیوانی را آبستن کند دندان کودک انسان دیرتر از نوزاد میمون ظاهر می شود.

وزن مغز یک مرد تقریبا سه برابر یک میمون نر بزرگ است و شماره سلول های عصبی که همیشه ثابت بوده و تغییر و تبدیلی ندارند در مغز انسان دو بقوه سی و دو 232 و در میمون بجای 32 سی و یک است یعنی بی نهایت کمتر بعلاوه بین هورمونهای

مترشحه از محتویات جمجمه آن دو اختلاف فاحشی وجود دارد مثلاً هورمون رشد انسان (مربوط به قسمت قدامی هیپوفیز) فقط بر انسان اثر دارد و حال آنکه هورمون رشد میمون (قدامی هیپوفیز) بر انسان و میمون هر دو مؤثر است.

شیر بعضی حیوانات مانند گاو و خر به بچه انسان سازگار است ولی از میمونها به او نمی سازد.

میمونها کوچ کردن را کمتر می دانند ولی در انسان ها فراوان بوده و هست.

کلوک دانشمند آمریکائی شمپانزه جوانی را بهمراه کودک دو سال و نیمه خود تربیت کرد و این آزمایش بصورت فیلمی درآمد در فیلم کودک و میمون را از لحاظ راه رفتن و داشتن احساسات در برابر آب و رفتارشان بر دوچرخه و در اتومبیل نشان می دهند تا یک سالگی همه سنجش ها به نفع میمون بود تا چهار سالگی میمون توانست سه چرخه ای سوار شود و شیشه پستانک دار بدهان کودک بگذارد ولی ممکن نشد بتواند حتی یک کلمه حرف زدن را به او یاد بدهند (مهمتر توجّه به انگشت شست انسان است که بسیار مهم بوده و سبب ترقی اوست ولی شست میمون بی فایده بوده معلوم می شود خلقت هر کدام به منظوری است) دکتر ژان سن شمپانزه و میمونهای دیگر را به دو دسته تقسیم کرد دسته اوّل با میمونهای دیگر زیسته و دارای اسباب بازیهای گوناگون بودند و انسانها نیز نزد آنها ایاب و ذهاب داشتند ولی میمونهای خردسال دسته دوم که در جای بی صدا و دور از تحریکات بسر می بردند نتوانستند با بودن مادران خود عادت خود را باز یابند و حتی به حیوانهای دیگر بخیال

آنکه مادرشان است می چسبیدند.

«از اینکه بعضی می خواهند در پاره ای از موارد به زور مطلبی را ثابت کنند تعجّب است مثلا دیده شد اگر در موردی عادت انسانی بر خلاف رسم میمونها بود پای حیوان دگری را بمیان می کشند فرضا می خواهند اجتماعات نخستین بشر را به روش مادرشاهی Matriricaleاداره می شده روشن سازند می گویند هم اکنون راهنمای هر گله گوسفندی سالخورده ترین حیوان ماده آن گله است»

چندی بعد دانشمندی توانست به میمون یک کلمه حرف زدن را بیاموزد ولی همینکه متوجّه شد هنگام ادای کلمه نفس خود را پائین می کشد مأیوس گردید. آخرین اطلاع این است که یکی از دانشمندان آمریکائی توانسته است با اتخاذ روش علمی دو شمپانزه باهوش را بشمارش اعداد وا دارد و حال آنکه تا زمان وی یک شمپانزه بنام ویکی را که در دامن انسان پرورش یافته بود پس از سالها رنج تنها شش کلمه به او آموخته بودند.

پرفسور اشکیز در دانشگاه هاوارد به انتخاب دو شمپانزه بنام های «دنی» و «مارژی» آزمایش جالب خود را با دادن غذا به آنها هنگامیکه در قفس وظائف خود را خوب انجام می دادند و در غیر این صورت با خوردن تازیانه به پشت آنها شروع کرد و موفق گردید میمونها را به شمارش اعداد وادی کلماتی وا دارد (ناگفته نماند برای تقلید سخن گفتن امروز خوک دریائی از هر لحاظ پیش افتاده است و این دلیل که انسان چون بسیار به میمون شباهت دارد از او جدا شده باید گفت ماهی سفید بسیار

شبیه تر به ماهی آزاد است ولی کسی نمی تواند این ادعا را بکند که از او انشعاب یافته است).

انسانهای تاریخ دار

انسانهای تاریخدار یا انسانهای اجداد ما یا انسانهای پنجاه هزار سال قبل تا کنون ابزارهائی ساختند که هنوز در دنیا مورد استفاده است مانند قلاب ماهیگیری و تیر و کمان و غیره اینها کارهای مذهبیشان برنامه و تشکیلات داشته است. هنوز اینها در غارها زندگی می کردند در حدود ده هزار سال قبل به تدریج شروع کردند از غار بیرون آمدن اندک اندک اینها از پشم حیوانات یا الیاف درختان برداشته رشته هائی درست کرده در پیه یا چربی حیوانات مالش داده شبهای تا بعنوان چراغ از آنها استفاده می کردند آثار هنری بخصوص نقاشی های قشنگ و زیبا از اینها بجای مانده اینها به سحر و جادو عقیده زیاد داشتند یکی از عقاید آنها چنین بوده که اگر نقش گاوی را در تاریکی بکشند گاو در حال فرار باشد و خدنگی بر او نشسته باشد فردا یا در مدت نزدیکی این عمل در صحرا بطور حتم بوقوع خواهد پیوست و پهلوی گاو بخدنگ آنها شکافته و شکار آنها خواهد بود غارهای اینها مانند منازل ما دارای اطاقها و پستوهاست بتدریج در اواخر در میان آدمها کشت و زرع پیدا شد ، طرز تهیه نان از گندم بکار آمد (اگر چه هنوز تنور بیش از پنج هزار سال سابقه نیافته اند ولی احتمال زمان بیشتری در این زمینه داده می شود).

همه خسته فقط به امید آنکه پدید آمدن آثار زندگانی شبیه

بزندگانی ما نزدیک است چشم به پرده دوخته بودیم.

پیدایش آدمها

ابتدا مختصری از شرح حال انسان را مطابق تقسیمات بیولوژی روز بیان داشته و وقتی به اینجا رسید که حدود ده هزار سال قبل بود انسانها به تدریج در صدد بیرون آمدن از غارها بودند بسیار مختصر به تقسیمات اسلامی نیز بدین نحو اشاره شد.

انرژی بود ، ظلمت بود ، کهکشانها ، منظومه شمسی ، زمین ، جماد ، نبات ، حیوانات (جنبندگان ، برشکم خزندگان ، بر دو پا روندگان ، چهار پایان) بودند.

از روزیکه زمین آفریده شد تا روزیکه پیامبر اسلام برگزیده شد تقسیمات بیولوژی اسلامی درباره انسان چنین است مدتها بر آفرینش زمین و حیوانات گذشت و حیوانی به شکل انسان وجود نداشت اولا یذکر الانسان انا خلقناه من قبل و لم یک شیئا (1) آیا انسان را خلق نکردیم از پیش و چیزی نبود پس یک چیزی خلق شده بود ولی از انسانیت هیچ علامتی عضوی و معنوی نداشت در این صورت حیوانی که باید بعد انسان شود مدتها بوده که آفریده شده و وجود داشته بعد انسان بوجود آمد که انسانی که اعضاء انسان داشت ولی از معنویت و روحانیت انسانی در او چیزی و خبر ی نبود و لذا قابلیت آنرا نداشت که نامش و شرح حالش در کتابهای آسمانی صحف ابراهیم ، تورات ، انجیل ، قرآن آورده شود.

1- سوره مریم آیه 68.

هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئا مذکورا (1) مدتی از دهر و روزگار بر انسان گذشت که انسان بود ولی شیئی مذکور و چیز قابل ذکری نبود. وقتی این دو آیه را مقایسه کنیم می بینیم برای زمانی که انسانها بودند ولی روحانیتی نداشتند اسمی از دهر و زمان برده شده ولی برای زمانی که اثری از انسان نبوده نامی از دهر و دوران نیست و لذا می توان استنتاج کرد که دوران هائی چند انسانی نبود و یک دوران انسانها بودند ولی قابل ذکر نبودند. «حین من الدهر» انسانهای غیر قابل ذکر بودند و در خلقت های پیش انسانی وجود نداشت.

احمد بن مهران نامی (2) که مرد روشن فکری در زمان حضرت صادق بود در مقام مقایسه این دو آیه بر آمده و از حضرت علت اختلاف دو آیه را می پرسد که چرا یکی می گوید انسان چیزی نبود و دیگری بیان می دارد چیزی بود غیر قابل ذکر ؟ حضرت فرمود اینکه پروردگار می فرماید انسان را از پیش خلق کردیم و چیزی نبود لا مقدرا و لا مکونا و اینکه فرمود انسانی بود و قابل ذکر نبود کان مقدرا غیر مذکور که جواب حضرت همان است که علم بیولوژی تازه امروز به ثبوت رسانده است.

1- سوره هل اتی آیه 1.
2- جلد 14 (السماء والعالم) بحار مجلسی.

اسلام برای انسان واقعی مبدأ تاریخ معین کرده است

دانش بیولوژی جدید ضمن آنکه انسان های غیر قابل ذکر اسلام را انسان های ما قبل تاریخ نامگذاری کرده مبدء بزرگ دیگری برای انسانها قائل بوده می گوید حدود ده هزار سال پیش بود که انسان ها شروع کردند از غار بیرون آمدن ولی اسلام مبدء تاریخ بزرگ را چنین برای انسان منظور داشته می فرماید حدود هفت هزار سال قبل بود که اولین انسان قابل ذکر بوجود آمد ، بیولوژی از غار بیرون آمدن را مبدء تمدن بشری شناخته ولی قرآن ساختمان اولین خانه را مبدء دانسته و آنرا تبریک می گوید (1) و سازنده آنرا بعنوان اولین انسان واقعی قابل ذکر که روحانیتی یافته و استعداد راهنمائی و پیامبری دارد می شمرد.

«بکه» بزبان عبرانی یعنی خانه ، یعنی اولین خانه بکه مبارکی بود که بدست اولین انسان واقعی ساخته شد.

کدام مبدء تاریخی بهتر است ؟

دانش بیولوژی وقتی می گوید حدود ده هزار سال قبل بود که انسانها شروع کردند به تدریج از غار بیرون آمدن این تاریخ را از روی حدس تعیین کرده زیرا نمی تواند ابتدای از غار بیرون آمدن را نشان دهد از کی بوده از کجا شروع شده و بوسیله کدام فرقه و چگونه بوده است ، همینطور برای انتهای آن حسابی نیست کما آنکه هنوز هم در عصر موشک

1- ان اوّل بیت رضع للناس للذی ببکه مبارکا سوره آل عمران آیه 95.

و فضا بشرهائی هستند که در غار زندگی می کنند کی و کجا و چگونه بیرون آیند معلوم نیست ، در این صورت امکان دارد شروع بیرون آمدن از غار تا پایان آن خود یک دوران بزرگ چند ده هزار اله شود که برای مبدء تاریخ تعیین کردن بکار نمی آید ولی اسلام نشا می دهد چه زمانی خانه سازی شروع شد بدست چه کسی بود محلش را نشان می دهد بعلاوه اشاره می کند به اینکه خانه سازی بر نوع بشر مبارک بوده و لذا بزرگترین انقلاب در جهت پیشرفت تکامل او محسوب خواهد بود.

به طور کلی پروردگار نزدیک به چهل مورد به کلمات (مبارک تبریک برکت و ...) و آنچه در قلمرو این کلمات است در قرآن اشاره کرده است. اکثرا استعمال این کلمات در مورد خلقت آسمانها و زمین و انسان و ... بوده و برای دست مریزاد ذات مقدس خودش است (1) گاهی نیز اشاره به زمان مقدس (2) مکان مقدس (3) یک عمل پاک و مقدس (4) یک شی ء مقدس (5) (6) (7) می نماید ولی آنچه مقصود ماست اینکه : پروردگار برای همه مردم مواقعی که در زندگی اجتماعی یا فردیشان

1- سوره های بسیاری است.
2- سوره دخان آیه 2- لیله مبارکه.
3- سوره قصص آیه 30 بقعه مبارکه.
4- سوره نور آیه 6 تحیه من عندالله مبارکا.
5- سوره انباء آیه 51 ذکر مبارک کتاب مبارک .
6- سوره ق آیه 8 ماء مبارکا.
7- سوره نور آیه 35 شجره مبارکه.

انقلاب و دگرگونی در جهت پیشرفت و تکامل حاصل شده و می شود تبریک گفته است.

اگر مردم قریه ای ایمان آورند درهای برکات بر آنها باز می شود و زندگی نوین و خرمی خواهند داشت (1). نوح از کشتی پیاده می شود بسلامتی و برکت زندگی نوین خوشی خواهد داشت (2)

موسی به خانه ای وارد می شود که خانه وصلت و ازدواج و بقای نسل است بر او مبارک باد (3). همسر ابراهیم فرزندش نمی شد اکنون شد (4) رحمت و برکات خدا بر ایشان نازل شد زیرا خانه تنهائی آنها بوجود فرزند خرم و شاد گردید و بوی بقای نسل در آنجا استشمام گردید.

تا اینجا تبریک مخصوص پروردگار با پیامبرانش بود اما با مداقه کافی متوجّه می شویم تنها جائی که پروردگار بر تمام مردم یعنی اجتماع مبارک باد می گوید یعنی تنها جائی که عنایت و برکت او به شخص یا اشخاص معینی تعلق نمی گیرد آنجاست که خانه سازی شروع می شود.

در اینجا برای همه مردم و اجتماع تبریک می گوید زیرا

1- سوره اعراف آیه 94 : و لو ان اهل القری آمنوا و اتقوا لفتحنا علیهم برکات.
2- سوره هود آیه 50 : قبل یا نوح اهبط بسلام منا و برکات. .
3- سوره مؤمنون آیه 30 : رب انزلنی منزلا مبارکا.
4- سوره هود آیه 76 : قالوا اتعجبین من امر اللّه رحمت اللّه و برکاته...

معلوم است که بر بشر آینده مسلم و قطعی خواهد بود که آغاز خانه سازی همان شروع تمدن بشری است و افتادن در شاهراه تکامل و ترقی ، و انقلابی باین بزرگی در تاریخ بشریت نبوده و نخواهد بود اینکه بیولوژی مبدء تاریخ آدمها واقعی را شروع از غار بیرون آمدن دانسته با مبدء تاریخهای فعلی بشری وفق نمی دهد اگر بعثت بودا مبدء تاریخ است یا تولد عیسی یا هجرت نبی اکرم همه یک مبدء قطعی و واقعی و انقلابی بوده و می توان به آنها اشاره و درباره آنها بحث کرد ولی مورد از غار بیرون آمدن بیک مبدء تاریخی غیر مسلم و غیر واقعی بر خواهیم خورد.

یک ایراد

در ضمن پروردگار برای اولین انسان واقعی برنامه دیگری اجرا کرد بنام برنامه نفخ روح که بعلت پایان پذیرفتن برنامه سینما باید خودمان از آن بحث نمائیم (ممکن است گفته شود مقصود از آیه اولا یذکر الانسان انا خلقناه من قبل و لم یک شیئا این است که انسان قبل از انعقاد نطفه چیزی نبود و حال آنکه در آیه های دیگر قرآن برای قبل از انعقاد و در رحم و همه جا برای انسان ارزشی و چیزی قائل بوده و علامه مجلسی در السماء و العالم نیز ضمن نقل این آیه بیان می دارد که مربوط بحدوث نوع انسانی است. علاوه بر مقایسه بین این دو آیه که بعنوان دلیل ذکر شده دلائل دیگری نیز هست که آدم ابوالبشر اولین آدمی است که دست او را بعنوان قهرمان عالم بشریت و انسان واقعی بلند کرده و به او روحانیتی بخشیده اند ، اینک چند دلیل دیگر :

در کتابهای چندی از جمله السماء و العالم از نبی اکرم نقل شده که فرمود (ثم کان صباح یوم الاحد الثانی الیوم الثامن من الدنیا فامراللّه ملکا فعجن طینه آدم فخلط بعضها ببعض ثم خمرها اربعین سنه ثم جعلها لازبا ثم جعلها مسنونا ثم جعلها صلصالا کالفخار اربعین سنه ثم قال للملائکه عشرین و مائه سنه مذخمر طینه آدم انی خالق بشرا من طین) اگر به چند صفحه قبل مراجعه شود که از پیغمبر نقل شد روز شنبه چه خلق شد و روز یکشنبه چه و بالاخره فرمود عصر جمعه آدم خلق شد و آنرا با جمله اخیر حضرت مقایسه نمائید که می فرماید صبح روز یکشنبه هفته دوم که امر بآفرینش حضرت آدم رسید و چند مدت مشغول خمیر نمودن و چند مدت به چسب آوردن و چند مدت به عصاره گیری گل که با آن بایست آدم آفریده شود روزگار سپری شد با این وضع بدیهی است ترتیب دستگاه آفرینش نزد دین و دانش چنین خواهد بود : دخان بود کراتی بوجود آمد سنگ ، آب ، گیاه ، جنبندگان ، خزندگان ، پرندگان ، چرندگان ، انسانهای غیر قابل ذکر و در آخر انسانهای قابل ذکر بوجود آمدند انسانهائی که می توانند بمقام رهبری و پیامبری برسند انسانهائی که مغز درشت و پری خواهند داشت ، انسانهائی که اولین فرد برجسته و خوش استعداد آنها بنام آدم ابوالبشر به پیامبری برگزیده شد. این خود نکته ای است که مدتها گل

آدم در دست ملائکه یعنی قدرتهای گوناگون بود و بتدریج آنرا رو به تکامل می بردند تا بالاخره عصاره کشی گردد و قابلیت آنرا پیدا کند که پیامبری از آن ساخته شود. حضرت عبدالعظیم از امام نقل فرمود که چهل سال گل آدم در رهگذری افتاده بود که نیروها (ملائکه) بر او می گذشتند یعنی فاصله بسیاری وجود داشت بین آنزمان که تصمیم به خلقت حضرت آدم گرفتند تا زمانیکه در حضرت روح دمیدند و این فاصله را فقط می توانند انسانهای غیر قابل ذکر و انسانهائی که در آنها روحانیت دمیده نشده بود پر کنند زیرا پروردگار خلقت آدم و عیسی را با تشابه و توجّه به امر کن فیکون (1) بسرانجام رسانده است.

بعلاوه اگر بحث بر سر کلمه خلقت است یعنی آدم خلق شد معنی اش این نیست که آدم نبود و آفریده شد در قرآن چه بسا کلمه خلقت را درباره موجودی آورده که خواسته اند او را بوضع دیگری در آورند چنانچه می فرماید انسان از نطفه بود علقه شد و سپس خلق گردید (2) یعنی علقه دگرگونی یافت.

دلیل دیگر

در قرآن است که چون خدا خواست آدم را روحانیتی بخشد و او را خلیفه خود سازد ملائکه گفتند پروردگارا این ها در زمین فساد می کنند و خون یکدیگر را می ریزند (3)

مثل اینکه ملائکه توقع داشتند مانند حیوانات دیگر که

1- سوره آل عمران آیه 52
2- ثم کان علقه فخلق فسوی سوره قیامت آیه 38
3- قالوا اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء سوره بقره آیه 28.

در میدان تنازع بقاء منقرض شده و از بین رفتند انسان مفسد و خونریز هم از بین برود. اگر قبلاً انسانهائی نبودند ملائکه از کجا می دانستند این موجود مفسد و خونریز است و اگر این مطلب را برای خود حضرت آدم صادق دانسته اند یکنفر که نمی تواند فساد کند و خونریزی نماید و اگر بگویند ملائکه غیب می دانستند که فرزندان آدم خونریزی خواهند کرد آن هم در همان صفحه قرآن ضمن همین داستان پروردگار علم غیب را در انحصار خود در آورده است. بعلاوه در آیه دیگر است که ما شما (جمع) را خلق کردیم بعد تصویر نمودیم بعد ملائکه را گفتیم بر حضرت آدم سجده کنند یعنی باز فاصله ای بین خلقت انسانها و نفخ روح وجود دارد (1)

دلیل دیگر

معروف است آدم و حوا در بهشت بودند که بهشت در غیر زمینبود و اگر آندو را از بهشت بیرون نمی کردند همیشه زنده می ماندند و حیات جاودانی داشتند در صورتی که فقط ترس آنها در بهشت از این بود که حیات جاودانی ندارند و شیطان هم بر این نقطه ضعف آنها مطلع شد و بهمین وسیله آنها را گول زده گفت اگر از این درخت که خدا بشما گفته از خوردنش اجتناب کنید تناول نمائید حیات جاودانی خواهید داشت یا جزو ملائکه در خواهید آمد (2)

1- قد خلقنا کم ثم صورنا کم ثم قلنا للملائکه اسجدوا لآدم سوره اعراف آیه 10.
2- الا ان تکونا ملکین او تکونا من الخالدین سوره اعراف آیه 19.

بعلاوه اگر کسی تصور می کند هبوط حضرت آدم یعنی فرود آمدنش از بالا بپائین است ، به آیه قلنا اهبطوا مصرا (1) مراجعه نماید تا به جابجا شدن حضرت از محلی به محل دیگر و وجود بهشت مخصوص آدم و حوا که مانند بهشت موعود همیشگی نیست در همین زمین واقف گردد همان گونه که جابجا شدن بنی اسرائیل از شهری به شهر دیگر بالغت هبوط ذکر شده است.

دلیل دیگر

حضرت علی فرمود آدم قبل از اینکه در او نفخ روح شود هزار سال در بهشت (جنت ، باغ ، جنگل) درنگ کرد (2) ملاحظه بفرمائید که جسد حضرت هزار سال در باغها بوده و بعد روح در او دمیده شده یا در باغ حرکت داشته سپس نفخ روح شده پس نفخ روح در حضرت این نبوده که قالبش روح پیدا کند و به حرکت در آید بلکه موضوعی است مربوط به روحانیت و پیامبری.

و براستی ارزش انسانهای قبل از حضرت آدم (انسانهای ماقبل تاریخ) بیش از این بود که پروردگار آنها را انسانهای غیر قابل ذکر و حضرت آنها را مردگان و اجساد بی روح بنامد زیرا روحانیت از حضرت آدم ببعد پیدا شد.

ضمیر آدمیت

قرآن هر وقت از آفرینش سخنی دارد چون بنوع انسان می رسد به مشخصات چندی از انسانها اشاره می فرماید از قبیل شروع خلقت آنها از گل و پایه گزاری آنها بر اساس

1- سوره بقره آیه 58
2- السماء و العالم.

معین آنگاه پس از ذکر مشخصاتی چند می فرماید نفخ روح در او کردیم و بلافاصله پس از نفخ روح چون انسان روحانیتی یافته قابلیت آنرا پیدا می کند که با ضمیر آدمیت خطاب شود و لذا ضمیر ه جای خود را به کم میدهد بدء خلق الانسان من طین ثم جعل نسله من سلاله من ماء مهین ثم سویه و نفخ فیه من روحه و جعل لکم السمع و الابصار... (1)

دلیل بعد دانه ای در زمین میافتد از نور خورشید و آب و زمین مواد لازمه را گرفته و پس از مدتی درختی سرسبز می شود حیوان گیاه را می خورد و آنگاه انسان یا مستقیما خوراکش همان گیاه است یا اینکه حیوانی را می خورد که گیاه خورده است و چون مواد متشکله گیاه ، آب و خورشید و زمین یا بعبارت دیگر آب و خاک است لذا انسان هر جه می خورد آب است و گل یعنی آفرینش آدمی از آب است (2) (هو الذی خلق من الماء بشرا) و از خاک (3) من تراب یا از آب و خاک یعنی گل من طین (4)

اگر یک قرن قبل می گفتند آدمی در آینده بر پاره هائی از آهن پرواز می کند یا می گفتند موی سر یا پوست بدن یا گوشت مجموعه ای است از آهک و آهن و منیزیم و فسفر و... شنوندگان

1- سوره سجده آیه 6.
2- سوره فرقان آیه 56
3- سوره روم آیه 19
4- سوره سجده آیه 6.

چه می گفتند ؟ حداقل باور نمی داشتند ولی امروز صحت هر دو مطلب را دیدند و شنیدند امروز شنیدن این سخن که اجزاء ترکیب کننده بدن آدمی همان اجسامی است که در خاک و گل است چون معمای حل شده می باشد آسان است ولی یک قرن قبل اگر کسی چنین می گفت چه بود ؟ و اینک که قرآن 14 قرن قبل گفته است چیست ؟

یک دلیل

اگر منیزیم را از غذای موشها حذف کنند مهر و محبت مادری را فراموش می کنند و اگر باز بغذای آنها بیفزایند عاطفه از دست رفته را باز می یابند حتی اگر بغذای نرها افزوده شود مانند ماده ها مادری می کنند. اگر ید کمتر وارد بدن شود انسان باشد یا حیوان کم هوش می شود به بهداشت و نظافت خود نمی پردازد خمود و غمگین است. اگر آهن کم باشد چه می شود ، مس کم باشد چه ... و بالاخره هر کدام از عناصر موجود در خاک که می توان آنها را عصاره خاک گفت در خلقت و چگونگی حال بشر تأثیر بسزائی دارند و اکثر این عناصر توسط گیاه از خاک کشیده شده و به بدن انسان می رسد یعنی اگر قرآن می فرماید انسان را از عصاره خاک آفریدند (1) درست است. آفرینش ما دستخوش ید و کلسیم و فسفر و آهن و ... زمین و در گرو جدا شده هائی از زمین یا عصاره های خاک است.

دلیل دیگر

از حضرت علی پرسیدند قبل از حضرت آدم که بود فرمود آدم ؛ باز پرسیدند قبل از آدم که بود فرمود آدم،

1- خلقنا الانسان من سلاله من طین سوره مؤمنون آیه 12

چند مرتبه این سئوال و جواب بهمان نحو تکرار شد بدین معنی که حضرت نیز وجود انسانها را قبل از حضرت آدم تأیید فرمود. و در نهج البلاغه تحت عنوان (ثم جمع سبحانه من خزن الارض و سهلها ...) بطرز تهیه گل ساختمانی حضرت آدم اشاره شده و بین زمان زندگی حضرت آدم و قبل از آن فاصله ای قائل گردیده که وجود انسان های غیر قابل ذکر آن فاصله را پر می کند.

یک دلیل دیگر

در آنجا که از عمر زمین نوشتیم نقل از جامع الاخبار گفتیم که نبی گرامی فرمود حضرت موسی از خدا عمر زمین را پرسید تا آخر... اگر باواخر مطالبی که نبی گرامی راجع به خرابیهای زمین فرمود توجّه نمائید در مرتبه پنجم به پرنده ای عجیب اشاره می کند و خلقت یکنوع از آدم را قبل از این پرنده و نوعی دگر از آدم را بعد از این پرنده می داند آخرین آدم را جد انسانهای کنونی معرفی و زمان بین این دو نوع را نیز طولانی دانسته است (بجاست از طرفداران عقیده انشعاب انسان ها از میمون ها بپرسیم آیا نمی توان گفت انسانهای قبل از آن پرنده انسانهای آنهاست که از میمون جدا شده اند و انسانهای بعد از پرنده اجداد دیگرانند).

دلیل دیگر

آیا آدم همان لحظه ای که در او نفخ روح شد و از جا برخاست خلیفه اللّه شد یا اینکه مدتی در غیر از این زمین بود بعد که اخراج شد و باین زمین آمد خلیفه اللّه فی الارض گردید ؟ اگر بگوئیم بمحض آنکه آدم را از گل ساختند و در او پف

کردند بر پا ایستاده خلیفه اللّه شد عیب و علتی را به پیامبر خدا نسبت داده ایم اولا پیامبر دوران کودکی را ندیده و این خلاف نظم بوده برای پیامبر عیبی است.

ثانیا اگر بفرض حضرت را بسن 9 ماه و 9 روز خلق کرده باشند باز دوران جنینی را درک نکرده و عیب است ؛ و ایراد بزرگتر که مجبور می شویم بگوئیم اینکه حضرت در آن روزگاری که در بهشت بودند و با شیطان ملاقات نکرده و گندمی نخورده بودند آیا خلیفه اللّه بودند یا نبودند اشکال اینجاست که خدا یم خواست خلیفه اللّه در زمین درست کند نه خلیفه اللّه در بهشت.

شق دومش را اگر بگیریم یعنی بگوئیم وقتی باین زمین آمد خلیفه اللّه شد بد بدتر می شود زیرا اگر در آنجا عیب از پیامبر بود نعوذ باللّه این جا عیب از خداست زیرا نفخ روح خدا در پیامبر اثری نکرده و روحانیتی نبخشیده و خلیفه او نشده است به هر صورت هر کاری هر فکری در این باره سرانجام باید سخن ما را تأیید نمود که آدم از میان انسانها استعداد خلافت و روحانیت داشت و لذا انتخاب شد زیرا خدا می فرماید آدم را خلیفه ام در زمین خواهم کرد و در نتیجه به محض دمیدن روح در او خلیفه شده و لاجرم جایش در زمین بوده و لحظه ای در غیر این زمین نبوده است از حضرت صادق نقل شده که «ان آدم من جنان الدنیا تطلع فیه الشمس و القمر و لو کانت من جنان الاخره او الخلدلما اخرج منها» (باغی که آدم در آن بود خورشید و ماه در آن طالعمی شد و اگر باغی از آخرت بود که همیشگی است او خارج نمی شد. تنها چیزی که لازم است توجّه

ما راجلب کند مطرح شدن علم و حکمت خدا در برنامه نفخ روح بانسانی است تا بتوانیم بگوئیم نه تنها اولین آیه و توصیه وحی شده بر پیامبر آخر (خدا) بود و (دانش) بلکه اولین توصیه وحی شده بر اولین پیامبر نیز نبود مگر (خدا) و (دانش) بلکه اولین معلّم خدا بود که در کلاسی تدریس فرمود که فرشتگان و اولین پیامبر شاگردانش بودند.

اولین آدم

یقین است خوانندگان خواهند پرسید چه شد آنهمه انسان بود یکنفر را از میان آنها انتخاب کرده و خلعت روحانیت را بر او پوشاندند و حکمت انجام برنامه نفخ روح در باره این فرد چیست ؟

تمام موجودات از روز اوّل خلقت در گردونه تکامل افتاده و با نظم خاصی طبق برنامه اجباری کائنات رو به تکامل می رفتند انسان نیز در جاده تکامل مانند موجودات دیگر به آهستگی قدم بر میداشت و باصطلاح می پلکید بآهستگی یعنی سالهای متمادی لازم بود تا حیوان کاملتری از موجود قبلی خود بوجود آید یا نوع اصلح و انسبی پیدا شود همچنین تا دورانی بگذرد انسان باهوش تری جای پیشینیان را بگیرد انسانها امروز که تبر سنگی ساختند هزاران سال طول کشید تا باشتباه خود پی برده و دسته چوبی برای آن درست کردند تا که فردای بهتری داشته باشند.

همین طور اگر انسانهای أوّلیه در مواقع گرسنگی یکدیگر را کشته می خوردند هزاران سال بعد بزشتی عمل خود

پی بردند ، اما از روزیکه برنامه نفخ روح اجرا شد بقدری انسان در جاده تکامل سرعت گرفت که در اندک زمانی خیال تصرف کرات آسمانی را کرده است.

برای اینکه انسان از گردونه تکامل خارج شده و برای خود شاهراه تکامل مستقلی داشته باشد لازم است نیروئی در برابر او ایستاده باشد و از چپ و راست او درآید و او را به زشتیها و پلیدیها دعوت کند و همینکه انسان بدیها را شناخت باز نیروی دیگری لازم دارد که با آن، بدیها را از خود براند و بدین وسیله در جاده تکامل سرعت بگیرد یعنی وجود شیطان و افتتاح باب توبه که نیروی نفس لوامه است در برنامه نفخ روح از احتیاجات ضروری بوده و همانطور که دیدیم هر دو قسمت نیز جزو برنامه آمده است.

انسان باید بوسیله شیطان بدیها را بشناسد و بوسیله توبه آنرا پشت سر گذارده بسرعت رو به تکامل و دنیائی که جز بندگان صالح در آن نخواهند بود بشتابد ، آری دنیای آینده در تصرف نوع صالح و انسب (بندگان صالح خواهد بود (1).

نتیجه اینکه اسلام نیز همانگونه که دانش بیولوژی تأیید می کند مراحل آفرینش را به ترتیب جماد ، نبات ، حیوان (جنبنده ، خزنده ، پرنده ، پستاندار) انسان غیر قابل ذکر دانسته و بانسان قابل ذکر ختم می نماید و پس از انجام برنامه نفخ روح انسان را آنگونه می شناسد که حضرت علی در نهج البلاغه معرفی می فرماید (پس از نفخ روح ، آدم موجودی

1- ان الارض یرثها عبادی الصالحون سوره انبیاء آیه 105.

است صاحب هوش که جولانی دارد ، موجودی است صاحب معرفت که تصرفاتی بی منتها خواهد داشت ، موجودی است که اعضای بدنش را در خدمتگزاری و ابزار کار و برای هر گونه انقلابی بکار خواهد برد و بالاخره موجودی است صاحب معرفت که حق و باطل را تشخیص می دهد.)

اسلام وعده می دهد که سرانجام تکامل انسانی بوجود آمدن دنیائی است که تمام افراد آن صالح خواهند بود و زشتی و پلیدی در آن زمان وجود نخواهد داشت و جهت تکامل توقف و رکودی نیز قائل نبوده و برای همیشه آنرا در حال پیشرفت می داند.

اجرای برنامه نفخ روح

گفتیم اسلام برای خروج انسان از غار وقعی ننهاده و ارزشی قائل نشد و هنوز چنین انسانهائی را انسان غیر قابل ذکر می داند، ولی بانسانی که اولین خانه را ساخت فرمود خانه بر تو و تمام مردم مبارک باد (1) و در ضمن برنامه ای نیز بنام نفخ روح درباره اش اجرا کرد که رل اساسی برنامه با ملائکه ، شیطان ، حوا بود و نکات برجسته و قابل توجّه برنامه : درخت منهیه ، یاد گرفتن یک عده لغات ، عورت ، خلافت می باشد. (برنامه دیگری نیز بنام برنامه عرضه امانت اجرا شد که انسان را از غیر انسان جدا ساخت و در جلد دوم از آن بحث شده است).

1- ان اوّل بیت وضع للناس للذی ببکه مبارکا سوره آل عمران آیه 95.

ملائکه

موجودات یا نیروهائی هستند که در تملک خدایند و باجبار یعنی ماشین وار کار می کنند و لذا معصیت از آنها سر نمی زند، وقتی خدا فرمود می خواهم خلیفه و جانشینی در زمین معین کنم ملائکه گفتند ما ترا تسبیح و تقدیس می کنیم و اینها که می خواهی خلیفه شان کنی خونریز و مفسده جویند (1) 1 قالوا اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء و نحن نسبح بحمدک و نقدس لک سوره بقره آیه 28. (از حرف ملائکه معلوم می شود انسان های غیر قابل ذکر یکپارچه بد نبوده اند و الا ملائکه حاضر نبودند در صفت ناپسند آنها را که از همه بدتر بود انتخاب کنند و بگویند خدایا اینها خونریز و فتنه انگیزند و اگر یکپارچه بد بودند می گفتند خدایا اینها نشانی از خوبی ندارند بدین معنی که انسانهای غیر قابل ذکر و قبل از تاریخ نیز دارای بعضی صفات انسانیت و خدا پسند بوده و بین جبر و تفویض زندگی می کرده اند منتها چون زور با حکومت اجبار و خلقت تکوینی بوده جنبه حیوانیت آنها می چربیده و انسان واقعی خطاب نشده اند).

ملائکه این حرف را زدند مثل اینکه توقع داشتند نوع انسان خونریز و مفسده جو در میدان تنازع بقاء مانند بسیاری از حیوانات دیگر منقرض شود و خودشان خلیفه اللّه شوند.

پروردگار در جواب ملائکه سخن آنها را نفی نکرد و نفرمود ساکت باشید اینها خونریز و مفسده جو نیستند بلکه از سکوتی که فرمود معلوم می شود خلیفه اللّه

و فرزندان او نیز قابلیت تقدیس و تسبیح کردن خدا را خواهند یافت و می توانند مفسده جو و خونریز باشند یا نباشند. سپس ملائکه از گفته

خود معذرت خواستند تا آخر.

شیطان

گفتیم برای موجودی چون انسان که قسمتی از کارهایش را باختیارش می گذارند لازم است وسیله ای مهیا شود که زودتر بدیها را بشناسد و به پلیدیها پی ببرد این عامل که باید در معیت انسان باشد و از چپ و راست او درآید می تواند فقط شیطان باشد.

انسان بوسیله شیطان می تواند بدیها را بشناسد. آلودگیها را می داند و با توبه و پشیمانی آنها را پشت سر می نهد و بدین وسیله در تکامل صورت می گیرد.

می گویند شیطان برای فریب بشکل مار یا طاووس در آمد این دو حیوان نقش و نگار و ظاهر فریبنده ای دارند و هم اکنون نیز شیطانها در این نقش بازی کرده انسانها را فریب می دهند منتها همان طور که مار جزو خزندگان بوده و از لحاظ تکامل پست تر از پرندگان و طاوس می باشد و زهرآگین و خطرناک تر است ، شیاطین امروز نیز برحسب شدت فریبکاری و آلودگی یا در لباس مار یا طاوس به آزار مردم می پردازند.

پسر جوانی خود می داند قصد ازدواج با فلان دوشیزه معصوم و فرشته ای را ندارد هر روز سر راهش می ایستد اگر بصورت انسان ظاهر شود باید به دختر بگوید ، عزیزم من قصد ازدواج ندارم و حقیقت اینست می خواهم از تو کام دل برآرم ؛ یقین است دختر با توجّه برسوائی این تقاضا فریب نمیخورد ، لذا سر راه دختر با صورت حق بجانب و قیافه عاشق رنج کشیده مانند یک مار خوش خط و خال سرمازده ایستاده می گوید ای فرشته آسمانها من جز تو معبودی ندارم تو روح منی جان منی فقط ترا

می پرستم من از فراق تو شبها بماه می نگرم : و... و اگر مرا پاسخ ندهی خودم را... بالاخره آنقدر سر راهش ظاهر می شود و نقش و نگار خود را بموج می اندازد تا اینکه دخترک را نیش می زند و رسوا و مبتلا می کند ! ولی همین پسر که فرزند پینه دوزی است اگر خود را مهندسی معرفی کرد و ازدواج صورت گرفت بصورت طاووس ظاهر شده است.

مردی است می خواهد دختر پیرمرد پرهیزکار همسایه اش را برای پسر رفیقش بگیرد آنقدر بمسجد می رود و انگشتر در دست و تسبیح بدست و ورد بزبان می گیرد تا پیرمرد خوب باو اعتماد و اطمینان پیدا کرده یقین می کند این مرد دلال راستگوست ، تا دلال بصورت طاووس خوش خط و نگار پر و بال زنان با انگشتر نمایان و دانه های تسبیح چرخان و صورت حق به جانب حق به جانب پیرمرد را به روشن فکری و عدم اعتیاد داماد مطمئن می سازد ولی دختر را به خانه ای فرستاده است که هر شب بار و قمارش دائر است و خدای و مقدساتش رانده شده و فراموش گردیده. لذا اگر گفته اند شیطان بصورت مار یا طاوس درآمد یعنی شیطنت در حریم انسانیت راه ندارد و تا افکار بلباس شیطانها در نیاید نمی تواند حقه بزند و فریب دهد و هر کس بدی و آلودگی را بخواهد بخورد مردم دهد آنرا در کبسول خوشگل و خوش قواره و خوش خط و خالی کرده با توجّه به اینکه زمینه انسانیت را فراموش کرده است بحلق انسانها می نماید و بر حسب انصاف و انسانیتش است که کبسول را بنقش و نگار مار یا طاووس عرضه می دارد.

حوا قبلاً چند کلمه از لحاظ بیولوژی درباره این خانم که همسر حضرت آدم است می گوئیم.

معروف است که حوا از دنده چپ آدم آفریده شد. ممکن است با توجّه به اینکه : 1 صدف کریب در جوانی نرند و چون پیر شدند ماده می شوند.

2 کرم اونیزوکاپوئرلیس در جوانی نر است حلقه هایش وقتی به تعداد معین رسید ماده می شود اگر قبل از رسیدن به تعداد معین چند حلقه اش را ببرند یا اینکه از حد معین تجاوز کند و حلقه ها را جدا و کمتر کنند موجود برگشته نر می شود. گاه در اثر عوامل طبیعی یا جنگ و جدال یا نخوردن غذا نیز موجود کوتاه شده نر می شود.

3 ماهی دورادا نیز قبل از رسیدن بسن معینی نر و بعد ماده می شود.

4 بسیاری از حیواناتند که جنس نر و ماده را روی یک پایه دارند و بخصوص در بعضی کرمها که یک بند دارای آلت نر و یک بند بلافاصله دارای آلت ماده است لذا می توانیم بگوئیم دستگاه آفرینش در حفظ نسل موجودات تکامل یافته غمخواری بیشتری داشته ماده هایشان را زودتر بحد بلوغ می رساند و برعکس در حیوانات پست چنین نیست بعلاوه اگر بهمین منوال بعقب برگشته ابتدای خلقت را در نظر آوریم می توانیم بگوئیم مقصود جدا شدن حوا از دنده چپ آدم این بوده که در اوّل خلقت ماده از کنار نر جدا شده است (البته امکان

اینکه حوا از دنده آدم معروف جدا شده باشد نیست) نکته قابل توجّه این است که خدا در هیچ وضع و حالی آدم و حوا را تنها نگذاشته و زن و شوهر را شریک واقعی زندگی یکدیگر معرفی فرموده است.

درخت منهیه

به آدم و حوا گفتند در باغ هر چه دلتان می خواهد بخورید ولی بیک درخت که به آنها نشان داده شد دستور بود حتی نزدیک نشوند ولی نزدیک شدند و شد آنچه شد ، مهم آن است که دست و پای آدم و حوا را نبستند و درخت را از او پنهان نکرده یا لااقل اطرافش دیواری و یا سیمی نکشیدند بلکه آنرا به آنها نشان داده گفتند این است آن درخت که باید نزدیکش نروید (ولا تقر با هذه الشجره) و در حقیقت درخت رانشان دادند و گفتند این است بروید و بخورید از حضرت صادق علیه السلام نیز رواست شده که خدا می خواست آدم از آن درخت بخورد. اگر بیایند پای مرا ببندند و از رفتن بجائی نهی کنند نهی بی معنی است باید بازم بگذارند و نهیم کنند.

بیک نفر زندانی بگویند فردا در تظاهرات شرکت مکن معنی ندارد به آزاد مردی که تصور می کند تظاهراتی بنفع وطن صورت می گیرد و شرکت خواهد کرد می گویند بنفع بیگانگان است شرکت مکن نه به آن زندانی در زنجیر.

خوب توجّه فرمائید شیطان در پی فرصت می گردد تا موجودی را که سبب طرد و لعنش شده در هم بشکند و خوب

فرصتی را پیدا می کند. تنها جائیکه شیطان را بیدار خواهد ساخت وقتی است که آدمی برای انجام کار بدی وسوسه می کند یا نهی می شود در آنجا شیطان خود را به سرعت می رساند.

بهمین لحاظ اسلام به پیروان خود دستور می دهد هر گاه به زور بین دو کار شما را مخیر ساختند یکی دست بکار بد آلوده کردن و دیگری پا روی واجبات گذاردن ، شما اوّل از کار بد بپرهیزید خدا وقتی می خواهد گرامی تر مردم را معرفی کند می فرماید آن کسی است که بیشتر از کار بد بپرهیزد نمی فرماید کسی است که کار خوب زیاد می کند ان اکرمکم عندالله اتقیکم البته کسی که کار بد نکرد برایش یا کار خوب می ماند یا کاری که نه بد است نه خوب اگر کسی شمشیر بدست گرفت و بالای سر شما ایستاد که امشب باید یا نماز را ترک کنی یا این ظرف مشروب را بخوری و اگر یکی از این دو را انجام ندهی گردنت را می زنم شما باید مشروب را نخوری.

این درخت مهینه چه بود گویند گندم بود ، انگور بود سیب بود ولی هر درختی بود پس از خوردنش عورت آدم و حوا بر آنها ظاهر شد.

سرگذشت آدم و حوا و داستان حضرت یوسف که هر دو در قرآن آورده شده برای انسان سازی است در اخبار داریم شیطان که از مرد (حضرت آدم) مأیوس شد و برای خوردن از درخت نتوانست او را متقاعد سازد بسراغ زن (حوا) رفت قال یا حوا ارایت هذه الشجره ا .... گفت ای زن درخت حرام حلال شد بعلت اینکه خدا دید شما بندگان مطیع خدا هستید. حوا گفت از کجا بفهمیم ؟ گفت اگر می خواهی بفهمی حلال شد ببین

ملائکه نمی گذارند حیوانات به آن نزدیکشوند ولی از تو جلوگیری نخواهند کرد و اگر تو زودتر خود را به درخت برسانی و بخوری بر (شوهرت) آدم مسلط می شوی حوا به درخت نزدیک شد فرشتگان خواستند او را دور کنند فاوحی اللّه تعالی الیها انما تدفعون... کسانی را فرشتگان دفع می کنند که عقل ندارند اما آنکه من باو عقل و قدرت و اختیار دادم بگذارید به اختیار عقل خودش باشد و....

ملاحظه فرمائید که همین روایت برای درس زندگی چه برنامه هائی را نشان نمی دهد از قبیل زود تحت تأثیر قرار گرفتن و زود باوری زنان و اغوای مردان از راه توسل بزنان و توجّه شیطان بنقطه ضعف و کانون تمایل زنان یعنی تسلط یافتن بر مردان و شوهران و...

لغات و اسماء

این قسمت مهمترین قسمت برنامه است ملائکه شاهد اجرای تمام قسمت های برنامه بودند و تنها جائی را که بطور آشکار اظهار غبطه و هوس کردند اینجا بود بقدری آموختن این اسماء مهم بود که پس از آن پروردگار بملائکه فرمود نگفتم من غیب و آشکار آسمانها و زمین را می دانم مثل آنکه بشر با دانستن آن اسماء است که در آینده حق خلافت را بجای آورده و بر غیب آسمانها و زمین آگاه خواهد شد. و در حقیقت هم چنین است وقتی می گوئیم چرخ چاپ دنیا را عوض کرد نه آنکه قبلا قلمی نبوده یا کتابی نوشته نشده بلکه اینک در بیان مطالب سرعتی بوجود آمده و حفظ آثار علم و کتابت نضجی یافه و در حقیقت دنیا را تکان داده است انسان های قبل از

تاریخ هم نه اینکه حرف نزنند ، لغاتی داشتند با هم حرف می زدند هر چند تمام لغات آنها از چند صد کلمه تجاوز نکند بشریت بکار خواهد رفت و از مبدء و معاد دلیل و برهان خواهد آورد. بعبارت دیگر انسان های ماقبل تاریخ با هم حرف می زدند بعنوان اینکه انسان حیوان ناطقی است ولی اینک بعنوان خلق الانسان علمه البیان (سوره الرحمن آیه 3) حرف می زنند.

بین نطق و بیان تفاوت از زمین تا آسمان است ممکن است دو انسان الکترونی درست کنند بیایند پشت تلویزیون با هم مناظره کنند و همه مردم هم شاهد و تماشاگر باشند و ما را بیاد مناظره کندی فقید و نیکسون اگر می گفتند ما چنین و چنان خواهیم کرد مثلا دادگستری را اصلاح خواهیم نمود بلافاصله در نظرشان میآید که آیا در دادگستری آنها رشوه رایج است یا خیر ؟ حق کشی می شود یا نه ؟ مرد و زن جوانیکه برای تظلم و دادخواهی بآنجا پناه می برند سالم بیرون میآیند یا ناموسشان بر باد میرود ؟ آخرین پناهگاه مردم آنها را پناه می دهد یا بلجن میکشد ؟ قضات تحت نفوذ اربابان و بزرگان شهرند یا آزاد مردند ؟ قضات و وکلای دادگستری چه کسانی هستند و شبها را چگونه صبح میکنند بقمار و مستی یا برسیدگی بکار مردم رنجدیده و پایمال شده ؟ آیا نتیجه و ختم پرونده آباء و اجداد به نوباوگان ابلاغ می شود ؟ و خلاصه هزار چیز دیگر در برابر آنها رژه میرود

و دندان نفرت و ستم یا آغوش پناه و ترحم بآنها نمایان می شود و مهمتر از همه آنکه کندی و نیکسون با زدن این حرف در خودشان نیز یک چیزی بوجود میآید اینها در حین مناظره می فهمیدند که آیا می توانند دادگستری را از وضع آشفته نجات دهند یا خیر و آیا آنچه زبانشان می گوید دلشان هم خبر دارد یعنی فی الحقیقه قصد اصلاح دراند یا بوعده و وعید خواهد گذشت و در ضمن بیاد این میافتند که چند مرتبه کارشان به دادگستری کشیده شده و وکلای دو سره بارکن چه بلائی بسرشان آورده اند ! و هزاران پیش بینی دیگر برای آینده و امیدواریها برای رفع نواقص گذشته. ولی در مناظره دو انسان الکترونی فقط حرف زده می شود همانگونه که بین بسیاری از حیوانات زده می شود (سخن انسان الکترونی نطق است و از کندی و نیکسون بیان).

با توجّه بقرآن می بینیم پروردگار نیز مقام برجسته آدم را بعلت این میداند که اسمائی باو تعلیم داده می شود.

راجع باسماء که کدامند و این لغات چه بوده جسته و گریخته به اخباری چند بر می خوریم که یکی از آنها در تفسیر عیاشی از حضرت صادق علیه السلام است که اسماء لغاتی بود که از کوهها و شکافها و دره ها و گیاهان زمین بود یعنی حضرت می خواست بسئوال کننده بفهماند که در آن روز لغات روزمره ای که بکار می آمد عبارت بود از آنچه در دامن طبیعت وجود داشت والا هنوز برج و باروئی و عدلیه و سنا و شورائی نساخته بودند که لغاتش را بانسان یاد بدهند بهر صورت اسماء چندی بآدم آموخته شد که بتواند خلافت را بسر رساند و

روزگاری بر نهان و آشکار آسمان و زمین آگاه شود و این مرتبت بود که ملائکه را بهوس و غبطه و شیطان را بحسادت داشت.

مگر نیست که اوّل باید اسم روی چیزی گذاشت و بعد درباره اش بحث کرد مگر آهن و اکسیژن و ... را نامگزاری نکردند و سپس رنگ علم یافت شاید قرآن نیز همین منظور را دارد که پس از جمله «علمه البیان» از علوم بویژه ریاضیات و حساب بیاناتی فرموده است. زیرا سخن مغز انسان را بزرگ می کند.

آری انسان اینک با یاد گرفتن لغات رهبری و سیادت را بدست گرفت بعلاوه میتواند با این کلمات مراتب ارادت و محبت یا عداوت و نفرت خود را به همنوعان خود برساند و دنیای خاموش و سرد را با زبان و لغات ، گویا و گرم سازد.

عورت

آدم و حوا از درخت خوردند و سیر شدند شکم که سیر شد پای عورت و روابط جنسی پیش کشیده می شود والا شکم گرسنه کسی را ببازی نمی گیرد ، یاد سعدی بخیر :

چنان قحط سالی شد اندر دمشق که یاران فراموش کردند عشق

شکم گرسنه و عاشقی دور از هم است شکم سیر و خیال آسوده باید در جوار دین یا وجدان بسر برد تا زن و فرزند مردم از دستش راحت باشند والا شکم سیر و خیال آسوده در جوار جمجمه کم مغز و فقدان وجدان ، بیچاره زن و فرزند مردم.

در قرآن است که عورتشان بر آنها ظاهر شد و آنها را

پوشاندند (1) اگر قرآن پافشاری نمی کرد که وقتی عورت آنها ظاهر شد با برگهای درختان آنها را پوشاندند امروز هزار توجیه و تفسیر برای عورت می شد ولی با چنین مقدمه ای معلوم می شود مقصود از عورت همین آلت مرد و زن و وابسته های آنهاست.

انسانهای ماقبل تاریخ هم چیزی داشتند ولی می شد تنها بآن گفت آلت زن و مرد ولی اینک باید برای آلت انسان واقعی و روحانی گفت عورت زن و مرد (عورت نه آلت) قرآن می فرماید این عورت چیزی بود که از آنها پنهان بود (2) نه این بود که نداشته اند و اینک پیدا کرده باشند اگر برای انسانهای قبل از تاریخ پوشاندن عورت مانند حیوانات دیگر مفهومی نداشته یا روابط جنسی بین آنها به دل خواه و هوس و سراسر سال بوده اینک باید عورتها پوشانده شود و روابط جنسی بنظم و ترتیب و تحت مقرراتی درآید.

اهمیت موضوع اینجاست که انسان واقعی لغاتی یاد گرفته شکمی سیر کرده اینک زندگیش باید با روابط جنسی از سردی و خمودی و حیوانی درآمده گرم و گیرا گردد ، یاد فروید بخیر مثل اینکه خدا هم زندگی را تا حدی دستخوش روابط جنسی می داند و ما در کتاب روان پزشکی از فروید و نظریه های اسلامی در این مورد بحث خواهیم کرد.

زبان و شکم و عورت سه چیزند که پایه و اساس زندگی

1- فبدت لهما سوآتهما و طفقا یخصفان علیها من ورق الجنه سوره اعراف آیه 21.
2- لیبدی لهما ما وری عنها سوره اعراف آیه 21.

را تشکیل می دهند و هر کدام بسهم خود قسمتی از زندگی را گرم و دلچسب میسازند و بوسیله همین سه چیز است که انسان می تواند خود را بسعادت یا شقاوت برساند ، نبی اکرم فرمود: هر کس نگه دارد خود را از شر زبان و شکم و عورت ، خود را از کلیه شرها نگهداشته است (1)

خلافت

والتر اسکارلند برک استاد دانشگاه مین سوتا گوید درک عظمت الهی از آنجا آغاز می شود که بشر بفهمد متصف بصفات خالق شده و خلیفه اللّه فی الارض است. آنچه این استاد می گوید مثل این است که اگر مرتبت پیامبری را برای درک عظمت الهی در یک ترازو قرار دهیم برای کفه برابر باید خلافت و خلاصه متصف بصفات الهی بودن را بگذاریم.

پروردگار خود نیز درباره خلیفه اش فرمود من می خواهم مثل یا مثل و همانند خودم را خلق کنم و کسی که متصف بصفات خدا بود نزدیک و همانند اوست و اگر در همان روز اوّل خلافت نتوانست کارهای خدائی کند اخلاف او خواهند توانست کارهای خدائی بنمایند.

ناگفته نماند خدا راه رسیدن به این درجه (کارهای خدائی کردن) را با یک اشاره نشان داده و آن را در انحصار علم درآورده است بدینمعنی که امکان به (خدا) رسیدن را تنها بوسیله (دانش) دانسته است بدلیل اینکه در سراسر زمانی که برنامه نفخ روح اجرا می گردد چهار اسم از اسامی پروردگار با آنکه صدها اسم دارد بیشتر جلوه گر است : ملائکه

1- من وقی شر ذبذبته و قبقبته و دبدبته فقدوقی الشر کله.

او را علیم و حکیم خواندند و خودش خود را تواب و رحیم (2-35) ملائکه ای که توقع داشتند انسان مفسده جو و خون ریز مانند بسیاری از حیوانات دیگر منقرض و از قلمرو آفرینش خارج شود اینک که پروردگار آنها را مطلع میسازد که آنها خلیفه نخواهند بود مثل اینکه بماندن انسان ها راضی شده و خدا را به علم و حکمتش می ستایند.

نکته اینجاست که چرا ملائکه خدا را با این همه اسامی با این دو اسم ستودند زیرا متوجّه شدند انسان خلیفه خدا بالاخره کارهای خدائی خواهد کرد و اگر این حیوان خونریز دست بدامن علم و حکمت زند بیشتر از هر چیز حق خلافت را بجای آورده و زودتر از هر چیز با علم خود بخدای علیم و حکیم نزدیک خواهد شد و ذکر این چهار اسم خدا در اوّل خلقت حضرت آدم باین مناسبت خواهد بود که همه سعادتها در اثر رسیدن بحقیقت این چهار اسم که در واقع دانش و آمرزش است فراهم می باشد.

پس از اینکه آدم از اشتباه خود پشیمان شد پروردگار نیز بین آن همه اسامی خود تواب و رحیم را برایش انتخاب کرد زیرا برای خلفای خود یعنی آنهائیکه بوسیله شیطان گناه را می شناسند و بوسیله توبه گناه را از خود دور می کنند و بدین وسیله بسرعت رو به خوبیها و تکامل می شتابند استحقاق بیشتری به توبه و مهربانی منظور باید داشت.

اگر چشم شما زاغ باشد مسلم است پدر یا مادر یا یکی از بستگان نزدیکتان چشمشان زاغ است. اگر موی خواننده بور است فورا متوجّه یکی از بستگان مو بور خود خواهد شد.

ممکن است فرزند خانه بیکی از والدین خود کاملا شبیه باشد یا اینکه قسمتی از اعضایش شبیه پدر و قسمت دیگر شبیه مادر و بقیه اجدادش باشد. چشم فرزندی به پدربزرگش و بینی او بمادرش و دهانش مانند مادر پدر بزرگش برود.

بچه یک سیاه آفریقائی لب کلفت و پوست سیاه دارد و فرزند یک اروپائی لب نازک و پوست سفید است.

انسان همیشه متوجّه این انتقال صفات و سجایا و شکل بوده و در جستجوی علت آن کوششها کرده است قدیمی ها می گفتند این انتقال به علت واگیر دار بودن است یعنی در اثر معاشرت و نزدیکی فامیل با هم از خاله یا دائی یا والدین فلان صفتی یا شکلی به نوزاد سرایت می کند و یکعده نیز دخالت یک قوه مرموز را عقیده داشتند.

دانشمندان که همیشه در برابر این موضوع مانند صدها موضوع دیگر آرام نداشتند به تفحص و تجسس پرداختند تا در درون سلول موجود زنده قسمت اعظم کتاب حل این معما را یافتند.

سلول بزرگترین سلولی که در دسترس ما بوده و با آن سر و کار داریم تخم مرغ است که از سه قسمت درست شده

پوسته اطراف و هسته (زرده) تقریبا در وسط و بقیه سیتوپلاسم (سفیده). سلولهای بسیار کوچکی نیز هستند که باید با ذره بین های بسیار قوی آنها را دید ، یعنی چندین هزار برابر آنها را بزرگ کرد تا بچشم دیده شوند. با وجود کوچکیشان بنای ساختمانی آنها مانند سلولهای بزرگ از هسته و سفیده و پوسته است.

سلول های مورد بحث نطفه های زن و مردند ، کرمک و تخمک (اسپرماتوزئید ، اوّل) اینها نیز سلول هائی هستند نسبتا متوسط که تخمک بعلت بزرگتر بودنش (قطر 200 مو) می توان آنرا با چشم دید ولی کرمکها را باید با چشم مسلح دید.

کرموزوم شناسائی و علم مربوط به ژنتیک و کرموزوم خیلی تازه بوده و سابقه بیش از شصت سال ندارد. دانشمندان پس از اینکه فهمیدند قسمتی از نطفه مرد با قسمتی از نطفه زن مخلوط شده و فرد جدیدی بوجود می آید که از لحاظ شکل و بسیاری از صفات و ملکات شبیه پدر یا مادر یا اجداد خود است برای پیدا کردن چیزی یا محلی که ناقل صفات و سجایاست روز و شب کوشیدند و قانون مندل آنها را بسزا مساعدت و راهنمائی کرد.

قانون مندل اگر یک موش سفید و یک موش خاکستری پدر و مادر باشند بچه های آنها همه خاکستری دو رگه یعنی مخلوطی از آندو خواهند بود ، اگر یک موش خاکستری دو رگه بوجود آمده با موش خاکستری دو رگه بوجود آمده دیگر پدر و مادر باشند بچه های آنها یک چهارمشان سفید و یک چهارمشان خاکستری و دو چهارم یعنی نصفشان خاکستری دو رگ خواهند شد یعنی در نسل دوم نصف بچه ها به پدر

بزرگ شبیه خواهند بود. مندل کشیشی مسیحی در جلو دیر خود این آزمایش را بر روی دو رنگ گل لاله عباسی انجام داده و دریچه بزرگی از علم وراثت را گشود.

فرض کنید یک بوته گل لاله عباسی سرخ و یک بوته سفید در باغی است اگر نطفه نر گل سرخ توسط باد یا حشرات بر ماده سرخ نشیند رنگ گلهای نسل همه سرخ و اگر از سفید به سفید نشیند همه سفید خواهد بود اما اگر گرده سفید بر سرخ یا گرده سرخ بر سفید افشانده شود گلهای صورتی یعنی مخلوطی از سرخ و سفید بوجود می آید حال اگر از گلهای صورتی گرده ای بر گلهای صورتی برسد یک چهارم نسل سفید و یک چهارم سرخ و نصف بقیه صورتی خواهد بود.

جای صفات و اشکال در سلول در میان هسته سلولها نوارهای باریکی که غلظت بیشتری از بقیه هسته سلول دارند بنام کرموزوم دیده شد در 1924 شامبرس با سوزنهای مخصوص توانست کرموزومها را از هسته سلول بیرون کشیده روی آنها مطالعه نماید.

عده کرموزومها همیشه جفت است و در سلول های ماده این جفت ها با هم مشابه اند (×و ×) ولی در نرها تنها یک کرموزوم آخری نامشابه میباشند (Y و×) در تمام پستانداران وضع چنین است ولی در پرندگان برعکس یعنی نرها کرموزوم های مشابه و ماده ها یک عدد نامشابه دارند.

امروز وزن کرموزومها ، حجم آنها ، تعدادشان در هر حیوان و هر موجود زنده بخوبی معین شده مثلاً در انسان تعدادش 46 در قورباغه 26 و در گل سرخ و نخود فرنگی 14 و در ذرت

20 و در یکنوع ماهی قریب 200 عدد است. هر کرموزوم از رشته های مارپیچی (کرمونما) درست شده روی این رشته ها نوارهای عرضی بنام کرمومر است که ذرات نوکلئوپروتیدی است و در هر نطفه مجموعه ای از این ذرات ژنها را درست می نمایند.

ژن ژنها عامل بروز و ناقل صفات موجود به نسلند گاه یک ژن یک صفت را منتقل می سازد و گاه چند ژن یک صفت را ، بزرگی ژنها به 20 تا 60 میلیونیم میلی متر می رسد یعنی اندکی از یک ملکول البومین کمتر.

برای انعقاد نطفه در انسان یک سلول نر (کرمک) با یک سلول ماده (تخمک) دخالت دارند وقتی این دو بهم می رسند دو سلول کاملند یعنی هر کدام دارای 23 زوج کرموزومند ولی وقتی بهم آمیختند نصف یکی با نصف دیگری سلول جدیدی و در نتیجه موجود تازه ای بوجود می آورند ، کرموزومهای سلول مرد و زن که در هر دو 23 عدد سلول نر با یکی از 23 عدد سلول ماده که اینک پس از تقسیم طولی بدست آمده با هم شده سلول جدیدی را بوجود می آورند بدیهی است سلول کامل جدید که خشت اوّل ساختمان موجود جدید است دارنده نصف تمام صفات و ملکات و اشکال پدر و مادر و اجداد پدری و نصف تمام صفات و شکلهای مادر و پیشینیان اوست.

سلول کامل تاره بوجود آمده برای تولید موجود جدید تقسیم شده و در هر تقسیم دو برابر می شود یعنی ابتدا دو ، بعد چهار ، بعد شانزده و در دوران بلوغ به 47/2 (دو بقوه چهل

و هفت) یا 14/10 (ده بقوه چهارده) می رسد و چون حجم متوسط هر کرموزوم 4-10 (ده بقوه منهای چهار) می رسد و در هر سلول انسانی 46 کرموزوم وجود دارد لذا جمع تمام کرموزومهای بدن بالغ بر پنجاه سانتی متر مکعب و وزن همه آنها 57 گرم است و چون حجم هر ژن 17-10 (ده بقوه منهای هفده) است می توان شماره ژنها را حساب کرد و چون حجم هر اتم 23-10 (ده بقوه منهای 23) می باشد لذا هر ژن از یک میلیون اتم درست شده و اتم های موجود در تمام کرموزومهای بدن نیز معلوم است.

قانون ارث در همه موجودات

باکتریها برای تولید مثل دوپاره می شوند. بعضی موجودات جوانه زده موجود جدیدی می سازند.

برخی از حیوانات آلت نر و ماده در خودشان است و خودشان با خودشان میآویزند تا نسل خود را محفوظ بدارند و لذا همیشه صفات و سجایا بطور مساوی نصف می شود. بدیهی است در این صورت قوانین ژنتیک درباره این دسته های ذکر شده صادق نیست.

ارث نوزاد تا چندی پیش دختر یا پسر شدن را مانند این می دانستند که کسی با سکه ای شیر و خط نماید یا شیر است یا خط بچه هم یا پسر می شود یا دختر.

وقتی کرموزومهای سلول نر از طول بدو قسمت شد یک قسمت آن دارنده 23 عدد کرموزوم × + ×22 کرموزوم است و یک قسمت آن دارنده 22 عدد کرموزوم مشابه و یکی نامشابه × + 22 Y یعنی کرموزومهای سلول نر در اوّل × + Y

× +44 است ولی کرموزومهای سلول ماده چون از طول تقسیم شود بدو قسمت مساوی و مشابه تقسیم می گردد و هر کدام × + × + ×22 یعنی 23 کرموزوم دارند یعنی کرموزومهای ماده در هر حال ×46 عدد است حال اگر نصف کرموزومهای زن که در هر حال ×23 است با نصف کرموزومهای مرد که دارنده Yاست بیامرزد موجود نر و در غیر این صورت یعنی اگر با نصفه ای که تمام آن × است مخلوط شود موجود ماده خواهد بود.

در اینجا متوجّه قضیه حضرت عیسی می شویم که از عجائب است چون ممکن است نطفه زن که در هر حال دارنده کرموزومهای مشابه × است بوسائلی غیر از نطفه مرد تحریک شده سبب ایجاد فرزندی شود ولی چون نطفه مرد که دارنده Yاست در کار نیست بوجود آمدن پسر در این حال از عجائب و اعجاز است ولی از طرفی باید گفت امروز تنها عامل تعیین کننده جنس نر را همراه کرموزوم Yندانسته بلکه عامل معین کننده را همراه کرموزوم نا شناخته دیگری می دانند. پارتئوژنز یا تولید نسل بدون دخالت نر یک موضوع علمی است که در 1900 میلادی توسط ژان لپ کشف شد .بهر صورت ارث نوزاد جدید نسبت به پدر و مادر اینگونه است که مطابق قانون مندل گفتیم و هر نوزاد بعدی نسبت به أوّلی و سومی نسبت بدومی و چهارمی نسبت به سومی تا آخر مطابق قانون و مقررات معینی ارث می برد و پیوستگی دارد بر عکس تکامل که حلقات مفقود داشته و ناپیوسته است.

لیسنسکو اظهار می دارد هر صفتی نماینده و مظهر یک عمل

و یک فیکسیون شیمیائی در بدن است یعنی هر صفتی در ژن محدود به نقطه ای نیست بلکه یک عمل شیمیائی مداوم موجب پایداری این صفت است مثلاً برای سرخ شدن رنگ سیب لازم است یک عمل شیمیائی در گیاه انجام گیرد و مواد خاصی را از محیط جذب کند.

اینکه فرزندان شبیه والدین خود یا اقوام نزدیک می شوند برای آنست که ماده اصلی ارگانیسم فرزندان از والدین آنها بدست آمده سلولهائیکه بهم پیوند می شوند تا نطفه بوجود آورند از خواص متابولیکی انباشته شده اند محیط رشد و تغذیه فرزندان غالبا شبیه محیط رشد و تغذیه اسلاف آنهاست.

طرفداران فرضیه جهش می گویند باید در انتظار نشست تا محیط بذل توجهی بفرماید که صفت تازه ای پیدا شود. این دانشمند که از طرفداران جدی مکتب میچورین می باشد اظهار می دارد انسان است که میتواند محیط را مجبور سازد لطفی بفرماید یعنی انسان میتواند بهتر از محیط اشکال جدید نباتات و حیوانات را بوجود آورد و طبق نظریه این مکتب موفقیتهای شایانی در جهت بوجود آوردن انواع اصلح نصیب آدمی گردیده است.

اما چنانچه خواهید دید عوامل مستعد محیط که تغییری در متابولیسم حیوان می دهند بنظر اسلام هر چند برای تغییر شکل دادن حیوان لازمند اما کافی نیستند بلکه دخالت اصلاب پدران و ارحام مادران گر چه مربوط به زمانهای دور دست باشد در تغییر شکل دادن مؤثرند.

جهش موضوع جالب جهشهائی است که گاه در یکی

از نسلها به صورت صفتی فوق العاده ظاهر می گردد بر حسب تقدیر (حساب احتمالات) چنانچه ناگهان در خانواده ای شریف و اصیل فرزندی پلید بوجود می آید یا در میان کسانی که از خانواده خود فرزند زیبائی ندیده و نشنیده ناگهان پیدا می شود امروز به جهش (موتاسیون) بیش از هر چیز توجّه داشته و دخالت نیروهائی موجود در فضا را در این امر قطعی می دانند.

ولی جهشی را که بیشتر در تکامل بکار می برند تغییرات تصادفی و ناگهانی است که بعلل نامعلوم و عوامل ناشناخته در بعضی افراد انواع پیدا می شود.

اسلام و وراثت

قبلاً اشاره شد که اسلام در هر موضوع رشته سخن بدست داده و به پی ریزی دانش مربوطه و عناوین آن اشاره کرده است و احادیث و اخبار بسیاری بدست داده است.

روزی قبل از گذراندن رساله دکترای خود باین جمله رسیدیم (اشهد انک کنت نورا فی الاصلاب الشامخه و الارحام المطهره) ناگهان متوجّه شدم در نهاد همین یک جمله که آن هم مربوط بیک زیارتنامه ای است چقدر موضوع علمی آن هم مربوط به علم ژنتیک نهفته است.

یکنفر مسلمان در برابر آرامگاه یکنفر دیگر (یکی از سربازان فداکار و بزرگوار اسلام) ایستاده عرض می کند: گواهی می دهم که تو (با سابقه شرافت فامیلی و فداکاری

های پر ارزش و شیوه مرضیه ای که در زندگی داشته ای) جز این نیست: نوری بودن که در پشت پدران و رحم مادران که همه دور از پلیدیها و پستیها بودند بعنوان ذخیره نگهداری میشدی.

از این کلمات معلوم می شود: 1 با آنکه مدت زیادی نیست علم این موضوع را دانسته ، اسلام بوجود آمدن انسان را هزار سال قبل مخلوطی از چیزی می دانسته که مربوط به دستگاه تناسلی مرد است با چیزی که مربوط به دستگاه تناسلی زن می باشد و قرآن آن چیز را نشان داده و انسان را نتیجه بهم آمیختن نطفه های زن و مرد می داند (1) 2 معجزه علمی نهفته در این کلمات است که موجود را تنها وارث صفات و ملکات پدر و مادر ندانسته و وارث اصلاب و ارحام پیشینیان خود می شناسد 3 پس از چند جمله باز همین سرباز فداکار را منشأ پیدایش انسانهای واقعی و پیشوایان حقیقی دانسته و آنها را نیز از اصلاب و ارحام پاک و پاکیزه بی بهره نمیداند (اشهد ان الائمه من ولدک کلمه التقوی...) و همان گونه که اشاره کردیم انتقال این صفات پیوستگی داشته و دارد.

در سوره 19 آیه 6 قرآن است که زکریای پیغمبر عرض می نماید پروردگارا فرزندی بمن عطا فرما که از من و آل یعقوب ارث ببرد و او را شایسته گردان (0000 و اجعله رب رضیا). حضرت زکریا میداند رضی و پسندیده بودن فرزندش طبق سنت و قانونی خواهد بود یعنی باید چیزهائی از پاکیزگان باو برسد تا میراث بر آل یعقوب و خاندان نبوت باشد و بهمین

1- انا خلقنا الانسان من نطفه امشاج سوره دهر آیه 2.

لحاظ است که بخدا عرض نمیکند پروردگارا فرزندی که بمن میدهی صفات خوبی باو عطا کن بلکه رعایت مقررات و سنت نموده او را وارث صفات و ملکات نیکان و پاکان میخواهد. آری در اسلام برای ازدواج فوق العاده بشرافت موروثی توجّه و توصیه شده هزاران حدیث و خبر است که آدمی نه تنها در امر ازدواج بلکه اگر در طلب حوائج است بکسی رجوع کند که ریشه خانوادگیش به اصالت و شرافت منتهی می شود. حضرت علی فرماید اذا کرم اصل الرجل کرم مغیبه و محضره کسی که دارای اصالت خانوادگی است در هر حال چه پنهان و چه آشکار بزرگوار است. و در سوره مریم است درباره وی (حضرت مریم) که پدر و مادر صالح و بزرگواری داشت چون مردم آبستنش دیدند تعجّب کردند گفتند «یا اخت هارون ما کان ابوک امرء سوء و ما کانت امک بغیا (ای مریم نه پدرت مرد بدی بود نه مادرت زن بدی) گویا خواستند تذکرش دهند چرا از خوبیهای پدر و مادرش ارث نبرده است.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرماید (انظر فی ای شی ء تضع ولدک فان العرق دساس) بنگر نطفه خود را در چه محلی قرار می دهی متوجّه باش که صفات و سجایای اجدادی بفرزندان میرسد. کلمه عرق در اخبار و احادیث مربوطه زیاد آمده و چون آنرا با ژن و اعمال آن مقایسه نمائیم می بینیم درست با آن تطبیق می شود (اینک آیات و اخبار قبل و بعد را مقایسه نمائید) در سوره 27 آیه 15 است (1) که پروردگار

1- و لقد آتینا داود و سلیمان علما و... و ورث سلیمان داود سوره نمل آیه 15.

فرماید ما بداود علم دادیم و سلیمان وارث داود است ، و این موضوع تازه ای است که اسلام بیان میدارد و در دانش بیولژی مورد توجّه و آزمایش است.

قرآن میفرماید داود را علم دادیم که علم خود یک صفت اکتسابی است و بعد آنرا بارث بسلیمان میرساند یعنی اگر پدر و مادر تحصیل کرده ای وصلت کردند بمصداق (ولد العالم نصف العالم) فرزندانشان نیز خودبخود استعداد بیشتری در تحصیل علوم خواهند داشت.

و در سوره 71 آیه 29 است (1) که نوح پیغمبر به پروردگار عرض مینماید پروردگارا اگر این مردمان حق ناشناس کافر زنده بمانند فرزندانی که خواهد آورد کافر و فاجر خواهند بود. و حضرت علی علیه السلام فرماید (حسن الاخلاق برهان الاعراق) ملکات پسندیده و اخلاق خوب دلیل بر عرقهای (ژنهای) پسندیده و ارثهای نیکوست. و از حضرت صادق است که (ایاکم و تزوج الحمقاء فان صحبتها بلاء و ولدها ضیاع) از ازدواج با احمقان بپرهیزید که هم نشینی آنها بلا و فرزندشان بدبخت و ابله است.

بهر صورت اسلام فرزندان را وارث صفات و ملکات و اشکال و صور پدر و مادر و پیشینیان دانسته و اثر صفات اکتسابی پدران و مادران را نیز در فرزندان نادیده نمیگیرد بویژه که برای نه ماه آبستنی مادر اهمیت فوق العاده قائل بوده میفرماید (السعید سعید فی بطن امه و الشقی شقی فی بطن امه).

1- ولا یلدوا الا فاجرا کفارا سوره نوح آیه 29.

شگفتا که اخیرا مجله اوور تحت عنوان یک تحقیق و کشف بزرگ علمی پیرامون عواملی که انسان را بجنایت سوق می دهد نوشت «در سلولهای مرد ممکن است یک کرموزوم ایگرگ اضافی باشد که عامل جنایتهای بشری است» یعنی شقاوت و سعادت همانگونه که 14 قرن قبل اسلام نظر داده است در شکم مادر میباشد ولی ناگفته نماند همان مجله می افزاید که: «در محیط سالم تیپ ایکس ایگرگ ایگرگ Y Y × بمیزان یک در هزار و در محیط بدکار و ناسالم به نسبت پنجاه در صد است».

در اینجا بیک موضوع خارج از برنامه اشاره کنیم: برعکس آنچه شایع است که اسلام ولد الزنا را شقی دانسته و او را مطرود میشمارد اسلام فرزندان بیگناه نامشروع را که در اثر لغزش و غفلت پدر و مادر بوجود آمده اند مثل فرزندان قانونی و شرعی خود باسلام و خداپرستی دعوت نموده و برای آنها در اجتماع مسلمین منزلتی قائل است و میفرماید زنازاده اگر عمل خیر کند خیر می بیند و اگر شری از او سر زند بجزای بد خواهد رسید (1).

اسلام و قانون مندل

ملاحظه فرمودید که میراث این قانون به چهار قسمت میشد یکقسمت بپدر یکقسمت بمادر و دو قسمت باقی به مخلوطی از اقوام پدر و اقوام مادر یعنی عمه و عمو و خاله و خالوها میرسد یعنی ماحصل میراث نزدیک یک گل سرخ و یک گل سفید یک گل سرخ است و یک گل سفید و دو عدد صورتی یعنی مخلوطی

1- ان ولد الزنا یستعمل ان عمل خیرا جزی و به وان عمل شرا جزی به (حضرت صادق).

از سفید و سرخ. حضرت صادق فرماید (1) خداوند برای رحم چهار ظرفیت قرار داد اوّل برای پدر دومی برای مادر و سومی برای عمو و عمه ها و چهارمی برای خاله و دائیها. این بود نظر اسلام در ارث نوع بی تفاوت.

باز از حضرت صادق علیه السلام است (2) چون بخواهد کسی را بیافریند جمع میفرماید هر صورتی که میان او و میان آدم بوده و میآفریند او را بر صورت یکی از آنها پس باید نگوید یکی از شماها فرزند بمن و پدران من مانند نیست و باز حضرت فرماید مردی از انصار با همسرش شرفیاب حضور رسول خدا شده عرض کرد این زن من دختر عمویم است برای من فرزندی آورده که کاملاً سیاه پوست است و مانندش در فامیلم سراغ ندارم ، زن قسم یاد کرد که پا از جاده عفاف بیرون ننهاده حضرت بفکر فرو رفته ، سپس سر را بلند کرده فرمود بین هر انسان تا آدم نود و نه عرق وجود دارد که همه در ساختمان فرزند فعالیت میکنند وقتی نطفه در بدن قرار گیرد (3) عرقها بجنبش افتاده از خدا می خواهند که فرزند بآنها شبیه شود ، و این بچه مربوط بیکی از عرقهای دور دست از تو و اجداد تست.

1- ان اللّه عزوجل خلق للرحم اربعه اوعیه فما کان فی الاول فللام و ما کان فی الثالث فللعمومه و ما کان فی الرابع فللخوله السماء و العالم.
2- ان اللّه تبارک و تعالی اذا اراد ان یخلق خلقا جمع کل سوره بینهو بینابیه آدم ثم خلقه علی صوره احدهم و لا تقولن احد الا یشبهنی و لا یشبه شیئا من آبائی. السماء و العالم
3- فاذا وقعت النطفه...

موتاسیون و اسلام

در اسلام جسته و گریخته به جهش هائیکه (در بین افراد) می شود اشاره شده که از لحاظ شمارش زیاد است و مثالابه پاره ای از آنها اشاره شود: 1 هر چند سال یا صد سال در بین علماء اسلامی یکی از همه بالاتر پیدا می شود. 2 پسر نوح وقتی به سخنان پدرش وقعی ننهاد و گفت بقله کوه پناه می برم تا از شر طوفان نجات یابم ، وقتی بقله رفت و آب باو نزدیک شد ، نوح که در کشتی شاهد غرق شدن پسرش بود ، دست بدعا برداشت : ای پروردگار پسرم را نجات ده ، در جواب فرمود انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح (1) او از خاندان تو نیست بعلت عمل ناپسندش. نمیفرماید او فرزند تو نیست بلکه میفرماید از اهل تو نیست مثل اینکه یک جهشی در جهت خلاف اهلیت خاندان حضرت بوجود آمده است 3 بعلاوه چرا نگوئیم که تخرج الحی من المیت و تخرج المیت من الحی (2).

یک موتاسیون و جهشی است که فاحش ترین وضعیت را در قالب معکوس نمودن تمام سجایا و صفات و ملکات تذکر داده می فرماید از زنده مرده از مرده زنده (از صالح ، پلید و از پلید صالح) بوجود می آید.

4 با یک نظر به تاریخ ارسال و اعزام انبیاء نیز می توان برای این جهش ها در اسلام نظم و ترتیبی را دید که هنوز علم بیولژی بآن اشاره نکرده است.

1- سوره هود آیه 48.
2- سوره آل عمران آیه 26.

5 از کجا که انباشته شدن بار گناهان یا جمع ایمان و عمل صالح برای بوجود آوردن یک پدیده موتاسیونی ذیمدخل نباشد ؟.

مندل کشف کرده است که ذره وراثت (ژن) نسل به نسل انتقال می یابد و خصیصه اساسی آن ثبات است که دستگاه آفرینش آنرا تضمین می کند و لذا نوزاد از همان نوع پدر و مادر خواهد بود و بر عکس این عقیده داروین میگفت انواع موجودات ثبات ندارند بلکه ضمن سیر تکاملی تغییر می یابند ! این دو نظریه بظاهر مخالف در 1927 توسط مولر استاد دانشگاه ایندیانا سازش داده شد و بهمین سبب جایزه نوبل را 1946 دریافت نمود مشارالیه ثابت کرد تغییرات خودبخودی (ناشی از تشعشعات اتفاقی موجود در محیط) یکی از عوامل مهم اصل تکامل است یعنی بر اثر تجمع تغییرات سودمند بوسیله نظریه بقای انسب نیروی تطبیق بیشتر می شود و تکامل پیش می رود (در موارد استثنائی ژن تحول یافته و در بقیه موارد دستخوش تغییر نگردیده و ثابت است) اما آنچه اهمیت داشت پاسخ باین سئوال بود که اگر ژن دستخوش تغییر می گردد چگونه با تغییر دهنده و یا سازنده خود ارتباط حاصل می کند که آن هم با آزمایش های جالب مندل (Beadle) و تاتوم (Tatum) استادان مؤسسه تکنولوژی کالیفرنیا بر اساس نقش آنزیم ها (مواد آلی قابل حل) که مسلم می گردد تغییری که بر اثر تشعشع صورت گیرد منجر به پیدایش نژاد تازه ای میگردد که فاقد یک آنزیم است بسیاری از قسمت ها را حل و فصل و بنام فرضیه (یک ژن آنزیم) مشهور گردید.

اینجاست که این سئوال را مطرح و می پرسیم آیا سئوال ما درست است و آیا جواب نیز همین نیست که تجمع تغییرات سودمند یا بار گناهان مگر نمی توانند بصورت تشعشعات اتفاقی موجود در محیط یکی از عوامل مهم اصل تکامل بر اساس موتاسیون بشمار روند ؟

6 و باز اشاره شود که مردی از انصار به نبی اکرم از زنش شکایت کرد فرزندی برایش آورده که مانندش را در فامیل سراغ نداشته و حضرت باو فهماند که این تغییر (جهش) طبیعی بوده و زنش پا از جاده عفاف بیرون ننهاده است (1).

برای اینکه به بیند چه عاملی سبب تغییرات ناگهانی و جهش می شود آمدند محیط را ، وراثت را و... را از عوامل شمردند ولی معلوم شد اینطور نیست زیرا در بین یکعده که محیط و غذایشان یکسان و افراد یک نسل بودند باز هم جهش مشاهده گردید لذا به نظر اینجانب شاید جهش همانا ظاهر شدن صفات مربوط به یک ژن اجدادی دور دست می باشد و اگر بخواهیم جهش را برای پیدا شدن عضو تازه ای توجیه کنیم مثلاً بگوئیم ناگهان بال و پر سلولهای ژرمن و سوما و اصل مسلم علم ژنتیک را بکنیم. در این باره انسان را فکر کنیم برای یک فرد 15 میلیون حالت با توجّه به نصف شدن کرموزومها بوجود می آید که طبق محاسبه برای هر زن و مردی که بچه ای دارند 225 تریلیون (225000 میلیارد) حالت برای بچه آنها امکان بوجود آمدن دارد که فقط یکعدد آنها کاملاً شبیه پدر و یکعدد کاملا شبیه مادر است و لذاست که

1- گفتار فلسفی جلد دوم.

هیچگاه در کره زمین تصور نمیشود کرد اتفاق بیفتد که دو نفر کاملا مشابه پیدا شوند ولی شاید ممکن باشد از بهم آمیختن صفات نصف ژن امروز و با نصف اجدادی یک موتاسیون بوجود آورد.

زندگی در کرات دیگر

چون در کتب کلاسیک بیولژی حیوانی از موجودات زنده در کرات دیگر نیز بحثی هست ما هم به مختصر اشاره ای اکتفا کرده میگذریم.

هزاران تلسکوپ مانند لوله های توپ بطرف آسمانها قراوّل رفته و صدها فرستنده و گیرنده و ده ها آزمایشگاه متوجّه گوشه های فضایند و همه در تلاش که بدانند آیا در یکی از نقاط دیگر گیتی میتوان بوجود حیات وقوف یافت یا خیر و اینک که سال 1344 هجری شمسی زمان ما را در بر میگیرد با آن همه کوشش و تلاش نتوانسته اند جواب قطعی در این باره بدهند و آنچه امروز گفته و یا نوشته اند از حدود حد و حصر و فرضیه و نظریه خارج نگردیده است حتی اگر دانش بتواند بشرائط مساعد در یکی از کرات آسمانی وقوف یابد که در آن جا امکان ایجاد حیات هست بلافاصله تمام مجلات علمی و غیر علمی آنرا گزارش داده و بصورت یک تحقیق بزرگ علمی آنرا جلوه داده و بیانیه هائی صادر مینمایند.

بعنوان مثال میتوان اعلام این شرائط را در کره زهره که تازه منتشر شده است بیان داشت.

نتایج بدست آمده توسط دانشمندان و اعلام آن اولین

دفعه وسیله دانشمندان روسی و امکان وجود حیات در کره زهره بدین قرار است : حرارت قشر فوقانی این سیاره به 300 درجه سانتی گراد میرسد و سطح آن حرارتی معادل 80 درجه دارد و چون بنابر نظر دانشمندان در حرارت بین 170 درجه و بالای صفر و 273 درجه زیر صفر حتی در فشار 8000 اتمسفر امکان وجود حیات میباشد بنظر میرسد وجود حیات را بتوان در کره زهره اعلام داشت.

فرض کنیم در مدت زمانی کمتر از پنجاه سال توفیق حاصل گردد و بوجود یکی از مراحل حیات در یکی از کرات اطلاع حاصل شود باز هم بطور قطع و یقین تلاش دانشمندان برای پی بردن بوجود مراحل مختلفه دیگر حیات قطع نشده و شبانه روزی خواهد بود یعنی دانشمندان آسوده ننشسته و مایلند بدانند آیا مرحله اوّل حیات که شمائی از آن وجود گیاهان پست أوّلیه مانند گلسنگ میباشد در گوشهای از فضا وجود دارد یا خیر ؟ آیا در نقطه ای جنبندگان هستند یا نه ؟ آیا در یکی از کرات ذی شعور عاقلی مانند انسان یافت میگرددابدا ؟ اگر تا این مرحله نیز پیش رفتند میخواهند بدانند این موجود عاقل در چه مرحله ای از تمدن است و آیا میتوان با آنها ارتباط و آن هم در درجه اوّل ارتباط اقتصادی برقرار کرد یا بهیچوجه ؟ دانش بیولژی امروزی را که هنوز نتوانسته از حد و حصر فرضیه ها خارج شده و قدرت اعلام وجود قطعیت حیات را با آن همه سفینه های فضائی ندارد با دانش بیولژی چهارده قرن قبل قرآن بیائید مقایسه نمائیم.

در آن زمان شاید نه تنها نشانی از دانش بیولژی نبود

و اگر نامی از آنها نیز برده میشد در بعضی از مدارس فلاسفه بایماء و اشاره اکتفا و فراموش میگردید بلکه در آنزمان هنوز هیئت بطلمیوس حاکم مطلق بوده و بسیاری هم کرات آسمانی را میخهائی می دانستند که برای جلوگیری از ریزش سقف زمین آسمان آبی رنگ بشمار میآوردند. و با سوادان قوم نیز طرفداران بطلمیوس بوده سمائیاترا مانند طبقه انباشته پیاز بر رویهم می پنداشتند و فکر وجود موجود دیگر در آسمانها در انحصار ایمان بکتاب های آسمانی و مکان فرشتگان در طبقات مختلف عرش میبود و کسی را جرأت اظهار اینکه زندگانی دیگری امکان دارد در جوار فرشتگان وجود داشت نبود اما اسلام عزیز در آن زمان و مکان جهل حتی درباره مراحل مختلفه حیات در آسمانها بحث هائی دارد که ما فقط بذکر چند آیه قرآن که پیرامون امکان بلکه قطعیت وجود حیات بلکه مراحل مختلفه آن در گوشه های بیکران آسمانهاست اکتفا می نمائیم.

وجود مرحله اوّل حیات در آسمانها

اگر دانش بیولژی وجود این مرحله حیاترا در آسمانها قطعی نمیداند و مدتهاست گیاه شناسان با توجّه به نوار جذب طیف کلروفیل بوجود یا عدم گیاهان در آسمانها (بویژه کره مریخ) بحثها کرده اند قرآن با ذکر کلمه خباء وجود گیاهان پست أوّلیه را در آسمانها مسلم اعلام میدارد (1) پروردگار میروباند (بلکه چون رویش

1- الا یسجدواللّه الذی یخرج الخباء فی السموات سوره نمل آیه 25.

این نوع گیاه کامل نیست میفرماید پروردگار خارج میسازد) در آسمانها خباء (گیاهان پست أوّلیه) را. و جای دیگر به شکل و رنگ قسمت هائی از زمین که در آنجا سبزیها (مرعی) وجود داشته و سخت و خشک (غثاء) و سبز متمایل بسیاهی (احوی) یعنی حد فاصل بین جماد و نبات بوده اشاره فرموده است (سوره اعلی).

مرحله بعدی وجود جنبندگان در اینجا نیز هنوز از دانش بیولژی صدای گیرائی در نیامده است که قرآن چهارده قرن قبل میفرماید : 1 از نشانیهای قدرت خدا خلقت آسمانها و زمین و جنبندگانی است که در آنها (آسمان و زمین) پراکنده گردانید (1).

2 تمام آنهائیکه در آسمانها و زمین اند از خدای خود مسئلت دارند (2).

3 روزی که اولتراسند یا صدای صور اسرافیل یا صدای مافوق صوت دمیده شود هر کس در آسمانها و زمین است میترسد (3). و آیات 15 سوره رعد 44 سوره اسرا 93 سوره مریم 9 سوره انبیاء همه اشاره بوجود حیات در آسمانها مینمایند و روایات زیادی نیز در این زمینه داریم حتی در زیارت

1- و من آیاته خلق السموات و الارض و مابث فیهما من دابه سوره شوری آیه 28.
2- یسئله من فی السموات و الارض سوره الرحمن آیه 28.
3- و یوم ینفح فی الصور ففزع من فی السموات و من فی الارض سوره نمل آیه 89.

عاشوراست که اشاره باهالی آسمانها نموده میگوئیم ای حسین مصیبت تو در میان مسلمانها و اهل آسمانها و زمین بسی بزرگ بود «و عظمت المصیبت بک علینا و علی جمیع اهل السموات و الارض».

وجود موجود عاقل و متمدن در آسمانها

این مسئله امروز با مداقه کافی و علاقه وافی مورد بررسی دانشمندان بوده بدین معنی که روز و شب در تلاشند و مجلات و روزنامه ها نیز مترصد که این مسئله مورد علاقه مردم را اعلام دارند ولی هنوز توفیق اعلام قطعیت آن حاصل نگردیده و هر چه هست در انحصار قرائنی میباشد که بآنها اجازه داده است بگویند دیگر جای هیچگونه شبهه ای دال بر وجود موجوداتی ذی شعور در آسمانها باقی نیست که ما بذکر پاره ای از آن قرائن می پردازیم.

اگر سفینه فضائی با شتابی برابر شتاب ثقل (شتاب افزایش سرعت در یک ثانیه) یعنی 8/9 متر در ثانیه بر سرعت خود بیفزاید فقط در مدت 9/41 سال (مقیاس زمان داخل سفینه) بشر تمام فضای کیهانی را می پیماید کیهانی که شعاع آن 3 میلیارد سال نوری یعنی به شعاع 365 × 24 × 3600 × 300000 × 000/000/000/3 یا تقریبا 2210 × 3 کیلو متر میباشد (1) و میتواند اطلاعات شایسته ای درباره حیات بدست آورد.

1- پس معراج رفتن حضرت نبی اکرم چه اشکالی خواهد داشت.

امروز حدس زده می شود از میان ده میلیارد منظومه شمسی موجود کائنات تعداد زیادی از آنها وضعی مشابه وضع منظومه شمسی ما داشته و باحتمال قوی کره ای مانند زمین که موجود متمدن در آن باشد وجود دارد. اینک قرائن موجوده :

الف در بعضی از نواحی اشیاء شیشه ای بنام تیک تیت وجود دارد که ایزوتوپ رادیواکتیو آلمونیوم و بریلیوم در آنها وجود دارد این شیشه ها بدلائلی میتوان گفت از آسمانها آمده اند.

ب در بعضی از کتابهای آسمانی عهد قدیم از جمله در سفر تکوین تورات اشاره به موجوداتی شده شده که بشکل آدمی نبوده و بزمین آمده و اشخاصی را با خود بآسمانها برده اند.

ج شخصی در یکی از جاده های آمریکا با اتومبیل تصادف کرده بقتل رسید پزشک قانونی با کمال تعجّب مشاهده کرد که خون مقتول بهیچوجه با گروههای خون انسانی مشابه و خوانا نیست و بالاخره رأی دانشمندانی که او را از ساکنین کرات دیگر آسمانی میدانستند مقبولیت بیشتری یافت.

د 1908 میلادی در تونگوسکای سیبری صدای مهیبی از ناحیه دوری بگوش رسیده و در تعقیب آن حرارت فوق العاده ای ایجاد گردید که تا نواحی اطراف نیز سرایت نمود. بالاخره چند سال قبل هیئتی مأمور بررسی موضوع شده اعلام داشتند که حفره ایجاد شده در آن ناحیه چیزی نمیتواند باشد جز محل یک آزمایش اتمی و وجود مواد رادیو اکتیو در آن ناحیه که هر چه بطرف آن حفره نزدیک می شدند بیشتر و شدیدتر بود این مسئله را تأیید می نمود. سرانجام در آن زمان که

هنوز از اتم شکافی اثری و خبری نبود تنها این سخن که آزمایش اتمی توسط ساکنین کرات دیگر صورت گرفته و مورد پذیرش قرار گرفت.

ه وجود تخته سنگهای بلوری شکل که تنها میتوان آنها را به ایزوتوپهای شکافته شدن اتم نسبت داد که آن هم بدست ساکنین کرات دیگر انجام گرفته است.

و اطلاع دانشمندان بر وجود مواد رادیو اکتیو در ناحیه بین لبنان و سوریه و اینکه مشاهده شد هر چه بطرف شهرهای خراب شده عموره و سدوم (شهرهای قوم لوط) نزدیک میشوند وجود آن مواد بیشتر و شدیدتر می شود و دیدن سنگی در سکوی بعلبک بوزن دو میلیون تن که امکان تهیه آن بدست بشر در آن زمان نبود بعضی از دانشمندان بویژه اگوست دانشمند روسی را بر آن داشت ادعا نماید خرابی شهرهای قوم لوط در اثر بمباران اتمی محقق و مسلم است و سکوی مرتب و منظم دو میلیون تنی نیز سکوی پرتابی افرادی میباشد که از کرات دیگر بمنظور بمباران اتمی به زمین آمده اند قرآن نیز در سوره های هود و عنکبوت میفرماید دو نفر یا بیشتر بر حضرت لوط وارد شدند (شاید با موشک خود بر سکوی بعلبک نشسته و راه خانه لوط را در پیش گرفتند) حضرت آنگونه در برابر آنها اندوهگین شد و وحشت کرد که گفتند نترس و غمگین مباش (1) (احتمال دارد ترس حضرت از آنها این باشد که در ساختمان بدن آنها چیزهائی دیده است که بهیچوجه با بشر شباهت نداشته) بالاخره شهر را به امر خدا زیر و رو ساختند و رفتند

1- لا تخف و لاتحزن سوره عنکبوت آیه 32.

(خوب دقت فرمائید اجازه شروع خراب کردن شهرها با خدا بوده یعنی یک امری در قلمرو خلقت تکوینی انجام پذیرفته مثلاً مانند اتم شکافی یا مشابه آن) خراب شدن شهرها بدین سبب بود که مردم به انحراف جنسی و کارهای خلاف انسانی مبتلا شده بودند بویژه بدتر همه آنکه وقتی پیامبر یا نیکانی از قوم آنها را از کار بد نهی می نمودند جوابی میدادند که متأسفانه امروز در بین اغلب ما مسلمانها رایج است و یقینا ما نیز بهمان مرحله استحقاق عذاب رسیده ایم که قوم لوط رسیده بودند یعنی مستحق اشعه های مرگبار اتمی جواب قوم لوط به نیکان چنین بود ، بیکدیگر می نگریستند و با چشمک و اشاره و مسخره می گفتند انهم اناس یتطهرون (1) این ... مقدسها را باش اینها خر مقدسند ولشان کن ! طول ندهم با قرائنی که در دست است و اینکه اخیرا توانسته اند با طول بر 219 سانتی متر علائمی از کرات بسیار دور بدست آورند حدس زده می شود که در کرات دیگر نیز موجودات ذی شعور عاقلی باشند ولی اسلام ببالاتر از اینها دست رده و بوسیله ولی خدا علی علیه السلام به شهرهائی که در کرات آسمانی است و ساکنین آن متمدن و پیش رفته اند با ذکر ان هذه النجوم مدن کمدنکم اشاره کرده است.

اواخر سپتامبر 1965 اعلام کردند که دانشمندان جهان طبق محاسباتی دقیق در عالم به چند میلیون ستاره مسکونی و در کهکشان ما به 600 ستاره مسکونی وقوف حاصل کردند بویژه متذکر گردیدند که پرفسور هانس فرودن برای رابطه رادیوئی

با کرات مسکونی زبانی اختراع کرده است بنام لینکوس که حروف آن عبارتند از علائم ریاضی و علمی. و سال بعد دیلی اکسپرس نظریه دانشمند معروف آلن هینک را چنین منتشر ساخت : احمقانه است اگر تصور کنیم که ما تنها موجودات باهوش این جهان هستیم .

در 15 ژوئن 1952 در ایالت شیاپای مکزیک داخل یک هرم سنگ قبری بطول 3 متر و 80 سانتی متر و عرض 2 متر و 20 سانتی متر و در حدود پنج تن و نیم وزن پیدا شد که بعقیده اغلب کارشناسان تصاویر روی این سنگ یک سفینه فضائی است که انسانی آنرا راهنمائی میکند و مربوط به ده هزار سال قبل میباشد بعلاوه چند سال قبل آقای الکسی کازبانت سف فیزیکدان معروف شوروی پس از بررسی دقیق تعداد زیادی تصاویر قدیمی در سراسر جهان گفت مردمان ماقبل تاریخ فضانوردان را روی دیوار غارهای خود نقش کرده اند و ممکن است ساکنین کرات دیگر هزاران سال قبل از زمین ما دیدن کرده باشند . مهمتر از همه تشکیل کنفرانسی بوسیله 300 نفر از دانشمندان در دیسنی لند واقع در کالیفرنیاست که برای تحقیق درباره زندگی در کرات دیگر تشکیل گردید و در آن فرضیه ای مطرح گردید که هر ده میلیون سیاره یکی قابل سکونت بوده و ممکن است زندگی در کرات دیگر وجود داشته باشد و جالب تر آنکه چندی قبل (فوریه 1967) آرای آنات زیست شناس فضائی مکزیک ادعا کرد که نامه ای از شخصی دریافت داشته که در آن

نوشته است ساکن یکی از کرات آسمانی مشابه زمین می باشد که شانزده میلیون سال نوری با زمین فاصله دارد و این ادعا در روزنامه ای در مکزیکو چاپ شده است.

ناگفته نماند در قرآن به سفینه هائی فضائی نیز اشاره شده که انشاء اللّه بزودی پس از انتشار جلد دوم آنرا خواهید خواند.

ص: 232

اسلام و جنین شناسی

قسمت چهارم: جنین شناسی

اشاره

مسلمانها برای نماز اهمیت خاصی قائلند می گویند عمد دین است مردم را زا بدکرداریها و زشتیها باز میدارد و هزاران آیه و خبر دیگر که همه دال بر اهمیت نماز است از جمله می گویند چون دستور صریح پروردگار است که نماز بپای دارید (1) لاجرم لازم الاجراست صبح و ظهر و عصر و مغرب و عشاء پنج وقت برای اطاعت از امر مطاع پروردگار به تنهائی دسته جمعی در منزل در بیابان هر کجا باشند در هر حال حتی اگر در دریا افتاده میدانند لحظه ای بعد زنده نیستند اگر باشاره ای هم هست نماز فراموش نمیشود اما چه شده و می شود وقتی پروردگار میفرماید در زمین سیر کنید (بگردش علمی بپردازید) تا بچگونگی شروع خلقت پی ببرید (2) چندان عکس العمل مهمی در بین مسلمانها که درباره دستور نماز تا آن پایه مطیع بودند مشاهده نمیشود

1- اقم الصلوه سوره بنی اسرائیل آیه 80
2- سیروا فی الارض فانظروا کیف بدء الخلق شوره عنکبوت آیه 19.

یا اگر دستور قرآن است که انسان باید بداند از چه (چگونه آفریده شده به این علم که امروز بنام جنین شناسی تدریس می شود و او نشان میدهد انسان چه و چگونه خلق شده وقعی و ارزشی داده نشده و از میان مسلمین دانشمندی بنام جنین شناس مشاهده نمی شود.

شاید هزاران تن مرکب برای اثبات وجود صانع تا بحال مصرف شده و بر اوراق کتب منتشر گردیده باشد اما آنچه پروردگار خودش برای اثبات وجود ذات مقدس خود آورده در خورشان است و بقیه دلائل در خور زمان و فراخور مغز نویسنده و متناسب حال آورده اند آیاتی که پروردگار در این زمینه آورده و برای اثبات وجود خود ذکر کرده بسیار بوده و این بسیار را باز در یک جمله کوتاه فشرده بدین صورت تذکر داده است که : سر و صدای شما دلیل بر وجود شماست پس آیا سر و صدای دستگاه آفرینش دلیل بر وجود پروردگار نیست (1)

(خفتگان را خبر ار نیست که بیداری هست نه بخود میرود این قافله سالاری هست)(2)

اما آیتی که قبلاً اشاره شد پروردگار دلیل آورده و همه را فشرده در جمله کوتاهی ذکر کرده باز بطور منظم و مرتبی تقسیم شده آنچنانکه ؛

گاه آن آیه را بعنوان اینکه نشانی از وجود اوست و

1- فورب السماء و الارض انه لحق کما انکم تنطقون سوره الذریات آیه 23.
2- شعر از مدرس بزرگ یزدی جد مادری نویسنده همین کتاب.

مردم عادی و عامی نیز باشد متوجّه آن باشند (1)

گاه آن آیه را بعنوان اینکه نشانی از وجود اوست و متفکرین قوم باید درباره اش بیاندیشند (2)

گاه آیه را بعنوان اینکه نشانی او وجود اوست و شایسته است که دانشمندان در زوایای آزمایشگاهها یا دین باوران در گوشه های محراب آنرا بیابند (3)(4)

و گاه آن . . . . . ذکر کرده است اما گاهی نیز دلیلی آورده و خود از آن بحثی هم نموده بدین معنی که سر رشته را بدست داده و سپس توصیه فرموده که مردم در تحصیل و تحقیق قصور نورزند تا وجود پروردگارشان از این راه بر آنها ثابت گردد در سوره 86 آیه ای است که پروردگار خطاب به نوع انسان (مسلمان و غیر مسلمان سفید و سیاه زن و مرد) میفرماید که ای انسان باید نظر کنی از چه (چگونه) خلق شده ای(5) که اقدام باین کار جز توسل به علم جنین شناسی محال است و در سوره 22 آیه 55 است که علت دستور توجّه بعلم جنین شناسی را چنین بیان میفرماید که لنبین لکم برای اینکه بر شما روشن شود که خدائی و سالاری هست یا بعبارت دیگر پروردگار میفرماید جنین شناسی خدا

1- سوره الذریات آیه 27.
2- سوره جاثیه آیه 12.
3- سوره جاثیه آیه 4.
4- سوره الذریات آیه 20.
5- فلینظر الانسان مم خلق سوره طارق آیه 5 .

شناسی است (1) نه تنها در این آیه بلکه در آیات دیگری نیز پروردگار اشاره به نشانیهای خود در آسمان و زمین و بدن انسانی نموده و علت آنرا تعیین راه و رسم خداشناسی دانسته است بدین معنی که قرآن را همه جا تبیان و روشن کننده و طبیعت را تبیین و وسیله شناسائی دانسته است نتیجه اینکه اگر پروردگار میفرماید نماز بپای دارید و بر ماست که با مداقه کافی اوامر مطاع او را بپذیریم و آنچنان هم بنده خوبی خواهیم بود که در حال غرق شدن علم خداشناسی به چگونگی آفرینش انسان و علم جنین توجّه خاصی مبذول داریم و بطور قطع همانگونه که نماز گزار مأجور است جنین شناس نیز بدون پاداش نخواهد بود.

محل أوّلیه تخم

تخم و تخمدان هر دو از اوّل خلقت در پشت قرار دارند و پس از چندی (وقتی جنین در حدود شش ماه دارد) در جنس نر هر دو بپائین کشیده شده در پوسته بیضه قرار گرفته بوضع عادی در میآید و در جنس ماده نیز مختصر جابجا شده در دو طرف پهلو محاذی لوله های رحم جایگزین می شود.

پیدایش نسل و ذریه را نیز میدانیم در اثر روانه شدن و نزدیک و سرانجام یکی شدن یکی از دو جنس نر و ماده (نطفه پدر و نطفه مادر) صورت خواهد گرفت این دو جزء از ابتدای پیدایش پدر و مادر در آنها بودیعت نگهداری شده و سر انجام بصورت دو جزء تولید مثل (گامت نر و گامت ماده)

1- من عرف نفسه و قد عرف ربه.

درآمده بهم آمیخته جنین را میسازند و میدانیم که گامت ماده و نر یکی بتخمدان و دیگری به تخم ارتباط دارد و لذا وقتی قرآن میفرماید چون پروردگارت از اولاد آدم از پشتشان ذریه اشان را گرفت (1) شاید اشاره بهمین مطلب یعنی بمحل أوّلیه تخم و تخمدان باشد اگر بگوئیم مقصود از آیه این است که خدا در عالم ذر همه را جمع کرد و سرنوشت آنها را تعیین فرمود و از آنها برای خدائی خود شهادت گرفت چون برای حضرت آدم استثناء قائل شده و اسم او را نیاورده و فقط ذریه اش را جمع کرده تصور نمیشود درست باشد و اگر بخواهیم خود حضرت آدم را هم در این کار مستثنی نگیریم و شرکتش دهیم ظهر و پشتش جای این همه ذریه را نخواهد داشت البته موضوع این آیه و معنی آن بهمین سادگی نیست مفسرین قدیم و جدید بحث بسیاری درباره اش کرده اند و آنچه اینجا گفته ایم یک گوشه از آن و جزئی از آن عقاید است.

بعلاوه در اسلام فقط بیک اجتماع همگانی (2) اشاره شده است علاوه تر امکان اینکه اینجانب نیز اشتباه کند بسیار است.

پس محل أوّلیه تخم و تخمدان در ظهر بنی آدم در حوالی کلیه هاست که بعدها جابجا می شود ، تا بصورتی که در انسان بالغ دیده می شود درمیآید مدتها پس از جابجا شدن انسان

1- و اذا خذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم سوره اعراف آیه 171.
2- یوم مجموع له الناس سوره هود آیه 105

متولد می شود زمانی بر او میگذرد تا به بلوغ برسد هزاران اعمال مختلفه در بدن انجام میگیرد تا اینکه پس از بلوغ کرمکها از تخم و تخمکها از تخمدان شده شده در تولید مثل شرکت جویند.

دانش هنوز محل وجود ماده أوّلیه کرمک و تخمک را در تخم و تخمدان البته در جای مخصوص میداند ولی اسلام تخم را فقط مجرا و گذرگاه کرمک دانسته میفرماید آب اطراف نخاع ، ماده أوّلیه ساختمانی منی است (1) نظر کنید آدمی را از چه خلق شده بعد برای راهنمائی نکات برجسته آفرینش را تذکر داده میفرماید خلق شده از آب دافق که خارج می شود از بین صلب و ترائب.

سه کلمه اینجاست که وقتی معلوم شود چیست معنی آیه بخوبی فهمیده می شود ؛ دافق ، صلب ، ترائب.

دافق از حضرت صادق است که حرم النخاع لانه موضع الماء الدفاق من کل ذکر و انثی و هوالمخ الطویل الذی یکون فی قفار الظهر(2) خوردن نخاع حرام است برای اینکه جای آب دافق است چه در زن و چه در مرد و نخاع مخ درازی است که در ستون فقرات جای دارد. بچند نکته علمی این جمله حضرت توجّه فرمائید تا بعد معنی دافق عرض شود.

1- فلینظر الانسان مم خلق خلق من ماء دافق یخرج من بین الصلب و الترائب سوره طارق آیه 6.
2- السماء و العالم.

1 توجّه حضرت باینکه نخاع در آبی شناور است و ما میدانیم که اطراف نخاع و مغز را آبی فرا گرفته تا به استخوانها بر نخورد و مصدوم نگردد.

2 این آب از طرف بالا سرازیر شده و از حدود نخاع تجاوز نموده و ببالاتر رسیده (مخ و مخچه) زیرا یکی از معانی دفق سرازیر شدن و پر شدن است.

3 عجیب تر از همه آنکه حضرت میفرماید نخاع دنباله مخ بوده مخ درازی است یعنی علاوه بر آنکه نخاع جنس مخ است دم مخ نیز محسوب می شود و ما در کتاب اعصاب خواندیم که نخاع دنباله و رشته هائی است از مخ و قسمت های مربوط بآن (برای معنی دفق بکتب لغت مراجعه شود : پر شدن ، سرریز شدن ، زیادتی کردن و از جوانب آن ریختن).

صلب و ترائب خروج نطفه از صلب مرد و ترائب زن آنقدر توجّه دانشمندان متدین اسلامی را جلب کرده که بعضی از آنها از جمله علامه مجلسی در چهارده بحار بآن اشاره کرده اند اگر به جملات دیگری که صلب و ترائب در آن است مراجعه نموده و آنها را در جوار این جمله قرآن قرار دهیم مثلاً یکی از آنها را که در زیارت معروفه وارث است انتخاب کرده در مقام مقایسه برآئیم (کنتم نورا فی الاصلاب الشامخه و الارحام المطهره) چاره ای جز این نداریم که صلب را دستگاه نطفه ساز مردانه و ترائب را دستگاه نطفه ساز زنانه بدانیم همانگونه که در قرآن خلقت آدمی را از صلب و ترائب و زیارت وارث از صلب و رحم دانست بویژه وقتی بکتب لغت مراجعه نموده و محل آنها را که مربوط بقسمت پشتی و قدامی

ستون فقرات یعنی جای أوّلیه ای که بیضه و رحم قرار میگیرند بدانیم میتوانیم آیه قرآن را به ترتیب زیر مراحل آفرینش خلقت آدمی دانست از آب دافق کنار و اطراف نخاع خلقت شد در صلب و ترائب دو قسمت وابسته به بیضه و رحم جای داشت سپس از مجرا و گذرگاه که بیضه و تخمدان باشد گذشت ، حضرت صادق فرماید حرم الخصیتان لانها موضع للنکاح و مجری النطفه حرام است خوردن دنبلان زیرا موضع (جای دگرگونی) نکاح است و مجرای نطفه.

نا گفته نماند چون متاستازهای سرطان بیضه و در وهله اوّل ستون فقرات تظاهر میکنند ممکن است بزودی اعلام دارند که بین مایع اطراف نخاع و مایع موجود در مجاری منی ساز بیضه ارتباط مسلم و قطعی برقرار است و مصداق فرمایش حضرت صادق ظاهر شود.

بهم رسیدن نطفه ها

ابتدا چند کلمه ای باید از نطفه های مرد و زن گفت. نطفه مرد اسپرماتوزوئید یا کرمک نامیده می شود که در طول مجاری منی ساز بیضه که چندین متر است ساخته و پرداخته و بتدریج برای خروج تکامل یافته میگردد و نطفه زن اوول یا تخمک نام دارد که در سطح تخمدان بصورت طاولهائی ظاهر و در حوالی 14 روز بعد از قاعدگی یک یا چند عددش با ماده غلیظی از آن جدا می شود ولی شمارش کرمکها در هر مرتبه انزال بین دو الی پانصد میلیون یعنی باندازه جمعیت چین فعلی است.

کرمکها درازند بطول 10-100 مو (هر کدام یک میلیونیم

متر است) دارای سر و گردن (1) و یک دم بسیار متحرک که با آن در هر ثانیه میتواند 14-23 میکرون حرکت نمایند تخمکها مدورند بقطر متوسط 135 مو و گاه 200 مو که با چشم دیده می شوند و عده شان از اوّل تا آخر حدود چهار صد هزار که در دوران باروری نزدیک به چهارصد عدد آن از زن خارج میگردد یعنی در هر ماه سیزده عدد. از وقت بلوغ مرد (بطور متوسط 15 سالگی) کرمکها با تحریک از مرد جدا شده و این کار تا هنگام مردن (حوالی صد سالگی) ممکن است انجام گیرد اما در زن از بلوغ (که با آب و هوای مختلف سن بلوغ مختلف بوده و بطور متوسط 12 سالگی است) تا زمان یائسگی (مقارن 47 سالگی) ادامه خواهد داشت یعنی اگر مردی در 90 سالگی بچه دار شد برکتی است و چنانچه زنی در 70 سالگی فرزند آورد معجزه ای.

قرآن نیز این مطلب را متذکر بوده می فرماید وقتی فرشتگان مهمان حضرت ابراهیم شدند و این پیرمرد و آن پیرزن همسرش را بعلت نداشتن فرزند افسرده دیدند گفتند بشمار بشارت میدهیم که شما را فرزندانی خواهد بود ، ابراهیم فرمود پیرم همسرش نیز گفت پیرم فرزندم نمیشود در جواب حضرت گفتند مأیوس

1- امروز فرضیه ای است که اسپرمها با سر مدور تولید کننده پسر و با سر دراز مولد دختر میباشند و در فامیلهائی که چند نسل همه پسر داشته اند آزمایشی 96 درصد اسپرم با سرهای مدور و در نمونه گیری از پدرانی که فقط دختر داشته اند اکثریت با اسپرم با سرهای دراز بوده است.

نباش ولی در جواب همسرش گفتند در کار خود عجب میداری ؟ (1) زیرا نطفه داشتن یک زن پیر از عجائب است بعلاوه علم باید نقاب از این راز نهان بردارد که آیا استخوان چه دخالتی در اولاد شدن دارد که حضرت فرمود «انی وهن العظم» و از سستی استخوان شکایت داشت.

چگونگی انعقاد نطفه

بین دوالی پانصد میلیون کرمک از مجرای مرد هنگام مقاربت خارج شده در مهبل زن ریخته می شود چون در مجرای آلت مرد ممکن است ذرات ادرار مانده باشد ادرار گوشتخواران که انسان نیز از آنهاست اغلب اسیدی (ترش مانند) است و اسید هم کشنده کرمکها لذا ابتدا آب ذوق (مذی) که قلیائی (شور مانند) است مجرا را از ترش بودن خنثی ساخته و بدین وسیله از قتل کرمکها جلوگیری می شود.

از طرفی سطح داخل مجرا دارای چین خوردگیهائی است و کرمکها یا در لابلای اینها میمانند یا اینکه عبورشان بسختی انجام می پذیرد که آن هم چین خوردگیها توسط آب اشتیاق (وذی) پر و لغزنده و برای عبور آسان میگردد (مذی) و وذی ترشحات غده های پرستات و غدد داخلی مجرا بوده و در صورتی که با ادرار یا منی خارج نشود شرعا نجس نبوده و مبطل وضو نمی باشد).

کرمکها با مقداری از ترشحات نامبرده در مهبل می ماند

1- قالوا اتعجبین من امر اللّه رحمه اللّه و برکاته علیکم اهل البیت سوره هود آیه 76.

قسمت اعظم آنها از مخاط مهبل جذب شده وارد دستگاه گردش خون گردیده و طراوت و تازگی خاصی بزن میدهد.

مردی نزد حضرت سجاد آمد کنیزی خریده ام آبستن است فرزندش باید آزاد شود یا مملوک است حضرت فرمود آزاد است زیرا این بچه از منی تو تغذیه کرده است لانه غذی بنطفتک(1)

بسیاری از کرمکها نیز بطرف سوراخ بسیار تنگ دهانه رحم هجوم می آورند یکی از عجائب خلقت بدن این جاست که این سوراخ را که باندازه چشم سوزنی است همیشه مملو از ترشحی نگه میدارد که برنگ و قوام شبیه سفیده تخم مرغ است (البته اندکی رقیق تر) و خاصیت عجیب این مایع این است که اجازه ورود به بسیاری از جنبندگان و موجودات ذره بینی را برحم و اجازه خروج کرمک را پس از ورود برحم و برگشت بمهبل نمی دهند یعنی نسبت به کرمکها خاصیت شیمیو تاکسی مثبت از طرف مهبل و منفی در داخل رحم دارد یعنی وقتی کرمکها در مهبلند آنها را به داخل رحم میکشاند و هنگامیکه در رحمند آنها را از خود دور می سازد بعلاوه که آلت مرد موقع تحریک پر از خون شده و طول ده سانتی آن تبدیل بحدود 18 سانتی گردیده و با جهش های مخصوص کرمکها را به طرف دهانه رحم پرتاب می نماید.

حضرت باقر فرمود چون خدا بخواهد انسانی را خلق کند مرد را برای جماع تحریک می کند و برحم وحی می نماید درش

1- شرح لمعه.

را باز کند تا خلقت برحم وارد شود (1) نکته قابل توجّه اینجا ذکر کلمه یلج است که مقصود عبور از سوراخ صعب العبوری است مانند چشم سوزن که قرآن نیز آنرا به چشمه سوزن تعبیر فرموده است (2)

کرمکها مانند سربازانی که دروازه قلعه ای را شکسته وارد شده باشند برحم وارد و منتشر می شوند دسته دسته فرد فرد بسرعت باطراف دویده همه رو بسوی سوراخ لوله های رحم بامید وصال در تلاشند (با در نظر گرفتن جثه کوچک اسپرم که حتی از گلبول قرمز خون کوچکتر است سفر هفت اینچی که می نماید تا خود را در رحم بمقصود برساند معادل سفری است که یک ماهی در یک رودخانه خروشان بر خلاف جریان تند آب بمسافت پانصد میل مینماید).

ساختمان دستگاه تناسلی زن

بسیار مختصر چنین است : مهبل که بجلو باز است و از این لحاظ که آخر لوله های رحم نیز در شکم باز است لذا اندرون زن بخارج راه دارد و مرد ندارد در دخترها جلو مهبل پرده ای است بنام بکارت که در بعضی استخوانی بوده و قابل باز شدن نیست و در برخی هم بطور طبیعی سوراخی دارد که با آلت مرد جلو عقب رفته و خونریزی

1- ان اللّه عزوجل اذا اراد ان یخلق النطفه الذی اخذ علیها میثاق ... حرک الرجل بالجماع و اوحی الرحم ان افتحی بابک حتی یلج فیک خلقی السماء و العالم.
2- سوره اعراف آیه 38.

ندارد ولی اکثرا نازک و دارای سوراخهائیست ریز و گوناگون و با مقاربت پاره شده و خونریزی خواهد داشت.

رحم پشت مثانه راست روده قرار گرفته جسمی است گوشتی و توخالی تقریبا باندازه یک گردو یک سوراخ از جلو دارد که بمهبل باز می شود و دو سوراخ در دو زاویه فوقانی طرفی که به لوله های رحم باز می گردد.

لوله های رحم 10 14 سانتی متر طول دارند و سر تقریبا آزادشان مجاور تخمدانهاست رحم که قبل از آبستنی به اندازه یک گردو بود در حوالی زایمان آنقدر بزرگ می شود بویژه اگر دوقلو یا چند قلو باشد که قسمت اعظم شکم را فرا می گیرد از عجایب خلقتش این است که رگهای خونی رحم جدار نداشته خون بین عضلات بشکل ناودانهائی عبور میکند زیرا اگر رگها جدار داشت وقت بزرگ شدن رحم رگها کشیده و پاره شده و خونریزی ایجاد میگردید.

انعقاد نطفه

تخمکی از جدار تخمدان جدا می شود دهانه لوله رحم خاصیتی دارد که آنرا میمکد می بلعد ؛ اگر عیبی وجود داشت و این عمل بخوبی انجام نگرفت تخمک بر روی روده ها افتاده و بچه ای که در آنجا بزرگ شده بایست جسد بی روحش را با جراحی خارج ساخت.

اغلب دیده اند اگر خوشه ای از گندم یا جو را در آستین کنیم سیخکهای خوشه در اثر حرکت دست سبب می شوند خوشه در آستین بطرف بالا حرکت نماید در لوله های رحم نیز کرکهای بسیار ملایم و ظریفی است که سرشان بطرف رحم

تمایل دارد همینکه تخمک بین آنها قرار گرفت بکمک ترشحات داخلی لوله او را بطرف رحم میرانند در این حال کرمکها از رحم بطرف لوله و تخمک از لوله بطرف رحم در حرکت است کرمکها با سرعت عجیب 11 میلیمتر در ساعت چهار ساعت شده و نشده بوصال می رسند و اگر تخمکی نبود 14 ساعت بآرزوی وصال زنده میمانندناگهان هزاران کرمک بوصال رسیده معشوق خود تخمک را در بر میگیرندسرهای خود را بر تخمک می گذارند محل وصال اکثرا در لوله های رحم است کرمکهای بیشماری که سر خود را بر تخمک گذارده و دمهایشان بسرعت می جنبند در زیر ذره بین شبیه علفزاری است که با وزش نسیم موج میزنند این حالت که به جنگ و جدال و مسابقه بین کرمکها بیشتر شبیه است تا زمانیکه یکی از کرمکها موفق نگردد سر خود را در تخمک فرو کند ادامه دارد بالاخره یکی از کرمکها تخمک را سوراخ کرده در آن وارد می شود بمحض ورود ، دم کرمک قطع شده محل ورود تورم یافته پرتوپلاسمای تخمک انقباض یافته مایعی از آن خارج می شود که در زیر پوسته جمع شده خاصیت شیمیو تاکسی مثبت اسپرماتوزوئید را از بین میبرد و کرمک دیگری نمی تواند وارد تخمک شود بعضی گویند کرمک دارای الکتریسته منفی و تخمک مثبت است دو نیروی مخالف یکدیگر را جذب می کنند ولی همینکه کرمکی وارد شد نیروی منفی او که بر نیروی مثبت تخمک فزونی دارد سبب می شود نطفه حاصله تا اندازه ای بار منفی داشته و کرمکهای دیگر را که نیروی موافق دارند از خود براند.

امروز عقیده دارند که ممکن است چند اسپرم موفق به

ورود شوند و در یکی از موارد دکتر شلتش از دانشگاه کالیفرنیا شش عدد اسپرم را مشاهده کرد که با سر موفق شدند جدار تخمک را سوراخ نمایند که پنج عدد از آنها بین راه مانده معدوم شدند ولی ششمی درون تخم با سر و بدن و دم ناپدید گردید (قبلا دانشمندان تصور می کردند که هنگام دخول اسپرم دم آن می افتد).

اینک چند آیه و خبر در قلمرو همین کلمات بالا ذکر می کنیم

انسان را خلق کردیم از مخلوط نطفه (زن و مرد) که از حالی بحالی شده است (1)

آب مرد سفید و آب زن برنگ مس است و چون این دو بهم رسند غلبه کند منی مرد بر زن (2)

نطفه های زن و مرد در رحم به حال اعتلاج در میآیند (3)

با توجّه به سه جمله فوق نکات علمی زیر حاصل می گردد :

1 نطفه ای که انسان از آن ساخته می شود مخلوطی از نطفه های زن و مرد (نطفتان) است.

2 نطفه زن و مرد برای امشاج و مخلوط شدن و انسان درست کردن به بلا یا دگرگونیهائی دچار می شوند(نصف میشوند کرموزومها نصف می شود و غیره) گر چه بعضی امشاج را مخلوطی از صفت ملائکه و حیوان یا نر و ماده یا ژن و ژنتیک دانسته اند.

1- انا خلقنا الانسان من نطفه امشاج نبتلیه سوره دهر آیه 2.
2- الماء الرجل ابیض و ماء المرأه اصفر فاذا اجتمعا فعلا منی الرجل المرء نبی اکرم بحار.
3- تعتلج النطفتان فی الرحم علی علیه السلام .

3 محل رسیدن نطفتان بیکدیگر در رحم است.

4 نطفه مرد بر نطفه زن علو گیرد و غلبه کند.

5 این قسمت یکی از معجزات بوده و با معنی کردن کلمه تعتلج معلوم می شود «اعتلج القوم اقتتلوا واضطرعوا اعتلجت الوحشی تضاربت الارض طال نباتها الامواج التطمت -» گلاویز شدن ، یکدیگر را کشتن ، مانند وحشی ها به یکدیگر ضربت زدن و زمینی که گیاه هایش دراز شود و امواجی که متلاطم باشد ، عوام الناس مار علیجه ماری را گویند که رنگهای مختلفه داشته گویا رنگها دائما در حال تموج و بهم ریختن و گلاویز شدن هستند (نبتلیه را چون خدا آزمایش کننده است و امتحان در محیط آزاد معنی دارد لذا میتوان گفت عقل در نطفه هم دخالت دارد).

چندین میلیون کرمک (دو الی پانصد میلیون) را در نظر آورید بسوی هدفی و معشوقی (تخمک) در مسابقه اند چه لغتی بهتر از تعتلج برای این حالت که آنها دسته جمعی دارند می توان آورد ؟ اینها عده ای بهم گلاویزند عده ای یکدیگر را پایمال کرده میکشند عده ای بهم ضربت میزنند در وقت حرکتشان مواج اند و تلاطم عجیبی دارند و وقتی به تخمک رسیدند و سرهای خود را برای رسیدن بداخل آن بر آن گذاشتند مانند زمینی می مانند که گیاهان درازی دارد که مواج و متلاطم است.

گردش خون

ریتین و کلیه ها و روده و بعضی از اعضاء دیگر جنین چون کار نمیکنند لذا گردش خون در جنین طرز دیگری است خون جفت که در آن مقدار زیادی مواد غذائی و ویتامین

ها و اکسیژن است بوسیله ورید بند ناف به رگهای جگری و ورید اجوف پائینی و بالاخره به دهلیز راست قلب وارد می شود در اینجا خونها شریانی و وریدی مخلوط است که بوسیله سوراخی به دهلیز چپ می ریزد و بعد به بطن چپ و آئورت وارد شده به تمام بدن رفته بوسیله وریدها جمع شده بواسطه شرائین بند ناف به جفت بر می گردد ، گردش خون در جفت حائز اهمیت است خوب توجّه فرمائید دو گلدان یکی کوچک و دیگری بزرگ را فرض کنید که در أوّلی درختی بزرگ و در دیگری بوته ای بسیار کوچک است که نمی تواند خود فعل و انفعالهای لازم را برای تغذیه انجام دهد و باید غذای آماده در دسترسش گذاشت باز فرض کنید چند شاخه از درخت را در خاک گلدان کوچک فرو کرده و مجاور ریشه های بوته قرار دهیم و درخت بتواند آنچه را توسط ریشه های خود از زمین جذب کرده بصورت شیره پرورده درآورده از راه نوک شاخه ها به ریشه بوته رسانده او را بدین وسیله تغذیه نماید. گفتیم جنین که در میان حفره ای بزرگ در آبی غلیظ به نام آمنیوس غوطه ور است توسط بند ناف به لخته ای بنام جفت جنین وصل است جفت جنینی نیز روی جفت مادری که بدیوار رحم چسبیده است محکم میباشد جفت مادری مانند آن درخت شاخه هائی در مجاور کرکها و ریشه هائی از جفت جنین قرار داده است عصاره آنچه مادر می خورد و یا می آشامد و همچنین اکسیژنی که تنفس می کند بصورت خلوص به شاخه های جفت خود رسانده و او آنها را در دسترس ریشه های جفت جنین گذاشته بدین وسیله از راه بند ناف بچه تغذیه می شود . اگر مثانه خوکی را که پر از آب است

در ظرفی از آب قند بیندازیم بخاصیتی که اسمز گوئیم پس از چندی آب داخل مثانه شیرین می شود کرکهائی از جفت جنین نیز که در دریاچه ای از خون مادر شناورند بخاصیت اسمز از مواد غذائی و ویتامین ها و اکسیژن موجود در خون مادر استفاده کرده و برای تغذیه جنین در تلاشند و بر عکس آنچه شایع است بهیچوجه خون مادر و فرزند مخلوط نشده بلکه در اثر مجاورت خون بچه مواد لازم را از خون مادر دریافت خواهد کرد یعنی ریشه درخت در خون مادر و شاخها در جفت مادر است از شاخهای این درخت غذا به ریشه گیاه که در جفت جنین است رسیده و ریشه گیاه غذا را به شاخه ها که در اعضاء بچه است می رسانند.

تغذیه جنین

اگر فراموش نفرموده باشید گفتیم مادر می خورد ، می آشامد ، تنفس می کند و عصاره هر سه که توسط روده ها جدا و جذب خون می شود به جفت در رحم میرسد وارد دریاچه های خونی می شود جدار دریاچه ها ورقه های نازکی است که باز پشت آن خون بچه وجود دارد که بتدریج وصل بهم شده بند ناف را تشکیل داده و از راه بند ناف عصاره های غذائی مادر به بچه میرسد. اسلام خوردنیها و آشامیدنی ها را روی هم غذا نامیده و وقتی چیز دیگری به آن افزوده شد رزق گویند لذا عصاره رزق مادر که مجموعه ای از غذا و تنفس اوست مجاور خون فرزندش قرار گرفته و بخاصیت جذب و اسمز به خون بچه وارد می شود ، عصاره تغذیه مادر معلوم است عبارتند از مواد قابل جذب سفیده ای چربی قندی و املاح و ویتامین ها و عصاره

تنفس نیز معلوم است تنها اکسیژن که لازمه حیات است میباشد پس مواد غذائی و املاح و ویتامین ها و اکسیژن که همه توسط دستگاه تهویه تهیه می شود وارد خون مادر شده در حالی که هیچگاه خون مادر و بچه بهم مخلوط نمی شود بلکه در اثر مجاورت به خون بچه وارد و بدین وسیله بچه از تهیه شده دست مادر تغذیه بلکه تزریق و روزی داده می شود.

باز در میان آنهمه آیات و اخبار اسلامی راجع به تغذیه جنین فقط دو عدد انتخاب می شود.

خداوند خون را در شکم مادر حبس کرد تا رزق بچه اش باشد (1).

اینکه پروردگار می فرماید انسانرا در کبد خلق فرمود یعنی نصیب او کرد در شکم مادرش که غذایش باشد از آنچه می خورد مادر و بیاشامد آنچه آشامید مادر و اکسیژن گیری کند از اکسیژنی که مادر گرفته است (2) تا آخر.

نکات علمی پس از مقایسه این دو چنین است :

1 رزق بچه که غذا و شراب و نسیم برای بچه باشد در شکم مادر حبس است ، زندانی یعنی کسی در حصار است ولی خودش و حصارش از اجتماع بدر نیست رزق بچه در شکم مادر حبس است میرساند که با رزق خود بچه حد فاصلی دارد یعنی خون مادر و بچه بهم مخلوط نمی شود با آنکه رزق آنها

1- ان اللّه تبارک و تعالی.... حضرت علی 14 بحار.
2- لقد خلقنا الانسان فی کبد یعنی .... حضرت صادق 14 بحار.

یکی است.

2 می فرماید خدا رزق بچه را حبس سپس روزی او قرار داد و ما می دانیم استفاده بچه از رزق مادر بوسیله گردش خون بعد از تشکیلات تهیه شده در جفت خواهد بود یعنی اوّل دریاچه های خونی و منضماتش پیدا می شود بعد بچه از این راه تغذیه بلکه تزریق می شود.

3 وقتی میفرماید غذای بچه از اکل مادر است نه از غذای مادر ولی شراب بچه از شراب مادر است ما را متوجّه میسازد که چشم بینای حضرت متوجّه متابولیسم و سوخت و ساز اکل و خوردن بوده تا بصورت غذا درآید ولی برای آب بچه آنهمه تشکیلات لازم نبوده است.

4 از همه مهمتر این قسمت است آیا چند سال است که معلوم شده هوا اکسیژن دارد و چند سال است دانسته اند ما اکسیژن هوا را لازم داریم و چند سال است که دانسته اند بچه ای که ریه اش کار نمی کند و در آب رحم شناور است باز اکسیژن لازم دارد و چند سال است فهمیده اند اکسیژنی که مادر مصرف می کند وارد خونش شده به جفت میرسد و از راه بند ناف ، بچه از اکسیژن مادر استفاده مینماید ؟ هر چه باشد زمان زیادی نیست ولی چشم بینای حضرت میفرماید بچه از نسیمی که مادر استفاده می نماید بهره می برد آیا در برابر هوای آلوده ای که ما تنفس می کنیم اگر اسم علمی اکسیژن را که اخیرا وضع شده حذف نمائیم آیا اسمی بهتر از نسیم که حضرت وضع فرموده می توان بجای اکسیژن گذاشت ؟

5 برای ولادت بچه اشاره به ملکی میکند که بچه را

زجر می دهد پس او را منقلب کرده برای بدنیا آمدن مهیا می سازد با آنکه هنوز بطور قطع علت پیش آمدن زایمان معلوم نیست ولی بنظر اینجانب اسلام طرفدار نیروی ترشحی غدد بنام ملائکه است.

قابل توجّه والدین

از زمان انعقاد نطفه تا وضع حمل سراپای مادر برای نسل جدید حکم و وضعی مشابه یک تخم مرغ را خواهد داشت نسبت بجوجه ای که در آن است و رشد می کند. خروسی مرغی بلکه تخم مرغی را نطفه دار می کند دیگر تا زمانیکه جوجه هایش بالغ می شوند تمام زحمات بعهده مرغ است بسا که خروس نباشد مرغ تخم گذارد و بسا که تخم مرغ بدون خروس جوجه آورد. مادر و پدر نیز همین وضعیت را دارند کرمک پدر به تخمک مادر می رسد یکی می شود شروع به فعالیت می کند فعالیت بدون تغذیه نمی شود. نطفه ای که روزهائی چند در لوله های رحم و رحم سرگردان است از کجا باید تغذیه شود گویا تخمک این پیش بینی را کرده و بطور تقریب غذائی جهت خود و کرمک آنقدر برداشته که برای زمان قبل از لانه گزینی کافی است وقتی قطعه ای از پدر یعنی کرمک و قطعه ای از مادر جدا از هم در جستجوی همند تا نسل جدیدی بسازند فقط مادر بفکر تغذیه است تخمک غذا با خود حمل می کند بعد که سلولهای مخلوط رحم توسط نطفه منهدم می شود تا لانه گزینی انجام گیرد باز سلولهای خراب شده که بمصرف تغذیه نطفه میرسد از مادر است کم کم وضعیت جنین مانند اعضاء دیگر بدن که در مایعات بدن غوطه ورند در آمده او نیز در مایعی از بدن مادر

بنام آمنیوس غوطه ور شده و از آنچه مادر می خورد یا می آشامد تغذیه می نماید بعد هم که از مادر جدا شد باز مادر متکفل تغذیه او بوده آنچه را بوسیله رگهای مخصوص در پستان به او میرساند و در هیچ زمان از پدر خبری و کاری نیست ولی به جبران این شرمندگی در عوض تعیین جنس نوزاد به سلولهای پدر بستگی دارد زیرا کرموزوم در تمام سلولهای اصلی که تخمک را می سازند 23 جفت بوده که یکی از آنها در تعیین جنس بکار میروند و هر دو مشابه بوده و ×نامیده شده اند یعنی هر سلول اصلی تخمک + × + ×44 کرموزوم دارد که بعد تبدیل به دو تخمک أوّلیه می شود و بعد هر تخمک أوّلیه باز به دو تخمک ثانویه تقسیم می گردند در مرحله اوّل کرموزوم از طول نصف شده از هم دور می شوند یعنی یک تخمک اصلی می شود و تخمک أوّلیه که هر کدام × + 22 کرموزوم دارند یکی از تخمکهای أوّلیه از بین رفته و دیگری از وسط نصف شده دو تخمک ثانویه یا تکامل یافته که باز هر کدام ×+ 22 کرموزوم دارند بوجود میآید ولی مجددا یک عدد از تخمکهای حاصله از بین می رود یعنی هر سلول اصلی مادر فقط یک تخمک که می تواند باردار شود بوجود می آورد.

در سلول های اصلی کرمک نیز 23 جفت کرموزوم وجود دارد که یک جفت آن در تعیین جنس مؤثر است ولی دو قسمت این جفت نامشابه بوده و یکی که کوچکتر است Y و آندگر ×نامیده شده است یعنی هر سلول اصلی کرمک + × + Y44 کرموزوم دارد که پس از جدا شدن کرموزومها از هم دو کرمک

أوّلیه خواهد بود با کرموزومهای یکی + × 22 و دیگری + Y22 که مجددا از هر کدام کرمکهای ثانویه یا تکامل یافته بوجود می آید که در نتیجه از هر سلول اصلی پدر گامت نر که دوتای آنها + × 22 و دوتای دیگر + Y 22 کرموزوم دارند بوجود خواهد آمد ولی در هر حال از هر سلول اصلی ، در یک گامت ماده که همیشه + × 22 کرموزوم دارد بوجود آمده است حال بر حسب اینکه کرمکی با Y22 کرموزوم با تخمک ترکیب شود موجود نر (+ × + ×44) یا ماده (×2 +44) خواهد بود یعنی فرزند دختر یا پسر مربوط به جدا شدن نطفه مرد یعنی بمرد ارتباط دارد.

امروز امکان انتخاب نوع مولود به والدین را نوید می دهند و گامهای مؤثری برای جدا کردن اسپرمهای تولید کننده پسر از دختر برداشته شده و در دانشگاه میشیگان هم اکنون در نطفه خرگوش بموفقیت اشاره شده رسیده اند یعنی توانسته اند اسپرمهای مذکر را اطراف قطب منفی و مؤنث را بطرف قطب مثبت گسیل دارند و لذا در آینده نزدیک هنگامیکه تخمک کامل شده بوسیله جراحی کوچکی از تخمدان خارج نموده با منی شوهر آبیاری کرده بموقع در رحم زن می گذارند و انتخاب پسر یا دختر نیز از نطفه شوهر بعمل خواهد آمد.

امروز زمزمه ای است که این ترکیبات یکعمل شیمیائی بیش نیست و تعیین نوع جنس دیگر بدل خواه و توافق پدر یا بیشتر مادر خواهد بود و بیشتر بگویم که بعضی ادعا دارند بدون مرد نیز زن خواهد توانست نسلی بوجود آورده حیات

را حفظ نماید که باز رل مادر در تغذیه تعیین نوع و جنس بیش از پیش تصور خواهد شد.

عقیده جدیدی نیز هست که می گویند عامل تعیین جنس نر همراه کرموزوم Y نیست بلکه عامل تعیین کننده جنس را همراه یکی از کرموزومهای دیگر که شناخته نشده میدانند و وجود آنرا در هر دو جنس کرمک و تخمک عقیده دارند و می گویند اگر دو تخم بارور شده در کرموزوم × وجود داشت جنس ماده و اگر یکی بارور شده وجود داشت موجود نر است. و اینکه قرآن پیدا شدن حضرت عیسی را از مادر بدون پدر می داند برای این است که × + × مادر همیشه باید دختر بوجود آورد و در بهداشت غذا خواهیم گفت بوجود آمدن عیسی یکمرد از حضرت مریم یکزن که بهیچوجه از لحاظ تقسیمات کرموزومی ممک نیست و بعلل دیگر کلیه این فرضیه × و Y زن و مرد با شرحی که گذشت نزد اسلام متزلزل بنظر میرسد.

تا 1956 کرموزومهای نوع انسانی را 48 عدد دانسته و از این سال به بعد در اثر موفقیتی که با کشت سلول جهت شمارش کرموزومها بدست آمد و بطریقه فتو میکرو گراف کرموزومهای انسانی را 46 عدد یعنی 23 زوج دانسته که به نسبت از بزرگترین آنها گرفته شماره یک گذاشته تا کوچکترین آنها که شماره 22 شماره گزاری شد (کرموزوم ×از لحاظ بزرگی شماره 7 و Yبزرگتر از پنج عدد آخری است).

لانه گزینی نطفه تشکیل شده از لوله رحم تا رحم نزدیک بر یکهفته و گاه بیشتر طول می کشد جائی برای لانه گزینی و توقف خود پیدا نماید نطفه تغذیه اش کم جذب و دفعش

مختصر ولی تقسیم شدن سریع است سلول نطفه بدو قسمت شده و هر قسمت باز بدو قسمت شده یعنی دو به چهار و چهار به 8 و شانزده و 32 و همینطور تا زمان بلوغ انسان 47 مرتبه تقسیم ادامه خواهد یافت یعنی انسان بالغ 472 سلول خواهد داشت وقتی سلولها نسبتا عده شان زیاد شد چون در سطح غذا بهتر در دسترسشان قرار میگیرد همه سلولها سعی می نمایند در سطح قرار گیرند هنوز که نطفه یکنواخت و مشابه است شکل دانه توت را دارد که در روز سوم چنین است و تا آخر هفته اوّل آزادانه در رحم شنا می کند بعد بعلت هجوم و فشار به سطح موجود شبیه حبابی است که حفره ای در داخلش است و سلولهای کوچکتر که تحت فشار یکدیگرند در محیط و اطرافند کم کم حفره ای در آن ایجاد می شود و بوضعی در می آید که حفره آتونی گویند . در این وقت است که در مخاط رحم خوب جای گرفته است و با منهدم ساختن سلولهای مخاط رحم در آن خوب فرو رفته است البته رحم خود قبلا مخاط مناسب را تهیه دیده و سلول های منهدم شده بمصرف تغذیه نطفه خواهد رسید. پس از آنکه موجود شبیه حبابی است داخلش حفره ای است (بلاستولا) دیواره حفره شروع میکند به خمیده شدن و اینمرحله (گاسترولا) موجود شبیه کیسه یا حبابی است که از مدخلش غذا جذب و از همان قسمت فضولات دفع شود .

بعضی از سلول ها در همان اوائل ذخیره و کنار گذاشته می شود تا موجود تازه در آینده تولید مثل نماید آن سلول های کوچک که گفتیم در اطراف تغذیه بهتر دارند گویا برای این

بهتر تغذیه می شوند که کارآموزی کنند تا فردا که ضمائم جنین را می سازند بهتر بتوانند جنین را تغذیه کنند و بخوبی انجام وظیفه نمایند در برابر سلول های کوچک اطراف در وسط سلول های درشت تر است که جنین یا نسل جدید را بوجود میآورد روز دوم به اندازه یک بذر کوچک است نزدیک به 135 ساعت پس از مقاربت مانند دانه گیاه که یک تکمه مانندی در آن است که محل رویش است در جنین تکمه مانندی که تکمه رویان گویند در آن بوجود آمده که پنج ساعت بعد لکه ای تاریک و 20 ساعت بعد یعنی 160 ساعت پس از مقاربت در وسطش شیاری بوجود آمده که در این وقت تشکیلاتی که باید پی ها و مغز و روده ها و غیره را درست کنند از هم مجزایند و جنین قلبش در چهار هفتگی 60 مرتبه در دقیقه می زند در این ماه ده هزار برابر وزن سلول أوّلیه است تا آخر ماه اوّل طرح ریزی می شود مجموع بدنش در این حال از یک زنبور عسل کوچکتر است و همان گونه که معروف است بچه عقرب در شکم مادر احشاء مادرش را می خورد بچه هم در ماه اوّل عضلات رحم مادر را می خورد خوردنش ناگهان برای مادر ایجاد خطر می کند لذا مادر همان گونه که اطراف یک آبسه را حصار و دیوار می کشند و آنرا در کیسه از خود جدا می کنند اطراف بچه را حصاری میکشد که صدمه نبیند این سد که جفت گویند هم سدی است هم وسیله رساندن غذا (در اینجا به کودک گویند در حال علقه است) اطراف بچه را ماده لزج می گیرد برای اینکه حالت یک تختخواب فنری که خوب بازی می کند داشته باشد روز هفدهم سلول ها برای کارهای مشخص و مجزائی که در آینده خواهند داشت

دسته دسته می شوند.

وقتی 20روز از عمرش گذشت 5/1 میلیمتر طول دارد در روز 27 سلول های جای قلب می لرزد بجای ضربان بعدی و در آخر دو ماه طول رویان 23 میلی متر و وزنش 25/1 گرم و در آخر 3 ماه 64 میلیمتر و وزنش 20 میلی گرم است و در آخر چهار ماه 116 میلی و 108 گرم و ماه پنج 164 - 316 و ماه بعد 207 630 و بعد 245 1050 و 284 1680 و 2470324 و 363 3400 گرم خواهد بود وقتی 3 میلیمتر است جوانه چشمی و جای دهان و لوله مغز تیره و جوانه های گوشتی و غیره آن پیداست در چهار میلیمتری شیار چشم و بینی و جوانه های فکی و جای قلب نمایان است چون به 5/1 سانتی رسید جوانه های دست و پا نیز پیداست و جای قلب بزرگ و بند ناف طویل و باریک است در 35 روزه دست و پا شکل جداگانه دارند چون به 2/4 سانتی رسید شکل انسان حقیقی را دارد بند ناف که از دو شریان و یک ورید درست شده از یکطرف به جفت و از طرف دیگر به ناف جنین وصلند.

طول بند ناف اکثرا نیم متر ولی از صفر تا یک متر نیز ممکن است بوده باشد توسط این دو شریان و ورید است که خون از جفت به ناف جنین آمده بتمام بدنش غذاهائی که از جفت آورده رسانده فضولات حاصله را باز از راه ناف به جفت رسانده بر خواهد گرداند در جنین سه ماهه بسختی و در چهار ماهه به آسانی می توان دید که نوع جنس نر است یا ماده . یکی از عجائب کار بدن در ماه پنجم است جنین در این ماه فضولاتی از خود بیرون می دهد فضولات ، آبی را که جنین در آن شناور است کثیف

می کند و یک حوضچه کثیفی درست می شود که امکان دارد بر بدن بچه اثر کرده بپوسد لذا در این ماه یکماده روغنی عجیبی از پوست بدن بچه مانند پنیر ترشح می شود که او را از شر آب کثیف حفظ نماید.

بعلاوه در همین ماه است که نسبتا قد بچه راست تر می شود.

مدت ماندن نطفه در رحم

جنین یا رویان از کلمه جن به معنای پنهان از نظرهاست و از این جهت جنین گفته شده که مدتی در رحم یا زهدان از نظرها پنهان است از لحاظ علم جنین شناسی تا مدتی به نسل جدید در شکم نام دیگری می گذارند و در حوالی آن زمان که قلبش بکار می افتد او را جنین می نامند اگر قبل از شش ماهگی از رحم بیرون آید او را سقط شده و بعد از آن تولد یافته گویند ، مدت ماندن در رحم نزدیک به 310 روز و از آن بیشتر یک امر غیر طبیعی محسوب می شود ولی دوران متوسط توقف که اکثرا نیز چنین است قریب 280 روز می باشد . اسلام نیز به مدت ماندن در رحم و اینکه قبل از شش ماهگی بیرون آمدن جنین سقط و بعد از آن تولد یافته است اشاره می نماید و آیات و اخبار بسیاری است که به چند عدد آن اکتفا می شود :

آیا شما را از آبی ناچیز نیافریدیم آنگاه شما را در قرار گاهی ثابت تا زمان معینی قرار ندادیم (1)

1- الم نخلقکم من ماء مهین فجعلناه فی قرار مکین الی قدر معلوم سوره مرسلات آیه 30.

- مدت شیر دان کامل بیست و چهار ماه یعنی دو سال کامل است (1).

دوران آبستنی و شیر دادن روی هم سی ماه است (2).

نکات علمی این سه آیه پس از مقایسه با هم چنین است : 1 انسان خلیفه اللّه، دانشمند ، مخترع ، از آب خوار شده ای که مورد تنفر و اهانت است خلق شده.

2 مدتی که معلوم است چقدر خواهد بود در جائی قرار دارد که خود تمکین بآن دارد ، بوضعی خود را در می آورد که آنرا بپذیرد و در خودش جای دهد.

3 مدت شیر دادن و ماندن جنین در رحم سی ماه و مدت شیر دادن کامل بیست و چهار ماه است یعنی هر وقت حداکثر زمان شیر دادن وجود داشت زمان آبستنی در حداقل است و هر وقت زمان آبستنی به حداکثر رسید زمان شیر دادن حداقل است و دانش جدید هنوز چنین مرحله ای را متذکر نگردیده ؛ خوب توجّه فرمائید قرآن سفارش می نماید از روزی که نطفه های زن و مرد بهم رسیدند و از خوان نعمت مادر برخوردار شدند تا روزی که از او جدا می شوند و دیگر شریک غذای او نیستند باید سی ماه باشد پس اگر بچه در رحم کم ماند باید دو سال کامل شیر بخورد این کلمه کامل معجزه است زیرا در این صورت که بچه دو سال شیر خورد بجبران اینکه کمتر در رحم مانده می توان او را یک بچه خوب تغذیه شده دانست. اگر چه دو سال شیر بخورد چون مجموع شیر خوردن و در رحم ماندن سی

1- والوالدات .... سوره بقره آیه 223.
2- و حمله و فصاله .... سوره احقاف آیه 15.

ماه است لذا حداکثر زمان آبستنی می شود سی ماه منهای بیست و چهار ماه یعنی شش ماه و چنانچه همه میدانند دانشمندان بالاتفاق کمترین دوران آبستنی را شش ماه دانسته و کمتر از آنرا در صورتی که جنین به دنیا آید او را ساقط شده و از ششماه ببعد او را تولد یافته گویند چنانچه علی علیه السلام نیز فرموده است «لا تلد المرأه لاقل من سته اشهر» بچه زودتر از شش ماه تولد نمی شود در این صورت آنچه بتصویب قرآن رسیده دوران آبستنی بین ششماه و ده ماه و ده روز (جنین شناسی) و دوران شیر دادن قرآن پسند بین 19 الی 24 ماه خواهد بود ناگفته نماند در بین دانشمندان کسی دوران باروری را حداکثر بیش از 12 ماه ذکر نگرده است.

دگرگونیهای جنین

قبلا مختصر شرحی راجع به وضع و شکل و اندازه جنین دادیم اینک مختصرتر آنچه اسلام اشاره می نماید : الف دستش بر صورت و زنخدانش است مانند اسیر شده مهموم محزونی که سر پای نشیند و زانوها را از غصه روی شکم نگهدارد (1) تا آخر

هنگامیکه جنین چهار ماهه شد حیات در او بوجود

1- یده علی و جنتیه و دقنتیه علی رکبتیه کهیئه المحزون المهموم کالمطرود منوط بمعاون سرته الی سره امه فتلک السره یغتذی من طعام امه و شرابها الی الوقت المقدور لولادته. نبی اکرم 14 بحار مجلسی.

می آید (1)

- وقتی جنین بحالت گوشتی در آمد شرائین و اوره بصورت شبکه در او پیدا می شود (2)

ای مردمان اگر در شکید از اینکه بر انگیخته می شوید آفریدیم شما را از خاک سپس از نطفه پس از علقه بعد از مضغه مخلقه و غیر مخلقه تا روشن سازیم (موضوع بعث را) بر شما و قرار دادیم در حمها آنچه را خواهیم تا وقت معلوم (3)

آفریدیم انسان را از عصاره خاک سپس قرار دادیم در جایگاهی استوار پس نطفه علقه مضغه استخوان آفریده شده و پوشاندیم استخوانها را گوشت (4)

اوست خدای خالق ، باری ، مصور (5)

1- اذا بلغ الولد اربعه اشهر فقد صارفیه الحیوه حضرت صادق 14 بحار.
2- . . . . ثم تصیر لحما تجری فیه عرق مشبکه حضرت صادق 14 بحار.
3- یا ایها الناس ان کنتم فی ریب من البعث فانا خلقنا کم من تراب ثم من علقه ثم من مضغه مخلقه و غیر مخلقه لنبین لکم و نقر فی الارحام ما نشاء الی اجل مسمی ثم نخرجکم طفلا ثم لتبلغوا اشدکم سوره حج آیه 5.
4- و لقد خلقنا الانسان من سلاله من طین ثم جعلناه فی قرار مکین ثم خلقنا النطفه علقه فخلقنا العقله مضغه فخلقنا المضغه عظاما فکسونا العظام لحمائم انشأناه خلقا آخر فتبارک اللّه احسن الخالقین ثم انکمبعد ذلک لمیتون سوره مؤمنون آیه 23.
5- هو الخالق البارى ء المصورسوره حشر آیه 24.

پس از مقایسه این جملات با یکدیگر و دقت کافی نکات علمی زیر بدست می آید :

1 انسان از عصاره و فراورده های خاک (سلاله طین) خلق شده و در قسمت بیولژی موضوع آفرینش آدم بود که بحث کردیم عصاره های خاک یعنی ید کلسیم آهن و ..... رل اساسی را در دگرگونی ساختن زندگی و آفرینش آدمی داشته و انسان باید دائم از عصاره خاک بدینگونه استفاده نماید که آیا آنها را مستقیما توسط ریشه گیاه که آن مواد را از زمین گرفته و به برگ و ساق و گل داده بعنوان غذا استفاده نماید یا آنکه حیوان دیگری گیاهان حامل عصاره خاک را خورده انسان از گوشت آن حیوان استفاده کند.

2 نطفه زن و مرد بذر أوّلیه خلقت آدمی میباشند چیزی نیستند جز جمع و جور شده فرآورده های خاک که بهمان ترتیب که الان گفته شد بدل ما یتحلل شده قسمتی صرف ساختن مو قسمتی برای مصرف گوشت ، استخوان ، ناخن و بالاخره ساختمان نطفه می رسد.

3 در چهار ماهگی آثار حیات بدو روی می آورد دانش بیولژی هنوز پاسخگوی این قسمت نبوده یعنی حد فاصل مرحله حیات با مرحله قبل از آنرا نمی تواند مشخص سازد نطفه ها موجود زنده اند و دارای حیات شاید مقصود حضرت از شروع حیات در اینجا شروع هماهنگی و همکاری بین الاعضاء است که مقارن چهار ماهگی شروع می شود.

4 تا بر استخوانها گوشت پوشانده نشود خلق دیگری بوجود نیامده یعنی موجود قابل زیست در محیط دیگری خارج

از رحم نیست ، در اینجا موردی از جمله مواردی میباشد که پروردگار بخود و کار خلقت و صنعت خود دست مریزاد میدهد منتها کلمه «احسن» که در اینجا آورده شده مخصوص و مختص خلقت خلیفه اللّه یعنی آدمی است.

5 مدت اقامت جنین در رحم الی اجل مسمی و وقت معلوم بوده وقت معلوم یعنی قابل محاسبه و لذا این مدت قابل اندازه گیری است.

6 چون به لغاتیکه قبل از کلمه «لنبین» آمده توجّه کنیم می بینیم هر چه قبل از آن کلمه است می رساند تا چندی وضع تکامل در رحم شبیه و همانند وضعی است که برای بر انگیخته شدن مردگان خواهد بود ولی آنچه بعد از آن آمده مربوط به دگرگونیهای در رحم است.

قبل از «لنبین» میفرماید اگر از بعثت و برانگیخته شدن روز قیامت در ریب (شک بسیار اندک) هستید از خاک خلق شدید سپس بصورت نطفه بعد علقه بعد مضغه در آمدید.

در کتاب دیگر جلد روانپزشکی خواهید دید که زمان برانگیخته شدن و بعثت چگونه کره زمین بجای رحم بوده و بارانی غیر معمول که بفرموده حضرت عسگری مانند آب منی است این کار را بسرانجام خواهد رساند.

7 به اشکال گوناگونیکه جنین قبل از (نقر فی الارحام) قرار گرفتنش در رحم بترتیب بخود می گیرد اشاره کرده عبارتند از علقه ، مضغه (مخلقه و غیر مخلقه : هموژن ، هتروژن).

8 با توجّه بمعنی کلمات علقه ، مضغه به نکات علمی چندی که زمانهای گاسترولا ، بلاستولا و غیره باشد بر خواهیم

خورد.

علقه : دویبه سوداء تمتص الدم : حیوان کوچکی سیاه که خون میمکد در آن وقت که نطفه جدید می خواهد در دیواره رحم جایگزین بشود درست به شکل رالوی بسیار کوچکی در آمده که بدیواره رحم می چسبد و قابل توجّه وجود ماده ای در دهان زالوست که مانع می شود خون ببندد و لخته شود وقتی علقه هم می خواهد در جدار رحم رسوخ و نفوذ و لانه گزینی انجام دهد ماده مترشحه ای دارد که جدار را ذوب کرده و از انعقاد مجدد آن جلوگیری بعمل می آورد یعنی علقه (چه زالو و چه نطفه) ماده ای مشابه و یکسان با خود دارند.

مضغه : القطعه التی تمضغ من لحم و غیره قطعه جویده شده ای از گوشت یا غیر آن که در ابتدا یکنواخت و مخلقه است و سپس تشکیلات و سلول های نا همجور غیر مخلقه ای در او بوجود می آید (هموژن ، هتروژن).

9 پس از اینکه بصورت مضغه در آمد عروق مشبکه ای در فواصل تشکیلات گوشت مانند نا همجور بوجود می آید که ذکر شبکه خونی نکته قابل ملاحظه و علمی است و برای تبدیل شدن رگها بشعریه ها و شعریه ها برگها کلمه ای بهتر از شبکه نمی توان انتخاب کرد.

10 وقتی دارای جوانه های دست و پا و زنخدان و زانویش دیده می شد بشکل حزین مهمومی در می آید که دستهایش بر صورتش است و زنخدانش بر زانوهایش گویا اسیری است که تعهد سپرده (بدین شکل درآید) با مراجعه به کتابهائیکه اشکال جنین و عکس اسیر را گراور کرده اند خواهیم دید هر دو زانوی

خود را بشکم نهاده سر را بزیر انداخته و صورت خود را با دست پوشانده اند.

11 آنزمان که بشکل حزین مهموم در آمده در خودش و مادر یک سوراخ وجود دارد که وسیله خوردن و آشامیدن بچه است تا زمان ولادتش (سوراخ جفت مادری و سوراخ ناف بچه).

12 اواخر سوره حشر با آنکه خدا را اسامی فراوانی است پروردگار چند عدد از آنرا بعنوان اسمای حسنای خود انتخاب و ذکر کرده که با مداقه کافی می بینیم این اسماء عصاره و عنوان تمام آراء معنوی و مادی و مراحل گوناگون تطور و دگرگونی و تکامل زندگی اجتماعی ، اقتصادی ، بهداشتی ، طبیعی و سیاسی میباشد.

مقصود ما از ذکر این مطلب فقط این است که بعنوان نمونه قسمت مربوط بحث خود را بیاوریم آنجا که پروردگار سه اسم از اسماء خود را به خلقت آدمی اختصاص داده و بزبان دیگر آنچه از جنین شناسی خودش فرموده و یا دانش تحقیق کرده و میکند خارج از مقصود و معنای این سه اسم نیست. این سه اسمی که خلاصه دو آیه طولانی همین قسمت است که درباره جنین شناسی در صفحه قبل نقل شد.

هو اللّه الخالق البارى ء المصور خالق (آفریننده) بارى ء (اى المميز) کسی که مخلقه را از غیر مخلقه متمایز سازد مصور (تصویر کننده) انسانی.

قسمت پنجم: چه چیز انگیزه شد

اشاره

چه چیز انگیزه شد

همان سالهای اوّل طب در فکر انتخاب موضوع رساله دکترایم بودم. چند نفر از همکارانم در دانشکده های پزشکی ایران و یکنفر در عراق سراغ داشتم که راجع به بهداشت و اسلام رساله گذرانده اند.

در جستجوی این بودم بدانم کسی از طب اسلامی چیزی نوشته اطلاعی نیافتم ، سرانجام گفتارهای طبی و بهداشتی پیشوایان را بعنوان رساله دکترایم انتخاب کردم ، و اینک همان رساله را بنام اولین دانشگاه و آخرین پیامبر باز کرده و بنام مجموعه ای که بهداشت اسلامی یک قسمت از آن است و تقریبا شامل تمام مواد برنامه دانشکده های پزشکی روز است تقدیم می دارم . امیدوارم مورد لطف همه بویژه حضرات حجج اسلامی و اساتید دانشگاهی واقع شوم که کج پنداریها و نا آگاهیهایم اصلاح گردد و اگر مطلب تازه ای توان بر آن افزود بآدرس یزد دکتر پاک نژاد فرمایند.

اینک انگیزه هائیکه مرا بدین کار کشاند : آیه 154 سوره بقره می خواندم دیدم ناچارم اندک دانشی که در طب و ذره معلوماتی که در دین دارم در میان بگذارم تا هر کس را لااقل همین اندازه هم نیست شریک خود گردانم.

عده ای می گویند علم جائی برای دین باقی نگذاشته و مذاهب مضطرب و سرگردان دست و پا بر می چینند ، اسلام نیز نقش خود را در جهان ایفا کرده و اندک اندک رخت بر

می بندد. لذا خواستم نشان دهم که معلومات اندک من توانست برای طرد این عقیده جولان کند ، و مجموعه ای از طب و بهداشت اسلامی که بنده یکنفر پزشک نوشتم ، قدرت داشت خلاف این مدعا را بثبوت رساند.

خواستم نشان بدهم که اسلام از هر رشته دانشی بدست داده چنانچه این مجموعه تقریبا مطابق برنامه دانشکده پزشکی امروزی مطالبی خواهد آورد.

تا روشن شود آنچه ارواح آشفته را باهتزار در می آورد و روان آرام را صلابت می بخشد مشاهده گذشت چهارده قرن زمان است که برای محو کوچکترین شعائر اسلامی اثر نداشته و بلکه بر شئون دین با آنهمه دشمنان که اسلام داشته و دارد افزوده است ، آری اسلام چون دریائی خس و خاشاک بیگانگان را تسلیم امواج خود نموده و دانشگاه اسلام اشباح افسرده را بتکاپو و حرکت می دارد و افسردگان بی حس را گرم می کند. این خود محکمی و ریشه داری اسلام است که با این همه جبر تاریخ و مخالفتهای اجتماع بجای مانده و روز به روز جلوه اش بیشتر می شود ، والا رفتار وضع فعلی ما مسلمانان هیچگونه مساعدت برای پایداری اسلام نبوده بلکه در جهت ریشه کن کردن آن است و این خود بزرگترین حقانیت و استحکام این دین آسمانی است.

- خواستم علاقه اسلام را برای بهبود وضع مردم بویژه توجّه خاصش را بسلامت بودن آنها بیان دارم.

بیان مطالبی است که نوز در طب از صورت نظریه و فرضیه خارج نشده است و اظهار آنچه اسلام بالصراحه آنرا

تأیید می کند تا باشد فردا اعجاز اسلام چشمهائی را روشن و دیدگانی را از تعجّب باز نماید ؛ آن بعلت خداپرستی و این بسبب دانش پژوهی زیرا مشاهده خواهد شد سرانجام علم و دین (دانش) و (خدا) یکی است.

همین امروز برای اهل مطالعه این موضوع مسلم است که اگر مجلات طبی امروز را ، از یکطرف با نوشته های یکقرن پیش ، و از طرف دیگر با چهارده قرن قبل یعنی صدر اسلام مقایسه نمایند خواهند دید طب کنونی با مطالب طبی عصر اسلام نزدیکی بیشتری بهم دارند تا بمطالب یکقرن قبل.

چون کسی در عالم تشیع مبادرت بنوشتن پایان نامه راجع به طب اسلامی نکرده بود ، اقدام شد.

علت بسیار کم ارزشی بود که مرا به نوشتن این مجموعه تشویق کرد و آن برای جواب ایرادهائی بود که بزعم دوستان و همکاران منطقی بنظر می رسید.

بعنوان مثال دوتای آنها ذکر می شود و جواب این دو و بقیه به بعد موکول می گردد.

آخر ماه رمضان انسان گرسنگی خورده و طرف عصر خون بر اسیدیته اش اضافه می شود که از علائم ناگواری است چرا باید روزه گرفت ؟ مسلمانها کنار نهر آبها را کثیف میکنند ! حوض بعضی از مساجد متعفن است ! و غیره و حال آنکه عمل مسلمانها هیچ وابستگی به اسلام ندارد چنانچه در بسیاری از مسلمین شب زنده داریهای ناروا و قمار و شراب هست و با سلام چه مربوط.

کسی که این مجموعه را میخواند چه مسلمان و چه

غیر مسلمان اعتراف خواهد کرد که لااقل دنیای مردم به واسطه رعایت دستورات طبی و بهداشتی اسلام آباد خواهد بود.

باشد که مقداری از روایات و آیات طبی و بهداشتی اسلامی یکجا جمع آوری گردد.

- خلاصه برای خدمت به خلق انتخاب شد.

کسی که می خواند از کثرت آیات و اخبار علاقه اسلام را بعلوم طبیعی بداند.

کسانی هستند که هزاران خبر و حدیث و آیه راجع به علوم طبیعی در اسلام سراغ دارند و می گویند اسلام را با مسائل غیر دینی چکار. اینها مانند کسانی هستند که میدانند حضرت محمّد صلی الله علیه و آله وسلم عالیترین مقام سیاسی و روحانی را داشت و یا حضرت علی هم خلیفه بود (عالیترین مقام سیاسی) هم امام (عالیترین مقام مذهبی) باز می گوید دین از سیاست جداست ؟ - یک نظر خصوصی نیز در کار است بشهادت بسیاری از علماء غرب از جمله برنارد شاو بطور قطع آینده نزدیک در تصرف تعالیم اسلامی است - اخبار بسیاری نیز داریم که خورشید از غرب طالع می شود نور از مغرب می درخشد اسلام بدست آنها که باسلام کافرند تقویت می گردد و مقصود ایناست که در غرب (اروپا آمریکا) با داشتن وسائل مجهز علمی و وجود تلاش مدام دانشمندان پی به حقیقت و واقعیت اسلام برده و نور اسلام از آنجا (غرب) جهان را روشن خواهد ساخت.

قرآن کریم نیز چنانچه تابحال چند مرتبه نوشتیم می فرماید : صاحب و مالک زمین در آینده نه تنها مسلمانانند

بلکه مردمان صالحند چون بر این بنده پزشکی که درسش را خوانده و مطالعات مذهبی را دوست دارد با اقرار بنادانی و ناتوانی خود از روز روشن تر است که در آینده نزدیک بسرعت هر چه بیشتری حقیقت آیات مشابهات معلوم میگردد یعنی دائم از شمارش آیات مشابهات کاسته شده به محکمات افزوده میگردد یعنی بزودی اسلام واقعیت خود را نشان میدهد و تعالیمش عالم گیر میگردد و لاجرم برای کسانیکه در این قسمت عمری صرف کرده اند اجری و مزدی خواهد بود نام این بنده نیز جزو نه دانشمندان و نه نویسندگان بلکه نام یکی از خادمین ثبت و ضبط و انشاء اللّه مأجور خواهم بود.

علت نامگزاری کتاب اولین دانشگاه و آخرین پیامبر

چرا نام کتابها اولین دانشگاه و آخرین پیامبر است ؟ سئوالی است که بسیاری کرده و میکنند بخصوص که لبه تیز و برنده سئوالشان روی کلمه دانشگاه است که چرا بجای آن کلمات مدرسه دبیرستان دبستان مکتب ... بکار نرفته است.

گر چه پاسخ مختصری دارد که : چون دوره کتابها شرح و بسط یک دوره برنامه دانشگاهی است لذا کلمه دانشگاه انتخاب شده است اما حرف دگری نیاز داریم !

اهالی بابل و شهرهای اطراف ، اکثرا بت پرست بودند بت بزرگشان بعل نام داشت آنقدر بآن احترام می کردند و قربانیها و نذرها ، تنظیم و تکریم ها داشتند که از جمله مقدسین آنها نخست زادگان خود را چنانچه پسر بود با احترام تمام

بحد کمال و رشد رسانده با احترام بیشتری در پای بت بزرگ سر میبریدند تا با قربانی نخست زاده شان رضایت خاطر بت بزرگ حاصل گردد.

حضرا ابراهیم ابتدا ثابت کرد پرستش ستاره و ماه و خورشید خطاست و خدائی جز خدای یکتا و آفریننده جهان نیست وقتیکه مردم دانستند خدای بزرگ خدای ابراهیم است ابراهیم دست بکار شد تا عملاً ثابت سازد فداکردن نخست زاده برای بت و خورشید که هیچ حتی برای خدای بزرگ نیز کار بدی است و لذا اسماعیل خود را خواند و برای قربانی کردن برد و سرانجام بمردم نشان داد : آدم قربانی نمی کنند بلکه گوسفند قربانی میکنند و گاو و شتر و ...

حضرت لوط برادر زاده حضرت ابراهیم ، آنزمان که در شهرهای سدوم و عموره آمیختن مرد با مرد رایج بود بمبارزه و نصیحت کردن برخاست و آنها را از راه غلطی که بقای نسل را تهدید بفنا مینمود باز میداشت که داستانش را همه میدانیم.

سخنی این روزها بین ما رایج است که قرآن میفرماید بین قوم لوط هم رایج بوده و بد نیست آنرا بگوئیم . چنانچه از روی خیر خواهی به فردی از قوم لوط گفته میشد خواهشمند است فلان کار بدرا نکنید طرف با ناراحتی اظهار میداشت : مقدسها را باش (انهم اناس یتطهرون سوره نمل آیه 57) حضرت یوسف با روابط جنسی غیر قانونی بمبارزه عملی برخاست از یکطرف نشان داد محل عشقبازی های غیر مشروع آنجاست که شکمها سیر و ریاستها پایدار و سلامتی برقرار بوده و کسی را حق دخالت و چون و چرا و اعتراض نیست و اگر کسی

جز کودک شیرخوار سخنی از عمل آنها اظهار نماید و شهادتی در این باره بدهد زبانش از حلقش بیرون کشیده می شود علت آنکه پروردگار کودک را شاهد بی کناهی یوسف آورد برای نشان دادن اوضاع خفقان آور زمان بود.

یوسف را هم آنقدر زیبا خلق فرمود و مأمور مبارزه کرد تا عملا نشان دهد هر چند مرد زیبا شد و زن هم از طبقات بالا و تقریبا مختار و بدون فضول و مزاحم ، زن مال صاحبش است و متعلق به شوهرش و مرد نیز متعلق بزنش.

در زمان حضرت موسی فرعونی بود و هامانی و لشکری فرعون پرستش می شد و هامان هم فعال مایشاء و همه کاره. حضرت مبارزه با فرد پرستی و فرعون و هامان پرستی را شروع و سرانجام جسد لجن آلود فرعون را در کناره قلزم بمردم نشان داده عملا بیان داشت کسی که مانند مردم عاجز و بیچاره است نمیتواند پرستش شود.

مقصود این است بموازات رشد فکری و مغزی و تکامل بشری دستورات شرعی نیز بیشتر و سنگین تر میشد و از اوّل گناهی که بزرگتر بود مانند فرزندکشی ممنوع شد و بتدریج گناهان دیگر ، حتی مبارزه با قطع نسل بوسیله آلت قتاله و مبارزه با قطع نسل از راه لواط در یکزمان شروع گردید.

خنده هائیکه یک جوان هیجده ساله میکند و بحسابش نمیآید اگر از پیر شصت ساله ای دیده شد مکتب اسلام آنرا گناه میشمارد اصولا اسلام سنتی دارد که بموازات ازدیاد عقل و فهم مردم تکلیف ها را سنگین تر می خواهد بحدی که پیران قوم را پیامبران قوم میشناسد یعنی آنقدر آنها را دور از گناه

و خطا گر چه کوچک تصور میگردد و متقی میخواهد که گویا پیامبرانند.

عرف و اجتماع نیز با چنین شیوه ای موافقند ، جست و خیز هائی که از کودک دبستانی دیده می شود و آموزگاران آن چشم می پوشد اگر از دانشجوی دانشگاه دیده شود مورد عتاب قرار میگیرد.

پیامبران قبل از حضرت موسی چنانچه ملاحظه فرمودید رفتارشان با مردم مانند رفتار آموزگاران بود با کودکان دبستان آنها را از اوّل منع میکردند از آدم کشی لواط عشقبازی با زن مردم و ... یعنی هر گناه بزرگتری را از اوّل نهی می کردند بلکه عقل و فهم مردم آنقدر نبود که بتوان جست و خیزهای کودکانه اشان را بحساب گناه آورد.

از حضرت موسی تا نبی اکرم اسلام رفتار پیامبران مردم مانند رفتار دبیران بود با دانش آموزان عقل و فهم مردم بیشتر شده بود اجتماعاتی داشتند احتیاجات بیشتری را احساس میکردند مساعدت و همکاریهائی با هم داشتند جست و خیزهایشان کودکانه و دبستانی نبود تا زمانیکه بوسیله حضرت محمّد صلی الله علیه و آله وسلم همه بدیها و زشتیها معرفی گردید و سر رشته همه علوم بدست مردم داده شد و کسی که در برابر زشتیها و بدیها دست به ترمز (وقایه) بود یعنی متقی بود گرامی تر شمرده شد.

طرز دعوت پیامبران نیز بهمین نحو بموازات پیشرفت عقل و فهم مردم بود نصیحت آموزگار بکودک دبستان بچگانه و در خور فهم اوست و دبیر اندکی بالاتر استاد است که نصایح عالمانه با دانشجو دارد. چون مردم زمان قبل از حضرت موسی

فکرشان منحصر به سه چیز بود (غذا مسکن زن و فرزند) پیامبران نیز استدلالشان در قلمرو همین سه چیز بود چنانچه حضرت نوح مردم را بخدائی دعوت کرد که غذا برایشان تهیه می کرد (باران می فرستاد تا گندم و گیاه بروید) مسکنشان میداد (وجه مسکن) و اولاد بآنها می بخشید (سوره نوح) حضرت هود و صالح و ایوب نیز به همین نحو (سوره اعراف آیه 71 ببعد) ولی طرز دعوت پیامبران بنی اسرائیل (دبیران مکتب توحید) با مردم مانند رفتار با دانش آموزان بود و علاوه بر مسکن زن و فرزند غذا ، موضوع رهبری اجتماع اقتصادسیاست و ... نیز بمیان کشیده شد تا آنکه نبی اسلام آمد و رفتارش چنین بود.

اولین کلمه وحی شده بر او «بخوان و بنویس» بود بنام خدا یعنی علم و خدا (سوره اقراء) تمام برنامه دینیش خلاصه شد در علم و خدا (سوره سبا آیه 45) از خدا زیادی چیزی را جز علم نخواست (سوره طه آیه 113).

قبل از حضرت موسی پیامبران بر خانواده خود قریه خود یا شهر خود مبعوث میشدند و از حضرت موسی ببعد همانگونه که تورات و انجیل متذکر بر نژاد بزرگ بنی اسرائیل مبعوث گردید (سوره های شعرا و طه و غیره) یعنی بتدریج همه مردم قابلیت یافتند پیامبری داشته باشند.

مهمتر از همه آنکه از میان بیست و پنج پیامبری که نام گرامشان در قرآن کریم آمده چهارده نفرشان در دبستان توحید و ده نفرشان در دبیرستان توحید بودند. برنامه دبستانیها مانند

کودکان دبستان با کلمه خاص من شروع و ختم میشد و دبیرستانها با کلمه عام ما ، شما ، ایشان اما در دانشگاه سخن مطلق بود.

آموزگار فرماید خدائی که (مرا) خلق کرد و (مرا) هدایت نمود (سوره شعرا آیه 78).

دبیر فرماید خدائی که (همه چیز) خلق کرد و (آنها را) هدایت نمود (سوره طه 52).

استاد فرماید خدائی که خلقت فرمود سپس مستوی داشت بعد اندازه کرد و آنگاه هدایت نمود (سوره سبح اسم آیه 1).

یعنی به ترتیب گفتند خلقنی فهو یهدین الذی اعطی کل شی ء خلقه ثم هدی سبح اسم ربک الاعلی الذی خلق فسوی و الذی قدر فهدی.

آموزگار خاص گفت من را دبیر عام گفت همه چیز را استاد مطلق خلقت را بیان داشته بعلاوه که بمراحل فیزیکی خلقت : خلق، سوی ، هدی نیز اشاره کرده است.

آموزگار فرماید خدائی که (مرا) شفا می دهد (شعرا 80).

دبیر فرماید خدائیکه (بیمارانی را از مؤمنین) شفا می دهد (آل عمران 43).

استاد فرماید خدائیکه (مؤمنین را) شفا میدهد (اسراء 84).

آموزگار از خدا شفا میخواهد (روی سخن با کودکان است).

دبیر از طبیب شفا می خواهد (از حضرت عیسی) استاد از علم شفا می خواهد (از قرآن کریم)

آموزگار عرض می کند خدایا (خودم و پسرم را مسلمان قرار بده) (بقره 122).

به دبیر عرض می کنند (ما) مسلمانیم (آل عمران 45).

اسلام همه را مسلمان نام نهاد.

آموزگار عرض نمود الحقنی بالصالحین پروردگارا مرا به صالحین ملحق ساز. بسیاری از دبیران را پروردگار بطور دسته جمعی جزو صالحین شمرده است (آیه 84 انعام) ولی استاد خود را واجد این شرط یعنی بودن جزو صالحین معرفی می نماید «ان ولیی اللّه الذی نزل الکتاب و هو یتولی الصالحین» (ابراهیم)

آموزگار عرض می کند پروردگارا برای اطمینان قلب (خودم) می خواهم بدانم چگونه مرده زنده میسازی (بقره 262) دبیر اطمینان قلب برای خود و حواریونش می طلبد (مائده 112).

استاد بطور مطلق اطمینان قلب می خواهد (رعد آیه 28) آموزگار بر زمین مانده و ملکوت آسمانها را باو نشان داده شد (انعام 75) .

دبیر از زمین بآسمان رفت و ملکوت آسمانها را دید و ماند (نساء 165).

استاد از زمین بآسمان و از آسمان بزمین برگشت و ملکوت آسمانها را دید (سوره اسرا) یعنی آموزگار نقطه ای و دبیر نیم دایره ای و استاد دایره ای تمام از قسمت ریاضی برنامه مکتب توحید را وارد شدند.

بآموزگار ناری که از درختها شعله زد و گلستان شد درس

خداشناسی داد (انبیاء 69)

بدینوسیله نوریکه از زمین پر درخت برخاست درس خداشناسی داد (طه 73) نا گفته نماند جائی از قرآن و اسلام نیست که از درخت صدائی برای موسی بلند شده باشد بلکه از زمینی بلند شده که پر درخت بوده است.

باستاد «نور علی نور» از شجره مبارکه لاشرقیه و لاغربیه برخاست و درس خداشناسی داد (سوره نور آیه نور).

آموزگار عرض کرد پروردگارا (اهل قریه معین) را تغذیه فرما (بقهر 120).

دبیر عرض کرد (مؤمنین را) (بقره 58) استاد گفت هر چه برای همه مردم فایده دارد در زمین میماند (رعد 8).

همینطور که عقل و فهم مردم بیشتر میشد و رو بتکامل میرفتند پیامبران نیز ارزش بیشتری برای آنها قائل میشدند چنانچه طوفان نوح برنامه عذاب آموزگار بود و طوفان نیل برنامه دبیر و برنامه استاد همه را در امن و امان میخواهد (انفال 33).

معمولاً دبستانها آزمایشگاهی ندارد و اگر چیزی بآنها نشان داده شود مختصر و بچگانه و در خور فهم آنهاست در دبیرستان آزمایشگاه هست اما متوسط آزمایشگاههای تحقیقی و علمی از آن دانشگاه میباشد. در آزمایشگاه دبستان مکتب توحید برای ساختمان یک جسم آلی یا یک موجود از مواد ترکیبی آن (گوشت و پوست و استخوان نرم شده) استفاده می شود (بقره 262) در آزمایشگاه دبیرستان از مواد بسیط و ساده (هیدرژن ، اکسیژن ، کربن و...) (بقره 54)اما

استاد از انرژی و قدرت برایش موجودی می شود (آل عمران 120) در اینجا باید متوجّه قانون واحد حاکم بر جهان که همه چیز از انرژی است بود.

مطلب به درازا کشید کوتاه کنم ناگفته نگذارم که از آخر و خاتم بودن حضرت محمّد نیز بحثهائی می شود که در قلمرو قصد ما نیست فقط یک کلمه با غیر مسلمانها و یک کلمه با مسلمانها در میان بگذارم. برای غیر مسلمین یاد آوری اینکه جز قرآن که آمدن پیامبری را پس از محمّد مژده نمیدهد تمام کتابهای آسمانی دیگر در این باره نویدی دارند و با مسلمانان که همگی را عقیده بر آنست که پیغمبر ما حضرت محمّد (ص) آخرین پیامبر است و دلائل آن در قرآن مجید و کتب معتبره مذکور است و جماعتی که خود را بغیر حق منتسب باسلام میدانند و پیغمبری حضرتش را قبول ولی خاتمیت را منکرند باید بگوئیم که راه باطلی پیموده اند و در کتب مربوطه مفصلا این مطالب بحث شده است هر که خواهد بدآنها مراجعه نماید.

قابل توجّه

هدف کتاب اولین دانشگاه و آخرین پیامبر بیان اعجاز علمی قرآن و مقایسه حقائق آن با آخرین پژوهشهای علمی دانشمندان است و از این نظر که دانشمندان در رشته های مختلف علوم هر روز بکشف و تحقیق تازه ای نائل میشوند و در نتیجه چهره های جدیدی از حقائق قرآن آشکار می شود ، مؤلف کتاب ناچار است که این گونه مباحث را تحت عنوان استدراک (آنچه قبلا در دسترس نبوده است) در آخر هر جلد ضمیمه کند ، اینک شما در صفحات آینده با قسمیت از این حقائق قرآن و پژوهشهای علمی جدید آشنا خواهید شد.

استدراک

صفحه 12 سطر 4: و بهمین مناسبت توانائی و دانائی (قدرت و علم ذات مقدسش از جمله صفاتش که جزو دانش میباشد آورده می شود.

صفحه 13 سطر 17: توجّه فرمایند که: هر چند نبی گرامی برای دیگری منزلتی از قبیل حیا یا صدق قائل شده باشند در برابرش زدنی نداشته است.

صفحه 14 سطر 6: بجای مواخذ: مواخذه.

صفحه 17 سطر 8: غربیان گر چه بظاهر کره زمین را تحت تسلط دارند اما وارث آن نیستند زیرا بنحو صحیح از آن منتفع نمیشوند مثل اینکه خنجری بکسی ارث برسد با آن شکم خود را پاره کند و هم اکنون بهره برداری غربیان بیشتر صرف انهدام و استعمار و قتل می شود.

صفحه 23 سطر 7: در قرآن کلمه تعقل زیاد است و از عقل نامی نیست زیرا بکار بستن عقل مورد نظر است نه بحث درباره خود عقل و خیلی شگفت اینجاست که چون از خود روح سئوالی می شود اظهار تمایل واگذاری بحث روح به عده ای مخصوص ابراز شده (... قل الروح من امر ربی و ما اوتیتم من العلم الا قلیلا) و آنچه مطرح است بکار انداختن روح بوسیله ابزارش (تعقل تفکر تدبر) میباشد.

صفحه 26 سطر 14: انفس یعنی تنها جائی که اراده ای از آن صادر می شود که فقط خدا هم آنرا دارد بلکه صحیح اینست

که انسان تنها موجودی میباشد که مورد لطف خالق خود قرار گرفته و از جمله بمقام و مرتبه اراده رسیده است و آفاق کلیه عوالمی را گویند که باراده خداست و خود بی اراده است.

صفحه 26 سطر 20: بجای شاهد: شواهد.

صفحه 32 سطر 9: بجای شش : چند.

صفحه 37 سطر 5: و در روزی که زن هیچ ارزش نداشت (حدود چهار هزار سال پیش) و اگر برده بود هیچ تر و چنانچه برده زنی بود هیچ هیچ برای حفظ حق مالکیت همین کنیز بوده (هاجر) خانه اش را اجازه دادند در کنار خانه ای قرار و مطاف گذارند که منسوب و منحصر بخداست و هیچ پیامبری حق انتساب بدان نداشت و حتی شوهرش مقامی دورتر از خانه (و اتخذوا من مقام ابراهیم مصلی) و اسلام بر این امور صحه گذاشت.

صفحه 38 سطر 5: از اینرو که در قرآن چو سخن از قفه می شود میفرماید: از هر طایفه باید یکنفر طلب تفقه کند در دین تا بیم دهنده قوم باشد (فلو لا نفر من کل فرقه منهم طائفه لیتفقهوا فی الدین و لینذر و اقومهم... سوره یونس و هنگام سخن از علوم دیگر کلماتی (تعقل تدبرتفکر چرا در زمین گردش علمی نمیکنند چرا بخلقت آسمان و زمین و شتر و گل و... نمینگرید) نفر یا فرقه مطرح نبوده همگان مخاطب اند باهمیت بیشتر توجّه به مصنوع و مخلوق یعنی توجّه بعلوم طبیعی نزد قرآن پی میبریم.

صفحه 44 سطر 2: توبه یعنی تجدید حیات. توبه یعنی زندگی قدیم را تازه کردن و از نو زندگی را شروع نمودن.

ص: 285

صفحه 43 سطر 12: بجای: چرا تکبر چرا تفوق طلبی و تکبر.

صفحه 51 سطر 11: و شیطان اینجاست که گاهی عوام الناس درباره اش فکری دارند همانگونه که در بعضی ادیان ثنویت مطرح است (اهورا مزدا و اهریمن و...) و العیاذ باللّه شیطان را شریک خدا و خالق شر و پلیدی ها میدانند در حالیکه شیطان یک بنده مطرود و ملعون بوده و شریک و رقیب آدمی است و گاه همانطور که گفته شد حتی انسان استاد شیطان است. از وجود این شیطان رقیب و خصم است که آدمی همیشه حس میکند تحت تأثیر دو جاذبه است که یکی را خود دارد و از آن خداست و از بزرگترین عطایای ذات مقدسش زیرا آنرا فقط خودش دارد و بآدمی نیز عطا فرموده: «اراده» و دیگر نیروی شیطانی است که بشر را به شر میکشاند و در جلد مربوط به توحید شرحی خواهم داد که خلاصه ای از یک قسمتش بنظر من چنین است که: بموازات تکامل بشریت که بتدریج چند خدائی سه خدائی (تثلیت) دو خدائی (ثنویت) گاهی این و زمانی آن مورد پرستش بوده بالاخره به توحید رسیده یامیر سد انسان نیز همین طریق را پیموده باید روزگاری خود را آنچنان خالص و بدون شیطان نماید که مصداق خلقت مثلی او مثلی حدیث قدسی گردد در آن روزگار باین حقیقت میرسد که: و عداللّه الذین آمنوا منکم وعملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض...

صفحه 55 سطح 13: اوّل که بصراحت و روشنی به میکرب اشاره می نمایند و دسته.

ص: 286

صفحه 65 سطر 3: جای دیگر که: عده ای بدعا دست برداشتند حضرت فرمود از اینجهت مستجاب نشد که ناخنها بلند بود و...

صفحه 73 سطر 8: اولین دفعه در بندر و نیز ایتالیا برای سرایت از طاعون در قرن 14 میلادی قرنطینه اجرا شد.

صفحه 100 سطر 6: تقریبا تا سی سال قبل جهان را شامل تعداد زیادی ستارگان و کهکشانها میدانستند که وضعیتشان نسبت بیکدیگر تغییرناپذیر بوده و همیشه چنین بوده و هست و خواهد بود اما امروز همانگونه که قرآن فرماید(و السماء بنیناها باید و انا لموسعون) آسمانها در حال انبساط و وسعت یافتن است یعنی همیشه شکل جهان تغییر کرده و در گذشته نیز جز این بوده و در آینده نیز یقینا شکل دیگری خواهد داشت و قرآن جلوتر از آن گویاست که حتی زمین مبدل بزمین دیگری خواهد شد (یوم تبدل الارض غیر الارض).

برخی تئوری نسبیت کیهانی را دال بر محدودیت زمانی آفرینش دانسته و بسیاری از دانشمندان نجوم (بوندی گوله هوبل و...) از روی تئوری حالت یکنواختی خلقت ایجاد آن را از عدم دانسته اند. (و شاید آیه ماتری فی خلق الرحمن من تفاوت دلیل 15 قرنی یکنواختی خلقت باشد) محدودیت زمانی آفرینش را که بسیاری از دانشمندان پس از 15 بلیون سال انبساط و توسعه عقیده دارند انقباض بتدریج سرعت یافته و باشتاب روز افزون تمام مدلهای عالم بیکدیگر نزدیک و ملحق و توده بی نهایت عظیمی را که تعقیب مسائل مربوط بآن بسیار مشکل و هنوز غیر

قابل اطمینان است تشکیل میدهد. (در اینجا شما را متوجّه به اخباری مینمایم که امام میفرماید بین کرات فرشتگانی هستند که کرات را بیکدیگر نزدیک مینمایند و فرشتگانی که آنها را از یکدیگر دور میسازند و اغلب بین تعداد آنها اختلاف فاحشی است آیا فرشتگان جاذبه همان نیروی ثقل و جاذبه اند و فرشتگان دافعه همان نیروی انبساط عالم ؟) و یک سئوال دیگر: اینکه قرآن میفرماید روزگاری کائنات حالت گازی داشت (ثم استوی الی السماء و هی دخان) و باز روزگار دیگر حالت گاری خواهد داشت (فار تقی یوم تأتی السماء بدخان مبین) آیا قرآن بدو قسمت ابتدائی و انتهائی خلقت اشاره میفرماید که: ماده در حالت گازی (دخان) شکل بوده و تحت تأثیر نیروی فشار است نه نیروی انبساط ؟ و آیا این دو آیه شریفه نشان میدهد که خلقت از: روح ، عقل ، قدرت ، دخان، کهکشانها به ترتیب تشکیل شده و قسمت اخیر باز بعکس یعنی از کهکشانها به دخان را خواهد پیمود ؟ و آیا در کنار یکدیگر نهادن دو آیه: ماتری فی خلق الرحمن من تفاوت و آیه: و السماء بنیناها باید و انا لموسعون که یکجا یکنواختی عالم و جای دیگر بوسعت یافتنش اشاره میفرماید خود دلیل بر این است که دائم در فضا و در فاصله کهکشانها ماده تازه بوجود آمده و خلق می شود ؟ و هم وسعت میباشد و هم یکسان میماند ؟

بی تناسب نیست در اینجا بمفهوم ساده نظریه هائی که درباره شروع آفرینش اظهار شده اشاره ای شود از اینقرار: تئوری یکنواخیت حالت جهان است که گویند جهان فعلی جهانی است که بمقیاس بزرگ خود نسبت بزمان و مکان یکنواخت بوده و همیشه

در جای آن وضعش یک شکل میباشد و با توجّه به حتمی بودن انبساط عالم و در نتیجه کم شدن دانسیته جهان و اینکه برای بر طرف ساختن چنین تضادی عقیده به خلق ماده جدید دارند که حتی با اصل بقای انرژی و ماده با ذکر دلایلی آنرا مغایر نمیدانند که از شرح آنها خود داری میگردد و عمر این تئوری فعلا 13 سال است.

نظریه ای که کائنات مرتب در حال انبساط بوده و بعد بنا به نظریه ای جمع و منقبض شده و توده عظیمی بوجود آورده و در اثر انفجاری مجددا انبساط شروع می شود و این عمل مرتب تکرار میگردد و نظریه دیگر اینکه یس از نزدیک شدن کهکشانها و ستارگان عمل انقباض بتدریج آهسته شده دوباره انبساط شروع گردیده این عمل تکرار میگردد مانند شش ها که شهیق و زفیری و انقباض و انبساطی دارند عالم نیز در طول هزاران ملیون سال در حال زفیر و بعد در طول هزاران ملیون سال در حال شهیق است و در اینجا باز اصل دوم ترمودینامیک دخالت میکند که انرژی مکانیکی دنیا (نیروی نوسانات) بتدریج تبدیل به گرما می شود و معنای دیگرش اینکه جهان بتدریج نیروی حرکت خود را از دست میدهد مانند ساعت که در اثر کار کردن نیروی خود را بتدریج از دست میدهد.

برخی یکنواختی حالت جهان را مانند ثابت ماندن جمعیت یک کشور میدانند که انسانی میمیرد و انسانی متولد می شود کهکشان قدیم بتدریج دور شده از نظر ناپدید می شود و کهکشانی بوجود میآید که باز این فرضیه مخالف اصل بزرگ بقای انرژی است و موافقین و مخالفینی دارد (سن فرضیه اوّل بنام نسبت کیهانی سابقه 36 ساله و دومی بنام یکنواختی حالت 13 ساله است)

فرضیه دیگر: دنیای الکتریکی است: الکترون و پروتن بارهای برابر اما مخالف دارند که چون بهم رسند جذب یکدیگر شده اتم ئیدرژن بوجود میاورند اما با دستگاه های بسیار دقیق با پروتون مثبت بیشتر از منفی مشاهده می شود و در نتیجه مجموعه اتم های هیدرژن بجای اینکه بار الکتریکی صفر داشته باشد بار الکتریکی مثبت دارد و اگر با چنین هیدرژنی کره بزرگی درست شود متناسب با مکعب شعاعش بار اضافی خواهد داشت ، حال اگر یک اتم هیدرژن بر سطح کره مذکور فرضا قرار گیرد، دور نیرو بر او اثر میکند نیروی ثقل اتم های داخل که متناسب نیروی جاذبه اتم خارجی را بداخل میکشد و نیروی دافعه الکتریکی که بوسیله مجموعه بارهای اضافی اتم ها به الکترون وارد میگردد و آن هم متناسب با اندازه کره میباشد ، حال اگر همه جهان متشکل از ابرهای هیدرژن با بار اضافی الکتریکی تصور کنیم می بینیم هر اتم از اتم دیگر فرار میکند و تنها وضعیتی که میتواند تشکیل کهکشان ها بدهد اینست که ماده در گوشه ای از عالم پونیزه شود یعنی الکترون و پروتونی که اتم هیدرژن را درست میکند از هم جدا شده و اتم بشکند و این وضعیت اکثرا در عالم در درجات حرارت بسیار زیاد بوجود آمده و الکترون و پروتون از یکدیگر جدا می شود و در این حالت ماده در یک قسمت بویژه متراکم و کهکشانها بوجود میاید و...

اخیرا نظریه ضد ماده اظهار شده که در برابر «هستی مثبت» عالم «هستی منفی» وجود دارد که در بر خورد با هم هر دو از بین رفته مبدل به انرژی مجموع جرم آنها می شود و...

والشمس والقمر بحسبان

سخن از شمس و قمر مزبور مربوط باوراقی است که بزودی خواهید دید ولی بحث از آن قسمت که هم مربوط بماه و خورشید باشد و هم با آیه شریفه فوق بستگی داشته باشد همین جاست.

انسان از روزی که خود را شناخته با ماه و خورشید بیشتر از سایر ستارگان و سیارات سر و کار داشته و همدم بوده است و بهمین دلیل روز بروز برای پی بردن بحرکات و سکنات و اوضاع آنها بیشتر خود را محتاج ریاضیات «حسبان» دانسته است همان ریاضیاتی که رابطه انکار ناپذیری می باشد بین انسان و پدیده های محیطی موجودات و از ابداعات مغز بشری است.

وقتی قانونهای سه گانه تجربی و مهم کپلر را درباره سیارات منظومه شمسی می بینیم یا قانون جاذبه نیوتون یا روابطی که بین ذرات و اتم ها و اجرام و کرات برقرار است و حتی با فرمولهای ریاضی بسهولت می توان خسوف و کسوف را پیش بینی کرد یا وزن حجم مدار و کلیه خصوصیات شمس و قمر را معین نمود و حتی با فرمول ، زمان پیدایش و زمان نابودی و چگونگی پیدایش و نابودیشان و ... را دانست آیا سر تعظیم در برابر سخن 15 قرنی قرآن نباید فرود آورد ککه فرمود والشمس و القمر بحسبان که پس از 13 قرن گالیله بگوید : کتاب بزرگ طبیعت را بزبان ریاضی نوشته اند و علت اینکه این جمله آیه شریفه در قرآن آمده برای اینست که بشر متوجّه شود میلیونها سال قبل از پیدایش حتی جاندار قوانین ریاضی حاکم بر جهان بوده و جهان را مدبری حکیم بوده و هست .

صفحه 101 سطر 24 : یا اینکه ماه و خورشید مدار فعلی را داشته و از یکدیگرند و احتمال میدهد که این سخن حضرت مجتبی مطلب را تأیید نماید که فرمود : ماه مانند آفتاب میسوخته بعد خاموش شده (فمحونا آیه اللیل ترجمه شده از کتاب تحف العقول)

بعلاوه بعدها زمین سرگردان را در مدار فعلی نگهداشته و زینا السماء الدنیا بمصابیح انجام گرفته است این تغییر مدار دادن اوّل دفعه در 1955 بوسیله گرشتن کورن آلمانی عنوان گردید (Gerstenkorn)که گفت : ماه در ابتدا سیاره ای مانند مریخ بوده که در نزدیکی مدار زمین درآمده است و من با لاهام گرفتن از قرآن احتمال می دهم مدار زمین و ماه و خورشید جابجا شده است.

صفحه 103 سطر 11 : جمله مذکور (خدا همه جا هست ...) خلاصه شده ای از این مطلب است که : با آنکه وجود ذات مقدسش را در هر جا چشم عقل می بیند با چشم سر العیاذ باللّه تصور به نبودنش می شود و ماده را که به تصور هر جائی می بینیم در حقیقت همه جا وجود نداشته محدود و مخلوق میباشد و باز خلاصه آنکه : ذات مقدسی که غیب است و مخلوقش هویدا.

(رابرت ایوکان پرفسور فضا شناس فرانسوی درباره جهان آینده میگوید : انسان ممکن است همه کائنات فضا را کشف کند و حتی کرات کوچکی را در آسمانها جابجا نماید و زمین را منفجر سازد و ساکن سایر ستارگان شود و هزار سال یا بیشتر عمر نماید اما

نمیتواند قانون نظم تحرک را که در سراسر کائنات جهان حکمفرماست تغییر بدهد زیرا انسانی که هرگز توانائی درک قدرتی را ندارد که این قانون را بوجود آورده است چگونه میتواند قدرت ناشناخته ای را مهار کند بنابراین هیچ وسیله ای نمیتواند ما را از حرکت باز دارد و یا زندگی ما را ابدی و ازلی کند زیرا صفات ازلیت و ابدیت خاص پروردگاری است که این جهان بزرگ را آفریده و به آنچه در این کائنات موجود می باشد نظم و حرکت لایزال داده است) (مجله فضا مسلسل 13 صفحه 61) مقصود این بود که مخلوق هویدای خالق غیب باز میتواند همه را خلاصه کند : خدا همه جا هست و هستی نشانی از یک فرمان اوست : کن فیکون.

صفحه 104 سطر 19 : بعلاوه این آیه به وحدت جهان اشاره کرده وحدتی که تازه دانسته اند عناصر سازنده خورشید منظومه شمسی ما همان ها است که در زمین یافت می شود و بررسی های فضائی اخیر مخصوصا برنامه اپولوها نشان داده که ماه نیز همان وضع را داشته و بالاخره همانگونه که قرآن می فرماید (کانتارتقا) همه جهان از عناصر یکسان بوجود آمده است.

صفحه 108 سطر 4 : از حضرت صادق علیه السلام است ... کرسی باب ظاهر غیب و طلوعگاه بدایع و محل ظهور همه چیز بوده و عرش باب باطن است که علم الفاظ و حرکات و ترک و علم بازگشت و آغاز در آن یافت می شود ...

و از آن حضرت است که : هر چه خدا آفریده در کرسی

است جز عرش که بزرگتر از آنست که کرسی بآن احاطه پیدا کند.

و از علی علیه السلام : آسمان و زمین و هر آفریده که میان آنها وجود دارد در جوف کرسی است ... (تفسیر المیزان)

صفحه 112 بعد از سطر 2 : و من اختلاف طبقات آسمانها را بر حسب اختلاف خواص شیمیائی و فیزیکی و مکانیکی آنها میدانم بدین معنی که مثلا سرعت سیر اجسام و حتی نور در هر طبقه متمایز از دیگری است و الهام گرفتم از خبر حضرت صادق که فرمود : خدا را فرشته ای است موسوم به خرقائیل که هیجده هزار بال دارد و مابین هر بال تا بال دیگرش پانصد سال راه است یک زمان هوس کرد بداند در بالای عرش چیست ؟ پس خدا بالهای آنرا دو برابر کرد و بامر خدا پرواز کرد مدت بیست هزار سال با آن 36 هزار بال پرید و چون خسته شد و استاد دید هنوز به یکی از ستونهای عرش نرسیده مجدد قوت بالهایش دو برابر شد و سی هزار سال پرواز کرد و ... (توجّه فرمائید مرتب سرعت سیرش در تغییر مکانی و زمانی بود).

یکی از نتایج عجیب نظریه های کیهان شناسی این است که منظره آسمانها برای ناظرین در یک کهکشان درست همان است که در کهکشان دیگر وجود دارد و آیا این نظریه و مقیمان کهکشانها همانگونه می بینند که خرقائیل مشاهده کرد در هر حال هنوز به یکی از ستونهای عرش نرسیده ؟

صفحه 113 سطر 20 : و بالاخره ممکن است مقصود مولدالماء (هیدرژن) بوده باشد ، مؤید مطلب آنکه از حضرت علی سئوال شد اوّل چه خلق شد فرمود نور بعد فرمود آسمان از بخار آب خلق شد (ان الشامی سئل عن علی عن اوّل ما خلق اللّه فقال

النور فقال مم خلق السموات قال من بخار الماء).

صفحه 117 سطر آخر : بعلاوه آیه شریفه ای که بوسعت یافتن دائمی جهان اشاره می فرماید خود گویای این اصل کلی است که هیچ چیز ساکن نیست و آیه 38 سوره یس واضحتر میفرماید خورشید بسوی مقر خود در حرکت است ... و برای ماه منزلگاههائی تعیین شده ... نه خورشید میتواند به ماه برسد و نه شب بر روز پیشی گیرد و همگی در مدار خود حرکت میکنند و الشمس تجری لمستقر لها ذلک تقدیر العزیز العلیم والقمر قدرناه منازل حتی عاد کالعرجون القدیم لا الشمس ینبغی لها ان تدرک القمر و لاالیل سابق النهار و کل فی فلک یسبحون).

مطلب جالبی از حضرت باقر است و هنوز علم توجّه نداشته آی نیروئی برای کاستن شدت حرارت خورشید بر خورشید اثر مینماید. (احتمالا هیدرژن مولد الماء که تحت عنوان کان عرشه علی الماء گفته شد) که فرمود خداوند ملکی برای خورشید خلق فرمود که بر آن آب میریزد و در غیر اینصورت زمین میسوخت (ان للشمس ملکا ینضجها بالماء لو لا ذلک لا شتعت الارض).

صفحه 118 سطر 11 : خورشید ما در هر ثانیه هشتصد میلیون تن هیدرژن را به هلیوم تبدیل می کند و لذا می تواند ده میلیارد سال بدرخشد و یک میلیارد سال از این نوع درخشش را داشته است. سن خورشید تقریبا (به توان 9) 10 × 4 (سال است در اوّل زمستان 8/4 میلیون کیلومتر بزمین نزدیکتر است قطرش 000/385/1 کیلومتر یعنی 109 برابر قطر زمین و مجموعه ای از دو هزار میلیارد میلیارد تن گاز است با گرمای 6/5 میلیون

درجه در سطح و 15 ملیون در مرکز. حجمش 420/333 برابر زمین. خورشید 745 مرتبه سنگین تر از مجموعه تمام سیارات خودش است و امروز آنرا یک میلیون و سیصد هزار برابر زمین می دانند و جاذبه اش 28 برابر زمین است. اگر خورشید از زغال بود دو هزار سال می سوخت و خاموش می شد ارتفاع شعله های خورشید بیشتر از فاصله زمین تا ماه است و گرمای متوسط آن شش هزار درجه است.

در هر ثانیه در خورشید چهار میلیون تن ماده به انرژی تبدیل و (به توان 33) 10 × 79/3 ارگ پخش می گردد و هر دقیقه بیشتر از 240 میلیون تن از ماده موجود خود را بصورت ذرات و تشعشعات از دست می دهد.

صفحه 118 سطر 12 : برای نشان دادن عظمت کهکشان خودمان (شیری) کافی است گفته شود : سرعت حرکت منظومه شمسی (خورشید و سیارات نه گانه آن و اقمار این سیارات و سیارکهای واقع در فضای بین سیارات) در حدود هشتصد هزار کیلومتر در ساعت است و متجاوز از دویست میلیون سال طول می کشد تا منظومه شمسی یکبار بدور کهکشان شیری بچرخد.

از لحاظی خورشید ما یک عضو مهم کهکشان است اما اکثر ستارگان کوچکتر اطراف خورشید برتری از نظر تکامل نجومی بر خورشید دارند که 10 تا 200 بار طولانی تر از خورشید نورانی خواهند ماند و تا هزاران میلیون سال بعد از زمانی که خورشید منظومه ما از معرکه بیرون شود همچنان نورافشانی خواهند نمود.

زمین و منظومه شمسی ما در مدار کهکشان خود در حرکتند و این کهکشان در مدار کهکشان عظیم تری حرکت می کند.

در کهکشان ما آنقدر خورشید است که هنوز نتوانسته اند بشمارند و بین ده تا دویست میلیارد تخمین زده شده است و در همین کهکشان خورشید هائی است که پنجاه هزار برابر خورشید ما نور دارد و جرمش بهمین نسبت بزرگتر است. وضع حرکت خورشیدها در کهکشان مانند است بوضع پرتاب آتش از یک گردونه آتش بازی و در واقع خورشیدها اطراف هسته مرکزی کهکشان می گردند.

همان قانون که خورشید را اطراف هسته مرکزی کهکشان به گردش در می آورد زمین را اطراف خورشید می گرداند و ماه را اطراف زمین چرخ می دهد و درون اتم ، الکترون را اطراف هسته مرکزی اتم به حرکت درمیاورد . یکسالی که زمین بدور خورشید و دویست و چهل و پنج میلیون سالی که خورشید اطراف هسته مرکزی و یک ماهی که ماه دور زمین گردش می نماید از لحاظ قانونی که بر جهان حکومت می کند مساوی است و کهکشان ما با آنکه از جمله کهکشانهای کوچک کائنات میباشد و کهکشانهائی به بزرگی یک میلیون برابر بزرگتر وجود دارد دارای مداری است که بدور چیز دیگری می گردد و میگردند و بنا بر آنچه قرآن کریم فرماید : کل یجری الی اجل مسمی و همه و همه بسوی جانبی که خدای متعال نامش را و جایش را می داند در جریانند (به کلمه یجری توجّه فرموده متوجّه باشید چرا همه جا کلمه حرکت را قرآن آورده و برای والشمس تجری و کلیه کائنات کل یجری کلمه جریان را ذکر کرده است آیا قرآن می فرماید بعلت کثرت خورشیدها که گازند باید کلمه یجری را آورد یا بسبب غلبه گاز در کائنات یا ...) همانطور که خورشید کهکشان ما تخمینی است (الی

دویست میلیارد) شمارش کهکشانها نیز تخمینی است (الی یکصد میلیارد) ولی این تخمین بدون محاسبه نبوده بلکه علمای نجوم قسمتی از فضا را واحد مقیاس قرار داده با توجّه بجوانب آن و اینکه جهان در حال وسعت است همانطور که قرآن هم تأیید میفرماید (والسماء بنیناها باید و انالموسعون) عدد یکصد میلیارد را بدست آورده اند و تاریخ پیدایش کهکشانها به 12-15 میلیارد سال قبل میرسد ماده اصلی کهکشانها هیدرژن است و باحتمال قوی که بهمین لحاظ قرآن کریم یجری را بکار برده و به گاز جریان میخورد نه حرکت و 80 درصد کهکشانها هیدرژن و نوزده درصد هلیوم و یک درصد چیزهای دیگر (اکسیژن ازت سدیم کلسیم و ...) می باشد (این قسمت را از کتاب جالب «در جستجوی عنصر خالص» تألیف یوری فیلکوف استادپلی تکنیک کیف شوروی نقل کردم وی همان جوان دانشمندی است که با سه استاد جوان دیگر باعدام محکوم شد و وساطت جهانیان برای جلوگیری از اعدامشان پذیرفته نگردید تا اینکه ژنرال دوگل ریاست جمهوری فرانسه واسطه و قبول گردید و چرا شخصی چون فیالکوف باعدام محکوم نگردد و حال آنکه در کشور وی استاد است که قوای مجریه در دست قدرت ملحدین و منکرین خداست و در جلد مربوط بمعاد خواهید خواند که فیالکوف مذکور تا کجا سخنانی نزدیک به ادیان بلکه بسیار نزدیک به اسلام دارد و در اینجا عین جمله ای از وی را نقل کنم : چون ماده اصلی تمام کهکشانهای جهان (هیدرژن) میباشد علمای نجوم عقیده دارند که جهان در آغاز جز هیدرژن نبوده است و تمام عناصر از (هیدرژن) بوجود آمد ولی هنوز نمی توانند توضیح

دهند که هیدرژن چگونه بوجود آمده است و آنچه در خصوص ایجاد هیدرژن (مولد الماء) می گویند جنبه تئوری دارد و فرضهائی است که هیچ یک از آنها را نمی توان واقعیت علمی داد. بدون شک خوانندگان در همین چند سطر متوجّه کلمات استاد شدند که چگونه به قانون حاکم بر کائنات که دارای شعور است اشاره کرده و در این چند سطر آخر آیا می توان استعمال کلمه مولد المائی که ذکر کرده به آیه شریفه و کان عرشه علی الماء قرآن عرضه داشت یا خیر ؟) و آیا هیدرژن (مولد الماء) بوزن مخصوص برابر آب بوده است ؟

صفحه 120 سطر 8 : و بسیاری آیه شریفه والسماء ذات الحبک (الذریات) را به آسمان دارنده مسیرها تفسیر کرده اند.

صفحه 121 سطر : 24 اگر انسان در سمتی دلخواه در امتداد خط مستقیم حرکت کند بشرطی که سطح زمین را ترک نکند یعنی بر سطح دو بعدی باشد بالاخره بهمان نقطه عزیمت باز میگردد و اگر سیستم سه بعدی باشد باز بهمان نقطه عزیمت میرسد و تصور چنین جهانی آسان تر از جهانی است که تا بی نهایت توسعه داشته باشد ...

اگر جهان بی نهایت باشد تعداد ترکیبات اتمی بی نهایت تعداد کهکشان بی نهایت تعداد سیارات بی نهایت تعداد اشخاص بی نهایت تعداد خوانندگان کتاب بی نهایت تعداد نویسندگان ... چرخهای چاپ ... کتابها ... بی نهایت.

اگر فرضیه انبساط و انقباض عالم درست باشد که ابتدا توده عظیمی بود و بتدریج وسعت و انبساط یافت و روزگاری مجدد انقباض یافته توده عظیم أوّلیه را بوجود میاورد لازمه چنین انقباض و انبساطهائی انحناء کامل آن است که تمام قسمتهای آن با هم دیگر اتصال یافته باشند و محدود بودن را برسانند.

از گریگوریف و مایاکاشیف دو دانشمند ریاضی دان روسی است.

سی سال قبل این معادله هسته ای دانشمندان مربوطه را برای مدتها سرگردان ساخت (؟ + الکترون + پروتون = نوترون) تا زمانیکه پاولی سویسی گفت : انرژی نابود شده تنها می تواند حمل بر ذره ای ناشناخته باشد و بزودی دانشمندان پی بوجودش برده آنرا نوترینو Noutrinoنام نهادند و طولی نکشید ذره ضد نوترینو نیز شناخته شد.

جرم نوترینو در حال سکون حدود صفر بوده و بدون بار الکتریکی است و بآسانی میتواند از میان کره زمین و حتی خورشید بگذرد بدون آنکه بچیزی برخورد نماید و برخی خواصی مشابه فوتون برای آن قائل شدند . آنچه مورد بحث است اینکه فعل و انفعالات هسته ای درون ستارگان سرچشمه اساسی زایش نوترینوها میباشند یعنی از تبدیل چهار پروتون به یک ذره آلفا (هسته هلیوم) دو پزیترون (الکترون مثبت) و دو نوترینو حاصل می شوند که پزیترون ها بر اثر برخورد با الکترونها نابود میشوند ولی نوترینوها از مرکز ستارگان جدا و در فضا به پرواز در می آیند بنابراین باید توده ای از نوترینوها در جهان وجود داشته و جرم آنها برابر جرم تمام ماده مرئی باشد و در نتیجه انحنای جهان تا درجه زیادی بوسیله نوترینوها محدود گردد و این نوترینوها هستند که حد و مرز کائنات را تشکیل می دهند.

چقدر متناسب است این خبر را از حضرت علی در اینجا نقل نمایم که چون از ایشان پرسیدند طارقی که پروردگار در قرآن از آن نامبرده (والسماء و الطارق و ما ادراک ماالطارق النجم

الثاقب ...) حضرت فرمود : نیکوترین ستارگان است انسان آن را نمی شناسد نامگزاریش بطارق بدین علت این که طی طریق نورش از هفت آسمان است و باز به مکان خودش برمیگردد.

طارق : در قلمرو کلمات (ط ر- ق) خاموش گردیدن و صدائی نداشتن - رویهم انباشته شدن بر یکدیگر و توبر تو نهادن چیزی و طارق السالک للطریق لکن در شب (تاریکی) ...

ثاقب : در قلمروش معانی : افروخته و شعله دار شدن روشن شدن بسیار سرخ گردیدن و ... با توجّه باختلاف طرائق اسلامی (کناطرائق قددا) و اینکه هفت طرائق اشاره شده (ولقد خلقنا فوقکم سبع طرائق) و معانی مربوط به طارق و ثاقب و مهمتر از همه اشاره حضرت علی به رفتن نور از طارق و گذشت از سبع طرائق و باز برگشت نور بهمان نقطه اوّل (با توجّه به نسبیت انیشتین و سیر نور و برگشت آن آیا تا چه اندازه می توان حقائقی از 15 قرن قبل از مطالب اسلامی مربوط به طارق در قلمرو این کلمات بدست آورد (خاموش و بدون صدا در حالیکه بسیار سرخ و افروخته و روشن است و رویهم انباشته و توبر تو قرار گرفته و نورش هفت آسمان را پیموده و بجای أوّلیه برگشته است) و این است اصل خبر : انه سئل عن الطارق الذی فی القرآن فقال لی هواحسن نجم فی السماء و لیس یعرفه الناس و انما سمی الطارق لانه یطرق نوره سماء الی سبع سموات ثم یطرق راجعاحتی یرجع مکانه.

صفحه 123 سطر 16 : و هم اکنون صحبت از وجود سیاره جدیدی میان عطارد و خورشید در محافل علمی نجومی می شود. بنام ولکان و حتی طبق فرضیات جدید سیاره دهمی در آنطرف پلوتو

قرار دارد که از پلوتو بزرگتر و در فاصله یازده و نیم بیلیون کیلو متری خورشید است یا بزبان دیگر سفینه فضائی که با سرعت 20 کیلومتر در ثانیه حرکت کند پس از 10 سال به پلوتو می رسد (و پس از هفتاد سال به نزدیکترین ستاره یعنی پرکیماسانتوری).

صفحه 123 سطر 19 : و نظریه های دیگر.

صفحه 124 سطر 19 : و آیه «والقمر قدرناه منازل حتی عاد کالعرجون القدیم» گفته شود که عرجون همانا شاخه خرمای خشک قدیمی بدون سبزی است و شاید بتوان گفت اشاره به ماه بدون سبزی و آب و حیات می باشد.

صفحه 125 سطر 9 : و شگفت انگیزتر از همه آیه 5 سوره زمر است (یکور اللیل علی النهار و یکور النهار علی اللیل) که با توجّه به کلمه «یکور» می بینیم نه تنها غیر ممکن است تصور دیگری جز به کروی بودن زمین بشود بلکه شگفتی چنین است که اشاره می نماید همانگونه که عمامه پیچیده می شود روز و شب درهم می شود یعنی خورشید بتدریج از شمال کره بطرف استوا و جنوب رفته و از مشرق بمغرب می چرخد آنچنانکه به تدریج تابستان به زمستان و یک فصل به فصل دیگر مبدل می گردد نه آنکه خط استوا حد فاصل گرما و سرما بوده باشد.

صفحه 125 سطر 14 : شگفت اینجاست که بکرات از ائمه اطهار طول و عرض خورشید و سایر کرات پرسیده شد و در هو نوبت آندو را برابر ذکر کردند (قطر کره).

صفحه 129 سطر 18 : با آوردن سنگهای ماه بزمین و آزمایش

سنگها دانسته شد : عمر ماه هزار میلیون سال قدیمی تر از آنچه قبلا تصور می کردند می باشد. سنگهای ماه مدتهای مدید در حال گردش و غلطیدن بر روی یکدیگر بوده اند لذا احتمال داده می شود از شهابها و سنگهای آسمانی بوده باشد شهابهائیکه هر روز 24 ملیون مرئی بزمین میرسند و بیشتر از این با تلسکوپ دیده می شود. سنگهای ماه چه آنکه رو بخورشید بوده یا نبوده در معرض بمباران اشعه رادیواکتیو قرار گرفته است. سنگهای اقیانوس آرامش (آورده شده با آپولو 11) با سنگهای اقیانوس طوفان (آورده شده با آپولو 12) کاملا متفاوت و بیشتر عناصر تشکیل دهنده سنگهای اقیانوس طوفان نوعی کوارتز و مقداری پتاسیم و کمی شیشه بوده که مشابه آن در زمین یافت نمیشود. درجه غلظت سنگهای شهابی افتاده بر ماه پائین و دارای کمی اکسید آهن و شیشه و مقدار بسیار زیاد تیتانیوم بوده است و ... ماه بمدت 27 روز و 7 ساعت و 43 دقیقه و 51/11 ثانیه راه خود را می پیماید و در حضیض 354000 و هنگام اوج 405500 کیلومتر با زمین فاصله دارد ، شعاع ماه 27 درصد شعاع زمین یعنی 1738 کیلومتر و مساحت آن 5/7 درصد مساحت زمین و حجم آن حدود 2 درصد حجم زمین و 56/81 بار از زمین سبکتر است. برای کنده شدن سفینه از زمین باید سرعت 2/11 کیلومتر در ثانیه باشد و این ارقام در سیاره عظیم مشتری به 61 و در ماه به 4/2 میرسد. قلل پر نشیب و تیز قد کشیده که گاهی چند عدد پهلوی یکدیگرند در ماه دیده می شود و یکی از قلعه ها 9 کیلومتر ارتفاع دارد. مجاری شبیه رودهای تند

ص: 303

و پارگیهای شیب دار و کشیدگی مستقیم و عمد کوه ها و گودیهائی بسطح چند کیلومتر در ماه دیده می شود.

صفحه 130 سر 11 : حرکت زمین هر صد سال یکهزارم ثانیه کند می شود .

صفحه 130 سطر 6 : هم اکنون طبقات جو را چنین تقسیم می نمایند : تروپوسفر از صفر تا 12 کیلومتری که باد و طوفان و باران و برف در آن صورت می گیرد استراتوسفر تا 50 کیلومتری مزوسفر که کاهش حرارت در آن شدت می یابد الی 80 کیلومتری یونوسفر از 80 الی 400 کیلومتری که حداقل حرارت در آن 1200 و حداکثر 1700 درجه می باشدسوپراسفرالی یکهزار کیلومتری اگزوسفر از یکهزار کیلومتر الی آخر.

گازهای جو : ازت اکسیژن آرگون دی اکسید کربن به نسبت 08/9578/20 93/0 4% درصد و گازهای نئون هلیوم متان کری پتون - هیدرژن دی اکسید ازت گزنون به نسبت 2/18 2/5 2 1 و 1 5/50/0 9% یک ملیونیم درصد.

صفحه 135 سطر 6 : در اینجا مناسب است چند کتاب که وابسته بمطالب می باشد برای علاقمندان معرفی گردد : منشاء و تکامل حیات تالیف اپارین ترجمه دکتر نورالدین فرهیخته.

زندگی در سیارات دیگر : نویسنده تشخوف ترجمه عباسقلی جلی.

حیات چگونه آغاز شد تألیف ایرونیک ادلر ترجمه دکتر محمود بهزاد.

راهنمای ستاره شناسی تألیف آقایان هربرت زیم و رابرت ببکر ترجمه شده در 160 صفحه.

صفحه 152 سطر 14 : به ادامه خلقت «خلقت مداوم» دقت بیشتری بفرمائید آنچه را 15 قرن پیش قرآن فرمود و آنچه را دکتر فرانک لاواستاد دانشگاه اریزونا در اوّل سال مسیحی 1970 اظهار داشت : واحدهای خلقت بنام «ایرترون» در اثر تابش اشعه مادون قرمز در مرکز 12 کهکشان از جمله کهکشان ما یعنی راه شیری کشف شده و در هر کدام از این مراکز ماده و ضد ماده در کنار هم ایجاد میگردد ، و سپس یکدیگر را از بین برده و آثار نتیجه از این فعل و انفعالات بطور مداوم پخش شده و تمامی ماده ای را که جهان را اشباع میکند و ستارگان و سیارات و دنیاهای جدید را میسازد بوجود آورده اند ... و بالاخره گزارش خود را چنین پایان میدهد : اگر ما شاهد خلقت مداوم هستیم پس کنترل آزمایشگاهی خلقت ماده و ضد ماده چنانکه نظریه فعلی پیش بینی میکند نمیتواند غیر ممکن باشد و در نتیجه دایره اطلاق عملی این نظریه میتواند حدی نداشته باشد آیا بدان معنی

است که انسان روزی قادر به ساختن «ماشین ماده» خواهد شد. (این هم برای کسانیکه به قدمت ماده معتقدند) و البته این احتمال را بدهید که : شاید خلقت مداوم با آنچه قرآن 15 قرن قبل فرموده سازگار است.

صفحه 152 سطر 14 : و حتی عقیده برخی است که شاید آیه

شریفه سوره انعام «و ما من دابه فی الارض و لا طائر یطیر بجناحیه الاامم امثالکم» اشاره به ارتباط بین جمیع مخلوقات که همه امم مانند انسانهایند میباشد.

صفحه 154 سطر 10 : پس از کلمه : اوست. بعنوان مثال کسی بهتر از داروین داروینیسم را نفهمیده و نمی دانست و مردی بود در عین حال کاملا مذهبی و این خود بهترین دلیل بر سازگار بودن دین و موضوع تکامل است.

صفحه 175 سطر 3 : در کتاب جالب «درجستجوی عنصر خالص» تالیف یوری فیالکوف ااستاد پلی تکنیک دانشگاه کیف شوروی نکته جالبی است ... مداخله در مغز میمونها برای تقویت هوششان آثار حیرت آوری است و دیده شده میمونهائی که مراکز هوش و حافظه اشان تحریک شده میتوانند بخوانند (بدون تلفظ) و بنویسند و حتی معنای جمله را بشرطی که جنبه معنوی نداشته باشد بفهمند مثلا وقتی مینویسد عسل شیرین است بفهمد ولی به معنای این جمله که : راستگوئی صفتی پسندیده است هرگز واقف نخواهد شد و این همان مطلب جالبی است که تحت عنوان : خلق الانسان علمه البیان شرح داده ام که ماحصلش باختصار چنین است انسان آنچه میگوید علاوه بر اینکه نطق می کند فکر هم می نماید یعنی اگر حرفی را زد قلبش تشخیص میدهد راست می گوید یا خیر ! تصمیم خواهد گرفت یا نه ! چه فکری دارد و ...

و بحث جدید پرفسور دولمای فرانسوی (Delmas) درباره انسان و میمون جالب است :

سگ یا اسب را میتوان یاد داد ایستاده راه برود یا میمونها

ایستاده راه میروند یا خرسها ولی ایستادن انسان چیز دیگری است یعنی ایستادن تنها نیست بلکه عبارت از ایستاده فعالیت کردن میباشد و این حالت در میان جانوران منحصر به فرد می باشد.

پرفسور گوید : ایستادن طبیعی نیست و اگر ایستادگی انسان تحت کنترل مغز و اعصاب خلق نشده بود برای ایستادن انرژی فراوانی بمصرف میرسد و انسانها همینکه خسته یا بیمار شدند دراز کشیده میمیرند در صورتی که اسب ایستاده میمیرد و بسیاری از حیوانات دیگر و برای انسان ایستادن عمودی استراحت محسوب نمی شود.

برای تعدل طبق نظر پرفسور سه نوع مکانیکی ممکن است مرکز ثقل در جلو (در پریمات ها نیست) که اایستادن غیر ممکن است. مرکز ثقل هم طراز تنه (که در پریمات ها باز هم نیست) که اسلوب ایستادن و حرکت متنوع می باشد و نوع سوم مرکز ثقل در لگن خاصره که راه رفتن را آسان کرده و در انسانها مشاهده می شود طول دستهای انسان نسبت به پا کوتاهتر از میمون است و برای راست ایستادن بشر که هزاران سال لازم بود میبایست دستهایش دراز شده باشد در صورتی که کوتاه ماندن و چون به ساختمان تشریحی انسان و میمون توجّه کنیم مطلب روشنتر می شود زیرا تفسیر حال و وضع آنها با محل احشاء و عمل مراکز عصبی و تناسبات بین شکل اسکلت ورل عضلات میباشد و امروز در بررسی اسکلت ها به پژوهش درباره چهار چیز میپردازند: پا، لگن ، ستون فقرات و قاعده جمجمه (البته توجّه فرمودید که پا نیز در نظر قرآن اهمیت داشت و در تقسیم بندی هنگام تکامل تدریجی انواع به پاها و طرز راه رفتن اشاره کرد و همه جا کلمه رجل و رجلین بکار برد).

لگن که به راست شدن تنه مربوط است و در چهار پایان کشیده و باریک و در بر انشیاتورها دراز و در نیمه راستها ضمن بالا ماندن گشاده و بالاخره در موجودی بنام انسان پائین آمده و بعقب افتاده و عریض می شود.

ستون فقرات در انسان تبدیل به ستونی شده که منحصرا به عضلات پائینی تکیه دارد و در پریماتها مانند چهارپایان عریض است در انسان تعداد مهره های قبل از استخوان خاجی (گردنی ، پشتی کمری) 24 عدد است و مهره های خاجی 5 دمبالچه 3-5 در صورتی که میمونهای چهار دستی 26 مهره قبل از استخوان خاجی و 3 مهره خاجی و 20 مهره قبل از دمی دارند.

در انسان راست شدن تنه موجب شده بیست و چهارمین مهره پنجمین مهره کمری است و خلاصه گویا انسان با بلند کردن سر و جدا کردن دستهایش از زمین و با خم کردن قسمت کمری ستون فقراتش در اثر قابلیت ارتجاع یک مهره خاجی را بیرون کرده است بعلاوه استخوان خاجی و دمبالچه انسان در عمل هیچ شباهتی با همین استخوآنهادر پریماتهاها را ندارد.

جمجمه میمون تنها حجمش کمتر از جمجمه انسان نیست بلکه سوراخ پشت جمجمه انسان (سوراخ اکسی پی تال) متناسب بار است ایستادن و افقی بوده و در انتروپوئیدها مورب است و شگفت انگیز آنکه جمجمه قبل از تولد کودک شبیه به جمجمه گوریل جوان میباشد و در همان جهت قرار گرفته ولی بعد در کودک مبدل به سر انسانی می شود و در دیگری پوزه حیوانی میسازد و بعقیده پر فسور انسان هرگز چهار پا نبوده و بتدریج راست نشده بلکه

یکباره بدین نوع در آمده است همانگونه که کتابهای آسمانی بآن اشاره نموده است.

من در اینجا میافزایم: آیا انسانی که بتدریج راست ایستاده و روزگاری ستون فقراتش بموازات زمین بوده چرا هم اکنون بخاطر رعایت بهداشت بدنش حق ندارد بحالت خمیده در آید آن چنانکه گوئیا ذات مقدس الهی سجود و رکوع را منحصر بخود خواسته است و در جلد بهداشت بدن مفصلتر گفته خواهد شد.

مارتین اف دانشمند شوروی گوید... آنچه دانشمندان انسان شناس درباره اسنان جاوه و سوماترا و مالیزی و نیجریه و غیره یا پیرامون حلقه های مفقوده نوشته اند از حدود فرضیات خارج نیست و فرضیه نشو و ارتقای داروین که انسان از نسل میمون میباشد و یا سخن آنان که گویند انسان بیش از صد ملیون سال بشکل موجودات ذو حایاتین در آب و خشکی میزیسته و بمرور زمان بصورت امروزی در آمده است همگی فرضیاتی بیش نیستند و هنوز دانش جدید نتوانسته است پرده از روی این معما بر دارد. حتی برخی نویسندگان گفته اند آدم و حوا از کرات دیگر آسمان با سفینه فضائی به زمین آمده بعلت خرابی سفینه مجبور بماندن در زمین شدند و بهر صورت چرا نپذیریم که تمدنهای بسیار عالی کار را به جنگهای هیدرژنی کشانده و در نتیجه وحشیان یا غار نشینانی که دور از تمدن و شهرها بودند نجات یافته ما انسانها از نسل آنان نباشیم همانطور که اگر جنگ عالمگیر اتمی و هیدرژنی هم اکنون بر پا شود هر چه هست محو و نابود می شود و باقیماندگان احتمالا نفراتی در جنگهای افریقا و یا اطراف رود آمازن خواهند بود.

ص: 309

صفحه 181 سطر 4: انقلابی که انسان تنها در انسانیت داد و اجتماع را درک کرد و جزئی از آن شد و همه در یک کلمه ، انقلابی که انسان تنها را به انسانیت و اجتماع مبدل ساخت.

صفحه 214 سطر 10: و آیه: انا خلقناکم من ذکر وانثی (سوره حجرات) که خلقت آدمی را از مرد و زن میداند و حتی در سوره اعراف آیه 189 علاوه بر اشاره به علاقه جنسی بین مرد و زن با اسلوب خاص اخلاقی تحت یک کلمه «تغشیها» بتمام مراحل ازدواج و آمیزش و تولید مثل اشاره مینماید و در همین آیه باز آدمی را پیدا شده از آمیزش مرد با همسرش میداند.

صفحه 216 سطر 7: بجای ولعالم و لدا العالم.

صفحه 225 سطر 6: دکتر ایرین اجرتر فیزیکدان و دکتر جوزف سگ پچ از جمله کسانی بودند که شاهد زندگی جلبکی در محیط گاز کربنیک با غلظت صد در صد شدند که یکنوع آن بنام کورلا و لگاریس بآهستگی اما بطور یکنواخت در طول دو ماه رشد نمود که این زمان مساوی یک روز در زهره میباشد.

صفحه 225 بعد از سطر 6: در اینجا این سئوال نیز پیش میآید ما میدانیم زمین باید بوسیله باکتریها در آید(بر آید) همان گونه که خمیر از باکتریها در میاید و قرآن هم در 15 قرن قبل به ور آمدن زمین اشاره فرموده (ربت ثم انبتت... ور میاید و سپس میروید) و شیوه قرآن است که کلمه رویانیدن (و انبتنا... و انبتت... و...) را در مورد بیرون آمدن گیاهان از زمین بکار برد در حالیکه اینجا که مورد رویش گیاه پست است بجای رویانیدن کلمه خارج ساختن (یخرج) را آورده و آفرین بر قرآن گیاه

شناس 15 قرنی که زندگانی برخی از گیاهان را محتاج به خروج دانسته نه باکتریها. (در جلد گیاه شناسی و اسلام بیشتر بحث خواهد شد).

صفحه 225 سطر 14: و لم اسلم من فی السموات و من فی الارض طوعا و کرها و الیه یرجعون (سوره آل عمران آیه 77) که با طاعت و انقیاد کسانی در آسمانها و زمین اشاره شده و چون ملائکه از خود رایی و کراهتی و دلخواهی ندارند و همیشه مطیع محض اند معلوم می شود موضوع برای غیر ملائکه است.

در جلد دوم گفته شده حتی حضرت علی بوجود شهرها و میدانهائی مشابه شهرها و میدانهای زمین که در آسمانهاست اشاره فرموده و با توجّه به معانی برج (حصار قلعه بنای مرتفع... شاید آیه تبارک الذی جعل فی السماء بروجا و جعل فیها سراجا و قمرا منیرا به همان میدآنها اشاره فرموده و ضمنا با آوردن شمس و قمر اشاره به محیط مساعدی برای وجود موجوداتی مشابه ساکنان کره زمین کرده باشد.

صفحه 226 سطر 5: 4- آیات اعجاز آمیزی است: انا زینا السماء الدنیا بزینه الکواکب و حفظا من کل شیطان مارد. لایسمعون الی الملا الاعلی و یقذفون من کل جانب. دحور اولهم عذاب و اصب. الامن خطف الخطفه فاتبعه شهاب ثاقب. فاستفتهم اهم اشد خلقا ام من خلقنا هم من طین لازب. بل عجبت و یسخرون (بدرستیکه ما آراستیم آسمان دنیا را به آرایش ستاره ها و نگهداشتیم آنرا از هر شیطان تجاوز کننده ای که آن شیطانها نمی توانند

بشنوند اصوات جماعت بالاتر از زیرا انداخته می شود بسوی آنها از هر جانب

تا آنها را برانند و برای ایشان است عذابی دائم مگر آنکه دزدکی گوش فرا دهند پس در این هنگام هم میاید او را شعله فروزانی از آتش و اما ای محمّد تو بپرس از این مردم آیا آنها از جهت خلقت قوی تر ندیا آنها که ما خلق کردیم. بدرستی که خلق کردیم آنها را ار گل چسبنده بلکه تعجّب کردن و مسخره میکنند).

از مطالب فوق دانستنیهای زیر عائده میگردد:

چون در قرآن به خلقت آدمی از طین اشاره شده (انا خلقنا الانسان من طین) و در اینجا نیز از خلقت موجودات آسمانی که از طین لازب خلق شده اند سخن است و با توجّه بمعنای لازب(چسبنده متراکم سخت و شدید) معلوم میگردد هم جنس بعضی موجودات آسمانها (علاوه بر فرشتگان) شبیه آدمی است منتها با داشتن سلولهای سخت تر و هم نوع خاک محل سکونت آنها ساختمانی مشابه با ساختمان زمین دارد و این از معجزات قرآن است که 15 قرن قبل اشاره به آسمانها کند و در آنجا وجود خلقت خاکی مشابه زمین را متذکر گردد.

شنیدن صدای موجودات بالا سخت ایت و بزودی و آسانی نمیتوانند سخنان آنها را شنود.

تجاوز آسمانها و تسخیر آنها بوسیله شیاطین و کفار صورت میگیرد و آیه اعجازآمیز دیگر را بنگرید: اولم یر الذین کفروا ان السموات و الارض کانتار تقا ففتقنا هما و... گویا قرآن در 15 قرن قبل میفرماید چون کفار آسمانها را مسخر خواهند ساخت روی سخنم با آنهاست که مگر نمی بینند آسمانها و زمین متصل بودند سپس آنها را از یکدیگر جدا ساختیم. و دیگر بیان

ص: 312

قرآن است که میفرماید اشکالاتی بر سر راه تسخیر آسمانها قرار داده شده و از جمله وجود شهاب ثاقب است و دیگر اینکه چون کفار بآسمانها دست یابند نخوت و غرور آنها را خواهد گرفت و عذابی سخت برای ایشان آماده است.

قرآن مسافرت بین این دو گروه راحتمی میداند و ما در صفحات مربوط به فضا نوردی در جلد بعد گفتیم که آیه شریفه و من آیاته خلق السموات و الارض مابث فیهما من دابه و هو علی جمعهم اذا یشاء قدیر بوضوح وعده ملاقات بین ساکنان آسمان و زمین را میدهد و حتی به فلک مشحون و... و مثله ما یر کبون و سفینه های فضائی پر جمعیتی که بین آسمانها و زمین در حرکت خواهد بود در قرآن اشاره شده (به جلد دوم فضای نوردی مراجعه فرمائید)

صفحه 231 سطر 4:

ز- کوچکترین سنگ اهرام مصر چهار هزار تن است و تشعشعات سنگها نشان میدهد آنها مربوط به 12 هزار سالند نه چهار هزار سال بعلاوه میدانیم که بر اثر ضرب یا تقسیم اضلاع هرمها بر یکدیگر اعداد عجیب ریاضی بدست میاید(عدد پی... 14/3) آیا در آنزمان این اعداد از کجا آمده است ؟

ح در میتولژی (مثلا ادبیات هندوها و مایاها از خدایان بلند قد سفید گوش که از آسمانها آمده اند یاد شده است).

ی جسد انسان تئاندر تالی که پنجاه سال قبل با گلوله کشته شده پیدا شد (کیهان شماره مسلسل 7873).

ک در مرزهایی تبت و چین یک سنگ نوشته ای که نقشها و نوشته های اسرارآمیز داشت پیدا کردند و گفتند مربوط به دوازده

هزار سال قبل است این سنگ را باستان شناسان شوروی مورد بررسی قرار دادند و مقداری زیادی کبالت و فلزات دیگر در آن یافتند.

ل در افسانه های چینی است که در قدیم انسانهای لاغر و زرد رنگی از ابرها فرود آمدند و زمینی ها از بزرگی سرو بی قوارگی اندامشان از آنها ترسیدند و آثار باستانی کشف شده در غارهای جین این افسانه را با در دست داشتن اسکلتهای بزرگ انسانهای یافت شده تأیید میکند هر چند ابتدا اسکلت ها را مربوط به میمونها دانستند و بعد که متوجّه دفن کردن آنها شدند از این نظریه عدول نمودند.

م - و در باب حالات حزقیال پیغمبر مینویسند که چرخهای متحرکی را در آسمان دیده و به آن شهادت داده و در کتاب سانسکریت از ماشین های آسمانی بنام ویمانا نامی و شرحی آمده است.

ن در اینجا اقوال بعضی از دانشمندان را درباره وجود حیات در کرات آسمانی میاوریم:

اوتواستره ستاره شناس امریکائی گوید: خورشید چند هزار برابر مجموعه سیارات خود است و در عین حال سرعت حرکت وضعی آن ناچیز است بطوریکه اگر تمام حرکت گردشی که در خورشید و سیارات است به خورشید داده میشد پنجاه بار سریعتر از سرعت فعلی میچرخید و کشف دانشمند نامبرده این بود که ستارگان را دو دسته تقریبا مساوی دید یکعده که کند میچرخیدند و عده ای که پنجاه برابر سریعتی بودند و این تفکیک یا اصول دو گانه: سیاره داشتن و نداشتن وفق میدهد که خود بنیاد امید بخش جستجوی حیات در فضاهای کیهانی میباشد. بعلاوه مواد أوّلیه مورد لزوم

برای حیات (هیدرژن کربن اکسیژن ازت و...) که ماده سفیده ای زنده از آنها تشکیل یافته در همه جا هست و در ابرها و غبار و گاز تیره بین ستارگان همشه آب ، گاز کربنیک ، متان ، امونیاک (بصورت ذرات یخ بتسه وجود دارد) و حتی چندی پیش در ترکیب چند شهابی ساقط شده بزمین آثاری از پلی پپتیدها یافتند سپس پرفسور میافزاید که نزدیک به 5-6 درصد ستارگانی که کند میچرخند و لذا سیاراتی دارند دارنده موجودات عاقلند و لاجرم در کهکشان ما که قریب دویست میلاید ستاره دارد و دوازده میلیاد جامعه بشری نظیر جامعه ما ممکن است داشته باشد و بعد با ستاره اپسیلون در صورت فلکی اریدان و ستاره اپسیلون در صورت فلکی هندو و ستاره تاو در صورت فلکی حوت اشاره کرده ادعا میکند که محتاط ترین شکاکان هم نمیتوانند از شباهت کامل آنها با خورشید خودمان و موقعیت آنها برای داشتن انسانهائی عاقل دوری کرده ادعای دیگری بنمایند.

تسیالکوفسکی در 1924 نوشت که بین موجودات عاقل کیهان ارتباطاتی برقرار است.

(اس ام کید) دانشمند انگلیسی در مجله علمی (د سکفوری) علت عقب ماندگی انسان را از موجودات عاقل کرات نداشتن سال تاریخی میداند که نزد انسان بسیار کم و در آنجاها به میلیونها سال میرسد. هارولدیوری استاد دانشگاه کالیفرنیا در یک اجتماع دانشمندان گفت: فکر نمیکنم تنها بشر زمینی موجود

ایوان انتو نویچ یفرموف نویسنده و دانشمند شوروی در کتاب خود «ابراندرومد» آرزو میکند بشریت به حلقه دوستی و برادری موجودات عاقل سایر کرات در آید.

سر جیمز ستاره شناس انگلیسی اظهار میدارد چه بسا موجودات عاقلی در سایر کرات باشند که بجای جذب اکسیژن مانند گیاه در برابر خورشید عمل کلروفیل سازی را انجام دهند.

رابرت بیری در مجله دانش امریکا نوشت : اگر موجودات عاقل کرات دیگر با ما زمینی ها ارتباط برقرار نمیکنند برای اینست که بآنچنان تکنیک عالی رسیده اند که ارتباط آنها با زمینی ها برایشان جالب نیست. کام آمات دانشمند هندی علاماتی با معنی از دسته سیارات دوگانه «قو 61» ثبت و ضبط کرد و پس از تحویل علامات به ماشین های منطقی و مترجم ملاحظه گردید که از مردمان منظومه شمسی دعوت میشد که به حلقه وحدت آنها بپیوندند (در جلد دوم ملاحظه خواهید فرمود که چگونه قرآن باین موضوع اشاره فرموده است).

براسول فیزیکدان انگلیسی در مجله علمی «نیچر» نوشت عقیده دارم بعید نیست ساکنین احتمالی منظومه های اپسیلوان اریدان وتا وحوت محفظه هائی به منظومه شمسی پرتاب کرده باشند که علائم رادیوئی با رمز معینی مخابره کنند.

دایسون حتی پیشنهاد میکند که در جستجوی موجودات عاقلی باشند که خورشید خود را در ساختمان گنبد مانندی سرپوشی کرده اند و ...

نیکلای کارداچف فضا شناس جوان شوروی درباره منبع

صدور اشارات مخابره شده به زمین معروف به (CTA 102) عقیده دارند چون با وسائل و دستگاههای مخابراتی کنونی انسان نمی تواند با ساکنان کراتی که اشاراتشان بما میرسد تماس بگیریم لذا تمدن آنان بمراتب بالاتر از سطح تمدن ما میباشد.

فوردریک اوردوای دانشمند امریکائی در کتابش (مخلوقات زنده در منظومه شمسی) مینویسد : ممکن است ساکنان کرات دیگر سفینه هائی فضائی بزمین فرستاده باشند و موفق به کشف محل فرودشان هنوز نشده باشیم دانشمندی محور انحرافی 24 درجه ای مریخ را دلیل بر چهار فصله بودنش دانسته اظهار میدارد موجودات زنده ای در مریخ میباشد.

دانشمند روسی عقیده دارد دو ماه مصنوعی اطراف مریخ در گردش است.

اگرست دانسمند روسی در کتاب خود (موجودات سیارات دیگر در روی زمین) گوید : لااقل در ده میلیارد سیاره موجوداتی وجود دارد که ممکن است بسیاری از آنان از ما متمدن تر و برتر باشند.

نیکلا اکراسیل نیکوف عضو خبر پراکنی آکادمی علوم شوروی درباره زهره می گوید : خوشبختانه آثار حیات در زهره دیده شده است. زیگل دانشمند معروف موجودات کره مریخ را عاقلتر از زمینی ها دانسته گوید اما اگر تکنیک زمینی ها را داشتند بزمین حمله می کردند.

ژول راچسن قریب صد کاترلیون سیاره را تخمین میزند که نوعی زندگی بر آنهاست.

چارلز فرد در کتابش «نفرین شدگان» به دو تمدن بسیار مترقی خارج از منظومه شمسی ما که سالهاست بین آنان جنگ برقرار است اشاره می کند.

باراباشف دانشمندی شوروی عقیده وجود موجودات بر کرات را داشته وزایتسف دانشمند روس در کتاب «تکامل هستی و موجودات عاقل» درباره موجودات هوشمند سایر کرات مطالبی نوشته و صدها دانشمند دیگر ... ورنرفون براون کارشناس مسائل موشکی و فضائی مقارن اولین پرواز فضانوردان امریکائی گفت : بنظر من زندگی عبارت از عنصر نبوغ الهی است و بمعنای خیلی وسیع هدف نهائی پروردگار حیات در کائنات می باشد ...

مناسبت دارد در اینجا مطالبی را از نبی گرامی و ائمه دوازده گانه بیاوریم تا بر شگفتی شما بیفزاید که چگونه بروشنی و صراحت بموجودات آسمانی اشاره کرده اند :

نبی گرامی نزد جماعتی ایستادند که درباره عظمت آفرینش سخن می گفتند و فرمودند فان للّه تعالی وراء المغرب ارضا بیضا بیضها و نورها مسیره الشمس اربعین یوما فیها خلق من خلق اللّه تعالی (برای خدای متعال در پس مغرب زمینی است سفید که نور و سفیدیش باندازه مسیر چهل روز آفتاب می باشد (الدرالمنثور و ...

حضرت صادق : ان من وراء عین شمسکم هذه اربعین عین شمس فیها خلق کثیروان من وراء عین قمرکم هذا اربعین قمر افیها خلق کثیر لایدرون : اللّه تعالی خلق آدم ام لم یخلقه (بحار روضه وافی و ...) در پشت خورشید شما چهل خورشید وجود دارد که در آن خلق بسیار زیادی وجود دارند و همچنین در پشت ماه چهل ماه که

در آنها افراد زیادی زندگی مینمایند که آنان از اینکه خدا آدم را خلقکرده است ابدا اطلاعی ندارند : از کلمه آنان نمی دانند معلوم می شود دانائی دارند و عاقلند و فقط در مورد خلقت آدم نادانند از کلمه عین شمس و قمر معلوم میگردد ساکنان آسمانها منظومه شمسی دارند و از چهل شمس و چهل قمر استفاده می شود با توجّه به کلمه وراء اگر مقصود از چهل ذکر کثرت و شماره نباشد بالاخره بشر به وجود چهل منظومه شمسی دارنده خورشید وماه که دارای ساکنانی است وقوف حاصل خواهد کرد.

نبی گرامی فرمایند : النجوم امان لاهل السماء فاذاذهبت النجوم ذهب أهل السماء (ستارگان آسمان برای انسانهای آسمانی پناهگاه و امانند و زمانی که ستارگان زائل شوند اهل آنها نیزاز بین خواهند رفت و بدست مرگ سپرده می شوند (ینا بیع الموده و ...) که کاملا حضرت باهل آسمانها و اینکه تا زمان مرگ محلشان زنده خواهند بود اشاره فرموده اند حضرت سجاد در صحیفه سجادیه فرماید : فصل علیه انت و ملائکتک و سکان سمواتک و ارضک و علاوه بر نام فرشتگان به ساکنان آسمانها که غیر از فرشتگانند اشاره فرمده است.

حضرت علی فرمود : هذه النجوم التی فی السماء مدائن مثل المدائن التی فی لارض مربوطه کل مدینه بعمودین من نور (این ستارگانی که در آسمان می بینید شهرهائی هستند مثل شهرهائی که شما در زمین آنها را دیده اند هر شهری به شهر دیگر بوسیله دو ستون از نور ارتباط دارد قائم است) (مجمع البحرین بحار و ...) که در این خبر با توجّه به کلمه مدینه معلوم می شود هم مدینه و شهر در آسمانهاست و هم تمدن و آدمیانی و هم از کلم عمودین

من نور به نیروهائی واقف می شویم که در جلد فیزیک و اسلام از آنها بحث خواهد شد.

نبی گرامی پس از معراج رفتن فرمودند : رایت فی السماء السابعه میادین کمیادین ارضکم که در آسمانها بطور وضوح به میدانهائی مانند میدانهای زمین اشاره شده و لابد وجه تشابه آنها اوضاع مادی و اجتماعی و ایاب و ذهاب و وسائط نقلیه را نیز در برمیگیرد. و در جای دیگر می فرماید : کشطت لی عن السموات السبع و الارضین السبع حتی رایت سکانها و عمارها و موضع کل ملک منها که در اینجا به زمین های آباد موجودات آسمانی اشاره شده است.

حضرت باقر فرماید : و لعلک تری ان اللّه تعالی انما خلق هذا العالم الواحد اوتری ان اللّه عزوجل لم یخلق بشر اغیر کم بلی واللّه لقد خلق اللّه تبارک و تعالی الف الف عالم و الف الف آدم و انتم آخر تلک العوالم و اولئک الادمیین (شاید گمان میکنی که خدای متعال تنها همین عالم شما را آفریده یا تصور می کنی که بشری جز شما نیافریده بخدا سوگند خدا هزار هزار عالم و هزار هزار آدم آفریده که عالم و آدم شما در آخر همه قرار دارد).

در اینجا اگر کلمه آخر را از لحاظ تمدن بحساب آوریم حضرت تصریح فرموده که ساکنان کرات دیگر از ما متمدن ترند و در صورتی که کلمه آخر از لحاظ سابقه باشد معلوم میگردد سن کره مسکونی ما کمتر از آنهاست و در هر صورت اشاره بساکنان آسمانها شده است.

حضرت صادق فرماید : ما من لیله تاتی علینا الاواخبار کل

ارض عندنا و ما یحدث فیها و ما من ارض من سته ارض من ارضین الی سبعه الاونحن نؤتی بخبرهم (هیچ شبی نیست از شبهای گذران مگر اینکه در آن اخبار و حوادث هر زمینی از شش زمین تا زمین هفتم بما آل محمّد میرسد و ما از کلیه حوادث و اخبار زمینها مطلع هستیم) و این مطلب شاید میرساند که روزی بشر دیگر نیز با علم بیشتر بتواند با ساکنان آسمانها تماس بگیرد.

حتی حضرت علی به زادن و مردن در آسمانها اشاره کرده میفرماید : فی البارحه سعد سبعون الف عالم و ولدفی کل عالم سبعون الفاو اللیله یموت مثلهم (شب گذشته هفتاد هزار نفر سعادتمند شدند و هفتاد هزار نفر متولد گردیدند در هر عالمی و هفتاد هزار نفر مردند در هر عالمی) خوانندگان از اینکه در 15 قرن قبل که هیئت بطلمیوس حاکم و البته دراختیار چندین نفر بوده چنین سخنانی زده شده تعجّب کرده و به اهمیت آن وقوفحاصل خواهند نمود.

نه تنها در قرآن به وجود ساکنان آسمانها اشاره شده بلکه از خداپرستی و ایمان و عبودیتشان مطالبی است (ان کل من فی السماوات و الارض الا آتی الرحمن عبدا نیست کسی که در آسمانها و در زمین باشد مگر آنکه خدا را عبادت میکند) آری همینکه قرآن به عقل بیشتر و تمدن افزونتر مردمانی متذکر بود لازم این است که عقلان و متمدنان از خدا بندگی کنند و هر چه از تمدن و عقل دور شده بطرف حیوانیت میرویم اثر عیودیت کمتر گردد.

و در اخبار به رابطه هائی اشاره شده که بین قائم آل محمّد حضرت مهدی ارواحنا فداء و اهل آسمانها برقرار است و شگفتی اینجاست که در اینگونه اخبار علاوه بر وجودساکنان آسمان

بوسائل ارتباطی نیز که سفینه های فضائی باشد اشاره گردیده است.

امام باقر علیه السلام فرماید : انه سیر کب السحاب و یرتقی فی الاسباب اسباب السموات والارضین السبع خمس عوامر و اثنان خرابان (اختصاص شیخ مفید بصائر الدرجات و ...) بدرستیکه او بزودی خواهد آمد و سوار بر ابرها خواهد شد و مینشیند در وسیله بالا رفتن (سفینه فضائی) و بالا می رود به آسمانها و زمین های هفتگانه و آسمانهای هفتگانه را می بیند که پنج تای از آنها زمینها آباد و دوتای دیگر آن خراب است. (قسمت اعظم مطالب اخیر از کتاب موجودات آسمانی آقای محمّد رضا جوهری زاده استفاده شد .

البته توجّه فرمودید که اشاره به زمان ظهور کردن در حالیکه از سفینه ها فضائی نام برده می شود خود دلیلی بر اینست که ظهور آنحضرت در آن زمانی خواهد بود که رفت و برگشت بآسمانها ساده شده است.

صفحه 249 سطر 20 :

از امام دوم حضرت حسن است (1) که تکون انسان از 14 چیز است چهار از پدرش (استخوان مغز اعصاب عروق) چهار از مادرش (پوست گوشت خون و مو) و شش از جانب خدا باو افاضه می شود : حواس ظاهری : بینائی شنوائی بویائی و چشائی و لمس و حواس باطنی حس مشترک و خیال و متصرفه و واهمه و حافظه ششم حیات است که از طرف خدا بآن پایدار می شود.

آنچه از این خبر جالب است 1 تقسیم اعضاء نه صفات

1- شمس طالعه در شرح زیارت جامعه صفحه 51.

به تساوی بین پدر و مادر نصف و نصف 2 اعضائی که از یک ریشه اند در یک جا و با هک آوردن نصف و نصف 3 عصب و مغز را از آدمی دانستن و محصول و مراکز مربوطه را به نیروی دیگر ارتباط دادن 4 و از همه مهمتر حس را در پنج رقم طبق معمول حتی تا چند سال پیش بحصر و حد در نیاوردن 5- و بازاز همه مهمتر نامی از حس هائی بردن که هنوز در عالم علم از آن نامی نبوده یا نیست 6- حیات و سیستماتیک کردن اعمال میلیاردها سلول بدن و تنظیم روابط بین آنها و اعضائی که هر کدام بنحوی ماموریت دارند همه برای زنده ماندن فعالیت نمایند که از جانب خداست جل جلاله

جلد 2

اشاره

ص:1

ص :2

ص :3

ستایش

منزه است پروردگار جهانیان که جز او معبودی نیست همه چیز او راست و بزرگ تر است.

درود

درود بر نبی گرامی اسلام و آلش بویژه درود بر مولا و مخدوم عزیزمان حضرت محمد بن الحسن العسکری اروحنا فداه(1)

1- شرح مبسوط ستایش و درود در جلد اول آورده شده و توصیه می شود از چاپ سوم ببعد که قطع جیبی و مطالب اضافی دارد استفاده فرمائید.

فهرست

فهرست کلی دوره کتابهای اولین دانشگاه و آخرین پیامبر در جلد اول آورده شده که بهداشت ، یک قسمت از پانزده قسمت آن بود. در اینجا فهرست جلد دوم که مشتمل بر سه بخش بهداشتی می باشد به ترتیب آورده می شود :

بخش اول بهداشت شهر

بخش دوم : بهداشت اجتماع :

بخش سوم: سخنی چند درباره بهداشت.

ص : 6

ص : 7

اسلام و بهداشت شهر

قسمت ششم - بخش اول

اشاره

(1)

بخش اول

بهداشت شهر

شهر نشینی : دانشجوی رشته طب متوجه این نکته است که فردا با مسؤولیت بزرگی روبروست و در اینصورت :

1 - روزی که به بیمارستان می رود و راجع به بیماران با استاد بحث می کند می فهمد بهترین نتیجه را برده است.

2 - آن روز که غائب شده و با هیچ مؤسسه طبی و بهداشتی رابطه و سر و کاری نداشته بدترین روزها را گذرانده و مغبون است.

3 - اما روزی که به بیمارستان می رود و فقط در و دیوار و کریدور و محوطه بیمارستان را می بیند و هیچگونه فعالیتی ندارد بدنبال استاد و درسش نیست پیش خود حساب می کند آنقدر مغبون نیست که مانند روز غیبتش مغبون بوده است زیرا در و دیوار و آب و هوای بیمارستان هم برای دانشجوی طب آموزنده است.

کسانیکه در بیابانها و چادرها زندگی کرده و هر روز اسباب کشی و قشلاق و ییلاق دارند سرشان به گله و رمه و رفت

1- جلد اول را پنج قسمت بود و اینک قسمت ششم شروع میشود.

و آمد گرم بوده و با شهر سر و کار و ارتباطی ندارند کاملا مغبون بوده و محال است به فکرشان برسد که کانونهای عمومی و خیریه ای (کتابخانه، معابد، مدارس، بیمارستان و ...) هم هست. تازه اگر خیلی مترقی و پیشرفته باشند در عصر موشک و فضا فقط به تشکیلات بسیار مختصر اجتماعی می اندیشند ، اگر یک درجه بیشتر ترقی کرده به دهات وارد شوند آنجا هم نمونه اعلای چادر نشینی بیش نیست گر چه ممکنست در آنجا کانونهائی که انسان را رو به کمال ببرد دید ولی آیا کاری که رد یک داستان می توان کرد می توان برای یک شهر هم کرد ؟ یا دانشگاهی در قریه ای تأسیس نمود ؟ ! هر چه جمعیت بیشتر گرد هم آیند بیشتر در رفع حوائج یکدیگر خواهند کوشید و کوشش در این باره سبب پیدایش تشکیلات بزرگتری خواهد شد کخ همه را بسوی کمال و تکامل سیر می دهد بازار رقابت و جلو افتادن و همکار ی گرم می شود و آنچه را که در اجتماعات بزرگتر دیده می شود بوجود می آورد بعلاوه احتمال نظر تنگی در شهر بزرگتر کمتر بوده و زمانیکه خدای ناکرده حکومت مرکزی ضعفی داشت اربابان متعدد شهرهای بزرگتر کمترند و بد نیست اینجا اصطلاح تناسب معکوس را بکار ببریم. غریزه تکامل خواهی بشر است که یک دهاتی آرزو دارد به شهر بیاید و شهری مایلست در پایتخت باشد و اهل مرکز توقع ماندن و زندگی در کشورهای بزرگ داشته و ساکنین کشورهای بزرگ چشم طمع به مریخ و مشتری دوخته اند.

اگر از شهر می خواهید فرار کنید که قانون زور و ستم در آنجا حکمفرماست چنانچه مسلمانید برای شما اشکال دارد باید

در شهر ماند و ستمگران را بهر طریقی است به راه راست سوق داد و به امتیازات موجود در شهر توجه داشت حضرت علی در این باره دستوری فرموده اند که علیکم بالمدینه و لوجارت (در شهر بمانید ولو اینکه در آنجا ستم باشد)(1) اگر ناگهان متوجه داستان کهف شدید که چرا اصحاب کهف از ستم موجود در شهر به تنگ آمده فرار کردند آیه 8 تا 25 سوره کهف را با دقت ملاحظه فرمائید ببینید آنان پس از فرار به یکدیگر گفتند مواظب باشید ما را نه بینند که در غیر این صورت یا سنگ سارمان می کنند یا باید به کیش آنها در آمد ، ضلالت همیشگی یابیم ، اینها برای ستم فرار نکردند فرارشان از این بود که به اجبار بت پرست نشوند و عضو اجتماع آلوده ای نباشند بروند در غاری اجتماع کرده راهی را برای نجات خود و اجتماع پیدا کنند رفتند و بانیت داخل غار شدند غار وضعی داشت که آنها را هیبرنه (Hibernee) کرد(2)

نتیجه آنکه تا آن زمان که انسان برای امر بمعروف و نهی از منکر زبانش را نبسته اند و مایوس از اصلاح جامعه نیست نباید بسوی عزلت و گوشه نشینی و غار رفت. چرا تا زمانیکه دهان انسان را نبسته اند نباید کناره گیرد

1- کلمات قصار
2- هیبرناسیون اساسش کند کردن متابولیسم عمومی بدن بیمار (بتوسط داروهای فلج کننده عقده های عصبی نباتی با یا بدون سرد کردن بدن بتوسط عوامل فیزیکی) و بعبارت دیگر قرار دادن بدن انسان خون گرم در یک وضع زندگی شبیه حیوانات خونسرد و خواب زمستانی.

و ساکت نشیند و مهمتر که چرا نمی توان امر به معروف و نهی از منکر را نادیده گرفت ؟ امر و نهی ای که برنده ترین سلاح مسلمانان است و هر فرد مسلمانی از زن و مرد در هر وضع و زمان یک سرباز دینی است مجهز بسلاحهای امر بمعروف و نهی از منکر.

پاسخ : خلاصه می شود در اینکه هر لحظه بعدی خلقت از لحظه قبلش بهتر بوده و بدین جهت که در جستجوی زیبائی و قدرت است رو به تکامل می رود و بهمین مقیاس چون سهم بزرگی از خلقت تشریعی به امر بمعروف و نهی از منکر تعلق دارد و این امر و نهی نیز توجه دادن به زیبائیها و خوبیها و در نتیجه برای بهتر کردن اجتماع است آفرینش تشریعی را نیز رو به تکامل باید دانست و قائل به نوعی هماهنگی بین خلقت تکوینی و تشریعی شد که بالاتفاق در تلاش شناساندن ذات مقدس خالق آفرینشها می خواهند خود را بدانجا برسانند که جهان فناپذیر جای خود را تسلیم دنیای ابدیت نماید دنیائی که به یوم الدین شناسنامه دارد و خدا مالک آن روز است و جز او هیچ موجودی در آن روز مالک چیزی نبوده و حتی اظهار مالکیت نمی نماید و در این صورت که امر به معروف و نهی از منکر عامل بسیار مؤثر پیشبرنده و تسریع کننده تکامل اجتماعی است نباید شیار بردارد و تعطیل پذیر گردد.

قطعه تخته های سرگردان بر دریا که دستخوش امواجند و قایقهائی که هدایت میشوند و امواج دستخوش تغییر آنهاست !

ترمز بریده و بلا اعتنا به موانع و پیچ ها سرازیر است و ماشینی که راننده ای دارد و منظم عبور می کند !

پاره سنگهائی که در فضا حیرانند و کرات آسمانی که تحت زاویه و حساب و کتابی می چرخند ! و ... و ... بعلت بلا هدف بودن تخته پاره های بر آب و ماشین های ترمز بریده بر خاک و قطعه سنگهای سرگردان در فضا و قصد و هدف مشخص و معلومی که قایق و ماشین و کرات آسمانی دارند ما را باین نکته متوجه می سازد که سه تای اخیر بوسیله ای هدایت می شوند : قایق بوسیله ملوان و ماشین توسط راننده و کائنات و کرات به اراده حکیم مدبری که ماده را آفرید و حرکت ایجاد فرمود و سیستماتیک تمام پدیده های جهان را به راه انداخت و بین ماده و حرکت هماهنگی ایجاد کرد.

دخان رتق و جمع با انرژی خارق العاده به فتق و انبساط گراید و کراتی شعله ور از آن بوجود آید یکی از آن ها زمین سوزان ، سرد شود آبی و سبزه زاری و حیواناتی و انسانها و آدمی بر آن ظهور نماید آنهم آنگونه که همیشه مجموع نرها با همه جنس ماده ها تقریبا با هم برابر باشد و پیدایش چهار فصل و طرز باریدن و روئیدن و آتش گرفتن و تحویل و تحولی که محیط بر بدنها دارد و اثری که بدنها بر محیط بجای می گذارند و ... همه و همه نشان می دهند که خلقت تکوینی و از جمله کره زمین مانند چوب سرگردان بر امواج زمان نیفتاده و هرج و مرج بی سر و ته ای نیست بلکه حرکتی است با نظم و ترتیب که هدایت کننده اش با چشم سر دیده نشده با چشم دل مشاهده می شود و به راه انداختن کائنات را بلا هدف و بدون قصد نخواسته بلکه بدنبال هدف عاقلانه ایی روانه ساخته است.

سئوال : هدف عاقلانه است چرا ؟

آفرینش در جستجوی تعاون بقاست نه تنازع بقا اتلانتورروسها و دینوسورها را نخواست ول کرد شیر و ببر و پلنگ را نیز نمی خواهد درصدد است آنها را فراموش کند ولی آن زنبور که با گل تعاون بقاء دارد آن برای این گرده افشانی می کند تا نسلش محفوظ بماند و این به آن غذا می رساند تا زنده بماند - مراتع به دامها و دامها به مراتع - انسانها مراقب گندمهایند و گندمها مواظب انسانها همه و همه با تعاون بقاء خوانا و سازگارند. (و اما ماینفع الناس فیمکث فی الارض : سوره الرعد)

آفرینش در جستجوی زیبائیهاست جلبک ها و قارچها و سبزه زارها او را قانع نمی کرد بدنبال گل و سنبل رفت ، عهد حجر او را راضی نمی ساخت در پی عصر مفرغ و ... و فضا می گشت. آفرینش در جستجوی قدرتهاست قدرتی که جنبه اخلاق و تقوی دارد نه تنازع بقاء زیرا می بینیم انسانها را تفوق می دهد و در بین انسانها نیز احمق ها را فرامو ش کرده و جاهلان را می شکند و تنها مغزها و عقلها را به زندگی حوالت می دهد منطق قرآن نیز چنین است که می فرماید فلان قوم زورمند را هلاک کردیم ولی قومی را که ایمان دارند و کارهای خود را بشایستگی و از روی دانائی انجام می دهند میراث بر زمین قرار می دهیم. زورمندانی که نیروئی در جهت خلاف نیروی مقتدر تکامل دارند شکست می خورند و آنها که هماهنگی دارند می مانند و خواهند ماند همانگونه که بدن قهرمانی زورمند بیمار می شود و در مدت بیماری براهی خلاف طبیعت خود می رود و اگر درصدد بازگشت و درمان

بر نیاید نابود خواهد شد اجتماع هم هر چند زورمند باشد ممکن است بر خلاف نظم طبیعت قوانینی وضع کند و چند صباحی با آن بسر برد ولی این اجتماع تب داری است که اگر بمجرای طبیعی باز نگردد هلاک خواهد شد در سوره الحج است بدین مضمون : کائنات از جماد و نبات و حیوانی که هدف عاقلانه و عالمانه ای که همانا پرستش خدای متعال است در پیش دارد بعضی انسانها با این نظم و هدف هم آهنگی دارند و بقیه مستحق عذابند (شرح در آخر کتاب)

نتیجه آنکه اگر بپرسند آیا کائنات رو به تکامل می رود ؟ گفته می شود آری و اگر سئوال کنند آن خوبی هائی را که نمی توان انکار کرد و احتمال داد بحساب بدیهایند کدامند ؟ خواهند گفت خوبی یعنی تلاش و کوشش در راه تکامل و خوبیها آنهایند که عوامل تسریع کننده تکاملند و با توجه به اینکه امر به معروف و نهی از منکر نیز دو عامل بسیار مؤثر تسریع کننده تکاملند بلکه بوسیله ایندو عامل ، خوبیها تثبیت و بدیها رانده می شوند باید عوامل مذکور خدشه و شیار بردار نبوده حتی برای لحظه ای تعطیل و فراموش نشود و همین جاست که می توانیم آیه سوره نساء قرآن را که می فرماید خوبیها از خالق آفرینش است و بدیها از انسان بدانیم چرا و مقصود چیست زیرا وقتی دانسته شد آن ذات مقدسی که خلقت را براه تکامل انداخته خود چنین خواسته تکامل اینگونه باشد که برای همیشه لحظه بعدی کاملتر از قبلی بوده باشد و این تنها انسانست که می تواند رداع و مانعی برای تکامل بشمار آید و مستحق عذاب گردد و لذا از خالق آفرینش و تکامل جز خیر و خوبی مشاهده نخواهد شد.

سفینه فضائی را آنکه دانشمند بود ساخت. سرنشینی هم که در آن می نشیند به بیشتر امور ساختمانی آن وارد بوده بعلاوه از طرف سازنده اش نیز آموخته هائی دارد. اشکال بزرگ آنها خارج ساختنشان بود از قوه جاذبه زمین. ولی در این کار و کارهای دیگری مربوط به آن هم توفیق حاصل نمودند. سفینه ها را از جاذبه زمین کندند و تا مسافتی راندند باز برای اینکه سفینه باصطلاح نیروگیری کند قسمتی به آن تعبیه شده بود بمحض سست شدن سفینه این قسمت انرژی ذخیره را به کار می انداخت و سفینه را باز تا مسافتی بجلو می راند و خود جدا می شد و این عمل در چند مرحله تکرار می گردید تا سفینه به هدف مقصود برسد و در هر مرحله نیز یک قسمت که محتوی انرژی ذخیره ای بود جدا می گردید. پروردگار عالم مدبر و مقتدر علاوه بر خلقت تکوینی سفینه نجات بشریت را بنام آفرینش تشریعی بیافرید و آنرا در مکتب توحید به ودیعت نهاد تا سرنشینی بنام حضرت آدم باجازه ذات مقدس باریتعالی آن سفینه را از نیروی جاذبه نیرومند حیوانیت و مقهور و مجبور بودن طبیعت جدا ساخت و در جاده تکامل بجنبش و حرکت انداخت و در چند مرحله انرژی ذخیره ای بکمک این سفینه مکتب توحید شتافت که مهمترین آنها هنگام سرنشینی حضرت نوح و حضرت ابراهیم و حضرت موسی و حضرت عیسی و حضرت محمد بود که هر کدام برای جلو راندن آن بسوی مقصود انرژی خود را بکار گذاشتند و گذشتند .

آنچه قابل توجه است اینکه کندن سفینه از جاذبه زمین آسانتر از کندن دلها از جاذبه خصائص حیوانی و شهوت نفسانی

است چنانچه حضرت صادق فرماید : از جای کندن کوهها آسانتر از کندن دلها از موضع خود است (ازاله الجبال اهون من ازاله قلب عن موضعه) و مهمتر از همه انرژی علمی پایان دهنده انرژیهاست که بوسیله آن سفینه مکتب توحید با نیروی خارق العاده علمی قرآنی ذخائر خود را هر لحظه برای کندن دلها از جای خود تا پایان دنیای فناپذیر و شروع دنیای ابدیت بکار می برد تا زمانیکه با هدایت الهی و سرنشینی حضرت محمد سفینه به مقصد و هدف اصلی که شناختن ذات مقدس باریتعالی است برسد.

پایگاه این مسافرت ابتدای تشریع و انتهای آن پایگاه حقیقت است و فاصله بین این دو جاده تکامل نام دارد یعنی این جاده وسیله ای است که شریعت را به حقیقت مبدل می سازد و لذا در هر نقطه اش نسبت به نقطه قبلی چون حقیقت بیشتری از بزرگی شریعت معلوم گردیده است بهتر و روشنتر بوده و نامگزاری جاده تکامل بهمین مناسبت بسیار بجاست. در این فاصله کسانی هستند که نمی توان جز تماشاگر نامی برایشان انتخاب کرد اینها خلافکارانند که با نظم آفرینش و ترتیب تکامل هماهنگی ندارند سنگی در این جاده می افکنند چاله ای می کنند. به کثافتی آلوده می سازند که همه و همه بزیان اجتماع بشریت و بلکه خودشان است و در برابر دیده بانانی نیز هستند که با امر به معروف ناهمواریها را هموار می سازند و هماواریها را تثبیت می نمایند و با قدرت ذی نفوذتری بنام نهی از منکر حتی مانع از این می شوند که سنگی انداخته شود یا حفره ای بوجود آید و ناهمواری ایجاد گردد و خوشبختانه تماشاگران و دیده بانان هر دو گروه خود مطلعند که چگونه با تماشاگران بازی می کند و چسان دیده بانان را بخیر می رساند

و در این صورت هر فرد مسلمان برای اینکه پیشوای عزیزش حضرت محمد بهتر بتواند سفینه مکتب توحید را بپایان و به هدف برساند خود را موظف می داند برای همیشه و مدام به سلاحهای برنده امر به معروف و نهی از منکر مجهز و بحال آماده باش بوده باشد.

پاداش شهر نشینی : امر و نهی اسلامی گاه طرفین هر موضوع جنبه نفی و اثبات آنرا منظور داشته دستوراتی می دهد و زمانی نیز یک قضیه را بحساب آورده و برای هر طرف دیگر بعلل روشن بودن موضوع و یا وسعت دامنه آن و یا موجبات دیگر از شعاع امر و نهی دور می گردد ، مثلا مشروبات الکلی را نهی می کند در عوض چه باید خورد چون موضوع اطعمه و اشربه قلمرو وسیعی دارد در جای خود دستور مقتضی داده است مثالی دیگر : از قمار کردن نهی می کند ولی برای اشتغال بکارهای صحیح دیگر چون دامنه وسیعی دارد در این مقام چندان اصرار نمی ورزد ولی در موضوع شهر نشینی تأکید فرموده و هر دو طرف را بعلت اهمیت موضوع در نظر آورده بیابان و چادر نشینی را نهی و مذمت و شهر نشینی را امر و تشویق می کند. اگر بیابان نشینی به شهر می آمد و مسکن می کرد و پس از چندی قصد مراجعت می نمود نبی گرامی می فرمود تعجب می کنم با آنکه نور اسلام تابید از مرکز اسلام دور شده علاقه بچادر نشینی مشاهده شود «اتعرب بعد الهجرد بمعنای وسیع آن».

اما طرف مقابل اگر یکنفر بدوی و بیابانی شهر را انتخاب می کرد مورد تشویق قرآن و اسلام قرار گرفته می گفتند بیابانی ها سرش از از کفر و نفاقند.

«الاعراب اشد کفرا و نفاقا» (1)

و برای اینکه پس از ورود به شهر تصور نکند بدوی و غربتی بوده و بدیده حقارت باو می نگرند باو خطاب می شود که در حرم خدا ، شریفترین مکانها معتکف و بدوی ، شهری و از بیابان آمده هر دو مساوی و یکسانند.

«سواء العاکف فیه و الباد»(2)

جای پرسش است آیا زمان نبی گرامی چادر نشین بیشتر بود یا شهر نشین ؟ آیا اسلامی که کوچکترین موضوعی را فراموش نکرده ممکن است اجتماع بزرگ چادر نشینان را فراموش کند و برای آنها قانون و مقرراتی وضع ننماید ؟ اینکه اسلام چادر نشینی را بدست فراموشی سپرد برای این بود تا رای قاطع خود را مبنی بر اینکه اصلا نمی خواهد چادر نشینی وجود داشته باشد به عالمیان نشان دهد.

اگر کسی از شهر کوچک یا قصبه ای قصد شهر نشینی می کرد او را با سخن رسیده از اسلام ترغیب می کردند که :

«علیکم بالسواد الاعظم».

(بر شما باد سکونت در شهرهای بزرگ) حضرت علی فرمود : الزموا السواد الاعظم فان یدالله مع الجماعه. به شهرهای

1- سوره توبه آیه 98
2- سوره حج آیه 22

بزرگ به گروه های درهم و فشرده بپیوندید که دست رحمت خدا با ایشان است.(1) و اگر در شهرهای بزرگ چشم بزهره و مریخ داشت می گوئیم قرآن ترا تایید می کند.

«یا معشر الجن و الانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات و الارض فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان».

(بدین مضمون که در آسمانها و زمین نفوذ کنید ولی برای نفوذ باید به علمی که توام با عمل و حجت است متوسل گردید)(2)

بدین معنی که اسلام حس تکامل خواهی و کمال طلبی را در بشر بیدار ساخته چادر نشین را شهر نشین و شهر نشین را مرکز نشین و مرکز نشین را صدر نشین خواسته و همیشه برای بشر طلب وسعت بیشتر و روحانیت عالیتری کرده است. پاداش شهر نشینی همین بس که می توان نادانیها و ناتوانیها را با استفاده از کتابخانه شهر و محضر دانشمندان توانا و دانا ساخت پروردگار نیز ساختمان اولین خانه را بزرگترین انقلاب دانسته آنرا مبدء تاریخی قرار داده شروعش را به همه مردم تبریک می گوید : «ان اول بیت وضع للناس للذی ببکه

1- از حضرت علی نقل از نبی گرامی.
2- سوره الرحمن آیه 33.

مبارکا»(1)

ادیان قبل از اسلام نیز باین امر مهم توجه داشتند و فلاسفه نیز از آنها الهام گرفته در این باره کلماتیدارند از جمله لوکرپیتوس (50 سال ق. م) می گوید : انسان وحشی درنده بود که با شهر نشینی تهذیب گردید.

تذکر

اینک وارد مطلب اصلی - بهداشت شهر - می شویم بخاطر داشته باشید که پروردگار مکه را اُمُّ القُری (2) (مادر شهرها) نام نهاده تا شهرهای دیگر خلف صدق و فرزندان میراث بر آن باشند و هر چه برای مادر رواست برای فرزندانش نیز جایز و روا بحساب آید.

خلاصه اینکه در همه جا مکه : مادر شهرها ، شهر مصلحین و نمونه مدینه فاضله معرفی شده است.

بهداشت قسمتهای مختلف شهر

مسافری که از دور پیش می آید و منظره شهری را تماشا می کند اول کوهها - اگر در اطراف باشد - بعد جنگلها ، معادن زمینهای بایر و ویران یعنی نظرش به قسمتی از ثروتهای عمومی می افتد بعد مردابها ، رود خانه ها سپس خرمی شهر و گنبد

1- سوره آل عمران آیه 90.
2- سوره شوری آیه 5.

و بارگاه و کاخها و عمارات بزرگ و فرودگاه و ایستگاههای هوائی و فضائی و پس از ورود به شهر وضع خیابانها ، کوچه ها ، ادارات و ... جلب توجهش کرده می تواند تا حدودی درباره آنها داوری نماید اما مسافر بهداشتی ما یک طبیب است که از راه دور به طرف شهر می آید و اطلاعاتش متناسب با اقامت بسیار کوتاه وی است.

هر دسته ای را عادت است که همه چیز را با سخنانی متناسب و در خور کسب و کارشان برآورد نموده و در قلمرو تخصصشان اظهار نظر کنند اگر راننده است است وقتی از سبزی و خرمی شهر صحبت می شود می گوید : درخت های شهر مانند پروانه ماشین که خنک می کند شهر را خنک می کنند و اگر طبیب است قضاوتش اینگونه است که :

1 - چون یکی از اعمال گیاه ، تولید اکسیژن و رساندن به همه موجودات زنده و به بیانی دیگر به همه شهر است و طراوت و تازگی شهر را ایجاد می کند و کارش شبیه ریه آدمی است که اکسیژن تهیه می نماید ، سبزی شهر را به منزله ریه شهر حساب می کند.

2 - معابد ، مساجد ، گنبدها ، کاخها ، بیمارستانها کارخانه ها و ... که باعث گرم و گیرائی شهر می باشند چون کبد شهرانگارد زیرا کانون گرم بدن کبد است.

3 - آبهای روان ، قناتها ، نهرها ، جوی ها ، مؤسسات لوله کشی و خلاصه هر گونه شکافی از زمین که در آن آب جاری است همانگونه که شریانهای بدن پر از مواد حیاتی و لازم برای مشروب ساختن بدن می باشد آنها را شریان شهر می گوید زیرا

حیات شهر بلکه غلغله حیات و زندگی از آبست.

«و جعلنا من الماع ء کل شی ء حی»(1)

4 - وریدهای بدن که محتوی گازهای نامساعد و فضولاتند مانند لوله های فاضل آب واگو بشمار آورده و دستگاههای تصفیه ای آنرا مانند کلیه ها محسوب می کند.

5 - مراکزی که بر همه کشور شهر حاکمند مثل وزارتخانه ها و ادارات تابعه نزد طبیب همردیف مغز و کانونهای و شبکه های عصبی جلوه گر است.

6 - قلب را سلطان و پادشاه می بیند.

کبد شهر

کوه با آن عظمتش بر گرمی ، و صفایش بر طراوت شهر افزوده دامنه اش به تهویه شهر کمک می کند ، گرمیش را در شمار کبد شهر باید آورد و تهویه اش را در قلمرو ریه های آن و چون اولین چیزی است که نظر مسافر را جلب می کند مناسبت دارد از کوه شروع کنیم.

کوه : طبیعت بسیار زیاد زیباست و کوهها نمونه ارزنده زیبائی طبیعتند هم از دور زیبایند و هم از نزدیک ، از دور هیبت و عظمت آفرینش را نشان می دهند و از نزدیک جلوه ها و ریزه کاریهای طبیعت را ، دامنه پر صفا و چشمه های گوارایش دل را زنده و حالی دگر به انسان می دهد و نسیم ملایمش انسان را نوازش و شوریده تر می کند. کوه مقام مقدسی است زیرا کسیکه

1- سوره انبیاء آیه 31.

از کوه بالا می رود علاوه بر کمک به بهداشت و سلامتی بدن از یکطرف در فکر عظمت آفرینش است و از طرف دیگر چون به نشیب توجه می کند کارهای بشری حتی بزرگترین عمارات را کوچک و خرد و کارهای دنیائی را لهو و لعب می بیند و به این نکته قرآن سر تعظیم فرود می آورد که :

«انما الحیوه الدنیا لهو و لعب».

در شعاع دیدا و کاخهای سر به فلک کشیده چون غارها و دخمه های کهن بچم می خورد و مزارع سرسبز چون لکه هائی غلط افتاده بر دشت جلوه می کند. صفای دامنه کهسار با اینگونه دیدار چنان در افکار اثر دارد که آن همه صفات پسندیده ای که باید در یک ورزشکار خوب دیده شود اغلب در کوهنوردان دیده می شود و در قسمت اسلام و ورزش شرح خواهیم داد. ما به کوهنوردانی که صفات شایسته یک ورزشکار را دارند سفارش می کنیم که متوجه باشند بچه مکان مقدسی پای می گذارند هنگام کوهنوردی گوش فرا دهند که اگر کاری بر خلاف رضای خدا از آنها دیده شود از هر سنگی «پای بدکاران در این ره بادنگ»(1)

بلند است

1- این مصرع از اینجاست که تابستانی پس از گذشت سال تحصیلی چهارم دبیرستان به ییلاقی از یزد (هدش - ده بالا) رفتم روزی با چند تن از دوستان خود را تا نیمه راه شیر کوه رساندم آنها بکاری دسته جمعی مشغول شدند و من در جائی گفتم : ای عزیزم دامن کوه قشنگ***** گر نبودی شهر و صحرا بود ننگ وه چه زیبا گشته سبزیهای تو***** آنهمه روئیده حتی روی سنگ ای نسیم دلکشت بادا زیاد***** کبک راهت باد مست و شوخ و شنگ چشمه های صاف و همچون شهد تو***** می برد از قلب اندوه و شرنگ ساحت شاهانه ات دید آنکه گفت***** شیر کوهت نام باشد نی پلنگ نیمرخ مانند شیری شیر کوه***** هستی از پهلو بمانند نهنگ چون سراندیبی سراسر سبزه فام***** مهبط آدم که کرد آنجا درنگ گوئیا کوه آراراتی که نوح***** کشتی اش آنجا فرود آمد به سنگ جای ابراهیم و موسی کوه طور***** برده ای گویا از او میراث رنگ همچو سبلان کوه زرتشتی زدور***** هم زدور و هم ز نزدیکی قشنگ همچو ساعیری بلند و مرتفع***** مسکن عیسی خداوند فرنگ یا حرا یا کوه فارانی شبیه*****

مأمن احمد خدای فر و هنگ کاش می شد چاره ای کرد و نمود***** آنچه باقیمانده عمر اینجا درنگ بودم اندر فکر پهلویم گذشت***** گوسفندی کوبگردن داشت زنک زنگ را آهنگ می بود این چنین***** پای بدکاران در این ره بادلنگ دور شو کاینجا ملک با انبیاء***** گشت نازل خیل خیل و هنگ هنگ این راه ابراهیم و احمد داشتند***** پاک کن با رفتنت از کوه زنگ آسمان بر کوه می بارد فرات***** بر تو کی بارد بغیر از لولهنگ با خودم گفتم خدایا مرگ ده***** یارهی بنما نیارم بار ننگ ناگه از چوپان صدائی شد بلند***** کای پسر حق صلح می جوید نه جنگ باب رحمت باز باشد توبه کن***** تا نگردد جای نیکان بر تو تنگ پاک نژاد اصلح اگر جوئی نه جنگ زن بقرآن چنگ و بر شیطان خدنگ

واگر بخاطر خدا یا برای سلامت و ورزش آمدند از هر ذره ای صدای خوش آمدید بگوش می رسد زیرا کسانی مانند

آدم ، نوح ، ابراهیم ، موسی ، زرتشت ، عیسی و محمد صلوات اللّه علیهم اجمعین بودند که ایام فراغت و عبادت را در سکوت آرامش بخش کوه می گذراندند ، کوههای سر اندیباولین جایگاه حضرت آدم ، کوه آرارات محل لنگر انداختن کشتی حضرت نوح ، کوه طور جای حضرت ابراهیم و حضرت موسی ، سبلان کوه مکان حضرت زرتشت(1) کوه ساعیر محل حضرت عیسی و کوه فاران یا حرا پایگاه راز شنوی حضرت محمد بود.

ما به خاطر علاقه و دوستی با ورزشکارانی که پیامبران گرامی از جهتی همگامی دارند آیاتی از کتاب تورات و کلماتی از دعای سمات را که مربوط به کوههای طور و ساعیر و حرا است می آوریم.

در پاسوق سی و سه سفر تثنیه تورات است که :

ویومرادونای میسینای باوزارح میسعیر لاموهوفیع مهر پاران واتاه مری ببوت قودش می می نوش دات لامو (گفت خدا از سینا آمد و از ساعیر امعان پیدا کرد بر ایشان و از کوه پاران درخشان گردید و با کرورهای مقدسین آمد واز دست راست او شریعت آتشین بر انسان آورد (2).

1- پیلینوس در قرن اول میلادی و در کتاب معروف نیچه هر دو باین موضوع اشاره شده است که زرتشت بالای کوه بود. البته زرتشت معروف و بزرگ زیرا از قرار معلوم و با تأیید دساتیر آسمانی یکی از کتب معتبر زرتشتیان زرتشت لقب مخصوصی بوده برای انبیاء زرتشتی چنانچه کسری و خاقان و فرعون و قیصر القاب شاهان ایران و چین و مصر و روم بوده است.
2- از این آیه تجلی خدا در سه موضع معلوم می شود و بخصوص برای مورد سوم یکی از شرائط را وجود شریعت آتشین یعنی اصل لایتغیر جهاد می داند.

در دعای سمات که در مفاتیح الجنان آمده :

«و بحمدک الذی ظهر علی طور سینا فکلمت به عبدک و رسولک موسی ابن عمران و بطلعتک فی ساعیر و ظهورک فی جبل فاران(1)بربوات

1- بین دو کلمه فاران و بربوات واوی وجود ندارد و چنانچه افزوده شد سوء نیتی تلقی خواهد گردید

المقدسین و جنود الملائکه الصافین و خشوع الملائکه المسبحین».

(وای خدا به بزرگواری تو که آشکار شد بر کوه سینا پس سخن گفتی به آن با بنده خود و فرستاده خود موسی بن عمران و به پیدایش نور تو در کوهیکه ساعیر است ظهور تو در کوه فاران با هزاران از مقدسان و لشکرهای فرشتگانیکه صف آرائی می کنند و فروتنی فرشتگانیکه تنزیه کنندگانند). با اندک تأمل در آیات و کلمات فوق (از تورات و سمات) آنها را آنچنان مشابه و نزدیک می بینیم که گویا انتظار داریم تمام پیروان کتاب مقدس مسلمان باشند. در کتابهای مقدس باز هم مواردی است که اشاره به کوه پاران شده.

در کتاب حقوق نبی باب دوم آیه سوم است (کتابی که همیشه با تورات و انجیل چاپ می شود) که رحمت خدا از جنوب از ناحیه کوه پاران خواهد آمد : سفر تکوین فصل 21 مهمتر از همه را دارد (18) برخیز و پسر را بردار و به دستت او را بگیر که از او امنی عظیم بوجود خواهم آورد (19) و خدا چشمان او را گشاده گردانید و چاه آبی دید ... (20) و خدا با پسر بود که نشو و نما کرده و در بیابان ساکن شده تیرانداز گردید (21) و در بیابان پاران ساکن گردید. ملاحظه فرمائید قضیه حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل و کوه حرا یا فاران و آب زمزم است. از اینکه کوه طور و ساعیر به موسی و عیسی نسبت دارد جای ایرادی

نیست اما کوه فاران آیا همان حراست یا خیر با مراجعه به کتابهای بنی اسرائیل و مسیحیان از جمله در کتاب معروف یوسیفوس خواهید دید فاران همان حراست (1).

یکی از دوستان روشنفکر با جوانی متمکن و تحصیل کرده از یهودیان عطف باین حقیقت که : دین بازیچه نیست و باید تحقیق کرد. کارشان بدنبال بحث های حضوری به ارسال و مراسلات پستی کشید و در نامه اخیرش که موجود است دانسته شد آنچه جوان یهودی را منقلب ساخته همین مطالب مربوط به پاران است تا آنجا که از مقامات مذهبی اسرائیل استمداد نموده و آنها نقشه ای مفصل و زیبا از کشور اسرائیل برایش فرستاده و او نیز آنرا برای ما به یزد به رسم امانت فرستاد نقشه در سال 1950 (ژانویه) چاپ و در دسامبر 1957 تجدید چاپ شده بود و زیر نویسی آن چنین بود ISSUED BY JEWISH NATIONAL FUND JERUSALEM و مقصود از ارسال نقشه این که به جوان یهودی نشان دهند ؛ پاران بیابانی است در شبه جزیرهسینا که خوشبختانه دیدن نام پاران در نقشه بجای آنکه حق السکوتی باشد محرک و راهنمائی شد در پی تحقیق بکوشیم لاجرم از سه قسمت استفاده شایانی بردیم : اطلس جغرافیائی - کتاب تاریخ مفصل عربستان - دبیری که تاریخ جغرافیا را خوب می دانست و در پایان بر یقین کسانی که در بحث وارد بودند بسی افزوده شد که اشاره موسی بپاران بطور حتم همان کوه حراست.

اینک مختصری از آن پاسخ که به جوان یهودی داده شد :

1- مقصود لغت نامه یوسیفوس است که نویسنده تاریخ یوسیفوس را دیدهاست و بهتر که به منقول رضائی مراجعه گردد.

در ماده جزیره العرب ، با مراجعه به معجم البلدان و عربستان DESVERGERS برای شبه جزیره عربستان در هر زمانی حدودی قائل بوده اند چنانچه حد شمالی آنرا روزی حتی از خطی ممتد از ساحل مدیترانه تا رود فرات دانسته اند و امروز با حدود سه میلیون متر مربع مساحت از غرب به خلیج عقبه و دریای سرخ و از شرق به خلیج عمان و خلیج فارس و خاک عمان و از جنوب به خلیج عدن و دریای عمان می دانند (دریای سرخ در شمال دو خلیج باریک دارد شرقی و غربی بنامهای عقبه و سوئز که خاک بین ایندو خلیج همان شبه جزیره سیناست).

عربستان فلاتی است که نشیبی از غرب به شرق دارد و قسمت بلندش (غربی) کوهستانی است که از شبه جزیره سینا شروع می شود به دنباله کوههای لبنان و همه جا در امتداد بحر احمر مانند دیوار عظیمی کشیده شده تا اینکه زاویه جنوب غربی عربستان و سپس ساحل جنوب شرقی اش را تا خلیج فارس دور می زند یعنی سه طرف عربستان با این سلسله جبال حصار شده است. گاه کوه کنار دریاست و زمانی زمینی پست بین کوه و دریا قرار دارد که اعراب آنرا تهامه نامند. این سلسله جبال گاه بوسیله دره ها (بقول عربها وادی) شیار دار می شود ، رنگ کوه غالبا از سنگ سماق و خاراست قرمز یا سفید ، کوههای آتشفشانی خاموش در آن سلسله دیده می شود که بعضی در زمان قدیم شعله ور بوده اند و زمین های سیاهرنگی که در معرض زبانه های آتشفشانی است و عربها به آن حره می گویند. (اینجا درباره کلمه حره و حرا و پاران و فاران مطلبی است که در هیچ کتابی دیده نمی شود و آن وجه تشابه بلکه یکسان بودن کلمات حره و حرا ، از حرارت و آتشفشانی

است در برابر کلمات فار و پار و پاران که برای جستن آتش یا آب از دهانه آتشفشان یا تنور که مشابهند ، و فارالتنور ، استعمال می شود) قسمتی از این کوه شفا نام دارد و جای دیگرش پاران و آنجا که به مکه رسیده حرا گفته اند. حال چه خواهد شد اگر به پاس احترام و بزرگداشت تورات حضرت موسی تمام سلسله جبال را پاران بنامیم جز آنکه اعجازی از حضرت موسی دال بر پیشگوئی و خبر مسرت اثر بعثت نبی گرامی اسلام از مکه نقل می شود ؟

ناگفته نماند در تورات به پارانی هم اشاره شده است که بنی اسرائیل ضمن عبور از بیابان های قادش و صین و رحوب و حوریب و ... به آنجا رسیده یا از آن گذشته اند (سفر اعداد باب 13 - امایت 21 - 26 - 33 - 36. سفر تثنیه باب 1 آیه 19 باب 2 آیه 18) ولی همینکه مشاهده می شود در سفر تکوین باب 21 آیه 18-21 می فرماید حضرت ابراهیم هاجر (مادر حضرت اسماعیل) را به پاران برد باید پذیرفت که فاران از شمال تا جنوب امتداد داشته و در غیر این صورت لازم می آید بنی اسرائیل تا زمین مکه جای حضرت اسماعیل و هاجر نیز آمده باشند که نیامده اند بعلاوه واوی که در بین جملات و مطالب مربوط بکوه های سینا - سعیر - فاران جدائی انداخته دلالت بر متغیر بودن موضع و وضع قانونی مربوط به آنهاست که مورد توجه ذات مقدس باریتعالی قرار گرفته است یعنی دو واو بین جملاتی که کوه های طور سینا و ساعیر و پاران را از هم جدا می سازد رساننده این مطلبند که سینا - ساعیر - پاران سه کوه می باشند نه یک کوه در سه موضع قرار دارند نه یک موضع. بهر کدام از آنها مقرراتی

و شریعتی منسوب است نه یک شریعت و چنانچه نپذیرفتند که بیابان پاران بنی اسرائیل غیر از پارانی است که مربوط به بنی اسماعیل و هاجر است بلکه اگر مقبول واقع نگردید پارانی که صحراهای قادش و صین در آن است غیر از پاران مکه معظمه می باشد بدانند علم بلکه آسمان و زمین هم بزودی به نبوت و خاتمیت آورنده قرآن حضرت محمد کسیکه پاران مکه (حرا) بایشان منسوب است گواهی خواهند داد کما آنکه هم اکنون دانشمند معروف و معاصر بنی اسرائیل (شولم آرش) با دلیل بسیار ارزنده ای زمین را بشهادت وا داشت که حضرت موسی و بنی اسرائیل از خلیج سوئز بحر قلزم عبور کردند نه از خلیج عقبه (بعضی تصور کرده اند خلیجی که اسرائیل از آن گذشتند خلیج شرقی آن عقبه بوده است نه غربی آن سوئز) و پس از آن راه سینا را بسوی کنعان طی نمودند نه بطرف عربستان (و لذا هرگز بنی اسرائیل به پاران هاجر نیامده اند).

دانشمند مذکور (شولم آرش) می گوید مسیر حرکت قوم بنی اسراییل را در صحرای سینا دانشمندان آمریکائی بدرستی پیدا کرده اند.

اگر جلد اول (اولین دانشگاه) را خوانده اید بیاد دارید که برای تعیین سن بقایای حیوانات و نباتاتی که از دل خاک بیرون کشیده می شوند با توجه به اینکه کربن 12 در تمام موجودات زنده پس از مرگ جای خود را به کربن 14 ظرفیتی تسلیم می نمایند و امواج ساطعه از کربن 14 در مدت چهارده هزار سال به تدریج رو به کمی و خاموشی می رود لذا اگر بقایائی از مدت مذکور باینطرف پیدا شود تعیین زمانی که در قید حیات بوده آسان است

و بدین روش تعیین خط سیر بنی اسرائیل بدون اشکال خواهد بود.

بنی اسرائیل از مصر بیرون آمده از دریای قلزم گذشتند این کاروان عظیم مجروح داشت پیر داشت شیرخوار داشت و اگر بقایائی از خود در مسیر نگذاشت هنوز اسکلت مردگانی که در این خط سیر بخاک سپرده شده اند هست و دانشمندان مذکور توانسته اند از روی استخوانهای آنها بفهمند که سه هزار سال قبل بنی اسرائیل چه مسیری را به سوی کنعان طی کرده اند و بدون تردید همانطور که گفتیم آسمان و زمین به شهادت حق می دهند و زمین زیر پای این کاروان عظیم گواهی داد که بنی اسرائیل غیر از فاران بنی اسماعیل است.

باری آیات و اخبار راجع به کوه آنقدر زیاد است که ذکر آنها در اینجا مناسبتی ندارد فقط یکی را که مربوط به بهداشت می باشد آورده تا علاوه بر هوای گوارا نامی از آب خوش گوار دامنه مصفای کوه آورده شده باشد. هر چه از زمین بالاتر رویم جو زمین آلودگی کمتری داشته و فضولات و میکربهایش کمتر است و لذا اگر به محض جدا شدن قطرات باران از ابر بتوان آنرا جمع نمود کمتر آلوده می باشد و هر چه کوه بلندتر باشد علاوه بر اینکه بیشتر می تواند جلو ابرها را گرفته آنها را به باریدن وا دارد آب آن گواراتر است. هر چه آب به دل سنگهای تمیز شده برخورد نماید اکسیژن بیشتری در آن حل می شود و آب سبکتری خواهد بود و هر چه کوه بلندتر باشد آب بهمان نسبت گواراتر و فرح بخش تر است.

یک راه تصفیه آب این است که طبقات مختلفی که بر رویهم

انباشته شده است آب بر آن می ریزند ، آبی که از آن طبقات عبور کند و فضولات و میکربهایش در لابلای منافذ مانده و در زیر آنها آب گوارائی جریان خواهد یافت با توجه به اینکه هر چه طبقات بیشتر ، یا کوه بلندتر باشد آب بهتری به دست می آید به این آیه از قرآن که باید آنرا اعجاز ای کتاب آسمانی نامید توجه فرمائید :

«و جعلنا فیها رواسی شامخات و أسقیناکم ماء فراتا»(1)

(بر زمین قرار دادیم کوههای بلند و آشامیدیم شما را آب گوارا). یعنی بین بلندی کوه و آب گوارا نسبتی مستقیم مقرر است.

ناگفته نماند در قرآن موضوع رنگ شناسی موجودات از جمله کوهها با اهمیت خاصی بیان شده پروردگار آنرا بزرگترین دلیل خداشناسی دانسته و اهمیتی داده و از اینرو دانشمندان خدا پرست رنگ شناس را بیشتر سزاست که خدا ترس باشند.

انما یخشی الله من عباده العلماء (2)

و در جلد مربوط به شیمی و فیزیک خواهیم گفت.

جنگلها و کانها

دومین چیزی که نظر تازه وارد را جلب می کند جنگلها و معادن و بعضی از ثروتهای عمومی دیگر است که همه در یک کلمه

1- سوره مرسلات آیه 27.
2- سوره فاطر آیه 25.

انفال - جمع و خلاصه می شود ، هشتمین سوره قرآن بنام انفال است و آن با همین کلمه - انفال در حقیقت شامل تمام ثروتهای عمومی است (معادن ، جنگلها ، مراتع ، اراضی موات ، کنار رودخانه ها ، ارثهای بدون صاحب ، غنائم جنگی بالای کوهها، دشتها ، آنچه را حکومت ها بخود اختصاص داده و املاک غیر غصبی که به دیگران بخشیده اند).

یسئلونک عن الانفال قل الانفال لله و الرسول الخ ....

مضمون آیه چنین است که : ای محمد از تو درباره انفال می پرسند بگو انفال مال خدا و فرستاده خداست تا آخر ... وقتی از پیامبر می پرسند انفال از آن کیست می فرماید که صاحب و مالکش خدا و رسول اوست.

انفال مال خداست خدا که به ثروت و مال احتیاج ندارد یعنی انفال متعلق به بندگان خداست که در راه تهیه وسائل پیشرفت آنها مصرف گردد. انفال مال رسول خداست رسولیکه می داند چگونه باید در راه بندگان خدا به مصرف برساند. پیامبر که نمی خواهد میلیونر شود فرستاده ای که قصد ندارد آبادیهای فراوانی داشته باشد پیغمبری که هنگام رحلتش چند درهمی مقروض بود پس انفال مال خدا و رسول اوست که باید در راه بثمر رساندن تکامل بندگان خدا صرف شود و بی شک راه بثمر رساندن را هم تنها پیامبر می داند و لاغیر. تمام مردم

همانگونه که اسلام می فرماید اهل و عیال خدایند (1) و انفال به منظور هزینه اهل و عیال خدا و تهیه وسائل رفاه و راحت آنهاست و رسول خدا مباشر مخارج اهل و عیال خداست و عملا نیز این معنی از پیشوایان اسلام دیده شده که هر وقت از انفال چیزی بدست آمده بین مستحقین آن تقسیم کرده و به مصرف واقعی رسانده اند.

ناگفته نماند اهمیتی که معدن مخصوصا نفت و طلا و ... دارند در آثار اسلامی بآنها اشاره شده از آنهاست در کتاب اشاعه که یکی از کتب برادران سنی ماست مس نویسد یکی از علائم ظهور مهدی آل محمد آنست که مجرای اولیه فرات شکافته گردد و معلوم شود که در آنجا معدنی طلا وجود دارد.

«و اما الامارات الداله علی قرب خروج المهدی فمنها انه ینشق الفرات فیحفر عن جبل من ذهب»

و از حضرت علی علیه السلام است که یکی از علائم ظهور کشف معادن مختلفه است از جمله معدنی که در نزدیکی حجاز.

«عن ابن عمر عن علی علیه السلام مایقرب منه تخرج معادن مختلفه معدن منها قرب الحجاز»

نماهای پر شکوه دینی

یکی از نمودارهائی که جلب نظر هر تازه واردی را می کند زیارتگاههاست که به تأیید قرآن ، پیامبر ، دین ، ملت و ملیت رسیده است.

1- اوست غنی و همه فقیرند و در حدیث قدسی است المال مالی و الفقر اعیالی و ...

تأیید قرآن : جمعی خدا پرست بودند که از ستم حاکم جبار به ستوه آمده سر به کوه نهادند سگی در بین راه با آنها شد به غاری رفتند وضع ساختمانی غار طوری بود که پناهندگان در آن بخواب عمیق سیصد ساله شمسی (سیصد و نه سال قمری) فرو رفتند.

سالها گذشت کسی از آنها خبری نداشت تا آنکه مردمی چند از وضع آنها مطلع شده بدانجا رفتند و بنیانی افکندند پروردگار با نقل این مطلب در قرآن مجید ساختمان بر مزار صالحین و مبارزه کنندگان با ستمگران را تأیید فرمود و هم از مورخان تعریف و استمالتی نمود «و قال الذین غلبوا علی امرهم لنتخذن علیهم مسجدا» (1)

بعلاوه قرآن ساختن محلی که صبح و شام صدای تسبیح و تهلیل و نام خدا از آن بلند است تأیید می کند : «فی بیوت اذن الله أن ترفع و یذکر فیها اسمه یسبح له فیها بالغدو والاصال»(2)

تأیید پیامبر - نبی اکرم نیز این عمل را تأیید فرمود چنانچه وصیت نمود بدن مبارکش را در حجره شان دفن نمایند.

تأیید دین - بذکر آنچه پیشوایان دین در این باره گفته اند نمی پردازیم تنها می گوئیم اگر دستوری مثلا برای نماز نبود چون پیوسته مسلمانها از صدر اسلام تا کنون نسل اندر

1- سوره کهف آیه 20
2- سوره نور آیه 36

نسل نماز خوانده اند برای اقدام به نماز همین سیره و روش کافیست از صدر اسلام تا امروز قبور انبیاء و صلحا مورد احترام بوده و شمع و چراغی داشته و روز به روز بر زینت و عظمت آنها افزوده شده و می شود بعلاوه اکثر فقهای سنی و شیعه معتقدند اگر قبری ویران شد تعمیر آن جایز نیست مگر قبور بزرگان دین.

تأیید دانشمندان : ابوسعید ابی الخیر از شیخ الرئیس ابن سینا نابغه دوران درباره تشرف به زیارت پرسشی می کند ایشان چنین پاسخی می دهد «در این هنگام (هنگام تشرف به زیارت) اذهان صفای زیادتری پیدا کرده خاطره ها با تمرکز شدیدتری جلوه نموده و باعث نزدیکی به خداوند می گردد»(1) دانشمند بزرگ و انسان دوست برنده جایزه نوبل الکسیس کارل می گوید : ادوار انحطاط با کوچکی زمامداران مشخص است. ستودن قهرمانان یکی از احتیاجات طبیعت انسانی و یکی از شرائط لازم برای رشد فکری است. اجتماع علاوه بر زندگان مردگان را نیز شامل است و بزرگان فقید هنوز در میان ما بسر می برند بایستی خواست تا آنان را دید و صدایشان را شنید. در زندگی دانشمندان و قهرمانان و پاکان یک ذخیره تمام نشدنی از انرژی معنوی وجود دارد این مردان چون کوههائی در میان دشت ، سر بالا کشیده اند و به ما نشان می دهند که تا کجا می توانیم بالا رویم و چقدر طبقه هدفی که شعور انسانی بآن متمایلست عالیست فقط چنین مردانی می توانند برای زندگی درونی ما غذای معنوی مورد نیازش را تهیه کنند (2) (نظریه همین دو دانشمند

1- صفحه 47 جواب شیخ الرئیس طبعه لیدن.
2- صفحه 101 راه و رسم زندگی.

کافیست)

تأیید ملیت : مگر نیست که در کشورهای پیشرفته برای سربازی که در راه وطنش فداکاری کرده و کشته و ناشناخته مانده آرامگاهی مجلل می سازند و پادشاهان و رؤسای جمهور و ... در دید و بازدیدها برای احترام به آرامگاه سرباز گمنام رفته دسته گلی نثار می کنند (گاه هم سربازی نیست فقط یک چهار طاقی بعنوان آرامگاه می سازند). این عمل ، وطن پرستی و دفاع از مام میهن و عرق ملیت را بیدار می کند و هرکس امیدوار است اگر چه ناشناخته هم خواهد مرد تجلیلی خواهد شد. اینگونه سربازان به جنگ رفتند و کشته شدند برای دفاع از کشورشان با آنکه امکان دارد سرباز گمنام در حین جنگ عقیده ای بکار خود نداشته باشد یا اینکه بر اثر اشتباه و لغزشی هدف قرار گرفته یا به احتمال بسیار ضعیف بدست خود خویش را به کشتن داده باشد به هر صورت نمی توان به اینکه صد در صد به خاطر دفاع از وطنش کشته شده اعتماد کرد. سربازانی نیز مانند لشکریان چنگیز بودند که زن و بچه و اغنام و احشام و دارائیشان را در عقب لشکر می آوردند تا اگر سرباز فرار کرد بداند نه زن دارد نه فرزند نه مسکن و نه ثروت و لذا کشته شدن اینگونه سربازان نیز هنری نیست زیرا چاره ای جز فتح و یا کشته شدن نبود.

سرباز فداکاری را اینک نشان می دهم که به خاطر نجات اجتماع از زندگی ننگین و برای سیر تمدن به سوی یک هدف عالی بر اساس نظام طبیعت در حالیکه خودی و بیگانه معترف بودند با ایمان می جنگد و با ایمان می میرد و لبیک گویان جان شیرین

خود را با اطمینان اینکه نسل بهتری بوجود آید تسلیم می کند این سرباز فداکار با آنکه شاهد و ناظر صحنه های اسفناک و کشتارهای دسته جمعی برادران و پسران و خویشاوندان و حتی کودک شش ماهه و دوستانش بود در لحظات آخر عمر باز برای بهتر ساختن اوضاع دست از نصیحت برنداشت. فرزندان و دوستان این بزرگمرد مانند همراهان مغول مجبور به آمدن نبودند و در صفحات تاریخ شرح شیرینکاریها و جان دادنها و نصایحی که دم واپسین همه را بخاطر خدا و در راه حق و معشوق کرده و گفته اند دیده و خوانده ایم. شگفتا با آنکه می توانستند به استقبال مرگ نروند فقط برای اینکه گل اسلام در غنچه پرپر نشود با خون خود درخت دین را آبیاری کردند و با آغوش باز آنرا پذیرفتند (1)

وانگهی اگر اصراری است که تجلیل آرامگاه سرباز گمنام به خاطر گمنامی اوست و کلمه تجلیل را به منظور جبران عدم شناسائی بکار می برند سرباز فداکار اسلام همه چیزش گم است قدر و مقامش گم است سر مقدسش گم است قبر مادرش یگانه فرزند رسول خدا گم است قبر پدرش تا زمان هارون گم بود عاشقان کویش در اجتماع گم اند قبر خودش را کسانی گم می خواهند و قبور پیشوایان دین از نوادگانش حضرت سجاد و حضرت باقر و حضرت صادق علیهم السلام و همچنین قبر برادر بزرگش سبط و رسول خدا همه نیمه گم است. خوب که دقت کنیم می بینیم دشمنان برای آن حضرت وضعی پیش آوردند که هر چه را بشر بعنوان مصیبت می تواند بحساب آورد بحساب این سرباز فداکار آوردند در حالیکه

1- یا لیتنا کنا معکم فنفوز فوزا عظیما.

روح با عظمت محمد و آل گرامش در کالبدی مشابه افراد انسانی بحرکت آمد و با توجه به ارتباط آنها با نبی گرامی پایه گزار اسلام و پیوستگی آن حضرت با کانون وحی و بالاخره ربط با ذات مقدس باریتعالی قطع و مسلم خواهد گردید که این سرباز فداکار و وابستگان وی از آل محمد مردانی بوده و هستند بر فراز انسانها.

تأیید مردم : با نیم متر چوب و نیم متر پارچه سیاه می توان موجی از احساسات بی دریغ درباره بزرگ سالار شهیدان مشاهده کرد که در هیچ جا نمونه ای از آن دیده نمی شود در حالیکه برای تشکیل اجتماع حتی کوچکی باید متحمل زحمات زیادی گردید. صرفنظر از املاک موقوفه حسینی ، ساختمان حسینیه ها ، اطعام و اکرامها ، نذرها و زیارت رفتن ها و اجتماعات مذهبی و کلیه مخارجی که طی ده ماه سال بعناوین مختلف در راه این سرباز فداکار به مصرف می رسد آیا می دانید که مردم به طور متوسط در دو ماه : محرم و صفر به اندازه ، بودجه یک مملکتی بدون زور سر نیزه پول می دهند مردمیکه هنگام عزاداری عزیزانشان از خطبای اسلامی استدعا می کنند برای آرامش خاطر آزرده شان مصائب حسینی را ذکر کنند. آیا مردم تجلیل از او و نمودارهای وابسته باو را نپذیرفته اند ؟ پذیرفته اند. اگر به قریه های دور و دیه های کشور ایران و بعضی نقاط دیگر بروید از دور خانه هائی چند خراب و خشتی در آن میان یک عمارت قشنگ و تمیز می درخشد که اگر بپرسید از کیست جواب خواهید سنید از حسین بنام حسینیه.

همه شیعیان - کلیه زرتشتیان - بسیاری از برادران سنی ما آنها که با شیعیان آمیزشی دارند و کسانی از مردم غیر مسلمان که با شیعه همشهر و یا هم مرزند همه و همه یعنی نزدیک به دویست میلیون مفر از خلق جهان - در میان این جمعیت بسیار ای بسا پسر و دختری که شبهای هجر را گذرانده و با تحمل رنجها و نشستن انتظارها توانسته اند به وصال امیدوار گردند که ناگهان نگاهشان به تقویم می افتد یا پدر آهسته در گوششان می گوید :

عزیزان من ! می دانم هر ساعتی از هجر هزاران سال است اما توجه دارید همانگونه که عید فروردین زمین و زمان نو می شود اینک همان زمین و زمان لباس ماتم می پوشد ماه محرم رسید و همه چیز عزادار و سیاهپوش شد با دیدن یا شنیدن این کلمه - محرم - عشقی را که امکان نداشت جز با شمشیر مرگ شیاری پذیرد وصل ها ، عشقها ، امید و آرزوها همه و همه را به خاطر ضجه های کودکان و ناکامی زنان و اسیری درماندگان بدون کوچکترین تأمل و اظهار عدم رضایتی تعطیل و به روزهای دیگری موکول می نمایند و در عوض همه نظمها و کلیه کلمه ها و مقدسات و علمها بر این عمل صحه می گذارند و ما هم آرزوی تشکیل خانواده بسیار سعادتمندی را برای چنین کسانی می نمائیم.

مردمی که نام حسین را هنگام ماتم و عزا بعنوان مرهم و درمان و زمان سرور و عروسی بجای گذشتها و امیدها پذیرفته و قرار داده اند آیا نماهای پر شکوه دینی را نپذیرفته اند ؟ پذیرفته اند هر چند در ماه محرم و بلکه صفر هم پرچمهای شیعیان نیمه

افراشته است اما :

در ده روز اول این ماه (دهه عاشورا) گویا هر خانه ای خود صاحب عزاست - در این ده روز : بر تمام شئون زندگی مردم اثر غیر قابل انکار دیده می شود.

غذاهای لذیذ تهیه نمی شود و حتی فقیری که نان و پنیر داشت یکی را حذف می کند - به یاد بی غذائی کودکان حسین.

چراغهای هر خانه از بقیه سال کمتر روشن می شود (کیفا و کما) هر کس روشنائی به دست گرفته و در حسینیه ای یا تکیه ای و اگر پیدا نکرد در شکاف دیواری آنرا روشن می کند گویا بزبان حال می گوید اگر روزهای آخر عاشورا بودم خیمه های یتیمان را روشن می کردم.

و بسیاری از امور دیگر تا آنجا که بسیاری از زنان شیرده هر وقت در دل شب بیدار می شدند کودکان خود را از شیره جان سیراب کنند و شیر دادنشان با نوازش همراه بود در این ده شب بیاد بسمل در خون طپیده شیرخوار ، علی اصغر ، کودکان خود را شیر می دهند اما نوازش نمی کنند علی اصغر یعنی درخشان ترین چهره کربلا ، بزرگترین سند مظلومیت و معتبرترین زاویه شهادت.

از مندرجات مربوطه معلوم می شود هنگام آوردن کودک او را در پارچه حریر سفیدی پیچیده و چون حضرت خواستند او را به مردم نشان دهند مقداری از آن پارچه را در دست جمع کرده کودک را بلند نمودند بدین ترتیب مجموعه وزنی که کودک داشت از هشت کیلو کمتر بود اما چشم تاریخ هیچ وزنه ای را در تاریخ شهادت بچنین سنگینی ندیده است.

با این همه اظهار علاقه باز هم نماهای باشکوه دینی پذیرفته نیست ؟ هست !

حقیقت این است که مردم همه عطشان ستایش آن کسی هستند که لب تشنه با خود مقدار بسیاری انرژی معنوی در دل خاک جای داد و امروز گنبدش چون آئینه می درخشد که درخشش آن چشم هر ستمگری را بسوزاند و هر ستمدیده را مرهمی بر دل باشد. در آنجا تربتی است گویا معدن مغناطیس که افراد عاشق را که قابل جذبند مانند ذرات کوچک آهن بسوی خود جذب می کند. آنجا مضجع مقدس سرباز فداکاریست که رؤساء جمهور و پادشاهان قبل از اینکه رسم سرباز گمنام و نهادن دسته گل معمول گردد عصاره گل ، بهترین عطر را آوردند و بوسیدند و پوئیدند و پاشیدند و آرزوی این کردند که کاش در برابرش جنگیده و اسلام را یاری می کردند و کشته می شدند.

اینکه از پیشوایان گرام تنها سالار شهیدان حسین قیام فرمود بدین جهت است که حکام همزمان با ائمه بظاهر خود را مسلمان معرفی نموده تظاهرات اسلامی داشتند اما یزید بدنبال اقدامات مزورانه پدرش معاویه دائر بر لعن و طرد مولای متقیان علی در این اندیشه بود که اندک اندک درخت اسلام را از بیخ و بن برکند گاه منکر وحی و کتاب می شد و زمانی «لعبت هاشم بالملک» می خواند گویا می خواست به مردم چنین نشان دهد که محمد سفره ای انداخت تا برای همیشه فرزندان و نوادگانش از آن برگیرند و متنعم باشند.

حسین سکوت را جایز ندید و در دهم محرم سال 61 هجری قمری برابر 17 مهرماه 59 هجری شمسی و دهم اکتبر 680

میلادی قیام مردانه اش ثابت کرد هر چه هست و خواهد بود در کلمه توحید خلاصه می شود و در راه بزرگداشت این کلمه نه سفره ای که یزید تصور می کند بجای باید ماند نه سفره نشینان لذا تنها بازمانده میراث اسلام حضرت سجاد علیه السلام که در تب و تاب می سوخت از جهاد بدور بماند و فرشتگان دیگر را که یزید با میله های آهنین زندان بیعت می خواست بال و پرشان را بشکند یکی پس از دیگری از حسین رخصت نبرد خواسته و خون خود را برای بارور ساختن درخت رنجیده و یزید زده شده اسلام به پایش نثار کردند حتی آن فرشته کوچکی که در میان آسمان و زمین در آغوش پدر دست و پائی زد و جان تسلیم نمود سهیم بود.

و همین کودک بود که به مردم ثابت کرد جنگ حسین با یزید دعوای عشیره ای و مستعمراتی ، بخاطر تاراج و بدست آرودن غنائم و جنگ دو زورآور و دو سلطان و ... نیست بلکه جنگ جنبه انسانیت داشته و برای اعتلای کلمه حق است.

با این شیوه مرضیه حسین بعالمیان نشان داد نه محمد را فکر دگری جز رهائی مردم از قید اسارت بتها و یزیدها بود و نه فرزندانش راه دگری برگزیده اند گویا حسین می دانست اگر متحمل پذیرش بیعت شود یزید بمردم خواهد گفت : اولاد رسول دیروز بر خوان پر نعمت اسلام نشستند و امروز که سفره ما را گیراتر دیدند بسوی ما روی آوردند اما حقیقت این است که آزاد مردی چون حسین علیه السلام حتی حاضر به شنیدن نام بی مایه هائی چون یزید نخواهد بود و خود و همه چیز را برای خدا می خواهد آری :

در محشر اگر لطف تو خیزد بشفاعت*****بسیار بجویند و گنهکار نیابند

کسانی که بسیار کمند می گویند روضه خوان وقت مردم را می گیرد چکار می کند ؟ امام را سر می برد و ملت گریه درست می نمایند ، درست است که باید سخنان منبر ارزشمند باشد ولی نباید شهادت را در چهار چوبه عقل سنجید زیرا در این صورت گفته می شود حسین رهبر آزادی ، حسین پرچمدار حریت ، حسین بهترین مبارز بر علیه بیدادگری و ستم ! نتیجه چه ؟ اینکه بگوئیم مرگ بر یزید زنده باد حسین ، نام حسین را ردیف آزادی خواهان عالم در کتابها ثبت نمائید والسلام ! شهادت حسین باید عواطف مردم را بیدار کند و کرده است این مطلب را روحانیت نصارا مدتهاست درک کرده و دانسته است که عواطف بر مردم حکومت می کند نه چیز دیگر و لذا از گهواره تا گور بگوش پیروان مسیح این شعار را برای بیدار کردن عواطفشان خوانده و می خوانند که مسیح کشته شد تا گناهان پیروانش بخشوده شود و در ضمن گاهی راجع به کشته شدن حضرت و فجایعی که به ایشان وارد شده به اصطلاح خودمان روضه خوانی می نمایند ولی ما هم اکنون آنچه را 14 قرن قبل بعنوان بیدار کردن عواطف آموخته و دانسته ایم امروز می گوئیم چرا تکرار می شود ، وانگهی مگر نیست که عزاداری بسیاری از مردم را برای خواندن شرح حال و زندگی ایشان تشویق می نماید و مگر نیست که خواندن سرگذشت بزرگان در خوانندگان اثر می گذارد ؟. در اینجا شاید گفته شود که رقم 14 قرن قبل اشتباه آورده شد و حال آنکه شیعه و سنی آورده اند که هنگام تولد سید الشهدا نبی گرامی به دخترش فرمود حسینم را می کشند

فاطمه عرض کرد چه زمانی ؟ فرمود آنگاه که من نه باشم نه تو و نه پدرش و نه برادرش و بعد افزودند که جیلا بعد جیل از امت من عزاداری او را تا دامنه قیامت هر سال تجدید خواهند کرد که کلمه تجدید خود یک پیشگوئی و اعجاز است. جالب تر ذکر کلمه جیل در این جاست. دسته های عزاداری گروه گروه هر یک به آدرسی و برزنی مشخص اند و لذا با جولان و حرکتی مشابه طواف کردن مشغول عزاداری می شوند یا مجالسی ترتیب داده عزاداری کرده پس از چند روز تعطیل می کنند که اگر کلمه جیل را به جال که معنی طواف کردن و گردیدن می دهد مرتبط بدانیم پیشگوئی دیگر شناخته می شود و جالب تر اینکه پیشگوئیهای خاندان نبوت راجع به این قسمت است که در طول زمان بسیاری از زورمندان برای محو عزاداری حضرت تلاش می نمایند و موفق نمی شوند و یکی از آنها در کتاب نفس المهوم است که از حضرت زینب چنین نقل می شود : و لقد اخذاللّه میثاق اناس من ...

مجسمه آزادی

امروز به محض اینکه نام یکی از کاخهای بوکینگهام ، سفید، کرملین و یا ... برده می شود همه می دانند مقصود دولتهای انگلستان ، آمریکا ، شوروی و ... است چون به اصطلاح خودشان هر تصمیمی برای بهبود وضع مردم گرفته می شود از آنجاست لذا آنرا بعنوان سمبل قانون و قانون گزاری شناخته اند همینطور بعضی سمبل آزادی و عدالت را بصورت مجسمه درآورده ترازوئی بعنوان اینکه همه مردم در برابر قانون میزان و یکسانند به دستش داده اند (تقریبا کاخ سمبل وضع قانون و مجسمه

آزادی نمودار نحوه اجرای قانون است) و در دست دگرش شمشیر که علامت تشخیص و برندگی است.

آیا کدام فردی از سیاهان استقلال طلب آفریقا جرأت می کند پای بر بام کاخ یا بر شانه مجسمه آزادی بگذارد یا کدام سرخ پوست امکان وقوع چنین تصوری را می نماید آنها را که هنوز به مدرسه ، به کلیسا ، به قهوه خانه راه نمی دهند آیا برای ورود به کاخ چگونه می اندیشند.

اما سمبل قانون گزاری و نحوه اجرا و همه چیز مسلمانها در حقیقت کعبه است کعبه بعنوان کاخی معرفی می شود که مسلمین هر روز چند نوبت رو به آن ایستاده آنرا بجای کاخها و مجسمه ها و هر سمبل و ارم و علامتی می پذیرند.

بلال حبشی غلام اولاد جمح رویش سیاه و زبانش الکن تازه مسلمان شده مولای او علاوه بر آنهمه ناراحتی که از مسلمان شدنش داشته بیشتر از این ناراحت بود که غلامی با آن اوصاف به خدایان آنها توهین کرده است پای او را به طناب بسته به خاک کشیده طناب را به بچه ها می دادند بچه ها بلال را می کشیدند و گاه آنقدر سنگ بر او می چیدند که در زیر آنها گم می شد همین بلال سیاه الکن در دولت اسلام بعنوان بزرگ منادی دولت انتخاب شد پای بر کعبه می نهاد جائیکه هم عنوان مجسمه آزاد مسلمین را داشت و هم کاخ قانون گزاری ، پای بر آنجا نهاده فریاد می زد زنده باد نماز - زنده باد کار خوب (بر پا بدارید نماز و ...)(1)

1- حی علی الصلاه - حی علی الفلاح.

اینک وقت آنست که رفتار پیروان کعبه و طرفداران کاخهای دیگر را با کسانیکه گناهی جز تغییر رنگ ندارند نسبت به هم سنجیده حد اعتلای اسلامی را برآورد و مقایسه نمائید.

مرداب

مسلمانها هر نقطه را فتح کردند توانستند مدتی بمانند مگر در بعضی نقاط از جمله کناره های بحر خزر به علت وجود مردابها و کثرت پشه مالاریا که آنها را مبتلا ساخت و فرارشان داد. آنها به یکدیگر می گفتند در پشت این سلسله جبال البرز و کناره های دریای طبرستان شیاطین به رگ و پوست آدمی وارد شده ایجاد تب و لرز می نمایند (1).

هارون پدر مأمون خلیفه عباسی بنوبه دچار شد در راه مسافرت به مرو در شهر طوس در گذشت این موضوع و اینکه مسلمین در کناره ها و حوالی مردابها به تب و لرز دچار می شوند شاید مأمون را بر آن داشت از حضرت رضا بپرسد این مردابها چیست در اینجا باید گفت پشه مالاریا بر آبهای راکد که بهتر از همه مردابهایند تخم گذاری کرده به اصطلاح چنین آبها بیش از همه استعداد پشه خیزی دارند.

پشه شخص مبتلا را نیش زده بدین وسیله انگل بیماری را به دگری - شخص سالم - منتقل می سازد در بیماران مالاریائی نشانه هائی ظاهر می شود و اعضای چندی مبتلا می گردد که از همه مهمتر کبد و مجاری صفراوی و بویژه طحال است ، گرفتاری

1- راجع به شیاطین در جلد اول به تفصیل گفته شد.

طحال آنقدر اهمیت دارد که از علائم مهم بوده و برای نقاط مالاریا خیز و تهیه آمار مبتلایان معیاری بنام اندکس اسپلنیک (Index Splenique) وجود دارد که بر حسب آنکه چه اندازه طحال بزرگ شده باشد آمار را تهیه و درجه بندی می نمایند.

آنچه در باره مالاریا تحقیق شده و گفته شد تقریبا جوان بوده و مربوط به دو قرن اخیر است اما آنچه حضرت ثامن الحجج علی بن موسی الرضا علیه السلام به مأمون عباسی فرمود اینکه :

آب ریگستانهای سیل گذر و شوره زارها گرم و غلیظ است و برا ی اینکه راکد می ماند و آفتاب بر آن می تابد اگر بنوشیدن آن ادامه دهند از آن نوشیدن دستگاههای صفراوی بدن مبتلا می شود و سپرز نیز بزرگ می گردد :

«و اما السبایح و البطایح.. و قد یتولد من دوام شربها المره الصفراویه و تعظم به أطلحتهم» (1) (1) السماء و العالم. توجه خوانندگان را به جمله امام معصوم :

- اگر به نوشیدن آن ادامه دهند - جلب می کنم. البته اگر کسی به نوشیدن آب می تواند ادامه دهد که در حوالی آن منزل داشته باشد یا کسی می تواند از آن آب استفاده ببرد و به نوشیدنش ادامه دهد که بیش از یک برد پشه مالاریائی از محل مالاریا خیز - مرداب دور نباشد زیرا اگر دورتر از این باشد دوری راه او را مجبور می کند در جستجوی آبشخور دگری

باشد ، مقصود این است که حضرت می فرماید مجاورین مرداب بمرضی مبتلا می شوند که مجاری صفراوی آنها را صدمه می زند و طحالشان را بزرگ می گرداند حتی اگر دوری آنقدر باشد که باز از آن آب دائما بنوشند از اینرو که برد و پرواز پشه نیز تا آن حدود می باشد ذکر جمله - ادامه نوشیدن آب - معجزه ای است ، بعلاوه اسلام با اسلحه حلال و حرام سکونت در کنار و حوالی مردابها را به اطلاع به اینکه برای بدن مضر است ممنوع می سازد (برای محو مردابها نیز دستوراتی فرموده اند که در جای خود گفته خواهد شد)

سد سازی

چنانچه به خاطر داشته باشیم هنوز دوست مسافر ما به مشاهده خارج شهر ادامه می دهد و ممکن است سدی در آن حوالی باشد و نظر او را جلب نماید.

بشرح یکی از آن سدها که قرآن درباره اش مطالبی فرموده می پردازیم ، این سد که به نامهای سد سبا ، سد عرم ، سد مارب نامیده می شود تاکنون بکرات مورد بررسی دانشمندان قرار گرفته است ، در 1763 میلادی هیئتی از طرف فردریک پنجم پادشاه دانمارک به منظور فوق مأموریت یافت بعد میکائلیس آلمانی در 1791 و سپس در قرن 19 زتسن آلمانی و ارنو فرانسوی و اواخر قرن ادوارد کلازر آلمانی گزارشاتی تقریبا کافی که محصول تحقیقات آنها درباره سد بود دادند و کتاب هائی در این زمینه منتشر ساختند از علمای اسلامی یعقوبی در قرن سوم و همدانی ، بیش

از همه متذکر گردیده اند (1) ساختمان سد بدست سومین سلطان دولت قحطانیه بود که سر سلسله آن یعرب بن قحطان و دومی یشجب و سومی عبد شمس است ملقب بسبا و بهمین مناسبت سد را نیز سد سبا گویند پایتخت عبد شمس شهر مارب واقع در یمن می باشد در جنوب غربی شهر کوههای متعددی از سلسله جبال سرات وجود دارد که صدها میل از جنوب غربی به شمال شرقی کشیده شده از کوهها در آن جمع شده رودخانه ای درست کرده بنام رود اذنه که آب آن نزدیک به سه ساعت به پایتخت می رسد رودخانه نیز مانند کوهها از جنوب غربی به شمال شرقی جاری است پس از آن بیابان به تدریج کوهها بهم نزدیک می شود تا جائیکه آنقدر نزدیک می شود که تنگی آن بالغ بر ششصد قدم است و از اینجا تا شهر سیصد میل مربع زمین زراعتی در میان دو کوه وجود دارد عبد شمس و یارانش به فکر افتادند محاذی این تنگه سدی بسازند و سیل ها را مهار کرده به صورت دریاچه ای در اختیار خود در آورند تا بتوانند در عرض سال از آن بهره برداری نمایند مشغول ساختمان شدند سدی ساختند از شرق به غرب به طول هشتصد ذراع و بلندی بیش از ده ذراع و عرش صد و پنجاه ذراع ثلث جهت غربی آن سد هنوز باقیست مخصوصا وقتی که در طرف راست سد روبروی پایتخت شهر مارب بایستیم آنرا مشاهده می کنیم. تاریخ ساختمان را به تفاوت هشت قرن ق - م تا چهار صد سال قبل از اسلام نوشته اند. سد در طرف شمال شرقی پایتخت واقع است شهر در طرف چپ وادی اذنه قرار دارد بالای سد

1- از تفسیر الجواهر طنطاوی بیشتر استفاده شد.

از سنگهای سخت بنام رصیف درست شده که از دو طرف زاویه منفرجه می ساخته یعنی از طرفین سراشیب بود کوههای دو طرف سد را کوههای ابلق راست و چپ می گفتند. دو بنای مخروطی سر شکسته به ارتفاع بیش از ده ذراع بنام صدف در طرف راست (کوه ابلق جنوب شرقی) یکی بر کوه و دیگری قدری افتاده از کوه به فاصله پنج قدم تعبیه شده بود که به طرف چپ سد هم دو مخروط بود اما مجموعه سد طوری بود که به طرف چپ شیب داشت یعنی فشار آب بر گوشه چپ که اینک اثری از آن نیست بیشتر بود و لذا همیشه حتی موقعی که آب کم می شد جویهای آب در گوشه چپ از کنار کوه به سوی شه روان بودند به وسیله ناودانهائی از آب استفاده می شد ستونهای چوبی یا فلزی بود که از جای خود بلند می شد و آب زیر آنها عبور می کرد آنقدر دو طرف سد تا شهر آباد و حاصلخیز شد که شهر سبا را بهشتی ساخت در آنجا نعمت فراوان بود تولید مثل آدمیان و غیر آدمیان بسیار ، چیزی که کم بود ایمان و تقوی و لذا عیش و عشرتهای غیر مشروع و آلودگیها شروع شد. شهر سبا پس از اندک زمانی شهر عشق و صفا شد و هماهنگی با نظم دستگاه آفرینش در بوته فراموشی افتاد بار گناهان را سنگین کردند تا سرانجام مستوجب عذاب شناخته شدند آری گذشتی بسیار و استعدادی موفق لازم است تا جائیکه سلامتی و نعمت فراوان است فسق و فجور وجود نداشته باشد وه چه نیکو فرموده است قرآن : ان الانسان لیطغی أن رآه

استغنی (1) شبی بود دریاچه آب زیادی داشت که از بالای سد فرو می ریخت. به تدریج گرد و غبارها ، میکربها ، حشرات ، سر و صداها ، خون دلها ، عشقها و آخ راز همه مردم آزارها یکی پس از دیگری به گوشه ای خزیدند و به خواب رفتند در تاریکی شب زشت و زیبائی به چشم نمی خورد و سرا پرده ظلمت بر آلودگان لباس تقدیسی پوشانده بود ولی آلودگی بیش از اینها بود که این لباس تقدیس بتواند آنها را ایمن سازد آب سیاه به کمک روزگار سیاه آمد ناگهان صدای مهیبی برخاست دو سوم طرف چپ آنجا که شیب داشت و بر شهر مسلط بود ناگهان از جای کنده شد طومار آبادیها را درهم پیچید همه را بسان لقمه ای در کام خود فرو بر و در گوشه ای دور دست که نه عشقی بود و نه صفائی نه زمینش صدای عاشقان را شنیده بود نه زمزمه تار و تنبور همه را در دل تیره خاک برای همیشه مدفون ساخت دگر روز خورشید بردمید که غلغله حیات جای خود را به بیابانی شکسته و ویران داده بود که در آن جز چند درخت تلخ و کوتاه چیزی بچشم نمی خورد.

اسلام و سد سازی

- از آیه 14 سوره سبا ببعد چنین است «لقد کان لسبا فی مسکنهم آیه جنتان عن یمین و شمال کلوا من رزق ربکم و اشکروا له بلده طیبه و رب غفور فاعرضوا فارسلنا علیهم سیل العرم و بدلنا هم بجنتیهم جنتین ذواتی اکل خمطواثل و شی ءمن سدر قلیل ذلک جزیناهم بما کفروا

1- سوره علق آیه 6.

و هل نجازی الا الکفور و جعلنا بینهم و بین القری التی بارکنا فیها قری ظاهره و قدرنا فیها السیر سیروا فیها لیالی و ایاما آمنین» برای اولاد سبا در وطنشان (سرزمین یمن) از جنوب و شمال (راست و چپ) دو بوستان که آیت لطف و رحمت بود (پر نعمت و برکت و بآنها گفتیم) بخورید از رزق خدای خود و شکر وی بجا آورید که شهرتان شهری نیکو (پر نعمت) است و خدای شما غفور و (مهربان) است با وجود این باز (از شکر و طاعت حق) اعراض کردند ما هم سیلی سخت برای هلاکتشان فرستادیم و بجای آن دو باغ پر نعمت دو باغشان دادیم که بار درختانش تلخ و ترش و بد طعم و شوره گز و اندکی دخت سدر بود. این بود کیفر کفران برای آنها (از شما بندگان می پرسم) آیا با مرحمتی که ما به بندگان خود داریم تا کسی کفران نعمت نکند مجازاتش خواهیم کرد ؟ و ما میان آنها و شهرهائیکه در آنجا پر نعمت و برکت گردانیدیم باز قریه هائی (نزدیک بهم) قرار دادیم با فاصله کوتاه و سیر سفری معین و آنها را گفتیم که در این ده و شهرهای نزدیک بهم شبان و روزان با ایمنی کامل مسافرت کنید و از نعمت همه بهره مند شوید بر خویش ستم کردند ما هم آنها را عبرت روزگار ساختیم و پراکنده شان نمودیم در این (سرگذشت) برای مردمان صابر و شکور آیات و حکم هویداست (1)

راجع به بوستان و خرمی شهر و اینکه پروردگار آنرا نشانه خود شمرده و نزدیکی دهات (قریه ها) را بهم با کلمه -

---

1- نقل از قرآن ترجمه آقای مهدی الهی قمشه ای.

بارکنا - تأیید فرموده در جای خود سخن خواهیم گفت فقط روی کلمه ما در اینجا متوجه کلمه - فاعرضوا - است که در برابر - واشکروا - آورده شده ، پروردگار می فرماید مردم بجای آنکه نسبت به همه نعمت ها که بر آنها ارزانی داشته شده شکرگزاری کنند راه اعراض سپردند و روی گردان شدند و نتیجه آن شد که شد.

شکر هر چیز باید در خور آن باشد فی المثل شکر مقام و ریاست آنست که به کار بندگان در مانده خدا رسیدگی شود و شکر ثروت آنکه بینوایان را دستگیرند و شکر پزشک به درد مردم رسیدن و شکرانه استفاده از نیروهای انسانی آبادانی شهرها و کشورهاست اگر مردم شهر سبا این قسمت را رعایت کرده بودند و شهر خود را به صورت بهشتی در می آوردند و بجای آنکه به تفریحات مدام و عیش و نوش پی در پی بپردازند نسبت به عامل زمان صرفه جوئی کرده و بعنوان شکر گزاری بکار عمران و تهیه وسائل رفاه و آسایش بندگان خدا و تعمیر و رسیدگی به بنیه و قدرت سد و برآوردها و پیش بینی های لازم جهت جلوگیری از خطرهای احتمالی مشغول می شدند زندگی پر ناز و نعمت آنها دوام داشت ولی آنان اعراض کردند و رو گردان شدند تا رویشان سیاه شد.

آری اگر تفریحات بنام سالم خود را شیاری زده بودند سد شیار بر نمی داشت و سالم می ماند. بعلاوه قرآن با ذکر کلمه شکر گزاری سد سازی ، عمران و آبادی ، احداث باغها و در نتیجه نزدیک شدن مراکز انسانی و آسان و دلپسند نمودن مسافرتها را تأیید بلکه تشویق می فرماید.

سد دفاعی

(1)

در آنجا از سدی که ایجاد ذخیره آب می نمود و برای عمران شهر کمال اهمیت را داشت صحبت شد و اینک از سدی که جزء وسایل دفاعی به شمار می رود و برای جلوگیری از تهاجم احتمالی متجاسرین ساخته می شود بحث می گردد.

در ناحیه شمالی چین قسمت های منچورستان ، مغولستان سیبری دو قبیله وحشی زندگی می کردند اولی بنام یوچانگ و دومی مانچونگ که معرب آن دو یأجوج و مأجوج است این دو طایفه که خوی غارتگری داشتند چون ضعف سلاطین دودمان سوم خاقان چین را دیدند بعلت کمبود مواد غذائی هجومهائی سخت تر از پیشینیان خود به چین نموده با استعداد عجیبی که در پرورش اسب و اسب سواری داشتند تمام مرز شمالی چین را از سواحل رود هوانگ هو تا تنگه لیائوتونگ مورد حمله و تاراج قرار دادند ، مطالب بالا مربوط به زمانیست که خاقان چین تسن نام داشته و در دوران سلطنت او چین رو به عظمت و آبادی نهاده و از شاهکارهای زمان وی ساختن دیوار معروف چین است که از پایتختش شهر هیان یانک شروع شده است طول این دیوار 6000 کیلومتر از شمال پکن بطرف مشرق ادامه یافته و تا خلیج پیچلی کشیده شده و در طرف غربی تا کشور هوانگ هو رفته است.

برای اطلاع بیشتر باید به این کتابها مراجعه نمود : قرآن

1- این فصل با تغییراتی چند از مجله نور دانش - کتاب ذوالقرنین آقای ابوالکلام آزاد وزیر فرهنگ هندوستان ، سفر نامه مارکوپولو آورده شده.

مجید ، فرهنگ واژه های تازی که المنجد انتخاب می شود ، تاریخ چین که آنرا آقای ندیم السلطان ترجمه کرده است.

قرآن : کتابیست که از میان دو لب پیغمبر خارج گردیده و به ما رسیده است ولی عقیده دانشمندان در باره سایر کتب جز قرآن این است که عبارت آن از خود پیامبر نقل گردیده است چنانچه در سفر تثنیه تورات گزارشاتی راجع به مرگ و دفن حضرت موسی دیده می شود در حالیکه معقول نیست کتابی را از کلمات کسی بدانند که مشاهدات پس از مرگ همان کس در آن کتاب باشد.

درباره اناجیل هم کسی ادعا نمی کند که از زبان حضرت عیسی باشد بلکه آنچه مسلم است زبان حضرت عبرانی بوده در صورتیکه معتبرترین انجلیها از زبان یونانی نقل شده است.

حال برای نشان دادن عظمت و اعجاز قرآن کافیست که در چهارده قرن قبل پیغمبر اسلام که در غربی ترین نقطه آسیا (حجاز) بود باینگونه اوضاع شرقی ترین نقطه آسیا (چین) را موشکافی و بررسی فرماید چنانکه گوئی با چشم خود دیده است آری قرآن کتابیست که هر قدر شعاع علمی دانشمندان مرزهای دانش را طی کند حقایق و فروغ آن بیشتر خود نمائی می نماید و با گذشت زمان کار بدانجا می کشد که بشر در آخر کوششها و خستگی ها قرآن را چنان کتابی بیابد که پیشرو و پیشاهنگ تمام جنبشهای علمی انسانی است و در آن روزگار است که سر تعظیم در برابر آورنده کتاب فرود خواهد آورد و این مزیت تنها ویژه این کتاب است از این رو که در نوشته ها و آثار بشری هر قدر تفحص کنیم بموازات سیر دانش و راز گشائیهای علمی بیشتر به نادانی و حقارت نویسندگان آن آگاه می شویم.

ذوالقرنین : قهرمان داستان ذوالقرنین است و آیات 96 و 97 سوره انبیاء و از آیه 83 تا صد سوره کهف مربوط به ذوالقرنین و کارهای اوست.

سازنده سد ذوالقرنین است همانگونه که اعراب به شاپور ساسانی ذوالاکتاف (صاحب کتف ها) می گفتند بدین مناسبت که در جنگ با آنها کتفهای اسیران عرب را سوراخ کرده از

آن طناب عبور می داد به خاقان چین (تسن شی هوانک تی) نیز ذوالقرنین می گویند یعنی صاحب دو قرن - صاحب دو سد - صاحب دو حصار.

پایتخت چین در حوالی پکن بوده در آن زمان چین به صورت ملوک الطوایف اداره می شده و این خاقان یکی از آنها بوده ولی بعلت کیاست و شجاعت کافی و داشتن اطرافیان دانشمند و درستکار توانسته بود به سرعت بر تمام چین تسلط یابد و چینی آباد و متحد بوجود آورد و دامنه فتوحات او بقدری وسیع بود که نویسنده فرانسوی او را ناپلئون چین نامیده است. مشخصات سد : مارکوپولو سیاح معروف متولد 1254 در سفرنامه خود می نویسد اولین مرتبه در شهر چین کان چو دیوار چین را دیده با 6 متر ارتفاع و پهنی دو عرابه که بتوانند روی آن راه بروند و در تاریخ چین (ترجمه ندیم السلطان) بلندی آنرا در نقاط مختلف متغیر و بین 9 تا 12 متر دانسته و عرض پایه سد را 10 متر و درازی آنرا بنا بر آنچه چینی ها دیوار خود را وان چی چایچونک لی (دیواره ده هزار لی) می دانند (لی واحد مقیاس طول چین است) ده هزار لی است ولی اروپائیان باختلاف بین 3000 تا 4000 و یا 6000 کیلو متر نوشته اند ، از آن تونک بالای خلیج لیائوتونک شروع و در نزدیکی بندر یونک به دریا متصل می شود باز از آنجا شروع و در شمال پکن بدونیم دایره تقسیم و قسمتی از خاک چین را احاطه کرده و در نزدیکی رود زرد یکدیگر را قطع نموده و باز بسوی مغرب کشیده شده و در ساحل رود زرد ختم می گردد. چینی ها به منظور دفاع از ابتدا در امتداد این خط دفاعی سنگرهائی بوجود آوردند

ده سال تمام نیم میلیون نفر فقط مأمور ساختمان سنگرها بوده اند و در مدت ساختمان حدود 400000 نفر تلفات داشته اند 2200 سال از ساختمان این سد می گذرد که هنوز بقوت و استحکام اولیه خود باقیست.

تهیه اسباب : در آیه اول و دوم قرآن صحبت درباره ذوالقرنین و تهیه وسائل پیش آمده و آتیناه من کل شیی ء سببا فأتبع سببا (ما برایش تمامی اسباب را در زمین مهیا و ممکن ساختیم) خاقان در ابتدای سلطنتش از قبایل یأجوج و مأجوج شکست خورد ولی پس از چندی 600000 نفر را به فرماندهی وانک تسیان بسوی مرز شمال گسیل داشت و شکست سختی بر آنها وارد آورد پس از این فتح کار ملوک الطوایفی را یکسره کرد و بلافاصله شروع به بهره برداری تبلیغاتی نمود چون می دانست مردم از جنگهای ممتد خسته شده اند اعلان نمود که جنگ از هر لحاظ بیهوده و مضر است و وجود اسلحه هاست که ایجاد جنگ می کند هر کس اسلحه ای یا شی ء دگری از آهن و یا فلز دیگر دارد و بکار روزمره اش نمی آید به سوی پایتخت بفرستد و بدین ترتیب اسلحه ها را گرد آوری نمود از طرفی بیکاران را که بیشتر هرج و مرجها بدست آنها بود جمع کرد و تحت نظر مهندسان و ارباب صنایع برای ساختمان پارک دولتی و خاقانی و عمارات بزرگ اطراف پایتخت دستوراتی داد سپس به ساختن راه شوسه عریضی به منظور سهولت حمل و نقل پرداخت و پس از اینکه امکانات موجود و شرایط لازم فراهم گشت همانگونه که قرآن می فرماید (فأتبع سببا) براه افتاد برای اینکه اسبابها را بکار برد و ساختمان سد را شروع کند.

عین حمئه : چشمه لجن دار سوزان را گویند که از دهانه اش آبهای گرم و شور و لجن آلود توأم با گاز خارج می شود و در مغرب چین از این چشمه ها فراوان و شماره آنها نزدیک به 1500 می باشد. جائیکه شماره چشمه ها باین پایه رسیده است و گازهای مختلف فراوانی در آنجا وجود دارد بی شک محیط مه آلوده ای ایجاد می شود و چون چشمه ها در سطح های مختلف باندازه های گوناگون قرار دارند ناظر اینطور تصور می کند که فواصلی در بین آنها نیست گویا همه یک چشمه بیشتر نیستند. مشاهده صبحگاه ما چنین است که خورشید بر گرد زمین می چرخد با آنکه از نظر علمی این موضوع ناتمام و نادرست است ذوالقرنین در آن محیط پر از چشمه و مه آلود خورشید را چنین یافت (وجد) که در آنجا غروب می کند و در قرآن کریم جز بنحوه ادراک ذوالقرنین به چیزی اشاره نشده است تا برخی از دین سازان بفکر استفاده جوئی افتند.

کورش کبیر : بعضی از محققین بویژه فقید اسلام ابوالکلام آزاد وزیر فرهنگ شبه قاره هند ذوالقرنین را کورش کبیر شاهنشاه ایران می دانند (باستناد رؤیای حضرت دانیال نبی که وقتی گاوی را دارای دو شاخ در عالم خواب بنحو مذکور در کتب مشاهده نمود) بدلائلی چند سلطنت و تجهیزات از هر لحاظ برای کورش فراهم بوده است و مطابق آیه قرآن سه لشکر کشی داشته است :

1 - غربی آنجائیکه گویا خورشید در چشمه گل آلودی فرو می رفته است.

2 - شرقی که ساکنین آن بیابانگرد بوده اند.

3 - کوهستانی که مردمانش وحشی و نامشان را یأجوج و مأجوج گذاشته بودند. همو می گوید کوروش بخدا ایمان داشته به کشور گشائی پرداخته در مغرب کشور لیدیا را فتح کرد و در مشرق گیدروسیا (مکران و بلوچستان) و با ساختن سدی در کوههای قفقاز جلو غارتگری یأجوج و مأجوج را گرفت و آثار آن که بجای مانده از این می کند که در ساختمانش از آهن استفاده شده است.

یأجوج و مأجوج دو کلمه ای است که از کلمات بیگانه یونانی گاگ و ماگاگ گرفته اند و در صفر تکوین تورات نیز جزو اولاد حضرت نوح به همین دو نام نامیده شده اند طالبین برای اطلاع بیشتر به کتاب فقید مذکور مراجعه نمایند (1)

وقتی پروردگار از سدی نام می برد که بر کوه و رودخانه و دشت با آن طول و عرض و استحکام و زیبائی همه جا بطرز خارق العاده بنا شده گویا مسلمین را گوشزد یک همت عالی می کند و معروفست یک نسل چینی در اثر زحمات طاقت فرسائی که برای ساختن این سد متحمل شدند از بین رفتند ولی صدها نسل چینی راحت ماندند. با توجه به چنین ساختمانی در آن روزگار که اهمیت تاریخی و فنی و ساختمانی داشته و هم اکنون نموداری از عظمت روح آن مردم است و نباید تصور کرد با

1- در صفحه اول تاریخ یوسیفوس نیز محل مأجوجیان را بین دریای خزر و دریای سیاه ذکر کرده است و شاید اینجانب اولین شخصی باشد که این اشاره را در تأئید مطلب فوق آورده است.

پیدایش موشک ها استحکامات مرزی لازم نیست بلکه به نظر اسلام خطوط و سدهای دفاعی اهمیت خود را از دست نمی دهند.

گورستان

بنا بر آنچه معمول است خدا پرست و بیگانه است و مدفن مردگان را خارج از شهر می سازند چون مسافر ما هنوز در خارج شهر است توجهش بدین قسمت جلب می شود :

الف - جمعی مردگان را سوزانده و خاکسترش را به رودخانه می ریزند که بیش از همه این شیوه نزد هندیها معمول است و یا به دست باد می سپرند.

ب - بعضی آنها را ضد عفونی و خشک نموده (تقریبا نیمه مومیائی) در سردابه هائی قرار می دهند این عمل بعلت کمی جا رو بزوال است.

ج - عده ای مردگان را در نقاط مرتفعی بنام عید گاه یا دخمه می گذارند که در نتیجه کلاغی یا لاشخوری یکی از اعضاء او را برداشته باطراف خواهد انداخت. این طریقه بیشتر در میان زرتشتیان معمول بوده و رو به فراموشی است.

د - برخی جسد را در صندوق محکمی جای داده زیر خاک می کنند و روش بیشتر غربیان چنین است.

ه - بسیاری از مردم عالم نیز مانند مسلمانان مردگان خود را در خاک دفن می نمایند (1)

می گویند چرا اجساد آلوده به میکرب سوزانده نشود تا

1- از تمام ملت ها و مذهب ها کسانیکه روزهائی چند بر دریا هستند مردگان خود را به آب می اندازند.

میکربی بجای نماند. اینکه مسلمانها جسد یک مبتلا به بیماری یل را در خاک می گذارند ای بسا موجب آلودگی و سرایت به اطراف گردد. در اینجا دو جواب داریم نقضی و حلی : با توجه باینکه متجاوز از 400 بیماری مشترک بین انسان و دام به تنهائی وجود دارد آیا سوزاندن جسد آدمیان برای جلوگیری از سرایت کافی است ؟ اگر مقصود از سوزاندن آدمی بعلت سرایت بیماری باشد باید همه موجودات را از درختان و جنبندگان تا پستانداران چون گاو و خر و میمون همه را بعلت داشتن میکربهای مسریه مشترک بین انسان و موجودات دیگر سوزاند آیا این امر امکان دارد ؟ (مدفوع و اخلاط و ... آدمی نیز دارنده بسیاری میکربهاست پس چرا نم بسوزانند. بلکه زمین و آفتاب آنرا پاک می نماید و بنظر نمی رسد نیازی به سوزاند نباشد) بعلاوه مگر قدرت پاک کنندگی زمین کمتر از آتش است زمینی که توانستند در خاک آن (در آریزونا) حتی ماده ضد سل قوی بنام استر پتو واریسین بیابند (Strepto - varicine) (مجله پزشک و دارو شماره 6 مسلسل 18) به فرض آنکه قدرت پاک کنندگی زمین کمتر باشد و سوزاندن تمام موجودات نیز پس از مرگ عملی گردد آیا می دانید چه اتفاقی رخ خواهد داد ؟ بزرگترین مصیبت بشر یعنی زمین مردگی پیش می آید ، اینکه برگهای هر درخت به پای همان درخت می افتد و مواد لازم همان درخت را که در برگها ذخیره کرده مجددا به درخت بر می گرداند یعنی عملی که طبیعت در پائیز انجام می دهد سبب می شود درخت با بودن یک قطره رطوبت که به پایش می افتد حیات ابدی داشته دائم

شاخه به چپ و راست بفرستد اگر حتی در بزرگترین جنگلهای اطراف رود آمازون چندین سال هر چه برگ است جمع کرده بسوزانند جنگل بزودی طراوت و تازگی خود را از دست داده به تدریج رو بزوال می رود. اگر تنها به سوزاندن جسد آدمیان هم اکتفا شود باز مصیبتی خواهد بود. برای جلوگیری از اطناب فقط عقیده استادی را که در یک مجله رسمی علمی دانشکده پزشکی تهران سال 39 شماره 219 درج شده بدون تغییر می آوریم : «سوزاندن جسدها یا مومیائی کردن یا نگهداری در دخمه و سردابها کار لغو و مضری است و به ادامه حیات لطمه می زند زیرا باعث کمبود مواد حیاتی زمین خواهد بود. بدن انسان که از مواد آلی است بوسیله میکربها مواد معدنی آن تجزیه شده و به مصرف گیاهان می رسد و اگر مواد معدنی بدینطریق کم شود کمی حیات را نشان می دهد». هر چند ذکر این مطلب از مجله دانشکده پاسخی گویا بنظر می رسد ولی رعایت دستورات اسلامی نیز برا ی جلوگیری از سرایت کافیست و با آوردن برخی از آنها در زیر ثابت خواهیم کرد دستورات اسلامی آنچنان موافق اصول اولیه بهداشتی است که همه و همه جنبه اعجاز دارد : 1

- ظاهر جسد را با مواد ضد عفونی مانند سدر و کافور باید شست.

2 - جسد را باید سه نوبت غسل داد یعنی خوب شستشو نمود.

3 - پس از شستشو باید آنرا ضد عفونی کرد (بکافور حنوط نمود).

4 - کسیکه غسل می دهد پیش از هر غسل لازم است

دستهای خود را خوب بشوید تا خود چیزی بر آلودگی نیفزاید.

5 - آب که میکربها و آلودگیها را از جسد جدا می سازد باید در چاله ای فرو رود تا با خاک میکرب کش سر و کار پیدا کند نه با مردم در آن حدود.

6 - از سوراخهای بدن ممکن است ترشحات آلوده ای بیرون آید لذا آنها را با پنبه ضد عفونی شده می گیرند تا قبل از متلاشی شدن جسد چیزی از آن خارج نشود اما وقتی جسد متلاشی شد چون میکربها ساپروفیت و آنهائیکه مواد آلی بدن را تبدیل می سازند بر میکربهای مضر غلبه می کنند خروج ترشحات اشکالی ندارد.

7 - فرج زنها بوسیله سوراخ رحم به رحم راه دارد و بوسیله سوراخهای رحم به لوله های رحم و به وسیله شیپور لوله ای رحم بطرف احشاء باز می شود یعنی تنها سوراخیست که مستقیما از خارج بر روی احشاء و امعاء باز شده امکان دارد میکربها بتوانند از آن بیرون آیند یعنی قبل از اینکه بدن متلاشی شود با فشار گاز ایجاد شده یا ترشح فراوان ، میکربها از آنجا خارج شوند لذا باید آنرا بطریق خاصی شستشو و پنبه ضدعفونی گذارد.

8 - جسد را در دو پارچه تمیز پیچیده و بعد همه در یک پارچه سرتاسری که بالا و پائین آن محکم بسته می شود گذاشته می شود تا در پارچه متلاشی گردد.

9 - پارچه ای که انتخاب می شود - کفن - سفید است

زیرا رنگ سفید خاصیت فرار دهنده میکربها را داراست و در بهداشت لباس خواهیم گفت.

10 - مستحب است زمینی که برای دفن انتخاب می شود بکر باشد (زمین آلوده نباشد) 11 - قبر باید کاملا عمیق باشد تا به آسانی راه ورود و خروج حشرات و میکربها در آن پیدا نشود.

12 - برا ی اینکه سوراخهای احتمالی ممکن است بوسیله حشرات ایجاد شود مسدود گردد آب پاشی مستحب است بعلاوه اینکه آب پاشی سبب می شود گرد و غباری ایجاد نشده و راه ابتلاء از طریق تنفس و تغذیه بوجود نیاید شاید اینکه می گویند آب پاشی برای مردگان ثواب دارد بهمین جهت است که زندگان راحتند باین شرح که دستور کلی اسلام اینست : هر گونه عملی در جهت رفاه و آسایش زندگان به نیت مردگان انجام شود سبب شادی روح آنهاست.

13 - قبرها همه مرتب و منظم و یک جهت رو بقبله اند تا علاوه بر رعایت نظم حتی المقدور زمین کمتری اشغال و آلوده شود.

14 - قانون قبر سازی در اسلام چنین است که ابتدا زمین را بیشتر از قامت یک انسان حفر کنند بعد در انتهای گودال رو بقبله بموازات قبر قسمتی از خاک برداشته شود که مرده را کاملا بتوان در آنجا جای داد آنوقت بوسیله چند خشتی جانب حفر شده را مسدود نمود (1) تا آن مقدار زمینی که در برابر جسد

1- گاه قدری ته قبر را خالی گذاشته از آنجا با خشت می پوشانند.

است سفت و محکم بوده و زمین سست برابر سفت ترین اعضاء یعنی پشت و ستون فقرات که بزودی متلاشی نمی شود قرار گیرد در اینحال بدن فقط از یکطرف با زمین سست سر و کار دارد آن هم طرفی که کاملا مسدود و پوشیده شده است.

15 - با آنکه سوراخهای موجود در سر و صورت ضد عفونی شده و پنبه گذاشته اند و تنها میکربها از این سوراخها می توانند خارج شوند باید مواجه لحد (زمین سفت) قرار گیرند یعنی بینی و چشمها و دهان برابر زمین سفت و یک گوش بطرف بالا و یکی پائین باشد.

16 - چنانچه بر روی راست روده «Colon decendant» فشار آید بزودی فضولات از مقعد خارج می شود لذا باید جسد را بر دنده راست خواباند تا راست روده تحت فشار قرار نگیرد و قبل از غلبه میکربهای ساپروفیت و بی آزار بر میکربهای مضر چیزی از مقعد خارج نشود (با آنکه در مقعد پنبه ضد عفونی گذاشته شده است).

17 - بهتر است دو قطعه چوب - در درجه اول از خرما چوبی که حشرات از اسانس با ماده دگرش گریزانند و ممکن است آن حشرات ایجاد سوراخهائی در قبر نموده و میکرب را بطرف بالا ببرند در دو طرف جسد گذارده شود.

18 - خشت هائیکه یک طرف جسد را با آنها میپوشانند (پوشاندن لحد) باید خوب و بدون فاصله و درز پهلو به پهلو قرار گیرند.

19 - قبر را نبایستی با خاکی که از خارج آورده اند پر نمود بلکه از همان خاک بیرون آورده شده که احتمال آلودگی

دارد باید بکار برد و نگذاشت خاک آلوده در محل وزش باد و رفت و آمد قرار گیرد.

20 - پس از اینکه ریختن خاک تمام شد باید آب بقدر کافی پاشید تا گرد و غباری نشود و اگر سوراخی وجود دارد مسدود گردد.

21 - داخل قبر را سفید کردن یا قیر اندودن و غیره قدغن است و بدن باید با مواد ضد میکرب خاک در تماس باشد.

22 - تعمیر قبری که خراب می شود اجازه داده شده زیرا هر چه تماس انسانی با گورستان کمتر باشد بهتر است.

23 - توقف در قبرستان اگر چه برای خواندن سنگ قبر باشد مکروه و ناپسند است زیرا هر چه توقف کمتر احتمال آلودگی کمتر می باشد.

24 - زیارت اهل قبور در شب که آدمی نمی تواند خوب به احوال محیط مسلط باشد نیکو نیست از اینرو که میکربها از نور آفتاب دل خوشی نداشته و تاریکی را دوست دارند.

25 - با آتش کردن بخورات آن دسته از حشراتیکه امکان دارد منافذی ایجاد کنند فرار داده می شوند و محیط نیز خوشبو و نسبتا ضدعفونی می گردد.

26 - در اسلام مقرر است مردگان در نزدیکترین گورستان بخاک سپرده شوند شاید حکمت آن این باشد که اگر کسی مبتلا به مرضی مثلا وبا اگر می بود به واسطه اطلاعی که زندگان از وضع او دارند بیشتر رعایت مقررات بهداشتی اسلام را بنمایند و راههائی که ممکن است محیط را آلوده کند مسدود گردانند.

چنانچه جسد وبا زده ای را دفن نمودیم و بوسیله حشرات یا غیر از آن میکرب مربوطه در سطح پراکنده گردید برخی از زندگان که در آن محیط هستند خود بخود واکسینه شده و از چنگ مرگ رسته اند یا توسط ادارات بهداشتی تلقیح گردیده اند ولی اگر جسد در قبرستان شهر دیگری بخاک سپرده شود و میکرب از آنجا خارج گردد موجب همه گیری و تلفاتی خواهد بود.

27 - بجای خشت خام نمی توان خشت پخته (آجر) یعنی خاک حرارت دیده بکار برد گویا چشم بینای اسلام می دید که در خاک حرارت دیده گیاه نمی روید و خاصیت میکرب کشی کم می گردد یا از بین می رود.

28 - حتی المقدور باید قبر در فضای آزادی باشد که نور آفتاب با خاصیت میکرب کشی اش بر آن بتابد.

29 - گورستان در محلی دور از رفت و آمدهای عمومی یعنی در خارج شهر ساخته شود.

30 - کسی را نرسد هر روز بزیارت اهل قبور برود تا تماس با گورستان در حداقل ممکنه قرار گیرد.

31 - داخل قبر را نمی توان جز با خاک که حاوی مواد ضد عفونی میکرب است پر نمود ولی می توان برای جلوگیری از گرد و غبار روی قبر را آجر یا سنگ چین نمود.

32 - برای جلوگیری از توقف در قبرستان نماز خواندن در آنجا مکروه و ناپسند شمرده شده است.

33 - برای تماس کمتر با زمین آلوده گورستان سجده

و رکوع را از نماز میت برداشته اند.

34 - پس از دفن جسد و خواندن فاتحه بهتر است از قبرستان خارج گردید.

35 - پیشانی را نباید به منظور سجده و عبادت خدا به قبری سود لذا در آثار اسلامی از نبی گرامی آمده لا تتخذوا قبری مسجدا.

36 - بایستی مدتی بر قبرستان بگذرد تا مردگان در خاک مستهلک گردند و پیش از آن نمی توان از آنجا به منظور دفن مجدد استفاده نمود.

27 - نبش قبر جز در موارد ضروری حرام است زیرا احتمال آلودگی هست. 38 - بخاطر مرده نمی توان در کنار قبر مسکن گزید و با آلودگی بیشتر تماس داشت.

39 - سربازی که در جنگ کشته می شود چون به بیماری و میکرب دار و عفونی نمرده است و از طرف دیگر خستگی و کوفتگی جنگ در وجودش اسید لاکتیک ایجاد نموده که خود سم شدید و میکرب کشی است لازم نمی باشد جسدش را در دو پارچه بپیچند و دفن او با لباسهایش اشکالی ندارد و ما در بهداشت غذا شاهکار اعجاز آمیز و شگفت آور اسلامی را دائر بر حرمت خوردن گوشت حیوانی که پس از خستگی موجب پیدایش اسید لاکتیک در بدنش شده و مسمومیت غذائی ایجاد می کند خواهیم آورد و عجب اینجاست که اسلام دستور می دهد آن را پس از اندکی استراحت می توان ذبح کرد و همانطور که می دانیم عضلات بتدریج اسید لاکتیک ایجاد شده را به آب و انیدرید کربنیک مبدل می سازند

یعنی پس از استراحت سموم بدن دفع می شود

$$2C3H6O3+O2=H2O+2C3H4O3$$

و سپس اسید پرویک دکربوکسیکه می شود و استلائید (O3H2C) و بعد استلائید اکسید شده اسید استیک (2O4H2C) و بعد دزئیدوژناسیون شده اسید فرمیک و بعد اسید مالیک و بدینوسیله بتدریج اسید لاکتیک به آب و انیدرید کربنیک می رسد.

40 - پس از یقین بمردن بایستی جسد را به گورستان رساند یعنی نگذاشت برای متلاشی شدن آماده شود. 42 - اگر هنگام دفن با آن همه دقت باز کفن آلوده شد شایسته است تعویض گردد.

41 - اگر ظاهر بدن میت آلوده است تطهیر شود.

42 - اگر هنگام دفن با آن همه دقت باز کفن آلوده شد شایسته است تعویض گردد.

43 - برای خواندن نماز میت برهنه کردن اعضاء حتی بیرون آوردن کفش و جوراب لازم نیست زیرا نمازی است که بدون وضو می توان خواند.

44 - جسد نباید در زمینی که آلوده به کثافت است دفن شود زیرا ممکن است کثافات موجود در میان خاک موجب جلب حشرات شده منافذی در آن پیدا شود و محیط را آلوده تر سازد. 45 - اگر از میت چیزی جدا شد باید دفن شود (زیرا همان قطعه آلوده است.)

فرودگاه ، جائیکه هواپیما نشست و برخاست می کند. پایگاه فضائی ، محلی است که سفینه و موشک از سکوی آن بفضا پرتاب می شوند.

موضوع هواپیمائی و فضانوردی بیش از اندازه شگفت انگیز گردیده و هر روز گامی تازه به سوی پیشرفت این پدیده علمی برداشته می شود حال ببینیم اسلامی که در چهارده قرن قبل در تاریکیهای روزگار بوجود آمد و آثاری اعجازآمیز چون موارد زیر از خود بیادگار گذاشت :

الف - جنین در رحم از اکسیژن مادر استفاده می برد (1)

ب - تماس با زنان آلوده سبب بیماریهای آمیزشی می شود (2).

ج - بزرگترین راه انتقال وبا آب است (3).

د - اگر در شهری وبا یا طاعون بود کسی از خارج وارد شهر نشود و نیز کسی خارج نگردد (4).

ه - پیدایش جنبندگان از کنار دریاها بود (5).

1- جلد اول اولین دانشگاه و آخرین پیامبر چاپ دوم صفحه 214.
2- جلد اول ص 61.
3- جلد اول ص 63.
4- جلد اول ص 67.
5- جلد اول ص 120.

و هزاران شگفتی دیگر چگونه و با چه بیانی پیشرو و پیشتاز مراحل مختلف علوم فضائی هم بوده در باره پروازهای آسمانی ، فرودگاه هواپیما ، سفینه فضائی ، فرود آمدن بشر در کرات دیگر ، پیدایش ماه مصنوعی و ... بسی سخنها گفته است.

فرودگاه ، فرودگاه جائیست که چند هواپیما خاموش و منظم در کنار یکدیگرند و هواپیماهائی دیده می شوند چون عقابهائی که در آسمان برای شکار ، زمین را کنترل می نمایند و بالها را کشیده و قصد فرود آمدن دارند و هر چه به زمین نزدیکتر می شوند بزرگی جثه و صدای رعد آسایشان بیشتر بگوش می رسد غرش آن غولان هوائی نخستین نشانه آنهاست و پرواز آن جثه سنگین فولادین نیز خیره کننده است از اینرو امام وقتی می خواهد از این وسیله سخنی بفرماید به این دو قسمت یعنی صدا و پرواز با شروع «دویه کدوی الرعد» اشاره می فرماید(1) از نبی گرامی است که زمانی بیاید یکی از شما بامداد در شهری و شامگاه در شهر دگری باشد (2) و نیز در قرآن است به این مضمون که چار پایان شما را سواری می دهند و برای فردا مرکوبهائی خواهید داشت که اکنون نمی دانید چیست (مانند اتومبیل و قطار و هواپیما و ...) و از جمله مرکوبی که راهها را بهم نزدیک می کند و سرعتش از حد (سرعت صوت) گذرنده است (جت یا مانند آن بالاتر آن) (3).

1- سیزده بحار.
2- سیصد و چهارده علامت ظهور ص 10.
3- سوره نحل آیه 8.

و در اخبار اشاره شده که در نزدیکی ظهور حضرت بقیه اللّه مراکب سریع السیر زیاد می شود (1) و حتی به چگونگی جای نشست در آن مرکب ها مانند فنر بالا و پائین می رود و تشبیه به لیف خرما شده اشاره کرده اند (2).

پایگاه فضائی - باید دانست که قرآن با پروازهای فضائی موافق بوده و به امکان مسافرت بشر به سیارات دیگر و مشکلات موجود اشاره فرموده است آنجا که می فرماید ای گروه جنیان و آدمیان اگر می توانید به آسمانها بالا روید و به زمین نفوذ نمائید ولی این کار در گرو اینست که دست به دامن حجت و عملی که با علم توام است بزنید خدا بر شما دو گروه شعله هائی از آتش و دودی مخصوص می فرستد و بیکدیگر کمکی نمی توانید کرد (3) پروردگار ابتدا می فرماید می توانید با حجت و نیرو در آسمانها و زمین نفوذ کنید و سپس به موانع و مشکلات موجود اشاره می کند.

یکی از هدفهای مهم تحقیقات فضائی آگاهی بوجود حیات در کرات دیگر است و این از آرزوهای دیرین دانشمندان می باشد فعلا هم به این راضی هستند که بدانند آیا مراحل اولیه حیات در کرات دیگر یافت می شود یا خیر و سپس اکتشافات دامنه دار عمیقی درباره وجود جنبندگان و سپس حیوانات ذی شعوری مانند انسانها و سرانجام وجود یک تمدن عالیتری از تمدن انسانی

1- صفحه 10 سیصد و چهارده علامت ظهور تالیف حاج میرزا احمد هروی.
2- صفحه 20 سیصد و چهارده علامت ظهور.
3- سوره الرحمن.

هست یا نه ؟ با آنکه علم مرحله اول را هنوز طی می کند اسلام به همه مراحل موجود اشاره فرموده است. که در جلد اول (1) گفته شد فقط چیزی که اینجا افزوده می شود اینکه در سوره ابراهیم آیه 37 می باشد : الله الذی خلق السموات و الارض و انزل من السماء ماء فاخرج به من الثمرات رزقا لکم و سخر لکم الفلک لتجری فی البحر بامره و سخر لکم الانهار و سخر لکم الشمس و القمر (به این مضمون خدائیکه آفرید آسمانها و زمین را و از آسمان فرستاد ابر را تا از زمین بیرون آید میوه هائی که رزق انسانهاست و مسخر انسانها ساخت سفینه هائیکه در دریا به امر پروردگار جریان دارند و همچنین رودخانه ها را و مسخر انسانها ساخت خورشید و ماه را) بطوریکه ملاحظه می فرمائید تسخیر قمر را در ردیف تسخیر کشتی و تسخیر رودخانه و دریا آورده است تسخیر دریا با سفینه و کشتی است و با این مقایسه می توان استفاده کرد که تسخیر ماه نیز با سفینه متناسب خواهد بود زیرا همه آنها در یک ردیف قرار گرفته اند البته طبق آیه 42 سوره یس سفینه های فضائی نیز مانند سفینه های دریائی پر از جمعیت خواهد بود و آیه لهم انا حملنا ذریتهم فی الفلک المشحون و خلقنا لهم من مثله ما یرکبون (بدین مضمون که مثل و مانند کشتی های پر از جمعیت که لابد در غیر دریا حرکت دارد خلق خواهد شد) و این نیز شاید یکی دیگر از پیشگوئیهای قرآن است که در آینده راه مسافرت دست جمعی به کرات آسمانی گشوده خواهد شد و بی گفتگو بین مسافران آسمانی در ایستگاههای فضائی ملاقاتهائی واقع خواهد

1- صفحه 186 چاپ دوم و صفحه 222 چاپ سوم.

گردید همانگونه که در آیه شگفت انگیز و من آیاته خلق السموات و الارض و مابث فیهما من دابه و هو علی جمعهم اذا یشاء قدیر وعده این است زمانی را که خدا خواست بین خلق آسمانها و زمین ملاقات و جمع صورت می گیرد (1) آنچه برای مردم جالب است شنیدن شرح مشاهداتی است که فضا نوردان داشته اند که چه دیدند و چگونه بود و چه شد ؟ فضا نوردی در حین پرواز گفت در فلان نقطه کره زمین بشکل گلابی دیده می شود دگری پیام فرستاد همه جا را تاریکی فرا گرفته نه خورشیدی است نه ستاره ای و از این قبیل سخنان که اسلام نیز مشابه آنها را دارد مثلاً می فرماید تبدیل شدن روز به شب و شب به روز به این می ماند که قصابی پوستی از روی حیوانی برکند ، گوسفندی را در نظر آورید که پوست سیاهش را به آهستگی از روی بدنش جدا می سازند (سلاخی می کنند) خداوند این عمل را به مرتفع شدن شب از روی زمین بکلمه «نسلخ» تعبیر فرموده و نقاطی هست که فضانورد می تواند مفاد همین آیه و آیه لهم اللیل نسلخ منه النهار (2) را جزو دیدنیهای خود

1- در جلد اول تحت عنوان وجود حیات در سایر کرات آورده شد که کرات دیگری هست مسکن موجوداتی که می توانند با زمین تماس گرفته حرف بزنند اینک افزوده می شود که احتمالاً توانسته اند اشکال و تصاویر خود را با امواج شامل ذرات فتوالکترونیک به زمین بفرستند ولی تمدن انسانها به آن پایه علمی نیست که گیرنده ای در ابن باره داشته باشند.
2- یس : 39.

با آب و تاب شرح دهد.

مشهور است یکی از فضا نوردان در پیام خود گفت خدا را در فضا نمی بینم ، باید به ایشان گفت تنها روان آدمی با بالهای عرفان می تواند در ماوراء جو و مادون جو و خود جو به جولان در آمده خدا را به چشم دل ببیند این راه قدس را با آهن آلات کسی نمی تواند پیمود و راهنمای چنین راهی جز پیامبران کسی نخواهد بود چه خوب بود قبلا از دانشمندی که سازنده موشک و سفینه است سئوال فرموده باشید که آیا چنین گفته ای درست است است یا نادرست ما به عقیده سازنده موشک شما کاری نداریم یعنی نمی دانیم چه عقیده ای دارد ولی آنکسی که باعث تحول در این قسمت شد ریاضی دان بزرگ انشتین می گفت مشاهده نظم کائنات وجود ناظم مدبری را برای من قطعی کرده است.

چنانچه فضانوردان توجه می نمودند که تلسکوپها تا دور دست فضا به شعاع 30 میلیارد سال نوری را مشاهده کرده اند به شرمندگی لب از سخن می بستند جا دارد به مناسبت قطعه شعری ذکر شود (1)

خواندم که یکی فضانوردی***** برگشت ز جو لاجوردی

می گفت که در فضا خدا نیست***** رد قدم فرشته ها نیست

گشتم همه جا خدا ندیدم***** پرواز فرشته ها ندیدم

از من که برد به او پیامی***** آقای فضانورد نامی

با چند قدم هوا پریدن***** نتوان ملک و خدای دیدن

بر طارم چرخ اگر نشینی***** هرگز به خدا خدا نبینی

دیدار خدا بود میسر***** با دیده دل نه دیده سر

1- از فاضل و شاعر یزدی آقای ریاضی.

تن در ره عشق ناتوان است***** این کار بزرگ کار جان است

ولی از آنجا که باطل رفتنی و گذشتنی است این مطلب را رفیق فضانوردشان آقای لئونف مرتفع ساخت : ایشان در سفر پاریس گفت وقتی در فضا خواستم از سفینه واسخود خارج شوم و در فضا گردش نمایم دعا خواندم و بعد با شوخی به روزنامه نگاری می گوید قبل از سوار شدن کشتی یکبار باید دعا خواند و قبل از رفتن به جنگ دوبار و قبل از ازدواج سه بار دعا خواندن لازم است (نقل از فیگارو)

اینکه در قرآن تسخیر آب و تسخیر جو در یک ردیف آورده شده و امکان مسخر ساختن هر دو را بوسیله سفینه متذکر است برای همین است که ما مسلمانها قبل از هر چیز به بانی و آفریننده کاخ با عظمت آفرینش توجه کرده و سر تعظیم در برابر خدای توانا فرود آوریم و بیش از هر چیز به قرآن و بزرگانی که در چهارده قرن قبل از این امور خبر داده اند تسلیم شویم تا راه سعادت و نجات را پوئیم.

قمر مصنوعی : همگان کم و بیش بر این موضوع اطلاع دارند حتی بعضی می دانند هم اکنون چند قمر مصنوعی از کدام کشور در مدار زمین در گردش است که بعضی از آنها را با چشم بخوبی می توان دید اما اسلام با کلمات خود می خواهد اشاره به آن قمر مصنوعی کند که گفتنش بسی پر ارزش است یعنی اسلام به آن قمری اشاره می کند که در آینده نزدیک بتواند مانند ماه فعلی جهان را مهتاب آمیز و روشن نماید و خانه ها و خیابانها به روشنائی دیگر نیاز نداشته باشند و همه از نور آن مستفیض شوند ، در جلد 13 کتاب بحار علامه مجلسی رضوان اللّه علیه از

کافی نقل می کند که باب مدینه دانش حضرت علی علیه السلام فرمود : لاح لکم قمر منیر برای شما نزدیک ، ظهور ماه نور دهنده ای ظاهر خواهد شد و عجیب آنست علامه مجلسی می فرماید احتمالاً از علائم ظهور پیدایش چیزی شبیه قمر است.

رادیو و تلویزیون

مسافر به شهر نزدیک می شود احتمالا اداره تلویزیون نظرش را جلب می کند. اینطور تصور می شود که رادیو تلویزیون از اختراعات جدید بوده و سابقه زمانیش اندک است ولی در اسلام سابقه هزار ساله دارد :

اول - ان قائمنا اذا قام مدالله لشیعتنا فی اسماعهم و ابصارهم حتی یکون بینهم و بین القائم برید یکلمهم فیسمعون و ینظرون الیه و هوفی مکانه (چون قائم ما قیام کند خدای متعال گوشها و چشمهای پیروان را مدد کند یا مد و کشیده گرداند یا سورمه ای بکشد که او در مکان خودش باشد و او را ببینند و سخنش را بشنوند) (1)

دوم - عن ابن مسکان قال سمعت ابا عبدالله علیه السلام یقول ان المؤمن فی زمان القائم و هو بالمشرق لیری اخاه الذی فی المغرب و کذا الذی

1- در اخبار اسلامی داریم که مدعیان دروغین قائمیت زیاد خواهند بود و بطوریکه ملاحظه می فرمائید اولین شرط قائم حقیقی بودن این است که چون ظهور فرمود و شروع کرد با مردم سخن گفتن در حالیکه خودش ایستاده همه او را ببینند و سخنش را بشنوند.

فی المغرب یری اخاه الذی فی المشرق (ابن مسکان شنید از حضرت صادق و نقل کرد که حضرت فرمود : در زمان قائم مؤمن در مشرق است در حالیکه برادر خود را که در مغرب است می بیند و در مغرب نیز برادر مشرقی دیده می شود (1) و هست که در زمان حضرت دشوارها آسان گردد - ارتفاعات برداشته شود (نه مقصود این است که کوهها و تل ها و ... را بردارند بلکه ارتفاعات برای عبور مرکب ها ، تصویرها ، امواج و ... مانع و رادعی نخواهد بود). هزار سال پیش خبر دادن از روزی که امام علیه السلام چون ظهور فرماید در مکان خودش ایستاده و او را ببینند و سخنش را بشنوند هر چند معجزه است ولی بعنوان یک پیشگوئی عجیب پذیرفته می شود اما آوردن کلمه «مد» یک اعجاز علمی است که اهمیت بیشتری دارد زیرا محقق می دارد که مراکز بینائی و شنوائی چشم و گوش نیستند و ابن دو حکم دو آلت بینائی و شنوائی دارند که با آلت های دیگر (تلویزیون و رادیو) می توان آنها را برای دیدن و شنیدن از نقاط دور تقویت و مدد نمود ، همچنین اگر مد را یعنی کشیدن بگیریم باز چه بهتر از این که بگوئیم اسبابهائی اختراع می شود که حضرت در مکانش ایستاده و وسائل موجود صوری از شکل حضرت و مظاهری از سخنان ایشان را از دور به طرف خود می کشاند و در خود متمرکز و جلوه گر می سازد و اگر مد را از مداد بگیریم از همه عجیب تر خواهد بود زیرا

1- توجه فرمایند که امروز رادیو و تلویزیون در دسترس پیروان و مدعیان دروغی قائمیت بوده و هر کدام می توانند آنرا بنفع استفاده تبلیغی خود بکار برند ولی فراموش نشود که در متن مقصود از مؤمن کسی است که ایمان بگوینده خبر (حضرت صادق) و قائم (حضرت بقیه اللّه) دارد.

کمتر کسی است که از رابطه بین قسمت فعاله مداد (سرب - Plombe) با قسمت فعاله رادیو و تلویزیون آشنائی نداشته باشد بعلاوه یک قسمت از این خبر است که هنوز صورت تحقیق نیافته و انشاءاللّه بزودی خواهد یافت و آنست که هر کس در شهر خود سخنان حضرت را گوش دهد یعنی باید صبر کرد تا دستگاههائی ساخته شود که اگر به زبان عربی صحبت می شود برای هر کشور به زبان خودشان ترجمه و فرستاده شود و احتمال بیشتر آنکه در آنزمان همه جهانیان را زبان واحدی خواهد بود.

اگر خواننده ای به نظرش رسید که خبر دادن از جت و موشک و اطلاع از اینکه اسلام هزار سال پیش به واقعیت های علمی رادیو و تلویزیون اشاره کرده کجایش به بهداشت اسلامی که موضوع کتاب است ارتباط دارد ؟ باید یادآورد شد که ابتدا قسمت پنجم (در جلد اول) را مطالعه فرمایند تا برایشان قطعی گردد کسیکه بهتر و بیشتر در حق پیشوایان دین معرفت داشته باشد بهتر و بیشتر دستوراتشان را اجرا و به بهداشت توجه خواهد داشت.

در اینجا ممکن است این سئوال طرح شود که چه خوب بود اسلامی که از وجود رادیو و تلویزیون پیشگوئی می کند به یک قسمت فنی و ساختمانی از آن وسائل نیز که اهمیت بیشتری دارد اشاره کرده باشد. سئوال بجائی است ولی باید پرسید آیا اهمیت بیشتر رادیو و تلویزیون در چیست ؟ یقین است گفته می شود متصل نبودن فرستنده و گیرنده به یکدیگر از همه جالب تر است باز پرسیده می شود دیگر چه مهم است یقین خواهند گفت مانع نشدن ارتفاعات (کوهها و تلها و ...) از رسیدن شکل و سخن - در اینجا سئوال می شود آیا در زمان امام وقتی مردم می خواستند حوائج خود را از راه دور به یکدیگر برسانند چه می کردند

جواب این است که آنرا بر کاغذی نوشته می فرستادند اینک اگر امام بفرماید زمانی خواهد آمد که هوا بجای کاغذ به صورت یک کاغذ پنهانی در آمده حامل کلام و حوائج مردم برای یکدیگر خواهد بود و بالاتر از این که بفرماید این هوا که حامل سخنان مردم است (مرتب) محو می شود و هوای تازه اس (برای فرستادن سخنان تازه و مجدد) جای آنرا می گیرد آیا خبر از این داده نشده که بین فرستنده و گیرنده جز هوا اتصال دگری برقرار نیست ؟ بعلاوه بعلت اهمیت موضوع با تشریفات خاصی آنرا بیان فرموده و به خلاق حکیم جلت قدرته نسبت می دهد به این امید که مسلمین متوجه باشند خلاق اصلی دستگاهها و مقر سازندگان دستگاهها خداست و فراموش نکنند که قدرت پروردگار در خلقت این دستگاهها بعلت اهمیتی است که آنها رل دگرگون ساختن اجتماع و آشنا نمودن مردم به همه چیز به ویژه به حکمت بحدی باید باشد که مراقبین دستگاهها تنها کسانی انتخاب شوند که مراحل کمال انسانی را منظور داشته و به قوانین انسانیت آشنا باشند قال الصادق علیه السلام فجعل الخلاق الحکیم جلت قدرته هذا الهواء قرطاسا خفیا یحمل الکلام ریث ما یبلغ العالم حاجتهم ثم یمحی فیعود جدیدا نقیا (1) و آنجا که حضرت می فرماید : هنگام ظهور ارتفاعات برداشته می شود (نه آنکه کوهها و تلها برداشته شود بلکه ارتفاعات برای عبور بسیاری از جریانات مانع ورداعی نخواهند بود).

سیر تکاملی : از روزی که مارکونی ایتالیائی توانست با وسائل مختصر خود صدا را بفاصله چند متری منتقل سازد تا

1- 14 بحار.

امروز که می توان با گیرنده ها صدا را شنید و گوینده را دید زمان کوتاهیست ، در این مدت ضبط صوت نیز در اختیار بشر قرار داشت و امروز می توان صدای کسی را که سالیانی است از دنیا رفته از نوار ضبط شنید و به همین مقیاس در آینده نزدیک خواهیم توانست صورت رفتگان را نیز دید آنچه اهمیت بیشتری دارد اختراع دستگاهی است که صداهای ضبط نشده را برساند و اشکال منعکس نگردیده را عرضه بدارد نغمه داودی را مجدد ساز کند و سخنان ناپلئون را بار دیگر به گوش اهرام ثلاثه باز خواند (چنین فکری در جریان است). آواز کوزه گر مصری را از کوزه سفالین دو هزار ساله جدا کردند (آواز خوانی هنگام کار بین بناها هنوز باقیست کوزه گران مصری نیز هنگام چرخش و ساختن ظروف سفالین بآوازی مترنم بودند) نغمات موسیقی جشن ازدواج دانشمندی را که مربوط به چند سال قبل بود مجدد به گوشهائی رساندند.

قبائلی بودند که با قرار دادن اسفنج در برابر دهان و تکرار آن سخن (پیام) و سپس فرستادن اسفنج برای طرف و فشار دادن آن ، پیام های ضبط شده خود را برای طرف می فرستادند در 1877 شارل کرس فرانسوی به آکادمی علوم اطلاع داد که می تواند با وصل سوزنی روی شیارهای حاصله از صوت روی پرده صوت اولیه را مجددا شنید.

معروف است شاه عباس صفوی را اطاقی در عالی قاپو بود که سوراخهای مخصوصی در آن تعبیه شده بود نوازندگان در آن می نواختند و می رفتند و سپس اهل بیت شاه برای شنیدن نغمات

که مجدد منعکس می گردید به اطاق می آمدند.

در استانفورد آمریکا دستگاهی شبیه تلویزیون ساخته اند که قادر است پرتوهای حرارتی ساطع از موجودات جاندار و بیجانرا ثبت کند و لذا اگر کسی روی صندلی برخیزد حتی 15 دقیقه بعد تصویری از هیکل و طرز نشستن او را نشان می دهد (از گذشته می توان عکس گرفت) و جرائد اعلام داشتند : دانشمندان انگلیسی دستگاه جدید الکترونی ساخته اند که قادر است کارهائیکه از هشت نسل پیش تاکنون بوسیله مردم انجام گرفته ثبت نماید (آسیای جوان 14 بهمن صفحه 17) بدین قرار گرفتن صدا و نشان دادن اشکال و اعمال که بر پایه علمی قرار دارد نزد اسلام جدی تلقی شده گویا در و دیوار و آسمان و زمین و حتی دست و پا را گیرنده ها و شاهد هائی می شناسد (1) که می توانند از آنچه دیروز (دنیا) به تصور نادرست در پرده نیستی و فراموشی فرو رفته فردا (آخرت) از آنها پرده بردارد (2) و برای شنیدن گوشها را شنوا و جهت دیدن چشمها را بینا (3) ساخته همه را به آنچه می کنند آگاه سازد (4) بلکه همه چیز را در برابر چشمها حاضر کند (5) آنچنانکه کسی از دیدن

1- نور 24 : «یوم تشهد علیهم السنتهم و ایدیهم و ارجلهم بما کانوا یعملون».
2- طارق 9 : «یوم تبلی السرائر».
3- ق 21 : «فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید».
4- جمعه 8 : «فینبئکم بما کنتم تعملون».
5- آل عمران : 28 : «یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا».

یک ذره مثقال خیر و شری که کرده است باز داشته نشود (1) در آثار اسلامی مطالبی مربوط به همین زمینه هست که به یکی از آنها اشاره می شود : نبی گرامی به جبرئیل فرمود مرا موعظه کن گفت : «عش ما شئت فانک میت واحبب ما شئت فانک مفارقه واعمل ما شئت فانک ملاقیه» (هر نحوی میل داری زندگی کن اما بدان که خواهی مرد هرگونه دلت می خواهد دوست بدار ولی متوجه باش باید از آنها جدا شوی و هر کاری خواستی بکن ولکن همه را ملاقات خواهی نمود) که مقصود جمله اخیر بلکه کلمه ملاقات است که دیدن و شنیدن و بوئیدن و ... همه در هنگام ملاقات وجود دارد (در سرای دیگر محسوس و هویدا می شوند)

چاه ژرف

شاید قرآن به چاه ژرف یا نیمه ژرف اشاره ای نشده باشد ولی راجع به نحوه نفوذ در دل خاک با همان وسیله ای که در آسمانها نفوذ می توان کرد با توجه به آیه ... ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات و الارض فانفذوا... موشکی درست کرد که با سرعت مخصوص در اندک زمان همانگونه که دل هوا را می شکافد و پیش می رود شکم خاک را نیز شکافته و فرو رود و چاه ژرف یا نیمه ژرف درست کند پروردگار در آیه قل اریتم ان اصبح ماؤکم غور افمن یأتیکم بماء معین

1- الزلزال آیه آخر «و من یعمل مثقال ذره خیرا یره و من یعمل مثقال ذره شرا یره».

بگو ای محمد چه می بینید اگر (صبح کردید) و آب شما فرو رفت (در طبقات پائین تر قرار گرفت) کیست که بیاورد برای شما آب گوارا (1) به آبهای طبقات زمین اشاره کرده است (برخی این آیه را نسبت به حضرت ولی عصر تأویل کرده اند).

شهر اسلامی چگونه باید باشد ؟

شهر اسلامی چه منظره ای باید داشته باشد ؟ سئوالیست که دانستن پاسخ آن مورد علاقه عمومی است.

شرهام شاه ، پادشاه هندوستان را وزیری بود که علاوه بر حس فداکاری ، فکری کنجکاو و تصوری خلاقه داشت و بدین سبب نزد شاه منزلتی بس رفیع پیدا کرده بود آنچنانکه در کلیه امور بدون مشورت او قدمی بر نمی داشت نامش سیسابن دهیر بود وی روزی یکی از نمونه های تصور خلاقه خود را که اختراع شطرنج بود به حضور شاه آورد و اظهار داشت اعلیحضرتا برای آنکه از کار خسته نگردند و آرامش و استراحتی بفرمایند سرگرمی موافقی بنام شطرنج خدمتشان معرفی می گردد و شروع به شرح و بسط نمود.

شاه گفت : وزیر من مرد روشن بین و آزاده ای است که نیازهای حقیقی ما را برای تمام لحظات منظور و ما را خرسند می سازد ، وزیر باید در برابر اختراع خود پاداشی تقاضا نماید وزیر افزود من هیچگاه در جستجوی امتیازات مادی نبوده و زندگی قهرمانی خود را فقط در راه خدمتگزاری به مردم خواستار

1- ملک : آخر.

بوده ام. شاه اضافه کرد : ما همیشه از مواهب مشورتی تو برخوردار بوده ایم و چاره ای جز تعیین پاداش خود نخواهی داشت.

وزیر گفت در این صورت دستور فرمایند که در خانه اول شطرنج یک دانه و در خانه دوم دو دانه و در خانه سوم چهار دانه و بهمین نحو هر خانه بعدی را دو برابر خانه قبلی گندم بگذارند شاه با تعجب از این پیشنهاد به ظاهر غیر معقول و ناچیز کیسه بزرگی از گندم طلبیده به نحوی که قرار بود عمل شد ، توده ای از گندمها در برابر چراغهای نورانی قصر بخود نمائی پرداخت چون به خانه بیستم رسیدند گندمها تمام شده بود.

شاه در اندیشه فرو رفته حساب کرد دید وزیرش از او 18446744073709551615- دانه گندم که محصول 2000 سال دنیای روز بود خواسته است.

فرض بفرمائید دولتی برای مردم یک کشور قانونی مقرر می دارد که آنها باید چنان در آبادی و عمران کشور بکوشند که همیشه در مقام مقایسه با بیست سال قبل آبادی و عمران مضاعفی بوجود آمده باشد آیا پس از پنج دوره یعنی پس از یک قرن وضع شهر چگونه خواهد بود ؟ اینک با توجه به دو مثال قبلی ، در باره این انتظار بظاهر کوچک اسلامی دقت فرمائید : باید هر شوهری عروس را به خانه ای ببرد که از منزل پدر مادری عروس اندکی هم که هست بهتر باشد. و همچنین نسبت به لوازم زندگی و وسائل جدید ! که اگر سن متوسط ازدواج را برای دوشیزگان اسلامی هفده حساب کنیم هر هفده سال یکمرتبه باید خانه های یک شهر اسلامی نسبت به هفده سال قبل بهتر بوده باشد و بطوری که گذشت که شصت و چهارمین خانه شطرنج محصول گندم دو هزار

ساله جهان را می خواست آیا اگر مسلمانان بهمین مسأله عمل می کردند در ظرف این 14 قرن پس از هجرت شهرهای اسلامی چگونه بود ؟ اسلام به همین اکتفا نکرده که هر هفده سال یک مرتبه وضع شهر چنین دگرگونی داشته باشد بلکه اگر ملت ها برای مجروح ساختن گاوها (گاوبازی) و بسر و صورت زدن انسانها (بوکس) و ... مسابقاتی طرح کرده و عمل کرده اند قرآن خیرات را بمسابقه گذاشته است (1) و نبی گرامی بهترین خیرات را جاری کردن آب ، آوردن فرزندانی صالح ، نوشتن کتابهائی مفید می داند. آیا اگر همه در این مسابقه شرکت می نمودند وضع شهرهای اسلامی چگونه بود ؟ مسابقه در خیرات با حفر قنوات یعنی طبیعت خوب و زیبا ، مسابقه در خیرات با آوردن فرزندانی صالح یعنی اجتماع خوب ، مسابقه در خیرات با تألیف کتابهای مفید یعنی اجتماعی مرتب و پر مغز و عاقل بعلاوه فرزند صالح و کتاب خوان خود حفر کننده قنات است و این سه خیرات (کتاب خوب ، فرزند خوب ، قنات) یک سیکل محدودی تشکیل می دهند که هر کدام بر دگری اثر می گذارد یعنی کتاب خوب باعث بوجود آمدن فرزند خوب و قنات خوب است ، و فرزند خوب کتاب و قنات خوب ایجاد می کند و ... ما در جلد اول آنجا که عنوان - درود بر برادران اسلامی - داشت بفرمول کلی «مسلمان کسی است که به خدا ایمان دارد و کارهایش را نیکو انجام می دهد» اشاره کرده خاطر نشان ساختیم که

1- «ولکل وجهه هومولیها فاستبقوا» سوره بقره آیه 143.

با رعایت همین دستور کافیست اجتماعی بهتر و شهری عالی و افرادی شایسته داشت (1) وقتی دنیای اسلام چنان شخصیتی دارد که خود در عمران و آبادی و حفر قنوات کوشاست و می فرماید هر کس آبی و زمینی در اختیار داشت و بیچاره زیست از خدا دور باد (2) آیا شهر اسلامی و دیاری که چنین دستور و چنان پیشوایانی دارد چه منظره و صورتی پیدا خواهد کرد ؟

توجه فرمائید که نبی گرامی خیراتی را به مسابقه گذاشتند که هر کس بتواند شرکت نماید فقیر فرزند خوب تربیت کند ثروتمند آب جاری نماید دانشمند کتاب بنویسد ولی باید توفیق هم شامل حال بوده باشد.

بلده طیبه : دارنده هوای خوب ، غذای خوب ، خدای خوب است و قرآن چنین شهری را بلده طیبه معرفی می نماید.

هوای خوب : در جلد اول آوردیم که هر چه وارد بدن می شود تا بمصرف ساختمان اعضاء برسد رزق گویند (بدل ما یتحلل) از اینرو رزق مجموعه ای از غذاها و آشامیدنیها و هواست هوائی برای تنفس خوب است که صاف و با طراوت بوده به اندازه کافی اکسیژن داشته پیش از رسیدن به ریه در سینوسها و مجاری مربوطه گرم و مرطوب شده باشد. اما چه باید کرد تا هوا (صافی طراوت ، اکسیژن) داشته باشد ؟ چنین هوائی بیشتر در انحصار

1- پروردگار چنین وعده را برای زمان حضرت محمد ابن الحسن العسکری می دهد «وعداللّه الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیسخلفنهم فی الارض» سوره نور آیه 54.
2- من له ماء و تراب فافتقر فأبعده اللّه (حضرت علی)

مزارع و چمن ها می باشد گیاه است که با کلرفیل خود در برابر آفتاب ، اکسیژن تهیه و ایجاد طراوت می نماید. باغها موقعی نسیم با طراوت و پر اکسیژنی تهیه می نمایند که در طرف شهر در مجاور کوهی باشند که به علت وجود حفره های مخصوص در کوه و اختلاف درجه آن با دشت و شهر جریانی ایجاد و نسیم حاصل از باغها را بسوی شهر روانه می کند. باید دانست احداث باغها در دو طرف شمال و جنوب شهر مزیتهای دگری نیز دارد یکی وجود بادهای بیشتری است که از شمال به جنوب یا برعکس می وزد دیگر ذرات آهنی است که با ابتدائی ترین شعاعهای طلائی خورشید (طلوع فجر) در آسمان ظاهر می شوند و با نسیم حاوی طراوت و اکسیژن با سحر خیزان به ویژه مسلمانهائیکه دستور دارند در آن ساعت بیدار باشند جلا و جبروت خود را فرو می ریزند و احتمالا گلبولهای نیازمند ملکولهای آهن و اکسیژن در آن لحظات سرشار می گردند ، آهن در ساختمان و اکسیژن به منظور طراوت که هر دو را گردش خون بأقصی نقاط بدن می رساند .ذرات آهن همه جا تحت تأثیر حوزه مغناطیسی زمین قرار گرفته اگر باغها در شمال و جنوب شهر یعنی در امتداد خطوط مغناطیسی باشند اهالی شهر بهره بیشتری از آه خواهند برد بعلاوه همین ذرات آهن که در بدن وجود دارد دستخوش حوزه مغناطیسی زمین می باشد و اگر انسان به طرف خط استوا یعنی در امتداد خطوط نصف النهار دراز بکشد موجب تقسیم معتدل ذرات در سراسر بدن بوسیله گردش خون خواهد شد و شاید یک حکمت اینکه مسلمانها دستور دارند عمود بر استوا در امتداد نصف النهار (رو بقبله) بخوابند همین باشد (حوزه مغناطیسی زمین بر موجودات

اثرهای گوناگون نموده مثلا اگر سیم برق را به آب حاوی ماهیهای مخصوصی وصل کنیم همه در امتداد خطوط نصف النهار قرار خواهند گرفت) البته بعضی از مسلمانها مثلا اهالی اندونزی با این وضع تقریبا در امتداد مدار استوائی اند و با در نظر گرفتن اینکه یکنواخت بودن مسلمین در هر کار حتی در خوابیدن خود علامت اجتماع و اتفاق بوده و امکان دارد با توجه به اینکه کوههای اطراف کعبه از کوه های دوران اول است اسلام نیز با اعلام روز دحو الارض و اینکه زمین از کعبه شروع و به کعبه ختم گردید (تعریف دائره) دوران اول بودنش را تأیید می نماید یکی از این خصوصیات (بر استوا بودن - دوران اول بودن - علامت اتفاق) به این نحو خوابیدن مؤثر بوده باشد.

غذای خوب : غذای طیب آن است که بدن را آزرده نکند (هضم و جذب و دفعش خوب باشد) بر پیکر اجتماع رنجی نرساند (از دزدی و قمار و ربا نباشد). پروردگاری که دوست دارد بهترین غذا به بندگانش برسد (کلوا من طیبات ما رزقنا کم) (1) و همه چیز بدست توانای وی تهیه شده و منسوب به اوست (رزق رب) آیا در بلده طیبه اش (شهر اسلامی) چه نوع غذائی وجود خواهد داشت ؟ در بهداشت غذا خواهیم گفت که در شهر اسلامی باید بهترین غذا وجود داشته و بهتر از همه را صبح و شام (بکره وعشیا) (2) خورد و آمارهائی در دست است که نشان می دهد بهترین غذا را صبحانه کردن چه فوائدی دارد. یقین است زمانی که انسان میهمان خداست دیگر رنج

1- بقره : 54.
2- مریم : 63.

و المی ندارد بلکه همانطور که امام فرمود مردم عیال و جیره خوار خدایند و لذا آرامش قلبها و شادابی خاطرها فراهم بوده و هر کس می تواند وظیفه خود را بنحو احسن انجام دهد و در هر کار موفقیت شایانی مخصوصا از زراعت (زیک تخم برخاست هفتاد تخم) بدست آورد و لو ان اهل القری آمنوا واتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء و الارض (اگر اهل قریه ها مؤمن و پرهیزگار بودند درهای برکات /آسمان و زمین را بر آنها می گشودیم (1) خدای خوب : شهری که هوا و غذایش خوب بود اعصاب مردمش معتدل و دلهای ایشان آرام می باشند و در آنجا گناه کمتر وجود خواهد داشت و اگر جست و خیزهای ناروائی هم بود پروردگار از آنها در خواهد گذشت ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سئیاتکم (2) و بر آنها که از گناهان بزرگ دور است قلم عفو و مرحمت کشیده اهالی را مورد لطف و عنایت قرار خواهد داد و خلاصه آنکه پروردگار غفور است. (رب غفور)

بجاست گذشته را بطور خلاصه متذکر گردیم که بلده طیبه قرآن (شهر اسلامی) دارای پارکی در شمال و باغی در جنوب می باشد (جنتان عن یمین و شمال) در آنجا بواسطه بستن سد آب فراوانی وجود دارد و مزارع و مراتع سر سبز بچشم می خورد ، هوا و آشامیدنیها و غذایش همه منسوب به پروردگار بوده و از بهترین نوع می باشد (رزق رب) خدایش نیز مهربان بوده اهالی

1- اعراف : 94
2- نساء : 35.

مورد لطف او قرار دارند (رب غفور) آری برای داشتن چنین شهری سزاست که بندگان سپاسگزاری نمایند (واشکر واله) لقد کان لسبا فیمسکنهم آیه جنتان عن یمین وشمال کلوا من رزق ربکم و اشکروا له بلده طیبه و رب غفور (1)

ریه شهر

ریه گازهای لازم را که باعث شادابی و تازگی بدن خواهد بود جذب و غیر لازم را از راه تنفس به خارج دفع می نماید در اجتماع نیز باغها و چمنها همین وضع را دارند درختان در برابر نور آفتاب برای بدن اجتماع گازهای نامتناسب را بلعیده در عوض اکسیژن تحویل می دهند که برای زندگی ساکنان آن شهر و کلیه آثار حیات وجودش لازم است.

پروردگار شهر نمونه - مکه - را در جائی دور از رودخانه و آب و دشت و محل تلاقی راههای تجارتی ، و مکانی قرار داد که امید آبادانی نمی رفت تا برای کسی جای هیچ گونه بهانه ای جهت عمران و آبادی شهرش باقی نماند و متوجه باشند هر جای خشک و کوهستانی قابلیت دارد که در عمران و آبادیش کوشید و آنرا فرزند خلف ام القری مادر خود مکه به حساب آورد.

در شهر نمونه اسلامی - مکه - قوانینی وضع شده است که قسمتی از آن خصوصی و مربوط به خودش است مانند اعمال حج و بقیه اعمالیست عمومی که باید در شهرهای دیگر نیز اجرا

1- سبا : 14.

گردد یا به عبارت دیگر چون بشریت را مرکزیتی لازم است تا متمکنین از هر قوم و کشوری و کسانیکه باید سر مشق دگران باشند در آنجا اخلاقیات یکدیگر را مقایسه و تعدیل نمایند و اندک اندک همه را از هر لحاظ بهم نزدیکتر و یکسانتر سازند یعنی لازم است یک شهر بین المللی برای دنیای بشر بوده باشد لذا علاوه بر اینکه مادر شهرها و شهر نمونه است شهر بین الملل اسلامی نیز می باشد. شهر بین الملل که اجتماع را تعدیل و نفرها را آباد کند و مادر شهرها که شهرهای دگر خلف صدقش باشند و به آن تأسی جویند و طبیعت را زیبا و شهرها را آباد و امنیت کلی برقرار نمایند.

در شهر نمونه - مکه - کسی حق ندارد ریشه ای از زمین بر آورد و درختی را بخشکاند و حال آنکه میوه چینی و بهره برداری از زراعت و سبزیجات خوراکی پسندیده بشمار رفته است.ترک تعرض به درخت و سبزی در مادر شهرها برای اینست که مردم شهرهای دیگر عادت کنند و در نگهداری گیاه شهر خود بکوشند و ریه مردم را از هوای صاف و شاداب حاصله از گیاه محروم نکنند. لابد می دانید کسیکه از این امر سرپیچی کرد باید جریمه ای بپردازد که از راه دیگر صرف تقویت بدن و ریه مردم گردد و همان مردمی که از هوای خوب محروم مانده اند باید بغذای خوب برسند (1) نبی گرامی در غزوات به جنگجویان سفارش می فرمود زراعتی را پایمال نکنند و درختی از دشمن قطع نسازند.

1- کتاب قبله اسلام.

حضرت علی علیه السلام هنگام اعلام برنامه دولت خود فرمود در حکومت من هیچ سنخ ریشه ای از بین نمی رود و هیچ زراعتی خشک نمی شود و تشنگی نمی یابد (1) و در وصیتنامه خود بفرزندش حسن علیه السلام می فرماید که جوش درختان را نفروشد بلکه غرس کند تا زمین پر از درخت شده بحدی مستغرق نهال باشد که معرفت زمین مشکل شود. این چیست که حضرت علی می فرماید زمین باید پر درخت باشد و قرآن نیز جائی از زمین را مقدس می داند که پر درخت باشد (2) و پروردگار نیز نام بهشت خود را جنت و مکان پر درخت نهاد جز اینکه همه اینها برای توصیه ای است که مسلمانها شهرشان بهشت و جنت و سر سبز و خرم و پر درخت باشد ؟

حضرت باقر فرمود حرام کرده خدا حرم خود را که برگ سبز آن چیده شود یا درختش انداخته گردد مگر اذخر.

وقتی پروردگار برای احترام زمینی پر درخت به حضرت موسی فرمود فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس (کفشت را بکن که بر جای مقدسی هستی) و زمین پر درخت را مقدس ترین نقطه روی زمین خطاب فرمود چرا باید شهرهای مسلمین آنگونه که می دانیم باشد و بلاد غیر اسلامی سبز و حرم ؟ !

1- لا یهلک علی التقوی سنخ اصل و لا یظما علیها زرع قوم - نهج البلاغه.
2- قصص : 30 «فلما اتیها نودی من شاطی الواد الیمن فی البقعه المبارکه من الشجره ...».

عجیب آنست که صدای خدا نیز از جائی بلند شد که من الشجره المبارکه و از درختان پر و برکت دار بود گویا خدا د راین دنیا برای صدای خود محل سبز و خرم را انتخاب می فرماید و فدا نیز نیکان و پاکان را جنات تجری من تحتها الانهار وعده می دهد (باغهای پر درختی که آبها از زیر آنها جاری است) و باز این انتخاب توصیه ای است براای سبز و خرم داشتن شهرها بعلاوه که اثبات خلود و همیشگی بودن دنیای دیگر بدین طریق که : اگر درختان در محل مناسبی باشند و همیشه رطوبت بپایشان برسد یعنی غذایشان در دسترشان باشد ابدیت دارند و مدام به چپ و راست شاخه می فرستند محیط بهشت هم برای همه موجودات واقع در خودش با تغییر یکی از عوامل دیگر محیط آنگونه است که آنها را تا ابد زنده نگه می دارد (در جلد روان پزشکی برای اثبات معاد گفته خواهد شد).

حضرت علی به مالک اشتر فرمود در آن وقتی که او را حکومت کشور فراعنه تفویض فرمود : ای مالک نظرت به عمران بیشتر از گرفتن مالیات باشد زیرا مالیات بدون آبادی ممکن نیست (1)

در کتب فقهی است که دولت اسلامی باید زمین های مردم بی پروا و سست را که در آبادی بعللی تعلل و مسامحه می کنند با ظرائطی بگیرد و آباد کند و ه رکس سه سال زمنی را کشت نکرد زمین باید تحت نظر دولت اسلامی (با شرائطی) آباد گردد.

1- ولیکن نظرک فی عماره الارض ابلغ من نظرک فی استجلاب الخراج - نهج البلاغه.

حضرت علی فرماید : کسیکه زمینی و آبی دارد و وبی فقر استشمام می کند از خدا دور باد (1)

حضرت ابراهیم برای اهالی شهرش دعا می کند و ا زخدا می خواهد که شهر را آبد کند چه برای خداپرست و چه بیگانه و بعد برای آنها که ایمان آوردند دعای مخصوص می کند (2) و آرزوی میوه کردن یعنی انتظار پر درخت بودن.

پیشوایان اسلام بما یاد داده اند هنگامی که از خدا چیزی مسئلت می داریم برای عمران و آبادی شهرمان دعا کنیم (3)

اینکه امروز درخت و سبزی نزدیک امام زاده یا مسجد را احترام می گذارند از آثار دستورات اسلامی است که همه جا باید رعایت شود که متأسفانه احترام را عوام الناس از حد گذرانده و به اهانت رسانده از آن شفا می طلبند و بآن ریسمان می بندند. احترام درخت و سبزی برای آنستکه زائرین ا ززیبائی طبیعت و سبزی و خرمی و هوای شاداب بهره بیشتری ببرند.

(یکی از دانشمندان بذله گوی اسلامی می گوید فرمان قرآآن : اسکن انت زوجک الجنه - را باید صفت عام دانست هر کس زن و بچه اش را بردارد د رجنت و باغی ببرد)

گفتیم اسلام هر کار خیری را به مسابقه گذاشته و یکی از کارهای خیر را حفر قنوات دانسته و یکی را فرزندخوب و آن دگر را کتاب مفید. من می خواهم بگویم هر سه برای آباد شدن

1- من له ماء و تراب فافتقر فأبعده اللّه.
2- وارزق أهله من الثمرات سوره بقره آیه 120.
3- اللهم واعمر بلادک واحی عبادک.

شهر است آیا فرزند صالح شهر را آباد نمی کند یا کتاب مفید ؟ یا حفر قنات شهر را سبز و خرم نخواهد ساخت ؟ آیاجائزه برندگان این مسابقه چیست ؟ صرفنظر از اججرا اخروی و عوائد مالی این دنیا همه شاهد وضع روشن زندگی بازماندگان آباد کنندگان شهرها از یک طرف و اولاد زورمندان سر نیزه دار و شمشیر کش بوده و هستیم که دسته اول چگونه اولادشان فراوان شد و هر کدام جاه و مقامی دارند و از دسته دوم غالبا خبری و چیزینیست .همانطور که می دانیم در مکان خالی صدا م یپیچد و اگر اشیائی در آن بگذارند صداها را میگیرند و کمتر بلندمی شود پس بهترین وسیله آرام کردن شهر درخت و انواعنباتات است. آمار نشان می دهد که پنج درصد مردم کرند بطور ناقص و یک در هزار کاملا کرند. در یک کنگره طبی پاریس که درباره همین موضوع تشکیل شده بود سر و صدا را بزرگترین دشمن بشریت و علت روز افزون بودن کری اعلام کرده گفتند اگر سر و صدایشهرها به همین نسبت زیادتر شود بر تعداد دیوانگان افزوده میشود. شدت صدای خیابانهای شلوغ در شهرهای بزرگ 80 دسی بل است (بل واحد شدت صوت و دسی بل یکدهم آن است) و اگر به 130 برسد اعلام خطر است حتی اگر به 80 دسی بل که رسید با فرکانس بین هزار الی هزار و پانصد هرتز (واحد نوسان صدا در ثانیه) باشد شنوائی آسیب می بیند.

اثرات نامطلوب صدا با حجم و نوسانش بستگی دارد صدای بلند بیش از کوتاه و زیر زیادتر از بم و صدای مقطع بیشتر از غیر مقطع ناراحتی ایجاد کرده و بر وری افراد نیز واکنش ها

مختلف بوده ولی به هر صورت روی همه اثر نامطلوب و زیانبخشی دارد. اخیرا ثابت شده سمپاتیکوتن شدنو انقباض مویرگهای بدن اعم از پوست یا مخاط و در نتیجه کم شدن خون سیستولی قلب در اثر صدا بوجود می آید.

اگر شخص سالمی چند ساعت در خیابان شلوغی (90 - 100 دسی بل) باشد به تدریج علائم زیر در او ظاهر می شود : - تنفس شماره اش زیاد - نبض تند - فشار خون زیاد - حرکات لوله گوارش کند - عضلات منقبض می گردد ، کم کم سر درد و سر گیجه پیدا می شود - قند خو بالا رفته قدرت دید کم شده فعالیت مغز بوسیله دستگاه الکتروانسفالوگرافی اختلالی نشان داده و دکتر گریفیث استرالیائی عقیده دارد بطور متوسط ده سال عمر مردم را می کاهد.

هنگام خواب حساسیت نسبت به صدا نه تنها کم نمی شود بلکه بیشتر هم می گردد چنانچه ساربانی که دست خود را به چوب آویزان شده از پهلوی شتر گرفته و با آنکه می رود و خواب است بمحض ایستادن شترها و ساکت شدن زنگشان ساربان از خواب بیدار می شود.

آیا برای جلوگیری از سر و صدای ماشین ها و کارخانه ها و غیره راهی جز زیاد کردن سبزی و خرمی شهر هست ؟

در پاریس طبق گزارش انجمن شهرداریش برای هر صد نفر یک درخت وجود دارد و در مزکز شهر که دو میلیون و هشتصد هزار نفر جمعیت دارد 176 باغ عمومی و 119 باغ خصوصی یا تزیینی مجموعا به مساحت 296 هکتار وجود دارد در پاریس بازاء هر فرد 1/4 متر مربع سبزی و در رم و لندن 9 متر مربع

و برلن 13 متر و وین 25 متر و واشنگتنن بازاء هر نفر 50 متر مربع سبزی وجود دارد.

نه تنها سبزی شهر سر و صدای شهر رامیگیرد و برای اعضاء و جوارح به همین علت خوب است بلکه با توجه به اینکه در هر متر مکعب هوای یک مغازه بزرگ چهار میلیون میکرب و در هوای کوچه های پر جمعیت بدون درخت 575 هزار و در جنگلها 50 عدد است سبزی و خرمی شهر ایجاد کننده بهترین محل و موضعند. سبزی نه تنها تهویه کننده است بلکه بر طرف کننده حزن و اندوه نیز می باشد نبی گرامی فرماید سه چیز بینائی را جلا و روشنی می دهد سبزی و آب روان و صورت زیبا پس سبزی نه تنها آرام کننده صدا و رفع کننده خستگی گوشهاست بلکه جلای چشمها و مرتفع کننده خستگی پلکها می باشد.

در هوای گرم حرارت بدن به سختی خارج می شود و در سرما بهتر و بیشتر این عمل انجام گرفته گرمای بدن به محیط انتقال می یابد. گرمای مرطوب طاقت فرساتر از گرمای خشک است و همینطور سرمای خشک و راکد کمتر از سرمای مرطوب توأم با باد موجب ناراحتی می شود.

میزان کمی محصول در مکانهائی است که آب و هوای نامطبوع داشته باشند همینطور ازدیاد حوادث هم مشاهده می شود و برای مطبوع و مطلوب ساختن محیط راهی جز سبز و خرم ساختن آن نداریم.

در میان کشورهای اروپا که به دو دسته بزرگ انگلوساکسنها

و لاتین تقسیم می شود کشوری از لحاظ اجتماعی جلوتر است که آب و هوائی نزدیکتر به سبزی و خرمی دارد و در نقاط گرم و غیر خرم کوششها کمتر نتیجه بخش بوده و تمدنی دورتر و نوابغی کمتر دارند (اینکه خورشید نبوت محمدی از حجاز درخشید تعجب آور است و تعجب بیشتر آنکه عربستانی که پران شد و درخشش دیگری در برابر انوار محمدی چهره و جلوه ننمود).

اصولاً موضوع شکر گزاری مقامی بس ارجمند داشته پروردگار می فرماید اگر شکر گزاری کنید شما را زیاد می کنم «در همه چیز اولاد ، عمر ، رزق و غیره) و اگر کفران کنید عذاب من شدید است (1) لئن شکرتم لازیدنکم و لئن کفرتم ان عذابی لشدید و برای اینکه جای شکرگزاری مقامش محفوظ بماند بیش از چند مورد در قرآن نامش برده نشده و

یکی از آنهاست که شکر گزاریده مرا و پدر مادر را (2) ان اشکرلی و لوالدیک و در جای دیگر هم می فرماید شکر گزاری کنید که شهرتان شهر طیبه ای است و بعد به بعضی از خصوصیات شهر طیبه که داشتن بوستانها و سبزیهاست اشاره کرده (3) ادامه می دهد که کفران کردن باعث می شود شهرتان بیابانی باشد من اثل و سدر قلیل (از بعضی گیاهان خاردار بیابانی) یعنی علاوه بر اینکه شکرگزاری را با آن همه مقام

1- ابراهیم : 7.
2- لمقان : 13.
3- سبا : 14.

والائی که دارد برای خود (خالق حقیقی) و والدین (سازنده ظاهری و صوری) و سبزی و خرمی شهر (ایجاد هوا و فضای متناسب با بدن و زندگی) خواسته است شهری که آباد است اختصاص به شاکرین و شوره زار کم درخت را مخصوص کافرین به نعمتش محسوب می دارد.

صرفنظر از آنچه گفته شد از لحاظ وضع اقتصاد نیز چون سطح ترقی هر کشور به سه عامل بستگی دارد کوشش مردم ، ساعت کار مردم ، مواد اولیه. و چون توجه به درخت و سبزی پای یکی از این عوامل را «مواد اولیه» بمیان می کشد لذا علاوه بر جلای بصر ، راحتی گوش ، تازه شدن قلب و ریه و اینکه آنچه حرارت در روزگاران از خورشید گرفته حاضر است بخاطر گرم کردن اجتماع همه را در مدت قلیلی با یک کبریت زدن پس دهد صرفنظر از آنچه گفتیم درخت و سبزی باعث گرمی تجارت نیز بوده و هست درخت منبع پر درآمدی است که مواد اولیه ای لازم ندارد و اگر دارد چندان نیست و آنچه لازم است از زمین و خورشید که اولی تقریبا و دومی کاملا رایگان در دسترس همه است. می گیرد و اگر رطوبتی به پایش برسد سبزیش بازاری دارد و چوبش ثروتی و میوه اش که باز محصول گرم کننده جدیدی به شمار هست. استهلاک کارخانه ای که مصالح اولیه اش خورشید و زمین است بسیار ناچیز و کارگر به حداقل لازم داشته و مراقبت چندانی هم احتیاج نداشته و منبع بزرگ انرژی سرشار طبیعت است. درخت منبع درآمدی است که یک ذره از آن بدون فایده نبوده و معطل نمی ماند. درختان و سبزی آب و هوای شهر را تعدیل کرده شهر را مرتب و چهار فصله می نماید و حال آنکه شهرهای کم درخت دو

فصل داشته ، زمستان پست خود را تحویل تابستان و تابستان به زمستان تسلیم می کند و بدتر آنکه زمستان سردتر و تابستان گرمتر مخصوص نقاصی است که سبز و خرم نیست بعلاوه درختان در آمدن باران ، جلوگیری سیل، ممانعت از طوفان و باد عامل مؤثر و آب چشمه ها و قنوات را تعدیل کرده از آنها زغال و تخته و در و پنجره و کاغذ تهیه می نماید. علاوه بر جدا کردن صمغ ها و اسانس ها و الیاف و رنگ و روغن ها از درخت از ده کیلو چوب یعنی همان هیزم کم ارزش شش بطری مواد الکلی چهار متر مربع ورنی 5/1 لیتر الکل 5/4 کیلو گلوکز یا قند طبیعی 6 کیلو کاغذ 3 کیلو زغال و 4/3 کیلو ابریشم مصنوعی بدست می آید. محصول این کارخانه عظیم تولیدی هرگز بدون خریدار نبوده تا روزی که انسان مسکن لازم دارد از چوب آن و تا زمانی که شکم دارد از میوه اش استفاده برده و مشتری خوبی است ، اخبار و احادیث در ترغیب و تشویق زراعت و آباد کردن شهر زیاد و نقل آنها از حوصله ما خارج است. در کتب فقهی نیز زراعت را بهترین کسب ها دانسته از حضرت صادق (ع) است که خدا قرار داد روزی پیامبرانش را در زراعت و دامپروری (1) برای تعریف زراعت همین بس که پروردگار حتی زمینی را که پاسخگوی زحمات زارعین در جهت خوب محصول دادن و نیکو سرسبز نباشد زمین پلید و آنجا که شهر سبزیها و خرمی هاست شهر طیب و سازگار با جسم و جان آدمی

1- ان اللّه جعل ارزاق انبیائه فی الزارع و الضرع.

خطاب فرموده است (1) جای گفتن است که به این دستور اسلامی دائر بر کراهت خوابیدن زیر درختان در شب اشاره شود زیرا چنانچه می دانیم گیاهان در شب اکسیژن را ذخیره و گاز کربنیک دفع می نمایند و گاز کربنیک برای بدن مضر است.

مسجد

اگر به بحث و بررسی کلماتی که برای نامگزاری سوره های قرآن انتخاب شده اند بپردازیم حقایقی درخشان بر ما آشکار می گردد، برای نمونه حدید «آهن» مائده «غذا» شمس «خورشید» زلزله «زمین لرزه» بلد «شهر» دخان «دود» نور «نور» نحل «زنبور عسل» قلم «قلم» حجرات «اطاقها» فتح «پیروزی» احزاب «گروه ها» مریم «مادر محترم حضرت عیسی» رعد «غرش آسمان» انفال «ثروتهای عمومی» عصر «بعدازظهر - دوران- هم زمانی - فشرده شده» و ...

ناگفته نماند که قبل از بحث باید بدانیم برای هر کلمه ای که آوردیم معانی گوناگونیست مانند آنچه به عنوان مثال برای کلمه عصر ذکر شده و گاه معنی مانند مریم خصوصیت خود را در همان کلمه دارد.

از هر کس چه موحد چه ملحد بپرسیم اینکه نزد موحدین بزرگترین مقدسات خداست آیا بالاترین موهبت ها نزد شما چیست همه و همه پاسخ می دهند علم و دانش ، لذا برای بزرگی

1- والبلد الطیب یخرج نباته باذن ربه و الذی خبث لایخرج الانکدا ، سوره اعراف آیه 56.

و پر مغزی این کتاب (قرآن) همین بس که : توأم با شروع نبوت اولین و آخرین پیامبر همه سخن از علم و دانش بود و بعثت آخرین پیامبران حضرت محمد را با دو کلمه بخوان و قلم «عامل نوشتن» شروع نمود. اینکه بجای نوشتن کلمه قلم آورده شده خود معجزه ای است که اختلافی با آیه و لا تخطه بیمینک (1) پیدا نکرده وانگهی دانش را در دو کلمه «نوشتن و خواندن» خلاصه کرده باشد.

یک بررسی کلی در مسائل اسلامی این است که اگر خواستیم از هر آیه ای از قرآن صحبت کنیم باید در اطراف ریشه کلمات آن کاوش و بحث کرد زیرا واژه هائی که خدا برای چیزی انتخاب می فرماید معنای دامنه داری دارد که برای رساندن آنچه در قلمرو موضوع مربوطه می باشد رساست مثلا با بحث در کلمه مسجد خواهیم دانست مسجد یعنی چه و مقصود از مسجد ساختن - مسجد رفتن - مسجد تعمیر کردن - چیست ؟ مسجد از ما چه می خواهد و ما باید از مسجد چه بخواهیم ؟

قبلاً گفتیم آیه ای است که : هر چه آفریده شده به نظم است (خدا را سجده می کند) بسیاری از آدمیان نیز هماهنگ این نظمند (با اطاعت از شرع) و بقیه که هماهنگی ندارند مستوجب عذابند (2) بطور کلی با بررسی و بحث در آیاتیکه کلمه سجده را دارند شاید مستفاد می شود که نمی توان برای سجده کردن معنائی جز نظم و ترتیب استنباط کرد و لذا مسجد که جای سجده است مکانی خواهد بود که درس نظم و ترتیب زندگی را یاد می دهد - جائیست

1- عنکبوت : 37.
2- برنامه عرض امانت را ملاحظه فرمائید.

که ظاهر و باطن فرد و هم اجتماع را آراسته و بدون آلودگی می خواهد.

ظاهر بدن : گاه بلافاصله پس از در ورودی برخی مساجد آئینه ای که در خور شأن خانه خدا خدا - مساجد - است بر ستونی نصب شده (در مشاهد متبرکه و مزار صلحا نیز هست) مسلمانیکه وارد می شود بدینطریق می تواند اگر موهایش ژولیده است شانه بزند کثافتی وجود داشت برطرف سازد و خلاصه با سر و وضعی آراسته وارد گردد بعلاوه اینکه هنگام ورود عطر یا گلاب می پاشند برا ی جلوگیری از ایجاد تعفنی که امکان وجودش در ازدحام و جاهای گرم بیشتر است (بعضی این مستحب را که معطر بودن و پاکیزه داشتن سر و وضع است خود رعایت می کنند).

اینکه پروردگار فرمود «خذوا زینتکم عند کل مسجد» مسلمان مترصد است همیشه لباس خوب و پاکیزه ای داشته به شکل و وضع خود بی اعتنا نباشد از حضرت مجتبی که بهترین جامه خود را موقع نماز در بر می کرد سبب پرسیدند فرمود خداوند جمیل است و جمال و زیبائی را دوست دارد به این جهت خود را برای رفتن به پیشگاه الهی زینت می کنم خداوند امر فرموده که با زینت های خود در مساجد حاضر شوید (1)

باطن شخص : پروردگار سمبل بدکاران و صفات ناپسند را شیطان - تکبر معرفی فرمود از اینرو که شیطان تکبر کرد ملعون و مطرود گردید و لذا مکان مقدسی چون مسجد که روح

1- تفسیر برهان 351.

تکبر را در انسان می کشد و بجای آن روح اطاعت و مکرمت می آموزد جائی معرفی می شود که باطن شخص را نیز خالی از پلیدی و دور از آلودگی و هماهنگ نظم کائنات و مرتب و منظم می خواهد جایگاه علمی که آدمی را از فحشاء و منکر نهی و منع می کند (1) وقتی اسلام به امام جماعتی که با یک حرکتش هزاران نفر باو پیروی کرده در برابر عظمت ذات مقدس پروردگار به خاک می افتند دستور می دهد محل ایستادنش (محرابش) جای فرماندهی اش پائین تر یا حداکثر مساوی با جای نمازگزاران باشد چیزی نیست جز دستور کشتن شیطان وسوسه و تکبر و یکسان بودن همه در برابر خدا و قانون خدا ، بعلاوه احکام آموزنده بسیاری برای نماز است که یکی از آنها اتصال صف هاست که حتی با رابطه یک نفر برقرار خواهد بود و خود بهترین برداشت برای جلوگیری از نفاق و جدائی و انفصال مسلمانهاست.

ظاهر محیط : مسجد را در یک چهار ضلعی فرض نمائید اگر بطرف قبله بایستیم محراب بر روی ضلع روبرو است یک ضلع پشت و یک ضلع طرف راست و دگری سمت چپ قرار دارد رسم است در ورودی مسسجد در ضلع عقب یا حوالی گوشه ای باشد که اکثر مساجد متمایل به چپ یعنی در حوالی گوشه ای است که ضلع چپ و روبرو بهم می رسند. هر کس طرف راست امام بایستد اجر و ثواب بیشتری دارد. تا زمانیکه صف جلو پر نشده بهتر است صف بعدی بسته نشود.

خوب دقت فرمائید چه انظباط شدیدی حکمفرماست

1- ان الصلوه تنهی عن الفحشاء و المنکر عنکبوت : 44.

و چگونه درس زندگی داده می شود بدین معنی که باید جمعیت گوشه مقابل گوشه در ورودی را پر کرده بتدریج به طرف در پیش رود یعنی همیشه در مقابل در ورودی خلوت باشد تا برای تازه واردین مزاحمتی نباشد.

رعایت انظباط در مسجد چنان حکمفرماست که سجده با آن عظمت اگر کسی خواست آنرا طول بدهد بهتر است برای پیروی از انظباط و هماهنگی با مسلمین هر وقت امام سر از سجده برداشت کسی تأخیر نکند و طول ندهد اگر چه با گفتن یک کلمه سبحان اللّه باشد.

زمین مسجد نباید مرطوب و ناراحت کننده باشد برای تهویه ، روشنائی ، وضع آب مسجد اگر ضرری متوجه مسلمانها می شود باید اقدام مقتضی بعمل آورد (در قسمت بهداشت مسکن خواهیم گفت) برای آراستن ظاهر مسجد همین یک دستور قرآن کافی است تا بوضع آبرومندی درآید :

یا بنی آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد (ای فرزندان آدم بگیرید زینت های خود را نزد هر مسجدی) (1) و در جای دیگر که دستور می دهد مسجد شهر نمونه را که منسوب به خداست پاک و پاکیزه بدارند (2) در حدیث مناهی است که در مسجد آب دهان نیندازید و در جلد اول دوره کتابهای اولین دانشگاه و آخرین پیامبر قسمت میکربشناسی گفتیم و بعد هم درباره بهداشت مسکن خواهیم گفت محیط مسجد و خانه چگونه باید بوده باشد اینکه بما یار داده اند برای آمدن حاجات نذر کنیم مسجدی را

1- اعراف : 29.
2- بقره : 119.

تمیز کنیم آیا جز برای رعایت بهداشت است ؟ آنجا که خدا و طهر ابیتی گفت و مسجد مادر شهرها (مکه) را پاکیزه خواست برای اینکه مساجد هر شهر که فرزند خلف مادر خودند پاک باشند.

باطن محیط : نماز یک حاضر غایب کردن سه گانه است (یا حداکثر پنجگانه) که خوشبختانه هنوز بخوبی مراعات می گردد یعنی آن عده از نمازگزاران هرگاه متوجه شوند یک روز یا حداکثر سه روز است یکی از رفقای هم مسجدیشان غیبت دارد از یکدیگر احوالش را می پرسند اگر اطلاع صحیحی بدست نیامد در صدد برمی آیند او را برای هر گونه کاری که برایش پیش آمده مساعدت نمایند نماز یک تمرکز قوای دماغی چند نوبتی در روز است که امروز طرفداران زیادی برای این عمل هست. مسجد هر محل مجلس شواری ملی آن محل و نماینده اجتماع آنهاست همینطور این واحد اجتماعی بزرگ می شود تا اینکه متوجه کعبه می شویم که مجلس شورای بین الملل و نماینده اجتماع بشریت است و چون به مطالب مربوط به وزارت کشور رسیدید این معنی که مسجد هر محل مجلس شورای محل است بهتر درک می شود زیرا در مسجد است که برای مسلمانها باید وضع داخل و خارج کشور توجیه و تشریح شود اینکه قبله از اول بیت المقدس بود و بعد کعبه شد و قرآن نیز می فرماید هر طرف روگردانی رو به سوی خدائی (1) بیشتر ما را بدین نکته متوجه می سازد که شهریت بین المللی وام القری بودن مکه بیش از قبله بودنش مطرح است مادر شهرها مکه که می تواند هر کس

1- فاینما تولوافثم وجه اللّه

رو به آن ایستاد برایش رضایت بخش باشد (1) و با چشم بصیرت ببیند که بر طارم اعلایش نوشته اند و لکل وجهه هومولیها فاستبقوا الخیرات اینجا گویا استادیوم ورزش در کارهای خیر است که به مسابقه گذاشته می شود اینجا مرکزیتی است که بشریت را بد و خطر بزرگ گرسنگی و ناامنی متوجه می سازد و آنرا متعلق به خدائی می داند که بندگانش را از هر دو خطر می رهاند آمنهم من جوع و آمنهم من خوف (2) این کاخ با عظمت بین الملل اسلامی و مساجد دیگر چه کوچک و چه بزرگ همیشه با دل مردمان آگاه و دست اشخاص نیک آباد و تعمیر شده و وقتی تمام شرایط بلده طیبه فراهم گردید و ایمان به خدا و روز معاد موجود بود آن وقت است که مردم همه بکارهای دگر هدایت می شوند و در سایه مرحمت ایمان به خدا و جزا ، به زندگی واقعی و بلده طیبه خواهند رسید (3) در این شهر اسلامی نفوذ اربابان و کارشکنی اکابر و مزاحمت صاحبان مقام بلا اثر بوده کسی از کسی جز خدا حساب نمی برد یعنی همه متوجه یک منبع قدرت بوده و لذا آزاد مردند. مساجد باطن محیط را اصلاح می کنند زیرا در آنجاست که دستور دارند به احوال یکدیگر برسند به یکدیگر مهربان باشند در ساختن ابنیه خیریه و کانونهای غیر انتفاعی بر یک دیگر پیشی

1- قد نری تقلب وجهک فی السماء ... قبله ترضیها.
2- قریش.
3- انما یعمز مساجد اللّه من آمن باللّه و الیوم الاخر ... توبه : 18.

گیرند مدرسه بسازند ، بیمارستان تأسیس کنند آسایشگاه ، جذامیخانه و غیره.

وقتی توانا و ناتوان ، غنی و فقیر در صف نماز بیک ردیف ایستادند و هر دو با یک فرمان در برابر عظمت پروردگار بخاک افتادند بی شک حس اینکه در برابر قانون اجتماعی خدائی هم باید یکسان باشند در آنها قوت می گیرد ما این عمل را در درمانگاهها می بینیم که اکثر مسجدیها کارمند و کارگر ... بردیف بیمه شده و بنوبت دریافت و پرداخت دارند ولی اشکال ایستادن در صفی که از طبقات پائین تر درست شده برای بعضی هست ، بعلاوه مسجد جای جنبش های اسلامی و محل ایجاد افکار انقلابی خیر خواهانه مسلمین است که وقتی راجع به وزارت امور خارجه اسلامی صحبت می شود آنرا خواهیم گفت.

آنها که نمازشان قبول یا ناقبول ، درست یا نادرست برای هر دو دسته حتی اگر فقط اسم نماز را بتوان به آن داد بهترین علامتی است که می خواهد بنده به پروردگار خود نشان دهد که یاغی و سرکش نیست ، نماز سرود عشق ، کلمات امیدوار کننده ، بیان حقیقت ، تقاضای کمک ، کوچ کردن به سوی خدا ، اظهار عبودیت ، توجهی خالی از آموزش و یاد گرفتن ها ، احساس عجز در برابر عظمت خالق کائنات ، اجرای تمرینات جنبشی برای تزکیه نفس ، جاذب لطف و عنایت پروردگار نسبت به خود ، حاوی مطالب واقعی ، درخواستی خالی از هر گونه آلایش ، راهی برای وارستگی و معراج مؤمن و نورچشم رسول خداست هنگام نماز در سایه مرحمت خدائیم و مسجد از روح القدس پراست.

نماز قدیمی ترین عبادتهاست که همزمان با پیدایش ایمان بمیان آمده است حتی از پسران اسرائیل نیز تعهد نمازگزاری گرفته شد (1)

از من پرسیدند آیا بعضی از تنگ نظران که نماز را ورزش دینی می دانند درست است و حال آنکه ممکن نیست کسی که اندک فعالیت روانی دارد نمازهای دو رکعتی و سه رکعتی و چهار رکعتی را با تقسیم هفده رکعت در پنج زمان آن هم بدین وضع که حتی مریض و غریق حق ترک آنرا نداشته باشد به ورزش تعبیر کند. تصور می شود نماز را باید در حقیقت ترجمانی از یک عشق جسمانی و روحانی دانست که باعث خروج روح از ابعاد بدنی و حدود عالم مادی و رسیدن بیک حق و حقیقت آنقدر عالی و بزرگ می گردد که به وصف درنمی آید. نبی گرامی فرمود نماز ستون دین است و پذیرفته شدن هر عملی در گرو پذیرفته شدن نماز است (2) و برای العین می بینیم که دین به این ستون تکیه داشته و استقامت همه ناشی از وجود همین عمود است و ما شاهد صدق این گفتاریم و می بینیم کسیکه نماز نمی خواند پای بند روزه هم نیست حج هم نمی رود و ... و اعتنائی به مبانی اسلامی خود ندارد و اگر نماز نخوانی حج رفت یا روزه ای گرفت تنها حاجی آقای سیاحت کننده ای است که به رژیمی دست یافته باشد. نمازگزار باید متوجه باشد زمینی که بر آن ایستاده غصبی نباشد لباسی که پوشیده

1- مریم: 56.
2- الصلوه عمود الدین قبلت قبل ماسواها وان ردت ردما سواها.

حتی نخ غصبی در آن بکار نرفته و خیاطش راضی باشد و اگر غسلی بجای آورد ، مزد آبگیر و حمامی پرداخت شده باشد ، پس نماز وسیله جلوگیری از تعدی و تجاوز نیز هست. مسلمان باید پنج نوبت یا حداقل سه نوبت در شبانه روز به وسیله نماز کلید اعمال خود را کنترل نموده و اگر کمی از صراط مستقیم دور شده از پروردگار مسئلت نماید تا مجدد به راه راست برگردد و به سوی صراط مستقیم هدایت یابد صراطی که منحصر به فرد و راه رسیدن به سعادت است و همه راهها و سبیلهای پسندیده به آن ختم می شود.

مسجد کانون گرم نماز گزاران است در آنجا جنبش های انقلابی ریشه گرفته و در هر کار انسان را به تکاپوی بهتر ساختن می اندازد در آنجاست که انسان را برای تهیه جنس بی غل و غش و بوجود آوردن بهترین نوع متذکر می سازند و در آنجاست که به او گفته می شود بیکار نگرد ، به آبادی بکوش ، از کارهای بد توبه کن.

مسجد جائیست که آدمی را به دستورات اسلامی آشنا می سازد حائیست که اعتماد مردم را نسبت به یکدیگر جلب و در نتیجه کار اقتصاد اعتبار دیگری خواهد یافت.

آنچه یک دانشمند در کنار آزمایشگاه با چشم سر در جستجوی آن است یک روحانی با چشم دل در گوشه محراب می جوید و اگر دانشمند با اختراع خود مردم را به رفاه و آسایش می رساند در مسجد از تجاوز و سلب آسایش مردم او را باز می خوانند آنچه در مدارس تدارک قبلی به عمل آمده در مسجد پس از بلوغ

به تجدید تدارکات و تذکر بهتر استفاده کردن از تدارکات متذکر و بهره مند می گردد.

بعضی که قضاوت سطحی کردن در آنها غلبه دارد می گویند : آیا به این همه مسجدی که می بینیم احتیاج هست ؟ درست است دین برای مدرسه و درمانگاه ساختن هم اجر و ثوابی قائل است ولی اینها که اغلب غرب زدگانند صرفنظر از اینکه توجه نفرموده اند در غرب نیز هر جا دو اطاق دیده می شود یکی از آنها کلیساست برای چنین اشخاص استنباطی که از مسجد می شود ماذنه ای است برای اذان و شبستانی برای نماز و حوضی برای وضو و محرابی جهت پیشنماز و منبری که واعظ بر آن نشیند اما باید متوجه بود اسلام این امتیاز را دارد که هرگز تحت الشعاع زمان و تحولاتش قرار نمی گیرد بلکه قوانین و آداب اسلامی محیط بر هر زمان و مکان بوده متناسب با پیشرفت جهان بجای اینکه دستخوش دگرگونیها شود برای همیشه تازگی و طراوت خود را حفظ می نماید لذا مسجد که در هر برزن مجلس شورای آن محل است تنها محل عبادت نبوده مدرسه و اندرزگاه و کانون خیریه و تربیت و تعاون اجتماعی است.

مسجد کانون گرمی است بنا بر وعده پروردگار زندگی را از ضنک و ناگواری و سردی نجات داده مبدل به یک زندگانی گرم و روشن و سعادتمندانه ای می نماید نماز را برای کر من بپا دارید (1) هر کس از ذکر من روی گردان باشد زندگی بر او ضنک و سخت است (2) در اینجا ممکن است به خاطرها برسد که

1- اقم الصلوه لذکری ، طه : 14
2- و من اعرض عن ذکری فان له معیشه ضنکا.

فلان همسایه متمکن متمول مقامدار نه نمازی دارد و نه دعائی در حالیکه امکانات برایش موجود است باید دانست همه سعادتها در پول و مقام نیست و مثلاً خیانت یک زن نسبت به شوهر کافیست زندگی را بر شوهر و پدر شوهر و برادر شوهر و حتی کلیه اقوام عروس سخت و ناگوار سازد یا ابتلاء به رنجی درمان ناپذیر می تواند همه را از زندگی سرد و ناراحت سازد. در جای خود خواهیم گفت بسیاری از مسائل مربوط به مسجد هست که حتی به ظاهر کوچک آنها عظمت خود را محفوظ داشته است مثلاً اینکه می گویند مستحب است هنگام ورود به مسجد اول پای راست و در مستراح اول پای چپ را گذاشت به علت بزرگی کبد و در نتیجه سنگینی نیمه راست بدن سبب خواهد شد مسلمان اگر هنگام دخول در آنها غش کرد یا مرد در مستراح نیفتد و در مسجد افتد و این موضوع تقریبا در بین همه موجودات جاری و ساری است چنانچه اکثر گیاهان پیچنده از چپ به راست می پیچند ، خزندگان آسانتر به طرف چپ می چرخند چنانچه دم ماری را بدست بگیریم ضمن آنکه زاویه ای در ناحیه گردنش ایجاد می کند و به طرف چپ می چرخد می تواند به صورت یا نقطه دیگر بدن حمله کند ولی اگر بدست چپ باشد حملاتش اغلب رد می شود.

چوپانان متوجه اند که همیشه باید مراقب طرف چپ گله باشند تا منحرف نشوند تا جائیکه چوپان بایستد و آنجا مرکزی باشد در این حال گوسفندان از طرف چپ مرکز دایره وار چرخیده چراگاه خود را انتخاب می نمایند شتر به قدری حساس است که اگر آبستن باشد و او را در جای تنگی به طرف راست بچرخانند سقط می کند انسان نیز به طرف راست نمی تواند سوار مرکب شود و ...

ما شیعیان با آنکه اجباری نداریم هنگام نماز برای سودن پیشانی بر خاک در برابر عظمت الهی خاک خاصی انتخاب کنیم و سجده بر هر خاک و هر جا زمین اطلاق شود درست است ولی برای اینکه خاک پاک تمیزی را برای همیشه و همه جا در اختیار داشته برداشت آن (حمل و نقل و با خود داشتن) سهل باشد ، گرد و غبار از آن بلند نشود ، ریخت و پاش نداشته باشد ، مظروف اجباری نباشد ، هر کس در بر داشت کمیتی یا کیفیتی از آن خاک مشکوک نماند ، و چون به صورت جمع و خمیر خشک (مهر) درآمد انتساب معین داشته و تنها برای سجده پروردگار باشد انتخاب می نمائیم.

مناره ها : قبلاً قسمتی را بنام کبد شهر باز کردیم ولی مساجد و مدارس و هرگونه بنگاه غیر انتفاعی و خیریه را که باعث گرمی شهرند و کبدش محسوب می شوند ناگزیر در اینجا به ذکرشان می پردازیم اکثر مساجد اسلامی که کانون بسیار گرم شهراند دارای مناره می باشند که نامهای مختلف مناره ، گلدسته ، گلبانگ ، مأذنه و ... دارند اغلب دو تا و گاه تعدادشان کمتر یا بیشتر است بعضی آنها را از زرتشتیان و برخی از آداب و رسوم ملل دیگر می دانند که به عنوان راهنمای مسافرین ساخته و پرداخته می شده است یعنی آنرا مرتفع تر از عمارات شهر می ساختند و در آن آتشی (بعقیده زرتشتیان) یا روشنائی دیگر یم گذاشتند تا مسافری که رو به شهر می آید خوب بتواند جهت یابی کند به هر صورت اغلب مساجد اسلامی را مناره هائیست با وضع ساختمانی مخصوص که بکار تعیین قبله می آید یعنی یا باید صفحه مارو مماس بر دو مناره از کعبه بگذرد یا عمود بر صفحه ای باشد که بر

کعبه می گذرد که اگر از نوع اول باشد اهالی شهر می دانند هر جهت که دو مناره بردیف یکی دیده می شود آن جهت قبله است یا جهت عمود بر قبله.

ناگفته نماند گنبدها ، مناره ها ، ایوانها و ... نشانی و نمایشی از این است که اسلام دین و سازمان زیر زمینی نبوده و هیچگاه بطور مخفی بر نفرات خود نیفزوده تا آنگاه که بحد نصاب رسید آشکار و مسلط گردد.

محراب : محلی است که امام جماعت در آن می ایستد. به اشکال مختلف ساخته می شود و به اقسام و انواع زینت می گردد از کاشی ، عاج ، طلا ، آبنوس و غیره و صنعتکاران شاهکار صنعت خود را در محراب نشان می دهند ، گاه سنگهای قیمتی در آن بکار می رود که سراسر محراب را می پوشاند معروفترین محرابها مربوط به سلاطین عثمانی در مدینه ، حرم مطهر نبی گرامی است و محرابی که امروز سر و صدای بیشتری دارد و برای مسلمین محراب روز محسوب می شود محراب مسجدالنبی است. محرابی که حضرت برای خود انتخاب فرمود سالیان متمادی به سمت چپ محرابهائی که دانشمندان علوم ریاضی و نجوم معین کرده بودند قرار داشت و هر دانشمندی درباره اینکه نبی گرامی فرموده : محرابی علی المیزاب (محراب من در مدینه روبروی ناودان طلای کعبه است) سخنانی گفتند یکی دست حوادث روزگار را و دگر ظلم و ستم جباران را راجع به انحراف محراب معین شده از طرف حضرت را پیش کشید تا اینکه علم جدید ثابت کرد چشم بینای پیامبر اسلام از راه دور پس از عبور از ریگزار و تل و دشت و کوه توانسته محراب مسجد خود را در برابر ناودان طلا

قرار داده و پس از چهارده قرن حقیقت علمی و اعجاز خود را ظاهر سازد. کسانیکه مایل به اطلاعات وسیعتری باشند به کتاب قبله نمای جهان تألیف جناب سردار کابلی مراجعه نمایند. منبر : منبر نیز مانند محراب اشکال مختلفی دارد : یک پله ای و چند پله ای از سنگ مرمر یا آبنوس یا خاتم و غیره. در یزد زن نیکوکاری بنام سیدتی فاطمه شترهائی در زمان سلجوقیان به کربلا فرستاد و خاک کربلا را به یزد آورده منبری 14 پله ای از تربت سالار شهیدان ساخت در مسجدی بنام امیر چقماق شوهرش که حاکم زمان بود و مسجد به نام اوست و امروز برقرار است اما از منبر خبری نیست (1)

از کارهای عجیب (بحساب هنرمندان اسلامی نه اسلام) تعبیه منبر است در محلی که صدای گوینده که بر منبر است به همه برسد بعلاوه گاه سنگی را تراش می دادند که دو استفاده از آن می شد هم سقاخانه ای بود که از شیر آن آب آشامیدنی برداشته می شد و هم بلندگویی محسوب می شد که صدا را از گوینده بر منبر گرفته آنرا بلند و برحسب ارتفاع آب در آن سنگ ، زیر و بمش ساخته به همه می رساند که نمونه اعلای آن امروز در مسجد شاه اصفهان یافت می شود (بعلاوه که در قسمت غربی و شرقی مسجد شاه باز دو گنبد وجود دارد که زیر آنها دو سنگ آب گذاشته شده که انعکاس صدا در آنجا نیز به شدت وجود دارد) از قسمت های قابل ذکر مسجد دو جداره ساختن گنبد مساجد است که مانع از عبور حرارت و گرد و غبار شده و گرم و سرد و پاک ساختن

1- آتشکده یزدان.

آنها را آسان می ساخت و اینک نیز منظور صنعت معماری جدید می باشد.

مؤسسات تعاونی و غیر انتفاعی

این چنین مؤسسات که افراد یا اجتماع یا دولت وجوه خیریه در آن می ریزند نظیر ترکیبات گرما گیرند. همانطور که می گویند دنیای متمدن بوسیله علم به هر چیز جز خود مسلط شده است می گوییم اینکه مؤسسات به شکل یک پیوندی بین خود و مؤسسین آن تظاهر نموده علامتی از موسس آن بر نفس خویشتن است و لذا نه تنها اینگونه مؤسسات کانونهای گرم اجتماعند بلکه همیشه نشان دهنده یکی از لحظات تکامل اجتماعی که چنین افرادی را پرورانده و به عنوان نفرات گرم و گیرای اجتماع تحویل داده است می باشد. تعاونوا علی البر و التقوی و لا تعاونوا علی الاثم و العدوان (در کار نیک و پرهیز کاری مددکار یکدیگر باشید و در راه گناه و عداوت کمک نکنید (1) قسمتی از یک آیه قرآن است که برای سوق دادن تمام شرائط زندگی بسوی فضیلت و بهبودی کافیست. تجلی مساعدت بیکدیگر در راه انجام نیکی ها و دوری از بدیها می تواند پرشکوه ترین انجام وظائف معرفی شده و همه جا اثرش را یافت که تنها یکی از آنها شکست آشوب جهانی و اضطراب ملل است. اینکه می گویند برای قدردانی از سلامتی کافیست انسان دو روز مریض شود برای کانونهای گرم عام المنفعه نیز ارزش واقعی است که درک قدر آن جز هنگام تعطیل آنها میسر نیست ، آیا فکر کرده اید تنها

1- مائده : 3.

اگر دیوانگان یا یتیمان یا زندانیان را بدون سر پرست بگذارند چه می شود ؟ این مؤسسین کانونهای تعاونی و انتفاعی هستند که با گذشت از قسمتی از ثروت خویش یک عظمت روحی بدست ، می آورند تا دیوانگان هر کدام بفراخور وضعشان آنچنان باشند جز اقرار و اعتراف به اینکه مؤسسین آنها با حقیقت سر و کار داشته و پیوستگی خود را با پیشگاه ذات مقدس باریتعالی محفوظ می خواهند نیست بعلاوه قبلاً گفتیم طبیعت در شاهراه تکامل همیشه تعاون را انتخاب کرده زنبور و گل را که معاون یکدیگرند نگه می دارد ولی شیر و ببر خود خواه را مضمحل می سازد.

کارخانجات

کارخانجات و مکانهائی که پاسخگوی شرکت های تولیدی می باشند حکم ماشینهای مبرد را دارند که اجناس کم قیمت (حرارت پست) را گرفته بوسیله نیروی انسانی کارگر یا حرارت ماشین بر آن مزید می کنند و ماده اولیه را که مورد احتیاج نیست یا کمتر مورد لزوم است به مواد مورد احتیاج مبدل می سازند گاه ماده اولیه مثلاً تنه درخت است ماهیت آن تغییر نمی کند و آنرا به مصنوع پر قیمت مثلاً در و پنجره مبدل می سازند گاه ماده اولیه مانند صنعت پتروشیمی است که برعکس. ماهیت نفت را بصورت دگری مثلاً الیاف و پارچه در می آورند و در هر دو صورت کارخانجات از کانونهای گرم کننده شهر محسوبند اگر جنس از زمین و خورشید درست شود مانند درخت با توجه به اینکه تمام قسمتهای درخت بکار می آید میوه چینی آن یکنوع بهره برداری ماشینی

سبک است که در قسمت ریتین شهر گفتیم تا چه حد مورد ترغیب و تشویق اسلام است اما اگر دنبال قسمت های دیگر می گردیم تا اسلام بدانها اشاره کرده باشد کافیست بگوئیم با نامگزاری سوره از قرآن بنام آهن (حدید) مادر صنایع و با خطاب به حضرت نوح درباره کشتی سازی : واصنع الفلک بأعیننا (1) و آموختن زره سازی به حضرت داوود : علمناه صنعه لبوس (2) و نسبت ریستن و بافتن به بهترین زنان جهان معصوم سوم خود یک راه تشویق و ترغیب استفاده های تولیدی و تأسیس کارخانجات برای اشتغال دادن مردم بکار و جلوگیری از بیکاری و رفع احتیاج از کشورهائیکه رقابت صنعتی با ما دارند می باشد بعلاوه در همین کتاب آیات و اخباری نشان داده ایم که چگونه موجودیت صنایع چندی که از علائم ظهور مهدی موعود می باشد حاصل گردیده که باز خود دلیل بر مستحسن بودن صنعتی کردن اجتماع برای رفاه بندگان خدا نزد اسلام بشمار است و مسائل مختلفه دیگر مانند ساختن من و سلوی بر بنی اسرائیل و توفیق در ساختمان آنها توسط دو دانشمند بنام مارکوس و هلر (3) و اینکه پروردگار خود بهترین صانع و خالق است و کلیمش حضرت موسی رودخانه را مهار و تسخیر نمود و وعده تسخیر دریاها و آسمانها را به بشر می دهد همه و همه تشویقی است.

بعلاوه چه تشویقی از این مهمتر که پیشوای اسلام صدای

1- هود : 37.
2- انبیاء : 80
3- روشنفکر 7 بهمن 1338.

چرخ ریستن زنان را در ردیف صدای قلم رجال دانشمند و صدای پای سربازان مجاهد آورده می فرماید سه چیز است تمام پرده ها را می درد و اینقدر بالا می رود تا به پیشگاه خدا می رسد صدای قلم مردان عالم ، صدای پای سربازان مجاهد ، صدای چرخ ریستن زنان (بیل زدن کشاورزان)

گردش خون شهر

مسافر ما اکنون به شهر نزدیک شده و به اطراف می نگرد و در آنجا :

الف - قناتها یا چاههای ژرف یا نیمه ژرف.

ب - جوی ، نهر ، و ... را خواهد دید.

رودها ، نهرها بشرائین شهر ، جویها به شرائین کوچکتر دستگاه تصفیه و اگو سازی و فاضل آبها به کلیه ها و وریدها بی شباهت نیستند زیرا شرائین دارای خون پر اکسیژن و روشن ترند و نهرها لبریز از آب صاف و هر دو مشروب کننده و خرمی بخشنده اند آبیکه اکسیژن بیشتری در آن محلول باشد سبکتر و خونی که اکسیژن افزونتر دارد خونیست مناسبتر.

وریدها محتوی خونی هستند که فضولات حاصله از انساج بدن در آن بوده و فاضل آبها فضولات شهر را داشته و هر دو برای پاک کردن در تلاشند.

طرز استفاده از آب در شهرها متفاوت بوده بدین قرار :

1 - آب آشامیدنی و غیر آشامیدنی هر دو در لوله ها جاری است و منبع هر دو یکی است یعنی آبی که وارد باغچه ها هم می شود

تمیز و عالیست.

2 - آب آشامیدنی در لوله هائیست که مراقبت و خوب تصفیه می شود و آب غیر آشامیدنی در لوله های دیگر و بدین لحاظ منبع هر کدام جداست.

3 - آب آشامیدنی در لوله هائیست که خوب تصفیه شده و آب غیر آشامیدنی میان خاک و خاشاک روانست.

4 - آب آشامیدنی در محلی بنامهای مختلف منبع ، آب انبار ، آبدان و غیره زندانی است و ساکن ، و ساختمان آنها از آجر یا موزائیک و غیره بوده و آب غیر آشامیدنی در جوی ها جاری است.

5 - آب آشامیدنی و غیر آشامیدنی هر دو در میان خاک و خاشاک جریان دارد.

6 - آب آشامیدنی و غیر آشامیدنی ندارند باید از برکه و غدیر که از آب باران پر می شود یا از چاههای حفر شده استفاده نمود.

اسلام راجع به آب دستوراتی داده که چگونه باشد و چگونه از آن استفاده شد. چند شهر درجه اول کشورهای اسلامی بتازگی شامل قسمت سودمندند یعنی آب آشامیدنی آنها در لوله هاست و بقیه در میان خاک و خاشاک روان و متاسفانه بقیه شامل قسمت های 4 - 5 - 6 می شوند.

خصائص آب آشامیدنی

خصائص آب آشامیدنی :

الف بی رنگ و شفاف باشد شیشه ای بقطر دو سانتی و طول یک متر که ته آن چوب پنبه ای که یک طرفش داخل شیشه است سفید شده و در وسط سطح سفیدش

خط سیاهی بقطر 4 میلیمتر کشیده اند بردارید اگر چشم شما سالم است و توانست وقتی آب تا 60 سانتیمتری لوله را پر کرده خط سیاه را ببیند آب صاف و روشن و اگر توانست وقتی آب در ارتفاع بین 30 - 60 است خط را ببیند آب کدر و اگر بفاصله 30 و کمتر دید ، آب بدی است.

ب - بی بو و بی طعم باشد باستثنای وقتی که برای ضد عفونی کردن آب بوی کلر یا غیر از آن استشمام شود.

ج - خنک باشد که بطور متوسط بین 12 - 13 درجه خوب است.

د - مواد محلول در آن از پنجاه سانتی در لیتر بیشتر نباشد که اگر بیشتر باشد آب سنگین و برای پخت و پز بد است برای لباسشوئی نیز صابون بیشتر مصرف می کند برای گوارش و هاضمه نیز سختی می کند حالت اسهالی هم می دهد بخصوص اگر ذرات میکا داشته باشد. برای تعیین سبکی آب هیدرومتری می نمایند که باید حدود 17 باشد کمتر باشد سبک بیشتر باشد سنگین است شما هم می توانید دو آب یا چند آب را انتخاب کرده سبکتر از همه را پیدا کنید. چند بطری دهان گشاد بردارید در همه یک اندازه آب بریزید چند قطعه کوچک صابون تازه از یک جنس و یک اندازه در هر شیشه انداخته بشدت تکان دهید هر چه زودتر و بیشتر کف کند آب سبکتر است.

ه - امروز بیشتر از سنگینی آب یا سبکی آب بوجود میکربها در آن اهمیت می دهند و با مطالعه قسمت هائی که بزودی در دسترس شما قرار داده خواهد شد نظریه اسلام را هم خواهید دید. سابق اگر در یک سانتیمتر مکعب آب صد میکرب وجود داشت آنرا آب خالص و اگر هزار عدد بود قابل شرب و ده هزار عدد را

آب مظنون و مشکوک و اگر بیشتر بود آب بدی می شمردند امروز بر حساب خشک بودن منطقه یا بارانی بودنش تغییراتی برای آنها قائلند و منطقه شناسی و آب شناسی با هم پیوستگی کامل دارند زیرا وقتی می بارد :

1 - 1/5 بارانها در زمین نفوذ می کند زمین را مرطوب می سازد.

2 - 1/5 بوسیله گیاهان گرفته می شود هوا را مرطوب می کند.

3 - 1/5 بقیه آبهای زیر زمینی را درست می نماید و برای مرطوب ساختن همه چیز آینده ذخیزه می گردد.

آبهای زیر زمینی یعنی جویها ، نهرها، قنوات و چاه و غیره هر کدام خصائصی دارند که خواهیم گفت بطوریکه ملاحظه می فرمائید بیشتر آبها در زمین نفوذ می کند و آبهای زیر زمینی را درست می نماید که چشمه و قنات و رودخانه و غیره اکثر از آنهاست و اگر منطقه بارانی باشد یا نباشد چون آبهای سطحی بوسیله منافذ و شکافها به آبهای عمقی می رسد و آنها را ممکنست آلوده سازد و حال آنکه در مناطق خشک آبهای زیر زمینی کمتر آلوده است لذا امروز می گویند اگر با نفوذ آب سطح به عمق آب زیاد تغییری نکرد آب بسیار خوبیست.

در گوشه بیابانی چشمه ای است چهل قفیزی (سه سنگ) و آب آن اینک بعلت خشک سالی به بیست قفیز رسیده مختصر بارانی

در آنجا بوجود آمده سطحی را به اندازه دویست جریب مرطوب می سازد رطوبت حاصله بقدری کم است که بیش از چند سانتی در زمین نفوذ نکرده ولی با حیرت زائد والوصفی می بینیم آب چشمه زیادتی کرد و به چهل قفیز یا حدود آن رسید و ماههای متمادی نیز بهمین مقدار و منوال ماند ، کسانیکه در کنار باطلاقها بوده اند دیده اند که با مختصر باران آب باطلاق بالا می آید و شاید قرآن نیز در طوفان نوح این مطلب را متذکر باشد (1) که از آسمان باریدن و از زمین جوشیدن شروع شد.

محاسبه آلودگی آب بیشتر بر حسب پیدایش کلی باسیلها در آب می باشد که در انگلستان آب خوب را که ده عدد «کلی باسیل» در لیتر کمتر دارد می شناسند و بیشتر از سی باشد مشکوک و مظنون است.

مواد آلی محلول در آب نباید از 2 میلی گرم در لیتر بیشتر باشد و اگر بیشتر باشد دلیل آلودگی و وجود فضولات حیوانات در آب است و نیتریت ها از همه مهمترند بخصوص اگر کلروردامونیاک دیده شود دلیل قطعی وجود فضولات حیوانی در آب است.

خصائص آبهای گوناگون

خصائص آبهای گوناگون:

آب باران اوائل باریدن با گرد و غبار و میکروبهای موجود در هوا مخلوط شده می بارد و اثر گرد و غبار بر شیشه های منازل و ماشین ها و غیره محسوس است ولی پس از چند دقیقه باریدن آبی است گوارا و سبک که املاحش بسیار کم است و دست بشر نمی تواند آنرا آلوده سازد.

1- هود : 42.

آب رودخانه ها و دریاچه ها اغلب محل ورود فاضل آبها و مستراحهاست و اگر آب بمقدار کافی نبوده یا فضولات بیش از حد خود باشد ظاهر آب نیز زننده است آب رودخانه وقت عبور از شهر در هر سانتی متر مکعب نزدیک به دویست هزار میکرب دارد که چون وارد دریا شود نمک سود شده و میکربهائی که در آنجا یافت می شوند عمر طولانی تری دارند.

- آب قنوات و چشمه ها و غیره که خصائص آن با مراقبت و بدست بشر در تغییر است و خواهیم گفت.

- آبهائیکه در لوله ها بمردم تحویل داده می شود اغلب مراقبت کامل از آنها شده و باکتریهای آن بسیار اندک بوده ولی عقیده بعضی است که در این محیط بعضی ویروسها نمو بیشتری دارند مانند ویروس فلج اطفال.

ناگفته نماند برای لوله کشی شهر برای هر نفر باید در شهریکه کمتر از پنجاه هزار نفر جمعیت دارد بین 100 - 150 لیتر واگر بیشتر جمعیت داشته باشد برای هر نفر در 24 ساعت 250 لیتر آب منظور داشت.

خصائص آب در اسلام

خصائص آب در اسلام :

آب در اسلام به دو دسته بزرگ تقسیم می شود قلیل و کثیر ، حد فاصل ایندو آب را کر گویند پس آب کمتر از کر آب قلیل و بیشتر را آب کثیر گویند. کر آبی است که :

الف - اگر از آن کسر شود آب قلیل است.

ب - ظرفی را بطول و عرض و عمق هر کدام 5/72 سانتی متر پر کند.

ج - سیصد و هشتاد و سه و نه دهم کیلو گرم یا شصت و چهار من بیست مثقال کم بوزن من شاه است.

د - سیصد و هفتاد لیتر حجم آن است.

ه - حداقل آبی که می تواند وقتی که نجاست بر او غالب نشده و خواص او را تغییر نداده پاک کننده باشد (آبهائیکه از آسمان یا زمین می آید حکم آب کر دارند و چاه را احکام دگری بالاتر است) اگر فراموش نفرموده باشید گفتیم امروز برای خواص آب آشامیدنی قبل از سنگینی یا سبکی آب متوجه آلودگی به میکرب می باشند شاید اسلام نیز اشاره به موجودات ذره بینی در آب که مواد آلی و پلیدیها را تبدیل و تعویض و سر انجام پاکیزه کرده و می کنند هیچگاه رقیق کردن غلظت آلودگیها را فراموش نکرده باشد زیرا :

1 - استحاله را پاک کننده می داند مانند شراب که به سرکه تبدیل و پاک می شود و توسط باکتریها عمل انجام می پذیرد.

2 - آب و خاک را که یکنوع استحاله ای می توانند انجام دهند از مطهرات ذکر می کند که باز عمل توسط موجودات ذره بینی است.

3 - آب کری که باندازه کافی مواد لازم را برای تطهیر دارد اگر به آب مغلوب شده از آلودگیها متصل کنند آنرا پاک شده می شمارد (حضرت علی علیه السلام به موجودات ذره بینی در آب و نفعی که بر وجود آنها مترتب است اشاره فرموده است) (1)

4 - حضرت صادق فرماید اجزاء آب جاری یکدیگر

1- در جلد اول گفته شد.

را پاک می کنند (1)

5 - اگر مقصود اسلام اجتناب از بوی متغیر آب به علت دگری جز پلیدی بود نمی فرمود تطهیر با آبی که بوی گوگرد می دهد جائز است (2)

6 - عملاً نیز می بینیم دستورات اسلامی به منظور رقیق کردن آلودگیهاست مثلاً دستمالی که آلوده باشد شستن آن با آب قلیل با شستن آن در آب کثیر تفاوت دارد در آنجا که آب کمتر می تواند غلبه کند باید آب دفعه اول را با فشار از دستمال دور ساخت و مجددا آنرا در حالیکه غلظت آلودگی کمتر است شست.

7 - آنچه بیشتر مطلب را تأیید می کند احکام مربوط بچاه است که می توان به تفصیل آنها را در کتب فقهی خواند به یکی از آن دستورها اشاره می شود که اگر بچه شیر خواری در چاه ادرار کرد (چاه آب زه دارد و ادرار شیر خوار نیز آلودگی چندانی ندارد گر چه ادرار بطور کلی با وسائل طبی تهیه شود در شخص سالم عاری از میکرب است) یک دلو از آنرا بکشید اگر موش در آن افتاد و فوری فهمیده و بیرون آورده شده سه دلو و اگر نفهمند تا نفخ کند 7 دلو و اگر متلاشی شود 20 دلو باید آب چاه را کشید.

(بزودی خواهیم دید حتی برای پاکی آبیکه می خواهیم خود را در آن بشوئیم اسلام تا چه حد مراقب است از این رو

1- ماء النهر یطهر بعضها بعضا 54 مطهرات.
2- یجوز الطهاره بالمیاه الحاره التی یشم منها رائحه الکبریت.

که می فرماید باید آبی را انتخاب کرد که رغبت در خوردن آن نمود و آنرا بر چشم کشید بطریق اولی در انتخاب آب آشامیدنی باید سعی بیشتری نمود بعلاوه قانون کلی اسلامی اینست که هر گاه مقامات مسئول اعلام نمودند فلان آبی آشامیدنش ضرر دارد بر هر فرد مسلمان از لحاظ اینکه - حفظ بدن واجب است اجتناب از آن آب ضروری بوده و مسلمانهایند که در هر حال مطیع دستورات اساسی بهداشت می باشند).

قدرت پاک کنندگی طبیعت

اگر مقدار زیادی ماهی در حوض خانه تان باشد پس از چند روز می بینید تمام کف حوض را فضولات ماهیها پوشانده است اگر همان روز ماهیها را بجای دگری ببرند پس از چندی ملاحظه می کنید مقدار بسیار کمتری لجن در ته حوض جمع شده و اثری از فضولات نیست.

در اطاق بدون منفذی دود کنید طولی نمی کشد اثری از آنها نمی بینید.

خروارها کود حیوانی به زمین بدهید طولی نمی کشد اثری از آنها نمی بینید.

آبی که وارد منبع خانه تان شده گل آلود بوده و همه چیز را با خود به منبع آورده چند روزی بعد آب را صاف می بینید حتی بعلت آنکه میکربها اگلوتینه شده به قعر رفته بصورت لجن در می آیند آب منبع تقریبا از لحاظ میکرب نیز آب آشامیدنی محسوب است.

رودخانه ای که از شهر می گذرد و در آنحال در هر سانتی متر مکعبش بیش از 200 هزار میکرب دارد پس از دور شدن

یک کیلومتر از شهر در هر سانتی مترش حدود هزار میکرب دارد یکجا هوا یک جا خاک و جای دگر آب تا این پایه قدرت پاک کنندگی دارند و آلودگیها را از بین می برند و چون بحث ما فقط مربوط به آب و اثر پاک کنندگی آن است فقط از آن صحبت می نمائیم.

برای نشان دادن قدرت پاک کنندگی طبیعت سه میلیارد جمعیت فعلی بشر را در نظر بگیرید و بطور متوسط عمر پنجاه ساله برای آنها فرض نمائید شماره انسانها نسبت به کلیه پستانداران در برابر موجودات دیگر و شماره همه موجودات خشکی یکدهم تمام حشرات می باشد و تازه موجودات دریا را 99 برابر موجودات خشکی می دانند آیا در این پنجاه سال از تمام موجودات از آن تک سلولی که ثانیه ای یا کمتر عمر می کند تا آن ماهی که چند میلیون سال عمر دارد چقدر جسد ، مدفوع ، ادرار ، شاخ ، سم و فضولات دیگر بر زمین ریخته شده و می شود بعلاوه برگ درختان را در این پنجاه سال که در بیابان و صحرا و دشتند حساب کنید خواهید دید بزودی وزنی قابل توجه در برابر 109 × 5875 میلیارد تن وزن کره زمین خواهید داشت. هر جا آب پیدا شود سبزیها می روید و محل اجتماع حشرات گوناگون می شود. هر جا آلودگی و فضولات نیز ریخته شود بسرعت محل اجتماع موجودات ذره بینی مخصوص می گردد این موجودات که در آب نیز فراوانند اثر فوق العاده قابل توجهی روی مواد آلوده و آلی در آب که اغلب کربن و هیدروژن و ازت دارند می نمایند که خلاصه اثرشان این است که مواد با فرمول مفصل و فسادپذیر را به موادی که

ساده تر و ته نشین می شوند تبدیل می نماید این موجودات مواد آلی را به املاح آمونیاکی و بعد نیتروها و بالاخره نیتراتها در می آورند در عمل اکسیژن هوا را جذب می نماید و باز در دسترس موجودات ذره بینی قرار می دهد همینکه مواد آلی به نیتراتها تبدیل شد به صورت لجن و غره به همراه بعضی از جسد موجودات ذره بینی رسوب می نماید آب انباری که به ظاهر آب بسیار صاف و شفاف در آن ریخته اند دیده می شود پس از چندی ته آن لجن جمع شده است که همان مواد آلی تجزیه شده است البته این عمل تا زمانی انجام می گیرد که آلودگی نسبت به آب تا حد معینی باشد نه بیشتر یعنی غلظت آنگونه نباشد که اکسیژن گیری و عمل موجودات ذره بینی تعطیل گردد ، اینکه اسلام می گوید اگر نجس العینی بو یا طعم یا رنگ آبی را تغییر داد یعنی بر یکی از خواص اصلی آن غالب شد خود پاک نیست و پاک هم نمی کند ولو اینکه آب بیشتر از کر باشد به همین علت وقفه ای است که حتی اگر موقت هم هست در عمل موجودات پیش می آید در اینجا از معجزه بزرگ اسلامی چهارده قرن قبل استحاله که آنرا از مطهرات قرار داده نام ببریم. استحاله آن است که خواص جسم بطور شیمیائی تغییر کند نه فیزیکی. استحاله آن است که خواص عمقی و باطنی آن جسم تغییر کند و استحاله فیزیکی تنها ظاهر جسم را دگرگون می کند استحاله شیمیائی مانند سرکه شدن شراب و استحاله فیزیکی مانند آب شدن یخ.

(بعضی از فقهای اسلامی ما نیز با توجه به قدرت پاک کنندگی آب با آنکه اجازه نمی دهند از دست غیر مسلمان

مایعات دیگر گرفته و نوشیده شود برای آب این پافشاری را ندارند)

بعضی از دستورات اسلامی در باره آب

سید جمال الدین اسد آبادی فقید گفته بود قبلاً باید دیگران را قانع کرد وضعی که ما داریم مسلمانی نیست و بعد احکام اسلامی را تبلیغ نمود. اینک آنچه می خواهیم بنویسیم قسمتی از آن مقایسه دستورات اسلامی راجع به بهداشت آب است با وضع امروزی آب مسلمین که با خواندنش تعجب روی خواهد داد.

1 - اسلام لباس شوئی روز جمعه را موجب فقر دانسته آنرا مکروه می داند. جمعه روز تعطیل مسلمین است روزی است برای آب تنی و تفریح و کنار جوی نشستن و سر و کار با آب داشتن ، لذا در این روز اگر آب آلوده شود سبب بیماریها می گردد و بیماریها سبب فقر و خروج ارز و فقر عمومی.

2 - دستور است از آبی که دگری در آن خود را شسته برای شستشو بکار برده نشود (1)

3 - آبیکه بقصد آشامیدن برداشته می شود آنقدر باید مراقب پاکی و پاکیزگیش بود که نهی شده از دمیدن و پف کردن در آن تا بدینوسیله چیزی بآن اضافه نشود (2)

4 - اشخاصی هستند به حالتی می افتند که در آن حال به پاکیزگی توجه ندارند مانند مستان و اشخاص پست و غیر امین

1- تطبیقات کریمی 77.
2- مکارم الاخلاق.

اسلام آبیکه به دست اشخاص آلوده شده اجازه نوشیدن نمی دهد. (مکروه است)

5 - حضرت صادق فرمود از اطراف مساجد و آبگیر نهرها و محل افتادن میوه ها وجائیکه مسافرین منزل می کنند و رو به قبله برای بول و غائط دوری کنند (1) و حضرت سجاد فرماید پرهیز کن از قضاء حاجت در کنار رودها و جاده های عبور و زیر درختان میوه دار (2). توجه فرمایند که حضرت رو بقله ادرار کردن را با ادرار کنار نهرها و زیر درختان در یک ردیف ذکر کرده است.

6 - حضرت صادق فرماید از آب آجن نمی توان وضو گرفت مگر اینکه آب دگری یافت نشود (3) و در حدیث است که آب آجن آبی است که رنگ یا مزه اش تغییر یافته است.

1- از بحار و وسائل
2- از بحار و وسائل
3- از بحار و وسائل

ص : 136

مسافر ما که از طب ناچیزی می داند و از دین ناچیزتری ، اینک به شهر رسیده است در اسلام از مرز و دربان و دروازه و گمرک با آنکه خبری و اثری نیست ، منتظر ممانعتی برای ورودش بود اما بدون گذرنامه تا قلب شهر فرو رفت و مانع ورداعی نیافت تنها جنبه اثباتی مسافر اینست که آنقدرها بگذشته نمی نگرد که یک حالت ارتجاعی او را به تهوع اندازد و اختراعات جدید ، پیدایش وسائل سریع السیر ارتباطات تلفنی و امواجی مبارزات حزبی ، تدریس دانشگاهی ، پروازهای فضائی را برای ایجاد یک شهر زندگی و نمونه از یاد ببرد و آنقدرها هم از مصلحت انسانی دور نیست که ارضای احتیاجات روحی و توجهات معنوی را برای یک شهر ارزنده نادیده انگاشته بمقام اولئک کالانعام بل هم اضل سقوط کند. مسافر همانگونه که بشر را در تسخیر آهن آلات موفق می بیند کمال آرزویش اینست متعادل این تسخیر مادی روح با عظمت آدمی فراموش نشده موجودی بالاتر از این

بحساب آید که فقط قادر باشد در فضا پرواز کند ، با هواپیما مسافرت نماید ، پارچه های خوب ببافد ، از راه دور با یکدیگر تماس داشته باشد باید بفکر بود که انسان خلیفه خداست و لذا در خور عظمت و شأن حتی کارهای او تنها کوتاه شدن راهها و تسخیر آهن آلات برای خلفائش کافی نیست خلیفه خدا را کارهائی بالاتر سزاوار است.

مسافر ما به تمام دوائر دولتی یک شهر اسلامی با آنکه روز تعطیل وارد شده سری می زند. شهر اسلامی را آنچنان شهر ارزنده ای می بیند که با سابقه یک هزار ساله و بیشتری که دارد کنار مسجد با عظمتش حتی اداره ریشه کنی مالاریا همجوار مرزهای شعوری اداره مبارزه با فساد با قبول مسئولیت بنحو احسن مشغول انجام وظیفه و فعالیت است و هیچ یک از امکانات موجود روز نیست که در آن شهر مشاهده نشود تنها تأسفی که بجاست و در خور یک دیگر از آب درآمده کم بودن معلومات مسافر و تعطیل بودن روز ورود مسافر به شهر است از این جهت مسافر هر جا وارد می شود می تواند مختصر اطلاعاتی از نگهبان یا سرایدار کسب کرده در اختیار خوانندگان بگذارد و این را می شود گفت وقوف بر پاره ای از اطلاعات اسلامی و حال آنکه اگر یکی از کارمندان عالی رتبه سر کار می بود و از آنها سئوال می شد اسلام تا حدی آنچنانکه هست و باید بود نشان داده می شد.

وقتی از مسافر سئوال شد آیا ممکن است به مهمترین قسمت مطالعات خود مختصر اشاره ای بفرمائید گفت : ایمان در حقیقت سیمان هر اجتماعی است که در آنجا عوامل فکری و معنوی تظاهرات کیفیتی و کمیتی دارد ایمان در یک اجتماع سالم مطرود نبوده

بلکه موجبات شناسائی و لزوم اطاعت از قانون را در هر زمینه و استعدادی فراهم می سازد خلاصه در شهری که ایمان باشد برکات از زمین و آسمان می جوشد (1)

یک بدن از اعضائی چند و هر وضو از انساجی گوناگون و هر نسجی از سلولهائی مختلف درست شده است یک اجتماع نیز سرانجام به افرادی منتهی می شود که هر کدام بر حسب وظیفه ای که دارند در ساختن اجتماع بهتر و سالم تری کوشایند ما قبلاً شهر نمونه اسلامی را بقسمت های مختلفه کبد شهر ، ریتین شهر کلیه شهر ، عروق واوروده شهر و بالاخره مغر و اعصاب شهر تقسیم کرده و راجع به هر قسمت کم و بیش مطالبی آوردیم اینک صحبت از اجتماع هست و حاکم بر اجتماع مغز و اعصاب و دل. قبلاً گفتیم باغها و بوستان ها در حکم ریه های شهرند و شکاف های پر از آب زمین بعنوان شریان ها و مجاری فاضل آب و اگو سازی چون کلیه ها و وریدها و کاخ های باعظمت و کارخانجات و مساجد و مدارس بجای کبد کانون گرم شهر و اینک :

مغز شهر

اثر جبری رهبری مغز بر کلیه ارگانها و اعضای بدن از مشاهده کیفیات آن بدست آمده و اولین اثرشان ایجاد هماهنگی بین اعضاست یعنی محیط داخلی بدن را بنظم در می آورند و در خارج از محیط بدن هم مغز است که باید اثر بگذارد و تنظیم

1- اعراف : 94 و لو ان اهل القری آمنوا و اتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء و الارض ولکن کذبوا ...

کننده باشد. مغز هر کس بر محیط درونی و بیرونی (انفس و آفاق) او حکومت می نماید و با گسترش همه جانبه ، این حق حاکمیت به مجموعه مغزها می رسد که در قبال همه افراد اجتماع حاکم باشند و تنها یک جانب آن بعنوان مثال احتیاج بعضی از انسانها به انسانهای دگر است که باید بوسیله حکومت مغزها بر مغزها (بدنها) یعنی حکومت کردم بر مردم تأمین گردد معهذا چون افراد کودک ، مسن ، منحط ، فاسد و ابله در اجتماع فراوانند و بعضی از نقائص ارثی و تربیتی محتملا گریبانگیر نصف بیشتر افراد حتی کردان کشورهای پیشرفته است لذا انتخاب بعضی مغزها برای وضع قانون جهت همه مغزها بعنوان یک موهبت جدید قانونی معرفی شده است ، مغزهای انتخاب شده اگر با یک نیروی تطابقی شرافتمندانه ای هم انتخاب شوند بعلت آنکه رو بتکاملند و نمی توانند هر زمان را برای زمان دور آینده توجه قابلی به معنای حوادثیکه مدنیت را سرنگون می کند بنمایند و شور و شوق زندگی زمان خود را برای حتی یک دوره تاریخ که بیست سال باشد به حداقل می رسانند لذا سنجش سن روانی را اگر برای مردم دویست سال قبل با مردم امروز مقایسه کنیم می بینیم آنها نمی توانستند برای امروز ما قانون وضع کنند و ما هم نمی توانیم برای مردم دویست سال دیگر قانونی پیش بینی کنیم البته زمانی خواهد آمد که این سنجش روانی نسبتی را نزدیک به صد در صد نشان خواهد داد که در آنروز افراد بالغ سالم باقیمانده که به تأیید قرآن تقریبا شامل قریب به اتفاق جمعیت مردم می شود (ان الارض یرثها عبادی الصالحون انبیاء 105) و همه با خدایند و دانشمند (وعدالله الذین آمنوا منکم

و عموا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض نور : 54) دور هم جمع شده با اساسنامه ای که لایق آزادی بشریت و هماهنگی او با آهنگ کائنات است بر مبنای قرآن کریم سرمشق قرار دهند اما امروز که آن سنجش روانی رقم پائین تری را نشان می دهد حق اینست که حکومت مردم بر مردم را اگر بخواهیم پسندیده تر بگوئیم حکومت قانون بر مردم بخوانیم. قانونی که بشریت با سنحش روانی اندک خود نمی تواند وضع نماید و حق این است در آن روز که ظهور مهدی است و شجاعت و دیانت در همه افراد جمعیت طبیعی است بنا بر آنچه قرآن همه افراد را صالح می داند آنرا حکومت مردم بر مردم بدانیم اما سئوال این است که مهدی آل محمد هنگام ظهور با خود چه قانونی را خواهد آورد پاسخش این است که با پیشرفت فوق العاده دانش قانونی را که در یک کلمه حقیقت جمع می شود اجرا خواهد داشت و مگر چنین نیست که قانون آسمانی دست نخورده ای که مربوط به مکتب توحید باشد و از لب پیامبر مربوطه اش اعلام و مدون گردیده باشد تنها قرآن است ؟ و مگر چنین نیست که اسلام در آن روز و امروز با توجه به سنجش روانی مردمان شریعت و راهنماست ولی برای زمان ظهور بموازات پیشرفت دانش حقیقت است یعنی قانون زمان ظهور همان قرآن است. بشریت امروز که در شرف تسخیر آسمانهاست آیا مدنیت بهتری از آنچه زمان داریوش و کورش در ایران داشتند جز سطح صنعتی بالاتری ادعا می کند ؟ اگر در پاسخشان دروغ نگویند تازه جواب نومید کننده ای بادی بدهند. پس چگونه می خواهد در مسائل اصلی انسانی برای پیروی از آنها هر گونه مانع ورادعی را از میان برداشته و برای وضع قوانین جاویدانی برای

زندگی از آنها الهام بگیریم. بی جاست که بموازات پیشرفت صنایع توقع کنند بکمک اعمال قابل تغییر خود مقرراتیکه حتی از تمایلات اصلی طبیعت دور است بر انسانهائیکه خود مقررات بهتری برای مشی زندگی دارند تحمیل شود. نتیجه آنکه ما در ابتدا آدمیانی بودیم وحشی ، زمانی موجودیت ما قابلیت پذیرش قانونی را اعلام و پیامبری فرستاده شد بموازات تکامل مغزها کلاسهای تازه و بالاتری در مکتب توحید گشوده شد تا زمانیکه توانائی پایدار ماندن قانونی که در اعصار مختلف تغییر نمی کند و همه جا قابل اعمال است الهام گردید و شریعت اسلامی در کلاس پایان ، آخرین برنامه شد که خود بتدریج با پیشرفت علم پرده بر روی خشونت ها و مداخله های ناروای آدمیان بویژه پیروان همان شریعت کشیده و به صورت حقیقت همزمان با ظهور مهدی موعود چهره خواهد کرد. در آن زمان قرآن همان قرآن و اسلام همان اسلام است فقط اسلام منهای آنچه را که ایادی ناپاک در آن داخل کرده اند.

اینک به مطلب اصلی خود وارد شده بگوئیم که در اسلام قانون گزار خداست و حکومت قانون بر مردم یک حکومت صلاح و مصلحت مردم بر مردم است همان گونه که حکومت مغز بر بدن حکومت صواب و صلاحی برای بدن است و بعبارت دیگر در اسلام حکومت مغز بر بدن همانند حکومت قانون بر مردم و بعباره اخری حکومت خالق بر مخلوق است اینکه ما حکومت را به مغز شهر و وزارتخانه ها و دوائر و ارتباطات آنها را به شبکه ها و مراکز عصبی تشبیه نمودیم برای این است که حکومت مغز بوسیله مراکز و شبکه های مذکوره بر تمام بدن اعمال می شود

کما آنکه قوانین بوسیله ادارات و دوائر و واحدهای مربوطه بمرحله ظهور اجرائی می رسد و عمل مربوط به هر قسمت را خواهیم گفت.

از افتخارات شیعه این است که چهارده قرن قبل چیزی را از خدای متعال مسئلت داشته اند که هم اکنون دانشمندانی چون برتراند راسل و ... آنرا برای نجات بشریت پیشنهاد کرده اند یعنی تشکیل حکومت واحد جهانی (همه تحت لوای حضرت بقیه اللّه محمد بن الحسن العسکری دین همه اسلام زبان جملگی یکسان).

دل شهر

مغز یا مخ قسمتی است از بدن که مفاهیم قبلی خود را تا حدی از دست داده دیر یا زود اهمت آن فقط بعنوان مکمل ساختمانهای دیگر شناخته می شود. روزیکه به ما درس می دادند می گفتند مراکز بسیاری در نقاط مختلف مغز وجود دارد که با تکینک های مخصوص می توان هر کدام از آن مراکز را تحریک کرده موجب شدت اضطراب ناحیه عمل مربوط به آن مرکز گردید یا برعکس با تخریب آن مرکز در فلج ناحیه متمایزی که عصب مربوط به آن مرکز را دارد دخالت کلی داشت و لذا مجموعه ای از این مرکز با تفویق فعالیت های بدنی و روانی شناخته شده ای که برایشان عنوان می شود همیشه آنها را که در طرف نیمه چپ مخ بود به نیمه طرف راست بدن نسبت می دادند و از آن راست را به چپ بدن.

مغز مجموعه ای از قسمت های مختلف است که هر کدام بنوبه خود کمترین اهمیتشان وضع شگرف آور ضمور (اطروفی) و شادابی بعضی قسمت های جسمی و روانی است و در بین آنها به هیپوفیز که تنها یک ترشح آن در نمو آدمی مؤثر بوده با اهمیت خاصی که از آن مشاهده می شد سلطان غددش نامگزاری کردند اما امروز با بوجود آمدن امکانات جراحی بر روی هیپوفیز و کم و کاست کردن قسمتهائی از آن تاج خود را برداشته از قصر سلطنتی خارج می گردد.

خود مغز نیز که تحریک یک مرکز از هر کدام نیم کره هایش موجب عکس العمل شدید طرف مقابل در بدن و طرف موافق در صورت می گردید یا به یکی از قوای معنوی خللی وارد می آورد امروز در مواردی مثلاً بیماری اسکیزوفرنی (جنون جوانی و سرطان) دستخوش کارد جراحان مغز گردیده است. آخرین عمل موفقیت آمیز سال 1966 برداشتن نیمه چپ مغز ارنست کوی 47 ساله بود که به سرطان دچار شده بود و با آنکه کنترل اعمالی چون تکلم ، خواندن ، نوشتن و ... به عهده نیمکره خارج شده است معهذا بیمار با عصا فواصل کوتاهی راه رفت با دست چپ کلید برق را انداخت غذای خودش را برداشت و جملات کوتاهی بیان نمود.

از این مرزها که بگذریم وقتی به آراء زیست شناسان و علماء نسج شناس مراجعه نمائیم آخرین حد قوای مغزی را که به طور احتمال بیان داشته اند چنین است که قدرت ترکیب افکار با شماره سلولهای مغزی و تکامل ساختمان و پیچیدگی سیستم های ارتباطی بستگی دارد ولی مغز محل فکر نیست و زیادی چین و شکن آن

بویژه بزرگی و کوچکی آن با توجه به مغز ظاهر کوچک بعضی از دانشمندان هیچ به درک و فهم اشخاص مرتبط نمی باشد (1) سابق برای مطالعه بعضی از مراکز قوای معنوی بدن که در سطح بالا واقعند و جهت پیدایش آنها در مغز ، تلاشهای پی در پی انجام می گرفت که باز با درک و آگاهی بوجود آنها در امتداد همه اعصاب و بالنتیجه تمام بدن اهمیت مغز را درباره وابستگی آن با شخصیت و شعور به حداقل پائین آورده تا آنجا که امروز می گویند بعلت اینکه بسیاری از اعمال به هنگام ناتوانی مغز انجامش بعضو دگری محول می گردد تا اتوماتیکمان و خودکار انجام گیرد برای مناظر ساختمانی مراکز مغزی که قبلاً منظور داشته شده تجدید نظری لازم است.

مغز هر چند بسیاری از مزایای مرکزیت و بویژه روانی خود را از دست داده و امروز تاثرات عجیب غدد مترشحه و اعصاب و قلب جایگزین آنها شده اند ولی هنوز سر چشمه عقل و خلاقیت دانش را مغز می دانند و احساسات را مربوط به غدد و اعصاب و قلب نه مغز بدن غدد بکار آید و نه غدد بدون مغز و به همین نحو عقل بدون احساسات نیز برای مطالعه پیدایش و انتخاب راه گوارای زندگی سست خواهد بود.

مغز را نمی توان در اینجا بحساب مغز تشریحی ساخته

1- مغز یک استرالیائی بین 900 تا 1200 و سیاهپوست 1316 و اروپائی 1360 و یکنفر چینی 1840 گرم بوده و بدین ترتیب سنگینی مغز نسبت قاطع و حتمی مستقیم با دانش ندارد.

شده از ماده عصبی دانست بلکه چون در محیطی قرار گرفته که سرم خون آنرا احاطه کرده و سرم نیز شامل تمام ترشحاتی است که غدد در آن ریخته اند لذا تظاهر کمال مغز و قدرت نمائی فکریش زائیده نفوذ غدد و بلکه تمام اعضاء و بافت ها می باشد. اینکه فکر خواجه ها عوض می شود یا بیماریهای معده شخصیت ها را تغییر می دهد یا نارسائی تیروئید آدمی را سهل انگار می سازد و... بیشتر ما را به این نکته متوجه می سازد که اگر قرآن از مغز نامی نبرده است خواسته آنرا با تمام بدن در یک مجموعه حساب کند.

هوش و اراده و عقل و صفات دیگری که موجودیتشان باعث تعالی روانی می گردد ناشناس نخواهد ماند ، مرکزیتشان اعلام می گردد و جایشان در مغز یا قسمت دیگر معلوم می شود و حد و حدودی متمایز خواهند یافت اما فوق همه اینها چیزی که نمی توان نامگزاریش کرد ولی وجودش احساس می شود ارتباط مخصوص بین روان و دنیای خارج و معنویات است.

در صفحه قبل چند چیز شناخته شد :

1 - در اسلام قانون بر مردم حاکم است.

2 - منزلت قانون در اجتماع مشابه منزلت مغز است به بدن.

3 - بسیاری از عناوین قهرمانی مغز را چنانچه شرح دادیم گرفته اند و حال آنکه قانونی که به همان ردیف و بنام اسلام معرفی شد بقوت خود باقیست و خواهد بود و روز به روز عناوین تازه قهرمانی کسب می کند ! چرا ؟ وقتی راجع به سه چیز مذکور دقت شود و ضمنا همه مطالب را منظور بداریم می بینیم مغز بعضی

عناوین قهرمانی خود را برای این از دست داد تا دست قهرمان دگری را بنام دل برای معرفی بلند نماید و این خود کسب عنوانی است.

اینک دو قهرمان ، دو چیز مهم ، دو گوهر تابناک ، دو سازنده ، دو کانون انرژی ، و بالاخره - ثقلین - بنام مغز و قلب معرفی می شوند مغز و قلبی که حاکم بر بدنند و نبی گرامی نیز آن دو را بنام کتاب اللّه (عقل و قانون و دانش) و عترتی (دل و سلطان اجتماع) معرفی فرمود (انی تارک فیکم الثقلین کتاب اللّه و عترتی ... دو چیز بزرگ را می گذارم و می گذرم مغز اجتماع قانون و قلب اجتماع امام).

در قرآن شاید نامی از مغز با آن اهمیتی که در آن روزگار داشته است نباشد (1) و حال آنکه از بسیاری اعضاء دیگر مانند گوش و چشم یاد شده است ولی جسته و گریخته به بعضی از مظاهر مغز اشاره شده و آنها را بعنوان وسائل استفاده از بهره برداریها معرفی نموده اند از آنهاست دانشمندی کردن بوسیله عقل «و ما یعقلها الا العالمون» (2) نبی گرامی که عقل را معرفی می فرماید «العقل ما عبد به الرحمن و اکتسب به الجنان» (عقل چیزی است که راه بندگی و رسیدن به بهشت را نشان می دهد) باید چیزی بالاتر از عقل و مرکزیت مغزی نشان داده شود که جمله - واکتسب به الجنان - را نداشته باشد و آن

1- کلمه یدمغه هست که حق ، دماغ باطل را می افکند سوره انبیاء آیه 18.
2- عنکبوت : 42.

مرکزیت است که به انسان می آموزد فقط خدا را پرستش کنیم آن هم برای اینکه او جل جلاله قابل ستایش است نه آنکه بازرگان باشیم و بخاطر رسیدن به بهشت یا بهره مند شدن یا رسیدن به نفع و آرزوئی باشد. عقل در هر حال برای انسان سودجو آلتی است که بکار جلوگیری از ضرر و جهنم و رساندن به نفع و بهشت و از راه دانش به زندگی بهتر رسیدن وضع شده است در صورتیکه جائی در بدن بنام قلب وجود دارد که پاسکال دانشمند معروف می گوید : قلب دلائلی دارد که منطق نمی شناسد و خود ما نیز در بسیاری از موارد این قسمت را تأیید کرده ایم. کلاشانی چند تحت حمایت زورمندانی به زمین میراثی مردی تجاوز کردند کار تصرف عدوانی بمحاکم کشید هزینه ایاب و ذهاب و متفرقه بر ارزش زمین فزونی گرفت و ارث را سرزنش کردند گفت نخواهم گذاشت حتی یک نفر تصور کند پدرانم زمین را بدون آنکه مالک باشند صاحب شده باشند دلم می خواهد آبروی آنها محفوظ بماند این دل همان دلیست که پاسکال می گفت منطق نمی شناسد و هزار تومان را فدای یک ریال می کند. سالار شهیدان در برابر منطق برادرش محمد حنفیه که زیانهای سفر پر مخاطره کربلا را می گفت همه را خود می دانست ولی دلش می خواست اسلامی را که هنوز در غنچه است نگذارد پرپر و پریشان شود.

بما دستور داده اند که دعا کنیم ایمانی دل چسب داشته باشیم «اللهم انی اسئلک ایمانا تباشر به قلبی». حضرت ابراهیم مطمئن است ولی باز دلش خواست از خدا که مرده ای برایش زنده کند (1) آیا مرکز این همه حرفها که بظاهر منطق و حساب

1- بقره : 262.

مادی ندارد کجاست ؟ قلب است ! قلب کجاست ؟ آیا همین قلبی است که چهار حفره و دو گردش خون دارد ؟ خیر قلبی است که در سینه واقع شده است ! سینه آیا همین سینه با حدود مشخص دنده هاست ؟ خیر سینه جای پذیرش سعادت ، محل تحول فکری ، جائیکه سلم و صلح و صفا و آراستگی ظاهر و باطن و هماهنگی با نظم کائنات و تسلیم را پذیرفت و مکانیکه اگر خدا خواست کسی را هدایت کند برای پذیرش اسلام عزیز آنرا وسعت می بخشد و من یرد الله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام (1) قلبی که در چنین سینه ای واقع باشد با یاد خدا همیشه در آرامش است الا بذکر الله تطمئن القلوب.

اینک مغز و قلب را اینگونه می شناسیم که اندک اندک کارد جراحان و قلم نسج شناسان بر تظاهرات حیاتی و عناوین شگفت آور مغز خط بطلان کشیده و آنچه را به عنوان مرکزیت تمام عوالم گمشدگان روحانیت و معنویت نزد مغز سراغ می گرفتیم برای رسیدن به اکثر آنها به زیارت دل عدول کنیم و آنچه را در زندگی برای مصاحبت با خدا و دوستانش ضروری است نزد او بیابیم.

نه آن است که به یک باره مغز را از حق خود بی بهره ساخته بخواهیم آنرا عضو مهملی معرفی نماییم و دل را جانشین آن سازیم بلکه آنچه دیده شد تفویض بسیاری از عناوین قهرمانی مغز بود به دل تا آنجا که دل در برابر مغز چون سلطانی در کنار وزیرش شناخته شوند و اولین عضو دل باشد و ثانوی مغز و تا مغز نباشد دل وجود نداشته باشد و با نبودن دل مغز را مغز آدمی نتوان نام نهاد.

1- انعام : 25.

صفحه قبل گفتیم مغز هر کشوری قانون آن کشور و نیروی اجرایی آن محسوب است و اینک دل را به عنوان شخصیت اول هر کشور معرفی نموده می گوییم با آنکه کعبه سمبل قانون گزاری اسلامی در شهر مکه بود قبور بسیاری از پیامبران و صلحا در مکه بود ، مکه جای وحی و نزول قرآن و قانون بود پروردگار وقتی به آن شهر سوگند یاد می کند و او را به عظمت می ستاید علتش را وابستگی شهر به بزرگی شخص اول و سرفرماندهی شهر نشان می دهم قسم به این شهر (نه به ساختمان کعبه نه به قبور انبیا نه به جای فرشتگان نه به کانون وحی) بلکه قسم به این شهر که شخص اولش محمد است ، سوگند به دیاری که صفا و صمیمیت ، ناجی بزرگ ، پرچمدار مکتب توحید ، سرفرمانده اسلام محمد آنجاست لا اقسم بهذا البلد و انت حل بهذا البلد (ای محمد ، سوگند به این شهر که تو در آن هستی).

با توجه به این که قرآن مردم شهر را رجال و نامردان را اکابر معرفی فرموده است رشد طبیعی اجتماع را بر پایه ای استوار می دارد که زیر بنای آن انسانهایی هستند رادمرد با مغزهایی پر و جانهایی آگاه که نام رجال بر آنها برازنده است رجالی که در تمام موارد به فکر بهتر کردن اوضاعند و برای هر تشکیلات تصمیم به تعمیم عدالت دارند گویا قرآن قانون حفظ منافع اجتماع را در سینه رجال شهر قالب ریزی شده دانسته واکنشهای غیر عادلانه اجتماع و هر گونه تبادل غیر منطقی را که موجب از هم گسیختن اجتماع است به اکابر نسبت می دهد یعنی قرآن مسئولیتها را از آستانه سرفرماندهی آغاز کرده به تدریج

آهسته آهسته از وزیر و وکیل و رئیس گرفته به سرایدار و نگهبان ختم می کند کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته (هر کس مسئول خود و افراد قسمت خود است) اما مسئولیت همه را دربست به شخص اول نسبت داده و عظمت و سوگند شهر را به خاطر بزرگواری او و وجود او در آن شهر می دادند در بین مردم نیز چنین است که هر کشوری را به یکی از شخصیتهای والای آن که اولست می شناسد از این قبیل است کشور داریوش ، مملکت ناپلئون ، بلاد لینکلن.

همین کعبه که از سگ و گلی است که همه جا هست و تاکنون چند مرتبه به دست نابکاران منهدم شده است وقتی اهمیت خود را داشت که مردانی چون حضرت ابراهیم و حضرت محمد شخصیت اول آنجا بودند.

اینکه حضرت موسی از پروردگار مسئلت نمود در خانه نزول و مسکن نماید که بر او مبارک باشد این معنی را می رساند که خانه های شهری برکت خواهد داشت که در آن شهر شخصیت اولش چون حضرت شعیب است.

اگر « علیکم بسواد الاعظم» (به شما باد انتخاب شهر بزرگ) را با « لا اقسم بهذا البلد» در کنار دو کلمه رجال و اکابر بگذاریم می بینیم اسلام می خواهد پیروانش برای سکونت خود شهری یا کشوری را انتخاب نمایند که :

1 - بزرگ باشد.

2 - شخصیت اولش خوب باشد.

3 - رجالش هم خوب باشند.

اهل هر کشور خود شاهد هدفهای عالی یا خرابکاریهای

شخصیتهای اول هر کشور که به نامهای مختلف سلطان ، رئیس جمهور ، امیر و... بر مسند فرماندهی نشسته یا می نشینند بوده و هستند و اثرات مطلوب یا نا مطلوب فرمانروایی آنها را نه بر عمران و آبادی نقاط بلکه بر روحیه اشخاص و افراد دیده یا شنیده اند مردم زمان تیمور هنوز یک چشمشان در مشایعت مرگ تیمور گریان و چشم دگرشان در استقبال سلطنت فرزندش شاهرخ در حرکت بود که تغییر رویه داده بودند و قسی القلب ترین افراد نیز تظاهر به شفقت و دستگیری واماندگان می کرد یعنی خوی تیموری را فراموش کرده شاهرخی شده بودند.

در قلمرو « و ما یعقلها الاالعالمون» مونتسکیوها هستند که قوانینی وضع کردند ، سعدیها و ویکتورهوگوها که گلستانی و بینوایانی نوشتند ، انشتن و پلانکها که علوم را آب و رنگی افزودند ملاصدرا و دکارت و بیکن هایی که فلسفه را به راه تازه تری انداختند و پاستور و فلمینگها که به بهداشت و بهبود مردم کمکهای شایانی کردند و هزاران هزار دانشمند دگر که هر کدام برای تکامل و کمال بشر به نحوی زحماتی کشیده و عمرهایی صرف نمودند ولی اگر اخلاق و ادب را از گلستانها و از زندگی انشتن ها حذف نماییم و خلاصه اگر جایی برای اخلاقیات در زندگی حتی دانشمندان منظور نداریم گلستانها کاغذ بی ارزش خواهند شد و دانشمندان نیز کسانی خواهند بود که به زبان دم از صلح می زنند ولی از همه بیشتر برای مسابقه تسلیحاتی می کوشند و در تلاشند. گویا عقل چنین مردانی در مراحل خلاقیت خود چراغ دانش را برای این خواسته است تا بر سر بشریت بکوبد اینها در این سر حد متوقف مانده هر چند اطرافشان به نور علم روشن

است ولی در انتخاب روشها و راهها نظریه ای جز بهره برداری از راه عقل ندارند اینها با عقل سرمایه گذاری کرده و اگر سودجویی آنها اجازه نابودی افراد را بدهد قصور نمی ورزند گاه نیز بدون توجه به سودجویی به تصور این که عقلها در ارزیابی اشتباه نمی کند و عاملی هم نیست که آن را به اشتباه اندازد دست به کارهای خطرناک می زنند و حال آنکه عقلها در ارزیابی اشتباه می کنند. یک کشور دانشمند و عقلایی دارد که سرمایه داری را خوب میدانند و کشور دگر کمونیسم را ، و محال است حتی فلاسفه در موضوع ادراکات خود همگی اتفاق رای داشته باشند به علاوه عواملی چند مانند سن ، نژاد ، منطقه ، امور شخصی در عقل مؤثرند. عقلها محدودیت زمانی دارند زیرا برای زمان حال جولان می کنند و برای آینده واماندگی نشان می دهند و باید در آنچه که امروز گفته می شود آیندگان تجدید نظری به عمل آورند محدودیت مکانی نیز دارند زیرا مورد اعتماد عده ای هست یا نیست (1) دسته ای بالاتر از اینها کسانی هستند همان گونه که امام فرموده علاوه بر عقل و دانش خود را نیازمند ادب و اخلاق می بیند «کل شی ء یحتاج الی العقل و العقل الی ادب» (2) و برای آنکه دانش آنها به راه صلح و برای صفا و صمیمیت به کار آید کوشش پیگیری در راه تأسیس کانونهای تسلیحات اخلاقی و انجمن های محبت صلح از خود نشان می دهند اینها دانش و اخلاق

1- بدین ترتیب که از عقلها اشتباه دیده می شود و علوم نیز در تغییر دائمی است این سخن که دین باید مطابق علم و عقل بوده باشد درست نیست.
2- غرر الحکم.

یا مرکز خلاقه آنها مغز و دل را در آغوش یکدیگر آورده و کسانی هستند که چراغی دارند و راههای روشن را نیز می شناسند اما برای باز شناخت راهی که به سوی سعادت کشانده شده از راههای دگر تکلیف خود را نمی دانند. دانشمندان خیر خواه ، عاقلان مؤدب و خلیق ، دارندگان مغزی پر و دلی معتدل هم اکنون در دو کشور نیرومند وجود دارند که به دو دسته بزرگ تقسیم شده و هر دسته عقایدی را که مخالف و متضاد دگری است شایسته می داند و انتخاب می کند یعنی با در دست داشتن چراغ عقل و میزان دل باز سرگردانند که کدام راه اشتباه است.

(چراغ دانش فقط می تواند اطراف آدمی را روشن کند چنانچه پای چراغ همیشه روشن است و به نسبت شدت روشنایی دائره ظلمت وسیعتر می باشد و در میان تاریکیهای وسیع تر راه سعادت نایافته تر و گمشده تر ، لذا چراغ راهنما و هدایت پیامبران باید جهتی را که به سعادت می رسد نشانت دهد مثلاً بگوید چراغ دانش خود را بردار و به طرف راست خود برو تا به سعادت برسی یعنی پیامبر نشان دهد استفاده از علم چگونه و برای چه باشد)

چراغ دانش تا آنجا که زمینه شناسایی راه و رسم زندگی را روشن سازد گوهر گرانبهایی است اما اخلاق باید بسر حد کمال بوده خلا و شیاری در آن وجود نداشته باشد. در انتخاب راه و باز شناختن شیوه ها از یکدیگر تمامیت مکارم اخلاقی لازم است در این حال انسان در یک مرحله معین محدود نبوده و در چهار چوب مطالب ادراکی مغز محصور و منحصر نیست بلکه مرزها برداشته شده و در تمام اجتماعات جهانی به عنوان عنصر شایسته ای

راه می یابد و کسی را چنین مرتبتی حاصل آید که در اولین دانشگاه نزد استادی که برنامه تدریس تمامیت مکارم اخلاق را دارد زانو بزند (بعثت لاتمم مکارم الاخلاق) اینک کارهای اختیاری مغز و دل هماهنگ نظم امور اجباری آنهاست و آموزش و پرورش بهم آمیخته و نزدیک گردیده ، عقل و اخلاق در آغوش یکدیگرند اما عقل الهی که ما عبد به الرحمن است و اخلاقی که بعثت لاتمم مکارم الاخلاق آن را رسمیت اخلاقی می دهد و قرآن آن را نزد دلهای سلیم و سالم سراغ می گیرد و همه را می توان در دو کلمه : خدا و دانش خلاصه نمود. خوشبختانه قریب باتفاق دانشمندان ما حتی شعرا در این باره متفق الکلمه اند که مغز و دل یا عقل و عشق بدون سر پرستی خدا و جدا از دست تربیت پروردگار معطل می نماید ، سعدالدین نامی از شیخ مصلح الدین سعدی می پرسد :

مرا در راه به حق عقل نماید یا عشق***** این در بسته تو بگشای که بابی است عظیم

گر چه این هر دو به یک شخص نیایند فرود***** در دماغ و دل بیدار تو هستند مقیم

شاعر جواب می دهد... عقل با چندین شرف که دارد نه راه هست بلکه چراغ راه است... علم آلت تحصیل مراد است نه مراد کلی... و عشق بوی آشنائیست و امید وصال ولی اگر تا به آخر خوانده شود معلوم می گردد که امیدها تنها با توجه به خدا به وصال نائل و بر آورده شود و عشق ها به جای بوی آشنایی به آشنا برسند.

ما می توانیم دانشمندانی را نشان دهیم که در مکتب (مغز

عقل، دانش) مانده و سرکوفته شده و به مکتب (دل ، اخلاق) شتافته اند و باز در آنجا سر بگریبانند. یکی از آنها دانشمند گرانمایه ایست که چراغ دانش خود را بر سر بشر کوبید و با وحشت از خواب غفلت پرید و اینک با آنکه تمام دارایی خود را صرف امور خیریه و کانونهای غیر انتفاعی نموده باز آرامش خاطر نداشته هر جا تنها شود این شعر با هاگاواد گیتا شاعر مذهبی هندیها را زمزمه می کند (1) «اگر نور هزار خورشید د رآستان مغز من بدرخشد هرگز این نقطه سیاه را پاک نخواهد کرد گناه نقطه سیاه است لکه ای که هرگز پاک نمی شود» آیا این لکه چیست ؟ لکه ایست بر نقشه جغرافیای آسیا که جای آباد سابق شهر هیروشیما را نشان می دهد که اینک با دانش وی جای خود را به اضطراب حیات و نفرین مردگان و ناله جراحات باقی ماندگان داده است او پنهایمر که هفت ملیون دلار دستمزد ساختمان بمب اتمیش را به بنگاههای خیریه بخشید و از سمت مشاورت کل فنی کمیسیون انرژی اتمی برای توسعه بمبهای هیدروژنی استعفا داد و تنها توفیقش این است که اینک دلی در کار چراغی که به سر بشر کوبیده به دست آورده است ولی هنوز نمی داند چه کند چگونه زیست نماید کدام راهی را باید انتخاب کرد و شیار موجود را با زمزمه و شعر هموار نمی گردد با چه پر نمود ولی آچه برای وی که چراغ دانشش افروخته است و اینک رو به کانونهای خیریه با روشنایی به پیش می رود موجب سعادت خواهد بود انتخاب تمامیت مکارم اخلاقی است که خود سخنی است بالای سخنها و کلامی مافوق کلامها و کلمه ای بر

1- اطلاعات هفتگی 1261 دی ماه 44.

فراز کلمه ها که همه در - کلمه الله هی العلیا - خلاصه می شود : یعنی خدا.

شاید تصور شود وجود دانش و اخلاق کافی است و نظارت دین لزومی ندارد که اگر بپرسیم هنگام عمل به اخلاق اگر با مقرارت کشوری روبرو شوید کدام را انتخاب خواهید کرد ؟ نمی داند جواب چیست. چنانچه سئوال کنیم برای پیاده کردن نیت اخلاقی آیا میدان استعداد و زمین بارور لازم نیست ؟ و بالاخره در صورتیکه دانشمندتران و کسانیکه بیشتر بمبانی اخلاقی آشنایند در مورد انتخاب شما تردید کردند چه ؟ چاره جز پذیرفتن دو کلمه : خدا و دانش نیست.

نتیجه : انسان اگر مغز داشت در جستجوی دل است و اگر بی دل است در سراغ دین است و این راه که یک ارتقا تکاملی است فطری است و بر عکس هم آن کس که دین داشت اخلاقی است و اخلاق با بی مغزی سازگار نمی باشد و بالاخره همه خلاصه می شود در دو کلمه : خدا و دانش.

بالاخره آنکه عقل و مغز دارد محیط خود را با چراغ دانش و دانستنی روشن می سازد و اگر دل و اخلاقی داشت می تواند چون حسابگران خوبی باشد که می دانند به چه نحو از آن محیط خود روشن ساخته برای خود و به نفع اجتماع بهترین بهره برداری را نمود و اگر هر دو را به تناسب و با توجه به خالق همه چیز داشت می داند چراغ دانش خود را بردارد و در کدام جهت در تاریکیهای اطراف روشنایی فرو رود تا به خانه سعادت و کمال و تکامل برسد.

امنیت

حتی انسانهای ما قبل تاریخ احساس می کردند که اگر محیط داخل بدن (انفس) یا خارج (آفاق) رو به عدم تطابق و ناهماهنگی گذارند مرحله رنج و انحطاط آغاز شده است.

درست است که هر فرد کانون فعالیتهای خاصی است که بسیاری از صفات و سجایا در آن کانون رسوب کرده آن شخصیت را تشکیل می دهد ولی مرزهای زمانی و مکانی همه افراد به یکدیگر پیوسته و پوست افراد را هم نمی توان به عنوان مرزهای مشخص کننده آنها به رسمیت شناخت بلکه دخالت محیط نزدیک بر روی شخصیت هر کس مؤثر است. هر کس برای شناخت زندگی خود و درست بهره بردن از عمر کوتاه بیش از حد تصور نیازمند آرامش وضع داخل و خارج بدن بوده و به اصطلاح محتاج سلامتی بدن و سلامتی محیط می باشد نبی گرامی فرمود : «نعمتان مجهولتان الصحه و الامان» (دو نعمت قدر ناشناخته اند تندرستی و امنیت) سلامتی محیط و سلامت بدن یا امنیت بدن و امنیت محیط و وقتی می توان به اهمیت این دو نعمت وقوف یافت و قدر آندو را دانست که برای یک روز نا امنی یا بیماری پیش آید.

امنیت در اسلام چنین معنی می شود که مردم در برابر نفوذ اربابان محلی و تعرض های غیر قانونی و از راهزنان و دزدان که قرآن آنها را محارب نامیده است (1) در امان باشند نه اینکه

1- مائده : 33 «انما جزا الذی یحاربون الله و رسوله ویسعو فی الارض فساد...»

مورد حمله یک قوم بیگانه ای قرار گیرند و آنوقت احساس نا امنی کنند.

یکی از شرایط نگهداری سلامتی خوب تغذیه شدن است و یکی از شرایط استحکام پایه و اساس امنیت عدم وجود توهین و تعرض به افراد اجتماع می باشد اما هر کس می تواند گرسنگی مزمن مدام را را تحمل کند ولی آیا می توان متحمل توهین هر روزه و پی در پی شد ؟ به همین جهت است که قران نیز هر جا امنیت را مقدم دانسته ابراهیم خلیلش وقتی برای مردم یک شهر ارزنده دعا میکند امنیت شهر را بر تغذیه اهالی مقدم می دارد «رب اجعل هذا البلد آمنا و ارزق اهله من الثمرات» (1) پروردگار برای هدایت و ارشاد مردم وجود امنیت را لازم و مقدم دانسته می فرماید در آن مراحل که ایمان اجتماع به جور و ستم آلوده و آغشته نیست ، امنیت و ارشاد و هدایت خواهد شد « والذین آمنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلم اولئک لهم الامن و هم مهتدون» (2)

حضرت یوسف با جمعیتی انبوه با جلال و جبروت مخصوص چون به استقبال پدر و همراهان می شتابد تا آنها را که از کنعان آمده بودند در نزد خود جای دهد بدین مضمون خیر مقدم می گوید : خوش آمدید امیدوارم در شهری که که در آن سکونت می کنید انشاءالله در امنیت همیشگی به سر برده خوش و خرم باشید «قال ادخلوا مصر انشاالله آمنین» (3)

1- بقره : 33.
2- انعام : 82.
3- یوسف : 99.

در چند صفحه قبل گفتیم شهر سبا به صورتی در آمد که پروردگار ازمردم خواست شکرگزاری کنند که شهری چنین آباد دارند از جمله به امنیت راههای که بین قراء و قصباتش بود اشاره فرموده آن را ستود (1)

اگر توجه فرموده باشید قرآن به زبان چند تن از پیامبران به امنیت شهر و از قول خدا به امنیت اطراف شهر اشاره می فرماید و این می رساند که رجال باید متوجه امنیت شهر باشند پشهری که مردمش خود را در امنیت ببیند در آبادی می کوشند قریه های سبز و خرم در اطراف پیدا شده و خود به خود راهها امن ومعمور خواهد بود. اینجا باز به این موضوع بر خوردیم که اعمال غریزی که مستقیما توسط خدا اداره می شود با امنیت اطراف شهر و بیابانها بستگی داشته و امنیت اختیاری که وابسته به فعالیتهای مجدانه سران قوم و رجالست و غیر مستقیم بوسیله پیامبران در تحت اراده ذات مقدس خداست هماهنگ و همیشگی بوده در شهر باید اجرا شود.

مکه ام القری است نه تنها بدین جهت که شهرهای دیگر خلف صدق او می باشند بلکه همانگوه که شیر پاک مادران رشد فرزندان را ضامن است در این مادر نیز سرچشمه شیر پاک - قرآن مجید - قانون الهی جوشیدن گرفته به سوی جهانیان برای رساندن به رشد اجتماعی و تعالی روانی روان گردید (در اینجا شاید بتوان شیر مادر را که برای کودک بهترین شیرهاست در مقام مقایسه با شیرهای خشک حاصل از گاوان و خران همچون قرآن مجید در برابر سایر قوانین دانست) هر جا قرآن به موضوع

1- سبا : 14.

بسیار مهمی مربوط به مکه رسید بدان اشاره نمود چانچه آنرا ام القری نامید و گاه برای عظمت موضوع سوگند هم یاد نمود کما آنکه به مکه قسم یاد نمود برای آنکه نبی گرامی شخص اول آن است (وانت حل بهذا البلد) و اینک نیز به مکه مادر شهرها شهری که محمد شخص اول آن است سوگند م یخورد برای آنکه شهر امنی است و امیت در آنجا حکفرما (و هذا البلد الامین) آری دراین شهر آنچنان امنیتی بر قرار است که حتی به بت پرست دشنام داده نمی شود (1) و با سر کشانیکه ادعای خدایی دارند به نرمی سخن گفته و دلیل آورده میشود (2) و تا زمانیکه ضد اسلامی نیستند همه در پناه اسلامند.

تمدن

درک احتیاج ، اقدام برای رفع احتیاج ، رفع احتیاج دیگران را محتاج خود ساختن چهار پله ای است که از آنها بالاتر تمدن است. کشورهایی هنوز قصد نکرده اند که حتی به پله اول قدمی بگذارند یعنی احتیاج خود را درک نکرده درویشند و هر چه پیش آمد خوش آمد ، برخی کشورها هر چهار مرحله را گذرانده و اینک به عنوان غرب متمدن شناخته می شوند. اما تمدن اسلامی چیست ؟ مسلمانها در برابر غرب چه عقیده ای دارند ؟ و چه مرحله ای را می گذارنند.

تمدن اسلامی : تمدن اسلامی نماینده رسالت حوائج مادی

1- و لا تسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا الله عدوا بغیر علم ... انعام : 108.
2- فقولا قولا لینا... طه : 46.

تنها نیست بلکه رسالت اجتماعی معنوی و روحانی نیز می باشد یعنی از اینکه تمدن اسلامی تنها اثرش پیش افتادن در صنعت و بافتن پارچه های خوب و سرعت حرکت باشد نبوده بلکه هنگامی که در صنعت جلو است اگر تولید زیاد بر مصرف داشت کشتار اقتصادی براه نمی اندازد و تصرف دالان دانزیک را آرزو نمی نماید و دست یافتن به دریای آزاد را تمنا نمیکند همه جا تولید و مصرف را با مهربانی و انصاف عرضه می دارد و به دنبال تصرف بازار پدر روحانی و... را گسیل نمیدارد.

متدینین شهر اسلامی به هر کاری که دست بزنند نیکو انجام می دهند و هر صنعتگر و کارگر و بلکه هر فرد متدین هم است اینکه در قرآن هر جا کلمه ایمان است عمل صالح را نیز به دنبال دارد همین است ، کسیکه ایمان داشت عملش به طریق اولی صالح است و لازم نیست به عمل صالحش اشاره شود بلکه مقصود این است که مسلمانها ایمان دارند و کارشان را نیکو انجام می دهند یعنی با خدایند و دانشمند و قرآن جنین زمانی را که هنگام ظهور قائم آل محمد خواهد بود وعده داده و به دنیای متمدن اسلام پسند آن روز که همه با خدا و دانشمندند اشاره می فرماید (1)

عقیده مسلمین در باره تمدن غرب : مسلمانها یقین دارند تمدن غرب در یکی از این شکافها دفن خواهد شد شکاف بین کمونیسم و سرمایه داری شکاف بین نشاط مادی و فقر معنوی و عقیده دارند کارهایی از غرب سر می زند که باعث نزدیک شدنش به این پرتگاه مخوف است مثلاً نازیسم را هگامی که بر ملل ضعیف می تازد تأیید می کند در برابر ادعای

1- سوره نور : 54.

برتری نژادیش ساکت می نشیند سپس در حالیکه به پرتگاه نزدیک شده است اشک می ریزد و سر انجام به اجبار دم از صلح می زند درحالیکه تهیه وسائل آدم کشی در مسابقه و تلاشند.

به نظر مسلمانها تمدن غرب مسافت های جغرافیایی را کوتاه کرده اما جلوگیری از آدم کشی را طولانی ساخته است تعداد بی سوادان کم شده است اما نفراتیکه در شعله های اضطراب می سوزند بیشتر گردیده ملیونرها متناسب با مصرف داروهای آرام بخش اعصاب رو به افزایش بوده و شمارش اعداد و مقدار پولها و بانکها با ساکنین تیمارستانها و افراد کانگستر رقم بزرگتری را نشان می دهند.

هر چند عظمت کشورهای غیر غربی برای متمدنین در این است که فراورده های آنها را بیشتر مصرف کرده باشند و اگر حرارت روحی از آنها ببیند آنها را نیمه وحشی به حساب بیاورند ولی جوانهای مسلمان امروز حقایق اسلامی و جهانی را بهتر از دیروز می فهمند و گر چه منکر اثرات تحریکی تمدن غرب بر بیشتر موارد اجتماعی و اقتصادی خود نیستند درک کرده اند که ظاهر سازیهای غرب که کم نیست خریداری ندارد و به همین جهت مسافرت به غرب صرفنظر از چند نفری که برای عیش و نوش میروند بقیه برای این است که کار آموزی کنند ، نمایندگی به دست آورند ، مدرکی برای زندگی و تحصیل نان تهیه نمایند و برای سر سپردن مسافرتی انجام نمی گیرد.

مسلمانها می دانند تمدن فعلی می کوشد که قدرت موتورها را زیاد کند نه اینکه قدرت عقلانی تقویت گردد. اگر روزگاری مسافرت غربیها به داشگاههای اسلامی به خصوص دانشگاههای

اسلامی ایرانی مانند نظامیه و گندی شاهپور و... برای خاطر علم و اخلاق هر دو بوده مسافرت مسلمین به غرب برای تماشای بتی است که غربیها تراشیده اند و اینک برای سجده کردنش در مانده اند. تمدن امروزی وسائل زندگی را وسعت داده ولی دنیا را تنگ کرده انسان نمی داند در کدام گوشه می تواند به استراحت بپردازد که از شر تمدن در امان باشد در تمدن فعلی روح انسانها فعال و پیش افتاده است ولی روح انسانیت در مستی و عقب افتادگی است و سر اجام به قول قرآن پس از اینکه جهان از هر لحاظ آراسته شد معادن و ذخائر خود را بیرون ریخت و آسمانها به پروازها و زمین با مرکب ها و در دیوار با برق و رادیو و تلویزیون زیور یافت و مردمان گمان می کنند بر هر کاری قادرند ناگهان همه در آن شکاف عمیق بین معنویت و مادیت واریز خواهد نمود (1)

مسلمانها چه مرحله ای از تمدن را می گذارنند : هر چند لازم بود درباره «تمدن» کتابی نوشت و لازم تر تهیه کتابی است که مراخل مدنیت ممالک اسلامی را توجیه کند ولی نویسنده در چند سطر از وطن عزیز خودش می گوید و به اختصار می گذراند جوانهای مسلمان ایران کاملاً بیدار شده و اگر پیکاری دارند بر علیه بیکاری است ، ندای : طلب العلم فریضه به عنوان آموزش اجباری آویزه گوشها شده متکمنین در این راه کوشایند و در نتیجه حتی فقرای ایرانی فرزندان خود را به مدرسه می فرستند ثروتمندان در ایجاد کارگاههای تولیدی در مسابقه اند. مزدوران

1- کلمات فوق مضمون آیه 15 سوره یونس است.

استعمار خریداری ندارند به دلالان بین المللی با بی اعتنایی نظر می شود ، مسلمان ایرانی احتیاج خود را درک کرده و در صدد رفع احتیاج خود بر آمده و در بسیاری از موارد توفیق یافته است حرارت مادی جای درویشی را گرفته و نشاط معنوی موجودیت خود را بیشتر آشکار می سازد موفقیت در زندگی اصلی ترین شغلها منظور و همه جا با عواطف مذهبی آمیخته است. دین آغوش خود را برای پذیرفتن دانش و تمدن باز می کند و تمدن و دانش برای دین بساط نشاط می گستراند بچه مسلمان ایرانی با ابزار و اسبابی که از راه توارث و تربیت اسلامی به او رسیده است در صدد است بر تمام مشکلات فائق آید و امروز این مسئله را بهتر درک می کند. امروز آنچه را چنگیز و تیمور کرده و بر وسعت دامنه متصرفات افزوده اند با آنچه استعمارگران انتظار دارند سنجیده و مقایسه می شود و به ویژه مسلمین ایران د رتلاشند که سرنوشت زیستن را خود به دست گیرند و کامیاب شوند اما متأسفانه د ربرابر این همه بدیهیات هنوز شعله های از گوشه و کنار در جستن است که خرمن تعالی ایرانی را به آتش بکشد.

خانه

واحد ساختمانی شهر را گوییم که زن و شوهری آن را برای سکونت خود انتخاب می نمایند ، خانه در اسلام قلعه و حصن افراد محصوب شده کسی بدون اجازه صاحب خانه حق ورود

بدان را ندارد (1) در اسلام خانه مؤمن صومعه اوست (2) خانه محلی است که از چادر نشینی و بیابان گردی مردم را برای تشکیل اجتماع دعوت نمود و بدینجهت پروردگار وجود اولی خانه را نه تنها برای مسلمین بلکه به همه مردم تبریک گفت (3) بدینمعنی که کعبه را که نجات دهنده مردم از پراکندگی است متعلق به همه مردم معرفی فرمود همانگونه که نجات دهنده بشریت را متعلق به همه مردم محسوب فرموده است (4) شروع ساختمان خانه را پروردگار مبدء تاریخی قرار داد (5) اگر صاحب خانه ای ورشکست شد اسلام خانه را از مستثنیات دیون دانسته و به طلب کار اجازه مطالبه آنرا نمی دهد (6) از روزیکه مسلمان در پی تهیه وجهی جهت ساختن خانه است دوست خدا شمرده می شود و برای چنین وجهی خمسی و حجی نیست. مسافر وارد شهر می شود از خانه ای سراغ می گیرد این روش نه تنها مردم است پیامبران نیز چنین بودند حضرت موسی هنوز به شهر نرسیده از خدا مسئلت می نماید در خانه ئی که برکت

1- نور : 28 یا ایها الذین آمنوا لاتدخلوا بیوتا غیر بیوتکم حتی تستانسوا و ...
2- نعم صومعه المسلم بیته ، غررالحکم.
3- آل عمران : 95 ان اول بیت وضع للناس للذی ببکه مبارکا.
4- یونس : 2 - نساء : 80 اکان بیت للناس عجبا - وارسلناک للناس رسولا.
5- آل عمران : 95
6- منتهی الامال جلد 2 صفحه 241.

خواهد داشت نزول نماید (1) خانه ای به مسافر نشان می دهند قبل از هر چیز از همسایگانش می پرسد.

همسایه : کسانیکه همسابه بدی دارند یا محلی که همه با هم خوبند برای درک موضوع آماده ترند. لازم نیست چیزی نوشته شود بچند جمله ای که پیشوایان دین در این باره فرموده اند اشاره شود : نبی گرامی به حضرت علی فرمود یا علی چهار چیز پشت آدمی را می شکند یکی از آنهاست همسایه بد (2) و باز فرمود : چهار چیز از سعادت و چهار چیز از ضقاوت است یکی از شقاوتها را همسایه بد نشان داده است ، و از ایشان است که هر چیزی یک شومی دارد و شومی خانه از داشتن همسایه بد است و فرمود من آذی جاره حرم اللّه علیه الجنه و مأواه جهنم وبئس المصیر (کسیکه اذیت کند همسایه خود را بهشت بر او حرام و جایگاهش که بدترین جایگاه است جهنم می باشد) و فرمود من ضیع جاره فلیس منا (ضایع کننده همسایه از ما نیست) و فرمود لا یؤمن عبد حتی یأمن جاره بوائقه (ایمان ندارد کسی تا همسایه اش از شرش ایمن نباشد) و باز : مازال جبرائیل یوصینی بالجار حتی ظننت انه سیورثه (جبرائیل همواره مرا درباره همسایه سفارش می نمود که گمان بردم برای همسایه ارثی خواهد بود) و برا یاینکه همسایه بد از صفحه روزگار برافتد قرآن احسان به همسایه دور و نزدیک را سفارش می نماید (والجار

1- مؤمنون : 30 - وقل رب انزلنی منزلا مبارکا و انت خیر المنزلین.
2- نهج الفصاحه

ذی القربی و الجار الجنب) (1) و از همه جالبتر اینکه پیامبر می فرماید همسایه سه گونه است که باید بعنوان همسایه درباره اش دستورات اسلامی را رعایت کرد : یا همسایه ایست که خویشی دارد و مسلمان است یا همسایه ای است مسلمان یا همسایه ای است غیر مسلمان که اولی و دومی علاوه بر رعایت همسایه بودن حقوق خویشاوندی یا مسلمان بودن نیز دارند (الجیران ثلالثه : جارله ثلاثه حقوق حق الجوار و حق القرابه و حق الاسلام و جارله حقان حق الجوار و حق الاسلام ، و جار له حق الجوار المشرک من اهل الکتاب) و اگر هیچ دستوری در اسلام برای رعایت حال همسایه جز همین یک جمله که مشرک و اهل کتاب را نیز باید مانند همسایگان دگر مراعات کرد نبود در اهمیت این فرمایش حضرت که : الجار ثن الدار (اول همسایکان را بررسی کن سپس خانه را منظور بدار) کافی به نظر می رسد (2) اینک مسافر وارد خانه شده به بررسی قسمت های مختلف خانه می پردازد. مستراح : متوضاء ، خلا ، آبریز ، مبال ، مبرز ، توالت ، دبل یوسی و ... در خانه مسلمان محل مخصوصی دارد و به توصیه حضرت باقر : «من فقه الرجل یختار موضعا لبوله» (3) جای دگری از خانه آلوده دیده نمی شود. غائط را مکانی پست گویند و محل ادارا و مدفوع باید از انظار مخفی باشد. حضرت سجاد ادرار در کنار خانه و سایر باراندازها را ممنوع ساخته

1- سوره نساء : 41.
2- نهج الفصاحه.
3- رساله السنن 16 بحار.

است. ادرار در راهها و شوارع مکروه می باشد. مستراح اسلامی هرگز طوری ساخته نمی شود که هنگام اجابت آدمی رو بقبله یا پشت به آن باشد و هیچ بنا و معمار مسلمانی نیز حاضر بساختن چنین مستراحی نیست زیرا عمل حرامی است اسلام با ساختن مستراحی که انسان را در وضع ایستاده نگه می دارد موافق نیست. ساختن مستراح در جائیکه سبب اذیت دیگران است اجازه داده نشده (1) هماانطور که قبلاً نیز اشاره شد ، هر فرد مسلمان اوامر بهداشتی متخصصین بهداشت را که مورد اعتماد باشد مطاع می داند.

سیفن اسلامی : سالهای چندی است مشرف بر مستراح ظرفی می آویزند که دسته ای دارد پس از اجابتمزاج آن دسته یا زنجیر را می کشند یا دکمه ای را فشا رمی دهند مقداری آب به مستراح می ریزد و فضولات را پائین می برد بعد نفر با کاغذ یا شی ء دگر خود را شاک می کند ضمنا آب لووله کشی از بالا به سیفن وارد می شود. سالهای بسیاری است که به مستراح شرفی می آورند که دسته ای دارد پس از اجابت مزاج مقداری آب به مستراح می ریزند فضولات پائین می رود بدینوسیله نفر با آب خود را پاک کرده ضمنا آب لوله کشی از بالا وارد ظرف شده است. بین ایندو سیفن منقول و غیر منقول تفاوتهائی وجود دارد سیفن منقول که ممکن است آفتابه باشد لولهنگ یا لوله پلاستیکی که به شیر آبی وصل است و سرلوله را می توان به اختیار بهر جا برد یا ظرفی دگر که بهیچوجه دست بآب محتوی آن زده نمی شود. سادگی این سیفن از یکطرف و موازنه بین ریختن آب و وضع آلودگی

1- احکام تخلی آئین جاویدان.

زیرا کسیکه مزاجش خراب است دستور می باشد آب بیشتری بریزد و مهمتر از همه تقلید اجباری از این سیفن و قدمت آن می باشد که جالب است. سالیان درازی مسلمین از آب برای تطهیر استفاده می نمودند تا اینکه تمدن جدید اگو سازی را طرح و عرضه داشت و در نتیجه متمدنین مجبور شدند اگر با کاغذ هم خود را پاک می کنند چاره ای جز این نباشد که آبی ولو بدر و دیوار مستراح هم هست باید ریخت تا جریان فضولات در مجاری تشکیلات اگوسازی آسان گردد. جالب اینجاست که عرض نمایم اگو سازی نیز از تعلیمات پیامبران الهی است قدیمی ترین فاضل آبی که ساخته و شناخته شده فاضل آب و تشکیلات اگو سازی کاخ معروف سلیمان است که جرائد همین اواخر کشف آنرا اعلام داشتند.

با کمال تأسف باید بعرض برسانم تقلید ما مسلمین از غربیها در پذیرش آثار عصیان و مادیگری و تعرض از علوم و تمدن آنها درست مانند این می باشد که نظافت و پاکیزگی مستراح را از غربیها هنوز یاد نگرفته از لحاظ آلودگی شلوار غرب زده شده ایم.

آنروز که استاد جراح طریق دست شستن را بشاگردان یاد می دهد دقت در شستن لابلای انگشتان را مخصوصا سفارش و تأکید می نماید لای انگشتان مرطوب است و گرم و تاریک و همانگونه که حضرت علی فرمود (1) میکربها آنجا را بهتر انتخاب می کنند. اینک که مسلمین برای تمیز کردن محلی گرمتر مرطوبتر تاریک تر و حتی آلوده (ناحیه نشیمن) سعی بیشتری داشته آب را

1- میکرب شناسی جلد اول.

انتخاب می نمایند غرب زدگان برای بهتر جلوه دادن عمل غربیها آمدند که با آب شستن یک خود آلودگی (Autoinfestatione) بوجود می آید و حال آنکه اگر طریق شستن را می دانستند که ابتدا باید آب ریخت تا فضولات جدا شده و بعد آنار پاک کرد این سخن آورده نمی شد بعلاوه اینکه مسلمانها نیز اجازه دارند چنانچه آلودگی سرایتی نداشت و طرز مخصوصی نبود خود را با چیزهائی غیر از آب پاک نمایند. (هر چند رسم خود را رعایت کرده سعی می کینم هر مطلبی را در جلد مربوطه اش بیاوریم ولی اینک باجبار بمطلبی مربوط بقسمت طب داخلی در اینجا اشاره می کینم که مبتلایان به نواسیر Fistule - Anale در بین متمدنین بعلت تحریکات موضعی با سلولز و کاغذ فوق العاده بیشتر بوده و اگر دستورات بهداشتی اسلامی رعایت شود ناخن ها همیشه کوتاه و دست ها قبل از غذا شسته شود ناخن ها همیشه کوتاه و دست ها قبل از غذا شسته گردد موضوع خود آلودگی نیز مرتفع است)

مستراح پست ترین محل بشمار است و اخبار و احادیث مربوط به تخلی و بول و غایط نیز کمتر جالب می باشد لذا مسئله ای را مربوط به بول و مسئله دیگری را مربوط به غائط آن هم چگونه مسئله ای - مسئله ای که بنظر بعضی کوچک آمده و دستاویز بعضی از غیر مسلمین شده است بعنوان بیان دو اعجاز اسلامی ذکر می کنیم باشد کسی به کوچکترین مطالب اسلامی اگر چه مربوط به تخلی می باشد بدیده حقارت ننگرد.

مسئله : در کتابهای بسیاری از جمله مفاتیح الجنان است که مردی در خدمت امام علیه السلام رسید نفس تنگی داشت حضرت باو فرمود : بول الابل خیر من لبنها (شاش شتر بهتر از شیر

اوست) از این ملاقات و مطالب چند چیز که در زیر نوشته می شود یقین است. 1

- شتر شیرده بوده و لذا هرمن های بیشتر در ادرارش وجود داشته است.

2 - شخص بیکی از امراض میومن ریوی مبتلا بوده است زیرا اگر مرض حاد و غیر ریوی بود از جای خود حرکت نمی کرده مشرف نمی گشت.

3 - بقرینه معلوم می شود که بحضرت عرض نموده که شیر شتر برایم تجویز کرده اند. مدتی خورده ام مؤثر نبوده و لذا حضرت فرمود بولش بهتر است.

4 - در آن زمان هرمن هائی که امروز بصورت قرص و آمپول وجود دارد و برای امراض ریوی مزمن مؤثر است وجود نداشته و تنها منبع وجودی آنها در ادرار حیوان پستاندار بوده که شتر انتخاب شده است زیرا بیشتر در دسترس اعراب بوده و ادرارش از لحاظ شرع نیز پاک است و اگر در خارج نیز به میکرب آلوده نشود ادراری است عاری از میکرب.

5 - عجیب اینست که حضرت با مقایسه ای که بین شیر و شاش شتر نمود و یکی را بهتر از دگری به مرد مبتلا به نفس تنگی معوفی فرمود نشان می دهد که هرمن مربوط در شیر هم وجود دارد.

مسئله دیگر: یک دستور ساده و به نظر کوچک اسلامی ممانعت از ریختن مواد غذائی و نمک و قند و غیره در مستراحهاست.

خوب در این مطلب علمی کلاسیک دقت فرمائید: فضولات حیوانی و فضولات حاصله از مواد نباتی در زمان کوتاهی تجزیه بزمین

شده بیشترش به مایع تبدیل می شود و در فاضل آبها کود و لجن و ماسه و مقداری نیز مواد غیر محلول مانند کاه و چوب پنبه وجود دارد. در فاضل آبها همیشه مقادیر زیادی باکتریها وجود دارند که اگر ثقل ماده محیط اطراف باکتری کمتر از ثقل ماده پرتوپلاسم باشد داخل سلول از آن پر می شود و بر عکس اگر ثقل ماده محیط بیشتر باشد آب سلول کشیده شده خشک می گردد مانند اینکه امروز برای حفظ بعضی مواد نمک یا قند بکار می برند که پرتوپلاسم باکتریها را خشک کرده از فعالیت آنها می کاهد حال اگر این عمل جذب سطحی سبب شد پرتوپلاسم باکتریها پرش شود و بعلت بودن اکسیژن کافی در مجاور باکتری توانست با اکسیداسیون مواد بار خود را برای تصفیه مجدد حاضر کند گازهای 2CO و 5O2N و انیدرید سولفوریک 3 SOبوجود می آید گازها مواد قلیائی موجود در فاضلاب ها کربناتها و نیتراتها و سولفاتهای محلول درست کرده و 2CO باقی می ماند که یا در مایع موجود حل می شود یا متصاعد می گردد و بطور خلاصه مواد برای عبور و رانده شدن بسهولت آماده و حاضر می شوند اما اگر نمک یا چربی یا نان و برنج و یا قند یا غذای دگری وارد مستراح شود بر سطح فضولات پرده ای عایق کشیده شده مانع از رسیدن اکسیژن هوا به باکتریها شده و در نتیجه اکسیداسیون باکتریهای هوازی رو بکاهش و اعمال باکتریهای غیر هوازی رو بشدت نهاده گازهای خطرناک ایجاد و مواد بخوبی تصفیه نشده هزینه های بیشتر و چه بسا موجب خطراتی می گردد ، مسلمانهها از یکطرف آب را برای طهارت خود انتخاب کرده حداقل دو لیتر آب مصرف می نمایند و باعث سهولت عمل جذب سطحی باکتریها و سبب

آسانی رانده شدن مواد بجلو می گردند بعلاوه که برای مسلمانها ریختن نمک و قند و نان و غذا در فاضل آبها قدغن بوده و یک کنترل همه جانبه ای برای خوب تصفیه شدن فاضل آبهاست در مدت چهارده قرن اسلام چه بسیار بودند کسانیکه ناگهان با فاضل آبها روبرو شده و گرفتار گازهای سمی و خطرناک شده تلف شدند درصورتیکه با رعایت یک دستور ساده اسلامی دائر بر نریختن مواد غذائی در مستراحها ، این قبیل پیش آمدها که موجب از هم پاشیدن خانواده هاست وجود نداشت.

تخلی و اجابت مزاج در آنجا که مردم رفت و آمد دارند ممنوعست همچنین در مکانهائی که مردم آب بر می دارند در جاهائی که مردم بدان احتیاج دارند و در مواضعی که موجب اذیت مردم می شود بر قبرستان ، زیر درخت میوه دار ، در سوراخ خانه حیوانات ، بر زمین سخت ، در آبها چه ایستاده چه جاری ، مجاز نیست عجب اینجاست کسیکه مرتکب یکی از موارد ممنوعه فوق الذکر شد واز طرف شیطان باو صدمه ای رسید خود کرده است زیرا تنها وسیله ای که می تواندعامل صدمه باشد مگسها یا پشه هایند که با نشستن روی فضولات دست و پای خود را آلوده ساخته سپس بر غذا یا سر و صورت طرف بنشیند.

بعلت سنگین بودن کبد که در طرف راست بدن قرار دارد نیمه راست بدن از نیمه چپ وزنش بیشتر بوده و لذا آسانتر است از طرف چپ چرخید و از جانب چپ دوچرخه سوار شد و ... و هرگاه سکته نمود یا هدف قرار گرفت چنانچه پای راستش جلو باشد به رو می افتد و اگر پای راستش عقب باشد به پشت به زمین

می خورد به هر صورت مسلمان دستور دارد هنگام ورود به مسجد پای راست را بگذارد و وقت دخول به مستراح پای چپ را و لذا اگر ناگهان فوت کرد دز مسجد می افتد و خارج از مستراح و چون نشست باید بر پای چپ تکیه کند و می دانیم چون راست روده از پهلوی چپ به مقعد ختم می شود اینگونه نشستن اجابت آسان تر و بسهولت انجام می گیرد. مستحب است برای ورود به مستراح سر را پوشاند و اجازه نیست بکلی خود را یا پاهای خود را لخت کرد و وارد شد (اسلام می خواهد در مکانهای آلوده تماس بدن بحداقل برسد) عجله در تخلی و همچنین زیاد ماندن در مستراح قدغن است اگر عجله کند و فضولات بماند ماده ای بنام تریپتوفان (Triptophane) که سمس است و استعددا جذب مجدد ببدن را دارد و در مدفوع می باشد ضرر می رساندو اگر زیاد بنشیند موجب فشار بدن بر وریدهای اطراف مخرج و در نتیجه بیرون زدن آنها و ایجاد بواسیر می گردد و از طرفی زمان تماس با مکان آلوده نیز بیشتر خواهد ب.د. خوردن و آشامیدن و صحبت کردن موقع تخلی مکروه است خود را نگهداشتن از ادرار و اجابت مزاج ممنوع و با اینحال خوابیدن قدغن است و از حضرت علی است که به فرزندش حضرت حسن می فرماید آیا به تو چهار چیز نیاموزم که از طبیب مستغنی باشی : مخور مگر گرسنه باشی دست از طعام بردار مگر که اندک اشتهائی بجای باشد در جویدن غذا بکوش و چون خواستی بخوابی خود را بر خلاء عرضه بدار.

بهتر است هنگام اجابت مزاج به آنچه خارج می شود

نگاه کرد (اطلاع بر وضع مزاجی و وجود موادی در آن از قبیل چرک و خون و حیوانات طفیلی و غیره) و لذا باید مستراح روشن باشد (خطر افتادن نباشد) باید مخرج را قبل از آلت شست برای ایجاد تحریک راکسیون و عکس العمل و برای اطلاع بیشتر در این قسمت می توان به آداب تخلی کتب مربوطه مراجعه نمود.

چاه

در قرآن به چاهی با مشخصات زیر اشاره شده است :

چاه خارج از شهر قرار دارد ، آبش فقط برای سیراب کردن حیوانات بمصرف می رسد ، کسیکه از چاه آب کشید (1) و نامش در قرآن آورده شد کلیم خدا حضرت موسی است می نویسند سنگی بر روی چاه بود که حضرت آنرا برداشت و پس از سیراب کردن گوسفندان آنرا گذاشت قرآن با ذکر این داستان از یک طرف عمل پیامبرش که دستگیری ضعیفان بود تأیید و از طرف دیگر سرپوشیدن چاه را صحه گذاشته و بالاخره در مقام مقایسه برآمده بزبانحال می فرماید وقتی چاه خارج از شهر که آبش فقط برای سیراب کردن حیوانات است باید سرپوش داشته باشد آیا چاه داخل شهر برای انسانها چسان باید بود البته چاهی خواهد بود که مقداری از قسمت فوقانی آن و اطراف چاه با سیمان محکم شده تا آبهای آلوده سطحی در چاه نفوذ نکند چاه از سطح زمین اندکی بالاتر است تا بعلت هم سطحی با زمین کثافات در آن ریخته نگردد سر چاه همیشه پوشیده است تا چیزی در آن نیفتد ما وقتی

1- قصص : 23

کتاب بهداشت سالهای اول تحصیل را می خواندیم که چاه باید سرپوش داشته باشد چه بسا تصور می شد این هم نعمتی است که غرب بما یاد داده و حال آنکه دیدید در مکتب توحید سرپوش داشتن چاه سابقه چند هزار ساله دارد. (راجع به چاه سخنان بسیاری در آثار اسلامی است که می گذریم فقطیک محاسبه مربوط به چاه را بیاوریم).

کسانیکه چاههای قدیمی حجاز را دیده اند بیاد دارند بعضی از آنها دهانه وسیعی داشته و اگر ناظری حتی در فاصله ای از چاه بایستد ممکن است آن چاه را ببیند شخصی بر سر چنین چاهی از حضرت علی عمقش را پرسید حضت آنچنان پاسخ داد که تنها با مراجعه به مثلثات می توان بزرگی سخنی مربوط به 14 قرن قبل را دانست حضرت فرمود : قف امام البئر حتی تری الماء حیث یتصل بالجدار ثم اضرب قامتک فی عرض البئر واقسم علی مسافه موقفک منها) چنان جلو چاه بایست که آب از کنار دیوار چاه اتصالش به دیوار دیده شود سپس عمق چاه مساوی است با ضرب کردن طول قامتت در عرض چاه و حاصل ضرب را تقسیم بر فاصله است از چاه) (1)

حمام

سالیان درازی اسن فقر مادی به مسلمین اجازه نداد خانه هائی اسلام پسند بسازند و اینک که بتدریج در خانه بعضی از متمکنین حمام یا اطاقهای مخصوص ساخته می شود به تصور اینکه این ارمغان نیز از غرب است اسلام عزیز را اگر فراموش نکرده باشیم بهتر است اشتباه خود را با این دستور حضرت

1- آثار شهید رابع.

باقر که فرمود : حمام را در گوشه خانه قرار دهید (واجعلوا الحمام فی اکناف الدار) (1) رفع نمائیم.

وان : ظرفیست به اندازه های مختلف اکثر بطول یک قد متوسط انسانی اندکی بیشتر و پهنا و عمق به عرض یک نفر مقداری زیادتر. در آن آب می ریزند خود را می شویند. سوراخی در زیرش تعبیه شده پس از شستشو برای تعویض آب دریچه اش را برداشته آبش به فاضل آبی وارد می شود هرگز دو نفر خود را در یک آب شستشو نمی کنند.

خزینه ای به اندازه های مختلف اکثر طول و عرض و عمق آنرا اندازه ای انتخاب می نمایند که چون درهم ضرب شود یک کر اسلامی (مقدارش را گفتیم) یعنی به ظرفیت یک وان حسابی آب دارد ، در آن آب می ریزند خود را می شویند. دستور اسلام است که هرگز دو نفر در یک آب شستشو نکنند (2) خوب توجه فرمائید سیفن اسلامی (آفتابه یا لوله یا...) متحرک بود غربیها آمدند غیر متحرکش کردند ، خزینه اسلامی غیر متحرک بود آمدند متحرکش کردند مسلمین هم به تصور آنکه غرب زده شده اند دست و پا گم کرده نگران خوان کرم غربیها شده اند. غربیها شاید برای محتوی ظرف دستورات چنین مخصوص اسلامی را نداشته باشند که می فرماید : آنقدر باید آب داخل خزینه تمیز باشد که انسان رغبت کند آنرا بچشم بکشد و میل بخوردن آن

1- آداب و سنن بحار.
2- من اغتسل من الماء الذی اغتسل فیه فاصابه الجذام فلایلو من الانفسه

کرده قدری از آن را بنوشد (1) اصولاً در اسلام خزینه کوچکی (وان) بود که شیر آبی بالای آن تعبیه کرده بودند و هر یکنفر برای شستشو یکی از آنها را نتخاب می کرد و به همین جهت فرمودند ماء الحمام کالجاری یطهر بعضه بعضا زیرا وقتی شیر را که وصل به کر بود باز می کردند در حکم آب جاری بود و برای اطلاع بیشتر می توان به شرح مزمله که مقصود همین قسمت حمام است مراجعه نمود. خارج از برنامه گفته شود که حمامهای عمومی قدیمی گویا حمام مریم (بن ماری) فعلیست. بدین معنی که برای استریل کردن بعضی از مواد مانند شیر چنانچه آنرا در حرارتهای بالا بگذارند مواد نافع آن از بین می رود لاجرم امروز حرارت را کم و مدت را زیاد می کنند تا باکتری موجود از بین برود حمامهای قدیم را هم از اول شب آب می انداختند گرمی آبش کمتر از بن ماری نبود تا صبح هیچگونه باکتری در آن زنده نمی ماند ولی صبح پس از شستشوی حتی یکنفر چربی و آلودگی بر سطح آب ایستاده بود لذا ساختمان دوش یا وان یا کر از هر لحاظ بر خزینه های عمومی ترجیح دارد. چه اندازه وچگونه باید استحمام کرد ؟ آداب استحمام و لباس پوشیدن و طریق شستشو چیست ؟ همه را در بهداشت بدن و لباس می گوئیم.

چگونگی خانه

کسیکه چند ساعت در اطاق کوچک اداره بسر برده ، آنکه در درمانگاه چهار ساعت متوالی اطفال

1- بحار.

آلوده را جلوش باز کرده اند ، ارباب رجوعی که ساعتها در کریدور اداره به امید اجازه ورود قدم آهسته رفته و بالاخره هر کس پس از چند ساعت کار حتی اگر ساده و بدون رنجانجام گرفته وقتی بیاد خانه اش می افتد دو حالت برایش پیدا می شود یا خانه اش وسیع است روحش بطرف آن در پرواز است یا خانه محقری است که جز برای چند ساعت خوابیدن در آن رغبت بیشتری برایش نیست. شاید خانه وسیعی که سبز و خرم نیست از خانه محقری که صدها گلدان در آن چیده شدهه و دکوراسیون خوبی دارد انبساط خاطر بیشتری بیاورد نبی گرامی به علی علیه السلام فرمودند : یا علی العیش فی ثلاثه : دار نوراء و جاریه حسناء و فرس قباء (زندگی خوب در سه چیز است خانه ای انبساز آور و روشن زنی خوشرو و خوشخو مرکبی رهوار و خرج درست نکن) (1) و باز فرماید : از سعادت مرد داشتن زنی نیکو ، مسکنی وسیع ، مرکبی رهوار ، و فرزندی صالح است حضرت کاظم علیه السلام فرمود : زندگی در داشتن خانه وسیع و خدمتگزار خوب است حضرت برای مر دی از دوستان خود که در خانه تنگی سکنی داشت خانه ای خرید و فرمود از آن کوچ کند عرض کرد خانه ام اگر چه تنگ است ولی پدرم درست کرده فرمود : ان کان ابوک احمق ینبغی ان تکون مثله (اگر پدرت احمق باشد باید تو هم باشی ؟) حضرت باقر فرمود : بدبختی از زندگی داشتن در خانه تنگ است (ممکن است خواننده بگوید مردم فقیرند نمی توانند خانه بزرگ داشته باشند می گوئیم از دستورات اسلامی سخن می گوییم

1- نهج الفصاحه.

که در صورت رعایت فقر هم ریشه کن می شود)

امروز برای اثبات این مسئله که فضای حیاط جنبه حیاتی دارد و کوچکترین آنها به وجود آورنده مهلکترین بیماریها است حقایقی نوشته می شود که یکی از آنها مطالب مجله علمی سلکسیون تحت عنوان فضای حیاط فضای حیاتی شماست که در این اواخر (آذر ماه 46) منتشر شده است در این مجله مطالبی را از آن جمله از دکتر هال نقل می نماید که : سکونت در طبقات بالای عمارات به نظر می رسد در ایجاد یأس و غم دخالت داشته و مردمی که در اطاقهای بدون پنجره به سر می برند و کمتر با فضای خارج ارتباط دارند مرتکب خطاهای بیشتری می شوند و...

مستحب است خانه نقش و نگار و تکلف نداشته باشد مکروه است عکس بر در و دیوار و مجسمه ای در گوشه و کنار دیده شود حرام است عکسهایی که ملائکه را به صورت دخترها در آورده اند و نباید عکس انبیاء و امامان را نیز نگه داشت.

اینجا روی سخن به کسانی داریم که برای تحریک اشتها در اطاق خود تصاویر عریان نصب می کنند !.

آدمی نه تنها چشم زاغ یا بینی دراز را از پدر و مادر و گذشتگانش ارث می برد بلکه گذشت زمان نیز روی نوار تکامل بشریت خصائصی را پیدا کرده متناسب با زمان از پدران آنها را به فرزندان به ارث بلکه به اجبار می رساند مثلاً هم اکنون آدمی اگر چاقوی برهنه ای ببیند بیشتر از مسلسل از آن می ترسد زیرا سالیان درازی است انسانها با سنگهای تیز یا کاردهای برهنه به یکدیگر آزار رسانده اند و اضطراب از این وسیله به ارث به آیندگان رسیده است همینطور آدمی از مار که تقریبا حیوان بی آزاری

است بیشتر از بیشتر حیوانات آزار دهنده می ترسد و... همینطور در قدیم اجداد ما عقیده داشتند اگر تصویر گاوی را در حالیکه خدنگی به پهلویش نشسته به دیوار غار (خانه شان) بکشند به طور قطع فردایش در صحرا این تصویر به صورت واقعی به حقیقت پیوسته و شکار خوبی نصیب آنها خواهد شد و همین خصلت با گذشت زمان به تدریج بدین صورت به فرزندانشان به ارث رسید که اگر عکسهای عریانی به در و دیوار خانه (غارشان) نصب کنند به همان خوشکلی در آینده نزدیک شکاری به دست خواهند آورد و نصیب آنها علاوه بر اینکه غیر دینی است اشکال اجتماعی نیز داشته موجب اتلاف وقت و هدر کننده نیروی انسانی است.

مستحب است لب بام هم سطح بام نباشد و حداقل یک ذراع حائلی بلندتر داشته باشد نبی گرامی فرمودند لا تبیتوا القمامه فی بیوتکم فانها مقعد الشیطان (خاکروبه را در خانه نگه ندارید که جای نشست شیاطین است) (1) و فرمود لاتووا التراب خلف الباب فانه ماوی الشیطان (خاکروبه پشت در خانه نریزید که پناهگاه شیطان است) و فرمودند : بیت الشیاطین فی بیوتکم بیت العنکبوت (خانه را از تارهای عنکبوت پاک کنید که تارها خانه شیاطین است) حضرت باقر فرمود : کنس البیوت ینفی الفقر (جاروب و تمیز کردن خانه فقر را دور می سازد) داخل خانه تاریک بودن مکروه است و نبی اکرم این قسمت را به حضرت علی وصیت فرمود و بسیاری از آداب و رسوم و دستورات دیگر بهداشتی مر بوط به خانه در قسمت بهداشت لباس و مسکن گفته خواهد شد.

1- به جلد اول کتاب قسمت میکروب شناسی مراجعه فرمایید.

کمیت : کیفیت و چگونگی خانه مختصرا گفته شد اینک مقصود از کمیت داشتن یک یا چند خانه است.

کشور را به تورم ساختمانی مبتلا کردن و یک قسمت از زمین را از آسمانها خراشها اشباع نمودن و قسمتهای دیگر را مخروبه نگه داشتن و ایجاد ساختمانهای مصنوعی و سرمایه کشور را مبدل به آجر و آهک روی هم انباشتن به این امید که موجبات رفاه و آسایش مردم فراهم می شود نزد شرع و عرف هر دو باطل است نزاع و اختلافات آپارتمانی بیشتر از حیاطهاست و در آجا یکی دیر آمد و دگری زود رفت بچه فلانی صدا کرد کودک بهمان آلوده ساخت رادیو آقا بلند است اطاق حسن آقا بچه ها شام ندارند پهلویی ها مست و لایعقلند طبقه بالا عزاداری است بیچاره ها پدرشان مرده است جوان عذب از پنجره به ما نگاه کرد و این قبیل حرفها بیشتر مربوط به آپارتمانهاست آسمان خراشها که بدون توجه به بالا می رود و جگر آن بیوه زن زاغه نشین را که وجه پرداخت نسخه کودکش را ندارد می خراشد تصور نشود بر جگر آقا بلا اثر است امروز اعلام داشته اند که علت روز افزون بودن مصرف قرصهای مسکن اعصاب و آرام بخش هیاهوی ناشی از تمرکز جمعیت ها و به خصوص وجود آسمان خراشهاست و رل اساسی کاخها و عمارات بلند در کوبیدن اعصاب حتمی تشخیص داده شده است. صاحب آسمان خراش برای اصلاح وضعیت آدمیت دست به کار نشده بلکه به فکر حداکثر استفاده و آسایش در ازاء حداقل زمین و تلاش بوده اما نبی گرامی فرمود : هر کس مالی را از غیر حلال به دست آورد خدا بر آن مال بناء و گل و آب را مسلط می سازد (من کسب مالا غیر حله سلط الله علیه البناء و الطین

و الماء) پیامبر بدین وسیله خواستد به مسلمین برسانند که عمارات چند طبقه ای هنگام ساختن از بلعیدن بودجه مملکت بلکه از دسترنج ملت سیر شدن ندارد در انحصار دولت های ستمکار و عمال آنهاست که بزور از راه غیر حلال جمع آورده و اینک آب و گل بناء بر آن مسلط شده است (خدا نکند که آب و گلش از خارج و بنا از آن طرف دنیا آورده و بر خود مسلط کرده باشند) حضرت صادق می فرماید : خدا را بقعه هایست عمارات مخصوصیست که نام آنها انتقام گیرنده است چون بنده ای حقوق خدا را از مالش جدا نکرد خدا عمارتی از آنها را برلای تلف کردن مالش بر او مسلط می سازد تا آگاه که بمیرد و عمارت را به دیگری بسپارد (ان الله بقاعا تسمی المنتقمه فاذا اعطی الله عبدا ما لالم یخرج منه حق الله عز و جل سلط الله علیه بقعه من تلک البقاع فا تلف ذلک المال فیها ثم مات و ترکها) (1) نبی گرامی می فرماید کسیکه زیادتر از حاجت برای سرافرازی بر همسایگان و مباهات بر برادران ساختمانی کند واریز آن به قعر جهنم است (من بنی بنیانا ریاء و سمعه الخ...) حضرت صادق می فرماید : کل بناء لیس بکاف فهو و بال علی صاحبه (ساختمان زیاده بر حاجت برای صاحبش بالی است) مختصر کنم نتیجه آنکه اسلام برای کسیکه ساختمانی برای نشستن خود دارد مکروه می داند ساختمان دگری را شروع کند و مکروه می داند کسی در خانه ای اجاره بنشیند مایل است هر کس خانه ای داشته باشد وسیع که رفع احتیاجش کند و برای رفاه و آسایش زن و فرزندانش منظور شده باشد نه برای فخر فروشی به همسایگان و دوستان و بقیه پول مردم را اسلام مایل است به جای

1- همه را می توان در 16 بحار یافت.

روی هم انباشتن خشت و گل و آهن صرف ساختمان کانونهای عام المنفعه گردد اسلامی که با ساختن یک اطاق زیاده از حد احتیاج موافق نیست برای نشان دادن اهمیت علم و دانش جهت پرسیدن حتی یک مسئله تجویز می کند یک فر حجازی در اقصی نقاط غربی آسیا به چین که اقصی نقاط شرقی است مسافرت نماید « اطلبوا العلم ولو بالصین» دانشجویی کنید ولو باید به چین بروید (1) را اگر در برابر مکروه بودن ساختمان حتی یک اطاق زیاده بر احتیاج قرار دهیم می بینیم انتظار اسلام این است که عمارت و کاخها و آسمان خراشها اگر هم ساخته می شود در انحصار مراکز تعلیماتی و کانونهای علم و دانش باشد (از مکه تا چین رفتن با آنهمه مخارج و زحمت و صرف وقت ترغیب شده اما اندک بودجه ای را به صورت گل و خشت در آوردن مکروه می دارند)

مطالب بسیاری در باره خانه است که به ذکر بعضی اکتفا می شود، اسلام اگر خانه را وسیع خواست نه آنکه با خراب بودنش موافق باشد نبی گرامی فرمود « ثلاثه لا یحبهم ربک عز و جل نزل بیتا خربا و رجل نزل علی طریق (السبیل) و رجل ارسل دابته ثم جعل یدعوا الله ان یحبسها» (سه کس را خدا دوست ندارد مردی که وارد خانه خراب می شود یا سر کوچه ها می نشیند یا حیوانش را ول کرده نگهداریش را از خدا می خواهد) اطاقهای خانه آنجا که محل نشستن است می خواهد وسیع باشد چنانچه فرمود : خیر المجالس اوسعها. گذاشتن کرسی و صندلی را

1- نهج الفصاحه.

تجویز می فرماید چنانچه قرآن می فرماید حضرت یوسف بر کرسی می نشست و داریم که حضرت صادق نیمکت داشت. دیوارهای خانه را نباید مرتفع و بلند ساخت تا مانع رسیدن آفتاب به خانه همسایه نگردد (1) خوانندگان می توانند با مقایسه تمام برنامه های اسلامی که به بعضی اشاره شد د رنظر خود خانه اسلام پسندی را طرح کنند که تنها یک قسمت آ است که باز اسلام باید پاسخگو باشد و آن آشتی دادن بین این دو موضوعست که از یک طرف اسلام دستور می دهد دیوارهای خانه کوتاه باشد و از طرف دیگر آنقدر نظر انداختن به خانه همسایه و چشم چرانی به زندگی همجوار را بد می داند که در بعضی از موارد پس ا زاخطار چند نوبتی با شرائطی مسلمان حق دارد کسیکه به خانه اش چشم می اندازد هدف قرار دهد - اینک دو موضوع - دیوار کوتاه و جلوگیری از نظر بازی که مغایرتی دارند با فرمایش امام که دیوارهای عمارت را کج و معوج خواسته اند حل می شود (گر چه تازه ساختمان دیوارهای کج اندک اندک مد و معمول می گردد ولی شاید آنچه در اسلام خواسته هنوز علم موفق نشده باشد) مطلب دیگر آنکه اسلام با ساختن عمارت چند طبقه اگر مخالفت می کند شاید به علت بیشتر آباد شدن زمین است. مسافر از خانه بیرون می آید قبل از هر چیز کوچه جلو خاه اش را بسیار تمیز می بیند به خاطرش می رسد که نبی گرامی فرمود : ان الله تعالی طیب یحب الطیب نظیف یحب النظافه فنظفوا افنیتکم (خدای تعلی طیب و نظیف است و دوست می دارد طیب و نظیف بودن را نظافت

1- 117 نور دانش.

کنید جلوی خانه هایتان را).

اینک روز تعطیل روزی که مسلمانان باید برنامه خاصی داشته باشد - آیا درباره تفریح غیر از این فکر می کند !

تفریح

نتیجه ورود مسافر در روز تعطیل به یک شهر اسلامی این بود که نظر او را به تفریحات اسلام پسند (نه روز پسند) جلب کرد ، توجهی که به ارزش حقیقی آن پی می برد و ناشی از عوامل اخلاقی و روانی است - بسیارد کسانیکه بدون اطلاع چند دقیقه وقت عزیز خود را مصرف می دارند تا عذابی برای خود تهیه نمایند و بر خطاهای روز افزون خود بیافزایند این موقعیت غیر مجاز زمانی است که می گویند طرز تفکر اسلامی اینست که انسان چشم از لذائذ دنیوی بپوشد و حال آنکه قرآن تمام لذائذ را برای کسانی نوش جان می داند که ایمان دارند گویا قرآن می خواهد پاداش مومنین را بهره برداری از لذائذ دنیوی و سر انجام رسیدن به لذائذ اخروی تعیین فرماید (قل من حرم زینه الله التی اخرج لعباده و الطیبات من الرزق قل هی للذین آمنوا فی الحیوه الد نیا خالصه یوم القیامه -اعراف 30) زینتهای حلال ورزق طیب را مخصوص مومنین دانستن برای این است که ناهنجاری و یک عمل فیزیولژیکی نا متعادل بوجود نیاید اگر مشروبات الکلی طیب دانسته نمی شود برای اینکه در بدن یک حالت دژتر سانس و بی بند وباری ایجاد می نماید نه برای آنکه بر لذائذ مومنین سر پوشی نهاده شده باشد ، اگر در اعماق

قلب کسی فکری است که اسلام پیروانش را از لذائذ محروم ساخته است بداند این فکر برای تهیه همه چیز آمادگی دارد جز اینکه نمی تواند یکنفر مسلمان واقعی را برای تصدیق و تأیید خود آماده سازد. متأسفانه امروز همانگونه که عشق و عاشقی را بدنام کرده اند و شهوت را با سرپوش زیبای عشق و دوستی پسندیده جلوه می دهند یک خودکشی تدریجی را نیز تفریح نامیده و در پناه تفریح بی شرمی و بیکاری را پسندیده و حتی یک واقعیت لازم برای تکامل اجتماع نشان می دهند ، گفتیم که خودکشی بر دو نوعست ناگهانی و تدریجی ناگهانی مانند گلوله و طناب و تدریجی مطبوعست و غیر مطبوع که مطبوع آن در این سخن حضرت علی خلاصه می شود که فرمود : العیش اولها طرب و آخرها عتب (عیش اولش طرب است و آخرش عتاب و سرزنش بخود که چرا اتفاق افتاد) عیش مطبوع یا خودکشی مطبوع مانند پرخوری بیکار گشتن - تفریح زیاد که نوع اخیر آن مثال بارزی بشمار می رود. اصولاً بدن آدمی آماده است که در برابر هر گونه صدمه و لطمه از خود عکس العملی نشان داده نیرومند شود بر میکربها حمله نماید قوی گردد در سرما بلرزد تا ورزشی باشد گرم شود در تابستان عرق کند تبخیری باشد خنک گردد ، قلب آن هیزم کشی که از دامنه کوه با دستهای خون آلودش سرازیر یا سربالا می رود هیچ بطپش نمی افتد ولی قلب بیکاره ها با چند پله اضافی می لرزد. امروز در طب و جراحی سعی می شود بیمار را زودت براه بیندازند و به فعالیت های تدریجی وادارند تا کبد و اعضاء دیگر سم شکن بدن از سموم حاصله از استراحت زیاد در رنج نمانند ، احتقانی در احشاء بویژه در ریه ها پدیدار نگردد آماری

که از رانندگان و کمک رانندگان در یکی از ممالک مترقی گرفته شده عمر نسبی رانندگان را از کمک ها یعنی پارکابیها که جست و خیز بیشتری دارند کمتر نشان داده است. اشتباه نشود تفریحی که مقصود ماست پیروی از شهواتیست که هر کس را بالاخره در آخر عمر از خود سیر و بیزار می نماید مردی بود «اریس تایب» از شاگردان سقراط حکیم مکتبی داشت بنام مکتب سیرنائیک که پایه و اساس آن پیروی از لذات بود بهر وسیله ای که ممکن می شد بطوریکه تاریخ نشان می دهد بیشتر این افراد در پیری از خود سیر و بیزار بودند و با مرگ هر دو انتظار یکدیگر را می کشیدند.

چون برای تعریف زندگی جمله ای بهتر از اینکه زندگی یک عمل است پیدا نمی شود لذا تفریح با زندگی متباین بوده و نوعی انحراف محسوب می شود.

دلخوشی درگذر است و اگر طول بکشد جزو عادیات می شود و کمتر خوشی است و هر چه دلخوشی بیشتر باشد زودتر جائی برای خوشیهای آینده باقی نمی گذارد.

قرآن به ثروتمندی اشاره می کند که روزگارش را با تفریح می گذراند آری اگر سلامتی و ثروت جمع شد و ارزشهای معنوی و بدنی واقعیت خود را از دست نداد و هدر نرفت و ایام بشهوت و تفریح سپری نگردید خارق العاده ای روی داده است که باید اغلب آنرا در بین کسانیکه زیر نقاب نوعدوستی و دانش پروری پنهانند جستجو نمود قرآن قارون را با کلیدهای بیشمارش که هر کدام مخصوص خزائنی از اموال بود ، نشان می دهد در ضمن برای آنکه مردم گناه یکی را بحساب دیگری مخصوصا

خویشاوندانش نیاورند متذکر می گردد که قارون از اقوام کلیم خدا موسی بود سپس برای اینکه تصور نشود مردان خدا در برابر منکرات متمکنین ساکت خواهند بود به نهی و انتقاد حضرت موسی نسبت به قارون اشاره می فرماید که فرمود اس قارون تفریح مکن که خدا زیاد تفریح کنندگان را دوست ندارد (1) (گر چه لاتفرح طغیان مورز هم معنی شده است) نه اینست که اسلام گردش در هوای آزاد و باغ و بندر را تا آنجا که کار به بیبند و باری نکشد گناه می شمرد و اشتهای مسلمانان را با منع بعضی از لذائذ و تفریحات کور می خواهد بلکه اسلام زندگی را از تفریحهای مخصوص مشروع دور نکرده و برعکس تصور ، بفرار از اسارت اشتهاء و دوری از قیود طبیعت دستور می دهد ، نبی گرامی فرمود: الهوا و العبوا فانی اکره ان اری فی دینکم غلظه (بازی و بازیچه داشته باشید که کراهت دارم غلظت و خشونت در دین باشد (2) اینکه اسلام گوشه نشینی و رهبانیت را ممنوع و مذموم و کسب و کوشش را مشروع و ممدوح می داند به هماهنگی خویش و خویشتن واقعیت بیشتری داده و نگهداری جسم و جان را مستلزم و تسکین دادن با لذائذ نه کورکورانه پذیرفتن تمایلات می داند مثلا اسلام می گوید همینکه جوان تحت تسلط ترشحات غدد تناسلی درآمد دو حالت برایش دست می دهد آلودگی بگناه بطور قطع که در این صورت واجب است ازدواج کند و در غیر اینصورت می تواند تاخیر اندازد بدین معنی که اسلام می خواهد سکس ها افسار زده باشند تا به هرج

1- قصص : 76
2- نهج الفصاحه 105

و مرج افتادن امور جنسی سبب از بین رفتن مزه و ذائقه و واقعیت نگردد و کسی از لذت جنسی بی بهره نماند اینکه می گویند انسان مترقی نه برای اینکه غیر انسان هم ترقی در کارش دیده شده باشد بلکه آزادی او از تسلط بر خود و غیر خود استحقاق او را بدین کلمه می رساند این قسمت را با این جمله ختم می کنم که تفریح چیزی را برای مبارزه با زندگی باقی نمی گذارد یعنی که قانون حفظ حیات ، نوعی از تظاهرات رسوب کرده در بافت های بدن است که هر قسمت می کوشد تا در برابر ناملایمات متوجه هدفی شود که بحداکثر عمر و تأمین حفظ حیات برسد و لذا هر تطابقی بدن را نیرومندتر می کند جز تفریح اگر بیش از حد خود برسد و لذا تفریح جائی برای مبارزه با زندگی برای خود منظور نداشته است. در آنجا که به عنوان وزارت کار بحثی خواهد شد باین نکته اشاره شده است که تقریبا همیشه زمان نزول عذاب در آن هنگامی است که خواب یا بازی و بیکاری گریبانگیر مردم است بدین معنی که برای احترام بگار و جهت اشاعه واقعیت اینکه الدنیا مزرعه الاخره بوده و الکاسب حبیب اللّه عذاب بر دوستان نازل کردن ممنوع محسوب شده است (مجدد در این باره به قسمت ورزش و اسلام که رسیدیم صحبت می کنیم).

اینک مسافر متوجه قسمت های زیر می شود.

کوچه و خیابان

- در شهر اسلامی از پیچ و خم کوچه ها کاسته شده عریض است و میتقیم (خیابان) از حضرت علی است : علیکم بالبکروان بارت و الجاده وان وارت و بالمدینه وان جارت

(بر تو باد بر زن دوشیزه انتخاب کردن گر چه کارش کساد باشد یعنی سنش زیاد باشد و جاده وسیع گر چه مستقیم نباشد و طولانی تر باشد و اختیار کنید شهر را اگر چه در آن ستم باشد) (1) امروز در هر شهر که وضع بهداشتی خرابی دارند یا بعلت تراکم جمعیت و ازدحام در مضیقه اخلاقی با بهداشتی افتاده اند راه نجات آنها را ، کم کردن پیچ و خم کوچه ها که مرکز کثافات است و احداث خیابانها می دانند تا در نتیجه مردم آن قسمت با مردم دیگری که در خیابانها رفت و آمد دارند محشور شده از تمدن و صفات پسندیده آنها استفاده اخلاقی ببرند و از کردارهای ناهنجار عبرت بگیرند.

در کوچه و خیابان شهر اسلامی که وسیع و عریض است حتی یک عدد بالکن و ساختمانهائی که از عمارت پیش آمده و مسلط بر جاده باشد مشاهده نمی گردد ، حضرت صادق فرماید «اذا قام القائم ... وسع الطریق االاعظم و کسر کل جناح عن الطریق و أبطل الکنف و المئازیب» (چون قائم ما قیام کند از اقداماتش یکی اینست که راهها را بزرگ و وسیع گرداند (خیابان) و تمام بالهائیکه از جاده خارج شده و هر چه مزاحم کوچه و خیابانها باشد چه بر آن قسمت سایه بیندازد چه نیندازد خراب می کند) (2).

در خیابان اسلامی راه رفتن پیادگان با محل عبور سوارگان جداست از حضرت کاظم است «اذا قام قائمنا قال یا معشر

1- کلمات قصار.
2- سیزده بحار.

الفرسام سیروا فی وسط الطریق و یا معشر الرجال سیروا علی جنبی الطریق» (چون قائم ما ظهور کند سواره ها را گوید در وسط راه و پیاده ها را در دو طرف عبور کنید (1) (1) سیزده بحار توجه فرمائید اولا این سخن مربوط به هزار سال قبل و بیشتر است ثانیا اسلام هر گونه عملی را که تمدن جدید به نفع مردم و جهت رفاه و آسایش آنها انجام داده و می دهد مانند ساختمان خیابا وغیره همه را تأیید کرده و صحه می گذارد. سوارگان را در شهر اسلامی می بینید همه از طرف راست در حرکتند و پیادگان در دو جنب و دو طرف ایاب و ذهاب دارند عجبتر دستور سوار شدن و پیاده گردیدن از مرکب هاست که چون با دستور قبلی دائر بر حرکت از طرف راست مقایسه کنیم می بینیم همان است که امروز رعایت می شود اینکه اسلام حرکت دست راست را در بعضی جاها سفارش و برای برخی محلها واجب دانسته است برای جلوگیری از برخوردها و در نتیجه جلوگیری از ایجاد عصبانیت های ناشی از برخوردها است مثلاً می بینیم بر طواف کنندگان کعبه واجب است همیشه شانه چپ خود را محاذی کعبه بدارند یعنی از طرف راست خود حرکت کنند و اگر چنین نبود طواف بیشتر از چند نفر بحالت اجتماع امکان نداشت و حال آنکه با رعایت این دستور امکان طواف دسته های هزار نفری و بیشتر می باشد وه چه خوبست که اینک مشاهده می شود در مکانهای مقدسه و عتبات عالیات نیز مشابه آنچه برای طواف کعبه دستور است در دست اجراست و در نتیجه ایاب و ذهاب زائرین سر و سامانی پذیرفته و کمتر مورد تهدید عصبانیت ها قرار می گیرند ، وقتی نبی گرامی

می فرماید من در هر کار دوست می دارم طرف راست بودن را (و کان صلی اللّه علیه و آله و سلم یحب التیامن فی کل اموره فی لبسه و تنعله و ترجله) سوار شدن و پیاده گردیدن باید از طرف راست بوده و لاجرم چاره جز این نیست که درب ورود و خروج مسافرین مرکب ها نیز طرف راست تعبیه شود و این راه و رسم در هر شهری که خلف صدق مادر شهرها یعنی مکه است اجرا و رعایت گردد.

راجع بوضع نظافت خیابانها و کوچه ها دستوراتی است که گویا آسفالت نمودن بوضع امروزی پاسخگوی خواسته های اسلامی نیست بلکه چیزی دیگری را انتظار دارد. تا بحال چند مرتبه کلمه طیب را معنی کرده گفته ایم اگر بعنوان مثال بغذائی طیب گفته شد یعنی نگاهش می کنند باصره لذت می برد دست می گذارند لامسه شان - به بینی نزدیک می کنند شامه شام - بدهان می گذارند ذائقه شان - فرو می برند عمل هضم و جذب و دفع بنحو احسن و متعادل و راحت شروع و ختم می گردد ، نبی گرامی فرمود خدا طیب و نظیف است و طیب و نظیف را دوست دارد نظافت کنید جلو خانه هایتان را (فنظفوا افنتیکم) (1) و حضرت علی است (اطیب الشارع من اخلاق النبیین و کرامه للکاتبین) (2) (راهها طیب باشد برای یعنی پاک باشد که باصره لذت ببرد ، خوشبو باشد برای شامه هموار باشد جهت لامسه ، کم سر و صدا باشد بخاطر سامعه ، آری در شهر اسلامی سعی می شود صداها به حداقل برسد در حوالی محل سکونت رجال یا مکانهائی که تحقیقات

1- سابق گفته شد
2- وسائل

علمی و آزمایشگاهی است سر و صدا راه انداختن مذموم بوده باید بزرگان را برای تفکر یا راهنمائی و ارشاد آزاد گذارد قرآن کسانیکه از پشت خانه نبی اسلام را صدا م یکردند بی عقل نامیده و سرزنش کرده و دستور می دهد صدا نکنند (1) بلکه اسلام صدای بلند را در ه رمکان و مجلسی ممنوع داشته و فریادها را با صدای خران تشبیه کرده است (2) صدای خران علاوه بر خشونت و ناراحتی که همراه دارد واجد تمام صفاتی است که می تواند صدا را آزار دهنده معرفی نماید که قبلا از آن صحبت شد یعنی صدای خر از لحاظ زیر و بم بودن - منقطع بودن - ناهماهنگی با همه دستگاهها - و شدت و ارتفاع صوت صدائیست که برای حال آدمی نامساعد بوده وانکر الاصوات است عجب تر آکه هیچ خری هم نمی تواند جست و خیزهای خود را با صدای خود هماهنگ سازد. دیگر از صداها که مربوط بوسائل حمل و نقل می باشد و در اسلام بآن اشاره شده در قرآن است که اسب و خر و امثال آنها را که زینت و مرکب شمایند خلق کردیم و این خلقت ادامه داشته و بعدها زمینه سواری عوض ده چیزهائی خواهد آمد که اینک (در صدر اسلام) نمی دانید و هر زمان کسی نمی داد مرکب فردایش چیست (3) به هر صورت یکجا پروردگار فرمود صدای خران تنفرآمیز و نکره است و در اینجا نیز خران را جزو دسته

1- حجرات : 4 «ان الذین ینادونک من وراء الحجرات اکثرهم لایعقلون».
2- چند مرتبه تکرار شده
3- نحل : 9.

وسائل حمل و نقل ذکر می فرماید چه بهتر که از صدای خران و کلیه وسائل سواری که در ردیف یکدیگرند کاسته شود.

باز از حضت صادق است که فرمود خدا دوست دارد اگر عطا کرد بنده اش را نعمتی ، ببیند اثر آن نعمت را بر بنده اش. پرسیدند چیست اظهار نعمت ؟ فرمود یکی از آهاست نظیف کردن جلو خانه را (البته توجه فرمودید نظافت جاروب کردن ، و ایجاد غبار نبود) و داریم که باید آب ریخت و جاروب کرد نتیجه آنکه مسافر از خیابانی عبور می کند که عماراتش کج و معوج و کم طبقات اند و هیچ بالکن و جناحی ندارند خیابان کم سر و صداست و اگر سر و صدائی بود سبز و خرمی خیابان آنرا می کاهد پیاده روها در دو طرف سواره رو و همه نظیف اند و طیب.

مسافر به مسجد وارد می شود ، مسجدی که ذکرش گذشت و به گوشه ای از آن فضای باز دلنواز که جمعیتی نشسته بودند نزدیک می شود می فهمد منتظر کسی هستند بیاید سخنرانی کند طولی نکشید خطیبی برخاست و سخن را شروع کرد و بمناسبت روز جمعه و تعلق داشتنش به امام عصر از مردم اجازه خواست راجع به اثبات طول عمر ولی عصر صحبت کند :

تعداد بشارات پیشوایان دین درباره حضرت بقیت اللّه نقل از کتاب منتخب الاثر :

1 - اینکه حضرتش مهدی و از اهل بیت پیغمبر است 389 حدیث.

2 - همنام پیامبر اسلام «محمد» و هم کنیه ایشان ابوالقاسم است 48 حدیث.

3 - برقرار کننده عدالت اجتماعی یازدهمین از فرزندان حضرت علی است 214 حدیث.

4 - مصلح جهان از اولاد حضرت زهراست 192 حدیث.

5 - از اولاد سبطین ، حسن و حسین است 107 حدیث.

6 - نهمین فرزند حضرت حسین است 148 حدیث.

7 - هشتمین اولاد حضرت سجاد است 185 حدیث.

8 - هفتمین فرزند حضرت باقر است 103 حدیث.

9 - ششمین اولاد حضرت صادق است 99 حدیث.

10 - پنجمین فرزند حضرت کاظم است 101 حدیث.

11 - چهارمین اولاد حضرت رضاست 95 حدیث.

12 - سومین فرزند حضرت جواد است 60 حدیث.

13 - دومین اولاد حضرت هادی است 90 حدیث.

14 - فرزند بلافصل حضرت عسکری است 146 حدیث.

15 - در اینکه دارای دو غیبت است 10 حدیث.

16 - برای اوست غیبتی طولانی 91 حدیث.

17 - نماند در زمان غیبتش بر قول به امامتش مگر آنکس که خدای متعال قلبش را برای ایمان آزمایش کرده است (494 یابیع الموده و منتخب الاثر 226)

18 - نام مبارک مادرش نرجس است (اکمال الدین جلد اول 424)

19 - در قائم سنت هائی است از شش نفر از پیامبران که یکی از آنها طول عمر است از حضرت نوح (اعلام الوری 402)

20 - حضرت مجتبی فرمود .... عمر او را خداوند در دورانن غیبتش طولانی گرداند پس از آن بصورت جوانی کمتر از چهل سال بقدرت خود او را ظاهر کند تا بدانند خداوند بر هر چیز قادر و تواناست (اعلام الوری 401)

از این قبیل اخبار و احادیث که : حضرت بصورت مردی چهل ساله ظهور می فرماید. حضرت بباطن حکم می نماید. حضرت چنین و چنان خواهد بود.

در برابر :

سن بظاهر بیش از چهل سال بعضی از پیشوایان دین و اینکه همه آنان سلام اللّه علیهم کار بباطن نداشتند و... ما را باین نکته جالب هدایت می کند که : زمان امانت و سلطت پیشوای دوازدهمین (حضرت بقیه اللّه) زمانی است که با عصر نبوت و امامت سایرین (نبی گرامی و یازده جانشین ایشان) فاصله نسبتا طولانی بینشان است و در این مدت فاصله ، حضرتش زنده و در پس پرده غیبت بوده و این زمان پیشرفت دانش و پیشرفتهای قابل توجهی دیگر خواهد بود و مهمتر از همه که اینگونه مطالب پیدایش بعضی از اکتشافات و دانشهای جدید را پیشگوئی کرده و در ضمن موفقیت آنها را نیز خبر می دهد.

اینک شرحی باختصار درباره همین دو مطلب که با بحث ما ارتباط دارد :

اول - حضرت بقیه اللّه بباطن قضاوت می فرماید و حال آنکه پیامبر و سایر ائمه چنین نمی کردند ! چرا ؟

دوم - حضرت بصورت مردی چهل ساله ظهور می فرماید و حال آنکه سن بظاهر بیش از چهل در بعضی از امامان مشاهده گردید ! چرا ؟

از حضرت هادی قریب باین مضامین مطالبی دیده می شود که : هر پیامبریکه مبعوث گردید بالاتر و مهمتر از آنچه که نزد مردم ارزشمند بود و جالب ترین علم روز بشمار می رفت بعنوان معجزه آورد.

زمان حضرت موسی سحر و کارهای غریب و شگفت آور معمولی ترین امور بود و ارزش ساحران و کاهنان نیز از همه بیشتر و از طبقه ممتاز کشور بحساب بودند حضرت آیات نه گانه خود را آورد آنچنانکه همه ساحران و آنچه را می کردند حقیر و ناچیز ساخت.

آثار دانش مکتب های بقراط و سقراط و علوم مدارس اسکندریه و یونان بویژه علم پزشکی در زمان حضرت عیسی نضجی داشت حضرت آمد و کور مادر زاد شفا داد و مرده زنده نمود.

ادبیات عرب و شعر و نثر و فصاحت و بلاغت از همه چیز ارزشمندتر و به مقیاس از آنچه تصور می شد والاتر بحساب بود که نبی گرامی اسلام مبعوث گردید و کتابی مشتمل بر حدود شش هزار جمله آورد که پروردگار هر یک از آن جمله ها را آیه نامید و با توجه به اینکه در قرآن کلمه اعجاز و معجزه وجود ندارد و بجای آنها کلمه آیه و نشانی ذکر گردیده از اینقرار هر آیه

قرآن معجزه ای است و قرآن بیش از ششهزار معجزه دارد.

بعلاوه اگر از شما بپرسند خاتم انبیا و اینکه بعد از او پیامبری نخواهد آمد شایستگی کدام یک از معجزات را دارد که باو عطا گردد حتما پاسخ می دهید آخر است باید معجزه اش کتابش باشد زیرا کتاب می تواند تا دامنه قیامت معجزه ای در برابرهمگان بوده باشد. (در عصر خودش از لحاظ فصاحت و بلاغت معجزه باشد و برای ابد و عصرهای آینده علاوه بر فصاخت و بلاغت هر روز از یک نمونه اعلای دانش قرآن پرده برداری گردد).

از روزی که آن مرد دانشمند لاک پشتی ساخت که بر روی خط سفید وسط خیابانها حرکت می کرد و چون باطریش خالی می شد خودبخود می ایستاد و دو شاخه رادر پریزی می کرد که به تییرهای چراغ برق بود و باطریش پر می شد دوباره به راه می افتاد تا امروز که مغز الکترونی تشخیص بیماریها می دهد و با او مشورتها می شود شاید زمانی طولانی تر باشد تا فاصله امروز و آن عصری که مغز الکترونی پیشگوئیها خواهد نمود !

هر یک از پیامبران الهی آمدند بالاتر از علم زمانشان را آوردند بهمین قیاس شما می فرمائید حضرت مهدی بیاید و مردم شاهد پیشگوئی مغزهای الکترونی باشند و حجت خدا بباطن خبر ندهد و قضاوت نفرماید ؟ (البته قضاوت بباطنی که در روایات از حضرت داود نقل شده با توجه به قضاوت وی در قرآن جنبه دیگری دارد).

موسی بالاتر از سحره آورد و عیسی مهمتر از پزشکان و محمد فوق العاده تر ای نویسندگان و دانشمندان و مهدی والاتر

از عصاره علم عصر ، مغزهای الکترونی و پیشگوئیهایش خواهد آورد.

بعلاوه همین خبر که حجه ابن الحسن بباطن قضاوت می فرماید خبر مسرت بخشی از موفقیت های آینده امور مربوط به مغزهای الکترونی است همانطور که روایت مذکور درباره چهل ساله ظاهر شدن حضرت پس از یک عمر دراز خبر شگفت انگیز و پیشگوئی اعجازآمیز پیشوایان اسلام است که در آینده می توان پیری را منکوب ساخته به تأخیر انداخت و دوران جوانی را طولانی ساخت.

اینک شرح بیشتری در این باره :

افتتاح کرسی دانش جرونتولژی ، در بعضی از دانشکده های پزشکی جهان مترقی ، نه تنها جهت من و دوستانم برای اثبات طول عمر کسانی چون حضرت بقیه اللّه اقناع کننده بود بلکه معجزه ای نیز بشمار می رفت زیرا جرونتولژی علمی است که می خواهد پس از پایان پژوهشها از این مطلب بعنوان - نموداری از یک واقعیت علمی - پرده برداری کرده به اثبات برساند که حضرت بقیه اللّه علاوه بر آنکه می تواند هزاران سال عمر کند ، همانگونه که اسلام در 14 قر قبل بیان داشته در زمان ظهورش بسن چهل سالگی است !.

اصولاً تمام ادیان در انتظار کسی هستند که در کتاب آسمانیشان به آمدنش وعده داده شده و گفته اند با مقدم چنین مصلحی جهان گلستان می شود و جنگ و جدال و ستم و اضطراب جای خودرا تسلیم صفا و صمیمیت و داد و داد می نماید و عجیب اینجاست که کلیه ادیان ظهورش را بعلائمی می شناسند که در مقام

مقایسه فقط جزئی اختلاف در بین آنها مشاهده می شود.

سالیانه با مردن ششصد میلیون نفر مردم جهان بطور متوسط ، هر لحظه در گوشه ای از قارات این سئواال مطرح است که چرا فلانی مرد و شاید حتی یکنفر از زنده بودن دیگری که در تعجب نباشد و هرگز هم چنین پرسشی شنیده نشود که چرا فلانی زنده می باشد و این خود نشان دهنده این واقعیت است که در ضمیر باطن انسان زنده ماندن برای سالیان دراز تعجب آور بوده و آچه موجب شگفتی استمرد انسانها در سنین متوسط فعلی می باشد که بطور قطع (عمر متوسط) در آیده رقم درشت تری را نشان خواهد داد همانگونه گه عمر متوسط بشر به تدریج رو بفزونی بوده و در بعضی کشورها فزون از 70 سال رسیده و باز هم برای بشر آینده عمر متوسط بیشتری را پیش بینی بلکه قطعی داسته و در بسیاری کتابها این خبر مسرتبخش را بیان داشته اند که از جمله در کتاب بشر فردا که از روسی به فارسی ترجمه شده و برای هر سال از 1970 - 2050 میلادی یک موفقیت بزرگ و امتیازی قائل است و جون به ساب 2025 می رسد می گوید بشر در این سال این موفقیت بزرگ را کسب خواهد کرد «سال 2025 کنترل شیمیائی پیری و سالخوردگی و دائما جوان ماندن» حال در کدام سال این پیروزی بزرگ نصیب گردد 2025 باشد یا دورتر به هر صورت موفقیت بشر را در نگهداشتن شادابی و جوانی برای سالهای بیشتر تأیید می مایند.

این مطلب را که سابق می گفتد طول عمر هر حیوانی حدود پج یا شش برابر دوره رشد اوست و بدی حساب اگر دورا رشد آدمی را 24 سال حساب کنیم عمر او در حدود 120 سال

خواهد بود امروز طرفداری داشته و حتی درباره حیوانات یز پذیرفته نیست زیرا بسیاری از حیوانات نیز پذیرفته متوقف نمی گردد و هرگز هم پیر نمی شوند مثلاً رشد حلزون مادام که زندگی می کند ادامه دارد مگر اینکه بر اثر بیماری یا تصادفی بمیرد یا ماهی سولیس که نوع ماده اش مانند حلزون بوده ولی در جفت نرش رشد متوقف شده و تمام آثار پیری بزودی در سلولهای وی ظاهر می گردد ، اما برای انسان با مغز تکامل یافته و قوای دماغیش علاوه بر آنچه سابق می گفتند امروز حقی قائلند. اگر قبلاً عمر بشر را عمر رگهای وی حساب می کردند یا پنج برابر دوران رشدش درازی عمر برایش منظور می داشتند یا ... امروز وضع روانی و مغزی وی را بیش از هر چیز اهمیت داده و در طول عمرش مؤثر می دانند و شاهد بر این مطلب مواردی را دلیل می آورند که یکی از آنها زودتر فرا رسیدن مرگ کسانیست که مدتها درصدر و مقام بوده و پس از انفصال یا بازنشستگی بسرعت پیری شروع شده بسوی مرگ می شتابند ! چه خوش گفته است جرج ساچر زیست شناس شیکاگوئی «مغزها بیشتر و بیشتر تکامل یافت تا مردم زنده بمانند - نه اینکه بتوانند حساب کنند یا آهنگ بسازند» و بدین ترتیب مغز تکامل یافته بلکه کامل امام است که با دوری از محرمات و مکروهات و ایجاد محیط سالم و وقوف به اصول بهداشتی می تواند و باید بر فراز انسانها قرار داده شود وسالیان دراز زنده بماند. ولی اگر از قرآن نظر می خواهید لابد باور دارید که با پیشرفت دانش ، تغذیه و بهداشت بشر بهتر می شود بیماریها کم و در تیجه عمرها دراز می گردد و این هم از قرآن است که می فرماید «و ما یعقلها الا

العالمون» و بین عقل و علم نسبت مستقیم قائل و لاجرم بین مغز و عقل و دانش و طول عمر یک نسبت مستقیم برقرار بوده یعنی قرآن نیز زنده ماندن را با تکامل مغز بموازات یکدیگر بمقیاس درآورده است.

به چند مطلب روشن زیر توجه فرمائید :

1 - بلا انقطاع علم رو به پیشرفت و تکامل است.

2 - از جمله موفقیت های دانش طولانی کردن دوران جوانی و ایجاد محیط سالم برای زندگانی و روبراه کردن اوضاع بهداشتی است که متناسب با پیشرفت علم پیروزی بیشتری بدست می آید.

3 - با ظهور حضرت بقیه اللّه همه مردم با خدایند و دانشمند (وعداللّه الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات ...) و حتی یکنفر مشرک بر روی زمین باقی نخواهد ماند (... و لا یشرکون بی شیئا...) بلکه با توجه به کلمه منکم (اشاره به شما مردم صدر اسلام) همه مسلمان خواهند بود و هم اکنون به تناسب پیشرفت علم که همه شاهد آنیم چنین وعده را طلیعه دار می توان شناخت. (آیات سوره نور)

4 - امام چنین شناخته می شود که یکی از خصوصیاتش اعلم بودن است و لذا مام زمان مغزش کاملترین مغزها و اعلم مردم زمانش بوده و لاجرم مردم دانشمند آن زمان که توانسته اند دوران جوانی را بسیار طولانی سازند چنانچه امامشان نیز در سن چهل سالگی ظهور فرماید کاری به تناسب انجام گرفته و امامی متناسب علم زمان ظهور کرده و مردم آشنا به علم روز نیز تعجب نخواهند کرد.

امروز پیری و اینکه چه چیز باعث پیر شدن است فوق العاده مورد توجه و مداقه قرار گرفته و در اثر کاوشها و آزمایشات جهت پیر شدن سه فرضیه را برای قطعی ساختن منظور می دارند.

فرضیه اول : پیری در اثر دگرگونیهای مواد ژنتیک سلولهاست و با گذشت زمان ملکولهای (D.N.A) بتدریج برای رساندن و خارج ساختن فرمانها و گزارشها به سلولها کند و ناتوان می گردند.

تئوری دوم : با ازدیاد سن ، بعضی مواد در سلولها رسوب می کنند که راهی برای خروج ندارند و بدینگونه پیری را پیش می آورند (مثلاً ماده لیپوفیشین).

نظریه سوم : جذب و دریافت تشعشعات باعث پیری می شود (با اختلالی که در هسته سلولها ایجاد می نمایند).

حال اگر بشر پس از کشف علت اصلی پیر شدن در صدد رفع و دفع آن برآید ، یا ماده پیر کننده ای را که ایجاد شده با عناصر داروئی خنثی نماید ، آیا قبول است که عمر متوسط را زیاد کرده و پیروزی بزرگی بدست آورده است ؟ تلاش بشر در این راه نشان دهنده چنین واقعیتی است که در نهادش این احساس در غلیان می باشد که می تواند عمر خود را به هزار سال و بیشتر برساند. بشر فکر کرد می تواند می توان به کره مریخ برود اقدام برفتن کرد و محال است برای کاری که ممتنع بودنش حتمی است اقدامی بنماید و در این صورت که می داند می تواند عمر را زیادتر کند در صدد برآمده و امروز در انستیتو ملی تندرستی در هاروارد ، شیکاگو ، جانزهاپکینز ، یال ، اکل ههاو ... کرسی دو علم «ژریاتری» و «جروتولژی» بهمین منظور مشغول فعالیت است و بشر بزودی

هر به کره مریخ می رود و هم عمر خود را به هزار سال می رساند.

ایراد خطابه ، نوشتن مقالات ، انتشار کتابها همه و همه آنچه تاکنون در این باره (طول عمر) صورت گرفته مؤید این مطلب است که بشر می تواند و باید در جستجوی چشمه آب حیات که هر کس از آن بنوشد عمر درازی خواهد داشت ، بوده باشد.

تقریبا بیست و دو سال است مطالعه درباره عوارض مربوط به پیری اعضای بدن آدمی و مسائل وابسته به بیماریهای افراد پیر تحت عنوان (ژریاتری) مورد توجه جهان پزشکی قرار گرفته است. آنچه را هم اکنون متخصصین این رشته بدان معتقدند این است که مراحل گوناگون پیر شدن تابع قوانین وابسته به دگرگونیهای فیزیولژیکی از قبیل تغییر در توانائی ترشحات غددی است و به هیچوجه جنبه نابودی و نیستی گرائی اجباری ندارد.

دو سال قبل در شهر کالسروهه آلمان غربی ششهزار پزشک آلمانی و خارجی در کنگره بزرگی بنام (هفته تراپی) که هر ساله تشکیل می شود شرکت کرده و بیشتر بحثشان درباره فیزیولژی پیری و مشکلات سلامتی پیران بود.

پرفسور (رنه شوبرت) اظهار داشت زمان فیزیولژیکی و یا بیولژیکی از طرفی ، با زمان روانی از طرف دیگر تفاوت دارد و پیری تابع خاصی از عوامل متعدد و از جمله عوامل روانی است بعلاوه باید باین تفاوت بزرگ پیری در اثر تقلیل قدرت کار و پیری ناشی از مرور زمان توجه داشت و لذا این دو جمله معروف : «انسان همانقدر پیر است که خود احساس می کند» یا «طول عمر انسان برابر طول عمر رگهای اوست» بدون توجه به عوامل دیگر نادرست

می باشد.

در این کنگره به تغذیه صحیح و مناسب برای افراد مسن اشاره گردیده ضروری بودن مواد پروتئینی برای دوران کهولت توصیه گردید.

پرفسور (فریتس هایم) پیر شدن را با خصوصیات ارثی و ژنها وابسته دانسته و رل اساسی آنها را در انتقال خصوصیات ارثی به نسل بعد مورد بحث قرار داد.

اما جرونتولژی مطالعه و بررسی در اطراف علل پیری است تا علت ها را دریابند و رفع علت کنند. دانش نوینی است. این رشته از گروهی متخصص رشته های مختلف تشکیل یافته است از جمله بیوشیمیست ها که در بررسی واکنش های شیمیائی داخل سلول تفحص دارند و جامعه شناسانی که در اطراف عکس العمل انسان نسبت به اجتماع تحقیق می کنند.

چه شد این رشته را تأسیس و تحقیق مربوط به آنرا دنبال کردد ؟ مدتها متوجه بودند که ساختمان بدن طوری است که نباید به این زودیها پیر شود زیرا قسمت هائی مانند گلبولهای قرمز دائم تجدید جوانی می کنند و اعضائی نیز بخوبی آمادگی ترمیم آسیب ها را دارند و نسوجی مانند اعصاب هم که تجدید حیات ندارند برای عمر بسیار درازی ساخته شده اند و لذا در مقابل این سئوال که : تمام اعضاء بدن جدا جدا برای یک عمر طولانی ساخته شده پس عیب و نقص از کجاست که آدمی از چهل سالگی بسوی برگشت و پیری سرازیر می شود ؟ فعالیت ها آغز گردید.

آنچه را از نواقص ، دانشمندان این رشته دانسته اند عوامل :

وراثت ، وضع نامناسب تغذیه ، تشعشهات یونیزه و یک سلسله حوادث و اتفاقات و از همه عجیبتر انحراف سلولی بدن است.

(الف) وراثت : قبلاً نیز مورد توجه بوده که در یک فامیل دیده می شود تقریبا همه عمر درازی دارند.

(ب) وضع نامناسب تغذیه : بخصوص در دوران کودکی بسیار مؤثر بوده و داشتن پدر و مادر مطلع در این قسمت سهم بسزائی داشته و بزودی در جلدهای بعدی علاوه بر وقوف بمسائل تغذیه ای به دستورات غذائی علمی پیشوایان دین آشنا خواهید شد.

(ج) تشعشعات یونیزه : آنقدر مؤثر است که حتی صفحات درخشنده ساعت های مچی را مؤثر شناخته اند چه رسد به تشعشعات سماوی و عکسبرداریهای طبی و غیره.

(د) انحراف و اشتباه سلول : کشف تازه ای است و عبارت است از جنگ داخلی سلولهای قسمت فعال بدن که مکانیسم مصونیت را بعهده دارند و بجای حمله بر باکتریها و ویروسها بر سلولهای دیگر بدن حمله ور می شوند بلکه سلاح هائی را که بایستی علیه امراض بکار ببرند ضد هما سلولهائی بکار می اندازند که بایستی از آنها دفاع کنند.

(ه) حوادث و تصادفات که شکستگی - سوختگی - تحریکات شدید روانی و ... می باشند و همه پیری را تسریع می نمایند.

هدف علم جرونتولژی این نیست که طول عمر را به چه حدی برساند بلکه آنستکه زدگی را برای کسانی که به سن پیری می رسند لذت بخش تر و گواراتر سازد بعبارت دیگر جرونتولژی

انتظار دارد مردم آینده در سنین پنجاه و شصت مانند انسانهای امروز نگویند پیر شده ایم بلکه جرونتولژیست برعکس پزشک یک کار غیر عادی مثلاً شکستگی را عادی می کند می خواهد یک امر بنظر عادی یعنی پیری را غیر عادی و جوانی سازد.

هم اکنون جرونتولژیست ها تابع این عقیده بوده و به آن اطمینان دارند که نمی توان منکر پیر شدن (پیری محض) شد زیرا هر چه باعث پیر شد می شود از قانون دوم ترمودینامیک پیروی می کند که انتروپی (قدرت تبدیل انرژی حرارتی به انرژی مکانیکی) هر دستگاه با گذشت زمان رو به زوال می نهد (کل من علیها فان).

اشکال بزرگ کار جرونتولژیست ها اینست که برای مقایسه پیران و جوانان با زمانهائی روبرو هستند که علم و دانش در اجتماع آنها نیز اثر گذاشته زیرا آنها که پیرترند در قرن قبل بدنیا آمده اند که از لحاظ تغذیه و مسکن و بهداشت و لطمات جنگها مصیبت زده اند و جوانها با دنیای مترقی تری روبرو بوده اند.

جلوگیری از رشد تند کودکان که پس از ولادت شروع می شود و با روش محدود تغذیه آنرا انجام می دهند و پیری را به تعویق می اندازند و عمر را طولانی می کنند.

در اسفند 1343 ترجمه از مجلات خارجی جرائد خبر دادند که بیماری را بعلت خونریزی داخلی در بخش بیمارستان «سن انتوان» پاریس بستری می کنند مدت چهار ماه نود شیشه خون به او تزریق کرده و دردهای حاصله را نیز با تزریق مواد بی حس کننده در مسیر اعصاب مربوطه تسکین می دهند روزی که حال بیمار رو بوخامت نهاد و از دردهای شدید رنج می برد

رئیس بخش آقای دکتر بوکای جمجمه اش را باز نمود و نزدیکترین نقطه ممکن به مغز را که محل انتقال حس درد بود قطع نمود با حیرت زائد الوصف اطرافیان مشاهده کردند این عمل نه تنها باعث تسکین درد شد بلکه خونریزی را نیز بکلی متوقف ساخت و باب دانش تازه ای را گشود که اگر تا بحال دخالت قسمت های فوقانی مغز را در حالات روانی مسلم می دانستند اینک معلوم می شود مغز و قلب و احشاء را نیز تحت کنترل داشته و اثر کلیه فعل و انفعالهای روانی بر روی احشاء و امعاء قطعی است پس از این گزارش تاکنون دانشمندان آزمایشهای متعددی نموده به اثبات رساندند که با کمک فکر و مغز می توان اندامها را بحالت تعادل و استراحت در آورد و یا بسیاری از بیماریهای احشاء را درمان نمود.

تاکنون به سه مطلب اساسی اشاره کرده ایم :

1 - علم ژریاتری 2 - علم جرونتولژی 3 - امکان کنترل تمام احشاء و اعضاء بوسیله مغز.

اگر خصوصیات ارثی پیر شدن را در نظر آوریم میراث امام «مامنا شهیدا و مسموم» است که نگذاشتند آباء و اجداد گرامش به مرگ طبیعی از دنیا بروند، همه را شهید یا مسموم ساختند و اگر چنین نبودعمر طولانی داشتن آنها نیز قطعی بود.

چنانچه وضع تغذیه یا انحرافات سلولی یا تشعشعات یونیزه یا حوادث و سوانح منظور باشد از آنجا که امام داناترین مردم زمان است و در زمان ظهورش نیز به تناسبعلمی که امروز مشاهده می شود و به سرعت رو به پیشرفت است و ظهور حضرت نیز در آینده خواهد بود امام بر آنچه تصور گردد تسلط علمی داشته لذا بهترین

تغذیه و سالمترین محیط دور از تشعشعات و حوادث انتخاب می فرماید بعلاوه که به تناسب مغز کامل امام کنترل بدنی در حد اعلای درستی و نیرو انجام خواهد گرفت در این صورت اگر ژریاتری و جرونتولژی می خواهند عمرها را دراز و مخصوصا دوران جوانی را طولانی سازند و 14 قرن قبل از اسلام با وعده ای که داد «امام در هنگام ظهورش گویا چهل ساله است» جای شکی برای پذیرش مطالب زیر باقی نخواهد ماند :

الف - علوم ژریاتری و جرونتولژی موفقیت شایانی را بدست خواهند آورد گویا که از 14 قرن قبل این خبر مسرت انگیز پیروزی آنها را اسلام داده است.

ب - داشتن عمر بسیار دراز نتیجه موفقیت کسب شده از تأسیس کرسی های دو علم مذکور است و لذا اثبات طول عمر یک نوع موضوع حل شده گرایش به سوی این دو کرسی است. ج - وجود حضرت بقیت اللّٰه لطف و فیض بوده و آثار مربوط به آن امام جنبه هائی از اعجاز و پیشگوئی و ... است کما اسنکه چهل ساله بودن آن حضرت در هنگام ظهور خبری از پیدایش کرسی های علوم ژریاتری و جرونتولژی و اعجاز و اشاره موفقیت آندو می باشند.

د - تناسب مغز امام با الهی بودن وی و با عمر درازشان کاملاً به نسبت مستقیم قابل پذیرش است.

ه - امام با کنترل اعضاء و احشاء می تواندپیری تمام اعضاء را هماهنگ ساخته عمر بدن خود را (از لحاظ ماشینی) به سالیان درازی برساند.

پیش از آنکه دانشی چون جرونتولژی یا ... کلید گشایش

مشکل اثبات طول عمر بوده باشند ادیان صاحب کتاب به چند علت آنرا پذیرفته وبرای بیگانگان نیز کم و بیش دلائلی وجود داشته و دارد.

اول آنچه را برای خداشناسان می توان گفت :

خداشناس قبول دارد که خدا ماده را آفرید تمام پدیده های جهان هستی را سیستماتیک براه انداخت بین ماده و حرکت هماهنگی ایجاد کرد و لذا اگر بپرسیم آیا خدائیکه ایجاد ماده و حرکت نموده بخشیدن آنهمه هماهنگی بین ماده و حرکت برایش آسانتر است یا زنده نگهداشتن یکفرد در چند قرن ؟ جواب خواهد دادالبته زنده نگهداشتن یکفرد برایش آسانتر است. بعد می گوئیم آیا می دانید در بعضی از گوشه های دستگاه آفرینش قوانینی جریان دارد که در گوشه دیگر جاری نیست مثلاً در دنیای ذرات (کوانتم ها و اتم ها) قوانین علت و معلول جرییان ندارد و حال آنکه در محیط ما جاری است و لذا اگر بگوئیم خدا برای ایجاد معجزات از قوانین مخصوصی که جاری است و ما بدان اطلاع نداریم استفاده می کند و عصای موسی را اژدها یا آتش خلیلش را گلستان می سازد اشکالی ندارد و به همین منوال با استفاده از همین قوانین عمر فردی را نیز به هزاران سال می رساند آیا اشکالی است ؟ بعلاوه خدا پرستان در کتابهای خود حداقل نام یکی دو نفر را دارند که عمر طولانی داشته اند مانند حضرت نوح و حضرت هود و حضرت خضر و غیره آیا چه می شود خداپرستان این لطف را بفرمایند و خدای نوح و هود و خضر و مهدی بدانند ؟! یعنی یکنفر دیگری را بر معمرین بیفزایند ! بعلاوه هر کس در هر دینی از پیشوای خودش راجع به طول عمر سئوالی کرد ، پیشوا امکان طول عمر را نفی نکرد حتی

سکوت هم ننمود بلکه یا جواب مثبت داد یا براه طولانی شدن عمر اشاره ای نمود. در اسلام این سئوال زیاد مطرح شده و امامان همه را پاسخ داده و امکان داشتن عمر دراز را تأیید نموده اند که در بهداشت تغذیه و حتی بهداشت لباس به پاره ای از آنها بر خواهیم خورد ، بعلاوه دعاهائی برای رسیدن به عمر طولانی رسیده است که خود دلیل برامکان داشتن عمر دراز است ، داستانهای یونس ، اصحاب کهف ، نوح که در مکتب بسیاری از ادیان مطرح است در قرآن اینگونه اشاره شده که یونس اندر دهان ماهی شد و اگر از تسبح کنندگان نبود بایستی تا روز برانگیخته شدن مردگان در شکم ماهی بماند یعنی عمر ماهی که تا روز قیامت حتمی است یونس هم ممکن بود چنین باشد. در سوره کهف به زنده ماندن اصحاب کهف سیصد و نه سال و در سوره عنکبوت به نهصد و پنجاه سال که تازه قسمتی از زندگانی نوح است اشاره شده است.

اما دلائلی که مورد پسند خدا پرست و بیگانه باشد زیاد بوده و اهم آنها از این قرار است.

می پرسیم آیا ما و شما و دانشمندان تاکنون انسان را از همه لحاظ و جهات شناخته ایم یا اینکه انسان شناسی در مرحله کودکی است و کسی جرئت ندارد ادعا کند اطلاعات وسیعی درباره انسان دارد ، اگر انسان در این باره نادان و ناتوان است که حقیقت هم هست چگونه می تواند ادعا کند که پدیده های بدنی قادر نیست بلکه طوری نیست که بتواند عمر متوسط بشر را به بیش از آنچه تصور می نمائیم برساند بعلاوه وقتی دو نفر از لحاظ کیفیت آنقدر اختلاف

دارند که مغز یکی انشتین می شود و دگری در جوارش کسی است که یک جمع ساده را نمی تواند انجام دهد چه می شود در برابر این اختلاف کیفیتی دو مغز مربوط به وضع فیزیولژی آنها نیست و یک امر غیر مادی در کار است پس یک نیروی دگری در روان انسان است که پدیده غیر مادی و غیر محسوس است پدیده ای که می تواند منشأ اثر این همه اختلافات بوده باشد و اگر این مطلب پذیرفته شود طرف جزو دسته خداپرستان در آمده است اما اگر اختلاف کیفیتی دو مغز مربوط به وضع فیزیولژی آنهاست با توجه به اینکه آموزش و پرورش در آنجا که استعداد باشد مؤثر است و با این وضع که عمل فیزیولژی بین دو نفر را بینهایت فاصله کیفیتی می بخشد همان عمل نیرومند فیزیولژی چه اشکالی دارد فاصله کمیتی زیادی ایجاد کرده عمر یکی را صد و دگری را هزار سال سازد. این اختلاف فاحش کمیتی در تمام مراحل دستگاه خلقت مشاهده می شود مزون های موجود در مراکز اتم هستند که عمر یک هزارم ثانیه دارند و مزون هائی بنام هایپرون اند که عمر ده میلیاردیم ثانیه می نمایند (گر چه امروز درباره اش بحث مجددی است) یعنی اختلاف طول عمر بسیار فاحش است. در عالم نباتات ذرات ژلاتینی کلروفیل دار در دریاها وجود دارند که عمرشان بر حسب ثانیه حساب می شود درختان اطراف رود آمازن نیز هست که دائم شاخه به چپ و راست می فرستند و عمر ابدی دارند ماهی هائی هستند در اقیانوس اطلس شمال اروپا که عمر سه میلیون ساله

برایشان برآورد کرده اند و مارهائی که چند هزار سال عمر دارند.

ماهی چهار صد میلیون ساله در سواحل ماداگاسکار کشف شد که خود دلیل بر اعجاز قرآن است چون به زنده مانده ماهی حضرت یونس اشار ه کرده ، گر چه عمر بیش از چهارسد میلیون سال او را مطرح می سازد (1)

و اما درباره انسانها :

1 - اگر جنین را در نظر آوریم تا زمانیکه در رحم است وضعی مشابه درختان مناطق حاره داشته یعنی غذایش در پایش ریخته و بازده چندانی ندارد و اگر از رحم بیرونش نکنند عمر ابدی خواهد داشت.

2 - معمرین زیادی در دنیا وجود داشته و دارند. در حوالی کوه هیمالایا افرادی هستند که به آنها هونزسها گویند که عمر متوسط شان دویست سال است.

3 - «هیبرناسیون مصنوعی یک طریقه درمانی جدیدی است که اساس آن عبارت است از کند کردن متابولیسم عمومی بدن بیمار (به توسط استعمال داروهای فلج کننده عقده های عصبی نباتی با یا بدون سرد کردن بدن بتوسط عوامل فیزیکی) و بعبارت دیگر قرار دادن بدن انسان خون گرم در یک وضع زندگی کند شبیه به زندگی حیوانات خونسرد و خواب زمستانی حیوانات زمستان خواب (Hibernant) است که متابولیسم و درجه حرارتشان در هنگام سرما پائین می آید (یعنی دارای قدرت سازش با شرائط محیط هستند» هیبرتانسیون در جراحی معمول بوده بعضی از

1- کیهان 22 آذر 1343 شماره 64135).

حیوانات مانند خرسها مکانیکه آنها را هیبرنه می کند خوب شناخته سراسر زمستان را در آن بدون اینکه احتیاجی به تغذیه و کارهای فعالیت دار دیگری داشته باشند بسر می برند انسانها نیز مانند اصحاب کهف بر حسب تصادف در چنین مکانی وارد شده سیصد و نه سال قمری ماندند.

اگر انسان را ماشین فرض کنیم طبق اصل دوم ماشین کار نو انسان می تواند برای زندگی جائی را از لحاظ حرارت آنچنان متعادل انتخاب کند که بر دوران جوانیش افزوده شود (اینکه اسکندر در جستجوی آب حیات در دل تاریکی قطب جنوب فرو رفت گر چه آب حیات نیافت ولی سرمای آنجا به او شادابی و عمر بیشتری داد) بعلاوه مگر نیست که سکونت در اطاقهای کم فضا بر عکس هوای آزاد و سبز و خرم موجب کوتاهی عمر می گردد.

4 - اثر انتخاب بعضی از زمانها بر طول عمر : بعضی گویند استفاده شایان از نسیم صبح صادق (طلوع اولین اشعه خورشید) سبب طولانی شدن عمر می شود و در این هنگام است که ذرات آهن بیشتر در فضا بصورت مخصوص یونیزه ای که قابل استفاده است در می آید برخی هم استفاده مغرب (غروب اشعه خورشید) را چنین می دانند که اگر از هوای آزاد در آنوقت بیشتر استفاده شود عمر را زیاد می گرداند.

صبحدم علاوه بر وجود ذرات مفید در هوا غالبا مناطق زمین را مه صبحگاهی پوشانده و هوا را که برای آدمی مفیدتر است مرطوب هم باشد مرطوب می کند (در شمال شیلی روی صفحات چوب رشته های نایلونی عمودا نصب کرده اند ، مه روس این رشته ها

بصورت قطرات آب در می آید قطره ها می لغزند و در لوله ئی جمع می شوند و از چند هزار عدد این صفحات که با قیمت ارزانی تهیه می شوند مقدار زیادی آی هنگام صبح جمع می کنند)

5 - چندی وایسمان آلمانی ادعا کرد که تک یاختگان مرگ و میر ندارند از راه تقسیم دو نیمه می شوند و هر نیمه ای باز تقسیم می شود و این جریان برای همیشه ادامه دارد بعد در نظریه او شک کردند زیرا پس از چندی دیدند در جریان زندگی سلول فسادی پیدا شد که بعد با عوض کردن محیط زندگی ادعای وایسمان تأیید گردید هاریسن ادعای بزرگتری کرد سلولهای عصبی قورباغه ای را کشت داد الکسیس کارل معروف کارش را دنبال کرد و ادعای بقای موجودات مرکب مطرح گردید.

6- فریدن تال نسبت وزن مغز را به وزن بدن عامل مؤثر در طول عمر دانسته و با این حساب برای انسان عمر طبیعی بسیار قائل است.

7- اشتاینا‌خ در روی موشها و ساند دانشمند دانمارکی روی سگ شکاری پیری که گوشهایش کرو چشمهایش سو نداشت با تزریق هر مونهای مخصوص شنوائی و بینائی و حتی رغبت او را به سگان ماده بر گرداندند و وقتی از ساند پرسیدند آیا سگ با این تزریقات جوان شد گفت پیری هم چیزی جز خرابی گوش و چشم و... نبود.

8- ماهی ها در دریا و خزندگان در صحرا هر قدر بیشتر عمر کنند جثه شان بزرگتر میشود و می توان پیری را زمانی گفت که نشو و نما متوقف میگردد. دانشمندان چندی مانند هارتمان

و رونبر در این باره کارها کرده ثابت کردند تا زمانیکه عضو نمو میکند با مرگ طبیعی از بین نمی رود و توانستند قلب قورباغه ای و قلب مرد مصلوبی و کلیه مرده ای را روزهائی چند در محلول های مخصوص نگهدارند و به همین دلیل اگر پیری عوامل و اعضاء بدنی با هم و یکنواخت فرا رسد مرگ بسیار دورتر پیش می آید و عمرها دراز خواهد بود. رگهای فرسوده ای که حالت ارتجاعی خود را در شخص جوان از دست می دهد و نمی تواند عضلات جوان و تازه را خوب تغذیه کند برای جوان خطرناک است و حال آنکه همین رگهای فرسوده در اشخاص پیر سال ها در کنار عضلات فرسوده با هم سازگارند و مرگ دیرتر خواهد آمد.

9- اگر باداره متوفیات بگوئیم آمار بدهد تا علل مرگ و میرها بررسی شود می بینیم بسیار اندک بعلت پیری جواز دفن و کفن گرفته اند و حال آنکه یک باد سرد که جوآنهارا طراوت می بخشد امکان دارد پیران را بکشد این خود دلیلی است که پیری علت مرگ نیست بلکه از علل مستعد کننده است و لذا اگر از پیری جلوگیری شود مرگ پیش نمی آید. اینکه می گویند ولی عصر ما همیشه به سن چهل می باشند خود دلیل بارزی بر ارزنده بودن حضرت پس از هزاران سال است و اگر چنین حرفی برای حضرت در اخبار نبود علاوه بر اینکه اثبات طول عمر معظم له نقطه ضعفی داشت ولی عصری که هزار سال عمر خود را مانند پیران خمیده و فرتوت که نمی توانند خود را جمع و جور کنند چه فایده ای داشت پس اگر قادر باشیم پیر نشویم عمر درازی داریم.

10- ژان روستاند بیولژیست معروف می گوید من قبول دارم عوامل طبیعی پیری در شخص وجود دارد ولی یقین دارم که بسیاری از سلولهای بدن فناپذیر نیستند و این صحیح نیست که بگویند این سلول های جاویدان جمع شده و جسم مرده ای را بوجود آورده اند.

11- در 1956 در کنگره جهانی ستاره شناسی و علوم فضائی گفته شد که در آینده با تکمیل موتورهای فوتونی سرعت موشکها به سرعت سیر نور نزدیک شده و در نتیجه زمان و فعل و انفعالات سلولی و عضلانی بدن نسبت به زمین کندتر شده و بر مبنای بر آوردی که در روی زمین می شود عمر فضا نوردان خیلی طولانی خواهد شد حتی اگر سرعت موشک نزدیک به سرعت نور باشد و از لحاظ مقایسه با زمان کره زمین ملیونها سال هم طول بکشد فضا نورد بیشتر از چند سال پیر نخواهد شد نتیجه آنکه وسائلی می توان داشت که در گوشه ای از این فضا بود و ملیونها سال عمر کرد تا چه رسد به هزار سال (البته مقصود ما این نیست که ولی عصر از این وسائل استفاده میفرمایند بلکه نشان دادن امکان حل مسئله است).

12- از دانشمندی نقل می شود که در مقام مقایسه عمر انسان با سایر موجودات مطالعات فراوانی کرده ثابت کرد بدن آدمی برای آن ساخته شده که هزار سال عمر کند.

13- پیری را می توان بتأخیر انداخت ؟ سئوالیست که از پرفسور بشس فرانسوی کرده در کتاب خود به نام امید بیک زندگی طولانی جواب مثبت داده است.

14 - مقاله ای اخیرا تحت عنوان انسان در سر ما دوازده

قرن عمر می کند امکان داشتن چنین عمر طولانی را به نقل از چند دانشمند متذکر است.

15- تحت عنوان (عمر جاودانی با هشتاد هزار تومان) می نویسند هر کس می تواند به دلخواه خود در سالهای منظور زندگی کند الکسیس کارل در کتاب خود انسان موجود ناشناخته اشاره به این موضوع کرده و آزمایش را که درباره روتیفرها برای تأیید مطلب نموده متذکر است.

16- رعایت کارهای چندی است که به نظر کوچک می آید اما در حقیقت بزرگ و در دراز کردن عمر مؤثر است و عبارتند از فراموش نکردن خواب قیلوله مخصوصا در ده اسل بین 40 و 50 (خواب قیلوله خواب کوچکی است که اندکی قبل یا بعد از نهار انجام می گیرد) پیاده روی (که خود شاهد و ناظر پیران سالخورده ای هستیم که برای درازی عمرشان تفاوتی باد گران جز پیاده رویشان مشاهده نمی شود) پوشیدن کفش راحت و مخصوصا قشنگ (از دستورات دینی است) بهترین غذا را در صبح زود خوردن (هزاران سال قبل اسلام چنین دستوری را داد و امروز در بعضی از ممالک مانند انگلستان رعایت می کنند آزمایشی است که بین کارگران کارخانجات آنهائیکه بهترین غذای خود را صبحانه کرده اند علاوه بر اینکه محصول بهتر و بیشتری تهیه می نمایند حوادث و سوانح نیز کمتر است) (1) اختلاف فاحش طول عمر ملکه زنبورهای عسل و سایر زنبورهای کندو را ناشی از تغذیه عصاره گل مخصوصی میدانند که به همین قیاس بعضی عقیده دارند گاه برحسب اتفاق مورد تغذیه انسان واقع می شود که در طول

1- با کر الغدا جود الحذا خفف الردا...

عمرش بسیار مؤثر بوده و اطلاعی نیافته است و دستورات به ظاهر کوچک دیگر از قبیل عدم اعتیاد بدخانیات و ایجاد یک تناسب و تعادلی بین کار و استراحت و خواب و...

17- روز افزون بودن عمر متوسط آدمی که در نتیجه تلاش دانشمندان با موفقیت انجام پذیرفته چنانچه در سال 1900 عمر متوسط مردم اتازونی 49 بود و اینک از هفتاد متجاوز است و اگر عوامل چندی در بین نبود عمر متوسط هم اکنون مافوق حد تصور می بود که اهم آن عوامل را می شماریم (یک) سیل داروهائی است که به سوی جهان سرازیر شده و بدنها را مسموم ساخته به خصوص داروهائی که تصور می نمایند مرهم دلهای مضطربی است که خدا از آنها دور شده است و بنامهای مختلف برای درمان عصبانیت ها ببازار عرضه می گردد و جهانیان را معتاد می سازد حتی انتی بیوتیکها که بیماریهای عفونی را درمان می کنند متأسفانه مصرف زیاد آنها سبب جانشینی بیماریهای دژنراتیو می گردد (دو) زهرهای حاصله از غذاهای تقلبی است که هر روز در گوشه و کنار کشف می شود یا نمی شود (سه) آلودگی هوای شهرها با دود اتومبیل و کارخانجات (چهار) تغییر ماهیت مواد خوراکی با ریختن کودهای شیمیائی (پنج) بدتر از همه زندگی کردن در شهرهائی که محیط غیر اخلاقی داشته و قوانین غریزی در آنجا پایمال شده و هرزگی و بی بندو باری حکم فرماست. این محیط سبب پیدایش ترشحات غیر متعادل غدد مترشحه و در نتیجه عامل مؤثر بهم زدن هماهنگی بین اعضایند (شش) غوغای حاصله از تمدن وزرق و برقهای خیره کننده و هیاهوی آسمان خراشها که همه کوبنده اعصاب و مسبب ایجاد ترشحات نامتعادلند (هفت) آزمایش جالبی است : یک عده از نژادهای موش را که افراد نسلهای

خلف خود اندو طول عرشان چندان نیست انتخاب کرده به دو دسته تقسیم شان کردند یک دسته را در قفسها نگهداشته و دسته دیگر را پس از آنکه مدتی در قفس نگهداشتند بزندگی عادی و آزاد خود برگرداندند در نتیجه دیدند در بین دسته آزاد برعکس تصور عمرشان کوتاهتر می شود که علت آنرا ناشی از جنگهای دائمی جانوران با یکدیگر دانسته اند. اگر دانشمندان نتوانسته اند با آنکه می دانند عمر دراز داشتن امکان دارد بدان برسند ناشی از آن است که مانند دو دسته از موشها به جنگهای دائمی سر گرمند آنچنانکه کشور آنها را به جای کشورهای متمدن باید کشورهای مضطرب متمدن نامید به علاوه اگر خدای ناکرده عمر مردمانی که حاضرند برای قطع نسل بشر بکوشند و عمری را در مسابقه تسلیحاتی بسر برند و به دستور حضرت مسیح هم توجه نکنند که برای جلوگیری از کوچکترین نزاع می فرماید اگر به طرف راست صورتت زدند چپ را بدار ، اگر چنین مردمانی بی دین و آدمکش عمرشان زیاد شود آیا نفعی دارد ؟ (هشت) دشمنان بزرگی که نوک پای خود را به پشت پای آدمی میزنند و او را به سوی گورستان می فرستند معبودهای متعددی هستند به نام وزیر ، وکیل رئیس آنها که جز خدای قادر مطلق جز یک منبع توانای نیرومند کسی یا چیزی را که همه عاجز در زندگی خودند ذی نفوذ و مؤثر ندانند باسعه صدر دگری زندگی می کنند که عمرشان نیز طولانیست (1)

1- مجله تبلیغات شهرت ماه صفحه 305 سال 1345 نیز به عنوان - راز طول عمر - مطالبی دارد. و همچنین مجله پاسخ ما از نشریات کانون بحث و انتقاد دینی شماره 6 نیز مطالب ارزشمندی دارد.

18 - تا سه سال پیش پرخوری و مخصوصا زیاد خوردن چربی ها را باعث تصلب شرائین و در نتیجه پیدایش سکته های قلبی و مغز و مرگ زودرس میدانستند بعد علت را به پرخوری و زیاد خوردن شیرینی مصنوعی (قند و شکر) نسبت دارند ولی امروز استرسهای مکرر و متوالی را در پیر شدن فوق العاده مؤثر میدانند که حجت خدا هم دلش آرام است و از استرسها دور و هم پرخوری نمی کند.

19- پرفسور هنری اسمیس استاد دانشگاه کلمبیا می گوید «حصر و حد سن و عمر مانند دیوار صوتی است و همچنانکه دیوار صوتی امروزه شکسته این دیوار سن و عمر نیز روزی خواهد شکست».

20- دکتر هنری الحیس اشاره به عمر هشتصد ساله انسانی و امکان عمر بیشتر وی مینماید.

21- مچنیکف عقیده دارد اگر محصول متابولیکی میکربی را از روده ها حذف کنیم پیری دیده نمی شود که در جای خود گفتیم میکرب نمی تواند در بدن کاملاً سالم اختلالی ایجاد نماید. سالیان درازی است که بشر برای طولانی کردن عمر و همچنین درباره امکان و اثبات یافتن عمر دراز کتابها نوشته و می نویسد که به پاره ای از آنها اشاره می گردد :

1- کتاب «دانش مربوط به طولانی کردن عمر» از آقای خ - گوفلاندروسی که این ایده را ماکروبیوتیک نامیده است این کتاب به فارسی ترجمه شده و رؤس مطالب آن برای یافتن یک عمر طولانی بر رژیم غذائی صحیح - کار مناسب - خندیدن دوری

از ترس و یاس و افسردگی و حسد قرار دارد.

2- پارفین نیگالیچف درباره دراز کردن عمر کتابی نوشت که پایه و اساس آن استفاده از نیروی شفا بخش طبیعت و پیشگیری از بیماریها و آبدیده کردن ارگانیزم بدن بود.

3- هوفلند زیست شناس کتابی به نام فن طول عمر نوشته است.

4- تار خانف کتابی به نام طول عمر حیوانات ، گیاهان مردم نوشت که بیشتر توجه وی به صرفه جوئی در نیروهای زنده اعضاء برای یافتن عمر دراز بود.

5- پرفسور پی پلز کتاب عمر دراز را نوشت وی دکتر در طب و فلسفه بود.

6- در میا مسلمانان نیز کتابهائی راجع به معمری و طول عمر نوشته شده که یکی از آنها کتاب «المعرون من العرب و...» تالیف ابوحاتم سهل ابن محمد سیستانی متوفی 248 یا 250 میباشد (نوشتن آن همه کتاب در این باره امبدواری قطعی مبنی بر امکان داشتن یک عمر طولانی است)

شاید خوانندگان تعجب کرده باشند چرا - با ان که بشر هدف بیماریهای عفونی که شاره شان زیاد است قرار می گیرد و عفونت هاست که تلفات بسیاری دارند و لااقل زهرشان عمرها را کوتاه می کند از آنها نامی نبردیم. در پاسخ باید گفت جغد در خرابه آشیانه میکند و میکرب و زهر نیز در بدن غیر سالم جای میگیند و اگر بدن کاملاً سالم باشد موضوع عفونت و مسمومیت ابدا مطرح نیست و بطور کلی بدنی که فاقد زهر هاست کاملاً سالم بوده و میکربها و ویروسها در آن نمی توانند نشو و نما نمایند

چنانچه اگر شخصی زهر ارثی نداشته باشد و سرپرستی مطلع و بصیر او را مراقبت کند بیمار نشده عمر دراز خواهد یافت (بعلاوه در یک بدن سالم از دهان تا مخرج تمام ترشحاتش نابود کننده باکتریهاست از اسید معده ، صفرا و...)

علم پزشکی روز توفیق یافته زهرهای ارثی واکتسابی را از بدن دور نماید و شخصی مانند امام علیه السلام که ما شهادت میدهیم نوری است از صلب ها و رحم های پاک و پاکیزه ، نه سمیت ارثی دارد و نه خود سمیت اکتسابی خواهد داشت و لذا ورود میکرب به بدنش حکم دو قطب متضادی که خیال نزدیک شدن به یکدیگر را نداشته و نکرده اند دارد.

اصولاً مدت مدیدی است فکر دراز کردن عمر دانشمندان را مشغول داشته و از صورت نظری و تئوری خارج شده و جنبه تحقق و عملی به خود گرفته چنانچه دانشمندانی چند در این باره پژوهشها کرده و موفقیت هائی کسب کرده اند.

ابتدا تشخیص دادند که مخلوطی از کلسیم و ویتامین B برای جلوگیری از سستی استخوآنهاخوب است ، فسفر به عمل جهاز عصبی کمک کرده سبب تقویت قوه حافظه میگردد ، گوگرد انساج اشخاص پیر رانرم می کند ، متیونین به نظر متخصصینی مانند لئون بینه اثر بسیار رضایت بخشی روی پیری دارد و... همین آقای لئون بینه معالجه با جنین کامل را توصیه کرد و برای جلوگیری از پیری بکار برد بعد دکتر امانوئل الیکس Emmanuelalix آنرا تکمیل کرد ، دکتر الیکس بعدها به جای جنین ، جفت را انتخاب کرد و بالاخره مخلوطی از جفت و جنین را بکار برد.

نیهانس Niehans روش سلولوتراپی را بکار برد بدینطریق که اعضاء و غدد حیوان جوان و یا جنین را ببدن افراد پیروارد می کرد و همین متد بود که با تغییراتی بر روی ادنائر صدر اعظم آلمان غربی - ژان ککتور - موریس شوالیه - چارلی چاپلین عمل شده است.

متد آسلان Aslan نیز مدتی معمول بود که با تزریق نوکائین یا مخلوط با مواد دیگر بکار برده می شد.

ژله روایال Gele Boyalهمان خوراک ملکه زنبور عسل است که با او خورانده اند و عمرش را سی برابر سایر زنبورها ساخته اند و امروز آنرا به طور خالص به فروش میرسانند و بر پیری اثر جوان کننده مخصوصی دارد.

معالجه با ویتامین ها و مواد معدنی نیز معمول میباشد. درمان هرمونی که در آن هرمونهای مردانگی ، زنانگی و مخصوصا مخلوط با هرمونهای غده تیروئید و فوق کلیوی بکار برده میشود. سرم بو گومولتز Bogomoltz که هنوز در کشور شوروی مورد استفاده قرار می گیرد و اساس آن استفاده از اثر نسج ملتحمه به خصوص است.

معالجه با روش فیلاتف چشم پزشک روسی است که هنوز در روسیه عمل میشود واساس آن استفاده از انساج زنده ای است که در محیط غیر مساعد نگهداری میشوند و بیواستیمولین ترشح می کنند - Bio gtimulines

درمان باگاماگلو بولین که در 1961 توسط پرفسور بارال Barral تقدیم کنگره جرونتولژی منعقد در

سانفرانسیسکو شد.

معالجه با اکیژن - حمام - آب دریا - آبهای معدنی - سبزیجات و میوه ها و بالاخره با تمرین های بدنی در راه بیشتر جوان ماندن است که تفصیل هر کدام را میتوان در کتاب اسرار طول عمر دید.

امروز تغذیه صحیح - ورزشهای تنفسی - آرامش فکری روانی - خواب با اندازه - استفاده از مواهب طبیعی - داشتن یک برنامه معلوم وه چه بهتر یک هدف معلوم در زندگی را در طول عمر مؤثر میدانند که شرح هر یک در جای خود در دوره کتابهای اولین دانشگاه و آخرین پیامبر خواهید خواند. (البته قبل از این از زمانهای قدیم نیز مردم برای داشتن عمر طولانی تر دست بکارهائی میزدند در کشوری خوردن جنین - جای دیگر مصرف شیر زنان - در محلی استعمال داروهای قی آور و... جز و برنامه بوده است)

آنچه تازه تر است تحقیقات علمی دکتر سوبل درباره تأثیر تغذیه و هم اکنون پژوهشهای یک طبیب زن و یک پزشک مرد (دکتر س دونی - دکتر کونتر) است که در مؤسسه تحقیقاتی روانی کلمبوس اهایو بدنبال تئورهای قبلی به تلاشهای عملی پرداخته و با ثبات رساندند همانگونه که میتوان مدت قلیلی بدون غذا یا بیشتر کم غذا ماند ولی بیش از چند دقیقه طاقت بی هوائی نیست به همین مقیاس اثر هوا بر بدن برای حفظ بقای حیات ارزش بیشتری دارد.

این دو پزشک چند دسته موش جوان و چند گروه پیر جدا ااز هم انتخاب کردند و هر کدام را در مراکزی قرار دادند که

در آن انواع اتمسفر مشعشع از یون های مثبت (در هر سانطی متر مکعب 290 هزار) در جای دیگر اتمسفر بایون های منفی (در هر سانطی متر مکعب 140 هزار - مرکز دیگر با یونهای مثبت و منفی مخلوط (120 هزار عددی) بود ، با در نظر گرفتن طول عمر متوسط موشها و شرایط دیگر، برای موشهای هر دسته معبری منظور گردید که در آن آب سرد بود و باید موشها شنا کرده از آن عبور نموده خود را با انتهای معبر که دارای آب نیم گرم مطبوع است برساند.

موشهای جوان با سرعتی مخصوص شنا کرده خود را به مقصد رساندند ولی موشهای پیر دسته اول (دریون مثبت) خود را در 40 دقیقه و 56 ثانیه بزحمت بانتهای معبر کشاندند و حال آنکه دسته دوم - آنها که در مراکز تجمعی یونهای منفی بودند در مدت 11 دقیقه و چهل ثانیه همان راه را طی کردند بعلاوه جهت یابی و پیدایش راه حل برای دسته اخیر سهلتر از قبلی ها بوده و حتی موشهائی که از 8-9 ماهگی در سن کهولتند قدرت جوانی داشته و چنین آزمایشات بر این امیدواری افزود که یک مشکل دیگر عمر حل شده و دانشمندان زیست شناس بر این مطلب همگی اتفاق دارند.

نتیجه باختصار :

از زمانهای بسیار قدیم هم با مشاهده عمرهای کوتاه هر کس با سلاحی به جنگ بیوفائی دنیا شتافته است ، شعرا با شعر وادبا با نظم و آنها که دانا بشمار بودند با خوردن ها و خوراندن ها.

دوره رنسانس کارهای شگرفتی بعمل آمد : ترزیق نوکائین یا هرمونهائی یاگاما گلوبولین ، سلولوتراپی و...

امروز نه تنها محیط های مناسب برای زندگی را آنطور میخواهند که در آن بتوان چند صد سال زنده ماند (محیط آغشته به یون های منفی و... تغذیه مطلوب و بهداشت مرغوب و بدن تندرست و روح سالم و...) بلکه ثابت کرده اند به تناسب مغزهای بزرگتر عمرهای بیشتر و بهتری در مقابل بی وفائی دنیا بدست آمده است.

از پیشوایان دین نیز درباره شخص امام علیه السلام و عمر مبارکش آنقدر حدیق و خبر داریم که بعد از واقعه کربلا و غدیر خم میتوان این مطلب را در درجه سوم اسناد تاریخی از لحاظ کثرت قرار داد و جالب تر آنکه دقایق مطالبی درباره حضرت دیده میشود (چهل ساله بودن حضرت هنگام ظهور - با باطن حکم کرد نشان - بنا بر عقیده برخی جلوگیر ازذبح حیوانات برای خوردن و...) که همه اعجازآمیز بوده و علاوه بر اثبات طول عمر امام نشان دهنده این مطلب است که چشم بینای پیشوایان اسلام علاوه بر پیشگوئی مسرت آمیزی که راجع به افتتاح و کشف کرسی های علوم و پژوهشهائی داده اند بسیاری از آنها را نیز تأیید و موفقیت انگیز اعلام داشته اند.

با وجود آنچه در این چند صفحه راجع با ثبات طول عمر گفتیم روی سخن به جانب طبقه مخصوصی داشته میگوئیم در سر کان شهر تویسر کان که قریه ای است درخت گردوئی وجود دارد که هر 15 عدد گردو در یک جلد خربزه مانند سفت و سخت قرار دارد که برای شکستن هر یک گردو ناچار باید جلد اصلی را شکست و عجیب آنکه هر یک از آنرا درجائی حتی در جوار همان درخت به خاک کرده اند و نتیجه و ثمره درخت بعدی همان گردوهای

معمولی بوده است و به همین قیاس در میان نباتات و حیوانات و انسانها نوع خارق العاده فراوان بوده و هیچ اهمیتی ندارد که انسانی برفراز انسانها عمرش چندین برابر انواع خود بوده باشد.

در زمان ظهور ، چهل ساله بنظر رسیدن حضرت و اینکه بباطن حکم خواهد کرد حتمی بوده و همانطور که اشاره کردیم احتمالاً از کشتار ذبایح نیز جلوگیری بعمل خواهد آورد و چون شرح و بسطی از دو موضوع قبلی (چهل ساله بودن - حکم بباطن کردن) داده شده ، صرفنظر از نادرستی موضوع کشتار بذکر مطلبی در این باره میپردازیم.

اتم سنگ اول و اصلی بنای ساختمان ماده است و اگر آنرا از بین نبرند هیچگاه از بین نخواهد رفت ، سلول هم سنگ اول و اصلی بنای ساختمان موجود زنده است ، اگر واردات و صادرات و محیطش با حیات وی ناسازگاری نکنند جاوید خواهد بود ، سلولهائیست که چهل سال قبل در آزمایشگاه بمنظور فوق نگهداری شدند و هنوز زنده و سلامت بوده و بدون انقطاع تولید مثل مینمایند.

و میدانیم سلول اینگونه تولید مثل می کند که یک سلول دو تا میشود و هر کدام از اینها مجدد نصف میشوند و هر کدام سلول جدیدی خواهند بود و عقیده کلی بر اینست که اگر نرسیدن غذا و گرما و سرما یا کثافت و آلودگی و مسمومیت سلول را نکشته بود امروز سراسر جهان را سلول زنده پوشانده بود و در آزمایشگاه به همین دلیل مرتب باید از سلولهای زیاد شده جدا کرده دور افکند تا جائی برای آزمایشگاه باقی بماند و با آنکه با احتمال

طرز تهیه گوشت در زمان ظهور حضرت با کشت سلول نخواهد بود ولی امکان آن بطریق مذکور با پیشرفت دانش مسخر بشر شده و ذکر آن بی مورد نبوده است و آنچه مربوط بطول عمر یعنی مطلب اصلی ماست اینکه انسان متشکل از سلولهای مذکور نیز اگر غذا داشته باشد و به سرما و گرما دچار نشود و محیط خارج و داخلش از سموم و کثافات پاک گردد عمر هزار ساله که چیزی نیست میتواند عمری نسبت به سن متوسط ما جاوید داشته باشد و آنچه امروز سبب مرگ ما میشود انواع بیماریهاست که امروز در حدود چهل و پنج هزار عددش را شناخته اند. در آزمایشگاه محیط خارج را با کنترل سرما و گرما و نور و اشعه های زیان آور و... متناسب ساخته و داخل را نیز با رساندن غذای مرتب و تعویض فضولاتی که از سلولها بعلت تغذیه دفع میگردد سازگار میسازند. از عجایب آفرینش بدن آدمی اینکه همه گونه وسائل و دستگاهی برای دفع فضولات در اختیارش قرار داده اند مانند : ریه برای دفع گاز کربنیک و کلیه جهت ادرار و پوست که عرق میکند و کبد که صفرا میسازد و... آنچنانکه گوئی همه چیز را آفریده اند تا از مغز آدمی حفاظت کند تا بتواند در محیط سازگاری به فکر آفرینش اندیشه کند و آفریدگارش را بشناسد. تمام دستگاههای نامبرده در مواقع ضروری در دفع مواد زیانبخش میکوشند ولی همیشه بعلت نامیزان بودن واردات ببدن ، سموم و آلودگیها به تناسب قوای دافعه نبوده بر اثر طول زمان بدن خسته شده و گرفتار کثافت عمومی شده و بالاخره میمیرد و اگر بتوانیم همانگونه که در آزمایشگاه به سلول غذا

میرسانیم و فضولاتش را جدا میکنیم بدن خود را نیز که چیزی جز مجموعه ای از همان سلولها نیست نگهداری نمائیم عمر بسیار طولانی خواهیم داشت که خوشبختانه تمام اعضائی که زهرها و پلیدیها را جدا میسازد به نظم و ترتیب بوده کافیست در انتخاب غذای سازگار دقت علمی بعمل آمده دانست چه اندازه ، چگونه و چه نوعی غذا باید در بدن وارد کرد تا فضولات حاصله با توانائی دستگاهها در جدا ساختن آلودگیها متناسب بوده هیچگاه ایجاد مسمومیت ننماید. در اینجا سئوالی مطرح است : آیا امام میتواند غذای خود را انتخاب کند غذائی بطریق مذکور؟ اگر جواب مثبت است پس عمرش جاوید میتواند بود و اگر جواب منفی است یعنی اگر امام را مجبور نکردند غذای مسموم کننده بخورد و خورد چنین شخصی امام نخواهد بود !

اداره ریشه کنی مالاریا

مسافر از مسجد خارج می شود ، در پیاده رو مقابل چند قدم آن طرف تر در جهتی که مسافر قصد رفتن داشت اداره ریشه کنی مالاریا نظرش را جلب کرد نزدییک شد در نیمه باز بود تابلوئی بود جالب که با خط زیبائی بر ان این جمله را نوشته بودند : حضرت رضا بمامون خلیفه عباسی فرمود و اما البطایح و السبایح فانها... و قدیتولد من دوام شربها المره الصفراویه و تعظم به اطلحتهم (آب ریگستانهای سیل گذر و شوره زارها گرم است و غلیظ و برای اینکه راکد می ماند و آفتاب بر آن می تابد اگر بنوشیدن آن ادامه دهند از آن نوشیدن دستگاه صفراوی بدن مبتلا شود و سپرز

ص : 234 نیز بزرگ گردد (1)

آنجا که از مرداب نوشتیم گفتیم حضرت رضا ابتلای به مالاریا را ناشی از وجود این شرط که اقامت در جوار آبهای راکد باشد دانسته و به بزرگترین و مهمترین علامت مرض که ابتلای مجاری صفراوی و بزرگی طحال است اشاره فرموده است توضیحی که سرایدار اداره به مسافر داد گفت آیا درباره این جمله که حضرت فرمود اینگونه آبها راکد است و گرم و غلیظ دقت کرده ای ؟ مسافر گفت مقصود چیست گفت معجزه اینجاست که حضرت با ذکر همین سه کلمه : راکد - گرم - غلیظ بسه راه اصلی مبارزه ای برای ریشه کن کردن مالاریا اشاره فرموده است - مسافر گفت توضیحی بدهید گفت همینکه حضرت فرمود آب با این خصوصیت ابتلاء آور است برای جلوگیر از ابتلاء کافیست که خصائص آب را بهم زد ، آبهای راکد را جاری ساخت یا خشک نمود همانگونه که آخرین متد علمی روز است - آبهای غلیظ را رقیق کرد ! خوب توجه فرمائید اگر حضرت فرموده بود آب مبتلا کننده رقیق است یعنی به جای کلمه غلیظ (اصطلاح علمی روز) فرموده بود رقیق برای مبارزه لازم بود یک چیز غلیظ بر آن بریزیم - پشه مالاریا بر سطح آب تخم می گذارد چیز غلیظ و سنگین هم که بقعر فرو میرود لذا معلوم بود این سخن از امام نیست اما امام می فرماید آب مبتلا کننده غلیظ است لذا برای مبارزه باید رقیقش کرد یعنی سبکش نمود ! چه چیز از آب سبک تر است ، آن چیزها که امروز اداره ریشه کنی مالاریا و علم مربوطه برای مبارزه انتخاب کرده و بر آب میریزد مانند نفت و... و ما میدانیم با

1- السماء و العالم.

ریختن نفت یا پودر مخصوص به مردابها یا رقیق کردن آنها تنفس لاروهای مالاریا مشکل شده پشه خیزی از بین خواهد رفت قسمت سوم فرمود گرم است که آن هم در صورتیکه حرارت از حد معینی پائین آورده شود پشه بر آن تخم نخواهد ریخت. مسافر خداحافظی کرد ، سرایدار بعوض جواب گفت آقا متوجه باشند که حضرت رضا سه طریقه مبارزه مکانیکی و شیمیائی و فیزیکی را که سرانجام تحقیقات دانشمندان بدانجا رسیده با زبانی ساده بیان فرموده است.

انجمن حمایت حیوانات

دنیای عجیبی است خداوند همه نوع مخلوقی دارد یک گوشه انسانهایند در یخهای سیبری با آن همه سردی و گوشه دیگر انسانها در ریگزارهای صحرای آفریقا با آن همه گرمی یکجا نمی دانند زیادی پولشان را چه کنند که یکی از آنها وقتی به نقشه جهان نما نگاهش افتاد قسم یاد کرد در تمام کشورهای واقع بین دو مداری که از ایران و ژاپون می گذرند برای تبلیغ مسیحیت کودکستان دبستان - دبیرستان باز کند و بسو گندش هم وفا نمود (1) و حال آنکه کتاب مقدس (انجیل و تورات) حضرت موسی و حضرت عیسی را برای گمشدگان بنی اسرائیل نجات بخض دانسته و تنها یهود است که اوامر کتابش را اطاعت نموده تبلیغ نمی کند.

جای دیگر هم مسلمانهایند که زیر پایشان ثروتهای خدا داد

1- مجله اندیشه از طرف آنها منتشر می شود.

داد معادن قرار دارد ولی برای پرداخت وجه نسخه کودکشان حیرانند یکجا برای تشویق بیتلها که با جیغ کشیدن و آواز خواندن بارز کشور افزوده اند مدال مخصوص میدهند و در نقطه دیگر جهان اگر کارگری که با مزد ناچیز قوت لایموتی دارد در کار مسامحه ای داشت تنها مجازاتش بریدن مچ دست است و به کسیکه بیشتر مچ بریده مدال میدهند (1) هنوز انسانهایند که از گرسنگی و بی عدالتی می نالند خشتی ندارند زیر سرنهند خانم برای سگشان و آقا برای گربه شان بهترین تختخواب را مزین می فرمایند ، بینوایانی وجه پرداخت کفن و دفن کودک خود را ندارند. جای دیگر گورستانی با آن همه تشریفات مخصوص گربه ها با عمارات مجلل ساخته اند (2) جائی از جهان مردم بدون اسلحه را زیر رگبار مسلسل می گذارند و در نقطه دیگر همین آدم کشها در انجمن حمایت حیوانات ساعتها بر سر این مسئله که آیا افسار سگ را محکم کشیدن مجاز است یا خیر وقت می گذارانند. بد نیست برای تغییر ذائقه بنویسم (3) خانم کالیدلیکوت صاحب رستوران معروف و ولورهایلتون مجلس سو گواری برای گربه خود ترتیب داد که هفت ساعت طول کشید و هفتصد و پنجاه تن از گربه دوستان انگلیسی در آن شرکت کردند مشروبات الکلی فراوان بود هزار لیره انگلیسی خرج مجلس

1- سرگذشت فلسطین.
2- گورستان معروف پاریس.
3- مجله خواندنیها 85 تیر 42.

شد (1) سگهای جورج بتی صاحب کمپانی فیلمبرداری در بانکها حساب مخصوص دارند سفره های رنگین برای غذا خوردنشان میاندازد ولی بخوردن استخوان علاقه نشان میدهند (ضمنا عکسی از سفره انداخته شده در حضور دو سگ گراور است) (1) دوره دوره سگها و گربه هاست - چنین بنظر میرسد که دوران آقائی و رفاهیت موجود دو پا روی کره زمین بسر رسیده و موقع آنست که اولاد آدم بقصاص قرنهائی که از چهار پایان بار کشیده و برگرده آنها سوار شده و نعل بپایشان کوفته و افسار بر دهانشان زده است بعد از این ناگزیر است با یک دست مشکلات خود را حل کند و با دست دیگر وسائل رفاه حیوانات بی زبان را فراهم کند می فرمائید نه ؟ با این چند خبر توجه کنید :

نیویورک - سازمان ملل متحد - کارشناسان سازمان ملل متحد پس از بررسیهای دقیق در پنجمین کنگره جهانی مبارزه با گرسنگی اعلام داشتند که نیمی از ابناء بشر در دنیای حاضر گرسنه اند آنها اعلام داشته اند که کشورهای غنی باید کشورهای فقیر را در غلبه بر گرسنگی کمک کنند «ویا لااقل بزرگواری فرموده به کیسه های فقیران نا خنک نزنند»

بن - آلمان - در آلمان برای ازدیاد مرغ و جوجه از این پس جوجه های چند روزه را پس از معاینه دامپزشک در مقابل حوادث ، بیماری ، دزدی بیمه خواهند کرد «قابل توجه نیمی از ابناء گرسنه و بی دوا و درمان بشر !»

1- اطلاعات هفتگی شماره 1261 مورخه 17/10/44 صفحه 7.

لندن - انگلستان - اخیرا آسایشگاههای مخصوصی تأسیس شده که حیوانات برای مدیت در آن پانسیون می شوند و با شنیدن موسیقی ملایم رفع خستگی می کنند (کسانیکه طالب اطاعات بیشتری در این باره می باشند با اطلاعات باوا 20/1/45 مراجعه نماید که خلاصه آن چنین است خوش به حال سگها و گربه ها آنجا بیمارستان دارند دکتر و دارو و پرستار خصوصی دارند آرایشگر و ساز و غذای اختصاصی دارند سرویس هواپیمائی و جهانگردی دارند بمیرند مجلس ترحیم دارند در آرامگاه مخصوصی به خواب میروند کودکستان و پانسیون برای آنها منظور شده است) اینها بود نمونه و شمه ای از برنامه و چگونگی حمایت از حیوانات در کشورهای پیشرفته و انسان دوست اما اسلام برای حمایت حیوانات چه کرده است؟ اسلام می گوید ساختن گورستان برای گربه چه فایده او گوشت اعلامی خواهد نه گور زیبا - تهیه تختخواب درجه یک و دو لوکس برای خرچه نتیجه ای دارد جائی را دوست دارد که خوب بتواند بغلطد و براحتی عرعر کند باور ندارید شماره 6536 کیهان روزانه است) علت روز افزون بودن امراض قلبی در سگهای ثروتمندان این است که آنها را مرتب با اتومبیل بگردش میبرند) اسلام اجازه نمی دهد به عنوان اسراف در مال برای خر رختخواب تهیه نمود اما هر گاه جو ابتکار و کمیاب شد و خرها بدون جو ماندند وظیفه دادستان اسلامی است همان رفتاری را که در مورد احتکار گندم می نماید تا انسانها بدون غذا نمانند در مورد محتکرین جو نیز نموده و جوهای احتکاری را در دسترس خرها قرار دهد ، به جاست مختصری از حمایت حیوانات آخر باب نکاح کتاب جواهر آورده شود بر هر کسی

که حیوانی در زیر دست اوست واجب است که بزندگی آن حیوان برسد از حیث خوراک و مسکن و آشامیدنی و هر چیزی که زندگی معمولی حیوان اقتضا می کند - حیوانی که بایستی زندگی او تأمین شود اعم از آنستکه گوشتش خوردنی باشد یا خیر و اعم از اینکه قابل بهره برداری باشد یا نه - مقدار معینی برای تنظیم زندگی حیوان مشخص نشده است و بر حسب عوامل محیطی متغیر است - در صورتیکه خود قدرت ندارد برای اداره زندگی حیوان او را رها کند تا حیوان برای خود آب و علف و مسکن پیدا کند - اگر کسی نخواهد بزندگی حیوان برسد باید او را بفروشد اگر گوشتش خوردنی است او را ذبح کند اگر با اجاره دادن می تواند زندگی او را تأمین کند او را اجاره دهد اگر با تدریج فروشی می شود او را اداره کند بکند اگر صاحب حیوان به هیچ کدام از اینها اعتنا نکند دادستان اسلامی او را مجبور می کند به یکی از امور مزبور که ممکن است با در نظر گرفتن حال صاحب حیوان و حیوان ، اگر حکم حاکم را امتثال نکرد امر حیوان را حاکم بدست خود خواهد گرفت هر راهی را که خود صلاح داند عمل خواهد کرد تا جائی که اگر چاره منحصر باشد از املاک صاحب حیوان فروخته حیوان را نجات بدهد - اگر خود علف ندارد علف نزد دگری است صاحب حیوان باید بخرد و صاحب علف باید بفروشد اگر فروشنده امتناع ورزید شهید در مسالک فرموده علف را می توان غصب کرد همین طور غضب پارچه برای بستن زخم حیوان (با پرداخت وجه).

در اسلام است اگر مسلمانی سگی و گوسفندی را آنچنان تشنه یافت که مشرف به موتند و اگر اندک آبی در اختیار دارد گوسفند را ذبح و سگ را سیراب کند. اسلام می گوید اگر کره

نوزاد شیرخوار دارید چنانچه دوشیدن شیر به بچه ضرر میزند از دوشیدن باید خود داری کرد و در طرف مقابل اگر دوشیدن شیر به بچه و مادر ضرر نمی زند دوشیدن شیر را برای جلوگیری از تضییع مال واجب کرده است - موقع شیر دوشیدن شخص مسلمان باید ناخن خود را کوتاه کند تا حیوان اذیت نبنید - اگر برگ توت برای کرم ابریشم کمیاب و گران بود دادستان اسلامی باید از مال صاحبش وجهی تهیه نموده برگ توت بخرد یا صاحبش را مخیر سازد که اینکار را بکند یا کرمها را بدیگری بفروشد بر مسلمان واجب است برای کرم ابریشم و زنبور عسل و هر حیوان مأکول اللحم یا غیر آن خوراک و آب و مکان او را بر حسب اختلاف فصل و منطقه و زمان برساند.

یک فرمول کلی برای حیوانات در اسلام وجود دارد که می گوید هیچ موجود زنده ای را نمی توان بدون علت از زندگی ساقط کرد اگر چه آن حیوان قابل بهره برداری نبود باشد از نبی گرامی است که مامن دابه طائره و لاغیر ه یقتل بغیر حق الاستخاصمه یوم القیامه (هر کس پرنده ای یا غیر پرنده را بنا حق بکشد روز قیامت بیاید و نزد عرش و فریاد زند و گوید پروردگارا از این بپرس برای چه مرا بی فایده کشت) برای ختم موضوع گفتن این جمله کافیست که قرآن نام چند سوره خود را از نام حیوانات انتخاب کرده و شاید این خود بزرگداشتی از آنها بلکه حمایتی بوده باشد (سوره های بقره - النحل - النمل - عنکبوت - فیل) و داسنانهای بی شماری در این باره که زنی گربه ای را حبس کرد و نگذاشت غذا بخورد تا مرد نبی گرامی فرمود آتش بر او حلال شد و هست که کودکانی چند بمرغی سنگ میزدند حضرت ایستاد تا مرغ را نجات داد و نوازش کرد.

سیلو

سیلو آن مکان حفاظتی راگویند که برای نگهداری آنچه از خوردنی منظور ماست ساخته می شود. با آنکه امروز در سایه قدرت علمی توانسته اند وسائل بسیاری را برای جلوگیری از نابودی خوراکیها بویژه غلات داشته باشند معهذا هر سال مقدار معتنا بهی از غلات و حبوبات و... بطرقی از بین رفته یا غیر قابل استفاده می گردد.

اخیرا دانسته اند آنچه برای نابودی گیاه از همه خطرناکتر است قارچهای مخصوص واگیر داری است که از یک بوته بشاخه دیگر و از یک گیاه به درخت دومی سرایت نموده و گیاه و بهره اش را فاسد و بلا استفاده می نماید.

معمولاً تا زمانیکه گیاه از زمین بهره برداری دارد قدرت دفاعیش تفوق داشته و عمل ضد قارچی را با مواد مخصوص ضد قارچی موجود در لایه های بسیار نازکی که برگها را می پوشاند بخوبی انجام میدهد اما پس از جدا شدن از زمین قارچهای متجاسر فرصت از بین بردن گیاه را بدست می آورند.

آنچه اهمیت دارد ذکر این مطلب است که همیشه مواد ضد قارچی در پوششهای نازک برگها حتی پس از جدا شدن از زمین برای دفاع آمادگی داشته و در صورتیکه هنگام درو و جدا شدن بوته ها مجروح نشده و آسیبی نه بینند این اثر تا مدتی دوام خواهد داشت و این همان حقیقتی است که حضرت یوسف برای نگهداری (سیلو کردن) غلات در زمان فرعون مصر دستور داد و قران

آنرا نقل فرموده و در جلد بعد (جلد سوم) اولین دانشگاه و آخرین پیامبر در قسمت مربوط به گرسنگی آنرا به تفصیل شرح داده ایم.

بازنشستگی و از کار افتادگی

چه بسیارند کسانیکه دوارن جوانی را برای گرداندن چرخهای اقتصادی یا سیاسی یا... کشور سپری ساخته قلمها را می چرخانند یا بازوان و کلفت می کنند یا... از این عده بسیاری پس از سالها اشتغال بدوران پیری و ناتوانی رسیده آنگاه که قادر بکار کردن نیستند باصطلاح باز نشسته می شوند و برخی که هنوز به پیری نرسیده در اثر تصادف یا سوانح و حوادث مجبور می شوند مانند پیران دست از کار بکشند و بنابر آنچه معروف است از کار افتاده باشند (ناگفته نماند اسلام برای کارافتادگی و باز نشستگی سنی و رقمی تعیین نکرده ، آنگاه کار افتاده می شناسد که نتوان کارکرد و زمانی بازنشسته می خواند که مغزش برای درک رسا نبوده و باصطلاح نمی کشد. تعین نشدن حد کار افتادگی و بازنشستگی مربوط به چشم بینای اسلام است که گویا میدیده است بزودی علوم ژریاتری وجرونتولژی دوران جوانی را طولانی ساخته ای بسا در صد سالگی آثاری از عجز و کبر یعنی از کار افتادگی و بازنشستگی دیده نشود.

پیر شدن از عوارض حتمی الوقوع ولادت است لذا بازنشستگی و احتمالا ار کار افتادن برای همیشه دامنگیر بشریت بوده و باید هر ملت و مذهبی با آن توجه داشته باشد کما آنکه در اسلام نیز با این دو موضوع و روابط کارگر و کارفرما کاملاً توجه

شده و موردی را که راجع به مطلب ماست (فقط یک مثال) دستور امیرالمؤمنین علی علیه السلام به همراهان خود می باشد آنگاه که پیرمردی را دید گدائی می کند فرمود این چیست عرض کردند چیزی نیست (مهم نیست) پیرمردی است نصرانی - فرمود تا جوان بود او را بکار گرفتید و از او استفاده بردید اینک که پیر و کار افتاده است او را از حق و مزد خود بی بهره می سازید (زود) از خزانه مقرری برایش معین نمائید. بجاست به بازنشستگی روزگار کبر سن و کار افتادگی هنگام عجز و ناتوانی که در کلام حضرت با ذکر دو کلمه «کبر - عجز» خلاصه شده بعلاقه اسلام به این دو موضوع توجه فرمائید. «مر شیخ مکفوف یسئل فقال امیر المؤمنین ما هذا ؟ قیل یا امیر المؤمنین رجل نصرانی فقال استعملتموه و اذا کبر و عجز منعتموه انفقوا علیه من بیت المال (1)

دفترخانه و تعدد زوجات

با آنکه روز تعطیل بود خوشبختانه به محض آنکه مسافر مقابل دفتر رسید سرایدار آنجا متوجه شد پرسید آقا کاری دارند ؟ - کسی هست ؟ - دفتریار هست ؟ - اتفاقا برای موجودی کردن تمبر آمده است. - بسیار خوب اجازه است وارد شوم ؟ - بفرمائید از دست راست پله ها بگیرید بروید بالا.

مسافر با خوشحالی تمام که می تواند سئوالات خود را از کارمندی گر چه در مقامات بالا نیست بنماید و در نتیجه آشنا بودن

1- وسائل الشیعه کتاب الجهاد جلد ششم چاپ جدید مکتبه الاسلامیه باب 19 صحه 49.

کارمند بیش از سرایدار به مسائل بیشتری استفاده کند وارد می شود دفتریار کمال محبت نموده می گوید فرمایشی دارند بفرمایند ؟ - هر کس متناسب با شغلی که دارد سعی می نماید بمسائلی در قلمرو همان کار اطلاعاتی کسب کند لابد صاحب دفتر و تفاوت نمی کند جنابعالی در بعضی از آن مسائل واردید اگر اجازه می فرمائید یکی از آنها را که بیشتر مورد علاقه ام می باشد و برحسب اتفاق یکی از دوستان مهندسم نیز از آلمان غربی برای پاسخگوئی به دوستان آلمانیش نامه ای نوشته و حل آنرا خواسته همان یکی را می پرسم ؟ - بفرمائید راجع به تعدد زوجات مطالب دارید لطفا بفرمائید - چیزهائی می دانم که در صورت مشاهده نواقص ممکنست به بالاترها (صاحب دفتر - دفتر دار) مراجعه و سئوال بفرمائید. - هر چه بفرمائید متشکرم. (البته هر چه درباره قسمت ها و دوائر و ادارات و وزارتخانه ها در دوره این مجلدات نوشته می شود هیچکدام مربوط به تأیید تشکیلات یا تردید آنها نیست و فقط منظور مطلب مورد بحث است چنانچه در اینجا فقط از تعدد زوجات صحبت شده و تأیید می گردد نه تشکیلات دفتر خانه)

چه خوب است برای دوست خودتان آقای مهندس بنویسید به آقایان دانشجویان نصرانی بفرمایند در آن ایام که جنگ های صلیبی شعله و رو سایه شوم صد ساله اش بر سر مسلمین و نصارا مستدام بود اروپای شما علی رغم اسلام بلکه علی رغم دانش بر تمام دستورات اسلامی خط بطلان کشیده و بکلی همه چیز اسلام را مطرود می دانست چه شد تا چند سال پیش فقط سه چهار ایراد برایشان ماند و چه شدکه امروز تنها یک موردش آن هم تعدد

زوجات را چسبیده اند خودشان می دانند چند سال قبل که می گفتند: چرا مسلمانها گوشت لذیذ خوک را حرام می دانند ؟ چگونه الکل نمی خورند و حال آنکه اندکش مفید است ؟ از چه روزه های طولانی قریب به بیست ساعت می گیرند آخر این کار خطرناک است در آخرین ساعات روز استون در ادرار پیدا می شود مسموم کننده است ؟ پیشرفت علم در برابرشان قد علم کرد و پاسخشان داد و خاموششان ساخت چنانچه امروز این سه مسئله کمتر مورد ایراد فهمیده های از نصارا قرار می گیرد و به همین نسبت من به شما قول می دهم تا چند سال دیگر که وسعت دامنه علم بیشتر می شود راجع به تعدد زوجات نیز به اشتباه خود پی ببرند کما آنکه هم اکنون از گوشه وکنار صدای بعضی از دانشمندان غرب بطرفداری از این مسئله اسلامی بگوش می رسد و حتی دولت ها نیز در این باره جهت بهبودی وضع اجتماع اظهار تمایل کرده و ما نامه دولت آلمان غربی را به فقید سعید شیخ شلتوت رئیس دانشگاه الازهر در این باره خواهیم آورد و باید اضافه نمائیم که سابق به علت مخالفت شدید با این اصل کسانی که دو زن یا بیشتر می گرفتند همیشه به مرگ محکوم می شدند و امروز فقط آنها را مجرم می شناسند یعنی به موازات قبول این عمل خیر اجتماعی از حدت و شدت مخالفت همگان کاسته گردیده و تا آنجا کاسته خواهد گشت که بصفر می رسد بلکه موافقت خود را نیز اعلام خواهند داشت ! بعلاوه به آنها بگویند شما پیروان کتاب مقدس (تورات و انجیل) مگر نیست در این مورد با مسلمین اتفاق کلمه دارید که تاریخ تماس نبی گرامی اسلام با زنهای متعدد پس از چهل سالگی است پس یک سئوال ؟. مگر ممکن نبود شما هم بگذارید حضرت عیسی سن مبارکشان به چهل برسد

و این احتمال لوده باشد که زنهای متعدد بگیرند و بر سنت آبا و اجداد گرامی خود پیامبرانی مانند حضرت ابراهیم ، حضرت یعقوب ، حضرت موسی ، حضرت داود و ... صحه بگذارند حضرت ابراهیم، خلیل خدا ، شوهر محترم بانو هاجر و بانو سارا در نزد ادسان توحیدی حتی اسلام و عیسویت مگر پدر ادیان حساب نمی شوند که حضرت عیسی ممنوع از پیروی کردن ایشان باشند ؟ مگر از پیامبران بنی اسرائیل بسیاری نبودند که زنهای متعددی داشتند اکر اسامی آنها را نمی دانید به کودکان خود که حتی برای یک مرتبه کتاب مقدس را خوانده اند بفرمائید اسامی پیامبران دو زنه را بشمارند آن وقت است که این تصور پیش می آید که ازدواج نکردن حضرت عیسی دلیل ردی بر تعدد زوجات نیست ! اما اگر کودکان برای شما نتوانستند بشمرند خودتان اوراق تاریخ را ورق بزنید برگردید به زمانی که هنوز دو زنه ها محکوم به مرگ بودند یعنی سال 1887 روز 17 اکتبر و به کلیسای چارش در شهر ولد رهاملیتون وارد شوید و به خطابه رئیس کلیسا گوش دهید تا ایشان پدرانه اسامی آنها را برایتان بشمارند. اگر تاریخ در دسترستان نیست روزنامه تایمز همان روز به قلم آقای کانن اسحق تایلر را در این باره بخوانید.

اگر تعصبی هست که حتما به حضرت عیسی تأسی باید جست بسیار خوب اصلا داماد نشوید نتیجه اینکه پس از گذشت دو نسل می توان دوستان حقیقی حضرت عیسی را فقط در میان مسلمین یافت ! کما آنکه امروز نیز مسلمین بیشتر به آن حضرت ارادت ورزیده و نسبت های ناروا به آن حضرت نداده معصومشان می دانند شاید بفرمائید حضرت عیسی از توالد و تناسل بعلل سیاسی ، اقتصادی

جسمی هراسی داشتند که نه باور می شود کرد چنین حرفی بزند و نه نسبت اینگونه سخنان به پیامبران درست است. اگر می گوئید شدت روحانیت و سطح بالا و والای معنویت حضرت سبب دوری کردنشان از زن شده است آیا حضرت ابراهیم روحانیت بالا نداشته اند که دو زن گرفتند بعلاوه شما نسبت هائی که حتی در خور شان پیروان حضرت نیست ، به ایشان دادید که در کتابهایتان هست چه می شد اگر می گفتند ازدواج ، یک امر فطری و غریزی است که حضرت از آن پیروی فرموده است. اگر می گوئید مبنای کار حضرت بر رهبانیت و ریاضت کشیدن است یا دو زن گرفتن و مطابق دستور اسلام یکسان و یکنواخت به عدالت با آنها رفتار کردن ! فرض بفرمائید مسلمانی را که دو زن دارد یکی زیبا صورت و نیکو سیرت و دگری از هر دو بی بهره گر چه دوستی دلها بدست خداست و زیبا پسندی اصل مسلم ولی رعایت ظاهر کردن و حقوق هر دو را یکسان داشتن آیا ریاضت بالاتری از زن نداشتن نیست ؟ شما که مطابق آمار منتشره آمارگیری موسسه گالوپ در برابر این سئوال که : آیا اگر زنتان بمیرد غمگین شده و گریه خواهسد گرد عدد خجالت آور بسیار اندک را نشان دادید اما اگر در شرق چنین آماری گرفته شود نسبت معکوس بوده و آنکه چهار زن هم دارد در مرگ یکی از آنها شوهر مهربانش چه غوغا و زاریها که ندارد پس مخالفت شما با تعدد زوجات ایجاد مهر و محبتی هم نکرده است که بآن ببالید. بعلاوه مگر حضرت عیسی دوست نداشت یک فامیل لارژ و بزرگی داشته باشد البته دوست داشت شما نگذاشتید ! شما که عقیده دارید باید سعی نمود

نطفه های پاک و نابغه را در ارحام کشت شود تا مردمانی بهتر تحویل اجتماع داده شود و العیاذ باللّه حتی برای تهیه دام بهتر ، این مطلب را منظور داشته اید و گوسفند از استرالیا و خر از قبرس می آورید آیا نطفه ای پاکتر از نطفه حضرت عیسی در عالم انسانیت سراغ داشتید ؟ ما اینک اولاد نبی گرامی خود را می بینیم که اغلب حامی و حافظ شرع مقدس اویند و در اکثر کارها نبوغ خود را به منصه ظهور رسانیده و می رسانند و شاید به همین مناسبت (یکی از علل) برای پایدار ماندن نوع بهتر (سادات) توصیه شده است بأولاد آن حضرت احترام بگذارند آخر برای نشان دادن قداست و پاکی و بزرگواری در آن زمان که جز دشمنان بسیار اطراف پیامبران کسی نبود وسیله ای بهتر از این پیدا می شد که پیامبر زنان چندی وسسیله تبلیغ داشته باشد ؟ چه کسی نزدیکتر از زن به مرد است تا او را بشناسد و بشناساند ؟ و به مردم باطل گو بگوید دروغ نگوئید پیامبر جنون ندارد صرعی از او ندیدیم مریض نیست ناقص نمی باشد یک پارچه آقا و بزرگوار است آموزگار صفا و صمیمیت منبع خلق و مهربانی و خلاصه یک یندە خالص مخلص خدااست ، بیش از این درباره پیامبران اولوالعزمی مانند حضرت محمد و حضرت عیسی خجالت آور است گفته شود.

برای رفیقان چند دلیل زیر را بنویسید و توصیه فرمائید مطالب را با دقت مطالعه فرمایند :

(یک) کوتاهتر بودن عمر متوسط مردها (سرسختی زنها در برابر بیماریها و کمتر داشتن ناراحتیهای حاصله از برخوردهای اجتماعی و ...) هدف مصائب قرار گرفتن مردها

بیش از زنها (شرکت در جنگها ، قبول کارهای زمخت و سنگین و در نتیجه بوجود آمدن حوادث و سوانح و ...) و بعضی از امور دیگر همیشه در شمارش زنها رقم بزرگتری نشان داده می شود و لذا اگر یک زن را برای ازدواج یک مرد منظور بداریم بقیه زنها باید ناکام بمانند تا بمیرند که در این صورت علم پزشکی مخالفت سنگین خود را در برابر این عمل بعلل مختلفه پیدایش ناراحتیها قرار می دهد یا برای کامیابی باید به فواحش پیوست که باز علم الاجتماع بعلل پیدایش قتل ها - هرج و مرج ها مخالف است. بعلاوه اگر اصل خواستن فرزند باشد که باز اشکال نگهداری و تربیت کودکان نامشروع در برابر مخالفت اجتماع قرار می گیرد ، لذا چاره ئی جز پذیرفتن این دو کلمه - تعدد زوجات - نیست. البته در اسلام اصل تعدد زوجات نیست بلکه گاهی اجتماع را نیازمند رعایت این قانون می داند (بخصوص پس از جنگها) بعلاوه آیا اشکالی دارد کسانی که وضع مالی خوبی دارند و می توانند عادل بمانند سرپرستی چند زن را بپذیرند ؟

(دو) می دانیم که سلولهای بیضه سراسر عمر بساختن نطفه مشغولند چنانچه از مردی (مولای مراکش) در سن 110 فرزندی بوجود آمد و حال آنکه فعالیت تخمدان از دوران بلوغ تا حدود 48 سالگی است بطوریکه اگر عمر متوسط مرد و زن هر دو را هفتاد حساب کنیم زنها آمادگی دارند نیمی از عمر خود را اختصاص به باروری دهند و حال آنکه این رقم نزد مردها نزدیک به 76 است. این تفاوت فاحش را در صورتیکه

مردان متمایل به تکثیر و تولید باشند آیا جز تعدد زوجات امر دیگری برای بهم نزدیک ساختن آن هست ؟ تازه آنچه از دوران باروری زن حساب کنیم ثلث آن قاعدگی و تعطیل دستگاه است که لاجرم عدد 1/2 زن را تبدیل به 2/7 می نماید که در برابر عدد 6/7 مرد به ثلث نزدیک شده است.

(سه) عیوب مادرزادی - نواقص و بیماریهائی که متوجه دستگاه تناسلی زنها می شود به مراتب بیش از مردها است و باز رقم 2/7 قبل را می کاهد (اگر مقایسه طول دوران عشقبازی دختران را با پسران در اول جوانی در نظر بگیریم که هر دختری زودتر از پسر خواهان ازدواج است ، تقریبا یک عدد چهار به یک خواهد شد).

(چهار) وظیفه مرد در تولید مثل کوتاه و در زن بیش از نه ماه است یعنی در جهت عکس دوران قبول بارداری که زن ثلث مرد است در اینجا زن مدت تولید مثلش صدها برابر مرد است که باز برای جلوگیری از عاطل و باطل ماندن خواسته های مرد و در خواستهای تولیدی بویژه در اواخر دوران بارداری قبول مسئله تعدد زوجات بهترین راه حل مسئله بنظر می رسد.

(پنج) بعضی با غذائی سیر می شوند که دیگران با دو برابر آن مقدار هنوز گرسنه اند آیا در مورد زناشوئینیز نمی توان مردان پر اشتها را در برابر چند زن قرار داد ؟ با توجه به ممنوع بودن اعمال منافی عفت و فواحش و استمناء و...

در اسلام آیا برای اقناع و مهار کردن غریزه سرکش جنسی مردان چه باید کرد ؟ جواب اینست که یا باید تعدد زوجات را پذیرفت یا اینکه سخن گوستاولون (1841 - 1931) وزیر فرهنگ وقت فرانسه را که درباره قبول تعدد زوجات با متد اروپائی در کتاب تمدن اسلام و عرب می گوید (... ما مردم اروپا و آمریکا عملا قائل به تعدد زوجات هستیم زیرا هیچ یک از ما مردان به یک زن قناعت نکردیم و نمی توانیم تعهد کنیم که قناعت کنیم ولی خنده آور است که از لحاظ قانونی به تعدد زوجات قائل نبوده و شاید گروهی از ما نداشتن چنین قانونی را در میان قوانین خود نوعی از مدنیت و اخلاق بشمار آریم) یا به حرف آرتو شوپنهاور «1788 - 1860» فیلسوف آلمانی بنگریم در کتاب «سخنی چند درباره زن» که می گوید ممنوعیت از این قانون چه بسیار زنانی را که به شوهر و فرزند که دو خواسته مشروع و طبیعی هر زن است اجازه رسیدن نداد.

بازرگانی از اهل تهران بکشوری از اروپا مسافرت نمود تا اختلافی را که با کارخانه سازنده کاغذ پیش آمده رفع نماید روزی در مجلسی که مدیر کارخانه و همسر و فرزندانش بودن سخن از تعدد زوجات شرقیها پیش آمد بازرگان گفت ما با داشتن تعدد زوجات به ندرت مرد دو زنه و بسیار نادر مرد بیش از دو زنه داریم ولی مردان ما بویژه آنها که متاهلند دوستی با زن دیگر را گناه بسیار بزرگی می دانند. صرفنظر از معشوقه هائی که آقای مدیر قبل از ازدواجشان داشته لطفا بفرمایند پس از ازدواج آیا به همسر خود اکتفا نموده اند ؟ مدیر برافروخته و ساکت ماند و فرزندانش همه به صورت مادرشان نگریستند مدتی همه خاموش

ماندند تا آنکه بازرگان مجددا از کاغذ صحبت کرد.

(شش) اگر زن نازا بود - دیوانه شد - مرضی داشت که نباید باو نزدیک گردید - بر اثر جنایتی به زندان افتاد آیا بهترین راه نجات مرد در امور جنسی چیست ؟

(هفت) پرفسور راسل لی رئیس آزمایشگاه تحقیقاتی دانشگاه کالیفرنیای آمریکا در یک سمپوزیوم علمی در برابر نهصد نفر از پزشکان گفت : ازدواج یک مرد «فقط با یک زن» غیر طبیعی است و مردان ازدیاد نسل سالم باید مانند بسیاری از حیوانات تعداد همسران خود را زیاد کنند موافقین راسل افزودند که بطور کلی یک زن نمی تواند به تنهائی نیازمندیهای همسر خود را تأمین کند زیرا بچه داری و خانه داری و سایر امور منزل محبت زن را بمیزان زیادی نسبت به همسرش تقلیل داده و در نتیجه مرد را مجاز به تجدید فراش برای تأمین غرایز خود می کند. تنها ایرادی که مخالفین راسل گرفتند این بود که : انسان اشرف مخلوقات است نمی توان با حیوانات پستاندار مقایسه اش کرد که با اشاره به اینکه هر کار تحقیقاتی ابتدا روی حیوانات آزمایشگاه عمل می شود پاسخ داده می شود (بعلاوه که : ولقد کرمنا بنی آدم و حملنا هم فی البر و البحر و رزقناهم من الطیبات و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا - انسان بر عده کثیری از مخلوقات افضل است نه بر همه - سوره اسراء آیه هفتاد).

(هشت) موضوع جالب طرح اسن مسئله است که پر شدن مغزها ، پیشرفت دانش ، تکامل بشریت بتدریج بر سنتهائی که برای مجازات مردهای دو زنه یا بیشار وضع شده خط

بطلان کشیده و یقین است با تکامل بیشتر بشریت جبران مابه التفاوت های چندی بصورت تجویز تعدد ازدواج صادر خواهد شد.

یعنی خودبخود هر چند هم آهسته باشد قوانین آنچنان در اجتماع رسوخ و رسوب می کند که ناگهان متوجه می شویم همان است که اسلام خواسته و می خواهد.

دیروز هیچ کشور اروپائی برای این جنایت (بیش از یک زن داشتن) جز مرگ مجازاتی قائل نبود و هرگز حاضر نمی شد اندک تخفیفی داده حتی آنرا بزندان ابدی مبدل سازد ، اما امروز در فرانسه که گل سرسبد کشورهای اروپاست چنین مردی را فقط مجرمی می شناسند که مجبور به پرداخت غرامت ناچیزی و احیانا محکوم به حبس چند روزه یا چند ماهه قابل خرید می باشد و در کشورهای دیگر نیز به همین ترتیب کمتر از اعدام چنین افرادی صحبت می شود یعنی به همان نسبت که مجازات جنایتکار را به جریمه تخفیف داده اند خودبخود یک تصدیق ضمنی برای تعدد زوجات قائل شده اند.

(نه) اطلاعات بانوان شماره (308) صفحه 12 ستون آخر می نویسد در همه کشورهای اروپائی مقررات بسیار دقیق و سخت و لازم الاجرائی وجود دارد که حتی المقدور چنین اتفاقاتی نیفتد و یک مرد نتواند در عین ححال که یک زن دارد زن دیگری نیز بگیرد با وجود این سرسال بطور متوسط ده تا پانزده نفر بجرم تعدد زوجات بپای میز محاکمه کشیده می شوند و به مدتی حبس و پرداخت مبلغی جریمه محکوم می گردند. و بنا بر عقیده

وکلای عدلیه اینها فقط عده معدودی هستند که در نتیجه شکایت یکی از همسران خود به تله قانون می افتند و گر نه هر سال بین سیصد تا چهار صد نفر مرد فرانسوی در عین حال که یک زن دارد زن دیگری نیز می گیرد بدن آنکه کسی خبرش شود (فراموش نشود مقصود زن مشروع داشتن است) و یا اگر هم یکی از همسران آنها از این جریانات اطلاع یابد این موضوع را بمقامات قضائی و مسئول اطلاع نمی دهد چطور می شود که با همه تدابیر و پیش بینی های دقیق باز هم مردی زنان متعدد می گیرد یکی از وکلای عدلیه می گوید چیزی که بیش از همه باین امر کمک می کند وسعت شهرها و ازدیاد جمعیت است در شهرهای کوچک تقریبا تعدد زوجات امکان ندارد چون همه اهل شهر یکدیگر را می شناسند و طبعا از وضع خانوادگی یکدیگر نیز اطلاع دارند اما در شهرهای بزرگ اینطور نیست و غالبا نزدیکان نیز یکدیگر را نمی شناسند (البته مقصود آقای وکیل این است که در قریه های پاریس هنوز این امر پسندیده نیست هر چند تعدد ازدواج می شود بین اهالی فهمیده تر شهر است) با جزئی دقت در فحوای کلام می بینیم دفاع وکلا برای منزه ساختن قانون است نه موکلین خود یعنی بهر وسیله ممکنه اس حتی ببهانه اینکه قانون تعدد زوجات بعلت تمرکز جمعیت ها پیش می آید مایلند پایه قانون را محکم نگهداشته از واریز آنجلوگیری نمایند و حال آنکه تعدد زوجات همراه سیر زمان در سراغ جای خود در میان قانون تمام کشورهاست !

(ده) تجربه نشان داده است در ممالکی که تعدد زوجات گناه شمرده می شود مردان بین پنج تا شش برابر بیش از زنان تعدد زوجات داشته اند (البته در ممالکی که تعدد زوجات گناه

نیست این قسمت هرگز مطرح نمی شود یعنی تصور نمی شود زن چند شوهره هم امکان وجودش بوده باشد) عجیب اینجاست وقتی مرد یا زن مذکور را به دادگاه اعزام می دارند مردان در برابر دادگاه دلائلی برله کار خود می آورند و نفس عمل هم برای هیچ کدام قابل اهمیت نبوده و هرگز مردی خود را در این باره مستوجب عقوبت نداسته است در حالیکه اغلب گناهکاران دیگر خود اقرار می کنند که مستحق مجازاتند اما زنیکه چند شوهر اختیار کرده هرگز جواب قانع کننده جز این نداشته که بگوید چون هر دو مرد یا ه رسه مرد را دیدم بسیار بوجود من احتیاج دارند آنها را اختیار کردم که این پاسخ یکنوع سخن دیوانگی و جهنمی بیش نیست. مقصود این است که مردها در ضمیر خود آگاه اجرای تعدد زوجات را بحساب گناه منظور و محسوب نمی دارند.

(یازده) آمار نشان داده است در کشورهائیکه مجازات تعدد زوجات سخت تر است مردهائی خود را برای هرگونه بلیه و مجازاتی آماده ساخته احتیاج خود را در برابر بیش از یک زن بصورت حادثه خوشمزه ای نشان می دهند یعنی گویا ممانعت از این قانون را بازیچه ای با اصول مقرراتی اجتماع محسوب کرده اند ! (آئین فوندامالیستی در آمریکا بهترین مثال است)

(دوازده) یکی از روانشناسان که متخصص در امور مربوط به زناشوئیست ازدواج را از نظر عموم زنها یکنوع پیوستگی مقدس و از نظر همه مردها یک امر عادی و در حدود سایر امور زندگانی دانسته و در اینصورت تعدد زوجات نیز یک شاهراه پیوستگی های مقدس اجتماع خواهد بود.

(سیزده) از آنجا که انسان بر آنچه ممنوعست حریصتر می باشد (الانسان حریص علی ما منع) مرد مسلمان می داند از تعدد زوجات ممنوع نیست و آنچه فساد از منع شدگان دیده می شود از منع نشدگان در عوض اگر دیده شود فقط برای عده بسیار معدودی تعدد زوجات است. (چهارده) دکتر کنت کراک در کتاب (اذان مناره) صفحه 14 می نویسد معمولاً در سنوات اخیر همه را تمایل بر اینست که اجازه اسلام بعقد چهار زن دائمی مظروط بر عدالت است و این شرط در واقع و حقیقت منعی از تعدد زوجات و اکتفا بیک زن می باشد اما درباره این اصل هر چه فکر کنند این نکته مسلم است که خود قانون بسیار جامع و خوب است. (پانزده) پنج شنبه اول مهر 38 مجله روشنفکر از ایماژ فرانسه نقل کرد که نسل یک فرد چند زنه قوی تر و هنرمندتر و با ذوق تر بوده و تعدد زوجات عمر را طولانی تر (بین 10 - 25) نموده و کمتر به امراض عفونی دچار می شوند. (شانزده) کتابیست 480 صفحه ای به قلم آقای ژرژانکتی بنام رفیقه شرعی یا مطالعه درباره تعدد زوجات La maitresse ligitime یا Essai sur le mariage polyganique de demaim

که در آن اسامی بسیاری از زنان و مردان دانشمندی که بطرفداری تعدد زوجات برخاسته اند می باشد. (1)

1- صفحه 250 انیس الاعلام نام کتابهائی که اجازه تعدد زوجات را داده اند ذکر شده است.

(هفده) مسائل فیزیولژیکی و بیولژیکی دیگر نیز هست که از ذکر آن خودداری می شود مانند اینکه : اغلب بر طبق غریزه فیزیولژیکی و بیولژیکی ماده ها پس از آمیزش نرها را می رانند ولی نرها حاضرند با ماده دیگری بیامیزند و اگر این موضوع را برای انسان عمومیت دهیم کافیست.

(هجده) افرادیکه 80 تا 90 سال دارند عده شان کمتر از آنهاست که 50 - 60 سال دارند و به همین منوال جوانان بین 17 - 22 سال عده شان بیشتر از جوانان 25 - 35 ساله است فرض آنکه عده پسرها و دخترها به تساوی باشد اگر قبول دارید که آمادگی سن دخترها برای ازدواج کمتر از پسرهاست پس همیشه عده زنان آماده ازدواج بیشتر از مردان آماده ازدواج است در آمارگیری 1950 آمریکا یک میلیون و چهار صد و سی هزار نفر زن آماده ازدواج بیشتر از مرد آماده ازدوج بوده (زن روز شماره 695 صفحه 71) و دو میلیون زن که باید عقیم بمانند و از زندگی محروم باشند در انگلستانند (کتاب زناشوئی و اخلاق صفحه 115 برتر اندراسل)

(نوزده) 26 بهمن 1344 صفحه 15 اطلاعات ضمن بحث اجتماع است لیام اوبراین می گوید اخلاق بر حسب اقلیم تغییرپذیر است : در بعضی کشورها مردها می توانند هر چه دلشان می خواهد زن بگیرند (ولی این گونه نیست) - مؤلف) ولی حق خوردن الکل را ندارند در کشور ما برعکس مردها مجبور هستند فقط یک زن داشته باشند و برای تحمل آن هر چه می خواهند ویسکی (الکل) بنوشند.

(بیست) در خاتمه از شماره 3 مجله وزین مکتب اسلام

سال 1339 نامه دولت آلمان غربی را به شیخ شلتوت رئیس دانشگاه الازهر که خود از اطلاعات نقل کرده است ذکر می کنیم : دولت آلمان غربی طی نامه از شیخ شلتوت دانشگاه الازهر خواسته است که بحث کاملی از تعدد زوجات در اسلام برای آن دولت بفرستد شاید با استفاده کردن از آن مسئله فزون بودن تعداد زنان بر مردان را در آن کشور حل کند شیخ محمد شلتوت شیخ دانشگاه الازهر نیز این بحث را شروع کرده و بحث مزبور به سه زبان انگلیسی و فرانسه و آلمانی ترجمه خواهد شد بحث شیخ شلتوت اولین بحثی خواهد بود که مسئله ازدواج و افزایش زنان را در آلمان حل خواهد کرد.

این را هم باید برای رفقایشان بگویند که اسلام برای همه پیروان خود اجازه گرفتن زنهای متعدد را در تمام شرائط نداده است.

به خاطر کسانیکه چشم توجه به غرب دارند خارج از برنامه گفته شود مورخه 14/4/46 مجلس عوام انگلستان و ده روز بعد مجلس اعیانش قانون همجنس بازی را تصویب نمود اینک چه فکر می کنید که در اسلام یک مرد نیرومند از لحاظ جسمی و اقتصادی بتواند زن را هووی زن دگری داند و رفیقه بازی و همجنس بازی بر آن مرد حرام باشد اما در غرب فقط یک مرد بتواند هووی زنی باشد. اظهار نظر درباره رفیق بازی با آنها که از نزدیک دیده اند. (در شرق یک یا چند زن می توانند هووی زنی باشند و درغرب مردان حق دارند هووی زنی گردند).

مثلاً با توجه به اینکه ما طاب لکم بقرینه ماطاب لهن خواهد

داشت یعنی به طور ثانوی اگر زن باید برای مرد طاب پاکیزه باشد مرد هم باید برای زن طاب باشد در این صورت مرد هفتاد ساله برای دختر پانزده ساله طاب نیست و ستم است و اگر مردی حس کرد در اثر دوباره زن گرفتن زن قبلی به فحشاء می افتد یا فرزندان زن جلوئی بد و ویلان می شوند نه طاب لکم است نه طاب لهن و قس علیهذا.

معذرت می خواهم بنده در این باره دیگر عرضی ندارم مایل باشید راجع به زن و سیاست - زن قبل از اسلام و بعد از اسلام متعه - طلاق - حقوق زن و شوهر - تساوی حقوق و ... رجال و نساء بگویم ؟ قلمرو کار ماست با شما صحبت کنم؟ - متشکرم احتیاجی نیست !. پس اجازه بدهید راجع به تساوی حقوق رجال و نساء بگوییم ؟ وارد نمی شویم ! - چگونه بستگی ؟ - زنهائیکه در غرب بدون شوهر مانده اند د ممنوعیت از تعدد زوجات آنها را مجبور به سوختن و ساختن نمود بالاخره برای بدست آوردن لقمه نانی بکارگاهها هجوم آوردند و به همین نحو اندک اندک وارد اجتماع شدند و قضیه تساوی حقوق رجال و نساء از آن میان برخاست در حالیکه اگر قلم بردارید و حقوق اقتصادی زن را در اسلام حساب کنید باور خواهید فرمود که در هر قسمت زنها با مردها مساوی و برابرند مثلاً از همه بیشتر آنچه به ذهن می زند ارث زنهاست که نیمی از مردان می باشد و حال آنکه با در نظر گرفتن نکاتی چند از اسلام (مهریه هنگام عروسی - نفقه به عهده مرد است وحتی اینکه زن می تواند از شوهر در برابر شیر دادن بچه اش تقاضای دستمزد نماید و ...) اگر حقوق زن بیشتر از مرد نشود لااقل مساوی

خواهد بود.

آیا زنان می دانند زمان طلوع اسلام چه وضعی داشتند و در دنیاهای متمدن حقوقشان چه بود و ارزشمندی آنان چه مقیاسی داشت و با ظهور اسلام چه دگرگونی و احترامی برایشان بوجود آمد ؟ اگر نمی دانند قبل از اسلام چه بوده اند بهتر ! زیرا گفتنش شرم آور است بعنایت اسلام چه شدند ؟ در این مختصر نمی گنجد کتاب جداگانه ای باید نوشت بذکر یک مسئله فقهی اسلامی و یک جمله کوتاه از نبی گرامی اکتفا می گردد.

اگر پدری فقیر بود و پسرش متمکن ، نفقه پدر بر پسر واجب است. چنانچه فرزندی فقیر بود پدرش دارا بر پدر است که نفقه پسر را بپردازد اما اگر زن میلیونر هم بود بر عهده شوهر است که مطابق شأن او غذا و لباس و مسکن و ... را مرتب و آماده بدارد و در عین حال حق ندارد زن خود را بکاری بگمارد مگر آنکه زن خود مایل باشد ، مهمتر آنکه : هر گاه پدر یا پسر در دادن نفقه برای چندی امتناع ورزیدند بدهی گذشته را نمی توان به حساب طرف محسوب داشت مثلاً اگر پدر به پسر بگوید پنج ماه است مخارج مرا از قرار روزی صد ریال نپرداخته ای اینک بدهی تو پانزده هزار ریال است یا پسر به پدری متمکن چنین حسابی را عنوان کند مبلغ مذکور جزو بدهی حساب نمی شود ، ولی اگر نفقه زن تعویق افتاده پرداخت نشود مجموعه پرداخت نشده ها برای همیشه به عهده شوهر است و مدیون خواهد بود.

بعلاوه همین ارثی را که اسلام ثلث بزن میدهد و دو ثلث به مرد ، صرفنظر از اینکه مهر و نفقه زن به عهده مرد است در بقیه سهمی که مرد دارد باز هنگام زندگی نصف به مرد و نصف به زن

تعلق دارد زیرا بتساوی خرج زندگی می نماید یعنی اگر سیصد تومان ارثیه بود صد تومان زن می برد ودویست تومان مرد که باید با آن خرج منزل و شرکت زندگی را بدهد.

از سخنان جالب نبی گرامی این است که فرماید: من دو چیز را دوست دارم زن و بوی خوش و آنچه قلب مرا نیرو می بخشد نماز است از این سخن معلوم می شود این گونه فکر در باره زن از شخصی مانند نبی گرامی که سرنوشت اجتماع را بدست دارد مگر میتوان به چیزی جز احترام فوق العاده نسبت به زنان تلقی نمود.

و اگر مقصود از جار و جنجال تساوی حقوق این است که زنها وارد اجتماع شده در کار و فعالیت در آینده نزدیک از مردان جلو شوند یا لااقل مساوی مردان شوند از محالات است زیرا در اثر گذشت زمان آزمایش شده و نتیجه تجربه بدست آمده است خیاطی و گلدوزی و آشپزی چند هزار سال است با زنها بوده و بیش از میلیون سال است کار مامائی در انحصار آنهاست ولی متأسفانه امروز و بلکه هر دوران بزرگترین خیاط بهترین گلدوز شایسته ترین آشپز و کارآزموده ترین ماما مردها بوده و هستند و لاجرم خواهند بود! علاوه بر رعایت تساوی حقوق اقتصادی در موارد دیگر نیز آنجا که لازم بود اسلام تساوی برقرار ساخته چنانچه آنگاه که زن را قدر و قیمتی در عصر جاهلیت نبود اسلام برای ایجاد تساوی حقوق اجتماع زن و مرد دستورها داد و کارها کرد که یکی از آنها را که حتی می توان بعنوان بزرگداشت زنها ذکر کرد این است که در قرآن سوره ای بنام رجال نازل نشده در حالیکه یک سوره بزرگ نساء نامیده شده یا اجازه زینت کردن

زنها به طلا و ابریشم و حریر و محرومیت مردها و ...

نویسنده در پاسخ کسانیکه صحبت از تساوی رجال و نساء می دارند ذکر این جمله را کافی می داند که : تساوی آنان این معنی را می دهد که هر دو در زندگانی یک اندازه سرمایه گذاری کرده و کوشش آنها یکنوع و برابر بوده و متساوی سود برداشته و بر می دارند یا به زبان ساده تر تساوی نساء و رجال یعنی شریک بودن و حال آنکه اسلام مرتبت زنان را بالا برده که یکی را بر دیگری تفضیل داده یعنی بعضی زنان را برتر از مردان نیز محسوب داشته است الرجال قوامون علی النساء بما فضل اللّه بعضهم علی بعض - مردان را بر زنان تسلط و حق نگهبانی است بواسطه برتری که خدا بعضی را بر برخی مقرر داشته است ... متأسفانه برخی از مجلات میخواهند صحنه ای را که هنوز چشم روزگار ندیده بوجود آورند. در دنیا جنگ پدر و پسر و نزاع برادر و برادر بوده است اما کسی لشکرکشی بین زن و شوهر را بیاد ندارد که این هم مجلات مأمور ایجاد آنند که تحت لوای نهضت زنان بجای گفتن حق هم گرفتنی است و هم دادنی فقط داد می زنند حق گرفتنی است زنها به پیش قیام کنید نهضت نهضت و حق خودتان را از شوهران بگیرید (دختران از پدران و زنان از شوهران) در صورتیکه خوب اینجا هم تساوی حقوق رجال و نساء را فراموش نکرده بزنان و دختران بگویند حق گرفتنی است و به مردان گفته شود حق دادنی است و حق و حقوق هر یک را شرح داده آنها را آشنا سازند که حق گرفتنی است نه دادنی گفتنش بی انصافی و غیر انسانی است. تساوی این نیست که آلت تناسلی مرد و زن را بکسان نمایند ، از شیر حمله خوش بود و از غزال رم

که زنان روشنفکر بیدارند و متوجه که اغلب این نویسندگان داماد نشده و شکارچی هستند و اگر داماد شده اند چه بلائی به سر زنشان نیاورده اند.

سازمان بیمه های اجتماعی

زندگی همیشه به نیک خواهی و زیباپسندی اعتراف می نماید و در برابر این غریزه حیات هر دو دسته مردم - خوب و بد - یک راه و روش را انتخاب می کنند و آن راه نیکیها و زیبائیهاست چنانچه آنکه ثروت غیر مشروعی هم بدست آوردمابلست با شخص مورد اعتمادی شرکت کند و کسیکه اندوخته باطلی فراهم نمود در جستجوی پرهیز کاری است که نزدش به امانت بگذارد و بالاخره اگر کارمند بی علاقه ای هم بود دوست می دارد دستگاهش مورد علاقه و احترام بوده روحانیتی داشته و قوانین عادلانه و عالیه ای در آن جریان داشته باشد.

هر چند در این سازمان اکثریت قاطع با نیکان است ولی اگر به فرد کارکنان حتی آن چند نفری که هنوز باید تعالی روانی بیشتری بگیرند گفته شود رکن اساسی سازمان و راه دخل و خرجش بدون اینکه به مواهب معنوی ادیان دیگر لطمه بزند با یک دین توحیدی سر و کار دارد چون بنای زندگی بر نیکخواهی است همه و همه از میان اوراق کتاب بیرون نرفته نشاط معنوی یافته و از اینکه با قوانین عالیه ای وابستگی دارند اوج روانی می گیرند و شاید سازمان بیمه های اجتماعی تنها موسسه ای باشد که صدر اسلام را در گردونه زمان تجدید نموده است.

این سازمان به لحاظی از دو قسمت بزرگ تشکیل یافته است درآمد و هزینه - اسکلت آن با منبع درآمدش پایه گذاری شده. ب.سیله ادای حقوق و پرداخت وجوه پیچ و مهر گردیده و لذا یک اسکلت بتمام معنی اسلامی است زیرا اسلام مالیاتها را به نسبت درآمد اشخاص مطالبه کرده و برای بیماران و واماندگان اجتماع و... آنها را منظور و به مصرف می رساند (1) سازمان نیز نسبت به دستمزد بیمه شدگان ناچیزی از کارفرما و ناچیزتری از کارگر اخذ نموده و برای کسانیکه از بسیاری از مزایا محروم بوده اند همه را محسوب و صرف می کند کارگر اگر امروز عروسی کند تأمین دارد ، بیمار شود تأمین دارد ، بزایند تأمین دارند، عضوی را از دست بدهند تأمین دارند و ... و لذا سازمان بیمه های اجتماعی یک سازمان تأمینی و امان دهنده است. امروز سازمان بیمه های اجتماعی بعنوان یک مؤسسه خیریه ای که به علل و ریشه محرومیت های اجتماع بیشتر توجه داشته و به خدمت خلق بویژه کارگران مشغولست شناخته می شود و می توان آنرا در جمله - سازمان بیمه های اجتماعی در خدمت کارگر - خلاصه نمودپس با این نوید که سازمان بیمه های اجتماعی می تواند بطریق اسلامی وجوهی اخذ

1- در اینجا بیشتر می توان به استحکام این مطلب وقوف حاصل کرد که اگر بتوان همه را بیمه نمود تا چه اندازه به صرفه و صلاح اجتماع است یا اگر از طریق دخل و خرج اسلامی سازمان را در تشکیلات دیگر نیز مشابه سازمان نمایند (چنانچه پیشنهاد ما را برای وزات خانه های آموزش و پرورش و دادگستری خواهید خواند) تا چه اندازه ببودجه کشور کمک شده و مفهوم واقعی واگزاری کار مردم به مردم تحقق یافته است.

و مبالغی صرف نماید لاجرم تمام کارکنانش با یک سر فصل معینی در برابر مقررات یک مکتب توحیدی (بشرط کاملاً اسلامی شدن) قرار دارند.

اینک بذکر یکی از کارهای سازمان که انجام امورش به همکاران محترمم آقایان پزشکان محول شده و با اسلام سر و کار دارد می پردازم : دست در بدن تا زمان سلامت علاوه بر اینکه برای بدن کار می کند مدافع و مراقب اوست تا صدمه ای و خطری متوجهش نشود مثلاً اگر زنبوری رسید رد کند سنگی آمد جلو گیرد دردی بود حائل باشد ، بسا باید این دست را زمان بیماری بگردن آویخت تا بهبودیش فرا رسد و بکار بر گردد کارگر نیز تا زمان سلامت گرداننده چرخ اقتصادی و نگهدارنده پایه های نیروی انسانی است اما با پیش آمد روزگار (حوادث ، سوانح ، بیماری ، پیری و ...) چون دست بیماری خواهد بود که باید تا زمان شفا بگردن اجتماع سازمان می باشد سازمانی که نگهدارنده کارگران است کارگرانی که نیازمند بکمک و درمان می باشند تا زمان سلامتی برسد و برای کارگران نیز مایه خوشبختی است که سازمان از خودشان است و دستشان را بگردن دگری آویز نکرده اند و نیز باید توجه داشت آنکه بیش از همه می کوشد غل و زنجیر بیماری را از دست کارگر و در نتیجه دست بیمار را از گردن اجتماع کارگری یعنی سازمان باز کند بهداری سازمان و بویژه پزشکان آنند.

وزارت کار

اینک کتاب هنوز بهداشت اجتماع را دنبال می کند لذا آنچه مربوط به اسلام و وزارت کار است یک امر اجتماعی مهمی بوده که از خواسته اسلامی آن بیشتر نوجه به طبقه کارگر است که خدا آنها را اهل و عیال خود خوانده است.

البته وقتیکه صاحب اسلام شاهد شرایط عادلانه بین کارگر و کارفرماست و مراقبت های لازم وزارت کار را در جهت رفاهیت کارگر مشاهده می نماید به دلیل آنکه صاحب اسلام رحمه للعالمین است وزارت کار را بهترین مربی کارگران و مانع از به هدر رفتن نیروهای انسانی خواهد شناخت.

چون اداره مشاغل و کاریابی یک قسمت از آن وزارتخانه بوده ونزد مردم بویژه جرائد چهره نمایان تری داشته و همه بدان می نگرند و حق هم چنین است زیرا چنانچه افلاطون می گوید در هر اجتماعی فقیر دیدی یقین کن هر جنایتی که تصور شود در آنجا روی می دهد. و اداره نامبرده نیز مخصوص بکار گماردن بیکاران و در نتیجه جلوگیر اتفاقات جنحه ای و جنایتی است و از طرفی اسلام نیز کسانی را که بکار اشتغال دارند دوست خدا محسوب می دارد لذا به ذکر این قسمت می پردازیم باشد که کسالت و تنبلی حتی اگر ناچیزی هم هست بر طرف گردد.

خدا را پیامبران زیادی بود ، معروف است یکصد و بیست و چهار هزار ، همه خبری دریافت می داشتند (گیرنده بودند) لذا آنها را نبی نام نهادند از میان آنها عده ای انتخاب شدند

که خبر می گرفتند و دستور رساندن و ابلاغ آن را نیز به دیگران داشتند (گیرنده و فرستنده بودند) که رسول نام گزاری شدند باز در میان رسولان (گیرنده هائیکه فرستنده هم بودند) پنج نفر برگزیده شدند لابد منتظرید این پنج نفر به چیزی فوق العاده ممتاز باشند و نام فوق العاده ای هم به آنها داده شود ! یکصد و بیست و چهار هزار انبیاء از بینشان انتخاب شود رسولانی چند و از میان رسل برگزیده شوند پنج نفر البته که باید عنوان ممتاز و نام فوق العاده ای داشته باشند. آیا می دانید آنها را چه گفتند ؟ گفتند مردان کار و صاحبان عزم و اراده (گیرنده و فرستنده و کار کننده). درست است که قرآن کسانی را که پرهیزکارترند گرامی تر می شمارد اما پیامبران همه پرهیز کارند به چه چیز باید ممتاز گردند ؟ به اینکه کدام صاحب اراده و مرد فعال و آقای کار و بالاخره اولوالعزم اند. برای سایرین از مردم نیز پروردگار می فرماید : و اذا عزمت فتوکل علی اللّه (هنگامیکه عزم کردی بخدا توکل کن (1) در این جمله کوتاه می بینیم :

1 - اراده داشتن با توکل به خدا چه نسبت ناگسستنی داشته و لذا ستوده شده است.

2 - اراده بکار را پیش از توکل ذکر فرموده یعنی اینگونه نیست که ابتدا توکل به خدا کن سپس عازم باش و لذا همانگونه که حضرت صادق فرماید کسیکه درخانه بنشیند (عزمی نکند) و در را به بندد رزقی از آسمان برایش نخواهد آمد (ارایت لوان رجلا دخل بیته و اغلق بابه اکان یسقط علیه شی ء من السماء (2)

1- سوره لقمان
2- تطبیقات کریمی

3 - خواسته اند عزم در هر کار با توکل به خدا متقارن باشد تا عزم موجب افزودن رنج بندگان خدا و سبب وقفه در کار تکامل نباشد ، ای بسا کارها که خدا در آن راه نداشته و به ضرر اجتماعست.

4 - از همه مهمتر اینکه وقتی عزم به اتکاء یک نیروی محیط و مسلط بر تمام شئون زندگانی بود و بتوکل یک قدرت حاکم بر ذرات و اجرام آفرینش بسوی هدف انجام گرفت یعنی عزم آهنین و عزمی که به موقعیت خود اعتماد دارد و یأس و نومیدی را در آن راه نیست ! اصولاً وقتی کار به معنی کار که خود جلب نفع و دفع ضرر است کافیست که نزد خدا پرست و بیگانه هر دو خوب تلقی گردیده و تنبلی و کسالت منفور باشد. با آماری که در کشورهای مترقی از اصناف و افراد مختلف گرفته شده متوجه شده اند که پارکابیها به علت فعالیت بیشتر عمر متوسط طولانی تری از رانندگان دارند و مأموران پست نیز بهمین طریق از کارمندان که کمتر حرکت دارند عمر بیشتری می نمایند آری عضلات زمان کار اکسیژن و قند زیادتری مصرف نموده ایجاد حرارت می نمایند و مقداری اسید لاکتیک در خون می ریزند هم برای تطابق این فعل و انفعال بدن بایستی دستگاههای مختلفه تنفسی ، گوارشی غددی و سیستم عصبی مرکزی و ... را بکار اندازد و هم برای باز کردن جای فعالیت بعدی آمادگی پیدا نماید و لذا اگر تلاشهای عضلانی در زندگی روزانه حذف شوند بدون اینکه ما را خبردار سازند برای بعضی از سیستم های نسجی بدنی محرومیت هائی بوجود خواهد آمد. حذف این تلاشها در دو موقع بیشتر و بهتر انجام می گیرد مواقعیکه خواب زیاد بیکاری زیاد در کار بوده باشد حضرت صادق

در این باره سخنی دارند که خدای عزوجل خواب زیاد و بیکاری زیاد را دشمن دارد. اما چه شد مسلمین با آنکه روزگاری علم و دین یعنی نیروها را در دست داشتند و آنقدر اخبار و احادیث که درباره ترغیب و تشویق از سعی و کوشش وجود داشت می دیدند و باز اینک زبود و کسل و عقب افتاده اند ؟ بحث های زیادی شده از جمله شیخ محمد عبده در کتاب اسلام و نصرانیت سخنی می گوید که مضمون و خلاصه آن چنین است : خلفا از ترس اینکه سپاه عرب بطرفداری خلافت علویان برخیزند سپاهیان ترک و دیلم تشکیل دادند که طولی نکشید رؤسای سپاه جدید بر خلفا چیره شدند. اسلام دین عربی بود علم بونان را بدان افزودند و علم عربی شد. کم کم مغولان و طوایف دیگر حاکم شدند اینها برای آسوده بودن خود با نشر اخبار و عقاید گوناگون به مردم ثابت می کردند که حق دخالت در همه امور مربوط به همه نیست (بقول امروزیها دین از سیاست جداست) ما بر کلمات دانشمند بزرگ شیخ محمد عبده می افزائیم که به شهادت تاریخ معاویه اول کسی بود که مردم را به پذیرش مسلک اجبار برای پیشرفت مقاصد سیاسی خود متوجه بلکه مجبور ساخت و این بزرگترین اقدام مؤثر در اضمحلال اسلامی بود. حتی نوشته اند اگر طایفه ای به عنوان اعتراض بر اعمال ناروای غیر اسلامی در بار قصد تعرض و انقلابی می نمود نفراتی به اسم ناصح و عابد و زاهد نزد شیوخ طایفه مذکور رفته می گفتند : مگر خدا نخواست معاویه بر اینگونه اعمال رفتار نماید و... و بدین طریق که خداهمه چیز را چنین خواسته مردم را از همه همه گونه کار و فعالیعت و تکامل باز می داشتند خلفای بعد هم

از اینکه مردم به مرکزیت علم که همیشه نزد ائمه اطهار بود رو می آوردند و همه صورتها به آنها متوجه بود هراس داشته و نگران بودند تصور می نمودند اگر علم یونان وارد شود در مرکزیت علم اسلامی (محضر مقدس امام) شیاری حاصل خواهد شد لذا با ولع و حرص دستور کتابهای یونانی را صادر و علمای ادیان مختلف را برای مناظره و مباحثه با ائمه اطهار تحریک و تشویق کرده و وعده ها می دادند و سپاهیان ترک و دیلم را نیز به خیال آنکه معرفتی در باره خاندان نبوت ندارند به امور می گماشتند ولی بدتر از همه این که علم را بر عکس آنچه در اسلام رسیده بود به مردم می رسانیدند مثلاً می گفتند پیامبر فرمود در آخرالزمان علائمی چنین و چنان ظاهر خواهد شد هر چه قضا و قدر است خواهد رسید لذا کوششها برای تغییر اخبار و احادیث و علائم آخر الزمان و تبدیل قضا و قدر بی فایده است و بدین طریق به اسم این که رزق و روزی هر کس قبلاً در سر نوشتش معین شده و تلاش برای سبک سنگین کردن روزی بی فایده است همه را به سوی کسالت و تنبلی دعوت می کردند. قتل عام مغولان در کشورهای بخصوص اسلامی خود کمکی بود تا مردم بدنیا با بی اعتنائی و ناپایداری بنگرند و سعی برای بدست آوردن قوت لایموت را کافی دانسته مترصد بلای دیگر و قتل عام تازه ای بسوزند و بسازند که تیموریان رسیدند و دنیا را آنچنان معرفی نمودند که سالهای متمادی هر کس خشتی بر خشتی مینهاد یا فرزندی بوجود میآورد بتصور آنکه بدست چنگیزی یا تیموری در برابر چشمش بباد فنا داده خواهد شد پناه به طلسم و جادو از نو رونق گرفت و یاس بر امیدواری و خرابی و تنبلی بر عمران و فعالیت سبقت گرفته حاکم

گردیدند حملات مغول و تیمور آنقدر اثر گذاشت که بجای اشعار و غزلیات کسانی که پیش از آنها بودند مانند عنصری و... و همه در وصف طبیعت و نعمت آفرینش و... بنظم آمده بود مراثی و اشعاری پر از کلمات یاس آور هجر و فراق و امان و اشک و قلب شکسته و... جای گرفت و بهمین نحو اخبار و احادیث اسلامی نیز که همیشه یک حالت تعادل و تعالی را برقرار میساخت هم از دنیا تعریف داشت و هم مذمت ، مردم در آن باره قضاوت یک جانبه کردند اسلام که از یطرف تشویق و ترغیب مینمود تا برای بندگان خدا کارهای عام المنفعه انجام و کانونهای غیر انتقاعی ساخته شود دنیا آباد و زندگانی مسلمین شاداب گردد دنیائی که مزرعه آخرت است (الدنیا مزرعه الاخره) و سبز و خرمیش موجب سر سبزی سرای دیگر است فراموش نشود. از طرف دیگر نیز توصیه می نمود دنیا آنقدر بد است که فی حلالها حساب و فی حرامها عقاب در آنچه از حلال بدست آید حساب است و در حرامش مجازات و عقاب که چون هر دو جانب منظور گردد در آن میان شاهراهی میماند که بسوی کمال و تکامل کشیده شده و در انتهایش خورشید درخشان سعادت و ابدیت میدرخشد. مردم مغول زده ای که طبع خسته شان بیشتر آمادگی به پذیرش کلماتی داشت که مردم را به بیزاری و بی اعتنائی بدنیای ناپایدار و تسلیم بقضا و قدر و سر نوشت دعوت میکرد زود متوجه شده و آنها را پذیرفتند و شد آنچه شد که امروز دیده میشود.

اینک به تناسب آن کلمات یاس آور که هنوز بسیاری از آنها بر زبانهاست اخبار و احادیث چندی که مشوق مال حلال و توجه بکار و فراموش نکردن بهره دنیائی است آورده با توجه به اینکه

گدائی کردن در اسلام حرام است پایان میدهیم.

رسول خدا فرمود : ملعون است کسیکه سر بارد گران شود (ملعون من القی کله علی الناس)

حضرت علی فرماید : چون اشیاء جفت گیری کردند بی پروائی و ناتوانی نیز همسر شدند و نتیجه ازدواج پیدایش فقر بود (ان الاشیاء لما ازدوجت ازدواج الکسل و العجز فنتج بینهما الفقر)

نبی گرامی فرمودند : هیچکس نانی بهتر از نانی که با دو دستش بعمل آورده نخورده است.

در حدیث است که یکنفر زحمت کش که دستش از زیادی کار ورم کرده بود نزد پیغمبر آمد و دستش را نشان داد حضرت دستش را گرفت و فرمود «این دستی است که خدا و پیغمبر آنرا دوست دارند».

نبی گرامی فرمود : هر کس روز کار کند و خسته شود و بخوابد گناهش امرزیده خواهد بود و هم ایشان فرمودند : خداوند آن بنده ای را دوست میدارد که حرفه یعنی کسب و کاری داشته باشد.

روزی در حضور پیامبر عده ای بودند از مردی که عبادت میکرد ولی کار نمیکرد تعریف کردند حضرت فرمود این مردی که آنقدر خدا را عبادت میکند و کار نمیکند از کجا زندگی میکند عرض کردند برادرش کار میکند و او را نان میدهد حضرت فرمود برادرش عابدتر است.

عده ای بودند چند نفر شان روزه دار و بقیه روزه نبودند آفتاب فق العاده گرم بود آنها که روزه نبودند کار کردند و آب نانی برای

خود و روزه داران تهیه نمودند حضرت فرمود کسانیکه کارها را امروز انجام دادند و روزه دار نبودند تمام اجر و ثواب را بردند. (داستانهائی از زندگی پیغمبر ما ترجمه آقای سید غلامرضا سعیدی)

حضرت علی فرمود : افضل الناس عقلا احسنهم تقدیرا لمعاشه و اشدهم اهتماما با صلاح معاده (بهترین مردم از حیث عقل و دانش کسی است که اول زندگی خود را مرتب کند. سپس در اصطلاح آخرت خود کوشش نماید). و هم ایشان فرمود : خصلتان فریضتان علی کل ذی ایمان : طلب العلم و طلب الکسب اما طلب العلم لصلاح دینه و اما طلب الکسب لصلاح الدنیا فمن طلب العلم و لم یطلب الکسب جاء یوم القیامه مفلسا (دو خصلت و دو پیشه است که بر صاحب دین و ایمان واجب است علم دیانت آموختن و کسب و کار کردن ، آن برای صلاحیت دین خود و این برای اصلاح و آسایش دنیا پس آنکه علم بیاموزد و کسب نکند روز واپسین بیچاره و بی چیز وارد محشر شود.

در کافی روایت شده مردمی با امام ششم گفت کاری ندارم و فقیرم حضرت فرمود : اعمل و احمل علی راسک و استغن فان رسول اللّه قد حمل حجر اعلی عاتقه فوضعه فی حائط له» کار کن و حمالی کن و خود را بی نیاز گردان زیرا رسول خدا سنگ را بدوش گرفت و برای دیوار خود کار کرد. رسول خدا گوسفند خود را خودش میدوشید.

حضرت صادق فرمود انی احب ان اری الرجل متحرفا فی طلب الرزق. من دوست دارم مرد حرفه ای داشته باشد در طلب رزق.

در کافی و تهذیب است که مردی گفت در خانه می نشینم و عبادت میکنم و روزی من میرسد حضرت صادق فرمود او از کسانی است که دعایش مستجاب نمیشود چه دعای سه طایفه مستجاب نیمشود : 1- کسیکه مال داشته و با سراف تمام کرده پس از آن بگوید خدایا مرا روزی بده خدا فرماید آیا بتو مال ندادم چرا اسراف کردی 2- مردی که پی کار نرود و از خدا روزی بخواهد خدا میفرماید آیا برای تو کسب قرار ندادم و سوم مربوط بزن است که در جای خود گفته میشود.

مردی بحضرت صادق عرض کرد دعا کنید خدا مرا براحتی و بدون کار و زحمت روزی دهد حضرت فرمود برای تو دعا نمی کنم «اطلب کما امرک اللّه» برو بدنبال کار چنانچه خدا امرت کرده است.

در جامع الاخبار است که هر گاه نبی گرامی از مردمی خوشش می آمد میفرمود هل له حرفه ؟ آیا حرفه ای دارد اگر میگفتند نه میفرمود سقط من عینی از چشمم افتاد. اگر از نبی گرامی میپرسیدند چرا ؟ میفرمود اگر برای مومن پیشه و کاری نباشد دین خود را سرمایه معاش خود قرار میدهد.

علی علیه السلام فرمود : آنکس که بواسطه دین نان میخورد و دین خود را وسیله نان کرده بهره دیگری از دین نمیبرد.

در قرآن مجید از مردم فقیری که عفت بخرج داده و از مردم سئوال نمی کنند و در نظر مردم ثروتمند مینمایند تمجید شده است (یحسبهم الجاهل اغنیاء من التعفف لایسئلون الناس) حضرت صادق فرمود : هر کس از مردم سئوال کند در حالیکه قوت سه روز خود را دارد روز قیامت در حالیکه گوشت بصورتش

نیست خدا را ملاقات خواهد کرد (من سئل الناس و عنده قوت ثلاثه ایام لقی اللّه یوم یلقاه و لیس فی وجهه لحم)

در بحار مجلسی است که : مردی آمد به نبی گرامی عرض کرد دو روز است چیزی نخورده ام فرمود برو بازار بدنبال کاسبی ، کسیکه خود راغنی نشان دهد خدا او را غنی گرداند و کسیکه یک در از سئوال بروی خود باز کند خدا هفتاد در از فقر بروی او باز کند که چیزی آنرا نبندد ، رسول خدا باز فرمود من تفاقر افتقر.

امام ششم فرمود : ادریس خیاط بود نوح نجار موسی شبانی میکرد و داود زره میبافت و در جائی سه مرتبه فرمود ترک کسب و کار از عمل شیطان است.

نبی گرامی فرمود : طلب الحلال واجب علی کل مسلم : تحصیل حلال بر هر مسلمانی واجب است. حضرت باقر فرمود : من دشمن مردی هستم که چون راه کسب بروی بسته شد بخوابد و بگوید خدایا بده و حرکت نکند و در زمین وسیع نرود برای روزی...

حضرت صادق فرمود دشمن دارم کسی را که کسل باشد در امر دنیایش چه کسیکه در امر دنیایش کسل باشد در امر آخرتش کسل تر است (انی لابغض الرجل ان یکون کسلانا عن امر دنیاه و من کسل عن امر دنیاه فهوعن امر آخرته اکسل)

از حضرت کاظم است که کسالت و تنبلی را از خود دور کنید که کسالت مانعی است برای رسیدن به حظ دنیا و آخرت (ایاک و الکسل و الضجر فانهما یمنعانک من حظک من الدنیا و الاخره)

و از حضرت صادق است که دنیا معاون خوبی است برای آخرت و باز فرمود : لیس منا من ترک دنیاه لاخرته و لا آخرته لدنیاه (از ما نیست کسیکه ترک دنیا کند بخاطر آخرت و یا ترک آخرت کند بخاط دنیا) حضرت مردی را دید دیر ببازار میرود فرمود صبح زود ببازار برو (... فقال اغدالی عزک).

از حضرت کاظم است که برای دنیا چنان کار کن گویا که همیشه زنده ای و بفکر آخرت باش گویا فردا خواهی مرد (اعمل لدنیاک کانک تعیش ابدا و اعمل لاخرتک کانک تموت غدا)

از حضرت علی است که پروردگار به داود پیغمبرش فرمود خوب بنده ای هستی ولی از بیت المال میخوری و خودت کار نمیکنی داود چهل روز نالید و توبه کرد تا خدا آهن را بر او نرم کرد و او زره میساخت و میفروخت. آنقدر خبر هست که انبیاء عظام و همچنین پیشوایان دین ما بدست خود کار میکردند زحمت میکشیدند تا آنجا که حضرت باقر را در پیری مشغول کار دیدند که عرق میریزند ایراد کردند که چرا استراحت نمی کنند گفتند اگر در اینحال مرگ برسد در طاعت خداوندم خلاصه آنکه اسلام با بی پروائی و کسالت سر و کار و راهی نداشته و با خواندن جلد اول و اینک دوم همین کتاب دیدید حتی پیرامون خود را به بیرون کشیدن فسیل حیوانات از دل خاک برای شناسائی چگونگی شروع خلقت دعوت مینماید (1) چه رسد به آنکه کاری باشد برای گشایش دادن زندگی اهل و عیال و ادای صله رحم و اعمال خیریه. جالب اینجاست که در قرآن اکثر نشان داده شده است که عذاب

1- قل سیروا فی الارض فانظروا کیف بدأ لخلق.

بر مردمانیکه در حال کار بوده و لاجرم بمصداق الکاسب حبیب اللّه دوست خدا بودند نازل نگردیده بلکه یا در حال خواب یا در حال بازی عذاب نازل شده است افا من اهل القری ان یاتیهم باسنابیاتا و هم نائمون آیا ایمن شدند اهل دهکده ها اینکه بیاید ایشان را عذاب ما وقت شب و ایشان خوابیده باشند (1) اوامن اهل القری ان یاتیهم باسناضحی و هم یلعبون آیا ایمن شدند اهل دهکده ها اینکه بیاید ایشان را عذاب ما وقت روز و ایشان بازی میکردند (2) و برای اهمیت کار بلکه برای احترام کسانیکه بکار اشتغال دارند آوردن همین آیات که وعده نزول عذاب یا هنگام خواب است یا بازی کافی بنظر میرسد.

تمام وزارتخانه ها چنانچه گفتیم حکم کانونهای عصبی بدن و فرماندهی اجتماع را داشته و همانگونه که اعصاب در صورت عدم هماهنگی کار بدن را فلج مینمایند نبودن همکاری بین وزارتخانه ها نیز موجب اختلال کار آنهاست یکی از آن موارد توجهی است که باید وزارت فرهنگ بعنوان همکاری با وزارت کار داشته باشد و آن مقرر داشتن برنامه ای برای اعاده حیثیت و احترام کار بمعنی آزاد کار در اجتماع است که به همه بفهماند کار بد همانا در انحصار کارهائیست که گناه باشد : قمار بد است بیکاری بد است و آنچه موجب اتلاف وقت میباشد اما آنچه را یک دانشجو در کشورهای غرب بعنوان بشقاب شوئی ، روزنامه فروشی ، گیلاس چینی و غیره انجام میدهد تحت عنوان محترم کار مجاز و محترم است و اگر

1- اعراف آیه 95.
2- اعراف آیه 96.

همان دانشجو در کشور خودش حاضر بخرید و آوردن یک نان بخانه آن هم بعنوان کمک بکلفت پیر و بیمار افتاده در بستر بوده باشد علاوه بر اینکه کار محترمی را انجام داده است ماجور است.

موضوع قابل توجه طرز بر خورد اسلام با فقرا یعنی اداره مشاغل و کاریابی اوست نبی گرامی اگر با نیازمندی روبرو بود کمال مراقبت و کمک را می فرمود و در غیر اینصورت بیکاران مستعد را بکار میگماشت و سعی مینمود در اشاعه فقر کمکی نشود یکی از آن موارد است حضرت جوانی را ناراحت مشاهده فرمود سبب را دانست بیکاری است : فرمود در خانه چه داری گفت چراغ کاروان (چراغی که به شتر می آویختند) فرمود بیاور آورد ، حضرت در میان جمعیت فرمود : من یشتریها ؟ چه کسی میخرد یکی گفت بفلان قیمت می خرم فرمود : من یزید ؟ کیست که زیادتر بخرد (مزایده اسلامی) و بالاخره بقیمت خوبی فروش رفت وجه آنرا داسی خرید و جوان را مسامور بکار فرمود.

وزارت فرهنگ

این وزارتخانه تازگی به دو قسمت شد وزارت آموزش و پرورش و وزارت فرهنگ و هنر قسمتی که منظور ماست و با منفک شدنش اسلامی تر گردید آموزش و پرورش است و وقتی کاملاً اسلامی است که همه اش تحت یک کلمه وزارت پرورش در آید زیرا در نظر اسلام آموزش وزارتخانه ندارد اسلام همه خانه ها را محل تعلیم و تعلم میخواهد و کلیه مکانها را وزارت آموزش.

یکی از آن موارد است نبی گرامی فرمودند من جلس مجلسا و لم یزد فیه علمالم یزدد من اللّه الابعدا - نشستن در جائیکه بردانش شخص نیفزاید فاصله وی را از قرب خدا دورتر گرداند.

آنقدر در اسلام آیه و خبر وحدیث در تعریف از تحصیل دانش هست که برای نتیجه گیری میتوان گفت اسلام می فرماید هر مصیبتی هر رنجی هر بلائی با آدمی میرسد نتیجه بی دانستی است و در برابر برای شهادت به بزرگترین مسئله ادیان و سر فصل همه مذاب یعنی شهادت بتوحید ، دانشمندان را در ردیف خدا و ملائکه بعنوان شاهد قرار داده است شهد اللّه انه لا اله الا هو و الملائکهه و اول العلم (1)

چون هنوز اجتماع برای پذیرش وزارت پرورش احتمالاً آمادگی ندارد پیشنهاد میکنیم نام وزارت آموزش و پرورش را به وزارت پرورش و نظارت بر آموزش تبدیل نموده و در حاشیه واگزاری کار مردم به مردم همانگونه که در قسمت مربوط بسازمان بیمه های اجتماعی گفتیم حساب و اداره شود زیرا تا آنجا که ما دیده و شنیده ایم بسیاری دولتها قبل از آنکه بتوانند تاجر خوبی باشند ناظر خوبی هستند بعلاوه مقدم داشتن پرورش در لفظ بر آموزش ضروری تر بنظر میرسد و علمای روانشناس و علم الاجتماع نیز جملگی بر این عقیده متفقند که تربیت مقدم بر تعلیم است و آنها نیز الهام از قرآن کریم گرفته اند که میفرماید : یزکیهم و یعلمهم الکتاب - و پرورش را بر آموزش مقدم داشته است.

اینکه به پاره ای از مطالب که اسلام بعنوان محصول از

1- آل عمران 16.

وزارت آموزش و پرورش میخواهد اشاره می گردد.

نتیجه و راندمان این دستگاه عریض و طویل با آن همه بودجه کلان باید در محاسبه آنگونه نشان داده و بیلان بسته شود که کشور بزودی از دعوت مستشار و مهندس و کارآموز بی نیاز گردد. حساب کنید آیا سطح معلومات عمومی مردم با وضع موجب آنچنان هست که بتواند مانند مدارس قدیم لااقل یکی دو نفر ابن سینائی ، خواجه نصرالدین طوسی ای تحویل دهد یا باید برای همیشه مطلب از علمای شرق باشد و مدرک از دانشمندان غرب یا اینکه باید تا ابد آنها بسر گذشت علما و ادبا و شعرای ما وقوف بیشتری از خود ما بر آنها داشته باشند شرح حال مفصل حسن صباح را آنها بنویسند و از آنها باشد تاریخ و جغرافیای ایران و حتی معذرت میخواهم کشف الایات و تفصیل الایات قرآن کریم هم از آنها باشد ! (از فلو گل آلمانی و از ژول لابوم فرانسوی)

ذکر کلمه پرورش بدنبال آموزش لابد این معنی را میرساند که این وزارتخانه تنها درس و نظریه و تئوری گفتن را کافی ندانسته تصمیم بر تعمیم این کلمه دارد که : برای مشی عاقلانه در زندگی نیز باید قدمی برداشته علم را با عمل همراه ساخت تا هنگام ورود به زندگی با آشنا بودن به مقررات زندگی تلاش همه جانبه را شروع کرد ، اگر در کتاب نوشته است دروغ گفتن بد است ، خمر نوشیدن ضرر دارد ، بی بند و باری کردن اجتماع را از هم میپاشد با حرارت هر چه تمامتر باید آنها را بصورت قرص و کبسول بخورد فرزندان وطن داد بعنوان پیشگیری نه درمان تا بر شد غائی و کمال انسانی خود برسند یعنی مصداق حقیقی پرورش را بدنبال

آموزش ظاهر سازند.

انتخاب معلم : سیبی که هم اکنون میخوریم زیبا و خوشمزه آفریده شد اما با تغییراتی که در آن دادند با پیوند زدن ، کود دادن ، تزریق کردن و... نیکو ترش ساختند تا اینکه علم که اساس خلقت است امروز سیب های بهتری بدست ما رسانده و همینطور همه جا و همه چیز را دانش بشر به خدمت خود در آورده یا خواهد آورد و بنا بر وعده خدائی حتی کرات آسمانی را. این علم با آن همه علو درجاتی که نزد خدا دارد (1) و برای اولین مرتبه خود کلاسی ترتیب داد که محصلینش آدم بودند و فرشتگان و معلمش خود جل جلاله یعنی اولین معلم خود بود اولین شاگردان آدم فرشتگان. چرا شیطان ملعون و مطرود گردید ؟ برای اینکه نافرمانی کرد! نافرمانیها کارش بدینجا نمیکشد که شیطان پیش آورد بنظر اینجانب اهمیت موضوع از این بود که نافرمانی شیطان و سرسری و خصومتش در برابر اولین معلم و نخستین کلاس و شاگردان علم و درس و بحث قرار گرفت و از این جهت که فرمان معلمی

نبرد و بر محصلی احترام نکرد و سجده ننمود رانده گشت.

ترمذی روایت میکند نبی گرامی بر قومی گذشتند که به عبادت مشغول بودند و سپس از برابر دسته ای که علم فقه فرا می گرفتند عبور نمودند ، فرمودند هر دو مجلس نیکوست اما یک ترجیح دارد بدین مضمون که اولی ها را اگر خدا خواست به آنها عطا خواهد فرمود و آنها را بهره مند خواهد ساخت اما گروه دوم خود بهره مندند زیرا جاهلان را درس خواهند داد و خودم (پیامبر) نیز چون معلمی مبعوث شدم آنگاه پیامبر در

1- آل عمران 16.

میان معلمین جای گرفتند نه در میان عبادت کنندگان ، درباره علم آنقدر گفته و تکرار کرده ایم که تا حدی وقوف بر ارزش آن حاصل شده است اینکه اگر این سرمایه گرانبها را که بدست معلمین برای پیشبرد ابناء بشر بسوی سعادت و رفاهیت سپرده اند بجای خود بکار برده نشود همانند آن است که معلمی مقداری از در آمد خود را به بینوائی بدهد تا سرمایه کسب و کار کند اما بینوا همه را در قمار ببازد.

معلمی که مردم را دوست ندارد ابن الوقت بوده فقط در انتظار امضای لیست آخر ماه میباشد اما اگر همین دستگاه به برنامه تعلیم و تربیت معلم ، درس مردم دوستی نیز بیفزاید و به جای برنامه اطاعت از تکامل فردی برنامه ارزشهای اجتماعی بگذارد تا معلم شاگردان خود را دوست داشته آنها را چنان تعلیم دهد که بتوانند لااقل کیفیت زندگی را بر مبنای تطهیر حواس و افکار قرار داده و از لحاظ کمیت نیز بی بهره از سهم خود نمانند و دیگران را بی بهره نخواهند مایه امیدواری است که همکاری با خدا از لحاظ اینکه اولین معلم بود فراموش نشده است و در غیر این صورت معلمی که شاگردانش دوست ندارد چگونه برای آنها خواستار خوبیهاست و چگونه سرمایه خدا داد را براه راست و درست برده و مصرف نموده است.

برای انتخاب معلم چند پیشنهاد زیر را داده انتظار و امیدمان است پذیرفته شود و وزارت آموزش و پرورش ما از چنین جمعیتی تشکیل و بوجود آید :
1- فرض میکنیم دین فقط رابطه اش با اخلاق بوده باشد آیا ضعف اخلاقی برای اجتماع ضررش بیشتر است یا ضعف فکری ؟

آیا دردهای بیدرمان اجتماع دردهای اخلاقیست یا دردهای مادی ؟ اگر فرض شود روزی یک صفحه کوچک به مدت چند دقیقه چنین درسی به محصلین داده شود آیا میدانید پس از پایان دوران تحصیلی نزدیک به پنج هزار صفحه بلکه بیشتر تعلیماتی در این جهت آموخته شده است که تا حدودی کافی به نظر میرسد! پس چرا به خاطر انسان دوستی چنین درس و بحثی نبوده باشد !.

2- این کلمات بدانش آموزان فهمانده شود که ما ایرانیان دارای ملیت و مذهب درخشان و آسمانی هستیم فضائل ملیت و قدمت و سابقه تمدن ما چندین هزار ساله بوده میتواند جاهای تاریک و مبهم تاریخ جهان را روشن سازد همینگونه مذهب منحصر به فرد توحیدی جهان در اختیار ما و مادر اختیار آنیم توحیدی که کسی را شریک خدا ، پسر خدا ، وابسته خدا ندانسته و شخصیت اول عالم خود را نیز قبل از آنکه بر سالت بشناسد بنده خدا میشناسد و هر روز این مطلب را به خاطر می آورد : و اشهدان محمدا عبده و رسوله (عبد بر رسول مقدم است) توحیدی که هر گونه سخنی حرکتی ، ستایشی را هم وقتی به خدا نسبت داد میگوید منزه است (سبحان اللّه)

3- کتب و آثار دانشمندان اسلامی و ایرانی را به راههای تبلیغاتی موجود روز در دسترس همگان قرار دهد. تا دانسته شود ما وارث چه تمدن عالی و سابقه دار علمی درخشانی هستیم.

4- تقلید و اقتباس از غرب را در انحصار آن قسمت در آورند که پیشرفت شایانی نموده اند و الا نامگزاری فرزندان و دکاکین و خیابانها به نامهای خارجی جز فراموش کردن سابقه

تاریخی و خاموش کردن چراغ تمدن نتیجه ای نخواهد داشت.

5- باید سعی نمود با توسعه دانشگاهها از اعزام دانشجویان به خارج جلوگیری بعمل آمده دانشجویان را از این کرسی افتخار که به مراکز علمی غرب نسبت دارند پائین آورده در آسمان دانش ایران عزیز به پرواز در آورند.

6- آنچه امروز بچشم می خورد پائین آمدن سطح معلومات شاگردان مدارس و در مقام مقایسه با معلومات عمومی ایرانیان قرنهای پنج و شش هجری اعلام ورشکستگی معلومات. لذا باید چاره ای مجدانه کرد نه تنها برای فرا گرفتن علوم فیزیک و شیم و... بلکه فقه امامیه نیز به نظر میرسد دوران خانه نشینی خود را طی مینماید و به موازات سایر معلومات شیعیان رو بزوال است.

7- مطلبی که اسلام از آن روی گردان است و در مدارس دینی و بویژه دانشگاههای نجف و قم رعایت میشود کشتن و توقیف و زندان کردن نبوغ کسانیست که باید بعنوان - سال تحصیلی - سال تحصیلی با بی شعورترین همکلاسان یک سال تمام در یک کلاس درجا بزنند! نویسنده پسر 12 ساله ای را می شناسد که میتواند تدریس کلاس پنجم ابتدائی کند ولی بنابر مقررات به جای تدریس در همان کلاس باید جدول ضرب حفظ نماید.

8- با آنکه قریب با اتفاق معلمین ایران با سلیقه اند ولی گاهی پیدا می شوند کسانی که انسان آرزو میکند وزارت آموزش و پرورش یک برنامه سلیقه ای هم به برنامه هایش بیفزاید مثلاً معلم شرعیات اگر گفته باشد - زکاه شتر را شرح دهید - آیا برای شاگردان دبیرستانی که خیال ساربانی و کاروانی

ندارند و در شهرستان هم شتر زیاد نیست چه سلیقه ای محسوب میشود ؟

9 - باید سعی نمود غلط هائی که مخصوصا در کتابهای کلاسیک و درسی وجود دارد به حداقل برسد که عدم رعایت این قسمت مخصوصا در کتابهای مذکور عکس العمل بسیار آهسته و خاموشی دارد که تنها یک تصویرش نشان بی علاقگی به آموزش مردم است و به نظر می رسد سابق بیشتر رعایت می شده است. چندی قبل برای بیماران تقاضای هوله شد متقاضی حوله نوشته بود بر سر این کلمه کار به مراجعه کتب کشید با چند نفر از اولیاء امور بحث شد به کتابخانه ای رفتیم لغت نامه ای بر داشتیم که با کمال تأسف نوشته بود «حوله» بعد لغت نامه معتبری را بیرون آوردیم هوله بود اما یکی گفت در کتاب اکابر حوله است دگری گفت هوله با فان حوله می نویسند و...

10 - کسانیکه مکتب های قدیم را با مدارس جدید مقایسه میکنند تصور مینمایند هر چه موجود است ارمغان غرب می باشد و حال آنکه حتی قلم خود نویسی که تصور میشود جدید است در اسلام بوده است قال هلال ابن یسار : رأیت النبی یقول لاصحابه شی ء من العلم و الحکمه فقلت یا رسول اللّه اعدلی ما قلت لهم فقال لی هل معک محبره ؟ فقلت ما معی محبره - فقال یا هلال لا تفارق المحبره فان الخیرفیها و فی اهلها الی یوم القیامه (گفت هلال ابن یسار دیدم نبی اکرم را برای اصحابش علم و حکمت می گفت عرض کردم ای رسول خدا آنچه را فرمودید اعاده بفرمائید فرمود به من آیا محبره داری ؟ عرض کردم با من نیست فرمود ای هلال محبره را از خود جدا مساز که جوهر در دوات و قلم خود نعمتی است که

صاحبان آن هم نیز از این نعمت تا روز قیامت بهره میبرند یا اینکه آقائی در داشتن قلم است)(1)

11- آنچه را میتوان بعنوان قدم اول برای پیشبرد سطح معلومات عمومی برداشت ارزان کردن کتاب و کاغذی است که در این مملکت هیچ نسبتی با در آمد اکثریت نداشته و قابل مقایسه نیست. صرفنظر از کتابهای کلاسیک که نسبتا ارزانتر در اختیار همگاناست (بشرط آنکه به همه برسد) بقیه مردم با توجه به حداقل دستمزدها بدون مراجعه به کتابخانه های عمومی که آن هم همه جا وجود ندارد مطالعه کتابی یا کتابهائی بر ایشان مقدور نیست !.

موضوع روز و قابل توجه بحث تغییر خط است که با شرائطی خوب بوده و در غیر اینصورت بسیار ناپسند است. اگر مقصود تعویض خط پیدا کردن وسیله ترقی است ژاپون خط مشکلش را عوض نکرد و ترقی هم کرد - اگر میخواهند لغات عرب را خارج سازند یعنی مثلاً به جای کلمه تلقیح واکسیناسیون بیاورند دردی دوا نمی شود اگر هم تلقیح را خارج نمودید و هم واکسیناسیون و هم... را خواهشمند است یک نفر عبری دان خوب را بفرمائید بیاید و به شما بگوید چند درصد باقیمانده عبری است من هم اکنون خواستم بنویسم بحث تغییر خط را در قبر یا گور دفن نمائیم تعجب کردم که هم قبر عبری است هم گور و هم...

1- کتاب یعلم المتعلم طریق التعلیم تألیف الامام برهان الاسلام.

نباید کاری کرد که برای ادبیات هم دستمان را دراز کرده وام ادبی بگیریم ! برای تحقق بخشیدن آن بکوشید یکی اینکه از ورشکستگی ادبیات جلوگیری نمائید و دیگر آنکه ادبیات را مجددا براه خدمتگزاری خلق چون شعرای قدیم در آورید. اینکه میگویند کتابخانه بلخ را آتش حمام کردند و کتابخانه اسکندریه را آتش عمارات و در نتیجه خط ایرانی و مصری تغییر یافت به هیچ وجه قابل قبول نیست کتابهای یک کتابخانه بلخ آتش زدن سبب نشد که زبان پهلوی ساسانی از همه شهرهای ایران رخت بر بندد و فراموش گردد این آتش تعویض خط بود که این کار را کرد و اگر زبانی در عالم وجود دارد که کتب مربوطه اش با سوختن یک کتابخانه زوال میپذیرد بگذار که بپذیرد و به کلی عاری از حقیقت است اما با یک شرط میتوان خط را تغییر داد بودجه ای معین نمود و ناگهان برای مدت قلیلی تمام چاپخانه های دنیا را برای تبدیل کتابهای میراثی ما به خط جدید کرایه کرد یا آنکه به تدریج ظرف چندین سال این کار را با احتیاط انجام داد که باز بی سوخت و هدر نبوده و خدا کتابهای ما و سابقه تمدن ما را حفظ فرماید که در غیر این صورت فارسی هم به دنبال پهلوی ساسانی در کتابخانه بلخ محصور و سوخته خواهد شد.

اگر از ما بپرسند آیا قرآن از خط و زبان واحد برای اینکه مورد انتخاب جهانیان قرار گیرد تذکری دارد ؟ شاید در پاسخ بتوان پاسخ داد چون در چند مورد «لسان عربی مبین» به زبان عربی روشن کننده است ، اشاره شده زبان انتخابی و رسا عربی است ولی برای برگزیدن خط باید در جستجوی الفبای

کتابتی بود که ملکه شهر سبا از حضرت سلیمان دریافت داشت و با جمله انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحیم شروع گردید (سوره نمل) زیرا شاید تنها نامه ای باشد که در قرآن ذکر شده آن هم از طرف پیامبری (شاید دیگری قبل از نویسنده باین مطلب توجه نکرده باشد)

مطلب دیگر رابطه علم و دین است که امروز بسازگاری و توافق این دو با یکدیگر بیش از سالهای قبل اعتقاد بوجود آمده است زیرا : اساتید دانشگاه - آنها که خارج از کشور تخصص گرفتند بر دو دسته اند یک دسته یا بکهولت زنده اند که خدا حفظشان کند یا به حسرت و نشاط مرده اند که خدا بیامرزدشان و دسته دوم که بتازگی از غرب مراجعت نموده اند جوانان تحصیل کرده و مطلع.

تقریبا اکثریت هر دو دسته به عناوین مختلفه استاد ، استادیار و... امروز دانشجویان را تدریس نموده و می نمایند دسته اول اکثر تحصیل کدره فرنگ (فرانسه) بودند در دورانی دانشجوئی کرده و سر کلاس درس حاضر می شدند که دنیای سیگمون فروید (زیر ناف) و جهان کارل ماکس (بالای ناف) بر همه چیز حکومت داشت اولی بی بند و باری در خویشتن (انفس) و دومی در محیط (آفاق) را رائج و معمول داشت و جابجا بفرامین کلیساها جز تمسخر و استهزاء همبستگی دگری نشان نمی دادند هر چه از علم بود به تصور آنکه نزد فروید و مارکس است حاکم بود و در کلیات و جزئیات اکثر سخنان این دو یهودی با کلمات دینی مغایرت داشت و حتی گاهی به مخالفت دین با گالیکه ها نیز

اشاره می شد. اساتید هنگام تدریس هر چه می توانستند از مغایرت علم و دین و گالیکه و کشیش صحبت می کردند و مشی دین را یک حاکم معزول شده و گریخته از اجتماع قلمداد می نمودند همین شاگردان دیروز آمدند و شدند اساتید روز دانشگاهیان شرق و شد آنچه شد. اما تیپ جوان تحصیل کرده امروز که در کشورهای گوناگون درس خوانده اند بیشتر اوقاتشان در کلاس انشتن ها وقت گذراندند و با نضج همه جانبه ای که در اصل موضوع یعنی خداشناسی میدیدند به وطن باز گشتند و لذا دانشجویان امروز در خداشناسی اکثر مایه دار بوده و باشد که با مطالعه کتب مذهبی حسابی که متأسفانه هنوز چندان رغبتی بخواندنش بروز ننموده همه به جائیکه اسلام خواسته برسند و برسیم. اما در کلاسی که یک استاد دانشمند و مسلمان تدریس می نماید هر چه از تخصص خود میگوید و در افشانی میکند ولی اگر از مذهب سخنی گفت امثال این کلمات است:« عزیزان من توجه فرمائید حجاز در دورانی که تاریخ آن را معرفی می نماید تنها یک گوهر درخشان و خورشید عالمتاب تحویل اجتماع داد حجازی که نه از لحاظ سیاست در جهان وزنه ای بود نه اقتصاد و طبیعتش ارزشی داشت اما آنچه خورشید درخشانی را بوجود آورد که همه سیاستها را بدان سو متوجه ساخت و هر چه اقتصاد بود تحت الشعاع قرار داد و اگر کسانی چون علی بن ابی طالب از آنجا چهره کردند به محمد مینگریستند و می گفتند ما هر چه داریم از محمد داریم ولی در کشورهای دیگر در فاصله های زمانی کم و کوتاه همیشه پاستورها لینکلن ها ، فلمینگ ها ، انشتن ها ، دکارت و بیکن و پلانگ و پاسکال و فلاماریونها و... در کنار یکدیگر بوده اند

گویا دستگاه آفرینش می خواست اعجاز خود را به صورت تک پرانی در منطقه حجاز بمنصه ظهور رسانده نشان دهد شمع دانشمندان در جائیکه خورشید است فروزش و چهره ای نخواهد داشت».

پس با خشونت و حق ناشناسی نباید با ذکر جمله علم با دین سازگار نیست حماسه سرائی کرد و وظیفه خود را سنگین و بار گناه را بیشتر ساخت. هر چند این صدا از حلقوم غرب زدگانی بیرون می آید که به پدیده های اجتماعی و دینی غرب و روابط بینهما واقف نیستند و گویا نمی دانند هر چه بزرگان دین مسیح خواستند گفتند و به تصور آنکه تضمین آنها بر مطالب کافیست و حضرت عیسی از آنها کمال رضایت را دارد گفته ها را بعنوان تعالیم مقدسه برخ مردم کشیدند در حالیکه پیشرفت دانش متناوب و متوالی بر گفتار آنها خط بطلان و مهر برگشت زد و مناسبات دین و دانش را تیره ساخت و برای مردم اروپا یک رفرم فکری و اخلاقی و برای کسانیکه کورکورانه به غرب نگریسته یک رفرم تقلیدی بعنوان ناسازگاری دین و دانش ارمغان به جای گذاشت غافل از آنکه اسلام با شرعی آبستن از داشن شروع و با دانشی آبستن از شرع هنگام پایان آسمانها پایان پذیرفته ویکه تازی پیامبر اسلام در آسمان کشور حجاز اندک اندک چهره واقعی خود را نمایان خواهد ساخت.

مدارس

اولین کلمه ای که بر اولین پیامبران و هم بر آخرین آنها (حضرت محمد) نازل یا توصیه شد و قرآن آنرامتذکر گردید

مستحسن بودن تحصیل علم و دانش است. تحصیل علم بر عبادت فضیلت دارد. تحصیل علوم بر همه پیروان انبیاء بویژه مسلمانها فرضیه است زگهواره تا گور دانش بجوی و مطالب بیشماری در این زمینه که تحصیل علوم را ترغیب می کند در اسلام آورده شده و با مطالعه دوره همین کتابهای اولین دانشگاه و آخرین پیامبر بعضی از آنها را دیده یا خواهند دید لذا اشاره به توصیه ای در جهت موافق تأسیس مدارس و سفارش درباره تحصیل علوم که از خواسته های اولیه اسلام است هیچگونه لزومی ندارد فقط آوردن این نکته به جاست که اگر اسلام برای بسیاری عبادات زمان و مکانی قائل است نماز را صبح و عصری است و روزه را ماهی و حج را مکانی و زمانی و... تحصیل علم مکان حتی اگر بسیار دور باشد (اطلبوا العلم و لو بالصین - دانشجوئی کنید و لو در چین بسیار دور از مکه است) زمان هر چند از تولد تا مرگ باشد (اطلبوا العلم من المهد الی اللحد - زگهواره تا گور دانش بجوی) و بالاخره بطور کلی دانشجوئی را بر هر مرد و زن مسلمان فرض و لازم داشته است (طلب العلم فریضه علی کل مسلم (و مسلمه) در هر زمان و هر مکان.

از بهداشت دبستان و دبیرستان نیز در قسمت بهداشت نسل و آنچه از بهداشت مربوط به دانشگاه است در خلال بهداشت مسکن و خانه خواهیم گفت. مدرسه از کانونهای گرم شهر بوده در مدارس تدارک قبلی به عمل ممی آید و طریق استفاده از منابع طبیعی و چگونگی رفتار با ماهیت اشیاء و بر خورد با مخلوق را به ما یاد می دهند سپس ما را در سنین بلوغ به مسجد فرستاده و با آشنایی قبلی که در جهت شناسایی مخلوغ داریم بتوانیم وقوف شایسته ای

در راه خداشناسی و خالق خود پیدا کنیم ، در مدرسه تدارک می بینیم و بار سفر مسجد را می بندیم و در آنجا راه نیکو انتخاب کردن و نیکو اجتماع درست کردن را می آموزیم شکی نیست که مدرسه و مسجد مکمل یک دیگرند کما آنکه خدا و دانش نیز با یکدیگرند کشوری که به تصور خودش متمدن است کشودی است متمدن و مضطرب.

آنچه نباید فراموش شود تعیین محل مدارس .جای درس و مکان پرورش محصلین است که سعی می کنیم حداقل وظائف اجتماع خود را بدین وسیله رعایت کرده و ضروری بدانیم برای انتخاب محل باید فکر کنیم اگر خواسته مرغداری کنیم و جای جوجه ها را معین نماییم آنقدر مراقبیم که روشنایی به قدر کافی هوا به اندازه لزوم ، مکان به وسعت شایسته بوده باشد تا ضغف و خطری بر جوجه ها که جز ضرر مادی ندارند وارد نشود. آیا برای محل کودکان مراقبت می شود ؟ آیا مغزی که خوب هوا به آن نمیرسد شعور واقعی به دست می آورد یا استخوانهای اطفال که نور نمی بیند نرمی و سفتی حقیقی را خواهد داشت ؟ و بالاخره آخرین سئوال این باشد که آیا پرورش شعور بستگی به تربیت جسم دارد یا خیر ؟ اگر پاسخها مثبت است پس چرا برای بهداشت کلاسهای مدارس بعضی اوقات قصور ورزیده می شود و مشی درستی برای حفاظت نسل

اختیار نمی گردد؟ ما باز هم کلماتی در این باره خواهیم آورد.

انجمن خانه و مدرسه

امام غزالی می گوید بسیاری از واژه ها دست مردم افتاد و معانی اصلی خود را از دست داد و بدین وسیله هدفهای عالی مربوط به آن کلمه کنار زده شد ، مثلاً می گوید «فقه» شناسایی دقیق ترین آسیب های نفس و عوامل فساد اعمال است و این که چگونه می توان به قلبی سر شار از خوف خدا و امید به نعمت های آخرت دست یافته ولی رفته رفته به فروع دین اختصاص یافت یا «حکمت» بر قوت رأی و درک اصل حقیقت دلالت می کردسپس نام طب و شعر و ستاره شناسی گردید (1) (1) کتاب دین و مردم اینک به همین نحو انجمن خانه و مدرسه که یک اقدام بسیار مفیدی بود و پیش آگهی خوبی داشت و برای بهبود همه جانبه دانش آموزان منظور شده بود اندک اندک می خواهد جای خود را به کارهای زیر داده معنای اصیل خود را از دست بدهد که همه در یک کلمه و کار واحدی خلاصه میشود : نمایش.

چند کلمه با خانواده دانش آموز: اگر شاخه گلی در مسافت بیش از آنچه مدرسه با خانه تان فاصله دارد داشته باشید حداقل یک روز در میان به آن سری می زنید. بفرمایید میوه دلتان دبستان دبیرستان دانشکده را گذراند چند مرتبه به آنجا رفته لااقل ببینید چه کسانی فرزندانتان را تربیت می کند و او را درس می دهند ؟

نمره امتحان گاه محصلی برای حتی کمتر از نیم

نمره رفوزه می شود یکسال عمر در خود می ماند نیروی انسانی یک نفر هدر می رود یک سال نیروی انسانی جوانی از نیروی نگهدارنده کوه هیمالایا در یک قرن بیشتر است خیلی مشکل است باور کرد آن کسی که قرار بوده مثلاً 70 سال عمر کند و هر سال از سال قبل بهتر و تکامل یافته تر باشد برای ربع نمره عمرش 69 سال شده باشد گویا یک سال زودتر مرده است.

چه عینک میزان و عجیب و دقیق و حساسی است که به حق تشخیص 41 نمره را باید کم داد و یک سال و یک سال کسی را معطل نمود یک سال نیروی انسانی ، یک سال هزینه مجدد مردمان فقیر یکسال کشتن احساسات فرزند و شعله ور ساختن رنج والدین یکسال ایجاد شرمندگی برای محصل و انفعال برای پدر و مادر وی ، یکسال تهیه رفقای مجدد ، عمری همرهان را جلو دیدن و عقب ترها را همراه نگریستن ، اما از آنجا که این سه کلمه قبولی - تجدیدی - مردودی از روی اشتباه پذیرفته شده بصورت عادت در آمده برای بسیاری عادی و معمولیست ولی بد گرفتن نمره (بد دادن نمره) بدلائل زیر باید در قلمرو اصلاحات وزارتی درآید.

1 - اگر شاگرد استعداد رشته مربوطه را نداشته که بتواند تخصص خود را بر زمینه استعداد پیاده کند.

2 - اگر شاگرد خوب درس نخوانده یا معلم خوب درس نداده.

3 - خدای ناکرده نظر شخصی در کار بوده.

4 - و بالاخره به پیروی از منویات مارشال فرانچت داسپرک , Franchetd Esperg که گفت نمره امتحان شایسته فرزندان استعمار شده نیست بلکه این نمره ها بخششی است به اینگونه اطفال (1)

هر کدام بوده باشد باید وزارت خانه توجه نماید بدون جهت عمر ابناء وطن پاک باخته نشود (معلمین اگر دلسوزی دارند سعی بفرمایند بجای پرکردن کلاس از انسانها کلاسهائی پر انسانیت داشته باشند)

در چاپ اول این جلد نظریه مخالف و مشروط اسلام را راجع به امتحانات ذکر کردیم. خوشبختانه با پیشرفت علم درک مطالب اسلامی بصورت حقیقی صورت می گیرد چنانچه اخیرا وزیران آموزش و پرورش کشورهای اروپائی اعلام کردند : امتحان باید از بین برود از جمله وزیر فرهنگ بلژیک گفت : امتحان یک سیستم کنترل بیرحمانه است. امتحان هرگز نمی تواند معیار سنجش معلومات دانش آموزان باشد. یک محصل طی تحصیلات یک سال را برای امتحانات تلف می کند و ... (جرائد 21 دیماه 64)

یک تعریف از علم : نبی گرامی فرمود تحصیل علم از عبادت افضل است و این در نتیجه صغری و کبری کردن دو آیه است (2) که در اولی غایت آفرینش انس و جن را عبادت و در دومی علم می داند و با توجه به اینکه غایت قسمتی از آفرینش

1- 125 آینده اسلام.
2- و ماخلقت الجن و الانس الا لیعبدون (الذاریات 55) - اللّه الذی خلق سبع سموات ومن الارض مثلهن یتنزل الامر بینهن لتعلموا (الطلاق 12).

(انس و جن) عبادت و همه آفرینش (آسمان و زمین) علم است و هر کل بر جزء فضیلت دارد علم از عبادت افضل است.

وزارت بهداری

در اول کتاب جلد اول گفتیم : اولین کلمه نازل شده بر آخرین پیامبران ، خدا بود و دانش - برای اولین پیامبر نیز هنگام نفخ روی همه صحبت از خدا بود و دانش و گفتیم دین اسلام در دو کلمه خدا و دانش خلاصه می شود و پیامبر اسلام نیز از خدا فزونی چیزی را جز دانش نخواست و افزودیم که آیه : وعدالله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض بدین مضمون است که در آینده (روزیکه) مردم در ظل عنایات و توجهات دوت قائم آل محمد بسر خواهند برد همه با خدا و دانشمند می باشند (خلافت و حکومت زمین با آنهاست)

و حق هم چنین است که با پیشرفت روز افزون دانش بالاخره صاحب زمین و زمان کسانی باشند با خدا و دانشمند کما آنکه امروز نیز بعلت کم و کیمیا بودن با خدایان همه جا در تصرف دانشمندان است یعنی نیمی از وعده خدا صورت تحقق یافته و نه تنها کره زمین بلکه کرات آسمانی دیگر نیز بزودی در تصرف دانشمندان خواهد بود. همینطور بتدریج دانشمند و با سواد زیاد میشود تا آنکه با چشم دل خدا را زیر چاقوی تشریح و تحت ذره بین و در کنار x و y یعنی در کنار نظم و ترتیب آفرینش ببیند و آن وقت است که زمین و زمان نوید آمادگی و پذیرش دولت مهدی موعود را می دهد جهانی پر از عدل و داد و دور از ستیز و جنگ

یعنی جهانی ایده آل :

بعلت ارتباط ناگسستنی بین دین و دانش یک سیکل محدودی است که مؤمنین از طرفی با علاقه ای که بدانش دارند و دانشمندان بواسطه کوششی که در راه شناسائی ماهیت اشیا می نمایند بالاخره در نقطه ای بهم رسند که در آنجا خدای متعال با چشم دل دیده شود و روزگار جز دانشمند خداشناس فردی را سراغ نداشته باشد.

امروز مردم بتدریج خود را مجبور می بینند با سواد شوند شوفر تاکسی برای خواندن علائم راهنمائی و حمال برای آشنائی به علائم محمولات و راهها و لذا جهان علم با نضج فوق العاده ای که یافته است و مردم را به سوی چراغ هدایت دانش رهنماست خود طلیعه امید بخشی است که دانشمند شدن و سرانجام خداشناسی آنها را منجر به توفیق زیارت دولت مهدی موعود و وصول نویدهای مسرت انگیز دیگری است.

گر چه دنیای افسار گسیخته ، چهار تعل به سوی فحشاء و منکر دوانست اما اصل موضوع که خداشناسی است بیش از سالهای قبل هم اکنون نضجی دارد و لذا بوی امیدواری را می توان گفت به مشام می رسد.

نویسنده با آنکه از همکارانش انتظار خواندن کتابهایش را ندارد و آنچه را باید طبیب بخواهد که خدا پسندانه باشد مقالات علمی پزشکی است معهذا اگر برای رفع خستگی به اینجا رسیدند از او بعنوان - حکمت بلقمان آموختن - بپذیرند که مطالعه طبی آنها در نزد اسلام آن ارزش را دارد که در بالا برای ارزش علم گفتیم نبی گرامی می فرماید : فضل العلم احب الی اللّه عزوجل

من فضل العباده (1) (1) (1) همانا مطالعه مقالات علمی و پزشکی آقایان برای اینکه رنجی از مردم برطرف سازند عبادتی بلکه افضل عبادتی است ولی بیشتر باین نکته توجه فرمایند که اگر تا بحال همه جا مردم را با خدا و دانشمند می خواستند برای طبیب موضوع را مهمتر و جدی تلقی نموده از او ضمانت هم خواسته اند.

طبیب فردی است که مردم ناموس و جان و مال خود را به امانت نزدش می آورند ، کسیکه ناموسش را بمادرش نشان نمی دهد بطبیب نشان می دهد آنکه حاضر نیست یک ذره غذای ناشناخته از دست ناشناسی بخورد با کمال میل هر چه را طبیب تجویز کرد چشم و گوش بسته می خورد. در برابر (ناموس و جان) باز طبیب است که می تواند با بکار بردن حداقل داروی ممکنه هم بجان مردم کمتر آزار رساند و هم نگذارد سیل داروهائی که بسوی کشور سرازیر است باعث خروج ارز کشور و کندی چرخ اقتصاد گردد ، آیا نباید از افرادی که با ناموس و جان و مال مردم سر و کار دارند تضمین خواست ؟

آیا تضمینی در کار هست ؟ آری طبیب مسلمان در برابر کسیکه فرمود : الطبیب ضامن و لو کان حاذقا یعنی در برابر نبی گرامی ، خود را و دین خود را به تضمین می گذارد. سه کلمه در این جمله بکار رفته است برای بحث قسمت بهداری کافی بنظر می رسد - طبیب - ضامن - حاذق. البته اگر طبیب حاذق نباشد طبیب نیست و لذا سخن ما بر سر ارتباط بین طبیب حاذق و ضمانت اوست.

1- خصال صدوق 5.

از یکطرف طبیب را با خدا و دانا خواسته اند و اینک نیز او را حاذق یعنی دارای شامه قوی طبابت و تشخیص و تجویز ماهرانه می خواهند. حضرت علی در نهج البلاغه علاوه می فرمایند که اگر احتیاج به استعمال آلات و ادواتی است باید کافی و کامل بوده باشد (1) از این لحاظ اسلام جراح را علاوه بر حذاقت و ضمانت دارنده بهترین وسائل می خواهد.

پای فرزند یکی از آقایان علماء در تصادفی شکست جراح ماهر برای عمل اقدام کرد پدر پیش آگهی و نتیجه را پرسید جراح گفت به امید خدا مشغول می شویم آن رجل روحانی گفت امید خدا برای جراح این است که کارش را خوب بداند و وسائل عملش کامل و کافی باشد تا بتواند نسبت به بندگان خدا به امید خدا رفتار نماید.

طبیب کسی است که صاحب علم طب است و به علمش ماهر و حاذق - طب نیز علم درمان جسم و نفس است و مدارا کردن و سحر نمودنو لذا طبیب برای بزرگواریش که مردم از او اعجاز و شقت و شفا می طلبند کافیست اما در برابر این بزرگواری مسئولیت خطیر حذاقت که باید به تضمین برسد نیز لازم است طبیب ضامن است و لو اینکه حاذق باشد طبیب با آنکه در کارش سحر و دگرگونی ایجاد می کند ، سلامتی را به افراد باز می دهد ، شفقت می کند ، درمان می نماید با وجود این باید در دانائی و توانائی کسری نداشته باشد و باز هم با داشتن همه این اوصاف بسبب آنکه با جان و مال وناموس بندگان سر و کار دارد ضامن است.

1- طبیب دوار ...

اصولاً طبیب حکیمی است که نوعی از محکم کاری و یا کار محکمی است که سستی و رخنه ای در آن وجود نداشته و اکثر در مورد معلومات عقلی واقعی که هیچ بطلان و کذب نمی تواند در آن وارد شود استعمال می گردد یا به عبارت دیگر حکمت عبارتست از هر گونه قضیه ای که با واقع مطابقت کند و متضمن سعادت انسانی باشد که در راس همه معارف الهی و تشریع قرار گرفته است و لذا طبیب باید با توجه به اینکه طبش نوعی از حکمت است و واقعیت دارد و موضوع محکم و مستقل و مورد نیاز و سبب سعادت انسانی می باشد خود نیز باید از محکم کاری غفلت نورزد.

در ضمن مطالعه اخبار و احادیثی که برای حفظ اصل زندگی بیان شده است گاه به سخنانی امیدوار کننده و زمانی بکلماتی یأس آور بر می خوریم که یکی از آن کیفیت ها روبرو شدن با این مسئله است : روحانی (طبیب جان) و پزشک (طبیب جسم) باید بلادرنگ و بدون توقع رنجهای جسم و جان مردم را زائل و برطرف سازندمسئله بدین مضمون است: هر کس بتواند گمراهی را هدایت کند (رنج روحی را بر طرف سازد) یا توانائی داشته باشد دردمندی را از درد برهاند (رنج جسمی را زائل گرداند) بر او واجب است بدون توقع دستمزد به فوریت اقدام نماید. با این مقدمه و توصیف آیا اسلام را آرزوهای بیش از این دراز می باشد و باین زودیها با مردمانی دانشمند و خداشناس و اطبائی حاذق و علمائی زاهد که برای دفع آلام و هدایت گمراهان درنگ نمی کنند روبرو نخواهد شد - ما راجع به موضوع خود می گوئیم همانگونه که هر صنفی خوب و بد در آن

یافت می شود اکثریت پزشکان و جراحان نیز در برابر آه و ناله دردمندان تاب مقاومت و طاقت مشاهده نداشته و با شفقت هر چه تمامتر برای برطرف ساختن رنجهای مردم آمادگی داشته کوشایند.

فراموش نشود در آن اجتماع اسلامی که این مسئله مطرح است: هر کس بتواند دردی را ساکت کند بدون توقع و تأمل باید بکند قدر و منزلت علما و حکما - طبیبان جسم و جان نیز آنقدر پر مایه است که مردم را عادت شده است که دعا کنند «خدا سایه علما و حکما را بر سرمان مستدام بدارد» در آنجا که از اولین کلاس منعقد در جهان مطالبی نوشتیم اشاره نمودیم اولین آموزگار جهان نام علیم حکیم را برای خود انتخاب فرمود و علماء و حکما را بهمین انتخاب قرین مباهات گردانید. همیشه رفتار اسلام با طبیب صرفنظر از آنکه پیرو هر دین و عقیده ای بودند بسیار محترمانه بوده است. نعمان طبیب یهودی را که برای حضرت علی آوردند و بطور یقین این اقدام با موافقت فرزند و جانشین گرامیش حضرت حسن بوده است مورد احترام کسی قرار گرفت که جدیت روز غزوه خندقش آنقدر ارزشمند بوده که یک ضربتش ارزشی بیش از عبادت جن و انس داشت همینطور آنجا که مأمون عباسی ابن یختیشوع عیسوی رئیس الاطباء زمان را برای مناظره حضرت رضا طلبید حضرت او را مورد تفقد قرار دادند و احترام آنها نه به خاطر اسمشان بود نه جهت دینشان بلکه برای بزرگداشت دانش بود بویژه طب ، و ما در آنجا که از آداب پزشکی سخن خواهیم گفت آیه شریفه : یؤتی الحکمه من یشاء و من یؤت الحکمه فقد اوتی خیرا کثیرا را عنوان کرده و از اینکه

باطباء خیر بسیاری عطا شده اشارات و مطالبی خواهیم آورد.

(بهمین منوال پزشک مسلمان نیز مراجعین را در لباس انسانها شناخته دردها و جراحت ها را بدون توجه به مذهب و نژاد درمان و مرهم می نماید).

نه تنها اسلام از لحاظ امور اقتصادی با پزشک سر و کار دارد یا از او ضمانت می خواهد بلکهه آنجا که طبقات کشوری را می شمارد پایه و اساس اجتماع رابه سه دسته تقسیم نموده می فرماید سه چیز سرمایه اساسی کشور است که اگر نباشد زندگی مردم آن کشور حیوانی است : اول مملکت احتیاج دارد فقیه دانای پرهیز کار - دیگر به حکومتی خیر خواه و مقتدر و سوم به پزشکی بصیر و مورد اعتماد (لا یستغنی اهل کل بلدعن ثلاث تفزع الیه فی دینهم و دنیاهم و آخرتهم فان عدموا ذلک کانوا همجا : فقیه عالم ورع و امیر خیر مطاع و طبیب بصیر ثقه (1) (1) 17 بحار از حضرت صادق. و درجای دیگر داریم من تطبب فلیتق ولیجتهد و لینصح که بطور کلی طبیب را باید در اسلام دارنده چنین صفات شناخت حاذق ، پرهیزکار ، ناصح جدی و اجتهاد کننده ، مورد اعتماد ، بصیر و بینا بکار خود و با وجود همه اینها باید بعلت مسئولیت عظیمی که دارد ضمانت خود را فراموش نکند.

چند کلمه نیز بعنوان همکاری با جرائد و عالم مطبوعات : با توجه به ارزش طبیب و تضادی که بین طبیب و درد و رنجهای انسانی وجود دارد ایجاب می کند که وزارت بهداری را وزارتی که دارنده یک نوع اشراق و توافق با نظم جهان است بشناسیم لذا باید وزیری را که یک رشته فداکاریها بر عظمت چهره اش

می افزاید در رأس اینکار برای آغاز فعالیت های زیر مشاهده نمود.

این بار گران که روزهای تعطیل مردم کمتر حیران و سرگردان باشند از دوششان برداشته شود ، اگر آمار صحیح گرفته شود ساعات اداری برای هر پانصد نفر در همین تهران پایتخت بیش از یک دکتر وجود دارد (1) در حالیکه در ساعات غیر اداری بسیار کمتر بوده و روزهای تعطیل وضعی پیش می آید که اگر یکی از رجال احتیاج به متخصص داشته باشد از ظهر تا مغرب حیران بماند و بالاخره در جاده یکی از ییلاقیها یا شکارگاهها دستش بدامان متخصص برسد. توجه بیشتر به داروخانه های کشیک در ساعات غیر رسمی و مخصوصا تعطیل است نویسنده سال قبل به مسافرت تهران بودم روزی تعطیل برای پیچیدن یک نسخه تجویز شده در یکی از بیمارستانهای خیابان رزم آرا توانستم دارو را از داروخانه واقع در یکی از چهار راههای شاهرضا تهیه نمایم وزارت بهداری برای جلوگیری از اتلاف وقت و بیهوده مصرف شدن نیروی انسانی و بالاخره برای مرهم نهادن بر قلب مجروح و عصبانی صاحب مریض باید در این باره اقدام و کنترل بهتری نماید.

شاید بعضی منتظر باشند در اینجا راجع به نظام پزشکی و رابطه مردم با پزشک سخنی آورده شود ولی از آنجا که برای آداب پزشکی ما فصلی باز خواهد شد حوالت ما را بپذیرند و یادآوری اینکه توجه خاص وزارت بهداری به نیروی

1- خواندنیها شماره 66 سال 26 نقل از اتحاد ملی.

سپاه بهداشت که در راه خدمت طبقات محروم برانگیخته شده و کوشایند با طرحهای توسعه ای بیشتر از خواسته های همگانی است.

وزارت امور خارجه

قبلاً گفتیم زمانیکه نماز جمعه بر پای می دارند باید خطیبی بر بلندی (منبر) بایستد بر شمشیری یا عصائی (عوامل تحریک کننده احساسات) تکیه کند بهتر است رشید باشدبا بلاغت و فصاحت دو خطبه رسا بخواند (بدینمضون) اول روشن کند وضع داخل کشور را و انتقاد و اعترافهای وارد بر قسمت های راکد و تحمیلی را بگوید و تشویق و ترغیب بموقع کند از موارد نافع و ثمر بخش و خلاصه نظارت مردم را بر امور کلیه وزارتخانه ها در حضور مردم متذکر گردد ، در خطبه دوم به اطلاع برساند چگونگی اوضاع سیاسی جهان روز را و نحوه روابطی که کشور مسلمانش با دیگران دارد و در هر حالی مردم را بخدا پرستی و تقوی دعوت کند.

این دو خطبه که در حضور قائدین و اولیاء امور که اکثر حضور دارند بیان شده و هر گونه ترتیب و تصمیمی لازم باشد همانجا در جهت موافق یا مخالف با پاسخهای مستدلی که داده خواهد شد انجام می گردد (1) این بود یک دستورالعمل برای اثبات عدم امکان تفکیک دین از سیاست. با توجه به اینکه فروع دین اکثر از ارتباط دین با دنیا (سیاست) سخن می گوید. در

1- توصیه میشود بخواندن کتاب دو مذهب بویژه از صفحه 43 به بعد (مذهب دگری در راه ملتها و برای توده ها)

قرآن است شما مسلمین در صورتی بهترین امتهائید که فرد فردتان در کلیه کارها نظارت نمائید امر به معروف کنید و نهی از منکر ، در برابر بدیها و خوبیها هر دو عکی العمل نشان دهید در قرآن پس از جمله : و امرهم شوری بینهم است که برای جلوگیری از بغی و ستم همه مددکار یکدیگرند. در قرآن آیات بسیاری در این زمینه است و نبی گرامی نیز سخنانی دارند از جمله : پیشوائی درست نمی شود مگر با شرکت مردم (الامامه لا تنعقد حتی تحضرها عامه الناس) و ائمه معصومین نیز گفتارهائی در این قسمت دارند از آنجمله حضرت صادق می فرماید کسیکه باحوال زمانش آگاه بود غافلگیر حوادث نمی شود (العالم بزمانه بایهجم علیه اللوابس) با این همه آیات و اخبار بنظر نمی رسد برای اثبات همبستگی دین و سیاست حتی اشاره ای دگر لازم باشد ، اما چه باید کرد شاید بعضی پیدا شوند که خدای ناکرده ارمغانهای غرب را بر فرامین آسمانی اختیار کنند و چون غرب دین را جدا خواسته و نویسنده هم در این قسمت آنچه مربوط به وزارت امور خارجه است جز این مورد دستاویزی و اطلاعی ندارد لذا به بیان مختصری در این باره اکتفا می نماید (هر چند دستور دو خطبه مذکور برای نشان دادن ارتباط دین و سیاست کافی بود).

از آن ایام که پادشاهان و رؤسا جمهور اروپا از طرف پاپ تکفیر شده و باجبار روزهائی چند را برای طلب عفو و آمرزش بعتبه بوسی کاخ واتیکان می گدراندند و اجازه ورود به آنها داده نمی شد این آرزو که روزی بیاید و دین از سیاست جدا شود بدل سلاطین بود و سرلوحه آرزوهای رؤسا جمهور را تشکیل می داد علم نضجی گرفت و اندک اندک خرافات ساختگی را که سر پوش

دینی داشت از ساحت مقدس خود دور می ساخت فراق دین و دانش موجب ضعف واتیکان و قائدین و در نتیجه جدا ساختن دین و سیاست بلکه یک درجه بالاتر موجب کنترل دین بوسیله دستگاههای دولتی و سیاسی گردید (چنانچه امروز در بیشتر کشورهای مسیحی برای پرداخت بعضی مالیاتها به دولت در کنار همان کارت مالیاتی مبلغی نیز بعنوان حق کلیسا منظور و اخد می گردد).

هر چند بنای اولیه مسیحیت بر روحانیت و ترک دینا بود ولی از آنجا که تفکیک سیاست از دین خواسته نظم طبیعت و اجتماع امروزه نبوده و نمی تواند باشد حتی خود پاپ هم نتوانست رعابت نموده در سیاست مداخله نکند تا آنجا که ما خود هر روز شاهد و ناظر دخالت پاپ و روحانیون دیگر آنها در امور سیاسی جهانیم و طبق شواهدی و کتابهای چندی که در دست داشته و منتشر ساخته اند مبلغین مسیحی و پدران روحانی هرجا بعنوان تبلیغ خوان کرم گسترده اند پس از چندی جاسوس زبر دست استعمارگران شناخته شده اند (نویسنده بچنین مبلغین و پدران روحانی در امر جاسوسی کردن حق می دهد زیرا طبق دستورات کتاب مقدس ، تبلیغات دینی جز برای گمشدگان بنی اسرائیل مجاز نبوده کما آنکه یهودیت رعایت نموده تبلیغی نمی کند از این جهت پدران روحانی برای اینکه دستمزد حلال داشته باشند یعنی در برابر دستمزد کاری انجام داده باشند از تبلیغ غیر مشروع دینی به جاسوسی مجاز استعماری ! عدول می فرمایند).

بغیر از آیات و اخبار اسلامی شواهد زنده زیر نیز می

توانند ما را راهنمای عدم امکان تفکیک دین با سیاست باشند از این قرار :

1 - اگر دولتی خواست مقررات اخلاقی را فراموش و پایمال ساخته بهمه چیز تجاوز کند آیا باید مردم حرف بزنند و وارد سیاست شوند یا خیر؟

2- فرض بفرمائید کسانی بمسلکی در آیند که سیاست را ممنوع ساخته است آیا در برابر کسانیکه میخواهند مسلک آنها را ریشه کن سازند چه سیاستی خواهند داشت؟

3- آیا با بودن وسائل سریع السیر حمل و نقل ، رادیو ، تلویزیون ، سینما ، مطبوعات و... میتوان دین را از سیاست جدا انگاشت ؟

4- اگر از ما حتی سر کلاس نام ملتی را بپرسند و بخواهیم شرح داده یکی را دمکراتیک و دیگری را فاشیسم بخوانیم شرح آن ما را به سیاست می کشاند ؟

5- دکاندار که سد معبر می کند ، راننده ای که معابر را بد میکوبد ، مردمی که باید راهها را نظیف بدارند ، اداره ای که باید شوارع را اسفالت کند همه راهها برم ختم میشود و همه معابر به شهر داری و سرانجام به سیاست ؟

6- آیا ممکن است درس سیاست ، منزل داری ، درس خواندن ، سیاست درک حقیقت ، سیاست واقع بینی حلال باشد اما سیاست بهتر اداره کردن اجتماع حرام ؟

7- سیاست از دین جداست آیا این معنی را میرساند که بندگان خدا بدنیائی احتیاج دارند که دینی به آنها عرضه نماید

که درس اولش طرز دور ماندن از سیاست باشد ؟ و حال آنکه سیاست اجتماع اول درس زندگی است.

8- کدام پیامبری وارد سیاست نشد و مگر نیست که بمایاد داده اند به پیشوایان خود بگوئیم شما سیاستمداران خلق و ارکان کشورید (انتم سامه العباد وارکان البلاد).

9- اکثر کسانیکه ادعای پیشوائی دینی من در آوردی داشتند ورود به سیاست را تحریم کردند اما هنگام اخذ مدال یا دریافت القاب استعماری آنار فراموش نمودند.

10- اگر مردم وارد سیاست نشوند سیاسیون از کدام مکتب بیرون آیند و اگر مقرر گردد و عده ای انتخاب شوند سر سلسله دودمانهای سلطنتی که اغلب خود ساخته انتخاب میشوند جز و کدام دسته خواهند بود؟

11- اگر بپذیریم که بنی آدم اعضای یکدیگرند که البته می پذیریم و اجتماع را به صورت پیکری در آوریم کجای پیکر سیاست خواسته و کجایش نخواسته است ؟

12- روانشناسان می گویند به کودکان خود بفهمانید خدائی هست و از پیامبری و قانونی باید اطاعت کرد ، نیکیها را نباید فراموش نمود ، روزی یک کار نیک بنما اما وقتی بزرگ شدند کدام روانشناسی گفت بفرمائید دانشگاه اما وارد سیاست نشوید فقط نماز بخوانید و متدین باشید یا بر عکس بفرمائید دانشگاه و وارد سیاست هم بشوید اما دین لازم نیست یا بفرمائید دانشگاه نه سیاست لازم است نه دین فقط درس بخوانید ! شما بسراغ کدامیک از این سه خواهید رفت آیا علم بدون سیاست و دین دین بدون سیاست و علم - یا سیاست بدون علم و دین !

13- حکومتها کم کم با این نتیجه میرسند که مصرف گوشتی که در شکار از حیوان پس از خستگی زیاد بدست آمده و یا خوردن گوشت حیوان مبتلا به سیاه زخم را ممنوع سازند در صورتی که دین آنرا چهارده قرن قبل برای اجتماع مضر دانسته مصرفش را تحریم نمود. بفرمائید ادیان اشتباه کرده اند که قبل از سیاست بکار اغذیه دخالت نموده اند یا سیاستها بیهوده با دین هماهنگی می نمایند ؟

14 - برای دبستانها و دبیرستانها تعلمیات مدنی می گذارند و دانش آموزان را در زمانیکه احساساتشان غلبه دارد به مبانی اولیه سیاست آشنا می خواهند ولی برای زمانی که عقل بر احساسات غلبه دارد دور بودن از سیاست ، آیا سیاستمداران را بی دین می خواهند یا متدینین را بدون سیاست ؟

15 - کار مردم را به مردم بسپارید ، برای اجرایش همه را برای واردن شدن به سیاست ورای دادن دعوت می کنند اما وقتی و کلا انتخاب شدند معلوم نیست و کلا را بی دین می خواهند و مردم را دور از سیاست ، یا مردم را بی دین می خواهند و وکلا را دور از سیاست یا هر دورابی دین یا هر دورابی سیاست یا اینکه راهی جز قبول نظارت عامه بر امور و هماهنگی دین و سیاست نیست ؟

16- در اسلام حکومت با قانون است یعنی چه ؟ یعنی سیاست با دین همبستگی دارد !

17- دخالت دولت در امر تعلیم و تربیت (آموزش و پرورش) مردم - در بهداشت مردم - در تجارت مردم - در زراعت ، دکانداری و... که همه دارای مسائل اسلامی هستند آیا میتواند دین را از

سیاست جدا سازد ؟

18 - وقتی می خواهند یک اقدام بزرگ اجتماعی مثلاً مشروطیت را خوب به مردم معرفی نمایند نقش عمده ای را که روحانیون و متدینین ایفا کرده ستایش می نمایند اما زمانی که مصلحت نیست می گویند دین را با سیاست چکار ! این همه گنبد و بارگاه که در اکناف و اطراف دیده می شود که همه مربوط به نوادگان رسول خدا و وابستگان به دین است علت جلای وطنشان را همه می دانیم سیاسی است همه اظهار علاقه با آنها می نمائیم به زیارتشان می رویم اما برای اینکه آسوده بمانیم سخن دینی را در برابر سیاست تحریم می نمائیم.

19- از همه مضحک تر کار مطبوعات است که در یک صفحه می نویسند بحران بشریت بعلت عدم آشنائی آنها با مقررات قانونی است ولی در صفحه دیگر تناقض گوئی مطلق را با درج جمله دین از سیاست جداست بأعلا درجه می رسانند گویا می خواهند با این عمل خود نشان دهند که مردم بر دو دسته اند یک عده آشنا به مقررات دینی و دسته دیگر بلاتکلیف و سر گردان.

20- همانطور که در پزشکی رشته های تخصصی وجود دارد یکی متخصص بیماریهای پوست است و دگری قلب و... در اجتماع نیز رنگرزی ، بافندگی ، بانکداری و... تخصص شناخته می شوند و در قلمرو این تقسیم بندی بعضی دین را نیز تخصصی دانسته می گویند باید در انحصار آقایان روحانیون باشد کسانی که چنین سخنی را می گویند به دو دسته تقسیم می شوند یک دسته استعمار گران و ایادی مرموز آنها که همیشه خوابهای طلائی می دیدند و با این امید بودن که روزگاری بتوانند صفوف فشرده

و ارتش منظم - کانهم بنیان مرصوص - افراد اسلامی را بهم بزنند اینها که می دانستند هر یک نفر مسلمان سرباز فداکاری است که به امر به معروف ونهی از منکر مسلح میباشند و تا زمانیکه این سلاح بسیار مؤثر از دست دکتر ، مهندس ، دبیر ، دانشجو ، دانش آموز ، کاسب، کارگر و زارع مسلمان گرفته نشود رخنه در کشورهای اسلامی محالست در اشاعه این سخن کهباید دین از سیاست جدا و رشته تخصصی روحانیون باشد و سیاست را با دین چکار ؟ تلاش بی حد و حصر و همه جانبه ای نمودند و تا حدی نیز توانستند این سلاح را از دیگران بگیرند و به خواسته های خود برسند.

گروه دیگر رامسلمانان نزدیک بین که سطحی فکر می کنند تشکیل می دهد ، اینها به مقیاس عقل و فضل و دانش خود داوری نموده از روی قیاس و تقلید می گویند دین نیز رشته تخصصی است با اینها باید گفت آقاجان همه کاری تخصص بردار نیست اگر هست شب که دزد به خانه ات می آید و مشغول جمع آوری جواهرات است تودر کناری مؤدب بنشین و تا او مشغول است تو هم بخواندن این ورد مشغول باش - من بدزد هیچ نمی گویم زیرا دزد بگیری در تخصص پلیس است من به دزد هیچ نمی گویم زیرا دزد بگیر در تخصص پلیس است من بدزد... برادر عزیز در برابر دزدان مذهب سارقین ملیت و... ساکت نشستن که دین در تخصص روحانیان است درست نیست بیائیم ما هم خود را سر گردان و خوانندگان را معطل نکنیم و با تعریف «سیاست» به زیاده گوئی پایان دهیم :

اصولاً سیاست را معلم اول ارسطو این طور تعریف کرده است :

لازم است که مهمترین نیکی ها (خیر و خیرات) موضوع مهم اجتماعی بوده باشد و این معنی همان خواهد بود که محقق و مسلم ، دولت و سیاست نامیده می شود آری اگر سیاست این معنی را دارد که از سه کلمه مشخص شده باشد خوب تشخیص دادن - خوب هدف گرفتن - خوب به هدف رسیدن بهر وسیله ممکنه ای ، همانطور که گوته آلمانی می گوید وجدان فقط تماشاچی است و ما میافزائیم که دین با این معنی ناسازگار بوده حتی حاضر به تماشا گری نیست اما موقعی سیاست را آن گونه که ارسطو معنی کرده و علماء علم الاجتماع نیز بهمان مضامین قبول کرده اند به درک معنی واقعی خود نائل میگردد که سیاست یعنی نیکی ها را برای اجتماع خواستن و سعی در بدست آوردن آن. و در این صورت است که ما می گوئیم نیکی ها از اجتماع جدا نبوده و دین از سیاست سوا نخواهند شد و این جاست که بزرگی اسلام با تعیین مقررات امر به معروف و نهی از منکر برای «نیکی ها را جهت اجتماع خواستن» معین و معلوم می گردد. بد نیست برای بیشتر روشن شدن مطلب اصول عقاید حزبی یکی از احزاب روز کشورمان را که عنوان بیشتری دارد بدون دخل و تصرف آورده بپرسیم آیا کدام یک از عقاید چهارگانه زیر می توانند معتقدین حزبی را از میان بی دینان یا کسانیکه سیاست ندارند بپذیرند اینک اصول عقاید حزب : 1 - ما معتقدیم که قدرت ناشی از رضایت مردم است 2- اجتماع و افراد در برابر هم تکالیفی دارند 3- توسعه اقتصادی باید برنامه منظمی داشته باشد 4- دولت باید امور انتقاعی را به مردم واگذار کند. باز پیرو جمله قبل که گفتیم نمی دانیم درباره وزارت امور خارجه چه بگوئیم جمله خود را تأیید و تکرار

می کنیم و به تنها چیزی که مبتلا به بعضی از اجتماعات روز بوده و از طرفی نیز با این وزارتخانه تا حدودی بستگی دراد یعنی با ستعمار و استثمار انسانی و تبعیضات نژادی و بردگی اشاره ای می نمائیم منتها چون ایراد بدینصورت است که چرا اسلام بردگی را ملغی و ممنوع نکرده است با آنکه کتابهای بسیار و جزوات بیشمار در این باره پاسخ داده اند پس از ذکر یک مطلب کلی در این باره بردگی - فهرست وار بایما و اشاره دلائلی را دال بر ممنوع شدن بردگی توسط اسلام ذکر می کنیم.

برای بیان مطلب اصلی ذکر یک مثال قبلی ضروری است در این شهرستان (یزد) دستگاههای بافندگی اعم از دستی یا ماشینی سرمایه درجه دوم اهالی را تشکیل میدهد و بسیاری از مردم بافنده اند فرض بفرمائید مقتدرترین مردها بخواهد همه را بمسلک بسیار پسندیده ای در آورد و از مسلک آباء و اجدادی آنها که ریشه مذهبی و عمیقی در آنها به جای گذاشته دور سازد آیا عاقلانه است به محض شروع دعوت و اعلان قبول عضویت برای مسلک جدید همزمان با تبلیغ دستور داده شود تمام دستگاههای بافندگی را از دست مردم بدر آورده و حتی عوضی نیز با آنها پرداخته نشود ؟ اگر اقدام به چنین عملی تجویز نمی شود همزمان با دعوت به کلمه لا اله الا اللّه هم صلاح نبود بردگی لغو شود و ثلث سرمایه مردم آن روز را که برده تشکیل می داد مورد تهدید قرار داد. (تقریبا ثلث سرمایه اعراب مکه و مدینه صدر اسلام شتر بود و ثلث برده و ثلث بقیه چادر و مشک و شمشیر و لباس و مسکن و غیره)

اگر گفته شود خوب بود اسلام با یک انقلاب فرمان آزادی

بردگان را صادر نماید آیا آزادی ناگهانی یک عده که نفراتشان زیاد و عقده های روحی بسیار زیادتری داشتند به صلاح اجتماع بود ؟ وانگهی مگر نیست که آزاد شدن یک اجتماع سنگین که رشد فکری ندارد خود را اداره نماید پس از فقدان و از دست دادن قائد خود کارشان بردو خورد بین آقا و برده می کشید ؟

اما اسلام این طور نبود که از بردگی انسانی چشم بپوشد و آنرا فراموش کند آزادی بردگان فرصت زمانی می خواست و نبی گرامی برای همان روزهای اول هم حاضر نشد به برده هائیکه در جوار مسلمینند بد بگذرد 1- آنها را برادر مسلمین خواند (اخوانکم خولکم...) 2- کسی نباید آنها را کنیز یا غلام صدا کند (لایقل احدکم هذا عبدی و هذه امتی و لیقل فتای و فتاتی) 3- سخنگوی دولت خود را بلال غلام حبشی قرار داده و پست های حساس را به سیاهان و برده های دیگر سپرد 4- عملا نشان داد بین برده و آقا فاصله ای نیست جز آنکه هر کدام متقی ترند گرامی ترند و طرز عمل اینگونه بود که وقتی بیندو نفر پیمان اخوت بسته میشد یکی از بردگان را با ثروتمندان یا رجال با خوت دعوت می نمود چنانچه بلال سیاه را با خالد خثعمی و خارجه بن زید برده را با ابوبکر و... را بدست یکدیگر داده پیمان اخوت برقرار نمود 5- بطور غیر مستقیم فرمان آزادی بردگان را صادر فرمود و بدین طریق که مسلمان هنوز به چپ و راست نچرخیده به عنوان گناهی که مرتکب می شود باید بنده ای آزاد کند 6- مکاتبه در اسلام که برده می تواند با پرداخت مبلغی به مالک خود آزاد شود و در صورت مسامحه با شرائطی سر انجام دولت باقوه قهریه قضیه را فیصله می بخشد 7- اجر جمیل

برای بنده آزاد کردن وضع شده است 8- تدبیر که پس از مرگ ارباب مقرر دارد آزاد شود 9- استیلاد که اگر سیاه از ارباب اولاد دار شد آزاد است 10- اقعاد و عمی که برده چون کار افتاده شد در صورت تمایل می تواند آزاد باشد 11- تنکیل که اگر کسی گوش یا بینی برده اش را ببرد آزاد است 12- سرایت هر گاه مثلاً در اثر خدمتی ارباب به برده بگوید دستت آزاد ، آزادی به همه بدن سرایت میکند 13- مالک شدن یکی از خویشاوندان باعث آزادی اوست 14- مسلمان شدن قبل از اینکه به تصرف در آید باعث آزادی است 15- اگر ارباب مرد و جز برده برایش نماند حاکم شرع وجه برده را از مال صاحبش برداشته برده را آزاد می کند 16- پدر یا مادر برده ای آزاد شدند فرزند برده نیز آزاد است 17- کفاره بعضی از امور مانند افطار روزه به غیر معمول و مخالفت نذر و قسم و ایلاء و ظهار و صید در احرام و سر زن تراشیدن و... که باید در برابرش بنده آزاد کرد 18- از همه مهمتر ایناست که در یکی از غزوات عمل شد که هر برده ای نوشتن و خواندن را بده نفر بیاموزد آزاد است یا خدمت فوق العاده ای بنماید و بیشتر نگویم که با دقت معلوم می شود اسلام در زیر پرده و به تدریج برده فروشی را تقریبا حرام و ملغی دانسته است ! این قسمت را با یادی از لینکن که احساس آزادی بردگان در او قوت داشت پایان دهیم.

امروز تمام کشورهائیکه به بزرگی ، تمدن و نیرو شناخته شده اند دم از صلح - حکومت واحد جهانی - سیاست مسالمت آمیز میزنند و اشک تمساح میریزند که از جنگ و آدمکشی گریزانند اما در عمل هر کدام به قدر توانائی وسائل جنگ را فراهم نموده در مسابقه تسلیحاتی اند. شاید جنگهای اولیه بشریت برای تصرف غار یکدیگر ، بر تقسیم ماموتها یا اسبهائی که شکار می کردند و به تدریج برای برتری نژادی ، وسیع کردن دامنه فرمانروائی ، بدست آوردن برده و غلام بیشتر ، بهبود بخشیدن وضع اقتصاد ، تصرف ذخائر زیرزمینی ، وسعت دادن مستعمرات و بالاخره جنگ بخاطر تصرف دالان دانزیک و پیدا کردن راه آزاد دریائی همه و همه جز اینکه در نامگزاری عوض شده یا بتدریج آلت قتاله بیشتر و کشنده تر بکار رفته باشد تغییر فاحش دیگری ننموده باشد. آنروز که آدمها (آدم نماها) بغار یکدیگر چپاول برده و یکدیگر را می کشتند و می خوردند تا جنگ دوم جهانی اخیر نیز که یکدیگر را می کشتند و می خوردند آنچه شدیدا اختلاف پیدا کرده است مربوط ببازو و زور مچ و تیزی دندآنها قدرت دوندگی نیست بلکه مربوط به مغز انسانی است که پرتر وشکن های بیشتری یافته است یعنی حمله بیک غاریا یا اژدر افکن که ابتدا با سنگ بوده و اینک نارنجک است جز آنچه مغز انسان با ساختن اژدر و نارنجک آموخته است بقیه حالات مشابه و یکسانند آنروز برای تصرف ماموت شکار شده

حمله می شد و امروز برای بلعیدن یک منطقه نفت خیز ! آن روز همنوعکشی بود و امروز همنوعکشی با این تفاوت که آن روز مغزی و حقیقتی نبود و می کشتند اما امروز مغزی و ادعای تمدنی است ولی از همنوعشناسی خبری نیست و به حقیقت برای همیشه جنگ یعنی رسیدن به هدف بهر وسیله ممکنه ای ، آنروز هر آدمکشی که سنگش بهتر سری را خرد می نمود و امروز هر دانشمندی که نارنجکش بهترین و بالاترین برد آدمکشی را بدست آورد مورد تقدیر است ، آنروز ماموت شکار شده را از چنگ افرادی ضعیف بدست آورده در اطرافش به خوردن و صدا کردن می پرداختند امروز صاحب دیاری را بغلامی و استثمار می گیرند و در سایه تصرف زمین و منابع سر سارش بعیش و نوش و بی بند و باری می پردازند. تنها چیزی که در دفتر تاریخ به نحو گری ثبت شده و بیادگار مانده است جنگهای عقیده ای است که همیشه بین اهرمن صفتان و نیکان شعله ور بوده است اگر حضر موسی با فرعون جنگی داشت حضرت نه مایل به تصرفاتی بود و نه مشتاق فتوحاتی همیشه سخنش این بود که پاسخگوی تظلم بنی اسرائیل است و برای نجات آنها از قید اسارت فرعون پرستی قیام کرده و آمده است اگر حضرت عیسی با کسی اختلافی داشت جز برای اینکه آنها را از خود پرستی و بی بند و باری نجات بخشد حرفی نبود در اسلام نیز اگر بین مسلمان و غیر مسلمان جنگی بود و یک طرف آن یکی از پیشوایان دین بود جنگ مستعمراتی نبود جنگ عقیده ای بود حتی اگر بین دو دسته مسلمین هم دعوائی می شد که یک طرف آن پیشوای دینی داشت جنگ عقیده بود.

در وزارت جنگ یک کشور اسلامی گرچه عملاً با تجویز

اسب سواری و تیراندازی تهیه نیروهای جنگی روز را تائید نموده اند ولی مسافر ما از دیدن این آیه قرآن که بر بالای کاخ می درخشید خوشحال شد آیه چنین بود :

و أعدوالهم ما استطعتم من قوه و من رباط الخیل ترهبون به عدو اللّه... برای معنی کردن این جمله کوچک که شامل تمام دستورات آماده سازی بوده و اشاره به نیروهای لازم نموده و علت آنرا نیز شرح می دهد مقدمه ای ذکر می شود. بشر اولیه با سنگهای معمولی و سپس با سنگهای تراشیده و بعد با تیرکمان و چوب و نیزه و بتدریج با شمشیر و زوبین و آخر با تفنگ و توپ به جنگ یکدیگر می شتافتند و لذا نیروی بازو رل مهمی را در جنگها داشت چند سالی نمی گذرد که صحبت از موشکهای حامل مواد انرژی زاست که هر دولتی آن مقیاس نیرو را برخ کشور دیگری برای برتری خود می کشد لذا چه در جنگهای اولیه و چه در جنگهای امروز یا روزهای بعد همه جا صحبت از نیرو بوده و هست روزگاری نیروی بازو بعد نیروی تفنگ و توپ و اینک نیروی منفجر کننده و رادیو اکتیو. اما قرآن می فرماید تهیه به بینید آنچه می توانید ، آنچه استطاعت شماست در استطاعت بودن یعنی همانگونه که حاجیها با شرائطی مستطیع می شوند تهیه وسائل جنگی نیز شرائطی دارد.

چه چیز تهیه به بینند ؟ نیرو و سپاه (قوه و رباط الخیل) برای چکار ؟ خوب توجه فرمائید تازه کشورهای متمدن به بهانه اینکه در مسابقه تسلیحاتی برای دفاع از خود می کوشند و خود را در برابر حملات احتمالی دشمن آماده و مجهز می سازند دست به تهیه نیرو و سپاه زده اند اما قرآن چهارده قرن قبل این

سخن را عنوان داشته می فرماید تهیه به بینید برای ترساندن دشمنان خدا و دشمنان مسلمین (دفاع در برابر حملات احتمالی دشمن).

اگر حاج مکه ای در اثر رفتن به مکه 1- وضع زندگی داخلیش دگرگون شده نقصان و تنزلی یابد 2- بر عیال و اولادش مضیقه و تنگدستی باشد 3- خود مریض باشد جسما یا روحا 4- راهها امن نباشد ، مستطیع نیست مملکتی هم که فقیر باشد (شیاری در وضع اقتصادیش موجود باشد) بیماری بدنی یا روانی داشته باشد (بیدانشی و فلاکت حکمفرما باشد) راههایش نا امن و محیطش ناسالم باشد (حکومت در حکومت و خان خانی و نفوذ اربابان محلی) باید همانگونه که حاج موظف است با مرتب ساختن وضع اقتصاد و پرداخت حقوق واجبه و توبه از گناهان و رسیدگی بکار اهل و عیال از اول خود را آماده سازد که استطاعی یابد ، دولت نیز در درجه اول باید همانگونه که گفته شد به جهاد اکبر برخاسته دادگستری و سپس فرهنگ و آموزش و پرورشش را برای ایجاد امنیت و عدالت اجتماعی روبراه سازد و سپس علاوه بر آنچه نیرو و سپاه برای سامان دادن وضع داخل در اختیار دارد به تهیه نیرو و سپاه جهت ترساندن دشمنان خدا و دشمنان مسلمانان بپردازد که در غیر این صورت کوس افلاس را با دو چوبی که یکی ساخته دادگستری و دگری ساخته وزارت آموزش و پرورش است خواهند زد.

باز در اینجا بعلت عدم اطلاع به وزارتخانه تنها مسئله ای را که داریم مطرح سازیم زیرا ممکن است با دیدن کلمه جنگ بعضی بیاد ایراد ناواردی بیفتند که گاه گاه بر اسلام گرفته و می گویند

اسلام شمشیر بدست گرفت و مردم را بازور و جنگ بدین خود در آورد.

اینک دو مسئله فقهی مربوط به سخن خود را با ذکر یک رقم - یک سند تاریخی - دو مسئله در اختیار خوانندگا قرار داده استدعا می نمائیم برای کسانیکه اندک شبهه ای در این باره دارند که اسلام با شمشیر مردم را مسلمان کرده است چهار مطلب مذکور را در برابر خود قرار داده قضاوت نمایند آیا مقصود اسلام از غزوات چه بوده ؟ و آیا استفاده از سر نیزه و شمشیر برای گسترش علوم و فرهنگ از خواسته های اسلامی است ؟

مسئله اول : هیچیک از سربازان لشکر اسلام حق ندارند جنگ را شروع و حتی یک نفر از کفار را بکشند مگر آنکه قبلاً آنها را دعوت نموده و حقایق اسلامی را با آنها بیان نموده باشند (مسلم بن عقیل از شهدای بنام است با شریک بن اعور دوست بود شریک تمارض کرد و به مسلم گفت ابن زیاد به عیادتم خواهد آمد چون حالم پرسد گویم زیاد عطش دارم آب بیار همینکه گفتم آب بیار تو از پشت پرده جستن کن و سرش را بردار همه قرارها اجرا شد ولی مسلم از پشت پرده خارج نشد مسلم بن عو سجه شمر ذی الجوشن را به هدف نزدیک دید چون نزدیک خیمه اش بود خدنگ را کشید گفت بدون اجازه امام نباشد اجازه پرسید حضرت فرمود خیر اول باید با او صحبت کرد نصیحت نمود و به حق دعوت کرد)

مسئله دوم : سپاه اسلام مجاز یست هر گاه بین دو دسته از کفار که در جنگ بوده و اینک پیمان عدم تعرض بسته اند برای پیمان شکنی یکی از آن دو دسته را بر علیه دسته دیگر یاری

و مددکاری نماید.

سند تاریخی : قدر مسلم این است که پس از پایان هر دعوائی کسیکه فاتح بود بعیش و نوش بنشیند و مغلوب را که در اختیار اوست بهر حوی که صلاح میداند شکنجه دهد ، انسانهای اولیه که ماموت شکار شده را از دست حریف میگرفتند ای بسا که صداها و شادیها داشتد و به آزار افراد متقابل می پرداختند لشکر مغول هم که فاتح می شد جوانان ورزیده شهر شکست خورده را برای گماشتگی به چین می فرستاد و بقیه را شکنجه داده و بسیاری را به قتل رسانده و هر چه می خواستند از زر و زیور می ربودند و می بردند ، امروز نیز تصرف زر و زیورهای زیر زمینی برای کشورهای زورمند یک کار عادی بوده و اگر برای حفظ منافع خود زیورهای اخلاقی مردم را دگرگو نسازند تا مردم به جان یکدیگر افتاده غاصبین را فراموش و آسوده و به حال خود بگذارند و از ذخائرشان یادی نکنند تازه کار لشکر مغول و متصرفین ماموتها را انجام داده اند خلاصه اینکه هر سپاه فاتح چه چند نفر چه چندین هزار نفر ، پس از فتح ، بکار عشرت و عیاشی نشسته در ایذا و آزار مغلوبین فرو گذار نبودند.

اینک لشکر اسلام فاتح شده آنچنانکه دسته دسته مردم برای قبول اسلام می آمدند و مسلمان می شدند لذا وقت آن است طبق معمول ظفر یافتگان مسلمانها به شادمانی برخیزند و با در دست داشتن غنائم کارهائی صورت دهند ولی قبل از آنکه بساط فتح بگسترند وحی شد : بسم الله الرحمن الرحیم اذا جاء نصر الله و الفتح و رایت الناس یدخلو فی دین الله

افواجا فسبح بحمد ربک و استغفره انه کان توابا بدین مضمون :

اینک که بیاری خدا سپاه اسلام ظفر یافت و دسته دسته مردم بدی خدا روی آوردد (نه جای آن است که بعیش و شادمانی بنشینند) وقت آنست که افراد سپاه غالب به تسبیح خدا بپردازند و از این نعمت شکر گزاری کنند (بر بندگان خدا آسان گیرند ، بکار مغلوبین برسند آنها را مدد کاری کنند تا بوضع آرامی در آیند ، زخمهایشان را مرهم نهند و مرهمهایشان را خوب تهیه کنند) و از اینکه بفکر سپاه غالب میرسد با مردم مغلوب چون زیردستان رفتار شود توبه کنند باشد که خدای تواب بپذیرد.

رقم تاریخی : وسعت فرمانروائی نبی گرامی اسلام در آن زمان که لشکر اسلام را بفرماندهی اسامه بن زید بسیج داشت تقریبا با ندازه 2/3 اروپای فعلی بود. آیا می دانید برای فتح این سرزمین وسیع در مدت ده سال با آن همه شمشیرها و جنگها مجموع کشته شدگان (با ستثنای یهود بنی قریظه که به حساب جنگ کشته نشدند) بیش از یکصد و پنجاه نفر نبود ؟ !

اینک با توجه به اینکه سپاه اسلام ابتدا باید مردم را با اصول و حقایق اسلامی آشنا سازد تا در صورت امکان جنگی پیش نیاید و اینکه لشکر اسلام حق ندارد به کمک حتی کفاری که پیمان صلح در مقابل کفار دیگر دارند بر خیزد و اینکه مجاز نیست پس از فتح بعیش مستعمراتی بپردازد و مجموعه کشته شدگان غزوارت در

مقام مقایسه با کشته شدگان هر جنگی که تصور شود ناچیز است و آخر اینکه هدف اسلام جز نشر حقایق اسلامی و اعتلای کلمه توحید نبود نمی توان پیشرفت اسلام را در نتیجه تیزی شمشیر مسلمین دانست و با چنین عینکی با اسلام نگریستن دور از انصاف است ، آخر اسلام طرز شروع دعوتش چه بود و چگونه رفتار کرد مگر مسلمین تعهد سپرده بودند هر جا آمدند اسلام را ریشه کن سازند خاموش بنشینند و هر کس برای محو اسلام قیام کرد متعهد شده بودند دست به شمشیر نبرند و دفاعی نکنند مسلمین که دو سه سال قبل از هجرت جز اینکه در کوچه های زقاق محبوس شوند یا با اجبار راه حبشه پیش گیرند یا اقوام و اقارب خود را بر سفره بخوانند و با اسلام دعوت و تبلیغ نمایند و در مقابل شکنجه به بینند و آزار بکشند اقدام و عکس العمل تازه ای نشان ندادند آنها که مایلند تاریخ نزول آیات را بنگرند به بینند چه وقت و چرا و چگونه این آیه نازل شد : اینک به شما کسانیکه در معرض کشته شدن قرار گرفته اید اجازه داده میشود بجنگید (اذن للذین یقاتلون با نهم ظلموا و ان الله علی نصر هم لقدیر) (1) آیا شما میفرمائید کسانیکه تهدید به کشتن می شدند با آنکه خدا اجازه داد بجنگید نباید از خود دفاع کرده بجنگید (2) یا اینکه جائی سراغ دارید که مسلمانها ابتدا به جنگ کرده باشند اولین سرباز اسلام حضرت علی در جنگ بصره چه کرد مگر نفرمود ابتدا

1- حج 39.
2- از مطالب دانشمند محترم آقای جعفری تبریزی استفاده شد.

به جنگ نکنید و نکردند تا اینکه چند نفر از سربازانش کشته شدند از جمله یکی از صحابه رسول خدا که پیرمرد پارسائی بود چون کشته شد او را بر دست بلند کرد و گفت خدایا شاهد باش و سپس فرمان حمله داد.

لشکر اسلام اگر با ادیان رمس جنگ نمود آنها را میان سه چیز مخیر ساخت : قبول اسلام - پرداخت مالیات - جنگ. اما در آنجا که قانون نبود تا لااقل برای دنیایشان نظمی و مقرراتی باشد جز مسلمان شدن یا جنگ پیشنهادی داده نمی شد آیا با چنین وضعی که حکومتهای مغلوبه داشتند و می توانستند دین خود را با پرداخت وجهی نگهدارند باز هم میفرمائید شمشیر مسلمین برای مسلمان کردن به چب و راست در حرکت بود اسلامی که در زمان نبی گرامی بدون توجه به شخصیت خانوادگی و یا رنگ بدن یا سن مخصوص گاه یکفرد جوان سیاه پوست مسلمان را به علت دارا بودن شرائط زمامداری و دانا بودن به حکومت یک قسمت از کشورهای اسلامی می گماشت آیا برای چه شمشیر میزد ؟ اسلامی که هر جا را تصرف میکرد مردمش را در نگهداری دین خود آزاد می گذاشت و بر آنها جزیه می بست که همیشه کمتر از جزیه ای بود که قبلاً به حکام خود میپرداختند آیا چه علت داشت که بزور شمشیر مردم مسلمان شوند ؟ آیا شمشیر زدن اسلام مانند شمشیر زدن بربرها ، مغولها و تیمورها بود یا اینکه برای نشاندادن ارزش واقعی انسانی و آوردن فرهنگ و اخلاق و نشاندن حکومت توحیدی به جای حاکم ستم و کفر قبلی بود ؟ اگر قبول ندارید پس چرا همان مغولها و... پس از فتح و غلبه خود نیز با اسلام روی آوردند ؟!

همیشه جنگ را در یک کلمه خلاصه می کردند «غلبه بهر وسیله ای که امکان دارد» در صورتیکه جنگ نزد اسلام چنین معنائی را نداشته و ندارد کافیست یک دستور جنگی نبی گرامی را ذکر کنیم تا در مقام مقایسه معنی جنگ در اسلام را بفهمیم لشکر اسلام هنگام حرکتش بود نبی گرامی سخنرانی فرمود که خلاصه اش چنین است : بروید بنام خدا در پناه کمک خدا در راه خدا در جنگ غدر نکنید کسی را در غل و زنجیر نکشید اعضاء کسی را قطع و مثله ننمائید درختی را بدون اضطرار بر نکنید پیران و کودکان و زنان و بیماران را صدمه نزنید و... همیشه در جنگ ها شعار : پان... و... بالای همه و... غالب خواهیم بود بگوش رسیده و می رسد و حال آنکه شعار جنگهای اسلام حی علی الصلاه ، حی علی خیر العمل (زنده باد نماز - زنده بدارید کار خوب را) بود بعلاوه خود نبی گرامی که بهترین عمل کننده به دستورات قرآنی بودند آیا در برابر دستور : انما انت مذکر لست علیهم بمصیطر (تو تذکر دهنده ای نه فشار آورنده) چه روشی اتخاذ میفرمودند ؟

اینکه دستورات نبی گرامی همه در جنگها رعایت نمی شد تنها ایرادی است که بعضی از معاندین گرفته اند و حال آنکه ذکر این مطلب فقهی مربوط به جهاد پاسخگوی آنهاست : چنانچه پدر و مادری راضی برفتن فرزندشان به جهاد نباشند نرود - توجه همه را با این نکته جلب می نماید که هر کس به جهاد رفت از هر لحاظ آمادگی داشته و برای خدا و براه خدا میرود و لذا در بست در اختیار خدا و فرامین رسول خدا بوده و دستورات ایشان را بدون چون و چرا اجرا خواهد کرد و حال آنکه اگر

چنین قانونی برای ارتشهای فعلی دنیا معمول دارند کسی و چیزی باقی نخواهد ماند و بالاخره مگر پیامبران سابق با دشمنان جنگ نداشتند ؟

کنتم خیر امه اخذجت للناس تامرون بالمعروف و تنهون عن المنکر (قرآن)

مداد العلماء افضل من دماء الشهداء (نبی گرامی)

فریاد و اعتراض در برابر زشتیها - تشویق و ترغیب به نیکی ها و نیکوئیها (از قرآن) - فضیلت آنچه از قلم دانشمندان است بر خونیکه در راه خدا ریخته می شود (نبی گرامی) بما اجازه می دهد دستگاه مربوطه را که عنوانش کردیم نیرومندترین قسمت ها معرفی نمائیم اما اسلام باین حساب نیرومندش می شناسد که می تواند فریاد و اعتراض یا تشویق و ترغیب بنماید یا آنها را منعکس سازد و چون عالمانه و طبق خواست اسلامی قلم زد هر قطره ای از مدادش را بر قطره خون شهید برتر بحساب آورد.

جهان فعلی نیز نیروی خارق العاده ای برای اطلاعات و تبلیغات قائل است زیرا می توانند : دلال بیگانگان باشد خوب را بد و بد را خوب جلوه دهند ، خرده حسابی بود پاک کنند ، آدرس هائی را ببدی یا خوبی نشان دهند. مردم را به تماشای عکس های عریان یا نیمه عریان مشغول بدارند ، برای سرگرمی مردم با گراور مناظری آنچنان کنند که یک ساق

خواهر و دیگری را بنگرد و این باسن مادر اولی را و در نتیجه سرگرم بودن مردم هر چه خواهند به آسودگی انجام دهند آبرومندی را بی آبرو سازند و قالب آبرومندی را به بی آبروئی بگذارند و ... اما جهان فعلی چه فکر می کند و اسلام به جه می نگرد ؟ اسلامی که نمی خواهد بدیها آشکار شود مگر در مورد تظلم و داد خواهی (لا یحب الله الجهر بالسوء من القول الامن ظلم قرآن) قرآنیکه بیش از ده سوره اش نام بزرگان بدگار را از نیکان بزرگ متمایز ساخته و همه جا بدکاران را اکابر و نیکان را رجال نامیده و دعوت به حق و حقیقت و امر به معروف و نهی از منکر از شیوه های مرضیه اوست هرگز نمی خواهد که همه چیز حتی واژه ها را دگرگون سازند و بر مطالب حق خط بطلان و قرمز کشیده و لوح معاصی را زر اندود نمایند.

وزارت اطلاعات و تبلیغات را مسئولیت خطیری در برابر خدا و بندگان خداست باشد که جلب رضایت ذات مقدسش توفیق گرداناد.

تیراژ جرائد : روزنامه یا مجله ای که تیراژ آن به چند میلیون می رسد یا آنکه هنوز پس از یک قرن مجموعه تک شماره های منتشر شده اش به میلیون نرسیده و نخواهد هم رسید در گوشه و کنار جهان دیده شده و می شوند. مدیری که جریده اش تیراژ فراوانی دارد شاید تصور کند تیراژ به علت خوب بودن مطالبی است که درج می شود و چون خریدار زیادی دارد برای اجتماع مفید است و لذا می گوید اینک من یک مربی و معلم خوب اجتماع بوده و از کلاسم روزانه میلیونها نفر استفاده و استفاضه می برند و کتابم در خانه ای نیست که نیست ! این نظر اشتباه

است زیرا پیروان مزدک و شاگردان مانی و مصدقین رامسس دوم فرعون مصر حاضر بودند اگر جریده اس بنام آنهاست با تیراژ چند میلیون هم مشتری باشند و هم به آنها خلوص نیت و اعتقادی داشته.

وزارت دارائی و اقتصاد

آنچه راجع به این قسمت نوشته شود کم است زیرا هر جنبش اسلامی با اغراض اقتصادی آلوده گردد متوقف می شود و بسا بوسیله آن هم کمک و توسعه ای خواهد بود. اگر مسلمانها همه متوجه منافع خصوصی خود باشند اسلام را فراموش کرده و بر حسب آنکه بکدام یک از انواع دستورات اقتصادی اسلامی عمل شود به همان نسبت سرمایه حیات اسلامی پرداخت شده است مثلاً اگر بیک عمل کوچک اقتصادی اسلامی که همان پرداخت فطریه آخر ماه رمضان است توجه گردد بهمان نسبت یک کار کوچکی انجام و عاید مسلمین گشته است اما باز همین عمل کوچک چه خواهد کرد ؟ باید بارقام توجه نمود. فطریه چنین است که هر فرد مسلمان در سال حدود سه کیل گندم بفقرای مسلمین بدهد. خودتان حساب بفرمائید آمار مسلمین چیست و چقدر آنها قادرند سه کیلو گندم در مدت سال بدهند و با این حساب چه اندازه گندم در بین فقرای مسلمین تقسیم خواهد شد ؟ از این عمل بظاهر کوچک بگذریم و بانواع دیگر امور اقتصادی اسلامی توجه نمائیم مثلاً قانون ارث می بینیم آنچنان بقوت و عملیت خود باقی است که بعضی از دول متمدن بآن توجه نموده و یا بآن عمل

می کنند و با آنکه فرار از هر دستور اسلامی (روز مد) است کمتر بر این مسئله ایراد و اشکالی وارد آورده اند. ما وقتی به کتب اسلامی مراجعه نمائیم می بینیم علوم طب و فیزیک و شیمی با آنکه مدتها در مرحله کودکی بسر می بردند امروز چون پهلوانی عرض اندام می کنند ولی موضوع اقتصاد اسلامی که پایه و اساس زندگیها است در صدر اسلام چهره پهلووانی داشته و در این جهان اقتصادی متمدن نیز دارد. همیشه و هر جا همه باین نکته متوجه بودند که کسی از فقر نمیرد و حال آنکه در جوارش یک از زیادتی به اغماء فرو رفته باشد. شاید ایراد کنند که این حرفها قبول ولی چرخ اقتصاد باید با یک متد علمی چرخیده باشد در صورتیکه با مداقه کافی اختلاف را بیش از این نخواهیم یافت که در آنجا خمس گفته اند و اینجا صدی بیست در آنجا فدیه و جزیه و جبایه و اینجا غرامت و مالیات و غیره ، این خود تعجب آور است که برای اقتصاد - چهارده قرن قبل یک دعوت توحیدی بنام اسلام مقرراتب وضع نموده باشد که امروز نه تنها درباره آن بحث شود بلکه با داشتن طرفداران بسیاری کتابهای بیشماری در آن قسمت بنویسند و حال آنکه هیچ دعوت دگری چنین وضعی را نداشته و حتی برای رشته تخصصی اقتصادی آن نوشتن حتی یک جلد کتاب تضمین نشده است.

حمایت اسلام از اقتصاد پیروان خود ، اندک اندک با تعدی بعضی از متمکنین بصورتی درآمد که عده ای از مسلمانان را برده دگری ساخت و روح اسلام را آزرده نمود در آنجا که از معادن و انفال چیز نوشتیم باین نکته اشاره کردیم که در اسلام حتی به مواضع ناشناخته توجه شده و برای بهره برداری اقتصادی و عمران

و آبادی دستوراتی داده و آموزشهای لازمی نموده است و سرباز دلیرش حضرت علی می فرماید : در منطق دانشمندانه حق ، مظلوم نباید گرسنه و ظالم پرخور باشد (1)

ما اغلب از لاهت و اختلافات عصبی کسانی چون معاویه که بعوض نشاندن محاسن بجای عیوب چرخ اقتصاد را با بار گران کوبیدن شخصیت های بارزی چون حضرت علی و امام حسن بکندی و لنگی می داشتند تعجب می کنیم زیرا همانگونه که استفاده عاقلانه از یک قانون عقلانی آسان است برای معاویه نیز سهل بود که روش تازه ای برای شکست فضیلت بکار برد و اقتصاد اسلامی را منحرف و بر خلاف سیاق اجتماع به بردگی نگیرد تا مسلمانهای گیتی از موهبت آرامش اقتصادی که در سایه تمدن اسلامی عاید شده همه برخوردار گردند ، اسلام آن دین معدلت و مساوات چرا باید بعنوان برگزیدن عرب بر عجم بدست معاویه ها بهانه های اقتصادی وحشت زائی همراه با مصائب و رنجها برای غیر عرب درست کند و مردم چه خوب و چه بد با چهره مصیبت و وحشت روبرو سازد و هر روز رنج تازه ای درب خانه مرد درستکاری را بعنوان طرفداری حضرت علی بکوبد و مالیات تازه ای سراغ کسیکه از حزب دیگر نیست بگیرد. مانند چنین کارهائی بود که ابتدا علی را و سپس اقتصاد اسلامی و حقوق اسلامی و ... و سرانجام علم را در بین مسلمین خانه نشین ساخت.

1- و ما اخذاللّه علی العلماء ان لا یقاروا علی کظه ظالم و لا سغب مظلوم.

وقتی قرآن مجید به کشتی سازی حضرت نوح و زره سازی حضرت داود و ... اشاره کرده و یک سوره خود را بنام مادر صنایع آهن (حدید) نام می گزارد چاره ای جز این نیست که عقب افتادگی صنایع اسلامی با آنکه روزگاری سرآمد بوده است معلول عدم توجه بفضائل اسلامی بحساب آید.

در آنجا که از خانه اسزی صحبت کرده یم دیدیم چگونه اسلام فعالیت های اقتصادی خانه سازی را محدود کرده و برای صحت عمومی اجتماع زیانبخش دانسته است مگر اسلام چه می خواست ؟ چیزهائی را می خواست که از آن تعریف کرده است کشاورزی ، بازرگانی ، دامپروری ، صنایع و بالاخره توجه بیشتر و بالاتر و فوق العاده به کارهای تولیدی ، یعنی خواسته است وجوهی که برای گذاشتن خشت و گل بر رویهم منظور می گردد به مصرف کارهای تولیدی و تحرک آمیز برسد اینکه اسلام می گوید هر کس دو روزش مساوی باشد یا مغبون است یا ملعون (من تساوی یوماه فهو مغبون او ملعون) به نظر نویسنده آنست که اگر در راه دانش و بینش مساوی باشد ملعون است و اگر برای بهتر نمودن وضع خود یا اجتماع درجا زده باشد مغبون.

وقتی اسلام می خواهد شهر سازی اسلامی با یک تصاعد حسابی چنانچه اشاره کردیم بالا رود و هر سال از سال قبل آبادتر و بهتر باشد چه جای آن است که در وضع اقتصاد اسلامی آشفتگی دیده شود و برای سر و سامان دادن اجرای مقررات زندگی محیط اقتصادی اسلامی را نامساعد یا تنگ مشاهده کرد.

خوب است که ما توانستیم حتی نظر اسلام را در هر مورد

حتی برای ریشه کن کردن واضع مالاریا خیز بیاوریم تا نشان داده شود که در صورت تزکیه نفس اسلامی است که احیای همه جانبه امکان پذیر است و دخالت اقتصاد اسلامی در هر مورد شئوناتی مشمول مقررات کاملاً علمی است این همه موقوفات که نیکان بجای گذاشتند مگر برای پداخت اعانه سرشاری جهت حصول موفقیت ها در اجرای نقشه رفع اختلاف طبقاتی و کم شدن فقرا نیست ؟ حتما باید بخاطر کمیت یا کفیتی که دولت های زورمند بجای می گذارند بنامهای مختلف کمنیسم و یا امپریالیسم اقتصاد پایه گزاری گردد ؟

اسلام دینی است که پیروان خود را از محصور ماندن بین حواس چندگانه بیرون آورده و به آنها شرح صدر داده و لذا این نوع درک در مسلمین پرورش داده شده که خود می دانند اگر روش اقتصادی اسلامی معمول گردد حسن زندگی و قدرت زیستن تا چه پایه برای همه بالا می رود اما مشکل اینجاست که در بسیاری از موارد بنامهای رباخواری ، حرام ، نامشروع ، مخالفت با مکتب اخلاق و اسلام آغاز و ایحاد عقده هائی می نمایدکه دنیای متمدن روز را بطور دسته جمعی بمخالفت و ائتلاف وا می دارد و مجازاتشان همین بس که امروز مالکیت های کوچک را تحریم می نماید و هنوز مرکب قانونیشان نخشکیده طرح قبلی طرد و جمع آوری و باطل اعلام می گردد.

اقتصاد اسلام آنچنان بنظم و ترتیب رده بندی شده که طرحهای جداگانه منزلسازی ، تغذیه افراد ، حمایت از کدک ، دستگیری فقراء ، هزینه های بهداشتی و درمانی ، مخارج تعلیم و تربیت و حتی مصارف کارهای ابتکاری و بویژه برای نگهداری

از اطفال حیران و سرگردان که در کودکی کسی را بنام پدر ندارند تا مورد نوازش و حمایت او قرار گیرند دستورات لازمه را داده و فعالیت های عقلانی را می طلبد بخصوص آنچه درباره یتیمان توصیه می کند چنان است که هر کس دست خود را جز برای تبدیل بأحسن و بهبود بخشیدن وضع اقتصاد یتیمان دراز کند گویا دست به آتش برده و اگر مال یتیمی بستم در شکمی وارد شود مانند آنست که آتشی در کانون خود جای گرفته است ان الذین یأکلون اموال الیتامی ظلما انما یأکلون فی بطونهم نارا (1) در اقتصاد چیزی که بیشتر از همه چهره می کند هزینه هائیست که برای بشر دوستی حقیقی وضع شده است این هزینه ها برای رهائی از قوانین ضد طبیعی و ضد مذهبی و جلوگیری از رنجهائیکه امکان افزایش و تقارن با رنجهای دیگر داشت بکار می رفت مثلاً حضرت صادق خود فرموده بودند هر کس تا مقدار معینی (تصور کنم چهارصد درهم یا دینار بود) با دگری اختلاف غیر قابل حل پیدا کرد آن مبلغ را از مال ایشان برای خاتمه دعوا بپردازند موارد بسیاری مشابه این در موقوفات کانونهای غیر انتفاعی ، سازمانهای نیکوکاری و خیریه اسلامی و قرض الحسنه ها و غیره دیده می شود که راه حلی جز اقرار به برگزیدن راه اسلام و تسلیم بودن به مقررات آسمانی نیست. بطور خلاصه اقتصاد در اسلام اینگونه تعدیل می شود : نیروهای انسانی متوجه تقوی و فضیلت گردد. شخصیت ها ارزشمند بوده باشند. روح خیر خواهی و مهربانی نسبت بیکدیگر تقویت

1- سوره نساء : 11

شود. از مصرف بیهوده اموال جلوگیری بعمل آید بخصوص آنجا که نیروهای عملی احتمال صدمه دارند مانند قمار و میگساری و ... که آلودگی آن احتیاجات مادی را بالا برده کارمند و غیر کارمند را به رشوه گیری و اخاذی و استفاده های ناشروع وا می دارد بعلاوه دخالت عدل دستگاه اسلامی و قوانین اسلامی و مالیاتها و آداب و مقرراتش که همه باید با قدرت اقتصاد اجرا و بمرحله عمل در آید.

ما قبل از بازکردن ستونی برای بحث در این باره (وزارت دارائی و اقتصاد) آنقدر نام کتابهای اقتصاد اسلامی را در خاطر آوردیم که خطر گمشدن مطالب خود را در میان این همه کتاب باور داشتیم و لذا تنها برای بی بهره نماندن خود از اقتصاد و حتی کلمه اقتصاد اسلامی مطالبی آوردیم زیرا شرط اصلی اقدام خود را که عدم محدودیت کلی باشد بیاری خدا هیچگاه فراموش نخواهیم کرد.

اینک گفتیم اسلام درباره آنچه در قلمرو وزارتخانه هائی است که با اقتصاد سر و کار دارند جای ابهامی باقی نگذاشته راست می گوییم (اهمیت اقتصاد آنچنان است که اگر آنچنان توجهی به آن شده بود که به مسائل فقهی دیگر مثلاً تیمم شده بود امروز نقشه جهان نمای جغرافیائی بوضعی دگر و تقسیماتی غیر امروز بود) یکی از آن موارد اشاره به صرفه جوئی در اوال دولتی است که حضرت علی در مورد مصرف کاغذ یا چیزی شبیه به کاغذ که مسلما در آن روز گران بوده و به سختی تهیه می شده نموده می فرماید : أرقوا أقلامکم و قاربوا بین سطورکم واحذ فواعن فضولکم

و اقصدوا قصدالمعانی و ایاکم والاکثارفان اموال المسلمین لا تحتمله (1)

برای وارستگی و کنار گزاردن پلیدیهای اجتماع گاه عواملی را که موجودیتش مخرب اجتماع است می شمارند و زمانی به دریای فضیلتی اشاره می کنند که کشتی نجات همه را سوار کرده بقدرت مایشائی بسوی ساحل تکامل پیش می برد.

اکثرا شروع پایه و اساس هر چیز را آموزش و پرورش دانسته می گویند اگر دبستان خوب بود دبیرستان خوب بود دانشگاه خوب بود چهار بعد زمان و مکان هم خوب می شود شروع کشتی نجات از مدارس و لنگر گاهش اجتماع است ولی درست تعریف کردن آسان است و درست عمل کردن مشکل و در نتیجه تعریف تنها مطرود بوده و عمل هم لازم است ، خیلی آسان می شود کمال معنوی را تعریف کرد و راه رسیدنش را نیز از مدارس دانست و حقیقت هم همین یعنی راه علم و تربیت است که دگرگونیها درست می کنند اما چگونه پدری می تواند در پرورش معنوی فرزندش که سالهای اول دبستان را می گذراند سهیم باشد و حال آنکه سراسر روز شانه اش از تحمل بار نفوذ اربابان برای جای تحمیل بار مراقبت از فرزندانش محلی باقی نگذارده است فرزندش چراغ می خواهد دفتر و قلم و کتاب لازم دارد اما تهیه لوازم التحریرش از ضروریات نیست که زمان و مکان که مسکن

1- کتاب الامام علی 45.

اضطراب می باشد از لوازم است ، پدری که سالیان دراز افکارش در لابلای اوارق پرونده مطروحه ، مصاحب حکم و قرار و احضار و استیناف و حکم و شاکی و مشتکی عنه بوده کی و کجا می تواند بر یک ورق کتاب فرزندش بخوبی و بحق نظارت کند ، نیاکان ما که این همه سینائی و سعدی و حافظ تحویل می دادند با نشست و برخاست یک ریش سفید محل انرژیهای معنوی کسب می کردند و قرار و حکمهائی بجا می دادند که تنها موجود متفکر پرونده مطروحه طرفین دعوا یک ملائی بود که دانشی داشت وبا تقوی بود امروز بسنت قدیم و بعادت کهنه ای که ساخته و پرداخته دیگران برای محیط و ملیت و مذهب دگری است می خواهند از دانشکده حقوق تا کاخهای رفیع با ثبت هر موضوع در ده ها دفتر ، جهانی خلق کنند که از عدالت پیروی شده باشد اما برای جلوگیری از مصائب زیادتر ، نمی دانند نه تنها کاخ و پرونده و قانون شوئی مثمر ثمر نخواهد بود بلکه چون حکومت واقعی با قانون است باید قانون از هماهنگی نظم کائنات الهام گیرد و سپس برای مصلح الطرفین شدن الهام بخش باشد. نظم کائنات چنین است که هر کس اراده مخالفت با داشته باشد خرد و خمیرش می سازد کسیکه می خواهد در سرما خود را به آب بیندازد برخلاف نظم موجود عمل کرده کوچکترین سزایش سرماخوردگی است. آنکه مال یتیمان و بیوه زنان را به اقتضای ساختمان خمیره وجود و نفوذش تاراج می کند مجازاتش رها شدن اجتماع وی بسوی انحطاط و دژرسانس است. ما سنجش وزارت دادگستری را نسبت به وزارت آموزش و پرورش چنین ارزیابی کرده ایم که وزارتخانه اخیر باید مردم را مستعد سازد تا اجرا و پیاده کردم قانون از طرف وزارت دادگستری سنگین

نیاید و همانطور که قبلاً اشاره شد دو چوبی که بر کوس افلاس هر تمدنی فرود می آید یکی را در وزارت دادگستری و دیگری را در وزارت آموزش و پرورش تهیه و تحویل می دهند.

چنانچه در قسمت سازمان بیمه های اجتماعی وعده دادیم پیشنهاد می کنیم که وزارت دادگستری را بوزارت حکمیت تبدیل نمایند تا بصلاح و صرفه کشور باشد و برای قضاوت و وکلا کمکی و جهت مردم رفع معطلیهائی بود باشد.

از این نظر که نویسنده کوچکترین اطلاعی به آنچه در قلمرو این وزارتخانه است ندارد فقط به بیان دردهائی می پردازد که از مردم شنیده یا خود درک کرده است و درمان آنها را از آنها می خواهد که دانشی و اطلاعی و وقوفی دارند که درد گفتن آسان است و بکسانی چون نویسنده می رسد و درمان کردن مشکل و حق این است که دانایان اقدامی نمایند.

درمان : هم اکنون قرار بر این شد درد گفته شود. اجازه بفرمائید تنها یک درمان را که نمی دانیم علاج است یا شفا بگویم سپس به آنچه عهد شد وفا کنم مردم ناله دارند در دادگستری معطل می مانند ، دادگستری پاسخ دارد که مردم زیاد روی نامهربانی بیکدیگر نشان می دهند و لذا عده مراجعین زیاد است در نتیجه اولیاء امور برای رفاه مردم دستور رسیدگی می دهند دادگستری هم برای اینکه نشان دهند کارها سرعت دارد فقط به فکر تهیه آمار است فعلاً کمیت کار مطرح است و یک رقم درشت را بعنوان کارکرد به بالاترها نشان دادن حتی اگر بیائیم این رقم را بر ساعات اداری تقسیم کنیم چه بسا که در چهار ساعت چندین پرونده پایان یافته و بحکم رسیده است اما آآنچه علاج بلکه شفا به نظر

می رسد توجه به کیفیت کار است بدینطریق که : چون طرفین دعوا همیشه نفراتی هستند بکار خود دانا و خبر دارند حق با کدام است در این صورت اگر اعتماد و اطمینان قطعی داشته باشند که صاحب حق بحقش می رسد و گرفتن وکیل مبارز و خویشاوندی با اربابان محلی و رشوه و غیره کوچکترین اثری در کیفیت کار ندارد تعداد مراجعین به طور قابل ملاحظه ای کم می شود وقتی بنده بدانم بکمک فلان وکیل مهم و مبارز می توانم خواسته نامشروع خود را بر کرسی بنشانم چرا به دادگستری مراجعه نکنم ؟ و اگر قاضی و وکیل و حق متقارن باشند و هر کدام خواهان دیگری می دانم مراجعه کردنم نتیجه ای جز رسوائی نخواهد داشت !

دردها : به چند تای از آن که در خور فهم بود اشاره می شود :

1 - آیا به روش قاضی القضاتی یکنفر را برای محاکمه کسیکه بمملکت خیانت کرده است معین نمودن علط تر است یا اینکه چندین اطاق و هزاران برگ پرونده و تشریفات بدنبال آفتابه دزدی براه انداختن ؟ آیا تقسیمات به نسبت اهمیت کار تقسیم شود خوب نیست ؟

2 - چرا در قانون موجود گاه اتفاقی پیش می آید که در آن مورد قانونی وجود نداشت و پیش بینی هم نشده است مثلاً چندی پیش در روزامه مردی موی زنش را با قیچی کوتاه کرد زن شکایت نمود قاضی نمی دانست از دادستان پرسید گفت پیش بینی نشده آنها را اصلاح ده و مواردی دیگر.

3 - گاه قانون چنان کش دار و مخمصه درست کن است که

انسان در برابر اعتراضاتی که بر ثبت رساندن ملک ارثیه پدرش می گذارند تا زنده است نم یتواند حتی کوچکترین تصرفی در آن بنماید ! گاه در برابر گناه کوچکی عکس العمل شدیدی نشان می دهند و زمانی در برابر جنایات بزرگ به اندازه صدائی که از محتضری شنیده می شود صدای بیشتری بگوش نمی رسد بیک گرم تریاک بعداوت در ماشین یکی انداختن آنقدر سر و صدا اما خروارها غذای تقلبی و داروهای اشتباهی و مردم را به منجلاب تریاک و هروئین انداختن هیچ ؟ !.

4 - چرا احکامی که صادر می شود 3 - 4 مرتبه از دادسرا بمحکمه و از محکمه به اداره رفته نقض می شود ؟ مگر قانون در همه جا یکسان نیست یا دانشکده حقوق برنامه معینی ندارد ؟ یا در یک محل بد می فهمد و جای دگر خوب ؟

5 - آیا این درست است که با یک گزارشی و شهادتی بلافاصله کسی را روانه زندان نمود.

6 - آیا قانونهای موجود همه درست است یا امثال الوالد للفراش را که می گویند اگر تا زمان معینی (تصور کنم یکسال) پدر اطلاع نداد بمن مربوط نیست سخیش مسموع میست (آیا جزء نادرستهاست زیرا بعد زمانی و مکانی و ... منظور نشده است).

قاضی : قاضی اگر عادل بود همینکه دید زندگانیش با حقوق اندک تأمین نمی شود حاضر به قضاوت نیست لذا باید زندگانی قاضی تأمین باشد علی علیه السلام بمالک اشتر والی مصر نوشت : قاضی حق دارد هر مبلغی را که مورد احتیاجش است از بیت المال دریافت دارد و این بالاتر از آنست که امروز در یکی از

ممالک پیشرفته بقضات سفید چک می دهند. قاضی باید شهامت داشته بصیر و مطلع و قوه دراکه اش خوب باشد و لذا خوب است دانشکده حقوق برنامه ای جهت امتحان شم قضائی و سلیقه و ذوق مخصوصی که باید یک قاضی داشته باشد بگذارد. قاضی را اصولاً به چهار دسته و جای دیگر به دو گرده تقسیم کرده اند سه دسته کسانی هستند - نمی دانند خوب حکم داده اند - نمی دانند که بد داوری کرده اند (زیرا بحث در اصل قضاوت است نه قاضی معینی) نمی دانند که قضاوت بد شده است و دسته چهارم اند که فقط اهل نجاتند آنها که می دانند خوب قضاوت کرده اند تقسیم دیگر آنگونه استکه می فرماید بر مسند داوری ننشیند مگر شیطان یا رحمان که با تقسیم بندی اول یکسان بوده و سه گروه اول از شیاطین و چهارم خدائی و رحمانی است.

یا داود انا جعلناک خلیفه فی الارض فاحکم بین الناس بالحق (ص 25) و اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل (نساء 61) و آیات دیگری (نحل 92 - حجرات 10 و ...) همه اهمیت داوری را رسانده و مخصوصا انتظار دارد بشکرانه مسند داوری نشستن به عدل و حق رفتار شود. یکی از اولیاء امور داوری چنین می گفت قانون بین قضات و سایری فرقهائی قائل شده اشت چنانچه حداقل و حداکثر مجازات از مردم جریمه است تا اعدام و از آن قاضی از جریمه تا انفصال خدمت و لذا اگر هم اکنون بنده یک رشوه پانصد هزار تومانی بگیرم در صورتیکه از خدمت منفصل گردم می توانم با سرمایه ای کلان بکار دگری بپردازم. در قرآن برای نزدیکان پیامبر چنین مقرراتی است که گناهشان را باید دو چندان عقوبت کرد

(أحزاب 30) و عرف نیز اگر گناه کوچکی را از یک نفر روحانی به بیند اظهار بی توقعی می کند در صورتیکه اگر حد نهائی مجازات آقایان داوران انفصال خدمت باشد این معنی را می رساند که گناه اطرافیان پیامبر را باید با پاداش و سرمایه به استحقاق رساند.

وجود یا عدم : یا قاضی و قانون هر دو خوبند که در اینصورت تشکیلاتی وجود نخواهد داشت و باختصار برگزار می گردد اگر قانون بدو قاضی خوب باشد باز یا کسی حاضر نمی شود با علم و اطلاع به قانون بد ، داوری کند و لذا تشکیلات در حداقل متوقف است برخی گویند اگر قانون بد را هم خوب اجرا کنند خوب است ولی این صحیح به نظر نمی رسد زیرا اجرای قانون بد یعنی مفاسد را بخوبی اجرا کردن و لذا باز در اینجا نیز مانند تقسیم های چهار گانه است که قاضی خوب است و خوب قضاوت می کند ولی قانون بد است (قانون بد را خوب اجرا کنند در زمان حمورابی اگر می گفتند باز حرفی بود نه برای عصر کیهان و فضا) شاید اینچنین باشد که یک نسبت مستقیمی بین وسعت و هیاهوی این وزارتخانه با این موضوع برقرار باشد که هر چه قاضی و قانون تشکیلات تراش باشند نارضایتی ها بیشتر و مردم معطل ترند. در جائی گفتیم که حضرت صادق پایه و اساس هر اجتماع واقعا انسانی را بر دو عامل پیش گیری کننده (امراض روحی بیماریهای جسمی) و بک عامل اجرا کننده دانسته می فرماید این سه رکن عبارتند از عالم زاهد ورع - طبیب بصیر ثقه - امیر مطاع خیر - که اولی مردم را از پلیدیهای روانی و دومی از آولدگیهای بدنی تلقیح و واکسینه و پیشگیری می نماید و اگر تلقیح و انذار

نتیه ای نداد و مقاومتی و شرارتی یا آلودگی و پلیدی ظاهر شد او را برای درمان به عامل ارائی می سپارد یکنفر پلیس یا یک دادگاه بعد از دعوا و اختلاف با مردم در تماسند ولی روحانی و بهداشتی همیشه در حال انذار و قیامند که دعوائی و اختلافی پیش نیاید و بهمین نسبت در آن ایام که همه مردم صالح و دانشمندند (وعداللّه الذین امنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض) آنقدر انذار و قیام خوب عمل می شود که دستگاه داوری بحداقل فشردگی می رسد تا آنجا که شاید یکنفر برای داوری کافیست و آن وجود مقدس حضرت ولی عصر خواهد بود و این خود پاسخی است برای آنها می گفتند چگونه آنحضرت خود داوری خواهد فرمود.

اسلام و حقوق : آیا داوری اسلام پاسخگوی احتیاات بشری است ؟ با آنکه بسیاری از قوانین ما (مثلاً جلد اول حقوق مدنی) تقریبا صد در صد اسلامی است ولی اسناد و مدارک زیادی برله این موضوع و این سئوال در دست می باشد.

در آبان 1338 تجربه ای بعمل آمد حل اختلاف زوجین را با حضور سه نفر از رؤسای دبیرستانها و دو نفر مأمور دولت و دو نفر روحانی دانشمند آنچنان روشن ساختند که مورد تحسین قرار گرفت - در صفحات 187 و 188 کتاب «دولت القرآن» تألیف آقای طه عبدالباقی سرور است که شعبه حقوق از انجمن دولتی حقوق تطبیقی در دانشکده حقوق دانشگاه پاریس کنگره ای به منظور بحث در فقه اسلامی منعقد ساخت مستشرقین استادان حقوق و قانون در کشورهای ااروپائی و اسلام بودند پنج موضوع فقهی برای بحث معین شد که نتیجه بطور خلاصه این بود که همه اعتراف

به عظمت و تمامیت و اهمیت و جامعیت فقه اسلامی نموده صلاحیت آنرا برای جمیع ممالک در ادوار و ازمنه تصریح و تصدیق نمودند سپس رئیس وکلای پاریس بر تأیید این اعتراف سخنرانی کرد و در آخر نیز قطعنامه ای بهمین نحو صادر گردید (1)

آزادی

در هر پله نردبان خلقت ، از پایه تا بام ، همه جا و همه چیز و همه کس آزاد خلق شده و آزادی همانند اعضاء ریشه دار بدن جزء لازم و اصلی بدنست.

سنگ بظاهر ساکت و آرام در فضای غیر عادی واکنش های مطلوب نداشته و تبدیل شدنش بخاک زنده معمولی نیست.

گیاه که آزاد است از نور آفتاب و رطوبت و ... استفاده کند در صورتی که بزندان محرومیت بیفتد برای خلاصی و آزادی خود تلاش می کند چنانچه اگر اطراف شاخه ای را دیواری بکشند (او را زندانی کنند) تا از مزایای نور بی بهره بماند بسرعت جوانه های انتهائی پشت سر هم ظاهر شده و به اصطلاح شد کشیده خود را بنور می رساند و امروز از این خاصیت گرایشی گیاه برای بدست آوردن چوبهائی دراز استفاده می نمایند (یک مورد آن کاشتن درخت های سپیدار و تبریزی است در دره های عمیق کم نور ، در اینحال درخت سعی می کند خود را بنور برساند و طولش بیشتر از معمول می گردد). همینطور اگر آزادی و گرایش نسبت به رطوبت یا ... از درخت سلب گردد عکس العملی

1- ارزیابی حقوق ترجمه این قسمت را دارد.

از آن بمنصه ظهور خواهد رسید.

پرنده یا درنده ای راحتی اگر از بیابان قحطی زده ای که آنها را به هلامت تهدید می نماید صید نموده در قفس نمایند بخاطر برتر داشتن آزادی تلاش بی حد آنها برای آزاد شدن کاملاً بچشم می خورد.

پرنده با آنکه بهترین غذا را برایش گذاشته اند بالاخره در راه آزادی بالهای نازک خود را در میان میله های قفس می کشند تا بتواند بار دیگر در فضا آزادانه پر و بال بزند.

درنده محروم از غذا نیز با آنکه طعمه های لذیذ برایش آماده کرده اندمرتب نعره می کشد و خود را به در و دیوار آهنین قفس می کوبد تا دوباره آزادانه در میان نیزارها جست و خیز کند و در هوای آزاد پی شکار بدود.

تلاش آدمی برای آزادی معلوم و لازم بشرح و بسط نیست ولی بعلت اجتماعی بودنش اختلافات چندی در راه بدست آوردن آزادی برایش وجود دارد. از آنهاست :

1 - انسانهای دیگر نیز می توانند برای آزادی یک نفر کوشش نمایند یا مزاحم آزادی وی شوند در صورتیکه برای سایر مخلوقات این عمل به تنهائی صورت گرفته و آزادی و تلاش در راه آزاد شدن متعلق و مربوط به همان خود موجود است (عملهای دسته جمعی حیوانات بستگی به تنازع بقاء دارد نه آزادی)

2 - آدمی برای تشخیص موارد آزادی و باز شناختن از محرومیت ها با اشکالات و اشتباهات زیادی روبروست و بخاطر همین دو علت مهم (اجتماعی بودن - تزلزل و تردید در تشخیص) است که قانونگزاری و وضع قوانین برای انسانها صورت گرفته

و مورد لزوم تشخیص داده شده است.

از آنجا که یکنفر می تواند در راه آزادی خود بکوشد یا مزاحم خویشتن و آزادی خود باشد و چند نفر نیز می توانند برای آزادی وی تلاش کنند یا مزاحم آزادی وی باشند خواه و ناخواه حالت های سه گانه ، فردی - اعتقادی - اجتماعی اصل مسلم و لازم برای یک اجتماع زنده و موجود بشمارند و در هر مورد باید در حد اعتدال بوده و بطور مساوات برای هر فردی از اجتماع منظور و باصطلاح در هر قسمت تأمین گردد (تأمین عدالت فردی - تأمین عدالت اعتقادی - تأمین عدالت اجتماعی).

با آنکه طرح و وضع - اجرا و عمل قوانین در راه تأمین عدالت های فردی ، اعتقادی ، اجتماعی از خواسته های اولیه اسلامی می باشد هنوز بشر متمدن تنها توجهش به تأمین عدالت اجتماعی بوده گویا تازه می خواهد در این اواخر کلمات عدالت های اعتقادی ، عدالت های فردی را در قاموس لغات تعلیمات مدنی و اجتماعی وارد سازد. موردی از آن بعنوان مثال آورده شود :

اعلامیه حقوق بشر سازمان ملل متحد که امروز مادر قوانین محسوب و تقریبا همه کشورهای مترقی و متمدن آنرا پذیرفته اند در جاوی بعنوان یک ماده برجسته و درخشنده چنین اظهار نظر می کند که هر کس در انتخاب شغل ، خانه ، محل کار ، همسر و ... و از جمله در برگزیدن عقیده آزاد است ولی اسلام در برابر چنین نظری بعوان مخالف هر عقیده ای را تجویز تأیید نکرده و برای تأمین عدالت اعتقادی همان ارزش را قائل می باشد که برای تأمین عدالت اجتماعی منظور داشته است.

چندی قبل در هندوستان قحطی شد ، هم بسیاری از مردم گرسنه بودند و هم گاوهائی که معبود و مورد پرستش مردم بودند هم جمعیت گرسنگان بسیار بود و هم عده گاوان نجدی که گاه برای عبور و مرور وسائل نقلیه مزاحمت ایجاد می کردند و کسی حق آزار و راندن آنها را نداشت. دولت آدمیان گرسنه و گاوهای فراوان مزاحم گرسنه را که خود زبان گویای آمادگی برای خوراک مردم بودند دید و از مردم خواست گاوها را بکشند و به قحطی زدگان بخورانند با این خبر گاو پرستان آنچنان کردند که وزیر کشور رفت و کابینه ترمیم شد و دولت از کشوری دیگر تقاضای خرید خوراک نمود اولین کشتی غلات خریداری شده رسیده و نرسیده باز گاو پرستان تکانی خورده اخطار کردند که ابتدا باید غذا به گاوان مقدس و معبودهای مردم داده شود و رسیدگی به حال قحطی زدگان را در درجه دوم اهمیت قرار داد اینجا بود که سازمان ملل بلکه همه جهان مترقی پذیرفتند هر اعتقادی را نمی توان آزاد گذاشت و امکان اینکه باید اجازه داد خوراک مردم قحطی زده را به گاوان مقدس خوراند مورد پذیرشی ندارد ، بهمین دلیل گفتیم دنیای متمدن تازه می خواهد کلمات تأمین عدالت اعتقادی را نیز مانند اسلام 14 قرن قبل در قاموس لغات مدینت وارد کند و باز بهمین دلیل می گوئیم آینده علم که دانستنی هایش بیشتر است به عدالت های اعتقادی و فردی اسلام سر تعظیم و پذیرش فرود خواهد آورد.

مطلب اصلی از یاد نرود که هر انسانی آزاد خلق شده و آزاد خواهد زیست و آزاد خواهد مرد و باید هر فردی

(بلحاظی) و هر اعتقادی (با شرایطی) و هر اجتماعی (با تعیین میزانی) در حال اعتدال بوده باشد تا همه بتوانند آزاد بمانند ، مردی دختر همسایه را فریب داد و زاله بکارت کرد و شکایتی یا جرئت شکایتی نبود اسلام با حواله به قوانین مربوط به تأمین عدالت فردی ساکت نبوده شمشیر ادب خود را ولو شکایتی نباشد دراز می نماید. آن هندو که در انتخاب همسر و شغل و خانه آزاد بوده و می تواند با تمام مسلمانان جهان در معامله چای شرکت نماید (با شرایطی) - همینکه نام گاو پرستی می برد تازیانه ادب اسلام بعنوان حوالت به تأمین عدالت اعتقادی فرود می آید.

همینکه گفتیم تأمین عدالت اجتماعی هم منظور نظر اسلام است و هم مورد علاقه اجتماعات متمدن ، تصور نشود بر آنچه بنام تأمین عدالت اجتماعی بر اجتماع پیاده کرده شده صحه گذاشته و همه را تصدیق باید نمود بلکه آن عدالت اجتماعی که متکب بعقیده و ایمان به مسئله بمعاد نباشد بی مایه فطیر است.

قانون بی عدالتی ها : فرض آنکه عقلای ملت را برای وضع قوانین برگزیدند این را باور داریم اگر همه از نویسندگان باشند یا ارتشبان یا پزشکان یا شعرا یا کاسب بازار یا ...

اگر همه پیر باشند یا جوان.

اگر همه را هنگام وضع قوانین به قبرستان ببرند یا بکنار دریای برهنگان شناگر.

اگر بحث در قوانین پس از یک شکست جنگی یا پیروزی باشد.

اگر ... و حتی خوراکی که در شکم آدمی است همه و همه در وضع قوانین اثر خواهند گذاشت. باور ندارید اثر گذشت زمان را بنگرید که جهانیان را مرتب به تجدبد نظر در قانون یا قانون شوئی مجبور می سازد ولی نبی گرامی را بنگرید آن روز که در شعب ابی طالب دانه های خرما را یکی می مکید و برای رفع گرسنگی و ضعف بدگری می داد تا آنروز که پیروزمندانه وارد مکه گردید. آنروز که برای جلوگیری از حملات متجاسرین حفر خندق را دستور داد تا زمانیکه سپاه باطراف گسیل می داشت در هر وضع و هر زمان و هر شغل قرآن کریمش از روش مخصوص قانونی خود منحرف نگردید و اثر تازه ای نشان نداد و این خود با دلیلی بر آسمانی بودنش است.

صرفنظر از اثراتی که می تواند حالات مختلف آفاق و انفس در وضع قانون اعمال و مشاهده گردد باز اگر قوانین موضوعه اتکائی بمسئله معاد نداشته باشد اقناع و ارضاء کننده نبوده و نمی تواند جبران کننده زیانهای تهدید کننده بشریت بوده باشد و قانون محسوب نمی شود.

شهرداری برزن درصدد احداث خیابانی است خانه مجلل پیرزنی بدون وارث در مسیر است از پیرزن تقاضا می شود خانه اش را برای بهتر کردن بهداشت شهر به شهرداری واگذارد یا حداقل تخفیف کلی در بهای آن بدهد ، پیرزن خانه را می دهد و فردایش می میرد نه وارثی دارد که از اجتماع بهتر شده بهره ببرد نه خودش بجای مانده تا آثار عمل خیر خود را مشاهده کند و لذا زیاندیده از دنیا رفته است.

سربازی در راه دفاع از وطنش هدف قرار میگیرد هنگام دفن اجساد کشته شدگان نه باز مانده ای از وی شناخته میشود نه نام و نشانی از وی بدست می آید سربازی است ناشناخته و باصطلاح گمنام، میبایست در شکم خاک گذاشته شود و میشود ولی در راه دفاع از وطنش شهید شده نه خود مانده که به پیروزی حاصله افتخار کند و از مزایای آن استفاده ببرد نه باز مانده ای دارد که مدالی یا بهره ای داشته باشد و لذا اگر عملیات افتخارآمیز وی با معاد بستگی نداشته باشد سربازی جان خود را از دست داده و مدفون شده و پرونده شهید در راه وطن بسته شده است ولی در صورت اعتقاد به معاد ، جائیکه جانها و مالها را خریدارند حتی جبران آن زیانهای ظاهری نیز به عمل خواهد آمد هم پیر زن خیر مغبون نیست و هم سر باز فداکار رایگان نرفته است.

تصور نشود انسان متمدن خود بر این مطلب واقف و ضمیر نا آگاهش این واقعیت را نپذیرفته است ، پذیرفته است ولی حاضر باعتراف نیست ، اینکه برای چنین سربازی قبر سرباز گمنام ساخته و دسته گلهائی نثار می کنند درک همین واقعیت است که می خواهند حق تضییع شده و قدر ناشناخته مانده جوان شهید را جبران کنند ولی خود نمی دانند چه می کنند از یک طرف معاد را نمی پذیرند و برای پس از مرگ حقی قائل نمی شوند از طرف دیگر برای شادی روح سرباز قبری و دسته گلی ساخته و انداخته اند گویا در اینجا دنیای دیگری را برای سرباز قائلند که فقط می تواند در آنجا از قبر ساختن و دسته گل انداختن آنها تشکر کرده و خوشحال شود.

ناگفته نماند همانطور که پروردگار فرماید کل حزب

بمالدیهم فرحون و هر مکتبی در هر دوره ای با وضع قانونی که روش منطقی زمان خود را در آن بکار برده خوشحالست و چنین وانمود می کند که صلاح و فساد جامعه را خوب تشخیص داده و بصورت قانون در آودره و از عهده اجرای قانون نیز به نحو کاملاً مطلوب بر می آید ولی از آن روز که حمورابی (سه قرن قبل از میلاد موسی) قانونی وضع کرد و از آن دوره ای که قوانین سولون یونانی تثبیت شده تا امروز هر قانونی تنها برای عدم مزاحمت افراد با یکدیگر جعل شد و منظور دیگری در بین قانونگزاران حتی بلب نیامد و اگر چندی نفری نیز متوجه اصول عالیه انسانی شدند و تکامل و کمال ناگهان بارقه ای برای روشن شدن دلشان گردید و خواستند علاوه بر رفع مزاحمت ها ، هر فرد را نیز با اعتقاد صحیح و اخلاق نیک برسانند فقط این مطلب را اظهار داشتند - یکی کمتر دیگری بیشتر که : هر چند مامجری قانون هستیم که کسی مزاحم دیگری نشود و برای تأمین عدالت اجتماع آمده ایم ولی اخلاق و اعتقادی که لازم است همه بعهده مکتب اخلاق می باشد که امروز در عصر فضا ولو ناکامل شده اش را بصورت کانون تسلیحات اخلاقی مشاهده می کنیم که بعلت نداشتن ضامن اجرای اجتماعی رسمی تقریبا هیچ کاری از پیش نبرده است و این فقط پیامبرانند که برای تأمین عدالت های اجتماعی ، فردی و اعتقادی هم ضامن اجرای اجتماعی رسمی دارند و حتی اگر کسی نیت خیری در قلبش بوده باشد جزای خیر برای منظور میدارند «ان یعلم اللّه فی قلوبکم خیرا یؤتکم خیرا» سوره انفال ، اگر خدا در قلب شما نیت خیری بیند شما در خیر عطا میفرماید و بر عکس اگر نیت شر کردید آنرا از وسوسه شیطانی میداند.

ممکن است برای بعضی چنین فکر پیش آید که بشر به تدریج با انقلاباتی که در کشورش بوجود می آید به قوانین بهتری می رسد و بدین طریق بالاخره میدینه فاضله و کشور ایدآلی بوجود می آید ولی با نظر عمیق به انقلاب هر کشور می بینیم از حلقوم انقلاب جز برای تأمین طبیعت سودجوی و شهوت ران بشری فریادی بیرون نمی آید و باز هم در تعقیب هر انقلاب نواده های انقلابیون با این امید که هنوز بشر قانون بهتری لازم دارد انقلاب دیگری را خواستارند و برای قانون بهتری قند در دلشان آب شده و نشده که خاک ، آتش هلاکت بر خرمن عمرشان می افکند و همه آرزوها را بر باد می دهد. به هر صورت علاوه بر اینکه شیعیان خود در انتظار حکومت واحد جهانی با مقدم گرامی حضرت بقیت اللّه نشسته اند هم اکنون نیز قانون بدون وابسته به معاد را غیر قانونی دانسته و تأمین عدالت اجتماعی تنها را برای ساختن اجتماع ایدآل کافی می دانند و خوشبختانه در بین متفکرین بزرگ غیر مسلمان نیز کم و بیش این انتظار مشاهده میشود چنانچه در کتاب تمدن و دوای آن - کتاب انسان موجود ناشناخته - کتاب قرار داد اجتماعی ژان ژاک روسو صفحه 81 - مقدمه کتاب علم الاخلاق ارسطو بارتلمی سنت هیلر نقل از کانت آلمانی جلد اول صفحه 149 - کتاب باغ اپیکور صفحه 31 نقل از اناتول فرانس و... با این مطلب بر می خوریم که همه و همه تقریبا متفقند که اگر ما فوق انسانها در تربیت بشر دخالت نکنند سطح عظمت انسانی به پایه مقصود نمی رسد. و این همان سخن است که ما آوردیم : هر قانونی به معاد (به خدا) بستگی نداشته باشد غیر قانونی است

به علاوه تا طبیعت بشری از عوامل درون ذاتی به عنوان تحریکات ماورای طبیعی بر خوردار نشود و تحت تأثیر عوامل محیطی از درونش زدوده نگردد نمی تواند شایستگی و بایستگی در وضع قوانین از خود نشان دهد همانگونه که اشاره شد غذا و مکان و خوشحالی و اندوه و جنگ و فتح و شکست انسان را به وضع قوانین دگرگونی می کشاند و لذا باید مافوق انسانها قانون بیاورند نه انسانها.

آزادی : رشد اجتماعی شهر آن چنان مسافر را شیفته خود می سازد که به جای دیدن ساختمان و عمارت به امنیت و آزادی متوجه میشود. آزادی اسلامی که امروز هم معنایش واژگون گردیده و هم حقیقتش ، به حد نهایت محترم است ولی به محض آنکه بوی گناه از آن استشمام شد شمشیر تربیت اسلام به سرعت دراز و پلیس دین آماده است. در اسلام کسب و کار آزاد است ولی باز کردن قمار خانه آزاد نیست در اسلام انتخاب همسر و دخل و تصرف در مال خود آزاد است ولی زن مسلمان نمی تواند شوهر غیر مسلمان بگزیند و برداشت مال بابت فاحشه خانه ممنوع است یعنی اسلام آزادی را تا حدی می پذیرد که حکومت قانون را به شکلی که با نظم کائنات هماهنگی نداشته باشد در نیاورد.

بزرگترین خدمت اجتماعی اسلامی که ضامن ایجاد محیط خوب اجتماع بر پایه عالیترین موهبت هاست گماشتن سربازان اسلامی برای کنترل آزادی است این سربازان چگونه انتخاب می شوند و از چه کسانی و در چه سن و سالی خواهند بود ؟ همانگونه

که بر تمام مسلمین از زن و مرد پس از رسیدن به سن بلوغ نماز واجب است و هیچکس در هیچ مقام و وضعی حق ترک آن را ندارد و حتی غریق هم باید بایماء و اشاره آنرا به جای آورد و هر کس در هر مقام و هر سن برای کنترل آزادی سرباز فداکار اسلامی شناخته شده و با این سلاح بزرگ اسلامی - فریاد و اعتراض در برابر گناه تشویق و ترغیب برای ثواب (امر به معروف و نهی از منکر) مجهز است حتی اگر بر زن در مواقع مخصوص زنانگی نماز نیست این عمل به هیچ وجه و یا هیچ قید و شرطی ساقط نمی شود به بهانه اینکه گناه دگری بر تو نخواهند نوشت - عیسی بدین خود موسی بدین خود - قبر هر کسی جداست - در برابروزیر و رئیس احتیاط یا تقیه شرط و جائز است در پادگان سربازان اسلامی همه و همه این حرفها باطل و مطرود شناخته شده حتی اگر کوچکترین سرباز در برابر بزرگترین امیر سپاه خود قرار گرفت کافیست با عمل گاندی مآبانه یعنی یک صورت در هم کشیدن یا نخندیدن یا نخریدن یا اعتنا نکردن و خلاصه با یک عمل منفی از گناه بیزاری و تنفر جوید وزیری که توقع دارد سرایدارش عملی بی ارزش او را تحسین کند یا قهقهه بزند آیا نخندیدن و قهقهه نزدن و حتی ابرو در هم گره کردن را جرم می شناسند؟ یا سرایدار به بهانه احتیاط و تقیه عمل او را تأیید کرده باید صحه گزارد. امر به معروف و نهی از منکر به عنوان آرم اسلامی سپردن یک نظارت عالیه ای است بدست افراد که هر کس در حدود صلاحیت و شایستگی خود بهر طریق که خود انتخاب می نماید باید مراقب و مواظب اوضاع و احوال اجتماع و کشور بوده باشد.

درست است که هر آدمی چون می تواند در کارها اراده کند و تصمیم بگیرد میل دارد آزاد باشد و چون آزاد است در علم و دانش دائم پیشرفت می کند به قدری انسان آزادی را دوست دارد که اگر از خود غافل شود یک موجود بی بندوباری خواهد شد که نظیر و حریفی ندارد ولی خوشبختانه چون انسانها برای تشکیل اجتماع کمک و مدد یکدیگرند یکی لباس دگری غذا تهیه می کند بالاجبار بین خود قرار دادها و قوانینی وضع می کنند که بتوانند با هم زندگی کنند آیا بهتر از امر به معروف و نهی از منکر دستوری برای سر و سامان دادن به نحوه اجرای قوانین می توان سراغ گرفت ؟ از لحاظ تمدن امروزی آزادی عبارت است از استفاده لذائذو بهره برداری برای اینکه بتوان پست ریاست خود را حفظ نمود و یا از مادیات استفاده برد یا خدای ناکرده به حد قانونی نیز تجاوز کرد ولی دامنه آزادی اسلام وسیع و آن آزادی از قید و بند هر گونه بندگی جز بندگی خداست. اسلام دعوت خود را با کلمه آزادی شروع کرد و نبی گرامی به محض آنکه با کانون وحی ارتباط برقرار نمود در پیچ و زخم کوچه ها مردم را با آزادی و آقائی و نجات از قید اسارت هر منبع پوشالی و خدایان ساختگی و رو به خدای قادر متعال آوردن با کمال جدیت دعوت می فرمود ، این محمد عزیز بود که همیشه قولوالااله الااللّه تفلحوا می گفت شمار ایشان بود که خط بطلان بر پرستش هر معبودی به جز خدا بکشید تا رستگار شوید مردم عصر جاهلیت خود را محتاج کمک بت ها مساعدت رؤسای قبائل ، همراهی شیوخ می دانستند و نبی گرامی آنها را فقط احتیاج این مبدید که رو به سوی یک هدف داشته باشند که نیرومند و مدبر و حکیم است. آیا آزادی از

این بالاتر ، !.

آیا آزادی در گفتار ، کردار ، پندار از این بیشتر که قرآنی در هر سه می فرماید : بشارت بر آن بندگانی که در میان شنیدنیها بهترینش را انتخاب و بکار می بندند فبشر عبادی الذین یستمعون القول فیتبعو احسنه و در برابر هر چه بویژه کردارها آنگاه که بدره هولناک گناه میرسند ترمز می زنند ان اکرمکم عند الله اتقیکم و چون با رقه ای از خیر و خوبی در قلبشان باشد خیر و خوبی با آنها داده میشود ان یعلم الله فی قلوبکم خیر ایؤتکم خیرا.

اینکه از دانشکده ها سخنی نیامد برای آنکه در مجلد مربوط به فیزیک و شیمی شایستگی بیشتری دارند که نامشان آورده شود و اگر از بسیاری مواضع دیگر نیز اسمی دیده نشد برای این بود که هنوز درباره آن تظاهرات اسلامی رعایت نمی گردد یا کاملاً ضد اسلامی است مثلاً اگر اداره باستانشناسی را می نوشتیم و می گفتیم اسلام علاوه بر انجمن حمایت حیوانات انجمن حمایت از بقاع و ساختمانهای تاریخی را لازم میداند (قال علی علیه السلام انکم مسئولون حتی عن البقاع و البهائم) چندان موردی نداشت.

کتابخانه

کدام یک از مقررات زندگیست که کاملاً جنبه علمی ندارد؟ آیا اصول تغییرناپذیر و قطعی برای یک اجتماع ارزنده از کجا بدست می آید ؟ مگر چنین نیست که همه از کتاب است کتاب رشته

اتصال معلومات بشری است که ذخائر رفتگان را به آیندگان می رساند. کتابها به موازات تکامل بشریت نوشته می شوند ولی اینکه هر نویسنده ای ده سال بعد می تواند نوشتجات قبل خود را اصلاح کند آیا مربوط با این نیست که کتابها واسطه این گسیل بشریت به سوی تعالی و تکاملند. من نمی خواهم از کتاب تعریف کنم زیرا به قدر نسبتا کافی در دوره کتابهای اولین دانشگاه و آخرین پیامبر از علم تعریف شده و کتاب هم که انبار و حافظ علوم است به همین نسبت کتابخانه که یک منبع بزرگتر و فهرست شده ای از دانشهاست به مقیاس فوق العاده تری ارزشمند خواهد بود بویژه وقتی با این خبر نبی گرامی توجه شود که فرمودند یکی از خیرات نوشتن کتاب است به عظمت کتابخانه وقوف حاصل می گردد.

سالها پیش که سن کمتری داشته و از امروز نادان تر بودم وارد مسجدی شدم که یکی از روحانیان به نام شهرم در گوشه ای مشغول تماشای چیدن کتابهائی بود که خود به آنجا هدیه کرده بود مسجد نیز بسر پرستی ایشان از سالهای قبل تعمیر میشد به محض ملاقات از من پرسید مسجد خوب شده است گفتم اولین کلمه ای که نازل شد اقرء (بخوان) بود ولی کلمه الصلاه (نماز) بعدها عنوان گردید ایشان اظهار مسرت کرد و امروز برای اینکه بتوانم راجع به یکی از کتابخانه هائی که در یک شهر تازه مسلمان شده اسپانیا بوجود آمده سخنی گویم هیچ اشاره ای را لازمتر از این نمی دانم که بیان نمایم وقتی ششصد هزار جلد کتاب نسخه خطی در کتابخانه یک شهر اسلام به صورت تدارک علمی مهیا شده علاوه بر اینکه غبطه و غروری جهت مسلمانهاست

آیا نمی تواند یک جواب از هزاران پاسخی باشد که بمادیون داده می شود آنجا که می گویند بشر ابتدائی از طوفان و زلزله ترسید پناهگاهی می خواست مقدساتی وضع نمود آنها را اندک اندک بزرگ نمود تا به صورت بت ها و خدایان جلوه کرد ، آیا خود خواهی و لجاجت در جهل نیست به تازه مسلمانهای یک شهر دور افتاده از کانون وحی این نسبت داده شود که ششصد هزار جلد کتاب خطی برای جستجوی یک پناهگاه پر محبتی ترتیب داده و یک کانون علمی مطالعه ای بوجود آورده اند ، ما سیمانی که توانسته بین علم و مردم آنزمان چنین استحکامی بخشد بهر حسابی که شما قائلید می پذیریم ولی بیائید این مطلب کوچک را به خارج از فکر خود بسط داده قبول نمائید که نوشتن 600000 کتاب خطی نمی تواند جز از سرچشمه کانون وحی الهی سیراب شود و این رهبر ملت ها و مکتب های توحید حضرت محمد است که با متوجه ساختن مردم بذات ذوالجلال الهی ایجاد کننده کانونهای خیریه ای است که در رأس همه می توان نام کتابخانه را آورد. موضوع بهداشتی جالب توجه میکرب استرپتوکک همولیتیک به کتابهاست همینطور میکربهائی که نسبت به نور و خشکی مقاومند و به همین سبب در قانون بهداشت عمومی دادن کتاب از کتابخانه به کسیکه دچار بیماری عفونی مشهودی می باشد خلاف است. نویسنده کسانی را می شناسد که پس از برخورد با کتابهای قدیمی و غبار آلودشان دچار آبریزش بینی و حالت زکام میشوند که می توان با بخور فرم الدئید Formaldehyde تا 24 ساعت در آن محوطه که حتی المقدور مسدود میشود تا حدی از عفونت کتابها کاست.

مسافرت نزدیک بپایان است. در این مدت مسافر دکانهای پارچه فروشی ، مصالح ساختمانی ، آهنگری و... را دیده نظر دارد دکان اغذیه فروشی را برای بحث انتخاب کند و چون جلد سوم در قلمرو مطالب غذائی است عوان اتصال بین دو کتاب جلد دوم و سوم را بدین نحو محفوظ بدارد.

دکانی که سر پرستی آن بفردی مسلمان واگذار میشود در آن کم فروشی نمی شود (ویل للمطففین)ترازو و سنگ ترازویش به میزان و درست است (و زنوا بالقسطاس المستقیم) جنس مورد فروش به معنای حقیقی اش فروش میرود نه تنها جنس تقلبی در آن یافت نمی شود بلکه مختصر تغییری نیز به آن داده نمی شود نبی گرامی در بازاری عبور میفرمودند دکانداری بسبزیهایش آب زیاد میزد اظهار عدم رضایت فرمودند (کتاب مردم و دین) زیرا به جای سبزی آب فروشی نمی توان کرد و آنگهی آب زیاد به سبزی زدن موجب می شود مواد مفید سبزیها که محلول در آبست حل شده چکیده خارج شود بعلاوه مراحل بهداشتی هم در یک دکان اسلامی جای محفوظی داشته از لحاظ روشنائی وسعت و نظافت و... کاملاً منظور و مراقبت به عمل آمده است.

اصولاً قدیم دائره احتساب بود که تقریبا اداره امر به معروف و نهی منکری بریاست محتسب باشد و از جمله چیزهائی که درباره محتسب در کتابها نوشته شده اینکه باید مراقبت کند لبنیات پوشانده باشدکه مگس و حشرات روی آنها ننشیند و آنها را کثیف و آلوده ننماید.

دکاندار مسلمان میداند در صورتی دوست و الکاسب حبیب اللّه است که حتی ریزه کاریهای کسب و کارش با دستورات اسلامی هماهنگ باشد و از جمله بمفاهیم یک مورد خرید و فروشی که در قرآن آورده شده توجه می نماید.

اصحاب کهف از خواب بیدار شدند احساس گرسنگی کردند تصویب نمودند یکی به شهر برود برای آوردن غذا، داوطلبی پیدا شد او را سفارش کردند از دکانی خرید کند که از سایر دکانها پاکیزه تروأزکی است. پروردگار این توصیه را خوش داشته در قرآن ذکر فرموده است فلینظر ایها از کی طعاما فلیأتکم برزق منه (کهف 18).

1- فلینظر در این جمله فلینظر الانسان الی طعامه را بیاد می آورد گویا قرآن انتظار دارد اغذیه دکانها در معرض دید قرار داده شود تا بتوان با آنها نظر انتخابی انداخت.

2- ایها از کی مفهوم و مصداق نظافت تمام دکانهای یک شهر اسلامی است یعنی یکی زکی است و دگری از کی - هیچکدام آلوده نبوده و درمقام پاکیزگی مقایسه به عمل می آید.

3- با مشاهده اینکه قرآن بدنبال طعام یا رزق دو کلمه حلال و طیب را دارد آوردن کلمه أزکی در کنار طعام مورد خرید اعجازی است زیرا لازم نیست خریدار چون مجتهدی در حلال و حرام بودن کالا تحقیق نماید یا مانند استاد فیزیولژی و بیولژی در طیب بودنش بررسی به عمل آورد تنها کافیست در پاکیزکی و پاکی طعام نظر داشته باشد. (زیرا ممکن نیست خریدار همه گونه تخصصی داشته باشد).

4- و بالاخره با توجه به کلمه رزق در این آیه چنین مفهوم

میگردد که برای انتخاب هر قسمتی از رزق باید به پاکیزگی و أزکی بودنش توجه نمود و بدین ترتیب یک دکاندار مسلمان اگر کم فروشی یا شوخی با زن اجنبی را گناه میداند با آلوده بودن و گرد و غبار و مگس نشستن با اغذیه اش نیز موافق نیست و همانگونه که نبی گرامی فرمود تا غذایش کامل نباشد بفروش اقدام نکرده مردم را با جلب به سوی کمیت طعام از کیفیت آن محروم نمی سازد (من ابتاع طعاما فلایبعه حتی یستوفیه) و فرد مسلمان نیز در خرید اجناس دقت نموده پاکیزه تر و أزکی را انتخاب خواهد کرد. اضافه مینماید مسائل کسبی اسلامی فراوان بوده به مواردی از آن در قسمت غذاشناسی اشاره خواهد شد از جمله: نیکوست برای ایجاد زمینه محبت و زن کمتری را مشتری قبول نموده فروشنده حتی پشیزی هم هست بیشتر تحویل بدهد دیگر جنبه اخلاقی و ارشادی است که حضرت علی به آن مشتری دادند که اجناس را از میان انبوهی از آن سوا میکرد و بهترهایش را بر میداشت (شاید برای جلوگیری از آلوده شدن بوسیله دستهای مشتریان و ممانعت از ماندن باقی اجناس غیر مرغوب جهت بقیه مسلمین) وقس علیهذا.

قسمت هشتم - بخش سوم

سخنی چند درباره بهداشت

فهرستی که در جلد اول داده شد ، چنین بود که بهداشت آخرین برنامه است و از این قرار جلد دوم باید حاوی مطالب دیگری باشد غیر از بهداشت ، ولی به چند علت این بحث را جلو انداختیم :

بسیاری سفارش کردند آن قسمت که برای مردم نافعتر است مقدم آورده شود و چون از آنها سؤال میشد کدام نافعترست میگفتند : بهداشت.

نویسنده میداند پیش آوردن قسمت بهداشت برای خوانندگان جالب خواهد بود زیرا پس از اتمام کتاب متوجه میشوند که :

1 - دستورات بهداشتی اسلامی با دستورات بهداشتی واقعی روز هماهنگ و خواناست.

2- بشر دوستی پیشوایان اسلام بی پایان بوده است.

3- کوچکترین دستور بهداشتی در اسلام فراموش نشده است.

4- تحصیل تمام علوم نزد اسلام مستحسن است بویژه علم بهداشت مرودر ترغیب اوست.

5- خواهند فهمید اگر ما مسلمین نسبت به پیشرفت دانش طبیعی قاصر بوده ایم متأسفانه با عدم توجه به بهداشت اسلامی نیز مقصریم اگر بهانه داریم یا بهانه میتراشیم و می گوئیم بفلان علت نتوانستیم یا نگذاشتد فیزیکدان شویم شیمیست گردیم دکتر یا مهندس باشیم ولی برای رعایت بهداشت اسلامی جای هیچگونه عذر و بهانه ای باقی نیست و هر کس مراقب نبوده و رعایت نکرده مقصر است.

6- جلو انداختن بهداشت مهم است زیرا اینجا جایگاهی است که خدا پرست و بیگانه بهم میرسند ، مسلمان و غیر مسلمان هر دو خواستار آنند و با رعایت آن زندگی بهتری خواهند داشت.

7- نزد کسانیکه از تمدن بهره ای دارند بهداشت از اصول اولیه زندگی بشمار رفته و در نزد اسلام چنانچه خواهید دید تمدن و بهداشت پیوستگی ناگسستنی داشته و مانند جسم و سایه آن بدنبال یکدیگرند.

8- رعایت اصول بهداشت از لحاظ وضع اقتصاد همیشه بصلاح و صرفه است چنانچه حفظ و نگهداری تندرستی افراد آسانتر و با صرفه تر از درمان و شفای بیماران میباشد ، وجهی که برای خرید دارو و هزینه مؤسسات درمانی و بیمارستانها وادارات و وزارتخانه ها میشود صرفنظر از مخارج زندانیانی که در راه تقلب دارو عمر گذرانده همیشه بیشتر از آن وجهی است که برای بهداشت اجتماع باید منظور داشت.

9- از لحاظ وضع اجتماعی نیز رعایت بهداشت به صلاح است زیرا یک عده مردم را در اجتماع رها میسازند که بعضی چیزهائی باید داشته باشند ندارند یا برخی اشیاء را که نباید داشته باشند دارند آپاندیس ندارند لوزه ندارند ، یک کلیه ندارند شکمشان باز شده ، رحم ندارند ، قلبشان یا باطری تحریک شده کار میکند عصا زیر بغل ، دندان مصنوعی در دهان ، بند فتق دور کمر کیف مدفوع به پهلو ، عینک بر چشم ، سمعک برای گوش ، قرص مسکن در جیب ، وحب آرامش بخش در کیف دارند ولی بهداشت نمی گذارد کسی مریض و محتاج اشیاء یدک شود. (1)

10 - بهداشت برای رساندن مردم بقافله دانش و تمدن نیز اثر داشته تنها کسانی در فکر تأسیس کارخانه و مؤسسات اقتصادی میباشند که بدنی سالم و در نتیجه روحی شاداب دارند.

11- نکته جالب اینکه رعایت اصول بهداشت موجب خشنودی خدا بوده و بهداشیت را که تصور میشده یک موضوع غیر دینی و دور از مذهب است کاملاً با ثواب و عقاب و وحی و کتاب سر و کار دارد و هر چه دانش پیش رود و کشور متمدن تر شود بهداشت بیشتر لباس اصلی دینی خود را در بر خواهد کرد چنانچه تا امروز مسلمانها وظیفه ای نداشتند اگر پشه مالاریا را نمی شناختند و درباره اش فکر نمی کردند ولی از امروز اگر مسلمانی پشه مالاریا یا مبتلائی را دید به طبیب خبر نداد و یا اگر دکتر مسلمانی از آن حشره یا بیماری اطلاع یافت و با اداره بهداشت و یا ریشه کنی گزارش نکرد در نظر شرع گنهکار است.

1- هر چند تصور میشود راه جلوگیری بعضی بیماریها رعایت بهداشت نیست.

مردم قدیم آمدن و با و طاعون را بعلت های غیر واقعی نسبت داده دست و پا بسته در برابرش تسلیم محض ایستاده بیماریها چون چنگیزیان می آمدند و می کشتند و می رفتند و سرزمین هائی را چون نیشابور خالی از سکنه می ساختند حال که علت وبا و طرز پیشگیری آن معلوم شده یعنی یا امر بهداشتی واقعی حقیقت خود را نمایان ساخته است دیگر سر و کارش با اسلام و مذهب است و وظیفه مردم مسلمان و پزشکان اسلامی است که مشکوک را به مقامات وادارات مربوطه معرفی نمایند.

12- مطالب مذهبی را در صدر اسلام بدلخوشی اینکه از نیکان و پاکان رسیده می پذیرفتند اما اینک زمانیست که می خواهیم یقین کنیم تمام گفتارهای پیشوایان دین بر اساس تجربیاتی که صورت گرفته یا خواهد گرفت مؤسس است و علم آنها را تأیید بلکه علم را بوسیله آنها مؤید می سازیم یعنی می خواهیم نشان بدهیم گفتارهای اسلامی نه تنها از زبان نیکان است بلکه از زبان دانش خواهد بود.

13- مردم یا محکم و دیندارند یا ایمانشان سست است یا ایمان ندارند به یقین هر کس دوره کتابهای اولین دانشگاه و آخرین پیامبر را مورد مطالعه و دقت قرار دهد اگر متدین است لذت واقعی خود را درک می کند گویا جلال و جبروت آسمانها بر او فرو می ریزد و وظیفه خود را نسبت به ساختمان شگرف بدن خویش احساس می کند و چنانچه سست یابی ایمان است با اطلاع به حقایق اسلامی با اشتباه خود پی می برد و تمایلب به طرف خدا ترسی و وقوفی به بیراهه رفتن خود پیدا می نمایند.

14- با مطالعه این کتاب ، کتاب کوچکی که یک هزارم

از آثار بهداشتی اسلامی را ندارد خواهید دید بهداشت اسلامی برای به داشتن انفس و آفاق (بهداشت بدن و بهداشت محیط) کافیست.

سخنی چند درباره بهداشت :

ماشین ها اگر مدل دارند و می گویند آن سیستم بهتر است چنانچه آن دو سیستم بدست رانندگانی که در علم و اطلاع هم افقند داده شود بی شک آکه نمونه بهتری را انتخاب می کند دیرتر آن را خراب خواهد یافت یعنی خوب و بد نگهداشتن ماشین ها بطور کلی و قطعی با رانندگانش پیوسته نیست اما بدن انسانها همه یکسان و یک مدلد و تنها دخالت نگهدارنده است که در خوب یابد نگهداشتن آن قطعیت دارد.

البته همه می خواهند بدانند چگونه ماشین بدن خود را می توان خوب نگهداشت و دستوراتی که بدان وسیله بتوان سالهای متمادی صاحب بدنی سالم بود کدامست که پاسخ کوتاه اینست : رعایت اصول و مقررات بهداشت. همانطور که راننده خوب می داند مخارج خوب نگهداشتن ماشین به مراتب کمتر از مخارجی است که یک مرتبه برای تعمیر کلی باید داد یک انسان نیز می داند مخارج پیش بینی نشده برای یک عمل جراحی را می توان برای به داشتن بدن بطور کلی صرف نمود ، ماشین ها با ده سال کار و عدم مراقبت فرسوده اند و حال آنکه می توان آنها را ساعتها و روزها استراحت داد، ما توقع داریم پنجاه سال با گناه و گرفتاریهای گوناگون (لطمات روحی) اعتیادهای بد و غذاهای ناباب (صدمات جسمی) سروکار داشته و باز هم مزه ها را مانند چشائی جوانی و درک صداها را برابر زمان کودکی بشنویم ! پس توقعی نابجاست

که بگوئیم یاد گوشت و نان قدیم به خیر که برکت و مزه دگری داشت با آنکه گوشت و نان همان گوشت و نان سابق است فقط ذائقه است که با پنجاه سال کار بدون وقفه و تعطیل کهنه و فرسوده شده است.

بدن را کارهائیست که اراده ما در آنها اثر و نفوذی ندارد مانند حرکات قلب و تصفیه کلیتین و هضم و جذب احشاء و امعاء و نوع دیگر اعمالیست که تا حدودی تحت نفوذ اراده ما قرار می گیرند منند خوردن یا نخوردن. بلعیدن ، حرف زدن و... هماگونه که اسلام برای ایجاد هماهنگی بین حرکات و سکنات انسانها با سایر آفریده شدگان قوانینی دارد (سوره حج آیه 18 که خواهیم گفت) بهداشت نیز برای هماهنگی و نظم بین اعمال ارادی و غیر ارادی بدن وضع میشود تا در نتیجه بتوان سالیان درازی به سلامتی و شادابی زیست (آنچه نیرو بکار می بریم که وضع جسم و جان و محیط خود را هماهنگ و بهتر سازم بهداشت است).

معذرتخواهی : در زمان ائمه اطهار کسانی بودند از راه دور شرفیاب شده اجازه می طلبیدند دو رکعت نماز در برابر امام به جای آوردند تا اگر عیبی و نقصی بود تذکر فرموده و در صدد اصلاح بر آیند چه خوب است کسانیکه می خواهند درباره دین چیزی نوشته در دسترس همگان قرار دهند زد خود فکر کد آیا حاضرند نوشته های خود را پیش از انتشار در حضور پیامبر گرامی بخوانند یا خیر ؟ کتاب مرقوم یشهده المقر بو (نامه نوشته شده ای که گواه آن مقربانند) (1) چنانچه پیامبر

1- سوره مطففین آیه 20

بزرگ به نگارنده بفرمایند دانشمندان را نویسندگی سز است معروض میدارم من نقاشی کرده ام نه نویسندگی بدی معنی که توانستم از نهاد قرآن و کلمات شما نبی گرامی و آل بزرگوارتان مطالبی را بدست آورده منتشر ساخته و بدین وسیله ثابت کنم : اینکه طبیعت را می توان تحت فرمول ریاضی در آورده کلاسهای فیزیک و شیمی و غیره ترتیب داد بعلت نظم طبیعت است همینگونه به علت پیروی و یکی بودن اسلام با قوانین طبیعی که می توان از سینه اسلام علوم را شکافت تا آنجا که نویسنده یز با انتشار کتاب خود بتواند به بعضی از نکات علمی که در قرآن مجید است به سهم خود اشاره نموده و از جمله نشان دهد با آنکه بهداشت موضوعی بود که با واگذاری آن به بشریت راه دراز خود را سریعا طی می نماید بهداشت اسلامی با محاس و مزایای خود برای به داشتن افس و حمایت از انسان ها در برابر دشمنان کافیست.

معنی سلام

آنچه را روزانه انسان با آن برخورد می نماید از لحاظ کیفیت سه است : زیبا ، متوسط ، زشت ، وقتی زیبائی را می بیند از جماد (کوه و دشت) از نبات (جنگل و چمن) از حیوان (طاوس و پری روی) انعکاسات نوی در خودش مشاهده می کند همینطور زمانیکه با زشت و نازیبار و برو می گردد حس تازه ای در او بوجود می آید بلکه خود پدیده تازه ای می شود و گویا در این حال نمودی با او اضافه شود و یا از او کاسته گردد آنچه افزوده میشود گاهی چو غذا مادی است زمانی مانند ترشحات غددی فیزیولژیکی ، نوبتی روای مانند اثر بر روی اخلاق و اعصاب.

بین افراد بشر همه و همه از انسان های ما قبل تاریخ تا امروز از اهل هر کشور و دیار که بوده و هست عکس العمل هائی در

حالت زیبا پسندی و تنفر از زشتی روی می دهد که متفاوت بوده و عمق و سطح آن ارتباط به میزان آشنائی ، خویشاوندی داشتن با یک مذهب یا بر عکس بیگاه و دشمن بودن دارد (بسا عکس العمل در طرف به علت دوخت لباس دگری باشد و در این زمینه حالت انفعال فقط لذت بردن از کار خیاط خانوادگی است). مذهبها و ملتها متوجه این نوسان اجتماعی بوده و دستور می دهند برای هماهنگی بیشتر بین افرادشان و ایجاد محیط مساعد به محض ملاقات نسبت به یکدیگر اظهار علاقه و محبت نمایند.

امروز کسانی هستند که به دستور و یا برحسب عادت و اختیار هگام بر خورد بینی خود را به هم می مالند فراتی که موی سر یکدیگر را چنگ می زنند، سوت می کشند ، دست را بر سر روی سینه جلو پیشانی یا کنار ابروی می گذارند و گاه از البسه خود برای این کار استفاده می نمایند کفش خود را به جلو یکدیگر پرتاب می نمایند ، و کلاه خود را از سر بلند کرده می گذارند و شیوه های دیگر. پیشوای بزرگ اسلام به پیروانش فرمود چون بهم رسیدند بگویند سلام علیکم (سلامتی بر شما باد) جواب سلام واجب و پاسخ نامه لازم و ریشه این حقیقت را می توانیم طی آیه شریفه فاذا حییتم بتحیه فحیوا با حسن منها اوردوها (چون تحیت شوید تحیت دهید به بهتر از آن یا مانند آن) (1)

ببینیم برای معنی کردن کلمه سه حرفی (س ل م) که پیامبر گرامی آنرا جهت نامگزاری دینش (اسلام) پیروانش (مسلمان)

1- سوره نساء آیه 88.

و زما ملاقات برگزید توجه خوانندگان را بنکات زیر جلب می نماید :

چنانچه می دانیم آفریده شدگان مجموعه ای هستند از ذرات بسیار کوچک که هر کدام دارای تشکیلاتی منظم و مرتب می باشند.

جماد - از کوچکترین ذرات تا بزرگترین اجرام یعنی از اتم تا کرات آسمانی همه تحت نظم و قانون بکارند آنچنان که قرآن اشاره فرموده و برای مثال هر چه را که مربوط به ماه و خورشید است پاسخگوی فرمولهای ریاضی میداند (1) الشمس و القمر بحسبان (آری همه چیز دنیا خوانا و به حساب است و اگر هم اکنون دیدگان ما بر یک صفحه ای از این کتاب بزرگ ریاضی و به حساب جهان است نباید کتاب را بدون آغاز و پایان و خلاصه بلاهدف بدانیم).

نبات - گیاه چیزی نیست جز قسمتی از خورشید و پاره ای از زمین یک ذره رطوبت کافیست به پای درختی بیفتد و در چند قطعه زمی مجاور دانه های انار ، انگور ، خرما یا چهره های مختلف خود طبیعت را زیبا سازد. و فی الارض قطع متجاورات و جنات من اعناب و زرع و نخیل. (2)

گیاه شیره پرورده را با بهترین اسلوب علمی از شیره خام می سازد و به سهولت بدون داشتن برق و تلمبه آن را بنوک درخت با ارتفاع چند متر می رساند. همینکه گیاه حس کند برای بقای

1- سوره الرحمن آیه 4.
2- سوره رعد آیه 4.

نسل باید مثل و مانند خود را به جای گذارد جشن ازدواج می گیرد و برای عروس و داماد آنچنان حجله ای درست می کند که همه عنوان زیباترین حجله ها را با آن می دهند. حجله به دو ردیف پرده و رو پرده آراسته شده ، پرده های رنگارنگ مخملین به نام گلبرگ که رنگ آن نمی ریزد و به شستشو پاک نمی شود و با باران و آفتاب طراوت بیشتری به خود می گیرد و در کارخانه رگ پروری پروردگار رنگ شده کیست که بهتر از خدا رنگ آمیزی کند. صبغه الله و من احس من الله صبغه (1) این پرده ها گاه در یک ردیف و گاه در چند ردیف اطراف عروس و داماد را گرفته و توسط رو پرده ای زمردین با کنگره های مخصوص و موزون و قشنگ به نام کاسبرگ محفوظ گشته اند ، عروس و داماد (کلاله و پرچم) در میان حجله ناظر بر صحنه ازدواجند و بندای بلبل غزلخوان گوش می دهند تا باشد پرده ها را عقب زنند و خود را به هزار دستان نشان دهند تا قرار و آرام گیرد. عجب آنست که حجله را آنچنان عطر پاشیده اند که هر کس نزدیک می شود به جای بوسه بر عروس و داماد حجله را می بوسد و می بوید و بر زیبائی هر دو تبریک و آفرین می گوید چه خوش گفته است سعدی «فراش باد صبا را گفته تا فرش زمردین بگسترد ، و دایه ابر بهاری را فرموده تا بنات نبات را در مهد زمین بپرورد ، و درختان را بخلعت نوروزی قبای سبز ورق در بر کرده ، و اطفال شاخ را بقدوم موسم ربیع کلاه شکوفه بر سر نهاده ، و عصاره نائی به قدرتش شهد فائق شده ، و تخم خرما بیمن تربیتش نخل باسق گشته» اینک همین نبات که جز ذرات منظم جماد نیست در مجموعه خود

1- سوره بقره آیه 132

قوانین و نظمی دارد که با نظم سایر دستگاههای آفرینش هماهنگی دارد.

جنبنده - جنبدگان نیز از ذرات منظمی درست شده اند و آنچه کرده و می کنند و وضع و حالی که به خود می گیرند همه مرتب و منظم است ، به زنبور عسل دستور داده اند در کوه مسکن گزیند و از شکاف درختان استفاده کند و او حی ربک الی النحل أن اتخذی من الجبال بیوتأو من الشجر و مما یعرشون (1) و نیز خانه اشرار همه جا مسدس بسازد. و عنکبوت را الهام داده اند از رشته ای سست خانه ای سست بنا کند و ان اوهن البیوت لبیت العنکبوت (2) و از هیچکدام هرگز تخطی و تجاوز دیده نشده و نمی شود به طور کلی : امر پروردگار جل جلاله چیزی جز علم و نظم نیست همه را موجودیت بخشید و در کیان هستی بهدایت کائنات پرداخت ربنا الذی اعطی کل شی خلقه ثم هدی (3) همینکه ماده را آفرید و حرکت را ایجاد فرمود هماهنگی بین ماده و حرکت برقرار ساخت که از سینه نظم و قرار فیما بین آنها آن همه علوم شکافته و بدست آمد و امروز بعضی از آنها کلاسیکمان تدریس می شود. انسان : به فرمان خدا همان ذراتی که پایه آنها بر نظم و علم قرار داشت گرد هم مجموعه ای شده و سیمائی نوبخود پذیرفته و سرانجام به مقام فتبارک الله احسن الخالقین (4) رسیدند

1- سورهئ نحل آیه 70.
2- سوره عنکبوت آیه 40.
3- سوره طه آیه 52.
4- سوره مؤمنون آیه 14.

یعنی آدم شدند آدمی که همه چیزش مانند سایر موجودات از خداست بعلاوه آنکه برایش دو برنامه طرح شد اول انسانها را از غیر انسانها (جماد - نبات - حیوان) جدا ساخت دیگر آنکه انسانهای روحانی و واقعی را از انسانهای غیر قابل ذکر (لم یکن شیئا مذکورا - سوره هل اتی آیه 1) و ما قبل تاریخ مجزا نمود و لاجرم تا حدودی مختار و آزاد کرد.

به قسمت دوم که در جلد اول بتفصیل آوردیم اشارتی میرود : مدتی بر خلقت گذشت اثری از انسان نبود اولا یذکر الانسان انا خلقناه من قبل و لم یک شیئا (1) زمانی ازدهر سپری شد که انسانهای غیر قابل ذکر بودند هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئا مذکورا (2) اینها قابلیت نداشتند اسمشان در کتابها آورده شود و یا بقول زیست شناسان اینها انسانهای ما قبل تاریخند (اسمشان در تواریخ نیامده است). قرآن چنین انسانی را انسان غیر قابل ذکر و زیست شناس انسان ما قبل تاریخ می داند و با توجه با اینکه تاریخ و شرح حال گذشتگان خود تذکری است در آن انسانهای ما قبل تاریخ و غیر قابل ذکر یکسان خواهد بود. این برنامه که شرکت کنندگان در آن ملائکه بودند و آدم وحوا و شیطان و نکاتت جالبش موضوع سه گانه مغز (اسماء و زبان) ، بالای ناف (شکم و غذا) ، زیر ناف (عورت) برای انی اجرا گردید که انسان خلیفه ای گردد و با دست توسلی که به سوی علم دراز می کند بتواند بزودی حق خلافت به جای آورده اگر خلیفه خداست کارهای

1- سوره مریم آیه 68.
2- سوره هل اتی آیه 1.

خدائی کند و اگر خلیفه زمین و اسلاف خود است به سوی تکامل و تعالی بشتانبد.

اما برنامه اول یعنی برنامه ای که انسانها را از غیر انسانها جدا ساخت موضوع عرض امانت میباشد.

برنامه عرض امانت : باز شناختن انسانهای روحانی از غیر روحانی و اینکه چرا پروردگار چهار اسم علیم ، حکیم تواب و رحیم را در میان آن همه اسامی که دارد انتخاب فرمود همه را در جلد اول تحت عنوان - برامه نفخ روح - آوردیم و افزودیم بدلائلی راه به ثمر رساندن تکامل بشر همانا بهره برداری از مظاهر همین چهار اسم مقدس است و برای تکامل پایدار ، انسان نیازمند علم و حکمت خدای علیم و حکیم است و جهت رسیدن به سعادت ابدی محتاج گذشت و آمرزش خدای تواب و رحیم. عاملی هم به نام شیطان لازم است از چپ و راست آدمی آمده گناهان را با او نشان داده با آلودگی دعوت و ترغیب نماید که ما کان لی علیکم من سلطان الا ان دعوتکم (1) شیطان که عدو مبین آدمیست و در عین حال باعث بزرگواری آنها به علت دوری کردن انسانها از گناه می باشد از این رو که دشمن است می تواند نوک پای خود را مرتب بپاشنه انسانی کوبیده او را به جلو براند.

آنچه در این جلد گفتگو می شود برنامه عرض امانت است ، این برنامه بود که آدمیان را از سایر موجودات جدا ساخت. برنامه قبلی (نفخ روح) چگونگی گرم و گیرا شدن دنیای بشریت و مکانیسم سرعت گرفتنش را در جاده تکامل نشان

1- سوره ابراهیم آیه 27.

داد ولی برنامه فعلی (عرض امانت) ثابت می کند 1- دین برای بشر ضروری است 2- پیامبرانی باید فرستاده شوند 3- آنها باید از نوع بشر باشند 4- پیامبر باید معصوم و بدون گناه باشد 5- امانت وسیله باز شناختن آدمی از غیر آدمی است.

6- خیانت در امانت منشاء گناهان است چنانچه تکبر در برنه ما قبلی اولین گناه معرفی شد 7- و بالاخره امانت چیست همه را خواهیم گفت.

در آنجا فرشتگان و شیطام هر کدام حرفی زدند فرشتگان گفتند ما تسبیح و تقدیس کنند گانیم و آدمی مفسد و خونریز چرا باید او خلیفه گردد ؟ شیطان ضجه زد که چرا آدمی خاکی را بر وجود ناری وی برتر شمردند؟ اما در اینجا برنامه به سادگی انجام پذیرفت و دیگر موجی از گفتارهای زشت و زیبا برنخاست.

انا عرضنا الامانه علی السموات و الارض و الجبال فا بین أن بحملنها و اشفقن منها و حملها الانسان انه کان ظلوما جهولا (مضمون اینکه امانت بر همه آفریده شدگان عرضه شد فقط انسان متحمل پذیرش آن گردید انسانی که ظلوم و جهول است) (1) الم تر ان الله یسجد له من فی السموات و من فی الارض و الشمس و القمر و النجوم و الجبال و الشجر و الدواب و کثیر من الناس و کثیر حق علیه العذاب (مضمون اینکه هر چه آفریده شد از آفتاب و مهتاب و... همه خدا را سجده می کنند بعضی انسانها سجده می کنند بعضی

1- سوره احزاب آیه 72.

نمی کنند که مستحق عذابند) (1)

چون دو آیه با هم مقایسه شود نتایج زیر بدست می آید :

1- وضع آفریده شدگان جز انسان قبل و بعد از عرض امانت یکسان بود زیرا امانت را نپذیرفتند تا تغییری کنند.

2- انسانها امانت را پذیرفتند ولی یک عده از آنها سجده می کنند و عده ای نمی کنند و در نتیجه آنها که نمی کنند کسانی هستند که مستوجب غذابند و جا دارد بپرسیم چه کسانی متوجب عذابند؟ آنها که در امانت خیانت می کنند و آنها که درباره نبوت و یا ولایت یا... راه بی اعتنائی می پویند. پس امانت همانطور که در آثار اسلامی هم نشان داده شده است همان شرع است همان نبوت همان ولایت و... و طالبین می توانند برای دیدن آن روایات به تفسیر بر هان ذیل آیه عرضنا الامانه... مراجعه فرمایند.

3- سر خیل امانتداران و پاسبانان شیوه های انسانی و حافظان آئین امانتداری انبیاء هستند آنهایند که گردنکشان و یاغیان را ملزم به حفظ امانت می نمایند. آیا پیش آهنگان امانتداری می توانند اندک خیانتی درباره آن امانت بنمایند یعنی العیاذ باللّه خطا کنند؟ خیر. بلکه آنان باید معصوم و سرمشق حافظان امانت باشند.

4- فرشتگان چون امانت را نپذیرفتند بزای پیامبری فرستاده نشدند و اگر امانت را می پذیرفتند همانگونه که قرآن گویاست چاره ای نبود جز اینکه انسانها باشند « ولو جعلناه ملکا

1- سوره حج آیه 18.

لجعلناه رجلا و للبسنا علیه ما یلبسون» و حال آنکه منهم قوم و منهم سجد و منهم رکع (یا در قیامند یا سجده و یا رکوع) و چون کسی در کاری تخصص نیافت نمی تواند سرمشق و شاهد زنده ای برای دگران و نمونه عال و ارزنده آن بوده باشد این جاست که پیامبر را که انسانی بر فراز انسانهاست بعنوان رسالت و پاسدار امانت الهی باید شناخت.

5- چون خیانت در امانت مستلزم استحقاق عذابست آیا نباید راه نگهداری امانت را به مردم آموخت تا گمراه نمانند ، آنکه این راه را نشان می دهد پیامبر است و آنچه را که می فرماید راههائیست که ما را با آن هدف می رساند یعنی هم ارسال رسل لازم و هم دین ضروری است (1) هر چه با آدمی وابسته است یا در اختیار اوست مانند خوردن ، حرف زدن ، و... یا از اختیار او خارج بوده با اجبار میباشد مانند بزرگ شدن جنین در رحم و هضم و جذب غذا در امعاء و احشاء و... کارهای اجباری خود به نظم است و هماهنگ نظم بقیه آفریده شدگان (همه خدا را سجده می کنند) این کارهای اختیاری است که باید متوجه بود به نظم باشند. بشر تنها می تواند از اختیاری که دارد سوء استفاده نموده بی نظمی نماید و مستوجب عذاب گردد لذا در اینجا این سئوال پیش می آید آیا چه کسی باید برای نظم کارهای اختیاری و هماهنگ ساختن آن با نظم امور اجباری برگزیده شود و مقرراتی پیشنهاد نماید؟ پاسخ در یک کلمه است : پیامبر - آری هیچ پیامبری نیامد مردم را به نظم کارهای اجباری دعوت کرده

1- شاید توان گفت چون دین فطری است ارسال رسل نیز از تفضلات الهی است.

بگوید برگزیده شدم تا ضربان قلب بیشتر باشد و مأموریت دارم تا جنین در رحم به جای نه ماه یک سال تام دگرگونی یابد و معطل بماند همه آمدند تا کارهای اختیاری را به نظم و قانون در آورند که قانون آنها همان شرع است که از طرف خدا با آنها افاضه می گردد. اینکه می گوئیم انسان امانت را پذیرفت گویا با تفویض اختیار با او آماده پذیرش و بدوش کشیدن امانتش کرده بودند و از اینکه امانت و اختیار فقط با انسانها داده شد برای این بود که تا جدا از سایر آفریده شدگان راه تکامل پیش گیرد و به زودی به مقام والای مثلی او مثلی برسد (1) می توان گفت امانت در حقیقت همان قانون وضع شده برای به نظم آوردن اختیار است که نام دیگر آن شرع و آئین است.

6- در حق انسان با پرسش های فرشتگان و اعتراض شیطان ستم شد (انسان ظلوم یا مظلوم) زیرا فرشتگان عرض نمودند پروردگارا ما تو را تسبیح می کنیم انسان مفسد و خونریز است چگونه او خلیفه باشد ؟ مگر با پرسش هم در حق کسی ستم میشود آری دو نفری که به حضرت داود مراجعه کردند یکی گفت برادرم تنها گوسفند مرا نیز خواسته تا صد گوسفندش تکمیل گردد. حضرت فرمود لقد ظلمک بسئوال نعجتک (حتی از این سؤال درباره تو ظلم شده است) و لذا با انسان با پرسش ها ستم شده بود (2) (هر چند در سئوال اول ظلم ظاهرا مفهومی ندارد)

7- انسان مجهول القدر بود (جهول) زیرا فرشتگان

1- حدیث قدسی عبدی اطعنی حتی اجعلک مثلی او مثلی.
2- سوره ص آیه 23.

در سیمانی آدم تقدیر علم را نخوانده بودند که خدایش او را به شاگردی خود مفتخر خواهد و علم آدم الاسماء کلها (1) و در آینده بکارهای شگرف دست خواهد زد حتی راه آسمانها خواهد پیمود و بالاخره کارهای خدائی خواهد کرد. ملائکه در باره آدم بعجله نظر دادند از اینرو که دانش پنهان و آینده طلائی او را نمی دانستند ولی واقع بینان دور اندیش جهان چون حضرت سجاد در پاسخ سلام کودکان می فرماید سلام بر شما ای کودکان امروز و بزرگان فردا (2) بهر صورت انسان ستم کشیده و مجهول القدر بود با قبول امانت استمالتی شده و از او رفع ستم گردید قدرش نیز شناخته و گرامی شد.

معنی سلام : با ذکر این مقدمات که همه موجودات بنظمند و در برابر مقررات وضع شده منقاد و تسلیم و آدمی نیز چنانچه انتظار دارد معذب نباشد باید هماهنگ نظم آفرینش بوده و تسلیم مقررات یعنی شرع باشد.

زمانیکه مسلمانی به برادر مسلمانش گفت سلام علیکم این معنی را میرساند که با او گفته است ای برادر عزیز از خدا می خواهم که تسلیم نظم آفرینش باشی ، کارهای اختیاری خود را هماهنگ نظم امور اجباری کنی ، در سلم و صلح و صفا بسر بری ، بدنت سالم اجتماعت امن و خلاصه اینکه برایت آرزوی سعادت ابدی و اطاعت از قانون و شرع را می نمایم. اینکه پروردگار در قرآن این قدر به کلمه سلام تکیه می کند بر پیامبران بر موسی(3)

1- سوره بقره آیه 39.
2- کتاب انوار البهیه
3- نمل : 60.

و هارون (1) و... سلام فرستاده و کانون خوشیها و نعمت ها را که بهشت است خانه سلام نام نهاده (2) و یکی از اسماء حسنای خود را نیز سلام برگزیده (3) خود نشانی از ارتباط ناگسستنی بین خدا و مقدسات و سلام و سعادت با اسلام می باشد و به همین منوال می توان اسلام را چنین تعریف کرد که در میان جمادات و نباتات و حیوانات سنت هائیست که مخصوص آنها وضع شده و برای بشر مقرراتی است که با طبیعت مخصوصش تطابق پذیر و با فطرتش سازش کلی داشته پاسخگوی نیازمندیهای واقعی و ضامن سعادت بشریت است.

بهداشت و دین

با آنکه رعایت اختصار شده و با آیات و اخبار اسلام راجع به بهداشت به صد یک آنچه هست بلکه به هزار یک و بیشتر اکتفا گردیده باز جلد دوم و سوم و چهارم و... دوره کتابهای اولین دانشگاه و آخرین پیامبر در انحضار بهداشت اسلامی در آمده است یعنی چند کتاب که اینک جلدی از آن را ملاحظه میفرمائید مربوط به همین عنوان کوچک - بهداشت و دین می باشد لذا گشودن فصلی به نام بهداشت و دین لازم به نظر نمی رسد ولی اینجا سخن از یک رابطه کلی و کوتاهی که دین و بهداشت با یکدیگر دارند و هر دو یکدیگر را می خوانند و می خواهند میشود.

نزد موحدان بزرگترین مقدسات خداست و سپس شرع

1- صافات : 120.
2- انعام : 127.
3- حشر : 23.

و وابستگان به شرع ، اگر نبی گرامی اسلام فرموده باشد بین خدا و ملائکه و شرع او یک پیوند ناگسستنی با بهداشت وجود دارد برای روشن شدن قضیه و کلی بودن رابطه دین و بهداشت کافی بنظر میرسد. خدائیکه بر همه چیز محیط است و نیروهای ذی نفوذی که در بدن بر غرائز و دستگاههای خود کار بدن حکومت دارند (فرشتگان) و قوانین و سنتی که بر اداره امور بدن جاری میباشد همه و همه اگر با بهداشت خوب و بدن سالم روی خوشی نشان دهند یقین است دیگر جای ابهامی باقی نخواهد ماند که بین بهداشت و دین رابطه ای ریشه دار برقرار است.

پیامبر فرمود : رضایت پروردگار و شادمانی فرشتگان و نظم و استحکام سنت برای بدنی است که بهداشتی دارد و سالم است (ان فی صحه البدن فرح الملائکه و مرضاه الرب و تثبیت السنه) (1) یقین است پیامبر برای کسانی از پیروانش که رنجور باشند ، ناله میزنند. مکث آنها در زمین نافع نیست (نه برای خودشان نه برای دیگران) ناراحت میشود. برای مسلمانهائیکه مشروب میخورند ، قمار می کنند ، تریاک می کشند هروئینی هستند ، اگر نمی شود گفت با صدمه ای که به صحت خود میزنند از اسلام بیرون رفته اند میتوان گفت از دائره ای که در آنجا رضایت خدا و خشنودی فرشتگان به عنوان مرهم دلها فراهم است بیرونند. خدا و محمد مسلمانی را دوست دارند که ظاهری آراسته و باطنی وارسته داشته و پلیدیهای روحی و باطنی را با توبه و آلودگیهای جسمی و ظاهری را با تطهیر از خود دور می سازند (ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین)) (2) و نیز

1- آئین جاویدان صفحه 357.
2- سوره بقره آیه 222.

مسلمانی را می خواهند که رنجور نباشد ، کثیف نباشد ، شادی کند ، از نعمت های مشروع بهره ببرد از زیبائیهای طبیعت برخوردار گردد ، از نصیب و سهم خود کامیاب شود با یک در بهم خوردن ، اعصابش ناراحت نشود ، با یک صدای بچه دعوای خانوادگی به راه نیندازد و بر عکس یک جواب سلام بلند دادن رئیس اداره او را زرنگ نسازد و یک بی اعتنائی و چشم خمار کردن و زیر یا وکیل او را مأیوس نگرداند. ولی چگونه میتوان مانع بوجود آمدن بی اعتدالیها شد ؟ برای رسیدن بخواسته های بالا باید رعایت اصول و مقررات بهداشتی را لازم دانست.

فرض کنید یکی خلافی کرد و بسفلیس آلوده شد با آنکه خود را بیمار ساخته و در نتیجه خدا و فرشتگان و شرع از او ناراضی اند می تواند با توبه و بازگشت مجدد خود را به خدا نزدیک و رضایتش را جلب کند اما امکان ندارد به هیچ وسیله ای فرشتگان و سنت را راضی و تثبیت کند ، با خدا کنار آمدن خیلی آسان است توبه را زود میپذیرد و اینجاست که می توان فهمید چرا او رحمان و رحیم است در صورتیکه سفیلس از اموری نیست که با توبه درمان شود و فرشتگان و شرع با این آسانی راضی گردند. مگر اینکه دگری بار شخص مبتلا بکوفت از دانش بخشوده شده خدا با انسان برای جلب رضایت فرشتگان و تثبیت سنت استفاده نماید و در غیر این صورت عوارض بیماری به صور مختلف ظاهر می گردد. اصلاً این چه زندگیست که انسان بگوید :

دلی چون دل من پریشان کم است*****سراپایم ار میشکافی غم است (1)

سراسر حیات را در بیماری و فقر وفاقه و بدتر از همه اهانت پذیرفتن بسر برد همین آدم مبتلا به عوارض سفلیس اگر معنی زندگی برایش اینست مرگ را صد هزار تحسین است. آیا چه بهره ای چه خیری از دنیا خواهد برد ؟ نبی گرامی می فرماید هیچ ! (لا خیر فی الحیاه الامع الصحه) (2) زندگی را جز با صحت و تندرستی خیری نیست. اصولا وقتی خودکشیها را مورد دقت قرار دهیم می بییم یا تدریجی است یا ناگهانی ، خودکشی ناگهانی مانند کسانیکه با گلوله خود را می زنند یا بطناب حلق آویز می شوند تدریجی بر دو گونه است مطبوع و نامطبوع. نامطبوع مانند گرسنگی و غم ، مطبوع مانند پرخوری ، تفریح زیاد ، سرباز زدن از مسئولیت ها ، بعناوین مختلف عشق و عاشقی را بد نام کردن ، پس آنچه را می توان بعنوان خودکشی بوسیله عدم رعایت مقررات بهداشتی نامید یک خودکشی تدریجی احمقانه و در عین حال غیر مطبوعی است که بنا بفرموده نبی گرامی اثری از خیر و خوبی در زندگی بجای نگذاشته است.

کدام را انتخاب می کنید ؟ چشمی که نزدیک بین است اگر بوسیله عینک با نظم محیط هماهنگی و تطابق نکرد از صراط

1- شروع مرثیه ای است که جد مادری مؤلف مرحوم حاج میرزا سید محمد علی مدرس در مرگ یگانه پسر پسرش گفته است.
2- نهج الفصاحه

مستقیم بینائی و زندگی منحرف است البته مردم دوست دارند که چشمشان نزدیک بین نباشد تا نیازی به عینک پیدا نکنند ولی وقتیکه پیش آمد چاره جز هماهنگی نیست. گاه در قانونی عملی در شمار خوبیهاست و عامل آن تشویق خواهد شد و حال آنکه در مقررات کشور همسایه ، آن عمل در قلمرو بدیها محسوب شده است و کننده اش توبیخ خواهد شد. البته برای هر کشوری مواردی دیده می شود که در ممالک دیگر موافق و مخالفی برای آن هست. خوبیهائیکه همه و همه در خوب بودنش اتفاق دارند بسیارند. چنانچه جدولی از خوبیها تهیه کنیم و آنرا در معرض دید اشخاص بگذاریم و بیفزائیم که از میان هزاران مواردی که از خوبیها نام برده ایم برخی را انتخاب کنید مسلما همه دوتای آن را انتخاب خواهند کرد که آن دو جمال است زیرا زیبائی با رنج و بیماری نازیباست ولی تندرستی می تواند در کنار زشتی بماند ، برای زیبا ماندن باید مراقب سلامتی بود تا سلامتی از دست نرود ولی پایدار ماندن ، زیبائی شرط نیست.

بی شک خوانندگان تیز بین از این بحث به نتیجه ای عالی رسیده و انتخاب مطلوب را نموده اند که سلامتی است و جمال و سرانجام نیکوترین گزینش بکار بستن دستورات بهداشتی خواهد بود.

توجه اسلام به بهداشت بدنی و روانی

سئوالیست که چرا آیات و اخبار اسلامی که مربوط به بهداشت روانی است چندین برابر آثار بهداشت مربوط به بدن است. چند جهت به عنوان پاسخ آورده می شود و کتاب روان پزشکی و اسلام (از

دوره کتابهای اولین دانشگاه و آخرین پیامبر) نیز مؤید جنبه اثباتی سئوال می باشد.

اینک عللی چند :

1 - اسلام متوجه بوده که برای حفظ سلامت بدن در اندک زمانی دانشمندان موفق خواهند شد کارهای مثبتی انجام داده و هنوز دو هزار سال که در برابر سالهای آفرینش ناچیز است از اسلام نگذشته ، بشر بر بسیاری از بیماریهای بدنی غالب خواهد آمد. آبله (Variole) و وبا (Cholera)و طاعون (Peste)و سرخک(Rougeole) و سیاه سرفه (Coqueluche) و حصبه (Typhoide) و خناق (Croup) و کزاز (Tetanoz) و سل (Tubrculose)و سرسام (Meningite)و کوفت (Syphilis) و امثال اینها که مهمترین بیماریهایندبا سرم و واکسن و دارو ، درمان یا پیشگیری می گردند ، اگر گفته شود چرا اسلام برای همین دو هزار سال قبل از پیدائی واکسن و سرم و غیره فکری نکرده با خواندن دوره کتابهای اولین دانشگاه و آخرین پیامبر خواهید دید رعایت دستورات بهداشتی اسلامی برای پیشگیری امراض کافی بوده است.

2 - ماشین و راننده و صاحب ماشین هر کدام نسبت به مثالی که برای بدن زده می شود مقامی دارند صاحب ماشین به منزله حیات و هستی و راننده بمثابه روان و ماشین چون جسم و بدن عنوان می شود. اگر راننده آرامش خاطر داشته و شخص سالم و مطلع باشد مقررات راهنمائی را رعایت کرده و در نتیجه صدمه

وارده بماشین در صورت تصادف اندک و قابل چشم پوشی است و چنانچه راننده مست یا دیوانه یا خلافکار باشد با روان ناآرام و بیمار او نه ماشینی خواهد ماند نه راننده ای ، نه صاحب ماشینی ، لذا اسلام بیشتر توجه خود را متوجه حال راننده کرده انتظار آرامش خاطر و توجه خاص به مقررات را داشته بدین معنی که توجه به بهداشت روانی را بر بهداشت بدن ترجیح داده است.

3 - علت مهمتر وجود وسائل دفاعی بدن - تطابق دستگاههای مختلف جسم - بودن سدهای محکم تن در برابر آفات و بلیات است که روز اول تولد بچه به همراه آورده و تا دم واپسین با خود خواهد داشت.

همانگونه که طبیعت برای هموار کردن بی نظمی دریاها و کوهها و عدم هماهنگی افراد با نظم موجود کائنات وسائل دفاعی پاک کننده بسیار نیرومند در اختیار داشته و با زلزله و باران و باد و خاک و آفتاب آنها را تطهیر می نماید بدن نیز نیرومندترین وسائل دفاع و تطهیر را در برابر پلیدیها داشته و از این جهت اسلام توجه بیشتری به بیماریهای روانی که وسائل دفاعی کمتری دارند مبذول می دارد.

ناگفته نماند برای نشان دادن قدرت عمل دفاعی بدن در برابر بیماریها در جلد اول بطور تفصیل نگاشته و برای مثال یک بیماری کوچک و شایع و نسبتا فراوان (کورک) که بسیاری دیده اند آورده ایم تا تصور نشود همین ابتلای کوچک و سهل و ساده بوده و امکان خطر مرگ و میر در بین نیست بلکه بدانند این دفاع بدن است که است مرض (Euroncle) را کوچک

جلوه گر ساخته و به هرکس بگوئیم کورک در آورده اس بیم و هراسی بخود راه نمی دهد. در جلد اول گفتیم بدن پس از ورود میکرب به دفاع برخاسته و دفاع به سه شکل و در دو منطقه صورت می گیرد و سه شمل دفاع عبارتند از : کوشش برای جلوگیری از ورود دشمن - طریق مبارزه با دشمن - فعالیت های دور از میدان جنگ و پشت جبهه ای و گفتیم نبرد نیز در سه مرحله انجام می گیرد نبرد موضعی - نبرد عضوی -نبرد همگانی و بشاهکارهای بدن نیز که در برابر دشمن انجام می گرفت اشاره شد از قبیل رقیق کردن زهرابه دشمن تا زهر غلیظ انساج را نسوزاند سریع شدن وسائل حمل و نقل برای رساندن آذوقه به نفرات میدان نبرد ، نامساعد کردن میدان نبرد برای دشمن بوسیله بالا بردن درجه حرارت و تغییر PH میدان و تهیه ماده چسبنام (فیبرینی) برای جلوگیری از جست و خیزهای متجاسرین که در حقیقت این دسته حکم ستون پنجم را دارند باضابه فداکاری سربازان کوچک که دشمن نیرومند را در آغوش گرفته و در همین حال خود و دشمن را بکام سربازان غول پیکر می افکنند و تهیه پادزهر و تریاق و عجب تر از همه آنکه برای بدن حالت خواب و بیداری تفاوت نداشته و در هر حال در دفاع کوشاست چنانکه کسیکه کورک دارد در حال خواب دست سالم خود را برای جلوگیری از تماس بستر با محل دردنام بکار می برد دیگر از عجائب این دفاع همکاری صمیمانه بدن با اعضاء دفاعی است چشمه نگرانند کسی یا چیزی به آن نخورد ، گوشها مراقب صداهائی هستند که نزدیک شده و امکان بخورد دارند ، زبان بدون اراده اعلام می کند تا باو صدمه نزنند و هزاران شاهکار دیگر که بطور مبسوط

در جلد اول آورده شده است ، نتیجه آنکه اسلام بعلل گوناگون از جمله :

وجود سدهای محکم پوستی و دژهای آهنین بدن.

عوامل نیرومند دفاعی با در اختیار داشتن دلاوران سر سخت و رزمنده.

تطابق دقیق دستگاههای مختلف جسم.

هماهنگی کلیه نیروهای دفاعی بنیان تسخیرناپذیر بدن ، اهمیت روان نسبت به تن.

اطلاع بر اینکه بزودی بیماریها با حربه دانش پیشگیری و نابود می شوند توجه بیشتر خود را به قسمت روان و درمان بیماریهای آن معطوف داشته و رعایت اصول بهداشت را برای نگاهداشتن زندگی آنچه در فاصله بین نیروهای دفاعی بدن و قدرت پلیدیهاست توصیه می نماید.

بعلاوه آیا مگر از وظایف اولیه و مسلم اسلامی است که از بهداشت و تشریح و فیزیک و ... هر چه هست بگویند بلکه اگر چیزی در این موارد گفته اند براستی که تفضل فرموده اند.

جلد 3

اشاره

ص:1

جلد اول : میکرب شناسی- ریست شناسی حیوانی- جنین شناسی

چاپ شده در سالهای 1343-1344-1346

جلد دوم : بهداشت شهر - بهداشت اجتماع

چاپ سال های 1345-1347

جلد سوم: بهداشت غذا و تغذیه (فلسفه روزه- دانستنیهائی از غذا) 1346-1348

جلد چهارم: بهداشت غذا و تغذیه (چه باید خورد و چگونه باید خورد و ...) 1347

جلد پنجم : بهداشت غذا و تغذیه (عسل) 1348

از انتشارات:

کتابفروشی اسلامیه

نقل مطالب کتاب با ذکر مأخذ بلامانع است

تذکر

چهار تذکر آغاز جلد اول چاپ سوم بقوت خود باقیست.

ترجمه این جلد با اجازه کتبی نویسنده خواهد بود.

ص : 4

جلد دوم(1)

تاجری وارد منزل فقیهی میشود، نگاهش به پنجره ای میافتد که چند پوست هندوانه در گوشه ای از آن نهاده بودند، بعقب بر میگردد از از منزل خارج میشود بیکی از دوشتانش میرسد: آیا در این چله زمستان هندوانه در منزل من و شما پیدا میشود؟

آقایان زهد و تقوایشان لذت بردن است تا آنجا که زمستان هندوانه میخرند !.

با جوانی متدین، تحصیلات عالیه دیده، تخصص فرنگ گرفته، بمقامات بالا و مدرسی رسیده در خیابان بوذر جمهری تهران با سابقه آشنائی ملاقات کردم:

شنیده ام جلد سوم کتاب شما مربوط بغذاشناسی است؟.

به نقل احادیث و اخبار مربوطه اکتفا کن، از شرح و بسط و توضیح خود داری نما. چه خواهی نوشت آنجا که اسلام میگوید اگر فلان غذا در شکم آدمی باشد و بمیرد نیکوکار از دنیا رفته است،

1- بدنباله قسمت هشتم از جلد دوم.

چه خواهی گفت از اگر نبی گرامی فرموده باشد خوردن غذای... پاداش زیادی نزد خدا دارد؟ و خانه ای که در آن... باشد فرشتگان بر اهلش استغفار مینمایند؟

پیوست دادن مکانیسم حیاتی روانی شهادت با خاصیت یا خواص فلان غذا کار دشواری است ! شاید قرنهای بعد با پیشرفت بیشتر دانش بتوان این مطالب را درک و توجیه و درج کرد اما هم اکنون بهتر است به نقل احادیث و اخبار غذائی اکتفا شود.

جمعه ای بود ، خرداد 1337 تازه بمولد و محل کارم (یزد) وارد شده بودم ، دوستی و روشنفکر بناهار دعوتم کرد حدود ساعت 10 یک سینی که دو کاهو و دو ظرف کوچک پر از چاشنی و افشره بر آن بود برابرم گذاشت ، تامل کردم تا خودش به نشیند اما خارج شد ، یکساعت بلکه بیشتر بر گشتتنش طول کشید ، آمد با ظرفی از محلول پرمنگنات دو پطاس و گفت معذرت میخواهم جمعه بود دکانها تعطیل مجبور شدم از داروخانه کشیک که با ما فاصله زیادی دارد تهیه کنم دیر آمدم ، کاهورا ضدعفونی کنید اما مگر اسلام برای ضد عفونی کردن سبزیجات دستوری نداده است؟

جوانی کتابفروش ، متدین و نسبتا آشنا بمعارف اسلامی از او کتاب میخریدم گفت :

راست میگویند در اسلام مطالب غذائی چندانی دیده نمیشود و اخبار و احادیث مربوط با این مسئله مهم حیاتی اسلامی انگشت شمار است ؟

آموزگاری که در مناظره ای رل معاند را داشت گفت پیامبر یا خرما و شتر زیاد تماس داشت در قرآنش بسیار از آنها نام برد ، آلبالو ندید و نامی از آن نیارود !

در یکی از روزنامه های مذهبی از نویسنده ای بدین مضمون نقل شده بود :

اینکه میگویند از خواص روزه یکی پاک کردن تن است از سموم و فضولات و دگری تصفیه روان که انسان گرسنگی کشیده را بیاد گرسنگیهای فقرا میاندازد ، سخن نادرستی است ! زیرا یک بسته مسهل بهتر از روزه جسم را پاک میکند وانگهی کافی بود به قانونگزاران (و کلای مجلس) دستور روزه گرفتن داده شود تا زمان وضع قوانین بیاد فقرا باشند !.

مطالبی در این زمینه شنیدم یا خواندم که همه در قلمرو تغذیه و غذاشناسی اسلامی بود ، بعضی تعجب آور و برخی تأسف انگیز !

خوشبختانه امیدوار کننده هایش را نیز دیدم یا شنیدم : (آنچه را دیدم و خواندم و فراموش نکرده ام شما هم خواهید خواند)

از اسلام مطالب بسیاری درباره غذا و تغذیه بجای مانده که چون بررسی علمی در آنها بعمل نیامده ، بعضی را این تصور پیش میآید : نیروهای ذخیره شده نزد اسلام فقط برای صفای روح و تغذیه روان بمصرف

رسیده و غذا شناسی اسلام نیمتواند در میان کتابهای علمی و غذائی جائی برای خود باز کند ! و حال آنکه چنین نیست !.

و بنده با وجود عدم دانائی و توانائی و با آنکه کاردان نیستم شروع مینمایم.

اینک پس از ستایش خدای متعال.

درود بر نبی گرامی اسلام و دوازده جانشین وی ، ائمه اطهار بویژه درود بر آخرین آنها حضرت محمد ابن الحسن العسکری ارواحنا فداه که امروز نماینده خداست و پرده ای (غیبت) میان ایشان و مردم ستمدیده جهان حائل ، باشد که بارقه چشمهای منتظران ظهورش آن پرده را از میان بر دارد !(1)

ناف: سوراخ نیم بسته ای

اولین حفره ای که حیات از آن وارد میشد یعنی بجای دهان راه تغذیه و ورود عامل بقای حیات (غذا) بود.

ناف نوزاد و ناف مادر، نقاط اتصال و اتکاء.

جائیکه پس از تولد به نشانه جدائی از مادر برای همیشه علامتدار و نیم بسته ماند.

محلی که مادر آنچه را برای نوزاد سود دارد از آن وارد میکند و هر چیز که زیان آور است از آن خارج میسازد. (ناف راه ورود مواد لازم برای نوزاد و محل خروج عناصر زیان

1- مفصل ستایش و درود با ابتکار و اقتراح خاصی در جلد اول چاپ سوم آورده شد.

بخش).

در ونوس الهه زیبائی ، شاهکار صنعتها و زیباترین عضو برای قائد جباری ظرف شرابخواری (یکی از قیاصره روم).

جهت خلیفه فاسقی که دوشیزگان لخت شوند و نافهای خود را ببدنش بمالند تا بخواب رود(یکی از خلفای اموی).

دست اندازی که حدود و ثغورش دستاویز یهودیان سرگردان گرددد و سرگردانیها درست کنند (فروید زیر ناف و ماکس پشت و بالای آنرا). روابط جنسی و سکسی و همه چیز برگشت بآن دارد ! - شکم و علم الاقتصاد و پایه گزاری بر اقتصاد !.

آهوی ختن نیز نمیداند آثار ناف خون آلودش بر روی سنگهائی که خود را با آن میمالد مشک ختن است.

پشت و بالای ناف - شکم - دستگاه گوارش و عضور هاضمه شناخته شده ، ناحیه ای است که تغذیه و غذا و بدل مایتحلل بدن با آن بستگی داشته ، دستگاهی است که طب در شناسائی آن از هر عضو دگری برای درمان ، عقب ماندگی بیشتری نشان داده است.

نبی گرامی و همه دانشمندان متخصص آنرا طلیعه دار و سر و بیت و خانه تمام بیماریها میدانند. (المعده راس کل داء) (المعده بیت کل داء).

با تغییر دادن ماهیت آنچه با آن «معده» میتوان وارد کرد دخل و تصرف در صفات و اخلاق میتوان نمود !

با اندکی زعفران خندید !.

با خوشه ای انگور شادمان گردید !.

بوسیله دانه هائی از عدس ترشحاتی از بدن بویژه اشک را زیاد نمود و...

ده شماره بر دارید و آنها را در کیسه ای بریزید سپس شماره ها را به ترتیب خارج نمائید ، احتمال اینکه دفعه اول شماره یک بیرون. آید یک درده است و احتمال اینکه شماره های یک و دو پشت هم خارج شود یک درصد و اگر بخواهید شماره های یک و دو و سه مرتب بیرون آیند یک در هزار و... و اگر هر ده شماره به ترتیب خارج شوند احتمال یک برده میلیاد است.

این مطلب را که حساب احتمالات و یا تقدیر گوئیم زیاد خوانده اید اما اینک علاوه تری هم وجود دارد !.

فرض بفرمائید اوائل خلقت است و ده شرط لازم که حیات بمنصه ظهور برسد ، البته از خصائص بوجود آمدن حیات اینست که دره شرط گفته شده به ترتیب خاص بدنبال یکدیگر بمیدان عمل وارد شوند که بحساب احتمالات بوقوع پیوستن چنین اتفاقی یک برده میلیاد است: مثلا بخار آب که یکی از شرائط است باید در مرحله ای خود را برساند که عناصر خشک شده در کناز یکدیگرند و بر هم اثری ندارند و باید مرطوب شوند تا عمل شیمیائی خود را شروع نمایند یا حرارت باید آنزمان خود را برساند که فعل و انفعالات با آن نیازمندند.

اما هیچگاه چنین تصوری پیش نخواهد آمد که آب در عین حال که مرطوب میکند از رطوبت جلوگیری کند یا آتش در آن واحد که میسوزاند مانع از سوختن شود ! ولی در دستگاه گوارش می بینیم چنین وضع بظاهر متضادی هم هست !

پاره ای از شگفتیهای دستگاه گوارش

اسید معده با آنکه باید بر قطعه ای از جدار معده سفت و سخت گاوی را که بلعیده ایم اثر کند بر جدار معده ظریف آدمی نباید کوچکترین آزاری برساند کما آنکه در آن قسمت از معده که اسید ترشح میشود زخم معده کمتر دیده شده است !.

لوله ای را بر میدارند تا چیزی از آن عبور دهند ، برای آنکه عمل بسهولت انجام پذیرد داخل لوله را چرب و با صطلاح گریس کاری میکنند.

موکوس یکنوع ترشح غلیظ و لزجی است که تقریبا تما سطح داخل دستگاه گوارش یعنی از دهان تا معده را چرب و گریسکاری کرده است این موکوس در عین حال که از بر خورد آزاد دهنده غذا با جدار ظریف روده جلوگیری مینماید خود وسیله تماس دادن مواد غذائی و رساندن کیموس به جدار امعاء میباشد و قس علیهذا.

یعنی در دستگاه گوارش اگر آتش هست هم میسوزاند و هم از سوختن جلوگیری مینماید !. (اسید میسوزاند و از سوختن و ایجاد زخم جلوگیری مینماید).

اگر آب وارد عمل میشود جائی که لازم است محیط را اسید و اگر ضرورت داشت آنرا قلیائی میکند ! یا موکوس از یکطرف از برخورد مانع میشود و از طرف دیگر برای عبور کمک میکند.

آنقدر به این اعمال شگفت آور بدن بر میخوریم که تکرار سخن پیشوای شیعیان را گفتنی میدانیم:

ای انسان گمان مدار تراجثه ای کوچک داده اند و حال آنکه در این جثه کوچک عالمی بزرگ در هم پیچیده نهفته است.

تو کتاب روشنی از جمله کتابهای کتابخانه ای هستی که همه در باره اثبات وجود صانع نوشته شد و این کتاب هر حرفش خود به تنهائی کتابی از نشانیهای وجود اوست.

اتزعم انک جرم صغیر - و فیک انطوی العالم الاکبر

و انت الکتاب المبین الذی - با حرفه یظهر المضر

چه بسیار بزرگ و شگفت انگیز میباشد آنچه را دستگاه آفرینش ، در ساختمان بدن آدمی بویژه در دستگاه گوارشش قرار داده است.

همین معده را تصور کنید. اگر دو برابر حجم کنونی یا نصف آن گنجایش داشت آیا در صورت اول کره زمین چگونه و چه مقدار میتوانست فرزندان خود را تغذیه کند یا در مورد دوم جمعیت و کثرت بشری چه رقم سرسام آوری را نشان میداد؟

ما اگر دو برابر آنچه هم اکنون اشتها داریم میداشتیم کسر غذائی بوجود میامد و اگر این مقدار به نصف تقلیل میافت تغذیه افراد بیشماری امکان داشت !

اگر مدت توقف غذا در معده نصف یا دو برابر زمان عادی بود چه میشد؟

چنانچه مراحل اولیه گوارشی در معده انجام نمیگرفت چه و چه و...؟

«وان من شی ء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الابقدر معلوم» (سوره الحجر) «انا کل شی ء خلقناء بقدر» (سوره القمر) پس همه چیز را همانطور که خود فرموده به تناسب و اندازه آفریده است.

ما برای حفظ و ادامه حیات ، غذای خود را وارد معده میکنیم دستگاههای دیگر مانند کبد ، کلیه ها ، ریتین و... که سموم بدن را دفع مینمایند در حقیقت گارد و محافظ دستگاه گوارش محسوبند و اینکه نبی گرامی فرمود معده سر تمام بیماریهاست زیرا معده گیرنده است و اولین ظرفی میباشد که برای ادامه حیات بر آنچه در آن ریخته میشود فعالیت آغاز میکند !. این ظرف «معده» بقدری مورد احترام است که پروردگار دوست میدارد آنجا که ظرف به دوستانش تعلق دارد همیشه از پاکیزه ها و سازگارها پر شود !.

و الطیبات من الرزق قل هی للذین آمنوا (سوره الاعراف)

غذای خوب ورزق طیب را پروردگار برای مؤمنین میخواهد و اینجاست که در پاسخ این گونه مطالب:

اسلام یعنی سازش با محرومیت ها !

اسلام یعنی ناآشنائی بالذات !

چرا مرد فقیه در چله زمستان هندوانه خورده است. میگوئیم:

آنچه را خدا برای مومنین خواسته است طیبات من الرزق و پاکیزه هاست و آنچه را حرام کرده و آدمی را از آن محروم ساخته گرچه بظاهر لذتی تصور شود از طیبات نبوده و نخواهد بود !.

اسلام نه تنها با خوردن و لذت بردن از غذاهای خوب و سازگار مخالف نیست بلکه با اختصاص دادن آن بمؤمنین چنین تغذیه ای را

ص : 13

مورد ترغیب قرار داده است.

« و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون» (سوره الذاریات) خلق نشدند جن و انس مگر برای عبادت (جهت معرفت و شناسائی).

«کلوا من طیبات ما رزقنا کم و اشکر و اللّه ان کنتم ایاه تعبدون» (سوره بقره) رزق و روزیهای پاکیزه را برای خوردن برگزینید و خدا را شکر کنید اگر خدا پرستید.

و الطیبات من الرزق قل هی للذین آمنوا(سوره الاعراف) روزیهای پاکیزه برای ایمان آورندگان است!

مؤمنین باید خوب بخورند - شکر گزاری کنند - خدا را عبادت نمایند ، هدف اصلی آفرینش جن و انس برای عبادت است لذا خوب خوردن و شکر گزاری کردن قسمیت از عبادت میباشد مگر ممکن است خوب غذا خوردن عباد نباشد و حال آنکه آنگاه که پروردگار میخواهد پیامبران خود را آنچنان معرفی نماید که حق معرفی دارند میفرماید آنها احتیاج بغذا داشتند (ما جعلناهم جسدا لایاکلون الطعام - سوره انبیاء) و میخوردند و در بازارها را میرفتند (لیاکلون الطعام و یمشون فی الاسواق - سوره الفرقان)

بعلاوه آیا اطاعت از مفاد این دستور بظاهر کوچک قرآن:

فلینظر الانسان الی طعامه.

مگر حسن انجام وظیفه و عبادت نیست؟ هست ! و ما در جلد اول وعده دادیم راجع باین مطلب - انسان باید نظر کند بطعامش - بیشتر بگوئیم و افزودیم که نظر ورؤیت هر دو دیدن است اما نظر یک دیدن و بررسی علمی است و حالات زیردر قلمرو آن:

فلینظر الانسان الی طعامه: باید توجه داشت این غذا از راهی بدست آید ، حلال نه حرام تا همه بیکدیگر اعتماد داشته ، در نتیجه امور اجتماعی بویژه بازرگانی بهرج و مرج نیفتد.

فلینظر الانسان الی طعامه: باید نظر کند این غذا که از مواد چربی و قندی و سفیده ای درست شده چگونه بدل مایتحلل میشود و در معده وروده اش چه میکند و چرا او را از فساد و تباهی و لاغری نجات میدهد و چه میشود که یک قسمت از آن ناخن و یکجا مو و جائی بمصرف گوشت و استخوان میرسد. خون میشود رگ و پی و چشم و گوش و... میشود ، خلاصه اینکه مسلمان باید با شرائطی بعلم فیزیولژی و معرفه الاعضاء وقوف حاصل کند.

فلینظر الانسان الی طعامه: انسان باید نگاه کند به غذایش یعنی باید هنگام غذا خوردن به خوراک خود چشم بدوزد تا بسوء هاضمه دچار نشود.

خوانندگان آزمایش معروف سگ پاولف را در این باره خوانده اند (بجلد اول مراجعه شود).

فلینظر الانسان الی طعامه: بغذای خود بنگرید تا هسته ای و موئی و اجزائی غیر قابل اکل در میانش نباشد.

فلینظر الانسان الی طعامه: بطعام نگاه کنید تا مهمان ناراحت نشود و بر غبت مشغول خوردن باشد.

فلینظر الانسان الی طعامه: بنگرید شما چه میخورید و همسایه گرسنه تان چه خورده ! آیا اینجا از کثرت نوع غذا نمیدانید چه انتخاب کنید و آنجا از قلت غذا در فکر است جواب عیال و کودکان خود را چه بدهد؟.

فلینظر الانسان الاطعامه: بغذای خو نظر کنید به بینید

وضع طبخ کشورتان چگونه است! برداشت برنج و محصول گندم و احوال صادرات و وادرات چگونه میباشد !

فلینظر الانسان الی طعامه: بغذای خود نظر کنید که از چه ترکیب شده ، چه اعمالی انجام میدهد که بخورد شما میرسد و با ساختمان بدنتان سازگار است ، خلاصه از علم فیزیک و دانش شیمی و دانستنیهای بیولژی بی بهره نمایند.

فلینظر الانسان الی طعامه: باید توجه داشت آب و خاک و خورشید چگونه در خدمت تهیه غذا دست کمک بیکدیگر داده اند.

فلینظر الانسان الی طعامه: چگونه و چرا فصلی بنام بهار پیدا میشود و برای غذا بیشتر از ایام دیگر بهره میرساند. فلینظر الانسان الی طعامه: بغذایتان بنگرید که گاه کمبود یک عنصر از آن (کلسیم) باعث تغییر شکل اندام میشود ، کار دختران را هنگام زایمان بجراحی میکشاند ، و کمبود عناصر دیگر نیز هر کدام اثر مخصوصی بر بدن دارند !.

فلینظر الانسان الی طعامه: آیا غذائیکه میخورید سبب طول عمر و شادابی است یا اثر سوئی بر بدن دارد؟.

فلینظر الانسان الی طعامه: درباره موریانه نوشته اند که چون کمبود نفرات در یکی از قسمت ها (سرباز ، انبار دار ، نظافت چی ،...) مشاهده کند با دادن غذای مخصوص همان عده بوجود میایند و امروز این فرضیه مطرح است که آیا بشر میتواند با غذا بدلخواه خود فرزندانی هوشیارتر ، شجاع تر بوجود آورد ؟ اما در اسلام این موضوع حل شده و سابقه چهارده قرنی دارد که انسان میتواند با انتخاب بعضی از غذاها اوصاف

بخصوصی برای فرزندان خود در نظر بگیرد و در بهداشت نسل خواهیم گرفت.

فلینظر الانسان الی طعامه: نوع غذا با طول قامت نسبت و اثر مخصوص دارد ، در ممالک اسکاندیناوی که اندامها بلندتر شده اند این مسئله را پذیرفته و همچنین بر روی اشخاصی کهدر یک محل مجاور یکدیگر بوده اند (در مدرس از شهرهای هندوستان) بر روی سیک ها و پاتان ها آزمایش بعمل آمده و سرانجام علت غائی بلندتر بودن قد سیک ها را تغذیه مخصوص آنها دانسته اند.

فلینظر الانسان الی طعامه : آدمی را غدد کوچکی است که اثرات بزرگی دارند یکی از آنها تیروئید است که اگر خوب کار نکند شخص کودن و خمود بوده بگوشه نشینی و عزلت رغبت میکند و بنظافت خود نمیپردازد و در نقاطی که آب و غذایشان ید ندارد این ابتلا پیش میاید.

هر غده ای اثر بخصوصی داشته و اعمال چندی از بدن با آنهاست و چون میتواند بر هر کدام از غدد و اعصاب بنوعی بوسیله غذای مخصوصی اثری گذاشت لذا غذا اثر غیر قابل انکاری بر شخصیت و دگرگونی آن دارد.

خلق و خوی بی ارزش هیتلر را کارشناسان تغذیه و روان پزشکان از افراط در خوردن شیرینی جات دانسته و در کتابهای چندی که درباره زندگی وی نوشته اند مانند ظهور و سقوط رایش سوم» و «مذاکرات محرمانه هیتلر» و... بعلاقه بی حد و حصرش به شیرینی اشاره گردیده است.

میدانیم رژیم قندی نامبرده ذخائر ویتامینی گروه ویتامین های «ب» را از بین برده و در نتیجه با انهدام عناصر آرامبخش

اعصاب که قسمتی از آن از ویتامین های گروه ب هستند شاید علت هیجان و ستیزه خوئی وی بوده باشد.

ایوان مخوف « ایوان چهارم» تزار روسیه که در کودکی ببزر گواری و انصاف معروف بود پس از رسیدن بقدرت (1543 میلادی) بتدریج بعدم تعادل روحی و خونخواری دچار گردید و علتش را چنین دانسته اند که در کودکی با از دست دادن پدر که سرپرستش بود ، تغذیه ساده و متناسبی داشت و پس از کسب قدرت با افراط در غذا بویژه شیرینجات و مواد چرب آنچنان شد که در چهل سالگی آثار پیری در او ظاهر گشت و روز بروز بر بیرحمی و خونریزیش افزوده شد تا آنگاه که پسر خود را بقتل رسانید ببهانه اینکه چرا از همسر خود در برابر پدرش «ایوان» که لباس او را جلف خوانده دفاع نموده است و بالاخره در 51 سالگی وفات یافت و نظایر مشاهیر فوق که هر کدام بعلت تغذیه نامناسب موجبات ناراحتی اجتماع و خود را فراهم کرده اند و شرح و بسط موردی ندارد فراوان بوده اند.

فلینظر الانسان الی طعامه: بغذای خود بنگرید که اگر میخواهید بخندید محرک آن در غذاست (با خوردن زعفران و....) طالب اشک ریزش هستید از آن (از خوردن عدس و...) میخواهید غمتان بر طرف شود (انگور شیرین و...) مایلید روح شجاعت داشته باشید (خربزه شیرین و...) و...

فلینظر الانسان الی طعامه: بغذای مخصوصا کودکتان بنگرید که اثر آن بر روحیه وی قطعی است اگر مرتب غذای حرام و نجس با او داده شود در اخلاق و صفاتش اثر بدی

می گذارد و لذا می توان گفت تا حدی سعادت و شقاوت در انتخاب غذاست.

فلینظر الانسان الی طعامه : بغذایتان بنگرید که اسلام و علم هر دو را عقیده است که در هنگام آبستنی خوردن غذای مخصوص قیافه را تغییر می دهد و حتی در مواردی به تغییر جنسیت اشاره شده است !

فلینظر الانسان الی طعامه : امروز بعضی دردها را با غذا درمان می کنند. و در اروپا و آمریکا مراکزی به همین منظور وجود دارد. و در قرآن است همسر حضرت ابراهیم به فرشتگان گفت نازا هستم اتفاقا سخن از خوردن گوشت گوساله ای که بریان شده بود بمیان آمد (باشد که علم دنیای آینده چگونگی اثر گوشت گوساله رابر نازائی که علت مخصوصی دارد معین نماید).

فلینظر الانسان الی طعامه : به غذایتان بنگرید از لحاظ کمیت و کیفیت.

توجه نمائید معده شما باندازه چند دهان پرش شده شما باید فضا داشته باشد !.

آیا حاضرید هر چه را بر یک سفره می خورید از نان ، سوپ ، کباب ، برنج ، دسر ، شیرینی و غیره همه را قبلا برداشته در ظرفی بریزید ؟ چند دقیقه به آنها نگاه کنید با ظرفیت معده تان بسنجید و سپس مشغول خوردن شوید !

از لحاظ کیفیت نیز متوجه باشید نسج معده خیلی ظریف

و لطیف و زود رنج است آیا یا ادویه های زننده و الکل او را پر خواهید نمود ؟

فلینظر الانسان الی طعامه : غذا در وضع چهره و زیبائی که خواسته همگانی میباشد مؤثر است !

فلینظر الانسان الی طعامه : قبلا گفتیم در میان همه خوبیها و نیکی ها آدمی سعی میکند دو تا را مقدم بر همه انتخاب کند : تندرستی و زیبائی - و هر دو با غذا ارتباط دارند.

فلینظر الانسان الی طعامه : آمار دقیقی نشان داده که 75 درصد مردم امریکا سنشان از پنجاه تجاوز میکند به هفت یا هشت بیماری مبتلا میشوند که سرچشمه آن بی نظمی و بی تربیتی در نوع غذاست یعنی معده اشان همانگونه که نبی گرامی فرمود خانه همه دردهاست (المعده بیت کل داء).

فلینظر الانسان الی طعامه : بغذا بنگرید که اثر تغذیه در ازدیاد جمعیت دنیا و در نتیجه بر خوردها و جنگها یک اثر غیر قابل انکاری است.

فلینظر الانسان الی طعامه : اثر سوء تغذیه در مرگ و نابودی همه بویژه کودکان قطعی است.

فلینظر الانسان الی طعامه : کمبود غذا بطور انفرادی ناتوانی و مرگ و بطور دسته جمعی قحطی و مرگ را بدنبال دارد.

فلینظر الانسان الی طعامه : اثر تغذیه در زندگی اجتماعی فراموش نشود که ابتدای کمک بیکدیگر برای رفع نیازمندیهای غذائی است و اسلام بحث مفصلی در این باره بعنوان نیکو بودن اطعام دیگران دارد.

فلینظر الانسان الی طعامه : نوع غذا و تغذیه خوب ملتها را

بر ملتها تفوق میدهد زیرا فعالیت های مغزی نیز با غذا بستگی دارد.

فلینظر الانسان الی طعامه : لابد مطالعه فرمودید که از این به بعد میتوان حتی حافظه را بصورت کبسول در آورده بخورد مردم داد (45/2/19 مطبوعات)

فلینظر الانسان الی طعامه : در 1962 گروهی از زیست شناسان امریکا وابسته به مجمع تحقیقاتی دانشگاه رات جرس تحت سرپرستی دکتر جیمزلیت هام پس از دو سال زحمت دریافتند که بین رژیم غذائی انسان و غریزه جنسی وی رابطه انکار ناپذیری وجود دارد و آزمایشات لابراتواری ثابت کرد که عقیده قدما درست بوده که اکثر ناتوانی مردان و سرد مزاجی زنان با نوع غذای آنها بستگی دارد.

فلینظر الانسان الی طعامه : به عقیده بعضی پزشکان حماقت و سفاهت علل تغذیه ای دارد هم اکنون علم پزشکی به 22 مورد ناهماهنگی های مغزی پی برده که ریشه و عامل اصلیش در تبدیل و استحاله غیر عادی مواد غذائی نهفته است.

فلینظر الانسان الی طعامه : شاید یک روز دانشمندی بتواند از کودکان عادی مردانی بزرگ بسازد ، همانطور که زنبورهای عسل از یک تخم ، به کمک غذاهای مخصوص که خود میشناسند ملکه کندو را پرورش میدهند.

فلینظر الانسان الی طعامه : به غذای خود بنگرید که روان شناسان می گویند رغبت یا تنفر از بوی غذا یک حالت انفعال یا روحی دارد. دکتر لوئی مانک روانشناس معروف فرانسوی به سفره و غذای مردم نگاه می کند و می گوید طرف چگونه آدمی

است آیا خونسرد است یا ماجراجو ! احساساتی است یا استقلال طلب !.

فلینظر الانسان الی طعامه : سپوری ساکن یکی از کشورهای مترقی اینک که باز نشسته شده کتابی می نویسد در آن ادعا کرده با دیدن آشغالهای هر خانه می تواند حدس بزند ساکنین خانه چند نفرند چند نفرشان زن و چند مرد و چند کود کند ! انضباط دارند یا خیر ! اختلاف بینشان هست یا نه ! و... (کتاب انفیه دان زمرد) پس بدین ترتیب به باقیمانده غذای خود نیز نظر کنید !

فلینظر الانسان الی طعامه: انسان باید بغذایش بنگرد زیرا لازم است بداند ، چه باید برای تهیه غذا به منزل آورد ؟ چگونه باید پخت ؟ چگونه باید خورد ؟ چه وقت باید خورد ؟ کجا باید خورد ؟ با چه باید خورد ؟ با که باید خورد ؟ در چه باید خورد ؟ چه وضع باید خورد ؟ با چه عضوی باید خورد ؟ چه مقدار باید خورد ؟ و چه و چه...؟ که همه را شرح خواهیم داد.

فلینظر الانسان الی طعامه : ترشحات معده سه مرحله دارند :

مرحله مغزی - مرحله معده ای - مرحله روده ای

در مرحله مغزی با دیدن ، بوئیدن ، فکر کردن ، چشیدن ترشح شروع میشود و حتی ممکن استترشح تا نیم لیتر هم برسد. در این مرحله مقدار زیادی پپسین و اسید ترشح میشود ترشح موکوس نیز زیاد میگردد و بدین سبب جدار معده در برابر ترشح اسید بهتر و زیادتر حفاظت میشود ، عجب تر آنکه

در مرحله مغزی معدی مرحله مغزی لوزالمعده ای هم وجود دارد که با یکدیگر همزمانند و ترشحات ذخیره میشود تا غذا وارد روده کوچک شود و بکار آید پس نگاه بغذا یک عامل تحریکی آغاز ترشحات است.

فلینظر الانسان الی طعامه : کورچاکف دانشمند روسی نشان داده است که گیاهان دارای یک نوع دستگاه عصبی هستند. گیاه شناسان می دانستند که بعضی از نباتات در قبال تحریکات خارجی عکس العمل نشان میدهند ولی امروز عقیده دارند که همه گیاهان چنین عکسل العملی را دارند مثلاً به محض رسیدن آب به ریشه گیاهی پژمرده که حتی ساقه بلندی دارد و برگهای انتهائی آن نیز پژمرده است بلافاصله پژمردگی جای خود را به شادابی می دهد. نتیجه اینکه جریان عصبی گیاه خبر مسرت بخش رسیدن آب را به ریشه به سراسر گیاه میرساند ، همینطور بعضی از انواع موسیقی های کلاسیک باعث رشد برخی گیاهان شده و موسیقی جاز باعث کندی رشد آنها میشود ، آدمی نیز چنین است که باید بغذایش بنگرد ، و رود غذا به معده و تماس آن با جدار دستگاههای مربوطه و طعم و بوی و... غذا کافیست که اعمال لازم را بوسیله سلسله اعصاب انجام دهد و توجه داشتن و نظر کردن به غیر غذا سبب جمع شدن انرژی در آن قسمت یا گسیل خون بدانسوی شده از ارسال خون آنچه به سوی معده برای شروع و انجام گوارشی لازم است دریغ گردد. در آدمی علاوه بر اعمال مشترک بین انسان و حیوان - اعمال مشترک گیاهی حیوانی نیز دیده میشود ، به شرح همین مثال اشاره شده در فوق اکتفا میگردد ، همانگونه که به محض رسیدن آب به ریشه گیاه عطشان و پژمرده برگها شاداب میشوند و هنوز آب با آنها نرسیده رفع تشنگیشان میشود ، انسان هم آب

میخورد هنوز وارد خونش نشده رفع عطشش میشود ، که در چند برگ بعد شرح داده خواهد شد. از این رو آدمی باید به روابط غذائی انسانی توجه داشته باشد.

فلینظر الانسان الی طعامه : بعضی از علما کلمات حلال ، طیب و از جمله کلمه «ازکی طعاما» را در قصه اصحاب کهف قرآن دیده اظهار میدارند منظور تطهیر واقعی مال است بوسیله اخراج حقوق اللّه که همان حقوق مستمندان است و با این استیناس میتوان توجه اسلام را به یک اصل گرانمایه اجتماعی که عمیقا بدان نگریسته به خاطر آورد زیرا علاوه بر پاکی و تمیزی که اصل مسلم پرو گرام دینی است این نکته را نیز یاد آور شده اند که علاوه بر خوب خوردن و خوب خورانیدن که به عنوان تار و پود بدن تلقی میشود آدمی نیازمند استحکام فکری و موجبات تعالی روانی نیز می باشد به عنوان مثال :

ای بسا جوان خوش سیمائی که با انتخاب بهترین غذا توانسته است یک فرد به تمام معنی سالمی باشد ولی با نداشتن توجه بیشتر با امور معنوی با خواندن کتاب یا کتابهائی که توسط یکی از آتش بیارهای استعمار نوشته شده منحرف گردیده خود را حلق آویز و انتحار نماید ! لذا فلینظر الانسان الی طعامه اگر در قرآن است و اگر با محمد نبی گرامی پیوستگی دارد طعامی است که از آن یک مصونیت طبیعی جسمی و روانی حاصل میگردد و اگر مخصوص تهیه نیروی بدنی است برای اصالت زندگانی کافی به نظر نرسیده و طعام محمدی و قرآنی و انسانی به شمار نمی آید.

(لطف و عطای الهی همین بس که با آنکه در کتابش عزت را مخصوص خدا و رسول خدا مؤمنین دانسته - العزه للّه و لرسوله

ص : 24

و للمؤمنین - در اینجا نفرموده است فلینظر المؤمن الی طعامه و این میرساند که از همه انسانیت خواسته که یکی از آنها نظر بغذا کردن و توجه به علم داشتن است و همه انسانها را می خواهند که سالم باشند).

انسان باید بغذایش آنچنان بواقعیت نظر کند و آنرا مورد بررسی قرار دهد که مطمئن باشد غذائی را که برگزیده است هم بدرد جسمش می خورد و هم بکار جانش می آید و هم برای اجتماعش نافع است.

دانشمندان برای دانائی بیشتر در امور غذائی انسانها بر روی حیوانات مطالعات وسیعی به عمل آورده و گاه به نتایج شگفت آوری رسیده اند.

استوکارد لاروهای یک نوع ماهی دریائی به نام Hetercolitus Fundusرا گرفته و در آبی که مقدار زیادی کلرور منیزیوم داشت آنها را قرار داد پس از چندی مشاهده کرد بسیاری از ماهیها به جای دو چشم یک چشم در وسط سر دارند !.

توانسته اند با املاح بعضی فلزات سنگین مانند نیکل و جیوه و سرب و روی و املاح انتیموان با مقداری قند حیوانات کوچکی به نام Puceros را که حیوانات بدون بالند بالدار سازند.

آیه فلینظر الانسان الی طعامه را میبایستی در آنجا که سخن از سفره اسلامی و آداب غذا خوردن است آورد شود ولی از آنجا که کتاب ما از :

غذا نخوردن (روزه) - غذا نیافتن (قحطی) - غذا به مقدار نخوردن (پر خوری یا کم خوری) نیز مطالبی دارد مختصر آشنائی

قبلی با معارف و مطالب غذائی لازم بود.

غذا نیافتن (قحطی) را میدانیم چیست ! اما (غذا نخوردن) و (فقط از ناهار صرفنظر کردن) یعنی اختلاف بین (روزه) و (کم خوردن) باید روشن گردد.

غذا به مقدار نخوردن اعم از آنکه پر خوری باشد یا کم خوری حالات زیر را شامل است که شرح هر کدام را در مختصات بعد خواهید دید.

بد خوردن ، خوردن بد ، بد بخورد بدن رفتن و بالاخره از روی معرفت یا لجاجت ناسازگاری کردن نیست بغذا.

کم خوردن (روزه) در حقیقت نخوردن یک وعده غذا (ناهار) است و بدین ترتیب تنها مقدار زمان ظهر تا غروب را که در تابستان روزانه در حدود 5/7 ساعت و در زمستان 5/4 و بطور متوسط شش ساعت میباشد بعنوان تحمل گرسنگی و تشنگی با این همه سر و صدا بعنوان روزه گرفتن مسلمانها مطرح گردیده است.

سحری خوردن به منزله صبحانه خوردن - افطار کردن به جای شام خوردن - فرض میکنیم شخص روزه دار بطور متوسط روزانه یک ساعت بعد از طلوع فجر و شش ساعت بعد از ظهر را روزه بگیرد که جمعا 7 ساعت میشود از این رو مقدار زمانی را که در مدت یک ماه از خوردن خود داری کرده است 8 روز و 18 ساعت خواهد بود.

یکنفر مسلمان در یک ماه روزه داری با توجه با اینکه اوقات غذا خوردنش در سراسر سال صبحانه و ناهار و شام بوده است بطور متوسط

هشت شبانه روز گرسنگی و تشنگی را تحمل کرده که آن هم متناوب و با فواصل چند ساعته بوده است.

بما گفته اند روزه امساک از غذا و دوری از آن است و با داشتن چنین سابقه ای بود که ما هم آن را یعضی روزه را به غذا نخوردن تعبیر کردیم و چنین و انمود نمودیم که :

روزه یعنی فاصله ای بین شخص روزه دار و تغذیه ! ولی همینکه می بینیم قرآن کلمه امساک را به معنی اتصال و پیوستگی بکار برده و امساک به معروف (سوره البقره) معرف ترغیب و تشویق اسلام به نیکیهاست نه دستور پرهیز و اجتناب از نیکی ها ، عقیده خود را مبنی بر اینکه :

روزه یک رابطه ای است بین روزه دار و غذا و مذهب نه دوری از آنها.

ابراز میداریم ! و به همین منوال معنی کلمه صیام که در قرآن آورده شده توجه دادن به نخوردن است و درست خوردن نه بی بهره ماندن از غذا.

امساک به معروف در قرآن هر چند درباره زنهاست که پس از دو مرتبه طلاق بایستی از زن به خوبی و مهربانی نگهداری کرد و یارهایش نمود ولی ما نیز به همین مطلب متمسک شده امساک روزه داری را چنین معنی می کنیم که یا باید با داشتن استعداد و بودن شرایط روزه گرفت یا آنکه از آن دوری کرد و بهر صورت روزه دوری از غذا نیست بلکه ارتباطی است با غذا.

تمام مذهب ها ، کلیه ملت ها ، حق و بیگانه برای اینکه زندگی را شیرینتر سازند بروز توجه خاصی نموده اینطور نشان

ص : 27

میدادند که چون عمیقتر به مقررات زندگی می نگرند وضع قانون گرسنگی ملایم یعنی دستور روزه از عقل و قوای خلاقه آنها سر چشمه گرفته است توتمی ها ، مجوسها ، بت پرستان ، ستاره پرستان (صابئین) ، مانویها ، بودا و برهمائی و حتی کسانیکه حیوانات یا نباتات را میپرستند نزد همه و همه فرمان روزه داری آمده و قرآن نیز با این موضوع (تشریع روزه در نزد همه ادیان آسمانی) اشاره کرده میفرماید (قبل از شما مسلمانان برای دیگران نیز روزه بوده است)

«کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم» (سوره البقره).

روزه نزد همه اقوام و آنها که نامشان را بردیم یکسان نبوده هر کدام امساک مخصوصی به خود داشته اند از قبیل : خود داری از خوردن ، آشامیدن ، روابط جنسی ، سخن گفتن و بالاخره پرهیز از کار کردن طرق روزه داری بوده و هست که بعضی ها از یک یا چند تای نامبردگان اجتناب می نموده یا می نمایند.

در بومیان استرالیا بر هر زنی واجب بود پس از فوت شوهرش به تناسب مخصوص از چند روز تا یکسال روزه بگیرد و سخن نگوید ، روزه سخن نگفتن یا روزه صمت در دیانت یهود قبل از مسیحیت هم بوده است که قرآن میفرماید آنجا که حضرت مریم نذر می نماید روزه بگیرد و با احدی سخن نگوید.

«انی نذرت للرحمن صوما فلن اکلم الیوم انسیا» (سوره مریم).

صابئی و مانوی و مسیحی از بعضی خوردنیها اجتناب می کنند

و ما مسلمانها از خوردن و آشامیدن (با دستورات دیگر).

هم اکنون در سراسر جهان کسانی هستند که بروزهای سیاسی که جز اعتصاب غذا لیاقت نامگزاری دگری ندارند میپردازند و نزد آنهاست که خوردن بعضی از اغذیه مثلاً آب پرتقال یا شیر و... روزه را خراب نمی کند و این مطلب به کلی از بحث ما دور و با شکست قطعی روبروست زیرا همان مقدار غذا احشاء و امعاء را به فعالیت های گوارشی داشته و مقصود و منظور از روزه اسلامی حاصل نمی شود.

هر چند نزد ما مسلمانان همینکه نام ماه رمضان برده میشود بیشتر از همه بیاد نخوردن و نیاشامیدن و خواندن قرآن و پر کردن مساجد میافتیم ولی همه جا به همراه ما و مطالب ما بیائید تا به حقایق بیشماری از اسلام و بویژه روزه در اسلام آگاه شوید.

مدت وقتی که برای روزه انتخاب شده : از طلوع آفتاب تا غروب آن - از طلوع فجر صادق تا مغرب - قسمتی از روز - قسمتی از روز و همه شب - قسمتی از شب و همه روز - نیمی از شب و همه روز و... به تفاوت است.

آغاز روزه داری مسلمانان را قرآن چنین تعریف و تعیین میفرماید که از زمان باز شناخته شدن رشته های سفید و سیاه آسمانی از یکدیگر (سوره البقره) است : و کلوا و اشربوا حتی یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود من الفجر.

مسلمانان در آن زمان که صدر اسلام بود و برای روزه داری وقت معین میشد ساعتی نداشتند ، و با نظر انداختن به آسمانها

و دیدن وضع ستارگان تعیین وقت می نمودند لذا پیدا شدن اولین رشته های نورانی خورشید در آسمان برای مردم آن زمان بهترین شناسائی شروع وقت روزه داری بوده ، در اینجا حسن استفاده ای نموده بگوئیم که چنین تعیین وقتی از طرف قرآن خود یکی از هزاران دلیلی است که قرآن کتاب زمان خود نبوده کتابی است برای همه زمانها.

در خط استوا شب و روز مساوی و برابرند. ، هر چه به طرف یکی از قطب های زمین نزدیک تر شویم اختلاف شب و روز بیشتر شده و به ساعتها و روزها و حتی ماهها میرسد. روزهای شهر مکه که نزدیک به خط استو است با شب آن در تمام فصول سال جزئی اختلاف دارد ولی این اختلاف در شهرهای شمال اروپا که از استوا دور و به قطب نزدیکتر است زیادتر می باشد.

طرز طلوع و غروب خورشید در مناطق استوائی چنان است که از وسط آسمان می گذرد و هر چه به قطبین نزدیکتر شویم خورشید زاویه نشین تر شده و از گوشه های عبور می کند و هستند مکانهائیکه با یک چشمک زدن خورشید و سوسو کردن نور و در حقیقت پیدایش نوارهای سفید و روشن متمایز از سیاه میتوان شب و روز را از یکدیگر باز شناخت و در خقیقت تعیین وقت قرآن را به عنوان اعجاز پذیرفت. (تمیز خطوط نورانی خورشید از تاریکیهای شب در تمام نقاط مسکونی زمین امکان پذیر و بهترین وسیله شناسائی است).

طول روزه مسلمانان از طلوع اولین اشعه خورشید تا غروب آخرین شعاع آن است و بدین ترتیب در کشورهائیکه بین خط استوا تا مدارهای 67 درجه عرض جغرافیائی شمالی

و جنوبی (تقریبا) واقعند و سالشان را میتوان گفت تقریبا 355 روز است تشخیص زمان آغاز و هنگام پایان (آخر سحری و اول افطار) روزه داری آسان بوده و اگر کسانی باشند که در اراضی بین 69 درجه تا قطبین برحسب آنچه فقها اظهار داشته اند میتوانند تقسیمات متعادلی به منظور فوق بنمایند بدین ترتیب :

وقت روزه داری مسلمانان از طلوع فجر صادق تا مغرب شرعی بوده و تشخیص ایندو زمان یعنی آغاز و پایان آن برای همه و حتی کسانیکه حس تشخیص شان ضعیف است آسان میباشد.

یک روز روزه شدن چند روز نشدن.

چند روز صیام پشت هم و چند روز تعطیل.

سالی چند روز روزه شدن و گاهی در یک ماه یک یا چند روز را انتخاب کردن مدت روز داری است که امروز جهانیان هر کدام بنحوی آنرا پذیرفته اند.

در بین مسلمانان روزه واجب هر ساله در انحصار ماه رمضان است که تقریبا سی روز میشود.

در مجله علمی و طبی (Constelation) در 1960 به قلم Elian - Morclمطالب زیر دیده میشد :

بندیکت (Benedict)دانشمند فیزیولژی یک دوره روزه را سی و یکروز دانسته میگوید در این مدت در ترکیب خون هیچگونه اختلاطی بهم نرسیده و آن نوری که در بعضی از روزه داران دیده میشود یک حالت جوانی و نشاطی است که برای روزه داران رخ میدهد.

دکتر ژان فروموزان (Jean - Fromosan)می گوید ذخایر کلیکوژن کبدی و پروتئین خون و ذخیره چربی که در مرد سی در صد و در زن بیست در صداست برای یک ماه بدن کافی است.

دکتر الکسیس کارل (222 انسان موجود ناشناخته) در باره روزه مطالبی دارد تا آنجا که می گوید با روزه داری قند خود در کبد می ریزد و چربیهائیکه در زیر پوست ذخیره شده اند و پروتئین های عضلات و غدد و سلولهای کبدی آزاد می شوند و به مصرف تغذیه میرسند که چون با سخن ژان فروموزان که گفت بعضی عناصر ذخیره ای بدن برای سی روز کافیست در کنار یکدیگر قرار داده شود نتیجه می گیریم که در ظرف مدت یک ماه روزه داری آدمی دارنده یک بدن تازه تعمیر شده و آزاد گردیده از قید و بند سموم و کهنه هاست. بعلاوه بزودی خواهیم گفت که نباید اثر هلال الی محاق و غره تا سلخ ماه را که قریب 30 روز میشود فراموش نمود یعنی خواهیم آورد که گردش آسمانها نیز مدت روزه داری راسی روز اعلام داشته و میدارند.

کسانی دیگر نیز از متخصصین هستند که ذخائر بدنی را برای سی روز روزه داری مناسی و کافی دانسته و اگر خوب دقت کنیم.

با توجه با اینکه اولین روز پس از ماه روزه یعنی روز اول شوال را نمیتوان روزه گرفت و آنرا حرام شمرده اند برای یکنواخت بودن مسلمانان و تشویق آنها در اینکه باید هماهنگ و در یک صف بوده باشند بکله برای حفظ حدود و ثغور دستورات اسلامی انتهای روزه پس از پایان ماه مخصوص روزه یعنی ماه

رمضان قرار داده شده است.

همانگونه که تنفس عمیق یک نوع تازه کردن هوای در ریه هاست روزه نیز یک تازه کردن غذائی می باشد.

تنفس عمیق برای شستشوی هوای داخل بدن ، روزه برای شستشوی الکترولیت ها وعصاره های غذائی بین بافتی.

آدمی هر دقیقه 16 نفس می کشد هر تنفس یک دم و یک باز دم معمولی دارد که شمارش ، نوع و مقدار هوای که وارد و خارج می گردد معین بوده و خودکار و اتوماتیکمان انجام می گیرد ولی تنفس عمیق یک دم و بازدم شدیدتری است که طبق دستورات بهداشتی به جای آورده میشود.

بهداشت اجازه نمی دهد برای تنفس عمیق جز از هوای لطیف و نظیف استفاده کرد دین نیز با یک جمله «مسلمان در ماه رمضان مهمان خداست» آوردن غذای ناسازگار و مسموم کننده و غیر حلال را بر سر سفره چنین میزبانی ممنوع ساخته است.

نه آنکه در بقیه سال خوردن غذای حرام و ناسازگار اشکالی نداشته باشد بلکه مقصود این است ، چون یکی از خواص روزه دفع سموم است در این ماه مراقبت بیشتری باید نمود که از جذب مجدد سموم جلوگیری بعمل آید. و در واقع ماه رمضان ماه تمرین و آزمایش برای انتخاب سفره ای سازگار در سراسر سال می باشد. سفره ای که میزبانش «خدا» و میهمانش نباید بر آن مسموم گردد.

تنفس عمیق دمی از هوای لطیف و بازدمی از هوای آلوده

است که با تکرار آن سبب میشود بطور کلی همه ریه ها بلکه سراسر بدن تصفیه گردد به همین طریق روزه های متوالی نیز موجب خروج کلیه سموم از مجاری و فواصل بین سلولی و بافت ها می گردد.

اولین تنفس عمیق سبب میشود نزدیک به دو لیتر هوا که 5/1 لیتر بیشتر از هوای دم عادی است به نام هوای تکمیلی وارد ریتین گردد و در بازدم شدید و عمیق باز 5/3 لیتر هوا که مجموعه ای از بازدم عادی و هوای اندوخته است به نام ظرفیت حیاتی از دهان خارج می شود و چود در بازدم بسیار عمیق هم شش ها نمی توانند کاملاً روی هم جمع شوند لذا حدود یک لیتر هوا به نام هوای همیشگی در ریه ها باقی می ماند ، اینک باز برای تصفیه باقیمانده یک تنفس عمیق دیگر دستور داده میشود که می توان حساب کرد پس از چند مرتبه هوای داخل ریه ها کاملاً نزدیک به هوای تازه ای خواهد بود. روزه نیز به همین نحواست که روز اول مقداری از تمام اندوخته های اضافی که بسیاری از آنها برای اعضاء ، مسمومیت نسبی دارد از بدن خارج می شود و جای آنها را جذب شده های تازه می گیرد و به همین نحو چنانچه خواهیم گفت با تکرار روزه گویا منبع آبی را که راکد بوده هر روز مقداری از آن را برداریم و آب پاکیزه به جای آن بریزیم تا اینکه بطور قطع یک ماه بگذرد پس از این مدت بدن غوطه ور در آبها و الکترولیت ها و عناصر تازه ای خواهد بود.

یک بحث جالب علمی :

بفرمائید یک لیوان مایع برای خوردن بیاورند. سه لیوان موجود است آب آشامیدنی ، آب هندوانه ، شیر گاو - مایعات جدا

شده از جماد - نبات - حیوان.

ساختمان شیر (آب حیوان) نزدیکتر و سازگارتر به بدن است و در درجه دوم آب گیاه و آخر آب آشامیدنی.

آب قسمت اعظم هر سه را تشکیل می دهد و پس از خوردن باید آب زیادی به صورت ادرار و غیره دفع گردد اما :

آب سنگ پس از چند روز (شاید 12 روز) خارج میشود آب گیاه بیشتر و باز آب حیوان زیادتر، بیدن معنی که آب شکاف سنگها جذب و وارد خون و سرانجام بین انساج و بافت ها قرار گرفته آب موجود و ذخیره 12 روز قبل را خارج میسازد.

ذرات رادیواکتیو بغذائی افزودند و بکیفیت هضم و جذب و دفع آن با دنبال کردن ذرات وقوف حاصل کردند.

برای روشن شدن مطلب و اینکه مقصود ما از بحث چیست تحت عنوان مطالعات متابولیسمی شرحی داده میشود !.

Metabolism - Studies (مطالعات متابولیسمی) :

آنچه می خوریم تصور میشود صرف سوختن و تهیه انرژی برای بدن میشود و دفع می گردد ولی تصوری نادرست بوده ، اینگونه است که بدن عنوان حوضی داشته که غذا از طرفی وارد و از طرف دگرش خارج میشود ، مثلاً مواد قندی از جانبی وارد شده و از جانب دگر به مصرف سوختن رسیده دفع میگردد و آنرا حوض متابولیسمی (Metabolic - Piik) نامیده اند ، آنچه وارد میشود تازه است و باید تازه هم باشد و آنچه خارج میشود از مانده ها و کهنه هاست و باید هم فاسدها و مانده ها خارج شوند(چنانچه تطهیر ظرف جهانی نیز چنین است که تازه ها و کودکان بیایند و مانده ها و فرتوتها بروند).

اکسیژنی که امروز وارد بدن میشود 6 ماه بعد خارج شده و کلسیم امروز 180 روز بعد مصرف می گردد.

اگر ازت رادیواکتیو در غذا باشد چند هفته بعد آنرا در ادرار می بینیم.

برای تعیین خط سیر کربن معمولی، کربن دگری که وزن اتمی 14 دارد بکار میبرند.

کربن گلوکز معمولی 12 است و اگر 14 باشد گلوکز رادیواکتیو است که مدتها بصورت گاز کربنیک بعنوان یک کاتالیزر در بدن میماند و سپس دفع میشود و همینطور برای اکسیژن با وزن اتمی 15 آنرا انتخاب می نمایند که نصف عمرش 124 ثانیه است.

اکسیژنی که در تانک و کبسول است 15 است و اگر با این اکسیژن گاز کربنیک در بدن درست شد بعلت آنکه با آهک جذب شده باید رادیواکتیو باشد و ماندن این عناصر در بدن است که بدن را حضو متابولیسم می نامند و وارد شدن نوها به بدن و خروج کهنه ها و توقف فیما بین را Dynamic - State .

هم اکنون فکر کنید با این همه سر و صدا که در خوردن یک ذره آب بوجود می آید آیا کافیست که با چند روز روزه داری توقع داشت که همه فاسدها و کهنه ها جای خود را بتازه ها بدهند یا باید با روزه های متوالی به چنین نتیجه و مقصودی رسید؟.

مسلمانی را در نظر آوردی که یارده ماه تمام بدون وقفه نوها ببدنش وارد شده اند ، چون ورود تازه ها را روز قاعده علمی و نظم بهداشتی نیست و بر عکس خروج کهنه ها و فاسدها که بوسیله ریه ، کلیه ، کبد و پوست و... انجام می گیرد به حساب

و نظم است.

ریه ها سموم را به نظم خارج می سازند و کلیه ها زهرها را به حساب دفع می کنند و کبد به ترتیب مخصوص آنها را دور می نماید ، لاجرم انبارهای ذخیره ای ، درست و مرتب پر نشده اندومتابولیسم شاید بصور سوخته و نیم سوخته در آید و ایجاد بیماریهای تغذیه ای از این نیم سوخته ها باشد که اگر بوسیله روزه گرفتن نظم و حسابی در کار ذخائر بدنی بوجود نیاید سبب پیدایش پیش آمدهای ناگواری گردد و حتی در پایه های منابع ذخیره ای شکافی بوجود آید (این خود دلیلی نیز بر اثبات وجوب روزه داری است).

برای صادرات بدن فرض کنید چرخ دندانه داری است و برای وارداتش نیز به همین نحو چرخ دندانه داری است و برای وارداتش نیز به همین نحو چرخ دندانه دار دیگری.

زمانی بدن با اعتدال و خوشی است که این دو چرخ دندانه هائی داشته باشند که خوب در یکدیگر جا گیرند و بچرخند اما دندانه های واردات چون حسابی و نظمی نداشته و خوردن و آشامیدنها غریزی نیست ولی دندانه های چرخ صادراتی به حساب است و از روی غرائز تعبیه گردیده لذا باید دندانه های چرخ وارداتی را با روزه داری تعمیر و منظم و پاک و روغن کاری نمود و این همه اعمال با یکی دو روز روزه متوالی یا متناوب انجام نخواهد پذیرفت.

اینکه میگوئیم صادرات بدن مرتب و وارداتش نامیزان است راست میگوئیم !

کلیه و کبد و ریه و پوست و... که ارگانهای صادراتی اند همه بنظم اند ، کلیه حتی فراموش نمی کند که آدمی در شب احتیاج به خواب دارد نباید برای ادرار کردن بیدار شود لذا به تناسب

تاریکی و سنگینی خواب از ترشحات خود کاسته و کمتر ادرار بوجود می آید ، پوست همینطور و ریه ها و کبد و...

اما واردات آنچنان نا منظم است که گاه آدمی به جای طیبات و غذاهای پاکیزه و حلال بدست خود غبارها ،دودها ، الکلها ، و ناشایست های دیگر را بحساب واردات کشور بدن به سویش سرازیر می نماید و در نتیجه حوض متابولیکی که طاقت تحمل فشارها و صدمه ها را ندارد شکاف برداشته آدمی را بروز سیاه و روزگار سیاه می نشاند.

بعنوان مثال :

می دانیم در شهرها ، بخصوص شهرهای صنعتی که هوای آلوده دارند و دارای مقداری گازهای فلزات سنگین مانند سرب و جیوه و آهن می باشد که از راه ریه ها همراه هوای تنفسی وارد بدن میشود و مثلاً سرب روی گلبولهای قرمز خون انساج عصبی و استخوانی ثابت شده ایجاد کم خونی و عصابانیت و لاغری و دردهای استخوانی می کند و در صورتیکه با گرسنگی ملایم (روزه).

اسید و زترش خون بالا رود این مواد سمی گفته شده از محل های خود خارج شده وارد جریان خون گردیده از کلیه ها دفع میشوند یعنی در حقیقت پیوسته حوض متابولیکی گفته شده بدفع سموم اشتغال دارد.

بدن مانند منبع ذخیره شده ای است از آنچه به نام خوردنیها و آشامیدنیها با آن وارد میشود و چون بسیاری از اعضاء برای دفع سموم در تلاش مداوم هستند لازم است به بدن فرصتی به منظور خوب عملی ساختن دفع

سموم داده شود که جز با روزه داری و منظم ساختن کیفیت و کمیت مواد وارداتی به بدن صورت تحقق نخواهد پذیرفت !.

سئوال : عوض شدن مایع و مواد بین بافتی و پاک شدن بدن از سموم در ماه رمضان این معنی را میدهد که خالق ما با این دستور مخلوق خود را سالیانه بطور مستمری یک ماه میهمانی کرده بقیه سال آنها را بخودشان وامی گذارد !

جواب : اعمال بدن بوسیله دو دستگاه تنظیم کننده بسیار مهم اداره میشوند (1) دستگاه عصبی (2) دستگاه هرمونی یا غدد مترشحه داخلی.

دستگاه عصبی آن دسته از فعالیت های بدنی را که بسرعت تغییر می یابند اداره می کنند مانند حرکات ارادی - انقباض عضلانی و بسیاری از اعمال مترشحی غدد - دستگاه هرمونی با اعمال گوناگون سوخت و ساز بدن پیوستگی داشته اعمال نظم دهنده سرعت واکنشهای شیمیائی سلولها - ترتیب عبور مواد از جدار یاخته ها و سایر پدیده های متابولیکی سلولی مانند رشد و ترشح و... را بعهده دارند ، آنچه اهمیت دارد اثرات هرمونی است که بعضی در زمان کوتاهی حدود ثانیه اتفاق می افتد ولی بیشتر آنها پس از چند روز آغاز شده هفته ها ، ماهها و حتی سالها دوام می یابند و لذا چگونگی عمل دو دستگاه کنترل کننده عصبی و هرمونی اختلاف زیادی با هم دارند (غدد فوق کلیوی - قسمت مغزی آن - و هیپوفیز خلفی با تحریکات عصبی ترشح خود را آغاز می کنند و بطور کلی اصلاح هر کدام برای اصلاح دیگری نافع است).

با توجه به اثرهای ماهیانه و سالیانه هرمونها که حتی دوام اثرشان سالهای متمادی نیز در بسیاری موارد با قیست این نکته را روشن می سازد که :

با شرکت سالیانه - یک ماه - در ضیافتی که به نام پروردگار بر قرار است موجب میشود بقیه سال را بتوان به برکت میزبان معظمش در نعمت تعادل ترشحی و با نتیجه در نعمت سلامتی بسر برد.

چگونه و چرا؟

هرمونی از هیپوفیز مقدار ترشح ادرار را متعادل می سازد. هیپوفیز ترشحی دارد که فشار خون را بالا میبرد. انقباض عضلانی و رحمی و کیسه صفرا میدهد. بر ترشح شیر اثر دارد ، موجب اگزوفتالمی می شود (سابق آنرا به ترشحات تیروئید نسبت میدادند). بر ترشحات اسپر ماتوزئیدی و رویش فلیکولی تخمدان و مراحلی از آبستنی اثر دارند. هورمون نمو مربوط به هیپوفیز است که اختلال در آن گاه انسانهای غول مانند و زمانی کم رشد و کوتاه و خرد پیکری بوجود می آورد و... قسمت جلوئی هیپوفیز حداقل شش هرمون شناخته شده مهم داشته که اثرات وسیعی در سراسر بدن اعمال می نمایند از جمله آنچنان بر غدد دیگر اثر فرماندهی دارند که هیپوفیز را سلطان غدد نامگزاری کرده بودند ، اثر بسیار مهم آن تحریک غده های قشر فوق کلیوی است که ترشحات این قسمت بر سراسر بدن و کلیه سلولها و سوخت و سازهای بدنی و اعمال دفاعی بدن اثرات بسیار مهم شناخته شده ای داشته که شرح آنها در یکی دو صفحه ممکن

نیست.

حال که مختصر آشنائی با اهمیت ترشحات غددی با معرفی یکی از آن غده ها آن هم بطور اختصار پیدا شد و به پیوستگی غدد با یکدیگر اشاره گردید کافیست برای پاسخ سئوال فوق گفته شود : ما هم اکنون اطلاعات مختصری از این قبیل داریم.

(الف) پیوستگی غدد مترشحه که کم و زیاد شدن یکی موجب اختلال در دیگری میشود.

(ب) هیپوفیز از جمله غددی است که پیوستگی نزدیک و بسیار با اهمیتی با بسیاری از غدد بویژه غده فوق کلیوی دارد.

(ج) ترشحات قشری فوق کلیوی بسیار ارزنده بوده و بر تمام سلولهای بدن اعمال میشود و بدخوری و پرخوری چنانچه قبلاً شرح دادیم برنامبردگان (هیپوفیز و غده فوق کلیوی اثر نامطلوبی دارند).

(د) ثابت شده است غده لوزالمعده با غدد فوق کلیوی نقش مهمی در دوام و طول عمر دارند.

(ه) با اثبات رسیده که بین لوزالمعده و فوق کلیوی ارتباط بسیار نزدیکی بر قرار است.

(و) محقق داشته اند به تدریج با بالا رفتن سن ترشحات هورمونی لوزالمعده کاهش می یابد ولی غدد فوق کلیوی هورمونی تولید می کند که مرور زمان در آن بی تأثیر است.

(ز) اخیرا و لادیمیرنیکی تین استاد بیوشیمی با سالها آزمایش و تجربه و تحقیق بر روی موشهای صحرائی با اثبات رساند بوسیله گرسته نگهداشتن موشها بامتد مخصوص میتوان عمر متوسط 5/2 ساله آنها را به چهار سال و نیم رساند ، پرفسور نامبرده

ص : 41

معتقد است که اگر غدد فوق کلیوی مدتی گرسنگی بکشند ناچار میشوند هورمونهای اضافی را که موجب عدم تعادل شده اند بخورند از این رو :

اگر در طول سال پیش آمدهای ناگواری اعم از سوء تغذیه یا غیر از آن تعادل ترشحات غددی را بهم زده باشند روزه میتواند تعادل مجددی بین آنها برای مدتها برقرار سازد

و لذا آوردن این جمله معروف - یک روزه میهمان و صد ساله دعاگو - بجاست که : روزه دار یک ماه میهمان است و یازده ماه دعاگو.

پیدایش چهار فصل جالب ترین تغییرات زمانی است که بشر با آن مواجه میگردد ، در بهار همه چیز نو میشود زمین زنده میگردد و تغذیه انسان و حیوان و هر موجود دیگر را این فصل بعهده دارد. تابستان ذخائر تغذیه ای میوه جات را به حد خوردن میرساند و...

پیدایش چهار فصل این گونه نیست که نیمکره شمالی ناگهان زمستانش تمام شود و یا نیمکره جنوبی دفعتا فصل گرم خود را به نیمکره شمالی تسلیم کرده خود سرد گردد بلکه نور خورشید از قطب شمال شروع کرده بتدریج رو به قطب جنوب پیش میردو گویا می خواهد نقطه به نقطه کره زمین را روشن و بررسی نماید ابتدا به نقاطی عمودی می تابد بعد نقاط پائین تر و سپس مراکز زیرتر تا به مکانهای جنوبی و بالاخره قطب جنوب برسد. (البته فاصله زمین و خورشید گاه کم و زمانی زیاد بوده و وضع قرار گرفتن

آنها نیز نسبت به یکدیگر در تمایل و تغییر است و این فاصله و تمایل است که موجب پیدایش چهار فصل میگردد).

خورشید مستقیما از شمال به جنوب سرازیر نمی گردد بلکه مانند قرقره ای که نخ پیچ می نمایند و رشته ها در عین حال که گرد قرقره را فرا می گیرد درازای آنرا هم می پوشاند ، نور خورشید نیز از شمال به جنوب و از شرق به مغرب با نقاط زمین همسمتی (مسامته) می نماید لذا وقتی خورشید مثلاً برای شهرهای شمال ایران قلب الاسد است برای نقاط غربی و جنوبی ایران زمانی بعد قلب الاسد خواهد بود.

اگر یک روز معین را دقیقه آغاز بهار فرض کنیم و آن دقیقه شروع بهار شهر مشهد باشد شروع بهار شهر کرمانشاه (و حتی نقاطی که بر مدار شهر مشهد اما در مغرب آن واقعند) و هر شهری که در غرب آن بلدند و همچنین بهار شهر بندرعباس و هر دیاری که از مشهد پائین تر قرار گرفته همه و همه شروع بهارشان دیرتر از بهار مشهد آغاز میگردد و با توجه به اینکه شرقی ترین نقطه ایران با غربی ترین محل آن 77 دقیقه اختلاف ساعت دارند آغاز بهار کرمانشاه تقریبا یک ساعت بعد از هبار مشهد شروع و زمانی بعد ابتدای بهار شهرهای پائین تر مانند بندرعباس می باشد.

کره ماه چند نوع حرکت دارد : وضعی - انتقالی - تلوتلو خوردن - تکان داشتن - جستن نمودن و... اما سیر مشرق به مغربش (نسبت به زمین) شناخته و شاخص تر است زیرا انسان با هلال و بدر و محاق سر و کار دارد.

هر چند ماه نیز مانند خورشید زمین را از بالا به پائین

و از مشرق به مغرب در شعاعهای نورانی خود می پیچد ولی خورشید هر رز با تمام قرص طلوع می کند در صورتیکه مه هر شب به شکلی تازه ظاهر می گردد و لذا بیشتر کلمات هلال و بدر و محاق و غره و سلخ است که در قاموس نیازمندیهای انسان به چشم می خورد.

برای اینکه آمد و رفت ماه رمضان باز شناخته شود روز آخر ماه قبل از ماه صیام و روز آخر همان ماه در جستجوی هلال بافق غرب می نگریم.

ممکن است اهالی مشهد هلال را نه بینند لیکن قریب یک ساعت بعد هلالی که در این یک ساعت درشت تر شده در افق غربی تر ظاهر شود و مثلاً خود را با هالی کرمانشاه و یا شهری در جنوب غربی مشهد فرضا برای اهالی شیراز نشان دهد لذا اگر برای بدر بودن ماه یک نقطه و زمان مشخص قائل شویم همان لحظه که برای مشهدیها بدر است برای کرمانشاهیها لحظات بعد بدر خواهد شد بنابراین :

دیدن هلال ماه حج در شهر مکه برای انجام فرائض حج در مکه است.

و هلال مسلمانان ساکن ژاپن با اختلاف زیاد برای انجام اعمال دینی اهالی همان کشور خوب است و اینکه شنیده میشود با ادعای دیدن هلال در فلان کشور مردم کشور دیگر تلگرافا افطار میکنند غیر علمی است (شاید بتوان اختلاف زمانی افق را منظور و رؤیت هلال را در هر نقطه حتی دور پذیرفت که نویسنده را نمی رسد عنوانی جز تقلید از مرجع معظمش بنماید) خورشید و ماه هر دو زمین را حلزون وار دور میزنند و تمایل محور زمین نسبت به محور خورشید با زوایه ثابت و معین ، مشخص

کننده چهار فصل بوده و با انسانها برای تطابق با محیط اجازه آمادگی و تعیین تکلیف میدهند مثلاً برای دفع گرما و حفاظت از سرما اندیشه ای بنمایند. تاریخ تقارن هر ماه قمری نسبت به ماه خورشیدی هر سال متجاوز از ده روز به گرمی یا سردی گرایش پیدا می کند بطوریکه اگر سال قبل آغاز ماه رمضان 23 ماه آذر بوده است سال جاری برابر 12 ماه مذکور خواهد بود از این رو به علت شدت اثر محیط تغییر یافته از حرکت خورشید در برابر حرکت ماه میتوان گفت محیطی را که خورشید میسازد متغیر است و انسان تابع و لذا اگر به کسی گفته شود هر سال ماهی از زمستان را روزه بدار ،روزها کوتاه است و بر تو آسان حق دارد در پاسخ اظهار بدارد بدن محرومیت کشیده از میوه جات و ویتامین ها نمی تواند و نباید هر ساله زمستان روزه بگیرد ولیکن اگر بگویند در ماه رمضان امساک کن هم روزه خود را در گردش می بیند و هم زمین و آسمان را و لذا درس آموزنده تحرک و هماهنگی با گردش کائنات را یکی از برنامه های ماه صیام خواهد شناخت.

ثابت کرده اند که چون لکه و گلف های خورشید فزونی گیرد انتحار در بین آدمیان بیشتر گردد و در باریدن و روئیدن اثر دارد و زیادی تشعشعات حاصله بر گیاهان آسیب میرساند.

خورشید همانگونه که کشنده میکربها و شفابخش بیماریهاست عده ای معتقدند انفجارها و اشتعالهای دائمی اش در پیدایش آبله و سرخک بی تأثیر نیست و دینامیسم خاص خورشید سبب نوعی پراکندگی و اختلال در غذاها و نوشیدنیها میگردد ، بعلاوه قلب و ستون فقرات و چشم و شرائین نیز از آثار خورشید بی بهره

نیستند.

یکی از آثار خورشید در کره زمین بوجود آمدن چهار فصل است که هر فصل خود منافع و مضاری دارد و برای اینکه مطلب را خلاصه کنیم بطور اختصار به منافع و مضار یک فصل تابستان میپردازیم.

تابستان را منافعی و مضاری و زمستان را نیز زیانها و سود هائیست که انتخاب یکی بر دیگری کار دشواری بوده و بهترین پاسخ از آن حضرت صادق است که چون از ایشان سئوال شد تابستان را دوست تر دارید یا زمستان را فرمود زمستان را بخاطر تابستان (زمستان را برای تابستان).

تابستان حرارتش نیروبخش است و مدتها آفتابش مورد پرستش بود. تجدید قوایش با بدست آمدن ثمرات و سبزیجات معلوم و نمو کودکان در این فصل بیشتر است. غده تیروئید در تابستان بیشتر کار می کند. تعداد گلبولهای قرمز زیادتر است تلقیح واکسن اثر طولانی تری از سایر فصول دارد ، حتی بعضی عقیده دارند کودکان تابستان بدنیا آمده عمرشان طولانی تر است. در تابستان مبادله غذائی ، فعالیت رگهای خونی و ماهیچه ها ، آمادگی استخوآنها برای جذب بهتر کلسیم و فسفر و ظرفیت تنفسی ریه ها بیشتر است و این اثر در بیماران ریوی که زمستانها و بویژه روزهای ابری ناراحتی دارند محسوس می باشد و حتی گیاهانی که در زیر چادر و سرپوش می گذارند این تأثیر را نشان میدهند و...

در برابر چون حرارت تابستان زیاد شود تعادل بدن را بهم میزند و مراکز اعصاب را تحریک می نماید چنانچه مشاجره

و انتحار و شنایع اعمال در تابستان بیشتر است و اشخاص عصبانی در تابستان بدتر میشوند. گرمازدگی ، آفتاب زدگی ، ورم پرده مغز کودکان در آفتاب، زیادشدن حملات صرعی در تابستان ، کثرت مگس و حشرات و نقل و انتقال بوسیله آنها و وخامت برخی بیماریها مانند مخملک در این فصل و سرماخوردگیهای پی در پی که بعلت عرق کردن و زود لخت شدن بوجود می آید ، و روشن شدن بعضی بیماریها در تابستان مشاهده میشود چنانچه آفتاب میکرب سل را می کشد اما آفتاب و گرما اشخاص مستعد به بیماری سل را مبتلا میسازد و...

کره ماه در ایجاد طوفانهای سهمگین و گرده باد و بارانهای سیل آسای مناطق حاره و اقیانوس اطلس تأثیر دارد و طوفان بر پیدایش حوادث و سوانح کارخانجات 20 درصد و معادن 12 درصد می افزاید و علت را کسر حافظه در هوای طوفانی به مقدار 6 درصد دانسته اند حتی همزمان با کاسته شدن فشار جو بیماران درد سر بیشتری احساس می نمایند.

در بررسی های علمی ثابت شده که انسان در شب چهاردهم ماه در برابر نور قرمز (موج بلند) و در برابر نور آبی (موج کوتاه) حساسیت بیشتری نشان میدهد.

اثر ماه روی اسید ریبونوکلئیک هسته سلولها (R.N.A) بعقیده بعضی در آستم و بیماریهای جهاز گوارشی قابل توجه است یک جراح امریکائی انچنان بعقیده خود ثابت است که اثر ماه را در شب چهارده (بدر) چون بر روی عمل شده خطرناک میداند بیشتر اعمال جراحی را در ربع اول و ربع آخر ماه انجام میدهد. و بالاخره سرکشی و بی آرامی و جزر و مد دریا و دریاچه

و حتی آبی که در لیوان خود کرده ایم همه نشان دهنده این واقعیتند که آدمی مانند سیلندری که در میان نیروها میچرخد در میدانی پر از اثرات انرژیزان و نیروهای حاصله از خورشید و ماه در درجه اول و بعد از آن ستارگان و بکله کیهان قرار گرفته و پیدایش بسیاری از اوضاع و احوال آدمی دستخوش همین اثرات است.

چنانچه عطارد را بر دستگاههای اعصاب بویژه روی داندریت ها و بر آثار تنفسی مؤثر می دانند.

مجاری هوائی فوقانی (گلو ، حنجره و...) و بخصوص گوش داخلی - ورم لوزتین و بیماریهای لنفاوی و بازهره مرتبط میدانند.

مریخ را در ضعف قوای عضلانی - تب - گلبولهای قرمز - اختلالات تناسلی و حتی بیماریهای عفونی و مسری ذی اثر میدانند.

مشتری که آنرا خورشید کوچک نیز می نامند است بعلت آنکه 2/5 برابر انرژی که از خورشید میگیرد پخش می کند و بزگترین سیاره می باشد روی کبد ، تغذیه و بنا بر فرضیه هائی روی متابولیسم بدن اثر دارد.

ستارگانی است که رنگهای میوه جات را بدآنها نسبت میدهند یعنی من غیر مستقیم با اثری که روی غذا می گذارند روی بدنها مؤثرند و قس علیهذا.

ممکن است در اینجا گفته شود : اینکه بما گفته بودند خواندن کتابهای مذهبی ما را بدورانهای قبل از دوران علم بلکه قبل از فلسفه بر می گرداند بدین سبب صحت داشت که هم اکنون با ذکر

مؤثر بودن ماه و خورشید و ستارگان در زندگی بشر می خواهند طالع شناسی را مجدد بر تخت علمی خود بنشانند و لذا بوی بد ارتجاع به مشام میرسد.

آری پرفسور پیکار که امروز شهرت جهانی دارد با اثبات این واقعیت که : وقتی زمین از میدانهای نیروی کهکشانی عبور می کند حتی عکس العملهای شیمیائی دگرگون میشوند طالع شناسی را که مدتها از روی اوضاع کواکب یک موضوع مطرودی به شمار میرفت به خانه اول و نیرو و شناسائی قدیم بر گرداند.

پرفسور آزمایش میکرد متوجه شد سرعت بعضی فعل و انفعالات بطور محسوس روز بروز فرق می کند در پی علت بر آمد روزی بفکرش رسید توری فلزی بر روی لوله های آزمایش قرار دهد واکنش ها همه منظم و عادی شد و بالاخره چنین شد که.

متجاوز از شصت درصد بدن آدمی آب است عناصری هم که در بدن انسان است در لوله های آزمایشگاه نیز همان می باشد. آبهای زمین و طوفانهای کیهانی که زمین در مسیر گردش فضائی خود با آنها روبروست بر یکدیگر مؤثرند. اشعه های کیهانی هم که ذراتی هستند و به سرعت عجیب وارد اتمسفر زمین میشوند به مرور وارد بدن ما میشوند حتی نفوذ امواج الکترو مغناطیس خورشید میتواند تعادل بارهای مثبت و بارهای منفی موجود در بدن آدمی را آنچنان بهم بزند که شخص باغما و بیهوشی بیفتد.

دائره المعارف بدن ما از خواص قریب بصد عنصر مدون شده است ، بهر کلمه ای از آن مراجعه نمائید می بینید اصل ریشه ها و پایه کلمه ها از زمین است و آب ، یعنی بدن ما از عناصری

ساخته شده که مخزن اصلی همه زمین است ، و آب نیز بمقتضای زنده کردن و مرطوب ساختن زمین برای آغاز اعمال شیمیائی جزئی از آن عامل اصلی - زمین - میباشد.

به موجب اصل کلی گفته شده میتوان سخن قدما را صحه گذاشت و هوا را نیز که جزء عناصر ضروری شناخته میشود سومین و حرارت و آتش را که قسمت لاینفک فعل و انفعالات است چهارمین محسوب نمود.

اثر غیر قابل انکار هوا در اخلاق و رفتار و حتی ساختمان بدن هوید است.

اهالی کشورهای فرانسه و اسپانیا در اصل ملیت ریشه واحدی دارند هر دو را تقریبا کوههائی مشابهو زمین هائی یکسان است ولی هوای سردتر و مرطوب فرانسه مردم آن سرزمین را با ساکنان اسپانیا که هوای خشکتری دارد متمایز ساخته است.

جمادات و نباتات و حیوانات از جمله انسانها همه و همه تابع تغییرات محیط اند جمادات در گرما و سرما انبساط و انقباظی و.. دارند ، در بهار زمین زنده میشود در زمستان می خوابد ، و تا چه پایه زنده شدن زمین بر زندگی اثر دارد که رساننده غذای بشری است زیرا با بدست آمدن گیاهان و میوه جات و چرا کردن گوسفندان و حیوانات دیگر ما می خوریم و می آشامیم و زندگی می کنیم.

نباتات کاملاً تابع تغییرات فصلی و محیط اند و فصول بر حیوانات نیز اثر قابل توجهی دارند چنانچه بعضی خزندگان یا حشرات در زمستان به خواب میروند و برخی پرندگان از محلی به محلی کوچ می نمایند.

دکتر وانت و دکتر راسموس گیاه شناسان دانشگاه واشنگتن عقیده دارند که گیاهان ذرات موجود در جو را بوجود آورده بعضی از آن ذرات تجزیه میشوند نیروی الکتریکی تولید می نمایند و ضمنا وسیله خوبی برای هدایت نیروی برق از ابرها به زمین و ایجاد کننده صاعقه هستند.

فعالیت جنسی در فصلی نزد برخی پستانداران آغاز می گردد درماه بخصوصی نزد بعضی تشدید می یابد. در تنفس و احتراق بدن سگ در فصول گوناگون تغییراتی مشاهده می شود، و در ویتامینهای شیر گاو در فصول مختلفه هر چند یکنوع غذا بآنها داده شود تغییراتی حاصل می گردد، حتی اگر مرغها را در جریان هوا - کوران - که نسبتا سرد باشد قرار دهند تخم گذاردنشان کاسته و بلکه تعطیل می گردد.

انسانها در بهار بعلت تقسیمات شدید سلولی خسته اند و در زمستان بعلت سرما و رانده شدن خون از اعضاء سطحی بداخل مقاومتشان در برابر امراض کاسته می گردد. (تقسمیات شدید سلولی بدن انسان و حیوان و سبز شدن گیاهان در فصل بهار و شدت یافتن بسیاری امراض پوستی در این فصل یعنی در فصلی که درخت جوشش است پوست جوشش نیز هست می توان گفت در فصل بهار بدن آدمی نیز با قانون زنده شدن زمین هماهنگی کرده زنده می شود و ساخته شدن همه چیز و همه کس را بدست یک صانع مدبر اعلام می دارد) اثر فصول بر میکربها واضح است و در بعضی فصلها بیشتر نیروی بیماری زائی دارند (کوران سرد مرغ را از تخم می برد و اثر بیماری زائی میکربها را دگرگون می سازد این معنی را می دهد که غیر مستقیم بر بدن آدمی

اثر می گذارند).

دکتر خوزئه دو گاسترو پزشک و جغرافیا دان و رئیس سابق و عضو فعلی سازمان جهانی مبارزه با گرسنگی در کتاب خود بنام گرسنگی سیاه می نویسد :

«در عصر ما اکثریتی هستند که خوراک ندارند و اقلیتی که خواب ندارند (از ترس بی خوراکها) و مطالعات اخیر پزشکی اجتماعی نشان داده است که هیچ عاملی در محیط باندازه عامل غذا در تعادل و برقراری سعادت انسان تأثیر ندارد ، شاید محیط اطراف ما یعنی زمین و هوا هم بطور غیر مستقیم بوسیله عامل تغذیه بر نیروی جسمانی و توانائی تولید محصول و مقاومت در برابر ناخوشیهای انسانی اثر کند» (دکتر خوزنه دو گاسترو در 1346 به تهران آمد و سخنرانیها کرد)

مسائل روز مره ای که بزندگی ما - محیط ما - جان ما و ... تعلق پذیرفته و عوامل مؤثری شناخته شده اند اهم آنها عبارتند از غذا ، هوا ، آب ، غم ، شادی ، سلامتی ، بیماری ، رنگها ، صداها ، ملاقاتها و حرکتها و سودها و زیانها و ...

هوا و خواب تقریبا یکنوع عمل می نمایند. آدمی خسته است دراز می کشد انرژی جمع شده در عضلات در تمام بدن پخش می شود و از جمله بر نیروی عضلات شش ها افزوده می شود و در نتیجه تنفس عمیق می گردد و اکسیژن بیشتری بخون می رسد.

هوای پاکیزه و صاف یا اطاقهای خوب تهویه شدن انرژی خوبی اخذ و کمک غذا هستند.

آفتابی که در هوا می ریزد و پخش می گردد. قوای جاذبه ای که از هوا می گذرد ، نیروهای الکترومانیتک و ... همه و همه بدن

را در خود می پیچانند و این بدن است که مانند سیلندری در میان نیروها می چرخد.

شادیها ، عشقها ، ناکامیها ، سلامتی و بیماریها ، رنگها ، صداها و ... هر کدام بر بدن اثر مخصوص خود را گذارده گاه سبب کمی سوخت و ساز بدنی گردیده و زمانی بر عکس سوخت و ساز بدنی را کم می نماید (چه بسیارند کسانی با غم فراوانی که دارند چاق می شوند یا عاشقانی که به پرخوری مبتلا می گردند یا نحوه عمل خارج بر بدن اینگونه است که : از قضا سرکنگبین صفرا فزود - روغن بادام خشکی می نمود) زمستان اشتهاء بعضر را کور می کند وحال آنکه تابستان فصل پرخوری همان کس است یا بر عکس کسانی هستند که در تابستان میل بغذا ندارند ولی زمستان دارنده اشتهاء خوبی هستند.

گو اینکه با دقت حساب کرده اند کدام غذا انرژی بیشتری به بدن می رساند یا چه خوراکی کالری بیشتری دارد اما علاوه بر غذا که منبع اصلی انرژی است باید متوجه بود عوامل گفته شده موجود در محیط و در اجتماع کم و بیش در کاهش و زیاد کردن انرژی مؤثرند مثلا شادی متناسب اعمال حیاتی را تقویت می کند ترس و اندوه فراوان مقدار زیادی از انرژی بدن را جذب می نماید کما آنکه شادی زیاد نیز همینطور است و دیده شده جذب ناگهانی بسیار از این انرژی سبب هلاکت گردیده ، ای بسا خبر فوت عزیز یا مژده موفقیت بزرگی که شنونده را زودتر از یک گلوله بکام مرگ فرو برده است.

آنچه محیط خارج (آفاق) می توانست بر بدن آدمی اثر گذارد بطور اختصار بیان شد هم اکنون بغوغای بیشتری که

در داخل بدن (انفس) انجام می گیرد اشاره می کنیم. علی مرتضی باین جهان بزرگ نهفته در جسم کوچک آدمی چه خوش اشاره کرده می فرماید مانند کتابی است که هر حرفش خود کتابی است. فعل و انفعالات و ساختمانهای اعضاء بدن چه شگفت آور است که باز از همه مهمتر اثر نفوذ ترشحات غددی بدن در سراسر اعضاء است که اگر یکی از آنها ترشحش کیفا یا کما دگرگون شود بدن را متغیر و بلکه محیط را چیز دیگری می سازد.

ما با تزریق پروژستین صناعی بزنان آبستن که یکی از ترشحات غددی است می توانیم هرمافرودیسم کاذب (نرمایگی) در جنین چنانچه دختر باشد بوجود آوریم و بنظر می رسد استروئیدهای فوق کلیوی در ایجاب لب شکری مؤثر بوده و نقشی بعهده داشته باشند ، همینطور کم کاری یک غده ممکن است آدمی خرد پیکر و پرکاریش غول پیکر بوجود آورد یا کمی ترشحی مسبب خمودگی و بی اعتنائی ، و افزایش ترشح دیگر موجب تند خوئی و عصبانیت گردد.

آیا خرد پیکری - غول پیکری - عصبانیت یا خمود بودن بر روی اجتماع و محیط خارج اثر نمی گذارد یا در داخل بدنشان غوغای ناموزون دیگری بر پا نیست. کدام نقطه از محیط را اگر بدست سفیهان بدهند اثر مطلوب خود را ظاهر خواهد ساخت و بکار گماردن کسیکه تحرکی نمی تواند داشته باشد تا چند عاطل واماندگی بروز و نشان داده خواهد شد.

اثر نگاه یک بیمار به پزشک ، یک عاشق به معشوق، یک اسیر بحاکم معنای دگری غیر از نگاه کردنهای معمولی دارد و گاه در ظاهر بدن نیز تجلی نموده رنگها را دگرگون

و پوست را جلوه دگری می دهد ، خجالت می کشد سرخ می شود ، می ترسد رنگش زرد می گردد. اگر خون عاشق را هنگام نگریستن بچشم معشوق به آزمایشگاه بفرستند با آزمایش خون همان کس که قبلا انجام یافته مغایرت دارد. اگر اشگ یتیمی را که در فراق پدر زاری می کند با اشگ عاشقی که بی تاب است مقایسه و تجزیه نمایند تفاوتی نشان میدهد. اینها آثار مختصری از دگرگونیهای ترشحی غدد بدنی است که بخارج از بدن (اشک) یا بداخل (خون) سرایت نموده است.

چندی است که در علوم طبیعی رشته جدیدی بنام «سجع شناسی» بوجود آمده که بوسیله آن انرژی زمان را در زندگی بیولژی انسانی محقق می دارد ، در رشته مذکور ثابت شده است که همه جریانهای حیات بوسیله تعداد زیادی «ساعت های بیولژیکی» هدایت می شوند که ساده تر از همه «ساعت های حیات» سجع شب و روز است یعنی اینکه بدن بعضی از انسانها تا ظهر بحد اعلای فعالیت میرسد در صورتیکه برخی دیگر پس از غروب آفتاب احساس زندگی و شادابی می نمایند که به نظر میرسد این تمایلات و خصائص موروثی هستند چه آنکه آثار آن حتی در کسانی به ثبوت رسیده که در برابر نفوذهای کائناتی کاملاً اشباع شده اند. اینجانب پدر بزرگی و فرزندان و نواده های وی را سراغ دارم که زمستان و تابستان نزدیک به دو ساعت از مغرب گذشته خواب بر آنها مستولی میشود و کافیست با استراحت چند دقیقه ای از نو فعالیتی مانند روزانه آغاز کنند.

ارتباط بین محیط هر چیز با همان شی ء در تمام کائنات به چشم می خورد مثلاً اثر خورشید بر جماد بوجود آوردن خاک زنده و

بر نبات کلر و فیل سازی و بر حیوان و انسان تهیه بعضی مواد لازم است ولی انسان پیوستگی افزونتری هم دارد که میتوان خود بدان وسیله خارج از برنامه و ناهماهنگ با ارتباطات دیگر آفرینش ارتباط بر قرار کرده محیط خارج یا داخل خود را متغیر سازد مثلاً می تواند با پرخوری یا بدخوری ترشحات غددی را دگرگون ساخته کیفیت با کمیت آنها را تغیر دهد یا محیط را دگرگون سازد.

امروز به علت اینکه می دانیم حتی سنگ کنار خانه یا میز گوشه اطاق یا هر شی ء دیگری که تصور شود بر ما و ما بر آن اثر می گذاریم ، چرا تطابق دستگاه گوارش خود را در برابر یکنوع آشکار گردش آسمان و زمین (یک ماه) بکائنات عرضه نداشته و یک فصل یا یک سال را برای روزه داری که عمل شاقی است انتخاب نمائیم و حال آنکه تا حدودی توانسته ایم در برابر تغییرات خورشید یعنی در مقابل گرما و سرما خود را محفوظ داشته و برای هر فصلی نیز غذای مناسب خود را انتخاب نمائیم.

فقط برای فرشتگان شایسته است در فصلی که روزها بلند و میوه فراوان است روزه بگیرند و یا برای ناقص بودن دوره روزه داری یک فصل یا یک سال را انتخاب نمایند و یا کسانی مانند علی ابن ابیطالب که روزه روزهای بلند و شستشو و وضوی شبهای دراز را آرزو کنند ولی در تمام عمر هر سال آدمی را از سحر تا افطار بر آن دارند که از میوه های فراوان تابستان چشم بپوشد نسبت به مذهب خود اینگونه قضاوت خواهد کرد که دین سختگیری است و پیروانش را از لذتها مجروح ساخته است.

اگر برای همیشه روزه مخصوص روزهای کوتاه باشد

یکنوع خودکشی آن هم خودکشی نامطبوع بحساب می آید زیرا بدنها در زمستان بقدر کافی از میوه های تازه محرومیت کشیده و باندازه لازم از ویتامینها و مواد کانی دور بوده اند و گرسنگی هر ساله زمستانی یکنوع انتحار بدون سر و صدائی است.

اگر علی ابن ابی طالب شبهای سرد را برای شستشو انتخاب می فرمود (ان مولینا علی کان یغتسب فی اللیالی البارده طلبا للنشاط فی صلوه اللیل) و یا روزه روزهای گرم را دوست می داشت از این جهت بود که شعریه های سرمازده و مویرگهای چندش یافته زمستانی با تحریک بوسیله آب جریان خون را آنگونه می سازد که آدمی را بنشاط می آورد (در بهداشت بدن خواهیم گفت) و همچنین افطار و تسحر تابستان و روزهای دراز با فراوانی محصول فصل قابل جبران است.

این پیشوایان غیر علمی هستند که روزه روزهای کوتاه و شستشوی در ایام گرم را بخاطر پیروانشان که زیاد گرسنگی نخورند و در ضمن بشناکردنی هم رسیده باشند تجویز کرده اند.

بعلاوه بعضی ادعا دارند در آن نقطه از زندگانی که تمایلات گوشت طلبی انسان و گوشتخواران بهم می رسد تمایل جنس آدمی مانند گوشتخواران بیشتر شده و این پیش آمد یعنی فحل و نر شدن همزمان با آغاز جنبش خاک برای زنده شدن و شروع نمایش طلیعه بهاری است لذا برای انسانها دستور روزه داری طولانی و چندین روزه در این هنگام (زمان فحلی) نوعی از بی مایگی است. بهر صورت اگر ماه شمسی را برای روزه انتخاب کنیم قسمتی از یک فصل (اگر یک ماه است1/3 فصل)

را برگزیده ایم نه تمام فصل را و اگر برای روزه فصلی برگزیده شود باز پاره ای از سال را انتخاب کرده ایم ولی یک ماه روزه داری یک دوره کاملی از تقسیمات زمانی برگزیده طبیعت است که مشحون از تمام مواهب و برکات مربوط به محیط که شرح داده یا نداده ایم می باشد که یکی از آنها توانائی تعیین اوقات روزه داری بسهولت بوده و در نتیجه از پراکندگی اجتماع مسلمانان جلوگیری بعمل می آورد.

گلف ها و لکه های خورشید اثر قطعی بر کشت و زرع داشته و با تشنه بوده زمین و گرسنه بودن آسمان دیگر گرسنگی انسان درست نبوده بعلاوه که بآسانی همه کس نمی تواند زمان پیدایش گلف ها و لکه را معین نماید و خود یا روزه خود را با تغییرات وضعی یا انتقال خورشید دمساز و هماهنگ ورسا نماید.

اساس تقسیم سال عربی بر پیدا و ناپیدائی هلال است و لذا در میان ملتی که هر سال در فصل معینی دستور روزه گرفتن دارند بر حسب آنکه ماههای سنوات شمسی یا قمری را انتخاب نمایند. روزهای ثابت. روزه های در گردش خواهند داشت.

اقوامی هستند که در یک ماه شمسی روزه می گیرند. اگر زمستان انتخاب شود همیشه سرما را انتخاب کرده اند و تابستان باشد تا آخر عمر روزهای بلند سال را برای روزه گرفتن برگزیده اند. !

روزه مسلمانان در گردش است.

هر سال نزدیک بیک ثلث ماه آب و هوای محیط تغییر یافته و مسلمانیکه بطور متوسط هفتاد سال از دین خود اطاعت کرده باشد دو مرتبه در قلب الاسد بافطار نشسته و دو نوبت نیز شب

یلدا را سحر خیزی کرده است.

از آنجا که اسلام و علم هر دو برای فصول معین اغذیه مخصوصی معین نموده اظهار می دارند در هوای تابستان باید غذای سبکتر و نوع مخصوصی و زمستان سنگین و سنجیده با هوای سرد انتخاب نمود ، صرفنظر از آن همه اثرات محیط بر بدن که گفته شد یکنفر مسلمان توانسته است گاهی روزه خود را با گرما و خورشیدی در اوج و طاقتی تاب و روزهائی بلند و زمانی با روزهائی کوتاه و خورشیدی در حضیض و هوای سرد گرفته تطابق و تطهیری انجام بدهد.

اگر اسلام ما روزه را در گردش نینداخته مثلا گفته بود هر کس سی روز زمستان یا سی روز از تابستان را روزه بگیرد ، ما چنین ایرادی را داشتیم که چون روزه نسبت باثرات تغذیه ای (آب و هوا و زمین بلکه محیط) که غذا از آنهاست عکس العملهائی از خود نشان می دهد پس اسلام دین فراموشکاری بوده و اثر قطعی و مسلم هر فصلی و زمانی را بطور جداگانه بر بدنها از یاد برده است !.

هنوز پیوند فکری ما در حوض متابولیکی شناور است فراموش نکرده ایم آنچه از نهاد پله های دستگاه آفرینش ، جماد ، نبات و حیوان خارج می شود مدت توقف گوناگونی در بدن داشته و در صورتی شمع حیات خوب می سوزد که مسلمان بپای سفره افطاری میخکوب شود که چندش سرما و گرسنگی سبب راندن خوانهای اطراف و محیط باحشا و مراکز بدنی شود و زمانی بر سفره غذائی به نشیند که از گرما و گرسنگی فرصت افطار کردن را غنیمت شمرده از آنچه خوردنش در تابستان نیکوست میل کند

و باز برای تغذیه مراکز عالیه بدن بویژه مغز مواد لازم را همراه با روح اطاعت از فرمانهای خدائی بفرستد یعنی روزه باید زمانی از آب همان روزها و میوه های همان فصل و مواد سفیده ای همان ایام افطار گردد.

یک روز بلند و سخت با شیر گاوی یا گوسفندی که بر علفزارهای بهاری چرا کرده اند و گاهی با شیری که حیوان را در زاویه طویله بسته و آخری پر از علوفه خشک در کنارش است و بهمین نحو حوض متابولیکی به نو و کهنه کردن روزانه قناعت ننموده آنرا به سالیانه و چهار فصل کشش دهد و بهر گونه نعمتی برساند.

زمانی بدن بی اشتهاء پس از یک گرسنگی ملایم بنام روزه افطار می کند و دقت هست که با اشتهای کامل روزه را بافطار می کشاند لذا بی انصافی است کسیکه در زمستانها پر خور است برای همیشه دستور روزه داری تابستان را داشته باشد و برعکس.

در زمستانها میوه و سبزی کمیاب است یا اگر هست تازه اش نیست لذا کسیکه در زمستان بافطاری نشیند نه تنها بدن محروم از مواد مغذی میوه جات را بافطار نشانده بلکه اگر لبنیاتی هم بر سر سفره است باز چندان خاصیتی ندارد زیرا از کاه جدا شده نه از انواع و اقسام گلهای بهاری و نباتات تازه و اگر لبنیات بهاری هم نگهداری شده باشد تازه نخواهد بود.

اینکه دستور اسلامی است مسافر قبل از اتمام ده روز (با شرایطی) روزه نگیرد بهمین علت است که هنوز آب و هوا و محیط خود را انتخاب نکرده است و کمتر از یک قصد (10 روزه) عناصر موجود در محیط در تغییر مزاج و تصفیه اش اثر کامیابی

خود را نبخشوده است.

«عمل تطابق و سازش با آب و هوا امروز جای بزرکی را در زندگی ملتها باز کرده زیرا تسهیل مسافرت و مهاجرت از نقطه ای به نقطه دیگر که دارای آب و هوای متفاون می باشد مستلزم این سازش می باشد. بدن خود بخود و بطور طبیعی این تطابق را انجام می دهد برای انسانی که از مناطق سرد بگرم نقل مکان می کند ده تا چهارده روز طول می کشد تا سازش اولیه در بدن او بوجود آید و تطابق کامل 4 تا 6 ماه وقت لازم دارد و پس از این مدت بدن انسان تازه وارد مانند بدن بومیان عمل می کند»

شگفتا که سازش اولیه در اسلام 10 روز (یک قصد) معین و برای بومی شدن همان شش ماه معین گردیده است. اینکه تقسیمات سلولهای بدن نزدیک بهمین مدت «ده روز» انجام و دگرگونی یافته سلولهای جدیدی بوجود می آورد یعنی بدن هر ده روز بعد ، بدنی نیست که قبلا بوده است و اگر مسافر ناگهان در دو جهت کاملا متفاوت محیطی قرار گیرد این مطلب را بهتر درک می کند.

هم شهریهای من که از شهر خشم و گرم یزد به ییلاقات خوش آب و هوایش می روند بر چنین اثر قطعی و مسلم که در مدت قریب بده روز بخوبی محسوس است تقریبا وقوف کلی حاصل می نماید بهر صورت :

در گردش بودن روزه های ماه رمضان مانند در گردش بودن آسمانها ارزشمند است و توقف در برابر همه گردشها یکنوع ناهماهنگی می باشد.

خوشبختانه اسلام روزه گرفتن را در گردش

انداخته و هر مسلمانی در طول عمر می تواند از تمام مواهب محیط در برابر روزه مانند همه نعمت های دیگر بهره مند و برخوردار گردد.

خلاصه :

(1) تابستان دائمی مناطق استوائی و زمستان همیشگی نواحی قطبی و چهار فصل بودن سرزمین های معتدله سبب می شود انتخاب یکی از ماههای شمسی را برای روزه موجب تشتت و پراکندگی مسلمانان دانسته و همزمانی و یکپارچگی را که بهترین علامت اتحاد و اتفاق مسلمین است و همیشه مورد نظر اسلام می باشد از دست رفته محسوب نمود یعنی عده ای همیشه در تابستان روزه باشند و دسته ای دیگر در زمستان و ... آن هماهنگی را که همگان در ماه رمضان روزه گیرند در بر نخواهد داشت.

(2) زمستان میوه و سبزیجات یا نیست یا اگر هست مواد مفید آن در اثر کهنگی کاشته شده و لذا هر سال بدن محرومیت کشیده را بگرسنگی داشتن یک نوع انتحار نامطبوع تدریجی است.

(3) تابستان بسیاری از مواد از راه عرق و غیره دفع می شود و در صورتیکه هر سال روزه دار این فصل را انتخاب نماید دفع مواد از یکطرف و وارد نشدن عناصر لازم بعلت روزه از طرف دیگر ، بدن را ناچار با صدمات فیزیولژیکی مواجه خواهد ساخت.

(4) تشخیص آغاز و انجام مدت روزه داری در ماههای قمری سهلتر است.

(5) هر سال در زمان معین روزه شدن یک عمل تکراری

ص : 62

و خسته کننده بشمار می رود.

(6) زمان روزه داری محصور و مقطوع بوده و انتخاب یک روز یا یک هفته یا یک ماه یا یک سال شمسی که با اشکالاتی مواجه است انتخاب نشده است.

(7) تمایل محور کره زمین نسبت بخورشید سبب می شود در نواحی قطبی اختلاف ساعت فاحش شب و روز بوجود آید و برای تعیین اوقات روزه داری با اشکالات چندی مواجه گردد در صورتیکه گردش مهتاب بدور زمین برای تشخیص آغاز و انجام ماه رمضان از اشکال مذکور می کاهد.

(8) اثر غیر قابل انکار محیط بر بدن - آمادگی نسبی مبارزه با عوارض گرمی و سردی هوا می باید روزه در گردش را برای تطابق بدن روزه با تغییر هر وضعی از محیط انتخاب کرد بدین معنی که بعلت اثرات گوناگون و متغیر زمان و مکان بر بدن که هر دو در گردشند لازم است روزه نیز در گردش باشد و توقف بدن روزه دار برای همیشه در یک ماه ثابت باعث تشدید اثر متقابل آفاق و انفس بر یکدیگر است.

روزه بر چند قسم است :

روزه واجب - روزه مستحب - روزه مطابق با گردش ستارگان - روزه روز جشن - روزه روز عزا - روزه فصل مخصوص - روزه ماه معین - روزه سال ویژه - روزه مواجه با یادبود - روزه روبرو با واقعه و ...

روزه جالب یهودیان روز مصادف با روز سقوط سلطنت قدیم یهود است.

مسلمانها ماه روزه دارند که رمضان است (ماه معین)

ماهی که قرآن در آن نازل شد (یادبود)

ماهی که چراغ هدایت در آن روشن گردید و باز شناختی خوبیها و بدیها آغاز گردید (سر فصل معین).

«شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن هدی للناس و بینات من الهدی الفرقان» (سوره بقره).

ماهی که در آن شبی بارزش هزار ماه قرار داده شده (مقیاس معلوم) و در آن شب قدرتها و روحانیت ها - ملائکه و روح نزول اجلال می فرمایند - «و جعلت فیه لیله القدر و جعلتها خیرا من الف شهر» (دعای ماه رمضان) «لیله القدر خیر من الف شهر ، تنزل الملائکه و الروح فیها» (سوره القدر).

و از همه مهمتر سلم و سلامتی «حتی مطلع الفجر» که می توان همه را در یک جمله خلاصه نمود :

مسلمانان در آن ماهی که رمضان نام دارد و روزه دارند سلام بر آنها. در این ماه آنها میهمان خدایند.

یک برگ کاغذ - یک قلم - یک رساله (توضیح المسائل یا ...) بردارید و یادداشت کنید.

پیر مردان ، پیر زنان یعنی کسانیکه بواسطه ضعف کهولت نمی توانند روزه بگیرند یا برای ایشان مشقت است (مرد و زن تقریبا به نسبت مساوی !) .

زنیکه زائیدنش نزدیک است یا روزه برای حملش ضرر دارد ، زنیکه شیر می دهد چه مادر چه دایه ، در صورتیکه روره باعث کم شیری شود یا برای بچه ضرر داشته باشد (زنان).

کودکان ، شخصی که در مسافرت است ، بیماران ، دیوانگان ، ضعف شدید که تحمل نتوان کرد و ... (زن و مرد تقریبا برابر).

نامبردگان از روزه گرفتن معافند.

از اینرو چه کسی باید روزه بگیرد ؟.

اکثرا مرد - بحد بلوغ رسیده - خوب تغذیه شده و سالم یعنی کسانیکه سوخت و ساز بدنشان شدید است ، کسانیکه حوض متابولیکی آنها در جنب و جوش دگری بوده و واردات و صادرات فوق العاده تری دارند یعنی جوانهای مسلمان که سالم اند (بیشتر مرد و کمتر زن) هم آنها بر محیط اثر می گذارند و هم محیط برای آنها در جوشش است.

از اینقرار کسانی در ماه رمضان روزه دارند که در استخدام یا اشتغال بکارند ، کارمندند یا کاسب یا کارگر یا ... و از هر کدام باشند با قوه مجریه و دولت و قانون سر و کار دارند لذا می توان آنها را مورد خطاب قرار داده گفت :

تحمل مشقت از طرف کار فرما، ارباب ، رئیس یا دولت پذیرفته می شود ولی روزه با آنهمه خواص و مزایا از طرف خدا چرا قبول نیست ؟

وقتی می گوئیم جنابعالی را به نقطه ای انتقال داده اند که در آنجا علاوه بر امساک غذا باید متحمل آب و هوای نامساعد نیز شده و سازگار بود حکم انتقال طوعا یا کرها پذیرفته می شود اما آخر ماه شعبان چون گفته شود ماه مبارک دورانی که میهمان خدا هستیم با برنامه آسمانیش رسید آیا چه ؟...

اینکه اسلام حد کهولت و شیخونیت را تعیین نکرده مثلا

اشکال وارد بر روزه (استنوری)

ص : 65

نگفته است هر کس بسن 70 رسید پیر است و از روزه گرفتن معاف ، نکته جالبی است ! گویا چشم بینای اسلام متوجه تأسیس کرسی جرونتولژی بوده است روزگاری که بقین دارند می توانند دوران جوانی (هنگام روزه داری) را طولانی سازند !.

از اینجا زمینه سخن ما دگرگون می شود و دفاع از حریم مقدس روزه - ذکر فوائد روزه داری - دو مطلبی است که درباره آنها بگفتگو می پردازیم.

چون طرد ورد باطل و دفع و رفع اشکال و شبهات :

اولا ، یکنوع تعریفی است !

ثانیا ، دیو چو بیرون رود فرشته درآید ، و خودبخود ضمن پاسخگوئی باشکالات بفوائد روزه داری متذکر خواهیم بود لذا از اول بچهار مطلب مربوط بروزه که باصطلاح از اشکالات روز است اشاره می نمائیم !.

اشکال اول : از میان اجسام استیک که در ادرار ممکنست دیده شود 1 - اسید بتا اکسی بوتیریک 2 - اسید دی استیک 3 - استون می باشد که در ادرار اشخاص سالم هم بمقدار ناچیز موجود است منتها بحدی کم است که با معرفهای آزمایشهای کیفی نمی توان وجود آنرا مشخص کرد. زیاد شدن مواد استنی در ادرار تنها مربوط به مرض قند نیست بلکه در موارد زیر :

1 - مسمومیت از فساد مواد غذائی - 2 - پرهیز مداوم از خوردن مواد هیدروکربونه و غذا - 3 - فساد غذا در امعاء بعلت های مختلف - 4 - قی های آبستنی - 5 - اکلا مپسی - 6 - استعمال

داروهای بیهوشی مانند کلروفرم و غیره دیده می شود.

بطوریکه ملاحظه می شود پرهیز از خوردن غذا بخصوص مواد هیدروکربونه ترکیب کمی ترکیبات استیک ادراری را بهم می زند و زیاد شدن استن مخصوصا برای بدن مضر است و از این قرار روزه داری سبب بالا رفتن سم کشنده ای بنام استن در بدن می شود !.

اشکال دوم : هفته اول مهر سال قبل (1345) جرائد اعلام نمود که نمایندگان دو کشور مسلمان ترکیه و مصر در کنگره جهانی امراض معدی که توکیو تشکیل شده بود اظهار داشتند که روزه مسلمانان در ماه رمضان با ابتلاء به زخم معده نسبت مستقیم دارد ، نماینده ترکیه ماه رمضان را در ایجاد زخم معده عامل تسریع کننده ای شمرد و نماینده مصر انواع مشخصی از زخم معده را با روزه ماه رمضان وابسته اعلام نمود.

اشکال سوم : پیشوای یکی از کشورهای اسلامی در دو سال اخیر هنگام فرا رسیدن ماه رمضان ، کارگران کشور خود را مورد خطاب قرار داده آنها را از روزه گرفتن بر حذر داشت و حکمت و علت پیشنهاد خود را چنین خلاصه نمود :

گرسنگی سستی می آوردو محصول کمتری بوجود می آید و اقتصاد مملکت زیان می بیند !

اشکال چهارم : مفطرات روزه یعنی آنچه باعث می شود روزه را باطل کند باستثنای چند عدد آن بقیه غیر علمی بوده و حتی بعضی از آنها سخن نامربوطی بنظر می رسد مثلاً می گویند این بی معنی است که اگر تمام بدن در آب فرو رود روزه باطل می شود ولی اگر قسمتی از سر خارج بماند باطل نمی گردد !

امروز چهار اشکال بر روزه ماه رمضان می گیرند : روزه ایجاد استنوری می نماید که یکنوع مسمومیتی است - روزه با زخم معده نسبت مستقیم دارد - با آنهمه سستی که در تعقیب روزه داری وجود دارد زیان اقتصادی قطعی است - مصادیق علمی بعضی مفطرات روزه شناخته نشده اند !. قبل از آنکه به پاسخگوئی بپردازیم توجه آنان را بیک نکته جلب می نمائیم.

خوب دقت فرمائید. چهار اشکال ذکر شده و هر چه قبلا یا بعدا شده یا می شود تقریبا همه از طرف مسلمانان یا نمایندگان کشورهای اسلامی است !

در مقابل بزودی خواهید دید هر چه پاسخگوئی و رفع اشکال است از علمای غرب خواهد بود !

علت چیست ؟ چرا؟

چون تملق و چاپلوسی در جهان روز جای حقیقت و واقعیت را گرفته است و هر کس در هر مقام نسبت به توانائی (نه دانائی) که دارد به میز و پست خود چسبیده است لذا :

کارمند خلافکار همیشه در تلاش است که چند تشویق نامه در پرونده اش بوده باشد.

رئیس رشوه خوار کوشش می کند تظاهر بیشتری بدرستی بنماید و بهمین ترتیب مدیر کل و وزیر و حتی درباره نخست وزیران غالبا دیده شده ، هر نخست وزیری بمحض رسیدن بصدارت اگر تصور کرد متهم است و مردم نسبت به مسلمانی

او تردید دارند چون در قانون اساسی کشور است که وزیر نمی تواند غیر مسلمان باشد تظاهر زیاد بمسلمانی می نماید ، و هر زمان آیت اللّه زاده ای نخست وزیر شد از ترس اینکه مردم نگویند امل است بینی مسلمانان را بخاک مالید و غالبا هم چنین بود ! اینها عقده های روانی است که بدبختانه گریبانگیر تمام کسانی است که با خدا ارتباط چندان مستحکم و دوستانه ای ندارند ! همینطور فلان نماینده کشور اسلامی همینکه در کنفرانس سیاسی یا علمی شرکت کرد و دست خود را از وسیله کسب معروفیت جهانی یا از دانش و تحقیق تهی دید مانند خیاطی که بگوش رئیس جمهور زد تا معروف شود. یا عربی که در چاه زمزم برای شهرت ادرار کرد ! این آقایان نیز عقده های روانی کور شده خود را اینگونه بتصور خود می گشایند که یا بمذهب حمله کنند یا ملیت خود را تخطئه نمایند !

حال پاسخ چهار اشکال !.

پاسخ اشکال اول : نشریه اخیر آرشیو طب داخلی آمریکا نتیجه مطالعات بیولژیک خود را (مقارن فروردین ماه 46) که روی روزه گرفتم 12 بیمار بسیار چاق انجام داده گزارش کرده است. در این بیماران 25% وزن کاسته شده را چربیها و 35% آنرا کاهش پروتوپلاسمیک و بقیه وزن کم شده را مایعات و الکترولیت های بدن تشکیل می دادند. ادامه روزه منجر بذخیره پروتئین و چربی گردید ولی روی نسبت های وزن کاسته شده بی اثر بود.

اضافه کردن 40 کیلوگرم پروتئیم تخم مرغ به غذای روزه در این بیماران منجر به از دست رفتن چربی بیشتر و پروتئین

کمتر گردید «آیا دیگر از روزه چه می خواهیم» با مصرف این مقدار پروتئین بی اشتهائی هنوز وجود داشت ولی با افزایش آن برطرف گردید.

تحت این شرائط روزانه بطور متوسط 32 گرم چربی از بدن بیمار کاسته می شد.

بنابراین ، نظرا جهت کاستن 200 پوند چربی اضافی از بدن یک شخص حداقل 300 روز وقت لازم است (بهترین رقم) بطور کلی روزه گرفتن یکی از طرق درمان چاقی است که باکتوزیس (بالا رفتن اجسام ستونی در نسوج و مایعات بدن) و بی اشتهائی همراه است و منجر بکاهش مشخصی در وزن بدن می گردد. بنابراین ، این طریقه ، هم از نظر پزشک و هم از نظر بیمار بهتر از رژیم های متداول جهت درمانی چاقی است.

روزه از این جهت بهترین درمان چاقی است که شخص انتظار از آن درمان دارد زیرا با این روش چربی خود را از دست می دهد نه پروتئین بدنش را و مهمتر آنکه تغذیه پس از روزه (افطار) همیشه آب و الکترولیت های بدن را بمیزان 5 - 5/7 کیلو افزایش می دهد.

بدین ترتیب ملاحظه فرمودید موردی (چاقی) هم پیدا شد که علم پزشکی وجود کتوزیس و پیدایش استون را در بدن مفید بداند !.

در غیر چاقان نیز این مسئله را اخیرا بوسیله رادیو ایمونولژی روشن ساختند که در مدت گرسنگی در دو تا سه روز اول اسیدهای چرب استریفیه نشده ، گلیسرول و ... سرمی پائین می آید و بعد

ثابت می مانند و بر خلاف اینکه تا امروز می گفتیم روزه بعنوان رژیم سبب می شود مواد دخیره اضافی از کبد و لابلای انساج دیگر بیرون کشیده شده صرف اعمال حیاتی آدمی گردد امروز باید بآن افزود که اگر چربی بدن کم می شود در عوض غذائی برای مغز تهیه می گردد یعنی در مدت گرسنگی مغز از اسیدهای چرب استفاده می نماید.

خوشبختانه تاکنون برعکس تصور ، روزه با فعل و انفعالات و سوخت و سازهای چربی و ... نه تنها ایجاد مسمومیت نکرده بلکه وسیله ای است برای تغذیه مغزها.

جلد دوم کتاب «روش نوین تشخیص و درمان» از انتشارات سرویس طبی نمایندگی ارگانون در ایران صفحه 307 چنین نقل می کند :

معالجه با روزه گرفتن ؟ روزه گرفتن در معالجات دیابت از سال 1910 میلادی توسط گلپا (Glupa) وارد تراپوتیک دیابتیک ها گردیده (جزو داروها و درمانهای بیماران مرض قندی قرار گرفته) و در فرانسه و انگلستان و آمریکا بتوسط متخصصین دیگر تأئید شده است.

مبتلایان به دیابت (مرض قند) که وضع مزاجی آنها اقتضا داشته باشد روزه از همان روزهای اول سبب قطع گلیکوزوری شده و در فورمهای شدید دیابت که با وجود پرهیز کامل وجود قند در ادرار باز هم باقی می ماند معالجه با روزه که دو یا سه روز ادامه یابد گلیکوزوری با بکلی از بین برده و تحمل مریض را در مقابل مواد هیدروکربونه بالا می برد.

روزه را در صورت لزوم ممکنست تکرار نمود و در

فواصل روزه از معالجه با خوردن سبزیجات استفاده کرد.

دیابتیک ها تا حدی در مقابل مواد هیدروکربونه تحمل و سازش بخرج می دهند که میزان آن در اشخاص متفاوت و محتاج مطالعات خصوصی در روی بیمار است و برای بدست آوردن آن مدت سه روز برای این بیماران رژیمی که دارای مقدار معین هیدرات دو کربن باشد می خورانند و در همان روزها مقدار قند خارج شده با ادرار را اندازه گرفته تفاوت و تفاضل مقدار وارد شده با مقدار خارج شده عبارت از همان اندازه تحمل بیمار نسبت به مواد هیدروکربونه می باشد.

در بعضی مواقع مقدار قند خارج شده با ادرار زیادتر از مقداری است که بیمار در غذای روزانه خود بکار برده است در این صورت باید متوجه بود که بدن حتی با مواد البومینوئید نیز قند تهیه می نماید و از ادرار دفع می کند. در چنین موقعی باید آلبومین و مواد البومینوئید را نیز از غذا حذف نمود زیرا صد گرم آلبومین قابل اینست که در بدن 40 گرم قند تولید نماید.

ملاحظه فرمودید با آنکه دیابت ایجاد کننده استن است و روزه داری نیز همین عمل را انجام می دهد ، کشته عقرب بود مرهم عقرب زده ، و لذا پزشکان محترم برای دادن دستور بروزه گیرهای دیابتیک مراقبت بیشتری خواهند فرمود ! و بزودی آنها را از این امر مهم بهداشتی و مذهبی محروم نخواهند ساخت.

شاید اثر ویتامین های B بخصوص مخمر بر کانونهای چرکی همین باشد که کاتالیزور ، بازی کرده قند خون را سوزانده

و با پائین آمدن قند خون محیط ضد عفونی کننده ستونی ایجاد شود (ای بسا دو چیز را بهم می آمیزند ولی اثری بر یکدیگر نداشته یا کم داشته است اما اگر یک ذره عنصر سومی به آنها افزوده شود خوب بر یکدیگر مؤثر خواهند بود این عنصر سومی را کاتالیزور گویند).

توجه فرمودید که علم در نحوه عمل ویتامین های B بر کانون های چرکی اظهار نظر قطعی و صد در صد نکرده با کلمه شاید آنرا اعلام می دارد اما آنچه را قطعی و مسلم دانسته پائین آمدن قند خون و پیدا شدن استون می باشد که یک محیط ضد عفونی کننده است.

پس وجود مقدار کمی استون در بدن حتی اگر روزه گرفتن باعث پیدایش آن شود برای ضد عفونی کردن است !

از مجله لاسمن دزبینو نقل می شود : اجسام ستونی وقتی ظاهر می شود که سلولها مقدار کافی گلوکز در اختیار نداشته باشند (قند بخون کم رسیده باشد) و بعلت داشتن ارزش انرژیک مدت زمانی این اجسام ممکن است جانشین گلوکز گردند از اینروست در ادرار اشخاص سالم که مدت طولانی در حال روزه هستند و یا در جریان بیماریهای عفونی که احتیاجات بدن افزایش می یابد اجسام ستونی ظاهر می گردد.

در جریان دیابت (مرض قند) با وجودیکه گلوسیدها (قندها) بمقدار طبیعی وارد بدن می شوند ولی چوت بمصرف رسیدن آنها کامل نیست لذا اجسام ستونی ظاهر می شوند.

باز توجه فرمودید استون ضد عفونی کننده و بلکه دارای قوه و انرژی است وو بجای قند می تواند اعمال مربوطه را انجام

دهد و مهمتر از همه آنکه ملاحظه نمودید که حتی در جریان بیماریهای عفونی ظاهر شدن اجسام ستونی (شاید برای دفاع) از احتیاجات مبرم بدن است و بدینطریق بدن خود اسلحه ای را در کارگاه خود برای غلبه بر دشمنان می سازد و روزه او را باسلحه سازی و مجهز شدن و پاک کردن بدن از وجود دشمنان متجاسر و مخفی وا می دارد.

البته موارد دیکری نیز استنوری دیده می شود که مورد بحث ما نیست مثلا آزمایش پروژت نواک است که اگر بزن آبستن هشت ساعت قند نرسد استنوری ایجاد می گردد.

بعضی را هم عقیده بر این است که در اشخاص سالم سی روز رژیم و پرهیز از غذا آنهم در ساعات روز کمتر بلکه نادرا ایجاد استنوری خواهد کرد و چنانچه این عارضه هم پیدا شود بطور احتمال در روزهای آخر روزه گرفتن دچار استنوری می شوند قبل از روزه کاملا سالم نبوده یا در حین ماه روزه بیکی از عوارض (مسمومیت ناشی از فساد مواد غذائی - پرهیز مداوم از مواد قندی و غذا - فساد غذا در امعاء بعلت های مختلف - قی ها - اکلامپسی - استعمال داروهای بیهوشی و ...) که بیشتر از همه مسمومیت غذائی باشد بطور ضعیف دچار بوده اند.

مهمتر از همه ، همانگونه که عدم توانائی بدن در متابولیزه کردن مواد قندی بمقدار کافی - میزان متابولیسم مواد چربی را بالا می برد که احتمالا به ستوز منجر می گردد می توان استنوری را نتیجه سوخت چربیها در اثر روزه داری که ایدآل تقریبا همه است دانست.

با این همه تفاصیل در این اواخر چنین می گویند :

اخیرا مقالات علمی پزشکی بعنوان رابطه بین هورمونها و غذا در گرسنگی این مسئله را بوسیله رادیو ایموتولژی روشن ساختند که در مدت گرسنگی در 2 تا سه روز اول گلیسمی ، مقدار اسیدهای چرب استریفیه نشده ، گلیسرول و مواد ستونیک سرمی پائین می آید و بعد ثابت می مانند - لاکتاتها در گرسنگی تغییری نمی کنند - انسولینمی همراه با گلیسمی بطور موازی تغییر می نمایند و برخلاف تصور می شد در مدت گرسنگی مغز از اسیدهای چرب استفاده می نمایند بعلاوه در طی گرسنگی هیپو گلیسمی (کمی قند خون) بواسطه مصرف زیاد گلوکز (قند خون) بوجود آمده و سپس هیپوانسولینمی واکنشی پیدا شده و در نتیجه بوجود آمدن اسیدهای چرب استریفیه نشده از چربیهای ذخیره بسهولت انجام می گیرد یعنی در حقیقت تا امروز از خواص روزه می شمردیم که یکی کم شدن چربی بدن است ولی امروز باید بآن افزود که اگر چربی بدن کم می شود در عوض غذائی برای مغز تهیه می گردد یعنی روزه در حقیقت عامل تهیه کننده یک ماده یا مواد غذائی ویژه مغز نیز می باشد. لاجرم پاسخ اشکال چنین خلاصه می شود :

وجود استون در بدن ، بهنگام سلامتی ، دلیل بر لازم بودنش است و اگر با روزه گرفتن استون بیشتری هم ایجاد شود بر خلاف تصور مفید بوده و دخالت سوخت و ساز چربیها در زیان احتمالی که استون بیدن خواهد رساند یکی از بزرگترین خواص روزه را نشان

می دهد که همانا پرستاری و تغذیه کانونهای عالیه بدن ، مراکز مغزی می باشد.

اضافه شود که تمام مایعات و ترشحات موجود در بدن باستثنای چند تای از آنها قلیائی بوده و اگر زمانی اسیدوز و ترشی غلبه نماید و در رفع آن تلاش فوری بعمل نیاید خطر حتمی است و از عجائب روزه داری که نزد همه مسلم است اینکه مجال گرائیدن خون بحالت قلیائی و دوری از اسیدوز خطرناک برای بدن پیدا شده و اگر کمی قند بدن در نتیجه روزه موجب ستوز شود روزه خود جبران کننده بسیار خوبی است.

ناگفته نماند که بیشتر اشکال کنندگان می گویند : این روزه روزهای آخر ماه است که ایجاد اجسام ستونی و اسیدوز می نماید و حال آنکه رژیم پر چربی تطابقی در بدن انجام می دهد که چنین اجسامی هرگز پیدا نمی شود. اگر کسی بتدریج از کربوهیدراتهای رژیم غذائی خود کم کند تا آنجا که رژیمش تقریبا بصورت چربی درآید با آنکه چربی خود یکی از عوامل ایجاد کننده استوز است ، بدن خود را بیش از معمول برای استفاده از اسید استواستیک تطابق می دهد و ستوز پیش نمی آید. مثلاً اسکیموها که گاهی فقط با چربی زندگی می کنند دچار ستوز نمی شوند. لذا این سخن که روزه روزهای آخر ایجاد اسیدوز می نماید بعلت تطابق بدن سخن ناواردی است ، بعلاوه چنانچه اسیدوز و ترشی هم برای بدن پیدا شد چنانچه قبلاً گفتیم برای خروج بعضی مواد سمی مثلاً سرب موجود در گازها و دودهای شهرها بخصوص شهرهای صنعتی مفید است و مهمتر از همه آنکه با دستور افطار اسلامی بزودی سمیت اجسام ستونی برطرف می شود که در

ص : 76

چند برگ بعد خواهید بعد خواهید خواند.

باز می افزاید که نقل مطلب زیر برای پاسخ کافی بود که اگر کربوهیدرات بقدر لازم در اختیار سلولها قرار نگیرد ادونوهیپوفیز شروع می نماید به ترشح که در نتیجه قشر غدد فوق کلیوی را تحریک و مقدار زیادی هورمونهای گلوکور تیکوئید ترشح می نماید که به اثر شفا بخش آن برقرار کردن تعادل ترشحات است اشاره گردیده است.

پاسخ اشکال دوم :

زخم معده با روزه ماه رمضان نسبت مستقیم دارد !. سخن دو نفر آقایان نمایندگان ممالک اسلامی است که آمار دادند تا صحت ادعای خود را ثابت نمایند ، ما هم سخنی و آماری داریم !

مطالب زیر از بدیهیات است : 14 قرن از اسلام گذشته چشم روزگار در این مدت مسلمانانی را بنامهای امام ، خلیفه ، امیر المؤمنین ، مهدی ، مراد ، قطب ، روحانی ، فقیه ، اعلم ، متکلم ، فیلسوف ، زاهد و... دیده است - شماره این ها که براستی یا بدروغ امام یا مهدی یا... بوده اند بسیار میباشد نام نامبردگان بیشتر از نام مردم عادی در تاریخها آمده است نامبردگان از روی حقیقت یا برای تظاهر و گول زدن مردم یا بهتر علتی که شما می پذیرید روزه های ماه رمضان را که صد در صد میگرفته اند هیچ ، سوگند که روزه های مستحبی زیادی هم داشته اند ، حال بفرمائید در شرح حال کدامیک از نامبردگان خوانده اید که بدل درد مبتلا و بعوض رهبری همیشه در پی درمان بوده اند یا بیکی از عوارض آن که موجب رنج یا مرگشان شده باشد اشاره ای

گردیده است ؟!

آنقدر علم پزشکی پیشرفته است که در مثانه فرعون معروف (رامسس دوم) توانسته اند آثار ابتلای به بیماری بیلارزیوز را پیدا کنند (مرضی که امروز هم باشنای درردخانه های نیل - کارون و... بوجود می آید) و شاید اینکه میگویند گاهگاهی فرعون از لشکریان دور شده به استغاثه و ناله (نزد خدا) میپرداخته این باشد که ادرار کردنش با ناله همراه بوده است.

همیشه شاخه ای از رود نیل در قصر فراعنه برای زیبا ساختن و طراوت قصر عبور می کرده و بدین وسیله ابتلای فرعون متصور است فرعون بعلت عدم توانائی در نگهداری ادرار مجبور بگوشه گیری گردیده و درد حاصل از ادرار کردن او را بناله میکشانده است.

چگونه بیماری فرعون که مربوط به چند هزار سال است و سعی در اختفای بیماری می کرده هم اکنون شناخته میشود ولی دلدرد کسانیکه شب و روز با جمعی از پیروان خود در سفر و حضر و بر یک سفره بوده اند مخفی می ماند. آن هم دل درد کسانیکه عبادتها و روزه داریهائی و جمعی پیرو داشته اند! در تأیید این مطلب تشکیل سمپوزیومی است با شرکت هفت هزار دانشجو در دانشکده پزشکی اصفهان تحت نظارت انجمن اسلامی دانشجویان و سرپرستی رئیس دانشمندش دکتر ابوتراب نفیسی که نتیجه را رضایت بخش و بر خلاف نظریه دو نماینده نامبرده اعلام داشتند.

تانیا چون در فیزیولژی و علم معرفه الاعضاء چنین مطالبی که در زیر نوشته میشود داریم مخالفت آنها با امر مذهبی روزه

از لحاظ فیزیولژی یعنی به نشر برنا قطبی پزشکی مطرود و مردود است !.

اسید در معده جمع میشود غذا میرسد آنرا خنثی می کند لذا در شخص روزه دار که اسید در معده مانده و غذا وارد نشده جدار معده متورم و مجروح و زخم معده ایجاد میگردد ! همه نادرست است.

اینک مطالبی که در کتابهای فیزیولژی بعنوان تازه ترین اطلاعات علمی نوشته شده:

موکر پروتئین ماده مترشحه از غدد برونر و سلولهای گابلت (که در اثر فشار غذا ترشح میشود و بقیه توسط هرمن و عصب تحریک میگردد) روده است که سبب میشود جدار روده محافظت شود و عبور غذا به سهولت انجام و جذب و یتامین B 12صورت گیرد و... و نتیجه اینکه.

در قسمتی که اسید ترشح نمی شود زخم بیشتر است !.

غذا سبب حرکت دوری اثنی عشر میشود ، حرکت رودی سوراخ ادی (سوراخ صفراوی که بروده باز میشود) را باز می کند ، صفر وارد میشود نمکهایش جذب میگردد هرمون ترشح میشود هرمون از راه خون روی لوزالمعده و کبد و کیسه صفرا اثر می کند انترو گاسترن هم ترشح می کند که انتر و گاسترن سبب کم ترشح شدن گاسترین و در نتیجه جلوگیری از عمل گوارش معدی میشود (در معده ترشحی است بنام گاسترین که در ناحیه پیلور ترشح میشود و توسط عصب در هم و مواد پروتئین این ترشح کنترل میگردد و گاسترین سبب میشود شیره معده و اسید معدی

ترشح شود) از اینرو اگر:

غذا خورده نشود اسید کمتر ترشح میگردد هنگامیکه در هیچ ناحیه از لوله گوارش ، عمل هضم انجام نمی گیرد ترشح شیره معده بسیار کم و فقط چند سانتیمتر مکعب در ساعت است. این ترس و اضطراب است که سمپاتیک را فعال و پاراسمپاتیک را به خواب می برد و عمل هضم صورت نمی گیرد و در این حال اسی خنثی نمی شود و کار خودش را می کند اضطرابی که در روزه دار نیست و دلش به ذکر خدا آرام است «الا بذکر اللّه لمطمئن القلوب».

اگر شیره معده امتحان شود در حال استراحت صفرا در آن موجود است و صفرا که قلیائی است سبب خنثی شدن ترشحات روده میشود و از خراب شدن معده جلوگیری می کند ، وقتی معده فعال است که این عمل صورت نمی گیرد و اسید به واسطه غذا خنثی میشود و اگر با اضطراب غذا خورده شود صفرائی ترشح نمی شود که اسید را خنثی کند و لذا اضطراب است که زخم ایجاد می کند.

روزه باعث استراحت معده بوده و در حال روزه داری و استراحت اسید معده به جای غذا بوسیله صفرا خنثی میشود و زخم ایجاد نمی گردد.

اصولاً زخم معده بعد از گاستریت های مزمن (ورم معده های طول کشیده) بوجود آمده و عوامل زیر در تولید آن :

کار مداوم و نداشتن استراحت جسمی.

ص : 80

کار فکری زیاد.

زندگی در محیط پر سر و صدا و جائیکه ناراحتی عصبی زیاد خواهد بود.

تزریق مکرر هیستامین به حیوان آزمایشگاه

وراثت.

خوراندن ذرات شیشه به حیوانات آزمایشگاه و خراش دادن دیوراه پیلور معده.

اعتیاد به مشروبات الکلی و افراط در شرب آنها.

گذاشتن لوله ای در معده و پرفوزیون اسید کلریدریک بطور مداوم که فرصت خنثی شدن نداشته باشد !

داشتن مزاج عصبی و ناسازگاریهای روحی.

وصل کردن قسمتی از روده به معده.

افراط در استعمال مواد مخدره.

خشمگین شدن که در هنگام خشم معده جنگجویانه می جوشد و به رنگ قرمز آتشی در می آید و اسید ترش می کند همام اسیدی که می گویند ایجاد زخم می کند.

زیاد بکار بردن غذاهای تند و محرک.

غذا را با شتاب خوردن.

غذا را در غیر موقع لزوم خوردن.

استعمال بعضی داروها مانند برخی داروهای ضد رماتیسمی.

دکتر هانس سلی کانادائی عقیده دارد و در کتابی از کتابهایش تحت عنوان «فشار» نوشته که سرما و خستگی در قسمت عمده ای از بدن اثر گذارده ایجاد بیماریهائی چند از جمله زخم معده و اثنی عشر می کند ترمبوز یا انسداد بعضی از

عروق جدار معده.

استعمال بی حد مایعات زیاد سرد و گازدار. که همیشه یک یا چند عامل نامبرده را میتوان در کسانیکه به زخم معده دچارند یافت !.

پرفسور نامونتسای روسی ارتعاشات صوتی را که از راه پوست وارد بدن میشود در ایجاد زخم معده و همچنین بی خوابی ، سردرد ، اضطراب - صرع - خستگی عضلات مؤثر می داند آیا همانطور که دو نماینده کشورهای اسلامی اظهار داشته اند ماه رمضان هم از عوامل تولید کننده اند ؟

چگونه آقایان جرئت کرده اند بیماریهای زخم معده و اثنی عشر را از دسته بیماریهای روانی بدنی «پسیکوسوماتیک » خارج کنند.

دانش پزشکی مانند بیشتر علوم دیگر روی تجربه و مشاهده و ابسرواسیون و شرح حال گرفتن از بیمارها تکیه دارد هر گاه مشاهدات درباره یک نظریه بیشتر شد صحت و اطمینان آن بیشتر است.

چه شد ظرف مدت 14 قرن کسانی چون ابن سینا و رازی و دانشمندان متخصص اخیر متوجه نشدند که روزه های یک ماهه سبب ایجاد زخم معده میشوند ولی آقایان دانستند ؟ !

روزه گرفتن اگر ایجاد عارضه و رنجی میکرد قاعدتا بایستی روز به روز حال و وضع روزه دار بدتر شود و حال آنکه اگر در دو سه روزه الو ضعف و کسالتی بوده باشد پس از چند روز جای خود را به شادابی و نشاط می دهند.

روزه گرفتن اگر ایجاد زخم معده مینمود بایستی ملیون

ملیونها مسلمان که تا کنون زیست کرده اند و مرده اند همگی کم و بیش مبتلا به زخم و گاسترویتهای معدی میشدند و اداره متوفیات چنین آماری را درباره مسلمانان داشته باشد. آیا مسیحیاتی که برای تبلیغ بریزه کاریهای اسلام توجه می نمایند تا ایراد و اشکالی پیدا نموده سر و صدائی براه اندازند در این باره چه گفته اند با آنکه متأسفانه تحقیقات علم پزشکی از دست مسلمانان تقریبا بدر است.

همین که سر کلاس درس گفتند سرطان آلت نزد آنها که ختنه اشان می کنند دیده نشده است هر چه بچه مسلمان بود غوغا کرد اما ماه رمضان ماه ناسور شدن و زخم برداشتن باشد و دانشمندان مسیحی ساکت به نشینند باور کردنی است ؟!

اگر روزه و زخم معده نسبت مستقیم دارند چرا هم اکنون در کتابهای طبی آمار مبتلایان را در یکی از کشورهای کنار مدیترانه در این باره بالاتر از همه نشان میدهند ؟ آخر اینها که ماه رمضان ندارند !

زخم معده و روزه به نسبت یکدیگر یافت میشود بر خلاف مطالب کتابهای درسی پزشکی است که اظهار میدارند در کشورهای اسلامی زخم اثنی عشر بیشتر از زخم معده یافت میگردد !.

فرهنگ دو جلدی لاروس اونیور سال فرانسه

Larousse universallc en deux volume درباره مقدار زمانی که انسان میتواند تحمل روزه را بکند چنین می نویسد :

«بعضی ها پرسیده اند که مدت روزی که خواه انسان از روی اختیار یا اضطرار (در موقع غرق ، زیر واریزها ماندن ، حادثه دستگاه گوارشی) می تواند تحمل روزه داری بنماید چقدر

است که باید گفت معمولاً روزه داران به نسبت اهمین مواد ذخیره بدنشان «گلوکز و گلیکوژن» کم و بیش تفاوت می کند و حد وسط معمولی این تفاوت از 20-25 روز است اما بعضی از روزه داران معروف که نمی توان آنها را صائم پیشه نامید از این مقدر بالاتر رفته اند.

سوکسی (Succi)سی روز - تانر (Tanner) چهل روز - مرلاتی (Merlattie)پنجاه روز روزه داشته اند که پس از انجام تجربه متدرجا سلامتی معمولی خویش را باز یافته اند.

اخیرا ماک سوینی (Mac - Suieeney) لرد ناحیه کرک توانست تا 74 روز روزه بگیرد و دائره المعارف انگلیسی هاراموت انسیکوپدیا در لغت Fasting این مطلب را تأکید می نماید.

در حدودی 27 سال قبل ضمن اخبار علمی درج شده بود که امتحانی درباره مقاومت بدن انسان در برابر گرسنگی در کشور شوروی برای عده ای از محکومین به مرگ بعمل آمد و حد وسط را قریب 50 روز تشخیص دادند.

اعتصاب غذا که از مدتها پیش معمولی بوده و در حال حاضر سخن روز است مطلب ما را تائید میسازد.

بیست و یک روز روزه گرفتن گاندی مدر پیرفرتوت یکی از آنهاست.

اگر گفته شود روزه در تشدید بیماری زخم معده اثر مستقیم دارد ! شکی نیست که روزه نه فقط برای بیماری زخم معده به صورت یک عامل آزار دهنده و زیان آور است بلکه برای بیشتر

امراض انسانی مضر و زیانبخش می باشد و بدیهی است شخص مبتلا طبق دستور اسلام در چنین مواقعی از روزه گرفتن خودداری خواهد کرد.

در اسلام یک فرمول کلی در این باره وجود دارد که انسان حق ندارد کمترین زیان را به بدن خود برساند و در صورتیکه بیمار نخواهد استراحت یا درمان نماید شرع مقدس از او باز خواست نموده او را بکیفر میرساند.

پروردگار میفرماید : فمن کان منکم مریضا او علی سفر فعده من ایام اخر یرید اللّه بکم الیسر و لایرید بکم العسر (سوره البقره) کسانیکه بیمار یا در مسافرتند حق ندارند روزه بگیرند و بعدا که حالت بیماری و سفرشان منتفی گردید میتواند قضایش را به جا بیاورند خداوند آسایش شما را می خواهد و هرگز رنج و کارهای شاق را برای شما طالب نیست.

موضوعیکه در اینجا بیشتر از همه گفتن دارد اینکه :

چون در هیچ ناحیه از لوله گوارش عمل هضم انجام نگیرد ترشح شیره معده بسیار کم و فقط چند سانتیمتر مکعب در ساعت است.

خوشبختانه چنانکه میدانیم رفلکس و قفه دهنده ای که از اسیدیته ناشی میشود معمولاً از ترشح اضافی جلوگیری می نماید ولی اکثرا می بینیم که هیجانات ترشح معدی را به 50 در ساعت و بلکه بیشتر میرساند که ازدیاد ترشح در هیجانات از عوامل بوجود آورنده زخم به شمار میرود که بطور کلی در روزه داران بویژه مردان خدا که دلهایشان بذکر خدا در آرامش است کمتر هیجان وجود دارد (الا بذکر اللّه تطمئن القلوب)

به یک دستور جالب اسلامی اشاره شود :

مستحب است شام خوردن و لو لقمه نانی باشد ترک نگردد بویژه که این قسمت برای اشخاص مسن توصیه مخصوص شدهاست !

چرا ؟

از جمله عواملی که بر میزان متابلیسم (سوخت و ساز) بدن اثر دارند یکی اثر دینامیک مخصوص غذاست که بعد از غذا خوردن میزان آن افزایش می یابد. دیگر سن است بطوری که میزان متابلیسم نوزادان بر حسب سطح بدنشان تقریبا دو برابر اشخاص مسن است. سوم خواب می باشد که در آن هنگام متابولیسمبدن 10 - 15 درصد سقوط می کند. از این رو پیران چون قصد خواب رفتن نمایند گویا عال نقصان دهنده متابولیسم در جستجوی عامل نقصان دهنده دیگری است که جبران جمع ایندو را فقط می تواند خوراک قبل از خواب بنماید که انتخاب بعضی مواد و از آن جمله نان چنانکه بعد خواهیم گفت بهتر میباشد !(مگر روزه داران در صدد یافتن و ایجاد کردن هیجانات که در بوجود آوردن زخم معده مؤثر است میباشند ؟)

مگر نیست که در کتابها نوشته اند زخم معده و اثنی عشر نزد مردان بیشتر از زنان است و علت آنرا همانا ناراحتی های فکری مردان دانسته اند که بیشتر در معرض گرفتاریهای کار و زندگی قرار دارند. (البته عقیده ای است که لیزوزیم موجود در اشک باعث تجزیه و از بین رفتن ماده مخاطی جدار معده و سب ایجاد زخم میشود که چون زنان بیشتر از مردان اشک میریزند و از اینراه لیزوزیم مخرب از اشک دفع میشود از این رو زخم معده و اثنی عشر نزد زنان کمتر است)

اشکال : آیا روزه موجب ضعف کارگران شده ضرر اقتصادی دارد؟

ص : 86

آخرین مطلب ما این سئوالست ! بیمارستانهائی که در سراسر جهان متمدن مینای درمان را بروزه دادن بیماران خود قرار داده اند آیا تاکنون متوجه این مطلب مهم که روزه با زخم معده نسبت مستقیم دارد ، نشده اند ؟ !.

پاسخ اشکال سوم : آیا روزه گرفتن موب ضعف کارگران و در نتیجه کمی محصوص و زیان اقتصادی کشور است؟

در کشور ما نادرشاه افشار را چنین می شناسند : سربازی دلیر ، قائدی عظیم الشان ، جهانگیری بزرگ ، پادشاهی توانا و غربیها نیز او را ناپلئون آسیا لقب داده و بر این کلمات صحه گذاشته اند.

مسلمانان ایران هرگاه محتاج میشدند کوچکترین مسئله اسلامی خود را مثلاً درباره تیمم بپرسند حاضر بودند از یک طلبه که درس مقدماتی می خواند بپرسند ولی محال بود این فکر را بنماید که ممکن است از نادر پرسید و امکان دارد پاسخ بدهد. نادر نیز هرگز ادعای پاسخگوئی و دخالت در امور مذهبی را نداشت و میدانست اگر در این باره اظهار نظری بنماید با عدم توجه و بی اعتنائی خاصی روبرو خواهد شد و همه مسلمانان برای پرسیدن مسائل دینی خود رو به سوی پهلوانان در فقه و مسائل و مطالب اسلامی دارند.

روزه با رشته های مختلف پزشکی ، فقهی و اقتصادی سرو کار داشته و اظهار نظر درباره اینکه روزه موجب ضعف میشود یا خیر ، به دنیای پزشکی ارتباط دارد نه بقائد عظیم الشان و اینکه ضعف از کم خوری سبب کمی محصول می گردد یا نه - با عالم علم

الاقتصاد است که بر آن نام صحت یا سقم بگذارد نه پیشوای توانا ! اگر نبی گرامی اسلام را پذیرفته ایم که کار عبث و بیهوده نمی کرده اند این سخن که روزه برای کارگران بد است ، مردود میباشد زیرا حفر خندق کاری بود که با جان مردم و روح اسلام بستگی داشت و عجله و شتاب در حفر آن ضروری به نظر میرسید ولی مسلمانان روزه بودند و حفر خندق میکردند و نبی گرامی هم حتی یک کلمه نفرمود که روزه باعث عدم پیشرفت کار خواهد بود !

شخصی که بدون بار از پله ها بالا میرود 5 برابر کارگری بهمان وزن که ریسندگی یا ماشین بافندگی را مراقبت می کند و 2/4 برابر کارگری که اره می کشد انرژی برای فعالیت لازم دارد (فیزیولژی گایتون صفحه 1114) و لذا تقارن حفر خندق با روزه داری خود از اتفاقات عجیب و تذکر دهنده ای است زیرا مسلمانان خاک به دوش از پله ها و سراشیب بالا میرفتند و روزه داشتند و این نشان میدهد که اسلام از کارگرانی که به سخت ترین کار نیز اشتغال دارند روزه گرفتن خواسته است. به جاست جدول همان صفحه فیزیولژی گایتون (1114) را بدون دخل و تصرف بیاوریم :

انرژی لازم برای فعالیت های روزانه - مردی با وزن متوسط 70 کیلوگرم در حال دراز کش روزانه تقریبا به 1650 کالری انرژی نیازمند است .عمل غذا خوردن خود روزانه به 200 کالری احتیاج دارد که اگر مرد مزبور برای خوردن برخیزد باید در رژیم غذائیش 1850 کالری موجود باشد و اگر تمام مدت روی صندلی بنشیند این مقدار به 2000 تا 2250 کالری افزایش می یابد. بنابراین مقدار انرژی لازم در یک روز

برای زنده ماندن (یعنی بدون انجام عمل خاص) در حدود 2000 کالری میباشد ، در جدول زیر ملاحظه میفرمائید که مقدار انرژی لازم برای بالا رفتن از پله 17 برابر انرژیست که در خواب مصرف میشود .

نوع فعالیت (برای مرد 70 کیلوئی) کالری در ساعت

خوابیدن 65

بیدار شدن و در حال دراز کش ماندن 77

نشستن و استراحت کردن 100

ایستادن بطور سست یا عادی 105

لباس پوشیدن و بیرون آوردن 118

خیاطی کردن 135

بسرعت ماشین نویسی کردن 140

ورزش سبک 170

بلندی راه رفتن (2/6 میل در ساعت) 200

قالی بافی - فلز کاری - رنگ کردن 240

ورزش نسبتا شدید 290

ورزش شدید 450

اره کردن چوب 480

شنا کردن 500

دویدن (5/3 میل در ساعت) 570

ورزش فوق العاده شدید 600

راه رفتن بسیار تند (3/5 میل در ساعت) 650

بالا رفتن از پله ها 1100

بدینقرار مسلمانان صدر اسلام اگر بدون خاک و گل پشت کردن برای حفر خندق بالا پائین میکرده اند یکنوع فعالیت بسیار شدیدی داشته اند که خوشبختانه اگر آقایان بپذیرند که نبی گرامی اشتباه نکرده اند تعالی و ترقی و وضع اجتماعی و بخصوص اقتصادیشان هم بهتر از مسلمانان عصر موشک و کیهانی بود که برای پیشرفت اقتصاد دستور نخوردن ناهار را تحویل میگیرند .

برای یک قائد عظیم الشانی چون نادر چه زیبا بود که فرمان دینی خود را اعلام بدارد و دلائل دانشمندان را گواه بر صحت عمل و اقدام خود ذکر نماید چنانچه برای نزدیک ساختن شیعه و سنی و ساختن رکن پنجم در کنار کعبه برای شیعیان چنین کرد .

در همان سمپوزیومی که در اصفهان تشکیل شد و بآن اشاره گردید این سخن نیز که روزه موجب ضعف و کمی محصول میگردد مردود شناخته شد !

با صغری و کبری کردن این دو مطلب اسلامی :

مسلمان حداقل 6 و حداکثر 8 ساعت کار خواهد کرد !

مسلمان بهترین غذای خود را صبح خواهد خورد (حضرت صارق باکرالغذا - جود الحذا - حفف الردا و لیقل غشیان النساء)

که بزودی بهر دو اشاره خواهیم کرد ، بویژه که مطلب غذائی آنرا در همین جلد خواهید دید بدین ترتیب تصور میشود

جای هیچگونه ایراد و تردیدی نخواهد ماند که :

در آنجا که از آقایان کارگران توقع کار بیش از هشت ساعت نداشته باشند یک صبحانه خوب یا یک سحری کافی برای اینکه هشت ساعت کار ضعف و کمی محصول پیش نیاورد کافی است ! ولواینکه ذخائر چربی بدن کارگر بعد از صرف غذائی که حاوی مقدار زیادی کربوهیدرات است میزان متابولیسم 4 درصد افزایش می یابد و تا 30 درصد هم دیده شده که 2 - 3 ساعت بعد از غذا ادامه دارد و اگر چربی بجای هیدرکربورها باشد ارقام 4 و 10 - 15 و مدت 7 الی 9 ساعت است اما اگر یک الی دو ساعت پس از غذائی باشد که مواد بیاض البیضی قابل توجهی دارد متابولیسم 30 درصد الی 70 درصد زیاد میشود و این حالت 10 - 12 ساعت ادامه می یابد یعنی یک سحری خوب و رسا میتواند آدمی را برای 8 ساعت کار برساند لذا قبل از آنکه از طرف قائد عظیم الشان افطار داده شود باید افطاری خوب برای مردم تهیه نمود .

حکمت بعضی از مفطرات روزه

پاسخ اشکال چهارم :

بعضی از مفطرات اسلامی مصادیق علمی ندارند ! مثلاً این چیست که اگر سرمان از آب بیرون ماند مفطر روزه نیست و اگر تمام بدن غرق در آب شد و یا در آن فرو رفت مبطل روزه است ؟

اولاً هرکس بخواهد سر تمام احکام و حکمت کلیه مطالب و مسائل دینی را بداند و خود به فوائد فردی و اجتماعی آن پی ببرد بنده خدا نیست بلکه بنده تشخیص خودش است بعلاوه

کسیکه روزه نمیگیرد او را بمفطرات آن چکار و آنکه روزه میگیرد لابد نبی گرامی را فرستاده خدا و راستگو میداند و لذا بدستورات ایشان قبل از آنکه بررسی علمی از آنها بعمل آورد و بفوائد فردی یا اجتماعیش وقوف حاصل نماید مطیع خواهد بود .

چه شد مسلمین مراقب شئون زندگی خود بوده و برای کمترین امور وابسته بدنیا تا این پایه وقع وارجی قائلیم اما درباره دین سهل انگار و اکثرا بی توجهیم !

ما اگر بخواهیم مثلاً یک دکان کوچک باز کنیم تا شریک خود را خوب تشخیص ندهیم چگونه آدمی است اقدام نمیکنیم اما اگر یقین حاصل کنیم مرد درستی است و سالها نیز تجربه آموختیم که غل و غشی در کار ندارد دیگر از او نخواهیم پرسید چرا فلفل را با زردچوبه قاطی کردی و از چه قوطی های عطاری را طرف راست دکان چیدی و ... حضرت محمد (ص) را میگوئیم فرستاده خدا و راستگو است و در سعادت دو جهانمان ایشان را شریک وذی نفوذ و صاحب اثر می دانیم ولی میگوئیم حکمت اینکه سجده دو تا و رکوع یکی است چه میباشد ؟

و تقلید در این مذهب نیز چیزی جز این نیست که گوینده و آورنده مذهب را از روی تحقیق بدرستی و بر گزیدگی بشناسیم و آنگاه قلاده بگردن انداخته بی چون و چرا (حتی اگر بر خلاف میل و تشخیص ماست) مطیع آنچه فرموده است (فروع دین) بوده باشیم یعنی اصول دین را تحقیق و در فروع دین تقلید کنیم .

ما بکسی شباهت داریم که وارد کاخ بسیار مجللی می شود

میداند بهترین اساتید فن آنرا ساخته اند ، همه جایش را میگردند و با زبان آفرین و دیده تحسین مینگرند ناگهان زاویه ای نظرش را جلب می کند که با تشخیص سلیقه ای وی ناسازگار است ایراد و اشکال و باز شدن زبان با چنین دیداری آغاز می گردد . روزه و بسیاری از مطالب دیگر اسلامی همینگونه است ، روزه را با آنهمه خواص فراموش کرده سر را که خارج از آب میماند و روزه را باطل نمی کندو به تشخیص ما زاویه ای است در کاخ احکام که بنا جوری افتاده چسبیده ایم !.

این خود از فوق العادگی اسلام است که مثلا تنقیه را باطل کننده روزه دانسته و پس از سالهای سال دانسته شد از راه تنقیه نیز می توان بانسان هنگام ضرورت خوراک رساند و بهمین مقیاس در سالهای آینده نیز خواهند دانست اگر تمام بدن در آب فرو رود از چه روزه باطل بوده و سر خارج بماند چرا مفطر روزه نمی باشد.

رئیس اداره ای برای سه ماهه سوم سال چند صد عدد قلم مداد و دفتر لازم دارد دستور می دهد استعلام بها نمایند. در شهر شش دکان لوازم التحریر فروشی وجود دارد پاسخ پنج نفرشان از اینقرار است : هر یک مداد و یک دفتر طبق مشخصات داده شده : 25/95 - 25/80 - 25/75 - 25/65 - 25/55 ریال.

برگهای استعلام بها را در شورائی باز کرده و صورت مجلس نموده و برنده را آن کس اعلام می دارند که نرخ ارزانتر از همه 25/55 ریال داده است.

لوازم التحریر فروشی ششمی خبر می شود نامه ای به رئیس اداره نوشته آمادگی خود را برای فروش یک مداد و یک دفتر

طبق مشخصات داده شد 25 ریال اعلام می دارد. اما رئیس ادارخ که حافظ حدود و ثغور قانون و مقررات است چون ششمی در استعلام بها شرکت نکرده با آنکه چنین معامله ای بصرفه و صلاح اداره است از خرید باوی امتناع می ورزد. شخص روزه دار هم حافظ حدود و دستورات روزه داری است با این تفاوت که رئیس اداره می داند حکمت نخریدن مداد از ششمی ، چیست ولی روزه دار حتی نمی داند فرق سرزیر آب کردن در حال روزه و غیر روزه چیست !

یک روز با دیدن سوره های نمل - نحل - بقره - عنکبوت و فیل می گفتند محمد با شرح اوضاع و احوال حشرات و حیوانات می خواهد ما را هدایت و به بهشت رهنمائی کند ! ولی امروز جهان دانش بچنین انتخابی (توجه به دنیای حیوانات و حشره شناسی) سر تعظیم فرود می آورد ، باشد که بزودی بهمین دستور که روزه دار نباید سر زیر آب فرو برد تکریم نماید.

روزی اسلام دستور حج رفتن را داد که مسلمانان منحصر بکسانی بودند که بسهل و سادگی می توانستند خود را به مسجد الحرام و غیره برسانند ولی چشم بینای اسلام چون می دانست در آینده نزدیک از اقصی نقاط عالم کسانی بسوی حج رهسپار می شوند یکی از شرائط را امنیت راهها قرار داد.

اکثر مسلمانان صدر اسلام جز دو شهر کوچک مکه و مدینه شهر دیگری را ندیده بودند این دیدگان بصیر نبی گرامی بود که گویا شهرهائی مانند نیویورک ، لندن و توکیو را دیده مبنای حد ترخص را برای مسافرین نحو دگری تعیین نفرمود مثلا دستور نداد هر کس سه ساعت پیاده روی کرد مسافر محسوب و اگر چنین گفته

شده بود برای کسیکه از شرق شهرهای نامبرده بغرب می رفت مسافرت محسوب و روزه اشان افطار می گردید یا نبی گرامی نفرمود هر کس یکساعت کمتر سواره در حرکت بود مسافر محسوب نمی شود زیرا امروز می دیدیم همان کسیکه از شرق به غرب شهر مسافر محسوب شده با رفتن به اروپا بوسیله هواپیماهای سریع السیر مسافر بحساب نیامده است ، اینها نکات جالبی است که دقت در آن سبب می شود آدمی در برابر اسلام سر تعظیم فرود آرد و بر آنچه خود نتوانسته تشخیص دهد ایراد نگیرد.

ما مخالف نیستیم برای رفع شبهات ایراد گرفته شود ولی طرح اشکال از طرف کسیکه تازه محتلم شده و نمی داند چه شده یا می داند محتلم شده و نمی داند چه باید کرد ! طرح زود رسی است بهر صورت :

ما بنده خدائیم نه بنده تشخیص خود و هر گاه بفوائد فردی یا اجتماعی مطلبی واقف نشدیم بگوینده اش می نگریم اگر در راستی و درستی وی تردیدی نبود آنرا خواهیم پذیرفت.

برای پاسخ ، شناسائی چند مطلب لازم است :

حرارت مخصوص آب چند هزار برابر هواست و هر واحد آب میتواند در تماس با پوست بیشتر از هوا جذب حرارت نماید از طرفی قابلیت هدایت حرارت در آب زیادتر از هواست و لذا قسمت آبی که با پوست تماس دارد پس از گرم شدن نمی تواند مانند هوا یک قسمت عایق برای پوست باشد زیرا آب حرارت نزدیک را بسرعت به قسمت های دور منتقل می سازد و بهمین دلیل

میزان حرارتی را که بدن به آب راکد می دهد مساوی حرارتی است که بآب جاری می دهد و اسلام نیز در این باره بین آب راکد و جاری تفاوتی نگذاشته است.

اینکه ما خود را هنگام گرما باد می زنیم برای این است که سطح هوای گرم شده مجاور بدن را جابجا کنیم ولی آب خود گرما را بنقاط دور می رساند.

پوست بدن انسان در حالت استراحت در سایه و حرارت 33 درجه سانتی گراد و رطوبت نسبی حدود 60 در صد نه سرما و نه گرما حس می کند و بدن در حالت تعادل کامل با محیط می باشد (در این محسط نه گرمائی پس می دهد و نه حرارتی می گیرد).

سوخت بدن که حرارتی ایجاد می کند و آن حرارت می تواند در مدت 70 دقیقه نیم لیتر آب را بجوش بیاورد از غذائی حاصل می شود که از هیدرات دو کربن و یا چربی است و سوخت عبارت است از اکسیده شدن بافت های بدن ، و لوله های توزیع این گرما هزاران متر عروق و شعریه های سراسر بدنند ، بدن روزه دار مشغول تنظیم ترشحات غدد داخلی است که مکانیسم تنظیمی آن شرح داده شد که چگونه توسط غدد فوق کلیوی انجام می گیرد البته در این حال خون بطور متعادل به تمام غدد حتی غده های پوستی می رسد. شخص روزه داری تصور فرمائید وارد آبی می شود که حرارتش از پوست وی کمتر است شعریه های سطحی در اینحال منقبض شده خون سطح را بداخل می راند و اگر آب گرمتر از پوست باشد مویرگها منبسط شده خون در سطح می شود و بهر حال مرحله انعکاس بعدی مجدد خون در سطح زیاد

یا کم می شود و در حقیقت تنظیم اعتدالی خون نزد غدد بلکه بقدر السهم آنها بهم می خورد و از آنجا که اگر سر زیر آب نباشد وقفه های خونی برای مراکز عالیه یعنی کانونهای فرماندهی تنظیم حرارت و تقسیم خون پیش نمی آید لذا با بیرون ماندن سر از آب روزه افطار نمی شود. ممکن است ایراد پیش آید که اگر بسرعت در آب فرو روند و بیرون آیند چه ؟ زیرا در اینحال فرصت اینکه خونی جابجا گردد یا حرارتی منتقل شود نیست ! می گوئیم اسلام هر گونه تعویض حالی و تغییر دادن محیط خود را برای روزه دار مبطل روزه دانسته است.

اگر مقاربتی پیش آید شخص همان کسی نیست که قبل از عمل بوده و تغییراتی در سراسر بدنش بوجود آمده است (محیط هم همان محیط قبلی او نیست) چنانچه مسافرتی کند و محیطش عوض گردد یک شخص در دو محیط یک وضع نخواهد داشت.

نسبت دروغ بخدا و فرستادگانش با ایجاد سرزنشی که برای انسان فراهم می شود و اندرون را ناراحت و درهم می سازد شخص را عوض و دیگری می سازد و آنکه سرش را زیر آب می نماید باز برای همه بدنش محیط دیگری را انتخاب کردهو عوض شده است.

بعلاوه باید افزود که صورت را خصوصیاتی است که قسمت های دیگر بدن از آن بی بهره اند :

ضریب التیام پوست صورت و سر بیشتر بوده و زخم های در سر و صورت زودتر از دستها و دستها زودتر از پاها التیام پذیرند.

اگر آب سرد بصورت برسد اعصاب پاراسمیناتیک را

تحریک کرده و قلب را کند می نماید ، هم اکنون شما نبض خود را بشمارید و بعد با خوردن آبی سرد یا زدن بصورت نبض خود را تجدید شمارش و مقایسه کنید این نوع درمان حتی برای آرامش بعضی قلب ها که ناگهان بر تعداد ضربان خود می افزایند مؤثر است بعلاوه آب اگر گرم باشد ممکن است با فرو رفتن ناگهانی در آن یک حالت شک بشخص روزه دار دست دهد.

نبی گرامی فرمود روزه سپری است در برابر آتش (الصوم جنه من النار) و آخر هر ماه رمضان توسط جرائد بیک شعله خاموش شده این آتش اشاره می شود. روزنامه ها می نویسند دادستان شهر یا وزارت دادگستری اطلاع داد که شرارت و دزدی و جنایت در این ماه صیام بحداقل رسیده و قابل مقایسه با ماههای دیگر نیست !

آیا برای اجتماع همین اندازه اندک هم قابل توجه نمی باشد که آدمی بداند شانس بیشتری دارد که در این ماه به آتش دزدی یا بی ناموسی و هرزگی نمی سوزد ؟.

دادگستری با مشاهده اینکه هر سال در ماه رمضان پرونده کمتری باز می کند اگر اعلان کند ماه رمضان ایامی است که برای تمرین بهبودیهای اخلاقی انتخاب شده. آیا خلاف خواهد بود و دروغ گفته است !

از اینرو که عنوان مطلب ما رابطه روزه با صحت و تندرستی خواهد بود یعنی از اینجا سخن از ارتباط سلامت بدن و احشاء و امعاء و سرانجام تندرستی ناشی از روزه گرفتن می باشد و از طرف دیگر در این زمینه باید کتاب جداگانه ای نوشت و چون کتابهائی در این باره نوشته اند و رساله هائی در این زمینه

گذرانده اند (رساله 380 دانشکدخ پزشکی تهران توسط آقای دکتر یوسف اعلائی براهنمائی استاد محترم آقای دکتر سید علی اکبر نعمت اللهی) ما بمختصری اکتفا می نمائیم.

هر چند برای ذکر فوائد بهداشتی روزه یادآوری مطلب چند برگ قبل کافیست آنجا که پرفسور ولادیمیرنیکی تین اظهار عقیده کرده می گوید در اثر گرسنگی غدد فوق کلیوی ترشحات نامتعادل تمام غدد را خورده و آنها را برای مدتها متعادل خواهد ساخت ولی ببعضی از فوائد آن بطور جداگانه اشاره می نمائیم.

مختصری از فوائد بهداشتی و اخلاقی روزه

روزه را فوائد معنوی و اخلاقی است که انسانرات به نظم و قناعت و صبر و جلوگیری از شهوات و بصدقه دادن و سایر فضایل عادت می دهد. و از امتیازات عجیب و تقریبا منحصر به فرد روزه این است که نمی توان آنرا با ریا و تظاهر آلوده ساخت زیرا روزه عبادتی است که همه از نفی تشکیل شده است از نخوردن ، نیاشامیدن ، مقاربت نکردن ، دروغ بخدا و پیامبر نبستن و ...

روزه را فوائد بهداشتی چندی است که بهترین نمونه آن تازه کردن مواد بین بافتی بدن می باشد که تحت عنوان :

Metabolic - pool شرح داده شد.

روزه را منافع درمانی بسیاری است که بعضی در حین پیدایش مرض بکار آمده است و هم اکنون در سویس ، آلمان ، انگلستان و آمریکا و ... بیمارستانهائی است که در بخشی از آنها یا همه قسمت بیماران را بروش روزه داری درمان می نماید.

دکتر کارل می گوید لزوم روزه داری در تمام ادیان تاکید شده است (در روزه ابتدا گرسنگی و گاهی نوعی تحریک عصبی

و بعد ضعفی احساس می شود ولی در عین حال کیفیات پوشیده ای که اهمیت زیادی دارند بفعالیت می افتند. قند کبد در خون می ریزد و چربی هائیکه در زیر پوست ذخیره شده اند و پروتئین های عضلات و غدد و سلولهای کبدی آزاد می شوند و به مصرف تغذیه بافتها می رسند و بالاخره تمام اعضاء مواد خاص خود را برای نگهداری تعادل محیط داخلی و قلب قربانی می کنند و باین ترتیب روزه تمام بافتهای بدنی را می شوید و آنها را عوض می کند.

دکتر مارتین Martin آلمانی می گوید جریان سموم حاصله از غذا که از مغز می گذرد ناراحتی های روحی و جسمی دارد.

دکتر گوئل پا Guelpa فرانسوی می گوید 4/5 بیماریها تخمیر غذا در روده هاست. (همه با روزه اصلاح می شود)

دکتر ژان فروموزان Jean Frumusan روش معالجه روزه ای را شستشوی احشاء تعبیر می کند که در آغاز روزه داری زبان باردار است ، عرق بدنی زیاد است ، دهان بو می گیرد ، گاه آب از بینی راه می افتد و همه علامت شروع شستشوی کامل بدن است پس از 3 - 4 روز بو برطرف می شود اسید اوریک ادرار کاسته می گردد و شخص احساس سبکی و خوشی خارق العاده ای می کند در اینحال اعضاء هم استراحتی دارند.

دکتر برتوله (Berthollet) می گوید مردم این فکر را نکرده اند که چه مقدار نیروی عظیمی باید صرف تجزیه و تحلیل و تبدیل و جذب مواد در طول 9 - 10 متر جهاز هاضمه شود ، اینکه بیمار را از غذای سنگین منع می کنند بهمین جهت است

که بار گرانش را بردارند.

اکنون این سئوال پیش می آید که وقتی شخص بیمار نیست چطور می تواند خود را از خوردن محروم سازد و بضعف و گرسنگی نیفتد ؟.

احساس می شود که پس از دو سه روز گرسنگی روزهای اول حس نمی شود اعضاء ذخیره فراوانی دارند (گلیکوژن کبد و پروتئین خون) و چون مرد که سی درصد بدنش و در زن بیست درصد ذخیره چربی می باشد برای یک ماه بدن کافیست که نیروی بدن را در مدت روزه حفظ کند و برای روزه دار همین بس که با وجود کاهش بعضی از اعضاء و کسر برخی از ذخائر بافتهای عصبی و مغزی دست نخورده مانده لذا نسبت کیفی و کمی مغز به بقیه اعضاء بالا رفته است.

کسیکه خاطرات چرچیل سیاستمدار معروف را خوانده که می توانست با اراده خود بخوابد و با اراده بر سیاستها تصمیمی اتخاذ کند می بیند غالبا بروزه متوسل شده و عمر طولانی هم داشته و غذا شناسان عقیده داشتند روزه هائیکه می گرفت باو صفای ذهن و اراده خاص می داد.

به صفحات 34 به بعد و 45 کتاب عشق و پرستش مراجعه فرمائید معلوم می شود استراحت برای بدن لازم بوده و از این لحاظ که اگر بدن را ماشینی فرض نمائیم و بخواهیم استهلاک کمتری داشته باشد ناچار باید درصدد باشیم که متابولیسم بدنی را تقلیل دهیم ، فرض آنکه توانستیم متابولیسم را کاهش فاحشی دهیم آیا بهره برداری و نتیجه خوبی خواهد داشت ؟

در اینجا به صفحه 33 بولتن پزشکی شهریور 1344 که

ص : 101

از مجله معروف:

Jama vol 1929 No. 6 , May 10 , 1956 نقل می کند مراجعه فرمائید که می گوید تاثیر پرهیز طویل المدت سبب کند شدن ضربان قلب و پائین آمدن فشار خون ، کم شدن حرارت بدن ، و بطور قابل توجهی تقلیل در میزان متابولیسم بدن می شود.

باز برمی گردیم به صفحه 35 عشق و پرستش تا بدانیم روزه داری که سبب این همه نقصانهای سابق الذکر می شود آیا نتیجه اش چیست آدمی را جوان می کند یا بمرگ سوق می دهد ؟

زندگی حیوان خون گرم که انسان یکی از آنهاست در محیط سردتر از خود و رفع حرارتی که می نماید 0/322 واحد او را جوانتر می سازد اما متأسفانه نه تنها چیزی که جوانتر می کند همین یکی است و بقیه یعنی عمل تغذیه و متمم آن تخلیه که سبب می شود مواد آلی نسبتا ساده را وارد و بجای آن مواد آلی ترکیب یافته و مفصلتر را از بدن خارج کند یا عمل تنفس و فعالیت های مکانیکی بدنی و حتی عمل نمو و تکثیر سلولها و رشد نسوج و اعضاء همه سبب سیر قهقهرائی و پیش آوردن پیری می گردند و در صفحه 45 است که وقتی گرسنگی ملایم باشد همان زمان که یک اشتهاء و حالت مطبوع در انسان پیدا شده انرژی مؤثر W = U - TS بلحاظ عمل تغذیه بماکزیمم خود می رسد.

سایر ادراکات و احتیاجات و عشقها هم که مصادر آنها هماهنگ با اعضای هاضمه می باشد در حداکثر Wخود قرار می گیرند.

انسان در موقع گرسنگی ملایم دارای عواطف رقیقتر ،

ص : 102

هوش و حواس بیدارتر ، فکر روشنتر و روان تر ، ذوقیات لطیفتر و غیرت برانگیخته می باشد.

شهوت جنسی و حالت غضبی نیز در این موقع حادتر است و حالات روحی خیلی نورانی تر و حضور قلب بیشتر می باشد و بهمین لحاظ نیز تلاوت آیات خدا در این ماه بیشتر توصیه شده تا به عمق عظمت آنها بیشتر توجه گردد. (ولی باید از شهوت جنسی طبق موازین خاصی عمل کرد)

روزه داری صرفنظر از فوائد بهداشتی و اجتماعی وسیله بسیار موثری برای بیدار نگاهداشتن و رشد سایر فضایل بشری است.

نویسنده خود زمانی که دانشجو بودم - شاید سال چهارم - نظریه ای را نزد استادم عنوان کردم جوابی که شنیدم چنین بود - این هم مطلبی است باید مطالعه شود !

گفتم زرگرها برای تمیز و تشخیص طلا از سایر فلزات سنگی داشتند بنام سنگ محک.

آیا نمی توان روزه یک ماهه رمضان را بعنوان سنگ محک تندرستی پذیرفت ؟

فرض بفرمائید مبتلائی پس از سالها دوندگی و دواخوری درمان شده و سلامتی باز یافته است اینک اگر توانست سی روز روزه بگیرد بیماریش عود نکند علامت بهبودی و سلامتی قطعی اوست (بشرط آنکه روزه گرفتن برایش جایز باشد).

اینجا هم نظریه خود را مجددا عنوان می کنم به امید آنکه جوابی بر مبنای صحت و سقم آن دریافت دارم !

یک قسمت عمده از خواص روزه ارزش درمانی آن است

که بیک مورد آن (معالجه دیابت با روزه) اشاره شد و اینک :

نقل از مجله پزشک و دارو سال سوم شماره 27 صفحه 159 که خود از لنست آورده و توسط استاد برود (J . Brod) و همکارانش تهیه شده است و چنین عنوانی داشت :

اثر روزه بر واکنش های ایمنی و مشی گلومرو نفریت حاد. ولهارد (Volhard) معتقد بود که روزه (غذا ندادن به بیمار) یکی از مؤثرترین وسائل درمانی گلومرو نفریت حاد است و این نظر اکثرا تائید شده است زیرا پس از روزه تمام علائم حاد بیماری (تقلیل پالایش گلومرولی ، فشار خون و خیز) بسرعت تخفیف می یابند ولی علت این موضوع معلوم نیست. چون منطق این درمان روشن نبود بسیاری از مصنفان ابرازها کرده و یا در آن تغییراتی داده اند و حتی گروهی معتقدند که غذا ندادن سبب تسریع پیدایش اورمی در جانوران آزمایشگاهی می شود ولی در گلومرونفریت حاد نکته مهم کوتاه کردن دوره بیماری است زیرا پیش آگهی نهائی بیماری تبعیت از شدت و طول مدت مرحله حاد می کند که بنا بر عقیده جاری ناشی از یک واکنش عروقی اتوالرژیک Auto - Allergic است.

ما نمی توانیم شدت این واکنش را تخفیف دهیم ولی هر وسیله ای برای کوتاه کردن مرحله حاد باید بکار برود. واکنش اتو الرژیک در گلومرونفریت حاد با افزایش عیار برخی اگلوتینین ها (اگلوتینین کلودیونی - Collodion Agglutinin) که ممکنست آنتی کورهای ضد کلیه باشند همراهست از

اینرو ما تغییرات این آنتی کرها را در گلومرونفریت حاد ، در حالیکه به بیمار غذا داده نمی شد اندازه گرفته و آنرا با مشی تظاهرات بالینی و عملی مهم گلومرونفریت مقایسه کرده ایم.

سپس روش کار را نشان داده و بعد از آن آمار بیمارانیکه بدینطریق درمان شده اند آورده و آنگاه تحت عنوان بحث نتیجه گیری کرده دو سطر آخر بحث چنین است :

ما فکر می کنیم یاخته های ما نشان می دهد که روزه این مرحله حاد را کوتاه می کند و تمام بیماران مبتلی به گلومرونفریت حاد را باید بچنین درمانی گذاشت.

چون کتاب معروف آقای پرفسور الکسی سورین دانشمند یوگسلاوی که ترجمه آن بعربی «التطبب بالصوم» در 246 صفحه موجود است و برای نشان دادن فوائد بهداشتی و طبی روزه نسبتا کافی بنظر رسید لذا با ذکر اینکه حتی خود پرفسور ضمن آنکه توسط انجمن جمعی از پزشکان کنترل می شده است توانسته موهای سفید خود را با روز سیاه کند باین قسمت پایان می دهیم.

بعلاوه در 1961 فیزیکدان جوان از اهالی مسکو بنام ولادیمیر بشکنتسو در تعقیب یک فلجی که عارضش شده بود مدت 45 روز روزه گرفت و بهبودی یافت و جریان توسط یکی از جراید مسکو منتشر و در مطبوعات جهان منعکس گردید.

مطلب بدرازا کشید بحث زیاد است اگر بخواهیم اثر روزه را بر یک یک اعضاء بیاوریم برای ما ممکن نیست لاجرم اشاره مجدد می نمائیم که آدمی دو ثلث وزنش آب است گویا انسانرا در آب شناور ساخته و حد و حدودی بعنوان پوست برایش منظور داشته و او را بدینوسیله از محیط و سایر افراد جدا ساخته اند ،

بدین ترتیب که آدمی غوطه ور در آن حوض متابولیکی است و لذا کافیست دوباره دست خوانندگان را گرفته بکنار حوض متابولیکی برگردیم و بخواص خاص الخاص روزه که بتمام اعضای غوطه ور در خود بهره می رساند اندک آشنائی پیدا نمائیم.

با آنکه روزه گرفتن مخصوص یکعده جوان سالم است و بیماران معافیت روره داری اسلامی دارند معهذا وسعت دامنه یکی از منافع روزه که دفع سموم است تا افق درمان بعضی بیماریها امتداد می یابد.

صرفنظر از اینکه روزه بسیاری از زشتیها را از انسان دور ساخته و به نیکیها و خوبیها نزدیک می سازد و در نتیجه اجتماعی متشکل از این قبیل افراد که ارزش واقعی اجتماعی دارند تشکیل می شود مقصود ما از اینکه باز دنباله مطلب فوق را گرفتیم فقط توجیه یک جمله از صحیفه سجادیه است که حضرت سجاد علاوه بر اینکه ماه رمضان را ماه خدا ، ماه مبارک ، ماه صیام نامیده بچه سبب آنرا - ماه اسلام نیز نامگزاری فرمده است ؟

آیا این ماه اسلام نیست ؟ اسلام نام این ماه را رمضان و بروزه داری اختصاص داده است. بفرمائید در آنجا که ماههای ترکی - فارسی - لاتینی وجود دارد اگر با ماه رمضان مصادف گردید مردم مسلمان آن ناحیه کدام یک را بیشتر بیاد دارند ماه اسلامی رمضان را یا ماه دیگر را ! پس چرا این ماه ، ماه اسلام نباشد ؟

ماه رمضان بر تمام شئون زندگی مسلمانان اثر قطعی

می گذارد !.

این ماه برنامه خوراک مردم را تغییر می دهد و در نتیجه هر کس با خوراک همگان سر و کار دارد اعم از فروشنده و خریدار برنامه تازه ای انتخاب خواهد کرد.

برنامه خواب تغییر و تبدیل پیدا می کند.

در برنامه ساعات کار ادارات ، شرکت ها و خانه ها و حتی سینما و تآتر به پیروی از انقلاب اسلامی تجدید نظر بعمل می آید.

اجتماعات بزرگ اسلامی تشکیل می شود و مساجد از بقیه سال جمعیت بیشتری خواهد داشت.

قرائت قرآن و بر زبان آمدن سخنان پیشوایان اسلام در این ماه از یازده ماه دیگر بیشتر است.

واعظین و روحانیان همه جا بار شاد و کشاندن افکار براه خدا مشغولند و در این ماه از بقیه سال مسئولیت بیشتری دارند.

آنچنان ماه رمضان بر اجتماع و بر افراد اجتماع اثر می گذارد که روز اول شوال «روز عید» را می توان روزی نامگزاری کرد که روز شرافت و کرامت و شناسائی نبی گرامی و آل اوست و برای مسلمانانیکه توفیق روزه گرفتن داشته اند خود عیدی بزرگ می باشد زیرا توانسته اند مدت یک ماه تمام خود را چنان کنترل و مراقبت نمایند که در روز عید بتوانند بگویند این ماه را آنچنان پشت سر گذاشته ایم که می توانیم بدینوسیله آنرا سندی دال بر این ادعا داشته باشیم که یاغی و طاغی نیستیم و مفهوم این جملات را بخوبی می توان از دعائی که در نماز

ص : 107

عید خوانده می شود و آن روز را برای محمد و آل محمد ذخر و شرف و کرامت و برای مسلمانان عید معرفی می نماید درک نمود !

آیا این روز برای محمد و آل گرامش مزیت و شرافت نیست که در این ماه بخوبی مشاهده می گردد: ابلاغ رسالت بنحو مطلوب انجام و پایان پذیرفته است ؟ و با یک فرمان عمومی همه و همه مسلمانان جهان را در بسیاری از شئون زندگی یکسان و یکنواخت کرده است ؟

اثر اجتماعی روزه آنچنان نیرومند می باشد که توانسته ضامن اجرائی خوبی برای هماهنگ ساختن کلیه مسلمانان سراسر جهان بوده و روز پایان را عید مسلمانان و کرامت و شرف پیشوایان مسلمانان معرفی نماید.

در کیمیای سعادت (غزالی)روزه به سه درجه تقسیم شده است :

روزه عوام - روزه خواص - روزه خاص الخاص.

روزه عوام که کمتر درجه است و آخرین تلاش و نهایت حد آن نگهداری شکم و دامن می باشد.

روزه خواص که اعضاء و جوارح را نیز از ناشایست نگهدارند ، چشم نگاه بد نکند و گوش بد نشنود و دست بد ندهد و نگیرد و پا بد نرود و چون افطار شود از حرام و آنچه شبهه ای در آن است نخورند و از حلال هم پرخوری ننمایند و آخر اینکه بین بیم و امید باشند که ندانند روزه اشان پذیرفته است یا خیر !

روزه خاص الخاص بالاترین درجات است ، علاوه بر آنچه گفته شد دل را از اندیشه غیر خدا نگهدارند و این درجه صدیقان است.

مسلمانان می داند که همیشه بخصوص در این ماه حتی دشنام دادن تقبیح شده است.

حضرت صادق فرمود پدرم گفت نبی گرامی شنیدند زنی روزه بود جاریه خود را دشنامدارد، حضرت طعامی طلبیدند و آن زن را گفتند بخور گفت روزه ام حضرت فرمود چگونه روزه ای که جاریه خود را دشنام دادی ، روزه از خوردن و آشامیدن تنها نیست بدرستیکه حق تعالی روزه را حجابی گردانیده است از سایر امور قبیحه ، از کردار بد و گفتار بد ، چه بسیار کمند روزه داران و بسیارند گرسنگی کشندگان.

حضرت علی فرمود چه بسیار روزه داری که بهره ای نیست او را از روزه بغیر تشنگی و گرسنگی و چه بسیار عبادت کننده ای که نیست او را بهرهای از عبادت بغیر رنج ، ای خوشا خواب فهمیدگان که بهتر از بیداری و رسم احمقان است زیرا که خواب مقربان چون به نیت صحیح و قلب طاهر واقع میشود از جمله عبادات ایشان است بلکه ارواح آنها در عالم قدس با ارواح پیامبران و جانشینان آنها و برگزیدگان از مؤمنین محشور می گردد و بر اسرار غیب با رؤیاهای صادقه آگاه میگردند و راهی از راههای قرب ایشان است و افطار دانایان چون از روی خرد است و آنگونه که خدا خواسته افطار می کنند بهتر است از روزه احمقان که روزه را دستگاه خود فروشی نموده و به تظاهر و تکبر ممزوج می گردانند و بشرایط روزه عمل نمی کنند

(زاد المعاد مجلسی).

روزه تنها دهان بستن از خوردن و آشامیدن نبوده بلکه تمرین برای توفیق یافتن در انجام خدمات خیر خواهانه انسانی نیز می باشد.

حضرت صادق فرمود که هرگاه روزه داری می باید که روزه باشد گوش و چشم و مو و پوست و جمیع اعضای تو یعنی از آنچه حرام است بلکه از مکروهات.

حضرت صادق باز می فرماید روزه نه همین دوری از خوردن و آشامیدن است بلکه باید زبان خود را از دروغع نگهدارند و دیده های خود را از حرام بپوشانند ، با یکدیگر نزاع نکنند ، حسد نبرند ، غیبت نکنند ، دعوا و جدال ننمایند ، سوگند بدروغ و حتی براست نخورند ، دشنام و ناسزا نگویند ، بی عقلی ننمایند دلتنک نباشند ، از یاد خدا غافل نگردند ، از آنچه گفتنش فایده ای ندارد اجتناب کنند ، صبر نمایند ، راست گو باشند و از اهل شر دوری کنند.

حضرت علی فرمود نبی گرامی روزی بمناسبت فرا رسیدن ماه رمضان برای ما سخنرانی کرده فرمود :

ای مردم ماه خدا با برکت و رحمت و آمرزش بشما رو آورده است ، این ماه در نزد خدا بهترین ماههاست و روزهایش بهترین روزها و شبهایش بهترین شبها و ساعت هایش بهترین ساعتهاست ، این ماهی است در آن بهمانی خدا دعوت شده اید و از اهل کرامت خدا شده اید ، نفس زدن شما در آن تسبیح است و خوابتان عبادت و عملتان مقبول و دعایتان مستجاب پس از خدا

بخواهید با نیت راست و قلب پاک برای روزه این ماه و تلاوت کتابش قرآن ، شما را موفق گرداند ، زیرا بدبخت کسی است که در این ماه نتواند آمرزش خدا را بدست آورده و از آن محروم بماند.

از حضرت صادق است که فرمود چون هلال ماه رمضان را دیدید رو بقبله کرده دست نیاز بدعا بردارید که :

ای خدا این ماه را با امنیت و ایمان و سلامتی و اسلام بر ما طالع گردام و ما را در این ماه توفیق بده که بآنچه تو دوست داری و می پسندی روی آوردیم ، پروردگارا این ماه را بر ما مبارک گردان و خیر و برکتش را روزی ما کن و شر و بلایش را از ما بگردان.

و باز از آنحضرت است که در شب اول ماه رمضان در برابر پیشگاه پروردگار معروض داشت : خدایا ماه مبارکی که در آن قرآن نازل کرده و وسیله هدایت مردم و جدائی حق از باطل قرار داده ای رسید آنرا بر ما به آسانی و عافیت بگذران و ما را در آن سالم بدار و وظایف ناقابلی که انجام می دهیم بپذیر ، ای خدائی که اندک را پذیرفته و پاداش زیاد می دهی این کم را از ما بپذیر.

خدایا می خواهیم که از من بسوی هر چیزی راهی بازنمائی و در برابر آنچه تو دوست نمی داری برایم مانع و حد فاصلی ایجاد فرمائی ، ای پروردگاری که مهربانترین مهربانانی ، ای خدائیکه از من و گناهان خلوتی عفو می فرمائی و مواخذه نمی کنی باز هم خواهان عفو و گذشت توام.

پروردگارا مرگ را بر من آسان گردان و پس از مرگ

مرا بیامرز و هنگام حساب عفوم کن.

خدایا هر چند گناه بنده ات بزرگ است باز عفو از انب تو نیکو و سزاست ، ای که عطا کننده تقوی و آمرزنده گناهی ، من بنده تو و بنده زاده تو وضعیت و محتاج بر حمت تو میباشم ، توئی که توانا و مسلط بر بندگانی ، اعمال آنها را ثبت کرده ای و روزیهای آنها را قسمت فرموده ای و رنگها و زبانهای آنها را مختلف ساخته ای ، آنها را دگرگون و از صورتی بصورتی در آورده ای ، نه بندگان چون تو میدانند و نه مانند تو میتوانند ، همه نیازمند رحمت توئیم ، نظر لطف خود را از ما مگردان مرا از مخلوقات شایسته خود گردان در عمل و آرزو و قضا و قدر.

پروردگارا بهترین زندگی به من بده و به نیکوترین وجه بمیران ، با دوستی دوستانت و دشمین دشمنانت و با امید به تو و ترس و خشوع و وفا و تسلیم به تو و تصدیق کتابت و پیروی از سنت پیغمبرت.

پروردگارا آنچه در دلم است از شک ، گمان ، انکار ، نومیدی ، تکبر ، خود پسندی ، ریاء ، شهرت طلبی، نفاق ، کفر ، فسق ، عسیان و یا هر چیزی دیگری که تو نمی پسندی نمی خواهم ، آنها را از من زایل و دور گردان و به جای آن ایمان بوعده ، وفای بعهد ، رضای بقضا ، بی اعتنائی بدنیا ، اشتیاق به آنچه نزد توست ، آرامش قلب ، توبه خالص و پاک مرحمت فرما. این را از تو می خواهم ای خدای عالمیان.

ص : 112

روزه در هر درجه ای باشد نشانی از روح اطاعت و بندگی است ، منتها وقتی بدرجه عالی خود رسیده که جائی جز برای خدا در دل و اندیشه باقی نگذاشته باشد.

آنچه تاکنون درباره روزه نوشتیم تا حدودی برای بعضی بروزه های تابستانی و خسته کننده شباهت داشت لذا وقت آن است که برای افطار سری به مسجد محله بزنیم تا :

مهمان خدا ، در خانه خدا ، در ماه خدا اولین لقمه افطار را بر گیرد و با روح صفا و صمیمیت بساحت قدس میزبان معظمش معروض بدارد البیت بیتک و العبد عبدک - خانه خانه تو و بنده بنده تست و افطارش نزد تو خواهد بود.

سالهای اخیر در این شهر (یزد) اتفاق کرده اند که چون امام جماعت نماز مغرب را سلام داد چند نفر جستن کنند برای دادن افطاریه به نماز گزاران ، اینها که بر حسب تعداد حاضرین یک یا چند نفرند سعی دارند بسرعت کار را انجام دهند که هم در دادن افطار به مومنین مأجور باشند و هم به درک ثواب نماز جماعت دومی برسند. اغلب کیسه های نایلونی بدست گرفته از جلو صفها گذشته برابر هر کس دو یا سه دانه نقل یا بندرت خرما می گذارند.

نقل در یزد با انواع تهیه میشود اما آنچه را همه برای دادن افطار انتخاب کرده اند نقل مخصوصی است که زود در دهان آب میشود و درشتی متوسطی با اندازه آلوچه داشته و به نقل آلوچه ای مشهور است.

در بعضی از مساجد هنوز افطار با خرما معمول بوده و می باشد که آن هم چند عدد خرمائیست که به سرعت جلو هر نفر بر وی قالی یا زیلو یا حصیر گذاشته میشود (البته هسته را مؤمنین هیچگاه روی فرشها یا زمین نمی اندازند) در نهادن همین عمل کوچک یا بزرگ ! چند اشکال بلکه چند پیشنهاد داریم :

معلوم است اگر با کفش روی فرش مسجد نرفته باشیم ، که نخواهیم رفت ، باز هم آلودگی فرشها آنقدرها هست که این پیشنهاد پذیرفته گردد :

اولین لقمه غذائی را که به معده خالی و گرسنه و پاک شده سرازیر می نمائیم و عنوان میهمانی خدا روی آن گذاشته میشود و میگوئیم «اللهم لک صمت و علی رزقک افطرت» هر چه باشد ، خرما با نان یا نقل ، بهتر است یا بروی برگی از کاغذ یا در پاکت هائی کوچک مانند پاکت هائی که در داروخانه ها قرص و کبسول در آن می کنند ، در اینگونه پاکت ها کرده جلو نماز گزاران بگذارند.

نویسنده بعنوان یک نفر پزشک اخطار می نماید که انتخاب نقل برای نمازگزاران و روزه دارندگان یک نوع دشمنی با بهداشت و تندرستی مردم تلقی گردیده و مسئولیت آن متوجه کسانیست که مطالب کتاب مرا خوانده و دیگران را از این عمل باز نمی دارند !.

متأسفانه مدپرستی و تقلید اگر در میان مؤمنین جائی باز کند بلافاصله با اسم اسلام آنرا تطهیر نموده و با صلوات و سلام بطرز خارق العاده ای از آن استقبال عجولانه ای

می نمایند ! از آن جمله است افطار دادن مردم در مساجد که اخیرا با دادن نقل مرسوم گردیده و هر جائی شده ، و حال آنکه بر خلاف موازین اولیه بهداشتی می باشد.

از این جا بحث ما در دو قسمت بیان میشود :

چرا نباید بعنوان افطار نقل داده شود؟

در انتخاب افطار شایستگی کدام یک از خوردنیها بیشتر است ؟

سفید کردن شیرینجات با داروهای شیمیائی معمول است و زیان خوردن اینگونه شیرینها اظهر من الشمس می باشد و شرح و بسطی لازم ندارد. با این حال اگر در درست کردن نقل داروهای شیمیائی بکار برده نشود باز زیانهای حاصله از خوردن آن بخصوص هنگام افطار بدینقرار است :

ما قبل از آنکه نظریه انقلابی دکتر یودکین اعلام گردد راجع بشرینی و قند چیزهائی می دانستیم.

چون در دیماه 1345 دکتر یودکین به تهران آمد و سخنرانیهائی ایراد کرد بیشتر دانستیم.

قبل از نظریه آقای دکتر ژان یودکین کارشناس بزرگ تغذیه ای انگلستان بطور اختصار چنین می دانستیم !

قند و شکر در همه خانه های جهان مصرف میشود - هیچ طبیبی بیمار خود را از خوردن شکر و قند جز در مرض قند منع نمی کند.

خوردن قند و شکر که جز و گلوسیدهاست و گلوسیدها از جمله مواد غذائی لازم برای دبن می باشند توصیه میشده است.

نشاسته که در نان و سیب زمینی و سبزیجات وجود دارد جزو گلوسیدها بوده و پس از خوردن ابتدا به دکسترین Dexterine و سپس به گلوکز تبدیل شده به مصرف بدن میرسد.

قند و شکری که از شیره چغندر درست میشود مانند قند طبیعی که در میوه جات یافت میشود نیست زیرا فرمانها و مواد معدنی مفید آن در قسمت های کارخانه از بین میرود (ترکیب با مواد دیگر و حرارتهای شدید و...)

قند واقعی در میوه جات می باشد زیرا به همراه آنها مواد دیگری که برای جذب قند میوه لازم است موجودیت دارد.

قند و شکر معمولی مواد لازم را به همراه ندارد و چون به کودک داده شود از مواد معدنی ذخیره شده بدن کودک بر می دارد مثلاً از کلسیم بدنش استفاده می نماید و به همین جهت است که دندان کودکانیکه زیاد شیرینی می خورند زود خراب میشود !

دکتر کارتن می گوید طبیعت قند و شکر را در میوه جات در اختیار بشر گذاشت زیرا بشر با آن احتیاج داشت و تهیه قند و شکر معمولی کاری است بر خلاف طبیعت.

دکتر کوچاتف می گوید چون قند برای بدن ماده ناشناسی است بدن برای دفاع آماده میشود و لذا الکوستیوز یعنی گلبولهای سفید که وسائل دفاعی اند زیاد میگردد.

دکتر ژرژ منکس G. Menkesمی گوید : نامرتبی طولانی اعصاب بواسطه بهم زدن متابولیسم قند می تواند تولید بهم خوردن تعادل سلولها را بکند.

جمعی از دانشمندان یک عده را که نسبت به قند صنعتی حساسیت داشتند و با خوردن 150 گرم قند در ادرارشان قند پیدا

میشد روزی 150 گرم قند طبیعی بصورت میوه و عسل دادند و مشاهده کردند که پس از چندی قند ادراشان بکلی بر طرف شده است.

سابق نرسیدن خون را با اعضاء و از جمله قلب بعلت تنگ شدن شریان مربوطه می دانستند که با نرسیدن خون فساد و اضمحلال عضو پیش می آمد.

جدار شریانها را می دیدند سفت وسخت شده و کلسترل در جدار آنها رسوب کرده و سبب تنگی و در نتیجه نرسیدن خون به عضو گردیده است.

کلسترل یک نوع چربی است و در کشورهائیکه چربی بیشتری مصرف می شد آمار تلفات بعلت بیماریهای قلب و شریانها بیشتر بود و لذا شک و تردیدی باقی نمی گذاشت که چربیها سبب می شوند کلسترل در جدار رگها رسوب کرده و باعث تنگی آنها شوند.

دکتر یودکین در ژوئیه 1964 لان ست نشریه رسمی پزشکی انگلستان را انتخاب کرد و نظریه انقلابی خود را در آن نوشت که مختصر آن چنین است :

طرفداران رژیم کم چربی در حقیقت با کاستن چربی و کلسترل بطور عملی مواد قندی و نشاسته ای افراد را کاسته اند ، مثلا می گویند کیک نخور ، بستنی نخور و ... اینها چربی دارند ولی عملا ازخوردن شیرینی ممنوعیت بعمل آورده اند بعلاوه همزمان با پیشرفت و توسعه هر کشور ساکنان آن در خوردن تنقلات که انباشته از هر دو (قند و چربی) می باشند افراط می نمایند ، در ضمن اهالی شهر روسه تو واقع در پنسیلوانیا را نشان داد که چربی زیاد و قند و شکر در حداقل مصرف می کردند و در بین آنها

بیماری قلب و شریان کمتر دیده می شد.

مهمتر از همه آمار تلفات بیماریهای قلب و عروق است که نسبت بکل جمعیت یک کشور و بالا رفتن میزان مصرف قند و شکر آن کشور نسبت مستقیم داشته و همانگونه که قبلا کلسترول و چربی رادر ایجاد بیماریهای قلب و عروق گناهکار می دانستند امروز قند و شکر را می دانند !

همان سال 1964 بود که کشف جدیدی در عالم پزشکی شد و بواسطه اهمیت آن جایزه نوبل بکاشف آن داده شد.

بموجب این تحقیق معلوم گردید کبد انسان از اسید استیک کلسترول می سازد و مستقیما آنرا تحویل خون می دهد.

اسید استیک تقریبا در همه خوراکیههای بشری کم و بیش وجود دارد (اسیدهای مهم موجود در غذاها عبارتند از اسید استیک - اسید لاکتیک - اسید سیتریک - اسید اکزالیک - اسید تار تاریک)

دکتر یودکین از این کشف نتیجه گرفت و اظهار داشت انسان هر چه کمتر غذا بخورد طبعا میزان کلسترول خونش کم تر است و این قند و شکر تصفیه شده است که بیش از همه اسید استیک ایجاد می کنند و بطور غیر مستقیم کلسترل در جدار رگها رسوب می نمایند از اینقرار :

اگر بعنوان افطاریه ، نقل بمعده خالی مسلمانان رسانیده شود گام مؤثری در راه پیشرفت آنها بسوی بیماریهای عروق و قلب برداشته شده است.

پس برای افطاریه چه خوراکی انتخاب کنیم که مورد تائید دین و دانش بوده باشد ؟

لابد آنچه را که باجبار باید قند یا شکر بآن افزود ، تنقلاتی که قند و شکر دارند و ... هیچکدام را برای افطار انتخاب نخواهید فرمود ، پس این چیست که حضرت صادق فرمود المؤمنون حلویون ، مؤمن شیرین پسند است ؟

با توجه باینکه در آن زمان قند و شکر مصنوعی وجود نداشته و از قند میوه جات بویژه خرما و کشمش استفاده می شده وانگهی چنانچه بزودی خواهید دید اسلام با پرخوری سخت مخالف است دیگر جای هیچ ایراد و اشکالی باقی نمی ماند حتی گفته نخواهد شد از قند میوه جات کلسترل بقدر کافی ساخته می شود زیرا کم خوری و باعتدال خوری اسلامی اجازه رسوب کلسترل را نخواهد داد.

در اینجا با ذکر فقط دو سه روایت نشان خواهیم داد :

در اسلام فرمول کلی این است که افطار با شیرینی بعمل آید و نبی گرامی به ترتیب خرما - کشمش - و ... را انتخاب می فرمودند و تقریبا اصرار در انتخاب خرما بعنوان افطار در اخبار مشاهده می گردد.

«عن رسول اللّه (ص) انه کان اذا قدم الیه الطعام و فیه التمر بدء بالتمر و کان یفطر علی التمر فی زمن التمر و علی الرطب فی زمن الرطب».

«و قال صلی اللّه علیه و آله و سلم افضل ما یبدء الصائم به الزبیب او التمرا و شی ء حلو».

قال (ص) من وجد التمر فلیفطر و من لم یجد فلیفطر علی المائده.

مطالب زیر از سه قسمت فوق نتیجه و معلوم می گردد :

1 - در هر صورت افطار به شیرینی توصیه شده است.

2 - نبی گرامی علاوه بر اینکه خرما را در ابتدای افطار انتخاب می فرمودند هر وقت بطعام دیگری می نشستند ابتدا بخوردن خرما می نمودند.

3 - اگر شیرینی وجود نداشت افطار بمائده جایز است.

4 - نامبردن از دو میوه (خرما و کشمش) و اثر تقریبا یکنواخت هر دو بر بدن بما اجازه می دهد نسبت بهھر یک از آنها بچشم تساوی بنگریم ولی بهر صورت خرما را ترجیح دهیم زیرا در قرآن مجید بکرات از او یاد شده و چنانچه ملاحظه فرمودید نبی گرامی آنرا برای افطار بر سایرین ترجیح می دادند.

با آنکه انتخاب شیرینی برای افطار قصد و مقصود اولیه اسلامی تصور می شود ولی مزایا و خصوصیات خرما برای افطار در ردیف اولش قرار داده است (آزمایشهای مختلفی درباره تأثیر قند خرما نموده اند یکی از آنهاست موشهائی را که فقط با قند تغذیه نموده و در نتیجه به بیماریهای فقدان ویتامین (آویتا مینوز) و عوارض آن مبتلا شده بودند بآنها خرما دادند و عوارض بکلی رفع شد)

در قرآن قند خرما و کشمش ، رزق حسن و سکر نامیده شده و از آن لحاظ که علاوه بر رزق حلال و طیب ، رزق حسنی هم بطور خصوصی در قرآن هست از آنها تعریف گردیده است «و من ثمرات النخیل و الاعناب تتخذون منه سکرا ورزقا حسنا» (سوره النحل) همچنین در تعریف آنها از پیشوایان دین مطالب دیگری نیز در کتابها دیه میشود که در جای خود گفته خواهد شد و مهمتر از همه ذکر این مطلب است : شاید موجب تعجب باشد با آنکه

همه جا انتخاب میوه تازه سفارش شده است برای افطار و حتی در مواردی صبحانه خوردن یا مویز توصیه شده است ولی باید متوجه بود همانطور که گفتیم چون نظر اصلی به قند و شیرینی موجود در خرما و انگور می باشد و خرما همیشه تازه است و مواد معدنی و مغذی برای جذب بهتر به همراه دارد و انگور بر عکس سایر میوه جات هر چه بماند اسید الکل های موجود در آن به قند مبدل گردیده شیرین تر میشود لذا توصیه درباره خوردن این دو (خرما و انگور) مشحون از اعجاز است.

با چنین توصیف از قند کشمش و خرما که مزیت قندی آنها را بر سایر قند موجود در میوه جات مسلم میدارد ما را با این نکته متوجه می سازد که بریا خرما و انگور مزایای دیگری است که انتخابش برای افطار ارجع و یکی از مزیت های آن سرشار بودنشان از قند از همان روزهای اول تا زمانهای متمادی بعد می باشد که تقریبا همیشه پرویکسان است.

چنانکه می دانیم مایعات بدن ما قلیائی است (نسبت قلیائیت بدن به اسید 80 به 20 می باشد) و اگر اسیدی هم وارد بدن شود مازاد آن بوسیله املاح قلیائی که در بعضی غذاهاست خنثی میگردد (این املاح قلیائی پطاسیم است و سدیم و کلسیم و منیزیم) تنها عضوی که می تواند اسید را تحمل کند معده است و سایر اعضا طاقت تحمل اسیدها را ندارند و لذا برای خنثی کردن آن فعالیت بدن آغاز میشود ، بدن ترتیب باید کوشید در انتخاب غذا دقت نمود و غذاهائی که ایجاد اسید می کنند متعادل مصرف شود تا ذخیره قلیائی بدن هم به تناسب مصرف گردد و اینک انتخاب خرما یا کشمش یا... خام خوری قبل از غذا بوده و تا حدی

این قسمت راجبران می نماید.

ویرخو کرارا ملاحظه کرده بود وقتی بیماران او فقط غذای پخته را می خورند پدیده شگفتی در آنها بوجود می آید که آن پدیده عبارت است از تورم خفیف مجاری هاضمه و زیاد شدن گلبولهای سفید.

این پدیده اینگونه به نظر رسید که غذاهای پخته در بدن تأثیر می کند ، بدن سعی می نماید مقاومت کرده و از خود دفاع کند ولی چیز خارق العاده این است که چون به همان بیماران غذاهای تازه و خام می دادند هیچگونه تورم روده ای و افزایش گلبولهای سفید در خونشان پیدا نمی شد. این تجربه آقای و یرخو را معتقد ساخت که دستگاه بدن غذاهای تازه را رد نمی کند و ناسازگاری با آن نشان نمی دهد ، بلکه غذاهای پخته و غیر طبیعی را رد کرده و عکسل العملی در مقابل آن از خود بروز می دهد.

ممکن است با تعریفی که از خام خوری کرده یا می کنیم این اشکال پیش آید که بوی برگشت انسان بسوی تشابه و اشتراک غذائی عهد حجر و غذای حیوانات به شام میرسد که از لحاظ آراء دانشمندان پاسخ ها داده شده و میشود و این قرآن کریم است که چون از خوردنیهای خام نام میبرد آنرا مخصوص انسان و حیوان دانسته و شگفت این است که نام آدمی را قبل از حیوان ذکر فرموده و او را برای خام خوری مقدم بر حیوان و مستعدتر دانسته است. «فانبتنا حبا و عنبا و قضبا و زیتونا و نخلا و حدائق غلبا و فاکهه وابا متاعا لکم و لا نعامکم) (سوره عبس)

بعلاوه اهمیت غذای خام همین بس که قرآن در برابر ده ها غذای خامی که نام برده است به کمتر از ده اسم طعام پخته اکتفا

فرموده است.

اگر بدن را به حساب ماشین منظور بداریم برای هضم و جذب مواد خام کمتر کار انجام می دهد لذا کمتر خستگی خواهد داشت.

اصولاً مواد خام یعنی خوراکیهای دست نخورده طبیعت بهتر می توانند آنچه را بدن لازم دارد در اختیارش قرار دهند و در غیر این صورت مواد سه گانه نشاسته ای بیاض البیضی و چربی زیادتی یافته برای هضم و جذب باید از دو مواد مهم برای گوارش (ویتامین ث و مواد کانی) از بدن برداشت کنند.

از روی ساختمان دندانهای انسان میتوان گفت که بیشتر دندانهایش برای خام خوری بلکه میوه خوری خلق شده است.

غذای پخته برای خوشبو و خوشمزه شدن مقداری ادویه جاتبه آن می افزایند که بدون شک مضرند.

سابقه پخته خوری شاید بیش از ده هزار سال برای بشر نبوده و حال آنکه بیش از بیست ملیون سال بشر خام خوری داشته است ! آیا قبل از پیدایش آتش انسانها چه می خورده اند ؟ طبیعت هنگام خلقت انسانها اشتباه کرده که غذای خام در اختیار آنها گذاشته یا باید خام خوری کرد ؟

آنچه را از اسانس و مواد محرک لازم بوده است طبیعت در نهاد خوراکیها قرار داده اما با بکار بردن ادویه جات محرک و چاشنی ها و الکل بشر اشتهای خود را تحریک کرده بیش از حد معمول غذا می خورد و اینجاست که بعضی می گویند خام خور 41 توانائی دستگاه گوارش را بکار و امیدارد و لذا هیچوقت خسته

نمی شود.

غذاهای پخته ترشی بدن را زیاد می کند و در نتیجه ذخیره مواد قلیائی بدن (مثلاً کلسیم) کم میشود و به استخوآنها و دندان و اعصاب آزار میرساند اگر چه ویتامین های کافی هم به بدن برسد.

غذاهای پخته که ایجاد ترشی در بدن می نمایند ترشی مانع عمل ویتامین A میگردد.

مک کاریسون چند میمون را با مواد غذای طبیعی پر و یتامین تغذیه کرد ولی بر رژیم غذائی آنها مواد نشاسته ای و چربی افزود و دید همه با سهل و سوء هضم و زخم معده و اثنی عشر و ورم روده و... دچار شده اند بدین طریق ثابت کرد غیر از مواد چربی و نشاسته ای و ویتامین ها چیز دیگری نیز ضرورت دارد تا بتواند غذاهای چرب و نشاسته ای را قابل جذب نماید و آن مواد معدنی است.

دکتر ماژندی دو دسته سگ انتخاب کرد یک دسته را نان سفید و آب داد و دسته دوم نان سبوس دارو آب ، و مشاهده کرد که پس از 55 روز سگهای دسته اولی همگی مردند.

سگهائی را با روغن و قند تغذیه کرد پس از یک ماه مردند پس خوردن میوه و سبزی برای داشتن یک زندگی سالم و شاداب ضروری بوده و اگر در کشوری باشد که غذاهای تقلبی یافت میشود از واجبات است زیرا بیشتر مواد کانی را باید در آنها سراغ گرفت.

ویتامین های ب و ث در برابر حرارت و هوا تجزیه شده از بین میروند ولی در مواد خام اغلب به حد لازم وجود دارند.

غذای آدمی باید از یاخته های زنده که در مواد خام وجود دارد تشکیل شود و دلائل دیگر که از خام خوری تعریف و تشویق می نماید ولی :

زود تصمیم نگیرید و غذای خود را با یک تعریف جدا نکنید ، انتخاب غذائی عاقلانه است که خوردن آن مورد تائید دین و دانش باشد.

زیرا علم و استاد امروز مطلب غذائی یا غیر غذائی طرح و عنوان می نمایند ، فردا علم و شاگرد همان استاد همان مطلب را طرد و رد می کنند.

در سال 1937 یک انستیتوی بهداشتی دکتر گیلورها ورز را بعنوان یک دانشمند بزرگ اهل وین معرفی کرد و کتابهای وی نیز در بسیاری از کشورها ترجمه شد از جمله در ایران بخوبی بفارسی برگردانده و چندین نوبت تجدید چاپ گردید ولی چند ماه قبل نشریه پزشکی رسمی امریکا در مورد او نوشت :

«دکتر گیلورهاوزر نه اهل وین است و نه یک دانشمند و نه یک دکتر در طب» تحقیقات گروه دانشمندان امریکائی بعدا آشکار ساخت که دستورات او نیز فاقد ارزش علمی است و در بسیاری از موارد زیان آور ، و عجیب تر آنکه لکورکردل را که کتابهای فراوان و پرفروش در زمینه غذاشناسی نوشته محاکمه کرده و در موردی به پرداخت چهار هزار دلار محکوم ساختند.

چند ماه قبل در ستون یکی از روزنامه ها راجع بغذا مطالبی درج میشد که بعدا آنها را بصورت کتابی در آوردند ،

در آنجا نوشته بود :

پنیر زیاد بخورید تا کلسیم فراوانی به بدن شما برسد و قوای عصبی شما تقویت گردد !

همزمان با انتشار اینگونه مطالب در یکی از مجلات چنین نوشته شده بود :

کودک مغزش در حال رشد است با خوردن پنیر زیاد و در نتیجه ورود کلسیم زیاد به بدن وی موجب میشود مواد فسفر موجود در خون دفع و خارج شود زیرا فسفر و کلسیم بدن در حال تعادلند و کلسیم زیاد خورده شود فسفر دفع میگردد (فسفر عنصری که وجودش در مغز و اعصاب از ضروریات می باشد) و در نتیجه حافظه کودک را کم می کند.

حال کدام یک از این دو راست گفته اند ؟

خوشبختانه حتی بچه مسلمانها می دانند که در کتابهای مذهبی اشان نوشته شده خوردن پنیر زیاد - ایستادن روی قبرستان (برای خواندن سنگ قبرها) - خوردن باقیمانده آنچه موش خورده است و... حافظه را کم می کنند و لذا قبل از آنکه علم درباره پنیر رای بدهد مسلمانها انتخاب خود را کرده و رای خود را داده اند ! و هم اکنون نیز آنچه را مسلم بدانند از پیشوایان دینی است یقین دارند مورد تأئید علم بوده و لذا آنرا انتخاب خواهند نمود به همین منوال :

افطار را با غذای خام شروع خواهند کرد.

غذای خامی که مواد قندی موجود در آن قابل توجه است

زیرا :

وقتی در محاسبه ضریب تنفسی برای تعیین میزان متابولیسم

هیدرات دو کربن و چربی به تغییرات آن توجه کنیم کمی بعد از صرف غذا تقریبا کلیه غذای متابولیزه شده منحصر به هیدراتهای کربن است و این تقریبا عملی است که خون بدن انجام میدهد.

باستثنای پروتئین های اضافی رژیم غذائی و 30 گرم پروتئین که روزانه بناچار تجزیه میشود مادامیکه کربوهیدراتها و چربیها در دسترس بدن قرار دارند تقریبا بطور کلی همین مواد به مصرف ایجاد انرژی میرسند.

اخیرا دانسته اند که بین متابولیسم کاربوهیدارت (گلوکز) و ترکیب اسیدهای چرب وتری گلیسرید یا چربی خنثی ارتباط نزدیکی وجود دارد و از آنجا که گلوکز بوسیله اغلب بافت ها بدون حضور انسولین قابل استفاده نیست لذا چاقی آن هنگام که غلظت انسولین در بافته ها کافی نیست غیر ممکن است بنابراین مصرف زیاد غذای کاربوهیدرات (قندی نشاسته ای) تأثیر فوق العاده ای در تبدیل جریان متابولیسم گلوکز به لیپوژنز دارد در صورتیکه مصرف کم کاربوهیدرات جمع شدن چربی را در بدن به حداقل ممکن میرساند (البته افطار به چند دانه خرما یا کشمش شروع میشود و لذا در برابر بدنی که گرسنگی قندی دارد و پس از روزه شیرینی طبیعی به بدنش میرسد هم انرژی لازم را به بدن میرساند و هم باعث تجمع چربی نمی گردد).

زیادی اغذیه چه چربیها چه کربوهیدراتها و پروتئین ها بصورت چربی در بافتهای چربی ذخیره میشوند و هیدراتهای کربن اند که زودتر از همه میسوزند و این کیفیت بخصوص در حفظ پروتئین های فعال موجود در سلولهای بدن اهمیت دارد ، بهر صورت :

افطار با شیرینیهای طبیعی بدون آنکه باعث انباشته شدن چربی بدن گردد برای مواد سفیده ای بدن رل حفاظتی را داشته ، نیرو دهنده خوبی برای بدن است ، خستگی را بتأخیر می اندازد و بسرعت و سهولت هضم و جذب میشود.

تا اینجا بر ما چنین معلوم گردید که از خوردن شیرینی صنعتی و غذای پخته زمان شروع افطار خود داری کرده به سراغ شیرینی طبیعی برویم آیا بین شیرینهای طبیعی کدام را انتخاب نمائیم ؟

گفتیم نبی گرامی خرما و کشمش و... را انتخاب میفرمودند.

افطار با خرما یا کشمش شروع خام خوری است و جلوگیری از زیاد شدن گلبولهای سفید و ورم امعاء.

افطار با آن دو آسان است. تهیه آنها دشواری ندارد ، فقیر و غنی هر دو امکاناتی در این باره دارند !

میوه جات را باید تازه خورد خرما در فصل خود تازه است و در غیر فصلش نیز کهنگی بر آن اثری نمی گذارد. کشمش هر چه کهنه تر شود اسید الکلهای موجود در آن به شیرینی تبدیل شده برای افطار بهتر است لذا افطار با این دو برای همیشه یک نوع تازه خوری است.

هر دو سرشار از ویتامین ها و بسیاری مواد معدنی لازم می باشند.

در هر دو مواد معدنی که کاتالیزور محسوبند و برای عمل

هضم و جذب کمک می نمایند موجود است.

با آمارگیری از نقاطی که در سال اهالی آن مقداری خرما می خورند و سرطان دیده نمی شود ، خرما را بعضی یک عامل ضد سرطانی می دانند.

خرما و کشمش قند خود را زود به بدن میرسانند زیرا گلوکز در آنها بوده و در بدن هم سازگارترین نوع قند محسوب میشود.

تا کنون عقیده داشتند که مواد سلولزی جذب بدن نمی شوند اما امروز می گویند در محیط روده ها باکتریهائی یافت میشود که سلولزها را هم حل می کند لذا مقداری از مواد سلولز بوسیله روده ها جذب میشود و قسمت دیگر که قابل جذب نیست دو فایده دارد: یکی که مدفوع را از حالت مایعی در می آورد و با حجم خود روده ها را پاک می کند ، دیگر آنکه مقدار زیادی از سموم روده ها را جذب و با خود به خارج دفع می کند.

برای هضم و جذب مواد قندی باید ویتامین ث در محیط باشد تا گلوکز در معیت ویتامین ث آنجا که فسفر نیز وجود دارد از جدار روده ها عبور نموده به جریان خون وارده شده به کبد رسیده آنچه لازم است (در حدود یک گرم در لیتر خون) بخون داده شده و بقیه در کبد ذخیره گردد.

دستگیری ویتامین ث از مواد قندی در محیط فسفر دار بوسیله ترشحات غده هیپوفیزی نظارت و کنترل و تنظیم می گردد.

آیا کدام افطاری خواهید یافت که علاوه برداشتن - قند و ویتامین ث - فسفر بتواند چون خرما به سرعت سه عنصر موجود در خود را برای تقویت روزه دار بهضم و جذب مقصود بدن

رسانده بعلاوه وجود ویتامین های D, C, B, B, A و بعضی از عناصر فلزی بویژه وجود فولیکولین در آن از ضعف های گوناگون جلوگیری بعمل بیاورد (فلیکولین ماده مخصوص زنانگی است که در ترشحات مردان نیز بمقدار ناچیزی یافت میشود) و وجود آهن که خود موجبات ترمیم دیگری را فراهم میسازد.

مواد آلبومینی «سفیده مانندی» باندازه ای برای بدن ضرورت دارد که رشد و نمو و نگهداری بدن تأمین گردد و این مقدار آلبومین حداقل لازم است و این حداقل به چند عامل بستگی دارد که بعدا شرح خواهیم داد و یکی از آنها بستگی به مواد غذائی دیگری دارد که انسان با آن خواهد خورد چنانچه هیدرات دو کربن این حداقل را پائین و چربیها را بالا میبرد و در نتیجه خرمای سرشار از هیدرات دو کربن سبب میشود اگر مواد بیاض البیضی خورده شود بدن بهتر از آن استفاده نماید. و در جلد بعد که راجع بسازگاری و ناسازگاری غذاها با یکدیگر مینویسیم بیشتر شرح خواهیم داد.

میدانیم که چربیها مولد اساسی و مهم اجسام ستونی هستند و این اجسام که سمیت دارند فقط در برابر هیدرات دو کربن می سوزند و تبدیل به آب و اسید کاربونیک می شوند لذا همین دو سه دانه خرمای وسط دو نماز تا فاصله افطار کامل بعدی شاید بتواند سمیت اجسام ستونی را اگر بوجود آمده برطرف سازد.

اسیدهای موجود در خرما (و سایر میوه جات) با فلزات ترکیب نشده که تشکیل املاح بدهند و اثرات خاص و مفیدی دارند از جمله اگر اجسام ستونی در خون بالا رود خوردن آن

میوه جات بخصوص آنها که اسید سیتریک دارند نافع است. بعلاوه پنج در صد میوه جات را سلولز تشکیل می دهد و بهمین علت طبیعی ترین و بهترین ملین ها بوده و جلوگیری از ابتلاء بیماری تمدن (یبوست) می نماید.

یک کار دیگر خرما اینست که اگر موقع افطار غذای پخته خورده شود چون تمام فرمانهای در آن با حرارت 60 درجه از بین رفته خرما مقداری فرمان مشابه دیاستازهای مرتشحه بدن را بهمراه آورده حل و هضم را آسانتر می سازد.

بعضی از خوراک ها در عین حال که باصطلاح خوش خوراک می باشند بد نشخوارند از اول سنگینی کرده طولی نمی کشد حالت گرسنگی را ایجاد مینمایند مانند چغندر لبو - هویج و ... و علت سوخت و ساز سریع آنها را وجود انسولین گیاهی در آنها می دانند.

انسولین گیاهی در اغلب ریشه ها مانند پیاز ، پیازچه ، سیر ، موسیر ، سیب زمینی ، هویج ، تره فرنگی ، شلغم ، ترب و از جمله خرما وجود دارد که همراهی انسولین با قند و مواد مغذی دیگر در خرما باز خرما را برای افطار معرفی و انتخاب می نماید زیرا لوزالمعده آدمی دارای دو قسم ترشح است خارجی و داخلی ، ترشح داخلی انسولین است برای سوزاندن قند بدن ، و ترشح خارجی عصیر معدی است برای هضم و جذب و در اینصورت که خرما بهمراه خود مقداری انسولین داشته در سوخت و ساز بدن کمک بانسولین لوزالمعده نماید لاجرم انرژی عصیر معدی برای هضم افطار بهتر خواهد بود ، بعلاوه خواص بیشمار دیگری از خرما و انگور در قسمت مربوط بخرما و انگور خواهیم خواند.

فراموش نفرموده باشید گفتیم آب اگر ، از شکاف سنگ ، از نهاد گیاه ، از سینه حیوان بیرون کشیده شده باشد هر کدام مدت معینی در بدن آدمی که آنرا می آشامد توقف خواهد داشت و نیز بیان داشتیم آبی که از حیوان است بیشتر از آنچه از گیاه است و آنچه از گیاه است بیشتر از آنکه مربوط بجماد است به ساختمان بدن ما نزدیک و سازگارتر می باشد.

دستگاه آفرینش مانند سلسله زنجیر بیکدیگر بدین طریق حالت اتصالی دارند ، سنگها وقتی بمرجان رسیدند حالت رویش و شکل گیاهی یافته اند.

فیزالیس حیوانی است شبیه مرجانها و گونه ای از شاخه مرجانیان «سلانتر» Celenterees ، که گزینه دریا نام فارسی آن و فیزالیا فیزالیس Physaliaphysalis نام علمی آن می باشد. در جریان گرم گلف استریم و در سواحل کالیفرنیا و نزدیکی های استرالیا فراوانند. این حیوان یا این مرجان یا بهتر از همه این واسطه بین جماد و نبات از خود سمی (نوروتوکسین) ترشح می کند که برای انسان و ماهی کشنده است مقصود از این شرح اینکه :

مرجانها آخرین حد سنگها و تصور شروع گیاهان است و گلسنگ ها که از یک طرف بستگها و از طرف دیگر به نباتات قرابت می نمایند و از این قرار اگر گیاهی باشد که بحیوان نزدیک تر بنماید هر دو امتیاز را خواهد داشت :

هم خام خوری انجام گرفته !

و هم نسبتا سازگار و نزدیک به ساختمان بدن می باشد !

گیاهی که بدین طریق ممتاز باشد شاید جز خرما نبوده

ص : 132

باشد زیرا :

درخت خرما غرق میشود یعنی اگر آب از سرش تجاوز کند میمیرد.

در دود خفه می شود.

نزدیک بانتهای ساقه دلی دارد که اگر میخ یا شی ء دیگر در آن فرو کنند درخت خشک می شود و بعضی خصائص دیگر که میرساند خرما از کرمهای پست زیاد نمی خواهد فاصله داشته باشد لذا با خوردن خرما :

هم خام خوری و هم سازگار خوری تأمین است از طرفی می گوئیم آب از نهاد حیوان بساختمان بدن نزدیکتر و لذا سازگارتر است از طرف دیگر می گوئیم باید خام خوری کرد و خرما خامی است که دل دارد و خفه می شود و غرق می گردد و در عین حال می خواهد یک حالت حیوانی و نزدیک با انسانی و سازگاری داشته باشد. در اخبار و احادیث اسلامی گاهی خوردن ناچیزی نمک و زمانی خوردن اندکی سرکه را قبل و یا بعد از غذا توصیه کرده اند. این دو ماده تقریبا متضادند آیا کدام را باید انتخاب نمود ؟ آیا در نقل آنها دست جنایتی بکار رفته و در صحت و سقم آنها تردیدی است ؟ یا علت دیگری در کار می باشد ؟

شیخ عالی مقام صدوق شاید به چنین مواردی برخورد نموده است که می گوید : مسائل طبی را که در زمینه اخبار و احادیث مطالبی دارند باید با دقت توجیه و پذیرفته گردد.

آری همانگونه که برای درک معنای واقعی یک آیه قرآن باید به محل نزول و... آیه توجه داشت جهت وقوف بر واقعیت

های روایتی نیز باید با اوضاع جغرافیائی و زمانی و وضع سئوال کننده و نظری که طرفین بغذای مورد نظر داشته اند توجه کرد و اگر چنین نظری در اینجا بوده باشد نه تنها دستور انتخاب نمک و یا سرکه در موارد بخصوص متضاد بنظر نمیرسند بلکه جنبه اعجازی خواهند داشت.

می دانیم برای جلوگیری از گرمازدگی در نقاط گرمسیری هم اکنون قرصهائی از نمک را در اختیار کارمندان و مردم گذاشته و دستور خوردن آنرا میدهند بخصوص در مسافرت دریائی مناطق حاره و کارخانجاتی که احتمال پیدایش حرارت زیاد است چنین اقدام را ضروری می دانند.

کسانیکه در نقاط گرم و مرطوب کار می نمایند گاهی زیاد عرق می کنند و در نتیجه آب بدنشان کم می شود کم آبی (دزهیدراتاسیون) اثر مستقیم بر هیپوتالاموس (قسمتی از مغز) دارد و سبب تنظیم ترموستای آن در درجه حرارت بالاتری می گردد.

از جمله عواملی که در جلوگیری این کم آبی اثر دارد مصرف مقدار کافی نمک است زیرا هنگام تعریق مقدار زیادی نمک مایعات خارج سلولی دفع می شود و همین سبب کم شدن حجم مایع مزبور می گردد که با خوردن آب تنها از کم آبی جلوگیری نشده بلکه خوردن مقداری نمک نیز ضروری است.

شهر مکه تقریبا 70 کیلومتر تا دریا (بحراحمر) فاصله دارد و کسانی که بحج مشرف شده اند. به گرمی و مرطوب بودن هوای آن شهر واقف اند از این جهت پیشوایان دین خوردن نمک را قبل و بعد از غذا در این شهر سفارش می کردند اما :

«عن علی بن محمد بن بندار عن ابیه عن محمد بن علی

الهمدانی ان رجلا کان عند الرضا علیه السلام بخراسان فقدمت الیه مائده علیها خل و ملح فافتح بالخل قال الرجل جعلت فداک امر تمونا ان نفتح بالملح فقال هذا مثله» حضرت رضا علیه السلام در خراسان بر سفره ای نشستند و با آنکه نمک حاضر بود به سرکه افتتاح نمودند مردی عرض کرد قربانت گردم فرموده بودید با نمک شروع کنیم فرمود این همان است.

با دقت در روایات مربوط با افتتاح غذا بوسیله نمک یا سرکه که گاهی شروع و ختم آنرا با نمک و زمانی هر دو طرف را با سرکه و روزی شروع را با نمک و ختم را با سرکه یا برعکس دستور داده اند چنین معلوم می شود :

اگر سفره در نقاط گرمی چون حجاز انداخته شود و هوا مرطوب بوده باشد شروع و ختم با نمک باید بود.

و اگر هوای منطقه گرم بود یک طرف باید نمک انتخاب کرد که باز برحسب وضع مزاجی طرف انتخاب نمک یا سرکه در افتتاح یا ختم خواهد بود.

و در نقطه ای مانند خراسان که نسبتا جز و مناطق سردسیری محسوب است افتتاح یا ختم بسر که بهتر بنظر میرسد.

چاشنی های ترش مانند سرکه و آب لیمو سبب تعویق و کاستن جذب مواد ازته می گردد و لذا تناسب غذائی و وجود و عدم مواد ازته و وضع سفره را نیز نباید فراموش نمود.

معده محتویات خود را خالی نمی کند تا اینکه اسید موجود در معده خنثی شود و حتی اگر به کسی نمک هیپوتونیک بدهیم سبب می شود معده خالی نشود.

تنها غذائی که می تواند رل هر دو خاصیت (اسید و قلیا)

را در معده داشته باشد مواد بیاض البیضی است زیرا پروتئین ها خود از اسیدهای امینه اند که اسیدهای امینه خود خاصیت اسیدی قلیائی دارند و برحسب احتیاج عامل مربوطه را بکار می اندازند و حتی با آنکه اسیدند اسید را هم خنثی می نمایند. (فراموش نفرمائید که در سرکه چند نوع اسید امینه یافت می شود)

سدیم و کلر - دو عنصر موجود در نمک - برای توازن و تعادل دخل و خرج آب بدن لازمند و نمی گذارند آب زیادی بدن تبخیر شود ، و ثابت شده کسیکه کار بدنی زیاد دارد به استعمال نمک احتیاج بیشتری نشان می دهد و نیز ثابت گردیده اگر به غذای کارگر کلروسدیم (نمک) یا پطاسیم اضافه نمائیم نیرو بخش تر بوده و محصول کارش زیادتر می گردد بعلاوه فقدان سدیم در روده سبب میشود کلر و سایر یونهای منفی قولن ها (روده های بزرگ) خارج شده بداخل مایعات بین سلولی رانده شود و بدین وسیله مقدار کمل کلر و سدیم از مدفوع خارج و در نتیجه جذب سدیم و کلرور آب مدفوع کم شود.

غذا در روده کوچک قسمت فوقانی که وارد شد در هورمون (سکرتین و پانکرئوزایمین) سبب ترشح پانکراس (لوزالمعده) میشود و هر غذائی می تواند باعث ترشح سکرتین گردد اما اسید کلریدریک موجود در غذای شیره شده (کیم) بیشتر و حداکثر اهمیت را دارد. انسان قبل از غذا که کمی نمک خورده با تهیه اسید بالاخره سبب ترشح سکرتین و در نتیجه موجب تهیه شیره لوزالمعده می شود که شیره لوزالمعده مقدار زیادی بیکر بنات سدیم داشته و آزاد می گردد. 2H3H Ä Nacl+co3Hcl+Nacl که اسید حاصل شده بلافاصله به آب و 2Co تجزیه میشود

و Nacl یعنی نمک باقی مانده محتویات اسیدی انثنی عشر را خنثی کرده و از بروز زخم اثنی عشر جلوگیری می نماید زیرا می دانیم مخاط اثنی عشر را در برابر محتویات معده تاب مقاومت ندارد.

تقریبا دویست گرم نمک (کلرور سدیم) در خون و بافت های بدن وجود دارد.

بدون نمک تعویض غذائی مقدور نیست و یاخته های نمی توانند زندگی کنند.

نمکهائی که با آهک تصفیه و سفید میشوند تا منیزیوم آنها جدا گردد و بعد با آن کربنات دو سود اضافه می نمایند برای خوردن خوب نیست ، این نمک که ذراتش در برابر رطوبت بهم نمی چسبد و بازار فروش دارد برای خوردن مناسب نمی باشد.

کسانیکه از خستگی ، بدین هاضمه و عدم اشتهاء شکایت دارند و اغلب زبانشان خشک است امکان دارد مانند گوسفندان که سنگ های نمکی را می لیسند تا از نمک طبیعی استفاده کنند آنها نیز نمک دریا یا نمک کوه را بدون ماشین شدن و بدون اینکه در دیک بریزند و بجوشد بغذای خود بیفزایند.

غلیظ ترین سدیم در مایع خارج سلولی بدن مشاهده می شود. سدیم در حفظ تعادل اسید و باز بدن و فشار طبیعی اسمزی در مایعات خارج سلولی شرکت می نماید.

سدیم در انقباض عضلانی و هدایت موج عصبی ذی نفوذ بوده و در نقاط گرم مرطوب انقباض دردناک عضلانی یا شکمی و ضعف و ناتوانی با خوردن نمک بر طرف می گردد. نمک جای کلرورهائی که در انساج از بین رفته اند می گیرد ، دفع مواد

غیر قابل جذب بدن را آسان می کند ، بدن را تقویت و غذا را خوشمزه میسازد.

در مقابل خوردن نمک زیان هائی دارد که اهم آنها از اینقرارند :

نمک طعام محرک است و هر عضو اگر برای مدتی بوسائل مصنوعی تحریک شود تا کارش را انجام دهد آن عضو فعالیت طبیعی خود را فراموش می کند.

نمک را روز زخمی بپاشند می سوزد و به همین منوال مخاط معده را ممکن است آزار برساند. نمک را حتی با اندازه یک قاشق چای خوری بکسیکه قبلاً هیچ نمک نخورده بدهند ضربان قلبش در هر دقیقه حداقل ده شماره زیاد می شود.

نمک را به اندازه یک قاشق بشخصی که قبلاً نمک نخورده بدهند حالت استفراغ پیدا می کند و معلوم میشود معده نمی خواهد آنرا بپذیرد و آنرا یک جسم خارجی و ناسازگار تلقی می نماید.

نمک زیاد ایجاد اسهال می کند.

نمک ذائقه را خراب می کند زیرا همیشه مایلست آماده چشیدن شوری باشد و در طعم های گوناگون غذاهای طبیعی فراموش یا تنبلی کند.

نمک هضم غذا را بتأخیر می اندازد و دفع کلیوی را مختل می سازد.

منافع و مضار تابستان را قبلاً بنظرتان رسانیدیم سود و زیان نمک را را هم ملاحظه نمودید چنانچه وجود تابستان را زائد میدانید خوردن اندکی نمک را با آنکه ضررهائی هم دارد غیر

معقول حساب کنید !

قندی که در انگور وجود دارد بوسیله ای تبدیل به الکل میشود که با افزودن باکتریهای استیک که در هوا زیاد است تبدیل به اسید استیک و سرکه میشود. سرکه بعد از غذا بعلت اینکه یکی از مواد غذائی خوب محسوب شده و محتوی ویتامین هائیست که با آن نیاز داریم یک نوع سالاد محسوب میگردد ، که امروز خوردنش مرسوم است.

سرکه یک نوع غذائیست که از نظر علمی هیچگونه ضرری نداشته و تنها معروف نزد عوام است که ترشی آن ضرر دارد و در صورتیکه ترشی سرکه (اسید استیک) یک ماده طبیعی بدن است که در خود بدن بوجود می آید و فقط در چند مورد مانند ورم مخاط دهان و زخم معده و ترش کردن ، تصلب شرائین ، تشمع کبدی ، سوء هاضمه معدی ، بیماریهای حنجره ، اسهالها ، سنگهای صفراوی ، ورمهای کلیوی باید پرهیز نمود.

سرکه بعنوان آنتی بیوتیکی است که دارای مقدار زیادی اسیدهای امیته می باشد. سرکه بزاق را تحریک کرده و در نتیجه عمل بلع را آسان و هضم را کمک نموده و محافظ خوبی برای دندانهاست.

بعضی از دانشمندان برای سرکه عمل ضد سرطانی قائلند ولی عقیده برخی است که در پیدایش سرطان عامل مؤثری می باشد.

سرکه برای کسانیکه اوره در بدنشان ایجاد میشود مفید بوده و چون سموم بدن را دفع می نماید در چاقها و مبتلایان به مرض قند و بیماران کبدی و پوشی مفید است و در صورتیکه با نمک مخلوط شود عمل هضم و جذب را سریعتی می سازد. (شاید

انتخاب نمک و سرکه در ابتدا یا ختم غذا بتواند در نقاط مخصوص این اثر را همانگونه که اسلام دستور داد به بهترین وجه انجام دهد)

لابد توجه فرمودید.

خوردن نمک خصائص زیر را دارا است :

در نقاط گرمسیر از گرمازدگی جلوگیری بعمل آورده و عرق کردنها را جبران می نماید.

در همه نقاط چه قبل یا بعد از غذا باشد سبب می گردد فعالیت های پا برجا بوده و جذب سدیم و کلرور آب مدفوع کم نشود و از زخم شدن اثنی عشر جلوگیری کند.

خوردن سرکه قبل یا بعد از غذا سبب می شود ترشح بزاق تحریک گردد. برای معده هم حالت اسید و هم قلیا داشته باشد زیرا دارای اسیدهای امینه می باشد ضمنا موجب دفع سموم نیز می گردد و اگر با نمک خورده شود هضم و جذب غذا بهتر خواهد بود.

با آنکه خوردن نمک و سرکه ، بخصوص نمک ، قبل و بعد از غذا از جمله دستورات جالب اسلامی و دارای خواص چندی است باید از لحاظ کمیت بحداقل اکتفا نمود. بویژه سعی نمائید غالبا اگر در محلی هستید که هوا گرم و سرد میشود در تابستان نمک را و در زمستان سرکه یا هر دو را انتخاب کنید.

چنانچه هم اکنون نیز مؤمنین نمک پاش را چند مرتبه با انگشت زده میل می نمایند یا از سرکه نیز قاشق کوچکی

بر می دارند.

غذاها از لحاظی به دسته تقسیم میشوند :

آنها که در محیط اسید هضم میشوند (محیط اسیدی مانند محیط معده).

آنها که در محیط قلیائی هضم میشوند (محیط قلیائی مانند روده ها)

آنها که هم در محیط اسید و هم در محیط قلیا قابل هضمند.

غذای ناسازگار از لحاظی آنها را گویندکه در محیط های گوناگون (اسید یا قلیا) هضم میشوند و جذب ناقص آنها ایجاد مسمومیت تدریجی نموده و امراض مزمن تولید می نمایند بدین ترتیب غذائیکه باید در محیط اسید هضم شوند نباید مخلوط با غذائی که در محیط قلیائی هضم می گردند بشوند.

انواع مواد بیاض البیضی در محیط اسیدی هضم می شوند. نان و نشاسته ها در محیط روده که قلیائی است چربیها و سلولز نیز در روده هضم می گردند.

مطلب فوق را در مدنظر داشته مبحث زیرا را در محط نظر آورید :

نمک - کلر و سدیم - املاح لازمی هستند که بایدبه بدن برسند این ملح دو عمل مهم در بدن انجام می دهد یکی عمل شیمیائی و دیگری عمل فیزیکی.

عمل شیمیائی این است که کلرور سدیم در غدد معده و اثنی عشر تجزیه شده و اسید کلریدریک معده را درست می نمایند و بطوریکه تجزیه شده است اگر به حیوانی برای مدت نسبتا زیادی غذاهائی بدهند که عاری از کلرور دو سدیم و یا کلرورهائی دیگر باشد معده او اسید کلریدریک ترشح نمی کند و بالعکس اگر مقدارزیادی

باو بدهند اسید معده زیاد شده و هنگام هضم غذا بعلت ترشح اسید کلریدریک از معده قلیائیت خون زیاد می شود و پیشاب به همین علت - 4 - 5 ساعت پس از صرف غذا - تیره می گردد.

(سدیم تجزیه شده از نمک در غدد معده برای ساختن ترشحات لوزالمعده بکار میرود).

عمل فیزیکی کلرور سدیم تنظیم فشار اسمتیک بین یاخته های بدن و مایعات بدن می باشد که مورد بحث ما نیست بعلاوه احتمال دخالت در عملیات سوخت بدن و دفع مواد مضره با نمک زیاد است بخصوص دفع اوره و آمیدها و بعضی از مواد دیگر از راه کلیه ها که بکمک املاح قلیائی مخصوصا کلروسدیم انجام می گیرد و ما را بسخن نبی گرامی متوجه می سازد که فرمود نمک کشنده بسیاری از امراض است.

تا اینجا چنین دانسته شد و می دانستیم :

1- پتیالین که از ترشحات غدد بزاق است در محیط قلیا مؤثر بوده و اندک اسید یا ترشی (مثلاً سرکه) می تواند خاصیت آنرا از بین ببرد.

2 - سرکه بلکه ترشی میوه ها ترشح اسید معده را قطع می کند و مواد ازته هضم نشده وارد روده شده پوسیده و عفونت می بابد.

3- چربی هم عمل غدد ترشح کننده شیره معده را تقلیل داده و لذا اگر چربی بی مواد ازته خورده شود مقداری از مواد ازته بدون جذب می ماند.

4- گاه اسیده معده خود بخود زیاد است و لذا در عمل هضم مواد نشاسته ای اختلال ایجاد می کند و یاد آورید که گفتیم

نمک نیز پس از چندی اسید معده را زیاد می کند.

5- نظم آفرینش است که چون مواد نشاسته ای به دهان وارد شود پتیالین که برای هضمش لازم است ترشح شود تا نشاسته را بقند تبدیل نماید ولی چون به مرحله قندی رسید دیگر ترشح پتیالین کم و کاسته می گردد.

6- فرآورده های گیاهی - از جمله سرکه - همچنین نمک کلرور سدیم به قلیائیت خون صدمه ای نمی زنند.

7- باید توجه داشت غذای بیاض البیضی جداگانه از مواد نشاسته ای همانگونه که شرح دادیم هضم یکی در محیط اسید است ودیگری در محیط قلیا.

8- سه قسمت دهان - معده - روده ها به ترتیب محیطهای قلیا - اسید - قلیا هستند لذا محیط قلیای اول باید غذای را برای محیطهای اسید و قلیای دوم مستعد کند و معده اسیدی نیز غذا را جهت رودها گوارا سازد.

9- در بسیاری از مواد غذاهائی را که طبیعت در اختیارمان قرار داده است مخلوطی از مواد غذائی است (مثلاً حبوبات مخلوطی هستند از مواد پروتیدی و نشاسته ای که تا مواد نشاسته ای در معده است شیره معده خنثی است و پس از اینکه قسمت نشاسته ای ازعمل حل و هضم خارج گردید ترشح معدی اسید شده هضم پروتید مثلاً نان را تمام می کند.

10- هنگایم انگشتی از نمک یا قاشقکی از سرکه برای دست کشیدن از غذا برداشته می شود که هنوز غذا در معده است و لذا با توجه به اینکه معده در هر حال تا غذا را سازگار و موافق طبع روده ها نسازد با آنها تسلیم و تحویل نمی نماید سخن ما فقط

در انحصار دهان و معده و اثر نمک یا سرکه بر روی محتویات در آن دو می باشد و راجع بروده و اعمالی که انجام میدهد مطلبی نداریم.

هم اکنون ورود اندکی سرکه یا نمک را در دو قسمت فوق الذکر - دهان و معده. برای وقوف با ثراتی که دارند تعقیب می نمائیم - آن هم خوردن آنها در آغاز خوردن باشد یا پایان جداگانه منظور می گردد.

قبل از غذا :

وجود نمک در دهان بعلت حفاظت محیط قلیائی برای مواد نشاسته ای قندی سودمند بوده و خود عامل تحریکی برای ترشح نیز بحساب است ولب برای هضم مواد بیاض البیضی ضرورتی ندارد بر عکس سرکه که از هضم مختصر مراحل اولیه مواد نشاسته ای در دهان جلوگیری می نماید.

ورود نمک در معده برای خنثی کردن شیره معده یک نوع کمکی برای هضم مواد نشاسته ای است (در صورتی که شروع هضم از مواد نشاسته ای صورت گیرد) و اگر مثلاً چلوکباب خوردیم که برنجش اندک و کبابش بیشتر بود باز شاید بعلت اینکه سرکه ترشح اسید معده را قطع میکند اندکی نمک برای هضم ابتدائی مواد نشاسته ای کمکی بوده باشد.

بهر صورت صرفنظر از اینکه اگر در نقاط گرم مرطوب ساکن بودیم باید اهم فالاهم را منظور و مراعات داشته قبل و بعد از غذا نمک را انتخاب نمود میتوان در سایر نقاط همانگونه که اشاره شد عمل نمود.

بعد از غذا :

انگشتی نمک وقتی به معده سرازیر میشود که شیره معده در برابر ورود نشاسته ای خنثی است و نمک یک رل تقویت کننده ای خواهد داشت و به همین لحاظ نیز در اسلام خوردن نمک در پایان با اهمیت خوردن در آغاز به حساب نیامده است. خوردن سرکه نیز همین حالت را داشته در دهان اثر پتیالین را زایل و در معده حامل رساننده فرمانها و عامل تحریکی بیشتری حساب میشود مخصوصا اگر غذای پخته ای صرف شده باشد. و ما در جلد بعد آنجا که از سفره مائده آسمانی حضرت مسیح یا از دستورات تغذیهای حضرت رضا مینویسیم مطالب بیشتری در این باره خواهیم آورد (البته توجه خواهند فرمود که حرارت 60 درجه کلهی فرمانهای غذائی را از بین برده و سرکه جبران کننده ای خواهد بود) حقیقت این است که مطالعه اندک نویسنده با او اجازه نمی دهد صریحا معلوم بدارد در چه اوضاع و احوالی باید نمک را قبل و سرکه را بعد از غذا یا برعکس میل نمود. آنچه مسلم است خوردن نمک قبل و بعد از غذا در نقاط گرم و مرطوب و خوردن سرکه در نقاط سرد و مرطوب ومخلوطی از هر دو یعنی یکی قبل ودگری بعد از غذا یا برعکس مفید می باشد و شاید با مطالعه بیشتری بتوان عقیده پیشوایان دین را در موارد دیگر نیز معلوم و اعلام نمود.

پرفسور دکر هرمان آیر متخصص بهداشت در آلمان غربی به این نتیجه رسیده است که اگر سبزیجات را در آبی بجوشانند که نمک طعام در آن ریخته باشند قسمت اعظم مواد معدنی آنها از بین میرود. پرفسور آیر متوجه شد که اگر سبزیجات در نمک جوشیده شوند جای قسمت عمده مواد معدنی

آنها را ناتریم می گیرد مثلاً اگر هویج را در آب نمک بپزند مزه آن خوب نمی شود زیرا جای کلسیم و سایر مواد معدنی آنرا ناتریم میگیرد. چون مواد معدنی از قبیل کلسیم ، کالیوم و منزیوم نقش مهمی در تغذیه ما دارند و ناتریوم مورد احتیاج بدن نیز بوسیله گوشت و غیره به بدن میرسد کشف این موضوع که متعلق به دانشگاه مونیخ است اهمیت فوق العاده داشته ضمنا میتوان این احتمال را داد که به بدن رساندن نمکی که نجوشیده است یک نوع تأمین حفاظتی مواد معدنی بشمار میرود که از دستورات اسلامی می باشد. (ملاحظه فرمودید که اسلام مایل است هر چند نمکی در دیک و غذا وجود دارد از نمک های طبیعی دست نخورده حتی اگر سر انگشتی است استفاده گردد)

حقا ذکر این مطلب که : آیا انتخاب نمک یا سرکه باید قبل یا بعد از غذا باشد - میبایستی در آنجا که از سفره و غذا مینویسیم آورده شود ولی در مقام سنجش برای انتخاب خرما یا کشمش مناسبت داشت در اینجا ثابت نمائیم که نمک یا سرکه را برحسب مقتضیات محل و اوضاع و احوال بدن انتخاب میکرده اند و احتمالاً نیز باید خرما و کشمش نیز بهمین منوال انتخاب شوند ولی با آنکه اسلام بدین مضمون سخنانی دارد که از محصول هر محل باید در همان محل استفاده نمود زیرا تازه در دسترس قرار گرفته و عادت بدن با مواد موجود در خاک همان محل میباشد و دستور خوردن آنچه از عادت شده در اسلام دیده میشود معهذا درباره خرما چنین بنظر میرسد شرط اساسس و کلی انتخاب شیرینی برای افطار بوده که در درجه اول خرما و بدنبال آن

کشمش انتخاب میشده است ولی شرط مشترک خرما و کشمش با سرکه و نمک انتخاب مقدار کمی از آنها بوده و در موقع افطار بخصوص در نقاط سردسیر کافیست که چند عدد خرما برداشته شود زیرا خرما از محصولات گرمسیری می باشد.

شایستگی علمی انتخاب چند عدد خرما برای افطار ،سبزه ای است که با اطلاعات از آنچه نبی گرامی مایلست بگل آراسته میگردد، بشرط آنکه موقع افطار بجبران دوری از ناهار ابتلای به مضاعف خوردن پیش نیاید.

از این رو که روزه داران با خلوص نیت دیگری می باشند و محبت ها را بهتر درک می کنند و لذا اگر بهمانی های افطاریه ای بنشینند محیط الفت و اتحاد بیشتری را موجب می گردند ، از طرف اسلام بدادن افطار سفارشهائی شده که بسیار مختصر اشاره میگردد:

حضرت صادق فرمود هر که روزه روزه داری را بگشاید بقدر ثواب او وی را ثواب باشد ، نبی گرامی نیز همین را فرمودند بعضی گفتند یا رسول اللّه ما همه توانائی نداریم که روزه روزه داری را بگشائیم فرمود که حقتعالی کریم است میدهد این ثواب را به کسی از شما که آبی یا شیر یا خرمائی بروزه دار دهد.

حضرت رضا فرمود که روزه گشودن تو برادر روزه دار را ثواب آن زیادتر است از روزه داشتن خود.

هر چند جهان گذاشتنی و گذشتنی است و رشته امیدهایش

گسستنی و دل نبستنی و بقول کلیم کاشانی : افسانه حیات دو روزی نبود بیش - آنهم کلیم با تو بگویم چسان گذشت. یکروز طرف بستن دل شد با این و آن - روز دگر بکندن دل زاین و آن گذشت) نویسنده هم بیفزاید که با دیدن این همه جدائیها هر شب مردمک چشم آسمان ، ماه ، را هاله ای از اشک احاطه کرده و قطراتش بردامن مهتاب چون مرواریدهای غلطان انداخته شده است.

سال کارورزی 35-1336 بود که در آسمان نشاط پر و بالی باز کردیم و پس از چندین سال نوشتن و شنیدن کلام ، بصاحبکلامی برگزیده شدیم ، صبح کمال ما هر روز از افق اقبال کارورزی سرمیزد و شام زوال کمتر بر ما سیاه چشمی مینمود ، شبها انجمن هائی بود و از تحقیقات و تتبعات روز بحث و انتقاداتی میشد ، آنجا که مرا مقامی بود کمتر سرانجامش به شبهات میرسید و شبی نبود که جز بخوشی و رضایت به بستر نرویم.

ما چند نفری بودیم که می خواستیم یاد بگیریم چگونه میتوان بهتر درد بیماران را شکست و زودتر جراحاتشان را مرهم گذاشت.

بعلاوه کمتر خود را از نظر رحمت الهی ساقط می ساختیم بدین معنی که غالب سخن از پزشکی داشتیم و هنگام خستگی از مذهب به تقسیم و تقریر سخنانی می آوریم ، با آنکه خوشبختانه هرگز هیچ شکر آبی در این مدت بمیان نیامد ، متأسفانه بعلت نادانی و ناتوانی در معارف اسلامی و امور پزشکی خیلی از پرسشها و بسیاری از انتقاد و ایرادها بلا پاسخ می ماند.

من که در صفحه اوضاع و احوال مذهب بگمان دوستانم نقطه ای و به یقین خودم غلط افتاده ای بودم و پاسخها به من محول

و خواسته میشد ، آن روز چهره مقصود نشان ندادم و جدول حل مشکلات طرح نساختم. امروز پس از اینکه می بینم با وجدانی راحت کار سرپرستی بیمارستانی را انجام داده و مختصر استراحتی نموده و بیاد نقد عمریکه در بازار محبت کارورزان همدوره ایم ارزیابی و مصرف کردم به توضیح فریاد و فغانی می پردازم که از قلب برخاسته و میان دو لبم به سوی شما جوانان بی آلایش و دانش دوست در گسیل است ، یک روز صرف بستن دل شد به شما و نشست و برخاست با شما و اینک هر کدام برای اینکه بهتر بتوانید اجتماع را خدمتگزاری کنید و رنجها را زودتر برطرف سازید گوشه ای از جهان را انتخاب و رحل اقامت افکنده اید و امروز بکندن دل از شما سوخته و ساخته و میگذرانیم.

ای کاش این عبارات دست از دل بر میداشتند و بال زنان سرادق جهانی را پیموده بگوش شما میرساندند که من هنوز بشما ارادت روز افزونم را میورزم و هر روز از دیروزم پشیمان ترم که چرا بیش از بیش قدر محبت های شمار را ندانسته بودم.

شما دیروز بیکی از دو اصل خاص الخاص و لازم زندگانی که خدا بود و دانش خوب توجه نموده و بر غبت مطالعه کرده و تحصیل علم می نمودید و با اصل دگرش دین تشنگی زاید الوصفتان هویدا بود. این شما بودید که از فرط عطش بمعتقدات دینی به پشت و پهلو میغلطیدید و با نظر تحقیق و واقعیت بشما پاسخ داده نمی شد ، و کامی از آنچه خواسته شما بود حتی تر نمی گردید ؛ معذرت خواسته می خواهم بشما بگویم حق با شما بود ، فطرت خدا پرستیتان بیدار و اسلام دوستیتان بر شما حکومت داشت زیرا حاضر بودید نهایت اشتیاق را برای شرکت در انجمنی که دقایقی صحبت

از قرآن و پیشوایان دین بود نشان دهید. اگر آنروز شما را با امروز از دریچه انصاف نگریسته بسنجیم باید گفت فردا می توانید در پیشگاه مقدس باریتعالی کسانیکه متصدی دستگاه تبلیغات اسلامی بودند ، بلکه آنها را که رادع و مانعی بشمار رفته ، همه و همه را بمحاکه بکشید و بگوئید ما باین دو اصل مقدس خدا و دانش ایمان داشتیم اما :

از علم دستگاه تبلیغاتی ، کلاسهائی ، دانشکده و دانشگاهی ، نظمی و ترتیبی ، آموزگار و دبیری و استاد و معلمی ، جدول بودجه و سرفصل هزینه ای و هزاران مقدمات و مقارنات و... دیدیم و خواندیم و نوشتیم و داشتیم اما :

راجع به بزرگترین مقدسات که خداست و وابستگان او چه دیدیم و چه خواندیم و چه نوشتیم و چه داشتیم ؟ و چه کردند و چه بگوش ما رساندند؟ از این کلاس با آن کلاس رفتیم و از دبستان به دبیرستان روی آوردیم ، نه والدینمان برای شناساندن مقدسات معلمان را سفارش کردند و نه دستگاه آمورش و پرورش درباره معرفی حقایق اسلامی کرمی و گرمی مینمود و نه تسلط خاصی از دیگران در این باره مشاهده میشد.

چه خوش گفت یکی از دوستان : پدرم تنها یک درختی بفاصله دور از شهر داشت و اقلا هفته ای یکبار با آن سری میزد ولی میوه دلش دبستان و دبیرستان و دانشکده را گذراند و حتی برای یک مرتبه دبستان یا دبیرستان یا دانشکده راندید و از او احوال نپرسید چه میکند و چه خواهد شد ! آیا رفتار معلم با دین او ، ملیت او ، اخلاق و شخصیت او چگونه است ؟

دوستان عزیز ! اگر آن روز از هر صد سئوال بشنیدن چند

پاسخ اکتفا میکردی امروز میتوانم پاسخ را به رقم بیشتری برسانم یعنی نه بسیاری از سئوالات آن روز شما در این مجلدات پاسخ بدهم ، هم اکنون نیز بنادانی و ناتوانی خود معترفم دلی خوشبختانه هر روزم از روز دگر اندکی بهتر است آنچنانکه چون چاپ اول جلد اول نوشته خود را این روزها دیدم خجالت کشیدم و فرداست که چاپ دوم.

و بالاخره جلد دوم و... را دیده شرمندگی خواهم داشت به همین منوال هر کس نوشته ، جریده و کتاب خود را پس از گذشت سال یا سالها به بیند اقرار می کند که می تواند تجدید نظر کلی در آن بعمل آورد جز قرآن مجید که هر روز تازه ای از آن شکافته میشود و دانشی از نهادش چهرهای فروزان می نماید. پرده برداری از هر جدیدی پر غوغاست ولی با گذشت زمان خاموش میشود جز پرده برداری از حقایق علمی قرآن که هر چه بگذرد پر غوغاتر است. این چه کتاب عجیبی است که احتیاجات آینده را نیز در زیر بال و پر خود محفوظ نگهداشته است ؟ همدوره ای های محترم ، در صفحات قبل که مختصری از روزه مطالبی آورده شد پاسخ بسیاری از سئوالات خود را دریافت نمودید و اینک پس از افطار روزه و گرسنگی ملایم به مطلبی می پردازیم که شما را در آن سئوال و تردیدی نبود ؟ یعنی از پرخوری بحث می نمائیم.

بهترین صله ای که بهر شاعری میتوان داد شعر اوست ! چه بهتر از این که بسعدی قابی ساخته از هنرمندی باخط زیبائی که بر آن نوشته اند : بنی آدم اعضاء یکدیگرند... داده شود ؟

در سایر موارد نیز به همین مقیاس :

کسیکه بیمارستانی ساخته صله اش اینکه دردمندان وارد شوند و بدون در دوآه خارج گردند. (قابی از خاتم بسازند و بر آن خط زیبا بنویسند عمل شما سبب شد دردمندان بساختمان شما پناه آورند و شادمان بیرون روند ، و آنرا بسازنده بیمارستان بدهند)

آنکه حمامی میسازد آلودگان درون شوند و پاکیزگان بیرون روند.

مسجد می سازند با خود رو به آن آورند و با خدا رو بمقصد مراجعت نمایند.

صله رقاصه ها که عده ای امیدوار بدانسینگ بیایند و پشیمان خارج شوند ! بمیخانه هوشیار بیایند و خمار بروند ، به قمار خانه با عصب و آرامش وارد شوند و با پریشانی و تردید مراجعت نمایند و قس علیذا.

پاداش نویسنده نیز برای همین یک جلد که در دست شماست شرح زیر مربوط به آیه شریفه «کلوا و اشربوا و لاتسرفوا».

چهارده قرن است مردم آیه شریفه ، کلوا و اشربوا و لاتسرفوا - بخوریدو بیاشامید و اسراف نکنید ، خوانده و می خوانند و در ضمیرشان این مطلب بغفان است که مگر ما نمی خوردیم و نمی آشامیدیم یا کسی مگر از پر خوری تعریف کرده بود که قرآن میفرماید بخورید و بیاشامید و پرخوری نکنید ؟

قرآن کلام خداست خدائیکه دانا بجمیع جهات و حالات بندگانش بوده می داند چه دستوری برای بهتر نگهداشتن وضع تغذیه ای بشریت لازم است از آن جمله کلمات است دستور

تغذیه ای کلواواشربوا و لاتسرفوا که بر عکس ظاهر آیه که باصطلاح بعضی ها توضیح واضحات بخورید و بیاشامید و پر نخورید بوده میتوان آنرا بزرگترین ، کلی ترین ، جامعترین و عمومی ترین دستور غذائی بلکه فرمان منحصر به فرد آسمانی تغذیه ای دانست زیرا هر آیه دیگر زبان گویای گوشه ای از برنامه پیوسته به دستگاه گوارش است و حال آنکه این آیه همزبان با حضرت علی اعلام میدارد هر چه از غذا و تغذیه هست و نیست با من است که هم اکنون خواهید دانست چرا ! (قال علی علیه السلام ان فی القرآن لایه یجمع الطب کله کلوا و اشربوا و لاتسرفوا. علی علیه السلام فرمود در قرآن آیه ای است جامع از تمام موارد پزشکی و آن آیه کلوا و اشربوا و لاتسرفوا می باشد)

یا بنی آدم خذو از ینتکم عند کل مسجد و کلوا و اشربوا و لاتسرفوا انه لایحب المسرفین.

(سوره اعراف)

یا : بندگان اعتباری خواهند یافت آنگاه که مورد ندای خدای قرار می گیرند و در هر آیه ای چنانچه مطلب بعد از ندا را دنبال کنیم به بذل عنایت ذات مقدسش واقف می گردیم چنانچه در همین آیه نیز انتظار دارد سلامت روح و تندرستی همگانی و برای نوع بنی آدم بوده باشد. (در آیه به نبی آدم خطاب شده نه مسلمانان یا مؤمنین)

اینکه هر سوره با دو نام رحمان و رحیم باریتعالی آغاز میگردد رساننده این مطلب است که تمام آیات در آن سوره برای بهبود وضع و سعادت دو جهانی انسانها نازل گردیده (و ترسا وظیفه خور دارد) و نسبت به همه رحمان است و در صورت

ص : 153

عمل بمفاد و معنای آیات بر رستگاری وفوز و فلاح نائل خواهند گردید و در زمره کسانی خواهند بود که در حصار و سور پروردگار رحیم بوده مشمول عنایات او قرار خواهند گرفت

نتیجه آنکه : انسانهائی لیاقت داشتند مورد خطاب پروردگار قرار گیرند که بمفاد و معنای آنچه بدنبال نداست ایمان داشته به آن عمل می نمایند.

یا بنی آدم - در قرآن خطابهائی با نواع و اقسام مشاهده میشود :

یا ایها الناس - یا ایها الذین آمنوا - یا اهل الکتاب - یا بنی اسرائیل و یا...

یا بنی آدم در چند مورد آورده شده است : یا بنی آدم خذواز ینتکم... - یا بنی آدم اما یاتینکم... - ألم اعهد الیکم یا بنی آدم.. و یا بنی آدم... که با جزئی توجه جای آنکار و تردیدی باقی نمی ماند که تمام خطابها مربوط بصدر خلقت هنگام آفرینش آدم ابوالبشر بوده و مورد خطاب فرزندان وی بنی آدم - می باشند.

اگر به جای یا بنی آدم - یا ایها الناس آورده شده بود دو صورت داشت یا اینکه همه و همه را به حساب می آوردیم حتی انسانهای غیر قابل ذکر را هم انسان می دانستیم (به جلد اول مراجعه شود) که در این حال با دستور «خذوا زینتکم عند کل مسجد» جور و سازگار نبود - انسانهای غیر قابل ذکر را با مسجد چکار - مسجد مربوط با انسانها و آدمهاست نه بصورت انسانها. اگر یا ایها الناس را از زمان نزول قرآن به بعد ذکر می کردیم باز می بینیم در همان قرآنی که یقین داریم اختلافی وجود ندارد

وجود داشت زیرا مسجد در انحصار و مخصوص مسلمانان در می آید که با آیات دیگر خوانا نبود آیاتی که مسجد را معبد همه خدا پرستان از بنی آدم میداند.

یا بنی آدم جنبه اجتماعی دارد زیرا آنها را متذکر میسازد پدرشان آدم بوده که با دین ودانش پیوند ناگسستنی داشته و در کلاس «و علم آدم الاسماء» شاگردی نموده و لاجرم پدر همه آدم و مادر همه حواست و آنکه بهتر شاگردی کرده و رابطه بهتری با خدا و دانش دارد بالاتر و بهتر است. از این ندا یا بنی آدم - انتظار میرود که فرزندان خلف آدم نیز با خدا و علم مرتبط باشند و در غیر اینصورت کسانی خواهند بود که از زمره آدمیان خارجند.

خذواز ینتکم عند کل مسجد : خذوا ، گرفتن است نه نهادن و زمین گذاشتن.

زینت : در جلد مربوط به بهداشت بدن و لباس شرح داده خواهد شد که زینیت چیست و با توجه به آیه «ان اللّه یحب التوابین و یحب المتطهرین» که پروردگار دوست دارد پاکی ظاهر و پاکیزگی باطن را که همانا با توبه و طهارت بدست می آید متوجه این نکته خواهیم شد که بهترین محل که بتوان هر دو را (توبه - طهارت) در آن داشت مسجد می باشد.

عند کل مسجد : مسجد جای عبادت هر خدا پرستی است که از صدر خلقت تا پایان عالم ردپائی در مکتب توحید به جای می نهد چنانچه در اول آیه نیز به همه فرزندان خلف آدم آن مرد بزرگ روحانی خطاب شده و به محل منظور عبادتشان مسجد اشاره گردیده است.

مسجد مخصوص مسلمانان نیست و در قرآن نیز با این مطلب اشاره گردیده و حتی جای اصحاب کهف را که خود عبادتگاهی محسوب میگردد مسجد نام نهاده است (و قال الذین غلبوا علی امرهم لنتخذن علیهم مسجدا - سوره کهف)

جمله «خذوا زینتکم عند کل مسجد» جنبه اجتماعی دارد زیرا هر کس برای عبادت و توجه به بهداشت لباس و بهداشت بدن احتیاج مبرمی با دای تمرینات روزمره ای دارد که بهتر از همه انتخاب زینت در چند گاه نزد هر مسجد و معبدی است و ما حتی در موقع زیارت دستور داریم بهترین لباس و پاکیزه ترین وضع و بنی غسل کرده و نظیف شده و معطر داشته باشیم و خلاصه که زینت شده مشرف شویم ، و خوشبختانه برای استحکام موقعیت این بهداشت در آیه بعد پروردگار میفرماید «قل من حرم زینت اللّه التی اخرج لعباده و الطیبات من الرزق قل هی للذین آمنوا» که ترغیب بزینت های حلال را در نصف اول آیه جهت تقارن با نصف اول آیه خذوا زینتکم عند کل مسجد ذکر فرمود و در نصف دیگر هر دو آیه نیز بقرینه یکدیگر صحبت از بهداشت تغذیه می باشد ، در آنجا : و الطیبات من الرزق - در اینجا : کلوا و اشربو او لاتسرفوا - این تقارن آنچنان جنبه اجتماعی مطلب را میرساند که گویا انتظار دارد همانگونه که طیبات رزق و تغذیه خوب مخصوص مردمان با ایمان می باشد زینت و بهداشت لباس و بدن نیز در انحصار خدا پرستان بوده باشد که متأسفانه در بعضی نقاط دور افتاده کثیف ترین آب ، بدین ترین لباس و حتی تغذیه نامتناسب را میتوان نزد مسلمانان سراغ گرفت.

جمله : خذوا زینتکم عند کل مسجد (بگیرید زینتتان را نزد

هر مسجدی) را می توانستیم در جلد اول دلیل دیگری بر تأئید مطلب خود بیفزائیم آنجا که ثابت کردیم قبل از آدم ابوالبشر آدمهائی بودند زیرا از حضرت آدم به بعد است که نظر عنایت علمی پروردگار به بشر متوجه گردید و آدم و فرشتگان در کلاس خدای تعلیم و تدریس و تربیت شده و بدستور «خذوا زینتکم عند کل مسجد» مشرف شدند والا انسانهای غیر قابل ذکری که با آنها اشاره گردید با زینت و بخصوص با مسجد چه سرو کار !

اگر نامی از مسجد در این آیه نبود - ای بنی آدم بگیرید زینتتان را به تمام مکانها کشیده می شد و تعظیم شعائر اسلامی و توجه به معبد و مسجد و تمرینات بهداشتی طهارتی و طرز برخورد با رجال الهی شیار بردار بود و برای محل نماز مؤمن که معراج اوست و ایستادگی و حضور قلب در برابر ذات مقدس باریتعالی می باشد با مکان و زمان دیگر چه امتیازی حاصل می داشت.

البته زمانی که حضرت بقیه اللّه ارواحنا فداء ظهور فرمای مردم همه با خدایند و دانشمند - وعد اللّه الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لنستخلفتهم فی الارض... و خلافت و سیادت زمین با مسلمانان دانشمند می باشد و در آن زمان است که چون راه رفتن هر کس - کار کردنش ، کارمند بودنش ، غذا خوردنش و حتی خوابش طبق موازن و مقررات دینی است و همه عبادت بشمار می آید لاجرم هر مکانی مسجد است و هر زمانی معراج و هر بدنی و لباسی زینت و بهداشت. در آن زمان هر کس بهر مکاین گام گذارد داند کجا میرود و برای چه میرود و چگونه خواهد رفت ، همه کارها به نظم و حساب است و همه اعمال به ترتیب و برای اجر و ثواب و لذا هر جا مسجد است و هر جا مورد احترام و برای زینت کردن

و ما می دانیم پیشرفت دانش نیز به زینت و بهداشت واقعی کمک کرده زمینه ظهور حضرت را طلیعه دار می سازد. امروز هم یک عده دلخو شدارند که می توانند لااقل در و دیوار مسجد و فرشتگان مقیمش را بشهادت طلبند که در برابر خدا به خاک افتاده و یاغی و طاغی نیستند ، اما متأسفانه برای عده ای نیز مسجد چون دیو است و حضور ایشان بسم اللّه ، و برای دسته ای چون قفسی که مرغی در آن قرار داده شود !

و : این واو که بین دو جمله ، خذوا زینتکم عند کل مسجد - کلوا و اشربوا - قرار دارد بیشتر از هر قسمت دیگر آیه مورد سئوال قرار گرفته و میگیرد.

سئوال : بگیرید زینتتان را نزد هر مسجد - بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید ، آن کجا و این کجا ، این دو را بیکدیگر چه رابطه ای ، مسجد کجا و دستگاه گوارش چه ! جای عبادت و محل غذا بینشان فاصله ای است که نه ارتباط ادبی دارد و نه پیوند فیزیکی و شیمیائی !

صرفنظر از اینکه ما بدون چون و چرا پیوست آنها را با واوی که پروردگار آورده می پذیریم میتوان موارد زیر را نیز منظور داشت :

کسیکه بهداشت تغذیه اش سروسامانی ندارد نمی تواند به بهداشت بدن و لباس خود شایستگی بپردازد.

آنکه هنگام نماز به خدا متوجه میگردد نمی تواند بغذایش توجهی نکرده فلینظر الانسان الی طعامه را فراموش کند.

هر کس احتیاج روزانه چند نوبتی خود را به تمرکز قوای دماغی احساس می کند نمی تواند نیازمندی خود را بغذا از یاد ببرد.

شخصی که قوای روانی ملکوتیش رو به تحلیل است نمی تواند از انرژیهای غذائی بهره شایانی ببرد.

راد مردی که در رکوعش نگین پادشاهی دهد از کرم گدارا. نمی تواند در دعای کمیلش به قو علی خدمتک جوارحی مترنم نگردد. فردی که نماز می خواند نمی تواند و نباید تحمل گرسنگیها بنماید.

آنکه روزه است و زیاد گرسته و در مشقت ، هنگام افطار نمی تواند نماز اول وقت را با آن همه فضیلت بر خوردن مقدم دارد و هزاران مطلب دیگر که یک طرف نمازیا روزه یا تمرکز قوای دماغی و معنویت و روحانیت و... است و جانب دیگر زورمندی و تندرستی و غذا و شکم و دستگاه گوارش و... و در عین حال هر دو قسمت بیکدیگر پیوستگی ناگسستنی دارند کما آنکه در جملات بالا کلمه نمیتواند را نمی توان حذف کرد به همین منوال همین و او است که نمی توان آنرا از میان برداشت و روابط واقعی و علمی بین دو قسمت از آیه را که بظاهر دور از یکدیگرند قطع نمود.

و او در اینجا علاوه بر جنبه ارتباطی و مأنوسی یک اعجاز علمی بزرگ بشمار است زیرا 14 قرن قبل با ارتباط نماز و غذا بهداشت های بدن و لباس و تغذیه - تمرکز قوای دماغی و تغذیه ای اثر غذا بر روان - اثر روان بر غذا و... که مسائل روز حسابند در آن روز با آنها اشاره شده است.

بدن ما درست مانند خاک سالم نیست که چون آب و کود مناسب به آن رسد نباتات سالم و شاداب بدهد بلکه نوع دوستی نیز یک اصل از صدها اصل لازم الوجودی است که با انتخاب غذای خوب و فرمانبرداری به جا حاصل میگردد (همه صدها فرعند و اصل در خدا پرستی جمع شده است).

بیماریهای پسیکوسوماتیک که بعلت ناراحتی های و نگرانیهای روحی پدید می آید روز بروز زیاد شده و جای انکاری ندارد. امروز نه تنها علت مرگها را بیماری جسمی ندانسته و چه بسیارند کسانی که بعلت بیماریهای روانی به پیری و بالاخره مرگ دچار میشوند. اهمیت اینگونه بیماریها تا آنجا رسیده که در جوار هر طبیب جسم یک پزشک بیماریهای روانی یا روانشناس به خدمت مشغول است.

در ماوراء تشعشعات علمی این آیه نیز گویا تابلوهای متخصصین امور بهداشت تغذیه - بهداشت لباس - بهداشت بدن بهداشت نسل و بهداشت روان بکله تابلو کاردانهای امور أنفس و آفاق به چشم می خورد.

در نیمه اول آیه ذکر شده سرو کار ما با مسجد بود و در جلد دوم که راجع به مسجد مطالبی آوردیم گفتیم مسجد مکانیست مقدس که احتیاجات ما را از لحاظ تمرکز قوای دماغی که هر کس روزانه چند نوبت با آن نیازمند است بر می آورد و گفتیم نمونه کوچکی از تشویق به خاطر همانا بیکاری است که صبح آدمی بیدار شود و نداند چه باید کرد و قصد و مقصدی نداشته باشد ولی کسیکه می داند کجا باید رفت و برنامه ای معین دارد تا حدی تمرکز قوای دماغی داشته و علاوه بر سلامت روح جسما نیز سالم است. مسجد نیز عالی ترین مقصدی است که انسان در آن بشایسته ترین نحو از تمرکز قوای دماغی بهره مند می گردد. صبح به امید آنکه اداره ای مقصد ماست چقدر به مصلحت روح و جسم خودمان نزدیک هستیم که مسجد ما را به جای اداره به برنامه ریزی جهت دنیای ابدی متوجه می سازد که خود اثرهای فوق العاده ای روی

جسم و جان خواهد گذاشت.

در مغز آدمی مرکز عصبی به نام هیپوتالاموس وجود دارد که مرکز عواطف می باشد ، مرکزیتمهم هیپوتالاموس نه تنها بخاطر عبور اعصاب نباتی از آن است بلکه از آن جهت می باشد که سرچشمه آرامش دلها و یا برعکس سر آغاز ایجاد اضطراب و بیماریها از آن جاست. کسی که از بینوائی دستگیری نمود هیپوتالاموسش فرمان اعتدال همگانی صادر کرده در این حال تحریکات ناجور در اعصاب و ترشحات ناباب برای غدد و در نتیجه ناهنجاریها برای اعضاء گوناگون بویژه دستگاه گوارش بوجود می آید. و ما قبلاً اثر اضطراب و دلهره و عدم کامیابی - بیماریها عشق ها و.. را بر غذا با اختصار ذکر کردیم اینک می افزائیم که مسجد یعنی آرامش خاطر و آرامش خاطر یعنی باعتدال بودن دستگاه گوارش و بالاخره با این نتیجه که واو در این آیه جنبه اعجاز دارد میرسیم ، واوی کهدر 14 قرن قبل با اثر غیر قابل انکار روان بر غذا اشاره فرموده است.

مدتهاست این آزمایش را بکار برده اند، غذای گربه ای را با بیسموت آغشته می نمایند بیسوت مانع عبور اشعه ایکس میشود ، غذا را به گربه می خورانند و با اشعه ایکس آنرا تعقیب و کنترل می نمایند غذا که در حال هضم بود ناگهان سگی را با گربه مراجعه میسازند گربه با دیدن سگ هضمش متوقف و قطع میگردد و با بردن سگ دو مرتبه عمل هضم شروع میشود و سیر طبیعی خود را باز می یابد در مورد انسانها نیز همین گونه است که طلبکار یا حتی یاد طلبکار هضم را متوفق می سازد و شنیدن نزول نرخ شکر ، قند خون را بالا میبرد. دشمن های هاضمه عبارتند از کینه ، خشم ، خوشحالی

زیاد ، شک و تردید ، غصه ، عشق ، ترس ، دلهره ، اضطراب و...

به چند جمله نقل شده از غذا شناسان اشاره گردد :

هیچ غذائی نیست که کینه نتواند طعم آنرا بر گرداند و هیچ عصیر معدی قادر نیست مولکولهای کینه توزی را از بین ببرد.

خیلا میتواند سوء هاضمه تولید کند.

در آن وقت که آسوده غذا می خورید از غذا نه تنها به نفع جسم استفاده می نمائید بلکه هر چه برای روح شما ضرورت دارد باز بدست می آید ، فکر می تواند کمک کند و هم می تواند موجب درد و ضرر شود.

بعلاوه واو در آیه حالت های اتصالی زیر را نیز دارد.

در قسمت اول آیه ، محل عبادت - مسجد - را نشان داده و بوضعی که باید رو به سوی آن آورد اشاره فرمود و حال آنکه در قسمت دوم هیچ از دستگاه گوارش نامی نیاورده و بعمل مربوط بغذا اکتفا نموده است و از این جهت متوجه می شویم که بهداشت بدن و بهداشت لباس (خذوا زینتکم) و بهداشت مسکن و بهداشت روانی (مسجد جای طهارت و توبه) با بهداشت تغذیه (خوب خوردن) همه چون زنجیره های چرخ زندگی به یکدیگر متصلند.

در نیمه اول آیه یک امر (خذوا) و در قسمت دوم دو امر (کلوا و اشربوا) و یک نهی (ولاتسرفوا) نشان دهنده این واقعیت اند که انتخاب مسجد و مقررات مربوط به مسجد کافیست که گفته شود یک محیط روحانی که بهداشت های لباس و بدن و مسکن و روان در آن رعایت شده برگزیده شده است و حال آنکه برای رسیدن

به هدف بهداشتی تغذیه ای باید خورد و آشامید اما پایه گزاری علمی برای حد تشخیص «ولاتسرفوا» ضروری است.

همینطور که نمی توانیم گفت اگر فلان غذا بخوریم بریاست میرسیم نمی توانیم منکر شویم که غذای خوب ضامن سلامت بدن و فکر بوده و تلاش در زندگی و رسیدن به مقام و ریاست را بدنبال دارد ، به همین منوال اگر بگوئیم غذای خوب برای شخص مسجدی است یا مسجدی غذای خوب می خورد بی جا نگفته ایم زیرا پروردگار نیز «و الطیبات من الرزق قل هی للذین آمنوا» فرموده و در نتیجه به پیوند ناگسستنی غذا و نماز و اینکه نمازگزار باید همانگونه که به نمازش اهمیت می دهد غذایش را نیز مورد توجه قرار دهد اشاره فرموده است. در جلد دوم گفتیم یک مدینه فاضله دارنده سه امتیاز فوق العاده است : خدای خوب ، غذای خوب ، هوای خوب «و اشکر و اله بلده طیبه و رب غفور» و در اینجا می افزائیم که وا او در آیه «کلوا و اشربوا و لاتسرفوا» بدین لحاظ اتصال عظمتی خود را علما محفوظ می دارد که پس از گذشت قرنها پرده از روی این مطلب علمی برداشته که بین غذا و جسم و جان یک نوع پیوند ناگسستنی برقرار است.

مسجد به قرینه ارزیابی که محلی برای بنی آدم انتخاب شده - خوردن و آشامیدن نیز ارزشمند آدمیان بوده و این پرخوری است که از آدمیت دور و مطرود است.

هر چه بیشتر به معنویت وقوف حاصل گردد به تغذیه بهتری رسیده و هر چند وضع تغذیه بهتر شود روح سالم در بدن سالم است مصداق واقعی خود را بدست آورده است.

در بهشت نیز چنین است که یک جا(مانند در مسجد) سخن ها

همه روا گفته شود - لایسمعون فیها لغوا الا سلام3 - و بدنبال آن صحبت از روزی و غذاست «و لهم رزقهم فیها بکره و عشیا».

کشف غارهای انسانهای ما قبل تاریخ اخیرا این ادعا را پیش آورده است که توجه بمذهب همرمان با پیدایش انسانها بوده است اینک قرآن 14 قرن قبل می فرماید از روزیکه اسراف در تغذیه پذیرفته شد که رنج آور است توجه بمسجد و مذهب نیز جای خود را در میان افراد باز کرد و بهمین نسبت هر چه علم در قلمرو جمله اسراف در غذا خوردن نکیند (و لاتسرفوا) موفق به پیشرفت گردد بهمان تناسب نیز بمعنویات وقوف کلی تر حاصل خواهد گردید ، و اگر بقهقرا بنگریم می بینیم وحشیگری هر عصر قبلی با پرخوری رنج آورتری دست بگریبان بوده است.

اگر آیه مورد بحث قسمت اول را داشت و دوم را داشت جنبه ملکوتی آن محفوظ بود و بکار انسانها که سرشته ای از دیو و فرشته اند نمی آمد این ملائکه اند که با مسجد و سجده و تسبیح «و نحن نسبح بحمدک و نقدس لک» سر و کار دارند ، و اگر قسمت اول آیه نبود باز وضعیت خالص حیوانی که می خورند و می آشامند و می دانند چه اندازه بخورند گریبانگیر بود لذا و او در آیه نشان دهنده وضعیت سرشتگی انسانها از شیطان و رحمان بوده بعلاوه نشان می دهد که مسجد و غذا یعنی جبر و تفویض یعنی امر بین الامرین و اگر حیوان می خورد و می آشامد و می داند چه مقدار بخورد انسانها باید بخورند و بیاشامند و بیاموزند که چه اندازه بخورند و چه بخورند - اگر ملائکه فقط به سجده و مسجد ره داشته شده اند انسانها در انتخاب مقررات مسجد باز بین جبر و تفویض اند و اجبارشان یکی خوردن و آشامیدن و باعتدال

خوررردن است و اگر رعایت مقررات بهداشتی تغذیه ای ننمایند کار مسجد و محرابشان نیز بدرستی انجام نخواهد پذیرفت.

اینکه در قسمت اول آیه «عند کل مسجد» فرموده و در بخش دوم (عند کل معده) نیست آنجا به محل اشاره شده و اینجا به عمل ، لطفی اعجازآمیز دارد زیرا جای عبادت را می توان در چهار دیواری انحصار شده بنام مسجد و متعلقات آن در آورد ولی جای گوارش مردم عوام اگر معده و روده است اما دستگاه هاضمه ای که تمام غدد مترشحه داخلی ، کبد ، طحال ، لوزالمعده و ... و حتی مغز در کارهایش ذی نفوذاند محل و مکانی ندارد. و اگر قرآن از جانب غیر خدا بود با پیشرفت علم چنین ریزه کاریهائی در کرانه های اقیانوس بیکران علمی اش هر روز درخشش نمی نمود. لذا :

کنار سفره و گوشه مسجد مکان های مقدسی هستند که می توانند سعادت دو جهانی هر کس را تأمین نمایند بشرط آنکه مقررات مربوط بهر یک رعابت و متعلقات وابسته بهر کدام محترم داشته شوند.

کلوا : صحیح است که مردم قبل از اسلام نیز می خوردند و ذکر کلمه بخورید (ملوا) یا بیاشامید (اشربوا) علی الظاهر لازم بنظر نمی رسد ولی اگر کلمه کلوا را نداشت آشامیدن تنها مسخره می بود و اگر هر دو (کلوا 0 اشربوا) را نمی داشت یعنی آیه چنین بود یا بنی آدم خذوا زینتکم و لا تسرفوا ... باز نقص روشنی در آن مشاهده می گردید. ممکن است بفرمائید اگر آیه چنین بود چه می شد : یا بنی آدم خذوا زینتکم و لا تسرفوا فی الاکل !

که بجای کلوا و اشربوا و لا تسرفوا - و لا تسرفوا فی الاکل ذکر شده باشد ؟ در صورت اخیر این معنی را می رساند که جلوگیری از اسراف در خوردن بر خوردن مطلق مقدم است و حال آنکه اصل خوردن است و باندازه و اعتدال خوردن.

اضافه می نماید که معمول کتابهای تغذیه ای است که اکثرا بکلمه خوردن اکتفا نماید و کمتر از آشامیدن ذکری بمیان آورده اند در صورتیکه قرآن بخورید و بیاشامید را پهلو به پهلوی یکدیگر ذکر فرموده و هنوز باید علوم تغذیه ای با این دستور صریح «اشربوا» درباره آشامیدنیها مطالعات بیشتری و تحقیقات و تتبعات بسیاری نموده فراموش نکنند که کتاب آسمانی قرآن رل آشامیدن و اهمیت آنرا در این مورد پس از خوردن و در درجه اهمیت بعدی قرار داده است.

کلوا و اشربوا : هر چه درباره غذا و تغذیه خواهیم نوشت می توان گفت در چهار چوبه ایندو کلمه قرار دارند و لذا چند جلد کتاب (اولین دانشگاه و آخرین پیامبر) در انحصار ایندو کلمه اند.

و لا تسرفوا : زیاده روی نکنید - پرنخورید و زیاد ننوشید اسراف در خوردن و آشامیدن ننمائید.

همه بحث ما بر سر همین کلمه است که تقریبا ضامن تندرستی و کلید همه بیماریهاست ! چه خوش فرموده مرحوم نراقی در معراج السعاده اش که :

حد اکل و شرب آنستکه طعام و شراب حامل این کس باشد نه اینکس حامل آن.

و اگر انسان حامل بلکه حمال خوردنیها و آشامیدنیهایش

بود اسراف کرده است !.

قسمت جانبی هیپوتالاموس در مغز مرکز گرسنگی یا مرکز تغذیه است و قسمت میانی آن مرکز سیری می باشد یعنی اگر قسمت های جانبی را تحریک کنیم اشتهای زیادی روی می دهد و تحریک قسمت میانی سیری پیش می آورد بر عکس اگر قسمت جانبی را خراب کنیم میل بغذا از بین رفته و ضایعات هسته های میانی موجب تحریک اشتهاء است بعلاوه قشر مغز نیز هدایت کننده ای است برای جستجو کردن غذا.

عوامل بسیاری نیز در تنظیم مقدار غذای دریافتی مؤثرند که یکی از آنها گیرنده های سر می باشند که اگر بشخصی غذا بدهیم وغذا بلافاصله پس از بلع از سوراخی که در مری اوست بخارج دفع گردد پس از آنکه مقداری معین غذا خورد اشتهایش برانگیخته خواهد شد (با آنکه هیچ غذا وارد معده اش نشده است) لذا عواملی چون جویدن ، ترشح بزاق ، چشیدن و بلع که در منطقه سرانجام شده مقدار غذا را هنگام عبور از دهان سنجیده و پس از عبور مقدار معینی از غذا مرکز تغذیه را در هیپوتالاموس مهارمی نمایند اما :

گاه می شود انسان چند مرتبه دهان خود را پر کرده و بلعیده است ! اما آیا ظرفیت معده اش توقع دارد چند برابر دهانش باشد ؟ حساب نمی کند !

سخن نبی گرامی که فرمود «المعدء بیت کل داء» معده خانه هر دردی است. ریشه اصلی و آسمانی دارد. خدا می فرماید بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید ، یقین است اگر با بی اعتنائی

بدستور آسمانی ، اسراف کردیم با توجه باینکه نسبت بمقررات وضع شده از طرف صانع و خالق انسانها و دستگاه گوارش انسانها بی اعتنائی شده نسبت به بزرگترین دستورات غذائیممکنه بی اعتنائی گردیده و همه رنجها و دردها بسراغمان خواهند آمد که تازه دانش روز توانسته است مکانیسم و اینکه چگونه این عدم اعتنا (پرخوری) در خانه رنجها و دردها را بر روی انسان خواهد گشود کشف نماید.

مگر نیست که همه پزشکان و دانشمندان می گویند عمر ما همان عمر شرائین ماست و اگر رگهای بدن بتوانند بهمه قسمت های بدن خوب خون برسانند و خوب ازعهده تغذیه اعضاء برآیند آدمی عمری بسیار دراز خواهد داشت که قسمت اعظم آن را دوران جوانی تشکیل می دهد.

آنچه رگها را خراب می کند در درجه اول بالا بودن کلسترل پلاسماست که سابقا زیادی کلسترل را در انحصار اختلال متابولیسم چربیها و در نتیجه رسوبشان در دیواره شرائین می دانستند.

کسانی هستند همینکه سنشان بحدود 50 رسید احساس اختلالاتی در بدن می نمایند (سرگیجه ، اختلال بینائی ، سنگینی و خواب رفتگی اعضاء، احتمالا فشار خون کمی بالا و یا...) اینها از هوش و حافظه اشان گله می نمایندو گاه نیز بعلت دردسر یا بعنوان نارسائی کبد مراجعه می کنند و پزشک آنها را برای آزمایش کلسترل فرستاده و در صورت صحت تشخیص و بالا بودن کلسترل دستورهای لازم برای مراقبت عروق خونی بیمار می دهد.

کلسترل جسم سفت صدفی می باشد که در هوا فوری رنگش زرد می شود ، بو و مزه ای ندارد ، در آب ساده حل نمی شود اگر اندکی صابون اضافه نمایند بلافاصله حل می گردد همچنین املاح صفرا فوری آنرا حل می نماید و نقش بزرگ کبد سازنده صفراست از اینجا معلوم می گردد. (بطور کلی معنای حقیقی کلسترل صفرای سفت شده است).

در تمام اعضای بدن ما بغیر از استخوانها و دندانها کلسترل وجود دارد و در غدد فوق کلیه و ماده سفید مغز از همه جا بیشتر و در خون تقریبا در هر لیتر 1/8 گرم می باشد.

وجود کلسترول در اعضاء یک عمل دفاعی و ضد سمی است و آزمایش نشان داده است نسجی که کلسترلش کم است دفاع آن در برابر سم مار کبری 20 - 30 مرتبه کمتر می باشد.

کلسترل وسیله حمل ونقل اسیدهای چربی است ، کلسترل در حفظ تعادل آبد بدن رل مهمی دارد و...

کلسترل بمقدار زیاد در تخم طیور بویژه ادراک ، مغز ، دل و قلوه وجود دارد.

اینک با مختصر آشنائی نسبت بکلسترل به سه مطلب زیر در این باره بیشتر توجه فرمائید :

1 - اسیدهای موجود در غذاها که تمام اسیدهای آلی می باشند اهمشان ازاین قرارند : اسید استیک ، اسید لاکتیک ، اسید سیتریک ، اسید اکزالیک ، اسید تارتاریک.

2 - اسیداستیک کم و بیش در تمام خوراکیها یافت می شود.

3 - کبد آدمی از اسید استیک کلسترل می سازد. با آنکه با توجه به همین سه قسمت هر چه را باید بدانید

دانستید و باثر نامطلوب پر خوری در اعضا بویژه در عروق توجه نمودید باز گفته شود کلسترل در مواردی که زیاد نباشد مهم نبوده و باشد که در قشر پوست جمع می شود که بشکل کیسه های نرم (کیست سبایه) و یا برجستگی های کوچک زرد گزانتوم در روی پوست ظاهر می گردد. گاه کلسترل در کسیه صفرا جمع شده ایجاد سنگ کیسه صفرا می نماید ولی عواقب و عوارض خطرناک کلسترل همان رسوبش در وری جدار داخلی رگهای خونی است که از ابتدا تصلب و سختی جدار آنها را پیش آورده سپس سبب تنگ شدن مجاری گردیده بعد جریان خون کند و بطی شده و بالاخره تغذیه بعضی بافت ها بقدر کافی صورت انجام نخواهد یافت که در این حالت احتمال پیش آمد سکته های دماغی یا سکته های قلبی فراوان است.

سابق بر این با دلائل و براهین زیادی کلسترل را بمصرف چربی های حیوانی قناعت نشده نسبت می دادند ولی امروز زمینه فامیلی و استعداد را نیز دخالت داده اند.

بدکاری غدد آمیزشی در مکانیزم تجمع کلسترل نقشی دارد چنانچه مردان بیشتر از زنان بزیادی کلسترل مبتلا می شوند، همچنین بدکاری غده تیروئید که سهم مهمی در اینکار دارد.

غده لوزالمعده نیز رلی دارد چنانچه پس از خرابی آن و ایجاد بیماری قند بموازات افزایش قند در خون بیمار مشاهده می شود که مقدار کلسترل خون نیز افزوده شده است بهر صورت :

در سال 1964 برابر 1343 در جهان پزشکی کشفی بعمل آمد بواسطه اهمیت زیادش به کاشف آن جایزه نوبل داده

شد. بموجب این بررسی معلوم گردید کبد آدمی از اسید استیک کلسترل می سازد و آنرا مستقیما وارد خون می کند !

چون اسید استیک کم و بیش در تمام خوراکیها یافت می شود مگر جز این می توان گفت ؟ چون کلسترل ترکیبی است از اسید استیک و این کلسترل است که جدار رگها را آزرده می ساطد لذا پرخوری است که بیماری تصلب شرائین و حمله قلبی و خلاصه مرگ را زودرس می نماید ! بر اساس این کشف ، انسان هر چه کمتر غذا بخورد طبعا میزان کلسترل خونش نیز کاهش می یابد و عمر بیشتری خواهد کرد و چنانچه حضرت علی فرماید چون گیاهان بیابانی که کمتر تغذیه می شوند محکم و ریشه دار و پا برجاتر است.

از افسانه های قدیم : پادشاهی بود در هندوستان سخت بیمار شد، هر کس درمان کرد سودی نبخشود کاردانی روانشناس گفت من چاره توانم کرد (از سعادتمند مردی پیرهن - دست آرید و نماید شه بتن) هیئتی بسر پرستی صدر اعظم وقت سراسر هند را گشتند بهر سرزمینی رسیدند مردم اشخاصی چند را که بتصور خودشان سعادتمند بودند نشان دادند از هر کدام برای شاه مطالبه پیراهن شد بزودی گرفتاری و رنجوریشان آفتابی گردید (بسیاری از آنها رنج ناشی از بیماریهای تغذیه ای بود) مایوس بر می گشتند بصحرائی رسیدند جوانی ژنده پوش بود بسنگی گران تکیه زده نی لبک می نواخت و کنارش چند گوسفند مشغول چرا بودند - پیش رفتند ونمدندش سلام - و شرح ماجرا را با غلام در میان نهادند ، پاسخ داد آسمان بشایستگی باریده و زمین به آراستگی روئیده هوا آفتابی و زمین پر آب است محیطم

(آب و باد و خاک و آتش) و خودم از هرگونه نعمتی بهره مندیم و آنقدر از خود و اطرافش تعریف نمود که هئیت باتفاق ، و را مردی سعادتمند شناخته پیراهنش را مطالبه کردند. بخواهش پیرهن نداد ، بوعده نداد ، التماس کردند نداد ، تهدیدش کردند وی التماس کرد نداد(ای جوان خواهی اگر ممنون شویم - زود پیراهن بده بیرون شویم. کرد او اصرار نفی و التماس - امر شد بیرون کنند از وی لباس. چون قبایش را زتن کردند دور - شد جوان از بینوائی لخت و عور) همه تعجب کرده به پیک گفتند گزارش روزانه را چنین بعرض شاه برساند : پیرو بازدیدهای نومید کننده قبلی ملاقات جوانی نیرومندو سعادتمند در صحرائی سرسبز دست داد بعلت گواهی جملگی بر سعادت وی پیراهنش را خواستیم نداشت. نتیجه کلی کاوشهائی که در سراسر شهرهای هندوستان بدست آمد چنین بود : (هر که را تن بود پیراهن نبود - صاحب صد پیرهن را تن نبود). (1)

یک روز دستور «کلوا و اشربواو لا تسرفوا» از قرآن و برای اهل ایمان بود که متاسفانه اهل ایمان همیشه سرگردان یا در زوایای زندان بودند و قبل از آنکه فرصت یابند چهره کنند و مردان واقعی پیرو اسلام را نشان دهند خود نشانی نداشتند آنچه بودند و همیشه در ظل عنایت قدرت وقت بسر می بردند ، دو دسته یکی آنها که افراط می کردند و گروهی که تفریط داشتند و هر دو دسته به عوارض ناشی از افراط و تفریط گرفتار بودند و نمی توانستند

1- چند سطری از اشعار دوره دبیرستانی نویسنده کتاب.

مزاحم دولت وقت شدند و لذا از آنها حمایت می شد تا سرگرمی خود را از یاد نبرند ، آنها که به عیش و طرب مشغول بودند ، و کسانیکه هر چه پیش آمد خوش آمد و به اصطلاح فقر و درویشی پیشه داشتند ولی امروز حتی کسانی خارج از اسلام پیدا نمی شوند که با حقیقت مفاد و معنای و لا تسرفوا مخالفت نمایند زیرا کشفیات علمی جدید آنها را استهزاء می کند ، و اگر جوان چوپان سعادتمندی بود که پیراهن نداشت یا کسانی چون هانری هشتم یا لویی چهاردهم یا ایوان مخوف و... که دهها پیرهن داشتند ولی با پر خوری و خوردن چربیها و شیرینیجات و الکل آرزوی یک لحضه سلامتی می کشیدند ! دیگر آن زمان سپری شد. دیگر عده ای را خواهیم یافت که به قرآن ایمان دارند و به اعتدال تغذیه می کنند و گروهی دیگر را که از قرآن خبر ندارند و تنها یک مانع (پرده تبلیغی) بین آنها و مسلمانان حائل است ولی پرده علمی از چهره این واقعیت قرآنی به دور افکنده و تغذیه مناسب را برای داشتن سلامت جسم و آرامش جان انتخاب خواهند کرد. دیگر سفره هایی که بر آن انواع و اقسام طیور بریان شده و غذاهای رنگارنگ با افشره های سکر آور و ادویه جات و مشروبات الکلی نهاده اند سفره های یادگاری از دوران قبل از ع صر کیهان و فضا محسوب می شود و در برابر روح صوفیگری و هر چه پیش آمد خوش آمد و قناعت به نان خشک و آب نیز خریداری نداشته برای نهادن در گوشه های رفیع موزه ها به درد می خورد. بخورید و بیاشامید دیگر آسمانی و علمی است و برای خوردن به گجایش معده توجه می شود نه به ظرفیت کلاه سیلندراعیان یا قلنسوه درویشان.

دیگر در جهان امروز باید همه ، هم تن و هم پیرهن داشته باشند (در بهداشت بدن و لباس خواهیم گفت) و جملگی مردم بهترین غذا را میل نمایند هماگونه که خدا هم طیبات روزیها را برای ایمان آورندگا خواسته است « و الطیبات من الرزق قل هی للذین آمنوا». کما آکه در زمان ظهور حضرت بقیه اللّه ارواحنا فداه «و عدالله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لستخلفنهم فی الارض...» چون همه صالحند و دانشمند ، هم تن دارند و هم پیراهن و هم ایمان و هم غذای طیب و هم آنچه از ثروت های اقتصادی و غیر از آن در زمین می باشد به آنها به ارث رسیده است. «و لقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون (سوره انبیاء).

بدیهی است در آن زمان تن ها سالم و تعداد فراوان پیراهن به نسبت ضرائب ایمانی نزد هر کس بوده و اندوخته های غذائی بر عکس میراث بسیار زمین به اعتدال و با فرمان «و لا تسرفوا» خوانا و مطابق است.

نبی گرامی فرمودند پرخوری سبب دلتنگی است (البطانه تقسی القلب) هیچ چیز را خدا مانند شکم پر دشمن نمی دارد - بیشتر مردمیکه در این جهان سیرند در آخرت گرسنه اند - مومن می خورد یک شکم و کافر می خورد هفت شکم - سیر خوردن دوری از خداست - فرزند آدم هیچ ظرفی را پر نکرده که بدتر از شکم باشد - دلهای خود را از بسیار خوردن نکشید زیرا دل مانند زرع است چون آب بسیار داده می میرد - دشمن ترین مردم نزد خدا کسای هستند که آنقدر می خورند تا تخمه شوند و شکمهای ایشان پر شود - اسرار ملکوت در دل کسی که

شکمش پر باشد داخل نشود.

حضرت علی به فرزندش حضرت حسن فرمود : الا عاعلمک اربع خصال تستغنی بها عن الطب : قال لا تجلس علی الطعام الا و انت جائع... آیا می خواهی چهار خصلت به تو بیاموزم که از طب مستغنی شوی یکی آن است که بر طعام منشین مگر وقتیکه گرسنه باشی و... و فرمود حضرت عیسی به شهری رسید مرد و زنی نزاعی داشتند حضرت سبب پرسید مرد گفت زنم صالحه و بی عیب است او را دوست ندارم و مایل به جدایی از اویم حضرت سبب پرسید گفت رویش کهنه و بی طراوت شده بدون آنکه پیر شده باشد. به زن فرمود می خواهی آبرویت برگردد و تازه شود طعامی که می خوری سیر نخور ، زنن چنین گشت و طراوتش برگشت و محبوب شد. و باز فرمود «لا صحه مع النهم» سلامتی با پرخوری همراه نیست.

حضرت صادق فرمود سه چیز را خدا دشمن دارد... خواب کردن بدون بیداری شب و خنده بی موقع و طعام وقت سیری ، و باز فرماید لیس شی اضر لقلب المومن من کثره الاکل (هیچ چیزی به اندازه پرخوری به قلب مومن صدمه وارد نمی آورد)

حضرت رضا می فرماید چون غذا زیاد خوری آخر بیماری پیدا شود و چون اندک خوری غذای بدن نشوند، دست از طعام خوردن باید باز داشت در جائیکه هنوز رغبت طعام باقیست. و صدها خبر و روایت دیگر در این باره.

بهشت و دوزخ در حقیقت مکمل یکدیگرند از این لحاظ که خیر و شر هر دو وجود دارد منتها بهشت به تنهایی یک محل تکامل یافته و ایده آلی است برای پرهیزکاران و جهم نیز مکانی

است درخور پذیرش گناهکاران بلکه بهشت و جهم لزومشان در جوار یکدیگر به خوبی احساس می شود. ظرفیت بهشت و دوزخ در پذیرشها مختلف است و آنچه مورد بحث ماست همان بیان حضرت رضاست آنجا که قرآن بهشت را جائی معرفی می نماید که در آ گرسنگی نیست «ان ذلک لا تجوع فیها» (117 طه) و جهنم را جائی نشان می دهد که سیر شدن در آنجا وجود ندارد «لا یفنی من جوع» (غاشیه 7) یعنی بهشت که جای مومنی است و الطیبات م الرزق را برای مومنان خواسته و جهم که نشیمنگاه بدکاران می باشد و طعامهم من غسلین را که در این جهان نیز نتیجه پرخوری است می داند.

لقمان حکیم به پسرش فرمود : یا بی اذا امتلئت المعده نامت الفکره و خرست الحکمه و قعدت الاعضاء عن العباده ، با پرخوری فکر بخواب رود و زبان حکمت گنگ شود و اعضاء از انجام وظیفه عبادتی خود باز ماند.

طب نیز پیدایش و ریشه بسیاری از بیماریها را از پر خوردن اعلام داشته است :

از میان علل عضوی ضایعات غدد هیپوفیز مانند ادنوم بازوفیل هیپوفیز و همینطور ضایعات کرتیکوسورنال ماند تومرهای کرتیکوسورنال و علل شایعتر دیگر که علل عضوی هستند یکی از آنها هیپرتونی قسمت کرتیکال و دیانسفال و هیپوفیز است دیگر کمبود هرمن در محیط و سوم زیاد وارد شدن مواد غذائییا پر خوری Entrainement Hypophysair که هیپوفیز زیاد ترشح شده بقیه غدد را هم تحریک می کند.

الکسیس کارل می گوید : گوئی زیاده روی در تغذیه و افراط

در ورزش از رشد روانی جلوگیری می کند و در صفحه دیگر کتابش (296 انسان موجود ناشناخته) است که : هم آهنگی بین اعمال بدنی و روانی یکی از پر ارجترین مواهبی است که فرد دارا است و برای هر کس بر حسب خصایص فردی او بطریقی تامین می شود ولی همیشه بیک تلاش معنوی احتیاج دارد. با تعقل و تملک نفس می توان تعادل اعمال خود را حفظ کرد. همه کس تمایل طبیعی برای اطفای غرائز نفسانی و تسکین احتیاجات مصنوعی چون شرب المل و سرعت و تغییر دائمی دارد ولی وقتی کاملا این تمایلات را برآورد منحط می شود. بنابراین باید عادت کرد که بر گرسنگی و احتیاج بخواب و غرائز جنسی و تنبلی و تمایل به الکل و غیره مسلط شد. افراط در خواب و خوراک از کمبود آن زیان بخش تر است. بکمک پرورش اولیه و افزودن بعدی منطق به عادات پرورشی ، می توان افراد متعادل و نیرومندی ببار آورد.

ویکتوردن می نویسد به ما می گویند بر اثر تحلیل قوای بدنی و ضعیف گشتن جهاز هاضمه در دفع فضولات و تصلب شرائین و رنجوری مفاصل و اعصاب پیر می شویم. این حرفی است کاملا راست ولی پیداست که اگر قوای ما تحلیل نرود و جهاز هاضمه همچنان قوی بماند و صدمه ای بشرائین و مفاصل و اعصاب نرسد ما پیر نخواهیم گشت.

با در نظر گرفتن این حقیقت دیگر موردی ندارد ما زا سالخوردگی بترسیم زیرا راز طول عمر در همین است لذا باید بدانیم که چه چیز مانع می شود علل پیری نابهنگام تولید گردد. چه باید بکنیم که از خارج شدن فضولات در معده جلوگیری

بعمل آید؟ «نخستین و بزرگتری اشتباهی که ما مرتکب می شویم این است که بیش از اندازه می خوریم. در نتیجه پرخوری انرژی حیاتی را که در این صورت برای دفع فضولات بفعالیت خواهد پرداخت از دست می دهیم. در نتیجه باتساع معده و کبد و ضعف کلیه دچار می شویم و اسید اوریک در جسم پخش می شود و ما را برماتیسم و ورم مفاصل مبتلا می گرداند ، قلب را چربی فرا می گیرد و آن را از انجام داد وظائفش باز می دارد ، جریان خون کند می شود و جهاز هاضمه هم بر اثر فعالیت فوق العاده کم کم سست و ناتوان می گردد و سوء هاضمه تولید می کند. خود سوء هاضمه بلای بزرگی است ، سوء هاضمه نخستین بشارتی است که طبیعت بما می دهد بانیکه موقع آن رسیده که از خوردن بیشتر و بهتر کراقبت کنیم ولی گوش شنوا کو !

معنی ابتلاء به سوء هاضمه اینست.

«مواد غیر ضروری سمی را داخل تن نگهداشتن و تن را بدینوسیله مسموم گرداندن» از راهنمای تندرستی و درمان طبیعی.

یکی از پزشکان معروف می گوید : چاقی که علت العلل بسیاری بیماریهاست اغلب بسبب پرخوری پیدا می شود که پرخوری علل بسیار دارد از جمله احساساتی شدن - خود را حقیر شمردن - از امری محروم گشتن - غیظ کردن ، هر وقت شخص تحت فشار روحی قرار گرفت و بهر علتی احساساتش جریحه دار شد به خوراک حمله می کند.

شخصی را بنام طامس پار ذکر می کنند که در کوهستان

زندگی می کرد در 150 سالگی بدعوت چارلز پادشاه انگلستان بکاخ شاه آمد ولی پس از دو سال فوت کرد دکتر هاروی که او را اتوپسی کرد (بدنش را پس از مرگ تشریح نمود) علت مرگش را پرخوری در کاخ و در نتیجه سوء هاضمه دانست.

جوسلین در هر هزار نفر مبتلا بمرض قند 772 نفر را دیده است که در موقع شروع مرض و زنشان از وزن مطلوب بیشتر است. بموجب آزمایشات متعددی که در بخش روابط جنسی بیمارستان لبانون بعمل آمده ثابت شده حتی پرخوری موجب اختلال غدد فعاله جنسی شده و بسیاری از مراجعین که از ضعف یا نداشتن قوای جنسی شکایت داشته اند پرخور بوده اند ، در نزد اشخاص چاق همیشه اختلال در تنظیم قند وجود دارد یعنی اشخاص پرخور بوده اند.

اصولا یکی از عوامل که رشد فکری را متوقف می سازد زیاده روی در تغذیه است آنجا که خوراک بیشتر وارد معده شود سبب می گردد ترشحات زیادی از جوانب و جدارهای معده برای هضم همراه با تعداد بسیاری گلبولهای سفید برای هضم بر سر غذا ریخته شود و در نتیجه خون بیشتری متوجه دستگاه هاضمه است. دستگاه کنترل کننده خون هم که همیشه سهم هر عضوی را معین کرده و برای ریه ها در هر لحظه ربع مجموع خون را منظور داشته در اینحال مجبور می شود از سهم ریتین و مغز کاسته بسوی معده بفرستد لذا سهم مغز کم و اکسیژن و مواد غذائی کمتر بمغز می رسد و در نتیجه شکم پر موجب کم شدن قدرت خلاقه و حس ابتکار و درک مطالب می شود.

بعضی از دانشمندان یکی از علل ایجاد سرطان را

پرخوری دانسته اند. دکتر کاستر دوریل تلفات پرخوری را بیشتر از سل و سرطان می داند (دیر زیستن 39)

زیان بسیار دیگری که پرخوری دارد عوارضی است که برای کودکان بوجود می آسد. اطرافیان کودک بتصور اینکه بکودک محبت می کنند او را به زیاد خوردن مجبور می سازند و حال آنکه چاقی و عوارض چندی را در نتیجه این بی محبتی برایش تهیه می بینند. و ما در قسمت مربوط به بهداشت نسل خواهیم گفت :

در دانشگاه کرنل آمریکا دو زیست شناس (ماک گی) و (کرول) دو موش را تحت رژیم معینی قرار دادند بدنی معنی که مواد لازم را در مقدار غذائی که برای ارگانهای بدن زحمت ایجاد نمی کردند بآنها خوراندند و در نتیجه از رشد آنها بمیزان قابل ملاحظه ای کاسته شد اما در عوض موشهای مزبور عمرشان چند سال طولانی تر از سایر موشها شد. بطور کلی حقیقت مسلم است که انسان از پرخوری زودتر از کم خوری از پا می افتد و می میرد.

چند صفحه قبل گفتیم اگر بدن آدمی را بحساب ماشین فرض نمائیم چند چیز است که استهلاک بیشتری داشته و پیری زودرس را موجب می گردد و یکی از آنها پرخوری است. بعد از آنکه سیری فراهم شد ، خصوصا اگر بحد اشباع و از آن بدتر به تجاوز برسد ضمن اینکه نیروی زندگی W بلحاظ تغذیه صفر می شود سایر احساسات و احتیاجات نیز تا مدتی خاموش می گردند. نتیجه آنکه :

اگر پروردگار می فرماید در خوردن زیاده روی نکنید (و لاتسرفوا) حکمتش اینست : در خوراکیها اسید استیک وجود دارد ، کبد آدمی از ترکیب اسید استیک کلسترل ساخته بخون می فرستد از اینرو هر جه بیشتر بخوریم بیشتر کلسترل بخون فرستاده و باعث آزردگی رگها که شادابی و عمر آدمی بآنهاست نسبت و بستگی دارد شده ایم.

هر غذائی کمش دوا ، اندازه اش غذا و زیادش بلاست، جمله معروفی است که قبل از آن کسانی بودند بعضی از غذاها را با آنکه حلال بود زیاد خوردنش را بد می دانستند و برعکس پرخوری را در برخی موارد اغذیه خوب تصور می نمودند که هنوز هم در سراسر جهان حتی دنیای متمدن را در این باره عقاید و نظریه هائیست ولی قرآن بطور مطلق اسراف در خوردن و آشامیدن را نهی فرمود و حتی برای عسل یا انگور یا ... با آنهمه تعریفی که خود از آنها فرمود استثنا قائل نشده و زیان پرخوری را در انحصار خوراک مخصوصی در نیاورده است و لذا اینکه امروز علم ثابت می کند هر گونه خوراکی دارنده اسید استیک بوده که کلسترل ترکیبی از آن است و پرخوری بدین لحاظ در هر خوارکی زیان آور است جنبه اعجاز بودن آیه قرآن را نشان می دهد !

ممکن است گفته شود ، مجدد علم تجدید نظر بعمل آورده فردا نظریه دیگری عنوان خواهد کرد ! می گوئیم آنروز که به تجربه می دیدند هر غذا کمش دوا و اندازه غذا و زیادش

بلاست ممکن بود این حرف را زد و گفت چون مکانیسم ایجاد ابتلا در پرخوری معین نشده امکان دارد فردا توسط علم غذائی یافت شود که پرخوری در آن ایجاد ضرر نماید ولیب امروز حساب دو دو تا چهار تاست که میلیونها سال قبل دو دو تا چهار تا بودو میلیونها سال بعد نیز چنین است نزد تمام ملل و ادیان نیز دو دوتا چهار تا بوده و هست و همینطور ذکر این حقیقت که اسید استیک در همه غذاها یافت می شود و زیاد خوردنش ایجاد کلسترل بیشتری می نماید حساب دو دو تا چهار تاست.

فرض می کنیم اشخاصی پیدا شوند که طرفدار رژیم «میوه - سبزی» باشند یعنی تقریبا افراط در خوردن آنها را جایز بدانند ولی باید توجه داشت که افراط در خوردن این غذاها ادرار را قلیائی می کند و دستگاه ادراری را در معرض حمله میکربهای سمجی بنام «کلی باسیل» قرار می دهد.

برخی شیر خوردن را انتخاب و افراط می نمایند و همین ها هستند که رسوب کلسیم ممکن است باعث پیدایش سنگ کلیه یا ... در آنها گردد.

اگر آب لیمو زیاد خوردید و با دندانهایتان تماس یافت پوسیدگی پیدا می کند اگر ... خلاصه جز اینکه همه چیز بخورید و «لا تسرفوا» را فراموش نکنید راه بهتر انتخاب شده ای پیدا نمی شود.

برای ما شگفت آور است وقتی می خوانیم که چون با بزرگان علم و ادب آنها که بعمرهای دراز رسیده اند مصاحبه نموده اند و راز طولانی شدن عمرشان را پرسیده اند یکی گفته است متاهلین عمر درازی دارند و دگری ازدواج نکردن را

علت دانسته است. زمانی روزه گرفتن و گاهی غذای مرتب خوردن ، خواب سراسر شب ، خواب اندک. خام خوری و توجه به میوه جات ، ماست و لبنیات و گوشت خوری و خلاصه هر کدام بروشهای خاصی که اغلب متضادند برای طولانی شدن عمر اشاره می کنند فقط تنها چیزی که همه در آن متفق القولند و جملگی برای رسیدن بیک عمر طولانی توام با شادمانی آنرا لازم می دانند دوری از پرخوری است !

قرآن بزیاده روی در آشامیدن نیز اشاره نموده است. درباره اسراف در آشامیدن چندان تحقیق و تتبعی بعمل نیامده است.

و فعلا دستور خوردن یا نخوردن آب منحصر بدرمان مواردی از امراض می باشد.

عطش داریم ، لیوانی آب می خوریم ، با آنکه حداقل نیم ساعت لازم است تا جذب بدن شود و رفع عطش گردد می بینیم بلافاصله تشنگی شکست.

نیمی از بدن را سلول و بقیه را ترکیبات خارج یاخته ای تشکیل می دهد که استخوان بندی و ترشحات ادراری و... از آنهاست.

گلبولهای قرمز بدن 25 تریلیون و بقیه سلولهای بدن 75 تریلیون یعنی مجموعا بدن را صد تریلیون یاخته است. داخل این سلولها مایعی است که رویهمرفته مایع داخل صد تریلیون یاخته را مایع داخل یاخته ای و هر چه خارج از این سلولهاست مایع خارج سلولی گویند.

60 درصد وزن بدن مایع است که31 آن مایع خارج سلولی و 32 مایع داخل یاخته را تشکیل می دهد - مایع داخل سلولی همه جا یکسان و از جمله دارنده پطاسیم و منیزیم و فسفات است اما مایع خارجی که سدیم و کلر و بیکربنات و مواد غذائی و ترشحات سلولها در آن است و در بدن می گردد و در نتیجه انتقال حمل و نقل بعهده اش می باشد که مواد ضروری را بهمه جا برساند برای ایجاد انرژی و ساختمان و فضولات را برای دفع بمحل معهود و مقصود منتقل سازد.

هر زمان مایع خارج سلولی کم شد تشگی احساس می گردد.

نیم ساعت تا یک ساعت وقت لازم است تا آب آشامیده شده وارد مایعات خارج یاخته ای گردد و بای حساب لازم است پس از احساس عطش آب خوردن ما نیم الی یک ساعت بطول انجامد ولی اگر همچنان خوردن آب ادامه داده شود آنقدر دفع الکترولیت ها با آب زیاد خواهد بود که در برابر مواد غذائی ناچیزی که وارد بدن می شود در مقام سنجش یک کشتار ملایم و بسیار خطرناکی برای بدن بحساب می آید ، اما می بینیم بلافاصله پس از آشامیدن و قبل از ورود بلوله های گوارشی و پیش از جذب ، تشنگی برطرف می گردد و اتساع قسمت فوقانی لوله گوارش این اثر تسکین موقتی را بیشتر می کند که حتی با وارد کردن بالنی در معده تشنگی را بمدت 5 تا 30 دقیقه مرتفع می سازد (خوب توجه فرمائید دستگاه خلقت گول نمی خورد ،

نیم ساعت وقت لازم است تا آب بمایعات خارج سلولی بدن برسد و الی نیم ساعت ممکن است با وارد کردن بالن تشنگی را مرتفع ساخت و اگر پس از نیم ساعت بدن متوجه بی آبی خود شد صدای عطشش بلند می شود) از طرفی می دانیم آب قبل از مدتی که تصور می گردد از معده بروده وارد شده و در نتیجه اگر آب آلوده باشد میکربهائی که باید در اسید کشته شوند (اسید کشنده میکرب که همیشه در معده وجود دارد) کشته نمی شوند و احتمال بیماری و ایجاد ابتلا فراوان است و در صورتیکه آب آلوده نبود باز هم یا افراط در نوشیدن ، الکترولیت های بیشتری را دفع می کند و یا اینکه جای آبهای گیاهی یا پروتئینی را که محتوی مواد بهتری می باشند خواهد گرفت ، بهر صورت صرفنظر از آنجائی که موضوع کم آبی و دزهیدراتاسیون در کار بوده بویژه در کودکان که رساندن آب از راه شیر یا نوشاندن آب بهر وسیله برای آنها ضروری است دین و دانش با نوشیدن آب روی موافقتی نشان نمی دهند و در مواردی چند مخصوصا از نبی گرامی چنین توصیه ای بعمل آمده است.

در قسمت بهداشت روانی شاید برای اثبات توحید قلمی بچرخانیم و فصل را بآن اختصاص دهیم ولی همین جا باین نکته اشاره شود که (بهر جا بنگرم کوه و در و دشت - نشان از اقامت رعناش بینم) هر چیز و هرجا و هر کس را ساخته دست یک استاد مشاهده می کنیم.

یکذره آب بریشه گیاهی می رسانیم بلافاصله جوانه های پژمرده انتهائی در فاصله دور خبر دار شده شاداب می شوند ولی چون آب بقدر کفایت ریخته نشده در حقیقت درخت فریب

نخورده پس از مدت معینی می بینیم پژمردگی بحالت اول بر می گردد. چند صفحه قبل نیز گفتیم اگر بحیوان عطشان بجای آب بالن وارد حلقش کنیم رفع عطش و پژمردگیش شده و قریب نیمساعت این وضع ادامه داشته ولی بدن فریب نخورده و فریاد تشنگی اش مجدد بلند می شود یعنی در هر حال دستگاه آفرینش گول نمی خورد و نحوه عمل و توجه باوضاع و احوال هر ذره ای از کائنات معلوم می دارد همه جا یکسان و یکنواخت و ساخته دست یک استاد است.

اصولا آب احتیاج بهضم ندارد و ماهیچه های مایل معده سبب می شوند که قسمت فوقانی و بدنه معده از هم جدا شده و آب مستقیما وارد روده گردد مانند یک جاده ای که آب از آن عبور می کند لذا اگر آب از باکتریها آلودگی داشته باشد یا با وجود لوله کشی ویروسهائی در آن باشد باز مستقیما وارد روده می شود.

مبادا کسی تصور نماید چون آبهای صدر اسلام همه آلوده بوده است چنین دستوری داده شده و حال آنکه در جلد دوم خواندید اسلام حتی برای شستشوی اجازه نداده دو نفر در یک آب بروند و در قسمت مربوط به آب آشامیدنی بیشتر خواهیم گفت .

پمگر آب خالص و گوارا نیز بر بدن اثری می گذارد.

دکتر هانری شرودر در آزمایشگاه شهر ورمونت آمریکا برای تهیه آب بدون فلز جهت آزمایشگاه خود ضمن تفحصات علمی دریافت که فلز کادمیوم در سنین بالا بیشتر بوده و در اجتماعات مترقی این فلز بوسیله آبهای لوله کشی وارد بدن شده و در کلیه ها متمرکز و سبب پیدایش تصلب شرائین و فشار

خون می گردد و وقتی ذخیره این فلز را در کلیه ساکنین آفریقا 51 آمریکائیها و 81 ژاپنیها دید بیشتر توجهش باین موضوع جلب گردید که چگونه آبهای لوله کشی چنین حالتی ایجاد می نمایند تا به این نتیجه رسید که آب قشر نازکی تشکیل داده و در اثر جذب کربن دیوکسید تا حدی خاصیت اسیدی یافته و بالنتیجه باعث از بین رفتن مقدار کمی فلز محلول مانند مس و روی و کادمیوم می گردد که همین امر بتدریج موجبات تصلب شرائین را فراهم می نماید و شاید در آینده لوله ها را مجبور شوند از پلاستیک بسازند.

تا اینجا توانستیم نشان دهیم چرا نبی گرامی آب در ظروف شیشه ای نموده میل می فرمودند و اگر اطلاعات بیشتری را طالبید به آنجا که از ظروف اسلامی در همین جلد گفته ایم مراجعه فرمائید.

اینک باختصار گفته شود که چرا در خوردن آب نیز نباید زیاده روی کرد.

آشامیدن آب قبل و بعد از غذا و بعد از آن بدون فاصله و نیز همراه با غذا بمقدار نسبتا زیاد موجب زیادی حجم غذا و در نتیجه رقت شیره معده می شود و معده برای جبران، ترشح زیادتری نموده انرژی بیهوده ای مصرف می گرداند اگر این عمل اسراف در آشامیدن ادامه یابد باعث اتساع معده و عوارض و عواقب آن خواهد شد که نمونه کامل آن در کسانیکه با آب دوغ و ... تغذیه شده اند دیده می شود. بخصوص از علم پزشکی و همچنین روایت معصوم علیه السلام است که آب خوردن با غذای

چرب را ممنوع ساخته اند و بزودی شرح آنرا خواهید دید ولی مهمتر از همه دفع شدن الکترولیت ها با آب زیاد خوردن است که یک سیکل محدود معیوبی را ایجاد می نماید بدین معنی که بدن را بطریق ثانوی گرسنه داشته و پرخوری را سبب می شود که پرخوری هم بعلت اینکه یکنوع مسمومیتی است برای جبران زیاده روی در خوردن و رقیق کردم سموم حاصله بدن آب می طلبد و این سیکل معیوب تکرار می گردد. پرخوری سبب زیاد خوردن آب و زیاده خوردن آب سبب دفع مواد لازمی می شود که مجدد خوردن را ایجاب می نماید لذا :

زیاده روی در خوردن و آشامیدن یکنوع رنج و مرگ تدریجی است که انسان می تواند آنرا انتخاب نماید.

آیا کسانیکه سالهائی سالهائی چند در خوردن و آشامیدن زیاده روی کرده و بدن بویژه دستگاه عروقی قلبی خود را آزرده ساخته اند باید از برگشت وضع خود و باز یافتن تندرستی مأیوس باشند ؟

چنانچه این دو آیه شریفه را کنار یکدیگر در نظر آوریم «کلوا و اشربوا و لا تسرفوا» - «قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمه اللّه ...» امیدوار خواهیم بود که اگر هر چند در خوردن و آشامیدن زیاده روی کرده باشیم و از هم اکنون تصمیم باعتدال خوری بگیریم برایمان فایده داشته و بر تندرستی و سلامتی نا مؤثر است : بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید و اگر اسراف کردید مایوس از رحمت خدا نباشید برای هر کار و در هر مورد عمومیت داشته حتی برای کسانیکه پرخوری

کرده اند مایه امیدواری است. (باز در اینجا به لطف پروردگار توجه فرمائید که این امیدواری و امیدواریهای دیگر را برای عباد و همه بندگان خواسته است نه بویژه مسلمانان).

لویجی کارانارو ایتالیائی در کتاب صد سال زندگی می نویسد : عادت طبیعت ثانوی می شود و آدم بر اثر معاشرت با بدان بعادت بد معتاد شده ، تیشه بریشه هستی خود می زند. عادت بد نه فقط فقر معنوی تولید می کند و آدمی را از راه تقوی منحرف می گرداند بلکه با از بین بردن تندرستی ، تیشه بریشه وجود زده آدمی را نابهنگام از پای در می آورد.

لویجی کارنارو می گوید که در 40 سالگی بر اثر پرخوری مبتلا بدردهای گوناگون بود که بر اثر اختلالات جهاز هاضمه تولید گشته بود و در نتیجه چنان از زندگی بیزار شده بود که آرزوی مرگ می کرد. ولی وی درصدد معالجه خود برآمد و بزودی دریافت علت العلل رنجوری او ، پرخوری است که باعث شده انواع سموم در معده او جمع شده ، خون او را آلوده گردانند.

علت مرض خود را که دریافت عاقلانه برای از بین بردن این علت به مجاهدت برخاست. از پرخوری دست کشید و باعتدال پرداخت و بر اثر پیش گرفتن این رژیم توانست صد سال عمر کند.

قرآن می فرماید : کلوا و اشربوا - بخورید و بیاشامید و لذا آب خوردن باعتدال را نیز همچون غذا خوردن باندازه تجویز فرموده است و اگر می بینیم در اخبار و احادیث مضمون چنین کلماتی دیده می شود که نبی گرامی فرمود بکرات جبرئیل

سفارش کرد آب نخورم یا از خوردن آب حتی المقدور خود داری باید کرد ، مجدد یادآوری می نماید که در میان صدها آیه که با موضوع غذاو تغذیه وابسته است این آیه «کلوا و اشربوا ...» از همه مسدان دارتر می باشد زیرا دستوری است بسیار بزرگ که به گوشه ای از بزرگی و اهمیت آن تاکنون وقوفی مختصر حاصل شده است (آیه ای که حضرت لی درباره اش می فرماید در قرآن آیه ای است که همه طب در آن جمع شده و آن آیه کلوا و اشربوا و لا تسرفواست) در این آیه باعتدال خوردن غذا را امر می نماید و آشامیدن را نیز تجویز می فرماید و چون قرآن مخصوص مکان و زمان معینی نبوده قانون ابدی است لذا با هر وضعی در هر جائی باید باندازه خورد و باندازه آشامید ، سالم در خور سلامتی و بیمار در طاقت بیماری ، جوان به تناسب و پیر باندازه و هر کس در حد اعتدال. همانگونه که حضرت صادق می فرماید «قله الاکل محمود فی کل حال و عند کل حال و عند کل قوم لان فیه المصلحه للظاهر و الباطن» یعنی در هر حال و وضعیتی مصلحت ظاهر و باطن بدن در کم خوری است.

و اگر برواياتی برخوردیم که گاهی چنین و زمانی چنان و بظاهر مغایر یکدیگر است همانطور که قبلا درباره خوردن نمک و سرکه هنگام افتتاح غذا بحث شد در این قسمت نیز باید تمام امکانات آفاقی و انفسی را در نظر گرفت ومسلم است آب خوردن در محیط گرم عربستان موجب دفع سدیم و الکترولیت های زیادی می شده و آنجا که هوایش عرق آور است هر چه آب خورده شود عرق می شود و دفع نمک و الکترولیت بیشتر می گردد و هرگز چنین نبوده و نیست که با دستور صریح آسمانی - کلوا و اشربوا

بتوان تصور نمود که گرسنگی دادن بدن یا تشنگی آن موجب رضایت خدا خواهد بود و بهمین نحو گرسنه نگهداشتن ملت ها نیز یقین است باعث غضب خداست.

ان الله لا یحب المسرفین : این آخرین قسمت آیه است می فرماید خدا کسانی را که در خوردن و آشامیدن زیاده روی می نمایند دوست نمی دارد.

نظایر این قسمت در قرآن باز دیده می شود : ان اللّه لا یحب کل کفارائیم - ان اللّه لا یحب کل مختال فخور و... که بردیف آوردن این جملات : خدا دوست نمی دارد هر ستمکاری را ، دروغگویان را ، کفار را و ... و پرخوران کسانیکه در خوردن و آشامیدن زیاده روی می نمایند ، همه باز تائید این مطلب می باشد که خدا نه کم خوردن را دوست دارد نه زیاد خوردن را.

وقتی می گوئیم پروردگار شجاعت را دوست دارد ولی دو طرف آن (افراط و تفریط) - تهور و جبن - را دوست نمی دارد خدا صداقت ، امانت و ... را دوست نمی دارد در مورد خوردن و آشامیدن نیز حد اعتدال و میانه اش دوست داشتنی است !

مقام دوستی ارجح است که امام علیه السلام در آنجا که فروغ زیارت وارث را تجلی می داد با آنکه موسی را هم سخن خدا و عیسی را روح او خواند محمد را دوست خدا نامید و مقام دوستی را برتر از روح بحساب آرود.

تکرار کلمه اسراف در آیه - تسرفوا والمسرفین) - همانا یادآوری دستور و بدنبال آن نتیجه ای است که بعلت عمل

نکردن دستور پیش می آید یعنی اعلام کلمه المسرفین در نتیجه بی اعتنائی به لاتسرفواست. چه بسا در قرآن دستوری داده می شود و نتیجه ای که در سایه اطاعت و اقدام بآن امر عاید می گردد بلافاصله گفته می شود (اغلب هم چنین است) و حتی اولین جمله ابلاغی نبی گرامی نیز همینطور بود ، قولوا - لا اله الا اللّه تفلحوا - بگوئید - لا اله الا اللّه - رستگار شوید ، دستور می فرماید بگوئید و بلافاصله نتیجه را که رستگاری است اعلام می دارد. در این آیه نیز می فرماید بخورید و بیاشامید ولی نه زیاد که در غیر این صورت خدا دوست نمی دارد آنها را که بیشتر خورده اند سه دستور : بخورید ، بیاشامید ، اسراف نکنید و در آخر نتیجه سرپیچی از اوامر الهی است که همانا خارج بودن بلکه خارج شدن از زمره کسانی است که مفتخر بدوستی خدا هستند. حقیقت هم باید چنین باشد.

چرا خدا دوست بدارد پرخورانرا کسانیکه نمی توانند بلکه نمی خواهند - دوران جواین - زمانیکه می توان بهتر عبادت کرد و پرستش را بخوبی و مسئولیت ها رابه شایستگی بانجام رساند - طولانی سازند ؟ از چه خدا مردمانی نحیفو لاغر و بی پروا در اثر کم خوردن و کسانی مسموم و نفاخ و دردمند در اثر پرخوری را دوست داشته باشد که خود را از راه دهان از توانائی در عبادت و خدمتگزاری بندگان خدا خلع می سازند ؟

بچه جهت خدا کسانی را دوست دارد که چون بایشان گفته شود با کمتر خوردن سالمتر و شاداب تر و دوست خدائید.

نخواستند لااقل سلامت و شاداب باشند ؟! بر خود ستم کردند و بزرگترین نعمت الهی - سلامتی - را خوار و بی

ارزش قلمداد نمودند مگر چنین کسانی لیاقت دارند از دوستان خدا محسوب شوند ؟ ما اگر در آیه پس از کلوا و اشربوا و لا تسرفوا - یک جمله دیگر مثلا العیاذ باللّه - جمله ان اللّه علی کل شی ء قدیر - را مشاهده می کردیم علاوه بر توجهی که به عدم تناسب دو قسمت آیه داشتیم این ایراد را هم وارد می دانستیم که چرا پروردگار نتیجه پرخوری - این موضوع بسیار مهمی را که هر روز با آن سر و کار داریم - بیان نفرموده است و حال آنکه خوشبختانه نتایج کلی را در یک جمله بسیار کوتاه - خدا دوست نمی دارد اسراف کنندگان را آورده و براستی حق مطلب ادا و به بهترین وجه نتیجه گوئی شده است زیرا شکمی که مدام از غذا پر باشد مگر یم تواند با عبادت میانه اش خوب و یا با علم سر و کار بسزائی داشته باشد و در نتیجه حق این است که گفته شود ای پرخور از زمره دوستان خدا بدور ! چه شایسته است مجدد در تأیید فرمایش علی ابن ابیطالب که همه طب و بهداشت را جمع شده در این آیه می دانست این مطلب را اضافه کنیم که هر چه را پیشوایان گرامی دین در این باره گفته اند همه و همه خود توضیح یا شرح و بسطی از همین آیه است. اینکه نبی گرامی می فرماید : المعده بیت کل داء و الحمیه راس کل دوا - معده را خانه همه رنجها می شمرد آیاچون بآیه کلوا و اشربوا - عرضه شود توضیحی از آن نیست ؟ یا اگر علی علیه السلام بفرزند گرامش حضرت حسن می فرماید : فرزندم چهار خصلت برای اینکه از پزشک بی نیاز باشی بتو می آموزم : تا گرسنه نشدی مخور و قبل از سیر شدن دست از خوردن بدار ، جویدن را خوب انجام ده و چون خواستی شب برختخواب بروی بمستراح بود ، آیا این چهار

دستور شرحی از آیه مذکور بخصوص آیا اشاره به - و لا تسرفوا نیست ؟

اگر ماشینی داشتید و خواستید روغن خورهایش را پر سازید آیا هنوز روغن تازه در آن است و بمصرف نرسیده روغن می افزائید ؟

آیا هنوز روغن های فاسد شده را خارج نکرده اید روغن جدیدی می ریزید ؟ آیا روغن را تصفیه نشده وارد خواهید ساخت ؟

آیا روغن را ا زخط علامت پر - فول اضافه خواهید ریخت ؟ یقین است جواب همه منفی است و بکسی که برخلاف آنچه گفته شد عمل کرده باشد خواهید گفت اسراف نموده است از اینرو اگر حضرت علی فرمود تا گرسنه نشدید نخورید - اگر سیر بودید و خوردید اسراف است. اگر فرمود سیر نشده دست از خوردن بکشید و زیادتر خوردید مسرفید. چنانچه شبانه دفع فضولات نکردید قسمتی از خون گوارش برای هضم بطرف معده یا روده ها هجوم آورده و قسمت دیگر نیز در روده بزرگ برای دفاع از باکتریها یا جهت جذب مواد سمی فضولات بویژه ترپیتوفان زهرآگین جمع گردیده و تحمیل بر بدن و اسرافکاری شده ، و قس علیهذا هر خبر و حدیثی در این باره چنین واقعیت را می رساند که در قلمرو شرح و بسط یا توجیه و تاویل آیه شریفه مذکور می باشد.

این پرسش نیز مطرح است که چرا در آیه فقط به پرخوران اشاره غیر دوست داشتنی شده است ؟ و از کم خوری گفته نشده !

زیان پررخوری نسبت به کم خوری آنقدرها بیشتر و فاحش است بعلاوه پرخوری از لذتهاست که طبع سرکش بشری باید بوسیله تازیانه ادب - ولاتسرفوی پروردگار جل جلاله آرام گیرد و ببحد اعتدال گراید ولی کم خوری نه مطلوب است و نه مرغوب و غریزه حب بقای حیات خود مبارزی گرانمایه برای بالا بردن میزان خورد و خوراکها می باشد و همانگونه که حضرت رضا فرمود. چون غذا زیاد خوری آخر بیماری پیدا شود و چون اندک خوری غذای بدن نشود (1)

نباید آن اندازه از خوردن کاست که غذا نباشد و آن اندازه افزود که غذا نگردد.

اصولا پر کردن بیش از اندازه معده فایده اس نداشته و آنچه زیادی است بدون هضم وارد روده می شود و علاوه بر اینکه

1- جلد اول با چهار تذکر آغاز گردید که یکی از آنها اشاره باعلام انتخاب ترجمه آزاد بود اینجا می افزاید آنچه از اخبار و احادیث آورده می شود می توان در یکی از کتابهای بحار مجلسی - وسائل الشیعه - مستدرک الوسائل در قسمت مربوطه آنها را مشاهده کرد و اگر خارج از این کتابها بود آدرس داده خواهد شد ضمنا در میان تفاسیر - تفسیر المیزان علامه طباطبائی دامت برکاته. ترجمه قرآن - ترجمه آقای مهدی الهی قمشه ای و آقای یاسری و از کتابهای پزشکی بهداشتی دانشگاهی و فیزیولژی گایتون و مجلات طبی بهداشتی (پزشک خانواده آقای دکتر حاجبی و تندرست بویژه آقای دکتر باستان استفاده شده است.

در آنجا عفونت ایجاد می کند مانع قسمت قابل هضم غذا هم می شود. آیا معده ای که برای هر روز تصمیم بانحراف از روش غریزی آفرینشی دارد نزدخدا دوست داشتنی باشد ؟

قسمت اعظم آنچه ما امروز درباره تغذیه می دانیم بویژه وابستگیهای خوردن با رشد و طول عمر ، همه نتیجه پژوهشها و تجربه هائیست که بر روی حیوانات آزمایشگاهی و دامهای اهلی انجام گرفته و می گیرد ولی هدف تغذیه حیوانات از انسانها جداست بطور کلی حیوانات اهلی اکثرا تغذیه می شوند که چاق شوند و در ذبح کردنشان سودی برسانند در صورتیکه اگر انسان نیز مانند حیوان پر خوردن را بپذیرد و عنوان لذت بردن بر آن بگذارد چون همان لذت بحساب شخص پرخور یکنوع سودی است همانگونه که قرآن می فرماید خوردن و بهره برداشتن بعضی انسانها حیوانی است و علاوه بر اینکه بطور آشکار محقق شده پرخوران عمر کوتاهتری دارند این مطلب نیز قطعی است که درازی عمر با رشد و فعالیت مغزها نسبت مستقیم داشته و از این جهت نیز کسانیکه مانند حیوانات تغذیه می کنند عمر کوتاهتری خواهند داشت «یتمتعون و یاکلون کما تأکل الانعام (محمد سوره 14) بهره می برند و می خوردند همانند خوردن چارپایان ، قرآن را بنگرید که مرتبت آدمی را به مرتبه حیوانی - بل هم اضل - تنزل داده حاضر نیست بفرماید انسانهائی که مانند چارپایان می خورند تمتع و بهره برداریشان هم لااقل غریزی و حیوانی یا مشابه انهاست و بهمین جهت کلمه - یتمتعون - را قبل از - یاکلون - آورده که خود اعجاز شگفت انگیز روزی است که پزشکان متفق القول عقیده دارند پرخوری و سوء تغذیه

اجازه بهره برداری صحیح بآدمی نداده و حتی ثابت شده است اشخاص پرخور در تمتع های جنسی و سکسی نیز بزودی مردانگی اشان جای خود را به نامردی تسلیم می نماید.

قبل از جنگ بین الملل دوم «بویدار» و «درومند» نظریه ای جالبی اظهار داشتند : هر کس را باید بقدر نیازمندیش غذا داد نه باندازه نیرووی خرید و بنیه اقتصادی که دارد. آنروز شصت درصد از مواد مورد نیاز از خارج بوسیله کشتی ها بانگلستان وارد می شد ، جنگ و محاصره و غرق کشتیها قسمت بزرگی از این واردات را برید و از اینرو کمبود قابل ملاحظه ای در موجودی و مصرف مواد خوراکی پیش آمد ولی با توجه به نظریه دو نفر نامبرده و سیستم حساب شده و علمی جیره بندی که از طرف انستیتوی تغذیه وابسته بشورایعالی تجسسات پزشکی انگلستان بعمل آمد نتیجه بسیار عالی عاید گردید از جمله : متمکنین چون نتوانستند با پول زیادی که در اختیار دارند مواد غذائی بیشتر از احتیاج مصرف نمایند از بسیاری از بیماریها مانند نقرس و بیماریهای قلب وعروق و زیادی کلسترل و چاقی و اختلالات هاضمه ای و چاقی که همه و همه ناشی از پرخوری است نجات یافتند. کسیکه ثروت بیشتری دارد آیا باید آنرا برای آسایش خود و دیگران بکار برد یا باید آنرا بدلیل آنکه پول بیشتری دارد پرخوری نموده خود را بیمار سازد ؟ اینجاست که در حقیقت اسراف شده ، و چگونه پروردگار متمکنی را که ثروتش برای بیمار کدنش است دوست بدارد ؟!

از یاد نبرده ایم که امروز اکثریت مردم جهان حتی غذای کامل یک وعده روزانه اشان را دریافت نمی دارند و در نتیجه بین

کودکان و پیران آنان مرگ و میر فراوان بوده و بالغینشان هم که کمبود غذائی دارند انرژی و قوه ابتکار و نیروی فکری و قدرت تولیدیشان در حد پائین و گاه اقل می باشد. و سابق بر این بعضی کشورها برای اغفال بشر دوستان دنیا مرتب اعلام می داشتند نارسائی در کارهای فکری و بی میلی در امور بدنی یک خصیصه ملی و نژادی و بلکه نقیصه ژنتیک و ارثی اهالی بعضی کشورهاست که امروز محقق شده تمام ناشی از کمبود تغذیه می باشد. با این مقدمه لابد خواهید گفت چرا قرآن همه از پرخوری مذمت فرموده و رسیدگی بحال گرسنگان را از یاد برده است ؟

در این آیه قرآن است بخورید و بیاشامید. نفرموده است بخورانید و بنوشانید و لذا امر و نهی در اینجا مخصوص بالغین و مکلفین است آنها که نباید خورانده و آشامیده شوند وانگهی درباره شیرخواران و کودکان در بهداشت نسل مخصوصا تحت آیه «ولا تقتلوا اولادکم خشیه املاق» خواهیم گفت که هدف اسلام با وسعت زیادتر و شدت بیشتری به خوب تغذیه کردن کودکان متوجه است بعلاوه وقتی مفهوم این دو آیه بردیف بنگریم :

1 - «یا بنی آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد و کلوا و اشربوا و لا تسرفوا ان اللّه لا یحب المسرفین».

2 - «لم نک من المصلین و لم نک نطعم المسکین» که چون از اهل دوزخ سئوال شود از چه جهنمی شدید ؟ می گویند از نماز گزاران نبودیم و مساکین را طعام نمی کردیم.

دقت فرمائید : در آیه اول سخنی از نماز است و خوردن برای عمران و آبادی دنیا ، جهت سلامت روح و بهداشت بدن که سرانجام بمصداق «الدنیا مزرعه الاخرد» نتیجه توجه بهر دو را

فراهم آمدن موجبات سعادت اخروی می یابیم.

در آیه دوم نیز صحبت از نماز است و طعام و عدم توجه به آنها باعث ذلت و آتش شده و مسکن اخروی انسانهای ناسازگار با آیه اول را نشان می دهد و لذا اگر در آین آیه فقط از پرخوری سرزنش شده برای این است که گرسنه بودن در همسایه متمکن را قرآن نپذیرفته است که دگر باره راجع به زینت یا مسجدشان کلمه ای بیاورد و چنین اشخاصی فقط لایق اند که از جهنمشان صحبت شود نه از مسجدشان که ملاحظه فرمودید قرآن همین کار را کرده است یعنی متمکن را که م یتواند پر بخورد دستور می دهد - کلوا و اشربوا و لاتسرفوا - باندازه بخورد ولی متمکنی را که بگرسنگان طعام نمی رساند دستوری نداده و از مسجد و زینتشان صحبتی نداشته فقط اشاره بمسکن اخرویشان دوزخ می نماید که البته اطعام هر کس بقدر توانائی اوست یکی با دادن یک گرده نان و دگری با امضای قرار دادهای سنگین پایاپای وارداتی و صادراتی ، بعلاوه قرآن بنی آدم و همه جهانیان را مورد خطاب قرار داده از این لحاظ همه را در وضع شایسته اقتصادی و آبرومند آنچنان می خواهد که هر مذهبی بتواند مسجدش را زینت کند و در کنار برادر موحد دیگرش به پیشگاه مقدس باریتعالی بسجده افتد و عرض بندگی و ادب نماید. ولی دین توحیدی دست نخورده در انحصار اسلام بجای مانده و متاسفانه یک نقطه جهان از ثروت بسیار نمی دانند برای مسجدشان چه کنند و جای دیگر برای ساختن یک اطاقکی بنام مسجد در فکرند چه باید کرد.

اصولا اگر در این آیه - کلوا و اشربوا - نامی از رابطه خدا با کسانیکه دچار کمبود غذائی هستند آورده شده بود هیچ

تناسبی نداشت زیرا :

خذوا : یعنی بگیرید که نوع خاصی از گرفتن است توام با انرژیهای مخصوص تنی و روانی و علاوه بر آنکه همیشه باید با گذشت و بزرگواری همراه بوده باشد زینتش را نزد هر مسجد بگیرد یعنی برای برداشت قسمتی از سرمایه اش گذشت و آقائی داشته باشد.

زینتکم : همانگونه که کلمه خذوا بنیه های جسمی و روانی را اشارتی می کرد اینجا به بنیه اقتصادی توجهی می دهد زیرا هر کس کتناسب با وضع اقتصادیش مسجد می سازد و زینتی عندکل مسجد می گیرد و لذا نصف اول ایه مربوط به نصف دومش است و کسیکه بنیه های جسمی و روحی و اقتصادیش خوب است می تواند بخورد و بیاشامد و در اندازه ای که باید بخورد تصمیم بگیرد همچنین نیمه دوم آیه قسمت اول را شرح می دهد بعنی سعادت مسجد ساختن و زینت کردن ، بلکه هیچ سعادتی بدون وابستگری بصحت بدن تصور نمی شود و صحت بدن نیز بدون تغذیه صحیح امکان ندارد و لذا کسانیکه می توانند با مسجد و زینت مسجد سرو کار داشته باشند می توانند در خوردن اسراف نمایند در غیر این صورت آنها که نه قدرت بدنی و روانی (خذوا) را دارند نه بنیه اقتصادی (زینتکم) یقین است به خوردن حتی غذای کافی یکوعده روزانه نمی رسند و اگر در آیه ذکری از کسانی شده بود که کمبود غذائی دچار بودند بی تناسب بود زیرا مبتلایان بکمبود غذائی بنیه های روانی و تنی و اقتصادی خود را با قبول هجوم میکربها ببدن خود و ضعف و ناتوانیها و مرگ و میر فراوان کودکانشان تعویض کرده اند و در یک بررسی جالبی در جلد بعد خواهیم آورد چگونه

متمکن بر دو قسم است آنکه می خورد و می آشامد و اسراف در خوردن کرده خود پر می خورد ولی بدیگران هم می خوراند و چنین کس که اسراف کرده از زمره دوستان خدا خارج است ، و دیگر آنکه خود پر می خورد و از خوراندن بدیگران لئاامت می ورزد که بدسته دشمنان خدا پیوسته است.

تعمیم خطاب قرآن به فرزندان آدم «یا بنی آدم» نشان دهنده آن نوع از عنایت ذات مقدس باریتعال یاست که نسبت به کهن ترین عضو بدن «معده» مبذول فرموده و با اعجاز و بلاغت هر چه تمامتر همراه است.

معده بلکه دستگاه گوارش از این جهت کهن ترین اعضاء است که در جریان تکامل موجودات حتی آن تک سلولی های اوائل خلقت نیز با خوردن سر وکار داشته دارنده هضم و جذبی بودند. (هم خطاب یا بنی آدم قدیمی است وهم معده سابقه کهن دارد و هر دو نیز همگان را شامل).

معده علاوه بر آنکه خانه همه دردهاست کانون اولیه تمام شر و خوبیها نیز می باشد زیرا کدام یک از اعضا به نیرومندی معده می توانند خیر و شر را متمایز از یکدیگر برگزینند ، گاه شیطان با خوردن از درخت منهیه فریب می دهد و زمان خیر و خوبی «و الطیبات من الرزق قل هی للذین آمنوا» معده ظرف طیبات و پاکیزه هاست.

اگر گفته شود جاذبه جنسی برای بخدمت درآوردن آدمی نیرومندتر است آدم و حوا پس از خوردن عورتشان ظاهر شد و آنچنان زیر ناف به پشت ناف تسلیم و خاضع است که(چنان شد قحط سالی در دمش - که یاران فراموش کردند عشق)

اینک بنی آدم را شایسته است که زینتشان را آن هنگام که بسوی مسجد بیرون می شوند بردارند زینتی که آنها را بپوشاند و بیاراید.

در سه چهار آیه قبل از آیه مورد بحث به دو نوع لباس : لباسی برای پوشانیدن بدن و عورت ، و لباسی برای آراستن خود همانند پر و بالی که مرغان را می آراید - لباس یواری لکم - ریشا و پس از آن به لباسی بهتر و والاتر از همه - لباس التقوی ، اشاره گردیده است. لذا در اینجا باید گفت برداشتن زینت برای مسجد هر چند ظاهر هم باشد بهترش آرایش معنوی است که زیبنده مسجدیهاست. همچنین باید افزود : اشاره بپوشیدن لباس همانند دستوری است که می فرماید بخورید و بیاشامید ، مگر نیم خوردند و نمی آشامیدند که دستور خوردن و آشامیدن رسید یا مگر خود را نمی پوشیدند و لباسی نداشتند که وحی رسیدخود را بپوشانند ؟.

صرفنظر از آنکه دین جهانی اسلام حتی برای برهنگان آفریقا و هند و ... که هنوز هم بسیاری از آنها در عصر لونا و فضا ، برهنه اند عنایت مخصوصی فرموده از برهنگی و نیمه عریانی آنها را نجات می دهد ، باید آنها را هم که لباس آشفته ای دارند بجمال و آراستگی دعوت نماید هم ظاهرشان را زیبا سازد و هم باطنشان را بالباس التقوی ذلک خیر - که بهتر و بالاتر است. در بهداشت لباس بتفضیل خواهیم گفت.

چگونه گرسنگی پسندیده باشد که تلفات ناشی از آن همیشه از تلفات هر جنگی بیشتر بوده و هست و ارقام تلفات

جنگهای بین الملل و دوم از آمار متوفیات در اثر کمی تغذیه در این چند سال فاصله بین دو جنگ رقم پائین تری را نشان می دهد که متاسفانه در آنها که حس مذهبی و راستی و درستی خاموش یا نیمه خاموش و استعمار و استثمار روشن و طوفانی است نگذاشته و نمی گذارند ارقام تلفات گرسنگی بگوش جهانیان برسد.

قحطی

مقصود از گرسنگی ، قحطی های بزرگ نیست که ناگهان غذا یافت نمی شود و بسرعت عده ای را بکام مرگ فرو می برد ، بلکه عنوان مطلب گرسنگی ناشی از کمی ، بسیاری از غذاهاست که موجب مرگ تدریجی می شود و بکسانی مانند مالتوس اجازه می دهد برای رفع این لکه از دامن بشریت ، کشتارهای دسته جمعی را پیشنهاد نماید.

خوزئه دوکاسترو دانشمند و غذا شناس برزیلی که چهار سال تمام ریاست سازمان خوار بار و کشاورزی سازمان ملل متحد را داشت و در اردیبهشت 1346 به ایران مسافرت و در تهران سخنرانی نمود یکی از آن کسانیست که با ارقام و آمار ثابت کرده است همین کره خاکی می تواند چندین برابر جمعیت فعلی جهان را از لحاظ تغذیه در دامن خود جای دهد و تغذیه کند ، و در کنفرانس مذکور تهران افزود که امروز اقیانوسها و صنعت پتروشیمی نیز آمادگی خود را برای تغذیه افراد بیشتری اعلام می دارند. در چنین مهد آماده ای چه شد که اقرار بگرسنگی دو ثلث جمعیت فعلی جهان می شود و وفور مواد عذائی و قحطی در دو نقطه حتی نزدیک بهم مشاهده می گردد.

قرآن کریم یکجاا می فرماید «ان اکرمکم عند اللّه تقیکم»

و در جای دیگر است که - تعاونوا علی البر و التقوی و ...

یکجا فرد را پرهیزکار می خواهد و جای دیگر جمعیت را مددکار و کمک یکدیگر در کار خیر و پرهیزکاری. اری هر فرد کافیست گناه نکند اگر گناه نکرد هر چه از اوست یا متعادل است یا خوب ولی برای دسته ها و جمعیت ها پرهیز از گناه کافی نبوده باید برونیکوئی داشته باشند عمل متعادل یکفرد در برابر کارهای میانه و باعتدال جمعیت ها حائز اهمیت نیست وقتی جمعیت ها در انجام امور خیریه و برونیکوئی یار و مددکار یکدیگر باشند کشاورز عالم ، صنعتگر دانشمند برای انتخاب اشکال روش توسعه همکاری دارند و خلاء موجود در زراعت و شیارهائی که بی عملی در بهره برداری بوجود آورده با دست بدست دادن علمای اقتصاد و مجرمین در امور تغذیه هموار و پر خواهد گردید ، در آنوقت است که قدرت رساندن غذا بگرسنگان کمتر از نیروی ارسال انسان بکرات آسمانی نخواهد بود و زندگی حتی در خانه های محقر و تاریک ادامه خواهد داشت و در قصرها نیر بآسودگی بدون ترس از گرسنگان بنشاط خواهد گذشت.

خدا وقتی وعده بهشت می دهد آنرا مکانی عاری از گرسنگی معرفی می فرماید : ان لک الا تجوع فیها (طه 117)و چون مدینه فاضله ، ما در شهرها ، ام القری مکه را باولویت و فضیلت می خواند جائی دور از گرسنگی و ناامنی می شمرد : رب البیت الذی اطعمهم من جوع و آمنهم من خوف (قریش 3) و آنجا را که بعذاب مبتلا می گرداند لباس گرسنگی و ترس و اضطراب می پوشاند «فاذا قها اللّه لباس الجوع و الخوف» (بنی اسرائیل 114)

حضرت سجاد فرمود هر کس مؤمن گرسنه ای را سیر کند خدا او را از میوه های بهشت اطعام نماید «من اطعم مؤمنا من جوع اطعمه اللّه من ثمار الجنه» و حضرت علی فرمود کریمان از خورانیدن و لئیمان از خوردن لذت می برند (لذت الکرام فی الاطعام و لذت اللئام فی الطعام).

از نبی گرامی است «والذی نفس محمد بیده لا یؤمن بی عبدبیت شبعا و اخوه أوقال جاره المسلم جایع ، قسم بآنکسیکه جان محمد بدست اوست که ایمان ندارد بمن بنده ای که شب را سیر بگذراند و برادر مسلمانش یا همسایه او گرسنه باشد. و حضرت علی نیز بهمین مضامین در موردی فرمود : اوأبیت مبطانا و حولی بطون غرثی واکباد حری ؟ آیا شب را بروز آوردم با شکم پر و حال آنکه بر گرد من شکمهای گرسنه و جرگهای تشنه باشند.

در قرآن است که از جهنمی ها می پرسند چه شد شما را بدوزخ فرستاند ؟ می گویند چنین و چنان بودیم که یکی از علت ها و لم نک نطعم المسکین - گرسنگان و مساکین را غذا نمی دادیم.

اگر اسلام اجازه زیاده روی و اسراف در خوردن و آشامیدن را نداده است با کسانیکه خود باعتدال می خورند و توانائی رساندن غذای گرسنگان بحد اعتدال را نیز دارند و می رسانند مخالف است.

گرسنگی که وقتی برای بهداشت بدن بنام روزه یک گرسنگی کوتاه و ملایم و ممدوحی است گاه دگر بصورت گرسنگی تدریجی و مزمن با آنهمه معایبی که دارد درخواهد آمد و زمانی نیز باا خشونت و شدن بیشتر بجان بشرها افتاده با بستن درهای

برکات آسمان و زمین که آن نبارد و این نروید داس زارعین را بدست عزرائیل می دهد.

وقتی کشتی غرق می شود و صدها نفر بدریا می ریزند از چند نفری که نجات یافته اند جز اینکه گویند خدا را باید شکر کرد سخنی شنیده نمی شود و بهمین منوال نزد قحطی زدگان نیز بجای مساعی شعوری برای تهیه مواد غذائی بیشتر و جلوگیری از قحطی مجدد یکی از شرایط زندگی را که نبرد و کوشش است فراموش شده و جز شکر گزاری از اینکه جزو قحطی زدگان نجات یافته هستند اقدامی مشاهده نمی گردد ، در صورتیکه همانگونه که اشاره شد از بالا نگریستن به آیه شریفه «تعاونوا علی البر و التقوی» بطور دسته جمعی بهتر بلزوم توجه بدیگران پی برده می شود. فرد فرد مردم نمی توانند بضرورت این امر روی آشنائی نشان دهند که قحطی بلای خانمانسوزتری از مصیبت جنگهاست اما برای جمعیت ها امکان ایجاد کانونی برای اصلاح امور تغذیه ای قابل شناسائی است که خوشبختانه امروز :

سازمان مبارزه با گرسنگی (Ascofame)

سازمان F. A. O وابسته به سازمان ملل متحد (Foods And Agricultural, Organization)

قسمتی از یونسکو و سازمان بهداشت جهانی (O .M .S) و یونیسف و امثالهم بهمین هدف که انسان گرسنه را نجات دهند تشکیل شده و هدفهای واقعی زندگی را دنبال می کنند و بسیاری از آنها نیز برای جلوگیری از آلودگیهای سیاسی آمادگی داشته و مراقب اند و با دیدن چنین جمعیت هاست که ما را بیاد سخن پیشوای اسلام می اندازد که جای تاسف است روزی بیاید

کتاب و قانون آسمانی در دست شما مسلمانان است و عمل آن را دیگران انجام دهند. مسلمین «تعاونوا علی البر و التقوی» داشته باسند و بیکدیگر کمک نکنند و نصارا تعاونها و جمعت ها را مبتکر و مبدع باشند.

امروز هفتاد درصد درآمد جهان در دست 16 درصد جمعیت جهان و حدود نه درصد درآمد به 50 درصد مردمان کره زمین اختصاص دارد و بهمین علت عمر متوسط آدمهای کشورهای نوع اول بیش از دو برابر عمر متوسط انسانهای ممالک دیگر است و مرگ و میر کودکان آندسته نیز به نسبت یک به هفت می باشد که در اثر گرسنگی و عوارض ناشی از آن پیش می آید.

فوت ششصد میلیون نفری که هم اکنون از آمار متوفیات سالیانه بدست می آید بین 30 - 40 میلیونش را ناشی از سوء تغذیه یا کمی غذا بحساب آورده و می آورند که اکثر آن به کشورهای کم درآمد تعلق دارد.

موضوع «الفقر فخری» که نبی گرامی فرمود در اینجا مطرح است که چگونه یک محیط غیر مادی با عقاید مذهبی بدلخواه بزرگترین شخصت ها در کنار یکدیگر متحد شده اند و حال آنکه کافی بود این مرد نیرومند که علاوه بر در دست داشتن حکومت بخاطر تسلطی که بر جانها و عقاید نیز دارد و از همه مواهب برخوردار است استفاده های شایانی برده تمنیات و هوسها و حتی شرائط اقتصادی خود را بحد اعتلای زمان بکشاند.

مرد خشت مالی که چون چارپایان از آفتاب تا بآفتاب خم بوده و با تحویل یکهزار خشت ، ناچیز مبلغی دریافت داشته

اگر بگوید (الفقر فخری) عقل بوضع مطمئنی او را به برگشت از این سخن هدایت می کند و حال آنکه گفتن این جمله - الفقر فخری - از کسی زیبنده است که می تواند همه چیز را تصاحب کند اما هنگام رحلتش درهمی چند بدهکار بماند و این همان چهره تابناک پرچمدار بزرگ مکتب توحید ، محمد بود که فقر را در قالب انساندوستی و همه چیز را برای همه کس خواستن بیان فرمود.

اگر ثروت بد بود اغنیاء وکلای خدا معرفی نمی شدند و چنانچه مبارزه با گرسنگی در اسلام فرودگاهی نداشت تا بر آن به نشیند قرآنش از مبارزه عالمانه یوسف پیامبر بزرگوار با بلای قحطی آنقدر ستایش نمی نمود. (برخلاف تصور که زاهد ژنده پوش و عزلت نشین و دور از لذائذ است حضرت سجاد می فرماید «ان الزهد کله فی آیه من کتاب اللّه - همه زهد در یک جمله - لکیلا تأسوا علی مافاتکم و لاتفرحوا بما آتیکم» - سوره الحدید - جمع شده و می توان گفت زاهد ارباب نفس خود و ارباب همه چیز و دنیا پرست نوکر خود و دل بسته های خوود است و لذا نخست وزیر زاهد هم هست).

هم اکنون عده ای از جهانیان بوجود ساختمانهای پولادین سیلوهای موجود کشور خود غبغب می اندازند و حال آنکه خطاب قرآن بعزیز مصر حضرت یوسف ، نخست وزیر وقت چنین بود که دانه ها را در محافظ سخت تر از سیلوهای سیمانی یعنی در پوسته های سیلیسی و سلولزی نگهدارند تا از گزند رطوبت نیلها و دستبرد حشرات و موذیها و پوسیدن ، جوانه زدن ، عفونت کردن ، یخ زدن در امان باشند.

وقتی در دیماه سال 1343 جرائد کشور ما بنویسند پانصد میلیون تومان خسارت آفات انباری - در یک سال - بر اقتصاد کشورمان وارد می آید ، آیا متوجه ساختن قرآن مردم را باین موضوع مهم ، آن هم در 14 قرن قبل برای مردم عصر موشک و فضا اعجاز نیست ؟

هنز در این عصر (سال 1967) معادل سی و چهار میلیون تن مواد غذائی که برای تغذیه یکصد و شصت میلیون افراد بشر کفایت می کند سالیانه از بین می رود !

همیشه کمبود غذا از مشکلات جهانی بوده و هم اکنون نیز با ازدیاد نفوس و زندگی طولانی تری که در سایه پیشرفت دانش پزشکی بوجود آمده این مشکل را بیشتر نموده است لذا توسل بهر وسیله ای که بتواند غذای بشری را بیشتر کرده یا بهتر نگهداری نماید شایسته هرگونه تقدیر می باشد ، آنچه امروز بیشتر مورد توجه قرار گرفته پژوهشهای تحقیقاتی برای جلوگیری از امراض گیاهی است که ممکن است بوسیله باکتریها یا ویروسها و بدتر از همه قارچها بوجود آید (بیماری ویولت بوسیله ویروس - بیماری های اسکاب و زنگ زدگی در میوه جات و سبزیجات و سیاهک در غله و حبوبات و ...)

امروز موادی از قبیل «مخلوط بردو» برای از بین بردن قارچها ساخته اند ولی این قارچ کشها باید در عین حال که قارچ را از بین می برند نباید بگیاه صدمه ای وارد آورند و یا آنکه باقیمانده ای از سم بر محصول بجا گذارند بعلاوه باید بتوان از این مواد را مجددا برای مصونیت رشد تازه گیاهان در برابر قارچها بکار برد. اشکال آنقدر هست که اگر مقاومت طبیعی

دامنه دار گیاهان در برابر قارچها وجود نداشت انسان قادر نبود حتی برای تعداد بسیار کمتری از نفوس غذا تهیه و نگهداری نماید. خوشبختانه گیاهان نسبت به قارچها دارای یک مقاومت طبیعی اند و آنچه اخیرا کشف شده پوششهای نازک برگهای بی عیب و سالم گیاه است که دارای ترکیبات حشره کش بوده و حتی آن مواد شیمیائی که خود گیاه تراوش می نماید و در پرده نازک رطوبت بروی سطح برگ موجود می باشد از رشد و نمو یک قارچی که بروی برگ قرار می گیرد جلوگیری می نماید.

با این مقدمه توجه فرمودید که اگر برگها بی عیب و سالم باشند دارای ترکیبات حشره کش هستند و همزمان با این مقدمه و توجه بطور حتم باین معجزه قرآنی 14 قرن قبل که بدست پیامبری چون یوسف صورت انجام گرفته اطلاع حاصل نمودید که چرا حضرت دستور داد گندم را در خوشه بدون آنکه صدمه ای بآن وارد آورند ذخیره نمایند.

افزوده می شود که جنین در جوانه گندم حیاتی ترین قسمت گندم است و اگر پوست گندم که آنرا از مجاورت هوا حفظ می کند از آن جدا کنند بر فعالیت خود می افزاید و در نتیجه آرد فاسد می شود.

اینکه قرآن دست به مقررات سلوک فردی زده و نخست وزیر وقت را در راه مبارزه بر علیه قحطی و گرسنگی برای نجات حتی یک فرد تائید می نماید بارقه هشیار باش بزمامداران وقت می باشد تا در پرورش تغذیه ای آحاد افراد کشور مشاهدات فراوانی نشان داده و برنامه مبارزه بر علیه فقر و گرسنگی را اولین شرط و اصل بقای زمامداری و مسئولیت خود محسوب

نماید.

در قرآن است که یوسف صدیق با تعبیر خواب بمقام نخست وزیری رسید و سپس درصدد نجات اجتماع از گرسنگی برآمد و این تذکری است که رسیدن بجاه و مقام چیزی نیست ، گاه با یک زنده باد ! مرده باد ! عوام است ، و زمانی تعبیر خواب ، حتی اگر شخص بمقام رسیده پیامبر و برگزیده خدا باشد ، آنچه قابل اهمیت و سزاوار تحسین است حسن استفاده از مقام و طرز نگهداری آن می باشد که آن هم باید حتما سیر کردن گرسنگان را جزو لاینفک حفاظتی مقام دانست.

حضرت یوسف وقتی خواب فرعون سلطان وقت را تعبیر فرمود ، خواب چنین بود : گاوان لاغری بخورد گاوان فربهی می رفتند و سنبله های خشک در کنار خوشه های سبز بهمان سرنوشت دچار بودند. چنین فرمود : نه تنها هفت سال خشکی و قحطی است بلکه مفاسد اجتماع نیز تورم یافته و سبزی و خرمی اخلاق جای خود را واگذار کرده است که باید با طرح ریزی یک برنامه هفت ساله ترقیخواهانه ای بهمه زیانها (گرسنگی - بیماری - جهل - فقر) خاتمه داد و نگذاشت قوای نامی نباتی و حیاتی حیوانی بخورد لاغری و خشکی و ناتوانی و نادانی رفت ، اما خود در برابر سلطان نزاکت کرد و جز بقحطی غذا که سرآمد همه قحطی ها بود اشاره ای نفرمود ، باشد که اگر مردان خدا و رجال سیاست جرئت اظهار وجودی ندارند روزی کودک شیرخوار در گهواره بصدا در آید و خفقان ملی را بشکند و بر پاکی و صداقت یوسفان اجتماع در برابر زن صفتان دروغگوی درباره فرعون شهادت دهد.

یوسف پاک نسبت به حریم سلطان هر چند تهمت آلودگی داشت اظهاری بنفع خود نکرد تا شاید برگشتی و اشاره ای بآن زن قصر نشین تصور شود. لاجرم قرآن همه خفقان ها را در برابر مبارزه برای بالا بردن سطح درآمد و زندگی مردم از زبان مردم نقل نکرد و حتی گواه بر ناپاکی همسر سلطان را به کودک واگذاشت.

قرآن کتاب دست نخورده آسمانی چه کتابی است که فقط در یک سوره اش (یوسف) می توان باوضاع اقتصادی ، سیاسی ، اجتماعی ، نظامی ، درباری و ... و حتی وضع زندانیان قریب پنج هزار سال قبل آشنا گردید.

یوسف برای مبارزه با قحطی چندچیز را پیشنهاد کرد :

1 - قالتزرعون سبع سنین دابا (قرآن سوره یوسف) فرمود کشت و زرع کنید هفت سال بروش نیک همیشگی. و چون حکومت فرعون استیلا داشت نه حکومت قانون لذا اشاره می فرماید در کشوری که نعمت فراوان اما از عدالت خبری نیست تاثیر زیادتی نعمت ها همانند اثری است که بر گاوان و گاو صفتان می گذارد و آنها را فربه می سازد.

2 - فما حصدتم فذروه فی سنبله الا قلیلا مما تاکلون : آنچه از محصول برداشت می شود در خوشه حفاظت شود و برای خوردن نیز قناعت گردد. باز در اینجا «فذروه فی سنبله» ما را بیاد حیف و میل شدن مواد غذائی بشری می اندازد که بقسمتی از آن اشاره گردید.

3 - پس از اینهمه فعالیت ، فرعون نخست وزیر خود را «مکین امین» خطاب نمود و حضرت خود را «حفیظ علیم» خواند

و پروردگار او را از محسنین و پرهیزکاران معرفی نمود یعنی اولیاء امور زمان و سلاطین از روی اشتباه بوجود نخست وزیری اظهار احتیاج می نمایند که مکین باشد و امین - مکانش نسبت بفرعون معلوم و در درجات عالیه بوده باشد و اگر مکانی بالاتر از سایرین هم دارد از بخشایش سلطان محسوب گردد ، و اما اینکه فرعون حضرت یوسف را امین نامید و قرآن هم آنرا نقل فرمود - و حقیقت هم چنین بود - از این جهت می باشد که تعبیر کنندگان خواب و وزیران با آنکه اوضاع بد اقتصادی کشور را می دیدند با کلمات زیبنده چندی مانند : خاطر مبارک آسوده باشد ! اوضاع روبراه است ! همه جا امن و امان و همگی سیرند ! بفرعون خیانت می کردند. درباریان گفتند خواب شاه اضغاث و احلام و یک مشت خیال درهم پیچیده است ! اینها برای تسکین خاطر فرعون گفتند تا نسبت به اوضاع مشوش بدبین و بیدار نگردد و در نتیجه در صدد تغییرات و اصلاحات بر آید و دانایان جای نادانان و یوسف ها جای هامانها را بگیرند ، و لذا اگر فرعون او را امین نامید برای این بود که بسلطان هشدار داد و حقیقت اوضاع را تشریح نمود آری :

کشور هر چند بمدیریت احتیاج داشته باشد بصداقت و امانت هم نیازمند است. شخص مدیر خوب اداره می کند امین اداره را خوب می کند و باید کسی را انتخاب کرد که خوب کند و سپس آنرا خوب نگهدارد.

یوسف خود را حفیظ و علیم دانست یعنی نخست وزیری که حافظ حقوق اجتماعی بوده و دانشمند و بکار خود دانا

و خردمند باشد که در اینصورت بنا بر آنچه شخص دانا و حفیظ علاوه بر آنکه از گناه و خطا بدور است و جز نیکی و نیکوکاری از قوانین و آئین نامه وی استخراجی دیگر مشاهده نمی شود پروردگار او را از پرهیزکاران و محسنین محسوب فرمود.

روی سخن ما با دوکلمه ای است که حضرت انتخاب و خدا آنرا تأیید و نقل کرده. اینک نخست وزیر وقت در مبارزه بر علیه قحطی و گرسنگی موفق گردیده ، زمان شدائد و سختی بر مردم بسهولت گذشته ، همگان از نخست وزیر راضی و خشنودند شاه وزیرش را مکین امین خطاب کرده و وزیر که خود می داند در سایه نیروی فضیلتی دو کلمه حفیظ علیم توانسته برنامه های بیروح و خسته کننده فرعونی را که زمان نشاطش بگاوان فربه و هنگام انحطاطش بگاوان نحیف و ضعیف تشبیه شده همه را شادابی بخشیده و همگان را زنده و ذیروح سازد (او نیز خوشحالست).

نخست وزیر برای نگهداری زندگانی احتیاج به نیرو دارد که برای هر فرمانده ای بزرگترین فضیلت است. ظرفیت تحمل خستگی و اراده و امید داشتن باید وجودحکام را لبریز کند یعنی نخست وزیر باید در وهله اول مالک نفس خود باشد و بعد در طول تمرین های روزانه حکومت خود مالک نفس دیگران گردد ، یعی در هر حال باید حفیظ و نگهدارنده خود و بیگانه باشد از اینرو که یوسف خود را حفیظ خواند برای نشاندادن قوه اجرائی و اشاره به کشش و کوششی بود که باید در دوران حکومت وی در تمام شئونات اداری دیده شود. نخست وزیر حفیظ یعنی نگهدارنده و حافظ افکار و اعمال در یک

سطح شایسته و معتدلی که در سایه آن برای یک اجتماع آنچه ضروری است فراهم گردد. نخست وزیر حفیظ یعنی کسیکه تعلیم عملی را از اصول زندگی دانسته و از کادر وزارتی و کلیه دستگاههای تابعه کار می خواهد اما استفاده از قدرت و انتظار کار از اعضاء باید بروشی صحیح بوده و با ضروریاتی که در جریان یک تعلیم و تربیت لازم الاجراست توأم باشد و مشی در این راه جز برای دانشمند و دانای بکار میسر و ممکن نیست لذا حضرت یوسف پس از حفیظ ، کلمه علیم را آورد تا معلوم شود که حسن نظر در کار است و در سایه قدرت و مقام دست باقدامات سر نیزه ای نخواهد زد بلکه علم او را راهنما و پیشواست و دو کلمه حفیظ و علیم د ردانائی و توانائی خلاصه می گردد.

اینک اگر سئوال شود برای مبارزه با گرسنگی ، سازمان های نامبرده و مترقی عصر فضا و موشک چه لازم دارند و چه باید بکنند و چه خواهند کرد ؟ آیا پاسخی بهتر از این و بلکه جز این دارند که نیرو و دانش لازم دارند و در سایه قدرت و دانائی موفقیت آنها مسلم است. کتابهای دانشمندان مربوطه و همین سخنرانی آقای خوزئه دوکاسترو رادر تهران بخوانید به بینید آیا تمنائی جز داشتن نیرو و دانش کرده و داشته اند ؟ از اینرو :

این هم از جمله تعلیمات قرآن به سازمانهای تعاونی بشری است بویژه سازمان مبارزه با گرسنگی که برای پیشبرد و موفقیت نیازمند بوجود سپاه دانش و دستگاهی نیرومند می باشند.

نتیجه آنکه شایستگی وضع تغذیه افراد با مصدر امور بودن

زمامدارانی حفیظ و علیم اعلام می گرددد.

قسمت دهم

در این شهر یک خانواده سالم متشکل از افراد تندرست آیا برای تغذیه خود چه کارهائی خواهند کرد ؟

ظرفهائی انتخاب می نمایند.

مواد اولیه ای می خرند.

بعضی از خوراکها را پخته و می خورند.

کنار سفره یا پشت میز نشسته تناول می نمایند.

تنها یا بحالت اجتماع ، با دست یا با چنگال و قاشق ، در اطاق یا جای سر باز و ... غذای خود را صرف می نمایند و از اینگونه مقدمات و مقارنات تغذیه ای که می توان تحت عناوین زیر مطالبی را متذکر و بحث نمود.

با چه باید خورد ؟ با که باید خورد ؟ در کجا باید خورد ؟ در چه باید خورد ؟ چه وضع باید خورد ؟ با چه عضوی باید خورد ؟ چه اندازه باید خورد ؟ چه وقت باید خورد ؟ چگونه باید خورد ؟ چه را باید پخت ؟ چگونه باید پخت ؟ چه باید خورد ؟ که قست آخری همان شرح و بسطی است که کتابهای غذائی ما را تشگیل می دهد یعنی تحت عنوان چه باید خورد هر چیز را که راجع به غذا و تغذیه دانستیم به تناسب دانائی و توانائی خود ذکر خواهیم کرد.

هم اکنون نیز چنین افتتاح می کنیم که آنچه از مقدمات تغذیه است جلو انداخته و از خود غذا آخراز همه بحث و مذاکره

می نمائیم یعنی از ظروف غذا (در چه باید خورد) - قاشق چنگال باشد یا با دست (با چه باید خورد) و ... شروع می نمائیم.

در چه باید خورد ؟

اگر نامی از تانکرهای نفتکش بمیان آید راننده ای با کلاه کاسکت و ابروهای درشت و لباسهای لکه دار از روغن و دستهای نیرومند و بازوان ستبر بنظر می آید که رل نفتکش را در بغل گرفته و جاده را تا افق دیده بانی می کند.

چنانچه بیاد مامور مالیاتی بیفتیم مردی لاغر اندام که کیف فرسوده ای در دست دارد و عینکی نازک بر نوک بینی درازش و برگ مارکداری در دست اوست جلوه گر می شود. و در صورتیکه طبیبی را بخواهیم مجسم سازیم مردی را نیمه چاق با موهای سفید ، موقر که کمتر سخن می گوید و گوشی را بگردن آویخته انتخاب می نمائیم ، و بهمین قیاس هم اکنون که هنوز شروع نکردیم و دربازه ظروف دستوری اسلامی چگونه باید بود چیزینگفته و ننوشته ایم چیزهائی را بخیال خود (بحساب بعضی مسلمانان ، درست و بحساب اسلام غلط) ساخته و پرداخته و حتی بر یک سفره اسلامی چیده ایم.

کوزه ها و ظروف سفالین را دیده اید که مرتب باستان شناسان از دلخاک بیرون می کشند ، چند ظرف از چوب یا از کدو و بقیه از سنگهای نتراشیده و نخراشیده یا از فرآورده های طبیعت که در دامنه کوهها یا در میان شکم دشتها بدست آمده بهترین ظرف یک سفره اسلامی بتصور ما خواهد بود.

امروز که زمان پیشرفته در صنایع است و توانسته اند حتی برای خوراکپزی انواع و اقسام ظروف بسازند و جنسهای مختلف و متنوع با آلیاژهای گوناگون بهم آمیخته عرضه دارند همه جا و همه وقت معرفی ظروف خوراکپزی با این جملات همراه است :

سهولت در پخت - سرعت طبخ - حافظ مواد معدنی و عناصر ویتامینی - زیبائی شکل - سبکی جنس ! حتی در بعضی اوراق تبلیغاتی به تناسب اندازه های مختلف ظروف نیز اشاره می گردد مثلا می گویند : بهترین قابلمه از آن ماست زیرا ارتفاع دیواره آن باندازه نصف قطر دایره و درازی دسته اش نه دهم قطر آن دایره و قطر را بین 12 - 20 سانتی انتخاب کرده ایم بعلاوه لبه قابلمه های ما طوری است که از هر طرف می توان مایعات موجود در آن را بسهولت و بدون ریخت و پاش در ظرف دگری ریخت. درزها و محل اتصال متعلقات قابلمه ما طوری انتخاب شده که شیب دار است و برای شستشو آسان می باشد و دسته های آن کاملا عایق و حتی در برابر شعله نیز قابل لمس می باشد ! اما وقتی به آلیاژ جنس خود می رسند اشاره نمی کنند یا اگر کردند نه بمزایای آن اشاره می نمایند نه بمعایب آن زیرا هر فزی در برابر غذائی عکس العملی داشته و حتی در بعضی موارد ایجاد نمکهای سمی می گردد.

در اینجا نمی خواهیم از طب کار و پزشکی قانونی داد سخن داده صفحاتی چند را از اینگونه مطالب پر کنیم (از هر فلز نام ببریم و اثر نامطلوب بسیاری از غذاها را در ظروف فلزی جدا از هم شرح بدهیم) اطلاع بر اینگونه نطالب با گرفتن جزوات مربوطه از آقایان دانشجویان یا اگر یافت

شود با خرید کتاب ممکن است ! ولی نوشتن آنچه تصور نمی شود در آنجا دیده شود بنظرتان خواهد رسید آنهم باختصار.

ظروف آهن سفید چون تولید اکسید دو زنگ می نمایند فقط بکار شستن لباسها بلکه جوشاندن آنها می خورند.

امروز ظروف آلومینیم و آهن پوشیده از یک طبقه لعاب مینائی بکار می برند و قسمت اعظم ظروف امروزی چنین است.

در ظروف آلومینیم غذا بسرعت و سهولت طبخ می شود زیرا این فلز هادی قوی است و در نتیجه مصرف حرارتی و سوختش کم است همچنین ظرفی است سبک و حمل و نقلش آسان - ظرفیست صاف و درخشنده و شستشویش ممکن بعلاوه چنانچه گفتیم چون بسرعت مواد را پخته و تحویل می دهد ظرفی است حافظ بعضی ویتامین ها بخصوص ویتامین ث اما استعمال آنها برای سفره نیز عیوبی دارد یکی از آنها ته نشین شدن مواد آهکی در آن است که می گویند اگر پس از خرید مقداری آب و شیر مخلوط در آن جوشانده شود مرتفع می گردد یا اگر آنها را وارونه یا جائی بگذارند که هوا به آزادی به اطرافش نفوذ نکند لکه هائی در آن بوجود خواهد آمد و حتی بعضی ادعا دارند بزودی و با مختصر تماسی ذرات فلزی آن جدا شده بهمراه غذا به بدن می رسد و از نظر علمی حتی در اثر لمس یک سکه معمولی هم مدتها مقداری فلز در زوایای خطوط انگشت انسان باقیست و می دانیم که آلومینیم و آنادیوم در ریه ها و کادمیوم در کلیه ها و سربدر کبد تمرکز می یابند.

نقره و مس در هوای مه آلود زنگ می زنند.

نقره ، مس ، برنج ، قلع ، آهن در برابر هوا تغییر

می کنند.

حرارت اگر زیاد شود باعث تغییر حالت فلزات می گردد. هوای خشک بر آنها اثری ندارد - هوای مرطوب در حرارت معمولی اثر کمی دارد - هوای بسیار مرطوب یا بخار آب زنگ زدگی فلزات ایجاد می نماید.

آب خالص باشد تقریبا اثری ندارد ولی مخلوط با گچ یا آهک روی مس اثر می نماید.

کلمه «تقریبا» اینطور وانمود می کند که شاید آب خالص هم بر فلزات اثر می کند که برای تأیید مطلب توضیح زیر داده می شود :

درست است که بسیاری از فلزات وجودشان در سلامتی بدن ما اهمیت غیر قابل انکاری داشته و مثلا اگر یکدهم گرم مس موجود در جریان خون ما تقلیل یابد عوارض خطرناکی پیش خواهد آمد اما باید دانست که در کالبد بشر لابراتوارهای شگرف و آزمایشگاههای عجیب است که در مواقع لزوم عناصر متفرقه را بسهولت تجزیه نموده و کمبود عناصر معدنی را بآسانی تامین می نماید مثلا یک از آن موارد دود حاصله از لوله های کارخانجات و وسائط نقلیه است که به اجبار وارد ریه ها می گردد و در ترکیب این دودها اغلب مقداری سرب بصورت گاز وجود دارد که در صورت لزوم نیازمندی سربی بدن از این راه تامین می گردد و اینکه در شهرهای دودآلود بدنها از سرب گازی مسموم نمی شوند باز هم به برکت وجود لابراتوار شگرف بدن است که تا حدی می تواند در دفع و رفع سرب تلاش نماید و یکی از خواص روزه همین است که شرح داده شد.

با این مقدمه استعمال ظروف فلزی بمنظور فوق ضرورتی نداشته و از اینکه حتی آب نسبتا خالص نیز مقداری فلز به همراه خواهد داشت. مناسب است مشاهده یکی از باغداران را نقل کنیم که : باغ هلوئی داشت، درختها رشد نکردند ، میوه ها کم و کوچک ماندند و لک زده شدند ، سیم هائی اطراف زمین کشید تا برای فروش حدود زمین مشخص باشد پس از چندی درخته را سبز و میوه ها را سرشار دید! توجه مقامات کشاورزی با این موضوع جلب و در نتیجه اعلام داشتند مقداری الیاژ روی در سیمها بوده که با ریزش باران به ریشه درختان رسیده و آنها را خرم داشته است (در انسان نیز روی به مقدار کمی در نسوج یافت میشود و همه روزه نیز بوسیله غذا مخصوصا غلات و حبوبات اندکی وارد بدن میشود و عمل آن دخالت در تجزیه و نو کلئوپروتید و لستین هاست)

در چند صفحه قبل نوشتیم که دکتر هانری شرو در آزمایشگاه شهر ورمونت آمریکا نشان داد که کادیوم بوسیله آب لوله کشی وارد بدن شده ایجاد تصلب شرائین می نماید بدین طریق که آب قشر نازکی تشکیل داده و در اثر جذب کربن دیو کسید تا حدی خاصیت اسید یافته و بالنتیجه باعث از بین رفتن مقدار کمی فلز محلول مانند مس و روی کادمیوم می گردد که همین امر بتدریج موجب تصلب شرائین میشود. (فراموش نشود که اگر ظرف یا محتوی آن حرارت داشته باشد اثر بیشتری بر یکدیگر خواهند گذاشت) بدین ترتیب :

شاید بسیاری از ظرفهای فلزی بر روی غذائی که در آن می کنیم اثر بگذارند که برخی از آنها سبب ایجاد عوارضی نیز میگردند.

همکلاسان دانشگاهیم جزوه در سی سال پنجم دانشکده «درمان بیماریهای عفونی» مورخه 18/1/35 را که تحت عنوان ویتامین های هیدروسلوبل (محلول در آب) است ملاحظه فرمایند ، چنین شروع شده است.

ویتامین یا اسید اسکوربیک : این ویتامین خیلی فراژیل است و زود فاسد میشود ، در برابر اکسیژن یا ذره ای از فلزات سنگین منهدم میگردد الی آخر ، که در اینجا اشاره به آهن و یا مس شده و جزو فلزات سنگین محسوب گردیده است.

هر چند طلا و نقره میل ترکیبی چندانی ندارند ولی جزو فلزات سنگین می باشند و اگر بحساب آنچه بما درس دادند که ویتامین ث در برابر اکسیژن یا ذره ای فلزات سنگین منهدم میگردد در اینجا میل ترکیبی عجیبی خواهند داشت و شاید بتوان چنین اظهار نظری نمود که :

لازم است روزانه مقداری ویتامین ث به بدن برسد ، اگر غذا در ظرف فلزی حرارت به بیند ویتامین ث آن از بین میرود و اگر بطور خام از ظرفهای فلز سنگینی برای خوردن استفاده شود وینامین ث آن منهدم میگردد.

بدن انسان روزانه به حدود 50 میلی گرم ویتامین ث احتیاج دارد که بوسیله میوه جات و مرکبات و غیره به بدن میرسد.

در اثر پختن ویتامین ث از بین میرود چنانچه شیر را اگر مدت سه دقیقه در یک ظرف آلومینوم حرارت دهند تقریبا 30 درصد و اگر در ظرف مسی گرم نمایند 80-100 درصد

آن تلف میشود ولی از قرای که فلز سنگین بوسیله تماس بیشتر ضایع کننده آن است احتمالاً در ظروف طلا و نقره بدون حرارت نیز ویتامین ث از بین میرود ! پرفسور مارشاک و کانتسکی استادان تغذیه آکادمی طب مسکو (تغذیه بیماران جزو اول صفحه 8) حتی با نرم کردن سیب زمینی با الک فلزی یا چرخ گوشتی بعلت انهدام ویتامین ث مخالفند.

آدمی هر چه را دید و تصور نمود در جهت موافق آسایش در زندگی است اوست دلش می خواهد آنرا داشته باشد بویژه اگر آنرا نزد کسانی دید که بخیال اجتماع از روشنفکران و فهمیده هانید بیشتر خواهانش میشود.

یک عده ای ظرفهای طلا و نقره داشته باشند و عده دیگر آن را به بینند و دلشان بخواهد و نتوانند تهیه کنند آیا جز وسعت دادن شکاف طبقاتی نتیجه دیگری دارد؟

استعمال ظروف طلا و نقره نشانه ای از تکبر بوده و موجب عمیق تر شدن شکافهای موجود بین طبقات میشود

معروف است یکی از پادشاهان کشور سوئد (شاید گوستاو پنجم) در معیت کشیشها به کلیسای بزرگی میرود که مجسمه دوازده حواری حضرت مسیح علیه السلام در گوشه های آن کلیسا تعبیه شده بود. شاه آنها را دید و گفت گویا از نقره اند ؟ گفتند آری ! گفت از این رو حواریون آن حضرت برای پشتیبانی از وضع اقتصاد و اجتماع و سیاست ما بصورت سکه هائی در خواهند آمد تا همه بدانند پیشوایان دین همیشه بخاطر انسانها زنده بوده اند.

ظروف طلا و نقره ای که برای زیبائی در زوایای خانه یا کنار سفره میز غذا گذاشته میشود و جز بعنوان تفنن و تفرعن نامی نمی توان برای ان اقدام انتخاب نمود در حقیقت از همان ظروف صدای تحریم استعمال ظروف طلا و نقره بلند است و در حقیقت سکه هائی که باید رایج و در جریان بوده بازار را گرم کند ستمی است که بصورت ظروف در کناری گذاشته شوند.

میتوان گفت چون طلا و نقره را زنان می توانند زینت ک نند لذا یک زن موجب میشود شکاف اختلاف طبقاتی را عمیق تر کند و عمل وی مورد تأئید اسلام است که خواهیم گفت ظروف طلا و نقره زن و مرد ندارد و استعمالش برای هر دو حرام است بعلاوه اگر مرد و زن مسلمانی باشند برای بکار بردن زینت حد و حصری قائلند. و باز اگر ایراد شود می توان ظروف مخلوط و باصطلاح آنگونه شمشی ساخت که اندکش طلا و بیشترش مس باشد باز خواهیم گفت تشریع قانون خمس و زکات هر ساله پاسخ بسیاری از اشکالات خواهد بود زیرا از بلوکه شدن آنها جلوگیری بعمل می آورد.

ظرفی که محلولی از الکترولیت و دو فلز مختلف دارد پیل گویند که در تلفون خانه ها دیده ایم.

از کجا قابلیت هدایت شدید نقره و طلا و دستی که در آن برای برداشت غذا فرو میرود بعنوان دو الکترود و محتوی ظرف را بحساب الکترولیت نتوان آورد و با این حساب نیز زیانی را جهت بدن از این راه منظور نکرد !

تا کنون آنچه را بعنوان علت و حکمت تحریم استعمال ظروف طلا و نقره شناخته ایم کمتر و کوچکتر از آن است که بتواند پاسخگوی شدت عمل پیشوایان اسلام در این باره بوده باشد لذا در آینده نزدیک با پیشرفت علم موضوع روشنتر خواهد شد.

وانگهی اگر بخواهیم از ظروف در منزل خوب مراقبت کنیم ظروف در صورتی خوبند که نوکر ما باشند نه ارباب ما ، و اگر بدقت از آنها مراقبت نشود بعلت گرانی قیمت ، چشم زخم زیاد دارد و دعوای خانوادگی بزودی براه می افتد !

نگهداری ظروف طلا و نقره آدمی را از اقدام بکار خیر باز می دارد. این امکان هست که حتی کسی که پول خود را راکد گذارده روزی بیاد خیرات و مبراتی بیفتد ولی به اندازه هزینه ساختمان یک بیمارستان چند ظرف تهیه و نگهداری شود فقط فکر مراقبت از آن در کار است و لاغیر (دو چیز ما را بیشتر متوجه این نکته می سازد که شاید علت حرمت اینگونه ظروف بیشتر جنبه غذائی داشته باشد زیراظرف آبی را که نقره کاری شده بود بدست امام دادند ایشان با دندآنهانقره ها را کندند و آشامیدند. بعلاوه تجویز زینت کردن زنان با طلا بیشتر ما را متوجه اهمیت غذائی یا اهمیت موضوع ناشناخته دیگری می نماید.)

اسلام ظرفی را که از پوست حیوانانت نجس العین یا ذبح نشده ساخته میشود حرام دانسته و به مواردی نیز بر می خوریم که دستور سوزاندن پوست گوسفند مبتلا به خون شاشی (سیاه زخم) را

نیز داده است. (سوزاندن چنین پوستی از نظر بهداشت جدید بوده سابقه چندانی ندارد).

نبی گرامی در قدح های شیشه ای که از شام می آوردند آب می کرد و می نوشیدند. و از حضرت صادق است که فرمود : «کان رسول اللّه یشرب فی الاقداح الشامیه یجابها من الشام تهدی له» و چنین ظرفی را نظیف ترین ظرف میشمردند «کان النبی یعجبه ان یشرب فی القدح الشامی و کان یقول هی من انظف ابنیتکم» یا حضرت رضا در سفری که به کشور ایران فرمود هنگام رسیدن به سناباد از ظروفی که از سنگ آن کوه تهیه میشود تعریف و دعا ولی از خوردن در ظروف سفالین که از مصر می آوردند بنقل از نبی گرامی نهی فرمود : «قال سمعته یقول و ذکر مصر قال رسول اللّه الا تاکلوا فی فخارها» (توجه فرمایند که نبی گرامی فقط آب را در شیشه ریخته می نوشیدند و ظرفی را که پیشوایان دین آشامیدنی دیگر در آن کرده باشند شاید در کتب ثبت نشده باشد جز ظرفی که حضرت علی مقداری از شیر در آن را میل کرده فرمود بقیه را برای قاتل زندانیش ببرند و شرح آن داده خواهد شد ولی با مشاهده استعمال پوست کدو به جای ظروف که در مواردی از پیشوایان دین دیده شده گویای این حقیقت است که در بعضی از موارد برخی غذاها نباید در شیشه های بی رنگ باشد و مهمتر آنکه جا دادن آنها در ظروف فلزی با اشکالی چند مواجه است). از مفاد آیات و اخبار بر می آید که :

ظروفی که استعمالش حرام است باید کنار گذارده شود حتی المقدور از طبخ و ریختن غذا هر چند آب آشامیدنی است در ظرفهای فلزی صرفنظر گردد.

در بقیه موارد نظر اسلام فقط به نظافت ظروف و رعایت بهداشت آنها بوده و آنقدر در این قسمت پافشاری کرده که حتی از استعمال ظروفی که ترک داشته و آلودگیها در زوایای خلل و فرج آن ترک وجود دارد دستور اجتناب می دهد.

درچه باید خورد (درچگونه ظرفی)

ترک خوردگیهای ظروف ذرات مواد بیاض البیضی را در خود نگهمیدارند هر چند خوب شسته شود آن ذرات مانده فاسد شده علاوه بر سمی شدن محیط کشت خوبی برای میکربها خواهند بود.

«لاتدعوا انیتکم بغیر غطاء فان الشیطان اذا لم تغظ الا نیه بزق فیها و اخذ فیها مماشاء» - ظرف غذای خود را بپوشانید که میکرب از آن می خورد بلکه هر چه را خواست از غذا انتخاب می نماید و بر آن تف و بزاق می افکند یعنی زهرابه میریزد (به جلد اول مراجعه فرموده جنبه های اعجازی آنرا به بینید)

«واکفی اناءک فان الشیطان لا یرفع اناء» ظروف خود را وارونه بگذارید برای اینکه شیطان هیچ ظرفی را بلند نمی کند.

«لاتشربوا الماء من ثلمه الاناء و لا من عروته فان الشیطان یقعد علی العروه و الثلمه» (حضرت علی ع).

«لاتشرب من موضع اذنه و لا من موضع کسره فانه مقعد الشیطان (حضرت باقر».

و صدها خبر و حدیث همانند آنچه حضرت علی و حضرت باقر فرموده اند که در کتابها ثبت و ضبط است ولی بطوریکه ملاحظه فرمودید حضرت صادق سرپوش گذاشتن بر غذا و حضرت کاظم وارونه گذاشتن ظروف را توصیه میفرمایند که غرض اصلی

رعایت نظافت غذاست و احادیث و اخبار دیگر نیز که حتی خوردن آب را هم از محل ترک خوردگیها ممنوع می سازد برای اینکه خوردنیها و آشامیدنیهای آلوده و مسموم کننده وارد بدن نشود.

باچه باید خورد (بادست یا قاشق)؟

با چه باید خورد ؟

با چه باید دید ؟ با چشم !

با چه باید شنید ؟ با گوش ! و با چه...

و بالاخره با چه باید خورد؟ با دست ! مگر اینکه چشم احتیاج به کمک داشته باشد که عینک لازم است، یا گوش متکی بر چیزی باشد ، سمعک مورد احتیاج است و بالاخره دست اگر به عللی نتوانست رل اساسی خود را برای بدن بازی کند قاشق باید به کار برد.

عللی را که آدم را محتاج به قاشق و و چنگال و کارد می کند زیاد بوده و اهم آنها عبارتند از :

آلودگی دستها ، سوختن آن ، عیب یا نقص عضوی و...

بلا شک توجه فرموده اید که راه و روش انتخابی من متکی بر کم گویی است و به دنبال هر عنوانی بیش از یکی دو صفحه مطلب کشانده نشده اما برای این عنوان «با چه باید خورد ؟» به اقتضای اینکه قاشق چنگال از لوازم زندگی شده و به جای دست به انسانها تحمیل و با شتاب هر چه تمامتر تقلید و انتخاب و همگانی گردیده و بدتر از همه اینکه حتی دستهای ضد عفونی شده با حنا را یز به غرفه موزه ها حوالت داده آنهم نه به احترام و نه به آزادی بلکه با رنجاندن آنکه چشم بینایش ماده عامل ضد عفونی کننده در

حنا را چهارده قرن پیش دیده است !

ماده عامله حنا ، هنوتوکسین (Henotoxine) نام دارد که همان قسمت رنگین حنا را درست می کند و اگر هزاران سال دیگر هم بر پیشرفت دانش بگذرد بهتر از عناصر رنگدانه ای مشابه موجود در حنا یعنی بهتر از تنطور ، الکل ، مرکور کرم و... برای ضد عفونی کردن پیدا نخواهند کرد که انتخاب حنا برای ضد عفونی کردن دستها و... در 14 قرن خود اعجازی به شمار است (تنها خاصیت حنا ضد عفونی کننده نیست که خواهیم گفت)

آری با رنجش خاطر خطیر همان محترمی که فرمود پیروانش دستهای خود را حنا ببندند همه و همه به ویژه مسلمین آمدند و با قبول ذلت غرب زدگی اینگونه وانمود کردند که با دست خوردن عیب و جهل است و با کارد و چنگال خوردن تجدد و تمدن. با دست خوردن توحش و عقب افتادگی و با قاشق علم و پیشرفت.

با مقدمات گفته شده در خور معلومات اندک خود چنین تشخیص می دهم که شرح و بسط بیشتری در این قسمت لازم است به این امید که شاید تا حدی انجام وظیفه به عمل آید هر چند اگر هم اکنون به زوال یافته های دهات نیز بگوییم با چه باید خورد ؟ خواهند گفت با قاشق ، و اسیران غرور شهر و تمدن و حتی متجددینی که مسائل احتلام خود را نمی دانند همین الان مرا به اتهام به اضمحلال رساندن شرایط نظافت داغ کرده و نشاندار ساخته و با آنکه هنوز در جزر و مد اندیشه خود گرفتارند و مطلب مرا تا آخر برای قضاوت صحیح نخوانده اند نام مرتجع یا متعصب را به من

خواهند داد ! و یک لباس فراخ امل بودن را بر من خواهند پوشاند ، نه برای عیب پوشی بلکه برای جابجا کردن صحیح و سقیم ، ولی در جلد دوم گفتم نه آنقدر مرتجعم که اختراعات جدید ، پیدایش وسائل سریع السیر ، ارتباطات تلفنی و امواجی ، مبارزات حزبی ، تدریس دانشگاهی ، پروازهای فضایی را از یاد ببرم و نه آنقدر از مصلحت انسانی دور و بوالهوسم که از ماده و کارخانه پرستی به تهوع نیفتم و به افسار گسیختگی های سکسی و شهوات بدیده احترام و اعتنا بنگرم ، و لذا هر چه درباره ام بیشتر و بدتر گفته شود قدمها را محکمتر بر داشته و قلم را مانند دانه تسبیح با سرعت بیشتری می چرخانیم. فقط از خدا مسئلت می نماییم توفیقم دهاد مرز صواب و خطا گم نکنم و الارقم ارضای تمنیات خوانندگان برای نویسنده ای که با کلمات الهی و علم سر و کار دارد از روی صفر تکان نمی خورد «افنضرب عنکم الذکر صفحا ان کنتم قوما مسرفین» (سوره زخرف) آیا من بر خلاف مفاد آیه شریفه از مبارزه با کارهای غیر علمی برای خشنودی دیگران دست بر دارم و به خاطر کسانی که می خواهند بی بند و باری کنند خود را در بند و قید نمایم ! اگر چنین فکری درباره ام بشود در منطقه ممنوع بیسوادیم قدم نهاده شده است. هدف زندگی این نیست که حتما با عینک دید و با سمعک شنید و با چنگال خورد و برای موجود جانداری متوسل به اعضای مصنوعی و کمک های شد که نمونه و علامت تحقیر و فساد آن عضو است بلکه هرعضو احترام عضوی خود را داشته و باید آن را برای همان کاری که مأمور است به کار برد.

اگر دلیل با چنگال خوردن با استحکام تقلید از غرب

متقن است در آنجا ارزش یک اتومبیل بر یک کودک بیشتر است و یک کارگاه صنعتی زودتر از یک دانشکده پذیرفته می گردد. اگر دلیل دیگری دارید بیاورید و در غیر این صورت دلائل مابسیار است که شایستگی با دست غذا خوردن را می رساند ، و اگر با دست غذا خوردن کسی مرتجع می شود و با کارد و چنگال مراتب تمدن حاصل می گردد ! بگذار متمدن از مرتجع باز شناخته شوند.

پرفسور بزرگی دستیار می خواست ، مراتب را به دانشکده اعلام نمود ، دانشکده به روزنامه کثیر الانتشاری آگهی داد ، چند داوطلب نام نویسی کردند ، روز امتحان فرا رسید ، پرفسور گفت آقایان فقط یک امتحان عملی خواهند داشت ، هر کدام موفق شدند دستیار آزمایشگاهی من خواهند بود.

ظرفی از فضولات آدمی بر میز بود کسی نمی دانست

پرفسور گفت هر کار من می کنم آقایان باید تقلید و تکرار کنند و هیچ کس حق حرف زدن ندارد.

همه را به ترتیب قد به صف کرد و خود در مقدم صف قرار گرفت ناگهان انگشت خود را بر نوک بینی گذاشت همه گذاشتند کتابی را برداشت و گذاشت همه برداشتند و گذاشتند ، چراغ الکل را که خاموش بود فوت کرد همه فوت کردند و... بعد انگشت اشاره خود را به سرعت به ظرف فضولات فرو برد و به شتاب انگشت وسطای خود را به دهان گذاشت همه انگشت اشاره را زدند و همان را به دهان گذاشتند جز یک نفر که دقت کرده بود ، استاد او را پذیرفت. بعضی تقلیدها همینطور است و از روی توجه و دقت و علم نمی باشد. تقلیدی پسندیده و حساب شده است که با دین و دانش روح سازگاری داشته و موافق باشد زیرا :

محال است آنچه را دین نمی پسندد روزی مود تأیید علم قرار گیرد. اگر چنین بود روز بروز چهره قرآن تابناکتر نمی شد بلکه مانند سایر کتب و نوشتجات ارزش خود را بتدریج از دست می داد و بهترش جایگزین آن می گردید.

لازم است برای شروع ، بحث خود را در سه قسمت بیان نمائیم : معلوماتی چند از پوست - دانستینهائی از پوست کف دست و نوک انگشتان که با غذا در تماسند - تغذیه پوست بخصوص کف دست و انگشتان.

دانستنیهائی از پوست :

06/ وزن بدن پوست است. وسعت پوست بدن یک شخص بالغ بر 1/5 تا 2 متر مربع است.

پوست مرز بین فرد و محیط بوده یک حفاظ بسیار مستحکم و غیر قابل نفوذ در برابر میکربها و عوامل مضر دیگر می باشد.

پوست انبار ذخیره هیستامین و سیستین که هر دو عامل مؤثر درازی عمرند می باشد.

پوست کارخانه سازنده ویتامین (D) است.

پوست عضو زنده و فعالی است زیرا نفس می کشد و موادی را از خود دفع می کند.

پوست بعد از مغز پیچیده ترین اعضاء بدنست.

پوست بعد از استخوان مقاوم ترین عضو شناخته شده است.

از عجایب پوست اینکه مانند یک غده اند کرینی دارای

عملی است که در تبادلات تغذیه تشریک مساعی نموده و مخصوصا در متابولیسم آب رل مهمی دارد.

در قطعه ای از پوست به مساحت 2/5 سانتی در 2/5 سه ملیون سلول 6/5 متر عصب و نزدیک بیک متر رگ و بسیاری از اجزاء دیگر مانند غدد عروق و چربی وجود دارد.

پوست خود بخود بدن را شستشو و ضد عفونی مینماید و اینکار بوسیله فعل و انفعالهای بین عروق و چربی پوست انجام می شود.

اگر در محیط سردی قرار گرفتید و پوست شما احساس خطر کرد باید بلند شوید و با ورزش کردن خود را گرم نمائید یا اینکه پوست شما را بورزشی بنام لرزیدن مجبور می سازد و گرمتان می کند. بعلاوه پوست حس می کند که باید درجه حرارت خون هم از طرفی ثابت بماند و اگر خون بیشتری را در خودش جمع کند بقیه بدن کسر و کمبود خون خواهد داشت و اگر خون زیادتری را در خودش جمع نکد گرم نخواهد شد لذا - تن رها کن تا نخواهی پیرهن - پوست بطور ناگهانی سطح خور را جمع آوری نموده بصورت ملیونها نقطه سفت و برجسته ظاهر ساخته و خون سطحی را بداخل بدن که گرم است می راند تا هم خودش احتیاج به خون کمتری داشته باشد و هم خون در سطح در برابر سرما از حرارتش کم نگردد. در عین حال موها نیز راست می شوند تا ضخامت لایه هوای عایق مجاور پوست زیاد شده از دفع حرارت جلوگیری شود و این عمل در حیوانات پست که موی زیادی دارند حائز اهمیت است.

چنانچه در جای گرمی بودید پوست شما برای جلوگیری

از ابتلاء باید خنک گردد اگر آنرا بوسائلی مانند کولر یا سردابه یا... خنک نکردید خود اقدام می کند و همچون شبنم هائی که بر گل می شید مرتب بر سطح خود تراوشها کرده و با عرق کردن و در نتیجه تبخیر شما را خنک می سازد و در عین حال برای ثبوت درجه حرارت داخلی بدن مخصوصا خون در موقع گرمی و یا تب دستگاههای دیگر مانند ریتین بکمک پوست شتافته تنفس شدید شده و سطح بیشتری از خون مجاور هوا قرار می گیرد بدین معنی که شعریه ها باز شده خون برای سرد شدن در معرض تعریق و مجاور هوا قرار داده می شود ، بطور کلی بدن در برابر هوا حکم یک دشتگاه تهویه ای دارد که مرتب و منظم کار می کند و بوسیله ریتین و پوست این عمل مهم انجام می گیرد مخصوصا اگر حرارت خارج بین 15 - 25 درجه باشد و بین 30 و 70 درصد رطوبتش و حرارت تشعشعی 20 درجه ، پوست در نهایت خوبی این عمل را انجام می دهد (درجه حرارت یعنی هوای محیط بر بدن و آنچه مستقیما به پوست می رسد حرارت تشعشعی یا مستقیم گویند).

اگر درجه حرارت بدن به علتی زیادتر از معمول (36/4 تا 37/2 درجه در حالت نشسته و سالم معمولی است) گردد ناراحتی پیش می آید عده ای بین 39 و 39/5 قادر به کار کردن نیستند. بالاتر از 40 درجه دستگاههای تولید عرق و و کنترل گرما عملاً از کار می افتد و شخص مانند یک موجود خونسرد می شود. بین 42 - 43/5 درجه معمولاً مرگ فرا می رسد. همچنین اگر حرارت پایین آید و از 36 کمتر شود از 31 درجه کمتر باز موجود خونسردی خواهد بود (از این رو بین 32 و 43/5 درجه انسان در هوشیاری است و کمتر یا بیشتر آن معمولا بیهوشی عارض

می گردد ولی هوشیاری کامل بین 36 - 39/5 می باشد).

این پوست بدن است که بر خلاف بدن در هوای سرد اگر شخص برهنه باشد تا 20 درجه پایین می آید و حتی در انتهاها (صورت و دستها و نوک دماغ و...) از این هم پایین تر. پوست تا حرارتش حدود صفر نرسد مقاومت می کند و نزدیک به صفر از بین رفتن بافتها شروع می گردد و هر چه ادامه تماس بیشتر باشد از بین رفتن پوست به همان نسبت زیادتر است.

در جای گرم درجه حرارت پوست بالا می رود و تا زمانیکه مراکز و اعضا کنترل کننده گرما خوب کار می کنند پوست بدن این گونه است که همیشه یک درجه سانتی گراد و یا بیشتر خود را از درجه حرارت درونی سردتر می سازد تا گرمای داخل به خارج تشعشع نماید و اگر این اختلاف از بین برود درجه حرارت بالا رفته تب پیش می آید ، و در نقاط بسیار گرم که پوست نمی تواند واسطه بین بدن و محیط بوده گرمای داخل را به علت گرم شدن زیاد از اندازه خودش به خارج بفرستد خطرات فراوانی عارض خواهد گردید ، مقصود این است که پوست با نوسان حرارت محیط درجه حرارتش تغییر کرده بدین ترتیب پوست یک دستگاه تنظیم کننده حرارت درونی بدن نیز می باشد.

همینطور در برابر سرما که از 27 درجه کمتر باشد پوست با وجود حرارت 37 درجه درونی شروع می کند به سرد شدن و از اول عروق پوستی منقبض می شود تا صدمه ای نبیند و باز در اینجا نیز صورت و دستها و انتهاها عکس العمل بیشتری دارند و لذا از ابتدا نقاط مذکور سردشان می گردد اگر حرارت پایین تر آمد حرکت عضله ای ایجاد حرارت می نماید و باز اگر حرارت

کم شد لرزیدن که حرکت دائمی عضلات است پیش می آید.

پوست انسان در حال استراحت در سایه و گرمای 33 درجه سانتیگراد و رطوبت نسبی حدود 60 درصد نه گرما حس می کند و نه سرما و در حالت تعادل کامل با محیط بوده نه گرما پس می دهد و نه حرارتی می گیرد با این مقدمه همانطور که می گویند عقل سالم در بدن سالم است ، من می گویم پوست سالم بر بدتن سالم است ، زیرا هر عضوی خراب شود اگر کوچکترین اثری هم باشد بر روی پوست می گذارد.

پوستی سالم است که از لحاظ داشتن چربی متعادل باشد تعادل مقدار آب در آن برقرار و از لحاظ شیمیایی هم به حالت اعتدال باشد حالت تعادل شیمیایی پوست اندکی اسید بودن آن است که اگر کاغذ تورنسل بر روی پوست بگذارند نه قرمز شود نه آبی بلکه رنگ صورتی پیدا کند.

جای بسیاری از حس ها در پوست است : حس لامسه - حس فشار - حس گرما - حس درد و...) و به همین لحاظ حس لامسه و فشار و گرما و درددر پوست است قرآن برای تجدید کردن عذاب جهنمی ها می فرماید «کلما نضجت جلودهم بدلناهم تبدیلا» (سوره النسا) مرتب پوست تازه ای به جای پوست جهنمی شده به وجود خواهد آمد تا برای زمانهای دراز سختی عذاب را بچشند.

می دانیم در میان سه ملیارد بشر نمی توان دو نفر را پیدا کرد که خطوط نوک انگشتان آنها ماند یکدیگر باشد حال اگر انگشت شصت یکی سوخت و پوست آن از بین رفت و مجدد پوست تازه ای به جای آن روییدو باز هم همان خطوط اولیه راژنهای

ارثی تجدید ساختمان نمودند که هیچ تفاوتی حتی جزئی با خطوط قبلی ندارد آیا : آیه کلما نضجت جلودهم.... را که بر گشت پوست بعدی به جای قبلی است چگونه خواهید پذیرفت ؟ اعجاز !

تا همین اواخر (تیر ماه 1346) پوست را گیرنده ای که فرستنده اش مغز است و فرستده ای که گیرنده اش مغز می باشد به حساب می آوردند ولی هم اکنون پوست را فرستنده ای می شناسند که می تواند افکار انسانی را به انسان دیگر با نیروی حاصله از مغز به طرق گوناگون (مثلاً حرف مرس) مخابره کرده و در آینده بشر خواهد توانست به از طریق امواج مغزی افکار دیگران را بخواند.

دکتر ادموند دووان استاد لابراتوارهای پژوهشی دانشگاه کمبریج با الکترودهایی که به لامپی می رفتند و بر پوست سرش وصل بودند توانست به دلخواه خود با فکر کردن لامپ ها را خاموش و روشن کنند و طلیعه این بشارت را که به زودی بشر خواهد توانست افکار خود را به دیگری مخابره کند آشکار نمود.

پوست با بوی مخصوصی ناشی از عرق و انیدرید کربنیک رانده شده از ریه ها جالب پشه ها هستند و اگر با اطریا... عرق و بوی پوست را دور کرده یا قدری آبلیمو به نقاط باز بدن بمالیم از گزند پشه در امان خواهیم بود.

برای مطالعه درباره چین خوردگی پوست بدین نتیجه رسیدند که بر عکس سابق که کم شدن ماده ای به نام الاستین را سبب می دانستند هم اکنون کم شدن اسید هیالورونیک را که قابلیت

نگهداری آب را دارد علت می دانند ، و مادر بهداشت بدن و شستشوی صورت و وضو از این کشف استفاده و بحث خواهیم نمود.

طب سوزنی یک نوع طبات چند هزار ساله است که در کشور چین معمول می باشد اساس معالجه با سوزن زدن به نقاط شاخته شده را که ادعا دارند هر نقطه مربوط به جایی از اعضا است درست شده و اخیرا با توجه به اینکه در فرانسه ضمن تجربیاتی که به عمل آمد و امواج الکتروکاردیو گراف قلب های معیوب با تحریک سوزنی نقاط مربوط به قلب تغییرات قابل ملاحظه ای هویدا ساخت این علم مورد توجه مجدد قرار گرفت به هر صورت بنابر عقایدی پوست حاوی نقاط و مراکز مربوط به تمام اعضا است که با تحریک آن نقطه درمان پزشکی عضو مربوطه امکان پذیر است.

اهمیت پوست دست در برابر پوست سر و پوست پا همین بس که پروردگار برای شستن و تحریک آن ناحیه وسیعی یعنی از آرنج تا انگشتان را مخصوص دست دانسته و برای سر و پا به مقدار کمتری دستور توجهی داده است و در بهداشت بدن شرح بیشتری داده می شود.

پوست آیینه تمام نمای احساسات و انفعلات است و انعکاس خوشیها و ترسها و بیماریها در پوست مشاهده می شود (سرخ شدن صورت در اشخاص خجول را برخی یک نوع تصفیه و تغذیه مفید پوست صورت دانسته عقیده دارند در این گونه اشخاص غرور جوانی کمتر دیده می شود زیرا جریان بیشتر خون برقرار است.

کسانیکه در آفتاب کار می کنند ، به پلاژها می روند پوست رنگدانه های ملانین گرفته در خود ذخیره می کند و در نتیجه از

آفتاب سوزی جلوگیری به عمل می آورد و اگر نتوانست به خوبی از عهده بر آید سوختن بدن مسلم است.

کلسترول که زیادی آن برای بدن مضر است از ابتدا زیادیش در پوست جمع شده گاه به صورت کیسه های نرم (کیستهای سباسه) و گاه به صورت برجستگیهای زرد گزانتوم.

به وسیله پوست می توان شنید (مقالات علمی خارجی مرداد 43)

به وسیله پوست چربی ترشح می شود و ناخن و مو از پوست بیرون می آید.

پوست چون ریه مختصر تنفسی انجام می دهد .

قوای حافظه که در مسیر تمام اعصاب وجود دارد قسمت اعظمی از آن در پوست می باشد.

هم اکنون دیدن و خواندن با نوک انگشتان را که بعضی ادعا کرده اند مورد بررسی است.

پوست در برابر بعضی از مواد یک حالت انعکاس و انفعالی شدید از خود نشان می دهد چنانچه بسیارند کسانیکه در اثر دست زدن به بعضی رنگها و مواد دیگر یک حالت آلرژیک در پوستشان ایجاد می شود.

پوست عضلات و اندامهای عمقی را در برابر ضربه ها مصون می دارد.

پوست با رنگدانه های متغییر که در خود دارد می تواند با هر محیط عمل تطابق را انجام دهد.

برهنه در اطاقی که حرارت معمولی دارد نشسته باشیم 60 درصد حرارت بدن به طریق تشعشع از راه پوست دفع می گردد.

تشعشع حرارتی پوست به صورت امواج مادون قرمز با طول موج 5-20 میکرون یعنی 10-20 برابر طول موج معمولی است که از بدن منتشر می شود و جزو امواج الکترومانیتیک است. چون تمام اشیاء در طبیعت که در درجه حرارت صفر مطلق نیستند از خود اشعه حرارتی منتشر می نمایند لذا بین بدن و محیط او اشعه هایی حرارتی گرفته و پس داده می شود. اگر بدن گرمتر از محیط باشد (زمستان) اشعه از بدن به خارج می تابد و اگر بدن سردتر از محیط باشد (تابستان) اشعه بیشتر به بدن می تابد. ما وقتی در برابر اشعه مادون قرمز حاصل از بخاری قرار می گیریم 97 درصد اشعه ای که می تابد جذب می نماییم و سیاه و سفید و زرد و سرخ یعنی همه نژادها در این قضیه مساوی اخذ می نمایند ولی در برابر اشعه حرارتی جذب با رنگ پوست بستگی دارد ، در سفید پوستان 35 درصد نور خورشید بیشتر جذب شده یعنی انعکاس جرئی دارند.

زمستان روی صندلی سردی می نشینیم به طریق هدایت ، حرارتی از دست می دهیم تا آنقدر که حرارت بدن و صندلی یکسان شده صندلی حکم عایقی پیدا کند - در هوا نیز اگر باد نیاید و ساکت باشد عمل به همین نحو است حرارت هوای مجاور بدن با حرارت بدن برابر شده دیگر حرارتی از بدن دفع نمی شود ولی باد هوای مجاور را عوض می نماید و متناسب با سرعت باد حرارت از بدن به پوست رسیده دفع می شود.

در آب مانند هوا نیست زیرا آب قابلیت حرارت زیاد دارد حرارت را به سرعت از نزدیک بدن به نقاط دور دست می رساند

و لذا میزان دفع حرارت در آب چندین برابر دفع حرارت در هوا با همان درجه است.

پوست و نسوج زیر پوست به ویژه چربی عایق بسیار خوبی برای بدن می باشند - وقتی خون از داخل به پوست نرسد قدرت عایق بودن پوست در زنان بیشتر از مردان است.

پوست گیرنده های حسی فراوانی که دارد تنها با گرما یا سرما تحریک نمی شوند بلکه با میزان تغییرات حرارت تحریک می گردند. شخصی که در آب داغ می رود ابتدا حس سوزش می کند عد احساس راحتی و مطبوعی می نماید همینطور در آب سرد.

این قسمت را با این بحث پایان دهیم :

در جلد دوم شهر را به منزله بدن و قسمتهای گوناگون شهر را مانند اعضا مثال آوردیم ریتین را باغها و سبزیها - قلب و عروق مجاری ادراری به منزله لوله کشی ها و فاضلابها و...

شرائین واوروده که خون در آنها جاری است مانند رودخانه ای که از شهر می گذرد سراسر بدن را طی می نمایند، رودخانه به طور مستقیم یا غیر مستقیم شهر را تغذیه می کند و در ضمن فوق العاده آلوده می گردد، خون نیز در بدن آلودگیهایی دارد و موادی در آن است که کمترش در عرق بدن می باشد. برای آنها که می گویند ترکیبات موجود در ادرار و عرق یکسان است، چرا ادرار در اسلام نجس و عرق پاک معرفی شده است؟ کافی است در برابر چنین اشخاص پاسخ دهیم که آب رودخانه هنگام عبور از شهر آلوده است ولی در کناره رودخانه چاه حفر می کنند که ترکیبات کمتری از رودخانه در آب آن چاه خواهد بود و آن را به صحیح یا غلط آلوده نمی دانند. د نیست نسبت ترکیبات موجود در عرق و پلاسمای خون را مختصرا بیاوریم.

سدیم 142-Meq80Meq- پتاسیم 1-5/2- منیزیم 5/0-5/1 کلر 5/86-103 - اوره، 15-%15Mg N Mg گلوکز 2-100 - اسید لاکتیک 35-15- پروتئین 0gm-%7gm% که تراکم کلرورسدیم در عرق کمتر از پلاسما و گلوکز پلاسما صد میلی گرم درصد گلوکز عرق صفر و اسید لاکتیک در عرق بیشتر از پلاسما و تراکم پروتئین پلاسما زیاد و عرق صفر است و با این توجیه سئوال کسانی که می گویند عرق، رقیق شده ادرار است اشتباه بوده و ملاحظه فرمودید که عرق تیجه فیلتراسیون پلاسما نیست بلکه یک ترشح غددی است که ترشح غددی را در هیچ قسمت از بد نیز اسلام نجس ندانسته است (راجع به اسپرتوماتورئید خواهیم گفت) و لذا این وجه تشابه بی جا نیست که رودخانه های عبور کننده از شهر آلوده اند رودخانههای پر خون شهر بدن (عروق) را نیز اسلام نجس و آلوده دانسته و قسمتی از آن آلودگیها را که جدا شده است (ادرار) آلوده حساب می کند.

معلوماتی چند از پوست کف دست :

ضخامت پوست در نقاط مختلف بدن فرق می کند نازکتر از همه پلک هاست به ضخامت نیم میلی متر و ضخیم تر از همه پوست هشت میلی متری کف دست و پاست.

پوست دست و پا طبقه سطحی سفت تری با سلولهای شاخی شده دارد که در نتیجه فواصل بازتری دارند.

گیرنده های قوای حسی که مربوط به پوست است در پوست دست به خصوص نوک انگشتان بیشتر می باشد چنانچه برای تشخیص حتی زبری و نرمی و سفتی و شلی یک پارچه از انگشت استفاده

بیشتر و بهتری از سایر نقاط بدن می شود.

در زیر پوست قسمتهای بدون پوشش مانند دستها ، پاها و گوشها شبکه وریدی پیوسته ای وجود دارد که ارتباط مستقیم بین آرتریول ها و وریدی آنها وجود دارد و میزان خونی که به این شبکه وارد می شود تا 30 درصد میزان برون ده قلب می تواند برسد . (صفحه 1158 فیزیولژی گایتون).

نزدیک کردن دست روئیدن بعضی نباتات را تسریع میکند.

بعقیده دکتر کاستر دوریل: گاه نزدیک کردن دست بعضی میکروبها را می کشد (17 دیرزیستن).

فاور می گوید : قوه ای که از دست انسان خارج می شود نه تنها میکروبها را در درون لوله های لابراتوار می کشد بلکه ممکن است از گندیدن و پوسیدن مواد حیوانی و نباتی جلوگیری به عمل آورد.

بعضی عقیده دارند می توان عضوی را با ماساژ دست و برق به نحوی که ثبت شده است به حالت مومیایی در آورد.

شدت اثر دست بر روی اعضای موجود زنده بیشتر از قسمتهای دیگر بدن است چنانچه برگ گل به زودی با تماس دست آزرده می شود ، کسانیکه در خواب عادت دارند کف دست یا پشت دست یا ساعد خود را روی پیشانی بگذارند برای مقایسه و سنجش انتخابشان بهتر است زیرا می بینیم آنکه کف دست روی پیشانی میگذارد حتی در سنین پائین چین و چروکهای بیشتری باشکال مختلف هندسی بر روی پیشانی خواهد داشت و یا مقدسانی که هنگام وضو دست را بتمام باز کرده و بخوبی همه صورت را با آب ماساژ میدهند صورت نورانی تر و شادابی دارند.

میدانیم بین هر سه میلیاد نفر بشر هرگز دو نفر یافت نمی شوند که خطوط انگشتان آنها کاملاً شبیه یکدیگر بوده باشد و از این لحاظ گاه با انگشت نگاری دست ، و امروز با انگشت نگاری پا و جدیدتر بافر کانس امواج حاصله از صدا برای شناسائی اشخاص اقدام مینمایند ، و نمی دانیم آیا ارتباطی با اینکه قرآن نیز در روز جزا همین سه عضو را بشهادت می طلبد وجود دارد یا خیر «یوم تشهد علیهم ارجلهم و ایدیهم...» (سوره نور)

حس فشار در دست چنان است که میتوان زرده خام تخم مرغ را بدون آنکه از هم بپاشد در دست نگهداشت و گاهی نیز با انگشتان فشاری معادل ده کیلوگرم بر سانتیمتر وارد آورد.

با ده انگشت میتوان صد تریلیون حالات و اوضاع مختلف با انگشتان داد و این یک موهبت عظیمی است که بانضمام عطای انگشت شصت بانسان او را در کلیه کارها بخصوص هنرها موفق داشته و وجه تمایز انسان از سایر حیوانات میباشد (وجه تمایز بزرگی که مقام بعد از مغز را دار است) حتی امام علیه السلام در آنجا که پروردگار میفرماید بنی آدم را گرامی داشتیم اشاره به انگشتان بنی آدم نموده و گرامی داشتنش را ضمنا با انگشتان وی نسبت میدهد (مطلبی که تازه طرفداران فرضه تکامل عنوان کرده اند) حرارت بدن بیشتر از دست و پاها تلف می شود.

انگشت دستهای صاحبان حرفه ها و اصناف با هم تفاوت دارد و گاه بدینوسیله میتوان آنها را از هم باز شناخت مثلاً انگشتان خمیر گیر باد کرده و نجارها سبابه و شصتشان پینه داشته و ویلو نیست ها و گیتاریستها سه انشگتان کلفت دارند.

بعضی از امراض از روی وضع انگشتان شناخته میشوند مانند انگشتان چوب طبلی رماتبسمی ها و انگشتان خشک و سرد در اختلالات تیروئید و انگشتان زرد و بدبو در حصبه و انگشتان لکه لکه در اختلالات ناشی از غدد فوق کلیوی.

از روی مشخصات انگشت میتوان بصفات بعضی پی برد اگر انگشت وسطی کوتاهتر از کف باشد شخص بی غمی است اگر درازتر بود شخص حساس و منظمی است و اگر سفت بود... حتی بعضی از روی خطوط انگشتان و کف دست پیشگوئی کرده و در این قسمت دکتر و روانشناس وجود دارد.

از روی حرکت انگشتان میتوان فکر طرف را تا حدودی خواند. اغلب اگر انگشت را به بینی مالیدند علامت منفی و انکار و نارضایتی است چنانچه آنها که زبانشان اندکی لکنت دارد با تکرار شدن گرفتگی زبان انگشت خود را بعنوان عدم رضایت از نحوه حرف زدن خود به بینی میمالند و اگر کسی با شما حرف زد یا شما با کشی حرف زدید و انگشت به بینی مالید بدانید مخالف است. اگر کسی با انگشت دست بموهای سرش میزند علامت تصویب و تأئید کار خود است چنانچه نویسنده ای جمله علمی یا ادبی خوبی مینویسد انگشتان خود را در موهایش فرو میبرد و بیرون می آورد. اگر کسی با انگشت آستین خود را میگیرد از کارش راضی است اگر کمر بندش را گرفت علامت فتح و فیروزی در کاربگمان خودش است. اگر انگشت روی دهان گذاشت علامت تردید و اگر روی دندان گذاشت علامت تعجب و اگر انگشتان دو دست را نوک بنوک نهاد علامت تسلیم و احترام در برابر طرف و اگر انگشتان را در هم فرو و لابلای یکدیگر قرار داد علامت

خنثی یا بیکار بودن در برابر سخنان طرف یا وضع مجلس بوده و اگر انگشتان یا کف دست را زیر زنخ و چانه گذاشت نشانی از فکر بیهوده یا اندوه است که اسلام با دو قسمت اخیر روی خوشی نشان نداده است. (دست زیر چانه گذاشتن و انگشتان را لای هم کردن) (1)

رنگ دستها انعکاس وضع بدن است : اگر دست مرمری بود باید از دستگاه خونسازی مراقبت کرد و خود را به پزشک نشان داد. اگر دست سرمازدگی پیدا می کند و مرتب شقاق دارد وضع غدد مترشحه باید بررسی گردد. اگر انگشتان سیاه بود در کودکان بیشتر امراض مادرزادی و در بزرگان اغلب نشانی از بیماری قلبی است.

دستی که مرطوب باشد علامت تاثر و اضطراب است.

دست سرد نشانه ای از ضعف است و این بدن تقویت لازم دارد.

اگر مفاصل دست نرم و قابل انعطاف باشد احتمالاً غده هیپوفیز خوب کار نمی کند.

ساختمان همه دستها یکسان است دارای 27 استخوان جدا از هم و 19 سری عضله و هزاران پیوند عصب و عروق و یک میلون و پانصد هزار عضو حسی کوچک در دو دست که با اندازه 31

1- بد بودن انگشت لای هم کردن را جائی خواندم آدرس اسلامی آنرا دو باره خواستم پیدا نکردم خوانندگان محترم لطف فرموده آدرس داشتند اطلاع دهند.

تمام بدن است می باشد.

آزمایشاتی بعمل آمده نیتجه این است کسانیکه از دستهای خود کمتر استفاده می کنند بیشتر دچار تندخوئی و عصبانیت می شوند.

در نوزادان بکار بردن دست راست و چپ باندازه یکدیگر است ولی بتدریج برای بکار بردن نیروئی سعی می کنند دست راست خود را بکار برند و خلاف این رسم نزد بعضی ها تعجب آور است.

اگر فراموش نفرموده باشید در جلد دوم (قسمت مسجد) گفتیم مستحب اسلامی است که هنگام دخول مسجد پای راست و برای ورود به مستراح پای چپ را اولین قدمم بگذارند و افزودیم که در پزشکی قانونی نیز هست اگر کسی هدف واقع گردید یا غش کرد یا بنحوی دیگر افتاد اگر پای راستش جلو بود برو می افتد و اگر پای چپ جلو بود بعقب می افتد و لذا مسلمانی که بهمین استحباب بظاهر کوچک عمل کند هرگز در مستراح نیفتاده و بمسجدی که مورد احترام مسلمین بوده و همیشه پاکیزه است خواهد افتاد.

اگر دقت کنید بعضی از حرکات بدن بطرف معینی بهتر انجام می گیرد مثلا بطرف چپ بهتر می توان چرخید یا در طرف چپ بدو چرخه سوار شد و برعکس بهتر بطرف راست خوابید و ... برای اینکه قسمت راست بدن سنگین تر است و این سنگینی بعلت وجود کبد می باشد ، و اگر پای راست جلو بود و برو افتادیم یا پای راست عقب بود و به پشت افتادیم بعلت سنگینی نیمه راست بدن است و بهمین جهت که قسمت سنگین بدور قسمت سبک می گردد

به چپ چرخیدن آسانتر است و بهمین علت که نوزادان دراز کشیده و سنگینی را حس نمی کنند هر دو قسمت را بیک اندازه بکار می برند.

صحت و سقم این مطلب که دست راست و چپ تفاوت اثراتی دارند معلوم نبوده و لذا شرح داده نمی شود از این قبیل که می گویند اگر دم مار را با دست چپ بگیرند نمی تواند سر خود را بالا آورد یا اگر دست چپ به شخص خواب گذارده شود زودتر بیدار می شود و غیره.

بعضی از دانشمندان گویند اگر نوزادی بر حسب اتفاق بتدریج دست راست خود را بکار نبرد و باصطلاح چپی باقی ماند چنانچه کودک را مجبور باستفاده از دست راست نماید لکنت زبان پیدا خواهد کرد بهر صورت رابطه مسلم روانی دست با مراکز مغزی و پیوستگی مکانیکی وی با سنگینی بدن و ارتباطهای گوناگون دیگر بین دست و سایر قسمت های بدن سبب شده است برای مطالعه دست توجه بیشتری نمایند و امروز بهمین علت موفق به کشف این معجزه دست شده اند که ساکت گذاردن و استفاده نکردن از دستها سبب دلسردی و تندخوئی می گردد. اینکه هر کس ساخته دست خود را دوست دارد و رضایت خاطرش با نگاه بآن در مواردی بیشتر از حل یک مسئله غامض فکری حاصل می گردد شاید بهمین علت باشد که مصنوع یدی در عین حال باعث تسکین خاطرش شده است.

با دست می توان نطق خود را آتشین کرد و سخنان خود را رساتر نمود (دستهائی که ناپلئون بطرف اهرام مصر هنگام سخنرانی با حرکاتی موزون دراز می کرده است سخنان او را تا

اعماق جان سربازانش فرو می برده است) گاهی نمی توان مطلبی را با زبان بطرف رساند که با کمک دستها می توان.

با دست تسلط بر دیگران و هیبوتیسم کردن آنها آسانتر بوده حتی با دست افکار عالیه هدایتی حضرت موسی تجلی م ینمود (ید بیضا) پسیکانالیز نشان داده است که دست و پا اغلب نماینده و مظهر کامهای وازده و سر کوفته ما برای حمله و هجوم می باشد (صفحه 205 راه نو در سلامت روان و تن از فرانک اسلوتر روانشناس و پزشک ، ترجمه آقای محمد مهریار)

پوست را خصائصی بود که دست ها علاوه بر داشتن آنها دارنده امتیازات گفته شده نیز می باشند.

تغذیه پوست : از اینکه پوست بدن آب و مواد قندی و بعضی مواد دیگر مانند ارسنیک ، سرب و ... را جذب می کند شکی نیست. بعلاوه داروهای محلول در اتر و الکل و روغنها و چربیها در صورتیکه مالش داده شوند بسهولت جذب پوست می شوند ، علاوه تر طریقه کاتافورز و ایونتوفورز بوسیله جریان گالوانیک معروف است.

نه تنها پوست بدن بر روی غذاها ئ غذاها بر روی پوست اثر می گذارند بلکه اثر تمام کائنات حتی ظرفی که در آن غذا می گذاریم بر روی غذا قطعی و مسلم است (اثر کلیه اشیاء موجود در طبیعت را که در درجه حرارت صفر مطلق نباشند که نیستند و از خود اشعه حرارتی منتشر می کنند. بر روی یکدیگر باثبات رسانده اند)

گرما ، سرما ، باران ، یخچال ، ستارگان و دست شما

که برای گرفتن غذا و در دهان گذاشتن خلق شده همه و همه بر روی غذاها اثر دارند و اینک یک مورد آزمایشی راجع به اثر کاغذی که احتمالا شما نان خود را در آن خواهید پیچید !

زنی وارد مطبی می شود ، بر چهار چرخه نشسته و سه نفر کمک بودند تا او را به طبیب برسانند زن با مرکبش وارد می شود می گوید :

آقای دکتر من بکمک شما احتیاج دارم. دکتر می فهمد می خواهد باغر شود ، رژیم لاغری می گیرد بمقصود خود می رسد چهار چرخه اش را بدکتر می بخشد تا دکتر متخصص رژیم لاغری در موزه خود بعنوان یک دلیل دیگر مبنی بر قاطعیت رژیم لاغری آنرا محفوظ بدارد. اما چه شد که آقای دکتر رشته رژیم دادن را برای تخصص انتخاب کرد از خودشان بشنوید.

من خیلی چاق بودم ، خواندم که رژیم برگه هلو لاغر کننده است سال 1939 بود رژیم گرفتم بعد از شش ماه بوزنم اضافه شده بود ، 1940 تصمیم به خوردن غذاهای کم کالری مانند کاهو و غیره گرفتم باز در آخر سال 9 کیلو اضافه شده بودم ، هنگام حمله ژاپونیها به «پرل هاربور» چون لباس هیچیک از افراد نظامی بتن من نمی خورد ارتش مرا نپذیرفت ، کشتی های تجارتی بکمبود طبیب دچار شدند در یکی از آنها بکار مشغول شدم ، در اولین سفر که بطرف بندر (لیورپول) می رفتم وسط راه به کشتی ما اژدر زدند غرق شدیم من چند روزی روی تخته پاره ای بودن نجات یافتم مرا به بهداری کشتی بردند و مورد آزمایش قرار دادند که متأسفانه سه کیلو سنگین شده بودم 19 سال از این واقعه گذشت من سنگین ترین پزشکان کالیفرنیا بودم برای خرید

کمربند قبلا سفارش می دادم ، یکبار که کلفت منزلم گیج بود یکی از پیراهنهای مرا بجای ملافه روی تشک پهن کرد ، یکی از روزهای گرم تابستان 1959 مدیر یکی از بیمارستانها مرا برای استراحت بباغ خود دعوت کرد پذیرفتم یک روز صبح زود که مشغول تماشای حیوانات مزرعه بودم دیدم گاوها ، اسبها ، خوکها ، بره ها و شگها همه چاقند اما بزها همه لاغر و بشاش و پر جست و خیز.

در این هنگام یکی از اختراعات تقدیر اتفاق افتاد زیرا متوجه شدم یکی از بزها مشغول خوردن جعبه مقوائی بود و دگری یک قوطی خالی کنسرو را می جوید. بالاخره معلومم شد که بزها ظرف غذا را دوست تر می دارند. بقطار سوار شدم سه ساندویچ ژامبون و پنیر خریدم بیاد خوشبختی بزها و بدبختی چاقی خود افتادم بدون معطلی یکی از ساندویچ ها را از پنجره بیرون انداختم و کاغذی که ساندویچ را در آن پیچیده بودند خوردم ، بعد یک لیوان کاغذی از قهوه آوردند لیوانش را خوردم سپس خلال کردم کاغذها را از لابلای دندانهایم بیرون کشیدم و خوابیدم همان روز بعد خود را کشیدم با کمال تعجب دیدم که دو کیلو سبک شده ام. این رژیم را که در سایه مرحمت ریش جنبانیدن بزها بدست آمده بود به برنامه و نظم در آوردم اما هر چه را می خوردم می ترسیدم که جویده باشم بابد فرو برده باشم و گیری یا ابتلائی پیش آید.

یک روز در شورای پزشکی بیمارستان جریان را به تفصیل گفتم فورا هیئتی مرکب از سه نفر متخصص مواد غذائی ، سه نفر کارشناس دستگاه هاضمه و شش نفر زیست شناس بعلاوه چهار

نفر چاق که افتخارا خودشان را در اختیار هیئت گذاشته بودند باضافه هفت راس بز و یک نفر دام پزشک مأمور رسیدگی شدند. سه هفته به بزها سیب زمینی و دسرهای رنگ رنگ دادند و بما نیز رژیم ذکر شده را خوراندند و در نتیجه ما چهار نفر 137 کیلو از وزن خود را از دست داده بودیم و بزها 38 کیلو سنگین و در نتیجه تنبل شده بودند بالاخره پس از پنج هفته هیئت گزارش خود را در پنج صفحه تنظیم و مسترد داشت که خلاصه آن چنین بود.

کاغذها و قوطیها و لفاف مواد غذائی آن قسمت از مواد مفید و لازم غیر چاق کننده ای را که در هر ماده غذائیست جذب می کنند.

ما بمفاد و مفهوم قضیه فوق که (ترجمه ای از مجلات خارجی است) باور کردنی باشد یا نباشد یا بتوان آرا بمورد اجرا و عمل آورد یا نیاورد ، کار نداریم فقط خواستیم پشتوانه ای برای سخن قدیمی ها که می گفتند غذاهای تازه و بیات شدهاختلافی دارند بیاوریم بعلاوه نشان دهیم که غذا بر ظرف و ظرف بر غذا اثر می گذارند و حتی همان قاشقی را که دستور داده اند در صورت لزوم از چوب انتخاب شود نشان دهیم چگونه هنگام فرو بردن در ظرف تغییراتی ایجاد می کند که بیکی از آن دگرگونیها اشاره می شود.

پیل چیست ؟ سالهای اول دبیرستان چنین تعریف می کردند ظرفی است محتوی مایع الکرولیت دار که دو فلز مختلف در آن است (نشادر و روی و زغال سنگ بطور معمول).

اکنون اگر ظرف شما بر خلاف انتظار اسلام غیر عایق

بوده باشد غذای نمک دار شما (نمکش هم نکنید خود غذا نمک دارد) اکترولیت است که با فرو بردن قاشق در آن دارنده دو فلز خواهد بود - قاشق و ظرف - در این هنگام همیشه جریان مختصری بین ظرف و قاشق هر چند بسیار ضعیف است بوجود می آید بعلاوه ملاحظه فرمودید که امکان ایجاد نمک های سمی در اثر فعل و انفعالهائی شیمیائی و در نتیجه خوردن سموم پیش خواهد آمد حتی اثر آب خالص را بر بعضی فلزات متذکر شدیم.

بزودی خواهید دید غذای اعراب هنگام نزول قرآن بسیار مختصر و بی اهمیت و شکم پر کن و اهم آنها شیر و خرما و احتمالا گوشت بوده است با چنین قلمرو تغذیه ای ناچیز در برابر دستورات فوق العاده غذائی اسلامی خود توجه صاحب اسلام را بامری که هر روز انسانها با آن سر و کار دارند می رساند ولی برای چادر نشینی و بیابانگردی که مهمترین مسئله روز صدر اسلام محسوب بوده و قلمرو وسیعی داشته هیچ اعتنا و دخالتی نکرده است و دستوراتی راجع به چادرنشینی و حتی برای ثبات نظم در بین آنها نداریم.

دخالت و توجه اسلام به غذا و بی اعتنائی به امور چادر نشینی نشان می دهد که امیدوار بوده چادر نشینی از صفحه روزگار بر افتد و تمدن و شهر نشینی همه جائی گردد اما تغذیه مورد توجه همگانی قرار و بنحو شایسته ای آغاز و انجام داشته باشد.

اگر اسلام بشایستگی با دست غذا خوردن اشاره فرمود ، نه آنکه ظرافت غذا خوری را از دست داده باشد بلکه دستورات بعدی نیز دارد که نزاکت و زیبائی در آن بتمام و کمالست یعنی

اگر اسلام گفته با دست بخور این را هم خواسته که باید سه انگشت با غذا در تماس باشد آن هم انگشتانی شسته و پاکیزه و چه و چه و ... بعلاوه هیچگونه توجهی به قاشق ها و ملاعن فراوانی که معمول آن روز بود نکرده است.

من به خانمی از خانواده ام که اصرار داشت با قاشق و چنگال بخورد و با دست خوردن را بد می دانست روزی توانستم سخنم را بفهمانم که یکی از مجلات مربوط ببانوان را آورد و عکس زنی را نشان داد که قطعه هائی از هویج و خیار سبز بر روی پیشانی و گونه ها و کنار چشمهایش چسبانده بود و زیر آن نوشته بود بدینوسیله پوست تغذیه نموده و مواد لازم را مستقیما دریافت میدارد و چروکها را بر طرف و صاف می کند.

اهم کرمهائی که برای زیبائی هم اکنون ساخته می شود عبارتند از :

کرم کلسترل دار - کرم فعال - کرم آبکی - کرم طبیعی - کرم کامل - کرم جفت - کرم روغن سمور - کرم ضد آفتاب - کرم مغذی - کرم امنیوس که کرم مغذی برای تغذیه پوست بوده و کرم امنیوس از مایع امنیوتیک زائو تهیه میشود و حتی بدرون سلولهای روی پوست نفوذ می کند. حتی در مورد بر طرف ساختن چین های صورت اگر علت آنرا خستیگ و ضعف پوست تشخیص دادند درمان آنرا با اکسیژن دانسته و کرمهائی بدین منظور ببازار آورده اند که اکسیژن را بقشرهای عمیق پوست رسانده بعلاوه پوست را تغذیه می کند ، حتی بعضی ها از قوره مرموزی که در جنین است استفاده کرده کرمهای مخصوص زیبائی می سازند بدین طریق که تخم مرغ را در مخزن های حرارتی قرار داده پس از 228 ساعت

بیرون آورده آنها را با الکل پاک و سپس سوراخ نموده جنین را خارج می کنند و در دستگاه چرخان (سانتر یفوژ) که در هر دقیقه چهل هزار دور میزند به حرکت در آورده با اشیائی مخلوط و محصل را بدست می آورند که بوسیله اسمز (نفوذ از راه نشت) از قشرهای مختلف گذشته وارد قشر همبندی که مخصوص تغذیه پوست است میشود.

مالیدن گل های مخصوص بپاهای رماتیسم دار بخصوص استعمال گلی بنام نیدهارتنیک در اطریش و اعتقاد به جذب موادی از آن معروف است.

هم اکنون صابونهائی که استروژن با آن افزوده اند (هورمون زنانه اضافه کرده اند) و قابل جذب می باشد برای زیبائی ساخته شده و در دسترس است.

در مجله پزشک و دارو شماره 39 سال چهارم صفحه 447 نقل از مجلات خارجی است :

آیا کرمهای ویتامین دار دارای ارزش درمانی هستند ؟ پاسخ : درباره اثر موضعی ویتامین ها در انسان اطلاعات زیادی در دست نیست و از آزمایشهای مختلفی که بر روی حیوانات بعمل آمده تفسیر واحد و یکنواختی نشده است. ویتامین ها برای متابولیسم اپیدرم لازمند و از راه پوست نیز جذب می شوند.

استعملا کرمهای محتوی ویتامین A بخصوص همراه با اسیدهای چرب غیر اشباعی ، که خود نافع است اکثرا در برخی در ماتوزهای کراتولیتیک موجب بهبودی می شود. این عمل در حیوانات سبب عظم اپیدرم و تشدید رویش مو می شود.

(توجه فرمودید که موادی جذب میشود ، برای بیماری پوستی بکار می آید بعنی مورد مصرف پوست قرار می گیرد)

مکانیسم جذب بعضی اجسام از راه پوست بواسطه حل شدنشان در لیپوئیدهای جلد بدن است .

نتیجه آنکه قدر مسلم اینست :

پوست قدرت جذب کنندگی داشته و تغذیه می نماید.

و تماس دست با غذا موجب تغییراتی در غذا و در دست و دبن شده و اگر خواننده ای هنوز باور نکرده است که از راه پوست دست غذا جذب میشود یکی را که بغذائی حساسیت دارد بفرماید ساعتی دستش را در آن بگذارد.

سئوال : گاهی اعلان می کنند سرطان نزد بومیان فلان منطقه دور افتاده ای دیده نشد. زمانی می نویسند در مناطق... که خوراک غالب مردم از خرماست سرطان راه ندارد و خرما را عامل ضد سرطانی معرفی می نمایند. آیا ممکن نیست چون در مناطق مذکور تمدن چنگالی وارد شده یک علت نبودن سرطان این باشد که با دست غذا می خورند ؟(در جائیکه خرما و چنگال و قاشق است سرطان باشد و محلی که خرما هست و قاشق نیست سرطان نباشد).

میکربها تا ضخامت معینی در پوست نفوذ کرده و در مسامات غدد سباسه و غدد عرق و بخصوص در پایه موها قرار گرفته و بدترین آنها استافیلوکک و استرپتوکک است و شستن و ضد عفونی کردن قاشق و چنگال نیز به سهولت انجام و حتی با آب و صابون امکان پذیر است در صورتیکه بر انداختن میکربها از

دست به آسانی نبوده حتی جراحی که با برس و صابون و آب استریت دستها را به مدت ده دقیقه می شوید باز دستکش می پوشد زیرا فقط موفق به به بر انداختن حداکثر 75 درصد باکتریهای موجود شده است.

(طبق آزمایشهایی که در بیمارستان جان هوپنکس شده در هر سانتی متر مکعب صابون3/500/000 عدد میکرب وجود دارد یعنی خود صابون نیز میکرب داراست صفحه 15 شماره 8 سال 10 مجله تندرست) پس چرا با قاشق نخوریم که میکرب از آن بر افتاده و با دست بخوریم که برانداختن میکرب از آن دشوار است ؟

با ذکر این مطلب که اگر دست ها طبق دستور اسلام شسته شود و رعایت بهداشت گردد و باز ایرادی و اشکالی پیش آید و برداشت و استعمال قاشق چنگال پیشنهاد بشود جای آن است که دندآنهارا نیز کشید و دندان مصنوعی بکار برد زیرا دندان طبیعی را نمی توان از باکتریها عاری ساخت ولی مصنوعی را می توان ، یا بین دهان نوزاد و پستان مادر نیز وسیله ضد عفونی قرار داد. همینطور برای سایر اعضای گوارشی که نمی توان آنها را بدون میکرب نمود. وانگهی شما از هر چیز زندگی می خواهید تمتع بگیرید دست زدن به آن یک راه انتخابی شماست اما در باره غذا که یک بهره غیر قابل اجتناب زندگی است باید چوب و فلز بکار برد.

آزمایشاتی که در دانشگاه تمپل و سایر دانشگاهها بعمل آمده این امر را محقق دانسته که هر قدرت عضلانی دستها افزایش یابد قدرت تامل و روشنی فکر ارتقا می یابد و بی ثمر

گذاشتن دستها کار خطرناکی است.

آیا می خواهید گرمی و سردی ، سفتی و نرمی و... غذایتان را با لب و دهان بسنجید یا با دست ها؟ فعلا که بیشتر این قوا در دستهای شماست ، اما چه انتخاب خواهید کرد ؟

فکر نمی کنید لمس با غذا یک راه تحریک در یک قسمتی از دستگاه گوارش باشد !.

علی علیه السلام چون دستها را بعد از غذا شستشو می داد با هوله ای خشک می کرد و چون برای غذا دست می شست دست بهوله نمی زد ، هوله اش را همیشه بمیخی می آویخت. «رایت اباالحسن اذا توضا قبل الطعام لم یمس المندیل و اذا توضا بعد الطعام مس المندیل».

مسلمان برای غذا خوردن ناخن هایش را کوتاه کرده و دستش را شسته و حتی پس از شستن ، دستش به چیزی جز غذا اصابت نمی کند و با آنکه مسامات و غدد سبابه و غدد عرق و کف دست بدون مو است و از هر لحاظ کمتر میکرب در آن نفوذ دارد دستها را حنا بسته و ضد عفونی کرده و راه نفوذ میکربها را به لایه ها بحداقل رسانده و اگر میکربهای ساپروفیت و بی آزاری هم در دستهایش باشد همانگونه است که میکربهای ساپروفیت و بی آزار بسیاری در سوراخهای چشم و بینی وی نیز موجودند.

اگر گفته شود میکربهای ساپروفیت در پوست ممکن است با ورود به بدن فعال و بیماری زا شوند، گفته می شود مدام چنین میکربهائی از بینی و مجاری هوائی فوقانی بسوی معده سرازیرند. کسیکه تغذیه اش اسلامی و عملی است ، غذا را خوب می جود لیزوزیم موجود در دهان میکربهای از دست بدهان رسیده را

معدوم خواهد کرد همچنین وجود سولفور سیانور پطاسیم (غیر از ماده شیمیائی هم نامش) که مخصوصا برای ضد عفونی کردن مواد نباتی خام است اجازه عبور میکربهای ساپروفیت بسیاری بدون تماس متناسب با لیزوزیم یا با سولفور سیانور پتاسیم از پشت بینی و حلق بسوی مری و معده سرازیرند که باز اگر غذا دینی و دانشی است و معده را ضایعاتی پیش نیامده باشد اسید چنین معده ای تمام میکربهای موجود در خود را نابود خواهد نمود مهمتر از همه که ما نمی دانیم آیا ورود دست بیک غذا مانع خروج میکربهای در عمق پوست است یا اینکه موجب بیرون کشیدن آنها از هر سوراخ و منفذی می شود که باز با توجه باینکه اسلام اجازه خوردن غذای گرم را نمی دهد و این پوست است که در اشیاء گرم چون فرو رود یا چیز داغی بر آن بریزد تعدادی باکتریهای مخازن باکتریال عمق پوست بسطح می آیند ولی در غذائیکه بدستور اسلام حرارت متعادلی یافته تصور خروج میکربها از دست مشکل است ، و باز می توانیم بگوئیم اسلام مایلست دستها خوب تمیز باشند و با دست غذا خورده شود و اگر با آنهمه شرح و بسط و ذکر فوائد با دست خوردن تحمل با قاشق خوردن را ترجیح می دهید اسلام آنرا حرام ورد نکرده است ولی دوست می دارد قاشق هم اگر انتخاب می شود چوبی را برتر دارید و دوست تر اینکه خودتان برای خوردن مستقیما از دستها استفاده نمائید و کودکتان هم بلا واسطه از پستانها بخورد نا اینکه فردا بعوان دوری از ارتجاع و دستگاهی بین دهان کودک و پستان مادر (پستان با آنهمه آلودگی از ساپروفیت ها) قرار دهید که در اینصورت مادر بجای لذت رنج خواهد برد و شیرش ترشح کمتری خواهد کرد

و هرمونهای موجود در شیر تغییراتی نشان خواهد داد. هر دفعه که کودک پستان را می مکد و دست نازک و لطیف خود را به پستان می کوبد مادر به اندازه یک مقاربت اقناع کننده لذت می برد. اگر گفته شود پستانها را هم قبل از شیر دادن باید شست و تمیز کرد خواهیم گفت سلولهای شاخی و سفت کف دست زودتر و بهتر از پستان شستشو و پاک می شود و دستها را نیز قبل از غذا باید شست و اگر با پستان شیر خوردن ارتجاعی است با دست خوردن نیز مرتجع شدن است.

در قسمت ظرفها و بهداشت مربوط به آن راجع باثر فلز بر غذا و حتی آب خالص بحث کردیم یادآور می شویم که پرفسور مارشاک و کانتسکی استاد تغذیه اکادمی طب مسکو حتی با نرم کردن سیب زمینی بوسیله چرخ گوشت یا الک فلزی برای تهیه پوره و کتلت و غیره باین جهت مخالف بودند که تماس آنها با فلزات منهدم کننده ویتامین ث موجود در آنهاست. همین الان نیز گفتیم حتی صابونها را نمی توان عاری از میکرب نمود مگر آنها را در جائی ضد عفونی کنند و لذا اگر بخواهیم کاملاً مراعات نظافت کرده با دست بدون میکرب غذا بخوریم باید برای هر مرتبه خوردن مانند جراحی که می خواهد عمل کند دستها را شسته و ضد عفونی کرده و دستکشاستریل بپوشیم ؟ و تازه اگر همین دست را جراح به دهان یا لب ها بزند و بعمل مشغول شود جان عمل شده در خطر می افتد و لذا نه دستها را می توان مانند جراح شست و به خوردن نشست نه می توان با دستهای ضد عفونی شده از میکربهای کنار لب و دهان کناره گیری کرد و در امان بود.

شاید گفته شود اگر در صدر اسلام قاشق بود و نبی گرامی

آنرا می دید نه دستور انتخاب و رحجان آنرا بر دست می دادند ؟ که چون قاشق سابقه باستانی دارد و تا بحال تعدادی از آنها از دل خاک بیرون کشیده شده و در زمان پیشوایان دین نیز معمول و مورد استفاده بوده است لازم به بحث نیست ، یکی از آنهاست «عن الرشید انه احضرت الاطعمه عنده فدعی بالملاعن و عنده ابو یوسف فقال جاء فی تفسیر قوله تعالی و لقد کرمنا بنی آدم و جعلنا لهم اصابع یاکلون بها فاحضرت الملاعن فردها و اکل باصابعه» بطوریکه ملاحظه می فرمائید قاشق را بر سفره ای حاضر کردند حضرت فرمود پروردگار آدمی را گرامی داشت باینکه انگشتان باوعطا فرمود قاشقها را بردند و با انگشتان خوردند (در جلد اول قسمت تکامل تدریجی انواع گفتیم که عطا کردن انگشتان با وضع انسانی خاص موهبتی عظیم است که در درجه بعدی مغز قرار داشته و در نتیجه انسان بدینوسیله گرامی داشته شد) و با این معنی باز می توانیم بگوئیم :

اگر پرسیدند با چه باید دید ؟ بفرمائید با چشم. چناچه سئوال کردند با کدام عضو باید شنید ؟ بگوئید با گوش.

و بهمین منوال اگر گفتند با چه باید خورد ؟ انگشتان خود را نشان دهید.

انسان با توجه به یک خصیصه (دوست داشتن بی بند و باری) و پذیرش بدون فکر یک مطلب (که هر چه مارک کشور مترقی داشت نشانی از ذوق و پیشرفت انسانهاست) وقتی می شنود در فلان کشور مترقی حرب برهنگان پیدا شده (انسانها به صورت غار نشینهای عصر حجر قدیم بلکه زننده تر یعنی لخت مادرزاد همه

جا و نزد همه کس) چندشش نمی شود بلکه بی میل نیست یک سخن خوشمزه ای هم در تأیید کار آنها به زبان بیاورد و شریک جرمی باشد ولی اگر به همان کس گفته شود با انگشتان غذا باید خورد گویا او را به عصر حجر قدیم برگردانده و می خواهیم او را غار نشین نمائیم، خوشبختانه خدا حافظ قرآن است (انا نحن و نزلنا الذکر و انا له لحافظون) آنچناکه :

گویا قرآن را به صورت خورشیدی درخشان در لایه هایی از دانش اعصار و قرون پیچیده اند که با گذشت زمان مرتب لایه ها از آن برداشته می شود و نفوذ و خروج اشعه تابناک آن خورشید علمی بیشتر می گردد و خلاصه تر آنکه گویا قرآن چون همای سعادت نیازمندیهای آفاق و انفس را زیر بال و پر خود گرفته به تدریج با بلند کردن بال و پر چهره آنها را نمایان می سازد.

با این همه پر گویی نپذیرفتند که از یک عضو زنده خود به نام دست باید استفاده غذایی برد برای پستان خانم ها هم واسطه ای درست کنید تا بچه مستقیما از پستان نخورد ! ولی یقین داشته باشید اسلامی که به شستنن لای انگشتان بیشتر توجه داشته وجود میکروبها را در قاشقها و شکافهای ظرف تأیید کرده - دست شستن قبل از غذا را توصیه نموده و اجازه نمی دهد قبل از رسیدن به غذا حتی بهوله برسد - اسلامی که اجازه نمی دهد کسی در غذایش فوت و پف کند متوجه بهداشت دست بوده و آنرا به علت یک امر مهمی که هنوز از ما پنهان است برای خوردن سفارش می فرماید.

بیشتر بگویم اسلامی که اجازه نمی دهد در آبی استحمام کرد که دگری قبل از آن خود را در آن شسته ، برای غذا خوردن سفارش می کند با دست غ ذا خورده و حتی دستور می دهد انگشتان تماس یافته با غذا را در پایان غذا (دست کشیدن از خوردن) لیسیده شود. چه ماده ای از تماس غذا با پوست انگشتان به وجود می آید که اسلام حاضر نیست با شستشو اجازه به هدر رفتن آن را بدهد بلکه انتظار دارد وارد بدن آدمی گردد؟ آینده پاسخ خواهد داد ! ولی هم اکنون ما می گوییم آیا سال قبل کسیب می دانست که اگر گربه را از لیسیدن موهایش ممنوع سازند به زودی خواهد مرد ! اخیرا دانشمندی متوجه شد گربه هایی را که مرتب می شویند و به آنها فرصت داده نمی شود خود را بلیسند به زودی می میرند ، در پی تحقیق بر آمده علت را چنین اعلام داشتند که گربه با با لیسیدن موهای خود ویتامین B یک عامل ضروری حیاتی تهیه می نماید که با جلوگیری از آن موجبات مردنش فراهم می گردد. از کجا که آدمی نیز با لیسیدن انگشتان غذایی خود از ماده مهمی بهره مند نگردد.

شما که در چند صفحه قبل اثر غذاها را بر ظرف و بر کاغذی که نانی در آن پیچیده اند خواندید و به اثر یک فراورده گیاهی بر محصول نباتی دیگر وقوف حاصل نمودید، آیا اثر انگشت، یک عضو زنده بر مولکولهای غذایی ناچیزتر از اثر کاغذ بر نان خواهد بود ؟.

هم اکنون که علاوه بر با دست خوردن موضوع لیسیدن به میان کشیده شده کشیده شد نویسنده را مرتجع نزدیکتر به انتظار است ولی مرتجع تر از من هم بسیارند:

آنکه ماشین بخار و موتورهای حرکتی درست کرد و در نتیجه جت ها و سفینه های فضایی ساخته گردید و پرده از اعجاز نهفته در این آیه به کنار زده شده که می فرماید اسب و خر را برای سواریس آفریدیم و چیزهایی را که نمی دانید و یکی از آنها است که راهها را با سرعت از حد گذرنده نزدیک می سازد (و الخیل و البقال و الحمیر لتر کبوهاو زینه و یخلق ما لا تعلمون و علی الله قصد السبیل و منها جائر - سوره نحل آیه 8).

آنکه با وسایلی چند سال قبل دل آسمان و با وسائل دیگر سال پیش شکم خاک را شکافته که در آنها نفوذ نموده و مصداق علمی این آیه را ظاهر ساختند که می فرماید ای پریان و آدمیان اگر توانایی دارید که در اقطار آسمانها و زمین نفوذ کنید نفوذ بکنید ولی این کار برای شما عملی نیست مگر به وسیله برهان و حجت (یا معشر الجن و اتلانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات و الارض فانفذوا لا تنفذون الا به سلطان - سوره الرحمن)

آنکه برای تهیه نیرو سخنی از کلام خدا بهتر نیافت که می فرماید برای ترساندن دشمنان خدا (جلوگیری از حملات احتمالی) به هر وسیله ممکنه ای باید نیرو و سپاه تهیه نموده (و اعدوا لهم ما استطعتم من قوه و من الرباط الخیل... سوره انفال)

آنکه ماهی ای را یافت که صدها ملیون سال عمر داشت و باعث زنده شدن اعجاز قرآنی ماهی یونس شد که خدا می فرماید اگر یونس توبه و زاری نکرده بود تا روز بعثت (سالیان بسیار دراز) در شکم ماهی می ماند (قرآن قبلاً به عمر بسیار طولانی ماهیها اشاره کرده است).

آنکه ثابت کرد سخن حضرت سجاد درست است که بزرگترین

راه سرایت و با از آب است (اللهم و امزج میاههم بالوبا) آنکه نشان داد همانطور که حضرت صادق فرمود مقاربت های زشت سبب ایجاد بیماریهای آمیزشی می شود (اذا زنی الرجل ادخل الشیطان ذکره). آنکه به اثبات رساند (ان الشیطان مولع بالغمر) که فرموده علی است کاملاً درست بوده و میکروب رطوبت و تاریکی و مواد پروتئینی را دوست دارد. آنکه سخن حضرت صادق را در گوشه لابراتوار عملاً نشان داد که میکروبها بر غذا نشسته و بر آن زهرابه می ریزند (فان الشیطان اذا لم تغط الانیه بزق فیها و اخذما فیها مما شاء). آنکه پس از 14 قرن پرده از سخن پیشوایان دین برافکند که بن ناخن ها، شکافهای ظروف، زیر بغل، سوراخهای بدن، زوایای اطاق و... را محل تجمع میکروبها می دانسته اند.

کپلر و کپرنیک مرتجع بوده اند که سر خیل آنهایند که حقیقت علمی این آیه را آشکار نمودند « ثم استوی الی السماء وهی دخان» (ابتدا آسمانها به صورت دخان بودند) داروین مرتجع بود که این آیه قرآن را بخت سلطنات علمی خود نشاند که جنبندگان و خزندگان و پرندگان و پستانداران به تدریج انواعی بودند که بر کره زمین سیادت داشتند «و الله خلق کل دابه من ماء فمنهم من یمشی علی اربع...» (سوره نور). آنکه گفت همانگونه که حضرت صادق فرموده جنین در شکم حتی از اکسیژنی که مارد به بدن خود می رساند استفاده می کند. و باز مرتجع در این اواخر کسی است که بر عقاید صد ساله خلاف قرآن خط بطلان کشید و گفت « ثم زینا السماء الدنیا بمصابیح» درست نه آنچه

تا کنون دانشمندان گفته بودند و آنچه از کرات آسمانی، خورشید و ماه و... آسمان نزدیک کره زمین را روشن می کنند عمر کمتری از کاسارها و کهکشانها و کرات موجود در اعماق آسمانه دارند که شرح و تفصیل جملگی را تا کنون در جلدهای اول و دوم خوانده اید. ولی مرتجع تر از آنها که نام بردیم یعنی مرتجع تر از ده ها هزار دانشمندی که تا کنون برای پرده بردای از روی واقعیتهای علمی اسلامی کوششها نموده اند کسی است که در آینده نزدیک می گوید

دستتان را بشویید و به سوی غذا بروید و با انگشتان خود غذا بردارید و پس از غذا انگشتان خود را لیسیده سپس آنها را شستشو نمایید زیرا اهم فوائد آن برای انسان عبارتند از....؟.

حقیقت این است که همیشه در اطراف سوراخهای چشم و دهان و... به ویژه در سوراخهای بینی مقدار معتنابهی میکروب وجود دارد که وجود بسیاری از آنها که ساپروفیت و بی آزارند در رودها ضروری و لازم است و کسیکه خوب تغذیه شد و عوامل دفاعی بدنش به خصوص مجاری فوقانی هوایی و تغذیه اش به ویژه لوزتین وی متعادل بود در تعدیل و تنظیم میکروبهای موجود در امعاء رل اساسی خود را ایفا کرده هر گاه شمارش آنها از اندازه کمتر بود از همه جا به خصوص از پشت سوراخهای بینی باکتریها را به سوی مری سرازیر می نماید و اگر به قدر کافی موجود بودند وسائل دفاعی برانگیخته شده آنها را از بین خواهد برد (خوب توجه فرمایید که هم باید میکروب موجود باشد و هم

باید وسائل دفاعی مجهزی در برابرش مهیا کرد که آنها را از بین ببرد زیرا بدن به اجساد باکتریها و به عوامل تحریک کننده دفاع احتیاج دارد و بدون وجود آنها عوارض گوناگونی به وجود خواهد آمد) از این رو با دست تمیز غذا نخوردن و با قاشق و چنگال خوردن ما را مجبور می سازد در پایان گفتار اختلاف بین دو دسته را به طور اختصار بیاوریم تا هر کس برای انتخاب یکی از آنها بتواند تکلیف خود را روشن سازد.

(یک) برای دوری از میکروبها و جلوگیری از عفونت ها باید با قاشق چنگال غذا خورد.

(دو) محمد نبی گرامی فرمود فرمود با انگشتان تمیز غذا بخورید و کار طرفدارن این قسمت به جایی رسیده است که دکتر کاستر دوریل می گوید دست اگر به بعضی اشیاء نزدیک شود برخی میکروبها را می کشد (صفحه 17 دیر زیستن).

قاشق تمیز ممکن است در عین حال استعمال آلودگی مجدد پیدا نماید ولی دست تمیز هنگام استعمال کشنده آلودگیهاست

یک سئوال دیگر : مگر نیست که شما به زودی فرویدیسم را پذیرفتند و مخصوصا اگر جوان بودید چون به مطالب سکسی و جنسی (که تقریبا همه مطالب از این گونه بود) می رسید بر او آفرین می گفتید؟ مگر نیست که فروید می گوید کامیابی از روابط جنسی از روز تولد تا ساعات مرگ هر زمانی به نوعی جلوه گراست و نوزادی که انگشت خود را می مکد یکی از آن انواع می باشد چگونه برای رسیدن انگشت به دهان کودک کامیابی و سودی قائلند ولی این احتمال مگر داده نمی شود که رسیدن دست همان کودک در سنین بالاتر به دهانش خاصیتی داشته باشد. (از مفاد آیات

و اخبار چنین معلوم می شود که مقصود اولیه اسلام پاکیزه نمودن دستهاست و ضد عفونی کردن آنها را با حنا چنانچه بعدا شرح خواهیم داد یک موضوع انحصاری نبوده می توان ماده ضد عفونی دیگری مشابه آن انتخاب کرد).

با چه عضوی باید خورد (بادندان یا ...)؟

ما کجاییم و دیگران کجا ! آنها به کره ماه می روند و ما بر سر اینکه آیا با دست باید خورد یا با قاشق در اختلاف و نزاعیم ! (مطلبی است که امکان دارد از طرف خرده گیران زده شود) صحیح است آنها به کره ماه می روند ولی همزمان با چنین پروازی با آنهمه مخارج گزاف و هزینه فوق العاده بسیاری از انسانهای قاره ها از گرسنگی می میرند و وجه خرید یک نوبت غذای کافی برایشان نیست ! و با وجود این ما می گوییم این عمل صحیح فضا نوردی آنها در کنار تحقیقات و پژوهشهای سرطان شناسان انجام می گیرد و چون یک ادعای ما نیز امکان تناسب و کثرت پیدایش سرطان با به کار بردن ادوات فلزی و از کار انداختن عضوی به نام دست از عمل مربوطه اش می باشد برای اثبات با دست یا با قاشق خوردن نیز چندان سخن بی جا و بحث نامربوطی نیست.

با چه عضوی باید خورد ؟

اگر دو نفر را یک استعداد و با مشخصات یکسان انتخاب کرده به یکی از آنها روزانه گندم و میوه بدهیم تا بجود و تفاله آن را بیرون اندازد و سعی کند چیزی از آن را بلع ننماید و فرو نبرد ولی دومی را بدون غذا بگذاریم می بینیم نفر اول برای مدتی میتواند زندگی نماید.

پرفسور شیتندن استاد کرسی فیزیولژی یک عده شاگرد

و استاد و سرباز انتخاب کرد و بین آنها غذای مشابه تقسیم و آنهارا به دو گروه نمود : قسمت اول را گفت سهمشان را به حالت معمولی یا تندتر بخورند - دسته دوم را دستور داد از ثلث غذایشان بردارند و بسیار خوب جویده فرو ببرند یعنی یک عده غذای خوب جویده فرو ببرند یعنی یک عده غذای خوب نجویده و عدهای غذای بسیار خوب جویده شده ولی از لحاظ کیفیت هر وعده غذایشان ثلث دسته قبل بود و پس از یک ماه مشاهده کرد که دسته دوم یعنی آنها که کمتر خورده و بهتر جویده بودند فوق العاده قوی و شاداب ترند.

قبل از آنکه نتایج علمی خوب جویدن را شرح دهیم طرز قرار گرفتن به موقع دندان در موضع خود یعنی بلافاصله پس از لب و پیش از زبانش بودنش ما را متوجه این نکته می سازد که این همه سنگهای سخت برای آن همه مخاط ظریف احشاء خلق شده، و لذا اگر کسی بپرسد با چه عضوی باید خورد ؟ جواب می دهیم با دندانها، همانگونه که وقتی می گفتند با چه باید خورد ؟ می گفتیم با انگشتان.

ارزش دندان برای بدن را دانشمندی چنین در مقام سنجش بر آورده کرده است که کشیدن هر یک دندان به منزله آن است که انسان یک کلنگ برای حفر قبر خود زده باشد.

اراده حکیمانه آفریدگار دندآنهارا یک پارچه خلق نفرموده و به یک خط مستقیم مرتب نکرد و به رنگ دگری ، سیاه یا سرخ نیافرید همه را به یک پایه یا سه پایه مستحکم نساخت و کلیه را نوک تیز یا لبه برنده یا مسطح نفرمود. برنده اش را در عقب و مسطحش را در جلو قرار نداد. همه دندآنهابه وظیفه خود

آشنایند که از کجا و به چه وضع و با چند پایه و چگونه سر از لثه ها بیرون آوردند.

اگر همه دندآنهایک پارچه بود با فساد قسمتی از آن یک فک آدمی به کار نمی آمد و درد آن غیر قابل تحمل بود و ضربه وارده بر آن عیب کلی به وجود می آورد و سطح مقابل خود را نیز عاطل و باطل می گذارد ولی هم اکنون یک دندان درد می گیرد یک دندان فاسد می شوند ، می شکند ، کشیده می شود و با کشیدن یک یا دو سه دندان سطح مقابل معطل نمی ماند. و اگر یکی بیماری مسری داشت به دیگران سرایت نمی کند و بالاخره اگر یک پارچه بود صدای برخورد آنها به یکدیگر بر اعصاب اثر نامطلوب داشت و بعضی چیزهای دیگر که در موقع بهداشت و نظافت دندان گفته می شود.

اگر دندانهابه خط مستقیم بود همه چیز به یکنواخت نرم نمی شد و استحکام و قدرت واقعی فعلی را نداشت !

چنانچه دندانهابه رنگ دیگری بوده و مخاطها آزرده می شدند و قبل از آنکه دیگران با رنگ زشت دندانهای طرف خود عادت نمایند اثر نا مطلوبی داشت.

تیزش برای اینکه خوب بگیرد و به درد و برنده اش نیکو ببرد و بگیرد و پهن هایش که شایسته آسیا کند و سطح آن را صاف و هموار نفرمود برای همین آسیا کردن است.

جویدن در گوشتخواران بیشتر عمودی و در گیاه خواران افقی است و می دانیم مواد بیاض البیضی با کوبیده شدن و گیاه و نشاسته با لغزیده شدن و سائیدن زودتر و بهتر عمل آماده سازی که بیشتر از همه نرم کردن است انجام می دهند و با همین نشانه که

در گوشتخواران جویدن عمودی و در گیاه خواران افقی صورت می گیرد بهترین دلیل و نشانی است که دندانها برای نرم کردن و سائیدن خلق شده است.

جویدن و با همکاری تمام عضلات فک صورت می گیرد و نیرویی معادل چند صد پوند ایجاد می کند و وقتی که جسم کوچکی بین دندانهای آسیا قرار گیرد نیروی واقعی در هر اینچ مربع به چندین هزار پوند می رسد لذا با چنین قدرتی :

پرده های سلولزی غیر قابل هضم در هم می کشند.

چون اثر دیاستازهای گوارش بر روی مجموعه ای از سطوح ذرات غذاست لذا با جویدن بیشتر سطوح وسیعتر و لاجرم اثر آنزیمها بر قسمت خرد شده بهتر است.

ثابت شده غذاهایی که خوب جویده می شوند عبور دفعی اشان بهتر و آسانتر است.

دکتر پاسکالت می گوید با غذائیکه خوب جویده شده باشد معده خیلی زود رضایت و بی نیازی خود را اعلان می کند.

مهمتر از همه اینکه خوب خرد شدن غذا از خراشیدگی راه معدی روده ای ممانعت نموده و تخلیه آنرا از معده به روده کوچک و سپس بقطعات بعدی تسهیل می نماید که بسیاری از ناراحتی های معده و روده ناشی از خراشیدگی دیواره و یا کندی حرکت غذا هستند.

اگر دندانها عمل اساسی هضم یعنی جویدن را انجام ندهند نقطه دیگری در سراسر لوله گوارشی وجود ندارد که بتواند جبران نموده و عمل شکستن غذا و تبدیل آنرا به

ذره های کوچک انجام بدهد.

دکتر نومان Neuman و دکتر سالوو Salvo در نقاط مختلف جهان به تفحص پرداختند تا علت سلامت بودن کارگران و اسیران فرعون و پوسیدگی و فساد دندانهای فرعون و بهمین نحو سبب بی عیبی دندان طبقات پائین و معیوب بودن دندانهای متمکنین را پیدا کنند و بدنی نتیجه رسیدند که داشتن دندان سالم بعلت خوردن غذاهای سفت و سخت و خوب جویدن آنها ، و فساد دندانها بسبب خوردن اغذیه نرم است یعنی دندانها برای ج.یدن و جویدن برای دندانها خلق شده اند روزانه 1000 - 1500 گرم بزاق ترشح می شود. در بزاق ماده ای است بنام لیزوزیم که دهان را ضد عفونی می کند و ما می بینیم با آنکه مخاط دهان زود زخم می شود حتی با گوشه ای از نان خشک شده می برد یا با تماس جرعه ای شیر داغ می سوزد ولی داخل دهان بعلت وجود لیزوزیم کمتر عفونت یافته و چرک می کند.

داروهائیکه امروزه برای از بین بردن میکربها بکار می رود «آنتی بیوتیک» نامگزاری کرده اند مانند پنی سیلین و غیره که از قارچهای گوناگون بدست می آید.

اخیرا موفق شده اند از انساج مختلف بدن نیز اینگونه داروها را تهیه نمایند ، دانشمندان روسی از کبد و کلیه و طحال و آمریکائیها از گلبولهای قرمز و یک دانشمند از آلمان موفق به تهیه ماده ضد میکربی بوسیله کشت بزاق شده است.

در بزاق مقداری سولفورسیانور دوپطاسیم (غیر از ماده شیمیائی هم نام آن) وجود دارد که برای ضد عفونی کردن مواد نباتی خام بکار می رود و این ماده در معده هم هست در روده هم

هست و لذا اگر سبزیها خوب جوبده شوند ضد عفونی هم می شوند و اینجا شما را به اول کتاب متوجه می سازم که دوست روشنفکرم پرمنگنات برای ضد عفونی کردن کاهو آورد و پرسید آیا اسلام دستوری برای ضد عفونی کردن سبزیجات ندارد ؟ بایشان پاسخ می دهم که خدای اسلام چنین چیزی را داده است و اسلام جویدن را مستحب اعلام فرموده که خود بهتر و آسانتر و ارزانترین وسیله ضد عفونی کردن بوده و برای شادابی و زندگانی دراز نیز برعکس مواد ضد عفونی کننده دیگر بکار می آید. (استحباب در جویدن را حتی در رساله های علمی فقهای عظام می توانید ببینید).

آنقدر در اسلام راجع به جویدن غذا دستور داده شد و بکنایه و اشاره بدان توجه گردیده است که هر مسلمانی کم و بیش ز آنها اطلاعی دارد.

«قال علی علیه السلام للحسن الا اعلمک اربع خصال تستغنی بها عن الطب قال بلی قال لا تجلس علی الطعام الا وانت جایع و لا تقخ عن الطعام الا وانت تشتهیه وجود المضغ و اذانمت فاعرض نفسک من الخلا».

مولای متقیان بفرزند گرامش حسن فرمود می خواهی چهار چیز ترا بیاموزم که از طب بی نیاز گردی عرض کرد بفرما ، فرمود بر غذا منشین مگر گرشنه باشی ، از غذا بر مخیز الا که اشتهائی باقی باشد و در جویدن غذا مراقبت کن و چون بخوابگاه خواهی رفت خود را به خلا عرضه بدار.

بسا هستند کسانی که می گویند فلان غذائی برای ما ناسازگار است. چون آنرا می خوریم دلدرد می گیریم یا ناراحتیم.

من بشما قول می دهم اگر نسبت بآن غذا حساسیت ندارید

و برای شما الرژیزان نیست ولی غیر قابل تحمل می باشد با خوب جویدن بدون ایجاد رنج هضم و جذب انجام گیرد.

حتما شاهد کسانی بوده اید که دندان نداشتند و از دستگاه گوارشی خود شکایت می نمودند و پس از گذاشتن دندان مجدد غذای خود را خوب تحمل نموده و از هاضمه خود راضی اند. یا از اطباء شنیده اید که میگویند فلان غذا را حتی بیمار حصبه ای بخورد بشرط آنکه خود خوب بجودیا آنکه اگر قوه جویدن ندارد خوب نرم و کوبیده شود اشکال ندارد.

تعجب در این است که بعضی غذای خود را به بهانه اینکه دندانشان یا مخاط دهان یا زبانشان را آزار می دهد خوب نجویده آنرا بسراغ مخاط ظریفتر معده سرازیر می نمایند ! در صورتیکه یکی از خواص جویدن اینست که معلوم شود غذا با مخاط دهان چه می کند و اگر اثر بد دارد آنرا بسوی مخاط ظریفتر سرازیر نسازند و با جویدن حرارت آن تعدیل گردد ، اگر سرد است گرم شود و اگر داغ است باعتدال گراید.

مواد تخمیری معده در محیط اسید و ترش مؤثر می باشند و غذائی که با بزاق که قلیائی است خوب آغشته شده هم خوب بلعیده می شود و هم چون بمعده وارد گردد قلیائیت خود را از دست می دهد لذا باید سعی کرد مخصوصا مواد نشاسته ای را خوب جوید و با بزاق آغشته کرد که آنزیم های ضروری برای هضم برای هضم مواد نشاسته ای بکلی از بین نرود.

بطور معمول 3 تا 5 درصد نشاسته در دهان به مالتوز تبدیل می شود بعلت آغشتگی با بزاق و شیرین شدن نان پس از خوب جویدن بهمین علت (بواسطه پیدایش مالتوز) باید با

خوب جویدن تا آنجا که مقدور است عمل هضم را انجام و به معده و روده ها کمک نمود.

اگر غذا خوب جویده شود و مقدار آن در هر لقمه زیاد نباشد (لقمه های کوچک برداشته شود) حدود 95 درصد پروتئین ها به اسیدهای آمینها تبدیل می شوند که می دانیم قسمت اعظم جذب پروتئین ها بوسیله تبدیل شدن به اسیدهای آمینه است (در جای خود راجع به اینکه در اسلام نیز سفارش به برداشتن لقمه های کوچک شده خواهیم گفت) بعلاوه انواع خاصی از اسیدهای آمینه بطور انتخابی جذب می شوند وانواع معینی از آنها نیز همراه یکدیگر در پدیده های جذبی دخالت می نمایند و این خود دلیلی بر وجود سیستم های حامل مشترک می باشد و برای انتقال اسیدهای آمینه مختلف چندین سیستم حاملم متفاوت وجود دارد و حداقل انواع معینی از اسیدهای آمینه نیز حداکثر سرعت جذب را دارا هستند و شدت جذب متناسب با وجود اسیدهای آمینه است زیرا مواد مزبور را نمی شود آزاد شدن در روده پیدا کرد و بمحض تولید جذب می شود لذا با جویدن هر چه پروتئین ها بیشتر تبدیل به اسیدهای آمینه شوند شدت جذب بیشتر خواهد بود.

با توجه به آزمایش شیتیدن که هم اکنون گفتیم و با در نظر گرفتن این امر که با جویدن قسمت اعظم غذا بویژه پروتئین ها تبدیل به انرژی می شود.

ترشحات معده سه مرحله دارد : مغزی - معده ای - روده ای.

مرحله مغزی با دیدن ، بوئیدن ، فکر کردن و چشیدن شروع می شود و ممکن است تا ec500 برسد (مجموع ترشح) در این مرحله مقدار بسیار زیادی پپسین و اسید ترشح می شود.

ترشح موکوس نیز زیاد می گردد و بدین سبب حفاظت جدار معده نیز در اینجا منظور می گردد.

جویدن زمان چند مرحله (بوئیدن و چشیدن) را طولانی ساخته و لذا غیر مستقیم عمل جویدن حفاظ جدار معدی است.

هر چند آنچه از مصنوع و مخلوق الهی ، بظاهر کوچک است با دقت به عظمت آن وقوف حاصل می گردد ولی آیا می دانید اگر نان خشک بخورید بزاق رقیق ترشح می شود و چنانچه غذای شلی میل نمائید بزاق غلیظ تراوش می کند ! و در ه رحال خوب جویدن سبب اعتدال شلی یا سفتی غذا هم ، علاوه بر خواص دیگر می گردد !

غدد بنا گوشی ، تحت فکی ، زیر زبانی و غددهای کوچک دهانی در ترشح بزاق شرکت دارند و روزانه بین cc1000 - cc 1500 مجموع ترشحات بزاقی است.

بزاق دو نوع ترشح دارد : ترشح سرو و آبکی که دارای پتیالین است و نشاسته را آماده هضم می کند - ترشح موکوس و غلیظ که عمل آن لغزنده ساختن مواد غذائی می باشد که ترشح اولی را غدد بناگوشی و تحت فکی انجام می دهند بعلاوه که موکوس را نیز ایندو ترشح می نمایند ولی غدد زیر زبانی و دهانی موکوسی هستند.

اگر عمل جویدن لازم نبود بسیاری از خوردنیها را آبکی خلق نموده تا فرو بردنش آسانتر باشد.

ترشح برای غذای مورد علاقه بمراتب بیشتر از ترشح کسی است که غذای ناخوشایندی را میل می نماید بعلاوه وقتی

غذای بسیار محرکی خورده شود ترشح بزاق جهت رقیق و خنثی کردن بسیار می شود که همه با خوب جویدن نسبت مستقیم دارند.

خواص بسیار دیگری نیز می توان از خوب جویدن ذکر کرد که اهم آنها از این قرار است :

با حرکت سه گانه فک تحتانیجریان خون در آنقسمت که لازم است بیشتر شده و برای ترشح بزاق و عمل شیمیائی گوارش در دهان مواد لازمه آماده و مهیا می گردد یعنی نه آن است که غدد بزاق نیز مواد لازمه خود را از خون می گیرد و بزاق می سازد لذا هر چه بیشتر عمل جویدن انجام گیرد گردش خون در آن حوالی بیشتر انجام گرفته و مواد لازم برای ساختن بزاق بیشتر در دسترس غدد بزاقی قرار می گیرد. بعلاوه شاید جریان خون در تمام صورت بهتر انجام گرفته و لذا برای چشم ها و گوشها نیز مفید باشد.

غذا که خوب جویده شود گلوله غذائی خوبی که چرب ونرم است تهیه شده و خوب بلع می شود.

اگر در غذا ماده محکی وجود داشت که در اینصورت با ورود قسمتی از آن به اثنی عشر بقیه در معده معطل خواهد ماند بزاق بیشتر هنگام خوب جویدن ماده محرک را تا حدودی رقیق کرده و از ناراحتی اثنی عشر نیز می کاهد.

اثرات سوء خوردن غذاهای گرم یا سرد را بر معده بزودی خواهیم گفت و در اینجا اشاره کنیم که خوب جویدن حرارت غذا را قبل از آنکه به معده برسد معتدل می سازد.

با آنهمه فواید که از خوب جویدن آورده شد تنها توجه باین نکته کافیست که خوب جویدن را پشتیبان بنیه اقتصادی و نیروی

کجا باید خورد (دراطاق نهارخوری یا...)؟

ص : 277

انسانی بشمار آورد زیرا :

کسانیکه عمل جویدن را خوب انجام نمی دهند با آنکه مقدار متعادل غذا خورده اند بدنشان همیشه در حال گرسنگی بسر می برد و حال آنکه با کمتر از این مقدار می توان با خوب جویدن انرژی کافی و لازم را بدست آورد.

بزرگترین زیان کم جویدن :

در هضم مواد نشاسته ای اختلال پیدا می شود.

سبب پرخوری می گردد.

احساس ناراحتی خواهد شد.

قسمتی از غذا جذب نشده دفع می گردد یعنی با آنکه غدا خورده ایم گرسنه مانده ایم.

عمل تبخیر در روده ها بخوبی انجام نگرفته و مسمومیت تدریجی بوجود خواهد آمد از اینرو :

خوب جویدن علاوه بر آنکه جنبه اقتصادی دارد جنبه اجتماعی آنرا نیز باید فراموش نکرد که در نزد اشخاص سالم عمل جویدن خوب انجام گرفته است.

کجا باید خورد ؟

امتیاز بعضی خانواده ها چنین است که حتی از خواب و خوردن و طرز راه رفتن نیز می خواهند برا یکودکان خود یک محیط تربیتی اتخاذ و انتخاب نمایند زیرا یقین دارند در مدارس

هنوز قدرت ایجاد همه وسایل تربیتی موجود نیست و فرزندانشان سه برابر آنچه با مدرسه در تماسند خارج از مدرسه بسر می برند اگر مفهوم همین دو سطر پذیرفته است باید جای خوردن نیز معلوم باشد و فراموش نکرد چون جمال و زیبائی بزندگی معنای دگری می دهند و اثر رنگ را بر محیط نمی توان نادیده گرفت و حتی رنگ غذا نیز حالات انفعالی مخصوصی دارد باید سعی کرد بخاطر زیبائی و سلامتی مکانی دور از آلودگیها و کثافات انتخاب نمود و فراموش نکرد که اگر امروز می گویند :

اطاقهای جراحی را رنگ آبی باید که اثر تسکینی دارد.

رنگهای زرد - لیموئی - آبی - قرمز استاندارد شده و در مواردیکه خطرات مکانیکی - حرارتی - امنیت - توجه و وقت آتش سوزی و خطرات شدید در کار باشد با چنین رنگها علامت گذارده می شود زیرا در موارد ابتلا بهتر می توان از آنها دفاع نمود.

رنگ قرمز محرک است و برای عصبانی ها نباید در منزل از آن استفاده کرد ولی هنگام تغذیه نظربآن اشتهاء آور می باشد تحریک آمیزی رنگ قرمز بحدی است که گاه گریه ناشی از نگاه طولانی کودک به آن یا سردردی بعلت زیاد نگاه به آن کردن را ایجاد می نماید برای کسانیکه زیاد کار می کنند رنگهای سبز ملایم خوب است.

رنگ بنفش خواب آور بوده و کسانیکه به بی خوابی دچارند می توانند قسمتی از اطاق خواب یا لوازم آنرا بنفش انتخاب کنند.

بچه های عصبانی را می توان در اطاقهای با پرده های لیموئی رنگ تسکین داد و حتی بعضی رنگ لیموئی را برای هضم مفید می دانند. رنگ سبز مفرح است و حتی عکس العمل تب را کم می کند و در بعضی اطاقهای بیمارستانها نیز بکار می رود و موجب براانگیخته شدن فکر بوده و بهجت آور است.

رنگ آبی را بعضی تسکین دهنده شدت دردهای سرطانی و بر عکس قرمز را تشدید کننده می دانند. پلیس ناحیه ای اطلاع داد دختر خانم هائی که لباس آبی زننده به تن می نمایند بیشتر مورد مزاحمت قرار می گیرند.

در استان اوهایو اعلام گردید که اگر چاغهای عقب ماشین رنگ قرمز تیره مایل به قهوه ای و چراغهای ترمز رنگ قرمز داشته باشد توجه رانندگان پشت سر بیشتر جلب می شود و اصولاً چراغهای قرمز فاصله را زیادتر و آبی فاصله را کمتر و نزدیکتر نشان می دهند و فقط چراغ قهوه ای است که فاصله را باندازه حقیقی نشان می دهد.

رنگ سیاه تولید استفراغ می کند و لذا هواپیما و کشتی را سیاه کردن قدغن است.

رنگها بر بعضی بیماریها اثر خوبی دارند : رنگ بنفش بر داء المنطقه (زنا) - رنگ آبی برای تاکیکاردیها و فشار خونیها و کم خوابیها و افکار مشوش - رنگ سبز برای باز کردن و گشاد نمودن عروق و مسکن اعصاب و فشار خون ، و بهمین لحاظ است که در قمار چون عصبانیت زیاد است «وان الشیطان یوقع بینهم العداوه و البعضاء» در کار می باشد لذا روی میزهای قمار و بلیارد را که شیاطین انس و جن احاطه کرده اند برای رفع عصبانیت

برنگ سبز انتخاب می نمایند.

رنگ زرد مخصوص ، نشاز عصبی دارد.

ارغوانی استقرار اعصاب می دهد.

ازرق باشد انسان احساس سرما می کند.

سیصد هزار رنک تاکنون شناخته شده است. جرانت آلن می گوید قوه ای بزرگتر یا بیشتر و گوناگون تر از احساس رنگها در زندگی ما اثر ندارد. هوارد کتشام و احساس حرارت و سردی و سرور و حتی اثر شخصیتی برای رنگها قائل است.

از آنچه گفته شد تحربیاتی کرده و نتایج درخشانی بدست آورده اند چنانچه با تغییر رنگ دادن و اتخاب رنگ بهجت آور سبز جهت پل انتحار در لندن که بلاک فرایا نام داشت انتحار در کنار آن پل به ثلث تقلیل یافت.

کارخانجات بایر واقع در کشور جمهوری فدرال آلمان موفق به تهیه رنگی بنام پرونتول 1A و 2 Aگردید که هر چه را با آن رنگ آمیزی نمایند ضد میکرب بوده آنها را کشته و یا از تأثیر آنها جلوگیری می نماید.

پشه و بسیاری از حشرات از رنگ زرد گریزانند و در بعضی باغها برای دور شدن حشرات لامپ های زرد ساخته اند. سه گروه گیاه که رشد آنها در حدود 27 میلی متر در ساعت بود همه از یکنوع و یکسان در گلخانه ها گذاردند که یکی شیشه های آبی و دگری سفید و آخری سرخ داشت ، در اولی مطلقا گیاه نمود نکرده بود ، در دومی تا 100 میلی رشد نموده و در سومی به 342 میلی رسیده بود حتی توت فرنگی با نور قرمز معطر و شکیل شده بود.

در انسان نور قرمز بیشتر از همه و بفش کمتر وارد بدن می شود.

ثابت شده جعبه هائیکه رنک باز دارند کمتر سنگین و آنها که سیاه اند سنگین ترند حتی جلوه رنک سیاه ابهت بیشتری دارد و این مسئله را اولین دفعه ابومسلم خراسانی برای پیشبرد مقاصد نظامی خود بکار برد ، هر روز از لشکریان که لباس و پرچمی برنک مخصوص داشتند سان دید ، روزی همه چیز سبز بود و روز دیگر زرد و... و بالاخره رنک سیاه را برای مضطرب نمودن دشمن انتخاب کرد.

با این همه تفاصیل آیا در اسلام برنک شناسی اشاره ای شده است ؟ «الم تر ان اللّه انزلمن السماء ماء فاخرجنا به ثمرات مختلفا الوانها و من الجبال جدد بیض و حمر مختلف الوآنهاو غرایب سود و من الناس و الدواب و الانعام مختلف الوانه کذلک انما یخشی الله من عباده العلما» (سوره الفاطر) علاوه بر اینکه استمالت و بلکه تشویقی از علمای پژوهنده و محقق در رنک در زندگی زمینی اشاره می فرماید «و ما ذرء لکم فی الارض مختلفا الوانه» (النحل) و اثر رنگ بعضی غذاها در درمان و شفا را نیز دخالت داده که یک موضوع تازه و جالبی است که باید در آینده روی آن کار و تحقیق کرد «شراب مختلف الوانه فیه شفاء للناس» (النحل)

در آنجا که از بهداشت لباس می نویسیم مطالب بیشتری از رنگ که در اسلام بدان اشاره شده خواهید یافت و کافی به نظر می رسد در اینجا تأییدیه قرآن مجید را در باره این مطلب ذکر کنیم که نوعی از رنگ زرد لیمویی مخصوص را بهجت آور

و مسرت بخش دانسته می فرماید «صفراء فاقع لونها تسر الناظرین» (سوره بقره) و شعر امام علیه السلام را که به فرح بخشی رنگ سبز اشاره می کند : ثلاثه یذهبن عن قلب الحزن - الماء و الخضراء و اوجه الحسن. (سه چیز اندوه را بر طرف می کند آب ، روی زیبا و سبزی)

با ذکر این مقدمه و آنچه در در بهداشت لباس خواهیم آورد می توان رنگ اتاق نهار خوری را نیز اسلامی انتخاب نمود ! اما مکاتن انتخاب شده چگونه باید باشد ؟

برای زودتر رسیدن به پاسخ چند مطلب اسلامی زیر را در نظر آوردید.

هنگام غذا خوردن باید قرار و آرامی داشت به دلیل آنکه راه رفتن و غذا خوردن را ممنوع ساخته اند «لا تکل و انت ماش الا ان تضطر الی ذلک - حضرت صادق» و این خود معلوم است که هنگام راه رفتن عضلات و اعضای مخصوص احتیاج بیشتری به خون داشته و معدهای که باید هنگام ورود غذا برای شروع گوارش به اندازه متعادل خون دریافت نماید در بی بهرگی خواهد ماند.

هنگام غذا باید ساکت بود و سخن گفتن را آنچنانکه خواسته اند گفت. آهسته حرف زد- سخنی نباشدکه موجب اضطراب خورنده غذا و نارضایتی خدا و در نتیجه جلوگیر اشتهاء و هضم باشد و به غذای خود نظر نمود «فلینظر الانسان الی طعامه» را فراموش نکرد که شاید کوچکترین ضرر بلند حرف زدن این باشد که آب دهان بر غذای دگران افتد و ای بسا که موجب انتشار امراض گردد، و ما به بعضی از مسائل مربوط به این قسمت قبلا اشاره کردیم و بقیه را بعدا خواهیم آورد.

در کتابهای اسلامی در مورد غذا ابوابی باز کرده اند به عناوین : کراهه الاکل فی السوق (کراهت خوردن در بازار) باب دیگر آداب خان و سفره - ممنوع بودن خوردن در مستراح و مسجد و...

در جلد قبلی گفتیم در قرآن کریم است که اصحاب کهف یکی را مأمور خرید طعام کردند توصیه و تأکیدشان چنین بوده که «فلینظر ایها ازمکی طعاما» (سوره کهف) از آنجایی خرید کند که پاکیزه تر است و مسلمانان صدر اسلام و همزمان با پیشوایان نیز این قسمت را کاملاً رعایت کرده و حتی نظافت را در ردیف حلال و طیب بودن می آورده اند « دخلت علی ابی جعفر فدعا بالغذا فاکلت طعاما قط انظف منه و لا اطیب» (باب 27 آداب المائده مستدرک الوسائل) که چون در خدمت امام غذا خورد و خواست از آن تعریف کند از نظافت و سپس سازگاری آن زبان گشود.

به علاوه این خود نکته ای است که به هنگام تغذیه بنی اسرائیل از من و سلوی پروردگار به وسیله ابرها بر سر آنها سایه انداخت (و پروردگار نیز فی بیوت اذن الله ان... بالغدو و الاصل» فرموده غدو و آصال یابکرا و عشی را بیت سقف دار خواسته است) و لذا در پاسخ کجا باید خورد ؟ با توجه به مطالب فوق می توان چنین گفت :

محل خوردن غذا باید : سقف دار - دور از ازدحام و بازار - کنار از آلودگیها و گرد و غبار و کثافات با رنگی در خور و انتخاب شده و مناسب یعنی سفره ای اسلامی و علمی که به ظاهر زیبا و جمع جور بوده باشد.

اثر ده مرتبه نام خدا را ببریم (با توجه به اینکه جای گفتن باشد) بهتر از یک مرتبه نام بردن او جل جلاله است و با این مقدمه وقتی دستور است کنار سفره برای هر رنگی از غذا که جهت خوردن اتخاب می شود یک مرتبه بسم الله گفته شود یقین است سفره رنگارنگ را بر خوان خلوت و خالی و چند مرتبه نام خدا را بردن بر کمتر ترجیح داده اند.

چه زمانی باید خورد (صبح، ظهر، شام یا...)؟

حتی کسانیکه بیش از لقمه نانی نمی توانند با وجود فشاری که به زندگی معمولی خود وارد می سازد ، به دست آوردند دلشان می خواهد بدانند همین فراورده لقمه را چه زمانی باید خورد و در حقیقت چگونه می توان استفاده بهتری از کمترین بدست آورده بر داشت نمود ؟

با آنکه سعی داریم با محیط یک تطابق عاقلانه ای انجام دهیم که کمتر موجب مزاحمتتان گردد باز هم این مطلب که چه زمانی باید غذا خورد ما را در برابر محیط به یک تضاد خشم آلوده مسلح می سازد که در بین اشخاص فعال و پر کار این فاصله و سلاح بیشتر خود نمایی دارد یعنی یک شخص پر کار اغلب غذایش تابع کار اوست و در بسیاری از نقاط نیز چنین معمول است که صبح غذا می خورند به کار می پردازند خسته شده باز غذا می خورند و بهر صورت غذا تابعی است از کار ، در صورتیکه نزد اسلام غذا رجحان داده شده می فرماید گرسنه شدی بخور و غذا و زمان با یکدیگر شناسایی ندارند و اگر سفارش به خوردن درصبح و شام اسلامی را توجه

فرموده باشید چرخش غذا را به نسبت خواب و استراحت منظور داشته و به شغل و مقام و مشغله کمتر توجه شده و همانطور که اشاره شد غذای خوب و سازگار را برای ایمان آورندگان مسئلت می نماید و برای هر دفعه خروج از منزل مایل است همان اسلامی که دستور یک ماه روزه داری می دهد شخص مؤمن اگر یک لقمه هست در دهان خود بگذارد و از منزل خارج گردد و بابی به عنوان (استحاب اکل کل شی ولو خبزا و ملحا قبل الخروج من المنزل) در کتابهای مربوطه در این باره باز شده است.

تنها زمانی که به طور معمول مسلمانان برگزیده و برنامه ای خارج و اضافی و انتخابی دارند و من هم به شما توصیه می کنم که حتما آن راانتخاب و مراقبت فرمایید کما آنکه آبا و اجداد ما نیز همیشه دوست داشتند آن زمان را فراموش نکنند ، شما هم سعی نمایید این فکر را دشته باشید نه به خاطر سفارش من و نه به برای اینکه در آن زمان وضع خاصی برای شما پیدا شده است بلکه برای اینکه فقط نشان دهید با شخصیت بارز علمی و الهی قطع رابطه نکرده اید و حتی اگر به خاطر آن رجل الهی است که آنچنان به فکر بهتر کردن تغ ذیه پیروانش بود که این چند جلد کتاب مربوط به غذا نمونه کوچکی از افکار عالیه و انسان - دوستی اوست آری به خاطر وی تنها در اینجا زمان را با غذا پیوستگی دهید !

اگر به کشورهای خارج مسافرت کرده باشید خود می دانید و اگر نرفته اید دوستان شما که رفته اند می دانند که در هر کشوری با مساعی مربیان دینی در جسم و جان اهلش چنین منقوش گردیده است ، آن روز در هفته را که بدین

و آئین خود منسوب داشته اند گرامی بدارندو آچنان به شاعر مذهبی علاقه نشان دهند که هر تازه واردی در آن روز به اشکال مختلفی از تظاهرات دینی آنها برخورد نماید مسافری که هر روز شنبه با اسرائیل یا یکشنبه به اروپا وارد می شود بدو تأمل این واقعیت را درک خواهد کرد که انرژی بسیاری در روز شنبه بکلیم خدا حضرت موسی و به خاطر وی صرف می گردد و روز یکشنبه نیز اجرای مقرراتی که از قوانین روح الله حضرت عیسی استنتاج شده ضروری دانسته شده است.

گذشتگان ما مسلمانان خانواده خود را عاقلانه رهبری کرده سعی می نمودند به بستگان خود بفهمانند بیشتر از همه باید به وظیفه مقدس خود که بزرگداشت دین به خاطر اطاعت از قوانین زندگی و دستورات الهی است توجه و مراقبت نمود و لذا به خاطر اعتقاد به شخصیت الهی و علمی پیامبرشان حضرت محمد یا به یاد گذشتها و فداکاریها و شیرین جانبازیهای فرزندان ایشان که همه در جهت انسان دوستی و و بهتر ساختن اجتماع تجلی داشته است روز منسوب به اسلام و محمد را که روز جمعه انتخاب شده گرامی داشته اگر در این روز بر سفره فقرا حتی دانه های انگوری نیز بود در کنار نان پنیر یا پیازی اضافه دیده می شد و آنچنان در نگهداری این سنت پسندیده کوشش به عمل می آمده که هر کس یقین داشته است این ندا را از جانب اسلام و جمعه دوستان به گوش دل می شنود که باید وجهه همت خود قرار داد که سفره روز جمعه به عنوان تعظیم شعائر اسلامی با روزهای دگر تفاوت داشته باشد و سفارش من نیز چنین بود زیرا اثرات روانی آن به خاطر زندگی و توجه به قانون اطاعت از مذهب باید فراموش

نگردد.

شگفتا که نبی گرامی می فرماید برای این که روز جمعه زن و فرزند و خویشاوندت تفریح کردهخ باشند (بدانند روز دگری است) میوه و گوشت را بر سفره شان بدار «اطرقوا اهالیکم فی کل جمعه بشی من الفاکهه و اللحم یفرحوا بالجمعه» (به کلمه فی کل جمعه - در تمام جمعه ها توجه فرمایید)

ما در بیمارستان خود برنامه غذایی خوب و استانداردی درایم و چون هر بیمار بیش از دیگران احتیاج مبرمی به آرامش خاطر و جمع آوری افکار پریش و تمرکز آن دارد و اعتقاد و توجه برای مرضا طریق مؤثری از درمان به شمار است روزهای جمعه هدف توصیه ای اسلام را دنبال کرده و غذای فوق العاده ای که سازش با بیماری آنها دارد تهیه می نمایند آنچنانکه گویا بیماران هر جمعه می بینند محمد ابن عبدالله (ص) در آن روز متعلق به اسلام با ظروفی از غذا و با هدایا به عیادشتان آمده اند.

شما هم روز جمعه غذای بهتری داشته باشید تا بستگانتان بدانند بلاهدف نیستید و حداقل نبی گرامی م توانند از روزنه ای اسلامی که به روی خانه شما باز است با شما ارتباط داشته باشند.

در جلدهای بعد به دستورات مبنی به احترام غذایی نسبت به سفره های منسوب بروزهای اسلام اشاره خواهیم کرد اما آنچه را از غذا که به زمان و مکان بستگی نداشته و به ظاهر با تغذیه های صبحانه و غیره مغایرت دارد :

در طول زمانیکه بدن رشد می کند جسم و جان هر دو

قابلیت پذیرش غذاهای مخصوصی را دراند اما پذیرشها با عوامل چندی از قبیل دوران کودکی ، جوانی ، پیری ، محیط ، حرفه ، فعالیت و حتی اخلاقیات نیز بستگی داشته و متغییر خواهد بود.

این تصمیم باید ضروری شناخته شود اگر چه شناسایی مرز بین جوانی و پیری برای هر کس دشوار و مختلف و مخصوص به خودش است اما محبت به حویشتن و اهل و عیال و فرزند غریزی و بلکه در انسان فطری بوده و همه می خواهند از شیر خوار تا مادر بزرگشان حتی در برابر نان و پنیری که دارند بدانند چه وقت باید خورد و چه زمانی را باید انتخاب کرد.

شگفتا ، ما در کتابهای غذاشناسی مطالبی می بینیم که گویا از 14 قرن قبل درست از اسلام نسخه برداری شده است : تا گرسنه نشدید نخورید ، و قبل از سیر شدن دست از خوردن بکشید.

بعد از خواب و استراحت تغذیه خوبی داشته باشید و بعد از سفره به سراغ فراش و لحاف نروید.

بهترین غذای خود را صبحانه انتخاب نمایید و اول صبح بخورید که هنگام بحث راجع به غذای صبح و شام بیشتر خواهیم گفت ، همه و همه از دستورات اسلامی است که امروز در بهترین کتابهای علم تغذیه رونویسی شده و مشاهده می شود. اما اسلام یک نوع دوستی دیگری که هنوز به وسیله غذاشناسان انتشار نیافته به حساب یک محصول تمدن اسلامی عرضه می دارد و آن تشویق به خوردن در صبح و شام است اعم از این که اشتهایی باشد یا نباشد گویا اسلام بی میل و عدم اشتهاء را به حساب طبابت پذیرفته اما خوردن بعد از استراحت و خواب و قبل ار خواب را با شرایطی

به حساب بهداشت می پذیرد یعنی عدم اشتهاء و درمان در یک طرف و تغذیه و پیشگیری را ادر جانب دیگر قرار می دهد.

امروز مقررات خوردن چنین است بعضی ها صبحانه می خورند و دو سه ساعت بعد یک چاشنی غذایی اضافه می کنند و به همین نحو تا آخر.

شب هر چند ساعتی در خوررهای اقتصادی و توانایی تهیه و آداب محیط چیزی را انتخاب کرده میل می نمایند.

برخی صبح و ظهر و عصر و شب - عده ای می گویند روزهای کوتاه زمستان چند نوبت می خوریم سزاورا نیست غذای شبهای طولانی را فراموش کنیم و چون سحر خیزان به غذا می نشینند.

معدودی از آز گاران و شکم پروران در خوردن حسابی ندارند و بینوایانی نیز یافت می شوند که زمان غذا خوری آنها هنگامی است که قوت لایموتی به دست آورده اند که اینها خارج از شمارش تغذیه کنندگانند بلکه به گرسنگان شمارش می شوند.

گاهی نوع غذا معلوم است و شدیدتر آنکه در کشورهای ثروتمند خوراک اجباری وجود دارد و در یکی از آنها و تا سن پانزده سالگی باید روزانه یک شیشه شیر به هر نفر خورانده شود.

نزد عده ای دقت زمانی اهمیت داشته مثلاً در رأس ساعت 12 باید طعام حاضر باشد.

کسانی که تا کار دارند گرسنگی ندارند.

کار فکری زیاد خون را متوجه دستگاههای مغزی و مربوطه می سازد. کار عضلانی سخت خون را به طرف آن عضو میراند لذا برای خوردن استراحت قبلی لازم است تا خون بتواند به اندازه کافی و در خور نیروی گوارشی در جهاز هاضمه موجود می باشد .

اگر بعد از کار فکری زیاد به غ ذا بنشینیم مغز گرسنگی می کشد و چنانچه پس از فعالیت عضلانی سخت باشد ماهیچه ها گرسنه خواهند ماند و قلب و اعضاء مسموم خواهند شد زیرا با ورود غذا به معده خون متوجه به دستگاه هاضمه شده عضوی را که به خون بیشتری احتیاج داشته بی بهره خواهد گذاشت.

وقتی انسان خسته است 1/4 غذای خورده شده جذب نمی شود و همانطور از روده ها خارج می گردد لذا شخص خسته بهتر است 1-5/0 ساعت استراحت کند و بعد غذا بخورد.

جودیت جاز چورجیل می گوید : در وسط روز پیش از غذا خواب اندکی (در حدود نیم ساعت) به اعصاب آرامش می بخشد ولی پس از غذا ممکن است به علت کند شدن عمل معده هضم غذا مختل شود. اگر احساس می کنید که پس از خوردن غذا به خواب احتیاج دارید روی یک صندلی راحت بخوابید زیرا هضم غذا در این وضع بهتر انجام می شود (اگر فراموش نفرموده باشید اسلام دستور می دهد پس از غذا به وضع مخصوص دراز کش نمایند که شرح داده شد).

هنگام خواب میزان متابولیسم بدن 10-15 درصد سقوط می کند به دو علت : کم شدن تونوس عضلات مخطط در خواب - کم شدن فعالیت دستگاه اعصاب سپاتیک. (فیزیولوژی پزشکی گایتون) یعنی بدن یک تعادل خاصی برای توزیع عادلانه خون در تمام بدن به دست می آورد و از این جهت است که پس از خواب بدن را آمادگی کاملاً و هماهنگ با آفرینش برای تغذیه حاصل است و طبق آزمایشات انجام شده گرسنگی صبحانه یک نوع رنج دادنی به بدن

است که جبران پذیر نیست.

صبحانه ناکافی سبب خستگی روحی و جسمی انسان در تمام مدت روز می شود (طب و دارو سال 3 شماره 13)

به وسیله عده زیادی از دانشمندان جهان و پزشکان کلینیک « مایو» نشان داده شده که یک صبحانه کامل. پایه یک زندگی سالم است بشرطی که ناهار و شام سبکتر صرف شود در ضمن این دانشمندان معتقدند که یکی از بزرگترین علل سوء هاضمه و تنبلی کبد خوردن صبحانه از روی عجله و شتاب است.

تحقیقات عدیده به اثبات رسانده صبحانه کم باعث اختلال سلامت بدن و پایین آورنده راندمان کار روزانه بوده علاوه بر اینکه مقاومت بدن را برای مقابله با بیماریها کم می کند ناهار و شام نمی تواند جبران صبحانه ناکافی را بنماید.

اخیرا تحت عنوان موهات و حقایق درباره تغذیه به قلم جودیت چاز چوجیل نوشته شد : صبحانه غذائیست مهم نظریست درست اگر شما عادت کرده اید که بامداد غذای کامل نخورید تندرستی و ظرفیت خود را برای کار به خطر انداخته اید ، کسانیکه صبحانه کم می خورند یا نمی خورند بیش از دیگران در معرض بیماری کارانس (Carance) (کسر مواد غذایی) هستند ، در کار خود بیشتر اشتباه می کنند و در تحصیل کمتر موفق می شوند اگر جامعه شناسان را باور دارید به عقیده ایشا ریشه بیشتر ناسازگاری های خانوادگی غیر کافی بودن صبحانه است.

چند مرتبه تا به حال اعلام گردیده است که تغذیه خوب به عنوان صبحانه درباره یکدسته انتخاب شده کارگردان مورد

اجرا و نتیجه چنین بوده است که صبحانه مقوی و خوب سبب می شود کارگران بتواند بهتر کار کند - محصول تحویل دهند و عجیب است که آزمایشات نشان داد که سوانح و حوادث نیز در بین آنها که صبحانه و مقوی و خوب خوره اند کمتر خواهد بود.

صبحانه عالی خوردن امروز در بعضی کشورهای مترقی دیده می شود و سابق بر این در بین مسلمانان کاملاً رعایت می گردد و کسانی که به تاریخ عهد خلفای ع باسی آشنایی دارند به خصوص اگر وضع شهر بغداد پایتخت آنها را در زمان هرون الرشید در نظر گرفته باشند به یادشان خواهد آمد که نزدیک های ظهر به نام خواب قیوله شهر بغداد تقریبا تعطیل بوده و همه را برای استراحت قبل از عبادت و غذا آرمیده بوده اند. یعنی غذای ظهرشان نیز مانند صبحشان بعد از خواب و استراحت بوده است.

مردی از حضرت علی علیه السلام سئوال کرده درخواست آنچه را که باعث طول عمر می شود نمود پاسخ حضرت چنین بود :

«فلیباکر الغذا و یجید الحذا و یخفف الردا و لیقل غشیان النساء» ، که حضرت انتخاب بهترین غذا را برای صبح آنهم در راس همه عوامل دیگر که باعث ازدیاد طول عمر می شود تذکر داد. (باکر الغذا - هم صبحانه از اول صبح بخورید - هم بهتر را در بامداد میل نمائید).

اگر امروز صبحانه ناکافی را سبب خستگی روحی و جسمی تشخیص داده اند کتاب 14 قرن قبل قرآن از پیامبری بزرگووار که در حدود سه هزار و دویست سال از عمر سخنش می گذرد نقل کرده می فرماید ناشتائی (صبحانه) ما را بیاور که در این سفرنصب و رنج (خستگی روحی و جسمی) نصیب ما شده (آنها را

با خوردن صبحانه) بر طرف کنیم. آتنا غذائنا لقد لقینا من سفرنا هذا نصبا (کهف 61) کانن ثابت کرده است که اگر مقدار غذای وارد شده بمعده کافی نباشد عضلات آن براحتی نمی توانند به آن مواد مسلط شوند و کار هضم غذا بخوبی انجام نمی شود ، لذا توصیه می شود معده استراحت یافته صبح را با رساندن غذای کافی به تحریک و تحرک وادارید.

کلیم خدا با آنکه سفر محبت آمیز دوستانه ای را آغز کرده و می دانست عمری را که با پیامبر گرامی (حضرت خضر) بعنوان کار آموزی خواهد گذراند با مشقت ها و رنجهای گرانی روبرو خواهد شد صبحانه خود را فراموش نکرد.

ذکر کلمه نصبا که حضرت اظهار خستگی فرمود اشاره به یک واقعیتی است که نزدیک فرا رسیدن غذا اشخاص بیشتر ناراحت و مشکل پسند می شوند بهمین دلیل در این موقع نباید از کسی که هنوز غذایش را نخورده تقاضای انجام کاری نمود که احتمال عدم موافقت بیشتر از زمانهای دیگر است.

نقل این مطلب از قرآن مجید نه این است که سرگذشتی را بیان کرده به خورد و خوراک پیامبری اشاره ای بماید که اگر مقصود چنین بود بایست بطریق اولی به تمام سفره هائی که نبی گرامی اسلام انداخته اند بخصوص بسفره معروف و انذر عشیرتک الاقربین اشاره ای بلکه شرح و بسطی داده شده باشد ولی مقصود قرآن تذکر نکته علمی تغذیه ای و عنوان دادن به :

این صبحانه کافی است که نسبت به رنجها و فعالیت های روزانه ای که بدنبال صبح کشیده می شود یکنوع پیشگیری محسوب گردد

آری حضرت موسی باید اگر کشتی سوراخ می شود ، کودکی بیگناه بقتل می رسد یا دیوار مخروبه ای راست می گردد همه را آموزنده ای و صبری و روحانیتی و پیامبری داشته باشد و خستگی های عضلانی راه رفتن و دماغی مشاهدات غیره منتظره را با صبحانه ای کافی بعنوان ذخیره نیروی کارآموزی قبل از شروع کار روزانه بپذیرد و از روی حکمت بگوید «آتا غذائنا لقد لقیننا من سفرنا هذا نصبا».

حضرت موسی می خواهد نزد پیامبر الهی کارآموزی کند صبحانه اش را می طلبد ، علی علیه السلام مایلست عبادتش بحق خدمت برسد و اعضاء و جوارح نیرومندی برای ستایش ذات باریتعالی داشته باشد (قوعلی خدمتک جوارحی - دعای کمیل) برای سلامتی و تقویت جوارحش «باکر الغذا» و انتخاب بهترین غذا در صبح از آنحضرت است که متأسفانه صبحانه پیروان آن حضرت را اغلب نان و سبزی و پنیری و اگر اعیانی باشد علاوه تر چای و تخم مرغی و مربائی تشکیل می دهد در صورتیکه انتخاب صبحانه کافی در چند کشور مترقی بصورت یک عادت روزانه در آمده و اینجاست که می توانیم سخن آنحضرت را بیاد بیاوریم که فرمود : اللّه اللّه فی القرآن لایسبقکم فی العمل به غیرکم (ای مسلمانان بر حذر باشید که دیگرا در عمل بقرآن از شما پیشی نگیرند) و عرض کنیم که متأسفانه حتی در انتخال وقت غذا نیز بر ما پیشی گرفتند.

(ناگفته نماند از آیات قبل از آیه مذکور چنین بر می آید که حضرت موسی پس از چندی راه پیمائی درخواست آوردن غذا نمود لذا به راه پیمائی صبحانه توجه فرمائید که شرح آن

در قسمت بهداشت بدن ، ورزش کفته خواهد شد)

ممکن است وریدهای عضوی گشادتر از حد معمول گردد (واریس ایجاد شود) در نزد حمالان و کسانیکه روی پایشان فشار زیاد وارد می آید یا بسیار روی پا می ایستند این بیماری در اعضاء سافله و بیشتر در ساقهایشان دیده می شود (واریس پا یا دوالی) نزد کسانیکه واریس شعریه های پشت و کمر دارند یا اعصاب نوروژ تاتیف (پی های نباتی) آنها باعتدال نیست پس از خواب طولانی ، خون جمع شده در شعریه های مذکور (احتقان خو) درد کمرهائی ایجاد می نماید که پس از راه رفتن با ورزش مختصری با بجریان افتادن خون شعریه ها رو به بهبودی می گذارد. (این درد کمر صبحانه نزد بسیاری دیده می شود) با حرکت که بهتر از همه پیاده روی است خونها مانده و محتقن وریدی که انباشته از فضولات وریدی است و گلبولهای فراوان چسبیده بجدار عروق همه وارد جریان خون شده و با سریع شدن مختصر جریان گلبولها نیز از جدارها جدا گردیده و باعتدال در بدن پخش می شوند در اینحال است که با ورود صبحانه ببدن معده خونهای تصفیه شده ای دریافت می دارد و اگر بلافاصله پس از بیدار شدن ناشتا شویم خونهای محتقن شده و گلوبلهای چسبیده بجدار کمتر در این عمل حیاتی شرکت می مایند ولی اگر خستگی شدید باشد در عضلات اسید لاکتیک ایجاد شده اسیدی مسموم کننده که عضلات را محکم و سفت می نماید (شناگردان که زیاد خسته می شوند اسید لاکتیک ایجاد شده عضلات بازوها را سفت و سخت کرده از ادامه شنا کردن جلوگیری بعمل می آورد. سربازان خسته شده در جنگلها که اسید لاکتیک زیادی در عضلاتشان ایجاد

شده چنانچه هدف قرار گرفته بمیرند آن اندازه عضلاتشان سفت و سخت می شود که بآسانی نمی توان تفنگ آنها را از دستشان جدا نمود) این اسید سمی با استراحت بتدریج تبدیل به آب و مواد دیگر شده دفع می شوند از اینروست که اسلام خوردن گوشت شکاریکه پس از زیاد دویدن و خستگی کشته شده است حرام نموده و دستور می دهد اگر قصد ذبححیوان خسته ای دارید زمانی او را به استراحت و تنهائی بگذارید و سپس اقدام کنید همینطور انسان خسته پس از ایجاد اسید مسموم در بدنش یا پس از کار فکری زیاد و نامتعادل شدن اعصابش نباید بغذا بنشیند بلکه خواب قیلوله ای که ذکر شد یا استراحت مختصری قبل از ناهار لازم می باشد و در غیر این صورت با آنکه بدن مسموم اشتهاء نداشته و خودبخود استراحت می طلبد ولی رسیدن غذا بچنین معده ای سبب می شود خون زهرآگین عضلات از روی قلب و سایر اعضاء عبور کرده آنها را آزرده سازد.

(ما می توانیم در خدمت حضرت رضا بسفره های اسلامی نشسته بچگونگی تغذیه واقعی اسلامی وقوف حاصل نمائیم زیرا تنها ایشان بودند که می توانستند بدون کنترل مأموران دولت وقت علاوه بر بحث های مذهبی (همانند حضرت صادق) بسفره بنشیند و بزودی بعضی از آنها را شرح خواهیم داد)

مقصود از ذکر این مقدمه اشاره به اعجاز دیگر همین آیه کوتاه قرآنی است حضرت موسی علاوه بر اینکه پس از پیاده روی ناشتائی برای رفع خستگی بدنی طلب نمودند ضمن توجه باینکه از وعده گاه گذشته و عصبانیت حاصله را باز با ناشتا شدن برطرف نمودند نشانی از توجه قرآن بخستگی های

عضلانی و عصبی (ناشی از پیاده روی و زیاده روی) است.

یکعده مردم تنبلی که حاضر نیستند حتی برای چند ساعت کار بنحو احسن انجام وظیفه نمایند گرفتار زن یا کلفت تنبل تر از خود شده ، نتوانسته یا نخواسته اند صبح پس از بیدار شدن زحمت تهیه غذا را تحمل نموده غذای کافی به معده استراحت کرده سرازیر نمایند ، آمدند صبح الی ظهر را بعنوان ساعات کار برنامه کار آشپزی گذاشتند و بهترین و سنگین ترین غذا را بعنوان تشخیصی که خود داده یا شنیده اد (غذای سنگین باید شهر خورده شود) معده خسته شده کار کرده را مملو از غذا می نمایند و بدتر آنکه بلافاصله دراز کشیده و جای استراحت قبل از غذا را به بعد از غذا تسلیم می نمایند. اینها گویا نمی دانند که بنا به عقاید بعضی از دانشمندان خواب بعد از غذا بعث تجمع ذرات چربی در قنات الصدر شده و بعد از برخاستن از خواب در اثر انقباض عضلات شکم ، چربی بداخل عروق عضله قلب هجوم می آورد (و مصداقی برای فرمایش نبی گرامی که در اخر زمان سکته ها زیاد می شود با فراموش کردن اسلام بوجود می آورند) نبی گرامی نیز سخنی در این باره دارند که نباید پس از غذا خوابید که قلب را سخت می کند اذیبوا طعامکم بذکر اللّه والصلوه و لاتناموا علیها فتقسوا قلوبکم انتخاب غذای کافی و سنگین بعنوان ناهار و خواب پس از ان علاوه بر رانده شدن چربی ها بسوی عضله قلب یک عدم تعادل قسمتی خون را نیز بوجود می آورد بدین معنی :

چندی پیش جمجمه گربه ای را که در خواب بود برداشته دیدند که مغزش بی رنگ و تمایل به سفیدی است ، تشخیص

دادند که چون خون از مغز بطرف احشاء و امعاء وی رانده شده حالت رخوت و خواب برایش پیش آمده و خوابیده است و حال آنکه امروز محقق گریده که سفید شدن مغز در حال خواب بعلت اینست که خون بیشتری متوجه مغز شده کلسیم زیادتری را که با خود دارد برای استراحت و تغذیه و تقویت به مغز رسانده آنرا سفیدتر کرده است لذا کسیکه ظهر به خوشحالی غذای خوبی انتخاب کرده ، خورده و خوابیده از یکطرف باید خون بیشتری برای هضم غذا بسوی معده اش و از جانب دیگر خون زیادتری جهت تغذیه مغز بسوی جمجمه اش هجوم آورد ! آیا شما مایلید مغزتان تقویت شود یا معده تان ؟ اگر بفرمائید هیچکدام ، ظهر را به تشخیص خود غذای خوب انتخاب کرده بخورید و بخوابید ! اگر گفتید هر دو ! صبح برای معده استراحت یافته و مغز تغذیه و تقویت شده شبانه آنان غذای کافی انتخاب فرمائید. اسلام که با غذای ظهر سر و کاری ندارد و نامی از آن نمی برد و اگر حضرت رضا برای مامون دستور غذای سه گانه صبح و ظهر و شب را داده اند یک حالت استثنائی برای زمانی بوده که گفتیم خواب قیلوله و قبل از نهارشان از ضروریات محسوب می شده است.

ناگفته نماند پس از غذا بهتر است استراحتی چنین کرد که دراز کشید و پای راست را بر پای چپ نهاد تا پهلوی چپ شل شود و معده در وضعی مناسب و استراحت قرار گیرد و بهتر بتواند انجام وظیفه هضمی خود را شروع نماید بعلاوه قلب در اینحال تلمبه ای نخواهد بود که متحمل سنگینی خونی شود که باید بطور عمودی پای تا سر را مشروب سازد بلکه در حال

دراز کش باید خون را بطول و عرض برساند نه بارتفاع و لذا علاوه بر استراحت قلب ، قبل از برگشت بیشتر خون از مغز بمعده (در حال ایستادن) در این حال (درازکش) کمتر مغز از خون خالی شده و رنج خواهد کشید.

گفتیم اسلام می گوید صبحانه را خوب انتخاب کن ، هر وقت گرسنه شدی بخور ، هر لحظه از خانه بیرون می روی ولو لقمه ای نان خالی است بدهان بگذارد ولی بیشتر لبه تیز و برنده دستورات غذائی خود را همانگونه که قرآن برای ساکنان بهشت و لهم رزقهم فیها بکره و عشیا - صبحانه و شامانه قائل است بطور ویژه بصبح و شام اختصاص داده است. صبح را غذای کافی بخور و شبت را ولو باندک غذائیست بگذران و بدون شام نخواب (بخصوص اگر در سنین کهولت و پیری می باشی) از دستورات صریح اسلامی است که صدها مرتبه توسط پیشوایان اسلام به آنها اشاره گردیده است.

اگر مایلید بیشتر متوجه این مطلب شوید که ایا باید پس از استراحت غذا خورد یا پیش از آن ؟ کافی است پاسخ را از بدن خود که بهترین آزمایشگاه را با خود دارد بگیرید.

هم اکنون در وضعی هستید که عادت کرده اید پس از خستگی اداری یا کسب و کار بخوردن بپردازید ولی بیائید بر خستگی خود بیفزائید تا از حالت عادی و آنچه عادت کرده اید خارج شوید آیا در آنوقت گر چه قبلا گرسنه بودید بدن چه چیز می خواهد و کدام را می خواند ؟ غذا را یا استراحت را ؟ پس از یک ورزش خسته کننده آیا شما بسوی سفره ای رنگین خواهید رفت یا بطرف جایگاهی برای استراحت حتی اگر سنگستان

باشد ؟ یقین است استراحت را انتخاب خواهید کرد آن چیزی را که بدن لازم داشته و شما را بسوی آن فرستاده است اما پس از استراحت غذا طلب می شوید یعنی غذا را پس از استراحت نه بعد از کار و زحمت برای خود انتخاب خواهید نمود.

رئیس انستیتوی ماکس پلانک در شهر دورتموند در برابر عده ای از دانشمندان و پزشکان و متخصصین مواد غذائی سخنانی ایراد و در ضمن گفت ثابت شده است که بدن انسان پس از هر کار فکری به مواد نشاسته ای احتیاج دارد لذا می توانیم عمل بعض ها را که پس از هر کار (بیرون رفتن از منزل و جای نزول و جای کار) مبادرت بخوردن چای و نانهای کوچک نشاسته ای (البته اگر بدون شیرینی مصنوعی باشد) می نمایند یک عمل اسلامی و علمی بشمار آورد.

جودیت جاز جورچیل سابق الذکر می گوید کمی سوپ ، یک سیب با یک فنجان شیر در موقع خوابیدن موجب خواهد شد که راحت تر بخوابید ، کمی غذا خوردن خون را بسوی دستگاه گوارش متوجه می سازد و مانع می شود که خون زیاد به مغز هجوم آورد ناراحتی خواب در شب وقتی پیدا می شود که غذای زیاد بخورید یا غذاهای چرب مصرف نمائید حضرت کاظم در انتخاب غذای قبل از خواب با سوپ و شیر خوردن موافق و با پرخوری و بد خوردن مخالف یعنی تقریبا مانند جورچیل دستور داده اند ولی انتخاب مواد نشاسته ای را ضروری تر دانسته می فرماید لا تدع العشاء ولو بکعکه لذا ما می توانیم باز یک غذای کامل که شیر و نان یا کعکعه «نان شیری» است برای قبل از خواب انتخاب نمائیم.

بغی للمومن اان لا یخرج من بیته حتی یطعم فانه اعزله (حضرت صادق) راجع به اینکه سزاوار است از خانه با شکم گرسنه خارج نگردید.

من اراد ان لا یضره طعام فلا یاکل طعاما حتی بجوع و تنفی معدته ... (حضرت باقر) که برای جلوگیری از زیان تا معده پاک نشده و اشتهاء و گرسنگی نیامده باید از غذا خوردن اجتناب نمود. (لذا اگر کسی کارش در منزلش بود و روزانه چند نوبت وارد و خارج شد نمی تواند هر مرتبه غذا خورد).

نبی گرامی از اینکه شیخ وشاب ، پیران و جوانان شام خوردن را ترک کنند اظهار عدم رضایت نموده می فرمایند «لا تدعوا العشاء و ... من ترک العشاء الهرم فان العشاء قوه الشیخ و الشاب.

«یستحب للرجل اذا اکتهل ان لا یبیت الاوفی جوفه طعام و قال علیه السلام اذا زاد الرجل علی الثلثین فهو کهل و اذا زاد علی الاربعین فهو شیخ که حتی حضرت صادق اشاره باینکه پس از سی سالگی باید شام ترک نشود نموده است.

(صدها روایت در این باره هست و ما هر چه از غذا در عر قسمت ذکر کنیم تقریبا همه را می توان در کتابهای وسائل - مستدرک و جلد 14 بحار مجلسی یافت) نتیجه آنکه :

غذای کافی و اصلی و اول وقت صبحانه - غذای فراموش نشدنی شام - غذاای یا غذاهای بین صبح و شام نزد اسلام فقط عنوان انتخابی دارند.

(در صورت توجه بسه کلمه - عشاء - شام - جوف این

اشکال بوجود نخواهد آمد که غذا خوردن و خوابیدن یعنی چه زیرا خون برای هضم غذا بمعده هجوم آورده و کار خود را کرده و سپس هنگام تغذیه مغز و خواب فرا رسیده است غذا در جوف است نه در معده)

با که باید خورد (بامهمان،باخانواده ...) ؟

عده ای دوست دارند تنها و دور از هر چشمی غذا بخورند و شدت آن نزد کسانی است که اگر گربه ای هم در برابرشان سبز شود و بلقمه شان بنگرد عصبانی خواهد شد ! (در شرح حال ولنز نویسنده و متفکر فرانسوی می نویسند که همیشه در تنهائی و خلوت غذا می خورده است).

بعضی دوست دارند فقط با اهل و عیالشان بر یک سفره نشینند و با فکر وسیعتری با خویشاوندان خود !

برخی اصولا مهماندوستند و نقطه مقابلشان ملتی که عاشق و معشوقش اگر یکدیگر را برای یک فنجان چای دعوت کنند سرانجام هر کدام وجه چای را بقدر السهم خواهند پرداخت.

ولی در هر صورت عمومیت بعضی حوائج را همه پذیرفته اند و اگر بخواهند بعد از پذیرش آنرا ضعیف یا محدود کنند شرائط کامل فردی و اجتماعی از دست رفته است و لذا همه دوست دارند علما بدانند اگر مهمان دعوت می کنند بهتر است چه کسانی را بخوانند و با آنکه ما مسلمانها گروه گروه جزو مستخدمین جزء و عالیمرتبه تقلیدهای غرب درآمده ایم خوشبختانه در این قسمت که مهمان نوازی جزو حوائج عمومی است و نباید غرب زده شود سرنوشت خود را با توجه به هدف معین بدست خود داریم و هم

اکنون نسبت بمفاد و مفهوم سخن نبی گرامی «اکرم الضیف ولو کان کافرا» وفادار مانده ایم و حتی هنگام سفره و غذا نزد ما واکنشهای دیرین و عکس العملهای پدر کشتی و تخم کین کاشتی نیز خاموش و نامرئی است و خوشبختی بیشتر آنکه اگر همه دوست دارند علما بدانند چگونه افرادی را بمهمانی بخوانند مسلمانان مایلند دستورات دینی خود را در این باره که یقین دارند بر پایه علمی استوار است بدانند و می دانند و اگر چنانچه اشکال دیگری در بین باشد ضیافت می تواند سپر آن مشکل قرار گیرد و حال آنکه در بین غیر مسلمین چنین نیروی ضیافتی وجود ندارد بعلاوه مسلمانان آنچه را در هر مورد دارند بی نیاز از دخل و تصرف و شاهد و مشهود بودن غرب می دانند و اگر در این قسمت نامی از اروپا و آمریکاآورده نشود دلیل ماست و اگر آورده شود دلیل بر اینکه پس از گذشت 14 قرن تازه علم توانسته است خواسته های اسلامی را تحقیق و کشف و عرضه بدارد.

در قرآن مجید بچند مهمانی اشاره شده است.

ضیافت پدر ادیان خلیل خدا.

ضیافت خواهرزاده حضرت خلیل ، حضرت لوط.

من و سلوای حضرت موسی و مائده حضرت عیسی.

کلمه ضیافت که معنای بهتر و بزرگتری دارد و مورد بحث ماست تنها در مورد مهمان نوازی حضرت ابراهیم و حضرت لوط بکار رفته است و نبئهم عن ضیف ابراهیم (سوره الحجر) هل اتیک حدیث ضیف ابراهیم (الذاریات) و لاتخزون فی ضییفی (هود) ان هولاء ضیفی فلا تفضحون (الحجر). در یک جا نیز بموردی از ضیافت بلکه سرپیچی و گران جانی کردن از ضیافت اشاره

شده آنجا که حضرت خضر و حضرت موسی بشهری وارد شده طعام خواستند و کسی آنها را مهمانی نکرد - فابوا ان یضیفو هما (کهف) از این کلمات چنین بر می آید که پروردگار ضیافت را در خور شان کسانی دانسته که با علم سر و کار دارند یا در دین سر شناسند و چه بهتر که مانند پیامبران گرام از هر دو قسمت بهره مند باشند - رجال الهی و مردان علم - که در اینصورت کتاب آسمانی حتی بسرزنش اهالی که بضیافتشان مفتخر نشده اند پرداخته است. (فراموش نشود که اطعام مساکین جنبه فراموش نشدنی و لازم الاجرائی را دارد که گفته شده و غیر از ضیافتی است که درباره آن سخن میگوئیم)

سفره و انذر عشیر تک الاقربین نیر با آنکه هنوز خویشاوندان نبی گرامی ایمان نیاورده بودند خود نشانی از پیوندهائیست که باید در بین افراد هر فامیل بوده باشد و به همین لحاظ نیز اسلام برای این قسمت دستورات لازم را داده و از قطع صلح رحم که امکان رفع آن گاه با یک سفره انداختن میباشد سرزنشها فرموده است (اوائل بعثت بود نبی گرامی مامور دعوت شدند دستور رسید خویشاوندان را با سلام بخوانند سفره ای انداختند و در آنجا آنها را دعوت کردند و این سفره است که ما آنرا سفره و انذر عشیرتک الاقربین نامیدیم زیرا این آیه دستور به دعوت خویشاوندان بود)

غذا دادن حضر عیسی به حواریون نمونه بارزی از واقعیت های انکار ناپذیری است که باید همیشه بین قائده علمی یک قوم با شاگردان دست اول وی بوده باشد.

اما نزول من و سلوی بر بنی اسرائیل که تقریبا دور از

ضیافت بوده و خالی از حالت یک میهمانی است درسی از فعالیت های عاقلانی برای اطعام گرسنگان و اماندگان در بیابان ها و در عین حال تنبیه تبهکاران گرسنگی کشیده است.

آنچه در موارد فوق یعنی در کنار سفره پیامبران نامبرده (ابراهیم - لوط - موسی - عیسی - محمد صلوات اللّه علیهم اجمعین) به وجود آمد خود یک درس بسیار آموزنده بلکه درسهایی بود که ماوراء تصور است و برای اصلاح اجتماع به قصد نیل به سعادت دو جهان کافی به نظر می رسد.

هر چه در ضیافت خدا تصور شود همه متناسب با یکدیگر و در خورشان آنها بود : میزبان برگزیده خدا بود و میهمانان فرستادگان خدا - سخن از علم بود و آنچه بادرک ماوراء حسی زمان شروع و ختم می گردد ، پیامبر به یکی از اشکالات بزرگ و ضروری زندگانی که تقاضای بقای نسل بود اشاره فرمود و از اینکه مرد و زنی پس از سالهای متمادی ازدواج فرزندی نیافته اند سبب پرسید میهمانان هم به تمام جوانب علمی موضوع اشاره کرده و حتی به خوراکی که برای مردم عقیم و زن عاقر خوردنش به شمار می رفت اشاره کرد و بر خوان خلیل خدا آورده شد.

فرشتگان چون میزبان خود و همسرش را به علت نداشتن فرزند افسرده دیدند گفتند به شما بشارت می دهیم که شما را فرزندانی خواهد آمد. ابراهیم فرمود سالخورده ام همسرش نیز گفت پیرم فرزندم نمی شود در جواب حضرت گف تند مایوس مباش ولی در جواب همسرش اظهار داشتند چرا در کار خود عجب می داری (به این نکته غلمی و اعجازآمیز قرآن توجه فرمایید که مرد

تا لحظات واپسین می تواند نطفه داشته باشد ولی دوران باروری زن کوتاه است و لذا به زن گفتند عجب مدار و به مرد که مایوس مباش).

تعجب اینجاست که در ضیافت حضرت لوط نیز همه چیز در خورشان یکدیگر بود از میزبان و میهمان و سخن هائیکه آورده می شد و شگفتی بیشتر اینکه آنجا (بر سفره خلیل) سخن جنبه اثباتی حفظ بقای نسل بود با خوراندن گوشت گوساله - جاء بعجل حنیذ (سوره هود) و اینجا باز گفتگوی علمی نقضی مبارزه با اصل فنای نسل می باشدزیرالوط خود یک عمل تباهکننده و مغایر با حفظ بقای نسل به شمار می رود ، یعنی در هر دو ضیافت سخن از این بود که برای اجتماع درس آموزنده ای و تعالی و پیشرفتی به کار آید زیرا کمبود جمعیت آنروز جهان خود نقض بسیار بزرگی بود که باز به وسیله لواط تهدید می گردد.

نتیجه آنکه ضیافت به معنای عالی ضیافت یک نوع ملاقاتی است که همه بر سفره ای نشینند که از بهترین غذای جسم و عالیترین غذای روح کامیاب شده و بین حاضرین فاصله اجتماعی و اخلاقی چندانی وجود نداشته باشد. (توجه داشته باشید که یک رابطه نا گسستنی بسیار ارزنده بین سن پیری مرد و زن و خوردن گوشت گوساله در خود بریان شده است که در جلد بعد خواهیم گفت)

اما بر سفره نبی گرامی که عنوان ضیافت نداشت بلکه برای دعوت به نیکیها و فضیلت ها گسترده شده بود همه گونه اشخاصی حاضر بودند. نبی گرامی و ولی خدا ع لی و در برابر کسانی که مورد تقدیر و مدح و یا لعن و طرد قرآن قرار گرفتند باز بر این سفره از بزرگان جز سخن از غلم چیزی نبود و از طرد شدگان

غیر از جهل و لجاجت مشاهده نگردید. نبی گرامی مردم را به خدا و پذیرش امور غیر قابل تردید و انکاری دعوت مود که در رأس همه آزادی از قید اسارت بت ها و قدرتهای پوشالی و اجتناب از بدیها قرار گرفته بود. بر این شیوه مرضیه دعوت خود را سه مرتبه تکرار فرموده گفتند اول کسیکه دعوتم را اجابت کند جانشین منست و در هر سه نوبت جز چند نفری همه ساکت ماندند عده ای نیز فعالیت آینده غیر عقلانی را برخ دیگران کشیدند تنها علی علیه السلام به هر دعوت پاسخی مثبت داد.

از سفره هایی چند که به وسیله نبی گرامی و ائمه اطهار انداخته شده در بعضی کتب یاد کرده اند که برخی را خواهید خواند چگونه بوده و چه شده و چه خورده و چه گفته اند آنچه در همه جا به عنوان یک اصل کلی و فراموش نشدنی معمول بوده توجه به کمال و تکامل انسانیت و سخن از دین و دانش و معنویت و روحانیت می باشد که رائج و همه سفره ای بوده است لذا :

از کسانی دعوت به ضیافت می شود که از آن سفره نتیجه علمی و معنوی و یا اخلاقی گرفته شود ، میز برای تحکیم مراتب خویشاوندی چده گردد - غذای دوستانه ای باشد. گرسنگان و آنها که به علت سرگردانی در بیابان یا سکونت در مناطق خشکی چون بیابان به سوء تغذیه دچار شده اند تغذیه گردند.

در طرف مقابل از تنها به سفره نشستن مذمت و از حضرت ابراهیم به نیکی یاد شده که چون مهمانی نداشت از منزل خارج و اولین شخص برخوردی را به مهمانی می برد و یقین است بنابر

انتظاری که قرآن از مسلمانان دارد هرگز عده ای را که برای قمار آمده اند دعوت نمی کنند زیرا جز افزایش مراتب عصبانیت بهره ای عاید نمی گردد یا از آن عده که برای دادن فیلمهای مبتذل به شهری وارد شده ضیافت نمی شود که نسل جوان را سر گردان کنند و... و بالاخره این قرآن است که اهل آن شهر را به علت بی اعتنایی ضیافتی نسبت به حضرت خضر و حضرت موسی نکوهش کرده و در برابر برای بر خورد با اراذل و اوباش نیز دستور جداگانه ای دارد.

اگر جاهلی به ما رسید و برخوردی نداشتیم از او بدون توجه می گذریم چنانچه مورد توجه او قرار گرفته یا سخنی خواست بگوید یا صدائی از ماکرد به دستور قرآن باید پاسخ ما قریب باین مضامین بوده باشد - سلام عرض می کنم - ما مخلصیم چه فرمایشی بود و... و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما (سوره الرقان)

مردی خانه نبی گرامی را کوبید عایشه جواب داد و به پیامبر عرض کرد فلانی است حضرت اظهار تنفر شدیدی از او کردند و با لباس تمام آراسته به سوی در شتافته به او سلام کرده و تعارف نمودند عایشه گفت نه بینم که پیامبر خدا در حضور و غیاب برای یک فردی و گونه فکر کنند حضرت فرمودند آنگاه مه او را شناختم مرد رذلی است به دستور خدا از او اظهار تنفر کردم و بر اعمال ناشایستش بدینوسیله ایراد گرفتم و چون با او رسیدم باز بدستور باریتعالی که فرمود و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما او را سلام و تعارف نمودم بهر صورت :

مسلمان از کسانی بضیافت دعوت می کند که سفره اش نیروبخشی برای کوبیدن شاهراه کمال و رو به سوی قبله گاه تکامل باشد بر سفره دانشش افزوده شود یا با سیر کردن گرسنه ایرضایت باریتعالی جلب گردد و بر سفره مسلمانان برای مردم سر کننده راه هدایت محلی مشاهده نمی شود.

چگونه باید پخت ؟

بزودی دست شما را گرفته نزد سفره ای خواهم آورد که بر آن نبی گرامی نشسته اند. با مشاهده چنین سفره هائی خواهید دید چه پخته اند و اگر خوب دقت فرمائید در بعضی موارد چگونگی پختن را نیز خواهید آموخت.

بطور کلی از وضع ساختمان دندآنهاو فکین انسان و اینکه در قدیم انسان زندگی جنگلی داشته و قرآن نیز وقتی از حضرت آدم یاد می کند به خوراک گیاهی اشاره میفرماید خام خوری در خور ساختمان دستگاه آدمی بوده و مواد مفید را بهتر به بدن میرساند و در چند صفحه قبل به زیانهای حاصل از پختن غذاها اشاره گردید ، ولی از طرفی نمی توان نخود خام ، گوشت خام و... خام خورد و در اینگونه موارد است که نبی گرامی برای سازگار شدن آنها با بدن میفرماید بهتر است با آتش پخته گردد ان اطیب طعامکم ما مسته النار ، بهر صورت :

درس آشپزی و چگونگی پخت و پز اسلامی مدل وار بیان شده است.

بعضی مواردی را که پای یک ایدال بزرگ بشریت به میان بوده بذکر آن پرداخته مثلاً : گوشت را که یک قسمت مهم و ضروری غذای آدمی است و نمی توان خام خورد باید پخت حال چگونه باید پخت ؟

چند نفر مهمان حضرت ابراهیم شدند حضرت گوشت گوساله ای را پخت و آودر و قرآن نیز بر اینگونه پختن که کار پیامبرش بود صحه گذارده آنرا نقل فرمود - جاء بعجل حنیذ (سوره هود)

مدیر آنستیتوی ملی سرطان «میلان» چند ماه قبل اعلام نمود که خوردن کباب و بطور کلی هر نوع گوشتی خطر بیماری سرطان را در بر دارد. پرفسور کارلو سیروتی در کنفرانس بین المللی سرطان در توکیو کشف جدید خود را در اختیار دیگران گذاشته چنین اظهار نمود : عاملی که در تولید ماده سرطان زا در گوشت اثر دارد آتش است قسمت خارجی گوشت برای کباب شدن با حرارت فعل و انفعالات «پیرولیزی» انجام میگیرد یعنی در این حالت پروتئین ها تغییر ماهین میدهند ومواد چربی گوشت تولید هیدروکربور می نماید که همان نوارها و شیارهای سیاه شده روی کباب است از هر یک کیلو گوشت کباب شش گاما «بنزوپیرن» بدست می آید که یک هیدروکربور سرطان زای معروف است ضمنا پرفسور به آمار زیاد از حد مبتلایان به سرطان معده در کشورهای شیلی - ایسلند و ژاپن اشاره کرده است علت آنرا خوردن گوشت ها و ماهی های دو دزده که در این کشورها معمول است دانست.

برای جلوگیری از سرطان زائی گوشت یا باید قسمت های سیاه شده گوشت را جدا کرد یا آنرا در خودش کباب نمود (کباب حسینی کرد) همانگونه که حضرت ابراهیم آنرا در خودش یریان کرده برای مهمانان آورد. (البته ارزش وقت انسانی قسمت اول را نخواهد پذیرفت).

حضرت رضا در سفربایران در شهر نیشابور باستدعای مردم جلوس فرمود و دسته دسته مردم بزیارتش شتافتند و در بین آنها مردی بود با رنگ زرد و چشمهای کاملاً زرد که نظر حضرت را جلب نمود و با او فرمود علیک بالکباب (بر تو باد به خوردن کباب) رفت و چند روز بعد برگشت و اثری از بهبودی نداشت حضرت فرمود چگونه خوردی گفت پختم و خوردم (ابگوشت کرده بود) حضرت با او فهماند که کباب حسینی کند و بخورد درست کرد و خورد و خوب شد. اگر یادتان باشد در حدود 15 سال قبل مد شده بود هر کس هر رنجی و ابتلائی داشت اولین درمانش این بود دندانت بکش ، گوشت نخور ، و چون مسلمانی با این سخن حضرت رضا بر می خورد که برای مریض یرقانی زرد شده کبد گوشت تجویز کرده اند یا حمل بر سقیم بودنش می کرد یا اگر انصاف داشت میگفت باید منتظر قضاوت بعدی علم بود که امروز ملاحظه میفرمائید گوشت را بعلت داشتن مواد پروتئینی بویژه به خاطر وجود ماده ای در آن به نام متیونین (Metionine) برای کسانی که که مبتلا به یرقان هستند تجویز و توصیه می نماید. به علاوه می توان در کتابهای لغت عربی بویژه قاموس العصری شرح معنای کلمه حینذرا که تنها کباب کردن گوشت در خودش می باشد یافت. (راجع به پختن غذا در آینده با یکدیگر صحبت خواهیم کرد)

برای خوردن چه باید کرد (طرز سفره چیدن و ضیافت اسلامی) ؟

ظروف و لوازمی که سابقه ده هزار ساله یا کمتر یا بیشتر دارند و از دل خاک بیرون کشیده شده اند این چنین بما سخن می گویند که بشر همیشه بغدا احتیاج داشته هر چند روزی افرادی میهمان دنیا بودند از زمینش از آبش از آفتابش از همه چیزش بهره مند شده و در حقیقت از مجموعه ای از آنها خوردند و چون نوبت دگری رسید معنای زندگی برای اولی تغییر یافت ولی تقریبا همیشه بشر غذای خود را در ظروفی کرده و برای اینکه جلوه بهتری با آن بدهد گردهم گذاشته و اطرافش نشسته و جهت جلوگیری از ریخت و پاش و حمل و نقل آسانتر و جمع جور شدن اهل و عیال کم کم مجمعی و سفره ای بوجود آمد.

اینک سفره ای را که میهمانی انداخته میشود بعنوان مثال :

میزبان و همه میهمانان مسلمانند و از این رو آنچه از آداب و روابط بین سفره و غذا و میزبان و میهمانان است باید رعایت شود (همزمان آخرین اطلاعات علمی ، اخبار و احادیث اسلامی).

میزبان دعوت می کند ، دعوت می تواند تلفنی ، پیغامی نامه ای و یا بوسیله دیگر بوده باشد ، گاه میهمان بدون اطلاع قبلی میرسد از این رو که فرمول کلی اسلامی است که هر چه موجب رضایت خدا و سبب جلب محبت و اعتماد نسبت بیکدیگر است پسندیده و آنچه موجب ایجاد تفرقه و نفاق بین مسلمانان است مذموم می باشد بر هر فرد مسلمانی است دعوت برادر مسلمانش را

بپذیرد و در اسلام است که حد این پذیرش حتی پنج میل فاصله می باشد ، نبی گرامی سفارش به حاضر و غائب فرمودند هر کس پیرو اسلام است دعوت مسلمان را و لو اینکه در فاصله پنج میلی است باید بپذیرد (قال رسول اللّه اوصی الشاهد من امتی و الغائب ان یجیب دعوه المسلم و لو علی خمسه امیال فان ذلک من الدین) حضرت صادق نیز حق مسلمان را بر مسلم این دانسته که دعوتش را اجابت کند (ان حق المسلم ان یجیبه اذا دعاه). از ایشان است (ان من الحقوق الواجبات للمسلم ان یجیب دعوته). نبی گرامی کسی که دعوت برادر مسلمانش را بدون عذر موجه نپذیرد از بیچارگان محسوب داشته اند (ان من اعجز العجز رجلا دعاه اخوه الی طعامه فترکه من غیر علة). و باز فرمودند (من لم یجب الدعوه فقد عصی اللّه و رسوله) کسی که دعوت برادر مؤمش را پاسخ نداد نسبت به خدا و رسولش عصیان ورزیده است.

دعوت را و لو اینکه برای نان و پنیری بوده باشد باید قبول کرد و از پذیرفتن دعوت کافرین و منافقین و فاسقین معذرت خواست گرچه گرانبهاترین سفره به حساب رفته باشد و در نزدیکترین محل انداخته شود (قال رسول اللّه لوان مؤمنا دعانی الی طعام ذراع شاه لاجبته فکان ذلک من الدین و لو الن مشرکا او منافقا دعانی الی جزور ما اجبته و کان ذلک من الدین) از این رو حضور بر سفره ای که بر ان غیبت مردم شود ، قمار کنند ، نقشه برای اذیت و آزار مردم طرح گردد و نظایر آن حرام بوده و غیر اسلامی است و از نبی گرای است که غذای خود را به پرهیز کاران بخورانید و نیکی های خویش را درباره مؤمنان انجام دهید.

ساعت دعوت باید همزمان سفره انداختن بوده فاصله آنقدر نباشد که از میهمانان چنین زمزمه ای به گوش رسد :

هر کس بیاید و خبر از سفره آورد ، انصاف میدهیم کم از جبرئیل نیست. که در غیر اینصورت اعصاب خسته و کوفته میشود و عصبانیت غلبه کرده خوراکها ذائقه واقعی و لذت حقیقی را نخواهند داشت و عمل هضم و اشتهاء به خوبی نخواهد بود و با حال ناراحت غذا خوردن موجب ابتلا به بیماریهائی خواهد گردید. مدعوین نیز باید زودتر یا دیرتر حاضر نشوند و اگر تاخیری بود دیگران را معطل ننمایند و جریان را اطلاع دهند حتی اگر طعام همزمان مهمترین موضوع مثلاً نماز در اول وقت حاضر شود و کسی منتظر خوردن دیگری باشد برای جلوگیری از اتلاف نیروی انسانی و ممانعت از اینکه ایجاد عصبانیت و رنج و بالاخره نفاق شود باید طعام را جلو انداخت و اگر کسی از گرسنگی بی تابی می کند باز میتوان سفره را بر نماز مقدم داشت.

مدعوین نباید از زمره کسانیکه شرح حالشان گذشته خارج باشند یعین نباید کسانی باشند که اجتماع آنها را بعنوان مانع و رادعی بریا کمال و تکامل انسانیت شناخته است. بطور کلی اسلام چنین می گوید: خود طعام مخور جز طعام پاکان و طعام و سفره نیز جز برای پاکان منظور مدار «لاتاکل الاطعام تقی و لا یا کل طعامک الاتقی.

علت دعوت هر چه باشد در پنج مورد بهترین دعوت محسوب میشود : «فی وصیه النبی لعلی یا علی لاولیمه الا فی خمس فی عرس اوخرس اوعذر او و کار اور کاز (العرس التزویج و الخرس النفاس بالتولد و العذر الختان و الو کار فی بناء الدار

و شرائها والر کاز الرجل یقدم من مکه) نبی گرامی فرمودند ولیمه در پنج چیز سنت است در عروس کردن و عقیقه و ختنه نمودن و خانه نو خریدن یا بنا کردن و از سفر برگشتن که در حدیثی بسفر حج اختصاص داده شده است (توجه فرمائید که ولیمه همانا ضیافت های فامیلی و خودمانی و دوستانه و باصطلاح سور چرانی است).

بهترین سفره آن است که بخاطر جلب رضایت ذات مقدس باریتعالی گسترده میشود و در کنار آن برای رفاه و آسایش خلق اللّه و تامین عدالت فردی - تأمین عدالت اعتقادی و تأمین عدالت اجتماعی از انفاق مال و جان یا هر دو مذاکره بعمل آمده تصمیم مفیدی اتخاذ میگردد و بدترین سفره ها که اغنیاء از طعامش بخورند و بینوایان از سر گذشتن آگاه شوند نهی رسول اللّه عن ولیمه یختص بها الا غنیاء و یترک الفقرا. نامه حضرت علی بفرماندار بصره معروف است در آنجا که فرمود «اسرعت الی مادبه غنیهم مدعو و فقیرهم مجفو» که در هر حال از اینگونه سفره ها مذمت شده است پسندیده ترین سفره ها هنگام عروسی انداخته میشود حضرت صادق فرماید «انا نجد لطعام العرس رائحه لیست برائحه غیره» و علت بوی خوش اینگونه طعام را حضرت ناشی از سعی در تهیه مواد غذائی جهت حلال ساختن زنی را برای مردی شناخته اند... فقال ذلک لان طعام العرس تهب فیه رائحه من الجنه لانه طعام اتخذ للحلال.

تنفر آمیزترین سفره ها آن است که در بعضی شهرها - از جمله در شهر یزد - گستردنش معمول می باشد. در یزد مرسوم است اگر کسی بعزای عزیزترین نزدیکانش مبتلا گردید پس از دفن

و مراجعت به منزل عده ای که از مزار بر میگردند در معیت وی بیایند و به خانه وارد شوند و از آنها پذیرائی گرمی بعمل آید.

نبی گرامی خود عمل فرمود و از پیروانش نیز خواست که تا سه روز غذای عزاداران را همسایگان تهیه کرده با نوازش و مهربانی با آنها بخورانند و از آنها پذیرائی گردد ، آخر کسی ندانست چه شد در بعضی از شهرها به این صورت غیر انسانی و زشت و زننده در آمد.

اصولاً در کتابهای تغذیه ای اسلامی عنوانی به نام «استحباب اتخاذ الطعام لاهل المصیبه ثلاثه ایام و البعث به الیهم و کراهه الا کل عندهم» وجود دارد که بکراهت چنین سفره ای و چنان غذائی اشاره شده است. نبی گرامی بعزاداران دادن سه روز غذا و تسلی دادن سه روز را توصیه فرمده و خود عمل می نمودند مردی گفت «انا احفظ حین دخل رسول اللّه علی امب فنعی لها الی ان قال و دخل بیته و ادخلنی معه و امر بطعام یصنع لاجلی و ارسل بی الی اخی فتغدینا عنده غذاء طیبا مبارکا و اقمنا ثلاثه ایام فی بیته ندور معه کلما صارفی بیت احدی نسائه ثم رجعنا الی بیتنا قال علی علیه السلام لما جاء نعی جعفر ابن ابیطالب قال رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم لاهله و ابتدء بعایشه اصنعوا طعاما و احملوه الیهم ما کانوا فی شغلهم ذلک» حضرت علی از نبی گرامی نقل می کنند که در عزاداری جعفر ابن ابیطالب دستور خانوادگی بریا تهیه غذا جهت خانواده عزادار دادند و از حضرت رضا علیه السلام است که «السنه فی اهل المصیبه ان یتخذلهم ثلاثه ایام طعاما یشغلهم فی المصیبه» که سه روز رسیدن به حال عزاداران و اطعام آنها را سنت شمرده اند. نافرزانگانیکه بر چنین سفره ای

نشسته اند یا از در گذشت متوفی اندوهگینند یا با احتمال بسیار ضعیف خوشحالند یا وضع خاص زیر را دارند. کلفت یکی از رجال بزرگ بیمار شد دکان مختصری از مرد بقالی در آن حوالی بود روزی شنید حال کلفت آقا و خیم است پارچه سیاهی خرید تا سر در دکان را بعنوان عزاداری کلفت سیاه پوش کند صبح فردا که به دکان آمد با دیدن جارو جنجال در برابر خانه آقا دکان را بست و مشغول تعبیه پارچه شد که ناگهان فهمید حقیقت این است که خود آقا مرده نه کلفت آقا ، بلافاصله دکان را باز کرد و مشغول کسب و کار شده گفت به کلفت آقا تسلیت گفتن چه سودی خواهد داشت نافرزانگان نامبرده اگر از دوستانند و در مرگ تازه گذشته سوگوار ، اشتهائی ندارند و اگر داشته باشند با وضع نامتعادل اعصاب عمل گوارش به خوبی انجام نخواهد گرفت و اگر به وضع خاص تملق آمیز مرد بقال برای چابلوسی به سفره نشسته اند چون زمان تملق اعتدال از جسم و جان رخت بر می بندد باز هضم و جذب چنین غذائی طیب و سازگار نیست و اگر کسانی باشند که خوشحالند حتی خوردنشان بدون اشکال نیست بهر صورت بهترین روشی که میتوان انتخاب نمود همانا دستور اسلام است که چنین سفره ای انداخته نشود.

مسلمان چون دعوت شود بهترین لباس را میپوشد ، خود را معطر و خوشبو میسازد که امام بدین مضمون فرمود خدا دوست نمی دارد کسی را که بوی کثافت و نفرتش سبب آزار آن کسی میشود که در کنارش است و نبی گرامی فرمودند خدا کثافت و ژولید گی را دشمن دارد ، ان اللّه تعالی یبغض الوسخ و الشعث (شما را بسراغ جلدهای بعدی که مربوط به بهداشت بدن و لباس است میفرستیم)

هر چند مسلمان رابطه خوبی با نماز اول وقت دارد ولی هنگام دعوت باید سعی نمود نماز خوانده بهمانی رفت که ناگهان مهمان را در گوشه ای برکوع و سجود ندید یا اگر میزبان اطلاق دیگر اضافی یا نماز خانه نداشت موجب خجالتش نشود.

مهمان قبل از رفتن به مهمانی خود را به مستراح عرضه میدارد.

مسلمان دعوت نباشد نمی رود «قال رسول اللّه من اتی دعوه قوم من غیر ان یدعی الیها دخل غاصبا و اکل حراما و خرج مسخو طاعلیه» که بنظر رسول خدا اگر دعوت نشده رفت غاصبانه وارد شده و خوردنی حرام کرده و از سفره دور نشده جز آنکه خریداری کرده است برای خود سخط و غضبی را «قال سمعت ابا عبداللّه یقول من اکل طعاما لم یدع الیه فانما اکل قطعه من النار» کسی که بخورد از طعامیکه دعوت نشده است با آن ، خورده است قطعه از آتش و در حقیقت چون با خجالت و اعصاب ناراحت میخورد همین است.

مسلمان ممکن نیست یکی از بستگان یا دوستان و حتی فرزندش را که دعوت نکرده اند با خود به مهمانی ببرد «عن ابی عبداللّه قال اذا دعی احدکم الی طعام فلایتبعن ولده فانه ان فعل اکل حراما و دخل غاصبا» و در صورت بردن فرزندش حرام خورده و غصبی وارد شده است و نبی گرامی به حضرت علی فرمود هشت چیز است که به خود توهین کردن می باشد و نباید ملامت کرد جز خود را : یکی از آنها بدون دعوت به جائی رفتن (الذاهب الی مائده لم یدع الیها) و چقدر شخصیت انسانی یا این عمل پائین می آید؟ آنقدر که جبران پذیر نیست ، زیرا در

حقیقت چون با اعصاب ناراحت غذا خوردن میشود و خلاف اخلاق است و مفاسد اجتماعی دارد. «من دعی فلم یجب فقد عصی اللّه و رسوله و من دخل علی غیره دعوه دخل سارقا و خرج معیرا» که نبی گرامی فرمود آنکه دعوت شود و اجابت نکند عاصی و آنکه دعوت نشده رفت دزد وارد شده و ننگین خارج گردیده شمرده است.

مسلمان با میهمان فوق العاده خوش بر خورد بوده به گرمی از او استقبال و مشایعت می کند و تا در خانه بدرقه می نماید ، از نبی گرامی است من حق الضیف ان تمشی معه فتخر جه من حریمک الی الباب.

مسلمان نسبت به میهمان خود کمال احترام به جا آورده هر کس را در هر مقامی به تناسب گرانمایگی اش گرامی میدارد حتی اگر میهمانش حقیر یا کافر بوده باشد. مما علم رسول اللّه فاطمه ان قال من یؤمن باللّه و الیوم الاخر فلیکرم ضیفه اکرم الضیف و لو کان کافرا - اکرم ضیفک و لو کان حقیرا.

اگر میهمان از راه رسید و با خود چمدان یا توشه ای داشت میزبان می تواند هنگام ورود به کمک وی شتافته چمدان را از دستش بگیرد ولی وقت مراجعت و خروج از منزل حق ندارد به اسباب و اثاثیه اش بنگرد و یا به آنها دست بزند و سبک سنگینش نماید که خود یک نوع تفتیشی محسوب میگردد و گویا می خواهد با این عمل زودتر وی را از منزل خارج سازد قال ابوجعفر من التضعیف ترک المکافاه و من الجفا استخدام الضیف فاذا نزل بکم الضیف فاعینوه و اذا ارتحل فلاتعینوه فانه من النذاله و زود وه و طیبوا زاده فانه من السخاء».

محل نشستن میهمان جائی است که میزبان تعیین می کند

زیرا ممکن است میزبان نخواهد حیاطش یا اهل و عیالش دیده شوند یا جائی که احتمال خراب شدن و آب چک کردن یا فرو رفتن و غیره دارد میهمانش نه نشیند و به خانه خرابی وی نیز متوجه نشود «اذا دخل احدکم علی اخیه فی رحله فلیقعد حیث یومر صاحب الرحل فان صاحب الرحل اعراف بعوره بیته من الداخل علیه».

اگر میهمان ناخوانده و ناگهانی وارد شود باید هر چه در خانه موجود است برای خوردن عرضه نمود و میهمان نباید توقع تکلف و چیز دیگری داشته باشد مردی که از حضرت علی دعوت نمود فرمودند «علی شرط ان لا تذخر عنی شیئا مما فی بیتک و لا تتکلف شیئا مماورا بابک» به این شرط پذیرفتند که هر چه دارد بیاورد و پذیرایی کند (در این باره احادیث فراوانی است صرفنظر می شود).

اگر میهمانان دعوت شده است تکلف و پذیرایی اشکالی ندارد حتی حضرت صادق می فرماید اگر کسی هزار دینار صرف طعام کند و یک مومن از آن بخورد اسراف نیست.

اگر بین میزبان و میهمان روابط حسنه است که بین مسلمانان هست میهمان خودمانی بخوردن مشغول میشود و مانند خانه خودش میخورد از نبی گرامی است اشد کم حبالنا احسنکم اکلا عند نا بهترین دوستان ما نیکوترین خورندگان در نزد ما ما هستند و از ایشان است اعتبار دوستی فیما بین ما و دوستان ما ، برای شناسائی دوستانمان و.. از روی خوردنشا نزد ما معلوم میگردد یعرف حب الرجل با کله من طعام اخیه - اعتبر حب الرجل با کله من طعام اخیه و... در طرف مقابل هم اگر میزبان سعی

میکرد از انواع و اقسام غذاها تهیه کرده سفره الوا و بلکه پر رنگی درست کند علامت روابط حسنه و احترام به دوستی فیما بین بود ، چنانچه حضرت صادق در ضیافتی چنین کرد و انبساط در تناول غذا و گشایش در انواع طعام را نشان دوستی فیما بین تلقی فرمود ، کنت عندا بیعبد اللّه فقدم الینا طعاما فیه شوا و اشیاء بعده ثم جاء بقصعه من ارز فاکلت معه فقال لی کل فانه یعتبر حب الرجل لاخیه لانبساطه فی طعامه ثم حازلی حوزا با صبعه من القصعه فقال لی لتا کلن ذابعد ما قدا کلت فاکلته.

پس از بر چیده شدن سفره با صرار میزبان ممکن است میهمان مسلمان درنگ کند و در غیر اینصورت میهمان هر چه عزیز است ولی همچو نفس - باید آندم که بیاید دم دیگر برود.

حد متعادل توقف در میهمانیها یک الی سه روز است و اگر از این حد تجاوز کرد ضیافت نبوده تصدق و صدقه بشمار میرود ، «الضیافه اول یوم حق و الثانی و الثالث و ما کان بعد ذلک فهو صدقه تصدق بها علیه - الو لیمه اول یوم حق و الثانی معروف و مازاد ریا» ، فقط همانگونه که ملاحظه فرمودید نبی گرامی نوعی از ضیافت را که ولیمه دادن و تقریبا سور چرانی است برای روز دوم نیز بعنوان روز شناسائی تجویز فرموده اند.

میزبان مسلمان سعی می کند میهمانش به خدمت گمارده نشود و حتی به کوچکترین کاری اقدام ننماید ، میهمانی دست دراز کرد برای اصلاح فتیله چراغ حضرت رضا بر او پیشی گرفته خود اصلاح نمودند « نزل بابی الحسن الرضا ضیف و کان جالسا عنده یحدثه فی بعض اللیل فتغیر السراج فمد الرجل یده الیه لیصلح فزبره ابوالحسن ثم بارزه بنفسه فاصلحه قال انا قوم لانستخدم اضیافنا» - حضرت صادق میهمانی را دید به خدمت

ایستاده خود ایستاد فرمود پیامبر استخدام میهمان را نهی کردند نهی رسول اللّه أن یستخدم الضیف.

میزبان اگر خواست ظرف غذا را دور بگرداند باید از نفری که کنار در ورودی نشسته گرفته به نفر طرف مقابل پایان دهد و مرتبه دوم بر عکس از آخرین نفر به اول برساند مثلاً بشقابها را از چپ به راست بچیند و برای گذاشتن کارد و چنگال در آنها بر عکس فقط چنانچه یکی از سادات یا یک نفر شاخص در علم یا... حاضر بود ابتدا از ایشان کرده یک نوبت طرف راست و مرتبه بعد از طرف چپ وی شروع به تعارف باید نمود دنیای روز نیز این تبعیض را بخاطر بزر گذاشت علم و رعایت و توجه به نژاد اصلح و انسب (سادات) پذیرفته حتی زعامت و ریاست را نیز در این مورد قبول کرده است.

هر گاه تمام میهمانان در جای خود قرار گرفتند میزبان به نشستن خود در جائیکه خالی است بدون توجه به بالا یا پائین بودن مجلس میپردازد و کسیکه در مجلسی نشست و جائی را بالا و پائین حساب نکرد نزد اسلام ستوده شده است.

میهمانان طوری خواهند نشست که آرنج یکی مزاحم دیگری نباشد و اگر فصل گرماست بقدر لزوم بین آنها فاصله باقی خواهد بود.

بهترین تعارف برای تازه واردین این است که با او جای دهند و این خدا است که به چنین کسانی جای خواهد داد «یا ایها الذین آمنوا اذا قیل لکم تفسحوا فی المجالس فافسحوا یفسح اللّه لکم» (سوره المجادله) وه چه جائی که خدای عطا فرماید.

مسلمان سعی می کند سفره اش بدون سبزی خوردن نباشد و این از مستحبات اسلامی است و چون بر سفره ای در حضور حضرت

صادق سبزی دیده نشد حضرت فرمود امیرالمؤمنین علی همیشه بر سفره شان سبزی بود... اما علمت ان امیرالمؤمنین لم یوت بطبق الا و علیه بقل قلت و لم قال لان قلوب المؤمین خضره فهی تحن الی شکلها ، و چون علت آنرا پرسیدند فرمود زیر اقلوب مؤمنین سبز. شاداب است و حضرت رضا نیز به سفره ای که در آن سبزی نبود دست نبردند تا اینکه غلام رفت و سبزی آورد و حضرت فرمود مگر نمی دانی از سفره ای که سبزی در آن نیست نمی خوریم اما علمت انی الا اکل علی مائده لیس فیها خضره. حضرت صادق فرماید برای هر چیزی زینتی است و زینت سفره سبزیجات است و باز میفرماید سبز کنید غذاهایتان را با سبزیجات که آنها دور کننده شیطانند ، لکل شی حلیه و حلیه الخوان البقل - خضروا موائدکم بالبقل فانه مطروده للشیطان. خوردن آب با غذا را که در جای خود شرح داده گفتیم از هر لحاظ بویژه اگر غذای چرب صرف شده باشد ناپسند می باشد و باید حداقل دو ساعت از خوردن غذاهای مرکب از مواد ازته (گوشت و تخم مرغ و...) بگذرد که بتوان با خوردن آب اطمینان حاصل کرد که عمل ناپسندی به جای نیاورده ایم ولی میتوان به جای آب در حدود نیم ساعات بعد از غذا میوه جات و به همراه غذا سبزیجات تناول کرد بعلاوه باز شما را متوجه به چند صفحه قبل می سازم آنجا که از منافع خام خوری صحبت شده است و به چند تای از آن اشاره میشود.

1- خوردن سبزیجات ذخیره قلیائی بدن را نگهمیدارد (بدنی که نسبت قلیائیت آن به اسید 80 به 20 یعنی چهار برابر است).

2- از تورم خفیف مجاری هاضمه و زیاد شدن گلبولهای سفید کاسته میشود.

3- هضم و جذب مواد سه گانه غذائی (بیاض البیضی - چربی - نشاسته ای قندی) احتیاج به مواد و املاح موجود در سبزیجات دارند.

4- بدن را از لحاظ ماشینی میتوان به حساب آورد که در برابر خوردن سبزیجات خستگی کمتری نشان میدهد.

5- ساختمان دندانهای بشر و سابقه پیدایش آتش و پخته خوری همه خام خوری را بیشتر می پسندند و سابقه دارتر به حساب می آورند.

در اینجا می افزاید :

6- دکتر امیل هوسکه میگوید بر عکس تصور مقدار و یتامین موجود در غذا بر مبنای مقدار موجود در مواد خام تعیین نمی شوند غذاها هنگام خوردن ویتامین ث کمتری از آنوقتی دارند که خام بوده اند و کاهش آنها بطور متوسط به 43/5 درصد بالغ شده است که میتوان در تهیه غذا نهایت سعی را بکار برد تا از تلف شدن آن کاست لازم است 25 درصد سبزی خام به غذای سفره افزود تا جبران کمبودهای مذکور را بنماید سپس اظهار می نماید که قرص های ویتامین نمی تواند جایگزین غذاهای طبیعی گردد.

از خواص ویژه سبزیجات سلولز موجود در آنهاست که مقدار زیادی آب به خود جذب می نماید و حجم مدفوع را زیاد و موجب سهولت جدا شدن آن از جدار روده می گردد یعنی روده این اشخاص پاک ترین روده هاست بعلاوه در سبزیجات خام ویتامین

ها هیچگونه تغییری نمی کند و از مقدارشان کاسته نمی شود.

کلروفیل در سبزیجات عضله قلب را تحریک و تقویت می کند.

در آنجا که از خواص کلسیم صحبت می کنیم خواهیم گفت که بهترین شکل کلسیم برای بدن نوع کلوئیدال آن است که در سبزیجات تازه و شیر یافت میشود و یکی از خواص آن بالا بردن قدرت دفاعی گلبولهای سفید (لکوسیت ها) است.

پرفسور تالاریکو در کتاب خود بنام - زندگانی غذاها به انرژی آفتاب که بوسیله نباتات گرفته و در برگها بنام کلروفیل یا خضره الورق ذخیره می شود اشاره کرده ثابت می نماید که ارزش کلروفیل در غذا ما فوق آنچه تا کنون تصور می شده است می باشد کلروفیل دارای یک هسته پیرولیک و مقداری آهن است که در بدن انسان عامل اصلی تشکیل گلبولهای قرمز می باشد. کلروفیل محرک انرژی عضله قلب بوده و در پوست بدن تغییراتی می دهد که قدرت جذب بعضی از اشعه نورانی را می افزاید بعلاوه مطالب دیگری از دانشمندان در این باره است که در جلدهای بعد خواهید دید.

بهمین علت که ارزش غذائی سبزیجات زیاد است تهیه آنها آسانتر و ارزان بوده و دست تقلب و غش انسانها از آن به دور می باشد و هر جای کائنات همین قانون مشاهده می شود چنانچه هوا که از همه چیز لازم تر است و اگر چند دقیقه نرسد مرگ حتمی خواهد بود فراوان تر از آب و آب فراوانتر از... بوده و دست درازی بهر کدام با شکست خاصی روبر خواهد شد.

خوانندگان توجه فرمودند که : (1) کلسیم تقویت کننده

اعصاب نوع اعلایش - بشکل کلوئید ال در سبزیجات است (2) ویتامین که خاصیت اپسونین (ضریب چسبیدن گلبولهای سفید بدشمنان متجا سری که به بدن وارد شده اند) را زیاد می کنند در سبزیجات فراوانتر است (3) سبزیجات روده ها را پاک کرده و بدن را از جذب مجدد سموم فضولات محافظت می نماید (4)کلروفیل سبزیجات قدرت ساختمانی خون و نیروی جذب بعضی از اشعه های نورانی را زیاد می کند (5) سبزیجات قدرت دفاعی سربازان بدن (لکوسیت ها) را بالا میبرند (5) سبزیجات محرک عضله قلب و تقویت کننده آنست.

اگر به مطالب بالا که مختصری از مفصل خواص سبزیجات است توجه فرمودید و قبول نمودید که سبزیجات اکثر وسائل ضد شیطانی و ضد میکربی لازم را به بدن میرسانند هر نوع درود و سلامی را انتخاب میتوانند کرد نثار پرچمدار مکتب توحید نبی گرامی نمایند که فرمودند بخورید سبزیجات را که مطرده الشیاطین (طرد کننده شیاطین) است.

به این اصل مسلم غذائی توجه فرمائید : شیره های ترشح شده از احشاء و امعاء که بکار هضم و جذب می آیند دارای مقدار زیادی مخمریا فرما هستند. مخمرهای وظایف قابل توجهی دارند که عبارت است از حل نمودن اغذیه و دگرگونیهائی که سبب جذب غذاها میشود. مخمرها در صورتی میتوانند وظایف خود را خوب بپایان رسانند که غذاهای وارد شده به بدن نیز دارای مخمرهای مشابه باشند مثلاً یکی از غدد بزاقی پتیالین ترشح می کند - پتیالین مواد نشاسته را به مواد قندی تبدیل می نماید (بهمین لحاظ اگر نان را که نشاسته است مدت زیادی بجویم

طعمش شیرین و قندی میشود) و بنا به قانون تشابه فوق که گفتیم غذای نشاسته ای ما نیز باید دارای مخمرهائی جور و سازگار با پتیالین داشته باشد جور بودن مخمرها این خاصیت را دارد که عمل هضم کامل صورت میگیرد و مواد سمی و زهر آگین بوجود نمی آید که علت العلل تمام بیماریهای مزمن هستند. پروته آز دیاستاز دیگری است در شیره معده که مواد بیاض البیضی را تبدیل و حل و هضم می نماید و مشابه آنها در گوشت و تخم مرغ و بعضی نباتات وجود دارد که عمل هضم و جذب را به خوبی به پایان میرسانند چون حرارت حتی 60 درجه برای از بین بردن تمام مخمرهای غذائی کافیست لذا با خوردن غذاهای پخته مخمرهای خارجی (غذائی) از بین رفته اند و هضم ناقص است و زهر آگینی ایجاد میشود و برای اینکه این اتفاق سوء روی ندهد یا باید غذاها را همیشه خام خورد ! - که ممکن نیست - یا سبزیجات به همراه غذا میل نمود که دارای هر نوع مخمر مطلوبند و با بر طرف ساختن زهر آگینی باز یک نوع مطرده الشیاطین محسوبند.

میزبان می تواند همه غذاها را بر سفره چیده دعوت بخوردن نماید یا اینکه به ترتیب خاص یکی را بیاورد قدری بخورند بعد دیگری... و باز... نقل شده که موسی ابن جعفر غذا را با نمک افتتاح کردند بعد شیرینی آوردند بعد گوشت بریان بعد... و بادنجان و بالاخره شیره و... و در هر دفعه میفرمود بسم اللّه الرحمن الرحیم و سپس قدری میل میفرمود و دیگران را نیز تعارف بخوردن می نمود.

آنها که قصد خوردن می نمایند دست را میشوند و پس از برخاستن نیز دستها را شستشو میدهند با این شرط که قبل از غذا دست شسته

و تمیز شده را به هیچ چیز نمیزنند و می خورند در صورتیکه در پایان دستها را اشسته و بابروها کشیده و سپس با هوله خشک می نمایند رایت ابا الحسن اذا توضا قبل الطعام لم یمس المندیل و اذا توضا بعد الطعام مس المندیل که حضرت علی قبل از طعام دستها را شسته به هوله نمیزدند و بعد از طعام آنرا با هوله خشک می نمودند صفوان جمال گفت خدمت حضرت صادق بودم سفره آوردند حضرت دستها را شست آنگاه دستمال را تقدیم کردند حضرت آنرا نگرفت و فرمود برای همین دستمال و امثال آن دست خود را شستیم با توجه به اینکه دستمال تعارفی به حضرت لابد تازه و پاک و نظیف بوده و با وجود این حضرت از دست زدن با آن امتناع نموده حد رعایت نظافت دست را که اسلام می خواهد به غذا برسد نشان میدهد.

رئیس مؤسسه بهداشتی و میکرب شناسی دانشکده پزشکی دو سلدرف و یکی از اساتید دانشگاه هوله های موجود در حمام و دستشوئی صد خانواده آلمانی را مورد بررسی قرار داده نتیجه را چنین اعلام داشتند که 59 درصد آنها لانه و آشیانه باکتریهای مضره اند حتی 14 درصد آنها در یک سانتیمتر مربعشان بیش از پنجاه هزار عددی باکتری داشت (البته هوله های در خانواده های سه چهار نفری) - 136 هوله کافه و رستورآنها در هر سانتیمتر مربعشان 16527 عدد میکرب موجود بود که بعضی ها حتی مسری بودند و باعث انتشار و ازدیاد امراض عفونی میشدند. در بیمارستانها و درمانگاههائی که اصول بهداشت بخوبی رعایت میشد در هر سانتیمتر مربع هوله شان تعداد باکتریها به پنج هزار عدد میرسد. در اسلام اولا باید هوله

هر کسی جدا و اختصاص باشد و همانگونه که حضرت علی فرمود اشتراک در سه چیز (هوله ، شانه ، مسواک) سزاوار نیست ، «ثلاثه ما فیه اشتراک - المشط و المندیل و المسواک» بهر صورت ضد عفونی کردن هوله امروز نیز با وسائل معمولی مشکل بوده و لذا در اسلام قبل از غذا دست به هوله زدن را اجازه نداده و اگر بعد از غذا هم از هوله ای استفاده میشود هر یک نفر یک عدد هوله داشته و لذا سرایت امراض در حداقل است.

شستن دستها قبل از غذا و بعد از آن بر طرف می کند فقر را زیاد می کند روزی را - بر طرف میسازد غم را - طولانی میسازد عمر را - جلا و روشنی میدهد چشم را - نعمت را زیاد می کند شفاست - خیر خانه را زیاد می کند و صدها روایات دیگر وارد شده که در حقیقت چون با دست غیر آلوده غذا خورده شود و رعایت بهداشت گردد همه را با مختصر مداقه میتوان دانست بچه علت است مثلاً دست را شستیم و غذا خوردیم نباید مخارج دکتر و دارو بپردازیم که هزینه بیماری بیش از هر چیز فقیر کننده است و قس علیهذا.

قال رسول اللّه : اوله تنفی القفر و آخره ینفی الهم - یا علی ان الوضوء قبل الطعام و بعده شفاء فی الجسد و یمن فی الرزق قال علی علیه السلام : غسل الیدین قبل الطعام و بعده زیاده فی العمر و اماطه للغمر من الثیاب و یجلو البصر - الوضوء قبل الطعام و بعده یثبت النعمه - من اراد ان یکثر خیر بیته فلیغسل یده قبل الاکل.

قال الصادق علیه السلام الوضوء قبل الطعام و بعده یزیدان فی الرزق - من غسل یده قبل الطعام و بعده عاش فی

سعه و عوفی من بلوی جسده - اغسلوا ایدکم قبل الطعام و بعده فانه ینفی الفقر و یزید فی العمر.

کسانیکه مقالات جدیدی را که اخیرا درباره بهترین روش شاداب ماندن صورت و طریق آرایش زنان نوشته شده خوانده اند متوجه این نکته می باشند که دستور نبی گرامی و ائمه اطهار مبنی بر شستن دست ها پس از غذا و کشیدن دست مرطوب با بروها و چشمها و صورت یک علت آن حفظ زیبائی و شادابی است زیرا این دستور بهترین طریقه برای بر طرف ساختن چین و چروک صورت است. کجای صورت زودتر از همه چروک بردار است؟ همان قسمتی که اسلام میفرماید با وضو ساختن با شستن دست پس از غذا و بالاخره در شبانه روز چندین مرتبه باید از اول آب با آنها رساند (قسمت ابروها و اطراف چشم و...) و باصطلاح آبیاری نمود حضرت صادق فرماید اذا غسلت یدک بعد الطعام فامسح حاجبیک و قل الحمد اللّه المحسن المجمل و از نبی گرامی است که اذا غسلت یدک بعد الطعام فامسح و جهک و عینیک قبل ان تمسح بالمندیل و تقول اللهم انی اسئلک المحبه و الزینه و اعوذبک من المقت و البغضه ، توجه فرمائید که در حدیث نیز پس از توصیه بماساژ صورت با آب بوسیله دستهائی که هنوز به هیچ چیز حتی به هوله نرسیده به زینیت و شادابی و زیبائی و... اشاره شده است گویا می خواهد یکی از خواص آبیاری صورت را دوری از کینه (که زیبائی دور از آن است) و حفظ زینیت و شادابی و جلب محبت که باز نزد زیبائی است بنماید.

کوچکترین سود این عمل آکه بین مسلمانان اشخاص بسن های متفاوت و مختلف دیده میشود کودکان ، جوانان

اشخاص مسن و پیران ولی در بین غیر مسلمین (کسانیکه صورتشان را کمتر میشویند) اشخاص مس کمتر است و جوانان سرخ و سفیدشان ناگهان به دوره پیری می افتند. علاوه بر اینکه مسلمان هر روز چند مرتبه شبارهای کناره ها را با آب آبیاری می کند در اثر انقباض و انبساطی که در رگهای اطراف چشم که ممکن است پنجاه عددش با یک سر سوزن پاره شود جریان خون نیروئی میگیرد و بهتر چشم را تغذیه کرده پیر چشمی و آب مروارید و عوارض دیگر احتمالا نزد مسلمانان کمتر پیش خواهد آمد. علت دیگر اینکه بعد از غذا دست مرطوب خود را با بروها میکشند و قبل از غذا دست شسته را بجائی نمیزنند این است که قبل از غذا خون بطور متعادل و قدر السهم در تمام بدن پخش است ولی بعد از غذا بسیاری از آن متوجه معده برای هضم غذا شده و به چشم بیشتر از هر عضو دیگر خون رساندن واجب است.

شاید تکرار این مطلب خسته کننده بوده که تاکنون چند مرتبه نوشتیم و شاید بعد هم بنویسیم - خون از عضوی بفلان علت بعضو دیگر رانده شد - مخصوصا در بهداشت بدن و شستشوی اعضاء ، بیشتر به چنین مطلبی بر خواهیم خورد از این رو ناچار بگفتن اهمیت بیشتر موضوع شده که باید متوجه بود نه تنها کسی که مثلاً یک عمل ضرب را انجام میدهد خون بیشتری متوجه انگشتان دست و مغزش میگردد بلکه در 1959 میلادی دکتر اس فیگار اهل چکسلواکی بوسیله دستگاه پله تیسمو گراف کشف کرد که اگر یک نفر شخص عامل حتی مشغول تماشای کسی باشد که مسئله ای ریاضی حل می کند مقدار خون دستش تغییر کرده است

و این عمل از راه تلپاتی (تقریبا دل بدل راه داشتن) انجام میگیرد.

ملاحظه فرمودید که اسلام حتی برای چند دقیقه هم هست نمی خواهد پوست صورت بدون غذا مانده و طراوتش کاسته شود و به همین جهت بلافاصله پس از خوردن می گوید دست خود را بشوی و صورتت را آبیاری کن. موقع خوردن خون بیشتر در مجاری هاضمه ای مخصوصا در معده است و با این تحریک سبب می شود مقداری خون به پوست صورت بر گردد.

مسلمان راه نمی رود و غذا بخورد - تکیه نمی کد و به خورد مربع نمی نشیند - بر جانب راست تکیه نمی کند - خوابیده غذا نمی خورد هنگام خوردن پایش را آویزان نمی کند ، اگر نشسته است کفشش را بیرون کرده است «عن النبی اذا کلتم فاخلعوا نعا لکم فانه ارواح لا قدامکم و انه سنه جمیله» که نبی گرامی آن را راحتی پاها و سنت نیکویی شمرده اند - در حال نشستن سعی می کند چون نشستن به حال تشهد نه به طریق معمول بلکه به طوریکه زانوی راست بر فوق زانوی چپ تکیه کند و پشت پای راست بر کف پای چپ باشد به نشیند زیرا در این حال معده که در کنار پهلوی چپ است آسوده ترین وضع و شکل را خواهد داشت و به آن ف شاری وارد نخواهد آمد.

سفره بهتر است بالاتر شخص قرار گیرد. (صفحه 98 جلد دوم آئین جاویدان)

برای خوب هضم شدن غذا و تعادل ترشحات مربوط به گوارش بلکه جهت پیشگیری از عوارض سوء غذائی لازم است تمرکز قوای دماغی و آرامش خاطر موجود باشد لذا مسلمانان

خوردن را به نام خدا آغاز و دست کشیدن را با سپاسگذاری از خدا پایان می دهد ، توجه به نام خدا علاوه بر اینکه یک نوع آرامشی در سراسر بدن ایجاد می شود انسان را متوجه خواهد نمود که از مال دیگران و دسترنج ستمدیدگان لقمه بر ندارد و جز غذای طیب و حلال چیزی به حلقوم خود فرو ننماید حضرت صادق فرمود هر چیز را حدی است و حد سفره این است که چون شروع به خوردن کردی با نام خدا آغ از کنی و چون دست کشیدی با سپاسگذاری و حمد او را پایان دهی و از آنچه در دسترس توست برداری و به جای دیگر سفره دست دراز نکنی « عن ابی عبدالله لکل شی حد ینتهی الیه فاتی الخوان فقیل ما حده اذا وضع الرجل یده قال بسم الله و اذا رفعها قال الحمدالله و یا کل کل انسان من بین یدیه و لا یتناول من قدام الاخر» (اثر فوق العاده هضم و جذب غذا که با آرامش شروع به خوردن و با آسودگی پایان داده شده در جلد بعدی شرح بیشتری داده خواهد شد) به علاوه دعاهای مخصوصی از نبی گرامی و ائمه اطهار برای شروع و ختم غذا خوری ذکر شده که مخصوصا پی از پایان و دست کشیدن از خوردن چنانچه به جای تملق گفتن از غذاهای متنوع و خوشمزه و طرز پخت و برای والدینش طلب مغفرت گردد بهترین وسیله برای ایجاد محیطی مشحون از محبت خواهد بود.

مسلمان شروع و ختم غذایش با اندکی نمک یا سرکه است که قبلاً شرح داده شد و با زمان و مکان هر کدام به نحوی انتخاب می شوند.

چون نظافت اسلام به غذای صبح و شام بیشتر از اوقات ویگر غذائی است و ضیافت صبح با اشکالاتی چند مواجه خواهد گردید

علیهذا ضیافت بهتر است به شب اختصاص داده شود.

مسلمان با دست چپ غذا نمی خورد ، دست چپش را برای کارهای دیگری است مگر در حالیکه اضطراری بوده باشد و نبی گرامی با دست چپ غذا خوردن را جفا دانسته اند ، الا کل به شمال جفاء. زیرا تضییع حق دیگری است که دست راست باشد و دادن چیزی است بناحق که دست چپ باشد.

همزمان با خوردن جز حرفهای مربوط نباید صحبتی بشود. بلند حرف زدن ممنوع است ، زیاده گویی و حرفهای نا متناسب قدغن است حضرت علی صحبت داشتن را بر سفره به وقت دیگر موکول می فرمود کان ابوالحسن اذا کل احدنا لا یتحدثه حتی یفرغ من طعامه.

هنگام غذا نباید به صورت دیگران نگریست بلکه نظر به غذای خود باید داشت و آنجا که از فلینظر الانسان الی طعامه گفتیم شرح داده شد.

باید سعی نمود از غذائیکه در دسترس است آن هم از کنار ظرف آنجا که جلو قرار گرفته برداشت و از سر غذا برداشتن ممنوع است نبی گرامی فرمودند « اذا وضعت المائده بین یدی الرجل فلیا کل مما یلیه و لا یتناول ما بین یدی جلیسه و لا یکل من ذروه القصعه فان من اعلاهاتاتی البرکه و لا یرفع یده و ان شبع فانه اذا فعل ذلک خجل جلیسه و عسی ان یکون له فی الطعام رغبه» همینکه سفره در مقابل کسی نهاده شد باید از آنچه در جلوی همنشین اوست دست دراز نکند و باید از بالای کاسه و طرف بر ندارد زیرا که از بالای آن برکت می آید و دست از خوردن نکشد هر چند که سیر شده باشد برای

اینکه چون چنین کند همنشین او خجالت می کشد و شاید هنوز میل به غذا داشته باشد. و به همین علت می توان گفت ظروف غذا خوری مسلمانها جدا و اختصاصی است و موضوع سرایت و ابتلا بیماریها منظور گردیده است و اگر در یک ظرف هم باشد هر کس از جلو خود بر خواهد داشت.

مسلمان می تواند هوله ای بررران خود انداخته به خوردن مشغول شود... موسی ابن جعفر علیه السلام فقلت ان طعامنا قد حضر... و وضعت مندیلا فخذیه... جای دیگر هوله ای را بامام دادند فرمودند آنرا ببرید و اشاره به مذمت تقلید از بیگانگان نمود (از قرار معلوم در آن مجلس نفریانفراتی بودند که حس تقلیدشان برای جلب و جذب به سوی بیگانگان بسیار قوی بوده و لذا امام برای منکوب نمودن این حس مذموم دستور بردن هوله و اجتناب از تقلید بیگانگان را داده است).

به غذا نباید پف نمود تا ذرات بزاق آلوده گرچه بیماری مسری ندارد به ظرف سرازیر نشود یا با شدت فوت کردن آلودگیهای هوا را نباید به ظرف گسیل داشت ، « عن النبی فی حدیث المناهی قال و نهی ان ینفح فی طعام او شراب او ینفح فی موضع السجود قال ابو عبدالله یکره النفح فی الرقی و الطعام و موضع السجود».

مسلمان مایعات را آهسته و بدون، صدا می بلعد آنها راهش نمی کشد و جهت خوردن سوت نمی زند و سوت زدن لازم ندارد. مسلمانان همینکه نان بسفره آوردند آنرا معطل نکرده یکی دو لقمه هم هست از نان خالی می خورند از حضرت علی است اکرموا الخبز فان اللّه تبارک و تعالی انزل له برکات السماء قیل و ما اکرامه قال اذا حضر لم ینتظر به غیره.

نان سفره های اسلامی نانی است کوچک ، نبی گرامی فرمود «صغروا رغفانکم (رغافکم) فان مع کل رغیف برکه.

لقمه ها را باید کوچک برداشت و کسی که به سه انگشت غذا بخورد خودبخود این قسمت را رعایت کرده است از حضرت مجتبی است که سفره را دوازده خصلت است و بر هر مسلمانی واجب است آنها را بشناسد چهار تای آنها فرض است و چهار تای آنها سنت است و چهار تای آنها تادیب است اما آنها که فرض است معرفت و رضا و نام خدا بردن و شکر است اما آنها که سنت است وضوی قبل از غذاست و نشستن بطرف چپ و خوردن با سه انگشت و لیسیدن انگشتان است و اما آنها که تادیب است خوردن از آنچه در مقابل اوست و کوچک گرفتن لقمه و سخت جویدن و کمتر نگاه کردن بصورت مردم می باشد (فی المائده اثنی عشر خصله یجب عل یکل مسلم ان یعرفها اربع منها فرض و اربعسنه و اربع تادیب فاما الفرض فالمعرفه والرضا و التسمی ء والشکر و اما السنه فالوضوء قبل الطعام و الجلوس علی جانب الایسر و الاکل بثلاث اصابع و اما التادیب فالاکل مما یلیک و تصغیر اللقمه و تجوید المصغ و قله النظر فی وجوه الناس. (چون قبلا راجع به اهمیت انتخاب لقمه های کوچک و گوارش مخصوص و مطلوب آن مطالبی گفته شده مراجعه فرمائید).

عمل جویدن را خوب باید انجام داد که قبلا یک قسمت را باین موضوع اختصاص دادیم اینجا می افزاید که از یکطرف دستور اسلام است اطیلوا الجلوس علی المائده (مدت غذا خوری را دراز کنید) و جای دیگر می فرماید کم بخورید و توجه به هر دو در یک زمان این معنی را می دهد که غذا را خوب بجوید.

آروغ زدن بر سفره بسیار زشت است مردی حضور رسول خدا آروغ زد حضرت او را بعذاب خدا و گرسنگی روز جزا انذار فرمود «روی عن علی ابن ابیطالب عن ابی جحیقه قال اتیت رسول اللّه و انا اتجشا فقال یا ابا جحیفه اخفض (اکنف) جشائک فان اکثر الناس شبعا فی الدنیا اطولهم جوعا یوم القیامه.

نان رانباید با کارد برید حضرت رضا فرمود لا تقطعوا الخبز بالسکین ولکن اکسروه بالید خالفوا العجم - با توجه بمطالبی که تاکنون خوانده اید مخصوصا تذکر دانشمند روسی که اجازه تماس فلزات را با خوردنیها نمی داد و اینکه ویتامین ث در تماس با فلزات سنگین منهدم می شود تذکر اضافی لازم به نظر نمی رسد.

ته ظروف را بروی غذا (نان) نباید گذاشت (در این باره بابی در کتابهای تغذیه ای اسلامی بنام کراهه وضع الخبز تحت القصعه باز شده) و آلوده بودن ته ظروف برای کسیکه اجازه ندارد دست خود را شسته و قبل از آنکه بنان یا طعام خود بزند حتی بهوله اش اجازه تماس دادن ندارد معلوم است.

نوشیدن آب بدون تشنگی کراهت داشته و در حدیث است که آن ماده هر دردی است و حضرت رضا کم خوردن آب را حتی برای رفع تشنگی دستور داده است. آب را بهمراه غذای چرب مخصوصا نباید خورد و اگر غذا چرب نیست باید از زیاده روی پرهیز نمود «کان رسول اللّه اذا امل الدسم اقل شرب الماء» البته در خارج نیز طبیعت این درس را بما آموخته زیرا مقدار چربی اغذیه ای را که غیر چربی است گول زننده و مخلوط با آب می یابین. چربی معمولا با هیچ ماده ای رقیق نشده و بصورت

100 درصد خالص وجود دارد و حال آنکه تمام مواد قندی و پروتئینی غذاها بصورت مخلوط با آب وجود داشته و کمتر از 25 درصد وزن غذا را تشکیل می دهند ، از اینرو چربی یک قالب کره که برای سرخ کردن یک ظرف سیب زمینی بکار می رود شاید باندازه همه سیب زمینی ها ایجاد انرژی نماید و بهمین دلیل برای کاهش وزن ، خوردن چربیها ممنوع است وانگهی خوردن آب و حتی قهوه یا چای و کاکائو هنگام صرف غذا (باستثنای شیر که خود غذاست و خوردنش با غذا اشکالی ندارد). خوردن آب با غذا در بین حیوانات و اقوام وحشی که غریزه ذاتی آنها برقرار و مستحکم است دیده نمی شود و کسیکه آب زیاد می خورد برای رقیق کردن سموم بدن است که باید بکمک آنهابشتابد آب بیش از ده دقیقه در معده نمی ماند و شیره معده را رقیق می کند و با خود از معده بماند تا مراحل هضمی آن بخوبی انجام گیرد و بدتر از همه ضرر خوردن اب با مواد چربی است که سبب دور کردن قطرات چربی از جدارهای روده می گردد که اهمیت تماس را قبلا تذکر داده ایم.

ناگفته نماند نبی گرامی فرمود اذا شریفتم الماء فاسأ روا همینکه آب خوردید ته مانده بگذارید و علت اینست که ما آب می خوریم و طبیعت آنچه را لازم دانسته در آب آفریده و محلول در آن است و اگر چیزی در آب حل نشد بطور قطعی از آب حساب نمی شود در اسلام با آنکه برای خوردن دستور انتخاب آب نظیف گوارا داده شده باید مقداری آب را ته ظرف. باقی گذاشت که اگر موادی متعلق به غیر آب وجود دارد

باقی بماند.

آب را بسه نفس باید نوشید ، دندانها را روی هم فشرده آب را باید مکید و در نتیجه اگر چیزی در آب بود از دندانها تجاوز نکرده و بمجاری هوائی و غذائی فوقانی زیان نخواهد رسید بعلاوه مکیدن آب سبب می شود آب آهسته وارد شده در گلو نشکند و حرارتش باندازه کافی قبل از ورود به معده تعدیل گردد و اگر آب بسیار سرد بود و دندانها را ناراحت کرد متوجه بود بعلاوه که ضمن نوشیدن هوا بلع نشده و نفخ ایجاد نمی نماید (امروز بجای استفاده از این روش اسلامی بانی چه مخصوص آب یا مایعات دیگر را می نوشید)

آب را مخصوصا در شب باید نشست و نوشید. قبلاً گفتیم اثر آب سرد یا گرم بر روی نقاط تحریکی مخصوص باعث تغییر در ضربان قلب شده و می دانیم کسیکه تغییر وضع ناگهانی در قلب یا عروقش بوجود آمد اگر نشسته باشد کمتر منجر بخطرات می شود و از آنجا که تحمل بدن هنگام انرژی بخشیدن آفتاب در برابر بسیاری از تحریکات بیشتر از شب است مخصوصا نشستن و نوشیدن در شب سفارش شده است.

هنگام آب خوردن نباید نفس نفس زد و از بخار آب ریتین خود وارد ظرف نمود و در حدیث است که نبی گرامی در فواصل آب خوردن که می خواستند نفس بکشند ظرف را بکناری دور از دهان نگه می داشتند. (ان من شرب الماء فنحناه و هو یشتهبه و حمدالله یفعل ذلک ثلاثاً و جبت له الجنه)

برای خوردن آب گفتیم بهتر است ظرف غیر فلزی انتخاب شود و نبی گرامی در ظرف شیشه ای که از شام برایشان می آوردند

آب می نوشیدند و اگر ظرف نبود با دستهای خود آب می نوشیدند (انظف الاوانی الاکف) که نظیف ترین ظرفهاست.

برای نوشیدن نباید سر در آب گذاشت یا سر را بطرف پائین خم نمود بلکه باید سر بطرف بالا باشد و دست بلکه دستها را متوجه بالا نمود که در این وضع بهترین و راحت ترین وضع برای مری و اعضاء فوقانی است و اگر کسی لقمه ای یا جرعه ای در گلویش بشکند برای استراحت اعضاء خودبخود بلکه خودکار دستها را بطرف بالا خواهد آورد تا لقمه و جرعه براحتی عبور کند ولی بهتر است که قبل از هر چیز خودمان دست یا دستها را بطرف بالا متوجه نمائیم. ضمنا در جلد اول به تفصیل گفتیم که نباید از جای ترک دار یا از محل دسته ظروف آب نوشید.

غذا را باید باندازه احتیاج جهت خود برداشت و ظرف خود را خوب تمیز کرد و این بهترین وسیله برای جلوگیری از سرایت بیماریهاست که غذائی نماند و دگری نخورد (اگر ظرف مربوط به بیمار بود باید طبق معمول در بیمارستانها غذای زیادی آنها را سوزاند ولی در اسلام ملاحظه فرمودید که غیر بیماران را نیز توصیه می نماید غذای مانده نداشته باشند)

مسلمان چنانچه بر سفره ، غذای رقیقی چون سوپ دید ابتدا قدری از آن خواهد خورد زیرا تحریک کننده است و ترشح بعضی مواد لازم در معده را زیاد می کند که در هضم مؤثر است حضرت رضا فرمود قبل از خوردن طعام سبک ترین را میل نما که با عادت و طاقت و میل و زمانی که می خوری تناسب داشته باشد و ابدء فی اول الطعام باخف الاغذیه التی یغتذی بها بدنک بقدر عادتک و بحسب عادتک و بحسب طاقتک و نشاطک و زمانک (از اینرو

است که سوپ در تابستان و زمستان و برای کسیکه اشتها ندارد یا دارد یا عادت قبل داشته یا نداشته انتخاب کمیتی جداگانه ای باید داشته باشد).

اگر میوه یا پرتقالی بر سفره بود می توان قبل یا بعد از غذا خورد ولی حضرت صادق می فرماید ما آل محمد پرتقال را بعد از غذا میخوریم عن ابی عبداللّه آمرکم به (الاترج) بعد اللطعام عن ابی عبداللّه قال کلوا الاترج بعد الطعام فان آل محمد یفعلون ذلک فقال ابو عبداللّه ان کان (الاترج) قبل الطعام خیرافبعد الطعام خیر و خیر.

مسلمان اشتهاء دارد که بغذا می نشیند و اندکی اشتهاء باقیست که دست از خوردن می کشد نبی گرامی فرمود کل وانت تشتهی وامسک وانت تشتهی (نظر باهمیت این موضوع در جای دیگر بیشتر خواهیم گفت)

ممکن نسیت غذای داغ در گلوی مسلمانی فرو رود وی سعی دارد حرارت آنچه در دهان می گذارد در حدود حرارت بدنش (37 درجه سانتی گراد) بوده باشد.

غذای داغ از دهان و مری عبور کرده اگر خوب جویده نشود با ناچیز تغییر حرارتی وارد معده می شود معده حرارت غذا را با حرارت طبیعی بدن متعادل نبیند بعضی از اعمال گوارشی خود را شروع نمی کند.

حرارت بسیاری از فرمانها و دیاستازها را از بین می برد و نظر باهمیت موضوع در قسمت سازگاری غذاها با یکدیگر شرح خواهیم داد.

اگر غذای داغ بخوریم و بدن آدمی را بحساب ماشین

بیاوریم بدن را با این عمل برای پیر شدن آماده ساخته ایم زیرا مقداری انرژی صرف سرد کردن بلکه متعادل ساختن غذای در معده و آمادگی جهت شروع بهضم گردیده است چنانچه چیزی سردتر فرو دهیم برای گرم نمودن باید خون بیشتری متوجه معده شده خون گرم غذای سرد را گرم بلکه معتدل نماید و در نتیجه اعضای مجاور یا دو دست معده رنج بی خونی و بی غذائی بکشند بعلاوه می دانیم سردی سبب تحریک شده ضربان قلب را کم کرده و یک جریان غیر عادی پیش می آورد (نبضتان را بشمارید و قدری مایعات سرد بنوشید و بعد نبض خود را بشمارید چند عدد کم شده است) با آنکه در یکی از کشورهای مترقی بنا بر این ادعا که آب سرد آب مجددی را می طلبدو سبب عطش بعدی می شود بسیاری از آنها در خوردن آب نیز این نکته را رعایت نموده و آب را نیز با حرارتی در حدود حرارت بدن می آشامند ولی اسلام شاید با توجه به اینکه برای آب عمل هضمی انجام نمی گیرد و رشد میکرب در آن احتمال داده نمی شود و خون بیشتری را متوجه و معطل خود نساخته عضو دگری را رنج نمی دهد و در دستها نیز سبب خروج باکتریها از منافذ نمی گردد شاید بدین علل خوردن آب سرد را تجویز نموده باشد (چون از آداب آب خوردن در اسلام آب را مکیدن و از بین دندانها عبور دادن است لذا آب بسیار سرد که دندانها را ناراحت می کند خورده نخواهد شد) و حال آنکه برای انتخاب غذا اصرار دارد غذائی با حرارت متعادل برگزیده شود. (اینکه آب سرد یا غذای سرد مانند بستنی آب مجددی می طلبد وجود نقطه تحریک پذیری در مجاری فوقانی است که تحریک شده و حرارت ملایمتری را

خواستار می گردد بعلاوه اگر ناگهان غذای سرد بخوریم خون از مجاری متوجه نقطه دگری شده عمل دفاع موضع کم شده موجب رشد میکربها می شود)

در اینجا ممکن است سئوال شود که خوردن آب سرد نیز دفاع موضع را کم می کند ولی با توجه به ضریب انتقال حرارت در آب و در مواد غذائی و اینکه طریق آب خوردن در اسلام همانا مکیدن آن است آب بزودی به حرارت متعادل گرایش پیدا خواهد کرد.

از عجائب خلقت در اینجا عمل هضم غذا در حرارت معمولی بدن است ، در صورتیکه اگر می خواستند مثلا عمل هضم یک سیب زمینی را در خارج از بدن انجام و نشان دهند حرارت 300 الی 400 درجه لازم بود و حرارت کمتر از این لااقل 3 - 4 ماه وقت می خواست تا عملی مشابه هضم چند ساعته بدن انجام دهد.

حرارت 37 درجه نزدیک به حرارت دهان و زبان است یعنی درجه ای است که داغ نیست اما گرم است - حار نیست ولی سخن می باشد.

دهان تاب تحمل حرارت زیاد ندارد هر چند لبها و زبان از غذای داغ بسوزش نیفتند اما پس از مدتی غذای داغ خوردن برجستگیهای روی زبان و غدد مترشحه بزاق خشک شده وبسیاری از ویتامین ها و مواد غذائی حیاتی که باید بوسیله آن برجستگیها جذب شئذ جذب نشده و در نتیجه کم اشتهائی و سوء هاضمه بواسطه نرسیدن موادی که طرز عمل و فعالیت آنها را در عمل گوارش می دانیم پیش آید.

غذاهای سرد بویژه چربیهای سرد انتهای اعصاب معده را بی حس کرده و عمل عضله ای را که باید باب المعده را تا قبل از هضم غذا مسدود بدارد کاهش یافته و مقداری غذای غیر قابل جذب وارد روده شده امکان پیش آمدها و عوارضی چند از قبیل نفخ شکم هست از اینرو است که در باب اطمعه و اشربه اسلامی داریم که نبی گرامی فرمودند غذای داغ نخورید بگذارید سرد شود «انی النبی بطعام حار فقال ان اللّه لم یطعمنا النار نحوه حتی ببرد» و در جای دیگر فرمودند غذا را قبل از آنکه سرد شود میل نمائید، بعث الینا ابوعبداللّه بطعام سخن و قال کلوا قبل ان یبرد فانه اطیب و قال رسول اللّه السخون برکه. ملاحظه فرمائید یک جا غذا داغ «حار» است میفرمایند سرد شود جای دیگر ملایم «سخن» است میفرمایند سردتر نشود که در سخون «غذای با حرارت متعادل» برکت است و روایات دیگر مانند : کلوا قبل ان یبرد فانه اطیب (بخورید قبل از آنکه سرد شود که با این حال سازگارتر است) و در جلد اول گفته شد شیطان در غذای داغ نصیبی دارد و چند برگ قبل خواندید که حتی میکروبهای ساپروفیت دست در غذای متعادل از منافذ دستها و... خارج نمی شوند. فان رسول اللّه اقرب الیه طعام فقال اقروه حتی ببرد و یمکن اکله که در اینجا بصراحت به حرارت حدود حرارت بدن اشاره شده است (اینکه میگویند برای گرم شدن باید غذای گرم خورد عقیده ای است نادرست فقط ممکن است از نظر روانی بی اثر نباشد و آنچه ببدن گرما میدهد فقط مقدار کالری است که غذا تولید می کند حتی اگر غذا یخ زده باشد. کالوری های حاصل از یک ظرف بستنی همان اندازه بدن را

گرم می کند که یک ظرف آبگوشت داغ).

اگر مسلمان بعیادت بیماری رفت از غذای بیمار نخواهد خورد و نباید خورد و با او هم غذا نخواهد شد که نبی گرامی فرمودند اجر عیادتش از بین خواهد رفت نهی رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله ان یاکل العائد عندالعلیل فیحبط اللّه اجر عیادته و اگر این سخن را تعمیم و بسط دهیم می بینیم بهترین دستور برای جلوگیری از سرایت بیماریها بوده و همیشه بیمار از سالم برای خوردن در کنار خواهد بود.

در اینجا خارج از برنامه ناچار بنوشتن پاسخ سئوالی هستم که مکرر مخصوصا از طرف آقایان دانشجویان پرسیده میشود.

این چیست بعضی از مسلمانان میدانند بیماری مسری دارند و با وجود آن وارد اجتماعات بخصوص مسجد میشوند و بدتر از همه که در وصف نماز هر یک نفر پس از هر نماز با طرفین خود دست داده و نتیجه زنجیر وار همه را مبتلا میسازند و بعنوان مثال بسیاری از سئوال کنندگان بیماری گریپ را ذکر می کنند. مسلمان اگر بداند بیماری مسری دارد در اجتماعات حتی مسجد شرکت نمی کند نبی گرامی فرمودند لایورد ذوعاهه علی المصح.

عربها در عصر جاهلیت بیشتر از همه با شتر و بیابان های ریگزار سرو کار داشتند و در نتیجه سرایت بیماری جرب ار از شتری بشتر دیگر میدیدند یا در کشت و زرعهای حتی مختصر خود متوجه میشدند که آفتی از یک بوته به بوته دیگر سرایت نمود از این قرار اگر عاهه در مورد سرایت جرب و واگیری بوته ها

استعمال شده باشد آیا سخن نبی گرامی را که اجازه نمی دهند صاحب عاهه وارد اشخاص صحیح و سالم شود چگونه توجیه خواهید کرد حتما خواهید گفت سخنی از 14 قرن قبل امامشحون از اعجاز و برکات ! پس بدانید که مسلمان مبتلا به گریپ به مسجد نمی رود و آنگهی می داند دست دادن بعد از نماز در هیچیک از کتابهای اسلامی وارد نشده و لذا اگر نماز گزارانی که حتی خود تصور می کنند سالم هستند و بیکدیگر دست می دهند اقدام بیک عمل خود انتخاب کرده ای نموده اند. (بکلمه لایورد که بصورت امر استعمال نشده توجه فرمائید گویا نبی گرامی حتی انتظار ورود بیمار واگیر دار را بر مصح نداشته اند) بعلاوه با این مقدمه بیمار نیز حق ندارد بر سفره نشسته و دیگران را مبتلا سازد.

از حضرت صادق نقل شده که فرمود : لایوردن ممرض علی المصلح - ورود ننماید بیمار بر سالم.

مسلمان در حالی که جنب است و اعصاب وی در وضع مخصوصی قرار دارند غذا نمی خورد فی مناهی النبی انه نهی عن الاکل علی الجنب.

غذا را با سه انگشت ابهام و سبابه و وسطی بر خواهند داشت و این خود سبب می شود لقمه ها را کوچک برداشته و با ظرافت و بدون سر و صدا غذا وارد دهان گردد.

به پاک کردن آنچه به استخوآنهاچسبیده است نباید پرداخت.

مسلما بر سفره ای نمی نشیند که مشروبات الکلی بر آن نهاده اند حتی اگر احتمال می دهد پس از خوردن نیز مشروبات الکلی خواهند آورد گرچه خودش نخواهد خورد شرکت نمی کند و نشستن بر چنین سفره ای یا سفره ای که بر آن غیبت مردم می کنند یا به منظور

فسق و فجور گسترده شده حرام است.

در عصر جاهلیت به انواع و اقسام ، غذاها را گرد هم گذاشته می خورند ولی نبی گرامی جز سفره چیزی را انتخاب نمی فرمود ما اکل رسول علی خوان و لا فی سکرجه و لا من خبز مرقق فقیل لانس علی ماذا کانوا یا کلون قال علی السفره.

سفره های کوچک نیز نزد مسلمانان محترم بوده و اگر یک نفر برای خوردن به نشیند سفره ای آراسته خواهد گسترد.

غذائی که بر سفره های روزمره و معمولی گذاشته می شود در خانه مسلمانان طبق میل زن و فرزندان تهیه می شود نبی گرامی فرمودند مومن می خورد آنچه را اهل و عیالش خواسته اند و منافق کسی است که اهل و عیالش می خورند آنچه را وی خواسته است المومن یا کل بشهوه اهله و المنافق یا کل اهله بشهوته (دراین مورد که مرد باید متوجه محیط خانواده و مسئولیت سرپرستی خود باشد و اهل و عیال را از اضطراب و نشدنیها دور بدارد اخبار و احادیث بسیاری است).

مسلمان کوشش دارد بر سفره ای نشیند که حداقل دستهای زن و فرزندانش نیز در آن سفره رفت و آمد داشته و کمتر به تنهایی غذا خواهد خورد نبی گرامی فرمودند طعام بتمام معنی طعام آن است که دارنده سه خصلت باشد از حلال تهیه شده و دستهائی چند در آن فرو رود و با نام خدا آغاز و با سپاس از وی پایان پذیرد قال رسول اللّه الطعام اذا جمع ثلاث خصال فقدتم اذا کان من حلال و کثرت الایدی علیه و سمی فی اوله و حمد فی آخره.

مستحب است که فرزندان با پدر و مادر در یک کاسه نخوردند

و با یکدیگر هم خوراک نشوند و حکمتش معلوم است.

مسلمان چون بخوردن مشغول است برای احرتام بدیگران بپا نمی شود امام علیه السلام فرمود اگر مشغول خوردن بودید و من هم وارد شدم بلند نشوید عن ابی الحسن علیه السلام ان قمت علی رؤسکم و انتم تاکلون فلا تقوموا حتی تفرغوا.

با آنکه کمتر اتفاق می افتد میزبانی مهمان خود را تنها بگذارد فراموش نشود که نبی گرامی فرمودند : همراه مهمان خویش غذا خور زیرا مهمان شرم دارد،«واکل مع ضیفک فان الضیف یستحی ان یاکل وحده».

میزبان مسلمان اول کسی خواهد بود که دست بسفره دراز می کند و آخر کسی است که دست از خوردن می کشد «کان رسول اللّه اذا اکل مع القوم طعاما کان اول من یضع یدن و آخر من یرفعها لیا کل القوم» که علت آنرا هم شرح داده اند و اینست که میهمانان خجاالت نکشند و بخورند تا آنگاه که مایلند.

مسلمان هنوز اندکی از اشتهایش باقیست که دست از خوردن بر می دارد حضرت علی بکمیل فرمود : یا کمیل لا ترفعن یدک من الطعام الاوانت تشتهیه فاذا فعلت ذلک ذلک فانت تستمرئه.

پس از غذا اگر آب اندکی مضمضه نموده (آهسته بدون آنکه صدا کند) فرو می برند و اگر آب نبود با زبان آنچه اطراف لثه ها مانده جمع نموده می خورند ولی مضمضه برای دومین مرتبه یا بیرون کشیدن غذا از لای دندآنهاو خوردن آنها قدغن است بعد از غذا سه انگشت غذائی شده را باید بوضعی (حالت بین لیسیدن و مکیدن بدون سر و صدا) لیسید که نبی گرامی چنین می کردند کان رسول اللّه اذا فرغ من طعامه لعق

اصابعه فی فمه فمصها.

مسلمان بعد از غذا خلال و آنگاه مسواک می کند که شرح آن در بهداشت بدن داده خواهد شد.

چه باید خورد ؟

برا حفظ و ادامه حیات کافی نیست فقط بفکر پر کردن معده بود بلکه باید برای شیرین ساختن زندگی نیز اندیشه ای کرد که تنها وسیله آن تلاش روزانه برای مرتب و معتدل ساختن در خوردن هر گونه غذاست غذائی که خدا برای خوردن حلال و طیبش ساخته لاجرم علم نیز سازگار بودنش را اعلام می دارد.

ما آنقدر آیه و خبر بخورید بخورید ذکر کرده یا می کنیم که بزودی خوانندگان آشنائی کامل بآنها پیدا نموده و بنظر نمی رسد نام بردن از آنها هم اکنون ضرورتی داشته باشد فقط برای برگرداندن این بی عدالتی در بعضی ذهنها که می گویند مولای متقیان علی علیه السلام با نان جوی و سرکه و نمکی سازگار بود و ما شیعیان ایشانیم قضیه برادر فرماندار بصره را که روزها روزه بود و شبها به عبادت مشغول و بلباسی ژنده و مختصر و بخوراکی ناچیز می ساخت و عیالاتش از او بحضرت شکایت بردند. یادآور شده و ضروری بودن انصراف وی را از آزاد ساختن اینگونه فکرهای اشتباه و دوری از ادامه چنین پوشیدنی بوضع ناهنجار با ذکر آنکه علی فرمود «ویحک انی لست کانت» وای بر تو ، تو مانند من نیستی خاطر نشان می سازد ، بعلاوه راجع به غذای اندک و نامطبوع که فرمودند تعجب نکنید از این قوخ بدن و کمی غذا زیرا من مانند درختان صحرائی هستم که گاهگاهی آب می خورد

و محکم و پاینده تر از گیاهان در باغها می باشد که هر روزه آب میخورد اما در برابر حوادث استقامتی ندارد شما را متوجه این موضوع میسازیم که حضرتش ظرفی از شیر با مقداری نان میل میفرمود که با اهمیت چنین غذای کاملی اشاره خواهیم نمود و سخنان گرانبهای حضرت را توجیه خواهیم کرد.

پس چه باید خورد ؟ قل من حرم زینته اللّه التی اخرج لعباده و الطیبات من الرزق آنچه را پروردگار برای بدن سازگار خلق فرموده است !

غذای طیب و سازگار کدام است ، چند جلد کتاب اولین دانشگاه و آخرین پیامبر که در زمینه غذا و تغذیه مطالبی دارد و هم اکنون یک جلدش در دست شماست برای پاسخ همین سئوال تهیه و تقدیم خواهد شد.

مرداد 1346

استدراک

ص : 351

قابل توجه !

خواهشمند است از ابتدا ، علاوه بر درست کردن اغلاط محل مطالب زیر را علامت بگذارید تا به موقع و در جای خود مورد مطالعه تان قرار گیرند.

بعد از سطر 7 صفحه 128 سر سطر : بدن مواد قندی را زودتر از چربی و پروتئین به مصرف متابولیسم میرساند و چربی نیز زودتر از پروتئین میسوزد و لذا روزه دار از قند خرما و کشمش زودتر بهره مند خواهد شد (بین دو نماز از قند طبیعی به نحو احسن بر خوردار شده تا آنکه بمائده افطاری برسد).

چربیها تنها غذای مولد مواد استونی نیستند بلکه مواد بیاض البیضی نیز ستوژن می باشند حتی در نزد مرض قندیها گوشت و مواد سفیده ای استون را بالا میبرند در صورتیکه نشاسته ای ها (که خرما را میتوان از آنها حساب کرد) از تولید این مواد جلوگیری می نمایند و لذا خرما یک نوع فریادرسی برای بدنی است که حتی تصور شود استون در ان ایجاد شده است.

بعد از سطر 19 صفحه 144 سر سطر : سمیت زیاد آمونیاک برای مایعات بدن قطعی است (فیزیولژی گایتون 1107) و میدانیم در بدن نتیجه سوختن نشاسته و چربی ، آب است و ایندرید کربنیک ولی سفیده ایها علاوه بر آب و ایندریدکربنیک

اوره نیز تولید می نمایند. تقریبا تمام مواد غذائی پس از جذب بزودی تبدیل با اوره شده از ادرار دفع میشوند فقط مقدار جزئی از ازت به شکل دیگر «امونیاک» دفع میگردد که اگر به اندازه کافی غذائی به بدن برسانیم که بتواند اسیدوز را خنثی نماید (چون بوجود آمدن آمونیاک دفاع خود بدن است برای خنثی کردن اسیدوز) دیگر تمام ازت بصورت اوره دفع میشود برای اینکه دیگر احتیاجی به آمونیاک نیست که اسیدوز را خنثی کند (غذای قلیائی و احتمالاً نمک یا سرکه یا نمک و سرکه برای چنین وضعی کافی است) و لذا با ملاحظه اینکه نمک و سرکه هم اسیدوز را خنثی می کند و هم مانع ایجاد آمونیاک سمی میشود پی ببزرگی سخن پیشوای گرامی اسلام برده اینک میتوان گفت :

این موضوع تقریبا قطعی است که نمک یا سرکه را میتوان برای شروع یا ختم غذا انتخاب نمود ولی در نقاط گرم انتخاب نمک بهتر و همراه غذای بیاض البیضی یا نوبت (در آغاز یا پایان) سرکه انتخاب کردن اولی است.

لابد توجه نمودید که مطالب غذائی 14 قرن قبل اسلام چنین بود : اندکی نمک یا سرکه پیش و پس و قبل یا بعد از غذا خوردن - در نقاط گرم و مخصوصا همراه غذای نشاسته ای نمک انتخاب کردن - در مناطق سردسیری و توام با خوراکهای بیاض البیضی سرکه میل نمودن همه اسلامی است در اینجا افزوده میشود در سرما ، شعریه ها بیشتر در حال انقباضند و از پوست بدن کمتر عرق و در نتیجه نمک ناچیز دفع میشود و لذا به همراه نمک مخصوصا در آنها که کلیه نارسا دارند اوره بیشتر در بدن می ماند به همین جهت سرکه که دفع کننده اوره است اولی می باشد بعلاوه در فصل

سرد غذای چرب و پروتئین دار بیشتر خورده میشود و انتخاب سرکه در یک طرف غذا (یا دو طرف) بهتر است به دین معنی که : نمک و سرکه ناچیزی که به همراه غذا خورده میشود علاوه بر آنکه آمونیاک سمی را با اوره مبدل میسازد باعث بهتر دفع شدن اوره نیز میگردد.

در اینجا خوانندگان ممکن است این سئوال را بفرمایند : سئوال : خوردن سر انگشتی نمک یا ناچیزی سرکه در بدن چه خواهد کرد ؟

جواب : در برابر کلیه مکتب های طبابت معمولی (مکتب اللوپاتیک) مکتب های دیگری به نام مکتب طب طبیعی و مکتب طب هموپاتیک نیز وجود دارد که قسمت اخیر هم اکنون مورد توجه بیشتری قرار گرفته است در این مکتب استفاده های شایانی از هر مورد میشود که یکی از آنها استفاده علمی و درمانی از زهرهاست که اساس آنها انجام عمل حذف زهرها از بدن است که بعنوان مثال آورده میشود. فرض آنکه شخص سالم یا بیمار داروئی خورده (مثلاً ارسینیات دو سود) در این حال آزمایشگاه می تواند ادرار و خون آنها را تجزیه کرده اطلاع دهد که پس از چند مدت دیگر ارسینیات در بدن آنها نیست ولی طب هموپاتیک نشان داده است اگر مقدار بسیار ناچیزی استات دی سدیک (مثلاً یک ملیونیم میلی گرم)به همان شخص که تصور میشود از آن دارو پاک شده و در بدنش نمانده است ، تزریق نمائیم مقدار نسبتا زیادی در ادرار همان شخص ارسینیاک دفع میشود و این عمل بر روی انسان و حیوانات آزمایش شده است (مجله تندرست 9 سال 20 صفحه 8) و لذا معلوم میشود مقداری در بدن مانده

و بدن را در حال یک مسمومیتی نگهداشته است. این عمل را که در اصطلاح علمی در ناژ DERAINAGE گویند در اسلام و حتی نزد پزشکان اسلامی مانند ابن سینا و... وارد شده که در جای خود شرح خواهیم داد هم اکنون در اینجا میپرسیم آیا ممکن نیست ناچیزی سرکه یا اندکی نمک که خورده میشود باعث دفع فضولات ناشی از متابولیسم خوب یابد انجام گرفته بدن گردند

مثلاً : آیا قبول نمیفرمائید اندکی سرکه علاوه بر جلوگیری از ایجاد آمونیاک سمی باعث دفع آمونیاک های مانده در بدن شود و هم اوره ایجاد شده را بتعادل دفع نماید ؟

صفحه 143 سطر 13 بعد از جلوگیری می نماید : بعلاوه اندک نمک (در صورتی که صنعتی نباشد) بعد از غذا بعلت وجود عناصر مفید در آن حافظ بسیار خوبی برای جلوگیری از کرم خوردگی دندانهاست.

صفحه 309 سطر 19 بعد از خام خورد : و فقط با سبزی و میوه سیر شدن زیرا برای رفع نیازمندی از بعضی عناصر باید مقدار زیادی از آنها را تناول کرد که خود پرخوری و زیان آور است و سبب میشود بعضی مواد سمی در خون بالا رود بعلاوه با مقایسه طول روده 24 متری گوسفند و 22 متری گاو و سایر علفخواران با روده 5/4 متری سگ و 7 متری انسان که مجموعه روده بزرگ و بارکی انسانهاست معلوم میگردد انسان نمی تواند تنها به گیاه خواری نیز اکتفا نماید.

ص : 355

استدارک (1)

کلمه «مشابه» را به قلب الاسد صفحه 57 سطر آخر و بعد از کلمه یلدا سطر اول صفحه 58 بیفزائید.

صفحه 64 سطر 11 پس از «آنها در جوشش است» :

میزان ذخیره گلیکوژنی در جوانان بیشتر و تقریبا 26 (بیست و شش) برابر ذخیره پیران است و لذا مقاومت جوانان در برابر گرسنگی و روزه بیشتر است و شاید یک حکمت معافیت کودک و پیر در برابر روزه همین باشد.

سطر 20 صفحه 77 :

مطالب سمپوزیوم توسط استاد مذکور درباره روزه در مجله مکتب اسلام از شماره 99 مسلسل به بعد منتشر گردید (از این قرار کسی که مایل باشد به زبان فارسی درباره روزه مطالبی بداند خواندن کتابهای جلد سوم اولین دانشگاه - ترجمه التطبیب بالصوم الکسی سورفین - مطالب سمپوزیوم دانشکده پزشکی اصفهان - کتاب آقای دکتر صبور اردوبادی توصیه میشود».

سطر 6 صفحه 101:

در مدت گرسنگی در 2 تا 3 روز اول گلیسمی ، مقدار اسیدهای چرب استریفیه نشده ، گلیسرول و مواد ستونیک سرمی پائین می آید و در روز سوم این مقادیر ثابت می شوند لاکتاتها در گرسنگی تغییری نمی کنند. انسولینمی همراه با گلیسمی بطور موازی تغییر می نماید. مطالعه سرعت بوجود آمدن بیلان های کالریک بر خلاف تصورات قبلی نشان می دهد ، مغز در زمان

1- صفحات تعیین را در متن کتاب علام بگذارید و در هنگام مطالعه دنباله مطلب را از استدراک مورد توجه قرار دهید.

گرسنگی از اسیدهای چرب استفاده می نماید و بطور کلی در طی گرسنگی کمی قند بواسطه مصرف زیاد گلوکز و باز در نتیجه کمی قند کاهش انسولین واکنشی و بالاخره تسهیل در بوجود آمدن اسیدهای چرب استریفیه نشده از چربیهای ذخیره و سر انجام بوجود آمدن گلیسمی است (آنچه جالب بود گرسنگی چربیهای ذخیره را تبدیل به چیزی می کرد که مغز از آن بهره برداری خوراکی می نمود).

صفحه 104 سطر 10

روز از لحاظ هضم چربیهای اعضای رئیسه - انتخاب رژیم لاغری در مبارزه بر علیه چاقی - دفع سموم فلزی وارده از جوکه با آن اشاره شد - برقراری مجدد اعتدال بیولژیکی و شیمیائی بدن (که در اثر اختلال تدریجی آن استعداد ابتلا با امراض مختلف و حتی اعتیاد به مواد مخدره پیش می آید) و قبلاً درباره اش مختصری بیان شد - درمان شبه فلجی های عصبی مقدماتی و تحریک اعصاب تخدیر شده با سموم داخلی و غیره. (1)

چون چربی بدن هر چه بیشتر باشد سموم فلزی و سموم شیمیائی (مثلاً د - د - ت) در چربی ذخیره میشود روزه بهترین راه دفع سموم است.

در آزمایشگاههای سم شناسی و پزشکی قانونی چون به سوزاندن مواد آلیه جسد با مواد شیمیائی بپردازند همه ترکیبات

1- این قسمت از سخنرانی جالب آقای دکتر احمد صبور اردوبادی استاد دانشگاه تبریز تحت عنوان اهمیت روزه از نظر علم روز اقتباس شد (خوشبختانه در مهر ماه 1348 توسط شرکت انتشار به صورت کتاب با مطالب اضافی در 256 صفحه چاپ شد).

آلیه جسد از بین میروند مگر چربی بخصوص اگر کهنه باشد و هر جه کهنه تر باشد مقاوم تر است و به همین منوال هر چه آدمی چربی جمع شده بدنش بیشتر سابقه داشته باشد در رژیم گرفتن کمتر موفق است و شاید بهمین علت می باشد که هر سال باید روزه گرفت تا روزه موفق به از بین بردن چربیهای اضافی گردد.

چربی ذخیره شده در نقاط مختلف بدن روزهای اول نرم تر و قابل انعطاف ترولی به تدریج که رو به ازدیاد میرود سخت تر و خشن تر میشود بقسمی که ممکن است قوام استخوانی پیدا کند و عضو مربوطه را بکلی تحت فشار قرار دهد.

در هیچ موقع روزه داری صدمه ای به نسوج عضلانی و استخوانی بودن وارد نمی سازد مگر اینکه مدتها گرسنه بمانند و تمام ذخایر بدن از بین برود آنگاه نسوج عضلانی مورد استفاده خون بدن واقع شود. برای لاغر شدن و بلکه مبارزه با چاقی در عصر ما کارهائی انجام میگیرد که چون به بعضی از متجددین گفته شود روزه هنوز بعدش را نگفته ایم فریاد میزند روزه با یکی از این کارها هیچ فرقی ندارد فقط روزه شاق و غیر قابل تحمل می باشد ، رژیم های طولانی برای کاهش وزن بدن - پرهیزهای سخت از مصرف مواد چربی و قندی نشاسته ای - ورزشهای مداوم و ممتد - انتخاب رژیم های چند (رژیم سبزی - رژیم میوه ای - رژیم شیری گیاهی) - استفاده از حمامهای بخار - انتخاب رژیم مطلق ساعات طولانی (روزه طبی) و در موارد حاد و سخت به مدت 12-24 ساعت و مضافا که راه دادن داروئی مطمئن برای لاغر شدن هنوز پیدا نشده است ولی همه را در نظر بگیرید : اولاً چون پلیس دین در کار نیست در برابر غذای مطبوع نشستن

و نخوردن مشکل است. ثانیا در بعضی موارد رژیم برای همه افراد میسر نیست و ثالثا که خیلی مهم است زمانی به رژیم گرفتن می پردازند که ناراحتی پیش آمده باشد ولی روزه مانند واکسن است و برای پیشگیری. رابعا رژیم شیر و گیاه و یا شیر و میوه یکنواخت بوده و نامتعادل است و بعلت زیادتر رسیدن بعضی مواد یکنواخت و نرسیدن بعضی عناصر لازم به بدن اختلالات بیولژیکی در ساختمان شیمیایی خون (الکترولیت ها) بوجود می آید (مثلاً قلیائیها ادرار را قلیائی کرده و مجاری ادراری را بریا رشد کلی با سیلی که همیشه در عضو همجوارش روده آماده است مستعد می سازد یا رژیم شیری گیاهی کلسیم زیاد دارد و تشکیل سنگهای مجاری ادراری می دهد و باز در اینجا بر اسلام باید بعلت تعیین رژیم همه چیز خوری آفرین گفت و گفت این اسلام است که روزه اش چربیهای زائده را ذوب می کند اما جای ذوب شده را پر از باکتری و سموم نمی نماید بلکه همه عناصر لازم را میل دارد به بدن برسد خامسا رژیم کامل 12-24 ساعته به مدت طولانی خسته کننده است ، سادسا ورزش مخصوصا برای چاقان موضوع غیر عملی است زیرا گرفتاریهای روز به روز آنان را چاق تر ساخته اجازه داشتن وقت ورزش نمی دهد بعلاوه چاقان حاضر نیستند به اندازه کافی ورزش نمایند. سطر 11 صفحه 104 : خوشبختانه کتاب الکسی سوفورین (در مهر 1348) بوسیله آقای محمد جعفر امامی ترجمه و دارالکتب الاسلامیه آن را چاپ و منتشر ساخت.

جلد 4

اشاره

ص:1

چاپ اول جلد اول 1343

چاپ دوم جلد اول 1344

چاپ سوم جلد اول 1346

چاپ اول جلد دوم 1345

چاپ دوم جلد دوم 1347

چاپ اول جلد سوم 1346

چاپ دوم جلد چهارم 1347

از انتشارات:

کتابفروشی اسلامیه

حق چاپ محفوظ است

نقل مطالب کتاب با ذکر مأخذ بلامانع است.

توجه

چهار تذکری که در آغاز جلد اول چاپ سوم داده شده بقوت خود باقیست.

ترجمه چاپ اول هر جلد با اجازه نویسنده و سایر جلدها آزاد است.

سبحان الله !

توحید خالصی که اندیشه های عالمانه روز آنرا می طلبد و در انحصار مسلمانان است (1) درود :

درود نبی گرامی اسلام و دوازده جانشین ایشان بویژه درود بر تشکیل دهنده حکومت واحد جهان پیشوای وقت و امام زمان. حضرت محمد بن الحسن العسکری ارواحنا فداه(2)

1- ستایش و درود را که به طرز جالب و خاصی در آغاز جلد اول چاپ سوم آوردیم ملاحظه فرمائید.
2- ستایش و درود را که به طرز جالب و خاصی در آغاز جلد اول چاپ سوم آوردیم ملاحظه فرمائید.

همین که به خانه مسافر رسید ،دکمه زنگ را فشار داد.

- کیست ؟

- با هم برویم جشن ازدواجی که دعوت هستیم.

آیا مسافر را شناختید ؟ همان کسی است که به شهر نمونه اسلامی مسافرت کرد و مشاهدات خود را برای شما تعریف و توصیف نمود (1)

براه افتادند ، هنوز اولین پیچ و خم کوچه را پشت سر نگذاشته بودند ، مسافر گفت : خواهشمندم بر گردی و سرت را شانه بزنی که نبی گرامی فرمودند : ان اللّه تعالی یبغش الوسخ و الشعث - خدای تعالی کثافات و ژولیدگی را دوست ندارد (2) و لباس و آنچه ظاهرت را آراسته می کند و جزئی را لوازم لباست به شمار میرود از بهترینش را بگیری و بپوشی تا آن چنان شوی که نبی گرامی فرمودند مانند گلی باشی میان مردم (احسنوا لباسکم و زینوا رحالکم حتی تکونوا شامه فی الناس) (3) بعد هم که بیرون آمدی محکم و آقاوار و بدون تکبر راه برو که اگر علی مرتضی کسی را بدین وضع می دید با او همان می کرد که با آن مرد عرب کرد (مردی بود شل راه میرفت و پایش به خاک می کشید و گرد می کرد حضرت به او رسید دسیت به پشتش زد و فرمود پاشنه کفشت را بکش و محکم راه برو) (4)

1- جلد دوم اولین دانشگاه و آخرین پیامبر.
2- در بهداشت لباس و کفش و بدن همه را مفصل خواهیم گفت.
3- در بهداشت لباس و کفش و بدن همه را مفصل خواهیم گفت.
4- در بهداشت لباس و کفش و بدن همه را مفصل خواهیم گفت.

- معذرت می خواهم ، گریپ هستم ، تب داشتم ، حسی که راه بروم ندارم و پروای نظافت کردنم نیست.

- پس چرا استراحت نکردی ؟ اسلام نه تنها با این عملت مخالف است (1) بلکه با رفتنت به جشن و مجالس دیگر و حتی از این که بخواهی با یک نفر سالم تماس بگیری و مبتلایش کنی موافق نیست. مگر نمی دانی که نبی گرامی فرمودند : وارد نمی شود (انتظار ورودش نمی رود) شخص مبتلا به بیماری مسری بر شخص سالم. لایورد ذوعامه علی المصح (2) از اثن قرار جشن رفتن ما غیر اسلامی و موجب ابتلای عده ای خواهد شد.

نمی رویم و در عوض از شما خواهش می کنم مرا تا مرغداری کوچکی که بنده در همین محل دارم همراهی کنید.

چون گریپ بیماری مشترک بین انسان و پرندگان نیست و آنها دچار نمی شوند و شما هم رفع خستگی می کنی برویم.

حیوانات چگونه غذای خود را انتخاب می کنند

در مرغداری

- چرا بعضی مرغها مرتب به کناره دیوارها منقار زده ذرات آهک را جدا کرده می خورند ؟

- مرغها نیز مانند انسان و بسیاری از موجودات دیگر احتیاج به کلسیم دارند بخصوص اگر زمان تخم گذاریشان باشد

1- در جلد مربوط به بیماریها خوااهیم گفت.
2- جلد دوم چاپ دوم صفحه 34.

احتیاجشان به کلسیم بیشتر است تا آنرا در پوست تخم سازی بکار ببرند ، پوستی که باید با آهک سفت و سخت شود.

کودکی که بر اثر فقر غذائی ، بدنش از آهن مورد نیاز محروم مانده است برای جبران و رساندن آهن به بدن به حد اعتدال به خاک خوری می پردازد (چون خاک از عناصر آهن دار بی بهره نیست) همین طور زنان آبستن که احتیاج مبرمی به این عنصر دارند ممکن است به خاک خوری پردازند که با رساندن آهن ، تحت نظر پزشک ، می توان آنها را وادار به ترک نمود یعنی هم کودک را از خوردن خاک بازداشت و هم آبستن را.

- غیر از انسان و مرغ آیا حیوانات دیگر نیز چنین انتخابی را می نمایند ؟

- گوسفندانی که از خوردن نمک دور شده اند سنگ های شور را می لیسند حتی اگر دو ظرف نمک را اختیارشان باشد یکی محتوی نمک استخراجی از کنار دریا یا دامنه کوه ، ظرف دیگر از نمیک که امروز صورت بازار دارد باز می بینیم حیوان فرآورده طبیعت را انتخاب می نماید. (مقصود از نمکی که صورت بازار دارد آن است که از سوراخها به سهولت خارج شده خوب بپاشد و برای این کار یک یون نمک را خارج و به جای آن ین دیگر که حالت چسبندگی نمک را از بین می برد می افزایند و حال آن که رل اساسی با ین های طبیعی در الکترولیت های بدن قابل توجه بوده و بعدا خواهیم گفت) بهر صورت حیوان نمک طبیعی را که دارنده عناصر لازم است انتخاب می نماید.

اگر غده فوق کلیوی حیوانی را بردارند حیوان آب نمک را ترجیح می دهد و اگر دو ظرف یکی محتوی آب خالص و

دیگری دارای آب نمک در اختیار حیوان مذکور باشد همین که تشنه شد آب نمک را انتخاب می کند گویا می داند که به نمک برای جلوگیری از مرگ در این حال محتاج تر است.

اگر قند خون حیوانی را به وسائلی پائین آوردیم مثلاً انسولین تزریق کنیم حیوان شیرین ترین غذا را انتخاب می کند گویا بدنش نیازمندی خود را درک کرده است.

اگر پاراتیروئید او را برداریم آب محتوی کلرور کلسیم را بر حسب نیازمندی غذائی بر می گزیند.

شغال حیوان گوشتخواری است ضمنا بعضی از میوه جات بویژه توت را دوست دارد ، مقداری توت کنار باغتان بگذارید شغالان پس از فراغت از زوزه کشیدن هائی که در دو طرف دیه بینشان رد و بدل می شود و اکثرا در نمیه اول شبهاست ، برای صدجوع به راه افتاده به باغ آمده مقداری از توتها را می خورند و می روند. شبهای بعد دو ظرف بگذارید یکی پر از توت دیگری محتوی مقداری گوشت و از مخفی گاهی منظره را تماشا کنید ، خواهید دید شغالی که چند شب توت خورده نوبت بعد گوشت را انتخاب می کند و آن که قبلاً گوشت را برگزیده بود شبهای بعد توت را دوست دارد و آن چه اهمیت دارد اینکه محال است شغالی توت و گوشت را در یک نوبت با هم خورده باشد ، گویا حیوان می داند توت و گوشت با یکدیگر ناسازگار بوده در روده و معده اش ایجاد آزردگی و ابتلائات کم و بیشی خواهند کرد.

انسان باید ازگوشت و فرآورده کدام حیوان تغذیه کند

ص : 9

غذا برای فرآورده هائی که مورد استفاده قرار میگیرند

گفتید اسلام مشوق دامپروری و کشاورزی است (1) از این قرار باید در این زمینه دستوراتی نیز داده باشد مثلاً راجع به دامپروری و استفاده از فرآورده های حیوانی آیا چیزی در اسلام وارد شده است ؟

- در این جا باید از رابطه بین دو چیز بحث کرد : یک انسان و آنچه غیر انسان است. دو ادرار و مدفوع انسان و غیر انسان (در اینجا مقصود از غیر انسان تمام جنبندگانی هستند که فرآورده هایشان مورد استفاده غذائی روزمره انسانی قرار می گیرد).

قبلاً باید توجه داشت که موجود زنده (گیاه - حیوان) مواد مورد لزوم را از زمین و آب و خوراک جدا و جذب نموده به جای مانده و فضولات و دفع شده ها را که کمتر محتوی عناصر مفید برای بدن هستند برای نوبت بعد مورد استفاده غذائی قرار نخواهند داد. گویا موجودات مذکور چنین مطلب را درک کرده و از این رو ندرتا مدفوع خود و بیگانه را بعنوان غذا خواهند پذیرفت.

موجودات نامبرده را اسلام به چند طریق تقسیم بندی کرده که یکی از آنها چنین است :

مدفوع خود را نمی خورد - از فضولات غیر خود نیز نخواهد

1- جلد اول صفحه 104.

خورد - در انتخاب آب (1) هوا - منطقه - گیاه - نور - زمان و مکان کمال دقت را داشته بهترینش را انتخاب می نماید. این موجود که زنبور عسل نام دارد مراقب است که اعمال مذکور به نحو احسن انجام گیرد و شگفت این جاست که تشکیلاتی برای کنترل و مراقبت در بین خودشان وجود دارد آن چنان که اگر زنبوری به اشتباه بر فضولات و عناصر نامساعدی نشیند به محض نزدیک شدن به کندو ، نه تنها از ورودش ممانعت بعمل می آید بلکه مراقبین کمرش را به دو نیم کرده او را خواهند کشت (اگر هنگام انتخاب آب ، زنبور عسل آب لجن آلودی را بر آب چشمه ای ترجیه می دهد بعلت وجود اسانس مخصوصی است که در بعضی باطلاقها وجود دارد و در جلد بعد که مخصوص غذاهائیست که در قرآن از آنها نامبرده شده به تفصیل شرح خواهیم داد).

دسته دیگر از این موجوداتند که مدفوع خود و بیگانه را نخواهند خورد ولی دستگاه کنترل کننده ای هم ندارند که اگر بهترین آب و هوا و غذا را انتخاب نکردند مجازات شوند ، در عوض قرآن کریم انسان را که استفاده غذائی از آنها می برد عهده دار کنترل آنها و مأمور و مراقبت رساندن بهترین غذا و وسائل با آنها کرده است.

دسته دیگر اسلامم با آنها حیوان جلاله نام داده و تقریبا منحصر به مرغ و شتر و مرغابی و گوسفند و گاو می باشد. این چند که امکان دارد از فضولات انسان بخورند در صورتی مورد استفاده غذائی قرار می گیرند که مدت معینی آنها را از فضولات آدمی

1- شرح بیشتر در جلد بعد مربوط به عسل.

دور بدارند و به نحو شایسته و اسلامی تغذیه کنند (شگلت این جاست که این مدت تعیین شده آن چنان با اعمال فیزیولژی بدن حیوانات مذکور رسا و خواناست که گویا اسلام دستور می دهد آزمایشگاهی مجهز ، گوشت آنها را مورد آزمایش قرار دهد و زمانی خوردنش را تجویز نماید که به کلی از عناصر زهرآگین فضولات آدمی پاک شده باشد و شرح خواهیم داد). در اینجا بد نیست به گوشت کلاغ نیز اشاره شود که در صورت مردار خواری از طرف اسلام خورردنش تحریم شده است.

گفتیم زنبور عسل نه مدفوع خود را می خورد نه بیگانه و دستگاه کنترل کننده ای نیز در این باره دارد و محال است در کندو قضای حاجت کند و در زمستان که نمی توانند از کندو خارج شوند باز در کندو مدفوع نمی کنند فقط زنبورهای نر بدون توجه در کندو فضله می اندازند ولی پشت سرشان یک عده کار گرما مأمورند که آنها را پاک نمایند. نقطه مقابل زنبوران عسل ، خوکهایند که هر نوع آلودگی را می خورند (خود و بیگانه) و کنترل شدید انسانی نیز در این باره نتیجه نخواهد داد. (نویسنده بدین منظور ساعتها مراقبت بعمل آورده در نتیجه : در یکی از باغ وحشهای بزرگ و معروف که چهار خوک و متجاوز از ده بزغاله تقریبا در وسط باغ میان حصار کوتاهی نگهداری میشدند دیدم بزغاله ای پشکل می کرد و خوکی بدنبالش آنها را می خورد در باغ وحش دیگر که محوطه های کوچکی در اطراف عمارتی که پرندگان نگهداری می شدند درست کرده بودند و در هر کدام از آنها دوالی چهار خوک بالوان و اشکال روی شن های نسبتا فراوانی نگهداری می شدند زاویه ای بود که در اثر بارندگی پر

از آب شده بود خوکی در آن ادرار کرده و خوک دیگری از آن مخلوط میاشامید. یکی از خوکداران شمال ایران می گفت بکرات دیدم خوک فضله خودش را می خورد و جلوگیری و مراقبت از این عمل دشوار بلکه محال است). بهر صورت : زنبور عسل در یک راس و خوک در طرف مقابل آن قرار گرفته است آن از بهتر انتخاب کردنش و این از پلیدی برگزیدنش و در میان این دو نیز حیواناتی قرار دارند که : فضولات نمی خورند و برای بهتر انتخاب کردنشان باید مراقبت بعمل آورد و قرآن کریم انسان را مأمور و مراقب این عمل نموده است که سعی شود از آلوده و کثافت خوری آنها جلوگیری شود.

استفاده غذائی بر مبنای تقسیم بندی

زنبور عسل کثافت نمی خورد و اگر خورد بکیفر میرسد و فراورده ای چون عسل دارد که پروردگار در قرآن آن را بعنوان شفای آدمیان معرفی ستوده است : یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فیه شفاء للناس (سوره النحل) آن گاه از درون آنها شربت شیرینی بر رنگهای مختلف بیرون آید که در آن شفای مردمان است.

گوسفند و گاو که فضولات خود و بیگانه را نمی خورند و انسان از طرف قرآن مأمور کنترل آنهاست که از کثافت خوری دور بمانند و خوردن گوشتشان معمول و اسلامی است.

آنها که به جلاله بودنشان اشاره شد یعنی ممکن است از مدفوع انسانی استفاده نمایند و در صورتی می توان از فراورده هایشان استفاده کرد که بدنشان از زهر آگینی پاک شده باشد.

خوک که آلوده خوار است و فضولات خود ! و بیگانه را می خورد

و کسی را مسئول و عهده دار کنترلش نکرده اند و این مسئله گویا تذکری است که مراقبت از خوکها سخت می باشد و به هیچ وجه اجازه داده نشده است که از گوشت یا قرآورده هایشان استفاده گردد.

می گویند : در بهشت آن چنان غذاها کیفا و کما سازگار به بدن میرسند که فضولاتی از آدمی دفع نمی شود و در جهنم آن قدر آلودگی و کثافت است که خوراک دوزخیان چرک و خون و غسلین می باشد.

ما می گوئیم : زنبوران نر که در کندوها تعدادشان کم است (500 کمتر) و برای عروسی با ملکه درست شده اند و بعدها یکی از آنهابا ملکه عروسی خواهد کرد و بلافاصله خواهد مرد و پس از مراجعت ملکه عروش شده به کندو سایر زنبوران نر قتل عام خوهند شد ، بقیه زنبوران که قریب هفتاد هشتاد هزار عددند هیچگاه در خانه فضله نمی اندازند و کسی ادعای دیدن فضله آنها را حتی در خارج از کندو نکرده است و اگر فضولاتی در کندو دیده شد از زنبوران نر پر خور بیکاره است نه از زنبورانی که می دانند چه اندازه و چه نوع باید خورد و هم کیفیت را منظور می دارند هم کمست را. از طرفی چکار کنیم که وضع طویله خوکها چنان است که گوشت خوک خوران خودشان برای سرزنش کثیف ترین محل ، آنرا به طویله خوک تشبیه می کنند و راستی هم آنجا که عسل است بهشتی و نظیف و شفابخش و طویله ای که خوک پرور است جهنمی و کثیف و حرام تحویل ده می باشد.

(در جای خود خواهید خواند که انفلونزای ژاپونی از میان گله های خوک خاور دور بخصوص از جزائز فلیپین و یا از میان گله های خوک اروپا انفلونزاهای نوع دیگر بر می خیزد

بعلاوه که یکی از غذا شناسان ادعا دارد ملکولهای گوشت خوک درشت تر از سایر ملکولهای گوشتهای دیگر است).

کجای قرآن است ؟

کجای قرآن است که انسان از حیواناتی که مورد استفاده عذائیش قرار می گیرند باید مراقبت بعمل آورد ؟

- کسی که حیوانش را گرسنه بدارد - کسی که نتواند آن را تغذیه کند - کسی که خوراک حیوانات را احتکار کند - کسی که زیادتر از حد بار بر پشت حیوان بگذارد - کسی که حیوانات را در حال آویز حمل و نقل کند (مثلاً پای مرغ و خروس را گرفته باشد و به جائی ببرد). کسی که زیاده از معمول حیوان را بکار وا دارد ، یعنی او را آزار رساند - کسی که حیوان را مجروح سازد کسی که نوزاد حیوان را از شیر مادرش محروم کند و... همه و همه در برابر اسلام گناهکار شناخته شده و در هر موردی مسائلی مطرح است. اما آن چه مورد بحث ماست اینکه : اگر فراموش نفرموده باشید گفتیم پروردگار انتظار دارد طیبات رزق و خوراکهای سازگار برای اهل ایمان باشد - و الطیبات من الرزق قل هی للذین آمنوا (1) از این قرار اگر پروردگار در جای دیگر فرموده باشد آن چه را خودتان می خورید به دام و انعامتان نیز بدهید آیا خواهید پذیرفت که انعام و دام نیز باید غذاهای طیب بخورند و دستور مراقبت از آنها صادر شده است. الذی جعل لکم الارض مهد او سلک لکم فیها سبلا و انزل من السماء ماء فأخرجنابه ازواجا من نبات شتی ، کلوا و ارعوا انعامکم... همان

1- سوره اعراف.

خدائی که زمین را آسایشگاه شما قرار داد و در آن راه ها برای روابط و سفر و حوائج خلق پدید آورد و هم از آسمان آب نازل کرد تا با آن آسمانی انواح نباتات مختلف از زمین برویانیدیم تا ای بندگان شما از آن نعمتها تناول کنید و چارپاهایتان را هم بچرانید... (سوره طه)

غذای خوب مخصوص اهل ایمان می باشد و انسان قرآنی و انعام مسلمانی نیز از گیاهانی تغذیه خواهند شد که طیب است بطور قطع این معنی را میرسانند که : انسان بویژه اهل ایمان یا باید مستقیم از غذای گیاهی طیب بهره ببرند یا اینکه باید با انعام خوراک خوب داده شود تا اهل ایمان از گوشتی که دارنده عناصر مفید است استفاده کنند بعلاوه که این آیه :

چند اعجاز در بر دارد

قبلاً اشاره شد و باز به تفصیل خواهیم گفت که بهترین غذا برای سلولهای زنده بدن آدمی رساندن سلولهای تازه و زنده غذائی با آن است و از این قرار هر چند سبزی تازه تر بوده باشد هم برای بدن آدیم سلول زنده تری محسوب می شود و هم برای حیوانی که انسان از گوشت و فرآورده هایش استفاده خواهد کرد. این که قرآن 14 قرن قبل کلمه «وارعوا» را در آیه آورده است شاید به همین منظور باشد که انسان و انعام باید از سبزیجات چراگاه و مزرعه بلکه از سبزی برابر دهان و تازه استفاده کنند تا بطور مستقیم بهترین غذای گیاهی وارد بدن انسان و انعام و بطور غیر مستقیم (از راه گوشت و لبنیات) عناصر مفید بیشتری وارد بدن آدمی گردد. اینکه اسلام با احتکار بعضی

مواد مخالف است شاید یک علتش همین باشد که آن مواد تازگی خود را از دست داده و عناصر مفیدش در اثر زمان کاهش تدریجی خواهد یافت.

دامنه تازه و زنده بودن سلولهای مواد خوراکی نزد اسلام اهمیت بیشتری داشته تا آن جا که : قرآن در هنگام توصیف از دریا آن را محلی معرفی می نماید که می توان یکی از نعمت هایش را صید ماهی - اما ماهی تازه - بحساب آورد - و من کل تاکلون لحماطریا (سوره الفاطر) و در آنجا که از گوشت می گوئیم شرح داده خواهد شد. بعلاوه بارها گفته ایم که ان اللّه جعل ارزاق انبیائه فی الزرع و الضرع و قرار دادن کشاورزی و دامپروری در نزدیکی انسان مگر معنای تازه بودن آن ها را نمی دهد ؟

چراگاه سازگار برای اینگونه حیوانات

غذای انسان یا مستقیما از زمین است چنانچه از روئیدنیها خورده شود یا از حیوانی است که روئیدنیها را می خورد و انسان بطور غیر مستقیم از روئیدنی ها بوسیله گوشت یا فرآورده های آن حیوان استفاده می کند.

بلا شک قبول دارید که چراگاه معرفی شده از طرف قرآن مرتعی سرسبز و خرم و پرگیاه خواهد بود و از اینرو که زمین طیب خصوصیات مذکور را خواهد داشت و زمین خبیث نکدوکم روئیدنی و تنفرآمیز است : نه تنها در اسلام خوراک انسان و انعام را طیب خواسته اند بلکه زمین مورد استفاده و چراگاه را نیز زمینی حاصلخیز و گیاه پرور و زارع دیده و دهقان رسیده و دارنده عناصر لازم می خواهند و البلد الطیب یخرج نباته بااذن ربه و الذی

خبث لا یخرج الانکدا (اعراف) زمین پاک نیکو گیاهش باذن خدا نیکو برآید و زمین خشن ناپاک بیرون نیاورد جر گیاه اندک و کم ثمر ...

پس برای مسلمانان غذای طیب از زمین و آسمان و حیوان درخواست شده و در خور انتظار است. بلکه خدا خواسته که غذای انسان طیب باشد ، حیوانی که باو غذا می دهد از طیب خورده باشد و زمینی که باو غذا می رساند طیب باشد و ساده تر آنکه : خدا می خواهد انسان و محیط وی طیب بوده باشند.

تا اینجا نتیجه که : از زنبور عسل بطرف پائین تا آن جا که به خوک می رسد همین طور که حیوان بتدریج رو به پلید خوری می رود اسلام بر عکس از خوردن همه چیزش رو بر می گرداند تا که خوک را همه چیز پلید دانسته است.

نتیجه وحی تشریعی قرآن و نتیجه وحی تکوینی : عسل

به زنبور عسل وحی شد از کوه و درخت خانه بسازد ، چنین کند و چنان باشد (و اوحی ربک الی النحل ان اتخذی من الجبال بیوتا و من الشجر و مما یعرشون ثم کلی من کل الثمرات فاسلکی سبل ربک ذللا یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فیه شفاء للناس ... و خدا بزنبور عسل وحی کرد که از کوهها و درختان و سقف های رفیع منزل گیرید و سپس از میوه های شیرین تغذیه کنید و راه پروردگارتان را با طاعت بپوئید آن گاه از درون شربت شیرینی برنگهای مختلف بیرون آید که در آن شفای مردمان است ...) یک نوع وحی ای که زنبوران را باطاعت

پوئیدن را پروردگار می دارد و آن گاه از درونشان عسل شفا بخش را بیرون می دهد. نوع دیگر که به نبی گرامی وحی شد تا آدمیان را باطاعت پوئیدن راه پروردگار هدایت نماید و هر کس اهل ایمان بود و اطاعت کرد مجموعه ای از وحی - بنام قرآن - بر او شفا بخش بوده باشد (و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمه للمومنین سوره بنی اسرائیل).

توجه فرمودید نتیجه وحی ، عسل بود و قرآن ، محصولی که بر مطیعان شفاست.

طبیعت (وحی تکوین) از جمله زنبوران را آموخت که در انتخاب یکی از زنبوران بنام یعسوب (ملکه) شرکت نماید تا میزان بر اعمال و رفتارشان باشد و همگی خود را با توجه بوی بنظم بدارند.

قرآن (وحی تشریع) نیز نبی گرامی را فرمود که در انتخاب یعسوب دین و ملکه ایمان اقدام نمایند تا وی میزان بر اعمال و رفتارشان باشد و همگی خود را با توجه بوی بنظم بدارند و علی علیه السلام را انتخاب فرمود.

به تک تک زنبوران وحی تکوینی شد و همه در انتخاب یعسوب خود شرکت دارند اما وحی تشریعی در انحصار نبی گرامی بود و بدینجهت انتخاب یعسوب دین نیز فقط بعده ایشان است.

ملکه زنبوران عسل ، از وحی ، سهم بیشتر و نشان مهمتری نداشته بلکه زنبور برگزیده ای است که مروج وحی بشمار می آید. زیرا آن چه بر دیگران وحی می شود بوجود او بنظم در می آید.

بر یعسوب دین اسلامیان نیز وحی نمی شد ، ایشان مروج وحی و قرآن بود.

کتابهای بسیاری درباره زندگی زنبور عسل نوشته اند (یکی از آنها از موریس مترلینگ میباشد و بفارسی ترجمه گردیده است) اما هیچکس ندیده و نشنیده و نخوانده که ملکه زنبوران بر پلیدی نشسته باشد و در جهان خودشان خطاکار محسوب شده باشد. یعسوب دین نیز همیشه دور از خطا بوده و بطریق اولی پیامبران نیز معصوم و دور از خطایند.

اینطور نیست که ملکه زنبوران نتواند بر پلیدی نشیند یا علی و امثال وی نتوانند همانند انسان های دیگر خطا کنند بلکه علی و کسانی چون ایشان بهنگام خطا ، بعلت آشنائی بماهیت آن و وقوف به نتیجه اش از آلودگی دور خواهند ماند. مثلا : علی علیه السلام اگر خواست از کسی غیبت کند از شدت ایمان گوشت مردار برادرش را حاضر می بیند که باید بدهان بگذارد. در میان مردم معمولی نیز مواردی مشابه این مثال یافت می شود : مرد موقر دانشمندی را بنظر آورید که وارد محل تدریس می شود آیا این مرد می تواند مشت ها را گره کرده شیشه ها را بشکند و در و پنجره ها را خرد کند و شاگردان را لگدکوب نماید ؟ با آن که می تواند ، نمی تواند. علی علیه السلام و تمام معصومین نیز چنین اند می توانند خطا کنند ولی در حقیقت نمی توانند.

رابطه غذاهای قرآنی

چند جلد بعد به غذاهائی اختصاص دارد که نامشان در قرآن ذکر شده است غذاهای نامبرده را پروردگار آن چنان توصیف فرموده که هر کدام از لحاظ کیفیت و خواص فوق العاده ای که

دارند ، در عین حال که جالب می باشند با یکدیگر نوعی مخصوص پیوستگی دارند از جمله : عسل شفا بخش است ، انگور خوراک حسنی می باشد ، گوشت گوساله در خود بریان شده برای پیران و شیر خوب تهیه شده جهت آشامندگان و ...

هر چند ارتباط شایسته بین غذاهای قرآنی را در جای خود خواهید دید ولی در اینجا چون صحبت از زنبور عسل شده آن را بعنوان مثال ذکر می کنیم.

زنبور عسل گاهی از گل زمانی از برگ و بعضی اوقات از میوه گیاهان بر حسب آن که شیره عسلی و بهره ای که بآن میل دارد در کجای گیاه باشد محصول برداری کرده به کندویش می برد ، مثلا از منداب گلش ، ازکاج قسمتی برگش مورد استفاده ایشان است.

ولی طرز استفاده زنبور از تاکستان و مو طرز دیگری است که باید قبلا این نکته را بیاد آورد که زنبور عسل از بهترین ضرایب محیط (نور ، آفتاب ، رطوبت ، حرارت و ... که گفته شد) استفاده کرده و محصولش نیز شفا بخش می باشد ولی شگفتی اسنجاست که پروردگار از انگور بعنوان غذای حسن نام می برد و از گل مواسمی نمی برد و زنبور نیز حسن انتخابش این است که موقع گل دادن از تاکستان بهره ای نمی برد و در لحظه رسیدن انگور ، غذای حسن از جمله برگزیده های مخصوص زنبوران عسل است.

مسافر به دوستش می گوید : بیا یک سفر خیالی بگذشته ها بنمائیم برای بازدید و بررسی میزان معلومات دورانهای پیشین.

هم اکنون جهان روز را در نظر آورید ، گوشه ای از آن را انسانهائی برگزیده اند که از لحاظ صنعت و تکنیک در نهایت قدرت اند و انسان های گوشه دیگر همین جهان که هنوز در غارها بروش انسانهای اولیه می خزند و نه علمی دارند و نه صنعتی. صد سال قبل پایه علمی جهانیان کمتر از امروز بود و پانصد سال قبل باز کمتر ، هزار سال و هزار و چهار صد سال قبل بهمین نسبت همه چیز کمتر بود اما تقریبا در انحصار دو کشور نیرومند ، ایران و روم. کشور حجاز آن زمان را در نظر آورید و خودتان برآورد و مقایسه نمائید و آن گاه این تقاضا را از بنده بپذیرید که : هر وقت بیک مطلب اعجازآمیز اسلامی رسیدید یکهزار و چهار صد سال قبل را بنظر آورید.

خود را آزمایش کنید : بشما می گویند نزدیک به صد سال قبل مردی از غرب دانست جنین از اکسیژن موجود در خون مادر استفاده می برد ، یقین است بآن دانشمند آفرین خواهید گفت و نسبت بوی احساساتی خواهید داشت. برای شما نوشتیم حضرت صادق (1) در هزار و دویست سال قبل فرمود : جنین از اکسیژنی که مادر تنفس کرده تنفس می کند آیا در برابر حضرت چگونه

1- جلد اول ص 252.

شدید ؟ خود را بیازمائید ولی در هر حال رقم 1400 سال را فراموش نفرمائید.

همه چیز برای انسان

قوطی های شیر خشک را دیده اید که برای تغذیه نوزادان معمول و فراوان شده است و متاسفانه همه را از خارج می آورند. همین که درش را باز کردید کاغذی نظرتان را جلب می کند که بر آن بعنوان بزرگترین تبلیغ ، نوشته اند : گاوهای ما که اینک کودک شما از شیرشان خواهند خورد بر مراتعی چرا می نمایند که همه نوع علفی در آن کاشته شده است. توجه فرمودید چه تبلیغ بزرگی است. شرکت برای که فروشش زیاد شود می گوید چنانچه شیر ما بکودکتان برسد همه عناصر مفید که در همه گیاهان وجود دارد باو خواهد رسید.

نبی گرامی می فرماید : شیری را می توان برای درمان انتخاب کرد که گاوش از همه گیاهان خورده باشد (علیکم بالبان البقر فانها تاکل «تخلط» من کل الشجر) و اگر از قرآن می خواهید می فرماید عسل شفا بخش و درمان است بدین شرط که زنبور از همه گل و میوه ای استفاده کرده و از کل الثمرات بهره برداری نموده باشد (1) شگفتی اینجاست که استفاده گاو را از کل الشجر (همه گیاهان) و بهره برداری زنبور را از کل الثمرات (همه میوه جات و تخمدان های گل) آورده ، باشد تا پیروان قرآن بدانند زنبور عسل از شیره میوه جات بر می دارند و راه علمی و پژوهش پیش گیرند.

1- صفحه قبل آیه مربوطه آورده شد.

عادت داشتن

کلمات عاد و عود بمعنی برگشت است بسوی چیزی : کرداری پنداری ، گفتاری که قبلا از آن روی گردانی شده است و عادت داشتن به چیزی یا اعتیاد نیز همین معنی را می دهد.

فاصله ترک و انصراف ممکن است بسیار اندک یا قبل توجه و نسبتا طولانی بوده باشد.

بدنها به خوردن عادت کرده اند خوردن چیزهائی از قبیل گندم و برنج و ... یا عادت کرده اند بپوشیدن پیراهن و شلوار و... یک عادت معمولی است که بتدریج بشریت برای خود پیش آورده یعنی طبیعت ثانوی وی شده است و لذا همه باید نان یا برنج بخورند و همه لازم است لباس بپوشند یک عادت عمومی است.

گاه می گویم بدن من عادت کرده است به خوردن سبزیجات و اگر نخورم یبوست خواهم داشت ، یا بدن من عادت دارد بپوشیدن کتان و اگرنپوشم خارش پوست دارم یکنوع عادت اختصاصی و مخصوص و مربوط به یکنفر (من) می باشد که ترک آن هم موجب ناراحتی است.

یکنوع عادت هم عادت مطلق است که بدن بطور کلی باین اصل آفرینش برگشت دارد آن چنان که گوئی هرگز انصرافی در آن برایش حاصل نشده است و این قدیمترین عادتی می باشد که در تاریخ حیات نزدیک یاخته های پیدا شده در کنار دریا هم بوده است زیرا آنها هم برای زنده ماندن بخوردن پرداخته و می خورند. (مثلا عادت بزندگی شناوری در مایع نمکدار).

همانگونه که سرپیچی در برابر عادت های مطلق و عام سبب خرد شدن است و نمی توان مطلق عادت بلکه مطلق حیات را فراموش کرد ، مثلا بدون نمک زنده ماند یا بطور اعم بدون خوراک و پوشاک زیست ، رعایت عادت خاص نیز یکنوع توجه و مراقبت از خویشتن است.

سلولهای اولیه که از کنار دریا پیدا شده اند آب شور دریاها عادتشان شده فعلا نیز حتی در عالی ترین پستانداران هر سلولی باید در مایعی شناور باشد (مایع بین سلولی) که محتوی مقداری نمک طعام است و زندگی بدون نمک کیسر نبوده و اگر بدنی از نمک مقصود انصراف حاصل کرد برای بهبود وضع حیات باید بسوی آن برگردد. (تمام موجودات از نمک طعام بهره دارند).

برگهای درختان جنگلها که ذخایر مورد احتیاج را در خود نگهداشته چون بپای درخت می ریزند بهترین کود غذا برای درختان بوده و در آن جا که مختصر رطوبتی هست و پرریزان هر ساله پائیزی وجود دارد کود خوبی برای درختان فراهم بوده و عمر ابدشان تقریبا تضمین شده است و دائم شاخه بچپ و راست خواهند فرستاد و اگر هر سال برگهای پائیزی درختان را جمع کنند جنگل طراوت خود را از دست داده بتدریج رو بزوال می رود یعنی هر چه سلول بآن عادت کرده است (مثلا نمک طعام) باید همیشه در اختیارش باشد و آن چه را در جمع آوری زمانی (زمستان) انصراف از آن حاصل کرده باید بآن برگرداند (مانند برگ درختان). انسان نیز همینطور است

سالیان درازی می باشد. به گوشتخواری عادت کرده لذا این سخن که دندانهای انسان برای میوه خواری است و باید فقط میوه بخورد درست نبوده می باید همه چیز خوار باشد و اگر بهمین نسبت بواحد کوچکتری از آن بنگریم حتی اگر انسانی عادت داشت که همیشه با غذا سبزیجات یا لبنیات بخورد و بدینوسیله همیشه شاداب بود با ترک عادت وسائل بیماری خود را فراهم ساخته است یا بزبان دیگر این انسان است که می تواند در طول مدت ، غذای سازگارتر را برای خود (با اندک توجهی) پیدا کند.

رعایت اعتیاد به غذاها

مردم شهرهای کشور ما مدتها از آرد سفید و فاقد سبوس تغذیه کردند ناگهان در چند سال قبل کتابهائی بسرعت منتشر گردید و مردم بامید یافتن نشاط و سلامتی و داشتن عمر دراز طبق تجویز نوشتجات مذکور ، مصرف نان سیاه و پر سبوس را با بی توجهی بحد اعلاء و ابتلا رساندند و در نتیجه آمار مبتلایان به بیماریهای گوارشی بخصوص از نوعکلیت رقم درشتی را نشان داد.

سگها زمانی فقط از استخوان و گوشت استفاده می کردند و در آن صورت آنززیم آمیلاز در اعضایشان ناچیز و غیر قابل توجه بود بتدریج که ضرورت همزیستی با انسان آنها را وادار به خوردن نان بمقدار بیشتری نمود دستگاه گوارششان مجبور شد به ترشح آمیلاز خود بیفزاید و امروز سگها بدون ناراحتی مواد نشاسته ای را هضم و جذب و دفع می نمایند.

اصولا تکامل بر این پایه و مبنای تطابق موجود زنده با

شرایط محیطی و طبیعی نیز قرار داشته ارگانیسم و اعضا سعی می کنند خود را با آنچه در دسترسشان قرار می گیرد تطابق دهند ، چنانچه در مواردیکه شیر مصرف نمی شود همان شیری که در هر مورد می توان آن را میل کرد طبعا آنزیم لاکتاز مورد استفاده قرار نگرفته بتدریج میزانش کاهش می یابد اما اگر بتدریج شیر مصرف گردد دوباره آنزیم مربوطه در جهتا تکافو افزایش می یابد (در مورد ماست و پنیر خواهیم گفت که لاکتوز تخمیر یافته و بصورت اسید لاکتیک در آمده یا حذف شده و با شیر اختلاف دارند)

تکلیف ما در اینگونه موارد این است که اگر خواستیم برنامه غذائی خود را دگرگون سازیم باید غذای تازه پیدا شده را بعنوان طعام ناسازگاری پذیرفته بطور تدریجی آن را ببدن برسانیم تا بدن یکنوع عادت و برگشتی نسبت بآن غذا پیدا کرده عناصر و آنزیم های لازم برای هضم آن غذا را فراهم نموده باشد در این صورت بطریق اولی خوردن غذاهائی که برای ما عادت شده هیچگونه آسیبی نرسانده رعایت این قسمت از موارد خاص بهداشت غذائی است همان گونه که نبی گرامی برعایت آن دستور می فرماید - اعط کل بدن ما عودته.

نبی گرامی آنچنان به موضوع عادت اهمیت می دهد که کلمه «اعط» را بکار می برد ، گویا انتظار دارد آدمی در این مورد کار خدائی کرده چیزی را (عادت را) به بدن عطا نماید.

امکان سازگار کردن یک غذای ناسازگار بطور تدریجی امروز آن چنان اهمیت دارد که بعضی از غذا شناسان آن را یک از شیوه های درمان حساسیت ها (در برابر ناسازگاریها) می دانند از اینقرار خواهشمند است در هر مورد که از غذائی تعریف می شود

چنبه عادت و توانائی هضم و جذب بدن را درباره آن غذا از یاد نبرید تا به بیماریهای گوارشی دچار نشوید که حضرت رضا نیز سفارش می فرماید : واعلم ان کل واحد من هذه الطبایع تحت ما یشاکلها فاغتذ (فاعتد) ما یشاکل جسدک. بدان هر کدام از این طبیعت ها خواهان غذائی می باشد که با آن مشاکل و سازگار و متناسب باشد. غذائی را انتخاب کن که با طبیعت بدنت سازگار و مشامل باشد. در یک نسخه بجای فاغتذ - کلمه فاعتد آورده شده که در اینصورت گویا حضرت سفارش می فرماید آدمی برای طبیعت بدنش غذائی را که می تواند بسوی آن برگشت و عود داشته باشد برگزیند.

مراقبت لازم است

کسانی را در مطب خود دیده ام که : با خوردن ماهی دل درد می شده اند سالها این ابتلا آنان را رنج میداده و اینک بتدریج حساسیت مذکور را از دست داده فعلا با خوردن یک غذای کامل ماهی هیچگونه شکایتی نداشته وماهی کاملا بآن سازگار است.

تخم مرغ ، عسل و ... حساسیت هائی ایجاد می کرده اند که اندک اندک با افزودن تدریجی کمیتی آن حساسیت از بین رفته و سازگار شده است این مطلب را بسیاری از مادران دانسته و برای دادن تخم مرغ به نوزادشان از ابتدا با مقدار بسیار ناچیزی شروع و بتدریج بر آن افزوده تا اینکه به هفته ای دو الی سه عددتخم مرغ رسانده اند گویا مادر به مسئله عادت وقوف کلی داشته می داند ورود ناگهانی مقداری تخم مرغ بچه اش را رنج خواهد داد.

در بین خوانندگان هستند کسانی که با خوردن شیر گاو مزاجشان لینت یافته یا به اسهال دچار خواهند شد ولی اگر خود را بتدریج عادت دهند و از مقدار کم شروع نمایند و بتدریج بآن بیفزایند یعنی خود را بآن عادت دهند شیر بر آنها سازگار خواهد گردید. (علت این اسهال گاه این گونه است که آنزیم لاکتاز که باید سبب تجزیه لاکتوز به گلوکز و لاکتوز گردد در ترشحات هاضمه ای روده و لوزالمعده بقدر کفایت وجود ندارد یا مادرزادی ابدانیست در نتیجه لاکتوز تحلیل نیافته و در روده بسوی دفع سیر می کند و دفع نیز ساده نبوده میکربهای روده بخصوص فرمها سبب تخمیر و ایجاد گاز و تحریک مخاط روده و منجر به اسهال و دل پیچه می گردد).

بیمارانی هستند که علاوه بر دستور داروئی ، بآن ها رژیم غذائی داده می شود ، ضمن دادن دستور بیمار نسبت به یکی از غذاها اظهار انزجار کرده به پزشک می گوید این غذا را دوست نداشته و هرگز نمی خوردم. پزشک اصرار نمی ورزد غذائی را به بیمارش برساند که بآن عادت نداشته است زیرا می داند مدتی باید داروهای تجویز شده بیماریش را بهبود بخشد و زمانی دیگر لازم است عادت بغذای مذکور باو بفهماند که شفا یافته است.

قلمرو وسیعتر عادت

کسانی که در نقاط سردسیر بوده و کالریهای زیاد و پرچربی ببدنشان رسیده با مسافرت بنقاط استوائی و گرم باید در خوردن تجدید نظر نمایند از این قرار نه تنها آنزیم مشابهی که بتدریج

در ارگانیسم برای هضم مواد بوجود آمده ما را دعوت بخوردن چیزهائی می نماید که بآن عادت داریم بلکه عادت بفعالیت های داخلی یا تطابق بامحیط را نیز باید از جهت برگشت دادن و تطابق بدن به آن ها از یاد نبریم و چه بسیارند کسانی که مدتهاست به بیماری تشخیص داده نشده دچارند و پس از تحقیق معلوم می شود یکی از عادات خودمثلا فعالیت های بدنی را ناگهان متوقف ساخته اند.

چندی قبل کنفرانسی در «زیند لفنینکن» نزدیکی اشتوتکارت تشکسل شده و علت بیماریهای کارگرانی که تنها بخارج از وطن سفر می کنند و اغلب دچار بیماریهای روده و معده می شوند مورد بررسی قرار گرفت. سرانجام با تهیه غذاهای ملی (غذاهای عادت شده) جهت آنان توانستند تا حدودی از بروز بیماریهای مذکور جلوگیری بعمل آورند.

کلمه عود و برگشت باز هم خود را بجائی دورتر می کشاند کسانی هستند که از شهرهای شمال ایران به شهر ما - یزد - که در حاشیه کویر واقع است می آیند و چون هندوانه اش را می خورند می گویند شور مزه است. اشخاصی که احتیاج بیشتری به پتاسیم دارند و زندگی خود را در کنار کویر و شوره زار راحت تر حس می کنند یا آن ها که به شهری مسافرت می نمایند که آبش دارنده نمک های مسهل دار است و نشاط بیشتری احساس کرده یا ناراحتی گوارشی پیدامی نمایند هم نشان دهنده قدرت بیشتر عادت اند.

در آن شهر که برگ درختان همان ناحیه بعنوان کودبکار برده می شود و از اجساد انسان و حیوان همان شهر ، زمین بهره می برد یک حالت برگشت کلی تری برای هضم و جذب غذائی در

بدن نشان بوجود می آورد که سهلترین گوارشها را نشان می دهد حتی مردمی هستند که از سبزیجات کنار باغچه منزلشان صرفنظر از علاقه ای مه بمصنوع و مزروع خود دارند لذت بیشتری برده آن را گواراتر و خوشبوترین سبزیجات می شمارند. برخی از این مرحله فراتر رفته می گویند خاک فلان شهر مردمش را پرحرف کرده و زندگی در فلان بلد انسان را مقتصد می سازد حتی اگر فرآورده های آن دو شهر را بشهر دیگر ببرند و خورنده ها مرتب روزگار خود را با آن ها بگذرانند هم پر حرف خواهند شد و هم مقتصد.

صاحب ابن عباد وزیر معروف و دانشمند ایران همین که با سپاهیان به نزدیکی مرکز استانی رسید که ما در آن زندگی می کنیم دستور داد خیمه و خرگاهش را بر پا دارند و ندا دهند هر کس حقی دارد یا مستوجب پاداشی است بدون درنگ مطالبه کند زیرا خاک اصفهان مقتصد پرور بوده و با ورود به شهر صاحب ابن عباد شاید صاحب اخلاق قبلی خود نباشد و در هر مورد باجبار اثر محیط روش اقتصاد را بکار ببندد.

تکرار شود که : عود و عادت برگشت و بازگشت است و عود غذا ببدن یعنی انتخاب غذای سازگار و آن چه را که در طول زمان انسان دانسته است هضمی آسان و جذبی سهل و دفعی راحت داشته وو بخورد بدنش می رود یعنی بسویش باز می گردد یا اینکه در طول زمان بدن را به پذیرش آن غذا واداشته است خلاصه عادت بر هر چیزی جز انتخاب غذای موافق طبع و مورد احتیاج نیست.

با یک نظر پااک و دید وسیع می توان فهمید چرا ایمان بسرای دیگر تحت کلمه «معاد» عنوان شده است معادی که یکی از اصول دین اسلام است : ما عادت کرده ایم با ذهن آگاه خود کار کنیم در صورتی که 75 درصد اکتشافات زمانی صورت تحقق یافته که دانشمندان بشکل جدی و فعال مشغول پژوهشها نبوده اند یعنی در ماوراء این ذهن فعال که آن را بکار می بندیم و با آن فعالیت می کنیم دهن فعالتری که بظاهر آرام و تقریبا خاموش بوده و گویا آن را بکار نمی بندیم و برای ما فعالیت بیشتری دارد وجودش حتمی است و باز در ماوراء این ذهن یک عادت و برگشتی است که دامنه فعالیت آن بقدری وسیع و فعال است که همه چیز را بیکدیگر عود و برگشت می دهد یعنی اگر در قسمت ناخود آگاه ذهن اکتشاف و اختراع صورت می گیرد در این قسمت که یک روز دیگر به بدن تعلق و برگشت دارد همه چیزهای گذشته را می بیند و می شنود و احساس می کند و خودش نیز بررسی و بازرسی از آن ها بعمل می آورد. خلاصه تر : هنگام توجه به این جهان که زمان کار و فعالیت است ذهن آگاه فعالیت می کند و زمان استراحت که وقت فعالیت قسمت ناخود آگاه ذهن است بیشتر اکتشافات و پژوهشها صورت می گیرد و دوران استراحت بزرگ مرگ که پیشقراول حشر و نشر است شدت آگاهی ضمائر آنقدر بالا می رود که همه چیز شناخته و هویدا می گردد و بنظر نویسنده آن ها که بر فراز انسان هایند مانند پیامبران الهی ضمیری دارند ماوراء ضمیر ناخود آگاه که بدینوسیله آنها را دارنده حس اضافی می گرداند که امروز بنام های مختلف ححس ششم یا ... معروف است.

در اینجا می توان گفت گاه مردن که بدنمان جزو خاک

می شود هر چند خاطره ها با شدت آگاهی ضمائر ، تظاهراتی داشته باشند بدنی که ذرات باقیمانده اش به فلز و شبه فلز و... در صحنه پهناور گیتی پراکنده شده است عود و میعادش چگونه است ؟

همین اواخر (شهریور 1347) اکتشاف بزرگی صورت گرفت و سبب شد یک دیگر از دلائل برای اثبات وجود معاد چهره کند اکتشافی که در اکثر کشورها بعلت بزرگی و اهمیتش بزبان های محلی عنوان «فلزی که نیروی حافظه دارد» منتشر شده و تقریبا داستان چهار مرغی را زنده می کند که حضرت ابراهیم کوبید و بر چهار کوه نهاد و آنها را خواند و سرگذشتش در قرآن نیز آمده است. (1)

قضیه از این قرار است : نیروی دریائی آمریکا از دکتر ویلیام بوهلر کارشناس بزرگ فلزات خواست آلیاژی بسازد که در آب زنگ نزند ، محکم باشد ، حوزه مغناطیسی در آن نفوذ نداشته باشد تا آنرا برای خنثی کردن مین های دریائی بکار ببرند بوهلر پس از مدتی ترکیب نیکل و نی تی انیوم آلیاژ مزبور را پیدا کرد و نام آن را نی تی نول 55 گذارد. در ضمن آزمایش بوهلر متوجه شد فلز مذکور دارای نیروی حافظه است. قطعه ای از آن را در حرارت نزدیک به ذوب بشکل خاصی (مثلا عروسک ، درخت و ...) درآورد بعد آن را سرد و بحرارت معمولی در آورد سپس با پتک آنراخرد کرد و خرد شده را در بوته انداخت و بحرارت قبلی رسانده و با کمال شگفتی مشاهده کرده فلز بشکل

1- سوره بقره 262.

اولیه ای که داشت بدون تغییر برگشت. بوهلر که باتفاق فردریک وانک فیزیکدان مشهور قریب صد بار این عمل را تکرار کردند باز هم همان نتیجه قبلی عایدشان شد و آشکار شد که فلز تمام زندگی گذشته خود را بیاد می آورد.

بعقیده ما هر فلزی بلکه ذره ای اگر در محیط مناسب خود قرار گیرد یعنی در محیطی که همه ضرائب اطارفش متناسب باشد (ضرائب : حرارت - نور - فشار. و ...) می تواند همه چیز گذشته اش را بیاد آورد که بر حسب اتفاق یک آلیاژ در چنین موقعیت و وضعیتی قرار گرفت و نام دکتر بوهلر را شهره ساخت و بهمین منوال تمام ذرات بدن ما روزی با حافظه قبلی جسم ما تشکیل داده و همه چیز را نیز بخاطر خواهند آورد. (1)

برگردیم به مطلب اصلی ، حضرت در رساله ذهبیه فرمود و ابدء فی الطعام باخف الاغذیه التی یغتذی بها بدنک بقدر عادتک و بحسب طاقتک و نشاطک. صرفنظر از اینکه حضرت فرمود غذای خود را با خوارکی سبک (غیر چرب و سریع الهضم) شروع کن و در جلد سوم چگونگی انتخاب آن را خوانده اید. ضمن توصیه باینکه می فرمایدغذا باید طوری باشد که بدن را تغذیه کند (محتوی مواد لازم برای بدن باشد) زیاد مصرف نشود و با میل خورده شود (با توجه به اهمیت اشتها در ترشح آنزیمهای گوارشی که اصطلاحا ترشحات این مرحله را شیره اشتهائی

1- در جلد روان پزشکی مبحث معادبه تفصیل بیان خواهد شد.

Apetite Juice نامگزاری کرده اند) حضرت موضوع عادت را پیش می کشد تا آنزیم های هاضمه مربوطه به قدر کافی دارای فعالیت لازم باشند.

ناگفته نماند که عادت اشخاص و ملل مختلف در جیره غذایشان دخالت دارد چنان که هندی ها و اعراب و چینی ها با مشتی برنج یا خرما یا چیز دیگر زندگی می نمایند و رشد عادی خود را نیز دارند. عادت نه تنها از حیث مقدار غذا قابل توجه است بلکه جنس غذا و طرز تهیه آن نیز اهمیت دارد چنان که سیاحان قطب شمال گاه چند ماه از گوشت و چربی خوردند و بخوبی تحمل کردند و زمانی برعکس خوراک یک محل در محل دیگر رنج آور است).

یک دستور از نبی گرامی راجع به جرعه نوشی شیر

حسو اللبن من کل داء شفاء الاالموت. (1)

حسو یعنی چیزی بالای چیزی آشامیدن (خوردن).

نبی گرامی فرمود : آشامیدن شیر پس یا پیش از هر غذا بر هر دردی شفاست.

به مطالب تغذیه ای پزشکی زیر توجه فرمائید :

حتما ذکر ماخذ لازم نیست ! زیرا نویسنده پزشک است و

1- قبلا نیز گفته شده آنچه را از غذا می نویسیم چنانچه از کتابهای وسائل - مستدرک - 14 بحار مجلسی خارج بود ماخذ ذکر خواهد شد بعلاوه باب اطعمه و اشربه در هر سه کتاب مذکور معلوم و بسرعت می توان خبر مربوطه را یافت.

اگر از کلیه منابع بخواهیم نام ببریم نصف کتاب را اشغال خواهند کرد. با وجود این اگر آدرسی لازم بود از نویسنده مطالبه شود - متشکرم.

درباره رژیم های غذائی بعدا صحبت خواهیم کرد. رژیم سالمتر رژیمی است که در آن غذاهائی گنجانده شود که یکی از مشخصاتش چنین است :

کمتر ایجاد اسید (ترشی) در بدن می نماید زیرا قلیائیت کل بدن نسبت باسید بودنش 80 به 20 می باشد (غذاهائی را که اسید یا ترشی در بدن درست می نمایند معرفی خواهیم کرد).

مازاد اسیدی که در بدن ایجاد می شود بوسیله املاح قلیائی که در بعضی غذاها یافت می گردد خنثی می شود (املاح را خواهیم گفت کدامند).

تنها عضوی از بدن که محیط اسیدی دارد معده است (پوست نیز باید تقریبا اسیدی باشد).

هرگونه اسیدی وارد قسمت های مختلف بدن بجز معده بشود بوسیله قلیائیها خنثی می شود تا بعضو مربوطه صدمه نرسانده و ...

غذاها از لحاظی بسه دسته تقسیم می شوند :

آنها که در محیط اسیدی هضم می شوند (مانند محیط اسید معده).

آنها که در محیط قلیائی هضم می شوند (مانند در روده ها).

آنها که هم در محیط اسید و هم در محیط قلیا قابل هضم اند و بدینقرار غذای ناسازگار را بلحاظی آن گونه غذائی می گویند که در محیط های گوناگون از لحاظی (اسید یا قلیا) هضم می شوند.

و جذب ناقص اینهاست که مسمومیت تدریجی ایجاد کرده امراض مزمن به وجود می آورند لذا غذائی که در محیط اسید هضم می شود نباید مخلوط با غذائی که در محیط قلیایی هضم می شوند بشوند و یا لااقل نسبت ترکیبی آن ها باید متناسب بوده باشد.

انواع مواد بیاض البیضی در محیط اسید هضم می شوند و نان و نشاسته در روده قلیایی و چربی ها و سلولز نیز در روده هضم می گردند و برای توجه به جمله اعجازآمیز نبی گرامی دانسته شود که شیر هم در محیط قلیا اثر می کند هم در محیط اسید یعنی شیر با هر غذایی در هر محیط هضم خوبی دارد.

نوزادان که قبل از تولد خوراکشان در سفره پستان آماده است و پس از تولد که فقط شیر می خورند اگر هضم شیر تنها در محیط ایسد بود محیط قلیایی بدنشان عاطل می ماند و اگر فقط در برابر قلیا گوارش شیر انجام می یافت عضو اسیدی مهمل می گردید لذا دست قدرت پروردگار چنین قرار داد که شیر در هر محیطی اثر کند و با هر گونه غذایی سازگار و در حقیقت بر هر دردی شفا باشد یعنی اگر شیر با غذایی خورده شد ناسازگار نبوده مسمومیت ایجاد نشده و بیماری مزمن پیدا نخواهد شد. به علاوه از این سخن نبی گرامی می توان استنباط کرد که بسیاری از بیماریها بلکه همه امراض مزم را می توان با غذا درمان نمود.

شیر با هر غذا خورده شود بر هر دردی شفاست یعنی شیر یک قسمت متشکله از آن غذای شفا دهنده انتخابی است که نبی گرامی به آن اشاره می فرماید و جستجوی آن را چه باید با شیر خورد تا ایجاد مسمومیت و پیری کند و سود بخش و شفا باشد به عهده دانشمندان

است و در جای دیگر به تدریج به آن ها نقل از دین و و دانش اشاره خواهیم کرد علیهذا این نبی گرامی فرمود می فرماید حسو شیر بر هر دردی دواست یقین حاصل می شود که شیر و غذاهای دیگر (انتخابی و شرایطی بهترین دارو و شفای بیماران و اساسی ترین طرق درمان است و خوشبختاه امروز در کشورهای پیشرفته بیمارستانی به نحو مذکور که از راه تغذیه معالجه می نمایند کم و بیش معمول و دائر است.

ناگفته نماند هر جا سخن از از غ ذاست نسبت به شخص سالم سنجیده می شود لذا بیماران و کسانی که به شیر حساسند یا آن ها که عادت به خوردنش نداشته اند هم اکو با خواندن مطالب ما به شیر حمله نکنند !. باز هم به خواند تا تکلیف خود را بدانند. به علاوه باید توجه داشت که رنین که آنزیم دیگری برای هضم مواد بیاض البیضی است و در معده وجود دارد ، در معده شیر خواران فراوان تر بوده و یک قسمت از تحمل بسیار عالی کودکان در برابر شیر به همین آنزیم بستگی دارد

تعریف غذا و تغذیه

- معذرت می خواهم ، هر کتابی دیدم شروعش با کتاب شما فرق داشت اگر از فیزیک بود ، ابتدا نوشتند فیزیک یعنی چه. اگر از هندسه بود ، گفته بودند هدسه چیست. و چنانچه کتاب غذاشناسی بود لااقل تعریفی از غذا کرده و بعد مباحث مربوطه را نوشته بودند ، شما هنوز از غذا و تغذیه که هر دو را هم با یکدیگر ذکر کرده اید تعریف نکرده از زنبور عسل و خوک و

خوراک انعام مطالبی آورید.

غذا یعنی چه ؟ تغذیه کدام است ؟ فرق غذا و تغذیه چیست تقسیم بندیهای غذایی بسیاری مطالب دیگر است که باید سر آغاز کتاب باشد و در اینجا مراعات نشده است به علاوه آیا اسلام هم در تعریف از غذا - تغذیه - تقسیم بندی غذایی چیزی گفته است یا به همین علت که اسلام در این موارد چیزی ندارد با هر چه دلتان خواسته و علمی به آن داشته اید شروع کرده اید ؟

- هر دانشمندی غذا را به نحوی تعریف کرده است که باز مورد ایراد قرار گرفته به طوری که عده ای می گویند نمی توا برای غذا تعریف خاصی قائل شد.

میلن ادوارد : غذاها موادی هستند که پس از ورود به دستگاه گوارش ادامه حیات را میسر می سازند.

برارد : غذاها موادی هستند که پس از ورود به دستگاه گوارش گرفتار تغییراتی شده یعدا به مصرف ترمیم مواد سفت و یخت می رسندو بدین ترتیب در حفظ حیات و ادامه زندگی مؤثرند.

کلود برنارد : غذاها عبارتنداز موادیکه برای حفظ اثرات حیات و ترمیم موادی که دائما از بدن کم می شود به کار می روند.

ووا :غذاها یک یا چند عنصر لازم برای تشکیل بدن را وارد آن می نمایند و از کمبود تغذیه جلوگیری می نمایند.

راندوان و سیمونه : غذا یک ماده طبیعی و مرکبی است که ضمن ترکیب شدن با مواد غذایی دیگر به طور متناسب می تواند سیر حیات فرد را تأمین نوده ادامه زندگی آن قسم موجود را میسر سازد

سابلیر : غذاهامواد‌ی هستند پلاستیک ، نیرو بخش ، کاتالیک و ویتامین دار و ضد سم که قادرند نشو و نما فرد را تأمین نمایند و او را بر علیه بیماریها و تغییرات ناگهانی حمایت کنند.

شارل ریشه بر بسیاری از تعریف ها ایراد گرفته می گوید ناقص است زیرا همه می گویند غذا وارد دستگاه گوارش می شود در صورتی که می توان از راه تنقیه بیماری راتغذیه نمود.

حضرت رضا به مامون عباسی می فرماید : تن بر مثال زمین است خوشحال اگر او را تعهد کنی به عمارت و تیما داری به آب و از فساد نگاهداری در طعام و شراب ، آبادان گردد ، و مرغزارش سبز و خرم شود درختانش تازه گردد و اگر رها کنی و ترک تیمار نمائی و عمارت و زراعت نکنی زمین او خارگیر و خراب شود. (نقل از رساله ذهیبه) و اعلم ان الجسد به منزله الارض الطیبه متی تعوهدت بالعماره و السقی من حیث لا یزداد فی الماء فتغرق و لا ینقص منه فتعطش دامت عمارتها و کثر ریعها و زکی زرعهاوان تغول عنها فسد و لم ینبت فیها الشعب.

قبل از توضیح تعریف حضرت به تعریف شارل ریشه نامبرده که به تعریف غذا کردن دیگران ایراد می گرفت می پردازیم شارل چنین اظهار می کند : مشکل بلکه غیر ممکن است غذا را به طور کامل تعریف نمود زیرا برای اینکه غذا را تعریف کنیم باید تغذیه را بشناسیم. و چون شناسایی تغذیه موضوع مبهمی است مشکل می باشد پس تعریف کردن غذا مشکل و مبهم است و این گوه عقیده دارد که غذاها شامل تمام مواد جامد و مایعی می شوند که پس از تغییراتی که در دستگاه گوارش

در اثر ترشحات مختلف این دستگاه به آنها داده می شود قابلیت آن را پیدا می کند که مواد کم شده و تلف گردیده را جبران نمایند.

خوب توجه فرمایید : قرآن فرمود انسان به غذایش بنگرد (فلینظر الانسان الی طعامه) و به چگونگی پیدایش غذا نیز اشاره کرده از نزول باران ، پیدایش شکافهای آبدار ، روئیدن گیاه و سر اجام به وجود آمدن طعام : انا صببنا الماء صبا - ثم شققنا الارض شفقا - فاتبتنا فیها حبا و عنبا و قضبا و زیتونا و نخلا و حدائق غلبا و فاکهه و ابا متاعالکم و لا انعامکم (که ما آب باران را برای فرو ریختیم - آن گاه خاک زمین را بشکافتیم و حبوبات برای غذا برویانیدیم و باغ انگور و نباتاتی که بدروند و درخت زیتون و نخل و خرما و باغهای پر از درختان کهن و انواع میوه ها و علفها و مرتعها تا شما آدمیان و حیوانت شما از آن بهره مند شوید - سوره عبس).

جای دیگر می فرماید : اولم یروا انا نسوق الماء الی الارض الجرز فنخرج به زرعا تاکل منه انعامهم و انفسهم افلا تبصرو (آیا ندید که ما آب را به سوی زمین خشک بی آب و گیاه میبریم و حاصلی که مردم و چهارپایانشان از آن بخورند میرویانیم آیا باز هم چشم بصیرت نمی گشایند - سوره سجده).

همین طور و آیه لهم الارض المیته احییاها و اخرجنا منها حبا فمنه یا کلون وجعلنا فیها جنات من نخیل و اعناب و فجرنا فیها من العیون لیا کلوا من ثمره (و یک برهان بر این که ما مردگان را زنده می کنیم آنستکه ما زمین مرده را - بباران

رحمت - زنده کرده و از آن دانه که قوت و روزی خلق شود میرویانیم و در زمین باغها از نخل خرما و انگور قرار دادیم و در آن چشمه های آب جاری کردیم تا مردم از میوه آن باغها تناول کنند و... سوره یس).

منها خلقناکم و فیها نعدیکم و منها نخرجکمم تاره اخری (از زمین آفریدیم شما را و در آن برگردانیم شما را و از آن بیرون کنیم شما را مرتبه دیگر سوره طه).

پس به نظر قرآن با توضیحی که حضرت رضا داد که آبادانی بدن مربوط به زمین شناسی و علم زراعت و طریق شرب و چگونگی نگهداری آن است و با توجه دادن قرآن انسان را به موضوع و چگونگی پیدایش غذا ، غذا در اسلام اینطور تعریف می شود : چون عناصر متشکلهو موجوددر بد همان عناصری است که در طبیعت یافت می شود و طبیعت اولیه همه چیز از خاک می باشد و از آن آمدیم و به سوی آن برمی گردیم : غذا عبارتست از موادی که که شناسایی آنها ادامه حیات را میسر می سازد (قبل از ورود به دستگاه گوارش با علم به اعمال آن دستگاه می توان غذاهای آزمایشی را تعیی کرد) :

تغذیه چیست ؟

داویدسن و همکارانش در کتاب تغذیه انسانی و رژیمهای غذایی می گویند : سلامتی مربوط به تأمین غذای مناسب و کافی است و این امر نیز خود به سیستم صحیح توزیع مواد غذایی پیوستگی دارد (دانش روشن ساز

چگونگی روابط غذا سلامتی مردم تغذیه است).

فورکوروا FOUR-cROY که همکارلا وازیه شیمیست معروف است در کتاب خود بنام تاریخ طبیعی و شیمی چنین میگوید : تغذیه به دنبال عمل هضم بوده دستگاه گوارش و منضمات آن بلکه همه بدن در جنب و جوش و فعالیت و انجام کار لا ینقطع است و در نتیجه دائما نقصان پیدا کرده و باید ترمیم شوند ، ترمیم این نقصان به وسیله فعل انفعالی صورت می گیرد که آن را تغذیه گویند ، خلاصه تغذیه یعنی : انجام عمل بدل ما یتحلل.

پیرو آنچه در مقدمه جلد اول تحت عنوان - چهار تذکر یادآوری گردید: آوردن هر گونه مطلبی که اقتراح یا ابتکار باشد همه استنباط نویسده بوده در صورت بطلان یا وارد بودن ایراد و اشکال منتظر عایت خوانندگان می باشم تا برای اصلاح چاپخای بعد تذکری بفرمایید.

به زودی در شرح تغذیه سلول خواهیم گفت که چگونه با پستانک های مخصوص 999 قسمت از غذای خورده شده (1000) را جذب و یک قسمت را دفع می نماید و انسان متشکل از همین سلولها نیز چنانچه غذایی صد درصد موافق و سازگار به بدنش برسد فضولات و دفع شده هایش به حداقل رسیده و کمترین مسمومیتی برای بدن ایجاد نخواهند کرد. با چنین سنجش و قیاس که گاه جذب شده موجود 999 برابر دفع شده اش است و زمانی نیز دفع شده اش چند برابر خورده شده می باشد می توان گفت در ترمیم نقصان و کاهشی که متوجه اعضاء بدن می گردد غذا به تنهایی جبران کننده نبوده بلکه ممکن است اعضایی برای ترمیم یک

عضو یا جهت بدل ما یتحلل ، حتی مواد موجود را در خود را در راه بقای حیات عضو دیگری با فداکاری قابل توجهی تسلیم نمایند یعنی بدن به صداق آیه شریفه : ان یمسسک قرح فقد مس القوم قرح که تقریبا معنای بکر آن این شعر سعدی است چو عضوی به درد آورد روزگار - دگر عضوها را نماند قرار (1) عمل نماید از این روست که قرآن نیز مبنای تغذیه خود را بر پایه همکاری فعل و انفعالات مواد غذایی (از خارج) و عناصر و دیاستازها و اعضاء مورد لزوم برای سوخت و ساز و هضم و جذب غذا (در داخل) نهاده ی فرماید:

و آیه لهم الارض المیته احییناها و اخرجنا منها حبا فمنه یا کلون و جعلنا فیها جنات من نخیل و اعناب و فجرنا فیها من العیون لیا کلوا من ثمره و ما عملته ایدیهم افلا یشکرون. سبحان الذی خلق الازواج کلها مما تنبت الارض و من انفسهم و مما یعلمون و یک برهان (برای اینکه ما مردگان را زنده می کنیم آنستکه ما زمین مرده را (به باران رحمت) زنده کرده و از آن دانه که قوت و روزی خلق شود میرویانیم و در زمین باغها از نخل خرما و انگور قرار دادیم و در آن چشمه های آب جاری کردیم تا مردم را از میوه آن باغها تناول کنند و از انواع غذاهایی که (از این میوه ها و نباتات) به دست خود عمل می آورند نیز تغذیه نمایند آیا نباید شکر آن نعمتها به جای آرند. پاک و مزه است خدایی که همه ممکنات عالم را جفت آفریده چه از نباتات (و حیوانت) و چه از نفوس بشر و دیگر مخلوقات که شما از آگاه نیستید

1- سوره آل عمران 134.

(و با پیرفت علم بعد از شما به آن آگاه خواهند شد) (سوره یس) اولم یروا اا خلقنا لهم مما عملت ایدینا انعاما فهم لها مالکون و ذللناها لهم فمنها رکوبهم و منها یا کلون و لهم مافع و مشارب افلا یشکرون. آیا کافران ندیدند که بر آنها به دست قدرت خود چهارپایان را خلقت کردیم تا آنها مالک شوند (و انواع منافع از آن ها ببرند) و آن حیوانات (با عظمت و قوت) را مطیع و رام آن ها ساختیم تا هم بر آن سوار شوند و هم از آن غذا تناول کنند و برای مردم در آن حیوانات منافع (بسیاری از پوست و پشم و کرک و غیره) و آشامیدنی های فراوان (از شیر و ماست و روغن و غیره) قرار دادیم آیا شکر این نعمت ها را نباید به جای آورد.

از این دو آیه چنین استنباطی می شود که از بندگان بدین جهت شکر گذاری خواسته اند که بهاری می آید و سبزه هایی می آورد و حیواناتی را تغذیه می نماید و انسان ها هم از سبزه ها می خورد و هم از حیواناتی که سبزه ها را خورده اند یا خلاصه تر آن که : شکر گزاری از این جهت باید کرد که ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری و با توجه بآیه لئن شکرتم لازیدنکم که با شکرگزاری همه چیز زیاد می شود پاداش شکر گزاری تنها این نیست که فقط درهای برکات آسمان باز شده غذا فراوان و نعمت زیاد گردد بلکه پاسخ سودمند به شکرگزار این است که نعمتش فراوان باشد و بدنش سالم ، نه غذای زیاد و مزاج نامساعد پاداش یافته است و نه بدن سالم و تنگروزی از لازیدنکم مصداقی دیده و بدست آورده ، از اینرو تعریف تغذیه از نظر قرآن با توجه باینکه غذا باید حلال و طیب

باشد تا متابولیسم و سوخت و سازی باعتدال بوجود آورد (که بعدا شرح خواهیم داد) چنین است : پس از ورود غذای مناسب (حلال و طیب) ببدن ، دستگاه گوارش آن چنان غذا را می پذیرد که پس از گوارشش سمی بجای نماند تا بدستگاه زیانی رساند و دستگاه نیز قصوری نمی ورزد تا گوشه ای از غذا بر خلاف سنت بدون فائده و هضم و جذب باقی بماند ، هضم و جذب بحداکثر نیاز و بهره برداری است و دفع به نهایت حداقل ، و موجبات شکر گزاری از هر قبیل فراهم و پاداش و مصداق لازیدنکم مهیا لذا آن گونه عملی که ابتدایش از حظه برخورد غذا با ابتدای جهاز هاضمه است و پایانش موجبات ترمیم کاهش یافته ها و شکر گزاری را فراهم می سازد تغذیه می گویند و بزبان ساده تر شاید برای تعریف تغذیه از قرآن بجای کلمه «بدل» (ما یتحلل) بتوان کلمه «تعاون» (بین غذا و گوارش) را بکار برد.

خواص مواد غذائی

خواص(1)

خواص مواد غذائی در بدن بطور خلاصه عبارتند از :

(1) خاصیت پلاستیکی : از موادی است که ساختمان بدن را حفظ می نماید مانند کلسیم که در 24 ساعت بدن بیک گرمش احتیاج دارد.

(2) خاصیت انرژیک : انرژی و نیروئی برای بدن لازم

1- از رساله دکترای برادرم آقای دکتر سید عباس پاک نژاد شماره 281 دانشکده پزشکی تهران موضوع رژیم بیماران استفاده شده است.

است برای فعالیت های اعضاء ، تنظیم حرارت که انرژی حرارتی از احتراق غذا و انرژی شیمیایی از تخریب ذرات بوجود می آید.

(3) خاصیت فیزیکو شیمیک : که یک حالت تعادلی در نسبت بین عناصر موجود در بدن بوجود می آورند مانند آب و نمک و...

(4) خاصیت کاتالیک : بعضی از اعضاء در برابر برخی عناصر فعالیت می نماید مانند تیروئید در برابر ید ، ترشح لوزالمعده در برابر آهک ، انقباض ماهیچه ها در برابر گلوکز و...

(5) خاصیت ویتامینی : که عوامل ضروری بدنند و نبود آن ها بیماری های گوناگون بوجود می آورد.

(6) خاصیت پیشگیری و درمانی : دارو برای درمان بیماری ها ، غذا برای پیشگیری امراض ، اپوتراپیک سازی غذا که بعضی هرمون ها در درمان بعضی از بیماری ها مؤثرد. ضد سمی بودن شیر یا گلوکز ، خاصیت خونسازی مانند جگر ، گلبول سفید سازی مانند عصاره گوشت و ...

(7) خاصیت تغییر پذیری : هر چند نامی از خاصیت تغییر پذیری غذا در کتابها دیده نمی شود ولی قرآن برای غذا خاصیتی که در نتیجه اختلالات روانی ایجاد می شود و هضم و جذب را متغیر و دگرگون می سازد قائل است بعنوان مثال : آن ها که مال یتیم می خورند گویا کانون آتشی در شکم خود جای داده اند ان الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما انما یاکلون فی بطونهم نارا و سیصلون سعیرا (سوره النساء) و ما در جای خود به اثر ناهنجار و دگرگون ساز ناراحتی های روانی بر غذا صححبت خواهیم کرد و بخصوص

بعنوان مثال مکانیسم هضم و جذب غذای تهیه شده از ستم را خواهیم آورد.

تقسیم بندی مواد غذائی در اسلام

مواد غذائی را از چند نظر تقسیم بندی کرده اند : تقسیم بندی شیمیائی - تقسیم بندی از نظر مبدء تولید - تقسیم از لحاظ خواص.

تقسیم بندی شیمیائی : از لحاظ شیمیائی مواد غذائی چهار نوع دارند : پروتئین ها یا آلبومین ها - چربی ها - هیدرات های کربون - مواد معدنی.

قندها تقسیم می شوند به سوکروز (در نیشکر) لاکتوز (دی ساکارید شیر) مواد نشاسته ای تقریبا در تمام غذاها بخصوص حبوبات و غلات ، گلیکوژن ، الکل ، اسید لاکتیک ، اسید پیرویک پکتین ، دکسترین ، قند مواد گوشتی و سلولز که آخری جزو غذا محسوب نمی شود هر چند از قند هاست (از عجائب خلقت این است که چون قسمت اعظم مواد قندی خورده شده از نشاسته است و پکتین و گلیکوژن و دکسترین هم هضمشان مانند نشاسته است دستگاه گوارش برای هضم مواد نشاسته ای آمادگی خاص دارد و در اینجا شما را بیاد جلد سوم می اندازم که امام فرمود اگر نان بسفره آوردند و قبل از هر چیز بود معطل نکن و بخور)

تقسیم بر اساس مبدء تولید : بسه قسمت می شود : آن ها که از حیوانات بدست می آیند (گوشت - تخم مرغ - کره و ...).

مواد حاصله از گیاهان (غلات - حبوبات - سبزیجات - میوه جات) مواد غذائی معدنی که در مواد غذائی حیوانی و گیاهی و جداگانه یافت می شود.

تقسیم بندی خاصیتی غذا : مواد غذائی از نظر خواصی که برای بدن موجودات دارند بدو دسته اصلی و چند دسته فرعی بقرار زیر تقسیم می شوند :

غذاهای محافظ : که مواد از بین رفته در بدن را ترمیم می کنند و برای تشکیل انساج و بافت های جدید بمصرف می رسند مانند بیاض البیضی ها.

غذاهای مولد حرارت یا کالریک : که انرژیک هم گفته می شود و انرژی لازم برای انجام اعمال حیاتی بدن را ایجاد می کنند چربی ها و قندی نشاسته ای ها ، آنزیم ها که انواع فعل و انفعالات را مانند جذب ودفع و ترکیب و فعالیت های امور جنسی و تقویت های حسی و تشکیلات نسجی بوسیله آنهاست.

دسته های فرعی : عناصر معدنی و ویتامین ها و سلولز است.

اما تقسیم بندی مواد غذائی در اسلام : علم و قرآن دو گوهرند ، اولی با گامی لرزان بسوی تعالی و ترقی پیش می رود و دومی با محکمی و استواری پیش می برد آن چنان که شاید بتوان در این آیه (1) (1) اعجاز و شگفت انگیز فیزیکی آیه را بعد در فیزیک و اسلام خواهیم گفت. الیه یصعد الکلم الطیب و العمل الصالح یرفعه (کلمه نیکوی توحید و روح پاک آسمانی) بسوی خدا بالا رود و عمل نیک خالص آن را بالا برد. فاطر) بجای کلام

طیب ، علم را و بعوض مل صالح قرآن را بوجه تشابهی رساند از این قرار شایسته نیست با دیدن یک مطلب علمی با حرص و ولعی تمام در جستجوی آیه ای بود که آن را یافته بمطلب علمی جدید چسباند و بهر نحوی است آیه ای بآتش هوس و خیال تاویل و نزدیک گرداند و آن را برای مهیا ساختن پذیرش علم روز که با دیروز و فردا اختلاف دارد گرم نمود. مصداق کوچکی از آن همین جاست که علم تاکنون در تقسیمات مواد غذائی بعمل آورده است و حال آنکه بنظر نمی رسد قرآن با هیچکدام از آن ها موافق باشد بلکه شاید با توجه بدو آیه سوره یس که هم اکنون گفته شد : و آیه لهم الارض المیته ... و ما عملته ایدیهم افلا یشکرون - اولم یروا انا خلقنا لهم مما عملت ایدینا... افلا یشکرون. می توان گفت قرآن غذاها را ابتدا به دو دسته بزرگ تقسیم می نماید : یکدسته در قلمرو و ما عملت ایدینا و دسته دیگر مربوط به و ما عملته ایدیهم یا بزبان دیگر :

(1) آن ها که بدون دست خوردگی خورده می شوند و غذاهائی هستند که دارنده سلولهای زنده اند و وارد بدن می گردند (مستقیم بدست قدرت و تربیت خدا تهیه می شود و ما عملت ایدینا هستند).

(2) آن ها که و ما عملته ایدیهم بوده ، فراورده هائی هستند خارج شده از صورت طبیعی که در آن ها تغییراتی از قبیل پخت و پز و ... شده است (بظاهر بدست انسان فراهم می شود و ما عملته ایدیهم می باشند).

حسن تقسیم بندی قرآن که غذاها را به زنده و غیر زنده تقسیم کرده تحرکی است که انسان را بیشتر بمطالعه اثر سلولهای زنده و مرده بر بدن آدمی راغب می سازد و علاوه بر خواص انرژیک و کالریتیک و ... غذا با این موضوع که جنبه انترویو (اثر داخل بدنی) موجود زنده و غیر زنده جنیه حیاتی فوق العاده تری دارد متوجه می سازد و ما در جای خود بپاره ای از آنها اشاره خواهیم کرد.

کلیه غذاها

آن چه وارد بدن خود می نمائیم بلکه چیزهائی را که می خوریم یا مقداری انرژی از آنها بوجود می آید و در حقیقت انرژی حرارتی است و یا چیزهائی هست که می خوریم ولی تولید انرژی نمی کند.

دسته اول عبارتند از : مواد ازت دارد یا البومینوئید یا پروتید یا بیاض البیضی مانند گوشت و ... مواد چربی یا دسمه یا لیپیدی مانند کره و ... مواد هیدروکاربونه یا قندی مانند شیرینی ها و ...

دسته دوم : آب - مواد معدنی - املاح - ویتامین ها و سلولز می باشند.

سلولز را مدتها غیر قابل استفاده و جذب می دانستند ولی امروز برای آن ها اعمالی قائلند که در روده بزرگ بصورت جذب و غیره انجام می گیرد.

مواد کانی یا معدنی : آنهایند که یا بر مواد دیگر اثر می گذارند (کاتالیک ها) مانند آهن و روی و... این مواد بمقدار خیلی کم بد بدن انسان وجود دارد و در یک غذای کامل تقریبا

همه آنها دیده می شود یا ماهیت خود غذا را تغییر می دهند (پلاستیک ها) و بر دو دسته اند یا از شبه فلزاتند یا از فلزات ، شبه فلزات مانند گوگرد - فسفر - کلر و ... فلزات مانند سدیم - پتاسیم - کلسیم و منیزیم و ... شبه فلزات که در بدن ایجاد ترشی و اسیدوز می نمایند و فلزات که قلیائی یا خنثی می سازند و عقیده بسیاری درباره سردی و گرمی غذا همین است که شبه فلزات مانند گوگرد که ایجاد اسیدوز می نمایند آتشین و گرم است و فلزات برای بدن سردند.

ویتامین یک ماده آلی است که بمقدار کم برای سوخت و ساز بدن لازم است و بدن آدمی قادر است به ساختنشان نیست و در صورتی که در بدن رو به کاستی گذارند سبب بروز علائم و عوارضی می گردند. از اینرو تقسیم بندی دانش فعلی درباره آنچه می خوریم چنین است : مواد ازت دار - مواد چربی - مواد قندی - مواد کانی و ویتامین ها - آب و سلولز.

چگونگی تقسیم بندی مواد غذایی

تقسیم بندی مواد غذایی که یا بر اساس مبدء تولید بود که در مشاهدات معمول تعلقش به خارج از انسان (آفاق) چشمگیر است مانند این که می بینیم فلان ماده غذایی از حیوان است یا از گیاه یا از... یا ندیده و به وسیله حس دیگر به این مطلب یعنی به مبدء تولید غذا آگاه می شویم.

تقسیم دیگر باز مربوط به محیط خارج از بدن (آفاق) بود که به جنبه شیمیایی آن توجه می شد که آیا غذای مورد نظر

از پروتیین هاست یا چربی ها یا.... .

و بالاخره تنها تقسیمی که ارتباط بین غ ذا و محیط داخل بدن (انفس) را ملحوظ داشته تقسیم بندی مواد غذایی به غذاهای محافظ و کالریک و... بود که همه پیرامون تظاهرات حسی و جسمی و توجه به رشد ظاهری و ترمیم بدن و حرارت و انرژی اعضاء و فعل و انفعالات جذبی و دفعی شده بود بنابراین در عصر حاضر توجه به شکل ظاهری غذا در خارج و اشکالی که غذا در بدن به خود می گیرد پایه و اساس تقسیم بندی مواد غذایی می باشد.

در برابر تقسیم بندی های سه گانه (شیمیایی - مبدء تولیدی خاصیتی) که دانش روز عرضه می دارد به یک نوع تقسیم بندی اسلامی نیز اشاره شد تا دانسته شود دین نیز متوجه استعداد غذا برای پذیرش تقسیم بندی بوده است و تقسیم مذکور بر اساس فراورده های طبیعی که تمام آن چه را می خوریم از : ازت دار چربی - قندی - کانی - ویتامینی و سلولز همه را بر اساس فراورده های ؛ طبیعی که محصول اولیه مبدء غذایی بود و دیگر بر پایه آنچه با برنامه خاصی که دانش انسانی تهیه می کرد تقسیم کرده است بدین معنی که اسلام غذا را به دو گروه بزرگ تقسیم کرد آنها که و ماعملت ایدینا بوده ماده اولیه از طبیعت است و دست سازنده انسانی به هیچ وجه در تهیه آن دخالتی ندارد و دیگر اطعمه و اشربه ای است که دست ترتیب خلاقه ذات اقدس الهی آن را برای مخلوقش فراهم آورده و دگرگون سازیش را نیز به او آموخته است و اینجا ماده اولیه از طبیعت است و ماده خورده شده با تغییر جزئی از انسان.

بازهم تقسیم بندی اسلامی

تقسیم بندی اسلای به همین دو دسته بزرگ نمی پذیرد دین متوجه استعداد غذا برای پذیرش تقسیمات متعدد دیگری است : در قرآن آن چه را که از غذا در قلمرو : و ما عملت ایدینا و ما عملته ایدیهم است یعنی کلیه فراورده های غذایی را اعم از طبیعی و غیر طبیعی همه و همه را به طرز جالب دیگری تقسیم بندی کرده و آن ها را به نامهای غذاهای حلال - طیب و حسن در برابر خوراکهای حرام - خبیث و سوء ذکر کرده است.

هر چند با ذکر جملات : غذاهای پاک تشریعی - غذاهای پاگ تکوینی - غذاهای نیکو انتخاب شده ، در برابر کلمات : حلال - طیب - حسن - به نظر می رسد بدون شرح خوانندگان به معنای و مفاهیم آنها وقوف یافته باشند ولی به شرح اجمالی از آنها می پردازیم.

غذای طیب : (پاک تکوینی)

یا پاک علمی

بارها به تکوین و تشریع اشاره شده و در اینجا تجدید یاد آوری اینکه غذای پاک تکوینی آن است که هماهنگ نظام اجباری موجود در کائنات باشد یعنی غذای مذکور با نظام اجباری ساختمان دستگاه گوارش هماهنگی نماید.

لقمه ای که از مری گذشت به اجبار در محیط اسید معدی و محیط قلیای روده در برابر ترشحات گوناگون غدد قرار

می گیرد و به اجبار چه بخواهیم چه نخوایم اعمال هضم و جذب صورت می گیرد.

در لقمه مذکور که هنگام گوارش به اجبار خواهد داشت به اراده حکیم مدبر (پروردگار) از عناصر و موادی خلق شده و ترکیب یافته است که بتواند در برابر ترشحات معده و روده هضم و جذب شود (سنگها خورده نمی شوند و ترشحی هم در برابرشان برای هضم آفریده نشده و لازم نیست) عناصر موجود در لقمه گاه با ترشحات و محیط گوارش ساز گار بوده و غذای سازگار و طیبی به شمار می رود و در غیر این صورت موجبات مسمومیت تدریجی بدن را فراهم خواهد ساخت :

غذای سازگار یا طیب یا پاک از نظر خلقت تکوین یا پاک تکوینی غذایست که آنچه از خارج می آورد با آنچه در داخل دارد هماهنگ و خوانا بوده باشد.

طیب به معنای وسیع و آزاد قرآنی آن چنان شایسته و در خور بودن است که لذت واقعی آفرینشی خود را به نفس و بدن را به نفس و بدن برساند چنانچه :

در مورد همسر موافق می فرماید : فانکحوا ما طاب لکم (پس آنکس از زنان را به نکاح خود در آورید که نیکو و مناسقب با عدالت است - النساء) آنجا که سخن نیکوست : الیه یصعد الکلم الطیب کلمه نیکوی توحید (و روح پاک آسمانی) به سوی خدا بالا رود - فاطر. زمین پاک نیکو گیاهش به اذن خدا نیکو بر آید - اعراف فرزند صالحی باشد : هب لی من لدنک ذریه

طیبه - پروردگار مرا به لطف خویش فرزندی پاک سرشت عطا فرما - آل عمران.

ملاقات و برخوردی عالی است : طبت فادخلوها خالدین چه عیش (ابدی) نصیب شما گردید حالی در این بهشت ابد در آئید - زمر. الذین تتوفیقهم الملائکه طیبین - آنان که چون فرشتگان (مامورین رحمت خدا) پاکیزه از شرک قبض روحشان کنند النحل.

همیشه متوجه این نکته می شویم که چرا پروردگار ، حلال را طیب و طیب را حلال فرموده و آن ها را به دنبال یکدیگر آورده است : زیرا در غالب موارد ایمان و عمل صالح در قرآن چون شی ء و سایه اش به دنبال یکدیگرند ، و در اینجا نیز همین مسئله است که غالبا حلال و طیب یک نوع پیوستگی خاصی دارند : حلال گره گشای عقده هایست که حرام می تواند ایجاد نماید و طیب شایسته ساز لذتهای غیر واقعی است که خبیث و خبائث به وجود آورنده آنهایند.

و در این صورت که گره گشای و شایسته ساز هر دو پیوند نا گسستنی دارند شکی نیست یک عده اند که از مفاسد و پلیدیها جلوگیری می نمایند و عده دیگر بهسازند و خواهان ادامه حفظ بقای سکونت و حیات. حلال و طیب نیز در اجتماع همین گونه اند آنچه حلال است مانع انحطاط و خرابیهاست و طیبات بهساز و نگهدارنده می باشند. چون از نبی گرامی می پرسند حلال کدام است قرآن پاسخ می دهد طیبات حلالند یسئولنک ماذا احل لکم الطیبات...(سوره مائده) قل من حرم زینه اللّه التی اخرج لعباده و الطیبات من الرزق... (سوره اعراف) ای پیغمبر

از تو سئوال خواهند کرد که بر آنها چه چیز حلال گردیده بگو برای شما هر چه پاکیزه است حلال شده بگو ای پیغمبر چه کسی زینتهای خدا را که برای بندگان خود آفریده حرام کرده و از صرف رزق حلال و پاکیزه منع نموده.

کسی که در جستجوی حلال است به خدا ایمان دارد و از خوردن آنچه به بدنش ضرر می رساند و طیب نیست دوری می کند و آن که طیب را انتخاب می نماید در صورتی که از روی معرفت و علم آن را برگزیده باشد می داند حرام چیست و چرابايد از غیر حلال پرهیز نمود یا با پیروی از دستورات پیامبران محرمات را شناخته و از آنها دور شده است.

ممکن است خوردن آب دهان دیگری تا دیروز طیب ولی حرام محسوب شده باشد ولی امروز هم آن را حرام می دانند و هم غیر طیب و خبیث و محتوی باکتریها و سلولهای بیگانه از شخص دیگر، و بهترین مثال همان است که گفتیم الذین آمنوا و عملوا الصالحات باهمند و حلال و طیب نیز جدا شدنی نمی باشند.

غذای حلال (پاک تشریعی)

حل به معنای وسیع و واقعی اش باز شدن عقده ها و گره گشایی است خواه :

گره گشایی از زبان باشد همانگونه که حضرت موسی آن را از پروردگار مسئلت نمود : و احلل عقده من لسانی - و عقده را از زبانم بگشا - سوره طه.

گره گشای و سکون در اینکه همسری بر انسان حلال

گردد : یا ایها النبی انا احللناک ازواجک. ای پیامبر گرامی ما زنانی که مهرشان را ادا کردی بر تو حلال کردیم - سوره احزاب.

و گره گشایی های دیگر که حلال را نوعی غذای گره گشا معرفی می نماید که خوراکهای حرام آن را در اجتماع به وجود آورده اند و تا حدودی به نحوه عمل گره گشایی آن وقوف حاصل گردید.

آن چه مقصود ماست توجه قرآن به یک موضوع بسیار جدی علمی می باشد که اخیرا کشف شده است :

مردم عصر حاضر در برابر اسلام از لحاظی به سه دسته تقسیم می شوند : دانشمندان غذاشناس - مومنین پرو پا قرص - بقیه مردم. دسته اول کسانی هستند که غذاهای پاک تکوینی را به خوبی شناخته و در انتخاب غذاهایی که دارنده عناصر لازم و کالری ضروری و هضم و جذب موافق و دفع راحت باشد و به انسان شادابی و طول عمر بدهد استادند. این دسته آنهایند که جز غذاهای طیب و سازگار و پاک تکوینی به جنبه های دیگر غذایی کمتر توجه می نمایند.

مومنین اند که در درجه اول به انتخاب غ ذاهای پاک تشریعی و حلال می پردازند و اگر به دقت تعالیم اسلامی را متوجه باشد و غذایشان پاک تکوینی و طیب نیز خواهد بود از این رو غذای مومن هم پاک دینی (با کسرکاف) هم حلال است و هم طیب. قرآن مراتب فوق را رعایت فرموده بدین سبب که مومنین جز حلال نمی خورند هنگام دستور انتخاب غذا فقط آنان

را به طیب بودنش متوجه می سازد : یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله و للرسول... ورزقکم من الطیبات (ای اهل ایمان چون خدا و رسول شما را به ایمان دعوت کنند اجابت کنید... و از بهترین روزی ها شما را عطا فرمود انفال 23) و نمونه اعلای آن را در پیامبران که از هر گونه خطا و معصیت به دورند می توان یافت یا ایها الرسل کلوا من الطیبات و اعملوا صالحا (ای رسولان ما از غذاهای پاکیزه تناول کنید و کارها را به شایستگی انجام دهید - مومنون 50) اما برای پایدار ماندن مراتب استحکامی دین و اجتماع و حتی سلامت افراد رسم قرآن بر این است که مردم را به طور کلی متوجه به جنبه های طیب و حلال بودن (یع نی هر دو) بنماید و از آنهاست غنیمت بیابید بخورید حلال و گوارای شما باد - سوره انفال)

غذای طیب را می توان طبق مقررات علمی بدست آورد یا آن را به فرمولهای ریاضی ارتباط دارد اما چه بسیارند که غذای علمی فرمولی به بدنشان سازگار نبوده و آنها را رنج می دهد لذا چشم بینای اسلام انسان را با یک مسئله علمی و بهتر ساز اجتماع روبرو می سازد.

بهتر ساز اجتماع

امروز بسیاری از نشریه های پزشکی را می بینیم که عکس انسانی را چاپ کرده و زیر آن عکس که آثار خشم و غضب و ترس و... در او هویداست می نویسند «تمام احساسات سبب

می شود حالت آلرژی ایجاد کرده بیماریهای معدی ، کلیت های مزمن ، اورمی ، دیابت ، انفارکتوس قلبی ، نقرس و... را موجب گردند»

شخص عصبی میزان ترشح معده اش چون به غذا نشیند به یک دهم کاهش می یابد باز هم در این حالت برای اینکه صاحب چنین مغز و معده ای سلامت بماند اشتهایش کور می شود و آن که ترشح معده اش کمتر شد می بایست کمتر به معده اش تحمیل گردد.

آنکه عصبانی است از راه مراکز مغزی (تالامیک) و اعصاب داخلی اعمال معده و روده اش را مختل کرده است در نتیجه کار قلب و ریه و کلیه و معده که رشته های اعصاب مشترک یا رابطه دگری با معده دارند دگرگون می شود و اول ضرری را که در نتیجه عصبانیت به دست آورده به خودش متوجه می گردد ، اما اگر غذا حلال بود و در خلالش خدا دخالتی داشت همه چیز هماهنگ است و فرامین مغزی همکار و با کار اعضاء داخلی متعادل و خوانا و اینجاست که اگر علاوه بر حلال بودن طیب بودنش نیز رعایت شده باشد تمام تشکیلات هاضمه ای غذای خورده شده را برای بدل ما یتحلل ساختن به خوبی پذیرفته از آغاز تا انجام اعمال متابولیسمی را به نحو احسن پایان می دهند.

تحریک پاراسمپاتیک در نواحی مختلف لوله گوارشی تقریبا همیشه میزان ترشح غدد را افزایش می دهد و این کیفیت به خصوص در مورد غدد بزاقی ، مری ، معده و لوز المعده که قسمتهای

فوقانی لوله گوارش هستند و حتی غدد برونر (Brunner) که در ابتدای روده کوچک قرار دارند صدق می کند. ترشح سایر نواحی لوله گوارش اکثرا به علت تحریکات موضعی می باشد معهذا حتی غدد روده کوچک و غدد موکوسی روده بزرگ نیز تا حدودی توسط پاراسمپاتیک تحریک می شوند.

تحریک غدد گوارشی در اثر پاراسمپاتیک ممکن ناشی از رفلکسهائی باشد که از خود لوله گوارش سرچشمه گرفته اند و یا تحریکاتی که از مراکز بالاتر واقع در سیستم عصبی مرکزی آغاز شده اند.

تحریک اعصاب سمپاتیک در غالب نواحی لوله گوارش ترشح غدد را مختصری افزایش می دهد ولی عروق خونی خاص غدد مزبور را نیز تنک می نماید. بنابراین ، تحریک سمپاتیک دو اثر متضاد دارد ، چنان که تحریک تنهای این سیستم مختصری بر ترشح غدد می افزاید در حالی که اگر ابتدا پاراسمپاتیک را تحریک کرده و ترشح فراوانی ایجاد نمائیم تحریک بعدی سمپاتیک بعلت کاهش مقدار خون غدد ، غالبا از ترشح آنها خواهد کاست.

تحریک سمپاتیک فقط بر چند نوع غده روده ای اثر مهار کننده دارد که غدد پرونر در بین آنها حائز اهمیت خاصی می باشد زیرا مهار این غدد نخستین قسمت دوازدهم را در مقابل اسید معده بی حفاظ کرده و امکان زخم پپتیک Peptic - Ulcer را بوجود می آورد (1)

تحریکاتی که از مراکز بالاتر در سیستم عصبی مرکزی

1- فیزیولژی گایتون 1010.

بهسته هاي بزاقی میرسند می توانند بر ترشح بزاق افزوده و یا آن را قطع نمایند مثلاً ترشح بزاق شخصی که غذای مورد علاقه اش را می خورد به مراتب بیشتر از آن کسی است که غذای ناخوشایندی را تناول می نماید منطقه مربوط به اشتها در مغز که عهده دار اعمال فوق می باشد با مراکز سمپاتیکی قدام هیپوتالاموسی مجاورت نزدیک دارد (1)

پاراسمپاتیک بیشتر نواحی دهان و مقعد را و سمپاتیک تمام قسمت های لوله گوارش را یکسان عصب می دهد و تحریک پاراسمپاتیک فعالیت جدار روده ها را بیشتر می کند (2)

تمام مراکز سمپاتیک چون یک واحد عمل کرده و یکباره فعالیت تمام نقاط راه معدی روده ای را کم می کند لیکن مراکز پاراسمپاتیک با عمل جداگانه خویش قادرند هر قسمت خاص از لوله گوارش را جدا از قسمتهای دیگر کنترل نمایند لذا بسیاری از هیجانات و عوامل روانی دیگری که بطور معملو سیستم عصبی خودکار را تحریک می کنند قادر به تغییر عمل راه معدی روده ای هستند مثلاً هیجان طولانی ، وحشت ، ترس بطوری دستگاه عصبی سمپاتیک را تحریک و فعال می نمایند که تقریبا حرکت لوله گوارش بطور کامل متوقف می گردد و از طرف دیگر اضطراب و خشم و غسه طولانی حرکات معده و روده را افزایش داده و اکثرا سبب بروز اسهال می شوند (3)

1- فیزیولژی گایتون 1013.
2- فیزیولژی گایتون 992.
3- فیزیولژی گایتون 993.

عکس العمل ها

بسیار شده وقتی خبر ناگواری به ما می دهند حتی اگر شخص عامی باشیم به هر طریقی هست به طرف می رسانیم که خبر ناگوار بر اعضای ما اثر گذاشت. دلم به حالش سوخت یکی از آنهاست که ناخودآگاه از طرف بر زبان می آید و حقیقت هم بسیاری از اختلالات عواطفی با هیجانات دل را می سوزاند.

امروز طرفداران این فرضیه که کینه و خشم موجب افزایش اسید معدی و التهاب معده می شود بسیار زیاد و به قدر کافی در جلد قبلی (قسمت روزه) در این مطالبی آورده شد. موضوع التهاب و هجوم خون را در معده و روده هایی که مورد اثر هیجانات یا کینه و نفرت قرار می گیرند و قسمت مربوطه را سخت سرخ و تیره می کند با چشم دیده و بر عکس ثابت کرده اند که نومیدی و سر افکندگی اسید معده را کم و حرکات معدی روده ای را کاسته و قسمت هایی از دستگاه گوارش را رنگ پریده و کم خون می نمایید.

حقیقتا آنکه توانست غذا را به نام خدا شروع و به شکر خدا به پایان رساند طعامش شفا دهنده اوست ، طیب است و با هضم و جذب طبیعی او را تغذیه و مشروب می سازد ولی آنکه ! مثلاً با برداشت قسمتی از مال یتیم سفره ای انداخت و بر آن نشست با تحریک شدید مرکز عاطفی هیپوتالاموس علاوه بر این که متابولیسم مهمولی مواد غذایی را به هم زده دگرگون می سازد از راه تغییر هورمون های غدد مترشحه داخلی و به علت تحریک اعصاب نباتی آن چنان غذایش در معده و روده جای می گیرد که گویا پست ترین انرژی

ها (آتش) در محل خود جای گرفته است (1) ان الذین یا کلون اموال الیتامی ظلما انما یا کلون فی بطونهم ناراو سیصلون سعیرا (سوره النساء) آنانکه اموال یتیمان را به ستمگری می خورند در حقیقت آنها در شکم خود آتش جهنم فرو می برند و به زودی به دوزخ در آتش فروزان خواهند افتاد.

تازه ای نیست

آنکه معده اش معیوب یا روده اش مؤف یا کبدش مبتلاست و بالاخره کسی که عضوی از بدنش دگرگون شده است هضم و جذبش بلاشک عادی و معمولی نیست.

همانگونه که نا هنجاری جسمانی اثر انکار ناپذیری بر گوارش غذا دارد دگرگونیهایی روانی و عصبی هم بدون تردید موجب تغییراتی در هضم و جذب و دفع می گردند.

آن چه را در فوق گفتیم مطلب تازه ای نبود زیرا خودمان دیده بودیم هنگام اندوه و غم راه گلویمان گرفته و اشتهایی نداریم یا در پشت اطاق امتحان (ژوری) همینکه نوبتمان می رسد دهانمان خشک می شود یا زمانی که به وحشت و اضطراب شدیدی دچار می شویم لینت مزاج یا اسهال پیش می آید اینها مطالب تازه ای نیست جز آنکه چگونگی و مکانیسم پیدایش دگرگونیهای گوارشی را در برابر افراط و تفریط های روانی و عصبی بیان نمودیم.

1- خوشمزگی است که بگوییم خدا آتش را که پست ترین انرژیهاست برای عذاب دادن گناهکاران انتخاب فرموده تا در عین حال توهین و تحقیری بوده باشد.

چه بسیارند مراجعین بیماری که اظهار می دارند : آقای دکتر ما هیچ کسالتی نداشتیم حرص کردیم ، لرزیدیم ، عصبانی شدیم و افتادیم و مریض شدیم ! و غالبشان تا حدودی درست تشخیص داده اند !

پاک دینی چیست ؟

تا اینجا که دانستیم که حرص و کینه - یاس و نومیدی و بسیاری از زشتیها و پلیدیها بلکه آلودگیها چگونه بر غدد بزاقی ، ترشحات هاضمه ای ، مراکز مغزی و بالاخره بر هضم و جذب غذا اثر ناهنجار گذاشته و آنها را غیر عادی می سازند :

دو نفر غذای کاملا مشابهی را تناول می نمایند اولی مردی است سلیم النفس که صبح زود بکار حاضر شدن و با خلق اللّه بشفقت و مهربانی رفتار کرده ، سنگ خرید و فروشش یکی است دروغ در گفتار و غش در معامله و تقلب در جنس ندارد ، از بهره کسب قسمتی را به تهیه غذا اختصاص داده و اینک آن را می خورد دیگری مردی است که از راه دزدی و قمار و رسوائیهای دیگری به غذایش می نگرد و فراورده های غذائیش از راه صحیح نبودهو نیست بدون شک هضم و جذب غذا در بدن این دو نفر یکسان نبوده و در دومی غیر عادی و ناسازگار است (هر چند درستی و حقیقت در اولی و دزدی و قمار در دومی جزو عادت و سرشت آنان شده باشد که خواهیم گفت).

نوعی از سازگاری غذا را که تکوینی بود شرح دادیم که غذا از لحاظ ترکیب عناصر و مواد آنچنان بخوبی در برابر غدد و ترشحات و دستگاه هاضمه قرار می گیرد که حاصلش بخورد بدن

می رود و هیچگونه مسمومیت و عارضه ای بجای نگذاشته و از هر لحاظ موجبات شادابی و طول عمر را فراهم می سازد.

اینک به شرح نوعی دیگر از سازگاری که تشریعی است می پردازیم که غذا آن چنان در برابر اعصابی متعادل و روانی آرام قرار می گیرد که باز هماهنگ با غذای سازگار تکوینی مسرت بخش و عمر دراز کن است.

غذائیکه پاک تکوینی است و از لحاظ برخورد عناصر غذائی با ساختمان دستگاه هیچگونه انحراف و خلاف قاعده ای نداشته و باصطلاح سازگار است بآن غذای طیب می گفتیم اینک نیز باین علت که سلامت نفس و دوری از غش و تقلب و قمار و تهیه جنس خوب و مهربانی به مشتریان از مقررات دینی است غذائی را پاک دینی می گوئیم که از لحاظ برخورد غذا با دستگاه گوارش هیچگونه ناهماهنگی بین دستگاه اعصاب و گوارش مشاهده نشود و باصطلاح غذائی باشد سازگار که بآن غذای حلال خواهیم گفت و بدینقرار غذای طیب - سازگار و پاک تکوینی است و غذای حلال - سازگار و پاک دینی بحساب بوده و بر عکس آنها (خبیث و ناسازگار و ناپاک تکوینی) - (حرام و ناسازگاز و ناپاک دینی).

اثر بیشتر حلال

دامنه اثر غذائی حلال بیشتر از غذای طیب است بدین معنی که طعامهای پاک تکوینی سر و کارشان با هضم و جذب غذاست و اگر خبیث باشند فقط موجب ابتلائات جسمی می شوند در صورتی که خوارکهای حرام علاوه بر آنکه در بدن دگرگونیهائی

ایجاد می نمایند سلامت محیط و امنیت اجتماعی را نیز تغییر می دهند و لازم بشرح و بسط نیست که غذای تهیه شده از بهره های ربا و قمار و تقلب و تزویر و ... چگونه دگرگونساز اجتماعند.

غذای خبیث وارد دستگاه گوارش می شود اسهالی پیش می آید ، مسمومیتی ایجاد می کند ، هضم و جذب نشده دفع می گردد وقس علیهذا و درمان آن نیز بدون دغدغه انجام گرفته و سهل است و اگر تکرار نشود اثری بجای نخواهد گذاشت یا کمتر در ایجاد عارضه مؤثر خواهند بود. اما غذای حرام علاوه بر آن که در بدن غیر متعادل و مضطربی وارد شده و هضم وجذبش خوب انجام نمی گیرد چون راه تهیه اش درست نیست در احشاء و امعاء اجتماع نیز ابتلائاتی بوجود آورده مردم را نسبت بیکدیگر بدبین ساخته کسی را بکسی اعتمادی باقی نخواهد ماند و لذا دامنه اثر غذای حلال و حرام بیشتر از خوراکهای طیب و خبیث است.

حلال با شدت بیشتر

کدام کشوری توفیق یاقت و چه قانونی موفق گردید که مردم را بپذیرفتن آداب و سنن - در خلوت و جلوت - چنان بدارد که اسلام توانست ؟ همیشه افراد مردود و ضعیف در برابر مقررات فراوان بودند و هنوز بدشواری معانی آئین نامه ها درک می شد که بسیاری از مردم تلقینات شیطانی و گاه سروشهای آسمانی را ترجیح می دادند اما اسلام با ندای آسمانی این حلال است و آن حرام ، توانست همه اختلالات ناشی از گناهان و آلودگیها را بر طرف

ساخته و همه را برای اجرای مقررات لازم زندگی گوش بفرمان و مطیع سازد.

برای ایکفرد مسلمان کافی بود توحید و نبوت و معاد را بپذیرد و همینکه به نبوت و رسالت محمد صلی اللّه علیه و آله و سلم ایمان آورد قلاده ای بگردن انداخته در کارهای دیگر بخاطر اینکه محمد را بدو صفت متمایز شناخته است بهر راهی کشانده می شود برود ، محمد از جانب خداست. یعنی از جمله سجایای اخلاقی ایشان ایندو شاخص اند که ایشان خیر خواه اجتماع بوده و راست می گویند. چقدر خوب است آدمی راهنما و مشاور داشته باشد شناخته شده براستگوئی و خیرخواهی که دانشمند هم باشد آیا اگر شما چنین شخصی را سراغ داشتید حاضر نیستید ازاو فرمانبرداری کنید ؟ اگر جوابتان مثبت است معنی تقلید را نیز در برابر علم مجتهدین دانسته اید (قلاده ای بگردن انداختن و بدنبال مرد خدائی با علم و تقوی براه افتادن یعنی تقلید) مسلمین برای نبوت تحقیق را فراموش نکرده ولی پس از اطلاع به حقیقت موشوع که شخص منظور راستگو و خیرخواه و از جانب خداست قلاده بگردن انداخته بدون چون و چرا براهی که نشان داده شده می روند کما آنکه در مورد غذا باو گفته اند مشروبات الکلی حرام است نمی خورد ، مال یتیم تصرف کردن حرام است دوری می کند.

غذای حسن کدام است

... و یحل لهم الطیبات و یحرم علیهم الخبائث (اعراف بر آنان هر طعام پاکیزه و مطبوع را حلال و هر پلید را منفور و

حرام می گرداند - این ایه به تنهائی برای قبول اینکه حلال در برابر حرام و طیب با خبیث متضادند کافیست.

آیات چندی نیز در قرآن است که نشان می دهد کلمات حسن و سوء اضدادند : ما اصابک من حسنه فمن اللّه و ما اصابک من سئیه فمن نفسک - هر چه از انواع نیکوئی بتو رسد از جانب خداست و هر بدی رسد از نفس تست (سوره النسا).

ان الحسنات یذهبن السئیات - خوبی و نکوکاریها ، زشتی و بدکاریها را نابود می سازد (سوره هود).

ان احسنتم احسنتم لا نفسکم و ان اساتم فلها - اگر نیکی و احسان کردید بخود کردید و اگر بدی و ستم کردید باز بخود کردید (سوره اسری).

من جاء بالحسنه فله عشر امثالها و من جاء بالسیئه فلا یجزی الامثلها - هر کس کار نیکو کند او را ده برابر آن خواهد بود و هر کس کار زشت کند جز بقدر آن کار زشت مجازات نشود. و آیات دیگری که هم دو کلمه حسن و سوء را در برابر یکدیگر قرار داده اند.

طیب گره گشای عقده هائی بود که خبائث می توانست آن را بوجود آورد و حلال جای حرام را پر کرده نمی گذاشت آلودگیها جای شایستگیها را بگیرند. اما حسن بمعنای وسیع و آزاد قرآن طیب و حلالی است که خبائث و محرمات را نیز از بین می برد (ان الحسنات یذهبن السیئات).

گفتیم کلمات آمنوا و عملوا الصالحات با کلمات حلال و طیب مترادفند و بهمین مقیاس که اهل ایمان با حلال سر و کار

دارند و آن ها هم که کارشان بعلم و شایستگی انجام می پذیرد طیب را انتخاب می کنند پیامبران الهی و صدیقین و شهدا و صالحین نیز علاوه بر اینکه مراقبت از طیب و حلال می کنند خود چراغی برای روشن ساختن اجتماع و راهنمائی مردم بسوی حلال و طیب و بالاخره حسن اولئک رفیقا هستند ... ، النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین و حسن اولئک رفیقا (سوره النساء) از این قرار غذای حسن هم آن است که نه تنها مانند طیب مسمومیتی و ناسازگارئی ایجاد نمی کند و یا مانند حرام وسائل انحطاط و خرابی بدن و اجتماع را فراهم نمی سازد بلکه ان الحسنات یذهبن السیئات بوده اگر مسمومیتی هم هست برطرف می کند و اگر انحطاطی هم تصور می رود ممانعت می نماید و شاید علت این که پروردگار در قرآن و انبتها نباتا حسنا (آل عمران) یا رزقا حسنا (سوره نحل) به گیاه و انگور نسبت حسن داده است تأیید مطلب قبلی ما باشد که گفتیم مواد کلرفیل دار و سبزی در بدن مسمومیت های ایجاد شده را رد می کند و همانگونه که نبی گراممی فرمود سبزیجات مطرده شیاطین و دور کننده میکربهاست بوده باشد و بهمین نحو اانگور رزق حسنی است زیرا دارنده مقداری مواد قندی ساده و سهل الهضم و برطرف کننده مسمومست هاست که بعد رد جلد مربوط به غذاهای قرآنی شرح خواهیم داد پس غذای حسن غذای طیب و حلالی است که آلودگیها و پلیدیهای ایجاد شده را برطرف می سازد.

در انجام اعمال و امور نیز همینگونه است یکجا پروردگار می فرماید گرامی ترین شما کسی است که از بدیها و زشتیها بیشتر

خود را حفظ کند (ان اکرمکم عند اللّه اتقیکم) ولی در درجات بالاتر کلمه احسان و حسن را آورده می فرماید :

ان اللّه مع الذین اتقوا و الذین هم محسنون (النحل) نه تنها کسی نزد خدا گرامی است که تقوی دارد بلکه خدا با کسی است که علاوه بر دوری از گناه محسن و نیکوکار می باشد.

رزق و روزی شهیدان

تضاد کلماتی حسن و سوء در مورد کسانی که در راه خدا شهید از دنیا رفته اند در آن آیاتی که سیئات آنها پوشانده شده و روزیشان رزق حسن انتخاب می شود بچشم می خورد.

فالذین هاجروا و اخرجوا من دیارهم و اوذوا فی سبیلی و قاتلوا و قتلوا لاکفرن عنهم سیئاتهم و ... (آل عمران) پس آنانکه از وطن خود هجرت نمودند و از دیار خویش بیرون شدند و در راه خدا رنج کشیدند و جهاد کرده و کشته شدند همانا بدیهای آنان را (در پرده لطف خود) بپوشانیم.

والذین هاجروا فی سبیل اللّه ثم قتلوا او ماتوا لیرزقنهم اللّه رزقا حسنا و ان اللّه لهو خیر الرازقین (حج) و آنانکه در راه رضای خدا از وطن خود هجرت گزیده و در این راه کشته شدند یا مرگشان فرا رسید البته خدا رزق و روزی نیکوئی (در بهشت ابد) نصیبشان می گرداند که همانا خدا بهترین روزی دهندگان است.

هنوز یکی دو برگ از آن نگذشته که گفتیم پیامبران و شهدا

و صالحین و صدیقین نیکو رفیقانی هستند (احسن اولئک رفیقا) و اینک می گوئیم از این نیکو رفیقان ، شهدا ، رزق نیکو داشته و این روزی نیکو حتی پس از مرگ نیز بهره آنان بوده و ادامه خواهد داشت و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل اللّه امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون (آل عمران) البته نپندارید که شهیدان راه حق مردند بلکه زنده بحیات ابدی شدند و در نزد خدا متنعم خواهند بود. و لا تقولوا لمن یقتل فی سبیل اللّه اموات بل احیاء و لکن لا تشعرون (بقره) و آن کسی را که در راه خدا کشته شده مرده نپندارید بلکه او زنده ابدی است و لیکن همه شما این حقیقت را نخواهید یافت.

ولی چگونه پس از مرگ بآنان روزی داده می شود جای بحث است آیا هزینه هائی که برای بزرگداشت آنان صرف می شود بحساب روزیشان است یا آهنگ منظم کائنات چنین می باشد که با شهدا یعنی با کسانی که انرژیهای پر ارزش و ثمر بخش خود را ناگهان و دفعتا برای پایدار ماندن نظم آفرینش های تشریعی و تکوینی رها می سازند همانند زندگان عمل و رفتار می نماید.

با توجه باینکه کلمه یرزقون در ضی کلمه احیا آورده شده و در این جهان نیز ادامه حیات و احیا بدون رزق و روزی میسر نیست می توان گفت شهیدان راه خدا بر حسب مقیاس و اندازه قدرت انرژی رها شده ای که دارند در عالم برزخ در حالی که زنده اند روزی داده می شوند و حتی بر احوال زندگان نیز واقعند و در درجات بالاتر که انرژیهای خارق العاده را شده ای دارند وسعت دامنه حیات و رزق و روزیشان این جهان را نیز فرا می گیرد

بصورتهای گوناگون روضه خوانی - حسینیه سازی - موقوفات و هزینه های بیشمار دیگر.

نتیجه آن که : رزق حسن بچند چیز در این جهان اطلاق شده از جمله انگور و برای عالم برزخ نیز روزی شهیدان از رزق حسن معین کرده اند و از این قرار می توان گفت :

(1) آن قدر رزق حسن در تقسیمات غذائی اسلامی مقامش بالاست که برای شهدا آن هم در نزدیکی بهشت (برزخ منظور داشته شده است.

(2) اگر گفته شد برای کسی از عالم دیگر غذائی آورده شد بدین دلیل که وانبتها نباتا حسنا نیز در قرآن است و همین امر ار می رساند نباید آنرا بزودی انکار کرد :

باز هم تقسیم بندی مواد غذائی

با شناخت حلال و طیب و حسن - اضداد آنها حرام و خبیث و سوء شناخته می شوند.

همان گونه که پروردگار اشاره فرموده بل نحن محرومون (واقعه) یعنی ممنوعون لذا ممنوع بودن و حرام تلقی کردن قلمرو وسیعی داشته و بتمام شئون زندگانی کشانده می شود.

ممنوع بودن استفاده عضوی - و حرمنا علیه المراضع (قصص) و ما شیر هر دایه ای را بر او حرام کردیم.

ممنوعیت زمانی - فانها محرمه علیهم اربعین سنه (مائده) پس شهر را بر آنان حرام کرده چهل سال.

ممنوع از مکان و هو محرم علیکم اخراجهم (بقره)

اخراج کردن آنان (چه رسد بقتل) محققا بر شما حرام کرده شده است و ... بنابراین در مورد غذا نیز نوعی از ممنوعیت هاست که چون ناچار باید برای ادامه حیات و زنده ماندن غذا خورد ممنوعیت از غذا یعنی حلال خوردن ، و حرمت یعنی تحرکی برای بدنبال حلال رفتن.

خبیث نیز با توجه باینکه پروردگار می فرماید لا یستوی الخبیث و الطیب (مائده) و این دو کلمه را در برابر یکدیگر قرار داده و دامنه خباثت تا پیرامون اعتقادیات و کلمات و اعمال بدست اندازی تهدید و کشانده می شود یکنوع فساد و انحطاطی است که برای غذای خبیث می توان چنین تعریف کرد : آن است که با بدن روی موافقتی نشان نخواهد داد.

غذای سوء با خبیث و حرام همان تفاوت را دارد که حسن با طیب و حلال داشت سعنی بهمان نسبت که حسن انتهای خوبیهاست و در مورد شهدا بآن متذکر گریده اند سوء نیز شدت بدیهاست و باید آفتی شناخته شود که فقط دامنگیر بدترین مردم می گردد و بطور کلی غذای سوء آن است که : حد فاصلی بین بدن و ادامه حیات بوجود می آورد کما آنکه غذای حسن ادامه حیات را حتی برای شهدا تأیید و تضمین می کرد و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل اللّه امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون (گفته شد).

با همین مختصر توضیح به تقسیم بندی مواد غذائی در قرآن توجه می شود که چگونه با منظور داشتن اوضاع و احوال بدن و آنچه متعلق ببدن و محیط اطرافش است مواد غذائی را ب ه غذاهای حلال و طیب و حسن تقسیم کرده اند و حال آنکه در هیچ یک

از تقسیمات عصر حاضر به نفسانیات توجهی نشده است و قبول می فرمائید پذیرش گوشت و پوست و استخوان در تقسیم بندی و فراموش کردن روابط بین آنها و محیط برای هیچگونه تقسیم بندی قابل پذیرش نیست مگر آن که بخواهند مواد غذائی را در خارج بر حسب شواهد آزمایشگاهی بدون توجه به اعضای بدن و اعمال آن تقسیم بندی نمایند.

البته در قرآن به انواع دیگر غذاها - رزق کریم - طعام ذاغصه - طعام فی یوم ذی مسغبه و ... اشاره شده که بیشتر مربوط به دنیای فناناپذیر و سرای دیگر است.

طعام ازکی

جواهر فروشان را دیده اید که لعل و زمرد و الماس و برلیان و هر گوهری که دارند و یا هر جوهری که می توانند همه را در پشت شیشه ها در انظار می گذارند تا بازاریابی شود ، مشتریان ببینند و هوس کنند و معامله ای صورت گیرد. گویا قرآن انتظار دارد برای اطعمه و اشربه آن چنان کنند که درباره جواهرات می کنند بلکه غذا را که ادامه دهنده حسات است مهمتر و گران بهاتر از هر گوهری محفوظ و منظور بدارند.

در جلد دوم گفتیم : اصحاب کهف از خواب بیدار شدند احساس گرسنگی کردند قرار بر این شد یکی بشهر برود تا غذائی تهیه کرده بغار بیاورد. داوطلبی پیدا شد او را آن چنان سفارش کردند که پروردگار بعلت اهمیت توصیه آنرا در قرآنش آورده است.

مرد انتخاب شده را گفتند : فلینظر ایها ازکی طعاما فلیاتکم برزق منه (کهف)

فلینظر در این جمله ما را بیاد بحثی می اندازد که درباره فلینظر الانسان الی طعامه کردیم و با توجه بهمین کلمه نظر است که گفتیم غذاها را باید مانند جواهرات در انظار و معرض دید مردم برای قضاوت گذاشت ولی کنار دکان برای مشتری چه قضاوتی باید انجام گیرد آیا باز نظر کردم همان رؤیت علمی است و یکنفر استاد شیمی یا بیولژی باید برای خرید غذا ببازار برود ؟ خیر ! قرآن بدنبال کلمه نظر جمله ای آورده که هم پاسخ است و هم اعجاز ! می فرماید ایها ازکی که این مفهوم و مصداق نظافت تمام دکانهائی است که باید در یک شهر اسلامی دیده شود. ملاحظه بفرمائید کلمه ازکی آورده شده نه زکی بدین معنی که اغذیه دکانهای مسلمین همه زکی و نظیف است ولی مردی از اصحاب کهف که قرآن برای آوردن غذا انتخابش می کند انتظار دارد ازکایش و پاکیزه ترینش را انتخاب کند. بعلاوه با مشاهده اینکه قرآن بدنبال طعام یا رزق دو کلمه حلال و طیب را آورده ، ذکر کلمه ازکی در کنار طعام مورد خرید ، اعجازی است که نشان می دهد خریدار لازم نیست چون مجتهدی در حرام یا حلال یودن کالا تحقیق نماید یا مانند استاد غذا شناس در طیب بودنش بررسی بعمل آورد و پس از آزمایشات لازمه آنرا خریداری نماید بلکه کافیست در پاکیزگی و پاکی غذا نظر داشته و دقت بعمل آید و برای خوردن آماده گردد (زیرا ممکن نیست خریدار همه گونه تخصصی داشته باشد) و در غیر این صورت گوش بفرمان

دستور «اتقوا اطعمه السوقیه» بوده از خوردن هر چیز آلوده شده ای اجتناب نماید. بنابراین صرفنظر از اینکه غذاهای اسلامی حلال و طیب و یا حسن است در پاکیزه نگهداشتن آن نیز کمال مراعات بعمل می آید (1)

غذای سائغ

کلمات دیگری نیز در تعریف از غذا در قرآن دیده می شود که بدنبال غذای مربوطه ذکر شده است مانند کلمات خالص و سائغ در آنجا که بقدرت الهی اشاره می فرماید از بین دو چیز پلید (سرگین و خون) شیری خالص و سائغ بیرون آورده بشما می نوشانیم و ان لکم فی الانعام لعبره نسقیکم مما فی بطونه من بین فرث و دم لبنا خالصا سائغا للشاربین (النحل).

و البته برای شنا هوشمندان ملاحظه حال چارپایان (شتر و گاو و گوسفند) همه عبرت و حکمت است که ما از میان (دو جسم ناپاک) سرگین و خون شما را شیر پاک می نوشانیم که در طبع همه نوشندگان گواراست.

چون خاالص و سائغ از صفات مربوط به شیراند و بزودی

1- قدیم دایره احتساب بود که تقریبا امر بمعروف و نهی از منکر با او بود و از جمله چیزهائی که در کتاب آنها می بینیم که درباره مسئولیت محتسب نوشته شده اینکه مثلا محتسب باید مراقب باشد لبنیات فروش روی شیر و ماست را بپوشد که مگس و حشرات روی آنها ننشسته و کثیف و آلوده نشود کتاب گفتار ماه صفحه 84.

از شیر بعنوان غذائی که نامشان در قرآن آورده شده بحث خواهد شد در آنجا به تفصیل از آنها خواهیم گفت.

آیا همه را پذیرفته ایم

بدن شک خوانندگان در همین یکی دو صفحه آخر متوجه شدند که از جمله اظهار نظرهای غذاشناسان موارد زیر می باشد :

(1) مواد غذائی را تقسیم نمودند بر حسب تقسیم بندی شیمیائی - تقسیم بندی بر اساس مبدء تولید و تقسیم خاصیتی غذا.

(2) خواص مواد غذائی را متذکر شدند که عبارتست از : خاصیت های پلاستیکی - انرژتیک - فیزیکو شیمیک - کاتالیک - ویتامینی - پیشگیری و درمانی و غیره.

(3) و غذا را تعریف کردند طبق اظهار نظر آقایان میلن ادوارد - کلودبرنارد - ووا - سابلیر - شارل ریشه. ولی آیا توجه فرمودند که وقتی نظر اسلام را در هر سه مورد آوردیم چنین بود : (1) مواد غذائی تقسیم می شود بر حسب اینکه سلول زنده غذائی به سلولهای زنده بدن برسد یا سلولهای غیر زنده و بعد تقسیمات دیگر شروع می شود.

(2) از جمله خواص مواد غذائی بنظر اسلام خاصیت تغییر پذیری آن است.

(3) تعریف غذا بنظر اسلام چنین می باشد : عبارت است از موادی که شناسائی آنها ادامه حیات را میسر می سازد. ضمنا ملاحظه فرمودید بدون اینکه علم روز تأثیری نموده باشد نظر و دستور اسلام را که گاهی حتی مخالف نظریه های

دیگران است آورده ایم.

در جمله های قبلی نیز اگر دقت فرمود باشید از اینگونه موارد بچشم می خورد که علم روز چیزی گفته است و ما از اسلام چیزی دیگر آورده ایم.

نتیجه آنکه : علت یا حکمت و حقیقت بسیاری از مطالب اسلامی تا چند سال قبل معین نبود هم اکنون معلوم شده و بهمین مقیاس بسیاری از آن مطالب نیز در آینده بموازات پیشرفت علم معلوم خواهد شد لذا ما سعی می کنیم نظریه های اسلامی را هر چند احتمال ایراد و اشکالی دارد بیاوریم زیرا این حقیقت در جریان است که چه بسا نویسنده در آوردن آنچه منظور اسلام است اشتباه کرده باشد و در غیر اینصورت نظریه های مسلم اسلامی شیار بردار نیست و با فریاد و فغان داد می زنیم : کو آن کتاب آسمانی که با مسلمیات علمی روز خوانا و رسا باشد.

یک سئوال

با آنکه هنگام تقسیم مواد غذائی به تقسیمات شیمیائی و اساس مبدء و خاصیتی غذا اشاره شده و نظر اسلام دور از آنچه در تقسیم بندی ذکر شده ، می باشد آیا بطور کلی در اسلام به تقسیمات فوق هیچگونه توجهی شده است یا خیر ؟

اسلام در خواص غذاها مطالبی دارد که خودبخود بصورت نوعی تقسیم بندی برای خوانندگان جلوه خواهد نمود. همینطور در تقسیم بندی بر اساس مبدء تولید نیز همه جا برای نشان دادن قدرت خلاقه الهی مبدء پیدایش آنرا متذکر گردیده و این مبدء را

نسل مبدء دیگر دانسته و بالاخره آنرا به مبدء اولیه که دست قدرت خالق و صانع است می رساند و در ضمن خواندن دوره این کتابها تقریبا بهمه آنها آشنائی بعمل خواهد آمد ولی بطور دربست و یکجا نیز باینگونه مطالب برمی خوریم که یکی از آنهاست تقسیم بندی مواد غذائی بر اساس مبدء تولید که حضرت صادق بآن اشاره فرموده است (1) عن جعفر بن محمد علیهماالسلام انه ذکر مایحل اکله و مایحرم بقول مجمل فقال اماما یحل للانسان اکله مما اخرجت الارض فثلاثه صنوف من الاغذیه صنف منها جمیع صنوف الحب کله کالحنطه و الارزو القطینه و غیرها والثانی صنوف الثمار کلها و الثالث صنوف البقول و النبات فکل شی من هذه الاشیاء فیه غذاء للانسان و منفعه و قوه فحلال اکله و ما کان منها فیه المضره فحرام اکله الا فی حال التداوی به و اما... حضرت ضمن اشاره بدو تقسیم بزرگ غذائی «حلال و حرام» مختصرا بشرح اغذیه حلال شده بر انسان پرداخته باز آنها را بدو دسته بزرگ تقسیم می نمایند آنها که از زمین روئیده و خارج می شود و آنها که از حیوانات حدا و فراهم می گردد. بعد آنها را که از زمین خارج می شود به سه دسته (همانند کتب غذائی) تقسیم می نماید : حبوبات و غلات - میوه جات - سبزیجات و نباتات و ...

1- مجدد یادآور می شود که اخبار و احادیث مربوط به غذا از کتابهای 14 بحار مجلسیب - وسائل الشیعه - مستدرک قسمت مربوط به اطعمه و اشربه بوده کما آنکه هم اکنون از کتاب مستدرک خبر فوق نقل شد و آنچه خارج از این سه جلد بود آدرس داده می شود.

اینگونه تکمیل می شود

ممکن است غذائی بدست آورد حلال ، طیب ، حسن ولی با عدم تعادل در کنارش نشست و بخوردن مشغول شد و اثرات نیکوی هضمی و جذبی را که از غذای بدست آورده انتظار می رود معکوس و رنج آور دید.

به هضم و جذب ناهنجار غذائی که بستم بدست آمده و با ناراحت خورده می شود قبلا اشاره شد ولی ممکن است غذای بدست آمده هیچ عیب و اشکالی نداشته و به ستم تهیه نشده باشد ولی زمان سفره و تناول برای یک پیش آمد حتی کوچک عصبانیت و کینه توزی سبب گردد هر گونه عیب و اشکال و عوارضی بوجود آورد اینجاست که ما در برابر این مطلب علمی یکهزار و چهار صد ساله سر تعظیم فرود می آوریم که می فرماید : فکلوا مما رزقکم اللّه حلالا طیبا و اشکروا نعمت اللّه ان کنتم ایاه تعبدون - و از آنچه خدا روزی حلال و طیب قرار داده تناول کنید و شکر نعمتش بجای آرید اگر حقیقتا خدا را می پرستید (نحل 113) ملاحظه فرمائید چگونه در چهارده قرن قبل به نوعی احتیاج آدمی در برابر بهترین غذا اشاره می شود غذائی که خود می فرماید طیب باشد و حلال ولی برای تکمیل آن دستور می دهد خورنده غذا بهترین خورنده ها باشد - یعنی خدا می خواهد بهترین غذا در برابر بهترین خورندگان قرار گیرد غذای حلال طیب برای اشخاص شاکر و خدا پرست. (در جای خود باثر نیرومند تلقین بخود که شکر هنگام تغذیه نوعی از آن است اشاره خواهیم کرد ، و در جلد قبل

نیز به نحوه شکر گزاری در آداب سفره انداختن اسلامی مطالبی آوردیم).

برای آزمایش و بدست آوردن یک زندگی نو بر اساس بهتر کردن تغذیه ، همین دستور بظاهر کوچک قدیم را بکار برید و چاشنی غذای خود را با سپاس و یاد از نعمت هائیکه از آنها برخوردارید بپایان رسانید تا هرمن های ترشحی متعادل و در نتیجه سلامت و طراوت داشته باشید.

زندگی نو از دستور قدیم

- خیلی ممنونم : مطالبی را از اسلام عنوان کردید که تاکنون گفته نشده است از تعریف غذا - تعریف تغذیه - تقسیم بندی غذا در اسلام و ... ولی دو اشکال بنظرم رسید یکی که دیگران کردهاند و مایل برفع آنم و دیگری که اشکال خودم است ولی از خودم است و خارج از موضوع نمی باشد :

اشکال اول : چند تن از دانشجویان همکلاسم بکرات بمن گفتند : پیامبری نوعی از نبوغ است و پیامبران نابغه ای می باشند که در علم الاجتماع و مردمشناسی رشد خارق العاده و نبوغ کلی سرشاری داشته اند.

اشکال دوم : آیا هنگام نزول قرآن وضع تغذیه کشورهای مترقی و نیرومند چگونه بوده است زیرا با اطلاع باین قسمت بخوبی می توان فهمید اگر به جهش فوق العاده اسلام در امر غذا و تغذیه وقوف یابیم در این مورد نیز مانند بسیاری از موارد دیگر دلیلی بر آسمانی بودن اسلام و ارتباطش با وحی خواهیم داشت

و در غیر اینصورت اگر چنین مسائل در آن زمان نیز مطرح بوده و دانشمندان غذا شناس چندی آنها را می دانسته اند جمع و جور کردنش بوسیله قرآن - آورنده قرآن را در نبوغ سرشارش بهترین دلیل خواهد بود ، و ارتباطش را با وحی باید از راه دیگر اثبات کرد.

مسافر جواب می دهد : اشکال اول شما را که خارج ا زموضوع است می توان بعنوان غذای روح و رفع خستگی ؟آورد ولی باید توجه داشت که مقایسه پیامبران و نوابغ هر چند برای بازشناختن آنها از یکدیگر باشد خشم بعضی از مقدسین را بحق تیز خواهد کرد و ما از مقایسه اجباری قبلا معذرت می خواهیم. اما اشکال دوم شما بسیار وارد و بجا و خوب بود زیرا بطرزی جالب می توان چگونگی غذا و تغذیه زمان نزول قرآن را تشریح کرد و قضاوت آنرا بشما واگذار نمود. قبلا بشما اطمینان می دهم علاوه بر این که در این مقایسه بارتباط نبی گرامیبا وحی مطمئن خواهید شد اشکال اولتان نیز با پاسخ این قسمت رفع و حل شده خواهید دانست که نوابغ انسانهائی هستند چهره کرده و پییامباران انسانهائی بر فراز انسانها.

فرق پیامبر و نابغه

هر چند تاریخ اکثر اختراعات و پژوهشها به نهضت علمی دو قرن اخیر محدود می شود یعنی در زمان مذکور دانش مادی و فرهنگ حسی در حد اعتلا و نهضت بوده است ولی در میان صفحات قبل از این دویست سال هم بنام کسانی بر م یخوریم که بدون

ابزار و آلات ، در دانش مادی مطالب ارزنده ای داشته اند و با آنکه آزمایشگاهی در اختیارشان نبوده است پژوهشهای بسیاری در این زمینه بنام آنها در کتابها ثبت و ضبط گردیده است.

راههای درک حقیقت راه حسی است و راه عقلی و راه ماوراء حسی و عقلی که جنبه تجربی بوسیله حواس و عقلانی بواسطه اندیشه منطقی و ریاضی و جلوه های ماوراء حسی با اشراق و الهام شناخته می شوند و کسانی که از مراحل مذکور برخوردار شوند بمراتب نبوغ یا فیلسوفی یا رهبری یا پیامبری می رسند.

هم اکنون می گویم پیامبر و نابغه چه فرق هائی دارند و یقین دارم هیچ کس نمی تواند منکر همه اش شود و لذا پذیرفتن یکی از آنها کافیست که هر پیامبر چنین شناخته شود : انسانی بر فراز انسانها و فرستاده شده از جانب خدا.

1 - نوابغ ادعای اکتشاف ، دانشمندی ، فیلسوفی ، صنعتگری و ... را دارند ، پیامبر ادعای راهنمائی و هادی بودن.

2 - نوابغ کمتر اتفاق می افتد بدیها و خوبیها را صریحا و از روی اعتقاد واقع یدسته بندی نمایند ولی پیامبران در این کار سخت و محکمند.

3 - نوابغ بدون هدف چهره می کنند و بعد برای بهتر شناساندن چهره خود تلاش می نمایند پیامبران هدف معینی دارند خواه معروفیتی باشد یا نباشد.

4 - دانشمند مقدمات چیده بعد وارد موضوع کلی و کلاسیک می شود و انبیاء بر عکس اول مطلب کلی را که دعوت به توحید است کفته مقارنات و ... را بعد تذکر می دهند.

5 - نوابغ یک روش و منطق و سطح معین بکار می برند و در مغازه خود بیش از یک متاع و یک جنس ندارند مشتریهای آنها هم فقط یک طبقه اند که معین و مشخصند و آشنا بزبان نوابغو حرف آنها را خوب می فهمند و باصطلاحاتی که می آورند آشنائی دارند ولی پیامبران چنین نیستند.

6 - هر پیامبری مصدق پیامبر قبلی و مشیر نبی بعدی است (باستثنای حضرت محمد که فقط مصدق قبلی ها بود) ولی نوابغ نسبت بقبلی ها ، ایراد و اشکال دارند و راجع به بعدیها خاموش یا اشتباه کارند.

7 - نوابغ دستیار و معاون دارند و پیامبران مروج و مبلغ.

8 - نبوت از حکومت های علت و معلول و قیاس و ... پیروی نمی کند ولی نوابغ می کنند.

9 - نوابغ زنک تفریح ، استراحت ، زمان تعطیل خواب یا برنامه های دیگری که خود مفید دانند با واسطه زمانی و مکانی منظور می دارند ولی پیامبران زمان و مکان را تابع و هدفشان برگزیده و برنامه های دیگر را برای این می خواهند که سالم بمانند تا بتوانند بهتر در راه هدف خود بکوشند.

10 - نوابغ فعالیت عقلانی متکی بر تجربه دارند متناسب با زمان و شایسته با دولت وقت و پیامبران فعالیتشان متکی بر تجربه نبوده آسمانی و بدون توجه بدولت وقت است.

11 - دانشمند در میان دانشمندانی زندگی کرده است و حال آنکه پیامبر چنین نیست.

12 - دانشمندان چه بسا در برابر عشق ، مقام ، مدعی

شاگرد یا ... از رای و عقیده خود کاسته اند ولی پیامبر چنین نیست.

13 - چه کسی بهتر از همه سخن فیلسوف را فهمیده است شاگردی که محضرش را درک کرده و اول محصل بوده است و هر چه از زمان فیلسوف دورتر باشند فهم کلکات استاد سخت تر شده ایراد بیشتری بر آن وارد آمده است هر چند ممکن است بتدریج دانشی بآن افزوده و تکمیل گردد ولی بر کلمات پیامبران چیزی افزوده نمی شود مگر آنکه تحریف گردد و چه بسا با گذشت زمان کلمات الهی اعجاز علمی خاص خود را بهتر نمایان سازد. روایتی است بدین مضمون : چند نفری سوره توحید را تفسیر می کردند نبی گرامی وارد شده فرمودند این سوره و ده آیه اول سوره حدید را بگذارید مردم آخرالزمان درباره اش سخنوری کنند !

14 - هر نابغه ای گرسنه علم دیگری است ولی پیامبران بآنچه خدا از آموخته شده اند سیرند.

15 - پیامبران می گویند ترساننده و بشارت دهنده اند ولی نوابغ خود را خدمتگزار علم و اجتماع معرفی می نمایند.

16 - نوابغ مردم را می خواهند که با یکدیگر هماهنگی کنند و مترقی تر که با قانون روز سازگار باشند ولی انبیاء نظم و آهنگ آفرینش را نیز منظور می دارند (چند نوبت گفته شد که در قرآن به هماهنگی عده ای از مردم باجماد و نبات و حیوان توصیه شده است).

17 - نوابغ از آن لحظه که چهره ای نمودند به دانشگاه یا آکادمی یا مؤسسه تحقیقاتی یا صنعتی یا ... دعوت می شوند ولی

پیامبران از ابتدا دعوت کننده اند.

18 - برای بهتر شدن مردم متخصص در هر رشته لازم است و دخالت نوابغ در همه رشته ها نیست و پیامبران هست.

19 - اصولا اظهار نظر درباره یک موضوع دینی بایست با توجه به چهار اصل و در چارچوبه توحید صورت گیرد که در نزد مسلمانان قرآن (کتاب آسمانی) است و سنت و عقل و اتفاق اهل نظر ولی نزد نوابغ هر چه هست بحث نظری است و عملی و عقل را بیش از همه دخالت می دهند.

20 - دانشمند مکتب دیده و استادی داشته و شاگردانی نیز خواهد داشت ولی پیغمبر نه استاد دارد و نه شاگرد (پیغمبر شاگرد ندارد یعنی ممکن نیست کسی کار او را دنبال کند و او را باستادی بپذیرد ولی طرحش را طرد کند در صورتی که بین سایر استاد و شاگران چنین چیزی پیش می آید).

21 - دانشمندان بندرتبرای اثبات مطالب خود تا پای جان می ایستادند و هرگز دیگری بخاطر مطالب آنان خود را بکشتن نمی داد ولی پیامبران خود و فرزندان و پیروان واقعی شان خود و همه چیزشان را فدا می کردند. (اصل ثبات قدم خود پیامبران است)

22 - نوشتجات تحرییف نشده انبیاء که امروز در انحصار قرآن است همیشه از تفسیرهائی که برایشان نوشته شده و می شود جلوترند یعنی مثلا در هر زمان قرآن را تفسیر کرده اند در زمان بعد که علم و فهم بیشتر شده وقتی قرآن را با آن تفسیر سنجیده اند قرآن را خیلی از تفسیر بالاتر و جلوتر یافته اند. ولی نوشتجات

نوابغ بزودی حک و اصلاح پذیر می گردد.

23 - پیامبران آنقدر زود آوردند که به همان نسبت نوابغ دیر می آورند یعنی شریعتی را بر مبنای توحید که از اول پیامبران اظهار داشتند در پایان همان حقیقی است که نوابغ آن را خواهند یافت.

24 - نوابغ تا کنون در وضع قانون فقط برای تامین عدالت اجتماعی نظر داشته اند و حال آنکه پیامبران ارزش تامین عدالت انفرادی و تامین عدالت اعتقادی را هم پایه تامین عدالت اجتماعی دانسته اند.

25 - پیامبران می خواهند مردم را به مرحله ای برسانند که صفات الهی پایان آنست ولی نوابغ همیشه مایلند آنچه به حساب خلافکاری است طرد شود.

26 - زیبایهایی طبیعت - شگرفیهای ساختمان بدن انسان یا یک گوشه دیگر از کائنات بیشتر مورد مداقه نوابغ قرار گرفته آنها را مجذوب می سازد ولی پیامبران که همه جا را ساخته و پرداخته یکنواختی و یکسانی دست تربیت یک استاد دیده اند سازنده فقط محبوب و مطلوب آنهاست.

27 - نوابغ آن گونه که پیامبران تقسیم شده اند رده بندی نگردیده اند پیامبران (نبی - رسول - اولوالعزم) یا الهام می شده اند یا خواب می دیدند یا با آنها تکلم می شد یا وحی می رسید ولی نوابغ نسبت برشته ای که در آن پیشرفته و نبوغ نشان داده اند مشهورند. (موسیقیدان - استاد ریاضی - شاعر - مخترع و...)

28 - سیر تکاملی نوابغ نسبت به یک موضوع از سیر تکامل

موضوع دیگر می کاهد و پیامبر چنین نیست بدین معنی که ممکن است مدتی فکر نابغه ای متوجه مطلبی باشد ناگهان بهتر از آن توجهش را جلب کند و نابغه را نسبت به موضوع اولی کم توجه سازد.

29 - نوابغ یک کشور کمونیسم را می پسندند و نوابغ جای دیگر سرمایه داری را یعنی عقل آنها در یک چارچوب که اتفاق نظر باشد حکم نمی کنند بلکه یک چوب از جا در رفته است ولی در بین پیامبران یک اتفاق نظر کلی وجود دارد که همه در یک اصل کلی به نام توحید جا دارد.

30 - نابغه عملش دنبال عملش است و پیامبربه دنبال اعتقادش.

31 - پیامبر وسایل اطاعت از دستورات الهی یعنی قانون را فراهم می کند ولی نابغه قانون وضع می کند (پیامبر شارع است و نابغه مقنن).

32 - پیامبر کسانی را تربیت می کند که به فضل پیامبر می بالند و در برابر نوابغ شاگردانی دارند که فضل خود را نیز از یاد نمی برند.

33 - نوابغ کمتر به دنیای بعد از مرگ توجه دارند و پیامبران برعکس.

34 - نابغه کم کم جلوه می کند پیامبر ناگهان.

35 - پیامبران در کودکی آثاری از نبوت دارند ولی نوابغ کن است از لحاظ فهم و درک در طفولیت و حتی تا سنین بالا پیشرفتی نشان ندهند.

36 - برای اینکه مقام نبوت دستخوش اغراض نشود و هر

فردی نواند در هر عصر و مکان ادعا کند به پشتیبانی از سیاست یا دوستان که پیامبر است پروردگار پیامبران را به معجزاتی یعین به اموری مجهز ساخت ه از عهده دیگران انجامش خارج باشد و حال آنکه نوابغ چنین نیستندو خود نیز هرگز ادعای اعجاز نکرده اند یا اگر ادعای نبوت دروغین کرده اند منکر معجزه بوده اند.

37 - پیابران در تمام شئون زندگی انسانی دخالت میکنند ولی نوابغ خیر.

38 - نوابغ با شاگردانی که مطالبشان را خوب توجیه می کنند خوبند و پیامبران با آن ها که بهتر دستورات دین را عمل می نمایند.

39 - نابغه یا جانشین معین نمیکند و اگر تعیین کرد چه بسا صادق نبود و مصداقی نداشت ولی پیامبر حتما بعد از خود را معرفی می نماید.

40 - بزرگترین رنج نوابغ خود به مقصود نرسیدن است و از پیامبران اینکه چرا مردم نمیرسند.

41 - نبوت یک نوع نبوغ فکری اجتماعی نیست که نزد نوابغ دیده می شود و به همین منوال وحی افکار پاک یک نابغه اجتماعی نمی باشد بلکه یک شعور مرموز غیر فکری و مطالب حقه ای است که به وسیله این شعور به دست می آید.

42 - نبوغ نوابغ بدون تلاش و کوشش به دست نیامده و حال آن که پیامبران نبوت را آماده به آنها بخشیده اند : الکساندرها میلتون می گوید مردم گاهی موفقیت مرا در نبوغم

می دانند و حال آنکه چه خود از نبوغم اطلاع دارم در سایه این است که خیلی زحمت می کشم ادیسون گفته است نبوغ یعنی یک درصد الهام گرفتن و 90 درصد عرق ریختن.

از دانیل وبستر است : آن چه شده ام نتیجه زحمت و کارم است.

43 - امروز عقیده بعضی از دانشمندان علم الاجتماع است که : جوانان ما اگر بدانند برای چه ساخته شده اند و استعداد چه کاری را بیشتر از کارهای دیگر دارند و اندیشه اشان اطراف آن همیشه در پرواز باشد امکان نوابغ شدنشان در حد بالاست ولی پیامبرشدن ، خدا می داند چه کسی باید باشد الله یعلم حیث یجعل رسالته.

44 - موضوع دعوت نوابغ با محلی که پیامبران شروع بر رهبری می نمایند متمایز است.

45 - بیشتر نوابغ اجتماعی نیستند یعنی خود را محتاج معاشرت نمی بینند و می دانند معاشر تشان به ضرر کارشان است اما همه پیامبران اجتماعی اند و به همین لحاظ است که از ابتدا اکثر اهل ایمان از طبقات پایین اجتماعند.

46 - نوابغ باید در رشته خود از قبلی ها نبوغ بیشتری نشان دهند و اگر نتواند سعی می کنند خود را بهتر جلوه دهند ولی پیامبران در زمان های مختلف آن که فضیلت بیشتری داشت به نام اولوالعزم معرفی شد و پیامبران در حد فاصل اشکال و ایرادی نکردند.

47 - ممکن است نوابغ را اشخاصی معرفی کرد که دور بین هستند و در این صورت اشیاء نزدیک را نمی بینند یعنی در حالی

که نگاهشان مثلاً متوجه کرات آسمانی است بدرون چاه می افتد و از این قرار هم یک علت اجتماعی نبودن بسیاری از نوابغ را همین دانند که ندانند کارهای غیر تخصصی حتی امور روزمره زندگی را چگونه برگزار نمایند در صورتیکه پیامبران به همه شئون زندگی متوجه اند و به همین لحاظ جنبه اجتماعیشان نیز قوی است و اگر به چاه دومی مینگرید اولی نمی افتاند.

48 - نقل از شوپنهاور در کتاب تاریخ فلسفه تالیف ویل دورانت است که : نبوغ برترین شکل داخلی از «اراده» است و به عقیده ما نبوت «اراده ای» است علمی که از جانب پروردگار «افاضه» میگردد.

49 - در نوابغ اکثرا عقل قویتر از قدرت نفسانی است ولی در پیامبران هر دو در سطحی برفراز آن چه انسان ها دارند بوده و در توازنند.

50 - نوابغ در برابر اسرار ازلی و زیباییهای هنری و حقایق علمی پس از آنکه خود سازنده و به ظهور رساننده شدند واله و حیران می گردند و گاه در برابر نبوغ خود اشک شوق می ریزند و بسا به کار خود عشق می ورزند ولی پیامبران هنوز از دعوت خود بهره برداری نکرده و موفقیت شایانی به دست نیاورده اند یعنی قبل از هر چیز در برابر اسرار ازلی و حقائق الهی زانو زده تعظیم می نمایند.

51 - نوابغ حکم یک کارگاه تولیدی را دارند که مواد اولیه و خام بی ارزش را به فراورده های گرانبها مبدل می سازد مواد اولیه نوابغ اطلاعات از کتب و منابع چندی است که سازمان

فکری آنها را به راه انداخته و با آنها توانسته اند قوای خلاقه خود را نشان دهند ولی پیامبران کارگاه تعمیر و تعدیل کننده ای هستند که جز تعمیر مصنوع و مخلوقی که بر فطرت آفریده شده و خروجشان از جاده حقیقت و فطرت امکان دارد کاری انجام نمی دهند یعنی پیامبران آفریده شدگان را با علم و توجه هماهنگ نظم آفرینش می سازند ولی نوابغ بدون توجه آهنگ تازه ای می نوازند.

52 - درباره نبوغ بحث هایی شده و می شود که درباره نبوت هرگز فکرش به خاطرها نیامده است مثلاً نبوغ را مورد بحث مسائل ارثی و روابط اجتماعی قرار داده و حتی رابطه آنرا با ضعف جسمانی و کوتاهی قد و بیماری صرع و یا... نسبت داده و در باره آن آمارگیری به عمل آمده است در صورتی که برای نبوت چنین بحث هایی نشده است. (کسی نگفته آیا نبوت با قد و وزن رابطه دارد ؟ پیامبری آیا ارثی است ؟ یا...)

53 - بعضی از دانشمندان عقیده دارند کودکانیکه دچار یک نقصیه بزرگ جسمی هستند برای پوشاندن این نقص ، قوای دماغی خود را به حداکثر به کار انداخته و در نتیجه در آن قسمت که تصور می نماید بر نقصشان پرده پوشی تواند کرد پافشاری نموده و بالاخره امکان به نبوغ رسیدن را دارند.

54 - اسکندر کبیر - ژول سزار - ناپلئون - پطر کبیر - هاندل پلو تارخ - دسنایوسکی - نیوتون - مولیر - بایرون فلوبر - پاگانتی - موتزار - دکتر جانس - لومیاردینی - سویفت و.... همه و هم به بیماری غشی صرعی دچار بوده اند و لذا عقیده بسیاری

بر این است که نوابغ بیشترشان به بیماریهای عصبی یا روانی مبتلا بوده اند و شاید قرآن کریم نیز تا حدی با این نظریه موافق است که نبی گرامی اسلام به خاطر جدا ساختن از دسته نوابغ و برای اثبات وضع آسمانی و پیامبرش از جنون منزه دانسته است و گاهی بدین علت که پیامبر مصد قبلی ها بود (بل جاء بالحق و صدق المرسلین - صافات) و زمانی بدین سبب که تذکر دهنده می باشد (فذکر فما انت بنعمه ربک بکاهن و لا مجنون - طور) ایشان را از دسته بیماران روانی جدا ساخت.

55 - بسیاری از نوابغ گرفتار مخالف هایی بر علیه تمایلات باطنی خود شدند و مدتی به آن سرگرم شدند ولی عاقبت پی کاری رفتند که برای آن ساخته شده بودند چه بسیارند از آن ها که پدر و مادرشان آنها را به شغلی واداشته اند و نخواستند و رفتند ولی پیامبران هرگز از پیامبری عدول نکردند.

56 - نوابغی پیدا می شوند که پیش بینی های خیلی عالی دارند ولی قدرت پیش بینی آنها تا حدود است که به علل و اسباب آشنایند و به علم زمان وارد ولی پیامبران قدرت پیشگویی دارند آن هم غیر محدود.

57 - نوابغ برای ردیف کردن مسائل فلسفی - ریاضی طبیعی هدفهای نظری یا علمی مشترکی را منظور می دارند ولی پیامبران برای مرتبط ساختن همه چیز با هدف تزکیه و تعلیمی که دارند حتما عمل را دخالت می دهند.

58 - نوابغ به جایی از علم که می رسیدند ناله های جان گداز سر بدیوار خوردن و توقف داشتند ولی پیامبران متوجه خوب

با انجام رساندن ماموریت خود بودند.

59 - آن چه از نوابغ بمنصه ظهور می رسد به عنوان غرور ملی تقدیم می گردد و آنچه از پیامبران است به ظاهر با دلبخواهی ها مخالف مشاهده می شود.

60 - نوابغ اگر به جانبی متوجه شوند یا موضوعی زندگی آن ها را متوجه سازد یا اگر به دستگاه دولت وقت مشغول باشند کمتر موفق به ظهور و بروز نبوغ خود می گردند و حال آنکه پیامبران چه هنگام تنگدستی چه شکست چه زمان فتح و حتی دوران ارتشداری ، نویسندگی ، عبادت و... در هدایت کردن بلکه در طرز هدایتشان به هیچ وجه از روش اصلی منحرف نشده بلکه تکانی نمی خورند.

61 - به خاطر پیروان انبیاء هرگز این فکر نمی گذارد که چه بهتر بود پیامبر در فلان رشته ای متخصص باشد ولی شاگردان پیشرفته نوابغ از روی تخصص بیشتر نابغه تر را بهنر می شناسند.

62 - نوابغ اگر ایمان به معاد داشته باشند مانند پیامبران نیست که مظاهر اخرویت در تمام شئون زندگیشان اصیل و سنگین تر از سایر موارد بوده باشد.

63 - نوابغ اگر کاری یا مطلبی داشتند که دیگران از آوردنش عاجز بودند ولی معارضی برای خود نطلبیده و هل من مبارزه نمی خوانند یعنی ناآگاه باور داشتند هر چند از عقل سرشار برخوردارند ولی عاقلتر هم هست ولی پیامبران برای معجزات خود فریاد هل من مبارزه داشتند و داد می زدند کسی مثل و مانندش را بیاورد.

64 - چهره کردن نوابغ بدون ارتباط با علم پیشرفته زمان بود ولی معجزات پیامبران ارتباط کلی با پیشرفته ترین علم زمان داشت و بلکه بالاتر و مهمتر از مهمترین دانش روز بود چنانچه حضرت موسی بالاتر از کاهنان و حضرت عیسی مهمتر از پزشکان و حضرت محمد ما فوق کلام دانشمندان معجزات خود را آوردند.

65 - نوابغ علوم و نبوغ را بر نوار تکامل زمان انداخته به بعدی ها رساندند ولی پیامبران توحید استعدادی مردم را بیان داشتند.

66 - نوابغ را برای تدریس یا بزرگداشت مؤسسه ای یا تربیت شاهزادگانی دعوت کرده و می کنند ولی هرگز درباره پیامبران چنین پیش نیامده است.

67 - به محض آن که نامی از نوابغ برده میشود اجتماع به بزرگی مغز و عقلش متوجه می گردد ولی با بردن نام پیامبر انسان به افاضه و اشراقی که نسبت بوی صادر می گردد می اندیشد.

68 - غالبا صحت یک قانون مدتی بل از آنکه دلیلی کشف شده باشد که وجود یا کیفیت آن قانون چیست حالت استقراری پیدا می نماید در صورتی که قوانین آسمانی همه چیزش را به همراه خود دارد.

69 - ادیان هدف زندگی را برشناسایی زندگی ترجیح می دهند و این موضوع در اسلام چشمگیرتر است زیرا بنای آن را برو ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون نهاده و این مبنا را که غیر قابل برگشت و محیط بر هر چیز دیگر می باشد وضع نموده است.

70 - انبیا سعی می کردند در درون خود انسان ، نیرویی به وجود آوردند که از گمراهی و تباهی وی جلوگیری شود و همه چیزش

به اعتدال در آید ولی در موارد دیگر انسان را فقط در برابر تامین عدالت اجتماعی قرار می دادند و ظاهرش را برای انجام منظور مذکور می نگرند.

این که در اول گفتیم پذیرش یک مورد اختلاف بین پیامبر و نابغه برای باز شناختنشان کافیست هم اکنون باید افزود که از همه مهمتر آن است که قرآن می فرماید و به آنها اشاره شد : پیامبران با خدا ارتباط مخصوصی داشتند ، برای تذکر آمدند و همه مصدق پیامبران قبلی بودند.

اصولاً اتفاق کلمه پیامبران دلالت بر راستگویی آنها و اینکه حد تکامل یعنی تغییر ناپذیری را انتخاب کرده و کلمه ای را به عنوان آغاز و انجام کلمات یعنی کلمه «اللّه» را آورده اند می باشد و حال آن که علم نوابغ یا هنر را انتخاب کرده و تغییر پذیری جهان را با پیشبردش به سوی جایی که خود تصور می کنند برگزیده اند.

پیامبر و مرتاض

بازار جنگ سرد که سرانجام منجر به جنگ صفین گردید بین حضرت گردید بین حضرت علی علیه السلام و معاویه به شدت گرم بود که حضرت فرمود الدهر انزلنی حتی یقال معاویه و علی. بازار پاسخگویی به کسانیکه اندیشه ای بس سطی دارند نیز گاهگاهی آن چنان گرم می شود که موردی از آن تحت عنوان : (پیامبران به عنوان معجزه همان کاری را انجام می دهند که مرتاضین نیز همانندش را عمل می نمایند) قابل بیان می باشد ولی همین عنوان داخل پرانتز

ادهر انزلنی حضرت را به یاد می آورد که فرمود دهر نابکار آن چنان نکوهشمند است که علی را تنزل می دهد تا آن جا که مردم اسم وی را در کنار نا معاویه قرار داده بگویند معاویه و علی. ما هم مجبوریم همانند بداندیشان با جهانی از معذرت خواهی نام مرتاضین را در کنار فرستادگان پروردگار و اهریمن عاصی را پهلوی فرشته معصوم قرار داده از اختلافات و وجه تمایز آنها بحث کنیم.

قبلاً باید گفت همان گونه که آفرینش تکوینی با خود نشانه های دارد که جملگی چهره نمای این واقعیتند که ساخته و پرداخته دست یک قدرت عالم مدبری هستند ، آفرینش تشریعی هم با خود نشانه ای و آیتی لازم دارد که نشان دهنده پیوستگیش با ذات مقدس باریتعالی بوده باشد. جماد آیت الهی است نبات و حیوان و... آیت الهی هستند و همه و همه در نهایت ذرات خود فرمولهای بیشماری از فیزیک و شیمی و مکانیک نهفته دارند که مغزهای بزرگ جهان به تدریج هر کدام را از نهادشان بیرون می کشند و بدین وسیله نظم و ترتیب خاصشان را که نشان دهنده دست تربیت و هاب مقتدری است بر صفحات می آورند. پیامبر نیز باید آیتی و معجزه ای داشته باشد یعنی کارهای بکند که دیگران از آوردنش عاجز باشند و بدانند کتاب و حساب و ارتباط فوق العاده ای با آفریدگار آفرینش ها در کار است . به اینجا که می رسیم می گویند قبول داریم پیامبر بدون معجزه معنایی نداشته و معجزه به عنوان وجه تمایز فرستادگان الهی ا سایرین بایستی در اختیار آنان قرار گیرد تا هر کس نتواند ادعایی بنماید ولی مرتاضین

هم چند روز در زیر خاک دفن می شوند و بیرون می آیند و به زندگی معمولی می پردازند یا حلقه طنابی را تکان داده مانند یک میله محکم فلزی آن را به زمین میخکوب کرده از آن بالا می روند و... پیامبران هم کارشان طوری است که دیگران نمی توانند مانندش را بنماید و مرتاضین هم در این حدود عملیاتی دارند پس چه فرقی دارند ؟

صرفنظر از پاسخهائیکه متداول است و داده می شود مانند اینکه پیامبر خواب و بیداری ندارد و حال آنکه مرتاض در وقت خواب مانند دیگران هیچ نمی فهمد ، نویسنده در قرآن به یک موضوع بسیار جالبی برخوردم.

پیامبر و مرتاض هر دو کاری محیر العقئل انجام می دهند ولی مرتاضین زحمت می کشند متحمل مشقاتی می شوند تا به مقصد می رسند ولی پیامبر می خواهد به مقصود برساند و از جمله وسائل لازمه پیامبری داشتن معجزه است مبعوث می شود و بدون تمرین و ریاضت و مشقت معجزه خود را ظاهر می سازد.

دقت فرمایید یک ابتکار و اقتراح بلکه یک استنتاج از قرآن شریف است و آن متوجه ساختن مردم به این مسئله دینی بسیار مهم که : پیامبر از جانب خدا تأیید می شود پیامبر نه درسی می خواند نه ریاضت می کشد نه زیج می نشیند و برای اینکه این مطلب به اثبات برسد پروردگار حضرت عیسی را در گهواره معجزه می دهد تا مردم بدانند برای شیرخوار بحث درباره طرح ریاضت و تمرین غلط است و اگر معجزه ای را در سنین بالاتر به پیامبری عطا فرمود باز آن چنان آن را نمودار ساخت که مردم بدانند قبل از آوردن معجزه پیامبر از آن اطلاعی نداشته است : قضیه

چهار مرغ حضرت ابراهین اگر بود که آنها را پاره پاره کرد و بر چهار کوه نهاد و آن ها را باز خواند و زنده شدند آن چنان نقل شد که حتی درباره اصل قضیه نیز سئوال و جوابی درباره اطمینان قلب داشتن و چه و چه ردو بدل شده است تا همه بدانند پیامبر قبلاً از آن معجزه خبر نداشته است. اگر عصای حضرت موسی اژدها شد چنان ترسید که معلوم می شود سابقه قبلی نداشته که ترس از او برداشته شده باشد اما نبی اسلام : چون قرآن نازل شد از جمله می فرماید : و کذلک اوحینا الیک روحامن امرنا ما کنت تدری ما الکتاب و لا الایمان و لکن جعلناه نور انهدی به من نشاء من عبادنا و انک لتهدی الی صراط مستقیم... (سوره شوری) و همینگونه ما روح (و فرشته بزرگ) خود را به فرمان خویش برای وحی فرستادیم و از آن پیش که وحی رسد نه دانستی کتاب خدا چیست و نه فهم کردی که راه ایمان و شروع کدام است و لیکن ما آن کتاب و شرع را نور (وحی و معرفت) گرداندی که هر کس از بندگان خود را بخواهیم به آن نور هدایت کنیم و اینک تو (به نور وحی ما هدایت یافتی) خلق را هدایت خواهی کرد به راه است.

به هر صورت مرتاض کارهای خود را با ریاضت و رنج و سابقه قبلی انجام می دهد و پیامبران بدون سابقه قبلی و رنج و مشقت و این اختلاف حتی درباره پیامبر و نابغه نیز رسا بوده و کسی نمی تواند درباره اش شک کند.

غذای مردم جهان هنگام نزول قرآن

امروز که اعمال تطابقی بدن شناخته شده و وسائلی برای شناسایی راه هضم و جذب غذا و اعمال فیزیولوژکی بدن در دسترس است اظهار نظر درباره پاره ای از مسائل غذایی باعکس العملهای زننده ای روبرو می شود و موازین بهداشتی و اسلوب صحیح تغذیه ای هنوز هنگام عمل در معرض حملات قرار می گیرند چه رسد به اینکه به عقب برگردیم و درباره رابطه افکار مردم با روش های غذایی روزهای گذشته بیندیشیم ، سال قبل عصریکه اهالی شهرها منحصرا از محصولات ویژه ناحیه خود تغذیه می کردند و امکان نداشت به سهولت غذاها را از مکانی به محل دیگر حمل کرد کمتر از امروز و چهارصد سال قبل کمتر از دویست سال اسم طلوع می کرد کمتر از حد تصور به مسائل مثبت غذایی یا محرومیت های مربوط به آن توجه می شده است ولی برای ما سنجش این موضوع قابل توجه است که غذای مورد استفاده مردم جهان را همزمان با آنچه اسلام برای آن ارزش علمی و عملی قائل گردیده مقایسه کرده نشان دهیم که از خصائص چشم بینای علمی اسلام است که حتی ب دستورات کوچک غذا و تغذیه توجه نموده و باز گو کردن این گونه مطالب به این امید است که بر استعدادهای نهفته جوانان اسلامی اثر نیکوی بگذارد.

تاریخ زندگی انسانی را به زمانهای مختلف و اسامی گوناگونی تقسیم و نامگذاری کرده اند : عصر حجر قدیم - عصر حجر

جوان - عصر حجر جدید یا برنز - عصر آهن و... و آن چه به بحث ما را و دارد عصر قدیمی میانه ای است که دو مبدء تاریخی برای آن وضع کرده اند از اول مهاجرت ملل (350 بعد از میلاد) یا نابودی رومی ها ی غربی (467 بعد از میلاد) و دو پایان تاریخی که یکی از آنها پیدایش امریکاست (1496) و دیگری ب وجود آمدن رفرم پرتستانی (1517). عصر قدیمی میانهای خود به قدیمی میانه ای پیشین (الی 920) و قدیمی میانه ای بلند (الی 1250) و قدیمی میانه ای پسین تقسیم می شود که نزول قرآن چون تقریبا در ثلث آخر عهد قدیمی میانه ای پیشین بوده است عهد مذکور و غذاهای این عهد مورد بحث ما خواهند بود.

مطالعه و پژوهش

مطالعه و پژوهش درباره غذاهای که مورد استفاده اجداد ما قرار گرفته است به چند طریق می باشد که اهم آنها عبارتند از : تحقیق از روی دندان اجساد گذشتگان.

به دست آوردن بقایای غذایی که با انسان دفن شده یا بنا بر معتقداتی آن را با وی دفن کرده اند.

اهمیت دندان اجساد از این جهت است که عمل مومیایی گری بر روی اجساد بیشتر در آن نواحی معمول بوده است که قدمت تاریخی بیشتر غذاها نیز به آن مناطق محدود می گردد چنانچه به زودی خواهید دید بیشتر شناخت ها و کشت و زرعهای خوراکی به اطراف رودهای فرات و نیل حواله می شود و حال آنکه مومیایی کردن مردگان نیز اغلب مربوط به نواحی آباد

اطراف نیل می باشد.

یافتن غذا در مدفن انسانها یا غارهایی که انتخاب کرده اند آن چنان حائز اهمیت است که به عنوان مثال می توان امروز در دء غذای یافت شده تعیین کرد چند تای از آن مثلاً محتوی گندم یا ارزن و یا دارای جو و... بوده است.

دانش کاوشی اخیر از لحاظ کیفی و کمی در پیشرفت بوده هر روز بر تعداد پژوهش ها افزوده می شود و هر زمان تحقیق تازه ای صورت انجام پذیرفته اشتباهات سابق اصلاح و اشکالات موجود رفع می گردد مثلاً با پیدایش چند نوبت نان بدون نمک تا چندی قبل چین تصور می کردند که اجداد ما نمک ب خمیرشان نزده و نان بدو نمک می خورده اند ولی با پیدایش نانهای نمکدار که بندرت در حفره های کاملاً خشک و بدون رطوبت به دست آمد معلوم گردید نانهای به دست آمده از انبارهای نمناک و حفرات مرطوب بوده که مرتب و متوالی در طول زمان نمک ها به وسیله رطوبت شسته و از نان جدا و تبخیر شده و نان را بدون نمک ساخته است.

علاوه بر وضع دندآنهاو یافتن بقایای اغذیه ، کمک های دیگری نیز برای ساخت خوراک اجدادمان در دست می باشد که در درجه دوم اهمیت قرار دارند مانند بحث درباره پیدایش و چگونگی سرگذشت تکاملی هاون و آسیاب که به طور معلوم ابتدا به منظور دیگری که خواهیم گفت تهیه و زمان بعد برای درست کردن آردبکار برده شده و هنوز هم روش بسیار قدیمی هاون و آسیاب در بعضی نقاط عالم معمول می باشد. (ولی خوشبختانه

آن چه مورد بحث ماست مربوط به زمانی است که کم و بیش می توا آنها ر ا بر روی نوشتجات دید).

مثلاً سابقه نانی که می خوریم

سابقه نان را نتوانسته اند از عصر قدیمی به جلوتر ببرند (1) در صورتیکه در کتابهای مقدس و از جمله قرآن به سابقه بیشتر و قدیمی تر نان اشاره شده است.

حضرت یوسف خوابی دید و برادرانش به حسد او را به چاهی انداختند ، مرد کاروانی او را به تصادف از چاه بر آورد و به مصر برد در آن جا پاکدامنی حضرت موجب شد به زندان افکنده شود. دو نفر از هم زدانیان حضرت خوابی دیدند یکی که : برای فرعون انگور می فشرد و دیگری که : نان بر سر دارد و پرندگان به منقار از ان ها می خورند. و دخل معه السجن فتیان قال احد هما انی ارینی اعصر خمر اوقال الاخر انی ارینی احمل فوق راسی خبزا تا کل الطیر منه نبئنا بتاویله انا نراک من المحسنین (سوره یوسف) و با یوسف دو جوان دیگر (از ندیمان و خاصان شاه) زندانی شدند (آن دو جوان چون در سیمای یوسف آثار دانش و هوش دیدند شب در زندان خوابی دیده و از تعبیرش خواستند) یکی از آنها گفت من در خواب دیدمی که انگور (برای شراب) میافشرم دیگری گفت م دیدمی که بالای سر خود طبق نانی میبرم و مرغان هوا از آن به منقار می خوردند تو از آن تعبیرش ما را آگاه کن که تو از نیکوکاران جهانی.

1- تاریخ نان به زبان آلمانی (مشخصات آن در صفحه بعد)

یوسف در تعبیر خواب بدانها فرمود آن که انگور می فشرد مقرب سلطان گردد و دیگری را سر از تنش برگیرند و همان شد که تعبیر شده بود. ناگفته نماند مدتها نان گندم در مصر بعنوان تجلیل و احترام بکار برده می شد ، آن را د رظرفی هاده جلو شاهزادگان می گذاشتند و ای احترام تا قرن 14-15 میلادی در بعضی نواحی به جای بود (1) و ما در آن جا که از غذاهای قرآنی می گوئیم خواهیم آورد.

بهر صورت در آن زمان که قرآن نازل می شد در هر کشوری نسبت به غذائی وضع خاصی وجود داشت گاه در یک قبیله غذای بسیار خوبی را که قرآن در چهارده قرن قبل و علم روز از آن تعریف کرده و می کند بدترین غذا دانسته و برعکس چه بسا خوراکی بود که قرآن و علم احتناب از آن را واجب دانسته اند که آن روز از بهترین بوده است. بسا که محصول فراوانی بود محصولی که امروز آن را غذای نسبتا خوب و علمی می دانند و آن روز آن را بعنوان وسیله غذائی نپذیرفته بودند و چنانچه لوبیای وحشی در اراضی نیل فراوان بود و در مصر مصرف نمی شد. عدس مدتها محدود به نواحی مخصوص بود (در کشور نروژ حتی تا سال 1880 بعد از میلاد از کشت عدس خبری نبود). آرد ارزن که آن را قدیمی ترین غله می دانند بعلت اینکه خمیرش ور نمی آید در بسیاری از قبایل آن را قبول نداشتند و ... و ما با جمال (2) بهمه عناوین

1- تاریخ نان Die Urgeschichite Des Hausbrotes Prof Dr. Walter vow Stokar 1951
2- با استفاده از مطالب کتاب های راهنمای تغذیه.

درشت غذائی ملل معروف و مترقی قبل از ظهور اسلام اشاره ای نموده و طالبین می توانند کتابهای دیگری را در این باره مطالعه نمایند. (1)

غذای ملل مشهور آن زمان

ایرانیان که بنا بر عقیده بسیاری از دانشمندان پیش کسوت در علوم بوده اند و بنا بر تعالیم حضرت زرتشت (که بسیار جزئی از آن ها باقیمانده است) شکار رفتن ، دامداری و کشاورزی را دوست می داشته اند لاجرم از گوشت و شیر و لبنیات دیگر استفاده کرده عسل و تخم مرغ و سبزیجات نیز خوراک آن ها بوده است و طبق آن چه سفرنامه فیثاغورث گواهی می دهد سفره های رنگین نیز داشته اند ولی استفاده آن ها بهره برداری از منابع خدادادی بوده است. شکاری می کشتند و می خوردند ، عسلی آورده و می نوشیدند همین الان از شما می پرسم از ابتدای پیدایش انسان تاکنون برای اینکه آدمی بهتر به غذایش برسد ، به آن اهمیت بیشتری بدهد و توجه قابلتری نماید و علاوه بر غذاهائیکه طبیعت در اختیارش نهاده خود به تهیه و درست کردن غذاهای دیگر اقدام کنند آیا

1- تاریخ تغذیه سبزی از زمان قدیم تا حال در برلین 1927Adam و Maurizio- غذاهای قدیم و تازه از Hans و Glatzel - جغرافیا و تاریخ تغذیه از HintzKuot- درباره تاریخ تغذیه بشری تالیف Sigwald و Bommer و ... که هنوز هیچ کدام ترجمه بفارسی نشده است.

تشویقی از این مهمتر و جدی تر که الان خواهیم گفت درباره توجه بغذا نمودن شده است ؟

اگر می گوئیم ایرانیان هنگام نزول قرآن چنین و چنان بودند ، تکلیف سایر ملل معلوم خواهد بود زیرا ایرانیان در آن روز نیرومندترین و مترقی ترین ملل بشمار می رفتند. اینکه ایرانیان از فراورده های طبیعت استفاده می کردند و سایر ملل نیز بهمین منوال یا پست تر به غذای خود توجه داشتند تا آن جا که اعراب عصر جاهلیت حتی در مواردی پیه شتر را با پشمش بهم مالیده گلوله هائی درست کرده می بلعیدند و این نوعی از فراورده های دستی آن ها بودلازم است مجدد رقم چهارده قرن اسلامی را بنظر آورید تا برای شما بگویم تشویق مذکور چه بود.

اینک قرآن مجید نازل شده شامل کلماتی وحی شده از جانب خدای آفریننده انسان و جهان از جمله یک قسمت آن مربوط است به تقسیم بندی غذائی ولی آن چنان تقسیم بندی که موجب شرمندگی انسانی است زیرا در آن تقسیم بندی خدای عالمیان کار بندگانش را ردیف کار خودش ذکر فرموده یک قسمت را غذاهای و ما عملت ایدینا و کاردستی پروردگار و بخش دیگر را و ما عملته ایدیهم و کاردستی بندگانش محسوب نموده است و برای عظمت بلکه برای تشویق مسلمین در راه بهتر ساختن و کامل نمودن غذاهای خود همین بس که کار بندگی ردیف کار خدائی ذکر شود.

باز هم در اسلام به چنین تشویقهائی بر می خوریم که بیکی از آن ها قبلا اشاره شده : اگر فراموش نفرموده باشید گفتیم شاه هندوستان

وزیری داشت که شطرنج اختراع کرد و پاداش وی را در هر خانه نسبت به خانه قبلی دانه هائی مضاعف از گندم خواست مقدار گندم در خانه آخر بحدی رسید که تهیه اش غیر ممکن گردید. در اسلام داریم که هر دامادی باید بکوشد بپاس احترام همسری که شریک زندگیش خواهد بود آن چنان زندگی برای وی منظور بدارد که از خانه پدر و مادریش ولو اندکی هم بهتر بوده باشد. سن متوسط ازدواج جوانان اسلامی را در نظر آورید که اگر همین مسئله بظاهر کوچک مراعات شده بود ایا وضع غذا و مسکن مسلمانان امروز چه صورتی داشت ؟

غذای مردم آن روز

مصریها نیز از روی نقاشیهای بدست آمده و وضع دندان های اجساد مومیائی شده و با توجه به محصولات مخصوص اطراف رود نیل غذایشان همان بوده که طبیعت در اختیارشان قرار داده بوده است (تنها ور آمدن خمیر را برای تهیه نان به مصریها نسبت می دهند)

یونانیان از مطالب تاریه هومر و نوشته های آرشیسترات Archisterate بر می آید که لبنیات را خوراک وحشیان می دانستند وو علاقه مخصوص به تخم مرغ داشته اند ، اسباب های چند از آن زمان بدست آمده که نشان می دهد علاقه آن ها بطبخ غذا بیشتر از سایرین بوده است.

از رومیان کتابی بنام آپی کوئیس در طباخی تا امروز مانده است و لوازم آشپزی نیز در کاوشهائیکه از شهر پمپئی Pompei

بدست آمده ، شهریکه در نزدیک های آتشفشانی وزوو دفن شد ، معلوم می شود آنها نیز چشمشان محصولات محلی و طبیعی را بیشتر می دیده است.

بیزانسی ها نیز تقویم های غذائی داشته (برنامه های غذائی) که امروز توانسته اند بخوراک آن ها اطلاع حاصل کنند و همین طور ژرمن ها و گولواها - چینی ها - هندیها و ... همه از زمان های قدیمتر تا ظهور اسلام جز در بعضی نقاط که از روی تجربه رژیمهای مخصوصی برای بیماران داشتند بیشتر توجه ها بذائقه و ذوق بوده و کمیت و انتخاب جنس بر کیفیت غذا و علمی بودن تغذیه برتری داشته است.

جالب تر از همه خوراک مردمی بود که خورشید اسلام در میانشان طلوع کرد و غذای آنها تقریبا در دو کلمه شتر و خرما خلاصه می گردید.

تنها خوراک آسمانی که در انحصار بنی اسرائیل بود همان است که قرآن می فرماید : کل الطعام کان حلابنی اسرائیل الا ما حرم اسرائیل علی نفسه من قبل ان تنزل التوراه (آل عمران) و طبق مدارک موجود بنی اسرائیل هم نسبت به پیشرفت زمان از غذاهای طبیعی استفاده بیشتری می کرده اند.

آیا در قرآن نیز بغذای مردم کشور یا قبیله ای قبل از اسلام اشاره شده است ؟ آری زمانی که بنی اسرائیل خواستند بدنبال حضرت موسی از مصر بیرون آیند به بعضی از فراورده های غذائی آنها (همه طبیعی است) اشاره کرده می فرماید : و اذ قلتم یا موسی لن نصبر علی طعام واحد فادع لنا ربک یخرج لنا مما تنبت

الارض من بقلها و قثائها و فومها و عدسها و بصلها ... و ای بنی اسرائیل بیاد آرید وقتی را که بموسی اعتراض کردید که ما بیک نوع طعام صبر نخواهیم کرد از خدای خود بخواه تا برای ما از زمین نباتاتی مانند خیار و سیر و عدس و پیاز برویاند (بقره). (1)

شگفت اینجاست که اگر هزاران سال قبل از اسلام نیز یک فراورده علمی خوراکی یعنی غذای مفید بدست بشر مهیا شده باشد در قرآن یا اخبار آن را خواهیم یافت (آنها را خواهید دید) و در قرآن بعنوان مثال می توان به ضیافت حضرت ابراهیم با گوشت گوساله بریان اشاره کرد (و جاء بعجل حنیذ).

ممکن است بعضی از خوانندگان ضمن مطالعه این کتاب یا کتابهای غذائی اشاره شده از غذای مردمی در شگفت مانند که مثلا پانصد سال قبل از اسلام ااز آن می خورده اند. بایدمتوجه بود که بطور قطع و یقین مسائل غذائی جهانی قبل از اسلام نضجی نگرفته و تغییر و تبدیلی و وضع بهتری نیافته و مردم نزدیک بظهور اسلام خلف صدق و میراث بر بدون دگرگونساز اجداد خود بوده اند و بهمین لحاظ در بعضی موارد مسئله غذا را به مدتها پیش از ظهور اسلام رسانده ایم.

علت اینکه این قسمت (غذاهای ملل قبل از اسلام) را بسیار باختصار نوشتیم یکی آنکه هنگام خواندن غذاهای

1- هاروارد فاست آمریکائی در کتاب خود بنام موسی از پیاز و سیر و سبزیهای تازه نام برده ولی تحقیقات وی درباره عدس با آن سابقه و قدمت بجائی نرسیده اینک در انحصار قرآن است.

قرآنی تاریخچه ای از هر غذا را خواهید خواند و در ضمن به ارتباط مردم نزدیک بظهور اسلام و غذاهای مذکور مطلع خواهید شد و اگر هم اکنون آنها را به تفصیل بنویسیم از خواند آنها در یکجا خسته خواهید شد.

هر زمان یک مسئله علمی غذائی اسلامی قبول طبعتان افتاد بیاد بیاورید : امروز که عصر دانش و فضاست و دیروز که زمان دانش و اسلام بود هز دو بسزاواری دارنده مسائل غذا و تغذیه ای بوده و هستند و بحث ما نیز درباره ارتباطات مسائل غذا و تغذیه ای بین این دو عصر می باشد اگر کوچکترین مسائل غذائی با سابقه پانصد ساله وجود داشت آن قدر درباره اش سر و صدا و تبلیغ می شد که همه فهمیده بودند چه رسد باینکه مسائل مذکور مربوط به قبل از چهارده قرن بوده باشد در اینصورت البته البته بنام فرهنگ بسیار قدیم ادعاهای جهانی و سرافرازی بسیاری مشاهده می شد از اینرو باور بفرمائید :

طرح مسائل علمی غذائی متعلق و منحصر بزمان اسلام است و عصر حاضر ، نه قبل از اسلام اشاره ای باهمیت کیفی غذا شده و دستوری چنین - فلینظر الانسان الی طعامه (1) داده اند و نه راجع بوضع کمی غذا قبلا یا بعدا این گوینه بسزاوری سخن آنده است که کلوا و اشربوا و لا تسرفوا (2) و نه مسلمانان و غیر مسلمانان تا دویست سال قبل بفکر پژوهشهای علمی مربوط به این دو

1- جلد سوم صفحه 13.
2- جلد سوم صفحه 152.

موضوع علمی که در نهاد این دو آیه شریفه است افتاده اند. (1)

زهد و غذا

- آنچه مرا سرگردان ساخته این است که شما می گوئید و الطیبات من الرزق قل هی للذین آمنوا - و طیبات رزق را باهل ایمان متعلق و مربوط می دانید و حال آنکه بنابر مشهور زهد و تقوی ، رها کردن تمایلات نفسانی و از جمله غذاهاست.

- قبل از هر چیز استدعا می نمایم : اگر خواستید کسی را از گذشتگان بشناسید بخواند افکارشان که بر صفحات منعکس و بصورت کتابی در آمده اقدام نمائید که در غیر اینصورت ممکن است کسانی که او را معرفی می نمایند از دوستان یا دشمنانش باشند و شیطان یا فرشته اش نمایند. مسائل و مطالب اسلامی را نیز از اهلش بپرسید که زهد در نزد شیاطینی که مسلمین را تحت الشعاع و مستعمره می خواهند بمعنای تنبلی و بیکاری و چمپاتمه زدن و تسبیح گرداندن و نزد حضرت باقر چنین است که می فرماید تمام زهد در این آیه جمع شده است : لکیلا تاسوا علی مافاتکم و لاتفرحوا بما آتاکم (حدید) (این را بدانید) تا هرگز بر آنچه از دست شما رود دلتنگ نشوید و بانچه بشما رسد (مغرور و) دلشاد نگردید ...

زهد دراین نیست که بین عناصر مفید و ضروری برای بدن و

1- خوشبختانه توجه دادن به و تشویق و ترغیب نمودن به مسائل عملی قرآنی مخصوصا غذائی یکی از آرزوهای دانشمندان اسلامی بوده و هست و ما می توانیم صفحه 243 تفسیر نوین را که تفسیر قرآن کریم بفارسی سلیس و رساست در این باره شاهد آوریم.

بدن سدی کشیده و حائلی ایجاد گردد و انسان محروم از نعمت های آفریده زاهد خوانده شود ، اسلامی که قیافه پیروانش را منبسط و متبسم می خواهد با سوء تغذیه که تبسم را در چین و شکن های عضلات بدون طراوت صورت محو می سازد موافق نیستاسلامی که دستورات غذائی ویژه ای در هر مورد و از جمله برای شادمان بودن دارد و بزودی همه را خواهید خواند آیا ندانسته است که با فقر غذائی نه لبی تبسم می کند و نه چهره ای می درخشد ؟ قبلا گفتیم علی علیه السلام همین که برادر فرماندار بصره را چنان دید که در مضیقه غذائی و استراحت خوود را محدود ساخته است آن چنان کلمه وای را بر سرش فرود آورد که تا پایان جهان همه دانستند عبادت کردن اندازه ای دارد و کار کردن ساعاتی و زهد و شرائطی.

غذا در کتابهائی که حکومت می کنند

از دین ها و مسلک ها ، کتابهائی امروز بر جهان بشریت حکومت می نمایند بنامهای قرآن - تورات - انجیل و ...

قرآن را بنگرید که هر کس در ادبیات تسلطی داشته بشرح الفاظ و نکات فصاحت و بلاغتش پرداخته و آنکه بفلسفه مسلط بوده جنبه های فلسفی آنرا شرح داده و کسی که بر علوم طبیعی چیره بوده همان را از قرآن اخذ و بسط و توضیح داده و غذاشناس نیز می تواند مطالب بسیاری در این باره از قرآن بدست آورد تا آنجا که نویسنده توانست از نهاد مطالب اسلامی تقریبا تمام برنامه دانشکده های پزشکی روز را اخذ و بنام دوره کتابهای

اولین دانشگاه و آخرین پیامبر بجهانیان تقدیم دارد.

وصایای عهد قدیم و جدید ، بنام کتاب مقدس (تورات و انجیل) و جزوات اوستا - خرده اوستا و ... آنچه به زرتشتیان مربوط است و هر سه روزگاری محتوی کلمات و جملات آسمانی بوده اند و کتابهای مسلک هائی که ساخته و پرداخته استعمار چیان است و در شمارش بسیارند همه و همه آنچنان پر از مطالب ناسازگار علمی هستند که اگر انگیزیسیون (محکمه تفتیش عقاید) تعطیل نشده بود آنقدر محقق ودانشمند را سوزانده بودند که روی کوره های آدم سوزی نازی ها را سفید کرده بودند چه رسد به کتاب هائی که آسمانی نبوده و تکلیفشان آنچنان روشن است که نه تنها از مطالب علمی عاری می باشند بلکه برای دعوت مردم بهر کداماز آن مسالک ، مبلغین مربوطه مجبورند همیشه طبق خواسته زمان و درک مردم و متناسب با خصوصیات هر شهر ساده لوحان را دعوت نمایند بدون آن که اسمی از کتاب و وحی و آسمان برده شود حتی در بسیاری از مسلک ها اجازه نمی دهند کتاب یا کتابهای مربوطه ولو برای یک مرتبه هم هست بدست مطالعه دعوت شدگان برسد.

پیروان کتاب مقدس که از لحاظ علم و تکنیک بر سایرین برتری دارند و بهمین قیاس تلاش فوق العاده اشان برای برتر معرفی کردن کتاب مقدس شبانه روزی و مداوم است و برای درک و برخورد و استنتاج حتی مطالب دینی قدرت فهم بسزائی دارند آن چنانکه در مطالعه و تحقیق بسیاری از مسائل اسلامی فوق العادگی نشان داده اند که حتی کشف الایات و کشف المطالب

قرآن نیز بوسیله فلوگل آلمانی و ژول لابوم فرانسوی تهیه شده است هنوز نتوانسته اند بعنوان علمی بودن مطالب کتاب مقدس کتاب هائی بنویسند و سر و صدائی راه بیندازند ، باور ندارید فهرستی از کتابهای مذهبی همین سال (1968) را که جهت کتابخانه یکی از دانشگاه های معروف جهان فرستاده اند به ترتیب داده شده برای شما می نویسم :

آقای تاریخ حضرت عیسی از تالیف سال 1967 در 282 صفحه - افسانه های قبیله ای و گفته های بشری در ژنیزر (حقیقت و شعر گفتن در گفته های Routh 1965 برلین 28 صفحه - نسبت مذهب کلیسائی در شهر وین پن قبل از رفرماسیون لوتر 1967 در 179 صفحه شهر اشتوتکارت - کلیسا و کلیساهای مشرق - کلسیاها بعد از وابتکانوم دوم 1967 مونیخ 105 صفحه - شمشیر و گل سرخ در تشریفات پاپ ها - رفرماسیون لوتر 1967 ژنو 214 - کلمه و عمل 1966 برلین 127 - توضیحی ویژه فقه آقای توماس منت زر Montzer1967 لیون 157 - فقه لوتر 1967 توبینگتن 250 - فهم زمان و تاریخ نزد پولوس 1966 مونیخ 188 - نوشتجات توماس از آموئین مقدس 1967 در 479 صفحه - سئوالات اصلی فقهی بعنوان مسائل مرزی 1967 کلن 527 - درباره معنی تاریخ مسیحی تورینو (ایتالیا) 1967 - 75 - بررسی مطالعه ای درباره کتاب لودویک مورز 1967 - 131 - مصرف کتاب مقدس قدیم در سنت مایتو 1967 لیدن 252 - دو هزار سال یهودیت و مسیحیت - کاتولیک بودن هیتلر 1967 مونیخ 247 - تحصیل ضرب المثل

های اسرائیلی هیدلبرگ 1967 - معلولیت دنیا و اسرار اعتقاد 1967 برلین 160 - تاریخ بیمارستان سنتی بون اورشلیم St. John 1967 لندن - احترام بمقدسین در شمال و مشرق تیرول Tirol (بین اتریش و ایتالیا) 1965 - 158 - مرگ ها در مسیح 1966 مونستر 364 - رفرماسیون لوتر 1967 - 426 - معنی نسبت ابژ کتیف و سوبژ کتیف برای فقه ها 1967 هامبورگ 461 - نقشه جغرافیائی فرستادن میسیونها - روان شناسی و مذهب نطق 1937 در دانشگاه بال - رفرماسیون لوتر در نظر کمونیستی 1967 اشتوتکارت 262 - تاریخ مقدس چیست 1967 287 Neuhirchen - تصویر رفرماسیون در نوشتن های تاریخ کلیسائی 1966 توبینگتن 202 - بنیان گزاری رژیم کلیسائی در زاکسن 1967 بازل 191 - درس دادن مذهب پروتستانی در مدرسه 1965 زوریخ 53 - معلمین پروتستان در دانشگاه وین 1967 کلن 274 - شکلهای واقعی و غیر واقعی مذهبی و عقیده ای رساله 1964 - 1967 مونیخ 342 - علم الاجتماع مذاهب بزرگ 1966 بن 343 و...

چه باید خورد ؟ (رژیم های مختلف غذائی)

که اینک ثلث آنها تقریبا برای شما نوشته شده (اگر کتابی مانند سرنوشت بشر هم در طول تاریخ توسط لوکنت دونوی نوشته شده و از توازی عجیب باب های سفر پیدایش و نحوه آفرینش سخن گفته باز می بینیم بسیاری از جملات تورات اصلی است که باقیمانده و با قرآن یکی و مشابه است و از آنهاست که می توان مطالب علمی شگفت انگیز بدست آورد یقین است تورات

وانجیل اصلی کلام الهی و مورد تصدیق قرآن بوده است)

- مجدد از موضوع (غذا تغذیه) خارج شدیم ! آیا در اسلام از رژیم خاصی طرفداری شده است ؟ مثل اینکه به خوردن غذاهای ساده اهمیت بیشتری می دهد ! - مقصود شما این است که چه باید خورد تا سالم و شاداب ماند و نظر اسلام را در این باره می پرسید ؟ اینک چه باید خورد : چه باید خورد رژیم غذائی به دو دسته بزرگ تقسیم می شود : رژیم بیماران، رژیم افراد سالم. در جلد اول نشان دادیم که یک قسمت از برنامه مورد نظر درمان شناسی و اسلام است لذا در جای خود برژیم بیماران اشاره خواهد شد.

رژیم غذائی افراد سالم که با وضع آب و هوا و محیط و فصول و شغل و سن فرق می کند و چند نوع از آن که تاکنون ذکر شده است از این قرارند : رژیم گوشتخواری - این رژیم بطور مطلق وجود ندارد زیرا انسان هر چند نیرومند باشد نمی تواند یک ماه را با خوردن فقط گوشت بگذراند و اگر گربه یا ببر یا حیوان گوشتخوار دیگری را تاکنون گوشتخوار مطلق تصور کرده ایم چنین نیست بلکه هر کدام بنحوی از اندکی سبزیجات استفاده می نمایند ، یا از گیاه در احشاء حیوانات یا از سبزیجات در باغچه و غیره حتی اسکیموها که بیشتر غذایشان گوشتی است از مواد نباتی خارج

کرده از شکم بزهای وحشی میل می نمایند و از این قرار رژیم گوشت خواری مطلق وجود نداشته بهتر است آنرا رژیم نیمه گوشت خواری بنامیم.

رژیم نیمه گوشتخواری - که مخلوطی از رژیم گوشتخواری با رژیم های دیگر است و رویهمرفته می توان آنرا رژیم همه چیز خواری نامید.

رژیم گیاه خواری - این رژیم نیز بطور مطلق نمی تواند پایندگی ایجاد نماید و هر چند با متنوع انتخاب کردن مواد نباتی و میوه جات هر سه نوع ماده غذائی (مواد نشاسته ای - پروتیدها - چربیها) تامین است ولی تعدل غذائی در اینها بکلی از دست رفته بخصوص از اسیدهای آمینه ضروری و بعضی ویتامین ها محرومیت خاصی بوجود خواهد آمد لذا بعضی رژیم نیمه گیاه خواری را ذکر می نمایند.

رژیم نیمه گیاه خواری - که علاوه بر مواد نباتی و میوه جات به خوردن بعضی فراورده های حیوانی (بغیر از گوشت) مانند ماست و شیر و عسل می پردازند ولی بدلیلی که در حلد قبلی گفتیم برای تامین نیازمندیهای بدن این رژیم سبب پرخوری می گردد.

رژیم خام خوری - معتقدین بانی رژیم نیز به دو دسته تقسیم می شوند یک دسته آنها که می گویند همه چیز را باید خام خورد حتی نخود و برنج و گندم و دسته دیگر پخته شدن بعضی از آنها را پذیرفته اند.

رژیم میوه خواری - طبیعی دانهای بزرگی مانند

لینه و کویه و ... بعلت وجه مشابهت دندانها و دستها و ناخنها و دستگاه گوارش انسان با میمون و اینکه میمون میوه خوار است عقیده دارند رژیم میوه خواری بهترین رژیم برای انسانهاست ولی اکتفا کردن باین رژیم عملا بدن پاسخ خوبی نداده و نخواهد داد و برای تامین بعضی عناصر مورد نیاز پرخوری و خرابی هاضمه پیش خواهد آمد.

رژیم اسلامی بهترین رژیم ها

بتدریج خواهید دید رژیم اسلامی بهترین رژیم هاست زیرا برای تغذیه افراد :

فصول را در نظر گرفته (در شرح رساله ذهبیه خواهید دید چگونه حضرت رضا بریا هر ماه از سال شمسی که در گردش نیست در شهر مرو خراسان دستورات غذائی جداگانه ای برای مامون خلیفه عباسی صادر می فرماید).

مکان را منظور داشته (درجلد قبلی ملاحظه نمودید که برای پیشگیری از گرما زدگی شروع و ختم غذا را با نمک در نقاط گرم چگونه دستور داده اند و باز هم مطالبی خواهید خواند)

شغل : (در جلد قبلی مجمل اشاره ای به مهمانی نبی گرامی شد که اصحاب خسته خود را پس از حفر خندق به غذای مقوی پر پروتئین دعوت فرمود و باز هم دستورات بسیاری را از اسلام در این مورد خواهید دید).

سن : (بزودی یکی از شگفت انگیزترین دستورات قرآن را در این باره در همین جلد یا جلد بعد آنجا که حضرت ابراهیم

خود و زنش را فرتوت و مسن می نماید و غذای مخصوص و پر از مواد بیاض البیضی برایشان معرفی می گردد خواهید خواند).

از اینقرار اسلام متوجه رابطه غذا با فصل ، منطقه ، شغل و سن بوده است.

ما زحمات دانشمندان غذا شناس را نادیده نگرفته و احترام آنها را نزد قرآن و نبی گرامی و ائمه اطهار ناچیز نمی شمریم و نمی گوئیم آنها نیز برای تعیین رژیم ، محیط و شغل و سن را فراموش کرده اند ولی اینرا هم ناچار بگفتیم که غذاشناسی جدید بدویست سال اخیر محدود می شود در صورتی که مطالب غذاشناسی ما مربوط به چهارده قرن پیش است آنچنان که اگر بخواهید در 15 قرن قبل حتی یک مورد علمی از آنها را بیابید موفق نخواهید شد و آنجا که از غذای مردم جهان هنگام نزول قرآن در همین جلد عنوانی باز کردیم ادعای ما بر شما ثابت شد بعلاوه اگر قرآن یا روایات صحیح اسلامی در جائی دستور غذا داده که علم روز آنرا متذکر نیست یا اینکه آنچه امروز غذاشناسان می گویند اسلام با آن مخالف است ما بدون تردید آنچه از دین است خواهیم پذیرفت و بزودی بموازی از آن بر خواهید خورد مثلا ما دستور داریم شیر را باندازه و پنیر را کم بخوریم (علم جدید نیز موافق است) ولی بسیاری از غذا شناسان با خوردن پنیر و مغز گردو با هم بعنوان اینکه این دو چیز دارای کلسیم فراوان و متراکمند مخالفند و حال آنکه اسلام پنیر کم را با مغز گردوی اندک بهتر از پنیر تنها خوردن می داند و دلیلش را خواهیم گفت.

اهمیت غذا بخاطر همه چیز خوری بزودی مطالبی را ملاحظه خواهید فرمود که درباره اهمیت غذا که از اسلام رسیده می باشد یکی از آنها را چنین بیان کردیم : غذا مفتخر است که قرآن سوره ای از خود را بنام مائه و غذا اختصاص می دهد ولی قبلا بدانید که ماده در حقیقت میز غذا سفره و رژیم همه چیز خواری است چنانچه مائده ای که سوره بمناسبت وابستگی بآن نامگزاری شده مائده آسمانی حضرت عیسی بوده که آن هم سفره ای بود انتخاب شده از رژیم همه چیز خوری و بزودی خواهید دانست محتویات سفره چه بوده است.

رژیم اسلامی (همه چیز خوری)

باز اهمیت غذا

کل اما علمت انه یعرف موده الرجل لاخیه باکله من طعامه - اعتبرحب الرجل بأکله من طعام اخیه - اشدکم حبالنا احسنکم اکلا عندنا - کلوا فانما تستبین موده الرجل لاخیه فی اکله - یعرف حب الرجل باکله من طعام اخیه : تمام آنچه گفته شد یعنی هر پنج خبر از حضرت صادق است.

اگر بمنزل یکی از دوستان صمیمی خود وارد شدید و چیزی آورد برای اینکه بخورید حضرت می فرماید : بخورید که معرفت و قدر دوستی مرد در برابر دوستش اینست که از غذایش می خورد یا اعتبار دوستی به نسبتی است که از طعام دوستش مس خورد آنکه ما را دوستر دارد بهتر نزد ما می خورد - و آن که می خورد مراتب دوستی خودش را برای برادرش روشن تر

می سازد - دوستی

نسبت به خوردن طعام دوست شناخته می شود و ...

ملاحظه فرمودید که حضرت میل دارد کسی که اظهار ارادت و دوستی به حضرتش می نماید اگر میهمان حضرت شد هر چه را آورد بشایستگی میل نماید و چون طعام امام نشان دهنده رژیم اسلامی و همه چیز خوری است صرفنظر از اینکه دوستان برای برادران خود همه چیز خواهند آورد تحریک به بهتر خوردن اهمیت غذا و رژیم همه چیز خوری را نزد امام می رساند.

اهمیت تغذیه

همه درباره اهمیت غذا گفته شد حتی در اینجا می توان گفت چون نبی گرامی فرموده اند المومن یاکل بشهوه اهله و المنافق یأکل اهله بشهوته (کسی که ایمان دارد طبق درخواست و اشتهای زن و فرزندش غذا می خورد و منافق می خورد آنچه را خودش خواهانست) و یقین است اشتهای زن و فرزند و یک خانواده معنی رژیم همه چیز خوری و جانبداری از آن را رسانده و ضمنا اهمیت غذا را نیز گوشزد می نماید ولی برای یک مرتبه در اهمیت تغذیه نیز مطلبی آورده باشیم آنجا که قرآن مجید مواظبت در خوردن (امر تغذیه) را جزئی از پرستش می شمارد : یا ایها الذین آمنوا کلوا من طیبات ما رزقناکم و اشکروالله ان کنتم ایاه تعبدون (ای اهل ایمان روزی حلال و پاکیزه که ما نصیب شما کرده ایم بخورید و شکر خدا را بجای آرید و تنها سپاس او گوئید اگر شما خالص خدا را می پرستید (بقره).

پافشاری

ما در برابر طرفداران هر نوع رژیمی بخصوص آنان که از رژیم میوه خوری جانبداری می نمایند می توانیم پرچم روز عید قربان را که طرح عملی گوشتخواری است بلند نمائیم و بعد آن را بخاطر اینکه کلیه مسلمین جهان را برای یکنواخت ساختن و تحریک به برادری و برابری دعوت بگوشتخواری می نماید باوج آسمانها بالا ببریم بعلاوه مگر در کتابهای بیشمار اسلامی ابواب «کتاب الصدقه من الزرع و الثمار یوم الحصار و الحذاذ» چه معنا دارد و مگر این نیست که طرح عملی میوه خواری و گیاه خواری در اینجا و گوشتخواری در آنجا از طرف اسلام آرم رژیم همه چیز خوری را بر پیشانی تابناک دانش غذاشناسی حک کرده است ؟

(آن جا دعوت به گوشتخواری و اینجا صدقه دادن در هنگام برداشت محصول های درختی و گیاهی ، رویهمرفته یعنی رژیم همه چیز خوری).

بهترین رژیمچگونه رژیمی است

برای اینکه ثابت کنیم رژیم اسلامی بهترین رژیم هاست باید به معرفی بهترین رژیم بپردازیم.

بهترین رژیم آن است که بهتر بتواند سلامت بدن را حفظ کند و دوران جوانی را طولانی تر و عمر را دراز و شاداب نماید یا بزبان دیگر بهترین رژیم ها انتخاب طیبات رزق (غذا -

آشامیدنی - هوا و...) است رزقی که نظم هر چه را در اختیار ما گذاشته اند هماهنگ نظم سایر اعضاء می سازد (اگر چیزی از دسته دوم که بنظم است رو بفساد گذارد بعلت خرابی و بی نظمی دسته اول است مثلا از لب تا گلو در اختیار ماست که هر چه بخوواهیم در آن وارد کنیم ولی بمحض آن که از گلو عبور کرد یعنی از مری تا مقعد دیگر هیچگونه اختیاری بدست آدمی نبوده در عوض همه چیز از حرکات اعضاء و ترشحات و هضم و جذب و دفع همه و همه بنظم و هماهنگ است و اگر بخواهیم آنها را بی نظم و خراب نمائیم مجبوریم از حفره ای که در اختیارمان است استفاده بلکه سوء استفاده نمائیم ولی در صورتی که طیبات رزق وارد حفره دهان شود یعنی اگر چیزهائیکه برای ورود به حفره دهان خلق شده اند خورده شود و از مجرائی که در رفتار با آن مختاریم بی بند و باری نشود جای دیگر از بند خارج نخواهد شد) بلکه هماهنگ با نظم اسمانها و زمین ، چنان چه پروردگار نیز آنها را بردیف ذکر فرموده : اللّه الذی جعل لکم الارض قرارا و السماء بناء و صورکم فاحسن صورکم و رزقکم من الطیبات ذلکم اللّه ربکم فتبارک اللّه رب العالمین (سوره المومن) و قرار زمین و بنای اسمان و احین صور و طیبات رزق را در پی یکدیگر آورده و سپس می فرماید فتبارک اللّه رب العالمین (هنگام شرح خلقت انسان در جلد اول گفتیم پس از اتمام آفرینش آدمی قرآن می فرماید فتبارک اللّه احسن الخالقین و در اینجا نیز دیدید پس از اختصاص رزق طیب بانسان چون در آیه از جهانهای بیشمار و عالمین نامبرده می شود در پایان می فرماید فتبارک اللّه رب العالمین

و این مطلب و معنی هشداری است برای توجه دادن بنظم خلقت تشریعی با خلقت تکوینی و لزوم هماهنگ ساختن خورد و خوراک که جزئی از خلقت تشریعی نیز محسوب است با ساختمان سایر اعضاء که جزو آفرینش تکوینی می باشند) و در سوره شوری می فرماید فاطرالسموات و الارض جعل لکم من انفسکم ازواجا و من الانعام ازواجا یذرؤکم فیه لیس کمثله شی ء و هو السمیع البصیر له مقالید السموات و الارض یبسط الرزق لمن یشاء و یقدرانه بکل شی علیم که با توجه بدو آیه مذکور (چون در برابر یکدیگر قرار داده شوند و بدقت بآنها توجه گردد) باهمیت رزق در صورتی که از طیبات بوده باشد پی برده و بارزش همردیفی آنها با آسمان زمین وقوف کلی حاصل خواهد شد.

در آن آیه فرمود خدا احسن الخالقین (خالقین جمع خالق) است که خالق یکی از نام های مقدس پروردگار می باشد. مگر در قرآن از یک خالق بیشتر هم نامی برده شده است ؟ چون در آیه مذکور بخلقت های گوناگون (جمع خلق) از مضغه - علقه - عظام - لحم و ... اشاره گردیده و در آخر بقدر و قامت مبارکباد آدمی آراستگی بیمان آمده است لهذا بخلقت آخرین که نیکوترین آفرینش ها بود و خلق کننده اش احسن الخالقین می باشد تبریک گفته شده است (همینطور در آیه دیگر چون بعوالم چندی اشاره شده عالمین و جمع ذکر گردیده است).

طیبات رزق

تا حدودی بارزش - طیبات رزق - آشنائی بعمل آمد ولی رزق طیب چیست به شرح بیشتری نیاز دارد.

در سراسر لوله هاضمه که از دهان شروع می شود ترشحاتی وجود دارد. ترشحات مذکور دارای مقدار زیادی مخمر ییا فرمان می باشند عمل این مخمرها اینست که غذاها را حل کنند و آنها را آنچنان تغیی رو تبدیلی بدهند که منجر به جذب آن ها گردد. مخمرها وقتی می توانند بنحو احسن انجام وظیفه نمایند که غذای انتخاب شده نیز دارای مخمرهای مشابهی بوده باشند غدد بزاقی تولید پتیالین می نمایند ، پتیالین مواد نشاسته ای را که بدهان وارد شده به مواد قندی تبدیل می کند (چنان چه می بینید که با زیاد جویدن نان طعم آن شیرین می گردد) بنا بر آن چه گفتیم نشاسته وارد شده به دهان نیز باید دارای فرمانهای مشابه بزاق بوده باشد تا عمل هضم بخوبی و کامل انجام گیرد و مواد سمی غذائی که علت العلل بیماریهای مزمن اند (المعده بیت کل داء) بوجود نیاید بعد که غذا وارد معده می شود ترشحات معده دارای مخمری است بنام پروتئاز که مواد بیاض البیضی موجود در گوشت و تخم مرغ و بعضی از نباتات را تبدیل و هضم می نماید و در اینجا اگر غذا با مخمر مشابه وارد شود هضم کامل است.

یکی از چیزهائی که فرمانهای غذائی را از بین می برد حرارت است و آن هم حرارت حتی 60 درجه که از بین برنده تمام مخمرها است حال اگر طبق دستور اسلام بنابر آن چه در جلد قبلی گفتیم

مواد خام توام با غذای پخته مصرف شود دو نوع مخمر مشابه (غذائی و بدنی) در مجاور یکدیگر قرار گرفته و هضم کامل و بدون سم خواهد بود و اگر مواد خام کلروفیل دار باشد علاوه بر ایجاد هضم کامل زهرهای موجود را نیز دفع و از بین خواهد برد (در اینجا باز شما را متوجه جلد قبلی می نمایم که امام فرمود مواد کلروفیل دارد مطرده و دور کننده شیاطین و زهرهاست و در جای دیگر نیز چون امام بسفره نشست و سبزی بر آن ندید دست بخوردن دراز نکرد و فرمود مگر نمی دانند تا سبزی بر سفره نباشد ما غذا نخواهیم خورد) (البته اگر سبزی تازه نبود می توان از گرد خشک سبزیجات بناچار استفاده نمود و در جای خود نظر اسلام را در باره تازه بودن سبزیجات خواهیم آورد).

ناگفته نماند مقدار سبزی اهمیت نداشته اهمیت کیفی آن منظور است و جزئی سبزی خمیر مایه مخمرها خواهد بود.

مطلب دیگر که توجه بآن مهم است اینکه بعضی غذاها در محیط اسیدی هضم می شوند و برخی در محیط قلیا و قبلا بآنها اشاره گردید و در اینجا افزوده می شود : نباید غذاهائی که هضم سختی در محیط اسید دارند با اغذیه ای که در محیط قلیا نیز بدشواری هضم می شوند مخلوط کرد و چه بهتر که غذاهائی که در محیط اسید هضم می شوند مخلوط با غذائیکه در محیط قلیائی هضم می شوند نگردد و با دقت در عمل آن چه در جلد قبلی گفتیم همین نتیجه بس که مسمومیت ناشی از سوء هضم در بدن خواننده ایجاد نخواهد شد مثلا کسی که تنها جویدن را خوب انجام دهد مواد نشاسته ای کاملا در دهانش قلیائی

شده برای هضم در محیط قلیائی آمادگی خواهد داشت و کسی که یکذره نمک همراه غذایش خورده باشد به سودهای حاصله که به بسیاری از آنها قبلا اشاره شد خواهد رسید و در اینجا افزوده می شود :

باز هم نمک

در جلد قبلی راجع به سود و زیان حاصل از خوردن نمک صحبت کردیم و گفتیم نظر اسلام درباره خوردن نمک چیست و ارتباط آن را با شغل و آب و هوا مورد بررسی قرار دادیم و در پایان گفتیم از جمله خواسته های اسلامی این است که نمکانتخاب شده طبیعی و استخراجی باید از دریا یا کوه بوده باشد ، به نمک جوشیده و در دیک ریخته شده ارزش و وقعی داده نشود و اگر اندک یا سر انگشتی هم هست نمک طبیعی و خام خورده شود.

امروز محلولهائی را در آزمایشگاه درست می کنند که سلولهای مورد نظر را در آنها سالم برای مدتها زنده نگهدارند محلولهای مذکور انواعی دارد که هر دانشمندی به نسبتی عنصر مورد لزومی را در آن وارد نموده است ولی آن چه در همه آنها بمقدار زیاد وجود دارد نمک طعام است.

در جلد اول در آن جا که از پیدایش حیات نوشته ایم گفتیم بتدریج دریاها بوجود آمد و از کنار دریاها سلول پیدا شد. در آنروز که سلول ظاهر گردید آب دریاها مانند امروز شور بود هر چند ممکن است بغلظت شوری امروز یعنی سه درصد نبوده است ولی بهر صورت سلولهای اولیه نیز با محیط شور خو گرفته و در آن پرورش یافته اند و بهمین دلیل امروز هیچ موجودی را

سراغ نداریم که بتواند از نمک بی نیاز باشد حتی گلبولهای سفید خوت که سربازان دفاعی بدن بوده و مدام با صدها نوع میکرب متجاسر باید مبارزه نمایند بدون نمک نمی توانند بر میکربها غلبه نمایند و قدر مسلم اینست که یک انسان بالغ سالم روزانه به 15 گرم نمک احتیاج دارد و اگر بدن انسان سی روز و حداکثر چهل روز بدون نمک بماند خواهد مرد و اگر به دام چند هفته آب بدون نمک داده شود می میرد.

نمک در بدن عهده دار سه کار مهم است :

اول که به گلبولهای قرمز خون کمک می کند تا اکسیژن از ریه گرفته به سلولها برسانند و اگر نمک نباشد گلبولهای قرمز در ریه جذب اکسیژن نمی کنند.

دوم که گلبولهای سفید را در برابر میکربها برای مبارزه تقویت می نمایند و همچنین آنها را برای از بین بردن جسم خارجی که وارد بدن می شود کمک می نمایند (بهمین جهت پیوند عضو شخصی بدیگری نمی گیرد و لو این که برادر باشند با ستثنای برادر یا خواهر دوقلو).

سوم که از زیاد شدن نمک پطاسیم که مسموم کننده است جلوگیری بعمل می آورد.

معرفی سه غذای سازگار

تازه کردن سخن از نمک برای معرفی تنها سه غذا بلکه سه ماده طیب اسلامی است که میتوان از آنها هم خورد با هر غذا استفاده کرد و آنها عبارتند از :

شیر سالم و تازه بعنوان غذا یا آشامیدنی - به تنهائی یا توام با غذا (باز درباره شیر شرح داده خواهد شد).

سرانگشتی نمک طبیعی خام با هر غذا. (با توجه به اینکه مقدار آن در بیماران باید به دستور پزشک بوده باشد)

مقداری مواد خام و بهتر ناچیزی سبزی و باز بهتر از همه سبزی مخلوط با اندکی سرکه (البته توجه فرمودید که سرکه و سبزی اسلامی سابقه 14 قرمی داشته در صورتی که رواج تهیه سالاد با سرکه سابقه کمتر از ده ساله دارد) که راجع بهر دو به تفصیل شرح داده شده است.

آن چه باید رعایت نمود اینکه اگر از خرما تعریف کردیم در خوردنش افراط نشود که بیشتر توجه ما به افطار کردن با آن بود و برای خوردن در مواقع دیگر هنوز خود را برای معرفی غذاهای طیب آماده نکرده ایم و به همین نحو اگر از غذائی ساده و سازگار مانند حریره تعریف کردیم یا می کنیم شایسته نیست انسان خود را از غذاهای سازگار دیگر محروم ساخته به حریره ای که با ارزش غذائی کم آن اشاره شد زیاد رو آورد. بهر صورت با این همه زحمتی که برای خواندن کتابها تحمل کردید فقط سه چیز عایدتان شد : سرانگشتی نمک - سالاد سرکه - آشامیدن شیر ولی اگر توجه به خواص آن سه را تجدید نمائید می بینید زحمت خواندن شما و عمر نوشتن ما به هدر نرفته است زیرا لااقل کاری که شده توانستیم ایجاد سم را در بدن به حداقل برسانیم.

فراموشی در معرفی

غذای طیب آن است که با بدن سازگار باشد ایجاد سم نکند و از این راه بیماریهای مزمن ایجاد نشود در نتیجه زندگی شادابتر بوده پیری دیرتر فرا رسد با وجود این در آن جا که از انواع غذاها (طیب - حلال - حسن و...) صحبت میشود باز راجع به غذای طیب سخن خواهیم گفت.

عنوان دیگری نیز بود که بهترین رژیمها رژیم اسلامی است ولی معلوم نشد بچه دلیل. حقیقت این است دامنه رژیم که پیوستگی آن به فصول و سن و شغل و محیط قطعی است وسیع بوده و لذا باید همراه نویسنده بیائید. از ما نوشتن از شما خواندن و قضاوت کردن که ایا کدام رژیم به نظرتان بهتر است ولی هم اکنون بطور اجمال نیز می توانیم برای شما ثابت کنیم رژیم تعیین شده از طرف قرآن بهترین رژیم هاست.

چه رژیمی تعیین شده است

برای خوردن اعضائی است که به نحو مخصوصی منتسب به دستگاه گوارش می باشند مانند : دست ها ، لب ها ، دندان ها ، زبان ، مری ، معده و روده ها و...

اگر شما را بکار خانه ای ببرند که تازه نصب شده و نمی دانید برای چگار آماده میشود با داشتن هوش متوسط و دیدن ابزار و آلات تعبیه شده می فهمید چه نوع کاری را می تواند انجام دهد

با دیدن قسمت حلاجی ، دوک های ردیف شده ، منگنه بقچه کنی و چند قسمت دیگر یقین خواهید کرد کارخانه یا یکی از فرآورده هایش نخ است و اگر متخصص و وارد باشید حتی با دیدن ریزه کاریهای صنعتی کارخانه می فهمید که کارخانه حتی می تواند بعنوان مثال نخ نمره 10 الی 60 تهیه نمایند (نخ 10 یعنی هر ده مترش یک گرم و 60 یعنی 60 مترش یک گرم و لذا نخ 10 ضخیمتر می باشد) و ماده اولیه مورد نیاز کارخانه را نیز می توانید بدانید چیست.

کارخانه بدن ما نیز ابزار و آلاتی دارد (دست ، لب ، دندان ، روده ها و...) دست ها مخصوصا بعلت داشتن شصت برای گرفتن همه نوع غذا لبهای حد فاصل بین لب گوشتخواران و علفخواران. چند دندان برای پاره کردن و چند عدد برای آسیا نمودن و بقیه حد فاصل گوشتخواری و علفخواری. معده امان اسید و روده امان قلیا طول روده امان در برابر روده 24 متری گوسفند و 22 متری گاو و سایر علفخواران که در این حدود است و از طرف دیگر در مقابل روده چهار و نیم متری سگ و روده کوتاه سایر گوشتخواران و اینکه روده ما هفت متری و حد فاصل گوشتخواران و علفخواران است و از همه مهمتر مخمرها و دیاستازهای آماده در معده و روده ها برای هضم هر نوع غذائی اعم از مواد پروتیدی یا چربی یا نشاسته ای این سئوال را پیش می آورد که بپرسیم در برابر چنین کارخانه ای با ابزار واداوات مکانیکی و فیزیولژیکی و شیمیائی ذکر شده آیا این کارخانه برای چه ساخته شده و مواد اولیه و مورد نیازش از چه نوع غذائی باید بود ؟ و شما جزو

کدام دسته از طرفداران رژیم های گفته شده می باشید. یقین است خواهید گفت طرفدار دسته ای هستم که رژیم همه چیز خواری را انتخاب کرده بودند ، قرآن کریم هم با جرئی تعدیل طرفدار رژیم همه چیز خواری بوده و رژیم خود را رژیم طیب و حلال خوری نام نهاده است (طیب یعنی پاک از نظر آفرینش تکوینی و حلال پاک از لحاظ خلقت تشریعی بدین قرار طیب پاک عضوی و حلال پاک دینی است).

البته با توجه به اندک مطالبی که تا کنون راجع به غذا گفته ایم شما هم با تعدیل رژیم همه چیز خوری موافقید زیرا بر شما یقین گردیده است خوراکی که از پنجه های نازک و ضعیف یتیم بیرون کشیده شده و حلال نیست با نوعی عصبانیت و عدم آرامش همراه بوده و هضم و جذب اصلی و سوخت و ساز کاملی نداشته ایجاد مسمومیت می نماید همینطور غذائیکه با بدن سازگار و طیب نیست انتخابش صلاح نبوده بعلاوه بعضی چیزهاست که آدمی می تواند به حلقوم خود فرو کند در صورتی که سوخت و ساز غذائی نداشته و متابولیسمش غیر غذائی بوده و نمی توان آنها را جزو غذا بحساب آورد و اصلاً درباره اشان صحبت کرد مانند الکلها و... در نتیجه تصور کنم حاضر باشید رژیم قرآن را برای تغذیه افراد سالم بشری بپذیرید.

امکان دارد به ما بگوئید بسیاری از دانشمندان بعلت تشابه ابزار و آلات انسان را با میمونها طرفدار رژیم میوه خواری هستند بشما می گوئیم هر چند مطالب تغذیه ای ما هنوز ناچیز است با وجود این خواندید و دانستید که انسان در درجه اول به موادی

نیازمند است که سایرین حتی میمونها را بدان احتیاجی نیست بعلاوه آنقدرها هم وجه تشابه انسان و میمون یکسان نیست و بپاره ای از آن همه اختلافات بین انسان و میمون در جلد اول آن جا که از عقاید داروین بحث می کردیم اشاره شده است.

بطرفداران رژیم میوه خواری می توان گفت انار را پروردگار آن چنان آفرید که مخلوطی باشد تقریبا از همه عناصر و مواد ولی آن چنانش آفرید که نسبت هائی دقیق و به حساب بین آنها قرار داد که هر عنصری کانالیزر و عنصر فعال کننده برای بهتر هضم و جذب شدن مواد دیگر است بدین معنی که آنقدر شاهکار خلقت و صنعت در آفرینش انار بکار رفته و رعایت تناسب بین مواد شده که همه از روی فرمول و حساب بوده و اگر غیر از این بود بعلت بد هضمی انار طرفداران رژیم میوه خواری - انار - را بدترین درختی ها می دانستند و همچنین آن چه گفته شد درباره سیب و گلابی و خربزه و... نیز صادق است لذا خوردن حتی یک غذا یا یک میوه یا هر چیزی که طبیعت آنرا برای خوردن در اختیار بشر قرار داده است خود دلیل بر بهتر بودن انتخاب رژیم همه چیز خوری بلکه رژیم طیب و حلال خوری است. شما اگر بخواهید فرمول گسترده گندم را که معمولیترین خوراکی هاست بر صفحه ای بیاورید از شیمی دآنهابپرسید چه اندازه کاغذ باید بردارید و اگر صبر دارید خودمان در جلدهای بعد برای شما خواهیم گفت مقصود این است که خوردن نان تنها نیز یک نوع خاصی از رژیم همه چیز خوری است.

نتیجه آنکه : از شگفتی های خلقت است که

غذاها را مخلوطی از مواد و عناصر بهم آمیخته مورد نیاز آفرید و در مقابلش ترشحات دستگاه گوارش را نیز مجموعه ای از دیاستازهای هضم کنده همان عناصر و مواد قرار داد.

هر چند می توان از آنها که پیدایش همه چیز را به تصادف می دانستند پرسید کجای این دو موضوع تطابقی خارج و داخل بدن را می توان برحسب تصادف دانست ؟ ولی از آن جا که این گونه مطالب با پیشرفت علم دمده شده و تاج افتخارشان را برداشته از قصری که بکعده ناآگاه پایه هایش را محکم نگهداشته بودند خارج می شوند. بعنوان خارج از موضوع می گوئیم 28 حرف الفبا برحسب تصادف ترکیب شود و آیات قرآنی (آفرینش تشریعی) گردد که هر روز منشاء یک مطلبی علمی تازه است یا صدو دو سه عنصر که الفبای آفرینش تکوینی است آن چنان بهم آمیزند که هر مطلب و موضوع و گوشه اش را بتوان تحت فرمولهای ریاضی و روابط فیزیکی و شیمیائی و... در آورد آیا می توان گفت تصادف است ؟.

یا ایها الذین آمنوا کلوا من طیبات ما رزقناکم (سوره بقره) و این است فرمان رژیم همه چیز خواری قرآن.

مطلب بدون مدرک

محیط دهان و روده قلیائی است و محیط معده اسید لذا قبول دارید هضم معدی با هضم بزاقی و هضم روده ای فرق دارد یعنی آنزیم هائی که برای جذب مواد بیاض البیضی بکار میروند محیط

اسیدی لازم دارند و آن چه انزیم مثلاً در معده برای مواد قندی نشاسته ای ترشح می شود با آنزیم مخصوص پروتیدی ها تفاوت دارد و همینطور در روده ها... از این رو است اشخاصی که شیر معده اشان زیاد است مواد نشاسته ای را خوب هضم نکرده مقداری را جذب نشده دفع می کنند.

چلوکباب را که دارای مقدار قابل توجهی مواد بیاض البیضی در کنار نشاسته فراوانی قرار دارد برای مثال انتخاب می نمائیم ، خوردن این دو با هم باعث می شود بعلت ورود نشاسته به محیط اسید معده توأم با پروتید - و داخل شدن پروتید همراه با نشاسته در محیط قلیائی دهان و روده قسمتی از آنها خوب جذب نشده وارد قولون ها شده و بالاخره دفع گردد.

مطلب بدون مدرک ما این است یعنی سئوال می کنیم اگر بتوان نسبت مواد و عناصر موجود در خوراکیها را مشابه نسبت هائی در آورد که در فرآورده های طبیعی وجود دارد شاید غذای ایدآل بشری بدست آمده باشد ! مثلاً فرض کنید در چلوکباب نسبت نشاسته به پروتئین یک عددی است و نسبت پروتئین به چربی عدد دیگری همین طور نسبتهای بین همه مواد و عناصر در آن را حساب کرده و آنرا در برابر یک فرآورده طبیعت که تقریبا دارنده همان عناصر است - مثلاً نان قرار داده و آنقدر مواد موجود در چلوکباب را کم و زیاد و جابجا نمائید تا نسبت های مواد موجود در آن مشابه نسبتهای موجود در گندم (نان) گردد از این قرار شاید خوردن چلوکباب هضم و جذب نیکوئی داشته کوچکترین ایجاد ناراحتی نکند و زهری به جای نگذارد کما آن که نان خالی

هضم خوبی دارد.

نان گندم دارای مواد نشاسته ای و پروتیدی با هم است (مشابه انتخابی که کردیم یعنی چلوکباب).

وقتی نان در دهان خوب جویده شد و به معده رسید تا زمانی که قسمت نشاسته ای نان از معده خارج نشده است شیره معده خنثی می باشد و پس از اینکه هضم مواد نشاسته ای نان تمام شد ترشح معده حالت اسیدی و ترشی پیدا می کند برای هضم قسمت بیاض البیضی نان.

شیره معده بر نان (گندم) به نحوی اثر می کند که با اثر بر چلوکباب تفاوت دارد با آن که هر دو دارنده پروتید و نشاسته اند منتها اولی محصول طبیعت است و دومی محصول آشپزخانه.

طریقه عمل ترشحات معده بر آن چنین است : مواد پروتیدی نان مقدار زیادی پپسین و اندکی اسید لازم دارد برای زیاد کردن مقدار پپسین ترشح معده افزایش نمی یابد بلکه غلیظ می شود و اگر چنین نمی کرد و زیاد می شد هضم نشاسته نان مختل می گشت اما وقتی چلوکباب وارد معده میشود چون مقدار مواد پروتیدی زیاد شده است ترشح اسید معدی زیاد میشود و مانع هضم مواد نشاسته ای آن میشود حال آنکه نان خالی در برابر اسید کم و پپسین زیاد معدی سبب میشود هم مواد بیاض البیضی هم نشاسته ای نان به خوبی جذب شود.

مطلب بدون مدرک اینست : آیا اگر پروتید و نشاسته در چلوکباب را هم به نسبت پروتید و نشاسته موجود مثلاً در گندم (البته با واحد بزرگتر) در آورند غذای ایدآلی به نام چلوکباب برای بشر بدست نیامده است ؟

معرفی چهارمین غذا

در آنجا که از سخن نبی گرامی - حسواللبن من کل داء شفاء الاالموت - بحث کردیم حتی بطریقه ای که دانش تغذیه برای اثبات نحوه عمل هضم و جذب مورد روایت مذکور داشت اشاره گردید لذا با آن که مطلب برای مسلمین قطعی و مورد اعتماد بود با تأیید دانش برای همه اطمینان بخش گردید که خوردن شیر با هر غذا یا در فواصل غذاها بسیار گوارا و سازگار است و هم اکنون دیدیم هضم نان خالی کامل است و در اینجاست که میتوان مجدد به کتاب قبلی اشاره کرد آن جا که گفتیم حضرت کاظم فرمود شب را (مخصوصا سالمندان) بدون غذا نخوابند و وقتی غذائی را برای قبل از خواب معرفی فرمود به کلمه کعکه اشاره نمود که همان نان شیری می باشد (همان نانی که هضمش به تنهائی کامل است و همان شیری که توأم با هر غذا خورده شود مسمومیت ایجاد نخواهد نکرد) بعلاوه به زودی برای شما ثابت خواهیم کرد که نان و شیر تقریبا غذای کامل دارنده تمام عناصر و مواد مورد نیاز بدن است.

آنچه نویسنده در خلال مطالعه از اخبار درک می کند اینکه پیشوایان دین برای خوردن شیر شاید طریقه خاصی را انتخاب میفرموده اند چنان که در فواصل غذا شیری را که اغلب در قدح بوده آورده می آشامیدند و برای صرف شیر توأم با نان یا خوراک دیگر کمیت شیر را در حد نسبتا اقل (مخصوصا برای شام) انتخاب می نموده اند. (شیر در فواصل غذا مقدارش بیشتر از شیر توأم با غذا بوده است).

از تک سلولیها تا انسان مقصود آنکه هر چه از موجودات زنده است همه و همه به مواد شیمیائی مخصوص نیازمندند و برای ادامه زندگی تغییراتی مخصوص در مواد مذکور می دهند ، ادامه زندگی یعنی رشد کردن و تولید مثل نمودن (حیات فرد را و حیات اجتماع را صیانت و حفاظت کردن).

طرز تغذیه سلول در همین جلد گفته شده است اینجا اضافه میشود : سلول باید قدرت گرفتن مواد غذائی از مایع اطراف خود داشته باشد بعلاوه دارای دستگاهی باشد که بتواند از این غذا برای تنظیم ساختمان خود استفاده کند : بعضی را جز و ساختمان خود نماید و برخی دیگر را تبدیل به انرژی کند.

شاید این مثال ساده فهم مطلب را آسان کند : اگر بخواهیم چند قطعه چوب را محکم پهلو به پهلو نگهداریم به نیروئی نگهدارند مثلاً طناب احتیاج داریم همین طور برای اینکه دواتم یا چنداتم را بهم اتصال دهیم تا یک ملکول پایدار موجود شود نیازمند به انرژی می باشیم که در مثال بی تناسب فوق طناب حکم انرژی داشته و چوبها به منزله اتم ها می باشند (در طبیعت بهترین مثال انرژی خورشید است که گاز کربنیک و ئیدرژن را ترکیب کرده و مواد قندی در گیاهان درست می نماید).

همانطور که وقتی چوبها از هم جدا شدند طناب انرژی دهنده را داریم و می توانیم با آن قطعات دیگر را بهم به بندیم زمان شکسته شدن یک ساختمان شیمیائی و آزاد شدن اتم های مخصوص ، انرژی نیز آزاد میشود و در بعضی حالات مورد استفاده

قرار می گیرد.

موجودات زنده را نمی توان مانند ماشین های حرارتی فرض کرد زیرا قادرند از هرد رفتن انرژی جلوگیری کرده آن را بصورت مخصوص ذخیره نمایند. ماده اساسی که در تمام موجودات زنده حکم این انبار ذخیره را دارد به نام ادنوزین تری فسفات (A.T.P) است که انرژی در فسفات (P) این ترکیب ذخیره میگردد مثلاً در موقع اکسید اسیون مواد قندی که بایستی طبق معمول انرژی بصورت گرما آزاد گردد و برای موجود زنده یک عمل گرماده بیفایده ای باشد انرژی به فسفات حامل انرژی شیمیائی بدل شد و در این صورت می تواند برای ترکیب (اسیدهای امینه ، ویتامین ها و...) جهت رشد و تولید مثل یا بصورت انرژی مکانیکی (در انقباض عضلات) به شکل انرژی الکتریکی (در اعصاب) در آید بهر صورت اگر بخواهیم این مطلب را روشن و شرح دهیم خسته کننده و طولانی خواهد گردید لذا آنرا خلاصه می کنیم در اینکه غذای موجود زنده یا انرژی (قوه) زاست یا عناصری است که باید ترکیباتی را بوجود آورند برای رشد و تولید مثل.

معنی جسم و بدن

قبلاً نیز از حضرت رضا نقل کردیم که فرمود : ان اللّه تبارک و تعالی لم یبح اکلا و لاشربا الا ما فیه منفعه و الصلاح و لم یحرم الا ما فیه الضرر و التلف و الفساد فکل نافع مقول لجسم فیه قوه للبدن فهو حلال و کل مضر یذهب بالقوه اوقاتل فحرام.

در فرموده فوق کلمات حلال - قوه - بدن - جسم - ضرر - منفعت - صلاح - تلف مورد بحث قرار می گیرند.

فالیوم ننجیک ببدنک پس ما امروز (تر اغرق دریای هلاک کرده) و بدنت را برای عبرت خلق بساحل نجات میرسانیم (یونس).

و ما جعلناهم جسدا لایاکلون الطعام و ما پیغمبران را (مانند فرشته) بدون بدن دنیوی قرار ندادیم (انبیاء)

و القینا علی کرسیه جسدا و کالبدی بر تخت وی افکندیم (ص) و زاده بسطه فی العلم و الجسم و خداوند او را در دانائی و توانائی افزونی بخشیده (بقره).

و اذا رایتهم تعجبک اجسامهم ای رسول توچون (از برون) کالبد جسمانی آن منافقان را مشاهده کنی (با آراستگی ظاهر) ترا بشگفت آرند (المنافقون).

برای کلمات جسد - جسم - بدن از هر کدام شاهدی از قرآن آوردیم. بطوریکه ملاحظه میفرمائید جسم آن بدنی است که قابل کم و زیاد شدن است (و زاده بسطه...) و در تعریف جسم می دانیم که اجزاء آن را نیز جسم می خوانند و حال آن که بدن در هر لحظه ای از حالات زندگی و حتی مرگ به آن جسد گفته می شود و قطعات و اجزاء بدن را اعضاء و احشاء و... می گویند و حال آن که ذرات و اجزاء و سلولهای جسم نیز جسم خوانده می شوند.

حال که تفاوت بین بدن و جسم را دانستیم باید متوجه اطلاعات زیر نیز باشیم و سپس وارد بحث اصلی گردیم.

نفع و ضرر دو کلمه متضادند و همچنین صلاح و فساد.

در تعریف غذای حلال ملاحظه فرمودید : غذای طیبی است که از راه موافق شرع بدست آمده باشد. اکنون به کلمات حضرت رضا توجه فرمائید غذای حلال (سازگار با بدن و اجتماع) دو خصوصیت دارد : منفعت و صلاح.

صلاح در خبر مذکور در برابر دو کلمه فساد و تلف قرار گرفته لهذا یک نوع ترکیب مواد و عناصری است که از تلف شدن و فساد جلوگیری بعمل آورده در رشد و تولید مثل آدمی بکار میرود.

استعمال کلمه صلح در مواقع رشد (اعم از روحی یا جسمی) بکرات در قرآن آورده شده و برای تولید مثل نیز : و اصلح لی فی ذریتی انی تبت الیک و انی من المسلمین (و فرزندان مرا صالح گردان پروردگارا بدرگاه تو به دعا باز آمدم و از تسلیمان فرمان تو شدم - الاحقاف) اشاره به اصلاح نسل و دریه از راه اصلاح و توجه به معنویات و همچنین دقت در غذا است (اثر انکارناپذیر غذا بر ذریه در اخبار اسلامی فراوان بوده خواهید دید) نتیجه آنکه کلمه صلاح در آنچه حضرت فرمود همان ذرات و ترکیبات و عناصر و سلولها و... و بعنوان مثال قبلی همان قطعات چوبی است که باید توسط طنابی (نیروئی) در کنار هم نگهداری شوند که حضرت با آن قوه نیز اشاره فرموده است.

کلمه «قوه» در قرآن زیاد آورده شده و در مواردی حتی به جای انرژی های مورد بحث ما بکار رفته است که یکی از آنهاست واعدوا لهم ما استطعتم من قوه(و شما در مقام مبارزه با آنها آنچه می توانید نیرو تهیه کنید انفال) و دیگری خذوا ما آتینا کم بقوه (آنچه را

فرستادیم با ایمان محکم بپذیرید - بقره).

نتیجه آنکه : حضرت ابتدا میفرماید غذای مباح غذائیست که منفعت و صلاحی دارد. متوجه باشید که حرف «واو» بکار رفته نه کلمه «یا» و اگر کلمه یا بکار رفته بود و معنی جمله چنین می شد : غذای مباح یا سودمند است یا بصلاح و صرفه بدن مطلب غیر علمی که پس از چند قرن غذا شناسان خط قرمز بر آن می کشیدند عنوان شده بود زیرا غذاها دارنده دو عمل جدا ناشدنی هستند : ترکیب کننده - انرژی زا. و گفتن اینکه غذا یا ایجاد انرژی می کند یا در رشد و تولید مثل بکار میرود به کلی غلط است بعد حضرت منفعت را شرح داده یک مرتبه به قوه ایجاد شده برای بدن و نوبت دیگر به نیروی بدست آمده جهت جسم اشاره می فرماید (نیروی مربوط به ذرات و اجساد و انرژی فراخور اعضاء و احشاء که هر کدام در ساختمان جسم یا بدن بکار رفته اند) و باز اگر در اینجا حضرت به انرژی بدنی اشاره فرموده بود و نامی از جسم نبود می توانستیم اشکال کنیم که نیروی سلولهای بدن و تغذیه سلولی فراموش شده زیرا سلولها تک تک نیز جسم می باشند که جسم را تشکیل می دهند و اگر نامی از جسم بود و از بدن عنوانی نبود ایراد چنین بود که انرژی های اعضاء (عضلات - اعصاب و...) از دست افتاده زیرا این بدن است که از اعضاء و احشاء و جوارحی چند درست شده است.

شگفت انگیزتر از همه این است که حضرت ابتدا : مقوللجسم و بدنبال آن فیه قوه للبدن فرموده ، گویا می خواهد به ابتدای خلقت که سلولها بودند و همچنین از اول به نیروهای تغذیه ای

سلولی اشاره فرموده سپس انرژی های مجتمع و تقسیم شده در بدن را تذکر بدهد (دقت فرمائید).

یک غذای مفید و سبک (حریره)

حریره برای مثال :

حریره غذائیست با این مشخصات : ارزان - سبک - سهل الحصول - با ارزش غذائی نسبتا ناچیز - گوارا و خوش هضم و سابقه دار (آنچنانکه در مبحث مربوط به نان خواهید دید که تمام شدن آب حریره و برشته شدن آن در ظروف انسانهای اولیه چگونه سبب پیدایش نانهای مخصوص گردید) بعلاوه اکثر مردم جهان نیز طرز تهیه اش را می دانند و لذا در برابر انسان یک ظرف حریره تازه گذاشتن سهل و ایرادی نیست هر چند در یرد سبزی و ترشی و بعضی دانه های دیگر با آن بیفزایند و به نام شولی آنرا جلو شما که میهمان عزیزشان خواهید بود بگذارند یا اینکه با افزودن بعضی عناصر دیگر در نقاط مختلف جهان حتی دنیای مترقی روز هنوز حریره با انواع و اقسام تهیه شود و در آنجا چون از دنیای غرب است به خوبی و اهمیت پذیرفته گردد.

مردم جهان در برابر این غذا که امکان فراهم کردنش را دارند و برای مثال انتخاب شده به چهار دسته تقسیم می شوند: آنها که می دانند چه زمان و چه اندازه و چند نوبت باید خورد. چه مقدار کالری ایجاد کرده و کالریهای موجود به چه نسبت به حرارت و یا انرژی تبدیل می شوند ، سرانجام هضم و جذب حریره بچه چیزهائی ختم میشود و کدامش جذب و مصرف و چه مقدارش دفع میگردد و در کدام فصل و چه منطقه ای بهتر است آنرا صرف نمود

مواد متشکله حریره و عناصر مفید آن کدامند ،ویتامین های آن چه نوع و چه میزانند و در فهرست تقسیمات غذائی حریره جزو کدام دسته محسوب میگردد و حتی می دانند با دامی که در حریره می کنند سبب می شود دیاستازهای به اصطلاح تکمیلی درست نمایند (حریره را بعنوان یک غذای طیب و از طیبات رزق معرفی می نمائیم و علتش را برای شما شرح خواهیم داد).

از دهان تا مخرج سراسر لوله هاضمه ای ترشحاتی دارند که در آنها مقدار زیادی مخمر یا فرمان وجود دارد این مخمرها غذاها را حل کرده و با تغییر و تبدیلی که در آن میدهند جذب آنها را آماده میسازند - مخمرها وقتی می توانند وظیفه خود را به خوشی انجام دهند که غذاهای خورده شده نیز دارای مخمرهای مشابهی بوده باشند و با دام شیرینی که در حریره می نمایند دارای دیاستازی است بنام امولیزین که مشابه مخمری در بدن به نام آمیلاز می باشد و لذا هضم و جذب حریره را آسان و غیر سمی می سازد.

دسته دوم کسانی هستند که پس از نهضت علمی تغذیه ای که اخیرا صورت گرفته به تبعیت از غذا شناسان حریره را جزو لیست غذائی خود در آورده اند و از بین اینها ممکن است کسانی هم به بعضی از مطالب علمی حریره آشنا باشند یا نباشند ، بهر صورت این دسته به همین سبب حریره را می خورند که علم غذاشناسی جنبه غذائی آنرا تأیید و تصدیق کرده است.

سومین گروه آنهایند که حریره را می خورند و اگر غذای ناسازگار دیگری در کنارش به بینند آنرا هم صرف می نمایند

و در هیچ حالی هم نمی دانند چه می کنند و چه می خورند و چه خواهد شد و پیش و پس آن چه باید خورد و چه...

بقیه یعنی چهارمین گروه مسلمانانند که قریب 14 قرن است غذاهائی و از جمله حریره می خورند که همه تقریبا جنبه اسلامی داشته و از پیشوایان دینی اشان نقل شده و از این قرار تغذیه مسلمین بعلت وابستگی آن به مذهب توأم با اعتماد مخصوص و اتکاء به مرکزی نیرومند صورت گرفته و در نتیجه اثر روانی مؤثر و مطلوبی و بطور ثانوی هضم و جذب بهتری داشته است و از این لحاظ تنها یک غرور علمی از اطلاعات مفاد دستورات اسلامی همین بس که تغذیه اشان پس از گذشت قرنها بدست تقلید علمی دیگران سپرده شده است نه بدست فراموشی.

بهترین رژیم ها

با همین شرح مختصر یقین است رژیم خود را با مشخصات قرآنی زیر انتخاب نموده اید.

1- کلوا و اشربوا و لاتسرفوا - با عتدال خورده میشود (کمیت غذا) زیرا خدا خواسته بشر چیزی به خورد و احشاءش در خدمت مغز کار کند.

2- فلینظر الانسان الی طعامه - از روی علم و دانائی می خورند (کیفیت غذا) زیرا خدا نخواسته بشر چیزی بخورد و مغزش کار نکند.

3- و الطیبات من الرزق قل هی للذین آمنوا - بهترین انتخاب شده های غذائی برای بهترین مغزهاست مغزی که با خدا

و آنچه شایسته مغز پرچین و شکن و علم آفرین آدمی است بستگی دارد (خدا و دانش). از این رو بهترین رژیم تحت عنوان رژیم اسلامی رژیم همه چیز خوری است که برای احشاء (ادامه حیات) برای مغز (علم و تکامل خواهی) و بالاخره برای خدا خورده شود.

نبی گرامی فرمودند : اثنان علیلان ابدا صحیح محتمی و علیل مختلط دو کس برای همیشه علیل اند تندرستی که پرهیز غذائی دارد و از رژیم اسلامی پیروی نمی کند و بیماری که مخلوط و از همه چیز با هم می خورد.

توجه فرمائید چگونه نبی گرامی تندرستان را از محرومیت ها و بیماران را از برنج انداختن ها باز میدارند و شگفت تناسب انتخابی سه کلمه : علیل - ابد - مختلط در اینجاست تا دانسته شود : رفع علت از آنکه حتی برای ابد مریض است میتوان کرد و مخلوط و بهم آمیخته غذاها هر چند برای بیماران رنج آور است تک تک آنها برای همان بدن وضع آسوده و سهلتری ببار خواهد آورد.

چطور میشود رژیم همه چیز خوری را نپذیرفت

Inanation یا حالتی که در اثر نخوردن و بی غذائی برای بدن بوجود می آید و بدن از مواد ذخیره ای در خود استفاده می کند بر چند درجه تقسیم می شود : اینیناسیون کامل و قسمتی.

اینیناسیون کامل با جنس و جثه و شدت سوخت و ساز بدنی و

ذخیره های موجود در بدن در آغاز شروع گرسنگی بستگی کامل دارد چنانچه اگر خوک مندی را شش روز و سگ را 35 روز و انسان را 20 روز بدون غذا نگهدارند زنده اند گاه بعلت تغییر محیط این عدد کم می شود مانند سرگردانهای در دالانهای معدن یا در دریا که کم می شود و وقت هیستریک بودن زیاد میشود مانند نزد مرتاضمین. آب مقاومت را بالا میبرد چنانچه تانروسوکسی در پاریس (اولی 40 و دومی 50 روز) روزه گرفتند و چیزی جز آب نخوردند.

اینیتاسیون بعضی یا قسمتی که مرگ بعلت حذف بعضی از مواد غذائی با انحصار در آوردن غذا بیک نوع پیش می آید مثلاً اگر تمام املاح را از خوراک حیوان حذف کنیم می میرد همینطور مواد نشاسته ای و چربی به تنهائی کافی نیستند و این دو مانع دفع ازت و تجزیه مواد سفیده ای نمی شوند (با آنکه از احتراق آنها فوق العاده می کاهند) و حیوان نیز بدین ترتیب که گفته شد اگر تغذیه شود می میرد ولی مرگ دیرتر از اینیناسیون کامل میرسد پس معلوم می گردد وجود آلبومین ها هم در غذا لازم است و رژیم گیاه خوری مطلق مردود است.

وقتی به جیره غذائی انسان دقت نظر داشته باشیم معلوم می گردد هر سه نوع ماده غذائی (سفیده ای - چربی - نشاسته ای) لازم است و باید بیک نسبت مشخص با یکدیگر مخلوط باشند.

جیره نگهداری مقدار موادی است که در 24 ساعت به یک نفر برسد و بین بودجه دریافتی و مصرف بدنش تعادل باقیمانده و سلامتی و وزنش تغییری نکند.

یک نفر آدم متوسط روزانه نزدیک به پانصد گرم عضله و

مواد سفیده ای خون و سایر بافت ها را از دست می دهد و مقداری هم از ذخیره چربی و نشاسته ای بدنش می سوزد و در تمام آنچه مدفوع بشمار میرود 25 گرم ازت و 200 گرم کربن و 22 گرم بطور تقریب نمکهای گوناگون و سه لیتر آب وجود دارد (1500 آن ادرار 500 متوسط شش ها و 1000 بوسیله عرق کردن)

یقین متوجه شدید می خواهیم دستور نبی گرامی را که الان آوردیم مجدد تکرار کنیم اثنان علیلان ابدا صحیح محتمی و علیل مختلط و ضمن آن که خوردن همه چیز را برای اشخاص سالم لازم نشان می دهیم بگوئیم بهترین رژیم هم رژیم همه چیز خوری بوده و همه و همه مطالب و مسائل تغذیه مربوطه جمع و جور شده است در آیه شریفه و الطیبات من الرزق قل هی للذین آمنوا و هر چه را برای بدن مناسب و سازگار دانستیم لازم بدانیم که به بدن رسانده شود.

باز هم مخلوط خوری

ایزو دینامیک Isodinamique : وقتی غذای آدمی را برحسب کالری حساب کنیم میتوان مقداری از یک غذا را حذف کرد و به جایش یک یا دو غذای دیگر افزود مثلاً مواد سفیده ای کمتر خورد و به چربی و نشاسته ای افزود یا چربی کمتر خورد و فقط به نشاسته ای اضافه کرد. البته این کم و زیاد کردن نباید برحسب حجم یا وزن باشد زیرا منظور در اینجا تساوی در کالری است که هر کدام بتوانند ایزو دینام باشند یعنی مساوی یکدیگر انرژی ایجاد نمایند.

روبلر حساب کرده که صد گرم چربی با 243 گرم سفیده ای و 232 گرم نشاسته و 256 گرم گلوکز مساوی است و با آن که لاپیک به نظریه ایزو دینامی از لحاظی مخالف است میتوان گفت رژیم همه چیز خوری رژیم برگزیده بوده و آن که سالم است و رژیم دارد و از همه چیز نمی خورد از بسیاری چیزها محروم می ماند هر چند غذائی را به جای غذای دیگر جانشین کرده کالری لازم به بدنش رسانده باشد. لاپیک گفت نظریه ایزودینامی همیشه درست نیست مثلاً نزد آنکه نباید بدنش در برابر سرمای محیط دفاع کند دیگر صد کالری حاصله از احتراق مواد سفیده ای برایش با صد کالری که بوسیله مواد قندی بوجود می آید مساوی نیست زیرا مقداری از مواد سفیده ای با عمل مخصوص برای بدن قابل استفاده نمی باشد و فقط زمانی همه مواد سفیده ای مورد استفاده قرار می گیرد که بدن باید در مقابل سرمای خارج دفاع کند و لذا محتاج تولید حرارت باشد.

اینجاست که ما به عظمت سخن نبی گرامی پی می بریم که علاوه بر طرفداری از رژیم همه چیز خوری شخص سالم را از رژیم گرفتن بر حذر می دارند. و آقایان پزشکان نیز باید توجه فرمایند ضمن تجویز و درمان بیمار را بخوردن غذائی که با آن عادت نداشته مجبور نسازند زیرا غذای تازه برای بیمار حکم دارو را خواهد داشت نه غذا بلکه در بین آنچه را عادت داشته آنکه سازگارتر و برای بیماریش بهتر است دستور فرمایند.

رژیم گرفتن اشخاص سالم و ممنوعیت آنان از بعضی غذاها احتمال این خطر را نیز دارد که صرفنظر از پیدایش ثانوی بعلت کمبود غذائی همچنین ممکن است بتدریج تغییراتی در کار بعضی از آنزیم های گوارشی و غدد ، در سالم های محتمی بوجود آورد.

باز هم تکرار میشود

چنانچه مواد سه گانه غذائی (نشاسته ای قندی - چربی - بیاض البیضی) را مخلوط کرده خوردیم صحیح محتمی نیستیم یا از نهاد دستور نبی گرامی مفهوم علمی دیگر نیز استنتاج میشود ؟

درست است همان طور که بیان شد اگر یکی از مواد سه گانه غذائی خورده نشود یک نوع رژیم اسلام ناپسندی انتخاب شده است ولی اگر شخصی فرض بفرمائید در انتخاب ماده بیاض البیضی نیز همیشه یکی را انتخاب نماید و هر روز از یک نوع بخورد باز رژیم ناپسندی را برگزیده است زیرا با توجه به آیه فلینظر الانسان الی طعامه در این حال غذا با نظر علمی تهیه نشده است بدین علت که تمام مواد سفیده ای هم ارزش نیستند و یک گرم ازت دفع شده را نمی توان با یک گرم ازت هر ماده سفیده ای ترمیم کرد و هر ماده سفیده ای دارای مقدار معینی از اسیدهای آمینه لازم برای زندگی است و بعضی فاقد آن اسیدهایند چنانچه ماده سفیده ای ذرت مقدار زیادی اسید گلوتامیک دارد ولی گلی کوکول و لیزین وتری پتوفان ندارد و هیستیدین آن خیلی کم است. ژلاتین آلبومین ناقصی است که سیستین وتری پتوفان و تیروزین ندارد و بهمین منوال مواد بیاض البیضی دیگر هر کدام چند برابر بیشتر دارند و چند عنصر کمتر و چند ماده اصلاً ندارند و در صورتی آدمی مشمول فرمایش نبی گرامی نخواهد شد و صحیح محتمی نخواهد بود که از انواع طیبات مواد بیاض البیضی بهره غذائی کافی ببرد.

شرحی در چگونگی تغذیه سلول

بدن ما از نسج های مختلف تشکیل شده است.

نسج و نساجی : بافته و بافتن ، و بهمین لحاظ امروز به جای نسج عربی ، بافت که فارسی است آورده میشود. هر بافت از سلولهائی درست شده سلولها سنگ اصلی و بنای اولیه بدن هر موجود زنده اند.

دیگر زمین های پر وسعتی که برای نگهداری میمونها ، خوکچه ها موشها و خرگوشها لازم بود تا در مواقع لزوم بر روی آنها آزمایشی بعمل آورند (آن هم بخاطر بهداشت و نگهداشت انسانی) جای خود را به سلولهای زنده انسانی واگذار کرده اند زیرا می توان با در اختیار داشتن استودیوهای بزرگ فیلمبرداری زندگی سلول جان دار را مورد بررسی قرار داده و از آن فیلمبرداری نمود و آزمایشات لازمه را مستقیما روی خود سلول انجام داد. البته باشناسائی سلول همه چیز بدن دانسته خواهد شد زیرا وضع جسمی و حالت مزاجی هر لحظه از زندگی ناشی از چگونگی سلول است تمام اسرار وراثت در اوست ، پیدایش هر عضو در اثر تقسیمات سلولی است و قس علی هذا.

عصر حاضر ریزبین های قوی خود را بکار برد و سایه و نیم سایه و سازمان های نیم مرئی سلولها را مشاهده کرد از جمله آنچه بسیار جالب و جدید است پژوهشهائیست که درباره سطح سلولها بعمل

آمده است زیرا تا کنون بنظر میرسد سطح سلولها را لایه نیم قابل نفوذی پوشانده است که مواد غذائی و معدنی حل شده بوسیله آن بداخل عبور می کنند ولی مواد مضر غیر قابل عبورند.

امروز نشان داده شده است که لایه مذکور دارای قوای ذائقه و شامه بوده خوشایندها را می پذیرند و ناشایست ها را دور میسازند و مهمتر آن که سطح سلول از قشرهای چربی و آلبومینی پوشیده شده که قسمت آلبومین خارجی آب و یا ماده دیگر مورد لزوم سلول را در خود جذب و ذخیره می نماید و سپس حفره ای در سلول ایجاد شده مواد جذب شده در آن ذخیره گردیده و به قشر چربی رسیده و بدنی ترتیب غذای سلولها تأمین می شود بعلاوه سطح خارجی یک آنزیمی ترشح می کند و داخل سلولها نیز آنزیمی که بیشتر آن از سلولهای دیگر بوسیله فضای بین سلولها انتقال می یابند و آنها را آنزیم مسافر (کاتالیز و رسیاح) می نامند و بدین ترتیب ملیونها سلول که در نقاط مختلف بدن وجود دارد می توانند با یکدیگر همکاری داشته تقسیمات آنها هماهنگ باشد. سلولها اخبار مبادله نموده با اوضاع یکدیگر مطلعند چنان که اگر در ماهیچه قلب اتفاقی افتد و آن احتیاج به مواد غذائی داشته باشد بلافاصله سلولها به یکدیگر خبر داده و دسته جمعی به فعالیت در آمده کمک های لازم را انجام می دهند (1) از جمله کارهائی که هم اکنون انجام شده مشاهده وضع تغذیه

1- با توجه به اطلاعات فوق که علم روز و جدیدی است خواهشمند است صفحه 77 جلد اول چاپ سوم را هم اکنون ملاحظه فرمائید که 12 قرن پیش حضرت صادق چه فرموده است.

سلول است. سلول را بوسیله میکروسکبهای الکترونی بزرگ می کنند زیرا بهترین ذره بین در میکرسکب معمولی نمی تواند بیش از هزار و ششصد مرتبه بزرگ کند. سلول بزرگ شده بوسیله میکروسکب الکترونی که در حدود دویست هزار برابر یا بیشتر بزرگ شده (قوی ترین آنها تا کنون بقدرت دو ملیون و نیم بزرگ می کند) (1) روی پرده سینما می اندازند ، سلول با اندازه کره بزرگی میشود ، و سطش مانند زرده تخم مرغ و بشکل تقریبا کره مانند است ، آثار حیاتی سلول بیشتر مربوط به این کره وسط هسته است و همانند اثر هسته ایم در بی جانها این کره در جان داران مؤثر است. مطالعه بر روی این هسته تا بدان جا رسیده که حتی هسته سلول را خارج کرده هسته سلول دیگر را به جای آن می گذارند و بر روی آن به مطالعه می پردازند بهر صورت آنچه مقصود ماست بررسی روش تغذیه سلول است که چون سلول را در محلول مخصوصی که برای تغذیه اش تهیه شده بگذارند مشاهده می شود سلول در آن مایع مانند ماهی در آب است (شنا نمی کند) تکان می خورد و بوسیله پستانک های مخصوص کوچک غذا را جذب می نماید و پس از جذب فقط یک هزار مش را دفع می کند و بقیه بصورت بدل ما یتحلل بدن سلول در می آید (در اینجا باید سرای دیگر می افتیم که می گویند در آن جا کمتر از دفع صحبت است و همه از هضم و جذب تذکراتی داده اند).

همین سلولها با چنین تغذیه رشد کرده تولید مثل به روش تقسیم مستقیم سلول چنانچه گفتیم نموده بافت های مربوطه را می سازند

1- و اخیرا بقدرت پنج ملیون مرتبه.

که هر کدام مأمور انجام کاری هستند. وقتی این سلولها بدن انسانی را درست کردند معده ای و روده ای و کبد و ریتینی و کلیه و عضلاتی بوجود آمد ، یک عده می بلعند عده دیگر هضم می نمایند و بقیه مأمور به جذبند و بالاخره فضولات کلی و باقیمانده در روده ها می ماند و فضولات ایجاد شده دست دوم بوسیله کلیه ها و ریه ها و صفرا و عرق و... دفع می شود. اگر عمل تغذیه و جذب پستانکی سلولها بر حسب تصادف باشد برای اجتماع از آنها جز قبول نظارت مدبری حکیم راهی نیست بخصوص تمایل به تجمع سلولها و موتاسیون های سلولی هنگام تقسیم که نمی توان جز دخالت اراده حکیمانه الهی نسبتی و سبب به آنها و اعمال و علت آنها داد قطعی است. آنقدر این عمل اهمیت دارد که : هنگام رشد جنین و حتی در بدن شخص بالغ علاوه بر ژنها ، سلولها نسبت کمی مخصوص را بین یکدیگر حفظ می کنند مثلاً اگر 7/8 کبد شخص را بر دارند 1/8 باقیمانده آن بلافاصله شروع به رشد می نماید و آنقدر بزرگ می شود تا به اندازه قبلی اولیه برسد و وقتی با این حد رسید رشد آن متوقف می شود که هنوز علتش معلوم نیست ولی عوامل تغذیه ای را یکی از جواب های این سئوال می دانند مثلاً بعلت اختلاف بافت کبدی با بافت های دیگر بدن ، مواد غذائی مورد نیاز سلولهای کبدی ، با مواد غذائی سولهای بافتی دیگر بدن فرق دارد و علاوه بر این اعضاء مختلف بدن متناسب تعداد سلولها و میزان فعالیتشان مواد غذائی دریافت می کنند بنابراین وقتی مقداری از کبد را بردارند مواد غذائی مخصوص سلولهای کبدی به مقدار زیادتری در اختیار

سلولهای باقیمانده قرار می گیرد و در نتیجه سبب رشد آنها میشود وقتی که تعداد سلولهای کبد به حد اولیه رسید رشد آنها متوقف میشود زیرا میزان مواد غذائی سلولهای کبدی برای رشد بیشتر کافی نبوده و فقط احتیاجات غذائی سلولها را بر طرف می کند (صفحه 27 فیزیولژی گایتون) بهر صورت غذای سلول با پستانک جذب میشود و 999 قسمت آن را که به دردش می خورد جذب و بقیه را دفع می کند. اگر سلول مورد آزمایش سلول چشمی باشد یا استخوانی یا کبدی یا... می بینیم هر کدام غذای مخصوصی انتخاب می نمایند یعنی نسبت جذبی که در عناصر صورت می گیرد فرق دارد مثلاً سلولهای عضلانی احتیاجشان به گلرکز بیشتر از سلولهای استخوانی است و لذا در محلول خود از گلوکز بیشتر برداشت می نمایند و قس علیهذا.

تغذیه و اطعام

اینک انسان بالغی بوجود آمده ، غذا می خورد، غذایش باید یکجا بسوی چندین هزار پیاز مو بشتابد تا هم مواد لازم را برای ساختن مو بر گیرند و هم رنگدانه را جدا سازند و مو را سیاه کنند جای دیگر پنج ملیون گلبول قرمز و هفت هزار گلبول سفیدی که در هر میلیمتر مکعبند عناصر خود را جدا می کنند یعنی غذای خورده شده جائی باید ناخن شود جائی مو جای دیگر گوشت چشم، عصب ، استخوان ، غضروف و.. گاهی باید سلول را آن واحد چندین عمل را همزمان انجام دهد مثلاً سلولهای کبد مأمور انجام قریب 17 عمل اند که تقریبا همزمان صورت می گیرد

و در بدن انسان سالم و خوب تغذیه شده هرگز سلول فراموش نمی کند عهده دار چه کاری است و چه عنصر و چه مقدار و برای چه باید عناصر را از غذاهائی که خون و دستگاههای دیگر در اختیارش گذاشته اند برداشت کند و هیچگاه از یاد نمی برد چه ماده و چه مقدار و برای کجا و جهت چه مقصود و متناسب با چه فراورده ای مواد لازم را بسازد و عجیب تر از همه سلولهایند که حتی می دانند چه اندازه باید ذخیره کنند و چه میزان معلوم و معینی را که اشتباه نمی شود تحویل دستگاههای مربوطه بدن بدهند و یکی از آنها همین سلول کبد است که رقم یک گرم را فراموش نکرده گلوکز خون را در لیتر بهمین نسبت برای مادام العمر نگهمیدارد. از این قرار سلولها در عین حال که از بدن غذا می گیرند اطعامش می کنند و اگر جلد دوم اولین دانشگاه و آخرین پیامبر (1) را خوانده باشید که گفتیم بنای فطرت خلقت تکوینی بر انتخاب سه چیز است (تعاون - زیبائی - قدرت) و اساس فطرت آدمی نیز بر اسلام که خواهان همین سه (تعاون - زیبائی - قدرت) می باشد نوعی تعاون بین بدن و سلولها و طرزی هماهنگی بین مراحل گوناگون خلقت تکوینی و در عین حال هماهنگی بین آفرینش تکوینی و تشریعی و سازش اسلام و آفرینش است.

در اینجا متوجه این معنی شدید که چگونه بین سلولها و بدن حس تعاوی برقرار است این آن را تغذیه می کند و آن این را اطعام می نماید و لذا همینطور که طبیعت شیر و ببر و پلنگ خود خواه را فراموش می کند و در شرف اضمحلالند زنبور عسل

1- سعی بفرمائید از چاپ دوم به بعدش انتخاب گردد.

را که با گلها تعاون دارد این برای آن عمل لقاح کرده در حفاظت و صیانت نسلش می کوشد آن هم بخاطر این شیره غذائی فراهم می آورد و هرگز گل و زنبور عسل از بین نمی رود بدن انسان نیز هر گاه خوب سلولهایش را تغذیه کند و سلولهایش نیز بدن را نیکو بضیافت و اطعام بدارند عمر قریب با ابد بدن تضمین شده است در سلولهای بدن اجتماع نیز فردی چون علی بن ابیطالب که لوجه الله سه روز پیاپی افطارش را به سائل و یتیم و اسیر می بخشد اجتماع موظف است هر روز چهره اش را روشن تر نشان داده و همانگونه که بوده است جلوه گر سازد (نه اجتماع از بین رفتنی است نه علی ابن ابیطالب که لوجه الله اطعام کرد).

دست قدرت پروردگار 2 47 (دو بقوه چهل و هفت) سلول در بدن شخص بالغ مامور پذیرائی و باستخدام بدن در آورده و بدن را نیز با وسائل زیر که باختصار به بعضی از آن ها اشاره می شود عهده دار نگهداری سلولها کرده است.

6/10 وزن بدن پوست است. پوست انبار ذخیره هیستامین و سیستین است که در طول عمر مؤثرند و سلولها نباید علاوه بر صدها عمل بخاطر بدن ذخیره را نیز از یاد ببرند و از عمر پیش بینی شده بکاهند.

در سر به تنهائی چندین هزار تار مو و لذا پیاز مو وجود دارد (تقریبا در مو طلایان 180 و مو سیاهان 20 و دختران 50 هزار و اگر 70 سال مو جمع شود قریب شش کیلو و نیم وزن خواهد

داشت) که با موهای سایر اعضاء رقم بزرگی نشان داده می شود (تقریبا نیم میلیون در تمام بدن) هر پیازی باید تغذیه شود و رنگدانه گرفته بمو تسلیم کند و اینطور هم نباشد که در یک سر چند رنک مو دیده شود و پس از چند روزی آفتاب قسمت بالا را رنگ پریده نماید.

هر ریه قریب 200 متر مربع وسعت دارد که شکارش حجرات در آن ها بین 100 تا 180 هزار گفته اند این سطح وسیع با جدار بسیار نازک برای این است که تماس خون و اکسیژن بحد اکثر رسیده شعریه های بسیار نازک و بیشمار خونی در مجاور حجرات بسیار کوچک و بی اندازه فقط با یک لایه فوق العاده نازک در تماس باشند تا بتوان با این جدار نازک قابل نشت اکسیژن را از حجرات وارد خون کرده و گازهای سمی را از خون به حجرات فرستاده از دهان خارج نمود یعنی در عین حال که سلولهارلتغذیه ای بدن را دارند بدستگاه دفع فضولات نیز کمک می نمایند.

در هر کلیه یک میلیون دستگاه تصفیه (نفرن) وجود دارد با مجاری ادرای که آن ها هم رل تصفیه را بعهده دارند و طولشان به 22 کیلومتر می رسد همکاری می نمایند با توجه باینکه آب زیادی (حدود 18 لیتر) را با عناصر مفید بسیاری توسط دستگاههای تصفیه ای گرفته ولی مجدد قریب 17 لیتر آب و تقریبا همه عناصر جذب بدن می شوند یعنی دستگاه تصفیه ای نفرن ها دو نوبتی هستند و در مقدار سمومی که دفع می کنند هیچگاه تناسب موجود با بردن را از یاد نمی برند.

در هر شش هزار سلول مخروطی و 36 هزار استوانه ای است و سیم هائی پیچاپیچ (عصب) در شکاف لوله های پیچاپیچ

حلزونی گوش است که شمارش آن ها به شش هزار می رسد و سلولها تغذیه مخصوص و متناسب بینائی و شنوائی را از یاد نمی برند و موارد بیشمار دیگر که در جلد مربوط به تشریح غدد است که حافظ اندازه هائی است که اگر از حد معمول بیشتر یا کمتر شود انسان های غول یا خرد پیکر بوجود می آیند و آن اندازه مراقبند که قدر و وزن ها با اختلاف جزئی در هر نوع آب و خاکی بوجود می آید.

بار دیگر باین مطلب اشاره شود که 1410 × 2 (دو ضرب در ده بقوه چهارده) سلولی که در بدن انسان بالغ است حس تعاون دسته جمعی را برای نگهداری و صیانت هر قسمت و زاویه از بدن آن چنان محفوظ می دارند که طرز تغذیه یک سلول بر همان مبنای جذب مواد مورد نیازش نمونه جذب سرتاسری بدن در مورد عناصر مورد احتیاجش است.

اهمیت غذا و بازهم اهمیت غذا

بتدریج که ما می نویسیم و شما می خوانید یعنی همین که بدنبال نویسنده جلدهای بعدی را می بینید با برخورد به ده ها آیه و صدها خبر باهمیت بیشتر غذا با این سنجش که فوق العاده مورد علاقه پیشوایان اسلام بوده است اطلاع خواهید یافت و خواهید دانست اینکه در هر موردی دستور غذائی داده شده بعلت ارزش و اهمیت غذا در زندگی روزمره مردم است.

جلد بعدی ما در انحصار آیات قرآن و سپس مربوط به روایات

و همه درباره غذا و تغذیه بوده و هر کدام بطرز خاص و بدون سابقه ای فهرست بندی خواهد شد.

اهمیت غذا

اهمیت فوق العاده ای که در حکمت نامگزاری سوره های قرآن است و به شمه ای از آن اشاره گردید تا حدی شناخته شد و باز هم در همین جلد دو قسمت (اهمیت کیفی غذا - اهمیت غذای فیزیولوژیکی) را اختصاص باهمیت غذا خواهیم داد ولی قبل از هر چیز اگر گفته بودیم نام یکی از سوره های قرآن سفره - میز غذا مائده است در تعریف از اهمیت غذا کافی بود و اهمیت افزونتر اختصاص و نامگزاری روز نزول همان مائده بایام مسرت اثری بنام عید (ربنا انزل علینا مائده من السماء تکون لنا عیدا).

اهمیت غذا

گر چه هم اکنون عمر متوسط مرد و زن در کشورهای پیشرفته جهان بین 65 تا 75 سال اعلام گردیده است ولی فعلا هزار ماه را می توان عمر کسی که خوب تغذیه شده است برای مثال انتخاب نمود.

کسیکه هزار ماه عمر کرده باشد نزدیک به سی هزار روز چشمش گوشه هائی از کره زمین را دیده و گوشش صداهائی را شنیده و زبانش فراورده های غذائی را چشیده و تقریبا صد هزار مرتبه با اطعمه و اشربه سر و کار داشته است.

ما نمی خواهیم با سابقه ذهنی مطالب قبلی ، ارقام بزرگ را نشان داده مثلا بگوئیم انرژی آزاد حاصل از اکسیداسیون

یک ملکول گرم گلوکز (180 گرم آن)) چون 686000 کالری است و میزان جذب گلوکز از راه لوله گوارش در یک مرد 70 کیلوگرمی نیز چون می تواند در یک ساعت 70 گرم باشد لذا در عمر هزار ماهه با ارقام درشت میلیون یا میلیارد سر و کار داریم (البته توجه داشته باشید انرژی آزاد در اثر اکسیداسیون کامل اغذیه آزاد می گردد) بلکه چون بحث ما فقط از غذاست دور از توجه بارقام کوچک یا بزرگ که توجه فرمودید در ریتین هنگام جذب تنها یک عنصر از ده ها عنصر مورد لزوم بدن (گلوکز) بدست می آید و کوچکش نیز مجموعه ای از جذب شده ها و رسوب کرده ها بنام - طول عمر متوسط آدمی - می باشد. آری دور از ارقام ریز و درشت مقدار کلی مایعی که روزانه باید جذب شود برابر مقدار مایعی است که هر روز آشامیده می شود (تقریبا یک لیتر و نیم) باضافه مقدار مایعی که روزانه از شیره های مختلف دستگاه گوارش ترشح می گردد (نزدیک به هشت و نیم لیتر) که از این ده لیتر نه و نیم آن در روده کوچک جذب و فقط نیم لیترش از روده کوچک و دریچه ایلئوسکال گذشته وارد روده بزرگ می شود بعلاوه در حالت معمولی و طبیعی ساختمان عضلانی معده طوری است که اندک کششی دارد آن چنان که می تواند مرتبا متسع شده و از اینراه مقدار زیادی غذا یعنی در حدود یک لیتر و نیم در خود جا بدهد و بدینقرار هر یکنفر پس از هزار ماه بطور متوسط حدود صد هزار کیلوگرم اطعمه و اشربه ببدن خود وارد کرده و سه برابر این مقدار مواد را مورد جذب قرار داده است (محتویات سی ماشین ده تن).

چنانچه از روز تولد سی ماشین ده تن را پر از اطعمه و اشربه و مواد مترشحه نمایند و آنها را بردیف در برابر نوزاد قرار دهند و باو بگویند اگر می خواهی هزار ماه با شادابی و کامرانی زنده بمانی باید در پروگرام زندگی خود جای منظم و مرتبی برای غذا منظور بداری و آنچه را در این ماشین هاست بتدریج و مرتب صرف نمائی.

یقین است نوزاد با اهمیت خاصی به محمولات ماشین ها یعنی به غذای خود نگریسته و آنچه برایش بی اهمیت خواهد بود عمر کوتاه نزدیک به هشتاد سالی است که باو وعده داده می شود واگر باز بغذایش اهمیت نداد باید گفت غذا چیزی است که در عمر متوسط صد هزار مرتبه با آن سر و کار داری.

اهمیت غذا

برای نامگزاری سوره های قرآن گاهی از مراحل گوناگون ماده - انرژی استفاده شده (نور - دخان - رعد - حدید و ...) و زمانی به مساکن کوچک و بزرگ از یک اطاق تا کشوری بزرگ اشاره گردیده است (حجرات - طور - بلد - سبا - روم)

از جمله سوره هائیست بنام حیوانات (بقره - نحل - نمل - عنکبوت - فیل - عادیات) و موجودات بالاتر از جن و انس و باز بالاتر و مهمتر سوره ای بنام برگزیده زنان جهان (مریم) و سوره دیگر بنام پدر سیده زنان (محمد) که معرف بهترین پیامبران و سرور عالمیان است.

نکته ای که در برگزیدگی و بزرگواری قرآن چشمگیر

است اینکه همیشه نوع اصلی و انسب برای نامگزاری انتخاب شده ، نملش مورچه ای که با نبی اللّه حضرت سلیمان همسخن می شود و نحلش که از کل الثمرات فرآورده ای بنام عسل شفا دهنده محتوی عناصر مفید در اختیار بشریت می گذارد و بهمین منوال چون بسوره ای می رسد انسان نام ، نمونه اعلای انسانیت را برگزیده و در میان خصلت های پسندیده آن انسان شایسته نیز بانتخاب صفت اطعام کنندگی وی اشاره می فرماید که چون بافطار نشست و از سائلی - شب بعد از یتیمی - شب آخر از اسیری فریاد گرسنگی شنید با آن که به یقین ، اطعام کننده از آنها گرسنه تر بود غذایش را بآنها داد و در اهمیت غذا همین بس که انسان انتخاب شده قرآن که نمونه اعلای انسانیت و انسانی بر فراز انسان هاست بشایستگی ارتباط وی با طعام ستوده شده و باتفاق شیعه و سنی آن انسان که لوجه اللّه اطعام کرد کسی جز علی مرتضی نبود صلوات اللّه علیه و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا ...

اهمیت غذا

صدها آیه و خبر می توان برای اثبات این عنوان (اهمیت غذا) ذکر کرد :

قرآن هنگام باز شناخت پیامبران از سایرین آن ها را به غذا خوردن منتسب می فرماید (یاکلون الطعام و ...)

قرآن رفع خستگی خضر و موسی را با غذا خوردن مرتبط می سازد و در جلد قبلی شرح داده شد (آتنا غذائنا لقد لقینا من سفرنا هذا نصبا).

قرآن در مواردی غذا را عنوان اعجاز قرار داده من و سلوی حضرت موسی و مائده آسمانی حضرت عیسی را متذکر است.

قرآن ... که به بسیاری از آنها بزودی آشنا خواهید شد.

بزرگی و کوچکی غذا

تاکنون آثاری از فعالیت های غذائی شناخته شدند و چون جسم بدون روح و روح بلا جسم کانون توصیفی غذائی ندارند خود ناظر به بزرگی و معترف باهمیت غذا شده و هستیم اما بزرگی غذا بیش از اینهاست که آن ها را مربوط به کنجکاوی های علمی بدانیم بلکه چون یکی از نامهای پروردگار مطعم و طعام دهنده بوده فاطر السماوات و الارض و هو یطعم (سوره انعام) و خلیلش نیز او را بهمین نام خوانده است - هو الذی یطعمنی و یسقین - (سوره الشعراء) ما را در برابر غذا بعنوان بنده ای در برابر یک نعمت بزرگ الهی در می آورد ، عجب تر آن که در سوره مخصوص پیامبران (الانبیاء) برگزیدگان خود را مردانی معرفی فرمود که بآن ها وحی می شد ، اهل ذکر و حلال مشکلات علمی بودند و طعام می خوردند و خوردن و وحی و علم را بردیف آورد یعنی این حق همسایگی را به غذا داد که در جوار علم و وحی جای گزینند. شگرف اینکه خوارکیها را بخود نسبت داده من رزق ربکم - مما ذکر اسم اللّه علیه - من رزقه - مما رزقکم اللّه - و از این قبیل کلمات در قرآن بچشم می خورد و از همه مهمتر که خانه خود را با دو عامل نگهدارنده اجتماع و افراد یعنی سلامتی بدنها و سلامتی اجتماع وابسته معرفی فرموده و غذا را اصل

مسلمی که موجودیت مستقلی دارد نشان داده است رب هذا البیت الذی اطعمهم من جوع و آمنهم من خوف. و اگر بگوئیم نام یکی از سوره های قرآن مائده و مربوط به غذاست برای نشان دادن بزرگی غذا رساتر خواهد بود.

کوچکی غذا

اتخاذ تصمیم آزادانه است که هر چه دلمان خواست بخوریم بدون اینکه کوچکترین توجهی به محیط داخل دن خود داشته باشیم بلکه باید تغییراتی را که غذا در حالات مختلف جسمی و روانی سبب می شود در نظر بگیریم.

تا زمانیکه بدن بطور طبیعی در برابر سوء تغذیه و خستگی از خود مقاومت نشان می دهد می توان خود را تندرست دانست اما حقیقت این است که این بدن خاموش و ساکتی است که از او چیزی نمی شنویم و کار او را حس نمی کنیم اما بزودی اختلال یکی از اعضاء شروع شده تعادل موجود رو به بی اعتدال می گذارد و سر صدای بدن بلند می شود که علت یا علل پیدایش آنرا باید در قلمرو طرز تغذیه اش کاوش نمود.

آدمی تا قلب سالمی دارد از آن یاد نمی کند و به چشمهائی که خوب می بیند و رنجی ندارند توجهی نمی شود اما همین که برای یک عضو یا همه بدن بعلت سوء تغذیه رنجی یا آثار کوتاهی عمر پدید آمد و آنرا بحدود عمر انعام و چارپایان رساند آدمی از خواب گران بیدار شده می فهمد هر چه معده پر کن بوده بتصور اینکه شکار خوبی بوده است سرازیر کرده و همانگونه که قرآن

فرماید خورده و بهره برداری کرده مانند چهار پیان - یتمتعون و یاکلون کما تاکل الانعام - (سوره محمد) - اگر قرآن فرموده بود می خورند مانند چهار پایان مورد ایراد بود اما با افزودن کلمه بهره برداری بآن بعنوان اعجازی آورده می شود که نه خوراک چارپایان روی حساب است و نه بهره برداری چنین انسانی روی مقررات. خوردن قبل از بهره بردن آورده شده زیرا تمتع با گرسنگی مقدور نیست. بانسانها نسبت خوردن و بهره برداری داده شده اما برای حیوان اشاره بخوردن تنها گردید ، بدین معنی که حیوان نباید با فرمول و سنجش نسبت های غذائی و بهره برداری بخوردن مشغول شود بلکه هر چه در صحرا و بیابانش است یا آنچه در آخورش ریخته اند خواهد خورد همانگونه که در بسیاری از نقاط جهان با فرآورده های محلی سازش کرده و غذائی تهیه نموده و بدیده حقارت و کوچمی بغذا نظر می شود و برای کوچکی غذا همین اندازه بس که مشترک بین انسان و حیوان قرا گیرد و مانند حیوان از روی شکم خورده شود نه مغز

شتر و خرما

چینی ها با برنج ، اسکیموها با ماهی ، مدیترانه ای ها با انگور و زیتون ، برزیلی ها با قهوه و کانادائی ها با گندم و استرالیائیها با گوسفند بیشتر از هر چیز سر و کار دارند ، چهارده قرن قبل هم نوشتن و خواندن این جملات و اینکه کشورهای مذکور از محصول درجه اول کشور خود اغلب غذاها را تهیه می کردند صحیح بود

و بهمبن منوال برای اهالی حجاز نام شتر و خرما آوردن مناسبتر و صحیحتر می باشد.

مکه نه زمین حاصلخیزی داشت نه بزودی می توانستند به ماهیگیری بپردازند نه صحرا و دشتی داشت که شکار کنند ریگهای روان بود و حیوان آشنا بریک ، شتر در کنار بوته ها و بوته ها دور از درختهائی چند در کنار اندکی آب و خورشیدی بسیار بنام خرما.

چینی ها از برنج صدها رقم خوراک تهیه می نمودند ، عربها نیز از شیر شتر و خرمای فراوان انواع و اقسام غذاها درست می کردند نه تمدنی را قبل از اسلام به حجاز نسبت دادند و نه دانشمندانی از آن سرزمین برخاستند نه خارج از نام شتر و خرما اکتشاف و اختراعی در کار بود و نه درباره خرما و شتر تحقیق و پژوهشی دیده شد ! آخر هر ملتی اگر با سنگ هم هست ده ها هزار سال سر و کار داشته باشد بالاخره بر حسب تصادف هم باشد راجع بجمادات و سنگها تازه ای و تحقیقی خواهد داشت اما مردم حجاز عصر جاهلیت گویا برای شتر و شتر برای آنها خلق شده است که ناگهان دستورات کلی و اساسی تغذیه ای آنقدر مورد بحث و ذکر قرار گرفت که این چند جلد کتاب اولین دانشگاه و آخرین پیامبر نمونه بسیار کوچکی از همان مطالبی است که اسلام در همان حجاز شتر و خرما بیان فرموده است.

کار پژوهش و تحقیق بجائی رسید که مردمی کنجکاو و روشنفکر بیار آیند و با توجه باین تذکر آسمانی که هر چه نمی دانید از کار دانش بپرسید - فاسئلوا اهل الذکران کنتم لا تعلمون -

(سوره النحل). حتی عربها بدوی و بیابانی را بسئوالاتی وا دارد که در عصر موشک و فضا شگفت آور است. حضرت صادق در کنار باغچه ای بود کرمی از زمین بیرون خزید عربی که حضور داشت پرسید این حیوان تخم می گذارد یا زایمان می کند ؟ حضرت فرمود اگر لاله گوش داشت زایمان و اگر نداشت تخم گذار می بود (1) که چند سال قبل برای دسته بندی حیوانات تخم گذار یا زایمان کن این سئوال بمسابقه جهانی گذاشته شد و یکی از برادران سنی ما از شمال آفریقا با نقل همین روایت از حضرت صادق برنده شد. زنی ادعا می کند نوزادش بمردی تعلق دارد و مدعی زن بچه را بمرد دگری وابسته می داند حضرت علی استخوانی از هر دو مرد فوت شده طلبید و در اندکی از خون بچه گذاشت یکی خون را بنحو مخصوص جذب کرد و دگری نکرد و حضرت پدرش را به همین روش تبیین فرمود (2) آیا علم خون شناسی چه سنی دارد و آیا چند سال است دانسته اند علاوه بر خون می توان از اعضاء دگر انسانی نیز برای تعیین گروه های خونی استفاده کرد و هزاران هزار مسائل علمی دیگر که بعضی را در دوره مجلدات همین کتاب خواهید خواند !.

فضیلت غذائی انسانها

درست است که راز زندگی و بهتر زیستن را می توان در میان کلمات دانشمندان یافت و علمای هر قسمت انسانهای برگزیده

1- صفحه 12 کتاب زنبیل فرهاد میرزا.
2- حدیقه الشیعه قضاوتهای حضرت علی.

اند که چراغ راههای ظلمانی و پر پیچ و خم از ولادت تا روز مردنند اما هنوز علم بآن پایه نرسیده که برای بهبود وضع جسمی و معنوی انسانها بتمام معنی احساس خردمندی و روان شناسی شده باشد. صحیح است که خواجه نصرالدین طوسی خردمند بود پاستور و پلانک و ملاصدرا و ابن سینا و ... همه از خردمندان بودند که در طول اعصار ار قربانیهای جهل کاسته و برای برانداختن عاداتغلط در راه تعلیم و تربیت کوششهائی نمودند اما هنوز روزگارانی باید تا پرورش افکار و آموزش افراد در یک محیطی که تقدس و تفکر تحقیر نمی شود اعلام و اجرا گردد.

بشر امروز در انسان شناسی بپایه ای رسیده است که می تواند قضاوتهای عادلانه کند ، زیبائی اخلاقیات را در نظر بگیرد ، بر خویشتن تملک داشته باشد ، بطرفی که روشنائی چراغ عقل شعاعی دارد قدم بگذارد اما رزق و برق مادیت بر تمام مواهب گفته شده هنوز ترجیح داده می شود و بجای نزدیک کردن دلها به کوتاه کردن راهها پرداخته و بعوض مهیا کردن نان جهت انسانهای گرسنه به تهیه وسائل بهتر کشتن و زودتر دست یافتن قدم بمیدان مسابقه تسلیحاتی گذاشته و در نتیجه از یاد برده است که بین جسم و جان مرزی است که در آن حدود نزدیک بهم ریزه کاریهای علم لازم است تا جانها و جسمها بتوانند در تجلی روانی و چهره نمودن مادی بسطحی هماهنگ نظم آفرینش برسند هیهات هیهات آدمی فراموش کار است فرمانروائی بر کره ماه را در برابر حکومت بر نفس خویش بزرگتر یافته و دانش خود را در فضای پهناور جان چون جزائر کوچک کوچک پراکنده ساخته است اگر خارج از دنیای

زمان و مکان فعلی که غوطه ور در مادیگری است آزمایشگاهها با چشم سر و معابد با چشم دل بدرک امکان ناپذیریها تمنا می کردند جهانی یافت می شد که عمیقتر در حقیقت نفوذ می کرد و در علم پیشرفت بیشتری می نمود و برای زندگی به ریزه کاریهای دیگر توفیق حاصل می گشت حتی برای برنامه ما که غذاشناسی است دستورات روزانه همراه با روابط وسیعتر انسان شناسی در دسترس همگان قرار داده می شد و مردمان را بدرک عنایت خداوندی و شناختن اسلام عزیز مهیاتر می ساخت.

دیگر اسلام چه کند و چگونه گرانمایه بدارد و تا چه پایه وقع بگذارد که چون فضیلت انسانی را بر بسیاری از مخلوقات بر می شمرد تغذیه خوب را نیز از عوامل شناخته شده و از جمله فضل های الهی بحساب می آرود ، و لقدکرمنا بنی آدم و حملنا هم فی البر و البحر و رزقنا هم من الطیبات و فضلنا هم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا - و ما فرزندان آدم را بسیار گرامی داشتیم و آن ها را بمرکب بر و بحر سوار کردیم (و جهان جسم و جان را مسخر انسان ساختیم و از هر غذای طیب آن ها را روزی دادیم و بر بسیاری از مخلوقات خود برتری و فضیلت بزرگ بخشیدیم.

ارزش و اهمیت غذای فیزیولژیکی

همین روزها سخن این بود که از عوائد دخانیات برای بقای یک حزب کمک گرفته شود لیدر حزب مخالف اظهار داشت لاجرم افراد حزب ما سیگار کشیدن را ترک خواهند گفت زیرا سینه ما از دود سیگار برای آباد کردن آنها خراب می گردد

گاه و بیگاه بین مسلمانها معمول است می گویند فلان نوشابه ای را نخورید یا فلان جنس را نخرید زیرا در آمد آن ها در سرفصلهای هزینه ای بعنوان تبلیغات ضد اسلامی ثبت خواهد شد و بطور قطع و یقین حزبی که دخانیات را برای اعضاء خود تحریم می کند یا مسلمانیکه نوشابه مقصود را در ردیف شراب محسوب می دارد هر دو از لحاظ اینکه علاقه به معشوق و متبوع مطرح است حق دارند اما اسلام با توجه باثر مادی غذا بر بدن ها و مساعدت ببقای حیات از راه بدل ما یتحلل ها چنان ارزشی برای غذای حلال و طیب یعنی غذای فیزیولژیک قائل است که می گوید اگر می دانید نان را بآن ها که می فروشید سبب می شود قوت گیرند و زنا کنند یا انگور را جوانهائی خواهند خرید که احتمال بد مستیشان می رود (نه اینکه دانسته شود شراب خواهند کرد) چون رزق و روزی حلال کرده خدائی است بعنوان ارزش و اهمیت فیزیولژیکی غذا نمی توان کوچکترین مسامحه و تعللی برای تحویل نان و انگور حتی بفاسقین نمود ، خوان کرم الهی بوسیله اسلام عزیز اعلام می دارد که بر روی همه و برای همه گسترده است و امید آن که اثر غذای کرم این خوان جز توجه باین سخن سخنگوی اسلام نباشد که و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه. جز اسلام پذیرفتن نمک ناشناسی کردن و ناسپاسی نمودن است.

مقام دوستی آن چنان بر همه چیز رجحان دارد که امام علیه السلام در آن جا که فروغ زیارت وارث را تجلی می داد با آنکه موسی را کلیم و هم سخن و عیسی را روح او خواند اشرف انبیاء محمد را دوست خدا نامید.

بلاشک وقتی مسلمین بلطف این موهبت امیدوارشدند و دانستند محبت بالاترین ارزشها را دارد به نقطه مقابل و ضد آن نیز در اینکه بدتر از آن نیست یقین حاصل می نمایند و آن دشمنی و کینه توزی است.

همینطور که دوستی بالاتر از همه دوستی با خداست و از میان بندگانش از همه گرانبهاتر دوست داشتن دوست حبیب اللّه محمد می باشد در دشمنی و کینه توزی نیز درجات دوزخی کشیده شده و بقعر فرو رفته تا اسفل السافلین وجود دارد که آخرین پله و بدترین محل آن بدبرخوردی با آن بنده کوچک خداست که بی سرپرست مانده و جائی که باو پناه ببرد یا پدری که باو گلایه و شکوه رساند ندارد و این تنها خدا مراقب اوست و آزاد دادنش موجب سخط وی جل جلاله.

گفتیم مرکز عصبی هیپوتالاموس سرچشمه آرامش دلها و یا بر عکس سرآغاز ایجاد اضطراب و بیماریهاست و برای کسی که بینوایان را دستگیرد و به بندگان خدا مهر و محبت کند فرمان اعتدالی هیپوتالاموس همگانی بوده در این حال تحریکات ناجور در اعصاب و ترشحات ناباب بر اثر غدد و در نتیجه ناهنجاریها برای اعضاء

گوناگون بوجود نخواهد آمد برعکس کسیکه زیر فشار غیر قابل تحمل یک گناه خسته افتاده یا توجهش بآلودگی و آزردگی ها جلب شده است هیپوتالاموس وی دستخوش عدم تطابق و ناهماهنگیها شده و در نتیجه ترشحات نامناسب و تحریکات عصبی نباتی نامرتب و ابتلائات گوناگون عضوی برایش پیش خواهد آمد و این همان آتشی است که در وجود آدمی روشن شده و تنها با اطاعت از دستورات الهی خاموش شدنی است ، این همان زندگی ضنک و تاریک است که هر کس با اعراض از فرامین الهی نصیبش می گردد - و من اعرض عن ذکری فان له معیشه ضنکا و نحشره یوم القیامه اعمی - و هر کس از یاد من اعراض کند همانا (در دنیا) معیشتش تنگ شود و روز قیامتش نابینا محشور کنم (طه 123) یعنی اینکه قرآن می فرماید اگر نیکی کردید بخود کردید و اگر بدی نمودید بازگشت آن بسوی خود شماست ان احسنتم احسنتم لا نفسکم و ان اساتم فلها (الاسراء 7) در حقیقت یک ابلاغ واقعیت علمی با سابقه چهارده قرن می باشد.

هم اکنون بحث ما از بدترین غذا و ناپاک و ناپاکیزه ترین آن هاست مایلیم نشان دهیم که عذاب خوردن غذائی که خواهیم گفت کم از رنج طعام ناباب و غیر بهداشتی نیست اگر این موجب می گردد اسهال و استفراغی پیش آید آن هم باعث ایجاد بیماریهای روحی و بطور غیرمستقیم امراض عضوی می گردد.

تصور فرمائید انسان غافلی از میان انگشتان ضعیف و بی پناه یتیمی بزور غذائی را بیرون کشیده و بخوردنش نشسته است اگر ناهماهنگی ایجاد شده در سراسر وجودش بعلت ستمی که خود

بر کردنش یقین دارد برای سوزاندنش کافی بدانیم و عکس العملهای آشفته ای را که هیپوتالاموس و سایر مراکز مغزی و غددی در وی بوجود می آورند جهت بآتش کشیدن جسم و جانش کفایت کند آیا کانون آتش مگر چیز دیگری جز همان مال یتیم متصور است که بصورت غذا در اندرونش جای گرفته است ان الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما انما یاکلون فی بطونهم نارا و سیصلون سعیرا - آنانکه اموال یتیمان را بستمگری می خورند در حقیقت آنها در شکم خود آتش جهنم فرو می برند و بزودی بدوزخ در آتش فروزان خواهند افتاد (النسأ 9).

بی اعتنائی بسلامتی

یکی از پزشکان می گوید : لازم نیست گزارشهای پزشکی برای قانع کردن من داده شود که دخانیات سبب ابتلا بسرطان یا برنشیت یا بیماریهای قلبی می شود زیرا خودم تقریبا هر روز شاهد مواردی از آن هستم و بسا در جراحی های ریه بافت های سالم و گلگون کسانی که به دخانیات معتاد نیستند با بافتهای چرکین و بدرنگ معتادان را دیده ام - اما وقتی از او می پرسند چرا خود دخانیات را ترک نمی کند جواب می دهد ما به بیمارانی مانندیم که توصیه می کنیم دخانیات را ترک کنند و نمی کنند ولی حقیقت چیز دگری است و آن بی تفاوتی در مسئله حیات و ممات برای بعضی انسان هاست که خطرناک تر از آن در کشور وجود ندارد زیرا روح درویشی و بی اعتنائی بدنیا عامل بزرگ سرازیر کننده اجتماع و سقوط آن است لذا آنچه بنام خوشبینی بهمه چیز

ممدوح شمرده می شود بر ضد امر بمعروف و نهی از منکر شناخته خواهد شد همینطور پزشکانی هستند که هنگام درس از زیان الکل داد سخن می دهند سپس بافتخارشان جشنی برپا می شود خود را خمره ای از شراب می کنند ، مسئله بهمین جا پایان نمی پذیرد بی تفاوت بودن در برابر دو گانگی شخصیت که یک جا در ذم شراب خواری سخنرانی می شود و جای دگر شرابخواره کامروا می گردد یک خطر مستقیم کوچکی نیست بلکه این بی تفاوتی کوچک تجسم بی تفاوتی بزرگتری نسبت بزندگی و انسانیت است که در جمله بی اعتنائی بسلامتی خلاصه می شود و لذا قلمرو وسیع این آیه - لم تقولون ما لا تفعلون چرا می گوئید آنچه را که نمی کنید (سوره صف 3) بسیاری از موارد غذائی را نیز در برگرفته و فردا برای کسیکه می داند یا می گوید فلان غذائی خوردنش زیان آور است و آن را ببدن می رساند پرسشی که جز رسوائی پاسخ و دنبالی ندارد پیش خواهد آمد.

انتخاب کلمات

بشریت متمدن برای درک مسائل انسان شناسی وضع بهتری را انتخاب کرده و حتی کلماتی موزون برای هر موردی برگزیده است در عین حال که توجه بمادیت برای وی قبله گاهی شده و حتی تا پایه نابودی بشر با مقایسه تسلیحاتی در صنعت پیشرفت کرده اما ارزشهای غذاشناسی و مسائل تغذیه ای را در مقام سنجش بخاطر زنده نگهداشتن انسان ها و بحساب انساندوستی باید پذیرفت.

مشاهدات زیاد و آمارهای بسیاری نشان داده اند که مسئله غذا در بالا بردن حد متوسط طول عمر یک عامل درجه اول و قطعی

و انکار ناپذیری است و ضمن بررسی و مطالعه کتابهای غذاشناسی بکلماتی چند مانند فقر غذائی و ... برمی خوریم که تصور می نمایئم همزمان با افتتاح کرسی غذاشناسی در فلان منطقه اروپا یا آمریکا اینگونه کلمات وضع شده اند و حال آنکه چنین نیست.

حضرت صادق فرمود ان اللّه تعالی خلق ابن آدم اجوف ، فرزندان آدم را یک اندرون خالی ظرف مانندی داده اند که برای همه اعضاء و جوارحش مرتب پر و خالی شود و چون فاصله پر شدن آن بطول انجامد همانند کسی که دستش خالی است و باو فقیر گویند آنکه ظرف غذایش نیز خالی باشد او را فقیر در غذا نامیده و مبتلا به فقر غذائی شناخته اند که یکی از کلمات زیبا انتخاب شده ای است که گویا از قرآن مجید اخذ شده است.

حضرت موسی علیه السلام بیابانها را طی کرده صدمات کشیده و رنجها دیده اینک بشهر آباد مدین نزدیک می شود خسته است دست از نیکوکاری برنداشته گوسفندان صفورای تنها و بدون یاور را آب می دهد تا هر توانائی ببهانه خستگی عضوی در انجام نیکوکاری قصور نورزد ، بشهر نزدیک می شود هیچ سخنی جز رساندن غذا ببدنی که همیشه آماده نیکوکاری است بر زبان نمی آورد رب انی لما انزلت الی من خیر فقیر - بار الها من بچیزی (یعنی زندگانی و قوت غذائی) که تو (از خوان کرمت) نازل فرمائی محتاجم (قصص 23) که چون از حضرت صادق پرسیدند چگونه حضرت موسی خود را فقیر دانست فرمود سئل الطعام یعنی به پروردگار عرض نمود به فقر غذائی دچار شده ام و محتاج اطعام واکرام تو ای پروردگار جهانیانم.

اولاد آدم اجوف خلق شده و سخن خدا که حضرت موسی

هنگام فقر غذائی می خواهد مکان اجوف پر گردد وآیه فلیتظر الانسان الی طعامه ضرورتهای علمی چندی را که همه مستلزم علم خداشناسی و خوب خوردن و جلوگیری از فقر غذائی کردن است بما نشان می دهد که سعی اسلام حتی برای انتخاب کلمات مربوط به امر عظیم تغذیه فوق العاده می باشد.

دانشمندان مسلمان و علمای بیگانه

آدمی آنچه را از ته قلبش نخواهد نخواسته است وقتی دوستم بمن گفت از تو می خواهم فردا ظهر در فلان محل بکمکم بشتابی اگر در لحظه ای که سفارش می شوم سخن وی را بجان پذیرفتم در راس ساعت معین وعده بیادم آمده اقدام می کنم در غیر اینصورت اکثرا بیاد میعاد نخواهم افتاد.

معنای تزکیه نفس هم همین طور است با آن که دانشمندان می خوانند و می دانند هیچ کار بزرگی در جهان بدون تزکیه نفس انجام نگرفته است اما چون تزکیه نفس را یا ضعیف دانسته یا خود را بدان محتاج ندیده یا از ته قلب نپذیرفته اند کمتر بیاد آن می افتند. امروز وقتی کتب دانشمندان غرب بدست ما می رسد می بینیم در چند صفحه از کتابشان به حضرت مسیح یا تعلیمات ایشان اشاره شده است ، وقتی رئیس جمهور خاطرات خود را می نویسدیا نخست وزیر از خود شرح زندگی می دهد از اعتقاد و ایمان و مسیحیت در لابلای اوراق نوشتجات همه اشان کلماتی بچشم می خورد.

در هر قریه ای از دنیای غرب سر کاکل تیز عمارات کلیساها که تعداد زیادی هم دیده می شود در اولین دیدار با صلیب مخصوصش

جلب نظر نموده و یکشنبه ها محسوس می باشد که مردم بدین تعلق دارند و عبادت متعلق به همگان است. حتی قطعه خشکی وسط رودخانه ای را می بینیم که یک عمارت دارد که اطاقی از آن کلیساست و یکشنیه ها چند زورق بسوی آن در حرکت اند.

از مساجد و جمعه های خود که غالبا با طبقات متمکن و اعیان سر و کاری ندارند سخن نگویم یا از عبادت بسیاری از اکابر چیزی گفته نشود روی سخن با دانشمندان متجدد و نیمه مترقی خودمان است که اگر بگویم کجاست آن دانشمندی که کتاب فیزیک یا ریاضی نوشته و باندازه انشتین که نامی از خدا برده یا دگری که از مسیح یاد کرده دانشمند نامبرده مذهب را بخاطر نه بزرگداشت نه تعظیم شعائر بلکه چون بزرگترین موضوع اجتماعی است یاد کرده باشد ؟ کدام است آن استاد علوم تربیتی که از جان دیوئی بهتر بگوید و در یاد کردن از خدا نیز بوی تاسی کرده باشد ؟ یا در غذاشناسی که موضوع کتاب ماست آیا دانشمندی در میان اسلامیان دیده شد که باندازه ماک کاریسون ایرلندی یا دکترهای نری لاهمان آلمانی متحمل زحمات فراوانی شده باشند و خود را در عین حال نیز با نام مقدسات مهبی نزدیک ساخته باشند ؟

وضع ما چنان است که گویا قطعی می دانیم بفضا دست یافتن غربیها عاقلانه است اما در عوض از کلیسا رفتن و حرمت داشتن یکشنبه اشان انتظار داریم از جهالت نجات یابند.

امروز کا تقلب در تهیه غذاها بجائی رسیده است که هر عالم فیزیک و دانشمند ریاضی و پزشک و نویسنده ای و بلکه هر قلمی با تجدید نظر نسبت به اثر عمیق مذهب در قلوب توجه فرموده بخاطر

خدا برای خدمت به بندگان خدا از فداکاری همه جانبه در راه مبارزه با اینهمه غذاهای تقلبی دریغ نورزد ، باشد که روزی همین غذا بخورد خود یا فرزندانشان و یا لااقل بحیواناتی که تحت حمایت آن هاست نرسد !

اگر غربیها خوبند چرا در تعیین ارزشهای کالری غذائی و انتخاب غذای بهتر بآن ها تاسی نشده برای تهیه غذاهای تقلبی زهراگین همیشه در تلاش پیدا کردن راه تازه ای می باشیم ؟

علائم تغذیه خوب

در چهار بعد زمانی و مکانی هر کس حقیقت را به مقیاس خودش سنجیده است معروف است که نقاشی ترک کار کرد پس از چندی او را دیدند که طبابت می کند دانستند از دانشکده پزشکی فارغ التحصیل شده است از حکیمی پرسیدند درباره اش چه می گوئی گفت کار درستی کرده است وقتی نقاش بود سعی می کردند عیوب کارش را جستجو کرده بیکدیگر نشان دهند امروز خطایش را خاک می پوشانند ! مجنون اگر لیلای حبشی را دوست می داشت در برابر سرزنش کنندگان شعر معروفش را می خواند یقولون لیلی سوده حبشیه .. یا فروید که می گوید کسی که در عشق تاخیر داشت یا ناکام ماند اگر اولین اعتنا و برخورد جنسی از طرف معشوقه شلی یا فلجی باو بشود این شخص تا آخر عمر شلها و فلجها را می پسندد و همه زبان گویای این واقعیتند که دوست داشتن پسندیدن است آیا شما زیبائی جسم (هیکل مناسب و شاداب) زیبائی جان (با نشاط و انساندوست) پوست نرم و صورتی که بدرخشد

و خشک نباشد - چشم های براق - ناخنهای صورتی - زبان صاف - عضلات پیچیده با چربی مناسب - استخوانهای راست - دندان های شفاف - دهان بی بو - سلسله اعصاب متعادل - قد و وزن متناسب - موهای درخشان را نمی پسندید اگر جوابتان در یکی از قسمت ها منفی است یا نقطه مقابلی دارد بدانید برخورد جبران کننده شکست در عشق چنین بشما آموخته است که مثلا صورت زرد پف آلود را انتخاب کنید که زیباتر است ولی اگر جواب رد ندارید بدانید تمام آنچه گفته شد از علائم تغذیه خوب است که در توجه و شناساندن هر یک از آن ها معارف اسلامی و کتابهای علمی بشما کمک خواهند کرد و راه بدست آوردن هر کدام را نشان خواهند داد و از علائک یک تغذیه خوب بهره مند خواهند ساخت علائمی که هم اکنون بر شمردیم.

سوگندهای قرآن به غذا و اهمیت غذا

اگر بسوگندهائیکه پروردگار در کتابش بآن اشاره فرموده و در حقیقت بدان وسیله هر صانعی را بمصنوعش ذی علاقه نشان داده است توجه کنیم باهمیت این اصل پی می بریم که چرا در ردیف سوگندهائیکه پروردگار بعظمت آفرینش خود اشاره فرموده بخوارکیهائی چند نیز قسم یاد فرموده است.

در قسمت تشکیلات اجتماعی شاید بالاتر از این سوگندی نباشد که بشهر نمونه مکه یا شخصیت اول آن یاد شده است زیرابا توجه بام القری مادر شهرها انسان را متوجه می سازد باید مقررات مادری برای فرزندان خلف خود ، در سایر شهرها نیز لازم الاجرا

بوده و اشاره بشخصیت اول شهر ، آن لحظاتی را از زندگانی بیاد می آورد که نبی گرامی میان دو راه مادی و دنیائی از یکسو و راه انسانی و آخرتی از طرف دیگر انتخاب فرموده اند.

اینکه سوگند بشخصیت اول شهر بلافاصله پس از سوگند بشهر نمونه آورده شده (لا اقسم بهذا البلد - وانت حل بهذا البلد) نشانی از اینست که طول و عرض هر اجتماعی احتیاج باین دارد که شهری داشته باشند و مکمل آن برای اینکه حق پایمال نشود سرفرماندهی و شخصیت اولی که حق و باطل را از هم باز نشناسد.

در جای دیگر قرآن باز نامی از ام القری است و بآن سوگند یاد شده ولی قبل از آن بدو نمونه خوراکی یکی خشک و دگری مرطوب یکی طور سینا و دگری طور زیبا - دو معبد بزرگ کعبه و بیت المقدس - مسجد دمش و بیت المقدس - مسجد اصحاب کهف و مسجد ایلیا - مسجد نوح بر کوه جودی و بیت المقدس - نام دو شهر دمشق و بیت المقدس - کوفه و شام - یکی ملین و دگری تشکیل شده اط دو قسمت یابس و ملین - یکی علامت شهر و اجتماع و دگری نشانی از بیابان و خلوت و بهتر از همه یکی بغذای تن (انجیر و زیتون) و جای دگر بغذای جان (کانونهای وحی طور سینا و مکه) اشاره و قسم یاد گردیده است که باز خوراکیها و غذا را در ردیف مراحل پاکیزه روحانیت آوردن خود نشانی لزوم از شهر تکامل یافته ای است که غذای خدا پسندانه در آن موجود است بعلاوه قسم خوردن صانع بمصنوع خود از جمله غذا یک احترام خاص و قابل ستایشی بقوانین زندگی و از جمله غذا و تغذیه می باشد. بسم اللّه الرحمن الرحیم - والتین و الزیتون - و طور سینین -

و هذا البلد الامین... بنام خدای بخشنده مهربان - قسم به تین و زیتون - و قسم به طور سینا - و قسم به این شهر امن و امان ...

پابند اصول مذهبی بودن

در بین آثار دانشمندانه ای که پیشرفته ها بخود اختصاص داده اند کم و بیش این کلمات پیدا می شود که علم احتیاج مبرمی بوجود دین دارد تا درست بتواند معنی و مقصود خود را بجانب آدمی معطوف داشته و او را وادار بهماهنگی با نظم طبیعت نماید از آنهاست سخن یکی از دانشمندان که می گوید در خود آمریکا دسته مورمونها که اصول مذهبی آنان را وادار می کند رژیم خاصی داشته باشند هیچوقت مبتلا به بیماری سرطان نمی شوند و حال آنکه بسیاری از امریکائیان چون رژیم غذائی را رعایت نمی کنند سرطان می گیرند و سپس به تفضیل بنقل مطالعاتی که در این زمینه در باره سرطان شده می پردازد.

توجه فرمائید آقای دکتر با علم باینکه آمریکا کشور پیشرفته است و می تواند برنامه های غذائی مرتب و خوب تهیه نماید بواسطه ضعف پایه اخلاق و مذهب مورمونها را که دارای عقیده مذهبی هستند از اختلالات چندی دورتر محسوب نموده است اما درباره ما مسلمانان چگونه فکر می شود ؟ آیا هر چه را علوم در اختیارمان گذاشته در صورت متغایر بودن با مذهب آنرا پذیرفته ایم ؟

می گویند پنیر کلسیم فراوانی دارد اعصاب نیز بوجودش احتیاج مبرمی دارند و لذا خوردنش بهمین علت سزاوار و شایسته

است. جای دیگر گفته می شود فسفر و کلسیم در خون به حال تعادلند یکی زیاد می شود دگری کم می شود فسفر عنصر لازم الوجود اعصاب است. پنیر زیاد خورده شود فسفر بیشتر که خوراک اعصاب است دفع می گردد.

کدام را بپذیریم ؟ اسلام می گوید خوردن چند چیز که یکی از آنها پنیر است خرفتی می آورد (بر اعصاب اثر دارد) پس عقاید مذهبی به ما اجازه پذیرش قسمت دوم که فسفر و کلسیم در حال تعادلند و باید پنیر زیاد خورده نشود می دهد.

مرحله توقف

هنوز غذاشناسی مرحله کودکی خود را می گذراند ، هنوز گوی این علم با چوگان جهل به هر طرف پرتاب می شود ، هنوز میزان جهان در حال سبک سنگین کردن مطالب اساسی غذاشناسی است ، هنوز نمی توان به انسانها خبر مسرت انگیز تعیین برنامه های غذایی صدرصد سالم را داد، هنوز هم غذا شناسان جز پیشرفت در تعیین ارزش غذا از لحاظ کالری و چند مورد دیگر به یک عقیده نبود اختلاف نظر و سلیقه و حتی مغایرتهای علمی با یکدیگر دارند و ما هم که خوشه چین خرمن چنین دانشمندیم تکلیفمان معلوم ، حیران و سرگردان در میان انبوهی از نام غذاها و خواص و شناخت آنها گرفتار و به دست و پا زدنی افتاده و تنها خوشبختی ما این است که می توانیم مواردی را که دین با مطلبی مربوط به غذا یکنواختی و روی موافقی نشان می دهد به صورت قطعیت علمی بنویسیم والا تهیه جلدهای کتابهای مربوط به غذا که بگمانها آسانترین است باور

بفرمایید مشکلترین می باشد و تنها یک مورد از آن اختلاف اشاره می گردد.

بهمن 1343 یک مجله علمی کشورمان تحت عنوان بیست سئوال و جواب درباره غذا و معده مطالبی نقل کرد (لابد از مجلات خارجی) که سئوال دوم چنین بود : پرسش - آیا اگر ترشی و بستنی را باهم بخوریم نا خوش می شویم ؟ - پاسخ - نه هر چیزی را که تنها می توانید بخورید با هم نیز قابل خوردن است و به وسیله معده به سادگی هضم می شود.

در شهریور 45 همان مجله تحت عنوان غذاها و بدن شما چنین می نویسد : نادرند کسانی که به سازش مواد غذایی با یکدیگر توجه داشته باشند و معمولاً هر چه را آشپز آنها را تهیه کرده باشد می خورند و محدودیت فیزیولوژیکی غذاها را در نظر نمی آورند و تصور می کنند دستگاه گوارش بدن انسان می تواند هر مقدار و هر مخلوط مواد غذایی را که داخل معده او می شود هضم کند. اما حق با کدام است به زودی با معرفی سفره هایی از اولیا خدا به خصوص مائده آسمانی حضرت عیسی خواهید دانست !

ناسازگاری غذاهادر قرآن

وقتی در قرآن می خوانیم : لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین که همه چیز از خشک وتر در قرآن است متوقعیم انسانها برای ملاحظه هر مطلب علمی بتوانند به قرآن مراجعه نمایند و مشکل خود را باآن حل کنند اما قرآن حل کننده مشکلهاست و با توجه به کلمات لعلکم تتفکرون ، افلا تعقلون. افلا ینظرون، یتدبرون و... بشریت باید با تعقل و تدبر و تفکر ک خمیر مایه و کلید حل

مشکلهاست و در قرآن زیاد به آنها اشاره گردیده بر روی سختی ها دریچه رفع و دفع و بالاخره سعادت و خوشبختی باز کند و اگر کسی قبول نکرد که هیچ مجهول و لاینحلی وتر و خشکی نیست مگ آنکه در قرآن دیده می شود پس پیشبرد انسانها با توجه به دادن آنها به کلمات تفکر و تعقل چه فایده و معنا خواهد داشت و خوب بود در هر مود به جای اینکه بفرماید سیر وافی الارض فانظروا کیف بدء الخلق (گردش علمی کنید تا شروع و چگونگی آغاز آفرینش را بدانید) فرموده باشد به سوی قرآن بنگرید تا به نحو شروع خلقت وقوف یابید البته همه چیز در لوح محفوظ هست یعنی تمام کائنات خود کتاب گویائی از همه چیز می باشد که از نهاد نظم و ترتیب موجود بین آنها تمام علوم فیزیک و شیمی و ریاضیات و... بیرون کشیده شده و قرآن برای پیوستگی و بستگی انسانها به وسیله وضع قوانین مذهبی با قوانین موجود در کائنات می فرماید لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین آن چنان که رهایی از قوانین مذهبی یعنی جدا شدن از قیود اخلاقی و انسانیت و اگر قرآن خود به یک موضوع علمی خارج از این قلمرو اشاره نموده است در حقیقت تفضل فرموده است پس اگر ذکری از نام غذاها یی که با یکدیگر ناسازگارند در قرآن نشده خواندن لا رطب و لایابس موردی ندارد (با وجود این در اخبار و احادیث چنین مطالبی را داریم که خواهید خواند و ائمه اطهار مروج و مفسر واقعی قرآنند)

متضاد

از ما پرسیدند چرا قرآن می فرماید : خدا بهر که می خواهد ملک و سلطنت می دهد و جای دیگر است که هر کس در گرو و کسب و کار خودش است و انسان به همان تناسب که سعی کند بهره خواهد برد و پاسخ آن را دادیم (1) هم اکنون باز می پرسند خدا هر کس را خواهد هدایت می کند - هدایت شدن با خود انسان است (2) خدا هرکس را خواهد طول عمر میدهد - و دستوراتی برای داشتن عمر زیاد و به همین مضامین ، مطالب بسیاری در قرآن و اخبار است که به نظر می رسد همه متضاد و بر خلاف یکدیگرند.

می دانیم در این اواخر ضمن پژوهشهای علمی یک فرمول استخراجی از نهاد نظم آفرینش عددی به دست داد منفی است و از این رو آیا نمی توان بین فرمول های به ظاهر اضداد آفرینش تشریعی و عناصر مثبت و منفی «ماده و ضد ماده» خلقت تکوینی از این لحاظ که

1- جلد اول صفحه 11.
2- با آن که هدایت کردن خدا یعنی راه را نشان دادن (وسیله پیامبران) و پذیرش هدایت بهدست خودمان است و اما ثمود فهدینا فاستحبوا العمی علی الهدی (سوره فصلت) اما قوم ثمود را هدایت کردیم لیکن آنها خود کوری جهل و ضلالت را بر هدایت برگزیدند (هدایت خدا ملاحظه فرودید غیر از پذیرش هدایت بشر است.)

باز شناخت آنها از یکدیگر جهت ترکیب و تحلیل ضروری به نظر می رسد نسبتی قائل گردید ؟ اگر پاسخ مثبت است نه تنها انسانها بلکه تمام خلقت بین اضداد ، دافعه و جاذبه ، بار مثبت و منفی ، ماده و ضد ماده ، اکسید کننده و احیا شونده واقع بوده و بالاخره گرایش همگانی به سوی مقصدی که نشان دهنده حقیقت توحید است می باشد.

به علاوه مگر آن عربهای صدر اسلام که در فصاحت و بلاغت نظیر نداشتند متوجه نبودند که یک جا قرآن می فرماید توتی الملک من تشاء (خدا بهر کس خواست ملک و سلطنت می دهد) و جای دیگر لیس للانسان الا ما سعی (هر انسانی بستگی به سعی اش دارد که چه شود) اگر این دو آیه را می دیدند متوجه آیه دیگر هم بودند که می فرماید لو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا (اگر قرآن از جانب غیر خدا بود اختلاف گویی فراوانی داشت) از اینرو که نامبردگان یعنی اعراب فصیح بلیغ به جای ایرادگیری و اشکالتراشی با شنیدن همی آیات مسلمان می شدند معلوم می شود فهم و درک و دانایی ما نسبت به فصاحت و بلاغت و تفسیر و تاویل قرآن و در قرآن ضد و خلافگویی وجود ندارد ، با وجود این اجازه فرمایید ما هم چیزی بگوییم.

قبلا گفتیم (1) همین طور که از پله های نردبان خلقت بالا می رویم و به قلمرو و اجبار و اختیار جماد ، نبات ، حیوان نظر می افکنیم می بینیم به تدریج و خیلی آهسته وضع اجبار و بی حرکتی ظاهر محض از جماد به بعد هر چه به طرف انسان نزدیکتر گردد تبدیل

1- جلد دوم صفحات آخر.

به حرکت و مختصر اختیار صوری می گردد تا به انسان می رسد که متحمل پذیرش بار امانت و اختیار انا عرضننا الامانه علی السماوات و الارض... می گردد و قبول زندگی بین جبر و تفویض را می نماید.

شرعی و قانونی برای انسان آمد متناسب کارهای اختیاری وی و کوچکترین دخالتی در امور تکوینی وی ندارد شرع برای این که غذا را کیفا (فلینظر الانسات الی طعامه) و کما (کلوا اشربوا و لا تسرفوا) چگونه انتخاب کد ولی همین شرع پس از گذشتن لقمه غذا در گلو خود را کنار می کشد و هیچ پیامبری و شرعی نیامد تا ترشحات غدد و هضم و جذب غ ذا را دگرگون سازد و به همین قیاس و سنجش در کلیه امور اگر دقت شود خواهیم پذیرفت همه چیز انسان بر دو پایه جبر و اختیار بوده و لذا متناسب با دگرگونی وی با جبر (قوانین تکوینی) و اختیار (قوانین تشریعی) رسا و خوانا باشد و به همین لحاظ است کخ مطلب و مسائل قرآنی نیز بر دو پایه تکوین (هر چه خدا خواست) و تشریع (هر چه خدا خواسته بشر بتواند در آن دخالت نماید و بخواهد یا نخواهد) بنا شده و به همین علت به نظر سطحی مطالب قرآن متضاد تصور می شود حتی در مورد غذا نیز ملاحظه فرمودید چگونه قرآن به دو دسته بزرگ جبر و تفویض (و ما عملت یدینا - و ما عملته ایدیهم) تقسیمشان کرد و یک دسته غذا مانند گوشت تخم مرغ ، نعناع و...را خدا خواسته و از خلقت تکوین و دسته دیگر را فرآورده های از دست بشر و وابسته به آفرینش تشریع محسوب نمود و تفویضی که بشر را در میان گرفته توجه شده و به عنوان مثال غذا را انتخاب

می نمائیم که کلمات حلال و طیب را آورده اند حلال بر پایه پاک بودن تشریع و اختیار و طیب نسبت به پاک بودن تکوین و اجبار و بهر صورت همانگونه که جبر و اختیار در حقیقت متضاد نیستند آیا قرآنی مذکور نیز مغایرت ندارند.

یک سفره ناسازگار

قبلاً در اهمیت سفره به مطالبی اشاره شد و بخاطر بزرگداشت سفره گفتیم ذکر همین مطلب بس که : قرآن یک سوره اش «سفره» میز غذا ، مائده نامگزاری شده است اما مسئله مورد نظر به همین جا پایان نیافته به سفره های ناسازگار و ناشایست نیز در اسلام اشاره شده است.

در جلد سوم تحت عنوان آیه کلوا و اشربوا و لاتسرفوا به تفصیل شرح دادیم و با ثبات رساندیم که هر چه خط دور کمر طولانی شود خط طول عمر کوتاه می گردد. مرگ پیس رس که با وارد کردن حجم بیشتر یا وزن بیشتر یا کیفیت نامتناسب تری از غذا پیش می آید و در یک جمله «پر خوری بزرگترین علامت مرگ پیش رس است» خلاصه می گردد. در اینجا می افزائیم که نوعی از پر خوری ناسازگار خوری و بنا بر تعریفی که نبی گرامی فرمودند خوردن غذائی است که گویا گوشت و خون را یک جا با هم خورده باشند.

گوشت (با اندازه و مقدار معین) تازه خوردن با آن همه تعریفی که در اسلام از آن شده و خونی را که خوردنش ممنوع و حرام گردیده اگر برای خوردن مخلوط شود و انسانی در برابرش برای خوردن به نشیند حضرت آن را به میز غذای پادشاهانی

تشبیه فرموده اند که هم غذای طیب بر سفره اشان است و هم غذای غیر طیب و ناسازگار. ایا کم و موائد الملوک و هم ابناء الدنیافان لذلک ضراوه کضراوه الخمر.

بطوریکه ملاحظه میفرمائید حضرت برای سفره ملوک ضراوتی مانند ضراوت حاصله از شرب خمر قائل بوده اند و اینک لازم است معنی ضراوت را بدانیم. در منتهی الارب : آزمندی و حرص : رفتن سگ در پی صید. در المنجد طعام قرار دادن گوشت و خون صید ، ادامه کاری در اثر تشویق و کسانی که اطلاعات بیشتری لازم دارند لسان العرب جلد 14 صفحه 482.

قبل از اینکه وارد بحث مربوط شویم به کلمه صید در معنای ضراوه توجه فرمائید. گوشت و خون هر دو را بعنوان مثال غذائی آورده و صید را برای جنبه روحی و روانی آنچه تناول خواهد شد و بقیه معانی همه را میتوان در یک معنای «طعام قرار دادن گوشت و خون صید» خلاصه کرد زیرا توجه بسفره رنگین آزمندی و حرص را مانند علاقه رفتن سگ را پی صید آن هم برای مدام در بر دارد. (بعنوان مثال چه نوع غذای ناسازگاری بر سفره شاهانه دیده میشود ؟ صفحات بعد ملاحظه فرمائید).

رژیم همه چیز خوری بشرط کنترل

رودخانه ای که از شهر می گذرد پر از کثافات و آلودگیها شده خارج می گردد ضمنا شهر را نیز مشروب و خرم میسازد. گردش خون نیز در بدن همین حکم را دارد در سراسر کشور بدن در چرخیدن بوده آن را تغذیه و مشروب کرده در ضمن آنچه

فضولات و آلودگیهاست وارد خون شده برای دفع بمواضع مخصوص رسانده میشود. PH خون قلیائی و گوشت ترکیب یافته از اسیدهای امینه ترش و اسید است و در اینصورت خوردن گوشت و خون یعنی دو ماده بیاض البیضی را با هم خوردن که یکی اسید است و دیگری قلیا و قبلاً گفتیم باید پایه و اساس ترکیب آنچه را می خوریم بر مبنای خوب هضم و جذب شدن بوده باشد هضم یکی شروع شود در حالی که مانع از هضم دیگری نگردد.

(یا همه در محیط قلیا هضم شوند یا در محیط اسید یا نسبت ترکیب آنها چنانباشدکه مزاحم هضم یکدیگر نگردند)

نتیجه آن که رژیم همه چیز خوری در اسلام انتخاب می شود بشرط آنکه ضراوتی مانند ضراوت خمر در بر نداشته و تنها به رنگارنگ بودن سفره توجه نشود و معنای فلینظر الانسان الی طعامه ، نظر سطحی به ظاهر سفره نباشد بلکه نظر ، علمی و پژوهشی بوده باشد.

چرا کلمه خمر را آورده اند زیرا مشروبات الکلی در ردیف ورده غذاها بعلت سوخت و ساز غیر غذائی که دارند به حساب نیامده و رژیم مخلوطی که هضم و جذب غیر معمول داشته باشد همانند الکل بخورد و فایده بدن نرفته ضراوتی چون ضراوت خمر خواهد داشت.

دوسئوال

پس از انتشار جلد سوم اولین دانشگاه دو سئوال پیش آمد : چرا آنجا که از افطار کردن روزه به تفصیل صحبت از خرما

شده به مذمت از پر خوری هنگام افطار با اشاره ای اکتفا گردیده و به شدت از افراط در خوردن بد گوئی و جلوگیری بعمل نیامده است.

چندین صفحه از همان جلد سوم در مذمت از پر خوری است بعلاوه پرخوری مورد استثنائی نداشته و هیچگاه مجاز نیست و نمی توان گفت چون گرسنگی کشیده ام اشکالی در بیشتر خوردن نبوده و یک نوع جبرانی محسوب است علاوه تر آن که این سئوال سبب شد یک خاصیت بزرگ دیگر افطار یا خرما گفته شود.

انتخاب خرما یا کشمش برای افطار بعلت دارا بودن قند هگزوز (دکستروز (گلوکز e) و فروکتوز (لولز) و جذب سریع آنها (چنانچه در جلد قبل نیز اشاره شد) سبب کاهش در اشتهای انسان شده در نتیجه از پر خوردن و ناگهان خوردن که بیشتر علت امبارا گاستریت را پیش می آورد جلوگیری شود.

دیگر اینکه چرا نمک سبب تسریع هضم مواد نشاسته ای میشود و سر انگشتی نمک و مقداری سبزی بر سفره اسلامی خوردن آیا تناسبی با هم دارند.

آمیلاز بزاق (پتیالین) از نوع الفا بوده و برای فعالیت خود به ین کلر احتیاج دارد و با توجه به اینکه پتیالین بزاق در دهان و معده تا 70 درصد مواد نشاسته ای را هضم می کند و یون کلر با خوردن نمک تأمین می شود ، اهمیت نمک در تسریع هضم مواد نشاسته ای روشن می گردد (1)

1- نشریه دانشجویان انستیتو تغذیه - آقای محمد مهدی اصفهانی.

نمک و سبزی در کناره سفره اسلامی

اشخاص سالمند همین که کمبود ویتامین ث پیدا کردند تمایل خاصی به خوردن نمک دارند.

اهمیت خاص اسید اسکوربیک (ویتامین ث) برای غده فوق کلیوی که در آویتامینوزهای شدید ویتامین قسمت کرتیکوئید آننخواهد توانست وظایف خود را به خوبی انجام دهد خاصیت خوردن سبزی دارند ویتامین ث ونمک را با یکدیگر معین می نماید (رابطه خوردن نمک و اعمال غده فوق کلیوی موضوع پزشکی بوده بکتب مربوطه مراجعه فرمائید)

سالم بیمار

با توجه به تعریف کلود بر نارد از غذا و ارتباط آن با دارو و سم که هر خوراکی اندازه اش غذا ، اندکش دوا، زیادش زهر است می توان گفت کسانی که خود را از خوردن پاکیزه ها و طیبات ممنوع می دارند بیمارند یعنی سالم هائی هستند بظاهر و مریض هائی می باشند به حقیقت.

قل من حرم زینه اللّهالتی اخرج لعباده و الطیبات من الرزق قل هی للذین آمنوا... تا کنون چند مرتبه این آیه را آورده و گفته ایم که پروردگار برای بهتر نشان دادن موضوع بصورت سوال میفرماید چه کسی حرام کرده طیبات روزی را بر بندگان و سپس اظهار تمایل ذات مقدسش را نسبت به اینکه خوراک طیب چه بهتر که بدارندگان ایمان تعلق گیرد آورده می شود قل هی

للذین آمنوا...

سوال : کسی که خود را محروم از خوردن همه چیز می بیند آیا سالم است ؟ پاسخ : بیمار کسی است که از هر غذا (بمعنی علمی کلمه غذا) نمی تواند بحد اعتدال استفاده کرده مجبور به انتخاب انواع خاصی است در این صورت سخن نبی گرامی را بیاد می آوریم که فرموداثنان علیلان ابدا صحیح محتمی و علیل مختلط - دو کس برای همیشه علیل اند صحیحی که رژیم می گیرد و بیماری که مخلوط خورده و بدون رژیم است. راستی همین طور است کسی که محروم از خوردن است بیمار است و بیماری که حاضر نیست از آنچه برایش مضر است دور شود برای همیشه علیل است.

دستور پزشکی

یکجا گفتیم بدن به تدریج با خوردن غذاها آشنا شده و آنزیم های مربوط را ترشح می کند و شیر را هم مثال آوردیم که اگر بتدریج خورده شود آنزیم لازم اندک اندک آمادگی هضم و جذب شیر را فراهم می سازد و ناگهان بدون عادت خوردن مقداری شیر آزار دهنده خواهد بود.

اینجا نیز متذکر شدیم که شخص بیمار نباید همه چیز را مخلوط بخورد.

با مقایسه و صغری کبری کردن این دو مطلب معلوم میشود برای تعیین رژیم بیماران نباید غذای خارج از آنچه عادت بیمار بوده است پیشنهاد گردد بلکه اول باید دید بیمار چه غذاهائی را عادت داشته و دوست دارد و آنگاه از بین آنها یک دسته را که با بیمار

و بیماری مذکور سازگارند جدا و پیشنهاد خوردنش را بنمائیم که در غیر اینصورت اگر خارج از عادت و میل بیمار غذائی بوی پیشنهاد گردد دستور غذائی داده نشده بکله نسخه داروئی دیگر بوی تسلیم گردیده است لذا توصیه می شود اگر بیماری مثلاً هرگز شیر گاو نخورده است باز هم اجازه فرمائید رژیم دیگری برایش منظور گردد.

چه خوش گفته است پاولوف دانشمند معروف روسی «غذای طبیعی و مفید غذائی است که با اشتها و لذت صرف شود» و به یقین شخص سالمی که رژیم دارد نخواهد توانست در ممنوعیت غذائی خاصی که دارد خوراکیهای یک نواخت خود را در کنار غذاهای ممنوع با اشتها و لذت تناول کند بعلاوه هر نوع عدم تعادل بیولژیک و عدم تحمل نسبت به غذاها خود بیماری بوده و ترس از این عدم تحمل نیز در واقع تلقین بیمار بودن است.

بهترین دستور

اوائل جلد سوم تحت عنوان «فلینظر الانسان الی طعامه» چندین صفحه راجع به اینکه انسان باید نظر علمی به غذایش داشته باشد بحث شد در این جلد نیز تا حدودی راجع به مصلحت درانتخاب رژیم همه چیز خوری مذاکره بعمل آمد در ضمن مسلمانان را بهاین نکته متوجه ساختند که هر چند رژیم همه چیز خوری از بهترین رژیم هاست ولی خوردن مخلوطی از آنچه بر سفره رنگارنگ ملوک دیده می شود غیر علمی و ممنوع می باشد و همه را می توان در این فرموده حضرت باقر جمع شده دید که : لاتشرب

من سقاء حتی تعرف ما فیه حتی در آشامیدن هم تاندانی در ظرف چیست آنرا منوش (1)

در اینجا ممکن است خواننده با حافظه ای بگوید : در جلد سوم از سفره ای که در عروسی ها انداخته میشود تعریف کردید وآنرا اسلام خواه و خود پسندانه معرفی نمودید ، چه شد میز غذای ملوک دگرگون و اجتناب از آن لازم گردید ؟ باید گفت کلمه ای که نبی گرامی در آن جمله بکار بردند «ضراوه» بود که یک معنای آن همان طور که گفتیم ادامه دادن است از این رو کسی که همیشه غذای گوشتداری ادویه دار - پر شیرینی و شاهانه مصرف کند مورد ملامت است نه آنکه سفره عروسی مسلمانی انداختهشود و غذاهای حرام بر سفره اش دیده نشود و روزانه مرتب و بدون تعطیل غذایش مخلوطی از همه چیز نبوده و مسموم کننده نباشد (2)

شرح یک کلمه (رزق)

چنین بنظر میرسد که بحث ما از این یک کلمه - «رزق» هم اکنون لازم است زیرا در بسیاری از موارد ناگزیر خواهیم بود از آن «رزق» نام ببریم و مهمتر آنکه با معنی کلمه رزق که اطلاق بهر چیز سود آوری می شود بسیاری از منفعت های دو جهانی شناخته می شوند.

در این قسمت به هیچ وجه از قرآن خارج نمی شویم و برای

1- کتاب اقوال الائمه.
2- یقین است تعریف امام از سفره عروسی توجه به مراتب معنوی اطعام و ازدواج بوده و منظور از سفره عروسی اسلامی است.

ذکر مثال نیز جز بآیات الهی اشاره ای نخواهیم کرد.

رزق در موارد زیر استعمال شده است :

رزقی که شامل بسیاری از شئون و وابستگیهای زندگیست و با نفاق آن توصیه شده است از علم و مال و مقام و... و انفقوا مما رزقناکم من قبل ان یاتی احدکم الموت - و از آنچه روزی شما کردیم در راه خدا انفاق کنید پیش از آنکه مرگ بر یکی از شما فرا رسد... (المنافقون 9)

رزقی که خوردنیها از آن جمله اند : کلوا من طیبات ما رزقناکم - بخورید از پاکیزه های آنچه روزی شما کردیم.

رزقی که یک نوع از خوردنیها را نشان می دهد : و النخل با سقامت لها طلع نضید رزقا للعباد - و نیز نخلهای بلند خرما که میوه آن منظم روی هم چیده شده است بر انگیختیم اینها را رزق بندگان قرار دادیم... (سوره ق 10).

رزقی که یک دسته از انواع خوردنیها را شامل میشود : رب اجعل هذا البلد آمنا وارزق اهله من الثمرات پروردگار این شهر را محل امن و آسایش قرار ده و روزی اهلش را که به خدا و روز قیامت ایمان آورده اند فراوان گردان (یا از میوه جات) (بقره 125)

رزقی که مخصوص افرادی معین و مورد توجه است و لاتحسبن الذین قتلوا فی سبیل اللّه امواتا بل احیاء عندربهم یرزقون البته نپندارید که شهیدان راه خدا مردند بلکه زنده به حیات ابدی شدند و در نزد خدا متنعم خواهند بود (آل عمران 168).

رزقی که زمان معین را میرساند و لهم رزقهم فیها بکره و عشیا

و روزی آنها صبح و شام (بی هیچ رنج) با آنها میرسد (مریم 62)

رزقی که مربوط به مکان معلومی است لیشهدوا منافع لهم و یذکر وا اسم اللّه فی ایام... تا در آنجا منافع (دنیوی و اخروی) بسیار برای خود فراهم بینند و نام خدا را در ایامی معین... (سوره حج 27) که مقصود از مکه و حج است ببرند.

رزقی را که عنایت فرموده به بندگان خود نسبت می دهد رزقا للعباد.

رزقی که بذات مقدس خودش نسبت میدهد رزق ربک (طه 131) رزق ربکم (سبا 14)

رزقی که همه بدانند تهیه شده از خواسته اوست : ان اللّه هو الرزاق (الذاریات 58)

رزقی که پیامبری آنرا از عطایای الهی میشمرد که بوی داده شده : ارایتم ان کنت علی بینه من ربی و رزقنی منه رزقا حسنا شعیب گفت اگر مرا از جانب پروردگار حجت روشن و دلیل قاطع باشد و از او بر من رزق حلال و پاکیزه برسد. (هود 87)

رزقی که از جانب خدا میرسد ما در می خورد و بر خود و فرزند در شکمش برای همیشه رزق بی حساب خدا خواسته با انحصار می ماند... کلما دخل علیها زکریا المحراب و جد عندها رزقا... هر وقت زکریا بصومعه عبادت مریم می آمد رزق شگفت آوری می یافت می گفت... (آل عمران 37).

رزقی که با دوری از گناه و پرهیزکاری بدست می آید و من ینق اللّه یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لایحتسب - و هر کس خدا ترس و پرهیزکار شود خدا راه بیرون شدن (از گناهان و بلا و حوادث سخت عالم را) بر او می گشاید و از جائی که گمان نبرد

با وروزی عطا کند...(سوره طلاق 2).

رزقی که بعلت دعای پیامبر (حضرت عیسی) نازل شد و معجزه ایشان بود ربنا انزل علینا مائده من السماء تکون لنا عیدالاولنا و آخرنا و آیه منک و ارزقنا و انت خیر الرازقین - ای پروردگار تو بر ما از آسمان مائده ای فرست تا این روز بر ما و کسانی که پس از ما آیند روز عید مبارکی گردد و آیت و حجتی از جانب تو برای ما باشد که تو بهترین روزی دهندگاین (مائده 113).

رزقی که شامل میراث بازماندگان می شود و اذا حضر القسمه اولوا القربی و الیتامی و المساکین فارزقوهم - و چون در تقسیم ترکه میت از خویشان میت و یتیمان و فقیران اشخاصی حاضر آیند به چیزی از آن مال آنها را روزی دهید... (النساء 9).

رزقی که لباس و مال را شامل باشد. و لاتوتوا السفهاء اموالکم التی جعل اللّه لکم قیاما و ارزقوهم فیها و اکسوهم - اموالی که خدا قوام زندگاین شما را با آن مقرر داشته بتصرف سفیهان مدهید و از مالشان (بقدرلزوم) نفقه و لباس با آنها دهید. (النساء 4).

رزقی که از آسمان است مانند باران. و فی السماء رزقکم (الذاریات 3).

رزقی که از زمین است ، هو الذی جعل لکم الارض ذلولا فامشوافی مناکبها و کلوا من رزقه و الیه النشور ، او آن خدئی است که زمین را برای شما نرم و هموار گردانید پس شما در آن حرکت کنید و روزی او خورید (ملک 14).

رزقی که مخصوص آخرت است ، اولئک یدخلون الجنه

یرزقون فیها بغیر حساب - آنان در بهشت جاودان وارد شوند و آنجا برزق بی حساب بر خوردار گردند (مؤمن 39)

رزقی که مشترک دنیا و آخرت بوده و مشابه یکدیگر در دو سرا خواهد بود قالوا هذا الذی رزقنا من قبل... گویند این مانند همان میوه هائیست که در دنیا بهره امان بود (بقره 24)

رزقی که بعلت داشتن ماده مخصوصی حسن و نیکوست و من ثمرات النخیل و الاعناب تتخذون منه سکر اورزقا حسنا - و هم از میوه های خرما و انگور که نوشابه های شیرین و رزق نیکو دهند (النحل 66)

رزقی که همه جنبندگان از آن بهره برند - و ما من دابه فی الارض الاعلی اللّه رزقها هیچ جنبنده ای در زمین نیست جز آنکه روزیش بر خداست (هود 5).

رزقی شامل خوردنی ها و آشامیدنیها - کلوا و اشربوا من رزق اللّه (البقره 57) و لی قلمرو کلمه رزق در این چند جلد کتاب که مخصوص غذا و تغذیه است چیزهائیست (هوا - آشامیدنیها خوردنی ها) که در آیه 14 سوره السبا گفته شد.

وسعت حیرت انگیز بین تر و خشک

هیچ تر و خشکی نیست مگر در کتاب زمین (یا نزد امام مبین) و به جای تر و خشک نفرمود هیچ تاریکی و روشنائی - بدی و خوبی - زشت و زیبائی و... اشاره به وسعت علمی موضوع آیه است (لارطب و لایا بس الا فی کتاب مبین).

خشک بر خشک بلا اثر بوده علمیت چندان نداشته و جنبه

عملی آن تقریبا صفر است ! همین که از اطلاق خشک بودن خارج شد و بسوی رطب گرائید متوجه علم و بلکه رطب و سرانجام متوجه حیات شده است و جعلنا من الماء کلشی حی... و ما می دانیم در مراحل اولیه انجام اعمال شیمیائی بدون دخالت آن ممکن نیست و دو چیز خشک عمل شیمیائی را شروع نمی کنند. پس هیچ تر و خشکی نیست مگر آنکه در کتاب زمین مبین است یعنی در آن کتاب از آن مرحله ماده که انرژی و بلا احتیاج بر رطوبت است تا آخرین مرحله حیات که تجدید حیات و زنده شدن مردگان و احتیاج مبرمی برطوبت است یعنی این فاصله بسیار فوق العاده را شامل و صاحب است و بالاخره در یک جمله خلاصه شود که : هیچ تر و خشکی نیست مگر در کتاب مبین یعنی از آغاز خلقت تا ابد.

رطب ابتدا و انتهائی دارد. یا بس را نیز آغاز و انجامی است. بین رطب و یا بس هم اگر فاصله ای فرض شود آیه مذکور را سه قسمت می باشد.

ابتدای رطب همان آغاز حیات است. زیرا بدون وجود آب و رطوبت اعمال شیمیائی شروع نمی شود (دو خشک بر هم اثری نمی کند) و حیات بدون عمل شیمیائی هم وجود ندارد. انتهای رطب بعلت این که وجودش با حیات لازم ملزوم یکدیگرند و انگهی رطب آن زمان بواقعیت حقیقی خود رسیده که از قطع حیات (مرگ) جلوگیر شونده ای باشد و در این حال حیات جاودانی که در سرای دیگر است نشان داده و معرفی می گردد لذا هر چه از حیات فانی این جهان و زندگانی جاویدان سرای دیگر تصور شود در قلمرو کلمه رطب قرار داشته و آنچه خارج از اینهاست از

انرژیها و... در زمینه ای که سخن از یا بس است مقرر می گردد لذا لا رطب و لا یا بس الا فی کتاب مبین یعنی آنچه آفریده شده نزد اما مبین یا کتاب مبین است.

اهمین کیفی غذا

غذا از لحاظ کمیت اهمیتی دارد ، از حیث کیفیت نیز مهم است. وقتی با کمیت غذا آشنا می شویم که مجدد بعناوین قبلی (چاقی لاغری - قحطی - گرسنگی - روزه و...) مراجعه نمائیم و در صورتی بکیفیت آن تا حدودی معرفیت حاصل می کنیم که چند جلد کتاب مربوطه را بخوانیم.

گرچه در مورد غذا نمی توان ایندو حالت کیفی و کمی را از هم جدا ساخت اما شروع علائم سوء تغذیه از لحاظ کمیت با نشانیهائی که از بدی تغذیه نسبت کیفی آن آغاز می گردد متباین است. ما وقتی در نظر بگیریم که این جمله مقبولیت عامه و کلی یافته که هر خوراکی اندکش دو او متعادلش غذا و فزوینش بلاست می توانیم بوی اهمیت کیفی غذا را حتی از این دستورات مذهبی استشمام کنیم که حضرت علی فرمود چون به عیادت مریضی نشستی زود برخیز از او بپرس چه خوردی ؟ آیا خواب رفتی ؟ و در جای دیگر است که فرمود : آدمی ممکن است در اثر ساده خوردن مانند گیاهان بیابانی ریشه دارو محکم گردد و باز فرموده است بر غذا منشین مگر گرسنه باشی ، جویدن غذا را فراموش مکن ، قبل از آن که سیر شوی دست از خوردن بدار، که با سنجش و صغری کبری کردن این جملات مطالب و مفاهیم زیر بدست می آید :

1- ارزش غذای بیمار یعنی رژیم بیماری آنچنان است که حتی بوسیله عیادت کننده گرچه پزشک نباشد گوشزد می گردد گویا می خواهد بدون دخالت غیر پزشکان در تعیین نوع غذا آنها را با اهمیت غذای بیمار یاد آوری نماید.

2- گویا نحوه خواب بیمار علامت بیماری است و در آینده تکیه بیشتر و توجه زیادتری برای تشخیص بیماری با آن خواهد شد و به همین منوال چون در اینجا با توجه با اینکه در کنار علامت تشخیص مرض یعنی خواب ، رژیم بیمار قرار گرفته می توان گفت رژیم درمان است و خواب مشخص و لذا حضرت اهمیت غذا را از لحاظ وضع کیفیتی که زمانی بحساب دارو منظور می شود گوشزد فرموده است بعلاوه که سئوال از رژیم و غذای بیمار بر روحیه بیمار اثر نکوئی دارد و دلبستگی او را میرساند و ای بسا خارج از این دو هر گونه سخنی موجب رنج و آزار بیمار باشد.

3- سطیح کاهن را که در زمان نبی گرامی بود معروفتر از آنست که شرح حالی از او گفته شود از مشخصاتش آنکه استخوان های وی بهمان حالت نرمی و غضروفی مانده بود. چنانچه او را برای مسافرت از پا ببالا می پیچیدند و حمل و نقلش می کردند ، هم اکنون نرمی استخوانهای بعضی سبب می شود با آنها اجازه عملیات باور نکردنی و نرمش های خارق العاده بدهد.

عمده سهم سفتی و سختی استخوآنهابا غذای مناسب و ورود و رسوب بعضی مواد بویژه کلسیم با اندازه است که در درختان بیابانی و مناطق کم آب بیشتر است و با این توجیه می بینیم همان گونه که فرزند گرامش حضرت رضا زمین سالم را چون بدن

سالم شمرد حضرت علی نیز بدنی محکم و استخوان دار را همانند چوبهای محکم وسفت کویرها و صحراها دانسته و بدنی طریق با اهمیت کیفی غذا که وابسته به وجود یا عدم حتی یک عنصر غذائی در بدن است اشاره میفرماید.

4- با اجزائی مطالعه در کتب اسلامی به خوبی احساس می گردد که - لحظات بیمصرف عمر را کم کن - یک شعار اسلامی بوده و پیشوایان دین وقت را عزیزتر از آن می دانستند که جز برای تعلیم و تعلم و توجیه و توجه به دو کلمه خدا و دانش بکار برده شود اما در مورد غذا می بینیم توصیه می نمایند دقت بیشتری شود که به عجله خورده نشود و زمان غذا خوردن جز و لحظات پر مصرف و ارزشمند محسوب باشد حتی زمانی که یکنفر مسلمان در صدد تهیه آذوقه و در پی فراهم آوردن مقدمات الکل و شرب است زمانی به حسابش می گذارند که در صدد احیای نفس و بدست آوردن اجر و ثواب است. آیا برای معلوم داشت اهمیت کیفی غذا تعهد و تضمینی از این بالاتر.

کیفیت و کمیت غذا در اسلام

در حقیقت بهشت و جهنم مکمل یکدیگرند از این لحاظ که خیر و شر هر دو وجود دارد منتها بهشت به تنهائی یک محل تکامل یافته و ایدالی است برای پرهیزکاران و دوزخ نیز مکانیست در خورپذیرش گناهکاران. بلکه بهشت و جهنم مکمل یکدیگر نبوده وجودشان در جوار هم بخوبی لازم و ضروری احساس می شود.

ظرفیت بهشت و جهنم در پذیرشها مختلف است ، از آنچه مورد

بحث ماست این که قرآن هنگام سخن گفتن از بهشت آنرا جائی معرفی فرموده که با بعضی از غذاهای گوارا رابطه دارد و زمان نشان دادن جهنم نیز بطعامهای پریشان کننده ای که در آنجاست اشاره میفرماید. (در جای خود آیات و اخبار مربوطه را ملاحظه خواهید فرمود)

غذای انتخاب شده در اسلام - جهت همین دنیا - به همین نحون بهشتی و جهنمی است هر دو شکمها را پر می کنند اما اولی از راهی انتخاب شده که به لزوم زندگی اجتماعی و به مقررات الهی توجه شده و در نتیجه هوش و حافظه و کلیه و قلب با آن غذا در امان و سلامتند اما برگزیدن غذای نوع دوم جز تهیه نیروهای تصنعی برای زنده ماندن و محکوم نمودن به سوختن و ساختن واقعیت دگری ندارد.

طعام بهشتی را علم برگزیده است و غذای دوزخی انتخاب شده از تمایلات و هوسهاست.

طعام بهشتی حتی با دیدن بکامها فرو میرود و غذای جهنمی با عدم توجه به میزانش حتی موجودیت اخلاقی قبلی را نیز کاهش می دهد ، آنجا که گفته اند خواب عالم عبادت و خوراکش عبادت است به همین معنی است که غذایش بهشتی و برگزیده از جانب علم است ، غذایش برای نگهداری جسم و جان فردی که نگهدارنده و مروج علم است به خوبی هضم و جذب انجام می دهد و در پرورش و تنظیم برنامه فعالیت های یک دانشمند که وجودش برای اجتماع لازم است بلاشک نیروئی و قدرتی بشمار می آید بعلاوه چرا خوراک عالم عبادت نباشد که دیگران نیز می توانند برنامه او را ، و رسم زندگی خوراکی

خود برگزینند.

نتیجه آنکه کیفیت و کمیت غذا در اسلام با دانش و دانشمندی سرو کار داشته و بهمین لحاظ که فرموده است غذا خوردن عالم هم عبادت است ضرورت این که انتخاب غذا با غذاشناس می باشد درک می گردد.

هم اکنون منتظر شنیدن نام غذائی بعنوان غذای بهشتی و طعامی دگری در انحصار جهنمی بودید ، این با شماست که بهترین خوراک یعنی طعام بهشتی را جهنمی سازید یعنی آنرا با کینه توزی و اضطراب در جائی که خدا در آن راه ندارد میل نمائید ولی اگر بخواهید غذای جهنمی را بهشتی سازید ممکن نیست : جهنمی ها را به بهشت راه نمی دهند ولی هر بهشتی ، جهنم را با او عرضه می دارند تا بداند خود توانسته است بهشت را بصورتی دور از جهنم برای خود تهیه به بیند ! لذا موضوع کیفیت و کمیت غذا در درجه دوم انتخاب غذای بهشتی یا جهنمی قرار دارد.

اینک که تا حدودی با اهمیت وضع کمی و کیفی غذا آشنا شدید گفته شود که عنوانی درشت تر و مطلبی بزرگتر از این دو در غذاشناسی نخواهید یافت از آن روزی که تک سلولی های اولیه شروع به تغذیه کردند باید اندازه بخورند و آنچه بوجودشان فایده میرساند انتخاب نمایند تا امروز که انسانها یعنی مجموعه ای از آن سلولها می خواهند به کرات دیگر مسافرت نمایند باز باید مراقب وضع کمی و کیفی غذا بود متناسب با ظرفیت دستگاه گوارش از لحاظ وزن و حجم و از طرف سازگار و موافق با ترشحات و اعمال دستگاه گوارش از لحاظ عناصر و مواد انتخاب غذا نمایند اینکه

قرآن درباره غذاشناسی این دو آیه را متذکر است یکی راجع به وجه کمی غذا (کلوا و اشربوا و لاتسرفوا) و دیگرش درباره وضع کیفی طعام (فلینظر الانسان الی طعامه) اهمیت قرآن را از این لحاظ میرساند که کتاب صدر اسلام نبوده غذای انتخابی هر زمان باید دور از اسراف و به تناسب نظر علمی انسان همان عصر بوده باشد.

رابطه غذا با علم و اسلام

نتایج حاصله از مطالعه این جلد کتاب و احتمالاً چند جلد دیگر که در همین زمینه و در پی آن است آدمی را ناچار با این اعتراف می کند که اهمیت غذا را در مراحل اولیه زندگانی و همین طور در دورانهای بعدی بویژه زمان ناتوانی و پیری نمی توان نادیده گرفت و پیوستگی تغذیه را با اسلام و علم نیز جز یک حقیقت خصیصه ای نمی توان انگاشت.

از دهان تا مخرج هزاران اعمال فیزیکی ، شیمیائی ، مکانیکی ، فیزیولژیکی و... بر روی مواد غذائی و برای بثمر رساندن گوارش انجام می گیرد که برای شناسائی حتی اعضائی که در کار گوارش دخالت دارند وجود و لزوم دانش مخصوصی درک می گردد و به همین معیار و مقیاس وقتی معرفت حاصل گردد که پروردگار در سرای دیگر به حکومت عدل با انجام محاکمات پردازد خود فرماید که درباره غذا و تغذیه نیز باز پرسی بعمل آید - لتسئلن یومئذ عن النعیم - آن گاه از نعمت ها شما را در آنجا باز می پرسند

(التکاثر) (1)

هر کس باید با اقتضای استعداد و دسترس خود بشکلی که مطلوب ساختمان جسمی و روانی بدنش است معایب خورد و خوراکی خود را مرتفع ساخته متوجه ارتباط ناگسستنی بین غذا و علم از یکطرف و از طرف دیگر برای بدست آوردن موجبات رضایت پروردگار که اصالت تامه رضایت هاست دریغ نورزد. نام کتابها را از این جهت بنام خدا : (آخرین پیامبر) و دانش : (اولین دانشگاه) بشرف نامگزاری رساندم تا آن که مفهوم این مطلب هیچگاه تغییری نپذیرد و بدیهی بودن این که تمام مطالب دوره کتاب با خدا ودین از یکطرف و جانب دیگر با یک رفرم علمی وابستگی دارد معلوم بوده باشد چنانچه هم اکنون محصوص مطلب ما نشاندادن رابطه غذاست با علم و اسلام.

یخچال و مواد غذائی

سرما وگرما هر کدام بطریق خاصی غذاها را فاسد می کنند و یا از فاسد شدن مواد غذائی جلوگیری می نمایند.از زمانهای قدیم استفاده از سردابه و زیر زمین های سرد رایج بوده ودر کاخها و عمارتهای اعیان نشین حتی غذاها را در جاهای سرد در بین قطعات یخ یا برف نگهداری می کردند تا اینکه «فردیناند کاو» و «چارلز تلیه» متوجه خاصیت سرد کننده گاز آمونیاک شدند و بدین طریق برای سرد نگهداشتن مواد غذائی طرح ساختمان

1- در بسیاری موارد آمده است که نعیم محمد و آل محمد اند.

یخجال را ریختند.

استفاده از گرما بمنظور فوق برحسب تصادف بوسیله «چارلزاپرت» شیرینی ساز کشف گردید وی مشاهده کرد که شیرینی هائی که بیشتر از حد جوشانده شده و در شیشه های کاملاً سربسته قرار دارد تا در معرض جریان هوا قرار نگیرد سالم خواهد ماند در 1809 میلادی وزیر امور داخله ناپلئون امتیاز اسرار سالم نگهداشتن غذا را در محیط گرم از نامبرده خریداری و در کارخانه های کنسروسازی از آن استفاده بعمل آمد.

محیط کاملاً سرد هرگز سبب از بین رفتن میکرب نمی شود بکله بعبارت ساده میکرب در یخچال بخواب موقت فرو میرود و همین که از آنجا خارج شد و در محیط مساعد قرار گرفت رشد و تکثیر خواهد نمود و به همین دلیل باید سعی کرد مواد غذائی کاملاً تازه را انتخاب و در یخچال گذاشت بعلاوه بعضی بر آنند که نسوج زنده مانند گوشت و غیره در یخچال در برابر سرما از خود دفاع کرده ترشحاتی می نمایند و غذای سرد شده که در یخچال گذارده اند اگر فورا پخته یا خورده شود خاصیت غذائی خود را از دست نمی دهد ولی اگر پس از سرد شدن مدتی در خارج بماند خاصیت غذائیش کاسته می شود و لذا باز ما را متوجه آیه قرآن که چند برگ قبل ذکر شد می کند که تازه و با طراوت انتخاب کردن غذا برتری دارد.

تهیه غذای روانی

در قرآن است که خانه عنکبوت اوهن البیوت و سست ترین خانه هاست و حال آن که تازه های منظم صد و بیست لایه یا بیشتر

که همه با تعیین زاویه مشخص و خطوط معلومی تنیده شده شاید خانه محکمی را در اختیار عنکبوت قرار داده باشد ولی خانه ای است که فقط روی آن شکار انجام می گیرد ودر نتیجه همیشه برای تغذیه و بلکه تهیه غذا وضع روانی ناهنجاری پیش می آورد که بهتر است وهن را که بمعنای ضعف در آفرینش اعضاء و اخلاق هر دو است در آیه مذکور دومی را انتخاب کرد وگفت خانه عنکبوت ضعیف ترین خانه ها از جنبه اخلاقیات بشمار رفته و احتمالاً که دو آیه و لاتهنوا و لاتحزنوا و انتم الاعلون ان کنتم مومنین(آل عمران 138). شما مسلمانان نه هرگز در کار دین سستی کنید و نه از فوت غنیمت و متاع دنیا اندوهناک باشید زیرا شما فاتح و فیروزمندترین مردم و بلند مرتبه ترین ملل دنیا هستی اگر در ایمان ثابت و استوار باشید ذلکم و ان اللّه موهن کید الکافرین (انفال 17) این فتح شما را نصیب شد محققا خدا سست کننده مکر کافران است مؤید مطلب ما بوده باشد.

تهیه غذای روانی

در بیمارستان رواین کیک در کاندا عنکبوت را بهترین جان دار برای آزمایش داروها تشخیص داده و با انتخاب دو نوع عنکبوت (ارینوس دیامتا- هییتودت پارادوکس) توانستند سرم خون بیماران روانی را بر روی آنها ریخته و با مطالعه روی طرز تنیدن تارهای بعدی حیوانات و در نظر گرفتن زوایای هندسی و مدتی که طول می کشد عنکبوت دو مرتبه تار سالم و اولیه خود را به تند با اثرات داروئی پی ببرند.

با آن که عنکبوت در برابر کوچکترین نارحتی های روانی ناشی از حیوانات دیگر انفعال و حساسیتی از خود نشان می دهد اگر

روزانه ده ها شکار کند کمترین عکسل العمل و اعتنائی ندارد ! آیا چنین خانه ای که تار و پودش فقط برای سلب حیات از موجودات دیگر ساخته شده است و کمندش همانند کید کافرین (ان اللّه هن کید الکافرین) در فریب و خدعه است او هن البیوت نباید شناخته شود ؟ چرا سست ترین خانه نباشد و حال آنکه خانه دوستی اش جز برای شکار آمادگی نوعی دگیر از پذیرائیها را ندارد و همانند آن گونه دوستی ها که در راه غیر خدائی افتاده و سرانجامش جز سستی و بدام افتادن و شکار کردن چیزی دگر نیست می باشد مثل الذین اتخدوا من دون اللّه اولیاء کمثل العنکبوت اتخذت بیتا و ان هن البیوت لبیت العنکبوت لو کانوا یعلمون مثل حال آنان که (خدا را فراموش کرده) و غیر خدا را به دوستی بر گرفتند (در سستی و بی بنیادی) حکایت خانه ای است که عنکبوت بنیاد کند و اگر بدانید سست ترین خانه خانه عنکبوت است ، بهر صورت آنچه با مطالب غذائی ما بستگی دارد اینکه عنکبوت نمی تواند نوع غذای خود را جدا و انتخاب نماید هر چه بدام سستش افتاد خوراک اوست و حال آن که آدمی باید خانه اش برای انتخاب غذای حلال ، طیب ، ازکی و... بنیان گزاری شود که باز شرحی داده خواهد شد.

مشخصات تغذیه بد

مشخصات تغذیه خوب را گفتیم. بلافاصله انتظار داشتید از تغذیه بد نیز علائمی آورده شود ، از آنجا که «فاما بنعمه ربک فحدث» سخنی آسمانی و دلنشین است و باید زودتر از هر چه

از نعمت ها گفت آن را آوردیم و اینک نیز بخاطر نگهداری همان نعمت که سلامتی است و در نتیجه اقدام به تغذیه خوب بدست می آید بذکر مشخصات تغذیه سوء می پردازیم تا بتوان با توجه به اجتناب از آنها به کانون حقیقی تغذیه یعنی یک غذای انسانی و خوب دسترسی یافت.

اگر رشد بدن کم بود یا از حد متعادل پائین تر - لاغر یا چاق و دارنده چربی نرم و شل - ماهیچه ها و عضلات نرم و کوچک - پوست شل و رنگ پریده (سست و زرد رنگ) - زیر پوست چربی وجود نداشت - مخاطها رنگ پریده بود - موها خشک و بدون درخشندگی و طراوت - زیر چشمها گود و تیره با حلقه های کبود سر بطرف پائین با قیافه و وضع خسته و سینه باریک و شانه پیچیده و شکم بر آمده و صورت چر و کیده و کشیده و ناراحت پیر نما یا بشاش اما خسته و افسرده و فشرده - عصبانی و بی حوصله و فاقد قدرت تمرکز ناراحت در خواب ، سوء هاضمه و یبوست - ایرادگیری در غذا و اشتهای کم - حساس در برابر عفونتها و نیروها و تحملها بود باید در نوع تغذیه یک تجدید نظر کلی انتخابی بعمل آورد.

نقص دستگاه گوارش و رفع آن

بعضی می گویند انسانهای آینده که تکامل یافته اند بدون دستگاه گوارش بویژه دفع خواهند بود ! هر چند این حس تکامل خواهی ارزنده بوده و بهین اعتبار در سرای تکامل یافته انسانهای تکامل یافته اش را بهمین وضع خواهند پذیرفت اما در جائیکه باید غذا از خورشید و خاک تهیه شود زندگی بدون احشاء و امعاء امکان

پذیر نیست و حتی نمی توان با تهیه غذاهای مصنوعی بصورت قرص و حب بسر برد.

رئیس انستیتوی علمی ماکس پلانک در شهر دور تموند در برابر عده ای از دانشمندان و پزشکان و متخصصین مواد غذائی اظهار داشت : اگر موفق شویم تمام عناصر لازم برای بدن را عصاره کرده در قرص ها و حب ها جای دهیم برای مدت بسیار کوتاهی خواهیم توانست انسانها را بدان وسیله نگهداریم زیرا اگر حداقل روزی 600 گرم مواد غذائی به بدن وارد نشود شیره های گوارش و بزاق ها بتدریج خود و دستگاههای گوارشی را هضم خواهند نمود و اگر بخواهیم روزانه 600 گرم قرص از فرآورده هاهای همان عناصر به حلق انسانها بریزیم باز برای اینکه غرائز روانی پاسخ خوبی نخواهند داد توفیقی بدست نیامده است هر چند غریزه های طبیعی و فیزیولژیکی هم اقناع شوند بعلاوه ثابت شده است که بدن انسان پس از هر کار فکری به مواد نشاسته ای احتیاج دارد که در این صورت به جای قرص نشاسته قرصی از نان را باید انتخاب کرد و بیشتر بعظمت آن چه قبلاً از اسلام بیان داشتیم که نان را نباید معطل کرد (و هر وقت خستگی پیش آمد) از منزل خارج می شویم باید اندکی غذا خورد. بدیده آفرین بنگریم.

رفع نقص با علم

چند برگ قبل را بیاد آورید که راجع به کشت سلول نوشته بودیم در محیطی کاملاً مساعد و سازگار می تواند 9990 قسمت از غذائی که در اختیار دارد جذب و یک قسمت را دفع نماید.

در عصر فضا هنوز غذاهائی خورده میشود که جذبش بسیار اندک و دفع ناراحت کننده ای دارد ولی گروهی نیز که با غذا شناسان سرو کار دارند از دسترسی به غذای نسبتا کافی و سازگار برخوردارند.

شکی نیست با پیشرفت بیشتر علم و بهبود وضع غذائی مردم روزبروز جذب غذاها با انتخاب نوع بهتر اغذیه و اطعمه بیشتر شده و با کمال و تکامل بیشتر اجتماع سلولهای بدن همان وضع سلولهای کشت شده را پیدا خواهند کرد یا لااقل به عمل گوارشی آنها نزدکی خواهند شد و بهمین منوال شاید بتوان اینکه می گویند در جهان تکامل یافته فردا فعی را انسان صورت نمی گیرد توجیه فوق را منطبق ساخت.

باز غذاشناسی

من عرف نفسه فقد عرف ربه ، اعرفکم بنفسه اعرفکم بربه اعظم الحکمه معرفه الانسان نفسه - من عرف نفسه جاهدها و من جهل نفسه اهملها - اعظم الجهل جهل الانسان امر نفسه - افضل العقل معرفه المرء بنفسه - عجیب لمن یجهل نفسه کیف یعرف ربه - من عرف نفسه عقل و من جهل اضل - من لم یعرف نفسه بعد عن سبیل النجاه - غایه المعرفه ان یعرف المرء نفسه و امثال چنین کلمات که از نبی گرامی یا پیشوایان دوازده گانه دینی در کتابها دیده میشود فراوان بوده و همه گویای این حقیقت اند که : کسی که خود را بشناسد و با استعداد درونی خود آگاه باشد در راه رشد خود مجاهده کرده و پروردگارش را بهتر شناخته و در

غیر این صورت خود را مهمل گذاشته و از معرفت دورتر جای گرفته است ! آیا اسلامی که بعضی از مجتهدینش برای کسیکه کاری کند ذائقه دیگری از بین رفته و بر طرف شود - عقیده ضمانت خونبهای او را دارند و ذائقه ای را که اولین حس شناسائی غذائی - آن هم تقریبا شناسائی ظاهر غذا - را بعهده دارد تا پایه شخصیت آدمی در مقام ارزش بالا ببرند برای شناسائی نفس که ذائقه جزئی از آن است چه ارزشی قائل خواهند بود ؟! بعلاوه در اینجا با ارزش غذا نیز که تنها حس چشائی آن برابر با جان آدمی سنجیده شد واقف میگردیم.

آیا اسلامی که می گوید مقصود از آفریدن ، عبادت کردن است و دوران عبادت را نیز تقریبا در انحصار دوران جوانی در آورده است انتظار ندارد بندگان برای ذائقه دوران جوانی ارزش بسیار قائل باشند و آن چنان غذائی انتخاب کنند که دوران عبادت یعنی عهد شباب را طولانی سازد ؟ بدین طریق هر کس دوران جوانی را طولانی کند یا غذای بهتری انتخاب نماید ایام عبادت را بیشتر و معرفت خود را با توجه به من عرف نفسه فقد عرف ربه زیادتر نموده است.

غذای تقلبی

آدمی هم خودش مریض می شود هم فرزندش - اما به بیماری فرزندش آن چنان اهمیت می دهد که زودتر بخاطری به پزشک مراجعه می نماید و اگر خود با تب با داره رفته مشغول می شود و با خبر تب داشتن فرزندش اگر ادراه هم بود نمی تواند به خوبی انجام وظیفه نماید.

در قرآن حتی بهمین نکات بظاهر کوچک توجه شده کسانی که رزق و روزی هائی خدائی خلق اللّه را به ناروا حرام کرده یا حرام دانسته اند آن چنان می شمارد که گویا کسب باد که فرزندش را از روی جهالت کشته باشد قد خسر الذین قتلوا اولادهم سفها بغیر علم و حرموا ما رزقهم الله افتراء علی الله قد ضلوا و ما کانوا مهتدین آنها که فرزندان خود با بسفاهت و نادانی کشتند زیانکارند و بی بهره از آنچه خدا بهره اشان کرد و چون افترا به خدا بستند سخت گمراه شدند و هدایت نیافتند (انعام 140) این جاست که با اهمیت و ارزش اولیاء اموری که در راه مبارزه با کسانی که غذاهای تقلبی درست می کنند واقف شده می توانیم آنها را بعنوان احیاء کنندگان فرزندان وطن معرفی نموده با نبی گرامی همصدایشان بدانیم که فرمود از ما نیست آن که درباره مسلمانی تقلب و غش روا دارد یا نسبت با او خیانت کند - لیس منا من غش مسلما - لیس منا من خان مومنا.

جویدن فرآورده های صمغی

تکرار توصیه ای که در جویدن غذاها می نمائیم لازم می کند راجع به جویدن فراورده های صمغی که معمول روز است بحثی بنمائیم

در سالهای 1846-1848 بین مکزیکی ها و امریکائیان جنگ در گرفت و در نتیجه مکزیک مغلوب و ایالات کالیفرنیا و نیومکزیکو - اریزونا - یوتا و قسمتی از کلرادو بتصرف آمریکا در آمد. دیکتاتور معروف مکزیک «سنتا آنا» برای امضای قرارداد متارکه به نیویورک وارد شد و بعنوان اینکه شرمندگی

دارد و مراجعت به وطن برای وی دشوار است مدتی در نیویورک درنک نمود ، روزنامه ها ضمن شرح احوال دیکتاتور می نوشتند که وی عادت عجیب و غریبی به جویدن ماده صمغی دارد که از درخت مخصوصی بدست می آید. در این جر و بحث ها شخصی بنام «توماس ادامس» است دست از تجارت شیشه کشید و به سوی درختانی که صمغ بدون اسانس داشت شتافت و بدین ترتیب آدامس اختراع و پول سازی برای آدامس مذکور اکتشاف گردید. بعضی پزشکان و کارشناسان بهداشت امریکا می گویند اگر «سنتاانا» می خواست با عالی ترین نقشه های جنگی و با صرف ملیونها دلار از ما امریکائیها انتقام بگیرد باز هم به میزان بلائی که از راه رواج جویدن آدامس بر سر ما آورد ممکن نبود بتواند صدمه و آسیب برساند.

بر خلاف آنچه تبلیغ می کنند که آدامس اشتهاء آور است جویدن آدامس میزان اسید معمولی معده را که برای هضم غذا بطور طبیعی لازم است بکلی کاهش داده و سوء هاضمه بوجود می آورد.

ثابت شده است شصت درصد وزن آدامس های امروزی از مواد قندی تشکیل شده و با نیم ساعت جویدن یک قطعه آدامس معمولی قند بزاق و آب دهان 3500 درصد افزایش یافته و مینای سطح دندآنها بواسطه فعل و انفعالات اسیدی به سرعت آسیب دیده و فساد دندان بوجود می آید.

نشریه انگلیسی طبی «بریتیش مدیکال ژور نال» مورخ 9 آوریل 1960 اعلام کرده بوده که چه بسا افراد حین جویدن آدامس بواسطه تنفس نا منظم ناگهان قطعه ای از آنرا به برونشها

فرو برده و عواقب و خیم و گاه کشنده ای را ایجاد کرده اند.

دو سه ساعت جویدن آدامس با یک طرف دهان بنظر روبروت را الف متخصص گوش و حلق و بینی و عضو رسمی انجمن پزشکی واشنگتن موجب درد گوش طرف مقابل می گردد.

بالاخره ضرر دیگر آدامس صرفنظر از هزینه نظافت بقایای آن اینست که امروز انواع آنرا از صنعت نفت جدا کرده و بر خلاف بهداشت آنرا در حفره دهان ساعتها به تحریک اعضاء مربوطه واداشته فرآورده نفتی را با مخاطها روبرو می سازند.

نظر اسلام را هم بخواهید از جویدن صمغ بطرز مذکور نکوهش نموده آنرا از جمله کارهای زشت قوم لوط به حساب آورده است : عن امیرالمؤمنین (ع) قال سته من اخلاق قوم لوط الی ان قال و مضغ العلک.

شگفت انگیز

تا کنون از چند آیه قرآن مطالب زیر آورده شده است : زمینی که بر آن کشت و زرع می شود باید زمینی باشد طیب و حاصلخیز گیاهان متنوعی در آن کشت شده و همه طیب باشند و دارنده عناصر مفید و لازم. حیواناتی که انسان از آنها بهره غذائی می برد آنهائی باشند که از گیاهان طیب و زمین طیب و مختصرتر در مرتع طیب چرا کرده باشند (1)

در جلد سوم نیز دو آیه از قرآن را آوردیم که از کیفیت غذا (فلینظر الانسان الی طعامه) و درباره کمیت آن (کلوا

1- مطالب فوق را شرح دادیم از سوره های اعراف و طه.

و اشربوا و لاتسرفوا) بود و راجع بهر دو به تفصیل مطالبی آوردیم.

سئوال : چه شد زمانی که قرآن از کیفیت یا کمیت غذا صحبت می کند بنی آدم و انسان را مورد خطاب قرار داده آنان را متوجه کیفیت و کمیت غذاها می سازد ولی برای بهره بردن از عناصر مفید و ضروری ، انسان و انعام را شرکت داده انتظار دارد هر دو از غذای طیب بهره ببرند (1)

صرفنظر از حمایت اسلام از نوزاد حیوانات که انتظار دارد شیری با آنها برسد که دارنده عناصر مفید باشند به مطالب زیر توجه فرمائید :

بعضی حیوانات در برابر کمیت و حجم غذا احساس سیر شدن. می نمایند و برخی هستند که کیفیت غذا برای آنها اهمیت دارد مثلاً اگر مقدار زیادی غذا در اختیار سگ قرار دهند هر روز مقداری از آن را می خورد که از لحاظ حجم تقریبا مساوی است اگر مقداری از آن غذا را برداشته سلولز به جایش اضافه نمائیم باز سگ از لحاظ کمیت به همان حجم روزهای پیش می خورد و در این حال کالری کمتری به بدنش می رسدکه برای جبرانش مدت درازی لازم است تا بتواند خود را بخوردن غذای بیشتری عادت دهد ولی در موش صحرائی اگر آزمایش فوق عملی گردد حیوان آنقدر از غذای نامرغوب که سلولز اضافی دارد بیشتر می خورد که به کالری مورد احتیاجش برسد. این انسان است که باید هر دو عامل برایش حد و حدودی داشته باشد هم کیفیت منظور شود هم کمیت معین گردد بلکه انسان است که از مغزش باید انتخاب کند و اگر از مقام یا

1- سوره طه 56.

ثروتش یا هر ابزار و آلات دیگری غذایش برگزیده شود زیان خواهد دید. لوئیس دبلین حرف خوبی دارد می گوید همان زن کوچک و ظریف پیوسته با این می نازد که برای شوهرش خوراکهای خوشمزه و کیک ها و... درست کند و بالاخره نتیجه می گیرد رقم مرگ و میر در سن حدود 50 سالگی در ین مردان 70-80 در صد بیشتر از زنان است و علتش اینکه از روی مغز و حساب تغذیه نمی شوند بلکه یا تعارف زنان در کار است یا خستگی اعصاب که در نتیجه پرخوری می خواهند آنرا جبران نمایند.

نتیجه آن که : چون انسان از روی مغزش باید بخورد توجه وی را به کیفیت و کمیت غذا معطوف ساخته اند و الا حیوانات خود آموخته اند که چه باید کرد و چه باید خورد و در غذاهای آفریده شده عناصر مفید بقدر کافی وجود دارد.

فقیر و غنی

هر کس برای حفظ قدرت اجتماعی باید بداند بدهکار اجتماعست حتی اگر فقط از نان آن جمعیت می خورد یا بر زمین آیا پای می گذارد.

نویسنده به سهم خود بسیار مدیون است زیرا موهبت های زیادی بهره اش گردیده که یکی از آن ها بسهولت چرخیدن قلم در دستش است.

اینکه مردم یکی را تعظیم می کنند برای اینکه یک تومان بیشتر از گری دارد بمصداق سخن نبی گرامی ثلث ایمانشان را اگر احترام بخاطر ثروت است از دست داده اند و از طرف دیگر

لطمات اجتماعی زیادی که همه سعادتها را در قالب حادثه پیدایش پول محسوب داشته اند بوجود آورده اند در حالی که باید بدارندگان نشان داد که سر فصل های هزینه ای اشان را نیز پر کنند زیرا بدهکار اجتماعند و قانون توازن اسلامی را نیز از یاد نبرند که همواره کننده شیار هولناک بین تهیدستی و سرمایه داری است.

همان گونه که دستگاه نظم آفرینش هم در بسیاری از موارد از جمله تغذیه به جبران تهی بودن دست غذائی فقرا ، کشاورز ناتوان را از هوای آزاد و نان سبوسدار و لبنیات سالم برخوردار ساخته و آبگوشت او را بر اغذیه نقرس آور و سفره الکل زده اغنیا رجحان و برتری بخشوده است امیدوارم قلم مرا توفیق باشد که غذاهای بهتری را معرفی کند غذاهائی که دسترسی فقرا و اغنیا با آن در پیچ و خم نیفتد ، غذاهائی که مورد تأیید و تصدیق دین و دانش باشد غذاهائی که در ایجاد ظرفیت عمل و ظروف خوبی باشند و بالاخره غذاهائی که اجتماعی آنها را بعنوان اندک دین و بدهی تحویل و بطیب خاطر حاضر باشند رسید دریافت را بدهند.

امروز دیگر جهان علم اجازه نمی دهد فقیر از جهل ، غذای غنی بخورد و غنی از ندانستن ، فقر غذائی داشته باشد بلکه باید اگر نان سبوسدار بهتر است همه بخورند و چنان چه غذاهای سنگین و پرادویه و الکل زیان آور است همه بپرهیزند زیرا علم آنها را جدا از هم بدسته های خوب و بد تقسیم نموده و با علم سرسری و دشمنی داشتن جهل است و مشت با آهن کوبیدن.

همین که خطراتی متوجه بدن شود اعمال فیزیولژیکی متوجه آن خطری می شوند که بیشتر می تواند قوانین حفظ حیات را نقض کند ، وقتی خاک آلوده به میکرب کزاز بزخمی تماس یافت انساج برای نابودی خاک نامتجانس تر است پیشقدم شده دفع آنرا بر میکرب مقدم و واجب تر می دانند در نتیجه با سیلهای کزاز به رشد و تکثیر و تولید پرداخته بدن را بگسیختگی تار و پود و امیدوارند و حال آن که اگر خاک وارد نشده بود ای بسا قویا دفاعی نیرومند بدن با سیلها را نابود می ساخت ! عکس قضیه نیز صحیح است یعنی آنچه بر علیه خرابی بافتها یا برای ترمیم انساج قدرتی را ایجاد و متابولیسمی سازگار را براه می اندازد تا بهتر تعادل و آرامش بدنی ایجاد کرده و طولانی ترین مدت حیات را تأمین نماید کیفیات فیزیولژیکی بدن متوجه آن قسمت شده و سازگاری بدن و غذای وارده را اعلام می دارد ، یک مقدار سولفات دو سود وارد معده می شود به محض رسیدن بر روده ها برای راندن آن بخارج فعالیت های شدید آغاز می گردد جدار روده ها با درشت شدن شعریه ها متورم می شود توریم بعلت پر آبی آنهاست بدین نحو روده ها آب از خون گرفته مرتب بر سر و جوانب سولفات که شی ء بیگانه ای است میریزند شاید سیلی ایجاد کرده سولفات را طعمه ساخته بخارج گسیل دارد اما اگر غذائی که سازگار بود وارد گردد هضم و جذب شروع می شود در حقیقت احشاء و امعاء در برابر اعمالی که انجام می دهند در اینجا شخصیت فیزیولژیکی خود را محفوظ داشته و لذت واقعی را درک نموده اند و حتی نمی گذارند

قبل از تأثیر کلی ، عناصر و مواد ضروری به سوی دفع سرازیر شوند از این رو می توان این جمله را نیز به کتابهای غذاشناسی افزود که غذای کامل علاوه بر خصوصیاتی که دارد کاملترین هضم و جذب نیز بر آن انجام می گیرد.

ضرر فراموشی

بدین مضمون از نبی گرامی نقل شده که فرمود: حضرت موسی بدنیا و حضرت عیسی به آخرت رغبت می کردند و من که سمبل اسلامیتم از هر دو چشم بینایم (دنیا و آخرت و توجه به آنها) لذا در نظر اسلام دنیای ماده از جهان معنی جدا نیست و بنابر مفهوم الدنیا مزرعه الاخره می باید میوه آخرت را از روی درخت دنیا چید و برای ساختن و پرداختن و بالاخره رسیدن بعوالم بهشتی کوشید مسبب و موجد سلامت و آسایش بود و همه گونه تسهیلات زندگی دنیائی برای خود و مردم فراهم آورد.

هم اکنون که گفتیم آنچه را عادت بخوردنش داشته ایم باید خورد ، فراموش نشود که معنویت سفره اسلامی با مادیت آن متناسب و خواناست و همیشه در قرآن و اخبار و احادیث ارزشی را که کله حلال در مورد غذا دارد کلمه طیب نیز دارد آن دو از هم جدا نیستند و بدنبال یکدیگر ذکر شده اند - حلال گویا نماینده تام الاختیار معنویت غذاهاست و طیب قیم بلاعزل مادیت طعام و اگر هم اکنون به معنویت سفره اسلامی متوجه شده از سفره ای یاد کنیم که چند دست زمخت کشاورز و اهل و عیالش با آن وارد می شود و با خروج خود جز نان و پنیر و اندکی میوه و کمی گوشت چیزی بر نمی گیرد دانسته شود که آزمایشت علمی نشان داده نان و

پنیر کمی میوه و اندکی گوشت و یک لیوان آب زلال که محتوی انواع ویتامین ها و املاح معدنی می باشد برای یک فرد سالم 75 کیلوئی کفایت می کند (1)

اغلب کتابهای غیر اسلامی درباره شناسائی انسان ها این طور تعریف و اظهار نظر می نمایند که در مرزهای چند حسی خود محصورند و خار از این حدود جز بذکر مواردی چند مانند تلپاتی و امثال آن نپرداخته اند اما مسلمان ها به موهبتی بزرگ برخوردارند که از حصار خودش بیرون و بزندگی خارج نظر کلی داشته و دنیای آزادتر وسیعتری دارند و آن موهبت شرح صدر است و من یردالله ان یهدیه بشرح صدره الاسلام. پس هر که را خدا هدایت او خواهد قلبش را به نور اسلام روشن و منشرح گرداند.

در میان زشتی ها و بدیها آنچه بیشتر از همه می تواند انسان را محکوم و منکوب کند و شرح صدر ویرا بخطر اضمحلال و سقوط نزدیک سازد و در نتیجه میان چند حس حیوانی محصورش سازد جهل است.

من هم اکنون که می بینم علم غذاشناسی در قسمت های مختلف جمع و تفریق کالریهای غذائی پیشرفت بسزائی نموده اما مسائل درشت غذائی و دانستنیهائی بعنوان رؤس مطالب غذاشناسی هنوز ناشناخت مانده است نوشتن کتابهای مربوطه که اینک یکی از آن مجلدات تقدیم است برایم دشوار و خود را فشرده و در حصار شده می یابم.

بسراغ هر کتاب غذاشناسی شتافتم که دسترس با آن برایم ممکن بود سرم بدیوار خورد گفتم کتابهای دکتر گیلور هاوزر

1- مجله کورونت اسفند 1344.

معروفیت جهانی دارد به چاپ هفتم و شاید بیشتر رسیده و مترجم محترمش نیز خوب آنها را به فارسی برگردانده خواندنش را ضروری دانستم چند جلدی را که توانستم بدست آوردم مطالعه کردم اما نقل از یک مجله طبی خارجی چنین می نویسند : در سال 1937 یک انستیتوی بهداشتی او (دکتر گیلور هاورز) را بعنوان یک دانشمند بزرگ اهل وین معرفی کرد ولی چند ماه بعد نشریه پزشکی رسمی امریکا در مورد او نوشت «گیلور هاوزرنه اهل وین است و نه یک دانشمند و نه یک دکتر در طب» تحقیقات گروه دانشمندان امریکائی بعدا آشکار ساخت که دستورات او نیز فاقد ارزش علمی است و در بسیاری از موارد زیان آور و عجب تر آن که لکورد کردل که کتابهای فراوان و پر فروش در زمینه غذاشناسی نوشته اظهار می دارد محاکمه اش کرده و در موردی به پرداخت چهار هزار دلار محکوم ساختند.

بالاخره پس از مطالعه نتیجه ای که عاید شد فهم مطالب زیر بو.

1- بر خلاف تصور قبلی نوشتن کتابهای غذاشناسی از نوشتن کلیه موارد پانزده گانه در فهرست داده شده مشکلتر است.

2- بسیاری از علوم با آن که سروکار کمتری با زندگی ما دارند آنقدر پیشرفته اند که می توان گفت می خواهند از کودکی ببلوغ برسند اما دانش غذاشناسی با آن که از ضروریات دائمی و روزمره زندگیست و تحت عنوان فلینظر الانسان الی طعامه با اهمیت بسزای آن اشاره گردید متأسفانه هنوز در مرحله جنینی است.

3- بدون آن که ما را محاکمه کنند یا درباره مطالب کتاب

یا کتابها بقضاوت اقدامی معمول دارند ما خود را بجرم نادانی و ناتوانی محکوم دانسته و آزادی خود را مستلزم مطالعه کتب غذاشناسی و دقت بیشتری در فهم مطالب دینی آن می دانیم اما ناگزیر بگفتن این مطلب نیز هستیم که اگر در بسیاری از موارد بما خواهند گفت هر چه را غربیها فهمیدند یا اکتشاف و اختراع نمودند بعد مدتی مسلمین آمدند که اینها از ما بوده و قبلاً اسلام بسیاری از قوانین و دستورات غذائی را بیرون کشیدیم که هنوز اشاره با آنها نشده و حتی توجه به آنها دشوار است.

4- با آن که برای اجرای دستورات غذائی تراوش شده از افکار علمای غذاشناسی مغرب زمین داشتن آشپزخانه مجهز ، مامور خرید و سر آشپز و کمک آشپز ، ثروت زیاد از ضروریات است مع الوصف چنانچه برای اینجانب تمام امکانات بیان شده موجود گردد جرئت پیاده کردن آئین نامه های طبخی آنها را ندارم زیرا چنانچه ملاحظه فرمودید یکی از غذا شناسان را بمحاکمه و جریمه کشیدند و دگری را ورشکست در علم اعلام نمودند و... ولی آنچه در برابر هر محکمی استوار دیدم اولویت انتخاب دستورات غذائی اسلامی است کما آنکه یقین دارم خوانندگان نیز به خوراکی که قرآن یا محمد به خوردنش توصیه یا تجویز نموده اند بدون تردید رغبت و اشتهای و افرو کاملی نشان خواهند داد و ضرر فراموشی و بی علمی با معرفی حتی یک دستور قطعی غذائی اسلامی قابل جبران است.

ملعون و مغبون

ما امروز در جاده زمان به بسیاری از ایستگاهها برخورد می نمائیم که در هر کانون بعدی بیش از قبلی اگر وسائل زمان و آسایش می بینیم اضطراب و دلهره نیز دیده می شود. در کانونی از زمان های قبل فاصله بین یزد و اصفهان سه روز راه بود اما دلهای مردم این دو سامان رابطه های نزدیکتری داشت یعنی به موازات ارمغانی که تمدن بر مبنای توجه به مادیات به جهانیان عرضه داشته معنویات را فراموش کرده و از آن اعراض می کند و لذا بطور سرسام آور آسایش موتوری و ماشینی رو به تزاید و دلهره از نتایج صنعتی شدن چهان بیشتر گردیده است.

شاهراه علمی نیز مدارجی دارد که باید هر درجه ای افزون از قبلی بوده باشد و اگر یکسان بود بنا بر آنچه نبی گرامی فرمودند من تساوی یو ماه فهو مغبون او ملعون - هر کس دو روزش مساوی بود یا مغبون است یا ملعون اگر از دانش دور مساوی بود ملعون است. و اگر آنچه در پیرامون احتیاجات دنیوی است روز بعد و قبلش یکسان مغبون.

استعمال کلمات ملعون و مغبون بنابر آنچه گفته شد حتی بین مردم نیز رایج بوده دور شدگان از صراط مستقیم و معنویات را ملعون و کسانی را که در زندگی باخته و یا عقب زده شدند مغبون می گویند.

راه زمان و جاده مکان به موازات یکدیگر به سوی ابدیت کشیده شده همه به ناچار پائی در این راه و پای دگر در راه دوم

باید کوشند و آن چنان را هواری کنند که سرانجام به خانه سعادت برسند حتی سبزی فروشی که میوه و سبزیها را از یکی خریده در اختیار مردم قرار داده باید سال بعد باغ دارانی که با او سروکار دارند از قبل بهتر بوده و از راهنمائیهای سبزی فروش مسلمان میوه های بهتری تهیه و تحویل دارند و لاجرم در صورتی که هیچ جنبشی نکرده باشند برای اجتماع بعنوان فردی که احترام شخصیتی و تحرکی نداشته اند شناخته و مغبون به حسابند زیرا هر فرد مسلمان آموزگار و آموزنده و مسئول مراتب افراد مربوط به خود است کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته.

غرور مذهبی

من از اینکه اولین مؤمن به نبی گرامی یا نوئی محترمه بود و نخستین مومن به تشیع نیز زنی گرامی ، هیچگاه از این و چه تشابه و نفوذ خارج نمی شوم.

هیچ یک از مسلمانان در اینکه اولین مؤمن به نبی گرامی خدیجه کبری بود شکی نداشته و کسانی که سخنان دختر علیه عالیه اش فاطمه را ملاحظه کرده باشند از اینکه اولین شیعه ، حضرت زهرا بوده است شک نخواهند کرد و ما نبایستی اشکال روشنی از تشیع را از خاطر برادران سنی خود دور بداریم و به همین مقیاس در این کتاب که بسیاری از موارد اغذیه شناسی را از پیشوایان عالم تشیع نقل می نمائیم چه بهتر که فراموش نکنیم آنچه را به کیفیت وحی و خاندان نبوت مرتبط است و در شرایط مطلوب و متفاوت گاهی با صلح حسن و زمانی با شهادت حسین زیور و زینت یافته و برای

دور نگاهداشتن اسلام و توحید از خطا معمول و بکار رفته همه از جانب خدا و موجب رضایت است و اثبات کفر معاویه با صلح و تعهد نامه ، معاویه ای که تظاهرات اسلامی می کرد کمتر از شهادت در میدان جنگ یزید زدگان نبوده و رنج نبی گرامی و هر یک از دوازده امام در کفه ترازوی سنجش جهانی هر کدام به نحوی مشابه بر آورد گردیده است بعلاوه امروز تنها ملتی که می تواند بگوید با خدا اتصال بندگی را قطع نکرده است شیعه ای می باشد که حجت خدا را زنده و در پس پرده غیبت می داند و لذا نقل هر گونه سخنی از پیشوایان اسلامی شیعیان برای ما در عین حال از زندگی بسیار غرورآمیز است و برای تناول غذاهائی که مجوز اسلامی دراد شایستگی ها آماده تر می باشد.

غذای تازه

با توجه به مطالب غذائی گذتشه تعریف مجددی از غذاهای تازه لازم بنظر نمی رسد آنچه را اینجا گفته می شود تازگی آیه ای از قرآن درباره غذای تازه است آنجا که میفرماید «و هو الذی سخر البحر لتأکاوامنه لحماطریا و تسخر جوامنه حلیه تلبسونها» و هم از خدائیست که در یارا برای شما مسخر کرد تا از گوشت تازه و با طراوت آن تغذیه کنید... که با اندکی دقت متوجه می شویم پروردگار نه تنها به خوردن غذای تازه بخاطر عناصر ویتامینی آن تذکری میفرماید بلکه چون ویتامین های موجود در گوشت تحت الشعاع مواد دیگر گوشت بویژه مواد بیاض البیضی و اسیدهای امینه موجود در آن می باشد انتظار دارد برای همیشه

و جهت همه حتی گوشت هم تازه استعمال شود و اینکه قرآن اسمی از ماهی به میان نیاورده رساننده دو مطلب است یکی اینکه تازگی نباید در انحصار گوشت ماهی تصور شود دیگر آن که علاوه بر گوشت ماهی ها می توان از شکم دریاها گوشت های دگری نیز بیرون کشید که امروز کشیده شده و مصداق اعجاز و پیشگوئی آیه مذکور صورت تحقق یافته است.

اسلام و گرسنگان

در میان اخبار غذا رساندن به گرسنگان و پوشاندن برهنگان به خوبی و بسیار هم خوب یاد شده و به همین قیاس در دعاهائی که به ما رسیده این کلمات زیاد به چشم می خورد خدایا گرسنگان ما را سیر کن و برهنگان ما را بپوشان (اللهم اشبع کل جائع واکس کل عریان).

پروردگار در سوره بلد میفرماید دو چشم و یک زبان و لبهائی که به شما اعطا کردیم برای علم و اطلاع و راهبرد از پیچ و خم های زندگی و از جمله گذشتن از گردنه دشوار و تنگه سختی است که پس از آن توفیق رسید به محیط سعادت و نیکبختی حاصل است و آن دره هولناک همانا فریاد شکم گرسنگان است که با سیر کردن آنها آرامش خاطر اجتماع تضمین و شیارهای بین الطبقات مرتفع و هموار خواهد گردید. الم نجعل له عینین - و لسانا و شفتین - و ما ادریک ما العقبه - فک رقبه او اطعام فی یوم ذی مسغبه یتیما ذامقربه او ه مسکینا ذامتربه. آیا ما (برای حفظ حیات و تکمیل ذات) دو چشم با او عطا نکردیم ؟ و زبان و دو لب (برای سخن)

با او ندادیم. در آن خیر و شر (و حق و باطل و بهشت و دوزخ) را با او ننمودیم ، باز هم (بشکرانه این نعمت ها به جای طاعت حق و مخالفت نفس) بعقبه تکلیف تن در نداد ؟ و چگونه توان دانست که آن عقبه چیست ؟ آن بنده (در راه خدا) آزاد کردن است و طعام دادن در روز قحطی و گرسنگی است ، یا به یتیم خویشاوند خود (احسان کردن) یا بفقیر مضطر خاک نشین (دستگیری نمودن).

و مهمتر از آن اشاره به حد نهائی این مطلب است که در سوره ماعون وارد شده میفرماید گرسنگان را در محرومیت نگهداشتن بلاشک مخالفت با دین و تکذیب آئین است.ارایت الذی یکذب بالدین - فلذلک الذی یدع الیتیم و لایحض علی طعام المسکین. (ای رسول ما) آیا دیدی آن کس (یعنی ولیدبن مغیره) را که روز جزا را انکار می کرد ؟ این هما شخص (بیرحم) است که یتیم را از در خود (بقهر) میراند (و هرگز درویش را بر سفره طعام خود نمی خواند) و کسی را بر اطعام فقیرتر غیبت نمی کند.

و در روز رستاخیز چه بسیارند کسانیکه مورد عفو قرار گرفته از صفوف دشمنان خارج گردیده به دوستان می پیوندند اما از بسیاری میپرسند چه چیز شما را به جهنم گسیل داشت ؟ پاسخ می دهند از نمازگزاران نبودیم و به مستمندان و گرسنگان غذا نرساندیم... ما سلککم فی سقر ، قالوا لم نک من المصلین و لم نک نطعم المسکین که غذا رساندن هر کسی به مقام و موقعیت وی از مراقبت سیلوهای گندم کشور تا رساندن یک عدد تان سیاه سبوسدار بستگی داشته و خواهد داشت.

آدمی هر چه را در تعریف و بزرگداشت علم بخواهد می تواند در این جمله از قرآن هل یستوی الذین یعلمون و الذین لایعلمون سراغ گیرد و بدین جهت که این آیه نشان دهنده چنین واقعیتی است که هر دانشی انسان را به راه تحقیق در خودشناسی یا هدف آفرینش بدارد بلاشک مفید واقع گردیده و مورد تأیید خواهد بود می توانیم بگوئیم قرآن تحصیل تمام علوم را مستحسن دانسته و با توجه به آیه فوق ، اسلام قلم را در انحصار معارف دینی در نیاورده است.

در اسلام گاه تعلیم قرآن را مهریه قرار می دادندو زمانی با سواد کردن یکی را تعهد می کردند و حتی برای فدیه و خلاص کردن اسیران متعهد می شدند ده نفر را خواندن بیاموزند که با یک مطالعه جزئی و نظر سطحی همین اقدام بظاهر کوچک را نشان دهنده مقام و عزت علم نزد اسلام و اینکه نزد مسلمین ، دانش اختصاص به معارف اسلامی نداشته خواهیم شناخت.

اینجاست که چنین سؤالی پیش می آید: آیا اصلاح و رشد انسانها با تغذیه بستگی ندارد ؟ دارد.

آیا بسط این موضوع انسان را براه تحقیق در هدف آفرینش نمی کشاند ؟ اگر جواب مثبت است صرفنظر از دستور صریحی که انسان باید غذاشناس باشد (فلینظرالانسان الی طعامه) به همین دلیل که اسلام دین علم و عمل بوده و غذا نیز بهر دو بستگی دارد دانشمند غذا شناس نیز در پیشگاه اسلام مقام با عظمتی را دارد.

عیب آفرینش

بما می گویند چرا خدا همه چیز را در حد تکامل نیافرید ؟ و از اول خلقت امان زمان را نفرستاد یا همه را پیامبر خلق نفرمود ؟ و در آغاز آفرینش غذاهای تکامل یافته پایان خلقت را در اختیار بشر قرار نداد ؟

دلائل بسیاری برای اثبات دو مطلب فوق ذکر شده و همه دانشمندان آن دو را بعنوان حقیقت علمی پذیرفته اند.

1- خلقت آغاز و انجامی دارد و یک دلیل ارزنده که هر دو را با ثبات میرساند قضیه مجاورت گرمی و سردی است. آهنگری کلنک گداخته را در ظرف آب فرو میبرد آب آنقدر گرم و آهن آن اندازه سرد میشود تا حرارت هر دو تقریبا بیک اندازه و یکسان میشود.

آفرینش نیز اگر آغاز نداشت و قدمتش را ابتدائی نبود هم اکنون چنین نبود که قسمتی از آن گرم باشد و پاره ای دیگر سرد بلکه همه گرمها سرد شده بود. (بلکه جز سردی چیزی نبود).

زمین خودمان را در نظر آوریم نسبت پوسته سرد شده اش به ضخامت گداخته های اندرون بسیار ناچیز بوده و بتدریج در اثر مجاورت سردی ها و گرمی ها از گداختگی داخل کاسته و به سردی خارج افزوده گردیده و در صورتی که زمین از ابدیت بود همه جا سرد و یکنواخت و فاقد حیات و بدون جلوه مشاهده می شود و بهمین منوال آفرینش پایانی نیز خواهد داشت پایانی سرد بدون حیات و جلوه.

حال که برای آفرینش ابتدا و انتهائی قائلیم :

خطی را فرض می کنیم (خط AB) فرض آن که از نقطه A خلقت شروع شده و در B پایان می پذیرد. تعریف تکامل چنین است که هر نقطه ای نزدیکتر به B بهتر و کاملتر از هر نقطه نزدیک به Aباشد بلکه هر گاه دو نقطه روی آن خط در نظر باشد که پهلو به پهلو یکدیگرند آن که بطرف B است کاملتر از دیگری خواهد بود.

حال اگر بپرسیم کاملترین نقطه کجاست و انگشتان را بر نقطه B بگذارید چون انگشت ضخامتی دارد آن حاشیه از انگشت که بطرف B است کاملتر از آن کناری است که رو به A قرار گرفته است. فرض آن که شما با سوزنی نقطه سؤال شده را نشان دهید باز سر سوزن ضخامتی دارد در این صورت خواهید پذیرفت که کاملترین وضع خلقت در آخرین نقطه واقع در رأس خط B یعنی یک لحظه مانده به پایان آفرینش است و از اینقرار آفرینش در نهایت تکامل خود یک لحظه زمانی را در بر گرفته خاموش خواهد شد. از شما می پرسیم آیا هدف خلقت یک شعله زدن است و بس ؟ وانگهی بنظر ما و شما که زمان و مکان بر ایمان پر معنی بوده و همه چیزمان را در بر گرفته اند ابتدا و انتهائی داشته در صورتی که برای خالق زمان و مکان همه در یک مجموعه ای که لحظه ای بیش نیست و در عین حال در هر نقطه در نهایت تکامل است و به موازات استعدادهای دیگر خلقت به سوی لحظه ای که باز به نسبت خود در نهایت تکامل است به هدفی و سرنوشتی معین شده رهسپارند.

همین طور است قضیه غذای کامل اگر بهترین و کاملترین غذا در اختیار انانهای اولیه گذارده نشده است بدین جهت

می باشد که هر لحظه ای از تکامل غذائی باید بهتر از لحظه قبلی بوده باشد و کاملترین اغذیه برای کسی می توان تصور کرد که آخرین فرد زنده در جهان بوده و در آخرین وعده آنرا تناول خواهد کرد ، از این رو جائی از آفرینش معیوب نبوده تکامل و کمال را جستجو می کند.

اشکال

اینکه گفته شد اگر جهان در نهایت تکامل آفریده شود یک لحظه بیشتر تظاهر نخوهد داشت یا این سخن که هر چه بکمال رسد ابدیت دارد متغایر است !

باید توجه داشت خارج از خط AB مذکور که ابتدا و انتهائی دارد خطی خواهد بود که ابتدایش معلوم و بدون انتهاست و اطلاق ابدیت بر آن خط صحیح بوده و مقبول است یعنی در این جهان که قضیه تکامل و کمال مطرح است و چون به نهایت کمال رسید جای خود را تسلیم سرای دیگری که بدون انتهاست خواهد نمود و از این رو این جهان یعنی بهر صورت تعویض محیط نیز باید با حال کمال یافتگان برای خلود متناسب بوده باشد.

اشکال دیگر اینکه در اخبار داریم از میان فردوس رفتگان به قاریان قرآن خطاب می شود اقرء وارتق بخوان و ارتقا پیدا کن لذا در جهان دیگر نیز ارتقا و کمال و تکامل مطرح است.

با توجه به اینکه قاریان این جهان را در آنجا ارتقا و پاداشی می دهند نه اینکه عده ای را انتخاب کرده قرآن خواندن را با آنان

پیشنهاد نمایند و اینجا عمل است و حساب نیست و آنجا حساب است و عمل نمی باشد تکامل و کمال و ارتقا تحت الشعاع قضیه جزا و پاداش قرار دارد و تحت الشعاع بودن یعنی از کمال افتادن.

دو تذکر ارزنده

مهمترین موضوعی را که تاکنون درباره تغذیه گفته ا یم یکی اجتناب از پرخوری است و دیگری توجه به اینکه از محیط خارج چه چیزی بعنوان غذا برداشت کرده و در محیط داخل برای بهتر زیستن فرو می بریم.

در اهمیت این دو یکی اینکه هیچگونه توجیه و تاویلی درباره اشان نتوان کرد و امکارن ندارد شرائطی بریا پر خوردن یا جهت بی اعتنا خوردن وضع نموده و آنها را بعنوان یا بهانه ای تجویز بخوردن نمود. انسان باید با اندازه بخورد تا در بدنش زهر ایجاد نشود و به مغزش سم حاصله از پر خوری نرسد و دیگر اینکه انسان شایسته است باقوه درک و فکر غذا را انتخاب نماید نه بالذت چشائی یا بویائی و در اهمیت این دو موضوع همین بس که قرآن مجید با آن که راهنمای دین و دنیاست و در هر موردی عناوین درشت را متذکر است مثلاً دستور نماز خواندن را می دهد ولی چند رکعت باشد و بچه نحو خوانده شود به جای دیگر حوالت می کند که پرسیده شود در مورد غذا نیز این دو مطلب بسیار مهم را تحت آیات «کلوا و اشربوا و لاتسرفوا - فلینظر الانسان الی طعامه» آورده که در جلد قبلی درباره هر دو شرح و بسطی داده شد. اما راجع بهر مطلب دیگر غذائی می گوئیم آن چه نوشته می شود ممکن است شرائطی و گاهی استثنائی هم داشته باشد یعنی غذا بر حسب محیط داخل که سالم

باشد یا بیمار تناسب محیط خارج که چه فصلی و در چه منطقه ای است قابل تغییر و تبدیل می باشد و مهمتر آن که بعضی مطالب بذهن زده آن را قابل انتقاد و پرسش می نماید چنان که هم اکنون می توان گفت :

سؤال - در جلد قبلی نوشته شد مستحب است نان را سر سفره معطل نکرد و تا آوردن غذای بعدی بخوردنش مشغول شد هم اکنون در صفحات قبل نوشته شده بهر چه عادت است دست برده شود. اینک نصف مردم جهان که بخوردن برنج عادت دارند اگر بر سفره نان نشینند چه کنند ؟ برای جواب لازم است مختصری راجع به هضم مواد نشاسته ای و دی ساکاریدها و خلاصه بهضم نان اشاره کنیم.

هضم کاربو هیدراتها یا مواد قندی

مواد قندی موجود در غذای یکفرد سالم سه مبدأ بزرگ دارد : سوکروز Sucrose و لاکتوز Lactose و مواد نشاسته ای که اولی قند نیشکر و دومی دی ساکاریدی است در شیر و سومی تقریبا در تمام غذاها بخصوص در غلات و حبوبات وجود دارد (البته قندهای دیگز نیز هستند که معرفشان اندک است مانند گلیکوژن ، اسید لاکتیک ، اسید پیرویک و...) از شگفتیهای خلقت تناسبی است بین مواد نشاسته ای که قسمت اعظم مواد قندی خورده شده را تشکیل می دهند و آمادگی خاصی که دستگاه گوارش برای هضم مواد نشاسته ای دارد.

در دهان : پتیالین یا الفا امیلاز نشاسته را هیدرولیز کرده

به مالتوز که دی ساکاریدی است تبدیل می سازد ولی مدت کوتاه توقف نشاسته در دهان سبب می شود فقط بطور متوسط 4 درصد کلیه نشاسته خورده شده به مالتوز تبدیل گردد. فعالیت امیلازی دهان در معده ادامه می یابد تا آنکه اسید معدی آنرا خنثی و متوقف می سازد با وجود این ادامه فعالیتش سبب می شود تا نزدیک به چهل درصد نشاسته به مالتوز تبدیل شود.

لوزالمعده مانند بزاق مقدار زیادی امیلاز الفا ترشح می کند که مواد نشاسته ای را به مالتوز و ایزومالتوز تجزیه می نماید همین طور در شیره روده نیز کمی آمیلاز وجود دارد. بطور کلی تمام مواد نشاسته ای قبل از خروج از قسمت های فوقانی روده کوچک تجزیه شده اند. مالتوز و ایزومالتوزهای ایجاد شده بوسیله مالتاز ترشح شده از غدد روده کوچک به دو ملکول گلوکز تبدیل می شوند که قابل جذبند.

در مبحث ناسازگاری غذائی قسمت ناسازگاری ساختمانی مطلبی داریم که : عدم تحمل و ناسازگاری را در مورد مالتوز بعلت وجود چهار قسم انزیم هیدرولیز کننده ای که نامبردیم در حد اقل دانسته حتی ادعا دارد که از مصرف مواد نشاسته ای بعلت اثر انزیمهای آمیلازی که از آنها مالتوز جدا میگردد عدم تحمل و ناسازگاری ذکر نشده است.

در اینجاست که باز دستور اسلام را برای شما تکرار می نمایم که اگر برنج خوارهم بودید و نان بر سفره دیدید و خوردید نترسید که عدم تحملی بوجود نخواهد آمد.

رساله ذهبیه چیست؟

تعیین اینکه در فلان ماه چه غذائی تناول گردد و در فصل معینی چگونه سفره ای انداخته شود و بکار بردن ضرایب گرما و سرما با کلیه مواد و عناصر غذائی کار بسیار سختی است و باید صرفنظر از توجه به کالریهای حرارتی و خواص و سازگاری آن با آنها بر مشکلترین قسمت غذاشناسی که تغذیه تطبیقی است تسلط کافی داشت تا بتوان چنین مسئله ای را طرح و بحث نمود.

ما با آنکه هم اکنون دستورات رساله ذهبیه را مورد بحث قرار نخواهیم داد شما را با چنین رساله ای آشنا می سازیم تا قبلاً بدانید حضرت رضا عمل مذکور در فوق را با توجه به کلیه ضرایب چگونه انجام داد و برای هر ماهی (بر اساس گردش خورشیدی) چسان غذائی را که از هر لحاظ سازگار و مناسب است دستور فرمود (با توجه به برگزیدن ماههای خورشیدی از طرف حضرت در برابر ماههای قمری)

آغاز قرن سوم هجرت بود.

کسانی چند این سخن را نقل کردند و از جمله موسی ابن علی ابن جابر اسلامی که استادش سدید الدین یحیی ابن محمد ابن علیان خازن گفت شنیدم از ابو محمد حسن ابن جمهور ابومحمد حسن مذکور از پدرش نقل کرد.

پدر ابومحمد حسن از ملازمان خاص حضرت رضا بود : بسیاری از اوقات خدمتش را درک کرد و از جمله در سفر مدینه به خراسان از ملتزمن رکاب.

پدر ابو محمد حسن چه گفت؟

گفت : عبداللّه بن هارون الرشید بنام مامون باللّه «معروف بمامون عباسی» بر کرسی حکومت قرار داشت و امام ابوالحسن علی ابن موسی الرضا ولیعهد بود. در شهر نیشابور که آن روز از شهرهای بزرگ جهان بود مجلسی از طرف مامون ترتیب و تشکیل شد که امام - مامون - یوحنا ابن ماسویه طبیب معروف - جبرئیل ابن بختیشوع طبیب مسیحی - صالح ابن سلمه مبتدی هندی و گروه دیگری از پزشکان و فلاسفه عصر در آن حضور داشتند. سخن از هر چیز بمیان آمد تا رشته کلام بطب کشانده شد. جر و بحث ها شد و گفتگو و سخنها بمیان آمد بیشتر سخن از این بود : شگفتیهای بدن آدمی.

چگونگی پیدایش جسم و جان و آنچه مایه حیات و صحت آنهاست :

کدام غذا بهتر می پروراند و کدام زودتر می کشد ؟

چه باید کرد تا عمری طولانی و با آسایش و سعادتمندی گذراند ؟ بیشتر مطالب را مامون می گفت و جز امام علیه السلام که خاموش نشسته بود همگان نیز کلماتی می آوردند. سرانجام آن که بیشتر می گفت بآن که کمتر از همه گفته بود رو نموده چنین بیان داشت ؟

ای ابوالحسن عقیده تو در آنچه سخن بمیان رفت چیست ؟ امام فرمود : مرا در موضوع طب و بهداشت اطلاعات و تجربیاتی است که بر اثر مرور زمان و آزمایشهای گوناگون بصحت و درستی آن یقین کرده ام (در اینجا خوانندگان را به کلمات اطلاعات و تجربیات متوجه می سازم تا بدانند امام اصول بهداشت و طب

را بر پایه اطلاعات و مهمتر از آن تجربه قرار می دهد و مرور زمان و ابسرواسیون گرفتن را پیشنهاد می فرماید) بعلاوه که بسیاری چیزها از گذشتگان بما رسیده که نمی توان ندیده اشان گرفت و فراموششان کرد و همه را بصورت کتابی جمع آوری خواهم کرد.

مامون بایستی بشتاب بسوی بلخ براند ، از امام جدا شده نیشابور رابسوی بلخ پشت سر گذاشت اما از بلخ نامه ای نوشت و کتاب اشاره شده را خواست حضرت قبول فرمود و نوشته ها را فرستاد. مامون آن گونه بمطالبش دلبستگی نشان داد که فرمان داد آنها را با آب طلا نوشتند و از این جهت آنرا رساله ذهبیه یا مذهبه نامیدند و این کار بسال 201 هجری قمری بود.

باز هم سفره شاهانه

بما می گویند مگر تورات و انجیل کتاب خدا نبود ؟ مگر آنها نگفتند دزدی مکن - شرارت منما - قتل نفس ممنوع است و ... و از کارهای خوب تشویق و ترغیب بعمل آوردند ؟ وقتی می گوئیم تورات و انجیل کتاب های آسمانی بودند. می گویند پس قرآن چه علاوه تری آورد ؟

صرفنظر از اینکه قرآن (1) پس از ناپایداری و تحریف اصالت تورات و انجیل می بایست بعنوان کتابی که پروردگار حفاظتش را تضمین نموده است (2) جهت هدایت بشر نازل گردد یک تفاوت کلی بین کلیه دستورات قرآن و کتابهای نامبرده چشم -

---

1- علل دیگر نیز در کار است.
2- انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون سوره الحجر.

گیر است. درست است همه و هر کدام می گویند قتل نفس بد است زنا بد است و ... ولی توجهات پیشگیری اسلامی در برابر ادیان دیگر چهره نماست.

همان گونه که طب پیشگیری نمی گذارد مردم مریض شوند و حال آنکه سایر قسمتهای پزشکی در معالجه بیماران می کوشند و بمقیاس ارزشی شکسته نشده ها بر بند زده شده ها برتری دارند طب پیشگیری نیز برتر است ، بهمین منوال اگر کتاب مقدس می گوید زنا مکن و قرآن نیز اجتناب از زنا را واجب می شمرد در اسلام آن چنان که به پیشگیری گناهان اهمیت می دهد که در همین مورد اشاره شده مثلا زنا حتی مراقب است که کوچکترین تحریکی در این زمینه بوجود نیاید تا آنجا که می گوید هیچ مردی حق ندارد بجائی به نشیند که زنی از آنجا برخاسته و هنوز جایش گرم است.

کتاب مقدس امر به معروف و نهی از منکر را دارد و بندرت نیز در مواردی از مقدمات امر و نهی مراقبت می نماید و دستوراتی می دهد ولی اسلام آنقدر انسان را به مراتب ابتدائی و ریزه کاری های موضوع متوجه می کند و پیروانش را به دقت و مراقبت مجبور می سازد و بازخواست می کند که بطور کلی اصل گناه در اسلام گویا غیر منتظره تلقی می شود چنانچه در مورد زنا ملاحظه نمودید که جای گرم دختری را نمی تواند مردی بگیرد زیرا شیطان برای اغوای آدمی آمادگی خاصی دارد. از طرف دیگر همین اسلام بدنیای نیازمندیهای مرد و زن وارد شده و دستور متعه را که امروز یک شاهکار علمی جنسی اسلامی سهل و ساده بشمار می رود تجویز می کند.

در مورد غذا نیز اسلام همین روش معمول خود را دنبال

کرده اجازه نمی دهد کسی حتی بر سفره ای به نشیند که در آن شرب خمر می شود ولو اینکه خودش آن را میل ننماید. و راننده ای اگر بخواهد وسیله خود را برای حمل انگور جهت تهیه شراب اجازه دهد از طرف اسلام اجازه نخواهد داشت.

یک جا نبی گرامی می فرمایند : ایاکم و موائد الملوک و هم ابناء الدنیا فان لذلک ضراوه کضراوه الخمر (بر شما باد اجتناب از سفره های ملوک که فرزندان دنیایند و در این میز ضراوتی است مانند ضراوت خمر) و در جای دیگر می گویند : من ترک الکل النقی و رکوب الهملجه فانا و هو شیریکان (کسیکه غذاهای نقی و سوار شدن همجله را ترک کند با من شریک است) در یکجا باید از غذاشناسان پرسید آیا سفره شاهانه که ضراوتی دارد یعنی حضرت آن را تشبیه به خوراکی می فرمایند که مخلوطی از خون و گوشت آن هم گوشت شکار تهیه شده است چگونه سفره ای خواهد بود و چه نوع غذائی است که آن را بدنام و صاحب ضراوه ساخته است پاسخ در یک کلمه نقی که باعجازی از حدیث نبوی می باشد جمع شده است.

غالب کسانی که مرتب و مدام بر سفره شاهانه می نشینند گرانترین و بهترین مرکب را سوار میشوند و لذا می توان گفت نبی گرامی با اشاره به مرکبی شاهانه به سفره شاهانه اشاره فرموده اند.

قبل از آنکه نقی را معنی کنیم باید افزود هیچ کتاب و مجله طبی وغذائی نخواهید یافت که دستور اجتناب از زیاد خوردن مواد نشاسته ای قندی و چربی در آن نباشد و اگر از غذا

شناسان بپرسید سمبل چربیها چیست و بدترین نمونه قندی نشاسته ای ها کدام است پاسخ اولی را مغز استخوان و دومی را نان بدون سبوس خواهند داد و لهذا اینجاست که این سخن نبی گرامی را نیز مانند سایر موارد اعجازآمیز دانستیم که میفرمایند : من ترک اکل النقی و رکوب الهملجه فانا و هو شریکان ، کسی که از خوردن نان سفید (که آردش ذره ای سبوس ندارد) یا مغز استخوان و سوار شدن بر مرکب را هوار (و تکبر آور) چشم بپوشد من و او در یک قسمت از امور اجتماع (که تواضع باشد) شریکیم (1)

در تأیید آنچه نبی گرامی از سفره های شاهانه مذمت فرموده اند خواندن کتابهائی را به شما توصیه می کنیم که سر گذشت پزشکی بسیاری از سلاطین و مشاهیر جهان در آنهاست اینها که همیشه از لذائذ خوراکیها بدون توجه به حجم و قدرت معده بهره مند بوده اند با رنجوری و یاس همیشگی تا زمان در آغوش کشیدن مرگ بسر برده (2) و بسیاری از آنان آرزوی مرگ پیش رس را داشته اند (چون پایه گزاری و سعی ما بر اینست مطالب و مسائلی را تقدیم داریم که هنوز عنوان نشده و یا حداقل تاکنون در ایران

1- لسان العرب جلد 15 - نقی به معنی آرد بدن سبوس صحیح است (نه نقی به معنی مغز استخوان) زیرا در جای دیگر داریم نبی گرامی از بعثت تا رحلت هرگز آرد سفید بدون سبوس میل نفرمودند ما رای رسول اللّه (ص) النقی من حین انبعئه اللّه حتی قبضه.
2- کتاب کوچک نقش تغذیه در زندگی و راز طول عمر مشاهیر گواه خوبی است.

و سایر کشورهای اسلامی آنها را منتشر نساخته اند بازگو کردن پرونده های پزشکی نامبردگان کار اضافی و صفحه پر کردن بوده طالبین می توانند به کتابهائی که در این باره نوشته شده و ترجمه مختصری از آنها نیز در دست است مراجعه نمایند).

این قسمت را با فرمایش نبی گرامی پایان دهم که فرمودند ان من السرف ان تأکل کل ما اشهیت (این هم اسراف است که هر چیز می خواهی بخوری - نهج الفصاحه) و با توجه به کلمه اسراف در آیه شریفه «کلوا و اشربوا و لاتسرفوا» متوجه می شویم ناسازگار خوری و پرخوری هر دو از اسراف بوده به نظر اسلام سوخت و ساز خوبی برای بدن ندارند.

حقیقتی از یک سوره

آیاتی از قرآن را در زیر می نویسیم از سوره نحل است چند غذا را پشت سر هم آوره و بعد بفضیلت غذائی آنها اشاره فرموده البته غذاها بظاهر هر مورد پسند همه است ولی آنچه اهمیت دارد چند مطلب می باشد اول اشاره به قدرت ذات مقدس خداست و یکی از آنها که میفرماید چگونه بین دو چیز پلید سرگین - خون) خوراکی بس عالی (شیر) جدا ساخته است. دوم توجه به جنبه های علمی آن غذاهاست از این قبیل که اشاره به الوان مختلف و رنگهای گوناگون عسل شده و مهتر از همه آوردن نامهای اولاد و احفاد است بدنبال اسامی غذاهای مذکوره اولا گویا سوره نحل که اشاره کلی به زندگی زنبور عسل می نماید در حقیقت رای صائب و راهنمائی انسانی است و سوره نحل سوره دستورات و آئین نامه و مقررات محسوب می گردد ثانیا شاید می خواهد به لطف

این نکته اشاره فرماید که غذاهای مذکور است که انسان را با احفاد و نوه هایش نیز می تواند رساند یعنی ایجاد عمر طولانی به خوردن غذاهائیست که در این سوره نام برده شده است و باز از همه مهمتر اینکه برای این خاندان جلیل برزق و روزی طیب اشاره فرموده و احتمالاً کنایه از این است که انتخاب غذای خوب و طیب موجباتی را فراهم می آورد که در آن فامیل انتخاب طیب و این عادت جز وارثیه در آید و همه بطول عمر و مسرت زندگی برسند اینک چند آیه ای از آن را با ترجمه تحت اللفظی ذکر می نمائیم :

و اللّه انزل من السماء ماء فاحیابه الارض بعد موتها ان فی ذلک لایه لقوم یسمعون و ان لکم فی الانعام لعبره نسقیکم مما فی بطونه من بین فرث ودم لبنا خالصا سائغا للشاربین و من ثمرات النخیل و الاعناب تتخذون منه سکرا و رزقا حسنا ان فی ذلک لایه لقوم یعقلون و اوحی ربک الی النحل ان اتخذی من الجبال بیوتا و من الشجر و مما یعرشون - ثم کلی من کل الثمرات فاسلکی سبل رلک ذللا یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فیه شفاء للناس ان فی ذلک لایه لقوم یتفکرون و اللّه خلقکم ثم یتوفیکم و منکم من یردالی ارذل العمر لکی لا یعلم فی الرزق فما الذین فضلوا برادی رزقهم علی ماملکت ایما نهم فهم سواء افبنعمه اللّه یجحدون و اللّه جعل لکم من انفسکم ازواجا و جعل لکم من ازواجکم بنین و حفده و رزقکم من الطیبات افبال باطل یومنون و بنعمه اللّه هم یکفرون و یعبدون من دون اللّه ما لایملک لهم رزقا من السموات و الارض شیئا و لایستطیعون. و خدا از آسمان باران را فرستاد تا

زمین را پس از مرگ زنده کرد البته در این کار آیت قدرت و حکمت الهی بر آنان که سخن بشنوند پدیدار است و البته برای شما هوشمندان ملاحظه حال چهارپایان (از شتر و گاو و گوسفند) همه عبرت و حکمت است که ما از میان (دو جسم ناپاک) سرگین و خون شیر پاک شما را می نوشانیم که در طبع همه نوشندگان گوارا است و هم از میوه های درخت خرما و انگور که از آن نوشابه های شیرین و رزق حلال نیکو بدست آرید در این کار نیز آیت قدرت حق برای خردمندان پدیدار است و خدا به زنبور عسل وحی کرد که از کوهها و درختان و سقفهای رفیع منزل گیرید و سپس از میوه های شیرین (و حلاوت گلهای خوشبو) تغذیه کنید و راه پروردگارتان را با اطاعت بپوئید آنگاه از درون آنها شربت شیرینی به رنگهای مختلف بیرون آید که در آن شفای مردمان است در این کار نیز آیت قدرت خدا برای متفکران پیداست و خدا شما بندگان را آفریده بعضی را بسن انحطاط پیری میرساند که هر چه دانسته اید همه را فراموش می کنید همانا خداست که همیشه دانا و تواناست (و شما را گاهی قوت و دانش می دهد و گاهی می گیرد) و خدا رزق بعضی از شما را بر بعض دیگر فزونی داده آن که رزقش افزون شده بزیرسدتان و غلامان زیاده را نمی دهد تا با او مساوی شود (لیکن مقام خدائی ما را به بتی یا بشری می دهد تا با خدا شریک و مساوی داند زهی جهل و ناسپاسی) آیا نعمت ایمان به خدا را (بعصیان و شرک) باید انکار کنند و خدا از جنس خودتان برای شما جفت آفرید (یعنی زنان را برای آسایش و آرامش مردان آفرید) و از آن جفت ها پسران و دختران و دامادان و نوادگان بر شما خلق

فرمود و از نعمت های پاکیزه لذید روزی داد آیا مردم (با وجود این همه نعمت های خدا) باز به باطل می گروند و به نعمت خدا کافر می شوند و بت پرستان از جهل خدا را که نعمت های بیشمار با آنها داده نمی پرستند و به جای اویت هائی را پرستش می کنند که در آسمان و زمین مالک چیزی که روزی بمشرکان دهند اصلاً نیستند و توانائی بر هیچ کار ندارند.

ملاحظه فرمودید ضمن اینکه پروردگار به چند آیت خود اشاره میفرماید و اعمال چندی (علمی و فیزیولژیکی) را نشان میدهد و نام خوراکیهای چندی که خالص و سائغ و طیب اند میبرد (شیر - خرما - انگور - عسل) و اثرات متفاوت غذاها را حتی بعلت تغییر رنگ گوشزد می نماید بالاخره به خاندان وسیع و بزرگی که از پسران و دختران و دامادان و نوادگان تشکیل یافته موضوع را پایان می دهد.

گویا می خواهد در این سوره درس زندگی را باشناسائی آیات الهی شروع کرده در ضمن توجه بیشتر بشر را به مقررات غذائی در زمینه امکان ایجاد فامیلهای پر جمعیت بعلت انتخاب اغذیه و اطمعه مناسب جلب نماید بلکه امکان دارد علم غذاشناسی نام چهار غذای نامبرده (شیر - خرما - انگور - عسل) را بزودی بعنوان اغذیه ای اعلام دارد که در ایجاد طول عمر مؤثرند.

انقلاب غذائی

بکرات گفته ایم آفرینش می خواست انسان را بوجود آورد انسان در مجموعه ای پیچیده شده و بوسیله پوست لفافه گردیده

و هر چه محتوی آن است در خدمت مغز انجام وظیفه می نمایند.

آنچه در این زمینه خدمتگزار است به دو دسته بزرگ تقسیم و گماشته شده اند یک عده مأمور رساندن عناصر مفید و ضروری به مغز و سایر اعضاء می باشند و دسته دیگر برای جدا کردن سموم و فضولات از محیط مغز و سایر اعضاء (بخاطر مغز) مأموریت یافته اند (یکی برای جدا کردن ادرار دگری جهت دفع گاز کربنیک و طرد فضولات و صفرا و...) همه بدن در خدمت مغز برای برای آن که بتواند فکر کند و بهتر انتخاب نماید و به راهی که کمال اوست برود و سرانجام خالق خود را بشناسد.

با آن که همه مغزها بر فطرت آفریده شده و در راه اندیشه کردن اعضاء دیگر را به خدمت گرفته اند و از اینرو از لحاظ فطرت و خدمت همه یکسانند به دو دسته بزرگ تقسیم می شوند :

یک عده تصور می کنند آدمی جانوری است که تشریفاتی به خود افزوده و در راه بهره برداری و تمتع نیز هدف جانوران مشرف شده بشکل آدمی را دنبال می نمایند ، عده دیگر که در شمارش کم اند برای پاسداری شاهراهی آمادگی دارند که سرانجامش آدمی را مثل یا مثل ذات باریتعالی می پذیرد (1) اینان که به نام های مختلف : دانشمند - نابغه - روحانی و... و انسانهائی بر فراز انسانها به نام پیامبران دیده میشوند هر کدام به نحوی جاده تکامل را برای پیمودن هموار ساخته یا انسان را به وسائلی که بتواند سرعت گیرد مجهز می سازند تا آنجا که میتوان گفت پیامبران این

1- حدیث قدسی که خدا میفرماید انسان را مثل یا مثل خود خلق فرمود.

شاهراه را زیر پای آدمیان در هم نوردیده وبال و پری نیز با انسانها برای زودتر و بهتر پیمودن داده اند.

پیامبران در پر برکت ساختن مغزها سهم بسزائی داشته و قابل مقایسه با دیگران نبوده و چون مغز آنان برفراز همه مغزهاست باید گفت آفرینش شروع شد ، کراتی را بوجود آورد ، آب پیدا شد ، گیاهی روئید ، انسانهائی و بالاخره مغزهائی و سرانجام برای هدایتشان پیامبران فرستاده شد لذا هدف آفرینش انسانها بود و از انسانها مغزها و از مغزها پیامبران را برگزید. پس همه را بخاطر پیامبران آفرید.

امر پنجگانه تکامل

از آن روز که انسان آفریده شده تا روزی که بتواند به گروه طرفدار مکارم اخلاقی و عبادی الصالحون (1) به پیوندد پنج امر تکاملی او را به بالاسوق داده است لو کنت دو نوی در کتابش (سرنوشت بشر) می گوید پنج امر که شکی در آنها نیست برای سرانجام رساندن تکامل وجود دارد :

1- زندگی بصورت ساده ای آغاز شده است.

2- با تحول و تغییر اشکال گوناگون بوجود آمده است.

3- نتیجه این تکامل که عمر بسیار طولانی دارد پیدایش انسان بلکه مغز انسان است.

4- پیدایش اندیشه هائی مخصوص به خود در آدمی. 5- نمو اندیشه های اخلاقی و معنوی. (که روزی می تواند

1- در مقدمه جلد اول شرح عبادی الصالحون داده شد.

بعقیده ما انواع نسبتا تکامل یافته ای را برای تشکیل گروه مذکور بوجود آورد).

ما نیز عقیده داریم که پنج انقلاب آن چنان برای بشر ضروری بوده است که اگر یکی از آنها اتفاق نیفتاده بود هنوز بشر در غاذها زندگی می کرد و هنوز صبح که در پی شکار میرفت تا لقمه ای برای سد جوع بدست آورد شب بر میگشت و هنوز با سنگهای تراشیده می جنگید و هنوز.

از پنج انقلاب مذکور چهار تای آن واقع شده و گذشته و یک انقلاب دیگرش باید در آینده بمنصه ظوهر برسد که انقلاب غذائی جزئی از آن است.

شرح چهار انقلاب و بالاخره نوشتن و کاغذ و صنعت چاپ

چون ممکن است با خواندن تاریخ و کتابهای زیست شناسی و درک این واقعیت که اثر چهار انقلاب گذشته بر روی بشریت ما را مجبور به حتمیت و پذیرش آنها می کند و در نتیجه بنا بر نظر بعضی ، رویدادهای مذکور تصادفی تلقی گردد بهتر است در معیت چند نفر از جمله خواننده محترم بکره دیگری مسافرت نموده از دانشمندانی چند نیز دعوت در شرکت بعمل آورده جلسه ای تشکیل دهیم دانشمندانی از علم الاجتماع و زیست شناسان و در آنجا با ذکر مقدمه ای چنین عنوان نمائیم : بر کره زمین پس از پیدایش گیاه و حیوان ، انسانهائی بوجود آمدند که ما از اولاد و احفاد آنهائیم.

بیائید از ابتدای پیدایش انسان آنان را به دقت بنگرید و بگوئید برای تکاملشان چه انقلابی باید بوجود آید و چه دگرگونی برای آدمیان لازم است تا آنها را به کمال برساند ؟

چرا باید از کره دیگر ناظر بر عملیات آدمیان باشیم ؟ کره ای را در فاصله متجاوز از دویست هزار سال نوری انتخاب می نمائیم زیرا همین امروز اگر از آنجا با دوربین های فرضی کره زمین را قراول برویم شاهد مناظر زیر خواهیم بود.

انقلاب اول

چند انسان از غار بیرون آمده بکنار رودخانه ای که در آن حوالی است رفته چند ماهی گرفته خورده. آب آشامیده باز برای شکار با طراف می دوند. اینک غار ، خانه و پناهگاه انسانی است جائی که می تواند شب هنگام برای پناه از سر ما در آن رفت ، حفره ای که انسانها در آن از حملات درندگان دور و پنهانند. شب های غار تاریک و اغلب سرد است.

چه انقلابی باید صورت گیرد تا وضع انسانها را دگرگون سازد و با آنان آسایشی ارزنده بخشد ؟ پیدایش آتش ! انقلابی گرم و روشن کننده ، انقلابی که غار را روشن می سازد سردیش را می کاهد ، از ورود حیوانات متجاسر جلوگیری می نماید حشرات مزاحم و فراوان عصر را دور می سازد ولی صیاد برای تهیه غذایش هنوز با آتش کار ندارد و گوشت را با کمال میل خام میخورد.

چهارصد هزار سال قبل احتمالاً صاعقه ای به جنگل افتاد درختهائی سوخت انسان دانست و شناخت و آنرا بتدریج برای گرم و گیرائی مسکن خود ، غار ، بکار برد. هر چند انسان از اول دانست که بیشتر قسمت های گیاه با تأثیر آتش خوشمزه میشوند و بعدها آتش را برای پخت بکار برد ولی در یک جنگل سوزی ،

حیوانی سوخت برشته شد انسانی با آن برخورد جای برشته اش را دست نزد از آن قسمت که خام بنظر میرسید گرفت و خورد و اندک اندک دانست گوشت که کباب شود بذائقه اش خوشایند میگردد آتش از درختی به درختی سرایت می کرد. دانست چگونه چوب هائی را با آتش نزدیک کند و آنها را بغار خود ببرد. از آتش خیل خوشش آمد مخصوصا که دیشب هنگام می تواند چهره خانوده اش و بازی کودکانش را تماشا کند.

اینک اولین انقلاب که برای بشریت گرم و گیرا و روشن کننده و مدافع بود بوجود آمد ، آتش در چهارصد هزار سال قبل (1)

(دویست هزار سال نوری را انتخاب کردیم که پیدایش اولین انقلاب را از آن جا نظاره کنیم).

آتش تا امروز

پیدایش آتش در اثر صاعقه جنگلها یا پدیده های آتشفشانی یا هر طریق دیگر بالاخره انسان را به حفظ دائمی آتش واداشت آتش گیره انسانهای اولیه هنوز معلوم نشده بوسیله مالش دو چیز بدست آمده یا در اثر برخورد آنها و جرقه دادنشان بوده است. (قدیمی ترین آلت مالش دهنده شناخته شده یا مته مصری است که به چهار هزار سال قبل از میلاد میرسد). اوائل قرن نوزدهم هنوز فولاد و سنگ چخماق را بهم میزدند تا جرقه ای کند

1- کتاب در جستجوی عنصر خالص تألیف دانشمند معاصر روسی یوری فیالکوف.

و در سوته افتد و آن را آتش زند و کانون آتشی باشد (سوته مرغوب قطعه ای غو بود که در شوره خیسانده و خشک کرده بودند و غویا از قارج درخت بلوط و زبان گنجشک بود یا نوع پست تزاز الیاف).

در سال 1809 اولین کبریت در پاریس ساخته شد (سرچوبی را تراش داده و در گوگرد خیسانده روی آن را مخلوطی از شکر و کلرات پطاسیم می مالیدند و برای آتش زدن آن را درجوهر گوگرد فرو می کردند تا شعله بزند).

در 1831 شارل زوریا(Sharlessauria) کبریت خشک را ساخت و سال بعد در آلمان ژاکوب فکامر با فسفور سفید کار او را تکمیل کرد و بعد ژوهان الوند ستروم Lvndstrom Johan سوئدی (1815-1888) فسفور قرمز به جای فسفور سفید بکار برد و کبریت بی خطر اختراع شد.

در 1864 ژلومون (G-Lemoine)کبریت معمول را با سیسکوفلور Sesquisflrre درست کرد و از 1860 به بعد کارخانجات کبریت سازی شروع به درست شدن گردید تا 1913 که نوع عظیم آن در سوئد بوجود آمد.

در سالهای آخر قرن 19 کارل سوئر (1858-1929) شیمی دان اتریشی برای مصرف فضولات کارخانه تورچر اغسازی فکر می کرد که ممزوجی از آهن و سریوم به نام فراسریوم یا سنگ فندک را پیدا کرد.

انقلاب دوم

بشرهای اولیه نیر برعکس تصور همه چیز خور بوده و از دندان هایشان برعکس تصور همه چیز خوراکی نشان داده میشود میوه ها ، ریشه ها و بطور کلی قسمت های جوانه های زیر زمینی گیاهان بعلاوه حشرات ، حلزونها ، تخم ها و حیوانات ذیفقار پست را می خورده اند. ماهیگیری بشر بیشتر وضعی بود که عهد یخ برایش پیش آورده بود.

بعضی گویند بشر در دو حالت صیادی و ذخیره کنندگی بسر میبرده است ابتدا با گول زدن حیوانات وحشی و بعد گاو پروری گوشت فراوانی می خورده است و اولین حیوان پروار خانگی بنظر میرسد اسب (غیر اسب امروزی یعنی اسب با لغت مهجور) بوده است و بعد گوسفند و گاو و اسب می باشد.

غذای گیاهی نزد اینان حالت خورشی داشته است برعکس دسته ذخیره کنندگان که بیشتر در آب و هوای گیاهی زندگی می کردند انواع گیاهان و میوه ها را می خوردند و از روغن گیاهان و ذخیره جوانه ای میل میکردند صید این دسته اغلب با پائین انداختن حیوان بر صخره سنگها صورت می گرفته ولی بعلت زندگی در مکان گیاهی ، کمتر گوشت می خورده اند. بهر صورت با آنکه آتش پیدا شد هنوز انسان باید به محض طلوع خورشید بدنبال تهیه غذا یا شکاری بدود و بلافاصله برای بدست آوردن غذای وعده دیگر بدویدن شکار یا غذای بعدی بپردازد.

در اینجا انسان است و شکم و کمترین فرصت برای وی باقی

نمی ماند تا مغزش که چین و شکن بیشتری دارد به فکر دگری بپردازد همه اوقات انسان برای بدست آوردن غذا گرفته شده است فرصت آن که به جای دگری متوجه شود نیست و آرامشی که به او اجازه دهد با آن چه در اطرافش هست آگهی مخصوص پیدا نماید و طبع کنجکاوش را اقناع کند وجود ندارد.

اندک اندک بشر بدون توجه از کنار علف ها و درختان رد نمی شد. بزودی میوه جات را شناخت و از آنها استفاده غذائی کرد ولی هنوز پس از سالیان دراز نتوانسته بود غذای اصلی خود را بدست آورد بتدریج که خوشه های غلات از نوع وحشی آنرا دیده بود از خوشه های نارسش خورد خوشمزه بود آن را کوبید و خورد و خوشمزه بود باران بر کوبیده اش ریخت آن را بصورت خمیری در آورد خورد خوشمزه بود بر آتش افکند و بر رشته کرد و خورد خوشمزه بود و بدین وسیله یک غذای مهم خود را شناخت.

اینگلف بویس در کتاب : روابط ایران و دانمارک از آغاز تا عصر حاضر می نویسد «یکی از مهیج ترین حوادث تاریخ بشر در نه هزار سال پیش رخ داد در آن موقع یکی از افراد بشر که احتمالاً بود تصمیم گرفت دانه های وحشی جو و گندم را جمع کند و آنها را بکار (1)

بنابر عقیده اکثر دانشمندان ، قبل از آن که دانه ها را خمیر

1- کتاب قدرت و مقام زن در ادوار تاریخ صفحه 308 (بنظر نویسنده انقلاب خانه سازی که قریب به هزار سال پیش اتفاق افتاد تاریخ شناخت نان را به زمانهای قبل از آن و در تاریکی های تاریخ فرو میبرد).

کند آنها را در ظرفی یاسنگی کرده آبی با آن افزوده و حریره ای بدست آورد است ، روزگاری پس از یک غفلت آب حریره بخار و تمام و سفت و بر رشته شد و نان اکتشاف گردید (بعدها نیز طرف دیگرش را به رشته کرد و با انواع تهیه نمود)

بشر از ابتدا برای زینت ، جلو منزلش را زراعت و بذر پاشی کرد. بشر حتی در عصر حجر ریشه ها را خاک می کرده است ممکن است دانه هائی چند که از خوشه های گیاهان وحشی برای خوردن آورده است به زمین افتاده در اثر رطوبت سبز شده و خوشه کرده باشد که یکدانه می تواند چند دانه بهره بدهد.

کم کم زمین را حفر نموده تنور ساده ای ساختند که یهودیان آن را اختراع خود می دانند - تنوری با سابقه پنج هزار سال در یکی از حفاریها مشاهده شده ولی انواع مکمل تنور برای طبخ نان از اختراعات ایرانیان است (1)

سابقه کشت و زرع گندم طولانی تر بوده و آثار خیش های چوبی مربوط به دوازده هزار سال بدست آمده است (2) (دوگاو مفرغی با خیش مربوط به سه هزار سال قبل در حفاری با ستانشناسی در رستم آباد رودبار بدست آمده است) بهر صورت اینک غلاتی بدست آمده و در نتیجه یک فرصت زمانی برای اندیشه درباره آنچه در اطراف مشاهده میشود بوجود آمده است سابقه کشت و زرع با قدمت خیش دوازده هزار ساله احتمالاً به متجاوز از سی هزار سال میرسد.

1- داستان حضرت موسی اثرها وارد فاست امریکائی
2- نامه صنعت نفت ایران مسلسل شماره 41.

جای آن دارد اشاره به دو آیه از سوره واقعه نمائیم که انسان را متوجه خلقت آتش و زراعت ساخته است :

افرئیتم ماتحرثون. «انتم تزرعونه ام نحن الزارعون.. ، آیا ندیدید تخمی را که در زمین کشتند آیا شما (از خاک) آن تخم را رویانیدید یا مار و یانیدیم.

افرئیتم النار التی تورون أنتم انشاتم شجرتها ام نحن المشئون... آیا آتشی که (برای حوائج خود) روشن می کنید بنگرید ؟ آیا شما درخت آن را آفریده اید یا ما آفریده ایم.

اجداد ما در آن روز که صیاد و بدون علم ، زارع بودند در تاریکی تاریخ بسر بردند و شناخته نمی شوند تا اینکه معلوم شده است فونیت سرها Phonitser(ساکن لبنان غربی و سوریه میانی) سه هزار سال قبل از میلاد زراعتی داشته اند اینان از سامی های عربی هجرت کننده بودند که از لحاظ سیاسی و اقتصادی و فرهنگی مخصوصا از قدرتهای بزرگ اطراف خود آشوریها ، بابلیها و مصریها با قوانین و حتی سکه های ! آنها عمل می کردند و در قسمت غری دریای مدیترانه کارتاژ را با معروفیت در تجارت و کشتیرانی تشکیل دادند (در سال 538 قبل از میلاد فونیستر جز و مستعمرات ایران بود) و در زمان حمله اسکندر بزرگ تجارت دنیائی خود را از دست دادند همزمان بافونیت سرها ایرانیان بابلی ها و مصریها نیز زارع بودند و مخصوصا بین ایرانیان حتی در فرهنگ های اولیه اشان تشویق به کشت و زرع و درختکاری به چشم می خورد.

نتیجه آن که دومین انقلاب کشت و زرع بود که بشر توانست برای خود غذای بیشتر و ذخیره ای فراهم نموده و فرصتی برای مطالعه اطراف و محیط بدست آورد.

انقلاب سوم

آتش و تهیه و ذخیره غذا و انقلاب بزرگ ، دو دگرگونساز زندگی ، دو چیزی که برای آدمها زمان سازی کردند اینک در اختیار است. کمند محدودیت زمانی بر پای بشر شل شده و در عوض مهار اندیشه ، مغز او را سفت و محکم بسوی کنجکاوی و نجات از محدودیت مکانی می کشد. دیگر کم و بیش چیزهائی یاد گرفته و معلوماتی کسب کرده است اما این احساس او را رنج میدهد که دانای هر قسمت در گوشه ها و زوایا پراکنده و دور از یکدیگرند درک می کند اگر گردهم باشند و از معلومات و تجربیات یکدیگر معرفت و آشنائی به مرسانند زودتر به هدف انسانی خود خواهند رسید و بهتر خواهند توانست حیوانات درنده و دشمنان را دفع کرد.

غار فراوانی در طبیعت وجود دارد بسیاری از آنها دور از رودخانه و آبند و غیر قابل سکونت می باشند بقیه نیز بعلت درویشان از یکدیگر بر مغز پرچین و شکن انسانی فشار آورده او را در قید مکان زندانی ساخته است تا اینکه زنجیر اسارت مکانی بدست اولین پیامبران با ساختن اولین خانه از پای بشریت برداشته شد.

آنقدر انقلاب خانه سازی که نخستین گام اجتماعی شدن انسانهاست اهمیت دارد که پروردگار آن را به بشریت مبارکباد

گفت : ان اول بیت وضع للناس للذی ببکه مبارکا (1)

پس سومین انقلاب که پایه گذاری تشکیل و تجمع انسانی و توازی و توافق و هماهنگی با نظم تعاون طلبی طبیعت و آفرینش تکوینی بود در یک کلمه «خانه سازی» خلاصه شد در حدود نه هزار سال پیش.

انقلاب چهارم

هنوز روی سخن ما با دانشمندانی است که در فاصله متجاوز از دویست هزار سال نوری به سوی کره زمین قراول رفته و اینک در فاصله پنج هزار سال نوری شاهد خانه سازی و اجتماع پذیری و متشکل شدن آنها هستند.

انسان به محیطی جدا از حیوان دست یافت با پیدایش آتش و پاره کردن زنجیره ای اسارت زمانی و مکانی و اینک برای سروسامان دادن اجتماعات فکر می کند برای وضع مقررات برای طرز برخوردها برای چگونگی روابط بین همسایه ها و ساکنین یک خانه برای اینک زن بداند نسبت به شوهر چه باید کرد و مرد نسبت به زن بداند چه وضعی باید داشت و بسیاری مقررات دیگر.

دیگر بزرگ هر خانواده نباید در پی شکار بدود یا در تهیه سلاحهای سنگی و چوبی و غیره صبح را به شب آورد بلکه کارها تقسیم شده یک عده زراعت می کنند و دسته ای چوپانی می نمایند و بتدریج کسانی نان می پزند و کسانی خیاطند و اصناف دیگر و رئیس خانواده

1- سوره آل عمران.

فرمانروائی می نماید.

آن که خانه ساز است و کسی که زراعت یا خیاطی می کند نان لازم دارد و فرد نانوا به مسکن و لباس و گندم نیازمند است و بدینطریق تعویض اجناس و بتدریج داد و ستد بوجود آمد.

در زمان سواون جو پشتوانه محسوب می شده است. وزن در زمان یونان قدیم - اوی با 4ر36 گرم بوده است و آنرا در اخم Drachmeمی گفتند. همچنین سکه های طلا و نقره و مس که آنها را در اخم نامگزاری کرده و هر در اخم مساوی با صد عدد لپتا lepta و یک کونیکس Choinix جو معادل یک در اخم ارزش داشته است (شاید در اخم ودرم که هنوز متداول است ریشه واحدی داشته باشند).

بازار رقابت متناسب با اجتماع بزرگتر گرم می شد هر کس برحسب تجربیاتی که داشت برای بهتر برداشتن محصول و تهیه فراورده های خوبتر کوشش می نمود ضمنا دانستنی ها دهان به دهان از اسلاف به اخلاف منتقل می گردید و هر نسل بعدی داناتر از قبلی می گردید ولی بسیاری از نقل و انتقالات خرد و پاش داشت و در اثر سوانح و حوادث چه بسا دانستنی ها که ازدیاد میرفت یا منتقل نمی گردید یا بعلت سختی راهپیمائی و بدی ارتباطات بسیاری از آدمیان از بهره های علمی دیگران محروم بودند.

مشتت ها ، رنجها ، خرد و پاشها ، کسر و کاست ها انسان را مجبور به اختراع نوشتن گردانید.

نوشتن و کاغذ

ابتدا اشکالی متناسب با مشاهدات خود تصویر می کردند و در غارهای انسانهای اولیه بر این منوال تصاویر گاو و شکار دیده می شود کم کم این تصاویر تغییر و تبدیل و تکمیل شده و بصورت خط هیروگلف و خط چینی ها در آمد. خط مراحل سه گانه ای بر پایه «فونتیک» - واژه نما «ایدئوگرام» و بالاخره بر اساس حروف «آلفابتیک» را گذراند.

خط هیروگلیف در حقیقت یک نوع نقاشی بود مثلاً برای دعوت به سفره شکل انسانی را که در کنارش غذا نشسته رسم کرده جهت مدعوین میفرستادند و این نوشته ها بر روی پوست و استخوان و برگ درختان ، چوب یا ستون های یاد بود یا ورقه هائی به نام پاپیروس بعمل می آمد.

ایدئوگرام خط نشانه ای بود که هر معنی و چیزی ، شکل ویژه ای داشت این خط در آسیای صغیر و مغرب ایران بکار میرفته و بنامهای آشوری، بابلی ، سومری خوانده میشد و نظیر این نوع خط در کشور چین معمول بوده و هنر نقاشی چینی از خط آنها اقتباس شده است چینی ها ابتدا روی چوب حکاکی می کردند و بعدا با قلم مو روی پارچه ابریشمی می نگاشتند تا در سال 105 میلادی تسامی لون مقداری قطعات پارچه ابریشمی را خیساند و بعد صاف و پهن و خشک کرده مورد استفاده قرار دارد بدین طریق کاغذ ابریشمی اختراع گردید بعدها به جای ابریشم از خیزران و چوب درخت توت استفاده شد ولی رموز کاغذ سازی در سال 75 میلادی فاش شد و در شرق به بغداد و دمشق

برده شد مخصوصا کاغذسازی توسط اعراب در مراکش رواج شد و در 1190 میلادی در فرانسه و سایر نقاط اروپا رونق یافت در 1800 میلادی به فکر خمیر کردن چوب برای ساختن کاغذ افتادند و چهل سال بعد وسیله خرد کردن و بعد آغشته کردن با مواد شیمیائی و خمیر نمودن آن اختراع گردید و بتدریج مدرن ترین کاغذها ساخته شد.

کاغذ قبلاً از کتان و پشم بوده امروز بیشتر از چوب است (اغلب چوبهای کاجی) و از کاه و از علف هالفا Halfaکه در اسپانیا و شمال غربی افریقا زیاد کاشته می شود Bambus که در مناطق تروپی مخصوصا جنوب شرقی آسیا روئیده میشود و نی شکل است و محکم هایشان سطوحی دارند برای مبل ساختن و اسبابهای ورزشی بکار میرود و برای عصا هم خوب است طرز تهیه کاغذ ماشینی است از عنصری که بیرون می آید و حریره شکل است و پس از فعل و انفعالاتی کاغذها متنوع : پاسپورت ، اداری ، چاپی نوشتنی ، روزنامه ، کابلی و سمباده ای بدست می آید اختراع کاغذ ماشینی در 1845 بود.

خواندن خط ایدئو گرامی و واژه نما مشکل بود چون صداها در آن نشان داده نشده بود.

مرحله حروف الفبائی بنظر برخی از فنیقی ها که قومی بازرگان و دریا نورد بودند اختراع و بتدریج بصورت جهانی و امروزی در آمد و نظریه دیگر که با علم صداشناسی رابطه داشته و بحسب صداهای مختلفی کهدر هر زبانی هست ساخته شده است. بهر صورت بتدریج خط بوجود آمد.

گرچه تاریخ را به دو قسمت بزرگ تقسیم کرده و به قبل از

پیدایش خط و بعد از آن منسوب می سازند ولی از آنجا که خط دارای پایه ها و اساس های متغیری بود که لازم بود در خودش انقلابی بوجود آید و یکنواخت گردد ما آن را از انقلاب محسوب نداشتیم.

اینک خطی بوجود آمده است ، آنها که دانستنی هائی در نزد خود دارند یعنی دانشمندان در اجتماع نقشی دارند که از زمانهای بسیار قدیم تا کنون آن نقش عوض نشده و در حقیقت اساس کار همه بر پایه تفاهم بین انسان و جهان بود یعنی در حقیقت هر کس باید محیطش و خودش را بشناسد تا سرانجام صانع و خالقش شناخته شود دیگر دانشمندان کاوش می کنند که بیاموزند و می آموختند که جستجو کنند ولی همه پژوهشها و آموزندگیها بر اساس نتیجه بررسی و زحمات پیشینیان است یعنی علوم از گذشتگان باید به آیندگان منتقل می گردید و هر لحظه بعدی بیشتر و بهتر از لحظه قبلی میشد و چون تعریق تکامل و کمال جز این نیست که هر لحظه بعدی از قبلی بهتر باشد جهان علم بدین طریق رو بکمال میرفت ولی جای افسوس و تأسف بود که خط ایدآل و آسایش بخش الفبائی نیز دانستنی های هر فرد را با اتلاف قسمت اعظم عمر آن دانشمند بر اوراق منعکس مینمود و حاصل رنج عمر دانشمندی فقط یک یا چند کتاب بود که آن هم فقط بدست یک نفر یا چند نفر میرسید و دیگران از این استفاده و استفاضه محروم می ماندند و چه بسیارند نسخه های منحصر به فردی که از بین رفته اند و کسی ندانسته نامشان را ، یا نامشان هست و از آنها اثری نیست یا نسخه ای از آن در موزه ای یا گوشه ای دور از دسترس همگان بودیعت افتاده است.

انسان ها همه مغزی دارند که طالب علم است و فطرت خداشناسی بر مغز همه مسلط و لذا همه و همه با شرایطی می خواهند دانش آموز باشند و یا دانشجو. در اینجا انقلابی لازم است تا همه دانستنیها در دسترس همگان قرار گیرد و نسخه های منحصر به فرد تکثیر گردد این انقلاب در حدود 545 سال قبل بوسیله گوتمبرک به نام صنعت چاپ صورت گرفت.

صنعت چاپ با اختصار

چاپ منعکس کردن کلمات است روی اشیاء از : فلز ، چوب ، استخوان ، پارچه و کاغذ

گوتمبرک حروف فلزی درست کرد و اولین چرخ چاپ را در شهر ما نیز آلمان غربی Mainz دائر نمود جوهانز گوتمبرگ.

Johamnes-Gutenberg در حدود 1400 در ما نیز بدنیا آمد و در 1467 مرد و در 1455 با چاپ فلزی خود اوراق 42 سطری کتاب مقدس (تورات و انجیل) را چاپ کرد که امروز در موزه ها نگهداری می شود.

در 1811 فریدریش کینک F riedrich - Konig پرس تند را اختراع و در 1845 پرس سیلندری و اوائق قرن 18 استر گوتیپ (صفحه محکمی که زیر چاپ می گذارند) و در 1837 برای اولین مرتبه گالواتو پلاستیک برای چاپ عکسها درست شد و در 1885 ماشین های نشیمنی بکار برده شد.

از دانشمندان کره مذکور رخصت بازگشت بسوی زمین صادر گردید.

در کره خودمان دانشمند زیاد است. روی سخن با آنها داریم :

بدست آوردن آتش - پیدایش غذای ویژه ذخیره ای خانه سازی - صنعت چاپ چهار انقلاب دگرگون ساز بشریت بود که آنها را شرح دادیم . از چهار صد هزار سال پیش تا پانصد و پنجاه سال قبل تقریبا، یعنی همه مربوط به زمان گذشته. اما یک سوال : آیا از زمان ما به بعد دیگر انقلابی صورت خواهد گرفت و بنظر آقایان آیا لزوم و نیاز به انقلاب دیگری احساس می گردد ؟

ملاحظه فرمودید چهار انقلاب گذشته هر چند جنبه معنوی نیر به همراه داشت ولی بدین علت که بر خلاف تمایلات شهوت و لذت طلبی آدمی بود از هر چهار فقط بهره برداری مادی بعمل آمد و لذا چهار انقلاب در چارچوبه ما دیگری بوقوع پیوست و آن چنان آن را در نظرها بزرگ گردانید که امروز تمدن یعنی نسبت چسبندگی و نزدیکی بیشتر بمادیگری و پیشرفت در آن زمینه.

آتش محیط بشر را گرم کرد ، غذا اندرونش را ، خانه ای برای استراحت و چاپخانه های فراوان ، کتابهای بسیار و سرعت سرسام آوری که در چاپ کتب بوجود آمد ، و باز در پیشرفت است همه برای این که دانستنیها در دسترس همگان قرار گیرد و در نتیجه همه دانای با امور زندگی گردند و بتوانند به رفاه و آسودگی

بسر برند. و از حاصل دانش ها و یادگارهای نسل های رفته بهره بردارند و حاصلی از تجربیات ارزنده انسانها را در مجموعه ای به نام کتاب جمع آوری نمایند.

صنعت چاپ سطح فهم مردم را بالا برد ، بسرعت رقم با سوادان فزونی یافت ، اهل مطالعه زیاد شد ، نضج علمی اروپا فرا رسید ، جنبش علمی همه جا گیر شد ، قرنهای 18 و 19 میلادی یعنی دوران شکوفان دانش اوراق دگرگون ساز خود را بنامهای لاوازیه ، لامارک ، پاستور ، پلانک ، کخ ، فروید، داروین ، فلینک ، انشتین و... در برابر بشریت باز نمود تا عصر حاضر که بشر بسوی آسمانها چشم دوخت و قصد عزیمت از این شهر به آن شهر را تبدیل به مسافرت از کره زمین به کرات دیگر نمود اینک سنه 1968 میلادی است زمانی که آسمان و زمین را زرق و برق اختراعات روشن ساخته است به زمین می نگریم کوهها را شکافته اند ، رودخانه ها را مهار کرده اند ، سدها ساخته اند ، کاخها سر به فلک کشیده کارخانجات در ساختن مواد مورد احتیاج در مسابقه اند و آزمایشگاهها کمترین کارشان تلاش دریافتن راه مبارزه با دشمنان ذره بینی بشریت ، خیابان ها مانند روز در شب روشن است و راهها مانند شبی که بروز مبدل می شود شهرها را به یکدیگر متصل می کند.

به آسمان نگاه می کنیم وسائل نقلیه ای که در هر گوشه ای از آن مانند عقابی که بسوی لانه در پرواز است در حرکت بوده ماهواره هائی که در اطراف زمین میچرخند و عما قریب همان گونه که حضرت علی فرمود (لاح لکم قمر منیر) ماه مصنوعی شبها

کره زمین را روشن خواهد ساخت (1)

به دریا میرویم کشتی های بزرگ را در حرکت می بینیم و وسائل ارتباطی که از اعماق گذشته قاره ها را بیکدیگر متصل می سازند و کشتی هائی را با انواع که از قعر عبور می کنند و معادنی را که از کف دریاها بیرون می کشند و...

این بود خلاصه ای از مناظر زیبای ظاهر آسمان و زمین جهان روز که در اثر توجه و دلبستگی به مادیت بوجود آمده است : آسمان و زمینی پر زرق و برق.

اما جنبه معنویت در دریا و صحرا و هوا و بخصوص در اندرونها و دلها بچه مقیاس است ؟ همین پاسخ خلاصه کافیست که اگر مقتدرترین روسای جمهور جهان بخواهد گوشه ای از جهان را برای استراحت دور از اضطراب انتخاب کند نخواهد یافت احساس این خطر که کلید بکار بردن نیروهای هسته ای در دست افرادی چند ناشناخته است بشر را در یک حالتی که حضور بین مرگ و زندگی است نگاهداشته ، هر کشوری عملش بیشتر است اضطرابش افزونتر و لذا کشورهای متمدن مضطرب یک طرف قرار دارند با آسمان زمین و دریائی که پر زرق و برق است ولی آنچه بیش از همه چیر در آنها یافت می شود وسائل همنوعکشی و تخریب و ستم.

در برابر مردم کشورهای مذکور که ماهواره هایشان در اطراف کره زمین در چرخش است چه بسیارند آدمیانی که از صبح تا شام میچرخند و برای سیر کردن شکم اهل و عیالشان به نقطه مطلوب نمی رسند.

1- در جلد دوم شرح داده شد.

در بزرگترین کشورهای جهان رنگ پوست هنوز علامت حقارت و پستی است و حق ورود به دانشگاه و مهمان سرا و مجالس و... ندارند و با آن که اسلام در چهارده قرن قبل عملاً با ثبات رساند که وجه تمایز آدمی رنگ پوست نبوده آن کس گرامی تر است که تقوی و خود نگهداشتنش بیشتر است هنوز علم روز از اینکه سلولهای رنگدانه پذیر بدن بعضی انسانها را جزو ارگانیسم انسانی به حساب و در ردیف سلولهای مشابه به حساب آورد لجاجت میورزد.

کودکان اجتماعند که از دامن پر مهر و محبت مادری به مؤسساتی سپرده می شوند تا مادر بتواند رانندگی کند شنا نماید در مجالسی شرکت کند و...

جوانانند آن چنان بی بند و بار که دولت متمدنی به جبران خیره سری بیست ساله آنان چهل ساله مهلت برای اصلاح خواست هروئین و I.S.D بهترین پناهگاه جوانان روز شده و نصب تصاویر عریان در اطاقهایشان نشانی از تفاخر آنها بشمار میرود.

پیران نیز با آن که خواسته های جوانان را بر عکس آنچه گفته می شود که درک نمی کنند کاملاً می فهمند ولی برای حفظ مقام و موقعیت به حمایت دو تیپ افراطی و تفریطی برخاسته آنها راکه بعیش و نوش مشغولند یا کسانی که بعزلت و روی گردانی از دنیای ناپایدار و در طریقت هر چه پیش سالک آید خیر اوست تشویق می کنند و در نتیجه خود به راحت بر کرسی افتخار و مقام نشسته اند. بسیاری از مردم عوامند که سر از توجه به دانشمندان باز زده اند و بسا دانشمندان که علمشان را به حساب پس اندازشان بستگی داده و روحانیانی که باید حافظ دین باشند و دین آنها را حافظ است.

قضاوت کنید

بر ناظرین خارجی که در فاصله معینی از کره خاکی بشر را می نگریستند مسلم گردید که اگر آتش یا زراعت یا خانه سازی یا چاپ زندگی بشریت را دگرگون نساخته بود از موفقیتهای شایانی که امروز نصیبش شده کمتر بهره مند بود ولی ناظرین خارجی برای این انتخاب شدند که از گذشته بشریت در فاصله ای دور بررسی و بازرسی بعمل آورند در صورتی که انقلاب پنجم انقلابی که در زمان آینده روی خواهد داد چه نوع انقلابی خواهد بود و چه رویداد و دگرگون سازی است ؟ دیگر احتیاج به کمک ناظرین خارجی ندارد و میتوان آن را بخوانندگان منصف واگذار نمود.

فرض بفرمائید : نبی گرامی نفرموده اند که مصلحی خواهد آمد و جهان را پس آن که پراز جور و ستم شده سرشار از عدل و داد خواهد کرد (یملاء اللّه الارض به قسط و عدلاً بعد ما ملئت ظلما و جورا) و فرض آن که پیامبران دیگر و حتی یکنفر این وعده را نداده باشد ولی : آیا قبول دارید که هم اکنون جهان پر از جور و ستم است ؟ آیا می پذیرید که با پیشرفت فوق العاده علم در زمینه مادیگری و عدم تناسب این پیشرفت بار کود و سیر قهقرائی جنبه های معنوی ، احتیاج مبرم بشریه مصلحی کاملاً محسوس است تا بیاید و تناسب و توازنی متعادل بین عوالم مادی و معنوی برقرار سازد ؟

اگر جهان مملو از جور و ستم نیست این همه پیمان های

منطقه ای برای چیست ؟

اینکه هم اکنون در 16 نقطه جهان نائره جنگ و آدمکشی شعله ور است جهت کدام قصد و مقصودی می باشد ؟

آیا کسی می تواند بجرئت بگوید صبح که بیدار می شوم صاحب ثروتم هستم ؟ زن و فرزندم در کنار خواهند بود ؟ حق ماندن در خانه خودم را دارم ؟ و بالاخره هیچکس آیا می تواند فردایش را تأمین شده تصور کند ؟

این همه تبعیض نژادی - اختلافات طبقاتی - تخطئه های مستعمراتی - مسابقه های تسلیحاتی - بی بند و باری جوانان - بی اعتنائی سالمندان - افزایش کیفی و کمی مواد مخدره - پائین آوردن سن قانونی ازدواج پسر و دختر حتی به 14 و 12 سال در هشت ایالت آمریکا (ایراد بر این قسمت بدین معنی است که پسران 14 ساله و دختران 12 ساله آزادند طبق عقیده فروید عقده های مخصوص خود را در هر مکان و زمانی بدلخواه با عضوی که طبیعت آن را برای استفاده جنسی با آنان عطا کرده بگشایند و کسی را حتی پدر و مادر حق چون و چرائی بعلت تعیین سن توسط قانون نیست) - دولت ها به ملت ها دروغ می گویند و ملت ها به دولتها خیانت می ورزند (اخیرا در مجلات خواندید در یکی از کشورهای مترقی بعده ای از زنان تجاوز شد دولت برای استمالت جهت هر کدام از آنان حقی نقد قائل گردید.

زنان با خبر شدند برای اخذ وجه ناچیزی که معین شده بود چندین برابر آنانیکه مورد تجاوز قرار گرفته بودند رقم مراجعین نشان داده شد که همه با آب و تاب اقرار و اعتراف

میکردند با آنها تجاوز شده است و این نمونه ای از رفتار ملتها با دولت هاست و اگر نمونه ای از رفنار دولتها را با ملت ها بخواهید بدقت سخنان تازه فاتحینی را که در کودتاها موفق شده اند مورد بررسی قرار دهید در این صورت خواهید دانست دولتی که تا دیروز بنظرتان خلد اللّه ملکه بوده و جای سم اسب گردانندگانش معجزه مینموده امروز همان اسب متهم است که ناموسها بر باد داده و جوهاتی غیره شروع را در راه غیر مجاز صرف کرده و رحمان سابق شیطان امروز است و آنان که مصدر امور شده اند شایستگی هر صفت پسندیده ای را دارند و بس !)

ناجوری و نا امنی در روابط دامنه اش تا بدان جا کشیده شده است که روحانیون از هر مذهب و ملتی را امروز می توان به دو دسته تقسیم کرد یعنی اگر روزگاری روحانیون حافظ شرع بودند امروز روحانیون بر دو دسته اند : آنان که شرع را حافظ اند و بقیه که شرع حافظ آنهاست و خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل !

از شما میپرسم با آن همه پیشرفتی که در جنبه مادیگری حاصل شده (و برای آن که دهان من و شما بسته باشد همه و همه را به حساب رفاه و آسایش و خاطر خواهی بشریت قلمداد می کنند) اگر رئیس جمهور یا پادشاه بزرگترین کشورهای جهان که آسایشها را بیشتر از دیگران می توانند به خود اختصاص دهند اگر بخواهند در گوشه ای از جهان با استراحت بپردازد و روزهائی چند دور از اضطراب بسر برد آیا آن گوشه جهان و ناحیه مقصود را خواهد یافت ؟

هنوز چشم روزگار به تندی و خشم به دو منظره نگران است

یکجا که فروید زده ها درجت غول پیکر شخصی شب را بعیش در میان آسمانها صبح می کنند و جای دیگر که از صبح تا به شام رئیس خانواده میچرخد و باز هم زن و فرزندش را برای یکدفعه سیر شدن وعده فردا می دهد.

اگر جهان پر از جور و ستم نیست این همه سازمان های امنیتی برای چیست ؟ کانون های مبارزه با گرسنگی - مباره با برده فروشی - مبارزه با بیسوادی - مبارزه با بیماریهای آمیزشی مبارزه با می خوارگی و مواد مخدر و هزاران مبارزه دیگر آیا دلالت بر این می کند که صلح و صفا و صمیمیت همه جا را فرا گرفته یا احتیاج بوجود مصلحی احساس میگردد ؟

برای کوتاه کردن مطلب اجازه بدهید شکلی را که هر الد تریبون از یک روز عادی زندگی مردم منعکس ساخته ارائه داده شود.

سئوال دوم : آیا قبل از پیدایش آتش اگر چگونگی زندگی بشر را به شما نشان می دادند که در غارهای تاریک فرو میرود و از سرما و تاریکی آن رنج میبرد و حشرات فراوان و درندگان مزاحم بغار حمله میبردند به ذهن شما نمی رسد که آتش اگر میبود بشر نجات مییافت ؟

چنانچه قبل از زراعت و در اختیار آوردن روش ذخیره کردن غذاها ، وضع خوراک بشر را به شما نشان می دادند و شما نیز طریقه بدست آوردن غلات را می دانستید تعلیم آن را به بشر واجب نمی دانستید.

اگر احتیاج بشر را به اجتماعی بودن احساس می کردید قبل از خانه سازی حضرت آدم شما معماری نمی کردید ؟

اگر رنج دانشمندان را در نوشتن یک کتاب و نشر آن می دانستید و به فکرتان میرسید که می توان به طریق چاپ آن را در دسترس همگان قرار داد آیا چرخ چاپ را عرضه نمی داشتید

هم اکنون خود قضاوت نمائید آیا با جهانی که می بینید چگونه در مادیگری و تعصب غوطه و راست احتیاج بیک مصلحی که نجات دهنده بشریت از منجلابهای گفته شده باشد احساس نمی شود.

آیا می توان گفت بشر عصر حجر با آتش و بعد به خانه و چرخ چاپ محتاج بود و با آن رسید ولی بشر عالم پر مغز کهدر اضطراب و مادیگری غوطه ور است به کسی که توازن بین مادیت و معنویت را متعادل سازد (محتاج نیست؟ و انقلابی به نام انقلاب اخلاقی (انقلاب پنجم) ضروری بنظرتان نمی رسد ؟ اگر جوابتان منفی است بدانید پیامبران الهی به چنین وعده ای متفق القولند و همه احتیاج جهان پرستم را با آمدن چنین شخصی متذکر گردیده اند

چه کسی انقلاب کند و رهبر انقلاب کیست

آیا کشوری انقلاب کند ؟ دسته ای انقلاب نماید ؟ نژاد زرد ، سرخ ، سفید یا سیاه انقلاب را رهبری کنند ؟ با مراجعه به تاریخ انقلابهای بشری که تا کنون به وقوع پیوسته این انقلاب باید بدست یکنفر صورت گیرد این انقلاب باید پرچمداری و رهبری داشته باشد !

رهبر انقلاب کیست ؟

کسی که انقلاب اخلاقی و دینی باید به دستش صورت گیرد حتما باید دارای مشخصات زیر بوده باشد !

انقلاب کننده قبلاً معرفی شده باشد برای تقویت روحیه امیدوار کننده کسانی که از تفوق مادیگری خسته شده و رنج میبرند. انقلاب دینی و اخلاقی پرچمدارش باید مرد خدا و دین و بازمانده مذهبی باشد که توان اولیه اش را پرچمداری اعلام نمود بدین طریق : آمده برای تمام کردن مکارم اخلاقی (بعثت لاتمم مکارم الاخلاق).

رهبر انقلاب باید اعلم زمان باشد حتی اگر وسائلی مانند مغزهای الکترونی درست کرده اند که پیشگوئی می کند پیش بینی می نماید تشخیص امراض میدهد دروغگو و دزد را نشان می دهد این رهبر باید بتواند به باطن حکم کند یعنی مافوق علم بزرگ زمان را بیاورد.

اشجع زمان باید بود یعنی بتواند طبق برنامه های پیش

بینی شده یک حکومت واحد جهانی بر پایه داد و داد بوجود آورد.

از نژاد پاک باشد و از دودمانی شناخته شده زیرا در آینده نزدیک کشورهای پیشرفته برای سپردن حتی مقامات کوچک به اشخاص ، نسبت به فامیلش و ریشه و نژادش بررسی نموده در صورتی که واجد صلاحیت بود کرسی اش را با او خواهند سپرد کما این که هم اکنون در یکی از کشورها برای شرکت در کنکور پزشکی اصالت فامیلی دخالت کلی داشته جان مردم را بدست هر کس و ناکس نمی سپارند.

شخص مذکور باید یا بهمان نسبت که دانش روز عمر متوسط بشریت را بالا برده باست خود نشان دهد که بر اصول کلی بهداشتی مسلط و واقف بوده می تواند عمر خود را از حد متوسط و روز بالا ببرد و از آنجا که قائدین انقلاب همیشه دست نیاز به گوشه آزمایشگاه و دامن دانشمندان داشته اند و رهبر این انقلاب عظیم چنانچه قبلاً اشاره شده واجب است داناترین مردم زمان باشد لازم است قبلاً این موضوع را بعنوان اعجاز و این نماینده و حجت خداست نشان داده خود در حالیکه بصورت مرد جواین است ولی در مسئله طول عمر جای ابهامی برایش باقی نمانده ظهور فرماید.

از انقلاب کننده مذکور باید هزاران علامت و نشانی بدست باشد تا مدعیان دروغین در مدت قلیل یکهزار ساله عددشان به صد نرسد زیرا با ظهور صد انقلاب کننده و اینکه گوشه بدون اضطرابی در جهان پیدا نشود خدشه ای در اصل قبول انقلاب پدید خواهد آورد.

انقلاب کننده شناخته شد

مردم آمدن پیامبران را دیدند و اعراض و اعتراض مردم را نیز مشاهده کردند ! نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد آمدند ولی با آن که فرستاده خدا بودند دین خدا آن گونه که شایسته است جهانیان را متدین و مطیع نساخت لذا این سئوال خود به خود پیش می آید که چرا ؟

در پاسخ : همه ادیان ، به گرایش بیشتر مردم به زشتیها و آلودگیها و جهالت و مادیگری اشاره کرده در ضمن وعده حکومت واحد جهانی زیر سایه پرچم توحید و می دادند حکومتی که جهان پرستم را مبدل به دنیای پر از عدل خواهد نمود. در اینجا باز این سؤال پیش می آید که این انقلاب بدست کیست و مشخصات وی کدامست لذا تمام ادیان علائم و مشخصاتی از انقلاب کننده بدست داده اند که با مداقه کافی و صرفنظر از اختلافات جزئی که آن را طول تاریخ بوجود آورده است همه و همه نشانیها بر شخص بقیت اللّه حضرت محمد ابن الحسن العسگری منطبق می گردد.

گفتیم باید مردم خدا و تقوی و بازمانده دودمان اعلام کننده بعثت لاتمم مکارم الاخلاق باشد که هست و چنین معرفی گردیده است باید اعلم و اشجع زمان باشد که گفته اند. عمری دراز داشته و به باطن حکم کند که از علائم مسلم اوست باید از فامیلی باشد همه پاک و شناخته شده که پاکتر از آنچه وی دارد کسی ندارد و بالاخره آنقدر علامت در اسلام و ادیان دیگر درباره پرچمدار انقلاب ذکر شده است که با اندک توجه و انصاف کسی جز حضرت مهدی انتخاب نخواهد شد.

پرسش

مگر حضرت موسی یا حضرت عیسی یا نبی گرامی اسلام انقلاب نکردند ، اگر کردند چرا انقلاب در پنج رقم محدود شد؟

با دید وسیعتی آنچه را می توان انقلاب نام نهاد حتی فرمول معروف آنشتن و تجربه ساده لاوازیه از آنهاست ولی خلقت تکوین و خورشید یا آفرینش تشریع و بعثت انبیاء انقلاب نبوده از ضروریات اولیه برای حیات و بقاء و ادامه آن است و اتم شگافی و فضا رفتن و حتی تفنگ ساختن را باید توجه داشت که انقلاب انسانی این است که حصول آن برای بشر آزادانه باشد و مغزها را بهتر نگهدارنده.

انقلاب غذائی در دوران انقلاب پنجم یا انقلاب معنوی

صرفنظر از این که علم به زودی اطعمه و اشربه محرمه اسلامی را ناسازگار اعلام داشته و اجتماع علمی ، آن را مطرود و از برنامه های غذائی حذف خواهد ساخت. در زمان حضرت اساس آنچه خوردنش حرام است از بیخ و بن برکنده می شود.

برای تعیین غذاهای طیب و حلال نیز بدین علت که ضرایب متعددی را باید منظور داشت هنوز جهت علم باید فرصت زمانی قائل شد تا با تلاش و کوششی در آینده آنچه را که شایسته انتخاب ست برگزید و بدنبال آن اگر ضرایب منظور نشده ای به جای ماند ، بدست توانای حجت خدا معلوم گردد (بعضای از ضرایب مذکور عبارتند از : تناسب غذا با فصل - با محیط - با سن - با شغل

چگونگی اختلاط غذاها با یکدیگر و موضوع ناسازگاری ها چگونگی وضع دستگاههای بدن در پاسخ دادهن به غذای خورده شده ارتباط و تناسب غذاهای بعدی با قبلی با...)

اما آن چه بنظر میرسد «احتمالاً» جزو برنامه انقلابی غذائی آن زمان باشد تعطیب کشتار حیوانات است بدین سبب که یا از دریا مواد پرتئینی استخراج شده یا از راه تهیه فرآورده های پتروشیمی و غیره بدست خواهند آورد و احتمال بیشتر و بخصوص تهیه گوشت با کشت نسج در آزمایشگاهها می باشد که می تواند مصرف گوشت جهانیان را بخوبی تأمین نماید ولی از نظر شرعی خوردن این گوشت اشکالی داشته باشد یا خیر؟ هم اکنون فقهای بزرگ و آیات عظام که نمایندگان رهبر انقلاب اند به شما پاسخ خواهند داد و در اینصورت قدر حدس انقلاب غذائی ما نیز شناخته خواهد شد.

بحثی جالب و تازه

چندین دفعه در معرض این سئوال قرار گرفتم ، مستقیما غیر مستقیم - حتی بوسیله روزنامه و... که : چرا مسلمانان نتوانسته اند از اقیانوس علمی اسلامی حتی سر انگشتی تر کنند ؟ (بعضی هم انصاف بیشتری داشته گفتند : چرا در بین مسلمین دانشمند میکربشناس بیولژیست و... دیده نمی شود و با آن همه صراحتی که اسلام در موارد مربوطه داشته علم از دست مسلمانان خارج می باشد ؟).

مطلب جدی تر است . از یک طرف خوانندگان جلد چهارم

(کتابی که در دستشان است) را برای آشنائی به مسائل غذائی انتخاب کرده اند و حال آن که تاکنون چند نوبت وقتشان با خواندن مطالب خارج از موضوع. (فرق پیامبر و نابغه - انقلاب غذائی) گذشته و باز خارج از موضوع گفتن ناصواب است از طرف دیگر فهرست داده شده چنین بود که : جلد سوم درباره «روزه» باشد و مطالب مقدماتی غذائی (طرزدعوت - چگونگی سفره چیدن - ظروفی که باید غذا در آن پخت و خورد و...) و جلد چهارم (این جلد) در انحصار مسائل نظری و عملی غذائی و مطالب پژوهشی و تحقیقاتی تغذیه ای قرار داده شود و از جلد پنجم به بعد به بحث غذاهائی که در قرآن نامشان ذکر شده بپردازیم که متأسفانه بلکه خوشبختانه جلد چهارم و جلد دیگر باید به تئوریها و تعریف های علمی و عملی غذائی اختصاص داده شود ولی برای اینکه خلف وعده نباشد مسائل و مطالب گوناگون غذائی را در جلدهای آخری بهداشت غذا و تغذیه آورده و جلد بعدی را منحصر به غذاهای قرآن می نمائیم و بهر صورت باز باید از موضوع (نه از اسلام و علم خارج) بحث نمائیم.

معرفی کتابی ارزنده از خانم دانشمند آلمانی

هر چند مسئله فوق را با اشکال مختلف جواب داده و دانشمندان اسلامی مطالبی ارزنده در این باره ذکر کرده اند (1) ولی نمونه اعلای پاسخ گوئی معرفی کتاب ارزنده ای است که اخیرا دکترس دانشمند آلمانی سر کار خانم Sigrid - Hunke

---

1- از جمله مجلات مکتب اسلام.

نوشته و Dte Allahs Sonne uber dem abendland نام دارد.

مقایسه خانم دکتر آلمانی بین طب اسلامی و طبابت کشیشان

کتاب مذکور در چهار قسمت می باشد. قسمت چهارم را شرکت داروئی ربوگن بعنوان نمونه (اشانتیون) چاپ و برای بسیاری از پزشکان کشور آلمان فرستاده است. جلد چهارم طبابت در فرهنگ عربی نام دارد (1)

(Der Arzt Inder Arabichen Kultur)

نه تنها انتظار نویسنده بلکه بیشتر مسلمانان است که فردی اسلام دوست و روشنفکر که زبان آلمانی را به خوبی می داند بخاطر بزرگداشت دین خدا و تعظیم شعائر اسلامی و برای خدمت به کلیه کشورهای اسلامی بویژه کشور تشیع ایران اقدام به ترجمه کتاب ارزنده مذکور بنماید.

نویسنده می تواند جسته گریخته بعضی از مطالب جلد چهارم آن را که مربوط به پزشکان اسلامی و دارو سازان قدیمی مسلمان است برای شما نقل نماید (2) هر چند باز مطلبی خارج از موضوع خواهد بود ولی ناگزیر از دوره کتابهای ما (مجلدات اولین دانشگاه و آخرین پیامبر) خارج نیست زیرا کتابهای مذکور

1- اصولاً در اروپا اسلام را به عربها می شناسند و حال آنکه دانشمندان ایران در اسلام چنانچه همین کتاب مقر است سهم بسزائی دارند.
2- قسمت مذکور را برادرم آقای سید محمد پاک نژاد که بزودی دکترای در اقتصاد ملی از سویس خواهند شد ترجمه کردند.

حاوی کلیه برنامه دانشکده پزشکی بوده و انشاء اللّه یک دائره المعارف اسلامی خواهد بود . بهر صورت اجازه می خواهیم که آن را بنویسم:

در آغاز نویسنده به درمان های شرم آوری که در سرزمین خودشان اروپا معمول بوده اشاره کرده ابسرو اسیونهای چندی را شرح می دهد : پای مجروح یکی را با تبر قطع کردند و مرد. زن مریضی را آوردند پزشک گفت شیطان در مغزش قرار گرفته و عاشق اوست موهایش را بریدند بعد بعلت بالا رفتن تب که شیطان ایجاد کرده بود پوست سرش را به شکل صلیب بریدند تا استخوان جمجمه آشکار شد بر آن نمک پاشیدند که شیطان خارج شود و زن مرد. بعد راجع به امیرعظما نامی (1095-1188 میلادی) می گوید... کجای جهان وضع پزشکی منظمی مانند آنچه نزد مسلمین (1) بوده است دارا می باشد و در چه نقطه ای از دنیا نهضت علمی پزشکی منظمی مانند آن چه نزد مسلمین بوده وجود داشته است، آیا بیمارستانی مدرن مانند بیمارستان های مسلمانان روی زمین وجود داشته است حق است که : روش درمانی آنان نشانی از بزرگی پیدایش آنهاست و بهداشت آنان درس نمونه ای بود.

فرانک ها دست نیاز به سوی دکترهای مسلمان دراز میکردند

1- با آن که خانم دکتر نویسنده قسمت اعظم کتابش در تعریف از دانشمندان ایرانی است چون کتابهای ایشان به زبان علمی روز یعنی عربی نوشته شده همه را عرب نامیده و ما با اجازه ایشان همه را مسلمان نوشتیم.

... قضیه ای امیر عظما از زبان ویلهم فن بورن شنیده چنین نقل می کرد :

آن زمان که امیرمعین الدین در دمشق حکومتی می کرده حکومت در ناحیه کینرت در اسرائیل قسمت غربی شلان که رود اردن از آن رد می شود) و یلهم گفت یک سوار قوی از کشور ما بیمار شد مشرف به موت شد به کشیشی که معروف و نزد مردم خوب بود مراجعه کردیم که نزودی بیاید گفت با میل میایم نزد سوار که سونت سونام داشت آمدیم ما تصور کردیم با دستش بیمار را شفا خواهد داد ، مقداری موم طلبید به شکل بند انگشت در آورد در بینی بیمار کرد بیمار مرد با او گفتیم سونت سومرد گفت : آری او در مقام مقاومت و مقابله با دردهای زیادی بود بینی اش را گرفتم که راحت شود (صفحه 5).

در آن زمان شیطان بیرون کردن و دعا خواندن بوسیله کشیش ها و راهبه های اروپائی از نیازمندیهای بدنی یک بشر بیمار محسوب میشد بعد به شفا دادن حضرت مسیح از روی ایمان کامل اشاره کرده و از اینکه کسانی دیگر که ایمان کامل نداشتند و از حضرت تقلید می کردند نکوهش کرده می گوید حتی از معلم کلیسا آقای تاتیان Tatian این جملات درخشنده عصر خود باقیمانده است که : چرا میخوری خودت را مانند سگ از طریق علفها یا مانند خوکها با خوردن خرچنکها و شیر از راه میمونها معالجه کنی بلکه انسان باید از طریق روح شفا یابد و بعد از کسانی که با طبابت داروئی یا دست و جراحی خود را مشغول می دارند مذمت کرده و این اعمال را از نظر کشیش ها پائین تر از لیاقت

انسانی دانسته است. نبض گرفتن ننگ و جراحی و حتی آموختن آن به وابستگان کلیسا حرام بوده است.

آنچه را هم اکنون مغرب زمین دارد پس از جستجو معلوم می شود از ممالک مشرق پیدا شده اند (صفحه 7).

یک نفر یهودی به نام دونولو Donnolo (910-1005) که در جنوب ایتالیا نزد مسلمانان طب خوانده بود وقتی به میلوس فن رسانو مقدس رسید (Mtlus Fon Rossano)رسانو با او گفت : همانا بهتر است به خدا اطمینان داشت تا اینکه خود را به بشر بسپارند و من به خدا و آقای خود مسیح اطمینان می کنم و احتیاجی به داروهای تو ندارم.

بر دهاردون کلارو BernHard von Clarvaux (1090-1153) که از زعمای بزرگ دیر بود توجه کردن به پزشکان را قدغن کرد و گفت حتی آن کس که در شدت تب میغلطد باید از طریق اصلاح روح، خود را درمان کند و اجازه ندارد از پزشکی کمک بگیرد قبل از اینکه اقرار و اعتراف کند.

سال 895 در نانته Nantesسینود Synodeتصمیم گرفت بدون اقرار هیچ معاینه و عملی نسبت به بیمار انجام نگیرد.

سال 1215 پاپ اینوزنز سوم Innozenz 3هنگام تشکیل مجمع اسقف ها گفت چون بیماری از گناهان بوجود می آید قبل از اقرار نباید بیمار معاینه شود.

خانم دکتر نویسنده از ارائه مدارکی دال بر عقب افتادگی اروپا که ما بسیار مختصرش را نوشتیم به مراتب علمی و مدارج دانش مسلمانان اشاره از جمله می گوید :

ابن رضوان رئیس پزشکان قاهره در اواسط قرن یازده میلادی ضمن تنظیم وظایف اطباء از جمله می گوید پزشک باید دشمنان خودش را نیز با همان روح عبادت و انجام وظیفه ای که دارد معاینه و درمان کند.

با آن که اولین بیمارستان های اروپا هتل دیو (خانه خدا) در پاریس بود در روی آجرهای زمینش کاه ریخته بودند و بیماران را روی این کاه ها می خواباندند پای یکی کنار سر دیگری بود و بچه ای نزدیک پیرمردی و زنان و مردان مخلوط بودند بیمار مسری در کنار کسی بود که مرض کوچکی داشت و بدن به بدن پرس شده آه و زاری بلند بود حتی در گوشه ای زائو با دردها و یک بچه متشنج و یک بیمار قرمز شده از تیفوس و دیگری از سرفه و یکی که با ناخن های عصبانی شده اش اگزمای خود را خاموش می داد همه و همه در کنار یکدیگر بودند.

بیشتر بیماران لوازم اولیه را نداشتند مردم پست ترین وسائل غذائی را که غیر کافی بود با آنها می دادند. شب و روز در بیمارستان باز بود و هر کس در هر زمان می توانست از بیمارش عیادت کند اگر بیماری نصف روز گرسنگی خورده بود حق داشت روز بعد از لحاظ افراط شکم خود کشی نماید. وقتی صبح وارد بیمارستان می شدند گویا یک ابر مخلوط بسر که را جلو دهان آدمی می ماندند نعش ها 24 ساعت طبق معمول و زمانی بیشتر در مرده خانه می ماندند و جای نعش را باید بیماران خودشان «دوستانه» تقسیم نمایند روی نعش ها حشرات سبز رنگی دسته دسته.

قبل از اواخر قرن 12 در مغرب زمین جائی که بیماران

را بپذیرند وجود نداشته است.

پدر عزیز از من پرسیده ای که آیا پول برایم بیاوری برای زمانی که می خواهم از بیمارستان مرخص شوم ، یک کت و شلوار نو و پنج سکه طلا می گیرم که مجبور نباشم بلافاصله پس از مرخصی کار کنم. دوست ندارم که گله خودت برای من حیوانی را بفروشی. زودتر بیا من در بخش ارتوپدی نزدیک اطاق عمل هستم اگر از کریدور از در اصلی وارد شدی برو از هال جنوبی بگذر آن جا پلی کلینیک است که اول پس از افتادن مرا بدان جا آوردند بیماران در آن جا توسط آسیستان ها و دانشجویان معاینه می شوند اگر لازم نبود بستری شود نسخه ای با او میدهند نسخه را میل داشته باشد می تواند از داروخانه بیمارستان بگیرد. مرا ابتدا معاینه و نامم را ثبت کردند و نزد دکتر بالاتری فرستادند یک فراش مرا در بردن کمک کرد و به قسمت مربوط به مردان برد. ابتدا مرا به حمام بردند لباس پاک بیمارستانی پوشاندند و بعد بستری کردند کتابخانه را دست چپ خود قرار داده بعد اطاق کلاس که باید دانشجویان در آن جا تدریس شوند پشت سرت خواهد بود. کریدور دست چپ به بخص زنان میرود متوجه باش از دست راست بیائی از بخش داخلی که گذشتی بخش جراحی است در آن اطاق که آوازی مترنم است نگاه کن من در آن جا هستم.

کتاب هم برای مشغولیت بما می دهند. وقتی رئیس بیمارستان با آسیستان و خدمتگزاران برای ویزیت به من رسیدند و مرا معاینه می کرد به رئیس بخش چیزی را دیکته کرد که نفهمیدم بعد به من گفت که فردا مرخص هستم ولی خوشم نمی آید همه چیز

پاک و روشن و تخت خوابهای نرم و ملافه های گلدار سفید و لحافهای کر کدار و ظریف و مخملی و آب های جاری در اطاقهای و اطاقهائی که هنگام سرما گرم می شوند و گوشت پرنده یا گوسفند هر روزه را از دست بدهم. در هر حال قبل از آن که برای من آخرین مرغ بریان می شود بیا.

نسبت هائی که در نامه نشان داده می شود ما می توانیم آن را فقط به قرن 20 تمجید شده نسبت و تطبیق دهیم و در حقیقت نویسنده نامه نشان می دهد بیمارستانی را که چگونه در هزار سال قبل در یکی از شهرهای بزرگ عربی بین کوههای هیمالایا و پیرنه ساخته شده بود. کردبا Cordoba (پایتخت یک بخش اسپانیائی در اندلس نزدیک گوادار کوی ویر که امروز 182000 نفر جمعیت دارد و مسجدهای بزرگی در آن است) در اواسط قرن دهم به تنهائی پنجاه بیمارستان داشته است حتی از بیمارستان های معروف بغداد در زمان هرون الرشید بیشتر (و همه به مسلمانان تعلق داشته است).

دکتر الرازی (زکریای رازی) در زمان عضدالدوله سلطان وقت دستور داد قسمت های شانه دنده و احشاء گوسفند را در نقاط مختلف بغداد آویزان کردند آنجا که پس از 24 ساعت گوشت تازه تر و خیلی کمتر فاسد شده بود آن جا را بیمارستان عضدی درست کرد.

سلطان صلاح الدین وقتی خواست یکی از قصرهای خود را به بیمارستان نصیری تبدیل نماید در قاهره جائی را انتخاب کرد که مورچگان کمتر در هال هایش رفت و آمد می کردند. تمام

راحتی ها از لحاظ نشستن و خواب و اطاقهای بیماران و تختخوابها و حتی بادها و غیره نشان داده می شده است و

وقتی بیمارستان منصوری در قاهره درست شد سلطان منصور گفت من این را درست کردم برای فرماندهان و نوکران ، سربازان و افسران ، بزرگان و کوچکان ، مردان و زنان ، سلطان که در زمان ابتلای به قولنج صفراوی نذر کرده بود اگر بهبودی یابد دارالشفائی (بیمارستانی) درست کند پس از بهبودی نذر خود را ادا کرد.

در میافارکین دختر حاکم مشرف بموت گردید حاکم بدکتر قول داد اگر عزیزش را نجات دهد هموزن دخترش با و طلا خواهد داد دکتر زاهد العلما دختر را درمان کرد و از آن پول بیمارستانی ساخت.

در بعضی بیمارستان ها مثلاً بیمارستان نصیرالدین شاکر تمام بیماران حتی ثروتمند معالجه مجانی و داروی مجانی و لباس و پول جیبی یک ماهه داشتند. خانم دکتر نویسنده کتاب بیمارستان های دیگری را نام میبرد و در موردی چنین می گوید. علی ابن عیسای وزیر به توسط نامه ای خبر یافت که بیماران از لحاظ کم کردن زغال و لحاف در رنج اند و زیر بشر دوست که خود بنیان گزار بیمارستانی بود نامه را بشدت لوله کرد و پشت آن به ابوالذکر که اداره کننده و جوهات مزروعی بود چنین نوشت «تو : خدا به تو عنایت کند آن چه را در نامه نوشته اند و قابل توجه است بخوان در تمام اوضاع تو باید سهم هر قسمت را بدهی آن جا خانه بیماران است و جائیست که در انتظار کمک بیشتر است و کارهای خوبی باید

از آنجا سر بزند همه با به من اطلاع بده خدا با تو لطف داشته باشد »

رؤسای بیمارستان ها با سعی خودشان و امتحاناتی که می دادند به ریاست انتخاب می شدند. رازی قبل از اینکه بریاست برسد باید از بین 24 متخصص که تمامشان رئیس یک بخش بودند و دائره وار کار کردنشان را خودشان عوض می کردند انتخاب شود و شد ، بعد شرحی از طرز رفتار روساء بیمارستان ها و کلاسهای کنفرانس و کتابخانه های موجود در بیمارستانها و چگونگی تدریس و گفتگو با دانشجویان به میان آورده می گوید. زمانی که در مدارس دیری مغرب زمین در نور مصنوعی چراغها کتاب می خواندند در آنجا (نزد مسلمین) علم پراکتیکی انجام میگرفته است.

عصیبیه Ussaibiah در زمان دانشجوئیش در دمشق چگونگی ویزیت رئیس بیمارستان را از بیماران چنین نوشته است : رئیس بیماران را ویزیت می کرد در حالی که دانشجویان به دنبالش حرکت می کردند و در موقع معاینه او را بدقت نگاه می کردند و... تا آنجا که نویسنده می گوید اینطور دکترها ساخته میشدند که دنیا ندیده بوده است و تازه در این زمان جدید دوباره دیده می شود. دانشجو بوسیله دانشیار با امضاءهای کتبی که دال بر دیدن دروسش است لیسانس مخصوص می گرفت ولی در عمل نیمه کاره خواندن به کنار زده می شد و اگر دکتری می خواست مطب باز کند باید یک تصدیق لیاقت از دولت بگیرد.

در 931 میلادی المقتدر باللّه خلیفه عباسی خبر یافت که در بغداد دکتری در هنرش اشتباه کرده است و در نتیجه مریض فوت

نموده است خلیفه دستور داد یک هیئت پزشکی به ریاست سینان ابن تابیت Sinan - Ben - Thabit860 نفر دکتر بغداد را فقط بیاد گرفتن یک شعبه درس طبی پذیرش دهند (دکترهای تحت نظر دولت در اینجا بشمارش نیامدند) در همان زمان در تمام Rheingau(حاشیه رودرن) حتی یکدکتر پیدا نمی شده است. (صفحه 16). بعد از سینان ریاست پزشکان به ابن التلمیذ رسید. ابن التلمیذ پزشکان را آزمایش می کرد و اجازه طبابت می داد. داستانی از او نقل میشود بین کسانیکه نوبت گرفته بودند تا نزد ابن التلمیذ امتحان بدهند پیر مردی بزرگ و نورانی با موهای سفید بود که او را در یک قریه دور افتاده ای پیدا کرده بودند در آنجا طبابت می کرده است همین که به این التلمیذ وارد شد در حالیکه می دانست پیرمرد فقط در موارد سادم کوچک طبابت می کند و در طب حقیقی دانائی ندارد با او گفت : چرا شیخ و الامقام در مباحثات علمی شرکت نمی فرمایند که ما به نظریات ایشان مطلع شویم؟ - چه فرمودید و شیخ دستش را پشت گوشش گذاشت و بعد گفت آیا کسی از من چیزی گفته که من نتوانستم بفهم ؟ معلم شما در این هنر چه کسی بوده است ؟ وقتی با کشی به سن من

صحبت میشود آقای من بهتر است خیلی مؤدبانه از او بپرسند چند شاگرد داری و شاگردان مشهورت چه کسانی هستند ، معلمان من مدتهاست مرده اند.

ابن التلمیذ معذرت می خواهد و میگوید این سئوالات را معمولاً باید پرسید ولی اکنون شیخ صاحب لیاقت بفرمایند چه کتابها و جزوات طبی را مطالعه فرموده اند پروردگار قادر توانا بر

بزرگواری شما بیفزاید ؟ بهتر است از من در این سن بپرسید آقای من که کدام کتابها و چه جزواتی نوشته ای و در ضمن پیرمرد خودش را به ابن التلمیذ نزدیک کرد و در گوشش گفت من یک مرد پیر فرتوتی هستم و خرج عده زیادی از فامیل را باید بدهم همیشه بعنوان دکتری معروف مرا شناخته اند... ابن التلمیذ از او قول گرفت که در موارد بسیار سبک فقط طبابت کند تا آنجا که حق دادن حتی مسهل و حجامت کردن نداشته باشد و سپس با صدای بلند که همه شنیدند گفت شیخ والامقام می توانند به مطب خود بروند نفر بعدی که وارد شد ابن التلمیذ از او پرسید معلمت کیست ؟ جواب داد شیخ قبلی. ابن التلمیذ بقدری خندید که اشک از چشمانش سرازیر شد و گفت شیخ خودش را راحت کرد آیا تو هم میتوانی مانند وی رفتار کنی گفت بلی گفت مبادا پارا از متدو رفتاری که گفته شد بیرون بگذاری و...

امتحان جراحی بدین طریق بوده است که آیا اناتومی و جراحی پاولوس Paulus از Aegina یا از علی ابن عباس تحصیل کرده و از در رفتگی ها - کنار زدن سنگ ها و عمل کردن لوزتین و آب مروارید سوراخ کردن - عمل انواع کوری های چشم - باز کردن زخم و قطع و باز کردن جمجمه و بعد اگر قبول می شد این دیپلم متخصص یک جراحی کوچک بوده است... سپس چنین می گفتند امیدواریم با راهنمائی پروردگار ما قدرت انجام وظیفه داشته باشیم واز هنر جراحی که خدا عالم است نتیجه ببریم و از کار خود وسیله سعادت فراهم آوریم.

متخصص مذکور حق داشت بو اسیرا ببرد دندآنهارا بکند زخم ها را بدوزد و بچه ها را ختنه کند ولی باید با کسی که بالاتر

و رئیس اوست به نشیند و صحبت و مشورت کند و بیاموزد. کمیسیون های پزشکی در مواقع سخت و بغرنج برای جلوگیری از اشتباهات تشکیل می شد برای دقت در تشخیص و درمان رئیس کمیسیون مسن ترین متخصصین بود و جوانتر از همه پروتکل می نوشته است (دستورات مشورتی جلسه یا پروتکل).

جراحان بزرگ آسیستان و یک بیهوشی دهنده. بیهوشی دهنده علفی را بنام علف هرزه خواب Bilsenkreut با حشیش نم میکرده و آنرا بر اسفنج نهاده جلوبینی بیمار نگهداشته و یکی نبض او را کنترل میکرده سومی اداره امور اطاق عمل را بعهده داشته برش های جراحی با احتیاط شروع میشده که بزرگ و عمیق نباشد یک آسیستان با یک قلاب لطیفی پوست را بر می گردانده است. «علی ابن عباس جراح معروف در حین عمل درس می داده است :

حالا یواش ببر که بر آمدگی را از بافت های اطرافش جدا کنی. باید مواظب بودرگی زخم نشود عصبی قطع نگردد وقتی رگی زخم شد باید آنرا با احتیاط بست که خونریزی دهانه زخم را فرا نگیرد و مانع دقت تو شود همین که برآمدگی پوست کنده شد انگشت در داخل آن قرار بده و خوب حس کن آیا قسمت های کوچکتری باقی مانده اند یا نه بعدا جدا کن آن را با دقت که آیا بر آمدگی بیرون آمده است یا خیر ؟ پس پوست را دو دفعه بهم برسان (پوست زیادی را کمی کوتاه کن) و دوخت و دوز را با وترهای ماهیچه های گربه انجام بده

هنگام سرطان تمام برآمدگی باید از عضو جدا شود و مقداری از اطراف سرطان که ریشه اش باقی نماند ،

یک دستمال خیس شده باید به زخم ها بست که چرکی و گندیده نشود.

در ابسرواسیون نوشتن ابتدا اشکایات بعد عادتها و بیماریهائی که در سابقه بیمار بوده و سپس عادتها و بیماریهائی که در فامیل بیمار سابقه داشته می نوشته اند بعد وضع ظاهری تمام قسمتهای بدن از صورت و چشم و پوست و تنفس و... و سپس از شخصیت بیمار از اکتسابی ها و روحی و جسمی و مزاجی (در فواصل از بیمار می پرسیده اند آیا سخن دکتر را به خوبی می فهمد ؟) بعد شنوائی و عقل و عواملی که می تواند او را تحریک کند و...

در اینجا خانم دکتر نویسنده از ابن الرضوان طبیب معروف نقل می کند آنچه را بشاگردانش درس می داده و طریقه ابسرواسیون نوشتن را می گفته است تا آنجا که کبد و کلیه را باید لمس کرد وادار و مدفوع را دید و بعد چنین می نویسد : شگفت انگیز است آنچه را پزشکان مسلمان از طریق نبض می فهمیدند و آنچه را از ادرار درک می کردند و بعد نمونه ای را که از ادرار ، چرکین بودن پریکارد را تشخیص داده عنوان می کند. ابن سینا می گوید با شرائط معینی ما از ادرار چیزهائی بدست می آوریم ادرار باید اولین ادرار صبح باشد مدتی از آن نگذشته باشد بیمار نباید آب زیادی خورده باشد متوجه باشد آیا به بیمار زعفران یا انار یا عناصر رنگی دیگر خورانده شده یا خیر ؟ کارهای اضافی از حد معمول و عادت نباید انجام دهد. روزه نباشد

دیر از خواب بیدار نشود و...

بعد شروع می کند از تمجید و تجلیل الرازی (زکریای رازی) و با آن که می گوید او اواسط قرن نهم وقتی در مغرب زمین نوه های شارل کبیر سرزمین کارولینک ها را تقسیم می کردند در ری که قسمت شرقی تهران امروزی است بدنیا آمد باز او را از دانشمندان عرب و ابن سینا را نیز از عربها می داند... رازی تا سی سالگی به علم زبان و فلسفه و ریاضیات مشغول بوده و ضمنا در دکان صرافی پدرش و از آن به بعد به تحصیل علم طب پرداخت و بسرعت پیشرفت نمود و با دانستنی های زیاد پس از ماندن مدتی در بغداد بری برگشت بعنوان رئیس بیمارستان و در بین صد نفر پزشک به ریاست بیمارستان منصوب شد... او بزرگترین قدرت در مواقع شک و آخرین روزنه امید برای تشخیص رنجها بود...

رازی علم طب را چنان در تصرف داشت که هیچ دکتر دیگری از زمان جالینوس به بعد نداشته است بدون خستگی علمش را بیشتر می کرده نه فقط نزدیک تختخواب بیماران و در شب ها روی کتابها و آزمایشهای شیمیائی خم می شده است...

رازی دکتر بزرگ که شاهزادگان او را احترام میکنند عزیز ملت شده است و بت فقیرانی که پس از خوب شدن باز بوسیله پول شخصی وی مساعدت می شده اند در حالی که خودش محتاجانه زندگی می کرده است و در سال 925 کاملاً فقیر فوت کرده است (صفحه 23) دستبازی بدون حد انتقام همکاران فرو مایه اش عصای گدائی بدست وی داد و از ریاست بیمارستان بغداد شهر یک ملیون و نیم نفری و همچنین از تمام مقامهائی که در ری داشت او

را به دور ساخت بانو خدیجه خواهرش آن بی گناه فقیر را که روزی زندگانی نورانی داشت و اکنون خفه و خفیف و بی نوازش شده و چشمانش که هزاران نفر را کمک کرده و با ضربه های شلاق فرمانروای خشن و قسی القلب منصور ابن اسحاق بخاطر به نتیجه نرسیدن آزمایش شیمیائی ، امروز کور و بی نور مانده در کنار خانه خود خاموش نشانده است چشم پزشکی برای جراحی چشم وی انتخاب می کنند او را به نزد رازی می آورند رازی از او راجع به چشم سوالاتی می کند و رازی حاضر بعمل نمی شود و می گوید من اینقدر از دنیا دیدم که از آنها متنفر و خسته ام ، قبل از مردن فهمش را از دست داد خدیجه بیشتر از دویست و سی کار بزرگ او را می شمارد از کارهای طبی - غیر طبی - شیمیائی - فقه - فلسفه - نجوم ریاضیات.

چرا مغناطیس آهن را به خود می کشد یکی از تزهای اوست کتابی درباره شکل دنیا با اثبات اینکه دنیا روی دو چیز می چرخند و خورشید بزرگتر از ماه و ماه کوچکتر از زمین است - کتابهای آشپزی و نگهداری خوراکی ها و رباعیاتی هم از وی بوده است. صندوقی که تالبش پر از لوله های کاغذبه خط رازی بود روزی زنی یک صفحه اش را بیرون می کشد عبداللّه ابن سباده آن را می خواند (خانم دکتر آنچه بر آن کاغذ نوشته بود نقل میکند و آن شرح حال بیماری بود که به آبسه کلیه مبتلا شده و رازی با ذکر علائم مرض آن را به خوبی تشخیص داده و ما آنرا برای جلوگیری از زیاده روی نقل نکردیم و بقیه جملات را نیز باختصار خواهیم آورد) بعد خدیجه خواهر رازی کاغذی را بیرون می آورد (شرح حال بیماری

بنام ابوبکر ابن هلال بر آن بود)...

سالیان درازی صندوق بسته بود تا ابن العمید وزیر به ری آمد و در خانه ای که رازی مرده بود به خدیجه مقدار زیادی پول داد و صندوق را با خود برد و تمام شاگردان رازی که دکترهای معروف بودند جمع کرد و گفت تمام بسته های کاغذ را بنگرید و بعنوان کتاب در آورند حاصل را الحاوی که در مغرب زمین Continens گویند نامگزاری نمایند.

خانم دکتر نویسنده گوید این کتاب سی قسمتی یک انسیکلویدی درمانی است از زمان هیپوکرات تا رازی و نشان می دهد چه علومی که این مرد نداشته و چه تجربیاتی که خودش نکرده و نظریه هائی که نداده است وی از زبان های یونانی - هلنی - هندی - سوری - عربی - فارسی با تکمیل ترین نشان آشنائی داشته.

کتاب طب منصوری Pretiosus را در زمان خوشبختی بنام منصور نوشت و بوی تقدیم کرد کتاب دیگرش بنام : کتاب برای کسانی که هیچ دکتر در دسترس ندارند (در کتاب از هر کدام شرحی داده شده است)

شهرت بیشتر رازی از فرمولهای منو گرافی اوست(منوگرافی = پژوهشهای علمی برای کشف یک چیز جدید) که درباره اش «جوش و دمل و سرخک» نوشته است و معروفیت های دیگرش بعلت معالجات مخصوص رماتیسم مفاصل - رنجها و در مثانه و کلیه - بهداشت خانه و حمام و محیط - تهویه اطاقهای بیماران - کتابهای رژیم و آشپزی نصایح و پندها برای تهیه غذای سالم - مقدمه ای برای درست کردن ترشی جات و مرباجات.

رازی آزمایشاتی بر حیوانات داشته وی تنها یک دکتر بزرگ نبود بلکه شیمیگر حقیقی بود و دانشمندی ساعی رازی اولین کسی بود که شیمی را به خدمت طب در آورد... رازی و همکارانش برای ممالک غربی یک پیش تصویر درخشانی بودند. بعد از سجایا و صفات پسندیده و نصایح پدرانه پزشکی رازی که حاوی مطالب بسیاری بوده و از اینکه کتابی از او بین سال 1498-1866 بیش از چهل نوبت چاپ شده نام میبرد.

خانم دکتر سپس از طرز رفتار مغرب زمین با دیوانگان انتقادهائی نموده و شواهدی رنج آور از آنها نقل کرده می گوید تا قرن 19 در ممالک غربی دیوانگان تحت نظر پلیس زندانی و بعنوان یک جنایتکار با آنها رفتار می شده است و حال آن که کلینیک های عصبی و بخش های روانی در بیمارستان های مسلمین فراوان بوده است. اواخر قرن 18 دکتر پینل Pinel به کنوانت Convent در فرانسه اجازه داد که دیوانگان را آزاد و بدست دکترها بدهند و آن هم نه فقط بیماران روحی و عقلی بلکه بیماران کشف نشده.

ابن النفیس چهارصد سال قبل از هاروی گردش خون را کشف کرد (هاروی در 1616 کشف کرد) و سیصد سال قبل از سروت Servet(1553) که گردش خون ریوی یا گردش خون را کشف کرده بود. ابن النفیس رئیس بیمارستان نصیری بود که صلاح الدین بنا کرده بود از کشفیات ابن النفیس نکات زیر است :

(1) اولین کسی است که گردش خون کرناری را شناخت

و تغذیه قلب را با رگهای خونی شرح داد.

(2) خون به ریتین میرود برای اینکه خودش را با هوا سیر کند (آنچه را بعدا هاروی گفته است).

(3) واسطه هائی بین شریان شش و وریدشش قرار دارد که گردش جریانی را در توی شش می بندد(آنچه را کلمبو بعدا بعنوان اولین شخص بیان داشت).

(4) وریدشش نه با هوانه با دوده پر است بکله از خون پر است (که بعقیده گالن ورید حتی در جهت مخالف حرکت می کند)

(5) دیوارهای شرائین شش کلفت تر از وریدهای شش اند و از دو لایه هستند که بعدها بنام سروت Servet آنرا نوشته اند.

(6) دیورا غلافی قلب خلل و فرج ندارد. بعد خانم دکتر دلائلی ذکر می کند و اشخاصی را با مدرک نشان می دهد که چگونه در اثر تماس با مسلمانان دانستنیهای طبی وارد اروپا شد و بعضی اشخاص آنها را بنام خود ثبت و انتشار دادند.

علی ابن عباس اولین کسی بوده که کنتر اکتور و جمع شدن و انقباض رحم را برای بیرون راندن بچه شرح داد. وی راجع به زخم های رحم و دهانه رحم و سرطان اعضای سافله نوشته هائی دارد. وی هزار سال قبل از داروین از بنیاد انواع و مناسب بودن هدفشان با محیطشان سخن گفته است.

ابن سینا می گوید آنها که تا کنون می گفتند بافت های قوی مانند بافت های شل التهاب پذیر نیستند اشتباه کرده اند استخوان هم که بافت قوی است ملتهب میشود. وی عفونت حاد مننژ را شرح می دهد و اولین نوشته از اوست که در

این حال سفتی گردن بوجود می آید پاتولژی اسلامی مقدم از یونانی است و حتی از گالن.

رازی تصویری از آبله و سرخک بطور تکمیل نشان داد که توسط دکترهای قرن 18 یکی از بهترین شاهکارها محسوب می شد. نقرس و رماتیسم را رازی از یکدیگر افتراق و باز شناخت.

ابن سینا تشخیص افتراقی بین پلوریت التهاب شش اعصاب بین دنده ای - آبسه کبد - التهاب مدی یا ستین را شرح داد علائم قولنج روده و کلیه - تفاوت فلج صورت بعلت آسیب های محیطی و مرکزی را نوشت.

ابن بشر ارزش درمان با آب و سرد کردن و بخور دادن را می دانست و بطور حیرت انگیز بکار میبرد.

ابن سینا فیلسوف بزرگ و عالیقدر عفونت طحال (Milz Hrand)که آنرا تب ایرانی می نامید و همچنین بیماریهای مختلف دیگر و مانند یرقان و پارازیت بافت سلولی زیر پوستی کرم گینه ای یا مدینه ای و پریکارد خشک و مربوط قلب و تغذیه مصنوعی بعلت فلج مری و تصویر کامل سرطان معده و این که سرطان یک بیماری عمومی عضوی است شرح داد و او کسی است که مسری بودن سل ریوی را ثابت کرد. او نشان داد که بعضی بیماریها ایمونتیه دائم می دهد در نیمه اول قرن نهم مازویه به مسری بودن جذام اشاره کرد.

در اینجا خانم دکتر نویسنده از رفتار زننده و خشونت آمیز مغرب زمین با جذامی ها داد سخن داده از جمله می گوید جذامی را در قبر می خواباندند و کشیش سه مرتبه خاک بر او می پاشید تا در اجتماع همانند مرده ای ارزش او درک و بر آورد گردد.

بعد راجع با آمدن طاعون شرحی داده می گوید گاه گناه آمدن طاعون را در سوئیس و فرانسه جنوبی بگردن یهودیان انداختند و صد تا صد تای آنان را در آتش سوزاندند و زمانی ملت دیگر را قطعه قطعه نمودند (صفحه 43) و بعد به این الخطیب و چند مسلمان دیگر اشاره می کند که مسری بودن طاعون و راه جلوگیری از سرایتش را ذکر کرده اند.

ابوالقاسم اندلسی متوفی در 1013 راجع به بیماری خونی فامیلی و 700 سال قبل از 1788 -1713)Percival - Pott) سل ستون فقرات (مال دوپت Male - de - pott) را شرح داد او نیز عمل سوزاندن زخم ها (کتریزاسیون) و متد جدید بچه بدنیا آوردن را با دست و با الات و ابزار در زمانی که یک دست یا پای بچه جلو باشد یا کنج قرار گرفته باشد یا این که اول از قسمت صورت شروع بکار کند.

وضعیت مخصوصی که 1856-1935) Walcher) در این اواخر برای زایمان پیشنهاد کرد متدی است که قبلاً ابوالقاسم آنرا بکار برده است آینه و اژینال و اسبابهائی که برای باز کردن فرج بود و بعدها در زایمان اهمیت زیادی پیدا کرد از اوست. او درست کرد لوله هائی که با در آن می کردند تا وارد رحم نمایند و دردهای زایمانی ایجاد نمایند قلابی درست کرد برای بیرون کشیدن پلیپ ها - یک تراکئوتمی موفقیت آمیز روی نوکر خودش بکار برد - آنچه را امبروس پاره Ambroise - Pare در 1552 برای وصل کردن رگها بهم

می کرد ششصد سال قبل از آن ابوالقاسم آنرا آموخته و آمپوتاسیون را بهتر کرد.

ابوالقاسم دوختن زخم های حراحی شده را مخصوصا در زخمهای شکمی با دوختن Kurschnerncht (مانند دوختن پوست خزبه پالتو) و Achternaht (مانند هشت لاتین 8دوخت) و دوختن با یک سوزن و دو سوزنی و همچنین دوخت با روده گربه (کات کوت) برای دوختن روده ه به کار برد - ابوالقاسم برای دوختن جراحی های زیر ناف نصیحت می کند پا و لگن بیمار را بالا قرار دهند.

ترندلنبورک که ممالک غربی مستقیما با تشکر آن را از ابوالقاسم فرا گرفته اند در اوائل قرن 20 آنرا به اسم جراح آلمانی فرید ریش ترند لنبورک (1844 - 1924) به کار بردند ابوالقاسم هنگام مواجه شدن با شکستنی هابا زبرای جلوگیریی از توسعه زخم یک پنجره ای از گچ درست می کرد که با پر نرم از پر شده بوده و آنرا به کار می برد - ابوالقاسم ابزار و آلات جراحی های مختلف و همچنین برای جراحی دندان و چشم درست کرده بود و آنها را در یک کیف نگه می داشت.

حنین ابن اسحاق درباره چشم و درمانش مطالبی داشتند که تا قرن 18 هنوز به آنها عمل می شد و امروز نیز در بعضی بیماریها از درمان آها استفاده می شود (مثال زده شده است) حتی متذجا انداختن شانه هنوز متد عربی معروف و به آن عمل می شود.

ابن سینا به کار برد حمام گرم و سرد و تنقیه و کیسه یخ

گذاشتن را. ضد عفونی کردن از مسلمانها به ایتالیای شمالی آمد ، بر ضد افکار پیشینپا پس از هزار سال ابن سینا معالجه زخم بدون چرکی را معمول داشت و موفقیت های او به سر حد معجزه رسید زیرا قبلا برای مدتها زخم بسته می شد و هم اکنون در فاصله کوتاهی زخم خوب می شود.

انتی بیوتیک ها را می شناختند و در مواردی از غبار سبز رنگ کپکها استفاده می کردند به صورت خمیر در آورده به کار می برند.

مانی ها و بیماران روحی را با خواب درمانی و تریاک درمان می کردند.

معرفی چند طبیب اسلامی

فیزیک دان بزرگ الهیثم AL-Hcitham تأثیر موسیقی را روی بیماران روحی و بدنی را برای آنان پیشنهاد کرد.

امروز عدد عربی - جبر عربی - منجمی عربی هنوز هست و آرزوی مغربی ها تا مدتها این بود که مانند بیمارستانهای بغداد و کردبا داشته باشند.

معذرت خواهی

آنچنان مطالب کتاب خانم دکتر آلمانی را به اختصار آوردم که هم اکنون متجاوز از پنجاه صفحه اش نقل شده است و اینک تردید دارم که بقیه را نقل کنم یا نکنم ! آیا کار درستی است که کتاب غذا رااین گونه مطالب پر شود ولی چند مسئله است اول آن که می خواهیم پس از پایان ، عظمت کلمات پیشوایان اسلام و مراتب علمی آنان را نشان دهم

دوم : ثابت شود عقب افتادگی امروزی مسلمانان مربوط به اسلام نیست در صورتی که پیش آهنگ بودن در علم و برتری جهانی دانش مسلمانان تا سیصد سال قبل کاملا به اسلام بستگی دارد مخصوصا برای شناسایی قرنهای درخشان اسلامی که مشتمل بر مدت دو قرن 5 و 6 هجری بوده است سوم : نقل می شود برای آن که بعضی ها خواستار و دوست دارند از تاریخ پزشکی اطلاعاتی داشته باشند چهارم : شاید رادمرد مسلمانی که زبان آلمانی می داند در ترجمه مفصل از مختصر ما یعنی کتاب اصلی دکترس آلمانی اقدامی به عمل آورد و بالاخره به عنوان ضمیمه جلد چهارم انتخاب گردید.

ابوالقاسم اندلسی (936 - 1013) در دربار الحکم دوم در کرد با کتاب طب و تجربیات طبی خودش را به نام التصریف نوشت این مرد ستاره بزرگ جراحی است و قسمت سوم کتابش بنیان و پایه جراحی اروپایی است و از لحاظ عمل بسیار محکم است و آناتومی را یک شعبه جداگانه طبی به حساب آورده است.

ابن الحضر (1091 - 1162) کتابش به نام تیسیر Taysir یک وادمکوم Vademecumطبی است که رژیم و. درمان را در بیماریها شرح می دهد و از آناتومی هم چیزهای نوشته است و تاریخ امراض را نیز شرح داده است و کتابش را تقدیم ابن رشد (1126 - 1198) کرده است.

ابن سینا (980 - 1037) شهرت گالن ها را خاموش ساخت و هفتصد سال درسش را در غرب تدریس می کرده اند ؟

خانم دکتر از صفحه 57 کتابش به بعد به نام بیدرای مغرب زمین عنوانی باز کرده و در آنجا ثابت می کند که آنچه را غرب دارد از مدرسه سالرنو Salerno شروع کرده که در قرن 11 شهرت به سزایی داشته از مسلمانان بوده است و به تفضیل نحوه ورود علم و دانش را با روپا شرح می دهد. بعد در صفحه 63 عنوانی به نام : ابوعلی سینا صحبت می کند ، باز کرده آنقدر در بزرگی ابن سینا سخن می گوید که باز کردن عنوان «ابوعلی سینا صحبت می کند» برای اشاره کافی بود و حال آنکه برای هیچ یک از داشمدان دیگر عنوان جداگانه ای دیده نمی شود در ضمن می گوید و آسنیست AveCennist لقب بزرگ کسانی بوده است که مکتب ابن سینا را خوب می دانسته اند و چون از ابوالقاسم اندلسی جراح معروف سخن می گوید می نویسد ابوالقاسم دائم از ابن سینا صحبت می کند.

اولین بیمارستان در اشتراسبورک در 1500 تاسیس شد و حال آنکه ولید خلیفه اموی 800 سال قبل از آن بیمارستان ساخت.

کتاب پادشاهی را که علی ابن عباس نوشته و حد فاصل بین کتابهای الحاوی و منصوری است بعنوان انسیکلوپدی هنوز می تواند مورد استفاده قرار گیرد. مسلمانان نور و نظم در تاریکی پیدا می کردند فقط کسرهای خود را از قدیمی ها پر می کردند.

ابن بطلان تابلوهائی از اثر آب و هوا و محیط و حرکات و استراحت و تغذیه بر بدن در کتابی دارد.

کارهای ابن سینا در مقام سنجش سه هزار بار نوشته شده

و رازی و گالن هزار بار و هیپوکرات 140 بار (1) قانون ابن سینا در 1473 در مایلند (میلان) ظاهر شد. بعد از دو سال دو مرتبه چاپ شده بود و تا سال 1500 شانزده مرتبه قانون ابن سینا چاپ شده بود و در مقابلش یکدفعه کتاب گالن.

کتاب ابوعلی سینا بیش از هر کتاب طبی دیگر در تاریخ دنیا تحصیل شده و تفاسیری که بر آن نوشته اند غیر قابل شمارش است.

اولین بار در قرن 14 طب مغرب زمین شروع کرد که خود را با طب عربی مقایسه کند و تا مدت زیادی چیزی نبود جز حرفهای بیهوده و کاریکاتور و حرکات ناشایست مثلا در بازل Basel (شهر شمال غربی سویس) پارسیلوس Paracelius در مارکت پلانز (امروز جلو شهرداری شهر واقع است) نوشتجات ابن سینا و گالن را سوزاندند.

میشل سروت با آنکه علومی را با پایه عربی در اروپا گسترش داد و گردش کوچک خون را بنام خود کرد ، اسمی از منبع و ماخذ عربی آن نبرد.

کتاب سرخک و آبله رازی بین سال 1498 - 1866

1- کوته فکری بعضی هاست که اگر شخصی بنام محمد یا علی یا رضا پژوهشی داشت نزدشان باندازه یک کار علمی کوچک یکنفر خارجی چهره نمی کند. و کوته فکرتر کسانی که برای بزرگ جلوه دادن خود کشوری را که در آن تحصیل کرده اند فوق العاده نشان می دهند (اروپا رفتگان در برابر آمریکا دیده ها).

بیشتر از چهل دفعه چاپ شد و کارهای رازی در آن هنوز باسم کار کلاسیکی معتبر است. کتابهای دانشمندان مسلمان از جمله ابن سینا و رازی در قرن 16 برنامه اساسی دانشگاههای مغرب زمین بود ولی از ابن سینا و رازی (دو دانشمند ایرانی مسلمان) تا اوائل قرن 17 نیز عمیقا ادامه داشت و درس و درمان چشمشان تا قرن 18.

خیلی از تجربیات و کشف های آنها پایه گزار مستحکم علم درمانی بین المللی شده اند.

بعد در صفحه 72. عنوان بزرگ داروسازی بنام ، گفته های افسانه ای عرب ، باز کرده که بسیار مختصر چنین است. قهوه را اولین مرتبه مسلمین برای قلب بکار بردند و آرد پودر شده قهوه را در التهاب لوزتین و اسهال خونی و زخم های سخت. کامفر برای دوباره بکار انداختن قلب گیاه کامالا بر ضد کرم و ...

ابن سینا در کتاب قانونش آنقدر راجع به گیاهان داروئی نام می برد که کمتر از هفتصد و شصت داروی آن نیست که تمامشان در داروسازی گیاهی مغرب زمین وارد نشده باشد و خیلی از آنها نامهائی را که ابن سینا بر آن ها گذاشته محفوظ مانده مانند آمبرا Ambra - سینامومومCinnamomum زعفران Safran صندل Sandal سنا Senna کامفر Camphr تامارند Tamarinde الوئه Aloe حشیش Haschish گالگانت Galgantموسکات Muskat.

از ابن جلجل کتابی بوجود آمد بیشتر از 1400 داروی

گیاهی که اسامی آنها و طرز مصرف آنها و وسائلی که جانشین آنها کنند و ...

ابن بیطار (1197 - 1248) گیاه شناس بزرگی بود کاری کرد شامل تمام مواد فارما کولژی عصر خودش. ابن بیطار به بسیاری ممالک برای تحقیقات گیاه شناسی مسافرت کرد ابن بیطار بیشتر از 1400 دفعه با چشم خودش که برایش ثابت شده بود آنها را برداشته نوشته است.

در اینجا خانم دکتر بذکر شش تذکری می پردازد که ابن بیطار در آغاز کتابش آورده و یکی از آنهاست که کتاب را بحرف الفبا طبقه بندی نمایند که پیدا کردن آنچه دانشجو لازم دارد آسان باشد (کاری که چندی است در کتاب های لغت معنی معمول داشته اند).

مطلب خیلی جالب که خانم دکتر می گوید : در حقیقت عقیده اسلامی بخدای قادر این بود که با خرافات دشمن شود تا برای خدا کفر حساب نشود و ایشمی Alchemie(شیمی) کمتر مورد زیان کلاه برداران و مغازه بازان قرار گرفت زیرا بنظر یک روحانی مسلمان باید آن را مورد جستجوهای منظم قرار داده عناصر را آنالیز و تجزیه و ترکیب کنند و اختلافشان را بسنچند و آنرا تقسیم بندی کنند و در آزمایشگاه خودشان یک چیزی پیدا کنند آن چیزی که قبلا دیگری آنرا نفهمیده است (1)

مسلمانان شیمی تجربی را در مفهوم علمیش پیدا کردند.

1- قابل توجه بعضی از روحانیون.).

در قرن نهم همزمان بارازی ستاره درخشان شیمی اسلامی علم شیمی اوج گرفت.

جابر آب دادن فلزات را پیدا کرد. اسید نیتریک - گوگرد اسید نمک - تیزاب سلطانی - اکسید جیوه - ارسنیک - نیترات نقره - سولفات جیوه - کلروراید آمونیم - نمک های دو ظرفیتی آلومینیوم و پتاسیم - سولفات کریستال شده مس - کالیم هیدراکسید محلول هیدراکسید پتاس در آب - محلول هیدراکسید سدیم در آب - سولفور گوگرد - سولفور پتاس و چیزهای دیگر از جابر است.

مسلمانان اختلاف می گذاشتند بین اسیدها و بازها - آن ها متوجه اضافه شدن وزن فلز در موقع کسید کردن و سولفوره کردن شدند. آنها اولین دفعه دانستند چون هوا بآتش نرسد خاموش می گردد - آنها گسترش دادند ریزه کاری های شیمیائی را مانند تبخیر کردن - سوبلیمه کردن - کریستاله کردن - تکلیس کردن - فیلتره کردن - تقطیر کردن.

گیلاس ها - قرعها - لوله های نازک. قرابه های تقطیرگیری که هنوز قسمت های بالا و پائین آن بنامهای عربی آن نامیده می شود آلامبیک Alambik و آلودل Aludel.

ابوالقاضی در موقع تقطیر اجاقی درست کرده بود که اتوماتیک بود و در لوله های قرعش با دیک مرتبه از یکطرف وارد و خارج می شد و نوبت بعد برعکس.

مسلمین از راه تقطیر ، آب تمیز بدست آوردند و آنرا در داروهای درمانی بکار بردند.

رازی مهمترین اسید گوگردی را درست کرد - رازی الکل

خالص را بدست آورد.

مسلمین آنقدر در علم شیمی پیشرفت داشته و پیش آهنگ بودند که هنوز بسیاری از واژه های نامگزاری شده توسط آنان جزو اصطلاحات تخصصی بشمار می رود مانند : آلامبیک - الن Alaun(نمک های دو ظرفیتی آلومینیوم و پتاسیم) الدئیدAldehyd الهاندل Alhandal الیزارینAlizarin (رنگ ریشه رناس) الگالی (هیدراکسید آمونیم) - الکل - آلودل - امالگام Amalgam(حل فلزات در جیوه برای پر کردن دندان بکار می رود) اینلین - انتیمون - عرق - - Bedeguar Azurblauبنزین Benzol - بزوار براکس دروگه (داروگری) - الکسیر - کالی (بازی که صورت نمکی دارد) کالیم - کل کتار Kolaotar - لاک - سنگ لاروز (سنگ لاک سفید) - مارکازیت Markazit- ناتبرون (اسید کربنیک دو ظرفیتی ناتریم) رالگار Realgar(ارسن دی سولفید) شلاک Schellack (نوعی لاک است) - سدا - تالکوم Talcumتینتال1) . Tintal)

رازی اولین کسی بود که دانست شیمی در خدمت طب است رازی دانست که می توان با تغییر دادن و تبدیل با حسن کردن از راه مصنوعی عناصر طبیعی وسائل درمانی جدیدی می توان تهیه کرد که در طبیعت وجود ندارد و بدینوسیله رازی ارزش شیمی طبی را باندازه درمان

1- ملاحظه فرمودید بعضی از کلمات را که فارسی است مانند داروگری.

های گیاهی بالا برد. رازی قبل از مصرف مواد سنتز آنها را روی حیوانات آزمایش می کرد. تشکر می کند طب از شیمی اسلامی با درست کردن اشکال داروئی جدید از قبیل شربت Sirop که از تقطیر کردن گیاهان ... و ژولب Julep یک آشامیدنی شیرین خنک Sief ضیف نامید رازی پاستیل (حب مانند)ها که خودش درست کرد و Roobکه حب بود و ااز عصاره مخمر شده گیاهی بود که مردم با خود آنرا حمل می کردند و می خوردند.

رازی خیلی فکر کرد برای بیمارانی که حساس بودند و دارو نمی خوردند تا اینکه Roob(همان رب خودمان) که عصاره مخمر شده گیاهی بود با قالب شکری رویش را پوشاند و حب درست کرد یا عصاره ها و ریشه ها را بصورت آب نباتی در آورد و روی سنگ های مرمر ریخته آنرا می بریدند ولی ابن سینا روی قرص ها را طلائی یا نقره ای کرد و گفت طلا و نقره تحریک کننده گردش خون و قلب هستند

لکوپلاست - کاتاپلاسیم - باند - پماد از اختراعات مسلمین است (صفحه 79).

بین سال 80 و 90 سال قرن هشتم میلادی مسلمین داروخانه عمومی در زمان منصور درست کردند و داروخانه چی را در خودش در موقع درس خواندنش مخصوصا به مسئولیت او درباره تجارت داروها که از زمان قدیم معمول بود بیدار می کردند و این مسلمین بودند که جدا کردند محیط کار داروخانه را از آن که نسخه نویسی می کرد و آنها بودند که برای هر بیمارستانی یک داروخانه

دادند و یکطرح ریزی که حتی در جندی شاپور وجود داشته است و مسلمین دراوخانه های حوزه ای که با بیمارستانهای حوزه ارتباط داشته بوجود آوردند (صفحه 80). درمانگاه سربازی در قرن نهم حالت دولتی گرفت و هر کدام داروخانه ای داشت.

همانطور که پزشکان هر شهر رئیس الاطبا داشتند رئیس داروخانه چی ها جدا بوده است و کسانی که می خواستند داروخانه باز کنند باید امتحان بدهند.

ابن البیطار مدتها رئیس داروخانه های قاهره بود و بعد از اوالکوهین عطار بود. دواخانه ها مرتب از کارمندی های پلیس (محتسب) برای سلامتی رسیدگی می شدند همین طور آسیابانها - خبازها - شیرفروشها و مغازه های غذا قروشی که جای خود و دکان و اجناسشان تمیز باشد و باندازه وکیل و وزن درست بفروشند و گوشت را در قصابخانه های خارج شهر نگهدارند و قصابی ها را نگاه می کردند که زهری کننده نباشند و ایجاد بیماری نکنند.

بعد خانم دکتر چگونگی بوجود آمدن داروشناسی را در اروپا که همه از مسلمین گرفته اند شرح داده می گوید از همانوسیموس تا رنرسانس تا قرن 19 تاثیر مستقیم دروس داروئی مسلمانی در مغرب غیر قابل انکار بود و تا 1832 کتاب عربی فارسی داروئی نوشته شده در قرن 12 با خط های ارمنی Mechithar تازه چاپ شده بود (صفحه 84).

خوانندگان حدس زده و می دانند بقیه سخنان ما از چگونه مطالبی خواهد بود و نزد خود حساب کرده اند پس از این همه تعریف که از دانشمندان اسلامی (پزشکی و داروسازی) شد یقین با ذکر و دلیل ثابت خواهیم کرد همه دانشمندان مذکور از خوان کرم علم اسلام و قرآن چنان برخوردار بوده اند که خود جهانی را بنور علم روشن ساختند ولی همه خوانندگان چشم انتظارند که کیفیت پیوند شیمی اسلامی بوسیله جابر شاگرد حضرت صادق به کانون وحی را بدانند یا بفهمند رشته مطالب پزشکی چسان با پیشوایان دین بستگی پیدا می کند و در میان چهار هزار شاگرد حضرت صادق کدام شیمیست و کدام پزشک بوده و کدام باعث نضج آنها شده و سرآمد االقران می باشند و باصطلاح سر نخ را بدست پشت سری ها داده اند.

شرح و بسط قسمت مذکور که باز مطلب خارج از موضوعی است در جای خود خواهد آمد و آنجا که از شیمی و اسلام و پزشکی و اسلام سخن خواهیم گفت راجع به جابر و دیگران صحبت خواهیم نمود ، همین طور از ارتباط پزشکی با قرآن مطالبی خواهیم آورد و در ضمن برای تأیید آنچه خانم دکتر نوشته است که بیمارستانی زمان خلیفه اموی برقرار بوده است مسائلی را خواهیم نوشت که نشان می دهد نظر امام وقت راجع به بیمارستان و مراجعه و درمان در آن چگونه بوده است و برای جلوگیری از انحراف توجه ، موردی را که مردی به حضرت صادق مراجعه و سئوالی مطرح

می سازد می آوریم.

مردی نزد حضرت آمده گفت : اطباء می گویند در مثانه پسرم سنگی است درشت که هرگز از ممراصلی خارج نخواهد شد و باید آن را با جراحی خارج ساخت آیا حضرت اجازه عمل می فرمایند و اگر پسرم بهمین علت جراحی مرد آیا من گناهکار خواهم بود حضرت ضمن تشویق کار جراحان بر خلاف آنچه کلیسا تا هزار سال بعد با تحریم جراحی معمول می داشت مستحسن بودن عمل را متذکر گردیده و برای بهبودی فرزندش دعا می فرماید.

بر گردیم به مطلب اصلی خودمان که برای مقایسه و سنجش و بلکه آزمایشی که قبلا اشاره گردیده لازم است و برای این قسمت ناگزیریم مطالب جالب سه جلد قبلی را که قریب نهصد صفحه است در چند صفحه باختصار بیاوریم. فقط ا زشما درخواست می نمائیم کلیه مطالب زیر را از قرآن یا نبی گرامی یا ائمه اطهار و مربوط به 14 قرن قبل بدانید :

اولین کلمه ای که بر نبی گرامی نازل شد دو کلمه خدا و دانش بود (بخوان و بنویس) اما بنام خدا. (ج 1 ص 8) (1) زمین کروی شکل - متحرک بوده و در مرکزش مواد جوشان و مذاب وجود دارد ، (128)

بزودی آسمان و زمین کره خاکی پرزرق و برق خواهد شد زیبا و روشن خواهد گردید - علاوه بر اسبها و خرها که برای سوار شدن و زینت خلق کردیم مرکب های سریع السیری مانند آنها

1- از اینجا ببعد صفحات کتاب جلد اول چاپ سوم نشان داده می شود.

که از حد گذرانده اند در آینده خلق خواهیم کرد.

تهیه هر گونه ای انرژی و سواره نظام برای ترساندن دشمنان و جلوگیری از حملات احتمالی دشمنان اسلام لازم است تا زمانی که مسلمانان مومن واقعی نباشند نصارا بر آها تفوق دارند (ص 36).

در بیماری عفونی پوستی میکرب دخالت دارد (55).

دستمال آلوده به مواد بیاض البیضی و بن ناخنها و خاکروبه گوشه خانه ها جای رشد و تکثیر و نشست میکربهاست (ص 56).

میکربها دارای زهرابه درونی و بیرونی می باشند (60).

در شکاف ظروف و کنار سوراخهای بدن و جای شکسته آن چه در آن غذا می خوریم و دراطراف ریشه و موهای زیر بغل میکربها پنهان می شوند (62).

چربی پوست محافظ و مانع ورود میکربها به بدن است (65)

خون در بدن می گردد (گردش دارد) (66)

مقاربت بصورت زنا سبب میکرب وارد آلت گردد (68).

راه سرایت میکرب وبا از آب است (70).

وبا و طاعون دو بیماری مسری می باشند (73).

اگر در شهری وبا و طاعون آمد و در آن شهر بودید خارج نشوید و اگر خارج بودید وارد نگردید (73)

شروع خلقت از ابتدا روح بود ، نور بود ، عقل بود ، بعد رنگ - هسته ایها - دخان (هیدرژن) - کرات - جماد - نبات - حیوان - انسان به ترتیب و تدریج پیدا شدند (101).

ص : 315

جهان دائم رو بوسعت می رود (117)

خورشید بیشماری در پشت خورشید ما وجود دارد (118)

خورشید جسمی است منیر و ماه مستنیر (114)

زمین کروی شکل است - متحرک می باشد - مواد گداخته و جوشانی در میانش است دارای حرکاتی چند است ، در نتیجه حرکتش چهار فصل در او بوجود می آید (124)

پیدایش اولین جنبنده از کنار دریا بود (143)

از ابتدا جنبدگان سپس دوران خزندگان بعد پرندگان و به ترتیب پستانداران بوجود آمدند (152)

مدتی بر زمین گذشت که در آن آدمی نبود بعد دورانی بود برای آدمیان بدون تاریخ (176)

قبل از حضرت آدم پیامبر ابوالبشر آدمهائی روی زمین بودند (181)

در کرات دیگر مراحل گیاهی - حیوانی - کسانی مانند و باهوش تر از انسان وجود دارند (222)

نطفه زن و مرد بهم می رسد انسانی بوجود می آید (241).

از اکسیژنی که مادر می بلعد جنین نیز بهره مند می شود (252).

چنانچه جنین پس از 6 ماه سقط ! شود می تواند زنده بماد (262)

جنین در رحم باشکال مختلف بیرون می اید (266)

زندگی در کار مردابها سبب ابتلاء مجاری صفراوی و بزرگی طحال می گردد (ج 2 ص 49) (1)

1- از این شماره به بعد صفحات جلد دوم چاپ دوم است

خدا مسخر انسانها می سازد سفینه هائی که در دریا جریان دارد و همچنین مسخر انسانها ساخت خورشید و ماه را (76).

مثل و مانند کشتی های پر از جمعیت که در دریا حرکت می کنند برای حرکت در غیر دریا خلق خواخند شد (76)

زمانی بیاید که خلق آسمانها و زمین با یکدیگر ملاقات کنند (77)

تبدیل شدن شب به روز همانند برداشتن پوست از روی گوسفند بوسیله سلاخ (77)

نزدیک های ظهور قائم ماه مصنوعی نور دهنده ای ظاهر خواهد شد (80)

چون قائم ظهور فرماید در جای خود ایستاده که همه او را می بینند و سخنانش را می شنوند (80) زمان ظهور حضرت مردم مشرق مغربی ها را می بینند و خلق مغرب مشرقی ها را (80).

هنگام ظهور برای دیدن یکدیگر و شنیدن صدای هم پروردگار هوا را مانند کاغذی که برای یکدیگر پست کنند می گرداند و ارتفاعات و تل ها برداشته شده و مانع نخواهند شد (83)

قرآن خیرات را بمسابقه می گذارد (89)

هر سال بعدی باید وضع عمران و طبخ کشورهای اسلامی از سال قبل بهتر بوده باشد (91)

هیچکس حق ندارد بدون اجازه قانون یک شاخه گیاه را بشکند یا یک ریشه را از زمین برکند (95)

در آبی که دیگری خود را شسته است دیگری حق ندارد

خود را بشوید (179)

کوچه و مکان های ایاب و ذهاب شایسته است وسیع باشد (193)

پیادگان در دو طرف و سوارگان در وسط جاده ها باید بروند (194)

برای مبارزه با مالاریا باید مردابها را بسه طریق مکانیکی شیمیائی - فیزیک خشک نمود (235)

احتکار بعضی مواد غذائی حیوانات نیز نزد اسلام گناه بشمار می رود (239)

بازنشستگی و کار افتادگی از مقررات اسلامی است (243). صدها خبر و حدیث در تعریف از کار و مذمت بیکاری و سستی (271)

قلم خود نویس از اختراعات صدر اسلام است (287)

خدای می خواهد که بهترین رزیق برای کسانی باشد که ایمان دارند (جلد سوم 12) (1)

انسان باید برای انتخاب غذا کیفیت آنرا علما بررسی نماید (13)

همین طور باید کمیت غذا را نیز منظور بدارد (170)

و صدها خبر و حدیث که همه یا جنبه علمی داشته یا یک تحرک علمی است و برای بیشتر گوئی تکرار نمی کنیم.

1- از این شماره به بعد صفحات جلد سوم آورده میشود

یک آزمایش

کتاب اول و دوم ما قریب 700 صفحه است اخبار و احادیث چندی از آن دو انتخاب و در اینجا نوشته شد که الان ملاحظه فرمودید اما از جلد سوم (350 صفحه) جوانب دیگری منظور و بذکر دو سه سطری از شگفتی های اسلامی اکتفا گردید حتی از بعضی مسائل که موضوع پر سر و صدای روز هم بود چشم پوشی شد مثلاً از این مطلب : مسلمان اگر به بیماری مسری مبتلاست نباید در اجتماعات شرکت کند صفحه 345.

ابن سینا و اعتقادات دینی و احترام او بسخنان پیغمبر

ذکر مراتب ارادت دانشمندان مذکور بدین و آئین مقصودمان نیست و با خلاص و ایمان ابن سینا - رازی - ابوالقاسم اندلسی علی بن عباس - ابن النفیس و... کار نداریم همین قدر کافیست درباره بزرگترین آنها مطلبی را بیاد بیاوریم که همه می دانند و آن رفتن ابن سیناست هنگام گرفتاری و زمانی که اشکال علمی داشت به مسجدی که نماز می گزارد و از خدای متعال حل و رفع اشکال خود را مسئلت می نمود و اگر نسبت به مسائل قطعی اسلامی اشکالی داشت می گفت یا می نوشت که چون نبوت و رسالت نبی گرامی بر من ثابت و مسلم است بدون درک ماهیت و علت و حکمت و واقعیت موضوع ، آنرا به جان و دل می پذیرم. (یعنی ابن سینا بر عکس بعضی از دبیرستان دیده های امروزی بنده خدا بودنه بنده تشخیص خود)،

این را هم نمی خواهیم بگوئیم که مکتب اسلام شاگردانی چون ابن سینا و رازی تربیت کرد و اتصال علمی آنان را به صدر

اسلامی با اثبات برسانیم زیرا در جلد مربوط به تاریخ پزشکی با چنین مسئله ای روبرو خواهیم شد و مطلب مذکور جز و برنامه گفتنی های ما خواهد بود بعلاوه خانم دکتر تا حدودی با این مسئله در کتابش اشاره نمود و موردی از آن را که دکترس گفته و برایتان نوشتم اشاره به بیمارستانی بود که در زمان یکی از خلفای اموی که خیلی به صدر اسلام نزدیک است ساخته و برای درمان بیماران مراجعه کننده را می پذیرفته است و حال آنکه قبل از نبی گرامی یعنی در عصر جاهلیت ، علم و بیمارستان و دارو و طب ... اصلاً برای دنیای روز بخصوص اعراب معنی و مفهومی نداشته است.

بلکه مقصود تذکر چند مطلب زیر است :

خواندید که ابن سینا چنی و چنان کرد و نبی گرامی چنین و چنان فرمود ، آیا در مقام مقایسه شما جرو کدام دسته از نفرات زیر خواهید بود، همین جاست که آزمایش بکار برده می شود ؟

از احاطه علمی هر دو در شگفت مانده اید ؟ از آنچه حضرت فرموده اند تعجب کرده اید یا از مدارج علمی ابن سینا خوشتان آمده است ؟

فقط توجه داشته باشید که از پاپ کاتولیکتر نباشید و از آنچه ابن سیناها نسبت به وحی و قرآن و محمد داشته اند از اندکش بی بهره نمانید که طرفداری از ابن سیناها و بی احترامی با اساس و پایه عقیده آنان توهین و تحقیر بسیاری نسبت به آنان بلکه نسبت به کلیه دانشمندان جهان است.

مصریها وقتی اسم ابن النفیس برده می شود و اهالی اسپانیا

چون به نام ابوالقاسم میرسند و ایرانیان همینکه از ابن سینا و رازی نامی می شنوند غروری و افتخاری دارند ولی همه بوجود نبی گرامی مفتخر بودد و نبی گرانی در قرآن است که برای همه جهانیان است و اختصاص بیک قوم و دسته مخصوصی (1) ندارند همانگونه که شاگردان مکتبش ابن سیناها نیز بنحوی دیگر بهمه مردم تعلق دارند.

حضرت عیسی نه لندنی بود نه نیویورکی نه پاریسی بلکه متعلق بتمام آنهاست و دانشمندان متدین نصارا همه و همه حضرتش را انسانی بر فراز انسانها می دانند (2) دانشمندان مسلمان نیز به نسبت بیشتر و بمقیاس افزونتر حضرت محمد را انسانی بر فراز انسانها می دانند با این تفاوت که : هر کتاب و نوشته ای ، چه مذهبی و چه غیر مذهبی ، با قلم گذشت زمان بتدریج خط قرمز و بطلانی که بر بسیاری از مطالبشان کشیده شده و می شود رونق خود را از دست می دهند و حال آن که قرآن مجید چون خورشید که در لایه های قرون و اعصار پیچیده شده و هر لحظه لایه ای از آن کنار زده می شود و نور بیشتری از آن ساطع می گردد مدام با جلوه بیشتری در چهره نمودن و تابیدن بیشتری است.

شما تاکنون تصور کردید که هر چه را علم مغرب زمین عنوان کرد ما یک آیه و یا خبری آوردیم. گفتیم که ما مسلمانان قبلا این اختراع و پژوهش را داشته ایم و حال آنکه دیدید این سخن را ما مسلمانان به تنهائی نمی گوئیم خانم دکتر آلمانی نیز

1- انا ارسلناک للناس کافه.
2- شرح بیشتر جلد اول چاپ سوم صفحه 155.

می گوید که مسلمانان قبل از نصارا چنین و چنان بودند آنزمان که مسلمانان بخش اعصاب در بیمارستانها و کلنیک بیماریهای روحی داشتند در اروپا دیوانگان را گناهکار دانسته زندان می کرده اند (حتی تا قرن 19) (صفحه 30 کتاب) و آنزمان که در فرانسه جذامی را در قبر خوابانده و کشسش سه مرتبه بر او خاک می پاشید تا او را در اجتماع بعنوان مردی تلقی نماید و بعد او را بجزیره دور دست بفرستند مسلمانان بدرمان جذامی ها می پرداختند (صفحه 42) بعلاوه در مورد کسانی که بدقت دوره کتابهای اولین دانشگاه و آخرین پیامبر را مطالعه فرموده اند حق این است که با آوردن چنین مطالب اوقاتشان را ضایع نسازیم زیرا نامبردگان شاهدند که نویسنده ناتوانی چون بنده توانست از نهاد اسلام بعضی مطالب را بیرون بکشد و ارائه دهد در صورتیکه چندی بعد آنچه را ما قبلا گفته بودیم توسط علمای غرب عنوان گردید و نیاز خود را برای اثبات این ادعا بذکر چند مورد از آن کاملا محسوس می بینیم : (یعنی چه بسیار بود مطالبی که در ظرف همین سه چهار سال نویسنده از اسلام نقل کرد و بعد از آن از اروپا یا امریکا عنوان گردید و ما برای نمونه از هر جلد یک مطلب مورد ادعا را ذکر می کنیم).

تاریخی که جلد اول اولین دانشگاه بچاپ و بدست آقایان رسیده معلوم است صفحه 110 چاپ سومش آنجا که از کلمه آب تحت عنوان آیه شریفه و کان عرشه علی الماء بحث کرده ایم چنین اظهار نظری شده است :

از سطر 11 به بعد چنین است : این احتمال است که شاید در آغاز آفرینش ، دنیای هسته ایها بصورت تراکم و رتق همه جا

یکسان و یکنواخت دنده بدنده وجود داشته است (در اینجا وجه تشبیه آن بآب ذکر شده است).

مدتها بعد یعنی در اردیبهشت سال (47) از گریگوریف یا کاشف ریاضی دانان مشهور شوروی در مجله دانشمند صفحه 10 چنین نقل شد : توده ای متراکم و سرد از نوترون ، الکترون و نوترینو در لحظه ای شروع بانبساط نموده و در منتها درجه سرعت پس از 15 دقیقه که از آغاز انبساط می گذشت ، چگالی جهان برابر چگالی آب گشت

توجه فرمودید که ما طبق مدارک اسلامی حدس زدیم که قبل از پیدایش هیدرژن دنیای ذرات بود بوزن و وجه تشابهی با آب داشت و نظریه دانشمند دیگری هم اکنون پس از 14 قرن اینست که دنیای ذرات بود بوزن مخصوص برابر وزن مخصوص آب و بعد به ترتیب هیدرژن ، هیدرژن سنگین ، هلیوم و هیدرژن فوق سنگین ساخته شد.

از این قبیل موارد باز هم داریم و با گذشت زمان ، بعلت تغییر پذیری و پیشرفت و کمال علم ، باز روزبروز موارد اسلامی ما رو بافزایش بوده و حکمت و علت آنچه را اسلام فرموده است بیش از پیش چهره کرده و ارقام درشت تری را نشان خواهد داد.

و در صفحه 243 جلد دوم شرحی درباره تعدد زوجات داده پیش بینی کردیم که بزودی دنیای مسیحیت که روزگاری جز کشتن برای مردی که دومین زن را می گرفت تخفیف مجازاتی را نمی پذیرفت اتیم مطلب قطعی اسلامی را که تجویز تعدد زوجات باشد خواهد پذیرفت و مقدمه آنرا می توان از مجله جاسمین Jasmin 10 ژوئن 1968 تحت عنوان لغت معنی عشق

Das Lexikon Der Erotik صفحه 70 پس از شرح مفصلی که راجع به تعدد زوجات داده باین مطلب اشاره می کند که مسیحی مغرب زمین باید سئوالهای طبیعت و زندگی بشری را از لحاظ علمی امتحان کند و دوباره شروع کند بفکر کردن بخصوص در باره چگونگی ازدواج. (مختصرا در اینجا توضیح داده شود که هر مسئله اساسی بشری که بر پایه قوانین اسلامی استحکام و بنا نگردد با گذشت مختصری از زمان هر گونه بنائی با زیر بنای غیر اسلامی ویران خواهد گردید و ما در دوران عمر کوتاه خود از این گونه رویدادها را زیاد دیده ایم که مهمتر از همه قضیه کالخوز و چالخوز است که برای قلیل مدتی حق مالکیت بکلی محکوم بود و برای دفعه بعد پس از اندک مدتی حاکم و محترم گردید (باز بطرز مخصوص غیر اسلامی ولی با اصل اسلامی احترام بحق مالکیت).

یک نمونه نیز از جلد سوم : گفتیم نبی گرامی خوراک داغ خوردن را ممنموع فرموده و از غذائی که سخن و ولرم (با حرارتی حدود گرمی بدن یعنی قریبب 37 درجه) است تعریف و سفارش می فرمایند.

غذای داغ خوردن بد است با ذکر مدارک در همان جلد باثبات رسید آنچه قابل اهمیت است عطف توجه جهانیان در حال حاضر باین موضوع است که از خوراکهای سرد مانند بستنی و آب خیلی سرد باید خودداری نمود و جالبتر آن که در سفر اخیر یک کاغذ دو برگی را بصورت بخشنامه دیدم که برای پزشکان کشور فدرال آلمان فرستاده بودند و در آن مبتلایان به بیماریهای گوارشی بویژه آنانکه به اولسرهای معده یا اثنی

عشر دچارند از خوردن و آشامیدن هر چیز سرد ممنوع شده بودند.

پاسخ

سی و چند جلد کتاب همه در تعریف و خواص خوردنیها و آشامیدنیها.

کتابهای متعدد تشریح و فیزیولژی کامل دستگاه گواترش تمام درباه ساختمان اعضاء وابسته و شرح اعمال هضم و جذب و سوخت و ساز غذائی.

و چند کتاب دیگر که مجموعا مورد مطالعه و بهره برداری قرار گرفتند و کتابی شد که اینک در دست شماست ، کتابی مشتمل بر ناچیز مطالبی مربوط به بهداشت تغذیه و غذاشناسی ، بهمین مقیاس می توان میزان مطالعات لازم پزشکی را برای نوشتن دوره کتابهای اولین دانشگاه و آخرین پیامبر سنجید کتابهائی که تقریبا تمام برنامه دانشکده پزشکی در آنها گنجانیده و منظور شده است و باتکای همین سنجش تصدیق خواهید فرمود که تخصص خود را فراموش نکرده و از قلمرو دانش پزشکی خارج نگردیده ام بعلاوه چه بهتر که بتوانم صدها آیه و خبر برای تأیید واقعیت های علمی مطالب غذائی گفته و کلماتی اسمانی بیاورم که همه بزبان معنوی و مخصوص ، پژوهندگان و دانشمندان را مورد تحسین قرار می دهند و از این ببعد عده زیادتری خواهند دانست : به غذائی که مصرف می کنند اعتماد بیشتری است زیرا غذاشناس آنرا گفته است و پیشوایان دین صحتش را گواهی نموده اند. (ولی اصل مطالب قطعی اسلامی است زیرا علم در معرض دگرگونی و تکامل است).

پرسش چه بود ؟

نامه ها ، روزنامه ها ، حتی چند مجله پزشکی که همه موجود است تشویق کرده اند روش انتخابی خود را دنبال کنم و در نشر آنچه برای بهبود جسم و جان مردم مفید است قصور نورزم خواه مطالب پزشکی باشد یا از دین.

تنها روزنامه ای که مرا بانصراف و عدول مرسوم دعوت کرد می نویسد: چرا وقتی بشود دکتری کتاب بنویسد از اختراع و عملیات آزمایشگاهی ننویسد و به تخصص خود نرسد امروز دیگر کسی نمی گوید خدا چند تاست و لازم نیست نیروی انسانی صرف اینگونه کارها شودو همه می دانند خدا یکی است و این دیگر بحثی ندارد !

یکتا پرستی جهانیان

نتیجه بحثی که مدیر محترم روزنامه کرده اند تقریبا این است که چون مردم جهان همه یکتاپرست شده اند از دین صحبت کردن لزومی ندارد و نتیجه ای که ما گرفته ایم اینکه نه تنها نامبرده روزنامه نویس سهل انگاری می باشند بلکه در پذیرش توحید قاصر و آخر بوده اند.

آقای عزیز هنوز بت پرستان جهان در اکثریتند ! آیا این ادعای بزرگ که همه مردم موحد شده اند بعنوان دلیل بر بصیرت و اطلاع در روزنامه نگاری ذکر کرده اند یا مقصود دگری داشتند ؟

تخصص و کاردانی

بفرمائید در کدام یک از موارد زیر می باید ساکت نشست و کار را به کاردان سپرد ؟

گاه تجاوز بعرض و ناموس بامید تخصص مجریان قانون ! در برابر دزدیکه می خواهد اموالمان را ببرد بانتظار اینکه پلیس متخصص دزد بگیری است !

زمانی که بملیت توهین می شود بدین آرزو که کاردانی با قوای دفاعی است !

درست است هر کشوری بوجود پزشک متخصص ، دارو ساز ، مهندس ، مکانیک ، بانکدار ، حسابدار ، صباغ و ... نیازمند است ولی آیا صحیح است گفته شود : هر کس در زن داری متخصص است می تواند داماد شود و کسی که استعداد تربیت شدن دارد بمدرسه راهش بدهند ؟ بهمین قیاس تشویق کارهای خوب و اعتراض و فریاد در برابر بدیها و پلیدیها تخصص بردار نبوده هر کس باید امبر بمعروف کند و نهی از منکر که باز پای دین بمیان کشیده شده همه را در دینداری مانند زن داری و دانش آموزی متخصص بلکه کوشا خواسته اند.

آتش عظیم نمرود که شعله ور گردید معروف است مرغکی ناتوان بنام بوتیمار پر و بال زنان به چشمه ای می شتافت و منقار کوچکش را پر از آب کرده بسرعت برگشته بر آتش می ریخت. گفتند این چکار است بیابانی آتش و قطراتی آب نه تناسبی دارندنه خاموش خواهد شد ! جواب داد باندازه منقارمان انجام وظیفه می نمائیم.

ما هم باندازه توانائی که داریم در برابر آتش فسادی که برای سوزاندن معنویت جهان شعله ور است هم به نشر معارف اسلامی که متضمن سعادت بشر است و هم در خور کاردانی و تخصص پزشکی که حاصل گردیده در رفع سوء تغذیه ها ، پرخوریها ، بدخوریها ، کم خوریها ، ژولیدگیها، آلودگیها و خلاصه برای بهبود و بهداشت مردم می کوشیم.

افکار دیروز و امروز

همین که سخنی از دنیای ذرات (اتم ها ، کوانتم ها) بمیان می آید از ذیمقراط ببزرگی یاد می شود که درباره ذرات متشکله آفرینش چنین گفت و چنان نوشت و اول کسی بود که از اتم نام برد.

بزرگداشت سقراط و بقراط و افلاطون و ارسطو باین دلیل پسندیده است که سوگند نامه پزشکی آن هنوز بقوت خود باقی است و نام باغ این که آکادمی بوده باز هم بمجامع علمی روز اطلاق می گردد ولی سخنان محمد ابن عبداللّه و علی این ابیطالب باین دلیل کاذب ، مجاز نیست که همه یکتا پرست شده و احتیاجی بذکر دلیل نیست !

علت حساسیت و آلرژی بعضی ها در برابر مطالب دینی بحث جداگانه ای دارد که در جای خود گفته خواهد شد. (ارثی - اکتسابی - عقیده ای).

همه جا با ما بیائید تا بر شما ثابت شود پیامبران الهی و وابستگان بآنها بزرگتر از آنند که بخاطر عملشان برزگداشت

شوند آنان انسانهائی بودند بر فراز انسانها و این دانشمندانند که به تناسب دانائیشان محترمند.

انتقاد و اصلاح

برای اینکه بضرر دین ننویسیم و یا دانشکده پزشکی را به بدنامی نکشانم چاپ اول هر جلد را که در شمارش محدود مقرر گردیده است در معرض نقادی متخصصین هر دو رشته (دین و دانش) قرار می دهیم باشد که از بذل توجه و انتقاد و اصلاح اهل فضل صورت بهتر و کاملتری بخود بگیرد و آن گاه اجازه ترجمه داده شود. ملاحظه فرمائید در هر جلد تجدید نظر کلی بعمل آمدخ است و هر چاپ بعدی بهتر از قبلی است با وجود این در بسیاری از موارد کلمات : شاید ، احتمالا ، بنظر بکار برده شده تا فاصله بین نام پیامبر و رساله دکترا از یکطرف با آنچه می نویسم فعلا در حداقل اختلاف و اقصر فاصله بوده باشد بامید آن که دانشمندان اقدام کنند و شایدها و بنظر رسیدنها را از میان بردارند.

جلد پنجم

جلد پنجم اولین جلدی است که در آن راجع به غذاهائی که در قرآن نامشان آورده شده بحث و گفتگو می شود.

دکتر سید رضا پاک نژاد

مهرماه 1347

مستدرک

استدراک بعضی از مطالب جلد 4

صفحه 9 بعد از سطر 20 : (تقسیم زیر بر حسب سلیقه نویسنده انجام گرفته است)

صفحه 23 بعد از سطر 11 : (هر چند اصل خوردن از غرائز است)

صفحه 41 بعد از سطر 15 : (بجای شناسائی آنها : شناسائی و انتخاب و صرف آنها باید بود)

صفحه 67 بعد از سطر 13 : (قلاده اطاعت بگردن انداختن)

صفحه 68 بعد از سطر آخر : (بجای مترادف بهتر است مشابه گفته شود)

صفحه 72 بعد از سطر 11 : (توضیح این مطلب در جای خود خواهد آمد)

صفحه 73 بعد از سطر 4 : (یعنی در اینجا نتیجه را مقصود است)

صفحه 107 : تحت عنوان غذای مردم آن روز شایسته است فرمایش حضرت زهرا را هنگام دفاع از فدک نیز ملاحظه فرمائید (ناسخ التواریخ جلد حضرت زهرا خوب است) تا بدانید اوضاع خوراک عربهای عصر جاهلیت تا چه پایه ناگوار بوده است.

ص : 330

صفحه 120 :

تحت عنوان باز اهمیت غذا ، خوب بود آورده شود : آیه شریفه کلوا و اشربوا و لا تسرفوا خود بهترین دلیل بر بهتر بودن همه چیز (حلال) بخورید و رژیم همه چیز خوری است.

صفحه 163 بعد از سطر 19 : (هر چند غذا خوردن پیامبران دلیل بر اهمیت غذا نیست).

صفحه 166 سطر اول : (آیه دوم سوره الحجر باید آورده شود ذرهم یاکلوا و یتمتعوا ...

صفحه 168 سطر 17 : (چون امروز با پوست و استخوان و ... نیز می توان تعیین گروه کرد)

صفحه 170 سطر 9 : بعد از کلمه چگونه «انسانرا» و بعد از پایه ، کلمه «بدو» بیفزائید.

صفحه 190 سطر 9: در حقیقت ضراوه در اینجا به معنی عادت است.

صفحه 202 سطر 3 : در مجمع البیان از حضرت علی است که رطب ، زنده و یا بس مرده است که باز باید افزود زندگی با آب و اعمال شیمیائی شروع می شود.

صفحه 205 : از این جهت خوردن عالم از عبادت آوردم که فرمانبرداری از آیه و الطیبات من الرزق قل هی للذین آمنوا می نماید.

ص : 331

صفحه 215 سطر 2 : از جامع عباس نقل شد.

صفحه 216 سطر 3 : در حقیقت هر دو دسته را زیانکار دانسته است.

صفحه 223 : ان اخی الموسی کان عینه الیمنی عمیاء و ان اخی عیسی کان عینه الیسری عمیاء و انا ذوالعینین.

صفحه 229 سطر 3 : بعد از نامه افزوده شود : نیست بلکه با صبر و جنگ سرد در برابر معاویه ای است که تظاهرات اسلامی می کرد ، و صبر ولی خدا حضرت حسن کمتر ازشهادت در میدان جنگ یزید زدگان نبود.

صفحه 244 سطر 17 : بعد از 15 و قبل از نقی کلمه ، اینجا افزود شود.

صفحه 279 سطر 5 : با توجه باینکه حلال محمد حلال الی یوم القیامه بجای خود استوار خواهد بود.

صفحه 286 سطر 22 : بعد از کلمه معاینه ، می کردند رئیس بیمارستان ، افزوده شود.

جلد 5

اشاره

ص:1

چاپ های جلد اول در سالهای 1343-1344-1346 شامل: میکرب شناسی- زیست شناسی حیوانی- جنین شناسی.

چاپ های جلد دوم در سالهای 1345-1347. شامل : بهداشت شهر- بهداشت اجتماع.

چاپ جلد سوم در سال 1346 بهداشت غذا (فلسفه روزه و ...).

چاپ جلد چهارم در سال 1347 بهداشت غذا و تغذیه اینک چاپ جلد پنجم در سال 1348.

از انتشارات

کتابفروشی اسلامیه

تهران خیابان بوذر جمهری

حق چاپ محفوظ است

نقل مطالب کتاب با ذکر مأخذ بلامانع است.

توجه

چهار تذکری که در آغاز جلد اول، چاپ سوم داده شده بقوت خود باقیست.

ترجمه چاپ اول هر جلد با اجازه کتبی نویسنده و سایر چاپ ها آزاد است.

ص : 4

ستایش :

سبحان اللّه

توحید خالصی که اندیشه های عالمانه روز آنرا می طلبد و در انحصار مسلمانان است (1)

درود :

درود بر نبی گرامی اسلام و دوازده جانشین ایشان بویژه درود بر تشکیل دهنده حکومت واحد جهانی پیشوای وقت و امام زما حضرت محمد بن الحسن العسکری ارواحنا فداء (2).

1- ستایش و درود را که بطرز جالب و خاصی در آغاز جلد اول چاپ سوم آوردم ملاحظه فرمائید.
2- ستایش و درود را که بطرز جالب و خاصی در آغاز جلد اول چاپ سوم آوردم ملاحظه فرمائید.

دعوت به مطالعه

با آنکه اطاق گرم و مطبوع بود همه از درها و پنجره ها فاصله گرفته بودند تا از سوزی که با احتمال از درزها و شکافها وارد میشود در امان باشند ، اما یکنفر صورت بر شیشه نهاده بود ، گویا انتظار کسی را می کشید !

و شاید هم منتظر کسی که همیشه دیر می آمد !

جلد سوم از دوره کتابهای اولین دانشگاه و آخرین پیامبر تازه به چاپ رسیده ، برایم فرستاده بودند ، می خواستم بین 21 نفر از دوستانم که در آن اجتماع شرکت داشتند توزیع نمایم. آن شب در خانه یکی از آنان بودیم که به مناسبت شب عید مذهبی پذیرائی هم کرد.

وقتی ظرف شیرینی را آورد. کتابها را هم در ظرف دیگری آنچنان چیده بود که منظره ابتکاری جالبی داشت.

پس از پایان توزیع ، به دوستانم گفتم : چون چند جلد بعدی کتابهایم در انحصار غذاهائیست که در قرآن از آنها نامبرده شده است خواهشمندم هر کدام از حاضرین قرائت چند حزب قرآن را قبول فرمایند و در ضمن تلاوت ، نام غذاهائی را که در

آیات می بینند بنویسند و به من بدهند. پذیرفتند و بین آنان به تساوی تقسیم گردید. اینک پس از گذشت هشت ماه چند نفری با نظم و ترتیب خاص و نفراتی به سادگی به تعهد خود عمل نمودند و در آسمان پذیرش بقیه حتی یک ستاره ندرخشید.

جبران آنچه نشده است

یکی از دوستان که کاری تازه ای شروع کرده بود و به همین مناسبت در اجتماع مذکور شرکت نداشت و سهم کمتری برایش تعیین کرده بودیم هفته بعد اعتراض کرد که چرا از قرائت کتاب خدا محرومش ساخته ایم ولی از قرار معلوم اینک پس از گذشت آن همه مدت در آن قسمت که بهره ایشان بود هیچ گونه نامی از اطعمه واشربه نبوده است !

تصمیم این بود : دوستانم از قرآن نام غذاها را بیاورند و من از کتابهای 14 بحار مجلسی و وسائل الشیعه و مستدرک ، آنان قرآن بخوانند و من فیزیولژی و غذاشناسی ، بقراری که گذشت دوستان باعث شدند توفیق اجباری نصیبم گردد و خود از تلاوت کلام خدا محروم نمانم ، هم کتاب خلقت تشریع «قرآن» را بخوانم و هم کتابهای آفرینش تکوین «فیزیولژی و غذاشناسی و...» بهر صورت آنچه را خود از قرآن داشتم با اوراق دوستان مطابقت کردم و به درستی توجه خود یقین حاصل نمودم آنچنان که هم اکنون می توانم برای شما بنویسم در قرآن از چه غذاهائی نامبرده شده و اسم هر کدام از آنها چند نوبت و درباره چه موضوعی

تکرار گردیده است ولی اگر این کار را بکنم و همه آیات مربوطه را بیاورم چندین صفحه کتاب پر از جملات مشابه و ارقام و اعداد خواهد گردید و شما عمه جزئی را بنظر آورد که با شمارش های چندی محدود شده باشد از این رو بذکر مطلب اصلی می پردازم و در هر قسمت به شما خواهم گفت از غذای مورد بحث چگونه و چند نوبت در قرآن یاد شده است.

از کدام شروع شود

عسل ، شیر، انگور ، خرما و زیتون و... از جمله خوردنیهائی هستند که در قرآن نامشان آورده شده است. حال کدام یک را برای شروع انتخاب کنم ؟ سؤالیست که جواب آنرا می توانند کسانی که جلدهای سوم و چهارم اولین دانشگاه و آخرین پیامبر را خوانده اند بدهند ، زیرا خوانندگان مذکور می دانند که :

هر چه عناصر ساختمانی غذا با ساختمان پایه های اولیه بدنی نزدیکتر باشد پذیرشآن بهتر است و بعنوان مثال آب چشمه (از شکم سنگ) آب میوه (از نهاد گیاه) شیر (از سینه حیوان) را ذکر کردم و شیر و عسل را نزدیکتر و سازگارتر نشان دادم از این رو که جدا شده های از سینه حیوان با آنچه در سینه انسان است آشنائی بیشتری دارند لهذا قبول خواهید نمود که از آنها باید شروع کرد و باز در میان آنها عسل را انتخاب می نمایم زیرا : زنبوران عسل در انتخاب ضرائبی که باید فرآورده اشان یعنی عسل با آن وابستگی داشته باشد بهترین را انتخاب می نمایند از قبیل خانه نظیف - هوای صاف و درخشان - گلهای تازه شگفته

شده - فصل مرغول - آب گوارا و...

خدا عسل را در کتاب کریمش شفابخش ولی شیر را خالص وسائغ و گوارا برای نوشندگان ذکر فرموده ، در این صورت با توجه به برتری خاصیت شفابخشی بر خواص دیگر ، انتخاب ابتدائی عسل برتر است.

حق این است که :

از قرآن شروع کنیم.

با آنکه می توان از تاریخ پیدایش عسل سخن آغاز نمود یا از چگونه آشنا شدن انسان با عسل شروع کرد و معمول هم چنین است ولی عظمت کلمات پروردگار مرا بر آن می دارد : دو آیه ای را که ویژه مسائل عسلی است و در سوره زنبور عسل (نحل) آورده شده سرلوحه و عنوان قرار داده به نام خدا از کلام خدا شروع نمایم.

و اوحی ربک الی النحل ان اتخذی من الجبال بیوتا و من الشجر و مما یعرشون.

(و خدا به زنبور عسل وحی کرد که از کوهها و درختان و سقف های رفیع منزل گیرند).

ثم کلی من کل الثمرات فاسلکی سبل ربک ذللا یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فیه شفاء للناس ان فی ذلک لایه لقوم یتفکرون ، (و سپس از میوه های شیرین (و حلاوت گلهای خوشبو) تغذیه کنید و راه پروردگارتان را با طاعت بپوئید ، آنگاه از درون آنها شربیت شیرینی به رنگهای مختلف بیرون آید که در آن شفای مردمان است در این کار نیز آیت

قدرت خدا برای متفکران پیداست).

چند آیه قبل و بعد دو آیه مذگور با یکدیگر پیوستگی داشته و چگونگی ارتباط بین آنها را بعدا خواهیم گفت ولی آنچه از همین دو آیه باید مورد بحث قرار گیرد کلمات : وحی ، نحل ، بیوت ، کل الثمرات ، شراب ، مختلف الوانه و فیه شفاء للناس و قلمرو آنهاست که بحث مربوط به هر کدام را به نام کتاب آن قسمت نامگزاری خواهیم کرد. از این قرار کتابهای : وحی - زنبور عسل - کندوها گیاهان مورد استفاده زنبور - عسل - رنگهای عسل - خواص عسل جلد پنجم را تشکیل می دهند.

ص : 10

کتاب وحی

منکر وحی چرا ؟

صد سال قبل چیزهائی را نمی دانستند که پنجاه سال قبل دانستند. ده سال قبل درباره بسیاری از امور پدیده غیر عملی بودنش می نگریستند ولی سه سال قبل فهمیدند که همه آنها کاملاً با علم سازگار است، اما دو سه سال اخیر که زمان نزدیکتری است و میتوان چشم و مغز را بیشتر به کمک یکدیگر برای پژوهش و درک متوجه مطلب مورد بحث قرار داد :

سرعتی بالاتر از سرعت سیر نور (سرعت حد) غیر ممکن به نظر میرسید فینان برگ Feinanbergاز دانشگاه کلمبیا ذراتی را به نام تاشیون Tachyon(مشتق از کلمه یونانی Tachoy به معنی سریع) را که سریعتر از سرعت نور حرکت می کند معرفی و ادعا کرد بدون آنکه نظریه «نسبی» انشتن نقض شود ؛ ذرات مذکور که جرمشان با عدد موهوم نمود میشود وجود دارد (1)

بدین مضمون در کتابهای مذهبی می خواندیم که : حضرت علی در یک جلسه ای به ابن عباس فرمود مانند و مشابه این نشست ما در آسمانها نیز وجود دارد. در 1928 موریس دیراک 26 ساله به ضد ذره و ضد ماده اشاره کرده ده سال بعد کارل اندرس بوجود

1- سیانس اوی فرانسه اسفند 46.

آنها صورت تحقق بخشید و بالاخره در 1957 دو نفر (تسونک لائولی - چون نینک یا نک) با تجربه ثابت کردند جهان دارای عدم تقارن بوده و بعد لف لاندا در شوروی ثابت کرد : در هر زمان عمل معکوس شدن باید انجام شود و این در حقیقت مشابه سیستمی است که در داخل آینه ها منعکس می گردد (1) (و بالاخره مقصود اینکه وجود دنیای مشابه به نظر علم و دنیاهای مشابه به نظر اسلام قطعی است).

در قرآن و اخبار به دنیای موجودات دیگری اشاره شده است که در بسیاری از موارد شبیه و ردیف آدمیانند حتی بین آنان مشتریهای کفر و ایمان وجود داشته و دوزخ و بهشت و کیفر و پاداشی دارند ؛ اما از نظر انسانها پنهان می باشند. آنچه مورد بحث ماست سختی فوق العاده پذیرش دنیای اشاره شده موجودات مذکور است که با آنها جنیان می گویند ولی از کجا که جهان فاستیان اشاره به دنیای آنان نبوده باشد. (در مرداد سال 45 مجلات علمی جهان چنین خبری را دادند و روزنامه های ما (2) تحت عنوان نظریه بسیار شگفت انگیز علمی ، جهان دیگری وجود دارد چنین نوشتند ، یکی از دانشمندان انگلیسی فکر می کند ممکن است ما زمینی ها توسط جهان نامرئی دیگری احاطه شده باشیم و در این جهان نامرئی «زمان» به طور معکوس پیش میرود. دکتر «استانارد» که این نظریه را داده می گوید ما «زمان» را یک طرفه

1- دنیای عجیب متد ماده نقل از مجلات شوروی (مجله دانشمند شماره مسلسل 52).
2- روزنامه کیهان 26 ر 5 ر 45.

می دانیم ولی این یک طرفه بودن «زمان» ممکن است فقط خیالی باشد ، وی عقیده دارد که جهان ممکن است از هر جهت دارای «قرینه» باشد و بدین ترتیب با یک جهان دیگر که دارای همین قوانین طبیعی است ولی در آن «زمان» به صورت معکوس پیش می رود توازن داشته باشد . این دانشمند می گوید از نقطه نظر تئوری دلیلی در دست نیست که جهان دیگر وجود ندارد. مسئله اصلی این است که آیا می توان به طریقی به این جهان دیگر دست یافت و بوجود آن پی برد. دکتر استانارد این جهان دوم را «فاستیان» نام داده است. وی می گوید که اتم های جهان «فاستیان» ممکن است کاملاً با اتمهای دنیای ما تماس پیدا نکنند مثلاً یک موجود «فاستیان» می تواند از بدن زمینی ها بگذرد بدون اینکه او را حس کنند همین طور ؛ او نیز نمی تواند وجود زمینی ها را حس کند دکتر که مقاله خود را در مجله طبیعیت انتشار داده می نویسد ساکنین جهان «فاستیان» مسلما جهان ما را عجیب و غریب خوهند پنداشت از نقطه نظر آنها آینده آنها گذشته ماست و برعکس. بدین طریق آنها می توانند ما را از آینده زمان مطلع سازند و ما می توانیم آنها را از آینده اشان آگاه کنیم) به هر صورت نمی توان منکر وجود دنیای دیگری شد خواه جهان جنیان باشد یا جهان کسانی مشابه آنان.

مگر در جلد قبل آنجا که از «عادت» بحث کردیم نگفتیم تا کنون فوق العاده سخت و سنگین بود از نظر علمی باور کنیم که ذرات بدن ما که جزو خاک میشوند دو مرتبه بصورت اول بر گردند و همه چیز را بیاد آورند ؛ ولی تحت عنوان فلزات حافظه دارند ملاحظه فرمودید چگونه مطلب جالب با ثبات رسیده ای را برای

شما نقل کردیم.

مگر نیست که چند سال قبل باور نمی شد : بکره ماه رفتن از راه دور سخن یکدیگر شنیدن و صورت همدیگر را دیدن.

مگر نیست که از مغزهای الکترنی جدید(نسل سوم) که در چند ملیونیم ثانیه بکار می افتند : دستورات غذائی می گیرند به جای تلفن چی از آنها استفاده می نمایند. آنها می توانند در آن واحد به 50 نفر جواب صحیح بدهند. در پزشکی از آنها برای آزمایشهای مختلف و مراقبت و پرستاری از بیماران استفاده می کنند از هر بیمار الکتروکار دیوگرافی ، رادیوگرافی ؛ تعیین درجه حرارت ، ضربان قلب ؛ میزان عرق ، تعداد تنفس ؛ اورین ادرار معین می گردد. امروز مغزهای الکترنی می توانند ده هزار نوع بیماری را تشخیص دهند در کارخانه ها به جای مأمور تنظیم و کنترل و در اطاقهای تجارت به عوض ماموران امور مالی در آمد و هزینه انجام وظیفه می توانند کرد مگر امروز هزاران اختراع و اکتشاف اعجاب انگیز دیگری که سابق محال و باور نکردنی به نظر میرسیده است صورت تحقق نیافته و مشاهده نمی شود و به همین منوال و مقیاس هر چند لازم نیست امور مربوط به متافیزیک را بدست تحقیقات علمی سپرد ولی از کجا که : فردائی نزدیک آماده پذیرش وحی از طریق علمی در پیش نداشته باشیم ؟ پس بیائید و بسادگی منکر وحی نشوید بلکه اگر پیامبران هم نگفته بودند شایسته نبود انکار شود ولی با توجه به راستی و درستی کار نیکان جهان یعنی پیامبران جای هیچگونه انکاری جز برای یک عده فرصت طلب و خواهان بی بندو باری باقی نیست.

وحی یعنی

در لغت به معنای صدای آهسته یا با کسی آهسته درباره چیزی سخن گفتن و نیز بمعنای اشاره کردن آمده است.

و در اینجا بنظر کسانی که بنده تشخیص خودند و می خواهند همه چیز را طبق اصول مادی و مانوس توجیه کنند وحی یعنی :

تظاهرات یک مغز تکامل یافته.

نبوغ فوق العاده و بی نظیر.

تجلی یک شعور مرموز باطنی یا تجلیات ضمائر آن را صاحب نفسانیات بسیار عالی است.

ندائی از وجدان نا آگاه یک نابغه یا فعل و انفعالات باطنی و تراوشات ضمیر ناخودآگاه.

ولی با توجه مجدد به قریب هفتاد وجه تمایز بین نوابغ و پیامبران که در جلد قبل آنها را ذکر کردیم ؛ جای ایرادی باقی نخواهد ماند که پیامبران انسانهائی برفراز انسانها و وحی به مغز نوابغ و مرد بی نظیر هیچگونه ارتباطی ندارد اما وحی از نظر اسلام و کسانی که بنده خدایند نه بنده تشخیص خود : افاضه و اشراقی است مستقیم یا به واسطه از مبدء اعلای الوهیت بر قلب انسانهائی چند. وحی و امر و شان نزد بندگان خدا از جمله مسائل قطعی و آشکار بوده و برای کسانیکه بندگان تشخیص خودند جزو مطالبی است که با اصول مادی توجیه می شود.

امروز امرو وحی و مقدسات و عالم متافیزیک آنقدر به فهم های علمی نزدیک شده است که گویا جهانیان منتظرند آنها را از

گوشه های آزمایشگاه برای فهم همگانی به خارج آورده معرفیشان نمایند. امروز انکار وحی فقط در آن زوایائی از جهان صورت می گیرد که انسانها را بعنوان حیواناتی می شناسند که تشریفاتی چند به خود بسته و چسبانده اند و شرح و بسط بیشتر وحی را در محل مناسب «جلدهای پزشکی روانی» خواهید دید و آنچه مربوط به بحث ماست چگونگی وحی بزنبور عسل می باشد.

موارد استعمالی چند در قرآن برای وحی مشاهده میشود :

وحی پروردگار به پیامبرش ، و اذا وحیت الی الحواریین : و یاد کن هنگامیکه به حواریین وحی کردیم (سوره مائده).

باز هم وحی پروردگار به پیامبرش ؛ و اوحی الی نوح و بنوح وحی شد (سوره هود).

ملاحظه فرمودید در هر دو حالت به پیامبر وحی میشود : یا نام پیامبر هست و دیگری نیست (نوح) یا نام پیامبر نیست و دیگری هست (عیسی نیست و حواریون هست) و در هر صورت به پیامبر وحی میشود لاغیر و کلمه وحی در قلمرو خلقت تشریعتی بوده و با آن بستگی دارد.

و اوحینا الی ام موسی ان ارضعیه - و بما در موسی وحی کردیم که طفلت راشیربده (سوره قصص).

و کذلک جعلنا لکل نبی عدوا شیاطین الانس و الجن یوحی بعضهم الی بعض زخرف القول غرورا - و همچنین ماهر پیغمبری را از شیطانهای انس و جن دشمنی در مقابل بر انگیختیم که آنها برخی با برخی دیگر سخنان آراسته ظاهر فریبنده اظهار کنند (سوره انعام) و اوحی فی کل سماء امرها - و در هر آسمانی به

نظم امرش وحی فرمود (سوره سجده).

و اوحی ربک الی النحل که مطلب مورد بحث ماست.

بهر صورت با انواع و اقسام و در موارد گوناگون کلمه وحی در قرآن آورده شده که به چند تای از آنها اشاره کردیم و توانستیم آنها را در سه ردیف درشتی قرار دهیم با این صورت : وحی در قلمرو خلقت تشریع (تمام قران ، وحی به نوح و عیسی) وحی مربوط با آفرینش تکوین (و اوحی فی کل سماء امرها) و وحی در یک حالت فیما بین از یک جهت مربوط به تکوین و از جهت دیگر وابسته به تشریع ؛ مشابه وضع آدمی که بین جبرو تفویض مقری دارد نه مفری (وحی به مادر موسی) و آنچه مورد بحث ماست وحی به زنبور عسل می باشد که یک نوع تسخیری است از جانب ذات مقدس پروردگار و با آفرینش تکوینی وابستگی دارد.

چگونگی وحی مورد بحث

انسان دانشمند ، انسان پژوهشمند ، انسان محقق تا به جائی در اقیانوش مجهولات داخل و خارج کند و فرو رفته و بررسی ها بعمل آورده است که بدون اطلاع از قرآن ، بدون این که مسلمان باشد ؛ بدون این که بداند کتابی در 15 قرن قبل فرموده است ما به زنبور عسل وحی کردیم تا چنین و چنان باشد متوجه یک حالت تسخیری زنبوران عسل در برابر یک نیروی غیر مادی شده که باور کردنی نیست یکی با آن اراده نافذ و مستولی در کندو نام «روح کندو» را گذاشته و دیگری آن را طبیعت قابل تمجید و آخری طبیعت با هوش خوانده است.

موریس متر لینگ دانشمند بلژیکی می گوید : «ملکه عبارت از یگانه مادر سکنه شهر و یگانه جانور ماده ایست که در شهر عسل از عشق برخوردار میشود ملت او ، وی را دوست می دارند و محترم می شمارند ولی هرگز فراموش نمی کنند که عزت و شرف ملکه مربوط به خود او نیست بلکه مربوط به وظیفه ای است که از لحاظ حفظ نژاد بر عهده دارد... ملکه یا کارگران را نمی توان گفت از خود اختیاری ندارند و جبر با موری که انجام می دهند تن می دهند زیرا بطرزی محسوس در مورد تربیت فرزندان مشاهده می کنیم که اراده و تصمیم زنبوران در تربیت آنها مؤثر است و لذا می توان گفت که در موارد دیگر هم دارای اراده هستند. زیرا زنبوران می توانند یک کرم عادی یعنی یک (لارو) عادی را از خانه خود بیرون آورند و در خانه دیگر جا بدهند و با او غذای مخصوص بخورانند تا مبدل بیکی از افراد خانواده سلطنتی شود و هکذا می توانند کرمی را که باید مبدل بیکی از افراد خانواده سلطنت شود از خانه اش بیرون بیاورند و بخانه دیگر ببرند و غذا و طرز تربیت او را تغییر دهند تا یک زنبور عادی گردد ، این تغییرات که ناشی از تصمیم و اراده زنبوران است هر روز در کند و صورت میگیرد و این اراده نیز بدون فلسفه نیست و بطور حتم زنبوران که مبادرت به تغییرات می کنند مصالحی را در نظر می گیرند که مربوط به داخل و خارج کندو است.

اگر گلهای اهلی زیاد باشد و اگر در مزارع و مراتع گلهای وحشی به مقدار زیاد یافت شود می بینید که زنبورها بشماره افراد سلطنتی افزودند که نسل و نژاد را توسعه بدهند و برعکس اگر

گلها کم باشد از افزودن به شماره افراد سلطنتی خود داری می کنند.

تا وقتی که ملکه جوان عروسی نکرده ، علاقه دارند که چند تخم را طوری تربیت کنند که لارو سلطنتی بشود ولی همین که ملکه عروسی کرد و بارور شد دیگر علاقه مند به پرورش افراد خانواده سلطنتی (به مقدار زیاد) نیستند و کما کان کرمها (لاروها) را مبدل به زنبوران عادی می کنند.

اگر بپرسیم کیست این فکر را می کند و کیست که این طور مال اندیش می باشد و برای او آینده دور بیش از زمان حال اهمیت دارد و بالاخره (روح کندو) در کجاست ناچاریم که به سوی کارگران و مغز نیرومند آنها توجه نمائیم. اگر مغز یکی از زنبوران ماده و با کره را که کارگر هستند زیر میکروسکوب قرار بدهید می بینید که نه فقط به نسبت فوق العاده بزرگتر از مغز ملکه و زنبوران نر می باشد ، بلکه از حیث زیبائی و بدایع خلقت بعد از مغز انسان جالب توجه ترین مغزی است که در موجودات جاندار یافت میشود.

تمام این نقشه ها و محاسبه ها و پیش بینی ها و مقابله با حوادث غیر منتظره در این مغز صورت می گیرد ، و این ذره کوچک که جز بوسیله میکروسکب قابل مطالعه نیست مرکز نهائی تمام فعالیتهای کندو می باشد (1).

در جای دیگر (2) ضمن بحث از آنچه (بوفون) دانشمند جانور شناس و طبیعی دان معروف گفته و طبیعت را تحسین کرده که دستورات و امر امری را برای به نظم بودن کندو صادر کرده

1- صفحه 69 چاپ دوم زنبور عسل تألیف موریس مترلینک.
2- صفحه 60.

است ، مترلینک چنین می گوید :

«از این گذشته بفرض اینکه بگوئیم که زنبور عسل دارای هیچیک از این صفات نیست ناچاریم که (روح کندو) و یا بقول (بوفون) طبیعت را تحسین و تمجید کنیم که باقوای مادی چنین بدایع را در شهر عسل بوجود آورده است و در هر حال چیزی وجود دارد که نظر تحسین و تمجید ما را جلب می کند اعم از این که زنبور عسل یا (روح کندو) یا طبیعت باشد».

هنوز علامت حرکت و مهاجرت داده نشده ولی بطوری که گفتیم در داخل کندو هیجان شدیدی حکمفرماست. در مواقع عادی ، زنبور همین که از صحرا مراجعت کرد و وارد کندو شد فراموش می نماید که بال دارد و هر زنبوری بدون اینکه از بالهای خود استفاده نماید ، در محلی که مخصوص او ، یعنی مخصوص کار اوست می نشیند و بکار مشغول می گردد. ولی در آن روز ، زنبورها در داخل کندو پرواز می نمایند و یا در حال اجتماع و شبیه بیک خوشه انگور بالا و پائین می روند و هیجان آنها طوری درجه حرارت داخل کندو بالا میبرد که موم ها آب میشود و بعضی از خانه ها شکل اصلی را از دست می دهد. ملکه که هرگز از آپارتمان های سلطنتی خارج نمی شود مانند دیگران که حواس واراده خود را از دست داده اند ، این طرف و آن طرف میرود و از روی زنبورها عبور می نماید و چند لحظه بعد زنبورها با هیجان اطراف او حلقه میزنند. کسی نمی داند که آیا در این حال ملکه امر صادر می کند و دستور می دهد و یا امر دیگران را اطاعت می کند. کسی نمی داند که آیا این هیجان علامت غضب و اعتراض و یا علامت استدعا و

استرحام است. ما نمی دانیم که آیا او خود عامل ایجاد این هیجان و التهاب است و یا اینکه تحت تأثیر هیجان و التهاب دیگران قرار می گیرد ولی بر اثر مطالعاتی که ما خود کرده ایم این نکته تقریبا به ثبوت رسیده که مهاجرت زنبوران عسل همواره بر خلاف میل ملکه صورت می گیرد. زنبورها گرچه ملکه را دوست می دارند و او را خیلی نوازش می کنند ولی معنا مثل این است که او را موجودی بی اراده و یا بی حواس می دانند و گرچه وجود او را برای بقای جامعه لازم می دانند ولی عملاً او را فرما نفرمای شهر نمی دانند» (1)

با مطالعات دقیقی که شده است این نکته به ثبوت رسیده که فرمان مهاجرت از طرف ملکه صادر نمی شود ، بلکه در اینجا نیز (روح کندو) فرمان مهاجرت را صادر می نماید و ملکه هم مثل دیگران از این فرما اطاعت می کند... ما نمی دانیم که آیا زنبوران عسل برای این تصمیم با هم مشورت می کنند یا نه و نیز نمی دانیم که چگونه (روح کندو) امر خود را به یکایک افراد شهر ابلاغ می کند که همه از این دستور مسحضر هستند» (2) و بالاخره با چند سطر از صفحه 124 همان کتاب ، مطلب را پایان میدهیم با آنکه ده هامور دیگر را بعنوان شاهد می توان نوشت. اما آن یک مورد پس از ذکر عروسی ملکه زنبوران می نویسد : در این مورد بطرزی مشهود ، دیده می شود که یک اراده قوی در زندگی زنبوران عسل مداخله می نماید... ما در مقابل خود

1- صفحه 53.
2- صفحه 42.

مسائلی داریم که جواب تمام آنها مجهول است و در قبال تمام این مسائل باید بگوئیم که نادان می باشیم و برای اینکه نگوئیم که نادان هستیم در جواب مسائل کلمات طبیعت - زندگی مرگ نامحدود - نبوغ نژادی - تنازع برای بقاء و غیره را می گذاریم و پدران ما هم در این موارد نام قضا و قدر و سرنوشت و غیره را می گذاشتند. منتها پدران ما که این کلمات را در پاسخ مسائل می نوشتند جرئت نداشتند که به آنها نزدیک شوند چون تصور می کردند که هر کس با آنها نزدیک شود محو خواهد گردید یا دیوانه خواهد شد و یا سعی او برای فهم اسرار به جائی نخواهد رسید ولی ما مثل آنها از این کلمات نمی ترسیم و با آنها نزدیک میشویم و می بینیم که یکی از این کلمات که (طبیعت) باشد واقعا دارای هستی و نیروست و علاوه بر نیرو دارای وسائل بیشماری است که ما نمی توانیم بهتر از آنها بوجود بیاوریم چون طبیعت با وسائل کوچک نتایج بسیار بزرگ تحصیل می نماید و ما با پیشرفتهائی که در علم و صنعت کرده ایم هنوز مدتی طول داردکه بتوانیم چنان اسبابی بسازیم - و اما این که این سبب ها و وسائل بنوبه خود وابسته با اسباب دیگر باشد مسئله ای است که بر ما پنهان است و دیگر اینکه از کجا معلوم که آنچه در نظر ما بصورت اسباب جلوه می کند جز یک تصادف نیکو و مفید در قبال ملیونها تصادف بیفایده نباشد ولی اینجا هم هوش و عقل ما ناتوان است و نمی دانیم که در بین آثار طبیعی کدام جرو اسباب و سایل و کدام جزو بر خورد و تصادف است. ما حتی نمیدانیم در کجا اراده عقلانی و در کجای اتفاق و احتمال مداخله می نماید» سپس متر لینگ بذکر مثالهائی می پردازد

و در آخر می گوید «این است که می گوئیم تمام اعمال گلها مربوط به طبیعت می باشد نه مربوط به خود آنها و... بلکه این طبیعت است که با یک قانون کلی بر تمام آنها حکومت می نماید... آنچه ما می توانیم بفهمیم این است که وقتی می بینیم یکی از انواع جانوران یا گیاهان می تواند حیات خود را حفظ کند می گوئیم که هوش طبیعت اثر مفید داده است... این عقلی را هم که وسیله قضاوت ما درباره طبیعت می باشد باز خود طبیعت ایجاد کرده و صدائی هم که از دهان ما بیرون می آید صدائی است که زندگی یا طبیعت بما داده است !».

بحثی از فلسفه و منطق ندارم ، برای اثبات وجود مانع هم قلم نمیچرخانم ولی این را هم بی انصافی می دانم پس از این همه شیرین زبانیها و حقایق گوئی های یک دانشمند بزرگ ضمن صغری و کبری کردن آنچه بیان کرده است نگوئیم که : دعوای کلمه ای نداریم و برای بحث در اطراف یک لغت اختلاف نمی نمائیم طبیعتی را متر لینک معرفی کرد که : عالم است و مدبر و جز کار مفید از او سر نمی ریزند و... از اینرو چرا نگوئیم مترلینگ اگر چند صفت دیگر را برای طبیعت منظور داشته بود نام مقدس «اللّه» را ذکر کرده بود و کلمه الله هی العلیا.

مترلینک درباره خدای متعال آنچنان عقیده ای دارد که اگر مطالب پراکنده در اوراق کتابهایش را که در این باره است بهم ارتباط دهیم افکار توحیدی نزدیک به اسلام وی قطعی مشاهده می شود از جمله ملاحظه توحیدی نزدیک با سلام وی قطعی مشاهده می شود از جمله ملاحظه فرمودید چگونه به جای وحی به زنبور عسل که مطلب مورد بحث ماست کلمات «روح کندو» را آورده اعتراف

می نماید که حتی ملکه زنبوران که خود فرمان فرمائی محسوب می شود تسلیم قوانین روح کندوست.

قرآن 15 قرن قبل گفت : قانون مرموز و اراده تسخیر ناپذیری است که زنبوران عسل را در امر کندو گزینی منقاد و مطیع ساخته و وحی نام دارد و همه زنبوران بدون تخطی همان راهی را که بر آن داشته و وحی کرده شده اند دنبال می نمایند ما دیگر چه می خواهیم و از اسلام چه معجزه ای می طلبیم که در حدود صد سال است دانشمندانی چند تا حدی به این واقعیت (وحی) پی برده بدون اطلاع از قرآن و اسلام به همان قانون تسخیری که بر کندوها فرمانرواست بنام های گوناگون و از جمله روح کندو ایمان دارند.

وحی تکوینی و وحی تشریعی

الان خواهید گفت خسته شدیم ، هر سه چهار جلد کتاب این نویسنده عنوان وحی تکوینی و تشریعی را داشت باز چه می خواهند بگوید ؟

کسانیکه تحصیلات عالیه می کنند مراحل و مراتب زیرا را گذرانده اند : کلاسهای ابتدائی و مقدمایت یا برای اینکه پدر و مادر از آنان خواسته اند یا آموزگار تشویق می کند یا همشا گردیها را ببینند یا رقابت کنند بهر صورت دانش آموز نمی داند حقیقت کارش چیست بعد دوران متوسطه و دبیرستان را بخاطر... بعد دانشگاه را برای... در اینجاست که احساس می کنند به نظریه ها و تئوری های علمی که با تجربیات عملی مطابقت دارد ایمان دارند ، اگر

فرزند خلف صدق است و بر سفره پدر و مادری نشسته که دریچه ای از خانه قرآن و محمد بر روی خانه اش باز بوده یک احساس عمیق دیگری نیز در او بوجود می آید و آن تطبیق دو چیز در ذهن و ضمیر باطن اوست ، یک طرف علومی را که از روی منطق و تجربه با آنها ایمان دارد - طرف دیگر اعتقاداتی که با احساسات و احترام همراه است. ولی با خواندن کتابهای اولین دانشگاه و آخرین پیامبر که ناچیز نقطه دور افتاده ای از جمله کتابهائی است که ثابت می کند بین علم و دین دشمنی وجود ندارد این مشکلش را نیز حل خواهد کرد.

مسیحیت با آن که علم روز را تقریبا در انحصار دارد مانند مسلمانان فکر نمی کند و در این باره سخنی دیگر دارد زیرا از کتاب مقدس حتی نمی توان کتابهای علمی چندی مانند اولین دانشگاه و آخرین پیامبر بیرون کشید ، و اگر کتابهائی هم در پیرامون تورات و انجیل نوشته شده همه به دین و پیامبر و مطالب مذهبی مربوط است (بعنوان نمونه چندین کتاب را در جلد قبل نشان دادم با ردیفی که در یک سال چاپ شده بود و برای ایک از کتابخانه های معروف سویس فرستاده شده) ولی از نهاد کتاب مقدس برنامه سنگین دانشکده پزشکی یا دانشکده دیگری را بیرون کشیده باشند تا کتاب بنویسند کجاست کتابش ؟

خیال کنم مایل باشید بدانید مسیحیت بعنوان مثال هم اگر هست در این باره چه می گوید. از این رو بخاط شما مقاله یه دانشمندی که جلب نظر کرده و در مجله پرتیراژ ریدرزدایجست همین اواخر منعکس گردیده (1) قسمتی از آن را بیاورم : عنوان

1- مقاله مزبور در مجله ارزشمند طب و دارو دوم بهمن 47 ترجمه شده از آنجا نقل گردید.

این است : آیا یک دانشمند می تواند به خدا باشد... «علم در پاسخگوئی به پرسشها رقیب ندارد : این چیز چگونه ساخته شده است ؟ بچه طریق می توانیم آن را کنترل کنیم ؟ چگونه یک سلول گشنیده می شود ؟ چه عملی باعث می شود که هواپیما به پرواز در آید ؟ ستاره ها در چه فاصله ای از کره زمین قرار دارند ؟ ولی چنانچه بپرسید چرا اتفاق می افتد ؟ علم سکوت می نماید.

من فکر می کنم هر دانشمندی از اصل نیوتون درباره این که جاذبه زمین چطور عمل می کند با اطلاع است ولی هیچ دانشمندی کوچکترین اطلاعای از این که چرا جاذبه زمین چنان عمل می کند ندارد. این است اختلاف بین علم و مذهب. مذهب بر خلاف علم توجه اصلی خود را به چرا دارد. چرا باید رنج و درد وجود داشته باشد؟ چرا بعضی از اطفال با عقب ماندگی جسمی یا مغزی به دنیا می آیند ؟ هدف از زندگی چیست؟ چرا باید من راستگو و متقی باشم و به یکدیگر کمک کنم ؟

بعلاوه در حالی که علم همیشه کوشش می کند رفتار و حرکات اشیاء و حیوانات و انسان را مورد تجزیه قرار دهد ، خود را با این سئوال که چه رفتاری خوب و چه کرداری بد است آشنا نمی کند علم این سئوالات را بعهده فلسفه و مذهب می گذارد. ولی چنانچه شخص بخواهد یک زندگی کامل و با مسئولیت داشته باشد باید بین کلیه قوائی که در زندگی او مؤثر می باشند تعادل را حفظ کند... من معتقدم که خداوند امروز هم وحی خود را با انسان نازل می کند ولی نه به شکل معجزه. و کشف جدیدی که در علم میشود در حکم وحی خداوند است که می خواهد انسان

با آنچه که او آفریده است آشنا شود...»

من از دو مطلب این دانشمند خوشم آمد یکی که کشف جدید علمی را وحی تکوینی دانسته و این همان تعریفی است که در جلدهای قبلی کردم و گفتم بیرون کشیدن ارتباط منظم و فرمولهای ریاضی از شکم جماد و نبات و حیوان از ذرات تا اجرام همه دلیل بر امر و وحی تکوینی ذات مقدس اوست که هر کدام را فرمود به نحوی بچرخند یا چنین باشند و یا چنان کنند و آنچه را توسط پیامبران وحی فرمود وحی تشریعی است.

دومین سخن دانشمند را که خوشم آمد چنین اعترافی است «... این به نظرم کاملاً طبیعی و در حقیقت اجتناب ناپذیر می نماید که در این کتابها (کتاب مقدس) علاوه بر آن همه حقایق مطلق مقدار کمی نیز شک و تردید انسانی گنجانده شود و بعقیده من لزومی ندارد در مورد این نوع جملات خود را زیاد ناراحت کنیم.»

تصور نقرمائید فقط این دانشمند چنین اعترافی می نماید از این گونه سخنان زیاد است. داستان و حقیقتی را در این اواخر بشنوید. در کلیسا کشیش سخن را بدین جا رساند که نان گوشت مسیح و شراب خون اوست جوانی خندید خواستند او را به محاکمه و دادگاه بفرستند روزنامه ها نوشتند : آیا می خواهند این جوان را نیز مانند گالیله ها و اداربه پذیرش مطالب غیر علمی نمایند (1) من برای شما درباره کتابهیا مذهبی موجود جهان چه بگویم و راجع به عظمت قرآن در برابر آنها چه بنویسم که بیشتر خارج

1- صفحه 110 مجله Der spiegl 32 ژولی 1968.

از موضوع نشود ؟ می گذرم و باز جای دیگر با هم سخن می گوئیم فقط خواهش می کنم مطلب فوق را که این دانشمند راجع به علم و دین و سازش آنها با یکدیگر گفت اگر خواستید روی اسلام پیاده کنید جلد قبلی مرا در نظر آورید که گفتم اسلام از لحاظ دستور حکم واکس را دارد و ادیان قبل حکم سرم و مثال زدم که ادیان می گفتند زنا مکن اسلام پیشگیری کرده می گوید مقدمات آن را نیز فراهم مکن حتی به جای گرم زنی منشین.

پانزده قرن قبل

تا کنون هر چه نوشتیم سخن از چهارده قرن بود و بکرات گفتم : قرآن در چهارده قرن قبل آن چنان پیش کسوت در علم بود و اینک دنیای روز این چنین بهره مندازدانش است ولی در جلد (پنجم) رقم 15 را به جای 14 آوردیم بدین سبب که شروعش روز مبعث بود که آغاز پانزدهمین قرن بعثت نبی گرامی می باشد.

خوشبختانه اسلام خود نشان داده است بسان خورشیدی ماند لفافه پیچ شده از قرون و اعصار و اینک که با اندازه پانزده قرن از آن روکش ها باز شده درخشش بیشتر اسلام چشمگیر است.

باز یاد آوری می نمایم که هیچگاه رقم 15 قرن قبل را فراموش نفرمائید زیرا ذکر مطالب علمی روز در برابر رقم 15 قرن قبل نه تنها نشانی از قدمت بشتر فرهنگ درخشان اسلامی است بلکه 15 قرن قبل و آن همه مسائل علمی جای انکار و عداوتی جز برای یک عده فرصت طلب باقی نخواهد گذاشت و برای مسلمانان نیز از یک جهت جای مباهات و افتخار و از جهت دیگر محل شرمندگیهای فراوانی بعلت روی گرداندن از حقایق اسلامی باقی است.

کتابهای مورد استفاده

بیشتر از همه از یک رساله دانشکده دارو سازی دانشگاه استراسبورک بشماره - 622- استفاده کردم نویسنده آن آقای ربرت مونتاینRobert Montagne و موضوع آن : مطالعه عسل از لحاظ تغذیه و درمان می باشد.

تز دیگر از دانشگاه مونیخ سال 1956 تحت عنوان مطالعات آزمایشی راجع به پژوهشهای راتیسمی که نویسنده آن آقای / Edith Lindenamnمی باشد.

کتاب دیگر : زنبور عسل آقای موریس مترلینگ می باشد که به فارسی نیز ترجمه شده است.

در قسمت های مختلفه دیگر مربوطه به آیه شریفه نیز از کتابهای چندی استفاده شده که اگر مربوط به سه جلد کتاب چهاردهم بحار مجلسی و وسائل الشیعه و مستدرک نباشد به مآخذ و مدرکش اشاره خواهد شد.

کتاب دیگر مورد استفاده از آقای دریبره است راجع به «رنک در فعالیت های انسانی» که همین سال یعنی 1968 تألیف شده است.

M- dribere La Couleur Dans Les Acivites Humaines.

ص : 30

ص : 31

کتاب نحل (زنبور عسل)

زنبور عسل

منظور از این قسمت «کتاب نحل» نوشتن کتاب زنبورشناسی نیست و به هیچ وجه راجع به تربیت زنبورها نمی باشد. بلکه بنابر احترام و بزرگداشتی که نسبت به یگانه کتاب آسمانی محفوظ مانده قائلیم و این کتاب حکیم نامی از نحل برده است به قسمت هائی از عجائب زندگی آنها اشاره کنیم تا در ضمن از راه معرفت به موضوع و مخلوق به راه شناسائی ذات مقدس خالق و صانع نیز گامی نهاده باشیم و چرا چند برگی از آنها ننویسیم و حال آن که هر دانه زنبور باید بیش از صد مرتبه بر روی گل بنشیند و از کندو به گل و از گل به کندو پرواز کند تا یک گرم عسل تهیه کند که ما آن را بخوریم یا پنج کیلو زنبور که در حدود هفتاد الی هشتاد هزار عدد میشود در یک کندو برای تهیه شصت کیلو عسل عمر خود را بگذرانند (کندوهای صد کیلو عسل نیز دیده میشود و به ندرت نیز بیشتر).

داخل هر کندو یک ملکه است که مادر همه زنبوران است و هزارها کارگر که همگی ماده اند و حدود سیصد چهارصد زنبور نر ، در ایران قدیم و هنوز هم بین زرتشیان نیز مرسوم است که 17 بهمن رعیتی (پنج روز آخر اسفند را پنجه فرض کرده و ماه ها را به تساوی سی روز می دانند و لذا ماده رعیتی آنها پنج

روز جلوتر است با توجه به سالهای کبیسه) روزی است که خرم (بخار داغ) زمین بیرون می آید (شاید روزی است که موجودات ذره بینی زمین فعالیت خود را آغاز می نمایند یا ممکن است روزی باشد که بنابر قول قرآن آغاز می نمایند یا ممکن است روزی باشد که بنابر قول قرآن آغاز و رآمدن زمین برای روئیدن باشد مانند خمیری که بوسیله باکتریها ور می آید واین از معجزات قرآن است که در گیاه شناسی و اسلام خواهیم گفت زیرا دانش روز هم شروع فعالیت بهاری را بواسطه تحرک در زندگی ویروسهای ذره بینی و باکتریهای موجود در زمین می داند و آزمایش ساده استریل کردن خاک گواه است که گیاه در آن نمی روید و آیه مذکور ه در سوره حج می باشد : یا ایها الناس ان کنتم فی ریب من البعث فانا خلقناکم من تراب ثم من نطفه ثم من علقه ثم من مضعه مخلقه و غیر مخلقه لنبین لکم و نقرفی الارخام ما نشاء الی اجل مسمی ثم نخرجکم طفلا ثم لتبلوغوا اشدکم و منکم من یتوفی و منکم من یرد الی ارذل العمر لکیلا یعلم من بعد علم شیئا وتری الارض هامده فاذا انزلنا علیها الماء اهتزت و ربت و انبتت من کل زوج بهیج - ای مردم اگر شما درباره روز قیامت و قدرت خدا بر بعث مردگان شک و ریبی دارید (برای رفع شک خود بدین دلیل توجه کنید)و بدانید که ما شما را نخست از خاک افریدیم آنگاه از آب نطفه آنگاه از خون بسته آنگاه از پاره گوشت تمام و ناتمام تا در این انتقال و تحولات قدرت خود را بر شما آشکار سازیم و از نطفه ها آنچه را مشیت ما تعلق گیرد در رحم ها قرار دهیم تا به وقتی معین طفلی (چون گوهر) از (صدف) رحم بیرون آریم تا زیست کرده و بحد بلوغ و کمال برسد و برخی از شما (در این سنین) بمیرد و برخی بسن پیری و

دوران ضعف و ناتوانی رسد تا آنجا که پس از دانش و هوش خرف شود و هیچ فهم نکند و (دلیل دیگر از ادله قدرت خدا بر معاد آن که) زمین را بنگری وقتی خشک و بی گیاه باشد آنگاه باران بر آن فرو باریم تا ور آید و سبز و خرم شود و (تخم ها در آن) نمو کند و از هر نوع گیاه زیبا برویاند.

حوالی روز مذکور 17 بهمن (نیمه بهمن ماه) ملکه شروع می کند به تخم گزاری در کندو و هیچ وقت در تشخیص هواشناسی خود اشتباه نمی کند. کارگران به محض آن که اندکی هوا گرم و گلهائی باز شد از کندو خارج شده برای تهیه عسل و موم فعالیت آغاز می نمایند. مقدار تولید با عوامل چندی پیوستگی دارد که اهم آنها عبارتند از : ساعات روز - روز - زیبا و مسرت انگیز - چند روز قشنگ و خوب پشت سر هم - بر حسب عرض جغرافیائی - ارتفاع از سطح دریا - بر حسب رطوبت - حرارت زمین - منطقه - لحظات بهره برداری - تغییرات در ترکیب کردن و غیره که هر کدام را بزودی شرح خواهیم داد.

آمادگی برای تشکیل یک کندوی دیگر

برحسب اینکه ضرائب فوق همه یا چند تای آن آماده بهره برداری باشد در یک کندوی قوی ممکن است یک روز مذکور که روز خوبی است تا ده کیلو عسل تولید شود.

برای ملکه نیز این قانون قطعی است که همیشه به نسبت فراوانی عسل و نعمت تولید مثل کند و از این رو روزانه قریب یک هزار تخم می گذارد و آنقدر زنبور زیاد می شود که شبها بعضی از

زنبوران راه ورود به خانه نداشته خارج از کندو مانده در سرما سیاه و تلف میشوند.

گویا تلفات دسته جمعی زنبوران بر خلاف میل آفریدگار آنهاست که ناگهان حتی ثابت شده بدون میل ملکه همه زنبوران مسخر یک شعور مرموز (وحی) شده ، اضطراب و هیجان مخصوصی در کندو بوجود می آید که حتی عوام از زنبور داران می فهمد که زنبوران خود را برای اتخاذ یک خانه دیگر و کندو گزینی آماده میسازند و این هیجان و شورش آنچنان است که المسافر کالمجنون درباره ساکنان کندو نیز صادق می باشد.

در یک کندوی قوی دویست هزار و بطور متوسط در کندوی خوب قریب 85 هزار زنبور هستند که هفتاد هزارشان مهاجرت می نمایند. سفرشان در روز و ساعت معین صورت می گیرد. زنبوران نر در کندو باقی می مانند تا یکی از آنها برای همسری ملکه جوانی که آمادگی دارد بوجود آید انتخابشود و شمارش اینها در حدود 450 عدد است تعدادی نیز زنبوران جوان برای پرستاری تخم ها و لاروها و ننف ها و ملکه جوان آینده مهاجرت نخواهند کرد دسته سوم قری چهار هزار و پانصد کارگر است که برای سه کار در کندو می مانند : عسلهای موجود در حفظ کنند بر موجودی عسل از راه آوردن شیره گلها بیفزایند به زنبوران تازه بدنیا آمده تعلیمات لازم مکیدن گل و پرستاری کردن از نوباوگان و... بدهند.

لارو کرمهائیست که از تخم بیروم می آید و ننف نوباوگان می باشند که رشدشان از کرم بیشتر بوده شکل زنبور به خود گرفته اند

و این دسته چهار پنج هزار نفری مراقب ده هزار تخم و پرستار هجده هزار لارو و سی و شش هزار ننف و 7 - 8 ملکه و عسل موجود بوده از اینجهت از مسافرت و مهاجرت صرفنظر می نمایند.

هر کدام از زنبوران باندازه مصرف پنج شش روز عسل و مقداری صمغ را احتیاطا با خود برداشته همزمان با گشترش اشعه های طلائی صبحانه خورشید آماده حرکت می شوند از عسلهای برداشته شده در کندوی جدید موم می سازند و موم و صمغ را برای اندودن در و دیوار کندو و گرفتن منافذ آن و برای چسباندن چیزهائی که امکان افتادنش هست بکار می برند ضمنا اگر وضع آنها طوری شد که نتوانستند چندین روز اقامتگاه جدیدی پیدا کنند از ذخائر برداشته شده استفاده می نمایند.

درکندوی جدید

فعالیت بسیار چشمگیر زنبوران آغاز می گردد ، فوق العادگی زحمت آنها سبب میشود بعد از پنج هفته زنبوران تلف شوند و تازه بدنیا آمدگان جایشان را بگیرند. ماموریت زنبوران در نشستن روی گل و برداشت شیره از آن و حمل شیره بسوی کندو آنچنان است که محیط خار از کندو بر عکس داخل غیر دوستانه و غیرگی است ، زنبوران عسلی که در کندو بیکدیگر مهر و محبت دارند در خارج گویا یکدیگر را نمی شناسند. اگر شما بخواهید یک زنبور را در داخل اذیت کنید همه برای دفع شما نیش ها را آماده می کنند ولی در خارج اگر هزار زنبور حامل شیره را بکشید هزار و یکمی همین که با آنها نزدیک شد روی اجساد کشته شدگان می نشیند که

از شیره آنها بهره برداری نماید. مأموریت حمل و نقل از گل به کندو آنچنان محیط بر کارهای دیگرشان است که حتی بفکر آن آخری نمی رسد که مرگ او را تهدید می نماید.

امروز با نشان کردن زنبورها به وسائلی (مخصوصا رنگ کردن) دانسته اند زنبوری که صبح مثلاً وظیفه اش مکیدن شیره گلهاست عصر همان روز با چرخش بالهای کوچکش هوای گرم کندو را تعدیل می کند و یا از لاروها مراقبت می نماید یا آن عده که صبح بر شهد دانهای گل می نشستند و شیره گل را حمل می کردند عصر بر آلات تذکیر (پرچم) گل نشسته پولن را به کندو می بردند.

امروز در بسیاری از باغ وحش های دنیا کندوهائی نصب شده و ترتیب آنرا چنان داده اند که بلافاصله حتی در ظرف دو سه دقیقه می توان ملکه زنبوران را شناخت زیرا یک ناحیه ای نظر را جلب می کند گویا یک گل مدوری که امروز بسینه آویزان می کنند می باشد که نگین وسطش درشت تر و اطراف آن نگین های یکنواخت و مشابهی می باشد و ممکن نیست جائیکه ملکه است زنبوری پشت به او کرده باشد بلکه همه دایره وار سرها را به طرف ملکه کرده اند.

ملکه با سر وارد یکی از خانه ها میشود زنبور شناسان می گویند می خواهد بداند در آن قبلاً تخم گذارده یا نه و وضع خانه آیا برای تخم گذاری مناسب می باشد یا خیر ، بعد ته خود را وارد می کند و با فشاری که به خود وارد می آورد تخم می گذارد بعد بیرون می آید تا به خانه دیگری سر بزند در این حال یک یا چند زنبور دیگر نیز قبلاً خانه ای را باید ملکه آن را بنگرد مورد بررسی قرار می دهند

در هر حال و هر محل وضع زنبوران طوری است که سرشان به سوی ملکه می باشد. در آن زمان که ملکه مشغول تخم گذاری است یکی از زنبوران سرش را به سر ملکه می گذارد گویا او را نوازش می کند یا با او حرف می زند و تمام این مراحل بوضوح در برابر کندوها آشکار و نمایان است.

با آنکه راجع به عجائب ساختمانی بدن زنبور عسل هنوز چیزی ننوشته ایم ، نگفته ایم چشم زنبور عسل دارای شش الی هفت هزار سطح است که در تاریکی هم می بیند بعلاوه سه چشم روی پیشانی دارند که هنوز طرز انعکاس در آنها را نفهمیده اند یا در شاخک زنبور دوازده هزار تار نازک و پنج هزار حفره وجود دارد که آثار و بوهای خارجی را می توانند جذب کنند و بفهمند و هزاران شگفتیهای دیگر ، چون مقصود کتاب زنبورشناسی نیست همین اندازه کافی به نظر میرسد.

انجمن حمایت حشرات

در جلد دوم خواندید : مسافری بود که سری با دارات و مؤسسات میزد و درباره هر کدام مطالبی از معارف اسلامی می آورد از جمله راجع به انجمن حمایت حیوانات مسائلی را پیش کشید که مورد شگفتی خوانندگان بود و از روی تعجب می پرسیدند آیا اسلام کدام گوشه از آن چه را باید یک اجتماع مترقی منظور بدارد هر چند مربوط به حیوانات اهلی یا وحشی باشد فراموش کرده است ؟ در اینجا می خواهم سخن تازه تری را عنوان کنم و آن حمایت اسلام از حشره ای است به نام زنبور عسل تا بر تعجب

خوانندگان افزوده شود.

اولاً اسلام ملکیت برای زنبور عسل قائل است و صاحب کندو را دارنده و مالک زنبورها می شناسد در صورتی که زنبورهای دیگر ملکیت ندارند و کسی نمی تواند ادعای مالکیت به آنها داشته باشد و هر کس زنبور عسل را بکشد یا تصرف کند در اسلام به صاحب کندو بدهکار میشود که مبلغش نیز تعیین شده است آنچه اهمیت دارد هماهنگی بین نظم آفرینش تکوینی و تشریعی است : آفرینش تکوینی چنانچه قبلاً به تفصیل بیان کردم در جستجوی سه چیز است : قدرت تعاون - زیبائی و خلقت تشریعی نیز در پی همین سه چیز می باشد که در بهداشت لباس و بدن و روان با آنها اشاره خواهد شد و در اینجا کافیست گفته شود زنبور عسل با حس تعاونی که با انسان دارد (مکیدن 2-3 گل برای تغذیه خودش کافیت در صورتی که صد برابر خواهد مکید تا برای انسان عسل شفابخش تهیه کند) از طرفی هم با گلها تعاون دارد او آنها را به عمل لقاح و آنها او را تغذیه می نمایند و لذا در اسلام نیز تعاون بصورت حمایت از چنین حشره ای پر معنا بوده و دستور داده شده است.

ص : 40

ص : 41

انقلاب غذائی عنوانی بود که در جلد قبلی باز کردیم و بحث مربوطه را چنین آغاز نمودیم که ساکنین کرات دیگر بیایند و زندگی بشر اولیه را تحت نظر قرار دهند و عالمانه قضاوت نمایند چه انقلاب هائی باید برای بشر روی دهد تا انسان زودتر به کمال و تکامل برسد ، در نتیجه پیدایش آتش - زراعت - خانه سازی - چرخ چاپ را با نظر عالمانه چهار رویداد انقلابی بزرگ فوق العاده مؤثر تشخیص داده ضمنا ضروری بودن انقلاب اخلاقی را تائید نمودند که باید هر چه زودتر در زمان آینده به ظهور پیوندد.

در اینجا بازیکی از ساکنین کرات آسمانی را دعوت می کنیم با بشقاب پرنده فرضی اش بیاید و گزارشی از خانه ما انسانها تهیه کرده آن را برای هم کره ایهایش به ارمغان ببرد. تصور کنم در ضمن گزارش مبسوطش مجملی از مطالب زیر مشاهده شود : یک جا عمارتهای مجلل پر زرق و برق بیش از صد طبقه دیده شد و در قاره دیگر غارهائی مشابه حفراتی که انسانهای اولیه در آن زندگی می کردند. در یک محل ارتباطات شفاهی و کتبی و دیدنائی و مسافرت آن چنان سریع صورت می گیرد که گویا همگی همسایه اند و در جای دیگر هنوز انسانهائی که وسایل ارتباطاتی ندارند

و خود با پای برهنه طی طریق می نمایند و هزاران اختلاف دیگر آنچه همگان در آن مشتر کند آن که : چون خورشید پشت به قسمتی از زمین کند ساکنین آن ناحیه همه روی زمین دراز می کشند و آرام میشوند و باز با تابش اشعه های خورشید همه به جنب و جوش می افتند ، زمستان همه به کنج ها و کنار گرمی ها میخزند و در فصل گرما همه زیر آسمان را انتخاب می نمایند و...

قضاوت ما نیز در مشاهدات کندوها همینطور ساده و سطحی است و برحسب آن که زنبورها در شکاف سنگ ها یا دل درختان مسکن کرده باشند یا کندوئی برای آنها ساخته شده باشد بشرح و بحث مختلفی می پردازیم.

باز روح کندو

از آیه مذکوره : و اوحی ربک الی النحل... کلمات : وحی نحل با اختصار مورد بحث قرار گرفت ولی رویهم رفته وحی به نحل متوجه امر خانه سازی است لذا اگر مجدد از پیوستگی بین وحی (بنابر نظر موریس مترلینک ، روح کندو) با کندو مطالبی آورده شود بی تناسب نیست.

«ملکه در شهر زنبوران عسل آن طور که ما تصور می کنیم فرمانفرما نیست ، بلکه او نیز مثل سایر افراد این شهر مطیع قواعد و نظامات کلی می باشد. ما نمی دانیم که این قواین و نظامات از کجا و چگونه وضع میشود و به انتظار اینکه شاید روزی بتوانیم به این موضوع پی ببریم و واضع این مقررات را بشناسیم اکنون بطور موقت آن را بنام (روح کندو) می خوانیم. ملکه نیز مانند دیگران

از (روح کندو) اطلاعت می کند... ما نمی دانیم روح کندو در کجاست؟ و در کدام یک از سکنه شهر عسل حلول کرده است ولی می دانیم که روح کندو شبیه به غریزه پرندگان نیست که پرنده را وادار به لانه ساختن می کند و در موقع معین او را مجبور به مهاجرت می نماید و نیز می دانیم که روح کندو یک عادت اراده و کورکورانه نژاد زنبور عسل نیست... روح کندو وظیفه هر یک از سکنه شهر را بر طبق استعداد آنها معلوم می کند و هر کس را بیک کار می گمارد. روح کندو به مهندسین و بناها و کارگران دستور می دهد که خانه ها را بسازند... روح کندوست که در روز و ساعت معین به تمام سکنه شهر دستور می دهد که از شهر مهاجرت نمایند و در این ساعت تمام افراد... از شهر خارج میشوند و خود را بدست حوادث نامعلوم و مشقات بدست آوردن مسکن و ماوای جدید می سپارند. این عمل ، اعم از اینکه بر طبق اراده زنبورها و یا بدون اراده آنها انجام بگیرد(ولی آیا ممکن است که بدون اراده آنها صورت بگیرد ؟) عمل عجیب و بزرگی است که با روحیه و طرز فکر خود نمی توانیم مصاب بودن آنرا تصویب کنیم... ما نمی توانیم بفهمیم قانون که بوسیله روح کندو وضع شده در کدام منطقه مطرح میشود و در کدام مجمع و مجلس شورای ملی تصمیم با اجرای آن می گیرند و کیست که فرمان حرکت را صادر می کند... باری در کندو ، مقدمات مهاجرت ، برای اطلاعت خدائی که سرنوشت زنبور عسل را در دست گرفته فراهم میشود» (1)

1- صفحات 35 و 36 زنبور عسل مترلینک.

ملاحظه فرمودید چگونه مترلین به یکی از مظاهر خلقت که دارای هدف و قصد معینی است پی برده و نام آن را روح کندو گذاشته و بدون اطلاع از قرآن و اسلام آن را بالاخره از طرف خدا می داند و باز فراموش نفرمائید که زنبورشناسی صد سال اخیر متوجه این هدف و قصد یکی از مظاهر طبیعت شده و حال آن که 15 قرن قبل قرآن کریم با بیان تسخیر زنبور عسل بوسیله وحی و هدایتش بسوی هدف کندو گزینی ما را در عین حال که در شگفتی و اعجاب می افکند برای تعظیم و استقبال از مطالب آسمانی قرآنی بیش از پیش آماده میسازد.

تکرار سخن خدا

خیلی تعجب آور است که زنبور شناسان نیز گاهی به یک فرد مسلمان قرآن خوان می مانند که قرائت می کند : و اوحی ربک الی النحل ان اتخدی... مما یعرشون.

وحی و امر را گفتیم که هر دو یکی بوده و چندان اختلافیب ندارند. با این توجه دو سطر از سخن مترلینک را برای شما نقل می کنم سخنی که وی نیز گفته است خدا به زنبور عسل وحی (امر) می کند چنین کند و چنان باشد.

«باری ، در کندو ، مقدمات مهاجرت برای اطاعت از خدائی که سرنوشت زنبور عسل را در دست گرفته فراهم میشود.

از هشتاد تا نود هزار که مجموع سکنه شهر عسل را تشکیل می دهند هفتاد هزار آنها برای اطاعت از امر خدای خود و یا (روح کندو) باید شهر خود را رها نمایند و از مسقط الراس خویش

جلای وطن کنند (1) برای چکار ؟ برای کندو گزینی مجدد و انتخاب خانه تازه. (همانگونه که پروردگار در کتابش وحی را بزنبور برای کندو گزینی بکار برده است).

اعجاز قرآن در برابر کندو

همان طور که در قرآن اشاره شده زنبور عسل کوهها درخت ها یا کندوها را برای خانه سازی انتخاب می نماید و بهمین منوال که درز سنگها و شکاف درختها و حفراتی چند با اشکال و اقسام دارد یکی دراز است دیگری مدور و سومی مارپیچ و... کندوها نیز با انواع مختلف از لحاظ شکل و اقسام رنگها دیده می شوند و بنابر تجربیاتی که شده زنبوران به رنگ آبی علاقه بیشتری نشان می دهند. (کندو را که آبی رنگ دوست دارند).

درزها ، شکافها ، حفرات و... بهر وضعی و شکلی که باشند زنبوران آن را طبق دلخواه خود در آورده و در آن مسکن می کنند.

شگفتی و اعجاز قرآن در این است که میفراید زنبور عسل از کوه و درخت خانه می گیرد و اشاره ای به درز و شکاف و حفره ای از کوه و گیاه نمی کند و اگر اشاره ای به چنین مطلب کرده بود امروز ایراد می کردیم که : زنبورانی هستند در هندوستان که حشره شناسان آنها را آپیس دورساتا می گویند اینها یک شاخه درخت را می گیرند و در طولش خانه هائی می سازند و هیچ گاه خانه اشان سقف ندارد و در این صورت قرآن کتابی بود که فقط راجع به زنبوران عسلی صحبت کرده بود که مردم مکه گاهگاهی

1- صفحه 38.

کندوهایشان را در طایف (نزدیک مکه) یا در اطراف مدینه دیده بودند ولی قرآن وحی است و کتاب نبی گرامی اسلام و کلام خدا لذا در یک جمله نه تنها خود را همیشه بالاتر از پژوهشهای زنبور شناسان نشان می دهد بلکه اعجاز بیشتر در این است که در میان آن همه اموری را که می توان به زنبور عسل نسبت داد فقط به ذکر خانه سازیش افتاده و آنرا متذکر است. چرا ؟

زیرا همه چیز

بلکه شگفتی ها و شاهکارهای زنبور عسل همه به کندو گزینی اش مرتبط می گردد و وحی برای دستور به همین کار صورت می گیرد.

زنبور عسل مهاجرت می کند برا یکندو گزینی - عسل و موم می سازد برای کندو سازی و آن چه را مهمترین اعمال و اقدام زنبور تصور کنیم همه و همه به امر خانه سازی زنبور عسل برگشت دارد ، امری که قرآن به آن اشاره فرموده است.

یک کندو که ما در اختیار زنبور قرار داده ایم بظاهر پر از خانه هائیست همه یک شکل و شش ضلع بر نگ کثیف زرد خرمائی جنس کندو را از گل و خاک ، حصیر ، نی ، شاخه های تازه گیاهان و بیشتر از چوب درست می کنند ، چهار نوع خانه در هر کندو مشاهده می شود : آنها که از همه بزرگترند و مخصوص پرورش خاندان سلطنتی است. دوم : خانه هائی که زنبوران نر در آن تربیت می شوند و موقع فراوانی محصول ، محل ذخیره است. سوم : خانه سایرین و زنبورانی که تازه بدنیا آمده اند و انبارهای

معمولی و چهارم : خانه هائی در گوشه و کنار کندو جهت کارهای مختلف ، و این هایند که نظم و تربیت معین ساختمان ندارند خانه های دسته دوم و سوم از همه منظم ترند آن چنان مسدس هائیکه در اندازه اضلاع و زوایا کوچکترین اختلافی در بین آنها نیست خانه ها آن چنان دنده به دنده قرار گرفته اند که حتی یک میلیمتر فضای خالی بین آنها دیده نمی شوند.

اعجاز قرآن در نحوه خانه سازی زنبور عسل

پایان مهاجرت زنبورها به ندرت نابودی است. اغلب پیش آهنگان که مأمور اکتشافند به ملکه و سپاه زنبوری که در معیت ویند بوجود کندوئی اطلاع می دهند یا انسانی آن را تهیه می بیند بهر صورت زنبورها وارد کندو میشوند. اینک کندو یعنی حفره ای بدون عسل و موم. از در ودیوار کندو بالا می روند، آن هاکه زودتر بسقف رسیدند بوسیله پاهای جلوئی خود به سقف آویزان میشوند زنبوران دیگر که میرسند به قبلی ها می چسبند و سومی ها به ردیف دومی ها و همین طور زنبور به زنبور وصل میشود تا یک اجتماعی به شکل کله قند که قاعده اش بسقف چسبیده متشکل از زنبوران درست میشود. در این حال یک عده کندو را پاک و نظیف می کنند و سپس به گرفتن درزها و شکافهای کندو می پردازند و ضمنا به صاف و صیقلی نمودن جدارها مشغول میشوند. بتدریج یکعده به صحرا میروند و با شیره گل بر می گردند و اگر بهمین طریق خانه سازی شروع شود نزدیک به سه ماه پایان می پذیرد ولی ممکن است موم یا عسل در اختیارشان گذاشته شود و در مدت

قلیلی این کار خاتمه پذیرد.

هرمی از زنبور که به سقف چسبیده است و بنظر نویسنده بهمین علت که خانه سازی از سقف شروع میشود قرآن کلمه یعرشون را آورده و با سابقه 15 قرنیش معجره ای بشمار میرود زیرا خانه های دیگر از زمین به بالا شروع می گردد و زنبور عسل از عرش و سقف رو به پائین ، به هر صورت زیر آن هرم یعنی زیر سقف مقداری موم از اول آویزان میشود که هیچ طرح و شکل معینی ندارد مانند بنایان ما که مقداری گل از اول دارند و بعد آن را به شکلی در می آورند زنبوران نیز یک عده اشان که نمی توانسته اند تولید موم کنند در این جا معماری خود را شروع می نمایند. یکی از آنها محل اولین خانه را معین می کند و از آن جا خانه سازی شروع میشود و بتدریج چهار نوع ساختمانی که قبلاً گفتیم بوجود می آید.

شگفتی هائی از قرآن

از این رو بدین قرار است :

15 قرن قبل توجه قرآن به داش حشره شناسی. (یک جا زنبور جای دیگر مورچه و پشه و عنکبوت و...)

15 قرن قبل اشاره به کندو گزینی زنبور از کوه ها ، درخت ها ، کندوها آن هم بدون اشاره به درز سنگ ها و شکاف درختها.

15 قرن قبل تنها بذکر کندو گزینی زنبور که همه شاهکارهایش در این جاست.

15 قرن قبل به امر اضافی تری از غرائز حیوانی بنام وحی (روح کندو» اشاره کردن.

15 قرن قبل به خانه سازی زنبور عسل از سقف (عرش) به طرف زمین.

ص : 50

ص : 51

کتاب ثم کلی من کل الثمرات خوردن از همه شهد دآنها

اشاره

توجه قرآن به فاصله زمانی

پیش از این اشاره شد که خانه سازی زنبور از ابتدا با مهاجرت شروع میشود و در صورت عدم دسترسی به موم یا موادی مشابه موم ساختمان خانه جدید بطرز متوسط 2 تا 3 ماه طول می کشد از این قرار وحی به زنبور آغازش همزمان با شروع مهاجرت بودهو مدتی طول می کشد تا بهره برداری از گلها در خانه جدید شروع شود.

در عربی دو کلمه «ف» و «ثم» به «پس» فارسی معنی میشود که مورد استعمال اولی در آنجاست که فاصله زمانی نباشد موضوعی بلافاصله بدنبال موضوع دیگر آورده شود ولی دومی بر عکس در آن مورد بکار برده میشود که فاصله زمانی بین دو قسمت مذکور موجود باشد.

15 قرن قبل را بنگرید نه با چشم سر بلکه با چشم دل و جان که اطلاعات وسیع زنبورشناسی را چگونه قرآن در یکی دو جمله خلاصه کرده حتی فاصله زمانی بین وحی (شروع مهاجرت) و استفاده از کل الثمرات (آغاز بهره برداری از شهد دآنها در کندوی جدید) را با کلمه «ثم» متذکر است.

زنبوران عسل بخورند

زنبوران عسل دو نوع محصول اصلی به کندو می آورند و سه ماده فرعی. محصول اصلی شیره شهد دانهاست و پولن

گلها و مواد سه گانه دیگر عبارتند از صمغ نباتی برای گرفتن سوراخهای کندو و درزها و شکافها ؛ آب و نمک که مورد استعمالشان را خواهیم گفت شیره شهد دآنهاکه عسل میشود و پولن که علاوه بر مصرف موم سازی بمصرف تغذیه نوباوگان (لاروها و ننف ها) میرسد. طبیعت زنبور عسل را برای این آفرید که عسل تولیدکندو این وظیفه به خط درشت روی زبان و دهان و معده زنبور عسل نقش گردیده یعنی زبان و دهان و معده و سایر اعضای بردن او برای این بوجود آمده که عسل تولید نماید (1)

چینه دان در حشرات جزو دستگاه گوارش آنها محسوب است و هر چند از دهان تا مخرج به دستگاه هاضمه مربوط است حتی عوام نیز با آن چیز که از حلق وارد مری شد می گویند خورده شد.

زنبور عسل برای رفع گرسنگی اش کافیست که روزانه 2-3 گل در اختیارش باشد ولی در یک روز خوب در یک ساعت 200 الی 300 گل را می مکد و به عسل تبدیل می کند.

شگفتی از خوردن زنبور عسل به اشاره قرآن

بسیاری نمی دانند شاید در بین خوانندگان هم کسانی باشند که ندانسته اند عسلی را که می خورند از دهان زنبور است یا سوراخ های تنفسی اش یا از جای دیگر.

بطور کلی از قرن هفتم میلادی زنبورشناسی شروع شده

1- زنبور عسل مترلینک 171.

قبل از آن نیز دانشمندانی چند درباره این حشره رساله هائی نوشته اند ولی همه افسانه مانند بوده است. حقایق علمی زنبورشناسی که جملگی مورد تأئید حشره شناسان بعدی بویژه زنبور عسل شناسان قرار گرفت از فرانسواهو بر سویسی (متولد 1750) می باشد. فقط 15 قرن کتابی به نام قرآن دو جمله درباره این حشره آورده که شگفتی های زیر را در بر دارد.

(1) 15 قرن قبل در حجاز جائی که نه تنها حشره شناسی اصلاً مطرح نبود بلکه اظهار آن باعث تمسخر و استهزا میگردید از شاهکاری بعضی حشرات (زنبور عسل - مورچه - عنکبوت) سخنانی آورده شود که برخی از شگفتیهایش را که مربوط به زنبور عسل است خواهید دید آیا شگفتی نیست؟

(2) دو کلمه : کلی و کل را بدنبال هم آورده که قرنها بعد دانشمندان متوجه خوردن (کلی) زنبور عسل و بهره برداری از همه گیاهان (کل) شده اند و شگفتی از خوردن زنبور عسل آغاز شد.

(3) همه جا مشهور است حتی در کتابهای زنبورشناسی نیز می نویسند که زنبور بر گل نشست و محصول آنرا بر گرفت ولی حقیقت این است : آنجا که باید از عسل سازی سخن گفت شایستگی دارد گفته شود بر شهد دان نشست آنجا که تبدیل به میوه ها (ثمرات) میشود و این حقیقت را قرآن مراعات کرده است.

(4) آیه دوم با کلمه «ثم» شروع شده نه با کلمه ای که آنرا از آیه قبلی جدا سازد از این جهت قرآن ما را متوجه می سازد به نسبت مستقیمی که بین «بیوت» و «کلی من کل الثمرات»

برقرار است و ما می دانیم هر چه ثمرات بیشتر باشد زنبوران به پرورش تعداد بیشتری از خاندان سلطنتی می پردازند و در نتیجه در یک کندو و به رهبری ملکه های متعدد مهاجرتهای پی در پی صورت گرفته بیوت و کندوهای چندی بوجود می آید(مترلین از دانشمندی نقل می کند که در یک تابستانی سی مهاجرت از کندوئی صورت گرفت یعنی سی کندو بوجود آمد).

(5) قرآن به خانه سازی و بهره برداری زنبور اشاره فرموده و اگر مسئلهای از آنها را متذکر شده بود که بین همه زنبورها مشترکنبود امروز با آن ایراد می کردند زیرا تا به حال 4500 نوع زنبور عسل وحشی شناخته شده ولی شگفتی این است که همه آنها به نحوی مهاجرت و کندو سازی (و اوحی ربک الی النحل ان اتخذی من الجبال بیوتا) و مکیدن و خوردن از گلها (کلی من کل الثمرات) را دارند.

(6) با آنکه بزودی به گیاه های مورد استفاده زنبوران اشاره خواهد شد در اینجا کافیست در قلمرو وسیع گلهای مذکور این جمله را از مترلین نقل کنیم : «همین امروز اگر زنبور عسل (اعم از وحشی و اهلی) از بین برود یکصد هزار نوع از گیاه ها و گلها و میوه های ما از بین خواهد رفت و از کجا معلوم که اصولاً تمدن ما از بین نرود» (1) و با صراح مترلینک در این باره به عظمت کلمه «کل الثمرات» قرآن تا حدودی وقوف حاصل خواهد شد.

(2) راستی اگر قران به جای کلمه (کل الثمرات) مثلاً گلها و ریاحین را آورده بود امروز در برابر این پرسش و سرزنش چه پاسخی ممکن بود تهیه کرد ؟

1- صفحه 163.

قرآن شما گفته است زنبوران بر گلها می نشینند و محصول برداری کرده آنرا کندو می آورند تا عسلی فراهم آورند مگر این نیست که زنبور گاهی از تخمدان گل زمانی از برگ گیاه و بندرت حتی از ساقه درخت بهره برداری می کند ؟

خوشبختانه قرآن «ولو کان من عند غیر اللّه لو جدوا فیه اختلافا کثیرا» از جانب خداست که آفریدگار همه چیر ودانا به چگونگی ساخته های خود است و در کلامش کلمه کل الثمرات را آورده می فرماید زنبوران از ثمر و جائی که نتیجه و ثمر بر ایشان دارد بهره برداری می نمایند (مجدد شرح خواهم داد).

کل الثمرات و گلهای عسل دهنده

تا کنون هر چه راجع به زنبور عسل نوشتم تلگرافی و مختصر بود ولی از اینجا که پای خواس گلها و ورود عناصر موجود در گلها در عسل به میان می آید یعنی از اینجا بعلت نزدیک شدن مطالب کتاب به مسائل پزشکی یک کمی به شرح و بسط بیشتر مطالب می پردازم.

هر زنبور عسل که به صحرا میرود تا مجدد به کندویش بر گردد زمانرفت و برگشت و جمع آوری محصولش سه دقیقه طول می کشد در حالی که هر ساعت بطور متوسط 250 گل را می مکد.

فراموش نفرمائید اگر می گوئیم گل را می مکد مقصود شیره گل است آن هم از شهد دان گل یا قسمت دیگر.

زنبوری که صبح برای مکیدن شیره گل مأموریت می یابد عصر همان روز بکار دیگر مشغول میشود یا دو روز شیره گل به کندو می برد و روز سوم پولن را (پولن گردی است که بر آلات

تذکیر گلهاست و اگر شما انگشت با آن بزنید ذرات آن که اغلب زرد رنگ است به دستتان می چسبد).

زنبوران همینکه صبح برای محصول آوردن از کندو بیرون میروند بدون هدف و مقصد نیستند زیرا قبل از آنها مأموران اکتشاف محل باز شدن گلها را با آنها نشان داده اند و مأموران دیگر جائی که پولن فراوان تر است به همه گفته اند ، حتی زنبوران قوی ثابت شده به سوی گلهای دورتر می روند و کم بنیه گان به طرف گلهای نزدیکتر.

گلهای تازه باز شده با آنها اطلاع داده میشود و اگر گل فراوان باشد زنبوران همیشه تازه تر را انتخاب می نمایند هرگز بوی خوش و سبزب درخشنده و زیبائی و عطر مطبوع گل نمی تواند زنبوران را فریب دهد چنانچه از گل سرخ این کار ساخته نیست و بعضی از گلهای تزیینی باغها ، بر عکس گلهائی هستند به نظر ما بی بو و بد رنگ ولی زنبوران علاقه وافری نسبت به آنها دارند مانند درخت بید ، گیاه افرا ، و پیچکهائی که شیره فراوانی دارند.

آنچه برپا زنبور اهمیت دارد پرورش گیاه مورد علاقه وی و وجود آنهاست تا شعاع 3 کیلومتری کندو ، و این که آیا حلقه گل عمیق است و زبان زنبور به ته آن نمی رسد یا میرسد و...

گرده گل و خواص طبی آن

یکی از شرکتهای داروئی سوئد چهل (40) تن عصاره گرده را با روش تازه ای جمع کرد و بدین وسیله توجه دانشمندان و محققین را به خود جلب نمود.

گرده گل دارنده 21 نوع اسید امینه از جمله 23 اسید آمینه ضروری برای زندگیست. گرده گل دارای چربی کاربو هیدراتها ، قند ، هرمونهای نمو ، آنزیمها ، کوانزیمها و بسیاری عناصر ناشناخته دیگر است

N.W.Tsinin بیولژیست روسی پس از آنکه دویست نفر روسی را که بیشتر از صد سال عمر کرده بودند تحت بررسی قرار داد با این نتیجه رسید که عسل مصرف می کرده اند و عسل لاجرم دارای مقداری گرده خواهد بود.

امروز تها در سوئد 4000 پزشک محصولات استخراجی از گرده را به بیماران خود تجویز می نمایند.

در کنگره سالانه پزشکان سوئدی که در انستیتوی کارو لینسکای استکهلم یافته بود دکتر Gosta , Jonsson از بیمارستان دانشگاه سوئدی LUND ضمن کنفرانسی نتایج درخشانی را که از درمان مبتلایان به پروستاتیت مزمن با تجویز عصاره گرده گرفته بود شرح داد ؟ یافته او مورد تأئید پزشک دیگر به نام پرفسور Erik, Ask , upmark از بیمارستان دانشگاه او پسالا قرار گرفت ، پزشکان دیگر نیز نتایجی از آنرا در انسفالیت ، هپاتیت ، برونشیت ، پروستاتیت ، روماتیسم و حتی بعضی انواع اسکلروز شرح دادند.

برخی اثر اعجازآمیز آنرا در خستگی ها شرح دادند و عده ای به مؤثر بودنش در درد سرها اشاره کردند.

امروزه عصاره گرده بطور مؤثر برای مبارزه با عفونت ها و آماس های مزمنی که انتی بیوتیک ها و آماسهای مزمنی که

انتی بیوتیک ها و سولفانیدها تأثیر خود را در آنها از دست داده اند بکار میرود و تعداد زیادی از اثرات تقویتی آن استفاده نموده اند.

تحقیقاتی که توسط اداره بهداشت عمومی در اسلو (نروژ) بعمل آمده است شواهد علمی اثرات تقویتی گرده بمنصه ظهور رسانده است (1)

بعد به شرح ابسرواسیونهایئ (شرح حال بیمارانی) می پردازد که چگونه با تزریق گرده بهبودی حاصل نموده اند.

ولی صدای ما همه جا به این صدا بلند است که قرآن خواسته عصاره همه گلها (کل الشجر) بوسیله زنبور عسل جدا شده و مواد مورد لزوم دیگری با آن افزوده گردیده بصورت عسل بشریت از آن برای شفا و غذا استفاده نماید.

معرفی اعضاء گل

هر گیاه گلدار ، دارای دو دستگاه مستقل است : دستگاه رونده - دستگاه زاینده . دستگاه رونده که مرکب از ریشه و ساقه و برگ می باشد و از بحث ما خارج است. دستگاه زاینده گل است که به میوه تبدیل می شود تا دانه ای در آن بوجود آید برای بقای نسل و گیاه.

گل بوسیله میله باریکی بنام دمگل به ساقه وصل است در هر گل چهار قسمت وجود دارد کاسبرگ - گل برگ - پرچم بر چه که میتوان روی هم آنها را به حجله عروس و داماد تعبیر کرد : حجله ای که با پرده های مخملین گلبرگها زینت یافته

1- نقل از مجله طب و دارو سال چهارم شماره اول.

و یک ردیف پرده زمردین کاسبرگ پرده های داخل را محافظت می نماید. حجله ها عموما معطر شده و تا زمانی که عروس (بر چه) و داماد (پرچم) ماه عسل دهندگیشان تمام نشده ، حجله عطرآمیز و سر سبز و شاداب است و شیرینی نیر فراهم. میگردد تا جشن بدون شهد و خنچه نبوده باشد.

کاسبرگها را رویهم رفته کاسه گل و گلبرگها و مجموعا جام گل و پرچمها را جملگی نافه گل و همه برچه ها را مادگی گل گویند. بر چه سه قسمت دارد : کلاله، خامه ، تخمدان. پرچم دو بخش دارد : میله ، بساک که داخل بساک چهار کیسه گرده دارد که در هر کدام دهها هزار دانه گرده موجود است و بزودی خواهید دید ماه عسل حقیقی به این دو زوج خوشبوی ، نیکو بخش بنامهای پرچم و بر چه تعلق دارد. (ناگفته نماند تعریف فوق از یک گل کامل بود.

رده بندی گیاهان

برای معرفی گیاهان عسل دهنده تصور کنم بر طبق رده بندی کلاسیک اقدام شود بهتر است زیرا : یک نظم و ترتیب خاصی مشاهده خواهد شد بعلاوه نمی توان راه بهتری انتخاب کرد که زحمت نویسنده یا خوانندگان کمتر شود و مهمتر از همه : ممکن است زنبورشناسی یا کندو داری بخواهد گلزاری جهت زنبورانش از طریق علمی درست کند از اینرو شناسائی گیاهان اصلی عسل دهنده از روی رده بندی بیشتر و بهتر مورد استفاده اش قرار خواهد گرفت (هر چند امروز بسته هائی برای فروش آماده دارند که تخم بعضی گلها در آن بسته هاست اما

تخم گلهائی که عسل فراوان و معطر و خوب می دهند).

کتاب گیاه شناسی نمی نویسم ولب به اساس تقسیم بندی اشاره میشود : گیاهان انواع مختلفی دارندکه از چهارصد هزار متجاوز است و آنها را برحسب دستگاه زاینده اشان رده بندی می کنند به چهار شاخه بزرگ پیدازادان که دویست هزار نوعند نهاندانگان که دو لپه در گیاهک عده اشان دوازده هزار و پانصد و یک لپه در گیاهک که هفتاد و پنج هزار عددند و باز دانگان که ششصد و چهل نوعند. شاخه دیگر نهان زادان آوندی که ده هزار نوعند و شامل : سرخسها ، دم اسبها ، پنجه گرگها با نه هزار نوع شاخه خزه ها با بیست و سه هزار نوع و شاخه آخر ریسه داران که یکصد و هفت هزار نوعند.

گیاهان اصلی عسل دهنده

(1)

(I)از باز دانگان GYNOSPERMES کاج ها کاج های چتری ؛ کاج معمولی ، سرو معمولی سرو ناز ، سرو خمره ای عرعربری ، صنوبر، سدر و... که شیره عسلی نمی دهند گلهایشان و در این موقع زنبوران بنا بر عقیده بعضی از مواد شکری شته های درخت یا از ترشح خارجی برگهای سالهای پیشین محصول برداری می نمایند و استفاده زنبوران از این درختان روزهای گرم بهار و ماه های تیر و مرداد بمدت 5 الی 15 روز می باشد ولی پولن نامبردگان فراوان بوده و گل داد نشان در ماه های بهار می باشد (پوست درخت عر عرضه کرم تنیا - وجوشانده پوست صنوبر قابض و کمی ضد عفونی است)

1- تمام این قسمت از رساله مذکور آقای ربرت مونتاین استفاده شد.

(II) از نهاندانگان دو گروه MONOCOTYLEDONES یک لپه ایها (DLCOTYLEDONES) دو لپه ایها هستند.

(1) از یک لپه ایها : تیره لاله ها :

LEMUSCARI COMOSUM دارای گلهائی که از اول فروردین تا اواخر تیر شیره عسلی فراوانی دارند. پلن آنها نیز فروان و سفید رنگ است.

LILIUM CANOIUM که شیره عسلیشان در پائین گلبرگهاست و پلن فراوانی دارند.

TULIPE باغ که برای زنبوران خطرناک است و زنبوران مرده در اعماق گلهایش دیده می شوند.

سوسن بری - گل برف LE MUGAL که شیره عسلی نمی دهند اما پولن دارند.

CLOCHIQUED AUTOMNE که در ماه های مرداد و شهریور و مهر گل می دهند ؟ از این رو شیره عسلیش نیز در این سه ماه است.

مارچوبه ASPERGE که در تیرماه گل می دهد و عسل پست مایل به سبزی از آن بدست می آید.

از تیره زنبق ها IRIDACEES : زعفران

LE SAFRANE گل میدهد از شهریور تا آبان چندان قابل توجه نیستند.

OPERCULEES که عسل مایع ایجاد کننده دیسانطری با فرمانتاسیون ایجاد می نمایتد با پولن فراوان و گلی که بشکل پنجه بسته می شود.

سنبل ها JACINIHES که گل و شیره عسلی و پلن

سفیدشان از اسفند تا فروردین است.

از تیره ثعلب ها ORCHIDEES بسیار دیده می شود که زنبوران روی سر دو توده گرز شکل حمل می کنند که این ها پولن های - ORCHI MASCULAمی باشد.

(2) از دو لپه ایها A.DICOTYLEDONESاز DIALIPETALES

از آلالگان : RENONCULACEAS گل شقایق نعمانی L , ANEMON MENOROSA که در اردیبهشت و خرداد گل می دهد و شیره عسلی غلیظی دارد.

اقسام HELLEBORES که شیره عسلی فراوان دارند ولی گلبرگهای تغییر شکل دهنده اشان اجازه بهره برداری به زنبوران نمی دهند.

اقونیطون ACONITUME NAPELLUS , I که از خرداد تا شهریور گل می دهند و با آنکه گلهایشان زهر آگین است عسل بی ضرر خوبی دارد ولی پولنش اگر روی زبان انسان بیفتد ایجاد سوختگی می نماید ، در صورتیکه هیچ ضرری بزنبور نمی رساند. (فراورده های اکونیت اثر آرام کننده اعصاب و مخصوصا عصب تری ژومو - دردهای سیاتیک لارنژیت ، برنشیت حاد ، آنژین ، گرفتگی صداو بعنوان معرق مورد استعمال دارد)

پنیرگان MALVACEAS که شیره عسلی پائین گل دارند ، گل خطمی قرمز که گل می دهد تیر الی شهریور ماه و پولن PROPOLIS که مورد استفاده شایان استحکامی زنبوران در کندوهاست. (برگ پنیرک بعنوان ملین و بصورت ضماد و تنقیه

و گلش که گلی بنفش است و پس از خشک شدن برنگ آبی در می آید بصورت دم کرده برای رفع سرفه تجویز می گردد)

خطمی درختی LA GUIMAUVEکه گل می دهد در خرداد و تیر و برای فروش در عطاریها زراعت می شود پولن بنفش رنگ و عسل با بوی مطبوع و از لحاظ کیفیت عالی است. (ریشه و برگ و گلش ملین است و در زکام و گلو درد - گلش برای سرفه - ورم کرده ریشه اش برای غرغره و تنقیه بکار می رود).

زیزفون (شیردار) LES TILLEULS در ترسالی ها شیره عسلی فراوان دارند و در خشکسالی ندارند ، در خرداد و تیر گل می دهند. ترشح شیره عسلی از برگهای کوچکشان است و با آنکه اغلب گل هایشان معلق است حقه گلها برای زنبوران بسهولت قابل استفاده است ، عسل تهیه شده از اینها قهوه ای تار بوده و بوی مخصوص گل از آنها استشمام می گردد این عسل زود کریستالیزه و بلورین می شود. پولن فراوانی دارند. زیزفون نقره ای 15 روز دیرتر گل می دهد (1) و عسل سفید لذیذ خوبی از آن تهیه می شود. (دم کرده بعضی از انواع زیزفون ها ضد تشنج و معرق است)

از فرفیون ها EUPHORBIA CESسلمه تره LA MERCURIAL ANNUELLES که شهددان ندارند پولنش سفید رنگ است ، تمام سال گل می دهد. (از قسمت های مختلفه گیاهان این تیره برای رفع زگیل و دفع کرم تنیا و تریکوسفال و بعنوان مقیی و مسهل استفاده می شود که خواهید دید)

1- آنچه راجع به زمان گل دان گفته می شود مخصوص مناطق معتدله است.

شمشاد LEBUIS گل می دهد در اسفند و فرودین. پولن و عسل بی رنگ تلخی دارد که فقط برای تغذیه حشرات و نوباوگان زنبوران عسل مفید است. (قسمت های گوناگون این گیاه مثلا چوب و پوستش دارای اثر معرق - تصفیه کننده خون - تب بر - صفرا بر و برگهایش اثر مسهلی و ریشه اش برای مالاریا اثر دارد)

از تیره خردل ها CRUCUCIFEREAES شهد دانهای تخت دارند ، پستانک هائی زیر آلت تذکیر (پرچم) می باشد شیره عسلی زیر حلقه های گل است و زنبوران بخوبی می توانند از آنجا شیره را تصاحب کنند ، عسل آنها زرد رنگ است.

خردل سفید LA MOUTARDE BLAN ME گل می دهد از اردیبهشت تا تیر ، در زمین های شنی آهکی باید بود نه در زمین کاملا آهکی یا سیلیسی به حشره عسل می دهد و در محلهای رسی نیز نسبتا شیره دارد و رنگ عسل آن سفید است.

منداب Colsi که خیلی مورد رفت و آمد زنبوران است. (محرک قوه باه و مدر و دارای ویتامین ث فراوانی است)

از تیره خشخاش ها Papaveracees یا کو کناریان که خشخاش و شقایق پلن دارند اما شیره عسلی ندارند (شقایق اندکی از گلبرگهایش اثر آرام کننده و معرق دارد و در بیماریهای سینه و سیاه سرفه و انژین و تب های دانه ای مورد استعمال دارد و از خود خشخاش الکالوئیدهای مانند : مرفین ، کدئین ، تپائین ، پاپاورین ، نارکوتین ، لدانوزین ، نارسئین و ... بدست می آید که فوق العاده مصرف پزشکی دارند)

از میخک ها Caryophyllaceac بعضی مانند

Le Gypsophyle Desmuraille Sparguke گل می دهند از اردیبهشت تا شهریور و عسل فراوانی می دهند. (از این تیره قسمت هائی معرق ، مدر ، تصفیه کننده خون ، مقوی ، شفابخش رماتیسم مزمن بوده و یکی از آنها که گفته خواهد شد در قولنج های نفریتی و مثانه خوب است) از تیره نخودها Le guminoses عسل فراوانی می دهند اما بعضی از آنها یا شیره عسلی ندارند یا حقه گلشان عمیق است و زنبور نمی تواند از آنها بهره برداری کند همینطور ترمس ها (باقلای مصری)Lupines Les که گلی خوشبو دارند و خوشگل و مجلل اما زنبوران را جلب نمی کنند همینطور شبدر قرمز Trefle که حقه گل آنها دراز است شیره عسلی فراوانی دارند از این رو زنبورها بعضی اوقات شیپور گل را از زیر سوراخ کرده بهره برداری می نمایند - شبدر سفید که گل می دهد از اردیبهشت تا شهریور عسل آن سفید و بسیار خوب است و در خشکسالی ها چسبندگی زیادی دارد. شبدرهای دو رگه (پیوندی) که برنگ گوشت هستند و شیره عسلی فراوانی دارند

یونجه La Uzerne که شیره عسلی کمی دارد در خرداد و زیاد در مرداد مخصوصا در زمین های آهکی. (بعلت دارا بودن مواد ازته و ویتامین های مختلف و فراوان اثر تغذیه ای داشته و چون مواد آهکی زیادی دارد در راشیتیسم و استخوان بندی حیوانات مهم است) اسپرس Le Sainfoineو تمام گیاهان علفی آن که عسل سفید و زیاد و پر ارزشی دارند. Gatnais با دانه های لطیف و مزه مطبوع و خیلی خوشبو در آغاز گل دادن ، پلن های قرمز شده دارد و بعد شیره عسلی می دهد

که صبح کمتر و ظهر فراوان است Apicoleکه دو قسم است اسپانیائی که خیلی گل و زیاد عسل می دهد و در فروردین و اردیبهشت گلدار است و در ایتالیا ، اسپانیا ، الجزائر و بعضی سواحل دیگر مدیترانه ای و کوههای آلپ یافت می شود قسم دوم صخره ای و سنگی است که گل می دهد از خرداد تا شهریور و دیگر سن فوان ابسکور (اسپرس Obscur) که گل می دهد از ماههای تیر و مرداد با عسل فراوانی که از ساکارز غنی است و زود کریستالیزه و بلورین می شود با دانه های سخت سفید و ظریف با مزه و کیفیت عالی.

از ماش ها Le Vesces که شهد دانهایشان داخل است و قبل از گل دادن تخمدان زیر برگها قرار دارند و نوع بهاری ماش پولن زیادی دارد هنوز زمستان است گل می دهد تا خرداد ، عسلی مایل بسبزی می دهد که با کهنه شدن رو بسفیدی می گذارد.

باقلا Feve ، لوبیا Haricote که از خرداد تا مهر گل می دهد عسل سبز رنگ بی مزه ای دارند. Les Meblotes اغلب سفید و آبی هستند خیلی عسل می دهند عسل با مزه قوی.

Lajonc گل می دهد از آذر تا فروردین ، از آنها برای شیره برداری اقدامی نمی شود ولی پلن آنها برای نوباوگان زنبورها به کندو برده می شود.

Le Genet نوع تنکتوریایش شیره عسلی نمی دهد اما ژنه آباله A Balais عسل دهنده است (بعنوان مدر و در موارد رماتیسم مزمن و نقرس است و سولفات اسپارتنین حاصله از

آن را به منظور مقوی قلب که همه از ژنه آباله است بکار می برند)

Les Fenugrecs که در خرداد و تیر گل دارند عسلی از آنهاست بدمزه.

Lc Doronikue صخره ای که در نواحی مدیترانه ای است و زراعت نمی شود عسل زیادی می دهد که قبل از جنگ اول مشتری زیادی داشت.

La Phacelie زیاد عسل می دهد گل آن ماهها باقی است در تابستان تا پائیز با کشت متوالی و فاصله دار نگهداری می شود ، زیر برگچه ها شیره عسلی جمع شده و بیشتر شیرینی ها را در خود دارد روی زمین های آهکی و شنی عسل سفید خوبی می دهد.

فامیل Le Robina Pseudoacasia گل می دهد در اردیبهشت و خرداد عسل بسیار خوب سفید دارد اما سخت کریستالیزه می شود.

Le Sophora Japonica یک درخت قشنگ گلداری است که در مرداد و شهریور گل دارد و به ارتفاع 15 متر می رسد با گلهای زرد خوشه ای و در تمام روز زنبوران از آن بهره برداری می نمایند عسلی زرد و مطبوع دارد. متناسب است در کنار مسیرها این درخت زیاد کاشته شود زیرا هم زیباست هم در مرداد و شهریور که گل برای زنبور کم است اینها جبران می کنند.

Cytisus , Labrum که گل و عسل می دهد در ماههای اردیبهشت و خرداد و تیر.

از گل سرخان Rosacees فامیل وسیعی هستند که به زنبوران بهره می دهند. خود گل سرخ از لحاظ شیره عسلی چندان اعتباری ندارد. اما درختان میوه دار هسته ای : گیلاس ، گوجه ،

آلو ، هلو ، بادام و (Arbricotier)و (Anliepine)علاوه بر شهد دآنها، روی دمبرگهایشان هم پستانک های کوچک برجسته برای عیادت زنبوران وجود دارد. فقط سیب در میان درختان میوه دار هسته ای شیره فراوانی برای تولید عسل می دهد اما گلهایش اول بهار حاضر است که شیره عسلی مفید برای خوراک نوباوگان در کندو بدهد و پولن هایش نیز برای تحویل به زنبوران آماده و فراوان است ، در عوض بطور خاطر جمع عمل لقاح را نیز زنبوران برای آنها انجام می دهند.

تمشک La Ronce نه تنها بوسیله گلهایش عسل دهنده است و یک عسل خوب سفید و پولن هائی را می دهد بلکه برگهایش نیز محصول می دهد. درختان مذکور یک زمان که گل دارند (آغاز بهار) با گلشان عسل دهنده اند و در زمان خشک باز زنبوران از میوه های برهنه تمشک بهره برداری می نمایند و می دهند عسل رزه Rose- (از برگش در آنژین و اسهال و بواسیر و تقویت قوه باه و از میوه اش برای لینت و مدر بودن استفاده می شود).

B - گل گاو زبانیان Gamopetales - Rorraginees: بقدر کافی سرشار از گیاهان عسل دهنده اند ، شهد دانهای آنها هستند زیر قاعده تخمدان بشکل برجستگی ، عسلی می دهند روشن با کیفیت عالی.

تیره گل میمون ها Scrofularisees : شهددانهایشان از حلقه های نامنظم درست شده که بزرگ و کوچک و متغیرند ، اطراف قاعده تخمدان گل گیاه Linaire vulgair از یک صندوق بسته درست شده که به قسمت دوم گل بوسیله لوله 10 - 12

میلیمتری متصل می شود و در بردارد شیره عسلی و سوراخی که بوسیله پلن ها محافظت می شود و اگر زنبوران نتوانند سوراخ دیگری ایجاد نمایند بهره برداریشان مشکل است (در استعمال خارجی برای بواسیر و امراض جلدی استعمال دارد) گل میمون گلی بزرگ دارد که زنبوران با سختی می توانند داخل آن شده از شیره عسلی آن بهره برداری نمایند.

گل های Bartzie Commune عسل دهنده اند از تیره نعناعیان Labiese : تقریبا تمام این تیره ترشح شیره عسلی دارند و بهره برداری زنبوران از آنها نیز نسبتا بسهولت انجام می گیرد زیرا لوله حقه گلها کوتاه است. ترشح شیره در قاعده تخمدانهاست عسل اینها روشن با بوی لطیف و مطبوع بوده و معروف است.

Les Lamieras که هر نوعی از آن محصول می دهد و نوع سفید آن گیاه عسل دهنده عالی است آنچنانکه زنبوران بفراوانی از آن بهره برداری می نمایند ، حلقه گل دیرتر بزرگ می شود و در این حال است که زنبوران بدشواری می توانند بهره برداری نمایند مگر آنکه آنرا سوراخ نمایند همینطور نوع قرمزش که شیره عسلی نمی دهد مگر آنکه سوراخ شده باشد توسط زنبوران زیرا لوله گل 15 میلی متر عمق دارد در حالی که زبان زنبوران کارگر حداکثر 9 میلی متر می باشد.

Thyme et romarine : از تایم ورمارن عسل فراوان بسیار ظریف و بسیار خوشبوی زرد طلائی بدست می دهد عسل رمارن قابل انبساط است. ترشح عسلی کمی دارد ولی سرشار از مواد قندی. (رمارن مقوی معده مقوی عمومی ، زیاد

کننده ترشح صفرا و قاعدگی است و در نارسائی های کبد مورد استعمال دارد).

Les Lavandes عسل خوب مطبوع دارد و نوع مخصوص آن که در ارتفاعات 700 الی 1000 متری روی تپه های نواحی مدیترانه است عسل مطبوع و ظریفی دارد اما از انواع روئیده در 400 - 500 متری برگهای وسیعی دارد و دیر گل می دهد و شیره عسلی جز در سال بارانی ندارد.

بادرنجوبه Citronelle) La - me lisse offi cinaie زنبوران علاقه فراوانی به آن دارند عسل سفید فراوان خوشمزه لیموئی می دهند.

La Monthe Poivre که در نواحی کوههای آلپ مجاور مدیترانه کشت شده است.

Le var گیاه عسل دهنده با عسل سفید مطبوع پر بو است ، گلهایش زمانی که گلهای دیگر کم است فراوان بوده و زنبوران آنرا بر گلهای دیگر ترجیح می دهند.

La Sauge گل سفیدی دارد که درکالیفرنیا فوق العاده گسترش دارد عسلش اعلا است ولی دانه دانه نیست.

La Sarriette که در مکانهای خشک و بایر عسل خوبی می دهد ، در برابر سرما مقاوم است.

La Galeopsis Ladanum که تیر تا شهریور گل می دهد و عسلش خرمائی رنگ و متوسط است.

از Lsnsgsllis Arvensis : Primulaces گل می دهد از خرداد تا آبان شیره عسلی ندارد ولی پولن فراوانی دارد. طایفه نباتات مرکب Composee شیره عسلیشان

بسهولت وصول می شود ، فامیل سرشاری از گیاهان عسل دهنده می باشد یکی از آنها گیاه خوراکی Pissenlit است که حدود ماه اسفند شیره و پولن فراوانی می دهد و عسلش خوشرنگ زرد طلائی است.

Laster که از تیر تا شهریور گل می دهد عسل سفید فراوانی می دهد.

Centaurees هستند عسل دهنده و عسل آبی مایل بسبزی می دهند با حالت آبکی که زمان کریستال شدن رنگشان متمایل بسفیدی می گردد.

Erica : Ericinees که زنبوران آنرا سوراخ می کنند و از آن بهره برداری می نمایند.

La Caluna Vulgaire با عسل قوی اندکی مطبوع قرمز رنگ و چسبناک و در ساختن نانهای ادویه ای عسلی و در دام پزشکی مصرف می شود.

Le Rhodendron Ferruginum که تیر و مرداد گل می دهد و در ارتفاعات 1500 - 1800 متری کوه های آلپ وجود دارد ، عسل ظریف سفیدی می دهد.

L arbousier که مهر تا بهمن گل می دهد خیلی عسل دهنده است و در دره های Rhoneو سواحل مدیترانه روئیده می شود.

: Petites Famille Botanioue

1 - یک لپه ایها Monocotyledkne -

Le Perce neige که در بهمن و اسفند گل می دهد پولن زمستانی زرد فراوانی می دهد.

2 - دو لپه ایها - (Dicotyledones Betulines - a :

Apetales

Le Bouleau که فروردین و اردیبهشت گل می دهد.

Le houblom : Cnnabinees که تیر و مرداد و شهریور گل می دهند.

Cuplieerees : گلهای نر فندق Noisetier از تیر تا فروردین بوسیله زنبوران بهره برداری می شوند زیرا تا آنوقت پولن می دهند.

Le Chataignier خیلی عسل می دهند از خرداد تا شهریور اما عسلی بد مزه و بدبوی و با کیفیت نامتناسب.

Les Chenes که در تابستان عسل می دهند.

Le maronnier Pinde که در ماههای فروردین و اردیبهشت گل می دهد و عسلشان اندکی مطبوع است (تنتور الکلی اش در تسکین درد بواسیر و بصورت مالش در نقرس و رماتیسم مؤثر است و پوستش ضد تب بوده و پودری از آن تهیه می گردد).

از Le Guiblanc : Loranthacees که در اسفند و فروردین گل می دهند و نسبتا عسل دهنده است.

از L olivler . Oilnees که در فروردین و اردیبهشت گل می دهد و زنبوران زیاد از آنها بهره برداری می نمایند همانند Feerenes که عسل و پلن فراوان دارند.

Le Sarrazine - Polygonees که شهددانهای کوچک و گردو توپر در قاعده پرچم ها دارند و تیر و مرداد گل می دهند عسلشان قرمز با مزه مخصوص فراوان است.

Betragne که گلهایش فقط تا ساعت 9 صبح مورد

بهره برداری است و شیره عسلی آنها به سختی ترشح می شود مگر روی زمین های سیلیسی ارژیلوئی.

Polygognum avicular که عسل کمرنگ کم مزه ای می دهد.

تیره بیدها Les Poupliers : Salicinees که پلن زرد زیاد و مقاومی می دهد اما عسل اندکی.

تمام درختان بید گل می دهند در اسفند و فروردین و در آغاز بهار بواسطه پلن هایشان خیلی مفیدند (پوست بید در مالاریا و تسکین دردهای دستگاه تناسلی و بی خوابی های عصبی و قاعدگی های دردناک بکار می رود که جز قسمت مالاریا بقیه موارد از سنبله هایش بهتر استفاده می شود)

Ailanthis Glanudulosa : Teribinthacees در ماههای اردیبهشت و خرداد گل می دهند عسلی می دهند بودار و نامطبوع و پولن دهنده و گلش می تواند همه محصول را بد کند.

بعضی Sumacs مثلا Rhis toxicodendron در باغها کشت می شود ولی گلهای زهر دارش برای زنبوران زیان آور است.

از تیره نارونها Les Ormes : Ulmacees گل می دهند در اسفند و فروردین هم عسل می دهند هم پولن.

از Lea Erables : Acrinees که شیره عسلی خوبی دارند.

Le meum : Ombelliferes یا Fenouil آلپ و Meume Athamanticum گل می دهند و در

تیر و مرداد فراوان ، درچراگاه های کوهستانی زیادند و از بوی خوششان شناخته می شوند بآسانی ، عسلش نیز همان بوی خوش را دارد.

Les Panicaut که زنبوران عسل را بطرف خود جلب می کنند و زیاد بر آنها می مانند و بدون بهره بر می خیزند. La Grand . Astrantia astrance که گل می دهد در تیر و مرداد و در کوهستان فراوان است عسلی دارد غلیظ با طعم معمولی.

Dialypetales Lierre Commun : Araliacees : (b

که شیره عسلی و پولن می دهد در شهریور و مهر با عسلی مشخص سفید و قشنگ و با طعم خوب و بسیار ظریف و دانه ای می شود بسیار سریع به دانه های ظریف.

عسل (Piemont) Cuneoکه خیلی شهرت دارد از لحاظ کیفیت.

Asclepias Cornuli` L herbe ALaouate : Asoclepidees

که در یک زمان معین عسل می دهد و برای زنبوران خطرناک است زیرا در گلش گیر می افتند و بعقیده پرفسور DE layen این گل بوسیله پنجه هایش زنبوران را زندانی می کند تا بمیرند این گل که از خرداد تا مرداد زنبوران را جلب می کند در اطراف زنبور مرده فراوانی همیشه دیده می شود.

Crassulacees : شهد دانهای منبسط در قاعده Catpelles نزد Joubardes و سدوم ها که خیلی شیره عسلی و پلن می دهند دیده می شود.

از شمعدانی ها Le Geranuium Geraniacees که در حوالی کوه های پیرنه است و خیلی عسل می دهند (اسانس آن اثر ضد عفونی کننده داشته و مخلوط آن با فرمل در دندان پزشکی مصرف می شود).

Groseiller : Grossulariees که فقط نوع معمولی آن عسل دهنده است. (این گیاه در نواحی مختلف ایران بنام های گوناگون انگوری معروف است دارای مقدار زیادی اسید سیتریک است که از آن استخراج می کنند.)

Hesperidees (A nice A. Jaffe) Loanger , که زیاد عسل می دهند در هوای گرم و مرطوب عسلی بسیار زیاد و سفید و خیلی مطبوع.

اکالیپتوس ها Les Eucalyptus, Myrtacees که در فرانسه و الجزایر درختان خیلی عسل دهنده هستند با عسلی بودار و غلیظ و سوزاننده و سبک که زنبوران در آغاز روز بهره برداری می نمایند و پولن بسیاری نیز به کندو می برند و گلهایشان از آذر تا فروردین بهره می دهند (برگش موارد استعمال فراوان طبی دارد و بعنوان ضد عفونی کننده مجاری تنفسی و اثر درمانی ناپایداری در مالاریا و در گلیکوزوری مورد استعمال دارد و گاهی نیز بصورت سیگارت به جای بخوردادن از برگش استفاده می کنند) توت ها Les Murier:Morees سفید و سیاه که گل می دهند در اسفند و فروردین و خیلی عسل می دهند.(شیره میوه شاه توت یا توت سیاه قابض بوده بصورت غرغره و در رفع درد گلو و التهاب مخاط

دهان و تورم لثه ها مفید است)

LEs Fpiloles: Onagrariees گیاهانی هستند عسل دهنده و خیلی مشخص برای زنبوران.

Epilobium Spicatum که گل می دهند در خرداد و تیر و مرداد عسلی دارند آبکی و شفاف و سفی مانند برف وقت کریستال شدن با مزه و بوی معطر.

Resedacees تمامشان عسل دهنده اند.

Les Tarnius که در تیر و مرداد گل می دهند و عسل دهنده اند.

Detalecentrat: Violariees، که Viollettes (بنفشه) شیره عسلی دارد ولی بنفشه سه رنگ Pensees ندارد، اما لوله های حلقه گل دراز است و باید کارگران آنها را سوراخ کنند و بهره بردارند.

گل بنفشه معرق، نرم کننده و کمی خلط آور و ریشه اش مقیی است و اسانس آن در عطر سازی اهمیت دارد ولی بنفشه سه رنگ مقوی هم بوده در بیماریهای جلدی هم مورد استعمال دارد).

Gamopetales (C : موها LES VITIS AMPEIIDEES که ترشحی ندارد و زنبوران تاکستان را در لحظه گل دادن کنار گذارده در وقت رسیدن انگور بسوی باغ می شتابند و در جائیکه بوسیله پرندگان یا بوسیله دیگر انگور زخم شده است استفاده میبرند ولی خود زنبور قادر به سوراخ کردن دانه های انگور نیست. اما بر عکس

GLSSUS QUINQUEFOLIA VIGNE VIERGE

آماده اند که زنبوران از آنها بهره بردارند (برگ مو در اسهال و رعاف و شیره ای که از قطع ساقه اش بدست می آید در بیماریهای جلدی و غوره اش برای لاغر شدن و انگورش دارای خواص زیادی است که در جلدهای بعد خواهید دید)

خر زهره ها LAPETIT PERVENCHE APOCYNEES VINCAMINEUR

گل می دهد در ماههای اسفند و فروردین و بعضی اوقات دو بده در پائیز گل می دهد و گیاهی است برای عسل دهندگی جالب زیرا حلقه گل همیشه پر از شیره عسلی است و زنبوران صبح و عصر بسراغش می آیند (انواع داروئی این تیره که استروفانتوس های مختلف است در تا کیکاروی ها و گواتراگز وفتالمیک و اوابانین آن در نارسائی های قلب بکار میرود)

CAMPANULE: CAMPAILECEES که عیادت میشوند بوسیله زنبوران.

CAPBIFOLIACEES که زنبوران رغبت نمی کنند به گلهای .DE CHEVRE FEUILL مگر اینکه حلقه گل ها سوراخ شده باشند در قاعده بوسیله زنبوران.

از تیره شوندها LONICIERA CAPRIFOLIUM که گل می دهند در خرداد و تیر شره عسلی در یک لوله 30 میلی متری جمع میشود ولی هرگز آنقدر پر نمی شود که بازبان 9 میلیمتری زنبوران برای بهره برداری سازگار باشد ولی پلن آنها را بکندو می برند عسل آنها سفید است و معطر. (از دم کرده برگ آنها بعنوان معرق و قابض «برای غرغره» استفاده می گردد).

LES VIBURNUM که فقط پولن میدهد.

LES CISTES: CISTINEES گل می دهد در خرداد و تیر و عسل تیره رنگی دارد پولن هم میدهد.

نیلوفرها CONVOLVULACEES با حلقه های گل منظم و شیره عسلی که در زیر تخمدانهاست.

LES LISERONES گیاهان عسل دهنده ای هستند (از آن مسهلهای قوی بدست می آید).

LES APVENSIS با گلهای قرمز که زیاد زنبوران بر آنها می نشینند.

LES PEPIRMES با گلهای بزرگ سفید که وقت بارندگی دهانه اش بسته میشود و شیره عسلی اش بدین وسیله محفوظ می ماند.

CORNEES که شیره عسلیشان زیر تخمدان است و از آنهاست زغال اخته Cornus Mas

(اسفند و فروردین) شفت Cornus Sanguneau (اردیبهشت و خرداد) هم عسل می دهند هم پولن. (دارای اثر ضد تب است)

Sapindacees Arisseum Le Mellianthe Major که در باغها کشت شده مانند گیاهان تزیینی و گل دارد در تیر و مرداد عسل سیاه و فراوانی دارد.

L Airelle Myrtille : Vaccinees که گل می دهد اسفند تا خرداد و عسل دهنده اند

LE Bouillon : Verbinacees سفید یا

Molene که عسل و پولن می دهند

Vereine:Vereinacees La افیسیتال که گل می دهد خرداد تا مهرماه ترشح شیره عسلی که موردی استفاده زنبوران قرار می گیرد (1)

دانستنیهای زنبور عسل

زنبور عسل ممکن است به رنگهای سیاه، قهوه ای، زرد طلائی و دو رنگ باشد که رنگهای خاکستری و زرد آن نژادهای بسیار مهم را تشکیل میدهند موسوم به زنبور کارنیولا و قفقازی و سومی ایتالیائی که زرد رنگ است.

ملکه نیش دارد ولی نمی ریزند.

تخم های ملکه که نطفه ندارد زنبور نر میشود و آنها که نطفه دارند کارگریا ملکه، از این رو اگر ملکه در مدت 4-6 هفته ای که فحل است جفتگیری نکرد تمام فرزندانش زنبور نر میشود و این کندو و بی ارزش است.

هر زنبور نر دویست سلول نر برای با رور کردن ملکه آماده می سازد.

ملکه در سن 15-17 روز کارگر 21 روز - رموز

1- این قسمت از رساله دکترای آقای ربرت مونتاین نامبرده استفاده شد و اسامی فارسی آن از کتاب آقای علی زرگری (گیاهان داروئی ایران) اقتباس گردید و چون رشته تخصص اینجانب نبود ممکن است اغلاط قابل اغماض نیز داشته باشد.

زنبور نر 24-26 روز بالغ و کامل میشوند.

کسی که مجبور است دست به کندو بزند باید قبل از رسیدن به کندو دست خود را با صابون بشوید تا ابتلائی جهت زنبوران بوجود نیاورد همینطور ابزاری که به کندو می خورد باید همیشه ضد عفونی بوده باشد.

کسی که با زنبوران به خشونت رفتار کند او را نیش میزنند زنبور بدون جهت نیش نمی زند باید با او خوشرفتاری کرد و اگر زنبوران عادت به نیش زدن پیدا کردند نیش زن خواهند شد بعنوان مثال چون زنبوران بوی زنبور کندوی غریب را می شناسند او را به کندوی خود راه نمی دهند کسی که دست به زنبور کندوئی زده باید دست خود را بشوید و به کندوی دومی دست بزند تا زنبوران با او نیش نزنند و اگر این عمل تکرار شود زنبوران نیش زن خواهند شد.

کسی که عرق کرده و بودار است یا چیزهای بودار خورده سعی کند به کندو دست نزند تا نیش نخورد.

هر زنبوری پس از نیش زدن می میرد.

زنبوران هم، نژاد نجیب و نیش نزن - نانجیب و نیش زن دارند.

همانطور که گفتم زنبوران از بهترین مواهب طبیعت استفاده می نمایند دوست دارند لباس صاحبشان از بهترین رنگ (سفید) باشد (در بهداشت لباس خواهم گفت) و از پوشش تیره و پر مو بدشان می آید.

از ابتدا همین که زنبوران در شکاف درخت جای می کردند

بشر آن قطعه را درخت بریده به خانه می آورد و کندوهای صنعتی اولیه چنین بودند.

کندو با اشکال یک خانواری و چند خانواری نیز داریم که دومی دارای طبقاتی است و هر طبقه مخصوص خانواری از زنبوران عسل.

زنبوران داران همیشه باید سعی نمایند دو خانوار ضعیف را یکی کنند تا یک خانوار نیرومند بوجود آورند و جهت اطلاع آنان خواندن کتاب دامپروری از انتشارات دانشگاه شماره 561 جلد سوم تألیف آقای دکتر تقی بهرامی سودمند است.

کندو را باید جائی گذارد که وقت پرواز زنبوران به سر و صورت مردم نخورند یعنی یا بر بلندی حد اکثر دو متری باشد یا دو طرفشان طوی باشد که به بالا بیایند و پرواز کنند یا در فاصله ای از دیوار باغ باشند که هنگام بیرون رفتن از باغ صاحب زنبور ارتفاع گرفته باشند.

کندو باید جائی باشد که باد و طوفان واردش نشود بلکه اگر سوراخش بطرف شرق یا جنوب شرقی یا جنوب باشد که آفتاب در آن بتابد نیکوست.

زنبوران ممکن است به بیماریهای : اسهال، ناخوشیهای روده و جرب زنبور مبتلا شوند. صاحب زنبور اگر دید کنار سوراخ یا دیوار کندو چندین زنبور مرده باید دانست از سرما مرده اند ولیکن اگر تعدادی زنبوران در وسط کندو افتاده اند و تعدادی هم هستند که نمی توانند پرواز کنند وعده ای هم خارج شده بر زمین نشسته و قدرت پرواز ندارند باید آن کندو را

آتش زد یا با دود گوگرد از بین برد تا به کندوهای دیگر سرایت ننماید و در صورتیکه ممکن باشد به متخصص مراجعه کرد تا آلودگی و زنبوران مبتلا را جدا نمود ضمنا تشخیص خود را بدهد.

هر چه جمعیت کندو بیشتر باشد نسبت برداشت عسل در زمستان کمتر است زیرا جمعیت آنان را گرم می کند و کالری غذائی کمتری لازم دارند.

کسانیکه زمستان به جای عسل شربت جهت زنبوران می گذارند و حاضرند عسل خوبی بدست نیاورند باید یک کیلو و نیم قند در یک لیتر آب بریزند (هیچوقت نباید آنها را جوشاند)

برای تحریک ملکه جهت تخمگذاری عسل آبکی خوب است (عسلی که در آب گرم حل شود) به نسبت آب نصف عسل بودن.

کسانی که می خواهند عسل بیشتر و بهتری بردارند اگر در نقاط گرم و معتدل اند بلافاصله پس از بهار کندو را به سردسیر می برند و سرد سیریها به گرمسیر ولی همیشه باید فاصله دو نقطه بیشتر از هفت کیلومتر باشد و در غیر این صورت بسیاری زنبوران به جای اول بر می گردند و تلف میشوند.

کندو را نباید ناگهان در جای پر از گل گذارد که ناگهان زنبوران بدون بررسی محیط بسر و کله گلها می ریزند و برای مراجعت راه گم می کنند از این رو بهتر است اوائل گر محل کندو را به آنجا برد تا آشنائی تدریجی و بهتری بعمل آید. کندو را باید غروب بست و هر چه سوراخ دارد گرفت و عسلش را خالی نمود و اگر لق لق می کند آنرا سفت کرد و در محل جدید هم صبح زود آنرا گذارد (البته یک نقطه کندو باید

توسط تور گرفته شود تا نفس کشی باشد) بیماریهای نوزادان زنبور عسل به دو دسته قارچی و باکتری تقسیم میشود.

موش - انواعی از زنبورها - برخی شب پره ها - سوسکی مخصوص و مورچه از دشمنان زنبوران عسل هستند.

ملکه در هر سوراخ از 3 تا 7 و حتی 24 تخم می گذارد و گاهی ملکه می تواند روزانه سه هزار تخم و در سال در حدود یکصدو پنجاه هزار تخم بگذارد که درازای هر یک آنها 3ر1 - 5ر1 میلمتر است.

هر هزار و پانصد تخم وزنش برابر وزن ملکه است و اگر روزانه سه هزار تخم بگذارد دو برابر وزن خودش تخم گذاشته و این از عجائب طبیعت است.

سوراخهای کوچکتر از پنج میلیمتر کندو را زنبوران بوسیله عسل و بزرگتر را با موم مسدود می سازند.

خانه سازی زنبوران بیشتر در شب انجام می گیرد.

گفتیم هر زنبور روزانه روی چند گل می نشیند و روزانه بطور متوسط ده مرتبه پرواز می کند و با این محاسبه با پرواز نزدیک به چهار هزار کارگر روزانه در حدود سه میلیون... ر... ر... ر 3) گل تلقیح یا گرده افشانی می گردد و این امر بخصوص در باغات گلابی و سیب و گیلاس اهمیت فراوانی دارد (در زراعت صیفی مانند خربزه طالبی، گرمک، هندوانه، خیار و کدو نیز زنبور عسل رل مهمی دارد).

زنبور عسل اگر بخواهد یک کیلو عسل از گل شبدر بدست آورد باید روی بیست ملیون گل شبدر بنشیند ولی از اقاقیا دو

ملیون و از اسپرس پنج ملیون و 180 هزار مرتبه کیسه عسل خود را خالی و پر میکند.

موم نباید در ظرفهای مسی یا اهنی ریخته شود زیرا رنگ زرد موم خاکستری میشود.

از کتاب مترلینک

«ناچاریم قبول کنیم که زنبورها با یکدیگر تکلم می کنند و گفتگوی آنها خیلی وسیعتر از یک (آری یا نه) می باشد و این موضوع از نظم کامل کندوی زنبور عسل استنباط میشود زیرا زنبورهائی که در ساعات مختلف روز وظائف متفاوت را انجام میدهند ، مثل این است که کسی هست با آنها می گوید که در فلان ساعت فلان کار را بکنند.

مثلاً زنبوری را که من صبح نشان کرده بودم و می دیدیدم که وظیفه او مکیدن شیره گل ها می باشد عصر همان روز بکار دیگر اشتغال داشت و در داخل کندو هوا را تعدیل می کرد و یا مواظب نوباوگان بود و یا اینکه در بین بناهای تولید کنندگان موم دیده میشد و هکذا می دیدم زنبورهائی که یکی در روز فقط شیره گلها را به کندو می بردند روز سوم دیگر دنبال آن شیره گلها نمی رفتند بلکه غبار آلات تذکیر گلها (پولن) را جمع آوری می نمودند.

دیگر از دلائل ارتباط بین زنبورها طرز مستقیم کار در مورد مکیدن گلها و آوردن پولن است.

هر روز صبح به محض طلوع آفتاب و همین که مأمورین اکتشاف به کندو مراجعت کردند (و مأمورین اکتشاف قبل از طلوع

آفتاب از کندو خارج میشوند که راجع به گلها و اوضاع خارج اطلاعاتی برای کندو بیاورند) زنبورهای عسل از اخبار خارج مطلع می گردند.

انگار که مامورین اکتشاف با آنها می گویند که امروز درختهای زیزفون که کنار رود خانه قرار گرفته گل کرده است. امروز گل شبدرهائی که کنار جاده می باشد شکفته شد و یا گلهای دیگر دارای مقدار زیادی پولن است.

فوری کار بین زنبورها تقسیم میشود و پنج هزار زنبور که قوی تر از دیگران هستند به سراغ گلهای زیزفون میروند و سه هزار دیگر که جوانتر وضعیفتر می باشند بسوی گلهای شبدر بپرواز در می آیند.

آنهائی که دیروز ، مشغول جمع آوری شیره گلها بودند امروز زبان و غده های محفظه خود را آسوده می گذارند و میروند غبار آلات تذکیر گلها را جمع آوری می نمایند. حتی در جمع غبار آلات تذکیر گلها هم دقت دارند که هرگز رنگهای مختلف را با یکدیگر توام نکنند و محال است که یک زنبور دو رنگ غبار را با هم مخلوط کند و یا اینکه غبار دو نوع گلها را با هم مخلوط نماید و هر غباری جای مخصوص دارد مگر اینکه غبارها از یک نوع گل باشند.

به محض اینکه فرمان خروج از کندو داده شد زنبورها با سرعت و یکی عبد از دیگری از کندو خارج می گردند و مثل این است که خوب می دانند که محل کار آن ها کجاست زیرا برای یافتن محل کار هیچ تردید در آنها پیدا نمی شود و مستقیما

بسوی محل کار خود میروند و انگار اطلاع دارند که هر گلی در کجا واقع شده است.

حال اگر کسی باشد و هر روز برود و به بیند که زنبورها چه گل هائی را می کند متوجه میشود که این حشره کوچک حتی از لحاظ استفاده از گلها نیز (بر حسب کمیت و کیفیت شیره) از برنامه مخصوصی تبعیت می نماید. مثلاً در آغاز بهار که گلهای بنفشه کنار جوی ها یا در جنگل می روید زنبورها بسراغ گل بنفشه میروند و همین که گلهای درخت بید روئید دیگر توجهی به گلهای بنفشه نمی کنند و این مرتبه بسراغ بیدها میروند و همین که سایر درختهای بهاری گل داد از بیدها صرفنظر می نمایند زیرا متوجه میشوند که می توانند در اندک مدت از گلهای دیگر استفاده بیشتری بنمایند و بعید نیست که علاوه بر کمیت از کیفیت گلها نیز استفاده می کنند و می دانند که نوع و جنس کدام یک بهتر است» (1)

بهترین ضرایب محیط

قبلاً اشاره شد که زنبور عسل از بهترین ضرایب محیط استفاده می کند و روز خوب و زیبا ، رطوبت متعادل ، آب گوارا و... از جمله ضرایب انتخابیش است و اینک ملاحظه میفرمائید حسن انتخابش در برگزیدن غذای حسن چنان است که گل مو را فراموش کرده انگور تاکستان را که در قرآن رزق حسن نامیده شده برتری می دهد و باز در جهت دیگر همانگونه که اسلام مایل است از هر میوه

1- صفحه 87.

در فصل خودش بهره میرد حتی دیدید که گلهای چند ساعت تازه تر باز شده را بسویش می شابد و قدیمی تر را ول می کند.

مقصود ما این است که محصول زندگی زنبور عسل از این جهت شفا بخش است که از بهترین مواهب طبیعت استفاده میبرد از جمله نظافت ، نور ، زیبائی ، تازگی و طراوت و غذای سازگار از آموخته های آمیخته بزندگانیش است.

شگفتی های قرآن

درخت بی ثمر ، کار بی ثمر ، انسان بی ثمر و بسیاری از موارد دیگر است که کلمه ثمر بکار برده شده و بما می فهماند که ثمر ، نتیجه و بهره از هر چیزی است.

برای حفظ بقای نسل ، فرزند آدمی ثمرش است و برای صیانت و پایدار ماندن نوع گیاه میوه و دانه اش ثمرش محسوب میگردد ولی نسل ، بوجود آمده در صورتی صالح و برای اجتماع مفید است می گویند آدم با ثمری است ، گیاه نیز اگر دارای شیره عسلی بود و اجتماع زنبور عسل توانست از آن شیره عسلی یا پولن بر دارد می گویند برای زنبور ثمری داشت و حاصلی داد. ملاحظه فرمودید آنچه از گیاه مورد استفاده زنبور است گاه از برگ بود زمانی از میوه و بیشتر از گل (دمبرگ گوجه و آلو - برگهای مخروطی ها - برگچه های ماش - برگ روی پنجه نوعی بلستان و ساقه...).

شگفتی اینجاست با آنکه زنبور شناسان اصطلاح عوام را بکار برده می گویند زنبور اراین گل چنین بهره داشت و از آن گل چنان پولن جدا کرد و شاعران و عاشقان نیز همانگونه

که گل و بلبل را در کنار یکدیگر قرار می دهند حاضر نیستند زنبور و گل نیز جای خود را به زنبور و ثمر گیاه بدهند در صورتی که قرآن 15 قرن قبل با آنکه اعراب عصر جاهلیت نیز زنبور و عسل را تازه اگر می شناختند بهره اش و ارتباطش را با گل می دانستند فریاد میزند به زنبور عسل وحی شد از کل الثمرات و از تمام گیاهانی که بهره بخش و شیره عسل ده و پولن دارند محصول بر دارند.

مگر 15 قرن قبل کسی می دانست بعضی گلها شیره عسلی نمی دهند یا همه گیاهان مورد ثمر و بهره زنبور قرار نمی گیرد و زنبور گاهی از گل و زمانی از برگ و وقتی از میوه گیاه بهره میبرد که قرآن بعنوان اعجاز همه را در یک کلمه کوچک پر ثمر ؛ ثمر مستتر و جمع آوری ساخت.

شگفت دیگر

در جلد قبل اشاره شد که دامه تبلیغات غذائی به جائی رسیده است که قوطی های شیر خشک یا ظرفهای عسل یا... را برای اینکه بازار فروش زیادتری پیدا کند می گویند و می نویسند : گاوهائیکه شیرشان در قوطی جمع آوری شده از یک نوع گیاه استفاده نکرده بلکه از بسیاری علفها که هر کدام دارنده عناصر لازم و ویتامین های گوناگونی هستند خورده و بهره برده اند و در مورد زنبور عسل نیز همین طور می گویند : زنبوران ما از بسیاری گیاهان شیره عسلی برداشته بکند و آورده و عسل ساخته اند و چون در بسیاری گیاهان همه عناصر مفید و ویتامین ها وجود دارد عسل ما نیز مواد مذکور را داشته و شفا بخش می باشد اما قرآن 15 قرن قبل می گوید از کل الثمرات عسل شفا بخش بوجود می آید زیرا کل الثمرات دارنده کل عناصر و مواد مفید برای بدن بوده

و اگر بدنی سالم آنرا خورد همه اش بخوردش میرود و اگر بیماری بود بعضی از آنها برایش غذاست و بقیه بمصرف درمانش خواهد رسید.

آنجا که از گلهای عسل دهنده نام بردیم به رنگ عسل حاصله از بعضی گلها اشاره شده ضمنا از خواص درمانی بعضی گیاهان نیز نام بردیم زیرا : در آینده نزدیک باید بیک اعجاز دیگر قرآن راجع به رنگ عسل اشاره کنیم و با آنکه هنوز در این عصر اکثر مردم رنگ عسل را به سن و سال زنبور نسبت می دهند قرآن در 15 قرن قبل کل الثمرات را برابر مختلف نسبت می دهد بعلاوه خواص درمانی برخی گیاهان را آن چنان آوردیم یعنی از یک گیاه بعضی خواصش را گفتیم چند عدد را نگفتیم یا از چند گیاه بذکر خاصیتش پرداختیم و یکی را فاصله دادیم و از آن نامی نبردیم تا دانسته شود در قسمت های مختلف هر گیاه و بویژه در گلهای هر کدام یک نوع ویژه ای خاصیت درمانی وجود دارد یکی تب براست دیگری برای قوه باه خوب است آن دگر برای ضعف اعصاب مؤثر بوده و چهارمی لینت می دهد و... و با جمع نمودن عصاره تمام آنها در یک ماده بنام عسل انصاف این است که فرآورده جدید را ماده ای شفابخض بنامیم چنانچه در قرآن همین انصاف بلکه اعجاز و در بسیاری از کتابهای پزشکی این اشاره منصفانه بعمل آمده است. (در بعضی کتابها رنگ عسل را علاوه بر اینکه متناسب با رنگ گلهای مورد استفاده زنبوران دانسته اند متذکرند که شیره عسلی دشتی و کوهستانی نیز اثر

رنگی بر عسل دارد در صورتی که در درجه اول دشت و ارتفاع بر گیاه اثر می گذارد و بطور ثانوی بر رنگ و حتی عطر عسل و...) و در قرآن نیز با ذکر کله «ثم» نسبت بین بیوت (کوه - درخت - کندو) با رنگ های مختلف عسل و خاصیت شفا دهندگی آن آورده شده است.

چرا کشور ایران تشیع را پذیرفت ؟

و نقش سلسله صفویه در این باره !

خارج از موضوع برای رفع خستگی است ولی آنقدرها هم از کتاب عسل ما جدا نمی شود.

یازده سال قبل که تازه وارد به یزد بودم به جلسه ای که سه شنبه ها در مزل یکی از همکارانم با شرکت 12 نفر آقایان پزشکان تشکیل می شد دعوت شدم در آن جا هر هفته بیمارانی را معرفی کرده درباره اش بحث نموده و تصمیم درمانی برایش اتخاذ می گردید. هفته اول زودتر از معمول (سر ساعت معهود رفته بودم همکار صاحب خانه ام که شاعر و فاضل هم هست سخن را بدین جا کشاند که شیعه در زمان صفویه بوجود آمد و چون پاسخ دادم ، پایه و اساس کار مسلمین بر قرآن است و پس از آن برادران اهل تسنن بر صحاح و ما شیعیان بر چهار کتاب بنامهای کافی و من لایحضر الفقیه و تهذیب و استبصار که تاریخ تألیف آنها به غیبت صغری و اوائل غیبت کبرای حضرت ولی عصر ارواحنا فداه میرسد (1) و این توجه به کتابهای دیگر غیر از کتاب آسمانی

1- کافی که مدت تألیف 20 سال از طرف کلینی متوفی 328 یا 329 - من لایحضره الفقیه از ابن بابویه قمی (شیخ صدوق متوفی به سال 381 - تهذیب و استبصار از شیخ طوسی) 385 - 460) که تألیف تهذیب 408-448 طول کشید.

به مسلمین اختصاص نداشته سایر مذاهب نیز کتابهائی در این باره دارند چنانچه بنی اسرائیل بیشتر آداب و رسوم مذهبی خود را با آن همه عظمت که برای تورات قائلند از کتاب مشن اخذ می نمایند. (بنابراین تاریخ تشیع بر حسب آئین نامه ای که در دست دارد به زمان غیبت صغری میرسد). همکارم پاسخ را پذیرفت و روشن شد زیرا بقیه را توانست خود حسابرسی نماید.

مجدد چند روز قبل یکی دیگر از همکاران روشنفکرم گفت چه شد که کشور ایران تشیع را پذیرفت ؟ گفتم هر چند در این باره باید کتابی نوشت و موضوع خارج از برنامه من است ولی با اشاره و اختصار می توانم کسانی که اطلاعات اسلامی دارند و می توانند جملات اشاره ای مرا شاخ و برگی دهند و خود توضیح آنرا در مغز بپرورانند قانع ساخته و پاسخ دهم. و اینک پاره ای از آن چراها !

(1) تشیع ، به معنای پذیرفتن این اصل که علی بن ابیطالب علیه السلام از طرف پروردگار به جانشینی نبی گرامی منصوب گردیده است بنابر این اول شیعه شخص نبی گرامی می باشند که خود بوسیله جبرئیل مطلع شده و آنرا تصدیق نمودند و در غدیر خم حضرت را با من کنت مولاه فهذا علی مولاه به سمت مذکور معرفی فرمودند (بلکه چون نبوت بدون ولایت قابل پذیرش نیست همزمان با اعلام قولوا لا اله الا اللّه و دعوت

به نبوت محمد ، ولایت علی در یوم الدار اعلام گردید) شگفتی این جاست که اولین مبلغ مذهب شیعه نیز نبی گرامی بود و همزمان با شروع دعوت به اسلام دعوت به تشیع را نیز تبلیغ می فرمودند چنانچه شیعیان و برادران سنی ما به قضیه یوم الدار و سفره و انذر عشیر تک الاقر بین اعتراف دارند که نبی گرامی بران نجات عشیره و خویشاوندان خود از کفر و ضلالت آنان را به سفره ای دعوت فرمودند و حق هم این بود که نبی گرامی مسئله صله رحم را گرامی بدارند و از اقوام و اقارب خود که رجال واکابر شهر هم بودند هدایت را آغاز فرمایند. خویشاوندان آمدند و چون به تناول غذا مشغول شدند نبی گرامی دعوت به اسلام را آشکار کرده گفتند اولین کسی که مرا پاسخ مثبت دهد وصی و جانشین من است و در هر سه نوبت علی علیه السلام صمیمانه اظهار اسلام فرمود و بدین وسیله هم تبلیغی از اسلام و هم از تشیع بعمل آمد که همزمان بودند.

بعلاوه در جلد قبلی وجه تشابهی را از لحاظ اینکه اولین زن مسلمان همسر نبی گرامی و نخستین زن شیعه همسر علی مرتضی است آوردم و شرحی دادم. (بعضی از خرده گیران گویند اگر همه اهالی مکه دعوت کرده بودند یا اگر دو سه نفر شناخته شده دیگر را دعوت فرموده بودند ممکن بود یکی از آنها جواب بدهد که پاسخ آن سهل و روشن است : اگر بعد از پیغمبر اکابری را که اشاره کردم در قید حیات بودند خلافت به این سهل و سادگی بهر کس نمی رسید وانگهی اگر در شهری باید مسئله مهمی مطرح شود آیا باید چه کسانی دعوت شوند و بر فرض اگر دیگران هم بودند شما میفرمائید آیا حضرت علی جواب مثبت نمی داد ؟

اینکه در هر حال حضرت هم یکی از پاسخ دهندگان بود ؟ بهر صورت علی (ع) انتخاب میشد زیرا شرط بزرگ دیگر و لایتمدار این بود که لحظه ای را در شرک و بت پرستی بسر نبرده باشد و شرائط دیگر که جای گفتن نیست)

2) علی ابن ابی طالب نبی گرامی به استانداری یمن منصوب گردید و مذهب رسمی آن کشور از آن زمان تا کنون تشیع است (شیعه زیدیه).

3) گروه شیعیان و طرفداران حضرت علی در زمان نبی گرامی شناخته شده بودند و هسته مرکزی آن را کسانی چون سلمان و اباذر و مقداد تشکیل می دادند.

4) ابوذر غفاری در زمان خلیفه سوم آنقدر شیعه در حدود شامات و جبل عامل درست کرد که هنوز جمعیت آنها از اجتماعات قابل توجه شیعیان جهان بشمار میرود. کار ابوذر تا آنجا بالا گرفت که معاویه هراس کرد و جریان را به عثمان نوشت عثمان خلیفه وقت ابوذر را به ربذه تبعید کرد تا در آنجا بوضعی اسفناک و در نهایت فقر فوت کرد که کفنش را قافله ای که از آنجا برحسب اتفاق فقر عبور می کرد با او پوشاند.

5) مردم در برابر کسانی که اسم یا رسم پیشوائی مذهبی دارند اعم از آقایان حجج اسلامی یا طلاب علوم دینی رفتارشان اینگونه است که بطور کلی همه و همه آنان را محترم می شمارند ولی به پاره ای از مردم اگر گفته شود دختر فلان روحانی را برای پسرت بگیر یا دخترت را بخانواده ایشان بفرست این احتمال هست که پاسخ منفی بوده باشد و اگر چنین نبود و جواب قطعی و مثبت داده شد صرفنظر از احترامی که به منتسبت با سلام روا

و حقا ادا گردیده کمال علاقه و شدت توجه به شخص منظور را نشان می دهند.

عده زیادی پیاپی به نبی گرامی جهت خواستگاری حضرت زهرا سلام اللّه علیها فرستادند که اسامی آنان در کتابهای شیعه و سنی آورده شده است. چشمهای طرفداران حضرت علی بهر طرف نگران بود که چه خواهد شد مگر نبی گرامی ممکن است اسم مذهب و وصایت را به علی و رسم و توجه آنرا بدیگری واگذارند ولی با خجسته پیوند مسرت آمیز بین این دو بزرگوار (مرتضی و زهرا) معلوم گردید روی نبی به جانب علی است و با این عمل چشمگیر دلهائی چند از طرفداران علی نیرو گرفت و دلهائی چند هوا خوده علی گردید و دلهائی چند نیز نگران گردید ولی در تمام دلها این معنی به جایگاه حق خود نشست که وقتی انا مدینه العلم و علی بابهابه دامادی نبی گرامی مفتخر گردید حتی احتمال افتتاح باب دیگری بر روی این شهر بکلی مسدود و غیر ممکن است.

و دامادی حضرت علی بود یک نوع دلیلی برای حقانیت حضرتش بود چنانچه عمر ابن عبدالعزیز و مأمون عباسی نیز این مطلب را که پیامبر دختر بغیر مسلمان مومن متقی نخواها داد دلیلی برای جلوگیری از بعضی ناشایست ها آوردند برای ایرانیان نیز که اهل دلیلند دامادی حضرت یک دلیل و نقطه مثبت حقانیت حضرت محسوب بود.

6) در زمان خلفا در کناره های جنوبی خلیج فارس جمعیت ها و حکومت های کوچک طرفدار علی بوجود آمده

بود. (یعنی چه بسیار بود که نبی گرامی یک نفر یا گروهی را بسوی جمعیتی که اظهار اسلام می کردند می فرستادند تا آداب و رسوم اسلامی با آنها بیاموزند و از جمله آنان از طرفداران حضرت علی بودند).

7) در زمان خلافت حضرت علی بسیاری از مردم عراق بویژه اهالی کوفه شیعه بودند (نامه هائی که بعنوان دعوت حضرت سیدالشهدا فرستاده شد و جمعیت کثیری که با مسلم نماینده اعزامی آن حضرت بیعت کردند گوشه گواهی از تشیع کوفیان است.

8) همانگونه که ابوذر غفاری عامل مؤثری در شیعه شدن مردم نقاط مذکور شناخته شد سلمان فارسی کازرونی نیز از آن زمان که باستانداری قسمتی از غرب ایران که مرکزش مدائن بود منصوب گردید در آشنائی مردم بمعارف اسلامی شیعیان و شیعه شدن مردم آن سامان سهم بسزائی دارد.

9) کسانی که از طرف حضرت علی به حکومت ایالات منصوب گردیدند خود تخم طرفداری از حضرت را همه جا پاشیدند.

10) آنچه از همه مهمتر بود : ایرانیان دیدند منطق کتاب آسمانی قرآن غیر از منطق حکام مسلمانی است که تاج حمکمرانی بر سر می گذارند اگر قرآن میفرماید گرامی تر نزد خدا کسی است که با تقوی تر است (ان اکرمکم عندالله اتقیکم) جز در زمان علی علیه السلام همیشه در هر کار عربها بر دیگران ترجیح داده میشدند و اخذ جزیه و جبایه بغیر از زمان خلافت علی با نژاد بستگی بیشری داشت تا با درآمد و سود ، و بار سنگین هزینه ها بر عکس همیشه بر دوش غیر عربها بود و در آمد هنگفت در

در جیب عربها بویژه خویشاوندان و نزدیکان بویژه در زمان عثمان که این عمل مشهور و آشکار شد. (خطبه ای را در نهج البلاغه ملاحظه فرموده اید که پس از مراجعه دو نفر برای اخذ امتیاز از حضرت ایراد فرموده که چگونه است).

11) احترامی که حضرت علی نسبت به شاهزادگان اسیر ایرانی فرمود توجه ایرانیان را جلب کرد.

12) ازدواج حضرت حسین و حضرت رضا با دوشیزگان ایرانی (وصلت هائی که نزد اعراب وصلت با بیگانگان محسوب میشد).

13) فاصله گرفتن قبایل عرب از دیگران و توجه برادرانه نبی گرامی و اوصیاء ایشان به عموم مسلمین به پایه ای که سلمان فارسی سلمان محمدی خوانده شد.

14) در زمان خلافت امویان و عباسیان رفتار ظالمانه ای که نسبت با اولاد علی میشد سبب فرار آنان گردید و چون ایرانیان را نسبت به علویان خوشبین می دیدند با ایران روی می آوردند و هر کدام از اولاد علی خود مبلغ بزرگ عالم تشیع محسوب بودند و بذر پاشی کانونی از شیعیان را نمودند.

15) شهادت حضرت حسین که خود نمونه ای از جنگ انسان با شیطان بود جانبداری ایرانیان را از ستمکشیده بر انگیخت.

16) جنگ امویان و عباسیان و آزادی حضرت صادق در ذکر معارف اسلامی و انعقاد جلسات درس و بحث ، چهره روشن و واقعی علویان را به همه مسلمانان نشان داد و زمینه استعداد

پذیرش ایرانیان طرفدار حضرت علی را بالا برد زیرا ایرانیان دانستند علم توحید و قرآن و درس زندگی نزد چه کسانی است.

17) بذری را که سابق اشاره کردیم توسط احکام منصوب از طرف حضرت علی یا بوسیله سادات فراری با ایران در سراسر کشور پاشیده شد با مسافرت حضرت رضا با ایران آبیاری گردید و بطور کاملاً محسوس در شهرهائی که حضرت از آن عبور میفرمود تشیع نضج وقوف گرفت و مذهب شیعه آشکار گردید تا آنجا که تشکیل دولت سربداران و آل کرت در حوالی سبزوار و شمال خراسان بعقیده نویسنده از آثار سودمند مسافرت حضرت رضا با ایران است.

18) روایات و اخبار فراوانی که هر روز بعنوان یک موضوع بزرگ علمی روز از آن پرده برداری میشود واز علی و یازده فرزندش صاوات اللّه علیهم است در این باره سهم بسزائی دارند. بویژه نهج البلاغه و صحیفه سجادیه و غیره.

19) اشاراتی که نبی گرامی به انتصاب یازده فرزند حضرت علی بامامت فرمودند و در بسیاری از کتابهای برادران سنی ما نیز با آنها اشاره شده نباید نادیده گرفت و این بر خورد را نیز نباید از یاد برد که ایرانیان اهل دلیل اند و قدرت حکومت های اموی یا عباسی نمی توانست آنان را نگهدارد بلکه دلیل نگهدارنده بود.

20) مسافرت دسته جمعی بعضی از شیعیان به گوشه و کنار ایران نیز پر ارزش است چنانچه مسکن گزیدن طایفه شیعه مشهور به اشعریون در قم عامل مؤثر پیش انداختن پذیرش تشیع در نقاط مرکزی ایران گردید (این کار در حدود سنه 80 هجری صورت گرفت).

21) در المناظرات که ترجمه المراجعات است نویسنده عالیقدرش صد نفر از روات مورد اعتماد اهل تسنن را نشان می دهد و با دلائل و براهین با اثبات میرساند که صد نفر مذکور شیعه و از طرفداران حضرت علی می باشند.

22) هنگام فوت شیخ مفید شیعیان بغداد و حومه آنچنان تشییع جنازه ای از آن دانشمند بعمل آوردند که نویسندگان اجتماع آنان را در نماز میت مذکور که در میدان اشنان بر گزار گردید بالغ بر هشتاد هزار نفر ذکر کرده اند.

در یزد هنگام توسعه و تعمیر مسجد بزرگ روضه محمدیه (حظیره) آثار فراوانی از قبوری که در آنجا بود بدست آمد که دال بر شیعه بودن مردم یزد می کرد و تاریخ آنها به 700 الی 900 سال قبل میرسید و علائم پذیرش تشیع توسط ایرانیان در قرنهای قبل زیاد است.

23) قبل از هر چیز باید درجه های کسانی چون سلطان محمد خدا بنده و عضدالدوله دیلمی و دهها سلطان دیگر را گرفت که چرا همانند شاه اسماعیل صفوی در پیشبرد مذهب شیعه سهم بسزائی داشته اند و این مطلب را نیز از تاریخ برداشت که چرا به خلاف عقیده مطالعه نکرده هائی چند که مایلند پیدایش تشیع را بزمان صفویه منسوب و محدود بدارند به زمان نبی گرامی کشانده میشود و کشور یمن و اجتماع سلمان و اباذر و مقداد و هزاران نفر شیعه دیگر زمان نبی گرامی از چه بوجود آمدند و به چه علت آیین نامه تشیع (چهار کتاب مذکور) بزمان غیبت صغری نسبت داده میشود و پیدایش تشیع را بزمان

صفویه نمی توان بدلخواه کسانی چند در تاریخ جابجا کرد اما چیزی که امکان دارد این است که با مطالعه و دقت بیشتری افکار را در مغزها با کنترل دلها جابجا کرد.

24) این سئوال نیز جائی برای خود دارد که چه شد اهالی کشور ایران با فاصله نسبتا دوری که از مرکز وحی (مکه - مدینه) داشتند و وسائل ارتباطی کندرو آنروز نیز مانع بزرگی برای بیشتر نزدیک ساختن آن دو بیکدیگر بود بیش از دیگران به خاندان علی گرائیدند و به علویان ارادت ورزیدند ؟

پایه و اساس این پاسخ بر این است که قبل از حکومت حضرت علی و بعد از آن تبعیضات نژادی بر خلاف خواسته های اسلام در سراسر دنیای اسلام بشدت برقرار بود و تنها در زمان آنحضرت اسلام واقعی چهره کرد.

قبل از حضرت حکام بسیار ستمگری بولایت نواحی مختلف غیر عرب نشین فرستاده شدند ، رفتار نامبردگان با ایرانیان فوق العاده سخت و زننده و ناپسند بود و حال آنکه والیان قسمت های عربی ملت را برادر خود واخ العرب می دانستند. شبث ابن ربعی و اشعث ابن قیس از جمله حکام مزبور بودند که دومی تشکیل اهل بیت نفرت و کثافتی را میدهد : جنگ های خودش در زمان ابوبکر با مسلمانان و تحریک مردم برای عضویت در دسته خوارج که خود اشعث از بنیان گزارانش بود و شرکت دخترش جعده در قتل سبط اکبر نبی گرامی و فرزندش محمد در کشت سبط اصغر یعنی سید الشهدا و جنایات سه برادر دیگر محمد و برادران وی از زن دیگر اشعث ، معروفتر

از این است که بیان شود » (ابوبکر اشعث را که اسلام آورده بود برای اخذر کات به جائی فرستاد اشعث رسید و آنان را از پرداخت منع کرد لشکر اسلام بسویش شتافت عده ای کشته شدند نوبت دوم نیز پس از کشتاری ، اشعث وعده ای دوستانش اسیر شدند آنان را به مدینه آوردند خلیفه ابابکر خواهرش را بعقدوی در آورد روز بعد از زفاف اشعث به دوستان آزاد شده اش دستور داد هر جا شتری دیدند نحر کنندو گاو و گوسفندی یافتند ذبح نمایند صاحبان حشم شکایت به خلیفه آوردند اشعث گفت خواستم بعلت زفاف با خواهر خلیفه کلیه مردم مدینه بولیمه ای برسند ، همین اشعث با سوابق پلیدی که داشت دز زمان عثمان باستانداری آذربایجان منصوب گردید حکامی مانند اشعث و شبث و دوستانش از اسلام ایرانیان فقط گفتن کلمه لا اله الا اللّه را طالب بودند و کار دیگرشان بی ناموسی ها و بی بندو باریها و تشکیل مجالس قمار و شراب و همه در یک جمله خلاصه میشد خواستن اسلام برای برقراری خواسته های عمال خلیفه و ادامه خلافت.

همین که علی علیه السلام به خلافت رسید تقریبا تمام حکام قبلی را عزل فرمود و حساب بیت المال را از آنان مطالبه نمود و جز معاویه جملگی اطاعت کرده به مدینه رهسپار شدند اشعث هر چند تقاضای تجدید حکومت آذربایجان نمود پذیرفته نشد حکام معزول سبب ایجاد فتنه ها در مرکز(کوفه) و باعث رفع فتنه در ایالات دیگر شدند از جمله ایرانیان در زمان خلافت حضرت علی خود را در سایه رحمت قوانین اسلامی آسوده دیدند هر کس بقدر وسعش و به نسبت در آمدش زکات یا جزیه و جبایه میداد حتی آن مرد ایرانی ثروتمند که

در همسایگی حاکم و نماینده خلیفه خانه داشت خود را در برابر این حقیقت که اسلام دین برادری و برابری است در اسلام و آسایش حس می کرد تا اینکه حضرت شهید شد و رجحان عرب بر عجم از نو با شدت بیشتری تجدید و آغاز گردید و این برتری در زمان خلافت امویان و عباسیان با ضعف و شدت ادامه داشت ولی همیشه نوادگان از پدر بزرگهای خود این سخن را بیاد داشتند که اسلام واقعی و برادری و برابری فقط در زمان خلافت علی بمنصه ظهور رسید و باز هم باید آنرا در وجود علویان که نزدیکترین مردم به نبی گرامی هستند سراغ گرفت و بر همین مبنا جوانان مسلمان ایرانی برای بوجود آوردن دوران تشیع و طرفداری علویان و داشتن حکومتی بر مبنای فرامین آسمانی قرآن آمادگی و آرزو داشتند و اقدام ابومسلم خراسانی بهمین نحو آغاز و با اشتباهی که در تشخیص بین علویان و عباسیان برایش رویداد سرانجام اسلام و جان خود را براهی ناشایست کشاند ولی قلوب جوانان ایرانی همیشه بدین علت که علویان بکانون وحی و نبی گرامی و علم و ایمان نزدیکترند برای پیشبرد. تشیع بر مبنای صحیح در طپش بوده و خواستار پیروی از راه علی و یازده فرزندش بوده است.

25) ایرانیان شیعه خواهند شد یکی از پیش گوئی های ائمه اطهار بوده و در تفسیر برهان آنجا که آیه «واوحینا الی النحل ان اتخذی من الجبال بیوتا و من الشجر و مما یعرشون» سخن می گوید از حضرت صادق است که می فرماید مائیم آن زنبوران عسل (متوجه ملکه زنبوران یعسوب الدین حضرت علی باشید)

و آن بیوت و خانه هائی که از جبال میگیردیم شیعیان عرب ما هستند و بیوت ما از شجر شیعیان ما در ایران می باشند و مما یعرشون بقیه شیعیان مایند و بهمین لحاظ که آیه مورد بحث کتاب از آیه و اوحینا الی النحل... شروع گردید در ابتدای این سخن مطلب را چندان خارج از موضوع ندانستیم یعنی شیعیان از یک طرف با زنبورهای عسل مربوط شدند و از طرف دیگر با موضوع کتاب که عسل است.

26) دوست من طلبکار بود که می گفت شیعه از زمان صفویه پیدا شده است ولی در این آخرین قسمت می خواهم بدهکارش کنم و از او بپرسم آیا میدانی که تاریخ تولد وفوت ائمه چهار گانه برادران سنی ما چنین است : محمد ابن ادریس شافعی متولد 146 وفات 199 در بغداد - ایوحنیفه نعمان بن ثابت زوطی تولد 80 وفات 150 (کتاب دیگر 78- 146 نوشته است) احمد این محمد ابن حنبل تولد 159 وفات 234. (کتاب دیگر 164 - 266) - محمد مالک بن انس تولد 94 وفات 199 در مدینه. بنابراین به این سئوال شما پاسخ بده :

سؤال : قبل از مالک آیا امام مردم مسلمان که بود ، اگر جواب ندارید قبول بفرمائید مسئله روشن بوده و پس از پیامبر بلکه همزمان و بعد از پیامبر امامی جز علی و حسن و حسین و... صلوات اللّه علیهم اجمعین به تصور نمی آید(با توجه به اینکه ائمه اربعه بمحض تولد امام نبودند و پس از مدتی به درس و امامت پرداختند تاریخ را باز بعقب تر ببرید) اینجا یک خبر اصول کافی باب ان الامام متی یعلم... کتاب الحجه صفحه

283 جزو 2 از حضرت رضا ذکر می نمایم تا حس بیشتری از خوانندگان تحریک بمعنی کردن گردد و با عجاز حضرت نسبت به آنچه درباره ایران پیش بینی فرمود و اینکه به چگونگی پذیرش ایرانیان تشیع را اشاره نموده وقوف کلی تری حاصل گردد.

علی بن اسباط قال قلت للرضا علیه السلام ان رجلا عنی اخاک ابراهیم فذکر ان اباک فی الحیوه و انک تعلم من ذلک ما یعلم فقال سبحان اللّه یموت رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و لا یموت موسی ، قد و اللّه مضی کما مضی رسول اللّه ولکن اللّه تبارک وتعالی لم یزل منذقبض نبیه هلم جز ایمن بهذا الدین علی اولاد الاعاجم و یصرفه عن قرابه نبیه هلم جرا ، قعیطی هولاء و یمنع هؤلاء.

کیفیت هدایت زنبوران و عسلسازی آنها

اسم بی مسمای (هدایت زنبورها - و عسلسازی آنها) و نام ناسازگاری که بر این قسمت گزاردم قبلاً برای شما معلوم کرد که شرح و بسطی که سزاوار و شایسته باشد نمی توانم داد ولی کتاب هدایت زنبورها و عسلسازی آنها بدین مناسبت انتخاب شد که اولاً یک قسمت از آیه بدون اشاره باقی نماند دیگر اینکه بتوان با ارتباط کلمه وحی با پوئیدن راه پروردگرا و سالک سبل رب شدن اشاره نمود.

در سلک فلانی در آمد ، یعنی براهی که طرف میرفت با نفود و توجه خاصی همانند و همراه و همردیفش شد خواه راه رحمان پوئیدن و بسوی سعادت رفتن باشد مانند آیه مورد بحث که سبل رب است و یا طریق شیطان و بسوی دوزخ همانگونه که پروردگار فرماید ما سلککم فی سقر (که شما را یا چه عمل بعذاب دوزخ افکند - سوره مدثر) حتی ممکن است قلوب گناهکاران محل انتخاب شه باشد «کذلک نسلکه فی قلوب المجرمین» (اینگونه ما قرآن را در دل زشتکران (و کافران) داخل سازیم) سوره الحجر.

سبل : جمع سبیل است یعنی راهی که راهرویش آسان است ، از اینقرار شاید بتوان گفت بزنبور عسل وحی شد سالک سبل پروردگارش باشدو در نتیجه اطاعت و پوئیدن راه مذکور عسلی رنگارنگ و شفابخش بجهانیان بهره داده شد.

با انسان نیز توسط نبی گرامی وحی شد : قل هذه سبیلی (ای رسول ما امت را بگو طریق من و پیروانم همین است که (سوره یوسف) ادع الی سبیل ربک (سوره نحل) و در نتیجه اطاعت و ایمان به حضرت ذی الجلالش قرآن بر ایمان آورندگان شفا بخش و رحمت گردید (و تنزل من القرآن ما هو شفاء و رحمه للمومنین - و ما آنچه از قرآن فرستیم شفای دل و رحمت الهی برای اهل ایمان است و (لیکن) کافران را بجز زیان نخواهد افزود) (سوره اسری) زنبورها همانند انسان بین جبر و تفویض نیستند که با فرمان فاسلکی سبل و بک تخطی و تجاوزی نمایند و در نتیجه بدو گروه مومنین و ظالمین تقسیم شوند این انسانهای بین اجبار و اختیارند که در برابر هذه سبیلی یا راهرو راه نشان داده شده میشوند و طریق شفابخش و سعادت را انتخاب می کنند یا بیراهه و بسوی شقاوت و دوزخ رهسپار میگردند و بهمین جهت است که عسل برای للناس شفاست و قرآن برای کسانی که با واسطه پیامبر وحی را پذیرفته و اهل ایمانند (عسل شفای همه و قرآن شفای اهل ایمان).

قسمت دوم : یخرج من بطونهاست که باز از اعجاز و شگفتی های قرآنی است و اشاره ای در این باره شد و باز هم بعمل خواهد آمد و خواهید دید چگونه در 15 قرن قبل بر عکس تصور بعضی نه عسل نه موم هیچکدام از مخرج زنبور بیرون نمی آید

بلکه از بطون و آنجا که جزئی از اندرون و شکمشان محسوب است خارج میگردد.

از آنجا که قرآن راههائی (سبل) را با انسان نشان میدهد که جملگی به صراط مستقیم راه راست می پیوندد و سبل چندین راه است و صراط فقط یک راه که پایانش سعادت و بهشت جاویدان می باشد ، شاید بتوانیم در اینجا نیز با توجه به کلمه سبل و راههائی که زنبور عسل باید بر گزیند تا با اطاعت حق و پوئیدن راه وی جل جلاله توفیق یابد و عسل شفا بخشی فراهم نماید. بذکر راههائی که حشره شناسان موفق به کشفش شده اند می پردازم :

هر زنبور عسل به اندازه ده برابر وزن خودش عسل به کندو می آورد هم نیم کیلو عسل نتیجه چهل هزار مرتبه مسافرت و رفت و آمد یک زنبور است و هر زنبور در مدت عمرش سی کیلومتر راه طی کرده و 125 گرم عسل فراهم نموده است.

زنبوران هر گاه به یک مخزن از شهد رسیدند آنرا در محفظه خود جای داده بطرف کندو پرواز می نمایند و برای دفعات بعد با رفقای خود بسوی مخزن بر میگردند. به تجربه رسیده زنبورانی که برای آوردن شهد می آیند بر حسب راهنمائی زنبوران کاشف راه را طی نمی کنند بلکه نشانی مخزن را از کاشف گرفته از روی آن نشانی راه پیمائی می نمایند.

برای بدست آوردن اطلاعاتی راجع به وضع محل گلها و اینکه آیا گلهای تازه تری باز شده یا نه هر روز قبل از طلوع آفتاب عده ای زنبور که با آنها مأمورین اکتشاف گفته میشود

از کندو خارج شده و پس از تحقیق به کندو مراجعت می نمایند و بدین وسیله زنبوران آنچنان از وضع خارج اطلاع حاصل می نمایند که به محض خارج شدن از کندو مستقیما بسوی محل منظور میروند گویا قبلاً می دانسته اند در کجا گلهای تازه باز شده است.

راه پیمائی شگفت انگیز دیگر زنبور زمانی است که باید دسته جمعی مهاجرت نموده کندوی جدید بوجود آورد که قبلاً به نحو این عمل اشاره گردید.

لو کونت دانشمند فرانسوی باد بادکهائی در حوالی کندوی زنبوران هوا کرده مشاهده نمود زنبوران با آن باد بادکهائی که در مسیر و راهشان که بعرض 5-10 متر به و است نیش میزنند. روسها بدنبال این پژوهش پس از یک سلسله بررسی فهمیدند که زنبوران برای صحبت با یکدیگر و رساندن اطلاعات لازم بهم ، وسیله ای جز پرواز و چرخش و ایجاد زوایائی بین بال و پر و پا و گردن خود و بطور خلاصه وسیله ای جز رقص ندارند.

وان فریش آلمانی اولین کسی بود که اعلام داشت زنبوران بوسیله رقصیدن مقصود خود را بیکدیگر می فهمانند و امروز ادعای و ان فریش مورد قبول دانشمندان حشره شناس واقع شده است.

اگر بغرض غذا در صد متری کندو باشد و زنبوری بخواهد دیگران را مطلع سازد رقصش دایره وار در بالای کندوست و اگر فاصله غذا زیاد باشد رقص آنچنان پیچیده میشود که فاصله، جهت، کیفیت غذا را بتواند با شدت و ضعف (ریتم)

نشان دهد.

ایی اکتشاف شگفت انگیز است که زمان ابر بودن زنبور می تواند از گیرنده مخصوصی که دارد محل خورشید را از پشت ابر بوسیله اشعه ماوراء بنفش تعیین نماید و جالب تر مسلح بودن زنبورها به اکرونومتر بسیار دقیقی است که می تواند ساعات و بلکه دقایق را با آنها نشان دهد چنانچه زنبورها در هر شهری از هر قاره در ساعات معلومی از روز از کندو خارج میشوند. از جمله وسائل دیگری که زنبور برای اکتشاف از آن استفاده می کند قدرت استشمام است که اگر ماده ای به نسبت یک دویست هزارم در فضا پخش شده باشد زنبور آنرا استشمام می کند.

موضوع دیگر که گفتن دارد استفاده از کلیه مواهب از محیطی است که کندوی زنبور عسل در آن حول و حوش قرار دادر و از جمله شگفتی های این قسمت انتخابی است که زنبوران به نحو احسن از بهترین و عالی ترین آنها می نمایند آنچنان که می توان گفت براستی زنبور عسل سبل پروردگارش را می پوید و در جلد قبل گفتیم زنبوری که می بایست فرآورده ای شفابخش تحویل دهد شایسته است و بایستی هم هر چیز را که مورد استفاده قرار میدهد از بهتر ینش بوده باشد و همین طور هم هست چنانچه از طبیعت :

گل های تازه شگفته شده را ترجیح می دهد و از گل آن قسمتش را که شهد و شیرینی دارد.

روز زیبا و زمان ثابت.

وقتی که روزهای قشنگ پشت سر هم باشد.

آنگاه که عرض جغرافیائی منطقه در اعتدال باشد.

ارتفاع سطح دریا بیشتر باشد.

رطوبت هوا و خاک مساعد باشد.

حرارت تا حدودی بالا و لابراتواری باشد.

نور ملایم.

ترکیبات زمین آهکی شنی و برای هر گیاهی شایسته رشدش باشد.

با مناطق تغییر می کند چنانچه در بعضی منطقه ها زنبوران بهره برداری بهتری می نمایند.

لحظاتی که گل یا میوه یا برگ وضع بهتری برای بهره برداری دارند.

و از همه مهمتر ترکیب عسل است که زنبور سعی می کند فرآورده ای با ترکیب های بهتری تحویل دهد.

درباره آنچه زنبور با نور روز انجامی می دهد توضیح داده شود که زنبوران به تغییرات تدریجی سرتاسری روز هم عکس العملی نشان می دهند. تجرهی ای در این باره کرده اند : دسته ای از زنبوران را در شرایط مصنوعی و آب و غذای کافی نگهداری نمودند و ساعات رشنائی را از 8 به 12 و سپس 16 افزایش دادند مشاهده شد علاوه بر پرورش نوزادان پرواز عادیشان نیز با ساعات مختلف فرق می کند یعنی در نیمه اول روز (روشنائی 8 و 16 یا روشائی کم و زیاد) پروازشان از کندو به کندی بود و در نیمه دوم فعالیتشان شدید میگردید یک ساعت هم قبل از پایان این روز با روشنائی مصنوعی ، پروازشان قطع میشد.

در تجربه دیگر زنبورها را به روشنائی 12 ساعته عادت دادند و بعد ساعات روز را به دو ساعات کاهش دادند و دیدند تعداد پروازها سریع و چهار برابر گردید (همینطور با طولانی ساختن روشنائی روز عکس العمل زنبورها نسبت مسقیم داشت) نتیجه آنکه ، زنبور عسل در راه تهیه عسل همه کارش بنظم بوده تحت زاویه معینی بر گیاه می نشیند با زاویه معلومی خانه های مسدسی میسازد با زوایای مشخصی نسبت بن کندو و محل گل ایاب و ذهاب دارد و خلاصه راه پروردگارش را که جز نظم و سعادت نبوده و فراورده چون عسل شفابخش نتیجه آنست انتخاب خواهد نمود.

توضیح: آیا عسل از کجای زنبور خارج میشود ؟ به خواندن ادامه دهید.

کتاب شراب عسل

تعریف عسل

عسل را نمی توان تنها محصول طبیعی زنبور عسل نامید زیرا موم هم محصول طبیعی است.

تعریف های چندی برای عسل کرده اند اما آنچه بهتر بنظر میرسد : عسل محصول عناصر شیرین نگهداری شده در غده شهددانهای گل ها یا قسمت دیگر گیاه است که بعد از دگرگونیها در شکم زنبور بوسیله سلولهای عسل ساز آنرا بوجود می آورند.

تاریخچه عسل

از چه زمانی عسل مورد استفاده آدمی قرار گرفته است ؟ سئوالی است که مانند هزاران پرسش دیگر در قلمرو وسیع جهل ما قرار داشته واوان زمان استفاده را در تاریکیهای همان جهل از تاریخ فرو می برد.

آنچه یقین است ، عسل همیشه و از قدیم الایام هم مورد توجه و احترام همگان بوده است. و بر روی پایی روسی از مصر در حدود 3500 سال پیش به خواص طبی آن اشاره گردیده است. همین طور در کتاب آیور - ودای هندیها از آن نامبرده شده است مصریها عسل را نماینده پاکی و شیرینی می دانستند و در چشن های عروسی از آن استفاده می کردند و در هز ازدواج شوهر به زنش قول می داده است که 12 ظف عسل به او

بدهد و این عشق آتشین او را میرسانده است.

روسها مقدار زیادی عسل به کف اطاق زفاف میریختند و همین که عروس و داماد وارد میشدند مرد زیر بغل زن را میگرفت که نیفتد و بعقیده بسیاری از آن زمان معمول شد که مرد زیر بغل زن را بگیرد.

هنوز در مجارستان و هندوستان عسل را با شیرینی شب عروسی بهم می آمیزند و می خورند و در ماه اول از آن شیرینی استفاده کرده و بهمین مناسبت ماه اول را ماه عسل گویند که امروز بهمین نام تقزببا در تمام جهان معمول است.

در قدیم مصریها و یونانیها مردگان خود را با عسل مومیائی می کردند دکتر عبداللطیف مصری در قرن 12 میلادی در یکی از اهرم غزه در داخل تابوت جسد کودکی را پیدا کرد که با عسل مومیائی شده بود. اسکندر مقدونی وقتی در بابل مرد جسدش با عسل مومیائی شده و برای دفن کردن به مقدونیه فرستاده شد.

قبل از حضرت مسیح در بعضی نقاط مقداری عسل بهمراه مردگان در تابوتش می گذاشته اند.

دیرین شناس آمریکائی ت - م دیویز در موقع باز کردن قبر ملکه یکی از فرعون ها کاسه پر از عسلی را که در داخل زمین همراه ملکه دفن شده و بدون فساد مانده بود پیدا کرد.

همر یونانی معروف در کتابش راجع به عسل مطالبی نوشته است.

توجه بزرگان به عسل

پیامبران آنچنان به عسل علاقه نشان دادند که هنوز بعضی ، عسل را نوشابه انبیاء می گویند.

توجه نبی گرامی اسلام و علی مرتضی و یازده فرزندان گرامش را به عسل بزودی ، آنجا که روایات و اخبار در این قلمرو خواهیم آورد می بینید.

بعضی از سلاطین و مشاهیر نیز علاقه وافری به عسل خوردن داشتند. چنانچه جرج بر ناردشاو ایرلندی عسل خوردنش معروف است.

ناپلئون از فرط علاقه به عسل دستور داده بود شکل زنبور عسل را روی جبه رسمی اش قلابدوزی کنند ، گویا از قرآن مجید الهام گرفته بود که برای بزرگداشت عسل ، یک سوره خود را بنام عسل نامگزاری فرمود و برای بزرگی و اثر عسل همین افتخار بس که سوره ای از قرآن مجید «سوره نحل» نام داشته باشد.

مواد اولیه عسل

مایعی است شیرین و مخفی در نقاط مخصوص گیاه که آنرا غده های شهد دان گوئیم ، و بهره برداری زنبورها از آنجاست.

طرز پیدایش شیرینی مذکور که آنرا شیره گل گوئیم مربوط به دو حالت اسمز و تعریقی است که در گیاه صورت می گیرد. گیاه زنده در تمام سطوح قابل جذبش مقداری رطوبت برای تعریق نگه می دارد. عمل کلروفیل گیری نیز در روز توسط گیاه انجام می گیرد و آب فعال توسط ریشه هاست که در این پدیده ها نتیجه بخش می باشد. عناصر موجود در گیاه و شیرینی های بوجود آمده تقزیبا از هر نوع در شیره گل وجود دارد و زنبوران از آنها که در روزنه های اپیدرم گیاه موجود است می مکند و بکندو

می آورند و عسل می سازند.

تعریق که صورت گرفت مقداری از رطوبت سطحی تبخیر میشود و شیره غلیظ تری بر گیاه می ماند که پس از برداشت زنبوران مجدد این عمل تکرار می گردد مگر آنکه در هوا رطوبت بحد اشباع برسد.

ما می توانیم با شستشوی طولانی سطوح گل با آب خالص محصول شیره گل را متوفق سازیم چنانچه پس از باران طولانی تقریبا این عمل متوقف می گردد ولی اگر مانند زنبوران که شهد را می مکند باپیپت شیره گل را تخلیه کنیم مجدد شیره بجایش خواهد آمد و بر عکس اگر قطرات شربت بر قسمت ثمر بخش بریزیم طبق قانون اشاره شده «اسمش» فعالیت گیاه برگشت می نماید.

خلاصه آنکه مواد اولیه عسل را شهد دان گیاه جدا شده و عناصر ساختمانی و متشکله گیاه بعلاووه محصولات منتجه پدیده های استمیک و کلرفیل سازی می باشد.

آنچه در فراهم آوردن فرآورده های عسلی مؤثر است

تقریبا ضرایب یازده گانه زیر موجب میشود که در فراورده های شیره ای عسل تغییراتی بوجود آید :

1) برحسب روزی که زمان ثابت و زیبائی دارد : حجم شیره گل با توجه به آنچه راجع به تعریق گیاه گفتیم در تمام شد شب یعنی هنگام صبح در حد ماکزیمم است بعلاوه برگشت زنبوران بکندو همین که خورشید در ابر میرود یا باران شروع میشود افزایش یافته و کمتر از کندو خارج میشوند و به محض اینکه خورشید خود را نشان داد و روز زیبائی گردید خروجشان

زیاد و سریع میگردد.

2) روزهای زیبا و آفتابی متوالی بشرطی که در فواصل آنها بارانی نیز ببارد و باد وجود نداشته باشد ایام ایدآلی برای زنبوران بوده و محصول فراوانی می دهند.

3) تغییرات بر حسب عرض جغرافیائی برای گیاهان خودرو بنظر میرسد با حجم شیره عسلی افزایش یابد.

4) ارتفاع از سطح دریا نیز در پرورش زنبور و تهیه عسل تأثیر فراوانی دارد چنانچه بعضی گیاهان است که چون از دشت به کوهستان برده شوند محصول بیشتری می دهند. عسلهای کوهستانی خیل سفید ترند و معطر و لذیذ و سرشار از ساکروزیدها که چون کریستال شوند بسته شده و دانه دانه میشوند و حال آنکه عسل های دشتی گلوکز بیشتری دارند با کریستالهای خمیری ، حتی بعقیده بعضی در ارتفاعات جو سرشار از ازت موجبات یک عمل قوت دهنده برای عسل سازی بیشتر فراهم است.

5) تغییرات بر حسب رطوبت 1) خاک : زمین های باتلاقی بر ترشحات عسلی نامساعد بوده و زمین های بی عیب و قابل جذب برای ترشح شیره عسلی آماده ترند. 2) هوا : رطوبت ملایم و با عتدال مساعد کننده اند و بادهای شمال و جنوب بیشتر یا کمتر ترشحات گیاهی را خشک و بر طرف می سازند (در اینجا ما را بیاد جلد دوم کتابهای اولین دانشگاه و آخرین پیامبر می اندازد آنجا که گفتیم قرآن باغها و سبزیهای شمال و جنوب شهر سبا را تأیید فرموده است) ولی بعضی گیاهان

بطور کلی در هوای پوشیده از بخار آب و برخی در هوای نسبتا خشک بهتر شیره عسلی را در اختیار زنبوران قرار می دهند.

6) تأثیر حرارت : سرمای ناگهانی متوقف می سازد ترشحات شیره عسلی را بخصوص شبهای سرد روزی را بدنبال دارند کمتر بهره خواهند داد و بطور کلی برای بسیاری گیاهان یا حرارت تا اندازه ای بالا برای ترشح بیشتر مساعد می باشد.

7) تأثیر نو : مساعد نیست زیرا عمل مخصوص تهیه مواد قندی در شب انجام می گیرد و زنبوران نیز وقتی آسمان قبل از طوفان را که تار و ابری است مشاهده نمودند فعالیت بیشتری می نمایند. بعلاوه گیاهان تابستانی وقتی که سایه به آنها افتد شیره عسلی بیشتری می دهند.

8) تغییرات نسبت به جنس زمین : اثر فوق العاده ای دارد و شدت ترشح با جنس زمین نسبت و وابستگی بزرگی دارد چنانچه اسپرس و یونجه در زمینهای آهکی که کمی شن با آنها داده شده و خاک رس برای خردلها ، مواب مساعد و برای گندم سیاه نامساعد است.

9) اثر مناطق : اثر قابل ملاحظه ای دارد یعنی بعضی گیاهان در برخی کشورها عسل بیشتر و بهتری می دهند : یونجه وزیزفون شیردار نقره ای در فرانسه عسل فراوان نمی دهد در صورتی که عسل یونجه دراریزن و کلرادوی آمریکا از عسلهای اعلا محسوب می گردد. شاه بلوط معمولی یا سفید در بعضی نقاط عسل نمی دهند و در برخی مناطق خوب می دهند و...

10) لحظات بهره برداری : اگر فراموش نفرموده

باشیم گفتیم موقع لقاح گیاه ، عروس و داماد در حجله ای مخملین از برگها و رو پرده ایهای زمردین (کاسبرگها) نشسته اند و حجله را عطرآمیز ساخته اند در اینجا می افزائیم که نه تنها در این عروسی عطر بکار برده بکله شیرینی نیز مهیا میگردد :

ترشح شیره عسلی گل شروع نمی شود قبل از باز شدن منافذ (Anthers) وقتی گل کاملاً باز شد و تخمدان کامل گردید و تشکیلاتش منتظر عروسی و لقاح است محصولات مایع شکرین بحد اعلا و ماکزیمم میرسد و بعد بتدریج روبکاهش می گذارد و اتقطاع می یابد هنگام میوه دادن و بعد تخمدان پلاسیده میشود.

10) تغییرات در ترکیب دادن : ارزش آب و شیرینی مشخص می سازد گیاهان را از یکدیگر.

آب با حجم شیره عسلی نسبت معکوس دارد شیره عسلی بر شهد دآنها تا چهارده ساعت می تواند محفوظ بماند و در ساعت 4 صبح آب بیشتری دارد ، مقدار مواد قندی (ساکارز) گیاه وابسته است به سن نسج شهددان ختی شیره اخراج شده از گیاه پس از عمل لقاح دوباره جذب میشود.

چگونگی بهره برداری زنبوران

زنبوران بعضی شهددآنهارا بر شهد دانهای دیگر ترجیح می دهند. سهولت بهره برداری ، مطبوع بودن ، تازه بودن گل آنچنان مورد علاقه اشاناست که بدین وسیله میتوان گیاهان را مورد تحقیق قرار داده و رده بندی کرد.

اگر ترشح شیره شدت داشته باشد تقریبا همه نوع از آن را مورد بهره برداری قرار می دهند اما زمان کاهش شیره

زنبوران بسیاری از آنها را ترک می کنند بطوری که زنبوران همیشه در پی آنند که کار خود را نسبت با اهمیت گل و شیره آن تقسیم نمایند.

اما زنبور چگونه شیره عسلی را از گیاه بر می دارد ، به کمک زبان اما بر حسب قرار گرفتن شهد دان در گل و بر حسب اینکه ترشح شیره گیاه زیاد باشد یا کم زنبور نسبت به گیاه سه وضع دارد : مکیدن به کمک دهان که در این حال زبان زنبور عمل یا پیستون را انجام می دهد وقتی که شیره فراوان است اما اگر گیاه بلکه حلقه گل متحرک باشد زنبور بوسیله اسپراسیون و استنشاق سفت با آن می چسبد و زبانش را بکار میبرد سوم زمانی است که شیره گل تابع قانون ثقل است که در این حال زنبور به آسانی دهانش را هم طراز شهد دان قرار داده و به حلقوم و چینه دانش بسهولت شیره پائین میرود.

در 882 آقای شارتون فراساد (Charton - Froissad) لوله هائی را پر از شیره عسلی کرد و در اختیار زنبوران قرار داد و مشاهده کرد زنبوران تا عمق معینی می توانند از لوله ها برداشت کنند و بدین وسیله دانست که زبان زنبوران حداقل نه 9 میلیمتر است و از این به بعد دانسته شد چرا زنبورها نمی توانند از شیره های فراوان موجود در عمبق بعضی حقه گلها استفاده نمایند.

زنبور عسل بطور متوسط 20 میلی گرم شیره عسلی برداشت می کند و بطور متوسط روزانه 150 مرتبه این عمل را انجام می دهد گاه میشود زنبور برای رقیق کردن مواد شیرینی

که یافته است آب بر آن میریزد ، چنانچه آقای ژبونه. G.Bonne یک قطعه قند را بزنبوران داد آنها با ناتوانی و مشقت آنرا قطعه قطعه کردند بعد برای آوردن آب متحد شدند و آوردند و بر آن ریختند و از آن بهره بکندو بردند.

بطول کلی در مکان پر گیاه که شیره فراوان دارد یک کندوی خوب و پر جمعیت می تواند روزانه بیشتر از پنج کیلو گرم شیره عسلی بکندو ببرد چنانچه برای بکندوی دویست هزار عددی 67 کیلو گرم شیره عسل و 40 کیلو گرم پولن و 20 کیلوگرم آب برای خانه سازی و پرورش نسل جدید و ترشح موم بکار رفته است.

تبدیل و تغییر شیره عسل به عسل

این عمل در یکی از بطن های زنبور که حشره شناسان آنرا چینه دان گویند انجام داده میشود و قران 15 قرن قبل (یخرج من بطونها) با آن اشاره کرده است (چینه دان یک بطن زنبور است و بطن های دیگر را خواهیم گفت) همانطور که آسان و گواراست تجزیه و ترکیب عناصر موجود در شیره عسل و عسل ، خیلی مشکل است چگونگی فهم تهیه و تبدیل مواد شیره عسلی به عسل.

اینک برای مقایسه : مقادیر موجود در شیره عسل و عسل اسپرس را مثال می زنیم.

(جدول تهیه شده بوسیله آقای هومل Hommel)

درصد*****شیره عسلی اسپرس*****عسل فراهم شده از اسپرس.

عصاره خشک*****25*****ر***** ر88.

ساکارز*****12و30*****5و90

گلوکز*****30ر12*****90ر5.

صمغ و مواد معدنی و غیره*****50ر3*****76ر4.

آب***** ر75***** ر22

بقیه عسل ها نیز تقریبا با مختصر اختلاف طبق جدول فوق عناصر خواهد داشت و آنچه در آنها متغیر است بیشتر آب می باشد.

آب گرفتن از شیره عسلی

آب شیره های عسلی برحسب رطوبت و حرارت و... محیط از 70 - 80 درصد و بطور متوسط 75 درصد می باشد و وزن مخصوصش 10 ر 1-13 ر 1 می باشد.

عسل رسیده بیشتر از 18- 25 درصد و بطور متوسط 22/ آب ندارد و وزن مخصوصش 35/1 - 48/1 و متوسط 35/1 است.

عسل ماده ای منجمد در قوام کره محسوب میشود.

100 گرم شیره عسلی بعد از تبخیر 28 گرم میشود یعنی سه چهارم وزن شیره عسلی از دست میرود لذا برای تعیین وزن عسل با در دست داشتن شیره عسلی می توان آنرا در 28/ ضرب کرد و این ضریب تا 36/ بر حسب غلظت آب شیره عسلی متغییر است.

اما آب شیره عسلی هنگام تبدیل به عسل چگونه است ؟ صرفنظر از تبخیر در برابر اشعه ها یک نوع اخراج مستقیم آب بوسیله زنبوران بعمل می آید که اولین دفعه در 1868 آقای

با تاز P.Bataz آنرا در رساله کوچک خود بنام (حفره پرورش زنبورهای عسل) گزارش داد : وی دید که زنبوران هنگام پرواز در هوا قطرات کوچک و ریز و سبک آب را بشکل یک دانه باران بخارج پرتاب می کنند (شیره عسل وارد چینه دادن زنبور میشود زنبور در خود یک جریان استیک بر قرار می کند و بدین طریق ار بین میرود 50 درصد آنچه فیلتر ه شده در لوله های مالپیگی و بعد در امعاء زنبور که آنها را بشکل باران کوچک بخارج پرتاب کرده است).

یک عمل بر شیره عسلی برای تبدیل شدن بعسل

در چینه دادن زنبور بوسیله آقای م. برتوله M.Berthelot یک نوع دیاستازی بنام انورتین یا سوکراز کشف شد که از غدد بزاقی بدست آمده است.

انورتین روی ساکارز موجود در شیره عسلی با عمل هیدراتاسیون فرمول شکر را بطریق زیر بهم میزند

C6O12H6O=C2+H11O22H12 C6O12 H+6 چینه دادن زنبور یک کارخانه شیمیائی کوچکی است.

بطریق فوق مقدار زیادی از ساکارز شیره عسلی به قندهیا ساده تر گلوکز و لولز تبدیل و در ضمن شیره عسلی نیز بعسل مبدل می گردد. زنبور با سوکراز خود سه چهارم ساکارز موجود در شیره های عسلی را تغییر می دهد و از عجائب این است که اگر ماده فعاله ای در گیاه بوده باشد بخصوص اگر آن ماده استفاده طبی و شفابخش داشته باشد بدون کاست و با خاصیت اصلی وارد عسل میگردد یعنی آنچه را گیاه خود از شفابخشی دار است

و به شیره عسلی وارد کرده بدون کاسته شدن به عسل وارد شده بلکه عسل خود خواص درمانی دیگر با آن می افزاید و مهمتر آنکه کمیت کافی مواد شفابخش در عسل با گذشت زمان کمبود نداشته آنچنان که آقای کایاس Caillasقبل از جنگ 1914 یک عسل صد ساله روسی را که خرمائی پر رنگ و غلیظ بود بدست آورد پس از تجزیه 76-90 درصد شیرنی تبدیل شده و مختصر ساکارزی در آن یافت و گفت عسل یک ماده زنده ای است که با گذشت زمان زنده بودن و تکاملش را از دست نمی دهد

Le: Miel Est Un Matiere Vivante En Continuelle Evoluilon

باز اشاره به قرآن مجید

خواننده ای که با دقت نوشته ها را مطالعه می کند همین که به «چینه دان زنبوران» رسید و در برابرش «بطونها» را دید در دلش می گوید حشره شناسان چینه دان و قرآن بطن ها آورده است ، آن مفرد است و این جمه ؛ آیا قرآن و علم مربوطه اختلاف دارند ؟.

هر چند علم دستخوش تغییر و رو به کمال و ترقی است اتفاقا در این موضوع اختلافی نیست و خواننده پس از اینکه دانست کار تبدیل شیره عسلی در قسمت های گوناگون امعاء زنبور (جمع آورده شد) انجام میگیرد به جای تصور اختلاف به سابقه 15 قرنی قرآن سر تعظیم فرود می آورد.

مطلب دیگر ارتباط یخر من بطونها و فیه شفاء للناس عسل استکه بزودی انرا شرح خواهیم داد.تاکنون به یک

بطن زنبور (چینه دان) که در عسل سازی دخالت می کند اشاره کرده ام آیا می توانید حدس بزنید به یک بطن دیگر هم باید اشاره کنم یا به بیشتر از یک بطن ؟ اگر متوجه کلمه بطون که جمع است باشید خواهید گفت اگر علاوه بر جینه دان فقط به یک بطن دیگر اشاره شود تثنیه میشود نه جمع و بعد در برابر این کلماتالهی با سابقه 15 قرنی سر تعظیم فرود آورید که نه تنها قرآن به محل عسلسازی زنبور اشاره میفرماید بلکه به چند محل (چند بطن) که هر کدام در نوعی سازندگی عسل دخالت می کنند اشاره می نماید.

مبدء عسل

مواد اولیه ای که زنبوران بر می دارند و ما آنرا شیره نامیدیم و محل برداشت آنرا بطور معمول : گل ها ، و زنبور شناسان برگ و دمبرگ و گل و تخمدان و میره و قرآن جملگی را در یک کلمه «ثمرات» می داند هم اکنون ماده مورد بحث ماست. یعنی زنبوران که برای عسلسازی روز و شب کار می کنند مواد اولیه ای بکار میبرند که ترکیبات آن بیشتر از قند «ساکارز» است در چینه دان آنها وارد میشود.

در بدن انسان اعضائی است که حفراتی چند در آن دیده میشود ، حفره های مذکور را که گاهی بطن نامگزاری کرده اند زمانی متعلق به مراکز مغزی است بنام بطن ها ؛ همین طور حفرات یا بطن های مربوط به قلب یا وابسته به دستگاه گوارش. چینه دان زنبور نیز یکی از بطن های زنبور عسل محسوب

میشود و قسمتی از جهاز هاضمه اش بشمار میرود و در زیر در آنجاست که بعلت وجود ماده ای بنام «انورتین» ساکارز شیره عسلی تغییر می یابد یعنی یک مرحله مخصوصی از هاضمه را طی می نماید و در نتیجه ساکارز به قسمتی گلوکز و لولز تبدیل میگردد که 70 الی 75 درصد شیرینی و غلظت عسل مربوط به آن است و بیشتر یا کمتری آن در دانه دانه شدن و سفت گردیدن عسل دخالت کلی دارد. برای شناسائی بیشتر به چینه دان زنبور اگر به کتاب حشره شناسی مراجعه کردید بر آورنده قرآن نیز درودی بفرستید که 15 قرن علاوه بر اینکه محل تغییر شکل شیره عسلی را بطن نامگزاری نمود به جای خروجش نیز از همین راه اشاره فرمود.

ترکیب شیمیائی عسل

ترکیب شیمیائی یک نوع عسل که تیپ عسل روشن دشتی محسوب میشود بقرار زیر است.

گلوکز 40/35 - لولز 9/34 - ساکارز 05/6 - صمغ (Gomme) و دکسترین 17/0 - مواد البومینوئید 50/0 - مواد معدنی 40/0 که 15/0 آن سولفات هاست انورتین 25/0 - اسید فرمیک (جوهر مورچه) 019/0 آب 60/121 و ویتامین ها.

این جمله را از عسل شناسان داشته باشید که می گویند عسل بعلت داشتن ویتامین ها ، دیاستاز ؛ اسید فرمیک یک ماده زنده ای است.

Per Ses Vitamines Sa Diastase LAcide Formique Le Miele Est Une Matier Vivante و بیاد بیاورید که در جلدهای قبل گفتیم اسلام میل دارد خوراک نسوج زنده بدن آدمی همیشه ملکولها و نسوج زنده باشند و اینک یک خاصیت عسل شفابخش اینکه برای همیشه تا زمانی که می توان آنرا عسل نامید ماده زنده ای محسوب میشود و برای نسوج زنده بدن ماده ای زنده است.

و اگر یادتان نیست توصیه اسلام را درباره انتخاب هر گونه خوراکی تازه که دارنده سلولهای زنده اند و بهتر بمصرف سلولهای زنده بدن میرسند مجدد یاد آور میشود ولی خوشبختانه عسل همیشه تازه است و بزودی خواهید دید چرا ؟

بیاد تقسیم بندی غذاها

در جلد قبل گفتیم غذا شناسان مبنای تقسیم بندی غذاها را بر چه گذاشته اند و قرآن بر چه چیز ؟ و این را نیز آوردیم که دانش غذاشناسی به جنبه های طبیعی بودن یا نبودن غذاها در تقسیم بندیها توجهی نکرده و قرآن از ابتدا غذاها را بدو دسته بزرگ «و ما عملته ایدیهم» و «ما عملت ایدنیا» تقسیم نموده است.

زنبور عسل گر چه راه انتخاب شده ای دارد ولی همه جاده ها به رم ختم میشود و همانگونه که قرآن اشاره فرمود زنبور باید سبل و راههای چندی را برگزیند که همه با روحی پروردگار منتهی و برگشت دارد مثلاً در ترکیب و ساختمان

عسل می بینیم موم و دکسترین بیشتر مربوط به شیره عسلی گیاه مورد استفاده زنبور است و حال آنکه مواد البومینوئید عسل تهیه شده از زنبورها است و اسید فرمیک که 20 میلی درصد بطور تقریب وجود دارد توسط زنیور ترشح میشود و هیچ ارتباطی با شیره عسلی و گیاه ندارد همین طور انورتین که در چینه دان زنبور بعنوان دیاستاز هاضمه ای وجود دارد با عسل وارد معده ما میشود بعنوان یک مقوی Tonique و ماده ای که اصلاح میکند تن آسائی و تنبلی را و در عین حال لینتی نیز بمزاج می دهد و اسید فرمیکش هم ضدعفونی خوبی است که معرف یک جزئی از خاصیت شفابخشی عسل می باشد.

باز ترکیب عسل

مقادیر بعضی از مواد مرکبه در عسل را بطور متوسط بیان داشتم (گلوکز - لولز - ساکارز - صمغ - دکسترین - مواد البومینوئید - مواد معدنی - سولفات ها - آنورتین - اسید فرمیک - آب) اینک می افزایم که در عسل عناصر دیگری نیز وجود دارد بقرار زیر که نام برخی برده نشده یا جزو عناوین مربوطه نامبرده ام.

مواد تخمیری یا مخمرها : انورتاز - آمیلاز - کاتالاز (پراکسید از ، لیپاز).

مواد معدنی : پطاسیم ، آهن ، فسفر ، ید ، منیزیم ، سرب ، منگنز ، آلمونیوم ، مس ، سولفور ، کرومیوم - لیتیوم - نیکل ، روی ، اسمیوم ، تیتانیوم ، سلیکن . سدیم».

مواد آلی : مانیت ها - صمغ - پولن - اسید لاکتیک - اسید فرمیک - اسید مالیک - اسید تار تاریک - اسید اکزالیک - اسید سیتریک - رنگها - روغن های معطر. (1) (1) اسید تار تاریک و اسید اکزالیک بعقیده بعضی ها. مواد ازته.

عسل دارای ویتامین های شش گانه E-K-D-C-B-A (- ب - ث - د - کا - ا) می باشد حتی بعضی علاوه بر وجود عامل حمایت کننده تروفو فیلاکتین در عسل بوجود برخی هورمون ها در عسل اعتقاد دارند. (عده معدودی نیز قائل بوجود ویتامین PP در عسل می باشند).

تقسیم بندی تجارتی عسل

از لحاظ مذکور تقسیم میشود به عسلهای: بازاری - طبی نامطبوع - ناحیه ای - غیر بومی - مسموم کننده - زنبور کش - اختصاصی.

عسل های بازار : عسل رمارین - عسل لاواند - عسل علف اسپرس - عسل ترفل - عسل لاواندین - عسل گندم سیاه و غیره ، عسل (Romarin) : مقوی معده ، نیرو دهنده ، زیاد کننده ترشحات صفرا و قاعده آور است و در یرقان و نارسائی اعمال کبد مصرف میشود عسل آن در درمان یرقان اثر بسیار عالی دارد این گیاه در نواحی مدیترانه تا آسیای صغیر میروید گلهای آن در اردیبهشت و خرداد نشان داده میشوند. گویا اکلیل کوهی یا نوعی پونه از این گیاه بوده باشد.

عسل (Lavande) : گلهای زیبا و خوشبویش ضد عفونی کننده قوی بوده لذا در بیماریهای تنفسی (گریپ - آستم -

سیاه سرفه) و در دردسر بسیار مؤثر است. دم کرده اش مسکن و ضد تشنج بوده برای درمان نفخ شکم و سرگیجه و احتقان و رعشه مؤثر است. جوهر اسطو خودوس را بر دردهای رماتیسمی بمالند ساکت میشود عطرش خوشبو و ضد دردسر است و در فرانسه معروف است ، عسل آن نیز خواص گفته شده را دارد بخصوص ضد تشنج و ضد رماتیسم خوبی بوده در درمان آستم و سیاه سرفه و لارنژیت و گریپ اثرات نیکوئی دارد. نوعی از آن را اعراب اسطو خودوس می نامند. .

عسل Lavandin

عسل علف اسپرس .(Sainfoin)

عسل گندم سیاه (Sarrazin).

عسل شبدر خاک گشنیزی (Trefle).

عسل گیاه نوع اریقی (Bruyer.

عسل Acasia.

عسل گلهای نارنج و مرکبات (Oranger): برگ نارنج ضد اسکربوت و تشنج و صفرا و ضدعفونی کننده است برگ و گل نارنج در درمان صرع و دم کرده برگ آن در بیماریهای عصبی و تشنج مفید است عصاره نارنج منوم و خواب آور می باشد.

عسل زیرفون (شیردار) (Tilleul)که نوع وحشی و هلندی دارد و یک نوع از این گیاه در چین و بلوچستان ایران میروید و دارای میوه ای است که بمصرف تغذیه میرسد مورد استعمال نوعی از آن ضد تشنج و معرق بودن است.

عسل درخت پنبه Cotonnier : پوست ریشه بوته پنبه

قاعده آور و دانه آن در صورتی که از مواد مخصوص آن جدا شود زیاد کننده شیر و کازئین آن است در آمریکا دم کرده دانه آن (همانند چای خوردن ما) بعنوان ضد تب مورد استعمال دارد.

عسل آویشن Thyme (که بعضی آنرا پونه کوهی نامند) ضد عفونی کننده بوده و در بیماریهای تنفسی (زکام و بر نشیت) و در امراض روده ای مؤثر است.

عسل طبی : عسل Eucaliptus : برگ اکالیپتوس و اسانس آن مصارف داروئی گوناگونی دارند و بعنوان ضد عفونی کننده مجرای تنفسی مخصوصا در سل ریوی و بر نشیت مزمن و مالاریا و دیابت و بصورت خارجی جهت بخور و تهیه سیگارهای اکالپتوسی مورد استعمال دارد.

عسل Balsamique: عسلی است بر ضد رطوبت و بیماریهای قفسه صدری.

عسل Nerprun : شیره نر پرن مسهل قوی بوده و در دامپزشکی میوه اش نیز مصرف دارد یک قاشق مربا خوری عسل آن بعد از ظهر ملین خوبی و دو قاشقش برای یبوست های یاغی بسیار مفید است.

عسل Rubus Fructiosus: برگ آن بصورت قابض ملایم و جوشانده اش (20 در هزار) بطور غرغره در آنژین های ساده گلو و گاهی در اسهال و بواسیر و ضعف قوه باه استعمال میگردد.

میوه اش ملین و مدر است. عسلش برای گلو خیلی

سودمند می باشد.

عسل Lierre : میوه این گیاه مسهلی است که در کودکان گاهی ایجاد مسمومیت می کند از ساقه این گیاه خود بخود رزینی قاعده آور خارج میگردد از هیدرولیزش ماده هدریدین Hediridine خارج میگردد که قی آور و مسهل است. دم کرده برگهای این گیاه قاعده را باز می کند. این گیاه در تهران پاپیتال نام دارد.

عسل های نامطبوع : عسلهای تروئین

(Tniel : de troene) - عسل ایانت

Miel : DAilanthe می باشد :

عسل ناحیه ای : عسل دشتی - عسل کوهستانی. (که شرحی در باره مزیت نوع کوهستانی دادم) عسل غیر بومی : عسلهای اختصاصی - عسلهای عمومی که عسلهای اختصاصی تقسیم میشود به عسلهای مکزکی - هایتی - شیلی - هاوائی (توجه داشته باشید که مرز و بوم تقسم کننده کشور فرانسه است) و بعد عسل های خارجی را به خوب و متوسط و بد تقسیم کرده ممتاز را از: کالیفرنیا - ارژانتین - اورگه - ایتالیا - اسپانیا - سوریه دانسته و متوسط را از مکزیک - هایتی - دومنیگ - کوبا - روماین - پولونی - بدها را از مکزیک - کوبا - دومنیگ - افریکا - مدگاسکار - هند و روسیه.

عسلهای زهر آگین : بسیاری از گیاهانند که در حالت معمولی اگر مورد استفاده بشر قرار گیرند ایجاد مسمومیت می نمایند ولی اصل زهر آگینی آنها اصلاح و طبیعی میشود در

آن لحظه ای که شیره عسلی در چینه دان زنبور تغییر شکل می دهد و این عمل در طایفه گوجه فرنگی ها - بلادن ها - ژوسکیام - داتوره - آکونیت - دیژیتال - سیل ها و... انجام میگیرد.

Belladone - Solanee Cique - Digitale Aconite - Jusquiame - Datura - Scille

در آنجا که علف های سمی زیاد باشند در عسل اثر می گذارد و استعمال عسل یباید تحت نظر پزشک انجام گیرد چنانچه در کشتزارهای علفهای طبی این وضعیت مشاهده میشود ولی بطور کلی مصرف عسل هراس انگیز نبوده و اگر دست جنایت و تقلب بشر در ساختن عسل دخالت نکند هرگز ضرری مشاهده نمی شود زیرا زنبور عسل علاوه بر دوری از کثافات همیشه و همیشه گلهای غیر سمی را ترجیح می دهد و اگر گلهای سمی نیز در اختیار داشته باشد عسل مخلوطی درست می کند. (عسل از گیاه

Chama , Fdaphne, Calyculta مسمومیت می دهد).

عسل کشنده زنبور : پاره ای از گیاهان سمی برای زنبوران غیر سمی است و استعمال آنها هیچگونه ضرری بر آنها وارد نمی سازد مانند گیاهان:

LierreMahonia - Bourdaine - buis - Coquielicot - cytise - Millepertuis - Moutard - Ravenelle - Sarazine - Tulipe - Treflehybride - Sorgho - Mais

اما برخی گیاهان یا زنبوران را می کشند یا آنها را مست و لا یعقل می سازند مانند

Le : . Bryn Giumal Pinum - Panicout - Chadon Bleu DAlpe - Le Helia - Le Beltzia Scabra.

عسلهای اختصاصی : تقسیم بندی ما بر اساس آنچه کشور فرانسه بدست داده می یاشد و مربوط به گل و گیاهانی است که در سرزمین های فرانسه یا کشورهای مجاورش بویژه هلند و ایتالیا میروید است و امید آنکه کندو داران ایرانی و پرورش دهندگان زنبور عسل در این سرزمین نیز بزودی بر روی گیاهان فراوان و گلهای زیبای این کشور آفتابی دشتی کوهستانی که مورد استفاده زنبوران قرار میگیرد مطالعه ای بفرمایند و متوجه نیز باشند که قبلاً پاره ای از خواص درماین برخی گیاهان را جهت مطالعه و اطلاعشان آورده ام.

عسل اختصاصی فراوان شده یکی از آنها بنام عسل آلتروکوک است که از گیاه ژینانک که در منچوری و کره میروید گرفته شده است.

محققین شعبه سیبری اکادمی علوم شوروی زنبوران عسل را بخوردن شیره ای که از برگهای خیسانده گیاه مذکور بدست می آید وادار کرده اند و اثرات عجیب و باور نکردنی از آن بدست آورده اند.

دانستنیهائی چند از عسل

در زمان قدیم بعشق اینکه عسل روی سازگاری با بدن آدمی دارد آنرا بعضی غذای خدایان و برخی خوراک انبیاء می دانستند ، بسیاری از دانشمندان عقیده دارند که عسل خوردن طول عمر را زیاد می کند.

چند تن عقیده دارند که جوانان بعلت زیاد بودن گلوکز فسفات عسل نباید در خوردنش افراط کنند ولی پیران می توانند بدلخواه خود مقدار آنرا بر گزینند.

هیچ میکربی و هیچ گونه قارچی نمی تواند بر عسل رشد و تولید مثل کند. علت اینکه باکتریها نمی توانند بر عسل رشد کنند وجود مقدار زیادی پطاسیم در آن است زیرا پطاسیم جاذب الرطوبه بوده و بدین وسیله از باکتریها سلب حیات می نماید.

با آنکه با اغلب شیرینی ها میشود سرکه ساخت عسل بزودی دست از ترکیب خود بر نمی دارد و تهیه سرکه از عسل سخت است.

علاوه بر اینکه عسل بعلت داشتن پطاسیم اجازه رشد و تکثیر به میکربها نمی دهد دارای مقداری مواد ضد عفونی کننده مانند اسید فرمیک نیز هست (مصریها از این خاصیت عسل مطلع بوده و برای مومیائی کردن مردگان خود در قدیم از آن استفاده می کرده اند) پس عسل خاصیت هم جلوگیری از رشد میکرب دارد هم میکرب کش است.

میکرب ها به تفاوت بعضی بسرعت و برخی با مدت بیشتر در عسل کشته میشوند مثلاً میکرب حصبه پس از 8 ساعت و میکربهائی

که در ریه ابتلائات بیشتری بوجود می آورند پس از چهار روز و میکرب های تولید کننده اماس صفاق (پریتونیت) و ذات الجنب و اسهال خونی پس از دو ساعت می میرند.

عسل هرگز فاسد نمی شود و هیچگاه ویتامین های خود را از دست نمی دهد در صورتی که سبزیجات بسرع بسیاری از ویتامین ها بخصوص ویتامین ث خود را از دست می دهند.

می گویند برای شبیه تر شدن شیر گاو به شیر زن باید از جمله مقداری قند به شیر گاو افزود که با اضافه کردن عسل با آن این موضوع به حقیقت نزدیک خواهد شد زیرا عسل دارنده مقداری مواد معدنی و ویتامین هاست.

هنوز بشر نتوانسته است در آزمایشگاه عسل بسازد.

داروئی ک سرخ پوستان برای درمان آستم بکار می بردند چنین بود : یک تخم مرغ را در ظرف از شیشه قرار داد آب لیمو بر آن می ریختند بعد از 12 ساعت پوست تخم را جدا کرده مساوی زرده و سفیده آن عسل اضافه می کردند و بوسیله آتش آنرا جوشانده و همین که سفت میشد برداشته روزانه یک قاشق چای خوری صبح و یک قاشق چای خوری شب از آن می خوردند.

مردانی که نعوظ نمی شوند و آلتشان سفت نمیگردد باید از عسل یا زعفران و یا زنجبیل و یا سیر و یا کاهو استفاده نمایند.

در عسل ممکن است گرده های طبیعی و دست نخورده و تغییر نیافته و بقایای زنبور عسل و مواد معدنی نیز یافته شود.

عسل چپ گردان است و ممکن است راست گردان هم باشد.

عسل تازه رنگین تر است و اگر در معرض نور قرار گیرد

رنگ آن کم میشود.

در اثر طول زمان قند عسل (ساکارزش) تبدیل به قند انترورتی می گردد.

عسل در آب و الکل محلول است.

عطر عسل فرق می کند و بستگی به گلهای معطر ناحیه دارد. محلول عسل در آب کمی اسید است و اسیدیته عسل طبیعی بین 5 / تا 25 / گرم اسید فرمیک درصد است.

اینکه می گویند اگر عسل را به خربزه بمالند سفت میشود و برای معده ثقیل بوده دلدرد می آورد صحت ندارد زیرا عسل را بهر میوه ای که الیاف سلولزی فراوانی داشته باشد بمالند سفت میشود در صورتی که الیاف خربزه زیاد نیست و اینکه بعضی ها خربزه و عسل می خورند و دلدرد میشوند استعداد مخصوص را دارند.

ارزش غذائی عسل 320 تا 330 کالری برای هر صد گرم می باشد.

عسلی که دارای بقایای گرده های گل باشد ممکن است در افراد مستعد اثر الرژیک و حساسیت داشته باشد و در این اشخاص باید عسل را صاف کرد و با آنها خوراند.

روسها ثابت کرده اند : عسل در درمان آماس معده مؤثر است.

ابن سینا مقادیر کم عسل را برای رفع بی خوابی تجویز می کرد و بعقیده وی مقادیر زیاد خوردن موجب بی خوابی است.

در شوروی که سر زمین عسل نامیده میشود اخیرا برای تهیه عسلهای گوناگون مقداری شیره قند به زنبورها می دهند که با مواد مختلف مخلوط شده است مثلاً با خوراندن عصاره

هندوانه ، کلم ، هویج ، خرما ، گوجه فرنگی ، ترب ، کدو ، تنبل ، گلابی ، توت فرنگی یا قهوه ، کاکائو و شیر و تخم مرغ عسلهای متنوع بنام عسلهای اکسپرس بدست می آورند و برای این کار چند مزیت قائلند :

1) می توان زنبورعسل را در فصل های بیکاریش به عسل دادن واداشت.

2) عسل دلخواه را بدست آورد.

3) بعضی از خواص برخی غذاهای ناسازگار را حذف کرد مثلاً برای بعضی شیر رطوبت دارد زنبور آنرا می خور عسلی می دهد با عناصر موجود در شیر بدون رطوبت.

آپینس عقیده دارد اگر عصاره لیموترش را با عصاره سیب و عسل مخلوط نمائیم داروی خوبی که سریعا سرماخوردگی را درمان می کند بدست می آید.

گل خطی و عسل برای بیماریهای التهابی ادراری و تنفسی مفید است.

زنجبیل شامی و عسل در درمان بر نشیت ها مؤثرند.

پیاز و عسل در سیاه سرفه سودمند واقع میشوند.

ترب و عسل برای کاستن سرفه داده میشوند.

در سال 1339 هانری. ل نوعی هرمون گناد و ترپ که بر تقویت قوای جنسی مؤثر است در عسل سلطنتی (خسرواین خورش) پیدا کرد.

زنبوران صرف نظر از اینکه شیره گلها و گرده گلها را به کندو می آوردند صمغ نباتی و آب و نمک نیز به کندو می آورند ،

رفتن و برگشتن زنبوران به صحرا بطور متوسط سه دقیقه

طول می کشد .

بالهای زنبور در هر دقیقه شانزده هزار مرتبه تکان می خورد.

گویا زنبور برای بلند شدن از دهانه کندو و پرواز کردن کیسه های هوائی روی بدن خود را پر از گاز ؟میسازد آنچان که متورم بنظر میرسد.

هر زنبور با اندازه ده برابر وزن خود عسل تهیه می کند و نیم کیلو عسل نتیجه چهل هزار مرتبه مسافرت و رفت و آمد یک زنبور است ، از غیر زنبور عسل اهلی نیز عسل تهیه میشود و عجیب آنکه گاه از غیر زنبور هم نوعی عسل تهیه میگردد.

یک معجزه قرآن

کتابی بنام زنبورهای عسل وحشی بوسیله یک نفر امریکائی بنام (فرانک استورات) نوشته و منتشر شده در آنجا به زندگی زنبورانی اشاره شده که در انتخاب مسکن و ملکه و... حالت اجتماعی و تمدن زنبوران معمولی را ندارند. در تهیه عسل نیز برای خودشان و آذوقه زمستانشان زحمت بکشند یا نکشند ، اینکه در جای دیگر نوشته اند حشرات دیگری غیر از زنبور نیز هستند که عسل تهیه می کنند کاری نداریم که موضوع چیست. آنچه بعنوان اعجغز تلقی میشود توجه قرآن با این مطلب است که میفرماید به زنبورها وحی شد عسل تهیه کند تا شفای مردمان باشد. خوب به کلمه للناس آیه توجه فرمائید.

زنبوری که برای رفع گرسنگی اش کافی است 2 تا 3

گل را بمکد از چه در هر ساعت بطور متوسط بر 250 گل می نشیند ؟ و از چه ده هزار مرتبه رفت و آمد کرده و در مدت عمرش سی کیلو متر راه طی نموده تا 125 گرم عسل تهیه نماید ؟ همه برای این که غیر از خود و اجتماع زنبور ، للناس و مردمی نیز در انتظارند تا از آن بهره و شفا گیرند ! و این مطلبی است که قرآن 15 قرن قبل به آن اشاره کرده خاطر نشان ساخته است که زنبوران آنچه میسازند بیش از اندازه احتیاجی است که با آن دارند و مازادش برای للناس و مردم است.

بر گردیم به دانستنیهائی چند از عسل

عسلی که زنبوران از گیاه گالیکولاتا فراهم می نمایند ایجادقی و سرگیجه و درد شدید معده می آورد.

زنبور عسل بطور متوسط بین 17 تا 24 مسافرت در روز انجام می دهد و اگر هوا سرد باشد با آب شهد را رقیق می کند تا بهتر برگیرد و اگر هوا رو بگرمی برود تامل می کند تا شهد رقیق نیم گرم شده بر گیرد.

عسل Oxyacanth Cratoegus در اینکه مسکن قلب است و عسل Aubepin هر دو احترام خاصی دارند.

زنبور که برای بهره برداری میرود گرد گل به پشم (پشم مانند)های بدنش می چسبد و همین که بر گل نشست عمل لقاح انجام گرفته ولی برای ساختن موم زنبور از آرواره های زیرین خود که بشکل تخته پشمالوست برای بردن پولن استفاده می نماید و چون بخواهد پولن های را در محلی بگذارد مخصوصا

دقت می کند که دانه های یکرنگ در یک محل معین باشند و برای جدا کردن گرده های و گذاشتن در انبارها از سیخک معلوم و تیبیای (استخوان ساق) سبد مانند و مچ پای پر مویش استفاده می کند مخصوصا برای ساختن گلوله های پولنی که باید با بزاق آغشته شود این قسمت را بیشتر بکار میبرد.

وقتی یک زنبور گلوله پولنی را بخوبی در خانه های کندو جا داد تأمل در پی بهره برداری دیگر میرود زنبور دیگر متوجه میشود پس پسکی بسوی گلوله آمده آنرا با سیخک و تیبیا و بزاق گاه فشار می دهد گاه بزاق میزند گاه سرش را گذاشته آنرا خمیر کندو بتدریج گلوله های خمیر شده تحت تأثیر دیاستازهای گرده و بزاق سبب پپتونیزه شدن مواد البومینوئید خمیر مذکور شده و اینجاست که مواد مومی ساکارزی ساکاریفیه) بدست می آید.

از شگفتی هاست که زمان فراوانی ، زنبوران ، پولن های مشابه را که همیشه یک زنگند و از لحاظ میکرسکبی نیز یکسان بود نشان ثابت شده است جدا از یکدیگر می گذارند ولی اوقات دیگر همه را در یک محل جمع می نمایند بخصوص اگر سلولهای کندو برای ذخایر کافی نباشند.

یکدسته زنبور مهاجرت که می کندو خاه جدیدی بوجود می آورد بیش از چهل کیلو پولن بکار می برد.

پولن ها جز در نزد ثعلبی ها جدا جدا و دانه دانه می باشند. (نزد ثعلبی ها اگلوتینه و بهم چسبیده)

از عسل آنچه بنظر رسید در این کتاب حتی باشاره گفته

شد فقط دو مطلب مکانکی می ماند که گفتنش لازم بنظر نمی رسد یکی ذکر متدهائی که طبقات در کندوها چون پر شد چگونه طبقه ای اضافه نمائیم و دوم آوردن مطالبی درباره اینکه چگونه طبقات را برداریم و عسل را از کندو خارج سازیم فقط این مطلب را بدانید که در دور قحطی اگر خواستید عسل برداری کنید با سختگیری زنبوران روبرو خواهید شد و اگر محصول فراوان باشد فرصت ندارند جائی وسیع داشته باشند گویا خارج کننده عسل را نجات بخش خود می دانند.

در جلد قبل گفتیم بهترین راه تغذیه بدن و سلولهای زنده اش رساندن سلولهای زنده با آنست و اینک از جمله خاصیت مهم عسل این است که عناصر زنده ای آنرا تشکیل می دهند و قبلاً آنرا بیان داشتیم.

اما دو مسئله دیگر : یکی اثر حرارت بر عسل است و دیگری تماس فلزات با آن ، و هر کس دوره کتابهای قبلی را خوانده باشد می داند مخصوصا فلزات سنگین در تماس با مواد خوراکی ویتامین ث موجود در آن را از بین می برد. بعلاوه ترکیبات عسل را در این جلد شرح داده ایم و از طرفی اثر حرارت را هم در کدام از آنه می دانیم و اطلاع داریم که با افزایش تدریجی حرارت چه نوع عناصر و ویتامین آن در چه درجه حرارتی از بین میرود و در حرارتهای بالا که چگونه مواد شیرینی آن تبدیل بزغال و بالاخره خاکستر می گردد.

بهر صورت سعی بفرمائید : ظرف عسل ، قاشق عسل : برخوردهای عسلی همه از نوع چوب یا شیشه بوده و از گذاردن

عسل در برابر آفتاب و حرارت جلوگیری گردد و همه جا حرارت و محیط را همانگونه که زنبوران انتخابی می نمایند برگزیده شود.

زنبور عسل و رنگ

بزودی نام بعضی از جنبندگان را که در برابر رنگهای آفریده شده بی تفاوتند و فقط یک یا چند تای آنرا می بینند خواهم آورد مثلاً خواهم گفت اغلب پستانداران و مخصوصا گاو نر در برابر رنگها دیدشان عملاً یک رنگ دیدن است و فقط رنگ قرمز را روشنتر می بینند ولی چون بحث مربوط به زنبور عسل است باید یاد آور شد که زنبور عسل و بطور کلی حشرات در یک دنیای سبز و آبی و بنفش و ماوراء بنفش زندگی می نمایند و رنگ آبی را زنبورهای عسل از رنگهای دیگر بیشتر دوست دارند.

باز دانستنیهای چند در قلمرو عسل

از حضرت صادق پرسیدند تابستان را دوست تر دارید یا زمستان ؟ بدین مضمون فرمود این فصل را بخاطر آن دیگر دوست دارم. برای جهان گل ، امروز ثابت شده بهار بدون زمستان بی معنی است ، و سرما و تاریکی از شرائط لازم و اساسی برای رویاندن گیاه می باشد.

نهالها همه حرارت و روشنایی را دوست دارند اما قبل از اینکه گیاهها و گلها در اولین روزهای زیبای بهاری پیدا و شکوفا شوند این سرما و تاریکی است که در تغییر و تبدیل سلولی و بافتی دخالت و آنها را آماده انجام وظیفه گیاهی خود می سازد بویژه وظیفه بزرگ گل دادن، برای آنکه گلی پیدا شود

و در برخی ها میوه ای بوجود آید و در آن هسته ای باشد برای حفظ بقای نسل گیاه ، (از اینقرار زمستان برای آماده ساختن و تابستان برای آمادگی).

از شروع برگ سازی تا روز گلدان شدن هر تغییر و تبدیلی که صورت میگیرد با آنچنان بحرانی همراه است که شباهت به بحرانهای دوره بلوغ آدمی دارد با آنهمه فعل و انفعالات شیمیائی و فیزیکی و مکانیکی و در مدت مذکور با درجه حرارت کم و روزهای کوتاه رل اساسی را بازی می کند و در اینصورت گیاه رشد می کند ولی هرگز گل نخواهد نمود.

بشرنا خود آگاه به راز مذکور پی برده گندم زمستانی را در پائیز کاشته تا در بهار بهره برداری کند و بذر افشانی در بهار گندمهائی ببار خواهد آورد که بدون خوشه خواهند ماند (هر چند امروزه توانسته اند عمل زمستان و تاریکی را در خارج بر دانه های گندم وارد ساخته و از بذر افشانی در فصل غیر پائیز نیز خوشه بدست آورند).

رازی که در نهاد اثر سرما بر نهال بودیعت نهاده شده هنوز ناشناخته مانده ولی با اثر قطعی آن واقف گردیده اند تا آنجا که توانسته اند با پیوند شاخه ای از گیاه بنام ژوسکیام (Jusquiame) را که در هوای سرد بارور نشده بود با پیوند یک شاخه دیگر از همین گیاه که بر عکس در هوای سرد بارور شده بود ، گلدار نمایند و باثبات رسانند که جوهری ایجاد از هوای سرد از شاخه بشاخه دیگر منتقل گردد که

این جوهر همانا هورمن ورتالین یا هورمون گیاهی است و عجیب تر آنکه شاخه تنباکو را که احتیاج بسرما ندارد تا گل دهد پس از آنکه در هوای سرد بوده اگر به ژوسکیام سرما نچسبیده پیوند زنند باز ژوسکیام گل خواهد داد.

علاوه بر ورنالین هرمون دیگری که در ازدیاد و بارور کردن گیاهان جهت گل دادن مؤثر است یافت شده که آنرا ژی برلین (Gibberline)نامیده اند.

هر نهالی یک جوانه انتهائی دارد و چند جوانه جانبی که اغلب جوانه انتهائی بر دیگران مسلط بوده رویش شدیدش نمی گذارد اطرافیها رشد زیادی داشته باشند و در آنها که وضع چنین است برای گلدادن احتیاج بیشتری به سرمای مذکور دارند و در این شرائط رشد جوانه انتهائی کم و نهال گلدار میگردد.

علاوه بر سرما ، نور و تاریکی در گلدادان مؤثر بوده در بعضی ها شب بلند و روز کوتاه و در برخی روز بلند و شب کوتاه مؤثر است.

سابق تصور می کردند این نور و روشنائی است که رل مخصوص در افزایش دارد و حال آنکه ثابت شده تناوب روز و شب عوامل مهمی بشمار رفته و با تولج اللیل فی النهار و تولج النهار فی اللیل می باشد که یخرج الحی من المیت انجام گرفته و در آینده نزدیک ثابت خواهد شد که یخرج المیت من الحی نیر در اثر تولج اللیل فی النهار و تولج النهار فی اللیل خواهد بود.

امروز می توانند با کم و زیاد کردن نور با نهالی که برگش مورد استفاده است آنچنان کنند که شکوفان نشود و فقط برگهای

درشت و زیادی بدهد و بر عکس آنجا که باید گل بدهد برگها کوچک و کم و گلها فراوان باشند.

انرژی نورانی با شدت 30 لوکس برای گلدار نمودن گیاهان کافیست و این مقدار نوری است که در یک شب مهتابی وجود دارد و شب را بدنبال روز قرار داده تا یخرج الحی من المیت انجام گرفته و گل را که یکی از مراحل اولیه برای حفظ بقای نسل گیاه است با روشنائی لازم مهتاب بوجود آورد و روز را با چندین هزار لوکس روشنائی جهت فتوستز (تجزیه شیمیائی توسط روشنائی در گیاهان سبزینه دارو کلروفیل دار).

اگر منشوری در برابر نور سفید قرار داده و رنگهای مختلف (زرد - قرمز - آبی و...) بر گیاه بتابانیم مشاهده میشود در گلدادن گیاهانی که در روز بلند و شب کوتاه گل می دادند یکنوع تغییری با فلان رنگی حاصل گردید که در گیاهان مربوط به روز کوتاه و شب بلند تغییر نوعی دیگر خواهد بود و بر عکس (1)

به زنبور عسل همانگونه که اشاره شد آموخته شده از کدام روزی و کدام فصلی و کدام ساعتی و چه زمینی و چه گیاهی و.. استفاده نماید که کم و بیش با آنها اشاره گردید.

بقرار مذکور شاید معلوم گردید چرا حضرت صادق یک فصل را بخاطر فصل برابرش دوست میدارد زیرا نیاز دنبال کردن شب روز را و روز شب را و تولج اللیل فی النهار و تولج النهار فی اللیل برای برپا نگهداشتن قسمت اعظم حیات یعنی جهان نبات امروز لازم تشخیص داده شده و به تصور نویسنده بزودی

1- با استفاده از مجله دانشمند شماره های 70-71.

لزوم شب و روز حتی برای بهم پیوستن و با یکدیگر آمیختن عوالم حیاتی با ثبات رسیده و چهره درخشان یخرج الحی من المیت و یخرج المیت من الحی آشکارتر خواهد گردید.

موضوع فوق العاده جالب تری از گیاه را بنویسم.

تا بحال انتقال خصائص وراثت نباتات از طریق پیوند زدن انجام می گرفته است اما اکنون در یک انستیتوی تحقیقاتی گیاه شناسی آلمانی و یک انستیتوی تحقیقاتی بلژیکی همزمان ولی کاملاً جدا از یکدیگر توفیق یافته اند که انتقال مزبور را بوسیله عمل مستقیم انجام دهند.

پرفسور دکتر دیترهس جوانه های تعدادی گل قیفی کاملاً سفید را دیگر قادر به تولید ماده رنگ گل (انتوسیان) نبودند در مایع اسیدی انتقال وراثت یک نوع گل قیفی قرمز رنگ حمام کرد بیست و هفت درصد از اعقاب گلف قیفی های سفید پس از عمل آزمایش مزبور رنگ قرمز شکوفه آوردند و گل کردند. پرفسورهس احتمال می دهد که در اثر عمل مزبور این 27 درصد مجددا توانائی تولید ماده رنگ گل (انتوسیان) را بدست آورده اند.

در انستیتوی بلژیکی با عمل مشابهی در مورد تیره تیزک توانسته اند در اعقاب جوانه های تیره تریک بوجود آورند و مفصل اینگونه پژوهشها را در جلد مربوط به گیاه شناسی و اسلام خواهم آورد.

برای جدا کردن موم از عسل دیده میشود آنرا در ظرفهای فلزی سوراخداری کرده در برابر آفتاب قرار می دهند

در نتیجه گرمی ، عسل منبسط و شل شده از سوراخهای گذشته وارد ظرف پائین گردیده و بدین وسیله از موم جدا میشود ولی رعایت دو نکته لازم است یکی پوشاندن ظرف با پارچه تمیز دیگر انتخاب ظروف از چیزی غیر فلزی و راجع به تماس فلز با عسل قبلاً شرحی داده شد.

اخیرا در بیست و دومین کنگره جهانی پرورش زنبور عسل چند مطلب آفتابی و روشن گردید یکی اینکه آلمان فدرال با مصرف شصت هزار تن عسل در سال بزرگترین مصرف کننده عسل در جهان است.

دیگر اینکه پرفسور کارل فریش آلمانی در برابر کارشناسان 60 کشور که در کنگره نامبرده شرکت داشتند برای اولین بار زبان رقص زنبوران را ترجمه کرد و پرفسور و لفرام اشته با دلایلی باثبات رساند که در بین زنبوران عسل لهجه های محلی بوجود آمده تا آنجا که تفاهم بین یک زنبور عسل آلمانی و یک زنبور عسل ایتالیائی ممکن نمی باشد.

یک اعجاز از قرآن

هم اکنون که برای نوبتی دیگر از تماس عسل با فلز و اثر سوء آن گفتگوئی شد مطلب اعجازآمیز زیر را بنویسم :

در آیه ای که مربوط به عسل است (و من الجبال بیوتا و من الشجر و مما یعرشون) و جنس مخصوص چوب را ردیف جنس جماد جبال آورده شاید بقرینه بتوان گفت که با توجه به غیر فلز بودن عناصر مذکور ، این درس داده میشود که سنگ و

چوب در تماس با عسل بعلت ارتباطش با وحی ضایع کننده عسل نبوده و ممایعرشون و آنچه بدست انسان بعنوان کندو نیز ساخته میشود باید از جنس غیر فلز و در درجه اول از جماد و

در دوم از چوب بوده باشد. (نگهداشتن عسل در ظروف فلزی گاهی ایجاد خطراتی هم می نماید چنانچه آهن با مواد قندی عسل مخلوط شده و روی با اسیدهای آلی عسل آمیخته شده تولید مواد سمی می نماید).

آیا عسل بر هر دردی شفاست ؟

فیه شفاء للناس قرآن که دو کلمه را در برابر یکدیگر قرار داده (شفاء - باس) سبب شده بعضی تصور کنند عسل بر هر درد بی درماین شفاست و حال آنکه با توجه به کلمه «شفاء» که نکره آورده شده رساننده این معنی است که نیست همه شفا در عسل بلکه عسل شفاست همانگونه که در این جلد به بسیاری از آن موارد اشاره شده است.

دانستنیهائی چند از عسل

عسل یک غذای قلیائی است.

عسل جاذب رطوبت است و چنانچه خوب نگهداری نشود بسرعت حالت تخمیری پیدا می کند (1) و تجارب نشان داده می تواند در هوای مرطوب و نمناک تا 32 درصد افزایش پیدا نماید.

1- این قسمت از کتاب فوائد میوه های و سبزی ها و شیر و عسل از آقای مهرداد مهرین استفاده شد.

عسل هم معده ای را که از اسید زیاد ناراحت است درمان می کند و هم آنکه از کمی اسید معده در رنج است.

زخم های روده بزرگ که یک الی یک ساعت و نیم قبل یا سه ساعت بعد از غذا عسل خورده باشند فوق العاده از آن منفعت می بیند.

عسل برای بیمارانی که جراحی شده اند (بویژه عمل صورت وفک) سبب تسریع در بهبودی میگردد.

مقدار مصرف عسل باید برای بزرگسالان روزانه از صد (حداکثر 200) گرم تجاوز نکند و آن هم به سه قسمت صبحانه نهار و شام تقسیم شود (مجموع صد گرم گردد) و یک ساعت و نیم یا دو ساعت قبل یا سه ساعت بعد از غذا خورده شود و برای کودکان سی گرم روزانه (یک قاشق چای خوری) کافیست.

باز شناخت عسل تازه از کهنه

آمیلاز یکی از دیاستازهای عسل است که با گذشت زمان کم میشود و با اندازه گیری دیاستاز مذکور میتوان به تازگی عسل وقوف حاصل نمود.

دانستنیهائی از زهر زنبور عسل

اینطور نیست که هر کس را زنبور نیش زد علاج شده باشد بلکه استفاده از نیش یعنی زهر زنبور بسته طرز خاصی است که گفته خواهد شد.

زهر زنبور دارای : اسید فرمیک ، اسید هیدرولیک،

اسیدارتو فسفریک ، هیستامین ، کلین ، تریپتوفان ، سولفور ، آثاری از کلسیم و مس و مقداری فسفات منیزی است که خواص درمانی زهر را مربوط با آن می دانند برخی هم وجود اسیدهای فرار در زهر را درمان کننده بحساب می آورند.

افراد سالم 10-15 نیش را تحمل می کنند با آنکه درد و سوزش و ورم و التهاب موضعی پیش می آید ولی گزش 200-300 زنبور باعث پیدایش ناراحتی قلبی و مسمومیت میگردد و اگر تعدادشان نزدیک به 500 برسد فلج دستگاه تنفسی و احتمالاً مرگ پیش می آید (البته اشخاصی هستند که گزش هزار زنبور را بخوبی تحمل می نمایند».

زهر زنبور عسل ممکن است بر بیماریهای چندی (رماتیسم - مالاریا - گواتر اگزوفتالمی - نور الژی و درد اعصاب - نوریت و آماس اعصاب - برخی بیماریهای چشم مانند ایرید و سیکلیت عنبیه iritis - iribocylitis) و..) اثر مطلوب و نافع داشته باشد و بر عکس برخی از زیان دهد (سل - سیفلیس - سوزاک - تصلب - شرائین - بیماریهای قلبی - دیابت و...)

محل گزش باید با آب و صابون شسته شود.

نیش زنبور را که در محل باقی می ماند لازم است بیرون آورد تا زهر وارد بدن گردد.

روز اول یکعدد - دوم دو عدد - سوم سه عدد... دهم ده عدد زنبور انتخاب میشود تا گزش را انجام دهد و این مرحله اول درمان است. بعد روزهای 11-12-13-14-15 (پنج روز) استراحت کرده دوره دوم بطول شش هفته شروع میشود که در

آن 140-150 زنبور گزیدگی بوجود خواهد آمد و اگر درمان پدید نیامد ادامه آن لازم نیست ولی در هر صورت باید کلیه معالجات تحت نظر پزشک انجام گیرد زیرا موارد حساس ممکن است خطراتی بوجود آورد. زهز زنبور را میتوان با عناصری (پارافین - اسید سالیسیلیک یا...) مخلوط کرده بصورت مرهم بکار برد یا بشکل بخور آنرا به بیمار رساند.

زنبور زدگاین که با زهز زنبور ناسازگارند بنا بر عقیده برخی باید بلافاصله نیش زنبور را از محل بیرون آورده آنرا مکید و بعد کمپرس کرد و با آن آب سرد زد و پیاز با آن محل مالید. مالیدن برگ جعفری - نعناع - سرکه - آب آهک - پرمنگنات - عسل و یا... در محل پس از خارج ساختن نیش نافع است و خوراندن عسل نیز نافع است.

موضوع قابل توجه درمان کسانی است که واکنش شدیدی به گزش زنبور عسل دارند بویژه اگر علائم دیر رس باشد که مهم است و بنظر دکتر جیمز با نارد که در آکادمی امریکائی الرژی بیان داشت عکسل العملهای دیر رس ممکن است بدون درمان بماند.

درمان واکنش ها با آدرنالین آبی است و بررسی دو ساله در برابر صد مورد واکنش شدید بهبود یافته 50 مورد نیز مرگ در اثر گرش حشرات رده هیمنوپتر (زنبور عسل - زنبور - مورچه) دیده شده است که در اثر انسداد مجاری تنفسی - ورم شدید انساج - کولابس عروق پیش آمده و علائم دیر رس با خونریزی و انسداد انساج بوده است.

محل گزش مهم نیست - سابقه اینکه حساسیت دارند یا خیر اهمیت ندارد. ممکن است قبلاً حساسیت نداشته و با گزش مجدد حالت و خیمی بوجود آید. واکنش 1-24 ساعت پس از گزش ظاهر میشود و در بعضی موارد حتی واکنش کشنده پس از 24 ساعت پس از گزش.

به اشخاص حساس به حشرات باید آموخت که در صورت فوریت بخود آدرنالین تزریق نمایند (درمان ادرنالین زیر - جلدی یا داخل عروقی است) یا آنتی هیستامین خوراکی یا تزریقی و گاهی استروئید و اکسیژن بکار برده میشود (مقدار تزریق آدرنالین 5ر220 و گاهی بیشتر لازم است) (1)

(از خواص زهر زنبور عسل بعد خواهم نوشت) (2)

تقلبها در عسل سازی

مقصود ما این نیست که بدون دخالت زنبور عسل ، عسل تهیه شود و حتی در مواردی سوراخهای رادیات ماشین قالب خانه های مومی بوده باشد بلکه تقلب و دگرگونی اینجا عسلهای فاسدی است که بجای شیره عسلی گیاهها از آردها (Haricot , Chataigne) برای غلیظ کردن ، استحکام

1- طب و دارو شماره 31 شهریور 48.
2- رساله دکترای آقای دکتر علی پور مقیم تحت عنوان فرآورده های زهر زنبور عسل و خواص درمانی آن بشماره 641 دانشکده داروسازی برای طالبین قابل ملاحظه است.

سفید نمودن عسل و بازار بهتر درست کردن یا از شکر ته مانده تصفیه خانه ها که با وسائل شیمیائی (اسیدها) و یا بیولژیک (دیاستازها) در اختیار زنبورها قرار داده استفاده می نمایند حتی در مواردی شکر معمولی بازار را در اختیار زنبور قرار می دهند یا شیره ای که از قند و نبات بدست می آید در سینی ها کرده در دسترس زنبورها و نزدیک کندوها می گذارند و بدین قرار قبول خواهید فرمود محصول بدست آمده عسلی شفابخش نخواهد بود زیرا قرآن شفابخشی عسل را مشروط به بهره برداری از کل الثمرات دانسته و یقین است همه گیاهان همه عناصر مفید را داشته و عسل حاصل از آنها شفابخش می باشد.

برای شناختن عسلهای تقلبی متدهائیست و تهیه کنندگانش نیز از زمره دوستان پیشوایان اسلام بیرون که فرمودند : لیس منامن خان مومنا - لیس منا من فش مومنا و... از ما نیست کسی که خیانت کند یا تقلب و غش در معامله نماید و... و قبلاً همه را شرح دادیم.

اصلاح در عسلسازی

در برابر تقلب در عسلسازی بعضی ها برای اصلاح برخی عسلها اقدام می نمایند تا بنحو شایسته ای بازاریابی شود و مرغوبیت بیشتری یابد واهم آنها عبارتند از .

1) بی رنگ کردن یا کمرنگ کردن عسل - Decolor - ation

2) بی بو نمودن یا کم بو ساختن Desodreration. که بتوان اقدام بعدی را بر آن نمود.

3) خوشبو کردن

4) گرانوله و دانه دانه و زبر ساختن.

5) مایع کردن - کنسرو کردن - انتخاب عسل و...

و چون کتاب برای روش بازاریابی نوشته نمی شود از چگونگی روشهای اصلاحی عسل ها صرفنظر میگردد.

باز شناخت عسل های تقلبی

عسل مصنوعی از ساکاروز و گلوکز ساخته اند.

اگر به زنبور شیره نبات یا قند یا آردی که ذکرش رفت بدهند عسل مقصود و معروف بدست نمی آید و بهترین تعریف از یک عسل بسیار خوب همان است که قرآن شریف می فرماید یعنی باید عسل از کل الثمرات و گلهای فراوانی بوده باشد.

می توانند به عسل آب ، نشاسته ، آردهای مختلف ، صمغ ، گچ ، ژلاتین و... اضافه نمایند.

شناختن عسل تقلبی مشکل است ولی در موارد زیر شناخته میشوند :

عسلی که با آن آب افزوده باشند پس از چندی آب از خود تراوش می دهد و آن خاصیت جاذب الرطوبه ای را که دارد تقریبا از دست می دهد و میتوان آنرا کناری گذاشت و به تراوش آب از آن توجه نمود.

عسلی را که ژلاتین با آن افزوده اند میتوان یک قاشق عسل

را در یک لیوان آب ریخت و خوب و بسرعت آنرا بهم زد اگر کف کرد ژلاتین دارد اگر رسوبی داد گچ یا مشابه افزوده اند بعد سه چهار قطره تنطورید بر آن بریزند اگر آبی شد نشاسته یا آرد با آن زده اند و اگر قرمز قهوه ای گردید دکیترین اضافی دارد.

عسل را نمی توان از راه مزه یا بو شناخت زیرا مزه یا بوی عسل تابع نواحی و گلهائی است که زنبورها از آن بهره برداری می نمایند (هر چند بعضی ها با اشتباه اسانس هائی برای خوشبو ساختن عسل با آن می افزایند».

توسط میکروسکب وجود گرده ها - تبلورات گلوکز و تکه های موم شناخته میشوند که برای عسل وجودشان عیبی ندارد ولی بقایای زنبور یا ذرات نشاسته و... نباید در عسل بوده باشد (یک مرتبه با عسل و یک دفعه با عسل 31 الی 21 در آب رقیق شده برداشته بین لام و لامل گذاشته امتحان می نمائیم).

15 گرم عسل را در آب حل کرده حجم آن را به 50 سی سی میرسانیم پنج سی سی آنرا برداشته در کبسول ته صافی که مقداری شن در آن ریخته ایم و وزن همه معلوم است وارد کرده آنرا در حمام ماری و بعد شش ساعت در اتو 105 درجه قرار می دهیم رطوبت عسل بوط متوسط باید بین 16-17 درصد بوده باشد.

یک قسمت عسل به دو قسمت آب مقطر خوب بهم زده وزن مخصوص محلول نباید از 120/1 کمتر باشد.

یک قسمت عسل در 2 قسمت آب حل کرده از کاغذ صافی شسته شده با جوهر شوره بسیار رقیق می گذرانیم محلول صاف شده نباید با محلول کلرورهای نقره یا نیترات نقره یا کروریاریم یا سولفات های باریم و یا با محلول اکسالات و آمونیم و استات سدیم یا کلسیم یجز محلول کدر بسیاری خفیفی که کدرورتش بزحمت قابل دیدن است بوجود آورد.

ص : 159

کتاب مختلف الوانه رنگهای گوناگون عسل

اهمیت و ارزش یکی از دانش های طبیعی نزد طبیعی نزد اسلام

جلد اول از دورهخ همین کتابهای مرا که می خوانید ملاحظه فرمودید چند برگی از آن در انحصار علوم طبیعی و ارزش و اهمیت آن نزد اسلام بود در اینجا باید افزود : در میان آنهمه علوم از فیزیک و شیمی و... آنچه در ترازوی اسلام به عنوان سنگین ترین موضوع علمی تلقی گردیده است مثلاً «رنگ ها و رنگ شناسی» می باشد تا آنجا که : پروردگار فقط در یک مورد اشاره به دانشمندانی می فرماید که نسبت به ساحت قدس جل جلاله اش ترسی دارند توام با تعظیم و تکریم، انما یخشی الله من عباده العلما ولی دانشمندان مذکور را به نحوی با رنگ ارتباط می دهد که اینک شرح مختصری از آن.

از اول آیه را بخوانید آیه 26 سوره فاطر: الم تران الله انزل من السما ماء فاخر جنا به ثمرات مختلفا الوآنهاو من الجبال جدد بیض و حمر مختلف الوانه و غرایب سود و من الناس و الدواب و الانعام مختلف الوانه کذلک انما یخشی الله من عباده العلما ان الله عزیز الغفور. آیا ندیدی که خدا باران را از آسمان فرود آورده و به آن انواع میوه های گوناگون و رنگارنگ پدید آورد و در

زمین از کوهها راههای زیاد و اصناف و رنگهای مختلف سفید و سرخ و سیاه خلقت فرمد و از اصناف مردم و اجناس جنبندگان و حیوانات نیز به رنگهای مختلف آفرید همینگونه (بندگان هم مختلفند) و از (میان) اصناف بندگان تنها مردان دانا مطیع و خدا ترسند.

از جماد به رنگ های سفید و سرخ و سیاه چون الماس و عقیق و زغال سنگ و...

از گیاه به رنگ های و از حیوانات و انسانها نیز به رنگهای اشاره فرموده که خود می توانیم خرما، انگور، انار، خیار، به خرمالو، انجیر و... را که به رنگهای مختلفند و از حیوانات بال و پرها، شاخ و سم ها، مو و یالها و... و از انسانها نژادهای سفید و سیاه و زرد و سرخ را نام ببریم.

سوره دیگر نیز آیاتی در تایید فرموده نبی گرامی «من عرف نفسه فقد عرف ربه» درباره شناسایی انسان دارد که یکی از آنها اشاره به رنگها کرده می فرماید : و من آیاته خلق السموات و الارض و اختلاف السنتکم و الوانکم ان فی ذلک لایات للعالمین. و یکی از آیات قدرت الهی خلقت آسمانها و زمین است و یکی دیگر اختلاف زبان ها و رنگهای شما آدمیان که در این امور نیز ادله صنع و حکمت حق برای دانشمندان عالم آشکار است (سوره الروم). در اینجا خلقت آسمان و زمین در ردیف آفرینش رنگهای آدمیان آورده شده و شناسایی آیات پروردگار را که یکی از آنها رنگ شناسی است باز آیتی از خود جهت پژوهشهای آدمیان می داند.

اهمیت بیشتر

با آنکه در اهمیت رنگ ذکر ارتباط دانشمندان خدا ترس با رنگشناسی کافی به نظر می رسید ولی مسائل مربوط به رنگ نزد اسلام همین نبوده فوق العادگی بیشتری دارد چنانچه در قسمت مربوط به اسلام و فیزیک خواهید دید که امام علیه السلام در 14 قرن قبل حتی از رنگ های اصلی نامبرده و مطالبی در این زمینه بیان فرموده است و و در جلد اول اشاره کردیم هنگام آفرینش قبل از دخان و ذرات هسته ای امام به رنگی بودن ماده اولیه عالم (سبز مخصوص) اشاره می کند.

هم اکنون به ذکر آنچه قرآن بدان اشاره می فرماید اکتفا می کنم در اهمیت بیشتر مسائل رنگی همین بس که گفته شود :

قرآن راجع به اثر رنگ در فعالیت های زندگی انسانی مطلبی داشته و راجع به بعضی رنگها (بیاض - اسود - اصفر - احمر و...) سفید و سیاه و زرد و قرمز و... وضع هر کدام در حالات مختلف جماد، نبات، حیوان و حتی انشان اثر ویژه ای ذکر کرده است.

رنگ و علم

وسعت دامنه رنگهای هم اکنون در کلیه موارد علمی مشاهده می شود و برای آشنایی به قسمتی از آنها لیست کتابهایی را در این زمینه که در یکی از کتابخانه های کشور سویس موجود است بدون

ذکر نام نویسنده و اختصاصات دیگر می آورم : مطالعه ای درباره تئوری رنگ - نور ورنگ - رنگ در انجیل قدیم - مکانیسم رنگها - رنگها و خصوصیات آنها - رنگهای فیزیولوژی نزد حیوانات - تشخیص رنگ توسط سگها - بچه و رنگ - مدرسه و رنگ - رنگ در تشخیص شخصیت ها - رنگ و پی بردن به حقیقت رنگ - تنهای رنگ - مفهوم رنگ خز سنجاب - رگ برای رنگ کردن خورایها - رنگ در فتوشیمی رنگ در ابریشم - رنگ و نقاشی - رنگ و اشعه های مجهول - مطالعه آزمایشی درباره اثر خصوصی هر کدام از رنگها - رنگ در موسیقی - رنگ در گیاهان - رنگ شیمیایی - رنگ در تلویزیون - رنگ در ورزش - رنگ در روانشناسی - رنگ در گلها رنگ در چابخانه - رنگ در شیشه - رنگ در چوب رنگ در سنگها - اندازه گیری رنگ - رنگ در میکروسکوپ - رنگهای روغنی - رنگهای گیاهی - رنگ در پارچه جات رنگها در کارخانجات - رنگ ها برای جلوگیری از تصادفات - بشر و رنگ - دیدنایی رنگها و رنگ در فعالیت های انسانی و... و کتاب جالب تالیف شده در این سال 1968 توسط آقای دریبره Deribre در 319 صفحه به نام اثر رنگ در فعالیت های انسانی La couleure danslesactivites hummaines

به علاوه انقدر در این کتاب آقای دریبره نام کتابهای رنگ شناسی و ارتباط رنگ با علوم پسیکولوژی - فیزیولوژی و درمان شناسی را آروده است که احتملاً از صد جلد نیز تجاوز می نماید.

رنگ گلها

حال که رنگ عسل ها به رنگ ثمرات گیاهانی بستگی دارد که زنبوران بر آن ها می نشینند رنگ گلها و ثمرات از کجا و چگونه به وجود می آید ؟

انتوسیانها Anthocyaneکه گلوکزیدهای هستند در مجاورت اسیدهای رقیق ماده ای را خارج کرده و به مواد رنگی بدون قند به نام انتوسیانیدین مبدل می سازد که معروفترین آنها سیانیدین - پلارگونیدین و لیفدین است و اولی انگور یاقوتی و گل سرخ و گل شقایق و... دومی در گل سرخ و تولیب قرمز و آلبالو و آلوی سیاه و... و سومی در زبان در قفا و گل بنفشه و.. یافت می شود.

رنگ غذاها

راجع به اثر رنگ ها بربدن در جلد قبل مطالبی آورده شده از جمله گفتم اگر رنگ در و دیوار فلان باشد چه می شود یا اگر سفره به رنگ قرمز خوشرنگ انداخته شود اشتها آور است و در ضمن به رنگهای معرفی از اسلام و خواصی که درباره شان شرح داده شده بود اشاره کردم اینک در اینجا می افزاییم که اثر نور بر غذا حتی می تواند موجب تغییراتی و مهمتر از همه دگرگون ساختن رنگ واقعی غذا گردد چنانچه در آزمایشی به چند نفر گرسنه غ ذایی داده شد ولی چون در اتاقی که چراغ سبز روشن ود و رنگ ها غ ذاها خاکستری رنگ دیده می شد به غذا

نشستند اکثر افراد اشتهای خود را از دست دادند.

در دانشگاه هاروارد آزمایش زیر انجام شده است : عده ای را به سفره ای دعوت کردند. همینکه مدعوین متوجه شوند چراغهای فلورسنت را روشن کردند در نتیجه گوشتها به رنگ صورتی - سوپها به رنگ سیاه و سیب زمینی به رنگ سبز جلوه گر شد در نتیجه با آنکه خوراکها بسیار خوب تهیه شده بود اغلب مدعوین نتوانستند بیش از چند لقمه غذا بخورند ولی همینکه چراغهای فلورسنت را خاموش کردند اشتهای آنان باز شد و بدینوسیله توانستند نشان دهند که ذائقه تحت اشعاع باصره است (در قدیم متوجه این نکته بوده اند و با ادویه غذاها را متلون می ساختند که در خوردنشان رغبتی نشان داده می شود) ولی قرآن

ولی قرآن معجزه کرد

آستروبیولوژی که زیست شناسی ستاره ای معنی کرده می شود دانش جدیدی است که تئودورشخوف زیست شناس روسیس آن را توضیح و در کتاب خود «زندگی در سیارات» شرح می دهد. شعبه ای از این دانش به نام استروبوتانیک می باشد که اکر اولی وجود حیات را در کرات دیگر ثابت می کند این یکی سعی دارد نشان دهد که آثار حیاتی گیاهی در کرات دیگر دیده می شود. این دو علم همانگونه که ملاحظه می فرمایید واضعش زنده و بسیار جدید است ولی من کتابی را مربوط به 15 قرن قبل نشان دادم که به صراحت و روشنی وجود گیاهان و موجودات بیشمار دیگر را

در کرات آسمانی تایید می کند و در جلد اول مفصل شرح دادم ولی متاسفانه چون غرب زدگی به شرقی ها اجازه نمی دهد حتی بگویند فرزند چه کسی هستند علوم شرقی ولو اینکه از کتاب آسمانی دست نخورده منحصر به فردی به نام قرآن هم باشد باید اگر 15 قرن قبل در آن به گیاهان کرات دیگر و حیات در آنها اشاره شده همه و همه را به دور انداخت و از نو امریکا و اروپا را ما در علوم دانست که هر روز نوزادی به دنیا می آورند.

مطلب مورد بحث ما نیز که رابطه چشایی و بینایی است به واسطه اهمیت فوق العاده ای که داشته در قرآن به آن اشاره شده و من در جلد سوم تحت عنوان فلینظر الانسان الی طعامه (انسان باید به غذایش نظر کند) متجاوز از پنجاه پیوند ناگسستنی بین چشایی و بینایی (غذا و نظز) را به عنوان مثال آوردم ولی به زود خواهید دید که فلان آقایی از گوشه دنیا همین مطلب را عنوان خواهد کرد و حتی مسلمین نیز آنرا به نام وی ثبت خواهند نمود و دستگاهی یا کسانی که بتوانند ثبوت قبلی آیه فلینظر الانسان الی طعامه را به به جهانیان اعلام دارند کجاست ؟

این نکته را هم یاد آوری کنم که برای درست دیدن غذا و اشیاء باید با گذشت هر 30 سال عمر نور را دو برابر کرد یعنی اگر شاگرد دبستان می تواند با یک چراغ به خوبی و بدون اینکه ایجاد و ناراحتی برایش بشود تکالیف خود را انجام دهد سی یال بعد برای خواندن و نوشتن دو چراغ لازم دارد از نوع چراغهای قبل.

برای بازاریابی یا جهت اینکه بستانکاران غذایی یا دارویی صدایشان بیرون نیاید امروز معمول شده غذاها را خوشرنگ نمایند ولی با کمال تاسف باید گفت اکثر رنگهای مصنوعی که در مصرف غذاها به کار برده می شود و حتی بلامانع تشخیص داده شده باعث ایجاد سرطان در حیوانات گردیده است.

برخی رنگها هر چند سرطانزا نیستند ولی باز در کودکان ایجاد ناراحتی هایی کرده اند.

تلفات کودکان به علت ازدیاد روز افزون سرطان در آنان (به ویژه سرطان خون) دانشمندان را به بررسی و تحقیق مجبور ساخت از جمله آنان دکتر اسمیت بود که عقیده دارد مواد سرطانزای قوی را سالها می توان برای مصارف عامه با مقادیر زیاد قبل از آنکه اثرات سرطانزای هر کدام از مواد شیمیایی که مصرف می شود از جمله رنگها مشکل است.. بعد دو نوع از رنگها را برای مثال شرح می دهاد که از ماده اصلی بتانفتیل امین ساخته می شوند.

پرتقال را رنگ می زنند و میوه های دیگر مانند سیب و لیمو با واکس پارافین (مشکوک به سرطانزایی) آغشته می شوند.

گاه کیک را برای نشان دادن وجود زرده تخم مرغ رنگ می زنند (طب و دارو سال 3 شماره 46).

در 1937 کینوسیتا دانشمند ژاپنی به این نتیجه رسید

که ژن دوبر (Jaune de Beurra) می تواند ایجاد غده های سزطانی نماید تا اینکه در 1939 استعمال آن که قبلاً برای رنگ کردن کره و روغن خوراکی به کار می رفت ممنوع گردید (نامه دانشکده پزشکی شماره 5 سال 23)

در 1955 چند ماه پس از اینکه 200 کودک در نتیجه خوردن ذرت بوداده رنگ شده در یک جشن کریسمس بیمار شدند دولت امریکا اجازه مصرف سه نوع رنگ Orange Ire dno 32و orange 2 را فسخ نمود.

دانستنیهای چند از چشایی

آیا می دانید که حس ذائقه شما چقدر ارزش دارد ؟ در اسلام خونبهای آدمی است ! چرا ؟ اولا ذائقه آزمایشگاه بدن بلکه تفتیشگاه و گمرک است که شور و ترش و تلخ و شیرین را از هم جدا سازد و آنکه رژیم نمکی دارد شور نخورد و آنکس که نباید ترش بخورد بپرهیزد... از این رو کسی که ذائقه ندارد گویا اختیاری در انتخاب غذا ندارد.

ثانیا حس ذائقه بستگی کامل با بینابب دارد یعنی مرکز این حس در دهان نبوده بلکه در مغز است و از همین جا ارزش واقعی حس ذائقه را می توان به سنجش در آورد و ما قبلا رابطه ذائقه و باصره را تحت عنوان فلینظر الانسان الی طعامه شرح دادیم.

مؤسسات تبلیغاتی مسئله فوق را خوب می دانستند که صرفنظر از چشیدن، ظاهر هر چیز نیز نظر را جلب می کند یعنی زبان و ذائقه بدون مراجعه به مغز و چشم نمیتواند لذت واقعی

خوردنیها را برسانند.

قبل از آنکه آدمی چیزی را بچشد ضمیر باطنش بر حسب سابقه قبلی از آن چیز عکس العمل هایی موافق پذیرش آن خوراک خواهد داشت و اگر در اینجا عمل با عکس العمل مخالف در آید در کام خورنده ناگوار خواهد بود زیرا در اینجا حس ذائقه و باصره و ولی که ضمیر باطن باید به کمک یکدیگر انجام دهند باعث رسوایی یک یا دو تای از آنها شده و نتوانسته اند عمل خود را به خوبی انجام دهند.

اعصاب چشایی انسان که نزدیک به ده هزار می باشد در برابر شماره اعصاب چشایی حیوانات دیگر مانند گاو و گوزن و پروانه و پرندگان و ماهی که 25000 - 30000 - 4500000 - 5000000 می باشد قابل ملاحظه نیست و با آنکه زنبور عسل حتی می تواند طعم هر چیز را بیست برابر سریعتر از انسان تشخیص دهد انسان در درک طعم تلخی ها قویتر از دیگران است. گویا تلخی به کام انسانها موجب ناکامی می شده است که بنای ساختمان وی بر این بوده که از چهار طعم (ترشی - شوری - شیرینی - تلخی) تلخی را سریعتر و قویتر درک کند چنانچه اگر تریاک یا گنه گنه که هر دو تلخ به شمارند به نسبت دو ملیون مرتبه آن را در آب رقیق کنیم (یک قطره تریاک و دو ملیون قطره آب) زبان ما می توانند آن را تشخیص بدهد و عجیب تر آنکه چشیدن اشیاء تلخ 083/1 ثانیه وقت لازم دارد در صورتیکه برای ترشی

و شوری و شیرینی 536/0 - 307/0 - 446/0 ثانیه وقت مذکور لازم می باشد یعنی از این جهت نیز انسان با تلخی فاصله بیشتری گرفته زودتر آن را نمی خواهد درک کند.

کنارهای راست و چپ زبان - نوک زبان - قسمت بین نوک و گوشه ها (وسط زبان) هر کدام به ترتیب مزه های شور و شیرین - ترش و تلخ را درک می نماید (درک آن با مغز است).

در هوای سرد با اعصاب متعادل حس چشایی قویتر از تابستان بوده و کسانی که آرامش خاطر ندارند در این قسمت ضعیفترند. (در اینجا متوجه دستورات اسلامی راجع به سفره نشستن باشید که چرا باید با آرامش بر غذا نشست و اینک یکی از دلائل آن مزه کردن بهتر غذاست)

خطای باصره

ایراد نکنید که خطای باصره هم در این گونه موارد سهمی دارد !

کسیکه سالیان درازی کوهنورد بوده و همیشه به او تعلیم داده اند سرت به پایین باشد و جلو پایت را ببین، اگر به سر بازی ببرند تعلیمات را سخت تر از دیگران فرا می گیرد زیرا به سرباز می گویند سرت را بالا و متوجه جلو باش و این مسیر عکس قبلی است که به کوهنورد تعلیم داده می شود.

حرکت چشم مسیر معینی دارد و از پایین به بال را می نگرد و لازم هم چنین است که به نقطه اتکاء خودش با محیط (پا و پایین) بیشتر توجه داشته باشد و به همین دلیل است اگر کله قندی را

پهلوی کله قند دیگری بگذارند که عکس یکدیگر قرار داده شده اند چشم برای دیدن آ قند که قاعده اش بر زمین است راحت تر می باشد.

همینطور اگر کاغذهای بردارید به رنگهای قرمز - سبز - آبی - زرد - سفید و سیاه و بعد نوارهای کوچک کاغذ خاکستری را روی هر کدام قرار دهید هر یک را به رنگ خاصی خواهید دید. همین طور اگر دایره های مساوی را رنگ کنید بعضی را پس از رنگ نمودن بزرگتر می بینند و...

و به همین دلیل است است که در بسیاری موارد حس های دیگر به کمک باصره می شتابند (یا به کمک حس دیگری) تا از غلط و خطا مصون بمانند و باز به همین دلیل است که قرآن کلمه نظر را برای دیدن غذا به کار برده نه کلمه رؤیت را زیر نظر همان رؤیت است اما رؤیت با بررسی و نگاهی علمی و بدون خطای باصره.

جلد سوم و اعجاز قرآن

در جلد سوم به بسیاری از آثار و اثرات رنگ ها اشاره کردم بی جا نیست که ارزیابی دانشگاههای لوئیزیانا و پوردو در امریکا را با توجه به عکس العمل افرادی انسانی نسبت به رنگها باختصار بیان نمایم : ولی بذکر یک جمله اش می پردازم که بواسطه اهمیتش قرآن آنرا تأیید می کند «رنگ زرد حالت شعف و سرور را بازگو می نماید» ای عین جمله ترجمه شده از مطلب علمی دانشگاههای مذکور است و این جمله نیز عین آیه قرآن است صفراء فاقع لونها تسر الناظرین (سوره بقره) زرد اندک متمایل

به پررنگی که ناظرین را بنشاط و مسرت می رساند.

(راجع به بقیه رنگها به جلد سوم مراجعه فرمائید).

باز رنگ غذاها

از قدیم با عصاره های گیاهی - رنگهای نباتی - ماده سبز رنگ برگها یا کلروفیل که رنگهای طبیعی بشمارند غذاها را رنگ می کردند ، رنگ قهوه ای نیز که بوسیله بو دادن قندها بدست می آید (کارامل) مورد استعمال داشت.

اصولا رنگ اینگونه بوجود می آید که اشعه تابیده شده به جسم قسمتی جذب شود و قسمت دیگر منعکس گردد. اگر تمام اشعه تابیده شده بدون تغییر و بهمان صورت منعکس گردد جسم مورد تابش سفید بنظر می رسد و اگر همه جذب گردد و هیچ شعاعی به چشم برنگردد سیاه و اشعه های منعکس شده بالاخره رنگ مربوطه خواهند بود (البته کتاب علمی نمی خواهیم بنویسیم که راجع به تئوریهای کوانتیک و اتصالهای مضاعف الکترونی و بارهای غیر متقارن الکترونها و اینکه چرا اجسامی مانند پارافین بی رنگ دیده می شوند و ... که همه خارج از موضوع است مطالبی بنویسم).

بیشتر رنگهای صنعتی غذائی از دسته ازته ها می باشند و عده رنگهای ازوئیک بیشمار می باشد ولی قانونا رنگ های غذائی باید حتما در آب محلول باشند تا دفع آسانتری در اعضاء داشته باشند از اینرو که تنها یک شرط قانونی بشمار می رود حق استفاده از تمام رنگهای صنعتی برای رنگ کردن سفره یا غذا نیست رنگ

هائی که بخصوص برای نیلگون کردن قندها بکار می روند مشتقات سولفونه اندیگو می باشند و ... آنچه باید بگویم اینکه اغلب اقسام حیوانات از دیدن رنگها محرومند هر چند حساسیت در مقابل نور حتی در موجودات تک سلولی وجود دارد و عجیب اینجاست که بعضی از آنها در سلول واحدی که دارند قسمت برآمده ای برای درک فوق دارند. در گیاهان اولیه نیز (مثلا نوعی از الک های سبز) نزدیک پایه اشان که بجای آلت شنای آنهاست لکه رنگین نارنجی است که در دادن اطلاعات لازم عضوی بشمار می رود. در حیوانات پست سلولهای ادراکی ابتدائی که پر از دانه های رنگی هستند و بالاخره چشم که طبیعت از مصالح و مواد متضاد ! آنرا بوجود آورده در نرم تنان و سرانجام در انسان بصورت خاصی جلوه گر است و باز برای جلوگیری از پر گفتن و خارج از موضوع آوردن درباره انسان بگوبم که : نزد انسان هم طرز درک رنگ ها از یک شخص به دیگری تفاوت دارد و در سنین مختلف نیز فرق می کند ، آسمان زیبای آبی را یک جوان یا یک سالمند و حتی دو جوان یا دو سالمند همسایه یکسان نمی بینند و این اختلاف ناشی از رنگی بودن عنبیه است که در دو شخص هرگز مساوی و یکرنگ نمی باشد.

آنکه رنگ چشمش خرمائی است با آنکه آبی یا میشی یا سیاه است به تفاوت آسمان را یا رنگها را مشاهده می کنند زیرا زیادی ماده زرد عضلانی که ناحیه لکه زرد منطقه مرکزی شبکیه چشم را احاطه می کند مستقیما مربوط به رنگی بودن عنبیه می باشد (علت اختلاف دید در سنین گوناگون نیز بعلت این است که هر قدر

انسان پیر شود کریستالین کمتر امکان عبور از اشعه بنفش و آبی را می دهد).

یک نکته جالب از قرآن

از قرآن دو مطلب را برایتان می نویسم ولی فقط باشاره ای اکتفا می کنم زیرا زیاد از برنامه خارج شده ام.

هیچ چیزی از محیط نخواهید یافت که اثر مجاورتی نداشته باشد ! کما آنکه «کلیه اشیاء موجود در طبیعت که در درجه حرارت صفر مطلق قرار ندارند از خود اشعه حرارتی منتشر می کنند» (1) بهمین نسبت منکر اثر شفا بخشی و لااقل فعلا منکر اثری از رنگهای گوناگون عسل نشوید تا بعدا برای شما ثابت کنم شراب مختلف الوانه فیه شفاء للناس و اینکه قرآن پس از اشاره به رنگهای گوناگون عسل خاصیت شفا بخشی آنرا ذکر فرموده است خود اعجازی بشمار رفته و رنگها در غذا و شفا و درمان رل مهم و اساسی را دارند. من خودم را بی نصیب از مفاد و مفهوم این خبر نبی گرامی نمی بینم که فرمودند ساعتی فکر از عبادت سال یا هفتاد سال بهتر است (سال یا هفتاد سال بستگی و نسبتی با موضوع و مسئله ای دارد که درباره اش فکر می شود) و لااقل اگر بهمین نسبت کار من با سال برابری نکند با ساعتی یا دقیقه ای برابر خواهد بود زیرا پیدا شدن جملات علمی و مطالب دینی که در کتابهای اولین دانشگاه و آخرین پیامبر دیده می شود و در جای دیگر نیست یکنوع عبادت خاموشی است که لله الحمد

1- 1154 فیزیولژی کاتیون.

نصیب من شده است و اگر کار دیگری نکرده ام یا خدمتی ننموده ام منکر نمی توان شد که بسیاری از حقایق دین را از حالت سمعی به بصری کشانده ام (در هر صورت امیدوارم بر خلاف رضای خدا کاری نکنم).

پروردگار در کتاب شریفش هر جا به آفرینش های متنوعی که فرموده اشاره ای می کند آنرا در یک دسته از علومی که امروز انسان آنرا تقسیم بندی نموده جای می دهد و مستقر می سازد :

معاد را یک انقلاب بزرگ فیزیکی مرکب از اولتراسوند (صور اسرافیل) و دریای مشحون و ...

و آفرینش جهان را یک پدیده سه مرحله ای مکانیکی (خلق - سوی - قدر) که باهدای مربوط به آفرینش انسانی چهار مرحله می شود (سبح اسم ربک الاعلی - الذی خلق فسوی - والذی قدر فهدی) و شرح آن در جلد اول گذشت و ...

و حیات را یک آزمایش جالب شیمیائی که با دخالت آب شروع می شود (و جعلنا من الماء کل شی حی) از نمونه های مورد ادعای من است.

رنگ و شیمی و فیزیک

با تقسیم بندی اشاره شده خواهید پرسید پروردگار موپوع رنگ و رنگ شناسی را در زمره کدام یک از تقسیمات قرار داده است ؟ باید دانست ذات مقدیش به تمام مراحل مختلف مطالب قبلی (معاد - حیات - شروع خلقت و ...) اشاره فرموده و حتی معاد و زنده شدن مردگان را در تقسیم جالب تخمیری و ورآمدن

جای داده می فرماید : همانگونه که زمین خشک و مرده در بهار ور می آید (بوسیله باکتریهای ذره بینی در خاک مانند خمیر مایه عمل می نمایند) ربت و انبقت ور می آید و بعد نبات می روید و سبز و خرم می گردد.

نسبت برنگ نیز در قرآن با همین مسئله مواجه هستیم در یک آیه باثر فیزیولژیکی آن اشاره می شود و در آیه دیگر باثر پسیکولژیکی و ... و حتی در آیه مورد بحث به خواص غذائی و شفا بخشی رنگها توجه گردیده که تازه در علم جدید می خواهد جائی برای آن باز شده و نامی از آن بمیان بیاید و من این پیشنهاد را می نمایم که : به اثر شفا بخشی رنگ ها بذل عنایت و توجه بیشتری گردد ! زیرا قرآن (کتاب آسمانی) آنرا با پیوسته ساختن دانشمندان و رنگها بدست دانشمندان بامانت می سپارد.

رنگ های عسل

بر حسب آنکه زنبور بر چه گلی و ثمره ای نشسته و از آن بهره ای برای بوجود آوردن عسل برداشته رنگ عسل تفاوت می کند چنانچه عسل گل زیزفون (شیردار) قهوه ای تار و از زیزفون نقره ای سفید - از شمشاد بی رنگ - از تیره خردلها زردرنگ (خردل سفید با رنگ سفید) از مارچوبه و تیره ماش و باقلا مایل بسبز و از Phacelie عسل سفید و از فامیل Pseudoacasia سفید - از سوفرا ژاپونیکا زرد - از شبدر سفید ، سفید - از اسپرس ها سفید - از نعناعیان عسل روشن - از رومارین ها زرد

طلائی ، از بادرنجویه عسل سفید - تمشک سفید - گل گاوزبانیان روشن - سارازین ها قرمز - گالئوپسی ها خرمائی رنگ - پپسین لی Pissenlitخوشرنگ طلائی - سانتوره آبی مایل بسبز - نارنج ها سفید - آویکولار کم رنگ - ارالیاسه ها سفید - نارنج ها سفید - شوندها سفید و حتی نوعی ساپین داسه ها عسل سیاه رنگ می دهند.

شراب مختلف الوانه

مجبورم با آنکه تکراری است سک نوبت دیگر آیات مورد بحث را بنویسم ولی ترجمه آن را طالب نباشید به ابتدای همین جلد مراجعه فرمائید.

و اوحی ربک الی النحل ان اتخذی من الجبال بیوتا و من الشجر و مما یعرشون ثم کلی من کل ثمرات فاسکلی سبل ربک ذللا یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فیه شفاء للناس.

به تمام کلمات این دو آیه بنگرید و بنگرید همه چیز از پروردگار شروع می شود (وحی) در نتیجه زنبور عسل از جماد یا نبات مسکنی اختیار می کند یا خود آن را می سازد (در آنچه برایش تهیه شه یا خود یافته است) بعد از لانه گزینی باز وحی به او می آموزد که از کل ثمرات آنچنانکه راه پروردگار پوئیدن باشد بهره بدهد که بهره دادنش همان خروج شراب رنگارنگی به نام عسل از بطن های اوست که در آن شفای مردم می باشد.

در این کتاب پیوند ناگسستنی بین مفهوم تمام کلمات فوق

را مشروحا خواهید. آنچه در اینجا می خواهم برای شما بنویسم مفهوم علمی پیوند بین کلمات «شراب مختلف الوانه فیه شفاء للناس» است.

(1) به هر چیزی که آشامیده می شود شراب گویند، تصور کنم پروردگار اشاره به این مطلب می فرماید که : در صورتی عسل شفاست که آشامیده شود. دردیک نجوشد، بر سفره با چیزهای ناجور دیگر مخلوط نگردد و برای تأیید این مطلب کافیست گفته شود که هم عناصر زیادی در عسل است و انتخاب آن بدون خوراک دیگر دیگر قدرت سوخت و ساز کافی خود را دارد هم برای درمان بعضی بیماریها به ویژه زخم معده و اثنی ع شر با یرقان یا... باید آنرا به تنهایی خورد.

(2) گفتم بین هیچ یک از کلمات دو آیه مذکور که به دنبال کلمه وحی بلکه از جمله کلماتوحی شده است جدایی نیست حتی به رابطه بین «کل ثمرات» و «مختلف الوانه» اگر به دقت توجه فرمایید خواهید پذیرفت که رنگهای مختلف در نتیجه بهره برداری از گلها و ثمرات مختلف است (همانگونه که قبلاً نیز به رنگهای عسل فراهم آورده شده است از بسیاری گیاهان اشاره شد).

(3) آنچه اهمیت دارد اینکه عسل با اشاره در قرآن و بصراحت در اخبار جز و شیرینی ها محسوب شده که حتی گفتنش لازم نبود ولی جنبه اعجاز قرآن را برای شما می نویسم تا جبران توضیح واضحات که عسل شیرین است بشود. اگر به آنجا که از رتنگ گلها مطالبی نوشته ام برگردید و مجدد نگاهی کنید خواهید دید که رگ گلها را چند ماده قندی درست می کردند

و از طرف دیگر چون رگ عسل هم با رنگ گلهای مربوطه نسبت مستقیم دارد این مسئله را از قرآن خواهیم آموخت که رنگهای گوناگون عسل نیز از عناصر قندی و نتیجه فعل انفعلات مربوط به آهاست وعلت اینکه چرا به جای کلمه عسل، شراب در قرآن آورده شده خواهید دانست.

(4) طبع بشر را که همیشه باید غذاهای گوناگون در اختیارش باشد از جمله سرشت های واقعی اوست که از قدیم الایام تا کنون نظر همگان را جلب کرده و از دیر زمان با ادویه جات و امروز با مواد صنعتی شیمیایی غذاها را رنگارنگ می سازند قرآن نیز به این مسئله ظر عنایتی داشته و شراب مختلف الوانه را که پسند طبع بشر می باشد متذکر گردیده است.

(5) آیا رنگ مواد قندی که موجب رنگ شدن گلها می شود خاصیت شفا دهندگی دارد که قرآن در فاصله بین شراب (عسل) و خاصیت شفا دهندگی آ ن. جمله مختلف الوانه را آورده است ؟ آری اگر این مطلب اعجازآمیز 15 قرنی قرآن را پذیرفتند شما را به کتابهای گیاه شناسی طبی راهنمایی می کنم بگیرید و بخوانید و چون به خواص درمانی گیاهان رسیدید خواهید دید بسیاری از خاصیت های گیاهی مربوط به عناصر قندی موجود در گیاه است همان عناصر قندی که گفتم باعث رنگین شدن گلها می شود.

(6) باز برای این عصر توضیح واضحات ولی برای 15 قرن قبل معجزه - زیرا مردم مکه (سوره نحل مکیه است) جز یک رنگ عسل مربوط بطائف یا حداکثر دو سه رنگ را ندیده

بودند و برای اینکه باور نماید عسلها رنگهای مختلفی دارد لازم به شاهد و پرسش از مسافرین نقاط مختلف به ویژه از شامات آمده ها بود.

(7) من احتمال می دهم چون قرآن فرموده است شراب مختلف الوانه فیه شفاء للناس باید هم عسلها یی که انسان به آن دسترسی دارد در صحت آن یقین دارد مخلوط می کند و به صورت شراب و آشامیدنی بسیار خوبی در آورده و هر چه انواع رنگین عسل بیشتر باشد به مفهوم بهره برداری از کل الثمرات - و شراب مختلف الوانه نزدیکتر شده ایم.

بد نیست در اینجا به ذکر معرفی گفته بپردازیم که به انواع مختلف عسل توجه داشته و پژوهشهایی آزمایشی چندی بر روی حیوانات درباره تاثیر انواع مختلف عسل روی تشجیع و تحریک و آرامش ورفراکتر (انعکاس نور) در قلب های خون گرم به عمل آورده است (تألیف 1959 از آقای Stiller dankwart)

(8) این مطلب علمی را نیز فراموش نفرمائید که بین ارتفاعات مختلف جبال و رنگ و عاصر موجود در گلهای روئیده شده در قسمت های آن که خود بطور مستقیم با رنگهای گوناگون عسل مربوط است پیوستگی برقرار است.

(9) جا دادن این جمله «مختلف الوانه» در بین «شراب» و «فیه شفاء للناس» مهمتر از آن است که بنده یا کسانی همانند بتوانند به اثر رنگها در درمان و شفا بخشی توجه بنمایند و بطور قطع و یقین با پیشرفت بیشتر علم و توجه دانشمندان خدا ترس به موضوع رنگ اعجاز چندی از این مطلب معلوم خواهد گردید و در چند

صفحه بعد راجع به آن خواهم گفت چرا !

(10) یادتان هست که پروردگار فرموده است و الطیبات من الرزق قل هی للذین آمنوا و بهترین غذاها را برای اهل ایمان می خواست ولی اینجا با آنکه عسل از طیبات است شفای مردم اعم از مومن و کافر بحساب آمده است ! آیا ایندو مطلب مغایرتی دارند ؟ نه.

پروردگار طیب را آفرید و بر خوان کرم خود در برابر جهانیان نهاد و خواصی بر آن وضع نمود و در عین حال به اهل ایمان سفارش انتخاب آنرا فرمود.

باز رنگ غذا

غذاها را برای اینکه خوشرنگ و خوشایند سازند از قدیم الایام تا عصر حاضر رنگ زده و می زنند و در این زمینه می توان اغذیه را به پنج دسته تقسیم کرد.

(1) آنها که بصورت رنگ آفریده شده مصرف می شوند مانند رنگ سبز کلروفیل سبزیجات.

(2) رنگی که با آماده ساختن غذا بآن تعلق می گیرد مثلا زنگ پیگمانت و قهوه ای آن قسمت از نان که برشته می شود.

(3) افزودن عصاره های غذائی بغذا.

(4) اضافه کردن رنگ های گیاهی.

(5) ریختن رنگ های ترکیبی یا مصنوعی.

همینکه عنوان «باز رنگ غذا» را باز کردم حتما در ضمیر باطن خود شکوه ای از پرگوئی و مکرر داشتن نمودید لهذا پنج

قسمت را شرح نمی دهم فقط این سئوال را دارم : آیا در عصر جاهلیت برای عربهائیکه خودتان خوب می دانید چه می کردند و چه می خوردند اصلا رنگ غذا برایشان معنی و مفهومی داشت که قرآن «مختلف الوانه» را یک مرتبه در برابر شان فرود آورد و از رنگارنگ بودن شرایشان سخن گفت ؟ مگر جز خرما و گوشت و شیر و فراورده های مربوط بآن که بیشتر در انحصار شتر بود خوراکشان چه بود و برنامه غذائیشان چه نظمی داشت که در درجه آخر به رنگ آن توجه نمایند ؟ قط این مطلب را هرگز فراموش نفرمائید که قرآن کتاب آسمانی زمان بخصوصی و برای مردم بخصوصی نبود اگر آنروز چند نفری می خندیدند که قرآن برای پرکردن جملات و تفنن عبارات بذکر رنگهای مختلف عسل پرداخته است برای این بود که دانایان عصر فضا بر توجه قرآن باین مسئله و هزارها مسائل دیگر علمی آفرین بگویند.

بشر در برابر رنگ

اولین رنگی که پیدا شد آبی آسمانی بود ، اما گیاهان نبودند که بوسیله آلت دراکه اشان از آن رنگ متأثر شودند و نه هیچ چشمی از حیوان و انسان که بآن رنگ بنگرد. بعد از آبی آسمانی ، آبی دریایی ، سپس سبز کلروفیلی نباتات ، آنگاه گیاهان و حیوانات کره خالی را از رنگهای گوناگون خود ، پر زرق و برق گردانیدند. انسان بوجود آمد.

چشم پستانداران را دریچه ای است ، اما گوششان را

نیست ، برای اینکه هر جا بروند رنگی چشمشان را متأثر می سازد ، در این صورت چشم را دریچه ای لازم بود تا برای استراحت از آن استفاده کند و پلک بآن اضافه گردید ، در صورتیکه می تواند به گوشه ای پناه ببرد که صدا نباشد و گوش راحت کند ، گوش بدون دریچه.

آدمی می تواند تمام حوواس را بدون بکار بردن ظاهری عضو دیگر استراحت بخشد جز چشم که باید برای فاصله دادنش با رنگها از عضو دیگر (پلک) کمک بگیرد (1) پس بشر اسیر رنگهاست !

مدتها رنگ بود و انسان ، و امروز انسان است و رنگ ، یعنی زمانهای دراز رنگ بر او اثر می کرد و نمی دانست رنگ اربابش است و اینک هر دو بر یکدیگر مؤثرند و تا حدودی رنگ نوکر و مسخرش گردیده است و هر روز بیشتر منقاد و مطیعش می گردد.

فلاسفه مکتب های یونان و ... از رنگها مطالبی ذکر کردند و بعد نیز کسانی سخنانی در این زمینه آوردند که اینک پژوهشهای روز می خواهد کم و بیش بآنها پشت کند اما آنچه با

1- در قرآن مجید است که چرا به خلقت شتر نمی نگرید. ناروانگران گویند محیط نزول قرآن نیازمند تئجه به شتر و خرما و ریگ بود و از اینرو شتر نامبرده شده در صورتیکه کتاب پیامبر خاتم که برای جهانیان است شتر را بمنظور دیگر مثال آورده که از جمله عجایب خلقتش امتیازات فراوانی است که در میان پستانداران دارد و یکی از آنها دریچه ای است که هنگام طوفانهای شنی می تواند چشم و بینی خود را محفوظ بدارد.

گذشت زمان جنبه علمیش بیشتر و بهتر هویدا می گردد سخن 15 قرنی قرآن است که فرمود : صفراء فاقع لونها تسر الناظرین (بقره). قرآن بدورتر اندیشه کرد : اینجا به اثر پسیکولژیک رنگ زرد مخصوص بر ناظرین اشاره فرمود و در جای دیگر از اثرات فیزیولژیکی رنگها بصورت الوان و السن سخن می گوید که آیاتش را آوردم و مهمتر از همه که به اثر رنگ در درمان و شفا جمله ای دارد شراب مختلف الوانه فیه شفاء للناس.

دانائی تدریجی بشر و رنگ

مدتها رنگ بود و انسان ، اندک اندک دانائیش نسبت به رنگها افزایش یافت تا جائیکه روزگاری این مسئله پر هیاهو را نیز مانند مسائل بیشمار دیگر به تسخیر خود در خواهد آورد.

از آن زمان که سلاطین ، آدمیان را بخدمت گرفتند ، از رنگها نیز استفاده هائی کردند اما همه به دلخواه و از روی هوس : یکی مناره هائی در نجف (غری) ساخت و در روز غضب خود هر کس باو بر می خورد خونش را می ریخت و بعلامت عضب مناره را سرخ می ساخت ، دیگری میر غضب یا جلاد را سرخ پوش می نمود و روز بهجت را بنفش بر تن می کرد یا رنگ دیگر ، یکی هم قصر خورنق را با طلوع و غروب آفتاب متلون می ساخت دوره های بعد کسانی چون ابومسلم خراسانی با تجربیات سطحی خود رنگها را انتخاب کردند بدون آنکه متوجه اثر روانی یا فیزیولژیکی آن باشند ، او که بر علیه امویان قیام کرده بود هر روز سپاهیان را دستور داد لباسی و پرچمی برنگی مخصوص

داشته باشند و سرانجام روزی که همه برنگ سیاه بودند ابهت لشکر را افزون دید و همان را انتخاب کرد تا بدل دشمنان بیم افکند و درست برگزید.

اما هنوز کسی متوجه اثر و اهیمت رنگ محیط از جماد و نبات و حیوان نبود که قرآن از آنها سخن گفت : و من الجبال جدد بیض و ... که قبلا همه را با ترجمه آوردم.

پزشکان و رنگ

چون قسمت اعظم کتابم مربوط بامور پزشکی است در این باره نیز باختصار مطالبی بیاورم.

بقراط که حکیمی بود نامی درباره رنگها سخنانی دارد ، پزشکان اسلامی بویژه آنان که ایرانی بودند پیش آهنگ در این زمینه اند که در جلد چهارم به پاره ای از آنها اشاره شد.

همانگونه که نوزاد از ابتدا رنگ سرخ را می شناسد ، پزشکی نیز در زمان نوزادیش آن را شناخت. پزشکان قرون وسطی در چین و مشرق زمین نور قرمز را در معالجه آبله و عفونت های اگزانتمی مانند سرخک و مخملک و بسیاری بیماریهای دیگر پوست بکار می بردند پزشکان انگلیسی برای تشخیص تشخیص شغلی جامه سرخ می پوشیدند و برای پیشگیری و تخفیف دردها و سبک کردن بیماریها اطاق را قرمز رنگ می نمودند. در مقدونیه اشیاء و لوازم قرمز برای جلوگیری از تب ها بکار می رفته است و در روسیه نیز برای درمان بیماری مخملک از آن استفاده می کردند. در اسکاتلند از رنگ قرمز برای تسکین دردها و

رنجهای بیماران استفاده می شده است. (1280 - 1361) ادوارد سوم پادشاه انگلستان را در اطاق روشن شده از نور قرمز از لحاظ کلنیک نگهداری کردند و همینطور برای چارلز امپراطور.

از سال 1656 الی 1688 و تا اواخر قرن هجدهم استفاده از نور قرمز برای معالجه آبله بکار برده می شده است و علت اثر را نیز تاثیر عمیق نور قرمز و مادون قرمز در پوست می دانستند که در نتیجه جذب مکانیکی ترشحات التهابی انجام می شد. بعد متوجه اثر درمانی نورها بر نور آلرژی و درد اعصاب شدند ولی اوائل تجربه های علمی نداشتند و اینک با ابسرواسیونها و شرح حال بیماران بوسیله Pleasantonچنین ادعا جنبه تجربی و علمی پیدا کرده است.

در اوائل قرن بیستم پزشکان روسی و آلمانی اثر درمانی اشعه های آبی و بنفش را روی نورالرژیها تأیید کردند. امروز در نورالرژیهای متوالی بیماری زنا - نزد کودکان بی حس و کم خون - در اختلالات روانی - در هیجانات و وسواسی ها حتی آنان که به ستوه آمده اند - در بی خوابی ها و ... اثر نور و رنگ غیر قابل انکار بوده و درمانها بوسیله نور و رنگ بویژه بوسیله حمام با نورهای رنگین معمول است.

درمان بوسیله حمامهای رنگین در 1900 در آزمایشگاه گاستون در بیمارستان سن لوئی در اطاقی که چراغهای تابان برنگ های آبی و قرمز و سبز آنرا روشن می کردند تقریبا آغاز درمان معمول گردید. در آنجا انواع بیماریهای پوستی (اگزما -

پسوریازیس اکنه - ایکتیوز - لیکن ها و ...) در معرض تابش اشعه های مذکور بطور مختلف (مرتب - تدریجی - متناوب - متوالی) قرار داده شدند و نتایجی در برخی قسمت ها بدست آوردند.

در بیمارستان بروکاپاسکال در بخش پاسکال در 1901 دستگاهی با حمام نورهای رنگین و دستگاه تهویه تعبیه نمودند و همینطور تجربه هائی در این زمینه در بسیاری از نقاط جهان ادامه دارد. حتی در آن سالها اکزماها را با پارچه های ابریشمی قرمزی می پوشاندند و در معرض آفتاب قرار می دادند.

توانائی و اثر روانی و معرفه = الاعضائی رنگها

قرمز : تسکین دهنده برخی بیماریهای پوستی - مسکن هیپراستزی و حساسیت زیاد - قوای بیمار را بالا می برد و اشتها را مرتب می کند و هضم را تنظیم می نماید - در آستنی عصبی مؤثر است - گرم کننده است - در مجاورت قرمز تمایلات احساسات حمله آمیز دارند قرمز افزایش می دهد کشش عضلات را و بهمین جهت افزایش می دهد فشار خون را زیادتر و تنفس را کمتر - قرمز رنگ جوهر زندگی و عمل است و اثر نیرومندی روی مواد طبیعت انسانی دارد.

قرمز : نیرو بخش - محرک - فعال - سمپاتیک

قرمز بکار می برد اثر برانگیزنده و خلق می کند اعمال هیجانی را.

اشعه قرمز غنی و دارای اشعه حرارت بخش است.

رنگ قرمز محرک فکری - گرم بوده تمام شرائط التهاب را تشدید می کند - فعالیت جنسی مرد را زیاد می نماید - در ملانکولی مؤثر است ، یکی از متخصصین که هماهنگی بین گلها و محیط آنرا مورد مطالعه قرار داده دستور می دهد از گلهای قرمز در برابر اجرهای قدیمی باید احتراز کرد.

بعد از سفید ، رنگ قرمز اثر مناسب بیشتری روی نمو گیاهان دارد.

ژاپنی ها برای بدست آوردن تخم مرغ بیشتری عقیده دارند با عینک قرمزی که به چشم مرغها زده می شود کار عملی است.

در تخمیر موقعیکه نور قرمز بکار برده می شود اسید بدست آمده به پایه حداقل است.

آبی : انالژزیک و دردشکن - استراحت می بخشد و تسکین می دهد - برای نورالژی و دردهای عصبی مفید است - برای آنان که هیجان دارند و کسانیکه وسواسی هستند و بستوه آمده اند - برای نگهداری دیوانگان - برای اطاق تب داران و بویژه دکتر Boaquer نشان داد درمان خوبی برای بی خوابیهاست - رل سرد کنندگی دارد. در مجاورت رنگ آبی تمایلات بطور خالص مشخص می شوند که طرز اندیشه و چگونگی اطراف در چه وضعی است - رنگی است روشن و با طراوت و شفاف و نمی توان آنرا در تنگنائی متمرکز ساخت. تحت نفوذ رنگ آبی کشش عضلانی رو بکاهش می رود لذا برای فشار خون

خوب بوده آرامبخش نبض و تنفس نیز هست - آبی آرامش درونی و ضمیر باطن می دهد آبی : محافظ - حساس - جدی - دقیق - دوراندیش.

آبی رنگ سرد ، محصول اثرات محافظتی - تعدیل کننده.

نور آبی فاقد اشعه حرارتی شیمیائی و الکتریکی است. بعضی عقیده دارند با انقباض عروق فشار خون را بالا می برد - اثر آنتی سپتیکی دارد که ترشح چرک را کاهش می دهد - در برخی شرایط بر رماتیسم مؤثر است - در معالجه سرطان مؤثر است. در مقابل این نور زیاد واقع شود نتیجه اش ضعف و خستگی است از لحاظ احساسات رنگ آبی آرام کننده تر از سبز است. تخم مگس را اگر در ظرفهای شیشه ای برنگهای مختلف نمایند در رنگ های آبی و بنفش نمو بیشتری نشان خواهند داد در صورتیکه مگس ها از رنگ آبی فرار می کنند و پشه ها جذب رنگ آبی می گردند.

زرد : گرم کننده است - رنگ خوشخوئی و خوشحالی است. آزمایشات پسیکولژیک ثابت کرده اند که رنگ زرد زیاد خوشحالی بخش است (این عین جمله ای است که از کتاب آقای Deribre صفحه 138 ذکر کردم ، ملاحظه فرمائید اظهار می دارد رنگ زرد طبق تجربه هائی که بعمل آمده زیاد خوشحالی بخش است و در صفحات قبل همین موضوع دارد که رنگهای روشن مسرت بخش و تیره و اندوهناکند حال اگر زرد روشنی باشد - آن هم طبق آزمایشات انجام شده - در برابر قرآن سر تعظیم فرود خواهید آورد که 15 قرن قبل فرمود : صفراء فاقع لونها تسر الناظرین و زرد پر رنگ روشن را برای ناظرین مسرت بخش و

نشاط آور معرفی نمود (سوره بقره).

زرد : روحانی ، ایده آل ، فیلسوفی.

زرد تحریک کننده فکری است و بر کمبود فکری روحی مؤثر است و برخی از حالات عصبی را آرام می کند.

بهترین رنگ را در تخمیر الکلی تحت اشعه زرد می توان بدست آورد.

سبز : بوسیله آقای Potheau در درمان بیماریهای عصبی و اختلالات روانی استعمال شده است. رل تعدیل کننده روی اشخاص عصبی بکرات تجربه شده است از 20 لوکس واضح است که اثر می نماید و از 200 لوکس ببعد اذیت کننده می شود با پیدا شدن دلی بهم زدگی صندوقهای سبز و خاکستری و سیاه هموزن را در کارخانه ای بین کارگران تقسیم کردند سبزها بدون شکایت جابجا شدند ولی منتقل کنندگان دیگر از درد کمر و کلیه شاکی بودند (در این باره و درباره پل لندن که سیاه بود و سبز کردند و انتحار کمتر شد در جلد سوم شرح دادم) - آرامبخش و استراحت ده در هیستری و خستگی اعصاب مؤثر است. سبز تمایل دارد که زمینه شکیبائی را اندکی برای مردان فراهم سازد سبز اجازه می دهد ساعتها و ایام زود بگذرند.

سبز : ادراکی - تحمل پذیری - امیدوار کننده - حساس.

سبز خنک کننده آرامبخش - مهیج - تعدیل کننده نور خورشید :

رنگ سبز در سیستم عصبی اثر می کند - این رنگ مسکن و هیپنوتیک است و در تحریکات عصبی - بی خوابی ها و خستگی ها مؤثر - فشار خون را کم می کند- شعریه ها را منبسط می سازد و لذا

آدمی احساس حرارت می نماید - نورالژی و میگرن را تسکین می دهد - استعمال سبز هیچ عکس العملی ندارد. همانطور که رنگ قرمز رشد گیاه را زیاد می کند سبز کم می نماید.

بنفش : انالژزیک - Secki می گوید اثر ضعف و مالیخولیائی دارد ، رل سرد کنندگی دارد.

بنفش دارای اشعه الکترو شیمی خیلی قوی است.

روی قلب و ریه و رگهای خونی عمل می کند ، مقاومت نسج را زیاد می کند. فعالیت جنسی زن را زیاد می کند.

با رنگ بنفش تخمیر زودتر از رنگهای دیگر انجام می گیرد ولی از لحاظ مقدار استخراجی کمترین اندازه در این نور بدست می آید.

نارنجی : اثر آن بر روی گوارش اثبات شده ، اثر حرارتی دارد ، تابان و درخشنده است ، برانگیزنده و تهییج کننده و هم آرام کننده ، هم تسکین بخش است و هم هیجان آور ، تحریک کننده احساسات و به سبکی و آرامی نبض را زیاد می کند و روی فشار خون اثری ندارد. نارنجی : مستعد برای زندگی ، دوست داشتنی ، اثر بهبودی و خوشحالی می دهد ، تحریک زیاد آن ایجاد خستگی می نماید. هضم را مناسب می کند.

ارغوانی : آرام بخش و حزن آور است ، ظریف است و با طراوت و سلطنتی و با ابهت و جلال.

ارغوانی : دمدمی ، اسرارآمیز ، آرتیستی ، خشنود کننده ، انتقادی.

لعل کبود : اثر رنگ قرمز تحریک کننده را دارد و اثر

تقویتی رنگ آبی.

آبی سبز : حساس ، آرتیستی.

خرمائی : آرامش ، محافظ ، در امان داشتن. استراحتی که حاصلش ضعف (دپرسیون) است و لذا به آن می افزایند زرد یا نارنجی.

خاکستری : آرام ، حساس، محافظ.

سیاه : سبک ، غلط انداز ، افسرده کننده.

سفید : ملیح ، براق.

در تخمیر الکلی با نور سفید بدترین طعم بدست می آید.

اطلاعات دیگر درباره رنگها

در این چند برگ که راجع به رنگهای گوناگون دانستنیهائی چند آوردم ، مطالب تکراری زیاد بود از اینرو باختصار هر چه تمامتر چون سخن شیرین است باز مطالبی را در رنگ ها ذکر می کنیم با این امتیاز که تقسیم بندی و سر فصل هر قسمت مشخص و معین خواهد شد.

تاباندن رنگها بر بدن : قبلا گفتیم که چگونه از قدیم تا کنون از رنگها در درمان بیماریها بویژه امراض جلدی استفاده می کردند. امروز رل اشعه های آبی و بنفش روی نورالژیها و دردهای اعصاب، درمان با رنگهای قرمز و مادون قرمز در دردهای عصبی متوالی زنا - اشعه های قرمز و زرد روی کودکان لاقید و بی حس و کم خون (با تظاهرات افزایشی گلبولهای قرمز

و نمو وزن و تحمل فعالیت و خوشحالی) - رنگ سبز در معالجه بیماریهای عصبی و اختلالات روانی - آبی برای استراحت و تسکین و برای آنان که هیجان دارند و کسانیکه وسواسی هستند و به ستوه آمده اند و جهت نگهداری دیوانگان و برای جلوگیری از بی خوابی ها و ناراحتی بیماران تبدار مورد استعمال دارد.

حمام با نورهای رنگین : تعداد زیادی بیماریهای پوستی (اگزما - پسوریازیس - اکنه - ایکتیوز - لیکن های گوناگون) را تحت تابش اشعه های گوناگون قرار دادند و نتایج مختلف بدست آوردند - معالجه با حمام نور قرمز اثر خود را مخصوصا روی حساسیت زیاد (هیپراستزی) نشان می دهد که نقطه اصلی علائم مشخص نور آستنی ها هستند از قبیل سفاله - ورتیژ - راشی الژی (درد سرها - سرگیجه ها - درد کمرها) و علت اثر بالا بردن قوای بیمار و افزایش اشتها و تنظیم هضم و تغذیه عمومی با نور قرمز است ، حالات پسی شیک و آستنی های عصبی نیز با چنین حمامی اثر نشان می دهند. حمام با نور سبز که نتیجه تعدیل کننده ای دارد بکرات به تجربه رسیده است. نتیجه فیزیولژی و درمانی با یک نور کاملا تصفیه شده خیلی بهتر از یک نوری است که در برابر طیف قرار گرفته باشد.

اثرات فیزیولژیکی رنگها : رنگها می توانند ادراک را تهییج - احساسات را تحریک و هیجانات را زنده نمایند ... ولی فرک ما دورتر را می اندیشد و آن این است که رنگ می تواند دخالت کند در قلمرو پسیکولژی برای رسیدن به مرحله فیزیولژی تا حدی که برسد و خود را به جای درمان و شفا برساند.

Les effets de la couleur pouvent meme depasser le blan psychologique pour atteindre le plane physiologique et aller .jusqu a donner lieu a des application therapeutique

که تقریبا مطلب فوق را رسانده که : نتایج و اثرات رنگها آنچنان است که می توانند بر نقشه علم و روانشناسی ظاهر گردند بمنظور رسیدن بر نقشه علوم وظائف الاعضا و همین رویه را ادامه می دهند تا فرصت پژوهشی در این باره بر علم درمانی و معالجات طبی بدست آید.

اثرات پسیکولژیک و روانی رنگها تا آنجا قطعی شناخته شده که می توانند محسز را خوشحال کنند. یا حزن آور ، سبک یا سنگین ، گرم یا سرد و ... نمایان سازند. رنگ نارنجی که رنگ محیطی آتش و یک غروب آفتاب نشانی از آن است اثر گرم کننده و برانگیزنده - همینطور آبی روشن (آسمان و دریا) تسکین بخش و استراحت ده است. سبز آرامش و استراحت بخش و راهنمای شکیبائی است.

رنگها محیط را گرم یا سرد می کنند و صلاحیت مورد استعمال رنگهای مذکور به ترتیب بعهده قرمز و نارنجی و زرد که گرم نمایند و آبی و بنفش که سرد نمایند می باشد و این موضوع به شدت در رختشوبخانه کارخانجات که با آبی یا بنفش رنگ شده بودند نمایان بودن و باعث شکایات کارگران از سرما بود در صورتیکه خوشحال بودند اگر با زرد کمرنگ یا رزی یا نارنجی

روشن همان محل را برای همان کارگران نقاشی می نمودند ولی برای تعیین اثر پسیکولژیک یا فیزیولژیکی رنگهای مذکور بوسیله دستگاهها آزمایشات چندی نیز بعمل آمده است. رنگ ها خوشحال کننده یا غم انگیزند. تقویت کننده و یا آرامبخش می باشند. در جلد سوم گفتم که صندوق های سیاه و روشن و سبز که همه یک وزن بودند بین کارگران تقسیم شد و آنها که حامل صندوقهای تیره و سیاه بودند از درد کمر و کلیه ها شکایت می کردند و در آن جلد آوردم که رنگ پلی که در کنارش انتحار زیادی انجام می گرفت را سبز نمودند و خودکشیها به ثلث تقلیل یافت.

ثابت شده رنگهای روشن خیلی خوشحال کننده و رنگهای تاریک غم انگیز و رنگهای قرمز تقویت کننده و محرکند همانطور که رنگهای سبز آرامبخش و استراحت دهنده اند. در مجاورت آبی تمایلات خالصا مشخص می شوند از لحاظ طرز اندیشه و در برابر قرمز تمایلات بصورت احساسات حمله آمیز جلوه می نمایند و در نور سفید تمام رفتارها متوسط اند و نور سبز ، نور سفید را تعدیل می نماید (در اینجا متوجه شدید که اگر آسمان ابی نبود انسانها همه دیوانه می شدند و اگر شدت نور آفتاب در بهار و تابستان توسط سبز تعدیل نمی شد خسته کننده و غیر قابل تحمل بود) توانائی رنگها : قرمز : رنگ آتش و خون - رنگی که حامل حرارت است و همسایگانش مخصوصا مادون قرمز عمیقا در پوست نفوذ می کند - کشش عضلات را افزوده و در نتیجه فشار

خون را زیاد و تنفس را نیز اندکی اضافه می نماید.

نارنجی : تابان و سوزان و درخشنده و دوباره گرم کن و برانگیزنده و تهییج کننده و آرام کن و تسکین بخش و همچنین هیجان آور است. زرد نور خورشید است. آزمایشات ثابت کرده اند که زرد رنگ زیاد خوشحال بخش است و قدرت ارامبخش در بعضی حالات خیلی عصبی را دارد.

سبز و آرامبخش و استراحت ده و رنگ طبیعت است سرد می باشد و مرطوب و استراحت قطعی برای آدمی بوجود می آورد و در درمان بیماریهای روانی مانند هیستری و خستگی اعصاب اثر می نماید سبز تمایل دارد که برای مردان فراهم سازد کمی شکیبائی.

آبی : رنگ مشترک آسمان و آب است ، روشن استو با طراوت و شفاف ، در کاهش دادن فشار خون مؤثر است و آرام بخش نبض و تنفس است. آرامش درونی و ضمیر باطن می دهد.

ارغوانی : یک رنگ آرام بخش و تا حدودی حزن آور است ، از لحاظ کیفیت ظریف و با طراوت و جوی است و رنگ سلطنتی بحساب است.

مارتین لانک صفات پسیکولژیک رنگها را بقرار زیر تذکر داده است.

قرمز : نیرو بخش - محرک فعال - سمپاتیک.

نارنجی : مستعد برای زندگی - دوست داشتنی.

زرد : روحانی - ایده آل - فیلسوفی.

سبز : ادراکی - تحمل پذیری - امیدوار کننده - حساس.

آبی سبز : حساس - آرتیستی.

آبی : محافظ - حساس - جدی - دقیق : دور اندیش.

خرمائی : آرامش - محافظ - تامین دهنده.

ارغوانی : دمدمی - اسرارآمیز - آرتیستی - خشنود کننده - انتقادی.

سفید : ملیح - براق.

خاکستری : آرام - حساس - محافظ.

سیاه : سبک - غلط انداز.

دانشمند دیگر بطریق زیر تقسیم بندی کرده است.

قرمز : برانگیزنده و خلق کننده و هیجان آور ، آبی رنگ سرد ، دارای اثرات محافظتی و تعدیل کننده ، سبز خنک کننده آرامبخش ، مهیج ، تعدیل کننده نور خورشید است که خیلی زود اثر می نماید. خرمائی استراحت توأم با ضعف. سیاه افسرده کننده - سفید علامت پاکی است و اگر با زرد ، قرمز یا نارنجی توام شود سرد است.

یک آزمایش جالب : پرفسور فیشی آزمایشات جالبی کرد تا اثرات پسیکولژیک رنگها را نشان دهد و چند مورد آنرا باختصار ذکر می کنیم.

اطاق و رنگ شیشه و پنجره ها را همیشه هماهنگ و همرنگ می کرد بعد از سه ساعت در اطاق قرمز یک بیمار مبتلا به بیماری دلیر ساکت بود و خوشحال و خندان و هذیان نمی گفت. روز بعد یک بیمار مانیاک را در آن برد که از هر نوع غذائی امتناع می کرد و او با یک اشتهای عجیبی صبحانه خود را خورد بیمار مانیاک را

دکتر پونزا پس از یکساعت در اطاق آبی آرام یافت و یک دیوانه را در اطاق بنفش خواباند و پس از یک روز اظهار سلامتی می کرد.

دکتر پدلسکی (Poddolsky) در کتابش «دکتر رنگ را تجویز می کند» نتایج اثرات رنگهای مختلف را چنین شرح می دهد :

سبز : در سیستم عصبی اثر می کند. این رنگ مسکن و هیپوتنیک و تعدیل کننده هیجانات و اضطراب است در تحریکات عصبی ، بی خوابیها و خستگی اثر مفیدی دارد. فشار را پائین می آورد ، با منبسط ساختن شعریه ها انسان احساس حرارت می کند. نورالژی و میگرن را تسکین می دهد. آرام کننده خوبی است و استعمال آن هیچ عکس العملی نشان نمی دهد.

آبی : این رنگ فشار خون را بوسیله انقباض شریانها بالا می برد ، روی خون اثر می کند ، اثر تقویتی دارد ، آنتی سپیک و ضد عفونی کننده ای است که ترشح چرک را کاهش می دهد. در بعضی شرائط رماتیسمی مؤثر است. در معالجه سرطان اثر می کند زیاد بودن در برابر این نور خستگی و ضعف دارد. از لحاظ احساسات آرام کننده تر از سبز است.

نارنجی تحریک کننده احساسات و به سبکی و ارامی نبض را زیاد می کند. روی فشار خون اثری ندارد اما اثر بهبودی و خوشحالی می دهد. اگر زیاد تحریک شود خستگی می آورد.

زرد : تحریک کننده فکری است. در حالت بیماری سلی اگر مدت زیادی در برابرش قرار گیرد مؤثر است.

قرمز : محرک فکری ، گرم و محرک است ، تمام شرائط

التهاب را تشدید می کند و فعالیت جنسی مرد را زیاد می کند. در ملانکولی هم مؤثر است.

بنفش : روی قلب ، ریه و رگهای خون عمل می کند و مقاومت نسج را زیاد می نماید و فعالیت جنسی زن را زیاد می کند و اثر تقویتی بر رنگ آبی دارد.

نتایج رنگ روی موجودات زنده

رنگ سبز گیاهان که یک سنتز کلرفیلی است. رنگهای تطبیقی عجیب و غریب حیوانات که اغلب در موقع عروسی یک اثر خاص و دگرگونی برای آنها دارد ، رنگ گلها که رل اصلی در تلقیح و انتقال زندگی بازی می کند همه در اثر تاثیر نور و رنگهاست.

رنگ های میوه جات یک رل بیولژیکی را ایفا می کنند گاه برای نگاه کردن مطبوعند و زمانی برای پرندگان جاذب و گاهی برای پرندگان دانه و هسته نگهدارنده حیات گیاهی می باشد و حتی در تولید و نمایش عامل نگهدارنده نسل حیوانات نیز تجلی می نمایند نوعی قورباغه با رنگ دشمنان را می ترساند و ماهی مرکب چین با استفاده از رنگ از دشمنان فرار می کند و حربا که از رنگ خود برای گرم نمودن خویش استفاده می نماید و مهمتر حیوانات دریائی مخصوصا در اعماقند که با افراط در رنگ های گوناگون مسائل عجیب حیاتی را مطرح می سازند.

نور و رنگها بر تولید و حیات انواع حیوانات کم و بیش اثر داشته ؛ فلاماریون پیله کرم ابریشم را تحت رنگهای مختلف

قرار داد و ثابت کرد حداقل نمو و وزن پیله در بنفش ارغوانی ظاهر می گردد.

بکلار در 1858 تخم مگس ها را در ظرفهای شیشه ای که رنگهای مختلف داشتند قرار داد پس از پایان پنج روز به ترتیب در سرپوشهای بنفش - آبی قرمز - سفید - سبز رشد بیشتری داشتند.

پانک ثابت کرد که تشعشع سبز در نمو غوکها صدمه می زند و اشعه بنفش آنها را زیاد می کند.

تخم ماهی لوتیگو پس از 53 روز بیرون می آمدند و در ظرف بنفش سه روز بعد و آبی 8 روز و زرد و قرمز ... ولی در ظرف سبز 12 روز باید منتظر ماند.

لرد ویتریه (1902) در اکواریومی آزمایش کرد و تحت اشعه های رنگارنگ توانست از یکنوع ماهی ، ماهی های با دم بیشتر یا بدون دم و باشکال بدست آورد.

فانس ثابت کرد که کرم های خاکی در هر حال دوست می دارند به طرفیکه نور قرمز تابانده می شود جمع شوند و گوش خیزک و خرخاکی و نوعی سوسک از اشعه بنفش و آبی فرار می کنند. مگس ها از نور آبی و پشه ها از نور زرد فرار می نمایند.

اغلب پستانداران و مخصوصا گاو نر در برابر رنگها بی تفاوتند اما گاو نر رنگ قرمز را روشنتر می بیند ولی نمی تواند آنرا تجزیه نماید (بنظر می رسد میمونها مستثنی باشند).

پرندگان در برابر تمام رنگها عکس العمل نشان می دهند. ماهی ها خودشان دارای حس رنگی می باشند که بر حسب

انواعشان تغییر می کند.

رنگ آبی مگسها را طرد و پشه ها را جلب می نماید.

در جائیکه رنگ قرمز نباشد گر چه در گیاهان نیرو بحد اکثر می رسد ولی فتوسنتز ندارد.

تمام رنگها بنوبه خود برای ادامه حیات وجودشان لازم است و هر کدام بنوبه خود نقش مفیدی را ایفاء می نمایند ولی هر کدام به تنهائی عهده دار عملی هستند که خود آزمایشهای جالب را تشکیل می دهند.

سفید - قرمز - آبی - سبز به ترتیب اثر نموی بیشتری دارند ، گوتیه ثابت کرد آنها که در برابر نور قمرز نمو می نمایند در مقابل نور سبز پژمرده می شوند - بعضی انواع گیاهان در قرمز بشدت نمو کرده در آبی نموی ندارند.

تخمیر نیز با رنگها تغییر می کند در رنگ بنفش تخمیر سریع و قدرت الکلی بیشتری دارد و در رنگ زرد ماکزیمم استخراجی را بدست می آورد و حداقل با رنگ بنفش است. برای اسید حداکثر با آبی و اقل با قرمز می باشد ، زرد مهمترین رنگ و بدترین طعم با سفید معمولی است.

مقصود چیست ؟

اشاره به اعجاز قرآن است !

شاید گفته باشید ، کتاب مربوط به زنبور عسل و عسل ، مطالب خارج از موضوع داشت نه یک مرتبه بلکه چهار مرتبه اما قابل تحمل بود چون هر کدام از آنها موضوع مورد بحث

یا اشکال روز بحساب می آمدند ولی پرگوئی از رنگ شناسی و رنگ کاملا ناوارد و غیر قابل تحمل است !

من تا حد امکان رعایت اختصار فوق العاده را در قسمت مربوط به رنگها نمودم ولی خواستم از هر مبحثی با مطالب چندی مربوط به رنگ آشنائی بعمل آید تا بتوانم سخن دیگری با شما در میان بگذارم و مطلب زیر را بنویسم :

ملاحظه فرمودید که مطالب رنگ شناسی همه راجع به اثر پسیکولژی و روانی یا فیزیولژی و معرفه الاعضائی رنگها بود ولی گاهی هم به کلماتی برمی خوریم که اشاره ای بطریق درمانی و شفا دادن رنگها می کرد اما همه و همه در حمام های رنگین و چند مسئله و آزمایش دیگر خلاصه می شد. بزرگترین بحثی که ما را به «رنگ و شفا» نزدیک ساخت ؛ کتاب بظاهر معنون (دکتر رنگ را تجویز می کند) می باشد که از نامش اینگونه تصور می شود : هر کس خواهد توانست از دکتر خود بخواهد که او را بوسیله رنگها شفا بدهد.

شیرین ترین مطالبی که در عین حال نزدیکتر بدرمان است و به رنگها مربوط می باشد برای شما آوردم و باصطلاح پرگوئی کردم تا باور بفرمائید همانگونه که آقای دربیره انصاف داده است اثر رنگها در شفای بیماران شعبه علمی جدیدی از علم دیگری است که آن هم سابقه بیش از دو قرنی ندارد و حتی جملات آنچه را آقای مذکور ذکر کرده فرانسه اش را منعکس ساختم تا آنرا بخوانید و به رابطه قرآن با علوم جدید به شکل فوق العاده ای که سعی دارم آنرا بشما معرفی نمایم اطلاع

بهم رسانید و خود را در عزت و اسلام مفتخر بدانید و این مسئله را نیز همیشه بیاد داشته باشید که رابطه کتابهای اولین دانشگاه و آخرین پیامبر با علم روز در راه معرفی عظمت و اعجاز قرآن خارج از چهار قسم زیر نیست (با توجه باینکه آنچه را علم می تواند از قرآن بیان دارد با پیشرفت تکاملی خودش مطابق است نه با حقیقت علم که نزد خداست و قسمتی از آن بصورت کلامش قرآن انعکاس یافته و باز باتوجه باینکه نویسنده هرگونه مطلب نقل شده از قرآن را با علامت احتیاط همه جا مسجل داشته و می دارد و به نادانی و ناتوانی خود معترف است)

(اول) بعضی مطالب است که اسلام آنرا بیان داشته و هنوز قدرت علمی زمان بآن پایه نرسیده که درباره آن پژوهشی آغاز نماید یا کرسی ای بگذارد بعنوان مثال: در قرآن موضوع طبقات هفت گانه آسمانها و در اخبار اشاره به رنگ سبز مخصوصی است که در آغاز آفرینش قبل از پیدایش جهان هسته ایها و ذرات آنرا تذکر داده اند و صدها آیه و خبر دیگر ، که هنوز علم درباره چنین رنگی سخنی نداشته و از طبقات آسمانها جز یکی دو مورد بیانی نشده است.

(دوم) مطالبی که قرآن و اسلام گفته اند و همین چند سال اخیر علم توانسته آنرا بفهمد مانند اثر مفید عسل بر قلب و کبد که شرحش را بزودی خواهید خواند یا موضوع والسماء بنیناها باید و انا لموسعون که قبلا اشاره شد و وسعت یافتن دائمی جهان مورد قبول همه علمای هیئت می باشد و هزاران مسئله دیگر از این قبیل.

(سوم) مطالبی که من در کتابم نوشتم و تازه انتشار یافته بود که دانشمندان آنرا عنوان نمودند چنانچه ملاحظه فرمودید در جلد اولتحت عنوان و کان عرشه علی الماء بیان داشتم در آغاز خلقت ذرات هسته ای چنان در مجاور یکدیگر قرار گرفته بودند که ملکولهای آب قرار می گیرند و بعد آوردم که یک دانشمند روسی همین کلمه «آب مانند» را برای اوائل خلقت برای اشاره بعناصر ساختمانی آن متذکر است.

(چهارم) مطلبی است که از قرآن عنوان کرده ام و اینک مترصد پژوهش در آن باره اند چنانچه همین موضوع رنگ و اثر درمانی بلکه شفا دهندگی آن را دلیل از کتاب آقای دریبره آوردم و الان مطلب مورد بحث ما بود.

اشاره به اعجاز قرآن

شراب مختلف الوانه فیه شفاللناس، که به رنگ خوراکی و اثر درمانی و شفای آن اشاره فرموده و حال آن که علم روز هنوز از تاباندن اشعه های رنگین به صورت حمامهای رنگی و یا اشعه های خالص شده دیگر اضافه تری نداشته و فراتر نرفته و این مطلب پانزده قرنی قرآن تنها معجزه مربوط به عالم رنگ شناسی از قرآن و اسلام نیست بلکه در سوره فاطر پس از اینکه پروردگار از نزول باران سخنی می فرماید از ابتدا به رنگ های گوناگون گیاهان و سپس جمادات و بالاخره حیوان و انسان اشاره مینماید. (الم تران الله انزل من السماء ماء فاخرجنا به ثمرات مختلفا الوآنهاو م الجبال جدد بیض و حمر مختلف الوآنهاو غ رابیب

سود و من الناس و الدواب و الانعام مختلف الوانه کذلک انما یخشی الله من عباده عزیز غفور - و ترجمه آن قبلاً گذشت) در اینجا ملاحظه فرمودید.

(الف) به رنگهای گوناگون جمادات - نباتات حیوانات اشاره شده است.

(ب) در راس هر سه مطلب یعنی در آغ از آیه سخن از نزول باران است و به دنبال آن ابتدا به رنگهای نباتات و بعد جمادات و آن گاه انسان و جنبندگان و انعام اشاره گردیده است و ما می دانیم رابطه نباتات با آب باران و رنگ ها بیشتر جمادات و جمادات بیشتر از انسان و جنبندگان و انعام است بدین معنی که با نزول باران که در هر عمل شیمیایی وجود آب لازم است گیاهان رابطه رگی فتوسنتزی کلروفیلی داشته و جمادات با عوالم شیمیایی مخصوص رنگین شده و حیوان و انسان نیز با اعمال شیمیایی مخصوص پی گمانها و رنگدانه های خود را می سازند و قرآن بهر سه قسمت اشاره فرموده و در جلد فیزیک و اسلام بیشتر شرح خواهم داد.

صفراء قاقع لونها تسر الناضرین (سوره بقره) مطلب دیگر قرآن است که رنگ زرد و روشن مخصوص را برای ناظرین مسرت بخش می داند همانگونه که علم جدید آن را متذکر بود و اشاره کردم ولی با توجه به معانی دیگر مسرت مطالب بیشتری عاید خواهد شد که وعده ما انشاء الله کتاب فیزیک و اسلام.

تا کنون چند نوبت راجع به رنگ سبز نقل از پیشوایان اسلام سخنی آوردم : ثلاثه یذهبن عن قلب الحزن - الماء و الخضراء

و الواجه الحسن و در آاخر همین کتاب نیز خواهید خواند که چد چیز از جمله عسل و سبزی شاط بخشند و چون به قرآن سوره نمل «حدائق ذات بهجه» رسیدید و معانی بهجت را در کتابهای لغت دیدید بیشتر و بهتر در برابر قرآ ن قرار خواهید گرفت زیرا خواهید دید آنچه را دانشمندان تا کنون راجع به رنگ سبز در آن اتفاق رای دارند همان می باشد که 15 قرن قبل قرآن اشاره فرموده است (حدائق و درختان سبزش را بهجت آور یاد می فرماید).

انسان گرامی

تفویض علم به آدم (و علم آدم الاسماء که در جلد اول شرح دادم) و بعد عالم رنگ شناس را خدا ترس و خاشع شمردن... (انما یخشی الله م عباده العلما که چند برگ پیش درباره اش شرح دادم) امتیاز غیرقابل انکاری است که بشریت به دان مفتخر است ولی از این افتخار دانشمندان رنگ شناسی نصیب بیشتر و فوق العاده تری دارند زیرا خود رویت رنگها نیز یک امتیاز بزرگ است و درجه اولی است که بشر در هر نگاهش، در هر حرکتش، در هر کارش و حتی در هر فکر کردنش از آن استفاده می نماید در صورتیکه این گونه با حیوانات دیگر مساعدت به عمل نیامده است ! آفرین بر قرآن.

نمی دانم این قسمت را که خواندید - قسمت «مختلف - الوانه - رنگهای گوناگون» این سئوال برایتان پیش آمد : آیا در روایت و اخبار هم از رنگ غذاها سخنی هست یا اینکه فقط در قرآن آن هم درباره رنگ عسل صحبت شده است ؟

در شرح مفصلی که از انگور - انار و... خواهد شد می بینید که چگونه امام از میوه های نامبرده تعریف فرموده و چه سان یکی را بر دیگری به علت رنگی مخصوص که داراست برتر می شمارد حتی از سعید بن زیاد از حضرت صادق وارد شده است که فاکهه 120 رنگ است و سید آنها رمان (انار) می باشد (1) و شرح هر کدام را به زودی خواهید خواند.

اسلام و محرومیت ها

هزان سال مکتب های جها روز (آتن - اسپارت - اسکندرو -روم - هند) در جواب این مسئله که : سعادت در چیست ؟ چنین پاسخ می داند : مکتب های چو یونان و روم سعادت را در بر قراری و موجودیت چهار چیز می دانستند : عفت عدالت - شجاعت - حکمت و چون از آنان سئوال می شد آیا بدن را چه باید کرد ؟ سکوت کرده می گفتند سعادت در داشتن چهار

1- نقل از کتاب کوچک نسخه خطی به نام مائده سماویه شماره 2041 کتابخانه وزیری یزد تالیف محمد رضی خواساری برادر آقا جمال خوانساری.

خصلت مذکور است و کاری به بدن نداشتند. مکتب هند هر چند در چهار خصلت مذکور یا مکتب های دیگر هم عقیده بود ولی اصرار داشت که : جسم و جان دو وزنه ای هستند که اگر یکی سبک شود دیگری سنگین می گردد و لذا ریاضت کشیدن را نیز عمل ضروری برای رسیدن به سعادت می دانست.

مطالب فوق تا زمانیکه بیکن و دکارت، بای فلسفه را بر پایه حس و تجربه قرار دارند حاکم بود و از آن به بعد سعادت نصیب کسی محسوب که بنا بر تجربه و حس می تواند زودتر به مقصد برسد فاصله را کم کند، با کسیکه درصدها فرسنگ فاصله از او دور است در زمان کمی تماس بگیرد، به هوا پرواز کند، به قصر دریاها و زمین ها فرود رود و... و لذا جهان ماشینی اندک اندک اسان را نیز یک ماشین به حساب آورد که سعادتش در بهتر زیستن خلاصه می شود.

در جهان صنعتی مذکور باز بحث بر سر این مسئله گرم شد که راه بهتر زیستن که همانا نل به سعادت می باشد کدام است و در نتیجه مکتب هائی چند بوجود آمد : مثلاً فروید بدین مضمون می گوید : از آنجا که نوزاد غریزه جنسی خود را بصورت مکیدن انگشت و بعد در لذتی که هنگام مدفوع کردن و بالاخره زمان آمیزش اقناع می کند و توجه به غرائز جنسی نوعی همگانی در راه بهتر زیستن می باشد لذا آزادی در امور آمیزشی و جنسی بنظر فروید در رأس تمام اموری قرار دارد که می تواند انسانرا بسعادت که همانا بهتر زیستن است برساند (هر چند با گذشت زمان این فرضیه باطل شد مخصوصا آمار

نشان داد فرزندانی که در شناسنامه خود یه جای نام پدر خط قرمز دیدند برای همیشه دارای عقده های ناگشودنی هستند) همین طور مکتب کارل ماکس و انگلس مهمترین برنامه رسیدن به سعادت را در اقتضاد بهتر خلاصه نمودند و خلاصه انسان را مدتها بخاطر داشتن روح عالی و با فضیلت سعادتمند می دانستند و مدتهاست انسانی را سعادتمند می دانند که وضع مادی بهتر داشته و به بهتر زیستن رسیده باشد اما اسلام در یک کلمه خلاصه میشود که برای پیروان خود بهترین چیزها را بحساب بدن (و الطیبات من الرزق قل هی للذین آمنوا) خواسته و روح آنانرا نیز تزکیه شده و تعلیم یافته می خواهد (همانگونه که بعثت پیامبر برای یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمه بود) یعنی اسلام نه بر محرومیت های بدن صحه می گذارد و نه بر محرومیت های جان ، هم بدن را سالم و قوی می خواهد تا راه رسیدن به سعادت برایش بهتر هموار گردد همانگونه که حضرت علی در دعای کمیل فرماید (قو علی خدمتک جوارحی و...) و هم انسانرا با شرافت و فضیلت و علم پیوند می دهد و همه جا هدفش رساندن انسانها به کمال و تکامل می باشد پس سعادت مکتب هائی بر مبنای نفسانیات خلاصه میشد در بهتر بودن و مکتب های حسی و تجربی سعادت را در بهتر زیستن دانسته و این اسلام است که یعنی بهتر بودن و بهتر زیستن (بر مبنای دین).

ص : 210

ص : 211

یک نوع توجه کلی به خواص عسل

تا بحال چند نوبت گفته ام که زنبور عسل از طبیعت بهترین آنها را انتخاب کرده و مانند بهترین کارشناس شیمیائی ، خالص ترین جوهر حیات را در پرتو اشعه آفتاب از شهد دان گلها جدا نموده بشکل عسل در حجره های مسدس و زیبای کندو بعنوان ذخیره ای از حیات و قدرت مغناطیسی خورشید نگهداری می نماید.

بسیاری از دانشمندان مربوطه از آنجا که زنبور عسل را از یکطرف در انتخاب بهترین مواهب محیط در منتهای شعور می بینند و از طرف دیگر برای جلوگیری از فاسد خوری و مکیدن حتی گلهای فاسد و برگهای سمی آنها را در حد اعلای دقت و اجتناب مشاهده می کنند بر این عقیده اند و آنرا قطعی می دانند که هیچ نوع عسلی مسمومیت نمی دهد و مسمومیت هائی که در این باره دیده می شود همه و همه مربوط به عسل تقلبی و دخالت ایادی ناپاک در تهیه عسل هائی است که فقط برای تهیه وجه و فرو کردن هر چیز بحلقوم خلق اللّه فراهم می گردد ولی با ادامه مطالعه بیشتر خواهید دانست !

دو نوع توجه به خواص عسل

قبلا شرح داده ام که عسل دارای چه عناصر و کدام ویتامین هائیست از اینرو می توان برای عسل دو نوع خاصیت شرح داد. خواص عناصر ترکیب کننده عسل - خواص عسل بطور کلی.

مثلا یکجا خاصیت ویتامین ث یا ویتامین ... را که در عسل وجود دارد شرح می دهم و بعدا می گویم چون این ویتامین ها و عناصر که در عسل فراوان یافت می شود چنین و چنان خواصی دارند لهذا عسل نیز دارنده خواص ذکر شده خواهد بود.

نوع دیگر خاصیت عسل بطور مطلق است از این لحاظ که عسل ترکیبی از عناصر و ویتامین هائی است که در کنار آنها مواد ضد عفونی کننده ای مانند اسید فرمیک یا دیاستازهای هضم کننده مانند انورتاز وجود دارد و لهذا باید بذکر خواص عسل با در نظر گرفتن مجموعه ای از آنچه در ساختمان عسل وارد است پرداخت و من قبلا قسمت دوم را انتخاب می کنم و بذکر خواص عسل در حالت ترکیبی آن می پردازم (ناگفته نماند که بعضی عماصر در کنار عناصر دیگر خاصیت جدیدی خواهند داشت).

خواص عسل بطور کلی

عسل زود جذب خون می شود.

عسل از ایجاد عفونت در معده و روده جلوگیری می نماید.

عسل در خونسازی مؤثر است.

عسل برطرف کننده یبوست است.

عسل مسکنی است که برای کسانیکه دیر بخواب می روند اثر بسیار خوبی می نماید.

عسل برای رفع خستگی و فشردگی عضلات اثر خوبی دارد و برای کنترل و انقباض عضلات سودمند است.

عسل اگر به زن آبستن داده شود بچه اش دارای شبکه عصبی قوی خواهد گردید.

عسل بر میزان کلسیم خون می افزاید.

عسل برای کسانیکه دستگاه گوارش ضعیفی دارند و نیاز به مصرف مواد قندی دارند نافع است بخصوص در کسانیکه به نفخ شکم دچارند چون ایجاد نفخ نمی کند توصیه می شود.

عسل بعلت اینکه زود وارد سوخت و ساز می شود می تواند بفوریت انرژی رسانده و ترمیم قوی کند.

عسل برای کلیه ها زحمتی ایجاد نمی کند.

عسل در شب شاشی کودکان مؤثر است که قبل از خواب باندکی بآنها خورانده شود.

عسل در رفع سرفه مؤثر است.

عسل در سوختگیها نیز اثر دارد.

عسل در سالخوردگان نیروی قابل توجهی بوجود می آورد.

عسل در تقویت قلب مؤثر است.

عسل برای درمان آستم نافع است (حتی باز کردن ظرف عسل و استنشاق بخارات صاعده از آن حملات آستم را بر طرف می سازد).

عسل در امراض ریوی کمک کننده خوبی است.

عسل در خونریزیها و حتی هموفیلی مؤثر است.

عسل برای اسهالی ها بعلت خاصیت میکرب کش اش و جهت بیماران کلیوی مفید است.

عسل آواز را صاف می کند بخصوص اگر با گلیسرین و آب لیمو ترش خورده شود.

عسل برای کسانیکه می گویند هیچگاه بدنمان گرم نمی شود مؤثر است.

عسل در درمان زخم معده و اثنی عشر عامل مؤثری شناخته

شده حتی بسیاری از پزشکان برای جلوگیری از ایجاد زخم های نامبرده خوردنش را مؤثر می دانند.

عسل در سال 1936 توسط دکتر هیرمان آلمانی بعنوان داروی معالجه رماتیسم - نقصان قوه نمو عضلات و ناراحتی های عصبی و ... معرفی گردید. (1)

عسل در خدمت بهداشت و زیبائی

کرم ضد سرما زدگی : یک قاشق غذا خوری عسل طبیعی ، سفیده یک عدد تخم مرغ ، یک قاشق غذا خوری گلیسرین ، مقدار کافی آرد سفید ، یک قاشق چای خوری گلاب همه را مخلوط نموده بصورت خمیر درآورید قسمت سرما زده بدن را با آب گرم بشوئید ، خشک نمائید و روی آن از خمیر فوق قرار دهید و سپس روی آنرا با تنزیب یا پارچه پنبه ای بپوشانید.

خشکی پوست و ترک خوردگی : مخلوط عسل و گلیسرین در مقادیر مساوی بهترین درمان خشکی و ترک خوردگی پوست دست و صورت می باشد.

سوختگی و کورک : عسل و آرد بمقادیر مساوی بهترین داروی معالج سوختگی و کورک می باشد مخلوط را روی محل قرار داده و بوسیله پنبه بپوشانید.

نیش های دردناک : مخلوط عسل و جوش شیرین در مقادیر مساوی در رفع درد نیشهای حشرات و سوختگیها اعجاز می کند.

ورم چشم : ورم چشم با چکاندن چند قطره عسل طبیعی

1- استفاده شایانی از کتاب کوچک و اعجاز گیاهان داروئی در درمان بیماریها برده شد.

زلال (چند دفعه در روز) تسکین می یابد.

لطافت پوست : در یک شیشه یک قاشق سوپخوری عسل ، 3 اونس گلیسرین 5/1 اونس آب لیمو ، نیم اونس لوسیون قرمز ، یک اونس الکل و دو اونس گلاب ریخته در شیشه را بسته خوب تکان دهید تا لوسیون عالی برای پوست بدست آید.

زیبائی پوست صورت : یک ماسک بی همتای چهره را می توانید به شرح زیر درست کنید.

در یک فنجان یک تخم مرغ را بشکنید و بآن نصف قاشق چایخوری عسل و یک قاشق غذا خوری شیر خشک اضافه نموده با چنگال خوب بهم بزنید تا کاملا مخلوط شوند این مخلوط را روی صورت و گردن بمالید و 15 دقیقه دراز بکشید سپس با آب گرم شسته و شستشو را با آب سرد تکرا نمائید بتدریج چین و چروک صورت محو خواهد شد.

معالجه سرفه : برای جلوگیری از سرفه شدید یک عدد لیمو را گرفته پوست آنرا با سوزن یا سنجاق سوراخ سوراخ کنید سپس آن را در یک فنجانی قرار داده فنجان را درون فر چراغ با حرارت متوسط و کم بگذارید تا لیمو کاملا پخته و نرم شود ، آب آنرا در فنجان فشرده یک قاشق غذاخوری عسل ، یک قاشق چایخوری گلیسرین و یک قاشق چایخوری سرکه عسل به آن اضافه نمائید. هنگام سرفه شدید یک قاشق از مخلوط را بخورید.

لوسیون دست : گلکاری و کارهای خانه دشمن زیبائی و لطافت پوست دست می باشد ولی با بکار بردن لوسیون زیر می توانید

از خرابی پوست آن جلوگیری نمائید : سه چهارم یک فنجان گلاب ، یک قاشق چایخوری عسل ، یک چهارم فنجان گلیسرین یک چهارم قاشق چایخوری سرکه عسل ، هر چهار ماده فوق را درون شیشه ریخته خوب بهم بزنید و از آن بعنوان لوسیون استفاده کنید ، هر دفعه هنگام مصرف باید شیشه را خوب بهم بزنید و قبل از مصرف برای نتیجه بهتر دستهای خود را بشوئید.

ورم دهان و زبان : یک قاشق غذا خوری عسل با چند قطره اسانس اسطوخودوس باعث تسکین ورم دهان شده نفس را معطر می سازد (1).

قرص زیبائی و طول عمر

کارلسون در شهر وگه هولم آزمایشگاه کوچکی در دامنه سبز کوهستان درست کرد ، در آنجا انواع و اقسام گیاه و گل می روید در آنجا قرصهائی ساخت که چهار هزار پزشک سوئدی بزودی تأیید کردندکه آنچه کارلسون راجع به خواص قرصهایش می گوید صحت دارد.

کارلسون چه ادعائی داشت ؟ در معالجه ایتالیائی «ائوروپلو» نکات برجسته ادعاهایش ضمن مصاحبه درج شد که اینک نکات برجسته اش به نظرتان می رسد.

کارلسون می گوید : از ابتدای جوانی عشق و علاقه فراوانی به زنبور عسل داشتم تا حدی که در فاصله 20 تا 25 سالگی صاحب

1- این قسمت از روزنامه طب و دارو مورخه 10 آبان 46 نقل شد.

دویست کندو بودم که در هر کدام از آنها نیم میلیون زنبور عسل بسر می بردند ، گلهای وحشی ناحیه را در اختیار کندوها گذاشتم و چون زنبورهای عسل را قوی تتر ، فعال تر و دارنده نسل بهتری دیدم از آن گیاهان قرصی ساختم و چون روی خود آنرا آزمایش کردم و بزودی اثرش را دیدم به مطالعه و بررسی پرداختم. در ضمن مطالعه به نام «تسی نین» دانشمند بزرگ شوروی برخوردم که از طریق علمی ثابت کرده در حدود دویست نفر از ساکنان شوروی که بالاتر از صد سال دارند کسانی هستند که در دهکده ها بسر برده و قرص هائی می خوردند که علاوه بر عسل دارای مواد مختلف گیاهی است و من برای تهیه قرص منظور خود همین کار را کردم و از عیل برای تهیه اکسیر منظور استفاده نمودم و نام قرص خود را فعلا «بلتوکس پولن» گذاشتم یعنی اکسیر جوانی.

کارلسون می گوید کار من مشابه عملی است که زنبور عسل انجام می دهد یعنی دستگاه مکنده ای ساختم که می تواند شیره گیاهان و گلها را بمکد و این دستگاه اینک با عمل خود عصاره دویست نوع گیاه را می مکد تا در ساختن قرص هائیکه بنام من است بکار برده شود (در اینجا خاطر آقایان را متوجه کلمه کل الثمرات قرآن شریف می نمایم که آنجا هم در صورتی عسل را شفا بخش می داند که از کل الثمرات و بسیاری گیاهان بهره برداری شده باشد و این امتیاز مربوط به 15 قرن قبل بنام محمد بن عبداللّه صلی الله علیه و آله ثبت شده است) وقتی از کارلسون سئوال می شود چه نوع عناصر در قرص شما موجود است می بینیم عناصری را شرح می دهد که کم و بیش در عسل وجود دارد و آنها را ذکر کرده ایم

و چون از وی می پرسند تا بحال چه نوع بیماریهائی بوسیله اینگونه قرصها درمان شده است ؟ چنین پاسخی دارد: مهمترین اثر این قرص ازدیاد نیروی جوانی و به فعالیت واداشتن سلولهاست که در نتیجه شادابی و طول عمر بوجود خواهد آمد. این قرص مقاومت عمومی بدن را در برابر اامراض عفونی زیاد کرده و بی چون و چرا علیه سرگیجه و میگرن و فشار خون و آنفلونزا و اختلالات عصبی و ناراحتی های مجاری ادراری و پروستات مؤثر است بعلاوه می تواند پوست ها را لطیف و صاف کرده تنبلی کبد را برطرف سازد.

خواص دیگر عسل

لاوانده Lavandes در کتابش بنام «کشور زنبور عسل و گنجهای آن» می نویسد : عسل برای کودکان بهترین قند بوده و همه گونه ویتامین مورد لزوم را که از گلها و بطور طبیعی از آسمان و زمین بدست امده در اختیار اطفال می گذارد. قند گلولز و لولز عسل مستقیما قابل جذب می باشد و از این بابت بر بدن تحمیل نمی شود.

عسل دارای مقدار زیادی املاح و ویتامین هاست از اینرو هم سازنده نسوج است و هم زاینده انرژی و قدرت.

آهن موجود در عسل برای کم خونی و فسفر و کلسیم آن برای بیماریهای استخوانی و ریوی مؤثر و مفید است.

عسل در درمان یرقان اثر بسیار عالی دارد بخصوص اگر عسل تولید شده از رمارین Romarineبوده باشد زیرا

هر نوع عسلی که مربوط به ناحیه مخصوصی باشد که از گیاهان ویژه داشته باشد قدرت شفا بخشی آن بر یک نوع از بیماریها بیشتر است چنانچه عسل از لاواند Lavand ضد تشنج و ضد رماتیسم بوده و برای بهبود آستم و سیاه سرفه و لارنژیت و گریپ مؤثر است و عسل رمارین که گفتیم اثر بیشتری بر بیماریهای کبدی داشته و لثه ها را تقویت می کند و مقوی عمومی بدن محسوب گشته و ضد تشنج است.

عسل حاصله از پونه کوهی Thym ضد عفونی کننده بوده در بهبود زکام و برنشیت و بیماریهای روده مؤثر است (بخصوص ملین خوبی بوده و برای کسانیکه روده های تنبلی دارند مفید است).

اگر صبح ناشتا مقداری عسل خورده شود اثر نیکوئی بر زخم های معده و اثنی عشر خواهد داشت (باید مدتی ادامه داد) عسل ضد عفونی کننده خوبی برای مجاری ادرار محسوب گشته و اگر در مقداری آب جوشانده شود غرغره خوبی برای بعضی از ناراحتی های گلو شمرده می شود و همین محلول اگر اندکی در چشم چکانیده شود برای برخی درد چشم ها بویژه در نوزادان مؤثر است.

اقسامی از دمل ها و زخم ها را با مرهم عسل که شرح آنرا دادیم می توان درمان کرد و شیافی که در آن عسل وجود دارد بر بواسیر اثر بهتری دارد. در سوختگیها نیز عسل مؤثر بوده و در مواقع شدت دردهای عصبی بخصوص سیاتیک (عرق النساء) ، نقرس ، رماتیسم و دردهای مفاصل با خوردن و مالیدن بر موضع

در حالیکه نظیف شده باشند سودمند است.

مخلوطی از عسل و آب لیمو بر برفک کودکان مالیده شود نیکوست.

برای چهره های خسته و پف کرده مالیدن عسل و میوه جات به چهره در حالیکه آنرا نظیف کرده باشند و مدت بیست دقیقه آنرا باستراحت بگذارند بسیار مؤثر است.

عسل اگر با شیر خورده شود در سرماخوردگی مفید است.

در کتاب منهاج العارفین برای تقویت حافظه دستور داده شده که : سغد هندی ، فلفل سفید ، سناء مکی. کندر سفید دریائی و زعفران را بمقدار مساوی بکوبند و با عسل مخلوط کرده تا هفت روز روزانه یک مثقال بخورند.

آنچه برای شما بزودی موجب شگفتی خواهد بود آنجاست که خود صغری کبری کرده خواهید دانست :

کلسیم در غذای روزانه وارد بدن می شود - کمبود ویتامین D سوخت و ساز فسفر و کلسیم را دگرگون می سازد - اما کلسیم در غذای روزانه و ویتامین D و فسفر در عسل وجود دارد و لذا با خوردن عسل سوخت و ساز خوبی برای بدن بوجود خواهد آمد.

خواص عسل بر حسب عناصر موجود در آن

هم اکنون بذکر خواص عناصری می پردازم که موجودیت آن در عسل مسلم است و در عین حال آن عناصر هم به تنهائی هم بصورت موجود در عسل خواص مذکور را دارند.

ویتامین A

باختصار گفته می شود : ویتامین A در طبیعت به سه شکل دیده می شود. در بدن حیوانات وجود دارد. بلورهای ویتامین A برنگ زرد روشن تا زرد سیر می باشد در چربی حل می شود و در آب غیر محلول است و در برابر اکسیژن حساس می باشد. در نباتات ویتامین A یافت نمی شود ولی مشابهین آنها که در بدن انسان و اغلب حیوانات به ویتامین A تبدیل می گردد بنام کاروتن دیده می شود.

تبدیل کارتن به ویتامین A در حضور ویتامین E در روده بهتر انجام می گیرد که هر دو در عسل وجود دارد و این تبدیل بنظر اغلب دانشمندان بتدریج و در برابر احتیاجات بدن انجام می گیرد.

کارتن در خون بین 200 الی 300 میکرو گرام درصد میلی لیتر پلاسما یافت می شود.

ویتامین A در حضور صفرا بسهولت و سرعت جذب می شود 3 - 5 ساعت پس از خوردنش مقدارش درخون بحداکثر می رسد بیشتر ویتامین A در جگر متمرکز می شود و بدن روزانه نیازمند به 2500 واحد بین المللی ویتامین مذکور است.

ویتامین A در چشم فعالیت دارد در متابولیسم سلولهای بافت پوششی متابولیسم محرزی دارد ، نشو و نما را پیش می برد ادرار را زیاد می کند. در غدد درقی اثری دارد و موقع دندان در آوردن عامل مؤثری است.

ویتامین A در بیماریهای جگر و روده و قند و کلیه و ضعف

چشم و نوعی از شب کوری و گزروفتالمی و عفونتهای پوستی و بافت پوششی و هیپر کراتوز تجویز می گردد. بر روی رشد در سنین جوانی اثر می کند و بر روی قدرت بینائی و بر روی ساختمان نسوج اپی تلیال بخصوص کنژنکتیو و تراشه و حنجره و لگنچه کلیه توام با آمادگی این نسوج جهت پذیرش بیماریهای چرکی.

ویتامین D

انواع متعددی بنامهای D2 ، D3، D4 و D5دارد که در چربی و موادی که چربیها را حل می کنند حل می شوند و در آب غیر محلول است.

ویتامین D در اثر تابش اشعه آفتاب در روی پوست و قشر سطحی آن ایجاد می شود و حیواناتی که پشم و مو و پر دارند با لیسیدن یا منقار زدن آنرا وارد بدن خود می کنند یا از راه گوارش جذب می شود.

کمبود ویتامین D سوخت و ساز کلسیم و فسفر را دگرگون می سازد.

با آنکه مقدار ویتامین D در خون بر حسب فصول و متناسب با زمان خوردن متغیر است بین 66 الی 165 واحد بین المللی در صد میلی لیتر می باشد.

ویتامین D علاوه بر اینکه تعادل کلسیم و فسفر را محفوظ می دارد. فسفر بافت های شل و نرم را بحرکت در می آورد ، فسفر آلی را به فسفر معدنی تبدیل می نماید.

در کودکان پیش رس و بیماریهای راشیتیسم و تتانی کودکان

(اسپاسموفیلی) استئومالاسی و مسمومیت از سرب و لوپوس مورد استعمال دارد و در نارسائی کلیه وارتریو اسکلروزها تجویزش ممنوع می باشد.

ویتامین E

این ویتامین به سه شکل الفا و بتا و گاماتو کوفرول در طبیعت یافت می شود و نوع الفا فعال تر است هر سه در آب حل نمی شوند و در برابر اسیدها و نور و حراارت ثابت و نسبت به اشعه ماوراء بنفش و قلیائیها و مواد اکسیدان (باشرطی) حساسند این ویتامین در چربی های فاسد و تند خراب می شود.

ویتامین E در تمام بافت های بدن وجود دارد و غلظت آن بین 1/0 - 1/1 میلی گرم در هر گرم چربی است و بیشتر از همه در چربی رحم و بیضه یافت می شود. در پلاسمای خون بطور متوسط یک میلی گرم در صد میلی لیتر است.

این ویتامین در تحلیل رفتن ماهیچه ها ، وسکلروز ماهیچه ها ، بیماری قند - انژین صدری. بسته شدن سیاه رگها ، قرحه و تورم و سوختگی ها و بیماریهای کلاژن و برخی بیماریهای عصبی ماند اسکلروزان پلاک و کرده سیدنهام و در دوران یائسگی و در بیماریهای جگر مورد استعمال دارد.

ویتامین K

این ویتامین باشکال ویتامین 1K و 2K در طبیعت یافت می شود در چربی محلولند و در برابر حرارت تا حدی ثابت و در مقابل نو و قلیائیها غیر ثابت می باشند و برای جذب شدن بدن احتیاج به صفرا دارند. این ویتامین در اشخاص بالغ بمقدار

کافی از جسد میکربها در روده تهیه می شود. نیاز به این ویتامین در گرما بیشتر می گردد. در انعقاد خون ، اثر غیر مستقیم دارد و در مسمومیت های حاصله از بنزین و بنزن و سالیسیلات و زیاد مصرف کردن دیکومارل ، ترومکسان مورد استعمال دارد کمبود این ویتامین اغلب ثانوی بوده و بواسطه نبودن املاح صفراوی که برای جذبش لازمند بوجود می آید لذا در فیستولهای خارجی صفراوی ویرقانهای انسدادی و کلیت های مزمن زخمی و ... دیده می شود.

ویتامین C

این ویتامین در طبیعت به دو شکل یافت می شود ، هر دو در اب محلولند و در برابر نور و قلیائی ها و بعضی فلزات غیر ثابت می باشند.

ویتامین C تا حدودی در بدن ذخیره می شود نباتات و بیشتر پستانداران ویتامین ث می سازند و خوکچخ هندی و میمون و انسان قادر بساختن نیستند. احتیاج روزانه بدن 50 میلی گرم حدس زده شده و وجود آن باعث استقامت بدن در برابر امراض عفونی می گردد و در سلولهای نسج ارتباطی - غضروفی استخوانی عاج دندانها عمل نگهداری مواد را در داخلشان انجام می دهد ویتامین پ فعالیت ویتامین ث را زیاد می کند و برعکس.

در ساختن داندانها و استخوانها ویتامین ث دخالت دارد. خرابی لثه ها ، کم شدن استقامت مویرگها ، کاهش استقامت بدن در برابر بیماریهای عفونی ، دیر التیام یافتن زخم ها ، تعویق افتادن ترمیم شکستگی استخوانها ، خستگی و بیحالی عمومی ،

کم خونی ، اختلال در رشد و استخوانی شدن غضروفها و اختلال در پیشرفت نمودن آنها با کمبود این ویتامین ارتباط دارد.

ویتامین 1B

در نباتات بشکل طبیعی یافت می شود و در بدن حیوانات بشکل ترکیبی. در آب و الکل رقیق حل می گردد و در چربی غیر محلول است. محلول اسید آن در برابر حرارت مقاوم و خنثی و قلیای آن استقامتی ندارد در برابر اکسیژن هوا مقاوم و به اشعه ماوراء بنفش حساس است. در بدن حیوانات با میکربهای عادی موجود در روده ساخته می شود و قسمت اعظم آن از راه خوارک وارد می گردد. 6 - 12 میکرو گرام کاربو کسیلاز در صد میلی لیتر در خون جزء ترکیبات گلبولهای سرخ می باشد و در حدود یک میکرو گرام در پلاسما بحال آزاد موجود است. در فعالیت دیاستاز و هضم و جذب چربیها و قندها اثر دارد متابولیسم گلوسیدها را منظم می کند.

کمبودش : کمی اشتهاء ، استفراغ ، خستگی عمومی ، کم شدن فعالیت دستگاه گوارش ، کاسته شدن اسید کلریدریک معده ، یبوست ، کمی وزن، کاستی رشد کودک ، ضربان قلب ، اختلال متابولیسم آب ، علائم عصبی درپاها ، ضعف ماهیچه چهار سر ، انقباض ماهیچه ها ، زود خسته شدن ، زیاد و کن شدن حس و حساسیت و در کمبود شدید آن بری بری و نوریت ظاهر می گردد و تمام حالات مذکور با دادن ویتامین 1B برطرف می گردد ، و اگر زیاد مصرف شود ویتامین 2B و اسید نیکوتنیک بدن کم می شود.

در مبتلایان به الکل ، اختلالات معده و روده و جگر هنگام وضع حمل ، در بیماری قند ویتامین مذکور داده می شود

ص : 227

و در مبتلایان به ساتورنیسم این ویتامین را بعنوان پیشگیری تجویز می نمایند.

ویتامین 2B

در طبیعت به شکل آزاد هم یافت می شود بمقدار کم در آب و الکل حل می شود و در چربیها غیر محلول است. حرارت و اکسیژن در نوع اسیدش اثری ندارد ، در برابر نور حساس است. میکربهای روده در ساختن آن دخالت دارند ، 280 الی 300 میکروگرام در صد گرم خون وجود دارد.

کمبود آن جراحاتی در شیار بینی و لب و پلکها و گوشها ، تورم خشک پوست ، خارش مقعد و فرج و پوست تخم ، سوزش زبان و پا ، تورم زبان و عصب رتروبولبر ، ازدیاد حساسیت ، کم شدن حساسیت در پا و ساق پا ، ضعف ماهیچه ها. عدم تطابق حرکات ، انقباضات کلونیک ، سرگیجه ، لرز ، قرمز شدن قرنیه و پوست ایجاد می نماید و با دادن ویتامین 2B هر کدام از علائم بوجود آمده باشد برطرف می گردد.

ویتامین های مصنوعی

تا بحال داشتم برای شما از عسل تعریف می کردم و در ضمن خواص ویتامین های موجود در آن را برای شما آوردم ناگهان گفتم شاید یکی بگوید این همه ویتامین ها که بانواع و اقسام در داروخانه ها پیدا می شود برای این درست شده که به ویتامین عسل احتیاجی نباشد لهذا بدون تغییر عین جملات از کتاب ویتامین از سری کتابهای چه می دانم را از صفحه 138

برای

شما می نویسم (تالیف سوزان گالو Suzanne Gallot)

(... اکنون باید دید این قبیل افزایش محصولات شیمیائی بر اغذیه روزانه که فاقد ویتامین می باشند برای مسئله فقدان ویتامین علاج قاطع می باشد یا نه ؟).

«در قسمت دوم این کتاب خوب دیده اید که مکانیسم عمل این ذرات کوچک شیمیائی چقدر مبهم و پیچیده است. چنانکه گفتیم ازدیاد آنها در بدن بخصوص در مورد ویتامین های محلول در چربیها ممکن است موجب بروز اختلالات شدید در دستگاه گوارش بدن شود. گذشته از آن ما بین انواع ویتامین ها گاهی از اوقات مخاصمه و رقابت آزاد می شود و گاهی با یکدیگر متحد شده همکاری می کنند و بالاخره عمل آنها در فعالیت سایر اصولی که در بدن بوجود می آید از قبیل دیاستازها و هرمونها بسیار مؤثر است بنابراین در بسیاری از موارد ممکن است استعمال ویتامین های مصنوعی با خطراتی همراه باشد و.

بنابراین بهترین کاری که می توان برای حفظ تعادل بدن و برقراری نظم و ترتیب در وظایف اعضاء انجام داد آن است که اغذیه طبیعی را که از لحاظ ویتامین ها غنی هستند طبق موازین صحیح بکار بریم ... بجای ویتامین های مصنوعی خیلی بهتر است که عمل ازدیاد ویتامین ها را بوسیله اغذیه طبیعی انجام دهیم.

آمیلاز

از اینجا اشاره مختصری به سه ماده تخمیری موجود در عسل می شود : آمیلاز - انورتاز - کاتالاز.

آمیلاز و لیپاز علاوه بر پپسین که تقریبا ترشح اصلی معده بشمار می رود از معده ترشح می شوندکه به علت کمی مقدار اثر مهمی در هضم مواد قندی و چربی ندارند. اما آمیلاز ترشح شده از لوزالمعده مهم است.

شیره لوزالمعده دارای آنزیم هائیست که می توانند سه دسته بزرگ مواد غذائی یعنی قندها - چربی ها و پروتئین ها را هضم نمایند ، آن که دسته اول یعنی قندی ها را هضم می نماید آمیلاز می باشد که بغیر از سلولز کلیه مواد نشاسته ای و گلیکوژن و بیشتر قندهای دیگر را هیدرولیز و بعد به دی ساکاریدها تبدیل و آماده هضم می نماید.

در روده نیز مقدار کمی آمیلاز ترشح می شود که قندها را به دی ساکاریدها تبدیل می کند.

پتیالین یا آلفا آمیلاز دهان (بزاق) نیز نشاسته را هیدرولیز کرده و به دی ساکاریدی بنام مالتوز تبدیل می گردد.

ما می دانیم بالاخره مواد قندی به منوساکارید تبدیل شده در لوله گوارش تقریبا بطور کامل بصورت گلوکز ، فروکتوز و گالاکتوز در می آیند. (به مکانیسم عمل انورتاز نیز در بدن زنبور و تبدیل قندهای ساکارزی گیاه به گلوکز اشاره شد. کاتالاز هم اثر همان کاتالیزوری عسل و واسطه شدنش است).

مواد قندی موجود در عسل

گفتیم گلوکز (قند انگور) لولز (قند توت) ساکارز (قند چغندر) و دکسترین.

تمام کربو هیدراتها (قندی نشاسته ایها) در لوله گوارش تقریبا بطور کامل بصورت گلوکز ، فروکتوز و گالاکتوز در می آیند که قسمت عمده آنها را گلوکز تشکیل می دهند.

در غذای روزانه معمولی که مقدار مواد نشاسته ای از سوکروز یا لاکتوز بیشتر است نتیجه هضم نهائی مواد قندی خواهد بود که 80 درصد آن گلوکز و 10 درصد گالاکتوز و 10 درصد فروکتوز است.

سه منوساکارید مذکور جذب خون سیستم باب شده و پس از گذشتن از کبد بوسیله گردش خون در سراسر بدن پخش می شوند ولی بعلت سنگینی وزن ملکولی آنها (180 مجموعا) در برابر حداکثر وزن ملکولی ذرات قابل عبور (100) نمی توانند از منافذ غشاء سلولی عبور نمایند ولی انسولین سرعت انتقال گلوکز و بعضی از منوساکاریدهای دیگر را افزایش می دهد. (البته گالاکتور و فروکتوز برای اینکه بتوانند مورد استفاده سلولها و بافت ها قرار گیرند توسط سلولهای کبدی به گلوکز تبدیل می شوند).

گلوکز پس از اینکه جذب سلولها شد برای آزاد کردن انرژی می تواند بلافاصله مصرف شده یا بشکل گلیکوژن ذخیره گردد. محل ذخیره در تمام بدن است ولی سلولهای کبدی و عضلانی ذخیره بیشتری دارند.

اکسیداسیون کامل یک ملکول گرم گلوکز 686000 کالری انرژی آزاد می کند که 266000 کالری یا 39 درصد آن بصورت Atpذخیره می شود و 61 درصد بقیه به حرارت تبدیل می شود که نمی تواند مورد استفاده سلولها برای انجام اعمال خاصشان قرار بگیرد. (گلوکز با آنکه رل مهمی در فعالیت های عسلی دارد چون قند مهم انگور بحساب است در کتاب مربوط به انگور به خواص آن و در قسمت مربوط به توت به خاصیت لولز اشاره می گردد.

کتاب فیزیولژی نیست

کتاب از عسل است یا فیزیولژی ؟ از عسل. چرا برگهای آن از مطالب فیزیولژی سیاه می شود ! برای اینکه اگر بزودی گفتیم حضرت علی فرمود عسل به انسان قوت می بخشد دو مرتبه برگردید و انرژی زائی گلوکز و لولز و ساکارز و مواد قندی دیگر و حتی بعضی اسیدهای موجود در عسل را که متابولیسم سرانجامی قندی را دارند مطالعه نمائید و از اینکه پیر باب علم نبی عبی مرتضی هستید لذت ببرید که 14 قرن پیش به مسائلی اشاره فرموده که با سابقه کمتر از صد ساله اش آنها را برای شما می نویسم یا وقتی نبی گرامی می فرمایند با خوردن عسل حافظه اتان زیاد می شود به این حقیقت که حتی در کلاس دانشکده درس داده می شود پی ببرید و نشاطی از پیروی شهر علم محمد گرامی در شما بوجود آید. اما آنچه راجع به حافظه است و در ضمن درس دانشکده گفته می شود و من آنرا از کتابی که یک مجمع علمی پزشکان در اختیار اطباء جهان قرار داده و مورد استفاده آنهاست برایتان نقل می کنم : بحث از درمان ارتریو

اسکلروزیااتروسکلروز است (بیماری تصلب شرائین) از کتاب The merck manual of diagnosis and therapy

درمان : کاهش وزن اشخاص چاق - کم کردن مصرف چربی های اشباع شده حیوانی و سبزی های هیدروژنه - جانشین نمودن چربی های غیر اشباعی سبزیجات بجای چربی های اشباع شده - ورزشهای ملایم مخصوصا قدم زدن در حد تحمل - کاهش فشار خون بالا - اجتناب از استعمال دخانیات بویژه سیگار - میانه روی در کارهای فکری و بدنی - از داروهائیکه هنوز ارزش آنها تعیین نگردیده است عبارتند از اسید نیکوتینیک ، توکوفرلها - کلین یا اینوزیتول - هرمنهائی نظیر استروژن یا تیروئید (بجز در هیپو تیروئیدیسم) و موادیکه سبب وقفه در جذب کلسترل می شوند مانند سیتواسترولها و صمغ های اصلی و ... .

صرفنظر از اینکه نشاطی بشما دست خواهد داد که نبی گرامی فرمودند عسل خوردن حافظه را زیاد می کند و ملاحظه فرمودید یکی از مواد موجود در عسل صمغ است بزودی موضوع عجیب تر را در جلد مربوط به درمان شناسی و اسلام از حضرت صادق برای شما خواهم آورد که بالصراحه دستور می فرماید برای زیاد شدن حافظه بطور خاصی کندر تناول گردد و سالهای آخر دانشکده پزشکی ام بود (1336) که شایع بود یکی از دانشگاههای آمریکا چند کیلو کندر از ایران (دانشگاه تهران) به منظور برسی مطلب مذکور خواسته است :

با توجه به مطالب فوق. اشاره ای مختصر به بعضی از خواص گلوکز و صمغ موجود در عسل نیز گردید. آنچه یادآوریش فوق العاده لازم است و قبلا نیز گفته ام اینکه : شرط خواندن کتاب این نسیت که چون از عسل زیاد تعریف می شود ناگهان اقدام به خوردن عسل بدون توجه به کیفیت یا کمیت آن بشود و برای تمام جلدهای کتاب های اولین دانشگاه و آخرین پیامبر این رعایت را بفرمائید و رژیم اسلامی نوشته شده در جلد چهار را بنظر داشته باشید و از روی آن مقیاس و معیار غذائی خود را برآورد نمائید.

تعریف مجددی از خواص عسل

در آنجا که از مواد ترکیبی عسل مطالب آوردیم بیان داشتیم در عسل مواد و عناصر زیر یافت می شود :

گلوکز - لولز - ساکارز - صمغ - دکسترین - مواد آلبومینوئید - مواد معدنی - سولفات ها - انورتین - اسید فرمیک و آب.

از مواد تخمیری یا مخمرها : انورتاز - آمیلاز - کاتالاز. از مواد معدنی : پتاسیم ، آهن ، فسفر ، ید ، منیزیم ، سرب ، منگنز ، آلومینیم ، مس.

از مواد آلی : مانیت ها ، صمغ ها ، پولن ها و اسیدها (فرمیک - مالیک - تارتاریک - اکزالیک سیتریک) - رنگها - روغن های معطر و مواد ازته.

ویتامین ها (E-K-C-D-B-A) و برخی هورمون ها و ... .

برای بیشتر پی بردن به خواص عسل هر کدام از عناصر نامبرده را مورد بحث قرار می دهیم.

پرواضح است تمام آنچه درباره تک تک مواد مزبور گفته می شود راجع به عسل مصداق نداشته چه بسا یک عنصر در کنار عنصر دیگر خواص اصلی خود را از دست داده رل دیگری را مثلا میانجیگری یا کاتالیزوری را خواهد داشت لهذا خواص اصلی عسل همانهاست که گفته شد ولی برای اطلاع به مکانیسم و چگونگی اثر عسل خواندن مطالب زیر ارزش خواهد داشت.

این را نیز باید دانست که ویتامین های شش گانه موجود در عسل هر کدام بطور تقریب خواص کلی خود را در عسل ظاهر می سازند که شرح خواص آنها داده شد.

ذکر بعضی از عناصر موجود در عسل مثلا صمغ یا ... جای اختصاصی و بهتری داشته که بعدا گفته خواهد شد.

مکانیسم عسل در برقرار ساختن آرامش عصبی بوسیله منیزیم

وظایف سنگین و متعدد سیستم عصبی بدن شناخته شده اند و لازم به طول کلام نیست فقط اشاره شود که تنفس عادی یک سلول تا فعالیت بزرگ و مختلط و بغرنج مانند هدایت یک سفینه فضائی همه و همه توسط دستگاه مزبور اداره می شود.

آنچه مورد بحث ماست نحوه تغذیه اعصاب است.

از دانش آموزان اگر پرسیده شود برای سفتی استخوانها چه لازم داریم می گویند کلسیم (آهک) و اگر سئوال شود عضلات

ما به چه چیز بیشتر احتیاج دارند جواب می دهند پروتئین و همینطور تا آخر ولی اینک بحث از خوراک اعصاب است که چربیها و ویتامین های مورد نیازشان را می توانند حتی از غذاهای معمولی روزانه جدا کنند ولی آنچه فقدانش در غذای معمولی اکثریت مردم چشمگیر است و برای تغذیه اعصاب نیز ضرورت دارد منیزیم می باشد.

منیزیم عامل مهم متعادل کننده فشار خون - سازنده استخوانهای محکم و داندانهای سفت - برطرف کننده سنگ کلیه - تسریع کننده التیام زخم ها و کاهش دهنده کلسترل و عامل فعال اعصاب می باشد.

تا بحال تصور می کردند تنها کلسیم است که هادی اصلی جریان های عصبی می باشد و حال آنکه امروز دانسته شده منیزیم میزان کلسیم را تنظیم و طبق معمول نگه می دارد و مکانیسم این عمل چنین است ؛ ایندو فلز در بدن بار مثبت اند همینکه با ذرات با بار منفی برخوردند جریان الکتریسته ای تولید می نمایند و ذرات اسیدهای چربی بافت عصبی هستند که همیشه دارای بار منفی می باشند از اینرو باید تدارک منیزیم و کلسین برای عادی ساختن جریانهای الکتریسته ای اعصاب دائما تجدید گردد و گفتیم مواد لازم دیگر بمقدار کافی در غذیا روزانه یافت می شود و این عسل است که از جمله خوارکیهای دارنده منیزیم می باشد و می تواند هر روز به کمک اعصاب بشتابد و آرامش عصبی برقرار سازد و این بود چگونگی و مکانیسم آرامش عصبی که در نتیجه خوردن عسل عاید می گردد.

یک اکومولاتر دارای الکترودهای مثبت و منفی خوبی که باشد خوب کار می کند همینکه صفحات مثبت آن از بین برود دستگاه از کار می افتد منیزیم و کلسیم با بارهای مثبت در برابر لیپیدها بضرر بدن است حتی اگر مقدار منیزیم بدن کاهش یابد کلسیم زیاد مصرف می شود و چون کلسیم به مصرف رسید فعالیت اعصاب متوقف می گردد.

مکانیسم عمل عسل در تقویت قلب و رفع خستگی بوسیله منیزیم

آزمایش در حیوانات زمستان خواب نشان داده که در فصل مذکور مقدار این فلز (منیزیم) در بدنشان بیشتر بوده و از این راه به خاصیت تخدیری و خواب آوری و ضد تشنج و ضد صرع و ضد لرزش منیزیم در الکلی ها پی بردند و این عجیب است که زیادی منیزیم مخدر بوده و نقصان آن نیز سبب پرش و انقباض عضلات و بی نظمی ضربان قلب و خستگی اعصاب می گردد. با خوردن جگر بی آب - تخم مرغ - سبزیجات - سوژا و بادام و تا حدی عسل می توان کمبود منیزیم را جبران نمود.

در آنجا که توانائی جذب در احشاء و امعاء رو به کاهش می گذارد منیزیم کمک مؤثری خواهد کرد و از اینجا نیز خوبی عسل در بیماریهای زخم روده و معده باز شناخته می شود.

گفته می شود در زمان بارداری در نتیجه ورود مواد شیمیائی معیوب در خون که از جفت تراوش شده و نمی تواند بدن

آنها را دفع نماید و تشنج و تهوع و گیجی و سردرد پیش می آید تزریق منیزیم مهمترین عامل درمان بشمار می رود و تزریق مذکور امروز همه جا معمول می باشد.

کلسیم

برای اینکه از زیاده گوئی کنار باشیم به اختصار آورده می شود و هر چند بوجودش در عسل اشاره نشده تذکر آن مورد استفاده خواهد بود ولی باز برای جلوگیری از زیاده روی گفته شود که از مکانیسم عمل کلسیم و مواد معدنی و غیره خودداری می گردد.

بیشتر کلسیم بدن بصورت فسفات کلسیم در ساختمان استخوانهای بدن بکار رفته است.

عمل درشت کلسیم این است که اگر کم شود سبب تخلیه ناگهانی امپولسیونهای عصبی شده و شخص به تنانی دچار می شود (انقباضاتی است که در قسمت های مختلف بدن روی می دهد و انقباض دستگاه تنفسی در کودکان خطرناک است) و اگر کلسیم زیاد گردد موجب ایستادن قلب در هنگام سیستول (انقباض بطن) و همچنین دپرسیون (سستی و ناتوانی) مغزی می گردد.

کلسیم در بدن برای نیرومند ساختن - ساختن و زیاد کردن گلبولهای سرخ و در ساختمان دندانها و استخوانها و سلولهای انساج و در فعالیت های قلب و شرائین و کلیه ها وجودش بکار می رود.

کاهش کلسیم در بدن فساد دندانها - نرمی استخوانها - راشیتیسم و ورم اعصاب و بالابردن ترشی خون و اختلالات دستگاه

گوارشی و آماده ساختن بدن را برای پذیرش بیماری سل بوجود می آورد.

زیادی کلسیم سفتی مفاصل و تصلب شرائین ایجاد می نماید.

چون مهمترین منبع غذائی کلسیم شیر و مشتقات آن است و جلد بعدی کتاب ما نیز راجع به شیر است در آنجا درباره کلسیم بیشتر صحبت می کنیم.

پتاسیم

پتاسیم مهمترین یون مایع بین سلولی بدن است زیادی غلظت آن سبب اتساع قلب شده و اگر به سه برابر میزان طبیعی برسد قلب متوقف می گردد (در زمان دهلیزی و دیاستول) - اگر پتاسیم کم شود و کاهش آن هم در مایع خارج انساج باشد انتقال موج عصبی دچار اختلال گردیده و فلج عصبی پیش می آید.

برخی فقدان پتاسیم را علت بروز زخم معده دانسته و اشتهاء را با آن پیوسته می دانند که در کاهش آن اشتهاء کور می شود. کمی آن در متورم شدن لوزه ها - متورم شدن قوزک های پا - ایجاد خستگی مؤثر است.

آهن

قسمت اعظم آهن در ساختمان هموگلوبین و بقیه بصورتهای گوناگون در اعضاء و احشاء بویژه در کبد و مغز استخوانها یافت می شود.

آهن در ساختمان آنزیم های اکسیداتیو بخصوص سیتو

کرومها که در تمام سلولهای بدن وجود دارند بکار رفته است و اگر آهن در آنها نباشد ظرف چند ثانیه مرگ فرا می رسد.

تمام بدن انسان سه گرم آهن دارد و آنقدر وجودش برای بدن بخصوص در زنان آبستن و کودکان لازم است که در جلد سوم شرح دادیم اگر آهن بدنشان کاهش یابد به خاک خوری می پردازند زیرا ذرات آهن در زمین یافت می شود.

فسفر

فسفر انیون اصلی مایعات درون سلولی است و یکی از مهمترین مواد معدنی لازم برای فعالیت سلولی است استخوانها دارنده مقدار زیادی فسفات کلسیم می باشند. فسفوتیدها در اعصاب و مغز وجود دازند. فسفر از ضعف اعصاب جلوگیری بعمل آورده عامل مهمی در تقویت مغز استخوانها و گلبولهای قرمز خون می باشد. فسفر از خستگی جلوگیری می کند و در ساختمان سلولهای مغزی دخالت دارد با عدمش کار مغز متوقف می گردد - فسفر موجب تحریک اعصاب و تقویت قوای باصره است.

ید

تمام بدن شامل 24 میلی گرم ید است ، ید برای تشکیل تیروکسین وجودش ضروری است وجود این ماده در نگهداری میزان سوخت و ساز سلولی بدن وجودش لازم است. ید عامل مهم تنظیم کننده فعالیت های غدد مترشحه است اعصاب را تقویت و قوای دفاعی را تولید و اعتماد به نفس بوجود می آورد از ورم غده

درقی و زود پیر نما شدن و وسوسه و نگرانی و طپش قلب و طاس شدن جلوگیری بعمل می آورد از لاغری و چاقی جلوگیری کرده بدن را بحد اعتدال نگه می دارد و قد و بالا و وزن سه میلیارد افراد بشر را در حدود یکدیگر با اختلاف جزئی نگه می دارد ید وسیله جذب اکسیژن و کلسیم را ببدن فراهم می سازد.

منگنز

کمبودش سبب کوچک شدن بیضه ها می شود. و خودش برای تعادل بدن ، تقویت اعصاب ، مقاومت در برابر بیماریها و تقویت حافظه مفید است.

منگنز برای فعال کردن آنزیم آرژیناز گه خود برای تشکیل اوره لازم است بکار می رود و در این صورت فقدانش سبب می شود امونیاک خون بالا رفته اسجاد مسمومیت نماید.

منگنز سبب فعال شدن بسیاری از آنزیم های متابولیسم از جمله کلین استراز می گردد.

مس

فقدانش انمی (کم خونی) میکروسیتیک و نورموکروم بوجود می آورد. وجودش برای جذب آهن از روده ها مؤثر است.

درمان با عسل در قدیم

چندی است طب اللوپاتیک حاکم مطلق العنان درمانگاه ها و مطب هاست ولی طب متداول هموپاتیک (که در قدیم معمول بوده) هم اکنون می خواهد عنان از دست طب اللوپاتیک بدر آورده

جای درمانی خود را باز کرده و معنون سازد. عسل در طب پزشکان اسلامی هم که مهمترین آنان ایرانی بودند رل مهم و اساسی داشته و در بسیاری موارد جزئی از درمان بشمار می رفته و اینک به پاره ای از آنها اشاره می شود :

درما صداع بلغمی

صداع بلغمی دردسری است که با سنگینی و کدورت حواس و بسیاری خواب و رطوبت منخرین و دهن و دیر ماندن مرض و کندی نبض و غلیظ و سفید شدن ادرار شناخته می شد.

از جمله درمان آن مخلوطی بود از صبرتر ، انیسون ، مصطکی سقمونیا نمک هندی که از هر کدام به قدر احتیاج برداشته و کوبیده و با عسل مخلوط کرده می خوردند.

از ایارج و سکنجبین یا از خردل و عاقرقرحا و مرزنجوش وسعتر که در عسل آمیخته شده استفاده می کردند.

درمان نسیان

نسیان یا فراموشی را به سه قسم بیان کرده اند : نسیان در ذکر همه حالت ها بسلامت است گوش خوب می شنود و چشم خوب می بیند ولی هر چه دید و شنید زود فراموش می شود.

نسیان فکر که هر چه بفکر آید فاسد باشد حتی مقدمات و مقارنات و اجزاء و مطلبی در دست باشد و نتواند ترکیب کند.

نسیان بلکه فساد در تخیل است که خود به دو قسم می شود : اول پیدایش ضعف و نقصان در امور تخلیه - دیگر از بین رفتن

خیال بالکل (خیال فسادپذیر یعنی آنچه ذکر و فکر بود که گفته شد خود شخص اندیشیده باشد نه آنکه از گوش شنیده یا بچشم دیده یا ... باشد) بهر صورت درمان نوع اول که نسیان در ذکر باشد عسل را با بعضی گیاهان چون عاقرقرحا و شونیز و خردل آمیخته بکار می برند و ...

درمان مالیخولیا

مالیخولیا آن است که ظنون و افکار بر مجرای طبیعی نماند و بسه دسته تقسیم می شود : اول - وهم و فکر و فزع و ترس و گریه و تخیلات و ... مستولی گردد. دوم - آدمی مفرط الفکر و دایم الوسواس بوده پیوسته بطرف زمین و بر شی ء واحد نگریسته و لاغر شده صورتش ولی باقی جسد معتدل اللحم باشد. قسم سوم که نوع مراقی گویند که علامت نوعی از آن برآوردن آرغ ترش و سوخته است و با آنکه پرخوری انجام می گیرد به بدن کمتر بهره برسد و ... برای درمان نوع اول عسل بکار برده می شود مخلوط با ادویه دیگر از جمله نوشداروی رازی است که مفرح نامگزاری کرده و مخلوطی است از گل سرخ و سعد کوفی و قرنل مصطکی و سنبل الطیب و اسارون و زعفران و قاقله و بساسه جوزوآئله که با نصف رطل عسل مخلوط کرده و می جوشانند و ...

درمان عشق

عشق از عشقه مشتق است و آن نوعی است از لبلاب که چون بدرختی پیچد آنرا خشک کند و از آنکه این مرض نیز

خداوند خود را خشک می کند باین نام می خوانند.. هر چند علاج آن با تدابیری چند است ولی در خوراکشان عسل باشد که مقوی است به تغذیه ای خوب می رسند.

از قرآن

شبه جزیره عربستان وسعتی بسزا دارد. در زمان نبی گرامی بزرگتر بود و چند کشوری که هم اکنون مجزایند و در شمال و جنوبش واقع جزئی از آن شبه جزیره محسوب بودند در گوشه و کنار سراسر این خاک وسیع ، اقوام عرب بفاصله هائی نزدیک و دور از یکدیگر زندگی می کردند که زبان اکثریت قاطع آنها عربی بود ولی با اختلاف جزئی ، همانگونه که اکنون نیز بین اهالی حتی شهرهای نزدیک بهم دیده می شود.

از جمله معجزات قرآن اینکه : از هر قوم حتی اگر در اقصی نقاط عربستان ساکن بودند رساترین کلمات انتخاب و در آن کتاب کریم آورده شده و لغاتی نیز از کشورهای معروف روز (ایران و روم و حبشه و ...) در آن دیده می شود.

مهمتر آنکه قرآن خود را کجبور بآوردن کلمات مردم پسند نساخته و از ذکر حتی مصطلح ترین آنها خودداری فرموده است.

عشق و معجزه از آن کلمات صدرنشینی هستند که بین مردم هر زمان مستعمل بوده و مورد گفتگو قرار می گرفته ولی در قرآن اثر از آنها دیده نمی شود.

عشقی که جنبه علمی و عقلی نداشته و قیاس غلطی از عمل

تباه کننده گیاهی بنام عشقه است یا معجزه ای که نشانی از عجز و ناتوانی آفریده شدگان خالق قوی و مدبر است هرگز آوردنی نبوده و قابل ذکر در قرآن و وحی نیست.

آخر چرا بگوئیم پیامبران چیزی آوردند که دیگران از آوردنش عاجز ماندند در صورتیکه اگر بگوئیم پیامبران نشانه ای از جانب آنکه آنها را فرستاده بهمراه داشتند تا هر کس و ناکس ادعای نبوت نکند مگر رساتر نیست ؟ خیل بهتر و روشن کننده تر بوده و بهترین شاهد قرآن است که تمام معجزات را آیه و نشانه نامیده و حضرت موسی را به تسع آیات بینات (نه آیه روشن ...) و حضرت محمد را به آیات قرآنی (ششهزار و ششصد و شصت و ... آیه) که هر کدام به تنهائی معجزه بوده در برابر فرعونها و بوجهل ها و دشمنان مکتب توحید بویژه مدعیان دروغین نبوت مسلح و مجهز ساخته است. (بعلاوه مگر عشق اگر حقیقتی داشت مانند عشقه است که طرف خود را نابود می سازد).

درمان کابوس

کابوس : آدمی در خواب خیال کند که چیزی گران بر سینه اش افتاده اول می فشارد و سپس نفس تنگی می کند.

نوعی از کابوس با شبت و تخم ترب که بجوشانند و با عسل مخلوط کرده بیاشامند اثر نیکوی درمانی دارد.

باز هم قرآن

با آنکه در جلد «فیزیولژی و اسلام» به معجزات علمی قرآن از این لحاظ اشاره خواهد شد چون در اینجا صحبت از نفس تنگی بمیان آمد یا دم از یکنوع نفس تنگی افتاد که در قرآن آورده شده و من آنرا به اختصار برای شما بیان می کنم.

تغییراتی که نسبت به بدن روی می دهد خواه فیزیولژیکی باشد یا مکانیکی یا ... بدو قسم تقسیم می شوند : زمانی می توان تغییر مذکور را با توجه باوضاع و احوال دیگری مشاهده کرد و گاه باید تبدیل و تغییر در وجود خود نمایان کننده حقایق مربوط به دگرگونیهای ادعا شده باشد.

یک وقت فرزند شما در جلسه امتحان موفق بیرون آمده و باو گفته اند نمره ممتازی داشته است فرزندتان به خانه وارد می شود کافیست فقط طرز خوابیدن وی را در میان آنهمه اعمالی که فاتح تازه وارد انجام می دهد در نظر بگیرید و روزهای بعد باز متوجه همان فرزند در همان کلاس که در یک نمره تجدید شده باشید و به خوابیدنش بدقت بنگرید.

هنگام موفقیت او را می بینید که برای خوابیدن از جا برخاسته می گوید ما رفتیم بخوابیم بعد خود را به وسط تشک می اندازد پاها را از هم باز کرده و دست ها را نیز به دو طرف دراز و باز می نماید ، گردن را کشیده سعی می کند آنگونه لحاف را برخود بیندازد که حداقل سر و گردن موفق شده اش بیرون باشد یا حجم بیشتری از زیر لحاف نمایان گردد.

اما روز تجدیدی بدون اطلاع و دور از انتظار بسوی لحافش می رود آهسته در آن می نشیند ، هنوز دراز نکشیده لحاف را بسر می اندازد تا هر چه زودتر سر و روی شکست خورده اش پنهان گردد ، بعد آهسته می خوابد وضع خوابیدنش از همه جالبتر است زانو را بشکم فرو می برد و دست را نیز آنگونه بموازات گردن در می آورد که آرنجها در کنار زانوها قرار گیرد و تا آنجا خود را جمع و فشرده می کند که کمترین جا را اشغال کرده باشد.

در وضع اول فرزند موفق شما بزبان حال می گفت : اینکه لحاف است و ارزشی ندارد ولی پیروزی من در خور آن است که از شرق تا بغرب نیز کوچکش باشد و در وضع دوم زبانحالش چنین : همین مختصر مکان برای من زیادی است ، حیف از این چند وجب مکانی که من شکست خورده آنرا اشغال کرده ام.

این قسم اول بود که پدری می توانست تغییراتی چند را نسبت به بدن فرزند خود مشاهده کند و اگر آزمایشگاهی داشت و تغییرات شیمیائی مایعات بدن فرزندش را نیز در دو حالت مخالف مذکور فوق می دید جالبتر بود.

اما قسم دوم که تا خودمان به آن نرسیم و رویدادی نباشد نخواهیم دانست مطلب چونه و وضع چسان است : یکی بما می گوید سینه ام از اندوه فشرده است تا خود نرسیم نمی فهمیم چه می گوید و فشردگی سینه چیست. دیگری برعکس اظهار می دارد گشایش سینه و سعه صدری برایم بوجود آمده که خود را در جهانی بزرگتر و ماوراء ابرها احساس می کنم و تا بآن نرسیم نمی دانیم چه می گوید و سعه صدر یعنی چه ، ولی هم اکنون برای شما

بهترین مثال را نقل از قرآن می آورم که هم نشان دهنده شرح صدر است و هم سینه فشرده و تنگ شده را نشان می دهد.

آیا از کوه بالا رفته اید اگر عادت نداشته باشید می بینید تنفستان بشماره افتاده و نبضتان شمارش بیشتری پیدا می کند ، در این حال اگر خونتان را آزمایش کنند تغییراتی پیدا کرده است از جمله گلبولهای قرمزش افزایش یافته است و از پنج میلیون در میلی متر مکعب بیشتر می باشد. چرا ؟

قبلا اکسیژن با فشار معینی وارد سرم خون و گلبولهای قرمز شما می شد اینک که هزار متر بالا رفته اید فشار اکسیژن باندازه یک کیلومتر کاسته شده و لذا اکسیژن کمتری به گلبولها و سرم وارد شده در نتیجه کمتر به بدن می رسد و حال آنکه نیازمندی بدن کما فی السابق نسبت به اکسیژن باقیست (بلکه با کوششی که برای بالا رفتن کرده اید احتیاج بیشتری به اکسیژن دارید).

شهر محاصره شده ای را فرض کنید که باید با صد وسیله حمل و نقل آذوقه به اهالیش برسانند همه بارگیری کرده ومرتب و منظم بسوی شهر روانه می شوند اما روز دوم وسیله بارگیری که آذوقه را در آن وسائل حمل و نقل جا می داد و جابجا می کرد ناگهان خراب می شود. یقین است برای جبران ظرفیت کمتر آن وسائل ، باید هم به تعدادوسائل افزود و هم دستور داد وسائل مذکور با سرعت بیشتری رفت و آمد داشته باشند.

کشور بدن نیز از اراده ذات مقدس خالق خود آموخته است که در ارتفاع و کمبود اکسیژن باید چه کرد از اینرو هم به تعداد گلبولهای قرمز افزوده و هم گردش آنها را افزایش

می دهد چنانچه نبض در دقیقه بجای 70 به حدود 90 و صد می رسد و شمارش گلبولی نیز از پنج میلیون تجاوز می کند و اگر قبلا صدها میلیارد گویچه در هر 23 ثانیه یکدور کشور بدن را دور می زدند هم اکنون به کمتر از 20 ثانیه رسیده است و اگر تنفس دقیقه ای 16 شمارش داشت هم اکنون به بیشتر از 20 رسیده است. یعنی در اینجا به علت اینکه هر وسیله نقلیه ای با فشار کم اکسیژن ، کمتر اکسیژن بر خواهد داشت بر تعداد و سرعتشان افزوده می گردد تا جبران کمی و کاستی را بنماید.

بنا بعلل : کمبود اکسیژن ، سرعت نبض ، افزایش گلبولی و غلظت خون و ... سینه درهم فشرده می شود و صندوقچه ریتین که ظرفهای مسئول هوائی بدنند گویا تنگی می کند و عطش هوائی پیدا می نماید که چگونگی آنرا می توان مخصوصا از کسانیکه به حملات آستمی دچار می شوند پرسید (وجه تقریبا مشابه).

اینک قرآن در این باره مطلبی دارد که همه اعجاز امیز است و با آنکه جای گفتنش را تعیین کرده ام و به جلد مربوط به فیزیولژی و اسلام حوالت داده ام در اینجا با مختصر اشاره ای باید گفت این چه کتابی است که 15 قرن قبل می فرماید : خدا هر کس را بخواهد هدایت کند سعه صدرش می دهد برای پذیرش اسلام - و اگر کسی را خواست وابگذارد سینه اش را چنان تنگ کرده می فشارد گویا در آسمانها و بارتفاعات صعود کرده است. فمن یردالله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام و من یردان یضله یجعل صدره ضیقا حرجا کانما یصعد فی السماء (سوره انعام).

شرح صدر بیشتر

15 قرن قبل نه آزمایشگاهی بود نه اسباب و لوازمی که ظرفیت تنفسی یا شمارش نبض را حساب کند ، البته در تمام جهان وضع چنین بود چه رسد به شبه جزیره عربستان که در آن از شرح صدر و فشردگی و تنگی سینه اصلا خبری نبود و مسئله ای بحساب نمی آمد که ناگهان قرآن : شرح صدر و هدایت و گرایش بسوی اسلام را در طول یکدیگر قرار داد و فشردگی سینه و گمراهی را ردیف نمود ، شرح صدر نسبت به کسی که هدایت شده و راه تسلیم و سلم و سلامتی را یافته - تنگی و فشردگی صدر برای آنکه بخود واگذار شده و گمراه است همانند کسیکه در ارتفاعات بالای آسمانها بعلت کمبود اکسیژن سینه اش فشرده و تنگ می شود. عجبا که در شبه جزیره عربستان دور از علم هم با آمدن قرآن دیگر شرح صدر و سلم و گمراهی و ارتفاعات آسمانها جزو مسائل مورد بحث و تاویل و تفسیر می باشد.

نمی دانم کوهنوردی کرده اید ؟ اگر عادت نداشتید هنگام صعود متوجه نفس تنگی و ضربان قلب خود شده اید در اینحال اگر بیاد نصف دیگر آیه شریفه باشید خواهید گفت یک قسمت آیه به تجربه رسید و کسیکه گمراه شده و خوایش وی را بخود واگذاشته مانند کسیکه ناگهان به آسمانها بالا رود ضیق صدر خواهد داشت. بیائیم وو نصف دیگرش را نیز تجربه کنیم مدتی به سوی خدا رو کنیم و از او بخواهیم ما را هدایت کناد تا سینه ای باز برای پذیرش اسلام بما عطا فرماید.

باور بفرمائید همانگونه که نصف آیه با کوه نوردی به تجربه و تصدیق می رسد نصف دیگرش نیز بآرامش خاطر بعلت گرایش باسلام حقیقت خود را با پیدایش سعه صدر بیشتر مصداق حقیقی را نشان خواهد داد.

درمان صرع

علتی است که افعال آلت های حس و حرکت بی نظام و ناتمام شود و اندر آن حالت طبعی متغیر گردد و آدمی بیفتد لهذا بصرع مسمی است زیرا که صرع در لغت سقوط را گویند.

در جمله کتابهای طب قدیم برای درمان صرع مشاهده می شود که اغلب عسل یک جزء درمان را تشکیل می دهد.

نبی اسلام و صرع

هنگام نزول وحی نبی گرامی وضع خاصی داشتند که همه بکرات شنیده ایم.

چند تن از نویسندگان غرب نوشتند محمد به غشی صرعی مبتلا بوده و هنگام غشی حرفهائی را بزبان می آورده که هم اکنون آنها با بنام آیات الهی در کتاب قرآن جمع آوری کرده اند. من از ذکر نام نویسندگان مذکور بجد خودداری می کنم زیرا تمام دانشمندان قرون اخیر ، پس از آنکه علائم صرع بخوبی شناخته و معرفی گردید آنچنان از سخنان غیر علمی کسانیکه به نبی گرامی افترای ابتلای به صرع بسته اند شرمنده گردیده اند که همه جا سعی در اخفای اسامی آنها کرده اند من نیز بهمین علت

که اوراق کتاب گرانبهاتر از این است که با نام رسوایان پر شود از ذکر نام آنها خودداری می کنم ولی اگر کتابی را که خواندنش ارزش دارد و طالب باشید بخواهید یکی از آنها را بنام پیغمبری و مرض صرع در 25صفحه تألیف HEimann hans چاپ برن 1956 برای شما معرفی می کنم وانگهی مصروعی که با غش کردن ، خورشید درخشان علمی قرآن را بیان فرماید کجاست ؟ که تواند بود ؟.

یا مگر یکی از علائم پاتوگونومنیک (قطعی) بیماری صرع از دست دادن شناسائی نیست ؟

آیا کسیکه غش صرعی دارد و مانند یک قطعه گوشت افتاده می تواند کلمات علمی که اداره کننده اجتماع فاضله ای است بر زبان بیاورد ؟ علاوه تر از همه آنکه اگر به جلد چهارم مراجعه فرمائید و هفتاد وجه متمایز بین پیامبر و نابغه را ملاحظه نمائید شما هم از جمله کسانی خواهید بود که می گویند : با آنکه علائم غش صرعی بخوبی شناخته شده خجالت آور است که پیامبری و صرع را با هم ارتباط دهند و حتی نبوغ و پیامبری را.

عوضی است

یکی از کتابهای معروف طب قدیم (طب اکبری) را انتخاب کردم ، طریق درمان هر چند بیماری که در صفحه اول آن بود مطالعه کردم هر جا نامی از عسل بعنوان درمان یا جزئی از داروی معالج بود آوردم ولی اگر بخواهم این کار را ادامه دهم و نام هر بیماری که با عسل درمان می شود بیاورم به من خواهند

گفت کتابت عوضی و نقل مختصری از طب اکبری می باشد با وجود این انصاف می دهم که معالجه امراض نامبرده در کتاب مذکور در مقام مقایسه با درمان همان بیماریها آنچنانکه امروز معمول و متداولست بسه گونه بزرگ تقسیم می توان کرد :

یکدسته که معالجه قدیم و درمان امروز بکلی فرق کرده است و هیچ ارتباط و شباهتی با یکدیگر ندارند مانند دادن گل و گیاه در قدیم برای درمان بیماری لرزش دستها (نوع مخصوص) و جراحی مختصری که امروز بر مغز می نمایند و آن (پارکینسون) بهبودی کلی می یابد و آوردن نام عسل یا گل و گیاه دیگر در درمان این نوع کار درستی به نظر نمی رسد.

نوع دیگر آن بیماریهاست که طریق درمان طب قدیم و جدید درباره اش تقریبا یکسان بوده آنروز از گیاه و امروز از عصاره اش استفاده درمانی می شود لهذا ذکر طریق درمان قدیمی چندان بی جا نیست. (مانند بیماری نقرس و داروی کل شی شین)

سوم آنکه امراض است که هنوز چشم مردم بدنبالش بوده و گاه گل و گیاه قدیم و زمانی داروهای شیمیائی جدید اثر بهتری بر آن دارند و بنظر می رسد آوردن راه معالجه را در این نوع بتوانیم یک نوع انتخاب نیکوئی بحساب آوریم چنانچه در ضعف قوه باه می بینیم در بسیاری از موارد درمانهای قدیمی مردم را راضی تر داشته است (فراموش نشود که طب اللوپاتیک در صدد است تاج افتخار خود را برداشته یک گوشه تخت طلطنت خود را برای طب همپاتیک خالی سازد که در قسمت اسلام و درمان شناسی بطور کامل شرح خواهیم

داد (1).

با توجه به مراتب فوق از این به بعد نام بسیاری از بیماریها را که با عسل سر و کار دارند فهرست وار ذکر خواهیم کرد.

بیماریها و عسل

استرخاء که حس یا حرکت یا هر دو در عضوی زایل شود یا کم گردد و فالج که در عربی فلج به معنی نصف است در صورتی گویند که استرخاء نصف بدن را در طول فرا گیرد و هر دو چند قسمند و عسل در بسیاری از موارد برای درمان آنها نافع است. تشنج که در عصب آفتی رسد که بدان سبب عضلات بسوی مبادی خود متحرک شوند و اقسامی دارد که عسل جزئی از درمان مواردی آنهاست.

نوعی از رعشه نیز که لرزیدنی مخصوص است جزئی از درمان آنرا عسل تشکیل می دهد.

در نوعی از لقوه (فلج عضلات سر و صورت) بنام لقوه استرخاء نیز عسل بکار می رود.

در زکام و نزله : ماده ای که از دو بطن مقدم دماغ بسوی بینی فرود می آید زکام و آنچه بسوی حلق افتد موسوم است به نزله و در نوعی از آن که زکام بلغمی گویند و علامتش گرانی سر و کدورت حواس و رطوبت دهن و تغییر شدید در کلام و زبان و جویدن و ... عسل جزئی از درمان محسوب است.

1- یعنی از نو استعمال داروهای قدیمی می خواهد نضجی بگیرد و حداقل عصاره هر چیز در درمانها مصرف گردد.

در زوال عنبیه چشم و نوعی از قرحه قرنیه چشم و شعر منقلب و زاید پلک و نوعی قمل الاجفان (گل مژه) عسل بنحوی و طرزی خاص مورد استعمال داشته است.

در نوعی از ورم زبانعسل تنها یا باصعتر و ایارج آمیخته بر زبان بمالند یا با انواع روغن های دیگر مخلوط کرده بمالند در استرخاء زبان و غرغره خردل و عسل و در کثرت لعاب و سیلان وی از دهن چه در خواب و چه در بیداری سکنجبین عسلی که شرح آن در همین جلد است و در ورم لثه ها که دردی سبک و ضربان دارد عسل بکار می رود همینطور در کندی دندان و سستی آن و در فساد صوت و آواز و اکثر بیماری شش و بیشتر امراض مربوط به قلب ، عسل جزئی از داروهای تجویزی بحساب است.

در قلت لبن (کم شیری) و سوء مزاج معده و درد و وجع آن و نوعی هیضه (اسهال حاد و ...) و ضعف یا بطلان شهوت طعام (کم یا کور شدن اشتها) و رحم و شهوات ردیه (مانند خاک خوری و سفال خوری و ...) و در عطش مفرط و نوعی قی و در قلق و حرکات مخصوص معده بصورت سکنجبین عسلی و در نوعی ناراحتی های معده که اسهال مانند است بنام ذرب و خلفه بنحوی عسل مورد استعمال داروئی و درمانی دارد.

در سده کبد بصورت سکنجبین عسلی و در ورم کبد داروئی باسم اثاناسامیعه که عسل جزئی از آن است و در نوعی از ورم طحال و در مغص که نحوی درد امعاء است و در قولنج ثقلی امعاء و در ریح بواسیر (بادی حدود مقعد دردناک که دردهایش در بیضه ها و زمانی بطرف بالا انتشار دارد) و در ورم کلیه و قرحه

آن و در حصات و رمل کلیه (سنگ و شن کلیه) و بول در فراش و نقصان باه (معجون گرم : زنجبیل ، شقاقل ، خولنجان ، تخم انجره ، تخم جزر ، تخم جیرحیر ، تخم بلیون هر کدام را مساوی بگیرند و بپزند پس بیارند عسل و آب پیاز سفید بدان آمیزند و بجوشانند تا آب جذب شود پس ادویه درین عسل پخته بسرشند و تریاق کبیر و معجون حلیت و نوشدارو سود دارد و عسل بزهره گاو و عسل و بوره مالیدن بر قضیب سودمند است و پیه شیر در تقویت ذکر فایده کلی دارد ...) و در نوعی از سرعت انزال و قسمی از ورم خصیتین و صغر آن و در گونه ای از عقر (نازائی) و برای تشخیص حاملگی (زراوند را بکوبند و بعسل آمیزند و بصوف کبود بفرمایند و بگیرد وقت صباح برنهار و تا میانه روز هیچ نخورد پس اگر در دهن خود هیچ مزه نباشد حامله نباشد و اگر طعم می یابد حامله است و ...) (1) و در کثرت اسقاط جنین و تدبیر تسکین وجع رحم و قروح و جراحت آن و در احتباس طمث عسل مورد استعمال دارد.

در رماتیسم حاد مفصلی می خورند و چون علاج نقرس همانند است و همچنین در وجع الورک (درد و ورم که در بندگاه سرین عارض شود و اگر به پای سرایت کند عرق النساء گویند) و عرق النساء (سیاتیک) در هر چهار عسل خوردن هست.

عسل زمانی نیز بعنوان مرهم یا ضماد جزئی از ترکیبات

1- بقراط حکیم می گوید اگر شک افتد در حیل عسل بآب سرد آمیزند پنج مثقال وقت خواب به زن دهند اگر مغص و پیچش در نافافتد حامله باشد والا فلا.

مربوطه بود.

در انواعی از شقوق اطراف و وجه و لب و جهت پاک کردن وشم (خالکوبی) و سرما زدگی انگشتان یا غیر از آن عسل جزئی از مالیدن هاست.

همچنین برای برطرف ساختن اقسامی از تغییر رنگها در بدن ظاهر شود عسل مورد استعمال دارد و در بهداشت بدن به بعضی از آنها اشاره خواهد شد.

در هزال (لاغری) و برخی مسمومیت ها و گزیدگی های حشرات و در تهیه بعضی معجون ها عسل مورد استعمال دارد.

گفتنی ها چیست ؟

فکر می کنید وقتتان را بیهوده تلف کردم و با ذکر خواص عسل باختصار آنچه در قدیم مرسوم بوده اوراقی چند را بدون جهت سیاه نموده ام در صورتیکه برای نویسنده همین پاداش کافیست که از میان خوانندگان یکنفر مبتلا به زخم معده یا اثنی عشر باشد و بداند عسل خوردن برایش زیانی ندارد و آنکس که به نقرس مبتلاست بداند می تواند بدون ترس عسل بخورد و ... و بهمین منوال باز هم بذکر ترکیباتی چند از عسل که در قدیم بدست توانای علمی دانشمندان مجرب درست شده است می پردازم.

خواص نحل

نحل زنبور عسل است در سیم گرم و خشک و طلای رطوبت آن رافع درد گزیدن زنبود و محلل اورام است و چون بچه اش پر در نیاورده آنرا در سایه خشک کنند و یکدرم آنرا با

پالوده آرد گندم که ده مثقال و شکر پنج مثقال باشد بنوشد در اندک زمانی بدن را فربه کند.

نبید العسل

شراب عسلی است در سیم گرم و در دوم خشک و محلل اخلاط غلیظه و مخفف رطوبات و حافظ صحت و مقوی حواس و جهت امراض بارده مثل فالج و رعشه نافع است (عسل ده جزو نان خشک یک جزو جوز بواعشر نان بسبابه قرنفل از هر یک نصف عشر نان زعفران سدس عشر مجموعه را در آب بجوشانند تا اثری از آن نماند پس صاف نموده بقدر عشر آن عسل تازه اضافه کرده بجوشانند تا ثلث آن بسوزد).

عسل

بفارسی انگبین نامند و بهترین آن صاف مایل بسرخی و قوام دار است که با اندک حدت و خوشطعمی و بی موم باشد و بعد از آن سفید و زبون ترین آن سبز و سیاه و خشک و تلخ و کهنه است که زیاده بر دو سال مانده باشد در غایت حدت می باشد و مورث جنون و محرق اخلاط و مهلک اند و عسل خام مسهل اخلاط لزجه و محرکه سرفه و نفاخ و موافق معده و درد آن و ورم امعاء و صالح الغذا و در جلا وحدت قوی تر از آتش دیده و مهیج قی است و عسل کف گرفته را نفوذ و انضاج و غذائیت بیشتر است و بی نفخ و مدر بول و مسکن سرفه است و مجموع آن در آخر دوم گرم و در اوائل آن خشک و جالی و مقطع بلغم و رطوبات و

مقوی جوهر حرارت غریزی و جاذب رطوبات از عمق بدن و مفتح دهن رگها و تریاق سموم بارده و حافظ قوه ادویه و رساننده آن باعضاو جهت فضول دفاعی و سینه و قصبه ریه و معده و جگر و سپرز و استسقا و یرقان و حصاه و عسر بول و فالج ولقوه و امثال آ و انواح ریاح و مقوی اشتها و باه و ممزوج آن با آب مرطب اعضا و مدر بول و منفی قرحه مثانه است و بالخاصه مسکن مغص و تشنگی و قی کردن با آن جهت رفع ضرر افیون و سموم بارده و با روغن شونیز جهت مفاصل و تقویت باه مجرب و با آب زیره جهت رفع ضرر فطر و گزیدن سگ دیوانه و اکتحال آن با آب پیاز جهت بیاض و دمعه و حکه و جرب و نزول آب و با انزروت و نمک سنگ جهت ریاح و رطوبت گوش و تنقیه چرک آن نافع و باعدنه جهت تنقیه زخمها و بردن گوشت زیاد و التیام مجرب و با نوشادر جهت برص و بهق و طلای (1) آن حافظ جثه میت از فساد و مانع تعفن گوشت و پیه و مراران است و حافظ قوه سائر اشیاء با سرکه و نمک جهت تحلیل اورام و رفع کلف و حمول آن جهت علل رحم زنان نفسا و ضمادش جهت رفع قمل و رشک و قوی کردن قضیب که بعد از حمام مکرر تضمید نمایند و با آرد گندم جهت گشودن دمل و نضج اورام و باز راوند طویل و کرسنه جهت التیام جراخات عمیقه مجرب و بخلاف سائر شیرینیها جهت قروح لثه و لهات و تقویت دندان مفید است ومطبوخ آن با شبت

1- ضمادآنچه از غلیظ القوام که مایع و نرم باشد بر عضو بمالند و به بندند اعم از آنکه موم و روغن داشته باشد یا نداشته باشد ولی طلا رقیق القوامی است که بر عضو بمالند.

جهت رفع آثار ضربه و قوبا و غرغره آن جهت پاک کردن چرک جراحات حلق و لوزتین و حقنه آن با آب انار تنگ تا سه روز جهت قرحه امعا بی عدیل و مضر محرورین و سریع الاتحاله بصفری و مصدع و مفسد دماغ حار و مصلحش سرکه و گشنیز و ربوب ترش و آب میوه های ترش و قدر شربتش پانزده مثقال و ... و از خواص مجربه عسل است که چون زن حامله با آب شربت نموده ناشتا بنوشد باعث مغص گردد و در غیر حامل این اثر مفقود است.

از واعظان محترم استمداد میشود

برای توجه به یک نوع از خاصیت عسل از واعظان محترم استمداد می شود

مسلمانان متوجه باشید امروز مسئولیت بزرگتری را بعهده دارید ، کاری نکنید که خود شاهد نتیجه نامطلوبی باشید که بعلت عدم توجه باین مسئولیت پیش آورده اید.

مدتها بر سر زبانها بود که اهالی شهرهای ... در بی بند و باری و غرب زدگی به ترتیب رتبه های اول و دوم و ... را دارند همه می گفتند نه در آن شهرها از اسلام اثری است و نه از طرفداران دین نشانه ای.

سالیان دراز تا حلقوم نوشیدند و کوبیدند و عیشیدند و پس از خستگیهای فراوان چون مشت های خود را خالی از نتیجه و زحمات خویش را عاری از حقیقت مشاهده کردند گفتند اینجا بجز سرزنش چیزی نبود و بغیر صفحه از اولها طرب و آخرها عتب (1) :

1- العیش اولها طرب و آخرها عتب از جمله کلمات قصار حضرت علی است که می فرماید عیش با طرب آغاز و با سرزنش پایان می پذیرد.

خبری نیامد.

بعد چه شد ؟

مردمی که نتوانستند از محیط قبلی خواسته های خود را که سرلوحه اش آرامش خاطر است بدست آورند ، سرکوفته و رنجیده به سوی اجتماع دین و مسلمانان هجوم آوردند و یاد «ورایت الناس یدخلون فی دین اللّه افواجا» بخیر که امروز مسجدها پر می شود ، مدرسه های دینی مرتب تأسیس می گردد ، اجتماعات سنگین دینی و تظاهرات مذهبی همه جا چشمگیر است که آمار مطالعه کنندگان کتابهای دینی نسبت بسابق رقم فوق العاده تری را نشان می دهد.

با کمال تاسف باید بگویم که بزودی عکس العمل دیگری از همان مردم مشاهده شده برای نوبت دیگر بی بند و باریها و آلودگیها مشتری بسیاری پیدا کرده همه و همه مجدد بخانه زشت اول برمی گردند زیرا اگر از محیط غرب زده نتیجه ای ندیدند گم شده اشان نیز که سرآمدش آرامش دلهاست در اجتماع مسلمانان یافت نگردید. و بدستشان نخواهد آمد. از محیط قبلی ، از اسلام و ایمان خبری ندیدند و از اجتماع مسلمین نیز جز نامی و تظاهراتی نشنیدند آنجا از محیط فساد رنجش و سرزنش و اینجا از اجتماع مسلمین رنجش و سرزنش ، آنجا که چه منجلابی است و اینجا چگونه اجتماعی است ، آنجا همه چیز

حاکم است جز اخلاق و اینجا همه چیز فرمانرواست جز قرآن آنجا هر چه را اسلام می خواهد نه اسمی است و نه رسمی و اینجا هر چه را اسلام می خواهد یا اسمی بظاهر است یا بدلخواه رسمی و هزاران وجه تشابه دیگر ، از اینروست که من گفتم امروز مسئولیت بیشتری متوجه مسلمانان است زیرا اگر اجتماع خود را به اسلام نزدیکتر و شبیه تر نسازیم اجتماع گسیل شده بسوی اسلام ، باز سرکوفته و اسلام ندیده بخانه زشت اولش برخواهد گشت.

واعظان چه کنند ؟

شنیده اید که هروئین چه فتنه و فسادی براه می اندازد ، یا ال اس د چه خانمانهائی را به باد می دهد ، یا آشنای خودمان تریاک چه به روزگار مردم نگون بخت وارد می سازد ، واعظان باید با چیزی مبارزه کنند که از هروئین و تریاک بدتر است و هم اکنون آنرا معرفی خواهم کرد.

یکعده ظاهربین می گویند قصد اسلامی از اینکه دستور خواندن نماز را داده است این بوده که پیروانش روزانه چند نوبت حرکتی و ورزشی انجام دهند ولی این سخن بزودی در نطفه حفه می شود زیرا نمازهای 17 رکعت آن هم بطرز مخصوص و تقسیم بندی به دو و یه و چهار رکعت خود معلوم است که هیچ جایش به هیچ نوه حرکت ورزشی نمی چسبد و نمی آید.

یکدسته که سطحی فکر می کنند اظهار می دارند منظور اسلام از وضو ساختن شست دست و صورت و پاکیزگی است که آن هم با

مسح سر و پا و ... بزودی نظریه های عالی دیگری از گوشه و کنار وضو سر بیرون کرده خود را معرفی می نمیاند. و شستشو با وان حمام هم قبول است !

یک فرقه چنین می گوید و یک گروه چنان و هر کس و ناکسی سخنی یا سخنانی زشت و زیبا دارند که همه چون در مقام پذیرش پاسخ برآیند اگر قصدشان اهانت و ناهماهنگی با اسلام است جوابی جز رسوائی حتی از طرف دانش آموزان مبتدی نخواهند داشت ولی آنچه از هروئین خطرناکتر و از ال اس د L . S . D خانمان براندازتر است سخن باطل بظاهر آراسته ای اتست که برای زود باوران قطعیت داشته و دندان شکن محسوب می گردد و اینجاست که آقایان واعظان باید چاره ای بیندیشند و فکری کنند و حک و اصلاح آنرا بهمه برسانند که این سخن بظاهر فریبنده عنوان نمی شود جز برای نابودی ملت جز برای از بین بردن ایمان.

متاسفانه شدت فریبندگی سخنی که هم اکنون بشما گفته خواهد شد به پایه ای است که جز سه دسته از مردم (روحانیان - پزشکان - روانشناسان) که از نفوذ تباه کننده اش بعلت علم و اطلاعی ندارند در امان هستند بقیه را گوب می زند و چون جان شیرین در بر می گیرد حتی چه بسیارند تحصیل کرده هائیکه بحقیقت و حقانیت آن اعتراف کرده و آنرا بدل گرفته اند.

آن سخن چیست ؟

من خود بکرات از زبان تحصیل کرده ها شنیده ام که چون در مقام نهی از منکر بآنها گفته شود : مصلحت نیست فلان عملی را انجام دهید ! می گویند : برو قلبت را صاف کن ، خدا کند آدم باطنش پاک باشد ! در صورتیکه بهیچ منطق و عنوانی این سخن درست نیست یعنی این امکان هست که دسته ای باشند با ظاهر بد یا عده ای با ظاهر خوب و باطن خوب یا گروهی دیده شوند با باطن بد و ظاهری خوب ولی وجود کسانی که باطن خوبی داشته باشند و ظاهرشان بد باشد از محالات است !

چرا ؟

اینکه گفتم آقایان و روحانیان ، پزشکان و کسانیکه علم الاجتماع را می دانند بر این مطلب دانائی و وقوف کلی دارند و می دانند باطن خوب و ظاهر بد حرفی است بی معنی و باطل از این جهت می باشد که فقط نامبردگان بمطالب زیر آشنائی دارند.

یا ایها الذین آمنوا آمنوا ... (ای کسانیکه ایمان آورده اید ایمان بیاورید ...) (نساء 135).

البته توجه فرمودید که کلمه آمنوا تکرار شده ، آمنوا آمنوا بدنبال یکدیگر است.

آیا توجه فرمودید اینکه قرآن باهل ایمان می گوید ایمان بیاورید یا به راستگویان که : با راستگویان باشید یعنی چه ؟

یکوقت است حرف راستی می زنیم که خود بدلمان آنرا

باور نداریم و باصطلاح تقوای قولی داریم زمانی راستگو و با راستگویانیم که زبان و دلمان هر دو با هم باشند. یکوقت بمن می گویند میل داری در تظاهرات فردا شرکت کنی ، با آنکه قلبا میل ندارم جوابهای بسیار محکم و آری های مشتاقانه می دهم ولی وقتی قلبا نیز خواستم مصداق مطلب بالاست.

طبق برنامه اسلام ، بظاهر ایمان آوردن درست ولی ای کسانیکه بظاهر ایمان آورده اید بدل و باطن نیز ایمان بیاورید ولی محال است قرآن بکسی اجازه بدهد که بدل ایمان بیاورد ولی برنامه و مقررات را رعایت ننماید در صورتیکه حتی به دشمنان باطنی اسلام که تظاهرات اسلامی داشتند قرآن مسلمان خطاب می کرد.

امروز علم ژنتیک باثبات رسانده است اکثر کسانیکه سابقه شرارت و جنایت دارند علاوه بر کرموزومهای ایکس ایکس (xx) یا ایکس ایگرگ (xy) یا ایگرگ ایگرگ (yy) همیشه یک ایکس یا ایگرگ اضافی در یکی از آنها دیده شده و یک رقم سه تائی ایکس ایگرگ ایکس (xyx) یا ... در سلولهای آنها دیده می شود و در یک ورق غیر علمی خواندم که پس از مطالعات چندی و آمارگیری از زندانیان دیده اند آنها که دارنده یک کرموزوم اضافی اند به مصداق الشقی شقی فی بطن امه از اول دارنده یک باطن ناپاک بوده اند که در طول حیاتشان آن خباثت باطن ظاهر گردیده است و بهر صورت علم ژنتیک اجازه نمی دهد ظاهری ناپاک مربوط به باطنی پاک باشد.

آیا اشخاصیکه ظاهر خود را مطابق میل قائد خود می ساختند

تا تظاهر بارادت کلی نمایند آیا می توانستند در باطن بر علیه پیشوا کارهائی صورت دهند ؟ جواب مثبت است ولی آیا کسی می تواسنت بر علیه آنها تظاهر نماید در صورتیکه تمایل بارادت باطنی داشته باشند ؟ جواب منفی است. در مکتب دین و اخلاق هم هرگز اجازه به تظاهرات غیر اخلاقی تحت عنوان قلبت پاک باشد داده نشده و نمی شود.

درباره کسیکه باطن بدی دارد و باید ظاهر خود را بدرستی و صلاح بنمایاند مردم بدو گونه قضاوت می نمایند یکعده آنان که خوشبین اند و اجتماع را دوست دارند و می گویند خدا پدرش را بیامرزد که برای صلاح اجتماع هم شده خبث باطن خود را ظاهر نمی سازد و میل ندارد در بی بند و باری جمعیت شرکت داشته و بهره ای و سهمی از روی نیز جزو بدیها بحساب آید.

دسته دیگر کسانی هستند که باز بدو گروه تقسیم می شوند یکعده آنان که خود را بتصور اینکه امر به معروف و نهی از منکر از روی تشخیص بد موضعی خود کرده اند وعده دیگر که اعضاء جمعیت پلیدهایند و هر دو فرقه می گویند: آیا این ریا نیست که آدمی چنان عمل کند که گویا آدم خوبی است و حال آنکه باطنا آدم خوبی نیست ؟ اما دسته اول می خواهند کسی ریا نکند ولی بین بازداشت از ریا و نهی از منکر را باز شناخته اند و دومی ها می خواهند برای همیشه اعضای خود را از دست ندهند و باصطلاح : بد روز همروز می خواهد.

الفاظی یافت می شود (در عربی یا فارسی و ...) که در هر موردی وضع مخصوصی دارد یکی از آنها کلمه پاک است :

به آزمایشگاه می رود که جواب تجزیه خون بگیرید با آنکه خون نجس العین است به شما گفته می شود : خون شما پاک بود. متصدی اتاق عمل به جراح می گوید لوازم پاک و آماده است.

در مسجد می گوییم دستمان پاک است. به یکی گفته می شود چرا مسجد نیامدی می گوید پاک نبودم.

ای بسا ابلیس آدم رو که هست ، پس بهتر دستی نباید داد دست (این هم یک دست ناپاک).

وقتی در آزمایشگاه می گویند خون پاک است که اوره اش، کلسترولش، اسد اوریکش. قندش و... همه در حد اعتدال بوده و عاری از مواد و عناصری باشد که نباید در خون باشد.

لوازم جراحی وقتی پاک است که کاملاً استریل بوده بیماری زا نباشد.

در مسجد دست ناپاک به دستی گفته می شود که با یکی از نجاسات (گفته شده در فقه) آلوده شده باشد.

کسی که به مسجد نرفته به علت ناپاکی در جنایت بوده است.

به دستی که نباید داد دست، دست ناپاکی است که فقط برای مردم آزاری پنج انگشت در آورده است (صدها فرشته بوسه بر آن دست می زنند - کز کار خلق یک گروه بسته واکند) همینطور کسی که پاک نژاد بوده از راه عدل و انصاف خارج نشده مزاحم عدالتهای اجتماعی و فردی نباشد به او می گویند خونش پاک است.

خواننده محترم آیا به کسی می توان گفت برو خونت (از لحاظ نژاد) پاک نباشد وجود هزاران موجود متجاسر یا عناصر آزار دهنده در آن اشکالی ندارد یا اینکه کسی می توانهد بپذیرد

خونش ناپاک آزمایشگاهی باشد ولی از لحاظ مسجد و اجتماع و اخلاق پاک (یا بر عکس) اگر شنیده ای که گفته اند برو قلبت پاک باشد این معنی را نمی دهد که برو قلبت پاک پاک باشد و اعمالی که از فرماندهی قلب به وسیله دست و زبان و... صادر می شود ناپاک.

آن همه در اعضا که ظاهرشخص را نشان می دهد همه و همه در خدمت قلب بوده و آلت اجرای مغزند از این قرار آیا می توان با قلب پاک تظاهرات ناپاک داشت.

اینکه می گویند برو قلبت پاک باش این معنی را می دهد که جنست، نژادت، طینتت و باطنت را درست کن تا در نتیجه ظاهر هم درست شود و اگر گفته شود برو ظاهرت را درست کن فقط درس و ریاکاری داده شده و بسیار ناپسند است چه خوش فرموده امام علیه السلام : من اصلح باطنه اصلح الله ظاهره و فرمود صلاح الظاهر من صلاح الباطن.

اصولا اسلام (ایمان) یعنی داشتن باطنی خوب و ظاهری خوب (عقیده بدل - گفتن بر زبان - عمل به جوارح و ارکان) و اگر عکس آن را فرض کنیم مثالهای زیر وارد است : یکی شروع کند به بدگویی از زنا و داد و فریاد راه انداختن که فحشاء بد است، فحشاء نابود کننده اجتماع است، زنا حس اعتماد را از همه سلب می کند و... و چون تصور باطن بسیار خوبش رفت و از او سئوال شده چکاره اید ؟ جواب بدهد : بنده فاحشه خانه ای دائر کرده ام. یا از کسی که باطن از دزدی متنفر است همینکه کارش را بپرسیم بگوید دزد سابقه دارم و اگر چنین مطلبی از مورد بحث درست بود ! برای باطن چه عقیده ای داردبهتر از عقاید اسلامی و چه ظاهری بدتر از اعمالی که امروز از بسیاری از مسلمانان

مشاهده می شود !!!!.

یعنی مسلمانی که ظاهرش درست نیست مگر همان ظاهرش معرف مسلمانی نمی باشد و مگر حضرت صادق نفرمود شیعیان ما با اعمال خود می توان شیعه بودنشا را ثابت نمایند.

آیا کسی انسانیت و فضیلت و شرافت را بد می داند ؟ اگر جواب منفی است، پس نباید بد دانستن اکتفا کرد بلکه تظاهر با انسایت و... لازم می باشد !

هرچه در مرحله علم است انسان به آن اعتقاد دارد و چون به معلوم و محسوس رسید از آن پیروی می شود یعنی از واقعیت های خارجی است که آدمی پیروی می نماید و همین مطلب برای حل موضوع کافیست که شرح مفصل آن تحت عنوان ستایش در جلد هشتم (مربوط به بهداشت گوشت) مطالعه خواهید فرمود.

فراموش نشود که تجربه واقعی که بر مبنای صحت عمل باشد صحیحترین راههاست و بهترین طریق وصول به حق می باشد و حال آنکه شخصی که بخواهد به عنوان باطن خوب ظاهر خود را با تجربیاتی که اجتماع راآلوده می سازد تجلی دهد به هیچ فلسفه و منطق و مکتبی کاردستی انجام نداده است (یعنی کسیکهبه تصور خود باطنی پاک داردو ظاهر ناپاک شبیه کسی است که می گوید م پاکی را برای خودم خواسته ام و ناپاکی را برای اضمحلال اجتماع - من خود را فراموش نمی کنیم ! دیگران اجتماع را از یاد نبرند !) به هر صورت کسیکه باطن بدی دارد و مبنای تظاهرات خود را بر خوبینهاده است کار خوبی انجام داده و حداقل به تمرین نیکوییها پرداخته است.

اصولاً مبنای تشخیص های پزشکی همه بر صورت احوال ظاهر بیمار است و آثاری که از چشم یا پوست یا.. وی دده م شود، شروع و عرف دستگاههای (انتظامی - قضایی) برای این دارند که ظاهر را درست کننده والا اگر نیت شما بد یا خوب باشد کسی به شما کاری ندارد با این تفاوت که اسلام بزرگواری فرموده علاوه بر این که الاعمال بالنیات و ظاهر را عامل اجرای باطن می داند برای نیت خیر پاداش و مزدی قائل است در صورتیکه نیت بد اگر به مرحله عمل در نیامد نادیده خواهد گرفت از این قرار هم دین و هم علم و هم عقل و هم ملیت همه به ظاهر توجه داشته و همه به تظاهرات پسندیده صحه می گذارند.

چگونه می تواد رنجور مفلوک که ظاهرش سوخته یادردی دارد اندرون خود را از رنج به دور بدارد ؟

البته ممکن است کسانی باشند که عقده هایی روانی باز نشده ای داشته باشد و در نتیجه همیشه با عصبایت و ظاهری بد اخلاق جلوه کنند در حالیکه باطنی نیکو داشته باشند یا در طول تاریخ طایفهای از دروایش دیده شده اند که آنان را ملامیتون می گفتد نامبردگان به ظاهر گناه می کردند که مردم آنها را ملامت کنند تزکیه نفسی به عمل آمده باشد ای بسا پیرمردی که کنار کوچه خوابیده و سیبل خود را بدرد شراب آلوده ساختهو شیشه می را در کنار نهاده تا عابرین بر او لعنت فرستند و دشنام دهند ولی توجه داشته باشید بحث ما همه جا از اشخاص سالم است نه درباره کسانیکه عقده ای روانی یا عقاید سوء خود ساخته دارند و اضمحلال یافته اند.

استمداد چیست ؟

استمداد من از آقایان واعظان این است که این سخن باطل را از عمق دلها بر کنند و بر سطح زبانها بخشکانند و به مردم بفهمانند مسلمانی را در قلب خود نگهدارد مگر آنکه آزاد نباشد که آن هم شرایطی دارد و ممکن نیست.

استمداد من این است که به مردم بفرمایند هر مسلمانی با امر به معروف و نهی از منکر مسلح است و ظاهر بد در کنار باط خوب به دروغ ادعا شده مسلمانان را خلع سلاح می کند.

باطن هم بد باشد و تظاهر به نیکی کنند حدی و پایه ای دارد پرودگار قلبهای مریض و فاسد را آنقدر افزایش در بیماری دهد تا سرازآستین صاحبش به در آورند و بیماری خود را نشاندهند تا مردم از آنان و بیماری مسریشان دوری کنند (فی قلوبهم مرضفزادهم الله مرضا - سورهبقره) ولی ظاهر بد و باطن خوب امکان ندارد. کسیکه قلبش به راستگویی. امانت. حیا و تمام صفات پسندیده موافق است نمی تواند راستگو، امین و با حیانباشد.

نا فهم ترین مردم آنهایند که می گویند صورت زیبای ظاهر هیچج نیست ای بردار سیرت زیبا بیار، و این شعر را برای کسب اجازه خود تا بتوانند بی بند و باری کنند دلیل می آورند در صورتیکه زیبا مقصود شکل و شمایل است و سیرت زیبای بدون تظاهرات اخلاقی و پسندیده معنایی ندارد و اگر گسی

خواست در این باره شعری بخواند از مثوی بگوید که : ظاهری چون گور کافر پر حلل - باطنش قهر خدا عزوجل.

پیوستگی مطلب با خواص عسل چگونه است

تمام خواص عسل را قرآن در یک کلمه شفا بخشی اش خلاصه کرده است و این خود دلیلی است که مطلب ما را تایید می فرماید که انسان می تواد ظاهر و باطنی بد - ظاهر و باطنی خوب - ظاهری خوب و باطنی خوب از محلات است و آنچه را نمی توان یافت عسلی است که بتوانند آدمی را آنچنان شفا بخشد که باطنش را به صلاح آورد و قلبش، کلیه اش، کبدش

را به میزان و اعتدال نکشد و بر پوستش اثری بگذارد. اگر عسل شفا بخش است و ظاهر را درست می کند روح سالم در بدن سالم است و باطن را نیز مؤثر است و اگر عسل با ایجاد بدنی سالم نتوانست باطنی سالم درست نماید جزو شفا بخشان محسوب نمی شود. درست است که شفای روح و باطن به قرآن است (و ننزل من القرآن ما هو شفا و رحمه للمومنین و..) ولی شفا بخشی عسل نیز کار خود را آغاز می کند تا دست به دست شفا بخشی قرآن کار به سعادت پایان پذیرد و حوالت ما به آنجا که علی مرتضی از پروردگار بدنی سالم مسئلت می نماید تا خدمتی به سزاواری ذات مقدس باریتعالی اجام دهد (دعای کمیل - قوعلی خدمتک جوارحی و...) پس اگر آقایان واعظان به بندگا خدا فهماند که ظاهری آراسته نیز باید داشت به یک نوع خاصیت عسل صورت تحقق بخشیده اند

یک خاصیت فوق العاده عسل

یک تمرین فوق العاده از خاصیت ممتاز عسل این است که عسل یک قسمت از مراحل هضم شدن رادر چینه دان زنبور انجام داده و لهذا عسل آمادگی بیشتری برای هضم بلکه انجام یک نوع هضم بسیار عالی را دارد. چرا؟

اگر یادتان باشد گفتیم حریره بدین علت هضم سهل و آسانی داشته و هیچ بر دستگاه گوارش تحمیل نمی شود.

همانطور که دندانه های نرو ماده دو چرخ دنده مکمل یکدیگرند و چون به توافق و جابجا در یکدیگرند قرار گرفتند به سادگی و سهولت ماشین را می چرخاند، زمانیکه غذایی مانند حریره که مثلا دارای بادام است و مخمری دارد که مکمل دیاستاز دیگری است در دستگاه گوارش آدمی وجود دارد و شرح آن را در جلد قبل دادم و می تواند غذای سهل الهضمی برای بدن بوده باشد عسل نیز در چینه دان زنبور بدین علت که دارنده انورتین می گردد که در بدن آدمی مکمل دارد و مخمر آماده کننده ای محسوب است لذا عسل یک نوع غذایی خواهد بود که می توان گفت یک مرحله هضمی را برای بدن آماده کرده و در جهاز هاضمه دندانه بدندانه دیاستازها برای انجام گوارش سهل و ساده ای قرار گرفته و وظیفه خود را به حو احسن اجام می دهد. (با این تفاوت که عسل دارنده عاصر لازم و حریره غذای کم کالری و باصطلاح کم قوه ای است).

غذا را در دهان آچنان با دیاستازهای موجود در آن مخلوط می کنیم که برای قسمت های دیگر آمادگی هضمی داشته باشد در این حال از عناصر غذا چیزی کاسته نشده و دیاستازهای نیز افزوده گردیده که در این حال عسل نیز همینگونه است که انورتین و دیاستازی در آن بدون آن که انورتین به مواد دیگرش صدمه ای بزند و لهذا عسل یک نوع غذایی است که مرحله ای از هضم را خود آماده ساخته است.

قبلاً در آنجا که از خواص خوردن سبزیجات با غذا مطالبی آوردم و گفتم سبزی هر چندانی کی نیز بوده باشد مشابه حریره ای است که مخمر تکمیل کننده ای دارد و برای کمک به عمل دیاستازی احشاء فعالیت قابل توجهی دارد به قدر کافی سخن گفته ام و در اینجا این قسمت را می افزاییم که عسل فرآورده بهترین قسمت همان سبزیجات است که از انوواعی از دیاستازهای حیوانی نیز به آن افزوده شده است

عسل ضد مستی

عسل آثار الکل را از بین می برد خاصیتی است که یک پزشک آلمانی که متخصص مسمومیت های ناشی از الکل است به آن پی برده حتی می گوید اگر همراه مشروب دو قاشق عسل خورده شود هر چقدر الکل قوی باشد الکل خیلی کمتر در بدن جذب می شود و مستی به وجود نخواهد آمد.

عسل و رماتیسم

Eiss.Munchen Uni 1956

Experimentelle Unters Wchungen Zur Frage Hoing Als Rheuma Diagnoshi Kum Edith Lndemanm.

کلمات امبرده مربوط به رساله ای دکترای آقای ادیت لندمانم است که در دانشگاه مونیخ در 1956 گذرانده راجع به بررسی عسل از راه مطالعات آزمایشی برای پرسش اثر تشخیصی رماتیسم. و نتیجه سئوال این است که آیا تزریقات داخل وریدی داده شده از عسل ارزش تشخیصی برای تعیین بیماری رماتیسم دارند یا خیر ؟

در اینجا بین دانشمندانی به ام Kaul و آقای ادیت بر سر ارزش تشخیصی عسل اختلاف بوجود آمده و آقای ادیت مواردی را نشان می دهد که تسکین درد بعد از تزریق به مدت کوتاهی برقرار بوده و ادعا دارد و در مواردی بهبودی نسبی غیر قابل ملاحظه ای حاصل شده و سر انجام می گوید نمی توان نظریه خودمان را به نظریه کل Kual که در تزریق وریدی عسل یک وسیله مناسبی برای تشخیص رماتیسم و تشخیص افتراقی می بیند ملحق ساخت. (ناگفته نماند در آن کتاب به چگونگی تهیه عسل برای تزریق اشاره شده که پس از استریل کردن و رقیق نمودن و یا در نظر گرفتن شرایط دیگر می توان اقدام کرد) آمپولهائی بنام وهم Mr Woehm که 20 - 040% عسل دارد و

در مبارزه با اختلالات اعصاب حیاتی نباتی اندیکه مورد استعمال داشت در کتابها ثبت شده است.

باز اشاره کلی به خواص عسل

یک اشاره کلی مجدد به خواص عسل می کنم اما نقل از رساله دکترائی که قبلا نام بردم و آقای ربرت مونتاین آنرا گذرانده است حتی جملات آنرا بدون تغییر ذکر می نمایم زیرا وجه مشابه شگفت انگیزی از آنچه وی در رساله اش آورده و تاریخ آن هنوز بده سال نمی رسد با مطالبی دیده می شود که در 14 - 15 قرن قبل پیشوایان اسلام آنرا بیان داشته اند یعنی آنچه را وحی تشریعی هزار و پانصد سال قبل آورد امروز وحی تکوینی (علم) مسئله روزش کرده و باز بدلربائیش می اندازد. اینک مطالب مربوط به صفحه 82 رساله مذکور :

عسل برای تحلیل چربیها و البومین ها یک عامل تحریک کننده روی قلب است و از اینرو در مورد انژین صدری عمل تحریک خود را خواهد داشت.

عسل برای مبارزه با اختلالات قلبی و جریان خون مؤثر است. عسل در مسمومیت های غذائی - بیماریهای پوست (اگزما - سودا - خشکی - و ... در رفع کم خونیها - ضعف ها - تصلب شرائین اثر دارد.

عسل دامنه اثر وسیعی در بیماریهای عفونی داشته و بزودی انرژی و اشتهاء و مقاومت را برگردانده و اختلالات هاضمه ای را برطرف می سازد.

عسل بر قلب و کلیه ها عمل تحمیلی نداشته و من در خاصیت عسل بیافزایم که آنچه راجع به خوردن شیرینی های مصنوعی

در جلد سوم بد گفتم آنرا باعث پیدایش سکته های قلبی دانستم در اینجا توجه فرمائید که عمل شیرینی های عسل برعکس بوده برطرف کننده سکته قلبی است.

پافشاری و اصرار چرا ؟

سیزده قرن سازمانهای مسیحیت پرده ای بر حقایق اسلامی انداختند و نگذاشتند اروپائیان اسلام را بشناسند پرده مذکور که تارش از تعصب و پود چند رنگش از غرض هائی بود هنوز بر آن خورشید حقایق افتاده اما در این اواخر با ارسال مبلغین به اروپا ساختن مساجد و ترویج مراکز اسلامی در آنجا و نوشتن کتابهائی که اصل آن نشان دادن حقایقی است که 15 قرن قبل اسلام آنرا بیان داشته و امروز بدست دنیای مسیحیت بدون توجه به اسلام همان حقایق آشکار می گردد همه و همه انگشت هائیست که زیر گوشه های آن پرده رفته می خواهد آنرا از روی آن همه حقیقت ها بلند کند.

اگر بمن گفته شود چرا اصرار داری هر چه را علم کشف می کند مصداق قبلی آنرا با سابقه 15 قرنیش بیاوری ؟ هرگز نخواهم گفت چنین نیست بلکه می گویم آری اصرار دارم به جهانیان برسانم و ثابت کنم تا چه حد - بهمین علت که قلب حقایق و پرده پوشی شده - بشریت مغبون است ! جهان مسیحیت بهمان دلیل که خانم دکتر هم مذهبی و هم شهری خودشان و ده ها نفر دیگر از دانشمندان نصارا آن را پذیرفته اند که علم پزشکی و جراحی و ... را از اسلام به لطایف الحیل به اروپا برده و بآن نضجی داده و شرح بعضی از آنها را در جلد قبل آوردم خوب بود همینجهان مسیحیت اجازه

داده باشد مسائل مطالب دیگر اسلامی نیز در اروپا بدست همگان برسد و اگر چنین شده بود آیا بشریت زودتر به کرات دیگر نرفته بود ؟ اگر دنیای مسیحیت خوانده بود که حضرت سجاد در مورد نفرین بد دشمنانش می فرماید پروردگارا آبشان را به وبا آلوده کن و حضرت کاظم می فرماید شیطان در ظرف غذا که سرپوش دارد دخالت نمی کند و حضرت صادق که : شیطان بر غذا می نشیند از آن می خورد و بر آن زهرابه می ریزد و حضرت ... آیا زودتر بوجود میکرب اطلاع حاصل نشده بود (1) اگر دنیای دیروز مسائل اقتصادی اسلامی را می دانست آیا سرمایه داری و کمونیست در برابر یکدیگر ایستاده دندان بیکدیگر نشان می دادند و آیا وجود خارجی داشتند ؟ آری من اصرار دارم به جهان مسیحیت برسانم در اثر پرده پوشی سیزده قرنی شما از اسلام بهمین دلیل که در اسلام بسیاری از حقایق بیان شده که امروز شما دیر بدان می رسید مغبونید !

حلال محمد حلال الی یوم القیمه

من خیال دارم انشاءاللّه تمام برنامه دانشکده پزشکی که فهرستش را در جلد اول آورده ام شرح و بسط داده و آنچه اسلام در هر قسمت گفته با آخرین اطلاعات علمی مربوطه اش بیان نمایم حتی جلدهائی بنام فیزیک و اسلام و شیمی و اسلام داشته باشم ولی من در چه خیال و فلک در چه خیال که روز گذشته بمن خبر آوردند آموزگاری جلو یک دکان چیت فروشی ایستاده ، بمردم می گفته است : آیا باور می کنید با این همه پیشرفت در علم که دائم رو به تکامل است این سخن درست باشد : حلال محمد حلال الی

1- به جلد اول میکرب شناسی و اسلام مراجعه فرمائید.

یوم القیامه و حرام محمد حرام یوم القیامه و حلال و حرامی که محمد آورده با تکانهای تکاملی از جا حرکت نکند ؟ من نمی دانم ایراد بمذهب گرفتن و آن هم برای بقال و چقال هنری است و اگر طرف هم نتوانست جواب دهد آیا هر چه بر زبان آمده حقیقت است ؟ آقای محترم اگر شما در برابر بقال می توانید همه چیز مذهب را باطل کنید قدر خود را بیشتر بدانید زیرا اگر در پستوی خانه اتان تشریف ببرید و کسی خانه نباشد حتی می توانید بتمام زبانهای دنیای روز بدون غلط مکالمه فرمائید ما داریم برای شما ثابت می کنیم آنچه را محمد حلال دانست امروز با علم می فهمند حلال است و آنچه را حرام کرد امروز پی به حرمتش می برند شما می فرمائید آیا با پیشرفت علم می توان گفت حلال محمد...

یاد آن روزها که دانش آموز بودم و وقتی سعادت داشتم و بنماز جماعت هم حاضر می شدم به خیر ! در آن ایام متوجه شدم که بعضی از ائمه جماعت پسرشان یا برادرشان هم جزو ماموین و نماز گزاران جماعت آنهایند ولی در این شهر یزد دو نفرند که نه پسرشان بلکه هیچیک از خویشاوندان نزدیکشان پشت سرشان نماز نمی خوانند ، بتدریج در اثر بد گوئی مردم از دو امام مذکور مطلبی را درک کردم که امروز بعلت پیدایش دو نفر (یک دبیر و یک آموزگار) که هر دو آخوند زاده اند و هر جا می رسند حتی سر کلاس از هر دین دیگر بد می گویند ، مطلب درک کرده قدیم را کم کم می خواهم باور کنم و یقین نمایم.

مطلب از این قرار است : هر روحانی نمائی که : چون بخلوت

می رود کار دیگر می کند و رفتارش با مردم به تظاهر و با اهل خانه اش طرز دیگری است سبب می شود فرزندان و اهل و عیالش نسبت به دین بدبین گردند و نه تنها به نماز جماعت وی اقتدا نکنند بلکه جماعتی را نیز مانند شیطان مقتدائی نمایند ! حال تا چه اندازه این مطلب درست باشد هر کس می تواند آخوند زاده هائی را که نسبت به مقدسات دهن دره و زبان کجی دارند در این باره مراقب باشد ! هر چند حضرت نوح هم می تواند پسری نااهل داشته باشد.

عسل برای کودکان و بزرگسالان

کودکانیکه شیر تازه جوشانده بآنها داده می شود که ویتامین هایش از دست رفته است هرگز با افزودن شکر یا قند صنعتی نمی توان جبران از دست رفته ها کرده و شیری نزدیک تر به شیر انسان بدست آورد ، مگر آنکه مقداری عسل بشیر افزوده شود که در این صورت علاوه بر جبران از دست رفته ها عناصر مهم رشد و تغذیه موجود در عسل برای کودک سودمند خواهد بود.

بعد از سی سالگی یز عسل آن چنان سیر حقیقی تغذیه ای بوجود خواهد آورد که بعضی از پزشکان عقیده دارند عسل همان ارزش را در بوجود آوردن سلامتی عمومی دارد که میوه جات دارند.

باز هم دانستنیهائی از عسل

تریپتوفان اسید آمینه ای که در جلد هشتم (مربوط به گوشت) از آن صحبت خواهم کرد از لحاظ بیوشیمی قابل توجه است زیرا

می تواند دزامینه و کربوکسیله شده تبدیل به اسید اندول استیک گردد همچنین در اثر دکربوکسیلاسیون تبدیل به تریپتامین شود. تریپتوفان در اثر باکتریهای موجود در روده بزرگ به اندول و اسکاتول تبدیل می شود - تریپتوفان در اندام حیوانات عالی به اسید نیکوتنیک و در حشرات به ماده رنگین تبدیل می شود که چشم و بالهایشان از آن رنگ است.

ساس و زنبور عسل در سلسله اعصاب خود سلولهای عصبی ترشحی دارند مانند قسمت خلفی هیپوفیز در انسان و لذا آن را هرمون گویند و نقش این هرمون بر دگردیس نمودن حشرات است و آن را هرمون پیری هم گویند زیرا اگر ترشح نشود حشره در مرحله لاروی متوقف می ماند یعنی جوانیش طولانی می شود سه دانشمند ژاپنی دویست و بیست هزار کرم ابریشم را به کرده صاف و متبلور نموده دو میلی گرم از هرمون مذکور را بدست آوردند که با کمال تعجب مشاهده شد همان کلسترل خالص است که در انسان نیز نقش مهمی را و احتمالا پیر کردن بعهده دارد !

عسل در تراپوتیک و روش درمانی

آنچه را هم اکنون خواهم گفت بنظرتان خواهد آمد که قبلا نیز گفته ام و تشخیص درستی داده اید ولی در این قسمت مطالب اضافه تری هم دارد و آنچه تکراری است با ذکر مدرک خواهد بود.

اصولا بنا بر عقیده پزشکان ، قدرتی که بهترین نگهدارنده سلامتی جمعیت محسوب می گردد در گیاهان است ، و آنچه در گیاهان

یافت می شود که پایه و اساس گیاه محسوب بوده و خواص گیاه از انهاست در عسل وجود دارد آن چنان که گوئی هم جوشانده گل گیاهان در عسل است هم عناصر موجود در خاکستر گل گیاهان بوسیله زنبورها وارد عسل شده است.

ولی عسل اضافه تری هم دارد و آن اسید فرمیکی است که زنبورها به عسل می افزایند تا دوام بیشتری داشته باشد و زود فاسد نشود و نگندد و بتواند در فصل غیر گل نیز غذایشان باشد و پس از سالیان دراز غذای شفا بخش انسانها.

ما وقتی بدون تدبر توجه قرآن می خوانیم تعجب می کنیم که می فرماید زنبورها عسل از گیاهان تهیه می کنند تا مردم از آن شفا ببرند در صورتیکه همان عناصر موجود در گیاه در عسل وارد می شود و جائی از قرآن به شفا بخشی گیاهان اشاره نشده است با آن که خواص درمانی و شفا بخشی زیادی هم دارند که در روایات و اخبار (14 قرن قبل) و هم اکنون (بوسیله دانشمندان و پزشکان) توسط اوراق تراپوتیکی و فارماکولژی بآنها اشاره شده و می شود ، گویا قرآن می خواهد به عناصر مفید و شفا بخشی که بوسیله زنبورها وارد عسل می شود اشاره کرده چنین بیان دارد که : زنبورها عسل برای خودشان می سازند بعنوان خوراک و چون مردم از آن بخورند خاصیت شفا بخشی نیز خواهد داشت ، عسل برای زنبور غذا و برای انسان غذا و شفاست این معنی را می دهد که زنبوز یک چیزی به خواص داروئی گلهائی که از آن بهره برداری کرده می افزاید که یکی از آنها اسید فرمیک است که در حقیقت بعلت خاصیت میکرب کشی اش می توان

گفت زنبورها به خاطر انسان خاصیت شفا بخشی به عسل افزوده اند در حالی که برای خودشان فقط نوعی پیشگیری از فساد ماده غذائیشان بعمل آورده االند.

همین اسید فرمیک در عسل است که با عفونت های چندی بویژه عفونت های در روده ها مبارزه می کند چنان چه باکتریولژیست معروف آمریکائی دکتر S. M. Sackett از فیلادلفیا باکتریهای چندی که شناخته شده بودند (تیفوییید - دیسانری - پریتونید - برنکوپنومونی) بر عسل خالص کشت داد و ثابت کرد که پس از چند ساعت یا چند روز جز میکربهای مرده باکتری دیگری در عسل یافت نمی شود و عسل تنها حامل میکرب نیست بلکه کشنده میکرب است.

یک استفاده ای که عسل برای کودکان دارد و در 1940 بوسیله دکتر D. Jarwis آمریکائی معلوم گردیده قدرت ضد رطوبتی عسل در کودکان است که در نتیجه جذب رطوبت و محروم ماندن باکتریها از محیط نامساعد غیر مرطوب انتشار آنها متوقف می گردد بعلاوه عسل نتیجه بسیار خوبی در شب شاشی کودکان دارد و نزد کودکان عصبی نیز گه عادت به ناخن جویدن دارند مفید است (و یا کودکان اغلب هیجانی اند یا انگشت می مکند و بد حرف می زنند).

عسل چگونه جاذب رطوبت است و چسان آب را نزد خود نگه می دارد بدون اینکه حالت آرامش بدن را بهم بزند بعلت این است که برای جذبش تحمیلی بر روده ها وارد نشده و بآرامی از خون گذشته و اثر اصلی آن با فسفر است.

نزد کودکانی که کمتر عصبانی اند دادن یک قاشق قهوه خوری عسل قبل از خواب برای خوب خوابیدنشان کافیست و برای بچه هائی که شب شاشی دارند با دان یک قاشق عسل هر عصر بزودی بهبودی خواهند یافت و نویسنده بنام یک پزشک بشما اجازه می دهم بدون مشورت با پزشک دو مورد اخیر را چنانچه عسل خوبی دارید و تشخیصتان درست است بکار ببرید و آنان را نجات دهید.

در 1952 باز دکتر Jarwis یک روش تازه ای برای استعمال عسل پیشنهاد نمود و آن دادن عسل برای التهاب و رنج های عضلانی است (چنگ شدن و انقباض - دردها - سفت شدن - بی حس شدن) وی دستور می دهد روزانه شش قاشق قهوه خوری عسل (بعد از غذا دو قاشق) خورده شود عسل در اینجا نسبت CaPکالسیم فسفر را تعدیل کرده و بر انقباضات چندی از جمله مربوط به ابروها و لب ها و چنگ های عضلانی شبانه و چنگ شدنهای قلبی و فلج های عصبی صورت مؤثر است. مهمتر اثر عسل بر روی پلیومییلتی (فلج اطفال) است که بیماری ناراحت کننده و ضعیف نماینده ای است و در تعقیب آن فلج چنگ شدن عضلات - انقباضات بتناوب عضلات پیدا می شود و باز اثرش با ترمیم و تعدیل عناصر پتاسیم و کلسیم و فسفر می باشد حتی بعقیده بعضی در حین حملات ویروس نیز تعدیل عناصر نامبرده در خون مانع از انتشار و خشونت ویروس می گردد.

ارزش غذائی عسل

پرفسور فورژری P. fourgerit دامپزشک در 1951 ترکیبات عسل را به سنجش در آورد و اظهار داشت عسل یک غذای انتخابی است که تنها انرژی زا نبوده بلکه ترمیم کننده نسوج نیز بوده و طبق نظریه پرفسور بارنی امریکائی Barney : یک کیلو عسل با پنجاه تخم مرغ - پنج لیتر شیر - دو کیلو مرو - 750/1 کیلو گوشت گاو - 26 بنان 40 - Bananes نارنج هم ارزش است.

عسل یک غذای رشد - تقویت - ترمیم محسوب شده و برای کودکان عالیترین خوراک محسوب می شود.

وسیله میکرب کشی عسل

آلدئید فرمیک یا فرمول که توسط زنبور عسل به عسل افزوده می شود نه تنها از فاسد شدن عسل جلوگیری بعمل می آورد بلکه از رشد و نمو باکتریها در عسل نیز ممانعت نموده کشنده باکتریهاست. فرمول در شیره عسل گیاهان اروپائی یافت نمی شود (در گیاه کاپ کلر مقدار کمی دیده می شود)

پرفسور هومل برای صد گرم عسل Opercule نشان داد که در 165 سلول کارگر مقدار 01865/0 گرم اسید فرمیک 22 درصد وجود دارد.

الدئید فرمیک از کجا پیدا می شود ؟ یکی از دانشمندان فکر می کرد الدئید فرمیک در دستگاه گردش خون این حشره یافت

می شود و از آنجا به غدد بزاقی اش می رسد در صورتیکه بعدها ثابت شد با هر مکیدنی از زنبور عسل برای ورود به چینه دان شیره عسلی یک قسمت بزاق از زنبور دریافت می دارد و بکمک این عمل هیپوتز وسائل فراهم شدن الدئید فرمیک در چینه دان زنبور به تحقق می رسد و در این هنگام است که الدئید فرمیک بسیار کمی (تراس) به نسبت شیره عسلی که وارد بطن زنبور شده به معده اش وارد می گردد و همین اندک ناچیز الدئید فرمیک ارگانیک ، یک ضد عفونی بسیار عالی است که حضورش در عسل یک رل بسیار مهمی دارد که اجازه می دهد عسل برای مدت مدیدی امکان نگهداریش بوده و بتوان از آن فراورده های طبی نیز تامین کرد (مجدد در اینجا متوجه بطون زنبور شدید که دهان - چینه دان - معده اش از جمله بطن های زنبور است و 15 قرن قبل قرآن باین مطلب تازه کشف شده با ذکر کلمه بطون اشاره فرموده است).

خواص آزمایشی عسل

عسل توجه بیشتری از لحاظ پژوهش داشته و دانشمندان همیشه برای پیدا کردن خاصیت تازه ای از عسل دست به آزمایش های جالبی زده و تحقیقات و کشفیات خود را در این زمینه منتشر نموده اند از جمله :

درباره کرناکسی متری تأثیر عسل روی قلب قورباغه در دانشگاه ماربورک در سال 1955 توسط آقای Haun، Heninz .

تأثیر عسل روی استروفانتو کستینه (دانشگاه مونیخ 1951) بوسیله آقای Papazolez Marius .

تأثیر عسل روی استروفانتو کستیته (دانشگاه مونیخ 1951) بوسیله آقای Papazolex Marius تأثیر عسل روی دندانها (نام کتاب زنبور عسل و معنی بیولژی آن) توسط آقای Genosko Hans

عناصر عسل و پزشکی 1949 در تولوز توسط آقای Regonult Michel

مطالعات روی شیر - عسل برای بچه های زودرس و نوزاد با تغییرات لکوسیتی ، هموگلوبین و رتیکولوسیتی و اریتروسیتی رساله دانشگاه توبینگتن 1962 توسط آقای Wis Mair Fritz و مطالعه عسل بر روی قلب توسط واستلبر در 1957 که قبلا بیان کردم.

خواص موم عسل

بادها را از بین می برد: دردها را تسکین می دهد ، محرک قوه باه است : بجای دردناکی بمالند دردش را کاهش می دهد بهضی عقیده دارند جویدن روزانه یک قطعه موم باندازه یک آدمس بمدت ربع ساعت در درمان سینوزیت ها بسیار مؤثر است (البته پس از 15 دقیقه باقیمانده را باید تف کرد)

خواص زهر زنبور عسل

زهر زنبور عسل از قدیم مورد استفاده قرار می گرفته و در کشورهای ایران و بابل و مصر و هندوستان و نزد اسلاوها بعنوان درمان مورد استعمال داشته است.

امروز داشن پزشکی به زهر زنبور عسل جنبه علمی درمانی داده است و ثابت نموده سم مزبور دارای خاصیت مغناطیس و عناصری

ارزنده و اسیدها و مواد ارگانیک از نوع اتزئوز Stereosمی باشد و خصوصیات شیمیائی و فیزیولژی زهر زنبور اصولا بستگی به ترکیب آلبومین آن دارد.

زهر زنبور عسل مایعی است روشن با طعم تلخ و دارای بوئی شبیه به بوی عسل و ورود آن به بدن احساس درد و پیدایش قرمزی و ورم می نماید در انستیتو پزشکی شماره 2 مسکو در سال 1948 توسط پرفسور زایتسف آزمایش بیولژی خاصی انجام گرفت : در جلسات اول 2 - 3 باز زهر بمقدار حداقل وارد بدن بیمار کرد و بدن را برای پذیرشزهر و ایجاد حالت استعداد آماده ساخت.

زهر مزبور بر روی اشخاص مختلف تاثیرهای گوناگون دارد بعضی ها نسبتا تا 200 الی 300 نیش زنبور را بخوبی تحمل می نمایند و برهی با نیش یک زنبور نفسشان تنگ می شود سرگیجه می گیرند عرق سرد می کنند نبضشان تند می زند گاهی خارش یا کهیر دارند یا ... ولی مرگ در اثر نیش زنبور بسیار نادر است.

زهر زنبور بمحض ورود به بدن حیوان یا انسان از اول بر سیستم غددی اثر می نماید و آزمایش های مزبور زیر نظر دانشمندی بنام آرتموف در آزمایشگاه گورکی انجام گرفت در ضمن آزمایشات اثر زهر بر موش اسجاد ضعف رفلکس های مشروط نمود و آنچه اهمیت داشت قابلیت تاثیر بخشی آن بر جریان لخته شدن خون می باشد که با وارد کردن زهر در ورید موش های سفید خوین که قبلا در 18 الی 20 ثانیه لخته می شد مدت آنرا

به 5 الی 8 دقیقه تاخیر رساند ، و از عجائب اینکه اگر همان سم را در شریان حیوان وارد کنند قابلیت لخته شدن خون را تسریع می نماید.

از آزمایشات فوق خاصیت شفا بخشی زهر زنبور عسل در بیماریهای تنگ نفس ، اندارتریت وارتر واسکلروز (تصلب شرائین) معلوم گردید. (1)

خواص خسروانی خورش

آنچه را زنبوران به ملکه خود می خورانند و موجب طول عمرش می شود آنرا ژله رویال Royal Jellyیا خسروانی خورش گویند و در آن قریب چهل عنصر اضافی از عسل یافته اند. ماده مزبور ضعف قوای جنسی مرد و زن را برطرف می سازد تصلب شرائین را درمان می کند آستم و تنگی نفس را از بین می برد اثر ضد تشنجی بارزی دارد ضد عفونی کننده و میکرب کش خوبی است ، دفاع بدن را زیاد و ضعف اعصاب را برطرف و عدم توازن ترشحات غددی را متعادل و رشد کودکان را متناسب و دوره یائسگی مردان و زنان را با نشاط می سازد - بعضی عقیده دارند بر سرطان نیز مؤثر است.

خوراکهای لذیذ عسلی(2)

1 - برای ساندویچ عسلی ، چند دانه بادام را (پس از

1- از منابع علمی شوروی نقل از مجله دانشمند شماره 34.
2- این قسمت از کتاب اعجاز گیاهان داروئی در درمان بیماریها استفاده شد.

اینکه پوستش را گرفتید) با عسل مخلوط کرده و پس از اینکه لای نان باندازه کافی کرده گذاشتید ، مخلوط مزبور را بآن اضافه کرده میل کنید.

2 - برای تهیه حلوای خرمای عسلی ؛ ربع کیلو خرما را قطعه قطعه کرده آن را با 90 گرم گردو و یا بادام خرد نموده و یک قاشق سوپخوری عسل و یک قاشق سوپخوری زنجبیل پرورده (خرد کرده) مخلوط می کنید کوفته ای از آن درست می نمایید و در شکر نرم می غلطانید و میل می کنید.

3 - برای تهیه توفی لذیذ عسلی 2 قاشق سوپخوری عسل و دو قاشق سوپخوری شیر و 75 گرم شکر و 60 گرم کره و یک قاشق دسرخوری اسانس قهوه را فراهم آورید. اول شکر را بجوشانید و سپس شیر و کره را مخلوط نمائید بعد عسل را برآن افزوده صبر کنید تا قوام بیاید یک ذره از ماده قوام آمده را روی ظرفی بریزید. اگر فورا سفت شد یک بشقاب چینی را با کره چرب نموده و اسانس قهوه را به مخلوط فوق افزوده و آن را روی بشقاب پهن کنید تا سفت شود (برخی بجای اسانس قهوه ، پسته و خلال بادام مخلوطش می نمایند).

4- برای تهیه مربای توت فرنگی، یک کیلو توت فرنگی اعلی و یک لیمو ترش نسبتا درشت و یک کیلوگرم و نیم کیلو شکر و 125 گرم عسل را فراهم آورید، اول توت فرنگی را له کرده روی آتش ملایم قدری بپزید، سپس شکر را به آن بیفزایید و خوب هم بزنید. بعد شعله آتش را بیشتر کرده عسل را مخلوط و مدت چهار دقیقه بجوشانید و کفی که روی آن جمع می شود

به کمک قاشق جمع کرده و دور بریزید : باز مدت 5 دقیقه بهم زدن را ادامه داده آنرا در بطریهای گرم خالی کنید. 5- برای تهیه نان با دامی عسلی : مقدار ربع کیلو عسل یک فنجان آب گرم و نیم فنجان روغن نارگیل و ربع کیلو نارگیل ریز ریز شده و 75 گرم آرد سبوس دار را تهیه کنید. اول روغن نارگیل و عسل و آب گرم را خوب با هم مخلوط کرده سپس نارگیل قطعه قطعه شده و گندم را مخلوط کنید ، بعد آنرا بهر شکل که می خواهید بریده در یک ظرف چرب شده قرار داده مدت نیم ساعت در فر ملایم بپزید. صفحه 291 عسل در روایات و اخبار

ص : 291

عسل در روایات و اخبار

عسل برای دلدرد

حضرت علی شخصی را که به دلدرد مبتلا بود چنین راهنمائی فرمود که برود از مال حلالی دلچسب مبلغی عسل بخرد و با آب باران مخلوط کرده بخورد.

نقلا عن العیاشی مرفوعا الی امیرالمؤمنین (ع) ان رجلا قال له انی موجع بطنی فقال الک زوجه قال نعم قال استوهب منها شیئا من مالها طیبه نفسها ثم اشتربه عسلاثم اسکب علیه ماء السماء ثم اشربه فانی سمعت اللّه سبحانه یقول فی کتابه و انزلنا من السماء ماء مبارکا و قال یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فیه شفاء للناس و قال وان طبن لکم عن شی ء منه نفسا فکلو هنیئا مریئا و اذا اجتمعت البرکه و الشفاء و الهنیی ء شفیت انشاء اللّه.

خوانندگان اگر زحمت خواندن این جلد را تحمل نموده باشند تا حدودی به خواص عسل آشنا شده اند لذا می توانم بزرگی و بلکه اعجاز کلمات پیشوایان اسلام را با آنان در میان بگذارم و مطالب علمی چندی را آن هم از نهاد یک روایت غذائی بظاهر کوچک اسلامی برای آنان مورد بحث قرار دهم که پاره ای از آنها چنین است.

1) کسی که بناراحتی بر سفره نشسته است صرفنظر از اینکه اشتهایش کور است برای هضم و جذب همان چند لقمه ای

هم که بزور می خورد هیچیک از اعضایش با عتدال و میزان نخواهد بود و شرح مفصل و چگونگی و مکانیسم اعمال مذکور را در جلد سوم و چهارم برایتان شرح دادم و گفتم چگونه مراکز عصبی هیپوتالاموس در این کار دخالت دارند و...

حضرت می فرماید آن چنان مالی برای خرید عسل تهیه شود که از پاک ترین و حلال ترین وجه ها بوده و کاملاً در تصرف و ملکیت طرف باشد که از همه بهتر صفات مذکور را میتوان در مهریه ای یافت که شوهر برای زن معین نموده است. مقصود حضرت این می باشد ، ثمنی که برای تهیه عسل فراهم میشود باعث ذوق و شوق شود و خورندهاش با کیف و لذت و اشتها و آرامش آن را تناول نماید. (مالی نباشد که به عصبانیت یا ستم تهیه شده و با حالتی غیر متعادل از حلقوم پائین میرود بلکه مالی باشد که آدمی را بیاد ماه عسلش اندارد نه بیاد روزگار ستم و ترس و اندوه).

2) در قسمت اول فقط آنچه را کم داشت تا تکرار ورو نویس آن را در آخرین اطلاعات علمی به بینیم اینکه حضرت نقشه ای از مغز و اعصاب را برای ما بگیتراند و ما را با آزمایشگاهی بخواند که رد آنجا اعمال و مکانیسیم و هضم و جذب غذابمانشان داده شود اما اگر نشان نداد فرمود :

پروردگار سبحان در کتابش : باران را مبارک - عسل را شفابخش - مال مذکور راهنی ء و گوارا معرفی فرمود و هر گاه مخلوطی از این سه موجود شود برکت و شفاء و گوارا خواهد بود که هنی ء بودنش را که همان خوردن با آرامش خاطر و وجود هضم و جذب با عتدال بود و گفتم.

اما آب مبارک : باران پس از چند دقیقه باریدن بهترین آب خواهد بود زیرا قطرات اولیه گرد و غبار و چیزهای دیگر موجود در فضا را با خود بپائین خواهد آورد و اثر آن در لحظات اول بر شیشه های در و پنجره و ماشین که گل آلود میسازد مشهود است هر بارانی محتوی مقدار معینی ویتامین 12 Bبوده ولی باز در اسلام بارآنهاار لحاظ شدت باریدن و خاصیت بخشیدن با انواع و اقسام تقسیم شده اند و از باران نیسان تعرکیف خاص و خاصیتی بیشتری بعمل آمده و آن را در مواردی برای درمان ذکر کرده اند و من بزودی از مدارک علمی دست اول در این باره مطالبی برای شما خواهیم نوشت که خلاصه را هم آن این است که می گویند آب باران در یک مدت مخصوص از بهار که ازن در فضا بیشتر است (تقریبا با ایام نیسان برابر است) دارای خاصیت خارق العاده آرامش بخش اعصاب می باد و با این توجه به عظمت سخن حضرت پی خواهید برد که اگر عسل شفا بخش و آب مبارک و مال گوارا جمع شود چه اثری بر بدن خواهد گذارد ولی چرا حضرت آنرا در مورد دلدرد تجویز فرمود :

3) از مشا خواهش می کنم باید بیاورید که طب جدید و قدیم مورد استعمال عسل را که شرح می دادند راجع به اثر آن بر ناراحتی گوارشی چه عقیده داشتند و همین بذل توجه برای توجه به بزرگی سخن کافیست این را نیز توجه داشته باشید که مریض به یک بیماری فوری و اور ژانس مبتلا نبوده زیرا خدمت حضرت رسیده بعلاوه حضرت مهلتی برای تهیه وجه و آب باران جهت وی مقرر فرمود.

شما علت دلدرد را هر چه تصور نمائید به رل اساسی عسل هم توجه خواهید داشت که اسید فرمیکش ضد عفونی کننده خوبی است - کلسیم و منیزیمش آرامش اعصاب می دهد و مواد پانسمان کننده هم دارد هضم و جذبش نیز آسان بوده و بر روده تحمیل نمی شود و مهمتر از همه که رل تقویتی را نیز بطور ثانوی دار است و همه را قبلاً شرح دادم پس چرا روی یکنوع دلدرد مزمنی مؤثر نباشد ؟

عسلی که با ارامش خاطر خورده شود و رل آرام بخش اعصابش را توسط آب باران تقویت نمایند با توجه به اثر ضد عفونی کننده و پانسمان نماینده و هضم و جذب آسان که دارد در نظر بیاورید بعد هم اگر پزشک هستید یا به پزشکی که دوست شماست دسترسی دارید بگوئید برای شما دلدردهائی را بشمارد که زمینه عفونی - سوء هاضمه ای - تورمی دارند و آن وقت بدانید عظمت سخن حضرت را تا کجایش فهمیده ایم.

4) دانستیم چرا عسل شفابخش است زیرا از همه گلها و کل الثمرات تهیه میشود و بر کل و بسیاری بیماریها درمان است.

دانستیم چرا مال حلال گوارا است زیرا خوردن غذائی که از آن مال تهیه میشود با آرامش خاطر بوده و هضم و جذب خوبی خواهد داشت.

ولی آب نیسان یا باران مبارک است یعنی چه ؟ اگر بکلمات مبارک در قرآن شریف توجه نمائیم این معنا نیز بزودی معلوم میگردد زیرا قرآن برکت دادن را در مواردی بکار برده که مخلوق توانسته است همان خاصیتی که خالق سبحان با او عطا

فرموده به منصه ظهور و بروز برساند و من قبلاً راجع به زمین پر برکت و مبارک از کنار رودخانه و وادی که در آنجا صدائی برای حضرت موسی بلند شد و سرگذشت آن در قرآن است برای شما مطالبی آورده ام و اینک آب باران و نیسان را با همان خاصیت از این جهت مبارک معرفی می نمایم که می تواند آنچنان مایع بین سلول بدن شود که اعتدالی را بهم نزند و اختلافی بوجود نیاورد و برکت و مبارک باشد و چون به زمین ببارد بواسطه داشتن ویتامین ب 12 رشد درختان را بیشتر از زمانی کند که با آنها آب دیگر داده میشود.

درد بی درمان

خسته شده اید باز خارج از موضوع بگویم برای اینکه تنوعی بوده باشد.

پشت جلد همین کتاب نوشته شده است : عسل اعجاز می کند ایراد نگیرید که معجزه مربوط به پیامبران است. کلمه اعجاز در قرآن آورده نشده و به جای آن آیه ذکر گردیده. از بطن زنبور عسل مصفای شفابخش بیرون آید خود آیه و معجزه ای است بعلاوه که میتوان گفت اشاره پروردگار سبحان به خاصیت شفابخشی عسل ، شفا دادن یعنی کاری را انجام دادن که عناصر دیگر در کردنش عاجزاند !

اما درد بی درمان :

من هنوز بیش از چهار جلد از کتابهایم به چاپ نرسیده فوق العاده مورد محبت و عنایت و تشویق مسلمانان سراسر جهان

قرار گرفتم مخصوصا از شهرهای کشور عزیزم ایران و عراق و حجاز و کویت و هند و کشورهای اروپا که جز هند روزهائی چند در هر کدام بسر بردم از همه نامه هائی به من رسیده و میرسد و آن چنان تشویقم می کنند که با آن همه کار و مشغله ای که دارم باز از هر فرصتی برای نوشتن کتابهایم استفاده می نمایم بخصوص که میل دارم تا زمانی کارمند هستم آچنان باشم که نگویند این هم کسی که کتاب مسلمانی می نوشت وقتش را دزدید و از زیر کار در رفت ولی باز هم درد بی درمان را بگویم که :

همکار روشنفکری بعنوان مأموریت به یزد آمد در باره یک نوع بیماری بحثی شد من هم چیزهائی گفتم همکارم گفت آنچه من از یکی دو نفر همکارانم شنیده بودم تصور می کردم تو فقط دعای کمیل و خواجه نصیر می خوانی.

درد بی درمان

در جلد اول چند نوبت خود را نادان و ناتوان معرفی کردم تا آنجا که مورد سرزنش و اعتراض قرار گرفتم ولی باز ضمن اعتراف به نادانی و ناتوانی خود باید به این درد بی درمان اشاره کنم که متأسفانه در بعضی ادارات کسی گاهی اگر از علم مربوط به رشته غیر اداریش مخصوصا اگر از مذهب سخنی بگوید مثل این است که از کارمندی خارج میشود و از درجه اعتبار ساقط می گردد و بر عکس اگر به شب نشینی ها و بساط ها و بی بند و باریهایش اشاره گردد بر درجاتش افزوده و موجب بیشتر کارمند شدنش است.

من نیازی ندارم که بگویم حتی در ساعت اداریم روزنامه ای نمی خوانم مگر آنکه آخر وقتی باشد آن هم از طب و بکار

شغلم مربوط ، از کسی مزدی نمی جویم که بگویم سعی دارم به مردم خدمت کنم زیرا مزد مرا پروردگار سبحان قبلاً عطا فرموده و یکی از آنها بسرعت چرخیدن قلم در دستم و بوسعت متوجه شدن به مطلب در مغزم است و او را جل جلاله سپاسگزاری و ستایش می کنم ولی چرا باید کسی که از مذهب مطالبی می داند و بر محل کارش سنگینی نمی کند با عبارات و ادعاهای غیر منتظره روبرو شود ؟

یقین است رنجشی از این سخنان در دل خوانندگان ایجاد شد : جرا یک جا بحث از این میشود اسلام درباره تازه ترین موضوع علمی روز «اثر رنگها در شفای بیماران» هم مطالبی دارد و در کنار اینگونه مطالب برگزیده و ارزنده از زندگی خصوصی آن هم در سطح پائین اوراقی سیاه می گردد ! ولی فراموش نفرمائید که نویسنده انتظار دارد هر چه از اسلام و علم است بدون غلط آورده شود و هر چه از خودش است تصحیح گردد.

یاد آوری

با آنکه این مطلب تکراری است باز هم گفته شود. هم اکنون بحث من درباره سخنان و مطالب و مسائل مربوط به 14-15 قرن پیش آغاز می گردد. آنچه تردیدی در آن راه ندارد : موجود بودن کتابهای خطی چندی است که اخبار و روایاتی در آنها دیده میشود که در اینجا نقل می کنم و تاریخ نقل و سند آنها به حدود هزار سال یا بیشتر میرسد و در برابر کتابهای قدیمی مذکور کتابهای پزشکی درمانی جدیدی است که تاریخ تحقیق

و بررسی علمی آنها از یکصد و پنجاه سال متجاوز نیست.

مدرک هر مطلب علمی را مطالبه کنید در اختیارشان قرار میگیرد بعلاوه چیز مهمی نیست می توانید از آقایان دانشجویان مربوطه بپرسید.

اگر آدرس روایات و اخبار نیز خواستید برای چندمین نوبت تکرار شود که همه از کتابهای السماء و العالم مجلسی (14 بحار) و سائل الشیعه - مستدرک باب اطعمه و اشربه نقل میشود ولی راجع به عسل کلیه آنچه از پیشوایان دین خواهم گفت از بحار است بجز دو خبر که علامت گذاشته شده و از مستدرک می باشد.

قلب و عسل

صرفنظر از اینکه گفتیم گلوکز و مواد قندی دیگر موجود در عسل انرژی زا بوده و برای بدن تقویتی بشمار میرود تا کنون چندین مطلب راجع به عسل برایتان نوشتم که خلاصه بیشتر ارزنده هایش بقرار زیر است.

قبلاً یاد آوری نمایم که گفتم مواد صمغی عسل نیز مانع پیدایش اسکلر وز عروق و تصلب شرایین گردیده و لذا قلب در قبال رگهایی که تنک نشده و با عتدالند می تواند براحتی کار فرستندگی و گیرندگی خون را انجام دهد.

چند نوبت مدارک گوناگون آوردم که عسل مؤثرترین مواد بر بیماریهای کبدی بویژه بهترین درمان یرقان بوده و اختلالات عصبی را نیز برطرف میسازد.

خواهش می کنم مجدد نگاه سطحی و تندی به خواص عسل

بفرمایید ولی اگر دیدید عسل نسبت به کارهایی که باید قلب انجام دهد اعمال زیر را بعهده دار است : هضم جذب و غذا را آسان کند دفعش از راه کلیه تحمیلی نباشد و مشقتی برای دستگاه ادراری بوجود نیاورد. اعصاب را با اعتدال نگهدارد و تمام مسیری را که خون باید از آنها عبور کرده به بدن برسد (شرایین) و کلیه مجاری که باید خون از آنها گذشته بقلب وارد گردد همه و همه جدار قابل انعطاف و لاستیته و اعتدال دارند آیا چه خصایص و صفاتی را برای چنین قلبی قابل خواهید بود ؟ تصور کنم خواهید گفت نسبت به این قلب شفقت شده و مدارا گردیده و چنین قلبی می تواند سالیان دراز در سینه بطپد و صاحب خود را بداشتن زندگی دراز و با نشاطی امیدوار سازد حال به معنی الارعاء که معنی ابقاء و رفق و شفقت می دهد در آن خبر نبی گرامی توجه کنید که حضرت فرمودند : نعم الشراب العسل یرعی القلب و یذهب برد الصدر. چه خوب آشامیدنی است عسل که سردی سینه را بر طرف می سازد و قلب را برای زمان بیشتری آماده نگهمیدارد و مدارا و شفقت و رعایت می نماید.

عسل و حافظه

الان گفتم صمغ موجود در عسل نمی گذارد جدار جدار عروق سفت شود و متصلب گردد و در جای دیگر خواندید که چگونه ویتامین D موجود در عسل اعمال بین کلسیم و فسفر را منظم میسازد و در نتیجه اعصاب خوب کار خود را بسر انجام میرسانند اعصابی که پیوستگی و وابستگی کلی با یونهای کلسیم و فسفر دارند اعصابی

که امروز معلوم گردیده تمام نقاطش نگهدارنده حافظه اند. یعنی اگر در مغز مراکز مختلفی یافت شده و یک جا مرکز تکلم است و جای دیگر مرکز بینائی یا کتابت یا... حافظه در سراسر بدن هر جا عصب هست وجود دارد و باز بیاد شمامی آورم که این آزمایش را دانشمندی بر روی کرمهائی انجام داد که یک رشته عصب از سر تا دمشان کشیده شده بود آنها را در ظرف آبی ریخت نوری شدید و صدائی ایجاد میکرد و شرائط انعکاسی بر ایشان بوجود می آورد و آنها را نسبت به آنها عادت داد که با تابش نور فرار کنند و با صدا عکسل العملی نشان دهند بعد کرمها را نصف می کردم کرمها جدید از بازهر کدام کرم تازه و کاملی بودند در برابر انعکاس های مذکور عکسل العمل داشتند و حافظه خود را از دست نداده بودند و بدین طریق ادعا کرد که نیروی حافظه مرکزش در مغز نبوده در سراسر اعصاب پراکنده است بهر صورت عسلی که همه نوع مرافقت و مراقبتی را نسبت به دستگاه عصبی نموده آنرا با اعتدال نگهمیدارد و عسلی که جدار عروق را نرم نگهداشته موجبات خوب مشروب شدن یعنی خوب غذا رسیدن به مغز و اعصاب را هم فراهم می آورد و می توان گفت غذائی است نگهدارنده حافظه ، حافظه ای که در سراسر سلسله اعصاب موجود است همانگونه که در 15 قرن قبل نیز نبی گرامی فرمودند خمس یذهبن بالنسیان و یزدن فی الحفظ و یذهبن بالبلغم السواک و الصیام و قرائه القرآن و العسل و اللبان و باز جای دیگر فرمودند من اراد الحفظ فلیا کل العسل توجه فرمودید یکجا نبی گرامی اشاره به خاصیت نگهدارندگی

قوای حافظه عسل و جای دیگر به این مطلب خبری می دهند : کسی که می خواهد از فراموشی و نسیان دور گردد عسل بخورد و قبلاً اشاره کردیم که صمغ ورزین های موجود در آن که در عسل وجود دارد کلسترل و رسوبهای جدار عروق مغز را پاک می کند و با بهتر رسیدن خون یعنی غذا به مغز و اعصاب فراموشی دست نخواهد داد.

چرا قرائت قرآن و مسواک کردن و روزه نیز مانند عسل عمل یذهبن بالنسیان و از بین بردن فراموشی دارند کافیست گفته شود مسواک چرکها و آلودگیهای بن دندآنهارا اجازه نمی دهد به کیفیت سموم وارد بدن شوند و روزه نیز از زهر به های ایجاد شده از پرخوری جلوگیری نموده و همه و همه با خواندن قرآن مجید که آدمی را به اطاعت از قانون و از جمله مسواک کردن و توجه به عسل داشتن و بر حذر نمودن از پرخوری تشویق می کند و امید دارد و در این صورت آنچه نصیب آدمی شده جدار عروقش از اسکلروز و تصلب بدور مانده در نتیجه فراموشی از بین رفته است و در جای خود به تفصیل به این اعجاز اسلامی نیز اشاره خواهیم کرد که چرا مسواک بر طرف کننده نسیان است ولی راجع به روز در جلد سوم به تفصیل گفتیم (مجدد رزین و صمغ موجود در عسل را نقل از مرگ مانوئل مطالعه فرمائید که چگونه جدار رگها را از رسوبات پاک و مغز و اعصاب را تغذیه و تقویت می نماید).

عسل و چشم

امروز برای آب مروارید چشم علل قائلند که یکی از آنها کمبود چند ویتامین در بدن است.

قبلاً در همین جلد خواندید که عسل را چگونه در درمان بیماریهای چشم طب قدیم بکار می برد و جهان پزشکی روز آ را بعنوان دارو می شناسد. اینک شما را بدورتر از یک هزار سال برده خواهیم گفت که امام نیز با این مسئله مهم اشاره فرموده گویا می گوید ویتامین های موجود در عسل برای پیشگیری یا زود رس گردیدن کاتاراکت مؤثر بوده و خود عسل نیز از جمله درمان برای ناراحتیهای چشم است.

نشاط زندگی

در جلدهای قبلی اشاره کردم که نبی گرامی فرمودند بعضی چیزهاست که نشاط آور و مسرت انگیز است و این شعر منسوب به امام علیه السلام را نیز آوردم که : ثلاثه یذهبن عن قلب الحزن - الماء و الخضراء و الوجه الحسن. (سه چیز غم و حزن هنگام خواندن شعر در دل پروراندید که : مگر دیدن روی نیکو و نظر با آب انداختن بیک نحو یا باندازنده یکدیگر حزن از دل دور می سازند.

علی علیه السلام فرمود : الطیب نشره و العسل نشره و الرکوب نشره و النظر الی الخضره نشره و چون النشره را بخواهیم به بینیم چه

معنائی دارد : النشره ما یزیل الهموم و الاحزان التی یتوهم النشره بالضم العلاج معنا داشته و معلوم می گردد پیشوایان دین متوجه اختلاف بین نگریستن به آب و سبزی و وجه حسن بوده و یک جا می فرمایند سبزه و چمن حزن را بر طرف می سازد و در اینجا خاصیت بیشتری برای آن قائل بوده اینطور اشاره می کنند که به سبزه نگریستن حزن را از دل بیرون می کند و مسرت و نشاط بدرون می کشد و جایگزین اندوه می سازد. چیز دیگری را نیز حضرت در ردیف نظر به سبزه کردن آورده اند که ملاحظه فرمودید عسل خوردن بود. اما چرا عسل مسرت آور است ؟ لابد با همین مقدمه کتاب دو سه برگی خودتان می توانید پاسخ بدهید وقتی قلب و شرائین واوروده خوب بود و اعصاب به اعتدال و همه انتهاها و زوایا و احشاء در نتیجه خوب مشروب و تغذیه و اداره شد چرا مسرت خاطر حاصل نباشد ؟

النشره بالضم العلاج : نشره باضمه معنای درمان نیز می دهد. یک مرتبه به یاد کلمه غمر افتادم که در جلد اول هنگام میکرب شناسی از حضرت علی نقل کردم و اینجا هم خبر از آن حضرت است در آنجا نیز با فتحه و ضمه معنای گوناگونی داشت که همه مصداق واقعی خود را نشان می داد در اینجا نیز بگوییم نظر به سبزه و چمن درمان است یا عسلی که پروردگار در قرآن آن را شفا می نامد درمان است متناسب می باشد،

در کتاب مستدرک به جای نشره کلمه یسر هم ذکر شده که در ریشه و اصل و اثر یکجور به خواص عسل شهادت می دهند.

عسل و شفا

بعضی همین که در برابر این دو آیه قرار می گیرند که یکی میفرماید قرآن شفاست (و ننزل من القرآن ما هوشفاء و رحمت...) و دیگری بیان می نمایند عسل شفاء می باشد (شراب مختلف الوانه فیه شفاء...) اظهار نظر می نمایند : بلی قرآن شفای روح و روان و دل است و عسل شفای جسم و بدن ولی من می گویم قرآن همه اش را هست و شفای جسم نیز می باشد (اما جسم و جان مؤمنین) یک دلیلش اینکه همین آیه عسل و راهنمائی به تناولی عسل در قرآن است و دوم دلیلش اینکه در جلدهای سوم و چهارم گفتم قرآن دستور کلی مطلعی می دهد راجع به چگونگی کمیتی غذا (کلوا و اشربوا و لاتسرفوا) و همچنین درباره چگونگی کیفیتی غذا (فلینظر الانسان الی طعامه) و قبلاً به تفصیل شرح دادم که انسان نباید بدون توجه علیم و نظر غذایش را حیوان وار انتخاب نماید و دلائل بسیار دیگر که همه را از ائمه اطهار و قرآن خواهید خواند یا خوانده اید که ائمه اطهار هم همه را از قرآن می گویند و اگر چیزی از آنان علیهم السلام نقل شد که با قرآن خوانا نیست بطور قطع و یقین آنرا بدروغ با آنان نسبت داده اند و آنچه بیشتر جالب است کلمه رحمت بعد از کلمه شفاء است که در عسل و هیچ چیز دیگر جز قرآن نیست و قرآن و عسل شفا دهنده اند و قرآن و محمد رحمت للعالمین (قرآن رحمه للمؤمنین و محمد رحمه للعالمین) لذا. هر چه هست و نیست و تبیان کل شی ء در قرآن و مربوط

به قرآن است و نبی گرامی نیز برای شفا یافتن می فرمایند از قرآن دستور گرفته شود : قال (ص) علیکم بالشفاء من العسل و القرآن. (متوجه نکته جالب قرآن رحمه للمؤمنین و محمد رحمه للعالمین باشید که تا نبوت پذیرفته نشود با قرآن چکار).

چندین هزار بیماری

قبلاً به یک رقم درشتی از شمارش بیماریهائی که ثبت و ضبط شده اشاره کردم. آیا قرآن میفرماید عسل بر هر کدام از آنها یعنی بر تمام دردها شفاء و درمان است ؟

اولاً فراموش نفرمائید که ذکر این کلمه : ثم کلی من کل الثمرات. آنچنان است که میتوان ادعا کرد کل الثمرات شفای کل امراض بوده و درمان تمام بیماریهای دنیا را میتوان در تمام گیاهان عالم یافت !.

ثانیا جائی از قرآن نیست که عسل بر همه دردها شفاست ولی حقیقت این است که عسل فراهم شده از کل الثمرات. یک شراب مختلف الوانه ای است که سر آمد تمام نوشیدنیهای شفا دهنده محسوب میشود و این قدرت آنقدر در نهاد عسل بودیعت وجود دارد که نبی گرامی فرمودند هر کسی با توجه به آنچه قرآن درباره قدرت شفا دهندگی تذکر داده است در هر ماه یک نوبت عسل تناول کند از هنفاد و هفت بیماری معاف است.

تقلب در عسل

آیا زمان ائمه اطهار نیز عسل تقلبی یافت میشد ؟

آیا پیشوایان دین ، روزگار اسفناک پیروان خود را

می دیدند که همه چیز تقلبی در مرکز کشور تشیع در دسترس همگان قرار خواهد گرفت و از جمله عسل ؟.

آیا حضرت رضا در مسیر سفر طولانی خود به مرو پی به این عمل مردم بردند.

آیا مأمون عباسی دربار بی انظباط و بدون بررسی داشت که حتی بر سفره خلیفه وقت نیز عسل تقلبی گذاشته شد که حضرت فرمود : العسل شفاء من کل داه اذا اخذته من شهده.

خوب به فرمایش حضرت توجه فرمائید : اولاً عسل را شفا دهنده محسوب داشته در صورتی که تقلبی نباشد و از غیر گیاه تهیه نشده باشد. ثانیا برای توجه به اینکه عسل تقلبی نباشد آدمی را به شهد آن که معنی شمع و موم و خالص می دهد متوجه ساخته میفرماید باید از موم جدا شده باشد (یقین داشته باشند).

ولی اگر شهد از جمله کلمات فارسی اخذ شده باشد معنای بزرگتری داشته بروشنی دستور میفرماید که باید عسل را برای اینکه بدانیم خاصیت شفا دهندگی دارد اطمینان حاصل کنیم از شهد کل الثمرات گرفته شده نه از شیره قند آرد و هزاران چیزهای مصنوعی دیگر.

باز از آن حضرت

شاید در هیچ موردی یا فشاری نشد که عسل بهترین درمان غذائی فلان بیماری است مگر در چند مورد که یکی از آنها اثر بسیار ارزنده و سودمند عسل بر بیماری کبدی بویژه یرقان است.

حضرت رضا فرمود : فی العسل شفاء من کل داء و من لعق لعقه علی الریق یقطع البلغم و یکسر الصفرا و یقطع المره السوداء و یصفو الذهن و یجود الحفظ اذا کان مع اللبن.

و به اثر عسل بر صفرا که آنرا در هم می شکند و درمان می کند اشاره فرموده توصیه می نماید که وقت آب دهن و ناشنا خورده شود.

عسل و درد

دهان و زبان که ورم می کند گفتیم یک قاشق غذا خوری عسل با چند قطره اسانس اسطو خودوس باعث تسکین ورم آنها میشود ، قبول دارید که ورم دردناک است و لذا عسل دردی را آرام کرده است.

در تعریف عسل مخصوص LAvande گفتم که دردهای چندی از جمله دردهای رماتیسمی را آرام می کند.

مخلوط عسل و جوش شیرین بمقدار مساوی دردنیشهای حشرات را ساکت می کند.

دردهای شکم با عسل مخصوصا با ترکیباتی که شرح دادیم ساکت می گردد.

در موقع دردهای رماتیسمی - سیاتیکی - نقرسی بیان داشتیم که طب قدیم عسل تجویز می کرد و رساله ای را نیز مشاهده فرمودید راجع به اثر درمانی عسل بر دردهای روماتیسمی.

همینطور مشاهده نمودید در بسیاری از دردها طب قدیم

خوردن یا مالیدن ترکیباتی را دستور می داد که عسل جزو آنها بود.

صرفنظر از خاصیت تسکین دهندگی عسل ، بعلت آنکه قلب را جلا داده ، اعصاب را متعادل و شرائین و اورده را بحد اعتدال نگهمیدارد و با انسان اجازه و فرصت رسیدگی بزندگی وزن و بچه و کسب و کارش را می دهد نباید خاصیت دیگر عسل را که برکت دادنش است فراموش کرد.

نبی گرامی فرمودند: ان اللّه عز و حل جعل البرکه فی العسل و فیه شفاء من اواجاع. هم نبی گرامی به خاصیت تسکین بخشی عسل اشاره فرمودند و هم به اینکه عسل ، برکت است.

عسل و تب ؟

همیشه برای تعیین رژیم غذائی بیمار تب دار گفته میشود : چون تغییر مشخص در متابولیسم بیمار تب دار خراب شدن نسوج پروتئینی بدن است بجای کوشش برای جبران این کمبود بوسیله مواد پروتئینی عاقلانه تر است که به بیمار مقدار زیادی مواد قندی برای جبران پروتئین داده شود... گلوکز ارزش بسیار زیادی داشته و میتوان آنرا همراه با مایعات یا غذاها به بیمار خورانید... این جملات را بدون تغییر از کتاب معروف درمان شناسی دنلپ Sir derlc Dunlopکه معروف و مورد اعتماد است از صفحه 6 نقل کردم آنجا که راجع به رژیم غذائی بیماران تب دار مطالبی را تذکر داده

است ولی این دستور منحصر به دنلپ نیست و کلیه آقایان پزشکان با عمل رژیمی مذکور در فوق موافق اندو نبی گرامی که فرمودند العسل شفاء یطرد الریح و الحمی و عسل را که یک مشروب سرشار از مواد قندی بخصوص گلوکز است برای تبداران تجویز نمودند بعلاوه ما می دانیم تمام گازهائی که در معده و روده ایجاد میشود فقط اکسیژن آب جذب و بقیه دفع میگردد و اگر محیط عفونتی و پوترفاکسیونی با خرودن غذای ناباب در امعاء بوجود آید گازهای مذکور زیاد شده ایجاد نفخ و ناراحتی می نماید که عسل آنرا دفع می کند و بقول نبی گرامی عسل شفاء یطرد الریح است زیرا همانطور که گفتیم از یکطرف با داشتن اسید فرمیک و مواد ضد عفونی کننده بر طرف کننده عفونت است از طرف دیگر هضم و جذبش آسان است و لذا ایجاد مسمومیت نمی کند و مهمتر از همه آنکه داشتن مخمرهائی چند از عسل که نام بردیم معالج نفخ و باد می باشد.

عسل و زکام

در بعضی کتابها نوشته شده کسانی که میل دارند سراسر زمستان را از گریپ و سرماخوردگی محفوظ بمانند باید قبل ز فصل مذکور روزانه مقداری اندک ویتامین ث و ویتامین آتناول نمایند.

ولی آنچه را همه متفق القول برآنند اثر درمانی عسل در زکام ها و سرما خوردگیها است که ملاحظه نمودید هم طب قدیم آنرا متذکر بود و هم جدید و اینک بشما گفته میشود که حضرت رضا نیز موافقت نموده میفرماید : هر کس بخواهد در دوره زمستان زکام را از خود درو بدارد هر روز سه لقمه

عسل می کند.

باید دانست که عسل نیز دارای نشاسته هائیست که با آنها سود و زیانش از هم باز شناخته میشود. عسلی که بوئیدن آنها تولید عطسه می کند و آنها که نوشیدنش سکر و مستی می آورد و آنهائی که چشیدنش گلو و مری را می سوزاند از انواع عسل نیست بلکه زهر و کشنده است و من اراد ردع الزکام مده ایام الشتاء فلیا کل کل یوم ثلاث لقم من الشهد و اعلم للعسل دلائل یعرف بها نفعه من ضره و ذلک منه شی ء اذا ادرکه الشم عطس و منه شی ء یسکروله عند الذوق حراره (حراقه) شدیده فهذه الانواع من العسل قاتله.

با توجه بوجود مقدار ویتامین آ و ویتامین ث در عسل و دستور حضرت که هر روز سه لقمه خورده شود تصور کنم مقصود از جلوگیری زکام بعمل آمده است بعلاوه می دانیم کسانیکه به پولن و گرده گیاهی حساس باشند با بوئیدن آن حساسیتی نشان می دهند که واضح ترین آنها عطسه زدن و آبریزش بینی است و حضرت با توجه به اینکه گرده های گیاهی همیشه جزو عسلهاست و شرح آنرا دادیم میفرماید عسلی که بوئیدن آن تولید عطسه می کند خوردنش برای همان کس ضرر دارد یا عسلی که مستی می آورد یا گلو و مری را می سوزاند و باز نشانی از یک نوع حساسیت می باشد خوردنش از طرف حضرت ممنوع شناخته شده است.

آخرین خبر

چند خبر دیگر درباره منافع عسل در اخبار دیده میشود که یکی از آنها خبر حضرت باقر است که فرمود طب عرب در هفت چیز خلاصه میشود و ضمن شمردن آنها یکی را عسل معرفی می نماید دیگر در رساله ذهبیه از حضرت رضاست که دستور میفرماید پس از جماع به خوردن بعضی چیزها اقدام شود تا کسری از ناحیه جماع جبران گردد(و اشرب من ساعتک شیئا من المومیائی بشراب العسل او بعسل منزوع الرغوه فانه یرد الماء مثل الذی خرج منک) و یکی از آنها را عسل معرفی می نماید و برای اثبات این سخن علمی با سابقه 14 قرن گمان نکنم شرح و بسطی لازم باشد زیرا در این کتاب راجع به اثر عسل بر اعصاب چند مرتبه مطالبی آورده ام هم از طب قدیم و هم جدید و هم اشاره به یکی دو رساله دکترای اروپائی کرده ام که درباره عسل و اعصاب نوشته شده و باز هم در کتاب دیگر بهداشت بدن خواهد بود و راجع به عسل بعد از جماع مطالبی می نویسم در این باره مجددا شرح خواهم داد.

باز از آن حضرت است که : و من ارادان یقل نسیانه فلیا کل کل یوم ثلاث قطع زنجبیل مربی بالعسل و اکل الزبیب بالغداه علی الریق یزید قوه فی الذهن. (کسیکه می خواهد فراموشیش کم شود هر روز سه قطعه زنجبیل پرورده با عسل بخور و خوردن کشمش صبح ناشتا حافظه را تقویت می کند).

چند نوبت در این باره صحبت کردم و حتی مکانیسم و چگونگی عمل عسل را در تقویت حافظه بیان داشتم و لازم به تکرار نمی بینم (موضوع کشمش و حافظه نیز بزودی در کتاب مربوطه خواهد آمد).

معرفی شربت مقوی

معمول روز است که شرکت های داروئی همیشه شیشه هائی پر از شربت داشته باشند یکی مشتهی (اشتهاء آور) باشد دیگری مشهی (شهوت زا) و از همه بیشتر شیشه شربت های مقوی است.

14 قرن قبل نیز بعنوان افشره و بلکه بجای خرودن شیرینی بعد از غذا حضرت رضا در رساله ذهبیه شربتی را بنام شربت عتیق و حلال معرفی می فرماید بقرار ذیل :

ده رطل که هر رطلی تقریبا هفتاد مثقال است مویز دانه گرفته را شسته میان ظرفی پر از آب صاف ریخته بقسمی که چهار انگشت آب روی آنرا بگیرد در زمستان سه روز و در تابستان یک شبانه روز میان ظرف بماند بعد آنرا میان دیگ نظیفی میریزیم و اگر بتوانیم آب آنرا از باران تهیه کنیم خیلی بهتر است وگرنه از آب شیرینی که سرچشمه آن طرف مشرق باشد آب براق و سفید و سبک این چنین آبی قابل است که بسرعت تحت تأثیر حرارت و برودت واقع شود و این تأثیر سریع دلالت بر سبکی و بی آلایشی آب می کند. باری مویز را در آن آب میریزند تا باد کند سپس آنرا فشرده آبش را صاف

می کنند و می ماند تا سرد شود باز در دیگ ریخته بوسیله چوبی اندازه آنرا معلوم می کنند و با آتش می جوشانند با آتش کم حرارت تا ثلثان شود. (1)

بعد مقدار یک رطل از عسل مصفی با آن می آمیزند بار اندازه آن عسل و اب باقیمانده گرفته میشود و می جوشانند تا اندازه عسل تبخیر شود و بحد اولش برگردد ، آنگاه یک در هم زنجبیل و یک درهم زعفران و نصف درهم از هر یک از داروهای ذیل - دارچین - قرنفل - سنبل الطیب ، کاسنی مصطلکی هر کدام را جداگانه بکویند بعد همه را میان پارچه ای ریخته محکم می بندند و میان دیگ می اندازند و کمی با آتش خفیف می جوشانند آنگاه مقدار سه ماه در سردخانه می ماند تا به این کیفیت خاص اجزا درهم ترکیب شده سپس مصرف شود.

مقدار مصرف هر مرتبه از آن یک وقیه که هفت مثقال است با دو برابر آب خالص می باشد وقتی که غذا خوردی بمقداری که برایت شرح دادم این شربت را از پیش مصرف کن که در این صورت باذن خداوند از بیماریهای بسیاری مانند نقرس و انواع بادها و غیر آن از اوجاع عصب و دماغ و معده و کبد و سپرز و روده و شکم در آنروز و شب محفوظ و در امان خواهی بود و در صورتی که بعد از این شربت مایل به آب باشی بیش از نصف آنچه از شربت خورده ای منوش «هوان یوخذ من الزبیب المنقی عشره ارطال فیغلی و ینقع فی ماء

1- نقل ترجمه از طب الرضا بکوشش آقای نصیرالدین تهرانی.

صاف فی غمره و زیاده علیه اربعه ارطال (الاصابع) ویترک فی انائه ذلک ثلثه ایام فی الشتاء و فی الصیف یوما و لیله ثم یجعل فی قدر نظیفه و لیکن الماء ماء السماء ان قدر علیه و الا فمن الماء العذب الذی ینبوعه من ناحیه المشرق ماء براقا ابیضا خفیفا و هو القابل لما یعترضه علی سرعه من السخونه و البروده تلک دلاله علی صفاء (خفه) الماء. و یطبخ حتی ینشف (ینتفخ) الزبیب و ینضج ثم یعصر و یصفی ماؤه و یبرد ثم یرد الی القدر ثانیا و یوخذ مقداره بعود و یغلی بنار لینه غلیانا لینا رقیقا حتی بمضی ثلثاه و یبقی ثلثه ثم یوخذ من العسل المصغی رطل فیلقی علیه و یوخذ مقداره و مقدار الماء الی این کان من القدر و یغلی حتی یذهب قدر العسل و یعود الی حده و یوخذ خرقه صفیقه فیجعل فیها زنجبیل وزن در هم و من القر نفل نصف درهم و من الدارچین نصف درهم و من الزعفران درهم و من سنبل الطیب نصف درهم و من الهندباء مثله و من المصطکی نصف درهم بعد ان یسحق الجمیع کل واحده علی حده و یجعل فی الخرقه و یشد بخیط شدا جیدا و تلقی فیه و تمرس الخرقه فی الشراب بحیث تنزل قوی العقاقیر التی فیها و لایزال یعاهد بالتحریک علی نارلینه برفق حتی یذهب عنه مقدار العسل و یرفع القدر و یوخذ مده ثلاثه اشهر حتی یتداخل مزاج بعضه ببعض وحینئذ یستعمل.

و مقدار ما یشرب منه اوقیه الی اوقیتین من الماء القراح فاذا اکلت مقدار ما وصف لک من الطعام فاشرب عن هذا

الشراب مقدار ثلاثه اقداح بعد طعامک ، فاذا فعلت ذلک امنت باذن اللّه يومک و ليلتک من اوجاع الباره المزمنه کالنقرس و الرياح و غير ذلک من اوجاع العصب و الدماغ و المعده و بعض اوجاع الکبد و الطحال و الامعاء و الاحشاء فان صدقت بعد ذلک بشهوه الماء فليشرب منه مقدار النصف مما کان يشرب قبله فانه اصلح.

ص : 317

ان فی ذلک لایه - لقوم یتفکرون.

این جلد که مطالبش در قلمرو دو آیه شریفه مربوط به عسل بود اینک آخرین قسمت خود را که جمله آخرین آیه دوم است در برابر شما باز می نماید و همین جمله مذکور را در دو جا شرح می دهد : یکی مربوط به ان فی ذلک لایه و دومی راجع به : لقوم یتفکرون.

ترجمه تحت اللفظی هر دو را اول کتاب آوردم. اینک مطالبی که در این باره بنظر میرسد : تا کنون چند مرتبه بیان شد که پیامبران برای اینکه بتوانند خود را فرستاده پروردگار معرفی نمایند و از طرفی هر کس و ناکسی هم نتواند ادعای پیامبری نماید نشانه (آیه) یا نشانه هائی (آیاتی) بعنوان معجزه می آوردند و در این صورت لازم است اگر پیامبران دیگر پنج یا نه آیه به نشانی از اینکه خدا آنها را فرستاده است با خود آورده اند پیامبر آخر باید معجزه اش «کتابش» باشد که بتواند همیشه بماند و کتابش نیز پر از آیه و نشانه باشد و حتی کی جمله غیر آیه در آن پیدا نشود و بهمین لحاظ ما

«بسم اللّه الرحمن الرحیم» را هم جزو کتاب و سوره بشمار می آوریم.

آیاتی که پیامبران می آوردند هم نشانی از این بود که از جانب خدا آمده و هم دلالت بر این می کرد که بر عده ای یا بر همه جهانیان مبعوثند و می خواهند با آنان نشان دهند که اگر می گویند از جانب خدا آمده اند راست می گویند.

از جمله شاهکارهای شگرفت انگیز و اعجاب آمیز قرآن که کتابی است پر از آیات اینکه: چون آخرین کتاب آسمانی است باید برای مردم هر روز و هر زمان معجزه خود را آشکار نماید و آیات خود را روشن سازد و اینک برای شما خوانندگان معجزاتی چند که در قلمرو فقط دو آیه قرآن بود آشکار گردید.

گویا نبی گرامی در برابر شما ایستاده می فرمایند اگر یکصد و پنجاه سال است مطالب و مسائلی درباره زنبور عسل کشف و تحقیق شده من نیز در 15 قرن قبل از جانب خدا بر همه را آوردم تا برای مردم هر زمان نشانی از رسالت من بوده باشد : من در آنروز گفتم خدا بزنبور وحی میفرماید هم اکنون همان کلمه وحی را از زبان کسانی که از قرآن اطلاعی ندارند شنیدند.

من بشما گفتم زنبور عسل در شکاف کوهها و درز درختها و کندو عسلسازی می کندو امروز از روز علم آنرا دیدید.

من بشما گفتم زنبور عسل خانه خود را از سقف و عرش بطرف سطح پایه ریزی می کند.

من بشما گفتم زنبور عسل از ثمرات گل - برگ - ساقه - میوه - تخمدان و هر جا شهدی هست) بهره برداری برای عسلسازی می نماید.

من بشما گفتم زنبور عسل برای عسلسازی شیوه های مرضیه ای دارد و از سبل پروردگار پوئیدن و از بهترین مواهب طبیعت را انتخاب کردن بهره مند است.

من بشما گفتم عسل از بطون زنبور بیرون می آید.

من بشما گفتم عسلهای رنگارنگ وجود دارد.

من بشما گفتم عسل شفای مردم است.

من بشما گفتم... و چه چیزها که من گفته ام و با پیشرفت بیشتر علم باز از نهاد همین دو آیه راجع به زنبور عسل بیرون کشیده می شود از جمله آنچه مهمتر است و آینده در آن پژوهش بیشتری خواهد نمود مسئله رنگ و شفاست و... آری من برای عصر جاهلیت (بدون علم) ولی عصر ادبیات و فصاحت و بلاغت چهره فصیح و بلیغ قرآن را بعنوان نشانی از رسالت خود بمردم ارائه دادم و برای مردم دیگر تا دامه قیامت هر روز از چهره یک مطلب دیگر پرده برداری میشود ، بویژه اگر عصر علم باشد (بدون جهل یا با جهل کمتر) قرآن من چهره علمی خود را تا تابناک تر و زیباتر نشان خواهد داد.

اشاره ی (ذلک) که در آیه مورد بحث بعمل آمده هر چند مربوطه به بزرگترین شاهکار علمی قرآن و ارائه روش درمانی عسل و ارتباط آن با رنگهاست ولی اگر هر کلمه از این دو آیه را نیز نشانی از رسالت محمد بحساب آوریم کار بجائی

کرده ایم. فقط یک مطلب دیگر را بیاورم و آن پاسخ کسانی است که می گویند از اینقرار کلمات الهی در هر کتاب آسمانی دیگر بشرط آنکه تحریف نشده باشد باز معجزه و آیت است در صورتی که توجه فرمودید هیچ کتاب آسمانی چنین ادعائی برای جملات خود ندارد جز قرآن که داد میزند اگر جن و انس پشت بیکدیگر گذارند تا آیه ای بمثل قرآن بیاورند نمی توانند وانگهی برای پیامبری که باید دریچه وحی تشریعی را به بند شمایستگی این را دارد که تمام جملات کتابش آیات باشد چنانچه برای خاتم پیامبران محمد چنین است.

لقوم ینفکرون

کسانی که آشنائی بیشتری با قرآن داشته و آنان که قرآن را از حفظ دارند گاه میشود که چون با آخر آیه میرسند دچار اشتباهی میشوند بدین قرار: چون در پایان بسیاری از آیات کلمات تکراری مخصوصا کلماتی که نشان دهنده یکی از صفات باریتعالی جل جلاله است زیاد دیده میشود آشنا یا حافظه شک می کند که آیا (بعنوان مثال) آخر آیه قوی عزیز است یا علیم حکیم یا قدیر یا... ولی بلافاصله به آیه می اندیشد و درباره اش تأمل می کند و می فهمد این آیه آیا درباره قدرت خداست یا از علم و حکمت او بحث می کند و در اینجاست که می فهمد آیه بکدام یک از صفات ذات مقدس ربوبیت پایان می پذیرد.

یکی از دوستان دانشمند تهرانی ام می گفت آیه ای را برای یکنفر خارجی ترجمه می کردند وقتی در پایان آیه به او

گفته شد همانا خداوند دانا و حکیم است آن مرد تاملی کرد و گفت اینجا که از علم و حکمت خدا سخنی نبود بلکه مطلب در اطراف قدرت و اینکه انجام هر کاری بر او آسان است (عزیز) دور میزد و چون به قرآن مراجعه شد حق با آن مرد خارجی بود و آیه با کلماتی که مربوط به قدرت و عزت خدا می باشد پایان یافته بود.

در دو آیه مورد بحث با آوردن کلمه «یتفکرون» شاهکار دیگری نیز نمایان است شاهکاری که مربوط به بحث قبلی ماست اینکه : وحی - نبوت - نحل - یعرشون - ثم کلی - کل الثمرات - شراب مختلف الوانه - فیه شفاء للناس همه و همه از جمله مطالبی هستند که باید با تفکر درباره اشان بحث و فحص و پژوهش بعمل آید تا مطالبی چند دانسته و فهمیده شود اما شاهکار دیگر این است که بنابر آنچه از طب قدیم و پزشکی جدید و احادیث و اخبار دلیل آوردیم عسل با داشتن مواد صمغی قلب را جلا و نشاط می دهد و مغز را بهتر مشروب و تغذیه می کند و اعصاب را آرامش می بخشد و گلوکز فراوانش نیز مغز آماده برای تفکر را در هر مرحله یار و مدد کار و مؤید است و در کتاب انگور برای شما چگونگی آنرا خواهم آورد. و بدین جهت که عسل بدن بلکه مغز را برای تفکر جلا می دهد مناسب ترین کلمه که اشاره ای بهمین مطلب است یعنی یتفکرون آورده شده است.

اسفند ماه 1374

جلد 6

اشاره

ص:1

جلد اول: میکرب شناسی - زیست شناسی حیوانی - جنین شناسی چاپ شده در سالهای 1343-1344-1346.

جلد دوم: بهداشت شهر - بهداشت اجتماع چاپ سالهای 1345 - 1347.

جلد سوم: بهداشت غذا تغذیه(چه باید خورد و چگونه باید خورد و ...) 1346.

جلد چهارم: بهداشت غذا و تغذیه (چه باید خورد و چگونه باید خورد و...) 1347.

جلد پنجم: بهداشت غذا و تغذیه (عسل) 1348.

از انتشارات:

کتابفروشی اسلامیه

حق چاپ محفوظ است

نقل مطالب کتاب با ذکر مأخذ بلامانع است

توجه

چهار تذکری که در آغاز جلد اول چاپ سوم داده شده است به قوت خود باقیست. ترجمه چاپ اول هر جلد با اجازه نویسنده و سایر چاپ ها آزاد است.

آغاز جلد ششم

ستایش :

سبحان اللّه

توحید خالصی که اندیشه های عالمانه روز آنرا می طلبد و در انحصار مسلمانان است (1)

درود

درود بر نبی گرامی اسلام و دوازده جانشین ایشان بویژه درود بر تشکیل دهنده حکومت واحد جهانی پیشوای وقت و امام زمان حضرت محمد بن الحسن العسکری ارواحنا فداء (2).

1- ستایش و درود را که بطرز جالب و خاصی در آغاز جلد اول چاپ سوم آوردم ملاحظه فرمائید.
2- ستایش و درود را که بطرز جالب و خاصی در آغاز جلد اول چاپ سوم آوردم ملاحظه فرمائید.

کتاب اول

قرآن، بهداشت را این گونه تقسیم بندی کرده است

کلاسهای بهداشت جهان تا کنون بهداشت را تقسیم کرده بودند به : بهداشت غ ذا - بهداشت بدن - بهداشت لباس - بهداشت مسکن - بهداشت نسل - بهداشت روان. (ملاحظه فرمایید در تمام موارد توجه به من و فرد است از غذایشان و مسکن و لباس و... و جایی و نامی از محیط نیست.

در این اواخر در سراسر گیتی و از جمله در محیط ما کلمات فضای سبز، نوسازی و.. به گوش می خورد که هر کدام رشته مخصوص به خودند و در آن روزگار که تواستند همه را هماهنگ و متمرکز سازند تازه توانسته اند به یک تقسیم بندی دیگری از قرآن نزدیک شوند یعنی توانسته اند بهداشت محیط را نیز به بهداشت های غذا، لباس، روان و.. افزوده و ایجاد فضای سبز و نوسازی و.. را شاخ و برگهای بهداشت محیط به حساب آوردند. ولی قرآن علاوه بر این که بهداشت های غذا - بدن - لباس - مسکن - نسل - روان - بهداشت های محیط را جزو تقسیمات بهداشتی خود آورده، بهداشت دیگری را نیز در این مورد توجه و دستور جهان علم قرار گیرد.

یک نوع دسته بندی آیات

سور و سوره یک معنایش حصار و تقریبا محدود نمودن است.

در قرآن به یک دسته آیات به وسیله «بسم الله الرحمن الرحیم» از آیات دیگر متمایز و جدا گردیده و در حصار و سور رفته و از این رو آن را سوره نامیده اند که شمارش آنها به 112-114 سوره می رسد و کوچکترین آن ها سوره کوثر و بزرگتر از همه سوره بقره و گرامی ترینشا سوره نصف القرآ (فاتحه الکتاب سبع المثانی و..) سوره حمد می باشد.

با تعریفی که شد می توان گفت : سوره مجموعه ای از آیاتی جد می باشد که به نام مخصوصی محصور و نامگذاری شده اند : یکی سوره حمد است دیگری محمد، نور، حدید و....

در بین آیات یک سوره، باز می بینیم : چند آیه را روی هم رفته بدون آن که در حصاری قرار دهند نامگذاری دیگری کرده اند یک جا آیت الکرسی داریم جای دیگر آیه نور و...

قرآن را باز کنید و جلو خود بگذارید می بینید در بسیاری از موارد و از جمله سوره بقره آیه 254 تا 256 آیات قبل و بعد سه آیه مذکور یعنی 253 و 257 هیچ گونه ارتباطی با یکدیگر ندارند.

راجع به کفر و ایمان وانفاق رزق سخن آورده شده

ناگها ندربازه ذات مقدس باریتعالی جل جلاله صحبت می شود و در آخر نیز بلافاثله کلام به ابراهیم عدول می ماید و این آیت الکرسی است. همینطور در آیه نور و آیات... که هر کدام مطلب مخصوصی بوده و کاملا از آیات قبل و بعد خود متمایز و به سعولت قابل باز شناختند.

آنچه خود متوجه شدم و نامگزاری یک دسته آیات

جلد قبلی درباره عسل به زنبور عسل را از سوره نحل بنویسم ناگهان متوجه شدم :

قبل از آیه 64 راجع به امم گذشته و اختلافات آنها مطالبی است که ناگهان صحبت از نزول باران می شود و روییدن گیاه و پیدایش چارپایان و فراورده های غذایی (شیر - عسل - خرما - انگور) و باز همان قسم مطلب دنبال شده پس از مسائل غ ذایی آیاتی آورده می شود که همه درباره زدگی دنیا و بهتر زیستن است تا جائیکه به دو کلمه شگفت آور «یتم نعمته» و «یعرفون نعمت الله» می رسیم که خود معلوم است با ذکر مطالب قبل نعمت الهی به تمام و کمال ذکر شده و همه برای بقا حیات و بهتر زندگی کردن وجودشان ضروری است.

آیات مذکور از نزول باران شروع شده و به یتیم نعمته پایا می باید و عجیبتر ای است که بلافاصله یع نی پس از تمام شد آیه 81 از قیامت و بعث و عذاب و عقاب مطالبی شروع می شود.

اینک دستورات زندگانی دنیا تمام شده و راجع به مزرعه آخرت هرچه از ضروریات بوده گفته آمده ناگهان درباره آخرت آیاتی آورده می شود. گویا پروردگار می خواهد بفرماید اگر از نعمت ها و مزایای ذکر شده به نحو احسن استفاده و بهره برداری شد کارهای آخرتی هم به نحو احسن و به سهولت برگزار خواهد گردید و در غیر این صورت جز فراهم ساختن وسائل عذاب عملی انجام نگرفته است، از این قرار همانند سه آیه آیت الکرسی که برای خود استقلال و نامی داشتند از آیه 64 تا 81 یعنی این هیجده آیه نیز مستقلند و من آیات تقسیمات بهداشتی قرآنی را آیت السلامه نامگزارده ام ! چرا ؟

آیات هیجده گانه بهداشتی

در این جا آیات هیجده گانه را با ترجمه تحت اللفظی اشان ذکر می نمایم. (از آیه 64 سوره نحل به بعد).

والله انزل من السماء ماء فاحیا به الارض بعد موتها ان فی ذلک لایه لقوم یسمعون. و خدا از آسمان باران فرستاد تا زمین را پس از مرگ زنده کرد. البته در این کار آیت قدرت و حکمت الهی بر آنانکه سخن بشنوند پدیدار است.

روزی به مرز رفته بودیم که بستگان یکی از آقایان همکارانم فوت کرده بود چند پزشک در گوشه ای بودند مرا خواندند و اشاره به سنگ قبری کردد که بر آن نوشته بود ... خلق الموت و الحیوه ... و گفتند چرا موت قبل از حیات آورده شده ؟ گفتم اولین شرط ایجاد حیات این است

که در آن عمل شیمیائی انجام گیرد و هر عمل شیمیائی بدون دخالت آب غیر ممکن است و دو چیز مرده و خشک بر یکدیگر اثری ندارند از اینرو قبل از شروع عمل شیمیائی موت و بعد از آن حیات موجود است و آب در حقیقت باعث و موجب پیدایش حیات می باشد همانگونه که پروردگار فرماید و جعلنا من الماء کل شی ء حی و حیات هر چیزی را در این قرار داده است که از آب بوده باشد. همین آیه ای را که الان آوردم بروشنی می فرماید : فاخیا به الارض بعد موتها - زمین را پس از مرگ زنده کرد ولی با چه زنده کرد با انزل من السماء ماء و آبی که از آسمان فرستاد.

و ان لکم فی الانعام لعبره نسقیکم مما فی بطونه من بین فرث و دم لبنا خالصا سائغا للشاربین. و البته برای شما هوشمندان ملاحظه حال چار پایان (از شتر و گاو و گوسفند) همه عبرت و حکمت است که ما از میان (دو جسم ناپاک) سرگین و خون شیر پاک شما را می نوشانیم که در طبع همه نوشندگان گوارا است.

و من ثمرات النخیل و الاعناب تتخذون منه سکرا و رزقا حسنا ان فی ذلک لاید لقوم یعقلون. و هم از میوه های درخت خرما و انگور که از آن نوشابه های شیرین و رزق حلال نیکو بدست آرند در این کار نیز آیت قدرت حق برای خردمندان پدیدار است.

و أوحی ربک الی النحل ان اتخذی من الجبال بیوتا و من الشجر و مما یعرشون ، ثم کلی من کل الثمرات فاسلکی سبل ربک ذللا یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فیه شفاء

للناس ان فی ذلک لایه لقوم یتفکرون. (ایندو آیه در اول جلد قبلی ترجمه و به تفصیل پیرامون آن بحث شد یعنی در حقیقت پایه و اساس کتاب عسل من بود).

والله خلقکم ثم یتوفیکم و منکم من یرد الی اردل العمر لکی لا یعلم بعد علم شیئا ان اللّه علیم قدیر و خدا شما بندگان را آفریده بعضی را بسن انحطاط پیری می رساند که هر چه دانسته همه را فراموش می کند همانا خداست که همیشه دانا و تواناست (شما را گاهی قوت و دانش می دهد و گاهی می گیرد).

خواهشمندم آیاتی را که نوشته ام بدقت بنگرید مخصوصا متوجه باشید چند تای از آنها با - والله - شروع می شود.

والله فضل بعضکم علی بعض فی الرزق فما الذین فضلوا برادی رزقهم علی ما ملکت ایمانهم فهم فیه سواء افبنعمه اللّه یجحدون. و خدا رزق بعضی از شما را بر بعض دیگر فزونی داده آنکه رزقش افزون شده بزیر دستان و غلامان زیاده را نمی دهد تا با او مساوی شود (لیکن مقام خدائی ما را به بتی با بشری می دهد تا با خدا شریک و مساوی داند زهی جهل و ناسپاسی) آیا نعمت ایمان بخدا را (بعصیان و شرک) باید انکار کنند ؟.

والله جعل لکم من انفسکم ازواجا و جعل لکم من ازواجکم بنین و حفده و رزقکم من الطیبات افبا لباطل یومنون و بنعمت اللّه هم یکفرون و یعبدون من دون اللّه ما لا یملک لهم رزقا من السموات و الارض شیئا و لا یستطیعون. و خدا از جنس خودتان برای شما جفت آفرید (یعنی زنان را برای آسایش

و آرامش مردان آفرید) و از آن جفتها پسران و دختران و دامادان و نوادگان برای شما خلق فرمود و از نعمتهای پاکیزه لذیذ روزی داد آیا مردم (با وجوود این همه نعمت های خدا) باز بباطل می گروند و بنعمت خدا کافر می شوند و بت پرستاان از جهل خدا را که نعمت های بیشمار بآنها داده نیم پرستند و بجای او بتهائی را پرستش می کنند که در آسمان و زمین مالک چیزی که روزی بمشرکان دهند اصلا نیستند و توانائی بر هیچ کار ندارند.

..... کذلک یتم نعمته علیکم لعلکم تسلمون ..... چنین نعمتهای خود را بر شما تمام و کامل کرد تا مگر مطیع و تسلیم امر او باشید.

دسته ای از آیات که متمایز از آیات قبل و بعد خودند

بار دیگر بگویم که سوره نحل شامل چند آیه است که آنرا از سایر قسمت هیا قرآن یعنی از سوره های دیگر جدا می سا زد. (اصولا سوره یعنی حصار و چند آیه که حصار و جدایند سوره و در حصار رفته گویند) و در این سوره نیز چند آیه است که باز دسته جمعی متمایز از آیات دیگر همین سوره اند زیرا :

1) با کلمه واللّه شروع شده اند و آیه دیگری در این سوره با این کلمه آغاز نگردیده است.

2) باا کلمه یتم و تمام شدن تمام گردیده اند.

3) با آب و عمل شیمیائی و حیات شروع و تا آنجا

ادامه دارد که سخن از حشر و نشر و جهان دیگر می شود.

4) همه صحبت از دستورهای غذائی و مراتب و مسائل زندگی دنیاست و ناگهان تمام شده سخن از سرای دیگر است.

5) معجزات علمی یکنواختی که همه در پیرامون اثرهای شگرف غذائی و بهداشتی است و بر طول عمر و سلامتی و نشاط بدن مؤثر است در آیات مذکور چشمگیر می باشد.

اولین اعجاز

این بود که به مراحل منظم و مرتبی از موت و حیات اشاره کرده عناصر مرده و مواد خشک را با نزول باران مؤثر بر یکدیگر دانسته و سپس با ترتیب خاصی به ذکر انعامی می پردازد که از مرحله اول حیات (گیاهان) استفاده کرده شیری خالصا سائغا در دسترس همگان قرار می دهند بعد به دو میوه کاملا مختلف و سرشار از خواص یعنی به خرما و انگور توجه فرموده و آنهارا که مستقیما در دسترس بشر قرار می گیرند نشان می دهد.

مرحله بعد زنبورهای عسلند که از همان عناصر مفید شهد گیاهان استفاده کرده شراب مفیدی بنام عسل برای انسانها آماده می سازند.

دومین

تا اینجا از خوردنیها و آشامیدنیهائی که قرآن نام برد : آب بود و شیر - خرما و انگور - عسل.

شما اگر در مسابقه ای شرکت کنید که مربوط بامور غذائی باشد و بگویند نام چند خوراکی را که دارنده تمام عناصر مفید و لازم برای بدنند بنویسیئ آیا انتخاب بالا را نمی پذیرید ؟.

سومین معجزه

پروردگار به قدرت خود اشاره فرموده و دام و انعام و پستاندازان را در برابر حشره ای قرار داده عجائب خلقتش را که در خدمت انسانند نشان می دهد. یکجا از دل سنگ آب برآید یا از آسمان بریزد. جای دیگر از زوایای شاخ و برگ غذا بروید و در محل دیگر از پستان حیوان و در نقطه ای از بطن حشره ای.

چهارمین

همینکه از نزول باران سخن است آیه به یسمعون و شنیدن ختم می شود (همه می شنوند و اب مربوط بهمه است) و گوش شنوا نیز می تواند از این آیت الهی کسب فیض و علم نماید.

آخر آیه شیر و لبنیات ، خالصا سائغا للشاربین است و در انحصار کسانیکه به طبعشان سازگار می باشد و در این جلد شرح ناسازگاری و چگونگی آنرا خواهم داد.

آیه نخیل و اعناب و خرما و انگور به لقوم یعقلون ختم می گردد و بارتباط علم و عقل و رل خرما و انگور در این باره اشاره خواهم نمود.

پایان آیه مربوط به زنبور عسل لقوم یتفکرون است و ملاحظه نمودید از اعمال بسیار عالی عسل خوب مشروب نمودن دستگاه تفکر و سلسله اعصاب و مغز است و تاکنون چند مرتبه باین موضوع اشاره کرده هم در طب قدیم و هم در پزشکی جدید هم در اخبار به چنین موضوعی بویژه به یکی از قوای مربوطه که نگهداری حافظه بوسیله عسل باشد اشاره گردید.

پنجمین

هفت مرتبه کلمه والله در این گروه آیات در ابتدای آنها) قرار داده شده و با همین کلمه مقدس باز تقسیم بندی مخصوص در این هجده آیه که با نزول باران شروع و به یتم نعمته پایان می پذیرد بکار رفته که بسیار جالب است.

چهار جنبه علمی و اعجاز گفته شده در پیرامون کلمه والله اولی بود و اینک دومی آن شروع می گردد. در تینجا پس از اینکه مجدد سخن از حیات و خلقت و وفات و موت می دارد (متوجه باشید که در آغاز نزول باران کلمات موت و حیات بود و اینجا برای انسان که از نعمت های الهی بهره مند شده کلمات خلقت و فوت بکار رفته است) و در ضمن به ارذل العمر و طول عمر اشاره می فرماید و آیه را به علو و قدرت ذات مقدس خود پایان می دهد مثل اینکه می خواهد به بشر بفهماند که آب و انگور و خرما و عسل و شیر جملگی در زیاد کردن عمر مؤثرند و همینطور هم هست و شرح خواهم داد. (و آوردن کلمات موت برای مراحل اولیه حیات و فوت جهت زندگی انسان بر پایه اعجازی در مرتبه

عالی است زیرا این انسان است که از دست می دهد و فوت می کند یعنی خودش نیز در گذشتش دست دارد)

ششمین معجزه

والله بعدی وجه مشابهی با قبلی دارد. در آیه قبل به انسانی اشاره فرموده که از ارذل العمر و طول عمر بی بهره نمانده و در اینجا به فضیلت همین انسان بهره مند شده از رزقهای نیکوئی مانند آب و خرما و انگور و شیر و عسل اشاره می فرماید. گویا انسان عمر دراز یافته بوسیله نعمت هائی که خدا به خواص شگرفشان اشاره می کند باید از سایر معمرین متمایز باشند و وجه تمایزشان این باشد که لطف الهی شامل حالشان شده یکنوع فضیلتی (فضیلت غذائی) برای آنان قائل شده باشد.

هفتمین

باز بدنبال کلمه والله به اولاد و نوه و زن و فرزند اشاره فرموده مثل اینکه می خواهد این مطلب را به ما برساند که با توجه به خوراکهای خدا پسندانه داشتن یک خانواده لارژ و وسیع قطعی است و هر یک از اهل این خانواده موفق بدیدار حتی نوادگان خود شده و طول عمری بس تعجب آور خواهند داشت.

هشتمین

سه دفعه دیگر کلمه والله آورده شده یکجا سخن از این است که بشر از مادر بدون علم بدنیا آمد و در جای دیگر

مسئله لباس و منزل و مسکن و در آخری سخن از محیط خارج و نعمت های خدا دادی مربوطه اش می نماید که در هر حال کسیکه از غذای خوب برخوردار بود سالم است و کسیکه سالم است روح سالمتری داشته و چنین شخصی می تواند به علم و لباس و منزل و مسکم و محیط داخل و خارجش بذل توجه شاخص و قابلی نموده از مواهب طبیعت و نعم الهی باعتدال و بحق بهره برگیرد و بهره برساند کذلک یتم نعمته علیکم لعلکم تسلمون باین امید که مطیع و فرمانبردار ذات مقدس خالق آنچه گفتیم بوده باشد.

نکته ای شگفت

کلمات کذلک یتم نعمته ، از همه گیراتر و شیواتر است.

خوب توجه فرمائید : قرآن پس از آنکه به تقسیم بندی بهداشتی بنحو مطلوب و برگزیده خود اشاره فرموده به تمامیت موهبت و نعمت و عنایتی که نسبت به بندگان مبذول فرموده اشاره می کند گویا بذکر این حقیقت می پردازد که بعدها نیز بوسیله بشر عالم و خردمند مواردی و سر فصلهائی به تقسیمات بهداشتی افزوده شده و بآنچه در قرآن ذکر شده باز اضافه تری آورده می شود اما نعمت تمام بوده و هر چه آورده می شود خارج از تقسیمات قرآنی نبوده و از فروع و شاخ و برگ اصولی خواهد بود که اسلام متذکر و قرآن آورده است.

نتیجه از هشت مطلب

توجه فرمودید که لازم ترین چیزهائی که برای یک زندگی با نشاط و آبرومند بنظر می رسد قرآن از آنها در چند آیه نام برد : از غذا - درمان روان - لباس - خانواده - مسکن و ...

آب را بری پیدایش حیات - انگور و خرما را بعنوان رزق و حسن و سکر - عسل بنام یک شراب شفا بخش ، شیر یک فراورده سازگار برای عده ای مخصوص و بدینطریق بحث غذا را که مطلب کتابهای من است در انحصار غذاو درمان و حد فاصل ایندو در آورد : غذا (شیر) درمان (عسل شفا بخش) حد فاصل غذا و درمان (رزق حسن و سکر - خرما و انگور) از اینرو چنین نتیجه می گیریم که اسلام برای پایداری صحت و سلامتی بشر بستر گرم رعایت از اصول بهداشت بخصوص بهداشت غذائی را گسترده و جائی برای استراحت بر روی فرآورده های غیر غذائی باز نکرده و اگر اشاره به درمان و شفا نیز می نماید همه جا سخن از غذاست. در آیات مذکور نه تنها سخن از بهداشت غذائی بعمل آمده بلکه رعایت بهداشت روانی ، بهداشت لباس ، بهداشت مسکن ، بهداشت نسل و نواده نیز شده و از آنها سخن بمیان آمده است.

تقسیمات بهداشتی :

آخرین اعجاز از قرآن که گفتته می شود

آخرین معجزه ای ار قرآن که در این قسمت برای شما خواهم آورد تقسیم بندی بهداشتی شگفت آور قرآن می باشد که در

برابر هفت کلمه مقدس «واللّه» آورده شده است.

اولین واللّه آغاز آیه ای است که راجع به آب بحث شده و مجدد نوشتن آیه لازم به نظر نمی رسد

بدنبال واللّه اولین ، آیه هائی است که درباره غذاها و اثر و درمان غذائی می باشد.

واللّه دومی صحبت از طول عمر و زدادن و مردن می باشد. بدنبال سومین واللّه مطالبی از فضیلت های غذائی و غیر غذائی (رزق) می باشد که بعضی ها بهره مندند.

چهارمین موضوع بهداشت خانواده و نسل است.

پنجمین بهداشت روانی و توجه به گوش و چشم و دل می باشد.

ششمین درباره بهداشت مسکن گفتگوئی دارد.

هفتمین بهداشت محیط را بیان می دارد.

بهداشت روز را دیدید که به بهداشت پنجگانه تقسیم می گردید و هنوز هم تقسیم بندی سابق محفوظ بوده و بهداشت های غذا - بدن - لباس - مسکن - نسل - روان حتی جزو برنامه تدریسی دانشکده هاست ولی قرآن علاوه بر وجه مشترکی که در بهداشت های غذا - لباس - مسکن و روانی با علم روز دارد و بجاای بهداشت نسل بهداشت خاندان و نسل را متذکر است عناوینی بنامهای بهداشت محیط - بهداشت رزق - بهداشت طول عمر باز کرده است.

هر چند سالهای اخیر در برنامه های جدید کشورها بهسازی

توان بخشی - بهیاری و توانسازی و عمران و کلمات مشابه دیگری که برگشت همه توجه به محیط و بهداشت آن است بچشم می خورد ولی 15 قرن قبل بهداشت محیط از جمله توجهات قرآن کریم بوده است.

یکی از شاهکارهای قران جدا کردن بهداشت غذا و بهداشت رزق از یکدیگر است زیرا از یکطرف اهمیت بهداشت غذا را با استقلالی که بآن داده ، رسانده و از طرف دیگر به چیزهای دیگری که مرتبط و پیوسته با داخل و خارج بدن انسان می باشد از هوا و غیره که همه را خواهیم گفت اشاره فرموده است.

چرا با کلمه واللّه

علم تجوید که راه خوش خواندن و درست قرائت نمودن قرآن را تعلیم می دهد از جمله دستوراتش این است : هر گاه از وسط سوره قرائت شروع شد همانگونه که خود قرآن دستور می دهد باید گفت اعوذباللّه من الشیطان الرجیم (فاذا قرئت القرآن فاستعذ باللّه من الشیطان الرجیم - سوره نحل) مگر آنکه اسامی جلاله ذات مقدس پروردگار در سر آیه بوده باشد که در اینصورت با بسم اللّه الرحمن الرحیم آغاز باید کرد (یک علت اینکه سوره برائه بدون بسم اللّه است همین است که با بیزاری و نام مشرکین شروع شده است).

از جمله گفته شده است : آیاتی که با نام خدا شروع می شود صواب است و سخن از فضل و نعمت و رحمت الهی ، چنانچه بدنبال هفت «واللّه» که اشاره شد به ترتیب کلمات زیر در

آنهاست :

(آیات اول) کلمات حیات و زندگی - رزق نیکو - شفا.

(دوم) طول عمر.

(سوم) فضیلت در رزق.

(چهارم) رزق طیب - رزق حسن و نیکو.

(پنجم) شنوائی و بینائی بعد از نادانی و ناتوانی.

(ششم) لوازم زندگانی.

(هفتم) سخن از تمامیت نعم الهی است.

نتیجه چیست

نتیجه اینکه : قرآن با تقسیم بندی بهداشت روز موافق بوده و در عین حال انتظار دارد در آینده بهداشت های سه گانه محیط رزق - طول عمر نیز جائی برای بهتر زیستن در ردیف تقسیمات بهداشتی پیدا نمایند و مهمتر آنکه آیات با نام اختصاصی ذات مقدس پروردگار یعنی با کلمه «اللّه» و کلمه اللّه هی العلیا (سوره توبه) شروع شده تا توجه همگان را بجانب اهمیت فوق العاده اصول هفتگانه بهداشتی جلب نموده و هر پیرو قرآنی نهایت جدیت را برای رعایت آنها معمول بدارد یعنی آغاز هر یک چون با کلمه واللّه بوده هر کدام را باید بسم اللّه و دارای استقلال دانست.

شاهکار دیگر قرآن تذکری است که درباره اثر اجتناب ناپذیر هر یک از موارد هفتگانه بهداشتی مذکور در زندگی انسان داده و آنها را به ترتیب خاص اهم فالاهم آورده است چنانچه از اول صححبت از غذا داشته و ما می دانیم غذا دگرگونسازتر از موارد دیگر در وضع

آدمی است و بهمین ترتیب قسمت دوم از سوم و سوم از چهارم مهمر و مؤثرتر است تا آخر.

جلد ششم درباره چیست

در جلد سوم و چهارم اطلاع داده شده که چند جلد بعدی در انحصا رغذاهائی خواهد بود که نامشان در قرآن آورده شده است ضمنا خودم قبل از همه عسل را انتخاب کردم و چنین دلیل انتخابم را آوردم که جدا شده از سینه حیوان سازگارتر برای انسان بوده و بعد عصاره های گیاهی و در درجه آخر آبی است که از نهاد سنگ خارج می گردد و لذا فرآورده های حیوانی را مقدم داشتم و از میان فراورده های حیوانی عسل را جلو انداختم بدین علت که قران بخاصیت شفا بخشی آن اشاره فرموده است ولی اینک می بینم اشتباه کرده ام زیرا رد تقسیمات بهداشتی غذائی که قرآن انجام داده است اول از شیر و سپس خرما و انگور و بعد عسل صحبت کرده است از اینرو حق بود که از شیرو سپس خرما و انگور و آخر عسل نوشته باشم و اینک جلد ششم درباره شیر تقدیم می گردد.

یک معجزه دیگر قرآن

اگر قبلا متوجه تقسیم بندی بهداشتی قرآن شده بودم و جلد مربوط به شیر را مقدم داشته بودم این معجزه قرآنی را نیز گفته بودم ولی اکنون متوجه شده و نوشتم :

یادتان باشد نوشتم آنچه از حیوان است به حیوانی بنام انسان سازگارتر از آنهائیست که از گیاه بدست می اید یعنی شیر

و عسل که از انعمام و زنبور است بیشتر و بهتر بسازمان بدنی انسان سازگار و نزدیک می باشد تا هندوانه و گوجه و ... ولی متوجه نبودم که بگویم انسان حیوان پستانداری است و زنبور از جمله حشرات می باشد و لهذا آنچه از پستان خارج می شود بانسان پستاندار نزدیکتر از عسلی است که از بطن (چینه دان و معده و دهان) زنبور عسل خارج می گردد (شرح آنرا در جلد قبل دادم) و این مطلب را هم اکنون از قرآن آموختم که شیر را بر عسل مقدم داشته است و نظم و ترتیب خاص بعدی را هم دارد که مطلب قبلی مرا تأیید می نماید که شیر (از پستان) - عسل (از بطن) - به ترتیب در قرآن آورده شده و گفتم و باز خواهم گفت شیر از خرما و انگور و حتی عسل برای بدن سازگارتر و نزدیکتر به ساختمان بدن است.

رژیم همه چیز خوری

در جلد قبل گفتم رژیم بر چند قسم است رژیم گوشتخواری ، رژیم گیاه خواری و ... و بیان داشتم که اسلام فقط با رژیم همه چیز خوری موافق است بشرط آنکه غذای حلال طیبی بوده باشد و چه بهتر که حسن و نیکو انتخاب گردد. اینجا باید بیفزایم همینکه در جلدهای قبل در چند مورد نقل از امام خواندید که می فرماید سبزی بخورید که با شما چنین و چنان می کند و سودمند می باشد و اینک نیز کتابی در دست شماست که از فرآورده های حیوانی می باشد و جلدی نیز بعدا درباره گوشت ها داریم یقین خواهید کرد که تنها رژیم همه چیز خوری را اسلام برگزیده است رژیمی که هم گیاه خوری باشد هم گوشتخواری.

چگونگی شروع کتاب

جلد قبل که درباره عسل بود بدینگونه آغاز گردید که دو آیه سوره نحل را که درباره چگونگی ساختمان عسل و خواص آن اشاره ای داشت آورده و جزء جزء آنرا مورد بحث قرار دادم ، در این جلد نیز باحترام قرآن باید از قرآن آورد ولی کدام آیه را انتخاب خواهم کرد ؟ در چند برگ جلوتر ملاحظه فرمودید که هنگام تقسیم بندی بهداشتی قرآن نوشتم : اولین غذائی را که قرآن از آن نامبرده شیر و فرآورده های لبنیاتی است و بعد راجع به عسل می باشد و چون از همین سوره آیات مربوط به عسل برگزیده شد آیات شیر را نیز از اینجا انتخاب می کنم و قرآن در این باره مبسوط تر آیه ای ندارد و چنین است :

و ان لکم فی الانعام لعبره نسقیکم مما فی بطونه من بین فرث و دم لبنا خالصا سائغا للشاربین.

و البته برای شما هوشمندان ملاحظه حال چارپایان (از شتر و گاو و گوسفند) همه عبرت و حکمت است که ما از میان (دو جسم ناپاک) سرگین و خون شیر پاک شما را می نوشانیم که در طبع همه نوشندگان گوارا است.

از قرار معلوم در این جلد باید از انعام - عبرت - سقایت - بطون - فرث - دم - لبن - خالص - سائغ - شاربین مطالبی آورده و به سه کتاب : و ان لکم فی النعام لعبره - نسقیکم مما فی بطونه من بین فرث و دم لبنا - خالصا سائغا للشاربین تقسیم کرد.

در سوره مومنون نیز داریم :

و ان لکم فی الانعام لعبره نسقیکم مما فی بطونها و لکم فیها منافع کثیره و منها تأکلون و علیها و علی الفلک تحملون.

و برای شما در مطالعه حال چارپایان و حیوانات اهلی عبرت خواهد بود که (مانند مادر) از شیر خود بشما بیاشامند و در آنها برای شما منافع بسیاریست و از برای گوشت آنها نیز (غذاهای گوناگون ماکول) تناول می کند و بر آن چارپایان و نیز بر کشتی ها در سفر سوار می شوید.

در سوره نحل چون بآیه مربوط بانعام می رسیم می بینیم به ترتیب آیاتی است: در باره نزول باران - چگونگی پیدایش شیر از بین سرگین و خون و سپس از عسل و خرما و انگورو نسل و محیط آیه هائی. اما قبل از این دسته آیات سخن از پیامبر و کفر و ایمان و اختلاف و ... و بعد از آنها صحبت از بعث و قیامت می باشد.

در سوره مومنون همه بر عکس آیات در سوره نحل است یعنی قبل از یکدسته آیات که مربوط به زندگی انسان و غذاها و نزول باران می باشد آیاتی است مربوط به شرح حال و چگونگی صفات و سجایای مومنون و جایگاه واپسین آنان فردوس برین و بعد از آن دسته آیات راجع به پیامبر است و کفر و ایمان و اختلاف.

در سوره مومنون پس از چگونگی ساختمان انسان و دگرگونیهائی که در رحم و خارج از رحم بخود می گیرد به آفرینش آسمانها اشاره ای کرده ، آنگاه به نزول باران و سپس راجع به خرما و انگور و میوه های دیگر و در آخر به انعام و فراورده

های آن اشاره می نماید (یعنی درست برعکس آیات سوره نحل که شیر اول بود و انگور و خرما و ...)

اینکه در سوره نحل آیات از نزول باران شروع شده و در سوره مومنون از خلقت انسان به بعد ، آنچه بنظر نویسنده می رسد علت آنکه در آنجا از آیات تکوینی شروع و دخالت قدرت ذات مقدس الهی را منظور داشته و در اینجا به تریب پس از پیدایش انسان به مختصر نفوذ وی در پیدایش ها اشاره گردیده است. مثلا در آنجا از شیر - خرما - انگور - عسل - بهداشت نسل - محیط اشاره ای است که به ترتیب نفوذ ظاهری قدرت بشری در آن چشمگیرتر است و در آیات سوره مومنون بر عکس می باشد.

شاید در همین برگ کتاب دو آیه : و ان لکم فی الانعام لعبره نسقیکم مما فی بطونه - و ان لکم فی الانعام لعبره نسقیکم مما فی بطونها برای شما تعجب آور جلوه نمود زیرا دو جمله کاملا متشابه و یکسان یکی دارای ضمیر مذکر و دیگری مؤنث برای اولی وهله نشان دهنده اختلاف و مغایرتی بوده باشد در حالی که می توان علل متعدده این تفاوت را در کتابهای تفسیر و از جمله کشاف زمخشری جست که یکی از آنها این است که در یکجا توجه بانعام از لحاظ اسم جمع بودن آن که ضمیری مفرد مذکر دارد و در جای دیگر بعنوان اینکه فقط از شیر دادنش و سقایت از بطونش نامبرده شده ضمیر مفرد مؤنث آورده اند (و هرگز این دو کلمه - بطونه بطونها مورد اشکال حتی معاندین هم قرار نگرفته است). صفحه 27 کتاب و انَّ لکُم فی الانعام لعبره و البته برا شما در چارپایان عبرت است

ص: 26

ص: 27

کتاب وان لکم فی الانعام لعبره

اشاره

و البته برای شما در چارپایان عبرت است

عبرت

آیا پروردگار ، کلمه عبرت را در برابر چه کسانی آورده است ؟

از خردمندان : لقد کان فی قصصهم عبره لاولی الالباب.

از صاحبان بصیرت : فاعتبروا یا اولی الابصار.

از شما (کم) : همانگونه که در آیه مورد بحث ملاحظه فرمودید و ان (لکم) فی الانعام لعبره.

و ...

صاحبان خرد که از سرگذشت های شیرین و زیبائی چون داستان حضرت یوسف عبرت گیرند از اینجهت که خوابی دید و بسرنوشتی قبلا اطلاع حاصل کرد و با آنکه نزدیکترین کسانش (ده برادر بزرگتر) خواستند در سرنوشتش دگرگونی بوجود آوورند نشد که نشد ! او را به چاه انداختند که از بین برود از قعر چاه بیرون و باوج عزت رسیده او را به زندان انداختند. زندان وسیله خیری گردید و...

اما چرا از خردمندان انتظار دارد از داستان حضرت یوسف و قصه های دیگر عبرت بگیرند ؟ زیرا این خردمندانند که در داستان مثلا نامبرده می توانند بررسی های به عمل آورند که قدمت فرهنگی قبل از تورات دارد، یعنی اینان از وضع زندان آن زمان اطلاعاتی کسب می کنند و همچنین از چگونگی سپاهیان قضاوت و رفتار با متهمین - پرستش و معبود و معابد - کاروانیان قحطی زدگان - تعبیر خواب - مسئولیت وزیر دارایی و نخست

وزیر و...

اما بینایان از سرگذشت به کیفر رسیدگان عبرت گیرند زیرا اگر چشم بینایی نباشد هلاکت قوم لوط و ع اد و ثمود که سهل است در صورتی که از هر ده نفر بشر نه نفرش نیز به هلاکت رسند باز طولی نمی کشد که در بین بازماندگان کسانی دیده شوند که برای زودتر نزدیک شدن به گناه بر یکدیگر سبقت بگیرند و این تنها اولی الابصارند که از سرنوشت های مذکور عبرت می گیرند.

عبرت در معنی نگاهی است حزن آور از روی بصیرت به سرنوشتی یا اتفاقی یا پدیده ای که انسان از آن پند بگیرد. بیدار شود، متوجه گردد و در هر صورت همه به نفع وی باشد و اعتباری حاصل آید.

پند گرفتن، مقیاس، سنجیدن،. نوع، شگفت، کسی را که سخت تنبیهکردنکه همه تقریبا معنای مجازی عبرت است و بهتر ازهمه : عبورکردن طبیعت است از غفلت به سوی بیداری و آگاهی.

و ان لکم

هم اکنون گفتم چرا از خردمندان و صاحبان بصیرت درخواست عبرت گرفتن شده است و اینک باید بیفزاییم چرا در مورد بررسی وضع انعام وچگونگی شیر، از دسته ای (کم) این انتظار را دارند ؟

برای این است که در این کلمه کوچک شیمیست ها جا دارند (کسانی که باخواص شیمیایی شیر سر و کار دارند و عناصر موجود در آن) فیزیولژیستها در آن کلمه مستترند (آنانکه به وضع تهیه

شیر و مکانیسم عملیات خون و سرگین و اع مال احشاء و انعام حیوانات آگاهند) و غذا شناسان که چرا شیر برای نوشانندگان خالص و گواراست و...

کسیکه کتاب ریاضی می نویسد و در آن کلمات « شما» را می آورد، مقصودش این است که ریاضی دانها توجه نمایند وانگه از شیمی مجلداتی داردو خطابی از «شما» نظرش این است که شیمیست ها متوجه گردند و... به همین روش که کتاب جهانی قرآن میفرماید شما و به دنبال آن کلمه از شیر و خون و انعام و عبرت کلماتی دارد یعنی شما فیزیولژیست ها شیمیست ها و... توجه نمایید.

قرآن کتاب آسمانی و مجموعه ای از آیات خدایی است و اگر رعایت این گونه نکات در آن نشده بود من هرگز در آنجا که درباره اختلاف نابغه و پیامبر هفتاد وجهخ تمایز نوشتم این مطلب را نمی آوردم که :

قرآن در هر زمان بالاتر از شرح و تفسیری است که بر آن نوشته می شود در صورتی که شرح و بسط تمام عملیات نوابغ به وسیله بعدیها اضافه تری دارد و روشن تر می گردد. اگر قرآن می خواست مانند کتابهایی باشد که امثال من و... می نویسم به جای کلمه «کم - شما» باید گفته باشد برای شما شیمیست ها فیزیولژیست ها - علمای تغذیه - دامپزشکان و... در احوال چارپایان عبرتی است که در این صورت قرآن کتاب موجز و آیات معجز نبود بلکه جار و جنجالی بود بدرازا و مکرر.

عبرت در انعام

چند آیه سوره نحل را قبلا آوردم که خود مجموعه ای جداگانه ومستقل به شمار بودند و در ضمن به بهداشت هفتگانه اشاره ای داشتن که اولین آنها سخن از خرما و اگور و عسل و در اهمیت دو تای آن (شیر و عسل) همین بس که علاوه بر مقدم داشتن آن دو این موارد، دو سوره قرآن نیز به نام تولید کننده آنها : انعام و نحل نامگذاری شده است.

هر چند انعام جمع نعم و نعم به شتر گفته می شود و در این صورت انعام بالاخص معنایش شتران خواهد بود ولی در قرآن و کتابهای لغت گاو و گوسفند نیز علاوه حساب شده در حالی که به شترا می توا گفت انعام ولی به گاو و گوسفند بدون شتر انعام گفته نمی شود. افزوده شود با توجه به سوره انعام که نام (ضان) و (مغز) و... در آن است احتمالاً می توان گفت هر کدام از این قبیل نشخوارانی که شیرشان از لحاظ اسلام حلال و طیب برای آشامیدن است از انعام محسوب می شوند.

عبرت از شتر

کلمه نعم یعنی شتر و به گاو و گوسفند نیز اطلاق می شود و این که در جای دیگر قرآن بشر را به آفرینش فوق العاده شتر (افلا ینظرون الی الابل کیف خلقت)متوجه میسازد بجاست

مختصری از عجائب خلقت شتر آورده شود :

و اینک صرفنظر از آنچه شیر شتر علاوه تر دارد به پاره ای از عجائب خلقت شتر اشاره میشود:

1 شتر پستانداری است که کیسه صفرا ندارد.

2- محتویات معده اش را می تواند به حجم زیاد به دهان آورده و باز برگرداند.

3- اعضای ظاهریش نیز منتخبی است از عضوهای پستانداران دیگر مثلاً لبش از خرگوش که همه می دانند.

4- بهترین ضریب اتکاء در انتخاب سطح دستها و کف پاهایش برای عبور از شنها به کار برده شده

5- بلند شدن شتر از زیر بار سنگین با توجه به توزین اهرمها به وسیله گردن درازش انجام می گیرد.

6- دشمن و خطر را از فاصله بسیار زیاد حس می کند.

7- گلبولهای بیضوی هسته دار قرمز خونش با سایر پستانداران فرق دارد.

8- هر گاه جاده اصلی وی که به سوی مقصد کشیده شده باشن یا برف پوشیده و بدون آثار بماند شتر راه گم نکرده طریق خود را طی می نماید.

9- رشدش در 5-6 سالگی است که می توان از او کار گرفت.

10- طرز مقاربت شتر از پشت به پشت بوده و هنگام زایمان ساربان به کمک آنان برای بیرون آورد حاشی شتر (نوزاد شتر) کمک می نماید.

11- سرعتش در صحاری به 12 کیلومتر و در تندروها (جماز) حتی به 24 کیلومتر در ساعت می رسد (که یک هفته استراحت به آن ها داده خواهد شد).

12- به عادات و رسوم شتر باید احترام گذارد و از جای قدیمی به جدید که آورده شد باید به او تعارف کرد.

13- از عجائب شتر این است که در حال بیماری هم اغلب کار می کنند ولی ناگهان افتاده سقط می شود و اگر شتری در قطار بغ لطد ساربان می داند مرده است.

14- بیست الی سی فرسنگ در مدت سی الی 55 ساعت می تواند محمولات خود را با چرای عادی حمل نماید.

15- درشن زار بهتر از فلات و کوه کار می کنند.

16- راهی ار که قبلاً رفته است اگر بداند با بی آبی مجدد دچار خواهد شد هنار بر می دارد (شتری پس از 17 روز در حرارت 37 سانتی گراد با خوردن یونجه و برگهای خشک نخل در صحرای سوزان یک مرتبه صد لیتر آب خورد). (1)

18- همانگونه که چشم مرغان دارای یک دریچه ای است که در مواقع ضرورت بردیده شان کشیده می شود بینی شتر نیز پرده ای دارد که در طوفانهای شدید نمی تواند حالت خفگی به وی دست دهد و در شنزارهای طوفانی به خوبی راهروی می نماید.

19- آنچه از همه مهمتر است کینه توزی شتر می باشد در همین چند روز اخیر در قریه ای از یزد (بندر آباد با ضم کلمه) شتری جوا بیست ساله ای را با وضع فجیعی کشت، جوان که

1- کیهان هفته شماره 43.

قبلا با چوب به سختی شتر را مضروب ساخته بود چندین روز بعد شتر او را تنها می بیند به طرفش آمده با دهانش بازوی جوان را گرفته به زمین انداخته و آنقدر سینه اش را بر جوا می مالد و می کوبد تا جان می دهد.

از شخص مورد اع تماد از رباطات شنیدم که یکی از ساربانهای شتری را به سختی می زند و سپس از ترس انتقام وی را می فروشد شش ماه بعد فروشنده به کارونسرای وارد می شود شتر را نمی شناسد به یکی کار داشته او را صدا می کند و خارج می شود شتر او را تنها می بیند تعقیب می کند و می کشد. ولی در مواقع دیگر یک کودک افسار قافله بزرگی را در دست دارد و می تواند همه را اداره کند و بهر راهی ببرد.

20- اگر شتر آبستن را در جای تگی به دور چیزی بچرخانند سقط خواهد کرد.

21- اگر شتری را چشم بسته مجبور به مقاربت با مادرش کنند و بعد متوجه شود بیضه ها و آلت خود رابا دندان خواهد کند.

22- معده و روده شتر در هضم مواد سلولوزی قوی است و از این رو می تواند مدتها فقط خار بخورد و چون خار سدیم زیاد دارد شیر شورتر است.

23- در مواقع ضروری که شتر با گرسنگی روبرو می شود از ذخایر خود که در کوهان است برخواهد داشت.

24- مالیدن چربی کوهان شتر به آلت آن را محکم و سفت می سازد.

یک تذکر جالب

فرصت طلبانی که می گویند : حضرت محمد چون شن و شتر را فراوان دید در قرآنش از آها زیاد نامبرده است متوجه نبوده اند که در میان بیابان شن و جوار کاروانشتر نامبردن از گلزارها و ثمراتیکه باید در مورد بهره برداری زنبوران عسل قرار گیرد نشانی از سخن رسوا کننده آنان بوده و این دو آیه مذکور که راجعبه شیر و عسل به دنبال یکدیگر آورده شده یکی از بهترین گواه جهانی و عمومی بودن رسالت نی گرامی است.

عبرت گیرندگان

از عبرت گرفتن وضع انعام انچه را توانسته ام در معرض انتقادو اصلاح قرار دهم چنین است :

(1) اولین عبرت همان است که در آیه به دنبال کلمه لعبره آمده و آن به وجود آمدن مایعی است ه نام شیر از میان دو جسمه نام خون و سرگین، در حالیکه تغییرات تکوینی و تشریعی به دست لذت آشامندگان داده می شود.

حالت تکوین سرگین و خون لا تغییر خوراک حیوان ترکیبات مختلفی داشته، مثلا اگر به گاو علف تازه بدهند محتویات سرگین و ترکیبات خونش با زمانیکه فقط کاه خورده باشد متفاوت است در صورتی که شیر در هر حالت وضع ثابتی داشته

با غذاهای مختلف در بعضی عناصرش بسیار ناچیز تغییری وجود خواهد آمد. »

از لحاظ تشریع سرگین جسم پلید آلوده ای بوده و خون نیز نجس و خوردنشان حرام می باشد در صورتی که شیر پاک و خالص در هر حال از میان دو جسم پلید نجس بیرون می آید و ثابت است به علاوه نه رنگ خون در شیر اثر می گذارد نه بوی سرگین در آن وارد می شود و نه...

(2) نه این است که در اسلام برای کسانی حج رفتن واجب شده که مستطیع می باشند از این رو در میان آنان که به حج می روند فقط صاحبان ثروت و کسانی که حکم و اعلان جنگ شرکت دارند.

اسلام بر صاحبان ثروت و آنانکه می توانند اوراق بهادار کشور و اعلامیه های حیات و ممات مردم را زیر و رو کنند واجب گردایده در عمرشا یک مرتبه به حج بروند و اعمالی را انجام دهند که یکی از آنها به وجود آوردن اجتماعی است مشابه آنچه در روز حشر می باشد، روزی که پروردگار فرماید کانهم جرداد منتشر (سوره القمر) و بشریت مانند سپاهیان ملخ که از رمین بلند می شوند با بوجود آمدن عوامل فیزیکی و شیمیایی و مکانیکی جند که یکی از آنها اولتراسوند (صور اسرافیل) است و شرح همه در جلد مربوط به معاد داده خواهد شد از زمین سر بر می دارند و در برابر پیشگاه با عظمت و مقدس پروردگار می ایستند حاج پسی از این که مراحل چندی از حج را گذراند تا حدودی باطری دینی و فطریش از اسید مناظر مشابه معاد پر شد

ناگهان با یک منظره بسیار وحشت آور و مهیب چندین هزار گوسفند سر بریده خون آلودی مواجه گردد تا برای العین آنان که حق امضای صلح و جنگ را در دست دارند بیند این که منظره کشتار انعام است چه نفرت آور و زننده است و بزودی اعلان جنگ اسانها را صادر نکنند و کشتارهای دسته جمعی به راه نیندازند.

حاجیانی که خود مجسمه هایی از موجودیت صحرای محشرند و به زودی همان خواهند شد که هم اکنون الگوی آنند به زودی بشریت را با منظره کشتار مواجه نسازد.

این که حاج نمی تواند گوسفندی معیوب بر گزیند تا در قربانی کردن سهیم گردد و شرایط انتخابی چندی بر آن مترتب است شاید شاهد ای معنی بوده باشد که کشتار دسته جمعی انعامی سالم و جوان بیدار کننده حس عطوفت و انسانیت کسانی باشد که حکم کشتار دسته جمعی جوانان شریت به دست آنان است.

(3) چنانچه هزاران راس انعام در باغ خود داشته باشند و مرتب علوفه و خوراکشان را از دسترنج خود برای آنها در طویله شان بریزید تا اینکه آنها را هر روز در بیابانی که رایگان به اختیارش در آمده چرا بدهید در پرداخت زکات اسلامی در صورت اول معاف بوده و وضع دوم باید همانگونه که دولتن ها از موتورهای مالیات یا عوارض می گیرند که از اسفالت خیابان های استفاده می نمایند که دولت مهیا ساخته است شما نیز باید همینکه جمع حیوان معین به حد نصاب رسید مقدار معلومی از آنان را به مالک و صاحب بیابان «خدا» بپردازید تا در راه رفع فقر و پریشانی

اهل و عیال خدا (بینوایان) مصرف می گردد و وضع چنین قانونی بهترین راه حمایت از کسانی که رنجبر و زحمتکشند.

(4) در حلد قبل به تفصیل بیان داشتم که به تازگی فروشندگان عسل و شیر سر و صدای تبلیغاتی زیادی دارند که زنبورشان از همه نوع گلی و گاوشا از همه گیاهان بهره ای دارند فراورده هایشا نیز سرشار از هر نوع عناصر موجود در آن گیاهان است و در ضمن از قرآن شاهد آوردم که زنبور عسل قرآن که عسل شفا بخشی دارد از کل ثمرات و همه گلها بهره بر می دارد و گاو و اسلامی نیز همانگونه که نبی گرامی فرمودند تداووابالبان البقرفاها تاکل من کل الشجر و ا زکل شجر و همه چراگاهها تغذیه می شود از این رو شیرش دارنده همه نوع عناصر و ویتامینی می باشد.

زنبور عسل و گاو از همه گیاهان بخورند عسل و شیرشان مورد تعریف قرار می گیرد که شفا بخش است و دیگری درمان کننده، این معنا را می رساند که اگر انواع گیاها به آنها نرسد از خاصیت شفا بخشی و درمانیشان کاسنه می شود و نتیجه می گیریم که 15 قرن قبل، قرآن این مطلب علمی را گوشزد می فرماید که : بعضی عناصر موجود در گیاهان می توانند از راه گوارش حیوا وارد شیر شوند.

(5) آیاتی چند در قرآن داریم که نشانی از سواری دادن انعام و یا باربری آنهاست : و جعل لکم من الفلک و الانعام ماترکبون (سوره الزخرف) و علیها الفلک تحملون (سوره المومنون)

و آیه ای است که قبلا بیان داشتم پروردگار می فرماید : و الخیل و البغ ال و الحمیر لتر کبوها و... (سوره نحل) و اسب و استر خر را مخصوص سواری قلمداد نموده و بعد از آن می فرماید در آینده (پس از نزول قرآن) وسائل چندی برای سوار شد ایجاد خواهد شد که هم اکنون (زما صدر اسلام) کسی آها را نمی شناسد و از جمله خلق خواهد شد وسائل سواری که از حد گذرنده است (بسیار سریع السیرند) مقصود این است که قرآن از اسب و استر و خر برای سواری و از مطلق انعام برای استفاده غذایی نامبرده و این مطلب شاید رساننده این حقیقت باشد که استفاده غذایی از فراورده های شان برتری دارد و در جای خود از آن بححث خواهم کرد.

(6) آیات چندی است از جمله در سوره یونس : انما مثل الحیوه الدنیا کماء انزلنا من السماء فاختلط به نبات الارض مما یا کل الناس و الانعام حتی اذا اخذت الارض زخرفها و ازیتن و ظن اهلها انعم قادرون علیها اتیها امرنا لیلا اونهارا فجعلناها حصیدا کان لم تغن بالامس کذلک نفصل الایات لقوم یتفکرون. که مضمون ترجمه اش چنین است که از آسمانها فرستاده می شود تا بروید گیاهانی که مورد بهره برداری مردم و اعام قرار می گیرد تا زمانیکه زمین هر گونه زخرف و زینتی دارد به خود می گیرد و مردمش تصور می کنند خود بر آن قادر و متصرفند که ناگها فرما الهی در رسد و همه را دور کند آنچانکه گویی روز قبلش در زمین هیچ نبوده است.

در سوره طه : الذی جعل لکم الارض مهدا وسلک لکم

فیها سبلا و انزل من السما ماء فاخرجنا به ازواجا من نبات شتی کلوت وارعوا انعامکم ، بدین مضمون : خدا زمین را گهواره شما قرار داد و راههای در آن برای ارتباطات و رفع نیازمندیها و آب از آسمان فرستاد که انواع گوناگون گیاهان بروید تا مردم و انعام از آنها بخورند.

در سوره سجده : اولم یروانا نسوق الماء الی الارض الجرز فنخرج به رزعا تاکل منه انعامهم و انفسهم افلا یبصرون ، آیا ندیدید که آب باران را به سوی زمین خشک بی آب و گیاه می بریم تا حاصلی که مردم و چارپایانشان از آن بخورند میرویانیم. و در سوره عبس و سوره... امثال متاعکم و لانعامکم و.....

به آیات فوق توجه فرمودید که همه جا انسان و انعام را در یک چیز شریک و سهیم دانسته و آنم استفاده غذایی از روئیدنیهاست بعد متوجه آیات دیگری باشید : و الانعام خلقها لکم فیها دف و منافع و منها تأکلون (سوره نحل) و لکم فیها...

در این آیه تمام کلماتش مانوسند فقط دف ء که ضد سرمای تند دانسته می شود مضمون آیه چنین ترجمه می شود : چارپایان را خلق فرمود جهت گرم کردن شما در برابر سرمای سخت و فوائد بیشمار دیگر که به شما برسانند و از جمله گوشتشان و فراورده ایشان که بخورید. آوردن سه کلمه اکل (خوردن) و دف ء (گرم کردن) و منافع به نظر سطحی تصور می شود چنین معنا را می دهد که از پشم و پوست انعام برای ضیافت در برابر سرما استفاده می شود در صورتیکه دف ء که ضد تندی سرماست و قبل

از منافع دیگر و حتی جلوتر از خوردن و اکل آورده شده و در عین حال نسبت دف ء و منافع به خلق و آفرینش تکوینی بیشتر مربوط بوده و تاکلون را که تا حدودی در اختیار بشر قرار داده از یکدیگر متمایز می سازد از این رو می توان گفت که دف ء شامل گرم کردن هم بیرون بدن می شود با پشم و پوست و.... انعام و هم مسئله گرم نمودن داخل بدن را مطرح می سازد (با سوختن چربیها و پروتیین های آنها).

اینکه در جای دیگر قرآن نامی از پشمینه پوشی به وسیله انعام آورده شده شاید مؤید مطلب عنوان شده باشد.

یک معجزه قرآن

به شرطی که مطلب قبلی مرا که نیمه تمام فراموش نفرمایید یک معجزه شگفت انگیزی از قرآن را برای شما ذکر می کنم.

وقتی دز فرمولهای ریاضی فرمول:

$$A+B+D=A+B+M$$

مشاهده شود شما بر دو قسمت مساوی و مشابه دو طرف خط می کشید و می گویید از این قرار $D=M$

و ان لکم فی الانعام لعبره نسقیکم مما فی بطونها و لکم فیها منافع کثیره و منها تاکلون (سوره مومنو) را در یک طرف و آیه قبلی و الانعام خلقها لکم فیها دف و منافع و مها تاکلون (سوره نحل) را در برابرش می نویسیم یقین وقتی در کلمات مشابیه دو آیه خط بزنید نسقیکم مما فی بطونها در برابر دف قرار

می گردد یعنی اگر شیر آشامیدید عملی انجام داده اید که شما را در رار سرما حفظ می نماید و به اعجاز دومی توجه فرمایید.

دومین

اشاره

در جلد قبلی آوردم و باز توجه شما را به آیه بالا که از سوره طه نقل شده جلب می نماییم از آنجا که فرمود.. نبات شتی کلوا وارعوا انعامکم، و انسان وانعام را در خوردن گیاه شریک نشان داد همینطور در سوره عم : اخرج منهاما و مرعیها و الجبال ارسیها متاعالکم و لانعامکم.

فراموش نفرمایید همانگونه که عسل شفا بخش است با این شرط که زنبورها از کل ثمرات بهره برداری نمایند شیر نیز درمان است در صورتی که از کل الشجر چرا کرده باشد (قبلا گفتیم تداووا بالبان...) و باز ر این جلد برای شما خواهم آورد که کرم (با کسروف ورا) پرده شیر و ماده چربی شیر با تغذیه بهتر حیوان افزایش خواهد یافت اینک توجه به این مطلب که شیر خوردن انسان را بر ضد گرما مجهز می سازد و با تغذیه بهتر حیوان گرمای حاصله برای انسان بیشتر است به این نکته اعجازآمیز اسلامی که چربی ها در گرم کردن بدن نسبت به مواد غذایی دیگر برتر و افزونترند سر تعظیم فرود خواهید آورد و خواهید دانست درقرآن حتی به کالری حرارتی بیشتر چربیها اشاره گردیده است. یقین است هر دانشجویی می داند برتلو در 1899 نشان داد : حرارتی که از مواد غذایی مختلف در بدن تولید می شود برابر مقدار حرارتی می باشد که از

سوزاندن آنها در هواپیما پیدا می شود و به نتایجی رسید که یک گرم البومین 8/4 کالری و یک گرم قند 2/4 و یک گرم چربی 4/9 کالری حرارت می دهد و آتوترا در 1899 و لوفر در 1900 به پژوهشهای جالبی دست می زند از تولید انرژی غذایی در بدن کسی که در اتاق کاملا مسدودی به سر می برد (اتاق کالریمتری) تعیین ارزش غذایی و مولد حرارتی صحیح و مطالب دیگر.. اما قرآن چه کرده که در قرن 15 قبل اشاره به منبع ایجاد کننده حرارتی غذایی چون شیر می نماید.

مطلب خودمان

بر گردیم به مطلب خودمان : در سوره محمد است : والذین کفروا یتمعون و یا کلون کما تاکل الانعام و النار مثوی لهم. کافران در موارد سکس و آمیزش و خوردن همانگونه اند که انعام متمتع میشوند و میخورند.

از آیاتی که آوردم شاید مطالب زیر عاید گردد :

1) انسان از گیاه «شتی» و «غلب» و... بخورد و انعامش را نیز بر آنها بچرخاند دو معنی دارد اینکه انواع و اقسام گیاهان موجود باشد دیگر اینکه همه تازه و بر چراگاه باشد که مورد استفاده خود و انعامتان قرار می کیرد و لازم به بحث نیست که این دو موضوع بس جالب را شرح دهم زیرا : همه عناصر در همه گیاهان موجود است و هر چه تازه تر باشد موجودیت بیشتری دارند و هر چه زمان بر سبزی بگذرد عناصرش روبه کاهش می رود.

2) با آنکه به کرات سخن از دریا و نهرها شده و آیاتی در این باره داریم در این باره داریم قرآن پافشاری دارد همه جا برای در عین حال که به لزوم تنوع گیاهان اشاره می فرماید جهت معرفی بهترین آنها یک شرط سودمند را قائل گردد و آن نزول باران و فرستادن آب است از قسمت بالا (آسمان) بر گیاهان (همانگونه که امروز معمول گردیده است که با آب پاشهای مخصوص آب را بر سر گیاهان پخش کرده می ریزند) و ما می دانیم زنبور عسل روز بعد از باران فراورده ای بهتر و بیشتری داشته که شرح دادم و انعام نیز از گیاهان باران خورده فرآورده بهتری می دهند زیرا باران دارنده عناصر مفیدی از جمله ویتامین B12 می باشد (شستشوی عناصر مفید گیاهان به وسیله باران بسیار ناچیز است)

3) اما آنجا که از ارض و جرز و زمین باران نرسیده صحبت شده و نامی از آب باران آورده نشده استفاده گیاهی حیوان را قبل از انسان ذکر فرموده گویا پروردگار می خواهد هنگام به دست آوردن گیاه با شرایط بهتر، از ابتدا مورد استفاده انسان و بعد انعام قرار گیرد در صورتیکه در ارض جرز حیوان از گیاه بهره ببرد و انسان از انعام و فراورده هایشان.

4) یقین است که کلمه ازواج (ازواجا من نبات شتی) توجه فرمودید که 15 قرن قبل قرآن کریم به نر و ماده بودن همه گیاهان اشاره فرموده است در صورتیکه تشخیص نر و ماده بودن بسیاری از آنها سابقه بیشتر از دوسه قرن ندارد.

5) در سوره الحجر است : ذرهم یا کلوا و یتمتوا...

و در این جا آوردند که یتمتون و یاکلون کما تأکل الانعام یعنی در آنجا که سخن از کافران است خوردن را قبل از تمتع آورده در صورتیکه هنگام شرکت با حیوانات تمتع را اول ذکر کرده و بعد خوردن را، و این می رساند که کافران خوردنشان به مانند انعام بدون توجه به کیفیت غذا (فلینظر الانسان الی طعامه) و بدون عمل به مفاد دستور انتخاب کمیتی غذا (کلوا و اشربوا و لا تسرفوا) بوده از این رو حیوانی همانند باشند که یک سوراخ دارند برای اینکه غذا واردش کنند و دیگری که از آن تمتع برگیرند (این دو هم به اجبار فرمان آفرینش تکوینی یکی جهت حفظ بقای فرد و دیگری برای صیانت بقای حیات نسل و اجتماع) و اصلا و ابدا از دخالت مغز و آفرینش تشریعی در آن خبری و اثری نیست و به کیفیت و کمیت توجهی نمی باشد.

پروردگار به نبی گرامی می فرماید : کافران را وا بگذار که بخورند و تمتع ببرند در صورتیکه ذات اقدسش خود هنگام تقسیم مردم به مومن و کافر. کافران را می فرماید متمتع می شوند و می خورند همانند انعام و جایگاهشان آتش است نبی گرامی کافران را وا بگذارد بخورند و تمتع ببرند تا آرزوهایشان بردلشان بماند یک عمل تشریعی است زیرا از جانب نبی گرامی مأموریت انجام پذیرفته است در صورتیکه کافران متمتع شوند و بخورند همانند انعام مستقیما به وسیله ذات مقدس پروردگار اعلام گردیده و یک عمل خلقت تکوینی است که می توان در این چند جمله آنها را خلاصه نمود : از لحاظ تشریع خوردن (حلال باشد یا حرام) در تمتع و نطفه اثر دارد چنانچه در اخبار و احادیث نیز اشاره

به اثر خوراک والدین در وضع فرزندانشان شده است و چون تمتع همیشه پس از خوردن حاصل می گردد و شکم گرسنه (چنان قحط سالی شد اندر دمشق - که یاران فراموش کردند عشق) عشق نمی شناسد و به همان نسبت که نزد کافران خوردنی بد و برخلاف دستور دین انتخاب می گردد و این آرزو نزدشان می ماند زیرا می بینند، جان کنده و زحمت کشیده تا وسایل رفاه و خورد و خوراک زن و فرزند فراهم آورند و اینک آنان بر خرمن آرزویش آتش می افکنند و بر او و زرو و بال سنگین و مزاحمند.

اما این که پروردگار می فرماید تمتع گیرند و بخورند مانندانعام و از لحاظ تکوین موضوع بررسی می شود این که : در هر حال ملک منظم است، و هر چند تمتع کافران برای صیانت بقا و حیات نسل بوده باشد یا جهت حفظ بقا و نگهداری نفس در هر دو صورت چه نسل و چه نفس با یک فرمول درست ریاضی، تغذیه انسانی چون جنبه حیوانیت به خود گرفت جایگاهی جز آتش نمی تواند بپذیرد زیرا، ملک منظم است و همه چیز به نظم و حساب حتی هر چه را ماه خورشید دارد، و الشمس و القمر به حسابان (سوره الواقعه).

6) آنچه از آیه سوره محمد که آوردند به نظر می رسد این که برای مغزی ها ایمان و عمل صالح مطرح است و جهت انعامی ها و بی مغزان فقط خوردن و تمتع بزرگترین مسئله زندگی بلکه برای زندگیشان همین دو کافی است.

7) موارد دیگری نیز در باره انعام در قرآن آروده شده از شکارها - رنگ های انعام - قربانی کردن هابیل و قابیل

قربانی نمودن حضرت ابراهیم که عملا به مردم آن زمان یاد داد : نه تنها برای بت بزرگ (بعل) نباید نخست زاده ذکور را فدا کرد بلکه برای خدای جل جلاله نیز این کار شایسته نبوده و فدا کردن انعام شایستگی دارد. و چند مورد دیگر که در قران از انعام نامی آروده شده از هر کدام می توان به نحوی پند و عبرت گرفت و همه در آینده مورد بحث قرار می گیرند فقط خود را ناگزیر می بینم این مطلب را تکرا نمایم که عبرت گرفتن واقعی از مسائل شیر انعام همان است که در آیه مربوط آورده شده و آن به وجود آمدن شیری است (حلال و طیب) از میان دو چیز (حرام و خبیث) از لحاظ خلقت تشریع و پیدایش شیری با ثبوت عناصر در آن از میان دو چیزی که دستخوش تغییرات است بر حسب غذا (از لحاظ خلقت تکوین) و. این که محصول فراهم شده از خونی که همیشه PH آن قلیاست و از محتویات معده با PH اسید و روده ها با PH قلیا پیدا شد و خود داری PH مخصوصی هست که خواهم گفت : همیشه می تواند در معده اسید و روده قلیا اثر گوارشی پسندیده خود را داشته باشد همانگونه که نبی گرامی نیز اشاره فرموده اد و در جلد قبل آورده شد نتیجه آنکه : شیر عناصر نسبتاثابتی دارد که از میان دو ماده نسبتا ناثابت پیدا شده.

شیر دارای PH نسبتا ثابتی است که می تواند در هر محیطی اثر پسندیده خود را داشته باشد شیر یک غذای حلال طیب و پاکی است و از میان دو چیز ناپاک بوجود آمده است.

شیر رنگی دارد که با وجود جدا شدن از میان سرگین و خون نه بوی آنها را دارد و نه رنگشان را.

ص: 48

کتاب نسقیکم مما فی بطونه من بین فرث و دم

اشاره

یاد آوری

نظر ظاهر بینان است که بحث طولانی از مطالب مذهبی (مانند چند برگ گذشته) آقایان دانشجویان را خسته می کند و زیاده گویی از مباحث علمی ماند برگی که هم اکنون نوشته خواهد شد) آقایان طلاب را ناراحت می نماید در صورتیکه من از آقایان طلاب معذرت می خواهم اگر مطالب مذهبی به درازا می کشد و از آقایان دانشجویان پوزش می طلبم چنانچه مباحث علمی طولانی می گردد زیرا امروز : شکاف بین هر دو ترمیم شده همانگونه که شریعت و حقیقت - تشریع و تکوین - دستورات دینی و فرمولهای علمی از اول تا آخر با هم بوده اند و آنان دوست می دارند هم مطالب علمی و مذهبی را و اینان نیز طلاب مباحث مذهبی و علمی اند.

بحث طولانی هم اکنون شروع می شود، زیرا باید در این قسمت از بطون انعام و آنچه از شیر می دانیم و در قسمت قبل از سرگین (فرث) و خون (دم) مطالبی بنویسیم و هر چند بنا را بر اختصار بگزاریم باز به درازا می کشد.

نسقیکم

در قلمرو این کلمه که آشامیدن باشد در چند سوره قرآن (اعراف - فاتر - سجده) در مورد زنده کردن زمین خشک و مرده به کار رفت.... لاسقینا لبلد میت. فسقنا الی بلدمیت فاحیینا به الارض و در این صورت با توجه به آیه وجعلنا من الما کل الشی حی که دو چیز خشک بر یکدیگر اثر ندارد و دخالت آب برای شروع اعمال شیمایی که اولین شرط حیات است لازم می باشد، آشامیدن نوعی بذل و عنایت و توجه خاص می باشد که یک جا ذات اقدس الهی برای زنده کردن زمین خشک و مرده فرموده و جای دیگر برای زنده نگه داشتن نوزاد قبل از تولدش مهیا و مهنا گردانیده و اینک برای بر پا نگه داشتن کودک و برنا و پیر آن را تجویز می فرماید.

بطون

خروج عسل از بطون که بطنهای چندی است و به زنبور عسل ارتباط داشت و قرآن آن را متذکر بود در جلد قبلی مورد بحث قرار گرفت و اینک خروج شیر را نیز از بطون پستاندار باید شزح دهم. هر چند در این جا مسئله بطنهای حیوان روشنتر بوده و چون موضوع شیر جدا شده از میان فرث و دم ما را به بطنهای قلب پستانداران که پر از دم (خون) است و بطن پر از فرث حیوان (شکمبه) متوجه می سازد و شرح هر کدام در جای خود به اختصار داده خواهد شد اما از کجا قرآن 15

قرن قبل گذر گاه خون و سرگین را شامل چند حفره دانسته و آنهارا بطون نامگذاری فرمود؟ دیگر با معجزه های قرآن آشنایی دارید و ضمن مطالعه به نکات علمی شگفت قرآن باز هم بر خواهید خورد. تنها ناگزیر به ذکر این مطلبم که شکمبه نشخوار کنندگان دارای چند حفره (چهار) بوده و به عقیده برخی : با منظور داشتن ضمیر مفرد (ه) در کلمه بطونه و ضمیر مفرد (ها) در جمله نسقیکم مما فی بطونها از سوره مومنون مقصود قرآن کریم تمام اعضای داخلی شکم حیوان از کبد، طحال و غیره و در این صورت با توجه به دخالت اعضای دیگر در عمل هضم و جذب و خون سازی (مربوط به فرث و دم) به اعجاز دیگر قرآن وقوف حاصل خواهیم کرد.

اجازه خواستن

اگر یادتان باشد در جلد قبلی تقریبا ده خبر و روایت آوردم که معروفترین آنها من عرفا نفسه فقد عرف ربه بود و مزمون همه این که : خودشناسی خداشناسی است در این جا باید افزود با توجه به این که سوخت و سازهای غذایی و هضمی و جذبی در پستانداران با توجه به اختلافات جزیی چندی که مهمتر از همه اختلاف طول روده های پستانداران است که در جلد قبل به آنها اشاره شد شاید این اجازه را داشته باشند که از مدفووع و خون و شیر انسان بحث و بررسی به عمل آورده و شناسایی انسان را مقدم و برتر دارم.

ناگفته نماند : همه جا سعی در اختصار مخصوصا مطالب مربوط

به مدفوع و خون می گردد و هم اکنون این سئوال را در این جا از خوانندگان می نمایم، آیا صلاح است هر غذایی را که در قرآن از آن نام برده شده به تفصیل آورد و یک جلد را در انحصار و اختصاص یکی از آنها در آورده و جلدهایی به ماند کتابهای عسل و شیر تقدیم داشت یا رعایت اختصار بیشتری پسندیده تر می باشد همانند این کتاب خستگی آور خواهد بود ؟ منتظر قضاوت و انتقاد و بلکه چشم انتظار پاسخ عنایت آمیزتان هستم !

مدفوع

هر روز در حدود 500 cc محتویات گذشته از مری و معده و روده کوچک از دریچه بین دو روده کوچک و بزرگ (ایلئوسکال) عبور کرده به روده بزرگ وارد می شود در کولن (قولن) بیشتر آب و عناصر موجود جذب شده و تقریبا 100cc مایع همراه مدفوع خارج می گردد عمل جذبی روده بزرگ در نیمه اول آن به نام قولن جاذب صورت می گیرد و در قسمت دوم که مدفوع انبار می شود قولن انبار کننده نامگذاری شده است.

سطح مدفوع به علت وجود بی کربناتهای جذب نشده قلیایی و عمق و داخل آن که فعالیت باکتریها وجود دارد اسید می باشد. (فعالیت باکتریها در انعام فوق العاده اهمیت دارد زیرا در هضم سلولوز که قسمت اعظم آنهاست مؤثرند) باکتریها در ساختن ویتامین K، ویتامین B12، تیامین ریبو فلاوین و گازهای گوناگون دخالت دارند که ساختن ویتامین K به وسیله آنها حائز اهمیت است زیرا به وسیله غذا مقدار لازم وارد بدن نمی شود

مدفوع یک نفر انسان سالم سه چهارمش آب است و 30 در صد بقیه باکتریهای مرده - 10 - 20 درصد چربی، 10 - 20 درصد مواد معدنی 2 - 3 در صد پروتیین و قریب 30 درصد مواد دیگر.

پیدایش مدفوع

در پیدایش مدفوع که قسمت بدون مصرف غذایی وارد شده است به علاوه بعضی دیاستازها و عناصری که بدن به آن افزوده دستگاه گوارش دخالت می نماید که از دهان شروع و به مقعد ختم می گردد و هر قسمت از این لوله مذکور برای انجام عملی مأموریت یافته اند چنانچه عبور ساده غذا به طرف معده در مری اباشته شدن غ ذا و ماده مدفوعی در معده و قولن طرف چپ (کولن نازل) - هضم غذا در معده و دوازدهه وژگوژونوم و ایلئون - جذب در تمام روده کوچک و نیمه اول قولن انجام می گیرد جدار روده و معده چند نوع حرکت دارد که سبب می شود قسمت وسط غذا نیز با جدار آنها تماس پیدا کرده و در عین حال به طرف جلو رانده شوند. (بسیاری از هیجانات و ناراحتی های روانی از قبیل وحشت و ترس به وسیله دستگاه عصبی سمپاتیک و چه بسا اضطراب و ترس و خشم و غصه طولانی به واسطه اعصاب پاراسمپاتیک دگرگونیهای در کار دستگاه گوارش به وجود می آروند بدین طریق که در وضع اول حرکات لوله گوارش را متوقف و در صورت اضطرا و غصه حرکات را افزایش داده و ایجاد اسهال می نماید و در جلدهای قبلی گفته شد که چگونه غذای تهیه شده از راه حرام وستم بر دستگاه گوارش اثر بعدی خواهد گذاشت).

غذا با جویدن در دهان مرحله اول گوارش آ انجام می گیرد که در جلدهای قبل به آن اشاره گردید و سفارش اسلام را نیز در این باره آوردم. بعد عمل بلع است که در مرحله اول با اراده و به کمک زبان و در مرحله دوم و سوم که غیر ارادی است همه از حلق به مری و از مری به معده رانده می شود، هنگام عبور لقمه از حلق به مری سوراخهای بینی که در حلق باز است به وسیله شراع الهنگ مسدود می شود تا ذرات لقمه به بینی وارد نشود و طنابهای صوتی به یکدیگر با شدت هر چه تمامتر نزدیک شده و اپی گلود عقب رفته نمی گذارد لقمه وارد مجرای ریه (تراشه) که باز و فراخ است گردیده بلکه لقمه را وارد مجرای تگتر و بسته تر مری می نماید. در آنجا که غذا از مری به طرف معده رانده می شود حرکات کرمی (دودی) مری به طرف معده است آنچنانکه اگر شخص سرش را پایین و پاهایش را بالا کنند باز آب یا لقمه به طرف بالا در معده می افتد.

غذا که وارد معده می گردد سه عمل برآن صورت می گیرد : عمل انباری معده که تا حدود یک و نیم لیتر در خود جای می دهد و هر غذای بعدی بر سطح قبلی جای داده می شود - عمل مخلوط شدن که غذا را با جدار معده و در نتیجه با ترشحات آن مجاور می سازد و در ضمن به تدریج آن را به سوی دریچه بین معده و روده می راند - عمل رانده شدن به جلو که بستگی به پذیرش اثنی عشر نسبت به محتویات معده دارد.

اعمال تخلیه معده به وسیله فشار حرکات دودی انجام می گیرد ولی دریچه بین معده و اثنی عشر (پیلور) مانع عبور غذا می شود

تا این که حرکات دودی تجدید و تکرار می شود و با هر موج چند سانت متر مکعب از غذای آبکی شده در معده (کیم) وارد اثنی عشر می گردد تا آنجاکه اثنی عشر انباشته شود در این حال با عکس العمل (رفلکس) مانع تخلیه بعدی معده می شود به علاوه که دریچه پیلور عمل شگفت انگیز دیگری دارد : معده محیطی اسید و روده قلیا دارد زمانی که غذا در محیط معدی به خوبی آغشته با ترشحات گردید و اسیدی شد یک طرف دریچه پیلور که به جانب معده است با اسید باز می شو و جانب دیگر که به طرف اثنی عشر است با قلیا شدن کیم در معده بسته می گردد و عجیب این است که غذای چرب در معده به همین منوال حتی تا سه ساعت به تاخیر می افتد.

در روه کوچک نیز حرکاتی است که غذای شیره ای شده (کیم) را به هم می زند تا با جدار روده و ترشحات آن تماس یابد و حرکاتی که آن را به جلو یعنی به جانب مقعد براند.

از کبد مرتبا صفرا ترشح و در کیسه صفرا جمع می گردد همین که غذای چرب وارد روده کوچک شد ترشحی از جدار روده به خون و از آنجا به کیسه صفرا رفته آن را منقبض ساخته صفرا را به طرف روده می راند در این حال حرکات دودی روده به سوراخ ادی (سوراخی از مجرای کیسه صفرا که در روده باز می شود) می رسد و هنگام عبور آن را باز می کند و مقداری صفرا بر کیم ریخته می گردد و با هر حرکت دودی این عمل تکرار می شود و ما می دایم املاح صفراوی برای هضم چربیها (امولسیونه کردن چربیها) لازمند.

دریچه بین روده کوچک و بزرگ (ایلئوسکال) نمی گذارد از روده بزرگ فضولات به روده کوچک برگردد ولی با هر موج دودی فقط cc5 و در روز cc450 از کیم روده کوچک را به روده بزرگ وارد می کند.

در روده بزرگ آب و الکترولیتهای موجود در کیم جذب می شوند، ماده مدفوع انباشته می گردد تا وقتیکه مجددا همانند ابتدای این لوله (در دهان) که تا حدودی عمل ارادی وجود داشت باز شود، برای اجابت مزاج نیز تا زمانی محدود اراده دخالت می نماید.

اعمال ترشحی لوله گوارش

از دهان تا قولن آنزیمهائی ترشح می شود (در قولن بسیار ناچیز است) برای هضم غذا و موکوسی ترشح می شود برای اینکه جدار روده از طرفی از این ترشح غلیظ در تماس با غذا محفوظ بماند و از طرف دیگر با عمل لغزنده ای که انجام می دهد عبور مواد را تسهیل کند.

محرک اغلب ترشحات لوله گوارشی فقط غذای وارد شده در آن است و مقدار ترشحی که می شود همیشه در خور و اندازه ای است که برای هضم مواد بآن نیازمندند و حتی نوع انزیم ها و سایر مواد مترشحه بر حسب نوع غذا تغییر می کند.

در دهان روزانه بین cc 1000 تا cc 1500 بزاق از غدد (بناگوشی - تحت فکی - زیر زبانی) ترشح می شود (غدد

کوچک دیگر نیز هستند) نوع آبکی آن که دارای پتیالین است و بر مواد نشاسته ای اثر می نماید و نوع سفت آن که اطراف لقمه را لغزنده می سازد و هر وقت آدمی غذای سفت بخورد آبکی بیشتر به کمک می آید و ترشح بزاف سه مرحله دارد مغزی که با شنیدن نام یا بوی غذا قبل از ورود غذا به دهان ترشح شروع می گردد - مرحله دهانی که با تماس غذا ایجاد می گردد و مرحله معدی روده ای که مخصوصا اگر غذای محرکی بوده باشد برای رقیق کردن آن تا صدمه ای به جدار نرسد معده و روده نیز کمک عکس العملی می نمایند.

عمده ترشح مری همان ماده موکوسی است که لیز خوردن و لغزندگی دارد.

در معده سلولهائی هستند که موکوس ترشح می نمایند و آنها که مخصوصا پپسین را مترشحند - سلولهائی که ترشح اسید کلریدریک می نمایند - مقداری هم لیپاز و آمیلاز در معده ترشح می شود (مجموع ترشحات از کلیه مراحل سه گانه مغزی - معدی روده ای معده به cc2000 در روز می رسد که با هیجان و اضطراب تغییر و ازدیاد فاحشی می یابد و به 26000 یا بیشتر می رسد).

در ترشح معده با : ورود غذا به روده - با پیشرفت و کفایت هضم در خود معده - با پیدایش و وجود چربی و بمیزان کمتری قند در روده کوچک وقفه حاصل می گردد.

ترشحات لوزالمعده (تریسپسین - کیموتریسپسین - کربوکسی پلی پپتیداز برای مواد بیاض البیضی. آمیلاز برای قندی نشاسته ای ها - لیپاز جهت چربیها ...) قادر به هضم هر سه دسته

مواد غذائی (پروتئین ها قندی ها - چربی ها) هستند.

ترشحات لوزالمعده نیز هماهنگ ترشحات معده و روده ها بوده و حتی در مرحله مغزی معده بوسیله راه عصبی ترشح آن آغاز می گردد که با ورود غذا به روده افزوده می شود کبد آنزیم گوارشی ندارد و از نظر هضم فقط اسیدهای صفراویش اهمیت دارند. ترشح کبد برخلاف سایر ترشحات متناوب نبوده وصل بهم صورت می گردد ولی تا در روده نیازی بآن نباشد در کیسه صفرا جمع می گردد و ترشحات روزانه صفرا بطور متوسط cc650 می باشد.

ترشحات روده فراوان بوده چند نوع برای هضم مواد بیاض البیضی - چهار نوع (سوکراز - مالتاز - اینرو مالتاز و لاکتاز) جهت هضم قندیها - لیپاز که سبب تجزیه چربیهاست - اندکی آمیلاز که بر قندیها اثر دارد و ... و مجموع همه روزانه به CC3000 می رسد.

موکوس ترشح مهم روده بزرگ است که مانع خراش دیوار روده می شود و مواد دفعی را بهم می چسباند و سطوح آن را ملایم و لغزنده می سازد و سدی در مقابل اسیدهائی است که در عمق مواد مدفوعی است و مهمتر از همه دیواره روده را در برابر فعالیت شدید باکتریها حفظ می نماید (در غیر اینصورت دیواره تحریک شده علاوه بر موکوس مقدار زیادی آب و الکترولیت نیز ترشح می نماید که نمونه ای از آن بوجود آمدن اسهال عفونی است).

هضم و جذب

آنچه لازمه حیات است و باید به بدن برسد در جلد چهارم در تقسیم بندی غذاها آورده شد که قندها بودند و چربیها و پروتئین ها و ویتامین ها و مواد کانی و ... ولی بحث ما در اینجا از سه تای اول است زیرا بهمین صورت که وارد بدن می شوند نمی توانند بهمان شکل طبیعی از جدار روده و معده جذب شوند.

در هضم غذاهای گوناگون هیدرولیز رکن اصلی عمل هضم است و تقریبا تمام مواد قندی نشاسته ای - چربیهای خنثی که تقریبا تمام چربیهای غذای روزانه را تشکیل می دهند و پروتئین ها بوسیله پدیده هیدرولیز شکسته و به مواد ساده قابل جذب تقسیم می شوند.

هیدراتهای کربن (مواد قندی) سه مبدء دارند : سوکروز (قند نیشکر) لاکتوز (دی ساکارید موجود در شیر که بعد راجع بآن بحث می شود) و مواد نشاسته ای که تقریبا در تمام غذاها بویژه در غلات و حبوبات وجود دارد و قندهای گوناگون دیگر و مقدار کمی قند ناشی از مواد گوشتی و سلولز.

در دهان مواد قندی با پتیالین بوسیله جویدن مخلوط می گردد و 3 - 5 درصد نشاسته در آن به مالتوز تبدیل می گردد 30 - 40 درصد نشاسته وارد شده به معده قبل از آنکه کاملا غذا با ترشحات معده مخلوط گردد به مالتوز مبدل می شود ولی بیشتر از همه آمیلاز الفای لوزالمعده و ناچیز آمیلاز در روده نیز بقیه عمل تبدیل را انجام می دهند. در روده نیز آنزیم های

چهارگانه که نام برده شدند لاکتور و سوکروز ومالتوز و اینرومالتوز را می شکنند و بعناصر ساده ای قابل جذب تبدیل می نمایند (لاکتور که مورد بحث ما خواهد بود به یک مولکول گالاکتوز و یک ملکول گلوکز تجزیه می شود).

چربیهای غذای غذای روزانه چه حیوانی چه نباتی بیشتر چربیهای خنثی هستند و بوسیله لیپاز معدی و اسید کلریدریک در معده هضم ناچیزی می شوند و بقیه در روده کوچک انجام می گیرد که با دخالت صفرای ترشح شده از کبد و مخصوصا لیپاز لوزالمعده و اندکی لیپاز روده کوچک انجام می گردد.

مواد بیاض البیضی تقریبا منحصر می شوند به گوشت ها و سبزیجات. در معده بوسیله پپسین (در محیطی که حتما باید اسید باشد) در جوار اسید کلریدریک - رنیسن که کازئین شیر را منعقد و آنرا دلمه می نماید و در شیرخواران فراوان وجود دارد و به هضم کازین کمک می نماید. در روده کوچک تریپسین لوزالمعده با عمل هیدرولیز و کیموتری پسین کربوکسی پلی پپتیداز نیز در هضم مواد سفیده ای شرکت می نمایند در روده کوچک ترشحات خود روده نیز شرکت دارند.

جذب در معده و روده

9/0 تمام جذب در روده کوچک است که به 5/9 لیتر می رسد (بانضمام ترشحات جدارها). سطح روده ها برای آنکه بر طول روده ها افزوده نشود اما سطح آن در برابر غذا فوق العاده افزایش یابد دارای برجستگیها و چین و شکن هائی شده که در آنها

شعریه های شریانی و وریدی و مجاری لنفاوی تا نزدیک نوک آنها پیش آمده و تعداد آن ها به میلیونها می رسد. علاوه بر قندیها - چربیها - سفیده ایها ، آب و سدیم و کلر ، پتاسیم ، کلسیم ، منیزیم ، فسفاتها و بیکربناتها و از گازهای در روده اکسیژن جذب می شوند.

گرسنگان نام

طبق معمول می خواهم برای رفع خستگی از موضوع خارج شوم. در جلدهای قبلی هم موضوعهائی خارج از برنامه آوردم که جالبترین آنها - فرق نابغه و پیغمبر - بود (1) و استقبال بی نظیری از آن بعمل آمد زیرا : از هفتاد وجه تمایزی که بین پیامبر و نابغه آوردم کسی نمی تواند منکر همه اش گردد و پذیرفتن فقط یک مورد اختلافش کافیست که بقول یکی از آقایان همکارانم حتی فلان استادی در دانشکده آنرا عنوان نکند که : پیامبران نوابغ خارق العاده ای بودند که در مردمشناسی و علم الاجتماع فوق العادگی داشته اند یا اینکه همکارم آقای ... کتابچه 72 صفحه ای اش را چاپ کند و اصرار داشته باشد رایگان در اختیار برخی مردم و حتی بعضی ادارات قرار دهد و قضیه کتابچه از اینقرار است.

چاپ 1346 بنام : چگونگی بوجود آمن نبوغ - طرز پیدایش ایان.

چند برگش که مربوط به قسمت اول (طرز پیدایش نوابغ) بود از کتابهای اساتیدی چند استخراج و خلاصه می شد در اینکه

1- جلد چهارم صفحه 82.

هر کس شکست عشقی - درد یتیمی - رنج فقر و ... بیشتر کشیده باشد می تواند بیشتر امیدوار باشد که نابغه خواهد شد و با کمال تاسف باید گفت نویسنده بمطالعه همان اوراق قدیمی اکتفا نموده و پژوهشهای جدید یعنی موضوع ژن ها را که در پیدایش نبوغ (بویژه مسئله موتاسیون و جهش) را که عامل اصلی است فراموش کرده اند مطالعه شود ، همچنین وقت آنکه کتابهای مؤلف محترم کتاب نبوغ و دانشمندان تالیف ها و لرلک ارلیس یا ... را بخوانند نداشته اند.

قسمت دوم چون معلومات خودشان نیز در آن وارد شده حاوی چنین مطالبی است : محمد به تمام آنچه باعث تحرک پیدایش نبوغ بود رسید از جمله از پدر و مادر در شش سالگی یتیم شد (هر بچه دبستانی می داند که حضرت در شکم مادر بودند که پدرشان وفات یافت) به هرگونه رنج و بدبختی دچار گردید (با توجه باینکه خاندان رسالت و خویشاوندان حضرت از قریش و بزرگ مکه و کلید دارد حرم بودند و سقایت حارج با آنها بود !)

بعد نبوغ انشتین (یهودی) با نبوغ حضرت مقایسه شده و در عین حال در سراسر کتابش فقط درباره حضرت محمد و حضرت عیسی سخن هائی گفته و از حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام (پیامبر یهودیان بیک مورد اکتفا نموده و نامی آورده است.

کسیکه حداکثر ده مرتبه به مجالس وعظ و خطابه اسلامی رفته باشد. دانش آموزی که درسهای تاریخی اسلامی دبستان و دبیرستانی خود را یادآورد همینکه کتاب مذکوور را

می خواند بیاد دو چیز می افتد !.

(1) آیا کسیکه تا این پایه از اسلام بی اطلاع است قصدش از بحث اسلامی و نوشتن کتاب مربوطه چیست ؟

(2) آیا کسانیکه سالهای قبل تاریخ خوانده اند مطالبی غیر از مطالب کتابهای تاریخی امروزی دیده اند یا از خواص دانشکده پزشکی دگرگونسازی تاریخ است !.

اما همان دانش آموز اینگونه پاسخ می دهد و خود را اقناع می کند : عربی در چاه زمزم ادرار کرد تا معروف شود ! چند سال پیش روزنامه ها نوشتند خساطی بگوش رئیس جمهوری زد پس از دستگیری به پلیس گفت هیچکس بمن اعتنا و توجهی نداشت خواستم معروف شوم ، این هم سومی آنها که آقای دکتر به مسلمین و نصارا منت گذاشته کتابی نوشته و حتی رایگان هم باطراف فرستاده اند و ما منتشان را قبول داریم زیرا در کتابشان مطالب رسوا کننده زیر چشمگیر است :

(الف) قرآن دستور غیر عملی صادر می کند که باید نوزادان را دو سال شیر داد. اما ما در چه خیالیم و فلک در چه خیال. ما در جلد قبل (1) همین آیه را بعنوان اعجاز و شگفتیهای اسلام آوردیم که چگونه قرآن تولد از شش ماه ببعد را قابل زیست دانسته و دوران شیر دادن را بر حسب رسیدن و یا نارس بودن نوزاد تعیین فرموده است و ایشان آنرا غیر علمی تصور کرده است.

(ب) قرآن هر چه دستور یا وعده می دهد به مردان است

1- جلد اول بحث جنین شناسی.

وعده بهشت را فقط به مردان می دهد و ... زنان را بکلی فراموش کرده و بحساب نیاورده. این هم جوابش با دانش آموزان دبستانهائی است که قرآن خوانده اند تا پس از ذکر این مطلب که در قرآن سوره زنان ، النساء داریم ولی سوره رجال نداریم برایش بشمارند :

چند مرتبه کلمه مؤمنات (و المؤمنین و المؤمنات - مردان با ایمان و زنان ایماندار) حافظات قانتات و ... و کلماتی که مؤنث است آورده شده بعلاوه مگر برای یک مرتبه هم شده ای آیه را نخوانده است : انی لا اضیع عمل عامل منکم من ذکر او انثی (سوره آل عمران) و من یعمل من الصالحات من ذکر او انثی و هو مؤمن (سوره النساء) من عمل صالحا من ذکر و انثی و هو مؤمن ... (سوره ق) من عمل صالح من ذکر او انثی و هو مؤمن فلنحیینه حیوه طیبه (سوره النحل) که عمل زند و مرد حساب می شود و اگر عمل مرد یا زن صالح باشد پاداش و زندگانی گوارا و شایسته ای خواهند داشت. (البته بدانند ذکور یعنی مردان - اناث یعنی زنان) مهمتر آنکه بعلتی (می ترسم علتش را بنویسم نویسنده اغفال شود) دراکثر مورد ضمیر مذکری ورده شده و مؤنث را هم شامل است : کتب علیکم الصیام. اقم الصلاه یعنی هم مردان و هم زنان روزه بگیرند و هم نماز بپای دارند.

متأسفانه مؤلف مذکور کتابهائی که راجع به زن در اسلام نوشته شده نخوانده اند که در عصر جاهلیت مردم چه بودن و در

اسلام و قرآن و نزد نبی گرامی و ائمه اطهار چه شدند.

نزد قرآن : سوره ای بنام زنان (النساء) نازل شده و سوره رجال نداریم. زنی بنام حضرت مریم بالاترین مقام را دارد (1) زنی (همسر فرعون کافر) سرمشق زنان عالم محسوب شده و از سخنش تعلیم جهانی داده می شود (2) و مهمتر از همه که : بسیاری از مردان بر بعضی از زنان و برخی زنان بر بعضی مردان فضیلت دارند (الرجال قوامون علی النساء بما فضل اللّه بعضهم علی بعض ... سوره النساء).

از اسلام که : هر گاه فرزندی به نماز مستحبی ایستاده و پدر او را صدا کرد باید بدون اینکه نمازش باطل گردد اظهار وجود نموده پاسخ دهد در صورتیکه اگر مادر او را صدا کرد می تواند نماز را ببرد و او را اجابت کند از نبی گرامی و ائمه اطهار هزاران خبر و حدیث ..... الجنه تحت اقدام الامهات (بهشت زیر پای مادران است).

دیگر در خانه اگر کس است یک حرف بس است خدا رحمت کند این یمین را : آنکس که نداند و نداند که نداند - در جهل مرکب ابدالدهر بماند. آنکس که نداند و بداند که نداند - لنگان خرک خویش بمنزل برساند. و آنکس که بداند و بداند که بداند - اسب شرف از گنبد گردون بجهاند. و من اضافه می کنم : آنان که ندانسته کتابی بنویسند - دانند ندانند و پی نام و نشانند. فقط طرح این مسئله مانده است که آیا مؤلف خود

1- سوره آل عمران.
2- سوره التحریم.

با چه تحریکاتی نبوغ نویسندگی پیدا کرده اند. چنانچه توانستند علل را پیدا کنند در این مقایسه و سنجش نیز موفق خواهند گردید که : آیا اسلام برای زنان چه کرد و کسانی چند غرب زده برای زنان چه کرده اند. زن یک کالای تجارتی که اگر تصویر نیمه عریانش بر کالا قالب نشود برای فروش روی دست صاحبش می ماند. اگر زن نیمه عریان در فیلم بازی نکند یا پشت مجله گراور نشود یا در رستوران و هتل ها برقصشان و در هواپیماها بساقشان توجه نگردد نه آن فیلم آموزنده خواهد بود نه آن مجله مطالب بدرد بخوری خواهد داشت نه آن رستوران غذای سازگار و خوبی دارد و نه هواپیما زود و خوب به مقصد خواهد رسید آیا احترام زنان در معیشت بی ارزش. ارزشمند است و یا شرافتشان با بحد نصاب رسیدن مشتری بستگی دارد.

انصاف باید داد که در مواردی چند آقای نویسنده به گوشه ای از نبوغ خود آب و رنگی داده اند مخصوصا آنجا که می گوید خدای مسلمانان حنجره و طنابهای صوتی دارد زیرا در قرآن است که خدا حرف زده خدای مسلمانان چشم و گوش دارد زیرا در قرآن است که هوالسمیع البصیر شنوا و بیناست. شایسته است واقعیتی را عرض کنم. سالهای قبل - چند نفر از دوستان در خدمت مرد فاضل عالمی بودیم. در گوشه ای که ما بچه ها بودیم یکی می گفت فلانی «از» را «عز» نوشته و دیگری می گفت بهمان «است» را «عصمت» می نویسد آن مرد مذکور گفت واقعیتی است مهمتر که آقائی بود هر وقت می خواست بنویسد «خر» یک «هر»

می نوشت و نقطه ای بالایش می گذاشت «هز».

خدا مریضای همه پزشکان را شفا عطا فرماید و گاهی نیز نظر مرحمت و شفا به برخی پزشکان قلمزن نویسنده مانند دو نفر پزشکان محترم : نویسنده کتاب 72 صفحه ای مذکور و نویسنده کتابهای اولین دانشگاه و آخرین پیامبر ، بفرماید !.

البته گاهی هم نبوغ وتحرک بعلت دربدری و سرگردانی در غربت پیش می آید که کسی کارهائی کرده باشد و از خجالت نتواند در شهرش بماند !

خون - دم

با آنکه فوق العاده رعایت اختصار شده و همه دستگاه گوارش در احصار چند برگ در آمد در یک حالت بینابینی بسر می برم زیرا با نقل مطالبی از کتابهای دیگران و نام خود را بعنوان نویسنده بر آن گذاردن دور از انصاف می دانم در صورتیکه به اجبار برای نتیجه گیری باید از ساختمان و چگونگی پیدایش فرث (فضولات) و دم (خون) مطالبی بنویسم ، باز هم چشم انتظار عنایات اصلاحی و انتقادی خوانندگان هستم که در این باره قضاوت و دستور دهند آیا باز هم هر غذائی را به تفصیل در یک جلد بیاورم ؟. (آنچه را می توان مایه امیدواری دانست آنکه : چون در جلدهای فیزیولژی و اسلام آوردن همین مطالب ضروری است در ایجا هست و آنجا گفته و تکرار نخواهد شد) دستگاهی که خون در آن است (دستگاه قلبی عروقی) مسئول انتقال مایع و مواد غذائی از یک قسمت بدن بقسمت دیگر است.

57 درصد وزن بدن مایع است قسمت اعظم این مایع

یعنی 2/3 آن در داخل یکصد تریلیون سلولهای بدن و 1/3 بقیه مایع خارج سلولی است که دائما در سراسر بدن در حال حرکت و اختلاط می باشد و در دو مرحله در تمام بدن گردش می کند : مرحله اول گردش مایع بین سلولهای بدن و مویرگهاست. مایع خارج سلولها مقدار زیادی ین سدیم و کلر و بیکربنات و مواد غذائی و ترشحات یاخته را دارد مقادیر کمی یون کلسیم ، منیزیم ، فسفر و اسیدهای سولفات و فسفات و مقدار زیادی پروتئین دارد (مواد غیر الکترولیتی مایع خارج سلولی درصد : فسفو لیپیدها 280 - کلسترل 150 - گلوکز 100 - اسید اوریم 3 - اوره 15 - کراتینین 15 - بیلی روبین 5/0 و ...) (ترکیبات داخل سلولی بدون ین کلسیم است).

قلب مانند تلمبه ای است که یک قسمت خون را به ریه ها می فرستد و در آندو همیشه 41 خون وجود دارد تا اکسیژن داخل حبابچه های ریوی را بگیرند و به همه بدن برسانند و گاز کربنیک را بگیرند و از طریق ششها دفع نمایند و این گردش کوچک خون است. قسمت دیگر گردش بزرگ خون است که قسمت بیشترش در مویرگهای جدار دستگاه گوارش بجریان می افتد (یعنی با سرگین و مدفوع و فضولات تماس دارد) تا از این راه هیدراتهای کربن و اسیدهای آمینه و غیره موجود در غذاها را که در روده ها هستند جذب نمایند و بطوور کلی قلب یک انسان طبیعی در هر دقیقه پنج لیتر خون به دستگاه گردش خون می فرستد. مایع خارج سلولی شامل پنج قسمت مایع بین سلولی - پلاسما -

مایع مغزی نخاعی - مایعات لوله گوارش - مایع فضاهای ذخیره ای بدن می شود که قسمت دوم و چهارم آن مورد نظر و بحث است.

حجم متوسط خون در انسان بالغ 70 کیلوگرمی cc5000 است که 2750 آن پلاسما و cc2250 گلبولهای قرمز است و هر چه چربی بدن بیشتر شود خون نسبت به وزن کم تر شده است و در زنان چاق کاهش بیشتری از زنان غیر چاق دارد (پلاسما به خون بدون سلول گویند)

مایع لوله های گوارش مقدارش در ساعات مختلف روز متناسب با هضم و جذب مواد غذائی فرق می کند و در مواقعی یک لیتر و در هنگام انسداد روده حتی به ده لیتر می رسد و آنچه مهم است اینکه : الکترولیت های مایعات دستگاه گوارش شبیه مایع بین سلولهاست و از اینرو این مایعات نیز جزو مایع خارج سلولی محسوب می شوند.

گویچه های سرخ با قطر متوسط 8 میکرن و ضخامت حداکثر 2 میکرن مکعب بطور متوسط در فرد سالم نزدیک پنج میلیون عدد در میلیمتر مکعب خون وجود دارد و مهمترین عملشان رساندن اکسیژن از شش ها به انساج مختلف بدن است. گویچه های سرخ در چند هفته اول بوسیله کیسه زرده جنین و در اواسط آبستنی توسط کبد و قسمتی از طحال و غده لنفی و در ماههای آخر آبستنی بوسیله مغز استخوان ساخته می شود که تا زمان بلوغ تمام استخوانها در این کار دخالت می نمایند اما بعد از بیست سالگی گلبول سرخ سازی بوسیله

استخوانهای مهره ها - دنده ها - استخوان جناغ سینه انجام می گیرد (مقداری نیز گلبول سفید در خون همیشه وجود دارد که در جلد اول بآنها اشاره شد).

آنچه در اینجا لازم است باختصار گفته شود اشاره ای به خون زن آبستن است که اندکی قبل از زایمان حجمش سی درصد بالاتر از طبیعی است. ابتدا در اثر افزایش حجم خون و رقیق شدنش گلبولهای سرخش کمتر می باشد اما در اواخر بارداری مغز استخوان برای ساختمان گلبولها بسیار فعال شده و شمارش گلبولها را بسر حد طبیعی می رساند. بهر صورت زمان زائیدن نزدیک به دو لیتر خون اضافی در دستگاه گردش خون مادر وجود دارد که فقط 41 این خون در حین زایمان از دست می رود و بقیه ذخیره اطمینان بخشی می باشد.

8 درصد خون در شریانها و 5 درصد در مویرگهای بزرگ و 2 درصد در مویرگهای متوسط و 5 درصد در مویرگهای کوچک و 12 درصد در وریدهای بزرگ و 25 درصد در وریدها و سینوسها و غیره است.

بین

... بین فرث و دم ... بین محتویات شکمبه انعام و خون آنان ... .

بین در فارسی میان دو چیز را بیاد می آورد. اگر گفته شود نقطه «الف» بین نقاط «ب» و «ج» قرار دارد یعنی «الف» می تواند نقطه ای باشد که دنده به دنده نقطه «ب» گذاشته یا کمی

دورتر و دورتر و ... یا در کنار نقطه «ج» یعنی نقطه الف یکی از هزاران نقطه هائی است که فاصله بین ب و ج را پر کرده اند و میان دو کس جنگ است و بین دو کس صلح و ... همه از این حد معنی تجاور نمی کند ولی در عربی کلمه بین معانی مختلفی دارد از جمله : جدائی - پیوستگی - دوری - فزونی - فشیلت و ...

بررسی کلمه «بین» در قرآن : سخن بسیار تازه و شگفتی می باشد و در عین حال ممکن است اشتباه هم کرده باشم ولی بهره برداری و نتیجه گیری در هر صورت یکی است.

کلمه انرژی را در بسیاری موارد دیده و حتی بچگونگی پیدایش انرژی در تمام قسمت ها آشنائید : در فرمولهای شیمیائی معدنی - در ساختمان و سنتز مواد آلی و .... از جمله انسان دستگاهی است که قسمتی از عناصر غذائی را به انرژی مبدل می سازد. انسان هر عملی را انجام می دهد مقداری از آن انرژی اخذ شده را مصرف می کند. انسان از عصاره های خاک آفریده شده و بسوی آن برمی گردد و تا زمانیکه در این دنیاست باز عناصر اخذ شده از خاک را بوسیله گیاه و حیوان انجام گرفته بنام غذا می خورد و به انرژی و عمل مبدل می سازد : انسان از خاک است و بسوی خاک بر می گردد و در هر حال خاک نگهدارنده است و فردا نیز همین خاک با جمع و جور ساختن انرژیها و عناصری که هر کدام بنام وی مشخص و مختصند او را زنده و مبعوث می نماید. از موضوع خارج نشوم ، تصور کنم هر جا در قرآن حاصل از بین چیز یا چیزهائی بوجود آید که مراحل جمادی و نباتی و پست جنبندگان در کار است یک کلمه بین ذکر

شده باشد : باران از بین ... شیر از بین ... و نطفه بین صلب و ترائب و ... اما همینکه موجود می خواهد مغزی پیدا کند و رتبه ای در زندگانی باو داده می شود بلکه بدرجه حشر و قسامت مفتخر گردد (و اذا الوحوش حشرت : سوره التکویر) تا آخرین قسمت که مدال پر افتخار فتبارک اللّه احسن الخالقین بر سینه اش زده می شود که ای انسان تو آنچنان مخلوقی که پروردگار در آفرینش تو بخود دست مریزاد گفت ؛ همه و همه در هر قسمت نسبت بیکدیگر ارتباط و پیوستگی پیدا می نمایند بلکه می توان گفت : در قسمت های عالی و مغز دار آفرینش حاصلی که از چیز یا چیزهائی بوجود می آید هر کدام دارای استقلالی ویژه خودند و در هر مورد کلمه «بین» در آن باره تکرار شده (قال ذلک بینی و بینک از قصص - بیننا و بینک از طه - بینی و بینک از زخرف و کهف - بینها و بینه از آل عمران - بینکم و بینه از نساء - بینک و بینه از فصلت و .....) فقط این معنای شگفت را فراموش نفرمائید. در اخبار و احادیث داریم که اعمال نیک بصورت جوانی یا فرشته ای نیکو کارهای بد و زشت بشکل عفریتی و رؤوس االشیاطینی در می آیند و بهمین جهت است که در قرآن نیز در آن مورد که می خواهد رابطه انسان را با گناه مجسم سازد می فرماید فاصله دوری بین او و بین گناهش را آرزو دارد و کلمه «بین» را تکرار کرده است و اگر آنچه را در این قسمت می نویسیم درست باشد از عجائب علمی است زیرا تجسم عمل یا تبدیل نیرو به ماده از طرف انسان در یک سطح مغزی و بالا بشمار رفته و بعلت اینکه فردای قیامت باز باید همه جمع و جور

و انسانی شوند کلمه بین در اینجا نیز مستقل و تکرار گردیده یکی برای شخصی که گناه کرده و دیگری برای گناهی که مرتکب شده و آرزوی دوری از آنرا می کند.

بهر صورت این قسمت درست است که ... بین فرث و دم ... و خروج شیر از میان آنچه در شکمبه انعام است و خونشان با این مناجات حضرت کاظم علیه السلام شباهت کلی دارد آنجا که در زندان هارون الرشید می فرماید : یا مخلص الشجر من بین رمل و طین و ماء ... ای پروردگاریکه گیاه را از بین خاک و شن و آب خلاص کردی ... صرفنظر از اینکه حضرت برای خلاص گیاهی بزمینی اشاره می فرماید که هم گل داشته باشد هم شن و متخصصین مربوط به علمی بودن این قسمت که از بحث ما خارج است وقوف کلی دارند آنچه مقصود ماست حضرت خروج گیاه را چنین توجیه می فرماید که دارنده عناصری است که ابتدا در خاک بوده و بعد آب آنها را با خود برداشته و بانجام اعمالی چند پرداخته و بهمراه عناصر خاکی و اعمالی همه را تا نوک درخت و انتهای شاخ و برگها رسانده است.

خروج شیر من بین فرث و دم نیز بهمین نحو یعنی تقریبا شبیه خروج شیره پرورده گیاه از بین خاک و آب است : خون خود را به آنچه در شکمبه حیوان است می رساند و در سطحی بسیار وسیع در میلیونها شعریه در برابر فرث قرار می گیرد و عناصر مفید و لازم را از آن اخذ و بدرخت ریشه داری که نوک انتهائیش در نوک پستان خلاصه و جمع شده می رساند.

مادر غذا می خورد شیره و عصاره اش به خون وارد می شود

شاخ و برگهای انتهائی دستگاه خون و عروق و قلب در مجاور شاخ و برگهای انتهائی دستگاه گردش خون جنین قرار می گیرد و تا در شکم است بدینطریق او را تغذیه می نماید اما همینکه از مادر جدا شد سر این قطب نمای تغذیه کننده متوجه نوک پستان می شود ، دیگر مادر نمی تواند خون خود را به خون نوزاد برساند از اینرو باید تغییر حالت و تصفیه ای انجام پذیرد که حاصل جدید بر کودکش گوارا و سازگار باشد و از اینجاست که شیر بوجود می آید از بین فرث و دم ... از بین آنچه خود می خورد و آنچه جنین می خورد چیزی که نوزاد خواهد خورد.

اما از لحاظ علمی مطلب را مورد بحث قرار می دهیم : می دانیم گلوسیدها (قندهای نشاسته ایها) غذای نیرو بخش و چربیها غذای گرمازا هستند مواد بیاض البیضی غذای سازنده بشمار می روند و قسمتی از اسیدهای آمین دار پس از جذب بمواد پروتئینی مبدل می شوند. در سابق تصور می کردندکه این مواد پروتئینی فقط برشد جانداران جوان کمک می کنند و یا در افرادیکه بحد رشد و نمو خود رسیده اند جایگزین پروتئین های ساختمانی تجزیه شده می شوند. اما در سالهای اخیر تجربیات گرانبهای شونهایمر (Schoenhelmer) و استفاده عناصر ایزوتوپ نشان داد که پروتئین های ساختمان بدن همیشه به حالت فعال می باشند یعنی متووالیا ذرات اسیدهای امین دار خود را از دست می دهند و ذرات جدیدی جایگزین آن می کنند بنحوی که همه پروتئین های ساختمانی بدن پس از مدتی بکلی نو و تجدید می گردند مثلا هر 35 روز نیمی از فیبرینوژن و هر 25 روز نیمی از گاماگلوبین پلاسمای

خون تجدید می گردند. بعضی پروتئین های پلاسمای خون که در کبد ساخته می شوند توانائی آنرا دارند که وارد فضای بین یاخته ای بافت بشوند در آنجا ذرات اسیدهای آمین دار خود را از دست بدهند و بدین طریق احتیاج پروتئین های ساختمانی یاخته ها را برطرف کنند.

اما پروتئین های پلاسمای خون تنها منبع استفاده یاخته های بدن نیستند و این یاخته ها ممکن است احتیاج خود را از اسیدهای امین دار ذخیره بدن که در بافت ها و جریان خون وجود دارد تامین کنند. این ذخیره اسیدهای آمین دار غذائی پس از جذب جزئی از این ذخیره کلی می شوند و سپس بتدریج بمصرف می رسند مثلا پستانها برای ساختن مواد پروتئینی شیر تنها از اسیدهای امین دار ذخیره بدن استفاده می کنند. کازئین و لاکتز شیر در خون وجود ندارند و در غدد پستانی ساخته می شوند. در ساختن مواد چربی شیر نیز پستانها دخالت می نمایند ولی قسمت های دیگر موجود در شیر (ویتامین ها - نمک طعام و فسفاتها) بدون تغییر از پلاسمای خون به برکت عمل ارتشاح وارد شیر می شوند.

لاکتز قند موجود در شیر همه پستانداران است و مبدء آن گلوکز خون می باشد که پستانها قسمتی از آنرا به گالاکتز مبدل می سازند و سپس از ترکیب گالاکتز و گلوکز لاکتوزایجاد می شود (1)

1- از کتاب شیمی حیاتی و پزشکی ص 494. 363.

بطوریکه ملاحظه فرمودید از جمله (من بین فرث و دم) تولید شیر از نتیجه جذب مواد غذائی بوسیله خون و ارتباط مستقیم خون با بطون بدن اینکه بوی یکی وارد دیگری و رنگ آن وارد این شود می باشد.

باز خارج از موضوع

در این چند جلد هر وقت پشت سر هم برگ هائی از مطالب مذهبی آوردم یا از دانش و بحث علمی چند صفحه را پر نمودم بتصوری که ناچار از آن جدا نمی توانم شد و خوانندگان خسته می شوند برای رفع خستگی است که معمول کرده ام خارج از موضوع و جدا از برنامه مطالبی را بنویسم چنانچه :

جلد اول که مربوط به میکرب شناسی و اسلام - زیست شناسی حیوانی و اسلام - جنین شناسی و اسلام بود مطالب چندی از این قبیل داشت : شیاطین چیستند و شرحی و تقسیماتی از آنها - چرا بنوشتن کتاب پرداختم - انگیزه انتخاب نام کتاب «اولین دانشگاه و آخرین پیامبر» چیست ؟ و ...

جلد دوم که درباره بهداشت شهر و بهداشت اجتماع است دارنده : اثبات طول عمر حضرت بقیت اللّه ازوواحنا فداء - تعدد زوجات - آیا دین از سیاست جداست ؟ - آیا اسلام با زور شمشیر پیشرفته ؟ و ...

در جلد سوم که بهداشت غذاو قسمت اعظمش درباره روزه است به مطالب خارج از موضوع اما غذائی اشاره شده است.

در جلد چهارم که بهداشت غذا و از تعریف غذا - تغذیه - تقسیم

بندی اغذیه - تعیین رژیم و ... سخن بمیان آمده فرق نابغه و پیامبر نیز دیده می شود و ...

در جلد پنجم که فقط راجع به عسل نوشته شده چندین خارج از برنامه دارد ، از جمله : چرا کشور ایران تشیع را پذیرفت و ...

صرفنظر از اینکه مطالب خارج برای رفع خستگی خوانندگان و بعنوان تنوع آورده شد در صورتیکه باین مسئله توجه فرموده باشید : هر موضوع خارج از برنامه ای که ذکر شده همیشه داغ ترین موضوع روز بوده است بیشتر رفع خستگیتان گردیده است چنانچه ذکر هفتاد وجه - الامتیاز بین پیامبران و نابغه تحت عنوان «فرق نابغه و پیغمبر» در جلد چهارم مراهم از بس مورد تشویق الطاف عده زیادی قرار گرفتم از خستگیها رهاند.

باید دانست هر گونه اشکالی که بدین گرفته می شود مخصوص دسته ای و در انحصار زبان هایی چند است چانچه آنانکه فریاد می زنند دین از سیاست جداست دارای کسب و کار و خصائص جدا و متمایز از کسانی هستند که با طرح تعدد زوجات اسلامی مخالفند و... و با واحد و مقیاس بزرگتری در جهان می بینیم پناه بردن جوانان به بیتلیسم و هیپیسم و... یاروی آوردن جوانان یک منطقه دیگر به کانونهای که با تبلیغات مژادی مبارزه می کنند هر دو با توجه به احتیاج مبرمشان به نیروی عاطفه است در صورتیکه انقلاب دانشجویان عزب امریکا و اروپا جنبه خاصی دارد که در همان زمان انقلاب جوانان آفریقا برای به دست آوردن

نان و در درجات بالاتر جهت کسب آزادی و استقلال می باشد.

خدای ذوالجلال همه نوع جانوری و هر گونه انسانی خواسته است در یک نقطه جانورانی که در سیبری به سر می برند و در نقطه دیگر که در صحراء الکبیر افریقا مسکن دارند آنجا سردترین و اینجا گرمترین، در بین آدمیان نیز یک جا هستند که می گویند محمد از عرب است و من فارسم و جای دیگر که من ترکم یا رومی یا قطبی یا... و غیرت دارم پیامبری را از غ یر دیارم بپذیرم ! اینان اگر در مکه ه م بودند به بهانه این که محمد از شعب ابوطالب است و آنان از برزنی دیگر، باز سر ناسازگاری نشان می دادند همان گونه که اجدادشان هر روز به بهانه این که تعظیم به بت بیگانگان خارج از شئونات قبیله ای آنان است بتی به نام قبیله و بعدها به نام دسته اهیی کوچک بر بت هایی که در کعه گذاشته بودند افزودند و حتی بتی که منحصر به یک فرد مشخص بود و مایل بود به تنهایی بتی داشته باشد.

دسته مذکور که بالاخره باید یا خودشان به پیامبری برگزیده شوند یا به تنهایی بتی داشته باشند یا مهمتر از هر دو به مقامی رسند که جاه و جلال اقناع کننده و بت مانندی باشد و یک عده در برابرشان بت زده و اسیر شده آری این دسته خصایص مغزی متمایز از مغزهای گروه دیگری را دارند که می گویند : عیسی از مشرق بود و غرب پیرو اوست عیسی اتز قاره دیگر بود و قاره اهی اروپا و امریکا به نام وی ایمان دارند نه عیسی لندنی است نه پاریسی نه نیویورکی اما ب خدا ارتباط روحی و ارتباطش قطع ی است و دیگر در بند این نیستند که در چه محله ای به دنیا آمده و تا

چه فاصله می توان به او ایمان آورد همانگونه علم از هر جا اشد بدون توجه به مهد علیا یا سفلایش مورد پذیرش است.

صرفنظر از این که قرآن در چند جا محمد را متعلق به همه جهان دانسته توجه به این چند مطلب جالب تر است :

قرآن کتابی است که در هر زمان در سطح بالاتری از تفاسیرش قرار داشته ! آیا کتابی چنین در همه جهان سراغ دارید ؟

قرآن کتابی است که مبارز می طلبد تا همانندشان یا مانند قسمتی از آن بیاورند ! آیا با این همه دشمنانی که اسلام دارد کسی به مبارزه در این میدان قدم نهاده است ؟

قرآن چون خورشید درخشانی از علم است که در لایه هایی از قرون و اعصار پیچیده شده و با گذشت زمان و لایه ها به تدریج از آن باز و جنبه های علمیش چشمگیر و افزونتر می گردد ! کتاب همانندش کدامست ؟

قرآن کتابی است که گروندگاش گویند کلم خداست و به نبی گرامی اسلام وحی می شد و آنانکه از منکران هستند در اثبات این که آیا کلام کیست مانده اند چون با هیچ مدرک و سند و قطعه و تاریخی نسبت دادنش به اینکه کلام حضرت محمد است امکان نیافته ! آیا کتاب دیگری کخ مردم در برابرش بدو دسته تقسیم شوند یک دسته گویند کلام خداست و دیگران گویند بالاخره عوالمی ناشناخته در کار بوده می شناسد ؟ (البته شنیده اند که عده کمی از معاندین گفته اند، راهبی بود یا کشیشی بود یا آهنگری یا.. که حضرت از آنان کلمات را می گرفت و به مردم

می رساند ! صرفنظر از اینکه اگر آهنگر یا کشیش چنان کلماتی را بدست آورده بودند چرا خودشان ادعا نکردند باید از زود باوران پرسید آیا در کدام کتابی نوشته : محمد درگیر و دار جنگ بدر ناگهان اجازه خواست تا به شهر برگردد و از آهنگر آیه احد خود را بدکان آهنگری رساند و دستور گرفت یا مهمتر از همه آیا طرز نزول آیات، محل نزول، شأن نزول، تقسیمات آیات به محکمات و متشابهات و سوره ها و... با تماس پیامبر از دکان آهنگری جور در می آید ؟

مهمتر از آنکه : نبی گرامی می خواهند عقیده مردم را عوض کنند در این مسئله چه غوغاهاو غزوات در کار است ولی کار وحی به همین سادگی و بدون مراقبت مردم صورت گیرد که از یک طرف به مردم بگویند عبا بیاورد تا خود را در آن پیچم که هگام نزول وحی است و عده ای نظاره کنند. اما نیمه های شب هیچکس نفهمد از آهنگر آیه و دستور بگیرند ! چوب را آب فرو می نبرد دانی چیست ؟ شرمش آید زفرو بردن پرورده خویش (این هم برای معذرت خواهی از ساخت مقدس اسلام)

این که بعضی می گویند اعراب عصر جاهلیت با شنیدن قرآن به علت فصاحت و بلاغتش ایمان می آورند و امروز جنبه علمی قرآن نگهدارنده قرآن است مورد ایراد و اشکالم است ! و می گویم هر آیه قرآن که به عنوان معجزه ابدی است از هر کجایش و از هر لحاظش برای ابد بدو طریق هل من مبارزه می طلبد. یک طریق که همه می دانند و در قرآن است که اگر جن و انس پشت به

پشت یکدیگر بگذارند تا همانند قرآن را بیاورند نخواهند توانست و در آیه دیگر که سوره ای نمی توان همانند قرآن آورد و...

اما راه دوم که پروردگار عملا قرآن را بمیدان مبارزه با علمای هررشته وارد ساختهو مخصوصا اصرار دارد هرچه علم پیشرفته تر وتحولات دانشی تکمیل تر و ارزنده تر باشد مخصوصا باید قرآن مسئله تقلید است ! مگر نیست که مجتهد اعلم باید قرآن را خوب بفهمد و مسائل را زا آن بیرون کشد و مگر نیست که در تشیع باید هر کس تقلید از مفتی و مرجع تقلید زنده نماید. و مگر مقایسه این دو گواهی نمی دهد که فهم قرآن در هر زمان باید با اعلم زنده زمان باشد و مگر نیست این شجاعت (و معذرت می خواهم به تصدیق دلهای لرزان این جسارت) در انحصار قرآن است و بقیه کتابهای که مربوط بادیان و مذاهب و مسلک هاست یا مخفیانه یا دور از میدان علم به دعوت مشغولند. این شجاعت قرآن و هل من مبارزه طلبیدنش مگر در باره فصاحت و بلاغت و اعجاز دانشی و تحولات علمی و....نیست؟ !

ص: 83

کتاب لبنا شیر

اشاره

لبن

بحث در اطراف سه ماده : فرث و دم و لبن بوده و دومی و سومی (دم - لبن) با تغییرات فاحش غذایی ناچیز تغییر رنگی داده و همیشه اولی (دم) قرمز است و دومی (لبن) سفید رنگ، و این تنها درحالت مرضی مخصوص است که در رنگهای هر دو امکای به وجود آمدن دگرگونیهایی هست.

اینکه قبل از تعریف شیر، عنوان «لبن» آورده شد برای بیان علت نامگذاری این ماده خارج شده از بین فرث و دم است که چرا به آن لبن گفته اند.

در زبان ریشه دار عربی «لسان عربی مبین» نه تنها قواعد صرفی و نحوی...، چشمگیر است بلکه در هر مورد نامگزاری اشیاء نیز بر حسب اسلوب و قواعدی به عمل آمده است چنانچه برای اسب ده ها کلمه وضع شده و آن اسبی و فرسی که نسبت ه صاحب خود با وفا بوده و او را در میدان جنگ تنها نمی گذارد و فراستی دار نام جداگانه ای از اسب فرار کننده یا اسبی دارد که...، از این روست که تعمق و تدبر در کلمات عرب به ویژه برای نزدیک شدن بساحت مقدس کلمات قرآن

تجهیزات فراوان علمی لازم است (1).

دم که از دم (اولی با دو حرف دال و میم و دومی بافتحه دال) یا ادم Adom یا ادام Adom قرمز بودن یا قرمز شدن یا نور نشان دادن یا قرمز کردن در شهرهای مختلف یا ازاد امدام Adamdam یعنی مایل به قرمزی یا ادمونی Amoni قرمز نما یا Odam سنگ قیمتی قرمز که از یک طرف به طرف دیگرش می نگرد و اشیاپیداست و مانند الماس نور می دهد (2) و احتملا ادیم یا سفره قرمز نیز از همان ریشه باشد گرفته شده و ه مناسبت قرمزی خون در عبری و عربی به آن دم گفته شده است و به هین منوال شیر را که لبن است و لبان که از معنای سفیدی آن استفاده گردیده نامگذاری کرده اند.

تعریف شیر

قالیچه چهار فصل را دیده اید ؟ عکسهای چندی در هر طرفش نمایان است یعنی از یک جانب فصل بهار است و گلها و غنچه ها و از جانب دیگر وته ها و میوه جات و آبشارها و تابستان و از طرف سوم درختها نیمه عریان که مقداری از برگهای خود را به زمین خزان افکنده اند و... اما تاکنون از هیچ کتابی

1- قابل توجه نویسنده کتاب پیدایش نبوع و ادیان و بقیه گرسنگان نام.
2- اقتباس از کتاب : رنگها در وصیت نامه قدیم نویسنده Roland Gradwiohleرلاند گراندول Die Farben Im Alten Testamen

این مطلب را نه شنیده و نه دیده اید و نه تا کنون کسی آن را عنوان کرده و من اینک رای ابد درباره عظمت و اعجاز قرآن این سخ را به یادگار می گذارم :

آیه مورد بحث ما اگر چه به ظاهر ساده و کوتاه بلکه توضیح واضحات است ولی با معذرت خواهی می گویم که بی شباهت به قالیچه چهار فصل نیست که در قلمرو خود هم بهار دارد هم تابستان هم...

و ان لکم فی الانعام لعبره نسیقکم مما فی بطونه من بین فرث و دم لنا خالصا سائغا للشار بین : از انعام برای آشامیدن چیزی از بین فرث و دم خارج می شود خالص و گوارا برای آشامندگان ، با نظر سطحی توضیح واضحاتی بیش نیست ولی اگر عینکی بزند و در برابر همین آیه قرار گیرید خواص شیر را خواهید یافت و با عینک مخصوص به نحوه ترشح و فیزیولژی آن پی خواهد برد و اگر عینک معرفت برای بیرون کشیدن تعریف شیر از آیه زده شود بهترین تعریف شیر را باز از همین قد و قواره به ظاهر کوتاه آیه به دست خواهیم آورد ! چرا ؟

تعریف های مختلفی از شیر شده که به چند تای آنها اشاره میگردد:

شیر مایعی است که از غده پستان حیوانات پتاندار ترشح می شود که طبعا برای تغذیه نوزاد آنهاست

شیر محصول کامل و بی کم و کاستی است که از دوشیدن حیوان ماده شیر بدست می آید.

شیر عبارت از مایعی است که چند روز پس از زایمان از

پستان دام ترشح شده و یگانه خوراک وزادان در ماههای اولیه زندگی می باشد.

شیر مایعی استسفید رنگ و کمی شیرین و دارنده بوی مخصوص که بر حسب نوع حیوان تغییر می نماید و از پستان حیوا نخارج می شود.

شیر ترشحی است از پستان حیوانات ماده که پس از وضع حمل صورت می گیرد و آخرین مرحله تولید مثل است.

شیر عبارت از سرمی است (خونابه ای است) که در آن چربی، مواد آلی، مواد معدنی، دیاستازها و گلبولهای سفید و... موجود است.

شیر...

اما تعریف قرآن : از آن جا که فرث به علاوه عناصر مفیدی که به خون وارد شده مساوی است با غذایکه خورده شده و ترشحاتی که بدن به آن غذا افزوده است از این رو : شیر محصولیست که از دو گذرگاه فرث و دم گذشته تا به صورتی خالص (1) و سائغ (2). جهت نوشانندگان در آید (دقت فرمائید در تعریف های کهخ از شیر شد زمانی آن را از نقطه نظر ترکیبی و وقت دیگر از لحاظ پیوستگییش با آبستنی و مراحل ترشحاتی غ دد زایمانی و گاهی هم از نقطه نظر فیزیکی و خواص آن بیشتر مورد مداقه قرار گرفته در صورتی که قرآن همه را در یک سطر گنجانیده و ترکیبات و فیزیک و خواص و.. و همه را منظور داشته و چون کلمات خالص و سائغ شرح داده شدند همه ادعای های مرا قبول خواهید فرمود.

1- هر دو شرح داده خواهند شد.
2- هر دو شرح داده خواهند شد.

شاید نکته بسیار جالبی بوده باشد که پروردگار از محل خروج شیر (پستانها) نامی برده و به جای آن به بطون اشاره می فرماید زیرا تشکیل شیر ناچار به وجود بطون پیوستگی داشته و رابطه فرث و دم با بطن ها قطعی است در صورتی که اگر پستان خوکچه هندی (کوبی) آبستنی را قطع نموده در زیر پوست گوش حیوان پیوند نمایند غده پیوندی بزرگ شده و پس از وضع حمل شیر ترشح می نماید با یان وضع قبول می فرمایید که اگر قرآن از پستان نام می برد یا فواصل بین دم و فرث و بطون را فراموش کرده بود اشکال واردی داشتیم و تعریف شیر را نیز از قرآن همانند بعضی دانشمندان به محل شیر احاله و اشاره می گردد.

تاریخ شیر

از چه زمان شیر مورد استفاده بشر قرار گرفته ؟ سئوالیست که هر چقدر بنگریم بیشتر در تاریکی های تاریخ فرو ی رویم ولی آنچه نشان داده از آن روز که اهلی کردن انعام معمول گردید استفاده از شیرشان نیز متداول شده است بدین صورت که از اول بشر نیز مانند نوزاد حیوان به مکیدن پستان می پرداخته اند و دوشیدن و تغییراتی در آن به تدریج حاصل گردیده است بدین طریق که شیر دوشیده در کناری سرد شده و بر آن خامه ای بسته و یه وجود اتفاقی کره و چربی شیر وقوف حاصل آمده و آن گاه که شیر در معرض تخمیر قرار گرفته بسته و دلمه شده و ماست نیز شناخته شده است.

یک محل ماست بندی و شیر درست کنی مربوط به تقریبا سه هزار

سال قبل از میلاد مسیح وابسته به یک پرستشگاه نزد سومرین ها به دست آمده است (سومرین ها Sumeriens قبل از قرآن 1-4 پیش از میلاد مسیح در کشور سومر بودند از خلیج فارس تا بایل و قومی از سمیت ها که در شمال افریقا تا جلو آسیا بودند آنان را از بین بردند و از نژادهای مختلف عربی - آشوری - حبشی و اسراییلی ها تشکیل شده بودند و این سومری های قدیم بودند و سومری های جدید وقتی در سال دو هزار قبل از میلاد حاکم شدند دوباره از حمورابی ها که از سمیت ها بودند شکست خوردند و از لحاظ حکومتی تحت سلطه بابلی ها در آمدند.

در وداها Vedas کتاب مقدس هند از پیشرفت های تربیتی حیوانات شیرده و از گله ها و تجارت شیر و کره و پنیر مطالبی آورده شده است.

شیر بز و میش غذای اصلی یهود حساب می شود عیسای Isaieراجع به پنیر با پسرش داوود (1011 - 972 قبل از مسیح) سخنانی دارد.

یونانیها از کره بعنوان مرهم و رومی ها از انواع مختلف پنیر استفاده می کردند و در زمان ژول سزار به خوراک آنان که از شیر و پنیر و گوشت بود اشاره شده است.

حدود قرن پینجم میلادی جمعیت های شمالی اروپا و اغلب ایرلاندها بتدریج به استعمال کره پرداختند.

مستاجران شارلمانی که کره و پنیر بوی تسلیم می کردند شناخته شده اند.

حدود قرن هشتم میلادی در جائیکه نروژیها بودند کره

را دریانوردان در شیشه هائی کرده در کشتی های خود بمعرض تماشا می گذاشتند و بسط آن در قرنهای 11 و 12 در ممالک جنوبی بود و بالاخره در 1890 شیر در نیویورک پاستوریزه شد.

اما تاریخ استعمال شیر مصرفی خالص یا مخلوط با شیرینی ها یا نشاسته باز بزمانهای بعید بر می گردد و در هر زبانی به شیر نامی داده بودند.

Khschira خشیرا و Le Dughdha دوغدها در سانسکریت Gala Le گالا در یونان - Lebinلبن در عرب - Le Dud دود در هندی - Lac لاک در لاتین. در کتاب مقدس از گله متشکل از دویست بز و دویست میش و 40 گاو حضرت یعقوب سخن آورده اند و از گله های بی نهایت بزرگ داریوش و حمام گرفتنش با شیر ذکری هست.

در کتاب هردوت اطلاعاتی از شیر هویداست و نزدیک به زمان هردوت بقراط در کلینکش از کره و پنیر صحبت می کرد.

شگفت انگیزتر از همه تذکراتی است که ارسطو (384 - 322 قبل از میلاد) در کتابش «تاریخ حیوانات» داده و ترکیبات شیر حیوانات مختلف را مقایسه کرده و در بعضی قسمت ها به تفصیل شرح داده است.

Pline (24 -79 بعد از میلاد) در کتاب تاریخ طبیعی اش از شیر خر و شیر بز سخنانی دارد. Galien (131 - 201 بعد از میلاد) از کره سخنانی دارد.

بشر در طول تاریخ هر زمان از روی جهل یکی از انعام را مقدس دانسته گاو را بحدی احترام می کردند

که مخلوطی از شیر و ادرار و مدفوعش را می خورده اند. در ایران باستان نیز گاو مقدس بوده و ... جالب اینجاست که در یک نقطه از جهان مازاد شیری را که انسان دوشیده جهت نوزادش می گذاشتند و در نقطه دیگر همه را جهت نوزاد تخصیص می دادند و در کوهستان الپ گوساله ها همه شیر مادر را در اختیار داشتند و حال آنکه اهالی از شیر بز و میش می نوشیدند و این افتخار 15 قرنی برای اسلام باقی مانده است و بسی قابل توجه انجمن حمایت حیوانات می باشد که دستور می دهد هر گاه در اثر دوشیدن حیوان زیانی به نوزادش متوجه گردد حق استفاده از شیر حیوان ممنوع بوده و آنچه را می توان دوشید مازاد محصول محافظتی نوزاد می باشد.

ساختمان پستان

تعداد پستان نزد انعام متفاوت بوده و تعدادهای شگفت انگیز نیز در تاریخ ثبت و ضبط است اما نزد زنان یک زوج است و ساختمانشان همانند غدد عرق می باشد ، بدین معنی که دارای لوله های منشعبی است که اطرافشان را سلولهای نسج همبند فرا گرفته است و از یکدیگر جدایشان ساخته است. لوله ها دارای دو نوع سلول می باشند یک عده سلول ردیف در داخل که بلندند و ترشح دارند و یک ردیف خارج که ساختمان آنها عضلانی پوششی است.

پستانها چند مرحله را می گذرانند.

دوره جنینی که از جنس سلولهای پوستی درست می شوند و با ورود ترشحات جفت به خون بزرگ می شوند.

موقع تولید که اثر ترشحات جفت از بین می رود و پستانها متسع و بزرگ شده ترشحی از آنها خارج می گردد که آنرا ترشح سحر و جادو گفته اند.

پستانها کوچک می شوند تا زمان بلوغ که فعالیت تخمدانها شروع شود در اینوقت هم نسج غده ای پستان و هم نسج فواصل غده ها زیاد شده و پستان بزرگ می شود.

در مواقع قاعدگی پستانها اندکی کوچک و بزرگ می شوند (در انعام این حالت در موقع فحل شدن و استرس حیوان روی می دهد).

موقع حاملگی لوله هائی که در پستان است و تا نوک پستان امتداد دارد از ته منشعب و زیاد شده و رویهم جمع می شوند و ترشح مختصری نیز دارند (Autenatal) این لوله ها بتوسط مجاری مخصوص بنوک پستان مربوط هستند و آنها را مجاری شیر دهنده (Galactophere)گویند. پس از وضع حمل سلولهای نسج همبندی نیز درشت شده و نسج بین سلولی را تشکیل می دهند. ترشح شیر با غدد تناسلی ارتباط کاملی دارد و حتی نمو پستان دو موقع انجام می گیرد یکی زمان بلوغ دیگری در موقع آبستنی و در هر دو قسمت ترشح فولیکولین و پروژستین زیاد و باعث فعالیت غدد پستان می گردد. هرمون پرولاکتین که از قسمت قدامی هیپوفیز ترشح می شود باعث ترشح شیر است و علت ترشح نشدن شیر در زمان آبستنی اثر متوقف ساز ترشح فلیکولین و پروژستین بر قسمت قدامی هیپوفیز است ولی پس از زایمان ایندو که مقدارشان کاسته می گردد پرولاکتین زیاد و در نتیجه

شیر زیاد می شود.

در اواخر بارداری پستان آمادگی برای ترشح دارد اما تا قبل از تولد نوزاد روزانه فقط چند سانتی متر مکعب مایع ترشح می نماید که آنرا آغوز یا کلستروم (Colostrum) و در یزد هروش (با ضمه هموزن ترش) گویند که با شیر دو اختلاف نمایان دارد یکی اینکه تقریبا بدون چربی است و دیگر اینکه صد برابر کمتر است و 2 - 3 روز پس از زایمان ترشح شیر بحداکثر می رسد ولی اگر نوزاد دیگر قبل از زایمان پستان را بمکد شیر حقیقی حتی قبل از زایمان خارج می گردد.

چگونگی ترشح شیر

در نسج غده پستان برای ترشح شیر کیفیات زیر بوجود می آید.

سلولهائیکه در سطح داخلی مجاری شیر واقعند و مشغول ساختن مواد اختصاصی شیر می باشند هسته های سلولی اشان در نوک سلول بطرف مجرا جمع گردیده است اینها بزرگ و مخصوصا بلند می شوند و در اینحال پر از سلولهای کوچک چربی و میتوکندری و هسته های کاذب می شوند. بعد گلبولهای چربی بزرگ شده و بطرف قطب داخلی می آید و با مقداری از سیتوپلاسمای سلول آنجا جمع می شود.

مواد ساخته شده از سلول خارج و به مجرا وارد می شود و در زمان مکیدن یا دوشیدن غشاء سلولها پاره شده و حتی گاهی هسته سلولها بخارج دفع می شود. بعد مرحله استراحت شروع

می شود یعنی مرحله ای که سلولها ترمیم و از نو بکار ساختن مواد اختصاصی شیر مشغول می گردند.

ترشح شیر از سلولها بدرون حفرات کوچک نسج غده (آلوئولها) مداوم است ولی ریزش شیر از نوک پستان مداوم نیست زیرا زمانیکه طفل می مکد تحریکات عصبی از راه اعصاب بدنی به نخاع و از نخاع به هیپوتالاموس رفته و باعث دو نوع ترشح می گردد که یکی از آنها (اکسی توسین) از راه خون به پستانها می رسد و نسوج اطاف مجاری و آلوئولها را که گفتیم پوششی عضانی است منقبض می سازد و در نتیجه به مجاری و آلوئولها فشار وارد آمده شیر بطرف نوک پستان رانده می شود و جالب اینجاست که بمحض رسیدن لب کودک به نوک پستان تمام این اعمال در ظرف نیم دقیقه کامل شده و نه تنها شیر در پستانی که بآن لب زده شده جاری می گردد بلکه در پستان دیگر نیز همین جریان برقرار می شود.

قبل از ترشح آغوز نیز ترشحی که بیشتر همانند پلاسمائی است که در خون می باشد از پستانها اندکی خارج می گردد.

ترشح آغوز

آغوز که در روزهای اول زایمان ترشح می شود و طول مدت آنرا به تفاوت حتی تا 12 روز می رسانند دارای ساختمانی مشابه شیر بوده ولی مقدار آلبومین و کلرور و خاکسترش بیشتر و قند و فسفر و کلسیم آن کمتر از شیر و پروتوپلاسمش دارای مقدار زیادی چربی است ولی چربی آزاد آن چنانچه گفتیم

تقریبا هیچ است.

آغوز زرد رنگ است و قلیائی و با حرارت منعقد می شود. (کتاب درسی شیر نمی نویسم تا شرح و بسط بیشتری داده شود ولی اطلاع بر بعضی قسمت ها نیز لازم بنظر می رسد).

موقع خشک شدن پستان هم در چند روز آخر مایعی شبیه آغوز از پستان خارج می شود.

علت پیدایش آغوز را چنین می گویند : شیر ترشح شده و خود را برای تغذیه نوزاد در آلوئولها آماده پذیرائی می دارد و بعلت ماندن مدت بیشتر و بالا رفتن فشار آلودولها (حباب ها) و ممانعت از ترشح سلولها تعادل ترکیب شیمیائی بین شیر و خون بوجود می آید که نتیجه آن بوجود آمدن آغوز است.

[البته توجه فرمودید :ترکیب آغوز مشابه خون بوده ولی شیر حالتی بین مواد غذائی اولیه کیم شده در بدن (فرث) و خون دارد.]

موضوع جالب این است که چرا موقع زایمان پستان به شیر می افتد ؟ علت آنستکه همه گونه هرمونی در خون موجود است و با انجام زایمان پرولاکتین نیز اضافه شده پستانها را بشیر می اندازد. خالی شدن رحم نیز یک شرط فرعی برای ترشح و جریان شیر است چه اگر زهدان را قبل از موعد طبیعی هم خالی کنیم شیر از پستانها روان می گردد و برعکس اگر بعد از زایمان رحم را مثلا از پارافین پر کنیم ترشح شیر بتأخیر می افتد یا اصلا بند می آید.

رنگ شیر

شیری که آب بآن اضافه نشده و کره آنرا نگرفته اند سفید مایل به زرد است و هر چه مقدار چربیش بیشتر باشد بیشتر متمایل به زردی است ولی فصل - منطقه - غذای حیوان در رنگ شیر اثر می گذارد و همچنین در مقدار و رنگ چربی شیر نیز مؤثر است چنانچه چربی شیر زمستانی پر رنگ تر از شیر تابستانی است.

هر چه کره شیر را بیشتر بگیرند و آب بآن بیفزایند تمایل بیشتری برنگ آبی پیدا می کند بعضی میکربها نیز می توانند شیر را برنگهای آبی یا قرمز یا زرد درآورند.

شیر دارای بوی مخصوصی است ولی برحسب علوفه حیوان متفاوت و متغیر می گردد. شیر نیروئی قوی برای جذب بوها دارد از اینرو بوی ظرف و محیط آلوده نیز در شیر اثر می گذارد.

مزه شیر چندان ارزش تشخیصی ندارد زیرا با ناحیه و علوفه و رژیم تفاوت کلی پیدا می نماید و در نزد زنان معمولا شیرین است.

ساختمان فیزیکی شیر

شیر مایع لزجی است که در آن لاکتوز و یک قسمت املاح معدنی محلول و ماده چربی بشکل گلبولهای ریز و بحالت امولسیون در آن است ، گلبولهای چربی که یکنواخت در شیر

بحالت پایدار پراکنده اند بوسیله مواد آلبومینوئیدی (کازئین - لاکتوز آلبومین - لاکنو گلوبولین) که با یک قسمت مواد معدنی (فسفات دو کللسیم) بشکل یک محلول کلوئیدی آنرا در آورده اند می باشند ولی اگر مدتی شیر را آرام بگذارند حالت یکنواختی را از دست داده گلبولهای چربی از بقیه شیر که آنرا لاکتو پلاسم Lactoplasme گویند جدا شده و در سطح شیر سرشیر را تشکیل می دهند (سرشیر یا کرم Creme).

عواملی مانند بعضی باکتریها یا حرارت یا برودت می توانند زودتر باعث پیدایش و تشکیل سرشیر شوند. وزن مخصوص شیر 1029 - 1033 و حرارت مخصوصش 95/0 یعنی زودتر از آب بجوش می آید و زودتر هم سرد می گردد - گلبولهای چربی شیر 2 - 29 میکرن قطر دارند و هر چه قطرشان بزرگتر باشد شیر با ارزش تری بحساب می آید.

ترکیب شیمیائی شیر

(1)

3/87 درصد شیر آب و بقیه از مواد ازت دار و چربی و قند و مواد معدنی و دیاستازها و ویتامین ها درست شده است که مقدار هر کدام در انعام بخصوصی متفاوت بوده و بهر کدان از آنها اشاره ای خواهد شد (در شیر عناصر دیگر و گازهائی نیز یافت می شود که خواهیم آورد).

مواد بیاض البیضی شیر عبارتند از : کازئین - لاکتو آلبومین -

1- کسانیکه مایل باشند آخرین اطلاعات علمی را بتفضیل بدانند به رساله دکترای آقای دکتر حسن حاج فرج اللّه شماره 1549 دانشکده داروسازی مراجعه نمایند.

لاکتو گلوبولین.

کازئین بکنوع آلبومین فسفر دار بوده و ماده اصلی بیاض البیضی شیر می باشد و در صد قسمت آن 65/15 ازت - 847/0 فسفر - 758/0 گوگرد یافت می شود و در برابر اسیدها اگر هیدرولیز شوند اسیدهای آمینه چندی خواهند داد : آلامینAlamine - والینValine - لوسین Leucine - پرولینProline - تیروزینTyrosine - اسیدکلوتانیک Acide Glutanique - تریپتوفان Tryptophane - ارژینینArginine - هستیدینHistidine و لیزین Lysine(هر چند شایسته است شرح مبسوطی از کازئین و عناصر دیگر موجود در کازئین و مواد دیگر شیر داد ولی بذکر اسیدهای آمینه ای که با هیدرولیز کازئین بدست می آید و هر کدام یک عنصر مفید و ارزنده ای در مقام تغذیه محسوب است اکتفا گردید)

کازئین در شیر نظیر فیبرین در خون بوده و چگونگی پیدایش پنیر نظیر انعقاد خون می باشد (آنجا کازئینوژن و اینجا فیبرینوژن)

لاکتو آلبومین و لاکتو گلوبولین که اولی شبیه آلبومین سرم خون بوده و در 75 درجه منعقد می شود و دومی مانند گلوبولین خون است و بوسیله حرارت منعقد می گردد و از روی مقدار لاکتو آلبومین است که می توان نوع شیر را معین کرد و در گلوبولین شیر است که پادزهرهای ایمنی بخش موجود بوده و از مادر به نوزاد منتقل می گردد.

علاوه بر مواد بیاض البیضی سه گانه گفته شده که مواد از ته

پروتئیکی محسوب می شود شیر دارای مواد ازته غیر پروتئیکی نیز می باشد که بمقدار یک گرم در لیتر شیر وجود دارد مانند گلی کوکل Glicocoleهمچنین در شیر اسید اوریک ، گزانتین ، کراتین ، کراتینین ، لسی تین و کلسترین وجود دارد.

لاکتوز : قند شیر است و در شیر وتمام حیوانات همین قند وجود دارد با اختلاف جزئی در مقدار آن مثلا شیر گاومیش و بز و میش در حدود 30 گرم در لیتر و شیر زن و ماده الاغ و مادیان 65 گرم در هر لیتر قند دارد.

قند شیر با دوشیدن بیشتر می شود و اگر ندوشند یا نمکند ، مقدار قندش کاسته می گردد.

قند شیر (لاکتوز) از یک ملکول گلوکز و یک ملکول گالاکتوز درست شده که در برابر دیاستاز معده بخصوص معده نوزادان الکتوز به دو قند نامبرده تجزیه می شود قند شیر بواسطه دگرگونیهای گلوکز خون درست می شود و برای اثبات رابطه بین قند و شیر و خون کافیست پستان دام بریده شود و نتیجه را که زیاد شدن قند ادرار دام است مشاهده نمود (سلولهای مخصوص پستان مامور تغییر گلوکز و تولید لاکتوزند).

مواد چربی : چربی شیر را سلولهای پستانی ترشح می نمایند و با چربی موجود در خون فرق دارد اما سلولهای پستان مواد اصلی چربی مانند کلسترین و لستین از خون می گیرند (البته توجه فرموده اید که هر جا به ارتباطی بین شیر و خون اشاره می گردد با حروف درشت چاپ می گردد تا توجه خوانندگان را به آیه شریفه و ارتباط شیر و خون جلب نمایم) بعلاوه افزایش مقدار چربی شیر دام با مقدار چربی در مواد

مصرفی غذائی دام بستگی دارد. چربی شیر بانواع و نژاد و منطقه نیز نسبتی و ارتباطی دارد. تعداد دانه های چربی در هر سانتیمتر مکعب شیرین بین دو الی یازده ملیون است.

مواد معدنی شیر : فلزات شیر : سدیم - پتاسیم - کلسیم - منیزیم - روی - منگنز - مس و اندکی آهن و شبه فلزات آن عبارتند از فلور - کلر - ید - گوگرد - فسفر - برم - بروارسینیک.

در شیر مقداری اسید سیتریک است که چون ترش شود به اسید استیک و اسیدکاربونیک تبدیل می گردد.

گازهای شیر : اکسیژن - ازت و اسید کاربونیک.

دیاستازهای شیر : دیاستازهاوی که مواد بیاض البیضی و چربی و نشاسته را تجزیه می نمایند مانند گالاکتاز و لیپاز.

دیاستازهائی که منعقد کننده اند.

دیاستازهائی که اکسید کننده اند مانند پراکسیداز و کاتالاز.

دیاستازهائی که کاهش دهنده اند. (مهمترین دیاستاز شیر گالاکتاز است که کازئین شیر را حل می نماید)

بقیه دیاستازها به زودی گفته می شود.

نکته علمی و جالب از قرآن

از هر کس و از هر جا سئوال شود از کجاست خواهند گفت از غذا خوردن عصاره هائی وارد خون می شود سلولهای پستان از خون شیر می سازند ، ولی با توجه به اینکه بعضی

عناصر اصلی شیر که دگرگونساز خواص شیراند ز غذا نبوده بلکه منشئی از محتویات روده (کیم) درند گفتن اینکه غذا خون می شود و خون شیر ، فقط یک مطلب ساده عوام پذیری است در حالیکه اگر بخواهیم با افزایش جبه علمی ، مطلب را توجیه کنیم باید گفت شیر محصول میانجی خونی است که از محتویات شکمبه (در انعام) عناصر و موادی جذب کرده چنانچه از دیاستازهای چندی که مشابه دیاستازهای موجود در شکمبه حیوان است برخوردار می باشد و بهمین جهت است که کتاب آسمانی قرآن حتی در اینجا نیز بجای غذا ، کیم که فرث یا محتویات شکمبه باشد آورده است (فرث محتویات شکمبه است نه سرگین که از مخرج حیوان خارج گردیده است).

ویتامین های شیر : بدن انسان و انعام قادر نیست ویتامین بسازد بلکه باید ساخته شده آنها بوسیله غذاها وارد بدن شود از اینرو مقدار ویتامین در شیر بستگی دارد به غذائی که خورده می شود ، چنانچه ویتامین های شیر انعامی که از شبزیجات تازه و صحرا خورده باشند بیشتتر از ویتامین موجود شیر حیواناتیست که در اصطبل با علوفه خشک و کم ویتامین تغذیه می گردند.

ویتامین های در شیر که محلول در آبند : ویتامین A ، ویتامین B ، ویتامین G و ویتامین P - ویتامین های محلول در چربی : ویتامین A ، ویتامین D و ویتامین Eاست که دوتای A و D در شیر نسبتا فراوان یافت می شود (فراموش نشود که ویتامین A که آنرا ویتامین رشد و نمو نیز گویند یا ویتامین Dکه ضد بیماری

ص: 102

راشیتیک و نرمی استخوان ها می باشد در شیر فراوان بوده و بنحو خاصی قرآن به آن دو اشاره کرده که مورد بحث قرار خواهد

گفت امروز وجود تمام ویتامین ها در شیر حیوانی که خوب چرا کرده یافت می شود که بزودی گفته خواهد شد.

اسیدهای آمینه موجود در شیر گاو بر حسب گرم در صد

ماده متشکله***کازئین***لاکتوگلوبولین***لاکتالبومین

ازت تام***86/15***60/15***63/15-33/15

فسفر تام***0***0***99/0-11/0

گوگرد تام***91/1***6/1***03/1-72/0

گلیسین***2/3***4/1***3/2-5/1

الانین***1/2***7***8/3-2

والین***7/4***1/6***5/10-3/6

لوسین***5/11***5/15***12-9/7

ایزولوسین***8/6***9/6***4/6-4/4

پرولین***5/1***1/5***17-5/7

فنیل آلانین***5/4***5/3***8/5-6/4

تیروزین***4/5***7/3***1/8-2/3

تریپتوفان***7***7/2***2/2-83/0

سرین***8/4***4***8/6-5/5

ترئونين***5/5***5***1/5-4/4

سيستين و سيتئين***4/6***4/3***43/0-0

متيونين***95/0***2/3***1/4-5/2

ارژنین***9/1-3/4***8/2***2/1

هیتیدین***9/2-7/3***6/1***9/2

لیزین***2/6-9/8***8/11***5/11

اسید ایپارتیک***4-4/8***4/11***7/18

اسید گلوتامیک***4/22-2/23***3/19***9/12

ازت آمید***6/1***1/1***4/1

آنزیم های موجود شیر

نوزده آنزیم اخیرا در شیر جدا کرده اند بنام های آلدولاز - آمیلاز آلفا - آمیلاز بتا - کرینیک ایندراز - کاتالاز - لیزوزیم - پراکسیداز - فسفاتازاسید - فسفاتاز الکالن - گزانتین اکسیداز - سیتو کرم c - ردوکتاز - دیافوراز - استراز - لاکتاز - لیپاز - پروتئاز - رودانز - ریبونوکلئاز - سلولاز (اخیرا لاکتوز سنتتاز) و احتمالا انزیم های دیگر بعد کشف خواهد شد.

ویتامین های شیر

امروز عقیده دارند تمام ویتامین ها در شیر وجود دارد : ویتامین A - ویتامین های 1B) - B در هر لیتر 44/0 میلی گرم - 2B 75/1 میلی در لیتر نیاسین 94/0 میلی گرم - 6B 64/0 میلی گرم - 5B 64/3 - بیوتین 031/0 - اسید فولیک 0028/0 - 12B 0063/0 - ویتامین C20 - ویتامین D ویتامین E یک - ویتامین 1K و 2K هر دو ناچیز و اسیدهای چرب ضروری ناچیز - اسید پارا امینو بنزوئیم 1/0 - عامل بیفیدوس ویتامین Bt - کولین 121/0 - اینوزیتول 110 - اسید لیپویک - اسید اورتیک یا 13B 09/0 - کوانزیم Qو ... .

چه چیزهایی از راه شیر به نوازد می رسد

این موضوع که مادر ، بعضی غذاها یا دواها را بخورد از پستانش به نوزاد برسد مهم است از اینرو به اختصار می گوئیم پاره از گیاهان از شیر دفع می شوند : سیر - پیاز - پیازچه - جعفری 0 افسنطین - رازیانه - روناس شیر را در موقع دفع قرمز و ریوند و زعفران و هویج زرد رنگ و نیل آبی می نماید.

ترشی از شیر نمی گذرداز اینرو اینکه می گویند ترشی خوردیم بچه امان سرمات خورده برایش بد شد عاری از حقیقت است

انعامی که باکنجاله نواله و تفاله کشمش یا باقیمانده های آبجوسازی یا قند سازی تغذیه شده باشند شیرشان کودکان را باسهال می اندازد و ادامه تغذیه با چنین شیری خطرناک است.

داروهائی که از شیر دفع می شوند : اطروپین - انتی پیرین - کلی شیسین- نیکوتین - استریکنین - و کنین بمقدار کم و مرفین باندازه فوق العاده ناچیز.

چند دقیقه پس از خوردن الکل آزمایش در زنان بعمل آمده نشان می دهد مقدار الکل خون و شیر مساوی می گردد و در انعام نیز الکل از راه پستان دفع می گردد.

ارسنیک فوق العاده کم - برمورها کم - کلرال سریع ولی کم - کلروفرم اندکی - اتر - املاح آهن - سرب فوق العاده کم - جیوه کم و در حدود یک هفته پس از تزریق - املاح انتی موئن زود و طولانی - املاح پتاسیم خیلی کم - نمک طعام زود -

سالیسیلات دو سود کم - ید - اورطروپین.

بعضی پادتن ها و پادگن ها و برخی زهرابه های میکربی نیز از راه شیر دفع می شود.

چیزهائی که سبب تغییرات شیر می شود

1 - تأثیر نوع : چنانچه بین شیر زن و میش و بز و الاغ و ... اختلافاتی از مواد متشکله وجود دارد که خواهیم گفت.

2 - تاثیر نژاد : نژاد گاو بعضی کشورها کره اش بیشتر و در جای دیگر مقدارش افزون و ...

3 - اثر تغذیه : غذائی که از لحاظ کیفیت و کمیت در حد مکفی انتخاب شود می تواند مقداری شیر با ترکیب نسبتا ثابتی بدهد و زیاد دادن نوعی غذا در شیر حیوان چندان اثری نمی گذارد ولی کم کردن غذای حیوان سبب نقصان مواد شیرش می گردد. فقط نوع چربی داده شده بانعام سبب پیدایش همان نوع چربی در شیرش می گردد.

4 - سن : مقصود سن شیر است چنانچه شیر یک روزه (ابتدای شیر دادن که آنرا آغوز گویند) با شیر روزهای بعد تفاوت دارد ولی بعدا نسبتا ثابت می ماند از این رو می توان شیر دایه ای که مثلا بچه یکساله دارد به حتی نوزاد یک ماهه خوراند و همینطور تا آخر.

5 - ساعات روز : چربی شیر در دوشیدن شب بیشتر از صبح است و در ساعات روز متغیر.

6 - آب و هوا : انعام را به نقاط گرم ببرند آب بدنش از راه ریه و پوست تبخیر شده از اینرو در نقاط مرطوب و معتدل شیر بیشتری بدست می آید.

7- اثر کار: شیر حیوان پس از کار چند ساعته و خستگی کاهش می یابد و اگر کار معتدلی انجام دهد شیر بیشتر و غلیظ تری خواهد داشت مخصوصا اگر در هوای آزاد گردشش دهند حتی در زمستان اثر افزایشی در شیر نشان خواهد داد. (در اینجا شما را متوجه دستور شفقت آمیز اسلام می نمایم که حق ندارد کسی در صورتی که نقصان شیر حیوان به نوزادش ضرر می رساند او را خسته نماید)

8 - اثر دفعات دوشیدن : اگر دفعات دوشیدن بشرط آنکه حیوان را خسته ننماید زیاد باشد شیر بیشتر و چربی افزونتری خواهد داد. (حتی اگر یک دوشیدن را در چند ظرف کنند ظرف آخری چرب تر است)

9 - قاعدگی : بعضی زنان زود قاعده می شوند یعنی هنوز چند ماهی از شیر دادنشان نگذشته قاعده می شوند با آنکه چنین شیری تغییر مهمی با شیر قبلیش ندارد در نوزادان ممکن است سبب اسهال یا اگزما گردد.

10 - فحلی : زمانی که حیوان آماده برای جفت گیری می شود شیرش بوی نامطبوعی داده زودتر ترش می شود و اگر به کودک خورانده شود ممکن است سبب اختلالات هاضمه ای گردد.

11 - حجم غیر مساوی دو پستان : هر پستانی غدد ترشحی بیشتری داشته باشد مقدار شیرش بیشتر است و در زنها دیده شده پستان بزرگتر چند برابر کوچکتر شیر داده بعلاوه که ترکیب شیر هم در دو پستان یکی نبوده و آنکه کوچکتر است اغلب چرب و آلبومینش بیشتر می باشد از اینرو درست است که می گویند

نوزاد را باید از هر دو پستان تغذیه نمود.

12 - تاثیر بیماریهای عفونی در شیر : بیماریها صورت ظاهر شیر را تغییر نمی دهند ولی با نقصان تغذیه در بیماریها مقدار و ترکیب عناصر در شیر تقصان می یابد.

13 - بیماریهای پستان : تغییراتی در ترکیب شیر بوجود می آورد.

14 - جراحی و برداشتن تخمدان حیوان : مدت شیر دادنش ادامه یافته و چربی شیر بیشتر می شود و در بعضی نقاط این عمل انجام می گیرد.

15 - مدت شیر دادن : ترکیبات در دوران شیر دادن تغییراتی می نماید چنانچه چربی در ماه چهارم کاهش یافته و مجدد اضافه می گردد.

16 - سن انعام : در مقدار و ترکیب شیر اثر کلی دارد و گاو از 7 سالگی تا 9 سالگی بیشتر از هر سنی شیر می دهد.

17- داروها : بعضی داروها در کم و زیاد کردن شیر مؤثرند چنانچه دیان رومی و رازیانه و افسنطین و دانه کتان شیر را زیاد و تریاک و بلادن و اطروپین باعث کاهش می گردد.

18 - طرز دوشیدن : بعضی عقیده دارند اگر پستانها را متقاطر بدوشند یعنی یک سر پستان عقب را با سر پستان جلوی مخالف آن انتخاب نموده و با هم یا فشار جهت خروج از آن دو اقدام گردد بهترین طریق دوشیدن است. (نوزدهمین شماره را اسلام بآن افزوده و آن وضع رواین دوشنده است که شرح خواهم داد).

با آنکه متوجه شده اید تمام 18 قسمت را بدون شرح گذاشته و باختصار هر چه تمامتر برگزار کرده ام با وجود این اشکال خواهد شد که این همه شرح و بسط برای چه و 18 موجب تغییر دهنده شیر گفتنی نبود.

صرفنظر از اینکه این هم نوعی راهبردی جهت افزایش معلومات عمومی عده ای است فراموش نشود که اسلام نیز به بعضی علل مذکور که در تغییر دادن شیر اهمیت بیشتری دارند اشاره کرده و حتی به برخی از آنها قبلا آشنا شده اید و بقیه را بعد خواهم گفت بعنوان مثال : اگر از شما بپرسند مطلب کدام یک از این 18 شماره مهمتر بود یقین جواب خواهی داد شماره سه از جمله با اهمیت هاست آنجا که گفته شدغذای حیوان اگر از لحاظ کیفیت و کمیت در حد اعتدال باشد شیری ارزنده خواهیم داشت و این در صورتی است که حیوان از هر نوع علوفه تازه ای خورده باشد ولی قرآن بر فراز این سخن بپرواز درآمده صرفنظر از اشاره به تازگی علوفه که حتی دستور چرا دادن انعام را بر آنها می دهد تا یک لحظه هم هست از طراوت گیاه با چیده شدن کاسته نشود و مهمتر آنکه : بهمان منوال که خوراک آدمی را به کیفیت و کمیت دستور برگزیدن می دهد انتظار دارد انعام را نیز آدمی در این قسمت با خود شریک گرداند و آیاتی را قبلا در این زمینه آوردم که حتی در این دو کلمه یک بحث هم کرده بودم (کلوا و ارعوا انعامکم) ملاحظه فرمائید در اینجا آنچه از سبزیجات که برای آدمی طیب و سازگار است و انسان می تواند از آن استفاده نموده و

عناصر مفیدش را به بدن خود وارد نماید اسلام انتظار دارد همان سبزیجات با همان عناصر بین فرث و دم گذشته از راه پستان به نوزاد انسان و انعام برسد.

میکرب های شیر

یا شیرده بیمار است و میکرب از داخل بدن به نوک پستان و شیر می آید یا شیر از خارج آلوده می گردد و آلودگی از خارج نیز ممکن است از نوک پستان وارد شده پستان ورم کرده و میکرب در شیر بوده باشد ،

سر پستان را که بعضی تر می کنند آلوده می سازند - گرد و غبار اصطبل - ناتندرستی شخص دوشنده - طرز دوشیدن - ظرفی که شیر را در آن می ریزند - پستان کثیف - نوع غذا باعث آلودگی شیر می شوند.

میکرب پیوسیانیک رنگ شیر را آبی - میکرب ژیوزوس و اریتروسیائنوس و خون شیر را قرمز - میکرب سنگزانتوم و اوراتیئوس زرد - میکرب تورولانیگراسیاه و میکرب لاکتیس ویسکوزی شیر را چسبنده می کند و خوراندن تمام شیرهای نامبرده به حیوانات پس از سترون کردن اشکالی ندارد. بعضی میکربها از راه شیر بیماریهائی ایجاد می نمایند : سل - تب برفکی - تب مالت - اسهال عفونی و ... .

حساسیت در برابر شیر

ممکن است در اعمال فیزیولژیکی بدن اختلالاتی بوده باشد ولی شیر بدون عیب بواسطه ماده بیاض البیضی که دارد در آن بدن تولید شوک انافیلاکسی نماید در اینصورت شما را به جلد چهارم تحت عنوان «عادت» بر می گردانم که می توان پس از دوشیدن شیر کازئین آنرا گرفته مقداری شیرینی افزوده بتدریج و اندک اندک تجویز نمود تا بدن بآن «عادت» کند.

کازئین شیر که نوعی آلبومین فسفر دار است قسمت اعظم مواد بیاض البیضی شیر را تشکیلمی دهد و در آن تعداد زیادی اسیدهای آمینه (با اختلاف جزئی در شیرهای انسان و گاو و بز و ...) لازم برای رشد و نمو و نگاهداری و ترمیم بدن باندازه کافی موجودند.

مایه پنیر (پرزور) که مخمر مخصوص معده شیرخواران است کازئین را رسوب می دهد و بدین طریق می توان شیر بدون کازئین برای عادت دادن بدست آورد.

نوعی دیگر اثر میکربها بر شیر

بیشتر میکربها و لورها و کفکها ، لاکتوز شیر را به آب و اسید کربنیک تبدیل می نمایند.

بعضی لورها تولید الکل می نمایند (در هوای گرمتر اسید استیک بیشتر)

میکربهائی شیر را تلخ می نمایند و گاهی نیز تلخی شیر مربوط به علف است که حیوان خورده یا بستگی به ظرف مسی دارد که شیر در آن کرده اند. شیر ممکن است طعم صابون پیدا کند گاهی طعم شلغم دارند ، زمانی به شیر طعم توت فرنگی و نوعی میکرب است که باعث می گردد شیر طعم گردو پیدا کند ، شیر بوی طویله و آغل را نیز می تواند پیدا کند و اگر شیر را مدتی در ظرف فلزی نمایند اسید لاکتیک آن مقداری از فلز را در خود حل می نماید (به جلد سوم مراجعه فرمائید و از دستور اسلام در انتخاب ظروف بهره برگیرید)

قدرت دفاعی شیر در برابر میکربها

شیر خام قدرت دفاعی قابل ملاحظه ای در برابر میکربها دارد که تا مدتی در آن محفوظ می ماند (شیری که تازه دوشیده اند آزمایش شود دیده می شود که میکربهای در آن زیاد نشده بلکه قدری هم کم می گردد) و این مدت از سه الی هشت ساعت باقی است (البته میکربهائی که با محیط شیر خو نگرفته اند زودتر از بین می روند) و اگر شیر را بجوشانند میکرب بهتر در آن رشد می کند.

سخنی از نبی گرامی

در جلد اول آنجا که از «شیطان - میکرب» بحث کردم از نبی گرامی آوردم که فرمودند : شیطان در غذای داغ شده نصیبی دارد. اینجا نیز ملاحظه فرمودید که شیر خام و داغ نشده

(طبیعی) ضد شیطان و میکرب است و رشد میکرب و نصیب آن همانگونه که نبی گرامی فرمودند در شیر داغ شده بهتر و بیشتر است. باز شما را به عنوان «برای خوردن چه باید کرد ؟» جلد سوم حواله می دهم که چگونه نبی گرامی دستور دادند از غذائی انتخاب شود که سخن و حرارتش در حدود حرارت بدن آدمی است. باید الان بپرسم : آیا این دستور به ما نمی رساند که شیر خام تازه خارج شده از پستان بخوریم و اگر اشکال در این است که چرا به سلامتی حیوانن توجه نشده تا شیر آلوده خورده نشود این را هم از اسلام برای شما خواهم آورد که چگونه به همه جوانب توجه داشته است.

هضم شیر

چند دقیقه پس از ورود شیر به معده ، ترشحات آغاز می گردد. قریب ربع ساعت بعد شیر در اثر اسید معده منعقد می شود و سرم آن جدا شده وارد روده و در آنجا تجزیه و جذب می گردد. قسمت منعقد شده در معده بوسیله حرکات معده قطعه قطعه می شود و بعد بذرات کوچک تقسیم شده وارد روده گردیده و بطور کلی پس از هفت ساعت چیزی از شیر در معده باقی نیست بیشتر محتویات معده که وارد روده شد (تقریبا پس از ساعت) لوزالمعده بر فعالیت خود می افزاید و شیر از لحاظ مواد بیاض البیضی کمتر از غذاهای دیگر احتیاج به ترشحات لوزالمعده داشته و با وجود این 93 درصد مواد بیاض البیضی شیر جذب می گردد.

ضد عفونی کردن شیر

اگر شی را تا 60 درجه حرارت دهند در ساختمانش تغییر پیدا نمی شود ولی در حرارت بیشتر مواد بیاض البیضی آن کم و بیش منعقد می گردد و برهی موادش تجزیه و بعضی املاحش غیر محلول می شوند و از 70 - 80 در جه بالاتر دیاستازها و عده ای میکربهای غیر بیماری زایش از بین می روند. ویتامین A در حرارت زیاد و کم مدت کم می شود و ویتامین C در برابر حرارت طولانی گر چه اندک است حساس می باشد. شیری که در صد درجه جوشیده هضمش آسانتر است.

پاستوریزاسیون : در صورتیکه حیوان مسلول نباشد و دوشیدن شیر هم در محیطی با شرایط بهداشتی انجام گیرد با این عمل می توان شیر را تا دو شبانه روز نگه داشت و در غیر اینصورت با پاستوریزه کردن شیر (حرارت دادن تا هفتاد درجه و بعد بتدریج سرد کردن) هنگام سرد شدن شیر میکربهائیکه در برابر حرارت 70 درجه مقاومند دوباره شروع به رشد می کنند.

دستوری جالب : شیر در 105 درجه بجوش می آید ولی در 85 درجه چربیهائی روی آن می بندد و شروع به بالا آمدن می کند ، از اینرو باید مرتب آنرا بهم زد که حرارت به همه قسمتهای شیر برسد و مدت ده دقیقه آنرا جوشاند باید شیر را پس از دوشیدن بلافاصله جوشاند و حداکثر سه چهار ساعت بیشتر آن را معطل نکرد زیرا در این مدت میکربها در شیر زیاد شده و زهرابه خود را وارد شیر کرده اند که با جوشانده ، سموم حاصله

از بین نمی رود.

امروز شیر را به وسیله بخار آب تا 110 درجه تحت فشار حرارت می دهند و شیر مطمئن به دست می آید.

حکومت قرآن در مدتی معین

عنوان فوق با آنکه قدیمی و دمده شده و با پیشرفت بیشتر علم باز کهنه تر می گردد و کسی آن را ع نوان نخواهد نمود ولی وابسته به چند سال قبل جوابش را می نویسم و سئوال بلکه مطلب این است که نفراتی چند می گفتند : قرآن در زمان نبی گرامی اسلام و تا چند سال بعد از آن قانون بسیار محکم و متقنی بود ولی به درد زمان های اتم و عصرهای فضا و دورانهای تسخیر کرات نمی خورد در صورتیکه آنچه به تجربه رسیده برعکس تصور مذکور حتی بزرگترین انقلاب هر عصر در صورتی که پایه و اساس بلکه اسکلت اسلامی نداشته پس از چندی از هم پاشیده و تغییر ماهیت داده و خلاصه تر آنکه هر گونه انقلابی برای بهبود اوضاع، آبستن انقلاب جدیدتری است برای بهبود اوضاع، و حال آنکه چهره قرآن روز به روز درخشانتر می گردد.

کسانی که گفتند قرآن برای زمانمخصوص نبی گرامی و چند سال بعد از آن اشکال کارشان همین که چند سال است که خود به دنبال زمان نبی گرامی می آوردند و به آن زمان پر سعادت اضافه می نماید، و در عین حال چاره ای هم ندارد که اقرار کند بعد از نبی گرامی یز چند سال حاکم بوده زیرا علی بن ابیطالب بون قرآن - نهج البلاغه بدون قرآ - واقعه کربلا بدون قرآ و...

نوعی پذیرش اجباری برای آن است.

با توجه به اینکه قریب 23 سال قرآن. به تدریج بر قلب نبی گرامی وحی گردید و همان نبی بنا بر آنچه از شیعه و سنی روایت شده عترت و کتاب (ائمه اطهار که نامشان را هم حضرت ذکر کرده است و قرآن) را در کنار یکدیگر داشته آیا زمان حضرت صادق و یا عصر حضرت رضا یا دوران ائمه چهارگانه برادران سنی ما کدامیک خارج از حکومت قرآن بوده است و اگر کسی ادعا کرد و یک رقم پانصد هزار و یا هزار و پانصد و... برای دوران حکومت قرآن معین نمود صرفنظر از این که نمی توان آغاز این ارقام را تعیین کرد که آیا از روز تولد نبی گرامی محاسبه شود یا روز هجرت یا رحلت یا... و در نتیجه عدد ادعا شده را بر آورد نمود مواج بودن قدرتهای که هر روز بر سر کار بودند و یکی به قرآن بود و دیگری بر قرآن و یکی قرآن را حاکم می دانست و دیگری نمی دانست یا مسلمان که بار دیگر روزگار حکومت قرآن را با ظهور مصلح کل انتظار دارند، همه و همه بر مدت حکومت قرآن که مردم از روی هوی و هوس آن را رقم می زنند خط بطلان می کشد.

مهمتر از همه کشش آیات بسیاری از قرآن است که تا قیامت دامن علمی خود را می گستراند و سخنان باطلی که زمان حکومت قرآن را محصور می نماید باطل می گرداند، به عنوان مثال یکی از آنهاست که در جلد اول گفتیم (1) بدین مضمون : حیواناتی چند سواری شما مردم (صدر اسلام) خلق کردیم و باز هم برای سواری شما چیزهائی خلق می کنیم که هم اکنون شما مردم

1- چاپ سوم صفحه 27.

(صدر اسلام) آن نمی شناسد و نمی داند و برای نمونه گفته شود از جمله چیزهایی که بعدها (بعد از صدر اسلام) خلق خواهد شد وسائل سریع السیری است که از جمله آنها مرکبهای از حد گذرنده (حد صوت یا نور) می باشد. اگر قرآن مخصوص زمان نبی گرامی بود به جای اشاره به زمان «توجه به حد انرژیها» به تفصیل از نماز و روزه سخن می گفت حتی از این که چند رکعت باید خواند امروز مرمی هستند که در اقلیتند و به زودی اکثریت خواهند یافت و کارشان چنین است : اگر مجله یا کتابی خواندند که همه چیزش را فهمیدند چون اتاق و زمین و مسکنشان گران و کم وسعت است و جایی برای نگهداری همه کتابی ندارد مجله یا کتاب را پس از خواندن در صندوق اشغ الدان شهرداری می اندازند. هیچ کتابی نمی تواند در همه زماها حکومت کنند زیرا پس از سالی چند یا بهترش را نوشته اند یا اینکه کلیه مطالبش آن چنان دانسته شده که باید در عطاری به کار نسخه پیچی آید یا در آشغالدان انداخته شود جز قرآن که همیشه بر افراز تفسیرها و ترجمه هائی بوده و خواهاد بود که بر آن نوشته اند و آیاتش به دو دسته محکمات و متشبهات شاید از این جهت تقسیم شده که هر روز گوشه ای از متشابهات شاید از این جهت تقسیم شده که ره روز گوشه ای از متشابهاتش چهر ه علمی تازه ای کند و تا پایان جهان کسی نتواند ادعای این کند که : همه اش دانسته شد و به کار دکان عطاری آید.

ناگفته نماند اثبات خاتمیت نبی گرامی خود بهترین دلیل بر این است که حکومت قرآن تا پایان جهان پایدار است وما به تدریج جزو مطالب خارج از برنامه آنها برای شما خواهیم آورد.

انسان و انعام

درست است که انسان را برای شرح انتخاب کردم تا به چگونگی پیدایش شیر اطلاعلتی به دست آید ولی کتاب در اصل مربوط به اعام است و شایسته این که در ضمن دانستینها به نکات برجسته و اختلاف فاحش بین آنچه وابسته به انسان و ام بوه و در قلمرو مطلب مورد بحث می باشد اشاره نمود.

قبل از قبل از اینکه انعام مسخر بشر گردند یعنی در آن زمان که اهلی نشده و وحشی بودند همیشه در تکاپوی بدست آوردن نقاط سبز و خرم بودند ولی با اهلی شدن مجبور گردیدند با اختیار و طبیعت بشر سازش کنند و هرچهه به آن دادند بخورند در صورنی که نظر علم بر این است که زمین منبع ذخیره غذایی بوده و بر حسب ترکیبات گوناگونی که در گیاه آن یافت می شود و به حال انعام مفید است شیرشان نیز مفید و گوارا خواهد بود و نظر قرآن را نیز تا کنون چند مرتبه ملاحظه نمودید که مایلست : انعام از نباتات گوناگون (نبات شتی) بهره ببرد و بهره برساند تا آنجاکه آواز کلوا و ارعوا انعامکم از قرآن بلند است که در استفاده گیاهی، انسان و انعام را شریک می خواهد.

زمین هایی که آهک و اسید فسفریکش کم است استخوان حیوان خوب رشد نکرده قد کوتاه مانده اند.

هر چه گیاه جوان تر باشد بیشتر بخورد انعام می رسد زیرا هر قدر که از سرعت نمو و فعالیت گیاه کاسته شود سلولهای گیاهی چوبی ترر و خشنتر می گردند.

نشخوار کنندگان دارای چهار معده می باشند (متوجه کلمه بطون که جمع بطن است و در آیه مورد بحث آورده شده هم باشید) و در چهار معده ایها سلولز که در گیاه فراوان است بهتر هضم می گردد زیرا مدت توقف گیاه در آنها بیشتر است.

بر عکس انسان که بهتر است با غذای آب نخورد مخصوصا اگر غذای چربی خورده باشد، آب در شکم حیوان غذایش را رقیق می کند و جریان آنرا در جهاز گوارش آسان می سازد و برعکس نقصان آب در تغذیه تولید اختلال میکند بدین معنی که انعام تشنه غذا را خوب هضم نمی کنند و غذای بدون آب سخت و سفت در جهاز گوارش روی هم انباشته می گردد و خون حیوان را غلیظ و حرارتش را زیاد و لاغرش می سازد.

باید دانست همانگونه که خوراک انسان دارای مواد از ته مواد چربی - مواد هیدروکربنه - سلولز - مواد آلی و کافی است غذای انعام نیز دارنده همان مواد می باشد - در انسان تا حدودی آشنایی بعمل آمد که هضم و جذب چگونه و چه مقدار است در انعام نیز اگر به عنوان مثال علف چمن انتخاب شود که دارای 5 ر 9 گرمم مواد از ته 2 گرم مواد چربی - 42 گرم مواد قندی نشاسته ای 26 گرم سلولز (5 ر 79 جمعا) درصد گرم مواد قندی می باشد عناصر هضم شدنی آن به ترتیب 5 ر 5 - 1- 26 - 8 ر 14 (جمعا 3 ر 47) است یعنی صد گرم علف چمن که 5 ر 9 گرم مواد از ته خام دارد پس از خوراندن بانعام 4 گرم آن در مدفوع دیده می شود و لهذا 5 ر 5 گرمش هضم شده است.

از شگفتی های تغذیه انعام اینکه هر قدر میزان غذاهای

ترکیبی حیوان را بالاتر ببرند نسبت مواد هضم شده آنها برعکس پایین می آید و دادن غذا زیادی به حیوان نتیجه ای در بر ندارد مثلا اگر ببه گوسفندی 800-1200 گرم یونجه خشک داده شود 61-62 درصد آن جذب می شود و اگر غذای غنی تری و بیشتری بدهند بقیه از راه مدفوع خارج می گردد.

گیاه قبل از گل دادن قابلیت هضم بیشتری دارد و هنگاک گل دادن باز قابلیت هضم بیشتری از زمان میوه دادنش دارا می باشد جز ذرت که هر چه بر آن بگذرد سلولزش کمتر و برای هضم بهر است.

کاه غلات بهاره هضم بهتری از کاه غلات پائیزی دارد زیرا دوره رویش گیاه در بهار کمتر است.

گیاهی که در زمان غیر بارانی و خشک برداشته شود بهتر است ولی هر چه گیاه آبدارتر باشد قابلیت هضمش بهتر می باشد.

علف های کوهستانی بهتر از دشتی هستند و عطر و طعم بیشتری دارند.

علفهای خرد شده بهتراند.

کره

وقتی ذرات و دانه های چربی خوب بهم نزدیک شد و بیکدیگر چسبیده کره درست می شود. این عمل را با حرکات نوسانی یا دورانی مداومی که به شیر وارد می وشد انجام می دهند و امروز بوسیله ماشین هایی کره گیری (و در دهات با جنباندن مشک های پر از شیر) چربی کره بین 80-85 درصد است

و اگر کمتر از 80 باشد کره خوبی نیست. آب 10-15 درصد کازئین 85. ر. لاکتوز 75 .ر. گلیسرین 4 (سرشیر 64-78 درصد آب 18 درصد چربی)

رنگ کره بر حسب نوع حیوان متفاوت است. کره گاو درر حال معمولی زرد تیره یا زرد مایل به سفیدی و کره میش و گاو میش سفید است و برخی برای فروش بهتر کره آنرا با زعفران یا هویج زرد ررنگ می نمایند.

کره خوب : زرد رنگ است سفت و بهم فشرده و یکنواخت بوده با چاقو می توان تیغه های نازک از آن جدا کرد و در وسط برش های مقطع صاف و یکنواختی بوده و دانه های سفید که کازئین و قطرات شیر منجمد شده است دیده نمی شود. بوی آن اندکی معطر و روی زبان تا حدودی شیرین و مزه فندق تازه می دهد.

فاسد شدن کره : کپک زدگی است که به ندرت دیده می شود و در اثر کثافت ظروف یا محیط بوجود می آید

مزه پیه که در اسید مجاورت باهوا پیدا می شود.

تند شدن کره در برابر حرارت معمولی است بعلت اکسیداسیون یا حملات میکروبی و با دوباره آب کردن کره تدی آن کاسته شده و می توان آن را به مصرف رساند.

کره ممکن است بوی گاو یا طویله یا صابون یا ماهی بدهد که دوتای اول بعلت وجود اصطبل های کثیف و بوی صابون با رشد میکروب فلورنس و بوی ماهی با رشد ائیدیوم است.

تلخی کره با رشد برخی میکروبها بوجود می آید.

میکروب های بیماری زا نیز ممکن است بر کره اضافه شود.

هضم کره : چون ذرات کوچکی درست شده آسان است ولی اگر آن را داغ و پخته کنید خوب نیست.

برای نگهداری کره : می توان یخچال - حراررت 180 درجه - افزایش 4-8 درصد نمک بکار برد. راه آسان که بتوان در تابستان 10-12 روز و زمستان قریب یک ماه کره را نگهداشت این است که کره را در کوزهه های لعابدار با فشار وارد کنند که هوای در بین قطعات کره باقی نماند بعد کوزه را در بشقابی که مقداری آب نمک در آن است وارونه کرده در جای خنک بگذارند.

با نمک می توان کره را حتی تا یکسال نگهداشت بدین ترتب که کره را هنگام مالش بصورت ورقه های نازک در آورد و نمک پاشید (به نسبتی که گفته شد) و آن را متحد الشکل ساخت (با ماشین بهتر است) و آن را در کوزه کرد و آب شور بر آن ریخت (اگر بخواهند کره راا در جلیک یا پیط نمایند باید کف آنها را گچ بگیرند.

میتوان کره را در ظرفی سرپیچ دار ریخت و آن را محکم کرد و در همان وضع جوشاند و خنک کرد و تا شش ماه آن را نگهداشت.

در ایران کره را درکوزه ماستی تازه انداخته و پیه آب شده یا پارافین روی آن میریزند.

تقلبات کره : آب - مارگارین - روغن نارگیل و... ممکن است به کره افزودیا برای اینکه مدتی کره را خراب نشود به آن اسید بوریک یا جوش شیرین افزود یا برای اینکه مدتی کره خراب نشود بعه آن اسید بوریک یا جوش شیرین افزود.

برای تهیه کره تقلبی مصنوعی راه های است که در ایران دو قسمت روغن و هفت قسمت ماست شیرین را مخلوط کرده خوب می زنند و با آب سرد می شویند ممکن است ده تخم مرغ را خوب زده پنج کیلو شیر و 450 گرم آرد گندم افزوده بجوشاند و با اضافه کردن یک قطه کره تقلب را انجام داد.

دو قسمت پنیر کهنه و یک قسمت شیر مخلوط کردن و کره مصنوعی بدست آوردن باز راه دیگری است (اخبار و احادیثی که از مردم متقلب مذمت کرده در جلدهای قبلی آورده شد).

پنیر

(1)

بستن شیر بوسیله مایه پنیر ایجاد پنیر می کند) مایه پنیر در چهارمین معده بچه شیرخوار نشخوار کنندگان یافت می شود) : بر حسب اینکه چربی شیر انتخاب شده را گرفته یا نگرفته باشند پنیر چرب و غیر چرب در صورتیکه شیر را برای پنیر کردن حرارت بدهند یا ندهند پنیر پخته و نپخته داریم.

پنیر در صورتی تازه است که به شکل توده یکنواختی باشد که قابلیت ارتجاع کافی داشته و چون آن را با دست قطع نمایند خطوط و زوایای حاصله در مقطع مستقیم باشد و کثافت و مواد خارجی یا حشرات در آن دیده نشد و در صورتی پنیر خوب گویند که

1- برای اطلاع بیشتر به رساله دکترای آقای دکتر اسماعیل حاتم بشماره 1142 دانشکده های داروسازی مراجعه فرمایید.

علاوه تر، بو و مزه مطبوعی داشته باشد) اگر شیر ترش برای تهیه پنیر بکار می رود قابلیت ارتجاع نخواهد داشت)

ناخوشی ها و آفات پنیر

1- پنیر پف کرده : در پنیر پخته دیده می شود که سوراخهای داخلی دراز و غیر منظم بامزه تند و نامطبوع دارد و اگر شدید نباشد پنیری است باد کرده و ترکیده.

2- آب شدن پنیر که با ورود قارچی به آن پیش می آید.

3- بعضی از میکروبها پنیر را تلخ می نمایند.

4- میکربی است که لکه های قرمز بر پنیر می گذارد.

5- میکرب لکه های آبی.

6- گاهی لکه ای سیاه.

7- زمانی میکروبها سوراخهای نامنظم در پنیر ایجاد می نمایند.

8 - گندیدن پنیر که بواسطه میکربهای بی هوازی بوجود می آید.

9 - گاه میکربهای بیماری زا مانند میکرب سل و ... در پنیرند که تحقیق آن با آزمایشگاه می باشد.

باید دانست که علت اصلی رشد میکربها کم بودن مایه پنیر یعنی نقصان فرمان لاکتیک است.

برای نگهداری پنیر ممکن است از یخچال استفاده نمود یا پنیر را نمک زده در کوزه ها ریخته و سر کوزه را گچ یا غیره خوب مسدود نمود که هوا وارد نشود یا پس از نمک زدن در کوزه

ریخته سر آن را بسته و وارونه در زمین مخصوصا در شن فرو می نمایند.

پنیر برای معده و روده مفید است. خلط صالح تولید می کند. تن را فربه می نماید. ثقیل و دیر هضم است. اگر پنیر را بریان کرده بخورند رافع اسهال است.

آیا سزاوار است

کم کم کتابی که باید علمی ومذهبی باشد چهره خاصی بخود می گیرد که مورد چنین ایرادی است : اوراق بسیاری از این جلد از کتابهای کلاسیک نقل شده ، ممکن بود آنها را از جای دیگر خواند.

آیا طریق نگهداری حتی پنیر و ماست جزئی از امور زندگی نیست و مایل بشناسائی آن نمی باشند ؟

آیا وقوف به باز شناختن شیر سالم از فاسد ارزشمند نیست ؟

آیا شناسائی طرز رفتار با انعام برای بدست آوردن بهترین شیر جزو زندگی نمی باشد ؟ آیا ... بعلاوه برای برخی از خوانندگان دسترسی باینگونه مطالب سخت است و مهمتر از همه اینکه ملاحظه خواهید فرمود : چون بمطالب مذهبی می رسیم از بسیاری مطالب آورده شده استفاده خواهیم کرد ! با وجود این همانطور که وعده دادم از هر یک غذائی که در قرآن از آن نامی هست یک جلد تقدیم خواهیم کرد چنانچه جلد قبلی درباره عسل و اینک درباره شیر است و بر حسب ردیف آیه ای که در

سوره نحل ملاحظه فرمودید و آیاتش را آوردم دانسته شد که جلدهای بعدی مربوط است به خرما و انگور و ...

چنین سزاوار است که جلد پنجم و ششم (عسل - شیر) را در معرض اصلاح و انتقاد ارباب نظر قرار دهم و از آنان استمداد طلبم تا نظر خود را بفرمایند ، آیا هر یک غذا در یک جلد باشد یا حد متوسط و مطالب مورد نیاز انتخاب گردد یا راه سوم که بحداقل رسانده شود (با توجه به اینکه مثلاً یک جلد راجع به انجیر نوشتن سخت بوده و درباره گوشت دو جلد یا بیشتر نیز می توان نوشت)

ماست

(1)

شیری که بواسطه افزودن مایه بآن بسته است ماست گویند. ابتدا شیر را با حرارت ملایمی می گذارند ثلث آن تبخیر گردد و آنرا در ظرف تمیزی کرده و حرارت آنرا به 45 درجه می رسانند (در حالیکه مایه یا مقداری ماست بآن اضافه کرده اند) 2 - 5 ساعت آنرا در حرارت 45 درجه نگه می دارند و بعد آنرا در جای سردی قرار می دهند (برای افزودن ماست به شیر به عنوان مایه بهتر است ماست را زیر پرده شیر وارد کنند)

بستن شیر و تولید بیشتر بوسیله اعمال حیاتی موجودات

1- برای اطلاع بیشتر به رساله های 131 - 411 - 428 - 760 دانشکده داروسازی مراجعه شود از آقایان دکتر مسعود توتون چی - دکتر جواد بلورچیان - دکتر محمد تقی سرکارات پور و خانم دکتر فخر الزمان واعظ زاده رجائی.

ذره بینی است که مهمترین آنها باکترویوم بولگارلوم است.

ماست خوب آنست که رنگ سفید و یکنواخت داشته باشد و اگر آنرا ببرند سرم شفافی ترشح کند (و سطحی صاف و بدون چین خوردگی و در صورت تازه بودن مزه شیرین داشته باشد و مواد خارجی و حشرات در آن دیده نشود.

ماست ترش برای کسانیکه اختلالات عصبی دارند زیان آور است.

ماست را در جای سرد باید نگهداری کرد و اگر زردابه ای که اطراف ماست است بوسیله ای مقداری از آنرا جدا کنند ماست بهتر نگهداری می شود.

شیر که تبدیل به ماست می گرد مواد ازته ای آن کاهش می یابد - چربی آن تقریبا تغییر نمی کند - لاکتوزش کاهش یافته اسید لاکتیک آن افزایش می یابد و الکل و الدئید در آن پیدا می شود.

ماست در تخمیر روده ای و برخی سوء هضمها و در یبوست های معمولی و مسمومیت های خود بخودی که منشأ هاضمه ای دارند مفید است.

ماست برای اشخاص سرد مزاج خوب نیست. رطوبت را زیاد می کند - محرک باه است. دیر هضم می باشد ولی روده ها را باز می کند. کثیر الغذاست و برای معالجه مرض سل نافع است.

در ماست نوعی مواد بیاض البیضی است که بسرعت هضم و جذب می شود.

بسیاری از ویتامین های گروه B را باکتری های مسات در روده ها ساخته و بخون می فرستند.

گاز و عفونت روده پیران باخوردن ماست اغلب برطرف می شود.

بابور BABEURRE

شیری که سرشیرش را گرفته و مقدمات تخمیر لاکتیک در آن شروع شده گویند و برای تغذیه کودکان شیرخوار که مبتلا به سوء هاضمه معدی روده ای یا دچار بیماریهای جلدی با مسمومیت غذائی باشند مفید است.

سوپ بابور عبارتست از 15 گرم (10 - 20 گرم) آردهای مختلف بابور مخلوط با 80 گرم قند معمولی که با آب یک لیتر شده و روی آتش ملایم می پزند و صاف می نمایند.

سرشیر یا خامه

شیری را که مدتی آرام گذاشته اند روی آن سرشیر جمع می شود که امروز با چرخاندن شیر (سانتریفوژ) بدست می آورند.

لبن

در مصر شیر بریده شده تخمیری را لبن گویند. شیر را جوشانده و سرد کرده در مشک هائی که سطح داخلیشان از دفعات قبل چرب باقیمانده می ریزند تا در اثر وجود عده زیادی باکتریها لبن بدست آید. در لبن مقداری الکل و Co_2نیز که از تجزیه گالاکتوز و گلوکز بوجود آمده دیده می شود.

مازوم MAZUM

شیر تخمیر شده ای که اسید لاکتیک زیادی دارد و از شیر گاو میش یا گوسفند و بز تهیه می شود و در آمریکا معمول است.

کومیس KOUMYS

از تخمیر شیر مادیان و بندرت از شیر الاغ یا گاو بدست می آید غذای سهل الهضمی است مدر بوده و بعلت وجود الکل محرک است.

کفیر KEFIR

از تخمیر شیر انعام بویژه بز بدست می آید و در اثر وجود چهار نوع موجود ذره بینی و دخالت آنها در عمل تخمیر شیر بوجود می آید در سوء هضم هائی که اسید معده کم است در عدم تحمل معده ای - استفراغ زنان باردار - اورمی و برخی التهابات معدی روده ای کودکان مصرف می شود.

شیر خشک

(1)

از تبخیر سریع آب شیر بدست می آید و پودر سفید یا زرد بدست می آید که چون با آب ترکیب نمایند شیر تقریبا طبیعی بدست می آید با این تفاوت که چون وجود چربی در شیر خشک

1- رساله دکترای آقای دکتر اکبر کاشانی زاده شماره 488 دانشکده داروسازی.

باعث زود فاسد شدنش است مقداری از چربی آنرا می گیرند.

شیر تغلیظ شده

از تبخیر شیر در دستگاه تخلیه هوا در حرارت پائین بحدی که به حجم 41 یا 51 حجم اولیه برسد شیر تغلیظ شده بدست می آید که در قوام و غلظت همانند عسل است و هنگام مصرف باید 4 الی 5 برابر آب بآن افزود. این شیر که در قوطی های محکم شده بفروش می رسد در صورتیکه منفذی پیدا نکند مدتها سالم می ماند و برای مصرف خوب است.

بستنی

بستنی ترکیبی است از شیر - خامه (سرشیر) شکر و مواد مختلف غذائی (تخم مرغ - میوه - آب میوه جات و ...).

چربی بستنی ها بر حسب آنکه چه نوعی از آنرا خواسته باشند به تفاوت از 6 الی 15 درصد می تواند بوده باشد.

خامه و قسمت های دیگر شیر بطور متوسط 5/7 درصد است.

ساکارز یا قندی که در شیر می ماند 1 درصد.

سفیده تخم مرغ یا ژلاتین یا گروب یا اگاراگار که برای یکنواخت کردن بستنی بکار می برند 3/0 درصد.

مواد بهبود ساز و زیبا ساختن بستنی مانند لیستین یا مونو استئارات دو گلسیرول یا سربیتول.

تخم مرغ 25/0 - 10 درصد. بر حسب اینکه خواهان چگونه بستنی بوده باشیم.

عطرها مانند وانیل - شکلات - قهوه - بادام - فندق - پسته و ... یا میوه ها مانند توت فرنگی - زردآلو - پرتقال -موز - هلو - آلبالو و ...

برای سفت کردن بستنی سابق از یخ و نمک و امروز جریان هوای سرد در فضاهای محدود استفاده می نمایند.

بستنی برای اولین مرتبه بوسیله مارکوپلو سیاح معروف حدود قرن 8 میلادی به اروپا آورده شد و اولین دفعه بوسیله اشپر فرانسوی اول (1651) در دربار فرانسه رونق گرفت.

برای اطلاع کافی از کشک برساله دکترای آقای دکتر حسین قریب بشماره 539 دانشکده داروسازی مراجعه شود.

شیرهای مخصوص

(1)

شیر زن : تقریبا یک هفته بعد از زایمان عناصر اختصاصی آغوز از شیر ناپدید می گردد.

مقدار لاکتوز شیر زن (یعنی قند شیر زن) بیشتر از گاو بوده ولی املاح معدنی و مواد ازته اش کمتر است بعلاوه 54 فسفات شیر گاو بصورت فسفاتهای معدنی است در صورتیکه بیشتر از 21 فسفاتهای شیر زن بحالت ترکیبات آلی است و همین

1- رساله دکترای آقای دکتر اخلاقی بشماره 700 دانشکده داروسازی تحت عنوان : ارزش غذائی شیر حیوانات مختلف و تغییرات لازم در آنها برای تغذیه کودکان.

ترکیبات سهولت هضم را برای کودکان فراهم می سازد.

اختلاف دیگر شیر زن را با شیر گاو یا خصوصیاتش را باختصار می گویم زیرا در بهداشت نسل نیز گفتن آن لازم به نظر می رسد و تکرار نخواهد شد.

کازئین شیر زن و شیر گاو نیز یکسان نیست چنانچه اگر شیر زن در محیط کلرئیدریک یا پپسین مجاور شود باقیمانده ای ندارد و کازئین شیر زن با اسیدها بویژه اسید استیک بسختی رسوب می کند و با اسید بیشار کازئین منعقد شده دوباره حل می گردد و اگر بوسیله کلرور سدیم اشباع شود رسوب نمی کند. شیر زن با مایه پنیر یک دلمه می دهد در صورتیکه شیر گاو یک چیز متراکم و جمع شده ای ایجاد می کند ، کازئین شیر زن 8 گرم در لیتر و گاو 31 گرم می باشد. شیر زن دارند یک ماده چپ گرد است که هنوز بخوبی شناخته نشده در حالیکه شیر گاو چنین چیزی ندارد. شیر زن دارای قندی بمقدار بسیار کم است که در 1930 بوسیله پولونوسکی Polonovki پیدا شد و آنرا ژینولاکتوز Gynolactose نام دادند.

شیر گاو : تا کنون بیشتر روی سخن ما از این قسمت بوده از اینرو شناسائی مجدد لازم به نظر نمی رسد. مواد معدنی شیر گفته شود : 6/0 - 3/1 گرم در لیتر ،5/2 - P4/1 5o2 گرم در لیتر - 5/2 - Cao2/1 گرم در لیتر - 30/0 - Mgo 20/0 گرم در لیتر - 5/2 - 2K o 2 گرم در لیتر - 2 o 9/0 - 5/0 Na گرم در لیتر می باشد. بعقیده بسیاری وزن کل املاح شیر گاو

5/9 گرم در لیتر است.

شیر الاغ : کازئین این شیر زیاد است از این رو زود می بندند. شیر الاغ واکنشی تقریبا مشابه شیر زن در برابر اسید کلرئیدریک و پپسین دارد لهذا در سوء هضم و برخی ناراحتی های دیگر گوارشی تجویز می شود ولی اغلب جنبه داروئی دارد نه غذایی زیرا شیر الاغ کمیاب و رود منعقد شده و کالری حرارتی هم که ایجاد می نماید یک لیتر و نیم آن در برابر یک لیتر شیر زن است.

شیر بز : از حیث ترکیب به شیر گاو نزدیکتر است و بهتر است در صورتیکه شیر گاو بود ، نوزاد را از شیر بز معاف داشت.

شیر شتر : ترکیب شیر شتر تقریبا مشابه شیر بز است (1) و اینک درصد گرم شیر شتر ترکیب چنین است. (بر حسب گرم)

نیترات دو کربن 5 چربی 4 پروتئین 3 ر3 آب 87 کالری 69 ویتامین 2 B00018/0 ویتامین 1B 00006/0 ویتامین A VOIU آهن 0002/0 کلسیم 15/0 ویتامین C 001/0 نیاسین 0003/0

1- نقل از نشریه FoodComposition Tables For Use In Middle Eastاز انتشارات دانشگاه اامریکایی بیروت سال 10964.

ناگفته نماند ترکیب شیر شتر با وجود اینکه ظاهرا در یک حدود تغییرات تقریبا ثابت اما طرز تغذیه حیوان در بعضی موارد (ویتامین ، املاح) موجب نوسانهای نسبتا شدیدی در ترکیب شیر میگردد.

شتر و بز دو حیوانی هستند که معمولاً از خار و گیاهان سخت که مورد استفاده گوسفند و گاو... نیست تغذیه می کنند از اینرو بعلت زیاد بودن مقدار املاح (که مقدار زیادی بصورت کلرورهای سدیم و... است) در اینگونه گیاهان بیش از گیاهان سبز و با طراوت است که مقدار مواد معدنی موجود در شیر شتر بیش از گاو نشان داده می شود.

شیر گاو همانطور که گفتیم بعلت کمی آهن در نوزادان ایجاد ایمنی (کم خونی) هیپوکرم می نمایند ولی شیر شتر بعلت داشتن آهن بیشتر ، کمتر این عارضه را خواهد داد.

شیر شتر از لحاظ کلیسم نیز بیشتر از گاو (و کمتر از گاو میش) غنی است.

کره و پنیر از شیر شتر درست نمی کنند و آنرا بهمان صورت یا بشکل دوغ و کشک می خورند.

خواص و فوائد شیر و فرآورده هایش

(1)

شیر گاو کثیر الغذاست - برای اشخاص سرد مزاج مفید است ، مولد خون می باشد و قلب و دماغ را تقویت می کند - ملین است تن را فربه می کند - غم دغدغه را دور می نماید - برای سینه مفید است و به تنهائی غذای کاملی است.

شیر گاو میش: تن را فربه می کند - مولد خون است ، چربی بمقدار زیاد دارد : مولد نیرو و انرژی است عضلات را تقویت می کند.

شیر گوسفند : دماغ و نخاع و قوه باه را تقویت می کند برای زخم روده و پیچش سودمند است اثرات داروهای سمی را خنثی می کند. اگر با روغن بادام و صمغ عربی خورده شود ، دافع سرفه است.

شیر شتر : رنگ را روشن و بلغم را دفع می کند مقوی است - برای فرونشاندن ورم سودمند است و ضد یبوست می باشد.

شیر خر : دیر هضم - مصلح آن شکر است - سرور آور می باشد - برای مرض سل نافع است. قلب و دماغ را قوت می دهد لاغری را برطرف می کند. برای رفع سرفه سودمند است برای اشخاص گرم مزاج مفید است.

شیر زن : مولد رطوبت است و مقوی دماغ - چین و چروک صورت را از بین می برد برای سرفه خشک نافع است.

1- این قسمت از کتاب راهنمای تندرستی و درمان طبیعی نقل شد.

بخشی از انواع شیر در زمان قبل

در اینجا عین جملات یکی از کتابهای قدیمی (وابسته به دانشمندان و نویسندگان اسلامی) بنام تحفه حکیم مؤمن آورده میشود:

لبن : بفارسی شیر و به ترکی سود نامند مرکب القوی و مشتمل بر دهنیه و مائیه و جبنیه و دسومه آن در اول گرم و خشک و مائیه در دوم سرد وتر و جبنیه در اول سرد و خشک است پس شیر هر حیوانی در گرمی و سردی و یبوست و رطوبت بحسب غلبه یکی از اجزاء ثلثه متفاوت می باشد و شیر اکثر حیوانات بانفراده مذکور میشود و امور کلیه و مشترکه در اینجا مرقوم میگردد هر چه در تغذیه انسب است از حیوانیست که اقرب بولادت انسان باشد لهذا شیر گاو بهتر از سایر است و بعد از آن شیر بز و گوسفند و آهو و شتر و الاغ اسب و خرگور و خوک و غیره در تداوی اقوی اند و از گاو و گوسفند در تغذیه و همچنین بحسب تعلیف و سن و فصل مختلف می باشد چه هر گاه بمسکرات و مخدرات تغذیه حیوان کنند مثل قنب و خشخاش و مانند آن شیر آن مخدر و مسکر میشود و از تعلیف بمسهلات و قوابض و مبردات و مرطبات و مسخنات و ملطفات و امثال آن آثار آن متبدل میگردد و شیر تازه دوشیده با حرارت لطیفه است و آن بعد از سرد شدن زائل می شود پس باید در حین استعمال گرم نمود تا موجب سرعت نفوذ آن گردد و از مطلق شیر بدون قیدی مراد شیر گاو است و در تغذیه بعد از گوشت و تخم نیمبرشت

موافق ترین اغذیه و هر چه جبنیه در آن غالب باشد مسدد است و الا مفتح و طلای اقسام آن موافق ورم مقعد و قرحه و درد آن و قرحه مثانه و اورام عانه و رحم است و استعمال شیر بعد از ترشیها و یا میوه های تازه و ماهی و پیاز و امثال آن حائز نیست و مادامیکه از معده نگذشته باشد چیزی خوردن و خوابیدن مفسد آن و با وجود اخلاط فاسده در بدن استعمال انرا مهلک دانسته اند و قبل از انقضای چهل روز از ولادت و در زمستان بسبب غلظت آن و قریب الولاده را مسبب غلبه مائیه استعمال جائز نیست و آخر فصل بهار تا اواسط تابستان استعمال آن اولی است و اکثار آن مورث تبها و تولد قمل و بجهت دسومه سریع الاستحاله بدخانیه و در اماکن حاره و معده ضعیف باعث مضرت است و موافق سود او بین و یابس المزاج و معتادین افیون و قلیل آن در تغذیه و کثیرش در تلیین طبع قوی تر است و مجموع شیرها ملطف و جالی و رافع اخلاط سوخته و موافق اعضای تناسل اند.

لبن البقر : شیر گاو است و گاو میش از جنس آنست و اغلظ از آن و هر دو را دهنیه غالب و مائیه و جبنیه کمتر و مایل با عتدال و غلیظ تر از سائر و تازه دوشیده آن که سرد نشده باشد بنوشند مبهی و مسمن و منضج و سریع الهضم و کیر الغذا و نیکو کننده رخسار و مولد منی ، و مدر فضلات و مقوی جوهر دماغ و تریاق سموم است بقی و حافظ رطوبات اصلی و ملین طبع و مرطب دماغ و جهت سجح و نسیان و غم و سواس و تقویت بدن و قرحه ریه و سل که خلطی باشد و امراض پیسی و جرب و قوبا

و حکه و جذام و مطبوخ آن با برنج جهت طول عمر و با گردکان و خرما جهت فربهی گرده و بدن و داغ کرده آن با آهن و سنگ تفته جهت اسهال و قطور و طلای آن جهت اکثر امراض چشم نافع حتی مایوس العلاج از مداومت آن صحت می یابد و با کندر جهت طرفه و با انزروت جهت ناخنه و سبل و تریاق و طلای آن با سفیداب قلمی جهت نقرس و اورام حار مجرب و با افیون و موم روغن زیتون رافع درد نقرس حاره و قدر شربتش از نیمرطل تا یک رطل و مضر صاحبان سپرز و ورم احشاء و جگر و ضعف عصب و درد سر و سدر و صرع و مضر دندان و زنان آبستن و صاحبان خفتان رطوبی و هجر و اکثار آن مورث سنگ مثانه و گرده و تولد قمل و برص و سریع الاستحاله بخلط غالب معده و مصلحش شکر و عسل و شرب آن با شهد و شکر مانع انجماد آن است و چون منجمد گردد باعی لرز و قشعریره و عرق سرد و غشی و اختلال عقل و خناق میشود و رافع آن قی و صرف باسکنجبین عسلی و سرکه ممزوج با آب یا فورنج و بدستور تخم کرفس و عسل با آب و شربت پنیر مایه را تا بقدر یک مثقال از مجربات شمرده اند.

لبن الضان : شیر گوسفند است و دهنیه و جبنیه آن غالب و غلیظ تر از شیر گاو و بهترین آن از میش سیاه در تقویت باء و تدارک مضرب جماع و ادویه سمیه و تقویت جوهر دماغ و نخاع و قرحه ریه و امعا و نفث الدم مؤثر و با روغن بادام و صمغ عربی جهت سرفه مجرب و در سایر افعال و مضرات مانند سائر

شیرهاست.

لبن المعز : شیر بز است و مائیه آن غالب و برودت و رطوبت آن زیاد و مدر فضلات و جالی و مرطب و در جراحت ریه و حلق و مثانه و تب های مزمنه و دق و غرغره آن در ورم لهاه و خناق انفع وسی مثقال آن تا چهل و پنج مثقال با دو مثقال کثیرا و نیم مثقال رب سوس و صمغ بادام جهت نفث الدم و سرفه و علل سینه مفید ایت و در سائر افعال مانند شیر گاو و از آن لطیف تر و بدلش شیر گاو است و بدستور عکس آن.

لبن النساء : شیر زنان موافق ترین شیرهاست و از مرضعه دختر سردتر است و مدر بول و مرطوب دماغ و حنجره و مفتح سده خیشوم و رافع سل و یبوست سینه و سرفه پیسی و سعوط آن جهت خشکی دماع و بی خوابی و سرسام و اختلال عقل و ضماد و قطور آن جهت درد چشم و خشونت پلک و ترطیب دماغ و درد گوش و ورم و قرحه آن مفید و قدر شربتش از دو وقیه تا نیم رطل و بدلش شیر الاغ است و چون شیر حامله را بر روی قمل بدوشند قمل بمیرد یا در زیر آن بماند آنزن بدختر حامله خواهد بود و بعکس آن به پسر و از مجربات است و بهترین شیر زنان و سائر البان آن است که چون بر روی ناخن بریزند جمع شود و با چسبندگی باشد با اعتدال قوام.

لبن اللقاح : شیر شتر است و دهنیه از جهت شدن امتزاج آن جدا نمی شود لهذا گرم و رقیق و مائل بشوری است مفتح و مدر بول و زورد آب که ماء اصفر نامند و با شکر مقوی بدن و صاف کننده رخسار و محرک باه و اشتها و جهت سده و یبوست

جگر و اورام صلبه باطنی و ضیق النفس و ربو و استسقای زقی و طبلی و علل سپرز و بواسیر نافع و چون بابول شتر بیاشامند مسهل زرداب و باید بتدریج از دو وقیه بنوشند تا بیک رطل رسد و در اورام حلبه با روغن هان محلله بنوشند مانند روغن تادرین و بادام تلح و پسته و امثال آن و باید شتر را تا ده روز قبل از استعمال شیر آن تعلیف بر ازیانه و کنگر و کاسنی و درمنه و امثال آن نمود.

لبن الاتان : شیر الاغ است مائیه آن غالب و بغایت قلیل الجبنیه و دهنیه و سردترین شیرها و بسیار مرطب و مبرد است و مفرح و جالی و مفتح و بطی ء الاستحاله بخلط غالب معده و جهت سل و دق و هزال و پیسی و سرفه حاره و نزلات تند و عسر النفس حار و نفث الدم و التهاب خون و صفرا و جراحت رحم و مثانه و آلات بول و حرقه البول و قرحه امعاء و زحیز و حقنه آن جهت جراحت امعاء و رحم و اسهال دموی خصوصا باقبضات و مضمهه آن جهت تقویت لثه و دندان و ضماد آن جه ت اورام حاره ظاهری و باطنی خصوصا با زعفران و جهت دمعه و سلاق مفید و مضر مرطوبیت و درد سر بارد و مصلحش کلنکبین و قدر شربتش از دو وقیه تا نیم رطل است با شکر و کتیرا و روغن کدو ورب سوس و امثال آن و تعلیف آن با اشیاء مناسبه هر علتی شرط است و بدلش شیر بز.

لبن الرماک : شیر مادیان است جبنیه آن کمتر و گرمتر از سائر شیرها و مفرح و محرک باه و اشتهاء و مدر حیض و بول و موافق قرحه مثانه و مجاری بول و حقنه آن منقی قرحه رحم

و حمول آن با نشاره عاج بعد از ظهر معین حمل عاقر است و از خواص آن است که در هر سالی که قلیلی از آن باطفال دهند در آن سال آبلکه بر نیارند و اگر بر آید زیاده بر چند عدد نباشد و از مجربات مکرره است و ترش کرده شیر مادیان را قمز نامند و در اکثر افعال قوی تر است.

لبن الخنازیر : شیر خوک است و نزد بعضی بغایت ممدوح و موافق سل و دق و مورث بهق و وضح است.

لبن الغزال و لبن حمار الوحش : شیر آهو و خرگور گرمتر از شیر مادیان و لطیفتر و در تحریک باه اقوی است.

لبن الحفاش و لبن الاسد : شیر شب پره و شیر در نهایت گرمی و در غایت جلا و ادرار و نفوذند.

لبن الجامض : بفارسی ماست نامند در دوم سرد وتر و مرطب و مقوی باه محرومین ممسگن تشنگی و غذائیت آن بدوغ زیاده و در سایر افعال قریب با آن است و مضر معده سرد و کثیف و دیر هضم و مسدد و مولد خلط خام و مضر تب های مرکبه و عقبه و مصلحش معاجین حاره و زنجبیل پرورده است.

دانستنیهائی چند از شیر

شیر نخست زا نزدیک تر است به شیر طبیعی Levioet شیردایه هائی که زایمان اولشان نیست پنیری وتا حدودی برای نوزادان زیان آور دانسته و SiBaLDi ادعا دارد که چنین شیری را شیتیسم را تحریک مینایند ولی این عقیده رد شده است.

ص: 141

نخست زا - جند زا - بطور متوسط

وزن مخصوص - ر10384- 103230- 103267

آب - 35/889- 885ر53 - 889ر08

قسمت های جامد - 110ر65- 114ر47 - 110ر92

شیرینی - 14ر44 - 46ر82 - 43ر64

کازئین و مواد خارجی - 39ر46 - 39ر27 - 24 ر39

نمک برحسب خاکستر - 1ر39 - 1ر37 - 1ر38

کره - 25ر66 - 27ر01 - 26ر66

در کد دایه ها 1781 قدغن شده برای دایه ها که تنبیه بدنی شوند.

بهتر است از دایه های خیلی چاق صرفنظر شود.

زنهای حامله می توانند بدون اشکال بچه شیر بدهند (در صورتی که بخودشان یا بچه در شکمشان صدمه ای نرسد) در التهابات تبدار کازئین و کره شیر بیشتر میشود (و اگر مزمن باشد کره و نمکها افزایش می یابد و قند ثابت و کازئین کم می شود.

کره گاو نگهداری شده در طویله بیشتر است از گاوی که در صحرا واگذار شده است.

شیر گاوی که در کوهستان است روشنتر می باشد ، اما کره کمتر از شیر گاوی دارد که در کوهستان نیست (با همان غذا تغذیه می شود).

زن 68 ساله که دوقلو شیر می داده وزن 80 ساله و زن 75 ساله صرعی و دختر 8 ساله شیرده تا کنون گزارش شده است.

در روزنامه Reins1771 از زنی بنام مارتینو نقل

شده که پستان چیش از بلوغ تا 55 سالگی شیر می داد نام مردانی که بچه های خود یا دیگری را شیر می دادند ثبت شده و در موزه Havaneاز یک مرد سیاه این عمل با قیست در 1845 دکتر Auzias یک جوان عرب دانشجوی پزشکی بنام زوخاری افندی را باریش سیاه نشان داد که پستانهای بزرگی داشت و چون آنها را فشار می داد شیر از آنها جستن می کرد.

شیردادن پستان مرد آنقدر فراوان ملاحظه شده که یک امر مسلم و قطعی است.

ارسطو در کتاب سوم قسمت 16 بز نری را که در لنون Lenon شیر می داد نشان می دهد blumenbach در 1805 در getssen هانور بر نر شیرده ای را سراغ داشت و دکتر Schlossherger از شیر بز نری 5/26 وزن در هزار کره جدا کرد.

Geffroy در آکادمی علوم شیر بز نری را که مدت پنج سال بدون شاخ و در عشق تند بود و شیرش در آخر فصل شدنش پیدا می شد بشکل مایع چسبیده و غلیظ و نمکی و سرشار از البومین بود نشان داد.

ژولی و فیل هول از قوچها - گاوان نر - سگها و گربه های نر شرح شیر دادنهائی کرده اند که محصول روغن بیشتری داشته است ولی طبیعت بطور کلی شیردادن و این امر مهم یعنی تغذیه نوزاد را بعهده مادران گذاشته و شیردادن نرها امری است استثنائی.

بعضی گیاهان شیر را زیاد و برخی کم کنند. آنها که بنام

زیاد کننده نامشان ثبت شده از این قرارند : کاهنوکاسی - کلم تره گندنا - رازیانه - اقاقیای پیچ Maceronبهمن سرخ (مریم گلی) - سرو کوهی (66) - شاهی آبی Bette - کنجد دم کرده - نقل بادیان - انیسون Cerfeuil Le- پلی گالا - اقطی (ضمان درخت) Le Seneson- گیاه شیردار - خطمی (پنیرک) - گزنه - زنگ گندم (سیاه قلم) - گل استکانی - گاله گالا Galegala.

اما آنها که شیر را کم می کنند : بلادن - یدور پطاس - انتی پیزین.

توجه : مادرانی چند از تزریق بعضی داروها بشدت اجتناب نموده اظهار می دارند که باعث کم شدن شیر و در ضعیف شدن نوزادشان می شود در صورتی که آنچه باعث کم شیری آنان می گردد بیماری مخصوصا تبی است که دچار شده اند و کمتر بداروهائی که آنان تصور می نمایند مربوط می باشد (مگر در حالات استثنائی)

گاوی که Lagratiobخورده شیرش ایجاد اسهال می کند همین طور اگر از فرفیون ها خورده باشد اختلالات هاضمه ای ایجاد می نماید.

گاوهائی که شرح دادیم شیرشان با خوردن تفاله های انگور و چغندر در کارخانجات بیماری زا است با آنکه شیر فراوانی با این تغذیه می دهند خودشان زود از پا در می آیند و می میرند.

درخت هائی هست که گوشت حیوان را سمی می کند (نوعی از تبریزی)

گیاهی بنام Tenhuta که نوعی از Euphorbe

میباشد در صورتی مورد استفاده حیوان قرار گیرد شیر بسیار اسهال و استفراغ آور شدیدی میدهد.

Colchicum Autuminal Conima Macultume Clemalis Vitabla plumbago European چهار گیاهی هستند که در چراگاه شیر حیوان را سمی می نمایند.

در زنان تغذیه ناکافی اثر کاهش دهنده روی کره و کازئوم دارد و آب شیر را افزایش می دهد و از پرخوری نیز همین نتایج زیان آور بدست می آید و اثرات بدی روی سلامتی نوزادان (چه خوب بود در جلد دوم قسمت مربوط به بحث در آیه کلو او اشربوا و لاتسرفوا این مطلب را نیز آورده باشم) دارد.

ارزش شیر با کمیت کره اش نیست زیرا ممکن است کره شیر فراوان باشد اما از مواد ازته فقیر یا بر عکس ، خشم وحشت تأثر شدید - اندوه - بدخلقی - دردهای عمیق می توانند ترکیبات شیر زن را تغییر دهند و زیان هائی (کلیک - اسهال - تب - تشنج) ایجاد نمایند. در این باره شرح داده شده که بین سربازی و مردی دعوا شد سرباز شمشیرش را بروی مرد کشید وزنش این جسارت را دید در حالیکه نوزادش را شیر می داد. نوزاد را سیر کرد در حالی که پس از چند لحظه مرد.

(Annl Litt. Britannique 782 41p) دکتر Contesse 1837 در پاریس گزارش مشابه ای داد.

Petit. Radel شرح می دهد که سیاه پوستی را

در مستعمره ای بدایگی گرفتند سفید پوست با شلاق دایه را زیاد میزند ولی نوزاد سفید پوست پس از سیر شدن از شیر دایه تشنج کرده می میرد.

دو نفر از دانشمندان (Deyeux - Pamantier)سرگذشت عجیبی از شیری که پس از دو ساعت گذشته از کشمکش مانند سفیده تخم مرغ می بست داده اند بعد چهار نفر دیگر نیز گزارش مشابهی داده اند.

دکتر Meslierگزارش داد التهاب مغزی نوزادی که بزودی اکسیدانهای صرعی بدنبال داشت و علتش تغذیه شیر مادری بود خشن. شیر این مادر پس از خشونت کاملاً اسید می شد و تورنسل را بشدت قرمز می کرد بالاخره بنابر گزارشی ترکیبات شیر را بعد از یک تهییج تکان دهنده با شیر در حالت طبیعی این گونه مقایسه کرده اند :

بعد از یک تهییج - حالت طبیعی -

03299/1 - 49/889 - وزن مخصوص

908/93 - 889/49 - آب

07/91 - 51/110 - قسمت های جامد

92/34 - 52/41 - مواد قندی

000/50 - 02/44 - کازئوم و مواد خارجی

14/5 - 79/23 - کره

01/1 - 18/1 - نمک ها بر حسب میزان ستون

تأثر و تغییرات (وزن مخصوص - قسمت های جامد - مواد قندی - کازئوم و مواد خارجی - کره و نمک ها) مخصوص

زنان نیست بلکه این تأثرات روحی بر انعام نیز مؤثر و مشاهده میشود.

دیده شده اشخاص ناشناس گاو را احاطه کرده اند و گاو شیرش را نگهداشته است.

ای بسا که گاو تا غذا دهنده اش را نبیند شیرش را ول نکند.

Levaillan در شرح سفرافریقایش می نویسد گوساله ای مرد ، گاو شیرش را نگهمیداشت پوست گوساله را پر از کاه کرده به گاو نشان می دادند و شیرش را ول می کرد.

فشار زیاد بر انعام وارد آید اثر روی ترشحات آنها و از جمله شیرشان می گذارد و بسا که در اثر تأثر یا وارد ساختن جراحت به حیوان یا خشونت قبل از شیر دادن که موجب شده است حیوان شیر فاسدی داشته باشد.

Bequrel Vernois (این دو دانشمند) دایه ها را چنین تقسیم بندی کرده اند :

دایه درجه اول با رنگ گندم گون و با طراوت ، دارنده عضلات بازو و چاقی معتدل.

دایه درجه دوم با رنگ سفید و موی بوریا خرمائی و عضلات شل و اندکی منبسط.

بعضی ها نسبت ترکیبات شیر را برحسب رنگ متغیر می دانند و جدول زیر یکی از آنهاست.

ص: 147

با حالت متوسط - Blond- Brune

03267/1 - 02888/1 - 03377/1 - وزن مخصوص

08/889 - 20/894 - 17/892 - آب

92/40 - 80/105 - 83/107- اجسام جامد

64/43- 74/44 - 58/45 - شکر

24/39 - 30/37 - 27/39 - کازئوم و مواد خارجی

66/26 - 55/22 - 53/21 - کره

38/1 - 21/1 - 25/1 - خاکستر نمک

سن دایه نیز اثر دارد روی تشکیلات شیر و این اظهار نظر تا 1853 مربوط به دستور و نظریه پزشکان بود از آن به بعد بررسی هائی بعمل آمد Atiusسن 40 را بهترین موقعیت Von Swieten سن 25 - 30 را بهترین سال زایمان و شیر دادن دانسته برخی 18-34 سال و دانشمند دیگری 20 تا 35.

Bequler Vernoi نتایج گرفته شده را در جدول زیر آورده اند.

ص: 148

حد متوسط - 35-40 30-35 25-30 20-25 سال 15-20 سال 03267/1 03242/1 03242/1 03220/1 03308/1 03224/1 وزن مخصوص 08/889 94/894 06/888 96/829 91/886 76985 آب

92/110 06/105 94/111 04/107 09/115 15/130 قسمت های جامد

61/43 65/39 55/39 77/45 72/44 23/35 مواد قندی

24/39 07/42 33/43 53/36 83/38 74/55 کازئین و مواد خارجی

66/26 53/22 64/28 48/23 21/28 38/37 کره 38/1 38/1 06/1 44/1 43/1 80/1 نمک برحسب خاکستر

بسیاری را عقیده بر این است که نژادهای اصیل و نجیب (از حیوان) غذا را بهتر هضم می نمایند (بعقیده نویسنده حتی انسان بواسطه آرامش خاطر) یک گرم چربی 4/9 - قندی 1/4 - ساکارز و لاکتوز 9/3 - گلوکز 8/3 - مواد ازته گیاهی 3/5 - مواد ازته حیوانی 7/5 کالری حرارت در بدن حیوان تولید می کند.

رژیم حیوانی نیز بیش از ده رقم می باشد که چهار گونه اش (خشک - آبدار - مخلوط - سبز) معروف می باشد ، رژیم سبز را بهمان طریق که اسلام مایل است و گفتیم قرآن می فرماید کلوا و ارعوا انعامکم خودتان بخورید و از آن انعام را نیز بچرانید مورد پسند می باشد زیرا بر اثر گردش در مراتع عضلات و مفاصل حیوان قوی شده و عمل تنفس و گردش خونش صحیح انجام می گیرد بعلاوه برای برای شیردادن حیوان رژیم سبز از همه بهتر است. دفعات غذا خوری را نیز در انعام بالغ سه نوبت و هر چه سن کمتری داشت آنرا بیشتر باید کرد و آنچه نباید فراموش گردد رساندن آب حداقل دو مرتبه در شبانه روز به حیوان است (البته حیوانی که کار می کند باید جیره مخصوص داشته باشد)

آبی که به حیوان داده میشود بهتر است خواص آشامیدنی را داشته باشد (به جلد دوم مراجعه فرمائید) و حرارت آن بین 12-15 سانتی گراد باشد (آب باران برای انعام بهترین و آب برف بدترین است و حیوان شیرده چون آب بیشتر از بدنش خارج میگردد احتیاج بیشتری به آب دارد).

وقتی مواد قابل هضم برای حیوان را تعریف می کنیم می گوئیم : آن قسمت از غذا که پس از گذشتن از جهاز هاضمه در مدفوع دام مجددا دیده نشود قسمت قابل هضم غذاست و چون بخواهیم از خوراکی که مفید بحال نوزاد حیوان است و شیر نام دارد تعریف کنیم گفته میشود : آن قسمت از غذا که جهاز هاضمه و گردش خون و... گذشته و مفید بحال حیوان بوده و وارد جهاز تغذیه خون و... گذشته و مفید بحال حیوان بوده و وارد جهاز تغذیه نوزاد (پستان و...) شود در حالی که مواد زهر آکین و فضولات و... موجود در خون را نداشته باشد شیر می گوئیم.

آیا با توجه به مطالب فوق خلاصه ای از کلام گهربار قرآنی این نیست که شیر از بین محتویات شکنبه و خون و بین فرث و دم جدا میشود. محتویات شکنبه یعنی موادی که در حال جدا کردن مواد قابل هضم و غیر قابل هضم است و دم یعنی موادی که در حال جدا کردن مواد غیر قابل استفاده بدن انسان و نوزادش است از مواد قابل استفاده هر دو). به محتویات خون و غذا و... تا حدودی آشنائی بعمل آمد و اینک محتویات شکنبه یک گاو یعنی فرث را بطور کلی ذکر می کنیم : مواد ازته 3/10 - مواد چربی 79/1 - مواد قندی نشاسته ای 47 - مواد سلولزی 9/31 - مواد معدنی 1/9)

برای تجویز شیر و گاو به کودک باید سعی نمود آنرا حتی الامکان شبیه شیر مادر ساخت و برای انکار باید شیر گاو جوشیده را با نصف حجم آب جوشیده مخلوط کرده به نسبت 25 گرم در هزار نبات یا قند با آن افزود و چون شیر جوشیده فاقد ویتامین ث است روزانه یک فاشق چای خوری آب پرتقال بکودک خوراند.

بعضی از انعام مانند بزدارای دو پستان و برخی مانند گاو چارپستان دارند و دو پستان عقب بیشتر از دو پستان جلو شیر می دهد.

نوک پستان ماده گاو معمولاً دارای یک سوراخ است و حیوانات دیگر سوراخهای بیشتری دارد وزن مخصوص شیری که چربی آنرا نگرفته اند در 15 درجه بین 1030-1033 و چربی گرفته باشند. 10345 می باشد.

برای تشخیص شیر تازه و کهنه اگر یک قطره محلول سولفات اندیکو اضافه کنیم رنگ آبی در محیط ایجاد میشود که بتدریج زایل شده و برنگ عادی بر می گردد با شیر تازه این رنگ 10-12 ساعت باقی می ماند و هر قدر شیر کهنه تر باشد رنگ آبی زودتر از بین میرود - ممکن است cc10 شیر را با چند قطره آمونیاک مخلوط کرد اگر شیر تازه باشد حالت روانی و سیالی خود را از دست نمی دهد ولی ارگ کهنه و در حال فساد باشد بلافاصله پس از افزودن آمونیاک حالت چسبندگی بخود می گیرد.

برای تشخیص شیر جوشیده از نجوشیده : cc5 شیر و cc5

محلول گایا کل یک صدم مخلوط کرده و پنج قطره آب اکسیژنه می افزایند اگر ترکیب قرمزی بدست آید شیر نجوشیده است

برای تمیز شیر زن از شیر گاو : 5 سی سی شیر را با 5/2 سی سی آمونیاک یک دهم مخلوط کرده آنرا 20 دقیقه در حمام مریم 60 درجه قرار می دهند شیر زن باشد گلی مایل به بنفش و گاو باشد زرد خاکستری می گردد.

شیر را غذای کامی گویند زیرا مناسب ترین و متعادل ترین ترکیبات را دار است.

شیر هر حیوانی بهترین غذا برای نوزاد همان حیوان می باشد. شیر را می توان در دوران کودکی - بلوغ - پیری دارنده نقش مهم تغذیه ای دانست.

بررسی هائی که سازمان ملل متحد درباره حد متوسط طول عمر انسان در ممالک مختلف جهان بعمل آورده است نشان می دهد که طولانی ترین عمرها اکثرا در کشورهائی دیده میشود که مصرف شیر مردم آنها زیاد است (1).

درسی از قرآن

برگهای نخستین همین جلد که در دست شماست حاوی مطالب جندی بود از جمله : گفتم در سوره نحل چند آیه است که مجموعا در تقسیم بهداشت شرکت کرده و چون به بهداشت غذا میرسد نام شیر - عسل - انگور و خرما را میبرد و بعد به طول عمر

1- کتاب اصول بهداشت و صنایع شیر از آقای دکتر عباس فرخنده انتشار 1137 دانشگاه.

آنچنان اشاره میفرماید که گویا انتظار دارد آدمی نسل دوم و سوم خود را نیز به بیند. در ضمن نوشتم و از چند کتاب و دانشمند در جلد قبلی آدرس و مأخذ آوردم که عسل در زیاد کردن طول عمر مؤثر است و اینک باز در این برگ و صفحات دیگر خواهید خواند که شیر نیز در ازدیاد درازی سن اثر دارد و در جلد بعد نیز راجع به انگور و خرما همین مطلب را خواهید دید و به شگفت خواهید ماند که چگونه 15 قرن قبل غذاهائی را که امروز کتابهای علمی مؤثر در زیاد کردن عمر شناخته اند قرآن نامبرده است.

بقیه دانستنیهائی چند از شیر

به جای شیر می توان سبزیجات و میوه جات را خودر تا جبران کمبود احتیاجات طبیعی بدن بشود ولی صرفنظر از اینکه باید بجای شیر از آن دو زیاد خورد همیشه جذب کلسیم شیر در روده بعلت وجود پروتئین های حیوانی بخصوص لیزین و ارژنین : چربیها ، اسید لاکتیک و ویتامین d و فسفر و فسفاتاز قلیائی فوق العاده ساده تر صورت می گیرد (در آنجا که کلمه سائع را معنی می کنم این مطالب را بیاد داشته باشید) از جمله تحولات علمی جدید این است که دانسته اند هر قدر غذاهای حاوی کلسیم مانند شیر بیشتر مصرف شود احتمال جذب استرنسیوم کمتر شده و بدن از خطر این عنصر رادیواکتیو که به مخرب استخوآنها نامیده میشود محفوظ می ماند.

یک لیتر شیر که حد متوسط چربی دارد 650 کالری ایجاد می نماید.

دوشیدن شیر باید بسرعت انجام گیرد زیرا خروج شیر در اثر تحریک دست یا دهان است که رفلکسی ایجاد کرده سبب میشود هیپوفیز ترشحی وارد خون کند و انقباضی بر روی پستان بعمل آورد که بیش از 10 دقیقه طول نخواهد کشید.

بیشتر ترکیبات شیر در خودپستان ساخته می شود لاکتوزیا چربیها - کازئین الفاو...) برای تولید یک لیتر شیر حد اقل باید 500 لیتر خون از پستان عبور نماید (برای تولید خون نیز قبلاً بیان داشتیم چه مقدار فضولات از روده باید عبور کند یعنی شیر جدا شده از بین فرت و دم چه کمیتی در برابر یکدیگر دارند)

همانگونه که جدار رحم متورم شده و ناگهان فرو میریزد وزن قاعد گیش آغاز می گردد و رحم سه مرحله استراحت - رشد ترشح دارد. پستان نیز سه مرحله (استراحت - رشد - ترشح) دارد که دو مرحله آخر یاخته های جلوئی که استحاله یافته اند جدا شده و بداخل حبابچه های پستانی می افتند و شیر را همین قسمت است که درست می کند.

تولید شیر را در دنیا فعلاً در حدود 450 ملیون تن سالیانه بر آورد کرده اند.

امریکا - شوروی - فرانسه - آلمان غربی - انگلستان - کانادا - استرالیا - هلند - دانمارک - زلاند نووارژانتین مهمترین کشورهای تولید کننده شیرند.

تولید شیر در کشور ما ایران سالیانه حدود یک ملیون و ششصد هزار تن است.

اسید هیپوریک یکی از ترکیبات طبیعی ادرار است که در

ادرار انعام بیشتر و انسان کمتر دیده می شود زیرا در ادرار حیوان موادی که تولید اسید بنزوئیک می کند بیشتر است.

عوامل مهم موجود در شیر

Norvaline (نروالین) : از هیدرولیز بعضی پروئیدها بدست می آید) از کر اتین شاخ - کازئین - گلوبین) و همیشه بالوسین (L eucine) همراه است و مقدار آن در کازئین 9/7 درصد بوده و وجود آن برای رشد و نمو انسان و انعام ضرور است.

Leucine (لوسین) در سرم آلبومین 5 ر 20% - در لاکتالبومین 4/9% - در سرم آلبومین 15% و در کازئین 10% بوده و برای نمو و رشد ضروری است) در این گونه موارد توجه خاص بفرمائید تا هنگام معنی کردن کلمه سائغ از قرآن لذت بیشتری ببرید یعنی یادتان باشد که کازئین در شیر نوروالین و لوسین و... دارد که در نمو نوزادان ضرور است) Arginine (ارژنین) در تمام پروتئین ها دیده می شود و از یک ملکول اوره و یک ملکول ارنیتین (Orntbine) درست شده است بمقدار 2/5% در کازئین وجود دارد و وجودش در بدن نوزادان از لحاظ نمو و تکامل اهمیت بسیاری دارد.

Lysine (لیزین) : اهمیت غذائی بسزائی دارد و اگر غذا فاقد آن باشد سبب عدم رشد و نمو کودک می گردد و تجربه نشان داده است کودکانی که نموشان متوقف شده (در اثر تغذیه با مواد فاقد لیزین) با افزودن لیزین بغذایشان سلامتی را از

سر گرفته و نموشان تأمین میشود.

لیزین در شیر و تخم مرغ وجود دارد (حتی رشد چنین در تخم مرغ را بعلت وجود لیزین دانسته اند) Serinc (سرین) بخصوص در ابریشم دیده می شود در شیر نیز بصورت کریستالهای محلول وجود دارد. وجودش در بدن از لحاظ نمو و تکامل رویان و نوزاد مهم است.

Metbionine (میتونین) 5/3% در کازئین وجود دارد و در نمو و تکامل فوق العاده مهم است.

Proline (پرولین) : 8 درصد در کازئین وجود دارد.

Hystidine (هیستیدین): 6/2 درصد در کازئین موجود بوده و برای تغذیه طبیعی وجودش لازم و فقدانش عوارض شدید ایجاد می نماید.

Tryptophane (تریپتوفان): 2/2% در کازئین وجود دارد و بنابر عقیده Eurth در بدن یک شخص متوسط الوزن مقدار تریپتوفان حدود 115 گرم (8/0 در عضلات و 1/0 در کبد) می باشد.

تریپتوفان عمل فیزیولژیکی مهمی در بدن دارد (خیلی بیشتر از لیزین). وجود آن از لحاظ تامین و کنترل تعادل ازتی حائز اهمیت بوده و غذاهای فاقد آن اختلالات شدیدی ایجاد می کند (ضعف مفرطی که منجر به مرگ خواهد شد) و چون در اینحال مقدار کمی تریپتوفن به بدن وارد شود عارضه بر طرف و حیوان یا انسان سریعا بهبودی می یابند.

بطور کلی آلبومین ها از پلی پپتیدها بوده و در آنها

(البومین ها) تمام اسیدهای آمینه دیده می شوند.

آلبومین ها در تمام نسوج : در سرم خون (سرم آلبومین) در شیر (لاکتالبومین) و در سفیده تخم مرغ (اوالبومین) دیده می شود (از این قرار به اهمیت شیر پی برده میشود).

بیست اسید آمینه که تا کنون در شیر پیدا شده قبلاً ذکر گردید.

بقیه دانستنیهائی چند از شیر

سلولز در دستگاه گوارش نشخوار کنندگان تحت تأثیر تخمیرات میکربی قرار گرفته و گازمتان و 2co تولید میشود 4CH3+2CO3-6O12H6C و این بهترین علائم طرز تشخیص متابولیسم گلوسیدها در آنها می باشد زیرا غالبا ده درصد انرژی حاصله از گلوسیدها بر اثر ایجاد گازمتان از بین میرود(گازمتان مورد استفاده حیوان نیست).

گوانز ساده که شاید بعلت کمی موقت تیروکسین جاری در خون عارض می گردد بعللی پیدا میشود که یکی از آنها خوردن مواد ضد تیروئید است که امکان دادر سنتز تیروکسین را متوقف سازد. مواد ضد تیروئید در غذاها و داروها فراوان یافت میشوند کلم ، شلغم ، کبالت ، مشتقات تیواوره ، سولفامیدها - اسید پارا- امنیوسالیسیلیک از آنهاست. شیر گاوهائی که در زمستان مقدار زیادی کلم خورده اند همین خاصیت را دارد. در صورتی که رژیم غذائی مقدار کافی کلسیم داشته باشد حتما فسفر لازم را هم به بدن

خواهد رساند(1) از این قرار شیر سرشار از کلسیم ارزنده است.

مدتهاست ثابت شده (مدتی که نزدیک بیک قرن یا اندکی بیشتر است) در صورتی که اسلام قبلاً آنرا بیان داشته (15 قرن قبل و در بهداشت نسل به تفصیل خواهم گفت) که شیر مادر بهترین و کاملترین غذا جهت رشد و نمو طفل شیر خوار است. ابتدا با مطالعه ویتامین ها و مواد معدنی موجود در شیر مادر بود که با این برتری و ارزش غذائی بیشتر شیر وقوف حاصل کردند ولی هم اکنون که مشخصات انزیم های شیر تا اندازه ای روشن شده این رجحان قوی تر گردیده زیرا بطور یقین فسفاتاز شیر مادر جهت رشد و نمو طفل شیر خوار ضروری است در صورتی که شیر گاو با پاستوریزه شدن این فسفاتاز را از دست می دهد.

دکتر لیت هام می گوید پروتئین موجود در شیر بنام کازئین حتی از پروتئین موجود در گوشت ها غنی تر بوده و ترشح هرمون ها را بالا میبرد بویژه در ترشح غده هیپوفیز تأثیر مستقیمی دارد ولی غده هیپوفیز مستقیما جزو غده جنسی نبوده اما تأثیر زیادی در ایجاد قوای جنسی دار از این رو خوردن شیر قدرت جنسی زن و مرد را مضاعف میسازد بویژه چون در ترشحاتش ویتامین آ خیلی زیاد است در تنظیم عادت ماهیانه تأثیر مهمی دارد.

تقریبا در همه کشورها شیر گاو مورد استفاده است و مواد متشکله آن حدود مواد تشکیل دهنده شیر انسان است ولی نسبت مواد آن دو با هم وفق نمی دهد و شیر گاو طوری درست شده است که بچه ها بزرگ بهتر از نوزادان می توانند آنرا تحمل نمایند زیرا

1- 769 درمان شناسی دنلپ.

مقدار اسید آمینه و املاح معدنی شیر گاو برای رشد گوساله ساخته شده است که در عرض 47 روز وزنش دو برابر می شود در صورتی که وزن نوزاد انسان پس از چهار ماه دو برابر می شود (شیر الاغ نسبت ترکیبی نزدیکی به شیر انشان دارد).

چون در شیر و تخم مرغ آهن با اندازه کافی موجود نیست باید به کودکان سبزیجات و میوه جات که آهن دارند با آنان رساند.

بچه ها بهتر از نوزادان و بزرگ سالان شیر و گاو را تحمل می نمایند زیرا در معده آنان یک نوع مایه ای موجود است (Lab - Ferman) که شیر را بمحض وارد شدن در معده منعقد و قابل هضم می کند.

کره پس از سرخ شدن خیلی دیر هضم میشود از این رو بهتر است طبق معمول آنرا روی غذای پخته داغ گذارد.

ماست بخاطر دار بودن مقداری اسیدلاکتیک و همچنین فرمان لاکتیک از پرتوفاکسیون (عفونت) روده بزرگ جلوگیری می نماید و در درمان اسهال مؤثر است. ماست دارای مقدار قابل توجهی پطاسیم و اسیدهای مختلف است از این رو در شستشوی خون از مواد زیان آوری چون اوره و اسید اوریک و نیز کلسترل مؤثر است. ماست ترش شده برای کسانی که ناراحتی عصبی دارند بر ناراحتی می افزاید.

در اغلب ورمهای روده ممکن است در روده تولید زخم شود و این زخم ها محل ورود خیلی از موجودات و ترکیبات مضر گردد مخصوصا کلی با سیل و سموم آنها می تواند از این راه وارد قسمت های دیگر بدن شود که بیشتر از همه کلیه ها و مثانه می باشد

و بنابر عقیده بعضی که سردسته آنان پرفسور مچینکوف Methchnikoffمی باشد با اغذیه شیری می توان با تهاجم این قبیل باکتریها مبارزه کرد و خوردن مقداری ماست (شیر ترش شده) میکربهای موذی از بین میرود.

شیر سالم چگونه شیری است ؟ در صورتیست که نکات نامبرده زیر رعایت گردد.

1 - داشتن گاو سالم.

2- افرادی که شیر می دوشند باید سالم باشند.

3- طویله باید تمیز و عاری از گرد و غبار بوده و وسائل تهویه کافی داشته باشد.

4- محل دوشیدن گاو باید از طویله جدا باشد.

5- ظروف مخصوص که سطح باز آنها کوچک باشد باید بکار برده شود.

6- انتقال شیر از یک محل به محل دیگر صحیح انجام گیرد.

7- شیر پاستوریزه شود.

تاکنون چند مرتبه از پاستوریزاسیون صحبت شده از این رو مختصر شرحی داده شود :

پاستوریزاسیون عبارت است از گرم کردن شیر به حدی که به درجه جوش نرسد و نگهداشتن آن درجه در مدت معین و بعد سرد کردن ناگهانی شیر - درجه حرارت و مدت آن طوری حساب میشود که کلیه باکتریهای بیماری زا از بین رفته در صورتی که حداقل تأثیر روی ترکیب خود شیر وارد آید.

درجه حرارت لازم برای پاستوریزاسیون 60-5 ر 61 درجه سانتی گراد و به مدت نیم ساعت بمدت 17 ثانیه در درجه حرارت 5/71 درجه سانتی گراد و در هر دو طریق حرارت شیر را بکدفعه پائین آورده و آنرا خنک می کنند درجه حرارت شیر را نمی توان زیاد بالا برد چون حرارت زیاد تغییرات زیر را در شیر بوجود می آورد.

1- جدا نشدن سر شیر از شیر.

2- ایجاد مزه پختگی در شیر.

3- دگرگونی فرمول چربی و قند در شیر.

4- دلمه شدن آلبومین شیر. و اگر پاستوریزه شود یعنی حرارت زیاد بالا نرود فقط تغییرات زیر در شیر مشاهده میشود :

1- از بین رفتن ویتامین C.

2- از بین رفتن مقداری کلسیم شیر.

3- از بین رفتن مقداری آنزیمهای طبیعی شیر که چندان مهم نیست.

بی انصافی نسبت به معجزات اسلامی

هنوز راجع به شیر خیلی حرفها دارم که باید بزنم ولی بسیاری از آن مربوط به شیر مادر است که در جلد مربوط به بهداشت نسل باید آورده شود.

به من گفته شد چرا امام علیه السلام به آن مرد تنگ نفسی تجویز شیر شتر نکرد و بولش را درمان دانست و در جای دیگر پرسیدند این چیست که اسلام دستور می دهد وقت ورود به مسجد

پای راست را باید در آن نهاد و زمان وارد شدن به مستراح پای چپ را و باز گفتند که... و جواب همه را تحت عنوان : موضوعهای خارج از بحث و برنامه ، دادم و استقبال شایان توجهی نیز نسبت به جوابهای داده شده بعمل آمد.

درباره شیر و شیر دادن می گویند : این چیست که اسلام می گوید اگر کودک از پستادایه خورد با او محرم میشود واگر دوشید و با او خوراند نمی شود ؟

هر چند باید این مسئله را در جلد مربوط به بهداشت نسل پاسخ دهم اما از آنجا که حوادث و سوانح و پیش آمدها معلوم نیست با عمرها و جانها چه کند با اشاره ای در اینجا اکتفا کرده و با طرح همین مختصر پرسش و پاسخ می گویم آیا بی انصافی نیست که نسبت به معجرات اسلامی که همه و همه جنبه علمی و آسمانی دارد با عینک غرب زدگی بنگریم ؟ ما مسلمانان امروز در غرب زدگی تا به جائی تنزل کرده و فرو رفته ایم که اگر زیر پایمان قالی های اجدادیمان را ببینیم به هوای قالیهای ماشینی پر و بال میزنیم ! چرا ؟ (با آنکه آنان برای یک وجب از قالیهای ما بپروازهای پر آرزو در می آیند).

برای اینکه اجداد ما در اشتباه عمر گذراندند و دیگران در عقل و شعور ! بهر صورت اگر هم اکنون بشما بگویم : چنانچه شیر دوشیده شود (در مجاورت هوا قرار گیرد) بعضی مواد آن از بین میرود آن هم موادی که در رشد و نمو نوزاد فوق العاده اثر بسزائی دارد دیگر نسبت به اسلام یا بهمین یک مطلب اسلامی چه نظریه ای خواهید داد ؟ آیا چشم بینای پیشوای اسلام تا چه حد

علمی را منظور داشته که میفرماید اگر نوزاد از پستان بخورد به دایه مربوط میشود و دایه مادرش و محرمش حساب میگردد و این دایه است که از شیره جان خود نوزاد را مادروار بزرگ کرده است ولی اگر شیر را بدوشند و به نوزاد بدهند بعلت از بین رفتن بعضی مواد و عناصر رشد و نمو دهنده نوزاد گویا نوزاد با چیزهای دیگری رشد کرده واز شیر و جان دایه پرورش نیافته است و از دایه نشده است. لیپاز موجود در شیر که بعقیده بعضی چند نوع است و برخی گویند یکی است که در حالات مختلف فرق دارد در برابر نور و حرارت و بعضی عوامل شیمیائی فوق العاده حساس است (صفحه 106 رساله 1549 که شرح داده شد).

و اینک چند سطری از مجله دانشکده پزشکی (نامه دانشکده پزشکی) شماره چهارم سال بیست و یکم صفحه 292 را بدون تغییر ذکر می نمایم :

(بررسی دیاستازهای شیر بویژه از نقطه نظر اهمیتی که در تغذیه و رشد و نمو اطفال شیر خوار دارا می باشند بایستی روی شیر زن و شیر گاو بموازات یکدیگر انجام گیرد تا اینکه از مقایسه نتایج بدست آمده رابطه ای که بین او دو نوع شیر از نظر انزیم های موجود در آنها وجود دارد روشن شود و نتیجه کلی و قابل استفاده برای بهبود تغذیه شیر خواران بدست آید.

در شیر گاو دیاستازهای زیادی وجود دارد که از دو نظر بسیار مهم هستند :

1- وجود با تغییرات بعضی از آنها بطور کلی وسیله تشخیص فساد شیر و در نتیجه غیر قابل استفاده بودن آن می باشد مانند

Calatase , Reductase و غیره.

2- .....

مطالعه دیاستازهای شیر گاو که موجب تشخیص بیماریهای مختلف حیوان شیر دهنده و یا فساد شیر پس از دوشیدن میشوند از نظر بیوشیمی شیر اهمیت فوق العاده دارد.

ناگفته نماند دیاستازهای نامبرده که پس از دوشیدن شیر موجب تشخیص یا فساد می گردند در شیر زن هم وجود دارد منتها چون شیر گاو تقریبا تنها شیر بازار محسوب می گردد و مطالعه از این لحاظ بر شیر زن مفهومی ندارد لهذا مطالعه دیاستازی را بر شیر گاو با انحصار در آورده و ذکر کرده اند بعلاوه که : دوشیدن شیر سبب می شود تغییرات دیگری در آن پیدا شود :

قوه اکسید و احیاء شیری که از پستان خارج میشود در پناه هوا تقریبا 13+ ولت است ولی پس از مجاورت با هوا در اثر جذب اکسیژن به 25+ تا 35+ ولت میرسد(1)

فشار سطحی شیر نیروئی است که در سطح تماس شیر با یک ماده سیال دیگر با هوا بوجود می آید (2).

در موقع خروج از پستان حجمی معادل تقریبا 8 درصد شیر را گازهای محلول تشکیل می دهند که در مجاورت هوا بزودی این مقدار به تقریبا 2 درصد تنزل می یابد. گاز کربنیک که 5/6 درصد گازهای محلول شیر را تشکیل می داد کاهش یافته و

1- اصول بهداشت و صنایع شیر از 1137 انتشار دانشگاه تهران صفحه 4.
2- کتاب نامبرده ص 7.

بالعکس اکسیژن ازدیاد حاصل می نماید (صفحه 30).

ویتامی B 2یاریبوفلاوین Riboflavin از مشتقات مواد رنگی طبیعی (فلاوین) هاست و ماده ای است محلول در آب و زرد رنگ که نسبت به نور بی اندازه حساسیت دارد و در برابر روشنائی ریشه جانبی خود را از دست می دهد (ریشه میتل جایگزین ریشه ریبتل میشود) و لو فلاوین Lumiflavinایجاد می کند که فعالیت حیاتی ندارد.

ریبوفلاوین در برابر عوامل احیاء کننده دو اتم هیدرژن جذب می کند و بجسم بیرنگی موسم به لکوریبوفلاوین Leucorboflabin مبدل میشود. واکنش فوق دو طرفی است و اگر محلول لکوریبوفلاوین را در هوا تکان دهیم مجددا اکسیده و زرد رنگ میشود و ریبوفلاوین ایجاد می کند...

خواص حیاتی ریبوفلاوین - این ویتامین در بسیاری از بافتهای بدن وجود دارد. مخصوصا بحالت آزاد در شبکیه چشم و در شیر مشاهده میگردد. حذف ویتامین 2B از غذای موشهای جوان سبب توقف کامل رشد و نمو حیوان میشود و عوارض جلدی (خشکی و شوره پوست ، ریختن مو) را بوجود می آورد ، حیوان بتدریج ضعیف میشود و سرانجام می میرد بنابراین ریبوفلاوین در نمو کودکان و جوانان بی اندازه اهمیت دارد در بزرگسالان فقدان این ویتامین ترکهائی در گوشه لب ها بوجود می آورد و رگهای موئین صلبیه چشم را زیاد و نمایان می کند و اختلالات گوارشی از قبیل التهاب معده و روده ها و کم شدن اسید کلریدریک شیره معده و سرانجام آشفتگی در جذب مواد چربی آشکار میگردند و

مقدار چربی در مدفوع زیاد میشود و... (1).

همین که شیر را دوشیدند و در ظرف کردند علاوه بر ذرات چربی که در سطح شیر جمع می شوند ذرات فسفات نزی کلسیک بعلت زیاد بودن وزنشان در ته ظرف رسوب می نماید.

لاکتز موجود در شیر در مجاورت هوا بوسیله مخمرهای لاکتیک که در هوا فراوانند به اسید لاکتیک مبدل و اسید لاکتیک ایجاد شده کازئینات کلسیم موجود در شیر را تجزیه و املاح کلسیم ایجاد و در نتیجه کازئین راسب میشود (رسوب کازئین در این وضع با رسوب کازئین بوسیله مایه پنیر فرق داشته در قسمت اول اسیدها کلسیم کازئین را جذب و آنرا آزاد می نمایند و چون کازئین نا محلول است رسوب می کند ولی مایه پنیر کازئین را هیدرولیز میکند و جسمی بنام پاراکازئین بوجود می آورد و رسوب می کند).

مطلب دیگری باقی است : هر چند سالیان دراز گذشت تا توانستند اسیدهای آمینه ضروری و لازم برای بدن را بیابند ، آزمایشگاهها مجهز شد ، وقت ها صرف گردید تا اینکه در این اواخر آنها یعنی اسیدهای آمینه را ضروری شناخته و بخواص آنها بویژه لیزین و تریپتوفان و... پی بردند. اسلام نیز در برابر این مدت کوتاهی که آزمایشگاهها عمرشان در این باره سپری شده با سابقه 15 قرنی خود بمطالبی اشاره کرده که تصور کنم یکی از آنها همین باشد که : در صفحه 147 کتاب منتشر شده از دانشگاه تهران بشماره 1091 به موضوع پایدار یا ناپایدار بودن اسیدهای آمینه در برابر هوا یا اکسیژن یا روشنائی پرداخته ودر صفحه 149 می گوید لیزین و تریپتوفان در برابر روشنائی ناپایدار

1- شیمی حیاتی و پزشکی 202.

می باشد.

و در صفحه بعد مطالب زیر آورده شده است : اسید پانتوتنیک درپ هاش 5/5 تا 7 اکثرا ثابت می ماند ولی در تحت اثر اسید قوی یا محیط قلیائی بسرعت هیدرولیز شده و در حرارت خشک گرما ، اسید یا قلیائیات گرم نا ثابت می گردد پارا امینوبنزوئیک اسید مختصری در اسید سولفوریک N/6 در حرارت بمدت یک ساعت مختصر افاسد میگردد.... پیری دوکسین در حرارت - قلیائی قوی یا اسید ثابت می ماند ولی نسبت به نور مخصوصا نور ماوراء بنفش و در محلولهای قلیائی حساس می گردد. پیری دو کسال و پیری دو کسامین اگر در مجاورت هوا - حرارت و نور قرار گیرند بسرعت خراب می شوند... ریبوفلاوین شیر که در آفتاب قرار گیرد از بین میرود (50 درصد در دو ساعت) و نتیجه آن لومی فلاوین باعث از بین رفتن و فساد اسید اسکوربیک شیر می گردد... تیامین در هوا بخصوص پ هاش های بالا غیر ثابت می باشد.

تا چند سال قبل بما می گفتند نه بقراط و سقراط گفته اند و نه مکتب اسکندرون اشاره ای کرده که شیردایه چون بدوشند با شیر در پستان تفاوت دارد این اسلام برای خودش مطالب تعجب آوری دارد ولی هم اکنون ملاحظه میفرمائید که در چند سال اخیر همان را دانستند که 15 قرن قبل اسلام گفت و به تفاوت شیری که نوزاد از پستان یا ظرف می خورد اشاره فرمود وانگهی چه بسا هنگام مکیدن بالذتی که دایه از تماس دهان نوزاد با پستانش می برد ترشحاتی وارد خون و بعد شیر و بالاخره بدن نوزاد گردد و از این لحاظ نیز مطلب قابل توجهی بوده باشد.

ناگفته نماند : علت محرم نشدن دایه به کودک در صورتی که با پستان بوی شیر ندهد گفتیم احتمالاً این است که نوع یا انواعی از عوامل رشد و نمو نوزاد که در شیر دایه است در برابر حرارت و نور از بین رفته و نوزاد جنس دایه نمی شود بلکه امروز باثبات رسیده که مسائل روانی و عاطفه ای چندی نیز در کار است چنانچه هر دفعه نوزاد پستان را می مکد یا دستش را به پستان میزند مادر بقدر یک آمیزش لذت می برد و دایه نیز تا حدی تحریک میشود که عکسل العملهای ترشحی بوجود می آید و از جمله آنچه اخیرا دریافته اند اینکه ، مدتی دیدند همین که مادر نوزاد خود را که در حال گریه بود بسینه چسباند آرام گرفت موضوع را تعقیب کرده فهمیدند نوزاد که در رحم بشنیدن صدای مخصوص قلب مادر توجه و آرامش داشته و عادتش شده از این ضربات منظم و مرتب و خوش آهنگ قلب لذت برده آرام میشود و چون مادر او را بسینه بچسباند یا از پستانش شیر بخورد مخصوصا اینکه اسلام دستور می دهد از هر پستانش شیر بنوزاد داده شود که در بهداشت نسل توضیح داده خواهد شد نه تنها بخاطر خواص مختصر مختلف شیر دو پستان بوده بلکه رعایت یکی از آنها را بقلب شاید کرده باشد و در طرف چپ صدای قلب را بهتر بشنود و مخصوصا اگر اسلام دستور داده باشد کدام پستان را مقدم بدارد تعجب خواهید کرد. بهر صورت نوزاد با شنیدن صدای قلب آرام میگیرد و برای تأیید مطلب امروز نواری که صدای طبیعی قلب از آن شنیده میشود برای آرامش نوزادان بکار برده میشود ولی ناگفته نماند که حتی تماس با پوست مادر - بوی مادر - صدای قلب مادر و

تن صدای مادر و خلاصه همه چیز مادر است که سبب میشود نوزاد در بزرگی کمبود عاطفه نداشته باشد و تعجب خواهید کرد که درباره نوزادان یتیم اسلام چه غوغائی کرده که در قرآن برای فقرا کلمه اطعام و تغذیه و جهت یتیمان برای اینکه عواطف سر کوفته نداشته باشند دستور اکرم می دهد که با وجود آنکه نوزاد یتیم به تغذیه با نظر سطحی احتیاج بیشتری دارد که در بهداشت نسل خواهم گفت.

بقیه دانستنیهائی چند از شیر

اسیدهای آمینه ترکیب عمده یا اساس ساختمان پروتئینها می باشند که 23 عدد از آنها بمقادیر قابل توجه در بدن وجود دارند و از این 23 عدد 18 تای آن در کازئین شیر موجود است ، گلیکوکول - آلانین - والین - لوسین - اینرولوسین - فنیل الانین تیروزین - سرین - متیونین - اسید اسپارتیک - اسید گلوتامیک - اسید هیدروکسی گلوتامیک - ارژینین - لیزین - هستیدین - تریپتوفان پرولین - هیدروکسی پرولین. که به خواص بعضی از آنها مخصوصا از این جهت که عامل رشد و نمودند اشاره شده و افزوده میگردد : تجربه نشان داده است که متیونین CH 3به کولامین می دهد و آنرا تبدیل به کولین می کند و هم چنین 3CH به اسید گوانیدین استیک می دهد و آنرا بدل به کرابتن Creatine می کند از این رو چنین معلوم میشود زیاد شدن چربی کبد همراه با کم شدن کولین فقط وقتی ایجاد میشود که غذای بیمار منحصر به چربی و فاقد پروتئید (یعنی متیونین) بوده باشد.

خوراندن سیستین و متیونین به سگهائی که دچار آنمی (کم خونی) بوده اند مشاهده شده بسرعت بر مقدار هموگلوبین خو نشان افزوده شده است.

نبودن والین در بدن ایجاد علائم عصبی شده می کند ، دست زدن با آنها آنها را شدید احساس می کند.

اگر مانعی در راه ترشح شیر از پستانها بوجود آید لاکتوز (قند شیر) وارد خون شده و بدون تغییر از کلیه ها دفع می گردد یک لیتر شیر زن حدود 34 گرم چربی دارد ولی در برخی پستانداران دریائی این رقم به 438 گرم میرسد.

ضریب جذب کلسیم در شیر خواران بزرگتر از اشخاص بالغ است. شیر خواران قادر جذب 50% کلسیم موجود در مواد غذائی هستند و در بزرگسالان این نسبت به 30 درصد میرسد.

شیرخواران 70 درصد کلسیم شیر مادر را جذب می نمایند ولی فقط قادر در بجذب 35 درصد کلسیم شیر گاو هستند.

مقدار کلسیم بدن از سایر عناصر معدنی زیادتر است.

جذب کلسیم مانند فسفر در نخستین قسمت روده ها انجام میگیرد.

غذاهائی که دارای سبوس غلات هستند چون سبوس مذکور دارای مقداری اسید فیتیک می باشد با غذای کلسیم دار نباید خود زیرا فتییات کلسیم که جذبش سخت است بوجود می آید. همین طور بعضی گیاهان (اسفناج - ترشک) که اسید کزالیک دارند با کلسیم

اکزالات نا محلول ایجاد می نمایند که جذب دشواری دارند.

مصرف مواد گیاهی سبب افزایش کلسیم ادرار میگردد.

زن معمولاً 1-5/1 لیتر و گاو 8-10 در 24 ساعت بطور متوسط شیر می دهد.

مقدار مواد سفیده مانند و بخصوص کازئین شیر گاو بیشتر از زن است و برعکس لاکتوز شیر گاو کمتر از زن می باشد از اینرو برای تغذیه نوزاد باید بمقدار کافی آب به شیر گاو اضافه کرد تا نسبت مواد پروتئینی آن کمتر شود و چون در این وضع نسبت اندازه لاکتوز کاهش پیدا می کند همراه با آب باید مقداری قند به شیر گاو افزود.

بر طبق درجه احتیاجات بشر مواد بیاض البیضی طبقه بندی شده و پروتئین های حیوانی بخصوص آنچه در لبنیات و گوشت و ماهی یافت میشود جزء طبقه اول محسوب میشود (ژلاتین بعلت ناچیزی تریپتوفان از این تقسیم مستثنی است).

با آنکه پروتئین شیر و گوشت هر دو جزء طبقه یک محسوب شده است ولی از نظر ارزش بیولژیک پروتئین شیر بمراتب بر پروتئین گوشت رجحان دارد.

پنیر و تخم مرغ و شیر از جمله بهترین منابع پروتئین هاست (1).

بطور کلی اسیدهای آمینه لازم را باید با همدیگر به بدن رسانید نه در مواقع مختلف. اسید آمینه در بدن ذخیره نمی شود

1- 10 تغذیه و مواد خوراکی انتشار دانشگاه تهران 1091.

حتی اگر زمان کوتاهی مثلاً یک ساعت بین دادن بعضی از اسیدهای آمینه اصلی و بقیه آنها فاصله شود (بطوریکه میزان رشد در مورد موش صحرائی ، در این صورت نفصان می یابد) نظیر این امر در کارهای مربوط به ارزش حیاتی پروتئین ها مشاهده شده است.

پروتئین های نان ، ارزش حیاتی متوسطی دارد ، پروتئین های پنیر ارزش حیاتی عالی دارد. نان با پنیر دارای ارزشی برابر با ارزش حیاتی پنیر می گردد. لکن اگر نان و پنیر در مواقع جداگانه صرف شود پروتئین های پنیر ارزش پروتئین های نان را تکمیل نمی سازد. همین مطلب درباره پروتئین های سبب زمینی و شیر هم صادق است.

اگر این مطلب در مورد انسان صادق باشد و محتملاً هم همین طور است پروتئین های فقیر هر غذا باید دارای پروتئین های غنی و قوی در هام غذا باشد.

رسم بدی که در بعضی از مدارس همگانی معمول است این می باشد که برای صبحانه و عصرانه نان و کره به شاگردان می دهند. این خوراک نه تنها از لحاظ تغذیه کم و ضعیف است بلکه پروتئین های گوشت نهار را هم تلف می کند.

اسیدهای آمینه اصلی باید همگی در یک آن به غشاء مخاط روده عرضه شود. این امر از لحاظ نظری موضوعی پیش می آورد که... بنابراین اگر اسید آمینه ای در روده کوچک آزاد نگردد ناچار باید تلف شود... ما عملاً مجبوریم روی این نکته تاکید کنیم که غذای روزانه در صورت امکان هر وعده غذا باید از

خوراکیهائی با ارزش حیاتی عالی تشکیل شود. منظور ما پروتئین های است که دارای ارزش حیاتی عالی است : پروتئین هائی را که از منابع حیوانی - شیر - تخم مرغ - گوشت ماهی - پنیر بدست آمده باشد معمولاً پروتئین های درجه اول می نامند (1) (قابل توجه طرفداران رژیم گیاهی یا میوه خواری یا...)

در حالی که صد گرم از پروتئین های شیر تمام احتیاجات روزانه بدن را به اسیدهای مینه اصلی تأمین می کند پروتئین های گوشت از حیث والین - پروتئین های آرد سفید از لحاظ لیزین، تریپتوفان و احتمالاً والین - پروتئین های نان شیر مال از حیث لیزین و تریپتوفان و پروتئین های لوبیا چیتی یال سوژا از لحاظ متیونین و والین فقیر است.

هر وقت گفته شود یک پروتئین در تغذیه انسان از پروتئین دیگر بهتر است مقصود آنست که آن پروتئین ارزش حیاتی و بیولژیکی عالیتری دارد و غالبا ارزش و قیمت آنرا از حیث کمیت تعیین می نمایند.

به این ترتیب اگر صد گرم پروتئین موجود در غذا جای صد گرم پروتئین موجود در بدن انسان را بگیرد ، می گویند که ارزش حیاتی آن صد است و بنابراین مثلاً اگر فقط جای شصت گرم را بگیرد ارزش حیاتی آن هم شصت خواهد بود.

نمی توان گفت که ممکن است همه نوع پروتئین غذائی با این درجه عالی برسد ولی گمان می رود که پروتئین های مخلوط شیر و تخم مر با این درجه ایدآل نزدیک باشد.

1- 114 انتشار 1091 دانشگاه.

وجود اسیدهای آمینه : والین - لوسین - ایزولوسین - تره اونین - متیونبن - فنیل الانین - تریپتوفان و لیزین برای هستی و حیات انسان ضروری است هر گاه این اسیدهای آمینه موجود باشد هر نوع اسید آمینه دیگر توسط بدن بوسیله سنتز ساخته میشود.

معمولاً هر پروتئینی که این اسیدهای آمینه ضروری را در بر نداشته باشد ، مستقیما در تغذیه انسان بیفایده است ولی ممکن است در صورت ترکیب با پروتئین های دیگر ارزش زیادی پیدا کند (1) ... هر گاه نتیجه روشهای مختلف (تعیین ارزش حیاتی پروتئین ها) با هم جمع شود میان آنها توافق و هماهنگی نزدیکی به چشم می خورد. شیر و تخم مرغ در رأس این قسمت قرار دارد.

پروتئین های وشت و ماهی در مرحله بعدی است و سپس به ترتیب غلات و حبوبات و پروتئین های گردو قرار می گیرد (صفحه 117).

هیچ پروتئینی را نباید به بهانه داشتن اسید آمینه کم ، پست شمرد و دور انداخت و از طرف دیگر هیچ پروتئینی را نباید بخاطر دار بودن اسیدهای آمینه فراوان با ارزش دانست.

غالبا نقائص یک پروتئین ممکن است توسط پروتئین دیگر که خود آن هم ناقص است بر طرف گردد.

نتیجه عمده ای که از این تحقیقات در عمل تغذیه بدست می آید آن است که باید پروتئین ها را با غذا مخلوط سازیم.

1- تمام این قسمت از صفحات 114-115-116 کتاب 1091 انتشار دانشگاه بنام تغذیه و مواد خوراکی تألیف آقای دکتر موسی برال نقل شد.

ارزش حیاتی ژلاتین صفر است و ارزش پروتئین های نان هم با مقایسه با پروتئین های تخم مرغ کم است. معهذا ترکیب ژلاتین با نان ، ارزش حیاتی پروتئین های نان را بالا میبرد و ژلاتین را حیث داشتن بیشتر اسیدهای آمینه ، فقیر است ولی دارای مقدار متناسبی لیزین می باشد که پروتئین های نان از حیث آن فقیر می باشد.

بطور کلی پروتئین های که از منابع حیوانی بدست می آید مانند تخم مرغ - شیر - گوشت - ماهی و پنیر از پروتئین هائی که از منابع نباتی کسب میوشد مانند : غلات ، حبوبات ، گردوها میوه ها و سبزیها دارای اسید آمینه اصلی می باشد. (صفحه 118).

چربی شیر از جمله چربیهائی است که با آسانی هضم میشود.

میزان کلر شیر بز دو برابر شیر گاو است.

پر اکسیدازها در گیاهان زیاد دیده میشود و در نسوج حیوانی بندرت دیده شده است ، تنها پر اکسید از حیوانی که تا کنون بطور مسلم مشخص گردیده پر اکسید از شیر و پر اکسید از لکوسیت ها می باشد.

برای مقایسه مقدار ویتامین های موجود در شیر زن و شیر گاو در هر صد گرم شیر با چربی 6/3 گرم : ویتامین B 2شیر زن 04/0 میلی و شیر گاو 2/0- ویتامین 05/0 - 02/0 6B- اسید پانتوتنیک 5/3-9/1تا 5/4 ویتامین 85/0-7/1 PP ویتامین 0005/0-03/0 12B ویتامین 4 C میلی - 5/1 میلی است.

بندرت ممکن است مردی از پستانش شیر خارج شود و حتی در مواردی نوزادی را با آن شیر دهد چنانچه در یکی دو سال اخیر نیز موردی مشاهده گردیده است (1).

1- اطلاعات یومیه 12/3/44.

با آنکه حدود سی نمک معدنی در بدن انسان پیدا کرده اند که بعضی از آنها که بمقدار کم اند در اثر فوق العاده زیادند و وجودشان برای سلامتی ضروری شناخته شده و این تقریبا تنها شیر است که هر چند نمی تواند همه نمک های مذکور را به بدن برساند با وجود این مقدار املاح موجود در شیر برای جلوگیری از کمبود آنچه سبب خطر و خامت است کافی بنظر میرسد.

جبران کلسیم موجود در نیم لیتر شیر یا صد گرم پنیر را یک کیلو سیب زمینی و سه کیلو گوشت می تواند بنماید در صورتی که نه اشتها این مقدار را قبول می کند نه هاضمه قدرت آنرا دارد که هضمش کند.

کلسیم نه تنها برای استخوآنهاو ناخن ها و دندآنهاو موها و... وجودشان لازم است بلکه برای محکم کردن عضلات و مخصوصا عضلات قلب که حرکت دائمی دارند لازم می باشد (فراموش نفرمائید که بزودی اثر کلسیم را بر عضلات بخصوص عضله قلب از طرف اسلام خواهم گفت).

بسیاری از بی خوابیها را بعلت کمبود کلسیم می دانند.

آزمایشات چندی ثابت کرده که قند شیر در جذب کلسیم تأثیر خوبی دارد.

قند شیر مدر خوبی است و در روده نیز غذای خوب و لازمی برای موجودات ذره بینی مفید می باشد. این مطلب را فراموش نفرمائید که در جائی باید بکار آید : بسیاری از بیماریها بنابراین تعریف که بیماری جز کمبودی نیست و شیر مانع بسیاری از کمبودیها میگردد بوسیله شیر درمان می گردد. اسیدهای آمینه موجود در شیر بطرز فوق العاده

به کار غدد می آید و مورد استفاده آنهاست.

ورزشکاران که احتیاج بیشتری به کلسیم دارند لبنیات بیشتری خواهند خورد.

در جلد قبلی راجع به اثر غذا حتی بر قد و قامت گفته شد و بعنوان مثال سیکها و پاتانها و مردمی را که در مدرس هندوستان مسکن دارند آورده گفتیم علت کوتاهتر بودن قد اهالی مدرس را در اختلاف غذائیشان با سیک ها دانسته اند که آنان برنج و فلفل هندی و ماهی خشک شده و... از جمله اغذیه اشان بود و سیکها و پاتانها از ماست و کمی گوشت و مقداری سبزی و... استفاده می نمایند. ماک کاریسون چون این اختلاف را دید دو دسته موش را انتخاب کرد و بهر دسته غذای یکی از دسته های آدمیان نامبرده را داد و همان اختلاف را در آنان دید یعنی عده که از غذای پاتانها خورانده شده بودند درشت و فربه باموهای صاف بودند و دیگران کوتاه قد و نسبتا کوچک.

گفته می شود که ماهی خام دارنده ماده ضد ویتامین است که می تواند ویتامین های ماست را از بین ببرد. نان جو که دارای مقادیری ویتامین های B می باشد خوردنش را با ماست که همان ویتامین ها را دارد تجویز نمی کنند شیر اگر سالم باشد و خام نوشیده شود همان خاصیت خون را داشته و می تواند با باکتریها مبارزه کند و آنها را از بین ببرد.

در شیر پادزهرهای گوناگونی هست که فقط در شیر وجود دارد.

بعضی را عقیده بر این است که چون پنیر را در آب نمک اندازند کلسیم آن حل شده و دور ریخته می شود. سر شیر کلسترل خون را زیاد می کند و برخی گویند شیر خوردن کلیه ها را تنبل می کند.

(شرح خواهم داد که اگر نسبت فسفر با کلسیم متناسب باشد بر کلیه تحمیل نخواهد شد و این دستور در اسلام هم داده شده است).

شاید این از خصوصیات شیر بوده باشد که : محصولات حیوانی الاصل جزو غذاهای اسیدی اند بغیر از شیر و پنیر.

از تازه های پزشکی : پنیر عمل هیپرتانسیون بعضی مواد انتی دپرسیوراسیب می گردد (1).

بوسیله محققین انگلیسی روی اثر پنیر در بعضی مواد متوقف کننده منوآمین - اکسید از (M.A.O) شده است بنظر میرسد که مصرف پنیر ایجاد اثرات ثانوی نامطلوب در نزد بیمارانی که TranyleyPromineیا Phenelzineمصرفنموده اند می نماید. Asatoorو همکارانش ماده مسئول در پنیر را احتمال میدهند یک تیر آمین باشد...

بعد از مصرف مقادیر زیادی پنیر یک قسمت قابل ملاحظه ای از آمین چنانچه غلظت روده ای از امکانات مکانیسم جذب روده و کبد گذشته باشد داخل جریان خون می گردد...

لذا باید بیماران را متوجه ساخت از خوردن پنیر مادامی که داروهای متوفق کننده می خورند بپرهیزند.

چرا پنیر و... و چرا کعکعه

گلوکز پس از اینکه جذب سلولها شد بلافاصله یا بمصرف سلولها میرسد (که انرژی آزاد کند) یا بشکل گلیکوژن ذخیره می گردد. بقیه منوساکاریدها نیز تبدیل به گلوکز شده سرنوشت مذکور را دارند تمام سلولهای بدن قادر به ذخیره گلیکوژنند اما

1- مجله سخن پزشکی دوره چهارم شماره اول صفحه 23.

این عمل بیشتر بعهده کبد و عضلات می باشد بطوری که کبد تا 8 درصد و عضلات الی یک در صد وزن خود می توانند گلیکوژن ذخیره نمایند. عمل تبدیل گلوکز را به گلیکوژن عمل گلیکوژنز و تبدیل گلیکوژن را به گلوکز گلیکوژنولیز گویند.

اگر کسی شب غذا نخورد آخرهای شب گلوکز خونش کم میشود و برای رسیدن گلوکز به خون ناچار عمل گلیکوژ نولیز انجام می گیرد بدین طریق :

هر ملکول گلوکز در گلیکوژن بافعل و انفعالات فسفوریلاسیون به کمک آنزیم فسفوریلاز از آن جدا میشود (در حال استراحت فسفوریلاز موجود در اغلب سلولها بصورت غیر فعال می باشد بطوریکه گلیکوژنز انجام میشود و گیلکوژنولیز انجام نمی گیرد لذا در موقع احتیاج باید فسفوریلاز فعال گردد) و فعال شدن فسفوریلاز یا بوسیله ترشح هرمونهای اپی نفرین و گلوکاکن می باشد بدین طریق که سیستم عصبی سمپاتیک تحریک و اپی نفرین از قسمت مرکزی غده فوق کلیوی آزاد می گردد (یا بوسیله خارج شدن گلوکز از سلولها که مورد بحث نیست) کاهش غلظت گلوکز خون هسته های سمپاتیک را در هیپوتالاموس تحریک وامواج عصبی تولید و از راه دستگاه عصبی سمپاتیک سبب ترشح اپی نفرین از غدد مغز فوق کلیوی و همچنین ترشح نوراپی نفرین از غدد مذکور و انتهای اعصاب سمپاتیک میگردد. هورمونهای مذکور بویژه اپی نفرین مستقیما بر سلولهای کبید اثر کرده گلیکوژنولیز را تحریک می نمایند و گلوکز حاصل را به خون میریزد تا میزان قند خون بحد طبیعی باز گردد(البته فراموش نشود که در صورت سقوط شدید غلظت گلوکز خون این مکانیسم بکار می افتد).

با دانستن مطالب فوق شخصی را در نظر آورید که صبح و ظهر و شب غذا می خورد با فواصل کوتاهتر و شب تا صبح را غذا نمی خورد. بخصوص اگر شب زمستان باشد با آنهمه فاصله لاجرم نزدیک های صبح غلظت گلوکز خون شدید پائین و مکانیسم مذکور بکار افتاده و مرتب هر شب اپی نفرین (آدرنالین) ترشح میشود و با ترشح مرتب آدرنالین که بالا برنده فشار خون است کم کم شخص را به فشار خون اسانسیل دچار می سازد و این دستور بظاهر کوچک امام را بنگرید که چقدر اعجازآمیز می باشد هم آنجا که فرمود : شب نان و پنیر و گردو بخورید (نه صبح) و شب را بدون شام نخوابید ولو خوردن کعکعه (نان شیر مال) باشد که پیری را زوده میرساند.

نان شیر یعنی نشاسته و پروتئین یعنی دو چیزی که ابتدا نشاسته اش وارد عمل میشود و گلوکز سر شب را میرساند و بعد پروتئین برای رساندن گلوکز آخرهای شب به خون ، زیرا می دانیم پروتئین دیرتر از سایرین به گلوکز مبدل می شود یعنی آخرهای شب بعلاوه خوردن کلسیم در شب که گفتم چه اندازه برای اعصاب محتاج با آرامش و اعصاب صدمه دیده در روز لازم است و خوردن پنیر و گردو نیز با آنان همه سراسر شب را هم رساننده کلسیم است زیرا دو کلسیم متراکم دیر و بتدریج خود را میرسانند و معجزه بیشتر آوردن کلمه پیر شدن است با توجه به اینکه پیدا شدن فشار خون و در نتیجه ناراحتی عروق بهترین علامت فرارسیدن پیری است (آیا از سخن امان نمی توان نتیجه گرفت که ناراحتی عروق سبب فشار خون نمی شود بلکه بر عکس ناراحتی و عیوب هرمونی و عصبی موجب ناراحتی عروق می گردد؟

برای جلوگیری از قاچاق و تقلب در لبنیات اولین قانون در 26 نوامبر 1396 در پاریس وضع شد تا کسانی که کره را با گل همیشه بهار رنگ می نمایند تحت تعقیب قرار دهد.

Quevenne روی 1103 نمونه شیر گاو 15 درجه برای تشخیص وزن مخصوصش وزنهای متغیری 10228 - 10366 یافت مقدار شیر برای گرفتن 500 گرم کره در سازیروگ 9 لیتر در سویس 75/9 لیتر در انگلستان 10 در فرانسه 5/10 ورنمیرگ 13 - روسه 14 - در هلند 7/14 و در بلژیک 15 لیتر می باشد (1).

اندازه گیری مواد پروتئیک شیر زن و گاو در حالات مختلف متغیر و از 61/0 تا 52/4 و متوسط آنرا 9/1 گفته اند و از شیر گاو 06/2 الی 2 ر 7 و متوسط 60/3 بحساب می آوزند. گیاهان مختلف فامیل نعناعیان (اویشن - اسطو خودوس - مرزنگوش - بادر نجوبه - سعتر دشتی - Sepolet - اکلیل کوهی نعناع - پونه) بویشان به شیر انتقال نمی یابد.

بوی سیر به شیر منتقل میشود و در ششمین دوشیدن اثری از بوی آن نیست.

در منه رومی - شاه بلوط هندی - برگهای کنگر - درخت شاه بلوط - شاخه های اقطی تلخی خود را به شیر منتقل می نمایند

1- بسیاری از اطلاعات از رساله دکترای آقای رنه پومایو Rene Poumaillox از دانشگاه بر دو سال 1959 شماره 408 استفاده شده.

Peligot بر روی خران آزمایش کرده تا چه غذائی بهتر وارد می کند همه عناصر مورد لزوم را بیشتر در شیر و در نتجه چغندر از همه بهتر و بعد جو صحرائی و سپس یونجه و سیب زمینی و هویج را بهترین تشخیص داد (هویج که برگهایش خشک نشده باشد)

یونجه سه برگی چربی شیر را افزایش می دهد.

سیب زمینی سرشار از مواد قندی نه تنها بر شیرینی شیر می افزاید بلکه چربی آنرا نیز افزایش می دهد. شیر گوشتخوار غیر درنده تا زمانی که با رژیم نان بسر می برد ترکیبات شیرش نزدیک میشود به ترکیب شیر حیوانات علفخوار.

در تمام سال هیچ وقت نمی توان از گاوی که در طویله بسر برده شیر خوبی با ترکیبات و عناصر مورد نیاز بدست آورد بلکه بهترین شیر بدست آمده بوسیله گاوهائی است که چرا می کنند در چراگاههای پر گیاهی که اندکی گیاه از زمین بلند شده.

Gras Mais Un Pen Eleves Vaches Ql Passent Dans Les Paturages Le Meilleur Lalt Est Fourni Par Les

و در اینجا شما را بیاد دستور قرآن «کلوا و ارعوا انعامکم» می اندازم که انسان نیز ناگزیر است از گیاهانی که هنوز سفت نشده و گل نداده و تا حدودی هم از زمین بر آمده و بهترین موقع خوردنش است استفاده نماید و انعامش را نیز از همین گیاه بچراند (یعنی با تأیید دین و دانش انعام بهتر است بر زمین پر گیاهی که تازه روئیده چرا نمایند) در تغذیه تطبیقی که سخت ترین قسمت مربوط به علم غذا و تغذیه و مهمترین آنهاست حالات مختلف تضادی را چون شرح می دهند یکی را «تضادهای متابولیک»

نامند که ماده ای بعلت شباهت ساختمانی یا برخی خصوصیات دیگر اثرات متضادی با یک ماده مورد نیاز ارگانیسم داشته باشد. نمونه ای از این رقم تضادها در مورد زیکومارل و ویتامین K در ارگانیسم (یا رقابت سولفامیدها با اسید پاراآمینوبنزوئیک بعلت شباهت ساختمانی و اثر باکتر یواستانیک سولفامیدها) تضاد متابولیک گاهی بصورت رقابت در جذب، اختلال در جذب و... ممکن است در آید : چنانکه در جذب کلسیم وجود منیزیوم و پطاسیم بمقدار زیاد ، ایجاد اختلال می کند (بزودی غذاهائی را که منزیوم یا پطاسیم فراوان دارند معرفی می کنم تا با پنیر و شیر آنرا نخورید) بر عکس کلسیم نیز سبب کاهش جذب بسیاری از عناصر میگردد و در واقع با آنها ناسازگاری دارد.

همچنین اسیدهای چربی ممکن است سبب نامحلول شدن کلسیم (ایجاد صابون کلسیم) و در نتیجه عدم جذب آن گردند از اینرومی فهیم چرا نباید غذاهای چرب را با غذاهای کلسیم دار خورد یا چرا نباید قرص های کلسیم را با غذا تناول نمود.

لاکتز قند موجود در شیر تمام پستانداران است و مبدأ آن گلوکز خون می باشد که پستانها قسمتی از آنرا تبدیل به گالاکتز می نماید. سپس از ترکیب گلوکز و گالاکتوز ایجاد لاکتوز میشود.

زنی که قند خونش بالا و مبتلا به دیابت (مرض قند) باشد مقدار لاکتوز شیرش افزایش نمی یابد. در شیر انزیم های آمیلاز لیپاز - پراکسید از - کاتالاز - فسفا تاز و گزانتین اکسید از وجود دارد ولی شیر گاو ویزامیلاز ندارد.

در ماههای اولیه زندگی کالریهائی که از شیرینی شیر

بدست می آید کمتر از کالریهائیست که از چربی و پروتئین شیر اخذ میشود ولی در بالغین تا 82 درصد مجموع کالریها بوسیله هیدراتهای کربن تأمین میشود.

تقریبا تمام خوراکهای حیوانی غیر از شیر و جگر از حیث کربوهیدراتها منابع بسیار فقیری هستند.

محرومیت غذائی یا هر عامل دیگری که ویتامین های بدن مادر را کم کند موجب کمبود ویتامین های موجود در شیر میگردد.

داشتن رژیم شیر بمدت طولانی ایجاد عوارض چندی در بدن می نماید.

شیر در اثر جوشاندن : ارزش غذائی اش کم - مواد آلی فسفات دار مانندلستین را تجزیه و املاح کلسیم و پتاسیم را راسب و قسمت اعظم ویتامین های شیر از بین میرود.

در تب مقدار مواد بیاض البیضی شیر زیاد و لاکتزش کم و در بیماریهای مزمن مواد پروتئینی کم و در اسهال خونی میزان ترشح شیر رو به نقصان میرود.

باز برای چندمین نوبت تکرار میشود : هیچکس نمی تواند با خواندن جلد پنجم که از عسل تعریف شده مرتب عسل بخورد و از بسیاری غذاها خود را محروم کند و با خواندن این جلد شیر بخورد یا با خواندن جلد بعدی خرما ، انگور و... و باید متوجه بود که بطور کلی اسلام با رژیم همه چیز خوری موافق است که شرح داده شد و در جلد آخر بهداشت تغذیه خواهم گفت چه باید خورد.

باز هم دانستنیهائی چند از شیر

کسانی که رژیم شیر گرفته اند پس از خواب یا در خواب خود را غرق عرق بدبوئی یافته و این علامت ریشه کن بیماری مزمن است.

شیر برای کسانی که کلسترل خونشان بالاست خوب نیست.

شیر جهت کسانی که خونریزی دارند بعلت داشتن قیبرین زیاد خوب است.

کسانی که مقداری آلبومین یا مواد بیاض البیضی با ادرارشان دفع می شود از نوشیدن مقادیر زیادی شیر و استحمام با آب گرم و استراحت اثر معجز آسائی خواهند دید (اغلب این بیماران مراجعه کرده می گویند قبل یا بعد از ادرار چیزی مانند سفیده تخم مرغ از مجرایشان خارج میشود).

شیر برای بیماریهای حاد خوب نیست و به کسانی که تب دارند باید اندک داد.

شیر در بیماریهای کم خونی - ضعف - سردرد - میگرن - سستی اعصاب - زخم معده و اثنی عشر - زیادی اسید معده - پائین افتادیگ معده و روده و کلیه و رخم - جوش - کهیر - اکزما (سودا) کم خونی - ریزش مو - نزله بینی - نزله جهاز تنفسی - رماتیسم - برنشیت - سوء هاضمه - اسهال مزمن - استسقاء - آستم - تب زرد - تصلب شرائین - بواسیر - آپاندیسیت مزمن - نارسائی کبد - نارسائی جنسی - اتساع معده - دیابت (مرض قند) اوائل سل - آلبومین ادرار - لمبائو - اعتیادات مواد مخدره

و... نافع است.

رژیم شیر برای لاغر شدن مفید است.

رژیم بدون شیرینی و چربی گرفته در درمان بیماری قند بکار میرود.

شیر در بعضی نارسائی کلیه (مخصوصا اطروفی و ضمور آن) - صرع - بیماری پرستات - انوریسم ها و بعقیده برخی برای ضایعات شریانی مفید است (1).

یک مسئله اسلامی

در لابلای اوراق جلدهای قبلی و بعدی گاهگاهی با این جمله برخورده اید که از طرف پیشوایان اسلام گفته شده : خوردن فلان غذائی درمان همه دردهاست جز مرگ و این مطلب را نه یک مرتبه یا دو مرتبه بلکه در بسیاری موارد خواهید دید.

تصور کنم اگر لیست تمام غذاهائی که در این مورد از طرف اسلام عنوان شده بیرون آورده در کنار یکدیگر ردیف کنیم صورتی از غذاهائی خواهیم داشت که در سطح عالی تغذیه و ارزش بالای حیاتی قرار دارند و عملکردن با آن دستورات موجبات داشتن عمری بسیار دراز را فراهم خواهد نمود ، بعنوان مثال :

سرانگشتی نمک قبل از غذا یا بعد از آن خوردن دافع بسیاری (70 بلا) از بلاهاست (با شرائطی که در جلد سوم گفته شد) عسل یا شیر یا... درمان بسیاری دردهاست جز مرگ... جز

1- این قسمت از کتاب فوائد میوه ها و سبزیها و شیر و عسل استفاده شد.

مرگ (در صورتی که همه طبق دستور و خواسته اسلام کیفا و کما انتخاب شود) سر جمع و مجموعه از غذاهای نامبرده جز مرگ درمان همه دردهاست بعلاوه که در همین جلد گفته ایم : بطور کلی آنچه را بدن لازم دارد باید به آن رساند مخصوصا اسیدهای آمینه لازم را باید با یکدیگر نه در مواقع مختلف خورد و در این صورت است که می گوئیم دانش جدید با تغذیه ای در سطح ارزشمند حیاتی عقیده دارد.

خود بدن آنچنان نیروی دفاعی در برابر بیماری و بلایا خواهد داشت که حضرت علی در چهارده قرن قبل فرمود دو اوک فیک (درمان تو با تو و در تست) و جز مرگ بدن از عهده راندن همه بیماریها بر خواهد آمد.

به یک قسمت از تغذیه تطبیقی در اسلام توجه خاص شده و در بسیاری از موارد می بینیم پیشوایان اسلام خوردن دو یا چند غذا را با یکدیگر ممدوح دانسته و خوردن چیزهائی دیگر را ممنوع دانسته اند و بزودی به قسمتی میرسیم که بعنوان مثال فرموده اند خوردن شیر با گوشت چنین و چنان می کند یا پنیر و گردو بهتر از پنیر تنها خوردن است و صدها مثال دیگر که در دوره این کتابها آنها بر خواهید خورد و به بیشتر عللی که چرا و از چه باید چنین و چنان کرد اشاره خواهیم کرد فقط باید این نکته فراموش نشود که غذا خوردن اسلامی فقط این نیست که کیفیت غذا (فلینظر الانسان الی طعامه) و کمیت آن (کلوا و اشربوا و لاتسرفوا) رعایت گردد بلکه باید جنبه روانی و روحی خورنده (و اشکروا...) در نظر گرفته شده و با رعایت بهداشت بدن و دستهائی پاک به

بهداشتی طیب و غذائی سازگار نزدیک شد.

حقیقت این است که چرخ سلامت عمر (عمری طولانی توام با شادابی) را هفت دندانه است که باید در دندانهای گذشت زمان خوب جابجا شود تا خوب بچرخد و عمری دراز توأم با شادمانی را بسر انجام رساند و هفت دندانه مذکور هفت بهداشتی است که قرآن آنها را نام برد و در اول همین جلد آنها را آوردم یعنی باید بهداشت لباس - بهداشت بدن - بهداشت محیط و بهداشت روان و... همه و همه بنظم باشد تا بر بهداشت غذا نشست.

همین طور بهداشت غذا باید وجود داشته باشد تا بهداشت های بدن و لباس و محیط و... بدست آید و همه لازم ملزوم یکدیگرند و اگر کسی توانست همه را رعایت کند عمری بسیاری دراز و باور نکردنی خواهد کرد.

مورد استعمال شیر در پاره ای موارد

شیر در حصبه و شبه حصبه از جمله رژیم غذائی بیمار است (1).

شیر در مورد پیشگیری بیماری سل از غذاهای محافظ محسوب میشود (هر چند راه ابتلا از اینجا نیز ممکن است). امروز برای تعیین رژیم بیماران مبتلا به دیابت (مرض قند) اغذیه را به سه قسمت غذاهای ممنوع - غذاهائی که بمقدار معتدل می توان خورد و غذاهای آزاد تقسیم کرده اند که شیر جزو دسته دوم کره و پنیر

1- این قسمت از درمان شناسی دنلپ جلدهای اول و دوم نقل میشود به قسمت مربوطه مراجعه فرمایند.

از دسته اخیر یعنی خوردنش برای بیماران مبتلا به دیابت آزاد است.

برخی شیر را بعنوان ضد اسید در زخم های دستگاه گوارش تجویز می نمایند.

شیر در گلومر و لونفریت غشائی بدون احتباس ازت نارسائی حاد کلیه تجویز می گردد.

شیر دارنده پورین هائی نیست که ایجاد اسید اوریک در بدن نماید و اگر در بیماریهای مربوط با افزایش اسیداوریک مقصود کم کردن کالری نباشد آزادانه می توان خورد (پنیر هم مانند شیر است).

به بیمارانی که دچار احتقان وریدی معده ها و روده ها و یک کبد محتقن هستند و رژیم کم نمک برای آنان (بیماریهای قلبی) تجویز میشود شیر را بمقدار معین و مجاز روزانه می دهند (حتی صبحانه و ظهر و شام). کره نیز تا حدی بدین گونه بیماران می توان داد.

پرفسور دنلپ (Sir, Derric, Dunlop) در صفحه 761 کتابش می گوید : در کمی تغذیه ساده. تنها اصل درمان رساندن غذای بیشتر به بیمار است ولی متأسفانه در بسیاری از کشورها پزشک نمی تواند این عمل را انجام دهد و فقط بطور غیر مستقیم می تواند زارعین ، اقتصادیون و مسئولین امور را به تولید بیشتر تشویق نماید. خوشبختانه امروزه در بسیاری از کشورها. سرویسهای رفاه مادران و کودکان تأسیس شده که به مردم شیر و غذای مدرسه می دهند.

ص: 190

و در صفحه 763 می گوید : در گرسنگی مهمترین عامل درمانی شیر بی خامه می باشد.

شیر از جمله غذاهائیست که در رژیم غذائی بیماران مبتلا به پلاگر داده میشود.

در بسیاری مسمومیت ها به ویژه مسمومیت با سرب مورد استعمال دارد.

در اکثر بیماریهای استخوانی شیر داده میشود.

در پلی نوریت ها بویژه پلی نوریت تغذیه شیر باید داد.

و در صدها بیماری دیگر...

شیر را در رژیمهای گوناگون تجویز می نمایند :

رژیم درمانی در لاغری : که رژیم از نوع هیپرپروتیدیک هیپرکالریک می باشد یعنی باید نزد اشخاصی که حالت لاغری با آنکه غذای کافی می خورند و لاغریشان ثابت می ماند رژیم غذائی پر از مواد بیاض البیضی و پر حرارت بدهند (شامل 3000 کالری و 120 گرم پروتئین در شبانه روز) و برای تأمین کالری و مواد ازته فوق از غذاهائی استفاده میشود که لبنیات قسمت مهمی از آنهاست.

در کمبودهای تغذیه ای هر چه باشد (بعلت فقر اقتصادی و مالی - بی اشتهائی و بیماری و...) لبنیات غذای درجه اول جبران کننده محسوب می گردد.

در رژیم سنگ های کلیه : سنگهای نوع فسفاته قلیائی اگر

باشد باید غذاهائی داد که ادرار را اسید کند و شیر ادرار را قلیائی ولی پنیر تجویز میشود.

در سنگ های اگزالیک باید بکلی غذاهای غنی از اسید اگزالیک و غذاهای کلسیم دار حذف گردد.

در سنگ های اوراتی که اغلب نزد اشخاص زیاده خور فراوان دیده میشود باید غذاهای عاری از پورین (مغز - جگر - قلوه حیوانات شکار ساردین و در درجه دوم گوشت - ماهی - نخود-لوبیا - عدس - مارچوبه - گل کلم - اسفناج - قارچ) فقط حذف گردد.

در سنگ های متشکل از سیستین رژیم ندارد.

در سنگ های کیسه صفرا بهتر است از شیر بصورت پودر پی چربی استفاده کرد.

در نقرس که باید از دادن غذاهای پورین دار خودداری کرد دادن شیر و خامه و انواع پنیر بدون اشکال است.

درارتریواسکلروز و اتروم و هیپرکلسترلمی شیر بدون چربی و ماست بدون چربی خوب است.

رژیم در زخم های معده و اثنی عشر در حال حاد و مزمن با شیر مجاز است.

در کولیت های اولسروز لبنیات تجویز می گردد (پنیر بدون نمک و همه باید تازه باشد).

در سیروزها نیز لبنیات جزو غذاهای مجاز محسوبند (ولی پنیر بعلت دارا بودن نمک باید حذف گردد).

در هپاتیت های ویرال هم شیر قسمت مهمی از رژیم بحساب است.

ص: 192

ص: 193

کتاب خالصا سائغا للشاربین

اشاره

شیر خالص، سائغ برای نوشانندگان

کافیست برای پی بردن به جنبه علمی این کلمه و اعجاز آیه با دو چیز تماس گرفت: از چند کتاب لغت معنی و با چند نفر دانشجوی پزشکی. (یا یک عدد و یک نفر). وقتی به شگفت خواهید آمد که دانشجو برای شما شرح میدهد که رل شیر در استخوان سازی چیست. و بعد که در کتاب لغت می بینید یکی از معانی خالص پر شدن و سفید و شدید شدن استخوانهای بازو و ساق است به این حقیقت اعجاز آمیز پی خواهید برد.

و اینک بنده به جای دانشجو رل شیر را در استخوان سازی برای شما شرح میدهم (البته خالص دارای معانی دیگر هم هست: رسیدن - نجات یافتن - بازگشتن - خاص بودن برای کسی - حلال بودن - تمیز و مشخص شدن - ویژه و بدون آمیختگی).

قبلا از شما خواهش میشود اگر فراموش کرده اید که در شیر مقدار قابل ملاحظه ای کلسیم و ویتامین A و ویتامین D و فسفر و ... وجود دارد . مجدد به صفحات قبل آنجا که از ترکیبات شیر نوشته شده مراجعه ای بفرمائید همچنین اگر راجع به ویتامین A و ویتامین D که در جلد قبل بحث شده مطالبی به خاطر ندارید آنجا را نیم نگاهی بفرمائید یا اینکه اجازه بفرمائید خیلی مختصر

از آنها یادآوری نمایم که ویتامین D برای اینکه بتوان از کلسیم و فسفر موجود در غذا استفاده کرد باید وجود داشته باشد یا به عبارت دیگر ویتامین D برای تثبیت کلسیم و فسفر در بدن مورد لزوم میباشد.

مهمترین منبع غذایی کلسیم، شیر و مشتقات آن است که سر چشمه مهم فسفات نیز محسوب می شوند (1)

جذب کلسیم از لوله گوارش به سختی انجام میگیرد زیرا از طرفی ترکیبات مختلف آن به طور نسبی غیل محلول بوده و از طرف دیگر جذب آن مانند سایر فلزات قلیائی دو ظرفیتی از این راه کم است.

به عکس جذب فسفات اغلب اوقات کاملا به خوبی انجام میپذیرد مگر هنگامی که مقدار زیادی کلسیم در غذا موجود باشد (البته در شیر هست).

یکی از خواص قطعی ویتامین D (در شیر فراوان است) قدرت در افزایش جذب کلسیم از لوله گوارش میباشد.

این نکته مسلم است که یک مکانیست دو جانبه عمل جذب کلسیم را از استخوان منظم مینماید و این هرمون پاراتیروئید است که عامل میانجی برای افزایش جذب کلسیم از استخوان به کار می برد.

استخوان از یک بستر ارگانیک مقاوم موسوم به ماده بنیادی تشکیل شده که با رسوب املاح کلسیم تقویت و تحکیم گردیده است. ساختمان استخوانهای نیمه متراکم تقریبا از 35

1- فیزیولوژی گایتون 1266.

درصد مواد آلی و 65 درصد املاح معدنی تشکیل شده است اما در استخوانهای جوان نسبت مواد آلی بیشتر است.

املاح متبلوری که در تار و چود آلی استخوان ته نشین شده اند اساسا از کلسیم و فسفات تشکیل گردیده اند از ترکیب بعضی خواص همراه با همبستگی نزدیک رشته های کلاژن و بلورهای کلسیم ساختمان اسخوان پدید می آید و استخوان درست به همان روش ساخته میشود که بتن مسلح تهیه میگردد ولی مقاومت استخوان در برابر فشار حتی از بهترین بتون مسلح بیشتر است و تحملش نسبت به کشش تقریبا معادل مقاومت فولاد در بتن مسلح است.

ملح اولیه ای که در استخوان رسول میکند به احتمال زیاد کلسیم و فسفات ابتدا به شکل PO4HCA می باشد.

یکی از عجایب آفرینش بدن آنکه چرا فسفات های کلسیم در بافت های غیر استخوانی رسول نمیکند (در شرائط غیر طبیعی و یا در مواقع پیری این عمل انجام میگیرد.)

سلولهای استئو بلاست در عین حال که سازنده استخوانند استئو کلاست ها هر دو عمل یعنی جذب و هضم استخوان را انجام میدهند و جز در موارد استخوانهای در حال رشد، میزان تشکیل و تخریب استخوان با هم برابر است.

این بود مختصری از اثر مثبت شیر در تشکیل استخوان ها. اما اگر شیر به کودک نرسد یا به درستی نرسد باز مشاهده میشود طفل به بیماری استخوانی که یکی از آنها راشیتیسم است دچار می گردد و اصولا راشیتیسم بیماری فقر و تاریکی است. فقدان کلسیم روی اعصاب و عضلات و خاصه استخوانها اثر میکند و در نتیجه تغییر شکل در استخوانها (راشیتیسم) بوجود می آید.

امروزه راشیتیسم در بریتانیای کبیر و سایر کشورهای مترقی نادر است. این کیفیت معلول اقدامات متنوعی است که در طی 40 سال اخیر انجام یافته و باعث بالارفتن سطح تغذیه و بهبود مسکن مردم شده است. طرح های مختلفی که جهت رساندن شیر به مردم ... اجرا شده است در رسیدن به این نتیجه اهمیت فراوان داشته است (1) به هر صورت امروز هر دانشجوئی و حتی هر دانش آموز سالهای آخر میداند اهمیت شیر در ساختن استخوانها به چه حدی است و خوشبختانه

علمای اعلام

و روحانیان محترم نیز در رساله های علمی خود در بحث مربوط به دایه و آنکه شیرش را نوشیده (رضاعه) چنین عنوانی دارند ما اشتد العظم وانبت اللحم. چون شیر استخوان را محکم میسازد و ... کسی که نوزاد را شیر داده استخوان ساز و مادر محسوب میگردد از اینرو بنده اولین کسی نیست که این استنباط را کرده باشد هرچند جریان کارم چنین است.

در جستجوی معنای خالص بودم از آنجا که قرآن کتابی نیست که در آن توضیح واضحات بدهد .. شیره را خورد و گفت شیرین است .. پنجه را باز کرد و گفت وجب، لهذا هر معنائی که به دنبال کلمه لبن درباره خالص پیدا کردم قانع نشدم تا اینکه به موضوع استخوان سازی شیر رسیدم و دهانم از تعجب توأم با مسرت بازماند که راستی این کتاب آسمانی بزرگ از هیچ فروگذار نکرده، حتی از خواص درجه

1- درمان شناسی دنلپ 786.

اول شیر نیز که استخوان سازی باشد بیانی دارد. در ضمن متوجه شدم که آیات عظام اسلامی قبلا این موضوع را در رساله ها بیان داشته اند و به استخوان سازی شیر در مباحث مربوط به رضاعه و شیر دادن اشاره کرده اند و مهمتر آنکه اگر علم روز ما را به مدت محکم سازی استخوان به وسیله شیر مطلع نساخته یا اینکه مطلع ساخته و بنده نتوانستم آنرا بیابم، در اسلام مدت و مقدار آن هم معین شده و مسائل زیادی در این باره است که میتوان آنرا در رسائل علمیه یافت و شگفت انگیز مسائلی را دید و بر اسلام عزیز آفرین و بر آورنده اش درود فرستاد که یکی از آنها فرق گذاشتن بین موضوع مهمی است که اگر نوزاد از پستان بمکد یا شیر را بدوشند و به وی بدهند میباشد که انشاءالله در قسمت بهداشت نسل بیان خواهم کرد. پس نتیجه این شد که قرآن کریم لبناً خالصارا علاوه بر معانی دیگر درباره استخوان سازیش نیز اشاره ای دارد و اگر برای شما گفته شود چرا در لغات به استخوانهای دراز توجه شده بیشتر موجب شگفتی شما خواهد شد ولی اگر به کلماتی که در همین دو سه برگ اخیر درشت تر چاپ شده و به استخوانهای مخصوصا نیمه متراغکم اشاره گردیده توجه فرمائید و به کتاب استخوان شناسی نیز مراجعه نمائید و جنین شناسی را نیز مطالعه بفرمائید و استخوانهائی را بشناسید که زودتر یا دیرتر از حالت غضروفی بیرون می آیند یا تا مدتها نیمه غضروفی اند باز بیشتر تعجب خواهید کرد و اگر بخواهم همه را برای شما بنویسم باز گفته خواهد شد این کتاب فقط نقل مطالبی است از کتابهای دیگر ولی همین قدر را فراموش نفرمائید که در شیر ویتامین D فراوان بود برای

جذب شدن کلسیم بلکه برای کمک کردن جذب کلسیم از روده و در شیر است کلسیم و فسفر به بهترین صورت که استخوانسازی از آنها انجام میگیرد و شرح مختصر هر قسمت را دادم.

سائغاً - سائغ را همه جا گوارا معنی کرده اند یا فرو رفتن در حلق به خوبی- عذب و شیرین - مهلت دادن به او - آسان خوردن و چون کلمه گوارا را که همه جا آورده اند بنگریم خواهیم گفت درست معنی کرده اند زیرا معانی دیگر این کلمه «سائغ» بازگو و روشنساز چگونگی و چرا شیر گواراست میباشند.

آنچه در اولین برخورد پیش می آید وجه تشابه بین دو کلمه طیب و سائغ است که طیب را همه جا گوارا و سازگار با بدن معنی کرده ایم و اینک سائغ را نیز گوارا میخوانیم و این قسمت را نیز معانی دیگر سائغ روشن خواهد ساخت یعنی در همین برگ به امتیاز سائغ بر طیب وقوف حاصل خواهید کرد.

در اینکه شیر از لحاظ وزن و قوام و ترکیبات طوری آفریده شده که در گلوی حتی نوزاد به خوبی و نرمی و گوارائی و با مهلت فرو میرود شکی نیست و از اینکه خوردنش آسان میباشد اشکالی نیست ولی آیا معنای سائغ همین است و قرآن همانطور که گفته خواسته به مردم بفهماند که: پنجه را باز کرد و گفت وجب و میفرماید شیر خوب خورده میشود و بچه هم به آسانی آنرا میخورد در صورتیکه سائغ معانی دیگری هم دارد و از جمله در تفسیر امام فخر رازی ساغ الشراب فی الحلق صاحبه آورده شده و صاحبه را رافقه و عاشره و لازم هم دانسته است که مانی نر میکرد، لطف نمود کمک احوال گردید. با هم آمیختند، آمیزش کردند، پیوسته

با او بود، همیشگی کردن با آن، همراهی نمود با او و از او جدا شدنی نیست و ... دارد و کسیکه دانستنیهای مربوط به شیر را بیان داشته باشد و در ضمن به روش تقسیم بندی منظور که در جلد قبل به کار برده شده وقوف داشته باشد به تمام حقایق گفته شده از قرآن که در نهاد معانی سائغ مستتر است وقوف خواهد یافت زیرا تقسیم بندی درباره عسل چنین بود که در یک قسمت خواص عسر را شرح دادم و در بخش دیگر به خاصیت هائیکه اجزاء ترکیب کننده عسل دارند اشاره کردم. اینک برای شیر نیز باید متوجه باشید که اگر دارنده ویتامین A و یا ویتامین D و یا کلسیم و فسفر است، خاصیت ویتامین A و D و کلسیم و فسفر را خواهد داشت که همه را در جلد قبلی شرح دادم و تنها درباره کلسیم که بیشتر به شیر مربوط است اشاره و وعده به این جلد کردم و گلوکز را نیز که پیوستگیش با انگور و خرما بیشتر است به جلد هفتم حوالت نمودم و اینک مختصری درباره ثبات عصمی در هنگام تعادل کلسیم و منیزم در بدن:

در جلد قبل عمل منیزیم را در بدن شرح دادم به مناسبتی که در عسل یافت میشد و اینک افزوده میشود که وجود کلسیم در جوار منیزیم باعث برقراری ثبات عصبی میگردد و هادی اصلی این جریانهای لحظه ای کلسیم می باشد ولی منیزیم میزان عادی کلسیم را در سیستم تنظیم مینماید. درون بدن این دو فلز با بار مثبت خود همینکه با ذرات با بار منفی تماس حاصل نمایند، جریان الکتریسیته ایجاد میگردد (جریان خفیف الکتریسیته از یون کلسیم به طرف لیپیدهای عصبی با بار منفی حرکت میکنند هروقت منیزیم کم شود

کلسیم ها به مصرف میرسد و هروقت کلسیم به اتمام رسد فعالیت نسوج عصبی متوقف میگردد).

در مورد انعام که مورد بحث ما هستند اگر منیزیم کم شود دچار ضایعات عصبی میگردند و کزاز علفی در حیوان در اثر کافی نبودن منیزیم در کلروفیل تغذیه ای حیوان به وجود می آید که با علائم مختلف و تشنجات چندی همراه است.

اجازه بفرمائید درباره کمبود کلسیم در بدن و عوارض آن برای بیشتر فهمیدن معنی حقیقی سائغ مطالبی بنویسم.

کمبود کلسیم در بدن

بدن انسان بالغ بین 1350 - 1800 گرم کلسیم دارد که 99 درصد آن در استخوانها و دندانهاست. فقط یک درصد کلسیم بدن بوسیله نسوج مصرف میشود و اگر بدن فاقد آن باشد حالات عصبی - انقباض و پیچیدگی عضلات - ناراحتی عضله قلب - توقف رشد - بدی انعقاد خون و ... به وجود می آید.

اگر کلسیم به صورت محلول در خون وجود نداشته باشد، اعصاب نمیتوانند پیامها را رد و بدل کنند. عصاب کشیده شده انعطاف پذیری خود را از دست میدهند و این عارضه نزد کودکان با غمگینی و خمودی و زود به گریه افتادن ظاهر میگردد و اگر کلسیم به شدت کاهش یابد اسپاسم عضلات و تشنج به وجود می آید که احیاناً تشنج اطفال به علت کمبود کلسیم و ویتامین ها نیز هست. بسا اطفال ناخنهای خود را جویده در خواب بیقراری نمایند. نزد بزرگان با حرکت دادن پا یا ضرب گرفتن یا از سر و صدا ناراحت شدن و حتی با

ص: 202

دوستان به عصبانیت رفتار کردن از علائم است (غذاهای دارنده کلسیم و ویتامین B کمپلکس و اسیدهای چرب غیر اشباع و ید و ویتامین D درمان آنان است).

در کمبود کلسیم انقباض و پیچیدگی عضلات بخصوص پا در پسران و عضلات شکم در دختران مشاهده میشود.

یکی از کارهای شگفت انگیز شیر

در معده اسید کلریدریک با کلسیم به صورت ملح محلول در آمده آنرا برای جذب آماده مینماید. اگر چنانچه این اسید پر ارزش به مقدار کافی در معده وجود نداشته باشد، کلسیم به صورت نامحلول باقیمانده، همراه سایر مواد زائد دفع میگردد. در اینجا ویتامین B کمپلکس رل مهم دیگری را بازی میکند. اگر کمبود ویتامین مذکور منجر به کمبود اسید کلریدریک معده میگردد ویتامین D نیز لوله گوارش را اسیدی نموده به نحوی که کلسیم میتواند از خمل های روده جذب شود (توجه فرمودید که وجود کلسیم فراوان در شیر در کنار ویتامین D نسبتاً زیاد برای چیست و چرا از شیر در قرآن با دو کلمه خالص و سائغ تعریف شده است.

الان خواهم گفت).

مجدد از قرآن

اگر به شما گفته شود خواص اصلی و مهم هر غذا و از جمله شیر را شرح دهید آیا در برابر این اعجاز قرآنی سر تعظیم فرود نمی آورید که برای تعریف از شیر دو کلمه : خالص - سائغ، را

آورد که خالص آن رل استخوان سازی شیر است و سائغ آن: کمک احوال بدن، غذائی که با بدن نرمی و لطف مینماید آسان خورده میشود (هضم و جذب ناراحت کننده ای ندارد) و همیشگی با خورنده آن است (در کودکی - جوانی - پیری) و برای اینکه بیشتر به اهمیت این موضوع پی ببرید در صورتیکه دانستنیهای از شیر را با دقت نخوانده اید مجدد مطالعه فرمائید.

این نکته را هم توجه فرمائید که الاهم قالاهم مراعات شده و قرآن خالص را قبل از سائغ بیان فرموده است.

فرق سائغ و طیب

در صفحات جلد چهارم غذای طیب را چنین تعریف کردیم غذائیکه اعمال مکانیکی و شیمیائی (خوردن و هضم و جذب و دفع) آن با بدن سازگار است. در اینجا غذای سائغ را آنچنان دانستیم که با بدن همراهی کند، مدارا نماید، خوب از حلق فرو رود نرم و شیرین و مهلت ده و کمک احوال باشد.

با تعریف و توضیح فوق وجه تمایز بین طیب و سائغ اینگونه خواهد بود: فرض کنید پیری زمین گیر شده اید و برای یاد گرفتن بعضی مسائل در کنار تلویزیون نشسته و به درس دادن استادی گوش میدهید. در اینحال اگر بخواهید برای انجام کاری بلند شوید تقریباً مشابه وران کودکی باید به وضع های گوناگون در آمد و بالاخره دست به دیوار یا عصا گرفت و بلند شد. اما اگر استاد دانشمندی در کنار شما باشد و شما را درس دهد هنگام بلند شدنتان دستی زیر بغل شما خواهد گرفت و براحتی بلندتان خواهد کرد

اینک در کنار هر دو استاد درس خوانده و به یک نحو یاد گرفته و راضی بوده اید ولی در مرتبه دوم علاوه بر تدریس و تعلیم استاد کمک احوالتان نیز بوده است. غذای طیب همانند استاد تلویزیونی است و غذای سائغ استادی که دستتان را میگرفت، در عین حال اگر استاد از شما پرستاری هم بکند و خوراکی برایتان تجویز کند که قوه و قدرتی پیدا کرده، خود بتوانید از جا بلند شوید در مثل همانند غذای حسن خواهد بود که در جلد چهارم شرح آنرا دادم.

شیر غذای سائغ است. چرا؟ زیرا آنچنان با بدن مدارا و همراهی میکند که حتی در مواردی که غذای دیگر نمیتواند دست آدمی را بگیرد همو میتواند و کمک احوال است. شیر سائغ است یعنی با آنکه طیب است بهتر جذب شدن دارد.

پرفسور دنلب در کتاب درمان شناسی خود صفحه 262 تحت عنوان بی غذائی چنین میگوید : بی غذایی یا گرسنگی طولانی به حالتی گفته میشود که برای درمان بیمار ناچار شویم او را در بیمارستان بستری کنیم، این بیماران لاغرند و 25 درصد یا بیشتر وزن اولیه خود را از دست داده اند. چشمانشان بی فروغ و سفیدی صلبیه چشمشان خیلی چشمگیر است. موها خشک بوده خوب تا نمیشود، پوست نازک، خشک و غیر قابل ارتجاع است و اغلب روی آن لکه های قهوه ای کثیف دیده میشود. اندامهای این بیماران حتی در هوای گرم، سرد و سیانوزه است. در این بیماران جز دستگاه عصبی و استخوانها همه احشاء و از جمله قلب کوچک میشوند. همراه با این اختلالات معمولا برا دیکاردی وجود دارد و فشار خون سیستولی معمولا کم است. خیلی جای تعجب است که

مقدار آب کل بدن کم نمیشود، از اینرو با از بین رفتن نسوج بالاخره خیز پیدا میشود ولی هیچ لزومی ندارد که این خیز با کاهش غلظت پروتئین پلاسماه همراه باشد. خیز در صورت و اندامهای تحتانی از سایر نقاط بدن بیشتر جلب توجه میکند. مقدار گلبول های سرخ جاری در خون بدون تغییر زیادی در حجم پلاسما کم میشود و در نتیجه این بیماران دچار آنمی خفیفی از نوع نورموسیتر نور موکرم هستند.

شرائط کشاورزی و اجتماعی یا سیاسی که مولد این وضع نابسامان هستند باید در صورت امکان اصلاح گردد. بیمار را باید به محیط تازه ای با پرستاری خوب منتقل ساخت. اگر علت فقر تغذیه قحطی باشد بیمار را باید فوراً به بیمارستانی که نزدیک منزل اوست منتقل ساخت. باید دانست که مردم گرسنه بدون امید تازه بهبود نمی یابند.

غذا ظاهراً در درجه دوم باید در نظر گرفته شود. اما چه غذائی؟ بسیاری از مردم گرسنه بعلت اینکه غذائی جز کنسرو گوشت گوساله، لوبیای پخته یا نان سیاه در دسترس نداشته اند مرده اند. اسهال در اثر خوردن غذای نامناسب ممکن است باعث بی آبی و مرگ شود. جدارهای روده که چون کاغذ نازک شده است توانائی تحمل غذاهای خشن را ندارد. بعلاوه فقدان آنزیم های هاضمه ای بخصوص جذب چربیها را مختل میکند.

در گرسنگی مهمترین عامل درمانی شیر بی خامه (تازه یا خشک) میباشد. در موقع قحطی پزشکان باید این شیر را کنترل کرده و آنرا مثل دارو توزیع نمایند.... پروتئین هیدرولیز شده

)Hydrolysed(از راه خوراکی مزیتی بر شیر بی چربی ندارد ... در صورتیکه بیمار دچار فقر غذائی شدید باشد ولی با وجود این از خوردن غذا امتناع ورزد پیش آگهی خیلی بدی است شیر بی چربی را میتوان با لوله ای از بینی آهسته در معده تقطی نمود.

اصولا باید دانست اصطلاح سوء تغذیه را باید به اختلالاتی اطلاق نمود که از مصرف ناکافی مواد غذائی خاص: یعنی اسیدهای آمینه، مواد معدنی یا ویتامین ها بوجود می آید و شیر تقریباً جبران کننده همه است.

ملاحظه فرمودید فرق غذای طیب و سائغ چیست؟ چه بسا که آدمی به حالی افتد که روده ها نازک شده یا ... نتواند غذای طیب را تحمل کند ولی میتواند غذای سائغ را بپذیرد، پس هر طیبی سائغ نیست ولی هر سائغی طیب میباشد.

شیر این مزیت را دارد که در هر دو مورد (سوء تغذیه و کمی تغذیه) در مواردی که اسیدهای آمینه و مواد معدنی و ویتامین ها کم اند یا بطور کلی غذا از لحاظ کمیت به بدن نمیرسد جبران کننده و همراه و سائغ میباشد.

للشاربین: اگر مقصود از شاربین با توجه به ضمایر (لکم) و (نسقیکم) آدمی باشد، کلمات خالص و سائغ درباره آنان بوجه احسن چگونگی عمل و خواص شیر را در خود مستتر داشتند که مختصر توضیحی داده شد، ولی اگر بتوان گفت نوشانندگان شیر نه تنها انسان است بلکه نوزاد حیوان را نیز میتوان محسوب نمود به شگفتی های دیگری نیز برمیخوریم که بیشتر آن بیماریهای

مشترک بین انسان و دام است که اگر در خالص یا سائغ بودن شیر خدشه یا نقصانی وارد گردد هر دو به آن دچار خواهند شد.

کزاز علفی را در جای دیگر شرح دادم و اینک به یکی دو بیماری اصلی که با خالص و سائغ ارتباط دارند اشاره ای میشود:

راشیتیسم: بیماری مشترک انسان و دام بوده در نزد انسان به علت اختلال در متابولیسم کلسیم و فسفر است که در نوزادان به دنبال از شیر گرفتن بچه و با تغذیه غنی از غلات و فقیر از ویتامین D غذا داده میشوند بوجود می آید. چه در این حال ویتامین D آنقدر نیست که به جذب کلسیم از روده کمک کند به علاوه که ورود کلسیم نیز بواسطه نرسیدن شیر و غذای کافی ناچیز است و در بچه های راشیتیسمی میتوان با رساندن حداقل نیم لیتر شیر به آنان رفع نیازمندی این قسمتشان را نمود (محیط را نیز باید در نظر گرفت زیرا ویتامین D در اثر تابش آفتار در پوست ساخته میشود) بیماری دیگر راشیتیسم دررس یا استئومالاسی جوانان است و در بچه هائی که رژیم غذائیشان از نظر کلسیم و ویتامین D فقیر است و از تابش آفتار محرومند دیده میشود (استئومالاسی بالغین نیز که ناشی از رژیم است دیده میشود) این دو بیماری هم در انسان ممکن است پیدا شود و هم در حیوانی که از شیر مادرش باز داشته شده است (توجه شمارا به جلد دوم موضوع حمایت از حیوانات و دستورات اسلامی در این باره که کسی حق ندارد نوزاد حیوانی را از شیر باز دارد بحدیکه به او صدمه رسد جلب مینمایم). به هر صورت اگر مقصود قرآن از شاربین و نوشانندگان آدمیزاد است 15قرن قبل به این موضوع توجه فرموده که انسان از شیر حیوان بخورد

برایش خالص و سائغ است و از جمله بسیاری بیماریهای استخوانی محکم خواهد داشت و اگر مقصودش از نوزاد انسان و حیوان بوده باز اعجاز آمیز است که هزار و پانصد سال قبل به بیماریهای مشترک انسان و انعام اشاره فرموده است.

رژیم شیر

در اینجا سخن از نوشانندگان شیر است و چه بسا در بین آنان کسانی هستند که به رژیم شیر واداشته شده اند، از اینرو آنرا به اختصار میگویم.

رژیم های غذایی بیماران آنچه مورد نظر و توجه است: پرهیز کامل - رژیم خشک - رژیم آبکی - رژیم سبزی - رژیم میوه خام - رژیم گیاهی - رژیم ازته - رژیم نشاسته ای- رژیم هیدروکربنه - رژیم کلروره و از جمله رژیم شیر که مورد بحث است میباشد.

در رژیم شیر بیمار فقط شیر می آشامد. شیر بعلت چربی که دارد در معده مدتی میماند (شیر کامل جوشیده تقریباً 3-6 ساعت) لاکتوسرمش جدا میگردد قسمتی منعقد شده و وارد روده میشود. معده شیر را اکثراً خوب میپذیرد ولی با وجود آنکه در روده شیر گرفتار فساد و تخمی است چون زود جذب میشود (حدود 2 ساعت) چندان زیانی نمیرساند. شیر مسمومیت نداده بلکه رفع سم میکند. صفرا آور و مدراست بعد از 20 دقیقه خوردن شهر ادرار براه می افتد شیر از لحاظ املاح و آهن فقیر است

گالری زیادی هم ندارد و برای تأمین کالری بدن باید سه لیتر در شبانه روز خورد که آنهم روده و گردش خون را ناراحت میکند.

رژیم شیر مخصوص مبتلایان به بیماریهای کبد، معده، کیسه صفرا و قلب میباشد. به آنان که اسید معده زیاد و زخم معده دارند داده میشود و دادنش به کسانیکه جدار معده ضعیف و یا عصیر میده کم دارند نباید داد. مبتلایان به بیماریهای روده که ماست را به خوبی تحمل میکنند با خوردن شیر ناراحت میشوند. در دردهای کیسه صفرا، سیروزهای کبدی، شیر داده میشود ولی به بیماران کلیوی از نظر ازت زیادی که دارد و به بیماران قلبی چون آب زیادی وارد بدن کرده قلب را خسته میسازد داده نمیشود. مقدار شیر نباید از 2-2/5 لیتر در شبانه روز تجاوز کند. شیرینی و ویتامین C (آب پرتقال یا آب لیمو) باید به همراه شیر یا جداگانه خورد و اگر رژیم چند روزی طول کشید رساندن آهن نیز به بدن لازم است. دو لیتر شیر را بهتر است به دفعات نوشید شیر را باید جرعه جرعه نوشید و مدتی آنرا در دهان نگهداشت تا با آب دهان به قدر کفایت مخلوط گردد(1).

1- راهنمای تغذیه تقدیم به کنگره پزشکی (هفتمین کنگره) صفحه 143 جلد دوم.

ص: 210

نکته قابل توجه

در کتاب حدیقه الشیعه آنجا که سخن از قضاوتهای حضرت علی است، سخن به اینجا میرسد که شیر زن که پسر زائیده سنگین تر از شیر دختر زایمان کرده است ولی در کتابهای جدید چنین چیزی نیافتم (آیا خبر درست است؟ که اگر هست توجه دانشمندان مربوطه را این نکته جلب مینمایم).

شیر و فراورده هایش در آیات و اخبار

اشاره

کدام انتخاب شود ؟

هر وقت یکی از پرونده های موجود در کتابخانه بسیار کوچکم را می بینم فوق العاده مسرور میشود ؛ این همان پرونده نسبتا قطوری است که نامه های بسیاری در آن ضبط شده که همه و همه مربوط به پنج جلد کتابهای منتشر شده ام است از تشویق و تقدیر یا انتقاد و توبیخ و نصیحت.

اینک انتظار دارم مرا راهنمائی فرمایند در جلدهای بعد کدام یک از روشهای زیر را انتخاب کنم ؟

(1) وقتی از تحولات علمی و پژوهشهای جدید بحث می کنم یک مرتبه به جائی از مطلب میرسم که همه انتظار دارند خبر اسلامی مربوطه را نیز بنویسم مثلاً در آنجا که سخن از ایزن و تریپتوفان بود و نقش تغذیه ای و رشد و نمودشان در نوزادان و اینکه در برابر اکسیژن و نورنا ثابت می باشند همه مسلمین مخصوصا بچه مسلمانها منتظر بودند بگویم آفرین بر اسلام که گفت اگر شیر دایه را بدوشند و به نوزاد دهند باوی محرم و او مادرش نمی شود ! یا زمانی که گفتم اسیدهای آمینه ضروری باید با هم به بدن برسند و دو نوع کلسیم متراکم (پنیر - گردو) را باید با هم خورد همه جوانان اسلامی با چهره باز روشن شده که الان خواهم گفت درود

بر حضرت صادق که فرمود پنیر و گردو بهتر از پنیر تنها خوردن است.

(2) آیا قسمت آیات و روایات از سایر قسمت ها جدا و مستقل باشد و ذکر مثلاً خبری که راجع به پنیر و گردو آورده شده مجدد اشاره ای به مباحث اسلامی آن بنمایم و در این جلد نحوه اخیر را انتخاب کردم تا کسانی که علاقه بهر یک از قسمتها دارند آزاد باشند و در انتخاب مطالب دینی و مباحث علمی کار بسهولت برگزار گردد (اگر طلاب نمی خواهند مباحث دینی را بخوانند قسمت های علمی را برگزینند و چنانچه دانشجویان مایل نیستند بررسهای دانش را مطالعه کنند بخش دینی را انتخاب نمایند) بهر صورت باز هم منتظر نظر اصلاحی خوانندگان محترم هستم تا به من بفرمایند کدام یک از دو طریق فوق را پیش گیرم و اگر عنایتی فرمودند به یزد - دکتر پاک نژاد بفرستند و توجه بفرمایند که ما مسلمانان پیرو دین و کتابی هستیم که هدف زندگی را بر شناسائی زندگی ترجیح داده و بنای و ما خلقت الجن و الانس الالیعبدون را برگزیده و واحد غیر قابل برگشتی که محیط بر هر بنای دیگر است وضع نموده و در صورتی گوشه آزمایشگاه و کنار محراب و زوایای اجتماعات رهبری را قبول دارد که همه و همه را هدفی جز اطاعت از وی جل جلاله که همانا شناسائی ذات مقدسش پایان همه آنهاست نبوده باشد.

آنچه گذشته است

آیه شریفه و ان لکم فی الانعام... را از قرآن آوردم و شرح و بسط دادم و نکات علمی و اعجازآمیز چندی را از همین آیه ذکر نمودم که باز با اشاره ای از آنها نام میبرم. (البته فهرست وار ذکر می گردد و طالبین می توانند به صفحات قبل مراجعه نمایند)

1- ملاحظه فرمودید که چگونه قرآن بهداشت را تقسیم کرده و در آغاز هر فصلی از تقسیمات بهداشتی کلمه مقدس «و اللّه» را آورده که در همان سوره دیگر چنین وضعی مشاهده نمی شود یعنی در آغاز هیچ آیه دیگری کلمه مقدس اللّه مذکور نیست و متوجه گردیدید که مرتبت غذا و منزلت شیر در نزد قرآن در کدام گوشه ای از بهداشت غذائی قرار دارد.

2 - 15 قرن قبل اسلام با این مطلب علمی اشاره کرده است بعضی عناصر گیاهی می توانند وارد شیر شوند!

از یک طرف فرمود فلان گیاه چنین و چنان خواصی را دارند و در جای دیگر است که با شیر گاوی که از گیاهان گوناگون چرا کرده برای درمان بنوشید یعنی اینکه خواص فراوان گیاهان در شیر وارد میگردد بلکه با توجه به جمله من بین فرث و دم لبنا و اینکه شیر از بین محتویات شکمبه و خون خارج میشود معلوم میگردد قرآن اشاره می کند با اینکه عناصر گیاهی در فرث و دم و لبن (هر سه) وجود دارد.

3- بطور کلی خوردن شیر گاو و شتر و گوسفندان را بر شیر خر و مادیان و... برتر دانسته زیرا در سوره ای به شیر انعام (و ان لکم فی الانعام...) اشاره فرموده بدون آنکه سخن از سوار شدن بر آنان باشد و در سوره دیگر سخن از سوار گردیدن بر اسب و مادیان و خر است (و الخیل و البغال و...) بدون آنکه صحبتی از انتخاب شیرشان بمیان آید.

4- اسلام به کالری حرارتی غذا (در اینجا از شیر) اشاره کرده :

گفتم اگر A+B+D+=A+B+Mباشد ، حروف مشابه را خط میزنیم نتیجه میشود D=M.

و ان لکم فی الانعام لعبره نسقیکم مما فی بطونها و لکم فیها منافع کثیره و منها تاکلون - و الانعام خلقها لکم فیهادف و منافع و منها تاکلون.

چون بر کلمات مشابه در دو آیه خط بکشید : نسقیکم مما فی بطونها در برابر دف ء که حرارت درونی و کالری حرارتی است قرار می گیرد یعنی آشامیدن شیر موجب میشود حرارت درونی برایتان ایجاد گردد.

5- اسلام به کالری حرارتی بیشتر چربیها اشاره فرموده است : دستورات قرآن را آوردم که میفرماید سعی کنید انعام بر کل الشجر و نبات شتی و حدائق غلب (یعنی در گیاهانی فراوان) چرا کنند و تا به حدی سفارش فرموده که خواسته در استفاده از عناصر سبزیجاتی که باید مستقیما به بدن بشر برسد و از راه شیر تصفیه و جوهر کشی شده وارد بدن انسان گردد زیرا دستور کلوا و

ارعوا انعامکم - متاعالکم و لانعامکم این است که استفاده غذائی انسان و انعام در کنار یکدیگر باشند و در نتیجه بهتر خوردن انعام که شیر چرب تری خواهند داشت دف ء بیشتری ایجاد و کالری حرارتی در اثر چربی بیشتر خواهد بود.

6- اسلام سبزیجات تازه تر را سفیدتر دانسته و عقیده دارد هر چه بر کهنگی آن بگذرد عناصر مفیدش کمتر میشود زیرا همه جا سخن از نزول باران و روئیدن گیاه و مورد استفاده قرار دادن انسان و انعام در حال تازه و طراوت بودن است.

7- اسلام میل دارد سبزیجاتی که به بدن انسان میرسد سرشار از عناصر مفید بوده باشد و در همه جا انسان و انعام را در این وضع تغذیه ای مشترک خواسته و اگر ارش جرز و زمینی است که نمی تواند عناصر سودمند فراوانی داشته باشد در اینجاست که قبل از مورد استفاده قرار دادن انسان چنین سبزیهائی را انتظار دارد حیوان آنها را بخورد و عناصرش از راه شیر وارد بدن آدمی گردد. آیه مربوطه را بنگرید که چگونه نام انسان در عقب انعام بلکه زیر پستانشان قرار داده شده است.

8- اسلام اشاره به این فرموده که بدن انعام سازندگی بیشتری داشته و این انسان است که محتاجتر بوده و باید در تلاش تهیه عناصر لازم از هر راهی بوده باشد زیرا حیوانی را که مورد حمایت اوست و تا به حدی حمایت می نماید که میفرماید در استفاده غذائی در کنار انسان بوده باشد (کلوا و ارعوا انعاکم - متاعالکم و لانعامکم) و اجازه میفرماید در اردرض جرز و زمین هائی که باران نیست و عناصر مفید از راه زمین و آسمان کمتر به گیاه رسیده است اول

حیوان از آن بهره بر گیرد و پس از آن انسان ، در حالی که راضی نیست حیوان گرسنگی کشیده سوء تغذیه دچار گردد استفاده از زمین جر زمینی کافی بودن مواد مذکور جهت وی اینکه خود سازندگی بیشتری دارد.

9- اسلام عقیده دارد که ویتامین B 12 در لبنیات و گوشت وجود دارد بلکه ساخته میشود !

مگر نیست که استفاده از سبزیجاتی که باران دیده اند در وهله اول به دستور اسلام با انسان و سپس با انعام میرسد ، در صورتی که زمین جرز و گیاه باران ندیده باید از اول گیاهش به مصرف انعام و در درجه بعد بصورت گیاه یا عناصر گیاه وارد شیر شده به بشر برسد.

حال متوجه این نکته باید بود : عناصری که در باران است و در زمین نیست هنگام رسیدن بزمین به سه صورت می باشد.

(الف) یا عنصری است مستقل مانند آنکه ویتامین B 12 وازن osone همراه یا در باران هست و احتمالاً چیزهائی که هنوز پی بوجودش نبرده اند.

(ب) چیزهائی که استقلال نداشته و بصورت کاتالیزور در باران موجود و در زمین عمل می نمایند یعنی عمل شیمیائی متوقف خاک یا گیاه را براه می اندازند (یک لبه پهن چاقوی خود را اگر بر سطح آیینه شیب دار بگذارید در آنجا متوقف میشود و با وجود شیب سرازیر نمی گردد ولی با افزودن یک قطره روغن لغزندگی آن شروع می گردد و این روغن در اینجا رل کاتالیزوری را دارد).

(ج) خاصیتی که از بالا بر برگ و ساقه ریختن از باران مشاهده شده و در همه چیز آن رشد بیشتری چشمگیر بوده است.

در هر صورت شما این سه وضع را که در ارض جرز و زمین باران ندیده وجود ندارد در برابر دستور اسلام قرار دهید که میفرماید هنگام استفاده از گیاه زمین باران دیده انسان مقدم است گیاهان بدون ویتامین B 12 (و همچنین زمین پر گیاه اما بدون ویتامین B 12) هر گاه مورد استفاده حیوان قرار گیرد و شیر و گوشتش دارای خاصیت درمانی باشد لاجرم دارنده عناصری است سودمند که علم روز به یکی از آنها یعنی B 12 اشاره می کند که تقریبا با سخن قبلی ما یکی است که قدرت سازندگی انعام از انسان بیشتر است.

10- وقتی قرآن هنگام استفاده گیاه بهتر انسان و انعام و زمان بهره برداری از گیاه پست تر انعام و انسان را شریک غذائی می خواند با توجه به اینکه هیچگاه قرآن بسوء تغذیه دستور نداده و موافقت نخواهد نمود که حتی نوزادی از انعام گرسته بماند آیا چنین معنی نمی دهد که هنگام ایستادن انسان و قرار دادنش در وراء انعام یعنی باید گیاه از انعام عبور کند و مورد استفاده انسان قرار گیرد و این قسمت آیا نمی رساند که قرآن عقیده دارد بدن انعام سازنده تر از انسان است و در بدن انعام چیزهائی ساخته میشود که آدمی باید مهیا شده اش را مورد استفاده قرار دهد و مهمتر از همه آیا رساتر از این چه مطلبی که نشان دهد پروتئین های گیاهی با عبور از بدن حیوان در سطح و ارزش بالاتری

قرار خواهند گرفت و پروتئین بهتری خواهند شد ؟

11- گیاهان زمین باران دیده مرود استفاده انسان و انعام و بدون باران مورد استفاده انعام و انسان قرار گیرد این معنی را از قرآن درک می نمائیم که باران گیاهان را نزدیکتر و سازگارتر به تغذیه انسانی می گرداند.

12- کلمه «نسقیکم» در آیه دلیل است که شیر می تواند غذائی خوبی برای نوزاد و برنا و پیر بوده باشد (با توجه بضمیر - کم) در صورتی که برای انعام جز نوزادش مورد استفاده قرار نخواهد گرفت.

13- با مقایسه دو ایه یاکلوا و یتمتعوا از سوره الحجر و آیه یتمتعون و یاکلون کما تأکل الانعام ملاحظه فرمودید چگونه قرآن به اثر غذا در نوزاد اشاره فرموده است. (در بهداشت نسل با اثر خارق العاده غذا در جنین اشاره خواهم کرد).

14- همچنین با توجه به دو آیه فوق دیدید چسان قرآن به انسانهائی که متوجه کیفیت و کمیت غذا یعنی توجه به دو آیه فلینظر الانسان الی طعامه (وجه کیفی غذا) و آیه کلوا و اشربوا و لاتسرفوا (وجه کمی غذا) ندارند خوردنشان را حیوانی شمرده است.

15- در آیه مورد بحث کلمه «بطون» و اشاره به بطن های هاضمه ای انعام از شگفتیهای مربوط به 15 قرن قبل است.

16- اینکه در آیه ضمیر مفرد (0) در بطونه آورده شد متوجه می شویم که قرآن به تمام اعضاء داخلی شکم حیوان توجه فرمود و ضمیر مفرد (ها) در بطونها که در سوره مومنون است این

مطلب را تأیید می کند یعنی قرآن با ذکر کلمه بطون به دخالت بیشتر اعضاء همسایه معده و روده ها در عمل هضم و جذب اشاره فرموده و کبد و لوزالمعده و طحال را ذیمدخل می داند.

17- در آنجا که از کلمه «بین» بحث کرده ام آیا توجه فرمودید که چگونه قرآن از تبدیل ماده به انرژی سخن گفته است ؟

18- همین کلمه بین که جلو فرث و دم گذاشته شده نکات علمی چندی میرساند که یکی از آنها تولید شیر است در نتیجه جذب مواد غذائی بوسیله خون.

19- از معجزات قرآن این است که اشاره بخروج شیر از پستان نکرده و آزمایش جالب بریدن پستان حیوان و پیوند کردنش در محل دیگر بدن و خروج شیر از آن را بیان کردیم.

20- و از اعجاز و شگلتیها اینکه قرآن به کیم و شیره در شکمبه حیوان اشاره کرده و لاجرم بورود عناصری از آن روده به شیر که دیاستازها باشد متذکر است.

21- کلمه بین فرث و دم گویای مطلب بزرگی است از اینکه چون فرث حد ابتدائی و دم حد انتهائی در بطون دانسته شده لهذا هر جا فرث و کیم داخل شکمبه است در جذب عناصر و فرستادن بخون دخالت دارد و هر جا خون در گردش است و با ترشحاتی مواجه میگردد آنرا با خود داشته ممکن است آنرا به شیر وارد سازد.

22- با ارتباط مستقیم خون با آنچه در شکمبه است اشاره گردیده.

23- از آیات کلوا و ارعوا انعامکم - متاعالکم و لانعامکم

چنین می فهم که چون چرا بهتر از خوراک آخوراست از اینرو چرا قبل از گل دادن گیاه باشد بهتر بوده و هر چه گیاه جوانتر باشد برای تغذیه انسان و انعام بهتر می باشد.

24- از آیه کلوا و ارعوا انعامکم و چرا دادن انعام مطالب سودمند دیگری نیز عاید می گردد که یکی از آنهاست قوت گرفتن مفاصل حیوان و رسیدن به رژیم سبز که شرحی از آنها داده شد.

25- تعریف شیر در کتابهای گوناگون غذا و تغذیه را نوشتم و تعریف جالب قرآن را نیر آوردم که به دوباره خواندش میأرزد.

26- در معنی کردن کلمه خالص که پرشدن و سفت شدن استخوان بود و با آن اشاره گردید با این اعجاز بزرگ قرآن که شیر را محتوی کلسیم و ویتامین A و Dمی داند وقوف حاصل نمودید.

27- چه خوب فرموده اند پیشوایان دین که اگر سخنی از ما (یعنی از پیشوایان) نقل شد بقرآن عرضه شود و اگر مغایر بودند خبر حدیث را به جدار بکوبید.

در همین جلد وقتی از امام یا نبی گرامی نقل میشود که حسوالابن... و مکیدن شیر یا مضمضه کردنش چنین و چنان می کند و تمام این اخبار و روایات را بقرآن عرضه داریم تقریبا می توان همه را دو کلمه خالص وسائغ جمع دید.

در اختلاف معنای بین سه کلمه: طیب و سائغ و حسن که چه غذائی طیب است و کدام سائغ و چه حسن مثال جالب تلویزیون و تدریس را آوردم که می توانید مراجعه بفرمائید و در کلمه سائغ

بهتر جذب شدن و تدریج خوردن و مکیدن و مضمضمه نمودن را مستتر بدانید.

28- للشاربین: ملاحظه فرمودید در ابتدای آیه کلمات لکم، نسقیکم و خطاب به شما بود و در اینجا به استخوان سازی و خالص وسائغ بودن شیر اشاره میفرماید که نسبت به شاربین و آشامندگان چنین وضعیاتی را دارد که خود نشان می دهد قرآن نه تنها باستخوان سازی ورل سائغ بودن شیر در شیر اشاره فرموده بلکه نوزاد حیوان را که از آشامندگان است شامل می گردد و بهمین جهت میتوان گفت که قرآن حتی به بعضی بیماریهای مشترک بین انسان و انعام در زمینه ناخالص بودن و نارسا و سائغ نبودن شیر اشاره فرموده است.

29- ملاحظه فرمودید که در آیات مذکور (آیت اسلامه) پس از ذکر نام شیر - خرما و انگور - عسل به زیاد گردیدن عمر اشاره شده وامروز میتوان تعریف هر چهار را در کتابهای علمی که موجب طول عمر می گردند یافت.

30- در آیات مذکور (آیت السلامه) اول نام شیر برده شد و دیدید چند مرتبه اشاره به وجود پروتئین های با ارزش عالی در شیر کردیم و آنرا در سطح ارزش حیاتی درجه اول محسوب داشتیم که کم و بیش شرح داده شده و باز شرح داده خواهد شد.

حسواللبن شفاء من کل داء الاالموت (1).

درباره این خبر در صورتی که حسورا بمعنای چیزی بالای چیزی خوردن صحیح بدانیم در جلد چهارم صفحه 34 به تفصیل از آن حیث شده است در اینجا باید چون مطلب مربوط به شیر است و کتابش در دست می باشد جنبه دیگر علمی اش را نیز ازیاد نبرد که : از خواص عمومی اسیدهای امینه یکی اینست که چون اسیدهای امینه دارای عامل اسید و عامل امین اند بنابراین خواص اسیدی و باری ضعیف دارند و ضمن ترکیب با اسید در حضور آب اسید آمینه تبدیل به کاتیون و اسید مبدل به آنیون می گردد.

اسیدهای آمینه با بازها هم در محیط آبکی تبدیل به آنیون و کاتیون می گردند بهر صورت اسیدهای آمینه آمفولیت اند یعنی هم با بازها هم با نمک ها تولید نمک می نمایند.

1- قبلاً نیز چندین مرتبه نوشتم کلیه و اخبار و روایات غذائی از قسمت مربوط به اطعمه و اشربه سه کتاب بحار جلد 14 (السماء و العالم) وسائل الشیعه و مستدرک است.

فرمولهای فوق و شرحی که داده شد تقریبا تکرار همان سخن قبلی در جلد 4 است که گفتیم چگونه شیر هم در برابر غذای اسید و هم در مقابل خوراک قلیا عمل خود را انجام می دهد.

اما چنانچه حسو بمعنای کم کم خوردن و مکیدن شیر باشد نیازی به شرح و بسط نداشته و اینگونه آشامیدن را که امروز معمول و متداول ممالک مترقی است (بانیچه یا چیز دیگر) همه یا دیده یا شنیده ایم و کم و بیش به خواص اینگونه خوردن در جلد سوم اشاره گردیده است.

بد نیست بسخن کسانی هم وارد شوم که با کتابهایم یا کتاهای مشابه آن سروکاری ندارند ولی ممکن است بر حسب اتفاق نگاهشان با این جملات و کلمات بیفتد و اینان کسانی هستند که با حرکات لب و چشم و ابرو خواهند گفت : عجب ! راستی نمی دانستیم اگر شیر را بطرزی که اسلام دستور داده بخوریم از همه دردی شفا می یابیم مگر مرگ ! ولی جواب بلکه آسانترین جواب همیشه برای کل همزه لمزه و تیپی که اشاره کردیم آماده است زیرا اینان در ان اسفل السافلین ایراد گیریها می لولند و اگر بر حسب اتفاق با چنین سئوالی روبرو شدید این جمله را برای پاسخ دادنشان باید

آورد: بیماری چیزی جز کمبودی نیست و چون شیر مانع کمبودی میشود (اگر طرز خودش خورده شود) از اینرو مانع بیماریهاست جز مرگ.

پنیر و گردو

در همین جلد گفته شد اسیدهای آمینه لازم باید با همدیگر به بدن رسانده شود نه در مواقع مختلف و حتی نباید یکساعت فاصله بین آنها باشد و آوردیم که نان با پنیر ارزشی برابر ارزش حیاتی پنیر دارد لکن اگر نان و پنیر جدا خوردن شود پنیر پروتئین های نان را تکمیل نمی سازد با آنکه پروتئین های پنیر ارزش حیاتی عالی دارد و پروتئین های نان ، ارزش حیاتی متوسطی و پروتئین های فقیر هر غذا باید دارای پروتئین های غنی و قوی در همان غذا باشد.

حال که دانستید پنیر با پروتئین های حیاتی درجه اول و نان درجه دوم است و جدا از هم خورده شود پروتئین های تکمیل شده نساخته اند متوجه این مطلب باشید که گردو نیز از جمله پروتئین های درجه دوم است (1) و چون جدا از پنیر خورده شود پروتئین های یکدیگر را تکمیل نساخته اند.

بعلاوه وجود نیتروژن در پروتئین ها بقدری اهمیت دارد که برای حساب کردن پروتئین موجود در خوراکها و همچنین برای تجربیات اندازه گیری تغییرات پروتئین در بزرگسالان و

1- این مطالب از صفحه 111، 112، 135 کتاب 1091 دانشگاه بوده و بهتر است در همین کتاب اولین دانشگاه آنجا که از صفحات مذکور مطالبی نقل شده برای آشنائی بیشتر و بهتر مجدد مطالعه فرمائید.

اطفال نیر بکار برده میشود... بعضی خوارکیها ممکن است حاوی مواد نیتروژن باشند در صورتیکه مواد پروتئینی نداشته و از مشتقات پروتئین نیز نمی باشند بعلاوه در پروتئین های مختلف مقدار نیتروژن متغیر است.

پروتئین های مواد تهیه شده از غلات معمولاً از پروتئین های مواد حیوانی ازتشان بیشتر است در نباتات چربیها بطور کلی قسمت مهمی از مجموع مواد جامد را تشکیل نمی دهند مگر در چند مورد از قبیل: زیتون و بعضی گردوها و حبوبات ...

معمولاً مصرف چربی در اقالیم سرد سیر بیشتر است از این رو با توجه به مطالب فوق در صورتی که حضرت صادق فرموده باشد الجوز و الجبن اذا اجتمعا فی کل واحد منها شفاء و ان افتر قاکان فی کل واحد منها داء ، اگر پنیر و گردو جدا از هم خورده شود رنج است و با هم شفا و درمان متوجه چشم بینای پیشوایان اسلام می شویم که چگونه مدت 14 - 15 قرن مسلمانان را حتی از خوان کرم اسلام آنچنان برخوردار ساخته اند که در این مدت مدیدغذاهائی با اتکاء بیک خبر و روایت میل نموده اند که تازه علم می خواهد آنها را بعنوان یک تحول علمی پذیرفته و مردم جهان را از گرسنگی کیفی نجات بخشد در صورتیکه تازه دستور پنیر با گردو خوردن یکی از هزاران دستوری است که داده اند و در کتابهای اولین دانشگاه به بسیاری از این گونه موارد برخواهید خورد و مسرور خواهید شد که در طول زمان اجداد مسلمان ما آنگونه که خورده اند که تازه می خواهند آنگونه را انتخاب نمایند.

ناگفته نماند که توسط پیشوایان اسلام خوردن پنیر در صبح مذموم و در شب ممدوح شمرده شده و از جمله حضرت صادق فرماید هو ضار بالغداه و نافع بالعشی و یزید ماءالظهر.

چرا خوردن پنیر در صبح مذموم و در شب نیکوست احتمالات زیر هست :

1 - چون نظر اسلام همانگونه که در جلد سوم به تفصیل گفته شد بر این است که بهترین غذا در صبح خورده شود بدین علت که پنیر نمی تواند به تنهائی غذای کافی وو صبحانه اسلامی بوده باشد.

2 - در جلدهای قبلی گفته شد که سابق بر این تصور می کردند هنگام خواب خون از مغز دور می شود و بدین جهت است که مغز حیوان (گربه آزمایش شده) در خواب پس از بازکردن جمجمه سفید دیده می شود ولی بعدها متوجه شدند که کلسیم بیشتری که در خون و مایع خارج سلول بدن است برای تغذیه مغز که هنگام استراحت به کلسیم بیشتری احتیاج دارد بسوی آن می آید و ازدیاد آهک است که آن را سفید رنگ جلوه می دهد و بهمین لحغاظ که پنیر دارای کلسیم فراوانی است و احتیاج با آن در خوابهای هر چه عمیقتر دلهای شب بیشتر است بهتر انتخاب کردن آن در شب می باشد.

3- پنیر در هضم غذائی نسبتا مزاحم خواب نبوده و مجدد با آن در همین جلد اشاره خواهیم کرد من خود نظریه دوم را انتخاب می نمایم زیرا ممکن است با این فرموده حضرت که یزید ماءالظهر باشد مطابقت نماید.

اگر یادتان باشد در جلد اول هنگامی که از جنین شناسی

می گفتم حضرت در ضمن تعریف از مخ و دنباله آن به ماءالظهر که آب اطراف دنباله مخ (نخاع - مغز حرام) باشد اشاره فرمود و چون با هجوم کلسیم سراسر بدن به ماءالظهر برای تغذیه مغز هنگام خواب و استراحت سبب میشود وزن و حجم آن افزوده شود کلمه یزید را که حضرت آورده است بسیار بجا و مؤید مطالب خواهد بود. عناصر معدنی هیچوقت بصورت عنصر در معده انسان داخل نمی شوند فلزات مانند کلسیم و آهن... و شبه فلزات مانند فسفر و گوگرد... بحالت خالص قابل استفاده نبوده و ممکنست حتی بی اندازه مضر باشند و فقط بطور استثناء بصورت املاح معدنی (یعنی ترکیبات معدنی) استعمال میشوند مثلاً نمک طعام (کلرور سدیم) مهمترین مورد عملی است. بطور کلی عناصر معدنی ضروری برای بدن ، بصورت املاح آلی (یعنی ممزوج با مواد آلی که در حیوانات یا نباتات تهیه شده) مصرف میشوند مثلاً فسفر و گوگرد حالت ترکیب با پروتیدها می باشند و کلسیم که نسبتا در شیر فراوان است بصورت کازئینات دوشو وجود دارد و آهن با یک ماده آلی مرکب در هموگلوبین خون می باشد. منگنز نیز همینطور در کلروفیل (ماده رنگی سبز) نباتات می باشد. تقسیم و توزیع عناصر معدنی در اغذیه مطابق قواعد کلی نسبتا ساده ای صورت می گیرد. برای خاصیت اسیدی یا قلیائی اغذیه باید بخاطر سپرد که محصولات حیوانی الاصل (جز شیر و پنیر) غلات و مشتقات آن از اغذیه اسید و شیر و پنیر و محصولات نباتی الاصل (جز غلات و مشتقات

آن) از اغذیه قلیائی است.

میزان تناسب کلسیم - فسفر در غذاها مختلف بوده و در شیر و پنیر و گردو و نان و... به ترتیب عبارتند از: 6/1 - (5/1 - 8/0) - 5/0 - 3/0 می باشد (پنیر سفت 5/1 و نرم 8/0) و بطور کلی اغذیه اسیدی نسبتا کلسیوم کمتر از فسفر دارند و اغذیه قلیائی کالسیوم بیشتر از فسفر.(1)

بطوری که ملاحظه میفرمائید با خوردن پنیر و گردو یک تناسب عالی برای بهتر هضم و جذب شدن و هدر نرفتن کلسیم یا فسفر بکار رفته است. یعنی اگر پنیر خورده شود و کلسیم زیادتر از نیاز به بدن وارد گردد فسفر بدن دفع می گردد فسفری که در برگهای بعد خواهید دید چه رل مهمی در ساختمان بدن بویژه اعصاب دارد اما اگر کلسیم و فسفر با هم به تناسب وارد شوند (پنیر و گردو) کمتر این ابتلا روی خواهد داد.

این هم هست که : آینده در اثر پیشرفت و تحولات علم بهتر از امروز در این باره گفته میشود.

باز فراموش نشود که توجه به فصل در غذا خوردن اسلامی بحثی است از اینرو شما خوردن گردو را به زمستان و هوای سرد موکول سازید تا علتش را بگویم.

1- نقل از سری کتابهای: چه می دانم ؟ تغذیه انسان صفحه 55 تألیف Raymond Lalanne

شیر و گوشت

حال که در این بحث وارد هستیم و درباره اسیدهای امینه و چگونگی انتخاب بهترین خوراک را از مخلوط کردن آنها بیان می داریم بهتر است از چند خبر و روایتی که واجع بهمین قسمت است اشاره ای بنمائیم.

مطلب قبل را که مربوط به ارزش حیاتی پروتئین های عالی از منابع حیوانی : شیر - تخم مرغ - گوشت - ماهی و پنیر و پروتئین های درجه دوم از غلات - حبوبات و گردوه های و سبزیها بود میتوان بنحو دیگری هم بیان نمود.

در حالیکه صد گرم از پروتئین های شیر تمام احتیاجات روزانه بدن را به اسیدهای امینه اصلی تأمین می کند ، پروتئین های گوشت از حیث والین - پروتئین های آرد سفید از لحاظ لیزین و تریپتوفان و شاید هم والین و... فقیر است.

هر وقت گفته شود یک پروتئین در تغذیه انسان از پروتئین دیگر بهتر است مقصود آنستکه آن پروتئین ارزش حیاتی و بیولژیکی عالیتری دارد و غالبا ارزش و قیمت آنرا از حیث کمیت تعیین می نمایند...

نمی توان گفت که ممکن است همه نوع پروتئین غذائی با این درجه عالی برسد ولی گمان میرود که پروتئین های مخلوط شیر و تخم مرغ با این درجه ایده ال نزدیک باشد (1) و در اخبار این درجه به مخلوط شیر و گوشت بره داده شده حضرت صادق فرماید

1- 114 انتشارات 1091 دانشگاه.

کسی که احساس ضعفی در قلب یا بدنش می کند گوشت بره و شیر بخورد (من اصابه ضعف فی قلبه او بدنه فلیا کل لحم الضان باللبن فانه یخرج من اوصاله کل داء و غائله و یقوی جسمه و یشده) و از شگفتی های این خبر است که فرماید هر بیماری و رنجی از پیوندهای استخوانی خارج می گردد و ما رابطه شیر را با استخوان قبلاً شرح داده ایم.

اما چرا شیر و گوشت برای کسی که ضعف در قلب و بدنش است تجویز شده است ؟

هر چند کافی است گفته شود هر گاه نسبت کلسیم به فسفرCaP 5/0 تا 2 باشد عمل جذب بخوبی صورت می گیرد ولی آنگاه که کلسیم بیشتر و فسفر کمتر است اختلال عمل جذب در این عناصر دیده میشود و این تنها فسفر بیشتر گوشت است که می تواند جبران کلسیم زیادتر شیر بنماید. با وجود این به شرح مختصری می پردازم.

می دانیم که تراکم یون کلسیم در مایع خارج سلولی از حدود طبیعی کمتر شود دستگاه عصبی تدریجا بیش از پیش قابل تحریک می گردد. بنظر میرسد این کیفیت نتیجه افزایش قابلیت نفوذ جدار سلولهای عصبی باشد. با اینکه این افزایش تحریک پذیری هم در دستگاه عصبی مرکزی و هم در اعصاب محیطی پیدا میشود ولی تظاهرات آن بیشتر بصورت محیطی است. رشته های عصبی عملاً بحدی تحریک پذیر میشوند که شروع به تخلیه خود بخودی امواج عصبی می نمایند این تخلیه عصبی خود بخودی موجب پیدایش امپولسیونهای عصبی میشود که به نو به خود بعضلات مخطط

محیطی رسیده سبب انقباض تتانیک آنها می گردد.

نتیجه اینکه هیپوکالسمی موجب تتانی میشود.

هیپوکالسمی (کمی کلسیم) در انسان معمولاً علامت حاد دیگری غیر از تتانی ایجاد نمی کند زیرا قبل از آنکه علائم دیگر ظاهر شوند تتانی موجب مرگ بیمار می گردد. معمولاً هنگامی تتانی برقرار می گردد که غلظت کلسیم خون بحدود 7 میلی گرم درصد که فقط 30 درصد کمتر از حد طبیعی است برسد.

وقتی مقدار کلسیم مایعات بدن بحدی تنزل نماید که برای تولید تتانی کافی نباشد در آن حال تتانی نهفته وجود خواهد داشت. تتانی نهفته را می توان با مشاهده پاسخ آشکار اعصاب در مقابل تحریک خفیف آنها تشخیص داد. مثلاً در صورتیکه تتانی نهفته موجود باشد وارد ساختن ضربه به عصب هفتم در محلی که زاویهه فک پائین می گذرد موجب انقباض و تکان عضلات صورت می گردد. دومین وسیله تشخیص تتانی نهفته بستن قسمت بالای بازو بکمک نوار یا بازوبند است که موجب ایسکمی اعصاب محیطی و افزایش تحریک پذیری آنها و در نتیجه اسپاسم عضلات قسمت های پائین بازو و دست می گردد. سر انجام هر گاه بیمار مبتلا به تتانی نهفته به شدت تنفس نماید قلیائیت حاصل از این عمل در مایعات بدن سبب افزایش قابلیت تحریک اعصاب می شود که بکمک هیپوکالسمی علائم آشکار تتانی را بوجود می آورد.

در حیوانات اجربی که می توان سطح کلسیم آنها را از حد کشنده پائین تر برد مشاهده شده که هیپوکالسمی شدید قادر است

سبب اتساع شدید قلب، تغییر فعالیت آنزیمهای سلول و افزایش قابلیت نفوذ جدار تمام سلولهای بدن از جمله سلولهای عصبی گردد.(1)

کسانیکه مختصر اطلاعات طبی داشته باشند ضعف بدنی و قلبی ناشی از تحریک پذیری اعصاب را که بعلت کمبود کلسیم در بدن پیش آمده بخوبی پذیرفته و بآن دانائی دارند. آیا مگر بهترین راه رساندن کلسیم طبیعی به بدن با خوردن شیر نسیت؟ (رل گوشت را در جلد مربوطه شرح خواهم داد). بعلاوه منبع فسفات و گوشت سبب می شود با کلسیم فراوان شیر یک نسبت قابل توجه تغذیه ای فراهم نماید که هم اکنون خواهم گفت.

خوردن خرما یا عسل با شیر نیز در اخبار و روایات وارد است که صرفنظر از جنبه مخلوط کردن پروتئین های عالی با پروتئین های درجه دوم کامل شدن غذا متوجه این دو نکته نیز باید باشیم : یکی آنکه گفتیم برای نزدیک و شبیه کردن شیر گاو به شیر زن باید مقداری شیرینی و اندکی آب بآن افزود و دیگر آن که شرح داده شد آهن شیر گاو کم است و تأمین آن تا حدودی از راه خوردن شیر مخلوط با عسل یا خرما تامین می گردد.

از قرار معلوم مخلوط شیر و عسل شرطی دارد و آن این است که شیر را تازه دوشیده باشند و در صورتیکه غیر از این باشد بهتر است شیر را جدا و عسل را نیز به تنهائی میل کرد همانگونه که حضرت ابی الحسن فرمود : من تغیر له ماء الظهر فانه ینفع اللبن الحلیب و العسل و برای جلوگیری از دگرگونی آبی که مراکز

1- فیزیولوژی گایتون صفحه 1269.

عصبی در آن شناورند دستور خوردن شیر تازه جوشیده شده و عسل را می دهد در صورتیکه داریم مردی ظرفی نزد نبی گرامی آورد که در آن عسل و شیر بود آنحضرت ابا فرمودند از خوردن آن و گفتند دو شربت در یک شربت و دو ظرف در یک ظرف نمی خورم و بر کسی نیز حرام نمی کنم ولیکن مکروه می دارم فخر و حساب را بزیادتیهای دنیا در فردا و دوست دارم فروتنی را که هر که تواضع کند از برای خدای تعالی حق جل و علا مرتبه او را بلند گرداند انشاء اللّه تعالی (که احتمال داده می شود شیر را از راه دور آورده و کهنه شده باشد یا ظرفی بوده که آنها را فاسد نموده یا اینکه باید صبر نمود تا تحولات علمی پاسخ بیشتری بدهد یا داده و نادانی نویسنده مانع از گفتن آن است یا اینکه پیشوایان دینی چنین وظیفه استثنائی را داشته اند).

رابطه نسیان و پنیر

جلد دوم که منتشر شد ضمن تشویق و تأیید بسیاری از مردم از جمله سئوال شد و گاهی نیز اشکال گردید چرا نوشته شده (آنجا که از بهداشت دفن کردن بحث شده) از این لحاظ شهداء را غسل نداده و کفن نمی کنند که هنگام جنگ بعلت فعالیت زیاد و خستگی شدید سراسر بدنشان را اسید لاکتیکی فرا می گیرد که خود ضد عفونی کننده قوی است و اجازه رشد باکتریها را در محیط خارج از احشاء و امعاء نمی دهد در صورتیکه باکتریهای داخل احشاء بعلت رشد آنها که غیز هوازیند با رشد و تکثیرشان اجازه زندگی به باکتریهای دیگر نداده و در غیر شهید فقط خارج از بدن را شستشو

نموده و سوراخها را با پنبه مسدود کرده و آلوده ترین آنها را مواجه با سفت ترین قسمت زمین (لحد) قرار می دهند و سپس جسد را در دو پارچه می پوشانند که پس از پاره شدن قبل از آنکه میکربها به لحد ریخته شود و بوسیله حشرات یا منافذی سطح زمین را آلوده نماید در همان پارچه در برابر رشد میکربهای غیر هوازی و ساپروفیت و بی آزار از بین برود و در اینصورت شستن و غسل غیر شهید همان غسل نظافت کردنی را انجام می دهد که اسید لاکتیک ایجاد شده در بدن شهید انجام داده است.

آری اشکال کردند که شان شهید اجل از این است که به علت پیدایش اسید لاکتیک در بدنش و توجه به آلودگی و باکتری او را بدون غسل و با لباسهایش دفن نمایند بلکه این امر مربوط به روحانیت شهید بوده و امری معنوی در کار است در حالیکه ما می دانیم اگر کسی در جنگ زخمی برداشت و خارج از جبهه به مداوا و معالجه و مرهم گذاری پرداخت و سپس بهمان علت زخم فوت کرد باید او را غسل داد و کفن کرد و باز خواهم گفت این هم از توجه اسلام به شگفتیهای علم است زیرا بدن انسان یا حیوانی که پس از خستگی ها سرشار از اسید لاکتیک ضد عفونی کننده شده پس از استراحت عاری و بدون اسید مذکور خواهد بود.

این مطلب که خوردن پنیر یا سیب ترش یا گشنیز و خواندن سنگ قبر و ... سبب فراموشی می گردد حتی در حلیه المتقین که تقریبا در تمام خانه های شیعیان موجود است دیده می شود.

بما می گویند آخر پنیر سرشار از کلسیم است و رساندن کلسیم ببدن از واجبات بشمار می رود در صورتیکه اگر بدقت بروایات اخباری که درباره پنیر آورده شده توجه نمائیم خواهیم دانست

که این زیاد خوردن پنیر است که حافظه را کم می کند ولی چرا ؟ باز باین معجزه علمی اسلامی بدقت توجه فرمائید.

اگر میزان فسفات مایع خارج سلولی بسیار کم شود یا بشدت افزایش یافته به 3 تا 4 برابر مقدار طبیعی برسد ، تغییر سریع و مهمی در بدن ایجاد نخواهد شد.

هیپوکالسمی و هیپوفسفاتمی (کمبود کلسیم و فسفر در خون) طولانی ، هر دو اثر عمیقی در پائین آوردن مینرالیزاسیون استخوان دارند. و افزایش یا کاهش تراکم یون کلسیم در مایع خارج سلولی ، موجب بروز اثرات فوری و شدید در بدن می گردد.

استخوان از یک بستر ارگانیک (عضوی) مقاوم موسوم به ماده بنیادی تشکیل شده که با رسوب املاح کلسیم تقویت و تحکیم گردیده است. ساختمان استخوانهای نیمه متراکم تقریبا از 35 درصد مواد آلی و 65 درصد املاح معدنی تشکیل شده است. اما در استخوانهای حوان نسبت مواد آلی بیشتر است.

هنگامی که مقدار کلسیم مایعات بدن از حد طبیعی بالاتر رود دستگاه عصبی دچار ضعف گردیده و رفلکس ها کند می شوند. عضلات نیز کند و ضعیف می گردند. این کیفیت احتمالاً نتیجه اثر کلسیم بر جدار سلولهای عضلانی است.

در حدود87 کلسیم غذای روزانه از راه مدفوع و 81 باقی از راه ادرار دفع می شود ...

مهمترین منبع غذائی کلسیم، شیر و مشتقات آنست که سرچشمه مهم فسفات نیز محسوب می شوند اما فسفات در بسیاری

از مواد غذائی دیگر بخصوص گوشت موجود است.

جذب کلسیم از لوله گوارش بسختی انجام می گیرد زیرا از طرفی ترکیبات مختلف آن بطور نسبی غیر محلول بوده و از طرف دیگر جذب آن مانند سایر فلزات قلیائی دو ظرفیتی از این راه بسیار کم است.

بعکس جذب فسفات اغلب اوقات بخوبی انجام می گیرد مگر هنگامی که مقدار زیادی کلسیم در غذا موجود باشد ، زیرا کلسیم مایل است با آن ، فسفات کلسیم غیر محلول بسازد که با مدفوع دفع می گردد. بنابراین بطور کلی میزان دفع فسفر از راه مدفوع ، از روی میزان دفع کلسیم در مدفوع تعیین می شود. بعبارت دیگر مشکل جذب کلسیم و فسفر عملاً همان مسئله جذب کلسیم است زیرا اگر کلسیم جذب شود فسفات نیز جذب خواهد شد (1).

حال که دانسته شد خوردن پنیر که سرشار از کلسیم است سبب دفع فسفات زیاد از مدفوع می گردد.

از لیپیدهای مرکب ، فسفو لیپیدهایند که فسفاتیدها از آن جمله بوده که یکی از آنها لیستین هایند Leciines که در بافت های مغزی و عصبی و عضلانی و شیر و خون و مایع منی و بویژه در زرده تخم مرغ وجود دارند همینطور فسفاتیدیل سرین که در بافت های مغزی و بمقدار بسیار کم در خون وجود دارد و فسفا تیدیل اینوزیتول که در چربیهای بافت مغزی و دیگر بافتهای بدن وجود دارند.

1- فیزیولژی گایتون 1266.

فسفولیپیدهای از دسته اسفنگومیلین در غلاف اعصاب و بافت مغزی مشاهده می شوند.

اگر بخواهیم باز به عمل کلسیم در پتانسیل های عصبی مخصوصا پتانسیل کار بنویسیم چند صفحه را باید از فیزیولژی (گایتون 254) نقل نمایم (علاقمندان می توانند مراجعه نمایند) فقط ذکر این نکته ضروری است که وجود فسفر یکی از مهمترین مواد معدنی لازم برای فعالیت سلولی است.

حال که چند چیز دانسته شد : کلسیم در شیر فراوان است و در پنیر به صورت تراکم وجود دارد و این کلسیم است که چون زیاد وارد شود فسفر زیادی را با خود از طریق مدفوع دفع می نماید و دو عامل موثر سازنده عصب و مورد احتیاج مغز یعنی کلسیم و فسفر بدین طریق دفع می شود ، باید دانست هنگامی عمل جذب بخوبی انجام می گیرد که نسبت کلسیم به فسفر cap برابر 5/0 تا 2 باشد بعلت کاهش فسفر یا افزایش کلسیم اختلال عمل جذب عناصر مذکور بوجود می آید. نتیجه آنکه پنیر با کلسیم متراکم و فراوانی که دارد فسفر اعضائی را که نگهدارنده قوه حافظه اند دفع کرده و رابطه اش با نسیان بدینگونه است. (تا کنون سه مرتبه این مطلب تکرار شد که بین ورود کلسیم و فسفر ببدن باید تناسبی برقرار بوده باشد).

قبلا دو مرتبه یا بیشتر باین موضوع اشاره شده که : اخیرا شیرفروشان بزرگ جهان بهترین تبلیغ برای بیشتر فروش رفتن فرآورده هایشان را این می دانند که بتوانند ثابت نمایند گاوهای مؤسسه شان بر مراتعی چرا می کنند که در آن انواع و اقسام گیاهان نافع روئیده است.

وقتی نبی گرامی می فرماید : علیکم بالبان البقر فانها تخلط من کل الشجر (در جای دیگر : فانها ترد من الشجر - فانها تاکل من کل الشجر) که بر شما باد بخوردن شیر گاو و حال آنکه چرا کرده از بسیاری گیاهان و درختان. متوجه این نکته می شویم که چشم بینای پیشوای بزرگوار اسلام در 15 قرن پیش باین مطلب علمی می نگریسته که :

گیاهان هر کدام خاصیتی مخصوص به خود داشته و هر چه بیشتر باشند خواص بیشتری دارند.

2 - بسیاری از خواص گیاهان از راه هضم و جذب وارد خون و از آنجا به شیر وارد شده و انسان می تواند از آنهمه خاصیت با آشامیدن شیر بهره مند گردد.

3 - من این کلمه «تخلط» را از همه جهت در مقام بینش و دانش بیشتر و بالاتری می بینم که حضرت آورده است و یقین دارم مقصود حضرت از آن نه تنها ذکر این شگفت علمی با سابقه 15 قرنی است که بسیاری از خواص همه گیاهان در شیر وارد می گردد و بلکه در تمام اعضاء و سلولها بلکه در مایع های داخل و خارج

سلولی دیگر نیز مخلوطی از آنها مشاهده شده و علاوه بر آنکه برای خوردن انسان چنین فرآورده ای نافع است جهت گاو نیز مفید می باشد.

در کنگره بین المللی (1907) متوجه عناصر موجود در شیر که توسط گاو از گیاهان گرفته شده شیر را چنین تعریف کردند : شیر محصول کامل یک ماده شیر سالمی است که خوب تغذی کرده و درمانده نشده باشد و کاملاً و مرتبا دوشیده شود. این شیر باید به پاکیزگی گرفته شده عاری از آغوز باشد.

مضمضه کردن شیر

در شیر اسیدهای چرب اشباع شده و اسیدهای چرب اشباع نشده وجود دارد که بعنوان مثال در شیر زن ، اسیدهای چرب اشباع شده عبارتند از : اسید بوتیریک - اسید کاپروئیک - اسید کاپریکیک - اسید کاپریک - اسید لوریک - اسید میریستیک - اسید پالمیتیک - اسید استئاریک - اسید آراشیک و غیره اسیدهای چرب اشباع نشده : اسید دسنوئیک - اسید اولئیک - اسید اکتادکادینوئیک - اسید اکتاد کاترینوئیک - اسید ایکوزاتترائنوئیک - اسید ایکوزادینوئیک.

برای چه بذکر اسیدهای شیر پرداختم ؟ زیرا در سه چهار مورد پیشوایان اسلام فرموده اند شیر را در دهان مضمضه کنید و بخورید و بدنبال آن کلمه «شیر چربی دارد» آورده شده

از اینرو باید روشن کرد مضمضه شیر در دهان با چربیها چه می کند و چه خاصیتی برای بدن دارد.

چند مطلبی که بخاطرم می رسد خواهم آورد ولی نمی دانم آیا تمام آنها درست است یا باید منتظر بود تا آینده علمی حقیقت آنرا بیان دارد.

در بزاق هیچ نوع آنزیمی که بتواند گلیسریدها را هیدرولیز کند وجود ندارد ولی لیپاز در معده آنها را تا حدودی هیدرولیز می نماید و این لیپاز معلوم نیست از خود معده ترشح شود. در هر صورت اگر لیپازی در معده ترشح بشود بعلت محیط اسیدی شیره معدی و عدم وجود مواد امولسیفیان در معده فعالیت آن بسیار محدود است زیرا لیپاز در محیط اسیدی فعالیت خود را از دست می دهد و از طرف دیگر هیدرولیز گلیسریدها بعلت عدم وجود مواد امولسیفیان بخوبی انجام نمی گیرد. حال مضمضه کردن شیر در محیط (PH بین 6 - 7) بزاق دهان تا چه حد می تواند جبران محیط اسیدی شیره معدی یا ممانعت از عمل لیپاز را بنماید و تا چه پایه این نظر درست است منتظر نظر اصلاحی اساتیدم.

آیا عنصر یا عناصری در چربی شیر موجود است که از راه مخاط دهان جذب می شود ؟

یا اینکه مضمضه کردن شیر بعلت آن چربی که دارد مخاط دهان را مانند مخاط روده ها روغن کاری و بحای موکوس حفاظت می نماید ؟ یا اینکه احساس چشائی را بنحو مطلوب بکار می اندازد تا سبب بهتر ترشح شده حتی آنزیم های معدی و روده ای گردد ؟

بعضی عناصر از راه حتی پوست جذب می شود که در جلد سوم هنگام با دست غذا خوردن گفتم و امکان اینکه بطریق اولی از مخاط هم جذب شود هست.

آیا در ترشح بزاق اثری دارد ؟

آیا در جلوگیری از کرم خوردگی دندان موثر است ؟ فقط این نکته را در برابر آنهمه نادانی می دانم که دست قدرت واحدی که خواسته کودک هنگام شیر خوردن از سوراخهای باریک و تنگ پستان بخورد بنحوی که مضمضه می کند نماینده و فرستاده همان قدرت یگانه نیز دو کلمه حسواللبن (از سوراخ باریک خوردن ! تمضمضوا (بالاخره همانند کودک حرکاتی در دهان بوجود آوردن) را بکار برده و شیر خوردن بزرگان را نیز مانند نوزادان خواسته و بدین جهت روزگاری دیگر نویسنده دیگری هم خاصیت مکیدن کودکان و هم حسو و مضمضه کردن بزرگان را مورد مداقه قرار داده و برای همگان خواهد نوشت (یا در گوشه دیگری هم اکنون نوشته اند و من نمی دانم)

اما آنچه حتمی است و هم اکنون آنرا از خواص مضمضه کردن شیر دانسته اند اینکه :

شیر دارای آنزیم های آمیلاز - لیپاز - پراکسیداز - کاتالاز - فسفاتاز و کزانتین فسفاتاز می باشد اما شیری که بیشتر مورد اکل و شرب قرار می گیرد یعنی شیر گاو و بز ، آنزیم آمیلاز ندارد اما آنزیم تقریبا منحصر بفرد دهان آمیلاز یا پتیالین است و چون انسان شیر گاو و بز را مضمضه کند آمیلاز پیدا خواهد کرد و گواراتر و انسانی تر خواهد گردید و اگر شیر

دیگری هم بود باز بیشتر آمیلاز خواهد داشت و انسانی تر خواهد شد.

انشاء اللّه آنزمان که جلد مربوط به بهداشت بدن را بشما تقدیم می دارم در بحث از «وضو» خواهید خواند : یکی از مستحبات وضو مضمضه کردن آب است (با گفتن جمله اللهم لقنی ...) و تعجب خواهید کرد وقتیکه مدرک از نوشتجات یکی از دانشمندان شوروی برایتان خواهم نوشت که : روزانه چند مرتبه آب را در دهان مضمضه کنید (البته متوجه باشید سخن از زیبا شدن است) آری می گوید روزانه چندین نوبت آب در دهان کرده مضمضه نمائید تا دهان شما غنچه ای شود و اگر لبهای نامتناسبی دارید متناسب گردد. از شما سئوال می کنم ! آیا مضمضه کردن شیر که علاوه بر آب فراوان محتوی ذرات چرب زیبا کننده است موجبات زیبا شدن دهان و لبها را فراهم نمی سازد ؟ ! (تعجب نفرمائید که چرا جمله اللهم لقنی ... را نوشتم برای شما در آن جلد شرح خواهم داد که چگونه گفتن بعضی از کلمات روی بدن شما اثر می گذارد و اگر شما مرتب بخود تلقین کنید چشم زیبائی دارید مؤثر بوده و برعکس) آخرین مطلب اینکه : مرسوم است برای جلوگیری از کرم خوردگی دندان خکیر دندانهای محتوی فلوئور بکار برند تا در اثر خاصیت ضد کرم خوردگی فلوئور ابتلای مذکور پیش نیاید. مگر نمی توان مضمضه شیر محتوی این عنصر را دارنده همین خاصیت دانست.

گوشت گاو و شیر گاو

هنوز چند صفحه ای نگذشته که گفتم امام علیه السلام خوردن شیر و گوشت را دستور داد اما همین الان می گویم حضرت علی می فرماید : (لحوم البقر داء والبانها دواء وأسمانها شفاء) که گوشت گاو درد و شیرش درمان و چربیش شفاست.

وقتی این را به آیه قرآن عرضه بداریم که از گوشت گوساله تعریف می فرماید و در جلد مربوط بگوشت تحت عنوان (فجاء بعجل حنیذ) شرحش را خواهم داد و با توجه باینکه حضرت رضا در رساله ذهبیه از خوردن گوشت خام پرهیز می دهد. نکات زیر معلوم می گردد.

یک آفتی در گوشت گاو است که در شیر و پیه و نوزادش نیست و جز اینکه نگوئیم یکی از آنها ابتلاء و آلودگی گاو به کرم کدوست که در عضلاتش موجود بوده و در آن زمان شیوع داشته و در گوساله و شیر و پیه اش نبوده بهتر نمی توانیم حدس زد (گوساله هنوز بعلت اینکه طول زمان اجازه ابتلا نداده دچار نیست) اما چرا شیرش دواست زیرا همه صفحات این جلد مربوط به همین مطلب می باشد بقراری که ذکر شد یعنی :

گوشت گاو رنج است و شیر و چربیش درمان و شفا این معنی را می دهد که بیماری یا هر چیزی هست مربوط به شیر و چربیش نبوده بعلاوه ابتلای گوشتی گاو مسری نیست و به شیر و چربیش سرایت نمی کند.

بعد می خوانیم که از گوشت گوساله تعریف شده پس گوشت

گاو بطور مادر زادی بآن مرض مبتلا نبوده و باید مدتی بر او بگذرد تا دچار شود و این معلوم می گردد بنوعی از بیماری که از خارج باو می رسد دچار خواهد شد.

اما چه نوع بیماری است ؟ با توجه به فرمایش حضرت رضا که نباید آنرا خام خورد مبتلا به چیزی است که در اثر حرارت از بین می رود.

گاو زرد و گوسفند سیاه

در کتابهای اسلامی مبحثی باز شده : استحباب اختیار گوسفند سیاه و گاو زرد برای شیر و خوردن شیر باعسل و خرما. و حضرت صادق در این باره (قسمت اول) فرموده : لبن الشاه السودا خیر من لبن الحمراوین و لبن البقر الحمراء خیر من السوداوین و شیر گوسفند سیاه را از چند گوسفند حمرا و شیر گاو حمرا را از چند گاو سودا و سیاه بهتر دانسته اند.

تصور نکنم این بحث هنوز در تحولات جدید علوم تغذیه ای وارد شده باشد که شیر گاو حمرا و گوسفند سودا بهتر از شیر انواع رنگهای دیگر است. (و اگر شده من بی اطلاعم).

برای شرح مطلب نیازمند بذکر مطالبی چند درباره ویتامین D که در شیر فراوان است می باشم.

Mellanby اولین دفعه بوجود عاملی در روغن کبد ماهی ها پی برد که خواص ضد راشیتیسم داشت و در سال 1922 Mac Collum وجود دو ویتامین مختلف را در روغن کبد ماهی ثابت کرد و نشان داد چنانچه روغن کبد ماهی را در معرض

جریان هوای صد درجه حرارت بگذارند ویتامین Aخواص خود را از دست می دهد و ویتامین دیگرش بنام ویتامین D که در برابر حرارت مقاوم است باقی می ماند طولی نکشید معلوم گردید اگر کودکان مبتلا به راشیتیسم را در برابر آفتاب نگهدارند یا در معرض تابش اشعه ماوراء بنفش قرار دهند راشیتیسم آنها برطرف می گردد و از این راه دانستند در بدن انسان یک موادی هست که مایه اولیه ویتامین D. (پرو ویتامین) و قبل از ویتامین است که با تابش به ویتامین Dمبدل می گردد. بالاخره دانستند پرو ویتامین مذکور از استرولهاست (ارگوسترول) که به ویتامین 2Dیا ارگوکالسیفرول مبدل می شود و دهیدروکلسترول مبدل به ویتامین 3D و ...

ویتامین های D کاذ جذب کلسیم در روده ها و رسوب آنرا در نسج های استخوانی آسان می سازد و حتی اگر تناسبی بین کلسیم و فسفر نباشد ویتامین D سعی در برقراری تناسب را می نماید.

حال که بطور اختصار دانسته شد ویتامین D با آنهمه خواص در برابر اشعه های تابان خورشید درست می شود شما را به جلد قبلی حوالت می دهم آنجا که راجع به رنگها صحبت بود و این مطلب جزئیش را تکرار می کنم که هر دانش آموزی هم می داند : رنگ سیاه یعنی آنچه همه اشعه های خورشید را جذب می کند و چیزی را منعکس نمی سازد که نورش دیده شود. از اینرو دو چیز دانسته شد.

ویتامین D پر خواص در برابر نور ساخته می شود و این بدن گوسفند سیاه است که نورها را جذب و ویتامین D بهتر یا احتمالاً بیشتری دارد.

اکا چرا گاو سیاه چنین نباشد و از گاو زرد مخصوص تعریف گردیده است ؟

تصور کنم چنین باشد : در قرآن از گاو زرد رنگ مخصوص چنین تعریف شده که رنگش مسرت آور و تسر الناظرین است (صفراء فاقع لونها تسر الناظرین از سوره بقره) از اینرو چند احتمال داده می شود :

1 - رنگ مسرت آور بر دوشنده شیر اثر مطلوب گذارده و از کجا دوشنده مسرور بهتر عمل خود را انجام ندهد ؟ و اگر این مطلب درست باشد یک شماره به چیزهائی که در دوشیدن و ترکیب مؤثر است (از غذا - فصل - تعداد دفعات دوشیدن و غیره که همه را در 18 قسمت شرح دادم) از طرف اسلام به آنها می افزایم و از آن وضع و حالت روحی و روانی دوشنده است.

2 - احتمال دیگر اینکه زرد مخصوص همانگونه که در جلد قبل قسمت رنگها گفتم فرار دهنده پشه ها بوده و ممکن است گاوان زرد مخصوص از حملات پشه ها در امان و مصون باشند و به نوعی بیماری که ناقل آن پشه می باشد مبتلا نشوند و انسان را دچار نسازند.

3 - بطور کلی ممکن است گاو زرد مصونیت مخصوصی در برابر برخی بیماریهای مشترک بین انسان و دام داشته باشدو در نتیجه کمتر به انسانها زیان برساند.

بهر ترتیبی که هست ذکر همین مطلب در 14 قرن قبل که شیر با عوامل چندی از جمله رنگ حیوان ارتباط کیفی یا کمی دارد خود از معجزات محسوب می گردد.

4 - آنچه یقین است نه احتمال متغیر بودن نسبت ترکیبات شیر بر حسب رنگ موی انسان است که در جدولی آورده شد و ملاحظه کردید.

Beavrel - Vernots (این دو دانشمند) در این باره زحماتی کشیدند و بارتباط ترکیبات متغیر شیر با رنگ موهایشان دنیای دانش را مطلع ساختند و برای اسلام همین افتخار بس که در 14 قرن قبل به اثر رنگ در دگرگونی ترکیبات شیر حتی در انعام اشاره فرموده است.

شیر غذای کامل

شیر گاو غذای ممتاز و تقریبا کاملی است در سری کتابهای چه می دانم (تغذیه انسان) ذکر شده (1) و در کتاب راهنمای تغذیه جلد اول که به هفتمین کنگره پزشکی ایران تقدیم شده چنین می نویسد :

شیر تازه غذای کاملی است !؟ درداخل شیر پروتئین - قند - چربی - مواد معدنی - مخمرها - دیاستازها و مواد تروفیلافوکتین بحد کفایت وجود دارد و شیر از هر جهت غذای کاملی می باشد تمام مواد در داخل شیر از هر نظر بحال تعادل هستند (تعادل فیزیکی و شیمیائی - تعادل حیاتی) ... این معروف است که شیر نسبتا غذای کاملی است (در نوزادان گفتن نسبتا هم لازم نیست بلکه قطعی می باشد) و در اسلام از نبی گرامی داریم : لیس یجزی مکان الطعامو الشراب الا اللبن و نیازمندی و جبران طعام و شراب را

1- تألیف Raymond - .Lalanne

فقط شیر می نماید.

با ذکر این مطلب که نبی گرامی کلمه یجزی را بکار برده اند خوانندگان بلافاصله متوجه این جمله می شوند : کلام الملوک ملوک الکلام زیرا با آشنائی به خواص شیر و ترکیبات آن گفتن اینکه شیر در بین غذاها جبران و تلافی کننده خوردنیها و آشامیدنیهاست فوق العاده رساتر و علمی تر از گفتن اینکه: شیر غذای کاملی یا نسبتا کاملی است می باشد.

بقیه روایات و اخبار

اخبار و روایات دیگری درباره شیر و فرآورده هایش آورده شده که می توان با یکی دو سطر به جنبه اعجاز و علمی بودنش اشاره کرد.

از نبی گرامی است : شرب اللبن من الایمان. و شیر خوردن را از جمله ایمان داشتن ذکر فرموده و بنابر توصیه ای که از طرف اسلام داریم که احادیث و اخبار را بقرآن عرضه بداریم و اگر مخالف با قرآن بود آنرا به جدار و دیوار بزنیم همین کار را می کنیم :

در جلد سوم شرح دادم : چون پروردگار متعال انتخاب غذا را که از طیبات باشد و خوراک خوبی کیفا و کما باشد برای اهل ایمان روا دانسته (والطیبات من الرزق قل هی للذین آمنوا ...) آیا کسیکه در صدد انجام خواسته پروردگار به نحو احسن برآید و لبنا خالصا سائغا للشاربین را که خود جل جلاله فرماید برای خوردن برگزیند آیا کاری در جهت ایمان انجام نداده است ؟

نبی گرامی فرمودند : سید الاشربه اللبن. شیر ، از بزرگوار

آشامیدنیهاست.

در میان آدمیان سید را به نسل های اصلح و انسب گویند که در لغت نامه به مهتر و بزرگ و با شرف و مجد معنی گردیده است و برای کسانیکه صفحات قبل را بیاد دارند کافیست به سیادت شیر از این لحاظ که دارای ارزش عالی غذائی مخصوصا از نظر پروتئین ها می باشد اشاره کرد. از نبی گرامی است : علیکم باللبان فانها یمسح الحر عن القلب کما یمسح الاصبع العرق عن الجبین و تشد الظهر و تزید فی العقل الذهن و تجلوا البصر و تذهب النسیان.

در این قسمت ضمن توصیه حضرت بخوردن شیر خواص چندی را جهت کسانیکه شیر می نوشند قائل شده است.

1 - حرارت را از قلب آنچنان دور می سازد که انگشت از جبین و پیشانی عرق را بدور می نماید.

چگونگی این مطلب برای کسانیکه به روابط اعصاب با قلب مطلعند و بحث ما در قسمت مربوط به رل تنظیم کننده اعمال اعصاب بوسیله کلسیم و خواص ویتامین A و D را خوانده و دیدند ثابت کردیم چگونه شیر علاوه بر استخوانسازی در تقویت عضلات بویژه عضله قلب دخالت می نماید دیگر توضیح و شرح و بسطی لازم نیست تنها ذکر این تشبیه بسیار بجا و عالی را باید ناگفته نگذارد زیرا همانگونه که عرق با انگشت برطرف می شود و عضله احساس رفع مزاحمت می نماید ، کسیکه رنج قلبی بعلت کمبود کلسیم دارد با رساندن کلسیم لازم بوی احساس برطرف شدن رنجش سریع و تقریبا بلافاصله است.

2 - تشد الظهر : محکم گرداندن پشت را در جای دیگر گفته ایم و لازم بتکرار نیست که کلسیم در استحکام پشت بویژه ستون فقرات عنصر لاینفک بشمار می رود.

3 - تزید فی العقل : شیر در زیاد کردن عقل مؤثر است ! با توجه به اینکه قرآن بین عقل و علم نسبت مستقیمی قائل است (و ما یعقلها الا العالمون) و اعصاب خسته و خوب تغذیه نشده (مخصوصا اسیدهای آمینه ضروری و کلسیم بآن نرسیده باشد که تقریبا همه در شیر وجود دارد) سبب می شود انسان خود به تلاشهای بی نتیجه در جهت زیاد کردن دانش وقوف حاصل نماید و برعکس مغز خوب تغذیه شده وسعت پذیرش علمی و در نتیجه عقلی خواهد داشت.

4 - تزکی الذهن : صفا دادن و پاک کردن درک و فهم.

5 - تجلو البصر و روشنائی بخش بینائی و جلای آن.

6 - تذهب النسیان و برطرف ساختن فراموشی : هر سه را در چند قسمت و نوبت که سخن از غذای کامل و خوب بود شرح دادم و گفتم ازعلائم تغذیه خوب داشتن شریانهائی که خوب می تواند خون از آن عبور نماید و خوب مغر را تغذیه و مشروب نماید و در نتیجه جلا و بصر و تیز هوشی (با تعادل مخصوصا غدد مترشحه ای که خوب تغذیه شده اند) برقرار بماند.

از نبی گرامی است : کلوا الجبن فانه یذهب النعاس و یهضم الطعام (پنیر بخورید که سستی و خواب آلودگی را برطرف ساخته غذا را هضم می نماید) اثر کلسیم را در رفع سستی و چرت و بی خوابی و همچنین دخالت عناصر موجود در شیر را که مایه پنیر و آنزیم های چندی بآن افزوده شده درهضم غذا بقدر کافی شرح

دادم فقط بکسانیکه تازه غذای خود را ترش می کنند مخصوصا آنان که با خوردن مقداری برنج ترش می نمایند می گویم قبل از سیر شدن دست از خوردن بدارید و 7 - 8 لقمه نان و پنیر بخورید دیگر ترش نخواهید کرد وانگهی گفته شد که پنیر خلط صالح درست می کند و در نتیجه هضم غذا را بهتر می سازد.

می توان گفت تا حدودی اسلام اصرار دارد که مقداری از شیر یا فراورده های شیر در شب تناول گردد در اینجا دیدید حضرت چه می فرماید و در جلد سوم هم ملاحظه فرمودید که از حضرت کاظم نقل شد : شب را بدون شام نخوابید ولو اینکه کعکه ای (نان شیر مال شده) چند لقمه ای هست باید خورد و در بحث از منافع خوردن پنیر با گردو با دو شرط یکی خوردن در غیر تابستان و دیگر نخوردن در صبح و میل کردنش در شب باز مؤید مطلب است.

از حضرت صادق است : مضره الجبن فی قشره. ضرر پنیر در لایه روی آن است. دو چیز را در نظر داشته باشید یکی اینکه شیر تازه و سالم کشنده میکربهاست و دیگری که آفات پنیر را شمردیم و این معلوم است که سطح آن از ابتدا مورد هجوم باکتریها قرار خواهد گرفت.

کسیکه برای واردش بالش یا متکا یا پشتی آورده یا خواست با روغن معطری خوشبویش کند یا مهمتر از همه ظرف شیری باو داد خواهد پذیرفت. کسی نه پشتی و بالش را رد کردهبر می گرداند نه ظرف شیر نه روغن معطر را (سه وسیله ای که یکی استراحت محیط می دهد و دیگری استراحت حد فاصل بدن و محیط و از همه مهمتر آنچه استراحت و تقویت داخل بدن را تأمین و فراهم

می سازد) و از نبی گرامی است که می فرماید : لا ترد الو ساده و اللبن و الدهن.

از حضرت ابی الحسن است : من اراد کل الماست و لا یضره فلیصب علیها الهاضوم قلت له و ما الهاضوم قال النانخواه (کسیکه خواست ماست بخورد و زیانی نبیند بر آن هاضوم که همان نانخواه باشد خواهد ریخت) نانخواه که زنبان نیز گفته می شوذ (1) گیاهی است یکساله بی کرک و به ارتفاع 30 تا 90 سانتی متر که بطور خودرو در آسیای صغیر و هندوستان و مصر و ایران می روید و برگهائی با بریدگیهائی بسیار و ظریف دارد. گلهایش سفید رنگ و میوه اش بیضی شکل و شبیه میوه جعفری است و چون میوه اش را تقطیر کنند اسانسی با بوی مطبوع مخلوطی از تیمول و سیمن Cymene و دیپانتن و کارواکرول دارد و در مشرق ایران بآن اسپرکه گویند.

میوه اش ضد تهوع و باد شکن و قابض و محرک قوه باه و ضد کرم و مدر است (2) و علت پاشیدن آن بر ماستی که بسیاری از مردم از باد آوردنش شاکی اند معلوم می باشد.

سفره ای در برابر حضرت صادق گسترده شد که حضرت آنرا تناول فرمود و در آن دوغ بود و رطب و انواع نان که با توجه به ترکیبات موجود در دوغ و خدما و نان هم کمبود آهن بوسیله خرما و کسر مواد نشاسته ای و شیرینی بواسطه نان تأمین شده و غذای نسبتا کاملی خورده اند.

1- حلیه المتقین صفحه 53 در بیان بعضی از غذاها.
2- گیاهان داروئی ایران صفحه 328.

هر چند در جلد مربوط به گوشت از قرآن دلیلی بر رجحان مواد بیاض البیضی موجود در گوشت و شیر بر عناصر سفیده ای موجود در سبزیجات و غلات خواهم آورد ولی در پایان این حدیث معتبر را از نبی گرامی نقل می نمایم که : هر چه می خوردند و می آشامیدند می گفتند اللهم بارک لنا فیه وزدنا منه یعنی خداوندا برکت ده برای مادر اینکه آشامیدیم و از این بیشتر بمن عطا فرما.

شیر و فراورده هایش از زکریای رازی

شیر دارای خاصیت غذائی بسیار بوده و نوع مرغوب آن بدن را فربه و حالت قشف و بدحالی را زایل می سازد و برای بیماریهای خشک مانند جرب و خارش و قوبا و تب لازم و سل و جذلم بکار می رود. شیر رطوبتهای اصلی بدن را نگاه می دارد و اثر غذای او مدت زیادی در بدن باقی می ماند ، برای سینه و ریه مفید است ولی بآن اندازه که برای سینه و ریه مفید می باشد برای سر و چشم و معده سازگار نیست.

شیرهای رقیق بر حسب نوع حیوان و سن و محل نگاهداری آن خواص مختلفی دارند : شیرهای غلیظ کیفیت غذائی بیشتری داشته و شیرهای رقیق از نظر هضم در معده ملایمترند ، شیر رقیق در معده کمتر حالت پنیری پیدا می کند.

علف خشک شیر حیوانات را غلیظ تر کرده و بالعکس حیواناتی که علف تازه و خوشبو می خوردند و در بیابانها می چرند و در یک محل ثابت نمی مانند شیرشان رقیق تر و لطیف تر از شیر حیواناتی است که در یک محل ثابت آنها را بسته اند و یا در منزل از آنها نگاهداری نموده و آذوقه می دهند ، مخصوصا اگر علوفه حیوانات از کسب (بضم کاف کنجاله دانه های روغنی را گویند) و پنبه دانه باشد که در اینصورت شیر حیوان بسیار غلیظ و پر از فضولات گردیده تولید درد معده می نماید ، از خوردن چنین شیری مستعدان به بیماری قولنج باید حدا پرهیز نمایند. اشخاصی که در بدن لکه های سفید دارند و یا از خوردن شیر سردرد میشوند و یا تب عارضشان میشود و نیز کسانیکه بر اثر خوردن شیر دچار حالت استفراغ می گردند باید از خوردن این چنین شیر پرهیز نمایند.

کسانی که مایلند چاق و فربه شوند و بخوردن این شیر ادامه دهند بهتر است «شیر برنج هرائی» و «شیر روغن» (حلوای روغن با شیر و شکر) بخورند و برای دفع زیان آن بدو طریق زیر اقدام نمایند :

در صورتی که تولید نفخ در معده می نماید از داروهای گوارشی مقوی معده و شکننده باد مصرف نمایند وبورزش ادامه دهند و از حمام استفاده کنند. اگر خوردن شیر در بدن کسی موجب افزایش صفرا گردید بخوردن ترشیها مبادرت نماید و بیشتر رب میوه های ترش بخورد.

زبد (کره): غذائی است پر کیفیت ، مغری و مملس (مغری بر وزن مکری غذائی است که روی خمل های معده را

میپوشاند و از جذب سریع آن جلوگیری مینماید و مملس آنچه که سطح روده و امعاء را نرم میسازد) و برای بعضی بیماریهائی جلدی مانند قوبا مفید و برطرف کننده و همچنین زبری و خشونت بدن را از بین میبرد، طبیعت را لینت می دهد و اشتهای بغذا را زایل میسازد. برای رفع ناسازگاری آن خوردن نمک و پنیر تند مفید است و نیز خوردن کره با عسل گوارا و بهتر قابل هضم میباشد.

پنیر تازه : بکندی جذب و دفع میشود و اشتهای بغذا را کم می کند ، برای گرم خویان و کسانی که مزاجی ملتهب دراند زیانش کمتر و بر عکس صاحبان طبیعت سرد و بلغمی از زیان خوردن و مصرف نمودن آن در صورت مداومت در امان نیستند و همین پنیر است که در بعضی مزاجها باعث تولید قولنج بسیار شدید بنام ایلائوس یا انسداد روده می گردد.

برای رفع بادی که از خوردن این نوع پنیر در بدن تولید میشود بهتر است آنرا با عسل بخورند و هر گاه پنیر تازه را با خرما مصرف نمایند کیفیت و اثر غذائی آن بیشتر میشود چه خرما دفع آنرا آسان نمی کند و مدت زیادتری در لوله هاضمه می ماند و ضمنا خرما مانند عسل پنیر را سبک و لطیف نمی سازد.

بعد از خوردن پنیر نباید غذای دیگری خورد تا آنکه بکلی از بدن خارج گردد و اشتهای صادقی احساس شود.

روزی که شخص از این نوع پنیر خورده باشد نباید از غذاهای آبغوره دار و هیچگونه غذائی که یا آبغوره ترش شده باشد بخورد میوه های تر نیز در آن روز نباید خورده شود.

مقایسه و معذرت

در این جلد که مربوط به شیر و فرآورده های آن بود مطالبی راجع به شیر و فرآورده هایش نقل از زکریای رازی (ابوبکر محمد بن زکریای رازی متولد بین 850 تا 860 میلادی اهل ری نویسنده 226 کتاب شیمی ، ریاضی ، نجوم ، ادب و موسیقی و غیره که دائره المعارف معروفش الحاوی مشتمل بر بسیاری از مسائل طبی علمی و عملی و عقاید پزشکان قدیم و جدید است و شرح مختصری از کارهایش را در جلد چهارم آوردم) که در کتابش بنام منافع الاغذیه و مضارها نوشته آوردم (1) ترجمه مرحوم دکتر سید عبدالعلی علوی نائینی. و در جلدهای بعدی نیز از هر غذائی بحث شود چنانچه از زکریای رازی مطلبی بود خواهم آورد و مقصودم نقل مسائل و مطالب غذائی از یک دانشمند بزرگ ایرانی بلکه جهانی است تا بتوان بخوانندگان گفت آیا حاضرید در مقام مقایسه بر آیید و مطالب رازی را با دانش جدید و آنچه اسلام فرموده با علم روز کنار یکدیگر قرار دهید و به تفاوتهای چندی از جمله آنچه در زیر نوشته میشود اقرار و اعتراف نمائید.

با توجه به اینکه فاصله زمانی اسلام با علم جدید تقریبا یک بر ابرونیم مطالبی است که از رازی تا زماننا هذا نقل میشود آیا کدام مطلب غذائی و تغذیه ای اسلامی را که از قرآن یا روایات صحیح است مخالف علم قطعی روز دیدید ؟ ولی از رازی محل تامل بوده و باید در خواندن تجدید نظر فرمائید.

آیا توجه فرمودید آنچه رازی گفته است بنابر تجربیاتی

میباشد که بتدریج انسانها با آن وقوف یافته اند در صورتی که قرآن و اخبار معلوم است اتکائی به نوشتجات قبلی ندارند.

آیا از آنها آنچه رازی گوید هیچ توانستید یک پژوهش علمی و تحقق یافته عمیقانه ای بیرون کشید ؟ در صورتی که دیدید قرآن با یک کلمه «خالص» به عنصر استخوان ساز شیر (کلسیم» اشاره کرده و با اشاره بلفظ (دف) حرارت زائی غذا را نشان داده و ملاحظه فرمودید اسید آمینه مهمی که عامل رشد و نمو نوزاد بوده و در شیر است یعنی عنصری که جنس بچه را جنس مادر یا دایه میسازد در برابر نورد و حرارت از بین میرود و اسلام 15 قرن قبل فرموده هرگاه دایه شیر بدوشد و به نوزاد بدهد (در برابر نور و حرارت قرار گیرد). بچه محرم او نیست (نوزاد جنس دایه نشده) در صورتی که اگر با پستان بخورد محرم وی خواهد گردید و بنحوی مادرش محسوب است و صدها مطالب اعجازآمیز دیگر (تازه هنوز با پیشرفت علم تازه های دیگری از قرآن و اسلام آشکار خواهد شد در صورتی که مطالب هر دانشمندی روز بروز از حقایق فاصله بیشتری خواهد گرفت).

از اینکه مطالب آسمانی را با جملات دیگران مقایسه کردم معذرت خواسته بعنوان جبران شما را به تجدید مطالعه از جلد چهارم (هفتاد اختلاف بین نابغه و پیغمبر) دعوت می کنم. خرداد 1348

ص: 259

استدارک

(1)

صفحه 9 سطر 2: اثر دو چیز خشک بز یکدیگر عمل شیمیائی حیاتی نیست !

سطر 6 صفحه 33 اضافه شود: جای ذخیره آب معروف است در شتر آنچنان می باشد که در مواقع ضروری ساریان آنچنان را سوراخ و آب می آشامد.

انتهای صفحه 34 : هر شتر نری بسته بقدرت خود سطحی از بیابان را تحت قدرت دارد یعنی کلیه ماده هائیکه در آن قسمت هستند متعلق به آن شتر نر می باشند حال اگر شتر نر دیگری به بیابان مذکور بیاید با شتر نر صاحب نفوذ می جنگد اگر جنگ زود پایان پذیرفت یعنی اگر یکی بزودی مغلوب گردید شتر نر غالب با نر مغلوب عمل هموسکسوئل (مقاربت دو هم جنس) انجام می دهد یا فقط مالشی انجام می دهد و در اینصورت مغلوب از آن بیابان فرار می کند و گذراندن شتر مذکور از آن بیابان بعدها نیر با اشکال مواجه می گردد اما اگر جنگ بزودی خاتمه نیابد آنقدر می جنگند تا یکی کشته شود.

از شتر داران مطلع شنیده میشود که هر گاه لب پائین شتر را بدوزد شتر حلم خود را آنچنان است از دست می دهد که خوی درندگی یافته و اگر در حالت معمول ممکن بود افسار یک قافله شتر را بدست کودکی داد و همه مطیع بودند در این حال یک گروه از عهده شتر

1- لطفا صفحات نامبرده را در متن کتاب علامت بگذارید و هنگام مطالعه قسمت استدراک را بموقع مطالعه فرمائید.

لبدوخته بر نمی آیند.

صفحه 119 سطر 16 : سلولز در دستگاه گوارش نشخوار کنندگان تحت تأثیر تخمیرات میکربی قرار گرفته و گازمتان و تولید میشود و این بهترین علائم تشخیص طرز متابولیسم گلوسیدها در آنها می باشد زیرا غالبا ده درصد انرژی حاصله از گلوسیدها بر اثر ایجاد گازمتان از بین میرود (گازمتان مورد استفاده حیوان نیست).

صفحه 135 سطر 4 : و اغلب خواصی که ذکر شده است در حقیقت ادعائی بیش نیست و بدین منظور آوردم که در مقابل سنجش و مقایسه پی بعظمت مطالب 15 قرنی اسلام برده شود.

صفحه 146 سطر 8 : در روستاهای یزدهم همین کار را می کنند.

صفحه 157 سطر 6 :

برای مزید اطلاع افزوده شود یک موضوع تحقق یافته ثابت شده : زنان شیردهی که خود نوزادشان را شیر می دهند کمتر به انورسیون و برگشت رحم دچار میشوند بلکه با بدهان نوزاد گذاشتن پستان پس از زایمان رحم شروع می کند به برگشت نمودن بوضع تقریبی قبل از زایمان بطور سریه و حال آنکه در آنان که خود بنوزاد شیر نمی دهند امکان ابتلا به انورسیون هست.

دو شهر بزرگ ژاپون بلکه جهان توکیو و ازاکا را برای آزمایش جالبی انتخاب کردند و انتخاب دو شره مذکور از این جهت که دو شهر اجتماع کاملا غربی داشتند : زنان کم بزایندو

بلافاصله پس از زایمان عینک دودی بزنند و پشت رل اتومبیل و ساعتی هم در استخر شنا یا دانسینگ و نوزاد هم در پانسیون شیر خوارگاه و حومه دو شهر مذکور کاملا شرقی و زائو شوهر داری و شیر دادن و خانداری و تفریح خانوادگی را بر هر چیز برتر می داند.

آمار بدست آمده وحشتناک بود و سرطان پستان را در شهر فوق العاده زیادتر از حومه نشان می داد. یعنی در بین زنانی که خود نوزادشان را شیر می دهند سرطان پستان کمتر دیده میشد.

بجاست پاسخ سئوالی که در همین هفته داده شد آورده شود دوستانم گفتند : با پیشرفت صنعت و پیدایش مواد غذائی و این احتمال که بتوان روزی کیفیت زیاد غذا را در کمیت اندکی جا داده بمصرف رساند مگر بتدریج انسان را از روده و امعاء بی نیاز نخواهد ساخت و دستگاه هاضمه را بحداقل نخواهد رساند و زمان انسانهای آینده عالم را دارای مغزی بزرگ و دست و پائی کوچک و هاضمه ای اندک نخواهد دید (دست و پا نیز بتدریج کوچک خواهد شد چون کارها را دستگاهها انجام می دهند) جواب = دو مطلب مسئله روز است یکی ایجاد رحم های مصنوعی و بوجود آوردن انسان در آن و دیگری بزرگ شدن مغزها و کوچک شدن دستگاههای دیگر بویژه هاضمه و حرکتی.

یکی از رویدادهای آینده بطور قطع ایجاد رحم های مصنوعی است که اسپرم مرد و اول زن را بگیرند و در آن بگذارند زیگوت رشد کند و پس از 9 ماه یا کمتر بیشتر نوزادی از انسان تحویل دهد ولی هرگز این کار جز برای آزمایشگاه و تفنن جنبه عملی پیدا نخواهد کرد زیرا همه انسانهای قابلمه ای یکنواخت و یکسان و دارنده یک شخصیت تقریبا برابر خواهند آورد و همانند دنیای

بره ها جهانی از انسانها دیده خواهد شد زیرا عواملی که در پیدایش شخصیت ها مؤثر است علاوه بر علل ژنتیک و ارثی هیجانات و کلیه رویدادهائی است که برای مادر روی می دهد. دعواهای ملایم زن و شوهر در اول شب و صلح شیرین بعد از آن، عصبانیت ها مسرتها و... همگی آموزگار اعصاب و مغز و بوجود آورنده شخصیت اند که در رحم مصنوعی و انسانهای قابلمه ای بوجود نخواهد آمد و اما مسئله بزرگ شدن مغز انسانهای آینده و کوچک ماندن دست و پا بر عکس تصور نگرانیها همه از کوچک شدن مغز انسانهای آینده است نه دستگاه هاضمه اش با توجه به پیدایش مغزهای الکترونیکی و اینکه انسانها در آینده کلیه مسائل خود را از مغزهای مصنوعی خواهند پرسید و احتیاجی به فکر و پژوهش نداشته و در نتیجه بیکاری مغزها بتدریج کوچک خواهند شد ولی هیچ جای نگرانی نیست زیرا هدف انتخابی طبیعت معلوم است که هرگز امپراطورها و قدرتها را نمی خواهد زشتی ها و پلیدیها را نمی پسندد و با قدرت بسیار عجیب در انتخاب سه چیز کوشاست : قدرتهای معنوی - تعاون - زیبائی و در نتیجه اگر در استرالیا فلان مرغکی را از بین میبرند تا فلان علف فضای سبز شان را بیشتر کنند طولی نمی کشد از کشوری دیگر همان مرغکها را بالاجبار خریداری نموده و به کشور وارد و حالت تعادلی بوجود می آورند و تا کنون چند نوبت تصور شده تعداد مردان بر زنان فوق العاده افزایش یافته یا بر عکس و بلافاصله پس از چند سال تعادل عجیبی بر قرار شده و هیچگونه جای نگرانی نیست زیرا قوای نیرومند متعادل کننده ای بر جهان حکمفرماست.

صفحه 168 سطر 6 : با توجه به اینکه چشم نوزاد تا مدتی اشیاء را معکوس می بیند و گوشش تا چندی صداها را نمی شنود در صورتی ذکر این مطلب صحیح است که از راه دیگری نوزاد بصدای قلب یا چیز دیگری از مادر آرامش یابد !

صفحه 178 موضوع «چرا پنیر و چرا کعکعه» فعلا مطالعه نفرمائید بلکه چون موضوع مربوط به «پنیر و گردو» را در برگهای آخر کتاب تمام کردید شروع بمطالعه نمائید.

صفحه 180 سطر آخر : البته می دانیم سوخت در عضلات بصورت گلیکوژن است در حالیکه فقز در سلسله اعصاب است که بدن گلوکز را می سوزاند و این استثناء برای این است که عضلات کارهای مکانیکی انجام می دهند که چندان فوری نیست لذا سوخت آنرا گلیکوژن قرار داده اند که پیچ و تاب بیشتری داشته (مثلاً مانند گازوئیل) چون نوع کارشان از اعصاب پست تر می باشد مضافا باینکه هیچ قندی بصورت گلیکوژن جذب بدن نمی شود و باید مبدل به گلوکز شده جذب گردد و گلیکوژن در کبد ساخته شود در صورتیکه سلسله اعصاب مرکزی عضو نجیب و ظریفی است و کارش پر ارزش انجام می دهد لذا سوختش گلوکز قرار داده شده که همیشه در خون اشخاص سالم هست و در دسترس می باشد ثانیا اگر بهر علتی از جمله تزریق انسولین قند خون پائین بیاید. می توان فوری با خوردن شربت یا شیرینی و یا تزریق گلوکز را بمغز رساند و تشریفات و پیچ و تاب گلیکوژن را ندارد و بسرعت بمصرف مغز می رسد آخز مغز و محصولش هدف ویژه آفرینش است برای اینکه مغز آلت معرفت شناخته می شود و اگر از شروع خلقت

ص: 264

بوسیله جنبندگان تک سلولی از کنار دریاها بنگریم تا بانسان برسیم می بینیم مرتب دستگاه هائی در خدمت سلسله اعصاب بلکه مغز ساخته شده که هر کدام به نوبه و بنا بر وظیفه ای که دارند یا رساننده غذا باعصاب و مغزند و یا دفع سموم کند و بالاخره بهتر خدا را بشناسد و بهمین لحاظ هم باید فاصله غذا گیریش از طبیعت سهل و اقصر باشد !

صفحه 186 سطر 7: دردسر چند نوع - کهیر چند علت ضمور عضلات چند سبب و ... دارد لذا تشخیص اینکه شیر در کجا و کدام بیماری باید خورد باز بهتر است با مشورت پزشک انجام گیرد.

صفحه 187 سطر 11 : تاکنون چند مرتبه به دواؤک فیک و نیروی دفاعی بدن که در خود بدن آماده معدوم ساختن متجاسرین است اشاره کرده ام ولی آنچه جالب است و در جلد بهداشت روانی خواهم آورد در این باره «دواؤک فیم» و بحث های روانی است که باز بهترین دارویش در خود می باشد و می توان داد سخن داد.

صفحه 247 سطر 12 : اگر با شیردوشهای برقی استفاده شود موضوع منتفی است.

صفحه 249 یک سطر به آخر مانده : بعضی از متخصصین بیماریهای قلب می گویند : بیماریهای قلب و عروق که بعلت عیوب انسدادی ایجاد شده بویژه آنچه مربوط به قلب است (انفارکتوس) فوق العاده شایع شده بویژه بین مردان جوان آلمانی (30 - 40 ساله) زیادتر است و علت آنرا یکی استعمال قرص های کنتراستیو

ص: 265

و جلوگیری از آبستنی دانسته گویند بدینوسیله میل جنسی در زنان افزایش یافته و اطمینانی که از آبستن نشدن دارند دفعات مقاربت افزایش کلی یافته و چون با هر مقاربت اکسیژن پائین افتاده در اعضای رئیسه مرد از جمله قلب و مغز و کلیه و سورنال وی اثر بدی می گذارد و در قلب زمینه را برای انفارکتوس مساعد می سازد (در اینجا شما را متوجه جلد دوم آنچه درباره طول عمر حضرت صادق فرمود می نمایم که یکی از آنها ولیقل غیشان النساء و اندک آمیزش کردن بود) یکی از علل شیوع انفارکتوس را هم برخی خوردن شیر زیاد (مثلا مدت سی سال هر روز حداقل یک لیتر) دانسته اند که بنظر اشکال در خوردن چیزهای دیگری است که لازم می دانند در صورت خوردن شیر باید خورده شود والا تصور نکنم اسلام با مطلب مذکور موافق باشد.

صفحه 251 سطر 19 :

7 - با توجه به مقدار فسفر و کلسیمی که در شیر است و می تواند اعصاب و مغز نوزاد را روبراه کند و با اینکه فسفر موجود در اعصاب رل مهمی را ساختمان عضو مذکور دارد و باید نسبتی با کلسیم CAPداشته باشد تا جذب شود از اینرو شیر در افزایش و نگهداشت سلامت مغز و اعصاب و در نتیجه محصول آنها مؤثر می باشد.

جلد 7

اشاره

ص: 1

ص: 2

ص: 3

ستایش:

سبحان اللّه !

توحید خالصی که اندیشه های عالمانه روز آنرا می طلبد و در انحصار مسلمانان است(1) درود: درود بر نبی گرامی اسلام و دوازده جانشین ایشان بویژه درود بر تشکیل دهنده حکومت واحد جهانی پیشوای وقت و امام زمان حضرت محمد بن الحسن العسکری ارواحنا فداه (2).

استقبال پرشکوه

خوابی که دیدم و هفته گذشته برای شما نقل کردم، عجب تعبیری داشت و چه زود همان را در بیداری می بینم !

پسری که اینکه در کنار مستقبلین ایستاده برای پدرش چنین گفته بود: خواب دیدم خیابانها پر از جمعیت است دو جوان از دروازه وارد شدند، کلاهی که بسر داشتند یکی چون خورشید میدرخشید و دیگری چون ماه. همه شادی می کردند، دسته ای ساز می زدند و عده ای دهل می نواختند و ...

دو جوان را تا کلیسا بدرقه کردند، من هم رفتم. درکلیسا بر لاف انتظار، یکی از جوانان بجای آنکه در برابر صلیب زانو بزند، به هیچکس توجهی نکرد، یکراست بطرف صلیب آمد و آنرا برعکس یعنی رو به دیوار قرار داد و دومی رسید پارچه ای از استین درآورده بر صلیب انداخت.

این بود خواب ! اما اینکه آنچه در بیداری دیده شد:

سیل جمعیت در میان بزرگ شهر کردبای اسپانیا موج می زد از دروازه تا میدان و از میدان تا کلیسا و دو طرف مردم ایستاده بودند. آفتاب نزدیک بوسط آسمان بود که الکساندر خوزه و فرانک گیدو در حالیکه چندین اسب سوار دگر آنان را مشایعت

میکردند بدروازه وارد شدند، با ورودشان سازها ودهلها هلهله و شادی مردم را تحت الشعاع قرار داد، استقبال کم نظیر بلکه بی نظیر بود که کردبای آن را می دید.

خوزه و گیدو باید بزودی کردبای را پشت سر گذاشته به قریه خود که تا شهر کمتر از بیست کیلومتر فاصله داشت نزد خویشاوندان خود بروند.

سه روز در کردبای ماندند و میهمان کلیسا بودند. همه اعیان شهر بدیدنشان رفتند و خیر مقدم گفتند. صبح روز چهارم که با روز کلیسا (یکشنبه) مصادف بود، چاشتی پس از پایان مراسم نماز و نیایش اسقف شهر در برابر جمعیت انبوهی که حاضر بودند سخنرانی مفصلی ایراد نمود:

«الکساندر خوزه و فرانک گیدو دو جوان ستوده خصال نه تنها موجب افتخار و سربلندی ما هستند بلکه برای جهان مسیحیت مایه مباهات و سرافرازی می باشند.

حاضرین بدانند که پدر و پسر و روح القدس هر سه از کسانی که رنج چنین سفر طولانی را تحمل نموده و برای کسب علم و بهره برداری معنوی به کشورهای اسلامی رفته اند کمال خشنودی را دارند. امروز دانشگاههای نظامیه که بهترین و بزرگترینش در بغداد است و همچنین بقایای علمی دانشگاه جندی شاپور که مدتها برادران مسیحی ما فرزندان بختیشوع ریاست قسمت پزشکی آن را داشتند کانون فضل و علم جهان بشمار رفته وکسانی که مانند آقای الکساندر خوزه و آقای فرانک گیدو از کانون های مذکور کسب فیض کرده باشند لایق استقبال بوده و هستند که از آنان بعمل آمد

(ابن بختیشوع که در زمان هارون الرشید ریاست داشت و پزشک مخصوص خلیفه بود. ابن بختیشوع بعد کسی بود که مأمون عباسی او را در مجلسی شرکت داد که اساتید هر فن و علمی شرکت داشتند تا با حضرت رضا مباحثه و مناظره نمایند و ...)

خوزه و گیدو در حالیکه هدایایی از طرف کلیسا دریافت داشته بودند بجانب قریه خود رهسپار شدند.

چند روزی از توقف دو جوان نگذشته بود از ایشان شکایت به اسقف برده شد و هر روز که می گذشت شکایاتی از آنها به کلیسا می رسید با اتصال مضاعف افزایش می یافت.

هنوز چهل روز نشده بود مردی به کردای نزد اسقف آمد و اعتراض و داد و فریادی براه انداخت که کلیسا مجبور باعزام یکی از کشیشان در معیت دو نفر به نزد خوزه و گیدو گردید.

کشیش و دو نفری که به ماه داشت پس از توقف پنج روز نزد آندو بسوی اسقف برگشتند و گزارشات تهیه شده را بوی تسلیم نمودند. آنچه در آن گزارش چشمگیر بود اینکه ...

«آنچه را ایندو جوان از اخلاق و رفتار و حتی طرز پوشیدن لباس همانند مسلمین انجام می دادند و مکتوب افتاد ما را بشگفتی نداشت که روز چهارم، عصر آندو را دیدیم که بر قایقی نشسته و طول دریاچه قریه را چندین نوبت طی نمودند ولی چه بگوئیم که پدر در آسمان غضب نکند! هر دو بمانند ناویان دجله پارو می زدند و با هم اشعاری می خواندند که معنای آنرا هیچکدام نفهمیدیم و فوق العاده شگفت آور بود و یکی گفت از آنان شنیده است که اینگونه صداها را پارو زنان بغداد هنگام عبور از دجله داشته اند.

ص: 8

اسقف با انصاف

با آن که صدها شکایت به کلیسا رسیده بود که خوزه و گیدو خیلی چیزها داند که فقط اسلام آنرا امضاء و تصدیق می کند و آندو آنقدر از مسیحیت دور شده اند که در متن قرار ندارند و در حاشیه اند، بلکه در متن قرآن و حاشیه انجیل،اسقف از انصاف و بزرگواری که هم هدر او سراغ داشتند و در پاسخ آن هم گزارشها که تهیه و ارسال شده بود گفت.

... شما انتظار دارید که جوانان ما به نظامیه بغداد بروند و فقط ازعلمش ارمغان بیاورند اما دجله و پاروزدنش را نه بینند و یاد نگیرند... دستی که علم دارد همه گونه بخشایش و تفوقی دارد... درمان این درد منحصر به این است که مسیحیت بهتر از نظامیه ها داشته باشد تا جوانان ما نزد خودمان یاد بگیرند بلکه دیگران نیز نزد ما بیایند و رفع نیازمندیهایشان کنند.

اسقف پس از سخنرانی، خوزه و گیدو را برای یک هفته دعوت کرد تا از طرف کلیسا پذیرایی شوند، آمدند و دراین مدت کوتاه نظر مجددشان بسوی کلیسا گرائید.

(آن پدری که پسرش خواب دیدن خود را تعریف کرده بود با شنیدن آنچه ایندو جوان کرده بودند به تعبیر خواب و خواب تعبیر شده متوجه شد.)

فرنگ رفته ها

رضا و فریدون به فرنگ رفتند، بیم داشتند هنگام ورود به شهر بزرگ پاریس چه خواهد شد و چگونه آدرسی را که داند خواهند یافت، رسیدند پیاده شدند؛ همان محل تابلویی بزرگ دیدند که در حاشیه اش نام تمام خیابانها رامرتب و بر حسب حروف الفباء داشت و کنار نام هر خیابان تکمه ای بود، تکمه خیابان مقصد را فشار دادند، از محلی که ایستاده بودند تا محل مقصود در خیابان مسیر چراغهای بسیار کوچک زیبای سبز روشن شد، بعد آدرس دیگری را امتحان کردند همان عمل را چراغهای قرمز تکرار گردید بعد دانستند چنین تابلوئی در کنار هر ایستگاهی نصب شده است. از آن محوطه بیرون آمدند همه گونه وسائل ایاب و ذهاب در اختیارشان بود. هر جچا رسیدند همه چیز بسهولت فراهم گردید بویژه امتیازاتی که دانشگاه سوربن بر ایشان قائل شده بود دانشجویان غریب همه چیز نظرشان را جذب و همه کس اعتمادشان را جلب نمود آنچنان که جز «عشق فرنگ»، بود و نهبودها را طرد و سلب کردند.

روزگاری با دستی پر از معلومات فرنگ را بسوی کشورشان ترک نمودند؛ وارد شدند با علم و تکنیک از سوربن آموخته ولی هنرها، رقصها، لباس پوشیدن ها و ... آیا میتواند سوربنی نباشد و از علم و تکنیک دور بماند؟!

آیا میتوان فرمولهای فیزیک و شیمی بدون آداب و رسوم مراکز علم را بجایی برد؟

فرمولهای نیوتن و انشتن با لباسشان، نظریه های دکارت

و بیکن با آداب و رسومشان همراهاست و برای همیشه در همه جا دانش و خواهش در آغوش یکدیگرند و تا زمانیکه مسلمانان خود علم را بدست نیاورند، فریدون ها و رضاها به شیر آبی که جهت تطهیر نصب کرده اند رغبت نمی کنند و تا وقتیکه تبلیغات صحیحاسلامی صوت عمل نگیرد کسی به چراغهائی که برای بصیرت و بینائی تعبیه نموده اند توجه نخواهد نمود.

چطور انصاف داده می شود که از اروپا به سراغعلم نظامیه ها و جندی شاپورها بیایند و مسلمانی کردنشان بلا اشکال باشد اما باین شرط به اروپا بروند و دانشگاهها ببینند که غرب زده نشوند؟ !

مقصود چیست؟

همه خلاصه می شود دراینکه: رغب زدگی و آنچه را می گوییم چرا جوانان ما بدان آلوده و مبتلا شده اند همه و همه از سرزمینی بارمغان آورده می شود که در علم و تکنیک فوق العاده و بسیارش مورد پسند کلیه ادیان، و برای جدا کردن دانش و پسندیده های هر محیط از آداب و رسوم ناپسندشان و درغیر اینصورت آنچه باقی می ماند عاطل است و عقب ماندگی.

در عقب افتادن مسلمانان نه دانشگاهیان حق دارند به آیات عظام و نحوه تبلیغشان ایراد گیرند نه روحانیان می توانند به اساتید گرام اشکال کنند زیرا: تا زمانیکه دانشگاه مسلمین نیازمند خوان کرم دانش دیگران باشند جوانان ما چگونه خواهند توانست آن همه معلومات و دانش را مثلاً از مغز انشتن ها بپذیرند ولی تفریحات آنان را با ویلون و شطرنج و ورق را از بی مغزیشان

محسوب بدارند! همینطور آقایان و روحانیان تازمانیکه فقط در بعضی رشته ها بویژه فقه قهرمان و متخصص دارند و تخصص در تبلیغات و اشنا ساختن جهانیان با حقایق و معارف اسلامی در دستوراتشان نیست یا اگر هست کم است جدا ساختن فرمولهایارزشمند انشتن از کارهای لغوش غیر ممکن می باشد و کارغیر دین باوران نخواهد بود.

بحق سوگند اگر فقط و فقط اقتصاد دراسلام درخوراسلام مو شکافی شده و بجهانیان رسانده شده بود از مرامهای رنج آوری که بر مبنای اقتصاد هر روز بشر را بزوایای انقلاب و گوشه های کشتارگاهها کشانده و می کشاند اثری نبود.

امروز مسلمانان حداقل نیازمند وجود آیات عظامی هستند که حافظ دین باشند (نه دین حافظ آنان باشد).

امروز مسلمین حداقل محتاج بداشتن اساتید گرامی می باشند که آنان حافظ کتاب و دانشگاه باشند. (نه دانشگاه حافظ آنان) و درغیراینصورت: دانش از کسانیکه دین حفظشان می کند و دین از آنانکه در حفظ دانشگاهند شاکی بوده و مسلمانان و اسلام از هر دو شکایت دارند.

آیا بی دینی وسیله ترقی است

کمترین فکریکه فرنگ برگشته ها دارند بصورت سئوال فوق در می آید و تصور می کنند چون دین آن هم بصورت واقعی دین و اسلام اجتماع آنان را اداره نمیکند در تکنیک فوق العاده و در

علم محیرالعقول شده اند! در صورتیکه ترقیات تکنیکی و تحولات علمی هیچگونه ارتباطی با بی دینی نداشته و اگر دانشی یابینشی هم در دنیا بوده همیشه بادین ارتباط داشته یا دین محرک آن بوده و هست!

امروز یک کشور از ملحدین در صدر ترقیخوانان است و یک مملکت علاقمند به کلیسا پیش آهنگ علم و تکنیک می باشند.

یک کشور تابع بودا است و پیشرفته و مملکتی دیگر که بهمان مرام و مسلک می باشن در جا می زند و باعقب مانده ها می پلکد یا همراه در حال توسعه ها می جنبد! از اینقرار نه ترقی ملحدین را میتوان بحساب دینشان گذاشت و نه پیشرفت موحدین کلیسا را مربوط بمذهبشان بشمار آورد ولی:

هر علمی را بنگرید سررشته و آغازش ازکتابهای آسمانی بوده و بنا بر قولی که مورد پذیرش همگان از دانشمندان است اگر دستورات حضرت نوح و حضرت ابراهیم از معرفه الروح و نفسیات اسمی و رسمی نمیداشت شاید در عصر تسخیر کرات تازه کسانی چون سقراط و افلاطون و ارسطو مشغول بحث مثل و مدینه فاضله و ... بودند! همین الان هم هرگونه علم واقعی با تأیید و تحرک دین صورت گرفته و می گیرد مگر اینکه دانش ضد دانش باشد که از بی دینی منشاء و سرچشمه دارد! اگر کوره های آدمسوزی نازیان علم است، آری علم بوسیله بیدینی پیشرفت دارد اما مهمترینش که بحساب روز تسخیر کرات آسمانی است در قیاس و سنجش صحیح بوسیله دین تأیید و تحریک و بلکه توفیق یافته است.

چند روز قبل که فضانوردان قدم بکره ماه نهادند یکی در

برابر جمعی پرسید برای چه اینقدر خرج می کنند و جهت چیست به ماه می روند و دنبال چه می گردند؟ گفتم دنبال خدا می گردند!

دو مطلب از قرآن را در برابر یکدیگر قرار دهید: یکی که دراول سوره بقره است می گوید: متقیان کسانی هستند که ایمان بغیب دارند و دیگری در سوره های بعد که فوق العاده معروف می باشد: فطرت آدمی بر خداشناسی است!

ایمان به غیب یعنی ایمان به ذات مقدسی که بهیچ یک از حواس در نیاید نه دیده شود نه لمس گردد نه شنیده و نه ... یعنی ایمان بذات مقدس باریتعالی جل جاله. از اینرو آدمی بر فطرت «ایمان بغیب» یا «خداشناسی» آفریده شده و باز بر این فطرت است که اگر خلائی در فطرتش پیدا شود تمایل شدیدی به پر کردن خلاء مذکور دارد مثلاً اگرایمان بغیب نداشت: چنانچه دستی به تکنیک و علم دارد به کرات آسمانی برود و اگر جوان بیکاره بدبختی است جای خالیایمان به غیب را با غیب گوئیهای عجیب و دروغگوئیهای گزاف ک بیشتر بصورت رمانها نوشته یم شود پر نماید و در این فاصله یعنی در فاصله بین فاتحین کرات و خوانندگان صفحات مبتذل بهمین تناسب افرادی که هر کدام سعی می نمایند بنحوی جای خالی مانده فطرت را که ایمان بغیب است پر نماید.

بقرار مذکور اسلام با بسنجید، اسلامی که پایه و اساسش بر الدنیا مزرعه الاخره نهاده شده و قرآنش می فرماید و لاتنس نصیبک من الدنیا (بهره ات را از لذات و نعم حلال دنیا فراموش مکن سوره قصص) و با علم آنچنان سر و کار سازگاری داردت که بارها گفتم: اولین آیه وحی شده اش سخن از علم است و تکرار این

مطلب درقرآن که: چرا تعقل ندارید چرا فکر نمیکنید چرا گردش علمی ندارید و چرا ... و چرا ... فراوان مباشد و درجات و رتبه ها از طرف قرآن به سینه صاحبان دانش منصوب است و الذین اوتو العلم درجات (سوره المجادله) و حتی سگ را که خرید و فروشش ممنوع بوده و هیچگونه ارزشی ندارد: چنانچه معلم (با فتح لام) شد و علم شکار و گله بانی آموخت ارزشی برایش قائل می باشد! ازاینرو افراد مسلمان واقعی که توشه آخرت را از مزرعه دنیا برمیدارند و با علم آنچنانند که خدایشان خواسته است بدون شک در ترقی وتعالی پیش آهنگ و والایند. (آیا میتوان با آن که همه مسئولیت ها مربوط بدنیاست آن را رد کرد).

نصارا که علاوه بر ایمان بغیب، نبی بزرگوار و سفیر عزیز خود را به سه قسمت کرده و دو ثلث آنرا که بحضرت مسیح و روح القدس اختصاص داده اند همانا خلا ایجاد شده درایمان بغیب آنان می باشد بلکه خلائی در فطرت آنان است و بهمین سبب باید برای جستجوی خدا و پر کردن خلاء مذکور باطراف و اکناف آسمانها به پرواز در آیند تاروزیکه از نظم و انضباط مسلط بر سراسر کائنات دانند که تنهااوست پروردگار مدبر حکیم و حضرت مسیح و روح القدس و همه چیز آفریده شده ذات مقدس اویند، رسد آدمی بجائی که بجز خدا نبیند بنگر که تا چه حد است مکان آدمیت (شاید این هم از غیب گوئیهای قرآن باشد: چون میدانسته کافران در اکناف و اطراف آسمانها به بررسی خواهند پرداخت بآنان خطاب فرموده: اولم یری الذین کفروا ان السموات و الارض

کانتارتقا ففتقنا هما و آنان را متوجه نحوه شروع آفرینش ساخته تاتوجهشان را بذات مقدس باریتعالی جلب نماند).

مطالب: خورشید ازغرب طلوع می کند، اسلام ازغرب قوت می گیرد، اسلام بدست دشمنان اسلام نیرومند می شود و سنان و روایات مشابهش، نظریه مرا تأیید می کند و درعین حال رساننده این مطلباست که روزگاری مسلمانان ضعیف کننده اسلامند و دشمنان اسلام (غربیان) تقویت کننده اش (آنان را از روی بی دینی و جهل و غربیان از طریق بررسی های علمی و رسیدن باسلام و حقیقت) و تصور نکنم آن روزگار باز ماننا هذا قرابتی نداشته باشد! و بدون شک اگر ما و شما فرزندان آن زمان نیستیم پدر و مادر آنزمان بوده روزگار اسلام را برای چنان وضع خطرناک و مورد غضب الهی آبستن و آماده می سازیم!

کتاب انتخاب شده

قرار بر این شد درباره هر خوردنی که نامش در قرآن است از عسل و شیر خرما و انگور زیتون و ... به تفصیل بنویسیم و در صورت امکان هر یک جلد را به یکی از آنها اختصاص دهم، موفق شدم و عسل را در یک جلد تقدیم کردم، جلد بعدی راجع به شیر و اینک جلد هفتم را درباره خرما و انگور می نویسم چرا؟

اول آن که قرآن چنین تعلیمی رامی دهد!

در آنجا که تقسیمات بهداشتی قرآن را در جلد قبلی شرح دادم ملاحظه نمودید در بخش مربوط به بهداشت غذا و تغذیه فقط از شیر و انگور و خرما و عسل نامبرده شده ولی یک آیه (و ان لکم

فی الانعام ...) از شیر بود و دو آیه از عسل (و اوحی الی النحل ... ثم کلی من کل ...) در صورتیکه فقط یک آیه به خما و انگور (هر دو با هم) تعلق داشت (و من ثمرات النخیل و الاعناب...)

یک آیه از شیر و یک جلد از شیر یک آیه از عسل و یک آیه از کندو گزینی زنبور عسل که در حقیقت دو آیه یک آیه بوده از زنبور عسل وعسل، کتابم نیز یک جلد از زنبور عسل و عسل اینک یک آیه از خرما و انگور و یک جلد از خرما و انگور.

دوم آن که بررسی های علمی نیز حکم می کند که یک جلد به عسل و یک جلد به شیر اختصاص داده شود زیرا اتفحصات علمی درباره شیر و عسل بیشتر بوده و میتوان برای هر کدام از آنها بآسانی قلم فرسائی کرد در صورتیکه برای انگور و خرما بدست آوردن مطالب باندازه یک کتاب مورد نظر سخت تر است.

سوم که از معجزات علمی قرآن بشمار می رود با هم درآوردن نام خرما و انگور بعلت وجه تشابه آنها در بسیاری از موارد، و من هم هر دو را در یک جلد آوردم.

اگر انصاف بدهیم باید مطالب مربوط به گوشت را در چند جلد و آنچه مربوط به عدس و سیر و پیاز است در چند برگ آورد در صورتیکه وعده ما این می باشد از گوشت و از عدس و از سیر و پیاز هر کدام یک جلد نوشته شود زیرا نام تمام اینها در قرآن آورده شده است ولی هر کدام را به نسبت بررسی هائی که بر آنها شده و به نسبت قدرت مطالعه و اطلاعات علمی خود خواهم سنجید و نوشت!

شاهکار علمی قرآن

در جهان پر غوغای تحولات علمی روز بررسی درباره گوشت بیشتر از عدس بعمل آمده و هر چه را بشریت تشخیص داد که بیشتر مورد نیازش بوده و جنبه های مادیگریش را اقناع می نماید بیشتر مورد مداقه اش قرار داده و برسیهای فوق العاده از آن بعمل آورده است.

از آنجا که پایان تحولات علمی و بررسیهای آزمایشگاهی همان اشارات اولیه آسمانی قرآن است با یک تفاوت در 15 قرن قبل قرآن نیز همینکار را کرده و همین اختلاف از جمله شاهکارهای علمی قرآن محسوب می گردد.

از پشت آن عینک مادی که امروز بر دیدگان بشر مترقی بسختی و جدا نشدنی بصورتش چسبانده شده تشخیص انسانی چنین است که : گوشت بیشتراز شیر و عسل، و شیر و عسل بیشتر از خرما و انگور، و ... در ترازوی احتیاج بشریت توزین می شود و بهمین لحاظ است که بخاطر گوشت بیشتر از شیر وعسل قلمها چرخیده و برای شیر و عسل افزونتر از خرما و انگور برگها سیاه شده است اما بررسیها و تحولات و چرخیدن ها و سیاه کردنها همه و همه در یک تنگنای کوچک مادی بنام دنیای نیازمندیهای ظاهری وی محدود می گردد.

هر چند قرآن نیز بهمان نسبت که با دانش و تحولات علمی سازگار است از گوشت و شیر و عسل به ترتیب بیشتر سخن رانده

اما توجه بیشتر قرآن به صدها یا هزارها سال دیگر که تکامل علمی و تحول فکری بشر به حد اعلا و اعتلاست و درآن روز موضوع گوشت و عدس آنچنان حل شده که از بحث نیازمندیهای بشری خارج گردیده و آنچه نیازش بیشتر محسوب مگردد توجه بجهانی خواهد بود که سنگ ترازویش در برابر مقدار مکارم اخلاقی که هر یک بهمراه آورده گذاشته می شود و اگر در آنروز دنیا را بچشم مادی مینگرد و نیاز خود را بآن احساس می کند از این لکحاظ است که الدنیا مزرعه الاخره معرفی گردیده و گوشت و سیر و پیاز و شیر و عسلش نیز سرسبزی مزرعه و نگهدارنده حیات است و اگر شیر وعسلش هم مودر بررسی دین یا دانش قرار می گیرد از این سبب است که در خروج شیرش از انعام عبرتی است و توجه دادنی به آخرت (و ان لکم فی الانعام لعبره...) و در عسلش سخن از وحی است و سبل پروردگار و متوجه ساختن بشر بسرای دیگر.

شاهکار علمی قرآن اینست که باحتیاج جهان امروز که جهانی مستقل از آخرت و سرشار از زرق و برقهاست بهمان نسبت می نگرد که بدنیای تکامل یافته وعلمی تر فردا که دنیائی بعنوان جهان مسئولیت های الدنیا مزرعه الاخره خواهد بود بذل توجه فرموده است.

ذکر دو مطلب جالب قبل از شروع کتاب

قبل از شروع باید توجه داشت که خرما و انگور از این لحاظ نیکو و حسنند که متمایز ازعسل شفا دهنده و شیر خالص سائغ برای آشامنده، آنگونه مقامی در خلقت تکوین دارند که

دست تقلب و تزویر و فکر غش و غلط بشر از ساختنش بدور و مخصوصا بعضی شیعیان مرتضی علی (بنام شیعه) عملیاتی را که نسبت به شیر و عسل روا می دارند ودگر گونشان می سازند درباره خرما و انگور نخواهند تواسنت روا داشت و تهیه خرما و انگور مصنوعی و تقلبی کمتر یا اصلاً دیده نخواهد شد هر چند برخی از کاسبان از راه حقیقت بدور و آنان که در برابر دین و انگور دومی را انتخاب می نمایند در این باره گفته اند: گر نباشد بیش کم هم کافی است. هیچ هیچ هیچ بی انصافی است و بالاخره آقایان مذکور اگر در فراهم ساختن خرما و انگور تقلبی هم توفیق نصیبشان نگردد بالاخره در فرآورده های معروفشان. (مسکرات) راه انصاف را خواهند پیمود و کار را نمیگذارند به هیچ هیچ هیچ برسد.

مطلب دوم مربوط به دسته مخصوص یعنی وابسته به کسانی است که دستشان می رسد بسوی قفسه کتابخانه های موجود در ممالک مغرب زمین دراز کنند از اینان خواهش می شود چنانچه موفق شدند نگاهی هم به رساله ها و کتابهائی بنمایند که درباره انگور نوشته شده است.

رساله های مذکور را سه دسته نمایند: آنها که قدمت بیش از سی سال دارند و آنها که بین 15 تا سی سال قبل گذرانده شده و رساله هائی که اخیرا نوشته و تصویب گردیده است.

در آنجا که سخن از الکل می شود دقیق شوند و مطلب زیر را بدست آورند:

در کتابهای دسته اول که خود بدو گروه تقسیم می شوند: گروهی قبل از ذکر نام مسکرات آیه .. انما الخمر و المیسر و ...

را آورده و دسته دوم که بدون ذکر آیه فقط ازاسلام سخن گفته و در هر صورت تمام آنها پس از تعریف ازالکل و خواص چندی که دارد از انرژی زائی و ضد عفونی ساختن و ... اظهار داشته اند اینست اسلام و قرآنی که پیروانش را از الکل با آنهمه خواص محروم و ممنوع ساخته است!

کتابهای دسته دوم را می بیند که چون به موضوع مسکرات می رسد مطلب را مسکوت گذاشته و رد می شود و این دسته سوم اند که باز در دو ردیف قرار گرفته اند یکعده که در ضمن مذمت از باده خواری به این دستور شگرف و اعجاز آمیز اسلام هم اشاره کرده می گویند دین اسلام است که شرابخواری را بر پیروان خود حرام ساخته است و بقیه کتابها که به نکوهش مصرف الکل و مضرات آن پرداخته و گذشته اند. از اینقررا دو مطلب جالبی که آوردم: (اول) تقلب در تهیه خرما و انگور تقریبا غیر ممکن بوده و هست و حسن بودن خرما و انگور را در این زمینه نباید از یاد برد.

(دوم) دانائی بمعارف اسلامی متناسب با تکامل و تحول علم بیشتر و روز افزون می شود و هنوز اطلائی هم که در بین ماهستند بهمین تناسب پیرانش را می بینیم که طبق عقاید رساله های قدیمی بمرضای خود شراب می دهند و سالمندانشان که در شک و تردیدند و کمتر تجویز الکل جهت بیماران می نمایند و پزشکان جوان که جائی را برای درمان با الکل سراغ ندارند.

کلیه مطالب را باید همینگونه بررسی کرد

جوانان چهل سال پیش که دانش پزشکی را طرفدار مشروب خواری (باندازه) میدانستند پیش خود فکر می کردند چرا اسلام خوردنش را نهی فرموده است؟

امروز که پایان تحقیقات، همان آغاز اسلام را بجنوانان جلوه گر می سازد باید همین مطلب را سرمشق و نمونه بیاد داشته بر هیچ موضوع سملم اسلامی بدیده غیر علمی و ناشایستگی ننگرند زیرا جهان علم آینده روشن تر و پیشرفته تر است و قرآن نیز کتابی است که باید برای ابد بماند و لهذا هر روز باید بوسیله علم روز از یک مطلب علمی اعجاز آمیزش پرده برداری کرد.

شروع کتاب

بروش ما آشنا شده اید که آیه ای از قرآن را آورده (آیه ای که مربوط بغذای مورد بحث می باشد) و از آیات دیگری که درباره غذای مذکور مطلبی دارد و در درجه دوم اهمیت غذائی است صرفنظر مینمائیم.

در اینجا نیز با آنکه در چند آیه نام خرما و انگور دیده می شود به بحث اطراف آیه ای که در تقسیمات بهداشت غذائی قرآن بدنبال شیر و قبل از عسل ذکر شده می پردازیم. (آیه ای از آیت السلامه).

و من ثمرات النخیل و الاعناب تتخذون منه سکرا و رزقا حسنا ان فی ذلک لایه لقوم یعقلون. و هم

از میوه های درخت خرما و انگور که ازآن نوشابه های شیرین و رزق حسن بدست آروند در این کار نیز آیت قدرت حق برای خردمندان پدیدار است.

باز بروش سابق خود اشاره می نمایم که چگونه آیه را کلمه بکلمه مورد بحث قرار می دهم و بر همین روش و قرار این جلد شامل قسمت های: ثمرات النخیل و الاعناب تتخذون منه سکرا و رزقا ان فی ذلک لایه لقوم یعقلون خواهد بود.

آیات دیگری که ازانگور و خرما مطلبی دارند از این قرارند:

ایوداحدکم ان تکون له جنه من نخیل و اعناب تجری من تحتها الانهار له فیها من کل الثمرات و اصابه الکبر و له ذریه ضعفاء فاصابها اعصار فیه نار فاحترقت کذلک یبین اللّه لکم الایات لعلکم تتفکرون: آیا می خواهیده یکی از شمارا باغی باشد از درخت خرما و انگور زیر آن درختان جویهای روان و در آن هر گونه میوه موجود باشد ناگاه ضعف و پیری بدو فرا رسد (که هیچکارنتواند کرد) و او را فرزندان خرد و ناتوان باشد و در باغ او بادی آتش بار افتد و همه را بسوزاند (حال کسیکه انفاق بر یاو و یا بمنت واذیت کند بدین ماند) خداوند آیات خود را برای شما روشن بیان کند باشد که در مآل کارها و حقیقت احوال فکر کنید. (بقره 265)

و هو الذی انزل من السماء ماء فاخر جنابه نبات کل شی ء فاخر جنامنه حضر انخرج منه حبا متراکباو من النخیل من طلعها قنوان دانیه و جنات من اعناب و الزیتون و الرمان مشتبها و غیر متشابه انظروا الی ثمره

اذا اثمر و ینعه ان فی ذلک لایات لقوم یومنون: و هم اوست خدائی که از آسمان باران فرو بارد تا هر نبات بدان برویانیم و سبزه ها را از زمین برون آریم و در آن سبزه ها دانه هائی که بر روی هم چیده شده پدید آریم و از نخل خرما خوشه های پیوسته بهم برانگیزیم و باغهایانگور و زیتون و انار که برخی شبیه و برخی نامشابه بهم است خلق کنیم شما در آن باغها هنگامیکه میوه آن پدید اید و برسد بچشم تعقل بنگرید که در آن آیات و نشانهای قدرت خدا برای اهلایمان هویدا است (انعام 98) و هو الذی انشأ جنات معروشات وغیر معروشات و النخل و الزرع مختلفا اکله و الزیتون و الرمان متشابها و غیر متشابه کلوا من ثمره اذا اثمر و آتوا حقه یوم حصاده و لا تسرفوا انه لا یحب المسرفین او آنخدائیست که برای شما بستانها از درختان داربستی (مانند درخت انگور) و درختان آزاد (چون سایر درختها) و درختهای خرما و زراعتها که میوه و دانه های گوناگون آرند و زیتون و انار و میوه های مشابه یکدیگر (چون شفتالو و زردآلو) و نامشابه (چون سیب و انار) بیافرید شما هم از آن میوه هرگاه برسد تناولکنید و حق زکات فقیران را بروز درو کردن بدهید و اسراف مکنید که خدا مسرفان را دوست نمیدارد (انعام 140)

و فی الارض قطع متجاوزات و جنات من اعناب و زرع و نخیل صنوان و غیر صنوان یسقی بماء واحد و نفضل بعضها علیبعض فی الاکل ان فی ذلک لایات لقوم یعقلون. و در زمین قطکعاتی مجاور و متصل است (که

آثار هر قطعه مباین دیگر است یکجا معدن نفت و طلا و فیروزه و زغال و غیره است و یکجا نیست) زمینی برای تاسکتان و باغ انگور قابل است و یکج برای زراعت غلات و زمینی برای نخلستان آنهم نخلهای گوناگون و با آنکه همه با یک آب مشروب میشوند اما بعضی را برای خوردن بر بعضی برتری دادیم و این امور (اختلاف آثار قطعات زمین) عاقلان را ادله واضحی بر حکمت صانع است (یعنی هر کس فکر و عقل کاربندد خواهد فهمید که این نظم و ترتیب در آسمان و زمین با این خواص مذکور بدست طبیعت نیست بلکه بامر خدای با علم و قدرت و حکمت است (رعد 3).

ینبت لکم به الزرع و الزیتون و النخیل و الاعناب و من کل الثمرات ان فی ذلک لایه لقوم یتفکرون: و هم برای شما از آب باران برویاند درختان زیتون و خرما و انگور و هرگونه میوه پرورد در این کار آیت و نشانه قدرت الهی برای اهل فکر پدیدار است (نحل 10).

او تکون لک جنه من نخیل و عنب فتفجر الانهار خلالها تفجیرا. یا آنکه ترا باغی از خرما و انگور باشد که در میان آن باغ نهراهای آب جاری گردد (اسری 90)

فانشانا لکم به جنات من نخیل و اعناب لکم فیها فواکه کثیره و منها تاکلون. آنگاه ما به آن آب برای شما باغها و نخلستانهای خرما و انگور ایجاد کردیم و میوه های گوناگون بسیاری که از آن تناول می کنید آفریدیم (مؤمنون 18).

و زروع و نخل طلعها هضیم. و کشتها و نخلها که شکوفه های لطیف دارند (قابل هضم دارند) (شعراء 147).

و آیه لهم الارض المیته احییناها و أخرجنا منها حبافمنه یاکلون و جعلنا فیها جنات من نیخل و اعناب و فجر نافیها من العیون لیاکلوا من ثمره و ما علمته ایدیهم افلا یشکرون. و یک برهان (بر اینکه ما مردگان را زنده می کنیم) آنست که ما زمین مرده را (بباران رحمت) زنده کرده و از آن دانه که قوت و روزی خلق شود میرویانیم و در زمین باغها از نخل خرما و انگور قرار دادیم و در آن چشمه های آب جاری کردیم تا مردم از میوه آن باغها تناول کنند و از انواع غذاهائیکه (این میوه ها و نباتات) بدست خود عمل می آورند نیز تغذیه نمایند آیا نباید شکر آن نعمتها بجای آرند؟ (یس 32).

و نزلنا من السماء ماء مبارکا فانبتنا به جنات و حب الحصید و النخل باسقات لها طلع نضید رزقا للعباد و احیینا به بلذه میتا کذلک الخروج. و ما از آسمان آب (باران) با برکت را نازل کردیم و باغهای میوه و خرمنها از کشت حبوبات برویاندیم و نیز نخلهای بلند خما که میوه آن منظم روی هم چیده شده است برانگیختیم اینها را رزق بندگان قرار دادیم و بباران زمین مرده را زنده ساختیم (تا خلق بدانند که) همچنین پس از مرگ سر ازخاک بیرون می کنند (ق 8).

و الارض و ضعها للانام فیها فاکهه و النخل ذات الاکمام و الحب ذو العصف و الریحان. و زمین را (با هزاران منفعت) برای (زندگانی) خلق مقرر فرمود که در آن میوه های گوناگون و نخل خرمای با پوشش (برگ و شکوفه و غلاف) است و حبوبات (متنوع) که دارای برگ و گل و ریاحین

است (برای رزق خلق برویانید) (الرحمن 11).

فیهما فاکهه و نخل و رمان. در اندو بهشت نیز هر گونه میوه (خوش) و خرما و انار بسیار است. (الرحمن 68) ان للمتقین مفازا حدائق و اعنابا. متقیان را در آن جهان مقام گشایش و هر گونه آسایش است باغها و تاکستانها (عم 30)

فلینظر الانسان الیطعامه انا صببنا الماء صباثم شققنا الارض شقافا نبتنا فیها حبا و عنبا و قضبا و زیتونا و نخلا حدائق غلبا و فاکهه وابا. آدمی بقوت و غذای خود بچشم خرد بنگرد که ما آب باران را فرو ریختیم، آنگاه خاک زمین بشکافتیم (و انواع نباتات از آن برآوردیم و حبوبات برای غذا برویانیدیم و باغ انگور و نباتاتی که هی بدروند و باز بروید و درخت زیتون و نخل مرما و باغها (و جنگلهای) پر از درختهای کهن و انواع میوه های (خوش) و عفلها و مرتعها (عبس 23).

در تأیید تقسیمات بهداشتی قرآن

تقسیمات بهداشتی قرآن و هر کتاب علمی دیگر که درباره بهداشت مطالبی دارد بر دو پایه اصلی و سازنده استوار است.

1- آنچه را در بهداشت ذکر میگردد برای جمعیت سودمند بوده و بهداشت اجتماع است.

2- خواصی که بر عامل بهداشت مترتب است آورده می شود یعنی در حقیقت بچه علت و سببی فلان پیشنهاد بنفع انسانها و برای بهداشتشان است ذکر می گردد.

حال به تمام آیات فوق بنگرید یکجا نزول باران و روئیدن

خرما و انگور را برای اثبات معاد آورده و در جای دیگر برای نصیحت یا عبرت گرفتن ذکر کرده و ...

و تنها موردی که دو اصل سازندگی بهداشت را دارد همین آیه مورد بحث در سوره نحل است که ما آنرا در تقسیمات بهداشتی غذائی قرآن آوردیم و بهمین جهت که تتخذون منه سکرا و رزقا حسنا ان فیذالک لایه لقوم یعقلون را بدنبال خرما و انگور آورده و بدو اصل سازندگی بهداشتی منضم و بررسی گردیده تأیید می شود که خرما و انگور در تقسیمات بهداشت غذائی واردند.

ناگفته نماند که در برخی آیات نام نخل و خرما هست و از انگور اسمی نیست و بسا که نام تاک و انگور مشاهده می شود و از خرما ذکری بمیان نیامده و خواهیم گفت چرا؟

ص: 28

کتاب ثمرات النخیل و الاعناب میوه های درخت خرما و انگور.

اشاره

ثمر نامگزاری همه خوردنیهائیست که در نتیجه رشد و نمو و اعمال گوناگون یک درخت بدست می آید و منحصر به میوه اش نیست باین دلیل که پروردگار فرموده و انزل من السماء ماء فاخرج به من الثمرات رِیقا و باران را از آسمان فرو بارید تا انواع ثمرات را برای روزی شما برآورد. (ابراهیم 31) و با توجه بکلمه رزق که به وسعت معنایآن در جلد چهارم اشاره شد و شامل همه چیزهائیست که بانسان سود می رساند بمعنای حقیقی ثمر که جم آن اثمار و ثمرات می باشد و شامل تمام خوردنیهای درخت خرما و انگور و حتی برگها و ساق و ریشه اشان نیز می شود پی می بریم. (دقت بفرمائید).

از ثمرات خرما و انگور نام بردن و ثمرات را رزق و روزی و شامل هرچیز سود دهنده دانستن و بدنبال آن (باتوجه به این که در اول آیه کلمه و من آورده شده) از جمله سود ثمراتی درختهای خرما و انگور را استخراج و اخذ سکر و رزق حسن از آندو را بر شمردن این معنی رامی رساند که:

1 درختهای خرما و انگور بهتر کننده وضع هوایند (با

توجه به اینکه هوا جزو رزق است، به جلد 4رجوع شود).

2 درخت های مذکور رطوبت محیط را تعدیلمی سازند (با توجه به کلمه رزق که آب از آن است).

3 ثمرات دو درخت نامبرده در بهداشت تغذیه رل مخصوص (الف) سکر (ب) رزقا حسنا راداشته که تنها قسمت اول بدو بخش بزرگ شکرسازی و سکرآوری و مست کنندگی آنها مربوط می گردد و پیشگوئی قرآن از این لحاظ جالب است که 15قرنم قبل از اثر نیکوسازی هوا و محیط را بر شمرده و آنرا در انحصار دانه های خرما و انگور در نیاورده و با کلمات آسمانی و جملات موجزی به جنبه تغذیه ای خرما و انگور نیز اشاره کرده و وعده می دهد که نه تنها دانه های خرما و انگور است بلکه از لحاظ کلمه ثمرات از قسمت های دیگر ایندو درخت نیز می توان مواد شیرین و سکرآورد بدست آورد که فعلا درانحصار دست اتخاذ و گیرنده بشر است (در صورتیکه دست توانایالهی در قسمت های دیگرش نیز شیرینی و رزق حسن و سکرآور بودیعت نهاده است).

بعلاوه میپرسم آیا نتیجه دادن خرما و انگور از این لحاظ که هوا و رطوبت و محیط را که جزو رزق اند و آنها را بهتر می سازند نمیتوان باکسیژن گیری و اکسیژن دهندگی آنها اشاره نمود؟! و آیاذکر الکل گرفتن و شکر استخراج کدن از چوبها و برگها و ریشه ها در 15قرن قبل جالب نیست؟

نخیل و اعناب

در جلد پنجم که راجع به عسل بود، شراب مختلف الوانه بجای عسل در آیه شریفه آورده شده بود، کههر چند شراب خود مفرد است و بیک نوع آشامیدنی گفته می شود ولی با وصف الوانه که جمع لوناست در حقیقت عسل را باین شرط شفادانسته بودند که از رنگهای گوناگونش استفاده شود و بنابر آنچه گفتیم چون تغییر رنگ عسل بستگی به رنگ گل و گیاهی دارد که زنبوران ازآنهااستفاده کرده اند از اینرو باید گفت: همانگونه که قرآن متذکر است عسل در صورتی شفاست که از کل الثمرات و بسیاری گل و گیاه که هر کدام عسلی برنگ دیگر، می دهند جدا شده باشد.

در جلد ششم که درباره شیر بود، لبنا خالصا سائغا گفتار قرآن کریم بود که مورد بحث قرار گرفت و در هر حال کلماتی مفرد آورده شده است.

در این جلد سه کلمه جمع (ثمرات نخیل اعناب) از قرآن دیده می شود که مفردشان: ثمر، نخل، نخله و عنب است.

از اینقرار: شیررا مفرد عسل را مفرد مشروط و خرما و انگور را قرآن جمع آورده است! چرا؟

شاهکار اعجاز آمیز قرآن

بدنبال کلمه بلن، قرآن به خواص آن که خالصا سالغا لذه للشاربین باشد اشاره فرموده و اینک پس از 15 قرن در اولین دانشگاه و آخرین پیامبر گفته می شود که صفات سه گانه گفته شده

که شرح مفصلشان رادر جلد قبل دادم در انحصار و اختیار هر گونه شیری است که از انعام جدا می شود یعنی هر شیری برای نوزادش یا برای شاربین ان رل اساسی استعخوان سازی و هضم و جذب مخصوص خود را دارد در صورتیکه شفای هر ظرف عسل بستگی به رنگ عسل داشته و چون بنابر آنچه در جلد پنجم گفته شد رنگ عسل بیشتر مربوط برنگ و اثر گیاهی است که مرود استفاده زنبور قرار گرفته از اینرو شفای هر رنگی از عسل اثر شفائی همان گیاه مورد استفاده را دارد با این تفاوت که با وحی الهی آمیخته شده و از آنچه در گیاه زیان اور است دور گردیده و شرابی شفا دهنده بدست آمده اما نخیل و اعناب و درختهای خرما و انگوری که ثمراتی دارند و از جمله خواص ارزنده شان شکر و سکر و رزق حسن بودنشان است که همه را شرح خواهم داد از این جهت جمع آورده شده که رنگهای گوناگونش دست اول و هماهنگ قوانین آفرینش تکوینی بوجود آمده است بدین معنی که بجای مختلف الوانه که از کل الثمرات حاصل می گردد ثمرات النخیل و الاعناب ذکر شده و اگر آن جا قدرت شفادهندگی عسل مربوط به مختلف الوانه و در حقیقت وابسته به رنگهای مختلف و موجود در گیاه بود در اینجا قدرت مختلف شیرینی و سکر آوری و نیکو بودن خرما و انگور مربوط به ثمرات و انواع و اقسام خرما و انگورهائیست که در سراسر جهان دیده می شود.

نتیجه آنکه: اعجاز قرآن است که در یک جمله کوتاه به انواع و اقسام خرما و انگور اشاره فرموده و در عین حال به خواص گوناگون که کدام که در انحصار نوع ویژه خود است در 15 قرن قبل اشاره کرده است.

همه جا روش قرآن چنین است

چرا قرآن در آنجا به زنبور عسل و در آیه دیگر انعام و در اینجا به درختهای خرما و انگور اشاره میفرماید و حال آنکه معمول چنین است که از شیر، عسل خرما و انگور مطالبی آورده شده و می شود؟

در آنجا که انشاءاللّه بحث بهداشت روانی شروع می شود و مسئله توحید مطرح می گردد به یکنواخت بودن ساختمان آفرینش آنچنان نظر می شود که معلوم می گردد همه و همه ساخته و پرداخته دست قدرت یک استاد عزیز مقتدر عالمی است مثلاً می بینیم برای آفرینش بعضی انحرافات محورها نسبت به محور دیگر همه جا فرمول جذر بکار رفته یا در هر گوشه برای یک قصد معین مکعب آن حساب شده و در موارد فیزیکوشیمیائی بعنوان مثال می بینیم اگر اوره را برابرها بپاشیم می بارند و اگر بر گیاه بریزیم آبدار می شود واگر بحیوان هم بخورانیم ادرارش افزون می گردد و قس علیهذا و همه جا عمل کرد یک استاد چشمگیر است.

اما آنچه مورد بحث ماست روش یکنواختی قرآن در باره انرژی دهندگی و قدرت جماد و نبات و حیوان در اخذ نیروها و تبدیل آن به ماده و یا کار می باشد که به آنها اشاره می فرماید، مثلاً:

به فصل بهار اشاره می فرماید که پس از نزول باران و عمل نیتریفیکاسیون زمین ورآمده روئیده و سبز می شود(1).

1- سوره الحج ریت وانبتت که آیه و ترجمه اش قبلا آورده شد.

به انسان که میرسد دنیایش را مزرعه آخرت بحساب آورده و زنده شدن وحش و نشرش را مانند روئیدن در فصل بهار می شمارد.

دراینجا نیز به عامل دهنده شیر و عسل و خرما و انگور یعنی به انعام و ینبوران و نخیل و اعناب اشاره می فرماید و در هر سه قسمت مطلب را به فصل بهار و زنده شدن زمین بر می گرداند اگر زنبور عسل است که باید از گیاهان ببرد و اگر انعام است از گیاهان بچرد (کلواو ارعوا انعامکم) و در اینجا نیز که نخیل و اعناب خود از گیاهانند که کمتر نفعشان بزنبور و انعام می رسد و انسان بیشتر! چرا؟

باز روش مخصوص قرآن

شیر انعام برای شاربین که انسان نیز از آنهاست.

عسل زنبوران برای ناس و مردم که گفتیم برای زندگی زنبوران مکیدن چند کل در روز کافی بود و حال آنکه تلاش چندین برابرشان گویای این حقیقت است که بآنان وحی میشود تا شرابی برای شفا تهیه نمایند.

در اینجا نیز حقیقت دیگری درکار است که خرما و انگور اگر برای حفظ نسلشان می کوشند دادن چند دانه خرما و آوردن چند خوشه انگور کافی بنظر می رسید واگر می فرمائید این روش احتیاط آمیزی است که باز در سراسر گیتی دیده می شود و خود شاهد بر استادکاری یک وجود مقدس عالم می باشد که هر موجودی برای حفظ و بقای نسلش ثمراتی و فرزندانی ایجاد می کند که خرما و انگور

را می بینم که همانند زنبوران عسل بیش از احتیاط خوشه های رنگارنگ بخود آویز کرده و برای استفاده دیگران خودنمائی می نمایند و حال آنکه اگر شرط اصلی عمل احتیاط برای بقای نسل بود میبایست خوشه را به دانه های فراوانی مبدل سازند تا کمتر مورد هدف نیستی قرار گیرند و در مخاطره افتند وانگهی پنهان داشتن دانه ها در لابلای اوراق یا پراکنده ساختن آنها بوسائل دیگر عمل احتیاط آمیزتری بود!

به این مطلب نیز با دیده دیگری بنگرید که: پروردگار همه چیز را به بهار برگدانده، زنبور باید از بهار بخورد عسل بدهد - انعام از بهار صرف کنند شیر بدهند - خرما و انگور در بهار تقدیم شوند و ... و همه اینتذکرات با توجه به پافشاری قرآن در اینکه در قیامت مردگان مانند زنده شدن زمین در بهار زنده می شوند و باتوجه بهاینکهآمدن و بودن و دوباره بود شدن همه مربوط یا مشابه بهار است و باید پدر ومادر از بهار بخورند تا بیائیم و از بهار بخوریم تا زنده بمانیم از بهار هم وجه تشابهی خواهیم داشت و زندهخواهیم شد! و در کتاب مربوط به معاد که مهمترینجلد کتابم است و فوق العاده مورد علاقه ام و در بحث بهداشت روانیخواهم آورد بحث خواهد شد!

چرا درخت ها و جمع آورده شده؟

شمامی توانید یک رأس گوسفند یا یک نفر شتر داشته باشید و از آن لبن خالص سائغ بدستآورید؟

آیا ممکن است یک دانه زنبور نزد خود داشت و عسل شفا

دهنده از آن گرفت؟

شیر باید ازانعام (جمع) وعسل از زنبور عسل (که مفردش محال است) و همینطور خرما و انگور را باید از درختهای چندی از خرما و انگور طلب کرد زیرا تلقیح آنها تنها موردی است که پاسخ گویایی این مطلب می باشد.

توقع بجا؟

بدون شکب بخاطرتان رسید:حال که قرآن از درخت خرما و درخت انگور نام می برد شایسته چنین است که در این جلد نیز به تفصیل از نخل و درخت خرمان و درخت انگور صبحت شودوحال آنکه با در نظر گرفتن کلمات سکر و رزق حسن و ضرایب دیگری که در آیه برای درختهای مذکور اختصاص شده و بیشتر از خرما و انگور است نه از درخت آنها و با توجه به اخبار و احادیثی که در این بارده داریمباید از تمر و رطب و عنب و انگور مطالبی آورد نه از نخل و درخت انگور، با وجود این به ذکر مختصری در این باره می پردازم و می توانید در اواخر همینجلد آنها را مطالعه فرمائید به علاوه که قرآن همه جا عامل را منظور داشته: انعام - زنبور - درخت نه شیر وعسل و خرما و انگور را چون درخت ها مشابهند و خرماها بسیار متفاوت نام درخت آورده بر عکس شیر و عسل که زیاد اختلاف ندارند!

چرا خرما قبل از انگور؟

چرا قرآن نام خرما را قبل از انگور آورده است!

شاید به این علت باشد که درخت های خرما شکل و قیافه درختهائی دارند که در دورانهای بسیار قدیمی زمین شناسی در باطلاقها و مردابها روئیده و در کتابهای کلاسیک اشکالی از آنهارا که با ساقه بلند و مخصوص و مشابه خرما کشیده شده بود در دوران تحصیلی همه دیده ایم و قرآن به قدمت آن توجه فرموده باشد که نامش را جلوتر ذکر کرده است و در اختبار هم همین مطلب را داریم.

ممکن است مقدم بودنش بهعلت خواص ویژه خرما باشد که همه راخواهم گفت.

اما آنچه گمان بیشتر می رود آنکه: چون از نردبان خلقت بالا رویم پله اول، جماد را می بینیم به اشکال و انواع، بعضی پست تر و برخی بالباتر تا به آنجام می رسیم که سنگهائی است در بعضی اشکال وحالات چون گیاه، همینطور چون به گیاهان نظر افکنیم از آنها که بدون گل و برگ و ریشه و ساقه اند تا انواع بسیار نزدیک می باشند همینطور در عالم حیوانات. مقصود ایسنت که آفرینش یک سلسله امور اتصالی دارد وجائی از سلسله حلقه مفقوده و بدون اتصالی ندارد و هر نوعی از پست تاعالی جلوه گر است تا اینکه در پله دوم نردبان که گیاهاستنوع عالی جماد چگونگی اتصالی خلقت خود را تحویل نوع پستنبات می دهد و در پله سوم همینطور نوع عالی گیاه به نوع پست جنبندگان رسیده وانسان

در بام خلقت است (البته مقصود تبدیل جماد به نبات یا نبات به حیوان نیست)(1)

حال نوعی عالی گیاه به نظر می رسد خرماست به دلیل آنکه در این خصائص که در او موجود است او را به جنبندگان نزدیک تر می نماید و همین رامی توان علت مقدم ذکر کردنش بر گیاه دیگر دانست. خرما، دل دارد که در میان ساقه قسمت انتهائیش نهاده با داشتن خواصی چند از جمله اگر میخی در قلبش فرو برند خواهد مرد و خواص دیگری از آن.

اگر خرما در جائی باشد که آب بر سرش مسلط شود غرق گردیده و خفه و خشک می شود.

اگر آنقدر در نخلستان دود کنند یاهوا را آلوده سازند که تنفس خرما دشوار گردد خفه می گردد.

و خرما عمل لقاحی دارد که از لقاح گیاه پست به دورو به جنبندگان نزدیک است.

و ...

1- شرح بیشتر این قسمت را در صفحه 131 جلد سوم مطالعه فرمائید.

ص:40

ص: 41

کتاب خرما

اشاره

تاریخ خرما

وضع قرار گرفتن برگهای خرما و شکل مخصوصشان به ویژه ساقه ای که دارد سبب شده بعضی از دانشمندان مربوطه، قدمت آن را به دورانهای اولیه ای از زمین شناسی برسانند که مشابه درختهای خرما در باطلاقها روئیده و مشخص دوران وا بسته خود میباشند ولی بطور کلی هم طرز پیدایش خرما و هم شناسائی و برخورد انسان و خوردنش از این درخت و میوه اش در تاریکی های تاریخ فرو می رود.

بعضی از نویسندگان زادگاه اولیه خرما را هند غربی و برخی خلیج فارس می دانند.

در نشربیه بین المللی سال 1950 مربوط به خرما که در تونس منتشر شد اصل خرما را بیابانی دانسته و اولین محل پیدایش آن را بین النهرین و خوزستان شمرده و اظهار می دارد از آنجابه شمال افریقا و هند رفته است.(1)

کلدانیان خرما را درخت زندگی می دانستند وانواع

1- طالبین میتوانند به رساله 154 صفحه ای گراوردار 1962 دانشگاه مونیخ از آقای والرت انگرید WalletIngrid درباره درخت خرما مراجعه نمایند.

استفاده از قسمت های گوناگونا ین درخت مینمودند. از برگش حصیر بافته و خانه های خود را فرش می نمودند و با لیف آن طناب (سازو) درست می کردند.

دکتر لک لرک از کتابگیاه شناسی پلین دانشمند قدیمی رومی نقل می کند که رومیان چند قسم خرما را می شناختند و هر یک را در موارد خاصی به مصرف می رساندند چنانچه نوعی از آن را هنگام پرستش خدایان نذر و نوع دیگر را مخصوص مهمانی شاهان می دانستند. بین اعراب خرما علامت اقبال برکت و صلح است و در عصر جاهلیت گاهی خدایان (بت) را از خرما درست می کردند و زمان قحطی هم آن را می خوردند.

در یونان قدیم برگ خرما نشانه فتح و فیروزی بوده و به قهرمانهای جنگ نشانی از آن می دادند و امروز هم افسران ارشد با نشان برگ خرما مشخص میگردند.

زن یهودای پیامبر و دختر حضرت داود تامار (امروز تامارا نامگزاری می شود) که همان تمر عربی و خرما باشد نام داشته است.

نصارا و مسلمان هر کدام به نحوی حضرت عیسی و مادرش حصرت مریم را با خرما مرتبط دانسته، پیروان آن حضرت گویند زمانی که برای اولین مرتبه حضرت عیسی وارد بیت المقدس گردید پیروانش مسیر حضرت را با برگ خرما فرش کردند و به همین مناسبت مدتها کاتولیک ها بیادگار ورود ظفر اثر آن حضرت به اورشلیم دسته هائی راه می انداختند که به عنوان علامت در دست آنها برگ خرما بود.

مسلمانان نیز بنا برآنچه قرآن فرماید (فاجائها المخاض الی جذغ النخله- تساقط علیک رطبا جنیا - که شرح آن تحت عنوان خرما بعد از زایمان خواهد آمد) عقیده دارند حضرت مریم اولین خوراک پس از وضع حملش را خرما انتخاب کرد و در باره این دستور علمی قرآن به زودی بحث خواهم نمود.

در کشور ما که خرمایش در ردیف بهترین خرمای جهان است در نواحی جنوب بخصوص درا متداد سواحل خلیج فارس در منطقه وسیعی که از منتهی الیه حد جنوب غربی و مجاور کشور عراق تا مرزهای پاکستان و افغانستان است وجود دارد یعنی در استانهای خوزستان، فارس، کرمان، بلوچستان و سیستان.

دانستنیهائی از نخل

(1)

نام نخل در سوره های: مریم - ق - قمر - حاقه - کهف - شعرا - انعام - عبس - رعد - بقره - الاسراء - مؤمنون - یس - نحل - طه - الرحمن آمده و در آیه ما قطعتم من لینه اوترکتموها قائمه علی اصولها فباذن الله و لیخزی الفاسقین گفته اند مقصود از لینه همان نخل می باشد.

تقریبا میوه جات را می توان در آنجا که نخل است به عمل آورد ولی نخل در آنجا که میوه جات به عمل می آید وجود ندارد .

در قوانین حمورایی جمله ای از احکام مربوطه به زراعت و مراقبت از نخل دیده میشود

از خلال اوراق کتب تاریخ بدست آمده که در قدیم نزد

1- اقتباس از کتاب (النخله سیده الشجر تألیف آقای عبدالقادر باش اعیان العباسی)

مصریها درخت خرما احترام مخصوصی داشته است ودر زمانی مورد پرستش عراقیان قرار میگرفته و تصاویری از آن بر دیوار هیکل که از بناهای حضرت سلیمان است و در آثار یونانیها به عنوان تقدیس و تکریم صورتی از نخل و قطعاتی از آنها دیده شده است و بعضی طوائف عرب از خرما بت درست کرده (بنی تمیم) و آن را می خوردند و شاعر گوید: الی تمیم باکلها الصنم. طایفه جهینه که قبل از اسلام بودند هیکلی از خرما بت خود قرا رداده و در مواقع تنگدستی و گرسنگی با عذر خواهی و زاری آنها را میخوردند شاعر گوید: اکلت جهین ء ربها - زمن التقحم و المجاع ء. لمیحذروا من ربهم - خوف العقوبه و التباعه (نا گفته نماند که نبی گرامی همه را بجائی رساند که بگویند گواهی خدا و فرشتگان و دانشمندان است بر اینکه پرورودگاری جز ذات مقدس ذوالجلال الله نیست (شهد الله انه لا اله الا هو و الملائکه و اولوالعلم ...)

در کتاب نشید الانشاء (مجموعه از اشعار منسوب به حضرت سلیمان) و کتاب مقدس (سفر تکوین 3-4 و صموئل 31-14-27) و تلمود (کتاب قوانین و شعائر و مراسم و تقلید یهودیها) اعتبار و احترام خاصی به نخل گذاشته و تامار (تمر) که لفظ انتخاب شده جهت دختران زیبای آنان می باشد همان معنی خرما و درخت خرما را با هم می دهد.

بعضی از مورخین به موجودیت نخل در زمان هبوط حضرت آدم اشاره کرده اند.

مسیحی ها نیز فضیلت و احترامی به مناسبت نسبت به نخل قائل بوده اند. هنگام ورود حضرت مسیح به اورشلیم زیر پایش

شاخه هائی از نخل و زیتون انداختند. در انجیل یوحنا فصل 12 آیه 13 به قسمت مذکور اشاره شده و درفصل 21 آیه 8 انجیل متی به عمل مذکور نسبتی هست و هوز در واتیکان ایام مخصوصی بوسیله شاخه هائی از نخل اعمالی انجام داده میشود.

در انجیل برگ نخل را علامت نصر دانسته و هنوز هم بر لباس برخی افسران به همین عنوان نقش می گردد و نزد بعضی عربها مسیحی آن را شجره حیات دانسته در نشریاتی چند آدم و حوا را در کنار نخل نقش می نمایند.

اصل نخل را از عربستان دانسته ودسته ای آن را از عراق و گروهی نخل را دو قسم دانسته منشاء یکی را از عربستان و دیگری را از عراق محسوب داشته اندو عده ای فارس و کرمان و خوزستان و نواحی جنوبی ایران را ذکر می نمایند و تاریخ آنها قبل از حضرت موسی است زیرا بنی اسرائیل پس از خروج از مصر و رسیدن به صحرای تیه در شبه جزیره سینا بعد از عبور دریا به دوازده چشمه آب و هفتاد نخله رسیدند (سفر خروج 15-27)

بابلی ها به خرما کشمارو (Jashimaru) می گفتند که از کلمه کشی مار (Jishimar)سومری ها مأخوذ است و به عبری تامار (ملاحظه فرمائید در عربی - عبری - سومری - بابلی یک ریشه مار مشترک دارند)

نامی از خرما در کتب مربوطه است که به سنوات 3000-2400 قبل از میلاد می رسد و حتی برخی آن را به زمان آدم وحوا به عقب کشانده اندودر هر صورت در کتابهای آسمانی ازنخل نامی هست و ماده شصت و چهار قانون حمورابی گوید هر گاه

باغی از خرما به دهقانی داده شد برای آنکه آن را تلقیح و عنایت کند بر دهقان است که دو ثلث حاصل را به صاحب باغ و ثلث دیگر را جهت خویش منظور بدارد و در ماده بعد (65) بیان دمی دارد: چنانچه بر اثر اهمال و ستستی کار تلقیح انجام نگرفت و موجبات تقلیل محصول فراهم آمد بر دهقان است کههمانند بستانهای دیگر و مشابه اجاره به صاحب باغ بپردازد و درماده 59 نیز غرامت قطع نخل معین گردیده است.

معدل عمر یک درخت خرما بین 100-200 سال است.

نخله ماده ممکن نیست بارور شود و خرما بدهد مگر اینکه هر سال از جنس نر تلقیح شود.

در جلدهای قبل گفتم خرما در مواردی با حیوان شبیه است آب از سرش بگذرد غرق می شود در دود زیاد خفه می گردد ضربتی بر دلش وارد شود می میرد در اینجا اضافه می کنم که دوران زندگی تناسلیش همانند حیوان بلکه انسان بوده یک دوران دارد که جوانی اوست هم تلقیح بردار بوده هم فرزند و محصول می دهد و قبل از جوانی، عهد کودکی و بعد از آن زمان پیری است که بار و بری نخواهد داد.

تلقیح خرما به چند طریق انجام می گیرد:

1 - در خرمای نر یک قسمت غلاف دارای (عذق یااسپات). وجود دارد که خود به خود رسیده وغلاف باز میشود یا آفتاب می گذارند تا باز شود همانگونه کهگلها پولن و گرد دارند عذق را تکان داده گردها را در کیسه های کوچکی مخصوص کرده روی ماده تکانش می دهندواگر عذق ماده باز نشده باشد باید با

تیغی آن را باز کرد وبر آن گرد نر ریخت و این عمل از 21مارس به بعد انجام می گیرد . اگر باران آمد و گردها را از عذق ماده شست باید عمل تکرار گرد.

2 - خوشه هاینر را در خوشه های ماده می گذارند.

3 - تلقیحی است که باد در درختهای خیلی بلند که نزدیک یکدیگرند انجام می دهد یعنی گردها را از نر به ماده میرساند و محصول این نوع تلقیح کم بوده و خوب هم نیست.

4 - تلقیح های مخصوص برای انواع ویژه ای از نخلها انجام می دهند که از بحث ما خارج است.

برای هر صد درخت خرمای ماده چهار درخت خرمای نر لازم است.

طول درخت خرما بطور متوسط 20 متر و تا 35-30 متر نیز می رسد.

ساقه مخصوص خرما را ملاحظه فرمائید که در بعضی قسمتها قطر بیشتری داشته و بلافاصله نازکتر شده است و این قسمت نازک لعامت سالهائی است که تغذیه درخت خوب انجام نگرفته و نقاط قطور نشانی از سالهای خوب برای درخت می باشد.

از شگفیتهاست که هرگاه بر خرمای پر از محصول باران ببارد خرماهای زیباتر و فساد ناپذیرتری بدست می آید که با شستشوی مصنوعی چنین نیست.

طریق کاشتن درخت اینگونها ستکه بچه خرما (فسیل) را با دقت از کنار مادرش جدا می کنند مخصوصا باید مراقب بود قاعده بچه خرما (نوچه) آنچنان جداشود که خللی به مادر

و فرزند وارد نشود وعرق مخصوص که در عراق به آن فطامه گویند و در قاعده نوچه است آزار نبیند که قابل کشت باشد و سن مادر از پنج سال یا بیشتر باشد و مراعاتهای دیگر که این صورت درخت پس از سه سال و حداکثر هشت سال محصول خواهد داد. نوچه را باید از نخلی که سیراب بوده و خوب محصول داده جدا ساخت و سعی نمود آن را درجائیکه آفتاب گیر است کاشت. طرز کاشتن آن در حفره ای است به گودی سه قدم و قطر سه قدم و فاصله هر حفره بطور متوسط شش متر. حفره را باید یک ماه قبل از آماده ساخت و آن راپر از خاک سطحی زمین که آفتاب و اکسیژن فراوانی به آن رسیده مخلوط با کود حیوانی پرساخت و تا مدتی آب داد و زمان زراعت در حفراتی از کود تهیه شده که بر آن 15 سانتی متر خاک ریخته میشود کشت داد.

از ابتدا به مدت سه روز باید آن را آب داد بعد هر سه روز یک مرتبه الی یک ماه بعد هر هفته یک مرتبه و بعد طبق معمول (در کنار نهرها سعی می شود باجزر و مد به آنها آب با شرائطی داده شود)

کاشتن هسته کمتر معمول بوده و اکثرا از آن درخت نر بوده و اگر محصولی بدهد 10-12 سال بطول خواهد انجامید یا بیشتر از انواع مخصوصی از محصول خواهد داد که گاهی نوعی ممتاز و کمیاب خواهد بود که طعم ویژه ای دارد.

عجایبی از درخت خرما ذکر شده که درخت نری که قبلاً گرده از آن برای تلقیح ماده ای گرفته شده پس از چند سال خود با گرده دیگری میوه داده یا نصف درختی ثمر داده باشد

و نصف دیگر بدون محصول بماند.

کود خرما کمتر شیمیائی انتخاب می شود و اکثرا حیوانی است و اول تموز یا تشرین اول یا .. به درخت داده می شود و طرز مخصوصی به تناوب و توالی انجام میگیرد که از بحث ما خارج است.

شاخه های نوچه در هفت سال اول به اطراف منتشر می شود و در خلال این مدت می توان از آنها برید.

بطور متوسط هر خرمائی 6-12 آلت مادگی داشته که می توان آنها را تلقیح و آماده میوه دادن ساخت و اگر بیشتر از این بود باید آنها را جدا ساخت تا به درخت زیانی نرسد.

از قشر آلت های تلقیح (عذوق) می توان ماده معطری استخراج کرد.

در کنار نخل می توان میوه جات زیادی غرس نمود از قبیل نوعی سدر، توت، زردآلو، نوری، انگور ، سیب ، گلابی، انجیر، زیتون، بادام، فندق، انار، به ، آلو ، لیمو، پرتقال و ... و بقولات و حبوبات و سبزیحات به انواع و اقسام و باید دانست در جوار نخل میوه و سبزی فراوانی می توان کشت ولی هرجا میوه یا سبزیحات مذکور بود برای کشت خرما ممکن است مناسب نباشد.

بازدانستنی هائی چند از درخت خرما

(1)

درخت خرما از جنس نخلیات (پالما اوردر Palmae Order) یا (پالمیه Palmiers) و از خانواده فینکس

1- اقتباس از رساله دکترای آقای دکتر محمد زمان نظری 741 دانشکده دارو سازی.

(. (Phoenix. Gو از نوع داکتی لیفرا (Dactylkfera) می باشد.

خانواده مذکور انواع بسیاری دارد که مهمترین آنها عبارتند از: نخل خرما (دیت پالم Date Palme) و نخل زیتون (اویل پالم) و نخل نارگیل (کوکونت) و نخل واشنگتن.

درختی است به بلندی 15-20متر، ساقه استوانه ای و برگهای به درازی 6-5 متر که عموما در انتهای ساقه جمع می باشند و به تدریج که درخت رشد می کند برگهای پائین می خشکد و بالا بوجود می آید. برگهارا می برند و محل بریدگی روی ساقه باقی می ماند و از آنها برای بالا رفتن درخت استفاده می شود.

خرما دو پایه بوده و از دسته تک لپه ای است. گلهای ماده بر روی یک درخت و گلهای نر بر روی درخت دیگر می باشد.

گلهای ماده بصورت خوشه هائی در روی محفظه ای به نام اسپارت قرار دارند که در خوزستان لگاح گویند و از آن شربت های گورائی بدست می آید. مجموع چنین گل آزینی را رژیم گویند پایهماده در سال قریب هشت رژیم تولید می کند و وزن خرمای هر رژیم به هشت کیلو میرسد. گلهای نر را با محفظه آن از درخت جدا می نمایند و برای عمل لقاح مصنوعی بکار میبرند. جوانه انتهائی درخت به منزله قلب گیاه است و کوچکتری ضربه به این قسمت باعث از بین رفتن آن می شود (در خوزستان به این قسمت پنیر خرما گویند)

وضع ساختمانی ساقه درخت خرما اینطوراست که از خارج خیلی سخت بوده هرچه به مرکز آن برویم نرم تر می شود. عمل

لقاح در خرما به دو طریق است: لقاح طبیعی لقاح مصنوعی.

لقاح طبیعی: پس از باز شدن گلهای نر و ماده بوسیله باد در نخلستانهائی که درختان خیلی نزدیک به هم کاشته شده و مواظبت نگردیده انجام می گیرد و میوه حاصله از لحاظ غذائی زیاد قابل استفاده نیست. (1)

عمل لقاح مصنوعی که معمول است: اسپارتها را که گل نر داخل آن است از درخت جدا نموده و مدتی در آفتاب می گذارند و بعد که محفظه گلهای ماده کمی باز شد گرده ها را روی آنها پاشیده و کمی هم داخل شکاف قرار می دهند. بدین روش گلها بخوبی بارور شده و میوه مرغوبی بدست می دهد.

تکثیر درخت: با دانه است که تا سال ششم گل نمی دهد و از 14 به بعد میوه می دهد که کم و نامرغوب است و طرز کاشتن چنین است که اول دانه را مدتی در آب قرار داده بعد زمین رامدت 24 ساعت آب می دهند و پس از یک هفته دانه را می کارند.

معمولی ترین طریقه تکثیر درخت با استفاده از پاجوش هاست که در نخل مسن به 130-150 عدد می رسد که در پای نخل مادر رشد نمی کنند ولی اگر جدا شوند رشد می نمایند. جدا شدن باید در زمستان انجام گیرد. پاجوشها را باید در محلی بنام خزانه محافظت کرده مدت 15 روز از تابش نور خورشید محفوظ بدارند و مرتبا آبیاری کنند سال بعد به محل اصلی برده بطریق زیر

1- مطالب تکراری چندی که بنا بر صرورت آورده شده در این چند صفحه چشمگیر است.

بکارند:

در اطراف جویها بخط مستیم چهارچهار بطوریکه هر یک از چهار عدد از دیگری 45 سانتی فاصله داشته باشد و در یک جریب زمین که 3967 مترمربع است معمولاً80-100 نخل کاشته می شود.

پاچوش نخل کوچکی است که دراطراف شاخه های بزرگ نخل می روید. ابتدا بشکل برگهای چسبیده بهم است سپس شروع به نمو نموده بشکل درخت کوچکی درمی آید و بین 5 تا 8 سال به نخل مادر چسبیده است که باید برای درخت اصلی جدا شود.

خرما

میوه درخت خرماست. طولش بیشتر از عرض. مقطعش دایره: دارای سه جدار: خارجی نازک، وسطی، گوشتی (هنگام رسیدن) جدار داخلی غشائی و بوسیله پوست سخت دندانه ای سلولزی بشاخه خوشه قرار یافته.

خرما تک هسته و طول هسته زیادتر از عرض و از یک طرف بریدگی دارد. جنس هسته سخت و ماده آن شبیه سلولزی است.

استاد بوبینو Bobino با ذکر دلائلی محل اصلی خرما را از مصر دانسته است.

آشوریان هنگام حمله بدشمنان درختان خرمای آنان را قلع و قمع می کردند.

بر دیوارهای هیکل از ساختمانهای حضرت سلیمان که از چوب صنوبر بود شکل خرما بر آن منقوش بود.

یهود در عید مظال (عید عرازیل) چادرهائی نصب کرده

بیاد خروج از مصر یک شاخه تازه از وسط درخت خرماکه به عبری لولاب گویند بطریق مخصوصی گرفته بر آن سجده کرده و هنگام نماز آنرا با دو دست بعلامت شادی می گیرند. هر سال در واتیکان بنام یک شنبه نخل مراسمی برگزار می شود.

کشت و پرورش درخت خرما

موفقیت در کشت درخت مورد بحث بدو نوع عوامل بستگی دارد: عوامل طبیعی عوامل بشری.

عوامل طبیعی: مناطق 34-29 درجه عرض جغرغفیائی بهترینمنطقه برای کشت درخت خرما بوده و خط العرض 3/34 درجه شمالی تقریبا حد نهائی شمالی خط استوا برای موفقیت در کشت درخت خرما و ثمردادن آن بطور طبیعی است و از این حد ببالا جهت زینت کشت می شود.

سطح زمین: زمین های مسطح که بدانها خوب آب برسد و حدود پانصد متر از سطحدریا ارتفاع داشته باشد بهترین آنهسات در زمینهای شنی وبیابانی هم که آب بدانها برسد رشد می کند. وزش باد برای درخت خرما مناسب است.

خاک: درخت خرما از شوری زمین نسبت بدرختان دیگر تحمل بیشتری دارد و اگر آب باشد در هر نوع خاک تقریبا نمو می نماید.

آب: هر چه آب بیشتر بخرما برسد بیشتر و بهتر محصول می دهد وبا وجود این تحمل بی آبی خرما بی از میوه های دیگر است.

عوامل بشری: کوددادن: انواع کودهای حیوانی (گاو و گوسفند و ...) کود خاکروبه ای که از خاکروبه های

شهر بدست می اید و کود شیمیایی همه برای خرما خوب است بهترین موقع دادن کود پائیز می باشد. فاصله دو کود 4-5 سال می باشد اطراف درخت گودال بقطر 3-4 متر حفر طوری حفر می کنند که هر چه از درخت دورتر باشد عمیق تر گردد بطوریکه نزدیک محیط دائره نیم متر گود شود. کود را ریخته بعد زمین را شخم زده آب می دهند. در صل بهار زمین نخلستان را شخم می زنند که اگر گیاه مضری بود از بین برود و در تابستان شخم می زنند برای احتمال وجود گیاهان مضر ودر فصل پائیز پس از چیدن خرما شخم دیگری آنچنان لازم است که متخصصین گویند شخم پائیزه هر سال تکرار گردد و دو شخم دیگر هر چند سال یک مرتبه.

شاخه های آویزان پائین را باید برید و شاخه های انتهائی اگر خشک شود باید قطع کرد واین عمل برای نخل 15 سال ببعد باید عمل شود و هر 3-4 سال یک مرتبه تکرار گردد باید کمی از قسمت شاخه که به ساقه درخت است باقی گذاشت و صدمه ای بساقه وارد نساخت.

اگر میوه درخت یک سال زیاد شد و آنرا کم نکردند سال بعد کمتر محصول خواهد شد و بهتر است بطور متوسط 6-12 خوشه بر درخت بماند (با توجه به بزرگی یا کوچکی خوشه) وبرای بریدن خوشه های زیادی هر چه وسط تر و نزدیک بمغز است باید برید. خوشه هارا باید از گرد پاک کرد و طوری آویزان نمود که برای چیدن آسان بوده ودر آن مدت که محصول بر درخت است هوا در بین خوشه بتواند جریان خوبی داشته باشد. چنانچه سایبانی از برگ درخت یا سیلوفین برای خوشه هادرست کنند بسیار مطلوب

می باشد.

خرما را باید در اول موسم رسیدنش چید.

آمار 1952 به ترتیب تعداد درخت خرما را چنین نشان می دهد عراق 32146801 ایران 11600000 پاکستان 8000000 الجزایر 7486000 عربستان 4000000 مراکش 3971893 سودان 3000000 تونس 2500000 لیبی 2000000 مصر 1800000 اسپانیا 400000 آمریکا 300000 وسایر نقاط 10000000 یعنی مجموع درختان خرمای جهان 87204494 می باشد.

چنانچه بسیاری از اختلافات خرما را در نظر بگیریم 455 نوع خرما در عراق بدست می آید.

بیماریهای درخت خرما

فاسد شدن اسپات با پیدایش نقطه های تیره روی سطح خارجی آن است که گاه وسیع شده و از باز شدن اسپات جلوگیری می نماید وعواملی حیوانی یا فیزیولوژی موجب آن می شوند. عنکبوت غبار نخل: عنکبوت کوچک زیرد رنگی مایل به سبز که بر روی میوه در مرحله خارک نشسته غبارآلود کرده و می تند و در آنجا تخم گذاری می کند.

حشره دوباس: Ommatisus Binotatus که با نیکوتین و آهک و خاکستر از بین می رود، و حشره تاذوع Elegns Oryctusکه حشره بزرگی است بر ساقه درخت زندگی می نماید و اگر شماره اشان زیاد شود درخت را از بین می برند.

حشره حمبره: Batrachedra Nemydroula پروانه کوچکی است که روی میوه های زندگی می کند و باعث خشک شدن آن می شود بطوریکه میوه تو خالی و سرخ رنگ می گردد و بر زمین می افتد.

حشره ابومزریف Pseudo Qvilustestaus حشره بزرگی است که بر روی ساقه و خوشه های نخل جاگرفته و صدا می کند.

فوائد درخت خرما

نخل سایبان خوبی برای پرتقال بوده و در نقاط گرم اگر سایبان زردآلو نباشد می خشکد.

ساقه درخت یا در ساختن عمارت یا پل یا آنرا توخالی کرده بعنوان گذرگاه آب مورد استفاده است و از ساقه بدون برگ صندلی و میز و گهواره و ...

از لیف خرما که دور شاخه ها پیچیده شده ریسمان می کنند و اخیرا حریر مصنوعی تهیه می نمایند.

از میوه خرما: شیره الکل سرکه گرداتامین Dattamine(غذای بسیار لذیذی است که 70 درصد از گرد خرمای خشک و بقیه از کاکائو و شکر است) شکر علوفه حیوانات (خرماهائی که برای خوردن انسان سازگار نیست) گرد زرگری (از هسته خرما زرگرها بصورت زغال بکار می برند) کرتیزون خرما (بنام دیوسنولنس Diostulence که شرح داده شده است) کولا شیرینی ها و بیسکویت درست می نمایند.

لازم است دانسته شود کسانیکه با خرما تغذیه می نمایند باید مواظبت نمود که با تبخیر اسانس های معطر خرما از دست نرود.

ترکیب شیمیائی هسته خرما

چربی 9 پروتئین 6/6 سلولز (فیبر) 9 مواد قندی نشاسته ای 67 و خاکستر 4/9 درصد می باشد.

هسته خرما غذای بسیار خوبی برای حیوانات است و در مواردی زرگر زغال آنرا بکار برده و چون با اسید هیدرولیز کنند گلوکز بدست آمده در قنادی مصرف می شود.

جنبه صادراتی خرما بویژه خرمای ایران

با آنکه کشاورزان بروش صحیح تولید، طرز چیدن، جمع آوری، بسته بندی، پاک کردن، دود دادن و مخصوصا درجه بندی این محصول آشنا نیستند بازار خرمای ایران بوسیله امریکا شوروی هند پاکستان کانادا و ... رونقی بسزا دارد.

نصف محصول خرمای جهان را تقریبا عراق و مصر تولید می نمایند و ایران در درجه سوم و الجزایر و مراکش نیز از کشورهای مهم صادر کننده اند، صادرات خمای ایران در 1956 به حدود 336000 تن که 25 درصد محصول جهانی است رسید.

استانهای خوزستان، فارس، کرمان و بلوچستان و کمی در طبس و غرب کرمانشاهان به ترتیب قسمت های تولید کننده اند که از بیست میلیون درخت خرما 27 درصد در خوزستان 29 در فارس 25 کرمان و 9 درصد از بلوچستان می باشد محصولاتی که از خرما بدست می آید منحصر است بشیره خرما و الکل.

از انواع خرما شیره گرفته می شود (باستثنای نوع خرمای خاک که از خشک و بدون شهد بوده و به هندوستان صادر می شود).

تهیه شیره خرما در فارس و خوزستان و الکل خرما در شهرستانهای قزوین، شیراز و اهواز رواج دارد.

خرمای خشک بیشتر در نواحی میناب بوشهر لنگه و برازجان وجود دارد و بنامهای خارک قصب و هسته نامیده می شود.

خریدار عمده خرمای خشک هندوستان است که سالیانه به حدود پنج هزار تن می رسد.

انواع خرمائیکه در ایران دیده می شود

بیش از یکصد نوع خرما در ایران وجود دارد و انواع مزبور از این لحاظ تقسیم شده اند که دراندازه شکل رنگ رطوبت و خشکی شهد داشتن و نداشتن با یکدیگر تفاوت دارند که آنهم بستگی با نوع خاک و مقدار آب و رطوبت محیط و وضع هوا دارد.

از صد نوع خرما دوازده نوع آن 92 درد محصول کل کشور را تشکیل می دهد.

در خوزستان انواع خرما بنامهای محلی: سایر العروس حمراوی حلاوی خضراوی گفتار بریم برخی سمران کبکاب شاکری حاجی محمدی دیلگاری مکسون و بابک نامیده می شود و از همه مهمتر سایر است که حدود 90 درصد درختان ودر حدود 37 درصد کل محصول ایران را می دهند. این خرما دارای دانه های متوسط برنگ قرمز تیره و کم شهد می باشد.

مهمترین خرمای استان فارس عبارت است از: شاهانی کبکاب هسته مکتوب جلوائی زین الدینی و کیوانی.

خرمای شاهانی دانه های بزرگ کشیده قهوه ای روشن متمایل به طلائی و شهد خوش طعم و خوش عطر دارد.

خرمای کبکاب دارای دانه هائی بزرگ قهوه ای رنگ با هسته کوچک است.

خرمای هسته دارای دانه هائی ریز کم شهد و هسته بزرگ دارد که بیشتر در محل مصرف می شود.

مهمترین خرمای کرمان عبارتند از: مضافاتی خاروک حلوا زارک مردار سنگ پیاران و بیزوک که خرمای مضافاتی آن مخصوص شهرستان بم است و مهمترین نوع خرمای ایران بشمار می رود دانه های بزرگ گوشتدار سیاه رنگ پرشهد خوش طعم و خوش عطر است.

پیاران دانه هائی بزرگ سیاه رنگ و پرشهد و بیزول دانه هائی متوسط سیاهرنگ و تقریبا خشک دارد و ایندو نوع در حاجی آباد وجود دارد.

در شهداد نام خرماها: شمسائی قصب قصب همبر برنانی عبداللهی هفتاد گزی نام دارد که سه تای اول خرمای خشک (اولی خشک مرطوب و دو تای دیگر خشک کبریتی است) خرمای برنانی وعبداللهی را که برای فروش در حلب جا می کنند ولی برنانی را باید فوری خورد که ترش می شود وهر دو زردرنگند (شهداد را سابقا خبیص می گفتند از اینجهت که مخلوطی از خرما و روغن و آرد را خبیص گویند و در آنجا هم خرمای خوب در دسترس

ص: 61

بوده است)

خواهشمند است متوجه کلمه شهد و شیرینی خرما باشید که در هر شهر و دیاری ضریب اول مرغوبیت بشمار می رود زیرا بزودی قرآن در این باره با شما سخن خواهد گفت.

دولت آمریکا مشتری نوع حالاوی است و در هندوستان بیشتر نوعی را بنام زاهدی می پسندند.

(نام 64 نوع خرما در کتابیکه نام آنرا ملاحظه خواهید کرد وارد شده است)

ویتامین های موجود در خرما

خرما، سرشار از ویتامین های A و B و Eو C می باشد.

ویتامین A در نمو حیوانات دخالت می کند نسج پوشش را در برابر عفوت ها تقویت می نماید (مخصوصا در ناحیه مخاطها) دربینائی رل مهمی دارد.

کمبود ویتامین A گزرفتالمی می کند که عارضه ایست در چشم یعنی قرنیه چشم خشک شدن و پلکها ورم می کند و تولید چرک نموده و بالاخره بکوری منجر می گردد.

کراتومالاسی هم در نبود ویتامین Aدیده می شود که عبارت از خشک شدن و شاخی شدن مخاطها بویژه مخاط مهبل در حیوانات است.

همورالوپسی یا شبکوری که در نتیجه کمبود ویتامین A تولید می شود.

در آنان که ویتامین A کم دارند عفونت های مختلف مانند زکام و گریپ بیشتر دیده می شود.

ویتامین B1خرما ویتامین های B1 و B2 و Bpمی باشد.

ویتامین B1 در تنظیم فعل و انفعالات فرمانی و متابولیسم مواد قندی ضروری است مخصوصا در نسج عصبی و نسج عضلانی ویتامین B1 اثر استیل کلین را تقویت می نماید و از اثر کلین استراز (فرمانی است که استیل کلین را به اسید استیک و کلین تجزیه می نماید و عملش را خنثی می سازد) جلوگیری می کند.

در کمبود این ویتامین مرض بربری خشک یا بربری مرطوب ایجاد می شود که در هر دو ورم و صغر عضلات پا و پلی نوریت و فلج پاها دیده می شود و کم اشتهائی و کم شدن ترشحات و حرکات دستگاه گوارش و برادیکاری (کم شدن ضربان قلب) بوجود می آید (زمانی نیز تاکیکاردی و زیاد زدن اکستراستیول و خارج از نوبت زدن در قلب دیده می شود).

برخی سردردها و خستگی و کم شدن رفلکس های رباطی و بی خوابی و دردهای عصبی و گاهی کرامپ عضلات (چنگ شدن ماهیچه ها) که پس از خستگی فراوان دیده می شود در ثار کمبدو این ویتامین است.

ویتامین B2 در متابولیسم مواد قندی و البومینوئیدی (سوخت و ساز قندها و سفیده ایها) دخالت دارد.

در ساختمان بعضی فرمانها بویژه فرمان تنفسی که در تنفس نسجی بکار می رود وجود دارد.

در انتقال هیدروژن و فعل و انفعالات اکسیداسیون اسیدهای آمینه دخالت می کند همینطور در اکسیداسیون قند و اسیدهای چرب و بنا بر عقیده بعضی در بینائی چشم موثر است.

در کمبود ویتامین B2 اختلالاتی در چشم و پوست و مخاطها و اختلالاتی در جذب مواد چربی و در نزد موش سبب توقف نمو

و نزد پرنده ها مانند بوقلمون موجب پیدایش زخمهائی در دست و پای حیوان می گردد.

عوارض مخاطی بصورت زخمهائی در کنار لب ها و همچنین قرمزی لبها و زبان دیده می شود.

ویتامین G سابق یا نیاسین یا اسید نیکوتینیک یا ویتامین P.P

ویتامین C که در اکسیدوردکسیون تنفس نسجی دخالت می کند هم می تواند هیدروژن از دست بدهد یا بگیرد و در کمبود آن خونریزیهای مختلف در مفاصل و زیر پوست استخوانها و مخاطهای بدن و زیر جلد و لثه دیده می شود خستگی های مخصوصا در بهار و بی میلی و اختلالات قلبی و تنفسی و استعداد زیاد به عفونتهای مختلفه همه در کمبود ویتامین مذکور دیده می شود.

ویتامین E در عمل اپی تلیال (غدد تناسلی) و در رشد جنین و در اطروبی و صغر عضلات دخالت دارد.

کمبودش سبب سقط جچنین و از بین رفتنش در داخل رحم می گردد. و در موش نبودنش سبب عقیم شدن می گردد.

فلجهای عضلات مختلف و کم شدن حس شننائی و بویائی در نزد حیوان بواسطه نبودن ویتامین مذکور مشاهده شده و در کلنیک برای کم شیری و سقط جنین داده می شود همینطور در میاستنی یعنی تحلیل رفتن عضلات و صغر آناه بویژه در صغر و اسکلروزلاترال نخاعی تجویز می گردد.

دربعضی کتابها خرما را دارنده ویتامین D بمقدار زیاد دانسته اند(1).

1- سبزیها و میوه های شفابخش، تألیف لئونس کارلیه صفحه 187.

املاح موجود در خرما

املاح مذکور عبارتند از پتاسیم سدیم کلسیم منیزیم آهن مس فسفر املاح گوگرد املاح کلر.

فقدان پتاسیم را برخی علت حقیقی بروز زخم معده می دانند اشتهاء آور است و در بدن کم می شود اشتهاء کاسته می شود: کمبود آن امراض حلقی بویژه تورم لوزه ها ایجاد می نماید. گاهی توم قوزک پا بعلت کمی پتاسیم در بدن است. خستگی در کمبود پتاسیم دیده می شود و همانطوریکه کلسیم اهمیت مخصوصی در استخوانها دارد پتاسیم برای ماهیچه ها و انساج نرم دارد.

سدیم از زکام و کری جلوگیری کرده و حالت اسیدی دستگاه گوارش را قلیائی می کند و کمبود آن ممکن است ایجاد زخمی در روده ها بنماید. اختلال در متابولیسم سدیم بر روی بعضی غدد و سوخت سازها اثر می نماید. برخی خستگی ها و بعضی سردردها دراثر کمی سدیم بدن است.

کلسیم که در جد قبل (مربوط به شیر) به تفصیل از آن صحبت کردم.

از آهن و منیزیم و مس نیز در جلد مربوط به عسل گفته شد:

املاح گوگرد که خود بخود در مواد بیاض البیضی وجود دارد رل زیبائی دهندگی داشته و در ساختمان مو و پوست و ناخن و کبد وجود دارد و مصرف زیاد آن انسان را جنجگو و دعوائی می سازد.

فسفر که وجودش در اعصاب و مغز حتمی است از ضعف اعصاب و خستگی جلوگیری می نماید و برای تقویت بینائی نیز سودمند می باشد.

مقدار ترکیبات خرما

علاوه بر آنچه گفتیم خرما دارای مقداری آب مواد قندی مواد سفیده ای چربی است که اندازه همه آنها بقرار زیر است (در هر صد گرم خرما):

آب 8/13 تا 59 گرم

مواد قندی 6/37 تا 70 گرم

مواد سفیده ای 9/0 تا 9/1 گرم

چربی 3/0 تا 5/2 گرم

پتاسیم 9/64 تا 75 میلی گرم

سدیم 1/4 تا 48 میلی گرم

کلسیم 51 تا 75 میلی گرم

منیزیم 3/50 تا 5/58 میلی گرم

آهن 3/1 تا 6 میلی گرم

مس 18/0 تا 28/0 میلی گرم

فسفر 8/54 8/63

املاح گوگرد 8/43 تا 50 میلی گرم

املاح کلر 248 تا 290 میلی گرم

ویتامین A 50 تا 100 واحد بین المللی

ویتامین B1 07/0 تا 7/0 میلی گرم

ص: 66

ویتامین B205/0 تا 3/0 میلی گرم

ویتامین (نیاسین). P.P 6/0 تا 3/3 میلی گرم

ویتامین*** C7/2 تا 10 میلی گرم

و هر صد گرم خرما 157 کالری حرارت داده و تا رقم 383 نیز گفته شده است. ارقام فوق بر حسب آنکه خرما از چه نوع و نژادی باشد مخصوصا خرمای تر و تازه یا خشک فرق کرده است.

دانستنیهائی چند از خرما

کورنونسکی Curnonsky در کتابی که مخصوص خرما نوشته می گوید: علاوه بر اینکه خوردن قند خرما ارزش غذائی بیشتری از سایر قندها دارد و در مواقع خستگی مفیدتر است زیرا جذب بدن می گردد و در ضمن خوردنش را به ورزشکاران توصیه می نماید چنین مطلبی را دارد:

دانشمندان حساب کرده اند برای اینکه خرما بخوبی برسد باید مدت شش ماه 29 تا 30 درجه حرارت ببیند که حاصل جمع آن میشود 6000 درجه حرارت در صورتیکه فقط سه هزار درجه حرارت صرف رسیدن گندم می شود و از اینرو باید بپذیریم که خرما یکی از ذخیره کننده های انرژی برای رفع احتیاجات انسان مخصوصا بچه ها می باشد.

خرما مخصوص نقاط گرمسیر است. نقاط گرمسیر یعنی مناطقی که بنابر عقاید بعضی دارای تشعشعات سرطانزا است اما آفریده شدن منیزیم در این خرما واشتهای آدمی د نقاط گرمسیر نسبت به خرما خود نعمتی است زیرا کمبود منیزیم زمینه را برای ابتلا

ص: 67

به سرطان آماده می سازد.

یک نفر بدوی در نقاط گرم خرما خیز سالیانه بین 150-200 کیلو خرما مصرف می نماید.

خرما را باید بصورت طبیعی مصرف نمود و کنسرو آن بسیاری از عناصر مفیدش را از بین می برد.

باید توجه داشت که همه جان سخن از خواص خرمای رسیده و خوب است.

خرمای کهنه و فاسد تولید ناراحتی و مسمومیت می کند.

مصلح خرما، بادام یا اب انار است.

اسید پالمیتیک جوهر نخل است با فرمول 31H15C COOH

بیاد میهمانی نبی گرامی

حتی اگر یک مرتبه هم هست خوانندگان از زبان واعظان محترم این سرگذشت را شنده اند که : نبیگرامی و اصحاب بنابر رأی سلمان فارسی در ماه مبارک بمضان برای جلوگیری از حملات متحاصرین حفر خندق می کردند یکی از صحابه طرف عصر که فرمان دست کشیدن از کار داده شد به نبی گرامی عرض نمود: استدعا دارم خود و اصحاب افطاری را میهمان من باشید، حضرت فرمود چه داری؟ عرض کرد آبگوشا پاچه! حضرت با اصحاب رفتند و خوردند.

دراثر تجزیه پروتئین به پپتیدها فقط کمی انرژی آزاد می شود و همچنین در نتیجه تجزیه آن به امینواسیدها اندکی بیشتر

انرژی تولید می گردد ولی وقتی امینو اسیدها به اوره تجزیه می شود مقدار خیلی زیادتری انرژی به بدن انسان داده می شود. از طرف دیگر اوره بر خلاف سایر مواردی که از تجزیه هدروکابورها و چربیها حاصل می شود، دارای ارزش انرژی در حدود 2/1 کالری در گرم می باشد و دفع آن از طریق کلیه ها مقدار معنابهی انرژی لازم دارد طوریکه انرژی خالص حاصله بمراتب کمتر از 2/5 کالری در هر گرمی است که در موقع اکسیده شدن پروتئین در کالریمتر بدست می آید.

تجربه های زیاد نشان داده است که در جیره های غذایی مواقع ضروری برای هوا نوردانینکه در دریا و یا در صحرا فرود می آیند هیدروکربورها بعد از آب موردنیاز اولیه آنها می باشد زیرا این هیدروکربورها مانع از بین رفتن پروتئین بدن که درمدت گرسنگی بوجود می آید می شود.

یک عقیده شایع دیگر بر آنستکه مصرف زیاد پروتئین برای فعالیت های شدید عضلانی اعم از ورزش یا کارهای دستی و بدنی مورد لزوم است ... اخیرا ثابت شده که تعادل ازت را میتوان حفظ نمود و یک زندگانی پر از فعالیت را با اتکاء رژیم های غذادئی که در آنها پروتئین حداکثر 50 درصد مجموع کالریها را فراهم می سازد دنبال نمود (1).

خواهشمند است مطالب فوق را ضمیمه جلد سوم (2) بفرمائید آنجائیکه سخن از این بود: آیا کارگران با روزه شدن باعث رکود

1- کتاب 1091 انتشارات دانشگاه صفحه 106.
2- صفحه 85.

چرخ اقتصاد کشورند؟

البته توجه فرمودید که پس از کارهای خسته کننده مواد پروتئین دار ارزش عالی برای بدن دارد و عملاً نبی گرامی همینکه فهمیدند مهمانی به آبگوشت پاچه دارند همه را با خود بردند و بر این مطلب علمی صحه گذاشتند، بویژهخ این مسئله مهمتر است که مسلمانان مدینه که خرمای زیادی در دسترس داشتند و میشه سعی بر بجا آوردن کارهای مستحب می گردند حتما هنگام خواب چند دانه خرما می خورند (الان گفتیم قند خرما یا بطور کلی هیدروکربورها مانع از بین رفتن پروتئین بدن که در مدت گرسنگی بوجود می آید می شود).

خرما بعد از زایمان

با آنکه متجاوز از ده خبر و روایت اس تکه زائو را خرما بدهیم. از آنجا که درقرآن نیز اشاره ای شده به بحث مختصری می پردازم:

در سوره مریم است: و هزی الیک بجذع النخله تساقط علیک رطباحنیا: و مضمون قضیه مختصرا از اینقرار که سیده زنان جهان عصر خویش بانوی محترمه بزرگوار حضرت مریم آنروزی که از اهل خانه خویش کناری را بطرف مشرق برای عبادت انتخاب کرد (بیت المقدس را) آنگاه که از همه خویشاوندانش بکنج تنهائی پنهان گردید روح پروردگار (روح القدس که فرشته اعظم است) بر او بصورتی زیبا مجسم شد، مریم پاکیزه چون آن جوان را دید گفت من از تو بخدای رحمان پناه می برم اگر خیال بدی

درباره ام کنی روح القدس گفت من فرستاده خدای توام آمده ام تا بامر او ترا فرزندی بخشم بسیار پاک سیرت و پاکیزه. مریم گفت از کجا مرا پسری تواند بود و حال آنکه دست بشی بمن نریده است و من کار ناشایسته ای نکرده ام. فرستاده خدا از طرف خدا گفت البته اینکار خواهد شد و این پسر آیت بزرگ و عظیم الشأن و رحمت واسعه ای خواهد گردید. مریم بار برداشت و برای اینکه از سرزنش قوم دور باشد بمکانی دور رفت و منزل گزید تا درد زائیدنش پیش آمد زیر شاخه درخت خرمائی رفت و از شدت حزن واندوه با خود میگفت ای کاش مرده بودم و نامم از صفحه روزگار برافتاده بود که ناگاه روح القدس (یا فرزندش حضرت عیسی) ندا داد که ای مریم غمگین مباش که خدای از زیر قدمت چشمه آب جاری کرد و هزی الیک ... ای مریم شاخه درخت را حرکت ده تا از آن برای تو رطب تازه فرو ریزد و آنرا تناول کنی، پس از این رطبت تناول کن و از چشمه بنوش و ...

حتما به دستورات قرآن توجه فرمودید و سه مسئله ای را که مربوط به خرما طرح کرد با آنچه از خواص خرما گفتیم تطبیق نمودید:

1 خرمای تازه و تازه از درخت جدا شده: که لازم بتوضیح نیست و در هر مورد تازه خوی اصلح است و قبلاً شرح داده ام و خبری نیست در ان باره است که خواهم گفت.

2 بعد از زایمان و وضعی که باید جبران نقاهت زائو شود و به نوزاد نیز از آنچه از راه شیر سرایت می کند بهتینش برسد وه چه زائوتی و چه نوزادی علیهما سلام اللّه و اگر جسارت نمی شود

چه غذای خوبی که لیاقت آنرا یافت تا ایندو بزرگوار میل فرمایند و با مختصر مطالعه مجددی از خواص خرما وتوجه بمواد معدنی آن مخصوصا آهن و ... خواهید داست چرا باید بزائو خرما خوراند.

3 نوشیدن آب باخرما: زائو هر چند زایمان کاملاً طبیعی انجام دهد خونریزی داشته، عرق بسیار می کند، از اینرو تا حدودی بدنش کم آب دژهیدراته می شود و مهمتر از آن سوخت و ساز خرماست که بالطبع جاذب الرطوبه می باشد بعلاوه بزودی در بحث از اخبار وروایات خواهید خوانند که چگونه امام علیه السلام درباره خرما و آب بیان دیگری دارد.

خواص خرما

خرما میوه ای است شیرین، خوش طعم وخوش خوراک و در ردیف میوه ها سرشار از کلسیم وفسفر که هر دو برای بدن نهایت لزوم رادارند قرار گرفته اند.

خرما اثر داشتن ویتامین A را در نزد انسان و حیوان ظاهر کرده و نمو حیوان و رفع بعضی ناراحتیهای چشم انسان با خوردن خرما آشکار است.

آهن خرما چون زیاد است می توان با خوردن 15 گرم روزانه رفع نیازمندی از جهت آهن نمود و کم خونی یا عوارض نبودن آهن را که در جلدهای قبل شمردم بدینوسیله برطرف نمود.

خرما از اینجهت که دارنده منیزیم است فوق العاده اهمیت دارد زیرا پرفسور دلبه Delbet و بسیاری دانشمندان عقیده

دارند که در موارد کمبود منیزیم زمینه برای ابتلا به سرطان آماده است خاصه آنکه این میوه در مناطقی مصرف می شود که آفتاب فراوان است (و بعضی تشعشعات آنرا سرطانزا دانسته اند).

طبق آمارهائی که گرفته شده در مناطقی که خرما بیشتر خورده می شود مورد ابتلای به سرطان کمتر است بویژه آنکه دخالت تمدن نیز در کشورها که بعضی آنرا عامل مؤثر ابتلاء به سرطان می شمارند تا حدودی تحت الشعاع اثر جلوگیر کننده خرماست. (این مطلب حتی از طرف مجله رسمی پزشکی آمریکا در اواخر سال 1963 منتشر گردید) منیزیم اثر مخصوصی در درمان جوش و غرور جوانی دارد از این رو جوانانیکه در سن بلوغند و در نقاط معتدل و سرد (غیر خرماخیز) باشند میتوانند روزانه 2-3 عدد خرما بخورند.

خرما دردرمان فلج و لقوه مفید است و به مبتلایان فلج اطفال دادن روزانه چند خرما توصیه می شود خرما برای پیران مفید است زیرا مقوی سلسله اعصاب می باشد.

اخیرا مشاهده کرده اند که با کمبود منیزیم قند در ادرار پیدا می شود و وجود منیزیم برای کلیه ها و مثانه لازم شناخته شده که میتوان با خوردن 2-3 دانه روزانه رفع نیازمندی نمود.

مزه شیرین و خاصیت دفع خلط خرما زیاد است و میتوان شصت گرم آنرا در یک لیتر آب جوشاند و آنرا در مورد زکام و درد گلو و تمام عفونت های ریوی مصرف نمود.

ازجمله چهار میوه ملینه که معروفیت دارند خرما و کشمش و نجیر و عناب میباشد.

خرما بعلت ارزش زیاد غذائی که دارد غذائی عالی برای

ورزشکاران بحساب م رود ادامه در خوردن چند دانه خرما روزانه بعقیده بعضی یبوست های مزمن را نیز برطرف می سازد.

اخیرا ماده ای بنام Diostulen دیوستولنس) در خرما کشف و استخراج نموده اند که میتوان آنرا کرتیزن گیاهی دانست و از این جهت آنرا کرتیزن گیاهی نام نهاده اند که کرتیزن انسانی در بدن بهترین داروی ضد حسسایت و الرژی محصوب شده و برای مبتلایان به بیماریهای رماتیسم و پوست و چشم و ... که در نتیجه حساسیت بوجود آمده داوی ارزنده ای است.

خرما نیز همین عمل را انجام می دهد و ریشه حساسیت را از تن بر می کند و در نتیجه کسیکه حساس نبود حلیم و بردبار است بعلاوه که در کلیه التهابات (پوستی داخلی گوشی و ...) میتوان خرما مصرف نمود.

اخیرا معلوم شده دادن فسفر باکرتیزن از بعضی عوارض ناشی از تجویز کرتیزن جلوگیری بعمل می آورد و حا آکه در خرما همراه با کرتیزن گیاهی فسفر باندازه کافی وجود دارد که گفته شد.

خرما برای سوء هاضمه مفید است.

تازه معلوم شده قدرت فند خرما بیشتر از قند خالص بوده و اگر دو دسته حیوان را در نظر بگیریم که یکدسته از قند خرما و دسته دیگر از قند خالص استفاده کرده اند رشد اولیها بیشتر خواهد بود.

قند موجود در خرما عبارت از: لوولوز گلوکز و ساکارز می باشد.

میدانیم منیزیم مغز دراشخاص پیر بتدیج کم می شود بهمین

علت برای جبرانش باید غذاهائی خورد که منیزیم دار است و این خرماست.

منیزیم برای حفظ پرستات ضروری بنظر می رسد.

فسفر فعالیت های فکری را زیاد می کند و گفته شد که خرما دارای مقداری فسفر است.

مبتلایان به دیابت (بیماری قند) میتوانند بجای قند از خرما استفاده نمایند زیرا منیزی موجود در آن کار کلیه و لوزالمعده را آسان و از طرفی ویتامین B2 موجود در آن جاذب مواد قندی سایر غذاهاست.

وجود پتاسیم و منیزیم در خرما در تعادل یونهای بدن نقش مؤثری داشته و در شستشوی خون از مواد زئاد اثری شگرف دارد.

در آن قسمت که چرا باید با خرما افطار کرد خواص چندی از خرما را خواهم گفت که عنوانش چنین است: خرما از پرخوی جلوگیری می کند - بدن خرما را بعنوان غذای خوب می پذیرد خرما آزار نمی رساند خرما رساننده است نه برداشت کننده خرما خوردن تاسی بیک عادت دیرینه است خرما مانعی ایجاد نمی ند خرما کمک می نماید خرما سرشار از عناصر است خرماخوری زنده خوری است - خرما خوی تازه خوری است خرما با فقیر و غنی همنشین است مواد قندی خرما قابل توجه است خرما زود بداد گرسنگان می رسد خرما به هضم مواد غذایی دیگر هم کمک می کند خرما پاک کننده روده ها و دافع زهرهاست خرما مصلح اجسام ستونی است خرما اصلاح کننده مزاج خرما

جبران کننده از دست رفته هاست خرما مساعد با لوزالمعده خرما برای تقویت مردانگی و ... که همه را در چند برگ دیگر شرح خواهم داد.

خواص گوناگون دیگر خرما

از برگ خرما حصیر می بافند در قدیم بسیاری مساجد و اکثر خانه روستائیان با حصیر فرش می سد ولی امروز باین علت که در تابستان فرش خنک کننده ای است در بعضی نقاط بکار می رودو از لیف خرما طناب می بافند که دریزد و بعضی نقاط دیگر بآن سازو گفته می شود.

صنایع دستی بسیار ظریفی از لیف خرما درست می کند که بسیار زیباست و از جمله زنجیر ساعت، محل نشیمن صندلیها روی میزها و کلاه و ...

هسته خرما را آرد کرده و یا نیمکوب نموده به انعام شیرده می خورانند و از آنها شیر زیادی بدست می آورند و علت آنرا بواسطه فراوشانی ویتامین E مخصوصا در قسمت ریسمان مانند موجود در شیار هسته میدانند که قرآن آنرا فتیل نامیده است (روم ندعوا کل اناس باامامهم فمن اوتی کتابه بیمینه فاولئک یقرؤن کتابهم و لا یظلمون فتیلا سوره بنی اسرائیل روزیکه میخواهیم هر گروهی از مردم را به پیشوایان پس آنکه داده شد کتابش بدست راستش آنان می خوانند کتابشانرا و ستم نشوند باندازه فتیلی)

امروز از هسته خرما روغن بدست آورده و در صابونسازی

مورد استعمال دارد و اخیرا اعلام داشته اند که انسان میتواند از آن روغن مصرف نماید.

اعراب بادیه نشین که از آرد هسته خرما نان می خورند عمر طولانی می کنند زیرا هسته خرما دارای ویتامین های مفیدی است.

اگر بدرخت خرما شکافی داده شود شیره ای که از آن خارج می شود دارای مقدار زیادی مواد قندی معطر است که در بلوچستان به آن لاکمی گویند و بیشتر در ساختن مشروبات بکار می رود.

از تقطیر گل خرما آب مقطری بدست می اید که گلاب خوبی است ودر خوزستان آنرا عرق لگاح گویند و برای تقویت باه مفید بوده و مقوی و مفرح است.

از خرما، خبیص درست می کنند که شرحش داده شد و حلواه و غذاهای دیگر.

سرکه خرما و شراب و الکلش معمول است و سرکه آن از سرکه انگور ترش تر است.

تهیه مشروبات الکلی از خرما معمول گردیده است.

با خرما انواع و اقسام شیرینیجات و شکلات و بیسکویت ساخته می شود که در عراق فراوان است و در جنوب ایران شیرنی خوشمزه ای بنام رنگینک از خرما تهیه می نمایند.

البته فراموش نکرده اید آنجا که گفته شد چرا در آیه نامی از رطب و تمر و عنب برده نشده و بجای خرما و انگور از درخت آنها نخیل و اعناب اسامی آورده و به ثمرات و میوه ها

(جمع) آنها اشاره گردیده و در اینجا یک علتش را دانستید اینست که از ساق و برگ و هسته درخت خرما هم میتوان مواد شیرین و سکرآور و ... بدست آورد، آری کتاب آسمانی باید چنین باشد که حتی به ریزه کاریهای علمی موضوع نیز توجه فرماید.

بعلاوه این توجه را نیز لابد فرمودید: شیر انعام تقریبا همه یکرنگ و دارنده عناصری مشابه و از لحاظ مقدار نزدیک بیکدیگرند. عسل ها از این لحاظ که الوان گوناگون دارند قرآن به آن اشاره کرده و باز نام زنبور را آورده در صورتیکه بجای نام عسل، کلمه شراب را ذکر فرموده همانگونه که چون خرما دارای انواع و اقسام (در ایران حدود صد رقم) می باشد پروردگار نام درخت خرما را آورده و نه خرما را. هم زنبور عسل در حقیقت زنبور و نوعی از حشرات است که میتواند الوان عسلها را بدهد و هم درخت خرما، واقعا درختها مشابهند و میتوانند اقسام خرما را تهیه نمایند و این خود از معجزات قرآن است که انعام و شیر (هر دو طرف) را نامبرده اما زنبور و درخت خرما و انگور آورده شده بدون آنکه از محصولهای متفاوتشان نامی ذکر فرماید.

چرا افطار با خرما باشد

در جلد سوم که مربوط به روزه بود به زیان آنچه امروز معمول شده اشاره گردید در باره نقل شیرینی جهت افطار که بین دو نماز به مؤمنین داده می شود در صورتیکه شایسته است

بدستور نبی گرامی افطار با کشمش یا شیر یا آب یا ... و در درجه اول با خرما بوده باشد.

چرا افطار با خرما باشد؟

از پرخوری جلوگیری می نماید: بین عوام گفتگو چنین است که روزه گیران نمی خورند و در عوض چون به افطار نشینند تلافی کرده به پرخوری می پردازند! متأسفانه این سخن دور از هر گونه شایستگی است زیرا کسیکه به آیه کتب علیکم الصیام کما، ..، ایمان و توجه دارد و روزه گیر است به آیه کلوا و اشربوا و لا تسرفوا... نیز مؤمن می باشد و پرخوری نمی کند با وجود این انتخاب خرما یا کشمش برای افطار به این علت که قند هگزوز (دکستروز گلوکز E) و فروکتوز (لولز) دارند و جذب آنها سریع است (قبلاً شرح داده شد) سبب کاهش اشتها شده از پر خوردن و ناگهان خوردن که بیشتر ایجاد آمباراگاستریت می نماید جلوگیری می نماید.

بدن خرما را بعنوان غذای خوب می پذیرد: ویرخوکرارا دیده بود وقتی به بیمارانش غذای پخته می دهد پدیده شگفتی در آنان بوجود می اید، تورم خفیف مجاری گوارشی و زیاد شدن گلبولهای سفید، فعل و انفعال فوق در بدن این معنی را می رساند که بدن در برابر غذای پخته همان عمل را انجام می دهد که هنگام دفاع در برابر متجاسرین (علائم آن ازدیاد گلبولهای سفید است و تورم ناحیه مربوطه) در صورتیکه با شروع در خوردن از غذای خام چنین عکس العملی دیده نمی شود و بدن آنرا بخوبی می پذیرد و خوردن خرما این

فایده را دارد و شگفت آنکه در قرآن نیز به عناصر خام و از جمله خرما اشاره گردیده و آنرا برای خوردن انسان و حیوان دانسته و نام انسان را مقدم بر حیوان آورده است «فانبتنا فیها حبا و عنبا و قضبا و زیتونا و نخلا و حدائق غلبا و فاکهه و ابا متاعالکم و لانعامکم سوره عبس» البته توجه فرمودید که قران این خام خوری را برای انسان و حیوان، هر دو متذکر است و این از اعجاز است که 15 قرن قبل چنین مطلبی اورده شود تا جائیکه ما بتوانیم بگوئیم خام خوری در دستگاه گوارش انعام همان عمل را می نماید که در معده و روده انسان.

خرما آزار نمی رساند: اگر بدن را بحساب ماشین منظور بدایم برای هضم و جذب مواد خاک کمتر کار انجام می دهد لذا خستگی کمتر ایجاد می نماید.

خرما رساننده است نه برداشت کننده: قبلا برای هضم وجذب بسیاری از مواد اشاره شد که یا باید موادکافی یا ویتامین ث از بدن برداشت شود در صورتیکه خرما هر چیز مورد لزوم را با خود دارد و از بدن برداشتی نمی کند.

خرما خوردن تاسی بیک عادت دیرینه است : پیدایش آتش فقط سابقه چهارصد هزار ساله دارد و استفاده انسانی از آتش را نتوانسته اند از سی هزار سال ببالا ببرند در صورتیکه وجود آدمی بر روی زمین طبق پیدایش فسیل استخوانی به بیست میلیون سال می رسد یعنی آدمی بیست میلیون سال عادت به خام خوری داشته و سی هزار سال می باشد به پخته خوری پرداخته است.

خرما مانعی ایجاد نمی کند: غذاهای پخته ترشی

بدن را زیاد می کنند و در نتیجه ذخیره مواد قلیائی بدن (مثلاً کلسیم) کم می شود و به استخوانها و اعصاب و دندان ضرر می رسد.

خرما کمک می نماید: غذای پخته که ایجاد ترشی در بدن می نماید مانع عمل ویتامین A می گردد در صورتیکه خرما ایجاد ترشی نکرده و خود سرشار از ویتامین A است.

خرما سرشار از عناصر است: فرض آنکه مواد اولیه غذائی که پخته می شود سرشار از عناصر مورد لزوم باشد ولی ویتامین های ب و ث در برابر حرارت و هوا تجزیه از بینم روند و با خوردن خرما چنین وضعی پیش نخواهد آمد.

خرماخوری زنده خوری است: قبلاً شرح داده ام که سلولهای زنده بدن نیازمند بمصرف رساندن سلولهای زنده و عناصر تازه غذایی است و در خرما چنین شرائطی موجود است و خرما و کشمش هر چه کهنه شود در صورتیکه ترش و فاسد نگردند اسید الکلهایشان به قند تبدیل می گردد.

خرماخوری تازه خوری است: گفتم، شاید یک حکمت اینکه اسلام احتکار بعضی مواد خوراکی را ممنوع داشته باشد که در اثر ماندن، بتدریج عناصر مفید مخصوصا ویتامین هایش را از دست می دهد در صورتیکه خرما برای همیشه تازه و سرشار از عناصر خود باقی می ماند.

خرما با فقیر و غنی همنشین است: تهیه خرما آن هم چند دانه برای همه از ثروتمند و بینوا و غیره میسر و آسان است.

مواد قندی خرما قابل توجه است: چون در

محاسبه ضریب تنفسی برای تعیین میزان سوخت و ساز مواد قندی و چربیها به تغییرات حاله بنگریم می بینیم اندک زمانی پس از صرف غذا تقریبا کلیه غذای متابولیزهشده منحصر به هیدراتهای کربن است و این تقریبا عملی است که بدن انجام می دهد.

باستثنای مواد بیاض البیضی اضافی، رژیم غذائی و 30 گرم پروتئین که روزانه بناچار تجزیه می شود تا زمانیکه مواد قندی و چربیها در دسترس قرار دارند تقریبا بطور کلی همین مواد بمصرف ایجاد انرژی می رسند.

خرما دفاع بدن را بالا می برد: تازه دانسته اند بین سوخت و ساز گلوکز و ترکیب اسیدهای چرب و تری گلیسرید یا چربی خنثی ارتباط نزدیکی وجود دارد و از آنجا که گلوکز بوسیله اغلب بافتها بدون حضورانسولین در بافت ها قابل استفاده نیست از اینرو چاقی آن زمان که غلظت انسولین در بافت ها کافی نیست غیر ممکن است بنابراین مصرف زیاغد غذای کاربوهیدرات (قندی نشاسته ای) تأثیر فوق العاده ای در تبدیل جریان متابولیسم گلوکز به لیپوژنز دارد در صورتیکه مصرف کم کاربوهیدرات جمع شدن چربی را در بدن بحداقل ممکن می رساند.

البته افطار با چند دانه خرما یا کشمش شروع شدن بدن را در برابر گرسنگی قندی که پس از هر روزه ایجاد می شود مسلح مهیا ساخته هم انرژی لازم را ببدن می رساند و هم مانع تجمع چربی می گردد و از انجا که سه چیز دفاع بدن را کم می کند: نارسائی کبد چربی زیاد زیر پوست و بی حرکتی لهذا خرما که هم مانع تجمع چربی می گردد و هم دارای عناصر مفیدی برای

کبد است دفاع بدن را بالا می برد.

بعلاوه پرخوریهای قبلی چه در چربی چه مواد بیاض البیضی چه قندی نشاسته که سبب ذخیره چربی گردیده بعلت اینکه هیدراتهای کربن زودتر از همه می سوزند خوردن خرما یک کیفیت مخصوص در حظ مواد بیاض البیضی بدن است زیرا خود را می رساند و نمی گذارد پروتئین ها تبدیل شوند.

خرما هضم و جذب را آسان می کند: بعلت داشتن مواد کافی ضروری و عناصر کاتالیزوری.

خرما زود بداد گرسنگان می رسد: چون دارای گلوکز و هضم سریع است و چون ویتامین ث و فسفر که برای جذب مواد قندی در محیط روده لازم است خرما با خود می آورد.

خرما به هضم مواد غذائی دیگر هم کمک می کند: مواد سفیده ای باندازه ای برای بدن ضروری است که رشد و نمو و نگهداری بدن تأمین گردد و این مقدار البومین حداقل لازم است و این حداقل بچند عامل بستگی دارد که یکی از آنها بستگی بمواد غذائی دیگری دارد که انسان با آن خواهد خورد، چنانچه هیدرات دو کربن این حداقل را پائین و چربیها را بالا می برد و در نتجه خرمای سرشار از هیدرات دو کربن سبب می شود اگر مواد بیاض البیضی خورده شود بدن بهتر از آن استفاده نماید.

خرما پاک کننده روده ها و دافع زهرهاست: تاکنون عقیده داشتند مواد سلولزی قابل جذب بدن نیست اما امروز می گویند در محیط روده ها باکتریهائی یافت می شود که

سلولزها را هم حل می کند لذا مقداری از مواد سلولز بوسیله روده ها جذب می شود و قسمت دیگر که قابل جذب نیست دو فایده دارد: یکی که مدفوع را ازحالت آبکی در می آورد و با حجم خود روده ها را پاک می کند، دیگر آنکه مقدار زیادی از زهرهای روده ها را جذب و با خود بخارج دفع می نماید. (این قسمت است که میتوان خرما را بعلت دفع سموم رزق حسن نامید).

خرما مصلح اجسام ستونی است: پس از گرسنگی های طولانی بویژه اگر گرسنگی قندی باشد اجسام ستونی بدن بالا می رود که برای بدن سمی است و می دانیم که چربیها مولد اساسی ومهم اجسام مذکورند و این اجسام مسموم کننده فقط در برابر هیدراتهای کربن می سوزند و به آب و اسید کاربوئیک تبدیل می شوند از اینرو همین دو سه عدد خرمای وسط نماز تا فاصله افطار کامل بعدی تا حدودی دافع سم هاست.

اسیدهای موجود در خرما (و سایر میوه جات) با فلزات ترکیب نشده که املاحی درست نمایند بلکه اثرات خاص سودمندی دارند که از آن جمله است: اگر اجسام ستونی درخون بالا رود خوردن آنها بخصوص آنکه اسید سیتریک دارد نافع است.

خرما اصلاح کننده مزاج: پنج درصد میوه جات بطور تقریب سلولز اس تو بهمین علت طبیعی ترین و بهترین ملین ها بوده و از یبوست جلوگیری می نماید.

خرما جبران کننده از دست رفته هاست: نه اینست که هنگام تهیه افطاری اگر پخته باشد تمام فرمانها در حرارت 60 درجه از بین می رود در عوض خرما مقداری فرمان مشابه

دیاستازهای مترشحه بدن را بهمراه آورده حل و هضم را آسان تر می سازد.

خرما مساعد با لوزالمعده: در اغلب ریشه ها (پیاز پیازچه سیر (موسیر سیب زمینی هویج تره فرنگی شلغم ترب و خرما انسولین گیاهی وجود دارد و دراینصورت برای سوزاندن مواد، خرما کمکی برای لوزالمعده است.

خرما برای تقویت مردانگی: در ترشحات غدد جنسی زنان فلیکولین فراوانی وجود دارد و در مردان بمقدار ناچیز که تقویت کننده ترشحات مردانگی است از آنجا که خرما دارنده کمی فلیکولین است میتواند از این لحاظ نیز جبران ضعف روزه را بنماید.

اثر فوق العاده خرما در افکار: هیدروکبرورها مانع از بین رفتن پروتئین بدن که در مدت گرسنگی بوجود می آید، می شود(1). خوب دقت فرمائید، یاد آن پیشوائی که گفته بود کارگران روزه نگیرند که مانع رکود اقتصاد کشور می شوند. بخیر! خوب بود به همین یک مطلب علمی توجه فرموده باشند که پروتئین های گرسنگی کشیدگان با خوردن قند طبیعی خرما چگونه محفوظ می ماند! (قبلاً نیزاشاره شد).

خرما و سخن نبی گرامی: برودی در همین جلد خواهید خواند که چگونه نبی گرامی به انرژی زائی و کالری دهندگی خرما اشاره فرموده اند.

1- صفحه 106 کتاب تغذیه مواد خوراکی انتشارات دانشگاه تهران 1091.

تذکر ارزنده: بار دیگر بکسانیکه هنگام افطار به نماز گزاران شیرینی های مصنوعی (نقل و ...) می دهند تذکر می دهیم این عمل شما بزیان مردمیاست که بخانه خدا پناه آورده و باعتماد شما و دیگر برادران دنی خود هر چه را باو عرضه بدارند با اطمینان کامل می خورد. (چنانچه مریض خود راتسلیم طبیب می کند و هر چه باو بدهد حتی زهر بدون درنگ و با میل می خورد) زیان حاصله را در جلد سوم که مربوط به فلسفه روزه است نوشته و شرح داده ام و اینجا فقط می گویم قندهای مصنوعی که در برابر حرارتها وآهک و عناصر دیگر عاری از مواد مفید شده اند هنگام هضم و جذب مجبورند از عناصر مفید بدن برداشت کرده بکار هضم و جذب ببرند و در نتیجهه تعارف افطاری شما تنها یک ضرش برداشت عناصر مفید بدن برادر دینی بوسیله عمل بظاهر خداپسندانه و درحقیقت و باطن خصمانه شماست!

خرما در کتب پزشکی قدیم

تمر: بفارسی خرما نامند از ابتدای تکون تا انتها هفت مرتبه می باشد (1) طلع که ولیع نیز گویند (2) بلح (3) خلال (4) بسر (5) قسب (6) رطب (7) تمر.

1 طلع : شکوفه درخت خرماست که بعد از شکفتن خرما از غلاف آن حاصل می شود مانند آرد و دقیق النخل نامند و بدون پاشیدن آن بر ثمر نخیل بار نمی بندد. در اول سرد و دوم خشک و قابض طبع و مسکن حرارت خون و مقوی معده و خشک آن بقدر نیم وقیه رافع اسهال و جهت تشنگی و تبهای حار و نفث الدم و نزف

الدم نافع و دیر هضم و اکثار آن مولد قولنج و عسر بول و درد سینه و مصلح مطبوع آن روغن کنجد و خام آن را مصلح چربیها و شیرینی هاست و آرد آن با حرارت لطیفه و بغابت محرک باه است.

2 بلح: به حاء مهلمه ثمر درخت خرماست که سبزه بوده زرد مائل بشیرینی نشده باشد و غوره خرما نیز نامند و داخل اکثر طیوب می کنند در اول دوم سرد در آخر آن خشک و با عطریه و قابض و مقوی معده و جگر و قاطع قی صفراوی و اسهال مزمن و ادرار بول و سیلان زخم و خون بواسیر و مقوی لثه و ضماد آن ملصق جراحات تازه و مقوی عصب مسترخی و خوشبوکننده و مداومت اکل آن قاطع جذام و مضر شش و سینه و مولد خلط غلیظ و مولد ریاح و مصلحش عسل و شربت خشخاش و بنفشه مربا و قدر شربتش دو درهم و جزو اعظم سک رامک است و چون آب آنرا با آب غوره بجوشانند تا غلیظ شود و در چشم کشنده جهت قطع دمعه و جرب و سلاق مجرب است.

3 خلال: غوه خرماست که از حد بلح گذشته باشد.

4 بسر: غوره خرماست که زرد و مایل بشیرینی شده باشد. خرما هر چند شیرین تر شود گرمتر میگردد و در اول گرم و در دوم خشک و قابض و مقوی معده و حرارت غریزی و جهت رفع بواسیر و نفث الدم و خائیدن آن جهت تقویت لثه نافع مسدود و دیر هضم و مولد خلط خام و نفخ و مصلحش سکنجبین و انار ترش شیرین و مضر سینه و شش و مصلحش خشخاش است و رب بسر در مزاج مثل آن و جهت قی و اسهال و ضعف معده نافع و نبیذ آن مسکر و قابض و مقوی معده و امعاست.

5 قسب: اسم حجازی خرمای خشک که بکمال نرسیده باشد گر و خشک و مسکن تشنگی بلغمی و قاطع اهال رطوبی و محلل مواد سینهه و دیر هضم و قلیل العذا و مصلحش گردکان بوداده است.

6 رطب: خرمای تازه است و نسبت آن بخرما مثل نسبت میوه های تازه است بخشک آن و مداومت آن با بادام بغایت مسمن و محرک باه و مقوی گرده و کمر است و سایر خواص در تمر ذکر می شود.

7 تمر: تمر در دوم گرم و در اول خشک و بعضی در اول تر دانسته اند منتهی مبرودین و موافق سینه و شش و کثیر الغذا و مولد خون متین و مقوی گرده لاغر شده و ملین مفاصل و جهت فالج و اعیا و درد و رک وامراض بارده و لیغمیه و درد کمر و طبیخ آن با حلبه جهت تب بلغمی و حصاه مجرب و مولد سودی و سده جگر وسپرز و محرق خون و معفن اخلاط و مصدع و مورث قلاع و رمدو درد دندان و مصلحش روغنها و خشخاش و بادام و سکنجبین وآب انار و محرور را اجتناب اولی و در بلدی که خرما حاصل نشود اهل آن بلد باید بسیار تقلیل نمایند و دانه خرما حاصل نشود اهل آن بلد باید بسیار تقلیل نمایند و دانه خرما مرکب القوی و قابض و مسحوق آن جهت اسهال و ذرور سوخته آن جهت رویانیدن مژه و قروح حبشیه و الصاق جراحت تازه و قرحه چشم و سبل و جرب و حدت نافع است و چون تمر را در شیر تازه خیسانده تناول نمایند و از عقب شیر بنوشند در تقویت باه بیعدیل دانسته اند.

ص: 88

کتاب انگور

اشاره

تاریخچه انگور

از چه زمانی بشر انگور را شناخت؟ استفاده اولیه انسان از تاک تاریخش چیست؟ مانند بسیاری از مسائل دیگر در تاریکی های تاریخ فرو می رود ولی نام تاک در طول تاریخ همه جا همراه با نام انسان است یعنی اگر قدیمیترین برگ شناسایی آدمی بدست آید و از خوراکی نامی برده باش آن نام به یقین تاک است نامی توام با ستایش در کشور یونان و همراه با اهمیت و احترام در مملکت روم حتی طبق روایتی که افسانه ای بیش نیست گفته شده پس از طوفان نوح کشتی به سیسیل رسید حضرت نوع بز نری را در باطلاقی پر از گل و لای رها کرد، بز با جست وخیز و گام برداریهای مخصوص خودش رفت و رفت تا بیک نبات وحشی رسید از آن زیاد بخورد و در حالیکه مست بود برگشت.

در ایتالیا، الجزایر و شامپانی آثار درخت تاک مربوط به دورانهای سوم و چهارم زمین شناسی دیده شده است. کاشتن آن نزد مصریان و یونانیان از بسیار قدیم معمول بوده و سابقه پنج الی شش هزار ساله شناخته شده از مصر است.

در نوشتجات هومر Homere نام شراب انگور در ردیف خوراکهای معمولی آورده شده، کالیپسو Calypso به اوبیس

Ubysse سه چیز می دهد که برای زندگی لازم است نان و لباس و شراب. بچه ها با مسرت شراب دریافت می داشتند و شهری از یونان را یونان شراب (اواوس Oivos) نامگذاری کرده بودند.

فنیقی ها انگور رابه مارسیل و از آنجا به کشور گل (فرانسه) آوردند.

در ایران سابقه استفاده از انگور را تا بزمان جمشید جم می کشانند.

در کتب هندیها و چینیها از انگور نامبرده شده و سی سال قبل از تولد مسیح به آن آشنا بوده اند.

انگور از اول در آسیا بشکل نبات وحشی میروئیده است.

نقش و نگارهائی مربوط به چیدن انگور در مقابر قراعنه مصر یافته اند قرآن از زمان یوسف نبی به انگوری اشاره می فرماید که مرد هم زندانی یوسف خواب دید برای فرعون انگور میفشارد و از آن زمان خوراک اعیانی بوده است.

سابقه انگور را در کشور یونان اینگونه میدانند که توسط یهود ابتدا به یونان و سپس به ایتالیا برده شد.

اصطلاحات درمانی و پزشکی انگور شناخته شده و همراه است با عناوین مشخص پشکی که در قدیم مرسوم بوده است.

از آنزمان به تفصیل از خاصیت اشتهاءآور شیره انگور (1) صحبت شده و تاریخ طبیعی قرن دوازده مسیحی از حرارت بخشی انگور سیاه و خوشمزگی انگور سفید مطالبی دارد. همینطور به

1- مقصود از شیره انگور دست افشار انگور است.

خواص کشمش بعدها اشاره شده است.

Dioscoride (بقراط) و گالن به استعمال شیره انگور در التهابات قسمتهای دستگاه گوارش اشاره کرده و در موارد درمانی چندی آنرا تجویز کرده اند بخصوص در ابتلاء به ضعف های عضلانی و استخوانی.

خواص انگور بر حسب آنکه دارنده فلان عنصر مشخصی است و لهذا برای بیماری مخصوصی باید تجویز گردد یا مثلا بر روی کلیه و کبد و ... اثر نیکوئی مینماید یا در رژیم های مختلفی بکار می رود، در طول زمان بتدریج معلوم و بررسی گردیده و در سالهای بخصوصی شناخت شده و حتی نام دانشمندی که برای اولین مرتبه بوجود هر یک از عناصر موجود در انگور یا بیکی از خواص آن پی برده در کتابها آورده شده(1) که از نوشتن آنها برای جلوگیری از اطناب خودداری می گردد فقط ذکر این جمله واجب است که: کتابهای طبی پزشکان اسلامی ایران و مصر و سوریه و عراق و اسپانیا و ...، پر است از مطالب مذاکور با ذکر این تأسف که امروز کسی به بررسی در آنها نمی پردازد و همه توجه بسوی غرب است.

نویسنده در هر جلد بقسمی از مطالب پزشکان اسلامی اشاره کرده و ملاحظه فرمودید در جلدهای 5 و 6 که راجع به عسل و شیر بود از چند پزشک اسلامی مطالبی آوردم ولی بررسی بیشتر و توجه دقیقتر در این باره بیاری خدای در جلد مربوطه (درمانشناسی و اسلام) بعمل خواهد آمد.

1- رساله دکترای آقای رنه ژاکسون که شرحش خواهد آمد.

ترکیبات فیزیک و شیمیک انگور

بررسی های قابل توجهی برای تعین ترکیبات انگور بعمل آمده که بیشتر آن در قرن اخیر صورت گرفته و علت توجه بیشتر بانگور را شاید بتوان در دو قسمت خلاصه کرد یکی در دسترس بودن انگور و فراونی آ ندر کشورهای مترقی و ممالکی که آزمایشگاههای مجهزی بدین منظور در اختیار داشته اندو چون میوه مورد بحث و کشورهای مذکور دغلب با آب و هوای انگور خیز مدیترانه چندان فاصله ای نداشته اند یعنی آزمایشگاه و ماده مود برسی در جواب یکدیگر بوده اند بهتر مورد بررسی عملی قرار گرفته است دیگر بعلت خواص فوق العاده و قابل توجه غذائی و درمانی انگور می باشد که توجه آزمایشگاهها را بسوی خود جلب مینموده است.

اینکه به ذکر ترکیب قسمت های مختلف انگور می پردازیم.

خوشه انگور که از دانه های انگور و دم دانه انگور تشکیل یافته است.

دم انگور: یا پایه انگور هک بیشتر یا کمتر چوبی می شود (و بعضی علت بیشتر چوبی شدن یا کمتر، را متناسب با نظم و ترتیب آب دادن و تغذیه تشکیل تاک می دانند) سه تا 7 درصد وزن مجموع خوشه را تشکیل می دهد.

دانه انگور: تنها قسمت خوردنی اس تکه با پوست دانه احاطه شده و شامل سه قسمت می باشد: پوست هسته ها گوشت میوه.

ص: 94

پوست انگور: ده درصد مجموع وزن دانه انگور است و از یک عده سلولهای مسطح درست شده، ترکیباتش تقریبا بقرار زیر است:

آب 78-80 درصد

بی تارتارات سدیم 2/0-3/0 درصد

اسید ارگانیک 1 درصد

تانن 1-2 درصد

مواد ازته 1/5-2 درصد

مواد کانی 1/5-2 درصد.

کراسو Crasso مواد کانی آنرا بقرار زیر دانسته است: پوست انگور قرمز (درصد) پوست انگور سفید

(درصد) پطاس 65/41 88/46

سود 13/2 62/1

کلسیم 32/20 73/21

مانیزی 02/6 45/4

اکسید دوفر (آهن) 11/2 97/1

اکسید دومنگنز 76/0 51/0

اسیدسولفوریک 48/3 88/3

کلر 50/0 71/0

اسیدفسفریک 57/19 68/15.

توجه شما ره بفزونی قابل توجه آهن و منگنز و اسید فسفریک انگور قرمز نسبت بانگور سفید جلب می نمایم زیرا بزودی راجع به نظر اسلام در این باره با شما سخنی دارم.

ص: 95

هسته ها: کهعضو تولید مثل نباتند و برای خود زندگی مستقلی دارند و وقتی انگور رسیده باشد وزن ترکیباتش چنین است (درصد)

آب 36-40

عناصر چربی 10-12

تانن 7-8

مواد ازته 5

اسید ولاتیل (Volatile)(فرار) 1

عناصر قندی نشاسته ای 36-34

مواد کانی 1-2

عناصر کانی آنها هستند: (درصد)

پتاس 4/29-8/27

کلسیم 5/32-32

مانیزی 5/8

اکسید دوفر 4/0-3/0

اسیدسولفوریک 6/2-4/2

کلر 4/0-3/0

سیلیس 3/1-1

اسیدفسفریک 27-21.

از لحاظ ترکیب عمومی هسته های انگور سفیت خیلی فقیرتر از هسته انگورهای قرمزند.

گوشت انگور: قسمت قابل توجه انگور را تشکیل

می دهد. زیرا هر چه طعم شیرینی و قسمت گوارای انگور است در این قسمت نهفته می باشد.

آن قسمت از گوشت انگور که بصورت ژلاتین است و در دست له و خرد نمی شود جدارهای نازکی است که شهد و شیرینی انگور را در بر دارند.

نسج سلولی قسمت گوشتی انگور از لحاظ وزن ناچیز بوده و 3/0 الی 5/0 درصد وزن انگور را تشکیل می دهد وقتی انگور بخوبی رسیده باشد قسمت مرود بحث را چنین ترکیباتی است:

آب 70-80 درصد

شیرینی 10-25 درصد

مواد محلول (اسیدهای آزاد و مرکب عناصر معدنی مواد ازته و مواد پکتیک)

(1) مواد ازته که بدوحالت در انگور وجود دارند: در حالت آمونیکال و حالت ارگانیک. که تشکیل شده بوسیله آمونیاک و اسیدهای آمیده و آمینه

(2) مواد معدنی بدست آمده بقرار زیر است:

فسفات دوپتاس 2-750/0

فسفات دوشو 100/0-200/0

فسفات دومنیزی 100/0-180/0

اکسید آهن 005/0-025/0

اکسید منگنز 0018/0-008/0

سیلیس 052/0-077/0

کلرور سدیم 05/0

البته توجه به فراوانی پتاسیم قسمت گوشتدار انگور فرموید که تقریبا پنجاه درصد مواد کانی راتشکیل می دهد.

(3) اسید تارتریک، مالیک، سیتریک، ملحق به اسید فسفریک، فسفاتهای معدنی وآلی. به اسید کربنیک، کربناتها. به اسید سولفوریک، سولفاتها. به اسید کلریدریک کلرورها و 30/0 تا 45/0 درصد ترکیب قسمت گوشتدار انگور را تشکیل می دهند.

(4) شیرینی ها انگور که باشکال: گلوکز، لولز، مانیت و دوسیت Ducite در آن وجود دارد. مقدار آنها بستگی به نژاد گیاه و محل پرورش آن داشته و متفاوت است و در حداقل 8 درصد و در انگور طبیعی وخوب رسیده 24-25 درصد.

در آنزمان انگور خوب رسیده است که شیرینی شهدش مرکب باشد از مخلوطی گلوکز و لولز بمقدار مساوی.

شیرینی در تمام قسمتهای گوشتار یکنواخت توزیع نشده و بر حسب بررسی هائی که بعمل آمده می توان آنرا به سه بخش تقسیم نمود:

(الف) ناحیه محیطی، مجاور پوست شامل 6/19 درصد شیرینی است.

(ب) منطقه مرکزی نزدیک هسته ها که 16 درصد شیرینی دارد

(ج) قسمت بین دو ناحیه مذکور که اهمیت داشته و اتصال

دهنده ناحیه محیطی و منطقه مرکزی است و 6/17 درصد شیرینی را دارد.

(5) عناصر پکتیک با توجه به اینکه پکتین حاصل می شود از هیدرولیز الکل متیلیک، گالاکتوز و یک اسید و یک دیاستاز، پکتازی که عمل انعقادی دارد در حضور املاح کلسیم و بشکل بازهای ژله و مرباهای انگور خودنمایی می نماید.

(6) آرماند گوتیه Armand Gauthier و پ بورسه P.Bourcetدر قسمت گوشتدار انگور یافته اند، یدوارسنیک ید باندازه دوصدم میلی گرم در یک کیلو گرم ماده تازه اما مرکب با عناصر البومینوئیدی، و بنابر عقاید دانشمندانی چند این یدی است بسیار فعالتر از یدهای متالوئیدیک (فلزی) ارسنیک یافت می شود تراس (بسیار ناچیز) اما در موارد درمانی که نیازی به ارسنیک مختصری باشد میتوان از همین ارسنیک انگور استفاده کرد.

7 آب که در تمام قسمت انگور پخش و منتشر است و 80-70 درصد وزن مجموع دانه راتشکیل می دهد.

برای بیشتر روشن شدن مطلب ترکیبات قسمت های مختلفه یکنوع انگور سیاه (Pineau Noir) را بر حسب ارقامی که ژیراردولینده داده اند ذکر می نمایم Giracdet Lindet و اینک ترکیب شیمیک پوست:

آب 34/63

تانن 16/1

کرم تارتیر 92/0

اسیدهای آزاد 36/0

خشبی 23/32

ص: 99

عناصر معدنی 09/2

ترکیب شیمیک هسته ها: آب 45/30

روغن 69/7

اسید فردار 76/0

تلتت 50/3

مواد صمغی 60/2

خشبی 19/53

مواد معدنی 81/1

ترکیب شیمیایی قسمت گوشتدار:

آب 92/72

شیرینی قابل تخمیر 51/23

اسید تارتریک آزاد 29/0

اسید مالیک و ... 29/0

مواد ازته 38/0

مواد اندازه گرفته نشده 80/1

مواد معدنی 15/0

خشبی غیر قابل حل 43/0

ترکیب شیمیایی انگور همیشه ثابت نبوده و بستگب به زمین و آب و نژاد گیاه و منطقه و رسیدگی انگور دارد.

چرا اینقدر مفصل

با آنکه از آوردن بعضی مطالب خودداری می شود باز ممکن است گفته شود: اینقدر طول و تفصیل از انگور نه با مطالب مذهبی ارتباطی دارد نه با آنچه از نام کتاب معلوم می گردد نسبتی خواهد داشت! فقط ممکن است اگر باختصار برگزار گردد عده ای بگویند چرا از ذکر دانستنیها امساک می شود!

بعضی نیز دوست دارند که بر معلومات عمومیشان نسبت به خوراکیها افزوده شود.

دسته ای از اینکه برای اولین بار مطالبی به تفصیل پیرامون اغذیه نوشته می شود خوشحال باشند. اما خودم مقصود دیگری هم دارم:

ممکن است کابم را متخصصین امور غذائی بخوانند یعنی کسانیکه همین طول و تفصیل برایشان ناچیز باشد یا کسانی بخوانند که در معارف اسلامی دانه و فوق العاده اند و قسمت های اسلامی کتاب بنظرشان بسیار مختصر برسد.

چه آن متخصص بخواند یا این دانشمند بالاخره هر کس بر یک قسمت از دو بخش مذکور مسلط باشد میتواند از نهاد قسمت دیگر مسائل علمی یا اعجاز شگفت اگیز اسلامی بدست آورد.

ص: 101

ویتامین های انگور

فشرده انگور تازه محتوز سه ویتامین محلول در آب است:

1 ویتامین C که در بعضی انگورهای تازه 95 میلی گرم در هر کیلو وجود دارد ولی تا 38 میلی نیز دیده می شود. ویتامین C انگور نسبت به نارنج 560-480 میلی گرم در هر کیلو دارد و شیره نارنج (همه جا مقصود از شیره دست افشار آنهاست) 440-350 میلی در مرتبه پنجم نارنج و چهارم شیره اش قرار دارد.

اگر انگور را بفشاریم و پوست و هسته هایش را جدا کنیم قدرت ویتامین C آن کاهش می یابد یعنی اگر 95 میلی در کیلوست می شود 50 و اگر 38 است دیده می شود به 25-20 و حتی 15 میلی گرم در کیلو رسیده است.

2 - فشرده انگور تازه کمی ویتامین B1 دارد که مقدار آنرا 05/0 درصد دانسته اند

3 ویتامین B2 آن هم 230/0 میلی در هر کیلوست که اگر انگور را فشار دهیم به 073/0 میلی می رسد.

این نکته را فراموش نفرمائید که با فشردن انگور و جدا کردن پوسته و هسته اش مقدار ویتامین های B2C کاهش می یابد زیرا نبی گرامی در این باره مطلبی دارند.

در کتاب Food Composition Tables نشریه دانشگاه امریکایی For Use In Midle East بیروت 1964

مقدار ویتامین A انگور را 80 وحد بین المللی و ویتامین PPآنرا 5/0 میلی گرم درصد دانسته است.

ص: 102

ارزش غذائی انگور و فشرده انگور

در 1874 هرپین Herpineراجع به رل غذائی انگور چنین گفت: انگور غذائیست که هم اکنون برای ما آماده ساخته است مواد ازته اصلی و ضروری، البومینوئیدها و موادی برای تنفس و آنچه برای زندگی لازم است و املاح معدنی فسفات دار که در ترکیبات انساج اعضاء استخوانی و خونی لازم است.

انگور را میتوان شیر حاصل از گیاه دانست که از بسیاری جهات نزدیک و شبیه شیرزنان است.

****فشرده انگور***شیرزن

آب 75-83 87

مواد ازته و البومینوئید 7/1 5/1

قسمت معدنی فلزی 3/1 4/0

شکر و صمغ و غیره 12-20 11

چون در تعریف غذا عقیده اکثریت بر این است که باید گفت انرژی زا باشد و بدل مایتحلل و انگور هم انرژی زاست و هم نقش برقرار کردن یکنوع تغذیه ای را ایفا می نماید از اینرو به انگور تنها میتوان کلمه غذا را اطلاق کرد.

مطلبی بیاد قرآن

این آخرین جلدی است که متأسفانه باید از آیت السلامه (آیات سوره نحل) خداحافظی کرده و دیگر از غذاهائی که در طول عمر نقش مهمی ایفا می نمایند یعنی از شیر خرما انگور

عسل جدا شویم. ولی ذکر این مطلب جا دارد زیرا هم اکنون گفتیم غذا باید هم انرژی زا باشد هم بدل ما یتحلل و چون بدقت مطالب جلدهای قبلی (عسل و شیر) را در نظر آوریم می بینیم. اتفاقا این چهارغذای نامبرده شده در آیت السلامه هم انرژی زایند هم بدل ما یتحلل، از اینرو میتوان گفت پروردگار متعال نام چهار غذا را در آیت السلامه آورده: چهارغذائی که هر کدام در محل خود جای ویژه ای را دارند و عمده ضروریات حیات را در دست دارند و باز هم دراین باره بحثی خواهد رسید.

نقش تغذیه ای انگور

مطلب باینجا رسید که انگور بلحاظ اینکه هم بدل مایتحلل است و هم انرژی زا تا حدودی میتوان آنرا غذا نامید.

الف: انگور عنصر انرژی زاست زیرا قند انگور که در حات معمولی 8 درصد است و در نوع خوب رسیده تا 24-25 درصد و حتی گاهی به ماکزیمم (30 درصد) میرسد و در نوع خوب رسیده این قند بمقدار مساوی از گلوکز و لولز درست شده و ضمنا دارای مانیت و دولسیت نیز می باشد.

اسپرت Esprt یک لیتر عصاره انگور را ایجاد کننده 668 کالری و گانیته Gantier دارنده 900 کالری دانسته و برای مقایسه جدول زیر داده شده است:

گلابی 500 کالری

فشرده انگور 900 کالری

سیب 400 کالری

ص: 104

گیلاس 500 کالری

تربچه 140 کالری

کاهو 150 کالری

کلم 250 کالری

شلغم 260 کالری

سیب زمینی 650 کالری

نان 650 کالری

ماهی 2600 کالری

گوشت 1800 کالری

شیر 2000 کالری

شیر 700 کالری

یعنی 2500 کالری لازم برای 24 ساعت میتواند سه لیتر فشرده انگور درست کند.

شیرینی هائی که بوسیله بدن بکار برده نشده بصورت گلیکوژن ذخیره می شود و متابولیسم آنرا در آنجا که از کلمه «سکه» قرآن بحث می نمایم خواهم آورد.

ب: انگور غذای تجدیدکننده قوا و بدل مایتحلل است.

1 انگور آب فراوانی دارد در پوشش 80 درصد و در هسته هایش 40 و در قسمت گوشتدارش 80 درصد و بهمین سبب که قسمت اعظم نسوج بدن ما نیز آب است در زندگی اهمیت دارد زیرا میتواند تجدید کننده ای باشد برای آب روزانه ای که بطور متوسط 2450 گرم از دست می رود.

2 انگور تجدید و تازه می کند عناصر فلزی و کلسیم بدن را

با داشتن فسفاتها کلرورها برمورها فلورورها و نمکهای دیگر. و از این مواد هر چه انگور رسیده تر باشد حاصل بهتر و بیشتری بدست می آید و در پوستش 2 درصد و هسته اش 2 و گوشتش 3 درصد از این مواد تجدید کننده را دارد (خواهشمند است همه جا به اهمیت رسیدگی انگور توجه فرمائید زیرا اسلام در این باره نظر خاصی دارد).

3 مواد ازته در فشرده انگور بتفاوت 350 الی 800 میلی گرم در لیتر است وبرای جبران کاهشهای هیپوازتمی (نقصان مواد سفیده ای) مقدار مذکور کم و فقیر است.

ج: رل انگور در برقراری تعادل غذائی است.

1 ارزش الکلی زائیش است: آب انگور دارای اسیدتارتاریک، سیتریک، مالیک است. خاکسترش محتوی نمک های الکالن است که پایه و اساس کربناتها و فسفاتهای آن است.

انگور برای برقررای تعادل اسید و باز ضروری برای زندگی سلولها با توجه به اسیدها و نمکهای مذکور کمک می نماید.

همچنین فشرده انگور که در ذائقه اسید است هنگام عمل اثر الکالن خود را ظاهر می سازد.

یک کیلو گرم انگور اثر بازی معادل شش گرم کربنات دو سود دارد.

2 - ویتامین هایش: دیانلافه DieNlaf می نویسد: ویتامین ها محرک سوخت و ساز مؤثر و نیرومندی هستند و روی نسوج استخوانی و تغذیه سلولی با هم عمل نموده و معمولاً برای رشد و نمو عامل معتبری هستند.

انگور دست نخورده که با پوستش مجهز است محفظو می دارد ویتامین C و ویتامین B را اما اگر آنها را فشار ساده ای بدهند محتویات مذکوره در آنها رو به کاهش می گذارد.

در اینجا باز به یاد اسلام به خاطر داشته باشید که به زودی خواهم گفت دستور می دهد دو چیز را دانه دانه باید خورد خرما و انگور را دانه دانه خوردن یعنی دانه های دست نخورده انخاب کردن و رعایت کردن اینکه له و خرد نشود.

ویتامین Cانگور را می توان اندازه گرفت و قابل ملاحظه است اما نه مانند برخی میوه ها

ویتامین B2 که در یک حد قابل اهمیتی است برای استفاده تغذیه ای بکار میرود و مؤثر است روی سوخت و ساز قندها.

ویتامین B2اثر هماهنگی روی اعمال غدد مترشحه و سیستم اعصاب حیاتی نباتی دارد، تحریک می کند ترشح شیره دستگاه گوارش و تنوس عضلات جهاز هاضمه را.

دیاستازهای انگور

مونتی Monty نشان می دهد در فشرده انگور که تازه تحت فشار قرار گرفته دیاستازهایی که عبارتند از:

اکسیدازها، پروتئازها لیازها که بطور یقین نقشی در هضم مواد پروتئین و پروتئینی داشته و روی لیپوئیدها نیز عملی مینمایند و حتی قدرت هضم سلولزی که در جهاز هاضمه تغییر شکلی نمی دهند در دیاستازی از انگور دیده می شود.

این دیاستازها در سطح داخلی پوست انگور واقعند و سبب

پیدایش تشکیلات اسید و بازی در انگور می گردند و معطرش می کنند. همانگونه که عطر و بوی شراب از آنهاست و اینها عناصر مهم اشتهاآور و هضم کننده بشمارند.

خاصیت رادیواکتویته ای انگور

کار سه نفر دانشمند است (نودن Nodon کوویه کانال Cuviercanalمدای Medaille) که توانستند نشان بدهند و بشناسانند عناصر جدید رادیواکتیو در انگو را.

آخرین عمل کوویه چنین نتایجی را در بر داشته است.

الف: درمان انگوری (رژیم دادن با انگور) با خود میاورد عناصر رادیواکتیو (قابل اندازه گیری بوسیله میلی میکرو کوری Millimicrocurie) برای اینکه سود حاصله از درمان بحد اعلا و ماکزیمم برسد محل هائی را منظور داشته اند که انسان راه درمان انگوری می دهند.

انگور سفید میکرو رادیو اکتیویته بلندتری در محیط ایجاد میکند و انگور قرمز کمتر و انگور را قبل از اینکه کاملا برسد نمیتوان چید و برای منظور مذکور مدت زیادی آنرا نگهداشت.

ب: با عناصر حیاتی چندی توانست قدرت رادیواکتویته انگور را تحریک کند (و نه عناصر معدنی استخراجی از خاک).

ج: د جریان ازمایشاتش کوویه نشان داد نوعی هماهنگی فیزیولژیکی بین ویتامین ها و میکرواکتیویته. و محقق ساخت که ساکنان شهرهای متمدن فعال که از اشعه های مذکور محرومند میتوانند با انگور و برعایت بهداشت غذائی تا حدودی آنرا

جبران نمایند.

کوویه نشان داد که صبح اثر و خاصیت آن بیش از مواقع دیگر است. (این مطلب هم در اسلام جای مخصو دارد فراموش نفرمائید).

قابلیت حل مواد معدنی انگور

ژیرود Girud قیاس کرد فشرده انگور را مانند (محلول آبکی خیلی قابل حل از الکترولیتی، از اینقرار که یک محلول یونیزه ای پس از مدتها شباهت یافته باشد به آب طبیعی محتوی ناچیزی از مواد معدنی) این محلول که دارای قدرت قابل توجهی اس تدر تحریک قوای مربوطه باعمال غذائی زیرا اجرا م کند عمل واقعی کاتالیک روی فعل و انفعالات گوناگون بیولوژیک.

عمل فیزیولوژیک فشرده انگور

دانشمندانی چند در این باره کار کرده و حت بیشتر آنها ابسرواسیونهائی (شرح حال بیماران) تهیه و ارائه داده اند که انگور روی دستگاههای گوارشی و مجاری ادراری و ... مؤثر است.

شناسایی کیفیت عمل انگور بر روی فعل و انفعالات اصلی اعضاء در وضع طبیعی آنها نتیجه مطالعاتی است که در ان زمینه بقرار زیر بعمل آمده است:

چهار آزمایش جالب بر روی سه دسته مختلف که هر کدام را بر رژیم گوناگونی نگهداشته اند بعمل آمده و نتایج زیر حاصل

گردیده است:

الف: اثر انگور روی عمل دستگاه ادراری چنین می باشد: رنگ پیشاب و وزن مخصوص آن رقم کمتری را نشان می دهد از پیشاب قبلی و در درمان سنگ کلیه و مثانه آنرا تجویز مینمایند چون مواد بیاض البیضی آن کم است در بیماریهائی که علت آنها نرسائی کلیوی است بکار می رود و چون کلرور سدیم آن از شیر هم کمتر است در رژیم های غذائی که بمنظور خارج کردن نمک های زیادی بدن برقرار می شود میتوان بخوبی از آن استفاده کرد.

از روز سوم رژیم مقدار پیشاب رو به افزایش می گذارد و در ورمهای بعلت نارسائی قلب یا ناسائی کبد نیز انگور سبب دفع بیشتر ادرار می گردد.

در اینجا میتوان ابسرواسیونهائی (شرح حال بیمارانی) را نشان داد که چگونه با دادن رژیم انگور حالشان رو به بهبودی نهاده که از آوردن آنهابرای جلوگیری از پرگوئی خودداری می شود. (مخصوصا ابسرواسیونهای جالب درباره نارسائی های قلب و آسیت های سیروزی که ذکر گردیده است)

چرا انگور دیورتیک (ادرارزیاد کن) است؟ برای پاسخ بآن دو عقیده می باشد.

یکعده گویند قدرت دورتکی انگور بعلت داشتن آب و پتاس و گلوکز در آن است که خود هر کدام به تنهائی مدر می باشند دسته دیگر عقیده دارند که مد بودن انگور در اثر وضع وخاصیت ساختمانی انگور بر حسب اینکه آب انگور یک محلول آبکی خیلی حلال و الکترولیتی است می باشد و با مکانیسم الکترولیتی خود

در بدن سبب دفع ادرار بیشتری می گردد (حتی آزمایشی در این باره با تزریق آب انگور در ورید سگ بعمل آمده است)

این را باید دانست که انگور سیاه مدر نیست.

اسیدیته ادرار نسبت غیر مستقیم با مقدار انگوری داد که به معده وارد می شود یعنی با مقدار انگور وارد شده اسیدیته ادرار کاهش می یابد.

اسید اوریک مطلق و نسبی هم کاهش می یابد (باندازه 12-15 درصد) و این کاهش نیز نسبت مستقیم با مقدار انگور وارد شده بمعده دارد.

مجموع مواد ثابت ادرار افزایش می یابد بطور محسوس و در کسانیکه یکی از آنها بمقدار بیشتر در بدن دارند بهتر معلوم می گردد. همینطور اسید فسفریک تغییر میابد با خوردن انگور.

ب: اثر انگور روی دستگاه گوارش انگونه است:

انگور پریستالتیسم (حرکات دودی) دستگاه گوارش را بطور محصوص افزایش می دهد تا بحدی که با زیاد خوردن انگور یکنوع اسهالی پیدا شود و گاهی با مقداری از آن نیز عمل انگور مشابه عمل یک مسهل خواهد بود.

ملاحظه می شودکه وزن مدفوع از لحاظ وزن افزایش یافته و مواد ازته و عناصر معدنی آن بیشتر شده است.

انگور یک انتی سپتیک (ضدعفونی کننده) دستگاه هاضمه است بعضی پوترفاکسیون های (گندیدگی) مختصر گوارشی را با عمل صفرا آوری خود کاهش می دهد و با فرمانتاسیون های (تخمیرات) با قدرت قلیائی کنندگی که دارد و اصلاح می کند

فلور گوارشی را بوسیله فرمان ها (دیاستازها) و لورهای زندی طبیعی برگزیده اش.

ژیرود Giraud می گوید: انگور یک انتی توکسیک (ضد زهر) اس تو مستقیما این عمل را در جهاز گوارشی معمول می دارد و بوسیله اثرش روی اعمال کبدی باز ضد سمنی بودنش معلوم است. (آنچه را کبد با تغییرات بیوشیمیک اصلاح می کند انگور کمک می کند تا عمل دو چندان صورت گیرد برای تغییر یافتن تشکیلات سولفورهای غیرسمی، آنچه حاصل می شود سموم در اثر پوترفاکسیون هاضمه ای: ففل ها، اسکاتول اندول.

ج: اثر انگور روی سیکل ازتی در اعضاء (اینها از خواص حسن ونیکو بودن انگور است که قرآن بآن اشاره فرموده و خواهم گفت)

اسیدهای امینه تقریبا بلافاصله پس از اینکه بسلول رسیدند بوسیله آنزیمهای درونی سلولی با پروتئین های سلول ترکیب شده آنچنانکه غلظت اسیدهای امنه در داخل سلولها همواره در سطح پائین باقی می ماند از اینرو مواد ازتی بصورت روتئین های واقعی ذخیره می شوند.

هنگامیکه ذخائر کربوهیدراتهای بدن کاهش یافت مقدار کمی گلوکز از اسیدهای امینه و قسم تگلیسروی چربیها ایجاد می گردد، حدود 60 درصد اسیدهای آمینه بدن می توانند به کربوهیدراتها مبدل گردند.

بطور کلی هیدراتهای کربن در برابر مواد سفیده ای نقش غذای صرفه جو را بازی می کنند (میدانیم هنگام کم شدن آنها

سفیده ایها تبدیل به قند می شوند) و در برابر چربیها رل تحلیل و تثبیت کننده دارند (میدانیم با مصر زیاد قندیها، به چربی بدن افزوده می شود و در عین حال چربیها در قندها می سوزند).

اینها مختصر بررسی بود که از اعمال بدن قبل از دادن رژیم انگور (یعنی در حالت معمولی) معلوم گردید اما آن چه تحقیق شده پس از گذاشتن شخص برژیم انگور (بوسیله مورین Moreigne بوده است) پایه و اساس محاسبه بر اندازه های گوناگون و ثابتی است که همانا 15 درصد کالری بطور متوسطی است که بشکل آلبومین ذخیره می شود و این رقم قابل توجهی است.

کروگ Krug در آزمایش کاملاً جالبی همان رقم را 5 درصد بدست آورده و در هر صورت مورین به تحقیق رساند افزایش وزنی را با رژیم انگور با همان قمی که ذکر کرده بدون آنکه از این حد تجاوز نماید.

مراکز درمانی که با انگور معالجه می نمایند در بعضی حالات بتحقیق رسانده اند با دادن مقدار زیاد چهار تا پنج کیل (livre) که منحنی تغیر وزن مراجعه کنندگان چگونه است. این رژیم آزمایشی را یک ماه تا پنج هفته ادامه دادند و نتایج حاصله از روز شروع تا پایان خوب بوده است. وزن یکنواخت محفوظ مانده بود با وجودیکه شکم شل و نرم شده و افزایشی در ترشحات قسمت مربوطه مشاهده گردیده است.

رژیم انگور پشتیبان یا بهتر گفته شود عامل صرفه جو کننده ای برای بدن است در برابر مواد سفیده ای و کالریها را بصورت چربی ها ذخیره می نماید و این کیفیت انگور در برخی

بیماریها که مربوط به نقصان تغذیه تدریجی و کاهش مواد معدنی است گرانبها می باشد.

بیژن Bigen در رژیم انگور خصلت هائی بتحقیق رسانده و از جمله افزایش نسج چربی است در کسانیکه چاق نیستندو برخی این افزایش وزن را به 4 تا 6 کیلو در ظرف مدت 15-20 روز رژیم مذکور رسانده اند.

مارسل لابل Marcel Lable نوشته است: رژیم انگور نزد بعضی ها کاهش دهنده و برای برخی افزایش دهنده است و از این جهت بنابر عقیده بعضی انگور چاقان را لاغر و لاغرها را چاق می کند.

حتی بعضی گفته اند: انواع قندها بجز قند انگور در بدن تبدیل به چربی می شود. (1)

2 ازت اوره ناگهانی یک تقلیل محسوس می یابد بموازات ازت مجموع.

د تغییرات گوگردی ادرار:

1 گوگرد توتال (روی هم رته) بطور مطلق کاهش نمی یابد بلکه حاصل گوگرد توتال به ازت توتال افزایش محسوسی می یابد (گوگرد کاملاً اکسیده و آنچه غیرکامل اکسیده شده وضع مختلفی داند که از بحث ما خارج است) ناگفته نماند که انگور ترشحات صفراوی را افزایش داده و علت اثر را تا وجود تارتر در آن می دانند که بقدر قابل ملاحظه در انگور وجود دارد شیرینی های انگور (گلوکز و لولز) هم عمل کبد را افزایش می دهند و از

1- مجله تندرست اردیبهشت 47.

جمله عمل تبدیل گلوکز به گلیکوژن در آن عضو و ذخیره اش در همانجاست.

2 گوگرد ناکامل اکسیده شده که فنومن (حادث حسی) مخصوصی داشته و در نتیجه بدو شکل تظاهر می کند: اولین آن افزایش ترشح صفرات و دیگر کامل کردن عمل جذب اکسیژن و دفع گازکربنیک ریه است.

خلاصه اثر انگور بشرح زیر است:

مدراست درجه اسیدیته ادرار را پائین می آورد - اسید اوریک مطلق و نسبی را کاهش می دهد جبران بعضی کاهشهای گوارشی می نماید جلو سرعت تخمیر روده ای را می گیرد و آرام می سازد در برابر مواد ازتی عمل صرفه جوئی و پس اندازی دارد. ملین بوده یبوست ها را درمان می نماید رژیم انگوری را میتوان مدتها بدون اینکه ناراحتی ایجاد نماید ادامه داد افزایش چربی در اعضاء تشدید فعالیت های کبدی و ترشحات صفراوی جبران نقصانهای غذائی که ناشی از کسر مواد کانی صورت گرفته در بیماری سل و بالاخره نشان داده شده اثر انگور روی بسیاری از فعالیتهای عضوی اثر تشدید کننده دارد.

کتاب سکر شیرینی

اشاره

بعضی از خواص قند انگور

کلمه سکر که در قرآن آورده شده و انک مورد بحث ماست در اغلب تفاسیر به سکریت و مست کنندگی و در چند جا به شهد و شیرینی تعبیر و معنی گردیده است.(1)

این نکته را باید توجه داشت که ماده شاخص شیر، کلسیم و عنصر نمایان کننده انگور قند ویژه آن گلوکز است که بمناسبت همین تشخیص نام گلوکز را روی قند انگور گذرانده اند.

من به پیروی از هر دو دسته مذکور یک قسمت از کتاب خود را به سکر و شیرینی انگور و خرما (گلوکز) و قسمت دیگر را به عامل مست کننده خما و انگور (الکل) اختصاص خواهم داد.

با آنکه قبلاً بطور پراکنده به خواص قند انگور باختصار وقوف حاصل نمودید در اینجا مجدد بآنها اشاره می نمایم.

شیرینی های موجود در انگور عبارتند از: گلوکز لولز مانیت و دوسیت که حداقل 8 درصد و در انگور خوب رسیده 24-25 و حداکثر 30 درصد می باشد و همه جا سخن از قند انگرو مقصود گلوکز آن است.

انگور زمانی خوب رسیده است که گلوکز و لولز تشکیل دهنده

1- در حقیقت باید کلمه شیرینی را آورد نه شهد.

قندش بوده و هر دو بیک میزان بوده باشند.

9/16 درصد شیرنیی انگور در ناحیه محیطی دانه و 16 درصد در منطقه مرکزی و حوالی هسته ها و 6/17 درصد در قسمت بین دو ناحیه مذکور وجود دارد.

قند انگور در مجاورت عناصر مفید دیگری که هر کدام نسبتبمقدار قند اندازه معینی دارند سبب می شود اشخاص لاغر راچاق و چاقان را لاغر سازد که چگونگی آنرا شرح دادم.

آنچه فوق العاده اهمیت دارد: انواع قندها بجز قند انگور در بدن تبدیل به چربی می شود که گفته شد.

سفارش متخصصین در بعضی ابتلائات برای انتخاب انگوری که نتیجه بخش باشد این بود که انگور کاملاً شیرینی برگزیده شود و با ارتباط قند انگور با شیرین بودنش میتوان به فوائد مصرف انگور در بیماریها مثلاً در مبتلایان به زخم معده پی برد.

انگور و شیرینی اش چگونه در موارد متعدد التهابات کبدی سودمند خواهد بود شرح داده شد.

قند انگور بسیار سهل الهضم و خود بخود قابل جذب بوده و فعل و انفعالاتی که برای هضم و جذب مواد هیدروکربون ضروری است لازم نداد و از روی همین خواص بزرگش قند انگور را گلوکز نامیده اند.

قند انگور (گلوکز و لولز) چون وارد خون شوند بعلت انرژی تولید کننده ای که دارد و محرک عضلات می باشد عمل تخلیه روده ها را تقویت می کند.

متابولیسم قند انگور

عمده فعل و انفعالات سلولهای بدن برای اینست که نیروهای موجوددر غذاها را برای اعمال فیزیولژیکی سلولها قابل استفاده سازند که اهم آنها عبارتند از: فعالیت های عضلانی ترشح غدد ایجاد پتانسیل های غشائی برای رشته های عصب و عضلانی ساختن مواد در داخل سلولها و بالاخره جذب غذا از لوله های گوارشی.

همه غذاهای انرژی زا (قندها چربیها بیاض البیضی ها) میتوانند با اکسیژن در درون سلولها اکسیده شده مقدار زیادی انرژی آزاد نمایند اما همه انرژیهای آزاد شده بصورت حرارت است و چون آنچه سبب حرکت عضلات، تغلیظ محلولها در غدد و ... می گردد حرارت نیست بلکه انرژی مورد نیاز پدیده های فیزیولوژیک سلولها می باشد اینگونه انرژی باید بوسیله دستگاههایی که مسئول اعمال فیزیولوژیک می باشند بصورت فعل و انفعالات دو طرفه تولید شود و این عمل با آنزیم خاص سلولی و سیستم های حامل انرژی انجام می گیرد.

آن انرژی را که گفتیم از اکسیداسیون تدیحی غذاها حاصل می شود در سلولها بصورت ادنوزین تری فسفات در می یابد که ترکیب ناپایداری است و با جدا شدن ریشه هائی از این ماده انرژی آزاد در سلولها پیدا می شود. و حداقل 99 درصد مواد قندی درداخل سلولها بصورت ادنوزین تری فسفات در می یابد.

فرآورده نهائی قندها در لوله گوارش بصورت گلوکز، فروکتوز و گالاکتوز است که قسمت عمده اش گلوکز می باشد.

سه قند مذکور جذب خون سیستم باب شده و پس از گذشتن از کبد در سرتاسر بدن، پخش می گردد ولی قبل از اینکه بوسیله سلولها بمصرف ایجاد انرژی برسند، همگی باید به گلوکز 6 فسفات یا فروکتوز 6 فسفات تبدیل گردند. قسمت عمده فروتکوز نیز در سلولهای کبدی به گلوکز تبدیل شده سپس بسلولهای دیگر می رسد.

گلوکز پس از اینکه جذب سلولها شدمیتواند بلافاصله برای آزاد کردن انرژی بمصرف سلولها برسد و یا بشکل گلیکن ذخیره گردد که باز همن گلیکوژنها میتوانند به گلوکز تبدیل گردند.

اکسیداسیون کامل یک منکور گرم گلوکز 686000 کالری انرژی آزاد مینماید و ایجاد آدنوزین تری فسفات می گرددکه گفتیم سبب پیدایش انرژی می گردد.(1)

قند انگور غذای مغز

مغز نیاز مخصوصی به گلوکز داد و اگر گلوکز بآن نرسد آنطور کهشایسته است نمیتواند انجام وظیفه نماید و حتی مواد ترکیبی دیگر هم یافت نشده است که بتواند جانشین گلوکز شود (چون ترکیب گوکز که از کربوهیدراتهاست محتوی کربن و هیدروژن و اکسیژن می باشد)

گلوکز در مغز بسرعت تغییر شکل داده به اسیدهای آمینه مبدل می شود که بیشتر عبارتند از: اسید گلوتامیک اسپارتات الانین گوتامین و ... که اغلبشان اثر تقویت کننده اعمال عصبی را دارند.

1- فیزیولوژی گایتون 1054.

اسیدهای آمینه چه نقشی در اینجا دارند هنوز مورد پژوهش است ولی یا تحریک می نمایند یا عمل را محدود می سازند. اهمیت بیشتر این عمل امروز از این جهت معلوم گردیده که اخیرادریافته اند نه تنها مغز پستانداران گلوکز را به اسیدهای آمینه مبدل می نمایند بلکه مغز حیوانات اولیه و تکامل نیافته هم این عمل را انجام می دهند (حتی در حلزونها و ملخ ها) و متابولیسم و سوخت و سازها مغز چگونه با گلوکز ارتباط دارد.

قد و قند

یکی از مواد رمصرف بدن قند است و نیز یکی از مواد پرمصرف جهانی نیز می باشد بطوریکه تولید امروزه قند در دنیا بیش از 15 میلیون تن در سال می باشد و در هر گوشه خرابه ای از جهان برویم بساط قند و چای یا قند ... گسترده است ولی قند طبیعی از آن میوه جات است زیرا دارنده مواد دیگری نیز هستند که به جذب قند کمک می نمایند و قند مصنوعی زیانهائی به بدن می رساند که در جلد سوم در مبحث مربوط به افطار بآنها مختصر اشاره ای شد.

دانشمندان متوجه شدند از آن روز که مصرف قند در جهان را به ازدیاد گذاشته بهمان نسبت طول قدها نیز رو به فزونی نهاده است.

ضمن بررسی ها معلوم گردید که طول قد اطفال در 4 ماه اول همان است که در 60 سال پیش بوده و اگر از ماه چهارم به بعد به اطفال ضمن شیر، غذاهای دیگر هم داده شود رشد اینگونه کودکان بیشتر از آنانی است که فقط با شیر تغذیه می شوند و طبق آمار بدست داده قد کودکان در حدود ده سانتی متر بلندتر از هم

سن خود در 60 سال پیش است. همینطور در سنین قبل از بلوغ یعنی بین 11 و 14 سالگی نیز رشد جوانان بطور متوسط ده سانتیمتر بلندتر از همسالان خود در 60 سال قبل می باشد.

رشدهای زیادی در حقیقت رشد واقعی نبوده بلکه فقط تسریع در رشد است که متوجه شده اند رابطه مستقیمی بین مصرف قند و طول قد وجود دارد، بدین طریق که قند هورمونها را بکار می اندازد. مصرف بند که بالا رفت ترشحات انسولین (هرمون جلوگیری از زیاد شدن قند در خون) زیاد می شود تا غلظت اضافی قنددر خون را پائین آورد و بدینوسیله مواد ضد انسولین چندی که مهمتر از همه سوماتوترپین (هورمون رشد) است تولید می شود و همین هورمون رشد و اثر قند بر ترشحات هیپوفیزند که سبب رشد بیشتر و قد بلندتر می گردند.

اهمیت بیشتر گلوکز

به چگونگی پیدایش ادنوزین تری فسفات اشاره شد و گفتم سلولها میتوانند از کربوهیدراتها چربیها و پروتئین ها مقدار زیادی ادنوزین تری فسفات بسازند از این ماده که منبع انرژی است در مواقع ضروری به آسانی تجزیه روی می دهد و انرژی آزاد و بمصرف می رسد و هنگامیکه انرژی کافی در دسترس باشد همین تکیب بآسانی ساخته می شود. انرژی عظیم حاصله از حتی هر یک از دو پیوند ادنوزین تری فسفات هنگام جدا شدن حدود هفت هزار کالری است.

هنگامیکه اسیدهای آمینه میخواهند ترکیب شوند بر حسب نوع اسید آمینه احتیاج به 500 تا 4000 کالری دارند.

بدون انرژی مذکور انقباض عضلانی صورت نخواهد گفت.

برای افزایش فعالیت حرکت یک ماده از محلولی با تراکم اندک به محلول دیگری با غلظت زیادتر انرژی مذکور مورد نیاز است.

مواد مترشحه قبل از خروج از سلولهای غددی باید متراکم باشنو این عمل به انرژی قابل ملاحظه ای احتیاج دارد.

از انرژی مذکور برایعمل هدایتی اعصاب مورد احتیاج می باشد.

قبلاً گفتیم با اکسیده شدن کربوهیدراتها، چربیها و پروتئینها ادنوزین تری فسفات تولید می شود ولی اگر اکسیژن نبود فقط کربوهیدراتها میتوانند این عمل را انجام دهند و انرژی لازم را در ضمن عمل تبدیل ملکولهای گلوکز به اسید پیرویک که هر ملکول گلوکز سه ملکول ادنوزین تری فسفات میسازد در بدن ایجاد نمایند.

حال که باهمیت نقش مواد قندی که منبع خالصش گلوکز (سکر) در خرما و انگور وجود دارد در ایجاد حرارت و مخصوصا انرژی وقوف حاصل نمودید توجه خواهید فرمود چرا در قرآن باین خاصیت خرما و انگور اشاره گردیده است.

گشنیز و انگور

قریب به سیصد سال است حلیه المتقین نوشته شده، کتابی که بیشتر آداب زندگی را از نظر اسلام داد و تا چند سال قبل جزو جهازیه دختران بخت شیعه بود.

با اینکه کتاب مذکور هم از کتابهای قدیمی دیگر مطالب خود را اخذ و نقل کرده از این جهت حلیه المتقین رانام بردم تا به معروفیت آنچه از امام در این کتاب نقل شده وقوفی حاصل و دانسته شود هنوز هم پدر و مادرهای خانواده های مسلمان میدانند که : شش چیز حافظه را کم می کند و یکی از آنها خوردن گشنیز می باشد.

تحت عنوان «قند انگور غذای مغز» نوشتم: مغز نیاز مخصوصی به گلوکز دارد و اگرگلوکز بآن نرسد آنطور که شایسته است نمتیواند انجام وظیفه نماید و حتی مواد ترکیبی دیگر هم یافت نشده است که بتواند جانشین گلکز شودو گلوگز در مغز بسرعت تغییرشکل داده به اسیدهای آمینه مبدل می شود که بیشتر عبارتند از اسید گلوتامیک و ... که اغلبشان اثر تقویت کننده اعمال عصبی را دارند...

یادم است که هر سال نزدیک بامتحانات قرص های اسید گلوتامیک میخریدم و برای بهتر و بیشتر درس خواندن من و بسیاری از دوستانم روزانه یک الی دو قرص می خوردیم و اثرات خوبی می دیدیم.

از یک طرف چشمم به اسید گلوتامیکی افتاد که با بودن گلوکز در مغز میتواند اعمال اصبی راتقویت کند و از طرف دیگر بیادم آمد که امام فرموده است گشنی حافظه راکم می کند گفتم نکند گشنیز قند خون را پائین آورد؟ !

آزمایشاه کوچک غیر تحقیقاتی در دسترس داریم از چند نفر ابسرواسیون گرفتم و بدین نتیجه رسیدم که خوردن روزانه

سه چهار استکان آب گشنیز اثر درمانی بسیار خوبی بر بیماران دیابتی دارد.

چه خوب است در بعضی موارد صرفنظر از تحقیقات و تتبعاتی که ملاحظه می فرمائید از نوک قلم بر اوراق منعکس می گردد موفق شوم به بررسی های آزمایشگاهی هم بپردازم ولی نه زمانی است نه مکانی، زمان از این لحاظ که حتی کار نویسندگیم باید در ساعات فوق العاده مخصوص و حیرت آور باشد تا بشغل اصلی خللی وارد نیاید و نه مکانی از این جهت که گوشه آزمایشگاهی که بتواند درد مرا درمان و سؤالاتم را پاسخ دهد نیست از اینرو بررس در این مرود «اثر گشنیز بر گلوکز» را به حققین دانشگاهی می سپارم واگر باز مواردی پیش آمد حواله خواهم نمود. (1)

البته توجه فرمودید که چگونه اسلام بسادگی اشاره به کم شدن حافظه با خوردن گشنیز نموده و چسان کسانیکه بسخنان آنان اعتماد و ایمان داشتند در طول زمان از نعمت فهم بجای بی مایگی مغز حتی برای ساعتی محروم نماندند.

اشتباه نویسنده و شاهکار قرآن

بطوریکه ملاحظه فرمودید در اغلب مطالب نام انگر به تنهائی ذکر شده و حال آنکه اشخاص مبتلا به یبوست مزاج باید انگور را با پوست وهسته بخورند و در رژیم های سخت چون پوست

1- خوردن آب گشنیز تازه که تلخ بوده با افزودن چند قطره آب لیمو خوشمزه شده، توصیه میشود بیماران قندی پیاده روی و مخصوصاً حرکت دادن دستها را فراموش نفرمایند.

بعضی از انواع انگورهای گس دارای مقدار زیادی تانن می باشد و سبب ایجاد یبوست می گرد بعلاوه در سوء هاضمه ایها و آنها که ترشی معده اشان زیاد است بهتر است از آب انگور استفاده کرد ولی فراموش نشود که گفتم بر سطح داخلی پوست دیاستازی وجود دارد که سبب قابل هضم شدن مواد سلولزی میگردد.

اشتباهی که تاکنون روی داده اینکه هیچ رعایت حق اختلافی که بین غذا و طعام (خوراک) وجود دارد نشده و بسا غذا را بجای خوراک و یا خوراک را عوض غذا آورده ام و حال آنکه بین مردم عامی و عادی هم معلوم است که طعام و غذا با هم فرق دارد چنانچه می گویند: ماست خوراکی است که غذائیتش کم است و غذائیت کره بیشتر می باشد.

مهمترین وجوه اختلاف بین طعام و غذا بدینقرار است: مخلوطی از مواد خوردنی و نوشیدنی خوشمزه یا مفید و ازم که میل و اشتهاء را تحریک می نماید.

آنچه با داخل شدن و اضافه شدن بدن بتواند مانع تحلیل رفتن بدن و یا جبران آن شود.

موادی که با از دست دادن خاصیت مخصوص خود بوسیله بدن موجود زنده جذب می شود بدون آنکه موجود زنده روی آن اثر شیمیایی و یا اثر قوه ای غیر طبیعی باقی نگذارد همه تعریف از خوراک می باشد.

اما غذا کلمه ای است مربوط به روانشناسی و فیزیولوژی: موادی که بتواند موجود زنده را تغذیه نماید بدون آنکه

از معده بگذرد و عمل هضم روی آن اثر نماید.

غذا نتیجه تغییرات مواد خوراکی است برای استفاده فیزیولوژی بوسیله جهاز هاضمه.

غذا عبارتست از مواد شیمیائی که برای سلامت و فعالیت های بدن موجود زنده ضروری می باشد (غذا مانند آب و نمک طعام). (1)

حال که باشتباه نویسنده پی بردید که چه بسیاری نام غذاها را در چند جلد بجای طعام آوردم (یا برعکس) حتما یک مرتبه متوجه قرآن شدید که آیا درآن کتاب کریم قضیه از چه قرار است؟

اول باید از شما پرسید: آیا متوجه بودید که طعام و غذا را عوضی و بجای یکدیگر نوشته ام؟ اگر متوجه بودید چرا بالتماسها و استدعاهایم توجه نفرمودید که چندیم مرتبه نوشتم چاپ اول جلدها برای اینست که مورد انتقاد و اصلاح اهل نظر قرار گیرد و برای چاپهای بعدی باینجانب اطلاع داده شود و هنوز کسی در این باره تذکری نداده است با آنکه از استقبالی که برای خواندن آنها بعمل آمده راضی هستم.

و اگر متوجه بوده اید که اشتباه درکار است تصور کنم تا اینجایش را نخوانده بودید که قرآن، و لوکان من عند غیراللّه لوجدوا فیه اختلافا کثیرا (سوره نساء) اگر از جانب غیر خدا بود اختلاف زیادی در آن دیده میشد و حال آنکه چون وحی الهی است دقت فرمائید تا کجا مطالب علمی را موشکافی کرده و روشن ساخته است!

دانش جدید تغذیه وقتی به آب و نمک طعام که کاملاً جذب می شود غذا نام می نهد بلافاصله مینویسد هوا که جذب میشود جزو

1- کتاب تغذیه و مواد خوراکی.

غذا نیست.(1)

ولی اکر تا اینجایش هم را خوانده باشید نمیدانید چه باید کرد و چگونه بین این مطالب باید تلفیق نموده و طعام و غذا و هوا را در تقسیمات تغذیه ای وارد ساخت و اینک از قران بشنوید:

اولاً اسمی از غذا در قران نیست زیرا علاوه بر اینکه با امور تکوینی (جز برای شناسائی و معرفت و علم که سرانجام به خداشناسی می رسد) کاری ندارد یعنی اگر میفرماید قل سیروا فی الارض فانظروا کیف بدء الخلق (سوره عهکبوت) در زمین گردش علمی کنید تا با نگاه علمی بچگونگی آغاز خلقت وقوف یابید تنها برای متوجه ساختن به علم بیولوژی و تحریک جهت تحصیل علم و در نتیجه خداشناسی ات و هیچ پیامبری هم نیامد تا در امور تکوینی دخالتی مخصوص کرده مثلاً بگوید تا قبل از بعثتم اگر ضربان قلبها در دقیقه 72 بود از این ببعد باید 82 باشد یا نحوه شروع خلقت اگر بطور تحقیق چنان بود از این به بعد باید چنین تصور شود و بهمین نحو قرآن با غذا سروکاری نداشته واگر داشت تنها برای این بود که آدمی در تحصیل علم تغذیه و غذا و چگونگی سوخت و ساز کوشا و محقق گردد.

آیا قرآن جنبه غذائیت خوراکها را فراموش کرده است؟

قرآن در چند مرود به طعام اشاره کرده که دو موزدش مورد بحث قرار گرفت یکی آیه فلینظر الانسان الی طعامه و توجه به جوبه کیفیتی خوراک که مصل در جلد سوم شرح داده شد و دیگر آیه فلینظر ایها ازکی طعاما که مربوط بقضیه اصحاب کهف می باشد که چون از خواب بیدار شدند یکی را انتخاب کردند که

1- کتاب انتشار دانشگاه تهران شماره 1091.

برود از دکانی طعام برایشان بخرد که از هر لحاظ رعایت بهداشت و تزکیه خوراکیها را نموده باشد و این آیه را نیز در جد دوم مفصل ذکر کردم.

در جلد چهارم در تقسیم بندی غذاها گفتم غذای حلال، طیب، حرام، خبیث، حسن و ... چیست و توجه خوانندگان را باین نکته جلب نمودم که طعام قرآن می تواند حلال یا حرام باشد وی در مرحله جذب و سخت و ساز بیشتر توجه ها به طیب سازگار بودنش است و ایات چندی نیز بعنوان شاهد ذکر نمودم که چگونه قرآن زمانیکه یخواهد هم جنبهخوراک و هم غذائی هر طعام را حفظ نماید کلمه مخصوص دیگری را ذکر می فرماید؛

آن کلمه چیست؟

همین کلمه است که اعجاز، شاهکار، وحی و الهی بودن مطلب را می رساند، زیرا با ذکر این کلمه نه تنها آب و نمک منظور شده بلکه موضوع مربوط به هوا را نیز حل کرده و همه را تحت عنوان کلمه رزق بیان فرموده و اینطور نشان می دهد که رزق هم شامل غذاست هم هوا و هم خوراک و شرح مفصل کلمه رزق را در جلد چهارم آوردم.(1)

1- صفحه 196.

ص: 129

کتاب سکر مستی

اشاره

نصیحت از یک دانشجو

یکی از دوستان روشنفکرم از ساعت معهودی که خود پذیرفته شد بجمعیت ما به پیوندد دیرتر رسید و عذر خود را در حالیکه همه به سخنش گوش می دادیم چنین بیان نمود: بعجله می آمدم به فلان نقطه خیابان که رسیدم چند دانشجو ایستاده بودند، یکی از آنان بنابر الفت قدیم صدایم کرد. چطوری، کجا می روی و ... آقای دکتر ... هم مشروب نمی خورد! عجب. باور می کنم دکتر تحصیل کرده با این همه طراوت مغز گلویش از می خشک بماند مگر نمیداند اگر در خوردن مشروبات الکلی زیاد روی نشود زیانی نداشته سودمند هم خواهد بود!

با آنکه دکتر دوست ما با الکل سر و کاری نداشت با شنیدن مطالب مذکور چیزی نگفت زیرا همه او را می شناختند که اگر ساعت فراغنی یابد به آن که اقرب من حبل الورید است پناه می رسد و هرگز با جام لب به لب و با ساقی دهان بدهان نشده هر چند گفته باشند: هر که لب بر لب جام آرد و حاجت طلبد نرسیده است بکاهش که رسیده است بکام.

هنگام خداحافظی،دانشجو پیغامی نیز بدین مضمون برای دکتر می فرستد: زاهد برو که فرق میان من و تو نیست تو قانعی

بنان جوومن بآب جو. در صورتیکه همه اشکالها از بی علمی است و اختلاف از همین جا شروع می شود که جوانان ما نه معنی زهد را می دانند و نه درباره الکل تحقیق و بررسی دقیق دارند و نه باین مطلب متوجه اند که مدتهاست شعرای ما آنقدر در تقلید از صوفیان قدیم بدون آنکه بدانند مقصودشان از می و ساقی و جام چیست پیشرفته اند که حاضرند برای سرودن یک بیت موزون و مردم پسند در بیوت نبوت نیز به جستجوی خمر و خم بپردازند یا ارزشهای معنوی را نیز لگدمال کرده برای مقام والای شراب آدمی را متوجه غل و غش انبیاء عظام نمایند تا آنجا که گویند: باحتیاط پیاله ز دست خضر بگیر مباد کاب حیاتت دهد بجای شراب.

نویسنده از طرف همکار روشنفکرم آقای دکتر که سخنان را شنید و هیچ نگفت مختصر پاسخی دادم که در اینجا به توضیح بیشتری می پردازم.

معنی زهد: مردی گوشه مسجدی برگزیده و صوم وز و ورد شبش افزون بود در خدمت حضرت باقر از او بر اینمنوال تعریف رفت حضرت فرمود مگر نمیداند خدای متعال تمام زهد را در این آیه قرآن جمع نموده است لکیلا تاسوا علی ما فاتکم و لا تفرحوا بما آتیکم (سوره حدید) هرگز بر آنچه از دست شما رود دلتنگ نشودی و بآنچه بشما رسد دلشاد نگردید (مغرور نشوید).

در اخبار و احادیث نیز تقریبا مشابه آیه فوق فراوان دیده می شود: زهد دوری و احتزاز از حرام زهده کمی آرزو و شکر نعمت و پرهیز از چیزهای حرام زهد : یعنی آنچه در دست داری

ترا مغرور و غافل از خدا نسازد و ... (1)

نتیجه آنکه: هرگاه تلاشی بی نتیجه ماند یا اعتلا و عطایائی بدون انتظار رسید نه آن کسی را از ادامه فعالیت باز دارد و دلسرد نماید نه این وی رابه توقع و طغیان در زندیگ مست و گرم بدارد و چون معنی زهد چنین باشد نان جوبه زاهد و اهل ایمان ارتباطی نداشته و آنچه مرتبط و مخصوص اهل ایمان است و الطیبات من الرزق قل هیللذین آمنون و پاکیزه های از ارزاق می باشد.

حرمت مسکرات

هر چند کلمه مورد بحث «سکر» ازجمله کلمات قرآنی است ولی در این باره محکم ایستاده ام که هیچ آیه ای رامورد بحث قرار ندهم و از آن هم خبر و حدیث راجع به مسکرات چشم بپوشم زیرا خوانندگان یا میخواره اند یانیستند اگر میخواره اند بهمین علت که نسبت بچند آیه قرآن که درباره مسکرات اس تبی اعتنایند برایشان اسان خواهد بود که به آیات واخبار دیگر نیز بی اعتنایی نمایند و ذکر آیه و خبر موردی ندارد و در غیر اینصورت باز برای همه کسیکه بدنی نمی کند گفتن اینکه نباید بدی کنی بی مود است فقط برای کسانیکه میگویند کجای قرآن صراحتا حرمت مسکرات را متذکر است میگویم:

وقتی گفتیم زید سرمایه اش با عمرو برابر است و ثروت عمرو مساوی بکر می باشد لاجرم زید وبکر نیز باندازه یکدیگر دارند.

1- روایت اولی و سومی از حضرت صادق و دومی از حضرت علی و همه از کتاب المعیشه فروع کافی کلینی است.

یسئلونک من الخمر ... اثمهما اکبر ... (سوره البقره 216)

قل انما جرم بربی الفواحش ... و الاثم ... (سوره الاعراف 31).

خوردن خمراثم بزرگ است و پروردگار اثم را حرام کرده یعنی چه؟ یعنی انما حرم بی ارخمر و پروردگار خمر را جرام کرده است.

مطلبی با دانشجو

این دفعه ما پیغامی داریم و روی سخنمان با آقای دانشجوئی است که متأسف بودند چرا شخص تحصیل کرده ای آن هم در عصر تسخیر کرات از شرب خمر روی گردان می باشد!

دانشجوی عزیز: شما هفت سالگی به دبستان و 13 سالگی دبیرستان و ... و احتمالاً هم اکنون که سالهای اول دانشکده پزشکی را می گذرانید کمتر از 25 سال دارید. اولاًبفرمائید اشکال گیری شما از روی احساسات بوده یا عقل و علم؟ اگر احساسات دخالت داشته که ارزشی ندارد و اگر دانشی درکار بوده بفرمائید دوران دبستان یا دبیرستان یا این دو سال دانشگاه کدامشان توانسته اند اینچنین حقایق را برای شما موشکافی نمایند که شما نه تنها به فتوی و تجویز اکتفا نکرده اید بلکه از اینکه مردم گمراهند و قدر و قیمت میخورگی را نمی دانند تأسف خورده و برای تحصیل کرده ها آرزوی فهم و شعور برای درک حقایق در راه صرف شرب خمر نموده اید.

آقای محترم: با این همه علو مقام و جسارت در تعیین تکلیف مسائل حل نشده که گویا در وجود شماست آیت حاضرید آنچه را درباره الکل همی ندو سه سال دانشکده خوانده اید درست در برابر استاد پاسخ دهید.

آیا ممکن است باستادتان اجازه بدهید راجع بالکل با شما صحبت کند و در نظریه اتان چنانچه با استاد اختلاف سلیقه ای پیش آمد تجدید نظر بفرمائید؟ گمان کنم شما خام تر از آن باشید که بزرگواری فرموده حتی اجازه صحبت کرن بر خلاف نظریه اتان را بکسی بدهید! معلوم است شما جه فکر کرده و فتوی داده اید!

شما وقتی می بینید کسانیکه قدم بماه گذارده اند میخوراگی دارند شما همینکه میخوانید کسانی چون حافظ و خیام و ... از می و ساغر تعریف می کنند شما چون میخوانید که بدن نیازمند بمقداری الکل است یانتیجه سوخت و سازهای بدنی بالاخره در مرحله ای مخصوص الکل می باشد هر سه را ردیف کرده با فهم و علم خود آنها را سبک سنگین نموده و نتیجه گیری بدون چون و چرا و بلابر گشت می نمائی: مشروبخواری که چیزی نیست اندک مصرفش نیز سودمند است.

میخوارگی تکنولژیست ها

پیشرفت فوق العاده دنیای غرب در علم و بویژه تکنیک سبب جلب نظر همگان بویژه جوانان گردیده است اما حساب تسخیر ماه و صنعت و تکنیک از ادب و اخلاق و مذهب جداست.

هنگام پرتاب سفینه تسخیر کنندگان ماه عده ای از سیاه پوستان گرسنه بعنوان اعتراض در میدان پرتاب اجتماع کرده بودند.

نازی ها که در زمان خودشان بنظر مردم فوق العاده پیشرفته بودند کوره های آدمسوزی داشتند.

کانگسترها، انتحارها، هروئین ها و ... درکشورهای مترقی بیشتر از سایر ممالک است از اینرو حساب تکنیک ا کوره آدمسوزی جداست و بهمین منوال تسخیر ماه هیچ ارتباطی با میخوارگی ندارد و آنچه باید وجود داشته باشد اینکه انسان آسمانها را مسخر سازد نه اینکه خود مسخر الکل گردد.

اگر به کلیسا رفته و کشیش رادیده اید که در پایان وعظ و دعا، خرده نانهای خیس شده در شراب را بدهان مقدسان میگذارد که: شراب خون عیسی و نان گوشت آن حضرت است و با این عمل تصور می فرمائید خوردن شراب در دین آنان حلال و بلکه صواب و ثواب می باشد چنین نیست و در کلیه کتابهای آسمانی شرب خمرحرام گردیده است کما آکه با تحریف در اناجیل باز موارد زیادی که شرابخوارگی را حرام دانسته و مصرفش را نهی می نماید.

وای بر آنانی که صبح زود برمی خیزند تا در پی مسکرات بروند و شب دیر می نشینند تا شراب ایشانرا گرم نماید و در بزمهای ایشان عود و بربط و دف و نای و شراب می باشد (باب 5 آیه 11 کتاب اشعیای نبی)

وای بر آنانکه برای نوشیدن شراب زود آورند و بجهت

ممزوج ساختن مسکرات مردان قوی می باشند (باب 5 آیه 22 کتاب اشعیان نبی)

و لکن اینان نیز از شراب گمراه شده اند و ازمسکرات سرگشته گردیده اند هم کاهن و هم نبی ازمسکرات گمراه شده اند و از شراب بلعیده گردیده اند از مسکرات سرگشته شده اند و در رویا گمراه گردیده اند و در داوری مبهوت گشته اند زیرا که همه سفره ها ازقی و نجاست پر گردیده و جائی نمانده است (باب 28 آیات 7-8 کتاب اشعیاء نبی)

شراب استهزاء میکند و مسکرات عربده می آورد و هر که بآن فریفته شود حکیم نیست (باب 20 آیه 1 امثال حضرت سلیمان)

وای از آن کیست و شقاوت از آن که و نزاعها از ان کدام و زاری از آن کیست و جراحتهای بی سبب از آن که و سرخی چشمان از آن کدام؟آنانیر است که شرب مدام می نماید وبرای چشیدن شراب ممزوج داخل می شوند بشراب نگاه مکن وقتی که سرخ فام است حینی که حبابهای خود را در جام ظاهر می سازد و بملایمت فرو می رود اما در آخر مثل مار خواهد گزید و مانند افعی نیش خواهد زد چشمان تو چیزهای غریب راخواهد دید و دل تو چیزها را کج تنطق خواهد نمود و مثل کسیکه در میان دریا می خوابهد خواهی شد یا مانند کسی که بر سر دکل کشتی میخسبد وخواهی گفت مرا زدند لیکن درد را احساس نکردم. مرا زجر نودند لیکن نفهمیدم پس کی بیدار خواهم شد همچنین معاودت می کنم و باردیگر آنرا می طلبم 0باب 23 آیات 29 و 30 امثال حضرت سلیمان)

آنگاه از شراب و مسکرات بپرهیزد و هرگز شراب و

هرگز مسکرات را ننوشند و هیچ عصیر انگور ننوشند (باب 6 ایه 3 سفر اعداد).

انوح مادر شمشون مجاهد اسرائیلی بدین نحو ترقیم یافته والان با جذر باش و هیچ شراب و مسکری منوش و هیچ چیز نجس مخور وتو می بینی که شراب وسایر مسکرات را با نجاسات مثل بول و غایط وگوشت سگ و خوک قرین کرده محققا آنها نجس در حرامند پس مسکرات نیز نجس درحرام خواهند بود ... (سفر داوران باب 13 آیه 4).

زنا و شراب شیره دل ایشانرا می رباید (باب 4 آیه 11 کتاب هوشع نبی)

زیرا که در حضور خداوند بزرگ خواهد بود و شراب و مسکری نخواهد نوشید و از شکم مادر خود پر از روح القدس خواهد بود (باب اول انجیل لوقا آیه 15)

پس خود را حظ کنید مبادا دلهای شما از پرخوری و هستی و اندیشهای دنیوی سنگین گردد و آنروز ناگهان بر شما آید (انجیل لوقا باب 21 آیه 34)

زیرا هر کس عشاء خود را مقدم میدارد و یکی گرسنه و دیگری مست می شود. (باب 5 آیه 18 رساله پولکس).

در وقت آمدن به خیمه مجمع شراب و مسکرات مخورید مبادا عقل شما زایل گشته فرق در میان مقدس و غیر مقدس و طاهر مگذارید 0باب 10 آیه 8 الی 11 سفر لاویان)(1)

1- نقل از رساله کوچک که نویسنده آن آقای میرزا محمد صادق فخر الاسلام. چاپ ربیع المولود 1329 در مطبعه میرزا علی اصغر، تهران.

تصور کنم نقل چند مطلب از کتابهای عهد قدیم و عهد جدید (کتاب مقدس) کافی بود.

عقائد نصارای امروز درباره مسکرات

(الف) دلیل بهتر و مهمتر از این نیست که در اول همن جلد وردم که: هر چه رساله دکترا دیدم قبل از سال 1935 درباره انگور ضمن تعریف از خواص شراب با تمسخر واستهزا چنین مطلبی را داشت: این تها اسلام است که از مزایا و خواص شراب چشم پوشیده و آنرا بر پیروانش حرام و ممنوع ساخته است و حتی بعضی از آنها آیه انما الخمر و المیسر و ... را نقل کرده بودند.

رساله های تا تقریبا سال 1950 کم و بیش ساکت و حالت بینابینی را داشت اما ازان تاریخ تا امروز هر نوشتجات بود تقیبا همه از شرابخواری مذمت کرده ودستور اسلام را در این باره مستحسن شمرده بودند. بموازات این روش پزشکان خارجه رفته یا بسیاری اطباء دیگر به تقلید از آنان در سالهای قبل در دادن الکل و تونیک ها به بیماران دست بازتری داشتند و بتدریج از تجویز الکل برای درمان کاسته شد تا امروز بوضعی که می بینیم و در نهایت نقصان قرار و بحداقل تجویز درآمده است.

(ب) در برابر آنهمه اعمال تبلیغاتی که از طرف کلیساها برای تشویق بمیخوارگی بعمل آمده و می یاید: هم شراب را بجای خون عیسی بمردم می دهند خونی که بعقیده آنان ریخته شد برای آمرزش جمله خلایق و شرابی که با معجزه حضرت عیسی و مادر بزرگوارش بوجود آمد (در باب 2 انجیل یوحناست که حضرت

در اوائل بعثت باتفاق حضرت مریم و حواریونش بعروسی قانای جلیل که مجلس شراب یهودیها بود دعوت شد که ناگهان دیدند شراب تمام شد. شش قدح سنگی بزرگ در آنجا بود که برای شستن دست یهودیها گذاشته شده بود. حضرت فرمود آنها را پر از آب کردند و آنها را مبدل به شراب بسیار قوی نمود و این معجزه اولش بود)

با تلاشهای کلیساها و کوششهای متعصبین در راه نگهداری جنبه صواب و صلاح معجزه جضرت مبنی بر اینکه شراب خون عیسی و یا در حداقل خواص از معجزات آن حضرت است و باوجود آنهمه تبلیغاتی که برای تشویق بمیخوارگی از بعضی زوایای اجتماع بعمل آمده و می آید بالاخره امروز نتایج حاصله بصورت زیر درآمده است:

1 انجمن ملی مبارزه با الکلیسمدر آمریکاست که مدیریت آن با خانم مارتی مان بوده و در 74 شهر شبکه های رایگان برای درمان افراد الکلی بوجود آورده است و انجمن های دیگر که نام بردنشان لزومی ندارد.

2 مبارزه طبیعی و خودبخودی با الکلیسم بوسائل مختلف است چنانچه طبق آما رسمی سازمان ملل متحد، مصرف انواع اب میوه تازه در سراسر جهان در ظرف ده سالاخیر 400 برابر شده ... در اتحاد جماهیر شوروی سال بسال طبق برنامه منظمی درصد الکل را درودکاها و شرابها و حتی آبجو کم کرده و مشروبات لوکس تقلیدی فقط برای صادرات ساخته می شود.

3 میگساری که روزگاری موضوع طنز نویسی و یا درام

نویسی بود امروز بیشتر در چهارچوب واقعیت های آزمایشگاهی، بیمارستانی، درمانی و روانی قرار گرفته است.

4 هیچ پزشکی از بیمارش می پرسد آیا نان خورده ای آیا گوشت می کرده ای آیا ...؟ ولی همه سئوال می کنند از الکل و تریاک و ...

5 کدام غذادئی مورد شک رار گرفت تا اینکه همه کتاب درباره زیانهایش نوشته شد جز الکل و چه دانشمندی غذائی را نشان داد که بحث بر سر این بوده باشد که آیا اندک خوردنش هم زیان دارد یا نه؟

میخوارگی حافظ ها و خیامها

برخی چنین پنداشته اند که بسیاری از سخنوران نامی بویژه کسانی چون حافظ و خیام و ... تمام اوقات خود را با شاهدان بازاری در گوشه میخانه ها بسر برده و در پای خم خمریست و خراب افتاده در یکدستان جام می نانب و در دست دیگر زلف کج یار بوده و زبانشان چز به بدگوئی مؤمنان و سرزنش متقیان در دهان نمیچرخیده و منتها آرزویشان این بوده که پس از مرگ جسدشان را در تابوتی از چوب تاک بگورستان برده با شراب بشویند و بجای تلقین و فاتحه، زیبارویانی بیایند و دست در آغوش یکدیگر بر تربتشان می بریزند و طرب نوازند و رقص کنند ! اجازه بفرمائید بچند علت فقط از حافظ صحبت کنم: اشعار خیام کمتر و تقریبا متحصر برباعیاتی چند است بعضی از رباعیاتش منسوب بدیگران است آنقدر لطاقت شعری و انتخاب کلمات مناسب که در اشعار

حافظ بکار رفته در رباعیات خیام دیده نمی شود خیام اصلی چه گفته و رباعیاتش کدامند کاملاً معلوم نیست در صورتیکه حافظ یکی و خیام چندین نفر در تاریخ ثبت نام شده اند مطالب کافی و اطلاعات ما به اندازه ای از زندگانی شاعرانه خیام باقی نیست که بتوان کاملاً مورد برریس قرار داد و مهمتر از همه آنکه خیام جبی مسلک بوده و لازم بشرح نیست در این باره چیزی نوشته شود، زیرا کسانیکه خودشان را همه کاره می دانند یا آنان که خویش را عروسک پشت پرده ای می شمارند که در میان انگشتان قضا و قدر میچرخند هر دو می توانند بخوبی نیاز مبرم خود را به عقاید طرف مقابل احساس کنند تا به حدی که اگر کتابهای اولین دانشگاه و آخرین پیامبر هم اینک از غذاست نه تنها انسان در کارهای دیگرش میان جبر و تفویض قرار دارد بلکه در تغذیه اش نیز باجبار خلقت تکوین و اختیار آفرینش تشریع داشته شده و قرآن باو می گوید در این امر نیز بین جبر و اختیار قرار دارد بدین معنی که گویا دستور می دهد ای اهل ایمان یازده ماه سال را از بهترین غذاها بخور (و الطیبات من الرزق قل هی للذین آمنوا) و یک ماه را اندکی امساک کن (کتب علیکم الصیام ... شهر رمضان...) که در حقیقت یازده ماه باجبار باید خود و یک ماه را باختیار مطیع در طرز تغذیه باش و در هر امری انسان همانند مسئله تغذیه اش بین جبر و تفویض قرار دارد که خواهم گفت و در هر حال مشابه نسبت اجبار و اختیار در تذیه که تکوین عظمت و قدرت بیشتری دارد همیشه و همیشه وسعت دامنه اجبار فوق العادگی داشته و میدان اختیار در برابرش کوچک می نماید و احاطه قدرت پروردگار را به اختیار کسی که در خلقت مثل یا مثل او آفریده شده چشمگیر

بوده و هست.

علوم تکوین غذاست و تشریح دواء، تکوین آدمی را بر پا و زنده نگه می دارد تا هماهنگ سایر آفریده شدگان بسوی هدفی معلوم و کل یجری الی اجل مسمی گام بردارد اما تشریع دستگاه زدودن سموم ظاهری و باطنی و در نتیجه عامل تحرک و شتاب بسوی هدف که جز کمال و سعادت چیزی نیست می باشد. تکوین همچون سکر است و تشریع رزقا حسنا تکوین همان انگوری است که رزق بحساب می آید و تشریع آن قسمت از انگور بلکه آن قسمت از رزق که حسن و نیکوست تکوین یازده ماه نیکو و طبیعی خوردن است و تشریع یک ماه را ارتباط مخصوص با غذا داشتن.

بهر صورت اجازه فرمودید در میان سخنوران نامی حافظ و خیام را بمناسبت اینکه علی الظاهر به می و جام و مغان پیوستگی بیشتری دارند انتخاب کرده و بین این دو نفر نیز حافظ را برگزینم،

قبلاً بگویم: کتابهای چندی در این باره نوشته و با ثبات رسانده اند که مقصود حافظ و خیام و شاعرانی دیگر از می و جام و ساقی نه آب انگور است و نه ظرف شراب و نه کسیکه ظرف شراب رابدست خراباتیان میدهد و ما هم همین را باختصار ثابت خواهیم کرد ولی از آنجا که جوانان کشورهای اسلامی فعل" هر چه را مسترها و مسیوها بگویند درست و پسندیده تر از گفتار و نظریه آقاین و شیخ ها محسوب می دارند، بعلاوه ممکن است گفته شود نویسندگان اسلامی از روی تعصب خواسته اند بزرگانی چون حافظ و خیام ر تپس تز نطخیر به جرگه و دسته خود وارد سازند از اینرو حتی نامی واستنادی از کتابهای مسلمانان نخواهم نمود.

شمس الدین خواجه حافظ

عنوان شمس الدین خواجه حافظ را از این جهت انتخاب کردم که قبل از هر چیز خواندگان را متوجه اوضاع دینی خاندان حافظ بنمایم که پدرش کلمه دین را (شمس الدین) و خودش حافظ قرآن 0حافظ) را و مردم خواجه و خود ساخته را برایش انخاب کردند و سپس از رابطه بین «دین الهی حافظ قرآن خواجه مردم» با «پیر مغان می ساقی» سخن بگویم. هر چند قول نویسنده نیز مانند مسلمانان دیگر است ولی جد مادری خودم مرحوم مدرس را می شناسم که در علم و ورع و تقوی در اعلی مرتبه بوده وی سر سلسله دودمان مدرسی هاست که د بساری از شهرهای ایران و عراق پراکنده اند، قبرش در وادی السلام نجف و بر سنگ قبرش این رباعی که از اوست نقش می باشد: جهان جام و فلک ساقی اجل می خلایق باده نوش مجلس وی خلاصی نیست اصلاً هیچ کس را از این جام واز این ساقی از این می.

وی که در حال نزاع گفته بود: پروانه شمع شب فروزم سرگشت و بشب رسید روزم و جان بجان آفرین تسلیم نمود باحتمال رباعی فوق را که برای سنگ قبرش در اواخر عمر سروده و بالاخره بدون می و جام و ساقی نیستبا آنهمه علم و زهدی که داشت اشعاری در این باره سروده که هر کس بخواند یقین خواهد کرد قصدش از می چیزی جز شراب انگور نیست و حال آنکه سوگند: لبی هرگز بمسکرات نبرده و شاید جام می را ندیده باشد. چند بیتی

از آن مرد خدا نقل می شود:

از آن شیری که در پستان تاک است*** اگر با کودکی نوشم چه باک است

هر که لب بر لب جام آرد و حاجت طلبد*** نرسیده است بکامش که رسیده است بکام

فرزندانش نیز که اغلب شعری سروده و تقریبا همه روحانی و متقی بوده اند باز بهمین منوال اشعاری دارند غبار مدرسه گر تیره کرد رویم از اول هزار شکر که آخر باب میکده شستم. (1)

شمس الدین خواجه حافظ در جوانی با تحصیل حکمت لغزید و دچار تردید و انکار بود. با تحصیل حکم عملی پس از اینکه بسن مخصوص رسید اشعارش بدو دسته تقسیم شد. یکدسته مربوط به دوران جوانی و لغزندگی و انکارش و دسته دیگر وابسته بدوران رشد و حکمت عملی و توجهش.

البته دیگر سخن از کتابهای خارجیهاست و ربطی بمسلمانان ندارد و آنان رامعرفی خواهم کرد.

اینک بچگونگی دو دسته بودن اشعارش اشاره می شود:

پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت (آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد: که در اینجا خلقت را محصول خطای خدا دانسته و پیرش را آفرین میگوید که از خطای خدا چشم پوشی و صرفنظر می نماید.

نیست در دایره یک نقطه خطا از کم وبیش که من

1- در کتابهای متعددی به نام تاریخ یزد - تذکره سخنوران یزد و ... میتوان بسیاری از آنها را دید.

این مسئله بی چون و چرا می بینم: در اینجا که بمرحله کمال رسیده میگوید بدون چون و چرا ایمان حاصل کرده ام که در دستگاه خلقت حتی یک نقطه خطا وجدو ندارد. بدون شک حافظ در دوران جوان علائق مادی زیادی داشته و : عراق وشام گرفتنی بشعر خود حافظ بیا که نوبت بغداد و ملک تبریز است، گوید همینطور زیبارویان را خواسته و هم شیر تاک را که گوید: شاهدان در جلوه و من شرمساز کیسه ام بار عشق و مفلسی صعب است می باید کشید.

حافظ از تهیدتی و مفلسی خود که سبب شده عشق را تحمل کند شکوه دارد:

شهری است پرکرشمه و خوبان ز شش جهت***چیزیم نیست ورنه خریدار هر ششم

ولی در دوران دیگر، دورانی که گویند خودپرستی و تظاهر نداشته وحتی بنابر عقیده بعضی جزو فرقه ملامتیون در آمده بوده است می گوید:

ولی تو تالب معشوق و جام می خواهی ***گمان مدار که کار دگرتوانی کرد

و در اینجا فهمیده است که لب معشوق و لب جام بوی اجازه نخواهد داد که دست بگردن سعادت یا کار دگری درآورد و اشعار دیگری بهمین منوال که چند سطری بدون شرح آورده می شود:

حافظ از چشمه حکمت بکفت آور جامی***تا که از لوح دلت نقش جهالت برود

مستی عشق نیست در سر تو***رو که تو مست آب انگوری

دلا ز نور ریاضت گر آگهی یابی***چو شمع خنده زنان ترک سر توانی کرد

خرم دل آنکه همچو حافظ***جامی ز می الست گیرد

بهیچ روی نخواهید یافت هشیارش***چنین که حافظ ما مست باده ازلی است

هر آن خجسته نظر کز پی سعادت رفت ***بکنج میکده و خانه ارادت رفت

صبح خیزی و سلامت طلبی چون حافظ***هر چه کردم همه از دولت قران کردم

هر گنج سعادت که خدا داد بحافظ***از یمن دعای شب و ورد سحری بود

و اشعار فراونی در این زمینه که نمیتوان آنها را با هم سازگار کرد مگر آنکه گفت مقصود ای می و جام چیزی دیگری بوده است چنانچه حافظ ملائکه را می بیند که در میخانه می زنند و در حال مستی آب حیات می خورد در جام جم می نگرد ولی هرگز زبان آلوده ندارد با میگساران بزمهائی دارد ولی پاکدامنی را از دست نداده استو بالاخره گوید:

کس بامید وفا ترک دل ودین مکناد***که چنانم من ازین کرده پشیمان که مپرس

یا :

روز در کسب هنر کوش که می خوردن روز***دل چو آینه در رنگ ظلام اندازد

شاعران دیگر

هر چند جای تردیدی باقی نیست که مقصود حافظ یا شعرای دیگر از می آن آب انگور مست کننده نیست ولی برای اطمینان قلب کسانیکه انتظار دارند از سخنوران نامیدیگر نیز در این باره اشعاری بشنوند چند بیتی آرده می شود:

از مولوی:

از شراب شوق جانان مست شو***کانچه عقلت میبرد شر است و آب

مست و بنگی را طلاق و بیع نیست***همچو طفل است و معارژف و معتفی

هر که مرداری خورد یعنی نبیذ***شرع او را سوی معذوری کشید

پس تو را خود عقل کو و هوش کو***تا خوری می ای تو دانش را عدو

روت بس زیباست نیلی هم بکش***ضحکه باشد نیل بر روی حبش

در تو نوری کی درآمد ای غوی تا که می نوشی و ظلمت جوشوی

از ناصر خسرو:

گر تو خود مجنونی از بی دانشی پس خویشتن***چون بمی خوردن دگر باره همی مجنون کنی

ص: 148

از جامی:

دشمن هوش است می ای هوشمند *** دوست را مغلوب دشمن کم پسند

زانهمه می خواری و خرم دلی *** حاصل تو چیست جز بی حاصلی

حکیم سنائی

مسلم کن دل از مستی مسلم *** دمادم کش قدح اینجا دمادم

نه از آن می که زان مستی فزاید ***از آن می ها که از دل می کشد غم

حریفانت همه یکرنگ ودلشاد *** چو بسطامی وابراهیم ادهم

جنید و شبلی و معروف کرخی *** حبیب و آدم و عیسی ابن مریم

می شوق ملک نوش از حقیقت ***که تا گردد دل و جان تو حرم

خاقانی:

خاقانی ار بباده کشد دست بدتر است *** از ابرهه که پیل کشد جنگ کعبه را

نظامی:

نپنداری ای خضر فرخنده پی *** که از می مرا هست مقصود می

از این می همه بیخودی خواستم*** بدان بیخودی مجلس آراستم

مرا ساقی آن وعده ایزدی است *** صبوح از خرابی می از بیخودی است

وگرنه با یزد که تا بوده ام *** به می دامن لب نیالوده ام

گر از می شدم هرگز آلوده کام *** حلال خدا باد بر من حرام

اوحدی مراغه ای:

بت پرستی ز می پرستی به *** مردن عاقلان ز مستی به

مست نادم شوم به هوشیاری*** تو ز مستان طمع چه میداری

آب زمزم گرت کند سر مست *** گر شرابست و گر طعامست آن

آب زمزم گرت کند سر مست *** رو بشوی از حلال بودن دست

باده نوشندگان جام الست *** نشوند از شراب دنیا مست

شعرای دیگر که اگر بذکر نام و شعرشان بپردازم صفحاتی چند پر خواهد شد.

آیا توجه فرمودید که چگونه شاعران نامی خود را از بد نامی آلودگی بمی دور میساخته اند و چسان تلاش میکردند که

ص: 150

انتخاب کرد که پیروان عشق مجازی، در زندگی عاشقانه با آنها سر و کار دارند. یک عاشق مجازی هدش رسیدن به معشوق و کامیاب شدن از وصل اوست و برای این که بتواند درد هجران را تحمل کند متوسل به می می شود و بعد از نوشیدن می، و سرمست شدن خود را نزدیک معشوقه تصور می نماید عاشق مجازی برای اینکه می بنوشد به میکده می رود یا اینکه قدم به خرابه هائی می گذارد که در آنجا عده ای از افراد بی خانمان جمع می شوند و می می نوشند و اسم آن خرابه ها (خرابات) شد. پیرمیفروش که دراکثر بلاد ایران یک زردشتی بود در عشق بیش از جوانان عاشق تجربه داشت زیرا مرحله جوانی را عقب سر گذاشته بود و میتوانست جوان عاشق را راهنمائی نماید و باو بگوید که از چه راه میتواند به وصال معشوق برسد. در میکده ها و خرابات کسانی بودند که برای سرگرمی مشتریان یا برای سرگرمی خودشان چنگ می نواختند و دف می زدند و میفروش برایاینکه مشتریان را جلب نماید یک یا دو ساقی گلعذار را در میخانه بخدمت مشتریان میگماشت تا وظیفه ای مانند وظیفه زنها را در کاباره های امروزی بانجام برسانند و مشتریان را تشویق به می نوشیدن کنند بعد از اینکه جوان عاشق در میکده شراب مینوشید و صدای چنگ را می شنید و ساقیان گلعذار را میدید و مست میشد بیاد معشوقه می افتاد و از میخانه خارج می شود و راه سرای معشوقه را پیش می گرفت بامید اینکه شاید بتواند اورا درآن محله ببیند و وقتی بانجا می رسید چون

مست بود سرش به دیوارها تصادم می کرد و تصور می نمود که دیوارهای کوی معشوق با او دشمن هستند و سرش را می شکنند.

ذوالفنون مصری تمام این اصطلاحات را که مربوط است به عشق مجازی وارد تصوف کرد و یک فرهنگ اصطلاح شناسی برای تصوف نوشت و در آن معنای هر یک از اصطلاحات را وضع کرد. صوفیان دیگر که بعد از ذوالفنون مصری آمدند بالاخص آنان که شاعر بودند اصطلاحات تصوف را در قالب اشعار، تلطیف و تهذیب کردند و معنای آنها را وسیع نمودند.

وضع اصطلاحات صوفیانه از طرف ذوالفنون مصری طوری مورد استقبال صوفیان دیگر قرار گرفت که بزودی آن اصطلاحات در سراسر دینای اسلامی معروف گردید و شعرای متصوف فارسی زبان صوری اصطلاحات مزبور را با مهارت بکار بردند که تصوف علمی شد مانند علم کیمیا، مرموز و غیر از کسانی که صوفی و عراف بودند کسی نمی توانست بفهمد که صوفیان چه می گویند و منظورشان از می و معشوق چیست.

آیا اندازه نگهداری در میگساری زبان آور نیست؟

الکل پرکالری، الکل نیرومند، میکروب کش که در حد اعتلای، خون مسیح بودنش، هیچ تردیدی نبود امروز بآنچنان ضعف و ناتوانی افتاده که طرفدارانش در تلاشند که تمام صفحات سندیده قدیمش را در حداقل اندازه بگنجانند و در اینصورت خون حضرت مسیح اگر زیاد باشد زیان آور است و اندکش سودمند! ولی همین اندک هم باگذشت زمان بتدریج کاهش می یابدتا زمانیکه حتی کشیشان محترم هم اقرار نمایند که شان حضرت عیسی از این نسبتها بدور و خوردن حتی یکقطره مایع مست کننده ممنوع است.

چه تصادف عجیبی است، همین آقای هانری کوربن که اسمشان را بردم چندین مسافرت بایران کرده و با علامه طباطبائی نویسنده محترم تفسیر المیزان بحث ها نموده (1)و شنیده شد نوبتی با مرحوم آیت اللّه بروجردی ملاقات و در ضمن بحث سوالش باینجا می رسد: با آن که مقدار ناچیز الکل مست کننده نیست چرا اسلام آنرا حرام ساخته است، ایشان بدینمضمون جواب دادند: یکی چند قطره برایش اندک است و دیگری یک شیشه! و این جواب عالمانه کافی سات که گفته شود چون استعدادها مختلف و عامل زیادت طلبی که در الکل است نیرومند و بدون گذشت می باشد تعیین مقدار حداقل برای چیزی که نه غذاست و نه موارد سلامتی دواکار، کاملاً غیر علمی بشمار می رود.

1- در مکتب تشیع منتشر گردید.

یکی از همکاران روشنفکرم گفت: بچه منظور مقدار کمی الل نوشیده می شود؟

اگر برای هوی وهوس و عشرت طلبی است که همان مقدار جزئی هم چون بمنظور فوق باشد حتی یکمرتبه درست نیست و اگر همان اندک خوردن تکرار گردد اثراتی تقریبا شبیه زیاد خوردن دارد چون مراحل سوخت و ساز و مصرف همان است که گفته اند یکی از علل پیدایش تشمع و سیروز کبد علل کوچکی است که مدتهای مدید ادامه یابد. و اگر به منظور دارو یا مایع نافعی نوشیده می شود اولا هیچ داروئی مدتهای مدید مصرف نمی شودو اگر طبق تجویز پزشک متدینی بود آن هم خوردنش اشکالی ندارد.

صرفنظر از اینکه میدانیم مقدار کمی از الکل از راه معده نیز جذب می شود و همین اندک نیز سوخت و ساز غذائی ندارد و ناچیز مقداری هم اگر باشد هرمون انتی دیورتیک رامهار مینماید و ادرار زیاد می شود و قطره اش خورده شود و وارد خون باشد در انعقاد نطفه اثری می گذارد و ...

برای نمونه مقاله ای را از نشریه دانشکده پزشکی (مجله طب عمومی سال هشتم شماره اول) نقل می نمایم:

تا سال 1965 عقیده کلی بر این بود که هیپوپروتئینمی (کمبود مواد بیاض البیضی خون) و بدی تغذیه عامل اصلی استحاله چربی و بالاخره سیروز کبدی در مسمومیت باالکل می باشد ولی مطالعات و تجربیات بعدی نشانداد که تجویز رژیم غذائی پروتئین دار بمقدار کافی حساب شده هم نمی تواند مانع استحاله چربی کرد در اشخاص معتاد به الکل بشود و این افراد هم دیر یا زود مبتلا به استئاتوز کبدی می شوند. لابد باین نکته توجه فرمود:

نکته قابل توجه

در قاموس نصارا، همانکسانی که چون بماه رفته اند میگساری اشان و احتمالاً آدم سوزیشان هم از روی علم است مدتها میگساری در رأس و اعتلا قرار داشت تا بحدیکه خون یکی از پیامبران محترم اولوالعزم را به شراب نسبت می دادند (یا خدای نکرده برعکس) ناگهان دست قدرت کلیسا که روزمندترینش انگیزیسیون ها و محاکم تفتیشی بود از سر علم و گالیله ها کوتاه شد و در نتیجه بزودی قدرت مذهبی از نیروی دانائی و علم جدا و هر کدام براهی رفتند.

از زمانیکه علم در یک طریق و مسیحیت در راه دیگر افتاد بتدریج از احترام مشروبات الکلی کاسته شد تا بالاخره چنان شد که از 1965 ببعد دانستند. یعنی اگر سابقا میگفتند: سوء تغذیه + میگساری = تشمع و استحاله کبدی. امروز می گویند رژیم خوب غذایی + الکل = استحاله + تشمع کبدی و صبر کنید طولی نمی کشد ساقی تاج افتخا خوتد را به خم انداخته جام بر سر نهاده از خرابات خارج شده به عالم انسانیت می پیوندد.

اسپریتس ولیبر (Spritz Liber) با مطالعه کبد تعداد زیادی وش معتاد شده به الکل ملاحظه کردند که رژیم غذائی پروتئین دار مانع استحاله چربی کبد نمی شود ولی شدت ضایعات بستگی بمقدار پروتئین رژیم غذائی دارد.

چون عقیده عده زیادی از متخصصین بر این بود که دادن پروتئین زیاد کبد را از اثرات سمی الکل محافظت می کند در

یکی دو سال اخیر دانشمندان مطالعات خو را دراین باره ادامه دادند.

رابین ولیبر (Rubin Ch Liber)موفق شدند بطور تجربی برای اولین بار در انسان تغییرات هیستوپاتولوژیائی کبدهای مسمون شده با الکل را بوسیله میکروسکوپ الکترونیک رؤیت نموده و تغییرات شیمیائی داخل سلول را در آنها شرح دهند.

دانشمندان فوق الذک آزمایشات خود را روی اشخاص داوطلب بشرح زیر انجام دادند:

1 سن اشخاص داوطلب بین 30 الی 50 انتخاب شد.

2 از هر دو جنس بطور مساوی افرادی تحت آزمایش قرار گرفتند.

3 دقت کافی بعمل آمد که داوطلبین هیچگونه سابقه بیماری کبد و مصرف الکل بمقدار زیاد نداشته باشند و حتی از داوطلبین خواسته شده بود که 2 الی 5 ماه قبل از بستری شدن در بیمارستان هیچگونه الکلی مصرف نکنند.

4 رژیم غذائی داوطلبین در مدت بستری شدن 3600 کالری در نظر گرفته شد که 25% آنرا پروتئین ها (یعنی بیش از دو برابر احتیاج بدن و پروتئین توصیه شده در رژیم غذایی استاندارد) و 25% دیگر کالری را مواد چربی (در حدود نصف مقدار توصیه شده جهت اثبات فرضیه لیپدهای آندوژن) و 50% کالری باقیمانده بوسیله مواد نشتسه ای و الکل تأمین می شد.

5 به داوطلبان همه روزه تا 12 روز مقداری الکل باین ترتیب داده می شد که در 4 روز اول الکل تجویز شده 24%

کل کالری بود و س از 8 روز مقدار الکل به 42% کل کالری لازم می رسید.

نوع الکل، اتانول 95% که رقیق شده و در 6 وعده به داوطلبین داده می شد.

6 از داوطلبان قبل از تجویز الکل و بعد ازآن بیوپسی کبد بعمل می آمد و حتی در بعضی از بیماران در روز دوم و در برخی دیگر در روز هشتم آزمایش نیز بیوپسی سومی از کبد بعمل می آمد بعضی از داوطلبان حتی پس از یکماه بعد از قطع کامل الکل حاضر به جهارمین بیوپسی نیز شدند.

7 تغییرات شیمیایی کبد از نظر لیپیدها با متد فولش (folch)و از نظر تری گلیسریدها با روش سیندر (Synder)تعیین و احتساب می شد و پس از آن مقدار پروتئین های بافت کبدی بعد از جدا کردن لیپیدها تحت مطالعه قرار می گرفت.

در ضمن در ساعات مختلف روز مقدار الکل سرم خون داوطلبین اندازه گیری می شد.

8 بافتهای کبدی پونکسیون شده، اول بوسیله میکروسکوپ معمولی و سپس با میکروسکوپ الکترونیک تحت مطالعه قرار می گرفت.

نتیجه مطالعات

البته توجه فرمودیدکه در اینجا مقدار الکل مصرف شده چه اندازه بود و بعد از دو روز بیوپسی کبد یعنی بیوپسی کبدی که ناچیز اکلی بان رسیده است.

1 - تغییرات شیمیائی: بطور کلی درتمام موارد پس از

تجویز الکل که مقدار آن در سرم خون هیچوقت از 120 میلی گرم در صد تجاوز نمی کرد (این مقدار فقط سبب یک مستی خفیف و انوری مختصر می شود) مقدار لیپیدها و تری گلیسریدها در بافت کبدی افزایش قابل ملاحظه ای را نشان می دهند. افزایش تری گلیسریدها بطور متوسط هفت برابر طبیعی بود ولی این افزایش یک ماه بعد از قطع کامل الکل از بین رفته و مقدار تری گلیسریدها و لیپیدها بمقدار طبیعی برگشته بودند. وزن بدن داوطلبین در مدت آزمایش تغییر قابل ملاحظه ای را نشان نداده بود.

2 تغییرات آسیب شناسی: اخیرا استحاله چربی کبد را بادر نظر گرفتن مقدار چربی بچهار گروه (4+3+2+1) تقسیم کرده اند. پیشرفته ترین درجه استحاله 4+ است که در آن علاوه بر ارتشاح وسیع چربی کیست های چربی نیز در بافت کبدی دیده می شود. در بافت کفژبدی پونکسیون شده درجات مختلف استحاله چربی وجود داشت و جالب آنکه پس از قطع کامل الکل بمدت یک ماه و پونکسیون مجدد کبد تغییرات فوق الذکر از بین رفته و ساختمان طبیعی کبد دوباره مشاده شد ولی در بعضی از لامها تا مدتی ارتشاح سلولهای بزرگ چربی از نوع سلولهای غول پیکر دیده می شد که منش. بافت همبندی داشته اند.

3 تغییرات سلولی در مطالعه با میکروسکوپ الکترونیک: در حال طبیعی در سلول کبد رشته هائی بصورت دستجات موازی با هم بنام R.E.Rهمچنین توده های نامنظمی بنام S.E.R در میان میتوکندریها وجود دارد که مجموع این دو سیستم R.E.R و S.E.R را سیستم اندوپلاسمیک رتیکولوم مینامند بطور کلی تغییرات سلولی مطالعه

شده رابطه مستقیمی با مقدار چربی انباشته شده در بافت کبد دارد.

حتی در نمونه هائیکه دو هفته بعد از قطع الکل تحت مطالعه قرار گرفته شد اثری از این رشته ها دیگر دیده نشده بود. در سیتم S.E.R نیز تغییرات قابل ملاحظه ژای بوجود می اید بدین معنی که در این سیستم حوضچه هائی که پر از چری اس تبوجود می اید و بالاخره میتوکندری سلولهای کبدی نیز تغییر شکل و حجم یافته و حتی تبدیل به یک نوع غیر طبیعی و بزرگ بنام مگاتوکندریا می شود که در داخل بعضی از آنها انکلوزیونی از اجسام کریتالین دیده می شود. در مراحل پیشرفته دژنرسانس موضعی سیتوپلاسمیک بصورت از بین رفتن سیستم آندوپلاسمیک دیده می شود که منجر به نکروز سلولی می گردد.

تفسیر مطالعات:

با در نظر گرفتن آزمایشهای فوق الذکر چنین بی می اید که الکل علیرغم تجویز رژیم غذائی پر پرتئین و کم چربی سبب استحاله چربی کبد می گردد که اگر ادامه پیدا کند منجر به تغییرات مهم نسج کبدی و بالاخره نارسائی آن می گردد ولی با مطالعاتی که تاکنون روی حیوانات آزمایشگاهی شده باید این حقیقت را در نظر گرفت هک نارسائی کبدی در نزد اشخاصیکه سابقهمصرف الکل دارند در مدت خیلی کوتاهتر از افرادی که سابقه مصرف الکل ندارند بوجود می اید اما درباره آنچه راجع به مقدار چربی رژم غذائی داوطلبینی نوشته و ادعا شده که رژیم کم چربی سبب تخفیف استحاله کبد می شود، باید گفت که در آزمایشهای اخیر خلاف این گفته ها ثابت شده و چنانچه در بالا متذکر

شدیم رژیم غذائی داوطلبان از نظر چربی فقیر بوده و چربی فقط 25% کل کالری غذای داوطلبین را تشکیل می داده و این حداقل چربی توصیه شده است که در رژیم غذائی وجود دارد (مقدار چربی رژیم غذائی مردم مماک متحده آمریکا که استاندارد می باشد 44% کل کالری را تشکیل می دهد) ولی با وجود رژیم غذائی کم چربی و پر پروتئین در عمل و مطالعات فوق دیده شد که الکل ضایعات اضحی که شرح آنها در بالا گذشت بوجود می آورد، نکته قابل توجه این است که مقدار معین الکل در اشخاص مختلف موجب تغییرات یکنواخت و مساوی نمی شود در بعضی اشخاص ضایعات کبدی زیادتر و در بعضی کمتر است. و چنین بنظر می رسد که سابقه اعتیاد اشخاص بالکل از نظر شدت و انتشار ضایعات کبدی اهمیت داشته باشد. یعنی میزان تغییرات سلولی کبد بستگی باعتیاد قبلی داوطلبین بالکل دارد.

آیا خوردن کمی الکل ضرری ندارد؟

با آنکه میتوان مدارک دیگر آورد که: خوردن الکل. حتی بمقادیر ناچیز زیان دارد(1) اما به بحثی جالب می پردازیم

1- مثلا از کتاب 676 دانشگاه بنام بهداشت عمومی روستائی تألیف آقای دکتر سید محمود زوین، صفحه 68 میگوید: شواهدی موجود است که الکل به مقادیر کم نیز در کوتاهی عمر عامل مؤثری میباشد ... و یا توجیهی که توسط دوست روشنفکرم بعمل آمد و در چند برگ قبل گفته شد و .... .

و همه الهام از قرآن کریم می گیریم:

قبل از هر چیز باید گفت: همه میدانند، حدودی قند، اندازه ای اسیداوریک، مقدار کلسترول در خون وجود دارد که حدود همه کاملاً بررسی شدهو حداقل و حداکثری برای آنها تعیین گردیده که اگر از آن حد و حصر تجاوز کرده کمت یا بیشتر باشد غیرطبیعی است.

این هم هست که: قند یا اسید اوریک یا کلسترول یا ... همینکه از حداکثر تجاوز کرد بلافاصله آدمی را خبر نمیکند و چه بسا بر حسب اتفاق معلوم شده که بیماری بعلت ناراحتی دیگر مراجعه کرده و تصادفا معلوم گردیده مثلاً قندش بالاست یا اسید اوریکش یا ...

الکل نیز از جمله عناصری است که وجودش در خون ضروری و حتمی می باشد و مقدار حداقل و حداکثرش معلوم است و این مقدار بوسیله غذا باید تأمین شود و میشود و هیچ نیازی بخوردن الکلی که سوخت و ساز غذائی ندارد اما الکل خون را افزایش می دهد نیست.

حال چنانچه کسی با توجه باینکه الکل فوی وارد خون می شود مقدار کمی از آنرا بخورد این قبول است که الکل خونش بالا می رود و در عین بالا رفتن ممکن است همانگونه که بیمار مرض قندی یااسید اوریکی خود متوجه بیماریش نشده با ناچیز الکل هم حالت مستی روی ندهد! آیا قبول دارید که زیادتی

الکل از حداکثر در خون بدون اینکه آثار زیادت یعنی مستی ظاهر گردد یکنوع بیماری است؟

ولی مقصود ما چیز دیگری است و آن الهامی است که گفته شد از قرآن خواهیم گرفت.

آیات مربوطه به الکل را پهلوی هم نوشته بودم یک مرتبه متوجه شدم چند جا بعنوان مسکرات از آنها نام برده شده میفرماید نزدیک نماز مروید در حالیکه سکاری و مست هستید، یا سکر در آیه مورد بحث و ... و در چند آیه بجای مسکرات کلمه خمر را آورده با اندک تأملی متوجه علت و این نکته علمی و اعجاز قرآن شدم.

یک نکته علمی از قرآن

وقتی روی سخن قرآن با مردم است و دستورات امر و نهی و تشریفی در کار یا همینکه می خواهد بقرینه در برابر رزق حسن و نیکو روزی ناپاک و ناپسند بیاورد کلمه سکر و سکاری و مستی و مسکرات را ذکر می فرماید یعنی برای معرفی شخص مست کلمه مذکور را می آورد اما همینکه مطلب را بمیدان مبارزه با دانشمندان رها می کند و به بیان جنبه علمی و تحقیقات آن می پردازد کلمه خمر را ذکر می فرماید تا از این کلمه حتی بتوانیم بفهمیم چرا باده نوشی حرام و ممنوع شده هر چند یک قطره بوده باشد؟

اینک توجه فرمائید: خمر یعنی پوشاندن و مستور کردن خمار روسری زنان و آنچه سر زنان را می پوشاند خمیر بدین مناسبت که روی آنرا می پوشانند و ...

اصولاً دین مقدس اسلام زیربنائی دارد و روبنائی، اسکلتی

دارد و شاخ و برگهایی، اصولی دارد و فروعی. همانطور که در اعتقادات یا معاملات یا ... ریشه ها و شاخه هائی را ملاحظه می کنید مکتب ادب و اخلاق را نیز دارای اصلها و فرعهائی بلکه دارای فرمولهای کلی و انشعاباتی مثلاً یک فرمول کلی است که می گوید:

هر سخنی یا عملی باعث تفرقه کلمه وپراکندگی مسلمین و موجب سلب اعتماد و اطمینان از یکدیگر گردد بر زبان آوردنش نارواست از غیبت، تهمت، دروغ و... (1)

در مسئله مورد بحث نیز فرمول کلی اسلامی چنین است: آدمی هم عقل دارد هم احساسات، همینطور که باید فلان غده ی ترشحش مهار کننده ترشح غده دیگر باشد یا اعصاب سمپاتیک و پاراسمپاتیک باید تعادل یکدیگر را نگهدارند و یکی تند کننده است و دیگری کند کننده، و هر زمان خواست یکی تندی کند، کند بمیدان آید و چون کندی خواست تنبلی پیش آورد تند کننده دخالت کند عقل و احساسات نیز در وجود آدمی در برابر یکدیگرند با این تفاوت که همشه باید احساسات بوسیله عقل کندرل شود ولازم است با تحصیل علم روز بروز بر عقل و کمال افزود و دامنه احساسات را نیز بطرز مخصوصی بموازات عقل جلو آورد و با سپردنش به دست مراقبت و نظارت عقل تکمیل کرد. احساساتی که به روح و روان آدمی نشاط می بخشد وعقلی که روابط احساسات و روح و نشاط را عاقلانه می کند.

اینک با ذکر مقدمه فوق: هر آشامیدنی یا خوردنی یا شنیدنی

1- با توجه به مفاهیم دیگر آن.

یا ... که عقل را در برابر احساسات ضعیف گرداند یعنی حالت تعدیل بین عقل و احساسات را بهم بزند آنچنانکه احساسات جلو و پرده و ستر خمر قرار گیرد و باصطلاح قرآن خمر مستوری شود اسلام آنرا حام گردانیده وبزودی خواهید دید که اگر مسکرات همین کار را می کنند از نوشیدنیها گوشت خوک همین کار را می کند از خوردنیها ساز و طنبور و آواز همین کار را می کند از شنیدنیها مخصوصا آواز زنان تا آنجا که قرآن می فرماید و لا یخضعن بالقول فیطمع الذی فی قلبه مرض (سوره احزاب) زینهار بانازک و نرمی با مردان سخن مگوئید مبادا آنکه دلش بیمار (هوا و هوس) است بطمع افتد.

از اعضای زنان همینکار را می کند از دیدنیها که اندک دیدارش جلو آمدن احساسات است و شدیدتر شود تا آنجا که نبی گرامی فرمایند دو ثلث عقل زایل گردد (و روی انه اذا قام ذکر الرجل دهب ثلثا عقله)(1) و از این جچهت این نام «خمر» را بمشروبات الکلی اختصاص داده اند (با آنکه مستور کننده عقل همانگونه که گفته شد زیاد است) که در خبری فرموده اند کلید همه زشتیها و گناههاست و زودتر و بهتر احاسات را جلو عقل و پرده آن قرار داده آنرا

1- جامع السعادات نراقی جلد 2 چاپ نجف صفحه 10. و نبی گرامی به وجه تشابه بلکه به شرکت موسیقی و زنا اشاره کرده میفرماید: الغنا رقیه الزنا - موسیقی مقدمه نزدیک شدن مرد و زن است (کتاب جامع الاخبار) و قرآن مجید هم به کلمه سکر و مستی در مورد قوم لوط مربوط به همین مسئله اشاره فرموده: لعمرک انهم فی سکرتهم یعمهون (سوره الحجر).

می پوشاند و خوردن حتی یک قطره الکل که سوخت و ساز غذائی ندارد سبب جلو آمدن یک ذره احساسات و ناچیز طربی در برابر عقل خواهد گردید.

باز از قرآن

وعده داده بودم نه از قرآن بگویم نه از روایات و اخبار زیرا برای باده نوشان که چند آیه مربوط به میگساری را نپذیرفته اند آیات دیگر هم بهمان سرنوشت خواهند بود و اگر اهل ایمانند که یاد گرفتن شکیات نماز برای کسیکه هرگز در نماز شک نمی کند واجب نیست ولی هم اکنون از قرآن است برای کسانیکه در برابر قرآنند و می گویند: پروردگار هم راجع به منافع خمر اشاره ای فرموده است و کار باده نوشی بچنان سختی که می گویند نیست!

دو جمله در قرآن است ... قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس ... و اثمهما اکبر من نفعهما در این دو جمله کلمات اثم کبیر و اکبر منافع و نفع نظر شما را جلب م کند از اینرو توجه فرمائید! اثم: حالتی است در عقل یا در موجود خارجی که سبب می شود انسان برای رسیدن به خیرات عقب افتاده گردد.

کبر: بر حسب اعتباری که یکی یا چیزی در برابر دیگری کوچک باشد آنرا بزرگ گویند و د مقام مقایسه در همه نوع سخن و مطلبی از اعداد، اعتبار، اسم ذات و معنی و ... بکار برده می شود.

نفع: در برابر ضرر (منفعت و ضرر) آن چیزی است که

وسیله رسیدن بخیر می باشد یا آنچه در خود خیر است.

اگر میخواهید مقصود مرا بدانید به دانستنیهای زیر عنایت فرمایید.

1 اثم در برابر براست (تعاونوا علی البر و التقوی و لا تعاونوا علی الاثم و العدوان سوره المائده) باید شما بیکدیگر در نیکوکاری و تقوی کمک کنید نه بر گناه و ستمکاری ...

2 نفع در برابر ضرر می باشد (قل لا املک لنفسی نفعا و لا ضرا سوره اعراف) (ای رسول ما بمردم) بگو که من مالک نفع و ضرر خویش نیستم...

3 در آیات: اثم در برابر نفع آورده شده نه در برابر بر یاضر.

4 در جمله اول کلمه کبیر و در دوم اکبر ذکر گردیده.

5 در جمله اول پس از اثم کبیر کلمه منافع است و در دومی کلمه نفع.

نتیجه: از آنجا که الکل منافعی للناس دارد و مردم نفعهائی بر آن مترتب می دانند از قبیل: نفع داروئی: نفع مالیاتی و عوارضی و تجارتی نفع آزمایشگاهی و ... پس از کلمه اثم کبیر در آیه اول کلمه منافع را آورده ولی برای اینکه نشان دهد اگر نزد للناس کلمه منافع برای خمر وضع می شود نزند پروردگار اوضاع چه قرار است وزنه طرف اثم راخیلی سنگین کرده کلمه اکبر را بآن می افزاید ولی منافع را که جمع است مبدل به نفع که مفرد است می گرداند تا بدین وسیله ضمن تحقیر موضوع را به ناچیز منفعتی که خم در بر داد اشاره شده باشد. (نزد خدا اثم ! کبر

و نفع و نزد مرد اثم کبیر و منافع است).

آیا میتوان همانگونه که آشنائی بکلمات: کبر نفع داریم درباره اثم نیز اطلاعاتی بیشتر کسب نمائیم؟ آری باز از قرآن با توجه بآیه (انما یرید الشیطان ان وقع بینکم العداوه و البغضاء سوره المائده) شیطان قصد دارد بوسیله قمار و شراب میان شما عداوت و کینه برانگیزد که کلمه اثم که در یک آیه سمبل خمر است در اینجا عداوت و بغضاء جانشین آن کلمه «اثم» شده است.

حا باید عداوت و بغضاء را معنی کنیم تا معنی کلمه اثم بهتر دانسته شود و باز مدرک از قرآن می آوریم:

(تعاونوا علی البر و التقوی و لا تعاونوا علی الاثم و العدوان سوره المائد) (معنای آن درچند برگ قبل گذشت).

دراین صورت تقوی به کسی گفته می شود که دارای ترمزی و وقایه ای است که میتواند هنگام گناه آنرا بکار برده خود را از پرت شدن بدره خطاو لغزش محفوظ بدارد، عدو و عدوان به کسی گفته می شود که اصلا ترمز ندارد یا ترمزش بوسائلی که مستور کننده و خمر عقلند و احساسات را بر عفل غلبه می دهند(1) کار نمی کند و بطور کلی عدو به تجاوز کار گفته می شود.(2)

بغض ضد حب است و آن حالتی است که : نفرت آور می باشد

1- از این مطلب معلوم میشود حرف عوام تا حدودی درست است که عرق خورها لوطی هستند زیرا احساساتشان بر عقلشان زیادت است.
2- باز به ارتباط موسیقی و عدوان با توجه به اینکه کلمه زور در قرآن به موسیقی معنی شده توجه فرمائید.

نسبت بچیزی که قبلاً بآن رغبتی بوده است و کسیکه احساساتش بر عقلش پوشاننده شد بالاخره دوستان صمیمی را از خود متنفر می سازد.

با توجه به اینکه بر واثم وسعت معنوی فوق العاده داشته و باز تقوی و عدوان در آیه برای اهمیت هر دو تکرار شده باین نکته وقوف حاصل می گردد که جنبه عداوت و تجاوز کاری باده گساران فوق العاده تر می باشد همانگونه که پروردگار حکیم آنرا قبل از بغض ذکر فرموده است.

نتیجه آنکه: بنابر آنچه قرآن می فرماید، اگر منافعی للناس و برای مردم درباره خمر تصور می شود نفعی است که اثم در برابرش اکبر و بزرگتر می باشد. اثمی که عداوت و بغضاء را با خود دارد و همه در یک جمله خلاصه می شود که اثم از هم پاشنده اجتماع است و نفع للناس و برای مردم از انرو نباید و الطیبات من الرزق قل هی للذین آمنوا را فراموش کرد و حتی بجای کمه نفع برای پایمال کردن حق و حقیقت کلمه مناع را برخ همگان کشید!

چه خوش گفت رموس کرنیک در صفحه 26 کتاب خود (Isoxieomanies) که:

Mahamet Avait Eompris Les Dangers De L. Alcool Et Le Coran En Tnterdit, L'v Emploi. Ansse Touet. Bon Musulman N' En Absorbe Jamais.

یعنی محمد پیغمبر اسلام بخطرات الکل توجه داشته و در قران نوشیدن آن منع شده است و مسلمانان حقیقی هم هرگز

مشروب نمی نوشند.(1)

الکل عامل زیادت طلبی

اینکه قبلاً گفتم عمل اکل یکی هم این است که زیادت طلبی دارد و مرتب میل را شدیدتر و رغبت را وافرتر باستعمال الکل بیشتر می نماید امروز جزو بحث های بسیار مهم در زمره علل اعتیاد بالکل درامده و اگر آیت اللّه بروجردی باین نکته توجه و پاسخشان به پروفسور کوربن جالب بوده است نباید جنبه علمی این مطلب را از یاد برد که:

عده ای بر این عقیده اند که: با خوردن مشروب در بدن شخص تغییراتی پیدا می شود که در دفعات بعد شخص را بطرف الکل بیشتر می کشاند.

برخی معتقدند: علت اعتیادات حالات روانی اشخاص است که آنها را بسوی الکل سوق می دهد و چون بدن حالت فرعی در برابر الکل قبلی می گیرد باید مرتب به آن افزوده شود (شرائط خانوادگی و اجتماعی هم منظور است).

علاوه بر اینکه قدرت عامله زیادت طلبی الکل شناخته شده و مورد پذیرش دانشمندان است جسته گریخته به مواردی برمی خوریم که علاوه بر مسلمانان که معتقد به حرام بودن خوردن جرعه اش یم باشند نصارا هم جرئت ن و شهامت بخرج داده خوردن حتی یک قطره خون حضرت مسیح ! را ناپسند دانسته اند:

1- نقل از سخنرانی آقای دکتر محمود بلیغ در انجمن دانشجویان اسلامی اصفهان.

1 دکتر هانس لوکز نبورگر روانشناس معروف در کنگره ای که در شخر مونیخ تشکیل شده بود ضمن سخنانش گفت: حتی یک جرعه مشروب هم برای رانندگان خطرناک است (1) (اخیرا اظهار می دارند الکل خون چون بحد معینی که ناچیز هم ات برسد رانننده میل پیدا می کند که خود را به ماشینی که از دور در برابرش ظاهر می شود بکوبد و با او تصادف کند)

2 معمولاً وقتی صحبت از مواد غذائی طبیعی می شود یعنی مقصود آن چیزی است که ساخته و پرداخته در طبیعت موجود است مانند سبزیحات و میوه جات. این هم فراموش نشود که مواد غذائی همینکه از صورت طبیعی خارج شد برای بدن ضرر دارد. قند طبعی که در میوه جات است برای بدن سودمند و قند مصنوعی مضر است و چرای آنرا گفته ام و بهمین علت که: در طبیعت تحت هیچ عنوانی الکل طبیعی یافت نمی شود پس اطلاق کلمه طبیعی بر روی الکل بی مورد است.(2)

3 مسمومیت ها مخصوصا الکلی بودن پدر ومادر نوزاد را با نیروی حیاتی ضعیف بعرصه زندگی وارد می کند، مسمومیت الکلی بی اندازه زیان بخش بوده بعضی اثر شوم آنرا در موقع انعقاد نقطه بهمان اندازه دانسته اند که کسی از چند سال پیش معتاد بوده است.(3)

1- اطلاعات روزانه 14 آذر 1341.
2- از آقای دکتر باستان استاد دانشگاه مجله تندرست شماره 12 سال 18.
3- صفحه 24 جلد اول کتاب آقای دکتر رضاعی استاد دانشگاه رشته بیماریهای روانی.

4 الکل بمقدار کم و متوالی حتی بشکل شراب بر کبد اثر می نماید.(1)

5 الکل بهتر است بکلی اسعمال نشود. (2)

6 کالویسنی که یک نوع آلوپسی یعنی سبورئیک نمی باشد و مویزی است در اثر استعمال الکل اگرچه بمقدار کم باشد پیش می آید.

7 استعمال الکل اگرچه کم باشد در ریزش مو، نوعی که پیری زودرس میتوان گفت مؤثر است.

8 مهم اینجاست که اگر بجای مواد قندی مقداری الکل که از حیث کالری مساوی با آن باشد به شخصی که عادت بالکل نداشته باشد داده شود در روزهای اول مقداری از آلبومین های بدن از بین می رود(3) روزهای بعد هم که می شود جزو معتادین ! و از بین رفتن آلبومین را در روزهای اول در نتیجه سمیت الکل می دانند.

9 آنچه فوق العاده است مقایسه آزمایشگاهی و عملی قدرت ضد سمی فشرده انگور است با شراب که بزودی از آن بحث خواهد شد.

10 از چهارده هزار حادثه اتومبیل در استان نوردراین و ستفالن بررسی بعمل آمد و معلوم شد جوانان حتی با خودرن یک گیلاس آبجو سریعتر از سالمندان تخلف می نمایند و مقدار بسیار

1- صفحه 96 بهداشت تغذیه و نسل آقای دکتر صدیق انتشار 233 دانشگاه.
2- تمرکز قوای دماغی صفحه 87.
3- انتشارات دانشگاه شماره 233.

کمی الکل در خون جوانان (5/0 درهزار) ارداده و عقلشان را از دستشان خارج و نتیجه بررسی چنین بوده است: هرگاه در خون راننده تا 4/0 در هزار الکل موجود بود تصادفات شدیدتر و خطرناکتر بوده است.

11 دکتر ملوین کنزلی در هشتمین کنگره جهانی مبارزه با الکل و الکلیسم که سال قبل (1969) در نیویورک تشکیل شد گفت: حتی مصرف کم الکل می تواند ضایعات مغزی بسیاری را سبب شود. دکتر کنزلی که بر سازمان تحقیقاتی دانشکده پزشکی کارولینای جنوبی ریاست دارد در ضمن سخنانش چنین گفت: بعضی ها چنین گمان کرده اند کهاگر فقط در مجالس باصطلاح لبی تر کنند گرفتار اعتیادن مشوند یا الکل درآنان ضایعات مغزی بوجود نمی آورد در حالی که تحقیقات وسیعی که در این زمینه شده نشان می دهد که مشروبات الکلی حتی بمیزان بسیار کم سبب اختلال در کار سلولهای مغزی می شود. در همان کنگره دانشمندانی دیگر و از جمله دکتر رایموند پنیگتون سخنرانی نموده و بهاثر سوء حتی مقدار کم الکل بر انسان اشاره ای نمودند و در اینجا شما را بیاد انتخاب شگفت انگیز قرآنی می اندازم که قبلاً هم گفتم از اعجاز است که بجای مسک در قرآن کلمه خمر انتخاب شده که معنی پوشیدن مغز و عقل را می دد و امروز که معلوم گردیده حمله و اثر الکل قبل از هر چیز روی مغز است باین انتخاب با دیده تحسین می نگریم. (در تبیان ضمن تفسیر آیه و لا توتوا السفهاء اموالکم) از امام ششم نقل شده که: ان السفیه شارب الخمر و من جری مجراه که سفیه شرابخوار است یا کسانی که ردیف اویند بلکه

کسانی که بنحوی مغزشان خمر و پوشیده شده و سفیه شده اند).

رابطه ای بین الکل و مواد سه گانه اصلی غذائی

الکل در بدن تا حدی خاصیت سوختنی نیز دارد یعین بلافاصله اکسیده می شود ولی بدن نمی تواند آنرا ذخیره کند ونه با آن نسجی بسازد و فقط تا حدودی میتواند از مصرف مواد چربی و هیدروکربونه و پروتئین بعنوان مولد کالری صرفه جوئی نماید و در حال ذخیره نگهدارد اما در مقابل الکل خواصی داروئی و سمی دارد که در سایر طبقات مواد غذائی موجود نیست. بنابراین با آنکه بمعنی محدود و خاصی میتوان الگل را ماده غذائی مولد کالری نامید ولی در عوض نه لازم است نه مطلوب.(1)

چند سئوال درباره الکل

چگونه با خوردن الکل غم از دلها برود؟

الکل محرک نیست بلکه تخذیر کننده است، دستگاه تفکر بدن را دستخوش رخوت و کندی می کند و موجب می شود مغز نتواند پیمهائی را که از حواس می گیرد بدرستی تعبیر و تفسیر کند. الکل سبب در هم ریختگی افکار، آشفتگی خیال و بهم خوردن قدرت هم آهنگ سازنده اعمال و عکس العملهای عضلات بدن می شود. وقتی مغز خوب کار نکرد و اثرات حواس زائل گردید

1- نقل از صفحه 72 کتاب 676 دانشگاه.

غمها و رنجها که در حقیقت انعکاس کار حواس در دستگاه ضبط بدن است حدت خود را از دست می دهند و در نتجه یک حال کاذب سرخوشی و بی غمی به شخص دست می دهد.

چرا الکل شخص را بکارهائی غیر منتظره وا می دارد؟

الکل از قدرت بازدارنده طبیعی که در ذرات مغز نهفته است می کاهد و بهمین جهت از شخص کارهائی سر می زند که در هوشیاری کامل از وی دیده نمی شد.

آیا الکل به آرامش اعصاب کمک می کند؟ چون الکل موجب تقلیل عکس العملها در برابر محرکات خارجی می گردد تا حدودی به آرامش اعصاب کمک شده است ولی وقتی آثار الکل برطرف گردید و ریشه های ناراحت بای بود هجوم آنها بیشتر و ناراحت کننده تر می گردد.

آیا الکل لاغرها را چاق می کند؟

الکل سریعتر از مواد غذائی ببدن انرژی می رساند و مودر مصرف قرار م گیرد. وقتی الکل مصرف می شود بدن مصرف انرژی حاصله از سایر مواد غذائی را به بعد موکول می سازد و سبب فربهی می گردد (نوعی چاقی کاذب !)

آیا الکل برای رفع عطش سودمند است؟

الکل اثر معکوس دارد، و تنها آب در الکل است که رفع عطش می کند زیرا الکل سبب می شود آب موجود در سلولهای بدن بفواصل بین سلولها رانده می شود و در نتیجه عطش بروز کند !

آیا سریع نوشیدن الکل در پیدایش مستی دخالت دارد؟

آری چون سریع نوشیدن برده پوشی ناگهانی عقل و ...

می باشد زودتر از آهسته نوشیدن سبب مستی می گردد.

شرح مختصری از زیانهای الکل در اعضای بدن

الکل و کبد : کبد عضو حساس، قلعه بزرگ دفاعی بدن بوده و امروزه چنین دریافته اند که از شاهکارهای آفرینش بدن است زیرا سلولهای آن با نظم و ترتیب خاص 32 عملی را که بعده دارند بخوبی انجام م دهند: کبد صفرا می سازد برای هضم غذا کلیکوژن سازی و تنظیم قند خون رابعهده دارد لیازین میسازد برای جلوگیری از انعقاد خون ماده انعقادی نیز برای جلوگیری از خونریزیهای احتمالی می سازد تبدیل آمونیاک مسموم کننده به اوره دفع سموم و تحلیل آنها به مواد کم خطرتر ساختن انتی کریاها تریاق ضد میکروبها و ... که امروز 32 تای آن شناخته شده همه از اعمال کبدی است.

عضو مذکور در برابر الکل در ابتدا تغییرات جزئی و تجمع چربی نشان داده سپس خرابی سلولهای کبدی همراه با پدیده های مرگ سلولهای اماس یافته و افزایش سلولهای مزانشمی است. سپس فیبروز و تغییرات لوبولی پیشرفت می نماید. با تغییراتنسجی کبدبر ورید باب که خون گوارشی را بکبد می رساند فشار وارد آمده و خون در آن پس زده و از اینجا تمایل به خونریزی در کبدیها مشاهده می شود (ناگفته نماندن مراحل تغییرات نسجی کبدی همان پیدایش سیروز است).

دستگاه گوارش: افزایش بزاق گشاد شدن عروق معده و

پیرو آن ترشح زیاد سبب اختلال در هضم معدی شده و اگر الکل غلیظ باشد پپسین منعقد شده وعمل دیاستازها متوقف می گردد و در نتیجه وقفه گوارشی و ورمهای معده و روده بوجود می آید.

وقفه گوارشی هر غذائی که با الکل خورده شود موجب تخمیرات غذائی و در نتیجه سبب ترشحات اضافی صفراوی و عکس العمل بعدی آن (کم شدن صفرا) می گردد.

کسیکه مدتها الکل خورده معده اش سخت و سفت و مخاطش چین دار و پر خون و در انتهای بزرگ معده ژاش زخمهائی است که سرانجام ایجاد گاستریت پارانشیماتوز می نماید.

روده کوچک از اول پر خون شده دارای دانه هائیم شود صفاق چربی بیشتری در ان جمع شده مستعد ابتلا به عفونت بخصوص بیماری سل می گردد.

دستگاه تنفسی: چون قسمتی از الکل از راه تنفس دفع می شود مقاومت ریه ها را کم و انها را مستعد پذیرش عفونتها می سازد.

دستگاه عصبی: بعلت میل ترکیبی شدید الکل با چربی ساختمانی نسوج عصبی ابتدا اعصاب را تحریک و سپس فلج می سازد.

مقدار کم الکل باعث انقباض و زیادش موجب ازدیاد حجم مغز و ضخیم شدن پرده های مغزی می شود که گاهی صفحت آهکی در روی آنها تشکیل می گردد و زمانی پرده ها بیکدیگر متصل می شوند. در اثر جذب آب بوسیله دنباله رشته های عصبی و سرایت تدریجی آن بمغز و مخچه و بصل النخاع و نخاع فلج هائی

ایجاد می نماید. درد اعصاب و پلی نوریت ناراحتی حس بینائی بویژه دوبینی ضایعا تسمعی از جمله آثار الکلیسم است.

ضایعات موضعی: الکل در موضع خود نکروز ایجاد می نماید و جوش خوردن زخمها را به تعویق می اندازد.

در عضلات التهاب و در عضلات مخطط پیش از پیدایش نوریت با افزایش الیاف فیبر و فساد بوجود می آید و در بین الیاف عضلانی فواصلی پر از چربی و الیاف اسکلروز تشکیل م شود و عضلات خاصیت ارتجاعی خود را از دست می دهد توسعه فضای داخلی استخوانها و نرم و شکننده گردیدن مغز استخوان و دیرجوش خوردن شکستگیهای استخوانی از عوارض الکل است.

دستگاه ترشحی و الکل: دژنرسانس یااستحاله چربی کلیه و بعقیده برخی نفریت مزمن توام با اطروفی و صفر آن در الکلیک ها وجود دارد. بعد از نوشیدن الکل بطور موقت عطش زیاد و ادار افزایش می یابد.

الکل در شیر، لنف، بزاق، ترشح لوزالمعده.، صفرا، مایع نخاع و نطفه وارد و از راه خون مادر به جفت و بچه هم می رسد.

غدد ترشح داخلی: ترشح غدد فوق کلیوی را افزایش داده و در نتیجه آدرنالین خون زیاد می شود ولی پس ازچندی آدرنالین خون کاهش می یابد. درتیروئید ابتدا پرخونی و سپس علائم نساجی که دلالت بر نارسائی آن است بوجود می آید. در هیپوفیز هم ابتدا فعالیت زیاد و بعدا عدم کفایت ظاهر می گردد، غدد تناسلی در مرد و زن نارسا شده و به تحلیل می رود. عاقر شدن و عقیم گردیدن (مرد نتواند و زن نتواند تولید مثل کند) در الکلیسم زیاد است.

الکل و خون: الکل آب خون را جذب می کند و گلبولهای قرمز خون بالا می رود و بزرگ شده قسمتی از هموگلوبین خود را از دست می دهد و شکل گلبولها تغییر می کند و مقدار اکسیژن آزاد شده در الکل اثر کرده آنرا باسید استیک و استاد دو سود تجزیه می نماید که خاصیت قلیائی خود را کم کرده اسیدوز بوجود می اید.

گلبولهای سفید هم افزایش یافته و منوکلئوز تولید میشود خاصیت ابسونین و میکرب کشی گلبولهای سفید کم می گردد.

در عروق کوچک اسکلورز و سختی بوجود می آید.(1)

الکلیسم حاد و مزمن

چون در بسیاری از کتابها به تفیل ازآنها بحث شده علاقمندان میتوانند مراجعه نمایند.

سرنوشت الکل در بدن

1/5 الکل مستقیما از جدار معده و بقیه از جدار امعاء وارد دستگاه گردش خون می گردد.

الکل در دستگاه گوارش تغییری نمی کند و همینکه وارد خون شد بسرعت وارد بافت ها واعضای دیگر می گردد و سعی می نماید بطرف سلولهائی که تراکم الکلشان کمتر است برود (خوب توجه بفرمائید الکل بجائی می رود که در حالت طبیعی تراکمی از آن ضروری نبوده است).

1- زیانهای نوشابه های الکلی.

دو درصد الکل بوسیله کلیه ها و ریتین دفع و بقیه در انساج کاملاً اکسید شده تولید آب و گاز کربنیک می نماید

.میزان سوختن الکل در بدن به نسبت 10 سانتی متر مکعب در ساعت و تقریبا ثابت می باشد یعنی هر چه الکل بیشتر باشد مدت لازم برای سوختن بیشتر است.

الکل بدون تغییر در ورید باب و تمام شعریه ها کبد و حتی در مخ یافت می شود و در ابتدای مستی حدود 2 میلی گرم در سانتی متر مکعب خون و یک میلیگرم در سانتیمتر مکعب ادرار وجود دارد.

هنگام دفع الکل از بدن قسمتی از به آلدئید تبدیل می شود.

آثار الکل در بدن

فیزیولوژیست های سابق الکل را مهیج (Stimulant) و امروز آنرا مخدر (Narcotioue) یعنی باعث رکود مشاعر میدانند و می گوید حالت وجود و فرحی که تصور می شود پس از صرف مقدار معتدلی الکل احساس می شود مربوط به از کار افتادن مراکز علیای دماغی است که در برابر مراکز پائین تر نخاعی رل مهارکننده داند و در این حالت بقل متجددین ازدانشمندان دراثر از کار افتادن مراکز بالا باعث آزاد شدن مراکز پائین شده و شخص خود را مقید برعایت موازین اخلاقی و اجتماعی نمی بیند و تسلیم هوی و هوسهای خود می گردد (1)وبقول قرآن یعنی بزبان الهی و آسمانی بجای کلمه مقید کلمه

1- صفحه 69 کتاب 676 انتشارات دانشگاه.

مستور کننده و خمرآورنده و عقال را بجای قید از پای باده نوش باز می دارد 0موجه کلمه مهار و عقال باشید که هر دو یکی است و دانش روز الکل را ضد مهار مراکز مخصوص مغز و قران آنرا ضد قال و خمر عقل می شمارند واین خود معجزه ای است).

از اینرو تحریمک الکلی شبیه به از کارافتادن ترمز اتومبیلی است که در جاده سرازیری در حرکت باشد (این عین جمله کتاب منتشر شده دانشگاه است که اثر الکل را شبیه به عمل از کار افتادن ترمز کرده و ما در چند برگ قبل هنگامیکه عدوان را معنی کردیم گفتیم عدوان در برابر تقوی و ضد وقایه که همان ترمز باشد می باشد).

شرح یکی از آن آثار

درجه تحریک الکل بستگی دارد بمقدار الکلی که بمراکز دماغی و نخاعی می رسد و ا یک حالت خوشی مطبوع شروع می شوت که در آن واقعیات ناراحت کننده زندگی از نظر محو می گردد.

مراکز علیای دماغی مربوط به حافظه، توجه، تفکر، قضاوت، خودداری قبل از سایر مراکز تحت ت.ثیر الکل قرار می گیرند.

مراکز نظارت بر حرکات و اعمال حسی در درجه دوم متأثر می شوند و واکنش های عضلانی و حسی را مختل می نمایند.

مراحل مختلفه تصاعدی تأثیر الکل در واکنش عصبی به نسبت ازدیاد تراکم مقدار آن در بدن که بانسبت مقدار دفع شده در ادرار قابل قیاس است از قرار زیر می باشد:(1)

1- صفحه 70 کتاب 676 انتشارات دانشگاه تهران.

کمتر از 1mg الکل در cc1 ادرار = واکنش عصبی معقول و آرام.

از 1-2mg الکل در cc1 ادرار = شادی توام با شیطنت

از 2-3 mgالکل در cc1 ادرار = ارتکاب اعمال نفرت آور و قبیحه

از 3-4mg الکل در cc1 ادرار = از دست دادن تعادل و هذیان

از 4-5 mgالکل در cc1 ادرار = سقوط روی زمین در اثر گیجی

از 5 ببالا mg الکل در cc1 ادرار = امکان مسمومیت و مرگ.

بهرصورت مقدار بسیار ناچیز الکل هم اثر نامطلوب را خواهد داشت.

الکلیسم

الکلی که بعنوان باده و نوشابه مصرف می شود محلول متغیری است از الکل اتیلیک Ethylioue و مقداری آلدئیدها Aldehydes و اترهائی Etheresکه طعم و مزه خاصی به آن می دهند که از 1 تا 60 درصد در انواع مشروبات الکلی میزانش ممکن است بوده باشد.

الکلیسم یعنی زیان ناشی ازخوردن الکل و اسانس هائی ه بآن می افزایند مانند افسنطین و ...

زهر الکل به تنهائی ایجاد کننده عوارض نیست بلکه غیر مستقیم نیز بدن را آماده پذیرش ابتلائاتی چند می نماید.

مسئله الکلیسم از این قرار ک ه مورد بحث جنبه های متعدد بهداشتی، اقتصادی، فلسفی و اجتماعی قرار می گیرد امروز اهمیت خاصی پیدا کرده است و در تمام موارد مذکور آنچنان بعد از

جنگ بین الملل اول قدرت تخریبی خود را بدولت فاتح و نیرومند امریکا نشان داد که مجبور گردید پس از چندی یعنیدر سال 1932 قدغنی را که در مصرف مشروبات الکلی بصورت قانون در آورده بر دارد و آزاد گرداند و تها نیروی ایمان در میان مسلمانان و بسیاری از بوئادیان بود که توانست بر قدرت الکلیسم فائق آید.

بدست آوردن الکل

الکل که معمولاً الکل اتیلیک می باشد از تخمیر مواد قندی بدست آورده اند. مواد قندی نباتی که تخمیر پذیرند: گلوکز لوولوز بوده و قندهای دیگر: ساکارز و مالتوز ابتدا تبدیل و بعد تخمیر می گردند.

قندهای میوه جات از اینرو که عامل تخمیر با خود میوه موجود است قابل تخمیر بوده ولی برای تخمیر محصولات گیاهی دیگر (غلات) باید مخمر اضافه نمود (آبجو).

صد کیلوگرم قند 58 لیتر الکل 100 درجه میدهد ولی بدین سبب که الکل جاذب الطروبه شدیدی است و همیشه از بخار آب هوا استفاده جذبی می نماید هرگز الکل خالص باقی نامده و الکل موسوم به الکل خالص معمولاً 96 درجه بیشتر نیست.

همینکه هنگام تخمیر شیره های قندی درجه الکل به 16 درصد رسید عمل تخمیر متوقف می شود از اینرو مشروبات تخمیری که تقطیر نشده اند (شراب) درجه الکلشان از 16 درصد تجاوز نخواهد کرد.

مشروبات الکلی

بر چند نوع است:

1 - مشروبات تخمیری طبیعی که عامل تخمیر با خود میوه همراه است مانند شراب انگور که معمولاً از 6 تا 10 درجه الکل دارد و هرگز درجه الکل آن از 15 تجاوز نمی کند مگر آنکه الکل به آن بیفزایند.

2 - مشروبات تخمیری مصنوعی که عامل تخمیر به آن می افزایند مانند آبجو و درجه الکل آن بین 3-4 و حد اکثر 9 می باشد.

3 مشروبات تقطیر شده مانند عرق که 30-60 درجه الکل دارد.

4 لیکورها که درجه الکلشان بین 20 تا 40 می باشد و دارای مقداری قند و مواد معطر و رنگین است.(1)

چرا الکل مسموم کننده است؟

مدتها باین تصور که چون الکل تولید کننده کالری در بدن است و ه گرمش 7 کالری حرارت ایجاد می کند آنرا غذا می دانستند ولی بعدها آنرا با افزودن تدریجی اتلکل به آبیکه ماهی های کوچک در آن بودند و اطلاع به زهرآگینی اش، دانستند که الکل برای موجودات سمی است.

شواهدی موجود است که الکل حتی بمقادیر کم نیز

1- انواع اپرتیف که حاوی اسانسائی است و کوکتیل که مخلوطی از مشروبهاست از انواع آنها محسوبند.

در کوتاهی عمر عامل مؤثری می باشد. (1)

باید دانست از آنجائیکه شدت مسمومیت نسبت باشخاص و طرز زندگی آنها و موقع صرف نوشابه و میزان درجه نوشابه تغییر می نمایند بطور کلی مقدار استمال الکل را بدون وارد ساختن زیان بسلامت، نمیتوان معین نمود و از ان بابت مقیاسی در دست نیست.(2)

دانستنیهائی چند از میگساری

از ذکر هزینه های ناشی از میگساری خودداری می شود: عوارض الکل هنگام کار عوارض الکل در تصادفات و رانندگی عوارض جسمی الکل هزینه بیمارستانی عوارض روحی الکل هزینه بیمارستانی طلاقهای ناشی از میگساری حرائم و جنایتت باده نوشی و ...

در بعضی از کشورها مانند عربستان سعودی آب جو بدون الکل ساخته می شود.

آمار گران شوروی از بررسی هائی که درباره سالخوردگان یعنی کسانی که بیش از 80 سال دارند بعمل آورده اند نتیجه این بوده که بیشترشان معتاد به الکل نبوده اند.

در حدود 200 ناشر و کتابفروش و بیش از 600 مشروب فروشی در پایتخت کشور تشیع «تهران» وجود دارد. در سال 1347

1- نقل از صفحه 68 کتاب 676 انتشارات دانشگاه که شرحش گذشت کما آنکه در این قسمت استفاده کلی از کتاب مذکور شده است.
2- نقل از صفحه 68 کتاب 676 انتشارات دانشگاه که شرحش گذشت کما آنکه در این قسمت استفاده کلی از کتاب مذکور شده است.

تعداد 39 کارخانه تولید مشروبات الکلی در ایران وجود داشت (غیر از چهار کارخانه الکل کشی) در تهران 20 مرکز پخش عمومی مشروب و 600 کافه رستوران و حدود 850 باب اغذیه فروشی که 600 باب آنها مشروب می فروشند و 50 هتل مختلف که مشروبات خارجی عرضه می دارند وجود دارد که مصرف تقریبی هر سال 25 میلیون بطری آبجو و 11 میلیون بطر «ودکا» است (این قسمت برای توجه کشور اسلامی به غرب گرائی در مورد الکل و عدم توجهش به غرب درباره خوانده و کتاب آورده شد).

الکل بوسله شیر مادر بکودک می رسد و تغییرات تباه کننده الکل اثراتی بر نطقه پدر دارد که ممکن است سبب پیدایش کودکان کودن و مصروع و ... گردد.

98-92 درصد الکل پس از جذب در جگر می سوزد.

الکل میتواند تا 65 درصد از کالری لازم برای نگاهداشتن حرارت بدن راایجاد نماید و در نتیجه مقداری از غذائی که خورده می شود بمصرف سوخت بدن نمی رسد بلکه بصورت چربی در بدن ذخیره و باعث چاقی میگردد.

در 1953 دکتر سولی لدرمان Sully Ledermann با در دست داشتن 3500 ابسروایون مربوط به بیماران سرطانی که از سال 1943 بوسیله سرویس بهداشت همگانی جمع آوری شده و در آن با دقت مقدار مصرف دخانیات و مشروبات الکلی هر یک از آنها اندازه گیری شده بود توانست ثابت کند که گذشته از دخانیات، الکل نیز رابطه مستقیمی با پیدایش سرطان دارد.

هیچگونه اختلاف قابل توجهی بین الکل (مشروباتی که

حاوی مقدار زیادی الکل هستند) و شراب (که مقدار الکلش کم است) بنظر نمی رسد.(1)

خطر استعمال الکل و کشیدن سیگار مساوی حاصلضرب خطر حاصله از نوشیدن الکل تنها و خطر حاصله از استعمال دخانیات تنهاست. طبق تحقیقات (R. W. Parnell) افراداند و مرق (چاقان) تمایل بیشتری بباده گساری دارند و اکتومرفها (لاغران) کتمر و افراد عضلانی (مزومرف) در حد وسط بودند.

گروهی از پزشکان میدلند اعلام داشتند که الکل نیروی بینائی را 23 الی 75 درجه کاهش داده و قدرت انبساط و انقباض مردمک را به حدود 1/3 می رساند.

مطالب بسیاری از الکل

بحث های روان شناسی الکل و اقتصاد کشور الکل و بهداشت الکل و آمار بیماران الکل و ضایعات روحی الکل و صرعی ها حالات روحی الکلیک ها الکلیسم ارثی رابطه سرطانها و الکل حملات هذیانی الکلیک ها الکل از نظر اجتماعی الکل و جرم شناسی الکل و تصادفات الکل و اشعاری که درباره آن گفته شده و دهها موضوع دیگر و حتی اخبار و احادیث فراوانی که درباره شرب مسکرات داریم همه را باید آورد ولی این جلد گنجایش آنها را نداشته و ضمنا چندین کتاب و رساله و جزوه در این باره در دسترس همگان است از اینرو صرفنظر می گردد.

1- از لاسمن مدیکال که ترجمه آن در مجله پزشک خانواده شماره نهم درج شده.

آبجو

باختصار اطلاعاتی در این باره آورده می شود.

آبجو از تخمیر الکلی نوشابه ای که دارای گیاه رازک و سمنوی جو خالص است و به اندازه 30 درصد وزنش سمنوی غلات دیگر را دارد و با مواد نشاسته ای و قند گلوکوز) نیز آمیخته است فراهم می گردد.

تاریخچه آبجو

(1)

سه هزار سال قبل از میلاد در کلده و آشور آبجو را می شناختند در مصر قدیم مصرف می شده طئوائف گل آران مینوشیده اند. در قرن 14 با گیاه رازک آمیخته شده و در قرن 19 به تهیه صنعتی آن پرداختند.

ترکیبات آبجو

1 گلوسیدها 40-50 گرم ماده قندی و دکسترین که درانواع مختلف آبجو فرق دارد.

2 مواد ازته بسیار اندک.

3 مواد چربی ابدا نیست

4 الکل 3-5 درصد که در آبجو تیره بیشتر از روشن است.

5 مواد معدنی 2-3 گرم در لیتر.

6 کلسیم در هر 100 سانتیمتر مکعب 6-12 میکروگرم.

1- برای اطلاع به تاریخچه مشروبات و دانستنیهای دیگر به کتاب مضرات الکل از آقای ابوالقاسم فیوضات مراجعه فرمایند.

7 آهن 1-3 میکروگرم و منیزیم و فلوئور بسیار ناچیز.

8 ویتامین های آبجو: ویتامین های B اسید نیکوتنیک ویتامین PP پیریدوکسین بیوتین و اسید فولیک و اینوزیتول.

آبجو بهمان نسبت که الکل کمتری دارد زیان داشته و تمام احکام مذهبی مترتب بر مسکرات شامل آن می باشد و بهیچ عنوان فرد مسلمان اجازه ندارد آنرا بنوشد.

چند تفاوت بین غذا و الکل

از غذا (پروتئین، قند، چربی) بصورت قند یا چربی در بدن انبار می شود در صورتیکه الکل در بدن ذخیره نشده و در همان حال باقی می ماند تا زمانیکه بسوزد.

الکل میتواند تا 65 درصد از کالری لازم برای نگاهداشتن حرارت بدن را ایجاد نماید و در نتیجه مقداری از غذای خورده شده بمصرف سوخت بدن نمی رسد بلکه بصورت چربی در بدن ذخیره می شود.

الکل را نمیتوان غذا دانست چون فاقد هرگوهه فرمان های ضروری برای جذب بدن است.

ماده ای را میتوان غذای بدن نامید که در اثر تجزیه به قند تبدیل شود ولی الکل یک قند تجزیه شده است و بهیچوجه قند نمی شود.

هر چقدر مواد قندی بخوریم بوسیله کبد بمقدار لزوم و همیشه بانظم وترتیب معین گلوکز وارد خون می شود وبا زیادتر خوردن مواد قندی، قند خون بالا نمی رود ولی هر چه الکل بیشتر بخوریم بیشتر وارد خون می شود.

غذاها بمحض ورود ببدن تا زمان دفع، لحظه لحظه تغییراتی یافته، مخصوصا هر زمان یک بوئی از آنها استشمام می شود یعنی دگرگونیهای ساخت و سازی دارد ما الکل تا زمانیکه یک ذره اش در بدن است بوی الکل می دهد و از دهان استشمام می گردد.

98 درصد الکل در بدن می سوزد یعنی بهمان درجه که مواد قندی اغذیه معموی سوخته می شود از اینرو بلحاظ بیوشیمیک الکل در ردیف اجسام قابل احتراق قرار می گیرد بنابراین ارزش غذائی ارزش احتراقی است اما اینکه آیا میتواند ازنظر فیزیولوژیک جانشین مواد غذادئی حقیقی مانند چربی و قند گردد، مورد قبول داشمندان نیست و عقیده همگانی است که اولاً الکل غذای بدی است زیرا در بدن نه چیزی می سازد و نه چیزی را مرمت می کند لذا مانند گوشت و نان غذا حاسب نمی شود دیگر اینکه الکل غذای مصنوعی است یعنی مانن دیگر غذاها محصول گوارش معدی و روده ای نیست وبهمان شکل که وارد بدن می شود داخل خون می گردد. سوم اینکه الکل غذای گرانی است از این جهت که با وه مساوی یک لیتر شراب 9 درجه 735 کالری حرارت می دهد و یک کیلو قند 3900 کالری از اینرو گفتن الکل نوعی غذای فیزیولوژیک است صحیح نیست بعلاوه که الکلیک ها کار کمتری انجام می دهند و در آزمایشات متعدد که کارگران را بدو دسته تقسیم کرده اند مشاهده شده، چهار پنج روز اول آنان که الکل صرف نموده بودند با حرارت ترکار می کردند ولی پس از مدت مذکور همیشه کار غیر الکلیک چشمگیر بود.

ص: 191

از الکل کلمه ای

جسمی داریم و جانی.

جسم ما خوراک می خواهد: پروتئین ها، چربی ها، قندی نشاسته ایها و ... روح و جانمان نیز خوراکی دارد: عقل با علمی که بدست می آورد احساسات با هنر و زیبائیهایی که احساس می نماید الکل خوراک جسم که حساب نشده و گفتم چرا غذا محسوب نمی گردد؟ با عقل و خوراک عقل، یعنی علم هم که سر سازگاری نداشت، فقط الکل می تواند رابطه عاقلانه بین عقل و احساسات را بهم بزند و دست آنها را از یکدیگر بیرون آرده احساسات را خمر و مستوری عقل گرداند!

خوردن قرص های خواب آور با الکل موجب مرگ می شود

زیاد خوردن الکل در همه کس سبب نمی شود که به خواب سنگینی فرو روند بویژه در بعضی کارگران قضیه برعکس بوده پس از نوشیدن الکل خواب از چشمشان دور می شود و آنان به قرصهای خواب اور متوسل می شوند.

پژ.هشهای علمی اخیر عمل مذکور را بسیار خطرناک دانسته فواحش بعضی نقاط برای سرقت، قرصهای خواب آور در مشروب مراجعین می انداختند و باعث مرگ آنان می شدند و قضیه برخی قتل ها بدینطریق معلوم گردید.

پنی سیلین و الکل

الکل بکلی پنی سیلین را خنثی می سازد و در نتیجه بدون اینکه بیمار بداند مرض به پیشروی خود ادامه می دهد.

نیتروگلیسرین و الکل

مخلوط شدن نیتروگلیسرین که در معالجه انژین صدری بکار می رود با الکل موجب اختلالات روانی می گردد.

تیرآمین و الکل

داروهای نوع تیرامین اگر با الکل مخلوط شوند حالات تهوع و سردرد و تنگ نفس بوجود می آورند.

داروهای مرض قند و الکل

با هم کردن داروهای ضددیابت از دسته سولفونیل ها با الکل سبب پیدایش تهوع و سرخی پوست می گردد.

انسولین و الکل

اخیرا علائم بالینی و اختلال بیوشیمیک هیپوکلیسمی الکل بمیزان قابل توجهی مورد مطالعه قرار گرفته است در صورت تمام شدن ذخیره گلیکوژن کبد یعنی در حالتیکه هوموستاز کربن هیدرات برایحفظ گلوکز پلاسما بستگی به گلیکوژنر

دارد خوردن یا انفوزیون اتانول گلزوکز پلاسما را کاهش می دهد. بنابراین افراد معمولی که بمدت 72-48 ساعت گرسنگی کشیده اند بیماران مبتلا به تیروتوکسیکوز، دیابت با هیپوگلیسمی کنترل نشده و ستونمی و افراد با کهش کار کورتیکوسورنال بخصوص مساعد اثر هیپوکلیسمیک الکل می باشند. یک گروه بدون بیماری کبدی یا اندوکرین نیز هستند که بدون گرسنگی قبلی مساعد اثر هیپوکلسمیک الکل می باشند. مطالعات انجام شده دراین افراد نشان داده که هیپوکلسمی در این عده به گلوکاگون پاسخ نمی دهد و با افزایش ترشح انسولین همراه نیست.

مطالعات جدید نشان داده که الکل تشکیل گلوکز را از اسید آمینه و مواد پیشگام دیگر مهار میکند.

اثر هیپوکلسمیک الکل در بیماران مرض قندی تأیید شده و الکل اثر هیپوکلیمی انسولین را تشدید می نماید و باعث اختلالات عصبی دائمی می گردد. تجویز الکل ضمن تست تحمل انسولین چنین معلوم گردیده که مرحله برگشتی گلوکز را تغییر می دهد و ...(1)

دانستنی هائی چند از الکل

الکل و تریاک روی منتهای ظریف سلول (میتوکندری و کندریوکنت) اثر کرده آنرا خراب می کند و از کار می اندازد و عمل ساختمان (Syathese) سلول خوب انجام نمی گرد، سلول کوچک می شود.

در مرحله اول ابتلا بذات الریه که ریه یک احتقان و تورمی

1- طب و دارو سال 5 شماره 4.

دارد کمتر اتفاق می افتد مریض بمیرد مگر اینکه یا مبتلا به میوکاردیت باشد یا مبتلا به الکل.

آبله خونی که شکل بدخیم آبله است بیشتر در الکلیک ها دیده می شود.

بعضی شرایط سلولهای منی را بطور موقت یا قطعی از کار می اندازد و از این قبیل است اثر طولانی و مکرر اشعه مجهول و الکلیسم.

الکل و اورتان از اکسیداسیون و سوخت و ساز بدنی جلوگیری می کند. (1)

الکل در بیدار کردن اولسر معده و اثنی عشر مؤثر است.

پروفسور فورنیه Pro.Fournier گوید استعداد زنده ماندن اطفال معتادین بالکل در زمان نزاری کم است.

الکلیک ها برای عمل جراحی تحمل کمتری دارند.

حصبه در بیماران دیابتی و الکلی خطرناک است.

الکل عامل مؤثر مساعد کننده برای عود یرقان. ویروسی است.

هپاتونفریت خونی با حالت تیفوئیدی در تب راجعه که از اشکال سخت است در اشخاص ضعیف و الکلیک بیشتر دیده می شود.

آبسه آمیباز کبدی نزد نژاد سفید و آن هم مردان که بیشتر الکل می خورند بیشتر دیده می شود.

آمیب بمنزله دانه و الکل بمانند آب است.

در بعضی مسمومیت ها بویژه با الکل اختلال دید رنگ سبز وجود دارد.

فسفر و ارسنیک و الکل سه سم قطعی برای کبد شناخته شده اند.

1- 327 فیزیولژی.

قحط و غلا اعتیاد بالکل خستگی و واماندگی افراطهای جسمی و روحی آبستنی های مکرر و تب های طولانی پس از زایمان عواملی هستند که زمینه را برای ایجاد یرقان وخیم آماده می سازند.

احتقان فعال کبد در نتیجه اعتیاد بالکل پرخوری، اختلالات غذائی، کم حرکتی و انزواست.

یبوست که از جمله تظاهرات تمدن است بعلل زیاد مانند خوردن غذاهای غیر طبیعی، کم خوردن مواد وشه و سبزیجات و تبدیل کردن آب به الکل بخصوص شراب است.

اولادان دوبلای خانمانسوز الکل و سفلیس استعداد ابتلا به ضعف اعصاب و جنون پیدا می نمایند.

یکی از چیزهائی که مثانه را مستعد آماس می سازد الکل است. در زنان مشروبخوار خارش فرج مشاهده شده و خارش فرج یکی از علل مستعد کننده ابتلا به سرطان است.

الکل موجود پدید آمدن اولاد غیر طبیعی می شود،

بعضی مواد در برابر الکل حساسند مانند ویتامین های B بخصوص B3 و B4 که با جذب مکرر الکل منشأ پلی نوریت هائی می گردد همینطور مواد دیگری است حساس نسبت به الکل یکی از آنها آشیانامیدکلسیک است که حتی جذب مقادیر طبیعی آن در کارگرانی که با آن جسم در تماس هستند ایجاد عوارض مسمومیت بخصوص احتقان خون در صورت می نماید (کنفرانس پرفسور رنه فابر در تالار ابن سینا 3/2/1345)

مندس فرانس نخست وزیر فرانسه گفته بود فرانسه باید

مشروبات الکلی نخورد زیرا شراب برای خوردن نیست و برای فروختن است. (1)

بجاست این مطلب را نیز که یکی از دوستان روشنفکرم بآن توجهی داشت نقل کنم که الکسس کارل در کتابش(2) می گوید با آنکه تماس فرانسویان با علم زیاد است ولی چون مشروب زیاد می خورند کمتر جایزه نوبل می گیرند.

الکل سوخت و ساز مرتبی ندارد اگر بمقدار پنجاه الی صد سانتیمتر مکعب مخلوط با آب و بدون هیچگونه غذائی مصرف شود 90 تا 95 درصد آن در بدن می سوزد وتبدیل به آب و اسید کربنیک می گردد، اگر همین مقدار در چند نوبت در وسط غذا میل شود 98 درصد آن در بدن سوخته و مبدل باب و اسید کار بونیک می شود.

سمیت الکل بچند عامل بستگی دارد:

1 چیزهائی که برای زیاد کردن طعم یا عطر یا تقلب بکار می برند.

2 الکل های اضافی چنانچه الکل اتیلیک که از شراب گرفته می شود کم ضررتر وبعد بهترتیب الکل سیب تفاله انگور غلات چغندر و بالاخره الکل سیب زمینی از همه زیان بخش تر است.

3 موادی که علاوه بر الکل در آن وجود دارد: الدئیدها اسیدها اسانسها.

1- اطلاعات 37/2/30.
2- صفحه 12 راه و رسم زندگی.

4 وجود الکلهائیکه وزن ملکولیشان بیشتر از الکل اتیلیک می باشد.

5 طرز مصرف آنها که معده خالی باشد یا نباشد با غذا باشد یا خیر دائم یا متناوب میل شود.

6 زمینه و استعداد: عصبی ها صرعی ها کبدنارسا دستگاه گوارش ضعیف و ...

آنچه انسان از خوردن الکل تصور می کند حالت خوشی باو دست می دهد خوشی نیست زیرا الکل محرک نیست بلکه تخدیر کننده بوده وبا خوردن الکل چون رفلکسها و اعمال ارادی کند می شود جوهر تنبلی و یوف گفتن همه چیز دنیا، زندگانی را بنظرها خوش می آورد.

نوشابه های الکلی تقطیری مانند عرق از مواد معدنی و عناصر حیاتی محرومند.

در الکل قدرت مواد غذائی پلاستیک که شرح آنها را در جلد چهارم دادم وجود ندارد.

الکل منعقت کننده مواد بیاض البیضی موجود در سلولهای عضلات است و در اینجال بدن برای رقیق کردن آبی که عضلات از دست داده اند بدفاع برخاسته بدن الکل دیده عطش پیدا می نماید.

استعداد پذیرشی نژادها در برابر داروها یا زهرها و حتی غذاها متفاوت است مثلاً ایرانیان در برابر امتین کمتر ناراحتی نشان نمی دهند و حساسیتشان در برابر دیژیتالین کمتر از اروپائیان است درعوض مقاومت بدنشان در مقابل الکل خیلی کمتر و گاهی به نصف اروپائیان می رسد.

دردسری که برای بسیاری پس از صرف الکل عارض می گردد بعلت از بین رفتن میکروبهای مفید امعاء که ایجاد کننده ویتامین B می باشند و بوسیله الکل کشته می شوند و در نتیجه میکروبهای آزاردهنده رشد می کنند می باشد.

در کف پا یا زیر یکی از انگشتان پای الکلیک ها ممکن است زخم مقاومی پدید آید.

تعریف از مشروبات الکلی

بندرت ممکن است در ده سال اخیر که تحولات علمی فوق العاده بوده بیکتایی که از خوردن مشروبات الکلی تعریف کرده باشد برخورد کرد، در کشورهای اسلامی و از جمله ایران قبل از ده سال هم مطالبی درباره خواص مشروبات الکلی نوشته نشده و اگر شده جنبه داروئی داشته ولی از آنجا که روزگاری مدشده بود فرنگ رفته ها برای اثبات متمدن بودن و پیشرفته شدن انفرادی خودشان از همه کار آنان تقلید نمایند مشروبخواری و گاه نیز قلمفرسائی در بزرگواری و خواص شفابخش مشروبات الکلی دیده می شود.

هر چند برای رد نظریه های یکی دو نر از طرفداران الکلجات ! کافی است مطلب قبلی خود را دو مرتبه تکرار کنم: کسانی که باروپا می روند سری به کتابخانه ها بزنند مخصوصا کتابخانه های دانشگاهها، و برساله های دکترای آقایان دانشجویانی کهدرباره انگور یا شراب نوشته شده نظری بیندازند، آنچه چشمگیر است: بطور موسط در رساله های قبل از جنگ بین الملل

دوم از خون حضرت مسیح، شراب، تعریف شده و از اینکه مسلمین از این حظ عظیم، بی بهره اند دلسوزی بعمل آمده است ولی بتدریج از رساله های بعدی تعریف از شراب رخت بربسته و در این اواخر تقریبا تمام رساله ها پس از مذمت مشروبات الکلی اسلام و بودا را بخاطر ممنوع ساختن از صزرف الکل ستایش نموده اند. شاید تنها کتابی که در ایران نوشته شده و درباره میگساری قلمفرسائی کرده و بیداد نموده راهنمای ئعذیه قسمت اول است که بقلم آقای دکتر ... برشته تحریر درآمده و خودشان چاپ و تقدیم به هفتمین کنگره پزشکی نموده ولی از انتشاراتدانشگاه نیست، ایشان پس از اینکه از کلیه جوشانده ها یک صفجه ونصف صفحه مطالبی درج گرده از صفحه 238 الی 276 را به شراب و الکل اختصاص داده و از جمله برای رفع خستگی از صفحه 259 تا 263 را بقول خودشان «این بود ذره ای از دریای بیکران دیوان اشعار شعرای بزرگ ایران که در وصف می و خواص آن آمده است. بزرگانی که این اشعار را سروده اند. بجنگ افکار عمومی رفته جان خود را بر کف گرفته اند زیرا: از نظر مذهب اشامیدن مشروبات سکرآور منع گردیده است، متعصبین عده ای از شعراء را تکفیر کرده اند، گروهی را محترم شمرده منتهی می وشرابی را که در اشعارشان آمده به شراب الست تعبیر کرده اند، در حالی که منظور تمام شعرا بدون استثناء شراب ساده، شرابی که بمقدار کم جان می دهد و غم از دل می برد بوده است نه چیز دیگر پورانکاره صدر اعظم فرانسه راجع به شراب می گوید شراب بکسیکه آنرا می آشامد سلامتی و خوشحالی ارزانی می دارد...» در نعت از الکل

مرقوم داشته اند.

اما اگر اجازه فرمائید دلایل میگساری شعرا را که آقای دکتر ... ذکر کرده اند از هر کدام نمونه ای بنویسم.

از سعدی: بیار ساقی دریای مشرق و مغرب که دیر مست شود هر که می خورد بدوام (از اینقرار دیر مست شدن مروط بداشتن دو چیز است: دریای مشرق و مغرب و مدام خوری و نتیجه همه اینکه الکل دارای برگترین خواص است)

از رودگی: زان می که گر سرشکی اندر چکد به نیل صد سال مست باشد از بوی او نهنگ. آهو بدشت اگر بخورد قطره ای از آن غرند شیر گردد و نندیشد از پلنک. (باز هم در تعریف الکل همین بس که بویش نهنگ نیل را مست و قطره اش آهو را شیر بی اندیشه از پلنگ می کند)

از انوری : ... خرد زال را بپرسیدم حالتم را چه حیلت است و چه فن گفت افراسیاب دهر شوی گر بدست آوری از آن دو سه من. (و اگر چار من باشد رستم !)

از فردوسی: می لعل خور خون دلها مریز تو خاکی چو آتش مشو تند و تیز. می لعل گون خوشتر است ای سلیم ز خونابه اندرون یتیم (از اینقرار که می حللال و شفابخش از خونابه اندرون یتیم خوردن بهتراست پس وقتی که می گویند:الغیبه اشد من الزنا این معنی رامی دهد که زنا بسیار پسندیده اما غیبت بد است !)

از حافظ:از قال و قیل مدرسه حالی دلم گرفت یکچند نیز خدمت مشوق و می کنم (خدمت حافظ برعکس آقای دکتر بوده است یعنی حافظ ازاول مدرسه و قیل وقال و آخر سر می و

معشوق اما دیگران در جوانی مدرسه ای با سرپرستی می و معشوق داشته و در آخر عمر در رف نشستن. (1)

نویسنده چون شاگردجناب آقای دکتر بوده ام برای ایشان جابی یا ردیه ای نخواهم گفت فقط کافی است گفته شود: هر کس محضر درس ایشان را درک کرده یا از سخنرانیهایشان مستفیض شده جوابی برای خودش دارد!

ترکیبات شراب

در هر لیتر شراب بطور تقریب بقرار زیر است:

آب 850 950 گرم

الکل اتیلیک 50-120 گرم (بر حسب درجه تخمیر) و الکل های دیگر (10 گرم پرپیلیک 55 گرم بوتیلیک 27 گرم امیلیک 10/0 گرم کاپریلیک 81% آنانتیلیک و 10 کیلو گرم لکل اتیلیک در هر هکتولیتر شراب با الکل 5/12 درجه)

چند اسید فرار: اسید استیک و...

چند آلدئید: الدهیداتیلیک

چند اسید غیر فرار: اسد تارتریک اسید مالیک اسید سیتریک اسید سولسفیک.

چند الکل چند اتمی که شیرینی شراب مزبور باینهاست:

1- اخیرا در یکی از جلسات قمار بازان یزد پیر مردی تقلبی میکند یکی از جوانان او را بلند کرده در رف اطاق میگذارد و تا آخر بازی نتوانسته از رف پائین بیاید تا نزدیک صبح اورا پائین آورده پراکنده شدند.

گلیکول ایزوبوتیلیک گلسرین مانیت (ممکن است باشد).

ترکیبات قندی: بنتوزان دکستران صمغ پکتین. تانن (مازو یا مازوج).

ناچیزی مواد ازته (1-6 گرم در لیتر) در صورتیکه در آب انگور چند برابر است که شرح داده شد.

فسفر گوگرد کلرور برمور یدور ارسنیک آهن و مس، سیلیس آهک و منیزیم ویتامین های (1).B2 B1 C)

درمان بیماریها با الکل

بعضی پزشکان برای الکل ارزش داروئی قائلند و آنرا در دوره بعضی بیماریها مانند ذات الریه یا بیماری کاشکتیزان (ضعیف کننده) مفید و مؤثر می دانند ئولی تجربه ثابت کرده حیواناتیکه به انان الکل می دهند مقاومتشان کاسته می شود واز لحاظ تجربیاتی که شده استعمال الکل بعنوان دارو بیشتر پایه اش بر تفنن وذوق پزشک است تا برموازین علمی (2)و برای شناختن پرفسورها و پزشکانیکه مخالف تجویز الکل در بیماریها هستند میتون به تفسیر جواهر القرآن طنطاوی قسمت مربوط به آیه خمر مراجعه نمود.

1- کسانیکه درباره تخمیر و ترکیب شراب انگور طالب اطلاعات بیشتری هستند به رساله دکترای امیل پی ند Emil Peynaud از دانشکده علوم بردو در سال 1946 مراجعه نمایند.
2- جزوه تدریسی آقای دکتر جواد آشتیانی استاد دانشگاه.

بطور کلی پژوهشگرانی کهدر اطراف مشروبات الکلی بررسی کرده اند بدو گروه تقسیم می شوند:

گروهی که معتقدند الکل و مشروبات الکلی یک کاربوران Carburant ناقصی بیش نیستند زیرا این عامل مولد حرارتبرای ترمیم بافتها، جهت تأمین انرژی برای کارهای عضلانی و جهت مقاومت در برابر سرما کوچکترین اثری ندارد و مضافا این که باستناد تعریف کلی برای سموم که گفته ژاند (هر چسم خارجی که در زندگی سلولی اجاد اغتشاش نماید و یا تعادل زندگی سلولی را مختل ساخته و بر هم زند سم می باشد) این تعریف را درباره مشروبات الکلی نافذ می دانند زیرا وجود الکل از یک سرف و وجود مواد حاصله در مسیر اکسیداسیون کامل از طرف دیگر وبالاخره مواد حاصله از اکسیداسیون ناقص و مواد حاله در اثر اغتشاش متابولیسم بدن یک حالت هومال Humoralمشخص الکلیسم را ظاهر می سازد.

پائین آمدن ذخیره قلیائی در خون بنام اسیدوز Acidose بهم خورد رابطه بین کلسترول و اوره در خون و بالاخره اغتشاشاتی که در سلولهای هپاتپک (جگری) و سایر سلولهای عضلانی ایجاد مشود از دلایل این گروه می باشد.

گروه دوم عده زیادی از متخصصین هستند که پرفسور ترمولیر Termolieres و کاره Carre از این دسته می باشند بادلائل علمی قسمت عمده نظریات دسته اول را تأیید می نمایند فقط انرژی

حاصله از اکسیداسیون مشروبات را در غلظت کامل محدود و تحت شرایط کاملاً بررسی شده در بعضی موارد قابل مصرف می دانند معذلک خطرات و عوارض بعضی از مشروبات را در روی انسان و بالاخص در روی افراد بیمار یاافرادیکه کمبود مواد غذائی داند کتمان نمی کنند و نتیجه حاصله از کار آنان چنین است:

1 اکسیداسیون الکل در بدن تقریبا بطور کامل صورت می گیرد.

2 انرژی حاصله از این اکسیداسیون بعنوان دفاع در مقابل برودت قابل مصرف نیست.

3 انرژی حاصله از این اکسیداسیون برای کارهای عضلانی قابل مصرف نمی باشد.

4 انرژی حاصله در سلولهای انسانی و حیوانی برای تجدید ترکیبات سلولی کهاندوترمیک می باشند میتواند مفید واقع شود و در واقع متابولیسم بازال را تغییر نمی دهد. (1)

اینکه ذکر شد بحث جالب م باشد ازاینجهت بود که تمام پژوهشگرانی که درباره الکل تحقیقای دارند بدو دسته تقسیم شدند و هر دو دسته با ئلائل کافی و محکمی بالاخره الکل را از ردیف غذا طرد و خارج ساختند وبجای اینکه شرح بیشتری بدهم انتظار تجدید نظری در ان باره مخصوصا از کسانی که به سوخت و سازهای غذائی و اصطلاحات مربوطه اش واردند دارم و انتظار بیشتر باینکه بدانند سه طایفه اند که زود دچار تزلزل شخصیت

1- اقتباس از سخنرانیهای تقدیم شده به دوازدهمین کنگره پزشکی رامس از طرف انستیتو خوار بار و تغذیه ایران.

می شوند مشروبخواران، قماربازان، معتادین بمواد مخدر یعنی حاضرند بمحض آشنایی با یکنفر شروع کنند به رنجهای زندگی را شمردن و جهت وی اظهار آنچه از گله های زندگی کردن که نباید کردن و قرآن کریم را بنگر از همان کلمه ای که در مورد نام گذاری آنچه حلال و حرام است بکار برده می توان علت یا حکمت حلال بودن یا حرام نمودن را دانست چنانکه بجای کلمات مشروب و مسکر کلمه خمر را آورده تا دانسته شود ماده مورد بحث خمار و پرده پوش عقل است و در نتیجه متزلزل کننده شخصیت و بطور غیرمستقیم نشان دهنده اینکه الک در نطق قرآن نه غذاست نه دوا بلکه تنها بعنوان مایعی پائین آورنده سطح عالیه تفکر و خمار و پوشاننده طراز عالمانه تعقل شاخته می شود.

حال که دانستید اگر خمر خورده شود قمار زده گردد آلت فحل شود عقل خود را بعقب می ژکشد به نکته جالب زیر توجه فرمائید: ملاحظه فرمودید پروردگار در قرآنش بمطالب ذیل اشاره فرمود:

خمر وقمار رجس و اثمند اثم از محرمات است بین عقل و علم تناسب مستقیمی برقرار است (و مایعقلها الا العالمون)

اینک به آیه 100 سوره یونس توجه فرموده همه را (این آیه و چندآیه قبل که مضمونشان هم اکنون نوشته شد) صغری کبری نمائید تا نتایج زیر بدست آید: آیه چنین است و یجعل الرجس علی الذین لا یعقلون (قرار داده می شود رجس بر کسانی که تعقل ندارند) و نتیجه بسیار عالی و جالب اینکه یک جا خمر را بجای مشروبات الکلی بکار برده و اینجا خود خمر را چنین

معنی می فرماید که نوعی بی عقلی است و مهمتر آنکه وعده می دهد با پیشرفت عقل بلکه علم زیانهای قمار و شراب معلوم و استعمال و آلودگی با آنها معدوم خواهد گردید (دقت فرمائید) زیانی که شاید هنوز بشر به آن وقوف حاصل نکرده است.

شراب و انگور در کتابهای قدیمی پزشکان اسلامی

بفارسی انگور و بعربی عنب و به ترکی ازوم نامند بهترین آن شیرین و نازک پوست بزرک دانه کم تخم است در آخر اولی گرم و تر و در غذائیت بهترین میوه ها و بغایت مسمن بدن و معدل امزجه.

غلیظ و صاف کننده خون و مولد خون صالح و جهت افزودن پیه گرده و رفع مواد سودی و احتراق خلط نافع و مصلح گال سینه و شش و مضر معده رطبه و ریحی و مصلحش زیره و رازیانه و مضر سده جگل و سپرز و قولنج ریحی و مصلح آن تخم کرفس و ملین و مورث تشنگی و مصلح آن سکنجبین و غذاهای ترش اس تو آب سرد بعد از انگور بغای مفسد آن و مورث اتسقاء و تبهای عفن است و باید بعد از چیدن بدو روز تناول نمایند و مابین دو طعام خورده شود و دانه آن در دوم سرد و خشک و مولد ریاح و مضر معده و امعاء و سوخته آن جهت جراحات و جلای باصره و رطوبت چشم نافع و پوست آن مورد ریاح و بسیار بطی ء الانحدار است و انگور نارس و عفص مایل بسردی و کثیف است و روغن انگور که مکرر آب و ثفل آنرا با روغن زیتون جوشانیده صاف کرده باشند و یا در آفتاب پرورده باشند بغایت محلل اعیا و مسخن و ملین جلد است.

زبیب در طب قدیم

زبیب را بفارسی مویز گویند و بهترین آن پرگوشت کم دانه بزرگ مقدار است و دانه بیرون کرده را منقی نامند و در آخر اول گرم ودراول تر و مصحح خلط غلیظ و محلل باعتدال و جالبی معده و امعاء و محرک باه مبرودین و موافق قصبه ریه و مسمن و مقوی جگر و جهت سرفه بلغمی و امراض گرده و مثانه و قرحه امعاء با گل گاوزبان و خرمای سبز جهت خفقان مجرب دانسته اند وبا حسن لبان جهت رفع نسیان و با سرکه جهت یرقان مجرب و چون بجای دانه در هر عددی فلفلی جا داده مداومت نمایند جهت سردی گرده و تقطیر بول و سنگ گرده و مثانه بی عدیل و چون با انیسون پخته و مهر گرداب آنرا با روغن بادام بنوشند جهت سرفه مجب و ضمادش با پیه حیوانات جهت تحلیل اورام وگشودن دمل و قلع ناخن متخلخل و با آرد باقلی و زیره جه ورم انثیان و با شراب جهت قروح شهدیه و جدری و عفونت مفاصل و جوششها و سرطان و غانقرایا که مفسد عضو است مفید و با جاوشیر جهت نقرس نافع و مضر محرورین و مصلحش سمنجبین و میوه های ترش و خشخاش و مصر گرده ومصلحش عناب و قدر شربتش اتاسی در هم و نوعی که بی دانه است و کشمش نانید بهترین آن سبز و زبون ترین آن سیاه است وهمه آن لطیفتر از دانه ژدار و مبهی و با قوه مسهله و آب نقیع و مطبوخ آن که بافانید بقوام آورده باشند جهت سرفه و مواد سینه نافع و منقی صوت است و ضماد آن بازعفران و زرده تخم مرغ و عصفر جهت گشودن دمل و تحلیل صد است و کوبیده آن با صبر جهت

کچلی سر مجرب است و در جمیع افعال دیگر مثل مویزدانه بیرون کرده و کنار (بضم نون) آن محرق خون و مصلحش مذکور شد.

جمار و دل خرما

جمار را بفارسی پنیر خرما گویند و آن را در اعالی درخت و موضع طلع و قلب النخله گویند سفیید و شیرین وقریب بطعم شیر است در اول سرد و خشک و مقوی معده و قاطع اسهال و جهت غلبه صفرا و لاغری گرده و غلیان خون و نفی الدم و درد سینه و سعال و رفع ضرر نبیذ و رفع خمار و قی صفراوی وصاف کردن آواز و منع تحلل ارواح و جذب حرارت غریبه از بدن و ضماد آن جهت گزیدن زنبور نافع و مضر شش و مولد ریاح و بطی ء النزول و مصلحش عسل و خرما و زنجبیل پرورده است.

یک نکته علمی از نبی گرامی: حال که مصلح جمار دانسته شد خرما و عسل و زنجبیل است و اطلاعات مختصری هم از طلع و مرحله اول شروع پیدایش خرما حاصل نمودید بدانید که نبی گرامی هر وقت می خواستند طلع یا جمار تناول فرمایند آنر با تمر و خرمای کاملاً رسیده می خوردند: کان النبی یا کل الطلع و الجمار بالتمر.

النبیذ

اسم عربی جمیع مسکرات مایعه است بغیر خمر و هر یک بنامی مخصوص اند وفقاع قسمی از آن است که از آب انار و سایر

میوه ها و حبوب ترتیب دهند و آن مقدار که بگذارند بجوشد و مسکر گردد و هرگاه مدتی بگذارند آنرا مصنع نامند و از جمله نبیذ است و مجموع نبید معرق خون و خبخر و مضعف دماغ و مکدر حواس اندو اقسام آن از مویز و خرما و عسل و دوشاب و کشر و جو و برنج و ذرت و ارزن و سنجد و امثال آن ساخته می شود، و طریق عمل آن نزد متقدمین ان است که هر چه از مویز و خرما و سنجد و اثمار یا بسه باشد انجیر را در ده مثل آن آب یکشبانه روز خیسانیده بجوشانند تا به نصف رسد پس صاف آنرا بجوشانند تا ثلث آن بسوزد و بعد از آن در ظرف کرده سر آنرا محکم نموده تا پنج شش ماه بگذارند و نزد متأخرین آب پنج مثل آن و جوشانیدن بقدر نصف است و هر چه از حبوبات سازند باه این مقدار بجوشانند که با آب یکسان گردد با دو سه مثل آن شیرینی که خواهند مثل شکرو عسل و مانند آن آمیخته بعد از یک هفته صاف کند و بعضی بجهت تقویت و اصلاح آن ازمفرحات و مقویات مانند جوزبوا و دارچینی وزعفران و عود و غیر آن از هر یک پنج درهم بازای هر ده رطل در پارچه بسته از اول جوشیدن تا آخر صاف کردن اضافه می نمایند و هر چه از عسل و شکر و امثال آن ترتیب یابد با سه مثل آن بجوشانند تا ثلث یا نصف آن بسوید و هر چه آب نیشکر و امثال آن باشد بدون آب بجوشانند تا ثلث بسوزد و بدستور جهت تقویت آن اگر خواهند بدستور مذکور ادویه مناسبه اضافه کنند.

نبیذ الزبیب: بفارسی مویز آب نامند، در دوم گرم و در اول تر و مولد خون متین و مفتح سدد وهاضم و مسمن بدن و مقوی معده است و چون قدری عسل اضافه کنند مدربول و محلل

ریاح و محرک باه و منقی سینه و ریه و مسخن گرده و مثانه و سریع الاستحاله بسود او مفسد دماغ و مغلظ اخلاط مولد استسقاست و چون حماما در حین جوش اضافه نمایند جهت جوع بقری و تقویت بدن و هاضمه مفید است.

نبیذ العسل: شراب عسلی است در سیم گرم ودر دوم خشک و محلل اخلاط غلیظه و خفف رطوبات و حافظ صحت مبرودین و مقوی حواس و جهت امراض بارده مثل فالج و رعشه نافع است و چون بطریقی که مذکور می شود ساخته شود افضل از خمر دانسته اند عسل ده جزو نان خشک یکجز و جوزبوا عشر نان بسباسه قرنفل از هر یک نصف عشر نان زعفران سدس عشر مجموع را در آب بجوشانند تااثری از آن نماند پس صاف نموده بقدر عشر آن عسل تازه اضافه کرده بجوشانند تا ثلث آن بسوزد.

نبیذ الشکر: شراب شکری است لطیف تر از مویز آب و بگرمی آن نیست ووافق ناقهین و سوداوی است و آنچه از آب نیشکر سازند محرق اخلاط و مولد صفرای کراثی و زناجری دانسته اند.

نبیذالتمر: شراب خرمائی نامند گرم و خشک تر از مویزی و ملود سودا و جذام و خنازیر و سرطان و موافق پیران است و هر چه از بر و بلح سازند در اول گرم و در دوم خشک و بهتر از خرمائی و قابض و مقوی معده و مدربول و بعد از مویز آب بهتر از سایر نبیذهاست.

نبیذ الدبس و السیلان: شراب دوشابی است که از شیره خرما سازند و در افعال مثل شراب خرمائی است.

نبیذ الارز: بفارسی نورا گوین و در مصر مزر گویند و آن شامل نبیذ ذرت و ارزن و جو و گندم و سائر حبات اس تو آن حابس طبع و نیکو کننده رخسار و محرک اشتها ءو بسیرا مست کننده و قاطع باه و چون عسل اضافه کنند محرک آن است و مورث سل و مضر ضعیف الابدان و مصلحش ماهی تازه است و آنچه از جو ترتیب دهند نفاخ و بی تفریح و مسهل و مدر و مفسد باه و هاضمه است.

نبیذ الفواکه: شرابی اس تکه از اب میوه ا بعمل می آورند مثل توت شیرین و سیب شیرین و امثال ان بهتر از نبیذ حبوب و مسکر و سریع الفساد و نفاخ و مصلحش عسل و ادویه حاره خوشبوست.(1)

خمر

مراد از خم در شرع مایخمر العقل است یعنی آنچه عقل را بپوشاند و در عرف از مطلق آن شراب انگوری مراد است که آب انگور صاف را در خم درون بزفت اندود کرده مدتی در آفتاب و بعد از آن در سایه گذارند و غر انگوری را نبیذ و اصناف آن بحسب افعال زیاده بر ششصد و شصت قسم می شود و چون خردل داخل کنند بدو جوشیدن خمر می شود و شیرین می باشد و با زعفران باعث شدت سرور و تقویت جگر و دل می گردد و اگر با دانه انگور باشد قابض می شودو ریحانی آن است که خم را بعد از اندودن بزفت و یا بقیر

1- برای جلوگیری از پر گوئی فقط مطالب تحفه المؤمنین تألیف نجیب محمد مؤمن حسینی نوشته شد و از خمر از مقداری مطالب صرفنظر گردید.

و موم بعود و کشته بخور کننده و در آب انگور مورد و مصطکی و به شیرین و سیب بقدری اندازند و بعد از آفتاب گذاشتن ظرف آن در مزین دفن کنند و آنچه بر آن ششماه نگذشته باشد مسطار نامند و بفارسی دلابی گویند و چون آب انگور را بجوشانند تا ربع آن بسوزد و در خم کنند آنرا جمهوری گویند و بیمزه غلیظ را قهوه نامند و آن قاطع باه است و شرابی که از یکسال تا دو سال گذشته باشد عتیق گویند و آن در سیم گرم و در دوم خشک است و قدیم آن که زیاده از دو سال است تا چهل سال پیوست آن در سیم و تازه ای که مسطار است در دوم گرم و ترازو شش ماه تا یکسال در آخر دوم گرم و مائل برطوبت است و اولی آن است که بعد از حوشیدن اقلا تا سه ماه نگذرد استعمال نکنند و قوی ترین اقسام زرد عتیق رقیق و ضعیف ترین همه تازه سفیداست و رقیق ان سریع النفوذ و مفتح و غلیظ ان دیرهضم و کثیرالغذا و مقوی اعضاء و شیرینی آن ثقیل و غذائیه آن غالب و ترش شیرین آن مفسد هضم و مضر عصب و مورث توحش و قسم قابض حمر حابس طبع و باعث خشونت سینه و دباغه معده و قوی الخمار وتلخ آن جالی و مفتح و هاضم و سیاه آن دیرهضم و مولد سودا و سرخ خشبوی آن که عبارت از ریحغنی است معتدل و بهتر از سائر و مصدع است و بدبوی آن مصدع و مورث امراض مهلکه و مشمس آن که در آفتاب راسنیده باشند و بعد از جوشیدن به سایر نبرده تند و سریع الانحدار و با تفریح بسیار و مولد تبهای حاره و امراض حاره و مطبوخ آن که جمهوری باشد غلیظ و مسخن و منضح و مقوی عصب و مصدع است و مدقون آن که خم آنرا در

زمین دفن کرده باشند و اصلا در آفتاب نگذاشته باشند غلیظ و دیرهضم و متعفن و مولد تبهای مزمنه است و ...

(ناگفته نماند این قسمت از کتابهای قدیم را برای مقایسه آوردم که اسلام را با زمان حاضر و از طرفی با زمان تألیف کتاب یا توجه به سابقه 15 قرن اسلام به سنجش درآورید).

کتاب رزقا حسنا رزقی نیکو

اشاره

رزقا حسنا

انگور را از این جهت رزق حسن می دانیم که علاوه بر طیب و سازگار بودن یعنی داشتن حالت و قدرت خشایندگی و افزایش فضولات و هزرها را هم ازبدن دور می کند.

برای کشت انساج درآزمایشگاهها دو عمل اساسی انجام می گرد یکی آنکه غذا می رساند دیگر که فضولات را از محیط کشت جدا می سازد و در نتیجه سلولها میتوانند رشد نمایند، سلولهای بدن نیز در صورتی میتوانند رشد طبیعی و عادی را داشته باشند که غذا باندازه برسد و دفع فضولات بدرستی انجام گیرد، ریه گاز سمی و کلیه ها آب مسموم و روده ها فضولات غذائی و ... را از بدن دور می سازند اما چه بسیارند غذاهائیکه محیط روده ها را نمی توانند خوب پاک نمایند یا مهمتر آنکه خود باعث افزایش شیاطین (میکروبها) یا زهرها دربدن می باشند.

انگور علاوه بر آنکه عمل سبزیجات را انجام می دهد که در جلدهای قبلی شرح دادم چگونه باکتیها و سموم را از بین می برد خود دارای قدتر میکروب کشی خاصی بوده و هم تنفس را برای دفع گازهای سمی مساعد می سازد و هم کلیه ها را کمک نموده مدر می باشد و هم ... و بزودی آنهارا شرح خواهم داد.

فراموش نشود همانگونه که قبلاً اشاره شده خرما و انگور از این لحاظ هم که از دست های آلوه تقلب کنندگان دورند نیکو و حسنند.

قدرت میکروب کشی انگور تازه

صرفنظر از اینکه مدتها روی خاصیت میکروب کشی فراورده های الکلی انگور زحمت هاکشیده شده است پربفسور رشه این تکنیک را مطرح ساخت: انگور را مدتی با آب استریل شست بعد ده دقیقه در آب استریل گذاشت و دو مرتبه آنرا تجدید کرد. با فشار مختصر ضد عفونی شده ای هک ده دقیقه طول کشید و دو کیلو انگور انتخاب شده بود فشرده را در بالن ضد عفنی شده مناسبی ریخت، قسمت آبکی را پس از دا کردن هسته ها ابتدا از فیلتری روی شیشه ای (Peille)بعد روی یک قطعه گاز عبور داده سپس پاستوریزه می کند. چند قطره بدست آمده را مورد بررسی قرار می دهد تا به استریل بودنش یقین حاصل نماید بغد اعمال مفصلی انجام می دهد از مراقبت درجات حرارتی که آب انگور را در آنها می گذارد و رعایت PHهای مخصوص و انتخاب ظروف شاهد و تعیین مقدار و تعداد میکروب در هر قسمت معین و برگزیدن سوش و نوع مخصوصی از میکروب که مفصل بوده و ذکرش لایم نیست و از همه مهمتر اینکه بر روی آب انگور سفید و آب انگور قرمز هر دو آزمایش بعمل آمده و نتیجه چنین است:

با توجه به اینکه دراینحالی که آزمایش انجام گرفته PH محیط انگور قرمز بین 9/2 و 87/2 بوده (9/2 بر حسب

ص: 218

نسبی شاهد) پس از گذشت 72 ساعت تابلو زیر بدست آمده و نتیجه چنین بوده است و در اینجا در ساعات مختلف نتیجه را نشان می دهد.

اینک تابلو (1)

باسیل ابرت***پارا*** Aپارا*** Bباسیل کولی

15 دقیقه***+***+***+***+

30 دقیقه*** +***+***+***+

45 دقیقه*** +***+*** +***+

60 دقیقه***+***-***+***+

75 دقیقه*** +***-***+***+

90 دقیقه*** +***-***+***+

120 دقیقه*** -***-*** +***+

24 ساعت*** -***-***-***+

28 ساعت*** -***-***-***-

50 ساعت*** -***-***-***-

تابلو (2):

****وپریون کلریک***شیگا

4 ساعت***+***+

5 ساعت***+***+

6 ساعت***+***+

7 ساعت***+***+

23 ساعت***-***+

28 ساعت***-***+

50 ساعت***-***-

اما تهیه شده از انگور سفید با اسیدیته، PH2/3=

ص: 219

و ... که 72 ساعت ادامه و مرتب نتیجه برداری شد در تابلو(3):

ابرت*** پارا*** Aپارا*** Bکلی باسیل***وپریون وبا***شیگا

15 دقیقه***+***+***+***+***+***+

30 دقیقه***-***+***+***+***+***+

45 دقیقه***-***-***+***+***+***+

1 ساعت*** -***-***-***+***+***+

1 ساعت 15 دقیقه***-***-***-***+***+*** +

1 ساعت 30 دقیقه***-***-***-***+***+***+

1 ساعت 45 دقیقه***-***-***-*** +***+***+

2 ساعت*** -***-***-***+***+***+

بعد آزمایش را با اسیدیته، PH3= انگور قرمز انجام داده تابلو (4) را دادند و سپس بجای آزمایشهای قبلی مقدار انتخاب شده را پنج سانتی کوب انتخاب کرده تابلو (5) بدست آمد و همین اعمال رابا انگور سفید انجام داده تابلوهای (6) و (7) را نوشتند.

آنگاه به آزمایش نوع سوم پرداختند با همان روش قبلی یعنی ابتدا با PH9/2= انگور قرمز سپس با انگور سفیدو PH=6/2 وبالاخره با برداشت پنج سانتیمتر مکعب و ... تابلوهای ... و (12) بدست آمد که اگر همه را بیاوریم چندین برگ را پر خواهد کرد وبرای خوانندگان جالب نبوده و در صورت لزوم میتوانند از اینجا آنها را بطلبند.

نتایج حاصله اینکه:

1 انگور واجد قدرت میکرب کشی پرارزشی می باشد از

اینجهت که خوراک بسیار لذیذ وعالی است و در عین حال کشنده میکروبهائی هم می باشد که با محل ورود خوراک (روده ها و معده) سر و کار دارند و ملاحظه نمودید انواع آنها چه بودند.

2 عمل میکروب کشی طبیعتا بکندی انجام می گیرد مشروط به اینکه شماره میکروبهای مربوطه زیاد نباشد.

3 خاصیت میکروب کشی فشرده انگور سفید اندکی حساستر از انگور قرمز روی گروپ باترهای کلی تیفیک می باشد.

4 باسیل شیگا در برابر انگور سفید و قرمز مقاومت عجیبی دارد بدون آنکه علت آن هنوز معلوم شده باشد.

قدرت ضد سمی فشرده انگور

در قدیم به خاصیت ضد سمی شراب در مواردی چنداشاره شده ولی هم اکنون در مقام مقایسه ضد سمی فشرده انگور و شراب برآمده و آنها را برای درمان مسمومیت های چند (اکسید دو کربن استرکنین اسپارتئین) مورد آزمایش قرار داده اند.

برای آزمایش مسمومیت ناشی از اکسید دو کربن کبی و جهت آزمایش مربوط به استرکنین خرگوش و برای اسپارتئین نیز خرگوش حیوان انتخابی بوده است.

در آزمایش اول گاز را بتدریج و کم (20-30 دقیقه) می دهند. کبی (خوکچه ندی)های یکوزن و یکنوع انتخاب می شوند. بر یکی 20 سانتی کوب انگور تازه فشرده شده تزریق می نمایند و برای دیگری شراب قرمز الجزایری 11 درجه و یک عدد نیز بعنوان شاهد انتخاب می گردد. ربع ساعت پس از تزریق سه

حیوان را زیر پوشش جامی دهیم (سرپوش 15 لیتری) مسمومیت کمتر از 20 دقیقه و بیشتر از 45 دقیقه نخواهد بود. بعد هر سه را در هوای آزاد قرار می دهیم آزمایش روی حیوان انجام شده (یعنی روی 45 کپی) یعنی به 15 عدد تزریق شراب وبه 15 عدد تزریق فشرده انگور و 15 عدد بعنوان شاهد انتخاب شدند. و درآخر ملاحظه گردید 15 خوکچه شاهد همه مردند و از آنها که شراب تزریق شده بود 10 عددش و از تزریق شدگان انگور 8 عدد مردند.

آزمایشات بعدی هک روی خرگوش انجام گردی تقریبا مشابه آزمایش ذکر شده بود که از ذکر آنها خودداری می گردد.

عمل داروئی انگور و فشرده انگور

برای اینکه نتایج آزمایشات بهتر معلوم گرددمراکز درمانی ضمن انتخاب انگور رسیده و تازه برای تشخیص و چگونگی ار انگور بر بیماریها آنان را به سه دسته تقسیم کرده اند:

1 کلیویها گاستروانتستینالها (معدی روده ای ها) کبدیها که در درجه اولند.

2 رماتیسم های مزمن بیماریهای عفونی نقرس سل دیابت و غیره.

3 بیماریهای دیگر که شرح داده خواهد شد.

اثر انگور بر بیماریهای کلیوی

چون فشرده انگرو را با شیر زن یا شیر بعضی حیوانات دیگر مقایسه نمائیم آنچنان ترکیبات نزدیک بیکدیگری دارند که میتوان نام انگور را شیر نباتات نامید:

با خاصیت مدر بودن انگور بعلت شیرینی و نمکهای معدنی که دارد عمل مخصوص دفع کلرورها را مشخص می سازد و بهمین علت میتوان انگور را در نفریت های حاد و مزمن تجویز نمود.

ادرار بیماران با تجویز انگور همانند زمانیکه رژیم لاکته بآنان داده می شود برقرار می گردد.

در اینجا میتوانیم چند ابسرواسیون را بعنوان مال بیاوریم و چگونگی بهبودی مطلق یا نسبی آنان را با رژیم انگوری ذکر نمائیم ولی وردنشان لازم تشخیص داده نمی شود از اینرو بذکر فقط بیمار چندنفری از آنان می پردازیم: نفریت مزمن نزد 23 اله 10 ساله ای که پس از ابتلا به مخملک هماتوری داشته و بحالت نفریت مزمن رسیده بوده است انژین و البومینوری طولانی در تعقیب آن در 6 ساله کاردیورنالی که 95/2 اوره در لیتر خون داشته همچنین در کاردیوپاتیهای دیگر سیستیت ها سیستیت های مزمن نارسائی های کلیوی اکتسابی یا ارثی و ...

انگور در التهابات معدی روده ای

انگور رامیتوان دربعضی حالات مرضی دستگاه گوارشی تجویز کرد از جمله:

سوء هاضمه: انگور بشکل رژیم مخصوص تجویز سودمند واقعی در سوء هضم های هیواستنیک است اما زمانیکه قدرت حرکتی معده کاهش یافته یا ترشح آن کاسته گردیده انگور نمی تواند عمل قابل توجهی انجام دهد.

زخم معده: انگور انتخاب شده باید تازه و خیلی شیرین باشد و این چندین سال است توسط لوئپر Loeperپیشنهد شده و علت آنرا چنین می داند که شیرینی زیاد انگور در این رژیم سبب کاهش اسیدیته و ترشح معده می گردد. اما خوردنش قبل از غذا در حالیکه شکم خالی است یادر وسط غذا ممنوع بوده زیرا سبب تحریک معده جهت بیشتر کردن ترشح می باشد بلکه دستور چنین است که بعد از غذا انخاب شود 100-200 گرم و در زمان هضم غذا بین ساعت اول و چهارم بهمان مقدار یک مرتبه یا چند مرتبه میتوان خورد.

زخم اثنی عشر: سریانی Seriani ابسرواسیننهای چندی در این باره دارد بلکه در ناراحتیهای گوارشی رژیم انگوری را زیاد آزمایش کرده است. در نتیجه از تحقیقاتش چنین بر می آید که استعمال میکرده انگور سفید خالص را درو از غذا زمانیکه دردها پیش می آمده است ولی با این رژیم نه هرگز درد زیاد شده و نه عوارض دیگری هرگز بودجود آمده (از قبیل: اسیدیته

التهاب معده و غیره) نزد بیمارانی که اسید زیاد داشته یا نرمواسید بوده اند. در بعضی حالات برعکس دردهای متوقف شده را تحریک می کند و نظم معمولی را در روزهای بعد حتی دگرگون می سازد اما در آن حالت ها که انگور عمل سازگاری انجام می دهد مانند الکالن های مسکن معمولی است که گذرنده اند و دردها را موقتا ساکت می سازند.

جذب انگور هنگام غذا نه هرگز عوارض زخم اثنی عشر را افزایش می دهد نه هرگز بیداد می کند درد و رنج را نزد بیمارانی که در حال آرامش و سکونند و میتوان روزانه بمقدار 500-1500 گرم از آنرا خورد چه انگور سفید و چه انگور قرمز..

انگور سازگار است در آنجا که برای درمان التهابات دستگاه گوارش انتخاب می گردد. مارک و مارتین Marc Et Martin مورد استعمال انگور را چنین خلاصه کرده اند:

ملین منظم کننده اعمال گوارشی کشنده میکروبها مدر تحریک در مدفوع سازی کم کردن مقاومت کلی باسیل ها شستشو دهنده کلیه هاو مثانه یک درناژ (زه کشی) کننده کامل پزشکی از مجاری صفراوی و بالاخره جان می دهد به عضوی که مورد تجاوز متجاسری قرار گرفته است.

یبوست: عمل انگور در ملین ساختن بوسیله ابسرواسیونهای متعددی سودمند و آشکار تشخیص داده شده و در یبوست های معمولی اثر بسیار عالی دارد در یبوست های اتونیک (که قدرت حرکتی روده ها کاهش یافته) خوب بوده و در یبوست های اسپاسمودیک (فشردگی) باید تحت نظر پزشک داده شود. ترتیب خوردنش

بهتر آن است صبحانه، بمقدار زیاد، همراه با پوست و هسته انجام گیرد و در یبوست های حقیقی معمولاً با ماساژ منظم شکم در ساعات نتیجه خوبی خواهد داد.

اسهال: معمولاً انگور اسهالها را شدت می دهد فقط در بعضی اسهالهای مزمن نتیجه عالی داده است.

هرپین Herpin مینویسد: چه بسا بیمار معذبی که در رنج اسهال طولانی بوده و بتدریج با خوردن انگور شفایافته است.

بعضی علت ضد سمی بودن انگور را درمان نتیجه بخش برای اسهالهای مزمن می دانند.

در برخی سندرمهائی که مربوط به مسمومیت داخلی بدن وابسته بروده هاست با بوی بد، اغتشاش صفرا و اندکسیوری Indoxylurie و ... انگور (و پوست انگور) اغلب درمان کننده گرانبهائی است بدون هیچگونه عمل ایجاد کننده گندیدگی یا سمی یا تخمیری و ویس باخ علت قابل پذیرشی بر این قسمت دارد که اسهالها در صورتیکه منش. کبدی داشته باشند انگور اثر خوبی می کند مشابه اثراتی که سوفلات دو سود یا سولفا تدو منیزی در این باره دارد بعلاوه که خاصیت ضد میکروبی انگور هم باید منظور گردد که در این حالات اثر می نماید.

انتخاب انگور شیرین با مقدار ضعیفی در هنگام یا بعد از غذا تحت نظر پزشک میتوان دراسهالهای مذکور تجویز نمود.

کلیت: ورم قولن یا کلیت که آقای سریانی مذور ابسرواسیونهائی دراین باره تهیه کرده و تنها در مواردی با قطع داروهای دیگر نتیجه خوبی گرفته با آنکه دفعات اجابت مزاج افزایش

یافته ولی حال عمومی بیمار بهبودی نسبی یافته و در حالات دیگر نتایج حاصله بخوبی بدست نیامده است.

کلی باسیلوز: علاوه بر خاصیت ضدمیکروبی انگور مخصوصا بر نوع مذکور چون مدروملین است نتیجه خوبی با دادن انگور تازه عاید می گردد.

همورئید (بواسیر) چون اجابت مزاج در مبتلایان مذکور بسختی انجام می گیرد اغلب خود را نگهداشته و اگر سوبت قبلی هم نداشته باشند ایجاد می ژنمایند بعلاوه همه می دانیم ارتباط کلی بین همورئید واعمال کبدی قائل هستند و چون انگور بر هر دو قسمت اثر خوبی دراد یعنی هم درمان یبوست است هم برای کبد سودمندی از اینرو تجویز انگور تازه برای بواسیریها نیکوست.

بیماریهای کبد

انگور در صفرا آوری غنی و در تقویت عمل کلیکوژنی (تبدیل گلوکز به گلیکوژن) نیرومند و در برانگیختن اعمال گلیکوژنی کبد که با خاصیت ضد سمی خود کمکی برای کبد است مهیج سلولهای کبدی می باشد.

انگور و شیرینی اش اندیکاسیونهای (بدرد بخور! تعیین شد) متعددی در التهابات کبدی دارند.

فراموش نشود که انعکاس سریع اندیکاسیونهای رژیم انگور بر بیماریهای مزمن و حاد کبدی با تظاهرات بهبودی دستگاه گوارش همراه است که بانها قبلاًاشاره گردید.

برای ناراحتی های کبدی سوء هاضمه یبوست التهابات

معدی روده ای همه وهمه رژیم های مرتب و معین انگور سودمند بوده و نتایج حاصله عالی است.

در سروزها انگور تجویز می شود ولی اثر نیکوی انگور تنها در مرحله پرسیروز (اوائل ابتلا به سیروز) ظاهر می ژگردد و در سیروزهای خوش خیم که سیر خیلی آهسته دارند نیز موثر است.

در کسانیکه استعداد ابتلا به تشکیل سنگ های مجاری صفراوی دارند دادن انگور موثر می باشد.

درایکترهای (یرقانها) عفونی و در سکل های (داغها یادگارها) انژیوکلیت و کله سیستت ها (ورم کیسه صفرا ومجاری کبدی) و دراحتقانهای کبدی برای اصلاح شیمیسم معدی برای زیاد شدن ادرار برای حریمک اعمال سلولهای کبد برای پرخورها جهت کسانیکه نسبت به کبد خود اعتماد ندارند سنگهای مجاری صفرا برای بهبودی یرقانهای عفونی در شروع سیروزها و سرروزهائیکه مشی کند و آرامی دارند و ... رژیم انگور تجویز می گردد.

رماتیسم مزمن و معالجه با انگور

در این قسمت نیزویسنباخ Weissenbach زحماتی متحمل شده تا طریق معالجه رماتیسم را با انگور مشخص ساخه است. این درمان مرکب است از عناصر داروئی خیلی مهم که هر روز باید بکار برده شود در عین حال هماره با عوامل درمانی دیگر. در هر صورت سر و کار ما با دو نوع بیماری است که نوع اول آن رماتیسم عفونی پیشرونده، رماتیسم بزرگ عاجز کننده

و تغییر شکل دهنده (رماتیسم دفرمان) از گروه شارکو Charco که اساس درمان برای اینگونه بیماران عبارتند از:

1 شیمیکوتراپی همراه با معالجات مخصوص که عوامل معاوم و شناخته شده را شامل است.

2 فیزیوتراپی و ... و بالاخره دوره دارمان بهداشتی و درمان با انگور که جای مخصوص و بزرگی را در درمان دارد. اینگونه رماتیسم که اغلب سبب بی اشتهائی و سوء تغذیه می گردد بدن را نیازمند تغذیه بیشتر و متعادل و قابل جذب و حتی نوعی رژیم انگوری می سازد که سودمند و مؤثر بوده باشد.

انگور قابل جذب در 24 ساعت در این بیمار که رژیم انگور را با رژیم محدود از عناصر ازتی و چربی دارد به 500 گرم می رسد روز اول و روزهای بعد یک کیلو الی یک کیلو و نیم انگور را سه دفعه نیمساعت الی یکساعت قبل از غذا باید خورد و آنرا مدت 25 الی 30 روز ادامه داد.

دسته دوم بیمارانی هستند نقرسی اکسالمیک Oxalemique کلوئیدوکالسیک Colloido - Calcique و اشکال رماتیسم های مزمن، سلولیت، پری ارتریت های چاقی، رماتیسم های ناشی از بدی متابولیسم.

امید موفقیت نزد اینگونه بیماران با رژیم انگوری بیشتر بوده، بررسی های گوناگون آزمایشگاهی چنین نتیجه داده است که دراژ (اندازه گیری) اوه خون، کلسترول خون قند خون ایجاب می کند که رژیم انگور که از لحاظ کمیت و کیفیت در آن مراقبت بعمل می آید جانشین قسمتی از غذای بیمار گردد.

مقدار انگور قابل جذب با 500 گرم شروع و تا روز پنجم به 5/1 کیلو و الی روز دوازدهم بلکه چهاردهم تا 5/2 کیلو باید برسد. این مقدار در سه نوبت بمصرف می رسدقسمت اولش که ثلث مجموع است بجای صبحانه مصرف می شود و دو قسمتدیگر نیمساعت الی یکساعت قبل از نهار و شام بمدت 25 الی 30 روز.

درمان انگور و بیماری سل

بکار بردن انگور در درمان بیماری سل توام با معالجات دیگر بسیار مورد بحث و مجادله قرار گرفته است. بسیاری از قدما آنرا توصیه می کردند که به بمیاران مذکور داده شود و عده ای نیز جدا آنرا ممنوع ساخته می گفتند انگور سبب هموپتیزی (خون سینه) می گیرد. بهر صورت انگور بای با احتیاط داده شود و فقط بشکل توام با درمان داروئی.

انگور در سلهای قدیمی که کبد خسته و غیر موثق دارد ارزشمند است. اسیدیته اش آسان می سازد و مساعدت می کند با پدیده های هاضمه ای گوارشی معدی روده ای همچنین برای ترشحات صفراوی و لوزالمعده کمک می نماید.

قسمت دیگر کمک انگور استعمال ملین بودنش در رفع یبوست ها که در سلی ها بصورت یبوست آتونیک (ضعف) وجود دارد.

آهن انگور، منگترش و ارسنیک آن کمک بخوبی برای مبارزه با کم خونی اینگونه بیماران است همانگونه که اثر سبزیجات همینطور خواهد بود. ویتامین های انگور نیز اثر خود را خواهند داشت.

دیابت انگور

مطالعاتی که روز دیابت (مرض قند) انجام گرفته، ضریب تحلیلی برای انواع هیدراتهای کربن در برابر دیابت بدست آورده است.

آمبر، راتری، دزگرس و بیری (Desgres , Umber، Rathery)، Bierryنشان داده اند که لولز اغلب تحمل بهتری از سایر قندها نزد بیماران دیابتی دارد.

دیگران توصیه می کنند که فقط در دیابتی های مختصر بعلت فراوانی لولز در انگور تجویز شود.

سریانی دانشمندی که نامش برده شد در این باره ابسرواسیونی تهیه کرده و چنین نتایجی گرفته است او م گوید اجازه و جرئت اینکه انگور برای دیابتی ها تجویز شودنیست زیرا در آزمایش قند خون نامبردگان موجهای وسیعی هنگام دادن رژیم انگور مشاهده می شود (با توجه به اینکه رژیم مذکور باید مدتی طولانی ادامه یابد)

وی درمقام مقایسه شیر و انگور برآمده و ضمن اشاره به شیرینی انگور که تقریبادر یک مقدار جهار برابر شیر است اظهار می دارد نتایج رضایت بخشی به ما نشان داده اند مشخصات جالبی را در ادامه رژیم انگوری زیرا نه تنها موجهای کوچک گلیسمی ناشتا دیده می شود بلکه علامت های ارزشمند دیگری از قبیل ناپدید شدن (گلیکوزوری) قند ادرار کسانی است که قبل از معالجه قند در ادرارشان واضج بود و علت آنرا تحریک در مساعدت متابولیسم

هیدراتهای کربن بوسیله انگور دانسته است.

ضمنا اضافه می نمایند که انگور درجائیکه باید رژیم آبکی به مبتلایان به عفونت ها داده شود، در حصبه ایها و ... انگور غذای نباتی با ارزش غذائی فوق العاده ای است که خود را نشان می دهند بدون آنکه ضایع سازد و ما بسیاری از اعمالش را می شناسیم و گفته ایم بعلاوه که مدر خوبی است حتینزد شیرخواران و مهمتر آنکه اصلاح میکند عیوب تغذیه های مصنوعی آنان را با یک اثر نزدیک و شبیه به آب پرتقال و نارنج.

انگور فصل و تازه

در فصل انگور میتوان انرا یا آبش را تازه مورد مصرف قرار داد اما در غیر فصل با توجه به اینکه گفتیم بای انگور همیشه تازه و در مواردی کاملاً شیرینی باشد چون بدست اوردن انگور سخت بلکه غر ممکن است میتوان از اب انگور که امروز بطور خلوص تهیه و نگهداری میشود استفاده کرد زیرا صرفنظر کردن از خواص آب انگور مشکلتر از نخرودن آب انگوری است که تهیه و آماده در دسترس قرار می گیرد.

کنتراندیکاسیون

چه مواردی انگور نباید داد؟ به بسیاری از آنها اشاره شده، با وجود این باید متذکر بود که استعداد اشخاص در پذیرش آن متفاوت بوده و ادامه یا توقف تجویز در هر صورت باید با نظر پزشک مربوط بوده باشد.

رژیم انگور چگونه است

هر چند انگور سیاه کمتر است اما استعمال انگوری که اندکی سیاه باشد بلکه انگور یاقوتی فام برای رژیم ترجیح داد.

انگورها بر حسب چگونگ تابش خورشید در محل و به نسبت وجود عناصر محیط شیرین تر یا آبدارتر یاغنی تر در بعضی جهاتند. ولی در هر صورت انگور رسیده ترجیح دارد زیرا خاصیت لینت دهندگی و تحریک نمودن مخاطی اش بیشتر است و اگر کسی نمیتواند خوردن انگور را تحمل کند اجازه دارد با فشار مختصری که بانگور وارد می کند آب آنرا مصرف نماید و هر 1750 گرم انگور یک لیتر آب انگور خواهد داد.

لازم است انگور به تأنی و آهستگی خورده شود و با مقادیر کم شروع گردد وبتدریج بر مقدارش افزوده شود تا بحد معینی که بایست طبق دستور عمل گردد برسد و بعضی اوقات افزایش یا کاهش مقدار رژیم بایست بر حسب اثر محصول برآورد و قیاس گردد (این قسمت را فراموش نفرمائید تا دستورات اسلامی را نیز مع درست همین هاست بگویم).

باشکال مختلف رژیم انگوری در جهان متداول و معمول است اگر بیمار بتواند راه برود صبح قبل از اینکه خورشید طلوع کند به باغ می رود هم از نسیم صبگاهی درختان تنفس می کند و هم خوراک خود را با پانصد گرم شروع کرده به یک کیلو می رساند (15 20 روز)

در جهان مراکزی برای دادن رژیم انگور هست که بیمار را

تحت نظر گرفته آنرا بوی می خورانند و ظهر و عصررا نیز در این باره دستوری می دهند ولی هرگز انگور رابعد از غذا نمی دهند زیرا کمتر قابل تحمل می باشد.

لینوسیه Linossier اظهار می دارد سختی هضم در اینحالت بعلت وجود موادی است که انگور با خود بمعده وارد می سازد از سیتراتها و مالاتها و پتاس که در حصور اسیدکلریدریک مترشکحه از معده می دهد مکرور دو پتاس و اسیدهای سیتریک و مالیک آزاد. بنابراین اسیدهای آلی کمک نمی کنند بهیچوجچه که پپسین مل خود را مانند در محیط اسید کلریدریکی عمل نماید، شیره معدی در اینحالت غیر فعال می شودو هضم مواد آلبومینوئیدی متوقف می گردد (این قسمت را هم بیاد داشتهباشید تا بگویم چرا اسلام دستور می دهد انگور قبل از غذا خورده شود)

1 رژیم انگوری توام: که انگور یا آب انگرو را به رژیم متعادل کامل می افزایند و مقدارش را در 24ساعت به 500 گرم در روز اول رسانده و بعد یک کیلو 2/1 کیلو و ... 2 کیلو می رسانند و این مقدار را میتوان در روز سه دفعه انتخاب کرد. خوردن اجسام چرب و نشاسته دار (Fecolent) و آشامیدنیهای چرب و گوشت نمک زده، تخم مرغ سفت و سخت و غیره باید ممنوع گردد.

2 رژیم انگوری جانشینی: که بر حسب حالت بیماری رژیمی می دهند و انگور یک خوراک اضافی است.

امروز رژیم انگوری را چنین عمل می نمایند: مدت آن سه هفته است. روزهای اول تقریبا روزی یک کیلو انگور می خورند، صبح ناشتا، قبل از ناهار و شام و بتدریج بر مقدارش می افزایند تا

به سه کیلو برسد و در همین هنگام دو سه روز غذای بیمار را منحصر به انگور می نمایند و از هفته سوم مقدار انگور را کم کم کاسته تا به یک کیلو (مانند هفته اول) برسد.

خطراتی که رژیم انگور ممکن است بوجود آورد

از مسمومیت هائی ه با کات زنی به تاک ها (Sulfatage) یا سمپاشی نمودن پدید می آید صرفنظر می شود و فقط بذکر مسمومیت هائی می پردازیم که بدست اناسن به آن افزوده نشده است بلکه از آنچه انسان باید انجام دهد و نمی دهد و ایجا مسمومیت می نماید بحث می کنیم یعنی از نشستن انگور و خوردنش، که بعقیده بعضی بعلت وجدو محلولهای محتوی عناصر مسی و ارسینکی و ... می باشد که در آبیاری تاکها پیدا شده است.

مناظر چندی از مسمومیت ناشی ازخوردن انگور باختصار آورده می شود:

1 - انگور زیادی خودره و نقاط ریزی در سر و صورتش ظاهر شد.

2 انگور نشسته خورد و با سابقه کلیت که داشت کلیتش عود کرد و اوروبسیونهائی (دانه های قرمزی) بر بدنش ظاهر شد.

3 عصر انگور نشسته خرود و بعد از یکساعت تهوع و دردهای اپیگاستر (ناحیه سر دل زیر جناغ) پیدا کرد و بالاخره استفراغ پیش آمد.

4 - انگور نشسته خورد و دردهای شکم و اسهال گرفت.

5 انگور نشسته و زیاد خورد و احساس سوختگی زیر زبان و پیروزیس (بر سوزه) و دردهای شکم و اسهال و عوارض هاضمه ای گرفت که چهار روز طول کشید و ضمنا اولهای هرپتی فرم کنار لبهایش بود (لب تحتانی) 6 سوزش معده با خوردن انگور در باغ پیدا می کرد و هر دفعه با انگور جوش شیرین می خورد. 7 صبح ناشتا انگور نشسته خورد بعد از جند ساعت دردهای شکمس و در تعقب آن کلیک های روده ای وعصر اسهال و شب خارش پیدا کرد 8 دو نوزاد که با انگور نشسته خورانیدن پس از 44 48 ساعت مردند. 9 یک ابسرواسیون هم در کودک 11ساله که با خوردن غوره نشسته به اکلوزیون روده (انسداد) دچار شده بود.

استعمال آب انگور در غیر فصل

بر حسب سردی و گرمی منطقه در مدت معینی میتوان انگور تازه بدست آورد و این مدت تقریبا تا هشت ماه ادامه دارد و در چهار پنج ماه دیگر میتوان آب انگور کنسرو شده مصرف نمود که بانواع و راههای مختلف آنرا تهیه می نمایند و چون از و چون از بحث ما خارج اشت باشاره برگزار می گردد.

الف: کالریفیکاسیون Calorification

1 کلاژ در ژلاتین یا تانن و این بیشتر در ممالک گرم بکار می رود.

ص: 236

2 - کلاژ درانیدریت سولفورد

3 نگهداری در حرارت 2 درجه

4 کالیفیکاسیون بوسیله موتاژ در الکل

5 کالیفیکاسیون با اسید کربنیک

ب : فیلتراسیون Filteration

ج : استریل رد

1 با انتی سیستیک ها

2 پاستوریزاسیون

3 - فیلتراسیون استریلیزان

د: کنسرواسیون

دانستنی هائی چند از انگور

بحثی نیز در کتابها باز شده بعنوان اثر انگور و آب انگور برای مبارزه بر ضد الکلیسم که از بحث ما خارج است.

تنوع انگور ار اگر منظور بداریم کشور ایران مقام اول راحتی در براب رکشورهای ساحل دریای مدیترانه خواهد داشت بعلاوه که بتنرین انگور دنیا «انگور عسکری» بخوبی درایران حاصل می دهد.

اگر مقداری انگور را بسوزانند در خاکسترش مقداری زیادی (62 درصد) پتاسیم و آهک و سود و منیزیوم و اکسید دو فروکلروسلیس واسید سولفوریک و انوسیانین enocyanine خالص یا ترکیب با تانن یافت می شود که عنصر مقوی می باشد.

قند انگور بسیار سهل الهضم است و تشکیل دهنده خون و خود

بخود قابل جذب و فعل و انفعالاتی که برای هضم و جذب مواد هیدروکربونه ضزوری است لازم ندارد.

اسیدیته (ترشی) انگور سبب تسریع عبور آن از معده به روده م شود.

قند انگور (گلوکز و لولز) زمانیکه وارد خون می شود چون تولید انرژی کرده و محرک عضلات است عمل تخلیه روده ها را تقویت می کند.

انگور در مسمومیت های مزمن سربی و جیوه ای نیز مورد استعمال دارد.

برگ انگور فرنگی Cassis باعث دفع اوره و اسیداوریک می شود و برای بیماران نقرسی نافع است و 50 گرمش را در یک لیتر آب باید جوشاند و روزی نیم لیتر از آن آشامید بعلاوه دم کرده اش برای اختلالات کبدی و صفراوی نافع است.

انگور فرنگی

چون از انگور فرنگی ذکری شد چند سطری از آن نوشته می شود.

انگور فرنگی را لابد همه می شناسند که دارای دانه های کوچک و نزدیک بهم است و اگر کاملاً نرسیده باشد بعلت اسید سیتریکی که دارد زیر دندانها غرچ غرچ می کند.

انگور فرنگی سرشار از ویتامین A و B و C، قند، آهن، املاح معدنی، اسید سیتریک، اسید پکتیک و اسید تارتریک می باشد.

انگور فرنگی دارنده مقدار فراوانی موسیلاژ است و از این رو ضد یبوست خوبی بوده بعلاوه مدر نیز می باشد.

کسانیکه دهانشان بعلت بدکاری کبد همیشه پر از کف است با خوردان روزانه یک فنجان از دمکرده برگ انگور فرنگی بزودی از این عارضه راحت می شوند.

100 گرم برگ انگور سیاه و پنجاخ گرم برگ درخت زبان گنجشک و پنگاه گرم گل ردن پرده (ملکه چمن) را مخلوط و دم کرده و هر شب فنجانی از آن خورده شود بزودی احساس سلامتی می گردد.

30 گرم برگ انگور فرنگی سیاه و مساوی آن شیرین بیان با یک لیتر آب بجوشانند برای دفع اسیداوریک و تورم شکم و روده ها مفید است.

ده گرم برگ انگور فرنگی سیاه و یک گرم دارچین و یک گرم میخک در یک لیتر آب جوش دم کرده در مورد سوء هضم ها خوردنش نافع است.

له شده برگ های انگور فرنگی ضماد خوبی برای دمل زخم، بریدگیها و جراحات می باشد.(1)

بقیه دانستنی هائی چند از انگور

آهن انگور سیاه بیش از انگور سفید است. اینکه چند نوبت آب انگور را شیر نباتات گفتیم به جدول مقایسه ای زیر توجه فرمائید:

1- این قسمت از کتاب سبزیها و میوه های شفابخش تألیف لئونس کارلیه نقل شد.

ص: 239

شیر نباتات یا آب انگور شیر مادر

آب 75-83 87-89

مواد چربی 1/7 1/5

املاح طبیعی 1/3 0/2

قند طبیعی 20-12 11-7

شستن انگور در یک ظرف آب غلط بوده و در صورتیکه سمپاشی شده باشد کاملاً ضد سمی نمی شود و باید آنرا زیر آب جاری شستشو نمود.

هسته های انگور را اگر بکوبند و با عسل مخلوط کنند و به بیماران دیسانطری (اسها مخصوص) بدهند درمان می شوند.

فراموش نشود که انگور لاغرها را چاق و چاقان را لاغر می سازد.

آب اانگور رامیتوان با پنبه بصور مالید وپس از ده دقیقه تأمل با آب نیمگرم محتوی جوش شیرین صورت را ست و بدین وسله پوست صورت را شفاف و تقویت کرد.

جوشانده برگ درخت انگور برای ورم چشم نیز مفید است. 30 رم انگور، 25 گرم کره، 12 گرم موم زرد مخلوط کرده و پخته پماد خوبی برای لبهاست.

دردهای رماتیسمی و سیاتیکی را میتوان پس ازحمام با مالیدن تفاله های انگور تسکین داد.

چوب تاک را خاکستر کرده یکساعت آنرا در آبی بجوشانند برای درمان دمل و کورک و آبسه های چرکی با کمپرس کردن خوب است. در بهار چون شاخه تاک را ببرند آبی از مقطع آن

خارج می شود که برای معالجه درد چشم و بصورت کمپرس برای التیام انواع زخم ها بکار می رود. دربعضی افراد دیده شده که موهای سر یا صورتشاک باشکال ریخته و پس از مدتها بیرون آمده است در اینگونه افراد مالش اشک مو آبی که از (موضع بریده تاک) بیرون می آید موها را تسریع می کند یک گیلاس اشک مو می تواند مستی کسیکه در خوردن نوشابه الکلی افراط کرده فورا برطرف سازد.

بعضی انواع سنگ کلیه و مثانه با خوردن یک قاشق اشک مو، صبح ناشتا برطرف می شود.

50 گرم آب انگور 100 گر روغن بادام شیرین 50 گرم موم زرد خالص که دم شده باشد برای نرم کردن پوست فوق العاده سودمند است.

انگور را میتوان در میان روغنی گذاشت و در جائی نهاد که منعقد گردد و هر زمان که احتیاج بانگور تازه بود روغن را گرم و خوشه تازه را خارج ساخت.

یک طبقه کلفت خاک اره در جعبه کوچکی بریزید و روی آن خوشه های انگور چیده و دوباره خاک اره بریزید وخوب ظرف را تکان دهید تا خاک اره بخوبی در فواصل دانه ها قرار گرد بشرط آنکه انگور و ضمائم آن پوسیده و فاسد نباشد خوشه برای مدتها تازه خواهد ماند.

برگ تاک

با آنکه تاکنون اطلاعات چندی از برگ درخت مو در اختیارتان قرار داده شده در اینجا بذکر ترکیب شیمایئی و خواص درمانی برگ درخت انگور به اختصار می پردازیم.

ترکیب شیمیائی برگ مو، دارنده ساکارز، لولز، اینوزیت Inosie، تانن، مواد نشاسته ای، کوئرستین Quercetine کوئرسترین Quercitrine، کاروتن، اسیدهای آلی مانند اسید وینیک AC. Vinique، اسید مالیک،اسید سوکسینیک، اسید اگزالیک، اسید پروکاتشیک Ac. Procatechique و همچنین تارتاتها و ویتین Vitine، موم، گلوتامین و ... می باشد.

خواص درمانی برگ مو عبارتند از: اثر مقوی و مدر و قابض آن، برگهای جوان مو بصورت دم کرده یا جوشانده در رع دیسانطری، شکم روشها، خونرویها، آنوری، نقرس، زردی، استفراغ اختلالات گردش خون مربوط به زمان بلوغ و یائسگی، یدایش برافروختگی در بینی، چانه و گونه ها مصرف می شود.

بقیه دانستنیهایی چند از انگور

دانه انگور دارای روغنی قابل استخراج برنگ زرد مایل به سبز است و فاقد بو و مطبوع می باشد، این روغن شامل تری گلیسریدها و اسیدهای، اولئیک، پالمتیک، لینولئیک، استاریک

آراشیک و تزفیتوسیرین که در صفحه قبل بآن اشاره شد می باشد.

از معایب آب انگور فقط امکان ایجاد سنگ کلیه ورسوبات فسفاته در مورد مداومت مصرف آن است که در اثر آلودگی آب انگور در امکان ایجادش تسریع می شود ودر عوض از روب اوراتها جلوگیری نموده و نمیگذارد سنگهای اوراتی تشکیل گردد.

درخت انگور یا مو یا تاک یا Vigne از (Vmpelidacees) Vitis Vinifera است.

اسیدهای غیر اشباع که دارای ظرفیت دوتایی هستند که دارای یک ظرفیت مضاعف یا دو ظرفیت مضاعف یا ... می باشند و آنها که دارای دو ظرفیت مضاعفند مانند اسید لینولئیک COOH31H17C که در روغن دانه های انگور و دانه های قهوه و روغن خوک وجود دارد.

اخیرا خوراکهای قوه ای (Energetic) و حامی یا پشتیبان (Protector)تقسیم بندی می نمایند: از بین مهمترین خوراک های پروتکتور: شیر فرآورده های شیر، کبد، تخم را باید نام بر دو همچنین ماهی چرب بقولات سبزیهای سبز و میوه های تازه را باید جزو خوراکهای مهم و غنی از ویتامین ها و مواد کانی حساب کرد(1).

انگور و سرطان

دکتر راسمس امریکائی مقاله ای راجع به سرطان و یبوست نوشته می گوید:

1- 129 کتاب 1091 انتشارات دانشگاه.

با تجربیات سی ساله بر من ثابت شده که بین سرطان و یبوست رابطه مستقیم برقرار می باشد و مقصود از یبوست تنها ماندن فضولات در روده نیست بلکه حالتی است که در اثر مسمومیت ناشی از ماندن فضولات و طولانی شدن این مدت پیش می آید.

یبوست که بیشتر محصول تمدن است در مردم وحشی هرگز دیده نشده و بهمین نسبت در آنان کمتر سرطان دیده شده است.

بعقیده دکتر راسمس عوامل مؤثر در ایجاد سرطان عبارتند از:

1 تحریک مزمن محلی که سالها ادامه می یابد.

2 خوردن غذاهای یکنواخت بطور زیاده روی.

3 یبوست.

4 کم کاری و تنبلی.

5 زیاده روی درخوردن بعضی خوراکها مانند نانهای شیرین و گوشت و تخم مرغ و ... .

در اینجا دکتر راسمس ابسراواسیون زنی را شرح می دهد که بسرطان معده دچار شد و با توجه به اینکه انگور دفع مسمومیت ها می کند راه معالجه ای برای خود یافت.

ثابت شده مواد شیمیائی انگور بجریان خون وارد شده و به نقطه ای از بدن که بیمار است رفته و سموم جمع شده را تحلیل می نماید و مهمتر از همه اینست که انگور اعضائی را که دفع فضولات میکند بکار می اندازد. (این هم دلیل رزق حسن بودن انگور)

++

انگور و ویتامین E

در آنجا که از ویتامین های موجود در انگور بحث شد نامی از ویتامین E در انگو بمیان نیامد و حال آنکه در این باره یعنی درباره رابطه انگور با ویتامین Eرساله هایی چند نوشته شده و از جمله رساله دکترای داروسازی آقای ژاک سیل وستر (Jacoues Silvestre) است(1) که در دانشگاه تولوز در سال 1953 بعنوان بررسی و مطالعه توکوفرل قسمت مخصوصی از انگور (قسمت گوشتدار) می باشد.(1)

در 1922 اوانس H.M.Evans و دستیارانش در روغن فاکتور و عامل ضد نازائی را نزد موش که سقط مکرر می کرد و از سقطش جلوگیری می نماید و همچنین عدمش سبب دژنرسانس اپی تلیوم بیضه می شد نامش را ویتامین E یا توکوفرل گذاشتند.

ویتامین E تقریبا در میوه جات سبزیجات غلات و اجسام چرب یافت می شود و در روغن گندم 2-8 و روغن پنبه Cotonیک گرم و روغن کرچک 20/1-8/0 روغن سوژا Soj,a 4/1 روغن نخل 10/1-5/0 روغن ذرت 5/0-2 و روغن زیتون بسیار اندک در هر کیلو وجود دارد.

1- Universuty De Toulouse Faculte Mixte De Medcin Et De Pharmcie No 146 Anne 1953 Constribution A l'erude Des Tocopherol Du Pepin De Raisin.

در 1938 کاسر آنرا مصنوعا ساخت Kasser.

هسته انگور محتوی مقداری ویتامین Eاست و همانطور که قسمت گوشتدار انگور عامل اصلی قند انگور ات هسته آن هم عامل اصلی است نه تنها برای نسل جدید و حفظ و صیانت حیات انگور.

اگر یادتان باشد که گفتم مسئله توجید را با توجه به اینکه همه جا را ساخته و پرداخته دست یک استاد مدبر قادر عالم می بینیم حل است و موضوع اثر اوره را برابرها و جماد و نبات و حیوان آوردم در اینجا نیز باید به یکنواختی این موضوع و لزوم وجود ویتامین E در عوامل ایجاد کننده ومحفوظ دارنده نسل ها بنمایم که حتی ویتامین Eوجودش در هسته ها نیز مشاهده می شود.

شمارش هسته ها بر حسب نوع انگور فرق می کند. بطور معمول در دو لژ و قسمت دانه انگور هسته یا هسته های انگور وجود دارد که اغلب مجموع آنها به 2-3 عدد و گاهی نیز مجموع آنها تا ده عدد دیده شده است و دانه انگور بدون هسته نیز وجود دارد که در انواع مانند سلطانی و Corinthes چنین است. (انگور ریش بابا) سطح هسته ها مانند چرم بوده و گویا ساغری شده و براق گردیده با رنگهای مختلف که معمولاً خرمائی رنگ م باشد با اندازه و اشکال مختلف بر حسب نهال تاک منظور. هر هسته با پایه هایی بوسیله سطوح مختلف که گویا نقاشی شده و به عناصری متصلند وصل گردیده اند. ازنوک تا قاعده (گاهی کمتر) بر سطح شکمی هسته دو شکاف و یک فتیل روی سطح پشتی آن وجود دارد.

مقطع یک هسته بما نشان می دهد (از لحاظ میکروسکوپی)

لفافه خارجی را در دو طبقه، یک پوسته داخلی، آلومن، جنین.

در آزمایش هیستولوژی مقطع یک هسته انگور هم دارای تشکیلات مفصلی است که از بحث ما خارج است ضمنا از یانجا عنوانهای پایداری توکوفرول در روغن هسته انگور پایداری توکوفرول درهسته ها و در روغن های مورد بررسی قرار گرفته که از ذکر آن خودداری می گردد نتیجه آنکه:

هسته انگور منبع طبیعی سرشار از ویتامین E است که متناسب با حالات هسته ها بدست می اید و مخصوصا بر حسب عملی که برای خارج ساختن و تهیه روغن هسته انگور معمول میداریم مقدار استخراجی متفاوت بوده و بطور متوسط 5/9 درصد می باشد که نسبت بارقام داده دشه قبلی حتی مقدار 2-8 مربوط به رژیم روغن گندم رقم بزرگ و سرشاری است.

ناگفته نماند درباره انگور و متعلقاتش بررسی های زیادی بعمل آمده تا آن حدی که راجع به هسته انگور کتابها نوشته شده و رساله هائی بزبانهای مختلف گذرانده اند که ما بعنوان نمونه چندتای از آن را که بزبان فرانسه نوشته شده می نویسیم.

Sur Les Acide Alcools Contenus Dans Une Huile De Pepin De Raisin Andees (E) C. R. D 843, 1923.

Caradere Physiques Et C himiques De Quelques Huiles Industrielles De Pepin De Raisin. Soc. Pha. Montpellier 28 Juin 1943 Delga.

Duong Huw ToïSur La Presence De Protocophrol' Dans' Quelques, Fruits Sauvages. These Presentée, La, F, Des, Science, De, B ovdeaux Par; E mil; Peyn. aud contribution 'A' L Etude Biochimiqué De' La' Maturation Du Raisin' Et' De' La Composition Des Vins' 1946.

رساله هائی نیز در دانشکده های پزشکی و داروسازی جهان مخصوص بررسی درباره اثر غذایی یا دوائی انگور گذشته که ذکر یکی از آنها بی مرود نیست.

Faculte; DeMedcine Et De pharmacie De Lyon; Année Scolaire 1932-1939-No 53. Contribution AL, Etude Du Jus De Raisin Au Point De Vue Alime Taire Et Therapeutique Thes. Renejacqueson

و این همان رساله ای است که قسمت اعظم استفاده های علمی نویسنده از این رساله می باشد.

رساله های حقوقی نیز درباره انگور که اختصاص بانگور خوردنی یعنی انگور سفره دارد نوشته شده یکی از آنهاست رساله دانشکده حقوق درباره مطلب مزبور.

Universite 'De' Toulouse 'Faculte

De' Droit. Le' Raisin' De' Table. (These 1938 Oar Louis .Trichoche Toulouse

در این رساله محصول و تجارت جهانی انگور مکور را در برابر انسان قرار داده و به سه شکل اصلی از آن بحث کرده است.

1 میوه تازه

2 میوه خشک

3 شیره و فشرده انگور (شراب و آب انگور غیر فرمانته) که شرح آنها بما نمی رسد.

انگور یاقوتی

این بحث را باز کرتم زیرا بعدا با آن کار دارم و با آن که بقدر کافی از انگور سیاه و یاقوتی در خلال مطالب اطلاعاتی داده شد در اینجا بطور کلی از میوه های سرخ رنگ مختصر جملاتی آورده می شود:

میوه های سرخ گویا برای جلب نظر و تحریک اشتها خلق شده اند.

سبزیجات و میوه ها دارای ویتامین های مختلف هستند ولی رنگ سرخ هیچگونه دلیل زیادی ویتامین نیست چنانچه ساقه سفید کاهو ویتامین بیشتری از برگهای سبز براق آن دارد وویتامین B و A در میوه های قرمز کمتر می باشد ولی خلقت رنگ سرخ برای چیست؟ برای خاصیت فیزیولوژیکی مخصوص رنگدانه های درآنهاست.

مواد سرخ مذکور در آب قابل حل هستند و اگر در زمینه

قلیایی قرار گیرند تبدیل به آبی می شوند و اگر توت فرنگی را در آب قلیائی (جوش شیرین) قرار دهند بتدریج رنگ آن عوض می شود همچنین حرارت شفافی و سرخی آنرا از بین می برد. گیلاس و توت فرنگی اگر پخته شوند عهصاره بسیار سیاهرنگی از خود باقی می گذارند و خاصیت سیاه دانه اصلی ار ا دست می دهند و بهمین لحاظ است که می گویند بهتر است میوه های سرخ را تازه میل نمائید.

مواد سرخ بلکه مواد رنگین میوه های سرخ برای بدن انسان دو خاصیت مهم دارد:

1 بدن را برای استفاده ویتامین ث بیشتر مستعد می سازد.

2 از شکنندگی عروق خونی ریز جلوگیری م نماید و از اینجا بخواص آنها د بیماریهای فشار خون و تصلب شرائین و ... وقوف حاصل می گدد زرا در بیماریهای مذکور بسهولت شعریه ها پاره شده سبب خونریزی در مغز و اعضاء دیگر مخصوصا در شبیکه چشم می گردد.

هر چند ارزش کالری این میوه ها کم است ولی با داشتن قند و املاح معدنی چون نوع قند آنها لولز می باشد بیماران قندی هم می توانند از آنها بخورند.

با وجود ترش بودن، میوه های مذکور اثر قلیائی دارند و ترشی بدن را خنثی می کنند از اینرو کسانیکه کلی باسیلوز دارند و باید پیشاب آنها اسید باشد نباید از آنها بخورند و برعکس برای نقاهت پس از بیماریهای عفونی سودمند است زیرا ذخیره قلیائی لازم می باشد.

سلولز میوه های سرخ را حتی روده های ضعیف و حساس

میتوانند تحمل نمایند و عمل آنها را بدون اینکه دردی بوجود آورند بکار اندازند.

میوه های سرخ مراکز عصبی مهم را تقویت کرده و مخصوصا بر روی غدد مترشحه داخلی ازه راه تحریک اعصاب سماتیک اثر می نماید.

آنچه را گفتم برای این است که بعد می خواهم درباره انگور یاقوتی روایاتی را بیاورم از اینرو خواص کشمش و خواص میوه های سرخ را با هم بیاد داشته باشید.

غوره

انگوری که نرسیده و هنوز سبز رنگ است غوره گویند.

غوره را اگر با مقداری زاج و نمک که گرد شده در کاغذ گوگردی کرده میان خاکستر گرم آتش بگذراند تا پخته شود برای رفع خشکی صورت مفید است. (صبح و شب باید با آب ماده پخته شده صورت را شست).

ترکیب شیمیائی غوره چنین است:

سه درصد اسیدهای آلی مخصوصا اسید وینیک، اسید مایک، اسید فرمیک، اسید سوکسینیک Succinique. AC اسید اگزالیک و اسید گلوکلیک AC.Glucoliqueهمراه با یک درصد قند انورته وبمقدار جزئی اسانس.

خواص آب غوره: آب غوره دارای اثر قابض است، در رفع ورم مخاط دهان و نرمی لثه های دندان بکار م رود، شربتهای آبغوله مفرح، مدر و رافع اسکوربوت، زردی و چاقی مفرط است.

سرکه

سرکه بمحصولی که از تخمیر استیک مشروبات الکلی یا الکل های رقیق شده که حداقل دارای 6 درصد اسید استیک باشد اطلاق می شود. پس از اینکه پاستور کشف نود که عمل تخمیر یک فعل و انفعال حیاتی و طبیعی است و هر تخمیری یک مایه خاصی دارد، انقلاب بزرگی در صنعت غذاسازی و تهیه غذا بوجود آمد که یکی از آنها استعمال سرکه است. جملات فوق را از اینجهت نوشتم تا درمقام سنجش ومقایسه با مطالب اسلامی مربوط به سرکه که مختصری در

جلدهای سوم و چهارم آورده ام برآئید و با دقت توجه فرمائید که چگونه سرکه با آمدن اسلام و د غرب با پژوهشهای پاستور بمقام واقعی غذایی خود رسید. سرکه های طبیعی علوه بر خاصیت ضد میکروبی، مقداری اسید آمینه دارد که در سرکه های شیمیائی وجود ندارد و هر چه نام سرکه در اینجا برده می شود مقصود سرکه طبیعی است: سرکه های طبیعی نظم دهنده غذاهای مختلف را آسان می نماید. بزاق که دارای مواد آلبومینی است اگر با غذا زیاد مخلوط شود هضم آنرا آسان می کند (در جلد دوم در فوائد جویدن غذا شرح داده شد) و مخلوط سرکه با بزاق از کرم خوردگی دندان جلوگیری می نماید.

از خواص مهم سرکه ضد سرطان بودن آن است.

سرکه عملی مشابه قهوه، هیستامین، انسولین و ... در بدن دارد!

کلسیم برای سفت شدن استخوانها و پتاسیم برای نرم ماندن بافت ها وجودشان در بدن لازم است و چون تا اندازه به ثبوت رسیده که پتاسیم مانع تصلب شرائین که بیماری فراوانی است می شود به اهمیت سرکه وقوف حاصل می نمائیم.

ابسرواسیونهای چندی در دست است که یکی غذای فاسد پروتئین دار را با دیگری شریکی خوردند ولی آنکه مقداری سرکه خورده بود مسموم نشد یا اگر شد شدید نبود.

معده محتویات خود را خالی نمی کند تا اینکه اسید موجود در معده خنثی شود و حتی اگر بکسی نمک هیپوتونیک بدهیم سبب میشود معده خالی نشود. تنها غذایی که میتواند رل هر دو خاصیت (اسید و قلیا) را در معده داشته باشد مواد بیاض البیضی است زیرا پروتئین ها خود از اسیدهای امینه اند که اسیدهای امینه خود خاصیت اسیدی قلیائی دارند و برحسب احتیاج، عامل مربوطه را به کار می اندازند و حتی با آنکه اسیدند اسید را هم خنث می کنند (با توجه به اینکه در سرکه چند نوع اسید امینه وجود دارد)

قندی که در انگور وجود دارد بوسیله ای تبدیل به الکل می شود که با افزودن باکتریهای استیک که درهوا زیاد است تبدیل به اسیداستیک و سرکه می شود. سرکه بعد از غذا به علت اینکه یکی از مواد غذائی خوب محسوب شده و محتوی ویتامین هائیست که به آن نیاز داریم یک نوع سالاد خوب میگردد که امروز خوردنش

مرسوم است. سرکه برای کسانی که اوره در بدنشان ایجاد میشود مفید بوده و چون سموم بدن را دفع می نماید درچاقها و مبتلایان به بیماری قند و بیماران کبدی و پوستی سودمند است و در صورتی که با نمک مخلوط شود عمل هضم وجذب را سریعتر می سازد.

خواص سرکه های مختلف

سرکه سیب: از سیب له شده شراب سیب و بعدا سرکه بوجود می آید در حالی که خواص سیب را محفوظ نگهداشته و فقط قند سیب تبدیل به اسید یعنی سرکه میشود.

سرکه سیب دارای پتاسیم، فسفر، کلر، سدیم ، منیزیم، کلسیم، گوگرد، آهن ، فلوروسلیسیوم میباشد.

در خستگی های مزمن، درد نیمه سر، سرگیجه، زیادی وزن که توأم با عوارض قلبی است سرکه شراب سیب مفید است.

برای کسانی که از قاچی زیاد رنج میبرند با غذای خود دو قاشق قهوه خوری سرکه سیب را در یک لیوان آب ریخته بنوشند.

برای رفع خستگی و بی خوابی یک گیلاس عسل و سه قاشق قهوه خوری سرکه شراب سیب مخلوط تهیه کرده دو قاشق قهوه خوری قبل ازخواب بنوشید اگر نخوابیدید یک ساعت بعد این عمل را تجدید نمایید و باز هم برای نوبت سوم حتما خواب خواهید رفت.

بخور سرکه شراب سیب با آب بر بعضی سردردها اثر سودمندی دارد.

سرکه شیر: تخمیر شیر که سرکه شیر را بوجود می آورد دارای اسید لاکتیک، اسید استیک، فسفات ویتامین B1 و B2 و .. است.

سرکه مذکور ضد میکرب بوده در ضایعات معده و روده که ناشی از میکروب میباشد مؤثر است.

سرکه انگور: به قدر کافی از آن گفته شد و سرکه انواع میوه جات دیگر ..

سرکه خرما: قارچ میکودرماآستی بوجود آورنده سرکه انگور و خرماست ترکسب شده از 7 تا 8 درصد اسید استیک و مقداری اسید مالیک، اسید سیتریک و اسید سوکسینیک و اسید تارتریک که مجموعا در حدود 2-3 گرم در لیتر می باشد و همچنین بی تار ترات دو پتاس و مواد ملونه.

خواص سرکه خرما در حدود خواص سرکه انگور است.

سرکه های مصنوعی: که با قرمز دانه - رنگهای گیاهی (باستثنای گم گوت - آکونیت ناپل) آلی زارین - اندی کوتین و همچنین مشتقات سولفونه آن می توان رنگ نمود.

دانستنیهائی چند از کشمش

از عجائب انگور اینکه هر چه بماند مواد قندی آن بیشتر می شود و در کشمش های بدست آمده تقریبا همه آب محتوی در انگور به قند و هیدراتهای کربن مبدل شده است.

کشمش جزو مواد درجه اول خولد انرژی محسوب میشود.

کشمش غذای متراکمی است از اینرو برای ایام سرما که تغییر و تبدیل انساج کند است بسیار سودمند میباشد.

انگور پس از خشک شدن یعنی کشمش تمام خواص انگور تازه را حفظ می کند.

کشمش را به شکل جوشانده می توان برای سرما خوردگیها با یبوست های سبک مصرف نمود جوشانده کشمش برای تمام بیماریهای ریوی مفید است.

کشمش مغذی و انرژی دهنده می باشد زیرا دارای 75 درصد مواد قندی که گلوکز بوده و قابل جذب میباشد.

کشمش رشد اطفال را سریع می نماید زیرا کلسیم و فسفری که کودکان برای رشد و استخوان بندی نیاز دارند در دسترس آنان قرار می دهند.

کشمش برای کودکان ضعیف و کم خون داروئی بی نظیر می باشد زیرا در کشمش آهن، منگانز، کلسیم، فسفر به مقدرا کافی موجود است.

کشمش اشتها آور بوده چون منبع سرشاری از پتاسیم می باشد.

کشمش در دفع سموم بدن و فعالیت کلیه ها نقش مؤثر دارد چه وجود پتاس و اسیدهائی چون اسید مالیک، اسید سیتریک و اسید تارتریک می تواند به خوبی اوره و کلسترول زیادی خون را دفع و فشار خون راتنظیم نماید.

کشمش برای کسانی که دچار بیماری نقرس - عدم کفایت کبد - رماتیسم مزمن هستند درمان کننده خوبی به شمار می رود چه در دفع اسید اوریک مؤثر بوده فعالیت سلولهای کبدی را افزون می نماید.

کشمش برای بانوان باردار که نیازمند مواد غذائی طبیعی

چون کلسیم - آهن - فسفر - منگانز برای حفظ ور شد جنین می باشد خوب است.

کشمش به مادران شیرده ویتامین و مواد لازم را برای ساختن شیر می رساند.

کشمش در سالخوردگان که نیروی جسمانی ضعیف و بدنی رنجور انرژی زاست و مواد قندی و ویتامین ها و کلسیم و فسفر طبیعی و به صورت قابل جذب دارد مفید است.

کشمش غذای طبیعی گرم کننده ای است که تقریبا تمام آن جذب میگردد. (1)

تبخیر ثلثان

لابد از جمله مطهرات اسلامی را میدانید تبخیر دو ثلث از آب انگور در اثر جوشیدن است.

در همین کتاب از یک مورد بررسی در گوشه آزمایشگاه کوچک و غیر تحقیقاتی خودمان بر روی «اثر پائین آورنده قند خون بوسیله گشنیز» اشاره شده و دنباله بررسیها را به آزمایشگاههای مجهز و تحقیقاتی دانشگاههای کشور واگذار نمودم و اینک انتظار دارم نظریه های زیر مربوط به پاک کنندگی ثلثان آب انگور با جوشاندن مورد توجه و مداقه اولیای امور تحقیقاتی علمی دانشگاهها قرار گیرد:

آیا این نکته است که چون مخمرها بر روی غلظت زیاد

1- مجله پزشک خانواده ساله 7 شماه 745.

قند اثر تخمیری ندارند همین که دو ثلث آب انگور بخار شد حالتی از جلوگیری تخمیر بوجود می آید و با وجود مخمرهای الکی و غیره در فضا دیگر اثر تخمیر از بین می رود کما آن که بطور معممول هم شربت ها را تغلیظ و نگهداری می نمایند. (1)

آیا با جوشاندن و خروج حبابهای CO2 وقتی 1/3 ماده مورد جوشش (لغت جوشش را برای تخمیر نیز بکار برده اند) تبخیر گردد دیگر مواد الکی برای تخمیر باقی نمانده است؟

1- توجه اولیاء امور تحقیقاتی را به این نکته جلب مینمایم. نویسنده قرار بود رساله دکترای خودم یا یکی از دوستان را «توتی شدن» بگیرم توتهای اول که میرسد در معده زود تخمیر شده متابولیسم قندوین های خون را بهم ریخته حالت دیوانگی بوجود می آورد.

ص: 258

کتاب ان فی ذلک لایه لقوم یعقلون (در این کار نیز آیت قدرت حق برای خردمندان پدیدار است)

اشاره

تعقل و تفکر

آیت السلامه را حتما شناختید و یادتان هست که چرا نام چند آیه مربوط به بهداشت وتقسیمات بهداشتی را که قرآن کریم ذکر کرده آنرا آیت السلامه نام نهادم. درآیت السلامه اولین تقسیم، بهداشت غذا بود که نام شیر، خرما، انگور وعسل در آیات مربوطه اش بچشم می خورد و نکته جالب اینکه:

شیر را خالصا سائغا للشاربین دانست بدین معنی که شیر استخوانساز وقابل گوارش برای کسانی خاهد بود که آنرا می خورند یعنی شیر پایه و اساس اسکلتی و بدنی دارد.

عسل را که جلد پنجم بآن اختصاص داشت چون تعریف فرمود در آخر آیه فرمود ان فی ذلک لایه لقوم یتفکرون. و برای شما شرح دادم که چگونه عسل قوه تفکر آدمی را بالا می برد!

اینک باید پیوستگی و چگونگی ارتباط خرما و انگور با تعقل را شرح دهم.

قبل از هر چیز این نکته بسیار جالب را بشما بگویم.

یک نکته بسیار جالب از قرآن

ان فی ذلک لایه لقوم یتفکرون که آخر آیه مربوط به عسل است وان فی ذلک لایه لقوم یعقلون که در پایان آیه مربوط به خرما و انگور است در نظر اول یک مسئله ساده ای که شباهت کلی با یکدیگر دارند بنظر رسدیه و شاید گفته شده باشد که اگر جای دو آیه عوض شود یعنی اگر یتفکرون و یعقلون بجای یکدیگر باشند چه خواهد بود؟

اگر این دو کلمه جای یکدیگر بودند، نه تنها برای کسانی که اشنا بکلمات آسمانی اند غریب می نمود بلکه بنظر نویسنده هم که در برابر اقیانوس دین و جهان دانش قطره ای و ذره ای بیش نیستم غرابت داشت.

زیرا:

هر جا از عسل صحبت بود همه جا از خواصش ذکر می کردم که پاک کننده رگها و مشروب کننده مغز و در نتیجه، عسل فکر آفرین است.

و در این جلد که رمبوط به خرما و انگور نوشتم قرآن بدو خاصیت آن اشاره فرمود: سکر اورزقا نا که اگر مستی آنرا بگیریم آیه دیگر بارطباتش با عقل سخن گفت و آنرا خمر ومستور کننده نامید مستور کننده عقل بدلائلی که گفتم و اگر جنبه رزقا حسنا و شکر و شیرینی اش را حساب کنیم باز رابطه بین گلوکز و مغز وعقل را شرح دادم همان عقلی که با علم زیاد می شود (و ما یعقلها الاالعالمون قرآن).

نتیجه آنکه اگر جای یعقلون و یتفکرون عوض می شد و

زیر و رو شدن عقل به عسل نسبت داده می شد یا تفکر را به خرما و انگور مربوط می ساخت بگوش اهل فن ناآشنا می گردید.

تعقل و خرما و انگور

عنوانی در همین کتاب باز کردم: قند انگور غذای مغز. و از منابع معتبری که برسیهای اخیر را داشت آوردم: مغز چگونه نیاز مخصصوی به گلوکز دارد و به مکانیسم گلوکز و چگونگی پدیده ها و نقشی که در باره ایجاد اسیدهای آمینه مورد احتیاج مغز دارد اشاره کردم و بقدر کفایت به گلوکزی که قند مخصوص انگور و خرماست و برای فهم و فکر و بکار انداختن مغز لازم است انرژیها و سوخت و سازش به خون و بالاخره به مغز برسد بحث نمودن فقط در اینجا باید باین اعجاز قرآنی بذل توجه نمود که چگونه خدای رحمان بندگان هر دو منطقه خرما و انگور دار را از یاد نبرده که خواسته هم به مردم زمین پر حرارت خرما خور به عقل و علم توجه نمایند و هم ساکنان مناطقی ک انگور در آنجا بدست می آید یعنی مردم همه جهان مردمی که دسترسی به خوردن یا خرما دارند یا انگور.

در روایات و اخبار باز از رابطه عقل با گلوکز (قند انگور و خرما) با شما صحبت خواهم کرد و قبلاً نیز از خوردن گشنیز و کم شدن قوه تعقل با شما صحبت کردم.

آیت السلامه، خداحافظ

هرگز نمی توانم با آیت السلامه خداحافظی کنم:

قرآن کتاب آسمانی مورد پذیرش من است و پیرو، آن هستم بعلاوه: از لحاظ نویسندگی فقط می توانم از برنامه بهداشت غذائی آن خداحافظی کنم زیرا از شیر و انگور و عسل و خرمائی که نام برده بود همه را شرح دادم و در برگ بعدی می خواهم از روایات و اخبار مربوط به خرما و انگور بنویسم از اینرو فقط: آیت السلامه، برنامه بهداشت غذائی اش، خداحافظ.

آیا توجه فرمودید در چند آیه مربوط به غذا (چهار آیه) چند مطلب علمی و اعجازآمیز وجود دارد؟

چند اعجاز از قرآن

اعجاز اول

اگر برای اساتید بزرگ رشته های غذاشناسی و تغذیه، فیزیولوژی و ... گفته شود: دو خاصیت بزرگ از شیر، خرما و انگور وعسل را بنویسید آیا جواب آن پاسخ زیر نیست؟

از شیر: استخوانسازی (خالصا). سازگاری وسرشاری و خوب گذرنده در لوله های هاضمه (سائغا).

از خرما و انگور: گلوکز و الکلش (سکر) سازگاری و ضد زهر بودنش (رزقا حسنا) از عسل: شراب مختلف الوانه (الوان مختلف که با «ثم کلی من کل الثمرات» تناسبی دارد و شرح آن داده شد و بهمین سبب محتوی عناصر مفید غذائی است) شفاء للناس (که جنبه درمانی عناصر جدا شده از گیاهان دارد)

خالص و سائغ از شیر شراب مختلف الوانه شفاء للناس از عسل شرح داده شد. سکر اورزقا حسنا از انگور و خرما نیز شرح داده شد ولی باز در روایات واخبار بایندو خاصیتشان اشاره خواهد گردید.

اعجاز دوم

آنچه را خدا آفرید و هر چه رابندگانش ساختند همه و همه بر دو آیه مهم استوار است:

1 دستگاهی که اسکلت و اساس است و درآنان که حیات دارند اضافه بر این دستگاهی که افزایش داده و سبب رشد و نگهداری میشوند.

2 دستگاهی که اگر حیات دارد دفع فضولات وناسازگارها می نماید و اگر چنین نیست روغن کاری و حفاظت محسوب می گردد بعنوان مثال.

آدمی بدنی دارد، تغذیه و ... او را نمود می دهد یا حفظ می کند و دستگاههائی (ریتین کلیه ها پوست و ...) که برای دفع فضولات است.

یک قطعه گوشت رابخواهیم کشت دهیم در یک مایع افزایش دهنده می گذاریم ودستگاهی که فضولات را از آن جدا می نماید.

یک موتور که می چرخد یا دوچرخه ای که میگردد اسکلت و ساختمانی دارد و ... و روغن کاری و ... که تصفیه و نگهدارنده است و مثل های دیگر تا آخر.

حال اگر باساتید نامبرده گفته شود: در عین حال که از

دو خاصیت فوق العاده و مهم شیر و خرما و انگور و عسل نام میبرید باید این قسمت را هم رعایت نمائید که یکی از خواص ذکر شده پایه و افزاینده باشد و دیگری تصفیه کننده و نگهدارنده، آیا پاسخ آنان چنین نیست؟

ازشیر: خالصا (استخوانساز و رویاننده گوشت) سازنده و اساس است، سائغا (نرم کننده و سازگار کننده) روغن کاری اسکلت و پایه بدن.

از خرماو انگور:سکر (گلوکز) عامل رشد و نمو است رزقا حسنا (سازگار کننده و دافع میکروب ها و سموم همانطور که شرح داده شد) تصفیه و نگهدارنده.

از عسل: شراب پر از عناصر کل الثمرات عامل رشد و نمو شفاء للناس تصفیه و درمان کننده.

اعجاز سوم

از اسیدهای آمینه اصلی که باید ببدن وارد شوند که شرح آنها را قبلاً دادم ودر صورت رسیدن نامبردگان بانساج، بدن قادر به تهیه اسیدهای آمینه ضروری دیگر خواهد بود.

خوب است به جلدهای 5 و 6 و همین جلد تجدید نظری بفرمائید تا مقصود مرا قبل از بیان آن دریابید و بدانید اسیدهای آمینه ضروری که بدن قادر به ساختن آن نیست و باید ببدن برسد چگونه در این چهار غذای نامبرده شده جمع است!

اعجاز چهارم

در آیت السلامه بدو فراورده جمادی و دو محصولی نباتی و دو تهیه شده حیوانی اشاره عجیبی شده است.

از دو جماد (در حقیقت از دو موجود غیر زنده): ابر و هوا زمین و خاک.

از ابر و هوا، آبی که زمین را زنده می کند، از زمین و خاک گیاهی که خرما و انگور می دهد و آنها را حان و انسان می خورند و باز هم انسان از آن حیوان مصرف می نماید یعنی در حقیقت آبی که زمین را زنده می کند تا بشر را زنده نگهدارد.

از دو نبات: خرما و انگور، با خواص فوق العاده مشابه و نزدیک و شکل ظاهری و منطقه رشد کاملاً متفاوت اما خورشید و زمین وآب در پایه و اساس یکی است همانگونه که قرآن بدین مضمون بلطایف صنع الهی اشاره فرموده و فی الارض قطع متجاوزات و جنات من اعناب و زرع و نخیل صنوان و غیر صنوان یسقی بماء واحد و نفضل بعضها علی بعض فی الاکل (سوره الرعد) و در زمین قطعاتی مجاور و متصل است (که آثار هر قطعه مباین دیگر است یکجا معدن نفت و طلا و فیروزه و زغال و غیره است و یکجا نیست) زمینی برای تاکستان و باغ اگور قابل است و یکجا برای زراعت غلات و زمینی براینخلستان آنهم نخلهای گوناگون و با آنکه همه با یک اب مشروب می شوند ما بعضی را برای خوردن برتری دادیم.

از دو حیوان (انعام حشره): شیر و زنبور عسل. در

اینجا نیز آیت الهی بشکل عجیب چشمگیر است، انعام که به شتر اختصاص دارد و فراورده اش شیر است و در مقام مقایسه شتر با زنبور عسل و قیاس و سنجش شیر با عسل عجایبی نهفته است که در قسمت «عبره از انعام» بحثی شد و از همه عجیب تر: سفیدی شیر شتر است با هر گیاهی که بخورد و تناسب رنگ عسل زنبور است با انواع گیاهی که مصرف نماید!

اعجاز پنجم

خوراک آدمی از پروتئین هاست و قند و مواد نشاسته ای و چربیها و مواد کانی، ویتامین ها و سلولز.

در آیت السلامه چرا فقط لبن و قند (سکر) را بدون استتار و پرده پوشی نام برده اند و از بقیه طرز دیگری نامی بمیان آمده است؟

توجه به مواد پروتئینی و قندی و آنچه را میتوان در قلمرو لبن و قند میوه جات درآورد شاید اگر بطرز خودش مصرف شود برای اینکه بدن حتی بتواند در برابر ناملایمات دفاع کند و خود بخود برایش رزق حسنی بوده باشد کافیست!

اعجاز ششم

چرا در تقسیمات بهداشتی غذایی که بوسیله آیت السلامه قرآن انجام گرفته، شیر را بر همه مقدم داشته است؟

گفتم علاوه بر اینکه خشت اول ساختمان سلولها را که اسیدهای آمینه است در شیر بیشتر می بینم شیر مشروبی است که از نهاد حیوان

پستاندار که ساختمان بسیار نزدیکی بانسان دارد جدا م شودو علاوه بر آنکه تا شیر خالص و استخانساز نباشد و پایه و اساسی بوجود نیاید رزقا حسنا و دفع سم یا شفاء و درمان مطرح نخواهد بود.

اعجازهفتم

اول خوراکی معرفی میشود که سازنده است (شیر خالص سائغ).

مرحله بعد از او که دفع سم و جذب قند سکر (سکرا و رزقا حسنا) بوسیله خرما و انگور و آخرین مرتبه وسیله ای که کلید گشایش حیات یا راندن بممات است بکار می افتد یعنی شفاء و درمان (عسل).

اعجاز هشتم

مقدم داشتن امر تغذیه را بر دفع سم و پیش آوردن دفع زهرها بردرمان، اهمیت تغذیه را بر سم زدائی و برتری رفع زهرها را بر شفا رسانده و خود نشان می دهد که اگر تغذیه درست انجام گیرد احتیاجی به زهرزدایی نبوده و چنانچه دفع سموم بخوبی انجام گیرد هیچنیازی به درمان نیست از اینرو باید جزو تعریف غذا خاصیت دفاعی آن هم ذکر شده باشد که گفته نشده است.(1)

1- جلد 4 صفحه 37.

اعجاز نهم

اگر باساتید مذکوره که در فیزیولوژی و غذاشناسی تخصص دارند گفته شده بود از میان طعامها و از خوراکیهائی که دفع سموم می نمایند واز جمله خوراکها که درمان و شفایند تنها یک مثل بنویسید آیا پاسخ چنین نبود؟

1 شیر بعنوان مثال غذا بدین دلیل که کودک مدتها با آن می سازد و در سنین دیگر هم کاملترین اغذیه محسوب است.

2 خرما و انگور بهترین مثال از بین دافع زهرها زیرا علاوه بر قدرت میکرب کشی که دارند روده ها را از سموم زدوده و خون را نیز تصفیه می نمایند چنانچه مفصل شرح داده شد.

3 - عسل مهمترین طعامی که برای درمان میتوان بکار برد بموجب وجود عصاره های گیاهی که زنبور از کل الثمرات به عسل وارد می سازد.

اعجاز دهم

اصولاً بهداشت کدام قسمت از زندگی مهمترین آنهاست؟ بدون شک بهداشت غذا و تغذیه.

قرآن نیز بهداشت غذا و تغذیه را بر همه مقدم داشته است و در اولین آیه ای که می خواهد با نزول باران تقسیمات حیاتی بهداشتی را شروع نماید آرزوی گوش شنوا برای آدمی رده تا به آنها عمل نماید.(1)

1- تحت عنوان ان فی ذلک لأیه لقوم یسمعون شرح داده شد.

اعجاز یازدهم

این قسمت از عجائب قرآن است که چون سخن از شیر است خطاب به حاضرین می کند (نسقیکم) و چون مطلب بر سر دفع سموم می باشد جمع مخصوصی را مورد خطاب قرار می دهد (تتخذون) و برای شفا ودران مرحله غیبت انتخاب شده کلمه ناس مردم را ذکر می فرماید از این قرار غذا که نماینده اش شیر است در آن مرحله بسیار عالی قرار دارد که لیاقت آنرا داشته پروردگار به حاضرین عنایت فرماید و در درجه بعدی خرما و انگور و بالاخره در آخرین درجه برای درمان و شفای مردم.

اعجاز دوازدهم

بدنباله اولین آیه مربوط به آیه السلامه پس ازذکر نزول باران و احیاء زمین پس از مردگی اش به بهداشت های هفتگانه ذکر شده می پردازد گویا احیاء واقعی زمین را پس از سبز شدن وروئیدن گیاه بدین شرط می داند که بهداشت هفتگانه صورت تحقق پذیرد و بدانها عمل شود بویژه بهداشت غذا که مقدم بر مه آورده شده و در غیر این صورتحیات واقعی وجود نداشته، معنی زندگی اگر این است مرگ را صدهزار تحسین است.

اعجاز سیزدهم

شایدمطالب و مسائلی را که برای شما می نویسم توضیح واضحات و شیره را خورد و گفت شیرین است تلقی شود در صورتی که اگر متوجه باشید که شما در عصر تسخیر کرات به حقائقی ذکر شده از 15 قرن قبل برخوردار شده اید همه را بعنوان اعجاز خواهید پذیرفت بویژه اینکه:

از انعام به بطن (بطونه) و از زنبور عسل هم به بطن (بطونها) اشاره فرموده ولی به محتویات بطون انعام (فرت و دم) اشاره کرده در صورتیکه از بطون زنبورانچیزی نگفت و این خودمی رساند که شیر جدا شده از بین فرث و دم حیوان است و زنبور به انتهای احشاء وامعاء خود برای عسل سازی کاری ندارد.

اعجاز چهاردهم

از غذا (شیر) که رنگ نسبتا ثابتی دار به خرما و انگوری می رسد که رنگهای گوناگونی دارند ولی نه آنقدر که میتوان عسلهائی بالوان مختلف دشت یعنی از غذا به دافعسموم و از رد کننده زهرها به وسله درمان و شفا همینطور تلون و تعدد رنگ زیاد می شود تا بجایی که میتوان گفت دخالت رنگها در دارو و درمان اهمیت بیشتر از رنگ در دفع سموم داشته و از همه کمتر اثر رنگ غذا در تغذیه انسانی می باشد.

مگر نیست که: رساندن غذا ببدن دفع فضولات از آن و در صورت بیماری درمان و شفا پایه و اساس نگهداری بدن است؟ قران هم بهمین سه موضوع اشاره فرموده است.

انشاءاللّه جلد یازدهم را باین اختصاص خاهم داد که هر چه را در 10 جلد قبلی است و جنبه اعجاز دارد برایتان بنویسم.صفحه 273

کتاب خرما و انگور از روایات و اخبار

اشاره

نه خصلت از خرما

(1)

ظرف خرمائی بنام برنی 0معرف برنیک) در برابر نبی گرامی است حضرت فرمودند، ان فی تمرتکم هذه تسع خصال نخبل الشیطان و تقوی الظهر و تزید فی المجامعه و تزید فی السمع والبصر و تقرب من اللّه و تباعد من الشیطان و تهضم الطعام و تذهب بدلداء و تطیب النکهه. دراین خرما نه خصلت است:

1 تخیل الشیطان: خبل بمعانی فاسد کردن اعضاء فلج نمودن، بازداشت کردن، نقصان، تباهی وهلاک آمده است.

خرما با شیطان وهرگونه موجودی که شیطنت داشته و آزار دهنده است چنان می کند که وی را بازداشت و فلج کرده و هلاک می سازد. برای کسانیکه خواص ضد میکروبی و سمی خرما راخوب خوانده اند شرح و بسطی لازم ندارد و اگر بخواهم مجدد آنها را شرح دهم کاری تکراری و زیاده روی است.

2 تقوی الظهر : پشت را محکم می کند (با توجه به آن همه

1- محدا یادآور میشود: دسترسی به سه کتاب، 14 بحار وسائل الشیعه و مستدرک بوده و پیدا کردن باب اطعمه و اشربه در آنها آسان. همه و همه روایات و اخبار از این سه جلد مربوط به قسمت : تمر و عنب است.

خواص تقویتی اعصاب که برای خرما شرح داده شد لازم بشرح نیست).

3 تزید فی المجامعه: علاوه بر آنکه خرما تقویت کننده اعصاب بود گفتم ناچیزی فولیکولین در آنست که مردو زن را آماده می سازد چه خوب است در هر موضوعی خوانندگان تجدید مطالعه ای در قسمت مربوطه بفرمایند تا به عجائب و اعجاز سخن 15 قرنی نبوی وقوف بیشتری حاصل نمایند.

4 تزید فی السمع و البصر: صرفنظر از تقویتی که اعصاب با خوردن خرما می شود وجود ویتامین های A و 2B میتوان به رل افزایش دهندگی خرما در ینائی و شنوائی پی برد.

5 تقرب من اللّه : خرما چگونه انسان را بخدا نزدیک می کند؟ اگر سخن علی مرتضی راکه فرمود: قوعلی خدمتک جوارحی و اشدد علی العزیمه جوانحی(1) نقش تقویت کننده ای که خرما ایفا می کند در خدمت به رب العالمین و نزدیک شدن بوی شاید نظر بی ارزشی نباشد و اگر با خوردن خرما اطاعت ازدستور رسول خدا را منظور بداریم باز ممکن است تقربی حاصل گردیده باشد و امکان اینکه دوری از شیطان بوسیله خرما باز خود نوعی نزدیکی بذات مقدس اوست می رود.

6 - تباعد من الشیطان: شیطنت های سموم که گفتم چگونه با خرما یا قند آن زدوده می شود خود بهترین وسیله ای است که بعدی میان انسان و شیطان می اندازد.

1- دعای معرول کمیل.

7 تهضم الطعام: شاید چند مرتبه به کیفیت آسان شدن هضم بوسیله خرما اشاره کرده باشم و چون موضوع جالبی است لطفا مراجعه فرمائید.

8 تذهب بالداء: خرما چه دردها و رنجهائی را برطرف می سازد همه قبلاً گفته شده است.

9 تطیب النکهه: بوی دهن را خرما برطرف می سازد. مدانیند که دهانه مری همیشه بهم فشرده و بسته است و تا زمانیکه چیزی بلعیده نشود یا لزومی پیدا نکند دهانه اش باز نمی شود ولی دهانه قصبه الریه همیشه باز است زیرا دقیقه ای 16 مرتبه باید هوای گرم شده در سینوسهای صورت بآن وارد شود وهوای تازه خارج وارد سینوسها گردد تا برای نوبت بعد گرم و مرطوب شود که در غیر اینصورت هوای خشک وسرد برای ریه ها ظریف ناراحت کننده است بهر صورت دهانه قصبه الریه باز می باشد از اینرو دانستید اگر کثافات دندانی یا بینی تعفنی یا بوئی نکند اکثر بوی دهان مربوط به ریه هاست و لهذا از شما خواهش می شود مجدد یک دور خواص خرما را بخوانید تا علاوه بر اثرات خرما بر بیماریهای عفونی تنفسی که خود برطرف کننده بوی دهان است راجع به نه خلت مذکور همبیشتر بعظمت کلمات نبی گرامی وقوف حاصل نمایید با این شرط که بارها گفته ام اگر خرما محصول محلی شما نیست باندک خوردنش اکتفا نمائید.

حلیم و حلیمه

قبلاً مجبورم چند سطری از کتابی (1) نقل نمایم:

مواد نبتی: اهمیت هورمونهای نباتی را نیز درامر تغذیه نباید از نظر دور داشت.

بااینکه هنوز تمام این مواد از نظر شیمیائی توصیف نشده است و طرز کارشان نیز بطور کامل معلوم نگردیده است ولی با این حال این هرمونهای گیاهی یا physohormones در فیزیولوژی بدن انسانی نقش مهمی را بازی می کند.

لابد بیاد دارید که در همین جلد نوشتم: اخیرا ماده ای بنام Diostulence از خرما کشف و استخراج نموده ان که میوان آنرا کرتیزن گیاهی دانست (نوعی هورمون گیاهی) و از این جهت آنرا کرتیزن گیاهی نام نهاده اند که کرتیزن انسانی در بدن بهترین داروی ضد حساسیت و الرژی محسوب شده وبرای مبتلایان به بیماریهای رماتیسم و پوست و چشم و ... که در نتیجه حساسیت بوجود آمده داروی ارزنده ای است.

خرما نیز همین عمل را انجام می دهد و ریشه حساسیت را از تن بر می کند و در نتیجه کسیکه حساس نبود حلیم و بردبار است ... اخیرا معلوم شده دادن فسفر با کرتیزن از بعضی عوارض ناشی ازتجویز کرتیزن جلوگیری بعمل می آورد و حال آنکه در خرما همراه با کرتیزن گیاهی فسفر باندازه کافی وجود دارد.

خیلی معذرت می خواهم که چند سطری از اوائل همین جلد را اینجاتکرار کردم و از اهمیت موضوع بود که این عمل را

1- 121 انتشارات دانشگاه 1091.

انجام دادم و حال آنکه هر جادیگر مطلبی بود به قبل یا بعد حواله می دادم.

وقتی اوائل کتاب را می نوشتم و بحث از خرما بود بدون آنکه بدانم در فرمایش حضرت کلمه حلیم بکار رفته «حلیم وب ردبار است» نوشته شد که این هم سخن من نیست از غرب بدون توجه است و اگر مترجم محترم هم کلمه حلیم رابکار برده هیچ ارتباطی با فرموده حضرت نداشته است. اینک که با جملات مربوط به یک عمل از یک هورمون گیاهی آشنا شدید به گفتار نبی گرامی توجه فرمائید که از قول پروردگار جلیل نقل می فرمایند:

قال و عزتی و جلالی و عظمتی و ارتفاع مکانی لا تاکل نفساء یوم تلد الرطب فیکون غلاما الاکان حلیما و کانت جاریه الا تکون حلیمه.

علی مرتضی فرمود: خیر تمرتکم البرنی فاطمعوا نسائکم فی نفاسهن تخرج اولادکم حلیما.

حضرت صادق فرماید: اطعموا البرنی نساءکم فی نفاسهن تحلم اولادکم. و چند روایت و خبر مشابه.

توجه فرمائید: پروردگار جلیل پس از اینکه به عزت و جلال وعظمت و رفعت مکان خود سوگند یاد می کند میفرماید زائو اگر رطب بخورد پسرش حلیم و دخترش حلیمه خواهد شد و حضرت علی و حضرت صادق نوع خرمایش را نیز معرفی کرده (برنی برنیک) می فرمایند زائو با خوردن برنی فرزندی حلیم و بردبار خواهد داشت.

خرما قبل و بعد و همراه غذا

نبی گرامی فرمودند: کلوالتمر علی الریق فانه یقتل الدیدان فی البطن: خرمای ناشتا بخورید تا کرمهائی از شکمتان را هلاک کند.

رئی امیر المؤمنین یکل الخبر بالتمر: دیده شد که علی مرتضی خرما و نانرا با هم تناول می فرمود عن ابی عبداللّه قال من اکل سبع تمرات عجوه عند منامه قتلت الدیدان: حضرت صادق فرمود خوردن هفت دانه خرمای عجوه قبل از خواب باعث هلاک کرمهای شکم است.

خرما را در حال ناشتا و گرسنگی خوردن دانسته اید چه خواصی دارد زیرا حالت ناشتای بدن تقریبا مشابه زمان افطار است و درباره اثر خرما هنگام افطار حسن زیاد و مطالب بسیار آوردم.

خوردن نان با خرما نیز با توجه بیشتر به مطالبی که گفته شده موضوع حل شده ای است بویژه اگر یادتان باشد که بسیاری از مواد غذائی به تنهایی نمیتواند پروتئین آنها برای بدن ارزشمند باشد در صرتیکه اگر با غذای دیگر توام گردد پروتئین های یکدیگر را عالی و دارای ارزش می سازند.

چند دانه خرمای قبل از خواب یا بعد از غذا نیز بعنوان دسری پر از شیرینی مقبولیت علمی و عامه داشته و لازم بشرح نیست.

خاصیت ضد سمی

با آنکه باختصار با خاصیت ضد سمی خرما و به تفصیل بهمین خاصیت انگور مطالبی آورده ام و لازم به تکرار نیست ازنبی گرامی نقل کنم که فرمود هر کس صبح از چند دانه خرمای عجوه بخورد و در آن روز سم و سحر بر او اثر نکند: من تصبح بتمرات من عجوه لم یضره ذلک الیوم سم و لا سحر. و از حضرت صادق است که عجوه از بهشت است و خاصیت برطرف کنندگی سم دارد، العجوه من الجنه و فیها شفاء من السم.

خرما و آب

سوخت و ساز خرما را قبلاً شرح دادم و در جلذب الرطوبه بودنش شکی نیست از این قرار برای کسانیکه قند ذخیره بدنشان بقدر کافی است و قند خرمای بعدی قرار است بصورت چربی ذخیره شود با زیاد شدن انساج و لزوم مایع بین سلولی انساج جدید باید آب بآن رساند و در غیر این صورت همان قند ممکن است چربیها را بسوزاند (مثل معروف: چربیها در شعله قندها می سوزند) روزگاران پیش حضرت کاظم باین امر توجه و دستور داده فرماید کل التمر البرنی علی الریق واشرب علیه الماء فلعل فسمن و غلبت علیه الرسوبه فکتب الیه یشکو ذلک فکتب الیه کل التمر البرنی علی الریق و لا تشرب علیه الماء فاعتدل، بدین مضمون که خرمای برنی ناشتا خوردن و بعد از آن نوشیدن آب سبب چاقی است و اگر آب نوشیده نشود بهمان اعتدال قبلی خواهد بود.

یک مطلب دیگر از خرما

چندین خبر و روایت دیگر در سه کتاب برگزیده (بحر وسائل مستدرک) راجع به خرما دیده می شود ولی هر کس آنها را بخواند و یک مطالعه سطحی هم راجع به خرما داشه باشد بلافاصله خواهد دانست سخنان 15 قرن پیش از اسلام با بسیاری مطالب غذایی روز مطابق است و اینکه کلمه بسیاری را آوردم برای اینکه علم دسخوش تحول و تغییر است و هر زمان علم قاطعیت داشت با قرآن یا اخبار و روایات مسلم اسلامی یکی است.

آخرین فرموده نبی گرامی را درباره خرما که عجیب ترین مسئله مربوط به غذا را دارد در اینجا برای پایان می آورم، مطلبی که باور کردنی نیست مربوط به 15 قرن قبل باشد زیرا به سه خصلت خرما اشاره می فرماید که هر کس خرمای برنیک (برنی) بخورد 1 خستگی و واماندگیش می رود 2 سردی بدنش مبدل به حرارت و گرمی مشود 3 گرسنه باشد سیر می گردد: علیکم بالبرنی 1 فانه یذهب بالاعیاء 2 و ید فی ء من القر 3 و یشبع من الجوع.

1 شاید بقدر کافی به عمل انرژیزا و نیرو دهنده خرما اشاره شده باشد بویژه راجع به اثر فوق العاده سودمند آن بر سیستم اعصاب مرکزی و محیطی مطالبی آورده شد که بدون شک فراموش نفرموده اید.

2 از سوختن قند و شیرینی در انساج به تفصیل سخن گفتم و از مکانیسم آن که چگونه تبدیل به گلوکز شده مصرف می شود بیانی آوردم اینجا کافیست به گلوکز خرما یعنی قند آماده برای

سوختن و ایجاد کننده حرارت اشاره نموده بگذرم.

3 خرما گرسنه را سیر می کند بهمین علت که سرشار از عناصر غذا و مواد معدنی است.

فقط ذکر این مطلب واجب است که:

مردم سه هزار سال پیش هم خرما می خوردند، گرم می شدند رفع خستگی شان می شد و سیر می شدند پس سخن نبی گرامی هم شیره راخورد و گفت شیرین است می ماند! ولی:

معنی تمام کلمات: یذهب الاعیاء یدفی ء قر یشبع الجوع را اگر موردبررسی قرار دهیم به نکات علمی و اعجاز آمیزش وقوف حاصل خواهیم کرد.

حضرت میتوانستند کلمه یذهب را در موارد دیگر هم بکار برند و چنین معنی شود: علیکم بالبرنی فانه یذهب بالاعیاء و القر و الجوع (برنی از بین می برد واماندگی و سرما و گرستگی را) یا بجای کلمه یذهب کلمه مناسب دیگری مانند دفع کردن یامرتفع ساختن بکار برند.

بجای کلمه الاعیاء و خستگی که مشابهش در قران هم آمده و لم یعی بخلقهن (سوره احقاف) ممکن بود حضرت کلمات دیگری ذکر فرمایند یا بجای کلمات یشبع و یدفی ء جبران کننده و حرارت دهنده و .. در صورتیکه می بینیم در تعریف انرژی غذائی حتما بایددر یکطرف کلمه خستگی باشد و طرف مقابلش همان کلمه مشترک نیرو و انرژی موجود در خرما و بدن، یعنی اگر می خواستیم بگوئیم تقویت میکند یاقوی می سازد اعیاء و خستگی را غلط بود زیرا رل خستگی ناپذیر فرماندهی اعصاب در برابر سایر اعضاء و

جوارح بویژه عضلات را عامل اجرایند نزد هم حتی دانشجویان مبتدی و سالهای اول معلوم است بعلاوه همینکه تغذیه بدن بخوبی انجام گرفت و حالت اعتدالی بوجود آمد بدن از خستگی رهائی یافته اماده منتهی فعالیتمی باشد نه بیشتر، یعنی کسیکه خسته شده و قبل از خستگی میتوانسته است مثلاً شصت کیلو وزنه را تا یککیلومتر راه ببرد با برگشت باعتدال قادر بحمل شصت کیلو در یک کیلومتر است نه راه بیشتر نه وزن زیادتر از اینرو یذهب بالاعیاء درس انرژی زائی می دهد و اگر کلمه قدرت یا قوت بکار رفته بود غلط چشمگیری بحساب می رفت.

یدفی ء من القر، از همه مهمتر است و اگر نبی گرامی مانند آنچه عوام بکار می برند میخواستند بفرمایند کافی بود گفته شود: خرما آدمی را گرم می کند یاخرما سرما را دور می سازد نه اینکه گرم می سازد از سردی (خیلی بکلمه من توجه فرمائید).

یدفی ء که درمعنی چنان است که کسی لباس پشمینه بپوشد و گرم شود یا در خیمه پشمی بنشیند و گرم شود و قرنیز آنچنان سردی است که سابقه گرمی داشته وتبدیل به سردی شده مانند دیگی که آب سرد بر آن ریزند تا روزیکه پس از تابش خورشید رو بسردی گذاشته و درعین حال قر و قرار و ثبوتی می خواهد داشته باشد.

بدنی که حرارتی داشته و گرسنگی کشیده یا روزه ای شده و حرارتش پائین آمده با خوردن چند دانه خرما مجدد خورشید تابناک متابولیسم خرما بر آن بدن آنچنان تابش می کن که آدمر را در چادر پشمی یا پیراهن پشم بپوشاند و در آنجا که از شیر سخن گفتم ثابت کردم که چگونه قرآن کلمه دف را برای گرمی و کالری بدن

بکار برد و احتیاج بتکرار نیست و آنچه نیازمند باز گفتن است اشاره به کلمه اعجاز آمیز نبی گرامی است که یدفی ء من القر کاملاگویای جنبه کالری دهندگی خرماست وه چه قرینه ای هک آنرا در برابر قدرت انرژی زائی خرما قرار داده و همانند کتابهای غذائی روز که آخرین تحولات علمی راداند و همه جا قدرت انرژی زائی و کالری دهندگی را در برابر یکدیگر بلکه همه جا بعلت اینکه انرژی مقدم است همانند نبی گرامی انرا مقدم می دارند و بالاتر که سخن نبی گرامی علاوه تری هم دراینجا دارد که در کتابهای جدید بدنبال کلمه انرژی و کالری دیده نمی شود و آن خصلت و خاصیت سیرکنندگی خرماست!

خرما سیر می کند گرسنگان را: خوب است به آنجا که از «چرا افطار با خرباشد» سخن گفته ام مراجعه فرمائید در آنجا عناوین زیر مورد شرح و بسط قرار گرفته است: خرما از پرخوری جلوگیری می نماید بدن خرما را بعنوان غذای خوب می پذیرد خرما هضم و جذب را آسان می کند خرما زود بداد گرسنگان می رسد - خرما به هضم مواد غذایی دیگر هم کمک می کند و ...

باز هم برای وقوف بیشتر بعظمت کلام نبی گرامی باید به آنجا که خواص خرما سخن گفته ام مراجعه کرد ولی این نکته علمی را بخاطر داشته باشید که: سرما چیزی جز عدم وجود حرارت نیست و اعیاء و خستگی نیز چیزی جز نبود انرژی نبوده و گرسنگی نیز چیزی جز جای خالی سیری نمیباشد و این جملات در کتابهای کلاسیک و علمی ارزش کلی داشته مثلا در فیزیک و شیمی و مکانیک اصل مسلم این است که: سرما چیزی جز عدم وجود حرارت

نیست و با توجه به سخن نبی گرامی که در آن حروف 2 گانه ب من) بکار رفت این مطلب آشکار است کهانریژ به جای واماندگی خواهد بود حرارت و سیری از جاخالی کردن سردی و گرسنگی و این بزرگترین دلیل بر وجود صانع مدبر حکیم آفریننده ای است که سراسر آفرینش رابا تحرک و انرژی وحرارت و حیات خواسته است.

چند کلمه دیگر راجع به خرما

از حضرت رضا پرسیدند خرمائی که حضرت مریم از آن میل فرمود از کدام نوع بود فرمود: کنت نخله مریم العجوه (خرما از نوع عجوه).

ائمه طاهرین علیهم السلام باز بین خرماها فرق گذاشته یکی را آقای خرماها نایمدند (الصرفان سیدتموركم - حضرت صادق). یا از لحاظ غذائید بیشتر اهمیت دادند: اشبه تموركم بالطعام الصرفان (حضرت علی) و ...

روایات و اخبار و انگور

نبی گرامی فرمودند: شکی نبی من الانبیاء الی اللّه الغم فامره با کل العنب (پیامبری بخدا از اندوه و غمش شکایت کرد امر شدت برای رفع غمش انگور بخورد) و از حضرت صادق است:

کافیست برای شما نوشته شود: یبوست سبب میشود سموم موجود در فضولات مجدد جذب شود و آدم مسموم همیشه غمگین

است و انگور دافع یبوست و در نتیجه غم زداست.

انگور زهرابه های میکروبی را از بین می برد و رزقا حسناست و کسیکه از زهراگینی نجات یافت از اندوه رهائی یافته است. انگور کشنده بسیاری از میکروبها و دردها و رنجها و در نتیجه انگور از بین برنده غمهاست.

چرا انگور سیاه بر سفید برای دفع غم برگزیده شد؟ به تفاوت های انور رنگین و مزیت ان که شرح داده شد مراجعه فرمائید.

انگور میوه و طعام

غذاشناسان چه چیز را نان خورش بحساب آورده اند؟ آنچه ارزش پروتئینی نان را بالا برده یا آنرا تکمیل می سازد اینک انگور را بنگرید که اگر با نان خورده شود سازگار است و نان خورش محسوب و اگر به تنهائی صرف شود میوه بحساب است و اگر بخاطر سکر و شیرینی اش تناول گردد حلوا و شیرینی است همانگونه که علی مرتضی فرمود: العنب ادم و فاکهه و طعام و حلوا (انگور نان خورش و میوه و طعام و شیرینی است)

انگور و دانه دانه خوردن

از جلدسوم راجع به جویدن غذا و آداب سفره بیاد دارید که گفتم اگر غذا خوب جویده شود چه می شود واگر نشود بلائی بسر آدمی می آورد و در آداب سفره انداختن و رفتار مربوطه

گفته شود که نبی گرامی از یک طرف فرمودنشستن بر سر سفره را طول دهید و از طرف دگر قرآن و ائمه اطهار آنچنان در مذمت از پرخوری داد سخن داده اند که درجلد سوم شرح مبسوطش راملاحظه فرمودید جز آنکه فراموش شد بنویسم پرخوری درمواد بیاض البیضی زهرآگینی دیگری ه دارد چه اگر خوب دربدن هضم و جذب نشود تبدیل بن پتومائین ها می گردد. پتومائین که معنای یونانی آن کلمه نعش است ماده ای اس تالکالوئیدی که از فاسد شدن پروتئین ها تولید می شود و بعضی از آنها خیلی سمی می باشد از اینرو اگر موجود زنده ای نتواند مواد بیاض البیضی را در بدن خود بمصرف برساند این ماده که باید غذای وی باشد زهر و هلاکت است و در حقیقت بجای خوردن مواد بیاض البیضی آدمی نعش خورده است.

یک اعجاز از قرآن

پتومائین Ptomaine کلمه ای سونانی که معنای نعش می دهد.

چنانچه هضم و جذب آدمی بعناوینی خوب انجام نگیرد: پر بخورد (یا فرصت هضم و جذب نباشد یا دیاستازهای لازمه در دستگاه گوارش کفایت کنند یا نتوانند غذا هم سطح با جدار دستگاه شود تا جذب انجام گیرد) و درنتیجه آنچه از مواد بیاض البیضی اش بجای مانده به پتومائین یعنی نعش یعنی سم کشنده تبدیل می گردد.

با پرخوردن اختلال در چیزی است که به دستگاه وارد می شود. برعکس هم ممکن است یعنی میتواند دستگاه نیز مختل گردد مثلاً کسیکه غیبت میکند (یا حواسش بجانبی معطوف است

ترشح خوب صورت نمیگیرد ترشحی که در آزمایش مربوط به سگ پاولف گفتم مخصوص مواد بیاض البیضی است که میتواند قسمتی از آن نعش و پتومائین شود یا در حال بدگوئی احساساتی و عصبانی شده و در نتیجه ناراحتی اعصاب باز نعش خوری پیش می آید) بدون شک با خوب هضم و جذب نشدن مواد بیاض البیضی به نعش خوری پرداخته و این اصطاح را هم قرآن کریم بکار برده است (در آنجا که از غیبت کردن آیه ای آورده و درجلد بعد که مربوط به گوشت است شرح خواهم داد که چگونه کسی که غیبت م کند مانند آنکس خواهد بود کهگوشت برادر مرده اش را می خورد) هم کتابهای تدریس دانشگاهی (1).

برگردیم بمطلب خودمان: نبی گرامی برای اینکه هم غذا خوب جویده شود و هم پرخوری صورت نگیرد بیشتر نشستن بر سفره را تعریف فرمودند و کسیکه بدستور نبی گرامی عمل نموده خوب بجود و زیاد هم بنشیند حداقل خستگی یا گذشت زمان اگر او را از خوردن باز ندارد فرصت زمانی ترشحات معدی او را سیر خواهد کرد و دست از غذا خواهد کشید.

از رساله دکترای یکنفر پزشک اروپائی برای شما نقل کردم که اگر انگور زخم شود چه ویتامین هایش کاسته خواهد شد و در ضمن ملاحظه فرمودید که چگونه سفارش می کرد انگور را با تانی باید خورد. حال وضع دعوت به توحید نبی گرامی را در نظر داشته باشید آیا حضرت می توانستند و آیا صلاح بود برای اعراب

1- 1091 انتشارات دانشگاه تهران صفحه 126.

عصر جاهلیت در ضمن دعوت به توحید درس انگور خوری بدهند یا اینکه اگر حضرت میفرمودند مبادا انگور زخم شود یا نباید بسرعت خورده شود اعراب چه می گفتندأ؟ حضرت چنین حرفی را نزدند و چه نسبتها و تهمت ها که بوجود مقدسشان نزدند اگر میگفتند چه می شد! ولی حضرت با زبان بسیرا ساده و عامیانه خود درجهان علم را بر آنان گشودند حتی آداب انگورخوری را نیز بآنان یاد داده فرمودند: انگور را دانه دانه باید خورد و کسیکه انگور را دانه دانه بخورد هم باتانی خورده است و هم انگور رازخم نزده و از عناصر مفیدش نکاهیده است! قال صلی ا= علیه و آله وسلم: کلوا العنب حبه حبه فانها اهنأ و امرء (انگور را دانه دانه بخورید که بر شما هنی و مری است).

لازم است برای شما دو کلمه هنی و مری را معنی کنم و سپس گفتار یکنفر اروپائی را باری شمادر این باره از رساله دکترائی که بگواهی چند تن اساتید رسیده بیاورم تا بدانید 15 قرن قبل هم رساله الهی چگونه در کار بوده است.

اجازه بفرمائید برای جلوگیری از اطناب و پرگوئی برای شما بگویم:

هنی ء یعنی چیزی که گوارا است و بدون رنج و تعب می رسد مطالب قبلی رساله را هم مجدد ملاحظه فرمائید آنجائیکه به سهل الهضم بودن انگور بعلت دارا بودن عناصر مفید اشاره گردید.

مری چیز گوارائی است که چون بدون رنج و تعب رسید تا پایان گوارائیش را ادامه می دهد. هنیئا مریئا یعنی با گوارائی برخورد نمود و هضم شد و با گوارائی بپایان رساند یعنی جذب ودفع و سوخت و سازش بخوبی انجام پذیرفت (اگر بیشتر مایل به درک معنای

مری هستید مری و امرئه در یک قلمرو وسیع قرار دارند).

اینک فراموش نفرمائید که انگور اگر زخم شود و برخی عناصر مفیدش کاهش یابد در هضمی و هنی بودنش اختلالی بوجود می آید و چنانچه درخوردنش عجله گردد بخوبی جذب آن بعلت آزاد نشدن همه دیاستازهای پشت پوست انگور و بسبب خوب آغشته نشدن با دیاستازهای تکمیلی دستگاه گوارش جذبش بخوبی نبوده مری و گوارای درپایان نخواهد بود.

یک نظریه دیگر از اساتید اروپا

در رساله آقای انه ژاکسون درباره ناشتا خوردن انگور توصیه شده و ضمنا گفته بود اگر انگور بعد از غذا خورده شود اسیدهای موجود در انگور (تارتریک و مالیک و ...) جانشین اسید کلریدریک معده شده عمل دیاستاز پپسین را در معده مختل می سازند و تنها به آنانکه اسید معده زیادی دارند خوردن بعد از غذا را اجازه می داد.

آیا در اسلام باین مطلب هم اشاره شده که انگور را چه وقت باید خورد؟ آری.

از علی مرتضی و از ائمه اطهار دیگر: من اکل احدی و عشرین زبیبه حمراء علی الریق لم یجد فی جسد شیئا یکرهه.

قبل از اینکه فرمایش حضرت را منی کنم باید چهار مسئله را حتما بدانید:

(1) همه جای راله مذکور سخن از خوردن انگور رسیده بود.

(2) چه هنگام تعیین رژیم و چه زمان سلامت سفارش شد انگور قبل از غذا مخصوصا صبحانه خورده شود.

(3) همه برای زدودن زهرابه های مختلف وزن انگوی را که باید مصرف شود معین می کردند زیرا باید مقدار معینی قند یا مواد کانی یا ویتامین ببدن برسد تا عمل ضد سمی بخوبی انجام پذیرد.

(4) تفوق و رجحان انگور یاقوتی را بر سایر انگورها چند مرتبه شرح دادم.

علی مرتضی سلام اللّه علیها هر چهار مورد را در یک جمله جمع فرموده است:

(1) انگور تا نرسد نمی چینند و انگور هر چه بماند برعکس بسیاری از میوه جات اسید الکلهایش مبدل به شیرینی می گردد و شیرین تر می شود و حضرت دستور داد مویز خورده شود یعنی در کمال رسیدگی.

(2) حضرت فرمود صبح ناشتا و علی الریق خورده شود.

(3) آیا میدانید که وزن 21 عدد انگور خوشاب خوب پرورش یافته واعلا ورسیده برای انتخاب رژیم بهتر وزن است همان وزنی که بقدر کافی محتوی عناصر مرود لزوم روزانه یکنفر آدمی تقریبا شصت کیلوئی است.

یکنفر بالغ شصت کیلوئی روزانه بمواد زیر احتیاج دارد از موادیکه در انگور موجود است:

الف ویتامین C مورد لزوم بدن روزانه حدود پنجاه میلی گرم است و هر کیلو انگور تازه بطور متوسط 95 میلی

گرم دارد.

ب ویتاین B1 یا تیامین که 1-3 میلی گرم احتیاج روزانه است و در انگور 05/0 درصد است.

ج ویتامین B2 یا ریبوفلاوین 2-4 میلی گرم روزانه باید ببدن برسدو در هر کیلو انگور 23/0 میلی وجود دارد.

د میزان احتیاج بدن به آهن در نخستین سال زندگی و دوران بلوغ افزایش می یابد (روزانه 7-12 میلی گرم) و در هر کیلوگرم انگور 025/0-005/0 گرم اکسید آهن وجود دارد.

ه احتیاج به منیزیوم تقریبا 5-10 میلی گرم روزانه است و بصورت فسفات آن 180/0-100/0 گرم در هر کیلو انگور وجود دارد.

و منگنز که برای فعالیت بسیاری از آنزیم های بدن (فسفو گلوکوماتاز فسفاتازها پپتیدازها، کربوکسیلازها و غیره) ضروری است. میزان احتیاج بدن با این فلز بسیار کم است و بهمین جهت عوارض کمبود آن فقط بطور تجربی در آزمایشگاهها بر روی حیوانات مشاهده گردیده است.

مهمترین این عوارض توقف رشد، صغر بیضه ها، نازائی و مرگ جنین حیوان می باشد. دفع منگنز بخصوص از راه صفرا انجام می گیرد.

ز از پتاسیم سدیم کلسیم مس فسفر گوگرد کلر یعنی عناصریکه در انگور موجود است تیموانید بهمین منوال عمل نموده نیاز روزانه و مقدار موود در انگور را اندازه گرفته و

در مقام سنجش با وزن 21 دانه مویز یاقوتی حضرت علی برآئید. (از برآورد مقدار قند انگور نیز توجه فرمائید که قابل ذکر می باشد).

از عنصار نامبرده چند موردش بوسیله 21دانه مویز یاقوتی رفع نیازمندی روزانه انسانی می شود و در چند مورد انگور کسری دارد یا زیادتی، و پس از مداقه کافی باین نتیجه می رسیم که: شیر خرما انگور وعسل جزو آنگونه مواد خوراکی هستند که در رساندن عناصر ضروری ببدن کم نظیر و بلکه من حیث المجموع بی نظیرند از اینجاست که بدستور علی مرتضی با دیده تعظیم مینگریم و با تعیین مقدار وزن برای بکار بردن رژیم یا پرهیز که در حد اعتدال و سنجش علمی است بر آن حضرت درود می فرستیم.

(4) در انتخاب و برتری دادن انگور یاقوتی بر سایر انگورهاست که بحثی جداگانه در این باره قبلاً تقدیم گردیده است.

سخن حضرت چنین مضمونی را داشت: کسیکه 21 عدد مویز یاقوتی صبح ناشتا تناول کند در بدنش کراهتی را نمیتواند بیابد و اگر به قسمت مربوط به خواص و دانستنیهای مربوط به کشمش مراجعه فرمائید خواهید دانست چرا با خوردن انگور بلکه کشمش کراهی متوجه بدن آدمی نمی شود و ضمنا به خواص کشمش وقوف کلی یافته خواهید دانست که اهم خواص کشمش همان است که نبی گرامی فرمودند و چنین است!

پاره ای از خواص کشمش از نبی گرامی

علیکم بالزبیب فانه یکشف المره و یذهب بالبلغم و یشدا العصب و یذهب بالاعیاء و یحسن الخلق و یطیب النفس و یذهب بالغم در خبری اضافه دارد و یذهب بالوصب و در خبر دیگر : و یصفی اللون.

در اینجا بصورت سؤال کلمات نبی گرامی را مطرح ساخته و آنچنان باختصار برگزار می شود که کمترش ممکن نیست !

آیا خواص کشمش را خواده اید؟ اگر خوانده اید اثرش را بر صفرا و ترشحات کهنه سوخته رودها و محکم سختن عصب و از بین بردن واماندگی و در نتیجه اعمال مذکور ایجاد حسن خلق و پاکیزگی نفس و زدودن غم و از بین بردن وصب 0لاغری اندام درد دائم بیماری) و ایجاد صفار چهره مؤثر خواهید دانست !

تنها لازم است درباره کلمه وصب و رابطه اش با انگور مختصر تذکری بدهم زیرا قبلاً راج به تقویت اعصاب و اثر ضد سمی انگور و اثرات کبدیش به تفصیل بحث نموده ام.

اگر یادتان باشد آوردم که انگور چگونه و چرا چاقان را لاغر و لاغران را چاق می سازد پس انگور برنده وصب است و لاغران را چاق می کند، مورد تأیید اسلام می باشد.

انگور زهرآگینی ها را از بین می برد و همین عمل انگور سبب شده قرآن آنرا رزق حسن بنامد و دانشمندان نیز مراکزی برای درمان و رژیم انگوری در نقاط خوش آب و هوای ممالک مترقی بصورت بیمارستانها ایجاد نمایند و با انگور زهرابه های چندین

ساله را از بین برده و در دائم و کهنه را تسکین دهند از اینرو انگور دافع وصب است و دردهای دائم را برطرف می سازد.

خرما و انگور از رازی

زکریای رازی در کتاب خود(1) می نویسد:

طلع و جمار و خرمای کال: همگی آنها یسوبت آور و از همه بیشتر خرمای کال دارای ای خاصیت است و پس از آن طلع. طلع و جمرا برای مزاجهای حار بسیار مفید بوده و جوشش خون را آرام می سازند. نفخی که از خوردن آن در رگها عارض می شود و همچنین یبوست مزاجی که در نتیجه مصرف نمودن آنها پدید می آید بوسیله زنجبیل و غداریقون و گوارش گرم مرتفع می شود.

خرمای خشک

تمر یا خرمای خشک بدن را گرم و فرقه می سازد و خون محکم و غلیظ و پست تولید می نماید، کبد و طحال را سنگین می کند، برای سینه و روده و ریه سازگار است. باعث سردرد و چشم درد می شود، مفاصل را نرم می کند و خستگی را از بدن دور می نماید، کسانیکه مبتلا به صرع، چشم درد، زخم دهان، گلودرد و درد لثه و دندن می باشند و یا در کبد و طحال احساس سنگینی می کنند باید از مداومت و زیاد خوردن آن اجتناب کنند و اگر مجبور بخوردن آن شوند باید ضرر آنرا با خوردن سکنجبین شکری ترش ساده و مکیدن انار ترش و خوردن غذاهای سرد و پخته های ترش و غرغره با سرکه و سکنجبین اصلاح نمایند

1- از منافع الاغذیه و مضارها نقل شد.

و نیز باید بفصد و حجامت اقدام کنند و شکم را با خوردن آب اناریکه با پیه آن فشرده شده باشد لینت دهند. اشخاصیکه مزاجشان سرد است با خوردن آن فربه می شوند و برای درد ورک کهنه و درد پشت نافع است. اقسام تمر زیاد است و این خواصی که ذکر کردیم در نوع تمر لطیف و شیرین بیشتر است. براس کسانیکه لثه و دندانهایشان خوب نیست بعد از خوردن تمر باید دهان را باآب نیمگرم بشویند و دندانها را با انگشت خوب بمالند و بعد در دهان مقداری گلاب که در آن سماق خیسانیده باشند نگاهدارند و یا مقداری طرخون در دهان جویدن بمکند و مدتی در دهان نگاهدارند تا از زحمت جوشها و تاولهای دهان و کلیه دردها مصون بمانند.

اگر خرمای خشک را با شیر حیوان تازه زائیده (فله آغوز) یا پنیر تازه یا خرمائی که در شیر خیسانده باشند بخورند باید لثه را با آب گرم شسته و با گلاب غرغره نمایند و نباید پس از آن شراب مسکر بنوشند مخصوصا کسانیکه از سردرد و چشم درد مینالند. کسانیکه مزاجی سرد دارند باید در این موقع گوارش مسهلی بخورند.

اگر شخصی که مزاجش گرم است در اثر خرمای خشک با شیر آغوز یا فله در معده احساس نفخ و مالش نمود باید از مسهلهائی که ما معمولاً در فصل تابستان دستور میدهیم و بدن را گرم نمی کند بخورند.

اگر خرمای خشک را در شیر بخیسانند و بخوردن ان ادام دهند نیوری باء را زیاد می کند بخصوص اگر در شیر مقداری دارچین بریزند ولی اینکار برای مزاجهای گرم خطرناک است چه سبب

ابتلا به تب، دمل، سردرد و چشم درد شده و مخصوصا در فصول گرم این عوارض بصورت شدیدتری عارض می گردد.

اگر بعد از خون گرفتن اقدام به اینکار شو باز هم سودی ندارد زیرا نتیجه مطلوب بدست نمی اید و بتر آن است در خلال ایامی که آنرا مصرف می کندن بیکی از وسائلی که گفته ایم حرارت را فرو نشانند و موقعیکه احساس هیجان یکی از این عوارض را می نامیند فورا آنرا اصلاح کنند و پس از آرامش مجدد اگر خواستند میل نمایند بهترین فصل خوردن خرما در موسم سرماست. در این فصل بدن را فربه می کند وبر قوت باء می افزاید، رنگ صورت را نیکو می سازد و بیماریها و دردهای ناشی از برودت را اگر در شخص وجود داشته باشد از ریشه علاج می نماید.

خرمای نارس (بسر) و خرمای ترد (قسب): این دو نوع خرما نیز در مزاج یبوست می آورند و از معده دیر خارج می شوند و نفخ بسیار تولید می کنند، بااین حال با معده سازگارند.

خرمای تر (رطب)

خرمای تر گرم کننده است و تولید خون غلیظی می نماید که به سرعت تبدیل بصفرا می شود. برای مزاجهای حار و جگرهای گرم ناسازگار است و نیز برای کسانیکه زودزود بهسردرد و چشم درد و گلودرد مبتلا می شوند و دچار جوشس و تاول در دهان م گردند و در جگر و طحال استعداد ابتلا به سده دارند زیان بخش است. خرمای تر اقسام گوناگون دارد، بدتر از همه برای مزاج خرمائی که جسم آن سنگین تر و حرارت آن شدیدتر و شیرینی آن بیشتر باشد. بطور کلی خرما برای امزجه گرم خوب نیست، کسانیکه مزاجشان گرم نیست و اعضای درونیشان هم ضعیف

نمی باشد و تحریک نمیشوند با خوردن خرمای تر چاق می شوند و نیازی باصلاح ندارند.

کسانیکه مزاجشان حار است پس از خوردن این نوع خرما باید اول دهن را با آب جوشیده نیم گرم چندین دفعه و بعد با آب سرد بشویند و مضمضه و غرغره نمایند. کسانیکه خیلی مزاجشان گرم است باید با سرکه خالص غرغر و مضمضه کنند. اشخاصیکه التهاب مزاجشان کمتر است باید با سکنجبین این عمل را انجام دهند و بعد از آن مقداری سنکجبین ترش ساده یا انار ترش یا سکباری ترش یا آش آبغوره یا بعضی داروی سرد کننده ترش و یا آهال (سوپ گوشت گاو که با سرکه پخته باشند) و قریص و امثال ان بخورند. اگر پس با خوردن مزاج یبوست داشت و نفخ شکم سبب صدا و ناراحتی شد مقداری شراب گل سرخ مسهل و جلنجبین ترمدی بخورند.

زیب (مویز)

خاصیت معتدل دارد و حرارت زیاد تولید نمی کند. نوع قرمز آن شیرین تر و خاصیت قبض آن کمتر است، برای سینه وریه و معده سازگار و کبدی را که جاذب رطوبت باشد فربه م سازد و جز باشخاصی که مزاج حار دارند بکسی آزار نمی رساند.

برای اصلاح آن سکنجبین کمی میوه های ترش باید خورد، برای مزاجهای بارد نافع و نحاجتی باصلاح ندارد مگر آنکه از خوردن آن در مزاج شخص نفخی تولید شده باشدو آنهم درصورتی است که روی آن آب زیادی نویه باشن، این نفخ هم بزودی پراکنده وخارج می شود و از نسج روده ها بداخل نفوذ نمی کند و

از این جهت است که چنین نفخی بدخیم و خطرناک نیست و به آسانی از بدن خارج و بخوبی پراکنده می گردد.

کشمش

شبیه بمویز است با این فق که اثر لینت کشمش در مزاج بیشتر و طبعا خاصیت قبض آن کمتر و بآسانی از لوله هاضمه خارج می گردد.

یادآوری: یادتان هست در جلد قبل بیان داشتم اتز بزرگترین دانشمند ایران بلکه جهان روز زکریای رازی هم مطالبی در هر مورد می آورم تا با آنچه اسلام ر چند صد سال قبل از زکریا بیان داشته و آنچه را وی گفته هر دو را با حقایق علمی روز مقایسه فرمائید تا یین حاصل نمائید که نبی گرامی اسلام با وحی ارتباط داشته و ائمه اطهار از خاندان وحی بوده اند (باز هم به جلد قبل در این مرود مراجعه فرمائید)

مرداد 1348

قابل توجه

هدف کتاب اولین دانشگاه و آخرین پیامبر بیان اعجاز علمی قران وقمایسه حقائق آن با آخرین پژوهشهای علمی دانشمندان است و از این نظر که دانشمندان در رشته های مختلف علوم هر روز بکشف و تحقیق تازه ای نائلمی شوند و در نتیجه چهره های جدیدی از حقائق قرآن آشکار می شود، مؤلف کتاب ناچار است که این گونه مباحث را تحت عنوان استدراک (آنچه قبلاً در دسترس نبوده است) در آخر هر جلد ضمیمه کند، اینکه شما در صفحات اینده با قسمتی از این حقائق قرآن و پژوهشهای علمی جدید آشنا خواهید شد.

استدراک

صفحه 26 سطر 8 : در اینجا شرح دیگری که اشکالی را برطرف می کند لازم است ودر بهداشت نسل داده می شود

صفحه 72 سطر 13: هر چند دژنرسانس عصبی باخرما اصلاح نمی شود

صفحه 73 سطر 12: و حلم و براباری بیتشر جنبه روانی دارد.

صفحه 113 سطر 8 : علت چاق دشن و یا لاغر گردیدن را بسیاری چنین پنداشته اند: اگر بعد از خوردن انگور فعالیت درکار باشد قندش سوخته شخص ضعیف می شود و اگر پس از صرف انگور خواب و استراحت طولانی بود چاقی بوجود خواهد آمد.

صفحه 114 سطر آخر: فراموش نفرموده باشید در جلد ششم بحث جالبی شده از خواص مضمضه کردن شیر که چه فوائدی از مله برای دندانها دارد و درباره الکل کافیست گفته شود کسانی که الکل راتی دردان بمدت کوتاه نگه میدارند دندانهایشان ترک ترک می گردد.

صفحه 145 سطر اول: و پیردردی کش ما گرچه ندارد زر وزور خوش عطابخش و خطاپوش خدائی دارد.

ص: 302

صفحه 150 : افسانه های شراب: در افسانه های یونانی دیونوسوس (باکوس) خدای شراب بود بعد خدای مستی گردید و بالاخره پذیرفت خدای رستگاری بشر باشد شکل او نزد یونانیان بصورت کودک شاخدار (Zageros) و میگفتند پدرش زئوس (خدای خدایان) و مادرش دختر زئوس است اما زن پدر (زن زئوس) بنام هرا (Hera) بر منزلت اورشک برد و تیتان ها را تحریک کرد او ا بکشند و زئوس ازاین جهت او را بصورت گاو درآورد و زائو او را به لمه (Semele) داد و از او آبستن شد و بزاد دیونوس را.

دیو دوروس مورخ قرن اول پیش از میلاد افسانه خدای شراب را چنین دانسته: زاگرئوس به برکت زئوس از دمه تر (Demeter) پدید می اید که زئوس باران و دمه تر زمین است و از این قبیل افسانه ها زیاداست که هیچ جای گفتن در اینگوهه کتابها ندارد و برای آن آورده شد که: همانگونه که همه میدانند فحاشی در کوکان در بزرگی مبدل به تملق و چاپلوسی م گردد وبهمین منوال در اجتماع قدیمتر افسانه خدایئ شراب چون اجتماعش برشد بیشتری رسید مبدل باصطلاحات صوفیانه گردید و ...

صفحه 174 سطر دوم،مصرف کم الکل هم میتواند در کبدی که قبلاً عفونت عفونت یا بعلت دیگری آسیب دیده است ریان بزند و ایجاد سیروز کبدی کند (نشریه انجمن پزشکان شماره سوم سال سوم صفحه 65 ترجمه از مدارک علمی) اگر بعضی بیماران هر چکینی الکل حتی بمقادیر کم بنوشند در استخوانهای مبتلا شده و همچنین در کنونهای دیگر بیماری ممکن است درد پیداشود ... همینطور در متاستاز کارسینوما درئسوزینوفیلیک گرانولوما... (انتشارات

دانشگاه شماره 1127 بیماریهای خون صفه 322).

بیشتری رسید مبدل باصطلاحات صوفیانه گردید و ...

صفحه 174 سطر 12: الکل بین زن و مرد برای ایجاد حاملگی های نامشروع رل مهمی را دارد، زنان را متهور، ساده لوح ومسامحه کار می نماید. الکل حتی بمقدار کم به بیشتر مردان حالت تجاوز کارانه ای می دهد به طوری که اغلب مردان در چنین موادی کنترل خود را از دست می دهند. دکتر هورسلی گانت استاد دانشگاه جان هاپکینز پس از تجارب مختلفی که روی حیوانات به عمل آورد چنین نتیجه گرفتکه الکل حتی بمقدار کم فعالیت جنسی را در سگها مشکل می سازد و مصرف زیاد آن فعالیت جنسی را بکلی از بین برده و در بعضی سگها نازائی های موقتی بوجود می آورد و دکتر قرد و دکتر بیخ میگویند عقیده غلطی است که الکل تحریکات جنسی ایجاد م یکند بلکه الکل قیود اجتماعی که افراد را مجبور به کتمان و حیا می نماید از بین برده و اولین خاصیت آن از کار انداختن نقطه ای از مغز است که ناراحتی ها و ترسها از آنجا سرچشمه م گیرند و بهمین علت است که ما را در امور جنسی گستاخ تر می سازد (آفرین بر این دو دانشمند که به مفهوم واقعی کلمه «خمر» قرآن وقوف عالمانه حاصل کرده دانسته اند «خمر» خمر مغز است.

صفحه 175 چهار سطر مانده به آخر : از لحاظ فیزیولوژی یکی از کارهای الکل مهار کردن هرمن ADH (Antidiuretic Hormone) هیپوفیز حلقی است که کار این هورمون جذب مجدد آب از لوله های پیچیده دور (دکستیال) کلیه و لوله های کولکتور (جمع کننده) کلیه است و وقتی این هرمن فلج شد چون آب جذب

ص: 304

نمی شود لذا ادرار زیاد می شود و همیشه انسان می بیند که مست شده ها شلوار خود را اغلب تر می کنند البته علت اصلی از کار افتادن حواس است اما زیاد بودن ادرار در مثانه هم در ایجاد اینحالت دخالت دارد (چه بسا که شبهای تعطیلات و مستی بسیاری از نامبردگان مشاهده شوند که آلت خود را درآورده مشغول ادرار کردن هستند کمبود هرمن ADH موجب دیابت بیمزه هم می شود. برعکس الکل که ترشح ADH را کم و در نتیجه ادرار را زیاد می کند بعضی مواد (مرفی آدرنالین ارژنین استیل کلین نیکوتین داروهای بیهوشی و ...) موجب تحریک ترشح ADH و کمی ادرار می گردد.

صفحه 195 سطر 7: پیدایش یبوست علل دیگری نیز دارد. نامنظم بودن زمان اجابت و عجله کردن و ...

صفحه 195 سطر 15:

قمار زنا مشروب و ... از گناهان بزرگی است که سخت مورد نکوهش اسلام قرار گرفته است اما سفارش اسلام اینست که دختر بمشروبخوار داده نشود و این مسئله مرا شدیدا به چنین سئوالی میداشت که چرا در امر ازدواج کار مشروبخواران به ابتذال بیشتر از موارد دیگر کشانده شده است (تاکنون مؤمنین قضیه را چنین توجچیه م کردند که زندگی با کسیکه مست بخانه می ایدسخت است در صورتیکه میتوان در غیر خانه مستیکرد وزندگی زن بامرد زناکار یا قمار باز اگر سخت تر نباشد آسانتر هم نیست) تا این که در همین چند روز اخیر اعلام علمی گردید (آخر مرداد 49) که

اعتیاد بالکل دیگر در زمره بیماران روانی نبوده جنبه ارثی یافته است زیرا ضمن بررسیها به این نتیجه رسیده اند که نزد فرزندان اشخاص معتاد سوخت و ساز غذائی چون بمرحله اسید لاکتیک رسید (در جلدهای قبل باین مراحل اشاره شد) نقص (احتمالاً نقص دیاستازی یافته و چنین فرزندانی خود را نیازمند شرب الکل می یابند (چنانچه در مراحلی احتیاج اشخاص عصبانی بدخانیات محسوس است) یعنی هم اکنون باثبات رسیده فرزندان اشخاص معتاد زمینه و استعداد بسیار مساعدی جهت پذیرش اعتیاد بالکل دارند و از این جهت که معتادین در اجتماع بناچار زیاد نشوند امام علیه السلام انتخاب همسر مشروبخوار را ممنوع ساخته است.

جلد 8

اشاره

ص: 1

ص: 2

ص: 3

ستایش

سبحان اللّه

توحید خالصی که اندیشه های عالمانه روز آن را می طلبند و در انحصار مسلمانان است(1) مسلمانانی که هم در مرحله عقیده ایمان به خدا دارند و هم در مرحله عمل خدا را عبادت می کنند.

درود :

درود بر نبی گرامی اسلامی و دوازده جانشین ایشان به ویژه درود بر تشکیل دهنده حکومت واحد جهانی پیشوای وقت و امام زمان حضرت محمد ابن الحسن العسکری ارواحنا فداه.(2)

1- ستایش و درود را که به طرز جالب و خاصی در آغاز جلد اول چاپ سوم به بعد آوردم ملاحظه فرمائید
2- شرح در صفحه بعد.

ستایش

معلم اولین کلاس خدا بود !.

کلاس برای این تشکیل شد که خلقت تشریع از آفرینش تکوین جدا شود و استقلالی گیرد بلکه قسمتی از آن باشد تا آدمان سوا از سایر موجودات در تکامل سرعت گیرند و زودتر به هدف آفرینش: فضیلت و سعادت و کمال برسند.

قبلاً باید گفت علت چیست مجدد درباره ستایش به شرح بسط پرداخته ام:

در هفت جلد گذشته عنوان ستایش اینگونه بود «سبحان الله توحید خالصی که اندیشه های عالمانه روز آن را می طلبد و در انحصار مسلمانان است» و ستایش مذکور خلاصه ای از اینکه:نماز عمود دین مسلمانان است، نماز تشکیل شده از همان اصلی که بر دین مرتب است (عقیده به دل - گفتار به زبان - عمل به جوارح و ارکان) عقیده در تکبیره الاحرام به دل می گذرد و گفتار در دو قسمت بیان می شود و حرکات نماز از قیام و قعود و تشهد و سجده و رکوع (از آنجا که دین همانا عقیده به دل و گفتار به زبان و عمل به جوارح و ارکان می باشد و نماز نشان دهنده نمونه ای از بهترین آنهاست لذا: نماز عمود دین است.)

گفتار نیز دو نوع است یا تکرار کلمات اهلی (حمد و سوره) یا جملاتی که بنده نمازگزار می گوید. خلاصه اینکه هر حرکتی

و سخنی که از نمازگزار است چون درخور ستایش ذات اقدس پروردگار نمی باشد با معذرت خواهی و منزه است ذات مقدسش (سبحان اللّه) همراه می باشد چنانچه در سجده می گوئیم سبحان اللّه در رکوع سبحان اللّه ، در تسبیحات اربعه سبحان اللّه (از آنجا که از میان ماده محدود طلب بینهایت نادرست است: هر گونه ستایشی با توجه به جنبه آفرینشی که دارد باید در مقام ستایش، آفریدگار را تسبیح و تنزیه کرد)

در هفت جلد، پی در پی ستایش را به روش مذکور آوردم و اینک یکی دیگر از امتیازات ستایشی مسلمانان.

نخستین معلم خدا بود. محصلینش کلاسش: اولین پیامبر حضرت آدم و فرشتگانی چند.

درس چند برنامه اجرا شد.

رشته تحصلی بحثی از شروع آفرینش تشریع.

این را هم باید دانست که این قسمت برای همه جالب نیست مگر اینکه با دقت مطالعه شود که در این صورت جالب بلکه مطبوع خواهد گردید.

حقیقت اینست: هر فرزندی چه از خانواده فقیر باشد یا ثروتمند و متمکن، والدین به آنان نان داده به مدرسه گذاشته می شوند قلم خواسته اند رسیده دفتر طلبیده اند حاضر شده و چون جواب بیشتر در خواستهایشان همیشه مثبت بوده تا زمانی که به سن مخصوص نرسند والدین را باب الحوائج دانسته و آنان را برای برآوردن هر گونه نیازمندی کافی می دانند بعد که به کمال رشد و عقل رسیدند و حس تشخیص در آنان قوی گردید یکی می فهمد پدرش فقیر است و دیگری که امتیازاتی دارند. (واحد بزرگ آن در سطح مملکتی

مشاهده می شود که آدمی باید قوای عقلی اش به حدی برسد تا بتواند بفهمد کشوری که تاکنون بوی نان داده، مدرسه و دبیرستان داشته و ... آیا در سطح بالا و مترقی است یا خیر) مطالب مذکور نیز باید مورد مطالعه کسانی قرار گیرد که در جستجوی درک بیشتر عظمت اسلامند و اینگونه اشخاص در وهله اول باید غرب زده نباشد و غرب زده کسی است که نه اسلام را درک کرده نه غرب را، نه اسلام بدون خرافات و دور از آنچه دستهای ناپاک به آن وارد ساخته و نه غرب را منهای رسوائی هائی که دارد آخر نبی گرامی ما بکارهائی دخالت می فرمودند که انجامش از بشریت ساخته نبود و اگر در کارهای دیگر دخالتی کردند منظور انتخاب اصلح بود و آن هم به عنوان اینکه سر رشته را بدست داده باشند. هزاران سال بر علم بشریت می گذشت و بلکه میلیونها سال ممکن نبود و نیست بتوان فهمید چرا نماز صبح باید دو رکعت باشد و عصر چهار رکعت و سجده دو تا باشد و رکوع یکی؟ ولی در ریزه کاریهای جراحی دخالت کردن مربوط به بشریت است و آن هم امروز در دست دیگران (بشر نمی تواند اصول بسازد زیرا باید خودش دارای طبیعت ثابت باشد در صورتی که در این جهان تفکر و تکامل ثبوت برای انسان نیست و بدون اصول هم مسئله حل نمی شود لذا باید پیامبری از جانب خدا بیاید. زندگی کردن بشری که اندیشه و عقلش حدی ندارد در میان ماده محدود گویا در قفسی مانده است که باید آن را بشکند و بالاخره به جهان بی نهایت به پیوندد لذا بشر زندانی نمی تواند اصول بسازد بلکه باید آنکه با بی نهایت و محیط بر کل شی ء ارتباط دارد به اصول سازی و

رهبری بپردازد.)

آری درس را چند برنامه بود که دوتای آن را قبلا ذکر کردم یکی را در جلد اول(1) و دیگری جلد دوم(2).

در جلد اول تحت عنوان «اجرای برنامه نفخ روح» و دوم «برنامه عرضه امانت».

خلاصه برنامه اول: خدا خواست خلیفه خود را در زمین معین کند فرشتگان خواستند خلیفه باشند که دانستند خلیفه خدا باید دارنده حالتی بین جبر و اختیار باشند تا به سرعت بتواند برسد بجائی که بجز خدا بیند. (بین جبر و تفویض بودن یعنی رسیدن به مقامی که بتوان گفت. اراده از خداست و اندکی از آن را به بشر داد.)

شیطان نشان داد که دشمن نیرومندی برای انسان بوده و می تواند بدیها را پشت سر گذاشته به سرعت رو به کمال و خداشناسی برود و یا به بدیها آلوده گردد (اولین تضاد شیطان است و اگر شیطان نبود گناهان شناخته نمی شد تا آدمی آنها را پشت سر گذاشته رو به سعادت برود و هر تضادی در محل خود بجا و نیکو آفریده شده چنانچه اگر بیماریها نبود علم شیمی نبود و اگر بود تا بدین پایه نبود و اگر .. انسانهای غیرقابل ذکر (انسانهای قبل از حضرت آدم) بودند و انسانهای قابل ذکر (با آمدن پیامبر تاریخی یافتند و تذکری داشتند) غیر قابل ذکر یعنی کسانی که غرائز بر آنان حاکم بود و با

1- چاپ سوم صفحه 192.
2- چاپ دوم صفحات مقدمه.

آفرینش تشریع و ارسال حضرت آدم و قرار گرفتن شیطان در برابر آدمیان عقل و منطقی بوجود آمد زیرا غرائز همینکه در برابر رادع و مانع و تضادی قرار گیرند عقل به وجود می آید و با همین برنامه (قرار گرفتن شیطان در برابر انسان) معلوم می شود انسان بین جبر و اختیار است و قرار گرفتن بین جبر و اختیار یعنی محل آفرینش عقل.

حوا بود و آدم و درخت منهیه و ظاهر شدن عورت آنان و تکبر شیطان و ملعون و مطرود شدنش و علم آموختن حضرت آدم که برای هر کدام شرحی است و ترکیب و توجیه همه در روانکاوی و روانشناسی جای شگفتی و اعجازی است که از قرآن مشاهده می شود زیرا:

اگر فریدیسم رها کردن تمایلات جنسی و کارل مارکس و انگلس برتری اقتصاد را مایه سعادت می دانند و ... قرآن شکم و اقتصاد (درخت منهیه و بخور و نخور) و روابط جنسی (ظاهر شدن عورتها) را در زندگی انسان دخالت داده و برای هر کدام محل و ارزش مخصوصی قائل است ولی آنچه باید گفت:

شیطان به علت تکبر و حس تفوق طلبی اش که گفت خلقت من از نار است و آدم از خاک و سجده نکرد و رانده و معلون شد، نشان دهنده این مطلب است که تفوق طلبی در ترازوی روانکاوی سنگین تر از امیال جنسی است فی المثل اگر گفته شود : هر کس به کره مریخ برود برتر شده و جهانیان همه او را خواهند شناخت (در حقیقت به آنان گفته اند غریزه تفوق طلبی آنان ارضا و اقناع خواهد شد) یا بگویند کسانی که حاضر به رفتن مریخند بدانند در آنجا به روابط

جنسی مورد علاقه اشان خواهند رسید مشتری پیشنهاد اول شاید بیشتر باشد !.

نتیجه آنکه برنامه اول چگونگی گرم و گیرا شدن جهان بشریت و مکانیسم سرعت گرفتنش را در جاده تکامل و ... نشان داد.

خلاصه برنامه دوم: در این برنامه به اثبات رسید 1 - دین برای بشر ضروری است 2 - پیامبرانی باید فرستاده شوند 3 - پیامبران باید از نوع بشر باشند 4 - و 5 - و 6 - و 7 (1):

چند برنامه دیگر است که دوتای آنها باید گفته شود و اگر کسی خواست برنامه ها را به شماره درآورد باید تمام عناصر و مواد و اشخاصی که در زمان جدا ساختن تشریع از تکوین نامی از آنها به میان آمده همه و همه را بنویسد آنگاه رابطه هر ک دام را ابتدا با یکی از آنها و سپس با دو و بعد سه و چهارتا و ... آنچنان حساب نماید که هر کدام برای یک نوبت با دیگری یا دیگران در کنار هم واقع و به حساب آمده باشد مثلاً شیطان و آدم یک برنامه - شیطان و حوا یک برنامه - شیطان و درخت منهیه - شیطان و فرشتگان - شیطان و ... شیطان و آدم و حوا یک برنامه - شیطان و آدم و درخت منهیه - شیطان و حوا و درخت منهیه - شیطان و آدم و حوا و درخت منهیه - شیطان و ... و از این میان به ذکر دو برنامه می پردازم:

سومین برنامه رابطه شیطان است با آدمی که به او علم آموخته شد (و علم آدم الاسماء ...) شیطانی که سجده نکرد و تفوق خلقت ناری خود را بهانه آورد.

در این برنامه عملاً نشان داده شد ه که می توان عالم بود، اتم را

1- به جلد مربوطه مراجعه شود.

شکافت، کرات را مسخر ساخت و ... ولی مهار کردن شیطان و به سجده انداختنش در برابر اشخاص عالم به وسیله دانش ممکن نیست و تنها رشته ای که بر گردن شیطان می توان نهاد و بر او مسلط گردید رشته اخلاصی است که بندگان مخلصین خدا صاحب آنند و چه بسا علومی که بسیار ارزنده تصور می شوند اما حقیقت آن است که در مخرب ترین همه اند و علمی بکار سعادت آید که با دین باشد و دینی استوار است که با علم همراه. (به عنوان نمونه کشوری باشد عالم و دچار کفر و اضطراب و مملکتی به تصور دیندار و گرفتار جهل و تعصب) و چه بسیارند پرفسورهائی که دین ندارند و مزاحم بشریت اند.

چهارمین برنامه که هدف فعلی و اصلی است و از برنامه های بسیار مهم می باشد گویای روابط بین محصلین (فرشتگان - آدم) و خدا و رساننده نحوه پرستش آنان نسبت به ذات اقدس الهی است .

فرشتگان ، آدم و شیطان و یعنی محصلین کلاس به معلم ذوالجلال کلماتی (انک انت - عبادک و ...) معروض داشتند که نشانی از علاقه عقیده ای آنان بود نسبت به خدا. اما در مرحله عمل و عبادت فرشتگان سجده کردند و شیطان نکرد و آدم اختیار دارد عبادتی و عملی انجام بدهد یا ندهد (بین جبر و اختیار قرار گرفت) که در صورت اول از بندگان مخلص بوده و به دسته فرشتگان پیوسته و در غیر اینصورت ازمرده شیطان.

بنی آدم نیز همه و همه بر منوال مذکور تقسیم شده و می شوند: از هر کس سئوال شود خالق تو کیست و انگشت بر تکمه اعتقادی اش گذاشته شود پاسخ بر می آید: خدا (ایمان به غیب) اما در مرحله عمل

و عبادت سوای عباد اللّه المخلصین یکی بت پرست است، یکی مار می پرستد، دیگری گاو، کوه، ذکر و آتش و ... و بالاخره انسانهائی که انسانی را مظهر می دانند: انسانی را هنگام عبادت به نظر می آورند، جا و قبر انسانی عبادت می کنند و ...

(1) خلق یک امر واقعیت داد خارجی است.

(2) انسان بر حسب فطرت از حق پیروی می کند.

(3) چون واقعیت های خارجی در مرحله علم انسان را معتقد می سازد و در مرحله عمل می توان از آن پیروی کرد یعنی در مرحله علم اعتقاد است و در مرحله معلوم عبادت به همین جهت با توجه به سه سرفصل فوق نتیجه زیر حاصل است:

از هر کس که مختصر گامی فراتر از عالم ماده نهاده و به معنویتی ایمان داشته باشد سئوال شود: درباره آفریدگار دستگاه با عظمت آفرینش آیا اعتقادی دارد؟ در مرحله علم و بر حسب فطرت جواب خواهد داد: به خدای نادیده ایمان دارم که آفریدگار همه چیز اوست، اما زمان عبادت و عمل انسانی که دوست دارد همه چیز برای وی معلوم و محسوس باشد بت می پرستد یا گاو و یا انسان و یا کوه، آتش. مار و ... یا حداقل به آنها تکریم و تعظیم معنوی و عبادتی می نماید.(1) (از کرامت قرآن است که کلمه ایمان را در برابر بت بکار نبرده بلکه کلمات عبادت و تعظیم آورده و من بلکه ما مسلمانان همه چیز را از قرآن داریم).

1- با آنکه آتش (آذر) جزء سه الوهیت و کم کم فرزند اهورا مزدا محسوب شده است (ایران در زمان ساسانیان صفحه 167).

اگر از مار پرستی سئوال شود آیا مار ترا آفریده می گوید خدا مرا آفریده اما عبادتش با مار پرستی است.

چنانچه از گاو پرست بپرسید آیا خالق تو گاو است؟ خواهد گفت آفریدگارم خداست ولی در برابر گاو تعظیم و تکریم می نماید.

در صورتی که از انسان پرست درخواست شود آفریدگارش را نشان دهد با تعجب از سئوال خواهد گفت البته البته که خلقت به دست خدا آغاز گردید ولی هنگام عبادت در برابر انسانی مصلوب زانو می زند و در اعلان های مذهبی اش همیشه این دو کلمه درج شده. THE. GOD - GOD که منظور خداست و حضرت مسیح که خدایی است با THEمعرفی شده و جزو محسوسات و شناخته شده ها در آمده یا LE DIEW - DIEV خدا و مسیح که THE و LE در زبانهای انگلیسی و فرانسه عملی دارند مشابه «ال» در عربی خوشبختانه اسم خاص پروردگار مسلمانان همیشه با «ال» بوده و اللّه هم در مرحله ایمان «ال» دارد هم در مرحله عقیده. و انسان پرستهائی که در مرحله اعتقاد خدا دارند و در مرحله عبادت یا جلو قبر افسانی ایستاده او را عبادت می کنند یا شکل و شمائل انسانی را هنگام عبادت در نظر می آورند و طریق دیگر کسانی که خدایشان را حتی در مرحله اعتقاد نیز بزیر کشیده جزو محسوسات مرحله عبادتی در می آورند یعنی خدایشان می تواند با حضرت یعقوب کشتی بگیرد یا در بهشت خرامان راه رود و ...

اما یک نفر مسلمان هم در مرحله اعتقاد می گوید، خدا و هم هنگام عبادت به عقیداش ایمان داشته و

عملش با عقیده اش خواناست.

مسلمانان در هر حال جزو کسانی است که به غیب ایمان دارد همانگونه که کتاب آسمانی اش فرموده است (ذلک الکتاب لاریب فیه هدی للمتقین الذین یومنون بالغیب - سوره بقره) .

مسلمانان برای خدایش صفاتی قائل است که در درجه اول سلب ماده از ذات مقدسش می باشد و بالاخره مسلمان کسی است که چون به عبادتی بپردازد به نام نماز که عمود دینش محسوب است علاوه بر اینکه ایمان به خدا و غیب را در آن معروض می دارد هر سختی و حرکتی را نیز که به عنوان ستایش انجام می دهد با کلمه سبحان اللّه نسبت به ذات ذوالجلال خدا تنزیه و معذرت خواهی می نماید.

(اسلام و بویژه تشیع را به نگر که چگونه از اصالت توحید مراقبت می کند که اجازه نمی دهد حتی برای یک لحظه هم هست موضوعی دیگر توحید را تحت الشعاع قرار دهد و برای نمونه مثال بسیار است و از آنجمله: روز عاشوراست که چون امکان دارد شجاعت و فداکاریهای حضرت حسین مردم را مشغول و از مسئله توحید فارغ سازد خواندن هزار مرتبه سوره توحید را امام علیه السلام در روز مذکور مستحب فرموده تا با یک ذکر توحیدی طولانی ساعات طولانی روز به اصالت دینی که همانا توحید است پرداخت گردد).

در پاسخ سئوال دوستانم که گفتند چرا قبله از اول بیت المقدس بود و بعد کعبه؟ گفتم: پروردگار فرماید فاینما تولوا فثم وجه اللّه به هر طرف رو کنی به جانب خداست وعملاً نیز عبادت مخصوص را مدتی به طرفی و بعد به جانب دیگر قرار داد تا دانسته شود عبادت

اسلامی درمرحله معلوم نیز توجه به محسوس و خانه کعبه نبوده و قابل تغییر می باشد و قرار دادن کعبه به عنوان جلو رو و قبله، کعبه ای که از سنگ است و نماز مراحل حیات (نبات و حیوان) و حتی از شکل آنان به دور تنها برای برقرار ساختن نوعی حق حاکمیت است که بر قرارکنندگی نظم و یکنواختی از درون قانون وضع شده وابسته به آن فهمیده می شود).

ص: 16

گوشت خوک

اشاره

برخی گمان کرده اند آنان که در تکنیک و علم فوق العاده اند هرچه کردند و هر چه خوردند همه و همه از روی فهم و عقل و مطابق موازین علمی است و از جمله گوشت خوک خوردن! و به همین علت که گوشت خوک غذای تسخیرکنندگان آسمانهاست هنوز که هنوز است ولو اینکه قرآن حرام بودنش را قرص و محکم بیان می دارد(1) مسلمانان در برابرش به سه دسته تقسیم می شوند: یا کسانی هستند که نمی خورند و اطمینان دارند چون اسلام بیان داشته علتی و حکمتی دارد یا نمی خورند ولی می پرسند که چرا نباید خرد - یا اندک افرادی که گوشت خوک را می خورند به دلیل آنکه غربیها هم می خورند.

تاریخچه گوشت خوک خوری

در جلدهای قبل به اختصار از پیدایش آتش، چگونگی زراعت طرز تغذیه انسانهای اولیه اشاره شد. اما از چه زمانی گوشت خواری را شروع کرده است کاملاً معلوم نیست.

بشر اولیه ابتدا به کشتن حیوانات ضعیف و به تدریج قوی شروع کرده و در میان آنان بودند کسانی که از خوردن گوشت انسان نیز خودداری نکردند.

انتروپولگ های (انسان شنانسها) بر این عقیده اند که

1- سوره بقره 173 - مائده 3 - انعام 145 - نحل 115.

آدمخوری در دو دوره زراعت در اقیانوسیه و افریقا با قتل به وسیله بیل به شدت درجه خورد رسید و در همین وضع نیز بوده که خوردن گوشت خوک و مرغ نیز شروع شده است.

«محتمل است که در بعضی از کشورهای قدیم اهلی کردن و تغذیه از خوک به طور کلی برای جایگزین نمودن خوردن گوشت خوک، به جای آدمخواری بوده است».

هم اینک به پاره ای از دانستنیهای گوشت خوک اشاره کرده بدون قضاوت و شرح می گذرم.

1 - اوائل جلد چهارم مطلب جالبی نقل شد که خلاصه اش چنین بود:

حیواناتی که مورد تغذیه آدمیان قرار می گیرند به هر نحوی که محصول دهنده باشند یا آنانند که از فضولات و کثافات نمی خورد و دستگاه کنترل کننده ای هم دارند که همنوعان خود را نیز از عمل ناهنجار مذکور باز می دارند مانند زنبوران عسل.

یا آنانند که از پلیدیها هم ممکن است بخورند و در این صورت تا تزکیه و تصفیه نشوند نمی توان از آنان یا فرآورده اشان خورد مانند مرغی که نجاست خوار است یا شتر یا ...

یا حیواناتی که خوردن آلودگیها را دوست دارند و نه خود دستگاه کنترل کننده ای دارند و نه انسان از عهده بر می آید یا می تواند آنان را از پلیدخواری باز دارد مانند خوک.

این جمله از کتابی است که هر سال در آلمان فدرال به عنوان انسیکلوپدی کوچک چاپ می شود: خوک از فامیل ... پلیدخوار است و هرچه جلوش بریزند می خورد.

خوک پلید خوار است، سخن کسانی است که بیشتر از هر گوشت دیگر از آن می خورند و چه بسیارند بزرگان و شاعران

و نویسندگان نصارا که در این باره قلمفرسائی یا سخنسرائی نموده اند که باید کتاب جداگانه بدین منظور نوشت و بردن نام یکی از آنان بی تناسب نیست و آن شاعر معروف امریکا به نام ویتمن است که تحت عنوان برگهای علف شعر 12 بندی سروده و در آن راجع به خوک که در زباله ها و کثافات می چرد مطالبی بیان داشته در 150 سال پیش.

خوک خوردن پلیدیها را دوست دارد، حرف نیست خود در یکی از باغ وحشهای بزرگ دیدم بزغاله ای پشکل می کرد و خوکی آنها را می خورد، خوک دیگری در گوشه ای که اندک آب بارانی ایستاده بود ادرار کرد و سومی از آن می آشامید حتی شنیده شد خوک فضله خود را می خورد و آنچه مسلم است کثیف ترین محل را نصارا به طویله خوک تشبیه می نمایند.

در مقام سنجش و مقایسه اسلام را گویم که محصول زنبور عسل را که سرآمد پاکیزگان است شفا بخش دانسته و خوک و آنچه از اوست به طبع پلید خواهید بخشیده و حرام کرده است و در این میان تخم مرغ نجاست خوار را قبل از آنکه تزکیه و تصفیه گردد خوردنش را ممنوع نموده است.

خوک از پلید خواران می باشد و به همین جهت اسلام آن را پلید دانسته آیا سخنی است که خود برگزیده ام؟

اسلام آن را تایید می کند. کتابهائی را بنگرید که از اطعمه واشر به اسلامی مطالبی دارند در باب لحم و آنچه مربوط به گوشت است. از پیشوایان اسلام نقل شده که دجاج خنزیر طیور است (قال امیر المؤمنین الاوز جاموس الطیر والد حاج خنزیر الطیر و ...)

و مرغ خانگی را که گاهی نجاست می خورد خوک پرندگان محسوب داشته و در برابر از گوشت مرغان آنکه هیچگاه از پلیدیها نمی خورد تعریف گردیده است و به همین دلیل تقسیم بندی مرا نیز می توان محکم و به جا محسوب داشت که گفتم: زنبور عسل بهترین تهیه کنندگان فرآورده های غذائی است بدین علت که خود نجاست نمی خورد و دستگاه کنترل کننده ای هم با خود دارند که افرادی از آنان پلید خواری نکند و گوسفند و شتر و مرغ و ... در حد میانه اند که امکان نجاست خواریشان هست و باید کنترل و تزکیه و تصفیه شوند و خوک در آخر قرار دارد که تمایل به پلیدخواری داشته و کنترل آن هم سخت می باشد.

2 - اثر فیزیولژیکی خوراکها: خوراکهای مختلف بطور کلی اثرات مختلفی روی انسان ممکن است باقی بگذارد مثلاً هر اه انسان ماهها گوشت گاو سرخ شده مصرف نماید تجربه نشان داده است که ممکن است اعتماد به نفس و شهامت در او زیاد شود و یا خوردن مداوم گوشت خوک ممکن است حس بدبینی در انسان تولید کند. یا گوشت گوسفند در انسان غمگینی تولید می نماید و فندق - گردو - بادام و انجیر خشک فکر را توسعه می دهد و غیره». (1)

3 - اگر از دانش آموزان هم سئوال شود ویتامین های محلول در چربی کدامند خواهد گفت: ویتامینهای A و D و E و K ، و همه می دانند نام ویتامین های A و D با نام چربیها مانند شی ء

1- صفحه 32 انتشار 1091 دانشگاه تهران (تغذیه و مواد خوراکی).

و سایه اش جدا نشدنی هستند. با این مختصر: مندل و اسبورن ,MENDAL OSBORNE در ضمن بررسیهای وسیع که در تغذیه موش صحرائی انجام دادند به اهمیت نوع چربی در تغذیه حیوان وقوف حاصل نمودند. نامبردگان متوجه شدند: اگر چربی غذای موشها چربی خوک یا روغن بادام بود رشد آنان متوقف می شد و اگر به جای چربیهای مذکور کره یا چربی زرده تخم مرغ داده می شد رشد حیوان به نحو طبیعی بر می گشت و با دادن روغن کبد ماهی به موشهائی که رشدشان متوقف شده بود یا چشمشان عارضه ای یافته اصلاح می شدند.

4 - «احتیاج بشر از نظر تغذیه زیاد است و در عصر ما چه بسا افرادی هستند که در نتیجه سوء تغذیه و به اصطلاح از بد تغذیه ای می میرند.

ضایعات و بیماریهای شریانی (اتروم) و قند فقط مربوط به زیادی کالری طولانی نیست بلکه بعضی از زیاده رویها باعث تشکیل نئوپلازی (سرطان) نیز می شوند.

پس مسئله وارد کردن محافظ ها در مواد خوراکی مورد توجه بشر نبوده و تنها مسئله مهم هم محافظ ها نمی باشند چه بطوری که قبلاً نیز اشاره شده عوامل زیادی در این امر دخالت دارند.

بسیار دیده شده که زیاده روی در مصرف مواد خوراکی، خطری بزرگتر از محافظ ها برای انسان پیش آورده اند و ما از آنها بی اطلاعیم مثلا دیده شده است مصرف زیاد و ممتد نمک بدن را مسموم کرده یا زیادی گوشت که دارای پیرین های زیادی می باشد تولید لیتیازها (سنگها) می نمایند و یا مقدار زیادی چربی به خصوص

گوشت خوک موجب خستگی و ضایعات غیرقابل برگشت سلسله کاردیوواسکولر (قلبی عروقی) می گردد».(1)

5 - در کرتیکوپروتئین های با منشاء مختلف (گوسفند، گاو، خوک و غیره) در ردیف اسیدهای آمینه تغییرات مختصری مشاهده می شود.

پروتامین ها، گلوتاتیون و هورمونهای پپتیدی که کرتیکو پروتیئن ها از آنهاست و ... از جمله پپتیدهای طبیعی می باشند که از نظر شیمیائی آمیدهائی هستند که در اثر هیدرولیز به اسیدهای امینه تبدیل می گردند، و در ردیف اسیدهای امینه آنجا که کرتیکوپروتئین وجود دارد در خوک یا گوسفند و گاو متفاوت است.

6 - ارزش پروتئین ها از نظر بیولژی : «بافت های حیوانی عموما شامل انواع پروتئین هاست که اغلب آنها مختص به بافتی می باشد که در آن یافته می شود و هر یک از آنها از عده ای امینو اسیدهای مختلف تشکیل شده است. بعضی از این امینو اسیدها در بدن انسان ترکیب نمی گردد و باید ضمن رژیم غذائی به بدن رسانده شود.

بنابراین نسبت مقدار این امینو اسیدهای لازم در پروتئین های مختلف قابل اهمیت بوده اساس تئوری پروتئین های مختلف قابل اهمیت بوده اساس تئوری پروتیئن های خالص را تشکیل می دهد. احتیاجات بشر به این امینو اسیدها با نتایج تجربیاتی که با تغذیه موش به عمل آمده کاملا وفق می دهد. در این نوع تجربه ابتدا ابقاء نیتروژن را اندازه می گیرند و سپس حیوان

1- 175 کتاب 1091 دانشگاه تهران.

را که مدت چند هفته تحت رژیم معین و ثابتی نگاه داشته اند می کشند و مقدار نیتروژن موجود در بدن آن را تعیین می کنند. تجربیات مقدماتی نشان داده است که پروتئین های گیاهی از پروتئین های حیوانی به خصوص از آنهائی که در شیر و تخم مرغ یافت می شود نامرغوبتر می باشد این کشفیات در زمان جنگ دوم جهانی تایید گردید بدین معنی که تجربیات برای مرغوب نمودن جنس مرغ و خوک با دادن جیره غذائی که پروتئین آن تنها از نوع گیاهی بود با عدم موفقیت مواجه گردید».(1)

7 - مضار چربی حیوانی: «امروز هیچکس نیست که منکر ضرر چربیهای حیوانی باشد زیرا علاوه بر فشاری که بر کبد وارد می سازد مسئول اصلی و مسبب واقعی تصلب شرائین شناخته شده است... چربی حیوانی عبارتست از پیه و دنبه و چربیهائی که بین پوست و گوشت حیوان واقع شده است و روغن حیوانی عبارت از کرده ذوب کرده و زیانهائی که به چربی حیوان نسبت می دهند ارتباطی بر روغن حیوانی ندارد. خطرناکترین نوع چربی حیوانی طبقه ای است که بین پوست و گوشت قرار گرفته است و این چربی مخصوصا در خوک بسیار زیاد است» (2)

8 - لیپیدها: «گاهی می گویند اثر تمام چربیهای یکی است. اما این گفته همیشه صحیح نیست و بهترین دلیل آن عدم استعداد و یا استعداد مختلف افراد برای قبول انواع چربیهاست بطوری که مثلا بعضی ها روغن خوک را کاملاً تحمل می کنند

1- 101 کتاب 1091 دانشگاه.
2- 45 اسرار خوراکی ها.

و در صورتی که برخی آن را به خوبی نمی توانند تحمل کنند و حتی در عده ای استعمال آن، تولید بیماریهای پوستی نیز می نماید.» (1)

9 - لیپیدها یا چربیها: که از ترکیب الکل با اسیدهای آلی با کربن زیاد حاصلی می گردند، اسیدهای لیپیدها به چهار دسته تقسیم می شوند: اسیدهای اشباعی - اسیدهای غیراشباعی - اسید الکلها و اسیدهای حلقوی.

از اسیدهای غیر اشباع که دارای ظرفیت دوتائی هستند و بر حسب تعداد ظرفیت های دوتائی تقسیم می شوند به:

با یک ظرفیت مضاعف - با دو ظرفیت مضاعف مانند اسید لینولئیک (Linoleic)که در روغن دانه های انگور و در دانه های قهوه و روغن خوک وجود دارد - با سه ظرفیت مضاعف - با چهار ظرفیت منافع مثل اسید آراشیدونیک Arachidonic که در روغن کبد خوک دیده می شود - با پنج ظرفیت مضاعف ...

10 - هورمونهای پپتیدی: «هورمونهای مترشحه از غده های هیپوفیز و لوزالمعده نیز ساختمان پپتیدی دارند. اکسی توسین (Oxvtocine) که آن را اکسی توسین (Ocytocine)نیز می نامند و وازوپروسین (Vasopressine) که هرمونهای مترشحه غده هیپوفیز می باشند اکتاپپتید می باشند. مولکول این پپتیدها به علت وجود سیستین که دارای عامل امین انتهائی است ساختمان حلقوی دارد در ملکول وازوپرسین خوک اسید امینه لیزین بوسیله ارژنین جانشین شده است و عامل کربوکسیل انتهائی اسید امینه گلیکوکل این پپتیدها بصورت

1- 119 کتاب 1091 دانشگاه.

اسید می باشد ...»(1)

11 - شاید تعجب کرده باشید چرا از فسادهای پارازیتی (طفیلی) خوک نامی نبردم و حال آنه همیشه رویه جواب این بود که تریشینوز (Trichinose) طفیلی عضلات خوک است و جنین تنیاسولیوم (Toenia Solium)در گوشت خوک دیده می شود ولی از آنجا که فعلا وسائل بهداشتی را بهانه نجات از این دو بلیه دانسته اند از شرح و بسط و اول آوردنش خودداری شد ولی آوردن یک سرگذشت واقعی را مناسب می دانم:

جوان روشنفکری از شهر یزد برای گذراندن دوره تحصیلات عالیه در امریکا بسر می برد، بیمار شد، غذائی از گوشت خوک تجویزش کردند، گفت مسلمانم نمی خورم، خود در برابر اساتیدی چند، گوسفندی به روش اسلامی ذبح کرد و بکار غذا برد، به او گفتند آنچه از انگل ها در قدیم گوشت خوک داشت و اسلام متوجه و خوردنش را ممنوع کرده بود امروز با رعایت بهداشت گوشت اصلاً دیده نمی شود چرا پرهیز می کنی؟ گفت چشمی که چهارده قرن قبل به تصور شما انگلها را دیده به یقین ما علاوه بر وجود انگلها مضرات دیگری را دانسته که از خوک جداشدنی نیست و تا دامنه قیامت خوردنش را حرام ساخته است. و من اضافه می کنم: با رعایت همین دستور اسلامی حداقل هزار و پانصد سال مسلمانان از شر ابتلا به دو انگل نامبرده مصون بوده اند: انگلهائی که هنوز هم مبتلایان زیادی از آنان دیده می شود و شرح خواهم داد.

12 - باز می خواهم همان موضوع پلیدخواری خوک را

1- 137 کتاب 895/2 دانشگاه تهران.

تکرار کنم

تفاوت هائی که بین حیوانات گوشتخوار - علفخوار - میوه خوار می شود به اختصار چنین است:

دندانهای حیوانات گیاهخوار دارای مینا و عاج نیست و زود فرسوده و کهنه شده می شکند و مخصوص خرد کردن گیاه ساخته شده یعنی ضرس و دندانه دار است و دندانهای گوشتخواران تیز بوده و مخصوص پاره کردن و دریدن آفریده شده است.

حیوانات گوشتخوار چنگال و گیاهخوار سم و میوه خوار دست دارند.

گوشتخوار آب را به وسیله زبان و گیاهخوار با مکیدن و میوه خوار با قورت دادن می خورد و دیدید برای انسان که تقریبا جزو میوه خواران است چگونه قرآن در آشامیدن شیر برای انسان دعا و انتظار داشت که قورت دادنش برایش گوارا و آسان وسائغ باشد.

طول روده اشان در هر سه نوع تفاوت دارد که در جلد چهارم شرح دادم.

عصاره معدی گوشتخواران شدیدا ترش و اسید است و به سرعت گوشت وارد شده را گوارده می کند و دیگران عصاره معده اشان ضعیفا اسید می باشد.

گوشتخواران حملات سبعانه دارند ولی زود خسته می شوند و اگر در دو سه حمله خطرناک اولیه موفق نشوند به زودی از پا در می آیند در صورتی که میوه و گیاهخواران دیرتر خسته می شوند و این موضوع نزد کسانی که درم سابقات طولانی و خسته کننده مخصوصا دوندگی

شرکت می نمایند شناخته شده و زمان مسابقه کمتر به خوردن گوشت می پردازند.

اختلافات دیگری نیز بین گوشتخواران و علفخواران دیده می شود که یکی از آنها عرق کردن و دفع بعضی سمومی از این راه است چنانچه شیر و ببر عرق نمی کنند و سگ فقط ارز راه زبان و خوک از پوزه عرق می نماید و اسب و قاطر زیاد عرق می نمایند.

با توجه به وضع ساختمانی هر کدام از دسته های سه گانه نامبرده و اینکه گوشت زیاد در امعاء میوه خواران مسموم کننده بوده و روده گوشتخواران به سختی و مختصر بر میوه یا گیاه مؤثر است گوشت بدن انسان یا خوک که همه چیز خوارند به هیچ وجه برا ی خوردن خوب نیست (ناگفته نماند با توجه به دلائلی که در جلد چهارم گفتم و اینکه بسیاری اسیدهای امینه یک غذا تکمیل کننده اسیدهای امینه غذای دیگرند و در جلدهای قبلی چند مرتبه تکرار شده، به کمال رسیدن اسیدهای امینه طعامهائی که با یکدیگر به معده می رسند خود بهترین دلیل است که انسان باید در بین حیوانات حالت استثنائی کلی داشته و همه چیز خوار باشد و حد خوردن میوه و گوشت و گیاه را علم و مخصوصا اسلام برای انسان تعیین کرده که همه را به تدریج خواهم گفت، به علاوه با توجه به و الطیبات من الرزق قل هی للذین آمنوا و اجتناب انسان از پلید خواری راه تغذیه و موضوع حرمت خوردن گوشت آدمی جدا و مهمتر از آن است که گفته شد ولی در هر صورت همه چیز خواری توام با پلید خوری خوک بیشتر از هر چیز این حیوان را برای انتخاب غذا دور می سازد).

13 - با توجه به اینکه انسان همه چیز خوار است و از جمله

پستاندارانی که گوشتش به نسبت قابل توجهی به مصرف تغذیه آدمی می رسد و تقریبا همه چیز خواری را در انحصار دارد خوک می باشد به مسئله زیر توجه فرمائید:

سگ گوشت سگ نمی خورد و درنده گوشت درنده و چرنده گوشت چرنده و ... و اگر درنده ای گوشت درنده ای خورد یا چرنده گوشت چرنده عمل دست دوم تغذیه ای انجام داده که با این وضع یعنی در زمان استیصال و ناچاری گوشت خوک و مردار هم بر آدمی روا و حلال می شود و از این لحاظ که انسان همه چیز خوار است و خوک همه چیز خوار و در بعضی مصادیق و مفاهیم نیز کمکی به مطالب عنوان شده ما می نمایند که یکی از آنهاست:

«گزانتین اکسیداز که آنزیم غیر اختصاصی است و پورین ها و پیریمیدن ها و آلدئیدها را هیدرولیز می کند در شیر انسان و خوک وجود ندارد و در سایرین وجود دارد و این آنزیم خاصیت ضد توموری داشته و در موشهائی که دارای تومر پستان بوده اند اثر بهبود بخشی داشته است.(1)

«لذا گوشت خوک - خون - مردار را اگر به عنوان غذا می توان انتخاب کرد اما هیچکدام را نمی توان به حساب تغذیه آورد تا آنجا که در شیره جان و بهترین فرآورده اش «شیر خوک» از داشتن خاصیت ضد تومری مضایقه گردیده است و شاید علت اینکه قرآن مردار - خون - خوک را در کنار یکدیگر قرار داده به خاطر خاصیت زهر آگینی و عاری بودنشان از پادزهرها و تریاقها باشد!

1- صفحه 63 رساله دکترای آقای حسین حاج فرج شماره 1549 دانشکده داروسازی.

این مطلب که مربوط به شیر خوک است و تاکنون هیچکس بحثی از آن نکرده آنقدر اهمیت دارد که 15 قرن قبل اسلام درباره آن می فرماید: هر حیوانی که گوشت خوک بخورد یا از شیر خوک صرف نماید آن چنانکه گوشتش به حالت گوشت خوک نزدیک گردد خوردن گوشت یا فرآورده آن انعام و همچنین نسل وی حرام است. (چنانچه بخواهید اهمیت شیر خوک وگوشتش را در حرام بودن بدانید با این مسئله اسلامی مقایسه فرمائید: حیوانی که تازه خمر نوشیده و آثار خمر در بدنش موجود باشد که ذبح گردد خوردن گوشتش حرام است) آثار خمر در بدن حیوان از بین می رود و گوشتش حلال می شود اما آثار شیر خوک در بدن حیوان که رشدش از شیر مذکور بوده از بین نرفته و بدین علت حرام است و من این موضوع را برای برشمردن علل حرمت گوشت خوک حتی از موضوع ابتلای خوک به کرم مخصوص مهمتر میدانم!

14 - در انسان هیپوگزانتین که از سلولها آزاد می گردد در اثر اکسیداسیون ابتدا تبدیل به 2-6 دی هیدروکسی پورین یا گزانتین و سپس با اکسیداسیون بعدی به 2-6-8 تری هیدراکسی پورین یا اسید اوریک مبدل می گردد و در انسان اگر در مفاصل رسوب کند اسید اوریک رسوب می نماید.

گوانین یا 2 - آمینو - 6 هیدراکسی پورین از گوانو (مدفوع پرندگان امریکای جنوبی) استخراج گردیده و به صورت نمک کلسیم در فلس ماهی و بادکنک ماهی و شبکه چشم ماهی در آمیب ها و پوست خزندگان و خون مبتلایان به لوسمی (نوعی سرطان خون)

و به شکل رسوب در مفاصل خوک دیده می شود 15 - در کلیه بعضی حیوانات (خوک - خوکچه هندی و موش) آنزیمهائی یافت می شود که روی هسیتدین اثر کرده آن را به هیستامین مبدل می سازد

@@@فرمول شیمیایی

16 - خوک می تواند ضررهای اقتصادی یا بدنی بطور غیر مستقیم وارد آورد، زن یهودی که مبتلا به تریشنوز (از کرم خوک) شده بود و پزشکش او را مبتلا گفت از این لحاظ شرم کرد که وی بنابر دستور دین حضرت موسی هرگز گوشت خوک نخورده و بر خلاف دستور تورات عمل نکرده بود(1) پس از تحقیقات چندی و

1- حضرت مسیح همانگونه که به کرات فرمود تورات را بعنوان کتاب آسمانی قبول و خود را نیز از تورات و انجیل جدا نمیدانست.چه شد شد نصارا گوشت خوک را حلال کردند؟

ابسر و اسیونهائی که در دست بود معلوم گردید انگل مذکور در گوشت گاو برخی انواع دیگر گوشت ها می تواند بوده باشد و وجودش در گوشت گاو منوط به این شرط است که گاو در مرتعی چرا کرده باشد که خوک قبل از او در همان محل چریده است.

اینک که باز سخن از تریشینوز و کرم خوک شد به مختصر شرحی درباره آن می پردازم:

تریشین که بعد از این آن را کرم می خوانیم از دسته کرمهای گردی که از انگل مشترک بین انسان و حیوان بوده واز راه خوردن گوشت خوکی که خوب پخته نشده باشد به بدن آدمی وارد می شود. (قبلاً برای جلوگیری از اشکالی که می کنند گفته شود که: سیستی سرکوس لاروی و تریشینوز خوک بدخیم بوده و تنیازیس که هم خوک دارد و هم گاو خوش خیم می باشد).

با وجود رعایت بهداشت و مقررات سختی که در ممالک پیشرفته وجود دارد هنوز مبتلایان به کرم مذکور فراوان بوده و درمانش نیز سخت می باشد.

بیماری مربوطه بیماری انگلی ناشی از کرم کوچک موئی شکل است که دوره زندگی اش در بدن خوک و یا برخی حیوانات دیگر می گذرد ولی در بین آنان که حساسیت سرایتی دارند انسان از همه بیشتر حساس بوده و زودتر مبتلا می شود.

ناراحتی بزرگ بیماری مذکور این است که هزاران مورد بیماری از نظر پزشکان ناشناخته باقی می ماند.

شیوع بیماری در منطقه معتدله شمالی و در امریکا از سایر کشورها فراوانتر است.

علائم بیماری شبیه علائمی است که در انفلونزا، حصبه، مسمومیت غذائی و اغلب ابتلائات انگلی دیده می شود و بر حسب تعداد انگلی که در بدن جای گرفته ضعف و شدت بیماری تظاهر می نماید به علاوه مرحله بیماری خود سختی بیماری را به نحو دیگر نشان می دهد و از مرحله دیگر فرق دارد.

دردهای شکمی، تهوع، استفراغ و اسهال، تورم صورت به ویژه پلک ها علامت بارز تشخیص بوده و در مرحله بعدی عضلات ماضغه، محرک چشم، حلق و حجاب حاجز و گردن و سینه مبتلا می شوند و اینجاست که با امراض عصبی کاملا اشتباه تشخیصی دارند و گلبولهای سفید خون بالا و گاه تا 20-25 هزار می رسد، تنوزینوفیل آن فوق العاده زیاد شده و شناخته بیماری با تست بوسیله محلول تصفیه شده لاروانگل ممکن داشته ولی در مراحل اولیه نتیجه منفی و سه هفته پس از ورود مثبت می گردد. (باید توجه داشت کسانی که آلودگی قدیمی هم داشته اند برای همیشه مثبت خواهند بود).

بهترین درمان برای مبتلایان جلوگیری از ابتلا و آن هم رعایت دستور اسلام یعنی نخوردن گوشت خوک است داروهای ضد کرم و ضد عفونی و مواد ارسینکی و مسهل ها و کرتیزون و عناصر دیگر درمانی و حتی داروی جدید موسوم به تیابندآ Tbiabenda نتوانسته است به عنوان معالج قطعی شناخته گردد.

17 - مطالبی را که از شخص مورد اعتمادی شنیدم و مدرکی نیست اینکه اظهار می داشت در آلمان به این نتیجه رسیده اند که ملکولهای متشکله گوشت خوک بزرگتر از ملکولهای نظیر آن در گوشت گاو

و گوسفند است (از کسانی که اطلاعی دارند انتظار دارم آگاهم فرمایند).

18 - دکتر هیندهده که دیپلمه پزشکی با درجه منسیون بوده و پس از اینکه ناظر کل انستیتوی دولتی برای بررسیهای غذائی گردید و سپس به مقام وزارت خوار بار دانمارک ارتقاء یافت گوید بلکه از این نظریه که عده ای طرف دارد جانبداری می نماید که پرورش خوک ها برای استفاده گوشتشان یک عمل تجملی است که دنیا نباید خود را به انجام آن وادارد.

19 - مطلبی است بدین جهت آورده می شود که در چند مورد نوشته شده است: کسانی که زیاد گوشت خوک می خورند قیافه ای شبیه خوک پیدا می نمایند و قیافه مذکور در اروپا و امریکا فراوان دیده می شود ولی آیا ذکر این قسمت جنبه علمی داشته باشد یا خیر؟ باید به انتظار پژوهشهای علمی بعد بود.

20 - قبلاً بیان شد که در کلیه بعضی حیوانات (خوک - خوکچه هندی - موش) آنزیم هائی یافت می شوند که روی هسیتیدین اثر کرده آن را تبدیل به هیستامین می کند و به زودی خواهید خواند که اسیدهای امینه مورد نیاز بدن بر دو نوعند یکی که بدن نمی تواند آنها را بسازد و ضروری است از خارج وارد بدن شود و آنها اسیدهای امینه ضروری نامند و آنها را که بدن قادر به ساختنش است اسیدهای امینه غیرضروری گویند و هیسیتدین از جمله اسیدهای امینه ضروری می باشد و همچنین والین، لوسین، ارژنین و ..

ارژنین در بین اسیدهای آمینه موقعیت خاصی دارد با اینکه سنتز آن در بدن صورت می یابد چون سرعت فعل و انفعالش برای

تشکیل ارژنین کافی نیست باید به مقدار کافی ارژنین از طریق غذا به بدن وارد گردد تا آثار و عوارض کمبود ار ژنین در بدن ظاهر نگردد.

همانند وضعیت فوق را هیستیدین دارد همان هیستیدینی که در کلیه خوک و موش و خوکچه هندیی افت می شود و چون کسی گوشت موش نخورده و نمی خورد لذا برای دوری حتی از آب دهانش یا فضله و ادرارش اسلام خوردن ماکولات جویده شده یا نیم خورده موش را اجازه نداده است ولی چون گوشت خوک خورده می شده شاید یک علت حرمت آن همین باشد که در بدنش چائی برای آنزیمی وجود دارد که روی هیستیدین اثر کرده آن را به هیستامین تبدیل می کند. هیستیدین چون ارژنین در بین اسیدهای امینه یک نوع شاخصیتی دارد: با آنکه همانند ارژنین در بین اسیدهای امینه یک نوع شاخصیتی دارد: با آنکه همانند ارژنین سنتزش در بدن انجام می گیرد به علت کافی نبودن سرعت واکنش تشکیل هیستیدین اگر این اسید امینه در غذا به مقدار کافی وجود نداشته باشد عوارض کمبود آن در بدن ظاهر می گردد و خصوصیت اثر هستیدین آنکه کمبودش به ویژه در حیوانات جوان تظاهرات و اثر بیشتر خواهد داشت.

21 - انفلونزا به موجب تئوریهائی از خوک ناشی شده به صورت اپیدمی در می آید و گفته می شود منشاء آن آسیائی است ولی به این دلیل آن را انفلونزای اسپانیائی گویند که در 1918 اولین مرحله همه گیری با گسترش زیاد بین کشورهای غربی در اسپانیا رخ داد.

در 1931 توسط محققین اولی ویروس انفلونزا از خوک گرفته و شناخته شد و دو سال بعد نوع مشابه آن در انسان کشف گردید و معتقدند که عامل انفلونزای 1918 همان ویروسی است که در حال حاضر باعث ایجاد انفلونزا در خوک می شود (انفلونزای 1918 بیست میلیون انسان را در سراسر جهان کشت و صدها ملیون

نفر را بستری کرد) و در سالهای اخیر این بدبینی زیادتر شده و اصل منشاء گریپ را بیشتر مربوط به خوک می دانند

22 - برخی عقیده جالبی دارد : گویند ذبح گوسفند و گاو و شتر برای حیوان رنج آور نبوده (علت آن را در برگهای آخر شرح خواهم داد) و حال آنکه خوک حتی هنگام توجه به اینکه قتلش فرا رسیده ضجه می زند و ناله می کند و التماس می نماید و کشتن برایش دردناک است و از این جهت باید از کشتنش حتی خودداری نمود !

بیماریهای خوک

تعجب خواهید کرد همین که می بینید نام بسیاری از بیماریها را می برم که اکثر آنها خوک به آن مبتلا می شود بلکه همه آنها. و انسان نیز در این باره در بسیاری موارد مشترک بوده و راه سرایت بیشتر بیماریها مذکور نیز می تواند از خوک به انسان بوده باشد. ولی این سئوال نیز پیش می آید که : گاو هم تقریبا اندکی کمتر و گوسفند نیز حدود گاو بیماری و مورد ابتلا دارد و جای گفتن نیست که خوک را از روی تعصب مذهبی هدف بحث جداگانه از گاو و گوسفند قرار داده اند.

در پاسخ باید گفت: آنچه در این قسمت نوشته می شود از کتاب انتشار دانشگاه تهران است (1)و اگر بخواهیم همه را بنویسیم رونویسی از کتابی خواهد بود ولی ناچار به ذکر یکی دو سطر از آن بیماریهای مشترک انسان و دام مخصوصا خوک یا امراض

1- کتاب بهداشت گوشت از انتشارات دانشگاه شماره 1141 تألیف آقایان دکتر نشاط و دکتر افشار.

مورد ابتلای خوک که به نحوی بیماری زا هستند از کتاب مذکور می باشم تا همه یقین حاصل نمایند بیماریهای گوسفند و گاو در اغلب موارد کشنده حیوان بوده در صورتی که خوک اکثر بیماریها را گویا برای ابتلای انسان نگه می دارد به علاوه در مواردی خوک مبتلا و محل سرایت است و گاو و گوسفند نیستند ولی به هر حال با ذکر مختصری از آن بیماریها قضاوت را به عهده خوانندگان می گذارم.

اینک پاره ای از آن بیماریها که خوک مبتلا می شود و تقریبا در اکثر موارد انسان را مبتلا می سازد:

سل: بیماری مورد ابتلای گاو - گوسفند - بز - خوک - اسب و ...

بروسلوز: (در انسان به شکل تب مالت) : گاو - خوک - بز - گوسفند - اسب - سگ و ...

سالمونلا انترتیدیس که از عوامل بیماری زای طبیعی جوندگان بخصوص موش محسوب می گردد و در بسیاری حیوانات از قبیل : گاو - گوسفند - خوک و پرندگان.

سالمونلا کلراسویس و سالمونلادوبلن مهمترین سالمونلای بیمایزای خوک و گاو محسوب و هر دو برای انسان بیماریز است.

باد سرخ خوک (Erysipeloid) : در حنجره و لوله گوارشی خوکهای سالم نیز ممکن است عامل تولید آن یافت شود و در صورت مستعد بودن شرایط از قبیل خستگی و یا نامساعد بودن وضع بهداشتی روش پرورش خوکها به حالت بیماری زا در آیند مثلاً هنگام حمل خوکها به کشتارگاه در صورت طولانی بودن راه و ایجاد خستگی غالبا ممکن است عوارض بیماری در بین آنها ظاهر

گردد.

خوکها ناقل میکرب و یا خوکهای بیمار: میکربهای مذکور را با مدفوع و ادرار خود دفع و منتشر می سازند و بدین ترتیب باعث آلوده شدن آب و علوفه و سایر منابع غذائی می گردند و مبتلایان به آن به نوعی فوت می کنند.

لیستریوز (Listerriosis) بین گاو و گوسفند و بز و انسان و خوک دیده می شود.

تریشینوز که تقریبا از خوک به انسان می رسد و قبلاً اشاره شد.

سیاه زخم: مورد ابتلای کلیه دامها : گاو - گوسفند - اسب - شتر - خوک و ... (گربه - سگ - روباه - ببر - شیر - پلنگ - فیل حساسند).

سیستی سرکوز گاو (تنیاساژیناتا) و سیستی سرکوز خوک (تنیاسولیوم) که قبلاً اشاره شد.

اسپارگانوزSparganosis انگلی اتفاقی انسان و موش و ماهی است که بوسیله نوزادهای انواع کرمهای دسته اسپارگانوم ایجاد می گردد. در این آلودگی انگلی کرمهای بالغ روده گربه و سگ بوده و نوزادهای بیماریزای آنها که به نام اسپارگانا خوانده می شود و به طول چند میلیمتر تا چند سانتیمتر می رسند در بافت های قورباغه و مار و گاهی ماهی، موش و خوک و انسان و بعضی موجودات دیگر یافت می گردند. آلودگی انسان مربوط به خوردن یکی از گوشت های قورباغه - خوک یا مار صورت می گیرد.

اپیش تورکیازوکلونورکیاز (Episthorchiasis Etelonorchiasis)از بیماریهای انگلی کبد انسان سگ و برخی دیگر از حیوانات می باشد ... اپیش تورکیس نورکاتکی از انواع کرمهای این دسته است که در هندوستان به خصوص در سگ و خوک و به نسبت کمتر در انسان یافت می گردد.

هتروفیاز (Heterophisis) : از بیماریهای انگلی لوله گوارش موجودات ماهیخوار و خوک می باشد.

پاراگونی میاز (Paragonismiasis) : آلودگی به برخی از پستانداران (انسان - گوشتخواران - موش - خوک) با انگلهائی از دسته پارگونی موس (pargonismus) می باشد.

لیپتوسپیروز که انواع بیماریزایش عبارتند از لیپتو سپیروزایکتروهموراژیه (L.Ictherobaemorrhagiae)مولد بیماری ویل (Weil) یا یرقان عفونی است و موش خانگی مهمترین مخزن انتشار آن است و برای گاو و خوک و گوشتخوران بیماری زاست. لیپتوسپیرامونا Pomoanaکه خوک و گاو و اسب مهمترین مخازن آن محسوب می گردند و لی بیشتر افرادی مبتلا می شوند که در پرورش و کشتار خوک و یا تهیه فرآورده های آن دخالت دارند.

توکسوپلاسموز که از راه منابع غذائی آلوده یا ترشحات و یا مدفوع حیوانات بیمار و همچنین گوشت حیوانات آلوده مهمترین منشاء انتشار آلودگی محسوب می گردد.

در مناطق آلوده نسبت آلودگی در موجودات مختلف بدین

قرار است: سگ 59 درصد گربه 34 بز 48 خوک 30 موش 3-20 کبوتر 10-12 درصد.

هیداتیدوز (Hydatidosis)یکی از شایعترین آلودگیهای انگلی انواع مختلف پستانداران می باشد و عبارت است از انتشار و استقرار کیسه هائی پر از مایع به نام کیست هیداتیک در قسمت های مختلفه بدن ... تخم های کرم که همراه با مدفوع سگ و سایر گوشتخواران دفع می گردند بوسیله آب، علوفه و سایر مواد غذائی آلوده وارد دستگاه گوارشی میزبانان واسطه حساس (مانند گوسفند - بز - گاو - اسب - شتر - خوک -گوزن - خرگوش - انسان و ...) می گردند.

دیستوماتوز (Distomatose) دسته ای از کرمهای پهن برگی شکل به نام فاسیولیدا (Fasciolidae) انگل مجاری صفراوی کبد حیوانات اهلی و انسان و گاهی سایر موجودات می باشد که مهمتر و شایعتر فاسیولاهپاتیکا (Fasciola Hepatica) است که در مجاری صفراوی کبد گاو - گوسفند - خوک - اسب - گوشتخواران و غیره یافت می گردد.

شیستوزومیاز (Schistosomasis) : از بیماریهای انگلی خون انسان و حیوانات می باشد که انواعی دارند ... شیستوزومیاژاپونیکوم در عروق سیاهرگی باب و پرده مزانتر انسان - گاو - گوسفند - بز - اسب - سگ - گربه - خرگوش - خوک یافت می شود.

اکتینومیکوز - اکتینوباسیلوز (Actinomycosis Actimobacillosis) بیماریهای عفونی مزمنی

هستند که در گاو و خوک و به نسبت کمتر در گوسفند و اسب و سایر حیوانات دیده می شود.

پاستورلوز (Pasteurellosis) بیماریهای عفونی است که غالبا به شکل حاد و گاهی فوق حاد و زمانی مزمن در بسیاری انواع پستانداران و پرندگان و انسان دیده می شود و عامل های پاستورلای گاوی - خوکی (P.Pusiseptica) - گوسفندی - طیوری و خرگوشی از انواع آنند و ابتلای انسان از راه گاز گرفتن سگ یا آلوده شدن زخم ها یا خراشها با مواد آلوده و یا خوردن گوشت حیوانات بیمار است.

هاری (Rabies): طبق آمار در اطریش میزان ابتلا در بین حیوانات مختلف که بوسیله گوشتخواران مجروح می گردند اسب 40 درصد گاو و گوسفند 50 خوک 36 بز 25 سگ 40 می باشد.

تب برفکی: بیماری عفونی حادی است که در گاو ، خوک، گوسفند و بز و سایر حیوانات زوج سم مشاهده می شود ... بیماری از طریق تماس مستقیم بادامهای بیمار و یا در اثر آلوده شدن مواد غذائی، لوازم شیر دوشی و غیره به سایر دامها منتقل می شود ولی بیماری برای انسان ناچیز است.

ابله (Pox)بیماری عفونی است که در دامها و طیور و انسان بوسیله تیپ های متفاوتی از ویروسهای پالش پذیر ایجاد می گردد - ابله در گوسفند و طیور به صورت همه گیری شدیدید بروز می نماید در حالی که در گاو خفیف تر بوده در اسب و خوک به خصوص خوکهای جوان که در شرایط نامساعدی بوده اند دیده می شود.

سارکوسپوریدیوز (Sarcosporidiosis) : یکی از بیماریهای انگلی عضلات بسیاری از حیوانات و پرندگان و انسان است که بوسیله انگلهائی بها نام سارکوسیتیز (Sarcosystis)ایجاد می شود و بر حسب اینکه گوسفند یا گاو یا خوک و یا ماکیان یا انسان را مبتلا سازد اسامی مختلف دارد: در خوک میچریما (S.Mischerima) .

ابتلای انسان با خوردن گوشت آلوده حدس زده می شود.

پیروپلاسموز (Piroplasmose) بیماری انگلی خون انواع مختلف دامهاست در سگ و گربه نیز دیده می شود انگل تک یاخته ای به نام بابستا (Babesta)است که اقسام مختلف آن در گلبولهای قرمز خون دیده می شود در هر دامی اسم مختلف دارد در گاو - گوسفند و در خوک به نام تروتمانی (Babesta Trautmanoi)

یک نکته جالب اسلامی

با توجه به چند بیماری مشترک انسان و انعام و اینکه راه ابتلای انسانها از آن چند مرض از این قرار است که گوشت نیم پخته یا پخته آنها را خورده و انگل یا نوزاد و لاروش وارد معده آدمی شده وی را مبتلا می سازد.

برای شناختن ابتلای مذکور که در معده تولید کرم می نماید پس از گذشتن مراحل پژوهشی چندی باز شناخته شده یکی ابسراوسیونهای بیماران مبتلا را تهیه کرد، گاه دیگر معلوم گردید ابتلا با خوردن گوشت فلان حیوانی پدید آمده و بالاخره دانسته

شد که مبتلا کننده گوشت حیوانی است که در آن انگل هائی وجود دارد ولی حضرت رضا در 13 قرن قبل همانگونه که در رساله ذهبیه دیده می شود فرمود:

و اکل اللحم التی لم یطبخ یولد الدود فی البطن. خوردن گوشت خام در معده تولید کرم می کند (البته توجه فرمودید که حضرت اشاره به حیوانی که گوشتش خورده می شود نفرموده و خود نشان دهنده است که حضرت به آلودگی حیوانات مبتلا توجه فرموده است).

باز هم از خوک

در بعضی از کشورهای مسیحی دیده می شود که گوشت فروشان جای گوشت خوک را از گوشتهای دیگر جدا کرده اند آیا دلیل چیست؟ یا اینکه کشتارگاه بهداشتی خوک (Brıloir) که باید مصالح آن در مقابل آتش مقاومت داشته و به اصطلاح نسوز باشد چرا؟

خوک پلید خوار است و کنترلش از ید قدرت نگهبانش خارج.

گوشت خوک حس بدبینی در انسان تولید می کند.

چربی خوک همانند روغن بادام توقف دهنده رشد است.

چربی خوک ضایعات غیرقابل برگشت دستگاه عروقی قلبی می دهد.

در ردیف اسیدهای آمینه آنجا که کرتیکو پروتئین وجود دارد در خوک با گوسفند و گاو متفاوت است.

تجربیات برای مرغوب نمودن جنس مرغ و خوک با دادن جیره غذائی که پروتئین آنها تنها از نوع گیاهی بود با عدم موفقیت مواجه گردید.

خطرناکترین چربی که بر کبد فشار وارد می آورد و سبب اصلی و واقعی تصلب شرائین شناخته شده چربی خوک است.

روغن خوک را بعضی ها خوب تحمل نمی کنند و در برخی تولید بیماری پوستی می نماید و فراوانی کک مک شاید در بین نصارا به همین علت باشد.

اسیدهای لپیدهائی در چربی خوک است که در سایر حیوانات نیست.

در ملکول واز پرسین خوک اسید امینه لیزین بوسیله آرژنین جانشین شده است.

در شیر خوک . بر عکس شیر سایر حیوانات خاصیت ضد تومری وجود ندارد.

عرق کردن خوک فقط از پوزه اش است.

انسان و خوک همه چیز خوارند.

در کلیه خوک انزیمهائی است که در حیوانات دیگر نیست و این آنزیم ها روی هستیدین اثر کرده آن را به هیستامین تبدیل می کنند و در کلیه خوک و موش و خوکچه هندی یافت می شوند و لذا هستیدین را که اسیدهای امینه ضروری است ضایع ساخته و در رشد مخصوصا جوانان اثر بد دارد.

بیماریهای مشترک انسان و دام فراوان است که هم خوک بدانها مبتلا می شود و هم گاو و هم گوسفند و هم ... با این تفاوت که

در اغلب موارد اگر حیوانی غیر خوک مبتلا شد خودش هم مریض می گردد و این خوک است که گویا برای انتقال به دیگران بیمار شده به علاوه اگر بچه خوک را مثلاً با گوساله مقایسه نمائیم می بینیم گوساله هنوز مبتلا به بیماریهای مذکور نشده که بچه خوک شده و این از معجزات قرآن است که راجع به گوشت گوساله مطالبی دارد و هم اکنون خواهم گفت.

نتیجه اینکه: با وجود اختلاف بسیاری که بین خوک و سایر دامها دیده می شود و به برخی از آنها اشاره گردید و ماخذ علمی کلیه را نیز ذکر کردم مخصوصا با توجه به این مسئله مهم که سرتاسر انجیل سخن از این است که حضرت مسیح از بین اسرائیل بوده و تورات نیز مورد قبول مسیح و انجیل و نصارا می باشد و در تورات از خوردن گوشت خوک نهی گردیده و انجیل نیز خوردنش را تایید نفرموده پس نصارا چه اصراری در خوردنش دارند جز اینکه جواب بسیار قانع کننده! خودشان را بدهیم که : گوشت خوک از سایر گوشتها لذیذتر است، آن هم برای ذائقه هائی که ... با فروید زندگی هم آغوشند.

دانستنیهای چند از خوک

خوک از قامیل جفت سم ها و لی از نشخوارکنندگان نبوده جزو دسته ضخیم جلدان می باشد که گراز یا خوک وحشی و اسب آبی نیز از این فامیلند.

پلید خوار است و از خوردن هرچه جلوش بریزند پرهیز ندارد.

بدنش پرمو و کروی بوده نوع وحشی آنان در جنگلهای مرطوب، شمال آسیا، اروپا و شمال افریقا دسته جمعی بسر برده به رنگهای قهوه ای مایل به سیاه به طول 70/1 متر قد و 300 کیلو وزنشان می رسد. شکم ماده ها قهوه ای قرمز رنگ و در سنین پائین زرد رنگ می باشد. بیشتر به مزارع رسی زمینی - شلغم - هویچ - چغندر و زردک حمله می نمایند. گوشت آنان که سالهای اول زندگی را می گذرانند بسیار خوشمزه است و خوکهای وحشی آسیا که از پوستشان استفاده می شود.

خوکهای اهلی تا 500 کیلو وزن می رسند و بیشترشان تا 2 سالگی برای فروش کشته می شوند.

مادهاشان در سال دو مرتبه 6-12 بچه می زایند.

خوک در 1302 برای اولین مرتبه در تهران در منزل یکی از ارامنه کشته شد.(1)

گوشت خوک بوی زننده ای می دهد.

بین پرده صفاق و ماهیچه های شکم خوک و اسب چربی زیر شکمی که آن را پان Panne گویند قرار دارد.

آکسونژ Axonge ماده چربی و سفید و متحد الشکلی است با بوی مخصوص که بواسطه ذوب نمودن نسوج چربی متراکم در اطراف کلیتین خوک و همچنین از چربی زیر پوست این حیوان بدست می آید که اگر آن را با آب مخلوط نموده ذوب نمایند اکسونژ حاصله را اکسونژ شسته یا اکسونژ لاوه گویند - وزن

1- رساله دکترای آقای بیوک بلورچیان 321 دانشکده دارو سازی.

مخصوص آن در گرمای 100 درجه بین 928/0-981/0 نقطه ذوب 35-42 غیر محلول در آب و الکل و محلول در اطروکلروفرم با اندیس صابونی شدن 196 و اندیس یدبین 50-60. اکسونژ مخلوطی است از تری الئین و تری پالمیتین و تری استئارین و میرلسین و کلسترین و سریع فساد می پذیرد. اکسونژ نظیر چربیهای بدون امولسیون کننده بوده و بدین مناسبت شبیه امولسیون ایجاد می نمایند و بالنتیجه قابلیت جذب آن بسیار کم است . اکسونژ به آسانی توسط پوست جذب شده و جذب مواد داروئی را به بدن سهل می نماید.

باری عقیم کردن گوشت خوک از تریشینوز نیم ساعت حرارت جوش برای هر قطعه یک کیلوئی مقرر گردیده معذالک ممکن است لاروزنده ای در آن یافت گردد.

گوشت گوساله

اشاره

ص: 50

ضیافت حضرت ابراهیم با گوشت گوساله

حضرت که پیرمردی بدون فرزند و پیامبر اولوالعزم الهی بود با ضیافتی که شرح خواهم داد با چند موضوع مختلف برخورد و وابستگی داشت: فرشتگان - زنی پیر و نازا - ترس و وحشت و فزع - طعامی از گوشت گوساله - گوساله ای سمین و چاق - گوشتی جنی و به طرز مخصوص بریان شده - بشارتی - سفری و مأموریتی.

فرشتگان کسانی بودند که ابتدا بر حضرت ابراهیم وارد شدند و سپس به سوی حضرت لوط شتافتند.

زن پیر و نازا همسر حضرت به نام سارا بود.

اوجس : احساس توأم با اضطراب

خفیه : ترسی که در دل پنهان دارند.

روع: ترسیدن و تعجب کردن.

وجل: ترسی که چیره گردد.

طعامی که آورد گوشت گوساله ای بود، در خودش بدون تماس با آتش بریان شده، گوساله ای چاق.

بشارت این بود که سارا پسری به نام اسحق و بعد از اسحاق

پسری (نوه ای جهت سارا) به وجود خواهد آمد.

سفر و مأموریتی: به سوی شهرهای سدوم و عموره دو شهر قوم لوط که مردمانی داشت الواط که هم چنان با یکدیگر می آمیختند و کمترین کارشان اینکه چون دو نفر به هم می رسیدند از بالا سخنانی رکیک و از پائین باد صدا داری جهت یکدیگر خارج می کردند. نتیجه این سفر زیر و رو شدن دو شهر مذکور و بنا به قول اگوست دانشمند روسی که شرحش در جلد او لو جلدهای بعدی داده شده بکار بردن نیروی اتمی بود برای زیر و زبر ساختن دو شهر مذکور سفینه ای از آسمان که در آن فرشتگان بودند به زمین آمدند و سکوی پرتاب آنان در کوههای بعلبک بود که سنگی فوق العاده در آنجا تعبیه است و اگوست اظهار می دارد بشر نمی تواند چنان سکو و سنگی را آماده سازد.

ولقد جائت رسلنا ابراهیم بالبشری قالوا سلاما قال سلام فمالبث أن جاء بعجل حنیذ فلما رآ ایدیهم لاتصل الیه نکرهم و او جس منهم حیفه قالوا لاتخف انا ارسلنا الی قوم لطو و امرته قائمه فضحکت فبشرناها باسحق و من وراء اسحاق یعقوب قالت یاویلتی ألدوانا عجوز و هذا بعلی شیخا ان هذا الشی ء عجیب قالوا اتعجبین من امر اللّه رحمت اللّه و برکاته علیکم اهل البیت انه حمید مجید فلما ذهب عن ابراهیم الروع و جائته البشری یجادلنا فی قوم لوط ان ابراهیم لحلیم اواه منیب ...)

و آنگاه فرستادگان ما (فرشتگان آسمان) بر ابراهیم

خلیل به سلامتی بشار آوردند و او را سلام گفتم و از او پاسخ سلام شنیدند آنگا ابراهیم (چون فرشتگان به شکل بشر دید و مهمان پنداشت) بر آنها از گوشت گوساله کبابی مهیا کرد و چون ابراهیم دید آنان به طعام دست دراز نمی کنند در حال از آنها دلش متوحش و بیمناک گردید آنان حس کرده گفتند مترس که ما فرستاده خدا به قوم لوط می باشیم. در آن حال زن ابراهیم ساره ایستاده بود که (از فرط شوق) متبسم (یا حائض) گردید پس ما آن زن را به فرزندی به نام اسحاق و سپس یعقوب بشارت دادیم. زن چون مژده فرزند شنید (از فرط شوق) گفت آیا می شود از من با آنکه پیری سالخورده ام و شوهرم نیز مردی فرتوت است فرزندی پدید آید این چیزی بسیار شگفت انگیز است فرشتگان به او گفتند آیا از کار خدا عجب داری (عجب مدار که) رحمت و برکات خدا مخصوص شما اهل بیت رسالت است زیرا خدا بسیار ستوده صفات (و مقتدر) و بزرگوار است. چون ابراهیم را وحشت از دل برفت و بشارت فرزند بیامد در آن حال برای خلاص قوم لوط با ما به گفتگو و التماس در آمد (یعنی از فرشتگان که وعده هلاک قوم لوط شنید استدعای نجات بر آنها کرد) که همانا ابراهیم بسیار حلیم و رئوف بود و بسیار به درگاه خدا دعا و تضرع داشت و بسیار از حق، مغفرت و آمرزش در حق خود و خلق می طلبید ... (سوره هود)

هل اتیک حدیث ضیف ابراهیم المکرمین. اذ دخلوا علیه فقالوا سلاما قال سلام قوم منکرون فراغ الی الهله فجاء بعجل سمین فقر به الیهم قال الا تاکلون فاوجس منهم خیفه قالوا لا تخف و بشروه بغلام علیم

فاقبلت امراته فی ضره فصکت وجهها و قالت عجوز عقیم قالوا کذلک قال ربک انه هو الحکیم العلیم.

ای رسول ما آیا حکایت مهمانان گرامی ابراهیم و فرشتگان به تو رسیده است هنگامی که آنها بر او وارد شدند و سلام گفتند و او جواب سلام گفت و فرمود که شما مردمی ناشناس می باشید (بهتر است خود را معرفی کنید) آنگاه نزد اهل بیت خود رفت و (غذائی خواست) کباب گوساله ای فربهی نزد مهمانان باز آورد غذا را نزد آنان گذارد (توجهی به غذا نکردند) ابراهیم گفت شما غذا تناول نمی کنید (برای چه) آنگاه (از اینکه بی اجازه بر او وارد شده و غذا هم نخوردند) سخت از آنها بیم و اندیشه کرد(مبادا دشمن باشند) آن فرشتگان که ابراهیم را هراسان یافتند به دو گفتند هیچ مترس و او را به پسری دانا (یعنی اسحاق) بشارت دادند در آن حال زن ابراهیم (ساره) با فریاد شادمانی روی به آنها آورد و (از شوق) سیلی به صورت زد و گفت (ای عجب) من زنی پیر و نازا هستم (چگونه پسری توانم زائید) فرشتگان گفتند خدای تو چنین فرموده که او به مصالح خلق آگاه و به حال بندگان داناست ... (سوره الذاریات).

دانستنیهائی چند از گوشت

برای شرح کیفیات اعجاز آمیز آیات شریفه و آیه هائی که بعدا راجع به ماهی یا گوسفند یا ... خواهد آمد اطلاعاتی چند از گوشت ضروری است:

گوشت سفید (ماهی ها - پرندگان) گوشت قرمز (انعام)

مورد بحث قرار خواهند گرفت، ارزش گوشت، بر حسب آنکه از چه ناحیه حیوان باشد متفاوت است زیرا الیاف عضلانی ماهیچه های نواحی مختلف بدن دارای خصوصیاتی مشابه نیستند. برخی دارای الیاف ظریفتر و چربی بین بافتی بیشتر و لذیذترند و بعضی الیاف کلفت تر و چربی کمتر داشته و لذا سفت ترند.

وقتی می خواهند از صفات گوشت تعریف کنند گویند عبارت از مجموعه خصوصیاتی است که در روی حیوان زنده و لاشه آن تشخیص داده می شود و به سه درجه عالی - خوب و متوسط تقسیم بندی می گردد و صفات گوشت را بر روی حیوان زنده بر حسب: چاقی - نژاد - جنس - سن - عایدی تعیین می نمایند و در قرآن به چاقی و سن و جنس حیوان توجه شده و صفات دیگری را نیز ذکر فرموده که خواهم گفت.

چاقی حیوان مربوط به تجمع چربی در نواحی بدن اوست و اگر حیوان خوب تغذیه شده باشد این ماده ذخیره ای بسیار عالی به تدریج در تمام بافت ها بخصوص بین تارهای همبندی داخل اعضا و بیشتر جاهائی را که به آسانی متسع می شوند و مقدار زیادی رگ هم هست جمع می شوند.

آن چربی جمع شده در جای مناسب شکم یعنی پرده های صفاق و ماساریقا (چادرینه برگ و روده بند) تشکیل پیه را داده و در محیط بدن چربی به صورت ورقه ای در زیر پوست و بیشتر در نواحی مناسب جمع می شود و اهل فن با دیدن ذخیره داخل شکم یا برعکس با دیدن ذخیره عضلانی می توانند کیفیت قسمت مقابل را

بیان دارند.

در اینجا جلد ششم را به یاد شما می آورم که چگونه قرآن دستور می داد حیوان خوب تغذیه شود و در مراتع هوای آزاد و پر از گیاهان گوناگون چرا نماید و با این روش بهترین ذخیره را حیوان خواهد داشت و بدون شک عجل سمین (گوساله چاق) حضرت ابراهیم با چنین روش خداپسندانه تغذیه شده بود به علاوه این راهم توجه داشته باشید که گوساله غیر از گاو است یعنی فقط از علف های ظریف تغذیه شده و به آشغال خوری نپرداخته به علاوه که فحل نشده تا تغییر هرمونی نیز در گوشت وی بوجود آید و مهمتر از همه که سلولهای جوان زنده گوساله رویاننده اند و گوشتی کم استقامت و کمرنگ و با مزه متوسط دارند و حال آنکه گوشت گاو محکم و قرمز و گاهی هم سفت است و مزه خوبی ندارد (به امتیازات انتخابی حضرت ابراهیم توجه فرمائید).

صفات گوشت بر روی لاشه

حیوان چاق بر روی عضلاتش چربی به صورت یکنواخت دیده می شود که پس از سرد شدن روی دنده ها تشکیل خطوطی را می دهند و این خطوط در بعضی نژادها که استعداد خلی چاق شدن را دارند دیده می شود و سبب مطبوع کردن گوشت (برعکس تصور عوام) می باشد.رنگ چربی بر حسب اینکه زرد یا سفید و یا نخودی باشد هیچگونه ارتباطی با تغذیه ندارد.

صفات گوشت بر حسب حجم، استقامت، دانه داشتن ، شیره و رنگ آن متفاوت است. حجم عضلات رکن اصلی است زیرا با آن

می توان به نوع تغذیه حیوان پی برد. استقامت گوشت باید طوری باشد که نه شل باشد نه سفت بلکه دارای قوام مخصوص زیردست آید. وقتی قطع عرضی به ماهیچه ای داده شود و انگشت را بر سطح مقطع بکشیم چنانکه نرمی مخملی مانند احساس گردد گوشت خوبی بوده و اگر به شکل دانه های درشت باشد گوشت اغلب سفت و کم رنگ و خشک است، گوشت بی رنگ یعنی چربی به آن وارد نشده و استقامتش کم می باشد. شیره گوشت عبارت از مایعی که در محل قطع شده جاری می گردد و همان میوپلاسمالیاف عضلاتی یعنی قسمت البومینی است که به خوبی جذب گردیده و اینک به خوبی از الیاف مقطع دفع می گردد (از مقدار میوهموگلوبین می توان سائر عناصر بیاض البیضی وچربی و نمکی را تعیین نمود) این شیره در حیوانات خیلی خوب مقدارش زیاد مزه اش شیرین و رنگش گلی ارغوانی و در گوساله کمتر و کمرنگتر است و هنگام کباب بر روی آتش مقداری از آن می سوزد و به چند علت که شاید یکی از آن ها همین سوختن شیره گوشت باشد حضرت ابراهیم کباب مخصوص که با آتش تماس نداشت انجام داد که شرح خواهم داد.

رنگ گوشت گاو قرمز تند خیلی خالص و اگر با تفاله چغندر و آرد تغذیه شده باشد کدر و کمرنگ و اگر به کار حمل و نقلشان کشیده باشند رنگ مایل به قرمزی پرشیره خواهد داشت و اگر کارشان خستگی آور بوده گوشتی سیاه و صمغی و چسبنده خواهد بود.

گوشت در برابر هوا و حرارت و نور و رطوبت به علت تغییر میوهموگلوبین تغییر رنگ می دهد. برش تازه که قرمز مایل به بنفش است قرمز تند و سپس قهوه ای و پس از خشک شدن سیاه می گردد.

پوسته مذکور قسمت عمقی را در برابر خشکیدن حفظ می کند و قصابان آن را جدا کرده مجدد گوشت قرمز تندی را عرضه می دارند. در زمان سردی و رطوبت سطح گوشت کدر و کثیف شده و برای رشد باکتریها مساعد می گردد.

بهترین گوشت را گوساله تا چهارسالگی اش داراست و قبل از آن لطیف تر و بعد از آن محکمتر و پرچربی تر بالاخره در آخر سفت نامطبوع و بدهضم می گردد (بدون شک اینجا هم توجه فرمودید که چربی برای پیرمرد خوب نیست و معده پیران نیز قدرت هضم گوشت سفت و سخت ندارد و حضر ابراهیم همان را انتخاب فرمود).

تقسیم بندی قسمتهای مختلف لاشه

عضلات سرین - ورکی درشت نی - بالا و زیر کمری - قطعه چرب - گوشت زیر ران - قسمتی از ران گاو - راسته - زیر راسته و گوشت دنده ها حجیم تر و چربی دار تر و آبدارترین عضلات دانسته و چون الیاف و تری آنها کم است به استثنای تنگه و ران قسمتی از گوشت زیر آن برای سرخ کردن به کار می رود.

از دسته دوم عضلات شانه - روی دنده - قاعده گردن و پائین گوشت پهلو می باشد و بیشتر برای آبگوشت بکار می رود.

دسته سوم شامل گوشت های عضلات گردن ، شکم، سرسینه پستان ، گوشت روی شانه و ماهیچه های دست و پا و برای خورشت و آبگوشت مصرف می گردد.

چگونگی گوشت حیوانات گوناگون

گوشت گوساله ای که خوب تغذیه شده باشد دارای مخاط کم رنگ و گوساله های دیگر مخاط قرمز رنگ دارند. گوشت گوساله درجه یک در حدود چهار ماه از سنش گذشته و گوشتش به زحمت گلی رنگ و چربی خوب پراکنده شده و به رنگ سفید می باشد و کلیه دارای چربی متراکم و کلفت است (گاهی هم گوشت گوساله بی اندازه کمرنگ و متمایل به سبزی است).

گوشت درجه دو از گوساله هائیست که چربی آنها کمی زرد رنگ و گوشتشان تیره تر است، چربی کلیه ها نازک تر و خطوطی در آن مشاهده می شود و اگر گوساله پس از خستگی و بودن در شرایط نامساعد ذبح شده باشد دارای چربی قرمز رنگ است.

گوشت درجه سه از آنان است که دارای عضلات تیره رنگ و چربی اشان رنگین است.

گوشت گاو نر أخته که گوشت آن در زیر انگشت سفت و کلیه ها دارای چربی ضخیم و چربی پوششی در تمام سطح بدن به یک ضخامت پخش شده است. گاو ماده کو گوشت متوسطی دارد و از پستان یا جای خالی بزرگی که پس از برداشت پستان باقی می ماند مشخص می شود به علاوه بجای آلت تناسلی نر چربی صاف در کف ران است که به عوض شکل مثلث نیمدایره ای است. مقطع ارتفاق عانه ای در گاو ماده از گاو نر بخصوص از گاو تخمی کمی تنگتر و در قسمت قدامی نازک است و قطرهای حفره لگنی خیلی بزرگ

می باشد (برای نگهداری جنین

و زایمان).

گوشت گاو نر تخمی قوی تر و حجیم تر و چربی اش اغلب سفید و خیلی صاف است و دانه های گوشت درشت و زبر و در برش یک سلسله سطوح چند ضلعی در زیر انگشت احساس می شود.

گوشت گوسفند اگر در جوانی ذبح شود نر و ماده بودن آن تفاوتی ندارد زیرا میش در اوائل گوشتی با ارزش بیشتر دارد ولی هرچه پیر شود گوشت فرسوده ای خواهد داشت. در میش گودی مغبنی صاف و بدون برجستگی است و جدار بطنی خیلی کلفت و کمر و رانها به خصوص گردن بسیار نمو کرده و لاشه سنگین تر و گوشتدار تر و قرمز تیره رنگ و سفت و خشک و بی آب است.

گوشت بز قرمز پررنگ مایل به بنفش و عاری از چربی پوششی و بدون تخطط بر روی پشت است رانها لاغر و دراز و در بز نر (چپش) گردنش قوی می باشد (ناگفته نماند بعضی از قصابان از روی رنگ استخوان نیز حیوانات مذکور را از هم باز می شناسند) (1)

چندین معجزه مربوط به ضیافت

در همین دو سه آیه ای که نوشته شد و مختصری از شرح مهمانی کردن حضرت ابراهیم بود چندین اعجاز به چشم می خورد که به پاره ای از آنها اشاره می گردد:

1 - سه مرحله یا سه نوع ترسی که به آن حضرت پیدا شد

1- راهنمای تغذیه قسمت دوم از آقای دکتر کریم میر بابائی.

و یکجا، شاید با جزع نیز همراه بوده اعم از آنکه یک حالت ضعیف یا لیپوتیمی یا شک و ضربه ایجاد کرده باشد یا نباشد همه را می توان با تغذیه یا تزریق مواد پروتئین سازگار دانست چانچه امروزه نیر معمولست که برای درمان و رفع حالات مذکور پروتئین بکار ببرند و مردمانی نیز هستند که پس از هر ناراحتی عصبی و مشابه آنچه گفته شد چنین انتخابی را دارند یعنی خوردن مواد بیاض البیضی را ترجیح می دهند و برای عمل خود نیز منافعی را می شمارند.

2 - در برگهای قبل تحت عنوان «اثر فیزیولوژیکی خوراکها» از یک کتاب رسمی دانشگاه چنین جمله ای را ملاحظه فرمودید ... مثلا هر گاه انسان ماه ها گوشت گاو سرخ شده مصرف نماید تجربه نشان داده است که ممکن است اعتماد به نفس و شهامت در او زیاد شود ... (1)از این قرار فرشتگان حق داشتند بگویند نترس و بطور استتار به حضرت برسانند که اثر وضعی غذائی که در برابرشان است ایجاد کننده روح شهامت می باشد و مهمتر آنکه حضرت گوشت گوساله را آورد که از گوشت گاو بهتر است و همه را خواهم گفت.

3 - مراحل گوناگون ترس که برای حضرت اتفاق افتاد و به آن اشاره گردید ایجاد کننده ترشحاتی می باشند که حتی جدار معده نیز از نفوذ زیان آورش بی بهره نیست و ورود مواد بیاض البیضی (مخصوصا کباب) برای جلوگیری و خنثی کردن صدمه احتمالی ترشحات به جدار معده حتی نزد آنان که زخم معده یا اثنی عشر دارند امروز از جمله تجویزهائیست که پزشکان می نمایند.

1- 132 کتاب 1091 دانشگاه.

4 - در گوشت موادی وجود دارد که برای ساختن پادزهرهای ضدسمی که برای دفاع بدن در برابر هرگونه حملات متجاسرین است بکار می رود و در جلد اول به آن اشاره گردید و در اینجا این احتمال را می توان داد که برای خنثی کردن ترشحات یا عناصری که در اثر وحشت بکار رفته نیز مفید باشد.

5 - میهمانان در ابتدای ورود به حضرت بشارتی دادند و تعارف و ادب و سلام رد و بدل شد ولی لحظاتی نگذشت که ترس و دلهره بوجود آمد.

هنگام شادمانی و زمان ترس هر دو گوشت گوساله احتمالا آماده شده بود و در جائی هم اشاره نشده که تصمیم بر تبدیل و تعویض آن شده باشد یا خیال تصرف و کم و زیاد کردن مواد غذائی بر سفره نموده باشند از این رو می توان گفت نه حضرت ابراهیم اشتباه کرده نه فرشتگان و استعمال گوشت در زمان استراحت و ضیافت و شادمانی و سرور و هنگام ترس و ناکامی و دلهره نیز مورد استعمال هر دو زمان می باشد.

6 - هنگامی که خوردن گوشت گوساله مطرح بود در اطراف حضرت کسانی و چیزهائی بود که بر روی آنان اثر می گذاشت و عبارت بودند از ورود مهمانانی که با داشتن خبر خوش و بشارتی وارد شدند و بر سفره نشستند اما دست به سوی غذا نبردند. بشارت اولاد دارد شدن مژده ای بود که همسر حضرت خوشحال شد و برای شوهرش نیز مسرتی ایجاد نمود - ترس و دلهره حضرت از این که بر خلاف راه و رسم زمان که هر کس از غذای میزبان نخورد نشانی از دشمنی است و وحشت و اضطراب از ماموریت انقلابی مهمانان که باید

به سوی شهرهای لوط برای سرنگون ساختن آنان رفت و عجز و التماس حضرت ابراهیم به درگاه باری تعالی برای رفع عذاب.

- دو وعده : بشارت ورود میهمانان برای حضرت که مهماندوست بود بشارت فرزند یافتن.

- دو وعید: غذا نخوردن که در آن زمان به عنوان عداوت تلقی می شده خبر انقلاب قتل نفوس.

دومیزبان بزرگ: حضرت ابراهیم و حضرت ساره.

دو طبقه فرزند وعده دادن: پسر (حضرت اسحق) نوه (حضرت یعقوب)

دو پیر : حضرت ابراهیم و همسرش

دو مهمان: احتمالا دو فرشته بودند

دو پیامبر را ملاقات کردن: حضرت ابراهیم و حضرت لوط

عجز و التماس دو پیامبر به درگاه باری تعالی: حضرت ابراهیم و حضرت لوط

عذاب فرستادن بر دو شهر: زیر و رو شدن دو شهر دوم و عمودره دو گونه نازائی عقیم - عاقر (نازائی زن - نطفه نداشتن مرد - با نتوانستن تولید مثل).

- اصلاح دو حالت ضد بهداشت نسل : یک جا مبشر اولاد دار شدن حضرت جای دیگر از بین بردن کسانی که لواط می کردند و مخالف با بهداشت نسل بودند، در هر حال دو نام مقدس الهی را بردن انه حمید مجید - هو الحکیم العلیم.

گوشت گوساله با دو معرفی : سمین - حنیذ.

و در هر صورت برای به حد اعتدال رسیدن رنجها - شادیها جهت بزرگداشت مهمانان و ... به سفر گذاشتن گوشت مجوز

قرآنی به صورت عمل تابیده شده یکی از پیامبران بزرگ درآمد.

7 - برای مهمانان خسته از راه رسیده که باید به راه پیمائی با سفر خود ادامه دهند آیا غذای نیرو دهنده ای بهتر از گوشت بود؟

هشتمین اعجاز

اعجاز حضرت در انتخاب گوشت است:

کربوهیدارتها و چربیها برای تولید انرژی بر پروتئین برتری دارند و این دو را نگاه دارنده یا وسیله صرفه جوئی پروتئین می دانند و با آن که قسمت اعظم فعل و انفعالات سوخت و سازی مواد قندی نشاسته ای و چربیها در کبد انجام می گیرد شاید بدن قادر باشد صرفنظر از این دو عمل کبد باز به زندگی خود ادامه دهد در صورتی که بدن قادر نیست بدون عمل کبد در متابولیسم پروتئین بیش از 24 الی 48 ساعت زنده بماند و وانگهی پروتئین ها خود بهترین غذای کبدند و مهمتر که اسیدهای امینه (پروتئین ها) می توانند به قندها یا چربیها بدل شوند یعنی پیران با خوردن آن از اشکال در نخوردن مواد چربی و قندی نشاسته ای در امانند.

نسبت جذب پروتئین ها به قندی بالاست که در دهان خوب جویده شوند و مقدار آن در هر لقمه بسیار نباشد نزدیک به 95 درصد پروتئین ها به اسیدهای امینه تبدیل می شوند که جذبشان سهل است و بدون شک پیامبر الهی لقمه کوچک برداشته و خوب جویده و جذب را سهل کرده است.

غالبا در پیران اسیدهای معدی رو به کاهش نهاده و می دانیم گوشت تحریک کننده ایجاد اسید است که برای حضرت ابراهیم و همسرش نیکو می بود.

اثر دینامیک مخصوص پروتئین هاست و نسبت به قندها و چربیها افزایش دارد و پیران آدینامیک (کم نیرو) پروتئین را که اثر دینامیک بیشتر دارند با بهتر تحمل نمایند.

متابولیسم کلیه فعل و انفعالات شیمیائی بدن است که در سلولهایش صورت گرفته و معمول چنین است که مقدار حرارت آزاد شده از این فعل و انفعالات را میزان متابولیسم نامند. بعد از صرف غذای قندی 4 درصد بر متابولیسم افزایش می یابد و می توان تا 30 درصد افزایش یافت و 2-5 ساعت ادامه دارد اما چربیها افزایش 4 درصد دارند و 7-9 ساعت ادامه دارند پروتئین ها 1-2 ساعت پس از خوردن میزان متابولیسم را به 3 درصد و گاه 50-70 درصد زیاد می نمایند و 10-12 ساعت ادامه دارد و لذا حرارت بیشتر با غذای کمتر برای پیران یک موهبتی است که بوسیله گوشت بدست می آید.

هر چند راجع به حفظ تعادل و تناسب بین سه نوع اصلی مواد غذائی که هیدراتهای کربن و چربیها و پروتئین ها هستند بحث زیادی شده ولی توجه بفرمائید از اینکه آیا زمانی از زندگی نیز هست که در صورت غلبه یکی از مواد مذکور بهتر هضم می گردد در انحصار قرآن 15 قرن قبل است.

اگر مواد البومینوئیدی را از غذای گوشتخواران حذف کنیم تحمل آنها برای مقاومت در برابر مسمومیت ناشی از اسیدوز کم می شود و این نکته را نیز فراموش نفرمائید استعداد پیران برای پیدایش اسیدوز بیشتر است.

نهمین اعجاز

که چرا حضرت گوشت گوساله را انتخاب کرد:

گوساله هنوز باربری نکرده و خستگی نکشیده است (اثر سوء خستگی را بر گوشت گفتم).

گوساله هنوز در زباله دانها چرا نکرده و از سلولزهای سخت و کثافات تغذیه نشده است (شرح داده شد کثافت خوری چه اثر بدی بر گوشت می گذارد)

گوساله هنوز فحل نشده و آمیزشی نکرده (اثر گوشتی که هرمون تناسلی ندیده بر روی پیرمرد و پیرزن چه خواهد بود؟)

گوساله گوشت لطیف و ملایمتری دارد (به سهولت هضم آن اشاره شد بخصوص که برای معده پیران فوق العاده بهتر است)

گوشت گاو أخته بهتر از گوشت گاو غیر أخته بوده و گوشت گوساله بهتر از گوشت گاو و گوشت گوساله جوان که سنتش سی ماه یا کمتر از آن بوده هنوز جفت گیری نکرده باشد بهتر از گوشت گوساله أخته است.(1)

دهمین

چرا در قرآن عجل سمین و گوساله چاق ذکر شده است؟ این قسمت را نیز شرح داده گفتم گوساله هائی که خوب تغذیه شده باشند عالیترین گوشت را خواهند داشت به علاوه که چربی برای پیران چندان مناسب نبوده و به زودی خبری را از حضرت

1- بهداشت و بازرسی خوراکها از انتشارات دانشگاه صفحه 25.

صادق در این بازه خواهم آورد که به پیرمردی دستور اجتناب از خوردن چربیها را می فرماید و برای حضرت ابراهیم و حضرت ساره و پیری که خود اقرار به پیری کرده اند گوشت گوساله و چربی ملایم و سهل الهضم گوساله بسیار مناسب بود.

یازدهمین

این قسمت را بایستی جزو هشتمین اعجاز نوشته باشم ولی از بس موضوع مهمی است مستقلش ساختم. نه آن است که مقدار ویتامین PP گوشت گوساله بیشتر از سایر گوشت هاست و از خواص مهم و اولیه ویتامین PP این است که از تصلب شرایین و سفت شدن رگها جلوگیری می کند که تصلب شرائین از علائم ابتدائی پیران می ب اشد و نقل داستان حضرت ابراهیم برای پیران درسی است که می توانند از گوشت گوساله استفاده نمایند به ویژه کسانی که به تصلب شرائین و فشار خون مبتلا شده اند هم اکنون جزو تجویزات پزشکی به جای گوشتهای دیگر است. به هر صورت من از شما می خواهم اگر پدر یا مادر یا بزرگتری در خانه دارید که مایلید حق احترام را در هر قسمت ادا نمائید به او گوشت گوساله بخورانید تا تک تک سلولهای بدنش شما را دعا کند البته با این شرط که دوازدهمین اعجاز نیز رعایت شود.

دوازدهمین اعجاز

القاموس العصری کلمه Roast چنین معنی کرده: کباب شواء، حنیذ، لحم مشوی که همه به معنی کباب است. المنجد شوی را هم به معنی کباب کرده و باز قاموس العصری شوی (بریان کرده و سرخ کرد) حمص (برشته کرد و سرخ کرد) حمس برشته کرد و کمی روی آتش گذاشت. قلی (رخ کرد) حنذ (بریان کرد پخت).

حال که دانستید حضرت گوشت گوساله را بدون تماس با آتش کباب فرمود به مطالب زیر توجه فرمائید.

«بالاخره مدت کمی است که متوجه شده اند دود دادن که عملاً از خیلی پیش معمول می باشد باعث تشکیل بنزو 4-3 پیرن که عالم سرطان های مهم است می گردد»(1)

پرفسور کار لوسیروتی مدیر انستیتوی ملی سرطان میلان چند ماه قبل برای نخستین بار اعلام داشت که خوردن کباب و بطور کلی غذاهای کباب شده اعم از گوشت یا ماهی خطر بیماری سرطان را در بر دارد.

پرفسور ایتالیائی که پس از مدتها مطالعه بوجود ماده سرطان زا در گوشتهای کباب شده پی برده است در کنفرانس بین المللی سرطان که در توکیو تشکیل گردید اطلاعات کاملی در باره کشف جدید خود در اختیار کارشناسان بیماری سرطان قرار داد و ضمن مصاحبه ای چنین گفت:

1- صفحه 174 کتاب 1091 دانشگاه.

عاملی که در تولید ماده سرطان زا در گوشت مؤثر است حرارت می باشد .

گوشت هنگامی که روی سیخ پخته می شود قسمت خارجی آن در معرض حرارت فوق العاده زیاد یعنی در حدود 700 درجه قرار می گیرد . در این درجه حرارت گوشت نیز مانند سایر مواد «ارگانیک تحت یک رشته فعل و انفعالات و تحولات قرار می گیرد که در اصطلاح علمی به آن - پیرولیز می گویند» در این حالت پروتئین ها تغییر ماهیت می دهند و مواد چربی گوشت تولد هیدروکربور می کند و این همان چیزی است که به صورت شیارهای سیاه روی بیفتک و کباب دیده می شود و ماده خطرناک همین است.

از هر کیلو کباب شش «گاما» «بنزوپیرن» بدست می آید. . بنزوپیرن یک هیدروکربور سرطان زای بسیار معروف است و همین ماده در دود سیگار و دود کارخانه های شهرهای بزرگ نیز وجود دارد و وجود شش گاما بنزوپیرن که از یک کیلو کباب بدست می آید از ششصد عدد سیگار تهیه می شود.

قسمت خارجی گوشت که حرارت 700 درجه به آن می رسد سرطان زاست و کافی است که برای خوردن، قسمت های سوخته را پاک کرد و خورد ولی کباب کردن آن بدون تماس با آتش (به اصطلاح کباب حسینی کردن) بهتر است و کاری است که حضرت خلیل انجام داد و قرآن آن را تأئید فرموده است (این نکته را هم بگویم که حضرت رضا در رساله ذهبیه خود از خوردن گوشت خام گاو نهی فرموده و خواهم گفت).

سیزدهمین

اغلب پیران اگر خوب تغذیه نشده باشند از خشکی و یا شکنندگی ناخن ها و زبری پوست شکایت دارند.

گوشت گوساله اگر کاملاً جوان باشد ژلاتین و پوری زیاد دارد که قسمت اعظم ژلاتین قابل جذب نیست ولی همین ژلاتین اندک که جذب می شود شکنندگی ناخن ها را از بین می برد.

ارتباط گوشت گوساله ای که آن سختی و سفتی را پیدا نکرده با آرواره و لثه های شل و ملایم سازگارتر است.

اعجاز ...؟

در اینجا چند پرسش دارم که باید دانشمندان حاضر یا آینده به آن پاسخ دهند:

آیا سرور و اندوه پی در پی (زن نازائی و پیرمرد نورانی به ترس و دلهره داشتن و بعد بشارت دادن و دو وعده و دو وعید و ... که همه را گفتم) و پس از آن خوردن گوشت گوساله اثری دارد؟ آیا ضربه روحی محسوب می شود؟

آیا سیلی زدن به صورت خود هنگام شادمانی و سپس خوردن گوشت گوساله چه عملی فیزیولژیکی انجام می دهد؟ که سارا چنین عملی را انجام داد!

آیا برای پیران گاهی انتخاب غذائی خالص (فقط گوشت) بهتر از مخلوط است؟

آیا با توجه به آنچه در جلد اول شرح دادم که تخته سنگ

بسیار بزرگی که گویا تراشیده و ساخته و پرداخت شده برای پرتاب سفینه های فضائی است و به عنوان سکوی پرتاب در ناحیه ای از کوه های بعلبلک وجود دارد و گفتم از طرفی هر چه به طرف شهره ای سدوم و عموره پیش برویم مواد رادیواکتیو بیشتری نشان داده می شود که حداکثر آن بر روی این دو شهر می باشد، این چنین مشاهدات بعضی را بر آن داشته که استعمال سلاحهای اتمی را برای ویران ساختن این دو شهر با فرود آمدن کسانی از کرات دیگر و پرواز مجددشان از آن سکوی اشاره شده همه را طبق نظریه اگوست دانشمند روسی قطعی بدانند در این صورت چون خاکستر حامل مواد رادیواکتیو تا محل سکونت حضرت خلیل نیز که چندان دور نبوده است رسیده این سئوال را پیش می آورد: آیا عناصری در گوشت گوساله وجود دارد یا چنین خاصیتی دارد که از اثر مخرب مواد رادیواکتیو بر بدن نقش اصلاح کننده را ایفا می کند؟

آیا خوردن گوشت گوساله برای پیدایش نطفه مرد و جهت اصلاح نازائی زن مؤثر است یا باید با وعده و وعید و شک ها و تحریکات چندی همراه بوده باشد.

یک مطلب جالب از حضرت ابراهیم

در قرآن است که حضرت خلیل برای اهل مکه دعا کرد که پروردگار رزق و روزیشان فرماید انواع و اقسام میوه ها را (سوره بقره) و در اینجا می بینید حضرت خود گوشت گوساله می خورد و از مهمانان نیز انتظار خوردن آن را دارد. این دو مطلب کاملا علمی و بسیار ارزنده است زیرا در آن محل که حضرت برای همسایگان

بیت اللّه بلکه جهت دوستان آرزوی داشتن میوه جات کرد آبی و زراعتی نبود ولی گوشت به اندازه نسبتا کافی در دسترس بود اما آنجا که در جوار شهرهای سدوم و عموره و حوالی بعلبک است میوه از هر رقم مهیاست و حضرت بدینوسیله خواست نیاز بشری را به هر دو برساند.

ممکن است اشکال شود که کجای قرآن است که حضرت از گوشت گوساله خورد؟

اولا حضرت اسرافکار نبود که گوشت گوساله بریان را که تهیه کرده نابود سازد و پیامبر تا گرسنه نباشد غذا حاضر نمی کند و با این وضع و با توجه به آن همه اشاره و کنایه در تعریف غذای حاضر و اینکه فرشتگان آن خوراک را به علت بدی وضعیت غذائی نبوده که رد کردند بلکه آن را تایید و سپس پروردگار در قرآن تایید دیگری نمود از این رو به هیچ وجه ممکن نیست فکر شود که حضرت آن را میل نفرموده باشد! به علاوه مگر کسی چون خلیل خدا برای دیگری مخصوصا مهمانش باشد جز آنچه خود خواسته می خواهد؟

سفارشی به پیران

پیران حتی در مراحل هضمی و جذبی و دفعی مواد بیاض البیضی که به تنهائی مصرف شده باشد کمتر دچار ناراحتی می شوند .

هر چند دیاستازهای گوناگون و ترشحات مختلف هنگام ورود غذا به دستگاه گوارش آماده شروع به فعالیتند و در آن واحد می توانند بر مخلوطی از غذاها اثر نموده فعالیت را آغاز نمایند و اگر

غذائی مخلوط از قندها و چربیهای و سفیده مانند هم باشد هضم و جذبش مختل نمی گردد ولی با توجه به دستور قرآن به پیران توصیه می شود برای نگهداری و ترمیم نیروی ضعیف شده و از دست رفته بلکه به خاطر دستور بهداشتی دائر بر این که دائمی پروتئیدها به بدن برای رشد و تجدید بافتها و تشکیل سلولهای جدید لازم است فراموش نفرمایند که در فواصل یا هنگام غذا وعده ای را به خوردن گوشت تنها اکتفا نمایند و بدین دلیل که قبلا اشاره شد باز گفته شود که گوشت گوساله برای پیران بسیار اثر عالی دارد زیرا برای رگهای رسوب یافته و اسکلروزه (متصلب) پیران گوشت گوساله بر سایر گوشتها برتری دارد و به علت ویتامین PP فراوانی که در گوشت گوساله است و شرح دادم

تهیه وسائل آشتی بوسیله حضرت ابراهیم

در باره اینکه آیا انسان را با یک دید کلی باید میوه خوار حساب کرد یا گوشتخوار هنوز عقاید مختلف است یک عده گوشتخواری را مردار خواری می گویند اگر به دندانهای انسان توجه و دقت کنیم شباهت زیادش را با دندانهای میمون که حیوان میوه خواری است جلب نظرمان خواهد کرد و اهالی هونزس یا آباجی را که میوه خوارند و عمر طولانی 100-120 سال می نمایند به عنوان شاهد مثال ذکر می کنند.

دسته دیگر گویند آدمی گوشت است و پوست و استخوان و برای مرمت و نگهداری آنها بهتر است از همان جنس بخورد و بر

عکس دسته قبلی که انسانهای اولیه را با زندگی در جنگلها میوه خوار می دانستند می گویند آدمهای ابتدائی از ماهی و حلزون و حیوانات گوشتخوار و علفخوار کوچک و بزرگ که خام خام می خورده تغذیه شده است و در پاسخ آنان گفته شده حیوانات قوی چون فیل و شتر که گوشت و پوست دارند از گیاه می خورند در صورتی که انسان اولیه تابع محیط بوده و هرچه در آن یافت شده مصرف کرده است و در حقیقت انسان باید همه چیز خوار باشد و دلائل آن را در جلد چهارم آوردم و در اینجا عمل خلیل خدا را به عنوان آشتی دهنده هر دو دسته ذکر می نمایم که برای مهمانانش گوشت و جهت دوستانش میوه جات حاضر می سازد که در قرآن فرماید و ارزق اله من الثمرات من آمن .... و در حقیقت رژیم همه چیز خوری را پیشنهاد می فرماید.

ظرفی که ابراهیم در آن کباب کرد

حضرت ابراهیم یعنی زندگی چهار هزار سال قبل و خودتان می توانید حدس بزنید ظرف در آن روزگار چه بوده است. با که ظروف سفالین به کار می رفته و یا ظرفهای عالیتری که نمرود یا مردم و احتمالا حضرت نیز از آن استفاده می کرده اند ولی اعجاز قرآن یکی هم این است که با ذکر یک کلمه جملاتی چند و حتی بطن هفتم از آن دانسته می شود و از آن جمله کلمه حنیذ است که معانی گوناگون آن را از القاموس العصری و غیره بیان داشتم اما راغب اصفهانی در مفرداتش گوید (حنذ) قال تعالی فجاء بعجل حنیذ ای مشوی بین حجرین و ... و در المنجد به گوسفند و گوساله ای گفته

شده که در گودالی بریان شده باشند و هر دو قسمت هنوز در بعض نقاط معمول است به ویژه مشابه آن مثلا گوشت تنوری که به جدار تنور داغ می زنند یا گوشتی که چوپانان بین دو قطعه سنگ داغ شده قرار می دهند و لذا می توان گفت ظرفی که حضرت بر آن گوشت گوساله را بریان کرده سنگ بوده است و از انتخاب پسندیده حضرت تنها ذکر همین نکته کافیست که مجدد شما را به خواند جلد سوم که راجع به ظرفها در آن بیاناتی آورده ام دعوت کنم تا بدانید این تنها ظروف جمادی (سنگ - شیشه ...) است که در تماس با غذا هیچ تغییری در عناصر آن نمی دهند و هیچگونه موادی را زایل و فاسد نمی سازند.

باز یک نکته شگفت انگیز

در قرآن به تازگی گوشت استخراجی از دریاها اشاره شده (لحماطریا) که شرح داده خواهد شد ولی اسلام میل دارد همه خوراکهای تازه به مصرف برسد به ویژه گوشت زیرا فساد گوشت مانده بیشتر است و تحت عنوان قدید و گوشت قرمه دستورات اجتنابی از آن را که اسلام داده خواهید خواند در اینجا این سئوال پیش می آید آیا گوشتی که خلیل خدا برای مهمانانش آورد تازه بود. باز چون به کتابهای لغت مراجعه کرده به کلمه حنذ و حنیذ توجه کنیم می بینیم به کسی که تازه با آفتاب روبرو شده یا اسبی که تازه از راه آورده و دوانده و در آفتاب و گداخت قرار داده یا گوشتی که بریان شده و آنقدر تازه است که هنوز از آن روغن می چکد در قلمرو این کلمه انتخاب شده قرآن قرار دارد یعنی هم گوشت تازه ذبح شده و هم به زودی کباب گردیده است.

حضرت ابراهیم و قوای جنسی

در مردان غده ای است به نام پروستات ، غده ای ظریف و فعال و دارای اعمالی شگرفت و دارای دو شرح یکی داخلی که پیوسته مقداری هرمون داخل جریان خون می نمایدو از بزرگتری عامل تمایل جنسی انسان بالغ می باشد و دیگری ماده شیمیائی اسرارآمیزی که بدون آن تولید نسل غیر ممکن می باشد.

پروستات یا غذه و ذی در محل آولده ای قرار گرفته لذا به سهولت مؤف و معیوب گردیده و حتی اختلالی در نواحی مجاور خود ایجاد می نماید که چاره ای جز قطع و برداشتن از بدن نیست.

در پروستات دو نوع اسید امینه و مقدار زیادی فلز روی وجود دارد که هر سه آن در صدف دریائی یافت میشود و در جلدهای بعد راجع به آنها بحث خواهم کرد آنچه ذکرش در اینجا لازم است ذکر آزمایش دکتر ویلیام کافمن است که پس از سالها تجربه چند نوع غذا را برای یک انسان کامل اعم از زن یا مرد به منظور تقویت قوای جنسی کافی می داند که گوشت گاو دومین آنها از لحاظ اهمیت میباشد و حضرت ابراهیم و همسر گرامیش پیرمرد و پیرزنی آن را انتخاب کردند.

مقصود این نست که خدای ناکرده به حضرت و همسرش نسبت های ناروائی داده شده گفته شود نعوظی نداشته یا عنین بودند ولی به نظر می رسد ارتباطی بین انتخاب گوشت گوساله و وعده ای که فرشتگان در مورد نازائی (عقیم و عاقر) و بهبود آنان دادند موجود بوده باشد.

نام انتخابی کتاب نشان دهنده قلمرو وسیع دین (آخرین پیامبر) و دانش (اولین دانشگاه) بود و اینک به ذکر یک مطلب علمی (از گوشت) از دین (انتخاب خلیل) می پردازم:

ارژنین یکی از اسیدهای امینه و ماده اولیه برای تشکیل اوره و کراتی می باشد و در همه بافت هائی که در حال نمو می باشند همچنین هنگام رشد در تومرهای بدخیم و خوش خیم مشاهده شده است که ارزنین به اوره و اورنی تین تبدیل می گردد. (در کبد به مقدار زیاد).

گلیکوکول اسید امینه دیگر که به سختی و ندرت تجزیه می گردد و بیشتر به صورت ترکیب با اسیدها نقش دفع کننده سموم را از بدن دارد (مثلا بااسید فنیل استیک ترکیب شده تبدیل به اسید فیاستوریک و ترکیب با اسید بنزوئیک به اسید هیپوریک و بااسیدهای صفراوی به اسید گلیکو کولیک تبدیل شده دوتای اول از ادرار و آری از مجاری صفراوی دفع می شوند).

مواد بیاض البیضی در سازندگی بافت های گوناگون که مرتب درحال تجزیه و سوختند دخالت کرده و این غذاست که جبران کننده مواد سفیده ای از دست رفته بافت های مذکور می باشد بعضی از مواد سفیده ای (یعنی اسیدهای آمینه که مورد بحث است) را ارگانیسم موجودات عالی می توانند خود بسازند و چون به همین دلیل ورودشان به بدن ضروری نیست آنها را اسیدهای امینه غیر ضروری نامیده اند مانند گلیکوکول - آلانین - نورلوسین -

سیترولین - سرین - سیستئین - اسید اسپارتیک - اسید گلوتامیک - پیرولین - اکسی پرولین و تیروزین اما برخی اسیدهای امینه است که باید از خارج واد بدن شود یرا ارگانیسم موجودات عالی نمی توانند آنها را در خود بسازند و بهمین دلیل که رودشان به بدن ضروری است آنها را اسیدهای امینه ضروری گفته اند چون : والین - لوسین - ایزولوسین - آرژنین - لیزین - تریپتوفان - متیونین - هستیدین و فنل آلانین.

در بیان اسیدهای آمینه ضروری ارژنین برای همه و هستیدین برای حیوانات جوان موقعیت خاصی دارد زیرا ارژنین علاوه بر آنکه سنتزش باید در بدن انجام گیرد به علت کافی نبودن سرعت واکنش آرژنین چنانچه این اسید آمینه در غذا به مقدار کافی نداشته باشد عوارض کمبود ارژنین در بدن ظاهر می گردد و عین این وضعیت در مورد هسیتدین برای حیوانات جوان مصداق دارد.

آنچه برای دانشمندان مربوطه قطعی شناخته شده آن که: اسیدهای آمینه غیرضروری که ستوآسید آنها دائما از متابولیسم مواد دیگر بوجود می آید بااستفاده از عامل آمین اسیدهای آمینه مواد غذائی در بدن سنتز می شوند: اسید پیرویک به آلانین تبدیل و اسید آکسال استیک به اسید اسپارتیک و اسید الفاستو گلوتریک تبدیل به اسید گلوتامیک می گردد.

نتیجه: در اول این بحث مختصری راجع به دو اسید امینه یکی غیر ضروری (گللیکوکول) و دیگری ضروری (ارژنین) بیانی نمودم. گلیکوکول علاوه بر اینکه در بدن ساخته می شود

و از اسیدهای امینه دیگر چون سرین و ترئونین در متابولیسم بدن با تجزیه زنجیر کربن دار نیز تولید میشود گفته شد رل ضد سمی نیز دارد ولی ارژنین است که با همیتخاصی که دارد و به آن اشاره شد بیشتر در بافت هائی یافت می شود که درحال نموند و در اینجا باید پرسید انتخاب حضرت ابراهیم از لحاظ اینکه گوساله کم سن مخصوص و درحال رشد بوده چه صورتی داشته به علاوه از این موقعیت آیا می توان استفاده کرد که چون سرعت واکنش آرژنین کند است باید بافت در حال رشد که آرژنین بیشتری دارد برگزید گزینش حضرت چه صورتی دارد به علاوه سرین و ترگونین و گلیکوکول که رل ضد سمی دارند و باید بااستفاده از عامل آمین اسیدهای امینه ضوروی چون آرژنین و سایر اسیدهای امینه در حنیذ عجل بوجود آیند آیا کبد پیرمرد نورانی و خلیل خدا تاچه حد به دفاع و مواد ضد سمی احتیاج داشته است؟ و البته باید بیفزائیم که رل ستواسید اسیدهای آمینه غیر ضروری در برابر آمین اسیدهای آمینه هم دلیل بر همه چیز خوری آدمی است و هم اینکه گوشت خوردن برای آدمی ضروری می باشد (و اگر چهل روز گوشت نخورد باید بگوشش اذان گفت که خواهد آمد).

یک خاصیت دیگر

چند چیز است که دفاع بدن آدمی راکم می کند و نه تنها هنگام حمله عناصر متجاسر به بدن این کسر آشکار می شود بلکه آن لذتی که یک بدن نیرومند از نعمات الهی (هوا - غذا - آمیزش - ...) می برد بدن دارنده عئامل مذکور که باعث کم شدن دفاع

بدن می شود نمی تواندهمانگونه وهمان قدر لذت ببرد.

نارسائی کبد - چربی زیاد - کم حرکتی ازجمله عواملی هستند که دفاع را کم میکنند، حال اگر بدنی باشد که کبدش نارسا و چربیش زیاد و فعالیتش اندک باشد یعنی بدنی باشد که کبد زهر شکنش ناتوان و حرکات اندامش برای به جریانانداختن سموم به طرف دفع کننده ها کمبود داشته باشد کافیست باورود مقداری زهر یا تعدادی باکتری از پا دراید در صورتی که یک بدن سالم بالافاصله خود را آنچنان بدارد که نه اثری از زهر باشد نه نشانه ای از میکرب.

ابسرواسیونهائی در دست است که گوشت فاسدی راچند نفر خوردند که یکی بااندکی سرکه خورده بود و اثری از مسومیت در وی بوجود نیامد یااینکه اثر سرانگشتی نم خام را در ابتدای غذا قبلا شرح داده و به خواص چندی از سرکه یا نمک قبل یا بعد از غذا در جلدهای پیش به تفصیل اشاره شد به قرار مذکور می توان گفت گوشت کشته اگر با سرکه و نمک از زهر اگینی اش گرچه فاسد باشد کاسته می شود. گوشت زنده با کبدی کم چربی و سالم گوشت کمتر مسموم کننده وآزار دهنده بوده و ما می دانیم چربی به هر نوع که در بدن تولید شد بلافاصله به مصرف نرسیده بلکه چندی در بافتهای مختلف ذخیره می شود و بیش از همه در انساج زیر پوستی ذخیره شده برای احتراق بدن ذخیره مهمی را تشکیل میدهد چربی زیر جلدی بواسطه عدم قابلیت هدایت از تشعشع بدن جلوگیری می کند.

چربی در اعضاء و انساج دیگر نیز جمع می شود.

چربی در کبد یعنی در بزرگتری قلاع دفاعی بدن نیز جمع می شود وقدرت دفاعی آن با هر چه بیشتر شدن چربی درکبد کاهش مییابد اما به اثبات رسیده که درحیوانات جوان که هنوز غدد تناسی آنان نمو ننموده فقط پس از پر شدن سایر مواضع از چربی نوبت به کبد رسیده و در کبد چربی ذخیره می شود با این دلائل می توان گفت کبد گوساله هنوز بدون چربی بوده و قدرت دفاعی قوی داشته و بدن عجل را که گوساله فحل نشده و غدد تناسی رشد نیافته است دور از هر گونه عوامل فساد و ایجاد کننده مسمومیت نگه داشته و چنین گوشتی است که در قلمرو والطیبات من الرزق قل هی للذین آمنوا در آمده و شایسته است توسط حضرت ابراهیم خلیل خدا به مصرف تغذیه خود و خاندانش برسد!

انعام و چراگاه

برای چگونگی تیمار انعام و اینکه دستور اسلام در این باره چیست در جلد چهارم مطالبی آوردم و هم اکنون می توان خلاصه کرد: پروردگار یک جا می فرماید و الطیبات من الرزق قل هی للذین آمنوا و سازگارترین روزی ها را برای اهل ایمان می خواهد و در جای دیگر انتظار دارد قسمتی از این روزی که اشتراک منافعی بین انسان و انعام در آنهاست در قلمرو کلوا و ارعوا انعامکم در آمده همانگونه که آدمی باید سازگارترینش را بخورد سازگارترینش را هم در برابر انعام بلکه در چراگاه انعام فراهم آورد و یقین است با توجه به مطالب فوق نه تنها گوساله ای که به مصرف تغذیه خلیل

خدا می رسد پلید خوار نبوده بلکه این عجل از مادری تغذیه شده که پلید نخورده و نبی بزرگوار با رعایت پاکیزگی و سازگاری غذایش گواراترین شر را برای خود و نوزاد حیوان بدست آورده است.

کهولت و گوشت

در کارلسر وهه چند سال پیش (1965) طبق معمول سالیانه کنگره هفته تراپی تشکیل شد و شش هزار پزشک در آن شرکت داشتند سخن از پیری بود که هم اکنون برعکس سابق همه معتقدند پیری فرسودیگ و اضمحلال و از دست دادن قدرت نیست بلکه دستگاههای بدن از ساعت تولد تابع قانونی هستند که بیوفورموز گویند.

بیوفورموز تغییر و تحول مدام مواد موجود در بدن است مثلا تحول در تغییر قدرت ترشحات غدد بدنی و بالاخره پس از بحث های روانی چندی راجع به پیری درباره روش صحیح تغذیه پیران سخن به میان آمد و گفته شد: چون مواد بیاض البیضی برای بدن لازم است و در افراد مسن تولید این مواد از مواد دیگر به کندی صورت می گیرد لازم است پیران برای غذای روزانه خود به مقدار کافی مواد سفیده ای - ویتامین ب - ویتامین ث - کلسیم و آهن منظور بدارند و در عوض از غذای سنگین و چرب و شیرین بپرهیزند که انتخاب گوشت گوساله کم چربی بدون شیرینی و محتوی عناصر لازم که گفته شد یک انتخاب بسیار ارزنده برای پیران می باشد.

فقط گوشت

شاید این سئوال پیش آید: چرا حضرت ابراهیم فقط گوشت را بدون نان یا برنج تناول می فرمود مدتهاست دانسته شده برای حل و هضم ماد بیاض البیضی و میوه های ترش محلول اسید و جهت هضم مواد قندی نشاسته ای محلول قیائی و شور لازم است. برای اولین مرتبه دو پزشک (دکتر هی و دکتر والب) به این نتیجه رسیدند که معده انسان نمی تواند در آن واحد هر دو عمل را انجام دهد همانگونه که اطاق نمی تواند در آن واحد هم روشن باشد هم تاریک، هیچ مایعی هم نمی تواند در یک لحظه هم شور باشد هم ترش لذا اگر گوشت را با نان یا برنج بخوریم عده قادر نیست در هضم هر دو با هم به خوبی برسد و لذا مواد قندی نشاسته ای مقدارش به روده رسیده در آنجا تخمیر شده و آنچه از پروتیدها به روده وارد گردیده به شکل اسید در بدن جمع می شود (ناگفته نماند در جلدهای قبل به این موضوع اشاره کرده گفته شد چنانچه نسبت معینی بین مواد مذکور بوده باشد چون معده شروع به هضم یکی کرده و بعد به دیگری می پردازد زیان کمتری به بدن خواهد رسید) و با همین مختصر به انتخاب جالب حضرت ابراهیم که رعایت سن و غذای مناسب فرموده وقوفی حاصل خواهد گردید!

امتناع از غذا خوردن

می گویند و می نویسند که مهمانان حضرت ابراهیم چون فرشتگان بودند از خوردن غذای انسانی امتناع نمودند در صورتی که ما می دانیم زمانی که ورزشهای سخت بدنی پیش می آید خوردن مواد بیاض البیضی زیان آور بوده باید به اندازه کافی به خوردن مواد قندی نشاسته ای پرداخت زیرا بدن قبل از اینکه بتواند از مواد بیاض البیضی مواد قندی نشاسته ای بسازد باید بوسیله کلیه ها نیتروژن دفع نماید حال آیا می توان این احتمال را داد که کار سخت و سنگینی آیا برای فرشتگان پیش آمده است؟ و آیا فرشتگان چون به صورت انسان درآمدند آیا از خوراک انسانی تناول خواهند نمود؟ باید جواب این قسمت را از اخبار و احادیث خواست نه از علم، چون سئوال مربوط به فرشتگان و عالم دیگری است که فقط با اخبار و احادیث سرو کار دارد !

دیاستاز گوشت

اگر جلد چهار را درباره حریره فراموش نفرموده اید گفتم دیاستازی در حریره (بادام آن) هست که با دیاستازهای معدی روده ای مکمل یکدیگر بوده و در نتیجه هضم و جذب حریره را فوق العاده آسان می سازد هم اکنون گویم: گوشت دارای مقداری آنزیم هست که برای بدن لازم بوده و با جوشاندن از بین می رود و با همین توجه مختصر علت اینکه حضرت ابراهیم چرا کباب مخصوص کردند خواهیم دانست.

گوشت گوساله و جوانان

تا کنون هرچه گفته شد در انحصار پیران بود به دین دلیل که:گوشت عجلی حنیذ مورد تغذیه پیامبری و همسرش قرار گرفت که آن شیخ بود و این عجوزه لذا با آن همه تعریف از گوشت گوساله این سئوال پیش می آید: آیا خوردن گوشت گوساله برای جوانان چه صورتی دارد؟

این از جمله معجزات قرآن است که داستانهای را آن چنان بیان می دارد و به هم پیوند می دهد که آدمی می توان مطالب علمی بی شماری را از یک داستان بیرون آورد و حتی بداند فلان زاویه ای از داستان به درد کدام یک از گوشه زندگی می خورد!

البته به یادتان هست که گفت شد مأمورین یعنی چند نفری که برای ویران ساختن شهرهای قوم لوط (سدوم و عموره) آمدند آن چنان بودند که قوم لوط آنان را از حضرت لوط خواستند و حضرت دختران خود را برای آمیزش معرفی فرمود و حاضر به تحویل مأموران نگردید. مأموران که جوانانی بودند گفته شده از اول بر سفره ابراهیم بودند و حضرت آنان را به صرف غذا دعوت فرمود دست به طعام دراز نکردند ولی از غذا نیز بدگوئی ننمودند و نگفتند برای ما طیب و سازگار نیست لذا می توان گفت گوشت عجل حنیذ علاوه بر فوایدی که برای پیران دارد جوانان نیز می توانند از آن خوراک تهیه و تناول نمایند.

به چه نسبتی گوشت را از بین غذاها باید برداشت؟

به زودی خواهید دید که متجاوز از ده دوازده اختلاف ذکر خواهد شد و همه وجوه متمایز دستگاه گوارش گوشتخواران و گیاهخواران بوده برای اینکه ثابت شود انسان بیشتر میوه خوار است و محکمتر گوشتخوار و عربی میوه و گوشت همانا ثمر و لحم می باشد.

منظور این است که آیا قرآن در باره مطلب مورد بحث هم چیزی فرموده است یا نه؟

دو آیه را که هر دو مربوط به حضرت ابراهیم است یکی آیه مورد بحث ... فجاء بعجل حنیذ و دیگری که حضرت می فرماید و ارزق اهله من الثمرات من آمن ... و ثمرات (میوه جات) را برای اهل ایمان درخواست می نماید از آنجا که کسی در ایمان به پای شخص پیامبر نمی رسد و ثمرات بیشتری باید نصیب حضرتش بوده باشد و بر سفره اش در زمان پیری گوشت حنیذ عجل مورد و مصرف داشته معلوم می گردد به نسبت بزرگتری بشر میوه خوار بوده و برای جلوگیری و رفع ضعف و پیری لازم است تا حدودی گوشتخوار نیز بود که شرح بیشتری در قسمت مربوط به «شکم نباید مقابر حیوانات باشد» داده خواهد شد.

با دو آیه را در کنار یکدیگر قرار داده دقت می کنیم که چه می شود؟

و الطیبات من الرزق قل هی للذین آمنوا که تا کنون چندین نوبت ذکر شده ومقصود قرآن را که انتظار دارد غذاهای سازگار مخصوص اهل ایمان باشد به کرات آورده ام.

دعای خلیل خدا را هم که دیدید: ثمرات را برای اهل ایمان درخواست فرمود: و ارزق اهله من الثمرات من آمن.

یکجا طیبات رزق برای اهل ایمان و جای دیگر ثمرات برای اهل ایمان یعنی طیبات همان ثمرات است و این اهل ایمانند که باید بیشتر میوه خوار باشند! چرا بیشتر میوه خوار و کمترش چیست بیشتر میوه خوار که: قرآن میوه ها را طیبات و سازگار برای انسان دانسته و برای شادابی و طول عمر چون خوردن غذای طیب همانگونه که در جلد چهارم به تفصیل گذشت لازم می باشد لذا آدمی باید میوه خوار باشد و چون همان درخواست کننده ثمرات برای اهل ایمان خود سرآمد مؤمنین به خداست و گوشت حنیذ عجل تناول می فرمود در لابلای میوه خورای گوشت نیز باید خورد و یادتان باشد که این نیز خود دلیلی است که نباید شکم را پر از گوشت کرد و مقابر حیوانات قرار داد.

با یک شرط از قرآن

قرآن اگر غذا را با دو عنوان بزرگ: دوری از پرخوری (کلوا و اشربوا و لاتسرفوا) و چه چیز خوردن از نظر علمی (فلینظر الانسان الی طعامه) متذکر است به ریزه کاریهای دیگر مربوط به غذاشناسی هم می توان از صفری کبرای آیات کریمه و قوف حاصل کرد مثلا: وقتی پروردگار می فرماید و الطیبات من الرزق قل هی للذین آمنوا و خلیلش و ارزق اهله من الثمرات من آمن به درگان باری تعالی معروض می دارد معلوم می شود ثمرات که همان طیبات از رزق و روزی است اگر برای اهل ایمان درخواست شده بر عکس ا هل ایمان هم برای سازگار خوردنند یعنی همانگونه که شخص کینه توز یا حسود یا ناراحت چون بر غذا نشیند غذایش به خوبی هضم و جذب نمی شود و شرح مفصل و چگونگی آن را در جلد چهارم دادم این اهل ایمان اند که طیب بوده و خود را برای پذیرش طیبات رزق آماده داشته و چون آرامش خاطر آنها برای پذیرش غذا بهترین هضم و جذب را انجام خواهد داد لذا هم طیبات برای اهل ایمان درخواست شده و هم اهل ایمانند که غذایشان بر آنان طیب و سازگار می باشد.

میوه و گوشت

با سنجش و صغری و کبری کردن دانسته شد که میوه جات و ثمرات برای بنی آدم از طیبات است ولی گوشت چطور؟ که پاسخ رو به راهی دارد چون گوشت خوراک سرآمد اهل ایمان خلیل

خدا قرار گرفته و طیبات رزق را پروردگار برای اهل ایمان خواسته لذا گوشت هم از طیبات روزیهاست فقط باید متوجه بود که دعای خلیل خدا و درخواست ثمرات برای کسانی که ایمان دارند مقام پاکیزگی و طیب بودن میوه جات را رفیع و سازگارتر ساخته و عمل حضرت در انتخاب گوشت گوساله، مقام گوشت را در صورتی به درجات رفیع سازگاری می رساند که قرآن می فرماید الیه یصعد الکلم الطیب و العمل الصالح یرفعه و عمل صالح است که سعود را به ارتفاع تبدیل و سخنی طیب را که هنوز با زمین ارتباط صعودی داری همان عمل صال از زمین جدا ساخته به ارتفاع و بالا می برد لذا سخن نیکوی خلیل خدا در طلب ثمرات برای مؤمنین کلام طیب و درخواست بسیار بجائی است که باید با عمل صالح و انتخاب گوشت گوساله کامل شود و رفیع الدرجات گردد و باز توجه فرمائید که این کلمات خودهم دلیل بر همه چی خوار بودن انسان است و هم دلیل بر یک معجزه بزرگ قرآن که بیان می دارد گوشت نیز باید چاشنی ثمرات بوده باشد.

شیر و میوه و گوشت

جلد پنجم را به عسل و بعد درباره شیر و جلد قبل از این جلد مربوط به خرما و انگور بود، این چهار غذائی می باشد که پروردگار از آنها تعریف کرده است ولی در اینجا می بینیم خرما و انگورش جزو میوه جات است و لذا با توجه به اینکه تاکنون ثمرات و گوشت را از طیبات دانستیم پس تکلیف شیر و عسل با آن همه تعریفی که از آنها شده چه می شود؟ باید گفت عسل که محصول همان

ثمرات (کلی من کل الثمرات ...) است و شرح داده شده و لذا وقتی ثمرات از طیبات باشد عصاره ثمرات باید یک درجه اضافه تری هم داشته باشد که آن هم پروردگار به آن عطا فرموده و همانا مدال شفا بخشی اوست و لذا فقط باید تکلیف شیر را معین نمود و آن هم معلوم است زیرا شر هم خوراک علفخواران بوده و هم گوشتخواران هم بچه بز و گاو و شتر و ... شیر می خورد و هم بچه شیر و ببر و پلنگ و ... و هم همه چیز خواران مانند انسان و لذا سرآمد همه طیبات شیر است همانگونه که پروردگار هم آن را قبل از هر چیز ذکر فرموده است.

شیر، گوشت و میوه و سبزی

با بحث مختصری که هم اکنون خواهم کرد فهمیده می شود چگونه است که پیشوایان دین خوردن احشاء حیوانات و تخم طیور .. هرچند خوردنشان را تحریم نکرده اند روی خوش نشان نداده بعضی را به شدت مکروه دانسته و برای برخی کمتر کراهت قائلند.

خوراک نوزاد حیوانات مورد بحث همه و همه شیر بوده و لذا در مورد شیر نمی توان راجع به گوشتخواری یا علفخورای بیانی داشت میوه جات و گوشت را هم گفتم چگونه است که از طیبات محسوب می توان داشت؟

اما سبزیجات هرچند بدون دلیل به دنبال میوه جات اند ولی همانگونه که شیر و خرما و انگور و عسل سردسته طیباتند و در درجه اول قرار دارند شاید بتوان با ذکر مطالب زیر سبزیجات را به نظر

قرآن جزو طیبات اما در درجه بعد از میوه جات قرار دارد.

اگر از جلد پنجم یادتان باشد گفتم: شعرا و ادبا و کلیه نویسندگان همین که به ذکر بهره برداری زنبور عسل می رسند بدون تأمل می نویسند زنبور از گل بره برگرفت و بکند و آورد و این فقط در این اواخر دانشمندان زنبور شناسند که تمام گلها و قسمت های مورد استفاده زنبوران را مورد بررسی و پژوهش قرار داده متوجه شدند که زنبوران از گل از ساقه و از میوه گیاه بهره برگرفته و خلاصه از هر جای نبات که برایشان ثمر و نتیجه دارد محصول بر می دارند و در قدیم یعنی 15 قرن پیش هم فقط قرآن است که ثم کلی من کل الثمرات آورده و به بهره برداری زنبوران از ثمرات گیاهان اشاره فرموده و اگر غیر از این بود یعنی قران هم مانند دیگران فرموده بود زنبوران بر گلها نشسته می خورند یک اشتباه تلقی می شد.

حال اگر ثمره را در میوه منحصر بدانیم و در مورد دعای حضرت ابراهیم بخواهیم نظر بدهیم چنین معلوم می شود که حضرت میوه جات را جهت اهل ایمان درخواست نمود اما اگر قلمرو وسیعتر ثمرات را بنگریم که هر جای مثمرش منظور است می توان سبزیجات را نیز از طیبات دانست و با توجه به تعریفهائی که پیشوایان دین از سبزیجات کردند و همه از قبلا بیان داشتم مخصوصا با توجه به سفره ای که حضرت رضا بر آن نشست و سبزی بر آن نبود و به خادم فرمود تا بر سفره سبزی نباشد ما نمی خوریم می توان به مقام سبزیجات در قلمرو وسیع طیبات وقوف حاصل نمود، اما همانطور که قبلا گذشت میوه جات در درجه اولند و اصولا در سرای باقی نیز همه سخن از

جنت و پردرختی و میوه هائی چند و حتی سبزیجاتی (سوره الرحمن) و نهرهائی از آب - عسل - شیر می باشد گویا میوه جات مخصوصا انگور و خرما و انار و .. و گوشتهائی مخصوص و آب و عسل و شیر و ... را که ازجلمه الاء و نعم سرای جاویدانی است نشان دهنده این مطلب است که در این جهان نیز انسان را جاوید تر و عمر درازتر و شاداب تری خواهد داد.

با از انتخاب خلیل خدا

وقتی انسان پیر شد بلکه همزمان با پیر شدن رگهای آدمی پیر شده و پیری رگها یعنی سفت شدنش و تصلب یافتنشان و رگهای سفت شده بخصوص کوچکها و شعریه هایش که در پیران زود پاره می شود ممکن است بر جلد پیران نقاط خونریزی و لکه دار را که به تدریج خونابه ریخته شده جذب و لکه ها کمرنگ می شود دیده شود و هر کس می تواند بر ساعد و ساق پدر بزرگ و مادر بزرگ خود چنین لکه هائی را مشاهد کند.

گاه ممکن است به علت فقدان ویتامین پ پ در بدن لکه های سفیدی به وجود آید یعنی سلولهای متصدی برداشت رنگ دانه از خون که باید آنها را به پوست تحویل داده رنگین سازند از عهده برنیایند و در هر دو صورت چه برای پیدایش لکه های سیاه چه سفید کمبود ویتامین پ پ مؤثر است زیرا از تصلب و تنگی شرائین با ویتامین پ پ جلوگیری شده و گفتیم در گوشت عجل حنیذ ویتامین مذکور فراوانتر و برای پیران سازگارتر و بهتر می باشد و حتی به عقیده بعضی غذاشناسان در بعضی خوراکی ها ضد ویتامین

پ پ وجود دارد (مثلا در ذرت) که زیاد خوردنش باعث پیدایش برص می گردد.(1)

یک نکته راجع به طول عمر

الان گفتم: طیبات رزق برای اهل ایمان در خواست شده یعنی هم مواد اولیه خوب باشد (غذای طیب) و هم دستگاه گیرنده معتدل (ایمان یعنی آرامش خاطر و دور بودن از رذایل و ...) باید بود و در غیر این صورت بهترین غذا برای کسی که با عصبانیت و کینه توزی به خوردنش اقدام می نماید غذای خوبی نخواهد بود یا بزرگترین مومن جهان با گوسفند بریان مسموم، یا آب مسموم، انگور مسموم توان مقاومت نخواهد داشت همین طور وقتی می گویم برای زندگی کردن باید بیشتر خوردن میوه جات و گوشت تازه و سبزی و شیر و عسل و ... را انتخاب کرد زیرا همین ها را در جهان خلد به آدمی می دهند و شاید بتوان این دو قسمت را به هم پیوستگی داد در طرف مقابل جهنمیان خوراکشان و لا طعام الا من غسلین (سوره الحاقه) از غسلین است.

غسال کسی است که مرده بشوید یا جامه شوئی کند و غساله آبی را گویند که از شستن دست و روی یا لباس یا چیزی به جای بچکد و غسلین آلودگیهائیست که از پوست و گوشت دوزخیان جدا می شود یا از گیاهی در دوزخ باشد و خلاصه خوراک دوزخیان علاوه بر پلیدخواری تنفر آمیز هم هست یک وقتی می گوئیم خوک پشکل بزغاله می خورد اینجا پلیدخوار است وی اگر سر در ظرفی

1- اعجاز خوراکیها 121.

می کرد که پر از چرک و خون دملی بود که آن را شکاف داده بودند علاوه بر پلیدخواری عملی نفرت انگیز خواهد بود. در اینجا نیز مشابه مطلب فوق که طیبات برای اهل ایمان است پلید منفور خواری را برابر دوزخیان قرار داده اند و شاید در این جهان هم کسی که پلیدخواری کند و غذای پلید و غیربهداشتی به بدنش وارد شود چون دوزخیان به سوز و گداز و ناراحتی برسد یا اینکه مواد اولیه که وارد بدن می شود بدون عیب باشد ولی دستگاه گیرنده که بدن آدمی است پلیدی وارد بدن سازد یا پلیدی جسمانی (چون کانونهای چرکی) یا پلیدی روحی (کینه توزی و حسد و تکبر و ...) که در هر دو صورت همانند دوزخیان دور از سلم و سلامتی و نزدیک به سوختن و ساختن زندگی سپری می شود.

البته کسانی که مطلعند که سوختگیهای پوست است که بواسطه فساد ایجاد مسمومیت شدید کرده و سوخته ها را تلف می کند و لذا باید علاوه بر پلیدخواری دوزخیان به زهر آگینی خوراکشان نیز توجه نمود (کلما نضجت جلودهم بدلنا هم جلودا غیرها - پوستشان دائم می سوزد و باز نضج گرفته می روید).

باز گوشت حنیذ گوساله

تاکنون چند مرتبه راجع به مدت توقف غذا در معده بیانی داشته ام و بر حسب اینکه غذا از مواد بیاض البیضی یا شیرینی یا چربی باشد با چه اختلاف زمانی در معده می مانند شرحی داده ام باز در اینجا اضافه می کنم که یک غذای چرب پخته مخصوصا اگر خیلی پخته باشد (کباب را باید خیلی پخت که وسطهایش خام

نماند) مدت زیادی در معده می ماند و خون مغز را زیاد می گیرد. لابد این راهم می دانید که رسیدن خون به مغز کودک و جوان و پیر چه ارزشی دارد به ویژه اگر پیر باشد که باید متوجه خون نرسیدن و نرم شدن وراموليسمان مغزشان بود، زیرا زمینه استعدادی مناسبی برای ابتلای مذکور دارند اینک با توجه به اینکه گوشت انتخاب شده از عجل است و تقریبا در حداقل چربی و شخص انتخاب کننده هم پیرمرد نورانی پدر انبیاء است متوجه عمل حضرت خواهید شد.

غذای تهیه شده از گوشت

گوشت را می توان کباب کرد که در این صورت گوشت خوش طعم و خوشمزه می شود. در اثر حرارت مقداری مواد البومینوئید سطح گوشت منعقد می گردد و قشری بر گوشت ایجاد می شود که محافظ قسمت های داخلی خواهد بود و اجازه نمی دهد به سرعت آبهای داخلی تخمیر گردد و چنانچه در همین چند برگ اشاره شد حرارت قسمت های سوخته و برشته شده ای که با سوختن و شعله زدن روغن گوشت بوجود آمده تا حرارت 700 درجه و حرارت درون گوشت 85-75 و در عمق یک سانتیمتر نزدیک به صد درجه می باشد. کبابی که بدین صورت تیه می شود 40-50 درصد آبش کم شده و بطور کلی گوشت گاو کباب شده 19 درصد و گوساله 22 درصد و گوسفند 24 درصد از وزنش کاسته می شود.

گوشت را اگر بجوشانند تقریبا 5/7 درصد مواد خود را به آب می دهد 2 درصد البومین در کف و سطح آبگوشت وارد می شود 5-7/4 درصد به حال محلول در آب گوشت وارد می گردد 30 درصد

املاح معدنی قابل حل 20 درصد چربی و 80 درصد آب گوشت و آرد آب گوشت می شود و از یک کیلوگرم گوشت 450 گرم گوشت پخته بدست می آید یعنی گوشت پخته چربی و مواد معدنیش کم می شود و به مواد بیاض البیضی اش به نسبت افزوده می گردد.

اگر گوشت را در آب سرد انداخته حرارت دهند تا آبگوشت تهیه شود خوراک خوش طعم تری خواهد شد و مقداری از مواد گوشت وارد آب گوشت می شود و در حالی که اگر گوشت را در آب جوش بیندازند سطح گوشت را قشری از آلبومین منعقد شده می گردد و اجازه نمی دهد مواد گوشتی وارد آب گوشت شود در این صورت گوشت مواد خود را حفظ کرده و آب گوشت فقیری که خوشمزه نیست تهیه شده است در هر صورت اغلب بازهای اکزانتیک و چهار پنجم مواد معدنی گوشت وارد آب گوشت می شود و در هر حال ارزش غذائی آب گوشت کم است ولی تشرح معده را زیاد می کند یعنی اگر تحریک روحی در کار نباشد آب گوشت محرک شیمیائی خوبی است و خوب است قبل از غذا مقداری از آن به عنوان محرک میل شود و از طرف حضرت رضا چنین دستوری رسیده که : و ابدء فی اول الطعام باخف الاغذیه التی یغتذی بها بدنک خوردن آب آب گوشت در ابتدای غذا نه تنها محرک ترشحات معدی است بلکه مقوی قلب و رگها بوده موقتا فشار خون را بالا برده کار کلیه ها را آسان می کند (به شرطی که کلیه ها سالم باشند) ولی نباید به اطرومی ها و کسانی که شریانهایشان متورم است یا گرفتگی قلب یا اختلالات کلیوی یا نقرس و رماتیسم و ... دارند آب گوشت داده شود.

از گوشت عصاره گوشت که از تغلیظ شده گوشت بدست می آید

و ایجاد کننده قولنج و اسهال است یا گرد گوشت که برای فرستادن جهت سربازان در جبهه تهیه می شود بدست می آورند همچنین به شکل خورش و آب خورش (سوس راگو) تهیه می گردد که سنگین بوده و گوارش سختی داشته و جهت بیماران خوب نیست اما آنچه مورد بحث ماست تهیه کباب است که در خودش بدون اینکه با آتش تماس یابد تهیه گردد که در این صورت فقط تنها عیب آن این است که چربی را به خود می گیرد که با انتخاب گوشت گوساله که حداقل چربی را دارد موضوع حل شده و بهترین غذا که شایسته خوراک خلیل خداست تهیه شده است.

گوشت به علت اینکه مواد گلوسیدی ندارد به بیماران دیابتی داده می شود (به شرط نداشتن اختلالات کلیوی - عروقی - مغزی) مگر اینکه بیمار مذکور از البومین نیز قند بسازد.

به کسانی که چاق هستند گوشت بدون چربی و به مبتلایان به سوء هضم حاصله از کمبود ترشحات و کسانی که تخمیرات معده اشان زیاد است و نفخ می کند و یا اسهال مزمن دارند و در تورم روده کهنه کودکان گوشت داده می شود (مگر آنکه مدفوع متعفن و کم باشد).

به انتروکلیت ها و یبوستی ها - بیماران قلبی و عروقی و کلیوی حاد و اورمیک ها وارترتیک ها (سنگ کلیه - بیماریهای پوست نقرس) نباید گوشت داد (در ورم مزمن کلیه می توان تا حدودی گوشت داد).

یک مسئله مربوط

مسئله مربوط به مطلب مورد بحث اینست که شاید سئوال شود چرا خلیل خدا عجل حنید و گوشت گوساله در خود بریان کرده را برگزید آیا اگر گوشت گوساله را در روغن گاو یا روغن انعام دیگر یا روغن گیاهی بریان کنیم چه می شود؟

تقریبا بین تمام گله داران مرسوم است برای جدا کردن روغن از شیر راههائی را انتخاب نموده و برای خوراک سالیانه خود مقدری از روغن گرفته شده را جدا می گذارند اما برای صدور روغن چون می دانند کره و روغن زود فاسد می شود به نسبت معین مقداری روغن را در ظرف ریخته و مقدار دیگری از آن را داغ کرده به نام «روغن داغ» به ظرف می افزایند روغن داغ شده سبب می شود ماده محرکی به ناماکرولئین در آن پیدا شود این ماده که بوی خوش و مخصوصی به روغن می دهد کارش دیگرش به علت سمی بودنش جلوگیری از رشد باکتریها در روغن و مانع از فساد آن است روغن صادراتی که محتوای مقدار ناچیزی اکرولئین است اگر به صورت خام و بدون داغ شدن مجدد مصرف شود چندان زهرآگینی برای کبد نداشته که اگر مجدد داغ شد دارنده مقدار قابل ملاحظه ای اکرولئین خواهد شد که باید حتما جزو برنامه غذائی کسانی که ناراحتی کبدی یا مجاری مربوط به آن دارند نبوده باشد و حتی اشخاص سالم نیز سعی کنند روغن را بعد از برداشت برنج روی آن بریزند یا کره بر آن بگذارند.

رل اساسی چربیهای حیوانی که پیدایش هیرکلستر و لمی و افزایش کلسترل خون است در عوض جربیهای گیاهی کلسترل خون

را پائین آورده و ثابت شده است اگر چربی گیاهی هیدروژنه نشده باشد برای مبتلایان سودمند است (مثلا روغن زیتون که در جلد بعد از آن شرح خواهم داد). اصولا چربیهای گیاهی

در طبیعت به حالت مایع و از نوع چربیهای اشباع نشده می باشد ولی در صنعت آنها را به روغن جامد تبدیل می سازند که خود با عمل هیدرژناسیون انجام خواهد یافت (البته در مجاورت کاتالیزورها) و در نتیجه بسیاری اسیدهای چرب اشباع نشده به حالت اشباع در خواهند آمد (و حضرت خلیل گوشت را در روغن بریان نکرد).

توجه به بدن و نفس

تاکنون از غذا سخن بود و اینکه چرا خلیل خدا گوشت گوساله را انتخاب فرمود هم اکنون باید افزود که حضرت در زمانی می زیست که موضوع گله و رمه از لحاظی سخن داغ روز بود و لذا باید جنبه های اعجاز آمیز مربوط به گاو و گوسفند برای بشریت مطرح گردد (و آن که پایان دهنده پیامبری است کتابش معجزه اش باشد همانگونه که قرآن همین است) و مطرح گردید هم حضرتش گوشت گوساله را برای غذای پیران با توجه به شرایطی انتخاب فرمود و جنبه بدنی و بهداشتی غذا را متذکر گردید و در جای دیگر با گوسفندی سرو کار داشت که جنبه روانی فوق العاده جالبی دارد (بهتر است به جای روان، نفس گفته شود) و قبلاً آن را شرح دادیم: در زمان خلیل خدا بت های متعدد و آفتاب و ماه و ستارگان مورد پرستش بودند و بت بزرگ بعل نام داشت که برخی برای تقرب به بعل چون نخست زاده اشان (پسر اول) بر شد و کمال و زیبائی

می رسید او را زیور و زینت کرده به پای بت آورده و سرش را بریده و به اصطلاح قربانی می کردند حضرت ابراهیم پس از اینکه به غروب کردن ماه و خورشید و شکسته شدن بت ها اشاره و عمل کرده و در نتیجه وجود توحید ذات مقدس پروردگار را برای مردم تا حدی به اثبات رساند بلکه آنان را به موضوع مزبور آشنا ساخت عملاً نشان داد که نه تنها برای بت که ساخته و پرداخته بشر است و هیچ کاری از آن بر نمی آید نباید نخست زاده را فدا کرد بلکه برای ذات ذوالجلال الهی نیز کشتن فرزند مذموم و غلط و فدا کردن فقط اختصاص به این دارد که از انعام ذبیحه ای بوده باشد یعنی در واقع حضرت ابراهیم یک جا از کشتن جوانان جلوگیری فرمود و در جای دیگر با معرفی گوشت عجل حنیذ پیران را به جوانی سوق داد!

عوامل تغییر دهنده گوشت

عوامل چندی ترکیب و صفات گوشت را تغییر می دهند که هر مدام به نحوی مورد نظر خلیل خدا قرار گرفته و انتخاب غذائیش بر مبنای آن استوار و نیکوترینش برگزیده شده است.

ناگفته نماند قرآن کریم در چند مورد از حضرتش مطالبی بیان می فرماید که در اغلب موارد یک نوع توجه خاصی نیز به غذا شده است. اگر جلد اول را دوباره نگاهی بفرمائید گفته شده: پیامبران عظام به تدریج به موازات تکامل بشریت بر دستورات و اوامر و نواهی خود افزوده تا آنکه آنها را به عنوان معجزه (قرآن) تحویل بشریت می دهند.

در زمان حضرت نوح همانطور که در قرآن دیده می شود

بیشتر به سه امر: خانواده - غذا و مسکن توجه شده چنان که در آن جلد شرح داده و آیات مربوطه آورده شد و اینکه در زمان حضرت ابراهیم می بینیم که امور سه گانه مذکور بیشتر مورد عنایت قرار گرفته: خانواده را به سر گذشت ساره و هاجر و اسحق و اسماعیل و ... و خانه و مسکن را به : ان اول بیت وضع للناس و خانه سازی و ... و غذای مورد بحث را یک جا به وارزق اهله من الثمرات من آمن و درخواست انواع میوه جات جهت مردمانی که محلشان رویندگی و استعداد پرورش و تهیه میوه ندارد و در هنگام ضیافت به کباب گوساله برگزار می نماید و مهمتر از همه آنکه هنگامی معرفی ذات مقدس الهی به عنایت بخشایندگی غذائی حضرتش اشاره می فرماید که: هو الذی یطعمنی و یسقین (اوست که می خوراند و می آشاماند) به هر صورت در این مختصر غذائی که حضرت تهیه فرمود و جز به یک نوع آن اشاره ای نشد باز دنیائی راهنمائی و توجه دادن بشریت به غذا منظور شده و از جمله توجه به عوامل تغییر دهنده ترکیب و صفات گوشت به قرار زیر:

1 - سن حیوان: گوشت حیوانات جوان مغذی تر و خوش طعم تر و الیاف آن تردتر می باشد و مقدار نوکلئوپروتئین و آب آن قدری بیشتر است و در بدن اسید اوریک بیشتری تولید می کند.

2 - جنس حیوان: هنگامی که حیوان فحل می گردد مخصوصا در حیوان نر گوشت طعم نامطبوعی می گیرد به همین جهت وقتی حیوان را أخته می کنند طعم گوشت آن بهتر می شود.

3 - نوع اغذیه فراوان موجب فربهی حیوان و زیاد شدن مواد آلبومینی و چربی گوشت می گردد و در نتیجه مقدار آب

آن قدری کم می شود.

مزه و طعم گوشت به انواع اغذیه تغییر می کند مثلاً علوفه بعضی از علفزارها موجب خوش طعمی گوشت و بالعکس تفاله چغندر و تفاله جو و دانه های دیگر که برای روغن کشی مصرف می شوند با آنکه حیوان را فربه می کنند موجب بد مزگی گوشت می شوند.

4 - کارهای خسته کننده و راه رفتن زیاد در بدن سمومی ایجاد می کنند به همین علت حیوانات قصابی را باید قبل از ذبح گذاشت مدتی استراحت نمایند تا سموم بدن آنها دفع شوند. (1)

مجدد گفته شود که: اشاره خلیل خدا به عنایت بخشایندگی غذائی ذات مقدس پروردگار یک نوع تاییدی بر مبنای استوار بودن جنبه های ضیافتی خلیلش و درخواستی که برای اهل ایمان نمود تا میوه جات نصیبشان شود می باشد.

یک دانستی از مواد بیاض البیضی

با وجودی که قسمت اعظم پدیده های سوخت و سازی مواد قندی نشاسته ای و چربیها در کبد انجام می گیرد بدن تا حدودی قادر است با چشم پوشیدن از این دو عمل کبد به زندگی خود ادامه دهد در صورتی که نمی تواند بدون عمل کبد در متابولیسم پروتئین ها بیش از 24 ساعت الی 28 ساعت زنده بماند (اسیدهای امینه می توانند به قندها یا چربیها تبدیل شوند) در اینجا متوجه کبد پیران انتخاب از یک طرف موادی که برای خود کبد لازم است (به علت متیونین و تریپتوفان در آن و ...) و از طرف دیگر به علتی که مذکور

1- کتاب 233 انتشارات دانشگاه تهران.

شد بر انتخاب خلیل خدا با توجه به عناصر دیگر مساعد و موجود در گوشت گوساله بریان شده برایشان و نبی گرامی اسلام درود خواهید فرستاد.

مقایسه گوشت گوساله با چند گوشت دیگر

(1)

برای بررسی گوشت عجل حنیذ که خوراک خلیل خدا و مورد تأیید قرآن قرار گرفت به ذکر پاره از مواد و عناصر موجود در گوشت گوساله با مقایسه با چند گوشت دیگر می پردازم. (برای هر صد گرم بر حسب گرم)

****آب***پروتئین***چربی***گلوسید***کالری

گوشت گاو***60***9/16***21*** - ***218

گوشت بزکوهی***73 ***20*** 6*** ***-***134

گوشت گوسفند***7/63 ***18***5/17 ***7%*** 230

گوشت گوساله کباب بی چربی***69***2/19***11 ***- ***176

گوشت گوساله***-***2/32***3/11*** -***231

1- نقل از صفحه 288 کتاب راهنمای تغذیه قسمت اول تقدیم شده به هفتمین کنگره پزشکی.

ص: 103

(برحسب میلی گرم)***سدیم***پتاسیم***کلسیم***منیزیم***منگنز***آهن***مس*** فسفر***گوگرد***کلر

گوشت گاو***83***238***10***24***-***7/3***-***76***230***180***

گوشت بزکوهی***-***-***11***-***-***2***-***-***220***-***-

گوشت گوسفند***84***301***10***24***-***7/2***-***85***211***194***

گوشت گوساله***48***359***11***23***-***9/2***-***77***203***207***

کباب بی چربی گوساله***-***-***-20***-***-***6/3***-***-***290***-***-

(برحسب میلی گرم درصد گرم)***ویتامین Aواحد بین المللی***ویتامین*** B1ویتامین*** B2نیکوتیل آمید***ویتامین ث*** ویتامینE

گوشت گاو***20***20/0***29/0***7***-***-***-

گوشت بزکوهی***-***-***-***-***-***-***-***-

گوشت گوسفند***-***21/0***26/0***9/5***-***-

گوشت گوساله***-***18/0***4%***9/0***-***-

کباب بی چربی گوساله***-***24/0***26/0***6/7***-***-

گوشت گوساله حنیذ

هر گوشتی اگر روی آتش سرخ شود - یا در خود بریان گردد، آبگوشت شود، خورش گردد و ... تغییراتی پیدا می کند که در هر مورد غیر از دیگری است و همه را خواهم گفت تنها اگر گوشت در خودش بریان شود فقط چربی به خود جذب می کند که آن هم اگر گوشت گوساله باشد که چربی اش کم است این عیب به ظاهر کوچک هم که برای پیران خوردن چربی بد است مرتفع و باز می گوئیم خلیل خدا انتخاب خوبی فرموده است.

کالری حرارت گوشت گوساله

آنقدر در جلدهای قبل راجع به کالری حرارتی و اینکه جوان یا پیر باشد فعالیتش کمتر یا بیشتر و حتی حامل وزنه سنگینی در سراشیبی بالا رود در قلمرو کالری نوشته ام که دیگر لازم به شرح و بسط نیست فقط اشاره به این نکته کافیست که با ملاحظه جدول قبل و اینکه کباب بدون چربی گوشت گوساله کالری نسبتا بیشتری از سایر گوشتها ایجاد می نماید باز نقطه مثبتی بر انتخاب خلیل خدا افزوده می شود.

یک نقطه عطف دیگر

در جلد مربوط به شیر گفتم: شیر غذای دوران نوزادی کودکی و حتی بزرگی است و با داشتن اسیدهای آمینه ضروری و غیرضروری برای بدن و اینکه محتوی تقریبا تمام ویتامین و بسیاری

از عناصر و مواد کانی لازم بدن می باشد در راس غذاها قرار دارد همانگونه که پروردگار قبل از همه تحت آیه و ان لکم فی الانعام لعبره ... شیر را و سپس خرما و انگور و عسل را معرفی فرمود و همه را به تفصیل شرح دادم در اینجا باید اضافه کنم که سالیان دراز حضرت ابراهیم و زنش، مردی پیر و زنی پیر با یکدیگر غذا خورده و به یقین هر روز صبح و ظهر و عصرشان انتخاب غذائی دگرگونی داشته و یکی از آنها برگزیدن گوشت عجل حنیذ است که اتفاقا همزمان با ورود رسولان الهی که مأموریت هلاکت قوم لوط را به عهده داشتند در خانه خلیل خدا بدون اطلاع این که مهمان خواهند داشت آماده شده بود، اگر کباب مذکور خوراکی بود که اوصاف مذکور را نداشت و قابلیت نداشت با معرفی اش تقریبا ربع سطری از قرآن کریم را اشغال کند قرآنی که تا پایان جهان مورد مطالعه همه و همه به ویژه دانشمندان بزرگ غذا شناس قرار خواهد گرفت هرگز نامی از آن در قرآن برده نمی شد ولی چنین خوراکی در برابر مرد و زنی سالخورده قرار گرفتن با آن همه اوصافی که آورده شد روز به روز خوراک بهتر و مهمتری معرفی خواهید گردید کما آنکه هم اکنون نقطه عطف دیگری بر اوصاف حمیده چنین انتخابی می افزایم که بعضی عناصر مثلاً سدیم چندان برای پیران مناسبت نبوده و آنچه تناسب انتخابی دارد اینکه برای پیران مراعات شود یا غذای آهن داری که ویتامین های ب آن بیشتر و یا ... باشد برای آنان برگزیده شود و با توجه به جدول می بینید که گوشت گوساله بهترین انتخاب است.

گوشت از طیبات است

قرار بر این بود از هر غذائی کتابی نوشته شود که قرآن کریم از آن تعریف کرده باشد و در صورتی که ثابت کنیم قرآن گوشت را از طیبات دانسته است به منظور مذکور کافیست. ! هر چند انتخاب حضرت ابراهیم خود بهترین دلیل بر طیب بودن گوشت است ولی با مقایسه دو آیه و الطیبات من الرزق قل هی للذین آمنوا و اینکه قرآن طیبات رزق را برای اهل ایمان خواسته و ایمان حضرت ابراهیم چه ایمانی است و به همان نسبت صرفنظر از احلت لکم بهیمه الانعام و اینکه گوشت همه انعام آنچه ذکر شده حلال است گوشت گوساله حنیذ شده انتخابی کسی که ایمانش بالاست به همان سنجش نسبت به گوشتهای دیگر با شرائطی که گفته شد بالاست.

گوشتهای بیرون کشیده شده از دریا

اشاره

دانستنیهای چند از گوشت ماهی

بحث ما از گوشت های استخراجی از دریاست که ماهی یک از آنها می باشد و از چه مطلب را در انحصار ماهی در نیاوردیم؟ زیرا در قرآن سخن از گوشت بیرون کشیده از دریا شده و خود معجزه ای به شمار می رود که امروز با پیشرفت علم و جدا ساختن فرآورده های گوشتی دریا از غیر ماهی به اهمیت و اعجاز آن وقوف حاصل نموده اند و شما نیز به بعضی از آنها و آیندگان به بیشترش اطلاع خواهند یافت.

صید ماهی در آب شیرین و آب دریا یکی از منابع غذائی عمده بشر است.

تولید فعلی جهان در حدود 15 میلیون تن سالیانه حدس زده می شود و سهم فعلی صید برای هر نفر در سال حدود چهار کیلو ماهی است که کمتر از یک صدم جیره غذایی اوست و با توجه به اینکه سطح آبها بیشتر از زمین بوده و بشر 99 درصد غذای خود را از زمین می گیرد عدم توجه بشریت را به منابع بزرگ غذائی که در را آنها آبهاست نشان می دهد.(1)

1- از انتشارات انستیتو خواربار و تغذیه ایران تقدیم به دوازدهمین کنگره پزشکی رامسر.

پرفسور گوستااهرنسورد استاد دانشگاه نوند سوئد با دستیارانش می گویند که در طبیعت به اندازه کافی پروتئین وجود دارد که حتی اگر جمعیت دنیا چند برابر جمعیت فعلی آن بشود مردم از گرسنگی تلف نشوند و این موفقیت تنها با توجه به دریاها بدست می آید.

توجه اعجازآمیز قرآن

بیرون کشیدن ماهی یا موجود دیگر از دریا و آن را در محیط دیگر آوردن بدون شک باید اولین توجه را به سوی فساد در محیط غیر آشنا که به زودی حاصل می گردد معطوف داشت چنانچه اخیرا این توجه مبذول و برای تشخیص مخصوصا ماهی تازه از غیر تازه راههای گوناگون پیشنهاد شده و این توجه خود رساننده اهمیتی است برای تازه خورد مواد پروتئین مخصوصا آنه که محیط نگهداریشان عوض شده است ولی این افتخار مربوط و نصیب مسلمانان است که 15 قرن قبل قرآنشان می فرماید و هو الذی سخر البحر لتأکلو منه لحما طریا و تستخرجوا منه حلیه تلبسونها و تری الفک مواخیر فیه و لتبتغوا من فضله و لعلکم تشکرون

(سوره نحل) و هم او خدائیست که دریا را برای شما مسخر کرد تا از گوشت آن تغذیه کنید و از زیورهای آن (مانند در و مرجان و صدف و ...) استخراج کرده تن را بیارائید و کشتی ها در آن برانید تا از فضل خدا روزی طلبید باشد که شکر خدا به جای آورید.

و مایستوی البحران هذا عذب فرات سائغ شرابه

و هذا ملح اجاج و من کل تاکلون لحما طریا و تستخرجون حلیه تلبسونها و تری الفلک فیه مواخر لتبتغوا من فضله لعلکم تشکرون (سوره فاطر) و هرگز آن دو دریا که آب آن یک گوارا و شیرین و آب دگر تلخ و شور است یکسان نیستند با وجود این شما از هر دو گوشت تازه تناول کنید و زیورها از آن استخراج کرده که در پوشیده و زیب زیور تن سازید و در آن کشتیها روان بینی تا از فضل خدا (کسب و تجارت کرده و) روزی طلبید باشد که شکرگزار (نعمتش) گردید.

چند نکته علمی و اعجاز آمیز 15 قرنی قبل را به اختصار گفته وارد مطلب اصلی می شوم:

1 - تسخیر دریاهاست که پروردگار درچند آیه قرآن وعده فرموده که به دست بشر انجام خواهد گرفت.

2 - دریا شور و یا شیرین از آنها می توان گوشت تازه برای تغذیه بیرون کشید واز جمله ماهی ها را.

3 - گوشت استخراجی با این صفت برای اکل و خوردن شناخته شده که طری و تازه و با طراوت بوده باشد.

4 - آرایش تن را باجلی و زیور در ردیف خوردن گوشت تازه قرار داده تا دانسته شود آرایش و زیور درون با مواد گوشتی به ویژه آن قسمت از گوشت که تازه بودنش بیشتر مطرح است بدن را جلا و زینت می دهد یعنی قرآن بطور ساده و فاش به اهمیت تغذیه مواد پروتئینی بیاض البیضی اشاره فرموده است و ما نقش مواد بیاض البیضی را در آرایش ظاهر بدن قبلا گفته ایم:

5 - پروتئین تازه خوردن طلبیدن غذائی می باشد که از فضل

الهی بدست آمده است. (من فضله).

6 - خوردن مواد سفیده ای تازه استخراج شده از دریا موجبات شکر به درگاه الهی را فراهم می سازد یعنی بنابر آنچه در جلد چهارم آوردم غذا صرفنظر از طیب و حلال بودن باید ایجاد کننده نوعی حالت تشکر نیز بوده باشد (تشکرون).

7 - تکرار «لحما طریا» اهمیت تازه بودن گوشت مذکور را رسانده که خوشبختانه بشریت نیز متوجه این مطلب شده و به انواع وسائل برای باز شناختن ماهی تازه از کهنه متشبث گردیده است که به پاره ای از آنها هم اکنون اشاره می کنم.

8 - آنچه در آیات مهم و چشمگیر است آنکه: 15 قرن قبل و حتی در عصر تسخیر کرات هنوز تقریبا به غیر از انواع ماهی ها برای استخراج از دریا جهت خوردن چیزی شناخته نشده و حال آن که قرآن آن را منحصر به ماهی نکرده و در آینده با پیشرفت بیشتر علم روشن خواهد شد. (و مختصر توجهی که به دریا و گوشت های استخراجی از آن شده در برگهای بعد خواهید دید)

ماهی تازه و فاسد

ظاهر ماهی تازه درخشان بوده و بدنش مواج و رنگارنگ است و همین که رو به فساد بگذارد این علائم ناپدید می گردد. فلسهای ماهی تازه به سختی کنده می شود و در بالهای آن اثری از ریزش و شکستگی دیده نمی شود و بالها کاملا مرطوب هستند. چشمهای ماهی تازه درخشنده و برجسته بوده و تمام کاسه چشم را پر می کند و مردمک باز و سیاه رنگ وایریس (عنبیه)

به رنگ طلائی است.

گوشها قرمز و مرطوب واز آنها هیچگونه بویی جز بوی دریا و باطلاق بوییده نمی شود.

شکم استوانه شکل و درخشان و بدون لک و فرورفتگی است.

ماهی تازه گوشتش سفت و در برابر فشار انگشت مقاومت کرده جای انگشت باقی نمی ماند.

اگر ماهی را از وسط گرفته بلند کنند بدنش زیاد تا نمی شود.

اگر شکم ماهی را باز کنند روده ها با حالت درخشندگی دیده می شوند و بویی از آنها استشمام نمی شود و مقطع عضله شکم درخشنده و صاف است.

دستگاه تنفس ماهی سرخ می باشد و گاهی متمایل به سفیدی.

ماهی فاسد ظاهری کثیف و تیره و کدر دارد، یک لایه چسبنده که مربوط به میکروبهای گندیدگی و فساد می باشد روی بدن ماهی را می پوشاند. چشم ها فرورفته و کدر و مردمک کاملاً واضح نیست. بالها رنگ پریده و سربی است، شکم نرم و شل و زیاد مانده باشد خود بخود باز شده متعفن است.

بوی آمونیاک می دهد.

بهترین علامت فساد دیدن لک روی شکم ماهی است.

در فرانسه دستگاه الکترونی حساسی است که بر روی پوست ماهی قرار داده و برطبق جدولی که در دست است اندازه کهنگی ماهی را نشان می دهد.

سه بیولژیست ژاپونی (ساتو-رای-ماتویوشی) آنچه را بین مردم برای بازشناختن ماهی تازه و کهنه رایج است قابل اطمینان

ندانسته فرمول K= AB× 100 را پیشنهاد کرده اند که Kدرجه تازگی ماهی و Aوزن مخصوص نظری بعضی از شیره های عضله ای و Bوزن مخصوص شیره سایر قسمتهای بدن ماهی است (ولی متأسفانه آزمایشگاه مجهزی به منظور فوق لازم است).

پرفسورویت فوگل آلمانی با استفاده از اشعه فرا بنفش میزان اسید موجود در انساج ماهی را تعیین و مشخص می نماید چقدر کهنه است.

دانستنیهایی چند از ماهی

ماهی چرب- بقولات-سبزیهای سبز و میوه های سبز و میوه های تازه جزو غذاهای مهم و سرشار از ویتامین ها و مواد معدنی محسوبند.

ویتامینهای AوD در بعضی از چربیها مانند کره و روغن کبد ماهی بسیار فراوان یافت می شود.

برای تعیین ارزش حیاتی مواد بیاض البیضی یک از روشها چنین است: شخص مورد آزمایش را با مقدار زیادی چربی و مواد قندی و بدون پروتئین تغذیه می کنند و متابولیسم (سوخت و ساز) مواد بیاض البیضی او را به حداقل ممکن تقلیل می دهند.

بدن شخص مذکور بتدریج بازده و محصول خود را روزانه مثلاً به سه گرم نیتروژن تقلیل می دهد (به عنوان نمونه از تجزیه عملی 92/2 گرم نیتروژن در ادرار و 8/0 گرم در مدفوع)

مقدار مذکور برابر است با از هدر رفتن 25/6 ×3 گرم پروتئین (75/18 گرم) آنها پروتئینی که باید امتحان شود به مقدار روز افزون به غذا اضافه می شود تا اینکه مقدار جذب شده

آن از مخاط روده با مقدار پروتئینی که از دست رفته است (با توجه به نیتروژن ادرار و مدفوع) برابر شود یا به عبارت دیگر شخص مورد آزمایش به حال نیتروژنی باز گردد.

از لحاظ تئوری اگر 5/37 گرم از پروتئین مورد امتحان لازم باشد تا بدن را به حالت تعادل نیتروژنی برگرداند ارزش حیاتی آن 50×2100×5/3875/18×100 خواهد بود.

نتیجه روشهای مختلف را اگر باهم جمع کنند توافق و هماهنگی خاصی بین آنها بچشم می خورد و معلوم می شود:

شیر و تخم مرغ در راس- سپس پروتئینهای گوشت و ماهی و بعد به ترتیب غلات و حبوبات و مواد بیاض البیضی قرار دارد.

در تقسیم بندی اسیدهای غیر اشباع که قبلاً اشاره شد:

با سه ظرفیت مضاعف مانند اسید لینولتیک - c17h29cooh (Linolenic Acid) در دانه های کتان و خشخاش و روغن بعضی ماهیها دیده می شود.

با پنج ظرفیت مانند اسید کلوپادونیک ((Clup donic-Acid c19h23ooh که در کبد ماهیها دیده می شود.

یادی از دو سرگذشت

در جلدهای قبل دو سرگذشت ذکر شد: نبی گرامی پس از حفر خندق، عصری بود که به دعوت یکی از یاران خود باتفاق حفر کنندگان به خانه وی رفت و از آبگوشت پاچه و نان میل فرمود و بیان داشتم اثر مواد بیاض البیضی و رل جبران کننده آن بر خستگی

چیست.

سرگذشت دیگر مربوط به حضرت موسی و حضرت خضر است که رد قرآن آمده و تحت عنوان لقد لقینا من سفرنا هذا نسبا و اینکه پس از راهپیمایی و خستگی اظهار گرسنگی کردند و به غذا نشستند واز ماهی تازه ای که داشتند میل نمودند از این قرار : با توجه به ترکیبات گوشت ماهی که بزودی بآنها اشاره خواهد شد از طرف پیامبران الهی پس از خستگی استفاده غذایی و جبران کننده ای به عمل آمد و باز متوجه باشید که سخن از آب و ساحل و بعد ماهی است یعنی ماهی تازه از آب گرفته شده.

پیامبر بزرگوار ماهی

حواریین حضرت مسیح از حضرتش خواستند که از پروردگار جل جلاله استدعا نماید سفره ای بر آنان نازل فرماید حضرت مسئلت نمود و مائده ای از آسمان در پاسخ ربنا انزل علینا مائده من السماء .. که سفره رنگین و عملی بود در برابرشان گسترده شد و از جمله چیزی که بر آن سفره بود ماهی بریان شده و چون چندین خوراکی دیده می شد که از لحاظ با هم خوردن آنها روح سازگاری کلی مشاهده می گردد در جای خود آنجا که از اغذیه تطبیقی خواهم گفت شرح می دهم و بنابر آنچه به نظر می رسد احتمال آنکه حضرت و حواریونش نیز پس از یک خستگی چشمشان به ماهی در سفره افتاد و از آن تناول فرمودند.

بوی بد ماهی که از اسیدهای چرب اشباع نشده واز ماده شفاف بدبوی دیگری به نام آلدفید می باشد بوجود می آید.

اکثریت ماهی ها چربیشان نیم الی سه درصد بوده و آنها که بین 8-26 درصد =چربی دارند از پنج عدد تجاوز نمی کنند و 86 تا 95 درصد چربی ماهیها جذب می شوند و هرچه چربی کمتر داشته باشند هضم آسان تری دارند.

آلبومین ماهی ها 16-18 درصد و ساردین 22 درصد است و در پنج تای مذکور آلبومین کمتر از کم چربیهاست 5/92 درصد آنها در بدن جذب می شوند.

مواد معدنی ماهیها 7/0-2 درصد بوده و در پرچربیها کمتر است.

حد وسط مواد گوناگون کانی در ماهیها ور دکیلوگرم قسمت قابل خوردن.

پطاسیم*** 34/3

فسفر*** 29/2

گوگرد*** 34/2

کلر*** 05/1

مانیزیوم*** 26/0

کلسیم*** 22/0

تخم*** 011/0

مصرف صد گرم گوشت ماهی 51-354 میلی گرم اسید

اوریک رد بدن تولید می کند.

ماهی آبهای شیرین اسید اوریک کمتری ایجاد می نمایند.

روغن ماهی هر چه بماند و کهنه تر شود از ویتامین A آن کم می شود.

در گوشت ماهها مقادیر مختلف بر حسب نوع ماهی ویتامین های-PP-B2 DوB1-1 یافت می شود.

بجای 100 گرم گوشت انعام باید بین 200-250 گرم گوشت ماهی کم چرب مصرف نمود تا کالری مساوی ایجاد نمایند.

چنانچه ملاحظه فرمودید فسفر ماهی زیاد بوده از اینرو در فکرهای خسته و کارهای دماغی زیاد خوردنش مفید است.

ماهیهای چرب را بهتر است باسوس سفید و یا سرکه و آنها که کم چربی هستند باسوسهای غلیظ و مایو مصرف نمود.

ماهی سرخ شده در روغن گوارش سخت تری داشته و اگر آب پز شود سهل الهضم است (بزودی خواهید خواند که رد کنار ماهی در سفره حضرت عیسی سرکه نیز بوده است)

ماهیهای کبابی بهتر از ماهی سرخ شده هضم می گردد.

طی ده سال اخیر وزن ماهی صید شده جهان یعنی ماهی تر و تازه از 29 میلیون به 52 میلیون تن افزایش یافته است با وجود این تغذیه انسان از راه خوردن ماهی از 83 به 63 درصد کاهش یافته است.

ماهیهای دریا دارنده مقدار قابل ملاحظه ای ید می باشند. ماهی باید زنده از آب گرفته شود و رد محیط دیگر بمیرد و اگر در آب بمیرد به بیماری فوت کرده و گوشتش را نمی توان خورد.

(حضرت صادق نیز بدین مطلب اشاره فرموده : مامات فی الماء فلاتأکله لانه مات فیما فیه حیاته، آنچه در آب می میرد آن را مخور زیرا آن حیوان در چیزی مرده که حیات او رد آن چیز بوده).

خوردن گوشت ماهی بدون فلس(پولک) حرام می باشد و این ماهی پولک دار است که رد زره مسلحی از فلسها در برابر نفوذ بسیاری از ذرات غیر قابل اکل مجهز می باشد و شاید فلسها بهترین مانع عوامل ایجاد فساد گوشت ماهی باشند بعلاوه این فرمول بسیار مهم ماسلامی باز در اینجا مطرح است که همان پلید خواری است و ماهی بدون فلس و خرچنگها از جسد ماهیهای دیگر تغذیه میکنند.

از پوست برخی ماهیها چرم و پوست و استخوان بعضی دیگر ژلاتین از بالهای ماهی کود، از کیسه های شنایشان سریشم و از پولکهای آنهاتکمه درست مینمایند.

گوشت ماهی 4 و 1/86-4/61 درصد آب 1/26-7/9 البومین 5/20-1/0 چربی - 9/0-8/9 خاکستر داشته وارقام مذکور در خاویار ماهی 9/63-3/85، 33-1/12، 2/4-6/0، 1/2-2/1 و در مواد تناسلی نر ماهی 6/75-80، 8/17-16، 4/4-2/3، 5/2-2/2 و در استخوان ماهی 8/78-9/65 ، 12-3/13، 17-4/1، 4/8-9/5 میباشد.

در خاویار لستین و یتامینهای Aو Dنیز وجود دارد و در اعضاء تناسلی مایه ها اسید موکلین (Ac.Mucline)و در کیسه صفرای ماهی انسولین پیدا میشود (در غذه زیر جگر یک سفره مایه باندازه انسولین موجود در صد و پنجاه گاو انسولین

پیدا میشود) نصف وزن ماهیها قابل تغذیه است.

چربیها در ماهی حدود سی درصد وزن آنهاست و رد صوای گرم چربی آنها بیشتر میشود و رهچه بر سنشان افزوده شود چربی بیشتری خواهند داشت و برعکس زمان سختی و مهاجرت چربی آنها کمتر میشود.

ارزش گوشت ماهی های لاغر برابر گوشت گاو میباشد و ماهیهای چرب با گوشت گوسفند برابرند.

97 درصد آلبومین ماهی و سایر حیوانات دریایی قابل جذب است وحال آنکه 95 درصد آلبومین انعام جذب میشود.

تقریبا نصف کلی ماهیهای صید شده دنیا بمصرف خوراک میرسد نام ماهیهایحلال در ایران عبارتاست: آزاد- قزل آلا- کولی سفید- سیم - کپور- حشام- حاش- کوله- تلاجی- لامی- اردک ماهی- کفال- سوف- سیاه کلوی- سفید کولی.

ماهیهای حرام: سه خاری-گرزک- فوگل- اسب مایه- اره ماهی- لقمه ماهی- تاس- اوزون بورن- شیپ ماهی- ماهیها را بامنجمد کردن- نمک زنی- دودکردن- کنسرو نگهداری مینمایند.

منجمد کردن بهترین طریق نگهداری است زیرا تغییری در مواد غذایی آن داده نمیشود بعلاوه درگرمای کم هم میتوان ماهی را بدون گندیدگی نگهداری نمود. این نکته را باید دانست که نگهداری ماهی چربی دار مدت زیاد در سردخانه تولید آلدئید میکند که همان علامت فساد ماهی میباشد.

نمک زنی این است که ماهی تازه را درنمک خشک یا آب نمک غلیظ قرار میدهند از یکطرف نمک به بدن نفوذ میکندواز طرفی چربیو مواد سفیده ای وارد نمک میگردد بعلاوه نمکمیکربها را چذب و رشدشان را متوقف میسازد از اینجا معلوم میشود اگر مایه تازه نبود وب جای اینکه میکربهای سطح ماهی بنمک نفوذ نمایند در بدن نفوذ کرده باشند عمل نمک زنی بی فایده است. نمک زنی از روشهای قدیمی است که هنوز هم بآن عمل میشود. دود کردن ماهی: ماهی تازه یخ بسته کمی شور یاشور را بعد از خیس کردن بکار میبرند. چون دود شد در نتیجه سوختن برخی مواد گازی مانند کرئوزت فنل، اسیداستیک وغیره جذب ماهی شده اندکی نیز پخته و خشک میگردد. کنسروسازی کهامروز آنرا مهمترین طریق نگهداری اغذیه میدانند ضد عفونی کردن غذا و گذاشتن آن در ظروف سربسته استیل شده میباشد که بچند طریق عمل میشود: کنسرو در شیر کنسرو در روغن - کنسرو در مارینا‌د. کنسرو درشیر که از ماهی آزاد سوف و کپور استفاده میشود بدین طریق که ماهی را تمیز کرده سر و دمش را جدا نموده احشایش را خارج کرده مجدد شسته و قطعه و قطعه کرده نمک زده در قوطی کرده هوای آنرا با بخار سترون مینمایند. کنسرو رد روغن که بیشتر از ماهی ساردین است پس از آنکه ماهی قطعه قطعه شد رد آب نمک 20/25 درصدنیمساعت گذاشته باز شسته خشک کرده 2-4 دقیقه در روغن زیتون یا روغن آراشید 116-130 درجه حرارت خشک مینمایند بعد روغن را بیرون آورده تا روغن خوب از آن جدا شده چکه کند

بعد روغن زیتونیاآراشید افزوده در قوطی کرده

سربسته و رد تتوکلاوسترون مینمایند. ماهی را رد سرکه بواسطه پختن یا سرخ کردن نگهداشته پس از عملیات مذکور 3-2 ساعت در آب نمک غلیظ ظ و سپس دو شبانه روز در محلول سرکه 5-7 درصد و نمک طعام 8-12 درصد خوابانده و بعد در قوطیهای مخصوص کرده ادویه و پیاز افزوده سرکه 3-5/3 درصد و نمک 5 درصد و قند 5/3 در صد پر کرده آنرا محکم می بندند. ناگفته نماند کنسرو گوشت را نیز با سرد کردن - سترون کردن در ظروف سربسته- بوسیله مواد انتی سپتیک (کلروسدیم اسید سولفورو) - بوسیله پوشاندن توسط چربی یا ژلاتین تهیه مینمایند که در جای خود گفته خواهد شد. گوشت ماهی رااز لحاظ تقریبا نداشتن مواد قندینشاسته ای اغلب با سبزیچات یا حبوبات میخورند که رفع نقیصه مذکور بگردد. مواد غذایی گوشت ماهی پیش از علم تخم گذاری کاملتر و بهمین جهت خوشمزه تر استوحتی بعی ماهی ها مثلاً بروسه قبل از تخم گداری سمی نبوده میتوان از آن خورد ولی زمان تخم ریزی ایجاد مسمومیت مینماید. گوشتماهیهای آبهای شیرین و زلال بهتر از آنهاست که در آبهای کثیف و مردابی زندگی مینمایند. در اسلام همانگونه که خوردن گوشت حیوانات درنده و خونخوار حرام شده (شیر-ببر-پلنگ-یوزپلنگ و گرگ

و کفتار و روباه وشغال و خوک وگربه و ... و ازحیوانات پرنده باز - قوش - شاهین - عقاب - کرکس - باشق - رخمه - کلاغ سیاه کوهی مردار خوار - کلاغ سیاه و سفید (ابقع) و ... (کلاغ سیاه زراعت که کوچکتر و خاکستری است و ... خوردنش را مباح دانسته اند)- همینطور ماهیهیا بدن فلس وآنها که از دریا استخراج میشوند مانند خرچنگ و نهنگ و کوسه و دعموس و ...

تخم ماهی درصورتی خوردنش حلال است که خود ماهی نوع حلال بوده باشدو اگر مشتبه شد که آیا حلال است یا حرام همانگونه که فلس وجه تمایز ماهی حلال از حرام است اگر پوست تخم زبراست و نرم و صاف نیست حلال است (1).

استبراء ماهی در اسالم یک روز است یعنی اگر ماهی بمدتی بنجاست خواری آنچنان پرداخته که باز مقرر است فضولات آدمی را بخود آدمی برگرداند بایداور ا یک شبانه روز در آب پاک گذاشت.

در ذبح انعام و ... خواهم گفت چرا واجب است ذبح بوسیله مسلمان انجام گیرد در صورتیک ه تنهاشرط حلال بودن ماهی صید شده این است که غیر مسلمان صید کرده یقین داشته باشیم خارج از آب مرده است.

از حیوانات دریایی برخی جزو پستانداران بوده زایمان انجام میدهند.

فراموش نشود که کمسرو ماهیها باید کاملاً سترون شده

1- همانگونه که بارها تذکر داده شد در مسائل اسلامی مراجعه به مرجع تقلید معتبر است.

هیچگونه بوی زننده نداشته باشد. کنسروهای مذکور باید از ماهیهای تازه تهیه شده و ظاهر خوب و مزه و بوی مطبوع داشته باشند.

ساردین که شامل تمام بدن ماهی به استثنای سرش است. کنسرو تن که بصورت تکه هایی بزرگ از بدن مایه است که زوائدش را گرفته باشند.

ماهی یونس

در کتابهای مقدس واز جمله قرآن به داستان حضرت یونس و ماهی اشاره شده که همه کم و بیش به گذشت آن اطلاع دارند و بسیاری می پرسند: گرمای داخل شکم ماهی- نبودن هوای کافی مهم تراز همه شیره هاضمه ای قوی ماهیهایی که می توانند حتی آدمی را ببلعند چگونه به حضرت یونس مهلت داد حتی برای چند دقیقه زنده بماند و حتی در آنجا به خدا پناه ببرد و دعایش را انجام دهد و باز اینکه در قرآن است اگر حضرت دعا و تسبیح نکرده بود تا قیامت رد شکم ماهی مانده بود. فلو لا انه کان من المسبحین للبث فی بطنه الی یوم یبعثون (سوره صافات).

مگر ممکن است ماهی تا قیامت زنده بماند و هم اکنون می بینیم چند هزار سال از قضیه مذکور گذشته و قیامت نشده و جواب این قسمت با ذکر اینکه ماهی می تواند حتی چند میلیون سال زندگی کند و ماهی چهار صد میلیون ساله عمر را که پیدا کردند و شرح دادم (216 جلد دوم چاپ دوم به بعد) توضیحی لازم ندارد اما جواب قسمت اول صرفنظر از اینکه همه کاری به ید قدرت و اراده توانای

الهی امکان پذیر است نقل از یک مجله علمی شوروی که داستان عجیبی از کشور کانادا را تحت عنوان «سید بالن و خطرات و منافع آن» مورد بحث قرار داده و مجله دانشمند (صفحه 78 مسلسل 66) آن را ترجمه کرده بیاورم.

ماهیگیری بوسیله کاشالوت خشمگینی بلعیده می شود و دوستانش به ماهی حمله ور شده صید کرده قطعه قطعه اش می نمایند و دوست خود را از شکمش بیرون آورده با کمال تعجب مشاهده می نماید که زندهاست و فقط از سوختگی و خستگی رنج می برد که آن هم با بستری شدن چند روزه در بیمارستان مرتفع می گردد و مجدد به کار صید خود ادامه می دهد. در ضمن نقل داستان نام چند نفر از ملوانان نیز ذکر شده که شاهده و مؤید قضیه بوده اند و بالاخره مجله اظهار نظر کرده انسان می تواند حتی تا دو ساعت در بدن کاشالوت زنده بماند ولی کار به همین جا خاتمه نیافته نقل داستان سبب بوجود آمدن دستجات موافق و مخالفی گردید که به علت اعتراض و سیل نامه های ارسالی آکادمی علوم وارد عمل گردیده و تاکنون هنوز نتوانسته مطلب را تأیید یا رد نمایند (نا گفته نماند به دو ماهی دیگر نیز در قرآن کنایه ای شده ماهی سفره حضرت خضر و حضرت موسی و ماهی سفره حضرت عیسی و حواریین ایشان).

رژیم همه چیز خوری

سخن همه از گوشت باشد گوشت صحرا و دریا و تذکری به کسانی داده نشود که طرفدار رژیم مخصوصی به ویژه رژیم بدون گوشت می باشند بی انصافی است لذا با ذکر فقط توجه اسلام و توصیه

در امر قربانی چه نذر چه عقیقه چه ... را آورده بدینوسیله نظر اسلام را به نقائص رژیم های غیر گوشتی یاد آوری می نمایم.

تشخیص گوشت فاسد

اخیرا دو دستگاه قابل توجه ساخته شده یکی برای تشخیص گوشت هائی که رو به فساد رفته و گاز مخصوصی از آن خارج می شود که هنوز حس شامه قادر به درک آن نیست و دستگاه کوچکی است که خریدار می تواند آن را با خود به بازار ببرد و آن را بر روی گوشت منظور عبور دهد و در صورتی که گوشت کهنه و فاسد بود مایع در دستگاه به رنگ آبی در آمده و اگر سالم بود تغییر رنگی پیدا نمی شود دستگاه دیگر به نام «اوربیس» است که میزان کارش برابر بیست آشپز می باشد و می تواند ساعتی چهارصد هامبرگر چهار صد ساندویچ سوسیس سیصد و شصت پرس وشت سرخ شده و 175 پرس جوجه سرخ کرده و مقداری زیادی نوشابه خنک آماده نماید مشتری با فشار دکمه اوربیس سبب می شود چراغ دستگاه روشن شود و خواسته خود را بگوید بلافاصله متصدی مربوطه، غذا یا نوشیندنی درخواستی را تکرار کرده در صورت صحت دکمه شروع را فشار داده خواسته تحویل مشتری می شود و اگر غذا بود ابتدا نانی و سپس کاردی بیرون آمده آن را بریده و در ظرف چهار دقیقه خواسته ها را بیرون می آید و در آخر صورت حساب خارج می گردد.

در ماهی خام ماده ای است که ویتامین ها را از بین می برد و لذا اگر گوشت ماهی خام با ماست که فایده اش بیشتر در زیاد بودن ویتامین هایش می باشد ممزوج کنیم ویتامین های ماست رسوب می کند و مقداری ترشی ماست و کازئین منعقد شده با مقداری اجساد مخمر ماست باقی می ماند که چندان مفید نبوده بلکه ضرر هم دارند زیرا وجود ویتامین های به هضم کازئین کمک می نمایند و وقتی از بین رفتند در گوارش اختلال خواهد شد و باز گفته می شود که ماهی کهنه چه به صورت کنسرو چه ماهی دودی چه نگهداری شده در یخچال ویتامین ث را رسوب می دهد(1) و اینجا باز ما به قرآن توجه به گوشت های بیرون کشیده از دریا که باید تازه باشد نموده (لحما طریا) متوجه می شویم.

ماهی سابقه تاریخی بسیار قدیمی دارد و از سنگواره ها و فسیلهای بدست آمده زمین شناسی آنها را مربوط به دوره سیلورین که صدها میلیون سال از آن می گذرد دانسته اند. دگرگونیهای محیط زندگی ماهیها بیشتر از دیگر جانوران بوده مدتها در آبهای شیرین آبهای شور، آبهائی که به وسیله انسانها آلوده شده و می شود زندگی کرده اند ماهی ها به اشکال مختلفی تکامل یافته و با پیدایش انسان همیشه مورد توجه آنان برای خوردن قرار داشته اند و حتی از آثار غارنشینان معلوم شد که به ماهیگیری توجه خاص داشته اند.

ماهیگیری سبب نزدیک شدن ملتها به یکدیگر - ریشه واحد

1- اعجاز خوراکیها 123.

پیدا نمودن نام ماهی در بسیاری جوامع - ایجاد جنگها بر سر مناطق ماهی خیر (جنگ های 1713-1623 انگلیس و فرانسه بنابر عقایدی - جنگ 1904 روس و ژاپن)

ماهی در زمانی مورد احترام مردم روزگار قدیم و حتی مورد پرستش اقوامی قرار داشته است رب النوع قدیم پروس خداوند ماهی و ماهی گیران به شمار رفته ماهی سرنی آسمبل نیک فرجامی نزد بودائی ها به شمار رفته در اخبار است که بر سفره آسمانی حضرت مسیح بوده است.

ماهی هائی که در آبهای کثیف و متصل به فاضلابها زندگی می نمایند ممکن است بدون آنکه خود مبتلا شوند باعث انتقال بیماری گردند.

در خلیج چیزابیک (مریلند امریکا) نوعی ماهی به نام رکوس امریکانوس (Roccus A...) را که کاملاً بومی است و محل خود را ترک نمی کند مورد آزمایش قرار داده در سرم خونشان ماده ضد میکربی یافته دانسته اند با ورود زنده یا مرده میکرب به بدن ماهی حالت دفاعی به خود گرفته و پادزهر ساخته است به علاوه با آزمایش بعدی ثابت کردند ماهی هائی که در قسمت کثیف زندگی می نمایند دارنده میکربهائی هستند و در ناحیه مجاور که خالی از سکنه و آلودگی هاست ماهی ها ابدا آلودگی ندارند.

در بدن ماهی آهن کمتر از گوشت دیگر است در عوض ید فراوانی دارد و فقر کلسیمی آن مانند سایر گوشتها بوده و دارای مقداری ویتامین PP و B و A و D می باشد.

هضم ماهی آسان و محل هضم آن معده و روده ها بوده ولی

امکان ایجاد حساسیت و گهیر و اگزما داده می شود.

نگه داشتن زیاد در قوطی های حلبی - بسته بندی کردن و حتی پختن به ظاهر از قابلیت هضم پروتئین های اغذیه می کاهد.

بیرون کشیدن گوشت از دریا

دریا نه تنها گنجینه ای سرشار از غذاهای گوشتی است بلکه از دریا داروهای گوناگونی نیز برای درمان بیماریهای مختلف بدست آورده اند که از جمله : گیلورگا - توناست که هندیها برای برنشیت و گیاهی برای سوء هاضمه است که چینی ها استخراج می کرده اند. دکتر جان سای برت استاد میکرب شناسی دانشگاه روایلندانتی بیوتیکی از گیاهی به نام ساگارسوم بدست آورده و در دانشگاه کالیفرنیا از زهر مار آبی ماده ای پیدا کرده اند که سرعت انعقاد خون را زیاد می کند و در نیوجرسی از گیاهان دریا ماده الگینات سدیم درست کرده اند که قادر است استرنیم 90 را از بدن خارج کند همینطور داروی ضد تب تیفوئید و ... را از دریا استخراج کرده اند.

در مؤسسه دریاشناسی سان دیاگو از نوعی مر ماهی که 12 جفت بالچه و دو ردیف دندان و سه قلب دارد که یکی از آن سه با بدن ارتباطی ندارد ماده ای به نام اپتاترین پیدا کرد که برای بکار انداختن ربان طبیعی قلب بکار می رود.

در انستیتوی ملی بهبودی امریکا مطالعاتی روی انواع خرچنگها شده وهمینطور از نوعی ماهی صدف دار ماده ای به نام پائولین - 1 بدست آورده اند که باکتریها را از بین می برد و

پس از چندی پائولین - 2 بدست آمد که بر روی انواع ویروسها مؤثر است.

در اروپا و امریکا از بسیاری حیوانات دریائی از جمله خرچنگ و قورباغه و از نوعی خرچنگ به نام لانگوست Langouste استفاده غذائی می نمایند همینطور صدف دریائی و ملخ دریائی مورد خوراک قرار می گیرد.

ارزش غذائی حیوانات دریائی با داشتن آب فراوان تر از ماهیهای همانند آنهاست ولی مواد معدنی و ویتامین ها در آنها فراوانتر است مثلا 18-20 صدف دریائی (Huitres) با 100گرم ماهی یا 100 گرم گوشت ارزش غذائی مساوی دارند.

با توجه به زندگی ماهی ها یا حیوانات دریائی دیگر در آبهای کثیف یا اینکه دکاندارها برای تازه ماندنشان آبهای آلوده بر آن ها می ریزند خوردن خام و زنده آنها امکان ایجاد حصبه یا بیماری عفونی دیگر را داراست.

کتاب من و سلوی

اشاره

منّ

من در عربی به معنای عطای خدا یا شخص می باشد و در انگلیسی و آلمانی مانا Manna و در زبان فرانسه Manne گویند و به خوراکی اطلاق می گردد شیرین مره که خدا برای قوم بنی اسرائیل در مدت 40 سال راه پیمائی آنان را می فرستاد و در داستانهای مذهبی ادیان مختلف آمده و از جمله در قران از من (شکرکی که به عقیده نویسندگان ترنجبین یا شیر خشت بوده است) یاد شده بدین مضمون که من و سلوی (مرغ بریان) را بر شما فرو فرستادم. و انزلنا علیکم المن و السلوی (1).

من

(2)

من چکیده شیرین مزه ای است با طعم ملایم و رنگ سفید یا زرد که بر روی ساقه یا برگ و یا در ساقه برخی از نباتات در اثر گزش حشرات یا تیغ زدن (ایجاد شکاف در پوست درخت) یا در اثر تغییرات جوی و یا خود به خود ظاهر می شود و در فارسی به آنها شکرک گویند و در ترکیب شیمیائی این مواد قندهای مختلف و الکلهای

1- سوره بقره آیه 54.
2- اقتباس از شکرکها تألیف آقای محمد مهدی اصفهانی.

پلی مرف دیده می شود.

کلمه هندی سرکرا Sarkara می باشد که در زبانهای فارسی (شکر) در عربی (سکر) انگلیسی (شوکر Sugar) فرانسه (شوکر Suere) یونانی (سکخرون Sakxaron) لاتین (سکخروم Saccharum) و ... وارد شده است.

برای تهیه من (شکرک) احتیاج نیست مانند تهیه شکر و قند از چغندر یا نیشکر به تغییرات و تبدیلات شیمیائی متوسل گردید بلکه تهیه آنها مستقیما از گیاه می باشد.

شکرک ها زیادند: بید خشت - تباشیر - ترنجبین - سکر العسر (شکر عشر) - شکر تیفال - شکر سرخ - شکرک زبان گنجشک شیرزاد - گزانگبین - گز علفی - شکرک زیتون - شکرک ارز (شجره القطران) و ... که فقط اشاره مختصری به خواص آنها کرده به شرح بیشتر نوعی که مورد بحث است می پردازیم :

بید خشت یا بید انگبین که در تابستان گرم از ساقه بعضی از درختان بید بدست می آید و در عربی به نامهای خلاف و صفاف ثبت شده و نام فارسی از این جهت بیدخشت گذاشته اند که بعضی گویند خشت فارسی صمغ است و صمغ بید یا بید خشت. در کشور ایران نواحی شمال و جنوب بدست می آید به اسامی : فک - فوکا - فیکا - فیک - وی - ویدار - سوگوت - بی - شویت و ...

بید خشت 17/44 درصد قند احیاء کننده (دکستروز) 08/50 ساکاروز 26/13 مواد محلول در آب و 20/19 درصد نا محلول در آب دارد و دارای خواص نرم کنندگی و مسهلی و انبساط دهندگی (تخفیف حساسیت و انقباض و التهاب و درد بطور

موضعی دارد) و در دسینه و سربه و خشونت صدا و مجاری تنفسی و التیام اورام دهان ...می باشد.

تبادشیر از نوعی نی نی بنام خیزران یا نی هندی که تا25 متر می رسد با سوزاندن آنها بدست می آید مسکن التهاب و عطش و استفر اغهای صفراوی به عقیده ای از خواص آنست و برخی در ویار زنان مؤثر می دانند.

سکرالعشر برای درمان سرفه و استسقا و تنگی نفس است که روزانه ده مثقال مصرف می شود و در ایران بدست نمی آید و از یمن و حجاز آورده می شود و در ترکیب شیمیائی آن مواد قندی و تانن (مازو) است و رنگ آن سفید یا خاکستری و گاهی سیاه می باشد.

شکر تیغال که در اثر سکونت سوسک مخصوصی بر خار ویژه ای بدست می آید و نامهای شکر تیغال - تیهال - سعال - خار خر و کک آرگا - قیپری - یکین - جرداب - جردامه - چردام - خشر - اخشیر - تسکره - اخینویس - لبدبآن داده اند و در نقاط مختلف ایران به فراوانی می روید با گلهای گلوله ای مجتمع در انتهای شاخه با رنگ آبی و خشبو.

شکر تیغال ترکیب شده از 24 درصد ترهالوز (قند تیفال که یک دی ساکارید غیر احیاء کننده متشکل از دو ملکول گلوکز می باشد) 25 درصد سلولز - 5/7 نشاسته - 5/18 موسیلاژ (لعاب نباتی) 5/13 مواد سفیده ای - 8/2 خاکستر و اندکی کلروفیل و چربی و تانن با خواص : رافع سوزش مری و خشونت سینه و درد سینه و سرفه و برای صاف کردن صدا و خستگی گلو و معده و لینت مزاج و امروز نیز آن را داروی خوبی برای سینه می دانند.

شکر سرخ که برخی آن را جزء شکرکها نمی دانند به نامهای شکر نیشکر - مازندران که ساکارز قسمت اعظم آن را تشکیل داده و محتوی ویتامین های گروه ب می باشد با خواص مربوطه.

شکرک زبان گنجشک : که به صورت قطعاتی به فروش می رسد نوعی طعم و بوئی شبیه عسل دارد که در آخر شیرینی اندکی تلخ مزه به نظر می رسد و نوعی که ریزتر و تندتر است و نوع آخر که تخمیر نیافته و کمتر مصرف داروئی انسانی دارد و در ترکیب شیمیائی نوع اول که خالص تر است 10 درصد آب 2/2 گلوکز 5/2 فروکتوز 55 مانیت 12 مانئوتتروز 6 مانئوتریوز 5% رزین و 5/1 درصد املاح مختلف و مقدار کمی فراکزیتوزید (fraxinoside) با خواص مسهلی (30-60 گرم در بزرگان 5-20 گرم در کودکان).

گز انگبین یا گز خوانسار یا گز انجبین یا خشک انجبین که از گز مخصوصی که در شوره زارها می روید بدست می آید و حشره ای به نام کوکوس مانی پاروس در ایجاد آن بوسیله نیش زدن دخالت می نمایند. برای بدست آوردنش پارچه هائی زیر بوته گسترده چوب به گیاه می زنند و آنچه در ده روز اول می ریزد زیاد و ناخالص است و بعد کم و خالصتر و همین گز انگبین است که در ساختن گزهای واقعی و اعلای اصفهان مصرف می شود.

در گز انگبین مقداری قند و موسیلاژ یافت شده برای نرم کردن سینه و لینت مزاج و شیرین کردن جوشانده های گیاهی و تنقیه بکار می رود.

گز علفی از انواعی درخت های بلوط بدست می آید که در

لرستان مازو کردستان برویان گویند و روزهای گرم به صورت رطوبت روی برگها ظاهر و به زمین یا در ظرفی که گذاشته اند می چکد به صورت تکه های سبز رنگ شکننده که 2/53 درصد ساکارز و 19 درصد قند تبدیل یافته و 3/10 موسیلاژ و 5/17 ناخالصی و بقایای گیاهی دارد و برای رفع درد سینه و تنفیه بکار می رود.

شکرک بین اسرائیل

(1 La manne Deperse)- گیاهان داروئی جلد اول(2) اقسام شکرک (3)- دارونامه(4) داروهای جالینوسی جلد 2 (5)شکرکها (6)و ... حاوی مطالبی هستند که می توانند مورد استفاده بیشتر طالبین قرار گیرند.

نویسنده منکر قدرت خدای متعال نیست که در بیابان تیه و هنگام سرگردانی بنی اسرائیل بر آنان از آسمان من و سلوی نازل فرموده باشد و در جلد اول گفتم دو دانشمند به نامهای مارکوس و هیلر توانسته اند تقریبا این عمل را انجام دهند ولی به ذکر سه نوع

1- رساله دکترای آقای دکتر صادق مقدم در پاریس که اینک در کتابخانه ملی موجود است.
2- تألیف آقای دکتر علی زرگری.
3- تألیف آقای دکتر عطائی.
4- از آقای دکتر پارسائی.
5- از آقای دکتر صادق مقدم.
6- از آقای محمد مهدی اصفهانی که ذکر شد و هم اکنون از آن اقتباس میشود.

شکرکی می پردازم که احتمال دارد یکی از آنها بوده باشد که بر حضرت موسی و همراهانش فرو فرستاده شده است:

ترنجبین

بوته های خار شتر (گیاه مولد ترنجبین) در صحاری فلسطین فراوان می باشد و شکرک ترنجبین بر بوته های مذکور در گرمای تابستان ایجاد می شود :

به خار شتر در لاتین الحاجی مروروم الحاجی هدیساروم (Albagi camelorum Amarorum - A. hedysarum) و به فرانسه الحاجی درمور (Alhagi camelorum Agul) و به فرانسه الحاجی دمور و به انگلیسی کامترین و با آلمانی الحاجی استرخ و مانسترخ و به عربی شوک الجمل شوک الجمال - شکوه الرزق - عاقول و در فارسی : خار شتر - حاج - شوک الجمال - خارترنجبین - علف ترنجبین - گیاه ترانگبین - خار ترانگبین - درخت ترانگبین - دو تیکانی - جواسا - مان ایران اغاجی - قدرت جلواسی اغاجی - خاریز - شتر خار - قز - تندن - کندر کندیرا - زاز - تنوان - شینز گویند و فرانسویان بهخود ترنجبین ترنجبین (TerenJebin) گویند.

گیاهی است از خانواده گل پروانه ایها (بقولات) با ساقه های سبز و خاردار به ارتفاع 20-50 سانتیمتر و گلهای خوشه ای خوشبو به رنگ قرمز و سفید و برگهای بیضی شکل که در تمام نقاط شکرک از آن بدست نمی آید. .

برای ایجاد ترنجبین به عقیده اهالی فلسطین و سوریه و لبنان

باید حیوان از آن چرا کند و در ایران از چریدن حیوانات بر آنها جلوگیری می نمایند. در اواخر تابستان بوته های خارشتر را که ترنجبین بر روی آنها تولید و خشک شده در روی سفرههائی می تکانند با این مناسبت همیشه یا ترنجبین میوه و برگ و خار این بوته همراه است به علاوه ناخالصی های دیگری نیز وجود دارد.

ترکیب شیمیائی ترنجبین: در ترنجبین ملزیتور (Melezitore به فرمول 11O22H12C از گروه دی ساکاریدها) و ساکارز (5/25 درصد و دکسترین 1/14 درصد) و نشاسته و موسیلاژ وجود دارد.

ترنجبین خاصیت ملین دارد و مصرف زیاد آن به عنوانمسهل بکار میرود و مؤلف مخزن الادویه برای زیاد کردن ترشح صفار و تسکین سرفه و درد سینه و رفع تب های شدید و تسکین عطش و ... توصیه نموده و مصرفش را در ابله و حصبه و بواسیر و خونشناسی ممنوع ساخته است. در قرابادین کبیر از ترنجبین شربت هائی ذکر شده است.

شیرخشت

شیرخشت یا شیر خشک یا شیر خاشاک که در فرانسه هم به آن شیر خشت (Sehir khechte) گویند ودر مخزن الادویه خشت را به معنی صمغ دانسته و معتقد است از اول نام آن کبیر وخشت یا کشیر و خشت بوده و بعد در اثر کثرت استعمال به شیر خشت تخفیف یافته و شکرکی است به شکل گلولهای ریز که گاهی به اندازه یک نخود هم می رسد با رنگ تقریبا سفید که بر دو نوع است :

1 - شیر خشت هراتی یا شیر خشت خراسانی که بر روی بوته هائی از خانواده نباتات گلسرخی (Rosacees) به نام

کوتن استرنومولاریا (cotoneaster nummularia) بوجود می آیدو درخت آن را در بعضی نقاط شوک النار، ایوایاپراقلی موشمله آغاجی، درخت موسی هم گفته اند.

2 - شیرخشت شهری که به آن شیر خشتتهرانی همگویند از درختچه نباتات هفت بند ازخانواده نباتات اترافینیس اسپنیا (Atraphinis spinsa) می باشد که درحوالی تهران (کن - شهرستانک - النگه و کوهستان البرز) می روید و به اسامی متعدد گفته می شود : گیاه شیر خشت - درخت شیر خشت - درخت شیر خشک - کشیرو - کبیرو - شیر خشت - بیرخشت - درخت بیرخشت - گشنیز امریکائی - نقره امریکیه - ارقی - ایرقی - کرچوب - پنو - وجل - چالقه .

برای برداشت شیر خشت تیغک های آغشته به آرد شکرک را از روی درختچه برداشته در ظرف آرد می اندازند تا از چسبندگی آن جلوگیری شود از این رو همیشه شیرخشت آغشته به آرد است به علاوه چون شیرخشت به سرعت جذب آب می کند در آرد نگهداری می شود از طرفی برای حفظ آن از کرم و حشرات معمولاً گلپر را با آن مخلوط می نمایند.

شیر خشت 27 درصد گلوکز و 12 درصد ساکارز و دارای مقداری موسیلاژ و نشاسته و مواد دیگر بوده به عنوان مسهل و ملین در تبهای عفونی مشکوک به کار می برند و اگر اثر نکند ناراحتی هم نمی دهد (در سابق به حصبه ایها نیز داده می شد) در برنشیت مزمن سرخک - برای دوران نقاهت بیماریها نیکو است و فیلسوف بزرگ ابن سینا آن را برای قولنج ها Coliteعنصر و مؤلف مخزن الادویه

جهت طراوت گونه مؤثر دانسته اند.

شیرزاد

شکرکی است به رنگ قهوه ای روشن یا سفید که از نوعی گلسنگ به نام لکانور اسکولنتا یا پارملیا سکولنتا بدست میآید و در کویرهای سیستان - دامغان و سمنان فراوان و در اطراف زنجان و رضائیه هم دیده می شود و معمولا به اندازه یک نخود تا یک گردوی کوچک که پس از بارندگی آب جذب نموده درشت میشود ودر ترکیبش نشاسته فراوان می باشد (گلسنگ یالیکن در اثر همزیستی قارچ و جلبک ایجاد می شود قارچ که حالت اسفنجی دارد آب جذب و ذخیره و جلبک (الک) که کلروفیل دارد از نور و هوا استفاده کرده به یکدیگر یا زندگی روی تخته سنگها - دیوارها - تنه درختها و زمین کمک می نمایند) در سیستان مشهور است وقتی لشکر اسکندر در حوالی هرات دچار قحطی شد افراد با خوردن شیرزاد از مرگ نجات یافتند.

سابق برای زیاد کردن شیر، از شیرزاد استفاده می شد (150 - 3000 گرم در فواصل غذاها) و حقیقت آن عملاً نیز ثابت شده است. یک واقعه که بدون تفسیر از مؤلف شکرکها نقل می شود: چند سال پیش در محفلی سخن از عجائب روزگار بود . پیرمردی صدیق از اهالی یکی از قراء استاررا میگفت در حدود 50-60 سال پیش در آن حوالی قحطی شده بود ومردم درمانده از خدا طلب روزی می کردند اتفاقا شبی باران شروع به باریدن کرد و اندکی بعد تگرگ بارید جالب آن که در میان هر دانه تگرگی که به صحرا میریخت به اندازه یک نخود آرد قرار داشت و ما صبح که ازخواب برخواستیم

به صحرا رفتیم این گلوله های آرد را جمع آوری نمودیم و به مصرف خوراک رساندیم. حضار مجلس به علامت تمسخر خندیدند، پیرمرد گفت اگر حرف مرا باور نمی کنید از پیرمردان دیگر دهکده سئوال کنید.

برای من نیز این سخن غیرقابل قبول بود و از طرفی به راستگوئی او اطمینان داشتم و مفهوم این سخن دانشمند بزرگ ایران ابوعلی سینا در نظرم بود که بناید در مورد حقیقت یا عدم حقیقت موضوع تا وقتی که محقق نشده است قضاوت قطعی کرد. لذا به فکرم رسید که باید خطائی در شناسائی این آردها باشدتا این که اخیراً درموضوع شکرکها تحقیق و مطالعه کردم به نظرم رسید که باید آن آرد، شیرزاد باشد و روستائیان به اشتباه آن را مربوط به تگرگ دانسته اند با سئوالاتی که از آن مرد در مورد محل جمع آوری شکل آردها و... نمودم حقیقت تصورم بر من مسلم شد (نقل از آقای محمد مهدی اصفهانی)

توضیح : شاید سئوال شود چرا در کتابی که اختصاص به گوشت داشت از شکرک سخن گفته شد ولی اگر روش نویسندگی دوره مجلدات اولین دانشگاه را درنظر آورید می بینید در یک جلد سخن از غذا بود ناگهان از فرق پیامبر و نابغه سخن گفته شد و در جلدی که همه از عسل بود عنوان : چرا کشور ایران تشیع را پذیرفت ولی هم اکنون چندان از موضوع خارج نشده ام زیرا قرار بود اول از خوردنیهائی که در قرآن کریم نامشان آورده شده ذکر گردد و هم اکنون من که در کنار سلوی بود نوشتم به علاوه آیا شما می فرمائید پاسخ سوالاتی که از بنده می شود و می بینم گفتنش لازم

است در کجا داده شود و برای اینکه باز همین شیوه مرضیه که انشاء اللّه مورد رضای ذات ذوالجلال او باشد ادامه دهم اینک یک چند سطر خارج از موضوع نوشته سپس به ذکر سلوی که با کتاب در دسترسی (گوشت) وابستگی دارد می پردازم به علاوه اگر زیاد جای ایراد است اغماض فرمایند که مطالبی از جلد بعدی را قبلا آورده ام.

مطلب خارج از موضوع این است که چون به یهود یا نصارا درباره حضرت داود سخن گفته شود آنان منکر نبوت حضرتش شده وی را پادشاه بزرگ می دانند و علت انکارشان را همه می دانند برای چیست (از آنچه تورات درباره حضرت با ناروا متذکر است) با آنکه به سختی می توان دلیلی از کتاب مقدس دال بر نبوت حضرت یافت بنده به ذکر یکی از آنها می پردازم و قبلا می پرسم آیا اگر در کتاب آسمانی آقایان گفته شده باشد خدا کلام خود را به دهان داود می نهاد دیگر ایشان را باز از نبوت خلع می کنند؟ به هر صورت بدون تغییر و بلا توضیح جملات مربوطه را می نویسم.

کتاب حزقیال نبی 34:

پس من گله خود را نجات خواهم داد که دیگر به تاراج برده نشوند و درمیان گوسفند داوری خواهم نمود و یک شبان برایشان خواهم گماشت که ایشان را بچراند یعنی بنده خود داود را که ایشان را رعایت بنماید و او شبان ایشان خواهد بود و من یهوه خدای ایشان خواهم بود و بنده من داود در میان ایشان رئیس خواهد بود.

کتاب دوم سموئل 23 :

و این است سخنان داود. وحی داود بن یشا و وحی مردی که بر مقام بلند ممتاز گردیده. مسیح خدای یعقوب و معنی شیرین

اسرائیل. روح خداوند بوسیله من متکلم شده و کلام او بر زبانم جاری گردیده خدای اسرائیل (البته تمام مسیحیان نبوت داود را قبول دارند).

سلوی

در باره اینکه سلوی چه چیز بوده دو نظریه است:

یک عده که اکثریت قریب به اتفاق را تشکیل می دهند سلوی را مرغ بریان شده دانسته و نفراتی که عقیده دارند سلوی همان میگو (ماهی میگو) می باشد از این رو ابتدا مختصری درباره گوشت پرندگان و سپس مطالبی مربوط به میگو آورده می شود.

گوشت پرندگان بر حسب اینکه با چه غذائی و چگونه نگهداری شوند متغیر بوده و این تغییر در پرندگان اهلی (مرغ - غاز - بوقلمون) بیشتر و در پرندگان وحشی که شکار می شوند کمتر است زیرا طرز نگهداری و غذای آنان کمتر دستخوش تغییرات قرار می گیرد.

در مرغ بطور متوسط 19-21 درصد قسمت آلبومین 5/4 چربی 77/0 مواد معدنی داشته و در مرغابی ارقام 6/22 - 15 - 9/0 و در غاز 15-32 الی 44-0/4 مواد معدنی در صد قسمت وجود دارد.

کمک - کبوتر - بلدرچین - بزغاله دارای مواد بیاض البیضی 25- 22 - 23 - 21 و چربی 5/1 - 3 الی 4 - 8 - 8/1 و مواد خاکستری 04/1 - 85/0 - 20/1 - 85/0 و کالری برای هر صد گرم 120 - 131 - 172 - 107 می باشد.

یکی از منابع منگنز در طبیعت گوشت پرندگان به ویژه کبوتر می باشد.

نوجوانان - کودکان (12-5 سال) - بیماران کم خون بیماران ضعیف و ناتوان - چاقان - مسلولین می توانند از گوشت چکاوک - کبوتر - بلدرچین - قمری - سارابلق بخورند در صورتی که زنان آبستنی - بیماران قلبی - سوء هضمی ها - بیماران کلیوی (کسانی که البومین ادرار دارند) باید به مقدار کم مصرف نموده و کسانی که بیماریهای قولونی دچارند و آنان که سنگ کلیه یا کیسه صفرا دارند باید از خوردنشان بپرهیزند.

خورند مرغ آبیا - مرغابی بیشه - قرقاول - کبک برای نوجوانان بیماران کم خون نیکو بوده و مقدار کمی از آن جهت کودکان (12-5) سال بیماران ضعیف و ناتوان - چاقان بلامانع و زنان آبستن - بیماران قلبی - بیماران قولونی - سوء هاضمه ایها - کسانی که سنگ کیسه صفرا یا کلیه دارند و بیماران کلیوی و مسلولین باید از خوردن آنها بپرهیزند.

بوقلمون کوچک ماده که طعم بهتری و چربی کمتری و ماهیچه بیشتری و هضم سهلتری دارد برای اطفال و کهن سالان بهتر است به خصوص بین 8-6 ماهگی گوشت نرمی داشته و پس از یکسال سفت بوده از 18 ماهگی تقریبا غیرقابل خوردن می شود اگر بوقلمون سفید و گردن کوتاه باشد بهتر است و برای اینکه دانسته شود جوان است منقارش هنوز غضروفی بوده کاملا سفت و سخت نشده است و پای بوقلمون جوان سیاه و نرم بوده و به تدریج سرخ یا بنفش و صدفدار می گردد. بوقلمون ماده دارای غبغب کوتاه بوده و نر آویزه مذکور را ندارد.

غاز اگر خوب پخته شود خوب است ولی زیاد چرب بوده

هضمش سخت است غاز بین 6 - 7 ماهگی بهترین سن خوردن را دارد و برای کودکان و کلیه کسانی که گوارش ناراحت دارند مناسب نیست.

غاز جوان کم پر و شیرین بوده و منقارش نرم پاهایش سفید یا زرد و کاملا قابل خم کردن است و هنگام پیری پاهایش سرخ و پرپشم و خشک و سفت است. رنگ گوشت غاز جوان صورتی ولی چون پیر شود سرخ تیره می گردد.

اردک مانند غاز چرب و هضمش مشکل است ولی بر حسب منطقه زیست اختلاف زیادی پیدا می کند. اردک هرچه جوانتر باشد بهتر است و تا 6 ماهگی قابل پختن و پس از آن فقط باید کباب گردد.

اردک برای کسانی که هاضمه ناراحت دارند و جهت پیران و کودکان مناسب نیست.

منقار اردک جوان به آسانی به طرف پائین خم می شود. اردک خوب چاق و گوشت آلو (مخصوصا در طرف سینه) بوده پاهایش نرم و قابل خم کردن است. مرغابی های اهلی دارای پای کلفت و زرد بوده و مرغابی های وحشی کوچک و قرمز است.

گوشت کبوتر کم چربی و لاغر بوده در یک ماهگی خوش طعم و سهل الهضم و کودکان و بزرگان می توانند از آنها استفاده نمایند.

کبوتر جوان پوست صورتی و پر بسیار نرم و پاهای قابل تا کردن و بدن گوشت آلو و پاهای کلفت داشته و در پیران پوست آبی رنگ و بدن لاغر و خشک و پاها نازک می باشد.

مصرف دراج که روز افزون است خوشمزه و لذیذ بوده نوع

جوان آن که پوست صورتی و پرنرم و پاهای تاشونده و بدن گوشت آلو دارد بهتر است.

مصرف صد گرم گوشت طیور بین 90 تا 175 میلی گرم اسید اوریک در بدن ایجاد می نماید.

میگو

میگو (Shrimp) از لحاظ رده بندی جزء گروه کروستاسه ها (Crustaceas) از بندپائیان و از خلیج فارس جنس Penaeusمی باشد.

میگو بدنی دراز و کشیده دارد که از دو طرف فشرده شده و دارای سه قسمت سر و سینه و شکم می باشد که سر و سینه تصور می شود قطعه واحدی است زیرا از قطعات پوسته ای سختی پوشیده شده. سطح بدن دارای پستی و بلندی بوده و از موهائی ظریف پوشیده شده که در پنهان شدن حیوان نقش مهمی دارد. در سینه پاهائی وجود دارد که به پنجه های قوی ختم می شود و حیوان به وسیله آنها می تواند به جائی خود را ثابت نماید و بقیه زوائدی هستند که برای شنا بکار می روند. طولش معمولا بین 7 - 15 سانتیمتر بوده حدود سه سال عمر می کند.

میگو در خلیج فارس معمولاً اردیبهشت تخم گذاری نموده به تدریج به اعماق دریا فرو می رود.

میگو فوق العاده آفت پذیر است و در برابر فساد میکروبی و آنزیمی بسیار حساس می باشد و اگر خوب محافظت نشود زود فاسد می گردد زیرا سطح لزج بدنش و میکربهائی که از خارج

(کشتی و وسائل دیگر) و از داخل (دستگاه گوارش) شروع به فعالیت می نمایند زود فاسدش می سازند و در 1949 گرین (Green) نشان داد که هر گرم میگوی خارج شده از تور ماهی گیری بین هزار و ششصد الی یک میلیون و دویست هزار باکتری دارد و شدت آلودگی بستگی به چگونگی دریا دارد و در 1950 فیجر (Fieger) نشان داد که 75 درصد میکربها در سرمیگوست و امروز برای نگهداری میگو سرش را جدا می نمایند.

آنزیم فنولاز Phenolase سبب اکسید شدن حلقه فنلی یکی از اسیدهای آمینه میگو (تیروزین) شده و آن را به ملانین مبدل میسازد و ایجاد دانه سیاهی در سطح میگو می کند.

بالابودن میزان اسیدهای آمینه آزاد و منوآمین ودی آمین میگو بیشتر سبب زود فاسد شدنش می شود و طریق نگهداری میگو حرارت (کنسرو) - انجماد - مواد نگهدارنده - یخ های ضد عفونی کننده لیوفیلیزاسیون و شور کردن است.

28/20 درصد میگوی منجمد پروتیئن و 53/0 درصد چربی و 25/3 درصد مواد و عناصر دیگر است و لذا ملاحظه می فرمایید که میگو کاملا از لحاظ مواد بیاض البیضی غنی است و از جمله عناصر دیگر درصد : آب 75 - کلسیم 141/0 - فسفر 625/0 و در مقام مقایسه با گوشت گاو (5/17 درصد پروتئین) گوشت گوسفند (1/19 درصد) کلسیم و فسفر به ترتیب 10 - 150 و 11 - 193 می باشد ارزش غذائی میگو معلوم می گردد.

قارچ

قارچها اقسام زیادی دارند و معروفترین آنها قارچهای چتری است که کلروفیل ندارند و نمی توانند غذای خود را تهیه نمایند لذا در مزارع وچمن زارها و تنه درختان، میوه ها و سبزیها و گوشت و جائی که تقریبا غذا آماده است می رویند قارچها از لحاظی بسیار اهمیت دارد که به سمی و غیر سمی و خوراکی تقسیم می شوند و آنقدر درباره تشخیص آنها از یکدیگر نوشته شده که ذکر آن در اینجا لازم نیست قط باید دانست که بهترین انواع قارچهای خوراکی هم پس از ماندن و پلاسیده شدن سمی می گردند و لذا از غذاهائی که قارچها بر آن روئیده اند باید اجتناب کرد.

قارچ سرشار از مواد بیاض البیضی است و اگر مواد ازته گوشت 15 - 20 درصد است در بعضی قارچها این رقم به 30 می رسد. در قارچ سدیم - کلسیم - کلر - کوبالت - سیلیس - منزیوم - فسفر یافت می شود.

یک فنجان قارچ که محتوی 242 گرم است 93 گرم آب دارد و 40 کالری حرارت ایجاد می نماید 5 گرم پروتئین - چربی بسیار کم ، گلوسید 6 گرم کلسیم 15 گرم آهن 2/1 گرم ویتامین A بسیار کم و ویتامین04/0 B1 میلی گرم ریبوفلاوین 6/0 میلی گرم نیاسین 8/4 میلی و ویتامین C4 میلی گرم دارد و ملاحظه می فرمائید PPآن 8/4 میلی گرم و قابل ملاحظه است و با تجویز آن رگهای بدن به ویژه نیمه بالای بدن

متسع شده سر و گردن را گرم می نماید و اگر با ویتامین های B1 و Cمخلوط گردد در نور زدگیهای تجویز می شود (و هر سه در قارچ با هم وجود دارد)

نبی گرامی قارچ را هم از من نازل شده بر نبی اسرائیل دانسته و آبش را نافع و شفای چشم معرفی فرموده اند (الکما قمن المن الذی انزل اللّه تعالی علی بنی اسرائیل و هی شفاء للعین .. نافع من وجع العین) و به همین سبب آن را به اختصار در اینجا ذکر کردم .

قارچ در کتابهای قدیم که از یکی نقل می شود تحت عنوان قطر چنین می نویسد : نباتی است سفید به شکل نصف تخم مرغ که معکوس باشد و بی برگ و گل و ساقش بسیار کوتاه و جوف آن مملو از صفایح و ماکول آن را به ترکی کیلک و به فارسی قارچ نامند و فطر و کماه اسم جنس ماکول آنند ونزد بعضی فطر مخصوص نوع قتال آن و کمأه مخصوص ماکول است و هر چه بی لز وجه و بی رائحه و سفید و یا مائل به تیرگی باشد و کوچک و از زمین خود روید ماکول است و سیاه آن در غایت سمیت و هرچه از نوع سفید و سرخ آن در تحت درخت زیتون و انجیر و گردکان و امثال آن روید و به دستور از سرگین و جیفها و مانند آن برآید کشنده باشند و گویند سفید ماکول آن تریاق نوع سرخ آن است و ماکول آن در دوم سرد و تر و اکتحال آب تازه آن جهت بیاض و تقویت باصره و پلک چشم نافع و مانع نزول آب خصوصا چون سرمه را به آن پرورده کنند و سائیده خشک آن رافع اسهال و زلق الامعاء و ضماد آن باسریشم ماهی و سر که جهت فتق و قیله و برآمدگی ناف و مداومت خوردن آن قاطع نسل و دیر هضم و مولد خلط غلیظ

و چون قبول عفونت کند به حد افراط متعفن می شود و مورت قولنج و درد معدن و فالج و سکته و بهترین مصلح آن آب کامه و خردل و پختن آن است با نمک و شبت و پودنه و روغن کنجد و صعتر و فلفل و خوردن زنجبیل پرورده ...

خارج از موضوع

از جلد ششم به بعد سعی کردم خارج از موضوع مطلبی ننویسم تا آنجا که ملاحظه فرمودید در این جلد خارج از بحث سطری نبوده و به احتمال قوی که بعد هم آخر جلد نخواهد بود. اما ناگزیر برای تقویت روحیه کسانی که مثل و مانند خودم بوتیماروار منقار کوچک خود را از آب پرکرده و پر و بال زنان بر آتش عظیم کفر و فسق و فساد جهانی نمرودی می ریزند که شاید بتوان از شدت نار و حدت شعله های سونده کاست آری به منظور تقویت روحیه نامبردگان می نویسم تا از «بینهایت کوچکها» هم در راه خیر و صلاح دریغ و مسامحه ای نشود و برای همان یک فرد فعال در برابر جهانی کفر آن قدر ارزش قائل باشند که قرآن کریم قائل است چنانچه در موارد نگهداری انفس از عذاب و قهر الهی در اول مرتبه به همان فرد که مجموعه آن سازنده اجتماع است آن قدر اهمیت داده که می فرماید : قوا انفسکم و اهلیکم نارا و سفارش نگهداری فرد را بر اجتماع کوچک خانواده مقدم داشته است و به همین ترتیب واحد بزرگتر را به نظر و به سنجش و قیاس برآورید و چنانچه بیم آن دارید که در برابر قدرتهای بزرگ جهان یک و چنانچه بیم آن دارید که در برابر قدرتهای بزرگ جهان یک واحد کوچک اسلامی با یک کشور مسلمان چه صیغه ای است و چه

کاری می توان کرد باز قرآن در نظر آورید که می فرماید : الم غلبت الروم فی ادنی الارضوهم من بعد غلبهم سیغلبون فی بضع سنین للّه الامر من قبل و من بعد و یومئذ یفرح المؤمنون بنصر اللّه ینصر من یشاء و هو العزیز الرحیم و عده اللّه لا یخلف اللّه وعده ولکن اکثر الناس لایعلمون. یعلمون ظاهر امن الحیوه الدنیا و هم الاخره هم غافلون او لم یتفکروا فی انفسهم ماخلق اللّه السموات و الارض و ما بینهما الا بالحق و اجل مسمی و ان کثیرا من الناس بلقاء ربهم لکافرون او لم یسیروا فی الارض فینظروا کیف کان عاقبه الذین من قبلهم کانوا اشد منهم قود و اتاروا الرض و عمروها اکثر مما عمروها وجاءتهم رسلهم بالبینات فما کان اللّه لیظلمهم ولکن کانوا انفسهم یظلمون (الم رومیان مغلوب (فارسیان!) شدند در جنگی که به نزدیکتر زمین (به دیار عرب) واقع شد (که حوالی شام یا اطراف جزیره باشد) و آنان پس از مغلوب شدن فعلی به زودی بر فارسیان باز غلبه خواهند کرد (این غلبه رومیان) داند سالی خواهد شد (و بدانید که این حادثه) و کلیه امور عالم از قل از این و بعد از این همه به امر خداست و آن روز (که رومیان فاتح شوند چون بعد از آن خدا وعده یاری اهل اسلام داده) مؤمنان شاد می شوند به یاری خدا که خدا هر که را بخواهد نصرت و فیروزی می بخشد و اوست که بر هر کار عالم مقتدر و به تمام خلق جهان مهربان است و این وعده خداست و خدا هرگز خلاف وعده نکند ولیکن اکثر مردم از این آگاه نیستند اکثر به امور ظاهری زندگی دنیا (مانند صنعت و تجارت و غیره) آگاهند و از عالم آخرت (و وعده ثواب و عقاب حق) به کلی بیخبرند آیا در پیش نفوس خود تفکر نکردند (تا بدین حکمت

پی ببرید) که خدا آسمانها و زمین و هر چه در بین آنهاست (از انواع بی شمار مخلوق) همه را جز به حق (و برای حکمت و مصلحت) و به وقت و حد معین نیافریده است و بسیاری از مردم (چون فکر در حکمت خلقت نمی کنند) به شهود لقای خدای (در عالم غیب و وعده ثواب و عقاب بهشت و دوزخ قیامت) به کلی کافر و و بی عقیده اند ایا در زمین سیر نکردند تا عاقبت کار قبلی هار را که از اینها بسیار تواناتر بودند ... هلاک شدند...

رسالت جوانان مسلمان

آنچه تاکنون نوشتم در یک جمله این بود که : جوان مسلمان اگر فعالیت اسلامی دارد مایوس نباشد و بعد آیاتی را با ترجمه اش آوردم که از قرآن ثابت کنم فعالیت حتی یک دانش آموز اسلامی ارزشمند است ولو اینکه به رفیقش وقتی دروغ می گوید به خاطر خدا یا به خاطر اسلام بگوید : اسلام با دروغگویان موافق نیست و چهره روشن اسلام را که با رذایل مخالف است به دوستش نمایان تر سازد ولی اثر بیشتر فعالیتهای حتی بسیار به ظاهر کوچک اسلامی چنین است که در برابر زورمندترین کشورها ارزش واقعی خود را دارد.

آیات کریمه را ملاحظه فرمودید ترجمه کلیه آیات را بیان داشتم. البته ترجمه با تفاسیر موافق و مطابق است یعنی هر دو بیان می دارند : فارسیان رومی ها را شکست دادند و چون رومیان اهل کتاب بودند اعراب ناراحت شدند خداوند وعده داد که به زودی در به صنع سنین (کمتر از نه سال) مجدد جنگ می شود و

رومیان فاتح می شوند و اعراب صاحب کتاب (قرآن) از پیروزی رومیان اهل کتاب (انجیل) به فرح و سرور می رسند و یومئذ یفرح المؤمنون است ولی بنده چند سوال دارم که به احتمال، شاید، به نظر می رسد . ممکن است با طرح این مسائل نتیجه گیری درستی عاید گردد.

1 - کتاب تاریخ قرن را بردارید به بینید در چه سالی از بعث سوره روم که سوره مکیه می باشد نازل شده است و چون سال نزولش را دیدید به وضع اقتصادی مسلمانان وقوف حاصل خواهید کرد و خواهید دانست چند شتر و چند شمشیر و چند اسب در اختیار آنان بوده است ولی بنده می توانم قدرت مالی آنان را به سنجش بگویم : همانقدر که مسلمانان در معنویت و روحیه قوی بودند در اقتصاد و تمکن در درجات بسیار پائین قرار داشتند و چون به عده وعده آنان خوب دقت فرمائید این مسئله پیش می آید آیا پیروزی دو قدرت بزرگ جهان روز (ایران و روم) که این فاتح شود یا آن چه اثری بر یک جمعیت کوچک فقیر خواهد گذاشت به علاوه مگر ایرانیان را در آن زمان صاحب کتاب نمی دانستند یا بعد هم بسیاری از علمای اسلامی فارسیان را اهل کتاب نمی خوانند؟ مثل این که در جهان روز دو قدرت بزرگ جهان یکی پیروز شود و دیگری شکست بخورد و برای نوبت بعد وعده داده شود شکست و پیروزی جای خود را عوض خواهند کرد یک عده بسیار کوچکی از اهل ایمان در فلان نقطه ای از جهان از شکست یکی و فیروزی دیگری مسروی گردند شرح و تفصیلی است به همین منظور که قرآن آن را ذکر فرماید

2 - اینکه اشاره شده امور قبل و بعدی که در عالم اتفاق می افتد همه به امر خداست و آن روز مؤمنان شاد می شوند آیا قرآن

موضوع را کلی تر نگرفته و یک فرمول دائمی برای گذشته و آینده جهان بیان نمی دارد؟

3 - آیا ذکر این مطلب که اکثر مردم به امور ظاهری زندگی دنیا آگاهند و از عالم آخرت بی خبرند و فکر نمی کنند همه برای این بوده که به مسلمانان از یک طرف بشارت داده شود رومیان فاتح می شوند و از طرف دیگر شیپور بیدار باش آخرت را بزند که به ظواهر دنیا ننگرند که چنین نگریستن دور از فکر بوده و بی خبری است؟

4 - از همه مهمتر متوجه ساختن مسلمانان همزمان نزول سوره روم به قدرت و زورمندی کشورهای مقتدر گذشته شود همه و همه درست بیاید صرفنظر از آنکه می پذیریم تفوق اهل کتاب بر ملحدین باعث سرور و نشاط مسلمین جهان است:

آنچه به نظر می رسد

دو قدرت نیرومند جهان روز (ایران - روم) را مثال آوردن و اشاره به شکست یکی و پیروزی دیگری و در پی آن برا عکس اشاره کردن به شکست آنکه قبلاً فاتح بوده و به پیروزی آنکه جلوتر به منکوب شدنش سخن رفته و بالاخره بحث از هلاکت و انقراض اجتماعات مقتدر و نیرومند زمانهای دیگر گویای این مطلب است که : ای مسلمان، ای اجتماع کوچک،ای چند صد نفری که گویا یک نفر و یک دلید، فعالیت های خداپسندانه و حسن انجام اموری که اینک شیوه مرضیه شماست باید ریشه دار

و بدون وقفه باشد. هیچ فردی از مسلمانان از فعالیت دینی دریغ نکند در برابر دو کشور نیرومند نهراسد که آن دو با جنگ گریز و امروز آن شکست خوردن و فردا این و باز تکرار شدن و به جان یکدیگر افتادن و به اصطلاح همدیگر را سائیدن و ضعیف کردن است آنان مشغول یکدیگرند و آنچه رشد می کند و پیروز است همان اجتماع کوچک با حقیقت شماست که در آن برادری و برابری و خیر خواهی حکمفرماست و این است رسالت جوانان اسلامی که به هیچ قدرت بزرگ جهانی نیندیشند و به آنچه خود در قدرت دارند و در راه اعتلای دین و نشر و دعوت به حقایق اسلامی بکوشند که هرکس خدا را یاری کند از طرفش یاری خواهد شد و نتیجه و محصول درخت تجدد مقتدری که دین در آن راه ندارد انحطاط است و هروئینی و هیپی گری و گانگستری و اضطراب و ... و بالاخره فنا و نیستی.

سخن از جنگ شد به یاد سئوال یکی افتادم : با این همه پیشرفت مسلم است ظهور حضرت بقیه اللّه در زمانی خواهد بود که سلاحهای مخوف و بسیار بیمناک در دست بشریت است پس اینکه می گویند حضرت به شمشیر قیام می فرماید یعنی چه؟

اگر بگوئیم قیام باداس و چکش خواهد شد در حالی که داس و چکش مربوط به کشور نیرومندی است آیا برای پاسخ کافی نیست؟

گوشت شکار

چنگیز از درهم شکست سپاه جلال الدین در کنار سند بیاسود طولی نکشید بیمار شد تصمیم گرفت در کنار رود سیحون پارلمان بزرگ مغول (قورلنای) تشکیل تا خط سیر آینده را به پسران خود دستور دهد دیگر پس از کشتن پانزده میلیون انسان در مدت چهار سال و وسعت دادن قلمرو حکومت خود از چین تا خلیج فارس و بیابانهای سیبری و قسمتی از هندوستان و روسیه در 61 سالگی اوائل بهار سپاهیان را از اطراف دستور داد حیوانات را به سوی صحرای فلان باشی برانند حلقه محاصره در محل آقا برگه محصور و هزاران جانور در آن میان بوسیله چنگیز و سپس فرزندانش و بعد شاهزادگان شکار شد و بر بقیه ترحم کرده هر کدام را داغ نهاده رها کردند. چندین هزار سال قبل از وی انسانها حفره ای ایجاد و دسته جمعی ماموتی را تعقیب و وی را در حفره انداخته با سنگ او را کشته و با سنگهای تیز قطعات گوشت بدنش را برای خوردن جدا می ساختند بسا پادشاهانی که قصد شکار می کردند و بیابان منظور قبلاً بوسیله مردم تا حد امکان برای جلوگیری از غبار آب پاشی می گردید که قتل عام حیوانات بی گناه دور از ناراحتی ها صورت گیرد.

شکار با پیشرفت تمدن رو به کاهش می گذارد.

امروز شکار بیشتر جنبه تشریفاتی و تفریحی داشته و هر کس به قدری که امکانات موجود باشد یا مقررات اجازه دهد به شکار می پردازد و اسلام اجازه شکار را در حدی متوقف می سازد که

به منظور دست آوردن غذای مورد لزوم بوده باشد و در کتابهای فقهی بابی مربوط به شکار باز و درباره آن به بحث پرداخته اند.

گوشت شکار خوشمزه بوده و بوی مطبوعی داشته سرشار از مواد غذائی است. چربی در گوشت شکار کمتر از گوشت حیوانات اهلی است زیرا فعالیت زیاد و دوندگیهای حیوانات مذکور سبب حل شدن چربی بدنشان گردیده است. املاح معدنی و ویتامین گوشت شکار تقریبا با گوشت حیوانات اهلی مساوی است اما از لحاظ فسفر - منیزیوم - سدیم - پتاسیم و ویتامین های ب 1 و پ پ بسیار غنی است در همین جلد به تفصیل گفته شد که خوردن گوشت شکاری که در حال خستگی کشته شده از طرف اسلام حرام گردیده و علت آن را نتیجه دویدن و تبدیل قند عضلات به اسید اوریک و مخصوصا اسید لاکتیک دانسته اند که اسید مذکور هم گوشت را سخت می کند و هم تولید مسمومیت می نماید.

بیات کردن گوشت شکار بدین علت ممنوع است که علاوه بر از دست دادن طعم مطبوع میکروبهائی که به طور عادی در روده ها وجود دارد و با رسیدن مرگ زیاد شده از جدار مخاط عبور کرده نسوج را فرا می گیرد و به تدریج الیاف عضلاتی را منهدم می سازند تحولات و انهدام پروتئین و مواد شیمیائی گوشت و ایجاد پتومائین مسموم کننده نیز در تعقیب خواهد داشت به علاوه ممکن است میکربهائی از خارج نیز بر گوشت مذکور رشد نمایند به هر صورت کسانی که کلد یا کلیه بیمار دارند باید از خوردن گوشت شکار اجتناب نمایند.

(چرا نباید حیوانی را در برابر حیوان دیگر کشت)

قفس هائی که در گوشه آزمایشگاه پرفسور بود در بعضی یک و برخی چند خوکچه هندی دیده می شود. .

بررسی بر روی حیوانات مذکور برای این بود که مطلب دیگری مورد پژوهش قرار گیرد ولی همانگونه که سابق اشاره کردم طبق معمول باز هم بر حسب تصادف یک کشفت جدیدی عاید و موضوع علمی تازه ای معلوم گردید.

پرفسور سلی (Sely) پای خوکچه ای را می شکست تا اثر التیام دهنده داروئی را بر شکستگی مذکور مورد تفحص قرار دهد ناگهان متوجه شدن آن خوکچه ای که ناظر صحنه ستمگری وی است لرز کرد و علائم دیگری از خود نشان داد موضوع را بیشتر دنبال کرد مورد مداقه قرار، تا سرانجام ثابت شد استرسها و ضربات روحی که بر خوکچه دیگری وارد می گردد در اثر مشاهده صحنه رقت باری است که در مورد هم نوعش معمول داشته و مورد آزار قرارش داده اند. بطور معمول نیز گاهی دیده شده گوسفندی که ناظر صحنه سربریدن گوسفند دیگر است ناگهان پایش را از هم دور نگه داشته بی اختیار ادرار فراوانی کرده و احتمالاً به زمین افتاده است.

ولی پانزده قرن قبل اسلام کشتن حیوانی را در برابر حیوان دیگر ممنوع ساخت و بدون آزمایشگاه سر رشته یک مطلب علمی را به دست مسلمانان قرار داد که متاسفانه سر دیگر رشته از دست مسلمانان دررفته به دست غیرمسلمانان افتاد. (البته متوجه بودند

که گوشت حیوان ناظر که تب و لرز و عرق یعنی علائم عمومی چندی را داشت برای ذبح کردن و خوردن زیان آورد بوده آمادگی ندارد).

توجه به ترشحات غددی

گربه خانه یا گوسفندی که عقب سر شما بدون افسار می آید و هر حیوانی که در مجاورت آدمی و مانوس با او بود مورد علاقه قرار گرفته و یا از دست دادنشان تالم و اندوهی دست می دهد ولی شدیدترین آن زمانی است که آدمی به دست خود حیوان مانوس و مورد علاقه اش را نیست و نابود کند در این حال است که دردناکترین اندوه برای آدمی رخ می دهد و ترشحات غددی آن چنان می شود که در جلدهای 2 و 3 گفتم ، البته در این وضع در دستگاههای بدن دگرگونیهائی رخ می دهد و ناسازگاریهائی به ویژه در دستگاه گوارش پدید می گردد که همه را در جلدهای مذکور بیان نمودم.

از اینجاست که کشتن حیوان خانگی و مانوس مورد اشکال اسلام بوده و دستور می دهد سعی گردد ذبح آن به دیگری واگذار شود.

یکی از معجزاتی که همه جا گفته می شود

وقتی عضله در حال استراحت است گلیکوژنهایش مانند گلیکوژنهای موجود در سایر قسمت های بدن سرانجام به اسید پیرویک تبدیل شده و بعد به کمک اکسیژن مبدل به آب و انیدرید کربنیک می گیرد.

زمانی که عضلات در حالت انقباض اند اسید پیرویک بدست

آمده قبل از اینکه به آب وانیدرید کربنیک تبدیل گردد به اسید لاکتیک مبدل می شود. اسید لاکتیک ایجاد شده وارد جریان خون شده به کبد رسیده به کمک واکنشهائی چند که عکس واکنشهای دخالتی ندارد و آن را مرحله بی هوازی و در عمل اول که اکسیژن دخالت داشت مرحله هوازی خوانند.

با سوختن یک ذره گلوکز در مرحله هوازی ذره ATP (ادنوزین تری فسفات) ایجاد می کند اما در محله بی هوازی از تبدیل گیلکوژن به اسید لاکتیک فقط سه ذره ATP ایجاد می گردد و در اینجا به علت کاهش تولید انرژی عضلات از انرژی ذخیره ای که در مرحله هوازی ساخت شده استفاده می نماید.

از اول تحریک عصبی سبب تجزیه سریع ATPعضلات و موجب تبدیل آن به ADP (ادنوزین دی فسفات) شده و انرژی آزاد می کند و این نیرو سبب می شود عضلات منقبض گردد. تجزیه ATP عضله را حدود یک ثانیه منقبض نگه می دارد.

ADP حاصل شده به وسیله فسفاژن مجدد به ATP تبدیل شده و عضله راتحریک و منقبض می سازد و فعل و انفعال به کمک آنزیم کره آتین کیناز صورت می گیرد.

همزمان با شروع انقباض عضلانی مرحله بی هوازی گلیکولیز آغاز و در این جریان سه ذره ADP به ATPمبدل می شوند.

دو ذره ADP به یک ذره ATP و یک ذره اسید ادنیلیک تبدیل می گردد و عمل تأثیر آنزیم میوکتاز (Mykinase) عضلات وقوع می یابد و نتیجه این عمل ادامه انقباض عضلانی می باشد.

اگر با این حال باز کار عضلانی بادامه یابد فعل و انفعالات مذکور قادر نیست ذرات ATP به قدر کافی ایجاد نمایند و مرحله بی هوازی در این حال برقرار است و به علت وجود واکنش فسفریلاسیون اکسیداتیو باز انقباض عضلانی در مرحله بی هوازی است.

کار شدید عضلانی سبب کمبود اکسیژن بدن شده مثلا یک دونده که باید یازده ثانیه صدمتر را طی کندو در این مدت به هفت لیتر اکسیژن نیازمند است ولی هرگز بیشتر از 4 لیتر نمی تواند در این مدت کوتاه جذب کند در نتیجه مدت زیادتر از معمول انقباض در مرحله بی هوازی متوقف می ماند و در نتیجه مقدار اسید لاکتیک ، کره آتین و اسید ادنیلیک در عضله زیاد می شود به ویژه اسید لاکتیک خون که حدود بیست میلی گرم در صد سانتیمتر مکعب خون است به یا بیشتر می رسد که موجب هلاکت حیوان می گردد در حالی که عضلات کاملا سخت و منقبض باقی می ماند. چه بسا سربازی که سخت تلاش و دوندگی داشته و در حالی که اسلحه در دست داشته هدف قرار گرفته و هلاک شده و به علت اسید لاکتیک زیاد در عضلات و انقباض سخت آنها بعد از مرگ هم نتوانسته اند اسلحه را از میان انگشتان منقبض مانده سرباز به سهولت خارج نمایند. همینطور است مرغی را که در خانه تعقیب می نمایند تا وی را گرفته سر ببرند یا شکاری که زیاد خسته کرده او را می کشند عضلاتشان سرشار از اسید لاکتیک مسموم کننده و مواد مذکور زهر آگین بوده و در صورت خوردن گوشت حیوانات مذکور مسمومیت خطرناکی به طور حتم پیش

می آید و این تنها موردی است که هنگام درس از زبان اساتیدی چند که با مسائل اسلامی چندان آشنائی نداشتند شنیدم که به دنبال آن بر اسلام آفرین می گفتند. که خوردن گوشت حیوانی که خسته و ذبح شده حرام فرموده است و با انتشار دوره مجلدات اولین دانشگاه و آخرین پیامبر امیدوارم از این به بعد اساتید محترم در هر موردی علاوه بر اشاره به جنبه علمی حداکثر دو قرنی موضوع به اعجاز پانزده قرنی اسلام نیز اشاره ای بفرمایند تا اینکه تا حدودی دین خود را نسبت به اسلام و نبی گرامی ادا کرده باشند.

حتی در مطلب مورد بحث نیز این جنبه اعجاز آمیز را متذکر شوند که :

یک اعجاز دیگر اسلامی

تمام واکنشهای شیمیائی گفته شده که موجب پیدایش عناصر زهرآگین به ویژه اسید لاکتیک می شود در صورتی که منجر به هلاکت حیوان نگردد پس از استراحت دادن حیوان و رسیدن اکسیژن کافی به بدن سبب می شود سموم مذکور به آب و انیدرید کربنیک تبدیل و از راههای ریه و کلیه و پوست و ... دفع گردد آیا می دانید که اسلام نیز اجازه داده همان مرغ خسته یا شکار وامانده را پس از گرفتن در جائی نگهدارید و پس از استراحت ذبحش کرده گوشتش را نوش جان فرمائید.

آنچه از این مطلب گفته شده

جلد دوم که بهداشت شهر را داشت در موضوع جالب گورستان ضمن بررسی بیش از چهل مورد که مربوط به رعایت بهداشت در کفن و دفن اسلامی است متذکر شدم که شهدای راه حق را بدون غسل و کفن دفن می نمایند و اظهار داشتم علت آن شاید به خاطر تلاش و خستگی شهید است که سبب پیدایش اسید لاکتیک مسموم و در عین حال ضد عفونی کننده می باشد و در تأیید این مطلب بیان داشتم : هر گاه در ضمن جنگ زخم دیده ای خود را به کناری کشید و استراحت کافی کرد و فوت نمود باید وی را که باز شهیدی محسوب است غسل داد و کفن نمود و این هم به علت دفع اسید لاکتیک از بدن وی می باشد!

رابطه غیبت کردن و گوشت نعش خوردن

یا ایها الذین آموا اجتنبوا کثیر من الظن ان بعض الظن اثم و لا تجسسوا و لایغتب بعضکم بعضاایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا فکر همتموه و اتقوا اللّه ان اللّه تواب رحیم (سوره حجرات) ای اهل ایمان از بسیار پندارها (و ظن بد) در حق یکدیگر اجتناب کنید که برخی ظن و پندارها (باطل و بی حقیقت و) معصیت است و نیز هرگز از حال درونی هم تجسس نکنید (و جاسوس بر احوال خلق بر مگمارید) و غیبت یکدیگر روا مدارید آیا شما دوست می دارید

گوشت برادر مرده خود را بخورید البته کراهت و نفرت از آن دارید (پس بدانید که مثل غیبت مومن به حقیقت همین است) و از خدا بترسید (و توبه کنید که) خدا بسیار توبه پذیر و مهربان است.

مقصودم فقط شرح این مطلب می ب اشد که چرا پروردگار غیبت کردن را به گوشت برادر مرده خوردن تشبیه فرموده است.

در جلدهای سوم و چهارم شرح مفصلی دادم که انسان ناراحت هنگام غذا خوردن چه وضعی دارد و اعصاب و غددش در چه کارند و چرا شخص ناراحت اشتها ندارد یا بیشتر از معمول غذا می خورد و در هر صورت با مراجعه به جلدهای مذکور خواهید دانست که مرکز هیپوتالاموس مغزی شخص غیبت کننده که بدون شک در کینه یا خشم یاعداوت یا حداقل در مرتبه ناراحتی و چندش نسبت به طرف است با وی چه می کند و هضم و جذب و دفعش را بچه صورتی در می آورد که در هر مورد باغذائی راه معینی داشته و گوارش مخصوصی انجام می گیرد.

سگ پاولف را به یاد دارید که گفتم با بودن گوشت در معده اش و دیدن گوشت چسان ترشحات معده اش شروع می شد و حال آنکه اگر به جای گوشت، نان در شکمش بود چندان اثر ترشحاتی به وجود نمی آمد.

غیبت کردن هم اثر مخصوصی بر طعامی دارد که 15 قرن قبل قرآن آن را به خوردن گوشت مرده برادر تشبیه فرموده است که هم اکنون به شرح مختصری از آن می پردازم.

تقسیم بندی خوراکیها

قبل از تقسیم باید دردی که آیا حقیقتا حدود و ثغور مسلم و معینی ما بین خوراکی ها - دارو ها

و سموم هست هست یا خیر؟

با اینکه خوراکها، داروها و سموم نظر به ماهیت های گوناگون و اثرهای مختلفه ای که دارد، تقریبا از یکدیگر متمایز است و از نظر اصول هم تعریف های متفاوتی برای هر یک از آنها شده است ولی با این حال باید اذعان کرد که حد مشخص و دقیقی ما بین خوراکیها، داروها و سموم وجود ندارد. چه هر گاه مثلا مواد پروتیئین در بدن هضم و جذب نشود تبدیل به پتومائین ها می گردد.

پتومائین از کلمه یونانی Ptomaine که معنای نعش دارد اخذ شده است و پتومائین ها ماده ای است که الکالوئیدی که از فاسد شدن پروتئین ها تولید می شود و بعضی از آنها خیلی سمی می باشد ...»(1) تا اینجا از قرآن داشتیم که غیبت کردن نعش برادر خوردن است!

و از بررسیهای علمی: که غیبت کردن باعث بدهضم و جذب شدن غذا.

و از میان غذاها ، پروتیئن هاست که در صورت سوء گوارش ایجاد پتومائین می نماید از این رو کسی که غیبت می کند گویا نعش خورد هاست (البته توجه فرمودید که غیبت کردن سبب می شود غذای پروتئین دار ایجاد پتومائین کند که به زبان لاتین معنی نعش را دارد و لذا غیبت کردن یعنی نعش خوردن).

چرا قرآن می فرماید غیبت کردن نعش خوردن است؟ آن هم نعش برادر!

1- صفحه 126 کتاب 1091 دانشگاه تهران.

در دو سه آیه قبل همین سوره به انماالمؤمنون اخوه اشاره فرموده مومنین را برادر یکدیگر محسوب شده و از آنجا که برای کفار غیبت نیت علیهذا غیبت برادر ایمانی گوشتش خوردن است. (به علاوه غیبت کردن که در برابر نعش برادر خوردن قرار گفته نشانی از تحقیر کردن اوست).

جنبه اعجاز آمیز قرآن را در اینجا فراموش نفرمائید که با ذکر همین آیه به انسان می آموزد که ای انسان خوردن مواد بیاض البیضی از ضروریات زندگی تست زیرا کسی که غیبت می کند گوشت مرده برادرش را خورده و اگر غیر از این بود پروردگار به کلمه لحم و گوشت اشاره نمی فرمود بلکه به خوردن تنها از برادرش اشاره می نمود (دقت فرمائید)

گوشت گوسفند خوردن، حلال، گوشت خوک خوردن حرام، گوشت نعش برادر خوردن علاوه بر خرام بودن فکر هتموه هم در قرآن دارد و آدمی از خوردنش نفرت می کند و اگر پروردگار به جای خوردن گوشت نعش برادر به خوردن گوشت سگ و یا خوک اشاره فرمود بود این اشکال برقرار که خود گوشت حیوان در اصل آفرینش تکوین نزد بعضی ها خوردنش بلا اشکال بوده و این خوردن گوشت برادر است که حتی یک نفر خوردنش را جایز ندانسته و نمی داند کو این درس آموزنده دیگری از قرآن است که شخص غیبت کردن را گناه بداند چه نداند هنگام غیبت که همیشه پیش آهنگ کینه توزی و خشم یا بدرقه آن است غیبت کن را از مصرف مواد بیاض البیضی نعش مسموم کننده ! نجات نداده است. (گوشت سگ خوردن دگرگون ساز فوری

اعصاب نبوده و غیبت کردن یا گوشت مرده برادر خوردن «فکر هتموه» و ناراحتی اعصاب و غدد به همراهش است).

تذکر ارزنده دیگر آنکه : قرآن به غیبت کننده پند می دهد فرض کسی که مورد کم لطفی تست و از او غیبت می نمائی مرد و تو هم آنچنان به مرحله یقین از مردنش رسیدی که گوشت نعشش را در زیر دندانهایت احساس نمودی حال برای تو چه شد جز «فکر هتموه» و نفرت و کراهت و بدی گوارش و عذاب آخرت؟

نکته دیگر آن که یک جای قرآن است گوشت گوساله حاضر بود فر شتگان به خلیل خدا و همسر بزرگوراش گفتند فرزندی پیدا می کنند و در اینجا به نقش برادری اشاره می شود یعنی یک جا به ایجاد و زنده شدن و جای دیگر به نیستی و موت به کنایه برگزار می گردد و این اهمیت قدرت از هم پاشیدن اجتماع به وسیله غیبت را می رساند که هر غیبتی یک ردیف برادری اجتماع را از دست داده و حلقه ای از زنجیر اتحاد و اجتماعشان را گسسته است.

شکم را قبرستان حیوانات کردن

گوشت به علت ازت فراوانی که دارد سلولهای را به کار زیاد واداشته و اعضای گوناگون را تحریک می نماید به علاوه موجب زیاد شدن اسیدهای بدن مانند اسید فسفریک و اسید اوریک می گردد.

اگر گوشت به مقدار متوسط خورده شود محرک خوبی برای قلب و نبض را قوی و محکم ساخته فشار خون را بالا می برد ولی اگر زیاد استعمال شود باعث سختی و تصلب شرائین گردیده کار قلب را زیاد و فشار خون را بیشتر می نماید.

گوشت به مقدار متوسط محرک خوبی برای سلولهای کبدی بوده ولی افراطش کبد را خسته و دفع سموم که از اعمال مهم کبدی است مختل می گردد.

گوشت به علت اوره ای که از آلبومین هایش بدست می آید بر روی کلیه اثر گذاشته کم خوردنش خاصیت داشته و زیاد مصرف نمودنش مخصوصا به علت ایجاد اسید اوریک باعث تحریک و آزردگی سلولهای عضو مذکور گردیده در نتیجه دفع ادرار و سموم بدن اختلال می یابد.

گوشت بر روی دستگاه گوارش اثر تحریکی داشته مخصوصا غدد مترشحه را تحریک می کند حتی از راه دیدن (سگ یا ولف را قبلاً گفته ام) و یا بوئیدن و از راه تماس با امعاء و اثر شیمیائی آن.

بر روی عضلات و نیروی عضلانی چندان مؤثر نبوده و بر خلاف آنچه گفته می شود افرادی که فقط با نان و سبزی و ... تغذیه می کنند عضلات محکم و قوی تر از کسانی دارند که گوشت زیاد می خورند.

گوشت بر روی قوای عقلی و فکری اثر مساعدی ندارد و به کسانی که زیاد کارهای فکری دارند توصیه شده کمتر غذاهای گوشت دارد میل نمایند.

گوشت مواد قندی ندارد و بنابر این احتیاجات بدن را از لحاظ مواد قندی نمی تواند تأمین کند.

مصرف بیش از اندازه گوشت مستقیما یا بطور غیر مستقیم بر سلسله اعصاب اثر نموده موجب کم شدن حافظه و سستی و بی حالی می شود.

در چند برگ قبل اشاره شد که حیوانات گوشتخوار و میوه یا علفخوار از لحاظ دندان - طرز آب خوردن و ... چه اختلافاتی دارند و در ضمن گفتم در گوشتخواران ترشحات معدی فوق العاده اسیدی است و به سرعت گوشت را که وارد معده می شود حل و هضم و جذب می نمایند ولی در سایر حیوانات قدرت اسید معدی کمتر است و انسان که تقریبا حالت فیما بینی دارد و نمی تواند گوشت را به سرعت گوشتخواران در معده حل نماید و به علت آنکه روده انسان از گوشت خواران دراز تر است گوشت در امعاءش زیاد می ماند و در صورتی که اندک اضافه ای بر دارد و اندکی بماند ماندن قسمتی از لاشه در شکم آدم گویای اینست که شکم قبرستان بوده باشد.

نتیجه آنکه: اگر مرتب پشت سرهم گوشت خورده شود و به بدن اضافه بر نیاز برسد یا این که در یک مرتبه زیاده خوری شود حتی همان اندک لاشه هضم نشده در شکم دفن شده است.

اضافه نمود مقدار زیادی چربی به ویژه گلوسیدی به رژیم غذائی تا حدی از دفع ازت یعنی از احتراق مواد سفیده ای می کاهد و تعادل ازتی با مقدر کمتری مواد سفیدهی برقرار می شود، بسا با افزایش رژیم غذائی ازت دفع شده کمتر از ازت مواد غذائی می شود و مقداری مواد بیاض البیضی در بدن ذخیره می گردد اما در این حال مقداری مواد چربی هم در بدن ذخیره می شود و به جای اینکه عضلات بدن تقویت شود در زیر چربی خواهند رفت و فقط پنج درصد مواد اندوخته به صورت آلبومین 95 درصد به شکل چربی می باشد و از طرفی پس از چند روز رژیم معمولی به زودی تمام پس انداز مواد ذخیره بیاض البیضی می خواهد رفت.

فقط در یک مورد بدن قادر است مواد سفیده ای ذخیره نموده و مقدار ازت دفع شده کمتر از جذب شده گردد و آن زمان نموسنج مثلا نزد کودکان است که همیشه بیشتر از بزرگان ازت مصرف و ذخیره می نمایند یا نزد ورزشکاران برای قوی نگه داشتن ماهیچه ها یا پیش کسانی که بیماری طولانی یا ضعف و لاغری و گرسنگی داشته اند برای پیش بینی آینده که لازم است انساجی را ترمیم نمایند و غیر از این موارد ازت جذب شده در انسان برابر ازت دفع شده است.

اصولا در بدن مکان معینی برای ذخیره مواد سفیده ای وجود ندارد(1) و بدن علاوه بر مواد سفیده ای که برای سازمان خود لازم دارد هرچه مواد سفیده ای واردش شود سوزانده به صورت حرارت دفع می نماید در صورتی که اگر مقدار مواد گلوسیدی یا چربی از احتیاجات بدن تجاوز کند بلافاصله بدن آنها را به صورت گیلکوژن و چربی ذخیره می نماید به همین واسطه است که خوردن چربی و قند سبب چاقی می شود اما گوشت نمی شود، و اگر جذب مواد گلوسیدی به سهولت انجام می گیرد روده ها بیشتر از 180 - 200 گرم ماده بیاض البیضی را نمی توانند جذب نمایند و در حقیقت قسمتی از آنچه زیاد وارد شده گویا در قبرستان شکم مدفون گردیده است.

زیاد خوردن گوشت ممکن است به ثورات جلدی ایجاد کند و به عقیده برخی مولد بیماریهای چندی چون آپاندیس و ورم روده و سوء هاضمه گردد، گوشت زیاد بدن را سوق به ترشی و

1- بعضی از بافت ها که سرعت متابولیسمشان زیاد است (مثلا کبد) اسید آمینه بیشتری ذخیره مینماید.

اسیدیته می دهد و حال آنکه نباید جز اسید معده و Ph پوست جائی دیگر اسیدی باشد و بدینوسیله یعنی با افزایش ترشی بدن بسیاری املاح مفید از بین رفته بدن را مساعد ابتلائاتی می نماید.

مطلب بسیار مهمی که در اینجا باید آورد این که : اگر فراموش نفرموده باشید مکتب کلی تغذیه ای قرآن انتظار داشت همیشه سعی شود سلولهای زنده به بدن وارد و صرف سلولهای زنده انساج بدن آدمی گردد و این از نیز یقین کردید که اگر گوشت به مقدار زیادتر از آنچه بدن می تواند در آن تصرفاتی به عمل آورد وارد روده ها گردد مازاد آنچه وارد شده بصورت موالد بیاض البیضی فاسد در آمده و در حقیقت نعش وارد بدن شده که همانا دارنده سلولهای مرده ای است که اصولا صلاح نیست به مصرف سلولهای زنده بدن برسد و همین جاست که به یک شگرفی بزرگ دیگر شاهکار خلقت برخورد می کنیم که بدن حاضر نیست سلولهای مرده را بپذیرد و چه بسا به صورت اسهال یا استفراغ آنها را از محیط خود دور می سازند.

کبد و گوشت

کبد که عضو بسیار با وفائی بوده و سرسختی عجیبی در برابر بیماریها دارد و زمان بیماری به زودی ترمیم و سالم می شود و اگر109 آن با عمل جراحی برداشته شود بقیه کار از دست رفته بدن را جبران می نماید چندین عمل در آن واحد انجام می دهد که تقریبا تمامش قبلاً اشاره شده است و همین عضو فعال و باوفا اگر خود یا راههائی که مربوط و به نام اوست التهابی یا انسدادی یابد سبب به هم خوردن

مسیر اصلی صفرا که از جمله فرآورده های اوست گردیده و زردی مخصوصی در اعضاء بدن ظاهر شده و بیماری یرقان پیش آمده است.

یکی از موادی که برای سلامت و طراوت کبد لازم است مواد بیاض البیضی و اسیدهای امینه آنها به ویژه متیونین می باشد که به مقدار قابل ملاحظه ای در گوشت وجود دارد و طبق آمار منتشره از کانونهای علمی پزشکی جهان آزردگیهای کبدی با کم مصرف کردن پروتئین ها رو به فزونی گذاشته و نزد کسانی که محرومیتهای غذائی به ویژه از مواد بیاض البیضی دارند بیماریهای کبدی بیشتر است و لذا امروز برای مبتلایان به یرقان کباب نیز جزو غذاهای تجویزی بوده در صورتی که دیروز پیشوایان اسلام نیز آن را تجویز می کردند.

قابل ابوالحسین الاول ما لی اراک مصفر افقلت و عک اصابنی فقال کل اللحم فاکلته ثم رأنی بعد جمله و انا علی حال مصفر فقال لم آمرک باکل اللحم قلت ما اکلت غیرما امرتنی به قال کیف اکلته قلت طبیخا قال الکل کبابا فاکلت ثم ارسل الی فدعانی بعد جمعه فاذا الدم قد عاد فی وجهی فقال نعم : بدین مضمون که امام فرمود چه شده چهره ترا زرد می بینم پاسخ داد بیمارم فرمود گوشت بخور خورد و جمعه با همان چهره شرفیاب شد باز مورد سوال قرار گرفت که مگر نخوردی عرض کرد هر چه فرمودی انجام دادم فرمود چگونه گوشت را برای خوردن حاضر کردی گفت آبگوشت کردم فرمود کباب کن و جمعه بعد جریان خون به صورتش باز گشته (زردیش برطرف شده) بود از جمله معجزات مربوط به این قسمت زمانی است که می بینیم مردی که خدمت حضرت رسیده زردی و

خارش داشته و می دانیم در بیماران مبتلا به یرقان به ویژه نوع هپاتیت ویرال یا هر نوع دژنرسالنس (ضمور یافته) که تبدیل به رژنرسانس (رو به اصلاح رفته) شود وقتی بدن شروع به خارش کرد علامت رژنرسانس می باشد یعنی زمانی است که کبد قادر است املاح صفراوی را تجزیه کند و زیاد شدن این املاح در خون است که باعث خارش می شود و خوردن گوشت در حال درژنرسانس و ابتلای بیماری را هر پزشک می داند باید قدغن و یا به حداقل ممکنه برساند و باز هر طبیبی به بیمار خود که به خارش رسید یعنی کبدس رو به اصلاح و رژنرسانس رفت به علت وجود متیونین و تریپتوفان در گوشت هر روز به بیمارش دستور خوردن کباب می دهد چون در آنجا کباب قادر به جذب و شکست مواد گوشتی نیست و در اینجا هست.

باز از قبرستان شکم

اعضای بدن انسان شبیه میمونهای بزرگ است که همه با میوه و سبزی تغذیه می نمایند.

دندانهای حیوانات گیاهخوار دارای عاج و مینانیست و زود کهنه شده می شکند. دندانهای انسان مانند گیاهخواران نیست ولی همچون دندانهای گوشتخواران نیز نمی باشد بلکه به دندانهای میمونهای مذکور شباهت دارد.

گوشتخواران چنگال و گیاهخواران سموم میوه خواران دست دارند و ناخنی که میوه ها را پوست کند.

آرواره انسان متوسط و قوی و بدون پوزه است و لذا با حرکات گوناگون لقمه را سائیده فرو می برد. دندانهای انیاب انسان مانند

گوشتخواران دراز نبوده هم سطح و مساوی سایر دندانهاست و لذا درندگی از انسان نیست بلکه دندانهای آسیای انسان پهن و گره دار بوده برای سائیدن و آسیا نمودن خوب است.

گیاهخوار آب را مک می زند و گوشتخوار با زبان بر می دارد و میوه خوار قورت می دهد.

آب دهان یا بزاق برای اثر بر مواد نشاسته ای آماده است و بر گوشت اثری ندارد.

گوشتخواران می توانند پوست و پشم و ... طعمه را با گوشت بخورند.

ماهیچه های معده انسان به بلندی و پیچیدگی علفخواران و همانند گوشتخواران کوتاه نیست.

درازی رده انسان متوسط و گوشتخواران کوتاه و علف خواران طویل است و قطر روده گوشتخواران بیشتر می باشد. سلولهای معده گوشتخواران ازت گوشت را به آمونیاک مبدل می سازد ولی آنسان آن را تا مرحله اوره رسانده پایان می دهد.

گوشت بدن را اسیدی و ترش می سازد در صورتی که طبیعت بدن بر قلیائی بودن است.

گوشت مانند یک جسم خارجی در برابر معده، آن را وادار به ترشح شرطی و انعکاس می نماید.

معده گوشتخواران به شدت اسیدی است و آماده پذیرش مواد گوشتی.

حال که از اختلاف قسمت پذیرش غذای انسان همه چیز خوار (میوه خوار) با گوشتخوار و علفخوار جزئی وقوفی حاصل

شد دانستنیهای زیر به شما خواهد گفت آیا انسان باید میوه خوار باشد یا گوشتخوار یا علفخوار و اینکه همه چیز خوار بودن آدمی را با میوه خواری ردیف آوردم برای اینست که به شما نشان دهم انسان نمی تواند به میوه خواری تنها اکتفا کند و اگر یک دسته از حیوانات بودند که فقط و فقط میوه می خوردند آن وقت می دیدید که اختلافات چندی بین ساختمان دستگاه پذیرشی غذائی آدم و حیوان میوه خوار وجود دارد به علاوه خرس که همه چیز خوار است یا خوک که تقریبا همه چیز می خورد آیا با پلیدخواری میتوان حیوان را از ردیف علفخواران یا میوه خواران جدا ساخت؟ اما دانستنیهائی که گفتم باعث معرفی راه انتخاب تغذیه ای آدمی است:

در آغاز همین جلد گفتم: پیامبر در کاری دخالت می کرد که انجامش از بشریت ساخته نبود (مثلا تعیین اوقات و رکعات و دفعات نماز)و اگر در کارهای دیگر دخالتی کرده منظور انتخاب اصلح بوده آن هم به عنوان اینکه سررشته را به دست داده باشد (چنانچه نبی گرامی از جانب خدا سررشته تغذیه و غذا شناسی را به دست بشر داد و دو برنامه بسیار بسیار بزرگ غذائی را در دو جمله کوتاه بیان فرمود یکی توجه به کمیت غذا و اجتناب از پرخوری «کلوا و اشربوا و لاتسرفوا» و دیگر توجه به کیفیت غذا و برنامه غذائی که چه باید خورد «فلینظر الانسان الی طعامه» و کلیه غذاشناسان بلااستثناء با این دو مطلب موافقند که پرخوری نباید کرد و در انتخاب غذا باید نظر علمی داشت) (نا گفته نماند که دخالت پیامبر در کارهای اصلی که انجامش از بشریت ساخته نبود همانا انتخاب

اصلح یا انسب بود ولی در شروع کردن و پایه نهادن آن چنان بود که اگر به دست پیامبر انجام نمی یافت ممکن بود حتی روزگاران دراز یا ابد مدت به فکر بشریت نرسیده هرگز به منصه ظهور نرسد یکی از آن کارهائی که پیامبر انجام داد و از بشریت ساخته نبود و مقصودش انتخاب اصلح و انساب بود اینکه فرمود : شما را می گذارم با دو وزنه و پایه و اساس یکی کتاب خدا و دیگری عترت . و غنائم و درآمد و مازاد منافع هر مسلمان را به نسبت معین (20 درصد) باز نصف کرد قسمتی برای نگهداری اصلح یعنی کتاب خدا و قسمت بعد برای حفاظت از انسب یعنی ذریه رسول خدا و کسانی که باید شیر را بچه بدوماند و حافظ شرع باشند و در زمان ما نیز اگر مرجع تقلیدی دیدیم اغلب از ذریه وی بودند و اگر از پدر ژنهای رسول خدا را نداشت از مادر داشت و به اصطلاح میرزا بود).

مطلب اصلی این بود که : پرخوری نشود و دانسته شود چه خورده می شود لذا طبق دستور دین و پژوهشهای علمی اخیر انسان اگر گوشتخوار است باید در خوردن گوشت افراط نکند و اگر علفخوار سبزیجات زیاد نخورد و چنانچه میوه خوار، به کمتر از سیر شدن اکتفا نماید ولی یک چیز هست که اگر انسان بخواهد پرخوری نکند چون میوه و سبزی تکافوی آنچه از اسیدهای امینه باید به بدنش برسد و نمی رسد لازم است اگر اندکی گوشت هم هست اگر چه بعد از چهل روز باشد از گوشت بخورد و اگر آدمی حاضر شود از میوه و سبزی پرخوری هم بکند علاوه بر اینکه باز مواد بیاض البیضی لازم به بدنش نرسیده بود هضم و التهاب معده و روده ها دار خواهد شد و ناچار انسان باید همانگونه که در جلد چهارم

گفتم همه چیز خوار باشد منتها طبق رضایت اسلام و بنابر آنچه علم دستور می دهد بیشتر از همه باید مواظب باشد در خوردن گوشت زیاده روی نشود ! زیرا از طرفی دیدید ساختمان دستگاه گوارشی بدن انسان بیشتر با میوه خواری متناسب است تا گوشتخوری به علاوه اگر غذای دیگر در روده زیادتی کند و هضم و جذب بر آن انجام نگیرد اگر سلولز باشد به همان صورت دفع می شود و اگر مواد معدنی یا عناصر آلی غیرگوشتی باشد باز تخمیر یافته یا نیافته، التهابی به احشاء داده یا نداده دفع می شود ولی اگر گوشت بیشتر هضم نشده ای در روده ها بماند فساد و پوترفاکسیون انجام گرفته و پتومائین که سم خطرناکی برای بدن است ایجاد می گردد که چون دانسته شود پتومائین که سم خطرناکی برای بدن است ایجاد می گردد که جون دانسته شود پتومائین در لاتین به معنی نعش است دانسته خواهد شد چرا امام فرمود شکم خود را مقابر حیوانات قرار ندهید زیرا در مقابر است که نعش دفن می شود و نعش عربی همان پتومائین لاتینی است.

نسبت گوشت در غذا باید کمتر از مواد دیگر باشد؛ از عناصر ترکیبی آنها معلوم است زیرا گوشت فقط جبران کمبود مواد بیاض البیضی می نماید در صورتی که عناصر لازم دیگر را می توان بدون گوشت به بدن رساند و حتی بسیاری از آنها در گوشت وجود ندارد.

در قرآن هم دیدید از چند غذا تعریف شده ولی وقتی نامی از گوشت می برد شرط اولش را در دو جای قرآن بیان می فرماید که تازه بودنش است و چون کتاب مورد بحث قرآن است لذا کهنه بودن گوشت را باید مورد پژوهش علمی قرار داد تا از قرآن این دستور را گرفت که: چند غذاست که قران آن را برای خوردن

معرفی کرده و از گوشت فقط به گوشت گوساله که در انحصار زمان و مکان است و پیامبری آن را انتخاب فرموده اشاره کرده والا انتخاب گوشت باید به اندازه ای باشد که در روده زیاد نباید و پتومائینی درست نکند و مسمومیت ندهد اما اینکه آیا گوشت را با چه غذاهائی می توان خورد در جلدهای بعد که از تغذیه تطبیقی می نویسم خواهم گفت.

پتومائین در لاتین معنی نعش دارد - کسی که غیبت می کند و نسبت به برادر مسلمانش بد می نگرد از لحاظ روانی اثر سوئی بر مواد بیاض البیضی وارد شده به بدنش گذاشته هضم و جذب به خوبی انجام نگرفته قسمتی از آن مواد به پتومائین مبدل می شود - کسی که گوشت زیاد می خورد باز قسمتی از آن به پتومائین تبدیل می گردد از این رو اگر قرآن فرموده غیبت کردن نعش خوردن است و حضرت علی فرموده گوشت زیاد خوردن شکم را جای نعش قرار دادن است می توان توجه کتاب را به جنبه انعکاسی اثر و مکانیسمت کینه و خشم بر گوارش و توجه عترت را به جنبه مستقیم اثر پرخوری گوشت و ایجاد نعش دانست.

این نکته را نباید فراموش کرد که گوشتخواری مانند گوشتخواران یعنی گوشت را خام خوردن ممنوع می باشد (مگر بنابر تجویز پزشک حاذق) و معده ای که گوشت خام را به سهولت می پذیرد باید یال و کوپال و پرو بال حیوان را نیز به خوبی قبول کند و آن وقت است که انسان با گوشتخواران سنجیده شده است نه زمانی که مقداری متناسب گوشت تازه بهداشتی انتخاب کرده و طبخ کرده و مصرف می نماید.

ممکن است از عناصر مفید گوشت و اثر پسندیده آن بر بعضی اعضاء بحث شد (مثلا اثر مفید متیونین گوشت بر کبد) و مطلب مورد بحث را در برابر گوشت خوردن و شکم را قبرستان کردن قرار داد و حال آن که گوشت زیاد فعالیت قلب و اثر او رگها را مسموم و شعریه ها را متصلب و اثرش بر کبد چنان است که قدرت اورپوپتیک آن را افزایش می دهد اما این فعالیت و خنثی کردن سموم که تقریبا بر عهده جگر است سلولهای کبد را خسته می کند.

اذان و گوشت

گرچه بسیاری از واجبات اسلامی در بوته فراموشی گذاشته شده و محرمات فراوانی آشکار مشاهده و انجام می شود ولی برخی مستحبات است که بدون دلیل هم نیست جای استواری در اجتماع دارد و با شدت و توجه قابل ملاحظه ای رعایت می گردد وی یکی از آنها اذان گفتن در گوش نوزادان است.

نوزاد چشمی دارد که خوب نمی بیند و رنگها را تشخیص نمی دهد مگر پس از سه ماه که اول رنگ سرخ را تشخیص می دهد و گوشی که صداها را تمیز نداده و بالاخره اعضائی که همه باید مراحل بعدی و کاملتری را دریابند لذا اذان در گوش نوزاد گفتن نه تلقین است و نه تدریس، نه تعلیم است و نه تربیت بلکه می توان گفت خیر مقدمی است که در گوش نوزاد گفته می شود نوزادی که بر فطرت اسلامیت آمده و به اجتماع مسلمانان پیوسته است وه چه خیر مقدمی که با کلمات آسمانی و موزون و تحریک کننده بلکه عادت دهنده شروع شود.

در قرآن کریم است که دو کس بانگ برآوردند و برای

توجه دادن کلمه اذان به کار آمده است یکی حضرت ابراهیم که اذن فی الناس گفت و مردم متمکن را برای شرکت در مانور بزرگ اسلامی (حج) دعوت فرمود و دیگر آن سرهنگ فرستاده حضرت یوسف که به تعقیب برادران حضرت شتافت (فاذن موذن ایتها العیر انکم لسارقون - سوره یوسف) و گفت ای کاروانیان شما از دزدانید.

اذان گفتن در گوش کسی که تازه با فطرت اسلامی به جمعیت بزرگ اسلامی پیوسته و دیگری برای کسانی که باید دلشان برای شرکت در مانور بزرگ اسلامی تحریک شود و سومی برای توجه دادن جمعیت کاروانی از عواقب کاری که بر خلاف مسیر قانونی اجتماع انجام داده اند و لذا اذان گفتن توجه دادن افراد است برای این که آماده سرنوشت باشند و اگر مقدمه نماز اذانی دارد باز برای متوجه ساختن به نماز و اهمیت نماز است نمازی که باید یخ زدگی وجود را روزانه چند نوبت ذوب کند تا وجود نمازگزار از چشمه آب حیات معنویت سیراب گردد لذا اگر امام فرموده است به گوش کسی که چهل روز گوشت نخورده اذان بگوئید برای اینست که علاوه بر تعیین اهمیت موضوع و تحریک به او تفهیم شود که با نخوردن گوشت و دور ماندن از عناصر لازم و اسیدهای امینه ضروری به خصوص محرومیت از فسفر و پروتئین های عصب ساز گوشت شخص گوشت نخورده در لختی و واماندگی چون نوزادی است که باید بر شد و قوتی برسد یا چون متمکنی است که باید حج کند یا چون متهمی است که باید به عدالت و قانون سپرده شود یا چون نمازگزاری است که باید به وسیله نماز چشمه آب حیات را بر جانش جاری و ساری سازد. نه دل متمکنی که با کلمه «تهوی» خلیل خدا از جا حرکت نکرده دل است و نه نوزادی که با اذان گفتن پیوستگی

او به اجتماع مسلمین اعلام نگردیده به سر شماری اسلامی رسیده و نه اجتماعی که متهمین اش تعقیب نشوند گر چه برادران یوسف عزیز مصرش باشند اجتماع است و نه شخصی که چهل روز گوشت به بدنش بیشتر از کودکی ارزشمند.

اینکه ابراهیم و سرهنگ به گوش کسی اذان نگفتند نشانی از توجه دادن اجتماع به اهمیت موضوع است ولی اذان به گوش نوزاد و گوشت نخورده گفتن یعنی این اذان هیچگونه ارتباطی به اطرافیان نداشته اختصاصی است یکی به نوزاد و دیگری به گوشت نخورده و اگر برای همه گوشها بود اذان را برای همه می گفتند و برای اهمیت حج و اجرای قانون و تقویت بدنی یک فرد کافی است گفته شود که اذان مقدمه مانور بزرگ سالیانه اسلامی (حج) را خلیل خدا گفت و اذان مقدمه مانورهای هفتگی و روزانه اسلامی (نماز) را سخنگوی دولت اسلامی (بلال) و اذان تحویل و تحول و اجرای قانون را سرهنگ نماینده دولت نبوی حضرت یوسف و اذان کسی که باید بفهمد تا در تقویت بدنی بکوشد توسط یکی از مسلمانان انجام خواهد گرفت که چه بسا بزرگ فامیل است و این است آنچه نبی گرامی فرمودند.

من اتی علیه اربعون یوما و انه لم یاکل اللحم یستقرض علی اللّه ولیا کله که پایه را محکمتر کرده انتظار دارد وجهی قرض شود و جبران چهل روز گوشت نخوردن را بنماید و حضرت صادق فرماید اللحم من اللحم من ترکه اربعون یوما ساء خلقه کلوه فانه یزید فی السمع و البصر و حضرت به همان گوش و چشمی اشاره می فرماید که همانند نوزاد ست و باید با خوردن گوشت آنها را جبران و زیاد کرده

زیان چهل روز گوشت نخوردن را از خود دور سازد.

اذان در گوش نوزاد گفتن و اذان در گوش کسی که چهل روز گوشت نخورده گفتن و آن دو نفر را در بعضی قسمت ها به هم تشبیه کردن حتی تا حدودی مورد تأیید حضرت صادق است که می فرماید ان لکل شی قرما و ان قرم الرجل اللحم من ترکه اربعین یوما ساء خلقه ومن ساء خلقه فاذنوا فی اذنه الیمنی و حضرت برای هر چیز قرمی قائل است و قرم مرد را این دانسته که چهل روزی گوشت نخورد و در نتیجه خلقش بد شود و به همین سبب در گوشش اذان گفتن لازم گردد (قرم نخستین خوراک برای کودکان و ضعیفان است).

البته به این نکته توجه فرمودید که اذان حج را برای جهانیان بوسیله کتاب خدا (قرآن) اعلام داشتن و اذان نماز را با صدای بلند گفتن برای جلب توجه و خواندن همه و همه است جهت شرکت در مانورهای سالیانه و هفتگی و روزانه اسلامی اما اینکه اذان را باید در گوش کودک و گوش شخصی گفت که چهل روز گوشت نخورده گویای این حقیقت است که اذان مذکور در انحصار همان فرد است و فقط گوش همان کس باید بشنود و این خود ما را متوجه می سازد همانگونه که اذان برای نوزاد به وسیله اعصاب و مغز تکامل نیافته اش ارزش دارد شخص چهل روز گوشت نخورده همانقدر از عناصر لازم بدن به ویژه اعصاب به دور مانده که باید به نزدیکترین راه به اعصاب و مغزش اذان گفت یعنی در بیخ گوشش. آخر این مغز کودک است که نمی خواهد فکر کند و سختی ها را اعصابش تحمل نماید و اگر مغز انسان بالغ نیز که باید برای تفکر و تحمل رسا و توانا باشد و این در صورتی است که به خوراکهای مخصوص مغز که دو تای آنها فسفر و لستین است برسد و این دو

در گوشت فراوان می باشد یقین است با چهل روز نرسیدن این دو عنصر موجود در گوشت به مغزی مغز بالغین همانند نوزادان مستحق تحریک است آن هم تحریک بسیار مقتدری که برای نمونه به عنوان شرکت دادن مردم در مانورهای اسلامی بکار می رود.

مجدد راجع به گوشت نخوردن و اذان گفتن

چون بحث علمی و در سطح بالاست قبلاً عذر خواهی کنم از این که مواد بیاض البیضی (سفیده ای) به دو گروه اصلی تقسیم می شود: پروتئین ها و پروتئیدها در صورتی که نویسنده همه را تحت عنوان مطلق مواد سفیده ای ذکر کرد (هر چند در موارد ذکر شده به اصل موضوع خدشه ای وارد نیامده است).

پروتئین ها (proteines) یا مواد سفیده ای ساده که از هیدرولیز آنها فقط اسیدهای امینه گوناگون ایجاد می شود .

پروتئیدها (proteides) یا مواد سفیده ای مرکب که از هیدرولیزشان علاوه بر اسیدهای آمینه ترکیبات دیگری چون قندها چربیها اسیدهای نوکلئیک و مواد رنگین و ... مکن است بوده باشد.

برگردیم به اصل مطلب هنگامی که شخصی در گرسنگی مداوم بسر می برد یا این که در رژیم غذائی خود پروتئین مصرف نمی کند مقداری از پروتئین های بدنش به اسیدهای آمینه تجزیه شده و سپس دز آمینه و اسیده می گردند و این مقدار حدود 30 گرم پروتئین در روز می باشد که آن را از دست دادن اجباری پروتئین می گویند بنابراین برای جلوگیری از کاهش پروتئین های بدن باید رژیم غذایی

روزانه حداقل حاوی 30 گرم پروتئین باشد و برای تأمین سلامت معمولاً روزانه 75 گرم توصیه می شود.

در اینجا این سؤال پیش می آید آیا می توان با میوه یا سبزی مقدار پروتئین لازم مذکور را به بدن رساند؟ اگر ممکن است آیا به چه مقدار میوه و سبزی ! با توجه به اینکه اگر میوه و سبزی از لحاظ کمیت آن قدر انتخاب شود که به کیفیت گوشتی برسد که روزانه می توان مصرف نمود یا آدمی قادر به خوردن آن همه میوه و سبزی نیست یا اگر بخورد به زودی مبتلا به التهابات گوناگون به ویژه از دستگاه گوارش خواهد شد! فرض آن که با هسته میوه جات یا حبوبات بتوان پروتئین مذکور را به بدن رساند: برای این که همه پروتئین خورد شده مورد استفاده قرار بگیرد باید نسبت اسیدهای آمینه گوناگون موجود در پروتئین رژیم غذائی تقریبا همانند همین نسبت در بافتهای بدن باشد از این رو اگر غلظت یک نوع اسید آمینه ضروری کم باشد ممکن است سایرین نیز مورد استفاده قرار نگیرند زیرا همچنانکه در حبث سنتز پروتئین ها می دانیم سلولها یا ابدا پروتئینی نساخته و یا همه آن را می سازند. با توجه به مطلب فوق آیا در میوه جات و سبزی جات و آنچه قبلاً برای جبران پروتئین لازم مذکور بدن گفته شد لازم است می توان اسیدهای امینه را همانند همان نسبت در بافتهای بدن یافت؟ یا باید چنین نسبت ها را در بافتهای انعام جستجو نمود؟

اسیدهای آمینه ای که این گونه به مصرف نرسیده اند دز آمینه و اکسید می شوند. پروتئینی را که نسبت اسیدهای آمینه گوناگون آن همانند پروتئن های بدن نیست پروتئین ناقص proteine)

(partia می نامند و آشکار است که ارزش غذائی آن از پروتئین کامل (complet Proteine)کمتر است.

گفتم بحث کاملا علمی است (1)و لذا شمائید و یک آیه اعجاز انگیز و شگفت:

اگر شخصی بیاید و به شما بگوید من می خواهم منتهای کوشش خود را به کار برم تا هر دو قسمت رعایت شود یعنی هم اسیدهای آمینه لازم به بدن برسد و هم نسبت اسیدهای آمینه گوناگون موجود در پروتئین غذاهای انتخاب شده تقریبا همانند همان نسبت اسیدهای آمینه در بافت های بدن باشد اما به شرط آنکه غذای انتخاب شده از میوه و سبزیجات خارج نشود یقین بدانید در این صورت مقداری خیار سبز و سیر و عدس و پایز و مقداری از آنچه در قلمرو بقولات است (باقلا، کلم، زرد چوبه، کاسنی شاه تر، خرفه، تره ، بارنگ، لبلاب سفید مرز و قطف) قاطی کرده و مصرف باید نمود در صورتی که اگر به جای آن همه همانگونه که قرآن می فرماید و اذقلتم یا موسی لن نصبر علی طعام واحد فادع لنا ربک یخرج لنا مما تنبت الارض من بقلها و قثائها و قومها و عدسها و بصلها قال اتستبدلون الذی هو ادنی بالذی هو خیر اهبطو مصرا ... (و ای بنی اسرائیل به یاد آرید وقتی را که به موسی اعتراض کردید که ما به یک نوع طعام صبر نخواهیم کرد از خدای خود به خواه تا برای ما از زمین نباتاتی مانند خیار و سیر و عدس و پیاز برویاند موسی گفت آیا می خواهید غذای بهتری را که دارید به پست تر آن تبدیل کنید حال که تقاضای شما اینست به شهر مصر درآئید ...

1- قسمت های فیزیولژی آنرا از فیزیولژی گایتون از صفحه 1102 اقتباس نمودم.

هاوارد فاست آمریکائی در کتاب خود به نام و موسی نقل می کند که ریش سفیدان بنی اسرائیل از موسی سبزی های تازه و پیاز و سیر و خیار و بادمجان خواستند) به قدر کفایت از برتری پروتیدهای حیوانی با ذکر علت و دلیل آنچه را باید بیان داشته ام فقط این جمله را بیفزایم: برخی اسید امینه ها برای رشد یا حفظ انسان ضروری هستند و این اسیدهای امینه ضروری در اغذیه حیوانی الاصل به مقادیر بیشتر و متعادلتری برای احتیاجات اقدام انسانی وجود دارد تا در اغذیه نباتی الاصل(1) آیا همانگونه که خلیل خدا اذان گفت تا افراد ثروتمندی که توجهات مادی آنان را از نسبت های اسلامی دور داشته و متفرق از یکدیگر خواهد ساخت و موجبات اختلاف طبقاتی آماده است آری اذان گفت تا متفرق را جمع و در مانور بزرگ اسلامی شرکت داده نسبت های روحی ثابت و استوار و لازم در اجتماع اسلامی برقرار سازد. برای کسی که نسبت های ارزشمند جسمی وی نیز به هم خوردگی و از تناسب افتاده نباید اذان گفت؟

البته توجه فرمودید که اذان برای برقرار ساختن تناسبات روحی به وسیله پدر انبیاء گفته شد و اذان به گوش نوزاد گفتن نیز بوسیله پدر و بزرگ فامیل به عمل آمده و چه بهتر که اذان به گوش چهل روز گوشت نخورده که خود جنبه موعظه نیز دارد بوسیله پدر و بزرگ فامیل گفته شود و در سطح بالاتر اگر وضع اقتصاد خراب و فقر بر کشور مستولی و دسترسی به گوشت نیست حاکم وقت باید این اذان

1- از سری کتابهای چه میدانم؟ تغذیه انسان تألیف ریموند لالاند ترجمه احمد کافی صفحه 48.

را به گوش همه بخواند و همه را بر ضد شرکت در مانور بزرگ و خطرناک فقر و بیچارگی به تحریک درآورد.

گوشت خیر است

از کلمه خیر که مواردی چند در قرآن دیده می شود و دارای معانی مختلفی است بلکه اطلاق به چیزهائی از جمله ثروت حکمت و .. می شود و شاید ما هم بتوانیم علاوه کنیم : گوشت خیر است زیرا بعضی اسیدهای امینه ضروری برای بدن در گوشت بیشتر از سایر خوراکیهای میوه ای و سبزینه ای می باشد به علاوه برخی اسیدهای امینه است که تقریبا مربوط به عضلات می باشد متیل گلیکوکول یا سارکوزین که در عضلات وجود دارد.

کراتین که در عضلات: به صورت استر اسیدفسفریک است و از ترکیب گلیکوکول وارژنین ایجاد می شود یا اسید گوانید و استیک متیله است که به صورت استراسید فسفریک ذخیره الژری در عضلات می باشد و در هر صورت کراتین به صورت کراتی نین از ادرار دفع می شود.

پروتئین های عضلانی: اینکه رشته های پروتئین استعداد دراز و کوتاه شدن دارند رساننده اهمیتشان در انبساط و انقباض میوزین (Myosine)وجود دارد که به عقیده برخی دانشمندان ماده مذکور رل انبساط و انقباض عضلات را در دست دارد ولی دانشمند دیگری ماده ای به نام اکتین Actine در عضلات کشف نمود گفت اکتین و میوزین با هم ترکیب شده و ماده اکنومیوزین

درست می نمایند که سبب انبساط و انقباض عضلات از آنست و ..

به علاوه آنزیم هائی در قسمت های مختلفه عضلات و حتی احشاء (مثلا آنزیمی در جگر که اسید سیستئیک را به تورین تبدیل می کند یا گلوتامیناز در کبد و کلیه که باعث آزاد شد آمونیاک از گلوتامین می گردد.) یافت می شود. هرچند آنزیم ها در دستگاه گوارش تقریبا متلاشی می شوند ولی آیا وجود آنها در ورودشان همراه با پروتیدهای عضلانی در دستگاه گوارش بی نتیجه است؟ به هر صورت هر چند گوشت عاری از بسیاری عناصر و ویتامین است و به همین دلیل خوردن مواد مواد غیر گوشتی که دارنده عناصر و مواد مذکور است ضروری می باشد خوردن گوشت نیز لازم است زیرا دارای عناصر و موادی است که می توان به علل مذکور کمیتی یا کیفیتی (در مقام مقایسه با پروتیدهای سبزیجات و میوه جات) حتما از گوشت استفاده کرد و شاید بتوان گفت همان پروتئینهای موجود در گوشت که انبساط و انقباض عضلات را به عهده دارند به ما اجازه می دهد علت اذان گفتن در گوزش نوزاد را که لخت و بدون قوه و قدرت می باشد با اذان گفتن در گوش کسی که چهل روز نتوانسته از مواد انقباض و انبساط دهنده استفاده کند مقایسه نمائیم.

شاید ذکر این مطلب نیز جالب باشد: بدن می تواند به کمک پروتئین قند و چربی ایجاد کند ولی عکس این عمل برایش ممکن نیست و لذا با زحمت و تحمل حداکثر مدت فاصله باید لااقل چهل روز یک مرتبه گوشتی به بدن برسد.

هم اکنون ممکن است بفرمائید چرا عدد چهل روز انتخاب شده است؟ به زودی در قسمت دانستنیهایی چند از گوشت خواهید خواند که چرا

بشر نمی تواند از پروتئین گیاهی جبران مواد بیاض البیضی نموده گوشت صرفنظر نماید که اهم دلائلش این است: اولا دوران تهیه کشت و زرع محدود و 3 تا 4 ماه است ثانیا الیاف و اطراف گیاه اجازه نمی دهد انسان بتواند بیش از 2 - 3 گرم پروتئین روزانه از گیاه مصرف نماید و با توجه به اینکه لوبیای روغنی (سوژا) و بادام زمینی و پنبه دانه و تخمه آفتاب گردان مورد توجه انسان قرار گرفته و درصددند آنها را در کارخانجات تحت حرارت و فشار قرار ندهند تا مواد و عناصر لازمش از بین نرود باز هم بشر حداقل باید 401 سال یعنی قریب 9 روز سال را از پروتئین گوشت بهره برداری نماید (مراتع و انعام و جنگل ها و جمعیت بشر و فرآورده ها و احتیاجات نیز منظور گردد که کدام رو به کاستی است و کدام رو به افزایش) به علاوه ما می دانیم انسان و جانوران دیگر برای رشد و نمو و ترمیم به ازت نیازمندند ولی نه گیاه نه حیوان هیچکدام قادر به ساختن مواد بیاض البیضی از ازت موجود در هوا و یا در آب و یا خاک نیستند و این باکتریهای جذب کننده ازت اند که ترکیبات ازت دار را در اختیار گیاه قرار می دهند.

گیاه مواد ازت دار را از املاح آمونیاکی و نیتراتهای موجود در خاک می گیرند و از آن مواد سفیدهای می سازند حیوانات علفخوار مستقیم از آنها می خورند و انسان یا مستقیم از آنها (گیاه) و یا غیر مستقیم از تغذیه گوشت علفخواران یا تخم و گوشت طیور استفاده می نماید و با مرگ هر کدام دوباره مواد سفیده به زمین بر می گردد و تا حد ازت آزاد تجزیه می شود.

مواد بیاض البیضی حیوانی و گیاهی برای ادامه حیات

ارزش متفاوتی دارند و با آنکه حبوبات و ... دارای مواد سفیده ای می باشند از غذاهای پست محسوب می شوند به طوری که انسانهای محروم از شیر و گوشت و تخم مرغ در رشد و ترمیم بدنشان اختلال ایجاد می شود.

لیزین اسید آمینهای است که در گوشت و شیر و مخمر وجود دارد و مخصوص رشد و ترمیم است و در غذاهای گیاهی یافت نمی شود و همین مطلب کافیست که گفته شود خوردن گوشت و شیر حتی پس از چند روز لازم است و اکتفا به خورد گیاهان به قصد اینکه دارای مواد بیاض البیضی می باشد درست نبوده و بنابر آنچه قبلا در باره گوشت و ترکیبات آن گفته شد باز بین گوشت و شیر باید برای حداکثر چهل روز هم اگر هست یک مرتبه خورد! ولی حق مطلب ادا نشده باید به یک نکته جالب اسلامی توجه نمود: همین که در قرآن خوانده می شود آسمان هفتگانه موسی سی روز وعده کرد چهل روز شد یا تسعه رهط نه گروه بعضی برای اینکه زود خود را از سؤال کننده نجات دهنده می گویند مقصود اسلام شمارش و ذکر عدد است و هفت و هفتاد و چهل و ... در مواردی که مقصود ذکر اعداد و ارقام بوده آورده شده در صورتی که حاشا و کلا وقتی آیه را به جای معجزه ذکر می کنیم و می گوئیم همانگونه که خدا تسع آیات بینات نه آیه (نه معجزه) به حضرت موسی داد و همه جابجایی کلمه معجزه آیه را می بینیم و باز قرآن را مجموعه ای از آیات (معجزات) نباید آسان هفتگانه یا سی روز و ده روز و ... برای ذکر ارقام و اعداد آورد و شگفت اینجاست که برخی مثالی هم می آورند مثلا می گویند بین ما مرسوم است که می گوئیم:

هفتاد سال هم حاضر نباشد، قرآن هم می فرماید هفتاد بار اگر توبه کنند چنین و چنان می شود در صورتی که سخن ما ریشه و اساسی نداشته کلام خداست که یک جا می فرماید اگر هفتاد بار باید توبه کنند ... و باز اسلام دستور می دهد در فلان نماز معروفی هفتاد بار باید توبه کرد یا فلان شب هفتاد بار ذکر توبه مستحب است و بین این هفتاد بارهای توبه کردن و نکردن چیزهائی است که بدون قصد ذکر نشده و بالاخره روزی معلوم خواهد شد.

گوشت از گوشت

فعل و انفعالات داخل بدن همه احتراق و سوختن نیست بلکه هیدراتاسیون و احیا نیز هست و برعکس مشهور تمام واکنشها گرماده نبوده و برخی گرماگیرند و باز برعکس مشهور انساج موجودات عالی قسمتی از مرحله واهمانندی خود را مانند موجودات غیرهوازی دور از اکسیژن انجام می دهند و سپس بدن این مواد تجزیه شده را می سوزاند.

اصولا آب و املاح اغلب بدون هیچ تغییری بوسیله سلول ربایش پیدا کرده و به مصرف تغذیه می رسد و با وجود این فسفات دوشو استخوانها در بدن تغییرات ابتدائی یافته و سپس جزء سلول می شود زیرا کلسیم در مواد عذابی بیشتر به صورت کربنات و فسفر لیشتر به صورت ترکیب با مواد آلی (لستین - نوکلئوپروتید) وارد بدن می شود (در نشخوار کنندگان هنگام آبستنی قطعات فسفات دوشو در پرده های جنین تشکیل و بعد به تدریج در استخوانسازی جنین بکار می رود) یعنی در مرحله همانندی ابتدا کم و بیش تغییراتی

پیدا نموده و پس از آن بطور اندوخته چندی در بدن مانه و بر حسب نیازمندیهای بدن به تدریج به مصرف می رسند.

مواد قندی نشاسته ای از نیز همه می دانیم در جگر و بافت ها به صورت گلیکوژن ذخیره شده بر حسب نیازمندیهای بدن به تدریج به مصرف می رسد (در جگر تا 150 گرم و در بافتها قریب 65 گرم گیلکوژن در انسان متوسط است) و در گیاهان نشاسته ذخیره شده هنگام گل دادن به مصرف می رسد (نا گفته نماند که مواد سیده ای و به عقیده برخی حتی مواد چربی تبدیل به گلیکوژن شده ذخیره می شوند).

هر نوع مواد غذائی (چربی - سفیده ای - قندی نشاسته ای) ممکن است در بدن تولید چربی بنماید.

در بدن مواد قندی نیز از چربی بوجود می آید به ویژه هنگام کار عضلات که انرژی خود را باید از مواد قندی بگیرند و آنچه مورد بحث است مربوط به مواد بیاض البیضی می باشد.

مواد سفیده ای بدن از مواد سفیده اغذیه تولید می شود و برعکس سلولهای نباتی سلولهای حیوانی قدرت ساختن ملکول ماده سفیده ای نداشته و برای ادامه زندگی باید آن را آماده در دسترس خود یافته و پس از تبدیل آنها به ملکولهای کوچکتری مانند پپتونها و پلی پپتیدها و اسیدهای امینه که در نتیجه گوارش به وجود می آید بدون می تواند مواد سفیده ای مختلف در بافت های خود بسازد مانند ماهیچه ها و ... با این شرح و تفصیل اگر قریب 15 قرن قبل یک غذاشناس بزرگ می خواست با مردم زمان خود که تازه از عصر جاهلیت نجات یافته اند بگوید از مواد سفیده ای است که

بدن می تواند مواد سفیده ای بسازد آیا از این جمله بهتر و رساتر ممکن بود که حضرت علی فرمود: علیکم با للحم فان اللحم من اللحم و اللحم ینبت اللحم که گوشت از گوشت است و گوشت است که می رویاند گوشت را.

اصولا برای اینکه مواد مواد بیاض البیضی خورده شده مورد استفاده قرار بگیرد باید نسبت اسیدهای آمینه گوناگون موجود در پروتئین رژیم غذایی تقریبا همانند همین نسبت در بافتهای بدن باشد از این رو اگر غلظت یک نوع اسید امینه ضروری کم باشد ممکن است سایرین نیز مورد استفاده قرار نگیرند زیرا همچنانکه در بحث سنتز پروتئین هاست سلولها یا ابدا پروتئینی نساخته و یا همه آن را می سازند و گوشت گوشت را می سازد صحیح است (اسید های آمینه ترکیب عمده یا اساس ساختمان پروتئین ها می باشد که 23 عدد از آنها به مقادیر قابل توجه در بدن وجود دارند 13 عدد از 23 عدد که معمولا در پروتئین های حیوانی موجود است می توانند در سلولها ایجاد گردند در حالی که 19 عدد دیگر یا ساخته نمی شوند و یا به مقادیر بسیار اندک برای تأمین نیازمندیهای بدن تولید می شود و گروه اول را اسیدهای آمینه غیرضروری و دسته دوم را اسیدهای آمینه ضروری می نامند. اگر بنا باشد که پروتئین در بدن ساخته شود باید اسیدهای آمینه ضروری در رژیم غذائی موجود باشند البته منظور از کلمه ضروری این نیست که سایر 13 اسید آمینه در ایجاد پروتئین ها به همین اندازه اهمیت ندارند بلکه فقط از این نظر گرفته می شود که وجود دسته اخیر در رژیم غذائی ضرورتی ندارد صفحه 1098 فیزیولژی گایتون).

(کسانی می گویند گوشت از گوشت نیست زیرا علفخواران گوشت نمی خورند و عضلات قوی دارند که متأسفانه متوجه وضع فیزیولژی بدن انسان و حیوان علفخوار نیستند که یکی سازنده گوشت از مواد دیگری است و یکی نیست).

علت حرمت دنبلان

در این باره زیاد سئوال می شود که چرا اسلام خورد دنبلان را حرام کرده است؟

برای کسی که نبی گرامی را فرستاده خدا دانست یا برای کسی که به صدها حکمت و علت علمی و اساسی در دستورات اسلامی معرفت دارد جواب قانع اینست : زیرا اسلام خوردن خصبتین را حرام نموده است!

هر چند با گذشت زمان و پیشرفت بیشتر علم، حکمت و علتهای دیگر و پاسخ چرا و چراهای دینی و از جمله سؤال مورد بحث معلوم تر و روشنتر می گردد نویسنده هم اکنون به قدر اندک توانائی خود عقیده دارد:

هرچند گوشت انعام خوردن و شیرشان استفاده نمودن بدون اشکال است یعنی انسان اجازه دارد سلولهای زنده گوشت یا فرآورده های سازگان حیوان را به بدن برساند ولی همین گوسفند حلال و طیب اگر به صورت مردار درآمد مصرفش قدغن و حرام می باشد.

به قول یکی از دوستان روشنفکرم: میلیونها نطفه ای که همیشه در مجاری مخصوص در بیضه ها وجود دارند و هر کدام خود

دارای سر و دم و گردنی بوده و متحرکند و بلافاصله پس از قطع بیضه ها از حرکت می ایستند خوردنشان یک نوع مردار خوری و خوردن میلیونها حیوانی است که با سلولهای دیگر تفاوتشان این است که به حساب حیوانیت و مردار بودن دارنده دمو سر و گردنند.

مشتقات اسیدهای آمینه :

امین ها : بر اثر دکربوکسیلاسیون اسیدهای آمینه بازهای باراکسیون شدید تولید می شود - بعضی از امین ها به طور طبیعی در گیاهان وجود دارند ولی در بدن حیوانات و انسان از تأثیر برخی از میکربهای موجود در بدن تولید می شوند (مخصوص Bacillus Aminophyllus با سیلوس امیوفیلوس روده) و مهمترین آنها عبارتند از:

الف - بازهای الیفاتیک : Aمیتیل آمین (methylamine)2-NH3CH در روغن استخوان و در کشت میکربهای غیرهوازی (Anaerobie) و در ملاس چغندر دیده می شود

ب - ایزوآمیل امین (Also - Amylamine)2-NH2-CCH2=CH- CH(C3H)2 که از دکربو کسیلاسیون لوسین Leuecine تولید می شود - در مواد حاصله از فساد گوشت در قارچها و در برگهای سبز توتون دیده می شود (اگر مقداری لوسین را در لوله آزمایش حرارت دهیم بوی نافذ ایزوآمیل امین استشمام می شود).

ج - تترا امین (پوترسین Putrescine) 2-NH2-CH2-CH2-CH2N-CH2H از دکربوکسیلاسیون ارنی تین حاصل می شود. از فساد گوشت به دست می آید.

د - بیزامیتو پروپیل پوترسین Bisaminorptopyl Putressinc یا اسپرمین Spermine 2-NH2-CH2-CH2-NH-CH2-CH2-CH2-CH2-CH2-NH2-CH2-CH2N-CH2H ماده حاصله از ترکیب دو ملکول پوترسین یدوپروپیل فتلا آمید Piodopropylphtalamide را چون هیدرولیز نمایند اسپرمین بدست می آید که در منی و بیضه ها و تخمدانها دیده می شود.

صرفنظر از اینکه به پورتسین حاصله از فساد گوشت و ارتباط آن با منیو بیضه ها اطلاع حاصل نمودید: آنزیم هیالورنید از Hyaluornidaseبه توسط بعضی باکتریها ترشح می شود و باعث تجزیه اسید هیالورونیک می شود و عبور باکتری را در بافتها آسان می سازد در اسپرم بعضی حیوانات دیده می شود و چون به اول می رسد با اسید هیالورنیک موجود در پوسته خارجی تخمدان برخورده آن را تجزیه کرده سبب دخول اسپرم به اول می گردد (اسید مذکور مخلوطی است از استیل گلوکز آمین و اسید گلوکورنیک به نسبت مساوی).

حال به تشریح مختصری از ساختن و عمل عضو مورد بحث می پردازم.

تشریح فیزیولژیکی دنبلان در انسان به قرار زیر می باشد.

بیضه های از تعدادی زیادی لوله های منی ساز که جایگاه تولید اسپرم هستند تشکیل شده اند. اسپرم (کرمک و مایع منی) اسپرم حاصل از لوله های مذکور وارد لوله های راست و بعد به اپیدیدیم Epididyme می ریزد و ...

اسپرم سازی از حدود 12 سالگی شروع و تا پایان عمر ادامه دارد این عمل با اثر تحریکی گونادوترپین ها در لوله های سمینیفر پیوسته ادامه دارد. لوله های مذکور دارنده مقدار زیادی سلولهای کوچکند که با تکامل آنها سرانجام اسپرماتوزئید (کرمک) ساخته می شود. که شرح آن را در جلد اول هنگام بحث جنین شناسی دادم.

کرمک پس از ساخته شده در لوله های سمینیفر از راه لوله های راست با پیدیدیم ریخته و در این حال کاملاً بی حرکت بوده و قادر به تلقیح تخمک نمی باشد تا اینکه 18 ساعت یا بیشتر از عمرش بگذرد و قدرت مذکور را بدست آورد. اسپرماتوزئید می تواند با قدرت تلقیح کننده ای که بدست آورده مدت 42 روز در راههای تناسلی ذخیره بوده باشد.

کرمک به کمک دمش در محیط مایع 1 - 4 میلیمتر در دقیقه حرکت کرده و همیشه دوست دارد مستقیم پیش برود و کمتر به حرکت دورانی علاقمند است (غیر از این بود در محیط تناسلی زن کمتر به پیشرفت به طرف تخمک و وصال موفق می شد) بالا رفتن درجه حرارت سبب ازدیاد فعالیت کرمک می شود و در نتیجه متابولیسم آن را بالا برده عمرش کوتاه می شود. اثر حرارت زیاد نه همین است بلکه عمل کرمک را نیز متوقف نمی سازد و اگر بیضه ها را مدت طولانی در ظرف آب گرم نگه دارند عقیمی موقت و حتی دائمی پدید می آید (فلسفه خلقت در آویخته بودن بیضه ها همین است که همیشه حرارت آن پائین تر از حرارت بدن بوده باشد و اگر حرارت محیط گرم بود بیضه ها خود را از بدن دور می سازند که حرارت زیاد به آنها صدمه نزند و همین که هوا سرد شد خود را به بدن برای استفاده از

حرارت بدن نزدیک می سازند).

منی خارج شده در هر مرتبه حدود 3 سانتیمتر مکعب بوده که به طور متوسط 120 میلیون و بین 35-200 میلیون کرمک در هر سانتیمتر مکعب آن خواهد بود و کمتر از 35 میلیون امید بارور کردن کمتر می شود. در بیضه علاوه بر کرمک سازی ترشح دو هرمون مختلف مردانه نیز صورت می گیرد و ما مدارک زیادی از کتابهای علمی نشان دادیم که سبب رجحان گوشت گوساله اخته نشده بر اخته شده و برتری گوساله بطور کلی بر گاو یک علتش اینست که حیوان گوشتش به ترشحات غددی تناسلی آغشته نیست به همین قیاس مطلب را به جائی برسانید که انسان باید آن قسمت را بخورد که ترشح تناسلی ساز می باشد و علت این که در تشیع منی را که قسمت عمده اش محصول بیضه هاست نجس دانسته اند هم برای دوری جستن از خوردن بیضه بوده و هم اینکه کسی آسایش نباشد دست خود را به سوی آلت خود دراز نماید و هم ... .

چرا گوشت سید طعام است

از عوام الناس کارهائی دیده می شود که اگر از یک حجت الاسلام یا استاد دانشگاه دیده شود فوق العاده ناهنجار است به عنوان مثال: اگر خدای ناکرده یک دکانداری در پشت کوچه ای نشسته ادرار کند به نظر شما چقدر زشت است که یک استاد یا روحانی دیده شود؟

در قرآن است که : بر روزگار دوزخیان از جمله زمانی می گذرد که می گویند ای کاش از خدا و رسولش اطاعت کرده بودیم و

به دنبال این آرزو که هرگز برآورده نمی شود به درگاه باری تعالی به انابه و زاری پرداخته عرض می نمایند ربنا انا اطعنا سادتنا و کبرااً نافاضلونا السبیلا ربنا آتهم ضعفین من العذاب و العنهم لعنا کبیرا .

خدای ما، پیروی کردیم از اکابرمان و گمراهان کردند. ای خدا ما، آنان را دو چندان عذاب و لعنتی بزرگ نصیبشان فرما. (سوره الاحزاب).

فقط به یک کلمه آن کار دارم و آن توجه به این نکته است که حتی دوزخیان برای سادات و اکابر اجتماع که همه را به دنبال خود به دوزخ می کشانند انتظار رسیدن به عذاب مضاعف و لعنت بزرگ دارند (و بر عکس اگر رجال خوبی باشند همه را به سعادت و جنب پیش بلکه بالا می برند).

در همان سوره است : یا نساء النبی من یات منکن بفاحشه مبینه یضاعف له العذاب ضعفین، و به زنان نبی گرامی در صورت آلودگی، رسیدن به عذاب مضاعف را وعده اشان می دهد و باز نزد همه معروف است که اگر از اولاد پیامبر که ما به آنان سید و سادات گوئیم گناهی سرزند عذاب بیشتری دارند و حال لحاظ علم الاجتماع و علم وراثت نیز چنین مطلب رسا و واقعی بوده مردم از فهمیدگان اجتماع و همچنین از کسانی که وراثت از نبی گرامی دارند متوقعند که آلودگی نداشته و زشتیهای کمتر داشته باشند.

به قرار فوق: سید اولاد پیغمبر - سید یعنی کسی که اگر خوب بود ارزش بیشتری دارد و اگر بد شد به عذاب بیشتری خواهد

رسید و گوشت نیز همانگونه که قرآن تایید می فرماید از لحاظ غذائی بر بسیاری خوراکها برتری دارد (از سوره بقره شرح داده خواهد شد) و علم نیز گوشت را در راس غذاهائی که دارنده پروتئین هاست دانسته و لازم نیست که مجدد به ارزش مواد بیاض البیضی در غذاها اشاره شود.

از طرف دیگر: این گوشت است که تا در بدن دام است تنها صدها بیماری مشترک انسان و دام(1) وی را برای انسان هیولا و تهدید کننده می سازد و چون از بدنش جدا شد سر دسته غذاهای فساد پذیری است که بسیار قدرت مسموم کننده و جذب زهر به هارا دارد.

نتیجه آنکه سید آدمیان فردی است که هنگام نیکی در راس غذاها و سید طعامها بوده و زمان فساد نیز بدیل و نظیری ندارد. سید اجتماع بیشتر مورد تعقیب شیاطین است و سید اطعمه زیاد تر مورد حمله متجاسرین و مفسدین. اما چرا نبی گرامی فرموده سید طعام الدنیا و الاخره اللحم و سید شراب الدنیا و الاخره الماء؟ همانگونه که گوشت در صلاح و فساد فوق العاده بوده و برتری گوشت در تغذیه و نگهداری و از طرف دیگر در خرابی و آزردگی قطعی است آب نیز اگر آشامیدنی بوده و طبق اصول بهداشت تهیه شده باشد سید آشامیدنی ها و سرآمد اشربه بوده و همین آب است که در مقام مقایسه بدترین آشامیدنیها محسوب و مستحق این است که

1- به برخی از آنها هنگام سخن از گوشت خوک اشاره گردید.

ضعقین من العذاب را بر چنین وسیله ابتلائی وارد دانیم.

نکته جالب اینکه : شاید پرسیده شود چرا قرآن به تعریف از گوشت برای خوردن در سرای دیگر بیشتر از دنیا پرداخته است پاسخ در یک جمله خلاصه می شود برای اینکه گوشت سید طعام هاست . توضیح آنکه در جهان فناناپذیر و بدون فساد و تضاد آخرت گوشت به صورت گوشت بهداشتی و سید طعامها تناول می شود در صورتی که در این جهان فساد گوشت از هر طعام دیگر زودتر و آسان تر است و لذا این جمله را فراموش نفرمائید که قرآن کریم جائی به تعریف خوردن گوشت در دنیا نپرداخته و ملاحظه فرمودید آنجا که از بهداشت غذا سخن بود شیر بود و انگور و خرما و عسل و نامی از گوشت به میان نیامد.

برای آشنائی بیشتر به سیادت گوشت نتیجه تجربیات دکتر کلوگ Kellogآمریکائی را که در شیکاگو روی گوشتهائی چند انجام داده ذکر می نمایم: در هر گرم گوشت مصرفی 70000 باکتری گندزدا و هر گرم گوشت ماهی 870000 و ماهی ساردین کنسرو شده 14 میلیون و سوسیون تازه 120 میلیون که پس از یک شبانه روز به 490 میلیون می رسد و در امپون دود داده سی و چهار میلیون که پس از 24 ساعت به هفتصد و پنجاه میلون می رسد و از همه مهمتر سوسیسون است زیرا در تازه اش 000/600/635 و پس از 24 ساعت 000/000/036/1 می باشد که باید این رقم را در آنجا که از خوک سخن بود آورده باشم.

سید نان خورشها

خورشت طبق معمول به نوعی غذا گویند که با برنج یا با نان خورده می شود و آنچه با نان خورده می شود بیشتر مرسوم است که نان خورش (خورشت) گویند. از آنجا که خوردن گوشت تقریبا فاقد مواد قندی نشاسته ای برای بدن کافی نیست و لذا گوشت نان خورش نان است و نان نا خورش گوشت (یا به جای نان مقداری سبزی یا ...) و بدان جهت که آب نیز به تنهائی کافی نیست و نان خورش (آب خورش) غذاهاست و استقلال شیر برای غذا موجه تر است (به جلد مربوط به شیر مراجعه فرمائید) از این رو نبی گرامی چون گوشت را سید خورشهای دنیا و آخرت می شمارند در برابرش آب را سید اشربه می فرمایند سید الادام فی الدنیا والاخره اللحم و سید الشراب فی الدنیا والاخره الماء(1) و چون جنبه غذائی گوشت و شیر را در برابر یکدیگر قرار می دهند می فرمایند سید الطعام فی الدنیا و الاخره اللحم و سید الاشربه فی الدنیا و الاخره اللبن: شیر سید اشربه و گوشت سید طعام ها در دنیا و آخرت هستند.

چرا خوردن طحال حرام است

به شرح مختصری از گردش خون طحالی که ثابت می کند طحال عنوان مخزن خون را دارد می پردازم.(2)

1- مجمع الزوائد و منبع الفوائد تألیف نورالدین علی ابن ابی بکر هیثمی جلد 5.
2- نقل از فیزیولژی گایتون 487.

کبسول طحال در بسیاری حیوانات پست و سگ از عضله صاف تشکیل شده و دارای قدرت زیادی است در نام بردگان اعصاب سمپاتیک باعث انقباض کبسول طحالی شده و بر عکس هنگام اتساع مقدار زیادی خون در طحال ذخیره می گردد.

در انسان کبسول طحال عضلانی نبوده ولی با وجود این هنگام اتساع چندین صد سانتی متر مکعب خون را در یک لحظه درون خود جای می دهد.

برای ذخیره خون در طحال دو ناحیه وجود دارد که عبارتند از: سینوسها و پولپ های طحالی، خون عروق کوچک شریانی مستقیما به سینوس های طحالی می ریزد و هنگامی که طحال متسع می کنند ... سرنوشت خون موجود در پولپ طحالی قبل از رسیدن به سینوسهای وریدی طحال به دو صورت است : 1 - یا گویچه های سرخ سالم از آنها خارج می شوند 2 - یا اینکه در آنجا خراب شده از بین می روند ... اغلب گویچه های سرخ که به روزهای آخر عصر خود رسیده اند در طحال خراب شده و از بین می روند (آن چنانکه طحال به قربستان گلبولهای قرمز معروف شده است).

فرهنگ شناسی اعمال فوق از یکی دو قرن تجاوز نمی کند اما علی مرتضی هنگام عبور از بازار قصابها در جواب یکی از آنان که به حضرت عرض کرد سپرز و جگر مانند یکدیگرند و از چه جهت سپرز را نباید خورد عملا ثابت فرمود که طحال قبرستان گلبولهای قرمز است.

فرمود دو ظرف مس یا سفال پر از آب آوردند دستور داد

جگر و سپرز را از وسط شکافته هر کدام را در ظرفی فرو بردند پس از لحظاتی رنگ جگر اثری نگذاشت و از آن چیزی کم نشد اما سپرز هر چه داشت بیرون آمد و یکسره خون شد و فقط پوست و رگهای آن باقی ماند آنگاه حضرت فرمود این تفاوت مابین این دوتاست این گوشت است و آن خون.

در حدیث است از امیر المؤمنین علی : لا تأکلوا الطحال فانه بیت الدم الفاسد (سپرز را نخورید که آن جایگاه خون فاسد است).

حرام بودن خوردن گوشت حیوان حلال گوشت عارضه دیده

ممکن است حیوان حلال گوشت دچار عارضه ای از خارج گردد و خوردن گوشتش بر آدمی حرام گردد از این قرار:

اول - حیوان جلال : که نجاست آدمی می خورد یعنی انسان غذائی خورده و آنچه در طاقت و توانائی بدنش بوده از عصاره های غذا کشیده و جدا کرده و به مصرف تهیه انرژی و حرارت و ... رسانده و بقیه را خارج ساخته است و این دفع شده را حیوان بخورد تا آنجا که گوشتش به خوردن آن محکم گردد.

اگر فراموش نفرموده باشید منطق قرآن همه جا چنین بود که حیوانات مورد استفاده انسان همانگونه از پاکیزه ها و طیبات بخورند که خود آدمی از آنها می خورد و چند مرتبه در قرآن انسان و انعام را در غذاخوری و توصیه مربوط به آن به دنبال یکدیگر آورده و ما هم چند مرتبه به آیه کلوا و ارعوا انعامکم اشاره

کرده گفتیم دستور آسمانی است که خود بخورید و انعامتان را نیز از آنها بچرانید و گفتیم دستور آسمانی است که خود بخورید و انعامتان را نیز از آنها بچرانید و گفتیم آوردن کلمه وارعوا دلیل بر این است که انعام باید از مرتع بخورند یعنی از تازه و سرشار و انسان که مقدم است خوردنش نیز باید مقدم و برتر باشد.

حال اگر انسان خود بخورد ولی انعامی که باید از گوشت و فراورده اش استفاده نماید به جای شرکت غذائی با انسان از فضولات و مدفوع آدمی مصرف نماید این معنی را می دهد که توجه انسان به عناصر دوباره وارد شده به بدن خود کاسته شده خون چنین تشخیص داده که برای یک مرتبه رسیدن عناصر مورد لزوم به بدنش قانع و برخلاف نظم و ترتیب سازندگی آفرینش تن به ذلت خوردن عصاره کشی از فضولات در داده است!

همین حیوان که گوشت عاری از عناصر مفیدش برای خوردن حرام شده در صورتی که مجدد به پاکیزه خوری بپردازد تناول گوشت یا فراورده هایش مورد تأیید اسلام می باشد.

اسلام برای دفع ضرر مذکور استبراء حیوان را که همان دور ماندنش از نجاست خواری است مورد بحث قرار داده و برای هر حیوان مخصوصی مدتی معین فرموده تا در آن مدت از فضله آدمی دور و به جای آن از طیبات گیاهان بخورد تا آدمی به طور غیر مستقیم بتواند از فراورده های گیاهی یا گوشتشان که محتوی بسیاری از فراورده های گیاهی نیز هست بهره کافی برند مدت مذبور آن چنان است که حیوان مورد نظر از هر لحاظ پاک شده و به جای آنچه نمی باید در بدنش بود عناصر مفید و مواد مورد لزوم جایگزین گردد و این مدت باشد شتر چهل روز - گاوی سی روز - گوسفند ده روز - مرغابی و شبه آن پنج روز برای مرغ خانگی و امثالش سه روز

می باشد .

استبراء ماهی آنست که یک شبانه روز در آب پاک غذای پاک بخورد.

دوم - حیوان چهارپائی که وطی شود خوردنش و خوردن نسلش حرام است.

از آنجا که از راه تنقیه نیز روده بسیاری از حیوانات قادر به جذب برخی عناصر است و وطی با انعام نوعی مردار خوری برای انعام محسوب می باشد و اسلام از هر طرف شمشیر مخالف خود را باید خوردن و خبیث خوردن دراز می نماید می توان به نوعی حکمت دستور مورد بحث وقوفی حاصل نمود.

مطلب دیگر توجه اسلام به بهداشت نسل و زناشوئی است زیرا وطی با حیوان علاوه بر تهدید انقراض نسل موجبات اختلاف نوع عدم توجه به زناشوئی و زندگانی را از هر لحاظ فراهم می سازد یعنی کسی که با حیوان وطی کرد انقباض شدید عضلات مخرج حیوان بر آلت وی ممکن است او را مجبور به عادت کردن عمل زشت مذکور نماید.

سوم : هر حیوانی که گوشت خوک بخورد یا از شیر خوک صرف نماید آن چنانکه گوشتش به حالت گوشت خوک نزدیک گردد: خوردن گوشت یا فرآورده آن انعام و همچنین نسل وی حرام است و برای ذکر حکمت آن همین بس که باز به قسمت مربوط به گوشت خوک و آثار اخلاقی ناشی از خوردن گوشت وی مراجعه مجددی بشود و کسی که حاضر شد از گوشت یا شیر حیوانی بخورد که گوشت یا شیر خوک خورده با یک درجه تخفیف حاضر است گوشت یا شیر خوک را هم بخورد.

چهارم حیوانی که تازه خمر نوشیده و آثار خمر در بدنش موجود باشد که ذبح گردد خوردن گوشتش حرام می باشد و این باز یک نشان دیگر از چشم بینای اسلام است که 15 قرن پیش به الکل در اعضاء بدن حیوان خمر خورده اشاره فرموده است.

پنجم : حلالی که مشتبه به حرام شود : گوشت دو پرنده که یکی را می دانیم حرام گوشت و دیگری حلال گوشت است تا به مرحله یقین نرسید نمی توان از آنها استفاده کرد.

حرام بودن خوردن خون

ملاحظه فرمودید همین که غذائی به بدن انسان رسید و عناصر مفیدش جدا شد بقیه دفع شده ها اگر به حیوان مذکور برسد خوردن گوشتش ممنوع شده می باشد گویا اسلام می خواهد همه چیز طبیعت گردش معمولی خود را داشته گیاه به حیوان برسد و عناصر مفیدش از راه حیوان به انسان همینطور انتظار دارد عناصر آماده و مهیای وارد شده به خون بطور مستقیم به بدن وار نشده بلکه چیزی وارد بدن شود که هضم و جذب غذائی داشته و طبق گردش تعیین شده برای دستگاه گوارشی، عناصر لازم جدا شود.

حیوان دیگر مدفوعی بخورد که عاری از عناصر هضم و جذب شده باشد یا حیوان بهترین گیاهان را بخورد و خونش سرشار از عناصر هضم و جذب شده باشد هر دو برای انسان ممنوع و حرام شده است یعنی نه انسان می تواند گوشت حیوانی بخورد که مدفوع انسانی را خورده و نه انسان می تواند خون حیوانی را بخورد که در مدفوع سازی انسانی اشکال پدید می آورد.

اگر فراموش نفرموده باشد آنجا که درباره اختلاف حیوان علخوار و گوشتخوار بحث می کردم نشان دادم که روده و دندان و اعضاء آنان چه تفاوتی دارد و در ضمن به سرعت هضم و جذب مواد گوشتی در امعاء گوشتخواران و سختی آن در گیاهخواران اشاره نمودم اینکه توجه آنان را به اینکه گوشت درندگان فاصله اش تا خون کمتر از گوشت گیاهخواران تا خون می باشد جلب می نمایم.

حیوان حلال گوشت هر گاه دارای خون جهنده بود واجب است که قبل از خوردن، خون آن را اخراج نمود، خون در کشور بدن همانند رود خانه ای است که از شهر می گذرد و قبل از ورود صاف و گوارا و هنگام عبور از شهر آبی است به کثافات آلوده و چون از شهری بزرگ خارج می گردد کثافاتی است به آب آلوده. خون هم پس از گذشت از سرچشمه های شاداب کننده (ریه و کبد) و عبور از کشور بدن و مشروب و آباد ساختن بدن همینکه برای خروج سرازیر می شود (زمان تبدیل شریانها به وریدها) خون مسموم کننده ای است که اگر در بدن حیوان بماند زیان آور است.

تاکنون چندین مرتبه بوسیله بعضی کشورهای مترقی اعلام گردید که جزو دستورات تغذیه ای نوزادان کشورشان دادن خون را قرار داده اند و طولی نکشید بدون سرو صدا و مخفیانه از ادامه عمل خودداری نمودند و از این که خون نمی تواند به مصرف تغذیه برسد مقرر گردیدند.

مهمترین آنها خون خوری از لحاظ روانی است که خون خواری به دنبال دارد. چوپانان همیشه برای اینکه سگ گله اشان سبعیت بیشتری پیدا کند چندی به او خون می خورانند و آنچه امروز

مسلم گردیده اینکه کسی که گوشت زیاد می خورد اخلاق پرخاشانه ای بیشتر از او به منصه ظهور می رسد و به همین منوال خورد خون خوی سبعانه ای در آدمی ایجاد کرده و کسی که با خون خوری سرو کار داشت به تدریج به خونریزی هم نزدیک می گردد و پس از مدتی خونخواری آدمی به انسان گوشتخوار بیشتر شباهت دارد تا همه چیز خوار.

به این نکته نیز باید توجه داشت که هر چه خون بیشتری در گوشت بماند فساد پذیرتر است و زودتر رو به خرابی می گذارد. به علاوه خون خوری رابطه را با خون ریختن آسان می سازد.

اضافه شود که برخی عقیده دارند در موقع ذبح به علت ترسی که به حیوان روی می دهد سمومی وارد جریان خونش می شود که هر چه بیشتر خون از بدن خارج شود خوردنش بهتر است (البته این ترشحات به زودی نمی تواند گوشت را زیاد آلوده سازد).

حرمت خوردن مردار

به اندازه کافی از این قسمت بحث شده و راجع به مسمومیت ناشی از پتومائین موجود در مردار در آنجا که از غیبت کردن و گوشت مرده برادر خوردن سخن گفتم تا حدودی مطالبی آورده ام از این رو صرفنظر از اینکه پروردگار در سوره های بقره - مائده - انعام - سوره نحل به حرمت مردار خوری اشاره فرموده است (انما حرم علیکم المیته و الدم ... حرمت علیکم المیته .. قل لا اجد فیما اوحی الی محرما علی طاعم یطعمه الا ان یکون میتت ... انما حرم علیکم المیته) خواستم یک حدیث از حضرت صادق

در این باره نقل کنم که در جواب مفضل بن عمر بعد از آنکه از حضرتش علت حرمت خمر و میته و گوشت خوک را سئوال نمود حضرت فرمود : اما المیته فانه لایدمنها احد الاضعف بدنه و نحل جسمه و وهت قوته و انقطع نسله و لایموت آکل المیته الافجاه (اما مردار احدی بخوردنش ادامه ندهد مگر آنکه بدنش ضعیف و جسمش رنجور و نیرویش سست و نسلش قطع می شود و خورنده مردار ناگهانی به مرگ فجاه می مرد).

نمی دانم خواننده تا چه حدودی به مسمومیت مزمن ناشی از سوء تغذیه یا دخانیات یا .. اطلاع دارند فقط این نکته را به یاد روشن سازم که چرا حضرت ادامه دادن خورد مردار را سبب سکته دانسته زیرا با خوردن میته همه می دانند مسموم شده ضعیف گردیده و در نتیجه نیرویشان کاسته می شود.

علت سکته ها بیشتر به علت تصلب شرائین و سفتی رگهای خونی است که علل چندی را بعث پیدایش سختی شرائین دانسته اند و از آنهاست آن مسمومیت تدریجی که مدتها ادامه داشته باشد و ملاحظه نمودید که چگونه حضرت به ادامه دادن خوردن مردار اشاره فرموده و به همان ترتیب که مردار خوری از اول رنجور و سپس ضعیف و بالاخره در آخر موجب سکته می شود حضرت نیز پشت سر هم به آنها اشاره و سکته را در آخر آورده است.

موضوع دیگر اینکه مردار خوری به خون خوری بستگی پیدا می نماید زیرا اگر شاهرگهای مخصوص حیوان قطع نشود به اندازه کافی خون از بدنش خارج نمی شود و کمتر مردی است که خو ناز بدنش کاملا خارج شده مرده باشد از اینرو مردار

خوری نوعی خون خوری نیز هست همانگونه حضرت صادق در جواب زندیقی که علت حرمت مردار خوری را پرسیده بود فرمود و المیته قد جمد فیها الدم و ترجع الی بدنها فلحمها ثقیل غیر مر. لانها یوکل لحمها بدمها (و اما مردار، خون در آن منجمد می شود و به بدنش بر می گردد پس گوشت آن سنگین و ناگوار می شود برای اینکه گوشت آن باخونش خورده می شود).

البته توجهی خاص به کلمات علمی حضرت نمودید از این قبل که : مایعات خون به اعضاء بر می گردد و در نتیجه خون سفت و منجمد می شود و در برابرش گوشت متورم و سنگین و ناگوار می گردد و مهمتر از همه ذکر کلمه مری و توجه دادن به مرحله جذب غیر معمول مردار است و شرح کلمات هنیی و مری در جلد قبل داده شد.

مسائل اسلامی درباره ذبح به اختصار

حیوانی که ذبح می شود دارای خون جهنده بوده و فقها به آن نقس سائله گویند.

اگر حیوان ذبح شده را آزاد نگذارند تا خونش به آزادی و کلی خارج شود، خوردنش گوشتش حرام است

هنگام ذبح چند چیز باید رعایت شود :

اعضای چهارگانه (مری - حلقوم - دورگ) باید قطع شود و آن هم از زیر گلو. (البته اگر جای دیگر حیوان بریده می شود خون بیرون نخواهد آمد زیرا توجه بدن به عضو عالیه ای چون مغز بیشتر

بوده وضع ساختمانی بدن حیوان برای راندن خون به مغز آماده تر از محل های دیگر است به وجود آن که مخزن آن بلکه تلمبه خانه اصلی در ناحیه ای پائین تر از مغز قرار گرفته است)

کیفیت مذکور در شتر بوسیله نحر انجام می گیرد که عبارتست از نیزه زدن در پائین گردن شتر و فرو رفتگی بالای سینه سر حد نحر است (در حال اضطرار ذبح و نحر را می توان تبدیل به دیگر طریق کرد مثلا کشتن پرنده یا گوسفند یا شتری که در چاه افتاد و نتوان به طریق شرعی آنها را کشت در این حال جلوگیری از ضایع شدن مال جلوتر و مقدم است ولی اگر هیچ خون از بدنشان خارج نشود ضرر بیشتری از ضایع شدن مال خواهد داشت و خوردن از این چنین گوشتی مجاز نیست همانگونه که خوردن گوشت حیوان مشرف به موت که با ذبحش هیچ خون از او خارج نشود اجازه نیست).

«کشتن دام را شرائط چندی است که هر گاه گوسفند با گاو یا دام دیگری بدون رعایت این شرایط کشته شوند نه تنها گوشت خوش منظره و مطبوع بدست نمی آید بلکه زود فاسد شده مصرف چنین گوشت ممکن است زیان آور بوده و گاهی سبب هلاکت گردد.

1 - نخستین شرط ....

2 - مابین وسائل ...

3 - این عمل باید ...

4 - شرط مهمتر از همه این است که خون دام بایست کاملا از بدن خارج گردد زیرا در غیر اینصورت اولا گوشت بد منظره و بدنما می شود ثانیا در صورتی که تمام خون به خوبی بیرون نرود موی رگها خون محتی خود را در داخل ماهیچه نموده و عده ای

میکرب از این راه به گوشت می رود و سبب خرابی و فساد آن شده و مصرفش ممکن است زیان آور باشد»(1).

حال که یک شرط مهم ذبح را «خارج شدن هر چه بیشتر خون از بدن انعام» دانستید در برگ بعدی ثابت خواهم کرد که ذبح اسلامی بهترین راه خارج کردن حداکثر خون از بدن حیوان می باشد.

دوم : در ذبح کردن باید قصد ذبح کردن داشت و اگر بر حسب تصادف کاردی به گردن حیوان رسید و او را ذبح کرد حلال نمی شود (این موضوع از جمله شیوه مرضیه اسلامی استکه تقریبا در تمام کارها ارزش قصد و هدف را فوق العاده بالا برده و برای پیش آمد و تصادف اجر اعمال اختیاری را قائل نیست).

سوم : رو به قبله بودن مذبوح است در حال ذبح که مقادیم و جلوهای بدن یا موضع ذبح را به طرف قبله کنند (صرفنظر از انضباطی که در این حال رعایت می شود زیرا هر کس نخواهد توانست جنجال و در هم ذبح کند بلکه گوسفندان را هم به نظم خواهند داشت مهمتر آنکه تجوه به مکان مقدسی که سمبل قانونگذاری است رعایت گردیده است). به علاوه کسی که یاد قبله می کنند خیانت و غشی و آلودگیهای دیگر نخواهد داشت و گوشت مریض نخواهد فروخت.

چهارم : ذبح کننده به طریقی که دستور داده شده نام خدا را ببرد(این عمل به منزله کسب اجازه از پیشگاه باریتعالی بوده و

1- بهداشت و بازرسی خوراکی ها از انتشارات دانشگاه صفحه 30.

برای لحظه ای هم اگر هست تمرکز قوای دفاعی بر مبنای توجه به قدرت لایزال انجام گرفته است).

بردن نام خدا در موقع انجام هر عمل حلال یا در زمان دیدن هر حرامی بهترین و بزرگترین تقویت کننده روحی در انجام آن و بهترین و بزرگترین نیروی جلوگیری کننده از ارتکاب به این می باشد همانگونه که ولذکر اللّه اکبر در هر موردی وارد است (ناگفته نماند فراموشی در هر موردی از رو به قبله کردن یا نام خدا بردن و مسائل مربوطه دیگر که همه و همه و بلکه آنچه را ما هم می نویسیم هرکس باید با توجه به مسئله تقلید به آن ها عمل نماید).

و بالاخره یاد خدا برای کسانی که ذبح کننده اند جلوگیری کننده خوبی از ایجاد قساوت قلب می باشد.

پنجم : واجب است ذبح کننده مسلمان باشد (غیر مسلمان رعایت همه چیز را نخواهید کرد) و این غیر مسلمان است که خدا قبله، ذبح، مسمومیت، تقلب، غشی و ... برایش معنی و مفهومی نداشته و در قاموسش جز سودمندی و ظواهر دنیا جلوه ای چشمگیرش نیست و این مسلمان است که مؤید عمل رو به قبله بودن ذبیحه و مساعد رعایت حالات دیگر امور فقهی اسلامی می باشد.

چرا واجب است ذبح کننده مسلمان باشد به نظرم این یک علت سیاسی و مسئله ا جتماعی است نه امر مربوط به ذبح زیرا اگر کافری ذبح کند و یک نفر آیت اللّه العظمی نیز نظارت کند ذبح اسلامی نبوده و حال آنکه یک مسلمان نابینا یا ... می تواند عمل مذکور را انجام دهد و مسئله سیاسی مهمی در اینجا مطرح شده که نه تنها امور دیگر مسلمین به دستور کفار نیفتد بلکه

نیازمندی های غذائی اسلامی حتی اگر یک گوشه ای از آن به نام ذبح هم هست به وسیله کفار برآورده نشده و این خود وسیله دوستی بین مسلمین و دیگران نگردیده خود را حتی دراز بین بردن شرعی دام و انعام نیز مستعمره و بنده دیگران قرار ندهند.

ششم آلت ذبح باید از آهن بوده و مستحب است تیز و برنده باشد(هنوز علم جواب چرای این مطلب را که علت انتخاب آهن باشد نداده و یا داده و از بی اطلاعی نویسنده فقط این نکته گفته می شود: کسی که خوردن گوشت گردن مداومت نماید فلزی که با آن تماس یافته و از همه کمتر ایجاد مسمومیت نماید آهن است) ولی کشت دام و شرائطی چند است که بدون رعایت آن شرائط نه تنها گوشت خوش منظره و مطبوعی بدست نمی آید بلکه بزودی فاسد شده مصرف چنین گوشت ممکن است زیان آور باشد و از جمله شرائط نه تنها گوشت خوش منظره و مطبوعی بدست نمی آید بلکه به زودی فاسد شده مصرف چنین گوشت ممکن است زیان آور باشد و از جمله شرائط آن است که عمل طوری سریع و راحت انجام گیرد که باعث زجر و زحمت زیاد دام(1) نشود یعنی باید کارد تیز بوده باشد.

آداب و اعمال مستحبی و مکروه فراوانی در مورد ذبح است که می توان در کتابهای مربوطه آنها را یافت.

جنین خارج شده از حیوانی که ذبح شده در صورتی مو یا کرک بر آن روئیده باشد حلال است و اگر زنده خارج شد و وقت تذکیه بود باید عمل کرد و در غیر این صورت یعنی چنانچه مدت زندگی

1- صفحه 31 بهداشت و بازرسی خوراکیها از انتشارات دانشگاه.

آن کم باشد که مجال و فرصت تذکیه آن نشود حلال است.(1)

طرز کشتن انعام

طریق کشتن که انجام می گرفته یا می گیرد دو طریق بوده است. بدون گیج کردن - پس از گیج کردن .

گشتن پس از گیج کردن با وارد کردن ضربتی به سر دام انجام می گرفته که چون حیوان به زمین افتاد خون او گرفته شود و آلت ضرب انواعی دارد که از ذکر چگونگی ضربت و نحوه خون گرفتن و نشان دادن انواع آلت ضرب خودداری می شود.

کشتن بدون گیج کردن به دو طریق انجام می گیرد. سربریدن از قفا زدن.

از قفا زدن که بوسیله میله ای نخاع حیوان را از پشت قطع می نمایند و کمتر عمل می شود و در کشور اسپانیا نسبتا معمول است.

«سربریدن این گونه است که حیوان را بر روی پشت یا یک پهلو روی زمین خوابانیده و سرش را قدری به حالت کشیده نگاه می دارند در بعضی نقاط و دست و پا را نیز می بندند ولی چندان احتیاجی به این کار نیست سپس بوسیله یک چاقوی تیزی با یک یا چند ضربت پوست طبقات عضلانی نای و سرخ نای و لوله مری را تا روی استخوان می برند بدین طریق خون به خوبی خارج شده و لاشه خوش منظره می گردد و از طرف دیگر چون مغز بی خون میشود

1- همانگونه که قبلا تذکر داده شد در کلیه موارد باید متوجه مسئله تقلید از مراجع محترم بود.

شود دام زجر چندانی نمی کشد... (1)

ملاحظه فرمودید همان گونه که اسلام در 15 قرن قبل دستور داده و حتی علت و حکمت آن را بیان داشته علم روز نیز همان را منظور دارد یعنی بهترین ذبح را قطع چهار قسمت مذکور دانسته بدین علت که با این ذبح حداکثر خون از بدن حیوان خارج شده و یا قطع رابطه فوری مغز با اعضاء به سبب کم خونی زجر حیوان به حداقل می رسد.

برای تحسین بیشتر از روش ذبح اسلامی از یک پدیده علمی جدید مختصری گفته شود: چه وقت مرگ قطعی رسیده است؟ موضوع مورد بحثی است که در جلدهای آینده خواهیم گفت در این جا می گویم: در این اواخر گفته شد وقتی مرگ قطعی شده است که الکترو انسفالوگراف چون به مغز بسته شود خطوط صافی را رسم کند و بعدها دیدند در حالت مخصوص که انسان زنده است و انسفالوگراف خطوط مستقیم بدون تضاریس رسم می نماید و بالاخره مقرر گردید برای دانستن این که دانسته شود آیا انسان با عضوی از روی قطعا مرده است باید اکسیژن خون ورید و شریان عضو مثلا مغز را (در ناحیه گردن) اندازه گرفت چنانچه اکسیژن در عضو به هیچ وجه مصرف نشده است مرگ قطعی پیش آمده و با همین پژوهش می توان پی برد در مورد زجری که به حیوان وارد می شود هنگام از قفا زدن و این که با قطع اکسیژن از جلو که دیگر سلولهای عصبی اکسیژن برای مصرف ندارند و به مردگی نزدیک شده و زجر کمتری خواهند دید. به زبان دیگر خون اکسیژن دار (شریان) به طرف عضو می برد و به صورت خون بی اکسیژن (ورید) بر می گردد

1- بهداشت و بازرسی خوراکیها صفحه 31.

در صورتی که خون با اکسیژن رفت و با همان اندازه اکسیژن از عضو خارج شد معلوم می شود خونی در عضو مصرف نشده است حال اگر سر حیوان به طریق اسلامی بریده شود به حداکثر و سرعت از ورود خون اکسیژن دار به مغز جلوگیری به عمل آمده بلافاصله مغز از درک درد ناشی از بریدن می افتد ولی برعکس اگر از قفا بریده شود خون به مغز می رسد و اکسیژن می رساند و درک مغز باقی است و آنچه مانده در فوق العاده شدید ناشی از بریده شدن تمام رشته های عصبی خارج شده از مغز!

حاضر کرد لاشه

پس از ذبح حیوان راحت عملیات چندی قرار می دهند تا پوست و اندرونه و کله پاچه و...از آن جدا شود گوشت آن را جدا حاضر نمایند و برای این منظر اعمال زیر به ترتیب انجام می گیرد:

1- باد کردن : هم پوست حویان باید زخمی نشود تا به مصرف بهتر فروش برسد و هم گوشتش بد منظره و زخمی نگردد از این جهت با دمیدن هوا بین پوست و بافت هم بند فاصله ای بین آن دو ایجاد می کنند تا منظور فوق خاص و کندن پوست نیز به سهولت انجام گیرد و مهمتر از همه که منظور اسلامی حاصل گردد یعنی با فشاری که به لاشه وارد می شود و عروق شعریه را می فشارد خون باقی مانده ای هم اگر هست خارج گردد.

در ایران پوستر را شکاف داده با دهان در آن باد می کنند و بهترین طریق این است که با ماشین های مخصوص هوای متراکم داخل پوست نمایند و یا اگر تعداد کشتار کم از تلمبه ها

استفاده کرد.

طریقه باد کردن با دهان بر خلاف مقررات بهداشت می باشد زیرا ممکن است میکرب بیماریهای مختلف از دهان باد کننده بوسیله شکاف به زیر پوست رفته سبب آلودگی گردد (1). حضرت علی چون از مقابل بازار قصابها عبور می فرمود چنین بیان می داشت : ای قصابان هر کس در گوشت بدمد از ما نیست (یا معشر اللحامین من نفخ فی اللحم فلیس منا).

از جمله مستحبات ذبح کردن: تا بدن حیوان گرم است نباید پوستش را کند . نباید سرش را جدا کرد. نباید قسمتی از اعضایش را برید و اگر یادتان باشد وقتی عضو یا سر یا پوست مرده به حساب است که اکسیژن خون شریان که برای تغذیه عضو می رود با اکسیژن به مصرف نرسد و عملی انجام نگیرد و در عین حال در این وضع کاملا خون از بدن حیوان خارج شده است.

حیوان را نباید از خواب بیدار کرد و به طرف کشتارگاه آورد یعنی نباید استراحت او را به هم زد همینطور کراهت دارد شب که زمان سکون و آرامش حیوان است او را کشت (که خود شبیخون زدنی است).

روز جمعه که روز نظافت و استراحت و تفریح و عبادت است و مسلمان باید تمیز و آراسته و معطر به جماعت حاضر شود نباید قبل از ظهر کشتار کند.

1- بهداشت و بازرسی خوراکیها صفحه 34.

مستحب است در کشتن حیوان تعجیل شود و بدین طریق نباشد که جلادان سابق برای زجر دادن گنهکاران عمل کرده اندکی از رگ را می بریدند.

مستحب است که دو دست و یک پای گوسفند را بسته یک پایش را آزاد گذارده تا زمان سرد شدنش به موها او چسبید.

پاهای گاو را باید بست و دمش را آزاد گذارد و کف هر دو دست شتر را به زیر دو بغلش بست (و بستن های مذکور سبب می شود ضمن دست و پا زدن و فشار حداکثر خون از عضلات به طرف خارج رانده شود واز محل قطع شده بیرون آید).

پرنده را پس از ذبح باید رها کرد.

بریدن نخاع حیوان قبل از سرد شدن ممنوع است و حکمت آن را گفتم.

زجر حیوان برای کشتن چرا؟

می خواهم بیشتر بگویم با آنکه گفتم حیوان با خالی شدن خون از مغزش زجر نمی بیند و ... شلاقی به خر می زنند اگر به بدن آدمی بزنند - بدن گوسفندی را داغ و علامت می نهند و بدن آدمی را اگر داغ نمایند و در هر صورت عصب حیوانات مذکور (انعام) مانند انسان رساننده احساسات نبوده و مغزشان نیز در گیرندگی و فرمان دهندگی و ... مانند مغز آدمی کامل نیست. حال مقایسه کنید که اگر تیغ سلمانی (همانند کاردی که در اسلام انتخابش برای ذبح دستور است) را به سرعت روی عضله ای از انسان بکشند دردی احساس نمی کند تا اینکه خبر زجر به مغز برسد و مغز

شروع به دستور دهد که شخص از خود دفاع کند و ناله بزند و برای ترمیم زجر و جلوگیری از تکرار عمل داد بزند ولی اگر این عمل قطع روی عضله آدمی به سرعت (همانند اینکه در اسلام نباید ذبح را طول داد) با کارد تیز انجام گیرد و بلافاصله آدمی شوک یا سنکپ کند آیا دردی احساس می کند؟

محلی از حیوان با کار تیز به سرعت بریده می شود، قبل از آن که خبر درد و فرمان احساس صادر شود چون رگهای بزرگ قطع شده مغز به فوری از خون خالی شده و احساس دردی نخواهد بود (با توجه به این که اعصاب حیوان مانند انسان خبر نمی دهد و نمی گیرد) و لذا کسانی که گوشت نمی خورند به خاطر اینکه حیوانی زجر می کشد باید میوه هم نخورند زیرا درخت فرزند و وسیله حفظ بقای نسل خود را از دست داده و اگر حیوان سلسله اعصاب دارد نبات هم دارد جماد هم دارد (تحت عنوان اثابت توحید در بهداشت روانی خواهم گفت) منتها جماد کمتر از نبات و نبات کمتر از حیوان و حیوان کمتر از انسان درک می کند و برای این که حیوان زجر نکشد و مانند میوه چیدن از درخت محصول بدست آید قبل از آنکه حیوان دردی احساس کند مغزش با قطع چهار رگ از کار افتاده به علاوه آفرین بر اسلام که بریدن نخاع حیوان یعنی زجر از راه اعصاب، و مغز را زنده داشتن حرام کرده است!

اثر گوشت در بدن

گوشت همانند کلیه غذاها اندکش دوا - اندازه اش غذا - زیادش سم است.

گوشت اگر از حد لازم تجاوز نکند قدرت تحریکی داشته و قوای فعالیه و حیاتی را به حال تعادل نگه می دارد.

گوشت به علت داشتن فسفاتهای اسید محیط بدن را اسید (ترش) می شکند و چون احتراقش کامل نیست ترشی آن به ویژه از اسید اوریک ایجاد شده با فسفاتهای اسید تواما محیط بدن را بیشتر اسید کرده و ادرار را کاملا ترش می نماید.

بازهای پوریک و پتومائین گوشت اثر سمی دارند اگر زیاد باشد و اثر تحریکی دارند اگر کم مصرف شوند.

گوشت زیاد فعالیت قلب را زیاد و آن را و رگها را مسموم می سازد و شعریه ها را متصلب و اسکلروزه می سازد و اگر به حد اعتدال مصرف شود قلب و عروق را تقویت می کند.

اثر گوشت بر کبد چنان است که قدرت اوروپویتیک آن را افزایش می دهد اما این فعالیت و خنثی کردن سموم که تقریبا بر عهده جگر است سلولهای کبد را خسته می کند.

گوشت سازمانی از دستگاه گوارش را که عهده دار ترشح است به خصوص ترشح شیره معده همه و همه را تحریک و زیاد می کند و بهترین محرک چه از لحاظ تحریک مغزی با بوی کباب یا منظره آن می باشد و از حرکت های دیگر در آزمایش سگ پاولف اگر به یاد داشته باشید (قبلا گفته شد) بهتر جواب می دهد. گوشت

غذائی است که در معده گوارش می یابد و جزئی از آن که به روده می رسد برای تحریک جدا روده کافی نیست و به همین جهت که گوشت در روده هضم مختصری دارد و در معده گوارش می یابد هرگاه شخص پرخوری گوشت زیاد خورد همین که گوشت معده اش را پر کرد سیر می شود و چون از معده اش گذشت گرسنه است و باز به همین علت که فضولاتی در روده ندارد تا جدار روده را تحریک کند یبوست آور می باشد و اگر شخصی گوشت زیاد بخورد آنچه وارد روده اش می شود برای فساد گندیدگی و زیاد کردن میکربها آمادگی وحدت دارد. (قابل توجه برای قبرستان نمودن شکم) اوره ای که از آلبومین مواد غذائی ساخته می شود زمان سلامتی محرک کلیه هاست و ادرار را زیاد می کند و اگر در خوردنش زیاده روی شود اثر بدی بر کلیه می گذارد به علت تحریک شدن سلولهای کلیه با اسید اوریک و بازهائی چند و مان کلرورها در بدن .

اثر گوشت را در ماهیچه ها گفتم و اینک تأثیرش را در فکر باید گفت که بسیاری از کم خوردنش طرفداری می نمایند.

آنچه مسلم است اشخاص عصبی - مسلولین و کسانی که زخم معده اثنی عشر دارند- آنان که معده اشان حساس یا فشار خونشان کم و ضعف و لاغری مفرط دارند افزودن مقدار متناسبی گوشت به خوراکشان خوب است و اسلام نیز این مطلب را متذکر می باشد از نبی گرامی است:شکی نبی قبلی الی اللّه الضعف فی بدنه فاوحی اللّه الیه اطبخ اللحم و اللبن فانی قد جعلت البرکه و القوه فیها (پیامبری قبل از نبی گرامی از ضعف بدنش به درگاه باری تعالی شکایت برد وحی آمد که گوشت و شیر طبخ کند که در آن برکت و قوت است).

و حضرت صادق گوشت را نخستین خوراکی محسوب فرمود که مرد باید برای جبران ضعفش بخورد: ان لکل شی قرما و ان قرم الرجل اللحم ...

گوشت خام

در آنجا که گوشت خام به وسیله پزشک حاذقی تجویز گرد اسلام صحه گذارده و فرمول کلی بر این است که به دستور پزشک (با شرائطی که باید داشته باشد) می توان بلکه باید چیزهائی خورد یا از خوردن غذاهائی اجتناب ورزید.

قبلا می گفتند دانشمندی گوشت خام به سگهائی چند داد و مشاهده کرده که آنان در برابر بیماری سل استقامت دارند ولی بعدها با توجه به بسیاری تفاوت از اعضاء و احشاء و امعاء علفخواران و گوشت خواران و انسان اجرای پژوهش مذکور را در باره آدمی صادق ندانسته و بی مورد دانسته اند گوشت خام مدتی خوراک انسانهای غیرقابل ذکر(انسانهای بدون تاریخ) بوده و بنابر آنچه گذشت بر اثر صاعقه ای که به جنگلی افتاد و گوشت بریان حیواناتی به دهان انسان خوشمزه آمد کباب کردن گوشت معمول گردید.

گوشت خام سه مترتبه سریعتر از پخته تحلیل می رود و بهتر جذب بدن می شود اگر گوشت خام باید خورده شود لازم است فوق العاده توجه داشت تا به کرمهای گوشت یا بیماریهای دیگر آلوده نباشد و رشته های سفت و پی و چربی در آن نباشد ولی برای انسان سالم اسلام اجازه خوردن گوشت خام را نداده حضرت صادق فرمود گوشت خام برای درندگان و گوشتخواران است نه برای انسان همه چیز خوار

(مثل من اکل اللحم التی فقال هذا طعام السباع).

آیا به این نتکه توجه فرموده اید که اسلام گاهی به وجه تشابه انسان با انعام (علفخوار) و زمان دیگر همانطور که الان ملاحظه نمودید با سباع (گوشتخواران) اشاره فرموده است؟

دو آیه در قرآن است: و لقد ذرانا لجهنم کثیر امن الجن و الانس لهم قلوب لایفقهون بها و لهم اعین لایبصرون بها و لهم اذان لایسمعون بها اولئک کالانعام بل هم اضل (اعراف 179) ارایت من اتخذ اله هویه افانت تکون علیهاو کیلا - ام تحسب ان اکثر هم یسمعون او یعقلون ان هم الا کالانعام بل هم اضل سبیلا (فرقان 47) که به وجه تشابه بعضی آدمیان با انعام پرداخته و در ضمن آنان را حتی پست تر و گمراه تر از انعام محسوب داشته است.

اگر این دو آیه را در کنار یکدیگر قرار داده و کلمات مشابه هر دو را خط بزنیم چند مطلب بدست می آید: پر شدن جهنم از کسانی که هوای نفسشان معبود و الاهشان است (بنده شهوت شدن بنده ریال شدن - بنده مقام شدن و ...) (آنکس که برای گول زدن معشوقه اش می گوید ترا می پرستم - آن کس که برای گول زدن معشوقه اش می گوید ترا می پرستم - آن کس که برای رسیدن به ریال اظهار عبودیت به دیگری می کند یا برای نیل به مقام).

قلب و بصر به عنوان دهندگان (ایجاد کنندگان) ولی سمع جدا از آن دو گیرنده به حساب آمده وبا افزایش بینائی و دانائی (بصیرت و تفقه) عقل افزایش می یابد (و ما یعقلها الا العالمون).

مطلب مورد بحث آن که: قران انسان را در آن جا که تعقل و تفکری ندارد با انعام مقایسه اش کرده زیرا هر دو از پستاندارانی

هستند که منهای تعقل و تفکر مساویند بلکه انسان گمراه تر زیرا انسان بدون خدا در حفظ امانت نمی کوشد و دانه برلیانی بر گردن بزی سالها به امانت می ماند مگر گمراه تر از خودش دانه را برباید یا بزودانه را . هر دو هنگام هم نوع کشی تماشاچی بوده مساویند در قصاب خانه صدها انعام سربریده افتاده و مشغول و گمراه ترش که جنبه منفی و رضایت و سوزاندن هم نوع و خوشحالی از فتح و فیروزی هم دارد. هر دو در تقلید مساویند مثلا اگر چوبی جلو گله ای که از کوچهای می گذرد بگذارید چون به چوب رسند آنها که جلو اند از چوب می پرند بعد که چند ردیف پریدند چوب را بردارید باز تا آخر چون به همانجا رسیدند می پرند انسانهای مقلد هم بدون جهت با چوب و بدون چوب علاوه بر تقلید خوش رقصی فراوانی هم دارند.

در اینجا اگر قرآن به جای انعام کلمه سباع و درندگان را آورده بود یا حضرت صادق در آن روایت اگر به جای سباع انعام را ذکر فرموده اشکال این بود که گوشت خوردن به سباع می رسند نه غیر از آنان و تفکر و تعقل نداشتن و رعایت صفات رده بندی و ظواهر امر نکردن نیز به هیچ وجه به قرآن روانیست که اگر شیر شجاع است یا سگ وفادار است و ... با انسان بدون فکر و عقل ردیف و یا تشبیه گردد و اگر شنیده اید که گفته اند در میان آن همه انعام آب خوردن را از خر یا فلان صفت را از انعام دیگر باید یاد گرفت باز آب خوردن و آمیزش و صفات غریزی و حیوان یغیر از شجاعت و وفائی است که به غیر انعام منسوب می گردد از این قرار گوشت خام خوردن مخصوص درندگان است خودنش را حرام نمیسازد بلکه نشان میدهد روده و معده ای که با ابتلا و بیماری بوجهی و طرزی در آمده

که به روده و معده سباع نزدیکتر است میتواند گوشت خام بخورد کما آنکه بعنوان مثال اسید معده درندگان زیاد و مخصوص هضم گوشت خام است و در پزشکی هم به انسانی که ترشی معده اش زیاد است دستور خوردن گوشت خام داده شده است که خود از معجزات است.

چرا قصابی از شغلهای مکروه است

چرا قصابی را اسلام جزو شغلهای مکروه به حساب آورده است؟ بدون توضیح در یک جمله می توان خلاصه کرد: بدین علت که اگر کشتن انعام را که باید از گوشتش استفاده شود به عهده هر شخص استفاده کن می گذاشتند (حتی فقط سربریدنش را و بقیه کارهایش را دیگران می گردند) کشتار انعام به حداقل می رسید ولی باید گفت: اسلام بعضی کسب ها را مکروه شمرده تا توجه صاحب شغل علاوه بر کارها شغلی به این نکته جلب شود که کسب مذکور زمینه ساز خوبی برای استقبال از شیطان و پلیدیها و گناه است یعنی اگر کفن فروش است کلمات مرگ و دفن و کفن گوشش را پر کرده وی را عادت می دهد که حتی در مواقع گناه و حمله متجاسرانه شیطان به یاد مرگ نیفتد و اگر افتاد به همان اندازه مرگ برایش جلوه کند که هنگام مراجعه مشتری که اسم کفن را برای خرید می برد! یا قصاب اگر سخن از خونریزی و خونخواری و کشتار می برد به همان اندازه عادت مزمن شده اش متأثر شود که شغل و کسبش او را آماده ساخته است!

نظریه هائی درباره اسلام

از مسلمانان جهان هر کس در قسمتی از دانش و دانستنیها چهره ای کرد چون یقین دارد نه تنها وی بلکه جهان علم رهین منت علمی اسلامی است خود را چنان می بیند بلکه چنین تشخیص می دهد که باید نظریه هایش دور از اسلام و یا مخالف آن بوده باشد از آن جمله غذاشناسان طرف دار میوه خوار بودن انسانند که می گویند اسلام بدین جهت گوشتخواری را حلال کرده است که گوشتخواری سبب زیاد شدن فرزند می شود و نبی گرامی هم فرموده است ازدواج کنید که من حتی به سقط جنین شما مباهات می کنم و هدف نبی گرامی از حلال کردن گوشت زیاد شدن نسل و تعداد مسلمین است در صورتی که هر دو طرف قضیه اشتباه بوده نه افزایش مواد بیاض البیضی سبب کثرت اولاد می شود و نه اسلام گوشت خوردن را برای زیاد کردن نفرات حلال نموده است و بر عکس به اثبات رسیده در میان مستمندان به علت کمتر بودن مواد بیاض البیضی در خوراکشان فرزندان بیشتری دیده می شود که گویای این حقیقت می باشد که گوشت حلال نشده تا عده مسلمین زیاد شود و در اول جلد هفتم ضمن بیان تقسیمات بهداشتی قرآن اشاره کردم که چگونه قرآن به غذاهائی که سبب طول عمر و کثرت اولاد می شود اشاره فرموده و هر دو قسمت (غذاهائی که سبب کثرت اولاد می شود - علت ازدواج) را از نظر اسلام در بهداشت نسل خواهم گفت تا دستورات اسلامی که وابستگی میان اولاد و غذا و برای تنظیم امور بهداشتی خانواده داده شده دانسته شود.

ترکیبات گوشت قصابی بطور متوسط

در صد قسمت : آلبومین 5/17 - 19 - چربی 13 - 15 - گلیکوژن 5/0 - 9/0 - اسید لاکتیک و کراتین اندکی و بقیه آب است.

آلبومین های گوشت یا محلولند و یا غیرمحلول:

آنها که محلول در آبند:

میو آلبومین (Myoalbumine) که با جوشاندن گوشت به صورت کف روی آب گوشت جمع می شود و 5/2 الی 5/3 درصد عضله می باشد.

پپتن (Peptone) که نیم الی دو درصد گوشت تازه را تشکیل می دهد و با کهنه شدن گوشت مقدارش افزایش می یابد تا آنجا که به ده درصد هم می رسد. این حالت حتی در زمانی که گوشت خود به خود تجزیه شود و میکربی گوشت را مورد هجوم قرار ندهد صوت می گیرد.

آلومین های غیر محلول عبارتند از میوزین (Myosine) که 8 تا 11 درصد عضله را تشکیل می دهد و قابلیت هضمش زیاد می باشد.

میوستروئین (Mystroine) که 8 تا 11 درصد عضله بوده و فسفر زیادی داشته و در بدن تولید اسید اوریک می نماید.

استرئین (Ostreine) عشاء بین الیاف عضله را تشکیل می دهد و در اثر جوشاندن گوشت تبدیل به ژلاتین می شود.

مواد معدنی گوشت عبارتند از : فسفر - گوگرد پتاسیم - کلر - کلسیم - آهن و اندکی ارسنیک و منگانز که در مقایسه

با مواد معدنی گیاهها در گوشت فسفر 4 تا 6 برابر - گوگرد 4 تا 5 برابر - کلر دو برابر - منیزیوم دو برابر - آهن سه برابر کلسیم نصف تا یک سوم کلسیم نباتات می باشد.

گوشت و تخم مرغ و پیاز

در آنجا که سخن از انتخاب حضرت ابراهیم بود گفته شد پروستات غده ای است در مردان که چون در مکان آلوده ای قرار دارد به سهولت معیوب می گردد و دکتر ویلیام کافمن پس از سالها تجربه برای تقویت قوای جنسی که ضمنا پروستات رل مهمی را در کار مذکور دارد چند غذا را معرفی نمود که از جمله آنها گوشت و تخم مرغ می باشد (نام همه را در بهداشت نسل ذکر خواهم کرد).

امروز به اثبات رسیده که سفیده تخم مرغ در تقویت قوای جنسی نقش مؤثری داشته و حتی گروهی معتقدند مقدار مواد بیاض البیضی شیر و سفیده تخم مرغ یک اندازه و در زنان و مردان یکسال عمل می نماید.

در مورد جنس زن و نحوه فعالیت غدد درونی و کیفیات طبیعی داخلی آنان معلوم گردیده مولد اصلی جاذبه جنسی شان هر مون استروژن است که عصاره پیاز گل لاله و هسته خرما و روغن گندم از جمله موادی هستند که ترشح استروژن را در خون زیاد می کنند و به زودی در جلدهای بعد در قسمت مربوط به پیاز خواهید خواند که پیاز نیز دارای دیاستازها و هرمونهائی است که قدرت آمیزشی را زیاد می نماید از این رو اگر هر سه (گوشت و تخم مرغ و پیاز) مخلوط شود در حقیقت به دستور امام عمل شده که قبلا به آن اشاره شد.

و باز در جلد بعد در آنجا که سخن از پیاز است خواهم گفت.

دانستنی هائی چند ازگوشت

هر صد گرم گوشت گاو 218 کالری و مغز - قلب - جگر - زبان - کلیه - روده اش به ترتیب 115 - 104 - 131 - 202 - 136 - 94 کالری حرارت ایجاد می کند و اگر از گوشتش آب گوشت شود 162 - بیفتک 293 - کباب نیم چرب 331 - کباب بدون چربی 194 کالری حرارت به وجود می آورد.

از صد گرم گوشت بز کوهی - گوسفند - گوساله : 134 - 230 - 231 کالری حرارت ایجاد می شود.

صد گرم مغز - قلب - جگر - قلوه گوساله 115 - 130 - 136 - 125 کالری حرارت بوجود می آورد.

صد گرم گوشت مغز - قلب - جگر - زبان - قلوه - روده گاو به ترتیب 60 - 81 - 4/75 - 9/70 - 68 - 75 - 79 گرم آب 9/16 - 10 - 165 - 8/19 - 4/16 - 15 - 1/19 گرم پروتئین 21 - 3/8 - 3/6 - 2/4 - 15 - 1/8 - 2 چربی و 7/0 - 6/3 - 4/0 - 1 گرم گلوسید در قلب و جگر و زبان و قلوه گاو می باشد.

بزکوهی 73 گرم آب 20 گرم پروتئین 6 گرم چربی در هر صد گرم گوشت داشته و گوشت نیم چرب گوسفند 7/63 - 18 - 5/17 - و 7 % گرم گلوسید علاوه دارد.

صد گرم مغز - قلب - جگر - قلوه - کباب بدون چربی گوساله 81 - 76 - 71 - 76 گرم آب (کباب ذکر نشده) 10 - 4/15 - 19 - 9/16 - 2/32 پروتئین 3/7 - 1/7 - 9/4 - 4/6 - 3/11

گرم چربی و در قلب یک و جگر 4 گرم درصد گرم گلوسید وجود دارد.

گوشت گاو در هر صد گرم به میلی گرم 83 - 338 - 10 - 24 - 7/3 - 180 - 230 - 76 سدیم - پتاسیم - کلسیم - منزیم - آهن - فسفر - گوگرد - کلر داشته و گوسفند (گوشت نیم چرب) این ارقام 84 - 301 - 10 - 24 - 7/2 - 194 - 211 - 85 داشته و گوشت گوساله 48 - 359 - 11 - 23 - 9/2 - 207 - 203 - 77 است که اگر کباب بدون چربی از آن تهیه شود 20 میلی گرم کلسیم 6/3 آهن - 290 فسفر خواهد داشت.

مواد ازته گوشت که بر حسب نوع حیوان و موقعیت گوشت در بدن فرق می کند از 15 تا 20 درصد تغییر می کند و عبارت است از آلبومین - گلبولین - آلبومیناتها - موادی شبیه پپتن هاو پروتئیدهای غیر محلول.

آمینو اسیدهای گوشت که لازمترین نوع آمینواسید برای ادامه زندگی است عبارتند از: آرژنین (لوسی - لیزین - ایزولوسین) هیستیدین (متیونین - فنل الانین) ترونین Thereonine تریپتوفان - ولاین .

مواد ازته گوشت تحت تأثیر باکتریها قرار گرفته تولید الکالوئید بسیار سمی به نام پتومائین می نماید.

مواد غیر ازته گوشت: هیدرونه کربنه بسیار کم - چربی نسبتا زیاد و مقدارش بر حسب سن و وضعیت عمومی حیوان متفاوت است.

علاوه بر وجود آهن در عضلات انعام مقداری مس نیز وجود

دارد و از این رو که آهن و مس برای احیاء و تولید گلبولهای فرعی لازم است لذا خاصیت خونسازی گوشت قابل توجه است.

عضلات دارای مقدار ی ویتامین A و C بوده و ویتامین D آن بسیار ناچیز و بدون ارزش است ویتامین های B گوشت نسبتا زیاد و در گوشت گوساله زیادتر از گاو می باشد و سی درصد احتیاج روزانه به ریبوفلاوین (ویتامین 2B) از راه خوردن گوشت تامین می شود.

نیاسین (ویتامین PP) گوشت قابل توجه بوده و در گوشت گوساله فراوانتر است.

گوشت کمی اسید پانتوتنیک - کلین - ویتامین 6 B(پیریدوکسین پیوتین - ویتامین H اینوزیتول (Inoitol) اسید فولیک - ویتامین 12B دارد.

ویتامین های گوشت گاو برای هر صد میلی گرام به میلی گرام در گوشت گاو 20 واحد ویتامین 20/0 - A ویتامین 1 29/0 ،B ویتامین 3 0/7-B نیکوتیل آمیدواز گوسفند (گوشت نیم چرب) ارقام - بدون ویتامین - A 9/5 - 26/0 - 21/0 و از گوساله : فاقد - 18/0 - 27/0 - 3/6 می باشد.

گوشت هیچ انعام و پرنده ای که برای مصرف غذائی انسان به کار می رود بطور طبیعی محتوی مواد سمی نمی باشد برعکس ماهیان که ممکن است مثلا با خوردن پلانکتون های دریائی از قبیل گونی الاکس (Gonyaulax) که حاوی الکوئیدهای سمی است و ماهی ها و حلزونها خوردنش را دوست دارند آدمی از گوشتشان بخورد و مسموم گردد.

انعام ممکن است بعضی علف های سمی را بخورند و خوردن گوشتشان مسمومیت ندهد مخصوصا اگر فقط یک نوبت خورده شود و حتی ممکن است حیوان با خوردن گیاه های سمی مثلا دانه های حاوی Ergotine و Senecio تلف گردد ولی انسان گوشتش را برای یک مرتبه بخورد و مسموم نشود.

برای نگاهداری گوشت گاهی مواد سمی به کار برده می شود. موادی که به منظور نگهداری گوشت به کار می رود: اسید سالیسیلیک - اسید بوریک - اسید بنزوئیک و املاح آنها و فرمول است که استعمال بسیاری از آنها قانونها ممنوع می باشد (هم اکنون در امریکا بنزوات دو سود به کار برده می شود) و اخیرا ازانتی بیوتیک ها و ویتامین ها واسید گلوتامیک و ... به منظور مذکور استفاده شده است.

در جلد سوم راجع به اسلام و ظروف غذائی مورد تأیید اسلام بحثی شد و اینک اشاره می شود : سرب ، قلع، کادمیوم ، انتی موان سمی است و از هر راه و به هر وسیله وارد دستگاه هاضمه شو مسمومیت خواهد داشت. ظروفی که با قلع سفید می شود مسمومیت می دهد مگر آنکه مطمئن شویم که سرب در قلع وجود نداشته است ظروف گالوانیزه و آنها که با کادمیوم آب داده شده یا با ترکیبات آنتی موان لعابدار گردیده اند ممکن است مسمومیت های خطرناک بوجود آورند مگر اینکه اسیدیته غذای نگهداری در آنها خیلی زیاد باشد.

خوردن گوشت در بیماریها

گوشت در موارد زیر جزو غذاهای مجاز است

برای کم کردن وزن بدن در اشخاص - جاق گوشت بدون چربی بهتر است کباب شود (گوشت انعام - پرندگان - ماهی دو قطعه 100 گرمی در روز) - در رژیم لاغران گوشت انعام، پرندگان - ماهی به مقدار دو قطعه 125 گرمی در روز - در بیماری قند که احتیاج نیست از لحاظ وزن گوشت را کنترل کرد و خوردنش از هر جنس و نوع آزاد می باشد - رژیم در سنگ های کلیه که به منظور پیشگیری از تشکیل مجدد سنگ داده می شود اگر نوع سنگ فسفاته باشد گوشت خوردن خوب است و در سنگ های اگزالیک خوردنش مانعی ندارد - گوشت و ماهی آب شیرین (قزل آلا) در فشار خون اصلی در کولیت های اولسروز گوشت گوساله و پرندگان و ماهی بدون چربی به صورت آب پز - با کباب پز - در اسهالهای چرب گوشت گاو لاغر تجویز می شود . در بیماریهای مجاری صفراوی و کیسه صفرا و التهابات کبدی گوشتهای لاغر - گاو - گوسفند - جوجه به شرط آن که بوسیله بخار یا آب تخته گردد قابل استفاده است. در رژیم هیپرپروتیدیک که به سیروزیها داده می شود گوشت رل مهمی دارد ولی باید گوشت کنسرو شار گوژی ماهی دودی - کله پاچه از غذا حذف گردد. گوشت لاغر و ماهی بدون چربی در هپاتیت ویروسی داده می شود.

و در موارد زیر جزو غذاهای غیرمجاز است.

گوشت حیوانات جوان و مغز و جگر و قلوه حیوانات و گوشت حیوانات

شکار شده و در درجه بعد گوشت ماهی در سنگ کلیه ایها که سنگ از اورات دارند در سنگ کلیه متشکل از سیستین هم بهتر است به ویژه رعایت ترتیب همانگونه که درباره سنگ کلیه جنس اورات گفته شد. رژیم ارتریواسکلروز (تصلب شرائین) و اطروم باید کم چربی و محتوی چربیهای گیاهی اشباع نشده و دارای حداقل کلسترول باشد لذا گوشت و ماهی چرب - دل و جگر و قلوه غیرمجاز بوده و اگر خورده می شود بهتر است کباب بوده باشد. در فشار خون اصلی گوشتهای کنسرو - ماهی دودی - گوشت قرمه - کالباس - سوسیس - دل - قلوه و جگر - زخم معده و اثنی عشر در مرحله حاد و خاموشی باید از گوشت سرخ کرده و ماهی شور و کنسرو شده و در مرحله حاد فقط از رژیم لاکته (شیری) فقط استفاده کرد.

بقیه دانستنیهائی چند از گوشت

برخی انسان را جزو گوشت خواران و عده ای از گیاه خواران و بیشتر از همه آنان را میوه خوار دانسته اند که کم و بیش همه را شرح دادم و به اثبات رساندم همانگونه که اسلام عقیده دارد انسان همه چیز خوار است و آنچه الان متوجه شدم گفتن این مطلب به کسانی است که اکثریت دارند و آدمی را جزء میوه خواران می دانند که به آنان گفته شود آیا درباره شیرینی همان خوراکی که قبل از تولد در پستان مادر برای تغذیه نوزاد آماده است چه قضاوتی می نمایند؟ اگر بگویند شری خوراک اولیه علفخواران و میوه خواران نیز هست می پرسیم. در صورتی می توان شیر آدمی را با گاو و ...

مقایسه کرد که بدن انسان نیز مانند گاوانو خران بتواند مواد ضروری را از غذاهای دیگر حتی از یک غذا (مثلا خر از کاه) تهیه نماید در صورتی که انسان از اول باید بسیاری عناصر را از مواد بیاض البیضی شیر بگیرد و تا آخر نیز باید مواد بیاض البیضی به او برسد.

در حدود43 مواد جامد بدن را مواد بیاض البیضی (پروتئین ها) تشکیل می دهد:

غلظت معمولی اسیدهای امینه خون 25 میلی گرم درصد است. پس از آنکه روده کوچک گوشت سرخ را به قطعات بیاض البیضی (پروتئینی) در آورد، بوسیله اسیدهای امینه آن مواد که برای خون از سیانور کشنده تر است کبد آنها را آرام و تعدیل و قابل جذب و مفید می سازد.

مواد بیاض البیضی اصولا از عناصر: کربن - اکسیژن - هیدرژن - ازت (16 - 17 درصد) - گوگرد و فسفر ساخته شده اند. م

قدار پروتئین موجود در گوشت قصابی به اندازه کفایت ثابت و معمولا 18 - 20 درصد می باشد کلیه قطعات گوشتی که از یک حیوان باشد یک جنس دارد و بر حسب نقاط مختلف بدن یک حیوان قطعات گوشت را چند طریق تقسیم می نمایند که از همه شایعتر(1) به دسته تقسیم کرده اند: دسته اول شامل عضلات سرین، ران و کمر (در دو طرف ستوان فقرات کمر) می باشد اینها کلفت ترین و پرچربی ترین عضلات هستند (کعب ران، قلوه گاه و غیره)

1- 58 کتابهای چه میدانم؟ تغذیه انسان.

قسمت دوم مشتمل بر عضلات کتف و ناحیه دنده ها می باشد (سرسینه و غیره) دسته به عضلات گردن و سرو شکم و نواحی پائین دست و پا تعلق دارد این قطعات بیشتر رشته های پیوندی داشته کم چربی تر می باشند و عجیب آنست که امام علیه السلام با ذکر یک جمله کلیه تقسیم بندی مذکور را به نحو احسن بیان فرموده و جالب آنکه یک فرمول کلی بدست داده می فرماید: هر جا که دورتر از محل پلیدیهای حیوان باشد بهتر است!

بشر هم اکنون برای اینکه بتواند حداکثر استفاده را از طبیعت ببرد برای بزرگتر کردن جثه گاو و گوسفند در تلاش بوده و در همین زمینه درصدد کم کردن وزن مرغهای تخم گذار می باشد تا در مصرف غذائی آنان صرفه جوئی شده باشد به علاوه بیشتر درختان میوه دار را که دارای تنه بزرگی هستند و فقط مدت محدودی از سال میوه داده ولی فضای زیادی را اشغال می کنند در مواردی چند درباره برخی درختان توفیق حاصل کرده اند.

تأمین هر یک از مواد غذائی سه گانه اهمیت فوق العاده ای در جهان دارد اما مهمترین موضوع کمبود پروتئین و تأمین آن می باشد.

در قدیم جنگلها و مراتع وسعت بیشتری داشتند و انعام نیز نسبت به جمعیت جهان بیشتر بودند به دریج مراتع با اشغال جهان صنعت و تمدن کم شده و حدود یک سوم انعام نیز که در هند و افریقاست به علت عقاید مذهبی و رعایت سنت های گذشته بدون استفاده مانده اند و لذا جواب ازدیاد سریع نفوس جهانی را نمی دهند و لذا امروز به دریاها

توجه شده و به ویژه برای ساختن گوشت از بقایای گیاهان و نباتات و حیوانات و فسیل های تبدیل یافته مربوط به چند میلیون سال پیش را که از اعماق دریاها بدست می آید مورد بررسی قرار داده و در کار ساختن مواد سفیده ای از نفت می ب اشد. چون مکانیسم ساختن گوشت از نفت عبارت است از کشت و پرورش میکربهای مفید بر زمینه بقایای فسیل های عهدهای قدیم.

فرآورده های جهانی تا حدودی می توانند کمبود پروتئین را تأمین نماید مثلا آنها که نسبتا پروتئین زیاد دارند (مثلا نخود و لوبیا و ...) و 25 - 40 درصد وزنشان مواد بیاض البیضی است است نزد بشر شناخته شده و مورد مصرف دارد منتها محصولات کشاورزی در مدت محدود بدست می آیند (3-4 ماه)و حداکثر حدود دویست کیلوگرم پروتئین در هر هکتار زمین می توانند پروتیئن در هر هکتار زمین می توانند پروتئین خوراکی تحویل دهند واز طرفی الیاف و ترکیباتی دارند که غیر قابل هضم است و به طور خلاصه آدمی نمی تواند روزانه بیش از 2-3 گرم إخالص از آنها بگیرد و با توجه به آنکه لوبیای روغنی (سوژا) و بادام زمینی و پنبه دانهو تخمه آفتاب گردان مقدار زیادی پروتئین دارند و در کارخانجات با حرارت و فشار بسیاری مواد مؤثرش از بین می رود باز گوشت برای تأمین پروتئین جای خود را محفوظ نگه داشته و می دارد. گوشت نوعی اثر تقویتی روی غدد مخصوصا غده تیروئید دارد و به مقدار مساوی بیشتر از بسیاری از مواد غذائی در بدن ایجاد حرارت می کند و بنابراین اگر به جای غذاهای دیگر از این نوع مواد تغذیه شود علاوه بر این که مقدار حرارت بدن تأمین شده مقداری هم باقی مانده که به مصرف

سوزاندن مواد چربی زائد بدن می رسد لذا در رژیمهای لاغری گوشت داده می شود ولی باز گفته کسانی که می خواهند خود را لاغر سازند در خوردن گوشت افراط نکنند زیرا گوشت آن قدرها حس گرسنگی را تسکین نمی دهند و عمل لاغر کردن اگر طول بکشد قلب و عروق و کلیه را به علت اینکه باید در دفع سموم کوشا باشند زود خسته می سازد.

گوشتی که از کشتارگاه خارج می شود دگرگونیها و طی مراحلی داشته و لذا امکان آلودگی آن را زیاد است به ویژه گوشت اسب که دارای مقداری قند بوده و زودتر در معرض مخاطرات قرار می گیرد.

دستکاری زود گوشت را آلوده می سازد به ویژه اگر به قطعات کوچک تقسیم شده باشد اول میکرب در سطح جمع و بعد به داخل نفوذ می نماید لذا از جمله مقررات بهداشتی اینست که قبل از فروش گوشت را قطعه قطعه نکنند و اگر در منزل گوشت را کوبیدید یا خرد کردید فوری به مصرف برسانید نه این که ظهر عمل مذکور را انجام داده شب آن را بخورید.

موضوع جالب دیگر اینست که عصاره گوشت جذب میکرب را آسان می سازد و لذا اگر در یخچال قرار است گوشت را نگهداری کنید مانند دکان قصابی آن را آویزان نمائید.

تقریبا تازه ترین روش برای نگهداری گوشت و اغذیه کمک گرفتن از اشعه رادیواکتیو می باشد که بحث آن از موضوع ما خارج است.

اگر فراموش نفرموده باشید در جلدهای قبل گفتم سلولهای

زنده گوشت یا گیاه در یخچال و سرما از خود دفاع کرده چنین و چنان می شود از این رو باید دانست در درجه حرارت نزدیک صفر می توان گوشت را دو هفته نگهداری و بیشتر از این مدت نگهداری گوشت حتی در سرما جایز نیست.

گاو علف می خورد پروتئین گیاهی را تبدیل به پروتئین حیوانی می کند (از 100 گرم 5 گرم در شیر با گوشت) و اخیرا استاد بهداشت یکی از مراکز تجربی انگلستان در نزدیکی لندن گاو مکانیکی ساخته که پروتئین موجود در علف ها را تبدیل به پروتئین حیوانی می کند در ماشین (گاو) علفها خرد شده تحت فشار شیره اشان خارج و بعد با مواد شیمیائی به پروتئین حیوانی مبدل می شود که ابتدا گازی شکل و سپس جامد و سرشار از پروتئین حیوانی است.

فرآورده های گوشت

پس از کشتن انعام سه نوع محصول از آنان بدست می آید: گوشت - احشاء - قسمت های دیگر که در صنعت به کار برده می شود (پشم شاخ - سم - خون).

گوشت انعام سه گونه است: خول - میانه - معمولی . گوشت خوب سفت و سنگین بوده و بین رشته ها و اطراف ماهیچه چربی زیادی وجود دارد که چربی درونی فراوان است و سفید و چربی زیرپوستی در همه جا یکنواخت و زیاد است. گوشت میانه سفتی کمتری داشته و قطرش و تراکم چربی اطراف ماهیچه و درون رشته ها کمتر و چربی درونی تقریبا سفید ولی چربی زیر پوست زرد رنگ و خوب متراکم نیست. گوشت متعارف شل و نازک و

بدون چربیهای مذکور می باشد.

گاوی را که برای کشتار می برند اگر دارنده صفات زیر بود گاوی است سالم: چشمان درخشان - پوزه نمناک - شاج کرم - پوست نرم - موی شفاف و یراق - نفس کشیدنی آرام و موزون - سرفه نمی کند - آب از بینی اش نمی آید اگر به کمرش دست کشیده شود مختصر حساسیت نشان می دهد.

گاو بیمار مشخصات زیر را داراست:

پوزه خشک - سرفه تک تک یا پی در پی - حساسیت زیاد هنگام دست کشیدن به کمرش - پوست سخت و خشک - موی کدر و بد منظره و شکننده - لاغر و ضعیف شدید و ...

گوسفند تندرست دارای پشمی براق است که محکم به پوست چسبیده آب از بینی اش نمی آید سرفه نمی کند در پرده صلبیه چشمش انشعابات شعریه ها به خوبی واضح است جست و خیز و زرنگی داشته چون بخواهند بگیرندش دفاع می کند.

مختصری درباره تاریخچه بهداشت گوشت

قسمتی از برنامه وسیع بهداشت گوشت بازرسی بهداشت گوشت می باشد که هم اکنون به اشاره ای از آن می گذریم.

در اروپای 1319 حکمران لندن در کار بازرسی گوشت مداخله نمود و لاشه گاوی را که گندیده بود دستور داد برداشتند و فروشنده اش را به چوبی بسته لاشه متعفن را در جلوش سوزاندند و این عمل ارموز به عنوان شاهکار اروپا در کتابها ثبت شده که ششصد

سال قبل چنین عملی انجام گرفته که تقریبا اولین عمل بازرسی بهداشتی گوشت به شمار می رود: بعد در سال 1434 ثبت شده خوک فروشی را به علت اینکه گوشت تقلبی کرم دار فروخته در شهر رگنسبورگ آلمان به زندان انداختند. تقریبا اولین قانونی که در مورد مذکور تدوین شد زمان ریشارد دوم بود که پارلمان انگلستان آن را تصویب نموده بود. در قرنهای 14 - 15 میلادی بود که فروش گوشت های فاسد ممنوع شد و بالاخره در 1938 قوانینی در انگلستان گذشت که هنوز به قوت خود درباره تهیه و نگاهداری گوشت باقی است اما در اسلام هم زمان با طلوع خورشید نبوت بازرسی گوشت به عمل آمد. خوردن گوشت شکاری که خسته شده و بدون اینکه به آن استراحت داده شود حرام گردید. خوردن گوشت انعامی که خون شاشی داشتند و حتی استفاده از پوستشان حرام شد و این یکی دیگر از معجزات اسلامی است که با ذکر یک علامت مهم شاربن حیوانی (سیاه زخم) محل سرایت حیوان (پشم و پوست) را نشان می دهد. گاهی در صدر اسلام آن چنان بازرسی گوشت به عمل می آمد که اینک به تازگی به جنبه علمی آن توجه شده است به عنوان مثال علی مرتضی مردی را دید که پای گوسفند ذبح شده ای را سوراخ کرده و دهان بدان گذاشته در آن می دمد تا با فشار باد پوست از چربی زیرپوستی فاصله گیرد و جدا کردنش از بدن حیوان آسان گردد و امیرالمؤمنین او را و هر مسلمانی را از دمیدن با دهان ممنوع ساخت (راه سرایت بیماریها را قبلاً به وسیله دهان به حیوان و مبتلا شدن دیگران با خوردن گوشت حیوان بیان داشتم) و بالاخره برای اینکه مطلب را قول دادم به اشاره و اختصار

برگزار نمایم به تشکیلات اسلامی اشاره کنم که محتسبی داشت تا در بازار بگردد تا مردم رعایت نظافت کنند به خصوص غذاها و اگر غذائی پوشیده نبود آنان را تنبیه نماید و از جمله به آنان گوشزد نماید هرکس با خوراندن گوشت مانده و فاسد باعث مسمومیت مسلمانان گردد مرتکب گناهی بس بزرگ شده است و ناگفته نگذارم با وجود آن که قرآن کلمه لحم را در کنار طری و تازه قرار داده (لحما طریا) و انتظار دارد همیشه گوشت تازه که از جمله طیبات رزق است به مومنین برسد (و الطیبات من الرزق قل هی للذین آمنوا) حتی با تهیه قدید که به نظر ما مسمومیتی ندارد ولی در هر صورت گوشت کهنه و مانده ای مخالف بهداشت بوده است که در همین جلد بحث شد و برای اهل فن و کسانی که توجه به اولین توجهی که نسبت به گوشت شده و گوشت متعفن را در برابر فروشنده اش سوزاندند نمودند و در مقام مقایسه برآمدند که پانصد سال قبل از آن از نفخ با دهان در گوشت جلوگیری به عمل آمده یا گوشت شکار خسته ممنوع گردیده تفاوت بذل توجه حتی به بازرسی گوشت از طرف اسلام و دیگران زمین تا آسمان است.

ای بسا که گوشت تهیه شده بلافاصله آلوده شود یا به جای سلولهای زنده سطحی گوشت که خود هنوز قادر به دفاعند خونهائی حتی چند قطره بر گوشت مانده باشد که آلوده باکتری شده یا نشده باشد چون خوردن خون از طرفی هر چند قطره ای باشد زیان آور و اگر باکتری بر محیط بسیار مساعد خون رشد و تکثیر یافته باشد زیان آورتر می باشد اسلام دستور می دهد هر گوشتی که برای طبخ آماده می شود باید شسته شود و این سرگذشت در

بسیاری از کتب از امام علیه السلام نقل شده که حضرت مسیح وارد شهری شد بسیاری مردم را با چهره رنگ پریده دید دستور فرمود گوشت را زمان پختن شستند و رنگها پس از چندی طبیعی شد و از این قبیل دستورات بهداشتی با سابقه 15 قرنی فراوان بوده و فرمول کلی اسلامی را باید در نظر داشت که هر چه رعایت نظافت و بهداشت بیشتر شود اسلام پسندتر می باشد.

(برای مزید اطلاع آورده می شود که حتی نبی گرامی با دستور نظفوا مرا بض الغنم خواسته اند طویله های انعام نیز همیشه نظیف و پاکیزه بوده باشد).

گوشتهای مکروه

در بعضی کشورها گوشت اسب زیاد مصرف می شود حتی در فرانسه رو به تزاید بوده و سالهای اخیر به هر فرد حدود دو کیلو گوشت اسب رسیده است که یک برابر و نیم مصرف گوشت گاو بوده و بیشتر مصرف گوشت اسب در نزد شهرنشینان می باشد به علاوه به علت ارزانی سابقا غیر متمولین خریداری می کردند و هم اکنون همه طبقات از آن مصرف می نمایند.

گوشت اسب شبیه گوشت گاو بوده و ماده اصلی آن پروتئین می ب اشد (22 درصد) چربی آن کمتر است به علاوه چربی آن با انساج مخلوط نبوده به راحتی جدا می شود.

گوشت اسب به خلاف سایر گوشتها دو درصد مواد قندی (گلیکوژن) داشته لذا طعم شیرینی دارد.

اسب هرگز به سل و کرمهای روده مبتلا نمی شود.

وجود قند در گوشت اسب سبب شده به میکربها زیاد حساس گردد و زود در معرض مخاطرات قرار گیرد.

گوشتهای خر و قاطر هم شبیه گوشت اسب بوده ولی خوردن آنها معمول نشده و طعم گوشت قاطر مزده مشک و گوشت خر طعم گوش آهو دارد.

خوردن احشاء حیوان

مسئله خوردن احشاء را در آخر این قسمت و نظریه اسلام را در این باره خواهم گفت فقط تذکر این مطلب لازم است که در همین جلد تحت عنوان دانستنیهائی چند از گوشت بیان داشتم که انعام بر عکس ماهی ها چنانچه از دانه یا برگ مسموم کننده بخورند کمتر باعث مسمومیت آدمی می گردند فقط باید متوجه هضم سم شکن و بزرگترین قلعه دفاعی بدن در برابر زهرها بوده و آن کبد است که اگر مواد سمی و الکالوئیدی گیاه مسموم کننده در عضلات انعام به مقدار قابل ملاحظه ای یافت نمی شود برعکس به مقدار قابل ملاحظه ای از آن سموم در جگر وجود دارد به علاوه مقداری از عناصر صفراوی در کبد است که اسلام با خوردن هیچگونه از عناصر دفعی بدن روی خوش نشان نمی دهد تا آنجا که حتی برای خوردن آب گوشت پاچه انتظار دارد دو دست گوسفند انتخاب شود نه پای آن و علتش را حضرت رضا نزدیکتر بودن دستها به محل جذب و پاها را به محل دفع حیوان ذکر فرموده و اصولا نزد اسلام این فرمول تقریبا کلیت دارد که خوردن هر عضوی را که خود برای دفع فضولات است (مدفوع - ادرار - منی - صفرا و ...) یا هر عضوی که نزدیکتر

به آنهاست به ترتیب تقدمشان برای خوردنشان کراهت و برای خوردن بعضی از آنها حرمت قائل است.

زمینی که منیزیم و فلور دارد غلات و سبزیجاتی که از آن می روید محتوی دو ماده مذکور بوده و انعام و طیوری که از آنها تغذیه می کنند و انسانی که با آن سرزمین سرو کار داشته از سبزیجات و گوشت آن ناحیه تغذی نماید به تدریج مسموم می شود به خصوص اگر کبد برای دفع آنها فعالیت بیشتری داشته باشد و مواد مذکور را بیشتر در خود نگه دارد و ساکنین ناحیه نیز جگر خوردن را دوست دارند.

چه بسا کود شیمیائی با مواد حشره کش یا سمومی که برای پاشیدن به درخت به کار می رود مخلوط شده از زمین به گیاه و حیوان وارد شده آدمی را مسموم کند.

اجزاء حیوان

سپرز (طحال) که درباره آن بحث شد و نظر اسلام درباره خوردنش ذکر گردید.

نخاع که رشته سفیدی است و مجموعه ای از رشته های اعصاب که در ستون فقرات قرار دارد و در حقیقت دنباله ای از مغز می باشد. خزره دماغ و آن قسمتی از مغز است به اندازه نخود شبیه کرم متمایل به تیرگی.

بیضتین که شرح داده شد.

آلت نر و مادگی حیوان - کیسه صفرا - رحم - غده ها (دشوه ها - دشولها) - اعصابی که از کف دست به ریشه انگشتان

متصل می شود (مقصود بین سم و کفشک است یا پاشنه و ساق) - حدقه چشم - فضولات داخل احشاء - استخوان - پوست (با توجه به نظر مرجع تقلید در بعضی موارد) اعضائی که ظرفخون یا مجرای خون - مجرای بول یا ظرف بول می باشد (رگها و دل - مثانه و حالب و قلوه ها) خوردنشان مکروه می باشد (از حضرت رضاست که نبی گرامی بدون این که قلوه ها را حرام کنند نمی خوردند (کان النبی لا یاکل الکلیتین من غیر أن یحرمها لقربهما من البول) زیرا به بول نزدیک اند.

خرید و فروش : خون - غده ها - سپرز - مغز حرام (نخاع) - دنبلان (بیضه ها) آلت نری (قضیب) گوشه های دل حرام است. از حضرت علی است که طحال را خورید که جایگاه خون فاسد است و از خوردن غده های گوشت بپرهیزید که آن رگ جذام را تحریک می کند (آیا سرطان زاست؟) لاتاکلوا الطحال فانه بیت الدم الفاسد و اتقوا الغدد من اللحم فانه یحرک عرق الجذام) و از حضرت صادق است که بیضه ها برای آن حرام شده اند که جای به کارگیری زناشوئی و مجرای نطفه است (و حرم الخصیتان لانهما موضع للنکاح و مجری للنطفه).

باز رژیم همه چیز خوری

از قدیم این اختلاف بوده و هنوز هم هست و یک عده افراط و دسته ای تفریط کرده و می کنند. امروزه در هندو ژاپن و چین کسانی هستند که گوشت خوردن را حرام دانسته و در میان آنان کسانی که از این حد نیز تجاوز کرده حکم حرکت بر هر چیزی که از حیوان بدست می آید از شیر و فرآورده هایش و تخم و ... نهاده اند.

دسته دیگر کسانی هستند که در مقابل دسته اول قرار دارند یعنی دسته اول که قرآن به آنان می فرماید

«قل من حرم زینه اللّه التی اخرج لعباده و الطیبات من الرزق» چرا طیبات رزق و پاکیزههای از روزی را بر خود حرام کردند دسته دوم اند که به کیفیت و کمیت غذا توجه نداشته در برابر این دو آیه که مربوط به کیفیت غذا و کمیت آن است قرار دارند: فلینظر الانسان الی طعامه » - «کلوا و اشربوا و لاتسرفوا» که نمی دانند چه می خوردند و چه اندازه می خورند!

دسته وسط آنانند که همه چیز خوارند اما کیفیت و کمیت غذا را منظور داشته در قلمرو کیفیت غذا به حلال و حرام بودن - طیب و خبیث بودن - حسن و سوء بودن، پاک و نجس بودن و ... و در زمینه کمیتی غذا به لقمه های کوچک - خوب جویدن - کالری - خوب انتخاب کردن - عناصر را به اندازه برگزیدن و سعی در رساندن مواد ضروری به بدن توجه دارند و خلاصه دسته سوم کسانی می باشند که توجه به سود و زیان آنچه به بدنشان وارد می شود دارند.

لابد می دانید چنگیز چون به سوی کشورش بازگشت نزدیک های مرگش به سوی تبت لشکر کشید و با آنان جنگی سخت کرد و پس از جنگ گفت میل دارم عده کشتگان را بدانم یکی پیشنهاد کرد هر هزار کشته یک نفرشان را به نیزه ای بیاویزند و در نتیجه سیصد انسان آویزه داشتند سپس شورائی کرد و تصمیم بر این داشت که چون احتمال دارد چینی ها پس از مرگ بر فرزندانش بشورند به کلی حتی یک نفرشان را زنده نگذارد که بنابر پیشنهاد یکی از سرداران مورد علاقه اش که نسل چینی داشت کار را به جریمه و

مالیات های سنگین برگزار نمود ، حال از شما می پرسم اگر بین چنگیز کسانی به علت ترحم بر حیوانات از خوردن گوشتشان یا شیرشان دم از نخوردن بزند شما به او چه خواهید گفت؟ یا اگر نوکران استعمار برای اینکه ما نخوریم و به اربابانشان برسد اگر گفتند چه می گوئید؟

احساس در انسان فوق العاده و درد و الم را به شدت درک مرده و می نالد همان زخمی که بر کپل خر است و پاردمی بر آن و باز بار می برد و رنجی ندارد اگر مختصرش به انسان برسد دردناک است و در آنها که به او عصب کمتری دارند شاید هیچ گونه احساسی نباشد و کشتن زنبوری یا حشره ای بدون درد خواهد بود و با توجه به دستورات اسلامی (کارد تیز - زدن رگهای مخصوص - معطل نکردن - و ...) دیگر گوشت نخوردن به خاطر زجر کشیدن حیوان زجر دادن به انسانهاست. به علاوه زخمی که قرار است بدون علم وارد شود رنج قبلی هم ندارد در حالی که صدها گوسفند را کشته اند قوچی در آن زاویه به دنبال میشی است و دیگری به خوردنش مشغول و حتی مرغی که بر مرغ تازه گذشته منقار می زند و هرچه در میان آدمیان چون حیوان بل هم اضل فعلا این چند اصل مسلم نیز مستقر است ولی در صورت رعایت مقررات اسلامی (حیوانی در برابر حیوانی کشته نشود - به او آب داده شود - خسته نباشد - از خواب و آزامش و شب جدا نشود و تربیت شده دست خودش نباشد که خود آدمی ناراحت نشود و ...) باز می بینیم جای بهانه ای باقی نخواهد ماند و اگر تابع قوانین طبیعی نیز باشیم در طبیعت حیوانات درنده ای را می بینیم که طعمه اشان گوشت قرار داده شده است و دندانی

دارد برای بریدگان و چنگالی بری پاره کردن و طبیعتی برای شکار نمودن، بهترین نباتات برای وی چون سنگ و زمین است و بدترین گوشتها جهتش لذیذترین اطعمه. به علاوه اگر شیر که فرآورده یک صاحب حیای است و عسل که محصول ذی حیات دیگری است بد بود چرا حیوان بیشتر از نوزادش بیشتر از خوراک خود و فرزندانش آن را فراهم می سازد و آیا صلاح است که کرکشان را باد ببرد و پشمشان در میان بوته ها بماند و انسان از آنها استفاده نکند. چه زیبا و عالی فرموده است قرآن کریم: قل لا اجد فیما اوحی الا محرما علی طاعم یطعمه الا ان یکون میته اودما مسفوحا او لحم خنزیر فانه رجس او فسقا اهل لغیر اللّه به (بگو ای محمد از چیزهائی که به من وحی شده طعامی را نمی یابم که برخورنده حرام شده باشد مگر اینکه مردار یا خون ریخته یا گوشت خوک باشد که آن پلید است و حیوانی و غذائی که نام خدا را بر آن نبرده باشند).

دانستنیهائی از گوشت

همانگونه که با جلوگیری از تلفات امراض نباتی به وسیله حشرات - اصلاح نباتات و بذر - طریق استفاده بیشتر از زمین زیر کشت - بردن زمین های بایر به زیر کشت و ... می توان فوق العاده به محصولات غذائی نباتی جهان افزوده می توان در اثر اصلاح نژاد - تغذیه بهتر حیوان - مبارزه با امراض حیوانی و ... محصولات غذائی حیوانی جهان را نیز افزایش کلی داد.

خوردن گوشت خونخواران و درندگان در اسلام تحریم شده و بعضی انواع حیوانات آبی که در قسمت مربوط به ماهی از

بسیاری آن ها نام برده شده همچنین خوردن حیوانات زهر دارد چون مار و عقرب و ... و حیواناتی که علاقه به خوردن کثافات دارند چون خوک و موش و ... و حشرات پلیدخوار چون کیک و پیش و زنبور و پشه و ... و از ماهیان آنها که فلس ندارند و سنگ پشت و زالو و ... از پرندگان آنها که سنگدان و چینه دان و خارک پا ندارند و در موقع پرواز بال زدنشان بیش از پهن کردن بالشان نباشد و ...

گوشت انعامی که بدنشان قوی است چون استر و بعد از آن اسب و خر مکروه می باشد و از چارپایان وحشی گوشت گاو کوهی - قوچ کوهی - آهو - گور خر - الاغ وحشی و ... حلال و از پرندگان کبوتر - قمری - کبوتر دشتی (ورش) - دراج - کبک - تیهو - سنگ اشکنک (قطا) - کلنک (کروان) - مرغ - خروس - گنجشک اهلی - مخل (دوبی که جوجه ملخ است و بال در نیاورده مستثنی است)و ... حلال می باشد از پرندگان نیز هدهد - پرستو - فاخنه - چکاوک - تغدری (حباری) - سبز قبا (صرد) - صوام - شقراق مکروهند.

از پوست حیوانی که به طریق اسلامی ذبح نشده انتفاع جائز نیست و پوست سگ و خوک به هیچ وجه تذکیه نمی شود.

جنینی که در شکم مادرش بود با تذکیه حیوان بطریق ذبح اسلامی فرزند نیز به تبیعت مادر تذکیه شده است و در صورتی گوشت جنین حلال است که دارای مو یا کرک باشد و در ضمن ذبح مادرش در شکم مرده باشد و اگر زنده خارج شود باید ذبح اسلامی بر وی انجام گیرد (در هر مورد قرار برا این شد هر کس به مرجع تقلید خود

مراجعه نماید) امروز عقیده دارند که احتیاج به مواد سفیه های ایجاب می کند اسیدهای آمینه چندی کم شود و در نتیجه به طرز محسوسی باروری حیوانات زیاد می شود و دلیل صحت این مسئله آزمایش و تجارب شگفت انگیز اسلوناکر J.R.Slonakerمی باشد: به دسته های متعددی از موشها مقدار مختلف مواد سفیه های داد و آثار تولید مثل را روی شش نسل آنان مورد مطالعه قرار داد و در نتیجه العام داشت: رژیم های سرشار از مواد سفیه های که بیش از 18 درصد کالریهای جذب شده دارد برای تولید مثل نامساعد بوده دوره عقیم شدن را طولانی می سازد و دوره بارداری ماده ها را به تأخیر و تعداد بچه ها را در هر زایمان کم می نماید.

در جلد ششم شرح داده شده چه عواملی در تغییر شیر مؤثر بوده کدام هایش در شیر موجب فساد و کدام سبب بهبود شیر می گردد طعم و مزه گوشت نیز همانند شیر بر حسب روابطی از حیوانات تفاوت می کند چنانچه گوشت گوساله به علت جوانی و نرمی آن و نیز حتی گوشت مرغ و ماهی زیاد طرف دار داشته بر حسب تغذیه حیوان فرق کرده و مناطق نیز در دگرگونی آن مؤثرند.

یک مهمانی کارگری

زمانی که کار ماهیچه ای صورت می گیرد تبادلات گازی و مصرف انرژی کاملا بالا می رود مثلا برای یک ساعت کار و حمل 25 کیلوگرم به مسافت 4800 متر در زمین هموار مصرف انرژی 420 درصد به مقدار کمینه افزوده می شود و مقدار کاری که یک کارگر به طور متوسط در هشت الی نه ساعت می تواند انجام دهد قریب صد هزار کیلوگرم

متر است و اگر انرژیهای لازم برای حرکات تنفسی و قلب تند شده که در ضمن کار پیش می آید در مورد یک کارگر خوب حساب کنیم دویست و شصت هزار کیلومتر است که برابر 611 کالری باید جیره اضافی مصرف نمود و بلکه بیشتر زیرا بدن نیز مانند ماشین های صنعتی هیچ وقت صددرصد انرژی را به کار مبدل نمی سازد و محصول و راندمان با آن که بیشتر از ماشین است همیشه نسبت به انرژی به کار رفته فوق العاده کم می باشد لذا جیره اضافی کار را باید به توسط تجربه تعیین نمود که غذاشناسان 1500 گرم نشاسته 90 گرم چربی و 150 گرم مواد بیاض البیضی برای کارهای سخت معین نموده اند فراموش نفرمائید که تازه مسلمانانی که برای دفاع مولد و موطن نبی گرامیشان بلکه برای نصرت خدا و یاری اسلام به حفر خندق مشغول بودند کارگر خوبی حساب شده و از جان و دل کار کرده و کارشان از لحاظ بدنی سخت بوده است.

در جیره های غذائی می توان مقداری از هر یک از مواد سه گانه را حذف نموده و به دو تای دیگر افزود مثلا مقدار کمتری مواد سفیده ای مصرف نمود و به جایش چربی و نشاسته بیشتر خورد یا بر عکس چربی کمتر بوده و نشاسته بیشتر و بر حس محاسبه روبلر 100 گرم چربی و 243 گرم سفیده ای و 132 گرم نشاسته و 256 گرم گلوکز با یکدیگر برابرند یعنی اگر 20 گرم چربی غذا را کم کنیم باید به جایش 51 گرم قند یا 48 گرم البومین بیفزائیم که دارای مقدار مساوی انرژی هستند ولی حذف کامل مواد سفیده ای و نشاسته ای ممکن نبوده و با ادامه زندگی منافات دارد، به هر صورت همین که یکی از حفر کنندگان خندق عصر بعد از پایان کار نبی گرامی استدعا کرد

دعوتش را برای خوردن نان و آب گوشت پاچه قبول فرمایند و حضرت به اتفاق یارانش به خانه وی رفتند و خستگان را به نشاسته و مواد سفیده ای کافی رساندند جالب ترین مهمانی کارگری را که جنبه علمی و غذاشناسی دارد انجام گرفته است.

البته با توجه به اینکه محمولات را باید از پله بالا آورد از سراشیبی با محمول بالا آمدن سخت ترین کارهاست و بیشترین انرژیها را لازم دارد.

جگر

جگر از بسیار قدیم برای تغذیه و کم خونی مورد توجه قرار گرفته است (1).

کبد انسان بزرگترین غدد بدن است به وزن تقریبا 1500 گرم و رنگ خرمائی و شکل بیضی و واقع در زیر حجاب حاجز بالا و راست شکم و مرکب از قطعاتی به نام لبول (Lobuls) و دارای ترشح خارجی به نام صفرا و ترشحات داخلی که به خون می ریزد.

کبد دارای اعمال چندی است:

1 - عمل کلیکوژنیک که از مواد قندی گلیکوژن ساخته در خود ذخیره می نماید و در موقع لزوم توسط آنزیم مخصوص (گلیکوژناز) آنها را هیدرولیز نموده و به گلوکز مبدل ساخته به خون و بدن می دهد.

2 - اوره سازی است که از ازت مواد سفیه های - 80 - 90 درصد) جذب شده به شکل اوره دفع می نماید.

3 - عمل تولید اسید اوریک و اسید هیپوریک که از تجزیه مواد

1- اقتباس از رساله دکترای آقای دکتر حسین عصاریان بشماره 767 دانشکده داروسازی.

سفیده ای وارد شده به بدن اسید اوریک و از ترکیب اسیدبنزوئیک با گلیسین اسیدهیپوریک که یک عمل ضد سمی است ساخته می شود

4 - فیبرینوژن سازی

5 - ساختن پروترمبین 6 - تولید و ترشح هپارین 7 - ساختن مواد چربی و سفیده ای 8 - عمل ضد سمی 9 - ذخیره کردن آهین و مس 10 - عمل خونسازی 11 - عمل ویتامین سازی.

یکی از کارهای مهم جگر عمل ویتامین سازی است به وسیله تبدیل کاروتن (پرو ویتامین A) به ویتامین Aدر سلولهای کوپفر تحت اثر آنزیم مخصوصی به نام کاروتناز.

در جگر ویتامین های زیر بر حسب میلی گرم در صد جگر یافت می شود.

ویتامین 6 -B(6/0 66/0) - ویتامین 5/10) PP) - ویتامین 27) C) - بیوتن (96%) - ویتامین K 1-)) - ویتامین 0125/0-0025/0) D)

ترکیبات کلی جگر به قرار زیر است (درصد گرم).

آب (05/70) - پروتئین (37/20) - ازت تام (26/3) - پورین (123/0) - چربی (98/2) - هیدراتهای کربن (53/2) - دکستروز (22/2) - گلیکوژن (05/1) - فسفر تام (358/0) - فسفر آلی (259/0) - فسفر معدنی (99%) - خاکستر (22/0).

در جگر گوسفند آب 75 و خاکستر 2 و چربی 2/2 درصد می باشد.

جگر سالم در گاو به رنگ قهوه ای تیره و در بز و گوسفند مایل به قرمز است.

غلظت و سفتی جگر به اندازه ای است که در مقابل انگشت مقاومت می نماید ولی اگر غشاء خارجی آن را بردارند مقاومت چندانی ندارد. بافت حجر از سطح خارجی آن روشن تر بوده و مشبک و خرمائی است.

جگرهای چسبناک و متلاشی شده عموما غیر سالم و اغلب گاز دار و دارای انگل می باشند.

برای وقوف بوجود انگل باید مجاری صفراوی جگر را عرضا قطع کرد و آن را فشار داد تا کرم خارج شود.

کرمهائی که در جگر دیده می شوند بیشتر کرم فاسیولاهیاتیکا (Faciola hepatica)و اکینو کوکوس گرانولرزوس (Echinococus, Granulosus) و سیستی سرکوس پوویس (Cysticercus Boyis) است که لاروکرم تنیاساژنیاتا می باشد.

جگر به علت دارا بودن ویتامین 12B و اسید فولیک و آهن در کم خونیهای گوناگون مانند کم خونی حاملگی و کم خونی ناشی از خونریزیها و کم خونیهای حاصله از انگل های داخلی و بیماریهای عفونی مصرف می شود.

چون در جگر ویتامین A و D وجود دارد استعمال کافی آن کمک زیادی به جلوگیری از بروز بیماریهای گز رفتالمی و شب کوری و بیماری هیکان و بیماری نرمی استخوان می نماید.

جگر مبتلا به انگل از لحاظ ذخیره ویتامینی فقیر است.

پودر خشک شده جگر مدر و ضد سم بوده و از هر کیلو جگر 240 گرم پودر بدست می آید. که باید دور از هوا و حرارت نگهداری شود و مصرف روزانه آن 500 گرم می باشد.

مایع جگر است ولی پروتئین های آن گرفته شده به عنوان کم خونی و مقوی مصرف می شود و قسمت غیرمحلول جگر که دارای اندکی از ویتامین ها و اسید فولیک و ویتامین 12B و ریبوفلاوین و اسید نیکوتینیک می باشد.

عامل ضد کم خونی بر خلاف تصور در جگر خام و جوشانده هیچگونه اختلافی ندارد و در جگر گوسفند بیشتر از سایر جگرهاست و باید بین 200 - 500 گرم روزانه مصرف نمود ولی چون از لحاظ یک نواختی و مزه خوردنش مشکل است محلولهای تزریقی آن تهیه گردیده به طوری که یک گرم آن برابر 300 تا هزار گرم جگر تازه می باشد که به مدت چند هفته یا ماه باید آن را در کم خونیهای خطرناک استعمال نمود و در هر زمان مخلوط آن با ویتامین های ب و آهن اثر بیشتر و بهتری دارد.

جگر از غذاهای بسیار قابل هضم است که فقط کمی جسم غیر محلول که منحصر به هسته نوکلئینی است باقی می ماند.

از ویتامین های موجود در جگر و خواص آنها در جلدهای قبلی شرحی داده شد و اینک جملاتی راجع به آن موادی که در جگر یافت شده و قبلاً بیان نگردیده است.

اسید فولیک (Acide Folique) در 1940 یک حالت کم خونی توام بااختلال نمو را بوسیله رژیم مخصوصی که در جوجه های تازه از تخم درآمده ایجاد کرده بودند مشاهده شد

که با دادن جگر مرتفع گردید و بعد عصاره مربوطه از جگر سال بعد از اسفناج جدا شد و بالاخره به صورت کریستالیزه از جگر جدا گردید جسمی است بلوری زرد، نارنجی، در الکل بسیار محلول و در آب سرد کم محلول و احتیاج روزانه به آن یک میلی گرم و برای کم خونی 2-3 میلی و در کم خونیهای حاملگی (10 میلی گرم از راه خوراکی) داده می شود و در کم خونی های کودکان و جهت رشد و مخصوصا ساختن گلبولها و بیماری پلاگر و کم خونیهای حاصله از تشمع کبدی مصرف دارد.

بوتین (Biotine) یا ویتامین H که آن را ویتامین پوست نی گویند و در مخمر آب جو و جگر و زرده تخم مرغ هم یافت می شود. این ویتامین در تشکیل کوفرمانی که برای نقل و انتقال گاز کربنیک و هیدرژن لازم است دخالت کرده - نمو نسوج را مساعد و سنتز لیپیدها را در کبد تحریک می کند و به وسیله آویدین سفیده تخم مرغ بی اثر می شود و در اختلالات حاصله از رژیم پروتئین ها و برخی اختلالات پوستی چربی دارد مصرف می شود. (روزانه یک صدم میلی گرم)

دانستنیهائی چند از خرگوش

خرگوشها رقص دسته جمعی دارند. جراحتی بر دارند ممکن است صدای فریاد شبیه انسان داشته باشند.

خرگوشی در ارتفاع 1800 متری کوه های آلب است که در زمستان به رنگ سفید در می آید. انزوا را دوست دارد. گوشهایش برای شنیدن صدا فوق العاده حساس است. هنگام خطر دندان

قروچه می کند که صدایش را می توان شنید. انسان به هر چیز نزدیک شود آن را بزرگتر می بیند اما هرچه به خرگوش نزدیک شود کوچک تر می گردد تا حدی که دیگر فرار کند. تا چهار متر می توان پرش طول کند در عسات می تواند هفتاد کیلومتر بدود - علفها و به ویژه شبدر را دوست دارد. چشمهایش طوری طرفین قرار گرفته که جلو را خوب نمی بیند و هنگام دویدن گاهی به چیزی خورده می میرد. خرگوش آنقدر انزوا طلب است که نر و ماده نیز به ندرت باهم هستند و گاهی نیز 10-12 عدد قطار شده تمام ادای اولی را در آورده از آن تقلید می نمایند و در بهار خرگوشهای نر به ماده ها زیاد احترام می نمایند و حتی بین نرها بر سر ماده ها جنگهای خونین روی می دهد.

سگ و روباه و ... از بوی خرگوش او را تعقیب می کند لذا خر و گوش اولا مسیر خشک را انتخاب می کند زیرا مربوط باشد نگهدارنده بوست ثانیا همین که دشمن را در تعقیب خود دید پس از طی مسافتی یک دایره می چرخد با به چپ و راست می رود ناگهان پرش طولانی می کند تا دشمن در ناحیه مذکور جهت را گم کند و گاه که کار دشوار شد خود را به آب می زند.

طرز نگهداری خرگوش ماده از نوزادش عجیب است و به هر حیوانی که مزاحم فرزندانش شد حمله می نماید و همیشه یکی را برای مراقبت چند فرزند دیگر انتخاب می کند و اگر انسان به نوزادان خرگوش نزدی شود می بیند همیشه یکی از آنها پایش را به زمین می کوبد.

خرگوش در سر بالا بهتر از سراشیب می دود زیرا پاهایش

بلندتر است. خوردن گوشت خرگوش حرام است.

دانستنیهائی چند از شکار

شکار در قدیم برای رفع گرسنگی بوده کما آن که هنوز در بعضی نقاط زمین با شکار تغذیه می کنند ولی در کشورهای متمدن شکار جنبه تفریح دارد.

چون شکار برخلاف حیوانات اهلی مرتب در حال حرکت و چراست آلبومین بیشتر و چربی کمتری در گوشتش می باشد.

گوشت شکار اشتها را زیاد و گوارش را تحریک می نماید مخصوصا گوشت کبک تقویت کننده قوه باه می باشد ولی به علت تحریک قلب و اعضاء زود آنها را خسته می سازند در مفصلی مزاجها و کبدی - قلبی - کلیوی گوشت شکار زیاد خوردن ممنوع می باشد همینطور در کسانی که اگزما دارند مضر است. چون گوشت شکار اغلب با غذاهای سنگین بر سفره اعیان (شکارچیان غیرحرفه ای) صرف می شود مضر می باشد.

راجع به شکار مسائل فراوانی است که می توان به سهولت از آنها کسب اطلاع نمود (حتی از رساله های عملی).

یک مطلب از روغن حیوانی

کم و بیش راجع به روغن ها و این که کدام یک (نباتی - حیوانی) کمتر برای بدن زیان آورند مطالبی ذکر شد و تقریبا خلاصه اش طرفداری و تشویق از خوردن نوعی روغن نباتی بود که

قبلاً بحث شد اما دو نفر به نامهای پرفسور لمبکه و دکتر فرام آلمانی عقیده دارند چون روغن های حیوانی از اجزاء حلقوی ترکیب یافته اند به سهولت در روده جذب و حل می شوند و روغن نباتی فاقد چنین خاصیتی است و به علت اینکه دارای مقدار زیادی اسید لینول می باشد برای سلامتی مضر می باشد دو دانشمند مذکور همچنین اعلام داشته اند تصور این که روغن های حیوانی موجب افزایش کلسترل در خون می شود از نظر علمی بی اساس است (به علاوه هم اکنون یکی از پزشکان اظهار عقیده کرده رسوب کلسترل در جدار عروق بدن یک عمل دفاعی بدن یک عمل دفاعی بدن بوده و رگهای بدن که به علت بیماری گشاد شده اند بدن به دفاع پرداخته با رسوب کلسترل آنها را تنگ تر و معتدل می سازد).

مطلبی از روغن نباتی

بیشتر روغنهای نباتی مایع هستند مگر اینکه با نشانیدن هیدرژن (هیدرژناسیون) روی اتصال مضاعف روغن مایع در صنعت مارگارین و روغن جامد بدست آورند.

در 1869 کمبود کره در اروپا سبب شده ناپلئون سوم دستور تهیه روغن جامد بدهد و ماک موریس موفق شد عمل مذکور را انجام دهد ولی قدم اساسی در 1912 برداشته شد که همان هیدرژناسیون و تبدیل گلیسریدها به چربیهای سفت باشد.

روغنهای نباتی مایع دارند ویتامین F می باشند چون تبدیل به جامد شوند قسمت اعظم آن تغییر شکل مییابد.

روغن نباتی هم مانند سایر مواد غذائی از دستبرد خیانت

آمیز تقلب کار بشر روز در امان نمانده و یک راه انتخابی شیادان به منظور مذکور افزودن روغن پارافین به روغن نباتی و هم حیوانی است پارافین که روغن معدنی بی اثری است و قابل جذب نمی باشد جدار روده ها را آغشته کرده مانع ترشح غدد مترشحه روده ها می شود و از طرف دیگر با ایجاد فاصله بین جدار و غذا در عمل جذب آن قسمت از مواد غذائی که باید با روده در تماس باشد تولید اشکال می نماید و بدتر از همه که ویتامین های آ و د و ا و کا که در روده و محلول در چربی اند در پارافین حل و با مدفوع دفع می گردد و امروز حتی به پزشکان توصیه می شود که در معالجات خود روغن معدنی تجویز نکنند.

امروز گردو - کنجد - منداب - میخک - الفت Colza و ... روغن نباتی تهیه می نمایند و از همه بهتر روغن زیتون است (در صورتی که با فشار اول بدست آمده باشد و در جلد بعد راجع به زیتون شرح داده خواهد شد) و شرح هر کدام در جلدهای بعدی قسمت مربوطه داده خواهد شد.

فرق روغن طبیعی و مصنوعی

توجه بفرمائید که مقصود روغن مصنوعی است نه نباتی و به طرز تهیه آن به اختصار در همین جلد اشاره شده است: فرق عمده این است که روغنهای طبیعی همه از اسیدهای چرب مولکولهای دارای تعداد اتمهای زوج کربن می باشند در صورتی که روغن مصنوعی تقریبا 50 درصد اسیدهای چرب با زنجیرهای اتمی فرد کربن را دارا است.

20 - 30 درصد اسیدهای چرب مذکور دارای ملکولهای به شکل زنجیرهای شاخه دار می باشند همین طور باقیمانده اسیدهای شاخه دار باعث ازدیاد مقداری دی کربوکسیلیک می گردد که با ادرار دفع می شود.

مواد خوراکی مصنوعی

به منظور حفظ مقام اعتمادی که نسبت به ساختمان من و سلوی دارم و در همین کتاب درباره اشان در مقام بحث از آن دو بر آمدم به عنوان امکان ساختن مواد خوراکی مصنوعی سخن تازه ای شروع می نمایم.

در 1964 میلادی الکساندر نسمیانوف عضو آکادمی علوم شوروی خاویار سیاه رنگ مصنوعی را ساخت آن چنان که چون بر سر سفره گذاشته شد از لحاظ رنگ و طعم و بو و شکل با نوع طبیعی آن یکسان بود.

امروز همه ویتامین ها مصنوعا ساخته می شود. ترکیب صنعتی روغن ها مسئله حل شده ای است. مواد نشاسته ای قندی فراوان است و لزومی به تهیه و توجه به اینکه مصنوعی تهیه شود نیست. اما آنچه بشریت کمبود دارد مواد آلبومین دار می باشد که به ترتیب در سویا - پنیر - نخود - لوبیا - گوشت - ماهی - تخم مرغ - نان - شیر - سیب زمینی (35-30-19 الی 20-14 الی 20-12 الی 16-12 الی 13-5 الی 10-3-2 درصد) یافت می شود مسئله گرسنگی جهانی مربوط به همین آلبومین می باشد.

امروز بشر ناظر پیشرفت صنایع فلزی و تهیه نیرو بوده و از

طرفی نگران توقف صنایع شیمیایی در مورد انعام و دام می باشد که به همان وضع چند هزار سال قبل مورد استفاده قرار می گیرند از این رو برای رفع نیازمندیهای مواد آلبومینی هم اکنون تلاشی چشمگیر اعمال می گردد.

برتر بودن آلبومین صنعتی عللی دارد: دیرتر در هوای معمولی فاسد می شود - با مواد اولیه کمتری محصول بیشتری بدست می آید (چنانچه کودی که به زمین می دهند همه به مصرف درخت نمی رسد ولی اگر آلومین صنعتی تهیه شود هدر نمی رود) - کمتر مورد خطرات واقع می شود (سیل - سرمازدگی - صاعقه - کم آبی و ...) از لحاظ کیفیت نیرو بخشی و غذا دهی نیز مواد خوراکی مصنوعی ارزش بیشتری دارد - در مقام مقایسه ارزانتر تهیه می شود.

اما تاکنون چه پیشرفتهائی در ساخت مصنوعی اسیدهای امینه به عنوان غذای فردای بشر نصیب انسان شده است : میتونین اولین اسید امینه ای است که در دو شکل اینزومر در غذای انسان به کار می رود و فقط به صورت ایزومر Laveo در طبیعت یافت می شود و در صنعت آن را با امتزاج اکرولئین با متیل مرکاپتان که بعدا به آمینو نیتریل با هیدانتیرین و بالاخره به میتونین تبدیل می گردد.

لیسین که به آسانی تهیه شده - ترینین که در آن گلیسینات مس به عنوان ماده اولیه به کار رفته - تریپتوفان که گرانترین بدست آمده اسیدهای آمینه در اثر تخمیر میکروبیولژیکی یا از جوانه های غلات که در آنها اسیدهای آمینه به خصوصی تمرکز می یابد و این کار روی ذرت انجام شده که جوانه هایش دارای لیسین می باشد.

امروز تهیه هرمونها - ترکیبات غذائی (ویتامین ها - اسیدهای امینه) هنر و صنعت عجیبی است که در واقع نوعی افریدن طبیعت به شمار می رود که بر مبنای حدیث قدسی خلقت انسان به مثل یا مثل ذات مقدسش استوار گردیده است.

در جنگ دوم سالهای 1940 - 1945 در آلمان موفقیتهائی در ساختن اسیدهای چرب با زنجیرهای بلند بوسیله اسیده کردن بنزین بدست آمده در اثر اکسیده کردن پارافین با اکسیژن هوا در مجاورت کاتالیست پرمنگنات سنتز مذکور عملی گردید (زغال را هیدرژنه کردند در 320 و 450 درجه جوشاندند و در ظرف آلومینیومی سیلندر دار 10-20 تنی اکسیده کردند و بعد محلول آبکی 2-5 درصد پرمنگنان به آن افزودند آب جوشید و بخار شد و هوا 24 ساعت از میان پارافین که در 105 درجه حرارت نگه داشته بودند عبور کرد و در مدت مذکور 21 آن به اسیدهای چرب مبدل گردید) این روغن بسیاری حیوانات آزمایش شد (موش - خوک هندی - خرگوش - انسان) ولی استعمال آن در بدن کاملا مانند روغنهای طبیعی نبوده است.

از علم صنعت شیمی که امروز با زیست شناسی سرو کار عجیبی یافته چنین بر می آید که اگر کمبود کاغذ یا مکان یا ... تنها مانع پیشرفت نسل بشر در آینده است بدون شک به هر قیمتی است می توان غذای بشریت را در کارخانجات تهیه کرده تحویل داد.

اربعه تهرم قبل اوان الهرم اکل القدید و القعود علی النداوه و اصعود فی الدرج و مجامعه المجوز از کلمات حضرت صادق است (1). که چهار چیز آدمی را پیر می کند قبل از رسیدن زمان پیری: خوردن قدید (گوشت مانده) و نشستن بر مجالس شوری و پیشوائی بر مردم و فعالیت زیاد اجتماعی - بالا رفتن در مدارج و مناصبت که محتاج به کار و فکر زیاد است و مجامع با پیران.

بحث از گوشت قدید است که در قدیم به پاره های بزرگ و کوچک تقسیم و کوبیده و در آفتاب یا سایه آن را خشک می کردند که خود معلوم است محیط خوبی برای نشو و نمو میکربهای می باشد به ویژه گوشتی که در سایه خشک شده است کاملا غیر بهداشتی می باشد.اما اگر آن را نمک سود کنند همان گونه که در بحث از کنسرو کردن گفته شد می توان از آن استفاده نمود و حضرت صادق نیز اجازه استفاده از آن را داده می فرماید قطعه گوشت را که با آتش قدید کنند و بر آن نمک بپاشند و در سایه خشک نمایند می توان خورد (عن ابی عبد اللّه قال قلت له اللحم یقد د و یذر علیه الملح و یحف فی الضل فقال لاباس باکله فان الملح قد غیره) و ما می دانیم نه تنها گوشت چاق نمیکند بلکه گوشت قدید چه نمک سود چه غیر آن موجب نمی شود حتی اگر ابتلائی پیش نیاورد سبب چاقی شود و با توجه به دانستنی هائی از گوشت که شرح داده شد توضیح این مطلب زائد به نظر می رسد و در صورتی که موجب پیدایش درد و رنجی

1- ص 162 جلد دوم زندگانی حضرت صادق.

شد همانگونه که حضرت عسگری فرموده است دیگر لاغری و نقاهت پیش آمده غیر اجتنابی خواهد بود. (ما اکلت طعاما ابقیو لا ایهچ للداء من اللحم الیا بس یعنی القدید - گوشت قدید درد را تحریک و مرض را به درازا می کشاند) از حضرت صادق (ع) است که (ثلاثه لا یوکلن و یسمن و ثلاثه یوکلن و بهزلن اثنان ینفعان من کل شی ء و لا یضران من شی ء و اثنان یضران من کلی شی ء و لاینفعمان من شی ء فاللواتی لا یؤکلن فیسمن اشتشعار الکتان و الطیب والنوره و اللواتی یوکلن فیهزلن اللحم الیابس و الجبن و الطلع و اللذان ینفعان من کل شی و لا یضر ان من شی ء قال السکر و الرمان و اللذان یضران من کل شی ه و لا ینفعان من شی ء اللحم الیا بس و الجبن.

اما سه چیز غیر خورنی که چاق میکند و سه چیز خوردنی که لاغر میسازد دو چیز که سودمند بوده و ضرری نمی رساندو دو چیز زیان آور به همیه چیز که سودی نمی رساند: اما سه چیز غیر خوردنی که چاق می کند زیر پوشش از کتان و عطر زدن و موی زهار ستردن و آنها که خوردنی است و لاغر میسازد گوشت خشکیده و پنیر و شکوفه خرما و دوتاق قطعا سودمند شیرینی طبیعی و انار و دوعدد زیانبخش قطعی گوشت خشک و پنیر میباشد) و باز از آن حضرت است که سه چیز چاق میکند (شستشوی مرتب بدن و بوی خوب و لباس پنبه و ملایم) و سه چیز لاغر میسازد (ادامه در خوردن تخم مرغ و ماهی و شکوفه خرما) ثلاثه یسمن و ثلاثه یهزلن فاما التی یسمن فادمان الحمام و شم الرائحه الطیبه و لبس الثباب اللینه و امااالتی یهزلن فادمان اکل البیض و السمک و الطلع و باز از آن حضرت است که دو چیز همیشه در بدن اصلاح کننده اند و دو چیز همه وقت فساد کن و صالحین انار و آب گرم و مفسدین پنیر و گوشت مانده و بو گرفته میب اشد: شیئان صالحان لم یدخلا جوفا قط

فاصد الا الصلحاء و شیئان فاسدان لم یدخلاجو فاقط صالحه الاافدائ فالصالحین الرمان و الماء الحار الفاتر و الفاسدان الجبن و القدید الغاب.

درباره کلیه مطالب فوق قبلا بحثی یا اشاره ای شده فقط در اینجا لازم است شما را به «الماء الحار الفاتر» آشنا سازم که حضرت می فرماید آبی که بجوشد (سترون شود) و سپس حرارتش آنقدر فرونشیند که بین گرمی و سردی باشد هیچ ضرری به بدن نمی رساند و باز شما را به یاد کلمه سخن از نبی گرامی می اندازم که درجلد سوم آورده ام که چگونه دستور می دهد غذا را با حرارتی متعادل حرارت بدن (سخن) انتخاب باید کرد.

حضرت صادق پیرو فرمایش جدش نبی گرامی که فرمودند گوشت سید طعام ها در دنیا و آخرت است می فرماید گوشت سید نان خورشها در دنیاو آخرت است «سید الادام فی الدنیا و آلاخره اللحم» یعنی خوردن نان را با گوشت تجویز می فرماید و در این باره خبر نسبتا مفصلی از نبی گرامی داریم : کان النبی یاکل اللحم طبیخا و بالخبز و یأکله مشویا بالخبز .... نبی گرامی گوشت پخته با نان و گاهی گوشت بریان با نان خوردی و هرگز از نان سیر نخوردی و دوست ترین طعامها نزد وی گوشت بود و فمود که گوشت در قوت شنوائی و بینائی می افزاید آن حضرت تردید با گوشت و کدو خوردیو دست داشتی گوشت مرغ خانگی خوردی و گوشت وحشی و گوشت مرغ صید کرده خریدی اما خود صید نکردی و دوست داشتی که صید کرده را پخته نزد وی آورند و از گوسفند پاچه و دست و گوشت شانه را دوست داشتی.

نبی گرامی فرمودند ما پیامبران به گوشت معتادیم.

زراره گوید در خدمت امام باقر بودیم چهارده روز در ماه شیعیان گوشت خوردیم.

حضرت کاظم فرماید گوشت کبک ساق را قوی و تب را می برد.

حضرت باقر گوشت قطا را برای یرقان و گوشت حباری را جهت بواسیر و درد پشت و قوه باه سودمند می دانستند.

نبی گرامی گوشت دراج را برای رفع غم و فرونشاندن تب و خشم مفید میدانستند.

حضرت کاظم به مردی که عرض کرد حجامت میکنم ضعف زیاد دارم فرمود پس از حجامت ماهی بخور و ...

بهداشت گوشت از زکریای رازی

زکریای رازی را تا حدودی معرفی کردم و در جلد چهاردهم بود که برخی از آن چه در بزرگواریش غربیها نقل کرده بودند نوشتم هم اکنون راجع به گوشت و فرآورده هایش به اختصار مطالبی ذکر می کنم (1).

گوشت بر دو نوع است طری (تازه) - قدید (کهنه یا نمک سود).

گوشت خاصیت غذائی زیاد داشت خوراکی نیکوست از آن خون سالم بسیار تولید می شود خوراک اشخاص سالم و نیرومند است و خسته و رنجور نباید مدتی طولانی گوشت بخورد که به امتلاء مزاج دچار می شود مصرفش بر حسب نوع جنس و زمان خوردن و محل مصرف و اندامهای حیوان تفاوت می کند . گوشت

1- منافع الاغذیه و مضارها تألیف ابوبکر محمد بن زکریا رازی ترجمه دکتر علوی نائینی.

حیوانات صحاری خشکتر از اهلی و از جوان رطوبت بیشتری دارد و خاصیت غذائی بیشتر و فضولات زیادتر. گوشت قرمز بیشتر ماده قابل جذب دارد و دفعش کندتر و اگر چرب باشد غذائیت کمتر داشته سریعتر از لوله هاضمه پائین می رود. اندامی از حیوان که حرکت بیشتر داشته مانند پاچه ها خاصیت کمتری دارد. گوشت له شده که با حبوبات و سرکه تند تهیه شود هضم سریع غذائیت کم دارد و گوشت نیم پخته غذائیت بیشتر و هضم دیرتر خواهد داشت.

گوشت پرندگان سبکتر و خونی که از خوردن گوشتشان به وجود می آید رقیقتر و فضولات کمتری داشته و گوشت پرندگان آبی و باطلاقی و گوشت های غلیظ که غذائیت بیشتر دارد برای کارگران و زحمتکشان و ورزشکاران مفیدتر و برای ضعیف و کم کار گوشت لطیف و کم قوت مناسب تر است. گوشت کم رطوبت برای بیماریهائی که با رطوبت همراه است چون استسقاء (آسیت) و گوشت مرطوب جهت بیماریهای خشک چون تب لازم (سل) بهتر است.

گوشت میش از گوشت بز خاصیتش بیشتر و حرارت و رطوبت بیشتر به مزاج می دهد و فضولاتش زیادتر و خون حاصله از خوردنش با قوامتر و دارای لزوجت بیشتری است و از خونی که با خوردن گوشت بز حاصل می شود گرمتر است لذا گوشت بز برای مزاجهای پرحرارت و کم کار و کسانی که ورزش نمی کنند مناسبتر است و خوردنش در فصل تابستان کم ضررتر می باشد بر عکس گوشت میش برای سرد مزاجان و کسانی که درد اعصاب دارند و در فصل

سرد و برای کسانی که زحمت می کشد یا ورزش معتدلی دارند و نیروی کافی باید به آنان برسد لازم است و اگر قرار شد کسی برخلاف وضع مزاجی اش گوشت میش یا بز بخورد باید با اضافه نمودن برخی مواد آنها را اصلاح کند که گوشت میش با سرکه افزودن تلطیف و تبرید و با اجسام تلخ (مری) تلطیف و دفع سریع و با ماست و دوغ و کشک یا دانه انار تبرید خواهد شد.

گوشت بهتر است چاق انتخاب شود و با پیاز و روغن زیتون و نخود و شلغم و زردک آن را عمل آورد و قبل و بعد آن سبزی و میوه خورد تا گرمی و رطوبت آن افزوده شود برعکس گوش میش که باید چیزی افزود که تبرید کندو طبیعت خشک یابد.

پس از گوشت میش خوردن شیرینی زیاد جایز و بعد از گوشت بز بسیار کم مجاز و برعکس میوه ترش پس از گوشت میش خوردن مناسب و بعد از گوشت بز باید اندک باشد.

کسی که مدت زیاد گوشت بز می خورد باید گردو و خرما و نارگیل بخورد.

گوشت بزغاله و بره خواص گوشت بز و میش داشته بره هر چه جوانتر باشد گوشتش مرطوبتر از میش و گوشت بزغاله مرطوب تر از بز است. گوشت بزغاله برای مردم متنعم و آسوده بهتر است. زیرا در حد اعتدال می باشد خلاصه در فصل گرما و شهرهای گرم.

مداومت در خوردن گوشت گاو برای کسانی که زحمت نمی کشند ایجاد سختی طحال و واریس و سرطان و ... می نماید و کسانی که از این گوشت می خورند باید به کمک داروهای مناسب دفع سودا کنند و سرکه تند تا حدی از مضرات این نوع گوشت می کاهد.

سرد مزاجان باید گوشت گاو له شده را با سرکه و عسل و شیر و کاشم یا بته انقوزه و سداب و تره تیزک (جیرجیر) اصلاح کنن و با اندکی خردل بخورند و از خوردن آب امساک نمایند.

گوشت پروار (جزور) گرم کننده، التهاب آورد و دارای غلظت زیاد بوده و در بیماران عصبی نافع و در آخر بیماریهای سرد مانند تب ربع و درد پشت و ورک و عرق النساء (سیساتیک) بدون سرکه خوردن مفید است و با سرکه و مری در دیگران سودمند می باشد.

کسانی که به مدت زیاد گوشت پروار می خورند باید با سرکه ترشی اشترغار یا ترشی سرکه اصلاح شود.

گوشت خرگوش را باید با چربی زیاد میل نماین و یا با آب و نمک و زیتون شسته مدت زیاد بپزند تا له شود و خورد و مواظب بود بدن را از صفرا پاک کرده مرطوب و سرد سازند. (1)

بریان شده مغز خرگوش که با خردل و فلفل خورده شود برای رعشه نافع است.

گوشت آهو که نزدیکترین گوشت شکار به طبع انسان است از گوشت بز بیشتر برای طبایع مرطوب نافع است سبک بوده گوارشی شریع و خاصیت غذائی اندک دارد برای قولنجی ها بد بوده و با روغن گردو و زیتون شسته با آب و نمک میل نمایند باد سرد را برطرف می سازد. سرخ کرده اش هضم و دفع کندی داشته لذا برای یبوستی ها و قولنجی ها بد می باشد. گوشت آهو لازم نیست با سرکه صرف شود.

گوشت گوره خر بسیار سنگین و با آب و نمک پخته شود و

1- لازم به ذکر است که خوردن گوشت خرگوش حرام است و بدین سبب مطلب آورده شد که دخل و تصرفی بر مطالب کتاب انجام نگیرد.

زنجیل و دارجین افزوده شود و گشت چاقش خورده شود برای درد مفاصل و بادهای سخت بدن مفید است. کسی که مدت طولانی از این گوشت می خورد باید دفع سودا کند.

گوشت شتر بهتر است خورده شنود مخصوصا ماده اش و به ویژه در تابستان. گوشت تازه شتری که آب کم خورده باید خوب پخته و له شود و چربی بر آن افزود و با آب عسل خورد که اصلاح گردد.

گوشت بز کوهی مانند گوشت شتر است.

گوشت تیهو - دراج - کبک و تذرو غذای عالی بوده و نیاز به اصلاح ندارد ولی برای آنان که کار خست دارند یا معده نیرومند ادامه در خوردنش خوب نیست ولی برای بیماران و ناتوانان و کسانی که در پرهیزند نافع است و بهتر آنکه حار مزاجان با سرکه یا آبغوره و کسانی که حرارت کمی دارند با مری و کامخ و روغن زیتون اصلاح نمایند و مرطوبی های کباب کرده بخورند و می توان با آنها شیرینی خورد.

گوشت مرغ خانگی معتدل و متوسط بوده هر چه بیشتر لاغر باشد رطوبت بدن را بیشتر می افزاید و آدمی را چاق می سازد و برای کسانی که کار معتدل دارند مناسب بوده رنگ را نیکو منی را زیاد می کند و مغزشان برای سبک مغزان سودمند است. گوشت مرغ با غوره یا ماست در سرد مزاجان ایجاد قولنج می کند و یا نان خورده شود یبوست می آورد.

گوشت جوجه گرم و پر التهاب بوده برای مزاج حار مناسب نیست با آب و نخود و شبت و نمک پخته شود برای سرد مزاجان نافع بوده لینت مزاج داده و درد سخت و کهنه پشت را

نافع و کلیه ها را چاق و چربی دار و نیروی جنسی را تقویت ولی برای چشم و مغز زیان بخش است به ویژه اگر کباب کنند و اگر با گوشت جوجه جوراب یا گوراب (برنج و شکر و گوشت) درست کنند که چربی کافی داشته باشد برای کلیه مفید و قوه باه را زیاد می کند.

گوشت مرغابی و اوز (بروزن هوز) را باید با سرکه و ادویه خوشبو و سبزی های خوشبو (نعناع - سداب - کرفس و ...) اصلاح نمود و برای رفع بوی بد گوشت مذکور باید روغن زیتون به آن بمالند و قطعات کوچک پیاز و سیر اضافه نمایند.

گوشت فاخته گرم و خشک و کم غذاست. گوشت قبره یا چکاوک ورشان (کبوتر) و فاخته مانند جوجه است گوشت کبوتر از گوشت جوجه سبکتر و با آب و نمک اصلاح می شود. گوشت قطا و کبوترهائی که مانند قطا گوشت قرمز دارند باید با سرکه خورده شود. گوشت حباری (مرغ آبله) و کروان (نوعی کبک) بسیار گرم و خشک کننده بوده نباید بسیار به خوردنش ادامه داد ولی برای درد اعصاب و مزاجهای سرد به ویژه اگر با روغن گردو و زیتون مخلوط شود نافع است، گوشت نعام (شترمرغ) مانند گوشت پروار - گوشت کراکی (مرغابی عراقی) گاهی با سرکه و زمانی با آب ونمک اصلاح می شود و اگر کباب شود باید پس از خوردن مسهل خورد.گوشت گنجشک ها محفف و خشک کننده بوده خاصیت غذائی کم دارند ولی گرم کننده بدن و افزایش دهنده قوه باه است به ویژه مغز کله اشان، و اگر گوشت گنجشک با زرده تخم مرغ و روغن زیتون خورده شود با مزاجهای گرم سازش ندارد و برای سرد مزاجان سودبخش است و اصلاح آن برای امزجه حار سکنجبین

ترش است. اگر استخوان گنجشک با گوشتش خورده شود احتمال جراحت امعاء می رود. آب گوشت گنجشک شکم را لینت می دهد و خود گوشتش قابض است.

گوشت قدید: همان خواص مذکوره درباره گوشت تازه را دارد با این تفاوت که قبضی و گرمی و کندی آن با نمک افزوده می شود و اگر فلفل یا آویشن یا نانخواه اضافه شده با شد گوشت را گرم و اگر زیره اضافه شود کمتر گرم می سازد. قدید در سرکه خیسانده شود سریع الهضم می شود. قدید غذائیتش کم شده برای مزاجهای مرطوب مفید و جهت قولنجی ها مضر است و مداومت در خوردن قدید ایجاد خارش و جرب نموده خون را غلیظ و سوداوی می سازد به خصوص اگر گوشت شکار بوده باشد ولی برای استسقاء خوب است در صورتی که نمک نداشته ابازیر و دانه های مدر اضافه شده باشد. قدید را باید در آب خیساند و با سبزیهای لزج (اسفناج - چغندر - قطف - ...) پخت و به آن پیه یا روغن های بی مزه (زیتون - کنجد - کره - ...) افزود. با سرکه خورده شود رطوبت را می خشکاند (تا اینجا هر چه از قدید گفته شد از گوشت نمک سود مقصود بود).

قدید با نان خشک بدون روغن و مری گرسنگی کاذبی که برای مستان حاصل می شود مرتفع می سازد و اگر زیادتر از معمول خورده شود عطش پیدا شده که با خوردن مکرر آب رفع عطش می شود. و اگر نشد خوردن مسهل لازم است و اگر قبل از اجابت مزاج مجدد خورده شود فولنج به وجود می آید و اصلاح عطش مذکور با سکنجبین خنک و رفع احساس عطش در گلو گلاب و سوپ جرعه جرعه خوردن

و جهت بر طرف ساختن احساس گرمای بدن نان فطیر روغنی با کمی روغن بادام و مغز خیار نافع است.

گوشت ماهی: رازی با جالینوس هم عقیده اند که جمله ماهی ها گوشتشان پست و هضم مشکل دارند و زیاد خوردنش ایجاد بلغم می نماید و بر حسب نوع جنس و بزرگی و کوچکی آن و خوبی و بدی محل و اینکه پخته یا کباب شود در آب شور یا شیرین زندگی کند در ترشی ها خوابانده شود یا نه خواص متفاوتی دارند.

ماهی بزرگ غذائیت بیشتری دارد. ماهی بدبو (سهک) خلط بسیار می آورد. ماهی لذیذ در آبهای راکد و باطلاقها متر بوده در رودخانه های بزرگ و قناتهائی که آب گوارا دارند بیشتر یافت می شوند و نوع زرد رنگ و سیاه رنگ نامرغوب محسوب می شوند. ماهی هازبا با سرکه اصلاح می شود و برای بیماریهای جگر و یرقان نافع است.

با مزاج سرد و معده های بلغمی اگر به خوردن ماهی ادامه دهند بیماریهای سلسله اعصاب و مغز پیش می آیند و اگر با روغن گردو و زیتون بپزند یا کباب کنند و فلفل بیفزایند بهتر است. گوشت ماهی اگر عطش زیاد آورد خوردن زنجیل پرورده و خورن سهل و خوردن عسل خوب است، گوشت ماهی بلغم را رقیق می کند به خصوص اگر با کمی ادویه خورده شود و اگر عسل با ماهی تشنگی آورد با سرکه اصلاح می گردد.

افزایش آرد به کباب ماهی بهتر است ماهی شور را نیز ایجاد بلغم و سبب بیماری جرب و کهیر و گاهی موجب استسقاء می شود ولی قولنج ایجاد نمی کند و با خوردن سرکه اصلاح می شود، ماهی شور سرخ شده با خوردن عسل یا شیره قند اصلاح می شود و اگر حار مزاجان گوشت ماهی شور خوردند باید سکنجبین بخورند. گوشت

ماهی با تخم مرغ ایجاد اسهال می نماید و نباید خورده شود که با شربت گلاب و عسل و قند و اگر استفراغ دارند با شربت رب اصلاح می شود.

صحنا (ماهی شور نمک زده) زیاد خورده شود مضر است و گرم مزاجان باید با سرکه بخورند و سرد مزاجان با آویشن کوهی روغن زیتون یا روغن گردو و اگر با تخم مرغ کوکو می شود باید روغن زیتون مصرف نمود.

ماهی های ریز خواص ماهی شور دارند و اصلاح انواع آنها با سرکه می باشند.

اندامهای مختلف حیوان: کله - پاچه - شکم - جگر - سپرز - شش - دل - دماغ - مخ - پی - گوشت اندام حیوان محسوب می شوند و طبیعت هر کدام تابع خواص گوشتشان است که گفته شد.

غذای کله حرارت ایجاد کرده مقوی بدن و قوه باه و معالج رعشه بوده سرهای سبک را سنگین می نمایند و برای معده های ضعیف خوب و کمتر ایجاد قولنج نموده در صورتی که پوست و غضروف و طرفین صورت و گوشها و بینی زیاد خورده شود ایجاد قولنج می نمایند گوشت صورت کیفیت غذائی بیشتر داشته زبان از همه لطیف تر و دماغ سردتر است لذا باید دماغ را با سرکه و خردل و آویشن کوهی و مری - چشم را با سرکه و آویشن و انقوزه (انجدان) و خردل زبان را با نمک زیاد خورده از خوردن غضروف و پوست خودداری کرد و در صورت خوردن با سرکه و خردل میل نمود. کله بزغاله و بز جوان کم ضررتر بوده و در هر صورت باید قبل از سیر شدن

سفره را ترک نمود و الا بی خوابی و تنگ نفس عارض می شود. در تابستان خوراک کله سنگین تر است. کسانی که مزاج گرم و تشنگی دارند بهتر است ده الی بیست در هم سویق گندم سرد شده بخورند و اگر قند خالص به همین مقدار اضافه شود بهتر است و برای رفع تشنگی در اینجا چند دانهانگور بدون پوست نافع است. پس از کله آبی سه ساعت نباید آب خورد و پس از آن بهتر است اندکی خوابید. خوردن کله در روزهای سرد زمستان خوب است.

پاچه که غذائیت کمی داشته و برای شکستگی استخوانی خوردن مفید است سرکه و انقوزه لزوجت و سردی آن را تحقق می دهد و تولید قولنج نمی کند. پاچه برای مبتلایان به تب و خونریزیهای رحمی و سستی روده و خونریزی بواسیر مقدی است.

کروش (شکنبه) و روده ها که نسبت به گوشت غذائیت کمتری داشته و هر دو سردند و هر چه چربی و پیه اطراف آنها بیشتر باشد گرمتر می باشند. با کرفس یا سداب و سبزیجات و ادویه و سرکه هضم سریعتری یافته و ادامه در خوردن آنها بوجود آورنده بلغم است.

جگر بره و بزغاله بهتر بوده ولی نباید در خوردن از اعتدال تجاوز نمود و با سرکه و کروئا (نوعی زیره) خورده شود برای محروری مزاجان در صورتی که خوب کباب شود خوردنش جایز است.

طحال که خوردنش ابتلائاتی بوجود آورده و ایجاد صفرا می نماید.

کلیه ها (قلوه ها) هضم سخت داشته و بسیار بد است.

شش (جگر سفید) غذائیت اندک و هضم کند داشته فقط در صورت کباب کردن که قبلاً در سرکه خوابانده شودبی ضرر است.

شش بره و بزغاله بهتر و برای تبدار مجاز و جهت کسانی که ممنوع از خوردن گوشت اند جایز است به شرط آن که کباب شده رگ و ریشه آن جدا گردد.

قلب (دل) سخت و هضمش دشوار و بهتر در نخوردن است و در صورت خوردن بهتر است قطعات کوچک کباب شده در روغن گردد و یا سرکه بوده باشد.

دماغ (پرده های اطراف مغز) که غذای نامناسبی برای معده است و هضم کندی دارد و باید با سرکه و خردل و مری خورده و پس از آن مقداری عسل خورد و اگر مزاج گرم باشد خوردن عسل لازم نیست.

مخ (مغز) که ناسازگاری آن با نمک و ادویه خوشبو اصلاح می شود. قوه باه را می افزاید و طرافت چهره می دهد.

گوشت در قدیم

در یکی از کتابها(1) چنین نوشته است (هر چند مطلب غیر علمی و ضد و نقیض با بحث ما دارد ولی برای مقایسه چنانچه گفته شد نوشته می شود) لحوم اقاسم گوشت مذکور است و در اینجا قوانین کلیه تحریر می شود و در حدیث واقع شده که سید الطعام اللحم چه اغذیه انسان که از دوائیه ابعد باشد منحصر در نبات و حیوان است و در استحاله تا مشابه مغتذی شوند ناچار است که طبیعت در نبات هفت فعل کند تحلیل و استحاله و تفریق و عقده و تغذیه و تشبیه و ادخال و در حیوانی محتاج به همه افعال نیست چه در شیر پنج فعل کافیست که تفریق و تغذیه که آن هضم و تمیز است و از عقد و تشبیه و ادخال و در تخم طیور محتاج به تحلیل و استحال و تمیز نیست و در لحوم محتاج به دو فعل است که تشبیه و ادخال باشد پس لحومات بهتر از سائر اغذیه است و بهترین طیور متوسط آن است که قریب به مرغ خانگی باشد مثل کبک و تذرو و امثال آن و بهترین مواشی گوسفند و بز است که زیاد بر یک سال و کمتر از شش ماه بر آن نگذشته باشد و بعد از آن گوساله و شتر جوان بهتر از شتر بچه است و از وحوش بهترین آن آهو بره و بچه بز کوهی است و در مزاج صاحبان تعب و صنایع و قوی الحراره گوشتهای غلیظ مناسب است و هر چه از شکم حیوان بیرون آورده باشند و آن چه به

1- در جلدهای قبل شرح کتاب انتخاب شده داده شد.

حد کمال نرسیده باشد و اقاسم میته و سقیمه و پر سال و بسیار لاغز مورث امراض بی شمارند و روزی دوبار گوشت خوردن ممنوعست چه هضم آن بر طبیعت دشوار است و مداومت خوردن لحوم موجب قساوت قلب و تیرگی باصره و بلادت و عروض صفات بهیمیت و بسیار و پر خوردن آن باعث ضعف ارواح بدنی و سقوط قوتهای آن است و شرب آب بعد از آن به غایت مضر و تناول نمودن در شبها باعث تخمه و جمع کردن آن با شیر و تخم مرغ جایز نیست و هر چند مبالغه در کوبیدن و پختن آن کنند بهتر است و گوشت آب غیر ماء اللحم سریع النفوذ و موافق ناقهین و ضعیف القوه است.

گوشت ضان

به فارسی گوسفند ماده و می شنامند و به عرف اطباء مطلق گوسفند است و بهترین آن یکساله و دوساله است که فربه باشد و چهارساله و زیاده از آن غلیظ و کثیف و مولد خلط فاسد و گوشت گردن و حوالی آن بهتر از سایر اعضاء است در دوم گرم و تر و مسمن و مقوی بدن وکثیر الغذا ومولد خونمتین و سریع الهضم و دل و جگر و گرده انسان به مغز سر آن سر آن مورث بلادت و نسیان و خوردن گوشت آب مهر ای آن که با سرکه و عسل مداومت نماید و غذا منحصر به به آن باشد به غایت مقوی بنیه و مانع غشی و رافع خفقان و لاغری بدن و بلع کردن پیه آن که بعد از ذبح که سرد نشده باشد و گداخته آن که گرم باشد جهت سرفه و سینه و ضیق النفس و حرقه البول بسیار مفید و زهره آن

حالی آثار و جهت اقسام قوبا و با عسل خراز و اکتحال آن جهت بیاض و خون آن جهت که و جرب و طلای سرگین آن جهت تحیلی اورام و استسقاء و التیام زخمها و با سرکه جچهت شری و با موم روغن جهت ثالیل و لحم زائد که ثوثه نامند و با سرکه جهت سوختگی آتش و در دفع داخس مجرب است و شرب استخوان سوخته قرقه آن قاطع اسهال و سیلان خون و پیچیدن در پوست آن با گرمی ذبح باشد رافع درد ضربه و مانع زخم شدن عضو مضروب است ودر ایام طاعون و وبا استعمال گوشت گوسفند به جهت کثرت تولد خون جایز نیست و سرکه و الکامه ملطف و رافع تقل آن است.

حمار الوحش

به فارسی گورخر گویند و معروف به خر گور است گوشت آن در دوم گرم و در سیم خشک و غلیط و مولد سودا و مرق آن و پیه آن جهت مفاصل و تحلیل ریاح غلیظه و طلای پیه آن جهت کلف و قوبا و با روغن قط جهت درد کمر و گرده و با شیر مرضعه جهت گریه اطفال و زهر آن جت داء الثعلب و دوالی و چهار قیراط آن با خولنخان و آب کرنب جهت سنگ مثانه و خصیه و قضیب آن به غایت مقوی باه و مغز سر آن جهت رفع بول در فراش و آشامیدن آن با آب کاهوی جهت قطع احتلام و شش خشک کرده آن با کتیرا و عسل جهت رب و و سرفه و عسر النفس و پنیر مایه آن مقوی باه و در انگشت کردن انگشتری از سم آن در خنضر چب و بستن قدری از پوست پیشانی آن بر بازو

یا بر سر جهت رفع صرع مجرب دانسته اند و مانع دخول جن در آن منزل است و بعضی شرط دانسته اند که پوست پیشانی به قدر یک شبر صاحب صرع باشد اعم از آنکه از حمار وحش باشد یا اهلی و گویند در ول هر ماه تغییر انگشتری شرط است و پیوسته نگاه کردن در چشم آن باعث صحت بصر و مانع نزول آب و جگر و سم آن در افعال مثل حمار اهلی است.

حمار

به فارسی خر و الاغ نامند غلیظ و کثیف تر و بطی ء الهضم تر از خر گور و گرمی و خشکی آن کمتر و با رطوبت فصیله به طول آب طبیخ آن جهت کزاز و خوردن زهر خشک آن جهت رفع تغییر عقل و سحر و مغز سر آن مورث خرافه و با سرکه جهت جنون و کباب آن که ناشتا خورده شود جهت صرع و آشامیدن سم سوخته آن هر روز نیم مثقال جهت مصروع و ضماد آن جهت شقاق مزمن و با روغن زیتون جهت خنازیر و با شراب جهت کجی ناخن و برض و بیاض آن و بخور سم آن جهت عسر و لادت و لا خمر غلیظ جهت جنون و ضماد پیه آن به صورت رفع آثار قروح و جهت التیام جراحات احشاء نیم گرم خوردن بی عدیل است و عصیر سرگین تازه آن مفتت حصاه و مخزج جنین و مشیمه و قطور آن در بینی جهت رعاف و به دستور طلای بر پیشانی که با سرکه سرشته باشند و همچنین اشتیاق خشک آن که سرکه بر آن پاشیده باشند و خوردن نقیع آن با شراب جهت گزیدن عقرب و تعلیق پوست پیشانی آن بر اطفال

جهت رفع فزع مؤثر و چون عقرب گزیده بر الاغ معکوس سوار شود بالخاصه مسکن درد آن و به دستور چون در گوشش بگوید که مرا عقرب گزیده باعث رفع درد می شود و جالینوس گوید که طلای نطفه آن سه بار یا چهار بار مسقط دانه بواسیر است و چون قضیب آن را در کوزه آب ندیده یا بیس در تنور گذارند به حدی که قریب به سوختن شود و با آب چغندر و روغن زیتون طلا کنند جهت رویانیدن موی سر و دراز کردن آن به غایت مؤثر و چون قضیب آن را از زاهدان جدا کرده با ادویه حاره پخته در حمال تناول نمایند باعث بزرگی قضیب گردد و از مجربات شمرده اند و تدخین خصیه خشک آن را جهت تب ربع مجرب دانسته اند به شرطی که بعد از نوبه تدخین کنند و اندکی بخوابند و چون نطرون و عاقرقر حابر آن پاشیده خشک کنند نیم مثقال آن با ماء القطر حابس اسهال است.

بغل

به فارسی استر نامند از فرط حرارت مزاج توالد نمی نماید و به ندرت واقع می شود و مشاهده شده و بهترین آن آن است که مادرش مادیان باشد و زبون ترین آن که پدر اسب و مادر الاغ در سیم گرم و خشک و گوشت آن جهت درد مفاصل و پیه آن مسکن نقرس و عرق النسا و چون با روغن زیتون دل آن را طبخ نموده سه روز با آب عصر الراغی بنوشند باعث قطع نسل از جانب مرد می شود و چون زن سه مثقال از جگر آن سه روز بعد از ظره متعاقب هم بخورد مانع حمل

می گردد و به دستور بول آن همین اثر دارد و به دستور موی آن و فرزچه چرک گوش و بخور سم آن مسقط مشیمه و گریزاننده هوام و همچنین بخور زبل آن جهت گریزاندن هوام و خوردن آن جهت تسکین قولنج نافع و ذکر آن با عفص کوبیده در روغن زیتون جوشانیده در موی بمالند جهت دراز کردن و سیاه نمودن آن مجرب است وذکر الاغ نیز همین اثر داده و ضعیف تر از آن است.

ایل

به فارسی گاو کوهی است و انواع می باشند نوعی زرد رنگ و قوی هیکل و در بیشه های گرمسیر می باشد و بقر الوحش نامند و به فارسی گوزن گویند و بهترین انواع است و نوعی در دامن گاوههائی که درختستان باشد و در جثه از آهو بزرگتر و در زمستان موی آن مایل به سیاهی و در فصل گرما سرخ می شود و بی دنباله است و وعل نامند و نوعی که در گرمسیر است از وعل بزرگتر و دنباله دار است و همه در پائین شاخ می اندازند و قوی تر و پرفروغتر بر می آورند و به غایت طویل العمر می باشند و از خواص ایل این که به نفس مار را از سوراخ بیرون آورده می خورد و در خواص تفاوتی ندارد و گوشت اقسام آن غلیظ و مولد سودا و سریع الهضم و مدر بول و مقوی باه مبرودین و دنباله همه انواع از جمله سموم و گوشت آنچه در هوای گرم بعد از دوانیدن بسیار ذبح کرده باشند با سمیت است و مصلح گوشت آن نهایت طبخ است با روغن و آشامیدن شراب و ماء العسل

بعد از آن و شاخ سوخته آن یک مثقال با یک مثقال کیترا که مصلح ضرر آن است به مثانه جهت نفث الدم و قرحه امعاء و قطع خون واسهال مزمن و قولنج صعب و یرقان ودرد مثانه و سپرز و سبلان نافع و چون ریزه کرده در کوزه سفال گذاشته در تون حمام بسوزانند تا سفید شود و با سرکه بر بهق طلا کنند و در آفتاب بنشینند بهق را زائل کند و با روغن جهت شقاق نافع و هرگاه مثل اقاقیا مغسول کنند جهت تقویت باصره و منع سیلان مواد تنقیه قرحه چشم مفیدو طلای آن برعانه و پستان مدر حیض و تعلیق شاخ و پوست و قضیب و خصیه آن هر یک جهت منع گزیدن مار و هوام مجرب و یک مثقال از خون برشته آن جهت اسهال مزمن و قرحه امعا و طلای دنباله سوخته آن با شراب بر ذکر وکنج ران و عانه باعث نعوظ فی الفور. هر حیوانی به غایت مؤثر وبخور شاخ آن جهت گریزاندن هوام مجرب وچرکی که در جوف تحت چشم آن جمع می شود وعوام تریاک گاو کوهی می نامند در رفع سموم حیوانی قوی تر از تریاق فاروق است و هرگاه طفلی بعد از ولادت قبل از آنکه شیر به او بدهند قدر یک حبه از آن چرک در شیر حل نموده در کامش کنند مادام الحیات آن طفل از گزیدن هوام ایمن باشد و از رویت آن طفل مار سست شده حرکت نتواند نمود و مجرب است و قضیب محفف مسحوق آن با شراب و امثال آن جهت تقویت باء نایب مناب سقنقور و یک مثقال آن تریاق گزیدن افعی و پنیر مایه آن مقوی باه و حمول آن سه روز که بعد از ظهر باشد مانع آبستنی زنان و پیه آن جهت تشنج و امراض

بارده نافع و محلل صلابات است.

چون به اینجا رسیدم که باید از انواع واقسام انعام و طیور از کتاب نامبرده مطالبی بنویسم از یک طرف میبینم کتابش به چاپ رسیده در دسترس همگان است و از طرفی نقل مطالب از کتابی و در کتاب خود به چاپ رساندن چندان سازگار به نظر نمیرسد لذا جلد هشتم را پایان و بعون ا جلد بعد را شروع می نمایم.

خرداد 1349

قابل توجه

هدف کتاب اولین دانشگاه و آخرین پیامبر بیان اعجاز علمی قرآن و مقایسه حقائق آن با آخرین پژوهشهای علمی دانشمندان است واز این نظر که دانشمندان در رشته های مختلف علوم هر روز به کشف و تحقیق تازه ای نائل میش وند و در نتیجه چهره های جدیدی از حقائق قرآن آشکار می شود، مؤلف کتاب ناچار است که این گونه مباحث را تحت عنوان استدراک (آنچه قبلا در دسترس نبوده است) در آخر هر جلد ضمیمه کند، اینک شما در صفحات آینه با قسمتی از این حقائق قرآن و پژوهشهای علمی جدید آشنا خواهید شد.

استدراک

صفحه 14 سطر 10 : متأسفانه در بین مسلمانان نیز اشخاص ناراحت زیادند که ندانسته ونفهمیده درمرحله عبادت حضار نشده اند غیر محسوس را بپذیرندوبه غیب ایمان آورندو در برابر خدا طوق عبودیت گردن نهند و معرفی شدگان دو دسته اند یک دسته که پیوایان حقیقی اسلام را آن قدر به خدا نزدیک می کنند که فقط کلمه اللّه را برای ذات دوالجلالش باقی می گذارند و دسته دیگر که پیشوایان غیر حقیقی را هنگام عبدت در نظر می آورندو برای آنان کافیست که شخص منظور زنده باشد یا نباشد. صفحه 47 سطر آخر: با آن که در باب 5 انجیل متی است که حضرت مسیح از تورات کم نمی کند و مسیحیان نیز تورات را قبول دارند به تورات توجه فرمائید که راجع به خوک وماهی بدون فلس چه می گوید: آیات 6 و 7 و 8 باب 11 سفر لاویان خرگوش زیرا نشخوار می کند لکن شکافته سم نیست این برای شما نجس است و خوک زیرا شکافته سم است و شکاف تمام دارد ولیکن نشخوار نمی کند این برای شمانجس است ازگوشت آنهامخوریدو لاش آنها را لمس مکنید اینها برای شما نجسند.و در باب 14

ص: 291

تورات مثنی هم هست.

آیه 9 و 10 باب 14 تورات مثنی است که هر چه در آب است هر چه پر و فلس دارد آنها را بخورید.

صفحه 55 : ویتامین Bکمپلکس در انواع مختلف گوشت متغیر و ویتامین 2 Bگوساله و بره زیادتر استو گوشت دارای مقدار قابل توجهی نیاسین یا ویتامین PP و نیکوتیلامید یا اسید نیکوتنیک و کمی اسید پانتوتنیک ، کلین، ویتامین 6B یا پیریدوکسین ، بیوتین، ویتامین Hاینوزیتول، اسید فولیک و ویتامین 12B می باشد. مواد ازته گوشت: آلبومین، گلبولین، آلبومیناتها مواد شبه پپتن ها و پروتئیدهای غیر محلول می باشد امینو اسیدهای گوشت ارژنین (لوسین، ایزولوسین: لیزین) هیستیدین (متونین، فینل الانین) لیزین، ایزولوسین متیونین، فنیل الانین، لوسین، تراونین، تریپتوفان، والین میباشد

صفحه 116 : اختلاف رقم 15 و 52 صید ماهی مربوط به صفحات 108 و 116 به سالهای قبل وبعد از ده سال است.

صفحه 117:چون در فلاتهای قدیمی و دور از دریا ید آبها کم است (مانند کشورهای ایران و سویس) خوردن ماهی که ید دارد توصیه شده است.

صفحه 123 : بدنه قوطی های کنسرو در فشار دادن نباید فرورود که خوردن آن ممکن است باعث مسمومیت گردد.

صفحه 127 : پست ترین پروتئین ها پروتئین ماهی است زیرا همه اسیدهای آمینه ضروری به همان نسبت که در گوشت حیوانی است در آن نیست و به همین دلیل اگر بپرسند چه قاره ای از لحاظ

وضعش بهتر است باید استرالیا را نام برد که گوسفند فراوانی دارد.

دکتر لوفیشلون در اکواریوم آزمایشگاهی خود در تل آویو اسرائیل بر نوعی ازماهی که در خلیج عقبه، تنگه سوئز، دریای احمر، زندگی می کنند حالت عجیبی مشاهده کرد و به همه جهان اطلاع داد: هر نوبت که چندین ماهی ماده را تنا گذاشت پس از دو هفته یکی از آن ها نر شد.

صفحه 144 سطر 5 : بسیاری عقیده دارند کسانی که ادرارشان البومین دارد ولی اوره اشان بالا نیست میتوانند بخورند.

صفحه 149 : دانشمندان شوروی آلگ ها و قارچها در مدخل فاضل آب کارخانجات کاشتند و بهترین راه جلوگیری از آلوده شدن آب رودخانه ها از مواد دفعی دانستند.

صفحه 240 سطر 21 : اخیرا با تزریق مقدار زیادی گاز انیدرید کربنیک در لابلای گوشت موفق شده اندبدون اینکه رنگ بو، مزه گوشت تغییر نماید این عمل را انجام دهند.

جلد 9

اشاره

ص: 1

ص: 2

توجه

چهار تذکری که در آغاز جلد اول چاپ سوم به بعد داده شده بقوت خود باقیست.

ترجمه چاپ اول هر جلد با اجازه نویسنده و سایر جلدها آزاد است.

نماز

مقدمه جلد قبل بود که گفتم نماز را عمود دین گفته اند از این جهت هر چه بر دین مترتب است الگو و نمونه اش در نماز است: دین عقیده بدل است و گفتار به زبان و عمل به جوارح و ارکان و نماز نیز از همین سه درست شده است (پندار گفتار کردار) اما فضیلت نماز بهمین یکی از دو سه کلمه نیست که بتوان روی کاغذ آورد ولی می توان هم اکنون مطلب تازه ای از نماز را که در مقام مقایسه و سنجش با نماز ادیان و مسلکهای گوناگون جهان بدست آورده برای وقوف به عظمت بیشتر نماز بنویسم:

هر معتقدی در برابر معبودش به طرزی خاص عبادت و بندگی کرده و از آن مسئلت ها دارد که اگر بخواهم همه را بنویسیم کار اضافی و شروع نشده خراج از برنامه می باشد فقط نماز آن دسته بزرگ متدینی را ذکر کنم که همیشه ما مسلمانان به ویژه ایرانیان بنابر عادت جالبی که داریم از آنان پیروی می کنیم و همه چیز خود را به خاطر آنان متغیر می سازیم و عادت مذکور ما چنین است که هر ملتی را در آنجا مامور از خود تواناتر تصور کردیم فکر می کنم از مادر کیه حالات بهترند و ضروری است در هر کاری قدم به قدم

دنباله رو آنان باشیم و به همین منوال محض نموده است که در سالهای اخیر برگزاری مراسم سال نو مسیحی رقیب نوروز ما ایرانیان شده و در سالهای آینده نزدیک نوروز کمتر بزرگداشت از سال نو مسیحی خواهد داشت آی من هم به خاطر پسند بودن کلیه امور و احوال کسانی که کره ماه را تسخیر کرده اند نزد آنان که بی اعتنا به نماز مسلمانند نماز تسخیر کنندگان قمر را مثال می زنم که در آن از خدا مسئلت می دارند به آنان نان داده شود و به زاهدان و مقدسین در تعقیب نماز خرده هاینان خیس شده در شراب آن چنان داده می شود که باید دست کشیش یک ذره نان را از طشت شراب بردارد و به دهان مقدس نمازگزاری آنچنان بگذارید که به دندانش جویده نشده فرو برد و یقین داشته باشد نان گوشت عیسی و شراب خون عیسائی است که قرآن ما درباره اش می فرماید... و من المقربین. (عیسی) از مقربان درگاه باری تعالی است با توجه به مقام و ارزش مقربین).

در اوائل جلد قبل پس از بحث و ذکر این مطب که نماز تشکیل شده از پنداری و کرداری و گفتاری چنین نتیجه شد: چون هیچگونه ستایشی (پندار کردار گفتار) در خور ستایش ذات مقدس الهی نیست همیشه: سبحان ا و از هر گونه نسبتی منزه و مبراست. ونیز گفته شد: بجز مسلمانان همه و همه در مرحله علم بخدا اعتقاد داند و در مرحله عمل یا بت می پرستند یا گاو یا انسان یا ... جز مسلمین که در مرحله عمل هم (نماز و ...) به غیب ایمان دارند و بدین ترتیب هم اکنون از نماز دو مطلب دانسته شد:

1 ساختمان بدن ما به ویژه مغزمان آن چنان نیست (و حتی

ساختمان کلیه دستگاه آفرینش) که بتواند درباره خالق خود فکر کند و در هر حال باید این نسبت حد فاصله بین خالق و مخلوق بوده «سبحان اللّه» در انسان سبحان اللّه در جماد و نبات و آسمان و زمین «سبحان اللّه» در انسان یسبح اللّه ما فی السموات و ... و مغز خلق شده فقط می تواند درباره آنچه خلق شده فکر کند و از این راه خالق را بشناسد و باز هم سبحان اللّه.

2 - هرچه هست در هر مرحله (پنداری - گفتاری - کرداری - علم - معلوم و ...) همه و همه از غیب و هست جل جلاله سواست.

و در این قسمت سومین مطلب از نماز بیان می شود برای مزید اطلاع به عظمت هر چند بیشتر نماز تا دانسته شود چرا در آخرین لحظات عمر، نبی گرامی و همه پیشوایان دین به نماز توصیه و سفارش می فرمودند و تازه در اینجا عشری از اعشار حق مطلب هم بیان نمی شود: آری هر پیشوائی وصایائی داشت ولی آنچه قطعی گفته می شود همه به نماز سفارش کردند.

گفتم هر گروه از دین و مسلکی که دارد در نماز معمول خود از خدا چیزی مسئلت می دارد و از جمله نصارا که نان می خواهند اما مسلمین چه مسئله می دارند؟

نماز بدون سوره حمد وجود ندارد (لاصلوه الا بفاتحه الکتاب) هر مسلمان در رکعت های اول و دوم هر نمازش می خواند بسم اللّه الرحمن الرحیم، الحمد للّه رب العالمین، الرحمن الرحیم، مالک یوم الدین، ایاک نعبد و ایاک نستیعن . اهدنا الصراط المستقیم ، صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و لا الضالین.

و با توجه به رکعات هفده گانه نماز بر مسلمان واجب می باشد روزانه ده مرتبه از خدا بخواهد او را به راه راست هدایت فرماید (اهدنا الصراط المستقیم) و این است تقاضای مسلمان در نماز: طلب هدایت به سوی راهی که هم اکنون شرح آن داده می شود!

بر هر مسلمان واجب است روزی ده مرتبه از خدا طلب دین و دانش نماید

پس از آن که هر یک نفر مسلمان برای جمع مسلمان (اهدنا) طلب هدایت می نماید با آن همه اهمیت سوره حمد در آن توضیح داده می شود: راه راست چگونه راهی بوده و اینجاست که به اهمیت و فوق العادگی هدایت به صراط المستقیم واقف می شویم.

صراط الذین انعمت علیهم ... که باز باید دید چه کسانی انعمت علیهم هستند و اهمیت بسیار بسیار بیشتر در اینست که پروردگار پس از ذکر کسانی که انعمت علیهم هستند با محکمی و استقرار هر چه بیشتر دو دسته مغضوبین و ضالین را از دسته انعمت علیهم جدا کرده و از خود قرآن باید پرسید مغضوبین و ضالین کیانند.

اولئک الذین انعم اللّه علیهم من النبین من ذریه آدم (58 مریم) اینان همان پیامبرانی هستند که از میان فرزندان آدم به لطف و انعام خود مخصوص گردانیدیم.

و من یطع اللّه و الرسول فاولئک مع الذین انعم اللّه علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهدا و الصالحین و حسن اولئک رفیقا (69 نساء) و آنان که خدا و رسول را اطاعت کنند البته با کسانی که

خدا به آنها لطف و عنایت کامل فرموده، یعنی با پیامبران و صدیقان و شهیدان و نیکو کاران محضور خواهند شد و اینان (در بهشت) چقدر نیکو رفیقانی هستند.

با توجه به دو آیه شریفه بر کسانی خدا انعام فرموده که جنبه اثباتی آن شامل چند گروه میشود (پیامبران - صدیقان - شهیدان - نیکوکاران و حداقل مطعیعان خدا و رسول) و طرد وو نفی شدگان از انعام شدگان دو دسته مغضوبین و ضالین میباشند.

گو اینکه پروردگار در چند آیه بر یهود غضب فرموده (1) و از اینرو میتوان گفت مقصود از مغضوبین یهودیانند و به همین منوال که در چند آیه ضلالت و گمراهی به نصارا نسبت داده شده است (2) نصارا از ضالین میباشند ولی این معنای یک جانب از جمله چند جانب آیه است که تصور میشود بتوان جانبی دیگر از آنرا نیز چنین گفت:

در بسیاری از آیات کلمات ضلالت و هدایت در برابر یکدیگر آورده شده (3) و نیز کلمه غفلت برای کسانیکه سخت در گمراهیند دیده میشود (4) که در برابر کلمه هدایت قرار دارد، منتها شخص غافل یک تفاوت جالبی با جاهل دارد که باز فرقشان را از قرآن میپرسیم چیست.

عصر جاهلیت در برابر عصر اسلام (زمان هدایت) قرار داشتن و اینکه قرآن ضالین را بسی بدتر از جاهلین محسوب میدارد

1- مائده - 60، البقره 61 - اعراف 153 - و ... .
2- فرقان 17 - مریم 38 و ... .
3- اسراء 15 - القلم 7 - انعام 140 - بقره 26 و ... .
4- اعراف 179.

متوجه میشویم: اینکه عصر جاهلیت مردمی بودند بی خبر از اسلام و در ضلالت و گمراهی. ضلالتشان تفاوت فاحشی با ضلالت کسانی داشته که با آمدن اسلام و هدایت باز در ضلالت ماندند یعنی ضالین کسانی هستند که هدایت بود، علم بود، صدای قرآن و سروش آسمانی بود، اسلام بود، صراط مستقیم معلوم بود و نخواستند بدانند و بفهمند و در گمراهی و غفلت ماندند لهم قلوب لا یفقهون بهاو لهم اعین لا ینصرون بها و لهم آذان لا یسمعون بها اولئک کالانعام بل هم اضل اولئک هم الغافلون (179 اعراف) آنان را دلهائیست بی ادراک و معرفت و دیده هائی بی نور و بصیرت و گوشهائی ناشنوای حقیقت و آنان مانند چهار پایانند، بلکه بسی گمراه تر، زیرا ادراک مصلحت و مفسده داشتند و باز عمل نکردند، آنان همان مردمی هستند که غافل شدند.

یعنی ضالین کسانی هستند که اسلام بود و نمیخواستند بدانند و جاهلان آنانکه اسلام نیامده بود و نمیدانستند و لذا قبل از اسلام تجمع و عصر جاهلیت بود و اگر جمعیتی پس از طلوع اسلام بر نادانی باشد ضلالت است نه جهالت! و خلاصه آنکه ضالین غافلانی گمراه که از اسلام وری مطلبیدند که مبادا هدایت شوند (بعنوان مثال مانند کسانیکه میگوند ما را معاف بدار مسائل اسلامی را نمیشنویم که تکلیفمان زیاد نگردد) و خلاصه تر آنکه (ضالین فرار کنندگان از دانستتیهائی هستند که دانستنش برای استوار ماندن بر صراط مستقیم لازم میباشد، مغضوبین کسانی میباشند که هدایت و ضلالت را باز شناخته اما هدایت را ضایع میسازند و شگفت اینجاست که تمام جهات و وجوهی که هر آیه دارد بالاخره به خود آیه

برمی گردد و همه با یکدیگر سازگار و خوانا هستند! همین قسمت را ملاحظه فرمائید که قرآن مغضوبین را یهود می داند و یهود را چنین معرفی می فرماید که اسلام را می شناختند همانگونه که فرزندان خود را می شناختند (1) علم به حقانیت اسلام داشتند و آن را رد می کردند؛ همانگونه که گفتم : علم داشتند و عمل خلاف می کردند بر عکس ضالین که نمی خواستند علم داشته باشند تا خلاف نکنند و قضیه مباهله نصارای نجران تا حدودی نمونه خوبی از برای این مسئله است که توقع داشتند دختر و داماد و سبطین اش با حضرت نباشد که حق معلوم و تکلیف زیاد نگردد (تا از ضالین به مغضوبین منتقل نشوند).

آدمی برای بقای خود بر عکس حیوان که فقط غذای جسم لازم دارد برای روحش نیز به غذائی نیازمند است محل ورود غذای جسم از دهان است (و راههای صرفنظر شده پوستی و تنفیه ای و ...) اما محل ورود غذاهای روحی بنابر آنچه قرآن فرماید قلبی سمعی بصری است و اگر این سه همانند حیوان نفقط بشنود و ببیند و تفقه نکند به راستی آدمی از حیوانات گمراه تر است... اولئک کالانعام بل هم اضل (179 اعراف که الان آورده شد) اما اگر شنید و دید و فهمید و همه را به صدر و سینه خود وارد کرد اما برعکس ضایعش ساخت آیا مستحق غضب الهی نیست؟ هست و لکن من شرح بالکفر صدر افعلیهم غضب من اللّه (106 نحل (بر عکس آنکه دید و شنید و فهمد و عمل کرد و هدایت یافت شرح صدری برای پذیرش اسلام دراد فمن یرد اللّه ان یهدیه یشرح صدره

1- بقره 146 - انعام 20 و ..

للاسلام (125 انعام) افمن شرح اللّه صدره للاسلام فهو علی نور من ربه (22 زمر).

و تصور کنم همه را بتوان چنین خلاصه کرد ضالین کسانی هستند که نمیخواهند بدانند و مغضوبین آنان را که می دانند و ضایعش میسازند و خلاصه تر آن که ضالین دوری کنندگان از علمند و مغضوبین کناره گیران از دین و از این قرار دین بدون دانش به کار نیاید و دانش بدون دین مورد غضب الهی است و می توان حتی مسلمین را به دو دسته تقسیم کرد: مسلمان بی قید شناسنامه ای از ضالین و مسلمان شناسا و بی قید از مغضوبین و هر مسلمان روزانه ه مرتبه از پروردگارش برای دسته جمعی مسلمانان طلب دین و دانش مینماید و با این شرح و بسط از این به بعد ستایش و درود را در جلدهای اولیندانشگاه چنین خواهم آورد (برای مزید اطلاع و تاکید موضعو باز در قرآن است که درجات و ارتفاعات و به قول امروزیها هم رتبه و هم پایه مخصوص آنهاست که هم ایمان و هم علم دارند یرفع اللّه الذین آمنوا منکم و الذین اوتوا العلم درجات سوره مجادله آیه 11) بلکه درجات مومن دانشمند پایه پذیر است و میتوان آیه شریفه را چنین معنی کرد: پروردگار مومنین از دانشمندان را در جات بی پایانی بالا می برد.

شیطان هم در آغاز آفرینش همین سخن را گوشزد کرد و نشان داد در برابر آدمی که علم دارد آرام ندارد و فبعزتک لاغوینهم اجمعین را میسر آید همانگونه که به قول خودش عمل کرد و بسیاری از حتی کشورهای عالم را در گمراهی نگه داشت و می دارد و فقط به بنگان مخلص راهی ندارد یعنی علم تنها را شیطان در آن راه

اغوائی ممکن است و دین بدون علم هم که و علم آدم الاسماء به او نرسد خلافت خدائی و بالاخره کارهائی خدائی کردن از او بر نخواهد آمد، یهود بیشتر ا اقوام دیگر به بیدانشی تظاهر دینی دارند و نصارا با اندوخته دانش به لادینی متظاهرند و لذا قرآن مسلمین را نه به راه یهود (مغضوبین) خواسته نه به طریق نصارای (ضالین) حدیث تقلین را بنگرید چه جالب است که نبی گرامی فرمودند: کتابی علمی و دینی (ثقل اکبر) را با مرانی دانشمند و متدین (ثقل اصغر) مکمل یکدیگر معرفی فرمود و علی مرتضی را که فرمود: دین و دانش دو برادر دو قلو هستند که از یکدیگر جدا نمی شوند و اگر جدا شدند آتش افروزند.

چون خدا از اراده اش به خلیفه خود آدمی داد شایسته اینست که مقام خلافت کارهای خدائی کند و مثل یا مثل او جل جلاله گردد و راه مقصود طی نمی گردد جز اینکه آدمی بر مرکب علم سوار شود مرکبی سرکش و عاصی اما مسلح به تازیانه ای از توبه و دین تا مرکب راهی جز طریق به سوی کمال و خلافت نرود و به همین سبب او را علم آموخت (و علم آدم الاسماء ... سوره بقره) تا ره پیشرفت و کمال و مثل خدا شدن باز شناسد و ضمن شیطان را آفرید تا بدیها و زشتیها به او نشان دهد که از آنها دوری جوید. آخر در آدمی هم استعداد علیم آفریده اند و هم روح عصیان؛ علم برای رسیدن و عصیان برای تحریک و نیرو بخشیدن و اگر دقت کنیم پروردگار از آن نهی نفرمود و تخطئه نساخت و عصیان مکن خطاب نشده بلکه روح عصیان را برای باز شناخت و توبه را جهت زندگی نو آغاز کردن جنشی داده اند که علم آدم الاسماء در اول خلقت

تشریع همان دانش است و تو به همان بازگشت به سوی خداست و لذا پایه دین (توجه فرمایند که روح عصیان که جنبه جنبشی برا بهتر زیستن است غیر از محرمات به جای آوردن یا کافر و مشرک شدن میباشد چنانچه حضرت آدم را گفتند حیات جاویدان با خوردن خواهی یافت و عصیان کرد تا جاویدان و مثل یا مثل خدا گردد در صورتی که گناه آدم را از خدا و خدائی کردن دور میسازد و از آنچه علم بر آن صحه می گذارد دور می گرداند و جز وعده آتش و عذاب وعده دیگری حتی از طرف شیطان هم داده نشده است) و همین توجه بدین و دانش در آغاز خلقت تشریع خود بهترین دلیلی است که آدمی بین جبر و تفویض آفریده شده است.

ستایش

سبحان اللّه

توحید خالصی که اندیشه های عالمانه روز آنرا میطلبید و در انحصار مسلمانان است(1) مسلمانانی که هم در مرحله عقیده ایمان بخدا دارند و هم در مرحله عمل خدا را عبادت می کنند. (2)

درود:

درود بر نبی گرامی اسلام که:علم و قلم آغاز سخنان وحی شده براوست و پیروانش را فرموده روزانه ده مرتبه از خدا بخواهند که همه مسلمانان را براه راست هدایت فرماید راهی که بکمال رسیدگان پیمودند نه راه دانشمندان لادین و نه راه دینداران جاهل.

درودو بر دوازده جانشین ایشان بویژه درود بر تشکیل دهنده حکومت واحد جهانی پیشوای وقت و امام زمان حضرت محمد بن الحسن العسکری ارواحنا فداه (3).و السلام علینا و علی عباد اللّه الصالحین.

1- شرح مبسوط در جلد اول چاپ چهارم به بعد.
2- شرح مبسوط در جلد اول چاپ چهارم به بعد.
3- شرح در ابتدای جلد هشتم.

معذرت خواهی

قرار بر این بود که هر یک جلد کتابم شرح از یک خوردنی باشد که نامش در قرآن آورده شده است بعد تصمیم گرفتم از غذا هائی که قرآن تعریفش فرموده هر کدام را به تفصیل در یک جلد بیاورم و ملاحظه فرمودید شیر در یک جلد عسل در یک جلد خرما و انگور گوشت ه رکدام در یک جلد آوردم و هم اکنون بنابر وعده ای که دادم بایستی انار در یک جلد انجیز در یک جلد و زیتون یک جلد غلات، سیر، پیاز، عدس ، خیار، کدو و ... که نام هر کدام به نحوی در قران به چشم می خورد اری از هر کدام جلدی انحصار و مخصوص بوده باشد زیرا قرآن از هر کدام به طرز خاصی تعریف فرموده و حتی باید بگویم که در سوره الرحمن عصف و ریحان را نیز جزو الاء و نعمت های عطا شده به مردم و چه تعریفی از این بالاتر! و ناچار باید حتی ریجان یک جلد مصخصو به خود داشته باشد.

به هر صورت 1 - چون جلدهائی پشت سر هم از کدو خیار عدس و ... نوشتن عمری و مجالی باقی نمی گذارد تا از بهداش بدن، بهداشت لباس، فیزیک در اسلام و ... هر چه زودتر مطالبی

اورده و مهتر از همه اجازه نمی دهد از بهداشت روانی که لازم تری مسائل را به انسانیت تقدیم می دارد بحث شود 2 - به علت اینکه آن چنان شرح و بسطی که منظور است جنبه تخصص خواهد داشت 3 - از همه گویاتر اینکه جم آوری مطلب مثلا در باره عدس که بتواند در یک کتابی گنجانده شود بسیار سخت است لذا با معذرت خواهی جلد حاضر را اختصاص به غذاهائی می دهکم که نامشان در قران ذکر شده و جلد بعد را به آنچه در اخبار و روایات از غذاها مشاهده میشود منحصر میسازم هر چند باز هم باید افزود که نام میوه جات (خربزه - هلو و ...) در نهاد کلمه ثمرات قران دراستتار است و حتی با توجه به اینکه حضرت ابراهیم ضمن دعا عرض نموده تا پروردگار مؤمنین را از ثرمات بهره مند سازد خود نوعی تعریف از میوه جات میباشد و جلد بعدی هم در حقیقت مربوطه به غذاهای قرآنی خواهد بود اری اخبار احادیث هم چیزی جز جدا شده و توجه به قران نیست و اگر مطلبی جز از قرآن و ناسازگار با قرآن دیده شد بر دیوار کوبیدنش اولی است.

اینک برای شروع کتاب بایدبرگزیدن غذاهای مذکور در قران را مورد بررسی قرار داد که کدام بهتر است مقدم ذکر شود هر چند اهمیت چندانی در مقدم و مؤخر آوردن نام آنها به نظر نمی رسد ولی چه بهتر که باز هم رعایت شود و آنچه بیشتر مورد توجه و علاقه قرآن قرا رگرفته جلو بوده باشد و به نظر میرسد از آنجا که انار را سید و میوه دو جهانی (دنیائی و بهشیت) خوانده و به انجیز و زیتون سوگند یاد شده مقدم داشتنشان برتری دارد !.

البته اجازه می فرمائید از عصف و ریحانی که هم اکنون ذکرشان

رفت و پروردگار آنهارا جزو آلائ و نعمتهای خود شمرد بحث جالبی شود و بعد وارد مطلب شویم طبق آنچه گذشت یعنی از انار شروع شود وانجیر - زیتون و ...

اسانس و کلروفیل از قرآن

عنوان حاضر و مواردی همانندش است که بعضی را خشمگین می سازد آنان که علاقه دارند از اصالت معارف و مسائل اسلامی پاسداری نمایند اما چه بهتر است کاظمین غیظ تا آخر مطلب را مطالعه بفرمایند که شاید در زمره عافین عن الناس در آمده نویسنده رامتذکر سازند که اصلاح و تجدید نظر در چاپ بعد را فراموش ننماید!

چقدر نشاط آور است که هنگام پاسخ به سئوالی که میشود عالوه بر مهیا بودن بیان، مصالح موردلزوم نی زخود به خود و بر حسب تصادف آماده و حاضر باشد از کلیههای زنی رادیوگرافی به عمل آمده بود و برگ عکس دوقلوه ها بر سر دست نویسنده و با پزشکی از جچمله دوستان به آن می نگریستیم که رعدی و برقی شد یکی دیگر از دوستان که حاضر بود در ا حال فت اینکه اسلام می گوید:

رعد تسبیحی از ذات مقدس خداست ایا کسی و از جمله گوش امام آن را می شنود ... بالافاصله مصالح جواب آماده بود عکس ها را در برابرش گرفتم گفتم بخوان ... گفتم چشم تو هیچ از این صفحه سیاه چیزی نمی بیند و یک نفر متخصص عکسبردرای بسیار چیزها میبیند و به همین قیاس و سنجش ممکنست گوشهائی باشد که تسبیح رعد را بفهمد و تسبیح ما فی السموات و ما فی الارض را.

و مصالح جهت پاسخ به عنوان فوق بلکه برای اینکه نشان داده شود در دام آیه نامی از اسانس و کلرفیل برده شده آیاتی

است که باید آنها را در کنار یکدیگر قرا داده صغری و کبرایشان نمائیم.

نویسنده احتمال میدهد کلمات عصف و ریحان که در سوره الرحمن آیه و الحب ذوالعصف و الریحان آورده شده کلروفیل و اسانس می باشد !

به چه دلیل؟

قبلا باید مصالح پاسخ آماده باشد و ان معنای برخی لغات و صغری کبری نمودن بعضی آیات می باشد.

حب = دانه

نوی = هسته

ریحه = گیاهی که از سردی شب بی باران بروید

ریحان = شاهسپرم هر گیاه خوشبوی - اطراف و شاخ و برگ گیاه خوشبو.

عصف الزرع عصفا = نارس درو کرد زراعت را.

اعصف الزرع = برگ بر آورد زراعت

عصف = سبزه عصیفه = برگ فراهم و مجتمع

الزرع خضرا = سبز شد کشت .

خضیره = درخت خرمائی که میوه آن سبز میریزد.

أخضره اخضارا = سبز گرانید آن را

خضیر = سبز - گیاه سبز

خضر تخضیرا = سبز کردن

خضور = سبز

خاضره مخاضره = فروخت میوه های سبز نارس را بر درخت

خضیره = درخت خرمائی که سبز باشد و بار نیکو آورد

اخضر الزرع = سبز شد زراعت.

خضر = سبزی و سبزه.

خضر - خضره = سبز - شاخ درخت - زراعت و سبزه - جای سبزناک

اخضر = سبز

خضره = سبزه سبز

خضرا - خصراوات = گیاههای سبز - ...

با دقت به معنای کلمات: عصف - ریحان - خصر او آنچه مرتبط با کلمات مذکور میشو و در بالا گفته شد. توجه فرمائید تا پس از ذکر آیات قرآن کریم در باره آن ها بحث شود.

ان اللّه خالق الحب و النوری یخرج الحی من المیت و مخرج المیت من الحی (سوره انعام) خداست که در جوف زمین دانه و هسته رامیشکافد و بدون شک عصف و ریحان بحب ارتباط دارد.

و هو الذی انزل من السماء ماء فاخر جنابه نبات کل شی ء فاخر جنامنه خضرا نجرج منه حبا متراکبا (سوه انعام) و هم اوست خدائی که از آسمان باران فرو بارد تا هر گیاه بدان برویانیم و سبزه

ها را از زمین بیرون آوریم و در آن سبزه ها دانه هائی که بر روی هم چیده شده پدید آریم 0با زتوجه فرمائید که حب یعنی همان چیزی که ذو العصف و الریحان بود خود از خضر و سبزینه خارج می شد و حال آنکه قبلا حی از میت جدا می گرددید از اینقرار عمل به وجود آمدن خضر و سبزی یک عمل زندهاست) و در سوره بقره روئیدن گیاه را به حب نسبت داده نه نوی (حبه انبتت)

الذی جعل لکم م الشجره الاخضر نارا (سوره یس) آن خدائی که از درخت سبز برا شما آتش قرار داده (توجه فرمائید که به قسمت سبز که نورو حرارت گرفته نسبت پس دادن نور و حرارت داده شده است).

فجعلهم کعصف مأکول (سوره الفیل) پس چون علفی که زیر دندانهای حیوان خرد شده گردیدند.

لابد توجه فرمودید که نتیجه میش ود، باران می آید. حبکه دارنده عصف و ریحان است میرودی و چون عصف همان قسمت از گیاه است که سبز تاره و نارس بوده و بیشتر شامل برگها و قسمت جوانب گیاه میشود که سبزی دراد و ریحان نیز همان قسمت خوشبو و معطر گیاه بوده و در اخبار نیز تعبیر به عطر میوه و نبات شده و علی علیه السلام می فرماید خربزه ریحان است زیرا معطر است.(1)

و از طرفی چنانچه خواهید خواند هر چه در سراسر جهان عطر و اسانس گرفته میشود قسمت اعظم آن از ریحان و وابسته هایش است و لذا شاید بتوان گفت عصف و ریحان یعنی سبزینه و عطر (کلروفیل

1- در قسمت مربوط به خربزه شرح داده میشود.

و اسانس) و سبع سنبلات خضر و أخر یابسات سوره یوسف را هم فراموش نفرمائید که به قرینه خضر از یابس و خشک که عمل شیمیائی در چیز خشک انجام می گیرد اشاره شده است.

یک مطلب علمی از قرآن

خیلی عجیب است و هم مورد تائید مطلب قبل که هر جا سخن از خضر و سبزی و عصف است قرآن کریم آن را قرین صبح و روز و خورشید قرار داده همانگونه که نام سبزینه و کلروفیل از خورشید و آفتاب جدا نیست.

الم تر ان اللّه انزل من السماء ما فتصبح الارض مخضره 0سورا الحج) که البته توجه به کلمات یک فامیل صبح و تصبح و مصباح و ارتباطشان با مخضر و سبزی فرمودید (مصباح جای صبح و روشنائی چراغ) و آنچه فوق العاده جالب است از سوره انعام که : فالق الحب و النوی و را قرینه یخرج الحی من المیت و نخرج المیت من الحی قرار داده و بلافاصله به فالق الاصباح و جعل الیل سکنابر می خوریم که قرینه و الشمس و القمر حسبانا می باشد که اگر مطالب دو آیه را هم قرینه یکدیگر محسوب اریم : فالق الحب فالق الاصباح عصف - یخرج الحی من المیت و الشمس ردیف یکدیگر و النوی جعل الیل سکنا ریحان مخرج المیت و من الحی و القمر ... نیز مترادف ! میگردند و در نتیجه شاید بتوان گفت :

صبح و شمس و فالق الحب قسمتی از حب که دارنده عصف و عمل خروج زندهاز مرده و ساختن یک جسم زنده میباشد همه مرتبط بوده و شب و قمر و فالق الحب قسمتی از حب که دارای

ریحان می باشد و عمل خروج مرده از زنده و ساختن شیی ء مرده ای (مثل اسانس) همه با یکدیگر پیوسته اند و در این صورت هم اکنون به ذکر چند مطلب می پردازم که شاید هنوز علم به آنها اشاره نکرده است

1 - همانگونه که کلروفیل با روز و آفتاب بستگی دارد تهیه اسانس با شب و سردی مرتبط است

2 - شکافته شدن حب با روز و آفتاب و روئیدن نوی با شب وسرما وابسته می باشد

3 - سکونت و آرامش شب و اثر یکه شب بر حیات و به خصوص بدن انسان دارد دخالت مر در آن به حساب و در کار است.

و هنوز شاید علم به ارتباط اسانس و شب و سرما - شکافته شدن حب و نسبت آن با روز و نوی و هسته و وابستگی اش با شب و سرما - ارتباط آرامش و سکون با ماه اشاره ای نکرده باشد.

سئوال اینکه قرآن به جای آفتاب نام صبح در برابر کلروفیل گیری برده ایا اشعه های طلائی طلوع بیشتر در عمل مذکور دخالت دارد؟

عصف و ریحان چرا؟

در سوره ای که و الحب ذو العصف و الریحان یکی از آیاتشاست مرتب از نعم و آلاء پروردگار نام برده شده و در فواصل آنها پی در پی فیای آلاء ربکما تکذبان که تقریبا نعی سرزنش تکذیب کنندگان آلاء و نعمت های پروردگار است تکرارمی شود و سوره

مذکور الرحمن نام دارد و شاید از این جهت که علاوه بر ذکرنعمتهای دنیائی از آلاء سرای باقی نیز در آن سوره مشاهده شده و بوی بهشت میدهد در مجالس ترحیم قرائت میشود و به ویژه برای توجه دادن صاحبان عزا که : و یبقی و جه ربک ذو الجلال و الاکرام نشانی از اینست که آدمی را فناست و بقا مخصوص ذات مقدس پروردگر و تسلیت و آرامشی و تذکری برای همگان بوده باشد و مصلحت های دیگر که ازخواندن سوره مذکور به خوبی هویدا است جای بحث نیست.

اصل مطلب اینکه : چرا و الحب ذوالعصف و الریحان از آلاء و نعم پروردگار محصوب شده و چگونه می توان کلروفیل و اسانس را به حساب بقیه نعمت های ذات مقدسش آورد؟

قبل از ذکر خواص کلروفیل کافیست گفته شود : حضرت یوسف چون خواب فرعون را تعبیر کرد در آنجا دید بود سبع سنبلات خضر : هفت خوشه سبز است و در پی آن خوشه های خشک و بدون سبزی حضرتش خوشه سبزی را به سال نعمت و خکشیده را سال قحطی تعبیر فرمود و در تاریخ قرآن برای اولین بار گفته میش ود چه تغبیر بسیار جالب و چه آیه اعجاز انگیزی که باید بگویم سازمان گوارشی کسی که از کلروفیل بی بهره مانده در حقیقت خوب تغذیه نشده است و قحطی زده میب اشد و در اواخر جلد سوم گفتم امام علیه السلام دست به سفره بدون سبزی نبرد و باز فرموده است؟ سبزی، زینت سفره است. سبزیجات دور کننده شیطانند و می دانیم سبزی ذخیره قلیائی بدن را نگه می دارد - از تورم خفیف مجاری گوارشی و ازیاد گلبولهی سفید جلوگیری کرده - املاح لازم را به بدن میرسانند

سلولزشان ضد سم بوده و موجب سهولت اجابت مزاج شده محرک عضله قلب و مقوی آن بوده قدرت دفاعی گلبولهای سفید را بالا برده کلروفیل دارای هسته پیرولیک و مقداری آهن است که عامل اصلی تشکیل دهنده گلبولهای قرمز است و از همه مهمتر که گیاهان دارنده اسید گلوتامیک زیادند (1). میوه و سبزی در فصل گرما خنک کننده اند و گفتم بهتین شکل کلسیم نوع کلوئیدال آن است که در سبزیجات تازه یافت میشود و یکی از خواص آن بالا بردن قدرت دفاعی گلبولهای سفید (سربازان دفاعی بدن) میب اشد به علاوه عناصر مفید سبزی با تازه بودنش چندان تغییری نمی کند کلروفیل بر طرف کننده بوهای بدن است و خیمر دندانها را با آن درست می کنند یا تو کفشی را .

در اینجا مناسب است به یکی ازپژوهشهای علمی که درباره سبزیجات تازه اخیرا انجام گرفته شاارہ نمایم:

در جستجوی این علت بودند که چرا مبتلایان به سنگ مثانه به نسبت فوق العاده ای روز افزونند. سرو صدای جهان ماشینی آیا اعصاب را کوبنده و پیش آورنده ابتلاست؟ دنیای عمله با روانها بازی می کند و بسیاری را مبتلا می سازد تجدد مأبی مایه بیماری است؟ و چند سؤال دیگر؟

بالاخره شعبه مطالعات طبی تجربی انستیتوی آلمانی (ماکس پلانک) در شهر گوتینگن آلمان به وسیله رئیس اش کارل توماس متوجه شد : عناصر شیمیائی تشکیل دهنده سنگهای مثانه

1- بیوشیمی عمومی صفحه 121 از انتشارات دانشگاه تهران.

در سالهای اخیر (الی 1966) تغییر یافته و جنس سنگهائی که معمولا به بزرگی لوبیاست قبلا بیشتر فسفات منیزیوم و اخیرا اغلب (50-67 درصد) اسید اکسال است .

اسید اکسال از استحاله اسید دیگری (گلی اکسال) به وجود آمده و سومین اسید (اسید فول) در مورد تبدیل مذکور نقش مهمی دارد.

اسید فول که تقریبا خواص ویتامین ها را دارد و فقدانش در گاو ماده سبب کم خونی و در انسان موجب پنجاه درصد پیدایش سنگهای اسکالاتی می شود یعنی جواب سئوال فوق چنین داده می شود طرز تغذیه بشر در پیدایش و روز افزون بودن سنگها دخالت دارد و اسید مذکور در سبزیجات تازه به ویژه کاهو - اسفناج - نخود - سیر - کلم و گل آن فراوان است (و دنیای گیاه را بنگرید که در آنها همیشه اضداد جمعند : اسفناج هم برای تشکیل و هم ضد تشکیل سنگ عناصری دارد).

و اسطه بین جهان خارج (آفاق) و جهان داخل (انفس) از لحاظ دریافت نیرو گیاهان می باشند. بدن انسان قادر به ساختن مواد آلی مورد لزوم خود نیست و این گیاهانند که محیط (دنیای معدنی) را می توانند باسازندگی مخصوص به مواد زنده و سازگار با بدن آدمی تبدیل نمیاند و این هم در انحصار گیاهان سبزینه درا است لذا میتوان گفت کلرو فیل در شرائط خاص مولد حیات است. از لحاظ مطالب اسلامی نیز برای شما نوشتم نقل از کتاب کافی که مردی در خدمت حضرت صادق بر سفره از خوردن سبزی خودداری می کرد حضرت فرمود برای امیرالمؤمنین علی علیه السلام هیچ غذائی حاضر نمی نمودند

مگر اینکه سبزی با آن بود و حضرت کاظم و حضرت رضا بر سفره ای نشستند که سبزی بر آن نبود دست از خوردن باز داشته و فرمودند مگر نمیدانی که من از سفره ای که سبزی بر آن نباشد غذا نمیخورم...

کلروفیل از لحاظ شیمیائی شبیه هموگلوبین خون است و موجب ازدیاد گلوبین خون می گردد عضله قلب را تحریک و تقویت می کند در هضم غذاهای صرف شده تسریع و در تشکیل خون کمک می نماید. کلروفیل در اثر دیاستازهای روده ها و در نتیجه فعل و انفعالات تبدیل به ماده ای شبیه هماتین که پس از جذب در بدن تشکیل هموگلوبین می دهد. حیوانات بدون آنکه کلروفیل در غذای آنها باشد قادر به ساختن هماتین نیستند رنگهائی که بوسیله علم فرمانتاسیون در گیاه فراهم می شود و ابتدا در گیاه وجود ندارد و پس از آنکه گیاه زندگی خود را ترک کد تحت تأثیر فرمانها رنگین می شوند مثلاً در زرد چوبه که غدد زیر آن در حا زندگی رنگی ندارند و پس از آنکه غده زرد تندی در آنها ظاهر م شود. آب پوستگردو د اول سبز است ولی پس از مجاورت با هوا برنگ سیاه تیره در می آید و عمل اصلی آنها اکسیداسیون است.

در سیتوپلاسم سلولهای گیاهی دانه های ریی به نام پلاست وجود دارد که درون آنها مواد رنگین جایگزین می گردند. پلاست ها بر حسب رنگ و موادی که در خود دارند سه نوعند: کلروپلاستها که واجد کلروفیل بوده برنگ سبز می باشد کرونوپلاستها که برنگ زرد و قرمز دیده می شوند آمیلوپلاستها که دارای

نشاسته اند، مواد رنگی موجود درگیاه دو دسته اند: مواد رنگی طبیعی رنگهائیکه بوسله فرمانتاسیون فراهم می شوند. مواد رنگی طبیعی بچند دسته تقسیم می شوند: مواد رنگی کلروفیلی آنتوسیایک و انتروسیانوزید مواد رنگی فلاونیک و اکسی فلاونیک.

مواد رنگی کلروفیلی: در اغلب گیاهان سبز وجود دارد. در پلاست ها وجود دارد و بندرت در پروتوپلاسم. در کلروپلاست ها علاوه بر کلروفیل قسمت های رنگین. زرد گزانتولوسیت و مواد چربی موم ها املاح اسیدهای چرب و غیره که بصورت کلوئید می باشد وجود دارد. مواد رنگی کلروفیل شامل چهار ماده است: کلروفیل الفا بتا کاروتن و گزانتوفیل که دو تای اول سبز و بعد قرمز و. آخری زرد رنگ ی باشد و مقدار آنها د گیاهان مساوی نبوده و بطور متوسط به ترتیب 2 گرم در هزار 75/0 16/0 33/0 گرم در هزار گرم میباشد این نسبت ها ثابت نبوده و حتی در برگهای خشک در تغییر است. کلروفیل از سری اجسام آلی بوده مرکب است از اکسیژن هیدروژن ازت منیزیم و کمی آهن که بعنوان کاتالیزور وجود دارد. منیزیم در کلروفیل فوق العاده مهم بوده در کلروفیل الفا 69/2 درصد بتا 64/2 درصد می باشد (در کلروفیل ها آهن و فسفر و گوگرد وجود ندارد). کلروفیل ها در برگها و ساقه های جوان و بسیار بندرت در ریشه وجود دارد. برای تشکیل کلروفیل ها نور لام است و بسیاری پیدایش آنها را نتجه احیاء گلوسیدها میدانند. عوامل : نور حرارت اکسیژن آهن گلوسیدها

در تشکیل کلروفیلها مورند (وجود گاز کربنیک را نیز لازم می دانند) فتوسنتز گیاه عمل کلروفیل گیاه که مهم ومفصل بوده میتوان در کتب درسی دید.(1)

عصف و ریحان چرا جزو آلاء است

گفتم در سوره الرحمن نعمت های پروردگار شمرده شده در فواصلش نه تنها مرتب به تکذیب کنندگان تذکری می دهد بلکه با کلمه ربکما تؤأید بسزایی یم فرماید و بحث ما اینست که چرا کلروفیل و اسانس از نعمت هائی بشمار آمده و جایشان آنقدر بالاست که در قرآن از آنها نامبرده شده آنهم بنام آلاء و نعمت ها.

مختصری از خواص کلروفیل (ضد سمی بودن تقویت کنندگی ...) گفته شد و درباره اسانس گیاهان نیز کافیست صرفنظر از جنبه های اقتصادی کهبرای بشریت دارد به خواص چندی (گندزدائی تقویت کنندگی ...) از آن اشاره خواهد شد و در اینجا خلاصه کنم که کلروفیل با بدن دو کاری انجام می دهد که اسانس می دهد: هر دو حافظ زیبائی ها در طبیعت بوده و علاوه بر جال آرائی طرد کننده زشتیها و ناپاکیها و پلیدیهایی هستند که سیطره تکوین فرمانده آنهاست باشد که خدای ما را توفیف دهد زیبائی تقوی را پیشه وپلیدیهای شیطان هوی و هوس را طرد نمائیم که فرمانه در اینجا خودمان می باشم: خلاصه آنکه: کلروفیل سموم را از بدن خارج ساخته و محیط را از ذات بهجه و مسرت انگیز می نماید (حدائق ذات بهجه 60 نمل) یعنی

1- اقتباس از رساله دکترای آقای دکتر حبیب الله شریعت 752 دانشکده دارو سازی.

حدائق هم سموم داخل را دفع می کند هم سموم فضا ا و هم بین فضا وشخص ارتباط مسرت آمیز برقرار می سازند اسانس هم ضرات و ذرات موذی را از محیط دور و در حققت سموم را از محیط خارج و بدن را به مسرت و نشاط می آورد و این مائیم که باید زهرآگینی معنویت و باطن بدن را با دوری از گناه و خفقان اجتماعی محیط جهانی را با آشنا ساختن و نزدیک کردن مردم به حکومت قانون اسلام برطرف سازیم وراجع به اسانس و عطر در جلد بهداشت بدن با شما سخنی دارم.

مطلب علمی از قرآن

با آنکه آیه فالق الحب و النوی (95 انعام) بازشناخت خوبی برای هسته و حب می باشد و حب الحصید (9 ق) یعنی اشاره قرآن به آشنایی حب با داس مسئله را حل کرده و سبزینه را که قابل حصد و درو کردن می باشد تأیید می نماد بیک مسئله علمی جالب قرآنی «چگونگی پیدایش حب» از «خضر» سبزینه می باشد توجه شما را جلب می نمایم.

و هو الذی انل من السماء ماء فاخر جنابه نبات کل شی ء فاخر جنا منه خضرا نخرج منه حبا متراکبا (سوره انعام) که ترجمه آن د صفات قبل گدشت و برابطه روئیدن سبزه ها و بیرون آمدن حب های روی هم چیده شده از سبزه ها اشاره گردید و هم اکنون بشرح چگونگی عمل مذکور می پردازم:

چرا بجای برگ سبز حب سبز؟

هیدراتهای کربن (کربوهیدراتها) که در حدود 82 درصد مجموع کالریهای غذایی را تأمین می نمایند 0بجز اوائل زندگی که شیر خوارگی است) بمعنی تبدیل به هیدرات شدن و یا بعبارت دیگر بمفهوم اضافه نمودن آب بیک جسم است و معمولاً نام هیدرات که بیونانی معنی آب می دهد به اجسامی گفته می شود که با جانشین شدن ریشه ساده و یا مرکب با هیدروژن از دسته آب مشتق می شوند و همچنین باجسامی اطلاق می شود که از آب یا یک ماده دیگر تشکیل شده باشند.

اسم هیدرات دو کربن به سبزی مواد کربن دار دسته نباتات گفته می شود که در آنها نسبت اکسیژن و هیدروژنشان مانند نسبت هیدروژن و اکسیژن در آب است و به منوساکاریدها و الیگوساکاریدها و پلی ساکاریدها تقسیم می شود.

زمانی که وزن ملکولی هیدرات کربن پائین می آید آن مانند بقند مبدل می گردد، قند و ملکولهای قندی بهم می پیوندد و تشکیل نشاسته را می دهد و اگر ملکولهای قند سخت تر بهم بپیوندد سلولز را درست می کند و سنتز قند در برابر نور آفتاب انجام می گیرد و قند در گیاه تغییراتی پیدا کرده استخوان بندی گیاه را تشکیل می دهد و یا متابولیزه شده و ترکیبات ازته درست کرده و بالاخره برای تشکیل سلول پروتوپلاسمایی تبدیل به پروتید می گردد.

قند گاهی در گیاه بصورت ذخیره در دانه ها و یا تغییراتی یافته

بویتامین ها و هورمونها مبدل می شود (امروز بجای مواد هیدرات های کربن اصطلاح اصطلاح گلوسید بکار برده می شود).

تا اینجا ملاحظه فرمودید که در گیاه منشاء و پایه اولیه همه چیز قند است یک حیوان نیز میتواند با موادگلوسیدی همه چیز را بساید و انسان نیز قندها را آسانتر از مواد دیگر مبدل بمواد لازم میکند.

اما این نکته را نیز باید دانست که درخت از زمین برمیدارد و قند میسازد اما گیاهان سبز منحصرا برداشتشان از خاک نیست بلکه قسمتی از آن از هوا تأمین می گردد و اینهایند که میتوانند عمل عکس تنفس راانجام دهند و در فضائی که درنتیجه تفنس CO_2 زیاد و اکیژن کم شده است عمل احتراق و تنفس را ممکن سازند گیاهان کلروفیل دار در تاریکی مانندحیوانات تنفس می کنند.

در یاخته های برگهای سبز گیاهان کلروفیل که جزء پیگمان خهای پروفیرین دار است در ساختمانی صفحه ای شکل که قطر آن از 5 مو تجاوز نمی کند متمرکز می باشد و صفحه مذکور را کلروپلاست نامند.

شدت نور عمل فتوسنتز را تسریع نمیکند و اگر بترتیب گیاه در معرض نور و تاریکی قرار گیرد مقدار اکسیژن بدست آمده خیلی بیشتر از اکسیژن آزمایشی است که در ان از نور دائمی استفاده می شود (ایا میتوان تولج اللیل و تولج النهار را بدنبال یکدیگر مسبب پیدایش مایه اولیه یخرج الحی من المیت دانست؟).

گیاهان کلروفیل حتی در تاریکی قادر بجذر CO_2 می باشند ولی آنچه مسلم است با توجه به آنچه گفتیم هر چه برگ جوان تر

باشد اعمال مذکور بویژه تنفسش شدیدتر بتوده تا آنجا که جوانه های انتهائی که جوانترین اند، اشد تنفس و سنتز را دارند و در دانه های سبز که تراکم زیادتر دارند از همه بیشتر است و بنابراین متوجه این نکته اعجازآمیز قرآنی می شویم که چرا بحب سبزینه دار اشاره فرموده است (زیرا هم بیشتر از خاک گرفته است و هم بیشتر از خورششیدو فضا بلکه بیشتر گرفته و بیشتر داده است: قند و تنفس و اسانس و کلروفیل و ...) و جدا شدن حب با تراکم بیشتری از آنچه در برگهاست و پیدیاش خوشه های متراکب و طبقه طبقه که هنوی به نوی و هسته شدن نرسیده قابل توجه بوده و در قرآن بیان گردیده است. برای اینکه بیشتر بدقت و توجه و بلکه اعجاز قرآن وقوفی حاصل گردد: مواد ازته سبزیجات خشک (حبوبات) اغلب از لگومین Legumine که نوعی کازئین گیاهی است تشکیل یافته ولگومینوزها هر چه زودتر چیده شود (توجه فرماتئید سبزتر باشد) نوکلئین بیشتر دارد (یعنی جب صددرصد خوانده می شود) وآفرین بر قرآن که چون خواست سبزینه متراکم فراوان بیشتری را مثال بزند در مودی آورد که هر چه زودتر سبزتر و دارنده نوکلئین بیشتر باشد.

دانستنیهائی چند از سبزی و میوه

مصریان 3500 سال پیش بارزش حقیقی برخی سبزیجات و گیاهان (پیاز سیر نعناع کاهو کرچک و بزرک) پی برده بودند این بود آنچه در کتابها ثبت است وقرآن نیز به بقلها

و قثائها و فومها و عدسها و بصلها یعنی ببرخی سبزیجات و سیر و پیاز وخیار شنیک زمان حضرت موسی در مصر اشاره می فرماید.

حضرت سلیمان اطلاعات ذیقیمتیدرباره سبزیجات داده است.

بنی اسرائیل بسبزیجات اهمیت داده در جشنها از خداوند برکت سبزیجات ومیوه جات را مسئلت می داشتند و در قرآن است که جدشان حضرت ابراهیم آنقدر بمیوه جات اهمیت میداده که آرزو میکرده خوراک مؤمنین بوده باشد: و ارزق اهله من الثمرات من آمن سوره بقره .

بودائیها خوردن سبزیجات را بر گوشت ترجیح می دادند.

نه تنها انسان بلکه همه جانداران برای رشد و نمو و ترمیم نیاز مبرمی به ازت داردولی نه گیاه نه حیوان هیچکدام نمیتوانند از ازت موجود در هوا یا در آب یا خاک استفاده نمایند و از آن ترکیبات ازت دار بسازند این باکتریهای مخصوص (باکتریهای جذب کننده ازت) می باشند که ترکیبات ازت دار میسازند و در اختیار گیاهان قرار می دهند.

گیاهان مواد ازت دار را از املاح آمونیاکی و نیتراتهای موجود در خاک می سازند و از آن مواد بیاض البیضی می سازند و در اختیار گیاهان قرار می دهند و حیوانات مستقیما از گیاهان و انسان مستقیم از گیاه و غیر مستقیم از تغذیه گوشت حیوانی که گیاه خورده استفاده می نماید (یا از تخم طیور) و مجدد هر کدام بمیرند ازت های مواد بیاض البیضی خود را بزمین پس داده و تا حد ازت آزاد زمین آنرا تجزیه می نمایند.

زیاد آسیاب کردن، آرد نمودن، انبار کردن میوه جات و سبزی ها (از جمله احتکار) مقدار زیادی از ویتامین ها و مواد معدنی آنها از بین می رود همینطور انداختن برگها و ساقه هایا قطعه ژهای میوه در آب برای پاک کردن گل از آنها یا سفید ت شدن مقدار زیادی ویتامین های محلول در آب از آنها بهدر می ود ولی شستن و تمیز کردن آنها بهتر است فقط خیس نمودن آنها باید فراموش گردد.

برای پختن سبزیجات بعقیده برخی بهتر است آنها را در ظرفهای سربسته پخت تا کمتر مواد غذایی آنها از بین برود.

تحقیقات پزشکی در امریکای مرکزی نشان می دهد که افرد قبیله «مایان» که بمفهوم واقعی گیاه خوار هستند عموما قدو قامتی بسار کوتاه داند وطول حداکثر افراد قبیله مذکو در اثر پیروی از تغذیه مزبور در طول قرون و اعصار به کمتر از یک متر و نیم تقلیل یافته است و برعکس خوردن بعضی مواد که بر حسب اهمیت به ترتیب عبارتند از خون شیر - گوشت در بلند شدن قد عامل موثری می باشد و بر حسب تحقیقاتی که بعمل آمده آلمانیها با خوردن ساسج که حاوی گوشت خام و خونابه است یا با خوردن بف تارتار که همان گوشت و خونابه بطور خام می باشد قد بلندتری یافته اند و اگر یهودیانی را که به آمریکا مهاجرت کرده و 20-25 سانتی متر قدشان بلندتر از پدران و مادرانشان است در نظر بگیرمی می بینیم بامصرف بیشتر شیر و کره و بویژهبستنی در آمریکا وگوشتها مخصوص درآمریکا وبرعکس طبق دستور قسمت چهارم از فصل نهم سفر پیدایش که که پدران یهودیان مهاجر انجام داده و

گوشت رادر حالیکه تازه است در آب نمک می گذارند تا خونابه اش بکلی خارج شود اختلاف طول قد مذکور پیش آمده است.

برای اینکه تازگی و طراوت میوه محفوظ بمان و از طرفی کندتر رسیده وکامل گردد باید آنرا در حالت رخوت نگهداری کرد و بوسله برودت تا حدی می توان زندگی میوه را طولانی کرده از فاسد شدنش جلوگیری نمود هماطنرو که درتابستان آن رابمنظور مذکور در یخچال میگذارند ولی برودت بری این مظور کافی نیست بلکه باید محط داای هوای مناسبی با ترکیبات ویژه ای بوده باشد یعنی وطری باش که در تغییر دادن ماهیت میوه دخالتی نکند و در عین حال تنف آنها را کند نماید و این هوا دارای خصوصیات چندی است: اکسیژن باید کمتر از هوای معمولی و گازکربنیک بیشتر ور طوبت نیز زیادرت باشد و حتی الامکان گازهای منتشر شده از میوه جات نیز از میحط خارج گردد و اخیرا مؤسسه هایی که مخصوص کنسرو سازی هستند موفق بساختن اطاقهائی مجهز بمنظور فوق شده اندولی وسیله ساده برای نگهداری میوه این است که کیسه هائی از مواد پلاستیکی (از مواد پلی اتیلنی الاستومر (سیلیکون) را برداشته میوه ها رادر قرآن قرار بدهند کیسه ها طوری است که فقط می توانند کمی اکسیژن جذب نمایند اندازه کیسه و ضخامت آن در نگهداری میوه های مختلف فرق دارد مثلاً برای نگهداری یک کیلو سیب یا گلابی از نوع پلاستیکی (پلی اتیلن) که قطر آن کیم بزرگتر از میوه است انتخاب می شود و ضمنا طوری سر کیسه بسته می شود که خروج گازها آسان اما ورود اکسیژن سخت است.

80-95 درصد میوه جات آب است و بهمین جه مدر و تر و تازه کدن بدن می باشد. مواد بیاض البیضی و چربی میوه جات (باستثنای گردو و فندق و بادام و پسته) 5/0-5/1 گرم درصد و چبی نیز درهمین جدود است ولی شیرینی آنها از یک درصد و چربی نیز در همین حدود است ولی شیرینی آنها از یک درصد (لیموترش) تا بیشتر از 20 درصد (انگور) می باشد.

قند میوه جات بیشتر از گلوکز و لولز و ندرتا از ساکارز هم هست (چغندر).

پکتین در میوه جات زیاد بوده و با جوشاندن و سرد کردنشان از پکتین آنها ژله درست می شود اسیدهای میوه جات اغلب آزاد و با فلزی ترکیب نشده است (اسید مالیک اسید سیتریک اسید تارتریک ...) گاهی اسیدهای مذکور با پتاسیم ترکیب و مدر وملین بودن خود را ظاهر م سازند و در بدن سوخته قلیائیت بدن را زیاد می نمایند و چون این پتاسیم بیشتر متوجه سلولهای بدن می شودو پتاسیم میوه جات زیاد و سدیمشان کم است بیشتر از اینکه مایعات بدن را قلیایی کنند متوجه سلولهای بدن می شوند و مدر بودن و آب فراوان میوه جات بدن را شستشو داده و اکسیداسیون را سریع و سموم را دفع می نمایند.

تقریبا 5 درصد میوه جات سلولز و 5/0-2 درصد املاح می باشد.

مواد موجود درگیاهان و نیازمندیهای بدن به آنها باختصار چنین است:

مواد مذکور به سه دسته تقسیم می شوند: آب مواد آلی مواد معدنی ویتامین ها.

از بسیاری عناصر موجود درگیاهان (کلسیم فسفر کلرور سدیم پتاسیم آهن منیزیوم گوگرد منگانز روی قلع و کبالت و نیکل ید فلوئر ارسنیک برم ید) و رل اساسی آنها در بدن در جلدهای قبلی شرحی باختصار داده شد.

دراینجا باید افزود: اسفناج هلو چغندر کاهو شاهی گل کلم گوجه تازه کرفس مارچوبه کلم هویج دارای مقداری منگناز بوده که بر حسب میلی گرم در کیلو به ترتیب: 7 66/6 37/5 5 6/3 (5/2 82/01 62/1 1 76/0 53/0 می باشند. ید در لوبیای سبز آناناس پیاز شلغم مارچوبه کلم توت فرنگی (برنج هنیج تره فرنگی ترشک گوجه فرنگی اسفناج کاهو انگور گلابی و غیره یافت می شود. فلوئور در سیب زمینی، گوجه فرنگی، مارچوبه، تربچه، لوبیای سفید، آرد جو، عدس، انگور، برنج و غیره یاف تمی شود. آرسنیک در کاهو کلم لوبیای سفید اسفناج سیب زمینی گل کلم برنج گلابی هویج سیب نخود یافت می شود.

املاح معدنی (فلزی شبه فلزی) چندی وجودشان در بدن باثبات رسیده است: کلسیم فسفر پتاسیم سدیم آهن گوگرد مس روی فلوئور نیکل بر آلمونیوم کبالت ید سرب سلیسیوم و جزئی املاح نقره باریوم کرم استرونیوم.

املاح مذکور در اعما استخوانسازی اخلاط خون مکانیسم تغذیه و جریان خون و تعالد و ثبات وظائف الاعضاء رل

مهمی را دارند.

املاح مذدکور یا مستقیم (از راه سبزیجات میوه جات) وارد بدن می شوند یا غیر مستقیم که حیوان آنها را میخورد و انسان از گوشت شیر و ... آنان استفاده می نماید.

کلسیم مقدار زیدی در شیر پنیر و مشتقات شیر و در فندق بادام لوبیای خشک عدس گردو نخود جوانه گندم آرد جو سیاه لوبیای سبز خرما چاودار گندم پرتقال و ... ، وجود دارد فسفر در گوشت ماهی تخم مرغ و بشکل فسفات در جوانه گندم لوبیای خشک بادام عدس گندم نخود جو سیاه فندق گردو قارچ بلوط آرد سفید گندم لوبیای سبز اسفناج شلغم هویج کلم.

پتاسیم : لوبیای خشک نخود عدس اسفناج بادام فندق خرما گندم چاودار موز آرد جو سیاه کاهو شلغم کرفس لوبای سبز سیب زمینی جوانه گندم گوجه فرنگی کلم کلم قمری پرتقال.

منیزیم: جوانه گندم بادام لوبیای خشک و سبز فندق گردو گندم جو سیاه ذرت آرد جو خرما بلوط.

آهن: گوشت شیر سبزیجات خشک (عدس لوبیا نخود) گندم اسفناج فندق بادام جو و جو سیاه نان انجیر خشک خرما آلو سیب زمینی.

گوگرد: جوانه گندم عدس نخود لوبیای خشک آرد سفید گندم گردو جو سیاه بادام جو آرد ذرت نان سفید کلم قمری خرما پیاز کلم شلغم ترب سیر.

دکترفستر شیمیست 42 ساله آلمانی و عضو بخشی تحقیقاتی ماکس پلانک داروی نوینی کشف نمود که قادر بمبارزه با بیماری سرطان است و تحقیقات مذکور بر این مبنا قرار دارد که مصرف زیاد پروتئین های گیاهی محرک افزایش فعالیت نیروهای دفاعی طبیعی بدن در برابر بیماری سرطان می گردد و قسمت مهم پروتئین بدست آمده از گیاه کاولی (کشمشک) می باشد. در آزمایشهای متعددی که بر روی موشها شده رشد غدد سرطانی با پروتیئن مذکور متوقف شده و حتی در مواردی آنها را از بین برده و تحقیقات مذکور بعدا در مرکز سرطان شناسی در هایدبرگ تحت بررسی قرار گرفت و تأیید گردید و هم اینک داوی مذکور روی انسان مورد مطالعه است.

اصولاً در قدیم و تی قرون وسطی مردم هر ناحیه از غلات و سبزیجاتی که در دسترسشان بود استفاده می کردند و از سبزیجاتی که هم اکنون در دست ماست اطلاعی نداشتند حتی پارمانتیه Parmentier اواخر قرن هیجدهم سیب زمینی را به اروپا برد و شکت و زرع و خوردن سیب زمینی در ایران تاه مرسوم شده و لوبیای سبز پس از کشف امریکا به اروپا و از آنجا به آسیا و ایران آورده شد و گوجه فرنگی از پرو به اروپا و سایر نقاط رسیده است.

گلوسیدها در نباتات بمقدار خیلی زیاد یافت می شوند ولی در بدن حیوانات بمقدار خیلی کم وجود دارد و احتیاج بدن انسان و حیوانات بایستی بوسیله نباتات تأمین شود. گلوسیدها در لوله گوارش تغییراتی نموده و بالاخره گلوکز بدست می آید که از راه خمل ها جذب شده وارد بدن م گدد و سوخت و ساز خودش و آنچه

در برابر قند نشاسته ایها انجام می دهد قبلاً شرح داده شد.

سلولز در روده فراخ بوسیله میکربها تجزیه شده ودر اشخاص سالم 58 و یبوستی ها 81 و در نفخ شکم تا 38 و در یرقان تا 28 درصد و زمان عدم ترشح معدی تا 20 درصد و در بیماریهای لوزالمعده تا 8 درصد سلولز جذب می شود. سلولز که در گیاهان فراوان است عمل مکانیکی مهمی که تحیکات دودی است انجام می دهد. چربیها که در سلولهای نباتی زیاد یافت می شود. در گیاهان مواد پروتئیدی بمقدار کم یافت می شود.

اسانس ها و مشتقات آنها در گیاهان بخصوص خانواده نعناعیان زیاد یافت می شود اسیدهای آلی هتروزیدها تانن ها رین ها صمغ ها آلکالوئیدها گلوکزیدها موسیلاژها و ... در گیاهن وجود دارد. سبزیجات خوراکی از این نظر اهمیت دارند که دارای مقدار زیادی ویتامین می باشند و باید آنها را تازه مصرف نمود و خشک آنها اثر فوق العاده کمتری خواهد داشت.

سبزیجات کاشته شده در آفتاب بیشتر از سایه و آنها که در ارتفاعات اند زیادتر از زمین های پست ارزش خوراکی دارند.

میوه جات از جمله وسایل زیبایی هم بشمار می وند زیراماسک تهیه شده از آنها علاوه بر اثر جالبی که بر پوست دارد از ساده ترین و کم خرج ترین ماسکهای زیبایی می باشد عمل آنها تسریع در گردش خون و باز شدن رنگ ناحیه و شادابی پوست مربوطه می باشد و برای هر نوع پوستی، خشک یا مرطوب بکار می رود.

هر چند ماسک هایی از میوه جات تهیه و در دسترس است ولی

ساده ترین آنها که گفته شد زیرا بجای مالیدن خمیر محتوی عناصر مفید بوده (و احتمالاً عناصر اضافی مزاحم) گذاشتن همان میوه کار آسانی خواهد بود. بهترین موقع گذاشتن ماسک قبل از خواب است باید حمام گرفت و بعد با آب سرد صورت را بجا آورد (البته نباید با زیاد گرم بودن صورت آب سرد ریخت و ایجاد سرماخوردگی کرد) و نگذاشت هیچگونه آثار آرایشی بر پوست مانده باشد. مدت بکار بردن ماسک نزدیک به نیم ساعت است که بعد از آن باید با آب نیمگرم و پنبه ابتدا صورت را مالش داد و بعد آنرا شست و در پایان به محل کرم ماید. برای پوستهای خشک و شکننده بهترین ماسک: توت فرنگی (صدگرم) است که باید قطعه قطعه نموده بر صورت نهاد و پس از 15 دقیقه بطریقی که گفته شد صورت را تمیز نمود. برای پوست های چرب دو قاشق آب پرتقال و یک قاشق آب لیمو ترش مخلوط را روی صورت مالیده بیست دقیقه باید شست. برای پوست هایی که منافذ زیاد دارد 7 عدد زردآلو را قطعه ژقطعه کرده با چند قطره روغن بادام چکانده روی صورت گذارده پس ازبیست دقیقه پاک نمایند وبرای پوست های خسته عسل خیلی خوب است (دو قاشق عسل نصف قاشق آبلیمو مخلوط) ربع ساعت روی صورت گذاشته شود. ماسک خیار هم خوب است و میتوان روزها از آن استفاده نمود. (در بهداشت بدن نظر اسلام را راجع به شاداب کردن چهره و ماسک و روغن مالی به تفصیل گفته خواهد شد).

سبزیجات از لحاظ نوع بچند دسته تقسیم می شوند: آنها که ریشه اشان مصرف می گردد (هویج چغندر شلغم ترب)

سبزیجاتی که ساقه اشان قابل استفاده است (کرفس مارچوبه و ...) سبزیجاتی که برگشان خورده می شود (کاهو اسفناج کلم و ...) سبزیجاتی که میوه اشان خورده می شود (خیار کدو بادنجان و ...) انواع قارچها.

مواد قندی نشاسته ای سبزیجات عبارت از: نشاسته پاتوزانها همی سلولزها پکتین دکسترین ها مانیت اینوزیت اینولین و قندهای دیگر. قسمت عمده مواد قندی نشاسته ای سبزیجات از نشاسته بوده ولی در بسیاری از آنها بجای نشاسته دکسترین و اینولین وجود دارد که اینوین در معده تجزیه و تبدیل بقندهای قابل توجه می گردد که در دانه ها و ریشه و ساقه و غدد نبات یافت می گردد.

پانتوزان که در دستگاه گوارش علفخواران قابل هضم و جذب بوده و در انسان بوسیله میکروبها تجزیه می شود.

سلولزها نیز بوسله میکربها تجزیه و بر حب نوع سبزی و بدنی که مصرف کرده مقداری از آنها جذب می گردد (درسالم ها 58 درصد در یبوستی ها 5/81 کسانیکه نفخ شکم دارند 83 عدم ترشح معده 30 در یرقانی 28 بیماری لوزالمعده 8 و در کلیه منارد سلولز مصرف شده بین 5/2 تا 5/3 گرم می باشد) پکتین یا ژلاتین گیاهی که بیشتر در غشاء یاخته های نباتی موجود است چون با قند و آهک جوشانده شود ژله درست می شود که شیرینی فروشها از پکتین میوه جات درست می نمایند پکتین د بدن تولید الکل متلیک می کند و در سیب و گوجه فرنگی زیاد است و در ادرار کسانیکه خورده باشند 9 در هزار الکل دیده می شود.

مانیت که باید بکمک میکربها در بدن تجزیه شوند.

اینوزیت که درنسوج حیوانی هم یافت می گردد.

مواد سفیده ای سبزیجات 1 تا 3 درصد است و در قارچها حدود 5/4 که در همه 25-50 درصد از مواد سفده ای حققی می باشد اما تمام اسیدهای آمینه لازم برای بدن در آنها نبوده بعلاوه قبالیت جذب مواد سفیه ای نباتات زیاد نیست (به آیه شریفه فثائها و فومها و عدسها و بصلها توجه فرمائید که پروردگار در مقام مقایسه با گوشت مرغ این را در برابر آنهاخیر نامیده و شرح داده می شود).

برخی سبزیجات هم در بدن تلوید اسید اوریک می نمایند که بترتیب: اسفناج کاهو گل کلم قارچ هویج کرفس ترب پیاز می باشد.

عمده مواد معدنی سبزیجات پتاسیم کلسیم سدیم منیزیم کلر فسفر گوگرد و آهن بوده که دو تای اولی نسبتا زیاد و سدیم و کلرشان کم است.

سبزیجات قلیائیت بدن را افزایش می دهند.

سبزیجات با داشتن سلولز همی سلولز پانتوزان هضم سختی دارند زیرا بجای دیاستاز مخصوص آنها که در روده نیست باید میکربها را تجزیه نمایند که در نتیجه اسید استیک اسید پروپینیک اسید بویتریک و گازهای اسید کابونیک هیدروژن متان تولید می شود بهمین علت صعوبت هضم سبزیجات مدفوع دو سه برابر و تعداد میکربهای روده نیز 2-3 برابر می گردد.

هضم سبزیجات آب پز بهتر است. هر چه سبزی جوانتر

باشد سلولزش کمتر و هضمش سهلتر است سبزی پخته که غشاء یاخته هایش نرم شده آسانتر می باشد پوست سبزیجات را گرفته پوره آنها سهل الهضم تر می گردد ولی سبزیجات خام فوائد زیادی دارند که قبلاً شرح آنها داده شده از قبیل: خامخوری (جلد سوم مراجعه شود) کلروفیل و مانفع آن سبزی خام که ویتامین ها و عناصر مفیدش تقریبا دست نخورده می ماند و در سبزیجات ویتامین B زیاد و ویتامین A و C وجود دارد و ویتامین D در بعضی به شکل پرتو ویتامین و ویتامین های دیگر که در هر مورد گفته خواهد شد. اسید اگزالیک در بسیاری از سبزیجات بمقدار زیاد یافت می شودو برای کسانیکه سوخت وساز بدنشان خوب نیست مصرفش مناسبت ندارد و بترتیب در اسفناج ترشک لوبیا کلم ترب یافت می شود. سبزی که جوشانده شود جدار یاخته هایش متورم و نرم و بالاخره باز شده مواد یاخته ها خارج می شود و اگر خوب آب پز شود به ذرات کوچک تقسیم و بهتر در دسترس عوامل گوارشی قرار می گیرد.در پنج دقیقه اول جوشاندن 25 درصد از مواد سبزیجات داخل آب می شود و با ادامه جوشاندن ربعدیگر مواد بیاض البیضی و قندی نشاسته ای و مواد معدنی آنها داخل آب می گردد لذا اگر آبی که در آن سبزیجات پخته شده مصرف نشود موجب از بین رفتن عناصر مفید سبزی می گردد و چنانچه با بخار پته شود مثلاً روی طوری گذاشته شود در دیگ سربسته حرارت دهند موضوع آب سبزیجات مرتفع است.

اگر سبزی را در روغن (حیوانی یا نباتی) سرخ کنند دیر هضم بوده و در صورتیکه آب پز نموده و سپس سرخ نمایند باز

دیرهضم بوده ولی کمتر از نوع اول دیر هضم است (با توجه به نفوذ روغن در سبزی و ممانعت از نفوذ ترشحات گوارش به آنها) اگر سبزی خام خوب جویده شود عظاء سلولزی آنها پاره و نرم شده بهتر جذب می گردند.

سالاد

چون بحث از سبزیجات است چند کلمه ای از سالاد گفته شود.

سالاد چه در زمستان چه تابستان خوردنش سودمند می باشد اما در تابستان نفعش بیشتر است زیرا در تابستان اشتهای بغذا کمتر بوده مخصوصا از غذاهای گرم و خورش زیاد روگردان تر می باشند و این سالاد است که اشتهاآور بوده و با اوضاع و احوال بدن سازگارتر و وافق طبیعت و صلاح بدن است.

سالاد چون دارای کلروفیل ومواد معدنی و ویتامین هاست میتوان بارزش واقعی اش وقوف حاصل کرد.

سالاد سابقه قدیمی دارد ولی انرا بعنوان دارو و درمان بکار می بردند چنانچه سالاد کاهو که ملکه سالادهاست و رومی ها در قدیم برایدرمان بیماریهای کبد بکار می بردن و یونانیها به آن نبات خواجه ها می گفتند بدین علت که برای دستگاه آمیزشی حالت تعدیل کننده داشت اما امروز سالاد کاهو را برای اشخاص عصبی مزاج بسیار خوب می دانند.

خوردن سبزی و سالاد همانطور که بیان شد در قدیم عنوان درمانی داشته و اطلاع بارزش واقعی آن باعث شده که در این اواخر

همه جا مصرف شود در صورتیکه در همین جلد برای شما نوشتم نبی گرامی درباره سبزی چه فرمود و حضرت رضا چگونه حاضر نشد دست بسفره ای دراز کند که بر آن سبزی وجود نداشت و از همه مهمتر جمله ذوالعصف و الریحان قرآن بود که شرح دادم.

سالاد از کاهو کاسنی شنبلیله و .. درست می کنند و برای اطلاع بچگونگی و خاص آنها بقسمت مربوطه در همین جلد مراجعه فرمائید.

برای محفوظ ماندن تمام خواص سالاد بهتر است به آن چاشنی زدکه امروز روغن زیتون آب لیمو سرکه بکار برده می شود و اسلام راجع بسرانگشتی سرکه خوردن یا روغن زیتون مصرف نمودن دستوراتی داده که قبلاً گفته شده یا میشود.

ارزش بیشتر سبزی و میوه در جهان معاصر

باثبات رسیده که بین کاهش مقدار اسید اسکوربیک ادرار و اندازه مونواکسید کربن خون رابطهمستحکمی برجاست دو دسته معتاد بدخانیات و غیر معتادین که غذای یکسان و حرکات یک نواخت داشتند مدت ده روز مورد آزمایش قرار گرفتند معتادیندر ملحی بودند که مقدار اکسید دو کربن هوا بطریق ورود از خارج و یا از راه سیگار کشیدن قابل تغییر بوده است برعکس کسانیکه معتاد نبوده اند از هوای آزاد استفاده می کرده اند حال اگر مقدار اسید اسکوربیک دفعشده از ادرار را اندازه بگیرند نزد معتادین بموازات افزایش مونواکسید کربن هوا مقدار اسید اسکوربیک ادرار تدریجا کم

می شود بویژه اگر بتعداد سیگارهای مصرف شده اضافه شودو چون مقدار COمحل کم شود دفع اسید اسکوربیک از معتادین بتدریج درروزهای آینده بالا می رود.

مشاهدات زیادی ثابت کرده کاهش ویتامین مذکور بویژه درخون (گلبولهای سفید) و شیر بانوان و ادرار (نزد معتادین) دیده می شود، از اینرو در جهان معاصر که از داخل و خارج بوسیله دخانیات وعوامل صنعتی شدن محیط مسموم کننده ای بوجود آمده است مصرف سبزی و میوه که منبع اصلی ویتامین مذکور می باشد ضرورت بیشتری دارد. (باز شما را در اینجا متوجه آیه شریفه: حدائق ذات بهجه مینمایم که بباغهای بهجت زا اشاره فرموده است آری همین حدائق است که با تصفیه هوا و فرستادن اشعه هیا مسرت آور از راه چشم و پوست ببدن و همچنین چون وارد بدن شد خواص فوق العاده کلروفیل آنها و ... آدمی رااز خارج و داخل و حتی حد فاصل بهجت می افزاید).

ص:48

ص: 49

رمان انار

اشاره

انار

درختی است از تیره گراناتاسه (Granatacees) که بعربی رمان و عبری ریمون گویند(1) پیدایش آنرا از ایران دانسته و اموز در بیشتر نقاط جهان دیده می شود و سابقه تقریبا چهار هزار ساله در ایران دارد.

ارتفاع متوسط درخت 5/3 متر، پرشاخه (گاهی بدون شاخه و یک ساقه است) پوست ساقه خاکستری، خاردار، دارنده برگهای متقابل و ساده کامل و نوک تیز بدون کرک مایل بسرخی و براق و کناره های سخت و چرم مانند است.

گل درخت منفرد یا گرزنی شکل که دارای سه گل می باشد برنگ ارغوانی یاقرمز اناری و در بعضی اوقات سفید دارای 5-7 کاسبرگ منظم بهم چسبیده و 5-7 گلبرگ آزاد و یک در میان و پرچمهای متعدد که دنبال آنها تخمدان قرار دارد و از اول اردیبهشت تا آخر تیر بصورت دسته های سه تایی و دو تایی و گاهی تنهایی شکوفا می شود.

1- اقتباس از رساله دکترای آقای دکتر محمود پور اشرف شماره 630 دانشکده داروسازی.

ص:51

میوه انار دوکی شکل دارای پوست مقاوم ساقه نازک متصل به پوست سطح خرمائی قرمز خارجی و زرد لیموئی داخلی در انار ترش حجم کوچکتر و شیرین برگتر است. در داخل حقه انار دانه انار قرار دارد که شفاف و قرمز رنگ و گاهی سفید یا زرد دیده می شودکه بوسیله پرده نازکی پوشانده شده و بوسیله جدارهای نازکی از یکدیگر جدا می شوند و در سطح این جدارها خانه های غیر منظم و منحنی قرار دارد که دانه های انار درون آن جای گرفته اند.

برای کشت انار فاصله دو درخت پنج متر بوده و چون ریشه طویلی ندارد شخم 50 سانتیمتر کافی بوده که باید درمهرماه انجام گرفته وکود حیوانی به آن افزود تا در اسفند آنها را پشته با کرد و نهال راکشت داد (بهتر است در مهر سال بعد نیز یک شخم سطحی داد).

برای تکثیر درخت یا بطرق کاشتن هسته در اول بهار بوده که معمول نیست و بهترین وسیله قلمه زدن می باشد.

قلمه باید از جوانه های دو ساله تهیه شود.در دی ماه از قسمت بارده انار باندازه متوسط 5 سانتی متر و قطر پنج میلیمتر جوانه ها را باید جدا کرد و رده بندی نمود تا هر کدام از شیرین یا ترش یا ... از هم باز شاخته شوند جوانه ها را باید در ماسه نگهداری کرد و از 15افند تا اول فرویدین آنرا کشت داد بدینطریق که فقط یک جوانه قلمه از خاک بیرون وبقه زیر خاک باشد. قلمه مذکرو سال بعد ریشه دار شده در بهار برای نقل و انتقال آماده بوده و سال چهارم گلداده محصول خواهد داد (انار در نقاط سردسیر بکندی نمو نموده و در حرارت کمتر از 15 درجه رشد نخواهد

کرد و بهترین منطقه برای بهره برداری نقاط خشک پرآب می باشد و گفته ند خرما و انار باید سرشان در آفتاب باشد و ریشه اشان درآب). طریق دیگر تکثیر خواباندن نهال است که پاجوشهای دو ساله را در گودال پهلوی درخت خوابانده روی آن شن و خاک رس می ریزند و در اسفند سال بعد آنرا از درخت اصلی جدا نموده در مح مرد نظر میکارند و اینگونه نهال زودتر از همه بار خواهد داد. (برخی برای زیبائی و یا کوتاه ماندن درخت قلمه ها را برعکس می کارند بدینطریق که طرف نازک قلمه را در خاک فرو می برند).

مهمترین آفت انار سرماست و در درجه دوم قارچ سر کوسپورایونیکا (Cercospora punica) یا پونیکاهن (Puniahenn).

امروز در شمال افریقا ایتالیا جنوب فرانسه سواحل مدیترانه آمریکای شمالی (کالیفرنیا) - مکزیک (نواحی شمالی) افغانستان عراق پرتقال ساپانیا یونان و ایران (سواحل خزر قسمت هائی از سواح خلیج فارس) انار کاشته می شود.

مرغوب ترین انار ایران از شمال انار اشرف و در مرکز انار یزد و ساوه می باشد.

انواع انار ایران عبارتند از انراهای: ملس شاه پسند سیاه طوقی سندانی زاغی بیدانه فنجاق آب دندان.

انار در موقع جوانه زدن همانند سایر درختان احتیاج بشتری به جذب آب دارد.

تعداد دانه در هر انار را اینگونه بدست آوردم که دوستانی چند را زحمت شمردن دادم.

فصل انار بود قرار بر ان شد انارهای شیرین ترش گس (ملس) را که بدون عیب و مرغوبند انتخاب نمایند از هر آبادی از یزد که انارش معروف است، خدا خیرشان دهاد همه را رعای تکردند و ارقامی دادند که چند عدد گفته می شود: انار متوسط تفنی قرمز 296 دانه انار موسط تفنی سفید 299 دانه نار سفید متوسط در یزد 680 دانه انار قرمز رنگ متوسط شمس آباد 486 انار ملس مرغوب تفنی 502 559 و بالاخره ا تفت و مهریز و اشکذر و صادق آباد و ابرند آباد و عقدا و ... انار شیرین ارقام 680 688 617 415 و ... وترش 688 709 394 396 392 684 و ... داده شد.

حداقل دانه انار مرغوبی که کوچک بود و قابل خرودن و حداکثر بین 20 تا 1400 دانه شمرده شده است (از لحاظ وزن انار چهار عدد یک من شاه در این شهر صندوق شده است).

دانستنیهایی چند از انار و پوست انار و ریشه آن

نام انار در تورات و کتاب مقدس سانسکریت ها دیده می شود یونانی ها وفنقی ها و رومی های قدیم انار را در مجالس سوگواری و جشن ها مصرف می کردند، معروف است که شخصی بنام رمان انار را به عبستان برد وبدینجهت آنرا رمان نهادند. پوست ریشه انار برای دفع کرم کدو مفید است از راه خوراکی یا تنقیه

جوشانده پوست انار یا ریشه اش برای دفع انواعی از کرمها میتوان مصرف کرد (سه لیوان جوشانده آن که 6 گرم در 500 گرم آب تیه شده سهمرتبه در روز خورده می شود) انتخاب ریشه تر یا خشک تفاوتی ندارد و برای جوشاندن باید قبلاً 24 ساعت آنرا درآب خیس کرد (20 گرم پوست در 500 گرم آب بقوام می آورند برای توقیه و اگر ریشه تر باشد 60 گرم). جوشانه پوست و گل انار بعلت داشتن تانن قابض است و لذا در مرد اسهال خونی و خونریزیهای شدید استعمال می شود. (گلنار را 15 30 گرم در یک لیتر آب دم می کنند) جوشانده پوست میوه انار برای برطرف ساختن ورم لوزتین مکث زبان کوچک سستی لثه گرفتگی لوله و مجرای تنفس مفید است (جهت غرغره 30-60 گرم در یک لیتر آب). تزریق از جوشانده آن در ورم مخاط مهبل خوب است، دانه خشک کرده انار قابض بوده و ناردان یا انار دانه گویند و در اسهال حاد بکار برده می شود. پوس انار زرد رنگ و سخت و جاذب الرطوبه بوده و درچرم سازی بکار می برندو در صد قسمت آن 8/18 تانن و 1/17 درصد موسیلاژ (صمغ) و 8/10 درصد عصاره و بقیه سلولز و آب می باشد(1) . پوست ریشه انار دارای ماده پلترین Pelleterine است و ایزوپلترین و میتل پلتیرن Methyl. P. و تپزودوپلترین Pseudo. P. که مادهاخیر برای خوردن 30-40 سانتی جهت بزرگان و 5-10 برای اطفال بکار برده می شود. (5-60 گرم پوست

1- اقتباس از رساله دکترای دکتر خانم بهجت خلخالی به شماره 207 دانشکده داروسازی.

ریشه انار را در 7850 آب بجوشانند تا 500 آن باقی بماند) تانن مخلوطی است از اسید دی گالیک و لکوتامین برنگ زرد روشن که بادیدن نور تغییر رنگ داده و تیره می شود. تانن بوسیله جذب در روده ها به تانات های قلیائی و آلبومین تبدیل شدهو داخل جریان عمومی خون گردیده و اثر خود را میدهد و زیاد خورده شود دردهای شدید روده را تسکیلن داده و باعث کمی ترشح در روده ها می گردد .تانن را بعناون پادزهر الکالوئیدها و املاح فلزی غالبا مصرف می کنند. تانن درچوب و پوست نباتات زیاد دیده می شودتانن خاصیت اسیدی دارد واگر نور نبیند مدتها سالم میاند و اگر نور دید کم کم اکسیژن آن جذب شده و برنگ خرمائی در می آید و تا زمانیکه مشغول تغییر رنگ است مملو از اسید گالیک و اسید آلاژیک و گلوکز می باشد، تانن 30/0 15/0 گرم در روز مصرف داروئی داردو برای غرغره در انژین داده می شود. تانن با آهن برنگ سیاه درمی آید و با آلبومین و نشاسته تولید رسوب ژلاتین می کند. تانن در رنگ کردن پنبه ومرکب سازی و صاف کردن آب جو مصرف دارد. یک گرم پوست ریشه انار 399/0 گرم آب دارد و 8/0 گرم پودر خالص تانن و یک گرم پوست میوه انار 039/0 گرم پودر خالص تانن دارد و در یک گرم پست خشک شده میوه انار 07/0-7045/0 گرم پودر تانن است (1) ریشه درخت انار که گل سفید دارند برای مصرف مؤرتر است.

آب در ریشه انار 68/6 گرم درصد در حال تازه بودن

1- رساله شماره 335 آقای دکتر ابوالفتح ساعدی راجع به پوست ریشه انار نیز قابل توجه است.

است. در ریشه انار تانن بصورت تانات نشاسته اسیداسکالیک بصورت اکسالات و الکالوئیدها بصورت تانات وجود دارد. الکالوئیدهای ریشه انار سولفات پله رتین 70/0 یک گرم. ایزوپلتیرین 50/1-30/1 پودوپلتیرین 50/1-2 گرم. متیل پلتیرین 4. ر. بطور متوسط. پوست ریشه انار سهم مهلکی است هک باید در دادن آن مراقبت و دقت کرد مقدار زیاد آن در پستانداران ابتدا رفلکس ها را تحریک کرده و بعد اعصاب حرکتی را فلج و تنفس را قطع می نماید. پلترین در 1920 بوسیله تیفنو ثابت شد عملی مشابه ادرنالین بر فشار خون دارد (فشار خون شریانی را بالا می برد و حجم سیاه رگها را تقلیل می دهد) در اشخاص مسموم رفلکس ها شدید ساقها بدون حس چشمها تاریک (سرگیجه بوجود آمده قی واستفراغ و دلدرد و قولنج واسهال ظاهر می شود بعد کرخی اعضاء و فلج عصب چشم و خونین شدن شبکیه و چرت و اغماء و بالاخره مرگ فرا میرسد و شستشوی معده با محلول تانن مؤثر است.

اثر پوست ریشه انار تازه بیشتر از کهنه آن بر کرمها می باشد خاکستر پوست ریشه انار 62/8 گرم درصد است. در ریشه انار آهن کلسیم منیزیم پتاسیم دیده می شود.

اینکه از قدیم میگفتند انار در شستشوی خون مؤثر است بخاطر وجود پتاسیم و منیزیوم است و چون فعلایت سلولهای کبد را زیاد می کند در احتقان کبد مؤثر بوده و در رفع اوره و کلسترل و دفع سموم و تعادل مایعات بدن بخصوص خون رل مهمی دارد. انار ضد سرماخوردگی است. انار بعنوان مفرح مصرف می شدانار بهتر است قبل از غذا میل شود تا اشتهاء را باز کند.

پوست رنگین انار از دو طبقه درست شده است سخت و شفاف خاجی که قلعه و حصار محکم نگهدارنده بقیه انار بشمار می رودو سختی خود را مواجه با غیر خود ساخته و سطح داخلی لطف برای نگهداری خودی ها، یک طبقه نرم درونی نیز دارد که بستر گسترده برای در آغوش گرفتن دانه های انار است آنچنانکه هر دانه ای به طبقه خود مربوط است و از آنجا غذای خود را می گیرد بعلاوه همان گونه که در دو قطعه آهن را برای آنگه بهم فشار وارد نیاورده و سائیده نگردند واشری در میانشان میگذارند لغزنده و چرب، در فواصلهر طبقه ای از اجتماع دانه های انار پرده نازک لغزنده ای قرار دارد گویا میان دانه های یاقوت را پرده اهی مخملین گذاشته باشند تا از تصادمشان جلوگیری بعمل آید، تصادم دانه هائی چون لعل و یاقوت همه یک قالب و یک اندازه و یک تراش حضرت صادق در توحید مفضل مفل به ساختمان دقیق و آفرینش منظم انار اشاره فرموده است.

ترکیبات دانه انار (درصد گرم) بطور متوسط: آب 27/79 آلبومین 20/1 چربی 12/1 گلوسیدها 51/16 مواد معدنی 29/0 و ارزش کالری آن 79 و ویتامین C فراون یعنی 11 میلی گرم دارد.

مقدار آب دانه انار و دانستنیهائی چند از آن

مقدار آب دانه انار 74 درصد می باشد. (1)

دانه انار بین 60-66 درصد انار را تشکیل می دهد و 80-85 درصد دانه انار آب آن یا شیره انار بوده و بدینترتیب 50 درصد انار آب انار است.

وزن مخصوص آب انار بطور متوسط 151/1 بوده و در یک کیلو آب انار 145 گرم ماده محلول موجود است که عبارتند از گلوسیدها پروتیدهد لیپدواسیدهای آلی و تانن و ویتامین های مختلف و املاح محلول.

در انارهای مرغوب مقدار گلوکز انار 9-10 گرم درصد گرم آب انار و در انارهای ملس 7-8 و در انارهای ترش شمال ایران 4-5 گرم می باشد.

مقدار قند غیر احیاء کننده در آب انار شیرین 9/1 گرم در 100 گرم بوده و در انار ترش تقریبا وجود ندارد.

پروتید انار شیرین بین 6/0-9/0 گرم در 100 گرم آب انار می باشد.

اسیدهای انار عبارتند از: اسید تارتریک (که زیاد کننده رشحات لوزالمعده بودهو با اکسیدهای فلزی ترکیب شده ترکیبات قی آور درست می نمایند) اسید سالیسیلیک که در بشتر میوه جات رسیده وجود دارد (برای تقویت ترشحات معده مفید بوده اشتهاء

1- آزمایش ها بوسیله آقای دکتر پور اشرف انجام گرفته است.

آور است) و مقدار اسید تارتریک در یک لیتر آب انار شیرین 6 و ملس 12 و ترش 5/37 می باشد.

تانن یا جوهر مازو یا اسید تانیک یا اسید گالوتانیک یا اسید دی تانیک که در اغلب گیاهان وجود دارد و حالت اسیدی ضعیفی دارد و در اثر نور رنگ قهوه ای می گیرد و با املاح مختلف آهن رنگهای گوناگون بوجود می آورند (کارد به آن مالیده شود زرد رنگ می شود).

مقدار تانن آب انار شیرین 14/0-17/0 گرم در 100 گرم آب انار می باشد (تانن چون خاصیت انقباضی و جمع کنندگی دارد، در خونریزیهای مختلف و اسهالهای ساده و خونی از یک تا 4 گرم در روز مصرف می نمایند و چون با الکالویدها و سموم فلزی رسوب می دهد ضد سم آنها بوده و بصورت محلول از دهان مصرف می شود بعلاوه در امراض جلدی بویژه زرد زخم و تعریق زیاد جلدی بصورت مرهم مورد اسعمال دارد).

مقدار ویتامین ث انار شیرین تقریبا 15 میل گرم در لیتر بوده و اگر انار کهنه و مخصوصا پوسیده باشد مقدارش کم می شود (فرمانهای مختلف مانند اکسیدازها و یا اسیدهای آلی موجود در آب انار در برابر شاربن ویتامین ث را اکسید می نماید).

عصاره خشک آب انار حدود 5/14 گرم و خاکستر 100 گرم آب انار شیرین 1-1/1 گرم می باشد.

فلزات موجود در خاکستر آب انار: آهن کلسیم منیزیم پتاسیم و شبه فلزاتش:فسفر گوگرد کلر است.

خواص داروئی و غذایی آب انار

در قدیم به بیماران کبدی یرقانی خفقان سینه چاق شدن داده می شد.

در تب های صفراوی بیماران جلدی مخصوصا جرب مفید میدانستند.

آب انار شیرین را در بماریهای ریه و خلط آور و صاف کردن صدا و سرفه های شدید مصرف می نمودند.

آب انار را : مدر قابض ضد استفراغ ضد تشنج دستگاه گوارش بادشکن مقوی لثه میدانستند، گرده گل انار را جهت خونریزیهای دندانی التیام جراحات مفید دانسته و خوردن جوشانده پوست انا را جهت بواسیر و خونریزیهای مقعدی بکار می بردند.

رب انار ترش را جهت التهاب معده و تشنگی و ضد استفراغ تجویز می نمودند.

صد گرم آب انار 60 کالری حرارت ایجاد نموده لذا ارزش غذایی دارد.

املاح آب انار چون بصورت ترکیب با مواد آلی است زود جذب شده و در راشیتیسم و کم خونی و ضعف اعصاب و مقوی عمومی بدن مورد مصرف دارد.(1)

1- تأثیر نمک های پلیترین روی ماهیچه های صاف رساله دکترای 1960 دانشگاه تکنیکی زوریخ.

چیزی که باید از مد نظر و محط بصر خوانندگان محترم درو نشود تجه بموضوع جالب زیر است:

از لحاظ علمی چه بسا ده ها خاصیت برای یک ماده غذائی یا یک میوه ذکر می شود که اسلام فقط یک خاصیت آنرا متذکر و چه بسا در اطراف همان یک خاصیت مطالب متنوعی بیان نموده باشد اما توجه داشته باشید اسلام مهمترین آنرا منظور داشته و بذکر آن خاصیتی می پردازد که از همه مهمتر و با ارزشتر است و برای مرید اطلاع همین انار مورد بحث را مثال می زنم:

از انار آنچه چشمگیر بود قدرت پاک کنندگی خون و وجود عناصر قابضه آن و مهمتر از همه آنکه سرشار از ویتامین C (11 15) میلی گرم که گفته شد) میباشد (خواهشمند است در مور هر میوه یا سبزی که بحث اسلامی میشود این قسمت مذکور در فوق را فراموش نفرمائید.

درباره ویتامین ها و ویتامین C در جلد پنجم ببحث پرداختن و اهم دانستنیها و خواص آن چنین آمده بود:

به آسانی با اکسیژن هوا اکسیده می شود (بصورت جامد پایدار و محلول در آب است و ناپایدار وجود کمی یون مس و محیط قلیائی سبب زود اکسیده شدنش می شود بدون وجود اکسیژن و در حضور سایر اجسام احیاء کننده مقاومت زیادی در برابر حرارت دارد احیا کننده قوی است در 190-191 ذوب می شود.در الکل 2 درصد و در آب یک گرم در سه سانتیمتر مکعب محلول است

PH آن در آب 3 و از اسید استیک قوی تر است نور پلاریزه را بطرف راست منحرف می سازد اشعه ماوراء بنفش را جذب می کند با فلزات تشکیل ملح می دهد در گیاهان آنزیمی است (اسید اسکوربیک اکسیداز) که دارای یون مس است و ویتامین C را اکسیده کرده فعالیت بیولوژیکی آن را از بین می برد همه حیونات جز انسان و میمون و فیل و خوکچه هندی قادر بساختن ویتامین C در بدن خود هستند در اکسیداسیون تیروزین مؤثر بوده و توام با یکدیگر مانع متابولیست غیر طبیعی (پیدایش اسید پاراهیدروکسی فنیل پیرویک درادار) می گردد بجذب آهن از روده ها کمک می کند (با تبدیل ساختن آهن فریک به آهن فرو) پرولین را بهیدروکسی پرولین مبدل می سازد (لیزین را به هیدروکسی لیزین تبدیل می کند در بعضی حیوانات تا حدودی میتواند نقض و عوارض ناشی از کمبود اسید فولیک را تخفیف دهد تبدیل اپی نفرین بنوراپی نفرین تبدیل تریپتوفان به 5 هیدراکسی تریپتوفان باآنزم اکسیداز DPNH DPNH رابه DPN تبدیل می کند در نقض و کمبود ویتامین C سلولهای فیبربلاست بکلاژن تبدیل نشده التیام زخمها دچار اشکال می شود و استشوبلاست ها بطور طبیعی باستنوئیدها مبدل نمی گردد ولی مواد معدنی در بافت غضروفی رسوب کرده بزودی می شکند تولید دانتین محتاج بویتامین Cاست مهمتر از همه نقش ویتامین C درتولید ماده بین سلولی به نام سیمان است که سلولهای بافت پوششی را بهم متصل می کند. لذا در کمبود ویتامین مذکور امتداد سلولهای آندوتلیوم عروق بهم خورده با مختصر ضربه خونریزی می کند.

حال که به مختصری از مفصل خواص انار ذکری رفت و از خواص آن اطلاعاتی داده شد:

کسیکه همه دانه های انار را بخورد یک دانه از انار بهشت خورده است

انار برعکس میوه های دیگری که در پوست مخصوص محافظت می شوند (هندوانه خربزه و ...) هسته هایش مورد استفاده غذایی قرار می گیرد و مامیدانیم هر چه سلولهای مواد غذایی جوانتر باشند اسید ریبونوکلئیک در آنها بشیشتر بوده و در عن حال که تنفس و اعمال حیاتی شدیدتری دارند. بیشتر بخورد بدن می روند و در جلد چهارم کتابم از قران و کابهای علمی آوردم که برای بدن، خوردن سلولهای زنده ارش و خاصیت بهتر و بیشتری داشته و چه سلولی زنده تر از سلولهای میوه انار که تقریبا در انحصار هسته آن میوه است (البته توجه دارید که هسته انار خوردن غیر از هسته هندوانه و خربزه و زردآلو و ... خوردن است) بهرصورت دانه های مرتب انار که برای خوردن آفریده شده و در حصار بسیار محکمی قرار دارد با این تفاوت که اگر گوشه ای یا هسته ای ای میوه های دیگر در حصار خراب شود بقیه قسمت های میوه فاسد نمیشود مثلاً با خراب شدن گوشه از خربزه یا هسته ای از آن بقیه خربزه سالم بوده و عناصر قسمتهای سالم دست نخوده باقی می مند برعکس انار که اگر دانه ای از آن فسادپذیر گازهای متصاعد از حیط فساد مخصوصا اگر میط را اندکی قلیا سازند باعث بهم خوردن و کسر عناصر دانه های دیگر شده بویژه

سبب نقصان ویتامین C همه انار یا حداقل همان قسمت در حصار پرده ها می گردد و در اینصورت حتی اگر یکدانه انار خورده شود بهر علتی که میخواهد از فساد باشد گویا همه انار یا قسمتی از آن خورده نمیشود و اگر یکدانه انار فاد گردد بعلت مسری بودن همه انار و بلکه همه انارها فاسد شده و یان اقتصادی شدیدی به صاحب انار وارد می آید و الام را بنگرید که برای جلوگیری از اینکه مراقبت شود حتی یکدانه انار فساد نپذیرد می فرماید اگر کسی همه دانه ها را بخورد یکدانه اش که از بهشت است خورده اگر همه را نخورد یعنی اگر یکدانه فاسد بود یا بدون مراقبت از دست رفت و در نتیجه دیگر برای تن بدون خاصیت و جهت کشور زیان اقتصادی بود آدمی از بهشت دور مانده است و از نبی گرامی است که: مامن رمانه الا و فیها حبه من الجنه (هیچ اناری نیست مگر آنکه دانه ای از بهشت در آن است) و برای تأکید و تثبیت موضوع حضرت علی چهار میوه و حضرت صادق پنج میوه را از بهشت معرفی می فرمایند اما بشرط آنکه معروفترین بهترین نوع پرورش یافته روز باشد یعنی مسلمان متوجه باشد در صورتی که نگذاشت حتی یک دانه انارش ضایع و فاسد شود دانه ای از انار را که مخصوص بهشت است خورده و زمانی تمام انار یا میوه دیگر ببهشت تعلق دارد که بهترین و عالیترین نوع آن بوده باشد و چه را هتشویقی برای بدست آوردن محصول بهتر و نگهداشتن اقتصاد بوضع بهتر ازاین تشویق جالب تر اربعه نزلت من الجنه العنب الرازقی و الرطب و المشان و الرمان الاملسی و التفاح الشعشعان یعنیالشامی (حضرت علی).

خمس من فاکهه الجنه فی الدنیا الرمان الملاسی و التفاح

الاصبهانی و السفر جل و العنب و الرطب المشان (حضرت صادق) و توجه فرمودید همانگونه که اگراموز گفته میشود: کشت خربزه اصفهانی گلابی نطنز انار یزد و ساوه و ... باید توسعه یافته همه جائی گردد و بهترین نوع محصول معرفی گردیده حضرت علی و حضرت صادق بانار و انگور و خرما و سیب و گلابی بهترین نوع و محل مربوطه ای که از آجا مرغوبترینش بدست می آید اشاره فرموده اند (البته فراموش نفرمودید که چگونه یک انار فاسد ا خاصیت همه دانه ها میکاهد: فرمانهای مختلف مانند اکسیدازها و اسیدهای آلی موجود در برابر مواد حاصله چون زغال و دوده و شاربن ویتامین C موجود در دانه ها را اکسید مینماید)

انار و معده

بحث از این نخواهم کرد که آیا زبان باردار چیست و چگونه ویروسها بر جدار معده اثر کرده باعث پیدایش زبان باردار می شوند و چگونه بدخوری و پرخوری زمینه را برای جایگزینی ویروسها آماده می نمایند فقط این مطلب را قبل از شروع میگویم که این قسمت را میتوانید خودرا آزمایش کنید واگرزبان بارداری دارید با دستوری که از طرف حضرت علی داه شده یعنی با نسخه چهارده قرن قبل آنرا پاک کنید.

عن علی علیه السلام کلوا الرمان بشحمه فانه دباغ المعده (انار را با پیه و پرده های نازک فواصل دانه ها بخورید که معده شما را دباغی میکند) که تصور نکنم لازم باشد چگونگی دباغی کردن را برای شما شرح باید داد و اگر لازم است همین دباغی معده برای

نمونه و اطلاع کافیست اسیدهای انار: اسید تارتریکش ترشحات لوزالمعده را زیاد کرده قندهای اضافی راسوزانده و دیاستازهای مربوطه کار هضم را آسان یمسازد و اسید تارتریکش شیتشویی بجدار داده و اگر یسوبتس و گرفتاری بود با سازهای انار (هسته های دانه)برطرف می شود (چنانچه میدانیم قسمت گوشتی دانه قابض بوده بعلت داشتن تانن و ... و اگر باساز انار خورده شود برطرف کننده یسوبت است) و اسید سالیسیلیک انار که ترشحاتخود معده را تقویت می نماید و خاصه اینکه اسید انار می شوید و جوهر مازویش دباغی می کند و منقبض می سازد و ترضحاتی که حاصل می گردد آنرا تقویت و نورانی می گرداند و یک رل جوهر مازو اینکه محیط معده را که باید اسید باشد مستعد میگرداند زیرا با آلکالوئیدیها و سموم فلزی میل ترکیبی دارد.

و عجیب است که حضرت بدنبال آن فرموده است ... و فی کل حبه من الرمان اذا استقرت فی المعده حیوه للقلب و اناره للنفس و تمرض وسواس الشیطان اربعین لیله و انار چون توانست معده و روده ها را پاک کند جدارشان برای دفاع و طرد ویروسها و شیاطین آماده بود و در نتیجه موقع اینست که سموم شیاطین بخون و قلب نرسد وقلب حیات تازه ای یابد و اگر فراموش نفرموده باشید گفتم انار در شستشوی خون مؤثر است بخاطر وجود پتاسیم و منیزیوم و بدینوسیله سلولهای کبد در فعال می کند و در احتقان کبد مؤثر بوده و اوره و کلسترول و سوم دیگر را دفع نموده و تعادلی در مایعات خون بوجودمی آورد همین خویکه باید مرتب بقلب وارد و بهمه بدن برسد دیگر صاف و بدون سموم گردیده میرسد لذا انار قلب را بدینوسیله حیات دیگری داده نورانی می سازد.

جمعه و انار

کان ابو عبداللّه یا کل الرمان کل لیله جمعه: حضرت صادق شبهای جمعه انار میل میفرمود و حضرت سجاد فرمود: هر که در صباح روز جمعه پیش از طعام یک انار بخورد چهل صباح دل او نورانی باشد و وسوسه شیطان از او دور شود و معصیت نکند.

جمعه با این مشخصات: روز تعطیل مسلمین است. اجتماعات اسلامی، رفت و آمدها، نظافت و حمامهادر برابر انار قرار دارد و شب جمعه احتمالاً برای سملماین که فردایش ممکن است با اجتماعاتی برخورد نمیاد و بمناظری در رفت و آمد برخورد کند که حس جنسی وی تحریک گردد شبی است که برای جلوگیری از احتمالات عاصیانه فردا با داشتن قوت و قدرت بدون آنکه ضرری متوجه اش گردد شب آمیزش وی خواهد بودبعلاوه میتواند جمعه را نیز باستراحت بیشتر نیز بپردازد.

در اینجا بیاد مجله یاسمن آلمان افتادم مورخه 22 ژولی 1968 صفحه 123 مجله Jamin نوشته بود: زرتشتی ها (Zoroastterمذهب قدیمی ایران) شش قرن قبل از میلاد برای مقاربت 9 روزی یک مرتبه مانو قانونگزار هندی (Manu) یکی از 14 روز در ماه سوسروتها (Susruta) شش قرن قبل از میلاد مسیح در هند شش دفعه در ماه ولی یک دفعه در ماه گرم تابستان سولن (Solon) قانونگزار آتن 594 قبل از میلاد سه بار در ماه و داود پادشاه یکهزار سال قبل از مسیح یک هفته یک مرتبه با هر زن (از 18 زن) دکتر مارتین لوتر

(1483-1546) در هفته ده مرتبه نه مرد و نه زن را ضرر نمیرساند و در سال میکند 404 مرتبه البرشت هالر پرفسور سویسی (1708-1777) در گوتنیگن نه بیشتر از آنچه لوتر پیشوای پروتستانها گفته است دکتر نیکولاس ونت در 1711 نه بیشتر از پنج دفعه در یک شب کنیزی 5 دفعه در هفته و در جوانی و بعد از 45 سالگی همان که لوتر گفته است و ... و بالاخره محمد یکدفعه در هفته ا چهار زناشان را دستور آمیزش داده اند و اگر مجله وزین یاسمن بقیه اطلاعاتش مانند اطلاعی باشد که در مورد مسلمین دارد یاد ملانصرالدین بخیر که دو گاو داشت گاوی افسار پاره کرد و سبزیها را پایمال وخراب مینمود ملا چنب بگاوی میزد که در ا فسار بود سبب پرسیدند گفت اگراین افسار پاره کند از آن یکی بدجنس تر است و خدا کند یک مجه از کشورهای اسلامی در این جور چیزها دیگر تقلید نکنند! و در یک جمله این همه اشتباه خود شاهکاری است و شرح آنرا در بهداشت نسل خواهم داد که مسلمین در مورد آمیزش چه دستوری دارند بهر صورت باین مطلب جالب علمی توجه فرمائید:

یکی از افعال بدن که اکسیژن زیادی بمصرف میرساند عمل اژاکولاسیون (انزال) است و بطور طبیعی بعضی اعضاء به نسبت وزن و حجم خود اکسیژن خیلی زیادتری نسبت به سایر اندامهای بدن مصرف می کنند که مهمترین آنها: سلسله اعصاب مرکزی، قلب، کیه و سورنال و ... است.

هنگام انزال اکسیژن زیاد مصرف می شود که بالاجبار بدن از اکسیژن سه اعضای فوق الذکر میگرید و خود این عمل باعث

خستگی و خواب آلودگی بعد از آمیزش است لذا آفرین بر دستور چهارده قرنی اسلام که امروز آنرا عنوان کرده میگویند بهترین موقع مقاربت در نیمه دوم شب بالاخص از ساعت سه بعد از نیمه شب ببعد می باشد که اولاً فرصت خواب مختصری است و ثانیا کمبودهای جسمی با صبحانه کافی که آن هم تحت عنوان فلیباکر الغذا از دستورات اسلامی است که صبح بهترین غذا باید مل شود جبران میگردد و این را نیز باید دانست که مخصوصا سر کرمک ها (اسپرمائوزئیدها) از اسید ریبونوکلئیک درست شده و در ضمن انزال آنچه ارشمندتر از همه است و دفع میگردد همین مواد بیاض البیضی هسته ای نامبرده است که اگر صبح جمعه با هسته های میوه ای که فقط هسته اش خوردنی است جبران گردد چه بهتر و برای مزید اطلاع گفته شود با آنه باید در بهداشت نسل گفته شود: آمیزش سر شب با شکم پر زیانمند میباشد زیرا خون متوجه هضم غذا و در احشاء و امعاءاست ناگهان باید برای نعوظ و ... خون خود را برساند و در نتجه کم خونی امعاء اعال هضمی مختل می ماند که در صورت تکرار عوارض نامطلوبی خواهد داشت که خواهم گفت.

بعلاوه وقتی انار معده را دباغی کرد و زبان باردار را پاک نمود بوی تعفن دهان از بین خواهد رفت و امام نیز بدین مطلب اشاره فرموده است (کلوا الرمان ینقی افواهکم) و در نتیجه روز جمعه روز دیدو بازدید و جمعیت آدمی بارها خوشبو همه جاشرکت خواهد کرد و بزودی خواهم گفت که نبی گرامی از شرکت در اجتماع اسلامی با دهان بدبو چگونه منع فرموده اند (بعلاوه ویتامین C

فراوان انار را که هم اکنون شرح دادم پس از انزال و مصرف اکسیژن و ... فراموش نفرمائید).

فراموش کردم

چه چیز فراموش شد: الان گفتم حضرت علی فرمود چهار چیز میوه بهتی است انگور خرما انار سیب و در ضمن به نوع بسیار مرغوب آنها اشاره فرمود ولی در ضمن ناگهان متوجه مطلبی شدم که احتمال درستی آن را میدهم و آنکه: اغلب درختان هینکه پا بسن گذاشتند محصول خوبی نمیدهند مانند بسیاری آدمهای پا بسن که بازده خوبی ندارند حتی ممکن است فرزند منگولیسم داشته باشند و بنابر فروده نبی گرامی بدین مضمون: کسی که از چهل سالگی گذشت و دست از بدیهای خود رنداشت شیطان بمبارک بادش آمده دست بر صورتش کشیده میگوید پدر و مادرم بقربان این صورت که دیگر گذشت (امید نجات کم است) و یا بقول الکسیس کارل نسج شناس بزرگ که همین سخن را سازگار با تخصص خود بیان داشته که: درچهل سالگی سرشتها جزو انساج میشوند بهر صورت میوه های بهشتی همچون آدمیان بهشتی که هر چه پیش روند بیش روند میوه های بهشتی هم هر چه پیر شوند محصول بهتر تحویل میدهند و اینطور توجه خود را به بهشت و کمال و هر روز بهتر نشان می دهند. (انار و ... هر چه پا بسن بگذارند محصول بهتری دارند).

رشد کودکان و انار

اگر جلسه امتحانی باشد و به آقایان متخصصین بیماریهای کودکان سئوالی داده شود:

سئوال: چند بیماری که رشد کودکان را بتأخیر می اندازد نام ببرید یقین در جوابی که خاهند داد نام راشیتیسم (نرمی استخوان ها) و کم خونی بچشم می خورد از طرف ملاحظه فرمودید که املاح آب انار چون بصورت ترکیب با مواد آلی می باشد زود جذب شده و در راشیتیسم و کم خونی و ضعف اعصاب اثر داشته و مقوی بدن نیز بوده و در موارد مذکور مورد مصرف دارد و امام شش فرماید اطعموا صبیانکم الرمان فانه اسرع لشبابهم (انار بکودکان خود بخورانید که زودتر آنها را بحد جوانی می رساند) و شگفتی اینجاست که حضرت ابی الحن میفرماید اگر گرسنه بودی و انار خوردی بمصرف بدنت میرسد و اگر سیر بودی و میل نمودی بر تو گوارا خواهد بود (عن ابی السن قال مما اوصی به آدم الی هبه اللّه علیک الرمان فانک ان اکلته و انت جائع اجزاءک و ان اکلته و انت شبعان امرءک)(1)

انار و اخبار

در ضمن تعریف از خواص انار ملاحظه فرمودید گفته شده در بیماران یرقانی و کبدی و تب های صفراوی داده میشود و چون دارای مقداری ویتامین C میباشد برای تقویت لثه ها و جلوگیری

1- تمام اخبار مربوط به انار از جلد 4 بحار مجلسی است قسمت مربوطه به اطعمه و اشربه.

از خونریزی آنها سودمند است و همه را می بینم حضرت علی بصعصعه ابن صوحان فرمود آنگاه که شرفیاب شد و حضرتش اناری میل میفرمود حضرت خواستند نصف انار را که در دست داشتند باو بدهند عرض کرد شام خورده ام، فرمود کله مع قشره یرید مع شحمه (که با پیه خرودن دانه انار شرح داده شد) فانه یذهب بالحفر و بالبخر (الحفر بالتحریک سلاق فی اصول الاسنان او صفره تعلوها و البخر بالتحریک النتن فی الفم و غیره) و تطیب النفس (کنایه عن اذهاب الهم و الحزن) ملاحظه میفرمائید که وردن انار با پیه آن اجازه نمیدهد پایه و اساس دندانها آزرده گردد و رنگ زردش بماند و بوی بد دهان استشمام گردد وهم و حزنی پایداری کن و هیچ لازم بتوضیح نیست که با رفع کلسترل و اوره اگر زیاد بود و رسیدن عناصر لازم اگر کم بود یعنی با برقراری تعادل عناصر در خون و پاک و دباغی شدن معده و مجاری گوارشی سستی لثه ها و بوی بد دهان مطرح نبوده و با هضم و جذب بهتری که بدون مسمومیت انجام گرفت لاجرم هم و حزنی باقی نخواهد ماند.

حضرت سجاد فرمود: یشیئان ما دخلا جوفا قط الا افسداه و شیئان ما دخلا جوفا قط الا اصلحاه فاما اللذان یصلحان جوف ابن آدم فالرمان و الماء الفاتر و اما اللذان یفسدان فالجبن و القدید: امام فرمود دو چیز است وارد بدن نمیشوند مگر انکه فساد می کنند و دو چیز است که داخل بدن نمی شوند جز اینکه اصلاح کننده میباشند وآندو اصلاح کننده جوف آدمی انار است و آب فاتر (که در جلد قبل جنبه اعجاز آمیز فاتر را شرح دادم) و دو چیز فساد

کننده پنیر است و گوشت مانده (همه را در جلد قبل شرح دادم) در اینجا باید افزود این که انار جز اصلاح عملی ندارد شاید تا حدودی مربوط بعمل پاک کنندگی و دباغی نمودنش باشد که درباره معده معمول میدارد زیرا المعده رأس کل داء (بیت کل داء) و سرو خانه همه رنجها چون خللی نداشته باشد فسادی وارد نخواهد شد یعنی انار، بیت کل داء رأازداء پاک می سازد و لذا عملی جز اصلاح نمی دهد.

حضرت صادق فرمود: بر یک صد و بیست رنگ میوه جات انار سید آنهاست (الفاکهه عشرون و مائه لون سیدها الرمان) و اگر ازجلد قبل یادتان باشد در آنجا که بحث از: اللحم سید الطعام بود گفتم سید کسی است که خوبش بیشتر خوبی میکند و بدش فساد بیشتر می باشد و همین مطلب درباره انار در مقام سنجش با میوه های رنگین دیگر صادق است که اگر انار فاسد نشده باشد با داشتن آن همه عناصر و خواص در رأس همه قرار گرفته و با شروع فساد چون تمام دانه های محصورشده ژاش از فساد دور نمی ماند از همه بدتر خواهد بود که تمام قسمت هایشان فاسد نمیگردد. البته توجه فرمودید که هزار و دویست و ... سال قبل جدا ذکر کردن میوه هی رنگین خود ارزش خاصی دارد.

حضرت صادق فرمود المز اصلح فی البطن و انار شیرین ترش را برای شکم صالح تر معرفی فرمودو خود واضح است که انار مز و ترش شیرین حد اعتدال عناصر را داشته و اصلح انتخابی می باشد و باز از آنحضرت است که خوردن انار ناشتا چهل روز قلب را نورانی می دارد (من اکل الرانه علی الرزق انارت قلبه اربعین یوما) و شرح

آن داده شد آنجا که سخن از انار خوردن صبح جمعه بود.

از حضرت رضا دستوری است که باید کلمات تشکیل دهنده آن را بررسی و سپس فرموده حضرت را مرود بحث قرار داد.

خشب و حطب هر دو بمعنی هیزم است ولی در قلمرو حطب معانی اضافی تری دیده می شودکه دردیگری نیست مثلاً حطب شامل رشه گیاه نیز می شو و در جائیکه زمین آن پرهیزم است یعنی هیزمها ریشه دار می باشد و نیز شتر میتواند آنها را بخورد و درمقابل در قلمرو خشب: خشاب یعنی چوب فروش (چباهی از زمین جدا شده نزد چوب فروشاست مرد بی خیر و منفعت چب تراشیده و صیقل زده. حال حد فاصل آندو که خشب گفته نشده و حطب آورده اند ریشه است و پوست ریهش یعنی آنچه برای حطب می ماند که درخشب نیست.

در لسان عرب کلمات زیادی است که معنای پاک کردن میدهد ولی نقی پاک کردنی است که بیرون راندن را نیز همراه دارد و اگر حضرت رضا فرموده باشند حطب انار با بیرون راندن پاک میکند هوام و طفیلی و حشرات را آیا ذهنتان متوجه ماده پلتیرین و ... ریشه انار نمیشود که شرح آنرا قبلاً دادم و ضد طفیلی خوبی بشمار می رفت بعلاوه در جلد دوم گفتم مستحب است دو چوب از خرما یا انار در دو طرف مرده بگذارند زیرا آنها با اسانس مخصوصی که دارند حشرات سحی را که میخاهند نزد جسد آمده و در اثر تماس با جسد مبتلا بسطح برگشته آلودگی بوجود آورند با بوی مخصوص اسانس قبل از رسیدن بجسد برمی گردند یعنی در حقیقت آنها را برگردانده نقی می نمایند.

انار به نظر رازی

انار نقل از کتاب «منافع الاغذیه و مضارها» از محمد ابن زکریای رازی:

انار شیرین کمی تولید نفخ می نماید و اگر بعد از غذا آنرا بمکند حالت نعوظ را بیشتر نموده و غذا را ازدهانه معده بپائین می فرستند و احتیاج باصلاح ندارد و نفخی که از آن حادث می شود بزودی پراکنده می گردد.

انار ترش در معده مدت زمانی میماند و تولید نفخ می کند و کبد را بسیار سرد می نماید بخصوص اگر زیاد و مدت طولانی از آن بخورند.

ضرر بزرگی که انار بافراد سرد مزاج میرساند انست که کبد آنها را زیاده از حد خنک می کند و مانع جذب غذا می شود. کاهی درمزاج این دسته تولید اسهال کرده و بادها را تحریک می کند و نیروی باه را ضعیف می نماید.

انار شیرین براس سینه و ریه نافع است و انار ترش سازگار نیست ولی برای آنهائیکه جگرشان گرم است هیچ چیزی بهتر از انار ترش نیست.

رمان بفارسی انار گویند و اقسام میباشد شیرین بیدانه را املیسی نامند لطیف تر از سائر و سرد باعتدال و در اول سرد با قوه قابضه و قلیل الغذا و مولد خلط الح و نفاخ و از این جهت باعث نعوذ محرومین است و مدربول و جالی و مفتح و ملین طبع و مورث تشنگی و خوردن آن بعد از اطعام سبب انحذار آن و جهت تصفیه روح کبدی و تقویت جگرو استسقای لحمی ورقی وسوء القنیه و یرقان و سپرز و خفقان و الم سینه و سرفه حار و صاف کردن آواز و فربه کردن بدن و نفوذ فرمودن غذا و رفع جرب و حکه و نیکو کردن رنگ رخسار نافع و اکثار آن مفسد غذا و مرخی معده و مصلحش انارترش و در بارد المزاج زنجبیل پرورده است و رب انار شیرین در افعال قوی تر از آب ان و مرخی معده و مصلحش مصطکی است و چنن سر انار شیرین را وراخ رکده بدفعات بقدریکه گنجایش داشته باشد روغن بادام شیرین در آن ریخته بر روی آتش گذارند تا روغن را جذب کند و بحدی برسد کهدیگر جذب نتاند کرد مکیدن آن جهت درد سینه وسرفه از مجربات است و بدستور آشامیدن آب ان با شکر ونشاسته و صمغ عربی و روغن بادام که نیم گرم باشد همین اثر را دارد و انار ترش شیرین که بعربی آنرا مز و بفارسی میخوش گویند در سردی و تری مایل باعتدال است و انار ترش در دوم سرد و خشک و قابض و مدر بول و مسکن حرارت معده و غلیان خون و مانع سیلان مواد بمده و جهت رفع خمار و قی و خفقان حار و منع صعود بخار غذا و رفع دخامه آن نافع و اکثار آن مورث قرحه

امعاء و سحج و مضر مبرود و مضعف جاذبه جگر و قوه باه و مصلحش انار شرین و زنجبیل پرورده و امثار آن و اب انارین که با پیه افشرده باشند از نیم رطل تا یک رطل و بیست مثقال شکر خام مسهل صفرا و مقوی معده و جهت تبهای صفراوی و یرقان و جرب و حکه نافع و ضماد مطبوخ آن با پوست و تخم جه جرب وحکه صفراوی مجرب و طلای طبوخ آن در شراب جهت اورام بی عدیل است و مضمضه اب آن جهت قروح خبیثه دهان و قلاع و ضماد عصاله آن که غلیظ شده باشد با قدری عسل جهت قروح حبیثه دهان و قلاع و ضماد عصاره آن که غلیظ شده باشد با قدری عسل جهت قروح خبیثه و قرحه بینی و گوشت زیاد زخمها و درد گوش مفید است و سویق ن قابض و جهت رفع خواهش خوردن گل و امثال آن زنان حامله را موثر است ورب انار ترش در افعال قوی تر از آب آن است و چون آب انارین را در ظرف مس بقوم آوردند جهت سلاق و جرب و تقویت باصره و جراحات مزمنه و خبیثه نافع و چون جوف انار را خالی کرده روغن گل سرخ در آن ریخته بر آتش نرم گذاشته درگوش چکانند جهت درد آن بغایت مؤثر است و پوست انار بغایت قابض و بارد و مجفف است و سفوف آن با غصص مسهل تعصر اختلاط سوخته و جلس در آب طبیخ آن جهت رفع سیلان حیض و جروح مقعد و ضماد آن با عسل جهت رفع آثار آبله و طلای سوخته آن با عسل بر سینه و معده جهت منع نزف الدم و قی الدم و نفث الدم وحقنه به آب آن که با برنج و جن مقشر بو داده جوشانده باشند جهت رفع اسهال و سحج و مضمنه به آب طبیخ آن جهت تقویت لثه و آشامیدن آن جهت سلس البول و شستن مقعد به آن جهت قطع خون بواسیر و امراض مقعد و آشامیدن سائیده آن بقدریکه در هم با آب گرم در

رفع کرم معده بی عدیل و طبیخ بیخ انار در این باب از مجرباتست و جهت نزله حاره و درد دندان مضمضه آن بیعدیل است و چون پوست انار ترش را با مازو بالسویه سائیده در سرکه بجوشانند تا مهر ان منعقا گردد و بقدر فللی حبها ترتیب داده پانزده عدد و زیاده از آن جهت رفع اسهال مزمن و سحج مخوف و قرحه امعا و مقعد مجرب است و رب انارین در دوم سرد و در اول خشک و قابض و جهت التهاب و تشنگی مفرط وتب های تند و قی و خمار و رفع فساد خواهش حوامل و فساد رنگ رخسار و رفع غم نافع و انار دان قابض تر از رب هر یک است و در افعال قویتر و کوبیده ترش ان با مجرب است و مضر سحج و سرفه و مصلحش مویز وگردکان و بدلش سماق است و گ انار در افعالش مثل گلنار فارسی وجهت قطع خون بن دندان و التیام جراحات و فتق و قلاع و ضماد آن با برگ رز برفم معده جهت قی مفرط و عصاره آن با گلاب جهت منع ریختن مواد بچشم و رفع ورم ان و با آب انار تنگ جهت قرحه احلیل و با آب جهت ابتدای داخس و خراش پاکه از مویه و کفش شده باشد و بار که جهت باد سرخ نافع و عصاره پوست و پیه آن قائم کل آن است و خوردن هفت عدد ازآن که هنوز باز نشده باشد. بنهجی که بدست نگرفت گلها را ناشتا بلع کند جهت قطع بروز دمل ورمد تا یک سال آزموده است و دانه های زردی که در اقماع انار می باشد شبیه بز روده در افعال مثل تخم گل است.

انار در اروپا فوق العاده کمتر از انگور و ... مصرف می شود و بهمین نسبت کمتر مورد پژوهش قرار گرفته است و بهمین مناسبت که اگر چیزی مورد تحقیق اروپائیان قرار نگرفت هر چند نزد مسلمانان (چون انار) فراوان عزیز باشد نمیتوان اسناد و اطلاعات زیادی راجع به آن بدست آورد میگویم اسلام بسیار غریب است و کافی است در اینجا ذکر کنم چند مرتبه خوراکیهائی که در قرآن است نام برده شده (هر چند گاهی مقصود از غذای نام برده شده خوراک بهشتی است و چه بسا بجای نام خوراک بطرز دیگر به آن اشاره شده باشد مانند شراب بجای عسل).

عسل: و انهار من خمر لذه للشاربین و انهار من عسل مصفی (15 محمد) آیه 15 سوره محمد.

لبن: فیها انهار من ماء غیر آسن و انهار من لبن لم یتغیر طمعه (15 سحمد).

لبنا: نسیکم مما فی بطونه من بین فرث و دم لبنا خالصا (66 نحل).

النخل: و من النخل من طلعها قنوان دانیه (99 انعام). و هو الذی انشا جنات معروشات و غیر معروشات و النخل و الزرع مختلفا اکله (141 انعام).

جعلنا لاحدهما جنتین من اعناب و حففنا هما بنخل (32 کهف)

و لا صلبنکم فی جذوع النخل (71 طه).

و زروع و نخل طلعها هضیم (148 شعراء).

و النخل باسقات لها طلع نضيد (10 ق).

تنزع الناس كانهم اعجاز نخل منقعر (20 قمر).

فيها فاكهه و النخل ذات الاكمام 11 الرحمن).

فبها فاكهه و نخل و رمان (68 الرحمن).

فترى القوم فيها صرعى كانهم اعجاز نخل خاويه (7 الحاقه).

نخلا: فانبتنا فيها حبا و عنبا و قضبا و زيتونا و نخلا (29 عبس).

النخله: فاجائها المخاض الى جذع النخله (23 مريم).

و هزى اليک بجذغ النخله تساقط عليک رطبا جنيا (25 مريم)

نخيل: ايود احدكم ان تكون له جنه من نخيل و اعناب (226 بقره)

و نخيل صنوان و غير صنوان يسقى بماء واحد (4 رعد).

ينبت لكم به الزرع و الزيتون و النخيل و الاعناب (11 نحل).

و من ثمرات النخيل و الاعناب تتخذون منه سكر او رزقا حسنا (67 نحل)

او تكون لک جنه من نخيل و اعناب (91 الاسراء).

فأنشالكم به جنات من نخيل و اعناب (19مؤمنون).

و جلعنا فيها جنات من نخيل و اعناب و فجرنا فيها من العيون (34 يس).

رطبا: و هزى اليک بجذع النخله تساقط عليک رطبا جنيا (25 مريم).

عنب: او تكون لک جنه من نخيل و عنب (91 اسراء)

عنبا: فانبتنا فيها حباو عنبا (28 عبس).

اعناب: ایوداحدکم ان تکون له جنه من نخیل و اعناب (266 بقره)

و من النخل من طلعها قنوان دانيه و جنات من اعناب (99 انعام)

و فی الارض قطع متجاوزات و جنات من اعناب (4 رعد)

ینبت لکم به الزرع و الزیتون و النخیل و الاعناب (11 نحل)

و من ثمرات النخیل و الاعناب تتخذون نه سکرا (67 نحل)

و اضرب لهم مثلا رجین جعلنا لاحدهما جنتین من اعناب (32 کهف)

فانشانالکم به جنات من نخیل و اعناب (19 مؤمنون)

و جعلنا فیها جنات من نخیل و اعناب (34 یس)

اعنابا: ان للمتقین مفازا دائق و اعنابا (32 نباء)

لحم: انما حرم علیکم المیته و الدم و لحم الخنزیر و ما اهل به لغیر اللّه (173 بقره)

حرمت علیکم المیته و الدم و لحم الخنزیر و ما اهل لغیر اللّه به (3 مائده)

الا ان یکون میته اودما مسفوحا او لحم خنزیر فانه رجس (145 انعام)

انما حرم علیکم المیته و الدم و لحم الخنزیر و ما اهل لغیر الله به (115 نحل).

ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا فکرهتموه (12 حجرات)

و امددناهم بفاکهه و لحم طیر مما یشتهون (22 طور)

و فاکهه مما یتخیرون و لحم طیر مما یشتهون (21 واقعه)

لحما: و انظر الی العظام کیف ننشزها ثم نکسوها لحما (259 بقره)

و هو الذى سخر البحر لتاكلوا منه لحما طيرا (14 نحل)

فخلقنا المضغه عظاما فسكونا العظام لحما (14 مؤمنون)

و من كل تأكلون لحماطريا و تستخرجون حليه تلبسونها (12 فاطر)

لحومها: لن ينال اللّه حومها و لا دماؤها و لكن يناله التقوى منكم (37 حج)

رمان: و الزيتون و الرمان مشتبها و غير متشابه (99 انعام)

و الزيتون و الرمان متشابها و غير متشابه (141 انعام)

فيها فاكهه و نخل و رمان (68 الرحمن)

تين: و التين و الزيتون و طور سينين و هذا البلد الامين لقد خلقنا الانسان فى احسن تقويم (1 التين).

الزيتون: و جنات من اعناب و الزيتون و الرمان مشتبها و غير متشابه (99 انعام).

و النخل و الزرع مختلفا اكله و الزيتون و الرمان (141 انعام)

ينبت لكم به الزرع و الزيتون و النخيل و الاعناب (11 نحل).

و التين و الزيتون و طور ينين ... (1 التين).

زيتونا: فانبتنا فيها حبا و عنبا و قضبا و زيتونا و نخلا (29 عبس)

زيتونه: من شجره مباركه زيتونه لا شرقيه و لا غربيه) (35 نور).

فوم: فادع لنا ربک يخرج لنا مما تنبت الارض من بقلها و قثائها و فومها ... (61 بقره).

بصل: فادع لنا ربک يخرج لنا مما تنبت الارض من بقلها و قثائها و فومها و عدسها و بصلها (61 بقره).

خبز: و قال الاخرانی ارانی احمل فوق راسی خبزا (36 یوسف).

یقطین: فنبذناه بالعراء و هو سقیم و انبتنا علیه شجره من یقطین (146 صافات).

قثاء: فادع لنا ربک یخرج لنا مما تنبت الارض من بقلها و قثائها (61 بقره).

جب: ان اللّه فالق الحب و النوی (95 انعام).

و نزلنا من السماء ماء مبارکا فأنبتنا به جنات و حب الحصید (9 انعام).

فیها فاکهه و النخل ذات الاکمام و الحب ذو العصف و الریحان (12 الرحمن).

حبا: فاخرجنا منه خضرا نخرج منه حبا متراکبا (99 انعام).

وآیه لهم الارض المیته احییناها و اخرجنا منها (33 یس)

و انزلنا من المعصرات ماء ثجاجا لنخرج به حبا و نباتا (15 النبا)

ثم شققنا الارض شقا فانبتنا فیها حبا (27 عبس)

عدس: فادع لنا بک یخرج لنا مما تنبت الارض من بقلها و ققثائها و فومها و عدسها (61 بقره)

بقل: فادع لنا بک یخرج لنا مما تنبت الارض من بقلها ... (61 بقره)

از اینقرار 71 آیه درباره آنچه از موارد خوراکی نوشته شد در قرآن است (ناگفته نماند راجع به میوه جات که تحت کلمه ثمر در قران عنوان شده است 24 آیه داریم که همه جا بطور مستقیم

یا غیرمستقیم انتظار دارد اهل ایمان از ثمرات و طیبات بهره و رزق داشته باشند و بسیار جالب آیه سوره حمد است که بدنبال آن کلمه مغفرت آورده شده است و لهم فیها من کل الثمرات و مغفه من ربهم و همانگونه که پروردگار نام محمد را در اذان و ... بدنبال نام مقدس خود قرار داد (لا اله الا اللّه محمد رسول اللّه) در سوره محمد نیز نیل بمغفرت الهی و رسیدن به میوه جات را ردیف ذکر فروده است و ارزش بیشتر میوه جات را بدینوسیله در دو جهان خواهیم دانست)

میوه و سبزی دو سرا

ترجمه 71 آیه مذکور بلکه 95 آیه اشاره شده بحث درباره هر کدام از نامبردگان یا شده یا خواهد شد و هم اکنون برآوردی است درباره 71 آیه که پروردگار آنها را چگونه تقسیم فرموده چند تای آن بدنیا وابسته است و کدامشان به آخرت و اطلاعاتی دیگر... آیات مربوط به عسل و لبن مربوط به آخرت است وآیه لبنا یک بحث جالب فیزیولوژی و غذائی از شیر، 21 آیه درباره خرما بوده یا نام آنرا در بر دارد و شاید بگوئید چون نبی گرامی زیاد با خرما سر و کار داشتند لذا زیاد از آن نامبرده شده است که در جناب گفته میشود؛ صرفنظر از اینکه قرآن هیچ ارتباطی بخواسته های نبی گرامی نداشته بلکه آنچه خالق برای مخوقش صلاح دانسته برایشان وحی فرموده است برای مزید اطلاع باید دانست: هسته مرکزی هر تشکلات پیرامون محیطش بیشتر فکر می کند و راجع

به اطرافیان خود زیادتر بحث می نماید و اسلا مبرای متشکل ساختن افراد کانون اصلی و مدافع اولیه اسلام ناچار باید برای نشان دادن آثار صنع الهی به نزدیکترین شاهد و شاهکار آفرینش که همانا درخت خرما و خرماست اشاره نماید بعلاوه که راجع به خرما (فقط خرما) تنها دو آیه است و دو سه آیه مربوط به خرما و امور گذشته: فلانی بر خرما دار زده شده فلانی زیر درخت خرما بود از درخت خرما رطب بر یکی افتاد و ... از اینرو بزبان آوردن و حی فکر کردن در این باره که اطاف پیامبر اسلام درخت خرما زیاد بود و بسیار درباره اش بحث شد باید با تعمق انجام گرفته در گفتن عجله نشود و در دوره مجلدات اولین دانشگاه دیدیم: قران علاوه بر اینکه از میوه های غیر ملحی (که درمکه و مدینه روئیده نمیشود) و حتی از کلمات غیر محلی نامها و کلماتی دارد و وقتی بزرگترین مطلب غذایی بلکه آنچه مطلب غذایی است بدو عنوان: کیفیت غذایی (فلینظر الانسان الی طعامه) و کمیت غذایی (کلوا و اشربوا و لا تسرفوا) برای بشریت برگزار می گردد ایراد اینکه چرا نام فلان درخت را بیتشر یا کمتر آورده اند دور از انصاف می باشد. بهر صورت آیات 9 انعام 141 انعام 10 ق 11 الرحمن 29 عبس 4 رعد 11 نحل 67 نحل 19 مؤمنون 34 یس مربوط به آفرینش و آثاری از خلقت و وسیله خداشناسی و بلکه امرار شادی و هدایتی است (با توجه به اینکه در چند تای آن بحث غذایی شده است که شرح داده یا خواهم داد) و آیات: 32 کهف 71 طه 23 مریم 25 مریم 266 بقره سرگذشتی است

و آیات 20 قمر 7 الحاقه برای عبرت گرفتن و آیه 148 شعرا نصیحتی است که پیامبری بقومش میکند و آیه 91 الاسرا که پروردگار به نبی گرامی خطاب میفرماید. (البته توجه فرمودید خرما نه تنها در دسترس نبی گرامی اسلام بوده بلکه به حضرت صالح حضرت مریم و ... نیز ارتباط و نزدیکی دارد و زیاد نامبردن از خرما تنها به اسلام مربوط نیست) و آیه 68 الرحمن مربوط به آخرت می باشد.

آیات مربوط به عنب 11 عدد بوده که بجز 3 عددش که تنهاست بقیه بانخل و یا نخل و .. همراه بوده و شرح داده شد که خلاصه آن چنین است، 287 عبس 99 انعام 4 رعد 11 نحل و 32 کهف سرگذشتی و 91 الرا که پروردگار به نبی گرامی خطاب میفرماید و 32 نباء مربوط به آخرت می باشد. 12 آیه از کلمه لحم دارد که : 173 بقره 3 مائده 45 انعام 115 نحل آیات تشریعی و دتور حرمت گوشت خوک می باشد. آیات 22 طور و 21 واقعه مربوط به آخرت و ایات 259 بقره 14 مؤمنون پس ازذکر چگنگی خلقت انسان وحیوان برای اثبات معاد متذکر سات. آیات 14 نحل و 12 فاطر مربوط بغا و خلقت بوده و آیه 37 حج ارتباط با گوشت قربانی ایام حج و جنبه ارشاد و هدایت دارد.

اما علت اینکه مطالب فوق را در بحث مربوط به انار آوردم اینکه: ایه مستقلی که انار و دنیا را بهم ارتباط داده باشد در قران نیست بلکه بامیوه ای دیگر ذکر شده است. و یک آیه وابسته به

رمان 68 الرحمن در انحصار آخرت بوده و دو تای دیگر که مربوط به آثار صنع وخلقت الهی است و بهترین تقسیم بندی میوه جات که آنها با به دو دسته متشابه زیتون و انار و غیر متشاقه زیتون و انار تقسیم کرده (دو میوه ای که یکی هسته اش خورده م شود و دیگری نمی شود) بچشم میخورد و بحث در این باره در جلد بیولوژی گیاهی و اسلام بعمل خواهد آمد.

یک آیه بصورتسوگند درباره انجیر می باشد که پروردگار نسبت به یکی از شاهکارهای خلقت خود آورده است شش آیه نام زیتون رادارد که فقط یکی از انها که آیه معروف نور از سوره نور میباشد و جزو آیات متشابهات می باشد بقیه در کنار میوه جات دیگر آورده شده است: یکمرتبه در ردیف انگرو و انار و نوبتی خرما و انار و زرعاتهای دیگر و باز خرما و انگور و زراعتهای گوناگون یک دفعه با انجیر و دفعه دیگر با حبوب و انگور و خرما و قضب (گیاهانی که درو می شود) و ...

از بقولات و سیر و پیاز و عسد آیه ای که بنی اسرائیل از حضرت موسی طلب کردند و ... و

از میوه جات و سبزیجات آیاتی چند که شامل همه میوه ها و سبزیها می گردد.

ص: 88

تین انجیر

اشاره

دانستنیهایی از درخت انجیر

(1)

خانواده اورتیکاسه به هشت قبیله تقسیم می شوند که دو تای آن ها میوه میدهند: مورہ اتو کارپه. ازارتو کاپه ها جنس فیکوس که میوه اش مصرف زیاد دارد مورد توجه است.

فیکوس متجاوز از ششصد گونه بوده و برخی برای زینت وب ضعی جهت میوه دادن نگهداری می شوند فیکوس آلاستیکا که کائوچو از آن گرفته می شد برای زینت نیز بکار می برد و فیکوس کاریکارا از لحاظ تغذیه مورد توجه می باشد.

فیکوسها بصورت درخت یا درختچه بوده گاهی بالا رونده و زمانی درختی هستند که بر پایه خود استوارند.

فیکوسها گاهی بصورت درخت بسایر بزرگ در می آیند تا حدی که دائما شاخه هایشان بطرف زمین متمایل و در آن فرو رفته و به زودی تولید ریشه کرده منطقه بزرگی را فرا می گیرند و انجیر هندی که ببانیان و مولتیپلان هم نامیده نمی شود از آنجمله می باشد.

1- اقتباس از رساله دکترای خانم دکتر راشد مرندی به شماره 161 دانشکده داروسازی و از رساله دکترای آقای دکتر محمد باقر امامی خوانساری بشماره 235.

برگ فیکوسها متناوب و بندرت متقابل و هر کدام از آنها شکلی مخصوصبخود دارند برگی است کامل و بااندازه های متغیر دیده می شود.

گل آنهایک پایه و در تعداد زیاد ودر اندازه کوچک و روی یک نهنج ثابت شده است کهکناره آن برگشته بطوریکه تولید یک کیسه گلابی شکل می دهد معمولاً نهنج دارای گل های نر یا ماده می باشند ولی گاهی ممکن است داای گلهای نر و ماده توانا باشند و غالبا گلهای ماده قسمت فوقانی رااشغال کرده اند که انجیر ویژه اوریفیس از آنهاست.

گلهای نر 3-5 کاسبرگ و 2-3 پرچم دارند و گلهای ماده دارای کاسه پنج شکافی و یک برچه و گل ماده است که بانجیر تبدیل می شود.

تخمدان دارای 2-3 خانه بوده و دارای یک تخمک می با شد.

نهنج های میوه دهنده نادرا دو جنسی بوده (شامل گلهای نر و ماده) و اغلب یک جنسی است.

فیکوس کاریکا یا انجیر که نوع وحشی آن را کاپری فیگیه گویند از سوریه و ایران و آسیای صغیر و یونان و افریقای شمالی بوده و امروزه در تمام نقاط دنیا که آب و هوای مدیترانه ای دارند دریافت می شود.

انجیر از زمانهای بسیار قدیم در روی زمین وجود داشته فسیل هئی از قسمت های گوناگون آن مربوط بعهدهای گوارت نر و ساپورنا و همراه با دندان الفاس پرسی ژینوس یافته اند.

مصریهای قدیم و عبرانیها در کتابهای خود از انجیر چه وحشی و چه اهلی نام برده اند مصریها آنرا تب و عبرانیها به آن تناه گفته و عربها به آن تین گویند (در باب نهم سفر داوران کتاب مقدس نام انجیر آمده).

فیکوس سیکوموروس انجیری از شمال افریقاست که فراعنه از چوب آن تابوت جهت خود می ساختند و مومیائی شدگانرا در آن جای میدادند چینی ها در قرن هشتم از ایران آن ا بسرزمین خود نقل کرده اند و در سال 700 قبل از میلاد شرحی راجع به کشت و زرع آن بوسیله آرشییلوس داده شده است.

هومر شاعر معروف یونان در ایلیاد دو هزار سال قبل از میلاد از آن نامبرده است.

تئو فراست و دیوسکوریت از انجیر وحشی و اهلی نام برده و در قصص و حکایات ورمیها نیز نامی از آنها مربوط به روموس و روملوس و تغذیه آنان از انجیر دیده میشود و انواع خوب انجیر را بیونان و آسیای صعیر و ایتالیا نسبت داده اند.

فنیقی ها انجیر را بسواح افریقا و مدیترانه و جزائر قناری بردند.

نزد بعضی نوعی انجیر که در قسمت های کوهستانی پنجاب میروید اهمیت داشته و میوه آن در فاصله ماههای ژوئن و اکتبر می رسد بومی ها آنها را خشک کرده مورد استفاده قرار می دهند.

اجیر وحشی در ایران (فیکوس پرسیکا) دارای برگهای تقیم شده بوده و فقط روی رگه های برگ کرکدار می باشد. فیکوس ویرگاتا نیز که برگی شبیه برگ درخت توت دارد انجیر وحشی

است، انجیرهای دو پایه فراوانی که شباهت زیادی به فیکوس کاریکا دارند و همه شیرین و خوراکی می باشند در نواحی مختلف از جمله عربستان دیده یم شو تو غیر از آنها فقط انجیرهای درخت های ماده کرکدار خوراکی و شیرین اند.

فیکوس کاریکا دارند و همه شیرین و خوراکی می باشند در نواح مختف از جمله عربستان دیده می شود و غیر ازآنها فقط انجیرهای درخت های ماده کرکدار خوراکی و شیرین اند. فیکوس کاریکا درختی است بارتفاع 4-5 متر و گاهی بده متر می سد ولی هر چه بطرف سردسیر نزدیک شود کوچکتر و بصورت درختچه درمی آیدکه تمام قسمت هایش شیره دار است پهنای برگشان 410-20 سانتی متر پنجه ای شکل م گاهی متغیر و به 5-7 قسمت شده که از بالا سبز تیره و از زیر سبز روشن اند. گاهی گلهای نر و ماده بر یک پایه اند. اندازه میوه بسیار متغیر و رنگ آن سفید مایل بزرد یا بنفش مایل بقرمز می باشد و در برخی نواح (مناطق مدیترانه ای) در سال سه مرتبه محصول می دهد.

میوه انجیر بر روی شاخه های جدید سال بعمل می آید و در بعضی انواع در ماه ژوئن تشکیل شده و در اوت و سپتامر می رسد و گاهی در انتهای بعضی شاخه ها در پائیز انجیرهایی ظاهر می شود که رشد قابل مالحظه نداشته و قبل از رسیدن میافتد و در سال نیز بیش از یک مرتبه محصول نمی دهد. انجرهایی است که میواه اشان در ژوئن تشکیل و در سپتامبر می رسد و انجیرهایی که در نوامبر یا دسامبر تشکیل شده و زمستان روی شاخه ها مانده و در بهار کامل شده و در ژوئن میوه می دهند و میوه دادنشان هم دو مرتبه است یکی اواخر پائیز و دیگری زمستان. انجیرهایی نیز بندرت که میوه اشان در اواسط پائیز ظاهر شده و خیلی زودتر

از نوع پیش کامل می شود بطوریکه در ماه مه می رسد و باین انجیر زمستانی گویند.

از شگفتی های درخت انجیر اینکه برخی بدون عمل لقاح میوه بسایر خوبی می دهند و بسیاری که باید عمل لقاح انجام دهند عامل اصلی ان مگس انجیر یا بلاسوتوفاگا (Blastophaga) از خانواده یمنوپتر می باشد (Hymenoptere). این حشره درداخل تخمدان گل ماده تخم گذاری می کند که استیل آنها کوتاه است و عمل بانجام می رسد در آنجا تخم ها تبدیل به لارو شده از مواد داخل تخمدان تغذیه کرده تبدیل بحشره شده هنگام پرواز به گرده ها آغشته شده آنرا بگل های ماده انتقال داده بدینوسله عمل لقاح را انجام می دهد.

انواع انجیر

در اینجا از لحاظ نوع میوه نوع رنگ و زمان میوه دادن مورد بحث زیر قرار گرفته است که در وهله اول باید آنها را بدو دسته تقسیم کرد: انجیرهایی برنگ سفید مایل بسبز در می آیند انجیرهای برنگ قهوه ای مایل بسیاه. انجیرهای سفید مایل به سبز:

او بیک سفید Aubique Blanche که رنگ میوه سبز مایل بسفید است و گوشت میوه برنگ خون و دارای دانه زیاد و طعم شیرین که در پائیز می رسد.

بارین سوت سفید Barnissote Blanche که بزرگترین درخت انجیر بوده و میوه اش در پائیز محصول داده و

رنگش سبز مایل بزرد است. پوستش کلفت و بسهولت از گوشت جدا می شود گوشتش قرمز زنده شیرین و دارای طعم خوشی است جنس میوه این درخت بسایر عالی و از سوریه باروپا در زمان جنگ های صلیبی بوسیله ژنوا (Genois) برده شده است.

کل دودام Cole De Dame که در پائیز رسیده و سری گرد و پایه ای نازک و رنگی سبز مایل به زرد و پوستی کلفت و گوشتی قرمز خونی و مزه شیرین و وش طعم دارد انجیری است دیررس اما بسیار عالی و بهترین نوع برای ساختن مربا.

انجیر ورسای که مدتی است در فرانسه کشت و زرع می شود.

انجیر مادلین که در مغرب فرانسه کشت می شود بسیار میوه می دهد برنگ زرد مایل به سبز اندازه متوسط گوشت سفید و شیره دار شیرین و معطر.

انجیر روسکوف Roscoff که از لحاظ قطر و بزرگی درخت معوف است و از آن انواع زیر معروف است:

باربیون Barbillone که دارای اندازه متوسط برنگ سبز قهوه ای متمایل به بنفش و گوشت سفید مایل به قرمز بوده و محصول فراوانی می دهد و اگر فل مساعد و پرورش مناسبی داده شود و محصول خواهد داد ولی بعلت لطافت زیاد پوست قابل نقل و انتقال نیست.

انجیر آتن که در فصل زمستان رسیده رنگش متمایل بسفید بوده روی آن خطوط زرد رنگی است و دارای پوست سیاه و گوشت قرمز رنگ پریده و طعم شیرین می باشد و نوع خوبی برای خشک کردن می باشد.

رولاندین که میوه ای بشکل گلابی کوتاه و رنگ سبز مایل برد که اندکی متمایل بقرمزی می باشد با پوست کلفت و گوشت سفید مایل بزرد و شیرینی زیاد که در حال تازه بودن خوش آیند

نبوده و خشک آن بسیار خوش طعم است و برای خشک کردن از جمله بهترین نوع می باشد و چون مدتها بخوبی می ماند برای صادرات از بهترین انجیرها می باشد.

ژانتی Gentille یا انجیر طلائی که میوه بسیار بزرگ با قطر 7-8 سانتی و پوست کلفت چسبیده بگوشت مایل بزرد گلی خیلی شیرین و مطبوع می باشد. درخت محصول دومی هم میدهد که میوه اش کوچک بوده و برای خوردن نامطبوع و جهت ساختن شیرینی خوب است.

انجیر قهوه ای یا سیاه که مورد توجه است و دو نوبت زمستانه و تابستانه محصول میدهد دارای میوه های گرد 6-7 سانتی قطر و بنفش مایل بسیاه با پوست نازک و گوشت قرمز و مزه بسیار شیرین و معطر است و برای خشک کردن بسیار خوب می باشد.

دوفین Dau Phine که انجیر بزرگی اشته و درختش زیاد محصول میدهد و رشدش در نواحی شمال فرانسه زیاد و سر آن پهن برنگ بنفش و پوست نازک که بسهولت از گوشت میوه جدا میشود رنگ گوشت گلی بسیار و شیرین و معطر است و در نیمه اول اوت می رسد.

بارنی سوت Barnissotte که بنا بعقیده بسیاری از افریقا بسایر نقاط جهان برده شده میوه اش دانه دانه و بنفش سیاه بقطر 5-7 سانتیمتر و پوست ضخم که سخت از گوشت جدا میشود و گوشت قرمز روشن و شیرین و مطبوع و نوع سیاه آن دارای میوه بسایر عالی است که خشک آن مطبوع نبوده و در نواحی گرم سیر کشت نمیشود.

موئیسون Mouissone که در تابستان بمقدار کم محصول میدهد و در پائیز فراوان دارای سر پهن بقطر 5-6 سانتی برنگ بنفش سیاه دارای پوست نازک و گوشت قرمز رنگ بسیار شیرین و مزه ای شبیه خرما که هم تازه هم خشکش مطبوع می باشد.

انجیر نیس nice که بسیار فراوان بوده و طولش به ده سانتی متر می رسد و برنگ بنفش می باشد.

انجیر سلطان sultane که در سال دو بار محصول می دهد جنس میوه بسار عالی.

انجیرهای گوناگون دیگری نیز هست که از ذکر نامشان خودداری می شود و از نکات جالب یکی از آنها بنام سیکو موروس Sycomourusse که در سال شش مرتبه محصول می دهد هر مرتبه حدود پنجاه کلو و در شمال افریقا میروید و فراعنه مصر از آن ها برای ساختن مقابر استفاده میکردند و اغلب آنها را که از ذکرشان خودداری شد جزو درختان انجیر وحشی می باشند.

انجیر خشک

میوه ای است بسیار لذیذ و شیرین و معذی که جزء صادرات کشورهایی میباشد که در آنجا درختان انجیر کشت و زرع می شود.

در جنگ بین المللی دوم که قند کمیاب شده بود با انجیر خشک جبران میکردند.

میوه کاملاً رسیده را با کمی شربت رقیق یا آب ساده مخلوط کنند و استریل نموده در قوطی های سربسته میتوان بعنوان کنسرو آنها را نگهداری نمود. در ایتالیا با انجیر و خمیر مغز گردو یا بادام

و عسل نان شیرینی خوش مزه ای درست می کنند، از انجیر بوسیله فرمانتاسیون نوعی شراب تهیه می شود.

قهوه انجیر که بیتشر از انجیرهای سیاه تهیه می شود و طعمش از قهوه کاسنی بهتر است یکی از صادرات مهم الجزایر بوده است.

خشک کردن انجیر

نانو و گاتن در کتاب خود (روش خشک کردن میوه جات و سبزیجات) روشهای مختلفی پیشنهاد کرده اند: انجیر کاملاً رسیده را میتوان بر ظروف مخصوص چیده در برابر خورشیدن و شبها در جای هوادار بدون رطوبت قرار دادو گاهگاهی آنها را جابجا نمود تا خوب رطوبت آنها گرفته شود.

انجیری که آب بیشتری دارد دیرتر خشک می شود از انجیر باران دیده که تحت تأثیر تخمیر قرار گرفته نمیتوان انجیر خشک با جنس عالی بدست آورد.

انجیری که خشک شده مورد حمله پروانه های کوچک نوع تنس Teignes قرار گرفته در آنها تخم گذاری کرده و لارو ایجاد شده داخل انجیر را میخورد از اینرو انجیرها را بر صفحات فلزی قرار داده مدت 2-3 ثانیه د آب جوش وارد کرده تا تخم های پروانه از بین برد و اگر لاروی موجود بود منهدم گردد، در کالیفرنیا این علم (خشک کردن) روی درخت و سپس دو روز در برابر آفتاب انجام می گیرد.

انجیر برای اینکه مدت زیادی بدون فسادباقی بماند در آبی که دو کیلو و نیم نمک در یک هکتولیتر آب دارد جوشیده می شود

و سپس بر روی خانچه های مخصوص گذارده شده در هوای باز قرار داده روز بعد انجیرها را تکان داده دو سه روز آنها را در آفتاب قرار می دهند و بعد در سایه در معرض وزش برای گرفتن رطوبت میگذارند (اگر انجیر را برای همه مدت در برابر آفتاب قرار دهند پوست میوه سفت می شود) بعد کاملاً خشک نشده ها را جدا کرده باز در برابر آفتاب قرار قرار میدهند و بالاخره مدت ده روز آنها را در اطاق خشک نهاده برای بسته بندی آماده می سازند (در اینجال اگر مجدد عوامل فاسد کننده را با اب نمک از بین ببرند بسیار خوب است) البته انجیرها را با غربال مخصوص از یکدیگر جدا کرده و بر حسب حجم آنها را معمولاً بچهار طبقه تقسیم می نمایند و بالاخره در اتو مخصوص آنها را تحت تأثیر بخار قرار داده و بسته بندی می نمایند (صنعت خشک کردن انجیر درالجزائر شهرت بسزائی دارد چهار طبقه مذکور چنین است: انجیرهائیکه 14-16 عدد شان یک لیور انگلیسی (454 گرم) است یا 18-20 یا 22-3 یا 32-38.

تجزیه انجیر

(1)

آب: مقدار آب در قسمتهای مختلف درخت متغیر است در برگها 67-80 درصد در میوه 75-85 ردصد دانه 5-10 دردص (و این باعث می شد که دانه بزندگی سبک خود ادامه داده و تا

1- رساله خانم دکتر مذکور تحت عنوان انجیر یزد و انجیر شمال ایران بوده و از رساله ایشان اقتباس گردید و در صفحه اول نتیجه بهترین انجیر را از یزد متذکرند.

موقع مناسبی بنای رشد پیدا کند و اگر تمام آب آنرا بگیریم دیگر قادر به ادامه حیات نخواهد بود) آب در نمونه متوسط انجیر خشک یزد 5/24 و در نمونه انجیر حوالی تهران 5/25 در انجیر تازه شمالایران 70 درصد می باشد. (آب در انجیر خشک 24-17 درصد است).

ترکیبات الی انجیر: قندیکه در شیره انجیر وجوددارد از نوع قندهای شش تایی است.

قند بر حسب ساکارز در انجیر یزد 55 و در انجر شمال 38 درصد و قند احیاء کننده پس از هیدرولیز در انجیر یزد 5/7 و شمال 8 درصد می باشد.

آمیدن انجیر بطور متوسط 8 درصد است.

مقدار کم که از تجزیه صد گرم انجیر خشک بدست می آید (با موسیلاژ و سار اجسام که بوسیله الکل رسوب می دهند) در انجی یزد 45 و در اجیر شمال 58 درصد است.

مواد چرب در انجیر یزد 75/0 و در انجیر شمال 90/0 درصد می باشد.

در انجیر بعضی نواحی بواسطه کمی حرارت و آفتاب و ناقص ماندن تغییرات عمومی اسیدها به قند اسیدیته مشاهده می شود که در انجیر شمال 5/2 درصد اسیدیته بر حسب اید تارتریک و در انجیر یزد وجود نداشته است. (در فندقه های انجیر 44/1 درصد روغن ثابت و اندکی اسید بوریک وجود دارد).

مقدار عصاره خشک در نمونه انجیر یزد 65 درصد و انجیر شمال 55 درصد و مقدار سلولز به ترتیب 8 و 10 می باشد (منظور

از عصاره خشک بدست آوردن جمیع اجسامی است که در آب حل می شود و آنرا تغلیظ نموده سپس شک می نمایند) برای بدست آوردن ترکیبات معدنی به خاکستر آن توجه می شود که مقدارش در انجیر یزد5/3 و در انجیر شمال 3/2 درصد است.

ترکیبات انجیر تازه طبق یک برسی چنین است (درصد گرم): 7/71 گرم آب 2/1 پروتئین 4/0 چربی 1/16 گرم سدیم 2 پتاسیم 19 کلسی 50 مانیزیوم 21 آهن 8/0 فسفر 4 گوگرد 12 کلر 16 میلی گرم ویتامین A 75 ویتامین B1 09/0 ویتامین B2 08/0 نیکوتیل آمید 63/0 ویتامین C 2 میلی گرم است و در انجیر خشک که فاقد ویتامین C است ارقام چنین می باشند: 2/21، 1/3، 2/0، 73، 34، 780، 162، 82، 4، 116، 69، 105، 60، 13/0،11/0، 72/1 و صد گرم انجیر تازه 65 و خشک 280 کالری می دهد.

و در بررسی دیگر:

ویتامین A 90 واحد ویتامین B1 07/0 میلی گرم و B2 06/0 و نیاسین 5/0 ویتامین C2 میلی گرم و در114 گرم انجیر وجود دارد در خاکستر انجیر آهن کلسیم پتاسیم کربنات و سولفات و کلرور و ففات وجود دارد اندکی برم و منگنز نیز دارد. سلولز انجیر یزد 8 و شمال 10 درصد است. (کلسیم 40 میلی گرم و آهن 7/0 میلی گرم و در 114 گرم انجیر وجود دارد)

ارزش غذائی انجیر

انجیر دارای ارزش غذائی نسبتا خوب است.

انجیر دارای قند ومواد پروتئیک و نشاسته و مواد چرب و سلولز و مواد معدنی و آب می باشد. (مواد پروتئین 8/0 گرم درصد) از لحاظ موادی که دارد غذای خوبی بوده و در شیرینی سازی و غیره موارد استعمال دارد.

ارزش غذائی انجیر خشک بمراتب بیشتر از انجیر ساده است زیرا مقدار زیادی آب که ارزش غذایی ندارد از دست داده است و با کم شدن نسبت مواد غیر مؤثر ارزش غذائی آن بالا رفته است.

از انجیر شراب و الکل و قهوه که جنبه تجارتی دارد تهیه می نمایند.

صد گرم زنجیر 80 کالری حرارت ایجاد می نماید.

خواص داروئی انجیر

درخت انجیر دارای پا پائین Papaine و لاتکس Latex که بعضی از انواع ترشح می کنند و دارای یک نوع آنزیم که خاصیت ضد کرم قوی دارد (آنزیم مذکور روی تریکو سفال و تری شین موثر بوده و لاتکس تازه خیلی مؤثر است)(1)

1- رساله دکترای ژربر 1912 از پاریس معرفی میشود بحث از دیاستازهای لاتکس. (Les Diastases Due Latex Du Figiuer (Gerber

کائوچو از بعضی انجیرها تهیه می شود (فیکوس الاستیکا رلی ژیوزا لاکسی فرا و ...) اوپاس انتیار Upas Antiar که سم قوی است از نوعی درخت انجیر (لانتیاریس توکسیکاریا) تهیه می شود که در ارشیل ماله میروید و از این درخت سموم مخصوص دیگری نیز جدا شده که مهلک می باشند.

کشت و ازدیاد درخت انجیر

(1)

در آب و هوای معتدل و زمین های سبک آهکی عمیق خوب بعمل میآید. در کنار جویبار خوب میروید و در برابر خشکی خوب مقاومت می کند و کشت آن بچهار صورت است:

1 بذرافشانی که باتخم انجیر کشتن شدن است و کمتر عمل می شود ولی بدنی وسیله میتوان نهالهای قوی بدست آورد. طریقه گرفتن تخم چنین است: درخت خوب باروری را باید انتخاب کرد یکسال برگی از آن را نچید و سالی که برداشت تخم را از آن شروع می کنند برگی را از درخت جدا نکرد مگر آنکه خود بیفتد میوه های خوب رسیده را در ظرف بزرگی ریخته 2-3 روی در محلی گرم و هوا دار دور از آفتاب میگذارند بعد با دست آنها را له می نمایند تا دانه هااز گوشت جدا شود بد ظرف دیگری برداشته الکی بر آن مگذارند و آب گوارائی در آن می ریزند تا قریب نیم گره آب از مفتول بالا آید آنگاه مشتی از انجیر له شده را برداشته بر الک ریخته با دست ملایم آنرا مالش می دهند تا دیگر تخمی در آن دیده نشود تفاله را بدور ریخته مشتی دیگر از انجیرهای له

1- اقتباس از رساله دکترای آقای دکتر امامی خوانساری.

شده را برداشته و این عمل را تا به آخر تکرار می نمایند بعد آب روی تخم ها را ریخته آب صاف بر آن افزوده تا تخم ها در ته ظرف جمع شود باز آب را ریخته آب صاف می ریزیم و عمل را آنقدر تکرار می نمائیم تا پس از ریختن آب بهمان صافی بماند ایندفعه آب راریخته تخم ها را روی پارچه ای پخش کرده و زیر و رو می کنیم تا خشک شود و این عمل باید در سایه باشد بعدتخم ها را در کیسه ریخته در اطاق خشک گرمی دور از سرمای زمستان می آویزیم.

2 قلمه زدن: قلمه را در پائیز پس از آنکه برگها ریخت جدا کرده در ماسه نگهداری می نمایند. بفاصله 40-50 سانتی متر هر کدام را کاشته و فاصله قلمه های یک ردیف را 35-40 سانتی متر می گیرند. در نقاط گرم باید در تابستان روی قلمه را با خاک و خس پوشاند تا آفتاب آنها را نسوزاند. اگر مستقیما قلمه در باغ کاشته شود باید 20 سانتی متر آنرا از خاک بیرون گذاشت (قلمه زدن بیشتر از همه معمول است)

3 خوابانیدن شاخه: شاخه دو ساله انجیر را خم کرده در گودالی بعمق 15 سانتی متر فرو برده با یک چوب کج شده آن را در ته گودی ثابت می نمایند و از خاک و کود پر کرده آخر سال آنرا از درخت بریده می کارند.

4 پیوند زدن: برای غرس دلخت قلمه زدن و خوابانیدن و کمتر بذلافشانی معمول است و پیوند کردن جهت اصلاح نوع آن است که شکمی، شاخه، سله ای و لوله ای همه قابل بوده و خوب می گیرند.

تهیه زمین: در پائیز باید شخم زد عمیق و برای هر هکتاری 40-80 هزار کیلو کود طویله با خاکروبه ای داد فاصله دو درخت

باید 10 متر باشد و در خزان آنرا کشت داد و در پائیز و اول بهار آنرا شخم زدو یک الی دو مرتبه در سالانرا وجین کرد و هرس آنرا بمنظور ایجاد شکل برای درخت از سال دوم کشت شروع نمود. برای تلقیح دستی درخت می توان میله ای باریک در گل آزین درختان انجیر حتی وحشی فرو کرده و سپس آنرا در گل آذین درختان کشت شده فرو برد یا از راه حشره و ... که گفته شد.

انجیر در ایران

انواع درخت انجیر که از نوع فیکوس کاریکا در ایران یافت می شود بقرار زیر است:

روپترس Rupestris دارای برگهای بی تقسم، تخم مرغی یا دراز یا میوه گلابی شکل باکرکهایی کم و ریز و در کوه کیلویه (جنوب غربی) وجود دارد.

گلوبزا Globosa دارای برگهای سه شکافی و یا بدون تقسیم و شکاف میوه کروی شکل و کرکهای ریز می باشد.

ویر گاتا Virgata برگ توت مانند کرکدار داشته و در مناطق غربی فراوان است.

فکوس پرسیکا F.Persica بشکل درختچه بوده برگهایش تخم مرغی کروی و قاعده اش گرد میوه اش بی کرک، تخم مرغی، گلابی شکل و پایه دار است.

یوهاتیس Johannis با برگ کرکدار، شکافدار و تقسیماتش گود و فرو رفته و میوه اش دارای کرکهای مخملی بشکل

تخم مرغی، گلابی و یا کروی و کمی پایه دار می باشد.

بواسیه که در بهبهان، نقش تیمور، کازرون شیراز، طبس و هرات و بلوچستان دیده می شود.

از درختان مذکور: انجیر سفید زرد بنفش سیاه سبز بدست می آید که سفیدش در شاهرود وجود دارد فرفره ای شکل و شیرین و مطبوع است و نوعی سفید مایل برد موسوم به انجیر کوهی است باندازه گوجه که در نواحی شیراز در کوه دوازده معدن 3 کیلومتری داراب که جنگلهای فراوانی دارد و به کوه شیخ معروف است وجود دارد و خشک آن در بازار فروش می رود.

انجیر زرد مانند انجیر امامزاده جعفر تهران و انجیر شاهی و زیتور آباد طارم سفلی (بین رشت و زنجان و قزوین) و قم و کاشان. اجیری است کروی دنباله دار و خیلی شیرین و بانجیر بی دانه معروف است. انجیر نوع زرد یزد که درشت و گلابی شکل بوده و به آن انجیر بوزه Beauzah (بوز اصطلاح محلی است که به زنبور گفته می شود) گویند و از انواع خوب می باشد. نوع دیگر در گرگان است باندازه و شکل تخم مرغ. نوعی است دراز مستطیل شکل و بسیار شیرین در لارستان بین شیراز و بندرعباس.

انجیر بنفش مانند انجیرهای رشت که سه محصوله بوده گلابی شکل خیلی درشت و از اواخل بهار محصول اول آنکه درشت تر از دو تای دیگر است بدست آمده و فاصله هر محصول دو ماه و محصول 2 و 3 بترتیب درشتی و شیرینی اش کم می شود. انجیر بنفش مایل بسیاه بیرجند فرفره ای شکل و شیردار و دانه دانه با قند فراوان و بسیار لذیذ و مطبوع است و بر دو نوع می باشد کوهی

درشت تر و باغی که شیرین تر است و در تربت نوع پرآب آنها وجود دارد و در یزد نوع دراز با دنباله طویل بنام انجیر فلفلی.

انجیرهای سیاه، فرفره ای شکل و کمی شیرین و درشت (انجیرکن) و یا گوجه ای با دانه و بی دانه. شیرین (انجیرهای ساوه) و برخی لذیذ و مطبوع (انجیرهای نطنز) و یا دارای دانه های قرمزی است (نوع کوهی نطنز) و یا سیاه شیرین و گلابی شکل و یا کوچک باندازه گوجه بسیار لذیذ در کوههای رستان، نوعی سیاه بنفش رنگ تخم مرغی خوش مزه و شیرین در گرگان یافت می شود.

انجیر سبز: گلابی شکل بسیار بزرگ و بی دانه و کمی شیرین مانند تهران و طارم سفلی زنجان و ... و انجیری در آن نواحی بنام DAL که قابل خوردن نیست.

آفت انجیر

در ایران پروانه سیماتیس نرمارانا Simatis Normanarua که از خانواده گلیفپتریژید Glyphipterygida می باشددر بهار قسمت تحتانی برگ انجیر تخم می کند لاروها بیرون آمده از برگ تغذیه کرده پس از 10-12 روز به قسمت فوقانی برگ نقل مکان کرده و در نتیجه تغذیه برگها مشبک و زرد شده می خشکد. پروانه با بالش 15 میلی مت عرض داد متناوبا تیره و روشن است و سینه و شکم و پاهایش سفید و بالهای قدامی قهوه با نقش مبهم و بالهای خلفی زرد تیره است و لاروش سفید مایل بزرد یا سبز دارای خالهای برجسته مودار.

با سبز پاریس 21 1-2 گرم و 3-4 گرم آهک آب ندیده و یک لیتر آب سابقاسم پاشی می کردند و امروز سم پاشی جدیدتری بکار می برند. قدیم سم پاشی در 6-10 صبح و 4-7 بعدازظهر (دو مرتبه انجام می گرفت) عمله دستش را با وازلین چرب می کرد یا دستکش داشت. سم پاشی دو مرتبه (پس از خروج کرمها تولید مثل دوم) باید انجام گیرد و زمانی که میوه ها نارس است باید انجام داد و ده روز پس از سم پاشی درخت را با آب معمولی بخوبی شست.

لاتکس

مجاری شیر گیاهی (لاتیسیفر) در نقاط مختلفه بافت زنبوری پوستی و استوانه مرکزی درخت بمقدار فراوانی وجود دارد که سلولهایش مجموعه یاکیسه هایی درست می کنند که سیتوپلاسم آنها قطرات مخصوصی ترشح نموده در واکوئل ها ریخته و مانند قطرات چربی موجوده در شیر متراکم شده و بصورت محلولی در می اید که اگر عضوی از درخت را که لاتیسیفر دارد راقطع نمائیم مایع آبکی کدر یا برنگ شیر موسوم به لاتکس از آن خارج یم شود. از لاتکس بعضی انواع انجیر کائوچو گرفته می شودو لاتکس دارنده مواد چندی است:اب، پروتوپلاسم و هسته ها دانه های آمیدن دارای موادی از قبیل دیاستازها، پروتئیدها، گلوسیدها، موسیلاژها، استرلها، اسیدهای آلی، الکالوئیدها، پیگمانها، املاح معدنی و ...

دیاستازهای لاتکس از فرمانهای هضم کننده فعالند: لیپاز

(هضم کننده چربیها) - آمیلاز (هضم کننده نشاسته ایها) پروتئاز (هضم کننده سفیده ایها) پرزور که شیر را منعقد می سازد.(1)

دیاستاز پروتئولیتیک انجیر در محیط اسیدمیتواند مواد بیاض البیضی را تجزیه نموده و درجه هیدرولیز را تا مرجله پپتن ها جلو ببرد و مناسبترین PH برای عمل مذکور 5/6 و بهترین درجه حرارت 37 تا 45 درجه است.

اگر به دیاستاز مورد آزمایش اسید سیانیدریک یا هیدروژن سولفوره اضافه شود درجه هیدرولیز تا مرحله اسیدهای آمینه پیش می رود.

دیاستازهای لاتکس از دسته کواگونها و پروتئولیتیک هاست و در شیره گیاهی و بالنتیجه در قسمتهای مختلفه گیاه یافت می شود.

خواصی از انجیر

انجیر خشک کمتر از انجیر تازه ملین است اما قدرت غذایی بیشتری دارد و مقوی کودکان و ناقهین از بیماران است، انجیر با حرارت نباید خشک شود بلکه باید بوسیله آفتاب باشد تا دیاستازهای انجیر فرصت یابند قند انجیر را زیاد نمایند، 5-8 دانه انجیر خشک را از وسط نصف کرده روغن زیتون و چند قطره آب لیمو بیفزایند و صبح ناشتا بخورند وضع معده را مرتب می نماید از جوشاندن انجیر در شیر شربتی بدست می آید که برای تحریکات گلو و مخاط دهان و تورم لثه خوب است. جوشانده پوست انجیر

1- رساله دکترای دانشکده دارو سازی پاریس 1912 ژربر معرفی شد مربوط به دیاستازهای لاتکس.

برای اسهالهای خونی و جوشانده شاخه های جوان انجیر در استسقاء اثر خوب دارد.

نان شیرینی که با انجیر هم اکنون در شمال افریقا تهیه می شود سابقه بسیار قدیمی دارد.

هومر شاعر یونان از تانتال نامی یاد می کند که زخم داشته و برای شفای زخمش انجیر بکار برده است.

افلاطون بقدری اجیر را دوست میداشت که بعضی انجیر را دوست فیلسوفان مینامیدند و سقراط انجیر را رسانده مواد نافع و دافع ماد مضر میدانسته و جالینوس رژیم مخصوصی از انجیر برای پهلوانان منظور میداشته است، به پهلوانان روم و یونان قدیم انجیر داده می شد.

پلین گیاه شنای رومی از 29 انجیر نام میبرد.

انجیر برای تمام بیماران قندی وکسانیکه زیاد چاقند و در اختلالات گوارشی مصرفش ممنوع است.

کسانیکه یبوست دارند ورزشکارند ضعف و پیری دارند کودکان میتوانند انجیر بخورند.

انجیر را باید چون از درخت چیده شد خورد زیرا انجیر زود تخمیر میشود.

خیساندن انجیرهای خشک (5-10 عدد) در آب تمیز یا روغن زیتون و صبحانه مصرف نمودن بمدت دو ماه بنابر عقایدی بهتر درمان یبوست و خشکی مزاج است.

از شیره انجیر میتوان بعنوان قند طبیعی جهت کودکان استفاده نمود زیرا انجیر دارای تمام خواص قندهای طبیعی است از انجیر

مرباهای بهداشتی تهیه می شود.

مطبوخ انجیر در تب و آبسه های دهان و دندان و لوزه میتوان استعمال نمود.

انجیر و عسل مساوی مخلوط کنند برای زخم معده بسیار مید است و طریقه طبی مخصوص بنام منودیت (Monodiete)جهت بدست آوردن نتیجه بسیار سریع در زخم معده با مخلوط کردن عسل و انجیر ذکر شده است.

در اسهال و کلیت انجیر پخته شده میتوان بکار برد.

انجیر سرشار از ویتامین های A و B و C و قند است و در مناطق گرمسیر شیرین تر بوده و کاملاً برسد قند 30-60 درصد داد (ویتامین A در انجیر تازه 75 و خشک 60 واحد ویتامین B1 به ترتیب 9/0 و 13/0 ویتامین R2 08/0 و 11/0 ویتامین PP 63/0 و 72/0 ویتامین C 3 و ندارد)

انجیر سهل الهضم بوده و میتوان به کودکان و ناقهین داد وبندرت ممکن است ناسازگاری برای کسیکه انجیر میخورد پیدا گردد.

برای نرم کردن سینه و روده ها 40-120 گرم انجیر خشک باید با یک لیتر آب جوشانده در زکامهای شدید تورم حنجره و برونشیت های کهنه داده میشودو بصورت مضمضه جهت تورم لثه و تحریکات گلو مفید است.

چهار میوه مخصوص سینه (انجیر عناب خرما کشمش) را بمقدار مساوی اگر در یک لیتر آب بجوشانند در عفونت های ریوی و جهت غرغره در بعضی انژین ها سودمند می باشد، ضماد انجیر

در دردهای سوختگی دمل اگزما تومورهای متورم را ساکت می کند و گذاشتن یکساعت نصف انجیرپخته شده در شیر بر روی آبسه دندان مفید است.

شاخه های نازک درخت انجیر را اگر در آب جوش بجوشانند برای لینت مزاج کدکان مفید است بعلاوه این جوشانده آب جمع شده در بافت های بدن را خارج می کند لذا در مرض استسقا تجویز می گردد و اگر جوشانده مذکور را با عسل شیرین نمایند در تورم و درد گلو مؤثر است.

دم کرده برگهای درخت انجیر (25-30 گرم) در یک لیتر آب مسکن سرفه می باشد.

شیر انجیر را بر میخچه و زگیل میتوان برای معالجه صبح و شب مالید چه شیر از انجیر خارج شده باشد چه از انتهای برگ که دومی شیر را هم منعقد می سازد.

برگ انجیر به بواسیرهای متورم میمالند تاخون جاری گردد و با برگ انجیر میتوان ظروف را بخوبی تمیز کرد.

خوردن انجر خشک فکر را توسعه می دهد.(1)

دم انجیر دارای دیاستاز مخصوصی می باشد.

انجیر در قوه باه مؤثر است ولی برای چشم و معده مضر می باشد و مصلح آن کرفس است.

در قدیم اعراب بوسیله انجیر و مغز بادام و امساک سفلیس را معالجه میکردند.

انجیر مقوی کبد و رافع بواسیر و عسل البول بوده در صرع

1- از انتشارات دانشگاه تهران شماره 1091 صفحه 132.

و جنون و وسواس نیز مؤثر و برای کبدهای ضعیف زیان دارد.

اینکه بعضی مادران صبح ها بفرزندانشان انجیر می دهند که باهوش شوند کار درستی است یا اینکه انجیر خشک را خیسانده برای اشتها می دهند صحیح است انجیر باعث قلیائیت خون شده و در عین حال با داشتن پتاسیم فراوان فعالیت کلیه ها زیاد و در نتیجه اوره و کلسترل و اسید اوریک را دقع می نماید.

اسید مالیک انجیر است که با درست کردن ترکیباتی سبب ترشح صفرا و لینت مزاج شده از تنبلی کبد می کاهد آهن موجود در انجیر خونساز بوده و ویتامین های آن موجب تقویت نیروی جسمانی است پروتئین ها که نقش اساسی در حظ تعادل بدندارند در انجیر فراوان است.

بعلت وجود عناصر معدنی در انجیر که سبب تعادل بین بدن و خون می گردد انجیر را غذای هر سن و وضعی معرفی می نماید.

دم کرده گرد انجیر خشک بوداده در ذات الریه حاد برنشیت، سیاه سرفه و غیره بنام قهوه اجر از قدیم مصرف شده است.

انجیر در اخبار

اغلب کسانیکه بواسیر دارند اجابت مزاج بر ایشان دشوار است لذا سعی می کنند دفعات آنرا بحداقل برسانند و ناچار با نگهداری فضولات در روده بزرگ حداکثر آب آن جذب شده یبوست پیش می آید که پیدایش یبوست خود دشواری دیگری بوده اجابت رادشوار و دردناک می سازد و این انجیر است که بمزاج لینت داده نگرانی مذکور ار برطرف می سازد و این اثر غیر مستقیم انجیر بر بواسیر بوده و باثر مستقیم سودمند آن بر بواسیر قبلاً اشاره ای شد

که در ضمن تجربیات پزشکی بدست آمده بعلاوه انجیر از جمله خوراکیهایی است که سرانجام سوخت وساز بدنی اش اسید اوریک نبوده یعنی در عین حال که مقوی بدن بویژه تقویت کننده روده ها و دستگاه گوارش می باشد جهت کسانی که اسید اوریک خونشان بالاست مثلاً نقرسی ها مفید می باشد و این نسخه با سابقه 14 قرنی از نبی گرامی نقل می شود که پس از تعریف از بهشتی بودن انجیر می فرمایند فانها تقطع البواسیر و فنلع ن النقرس که هم قطع بواسیر میکند و هم برای نقرسی ها سودمند می باشد ناگفته نماند همانگونه که اشاره شد انجیر مقوی کبد بوده و چون منشاء پیدایش بیرون زدن وریدها را از مخرج (بواسیر) یا از ساقها و پاها (دوالی واریس) کبدی دانسته اند بعلاوه رل کبد در سوخت و ساز اسید اوریک شناخته شده است لذا انجیر با اثر نیکوئی که بر کبد دارد غیر مستقیم قاطع بواسیر و نافع نقرس می باشد.

اگر یادتان باشد در چند صفحه قبل گفتم 50-68 درصد سنگهای مجاری ادراری را امروز از اسید اکسال دانسته اند که از استحاله اسید دیگری بنام گلی اکسال بوجو آمده و اسید دیگری بنام اسید فول در تبدیل آنها نقش موثری دارد و آنهم در سبزیجات تازه یافت می شود و گفتم الام دستور تازه خوردن هر نوع غذایی را چگونه داده و هم اینک افزوده شد که انجیر بعلت خاصیت ریع تخمیر پذیریش باید زود خورده شود از طرفی هم اکنون گفته شد که انجیر برای نقرسی ها مؤثر است یعنی می توان در آنجا که جنس سنگها از اوراتها بود انجیر را مصرف نمود و لاجرم انجیر برای جلوگیری از سنگهای اکسالاتی و اوراتی مفید بوده و از ایجاد

قولنج های کلیوی جلوگیری می نماید و در صورتی که اثر انجیر را بر روده ها و تقویت کنندگی انجیر را در دستگاه گوارش و ضد اسهال ویوسبت بودنش منظور بداریم شاید بتوان باثر نیکوی آن در مورد قولنج های روده ای نیز اشاره نمود بهر صورت نبی گرامی فرمودند هو جید للقولنج فکلوه و از حضرت علی است: علیکم باکل التین فانه نافع للقولنج و هر دو باثر سودمند انجیر بر قولنج اشاره فرموده اند و شگفتی اینجاست که حضرت علی حتی بیکی ا علل ایجاد کنند قولنج اشاره فرموده وانجیر را برطرف کننده آن دانسته و سپس اشاره بسودمندی انجیر می فرماید: فانه یلین السدد و هو نافع لریاح القولنج فاکثروا منه بالنهار و کلوه باللیل و لا تکثروا منه (بدین مضنون که یبوست را انجیر برطرف کرده بادهای قولنجی را نافع بوده خوردنش در روز تجویز و در شب نیز میتوان بکمتری از آن اکتفا کرد.

انجیر قبل از آنکه بعنوان درمان عضو دگری شناخته شود در کلیه کتابها آنرا یکی از چهار خوراک سینه معرفی نموده و طبق تجربیات بدست آمده جوشانده آن برای قسمتهای گوناگون مجاری هوایی و دهان جهت درمان سودمند می باشد از طرفی می دانیم بوی دهان اگر مربوط بعفونت دندان یا ... نباشد اغلب از ریتین می باشد و برعکس مشهور که بوی دهان از معده است چون همیشه قصبه الریه باز و مری بسته می باشد بوئی از معده قادر بخروج نبوده و در صورت التهاب یا عفوتن ریه به آسانی بخار از مجرای باز خارج می گردد بعلاوه مقدار کلسیم و فسفر موجود در آن و مقوی بودنش سبب رویانیده شدن استخوانها و رشد کودکان

می گردد و از حضرت راست التین یذهب بالبخر و یشد الفم و العظم و ینبت الشعر و یذهب بالداء لا یحاج معه وراء (انجیر گند دهان را می برد و لثه و جدار دهان و استخوانرا محکم می گرداند و موی را می رویاند و درد را طوری از بین می برد که محتاج دارویی نگردد) از جمله خواص انجیر که ذکر شده اثرش در قوه باه بود که از طرف نبی گرامی نیز به آن اشاره شده است کلوا التین الرطب الیابس فانه یزید فی الجماع و یقطع البواسیر و تنفع من النقرس و الابرده. که انجیر تازه خشک شده در وقتیت باه و قطع بواسیر و سودمندی نقرس و سردی ها مؤثر می باشد.

انجیر از رازی

(1)

انجیر و جمیز:

جمیز نوعی انجیر است که برگ درخت آن سفید است. هر دو میوه مذکور گرم و نفاخ هستند و بمزاج لینت میدهند برای معده سازگار نیستند. جمیز بیشتر قی آور است. گاهی هر دوی آنها د مزاجهای گرم تولید تب می کنند و باید مضرات آنها را با همان چیزهایی که درباره خرمای تر گفتیم اصلاح نمود مانند شستن دهان، خنک کردن و نوشیدن سنکجبین و مکیدن انار ترش و خوردن مسهل و کمتر اتفاق می افتد که خوردن انجیر و جمیز محتاج بمسهل شود.

1- قبلا بیان شد هرجا از رازی گفته میشود نقل از کتاب منافع الاغذیه و مضارهاست که بوسیله مرحوم دکتر علوی نائینی ترجمه شده است.

انجیر و جمیز خود بسرعت از بدن خارج می شوند لکن بهتر آنست کسانیکه بخوردن آن مداومت می دهند قبل از آنکه یک ماه بگذرد، داروئی که دافع صفرا باشد بخورند تا بدین تدبیر از عفونتی که این دو میوه در خون تولید نموده و سبب بروز تب میگردد مصون و در امان بمانند.

انجیر خشک: برای امزجه سرد بسیار مناسب و برای درد پشت و کسانیکه قطره قطره ادرار می کنند نافع است، کلیه را قوی می سازد و قدرت نعوظ را زیاد می کند و آنچه در سینه و ریه اخلاط است خارج می سازد، بمزاج لینت می دهد و فضولات عفونی را از مسام و منافذ بدن خارج می نماید. گاهی دیده شده کسانی که بخوردن آن متوالیا اصرار می ورزند در بدنشان شپش زیاد می شود ... کسانی که مزاجشان گرم است و از خوردن انجیر خشک ناراحت می شوند کافی است از آنچه برای اصلاح آن لازم است میل نمایند.

بهترین نوع انجیر آنست که رسیده تر و عسلی تر باشد.

نوع خام و قشف آن که جذب رطوبت است بسیار نفاخ بوده و بکندی از بدن دفع می شود. گاهی با اجیر نارس شیر زیاد همراهست که بقدر یک مسهل خاصیت اسهالی دارد زیرا شیر انجیر از مسهل های قوی است.

مسهل انجیر: اگر شیر انجیر را جمع کرده و خشک کنند و در میان انجیر بگذاند بقدر دو دانق یا نیم درهم بخورند مانند یک مسهل قوی مزاج را باجابت وامیدارد این دارو مسهل ظریفی است که مبتلایان بقولنج باین کیفیت که گفتیم بسهولت می توانند از آن استفاده نمایند.

نوع دیگر مقداری انجیر علک (اجسام لزج و هر غذائی که

جویدن آن شمکل باشد علک گویند) درشت خشک را گرفته پوست می کنیم و از شیره و جرم آن بقدر صد درهم و از مغز گردو صدرهم مخلوط می نمائیم و در هاون پاکی خوب می کوبیم تا کاملاً ممزوج گردد ومانند کباب آنرا می پزیم و از آن یقدر یک تخم مرغ به بیمار دستور می دهیم بخورد تا مزاج وی سبک شود با خوردن آن مزاج حالت اسهالی پیدا می کند فضولات را از بدن خارج می نماید و از بروز قولنج جلوگیری می کند مخصوصا اگر بقدر پنج درهم برگ سداب بر آن اضفاه نمایند. این دارو برای گزش عقرب و مارهم مفید است و درهمان شب اول مضرات سموم را از شخص مسموم وگزیده شده دفع می نماید.

خواص انجیر در کتب قدیم

جرجانی در ذخیره خوارزمشاهی خودن انجیر و مغز بادام و فندق و مویز را در شقاق مقعد سودمند دانسته و نیز برای علاج آماس کرده و جگر شراب (شربت) انجیر را مفید می داند و ترکیب آنرا باز و فا علاج دردسر و نزله و اماس جگر و تنگی نف و بصورت ترکیبی با سایر ادوین برای کلیه و مثانه و قوت باه موثر می داند.

میر محمد حسی خراسانی در مخزن الادویه گوید: انجیر سیاه و سفید جهت اکل و سیاه آن جهت دوا بهتر است و انجیری که پیش از برگ یا با برگ برآید نشاید خوردن و اجتناب از خوردن آن اولی تر است و گویند که چون شاخه انجیر را در آب نمک ساعتی بگذارند پس برآورده بنشانند انجر از آن شیرین تر گردد.

حکیم محمد صالح هروی د قرابادین صالحی (تحفه الصالحیه): خوردن شراب انجیر (مقصود شربت است) را توصیه نموده و متذکر می شودکه برای گرده و مثانه مفید بوده و منی را زیاد نموده و باه را تقویت داده و درد پشت را نافع باشد.

میرزا علی اکبر خان حکیم باشی (ناظم الاطبا) در پزشکی نامه می نویسد: انجیر میوه درختی است که از طایفه اورتیسه و از محصولات بومین کاری که یکی از ممالک قدیمه آسیای صغیر است می باشد و از این مملکت درخت انجیر را بفرنگ برده اند و این میوه که گوشتی و شیرین و گواراست از حیث بزرگی و خوبی موافق مملکتی است که در آنجا عمل می آید و بر حسب جنس درخت مختلف می باشد و از شاخه های درخ تانجیر عصیری شیری خارج می شود که دارای کائوچو می باشد. در بازار فرنگ سه قسم اجیر خشک بفروش می رسد یکی انجیر زرد که آنرا انجیر چرب می نامند و دیگری انجیر فیدو سومی انجیر بنفش که انجیر طبی نامیده می شود و دانشمندان فرنگ انجیر بنفش و انجیر چرب را بر اقسام دیگر آن ترجیح می دهند.

در مخزن الادویه است: انجیر ملطف و محلل و جالی قوی و صرع را نافع و کثیرالغذاتر از سایر میوه ها و سریع الانحدار و مسکن حرارت و تشنگی و معرق و ملین طبع و مسهل برفق و کاسر قوت غضبی و مبرد دل و مسمن بدن خصوصا چون چهل صباح با قدری انیسون تناول نمایند و جهت خفقان و سرفه و درد سینه و خشونت قصبه الریه و تقوید کبد و رفع سده و ورم طحال وبواسیر و عسر البول و با بادام و پسته جهت اصلاح بدنهای ضعیف و زیاد

کردن عقل و جوهر دماغ و با مغز گردکان جهت امان از سموم قتاله و با سداب نائب مناب تریاق و چون ناشتا بخورند مجاری غذا را گشاد کندو بدن را فربه سازد و خوردن آن پیش از طعام تلیین بطن نماید. و چون بر طبع مکروه آید سکنجبین بالای آن بنوشند و انجیر خشک ملطف ودر جمیع افعال ضعیف تر از تازه آن و مطعش و ثقیل و ملین طبع و دافع مواد عفنه بطرف جلد لهذا اکار آن مولد شپش است و جه تفالج و وجع ظهر و تقطیر البول افع و منعظ است بسبب گرم کردن آن گرده را وبا زوفای خشک جهت تنقیه فضول سینه و سفرفه کهنه و اوجاع مزمنه ریه و با مغز گردکان جهت معتادین بقولنج و صاحبان یبوست طبع و چون انجیر را در قدری سرکه آن بنوشند و بعضی را کوبیده ضماد نمایند جهت تحلیل سپرز مجرب دانسته اند و چون با مساوی آن مغز گردکان کوبیده روزی بیست مثقال آنرا بخورند بالخاصیه اطلاق می نماید و مجرب است و مضر جگر ضعیف و مصلحش گردکان و صعترانسیون و مصلح انجیر تازه سکنجبین و شربت ترنج و ریباس و آنچه درتحفه حکیم مؤمن است مختصری تفاوت داد ولازم به تکرار نیست.

برای همیشه معجزه

عنوان فوق «برای همیشه معجزه» دو کلمه ای م باشد که از جمله «قرآن در هر زمان و برای همیشه معجزه بوده و خواهد بود، برداشت و انتخاب شد.

چه بسیارند آیات تکوینی که در روشنائی میدرخشند و لؤلؤ

شاهوارند و چه بسا که درتیرگها تلالؤ دارند و گوهر شب چراغ! و این تها آیات تشریعی می باشد که روزان و شبان در درخشیدن است هم در عصر چادرنشینی و جاهلیت معجزه اش می ینهند و هم در دوران فضا و علم اعجازش می دانند و چنن بزودی فصلی باز و بحثی آغاز می گردد برای آوردن باختصار هر چه تامتر آنچه ازمعجزات علمی قرآن است که در ده جلد اولین دانشگاه آورده ام باشاره ای بگویم: چرا مردم عصر جاهلیت آیات نازل شده را بعنوان کلام خدا ومعجزه پذیرفتند عصر جاهلیتی که هر چه را از جهل داشت بدترینش این بودکه اسباب تفاخر و تقدم وتفوق را در کلماتی چند: فصات و بلاغت سخنرانی و خطابت کتبیه و شعر و قصیده و ادبیات خلاصه می کرد وتنها مغزها فصیح بودند و نوابع بلیغ و دانشمندان خطیب! قران آمد و بلیغ ترین و صیحترین سخنان را آورد و در عین حال ضمن ادای کلام به آنان فهماند صخن فسطزح و بلیغی که یهدی للتی هی اقوم نبوده و به هل یستوی الذین یعلمون و الذین یا یعلمون متذکر نیست فقط: نقالی رجز خوانی زبان بازی وصف معشوق خیالی را بکار می آید.

سخنی کهامروز وی و بدست رسول خدااست (بر خلاف سخنان مردم فردا بکمک عقل مردانی شتابد که راه وح بر آنان مسدود می باشد و در نتیجه آن چنان دریچه ای از علم و رحمت بر آنان بگشاید که هر کس در کنار این چهار (کتاب - عقل اجماع سنت) باشد کانبیاه بنی اسرائیل است و اگر دری در خور مدینه نبوی بودهمانند شریک نبرادر پیامبر اولوالعزم بنی اسرائیل (اشاره به انا مدینه العلم و علی بابها و ... منزلت هارون نسبت

به موسی چون علی بمحمد صلوات الله الیهم) و جبذا آنکه حتی روزنه ای از این مدنه برویش باز گردد.

(خارج از برنامه: افرین بر اسلام که عقل را در برابرقرآن نهادونیز افکار عمومی را ردیف آندو،البته افکار عمومی اهل و وارد به کتاب و عقل و سنت). جاحظ سخنی دارد ومن سختی هموگوید: «محال است سامی عرب بر غلطی اجتماع کنند انهم در یک امر ظاهر و خطائیکه نمایان و آشکار است و حال آنکه ابتکار در خسن سرائی داشتند. فصاحت و بلاغت در دهانشان به اسانی می چرخید در صورتی که گذشت بیست وسه سال نه تنها توانتسند از این راه (با آوردن سوره ای مانند قرآن) بجنگ قران بروند بلکه هر چه زمان بیشتری سپری گردید اعتاف باعجاز قرآن و خضوع و خشوع آنان افزون گشت»

من گویم:، «اعراب زمان نزول آیات دو دسته بودند و هدو لمئن بر اینکه آنچه محمد بعنوان وحی بر زبان آورد غیر از سخنانی است که از فصحا و بلغا شنیده می شود بااین تفاوت که یک دسته هنگام وحی از شوق گریه می کردندو در خواستی بس عالی از پروردگار داشتند(1) و بقیه که نزول آیات و توسعه اسلام را موجب زوال مقام و ثروت خود می دیدند و در صدد برانداختن اسلام برآمده و کشته شدن را بنا نهادند در حالیکه اگر میتوانستند با قرآن تحدی کنند آسانتر و بدون خونریزی اساس اسلام را که بر وحی داده شده بود از ریشه می زدند منتها بجنگ قرآن رفتن هم جنگ

1- اشاره به آیه 83 سوره مائده.

با عقید دیگران بود و هم جنگ با حقیقتی که خود به آن آگاه بودند (این حقیقت که ایات وحی شده از انسانها نیست) و جنگ با خویشتن بسی سخت است و همان جهاد اکبر!

نفراتی از دسته دوم اگر تظاهر بانکار حقانیت وحی می کردند از اینجهت بود که از مشتریهای کانوهای فسادی که دارند کاسته نشود می گفتند اگر سخنان محمد حق است سنگهائی از آسمان بر سرمان ببارد یا غذابی بر ما نال شود تا مشتریها(1) ببینند سنگی نیامد و روگردان نشوند و بیان چنین سخنانی هر روز معمول بوده و امروز نیز هست چنانچه شیاین برای از دست نرفتن مشتریهای کانون فسادی که دائرکرده اند حاضرنددر راه هر سخنی که بیشتر در بی بندو بار ساختن جوانان اثر داد بتبلیغات بپردازند بهر صورت قرآن از لحاظ وزن و آهنگ تشبیهات استعارات ایجاز و اختصار ضرب المثلها تکرارهای بموقع که روی هم اسلوب قرآن راتشکیل م دهند و ما را بوجوهی چند دال بر معجزه بودن قرآن دلالت می کندن و اهم وجوه عبارتند از: فصاحت قرآن بلاغت سالم بودن از تناقض و اتباه وفور معانی اخبار غیبی قصص روحانیت و هرگز تمام مشخصات مذکور در کلام فصحای عرب جمع نشده بود و آنچه خوبان همه دارند تو تنهاداری در انحصار قرآن درآمد.

قرآن نه شعر است نه نثر و در عین حال قافیه دار و روان و داای آهنگ مخصوصی است برای آمریکائی مستشرق استاد زبان عربی و علم موسیقی خوانده شد: بسم اللّه الرحمن الرحیم

1- اشاره به آیه 32 سوره انفال.

اذا جاءنصر اللّه والفتح و رایت الناس یدخلون فی ایدن اللّه افواجا فسبح بحمد ربک و استغفره انه کان توابا چون به افواجا فسبح رسیدند گفت اینجا بنابر موازنه با آهنگ دلربای قرآن یک ناهواری دارد و احتمالاً اشتباهی درخواندن پیش امده باشد ... بالاخره معلوم شد علامت «لا» که اجازه وقف نمی دهد بر افواجا گذاشته شده و باید خوانده شود افواجا (افواجن) فبح و چون چنین خواندند مستشرق آهنگ موزون مذکور را تصدیق نمود بهر صورت : از اجائب قرآن تنها شدت تفوق اسلوب آیاتش بر سخنان فصحا نیستبلکه محفوظ ماندن اسلوب قرآن درکلیه موارد است و برعکس ادبیات و مطبوعات همه کشورها که زمان فتح یا شکست هنگام بهبود وضع اقتصاد یا تنگدستی یا ... متناسب با زمان جملاتی مخصوص دارند قرآن در زمان فتح مکه همان بود که هنگام بازداشت مسلمین در شعب ابوطالب و ...

رافعی سخنی دارد و نویسنده سخنی: گوید اگر قرآن تألیف آدمی بود همانا با یکی از اسلوبهای کلام عرب یا کسانی که تاکنون آمده اند شباهت می داشت در صورتی که گفتار قرآن هر چند با سخنان حضرت محمد یک ریشه و یک مصد رادارند کاملاً باز شناخته شده است و می افزایم فصاحت و بلاغت نهج البلاغه مورد تصدیق همگان می باشد اما دیده یم شودحضرت علی آیه ای در میان سخنان خود آورده که چون خورشیدی در وسط ستارگان درخشش دارد و کسانی که فوق العاده با آیه و خبر و حدیث سر و کار دارند حتی می توانند تا حدودی سخنان نبی گرامی را از علی مرتضی و از ائمهاطهار باز شناسند و چنین کسان اند که به آیات با دیده دیگری آمیخته با احترام و خضوع

و خشوع فوق العاده می نگرند.

تشبیهاتی که در قران شده چون: خاکستر بر باد رفته (کرماد اشتدت به الریح) سرابی را که آب می پندارند (کسراب بقیعه) و ... استعارات (معنای معروفی را در جای دیگر بکار بردن) آن: سر از پیری شعله ور گردید (و اشتعل الراس شیبا) قسم به صبح هنگامیکه نفس بزند: با توجه به اینکه نفس زدن از آثار پیدایش حیات است و صبح که خورشید می دمد تحیات بهترین تفنس را می کند (و الصبح اذاتنفس) ایجاز و اختصار که در کتابهای اولین دانشگاه زیاد به نمونه هایش برخورده اید: فجاء بعجل حنیذ فلینظر الانسان الی طعامه که شرح هر کدام داده شده است تکرارها که بر دو گونه است تکرار در مطلب یا در جمله تکرار در مطلب نشانی از قدرت کلام است زیرا شرح سرگذشتی (حضرت آدم و حرت موسی . ... را در چند مرتبه بنحو مختلف آوردن در حالیکه معنای اصلی خود را نگهدارد قدرت کلام را میرساند و تکرارهای جمله ای (فبای آلاء ربکما تکذبان ویل یومئذ للمکذبین و ...) برای نیرومند ساختن مطلب و توجه دادن به آن است همانگونه که جمعیت های مترقی جمله ای راشعار خود قرار داد مهم شمرده تکرار می نمایند.

فصاحت قران: یکی درباره گل و بلبل خوب می نویسد و دیگری نیکو حماسه سرائی کرده اشعار رزمی خوبی دارد و آن دگر استاد غزلسراست، شاعری که هنگام سواری زمان شادمانی وقت حزن و اندوه در کنار دریا در گوشه گورستان بر لب جویبار، موزون و رسا و عالی میرسارد اما قرآن سفر و حضر و

صلح و خطر شهر و بیابان و تنگدستی و فراوانی و ... هیچکدام نتوانست تغییر در اسلوبش داده زمانی از زمان دیگر ناتوانش سازد بلکه در هر حال و هر زمان بحد اعلای فصاحت و بلاغت بودو آن چه اهمیت دارد اینکه قرآن از مظاهر فصاحت و بلاغتی که سخنسرایان عرب هنگام وصف کوه و عشق و شکار جنگ و تعرف و تفاخر و هجو و مدح بکار برده اند استفاده کرده بدون اینکه در وصف کوه یا شکار یا .. .سخنی گفته باشد بلکه همه جا راه بسعادت دو جهان رسیدن نشان دادن است و در عین حال متعرض همان الفاظ بلیغ و فصیح شدن.

بلاغت قرآن: فصاحت کلیه آیات قرآن و تصرفات بدیع و معانی لطیف و فوائد فوق العاده و اندرزهای فراوان و تناسبی که بین آنها برقرار است با توجه به اینکه مطالب مفصل است و متناسب خود نشان می دهد که کلام خداست.

سالم بودن قرآن: با آنکه کتاب مفصلی و با پیشرفت علم و عقل بشر هیچگونه اختلافی در آن شماهده نیم شود بزرگترین دانشمندان را در نظر آورید که یا خود پس از چند سال در تجدید نظر و اصلاح نوشته هایشان پرداخت یا شاگردانی آمدن و سخن استاد را حک و اصلاح نمودند.

وفور معانی: آیه فلینظر الانسان الی طعامه برای نمونه کافیست که قبلاً شرح داده شد و با وجود داشتن مفهوم و معانی بسیار هیچکدام با یکدیگر تصادمی نداشتند.

حکمت قصص: روشن کننده اوضاع سیاسی اقتصادی لشکری کشوری و حتی نشان دهنده وضع سیلوها زندان ها

و ... هزاران سال پیش بود که کم و بیش شرح داده شد. زمستان 1348 بود از جمله آثار باستانی که کشف شد خمره هائی که مردگان را در آن نهاده رو به آفتاب دفن کرده بودند ن تایخ آنها مقارن زمان حضرت ابراهیم و هیچ کس نمیدانست و تاریخی متذکر نبود که مذهب مردم آنزمان چه بوده جز قرآن .وو فلما رأی الشمس ... قال هذا ربی (اشاره به آفتاب پرستی مردم زمان ابراهیم) و از همه مهمتر اینکه: حکمت قصص عبرتی و پندآموزئی است برای افزایش دینامیسم اخلاقی بشریت. (و حکمت دستورات که از همه مهمتر است بنحوی خاص: حج زکوه ...) اخبار غیبی قرآن روحانیت قرآن قانون بودن قرآن و ... قرآن که لازم بشرح نیست و در مجلدات اولین دانشگاه کم و بیش به آشنایی آنها خواهد رسید.

با ذکر این مطلب پایان دهم که: معلمی گفت قوانین در تغییر و پذیرش سخنانی از چهارده قرن قبل بعنوان قانون غیر ممکن و بلافاصله شاگردی تقلدیدش درآورده : اما از دو سه هار سال پیش قونین ضرب و تقسیم هنوز بقوت خود باقیست و سخن تغییر پذیر غیر ریاضی از انسانهای ناثابت است و سخنانی از اصالت آفرینش در همه اعصار و قرون دارنده اصلی ثابت همینور برای همیشه خورشید از مشرق طلوع می کند و اعمال حیاتی بسیاری را انجام می دهد و نه کلروفیل سازی آن قدیمی می شود و نه قوانین نوری حرارتی و ... آن کهنه می گردد و قانونی چون قران که بر پایه فرت نهاده شده همانند است با آثار حیات بخش خورشید و سنتهای خورشیدی و ...

ص: 129

زیتون

اشاره

درخت زیتون

(1)

اسم لاتین گیاه اولئا اورپاست از فامیل اولئاسه و از دسته اولئه می باشد محل اصلی گیاه را از فلسطین می دانند و برخی آن را بومی آسیایمرکزی که تدریجا در نواحی مدیترانه و نقاط مساعد دیگر (اسپانیا ترکیه الجزائر یونان فرانسه) توسعه یافته واز قدیم در کرانه های دریای خزر دیده شده است.

ارتفاع درخت 7-12 متر محیط تنه آن 2-4 متر، عمر درخت دراز و یک قرن میوه می دهد و همیشه سبز است.

تنه درخت جوان صاف، و پیر باشد شکافدار و ناصاف است و در جوان برنگ متمایل بسبز می باشد.

برگهای آن متقابل دنباله دار، با لبه کمی خمیده نوک تیز و چربی شکل و بادوام است روی فوقانی برگها سبز روشن و زیر آن سفید رنگ است.

گلهای آن در اردزبهشت ظاهر می شود کوچک و سفید رنگ و بصورت خوشه در کناره برگها می باشد. دنباله دار میله های نرم

1- اقتباس از رساله دکترای آقای دکتر اشرف قضاتی 744 دانشکده داروسازی.

دارای آنتر قوی و دو حفره دارد. اعضای نر و ماده پهلوی یکدیگرند، تخمدان آزاد، بیضی، دارای استیل کوتاه می باشد.

میوه باشکال بیضی، مدور، بیضی کشیده کوشتدار سیاه و براق و چروکدار است. وزن زیتون ایران بطور متوسط 07/4 گرم و درازای آن 2 تا 5/2 سانتی و پهنای 5/1-2.

میوه زیتون یکنوع شفت است که ابتدا سبز رنگ و پس از مدتی زرد کمرنگ و بالاخره قرمز گیلاسی و هنگام رسیدن سیاه رنگ می باشد.

برون بر میوه شامل یک طبقه نازک ولی میاه بر از طبقه نسبتا ضمیم و گوشتدار و از مواد روغنی بسیار تشکیل یافته که از آن روغن استخراج می شود در وسط میوه هسته قرار دارد که سفت و سبز و وک تیز می باشد هسته دارای حفره ای است که داخل آن دانه قرار دارد و میوه ازتخمدانی مشتق می شود که دارای حفره ای است که داخل آن دانه قرار دارد و میوه از تخمدانی مشتق می شود که دارای حفره دو مغزه است که آنها را آلبومین گویند و یکی از آنها از بین می رود.

انواع و اقسام زراعتی درخت وحشی از آسیای صغیر بوده و به آن گریس باش Grisbach می گفتند و در ایتالیا - اسپانیا مراکش الجزایر تونس بعمل می آید، در شمال ایران، جنوب فرانسه، شیلی و نواحی امریکا (کالیفرنیا ازیونا مکزیکو و ...) نیز دیده می شود.

برخی اصل درخت را از فلسطین می دانند.

چهار هزار سال قبل در مصر این درخت را می شناختند زیرا تابوت مومیائی شدگان از این چوب دیده شده است چوب درخت زیتون بواسطه نداشتن آوند و صاف بودن در مبل سازی بکار می برند

وعصای آن طالب زیادی دارد.(1)

کشت درخت زیتون

با خواباندن، جوش، جوانه پای ریشه، پیوند و بذر است. بهرین و قدیمی ترین آنها طریق بذر است. درختانیکه از بذر بعمل می آیند در برابر امراض مقاوم بوده و عمر زیادی می نمایند، نهال را پیوند کرده برای کشت آماده می سازند، نهالها دارای ریشه قوی بوده تا عمق زیادی در زمین نفوذ می نمایند از اینرو در برابر خشکی و بادهای شدید قدرت مقاومت دارند (برای بذر باید درختان قوی و سالم و از میوه رسیده استفاده نمود). برای تهیه بذرهسته را از گوشت میوه جدا نموده بذر را در محلول سود محرق 7 درصد می ریزند، باید دقت کرد که بمغز بذر صدمه ای وارد نشود این مدت باید 8-10 ساعت باشد بعد از خارج ساختن بذر از سود انرا در آب جاری شسته و چند روز در آب خالص خیس می کنند بعد آن را در آخر پائیز به طبقات منظم در جعبه های حتوی شش نرم رویهم قرار داده در اواخر ا سفند یا اوائل فروردین می کارند، نوک بذر باید بطرف بالا باشد تا بتواند از هوا استفاده نموده و بزودی جوانه بزند و برای این که زودتر جوانه بزند بعقیده

1- رساله دکترائی که از هسته درخت زیتون بحث می کند معرفی میشود :
Heinrich,Suzanne. Contribution A L, Etude De L'Amandon D'Olive Fac De Pha . Univ . Nancy 1960 ' 98 p.

بعضی باید باو کود حیوانی و خاک رس رساند خاک رس مانع از رسیدن مواد چرب بگیاه که مانع رشدش است می شود.

زمین را عمیقا شخم زده یکنواخت و صاف کرده شایرهائی در آن ایجاد می کنند که فواصل آنها بین 25-30 سانتیمرت است بعد بذرها را نزدیک بهم در عمیق 1-5/1 سانتیمتر می کارند و مدتی آبیاری نموده پس از یکسار نهالهای جوان آماده درخزانه را درخزانه دیگری روی خطوط منظم بفاصله یک متر می کارند و این انتقال باید پس از پایان یخبندان صورت گیرد. بعد نهالها را در خزانه پیوند کرده بزمین اصلی انتقال می دهند (بهترین پیوند نهال شکمی تاجی شکافی است).

زیتون را بوسیله قلمه نیز می توان تکثیر نمود. (1)

تکثیر با جوش وریشه: از جوشهای یکساله یا دو ساله باید استفادهنمود. جوش را زمستان از زیر خاک با مقداری ریشه قطع می کنند و اگر خود ریشه ندارد باید سعی کرد مقداری ریشه مادر با آنها قطع شود، می توان درخت زیتونی را از زیر خاک قطع نمود و روی آن مقداری خاک ریخت از محل قطع شاخه های زیادی نمود کرده و بعد از 2-3 سال قوی می شوند بعد این جوشها را با ریشه کنده تکثیر می نمایند. ممکن است ریشه قوی درخت زیتون را بقطعات 2-3 کیلوئی قسمت کرده کاشت که خود ریشه ها بعد ساقه های خوبی خواهند

1- رساله دکترائی از آقای پیر D.R.Peyre که از تاریخ زیتون تا مسمومیت های حرفه ای و خواص درمانی همه را می گوید و در دانشکده اشتراسبورک 1938 میباشد به طالبین معرفی میشود.

داد و امروز طرق تکثیر با جوش و ریشه متداول است (جوش = پاجوش).

درخت زیتون نوع اهلی و وحشی دارد که صاحب مخزن الادویه آنرا بری و بستانی نامیده است.

نوع وحشی آن بنام ارلئاسترست است که در کنار جویبار می روید و بتدریج میوه هایش بزرگتر شده از تلخی آن کاسته و روغنش افزایش می یابد.(این روغن را تنها یا با سالاد و میوه ا با نمک پرورده می خورند) ئرخ تنزیتون در 15 سالگی بحد کمال می رسد دراین سال بطور متوسط 45 کیلو زیتون می دهد که از آن یازده لیتر روغن بدست می آید. در اواخر تابستان میوه چینی شروع شده و تا اواخر پائیز ادامه دارد، مقدار روغنی که بدست می اید با درجه گرما رابطه مستقیم دارد یعنی هر قدر بطرف جنوب و خط استوا نزدیک شویم مقدا روغن زیادتر می شود بطوریکه در فرانسه یکنوع زراعتی 20 درصد و همان نوع ذرتونس 29 درصد روغن می دهد.

چیدن میوه با دست بهترین روش است (بوسیله قطع شاخه یا ساقه و جدا کردن میوه نیز این عمل را انجام می دهند که در نتیجه موجب کمی محصول سال بعد می شود). وقتی زیتون رسیده که کاملاً سیاه شده باشد. دراین موقع روغن خیلی زیادی دارد، پیدایش روغن از ترکیب قندی و پروتئین د میوه شروع می شود یعنی اگر آن را در فروردین یا بهار سال بچینند چند قطره روغن دارد اوائل شهریور تا اوائل مهر بحد کمال می رسد و در پائیز کم و در زمستان راکد می شود و لذا اگر میوه را نکند روغنش کم می شود، از موقعیکه رنگ زیتون پریده می شود سبزینه نیز از میان می رود آنوقت است

که عمل جذب سبزینه انجام نگرفته و تهیه مواد عذائی قطع می گردد و روغن متوقف می نماید و بعد این روغن تجزیه شده و بنوبت خود عکس جریان ابتدائی را که بمواد قندی ختم می شود طی می کند از اینرو باید در پائیز برداشت محصول پایان یابد.

برای اینکه روغن از نوع عالی تهیه شود باید زیتون را دست چین کنند و این عمل باید قبل از اینکه کاملاً میوه برسد انجام گیرد.

ترکیبات میوه و برگ زیتون و استعمال طبی و غذائی آنها

30 درصد وزن میوه رسیده زیتون آب اس ت 5 ردصد مواد سفیده ای 10درصد مواد قندی و 52 درصد روغن (در زیتون رسیده در حدود 500 واحد بین المللی کاروتن موجود است ولی مقدار ویتامین های دیگرش قابل ملاحظه نیست).

برای تهیه زیتون پرورده زیتون را قبل از رسیدن چیده ابتدا در خاک گذاشته بعد هشت روز در آب سرد می گذارند تا خیس خورده رنگش تغییر کند بعد هسته را بیرون آورده و زیون را با دقتمی شویند و نمک زده در جائی نگهمیدارند و غالبا با شیره ای که از رب انار ترش و مغز گردو تهیه می کنند مخلوط کرده و بنام زیتون پرورده می خورند.

درتورات است که چون حضرت نوح حدس زد طوفان فرو نشسته از دریچه مخصوص کشتی کبوتری را بخارج فرستادو آن کبوتر برگ زیتونی بمنقار گرفته برگشت.

خاکستر جوانه های درخت زیتون در قدیم برای تسکین دردهای شدید مصرف می شده است، ورم و التهاب چشم را کم م نماید و دردآن راتسکین می دهد و زخمهای بدن راخشک نموده موجب درآمدن گوشت نو می شود.

جوشانده برگهایش از خونریزی سینه جلوگیری می نماید. خیسانده برگ زیتون در شراب جهت ورم انگشتان دست و پا و سیاه زخم و دمل بسار نافع است.

مخلوط شیره برگ زیتون با عسل برای تسکین گوش درد و بصورت ضاد بر شگم دردهای شدید سودمند می باشد.

جویدن برگها در دهان سبب استحکام لثه هاست، برگ زیتون در تبهای متناوب خوب است و بعلت تلخی آن بجای گنه گنه مصرف می شده است، برگ زیتون در دباغی مصرف داشته است، مصرف داخلی از برگ زیتون جهت مرض قانقاریا (گانگرن) داده شده است.در خاصیت تب بری آن مبالغه می شده و دادن شصت گرم برگ زیتون را در دویست و چهل گرم آب جوشانده که روزی سه مرتبه هر مرتبه نیم فنجان خورده شود تجویز گردیده است. چهل و پنج گرم صمغ درخت زیتون را سابق 6 قسمت کرده هر دو ساعت یک قسمت آنرا با آب کافی می خوردند و ساعت خوردن آنرا سه

ساعت قبل از شروع تب دانسته و این علم را جهت قطع تبهایی چند مفید می دانستند. صمغ زیتون که دااای رزین محتوی مواد مقوی است و ملین نیز می باشد از برگش بهتر است و اسعمال برگ زیتون و صمغ آن تا اواخر قرن نوزدهم بطریق فوق معمول بوده و بعد متروک گردیده تا اینک در 1937 دکتر مازه Mazet ابسرواسیون هائی تهیه گرده نشان داد که برگ زیتون نه تنها تب بر می باشد بلکه پائین آورنده فشار خون است و بعد دکتر بایر در 1938 در رساله دکترای خود افزود که برگ زیتون برای تصفیه و هضم روده ها و تصفیه مجاری ادراری مفیداست و در 1939 بوسیله دو پزشک عصاره برگ زیتون راجهت پائین آوردن فشار خون بمقدار نیم تا یک سانتی متر مکعب برای هر کیلوگرم وزن معرفی نمودند. (1)

هرگاه عصارهبرگ زیتون را بسگی بخوارنند مشاهدهمی شود شار خونش پائین آمده و اگر بسگی بخوارنند که عصب پنوموگاستریکش قطع شده باشد باز همان نتیجه را داده معلوم می شودخاصیت پائین آمدن فشار خون مربوط به تحریک مراکز پنوموگاستریک نیست.

انتهاهای عصب را فلج کردند و باز همان نتیجه را داد معلوم شد خاصیت پائین آورنده آن مربوط بتحریک انتهای اعصاب نیز نیست. اگر اعصاب سمپاتیک یوان را هم فلج کنند باز نتیجه مانند قبل بوده بالاخره معلوم گردید علت آن خاصیت اتساع دهنده

1- اقتباس از رساله دکترای آقای دکتر رحمت الله دلیجانی به شماره 26 از دانشکده داروسازی.

عروق می باشد.

در برگ زیتون مقداری مانیت Mannitیافتند و در 1827 یک ماده متبلور بنام الیویل بمقدار 950/1 و مواد تلخ اسیدی 16 رزین سیاه 850/5 عصاره صمغی 4 مواد رنگی سبز 5/1 و ذرات سلولزی و چوب 5950 و بالاخره:مانیت کلروفیل تانوئید پیروکاتشین اسید گاکیک گلوکز و ساکارز الکل قابل تبلور اسید مونوکربوکسیلیک هیدروکربورها رزین و یک هتروزید و فیتوسترول و ویتامین ها (ویتامین A) و مواد معطر. آب برگ زیتون اگر در بهار چیده شود 75 و در پائیز 74 درصد بوده و در هر صورتبه نسبت برگ درختان دیگر خشک تر است.

خاکستر برگ های بهار 48/2 درصد و پائیز 03/4 و متوی سیلین ففر کلسیم و منیزیم می باشد (013/0 215/0 323/0 143/0 گرم در هر گرم برگ). برگ زیتون اسید است . برگ زیتون دارای قندهای تانوئیدها و مواد البومینوئیدی و اسیدهای آلی و ساپونین و گلوکزید و ... است. برگ زیتون دارای مواد تخمیری لیپازها اکسیدازها می باشد.

برگ زیتون 274/0 درصد ازت و مقدار زیادی پروتئین نباتی موادرزینی ساپونین می باشد که ساپونین را عامل موثر برای پائین آوردن فشار خون دانسته اند. گلوکزید برگ زیتون اولورپئین Oleuropeine نام دارد. ماده موثر برگ زیتون در ابتدای تابستان بیشتر از سایر اوقات است. برگ زیتون دارای خواص طبی غیر قابل انکار مانند تب بر پائین آورنده فشار خون و پائین آورنده قند ادرار است

(بدون اینکه قند خون را پائین آورد) بعلاوه برگ زیتون خاصیت ضد سمی کبد را بیشتر می نماید.

روزانه میتوان 30-35 گرم برگ زیتون خشک شده را در 150 گرم آب مدت یک ربع ساعت جوشانیده و صاف نموده سه مرتبه در روز استعمال نمود.

بعلت برخورد مطالبی چند از اثر برگ زیتون در فشار خون باید مجدد یادآوری نمود(1) که رساله هائی متعدد در این باره نوشته شده و می شود.

روغن زیتون زیادی ترشی معده را تسکین می دهد.

پروفسور بینه Binet گوید اگر روغن زیتون را روی نقاط تحریک شده پوست بدن انسان بمالند مانع می شود که سموم خارجی واد بدن شود.

ترکیبات برگ زیتون: برگ زیتون که از حیث طعم تلخ و گس و معطر می باشد در بعضی نقاط برای دباغی مصرف میشود ترکیبات آن شامل مواد تلخ قندی،رزینی، موم، کلروفل، تانن، اسید گالیک و مانیت است بعلاوه دارای گلوکزی بنام اولوریدوزید Oleuroposide و... می باشد.

ماده موثر برگ در ابتدای تابستان زیادتر از تمام اوقات است. برگ زیتون تب بر، پائین آورنده فشار خون و قند ادرار

1- طالبین می توانند به رساله هائی چند از جمله: رساله دکترای موث دیرستل Mauthe Dristel درمان فشار خون بوسیله عصاره جدیدی از برگ درخت زیتون از دانشگاه مونیخ 1995 مراجعه فرمایند.

است بصورت جوشانده و الکالتور (20-30 قطره) وعصاره (1-4 گرم عصاره نرم الکلی) مصرف می شود.

از تنه درخت زیتون مسن ماده قندی مخصوص بنام ماندو اولیور Manne De Olivier ترشح بخارج می شودکه بطور نادر بدست آمده و برخی آنرا می خورند.

آفات درخت زیتون

در نواحی مرطوب قارچی بنام کینودیم اولئوفیتوم تمام سطح برگهاو ساقه ها و تنه ها را سیاهرنگ کرده آسیب کی رسانند و با سولفات دو فر محلوظ می ماند.

واکوس اولئا از راسته دیپترهاست، در سال دو دفعه تخم می کند نوزادش پوست میوه را سوراخ کرده و خط سیری برای خود می سازد و در آنجا به حشره کامل مبدل می شود و قبل از اینکه بحد کمال برسد باید آنرا از بین برد.

شپشک زیتون (یارلاتورا اولئا) سفید رنگ کوچکتر از یک میلیمتر است روی ساقه و برگ و میوه مشهود است و میوه رشد نکرده تغییر رنگ می دهد.

پسیل زیتون که به ساقه های کوچک و برگ صدمه م زند و باعث عدم رشد برگ می گردد.

شپشک ستاره ای (سایستیا اولا) قهوه ای بقطر 3-4 میلیمتر روی آن علامتی شبیه هاش (H) وجود دارد. اول بهار روی برگ زیتون ظاهر و سطح برگ را آلوده می نماید.

طرز روغن کشی از میوه زیتون

طریقه له کردن و استخراج روغن بوسیله فشار له کردن و استخراج روغن با مواد حلال و فرار استفاده از هر دو طریقه که امروز رواج داردو شرح آن از بحث ما خارج است، فقط بایت گفت روغن های مذکور بایدتصفیه شودتا برای خوردن آماده گردد، تصفیه یعنی صاف شود طعم و بو و رنگش را بگیرند که طرق مختلفی دارد خارج از بحث ما.

ترکیب و خواص چربیهای روغن زیتون

ابتدا باید درباره خواص و ترکیب روغن و چربیها شرحی باختصار داد و متوجه بود بهترین روغن زیتون آن است که با فشار او بدست آمده باشد زیرا در کارگاه بعداز تحت فشار قرار دادن روغن آنرا بوسیله بعضی مواد شیمیائی که روغن را در خود حل می کند مانند اتر نفتی سولفور دو کربن تری کلراتیلین بقیه روغن را از زیتون خارج می کنند که روغن مذکور بعلت آغشته شدن با مواد شیمیائی زیاد خوب نیست. روغن زیتون تنها روغنی است که با چربی شیر انسان و با تریولئین Triolene که در انساج بدن انسان است شبیه می باشد.

ترکیب روغن زیتون

روغن زیتون مانند سایر روغنهای نباتی از ترکیب مواد گوناگون چرب تشکیل شده و باید دانست روغن زیتون بین هسته زیتون و روغنی که از میوه بدست می آید متفاوت است بعلاوه روغن زیتونهایی که بطریق مشابه از میوه بدست می آید باز اختلافاتی در ترکیب آنها مشاهده می شود که مربوط به اصل و نژاد زیتون است.

ترکیب شیمیائی روغن زیتون: روغن زیتون دارای مقادیر متغیری اسیدهای چرب اشباع شدهمی باشد که بصورت گلیسریدها بوده و در نتیجه پائین آمدن حرارت کم و بیش ته نشین می شوند که همان ماگارین زیتون می باشد و بطور کلی روغن بدست آمده از مناطق حاره بیشتر و دارای مارگرین فراواناتری بوده که در محل سردی قرار می دهند و سپس صاف می کنند تا مارگارین آنها گرفته شود اسیدهای جامد روغن زیتون نیز باید جدا شوند و این اسیدها بویژه از اسید پالمتیک و کمی اسید آراشیدیک تشکیل یافته اند. قسمت اعظم اسیدهای چرب مایع روغن زیتون از اسید اولئیک و مقدارکم آن تا 7 درصد از اسید لینولئک تشکیل یافته است. در روغن زیتون 5/1 تا یک درصد مواد غیر صابونی شدن که مخصوصا از فیتومترین تشکیل یافته وجود دارد.

روغن زیتون خوراکی عملاً بدون اسیدهای چرب آزاد می باشد و ممکناست تا نیم درصد اسید اولئیک داشت. روغن زیتون نواح شمالی تر دیرتر منجمد وی ژشود که با آب و هوای محل ارتباط دارد.

روغن زیتون مانند اغلب روغن های نباتی مخلوطی از گلیسریادهای مخلوط و اسیدهای چرب با وزن مولکولی زیاد می باشد. جمع کل اسیدهای چرب بدست آمده مثلاً از روغن زیتون تونس 13-4/31 درصد است.

در روغن زیتون تزی اوئین و یک الئومارگارین Oleo Margarine و کمی الئومنوپالمتین Di. leoMonoPalmitine

درصد قسمت روغن زیتون 37 درصد آن اولئین است که در صفر درجه از آن جدا می شود ولی با کمی استئارین و پالمیتن همراه است و قدری آراشیدین و قسمتی که صابونی نشده و از یک درصد تجاوز نمی کند (فئوسیترین) و مقداری ویتامین A و E که کم و بیش در موقع گرما و تصفیه از بین می رود و داای مقداری لسیتین و مقداری سبزینه و گزانتوفل که رنگ سبز و رود روغن زیتون مربوط به آنهاست. دیاستازهایی نیز در روغن زیتون است گلوکوزید تلخی در روغن زیتون است. در نواحی گرمسیر جسمی باسم گم لگا Gome Leccaبصورت سوزنهایی بی رنگ درخشنده در روغن زیتون است.

روغن زیتون دارای ماده رزینی است بنام ویریدین Viridine و بطور کلی اسیدهای چرب روغن زیتون کاملاً تصفیه محتوی مواد زیرند.

تراس*****اسیدمیری سیتیک*****Myristique*****Acide

9/6*****اسید پالمتیک****Palmitique*****Acide

3/2*****اسید استئاریک*****Stearique*****Acide

10/0*****اسید آراشیدیک***Arachidique***Acide

ص: 144

تراس*** اسید هکزادسنوئیک *** Acide***Hexadecenoique

4/84***اسید اولئیک***Acide***Oleiqve

6/4***اسید لینولئیک***Acide***Linoleique

و در روغن زیتون فلسطین ارقام به ترتیب 6/0 10 3/3 10/0 5/77 6/8 (بدن هگزادسنئویک) بوده و دارای 1/1 درصد اجسام غیر قابل صابونی شدن است و اسیدهگزادسنئویک آن یکدرصد بوده و 2 درصد تری پالمتین و 50درصد تری اولئین در آن یافت می شود.

نسبت روغن در دانه زیتون

دانه زیتون پوست دارد و مغز روغن دانه 52/28 درصد و در میوه 70 درصد است.

روغن دانه زیتون نیز بر خلاف تصور قابل خوردن است و هر دو پس از مدتی اسیدیته (ترشی) مساوی خواهند داشت. از مخلوط ایندو کاملاً می توان خورد. وزن مخصوص دانه روغن دانه زیادتر ولی روغن میون خالص تر می باشد.

روغن زیتون آن نواحی که خاک آهکی دارد بهتر از مناطق خاک رسی است و در خاک رس روغن کمتر و تلخ تر بدست می آید.

خواص فیزیکی روغن زیتون

رنگ: از زرد پریده تا سبز تیره تغییر می کند و نوع مرغوب خوراکی آن زلال و شفاتف و زردطلائی یا کمی سبز است: و سبزی ان گفته شد بعلت وجدو کلروفیل یا کاروتن درآن است و با زغال حیوانی

زنگ مذکور از بین می رود. رنگ تقلبی روغن یتون نیز بزودی شناخته می شود).

مزه، روغن بدست آمده از میوه ناس ناگوار است مزه روغن باید ترش و تند نباشد با وجود این اهالی هر ناحیه مزه ای را دوست دارند حتی برخی دنبال روغن زیتون نارس چیده شده می روند.

خلوص: روغن خوراکی مایعی است شفاف، صاف که در 15 درجه ته نشین نمی کند و بهترین نوعش آن است که در ده درجه حرارت مواد چربی که ظاهرا سفتی دارد در روغن پیدا نشود و این رسوب عبارت است از مارگارین.

روغن زیتون در اتر و کلروفرم و بنزین و سولور دو کربن و الکل بایدحل شود و محلول های صاف یکدست بدهد وزن مخصوص آن در 20 درجه 915/0-913/0 و در 15 درجه 916/0-918/0.

اندیس رفراکسیون آن در 20 درجه 4695/1-4681/1.

اندیس صابونی شدن 196/0-188 اندیس ید 84-89 اسیدیته آزاد 70 سانتی درصد و مواد غیر صابونی شدن کمتر از یک درصد انحاف پلاریمتری صفر (روغن زیتون پزشکی دارای مقادیر فوق بوده و نباید از خود مزه گس و بوی روغن گرم شده بدهد. طعم آن شیرین است و مطبوع).

روغن زیتون در برابر عواملی مانند آب و روشنائی و اکسیژن تغییراتی یافته و حاصل این ذکرگونی ها پیدایش مقداری ترکیبات الدئیدی و اسیدهای چرب است که دارای کربن زیادی هستند در

محیط عمل (الدئید آنانتیک Aldehyde Ananthique و اسید فرمیک و اسید بویتریک و الدئید ازلائیک Ozelaique و سوبریک Suberique). اگر هنگام تصفیه تفاله ای در روغن بماند فساد خود بخود در روغن بوجود آمد نسبت اسیدهای در آن ممکن است به 70 درصد برسد.

تقلبات روغن زیتون

چون نباید ظاهر روغن تغییر کند با توجه به اینکه باید عناصری که افزوده شده ارزان باشد هرگز روغن هائی که به عنوان تقلب اضافه میکنند زیان آور نیست، مانند روغن پسته شامی - روغن تخم پنبه، روغن کنجد، روغن خشخاش، روغن منداب و در این اواخر روغن دانه چای می افزایند که برای کشف هر تقلبی آزمایشی لازم است که طالبین باید به رساله مربوطه مراجعه نمایند.

نگهداری روغن

چون به سهولت در برابر روشنائی و هوا و گرمای زیاد فاسد میشود باید در زیر زمین های خشک و خنک نگهداری گردد.

سرما و حرارت زیاد نیز زیان آور است. بهترین حرارت بین 12-15 درجه میباشد (روغن زیتونی که هنوز ترش نشده اگر به خوبی صاف شود دیرتر فاسد میگردد.)

مصرف روغن زیتون

برای تهیه سالاد پخت و پز صابون سازی در پزشکی (بعنوان نرم کننده و ملین در سنگ های صفراوی قولنج های کبدی رفع یبوست برای کسانیکه با سرب کار می کنند) مصرف دارد (ملین 30-60 گرم قولنج کبدی 100-400 گرم (برای تنقیه 200-400 سی سی خالص و یا محلول 30-60 گرم آن با یک زرده تخم مرغ در نیم یا یک لیتر آب) روغن زیتون غیر خوراکی که به بوسیله حلال ها از تفاله زیتون های فشرده شده بدست می آید برای صابون سازی خوباست و همیشه در بازار آنرا با وز ماری رنگ می کنند که شناخته شود.

روغن زیتون بسرعت جذب می شود و لذا در داروسازی زیاد مصرف دارد (خالص سترون شده اش با گومنول و اسانس اکالیپتوس جهت چکاندن در بینی در سوختگیها و تهیه پمادها و ...) (1)

دانستنیهایی چند از زیتون

چگونه روغن در گیاه و از جه در زیتون بوجود می آید؟ سئوالیست که خوانندگان انتظار شنیدنش را دارند.

در نباتات فعل و انفعالاتی آلی ساده تر از در محیط زنده بدن انسان و حیوان انجام میگیرد و باز فعل و انفعالات آلی

1- رساله دکترای پل ژاردن (Paul Jardon) از دانشکده دارو سازی لیون 1942 بعنوان بررسی و مطالعه داروئی و شیمیائی روغن زیتون برای طالبین معرفی میشود.

گیاه در حداقل و جنبه معدنی آن بیشتر است اما تشکیل چربیها از ساده ترین مواد آلی و از کوچکترین مولکولهای ترکیبات ساده شیمیائی آغاز و سرانجام مقدار فراوانی چربی دردانه ها و میوه های آنها جمع میگردد مانند روغن زیتون بادام کرچک کنجدو غره و حال آنکه می دانیم ماده اولیه آنها عبارت است از آب و مواد معدنی و گاز کربنیک هوا که بکمک انرژی آفتاب در انساج نبات ساخته و سنتز می شود.

تقریبا اکثر از خواص زیتون گفته شد و اینک نسخی از خواص مربوطه.

بمقدار مساوی روغن زیتون و صمغ کاج در بطری کرده در آب جوش بیندازید و هنگام جوشیدن شیشه را تکان دهید که وب مخلوط شود مالیدن بدست آمده بر محل درد نقرس مسکن است.

بمقدار مساوی روغن زیتون را با شراب مخلوط و زخم ها را با پنبه آغشته به آن بشویید.

بعضی سنگهای کیسه صفرا بوسیله خوردن ناشتا یکقاشق سوپ خوری و چند قطره اب مرکبات حل می شود.

برخی قولنج ها با خوردن روغن زیتون در فواصل غذا بهبود می یابد.

جوشانده برگ یا پوست زیتون که با عسل شیرین شده باشد در تب ها و گریپ ها مؤثر است.

بیست عدد برگ خشک یا تازه زیتون در سیصد گرم آب 15 دقیقه جوشیده صاف کرده با عسل صبح و شب الی 15 روز بخورید هشت روز تعطیل رده و باز شروع کنید پس از مدتی فشار خون

بحد طبیعی برمی گردد و شرح آنرا که در رساله ای گذشته دادم همینطور جوشانده برگ زیتون در اختلالات کلیوی حبس البول کبدی بطرقی که گفته شد نافع است.

یعنی لثه هایشان دائم بطرف پائین آمده ریشه دندانهایشان هویدا می شود و حال آنکه ماساژ صبح و شب لثه با روغن زیتون به وسیله انگشت جلوگیری می نماید.

همان جوشانده ای که برای فشارخون تهیه ی شد خوردنش برای رماتیسمی ها مؤثر وهمان که برای مالیدن بمحل درد نقری اه گفته شد جهت رماتیسمی ها موضعا مسکن است.

ضماد پخته زیتون مخلوط با آب برای دندان کم خورده و ضماد خاکستر آن مخلوط با عسل و روغن برای ریزش مو و جوشهای صورت مفید است خوردن یک لیوان روغن زیتون برای مارگزیده ها نافع است.

در بیماری سل مفید است. لثه ها را تقویت و حرارت بدن را زیاد می گرداند.

زیتون سبز بهتر و تازه تر از زیتون سیاه بنظر می رسد در صورتیکه اگر برایکنسرو کردن و گرفتن مزه تلخش آنرا در تیزاب خیسانده باشند و مواد حیاتی آنرا از بین برده باشند بدچیزی است یعنی موادحیاتی را برده و سمی افزوده اند.

زیتون سیاه را یا در روغن خودش یا در ماده شوری بنام سومور Saumure نگهداری می نمایند برای اینکه هنگام کنسرو کردن گوشت و سبزینه آن سالم بماند کنسرو مذکور را برای خوردن باید بسرعت کمی آب جوش بر آن ریخت و در روغن زیتون انداخت

و سر میز گذاشت روغن تازه و دست نخورده زیتون که گفتم دارای ویتامین A می باشد با پختن چندان از بین نمی رود.

100-200 گرم روغن زیتون برای لینت مزاج و دفع صفرا و شن ریزه کلیه و مجرای کبد و مسمومیت سرب نافع است (میوه زیتون را با فشار ملایم نرم کنند اولین روغنی که خارج می شود روغن دست نخورده گویند).

کبد بخوبی تحمل روغن زیتون می نماید و بهتر است یک قاشق سوپخوری صبح ناشتا خورده شود و اگ قدرت و تحمل خوردن ندارند میتوانند چند قطره آب لیمو اضافه نمایند.

زیتون را دارنده سیلیس فسفر پتاسیم گوگرد منیزیم کلسیم کلر آهن مس و منگنز دانسته اند.

زیتون سرشار از ویتامین های A و D و C و مواد روغنی مغذی می باشد.

برای جلوگیری از رزیش مو مالش روغن زیون بمدت ده روز و شستن با آب نیمگرم وصابون مارسی مفید است. (بهتر است روغن مالی قبل از خواب باشد و بعد سر را بسته صبح آنرابشویند) صابون مارسی صابون معمولی رختشویی است که نوع معروف آن در مارسی فرانسه تهیه می شود.

صدگرم روغن زیتون 234 کالری حرارت می دهد. زیتون خوب شفاف و سفت است نه نرم و بدون شفافیت و روغن زیتون خوب در حرارت 15 درجه شفاف و چون به 10 درجه رسید باید کد رشده در صفر درجه منجمد و دانه دانه و در 20 درجه زیر صفر

کاملاً ببندد.

خوردن روغن زیتون جهت باز کردن رنگهای تیره نافع اس تو ضماد از برگ زیتون لکه های ناخن را می گیرد.

نوعی آب ریزش چشم است که با چکاندن روغن زیتون در چشم بهبود می یابد.

روغن زیتون گرم را بجای عقرب زده بمالند تسکین می دهد.

میوه زیتون اگر خوب رسیده باشد وبصورت ضماد بر آبسه یا دمل گذارند سر آنرا باز خواهد کرد.

خوردن روغن زیتون در مسمومیت های ناشی از فسفر خطرناک است زیرا عناصر اصلی سم را حل می کند. مادرانی که علاقه دارند کمکی بدندان درآوردن کودک خدو نمایند بهتر است دستها را صابون زده و انگشت کوچک خود را با مقداری روغن زیتون بدهان بچه برده لثه های او را مالش دهند.

گل بابونه را با هشت برابر آن روغن زیتون مخلوط کرده ظرفش را که در ظرف آب جوشی می گذارند و خوب بهم می زنند تا کاملاً گرم شود سپس آنرا صاف نموده بمحل دردناک مربوط به بیماری نقرس می مالند نافع است، صد گرم برگ تاجریزی و دو برابر روغن زیتون پس از خیس خوردن به اگزماها بمالند سودمند می باشد.

گلیسرین و روغن زیتون مخلوط برای ترک خوردگی های دست و پا مفید است.

روغن زیتون را اگر با سیر کوبیده مخلوط و مرهمی تهیه نمایند برای انواع دردهای رماتیسمی بسایر خوب است و اگر

برستون فقرات بمالند خستگی را رفع می نماید.

مالش تن کودکان مبتلا به راشیتیسم و کم خونی سبب می شود زودتر هبود یابد و کمک مؤثری برای درمانهای دیگر خواهد بود یعنی درمان تقویتی می باشد.

زیتون در اخبار

ده ها رساله دکترا درباره زیتون در کشورهای جهان نوشته شده و ابتکار ذکر بعضی خواص تازه یعنی اکتشافات مربوط به زیتون در انحصار اشخاص معینی است چنانچه دکتر مازه در 1937 ابسرواسیونهایی تهیه و نشان داد نه تنها آنچه قدما درباره اثر تب بری برگ زیتون قائل بوده اند صحیح است بلکه پائین آورنده فشار خون نیز می باشد و سال بعد دکتر بایر در رساله دکترای خودافزود که برگ زیتون برای تصفیه و هضم روده ها و تصفیه مجاری ادراری مفید است و باز سال بعد (1939) دو پزشک رسما عصاره برگ زیتون را بمقدار نیم تا یک سانتی متر مکعب برای هر کیلو وزن بدن جهت پائین آوردن فشار خون معرفی نموده و بعدها خواص دیگر آن از قبیل پائین آورندگی قند خون و ضد سمی بودن و ... از آن شناخته شد روغن زیتون در برابر آب و روشنایی اکسیژن دگرگونی یافته و حاصل آن پیدایش مقدار ترکیبات الدئیدی و اسیدهای چرب است که از طرفی در بهداشت بدن خواهید دید که چرا صابونهای قلیا کننده پوست را بلافاصله باید با آب شست زیرا پوست اندکی اسید می باشد و زیاد ماندن صابون بر پوست و در نتیجه ضعف پوست به پیاز مو صدمه وارد ساخته ریزش مو پیدا

می شود از طرفی چربیهای محافظ پوست که در جلد اول گفتم چه سد بزرگی و محکمی برای جلوگیری از ورود متجاسرین ببدن میباشد همیشه با مقداری کثابات و عرق و ... مخلوط بوده و ناگزیر باید شسته شود و چه بهتر ه روغن مالیده شود روغنی که الان گفتم همینکه مالیده شد در برابر هوا ترکیبات الدئیدی و اسیدی بوجود می آورد و اسید ضعیف آن برای پوست اسید نیکوست لذا با مایدن روغن زیتون نه تنها رعایت لطافت و اسیدیته پوست شده بلکه سدی برای جلوگیری از ورود متجاسرین کشیده شده و گفتم اگر روغن زیتون را روی نقاط تحریک شده پوست بدن انسان بمالید مانع می شود که سموم خارجی وارد بدن شود. خودن روغن زیتون نیز از داخل باز شابه چنین عملی رادارد پس اگر چهارده قرن قبل نبی گرامی فرموده باشد خوردن روغن زیتون و مالیدن آن ببدن از ورود متجاسرین تا چهل روز جلوگیری بعمل می آورد جای شگفتی می باشد (علیک بالزیت فکله و ادهن به فان من اکله و ادهن به لم یقر به الشیطان اربعین یوما بر تو باد بخوردن و مالیدن روغن زیتون بخود پس کسی که خوردن و مالیدن آن را انجام دهد تا چهل روز شیطان باو نزدیک نگردد) اما اثر روغن زیتون را از راه خودن باز اشاره کنم: اگر فراموش نفرموده باشیدگفتم میکروبهایی وارد دهان و بینی می شوداگر ترشحات هر دو از موضعی بلکه از بدنی سالم جدا شود در همان مح از بین می رود کما آنکه می بینید هر تب گرد و غبار و میکروب وارد بینی می شود و ترشحات بینی آنها را از بین می برد و بینی عفونتی نمی گیرد (مگر آنکه مرتب قطره های ضد التهابی بینی در آنها ریخته باشند

تا احتقان بینی کم و سوراخهاش باز گردد که در اینصورت بتدریج دیگر احتقان تمام می شود یعنی خون به مخاط ها نمی آید و در نتیجه حالت دفاعی بینی کم شده و ورود میکروبها سبب پیدایش عفونت و گندیدگی بینی شده بیماری ازن بوجود می آید همینطور است دهان که مرتب زخم م شود حتی با جویدن کمی نان خشک یا مسواک زدن ولی هرگز عفونتی پیدا نمی شود مگر اینکه مخاط های دهان و لثه را خودمان بیمار کنیم که از عهده دفاع بر نیایندو عفونت و گندیدگی پیدا کنند) اگر میکروبها اد یا زیاد بودند و از مجاری فوقانی گذشتند و به ریه ها یا معده واد گردیدند مخاطهای پرترشح مجاری هوائی آنها را از بین می برد و اگر نتوانست از بین ببرد آنها در خلط های غلیظ خود زندانی می کند تا از بین برود همینطور اگر اسید معده کسی باشد که از سلامتی برخوردار است هر نوع میکروبی در آن از بین می رود و باز اگر از آنجا گذشت خاصیت قوی و شدید ضد عفونی کننده صفرا همینکه میکروبها با غذا خواستند از برابر سوراخ ادی بگذرند چنان آنها را با سیلاب صفراوی از بینمی برد که تعجب آور است باز مگر اینکه صفرا از لحاظ کمیت یا کیفیت ناقص باشد که تاکنون چند مرتبه گفتم اصلاح هر دو تا حدودی با روغن زیتون است که حتی در طب جدید نیز برای بوجود آوردن انقباض و اسپاسم در قسمت های صفراوی و گذراندن شن های مربوطه صبح ناشتا به بیمار روغن زیتون می دهند لذا اگر نبی گرامی فرموده باشند شیطان را (میکروب را بجلد اول مراجعه فرمائید) بامالیدن و خوردن روغن زیتون از خود دور کرده ایم همان است که اینک پس از 14 قرن می گویند بعلاوه که رل مخصوصی

در تصفیه مجاری ادراری هم داشت که گفته شد. و عجیب تر از همه قدرت جذب روغن زیتون می باشد. چنانچه گفتم که آنرا با روغن گومنول و اسانس اکالیپتوس مخلوط می کنند برای چکاندن در بینی که بسرعت جذب می شود و لذا دستور خوردن و مالیدن روغن زیتون یک عمل استحکامی برای یکدیگر نیز به شمار می رود.

باز از نبی گرامی است که خوردن روغن زیتون صفرا را می آوردو بلغم را می برد و عصب را سخت می سازد وخلق را نیکو می گرداند و نفس را پاکیزه می کند و غم را میزداید (علیک بالزیت فانه یکشف المره و یذهب البلغم و یشد العصب و یحسن الخلق و یطیب النفس و یذهب بالغم).

قبل از شروع ببحث مختصری که در نظر دارم انجغم داده شود بترتیب کلمات توجه فرمائید: خوردن زیت آمدن صفرا رفتن بلغم شدت عصب حسن خلق طیب نفس ذهاب غم یعنی کسیکه روغن زیتون خورد می دانیم و چندا مرتبه تکرار هم شدکه صفرا آور است از لحاظ مکانیسم اینکه انقباض سبب می شود صفرا روان شده بروده بریزد و عجیب اینکه حضرت کلمه کشف را بکار برده یعنی چیزی که هست و زیت سبب می شود از آن پرده برداری شود (آبی در یر زمین هست باید مته گذاشت تا خارج گردد یا وسیله ای برای برانگیخت تا مستورات کشف گردد).

بعد از آنکه صفرا بروده آمدسوخته ها و بلغم ها را از روده عبور داده در نتیجه تصفیه ای که انجام می گیرد و سموم از بدن دور می گردد گیرنده ها و فرستنده ها (اعصاب) آمادگی بهتری برای کار دارند یعنی شدت کار رانشان می دهند، و چون اعصاب ناراحت بود آرامش خاطر و حسن خلق و طیب نفس

بوجود می اید و کسیکه بدنی سالم و نفسی طیب و خلقی حسن داشت بدون شک او را غمی نیست (البته اگر یکشف را دفع کننده معنی کنیم صحیح است ولی فرق آن با یذهب این است که اولی سخن از جابجا کردن است مانند صفرا که جابجا می شود و دومی بحث از ذهب و رفتن و انتقال از مکانی به مکان ناآشنای اولی است) ناشتا خوردن روغن زیتون مورد تأیید پیشوایان گرام اسلام بوده مردی گوید با حضرت صادق بودم که در ماه رمضان اول چیزی که خورد بشقابی بود از روغن زیتون و رکه و گوشت که مقداری از آن میل فرمود سپ ظرف بزرگتر از بشقاب (قصعه آوردند (جفنه) که در آن گوشت و چیزهای مانندش بود و میل فرمود (قال کنت افطر مع ابیعبدا فیشهر رمضان فکان اول ما یوتی بقصعه ثرید و خل و زیت فکان اقل ما یتناول منه ثلث لقم ثم یاتی بالجفنه اللتی فیها اللحم و نحوه) البته توجه فرمودید باز دو موضوع جالب دراینجا فراموش نشود: او اندک خوردن (سه لقمه) از سرکه و روغن زیتون و گوشت و سپس اضافه می ناید که اگر گوشت نبود زیتون و سرکه اما اگر سه تایی خورده شد برکت خاهد بود یعنی متصل و مداوم ببدن خواهد گردید و چون به تفصیل از سرکه (جلد 7) و گوشت (جلد 8) و زیتون (جلدحاضر) شرح دادم فقط کافیست ترکیبات آنها را کنار هم نوشته بعد عناصر لازم و مواد ضروری برای بدن را در برابر آنها قرار دهیدتا

بخوبی معلوم گردد که ترکیب گوشت و زیتون و سرکه چرا برکت است (فقط لازم است مجدد به خاصیت ضد سمی زیتون در بسیاری موارد و خاصیت ضد سموم حاصله از فساد گوشت بوسیله سرکه اشاره ای بشود) و در مواردی اصحاب حضرت صادق دیدند که حضرتش گوشت را در سرکه و روغن زیتون فرو برده میل میفرمود (انه قدم الی اصحابه خلا و زیتا و لحما باردا فاکل معه فعجل ینتف من اللحم فیغمسه فی الخل و الزیت و یاکله و حضراتش دستور داد زیتی آوردند، آنرا روی گوشت ریخت و میل فرمود. دعا (بزیت فصبه علی اللحم فاکله).

بجای گوشت حضرت عی نان میل می فرمند و از حضرت صادق است که علی مرتضی در انتخاب طعام نزدیکترین اشخاص به نبی گرامی بود و میخورد نن وسرکه و روغن زیتون و چون بمردم می داد گوشت و نان را انتخاب میفرمود (عن ابیعبداللّه یقول کان امیرالمؤمنین اشبه الناس طعمه برسول اللّه یاکل الخبز و الخل و الزیت و یطعم الناس الخبز و اللحم).

از حضرت رضاست: نعم الطعام الزیت یطیب النکهه و یذهب بالبلغم و یصفی اللون و یشد العصب و یذهب بالوصب و یطفی الغضب (چه خوب طعامی است روغن زیتون که پاکیزه می گرداند بوی دهان را و می برد بلغم را و با طراوت می سازد رنگ را و محکم می گرداند عصب را و می برد رنجوری و خاموش میسازد غضب را) این خبر مشابه خبری است که از نبی گرامی نقل شد و شرحش را دادم و حتی در بسیاری از مواردیکسان بیان شده است آنجا می فرماید یطیب النفس و اینجا یطیب النکهه (النکهه + بوی دهان). یذهب بالبلغم

در هر دو جاست. یشد العصب مشترک. یذهب بالغم آنجا و اینجا یذهب بالوصب (آنجا غم و اینجا رنجوری) آنجا حسن خلق و اینجا فرو نشاندن غضب.

شاید با مقدمه ای که ذکر شد و از زیتون صحبت گردید و هم اکنون همه سخنان پیشوایان از زیت و روغن زیتون می باشد چنین تصور شود که از زیتون خبری و روایتی نیست در صورتیکه برای نمونه دو تای از آنها گفته می شود و هر دو از حضرت صادق ان الزیتون یطرد الریاح الزیتون یزید فی الماء (زیتون باد رادور می سازد زیتون آب را زیاد می کند) و لازم نیست مجدد در خواص برگ زیتون یا میوه اش گفته شود که چگونه دردهائی را که بصورت باد در بدن روانند یا بر علائم اولیه فشار خون که دردهای اندام ممکن است بصورتی ظاهر شود که عوام می گویند بادی در من روان است. محل دردهای رماتیسمی نقرسی و ... ؤثر می باشد و مصود از زیاد کردن آب زیاد نمودن قوه باه و ایجاد منی بیشتر است که باز شرح لازم نیست به خواص زیتون مراجعه فرمایند.

سوگند به انجیر و زیتون

بسم اللّه الرحمن الرحیم و التین و الزیتون و طور سینین و هذا البلد الامین لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم ثم رددناه اسفل سافلین الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات فلهم اجر غیر ممنون فما یکذبک بعد بالذین الیس اللّه باحکم الحاکمین (سوگند به تین و زیتون و قسم بطور سینا و قسم باین شهر امن و امان که ما

انسان را در نیکوترین تقویم بیافریدیم سپس به اسفل السافلین برگرداندیم (بکیفر کفر و گناهش) مگر آنانکه بخدا ایمان آورده و نیکو کار شدند که به آنها پاداش دائمی عطا کردیم پس ای انسان مشرک ناسپاس چه ترا بر آن داشت که دین حق را تذکیب کنی؟ آیا خدا مقتدرتر و عادل تر حکم فرمایان عالم نیست؟ «البته که هست»).

مفسرین گفته اند مقصود از تین و زیتون: انجیر است و زیتون انجیر می باشد و روغن دو چیز یبوست دهنده وملین مصود است کوه و شهر مباشد آزاد و جمعیت بدن و روح گیاه و حیوان انسان و اکتسابات علمی حسن و حسین علیهما سلام اللّه مدینه و بیت المقدس (تفسیر برهان). تین نبی گرامی صلی ا علیه و آله و سلم و زیتون حضرت علی علیه السلام (تفسیر برهان). مقصود دو کوه تینا و زیتاست(1) یا دو کوه از معبد انبیا مسجد مشق و بیت المقدس (تفسیر منهج الصادقین) و چیزهای دیگر مثلا تین مسواک پیمبران بوده است و بهر صورت سوگودهای پروردگار به شگفتی های آفرینش و عجائب خلقت است از: فرشتگان مدبرات امر از خورشید منیر و ماه مستنیری که بدورش می جرخد از جماد و نبات و حیوان از طیعت و ماوراء طبیعت و متافیزیک از ... اما اینها یک بطن از ایه است که بظاهر همان سوگندهای به شگفتی های آفرینش می باشد و بطن دیگر تعیین نوع حرکت آنهاب یکدیگر مثلاًسوگند بماه که بدور خورشید می گردد (والقمر اذا تلیها) و ... و بطن دیگر تعیین تکالیف اجتماعی مانند لا اقسم بهذا البلد و انت حل بهذا البلد که

1- کوهی است نزدیک همدان.

معلوم گردد هرشهری از خشت و گل است اما شناسا به سرپرست و شخص اولش و طن های دیگر اقتصادی، سیاس، و ... که تاکنون ما شناخه و یا نشناخته ایم و بعدیها خواهند شناخت.

اما مطلب مود بحث توجه بظاهر آیه و به انجیر و زیتون است دو میوه ای که در برابر تمام حواس ها (1) (ده گانه یا بیشتر) فرق دارند: در شکل ظاهری متفاوتند مزه ای مختلف دارند: در لمس دگرگونند در فشار متغیرند در زبری و نرمی متمایزند یکی هسته هایش خورده می شود دگری نمی شود در تقسیم بندی مختلفند فشرده اشان متفاوت می باشد شیره اشان بهم شبیه نیستیکی دارای ویتامین های محلول در آب است و دگری دارنده ویتامین های محلول در چربی و حتی در ارث رسیدن بیکی توجه نمی شود و بدیگری آنگونه توجه می شود که شاید زیتون تنها درختی باشد که در وصیتنامه و خرید و فروش بسرشماری می رسد (بعد از آن خرما و ...)

1- حس درک تغییراتی که در ذرات بدن بوسیله محرکی انجام میگیرد و تاکنون ده حس شناخته شده : بینائی، شنوائی، لامسه، بویائی، چشائی، حرارت، درد، وضعی عضلانی، تعادل و جهت یابی، درونی و اکثر حیوانات تمام این حس ها را دارند و حتی در بعضی از حیوانات برخی از حس های مذکور قوی تر است ولی در انسان دو حس خاص دیگر وجود دارد که فوق العاده مهم است و این دو عالیترین و پیشرفته ترین مکتب فلسفی را بنیان گذاری میکند.

به آیات سوره نگاه کنید انجیر است و زیتون کوه است و شهر بعد سخن از آفرینش بسیار نیکوئی است که در ساختمان بشر بکار رفته و در عین حال می تواند بدست خویش جایگاه آفرینش نیکو را باسفل السافلین بکشاند.

انجیر در برابر کوه زیتون در برابر شهر کوهستانی خوش آب و هوا که درخت انجیر بر آن رودی و شهری خوش بستان که در آن زتیون بعمل آید و زیتون ستانی بهتر از بری و عمری درازتر دارد. گویا انجیر در جدود سالگی و زیتون قریب 15 سالگی بحد بلوغ بلکه کمال می رسند و وجه مشابهی که ببلوغ زن و مرد دارند و مهمتر که هر سه چهار آیه بیکدیگر مرتبط است یعین خلقت احسن التقویم آدمی با سه عامل مهم پیوستگی دارد: غذا (انجیر و زیتون نمونه ای از آنها) اوضاع محلی جغرغفیایی (که اخیرا در سرشت ها به آن اهمیت داده می شود و در بهداشت روانی خواهم گفت) اوضاع محلی اجتماعی (بلد امین و امنیت شهر از هر لحاظ: امنیت علمی امنیت تعیماتی امنیت فردی امنیت اجتماعی امنیت اعتقادی بر پایه صحیح) نبی گرامی فرمودند نعمتان مجهولتان الصحه والامان: دو نعمت قدر ناشناخته اند سلامتی بدن و سلامتی اجتماع امنیت بدن و امنیت اجتماع و در اینجا عامل سلامت و امنیت بدن غذا محسوب شده و اوضاع جغرافیایی محل و به کوه اشاره گردیده تا هوا و فضا و آب را نیز منظور داشته باشند با توجه به آیات دیگر مربوط به کوه که در جلد دوم گفتم. و انجر و زیتون را آورده تا اثر بیشتر میوه را در انسان از یاد نبرده متوجه بزرگواری انسان گردیده و ما را حیف آید که با احسن

التقویمی کاری کنیم که باسفل السافلین بزیر افتیم.

از عجائب اینکه بعضی انجرها بدون عمل لقاح میوه بسیار خوبی می دهند و زیتون که آنرا بمرد تشبیه کردیم باید عمل را انجام دهد.

هر چند کتاب رمالی نیست که می نویسم و نمیخاهم انجیر را بزن و زیتون را مبرد برسانم و به آنها نسبت دهم ولی ناگزیر انجیر زود تخمیر می شود و خانه مانده و زیتون نه! انجیر شیرین است و زیتون روغندار اگر در کنار یکدیرگ باشند آیت خدا درست می نمایند یا در نهایت بلاغت و فصاحت و اعجاز آیه ای یا احن التقویم آیتی و در صورتیکه با هم خورده شوند بدترین بیماریها که یبوست های یاغی است مرتفع می گردد.

اگر شب انجیر خورده شود و نگذارد تا ساعات دراز بعد قند خون پائین افتاده ادرنالین ترشح و درنتیجه فشار خون پیدا گردد بهتر و در غیر اینصورت زیتون اثر خوبی بر فشار خون دارد که شرح دادم. پروردگار که والحب ذوالعصف و الریحان می فرماید و همانطور که گفتم کلروفیل را درحب به تراکم نشان میدهد زیتون یک نمونه آن است و اجیر بنحوی دیگر نمونه.

بار دیگر به آیات سوره مورد بحث بنگرید حضرت علی خوردن زیتون را ادام و نانخورش پیامبران معرفی فرموده و طور سینین نیز جای پیامبرانی چون حضرت ابراهیم و حضرت موسی وشهرامن و بلدامین مسکن نبی گرامی اسلام واز طرف دیگر در جلد اول شرح دادم آنجا که علت نامگزاری کتابهایم را میگفتم که حضرت نوح چگونه بمراحل مقدماتی زندگی توجه می فرمود از غذا و مسکن

و فرزند و حضرت ابراهیم و حضرت موسی بکمال و تکامل بیشتری توجه نموده اوضاع جغرافیئی و تشکیلاتی که هنوز منطقه ای بود منظور میداشتند و این نبی گرامی اسلام است که: غذا آنهم نان خورش پیامبران جایعبادت و معروفیت و مح رفت و آمد آنهم طور سینا جای پیامبران شهری که رفرم در آن انجام می گرد هم مسکن است و هم مح قانونگذاری و هم جایگاه سرفرماندهی شهر امین و بلد امان آری نبی گرامی اسلام به سه جچیز مهمی اشاره یم فرماید که برای پایدار ماندن آدمی در احسن التقویمی لازم است و تا زمانیکه از هر سه بخوبی استفاده شود در احسن التقویم و در غیر اینصورت جز اسفل السافلین جایگاهی نخواهد بود، مگر نیست که امروز مسائل تغذیه ای منطقه جغرافیائی وضع اجتماعی رادگرگونساز بشری معرفی می نماید بفرمائید هر سه در یک سوره کوچک آمده آنهم بر حسب اهمیت به ترتیب ذکر شده بعلاوه که هر چه فهم بشریت فزونی یافت آیه بعدی بیشتر در وضعش اثر گذاش و این اثر نه تنها در اتماع بشری صادق است بلکه یک فرد نیز بترتیب در کودکی با غذا و کمی برگتر شد وضع طبیعی و جغرافیائی و بالاخره تشکیلات اجتماعی او را ببار خواهد آورد و برای مزید اطلاع: تصور کنم چنانچه با دقت به زمان پیداییش انجیر و زیتون توجه شود خواهند دیدکه قدمت انسان و انجر و زیتون ردیف و یکسان و یک زمان خواهد بود.

آنچه از سوگندهائی که در قرآن ذکر شده جالب است مطلبی می باشد که در جلد اول آوردم: کشیش با انصافی در پاسخ کسانی که قرآن را اقتباس از انجیل و تورات معرفی می کردند گفت

سوگندها و سوره های کوچک از جمله بهترین دلیل استقلال قرآن می باشد.

در جلد هفتم گفتم چرا قرآن نام بعضی از خواکیها را جمع و برخی را مفرد ذکر فرمودهو گویا در اینجا باید گفت که تین وزیتون جمع ندارند.

زیتون در کتابی قدیمی

(1)

زیتون بری و بستانی می باشد بستانی را درخت بزرگتر و برگش آبدارتر و سبزتر از بری و بعد از چهار سال بار می دهد و تا هزار سال می باشد رسیده آن گرم با اعتدال و با قبض و نارس آن سرد و بغایت خشک و سیاه آن آن گرم و خشک و سریع الاستحاله بسودا و صفری و مرخی معده و بهترین آن سبز رسیده است که در آب نمک پرورده باشند و با طعام خورده شود نه قبل و نه بعد در اینوقت مقوی معده و دابغ آن ومشهی و حابس طبع و مبهی است و مورث بیخوابی و لاغری و مصلحش مغز گردکان و بادام و روغنهاو سرکه وگویند مضر شش و مداومت آن محرق اخلاط و مصلحش شربتهاست و ضماد نارس آن جهت سوختگی آتش و لای دانه آن با پیه و آرد گندم جهت برص ناخن و بخور سیاه رسیده آن با دانه آن جهت ربو و امراض شش نافع و برگش د ذوم گرم و خشک و ضمادش جهت جمره و نمه و مع زیاده شدن آن وشری و نار فارسی و عرب چشم و اورام حاره و التیام پوست سرکه منقلع شده باشد و با عسلجهت

1- طبق معمول از تحفه حکیم مومن.

داخلی و با آرد جو بر ما تحت ناف طلا کردن جهت اسهال و خائیدن آن جهت قلاع و ضماد پخته آن با آب غوره بحدی که بقوام عسل در جهت دندان رم خروده و ریزانیدن آن و مطبوخ آن در شراب جهت نقرس و مفاصل و بدستور مضمضه آب طبیخ آن جهت دندان کرم خورده نافع و حقنه آن جهت قروح باطنی و مقعد و رحم و عصاره آن در افعال مذکوره مثل برگ آن است و حمول آن جهت قطع سلان رحم و نزف آن و ضماد آن جهت برامدگی حدقه و قطع ریختن مواد بچشم و تاکل پلک نافع و بیخ درخت زیتون را با قدری برگ آن جوشانیده مضمضه نمایند جهت تسکین دردسر و نطولش جهت زکام و تحلیل زطوبات و بخار آن جهت اخراج رطوبات و بخار آن جهت اخراج رطوبات دماغی از بینی بغایت مؤثر و تعلیق بیخ آن بالخاصه جهت سم عقرب آزموده است و چون شاخهای باریک وب رگ آنرا در کوزه کرده در کوزه کوزه گری احاق نمایند پس از کوزه بیرون آوردن شراب بر آن پاشیده بار دیگر احاق کمی کنند در همه ا فعال قوی تر از توتیاست و ضماد خاکستر بری آن با سرکه جهت عرق الناسبر بالای عرقوب از جانب چپ و حتی بقدر چهار انگشت جهت قرص نمودن موضع و رفع علت از مجربیات بیان نموده اند و مؤلف تذکره ضماد مدقوق برگ و شاخ اقسام زیتون را در این امر مجرب دانسته است و ضماد خاکستر آن با عسل و آب ثمر آن جه داءالثعلب و داء الحیه و سعفه و جوشش نافع و رطوبت شاخ تازه آن کهاز سوختن آن بهم رسد جهت جرب و قروح آن نافع و نطول طیخ همه اجزای ان جهت صداع و شقیقه و دوار و پاشیدن آن در خانها جهت گریزانیدن هوام و نگاه داشتن عصای چوب آن جهت قبول عامه و قضای حوائج و برکت مؤثر است و

مضمضه آب نمک که زیتون را در آن خیسانیده باشند جهت استحکام لثه مفید و صمغ آن در صورت شبه بسقمونیا و مائل بسرخی است در اول گرم و در دوم خشک و در تقویت ذهن قویتر از کندزر و رافع سعال مزمن و خراج بلغمی و جهت رفع رطوبت جراحات و با مرهم ها جهت رویانیدن گوشت مؤثر است و صمغ بری آنقوی تر و مد بول و حمول آن جهت رفع احتباس حیض و ضمادش با سرکه جهت جرب متقرح و سنون آن جهت تسکین درد دندان کرم زده مفید است و چون زیتون را در آبی که آهک طبخ داده باشند بخسانند در روز تلخی آن رفع می شودو بخور دانه زیتون قاطع ربو و سعال است.

زیت: بفارسی روغن زیتون گویند آنچه از زیتون رسیده گند زیت عذب نامند و غیر مغشوس آن سریع الانتشار بر سطح بدن می باشد و اجزای آن از یکدیگر منقطع نمی گردد و بخلاف مغشوس و این نوع در دوم گرم و یا یبوست و قبض است و قول برطوبت آن اصی ندارد و مغسول آن که با آب گرم بسایر بر هم زده صاف کنند بی لذغ و الطف است و چهارده مثقال آن با یک رطل آب گرم و ماء الشعیر مسهل قوی و جهت درد اعصاب و عرق النساء و با شراب و آب گرم جهت مغص و اخراجکرم شکم و قی کردن با آن جهت رفع سیئه ادویه و حقنه آن جهت قولنج ورمی و سدی و درد مفال وعرق النساء و درد کمر را غیر عتیق و مجلل و ملین طبع و بشره و مصلح ادویه و مضعف قوه آن و مانع جمود اعضاء و رافع ضرر رما و اکتحالش مقوی بصر و جهت رفع بیاض رقیق و جرب و سلاق نافع و جهت نزول آب قائم مقام قدم و طلا کردن گرم آن

مسکن الم گزیدن عقرب و چون روغن تازه زیتون را بجوشانند تا بنصف برسد بدل عتیق می شود و قدر شربتش تا هفت مثقال است.

زیت الانفال: روغن زیتون نارسیده اس تو آن معتدل و قابض است وگویند درآخر اول سرد و در اول خشک است مسمن بدن و مدر و مفتت حصاه و موافق معده و مقوی لثه و دندان و مانع ادار عرق و صاف کننده اخلاط و مفتح سدد و قاطع عفونت و مقوی اعضاء و مغسول آن موافق درد اعصاب و مواد حاره نیکو کننده رنگ رخسار است و روغن زیتون بری قائم مقام روغن گل سرخ و رادع و مبرد و مانع عرق و حافظ سیاهی موی و اوتشار آن و مقوی دندان ومتحرک و مانع سیلان رطوبات لهاه و قاطع خون لثه است و جمعی مطلق روغن زیتون را در افعال مذکوره نافع می دانند و مخصوص نوعی دون نوعی ندانسته اند و هرچند کهنه تر شود قویتر می گرددو آنچه از هفت سال بگذرد بهتر از روغن بلسان یافته اند و بعضی قائلند که تا چهار هزار سال میماند و گویند چون بیست و دو درهم آنرا با مثل آن عسل و ثلث آن کند و روغن شونیز بالمناصفه در حکام سه روز بنوشند و آب سرد درآن روزا بخورند از جمیع دردهای بارده و خدر وفالج و امثال آن نجات یابند و پیران صدساله را هیجان شهوت شود و مجرب دانسته اند روغنی که از زیتون متعفن گیرند مولد خلط فاسد و بسیار مبخر و مولد حکه و مصلحش شربت بنفشه است وچون روغن زیتون را با مثل آن آب بجوشانند تا آب بسوزد و تجدید آب بدستور اول نمایند تا شصت بار و بعد از آنکه آب سوخته باشد چندان بجوشانند که بنصف رسد بمراتب

بهتر از روغن بلسان و در آن آثار و اسرار عجیبه است.

زیتار: ثفل روغن زیتون است که آنرا در ظرف مس بحد غلظت بجوشانند و بعد از آن می فشارند در دوم گرم و در افال قوی تر از حصحص و ضمادش جهت درد مفال و عرق النساء و نقرس و استسقا و التیام زخمهای یابد لاغر و با شراب و ماء العسل جهت درد دندان و با نقیع تر مس جه تجرب دواب نافع و هر چند کهنه شود در افعال قویتر و در ابدان مرطوبیت مولد قروح است.

ص: 169

فوم، بصل (سیر و پیاز)

اشاره

سیر و پیاز

(1)

محصولات پیازی عبارتند از : سیر پیاز موسیر تره فرنگی پیاز کوهی (اسقوردیون) سیبل (پیاز ولش).

تمام نامبردگان در پائیز و زمستان کشت شده در بهار و اوائل تابستان درو می شوند، سیر و پیاز از این فامیل زیاد مصرف می شوند و بقیه در باغها کشت می شود، تمام آنها به نوع آلیوم از فامیل لیلیاسر متعلقند.

سیر تکمیلی: اول انتهای خمیده جنین شروع برشد کرده بزودی ریهش ابتدائی ظاهر شده اگر خاک سست نباشد باله ای بشکل گره بسته با انتهایش که هنوز داخل آندوسپرو و غشاء تخمک است و در خاک سست اندوسپرم و غشاء تخمک از خاک خارج می شودو در خاکهای خیلی سنگین زیر خاک ممکن است بمانند و بعد بتدریج مراحل از خاک خارج می شود.

برگ و ساقه و ریشه: برگها از صفحه کوتاه مخروطی که در قاعده پیاز است ظاهر می شود. برگها دارای رگبرگهای موازی و خارجی کهنه تر و غلافهای برجسته اشان تمام برگهای

1- اقتباس از رساله دکترای آقای دکتر محمد صادق سربی به شماره 688 دانشکده دارو سازی.

داخلی را احاطه کرده است ساقه توخالی از کنار آن غلاف بالا می آید. برگهای گیاه پس از ضخیم شدن فلسهای پیازی را تشکیل م دهند. ریشه ها زیاد و کوچک و انشعابی هستند و خروج آنها تا زمانی که گیاه در حال رویش است ادامه دارد.

گل: کامل بوده و در انتهای ساقه های بلندی که معمولاً ارتفاعشان به 50 سانتی تا یک متر می رسد ظاهر می گردد. تعداد گلها متفاوت بوده و شکوفه ها از 50 تا 2000 تغییر می نماید، برای باز شدن گلها یک هفته تا پانزده روز وقت لازم است و ممکن است در مدت یک ماه گیاه پر از گل شود.

گرده افشانی: تمام بوسیله حشرات است که از 9 صبح تا 5 بعدازظهر انجام می گیرد و فاصله عمل شرات دراین موارد تا دو کیلومتر می رسد.

میوه و دانه: میوه پیاز یک کپسول سه برچه ای است که هر برچه دو تخمک سیاهرنگ تولید می نماید.

کشت و زرع: وقعیت جغرافیایی و نوع پیاز وروش کشت در تهیه محول بهتر موثر است. موقعی خوب رشدمی کند که در خاکهای مختلف کشت شوند. با رطوبت کافی و کود خوب و حارت کافی وخغک ماسه روئیده و روی خاکهای آهکی تیره و زمین های رس آغشته به لجن تقویت می شود زمینهائیکه پس از باران سخت می شود بارید برای کشت پیاز اصلاح گردد. خاک نرمی که نگهدارنده رطوبت باشد با ریشه افشان پیاز سازگار می باشد.

زمین های تازه برای کشت مناسب نبوده لااقل باید دو سال قبل از کشت پیاز گیاهان دیگری در زمین منظور کشت شده باشد

و بهتر است غله و حبوبات و سبزیجات بوده باشد. زمین را در پائیز شخم می زنند و در بهار تکرار شخم می نمایند و اگر زمین پس از ریزش باران سخت شود نشانی از کمی مواد آلی زمین است کهباید به آن کود حیوانی یا زراعتی داد و عمل معمولاً در پائیز است (خاک اگر قبل از پایان پائیز در آن غله شیرین بجای غله صحرائی کشت شود یا در خاکهائیکه اسید سیتریک فراون دارد شبدر شیرین بکارند خاک خوبی خواهد شد وبا کشت شبدر در زمین اسید سیتریکی یا مواد آلی برای زمین تهیه م گردد. برنج و گندم و ماش به تنهائی یا با هم نیز زمین را مساعد خواهد ساخت) بکار بردن کود بلافاصله پس از زیر و رو کردن گیاهان غیر از حبوبات لازم بوده و اگر این عمل انجام نشود باعث پوسیدگی پیاز خواهد شد. خلاصه آنکه خاکهای سطحی زمین محصول خوبی نمی دهند مگر آنکه به آنها رسیدگی شود بویژه از لحاظ کود دادن. کود سبز یعنی زیر خاک کردن سبزیجات و هرزه های مزرعه برای پیاز خوب نیست. سطح خاک هر چه بیشتر زیر و رو و شخم زده شود بهتر است و هر اندازه یکنواخت و صاف گردد رطوبترا بهتر نگه میدارد. زمینی کهدر بهار شخم می شود باید کاملاً خشک باشد. هر گونه خس و خاشاک باید از زمین دور شود، در بعضی نقاط شکافهائی بفواصل درست می نمایند و ریک ریخته و سپس کود می دهند (کود اگر مرطوب بود باید با شخم سنگین و زن کار کرد تا ریشه افشان وس طحی بهتر و بیشتر تغذیه کند) بهترین کود برای زمین کود حیوانی است که 20 تن برای هر جریب کافی است (کود حیوانی برای زمین نرم لازمتر است)و. اگر در زمین سولفات مس (سنگ آبی)

باندازه کافی نباشد کود به تنهائی سبب خوبی محصول نخواهد شد و 200-300 پوند ماده مذکور برای هر جریب زمین لازم است که باید هر سال 25 پوند بزمین رساند تا مجموع آن به 200-300 پوند برسد و بعد چند سال از استعمال آن خودداری کرد زیرا زیادتی آن هم به محصول صدمه می زند (سولفات مس بنام برف برای زمین هائی که کود تازه داده شده بهتر است) هر چه کود اسیدیته بیتشری داشته باشد برای پیاز بهتر است. هرگاه منگانز زمین زیاد باشد محصول بهتری بدست می اید. وجود آهک برای زمین هائیکه PH کمتر از شش دارند خوب است و زمینی که PHمساوی 4/6 دارد با کود تازه بهترین محصول را می دهد پیاز پس از کاشتن گیاه دیگر بعلت اینکه مواد غذائی زمین گرفته شده خوب نیست.

انبار کردن پیازها: اگر پیازها تقسمی بندی شده انبار شوند کمتر ضایعه می بینند. پیازهای نارس که گردن قطور دارند بایستی فوری فروخته شوند. هوا و رطوبت و حرارت انبار باید مناسب و تا آخر یکنواخت باشد پیازهای دیررس زودتر جوانه زده و دیرتر فاسد می شوند. جوانه زدن بیشتر به حارت مربوط است نه برطوبت. درجه حرارت انبار را باید پائین نگهداشت تهویه انبار بهتراست با گذاشتن نقاط هواگیر در فواصل صفوف پیاز درست رکد، 45-50 درجه فارنهایت بهترین درجه حرارت انبار است و اگر پیاز برای تغذیه نگهداری می شود 15-50 وعده ای 32 درجه حرارت و 64 درصد رطوبت را بهتر می دانند. حرارت زیاد شود جوانه زدن شدید شده و رطوبت زیاد شود ریشه زدن بیشتر

میگردد اما اگر هر دو زیاد شود هر دو عم کمتر خواهد شد. انبار باید کیم بالاتر از سطح زمین باشد و دریچه ها و منافذ در هوای ابریوبارانی کاملاً مسدود گردد. در انبارهای مرطوب با گذاشتن مقداری کلرور کلسیم رطوبت کم می شود. محصولات پیازی را معمولاً از اواخر فروردین تا اوائل مرداد انبار می کنند و بتدریج می فروشند.

فساد پیاز

بیماری پیاز یا از مزارع است که ناچیزند یا بیماری انباری هستند که فوق العاده مهمند. بیماریهاز زمرعه: زنگ سیاه SmidJe که بوسیله قارچ یوروسپتس پولا yorosestsspoia ایجاد می شود در نقاط گرم کمتر بوجود می اید و سیر بندرت مبتلا می شود و با محللو یک لیتر فرم الدئید خالص در 160 لیتر آب برای هزار متر مربع یک لیتر مصرف می نمایند (اخیرا انواعی در بازار برای فروش آماده است). بیماری پوریل لاج purpleplach که بوسیله میکروس پولیوم پلی Microspoliume : ضایعه سفید رنگی که خال ارغوانی در وسط دارد 3-4 هفته اطراف ساقه و برگ را گرفته سبب نابودی گیاه می شود.

بیماری داونی میلدو Dawnymildow در نقاطی که روزها گرم و شبها سرد و هوا مرطوب است بصورت کرکها در سطح خارجی برگها ظاهر شده و پس از آن زرد رنگ شده گیاه میمیرد بیماری لیمولد Lifmoldeمخصوص گیاهان آسیب دیده

است یعنی ابتدا قارچ دیگری بگیاه حمله کرده باشد.

بیماری پن کروت Pinkroot که رخسارت سنگین وارد میسازد و با دادن کود خوب کمتر پیش می آید.

بیماریهای داخل انبار: نکروت که بیشتر به پیازهای سفید حمله می کند و اگر گردن پیاز زخم باشد و بدون فلس و صلاح زودتر ایجاد می گردد و در همان ناحیه پیاز نرم شده فاسد می شود و خسارت 50 درصد انبارها شاید از این قارچ بنام بوتریتیس Botritise باشد و با رعایت آنچه درباره انتخاب انبار گفته شد جبران می شود.

بیماری اسمج SmidgJ : بوسیله قارچی است بنام کلئوتریکوم که در فلسهای خارجی پیاز بشکل لکه های سیاه ظاهر می شود و گاهی بصورت دوائر سیاه و ممکن است بتدریج پیاز را چروکیده کند و بر پیازهائی که باران ریخته و انبار شده زودتر ظاهر می شود و بیماریهای دیگر:زنگ پیاز، بیماریهای فیزیولوژیکی پیاز و ... حشرات مزاحم پیاز: دوتاست: تریپس ماگت. تریپ که زرد و قهوه ای و شبیه شپش و باندازه یکمیلیمتر است. ابتدا لکه های سفیدی روی نوک برگها ایجاد کرده قسمی از سطح پیاز را خروده تخم م ریزد 5-6 نسل پی در پی. باران آنها را از بین میبرد و آب پاشی با فشار نیز مفید است و پیاز سویت اسپانیش نسبت به آنها مقاوم است 43 پونیت سولفات نیکوتین برای هر 40 جریب زمین در 250 لیتر آب و چهار پوند صابون با فشار پاشیده شود مفید است (اخیرا روشهای تازه است).

ماگت : لارو حشره کوچکی شبیه پشه معمولی است که ماده

آنها در شکافهای قاعده پیاز تخم های سفید و درازی می گذارند که با چشم و دقت دیده می شودتخمها ایجاد ماگت کرده در پیاز شکافها وفساد ایجاد می نمایند و با سوبلیمه یا سموم جدید میتوان با آنها مبارزه کرد.

پیاز

(1)

در حال حاضر پیاز بحالت خود رو و غیر اهلی یافت نمی شود اما چند نوع وحشی آن بحالت بومی در آمریکا می روید این گیاه در نقاط مختلف جهان (آسیا اروپا و امریکا) میروید. موطن اصلی آنرا آسیای مرکزی (ایران افغانستان سیبری غربی) می دانند و آثار آن د نقاط مذکور یافت شده است. پیاز بوسیله آشوریها چندین هزار سال قبل از تاریخ ما شناخته شده و بعد در زمان سلسله های اولیه مصر به آن کشور وارد شده است. در زمان هردوت (500 سال قبل از میلاد) در روی بلندترین اهرام مصر نوشته ای بوده بدین ترتیب که یکهزار و ششصد نقره تالئس (Taels) که حدود 5/7 میلیون فرانک 1927 میباشد برای پیاز و پیازچه فقط جهت غذای عمله جاتی که این اهرام را ساخته اند خرج شده و نوعی از پیاز که عالی بوده پرستش می شده است. نقاشی های زیادی از پیاز در قبرهای مصریها دیده و حتی یکعدد پیاز در دست یک مومیائی شده مشاهده گردیده. یونانیها پیاز را در زمان هومر میشناختند همچنین این نبات نزد رومی ها هم خیلی معمول

1- اقتباس از رساله دکترای آقای دکتر مهدی قندی 891 دانشکده داروسازی.

بوده و آنان تصور می کرده اند که خوردنش باعث قدرت و شجاعت سرباز می شده است. پیاز یک از خوراکیهای ضد میکروب بوده و در هضم غ ذا بهبوض مواد نشاسته ای اثر نیکوئی دارد بشرطانکه خام خورده شود. دربرن پایتخت سویس هرسال یک هفته برای پیاز جشن می گیرند همینکه کامیونهای پیاز رسید، خریده مدتی اساس غذا قرار می دهند و بدر و پنجره ها می آویزند و زنها بکلاه برای زینت می آویزند. پیاز در طب قدیم ایرانی منزلتی داشته ابن سینا در قانون آنرا داروی مؤثر بیماری کلیه دانسته و اثر مدر و ضد بیماری قند برایش قائل بوده است. پزشکان قدیم یونان و روم آنرا در سلامت و طول عمر مؤثر دانسته و بهداشت خوب بلغاری ها را برخی بعلت خوردن پیاز زیاد میدانند.

انواع پیاز

مهمترین آنها عبارتند از:

پیاز سفید زودرس که دارای یک بولب کوچک گرد و سفید است و دو ماه پس از کشت بهاره برداشت میشود و زودرس ترین انواع پیاز ست.

پیاز سفید خیلی زودرس که دارای بولب کوچک کمی پهن با طعم شیرین است و در فروردین کاشته در خرداد برداشت می گردد بولب آن خیلی بد قابل محافظت است.

پیاز زرد دارای بولب بزرگ خیلی فرو رفته برنگ زرد مایل بقرمز است باندازه کافی زودرس بوده و محصول آن نسبتا زیاد و محافظت آن نسبتا سهل است این نوعی است که بیش از همه

برای مصرف زمستانی کشت می شود.

پیاز قرمز گلی دارای بولب کوچک خیلی فرو رفته برنگ گلی می باشد نیم زودرس است و خیلی بسهولت حفظ می شود، پیاز قرمز کمرنگ معمولی: دارای بولب متوسط فرو رفته برنگ گلی مسی است، نیم زودرس و خیلی مقاوم و از بهترین انواع پیاز است، برای کشت بهاره مطلوب و نسبتا خوب و قابل محافظت است.

پیاز قرمز سیر: دارای بولب متوسط خیلی پهن برنگ قرمز سیر مایل به بنفش میباشد پیاز همه فصلی و مقاوم بوده محافظت آن آسان است.

رسیدن پیاز

زمانی که پیاز باندازه کافی می رسد برگهای بالای بولب بلافاصله ضعیف می شود و قسمت علیای برگها با وجود ایکه هنوز سبز هستند بطرف پائین برمیگردند چنانچه در موقعیکه هنوز قسمت بالای پیاز راست ایستاده باشد و برگها از نوک بطرف قاعده متدرجا خشک شوند گردن پیاز بسته نخواهد بودو بهمین جهت پیاز برای نگهداری در انبار خوب نیست، پیازهای نرسیده دارای گردن کلفت می باشند بعضی مواد زمینی مخصوصا نیتراتها بنظر می رسد رسیدن پیاز را بتعویق اندازد. لذا برخی سمتی از ریشه را قطع می کنند تا کمتر تغذیه کند.

پیازی که رسیده باشد سخت بوده و دارای شکل و رنگ مخصوص آن نوع پیاز است.

علامت پیاز رسیده اینست که قسمت بالا بلافاصله بعد از بولب ضعیف شده میخوابد در حالیکه هنوز برگهای پیاز سبز هستند همینطور وقتیکه یک بولب مرحله رسیدنش تمام شد ریشه های آن مرده دیگر در زمین محکم نیستند، در گردن پیاز یک نرمش تدریج بوجود می آید و مواد جامد قابل حل از برگها به بولب منتقل می شوند.

بهترین موقع درآوردن پیاز زمانی است که حدود 75% قسمت های علیای پیاز بطرف پائین خم شده باشد اگر پیاز رسیده مدتی در زمین بماند دو مرتبه شروع برشد می کند بخصوص اگر باران ببارد و در این صورت خاصیت انبار کردنش از بین می رود.

اولین سرمای ملایم بپیاز صدمه نمی زند ولی سرمای زیاد باعث خسارت می شود.

برای کردن قسمت های بالای پیاز باید با فاصله از بولب بریده شود و اگر با دست پیچانده و کنده شد بهتر است زیرا قشرهای بالا بهم می چبد و جلو نفوذ عوامل چندی گرفته میشود.

پیاز را با برگهای سبز و راست ایستاده پیاز را با برگهای سبز و افتاده پاز را با برگهای پائین افتاده و خشمک شده میتوان درو کرد که در صورت اول بیشتر و دوم موسط و سوم کمتر از همه پیاز جمع شدن فیزیولوژی (کوچک شدن) دارد و گندیدگی و مجموع اتلاف نیز در صورت سوم کمتر از دو تای دیگر مخصوصا نوع اول است.

در پیازهائی که بالای آنها راست است و سبزاند و درو شده هر چه طول سرزنی کمتر باشد برای انبار بهتر است و اگر بالای آنها خشک شده باشد طول سرزنی تفاوت نمی کند و هر چه طول سرزنی

کمتر باشد کمتر اتلاف و گندیدگی خواهیم داشت.

پیازها باید برای انبار کردن خوب ریشه کنی شوند تا زمانی که پیاز نزدیک برسیدن می شود بطور دائم مقدار سولفوره های آن فراوان می شودو حداکثر آن موقعی است که قسمت علیای پیاز شروع بافتادن کند و اگر مدتی دراز پیاز را در مرعه بگذارند متدرجا سولفور فرار آن کم می شود.

تندی پیاز نسبت معکوس بادرصد رسوبت دارد و لذا تندترین پیاز دارای کمترین درصد رطوبت است تندی پیاز با درجه حرارت متوسط در موقع روئیدن و تنزل رطوبت خاک و مدتیکه در انبار میماند زیاد می شود.

ترکیب شیمیائی پیاز

در پیاز وجود ترکیبات گوگردی، ویتامین های مختلف واد کانی ختلف ویکسانسولین گیاهی بنام گلوکوکنین، قند غیر قابل تبلور (10-11 درصد) ساکارز گاهی مالتوز سیترات و فسفات و حتی استات دوشو، صمغ، املاح سدیم، پتاسیم، اینولین و در برگ گیاه مقداری قند و آنزیم های مختلف محقق شده است:

درصد عناصر متشکله پیاز:

آب***70-80 درصد***مواد چربی***0/10 درصد

قند***2-6 درصد***مواد غیر ازت دار***8-20 درصد

مواد ازت دار***1-2 درصد***روغن انسانس***016/0 درصد

خاکستر***5/0-8/0 درصد

ص: 181

و اگر رطوبت پیاز منظور نشود:

خاکستر***56/4***ازت*** 98/1

فورفورال***40/1***قندهای محول***23/64

قندهای قابل احیا***34/11***ترکیبات پپتیک***45/4

قندهای غیر قابل احیا***89/52***همی سلولز***88/1

قسمت اعظم قند غیر قابل احیاء پیاز بشکل سوکروز است و این قسمت وقتی هیدرولیز شود (با قند قابل احیا با یکدیگر) ممکن است یک مخلوطی تشکیل بدهد که مقدار آن 60 دصد مواد خشک پیاز را تشکیل می دهد، تقریبا تمام آنها ممکن است فرمانته شوند و 32 آن تبدیل فروکتوز D گردد).

بو و طعم پیاز

بو و طعم پیاز مربوط به روغن فرار دی سولفیت الیل و پروپل است که بعلت تقطیر در حرارت معمولی تجزیه می شود.

و بعلت فرار بودنش است که طعم پیازهای پخته لمایم تر است و در اغلب اوقات پیازهای سفید ملایمتر از پیازهای زرد و قرمز می باشند.

کوپر در 1910 در روغن تازه پیازها مقداری اسید دتیو سینامیک و مقدرای آلی تیوسیانات پیدا کرد یک دی سولفیتی از پیاز جدا که دارای بوی غیر مشخص پیازی ولی نامطبوع است و مقداری پلی سولفورها نیز در روغن مذکور وجود دارد.

در 1947 در یک کیلو پیاز 52 میلی گرم پروپیون الدئید بوسیله کوهمن جدا شد که بنظر می رسد تیوالدئید پیاز است که ماده اشک آور بوده و بغلظت صد میلی گرم در یک کیلو پیاز وجود دارد.

پیازهائی که در زمین های خارزار روئیده دو مرتبه تندتر از پیازهای زمین های شنی است.

ویتامین های پیاز

پیاز سرشار از ویتامین ث است مقدارش در پیاز تازه و خام 17-40 درصد میلی گرم در گرم و در پیازهای کوچک 32-141 می باشد. برگهای مرکزی بولب پیازهای ویتامین ث بیشتری دارند.

41-80 درصد ویتامین ث پیاز در انبار و 10-65 درصدش با پختن از بین می رود.

در پیاز اندکی نیاسین و تیامین وجود دارد (125 میلی گرم تیامین در پانصد گرم پیاز)

ریبوفلاوین در پیاز زیاد است و خوردن پیاز با برنج که سفید شده و پوست کنده اند و عاری از ویتامین ب می باشد بسیار لازم می باشد (مقدار آن 125 میلی گرم در پانصد گرم پیاز).

مواد معدنی پیاز

پیاز دارای گوگرد، آهن، آهک، فسفر، پتاسیم، سدیم، ید و سلیس می باشد.

پیاز بعلت فسفری که دارد کار فکری را آسان می سازد و برای متفکرین مفید است.

چون گوگرد دارد ضد عفونی خوبی برای خون جاری تنفس آسم ورم گلو برنشست گریپ می باشد.

گوگرد پیاز سبب می شود کلیه ها در اثر مواد مضری که از

خون دفع می شود متورم نشده و کاملاً سالم بمانند. با پیاز سلسله اعصاب تجدید قوا می نماید و پوست بدن نیز سالم شده سموم را از خود دفع می نماید.

پیاز با داشتن ید ضد اسکوربوت بوده و امراض پسپستم لنفاوی مانند ورم غده، آبسه های شدید، جوشهای زیر پوست و غیره را درمان کرده بهبود می بخشد.

پیاز سرشار از سلیس بمقدار زیاد در بدن موجود و برای تشکیل و نگهداری استخوانها و شرائین لازم است. برای راشیتیسمی ها که کلسیم تجویز می نمایند چون باید آهک به سیلیکات دوشو مبدل شود تا استخوانها محکم گردد و شرائین نرم وارتجاعی شود پیاز خوردن لازم است چون هم سلیس دارد و هم کلسیم.

آنتی بیوتیک در پیاز

در 1917 وجود نوعی آنتی بیوتیک در پیاز تشخیص دادند که در ابتدا الی سین نامیده شد.

در پیاز ماده ضد عفونی کننده ای که به تجربه ثابت شده سم گوشت های مانده را که ایجاد اسهال می نماید کم می کند و روی این اصل کسانیکه خارج از منزل غذا می خورند پیاز را فراموش نکنند.

پیاز دارای هرمون و دیاستازی است که غده اشک و آمیزشی و گوارذشی راتقویت می کند و این مواد در اثر حرارت از بین می روند (پیاز پخته اثری در قوه باه و هاضمه ندارد و اشک آور هم نیست)

موارد استعمال پیاز و دانستنیهایی از آن

پیاز ضد اسکوربیت و ضد بیماری قند است (گلوکوکنین آنخاصیت کم کننده قند و طول مدت اثرش بیشتر از انسولین می باشد).

مدراست و در استسقاء و تشمع کبدی بسیار خوب است. در حبس البول سنگ کلیه و مثانه ورم ساقها ورم مثانه و پرستات رماتیسم مفصلی مفید می باشد (نوشته شده بیماری که استسقاء داشت با خوردن روزی نیم کیلو پیاز شفا یافت)

در آلبومینوری سرطان کبدی ورم پرده برونی دل و ذات الجنب مفید است. عربها پیاز را خرد کرده در سرکه قرار داده و آنها را برای از بین بردن لکه های قرمز روی پوست میمالند و در صحرا برای رفع عطش یک پیاز می مکند و موادی از پیاز برای تویتقوای جنسی جدا می کردند (مقوی در زن و مرد).

پیاز مجاری تنفسی را ضدعفونی کرده از آن نوشابه ای برای درمان گریپ می سازند. پیاز خود کمی دیرهضم است ولی بر روی مخاط و غده های شکم عمل مناسب و مفیدی را انجام می دهد و لذا باید گفت برای درمان کلیه باید پاز خام خورد و جهت درمان معده و روده پیاز پخته.

پیاز دارای دیاستازی است که برای هضم نشاسته ایها کمک می کند.

پیاز نیم پخته را برای سوختگی ها و نواسیر و بواسیر بکار می برند.

برای شکم روش و اسهال رفع خستگی و بی اشتهائی مورد

استعمال دارد و در بی خوابی و ناراحتی اعصاب مفید است و قبل از شام جوشانده پیاز خورده شود رفع بی خوابی میکند.

جوشانده پیاز برای رفع چین و چروم صورت خوب است.

اگر پیاز را دو قسمت کرده و جلو بینی ببرند ونفس عمیق بکشند حمله سلسله اعصاب متوقف می شود.

اگر پیاز را روی شقیقه ها بگذاند احتقان خون برطرف می شود اگر روی محل گزیدگی پشه بگذارند تحریک خارش را آرام می کند. وی محل زخم چنگا گربه بگذارند التیام می پذیرد اگر آنرا له کرده نمک بزنند وروی سوختگی بگدارند درد را آرام مکند و طاولی وجود نمی آید. آبش لکه های قرمز را برطرف می کند (با کمپرس کردن) ورم سرمازدگی و ترک پوست و خستگی و خراش پوست را معالجه می کند. برای رفع زگیل خوب است.

پیاز بریده شده را که مدتیدر برابر هوا قرار داده باشند چیز خطرناکی می شود. (بهتر است سعی بفرمائید پیاز را درست بسفره آورده بعد قطعه کنید) برخی گویند علتش این است که پیاز میکروبهای زیادی را جذب کرده است.

برای رفع بوی پیاز قبلاً گفته شد و برای دستی که از پیاز بو گرفته باید بدست نمک مالیدو با آب نیم گرم شست. پیاز را اگر زیر آب سرد برده پوست بکنند اشک آور نیست.

اشک آوری پیاز در بسیاری موارد سبب برطرف شدن میگرن و زکام تازه شروع شده می گردد.

برای بانوان باردار خوردن پیاز بسیار خوب است.

پیاز در کوه گرفتگی و تهوع و استفراغهای مسافرتی مصرف می شود.

پیاز سرخ کرده مزه مطبوعی دارد ولی برای سلامتی خوب نیست.

اگر با آب پیاز روی کاغذ نوشته شود پیدا نیست ولی اگر آنرا روی آتش بگرند خوانا می شود.

پیاز خاصیت ضدسمی دارد.

کاغذهائیکه خوب روی صفحات آهن سفید نمی چسبند با آب پیاز خوب می چسبد.

زنگهای ظروف نیکلی ومسی با پیاز و لکه های مرکب و کلاه های حصیری با پوره پیاز پاک می شود.

به کیف های ورنی پیاز بمالند براق میشود و 12 روز به چوب مورد حمله حشرات پیاز بمالند آنها را از بین می برد پیاز به بوقلمون و مرغ خانگی داده شود سالم خواهند شد.

ضماد پیماز مرهم خوبی برای عفونت های شاربنی است.

پیاز قاعدگی را به راه انداخته و سده را باز می کند.

پیاز را از قدیم می شناختند دیوسکورید به مدر بودن پیاز و پخته و پلین آب پیاز را بهترین دارو برای استسقاء می دانست.

بعضی عقیده دارند کسی که روزانه یک عدد پیاز را حداکثر پنج دقیقه در دهان بجود هیچ میکروبی دردهانش زنده نخواهد ماند وجالب اینکه بخاز پیاز نیز میکرب کش می باشد و جراحات را ضدعفونی کرده میکروبهای چشم را نابود می کند.

دکتر معروف شوری «توکین» می گوید از لحاظ میکرب

کشی پیاز اولاست و سیر در درجه دوم و سپس تربچه سیاه و فلفل قرمز و بالاخره شرح پژوهشهای خود را در باره 150 نوع سبزی و نباتات داده اظهار می دارد پیاز خاصیت میکرب کشی اش درجه اول بود بطوری که میکربهای تیفوئید و انواع باکتریهای یک سلولی را نابود می نماید.

ادوارد کومن متخصص امور شیمیائی نیوجرسی امریکا و بسیاری از مهندسین کشاورزی عقیده دارند کاشتن پای زدر مزرعه سبب ضدعفونی شدن محصولات دیگر گردیده و آنها را از بسیاری آفات مصون می دارد.

دو تن از استادان دانشگاه تومسک شوری (ا - س فیلاتوا و توروبیزوف) برای جوش خوردن و ضدعفونی نمودن جراحات پیشنهاد کرده اند: سه دانه پیاز را در هاون کوبیده و بعد آنها را در روی جراحات بسته اند و برای خاصیت التیام پذیری و تسکین درد پیاز در جراحات اثرات خارق العاده ذکر نموده اند و آن را برای علاج 28 نوع بیماری مؤثر دانسته آرزو نموده اند به زودی دنیای پزشکی موفق به تفکیک کلی عناصر پیاز گردد.

امروز وجود پیاز را بر سر سفره به عنوان وجود پزشک بر سفره دانسته اند.

پیاز خام را وروقه ورقه کنید و روی پیشانیگذارید درد سر تخفیف می یابد. آب تازه پیاز خام برای غرغره کردن و صدای گوش مؤثر است و دردهائی که از گزیدن حشرات رویداده ساکن می شود.

تا به حال چندین مرتبه درباره اهمیت ویتامین ث مطالبی

نوشته ام اینک از محقق مشهور امور تغذیه ای آلمان پرفسور کراوت (از شهر دورتموند) نقل شود که گفت: خطر کمبود ویتامین ث که ازمواد حیاتی بدن انسان می باشد بیشتر در خوراکهائی که در اماکن و رستورانهای عمومی تهیه می شوند انسان را تهدید می نماید و چند پزشک دیگر نیز نشان دادند که خوراکهای تهیه شده در استراحتگاه های عمومی کمتر از میزان لازم ویتامین مذکور را دارند (48-68 میلی گرم در روز و حال آن که باید در روز 75 میلی گرم بوده باشد) و سرانجام نتیجه گرفته اند: هر چند نهایت سعی در غذاها بشود باز باید مقداری ویتامین ث از راه سبزیجات و سلولهای تازه به بدن رساند که با توجه به فراوانی ویتامین مذکور در پیاز و اینکه امام دستور میدهد به هر شهر وارد شدید مقداری پیاز بخورید قضیه حل شده است زیرا هر چند انسان از اغذیه مانده محل که ویتامین ث کمتری دارد بخورد جبرانش را پیاز خواهد نمود. (در برگ بعد شرح خواهم داد).

خوردن پیاز بای کسانی که از لحاظ گوارش ضعیفند یعنی در سوء هاضمه ایها ممنوع است مگر آن که آن را پخته بخورند پیاز وسیله ای برای هواشناسان بوده می گفتند هر قدر پوست روی پیاز کلفت تر و زیادتر باشد زمستانی که در پیش است سرد و سخت تر خواهد بود.

دارو و شیاف هائی که پیاز در آن باشد برای ورم پرستات مفید است.

پیاز پخته ملین و ضمادش رافع درد گوش است و پیاز سرخ شده در روغن ثقیل و پخته شده در ظرفی بدون سرخ شدن ضمادی

که اگر بر شکم تبدار بگذارند ضد تب و چنانچه با نمک دریا مخلوط بر سوختگی بگذارند نافع می باشد گفته شد که آب پیاز را با پنبه آغشته در گوشی که صدا دارد بنمایند صدایش تمام می شود و اگر بدون پنبه در گوش بچکانند درد دندان طرفی که گوش مذکور میباشد ساکت می شود.

احساس خستگی - ترش از گریپ با خوردن پیاز و ترکهای دست با آب آن مالیدن و فولنج های کبدی با مخلوط پیاز و عسل و بواسیر را با پخته پیاز و پیه خوک استعمال کردن و ورم و آماس پوست بدن با جوشانده پیاز در شیر (دوپیاز و یک لیتر) که بعد 24 ساعت مانده و صاف شده (روزانه 3 استکان) و درد ناخن را چند مرتبه وسط پیاز داغ شده فروبردن و نیش زنبور را 12 دقیقه آب آن به محل نیش نهادن مؤثر است.

اخیرا معلوم گردیده که پیاز خام، پخته سرخ کرده از تشکیل لخته های خون در عروق و از بروز سکته مغزی و قلبی جلوگیری می نماید.

آدم سالم دارای دستگاه حفاظتی ضد انعقادی است که اجازه نمی دهد خون در رگ ها منعقد و باعث سکته و مرگ گردد وچون بنا به جهاتی دستگاه مذکور نتواند کارش را انجام دهد یکی از اجزاء خون به ماده ای (فیبرین) مبدل و تار و پود اولیه را برای لخته شدن خون درست می نماید و در نتیجه شریانی و بیشتر شرائین اکلیلی مسدود وحمله قلبی ظاهر یا در دست و پا موجب پیدایش ترومبنو فلبیت می گردد که در هر حال درمان سختی و از جمله جراحی داشتند و کمتر موفقیت قطعی نصیب می شد.

در 1966 کسی بدکتر منون گفت اگر خون در پای اسبی ببندد و لخته شود با پیاز معالجه اش می نمایند و وی با آزمایشهای زیر دست زد.

به 22 نفر که 19 تا 78 ساله بودند شب خوراکی نداد و صبح خونشان را گرفت و بعد غذائی چرب بعلت اینکه چربی فعالیت فیبرینی را کم می کند) به آنان داد قبلاً به 7 نفر در روزاول شصت گرم پیاز سرخ کرده داده بود و روز دوم پیاز نداد ولی بهفت نفر دیگر بعد از صبحانه چرب مذکور پیاز سرخ کرده داد و عین این جریان را برای هشت نفر بقیه اجرا کرد فقط بجای پیاز سرخ کرده پیاز پخته خوراند و هر روز 2-3 ساعت پس از خوردن صبحانه خونشان را آزمایش میکرد و مشاهده نمود با آنکه غذای چرب فعالیت فیبرنی را کاهش می دهد در آنان که پیاز داده می شوند نه فقط فعالیت مذکور کاهش نیافته بلکه افزایش داشته است (تقریبا یک برابر و نیم) و در نتیجه بطور قطع ثابت شد پیاز بهر صورتی (خام پخته سرخ کرده) خورده شود فعالیت فیبرینی را افزایش و دستگاه دفاعی بدن را در برابر لخته شدن خون و همچنین قدرت آنرا برای حل نمودن لخته خون تقویت می نماید و با سرخ کردن یا پختن پیاز خاصیت مذکور از بین نمی رود یعنی پیاز از بروز سکته های قلبی و مغزی جلوگیری می نماید.

پیاز را هنگام پوست کندن زیر شیر آب بگیرید چشم اشک نمی آید و دستها را در آب نیم گرم با نمک شور شده با آمونیاک در آن ریخته بشوئید بوی پیاز تمام می شود.

پیاز برای هضم غذا خوب و ترشحات معده را افزایش می دهد.

پیاز برای تصفیه خون و کم کردن فشار خون مفید است.

در سرمازدگی آب پیاز را با نمک مخلوط نموده بموضع بمالند سودمند است.

در قدیم چند قطره سرکه بر پیاز رنده شده ریخته آب حاصل را در بینی می ریختند برای بندآوردن خون بینی.

پیاز با عسل در رفع سکسکه و گرفتگی صدا و تنگ نفس پیاز با سیب در جلوگیری اسهال پیاز خرد کرده (3 عدد) با آب و اندکی نمک ملایم جوشانده کمی روغن زیتون و آرد ذرت بیفزایند و گرم گرم میل نمایند در شن مثانه مفید است.

پیاز مقوی لثه هاست گویند برای مسلولین نافع است دکتر لاکوفسکی آنرا مبارز بیماری سرطان معرفی نموده است.

پیاز دارای مخمری است که دارای ویتامین های B می باشد و گفته اند خوردن پیاز با برنج بدین علت مفید است که در برنج سفید ماده است که ویتامین های B را از بین می برد و در پیاز ماده ای است ضد آن که نمی گذارد ویتامین های B برنج از بین برود و حتی بعضی گفته اند پیاز ضد سموم حاصله از گوشت های مانده می باشد (ضد اسهال بودن آنرا شرح دادم که باز بعلت خاصیت ضد میکروبی پیاز است) پیاز برای بچه هائی که رشدشان متوقف شده یا جهت پیرانی که به نیرو احتیاج دارند لازم است.

زمانی که پیاز برای جلوگیری از گریپ خورده می شود باید 7-21 روز خوردن آنرا بر حسب شدت بیماری ادامه داد و در این مدت از خوردن مواد بیاض البیضی حیوانی (گوشت تخم مرغ ماهی شیر پنیر) پرهیز نمود.

از پیاز ماده ای استخراج شده که برای دیفتری مؤثر می باشد.

پیاز با یدی که دارد ورم غده ها آبسه ها جوشهای صورت را برطرف می سازد.

سلیس پیاز برای استخوانسازی و نگهداری شرائین مفید است.

پیاز در تصلب شرائین انواعی از درد کمر رفع کرم روده موثر است.

پیازی که لای خاکستر پخته شود و با کره و روغن زیتون بخورند معالج گرفتگی صداست.

در خستگی توام با چهره زردو پرچین و چروک میتوان پیاز درشتی را در سه فنجان آب جوشانید تا پخته شود و آنقدر بجوشد که آب آن بیک فنجان برسد و بمالند.

ارقام ترکیباتی پیازهای رسیده و تازه و پیازهای خشک را بدینطریق نیز ذکر کرده اند: (درصد بر حسب میلی گرم و رقم اول مربوط به پیاز تازه و دومی خشک می باشد): آب 9-8/88 پروتئین 1/10-4/1 چربی 1-2/0 گلوسید 9-2/75 اسید مالیک 170 اسیدسیتریک 20 اسید اکسالیک 23 سدیم 1 پتاسیم 130 کلسیم 32-158 مانیزیوم 15 منگنز 363/0 آهن 1/3-5/0 مس 130/0 قفسفر 44-256 گوگرد 68 کلر 24 - ویتامین A 50 احد بین المللی 20 ویتامین B103/0-23/0 ویتامین B202/0-15/0 نیکوتیل آمید 1/0 1/1 ویتامین C12-37 ویتامین E27/0 و هر صد گرم پیاز تازه 45 کالری و خشک 350 کالری حرارت ایجاد می نماید.

روزانه 3-4 سیر پیاز را پی در پی خوراندن بسگ گزیده

مؤثر دانسته اند.

آب پیاز را مخلوط با سکنجبین در سابق بمتبلایان به وبا می خوراندند.

پیاز کوهی (Chives)که در اروپا برای سالاد بکار می رودبرای شرائین و عروق مفید است و چینی ها برای خونریزی های داخلی و رفع سموم از آن استفاده می نمایند.

اخیرا (1917) ماده ای از پیاز حدا کرده اند که برای زکام مفید است که اوائل آنرا الیسین می نامیدند در پیاز برعکس سیب هر چه از سطح بداخل آن برویم ویتامین های C و ... بیتری داشته و قسمت وسط پیاز که سبز رنگتر می باشد سرشار از ویتامین C می باشد و در سیب برعکس در سطح بیشتر است.

محمد زکریای رازی پیاز با سرکه را گوید اشتها باز می کند و اگرکهنه باشدو مدتی پیاز در سرکه مانده باشد عطش آور نمی باشد.

بحث امروز

امروز یکشنبه 4/5/1349 با یکی از همکاران روشنفکرم سخن از سوداوی صفراوی بلغمی دموی بود ناگهان بحث باینجا رسید که در کتابهای قدیمی پزشکی آنقدر راجع به خواص پیاز یا انجیر مطالبی ذکر شده که تصور می شود همه چیز برای همه چیز خوب و هر غذایی برای بسیاری از بیماریها شفاست و کسی نمیداندکدام را برای چه بیماری انخاب باید کرد، گفتم اتفاقا در اسلام آنچه معرفی شده حداکثر بچند خاصیت از هر خوردنی

اشاره گردیده که آنهم از همه مهمترند و اگر خاصیت مثلاً سیر یا عسل زیاد بوده وبرای مثلاً هفتاد یا صد مرز نیکو بوده در اخبار همان عدد را می بینیم که آورده شده است وعجیب تر از همه آنکه بدنبال کلمه سبعین و اشاره به شفای هفتاد یا صد مرض نیکو بوده در اخبار همان عدد را می بینیم که آورده شده است و عجیب تر از همه آنکه بدنبال کلمه سبعین و اشاره به شفای هفتاد مرض فقط دو سه خاصیت مهمتر از همه ذکر گردیده و بدینوسیله کسی حیران و سرگردان در انتخاب نخواهد گردید. (بعلاوه کسانی که می گویند اخبار جز آنچه معمول به روز بوده چیزی نیست به عمل طبی دورانهائی چند کهاعراب پیاز و سرگه را به لکه های بدن می مالیدند و در اسلام از آن اشاره ای نیست و صدها مورد دیگر آن توجه فرمایند بله برای رفع بی انصافی به برعکس آن توجه بیشتری لازم می باشد یعنی توجه به طلب دوران جاهلیت و مقایسه آن با آنچه پیشوایان فرموده اند و از طرف دیگر با آنچه امروز مورد بحث است تا کاملاً آگاه گردیم که اسلام چه کرده است تازه آنچه بعدیها از اسلام خواهند یافت که معرف اسلام روشنتری خواهد بود).

پیاز در اخبار

گفتم در 1917 بوجود آنتی بیوتیکی در پیاز پی بردند و نیز ماده ضد عفونی کننده ای که به تجربه ثابت شده روی سم گوشت های مانده که ایجاد اسهال می کند اثر خوبی دارد و یک دکتر شوروی «دکتر توکین» را نام بردم که پیاز را از لحاظ میکروب کشی در درجه اول قرار داده است و حال آنهک 150 نوع سبزی و میوه را مورد آزمایش قرار داده بود و پیاز را خاصیت میکروب کشی درجه اول داده حتی آنرا کشنده میکروبهای حصبه و مشابه

آن معرفی نمود.

در جلد اول شرح دادم اسلام میکروبها را به دو دسته بزرگ تقسیم می نماید آنها که بوسیله آب سرایت می نمایند و آنها که نمی نمایند و با آنها که از راه آب انسان را مبتلا می سازد نام و باداده است.

پیاز را خاصیت ضد میکروبی است و بویژه روی میکروبهای ایجاد کننده اسهال ها اثر خوبی دارد بوسیله نبی گرامی چنین معرفی شده است که هر که بخواهد وارد شهری شود از پیاز محل بخورد که وبای آن بلد را از وی دور می کند (اذا دخلتم بلدا کلوا من بصلها یطرد عنکم وباءها).

اگر تهیه غذای تازه واردین را بوسیله هتلهاو رستورانها در نظر آوریم این موضوع نیز حائز اهمیت است که چون ویتامین C غذاهای مانده فوق العاده کم می شد و قبلاً شرح دادم و پیاز سرشار از ویتامین مذکور می باشد پیاز غیر مستقیم کمبود ویتامین C را جران نموده بدن را در برابر بیمارها مقاوم می نماید و ملاحظه فرمودید یکی ازخواص پیاز ذکر شد: مقوی معده است.

قبلاً شرح دادم که بوی دهان چگونه از ریه بوده و اثر پیاز را بر مجاری تنفسی و شش ها ملاحظه فرمودید و بخاصیت میکروب کشی پیاز نیز توجه فرمودید پس پاکیزه شدن بی دهان یکی از جمله خواص پیاز است.

گفته شد پیاز دارای مقداری ید بوده و در نتیجه بر جوشهای صورت موثر است بعلاوه کمبود ید که صورت را بادآلو کرده و آدمی به نظافت خود میل ندارد با پیاز تا حدودی جبران شده و در نتیجه اثر پیاز بطور مستقیم و غیر مستقیم بر صورت سبب شفافیت صورت

می گردد (به علاوه گفته شد پیاز سبب دفع سموم از راه پوست می گردد).

اثر پیاز در تقویت باه قبلا بیان شد و حضرت صادق سه مطلب را در یک جلمه کوتاه بیان می فرماید: البطل یطیب النکهه و یشد الظهر و یرق البشر (پیاز دهان را خوشبو پشت را محکم و صورت را شفاف می نماید) و در صورتی که این مطلب را به یاد آورید که روزانه جویدن یک پیاز میکربهای دهان را از بین خواهد برد این حدیث را می توان از حضرت صادق بیان نمود که : در پیاز سه خصلت است فضای دهان راخشبو - لثه را محکم - آب کمر را زیاد و امر مجامعت را تقویت می نماید (کل البصل فان له ثلاث خصال یطیب النکهه و یشد اللثه و یزید فی الماء و الجماع).

پیاز به علت فسفری که دارد برای اعصاب خوب و کار فکری را آسان می سازد. پیاز در تجدید قوای سلسله اعصاب مؤثر است.

پیاز به علت گوگردی که دارد ضدعفونی خوبی برای مجاری تنفسی بوده به علاوه دارای مواد میکرب کشی بوده در اسهالها و ناراحتی های گوارشی مؤثر است به علاوه پیاز دارای ماده ای است که در هضم مواد نشاسته ای اثر کرده و کالری به بدن می رساند و ویتامین Cفراوانش و عناصر دیگر از بدن رفع خستگی می نماید و همه در یک جمله به وسیله حضرت صادق جمع و ذکر شده است (البصل یذهب بالنصب و یشد العصب و یزید فی الخطا و یزید فی الماء و یذهب بالحمی). پیاز رنج را میبرد و عصب را محکم می کند و نیروی راه رفتن را بسیار و آب کمر را زیاد و تب را از میان خواهد برد و همین مطلب را قبلا نبی گرامی فرموده بودند که : چون به شهری وارد شدنی و از و بای شهر می ترسی پیاز همان شهر را بخور که پیاز بصر را جلا و مو را

صفا و پشت را محکم و قدرت راه رفتن را زیاد کرده و تب برمی باشد (اذا دخلتم بلده و بیئافخفتم و بائها فعلیکم ببصلها فانه یجلی البصر و ینقی الشعر و یزید فی ماء الصلب و یزید فی الخطا و یذهب بالحمأ و هوا السواد فی الوجه و الاعیاء)

مسئله اثر پیاز بر آب کمر و قدرت افزایش دهندگی پیاز قوه باه را بیشتر مورد بحث قرار گرفته حضرت صادق به مردی که از ناتوانی جنسی شکایت داشت فرمود: یک پیاز را قطعه کوچک کن با روغن زیتون داغ نما و با یک تخم مرغ به هم بزن و اندکی نمک بپاش و همه را داغ کن و بخور ودر جای دیگر فرمود: برای ضعف منی استغفار کن و بعدتخم مرغ و پیاز زیاد بخور.

پیاز در کتابی قدیمی

بصل به فارسی پیاز است و بری آن بی بوته و درچشمه سارهای کوهها کثیر الوجود و طعم و بو و برگش مانند پیاز و به ترکی کومران نامند و قویتر از بستانی است و مجموع آن در آخر سیم گرم و در اول سیم خشک و گویند در چهارم گرم است و با رطوبت فضلیه و مفتح سده و مقوی شهوتین خصوصا پخته آن با گوشت چرب و رافع مضرات هوای و بائی و طاعون و اختلاف آنها و مدر بول و حیض و منفتت حصاء و مطبوخ مهری آن کثیر الغذا و ملین طبع و پخته آن با چربی جهت تنقیه شش از اخلاط لزجه و پخته آن در سرکه یا پرورده به سرکه جهت یرقان و سپرز و برانگیختن اشتها و تقویت هاضمه و منع غثیان صفراوی و بلغمی و به تنهائی مانع غثیان ادویه کربه و رافع سموم و آب آن جهت رفع ضرر سگ دیوانه گزیده نافع و خصوصا چون یک چار یک به وزن شاه از آن در عرض سه روز خورده شود و به غایت مجرب است و قطور آن جهت دمعه و حکه و جرب چشم و ابتداء آب

و با عسل جهت بیاض و سعوط آن منقی دماغ و بوئیدن آن جهت رفع ضرر هوای وبائی و سده دماغی و چکانیدن آب آن و گذاشتن پخته آن در گوش جهت ثقل سامعه و طننی و پاک کردن چرک و تحلیل ریاح و ضمادش جاذب خون به ظاره جلد و نیکوئی رنگ رخسار و بابارود و عسل و نمک جهت برص و کلف و ثآلیل و قروح شهدیه گویند مجرب است و با موی آدمی جهت زخم سگ دیوانه گزیده و با انجیر جهت گزیدن عقرب و زنبور و ضماد پخته آن جهت نضج اورام بارده بازرده تخم مرغ یا روغن تازه جهت درد و ورم مقعد و حکه و با روغن کوهان شتر جهت شقاق مقعد و بواسیر و زخیر مجرب و حمولت آن جهت گشودن رگهای بواسیر و سیلان فرمودن خون مؤثر و خط کجی ناخن و تشنج نافع و پوست محرق آن با موی سوخته و کافور جهت آکله مجرب است و قیروطی آب آن با پیه مرغ جهت ریش شدن پا از کفش و موزه مفید و مضر مجرورین و اکثار آن مورث قی و نسیان و ریاح غلیظه و مولد کرم معده و خلط غلیظ در جرم معده و موجب تشنگی و مصدع محرورین و مصلحش شستن آن با آب نمک و سرکه خوردن و بعد از آن آب انار و کاسنی تناوب نمودن و رافع بوی آن باقلی و نان سوخته و گردکان مشوی است و تخم آن در آخر دوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و مبهی و ضمادش جهت داء الثعلب و بهق نافع و قدر شربتش یک مثقال است.

سیر

سیر به عوض به وجود آوردن یک پیاز درشت از تعدادی پیازچه های کوچک که همه در یک پوشش نازک جمعند تشکیل یافته است، ساقه جوان سیر عینا مانند پیاز است.

ازدیاد سیر به وسیله همان دانه صورت می گیرد. مصریها برای سیر مقام و ارزش خاصی قائل بودند. چهار هزار و پانصد سال قبل از میلاد فرعون کئوپس از پادشاهان سلسله چهارم مصر قدیم عکس سیر را بر روی یکی از بلندترین اهرام حجاری کرد. نوشته ای در یکی از سنگهای اهرام مصر درباره خواص طبی و درمانی سیر باقی مانده که گویای این خبر است: هر روز صبح حبه ای سیر به کارگران سازنده اهرام داده می شد تا از تجاوز بیماری ها در امان باشند.

افسانه های راجع به سیر : در 1726 چهار دزد که از سیر و سرکه استفاده کرده بودند از طاعون هیولای سال محفوظ ماندند. سیر به محل زنبورها نزدیک شود از آن محل کوچ می کنند. و اگر سیر در دسترس نباشد در بعضی دهات هنگام حمله و جنجال زنبورها برای دور ساختن آنان کلمه سیر را به زبان می آورند. کوه نشینان فارس گویند خوردن سوپ سیر برای چند روز صبح ناشتا سوء هضم را برطرف می کند. برنج کاران که با آب و رطوبت سرو کار دارند برای جلوگیری از ابتلا به رماتیسم رنده شده سیر را به بدن می مالند یا مقداری از آن می خورند. در برخی نقاط دانه سیر را به گردن بچه ها می آویزند کودک آن را می مکدد و از خود آلودگی انگلها مصون می ماند و آنچه دانسته می شود اینکه اگر سیر را در دهان جویده و با بزاق مخلوط کنیم به شدت اشتها تحریک و عمل هضم را آسان می سازد و ترشحات عصیر معدی را به کار می اندازد و دستگاه های تنفسی و گوارشی را ضد عفونی می کند.

اسانس نافذ سیر : اگر سه روز قبل از زایمان سیر خورده شود از دهان نوزاد بوی سیر استشمام می شود و لذا اسانس قوی آن از رحم هم عبور می کند بوی سیر از مشتقات ارگانومتالیکی

ارسنیک بوده که به وسیله اسید ارسنیک و استات دوپتاسیم موجود در سیر ساخته می شود (در آزمایشگاه نیز می توان این عمل را انجام داد و بوی سیر استشمام کرد).

برای برطرف کردن بوی سیر: خوردن سبزیجاتی چون کاهو - نعناع - ریحان در تعقیب خوردن سیر مکیدن کمی ریشه سنبل طیب جویدن و بلعیدن چند دانه قهوه بود داده. چغند سرخ کرده و برگ جعفری . سالادی از نقل بادیان و سیب درختی با روغن زیتون. شستشوی دهان با محلول 30 درصد کلر آمین - ترشی سیر که مدت زیادی مانده است. خوردن کلروفیل (حب سن سن).

فرآورده های خوراکی سیر: پودر سیر که به جای فلفل و خردل مصرف میشود (فلفل و خردل که محرکین خطرناک گوارش اند). سوس سیر که باچند قاشق خلال سیر و قدری زرده تخم مرغ و نمک به هم زده و بعد در روغن زیتون سرخ کرده و چند قطره سرکه به آن می افرایند.

سوپ سیر که با چند حبه سیر پوست کننده و ناچیزی فلفل و نمک با جوش ملایم سیر را پخته و چون سیر نرم شده آن را با آب به شکل پوره در آورده بعد یک تخم مرغ تازه را برای دو نفر شکسته در کمی آب برنند و اندکی پوره و آب مخلوط و تمام را در قابلمه ریخته بقیه پوره را فزوده آهسته حرکت دهند و به اندازه لازم آب نیم گرم افزوده حرارت ملایمی داده کمی فلفل بیافزایند سالاد سیر چند حبه سیر را خلال کرده با مقداری سیب درختی خلال شده و مقداری نقل بادیان مخلوط کرده کمی روغن زیتون افزوده چند قطره آب لیمو تازه اضافه نمایند.

نان سیرمال: به شدت سیری روی قطعه نان قندی بمالند و روی آن کمی سرکه و ناچیزی دارچین یا میخک بریزند و بعد قطعات کوچک نان را با لقمه های غذا میل نمایند.

سیر پلو : مقداری سیر سرخ کرده (روغ نباتی یا روغن حیوانی) با کلم برگ و سبزیجات مناسب فصل روی برنج پخته میریزند.

ترشی سیر: همانند ترشی مو سیر تهیه می شود و اغلب با میوه های دیگر مخلطو کرده ترشی می نمایند. سیر و موسیر برای جلوگیری از فساد ترشی جات مفید است و اگر ترشی دیگری هم کپک زد کافی است آن را صاف کرده و ترشی را با سرکه تازه شسته و مجد به جای خودش که شسته شده ریخته و روی آن مقداری سیر گذاشته و بر آن ها سرکه میریزند ترشی سیر در تصفیه صوت آوازه خوانان رل مهمی دارد.

ترکیب شیمیایی سیر

صد گرم سیر تازه، نود و هشت گرم آب و 2 گرم اکسالات و فسفات و ارسنیتات های پتاسیم و کلسیم و مختصری قند ساده (مونوز) دارد و ازد وازده گرم آن 79 سانتی گرام خاکستر دارد که Ph آن خنثی است و گاهی متمایل به اسید. عناصر متشکله خاکستر: سولفاتها و سولفورهای ارسنیک و کلسیم که از تجزیه مواد آلی حاصل شده اند. ترکیبات اکسیژن دار ارسنیکی موجب زیادی وزن مصرف کننده می شود و چربی های زیرپوستی را زیاد می کند و رنگ بدن را بهبودی می دهد و روی غده ها اثر مفید دارد. در

هر پانصد گرم سیر 200 کالری حرارت 5 گرم پروتئین یک گرم چربی چهل گرم مواد قندی 102 میلی گرم کلسیم 196 میلی گرم فسفر و 1/2 میلی گرم آهن وجود دارد.

مواردی که نباید سیر خورد: زیاده روی در خرودن سیر بینائی را کم می کند، صفرا را زیاد می نماید ، گلبول های قرمز را می سوزاند و معدوم میکند و افراطش ممکن است مردان را عقیم سازد. برای معتادین به افیون و کسانی که یبوست دارند و کودکان شیرخوار مضر است در بزرگان نیز با خوردن شیر ممکن است نفخ شکم و درد معده ایجاد کند از این رو نباید درروز بیش از 20-25 گرم از آن را خورد زیرا ممکن است با داشتن ارسنیک ایجاد مسمومیت نماید.

خواص درمانی سیر

سیر خواص زیادی دارد: ضدعفونی کننده مجاری تنفسی بوده خلط سینه را به سرعت کم می کند، در آستم، برنشیت، سیاه سرفه سل ریه و به خصوص انفلونزا نتایج نیکو دارد. برای آستم 12 روز باید بدین طریق چند حبه را در 250 گرم الکل 90 درجه خیساند و بعد قبل از حمله چند قطره از آن را روی حبه قند ریخته و مکید سیر ذرات متبلور در شرائین جمع شده را که ایجاد تصلب می نماید حل می کند.

سیر اثر تقویت کننده بر روی عضلات قلب داشته جریان خون را منظم می سازد. سیر خون راتصفیه می سازد. سیر روی تصلب شرائین - زیادی فشار خون - رماتیسم - التهاب مفاصل - سیاتیک -

پیری زودرس - اورام اندام و ساقها و واریس و بواسیر اثر معجزه آسا دارد.

انفلوانزا و پیش گیری آن به وسیله سیر: اگر به لوله های کشت استافیلولوکک و استرپتوکک و پنوموکک مقداری آب بیفزائیم نشو و نمای میکرب در محیط غذائی لوله های کشت موقوف می شود و اثر مشابه سولفامیدها و انتی بیوتیک ها مشاده میگردد. آب سیر روی ویروس انفلونزا مؤثر نیست ولی روی عفونت های ثانویاثر کرده لذا خوردنش هنگام بیماری خوب و هنگام شیوع مرض نیز مجاری تنفسی را ضد عفونی کرده دفاع بدن را فقط برای مبارزه با انفلونزا آماده می سازد.

پیش گیری سرسام به وسیله سیر : مننژیت سر برواسپینال نیز به وسیله سیر درمان نمی شود ولی اثرات ضدعفونی کننده مخاط دهان و حلق باعث می شود بیمار اگر بخورد به دیگری سرایت ندهد و اگر سالم بخورد مجاری تنفسی اش بهتر بتواند بامنگوکوک یعنی میکرب عامل بیماری مبارزه کند.

موارد استعمال خارجی سیر: در قدیم زخم ها و جراحات سخت را با سرکه سیر شسته پانسمان می کردند. سیر را اگر به مفاصل دردناک رماتیسمی بمالند دردش ساکت میشود یا تخفیف مییابد. مالیدن مرهم سیر به مفاصل اشخاص ضعیف موجب رضایت آنان است. ضماد سیر و پیاز مخلوط با کوبیده علف گزنه برای گال و کچلی به کار می بردند. جوشانده آن را به جذامی ها می خوراندند و مرهمی از آن بر زخم جذامی می گذاشتند. برای رفع میخچه و زگیل یک حبه سیر پخته و داغ را باید روی آن گذاشت.

و در روز چند مرتبه عوض کرد. نیش زدگان زنبور را پس از خارج ساختن نیش و مالیدن سیر به محل می توان راضی نمود. گل مژه و جوش چشم با مالش یک حبه سیر به زودی خوب میشود. در کری از عوارض رماتیسم گذاشتن پنبه آغشته به سیر در گوش نتیجه رضایت بخشی می دهد.

دانستنیهائی چند از سیر

کسانی که با گوشت (مثلا آب گوشت یا سوپ) حالت استفراغ پیدا می نمایند باافزودن چند سیر ناراحتی اشان برطرف می گردد.

4500 سال قبل از میلاد کئوپس از سلسله چهارم فراعنه عکس سیر را دستور داد روی بلندترین اهرام غزه حجاری کردند تا زمانی که عبریها در مصر بودند ابتدا از سیر وحشت داشتند ولی بعد به آن عادت کردند و از آن خوششان می آمد و مالکین به رعایان خود سیر و سرکه می دادند. یونانیها زیاد سیر می خوردند و آن را نیرو بخش می دانستند و به همین سبب موقع جنگ به نظامیان خود می خوراندند. رومی ها نیز اول از یونانی ها تقلید می کردند ولی بعدها از سیر نفرت یافتند تا آنجا که شاعر معروف «هوراس» پیشنهاد کرد سیر را فقط به قاتلین بدهند.

از هفت هزار سال پیش تاکنون سیر شناخته شده که مورد مصرف کارگران مصری بوده است.

در آسیا لوحه ای از گل رس پیدا شده که بر آن چنین نوشته اند: گاو ماده را سه روز هیچ ندهید و بعد یک قسمت سیر و دوبرابرش علف بدهید شیر چنین گاوی برای دفع کرم دوای کاملی است.

بر یکی از اهرام مصر خواص طبی و درمانی سیر حک شده و دستور می داد هر روز یک حبه سیر به کارگران داده شود تا در برابر بیماریها مصونت یابند.

در قدیم سیر را برای خیلی بیماریها مانند جذام - آبله - سرماخوردگی - کرم روده و ... به کار می بردند و امروز نیز خاصیت ضد کرمی آن را پذیرفته اما سیر خالص ناراحتی معده ممکن است تولید بنماید لذا بهتر است یک دانه سیر را با صد گرم آب بجوشانند و تنقیه نمایند ولی هرگز بیشتر از یک دانه انتخاب نشود که ورم روده پیش می آید.

اخیرا اثر سیر را بر قند خون دانسته که میزان آن را کاهش می دهد.

یکی از پزشکان شوروی ادعا کرده بیماری سل با عصاره سیر درمان می شود.

آلیل موجود در سیر که ماده فرار و شامل گوگرد و سیلیس و ید می باشد بدن را از بسیاری بیماریها محفوظ داشته و شخص را تا سن پیری جوان نگه میدارد و اگر خوب جویده شود بزاق را تحریک نموده و اشتهاء آور بوده هضم غذا را سهل می سازد. خوردن سالاد سیر قبل از کارهای سخت سبب می شود بدن خسته نشود.

سیردادن به بیماران پوستی و شیرخواران ممنوع است. سیر را اگر خشک و پودر نمایند می توان به جای فلفل به کار برد.

برای جلوگیری از بوی گوگرد موجود در سیر که از راه تنفس خارج می شود می توان 2 تا 3 دانه قهوه بود داده جویده و بعد فرو داد همین طور خوردن سیب، رازیانه ، جعفری، باقلای خام

چغندر قرمزی که در اجاق پخته شده مصرف نمود همین طور می توان دهان را با کلورامن (30 سانتی گرم) شستشو داد.

یک یا دو پیاز سیر را با جعفری خوب بکوبید و چند قطره روغن زیتون بیفزائید و روز موقع صبحانه آن را با نان و شیرینی بخروید (اگر قابل تحمل نباشد 1-4 عدد سیر در نیم لیوان آب گرم انداخته تا شب و صبح ناشتا پس از گذارندن از صافی خورده شود هفته اول شب یک عدد و هر هفته یک عدد بیفزائید تا به 4 عدد برسد).

25 گرم سیر در یک لیوان شیر یا آب 20 دقیقه بجوشد روزی دو مرتبه بخورند یا اینکه سیری را کوبیده با دو برابر خاکه قند مخلوط نموده به اندازه یک قاشق سوپ خوری بخورند برای دفع کرمها خوب است و اگر سیر را پوست کنده و 20 دقیقه بجوشانند و هر روز صبح ناشتا بخورند تاکرمهای کدو دفع شود عمل نیکوئی است.

از نکات تاریخی اینکه اولین اعتصاب نشسته در سال 3758 قبل از میلاد مسیح روی داد: در مصر هنگام ساختن هرم بزرگ کئوپس کارگران به عنوان اعتراض که چرا جیره روزانه سیر آنان نرسیده دست از کار کشیدند.

بعضی ها دچار عطسه های پی در پی می شوند که با هیچ داروئی بهبود نمی یابند جز با سیر.

سیرانطی اسپاسمودیک و خلط آور و مدر می باشد. بعضی فشار خون مقاوم یا آستمی ها با خوردن سیر بهبود یافته اند.

F.G.Piotrowsky در دانشگاه ژنو در اول ژویه 1948 در Praxis مقاله ای نوشته اظهار می دارد سیر عروق خونی را باز و سرگیجه و دردهای قفسه صدری و سر درد را بر طرف می سازد.

DR. Emilweiss در شیکا گو اظهار داشته در دسرهائی که با اسهال بوده با مصرف سیر بهبودی یافته و با خوردن سیر باکتریهای مفید روده زیاد و مضرش کاهش می یابد.

طبق بررسی Dr.J.Klosa سولفیدها و بیسولفیدهای روغن سیر می توانند ویروسهای مولد بیماری ها متعدد و ازجمله سرما خوردگی ها را غیر فعال نمایند. (بین دندان های آسیا و گونه دو حبه سیر نگه داشتن اثر مجربی برزکام دارد) مارس 1950 در Medical Monthly به قلم دکتر کلوزا شرح داده شده بود که رواغن سیر مخلوط با آب، گریپ، گلوی متورم و آب بینی بیماران را شفا داده عوارض تب، تورم غدد لنفاوی که اغلب با گریپ همراه می باشد به وجود نیامد و شورش و آبریزش بینی 13-20 دقیقه پس از چکانده روغن سیر در بینی برطرف گردید.

دکتر Krishtne Nolfi در کتابش به نام : تجربیاتم با غذاهای طبیعی (که امیدوارم دانش پژوهشی آنها به دست آورده ترجمه نماید) می نویسد: چنانچه شخصی هنام شروع سرماخوردگی قطعه ای از سیر را در دو طرف دهانش بین دندان و گونه قرار دهد در مدت چند ساعت یا حداکثر یک روز عارضه سرما خوردگی برطرف می گردد.

ورم لوزتین - سینوسها - حلق - برونش و عفونت های تنفسی

احتمال دارد باسیر بهبود یابد.

در لقی دندانها، برطرف کردن رسوب روی دندان - فلج - سل - عفونت گوش - جوشهای صورت - زخمهای باز - تیفوس و وبا ، سیر مورد استفاده دارد.

29 نوامبر 1957 در مجله Science محققین دانشگاه ، Reserue Wetern نوشتند که در موشهائی که به آنها سلولهای سرطانی تزریق شده بود و بعد به آنان Allcin سیر دادند غدد سرطانی به وجودنیامد در صورتی که الاسین سلولهای سرطانی باعث مرگشان گردید و در انسان سیر باعث جلوگیری از به وجود آمدن سرطان لب شده و زخمهای قبل از سرطان و لکه های سفید و سختی لبها در 2/93 درصد از 194 بیماران تسکین داده شده و با یک دفعه بستن سیر با گاز روی لبها به مدت 8-12 ساعت 5/80 درصد یعنی 166 نفر از بیمرااان را مداوا نموده است.

سیر مدر و محرک قوه باه است. یک قطعه سیر را پوست کنده با مساوی آن وازلین در شیشه دهان گشادی مختصر گرم کند و بعد به پشت و سینه بیمار بمالند فوری دردهایش برطرف خواهدشد.

اگر صبح ناشتا سوپ سیر خورده شود سوء هضم برطرف خواهد گردید.

همان چیزی که در اخبار به آن اشاره شد یعنی توانائی بر راه رفتن زیاد با خوردن پیاز هم اکنون در باره سیر گفته می شود.

سیر برای اطفال و مبتلایان به امراض جلدی بد است.

سیر در معالجه تمام بیماریهائی که بدی یا فساد جریان خون را دارد (تصلب شرائین - فشار خون - رماتیسم - التهاب مفاصل -

سیاتیک - پیری زودرس - انواع ورمهای ساق - واریس - بواسیر و ...) سودمند است.

یک هفته سرشب یک حبه سیر رنده کرده نیم فنجان آب گرم ریخته هر صبح ناشتا صاف کرده بنوشید و هفت روز بعد دو حبه و هفت روز سوم سه حبه و هفت روز چهارم چهار حبه را به طریق مذکور خیسانده صبح آن را میل نمایید (برای بچه ها هر یک ماه یک حبه) کرمهای امعاء را خواهد کشت و خاصیت کرم کشی معده آن چنان است که شرکت معروفی قرص هائی از مواد موثر سیر ساخته که هر قرصش حاوی یک گرم سیر تازه است و خود مؤثر در اسهالهای حاد و مزمن و اسهالهای مسلولین و عفونت و التهاب و مسمومیت روده ها و سوء هاضمه - نفخ - امتلاء - ضعف گوارش - اکسور - تصلب شرائین - فشار خون بالا و عوارض آن - اتساع برونشها مؤثر دانسته و حتی گوید در روده مانع تولید سموم (فنل - کرزول - اندیکان اکسی اسیدهای اروماتیک) می شوند و تقریبا کلیه خواص سیر را آورده ام که در اینجا به برخی از آنها اشاره شده است.

اگر کرم کدو بود خوردن یکسیر بزرگ رنده شده ای که 20 دقیقه در شیر جوشانده باشند صبح ناشتا نافع است به شرط آن که با دفع کامل کرم این کار را هر صبح ادامه داده و تا ظهر غذای دیگری خورده نشود.

سیر رنده کرده با دو برابرش روغن کامفره برای رفع خستگی به ستون فقرات می مالند - در درمان گال وکچلی و برای پاشویه حصبه ایها مورد استعمال دارد.

برای رفع میخچه و زگیل یک قطعه سیر پخته داغ را روی محل گذاشته چندمرتبه در یک روز آن را تکرار می نمایند.

گل مژه یا جوش پلک چشم را با حبه سیر که دو قسمت شده

مالش دهند بهبود می یابد.

کره ای که نمک زده شده با سیر رنده کرده مخلوط نموده در دندانی که به علت کرم خوردگی درد دارد فرو برید ساکت می شود. میوه را اگر در ظرفی بگذارند که یک جدارش از سیر پوست کنده فرش شده باشد سالم می ماند.

شپشه به گونی های برنج و گندمی یا ... که حبه های سیر در آن است حمله نمی کند.

سیر را به جائی بمالید و مانند سریش زمان خشک شدنش از آن استفاده نمائید.

50 گرم اسید اکسالیک را در 25 گرم اسانس تربانیتن حل کرده سه حبه سیر رنده شده مدت هشت روز در محلول تهیه شده بخیسانید و آن را در شیشه در بسته ای محفوظ داشته گاه گاهی آن را تکان دهید. محلول مذکور را چنانچه روی بلور یا شیشه ای ریخته با مته فشار دهید سوراخ می گردد (بهتر است در فرو رفتگی مرتب محلول ریخته شود) (از سبزیها و میوه های شفا بخش لئوس کارلیه).

در بلغارستان و یوگسلاوی که سیر زیاد میخوردن صدساله فراوان دارند.

از عجائی سیر اینکه فشار خون بالا را پائین می اورد و فشار خون پائین را معتدل می سازد.

سیر لثه ها را محکم می سازد - جرم میناهای دندان را پاک می نماید.

چه بسا کسانی که در اثر پرخوری چاق شده و بعد به هیچ

طریقی نتوانسته اند خود را لاغر سازند و با خوردن روزانه یک عدد سیر به حدی طبیعی و اعتدال برگشته اند.

بسیاری ازخالهای روی بدن را گر سیر به آنها بمالند بر طرف می گردد.

در کشورهای اسلامی که سیر تازه با خشک زیاد می خوردنداختلالات گوارشی و کلیت کمتر دیده میشود.

سیر رنگ رخسار را باز و اشتهاء آور است.

ماده میکرب کش سیر را اکرولئین نامیده اند که قبلا از آن بحث شده است.

سیر در اخبار

از جمله مثل هائی که باقیمانده قدیم است : باد باران آور بازیچه جنگ. و اغلب نیز پیشاپیش باران بادی می وزید که نتیجه همان مرطوب شدن محیط و تغییر وزن مخصوص هوا و رانده شدن هوای مجاور به اطراف میب اشد و بازیچه ها یعنی بازیها بدون اساس و مربی نیز اغلب به دعوا کشیده می شود.

باد باران آور تا حدودی در پزشکی هم مصداق دارد و مبتلایان به استسقا قبل از اینکه شکمشان آب بیاورد مدتها به پزشک مراجعه می کنند که باد زیادی در روده های آنان در حرکت و جابجا شدن می باشد و اگر کسی با سیر از این باد جلوگیری به عمل آورد لازم نیست برای رفع استسقای بعدی پیاز بخورد و حضرت رضا دراین باره دستوری فرمود : (من ارادان لایصیبه ریح فی بدنه فلیا کل الثوم کل سبعه ایام) و خوردن سیر را برای کسی که

می خواهد باد در بدنش پیدا نشود هر روز هفته لازم دانسته است. البت متوجه شدید که حضرت یک دفعه خوردن را کافی دانسته همانگونه که در طب جدید نیز در این باره توجه خاص می باشد.

موضوع جالب توجه خوانندگان به خواص سیر است که در بسیاری از موارد به کار می آید و درمان یا مرهم محسوب می گردد و نبی گرامی نیز به خاصیت های سیر تحت عنوان سیر برای هفتاد مرض شفاست اشاره فرموده اند (کلوالثوم و تداووا به فان فیه شفاء من سبعین داء).

آنچه در اخبار زیاد در باره سیر به چشم می خورد ذکراین مطلب است کسی که سیر یا پیاز و مخصوصا سیرخورده داخل مسجد نشود و از آنجا که در صد اسلام مسجد همه چیز مسلمین به حساب بوده و هرگونه اجتماع آنان در مسجد تشکیل می یافته در حقیقت نبی گرامی نهی فرموده اند از اینکه کسی سیر یا پیاز خوردهب اشد و به مسجد یا اجتماع وارد شود ولی آن را حرام نکرده اند.

سیر از زکریای رازی

ثوم (سیر): بدن را به مقدار زیاد گرم می کند، در بدن زیاد نمی ماند و حرارت آن شبیه به گرمی تب نیست بلکه یک حرارت مطبوع شبیه حرارت غریزی است و این بزرگترین مزیت اوست بادها را در بدن پراکنده می سازد و از هر غذائی بیشتر این خاصیت را داراست به طوری که جلوی قولنج را می گیرد و اگر به خوردن آن ادامه دهند عطش را برطرف می کند - دردهای پشت و همچنین دردهای کهنه و مزمن، ورک، را برطرف می کند و مانند پیاز سبب

صعود بخار به طرف سر نمی گردد و چون او به چشم ضرر نمی رساند رنگ بدن را قرمز می سازد و خون را رقیق و خوراکهای غلیظ مانند کشکیه و مضیره را تلطیف میکند و با خوردن سیر با آنها نیازی به اصطلاح ندارد.

همین برای مزاجهای بلغمی و سردنیازی به خوردن مواد مصلح پیدا نمی شود اما اشخاصی که مزاجشان گرم است باید از خوردن آن خودداری کنند مخصوصا در فصول گرم چنانچه میل به خوردن آن داشتند و برای نفخ شدیدی که احیانا عارض مزاج ایشان گردیده ناچار از خوردن آن شدند باید آن را با سرکه میل نمایند و یا با قریص وماست و امثال آن مصروف کنند و روی آن قدری سکنجبین بنوشند یا انار ترش بمکند و از آب بسیار خنکبنوشند.

کسانی که برای معالجه نفخ ناچارند سیر بخورند نباید در مدت یک شبانه روز از آنچه برای اصلاح آن شرح دادیم میل نمایند تا فرصتی باشد که سیر اثر خود را بخشیده و بادها دفع گردد بعدها چنانچه برای خاموش ساختن حرارت آن لازم باشد آن را جبران نمایند آن هم به تدریج نه یک مرتبه و نه به مقدار زیاد.

بیشتر اشخاصی که به این علت سیر می خورندبه تندی و تیزی سیر پس از خوردن نمی اندیشند و بسا آن که وقتی نفخ بدن آنها برطرف شد دیگر گرمی سیر هم برایشان محسوس نیست. بعضی ها ممکن است اندک گرمی از آن حس کنند چه این اشخاص همیشه به یک حال باقی نمی مانند و شاید اعراضی که باعث سرد شدن مزاج آنها شده در این فاصله زمانی برای ایشان عارض گردیده باشد و به همین جهت دچار نفخ شدید شده و سردی مزاج آنها را به حالت اول برگردانده باست پیش از آن که نفخ برطرف گردد.

ثوم به فارسی سیر گویند وب ری و بوستانی دارد که بوستانی آن دوقسم می باشد یکی بسیار دندانه و یکی منحصر به یک دندانه و به قدر پیاز کوچکی و آن کمتراست و جبلی آن را به فارسی موسیر نامد و برگش عریض تر از برگ نرگس و گلش بنفش و بیخش یک عدد و بی دانه و بزرگ مقدار و در بویمانند بوستانی و بهتر از همه بستانی مشهور پردندانها ست در آخر سیم گرم و خشک و با رطوبت فضیله و محلل و مدر بول و حیض وعرق و مفتح و جالی و حاد و مخفف رطوبت معده و مفاصل و رحارت آن شبیه به حرارت غریزی و ملطف و رقیق کننده خون و با قوه تریاقیه و خوردن آن با مراعات زمان و مزاج و حد اعتدال حافظ صحت و رافع مضرت آبهای مختلف و هوای وبائی و تعفن آن است و جهت گزیدن هوام و سگ و بوا و تصفیه صورت و حلق و قطع اخلاف غلیظه و فولنج و ریحی و نسیان و ربو و سپرز و ریاح تهی گاه و در مرطوبین محرک باه و مولد منی و در محرورین مخفف آن و معطش و جهت تبهای کهنه و قرح شش و درد معده و مفاصل و دفع کرم شکم و زلوی در حلق مانده و رفع تشنگی که از بلغم و از سده ماساریقا باشد و تقطیر بول و نیکوئی رخسار و تلطیف غذاهای غلیظه و جهت ضیق النفس و فالج و رعشه و تحلیل اورام و حصاه گرده و با شراب جهت سم افعی و دوام آن باعث سقوط موی سفید و روئیدن موی سیاه و با انجیز و سداب و با مغز گردگان قوی تر از فاد زهر و مطبوخ آن با زیره و برگ صنوبر جهت تقویت

دندان و با شیر گوسفند و بعد از آن با روغن تازه و بعد از آن با عسل سرشته باشند در تحریک باه بی عدیل و اکثار آن و عدم مراعات مزاج و سن و فصل، محرق خون و مضر بواسیر و زنان حالمه و شیرده و صاحبان زحیر و خنازیر و مولد صفرای بسیار تند و مضعف باصره و مهیج امراض نائبه و مبخر و مضر شش و مصلح آن پختن آن است در آب باقلیلی نمک و اضافه نمدن روغن بادام و روغن کره و استعمال گشنیز و سکنجبین و آب انار ترش شیرین و امثال آن و نشستن در طبیخ برگ و ساق آن جهت احتباس حیض و اخراج مشیمه و طای آن با عسل جهت بثور لینه و قوبا و قروح رطبه سرد و مخاله آن برای بهق و جرب متقرح و با برگ انجیر سیاه و زیره جهت گزیدن ابن عرس و با جند و روغن زیتون جهت جذب سم عقرب و با سرکه جهت تحلیل رطوبت غلیظه و ورم اعضاء و ضماد پخته آن باشیر جهت گشودن دمل و تضمید محرق آن با عسل جهت ازاله رنگ خون منجمد در تحت پلک چشم و با روغن بان جهت داء الثعلب و روغنی که در آن شیر مکرر جوشانده باشند جهت جمود خون در اطراف بدن و شقاق که از برودت باشد و جهت مفاصل و قولنج بلغمی و غرغره با سرکه ترش سیر جهت اخراج زلوئی که در حلق مانده باشد و جهت ذبحه مفید و مضمضه طبیخ آن با کندر جهت درد دندان بارده مفید و بدلش پیاز عنصل و سیر صحرائ و طلای آن با نوشا در جهت برص و بهق و بازفت جهت داحس و خشونت ناحن و کجی آن و طبیخ آن کشنده قمل است.

یک مطلب بسیار جالب از قرآن

تمام مطالب قران جالب است بلکه چون آیات الهی است من و امثال من و بالاتر ها هم کلمه جالب را در این باره آوردن بیجاست و مقصود جلب نظریه مطلب است نه آیات.

قرآن را دو گونه آیات است محکمات و متشابهات و هر مفسری به نوعی از آن ها وجه تمایزی آورده است که نویسنده یکی از آنها را پسندیده تر دانسته و بدون توجه به آنچه دیگران ذکر کرده اند به بحث و بسط جالبی پرداخته است (بلکه اقتراحی) که ثابت می کند قرآن دولت پایداری است که خود در خودش انقلاب می کند و برای هر روزگاری سازگار و موافق و مناسب در می آورد و بحث آن را در اول جلد بعد خواهم آورد.

ردیف شده از قرآن

آیه 61 سوره بقره (یخرج لنا مما تنبت الارض من بقلها و قثائها و فومها و عدسها و بصلها) را که نگاه میکنیم شاید این سئوال پیش آید که چرا قرآن به ترتیب بقل - قثاء - فوم - عدس بصل را آورده و برای پاسخ لازم است هر پنج کله مذکور را معنی و سپس بحث کرد قبلا باید دانستکه نامهای پنج گانه مذکور فقط یک مرتبه در قرآن ذکر شده است بقل : نه تنها بقل و بقله یعنی سبزه ای که از تخم روید بلکه متجاوز از ده گیاه که قابل خوردن می باشد همیشه کلمه بقل را همراه

دارد : بقله الانصار - بقله الخطاطیف - بقله ... که به معنی (کلم - زردچوبی - کاسنی - خرفه - شاه تره - لبلاب - قطف - سفید مرزه - تره خراسانی و ...) می باشد.

قثاء که به فتحه و ضمه اول خوانده می شود شامل انواع خیار سبز و به خصوص خیار پنبر (خیار شینگ) می باشد

فوم : در عربی به معنی سیر، ثوم گفته می شود و فوم علاوه بر این که معنی سیر میدهد شامل کلیه دانه هائی می شود که از آنها نان تهیه می شود از گندم و نخود و ...

عدس و بصل همان عدس و پیاز است.

در اینجا به تماس گیاه با آفتاب اهمیت داده شده ابتدا قلمرو وسیع گیاهان و سپس میوه دار شدن و بعد هسته آوردن و بالاخره غده های زیرزمینی آنها را متذکر است و گویا به مراحل زراعتی اشاره می فرماید: سبزی - میوه دادن - بذر شدن - زیر خاک رفتن - به علاوه اتصال بین دوتای آنها همیشه محفوظ مانده در قلمرو بقل چیزی که نزدیک بقثاء باشد دیده می شود و در قثاء میوه ای که به قوم نزدیک گردد الی آخر ... و اهمیت جالبی را که قرآن به ترتیب مذکور داده هر کدام نافع تر ازدیگری برای بشر بلکه ضروری تر بوده معرفی فرموده است چنانچه قطعی است که سبزیها از میوه جات و میوه ها از دانه ها و دانه ها از غده های گیاهی در غذا بلکه در حیات بشری به ترتیب ضروری تر به نظر می رسند و در تعریف اهمیت سبزی همین بس که مواد معدنی را فقط گیاهان می توانند به مواد آلی تبدیل و به حیوان برسانند.

خبز نان

اشاره

گندم

گیاهان زراعتی که از تیره گرامینه بوده و ازدانه اشان آرد درست کرده به مصرف خوراک می رسانند و یا دانه های آنها را پس از طبح مصرف مینمایند غلات نامند. (استثناء فقط گندم سیاه از تیره پولی گونه است).

تاریخچه : از بسیار قدیم گندم مورد استفاده بوده و در کاوش های اهرام مصر گندمی بدست آمده که چند برابر گندم معمولی وزن و حجم داشت که چون کشت شد گندم بسیار مرغوبی از آن بدست آمد.

گندم از تیره گرامینه Graminees و از نوع تیریتیکوم Triticum میباشد. دارای ریشه افشان است. ساقه ساده و در نقاط مختلف گره هائی دراد. برگها در روی ساقه یک در میان قرار دارد. ساقه در بعضی انواع توپرودر برخی دیگر توخالی است. در محل اتصال برگ به غلاف خود یعنی محاذات گره دو زایده کوچک وجود دارد که در شناسائی و تمیز گندم از جو ویولاف نشانی است. در گندم استیپول کوتاه تر از جو و با کرک می باشد (یولاف استیپول ندارد) سنبل گندم مرکب از یک محور اصلی است با زوایای منفرجه چندی و گره هائی بسیار به هم نزدیک که در حقیقت

دنباله ساقه میباشد . هر گره چندین گل دارد که مجموعا خوشه فرعی را تشکیل می دهد و گلهای آخری سنبلهای فرعی قابل تناسل نیستند.

هر گل یک تخمدان، سه پرچم دارد و اگر حرارت حدود 22 باشد توالد و تناسل داخل گل انجام می شود.

گندم در اغلب نقاط جهان می روید (در ارتفاعات، دشت) و به همین جهت انواع زیادی دارد.

گندم از مقع کشت تا برداشت به طور متوسط به 2300 درجه حرارت نیازمند است (از کشت تا جوانه زدن 150 - از جوانه زدن تا پنجه انداختن 500 درجه - تاگل کردن 850 درجه - تارسیدن 820 درجه) و لذا هر چه حرارت زیادترباشد گندم زودتر می رسد.

هرچه نور بیشتر باشد نمو گندم زیادتر است.

اگر سردی از 16 - کمتر باشد سرمازدگی تولید می شود ولی در زیر برف کاملا محفوظ میماند.

برای ساختن یک گرم ماده خشک بوته گندم به طور متوسط در زمین بدون کود 250 گرم و در زمین با کود 200 گرم آب تبخیر می کند و لذا زمین کم آب تقویت لازمتر دارد (برای تشکیل 2400 کیلوگندم پائیزه 1525 متر مکعب و برای 2000 کیلوگرم گندم بهاره 1720 متر مکعب آب لازم است).

در هر زمینی که سالم باشد کشت گندم میسر است ولی اراضی شنی رسی - رس آهکی - رس هوموسی و شن هوموسی مناسب تر است عمق زمین برای گندم اثری نداشته و به شخم های عمیق تر از 20 سانتی برای گندم نیازی نیست.

درشتی و ریزی دانه گندم باری انتخبا بذر تغییری به وجود نمی آورد فقط باید بذر را از دانه و تخم علف های هرزه پاک شودزیرا دانه خوشه های فرعی که به محور اصلی نزدیک ترند بزرگتر و دورتر کوچکترند و اگر نژاد اصیل باشد دانه کوجک و بزرگ در محصول تاثیری ندارند.

موقع کشت گندم : گندمبهاره که احتیاج به زمستان ندارد این گندمها در برابر سرما مقاوم نیستند. گندم پائیزه باید حتما در پائیز کشت شود تا زمستان را درک کند و اگر در بهار کاشته شود به ساقه نرفته گندم نمی دهد. گندمی که هم بهاره است و هم پائیزه در اراضی کم قوت باید بذر بیشتر پاشید زیرا بوته ها کوچک و کمتر خواهد بود و بذر پاشی با ماشین که یکنواخت صورت می گیرد بهتر است. در هر متر مربع برای گندمهای تریتیکوم ولگاره T.Volgare400-350 خوشه و برای گندمهای تریتیکوم دو روم 350-300 خوشه پس باید بذر را طوری تنظیم کرد که در هر متر مربع 400-350 خوشه و به طور منظم در تمام مزرعه وجود داشته باشد و چون هر خوشه به طور متوسط 40-50 دانه دارد که صد عددش به طور متوسط 3-5 گرم است پس هر متر مربع 400-700 گرم گندم می دهد و در هر هکتار 10-15 خروار.

تشریخ دانه گندم

اپی کارب گندم از یک طبقه سلول درست شده که در قسمت فوقانی آنها دیاستازهائی وجود دارد که در آرد گندم هم وجود دارد.

مزوکارپ که شبیه سلولهای اپی کارپ است ولی منظم نمی باشد.

اندو کارپ که از سلولهای عمودی تشکیل شده است.

اپیدرم یا منطقه قهوه رنگ که از طبقه خارجی تشکیل شده است.

طبقه هیالین: سلولهای ظریف و نازک است که به وسیله سلولهای اپیدرم احاطه شده است.

طبقه پروتئیک یا گلوتن که از یک یا چند سلول مکعبی درست گردیده است.

آلبومین که از سلولهای بزرگ چند سطحی تشکیل شده و در این سلولها نشاسته جای دارد و وضع کاملا متغیری دارد.

جوانه که زیر طبقه آلبومین است.

بال که همان پوسته میوه گندم است.

بعضی دانه گندم را به پوست و مغز ونطفه تقسیم کرده اند که پوست از دو ورقه سلولزی که داخلشان را طبقه ای سلول محتوی مقدار زیادی مواد بیاض البیضی و دیاستاز و چربی پوشانده و همه جزو سبوس گندم محسوبند.

مغز گندم که قسمت سطحی آن یعنی زیر پوست 15-25 درصد دانه را تشکیل و دارای مقدار زیادی مواد سفیده ای است و زیر آن قسمت مرکزی مغز گندم که 42-58 درصد وزن دانه بوده و پر از نشاسته (تقریبا نصف دانه) میباشد که از آن نان سفید نرمی

بدست می آید.

نطفه که قسمت تحتانی دانه بین دو حبه قرار و محتوی مقدار زیادی دیاستاز می باشد.

آرد درجه دو آلبومین و مواد معدنی و دیاستاز بیشتری داشته و رنگی تند و هضمی سخت ولی خیلی مغذی است.

آفات و بیماریهای گندم

ورس : که دو جور است یا ساقه کوتاه است و خطرناک نیست و یا بلند شدن ساقه برطرف میشود و بهتر است گوسفندها تا کوتاه است از آنها چرا کنند. ورس در زمانی که ساقه بلند شد بد است و ایجاد ورس به علت انبوده بودن گیاه که نمی تواند از نور و روشنائی استفاده کند به وجود آمده و ورس خوابیدن گندمها روی یکدیگر است.

سرمازدگی : دو نوع است غیر مستقیم و مستقیم : غیر مستقیم زمانی است که یخبندان زمین سبب بالا آمدن بوته از زمین شده می خشکد و بریا پیشگیری باید قبل از نمو بهاره یعنی قبل از تبخیر سریع گله از زمین عبور داد تا دانه ها به آغوش زمین برگردد.

مستقیم آن است که شب سرد سبب میشود شیره گیاه در لوله ها یخ زده عروق گیاه را پاره کرده گیاه را سیاه و بعد خشک کند.

بادزدگی: ممکن است آب کافی گیاه قبل ا زموعد از بین برود و در نتیجه نتواند مواد مغذی از ریشه و ساقه و برگها که به وسیله رطوبت باید در دانه جمع شود به دانه برساند.

ریزش دانه: در بعضی نژادها محورهای اتصالی دانه یا قسمت های دیگر گیاه عوض شده سبب ریزش دانه میشود.

زنگ گندم : بهار روی ساقه و برگ و حتی خوشه به شکل لکه های قرمز که بعد سیاه میشود ظاهر می گردد و بر دو نوعند زنگ زرد و سیاه.

سیاهک : دو نوع مستور و عیان دارد. نوع مستور به وسیله اسپرهای قارچ است که در داخل دانه گندم به وجود می آید و نشاسته آن گرد سیاه رنگی می شود. دراین مزارع بوی ماهی گندیده به مشام می رسد و برای از بین بردن آن کافی است بذر را 5-6 دقیقه در محلول سولفات یا کربنات مس گذاشت. نوع عیان تمام اعضاء گیاه به جز محور اصلی مورد حمله قارچ آن چنان قرار می گیرد که گویا گیاه را در مرکب فرو برده باشند. (هر دو نوع بیماری از سال به سال قابل انتقال است). بذرهای علف هرزه: ممکن است ملخوط با بذر گندم کشت شده رشد کنند و اغلب عبارتند از: سیاه دانه (در بعضی نقاط که مخلوط با گندم خورده شده مرض جذام شیوع داشته) - چچم (که مانند گندم و شفاف تر از آن است و زودتر ساقه بلند می کند و دانه اش بسیار تلخ است و اگر با گندم خورده شود سر گیجه و استفراغ و مسمومیت می دهد) حیواناتی که به گندم حمله می نمایند: شارانس دوبله که حشره کوچکی است به درازی 4 میلیمتر قهوه ای رنگ که محصول را پوک و بد بو می سازد.

کلئوپتر Coleoptaire : خطرناک ترین آفت گندم است در خوشه تخم گذاشته داخل گندم شده نشاسته اش را خورده تغییر

شکل داده به شکل حشره کامل خارج می شود.

کرم سفید: 3-4 دانه گندم را به هم چسبانیده و از به هم چسبیده تغذیه می کند.

سن : تخم آن ابتدا زرد و بعد سیاه رنگ است بر روی برگ گندم جایگزین می شود سپس حشره کوچک سیاه که دست و پا دارد تولید میش ود و پس از رشد به صورت کامل در می آید و تمام این اعمال سیزده روز طول می کشد. موقع حمله به گندم در گره های گندم منزل میگیرند و از مواد غذائی که باید به گندم برسد جلوگیری کرده وزن دانه را کم می کند.

تین Teingne : پروانه بال قرمز خاکستری است که خمیری ابریشم شکل و نازک و سفید از آن خارج میشود.

زمان بردشات محصول : وقتی دانه ها زیر دست له نشود و از شیری به مومی مبدل گشته و با ناخن به سهولت نصف شوند زمان برداشت می باشد.

انواع مختلف گندم

انواع تریتیکوم که میوه شان تحت نام گندم به مصرف می رسد بسیار بوده حتی در ردیف تریتیکوم ساتیکوم بالغ بر دو هزارنژاد در نقاط مختلف زمین یافت می شود.

دسته ای از گندم در جنوب غربی آسیا - دسته ا دیگر در جنوب غربی مصر - دسته ای در آسیای صغیر می روید که هر کدام از آنها انواع معروفی دارندو از بحث ما خارج است برخی نیز تقسیم بندی گندم را بر حسب قرار گرفتن محور اصلی خوشه و دانه نسبت به یکدیگر به عمل آورده اند.

ارزش غذائی گندم

درصد قسمت گندم مقادیر زیر یافت می شود : آب 65/13 آمیدون و دکسترین 17/66 - مواد ازته 85/12 - مواد چرب 75/1 - مواد قندی 45/1 - مواد معدنی 80/1 - سلولز 33/2.

خاکستر گندم در صد قسمت دارای مقادیر زیر می باشد پتاس 81/25 - سود 5/1 - آهک 18/12 - منیزی و اکسید دو فر 15/0 - اسید سوفلوریک 04/0 - انیدرفسفریک 38/57 - سیلیس 33/0 و کلر به مقدار خیلی کم.

مس به اندازه قابل ملاحظه درصدف - اسفناج - هویچ نخود وغلات دیده می شود.(1)

آرد خوب 8/10-8/11 گرم درصد گلوتن خشک دارد اسیدیته متوسط آرد 05/0-015/0 می باشد.

در جوانه گندم دیاستاز (امیلاز) عامل قند کننده نشاسته به ثبوت رسیده است.

نشاسته مخلوطی است از گلوسیدها و مواد غیر آلی (فسفات دوشو و سیلیس که در قسمت غشاء دانه وجود دارد و ...) به طور متوسط 30 درصد نشاسته خاکستر است که در آن اسیدفسفریک و آهک و 24 درصد ازت وجود دارد.

ترکیب خاکستر نشاسته در زیر مشخص می گردد.

1- 181 شیمی حیاتی پزشکی.

ص: 228

مجموع***MnO***OMgO***CaO2O***K2Na
خاکستر***H4***SO5O2P

بسیارکم ***0/010-0095/***0/009-0/015***0/0700-
0/009***008/0-007/0***338/0-331/0***052/0-
0/041***168/0-179/0

در ایران به طور خانگی هم نشاسته بدست می آورند: گندم را در خمره ریخته آنقدر آب بر آن می ریزند تا روی گندمها را بپوشاند 20-25 روز صبح آب را عوض کرده آب تازه می ریزند، گندمها را در هاونها کوبیده از الکها در کرده مخلوط را در ظرفها ریخته پارچه چلوار سفید رویش انداخته خاکستر بر پارچه میریزند و چند مرتبه خاکستر و پارچه را عوض می کنند تا خوب آب مخلوط برچیده شود بعد نشاسته را قطعه قطعه در آفتاب خشک می نمایند.

موارد استعمال نشاسته: مصرف داروئی - حمام

نشاسته - تنقیه نشاسته (15 گرم در نیم لیتر) - در عفونت ها و خارش های پوستی (گاهی در درمان اگزمافوق العاده مفید است به خصوص اگر با ترکیبات گوگردی مخلوط شود).

گلوتن : مواد ازته گندماست و از سه ماده تشکیل شده گلی باندین - گلوتی نین - کن گلوتین . که به ترتیب 60-80 35-18، 20-15 درصد گلوتن را تشکیل می دهند.

هر وقت گلوتن گندم زیاد شود نشاسته آن کم می گردد.

دانستنی هائی چند از گندم و آرد و نان

رژیم های غذائی که معمولا شامل گندم می باشند با افزودن لیزین و آنها که از ذرت ساخته می شوند با اضافه کردن لیسیتین و تریپتوفان و غذاهائی که قسمت عمده اش برنج است با زیاد کردن لیزین و پرینونین اصلاح می شوند.

گندم از جو و کرشنه البومین کمتری دارد ولی قند و نشاسته آن بیشتر و 72 درصد بوده در صورتی که جو 68 و کرشنه 65 درصد قند دارند اما جوانه گندم علاوه بر 30 درصد آلبومین 9 درصد چربی و مقداری فسفر و آهک داشته برای رشد اطفال سودمند است و برای تهیه آن میتوان قدری گندم با شرط اینه تازه باشد برداشته پاک کرده شسته با دو برابر حجمش آب در یک بشقاب ریخته وقتی جوانه اش نیم سانتی شد خام باید خورد ولی هر روز به اندازه یک قاشق چای خوری برای اطفال کافیست و روز بهتر است خورده شود که شب ممکن است عصبانیت و بی خوابی به وجود آورد و در

بیماری قند داده شود از اسیدوز جلوگیری می نماید و برای رشد قبل از بلوغ و جهت اختلالات معده و روده داده می شود.

نوعی وحدت بر سراسر عالم حکومت می کند که انشاء ا... در بهداشت روانی تحت عنوان توحید از آن بحث خواهد شد و در اینجا اشاره به فلورمیکربی یا باکتری ززمین و بدن می شود که در هر قسمت از بدن انسانی (دهان - دستگاه گوارش و ...) موجودات ذره بینی وجود دارند که در اصطلاح پزشکی آنها را فلورمیکربی گویند و اگر باعوامل یا داروهائی تعادل آنها به هم بخورد تعادل زندگی شخصی مزبور نیز به هم خورده خواهد شد به همین ترتیب یک قطعه زمین را در نر آوریم موجودات ذره بینی که احتیاج به اکسیژن دارند (هوازی) در لایه سطحی اند و آنها که نیازی به اکسیژن ندارند در اعماقند (غیر هوازی) و شخمی که باعث شود هوازیها جای بی هوازیها را بگیرند امروز عقیده دارند به ضرر زراعت و خاک منطقه است و تعادل آن را به هم زده است و جبرانش را باید با کودهای مخصوصا حیوانی نمود (امروز به ثبوت رسیده که در نتیجه استعمال کودهای شیمیائی ساختمان شیمیائی اجسام و محصولات بدست آمده خاصیت و کیفیت اصلی را از دست داده اند و حتی استعمال داروهای شیمیائی مختلف و انتی بیوتیکها که هم اکنون در مورد حیوانات و مرغهای خانگی رایج شده و خطرات جدیدی به وجود آورده سبب ایجاد فصل جدیدی در علم طب شده و آن را بیماریهای نشای از داروها نامیده اند و تخم مرغ مذکور نیز آن خاصیت و کیفیت تخم مرغ های طبیعی را ندارند) سابقه 2700 ساله قبل از میلاد مسیح درباره کشت گندم در کشور چین که سپس در سوریه و فلسطین آغاز

گردیده ثبت شده است و از آنجا به مصر و فلسطین و بین النهرین و شمال ایران کشانیده شده است و از ایران به روسیه وهندوستان و در حدود 2100 سال قبل از میلاد به اروپا برده شده است.

واویلف دانشمند روسی اصل آن را از آسیای صغیر و ارتفاعات قفقاز و ترکستان دانسته است در کلده گندمی به نام مادر گندم وجود داشته و تسوفر است از فلاسفه یونان عقیده دارد اصل گندم ازغله ای به نام اژیلوس اوتاست که به طور وحشی در سواحل مدیترانه می روئیده است. گندم از جمله نباتاتی است که در نقاط گرمسیر - سردسیر - دشت و جلگه و کوهستان زراعت میشود و حتی در ارتفاعات 3200 متر. اگر آب و مواد مغذی به اندازه کافی به گندم نرسد یا نور به قدر کفایت نباشد دانه گندم از لحاظ عناصر لاغر خواهد شد، آب است که عناصر را حتی از برگها به طرف انه ها می راند. در زمین هائی که مواد آلی زیادی دارد باید آب بیشتر داد تا مواد معدنی هم زیاد به گندم برسد. زمانی که دانه های گندم شیری است وزش باد خشک سبب برچیدن رطوبت دانه شده آنها را لاغز می سازد ولی اگر ورزش باد پیش از تشکیل دانه ها باشد اشکالی ندارد، گندم در تمام خاکها می روید و اگر شن رس یا آهک هم موجود باشد جالب است. در شن زاری که کود حیوانی داده باشند خوب روئیده و اگر سال قبل در زمین منظور نباتات وجینی مانند چغندر سیب زمینی - پنبه و ... کاشته باشند گندم بهتری می روید، زیرا برای نباتات وجینی یا صیفی مجبورند چند شخم زده و علف های هرزه را در آورند برای کشتن گندم نباید در عمق کمتر از هشت سانتیمتر بذرافشانی کرد مگر آنکه خاک خیلی خشک و پوک باشد و اگر زمین مرطوبی بود 3-5 سانتی متر کافی است، علت اینکه همه بذرها سبز نمیشوند:

بذرها هنگام افشادن بر سطح مانده طعمه طیور و حیوانات شده اند یا زیاد در عمق رفته جوانه کوچک هنگام بیرون آمدن پوسیده یا دانه هائی بوده که هنگام خرمن کوبی زخم برداشته و شکافها راه ورود قارچها یا ویروسها شده و فاسد شده اند (در اینجا باز شما را متوجه دستور یوسف پیغمبر که در قرآن آورده شده می نمایم که هنگام قحطی دستور دادند دانه های گندم را در خوشه ها ذخیره نمایند.

خوشه گندهای ایران به طور متوسط 30-50 دانه گندم دارندو هر صد خوشه متوسطا 150-675 گرم تخم داد و در این صورت که هر متر مربع سیصد الی چهارصد خوشه داشته باشد که دارای 400-700 کیلو گندم باشد باید گفت درهر هکتار 4500-7000 کیلو گندم بدست می آید.

زمان درو وقتی است که حتی بندهای گندم زرد شود و اگر دانه را بفشاریم له نشده از وسط دو قطعه گردد.

اسامی گندمهای معروف ایران : طبسی - ریحان ترکی (اکوا) - امید - شعله - آذر - روشن - دستجردی - فونجانیاست یک جهانگرد ایتالیائی در 1966 ضمن انتشار خاطرات خود نوشتکه 476 نوع نان خورده است و لیستی از اسامی نانها را به اسامی همان محل منتشر ساخت.

طویلترین نانی که توانسته اند از تنور خارج سازند 080/3 متر در 1967 توسط آندره فورنیه فرانسوی بود.

سخن از نان است بیشتر گفته شود(1) نان در قدیم به اندازه

1- از کتاب پروفسور والترفن اشتو کارت 1951 Die Urgeshichite Des Hausbrotes Pro DR . Von Stoker.

امروز مورد علاقه و مصرف بشر نبوده مفهوم کوچکتری داشته است اب ابتدا حریره مانند بود. بشر از گیاهان مختلف و مخلوط غذایی مایع یا نیمه مایع درست میکرد به صورت آش که هنوز هم با تغییراتی مختصرا انواعش در آشپزحانه ها درست میشود ولی غلات بدو علت یکی آسانی برداشت محصول و دیگر ارتباط با فصل معلوم از اول اصل و پایه غذای انسان را تشکیل داد و از ظرفهای بدست آمده قدیمی عصر حجر جدید و عصر برنز قدیم حتی دیده شده حریر را برای چسباندن ظروف شکسته به کار میبردند و حریره ای که از اول معمول بوده از غله فلادن Fladen می باشد که بعد ها غلات همردیفش حریره دیگر به وجود آمده است و حتی از بیشتر میوه های آردی (ارزن - جو - لوبیا - جو سیاه و همچنین بلوط های شیرین و فامیل گردوها و شاهی آبی و شاه بلوط) ولی حریره فلادن به علت اینکه گرمش خوشمزه است در برابر غذاهای اصلی حتی از گوشت و تخم مرغ و به علت اینکه تهیه و حمل و نقلش آسان می باشد ادامه پیدا کرد و نان نیز در انحصار گندم و جو و چند گیاه دیگر آرددار در آمد.

ترش کردن نان و ورآمدنش مربوط به عهد حجر و برنز است ولی در عهد برنز گسترش پیدا کرد و حتی توام با استعمال گیاهان دیگر تهیه گردید. نان به ترقی انتهائی خود در زمان تاریخ قدیم (مهاجرت رومیان) رسید و در قرن 19 در کشت دانه هائی که باید نان از آنها تهیه شود دگرگونی حاصل گردید.

از 39 عدد باقیمانده غذائی عهد نئولیکوم 22 عددش گندم داشته و از 33 باقیمانده عهد برنز 9 عددش دارای گندم بوده است

و از دور هالشتات 8 غذای باقیمانده سه تا دارای گندم و از 12 عدد باقیمانده عصر لاتن 6 تا (1)و از 22 باقیمانده عهد کایزردو و از 21 عدد مهاجرت ملل 2 عدد.(2)

شکل اولی نان به شکل فلادن و کماج مانند بود. نانهای سابق تا اواسط عصر قدیم میانی دو طرفش همانند بود و از آن به بعد یادگرفتند که یک طرفش چگونه برشته باشد و طرف دیگر ورم کند (عصر قدیم میانی ما بین عصر قدیم و زمان جدید یعنی از اول مهاجرت ملل یعنی 350 بعد از میلاد تا پیدیاش امریکا 1496 یا رفرم پرتستانی 1517 به شمار میرود).

مایه خمیر را تا چندی پیش نمی شناختند و از خمیر ترش به عنوان مایه استفاده می کردند ولی از بسیار قدیم نمک را در خمیر میکرداند و از غذاهای خمیری بدست آمده آنجا که نمناک نبوده و نمک با رطوبت متصاعد نشده در نان بدست آمه نمک وجود داشته است.

شغل نانوائی سابقه اش کوتاه است و در خانه ها این عمل انجام می گرفته و از بسیار قدیم نانهای سوراخدار پخته و رشته ها از سوراخها عبور داده در اطاقهای خود آویزان می کردند. نان گندم در عهد قدیم میانی تا قرن 14-15 جزو تجملات بوده حتی نان در بشقابهای به عنوان غذا جلو شاهزاده ها می گذاشتند و جنبه پژوهشی قرآن

1- عهد لاتن مربوط به 400 سال قبل از میلاد است که کلت ها در جنوب غربی آلمان و جنوب فرانسه و سوییس هم مرزبودند.
2- احتمالا انسان هنگام پختن حریره با تمام شدن آب ظرف و سوختن آن موفق به کشف نان شده باشد.

کریم را بنگرید که وقتی از نان صحبت می کند آن دو نفر را می فرماید که خواب خود را برای حضرت یوسف بیان مینمایند و هر دو از غذائی سخن می گفتند که با شاه و دربار سرو کار داشتن و آن که خوبا دید طبقی نان بر سردارد به جای آن که بتواند به شاه برسد مرغان از آن برداشتند. خشخاش یک چاشنی شناخته شده قدیمی نان است.

تا چندی پیش عقیده داشتند سلولز قابل جذب نیست و امروز می گویند در محیط روده ها باکتریهائی هستند که سلولز را هم حل مینمایند و لذا مقداری از سلولز هم قاب لجذب میباشد و آن مقدار که جذب نمی شود دو فایده می رساند یکی که مدفوع را از حالت مایعی در آورده و با حجم سلولزی خود روده ها را پاک می کند دیگر آن که تا حدودی سموم روده ها را جذب و با خود به خارج دفع مینماید

جدا کردن سبوس از آرد یعنی ارزنده ترین قسمت گندم را جداکردن ، زیرا جنین جوانه گنم نیز با سبوس جدا میشود دکتر پاژ جند دسته مرغ و کبوتر و موش انتخاب نمود، و با آزمایشهای متعددی که آنها را دو دسته می نمود و به دسته اولی فقط نان سفید می داد و به دسته دوم نان سبوس دار، نشان داد که دسته های اول پس از سه هفته مردند و دومی ها به زندگی خود ادامه دادند.

اگر سئول شود کدام قسمت هر گیاه بهترین عضو گیاه است خواهیم گفت آنجا که بیشتر در معرض تابش اشعه خورشید و هوا و باران قرا داشته وبیشتر از نیروی حیات بهره مند گردیده و آن در حقیقت سبوس غلات و پوست میوه جات است.

برای تعیین ارزش قسمت های مختلف آن اگر مقداری آرد را

الک کنیم عناصر زیر از آن جدا می شود:

الف - سبوس که در آن تمام خواص مغناطیسی مربوطه با اشعه آفتاب در آنست.

ب - جوانه گنم که خواص مغناطیسی مربوط به زمین در آن است

ج - اگر با آسیاهای فلزی آرد تهیه شود مواد چربی و فسفری گندم که ضد پوسیدگی هستند به سبوس می چسبد و با سبوس خارج می شود به علاوه گلوتن که تنها قسمت ازت دار گندم است خارج می گردد لذا آرد با الک شدن مواد زیر را از دست می دهد:

1 - مواد چربی

2 - تقریبا کلیه مواد بیاض البیضی .

3 - سیلیس که کمک مؤثری در تشکیل دندانها می نماید و به استخوانها نرمی می دهد و چون با اکسیژن توام گردد کلیه ها و قلب را تقویت میکند و کمبود آن یکی از علل مستعد کننده بیماری قند می باشد.

4 - فلوئور که در ساختمان عاج دندانها و استخوانها به کار می رود.

5 - فسفر که برای سفت شدن استخوان ها لازم است.

6 - منیزیوم که عدمش موجب پیدایش گواتر و احتمالاً سرطان می شود.

7 - آهن که کمبودش سبب کم خونی گردیده و با فسفر و منیزیوم تشکیل دهنده سلولهای عصبی هستند و با آهن قسمت های اصلی متشکله خون میباشند.

8 - سلولز سبوس که علاوه بر خواص مذکور با آهن و منیزیوم حرکات دودی روده را تولید می نمایند.

9 - فرمهائی که برای هضم و جذب کامل نان ضروری است.

10 - یک نوع روغن که در جوانه گندم است با ویتامنی E و B.

11 - در اطراف جوانه گندم ماده ایست به اسم البومین Albumenne که حاوی تمام قسمتهای مواد غذائی و املاح معدنی از قبیل کلسیم که برای ساختمان استخوان به کار میرود و پتاس و روی و آهن و ارسنیک که به مصرف تشکیل سلولهای خونی (گلبولهای سفید و قرمز) می رنسد میباشد.

12 - سرالازها Cerealasesکه نوعی از دیاستاز است و اکسیژن هوا را به انساج می رساند و همان است که به نان رنگ تیره مخصوص را می دهد و در سبوس والبومن وجود دارد و لذا نان سفید تقریبا نشاسته خالص است که به علت فقدان مواد لازمه و مهمتر از اینرو که خوب جذب نمیشود بیشتر خورده می شود و دستگها گوارش را مبتلا می سازد و از طرف دیگر عناصر لازم را هم به بدن نمی رساند و در آزمایشهائی که انجام گرفته مشاهده شد به آنها که نان سفید دادند پس از دو سه ساعت که محتوی معده آنها را بیرون آورده امتحان نمایند 58 درصد مواد غیرقابل جذب شناور در یک محلول اسید لاکتیک بدون پپتون بوده است در صورتی که از معده کسانی که نان سبوس دارد به آنها داده شده بود فقط پنج درصد از آن مواد بوده که با مقداری زیادی پپتون که عامل مؤثری برای عمل هضم به شمار میرود مخلوط و از اسید لاکتیک فقط اثری دیده می شده است.

خلاصه شود که اگر بخواهیم فرمول گسترده عناصر و مواد موجود در گندم را بنویسیم یک طومار چند متری لازم است و باید اقرار کرد که گندم برای خورا به بهترین شکل و وضع آفریده شده و برای خوردن میتوان تا حدودی از نان سبوس دار بدون آن که چیزی به آن افزود یا از آن کاست استفاده کرد و جا دارد گفته شود جلدهای قبل را به بیاد بیاورید که ازاما علیه السلام نقل شد: هر گاه نان بر سفره گذاشتند بخورید تا بقیه را بیاورند.

موضوع غلات و نان را نباید بدین سادگی تلقی کرد زیرا نان چندین هزار سالست خوراک بشریت را تشکیل می دهد و امروز یکی از مواد غذائی است که عمده مصرف کشورهاست می باشد (مثلا در ایران 80 درصد غذاهاست) و چنانچه خوب تهیه نشود و در نتیجه نارسائیهای معده - اختلالات گوارشی - کم خونیها و لاغزی ها را به وجود آورد از یک طرف مردم علیل نمیتوانند خوب کار کنند و خب ابناء وطن راتربیت نمایند و از طرف دیگر چقدر پول دوا و درمان به کشورهای خارج سرازیر نمایند! در اینجا این سئوال پیش می آید آیا بشر در انتخاب نان اشتباه کرده است؟ با همین چند صفحه ای که نوشتم دانستید انتخاب خوبی کرده و چه چیزهائی که ننوشتم و از پرگوئی اجتناب کردم تا آنجا که حتی تذکری داده نشد که نشاسته و قند خون به اندازه قندهیا مصنوعی ایجاد مزاحمت قندی درخون نمی نمایند و پادزهر نان با خودش است چنانچه برای تشخیص آزمایش تحمل نسبت به گلوکز آمدند به ازاء چهار گرم گلوکز محلول در برابر هر یک کیلو گرم وزن موش دیده شد اگر کازئین سوکروز انتخبا شود گلیسمی (قند خون)

به طور متوسط 200 میلیگرم درصد است و اگر موشها با غلات تغذیه شوند 120 خواهد بود که علتش را وجود یک ماده پائین آورنده قند خون در غلات دانسته اند.

چند سال قبل 42 نفر متخصص از 21 کشور در شهر رم تشکیل جلسه دادند تا نظر خود را راجع به مواد سرطان زا (Cancerigene)ابراز، و بالاخره عوامل مولد سرطان را چنین ابراز داشتند:

بعضی از مواد پلاستیکی مخصوص بسته بندی.

برخی از روغنهای معدنی که پخته می شوند.

پاره ای از مواد هیدروکربن که در خانه داری مصرف میگردد.

مرگ موش.

بتانافتیل آمین که برای ثبوت رنگهای لب و سقز استعمال می گرد.

نان که زیاد پخته می شود: و عوامل دیگر که بعدها کشف شده یا می شود.

ناگفته نماند که نان را با آتش گیاه تهیه نمایند بهتر است زیرا ناچیزی از نفت سیاه و مازوت جذب نان می شود.

گندم تقریبا دارای همه مواد غذائی لازم برای بدن میباشد و بعضی آن را چنین با تخم مرغ مقایسه کرده اند:

سبوس = پوست تخم. تسنایا غشاء دوم گندم = پوسته نازک زیر پوست ضخیم تخم مرغ . گلوتن گندم = سفیده تخم مرغ. ماده چربی داخل گندم یا آلورن = چربی فسفر دارد. نطفه گندم = نطفه تخم مرغ. ولی گندم دارای قند تخمیری است

که تخم مرغ فاقد آن است و گندم را مراقبت کنند فاسد نمی شود ولی تخم مرغ را بهر طریقی نگهدارند بالاخره تفاوت می کند.

گیاهان در قسمت های مختلف خود (برگ - ساقه - گل) دارای کرکهائی (آنتن هائی) هستند که امواج مولد ویتامین را از خورشید می گیرند و کرکهای مذکور در سردانه گندم وجود دارد و از عجائب بعضی گیاهان اینکه هنگام هوای بارانی یا طوفانی یا ابری کرکها بسته و با نمایان شدن خورشید از یکدیگر باز و به اصطلاح آنتن هابه کار می افتند در گند م تشعشعات نورانی خورشید توسط کرکهای مذکور گرفته و هر نوع از آن در قسمت مخصوصی از گندم ذخیره شده که سبوس هم سهم به سزائی از آن را دارد).

نان سبوس دار با مقداری میوه مصرف شود تقریبا تعادل غذائی انسان تامین است.

اخیرامعلوم شده خمیر ترش دارای دیاستازی به نام فیتاز است که نمی گذارد بر عکس تصور طرفداران نان سفید عناصر مفید نان (کلسیم - آهن - منزیوم - ویتامین B) جذب نشده از بین برود و دیاستاز مذکور خنثی کردن اسید فیتیک موجود در سبوس می باشد.

اگر گندم تازه جوانه زده را برای جبران نانهای سفید شده فعلی بخوریم کار به سزائی است زیرا هر صد گرم گندم جوانه زده 71 میلی گرم کلسیم دارد و گندم به طور متوسط 45 (نان سفید فقط 14) و فسفر آنها به ترتیب 05/1 گرم و 423 میلی گرم و 86 می باشد.

از جمله آزمایشات جالب در باره گندم اینکه : در خاکستر

ریه حیواناتی که نسبت به باسیل کخ (که مولد سل میباشد) مصونیت دارند، مقدار زیادی سیلیس پیدا کردند و حال آنکه ریه حیواناتی که نسبت به سل حساسیت دارند مقدار ناچیزی سیلیس یافت میشود و چون در سبوس گندم مقدار زیادی سیلیس وجود دارد. برخی عقیده دارند نان سبوس دارد برای مسلولین خوب است.

100 گرم آرد 330 کالری تولید و برابر 80 گرم قند و 35 گرم چربی از لحاظ کالری میباشد.

کمبود آرد کلسیم و ماده پروتیدی آن است لذا با آنکه فسفر زیادی دارد در استخوان سازی به تنهائی کافی نبوده و گلوتن (نپروتید) آرد نیز که 9 در صد بیشتر نیست قدرت سازندگی کافی به نان نمیدهد که با افزودن لبنیات و سبزیجات و گوشت جبران میشود.

آردی که سبوسش گرفته شده و در نتیجه ویتامین B آن کم شده قابلیت جذب نشاسته را پائین آورده و انرژی لازم به بدن نمیرساند و اگر سبوس آرد زیاد تر از حد معمول هم باشد غذا به آسانی هضم نمیشود، بنابر این باید حد وسط را انتخاب کرد.

آرد سه نوع است: آنکه نرم بوده رنگ سفید دارد و به انگشتان نمی چسبد و آنکه سفت است و کمی زرد رنگ و به انگشتان نمی چسبد و حد فاصل آنها.

آرد از لحاظ تجارت سه نوع است، درجه یک که لای کاغذ فضار دهند صدا نمیکند و خراشی بر کاغذ نگذارده و نرم و خشک و سفید و با بو و مزه مطبوع میباشد. درجه 2 که سفید مایل به زرد بوده و بین دو لایه کاغذ با فشار صدای مخصوصی میکند و خراشیدگی

بر کاغذ میگذارد و درجه 3 که زبر و دانه دانه و خاکستری رنگ میباشد.

هرچه آرد کهنه شود مواد چرب آن به اسید تبدیل میشود و اسیدیته زیاد مانع تبدیل آرد به نان میگردد، رطوبت آرد خوب 13-11 درصد بوده و بیشتر از این سبب زود فاسد شدن آرد میگردد.

بوی آرد شبیه بوی فندق بوده و بوی کفک مانند، علامت کهنگی آن است و مزه آن مطبوع میباشد و تلخ یا ترش باشد علامت کهنگی یا فساد آن است و اگر مزه خاک نمود آرد پستی است. اگر آرد دو رنگه باشد علامت مخلوط کردن آرد کهنه و نو میباشد. اگر آرد بوی زننده و مزه تلخ داشت باید متوجه ارگودوسکل که بسیار خطرناک است بود.

چیزهائی که برای تقلب به آرد اضافه میشود زیاد بوده و همه را میتوان با آزمایشات لازم جستجو کرد. نان خوب دو رویه بوده که شرح داشده شد و دارای رنگ زرد و پررنگ یا قهوه ای و بدون سوراخ و وسط آن یکنواخت و دارای خاصیت کشش و سوراخهای منظم میباشد و به انگشتان نمیچسبد و بوی آن شبیه بوی آرد سرخ شده و مزه گوارا شبیه فندق دارد. اسیدیته نان 10 * 0/0049 *N و رطوبت متوسط آن 47/82 درصد بوده و اگر مقدار کلر و سدیم در صد گرم نان را از مقدار خاکستر آن کسر نمائیم نباید از 2/5 گرم کمتر باشد.

خاصیت کشش نان خوب اینگونه است که وقتی بین شصت و سبابه مغز نان را فشار میدهند و آزادش میکنند به آهستگی بجای

اول خود برگردد. یعنی قدرت ارتجاعی خود را داشته باشد.

نان سفید و زیانهای مربوطه اش را قبلا شرح دادم، در اینجا باید اضافه کنم در برخی کشورها کلریا کلرور دونیترین و زیل یا پراکسید دو بنزول به آرد مخلوط میکنند که سفید شود یا در بعضی ممالک از ترکیبات آهن - کلسیم - ویتامین ها علاوه میکنند.

بهترین نان آن است که طبق اصول قدیم تهیه گردد (در جلد چهارم راجع به ارزش عادت بشریت به غذا بحث شد) مواد محافظ نداشته باشد (چیزی برای حفاظت آرد و اینکه زود فاسد نشود به ارد اضافه نکرده باشند) - زیاد سفید نباشد. و بد نیست بیفزائیم که با آسیاهای سنگی و قدیم خرد و آرد تهیه شده باشد که علتش را شرح دادم. و باز اضافه شود که ور آمدن خمیر نان با خمیر مایه بوده باشد نه با جوش شیرین یا داروئی دیگر. (این مایه با ترش شدن طبیعی بدست آمده سبب رشد و تکثیر اسپورها و باکتریها شده و در نتیجه اسید لاکتیک و اسید آستیک بوجود آمده نان را خوش طعم میسازد) خمیر مایه با باکتریهای خود به کمک اسپورها مواد سفیده ای نان را زیاد و ویتامین را افزایش و رل مهمشان نگهداری ویتامین B است که در اسید بهتر مقاومت دارد. اینکه نان هر کشوری بلکه هر شهری مزه خاصی دارد: باکتریها انواع مختلف دارند - گندم و آرد در آن است بدست آمده - استقامت آردها متفاوت است - حرارت هر شهر مخصوص به خودش است - حتی در برخی نقاط آرد ذرت یا جو به آرد گندم اضافه مینمایند و گاهی تخم ها یا گردهای گیاهی.

نان خوب، بیات شده چند روز محفوظ میماند ولی نان سفید زود خشک میشود و نان خوبی نیست. نان از آرد و آب و مایه خمیر و نمک به نسبت های (170 کیلوگرم - 100 لیتر - یک کیلو - 2/5 کیلو) درست شده و هر 100 گرمش مولد 250 کالری است و مانند آرد کلسیم و گلوتنش کم است که با افزودن گوشت و لبنیات و سبزیجات به آن جبران میشود و همچنین جبران بسیاری ویتامین ها که در نان وجود ندارد یا در آن کم است.

هضم نان از دهان شروع و قسمت دیگر در معده انجام ولی هضم در روده هاست و اگر زیاده خورده نشود اشخاص سالب بخوبی آنرا هضم مینمایند. بخصوص اگر تازه و گرم باشد ولی اشخاص ضعیف که مواد نشاسته ای در روده شان تخمیر میشود از خوردن نان تا حد امکان خودداری مینمایند و برای بهتر هضم شدندش خوب است آنرا بر آتش برشته کنند یا بیاتش نمایند تا مجبور به جویدن بیشتر و هضم بهتر گردند.

اضخاص چاق باید از زیاد خوردند نان که نشاسته فراوان دارد بپرهیزند.

برای ساختن نان آرد را با نمک و آب و مایه خمیر مالش میدهند (سابق با دست و اکنون با مسائل مکانیکی) تا به حالت یکنواخت و کشدار در آید، بعد مدتی در حرارت ملایم نگهداری میشود تا متورم شود (ور آید) سپس به قطعات کوچک (چانه) تقسیم و از آرد آنرا پوشانده تا به مرحله دوم ور آمدن برسد که مجموعا سه چهار ساعت میشود. آنگاه به تنور برده میشود که در کشورهای مختلف به انواع و اقسام میباشد و از همه بهتر نان های ایرانی است

که حرارت به همه جای نان رسیده، آنرا تقریبا عاری از میکرب میسازد و زود پخته و رسیده میشود، در صورتیکه نانهای دیگر گاهی تا 50 دقیقه باید در تنور بماند.

فرمانها ولورهای موجود در آرد و خمیر مایه و با سیلهائی که از خارج وارد میشوند تغییراتی در خمیر بوجود میاورند: فرمانها سبب تسهیل هضم نان شده و لورها قسمتی از نشاسته را به الکل و اسید کاربونیک و قسمت دیگر را به دکسترین تبدیل میسازند و گاز کربنیک ایجاد شده هنگام خروج خمیر را گویا سوراخ سوراخ کرده است و باسیلها تولید آسید مینمایند و اگر کمی ترشی اضافه شود عملیات مذکور زودتر انجام میگیرد.

هرچه نان برشته تر باشد هضمش آسانتر است.

برای تهیه نان سفید 50 -60 و جهت نان زبر و تیره 70-85 درصد گندم قابل استفاده میباشد و اگر همه گندم برای تهیه نان بکار برده شود آنرا کامل گویند.

گندم که به آرد تبدیل میشود 20-22 درصدش به صورت سبوب خارج میگردد.

نان سفید فقط 8 درصد مواد بیاض البیضی 52-54 درصد مواد نشاسته قندی و یک درصد چربی و یک درصد مواد معدنی و بقیه آب و نمک است.

درجه جذب نان کامل 91 و نان بوس سبوب 92/5 و نان سفید 97/7 و نان سیاه 87 درصد میباشد، خمیر ترش نان کهنه باشد مزه نان ترش و تلخ و نا مطبوع میشود.

نانهائی که زیادتر از حد آب دارند قارچها به آسانی بر آنها

رشد میکنند و لکه هائی قرمز یا سیاه یا ... بر نان میگذارند.

اگر گندم سیاه به نان اضافه شود رنگ بنفش یافته و در صورتیکه ارگودوسکل بیفزاند روی سطح نان لکه های بنفش بوجود آمده و مزه نان تلخ و بوی آن نامطبوع میگردد.

گاه آب آرد را زیاد میکنند که برای اینکه معلوم نگردد آرد برنج یا سیب سمینی میافزایند.

اگر نان یک رویه اش پف نکرد به احتمال قوی ارد فاسد یا کهنه به آن افزوده شده است.

برای خنثی کردن آرد کهنه یا فاسد که بتوان از آن نان پخت کربنات، آمونیاک، بیکربنات، کربنات دوشو و ... اضافه مینمایند و نانوایان کشور تشیع جوش شیرین و برای تشخیص کافی است به 50 گرم نان آب آنقدر افزوده تا روی نان را بپوشاند بعد آب را برداشته یک تا سه سانتیمتر مکعب اسید کلریدریک میافزایند متصاعد شدن اسید کربنیک دلیل وجود کربناتهاست.

روسیه و اتازونی محصول گندمشان در ردیف اول میباشد.

گندم تابستانی گلوتنش بیشتر و آنکه در بهار برداشته میشود نشاسته افزون تری دارد.

اسید گلوتامیک موجود در پوست دانه گندم در اکسیداسیون گوگرد و اسیدهای آمینه دیگر بدن (بیش از 12 عددشان) و تغییرات دیگر درونی بدن مؤثرند.

کاستل Castle ثابت کرد: از اثر عصیر معده (عامل درونی) روی گوشت (عامل بیرونی) عنصریکه از کم خونی خطرناک جلوگیری مینمایند بدست می آید و اونگلی Ungley

ثابت کرد بعد از گوشت جوانه گندم عامل بیرونی را تأمین مینماید.

دادن نان به بچه کوچک صلاح نیست زیرا نمیتواند بجود و لذا به بزاق آغشته نشده وارد معده شده از دوازدهه بدون اینکه ترشحات لوز المعده بر آن اثر کند عبور کرده ... از آهک و فسفر بدن میکاهد. ولی از دو سالگی به بعد دادن نان خوب است و خوراک خوبی برایش بوده و تحمل خوبی در هضم نان دارند، به شرط آنکه افراط در خوردن نان خالی زیاد نشود.

کنگره بین المللی کلمه مطلق آرد را برای گندم شناخته و سایر آردها را باید با افزودن نوع آن شناخت (آرد جو - آرد نخود - آرد....)

وقتی خمیر تهیه میشود پس از 108 دقیقه PH آن 6/2 و بعد از 156 دقیقه 5/88 و 180دقیقه 5/78 و 270 دقیقه 5/67 و 300 5/75 میگردد.

در بیکویت سازی آردهای سخت که گلوتن زیاد دارند بکار میبرند و در تهیه شیرینی های سبک مانند بیکویت تخم مرغی از آردهای سست که 7-8 درصد گلوتن خشک دارد و در تهیه بیکویت های خشک از آرد خیلی سست که 5-7 درصد گلوتن خشک دارد استفاده میشود.

قدرت هیدراتاسیون آرد با مرغوبیت آرد متناسب بوده و به طور طبیعی بین 62 و 65 درصد و تا 69 درصد میرسد و هروقت آرد کهنه باشد معیار مذکور پائین آمده به 60 میرسد و در اینصورت بر آمدگی خمیر این قبیل محصولات بد خواهد بود.

گلوتن گندم کانادا زیاد و به 13-14 درصد میرسد.

تنها غله ای که تقریبا تمام مواد لازم برای بدن را دارد گندم است.

دکتر کوزاس Argyris Kousas در کتابش به نام «درمان بوسیله جوشانده گندم» چنین مینویسد : در جدار داخلی لوله گوارش ماده عفنی وجود دارد که با چربیهای ملتهب و املاح سمی جمع شده بیماری مزمن معده را سبب میشود که در بعضی بصورت ساده ترش کردن در دهان و در برخی به شکل دردهای سخت و سوء هضم تظاهر میکند و جوشانده گندم علیه این حالت بیماری روده بویژه جهت آنان که یبوست دارند سودمند است و دلائل خود را چنین بیان میکند: آلبومین گندم در اثر جوشاندن تبدیل به محلول کلوئیدی میشود که بیشتر از سایر آلبومین ها قابل هضم است. دانه های میکرسکبی نشاسته به قطر بین 0/004-0/002 میلی متر که از آب اشباع شده و شکسته میشود توده چسبناک به نام چسب نشاسته درست مینماید که به خوبی قابل هضم بوده و تمام آن بدون مدفوع جذب میگردد و زمان جذب به صفرا و مایعات روده کمک مینماید تا چربیها حل شوند زیرا چربیها مانند کفی به سطوح داخل روده ها چسبیده و به هضم غذا آسیب میرسانند و جذبشان در بدن باعث مسمومیت نسوج و پیدایش بیماریهائی (دمل - تصلب شرائین - نقرس - سنگ کلیه و مثانه و ...) میگردد.

گندم را با آب هم وزن آن 5-4 ساعت میجوشانند تا غلیظ شود، دانه ها را گرفته، محلول را سرد میکنند و روزانه چهار بشقاب آنرا با شیرینی میل مینمایند. غذای مطبوع و سهل الهضمی است و نباید همراه آن غذای سفت خود ولی خوردن

میوه های آبدار اشکالی ندارد و برای اشخاص ضعیف سوپ ماهی قدغن است و در ضمن باید روزانه نفسهای عمیق کشید و در دردهای ارتریتی حمام گرم و حمام آفتاب گرفت که در اینصورت بیماریهای زیاد بودن اسید معده - زخم اثنی عشر و معده - یبوست - انتروکلیت- آمیپیاز - یرقان و بیماریهای کبد و کلیه درمان میگردد و حتی بیماریهای خون که علت آن مسمومیت اورگانسیم بوسیله جذل روده ای بوده است.

البرت راو و همکارانش بین غلات و حبوبات با استم بنوعی ناسازگاری اشاره کرده اند (1) و گندم و سایر غلات را از مهمترین عوامل ایجاد بیماری مذکور میدانند.

برخی غذا شناسان معتقدند کسانیکه ناراحتی قلبی دارند باید از فرآورده های تصفیه شده گندم اجتناب نمایند.

هم اکنون در صدد تهیه یکنوع ماده غذایی مصنوعی به نام اولئوکول (Oleocole) میباشند که دارای 65 درصد پروتئین است، درصورتیکه گوشت ماهی و انعام بین 15-20 درصد پروتئین دارند و گیاهان کمتر از این ماده مذکور که از نفت بدست میاید چندین برابر غلات لیزین دارد که اسید آمینه معروف غلات بوده و در رشد انسان رل اساسی دارد.

نان سفیط طعمش بهتر و اشتهاء آورتر است اما فاقد ترکیبات و مواد لازم میباشد (ویتامین ها - چربی - فسفات طبیعی - املاح - منیزی و ...).

پوست و لفافه گندم از نظر غذایی مهمترین قسمت آن است

1- مجله رسمی انجمن پزشکی آمریکا 11 مارس 1959.

و هسته اش دارای قدرت فوق العاده میباشد. یکدانه گندم را اگر دو قطعه کنیم با ذره بین قسمت های زیر در آن نمایان است:

قسمت خارجی که پوست گندم و سبوس آن است و شامل چند قشر میباشد و همین قسمت است که دارای الاح معدنی و مواد چربی میباشد و 14 درصد دانه است.

قسمت دوم جوف گندم است که دارای ماده سفیدی است شبیه قند و عبارت از نشاسته است و حرارت زیاد به بدن می بخشد و 84 درصد دانه میباشد.

سوم تخم یا هسته که مقدار زیادی ویتامین های پر ارزش و مواد ازته دارد و چهار درصد دانه میباشد.

چهار ماده رج (Gluten) خاکستری که چون اسید گلوتانیک دارد و اسید آمنیه پر ارزشی برای تغذیه و اعصاب به شمار میرود اهمیت بسزائی دارد و در حبوبات دیگر این ماده نیست، نان سفید عاری از قسمت قشری بوده و لذا عیناً همان نشاسته ای است که با آن رخت را سفید میکنند یا بوسیله آن اعلانات را میچسبانند و خوردنش باث ضعف و استعداد ابتلا به سرطان است. همین قسمت قشر است که دارای مواد معدنی مانند سدیم - قسقر و منیزیوم بوده که برای تغذیه سلسله اعصاب بسیار مفید است و از سرطان جلوگیری مینماید و چون محتوی مقداری سلولز میباشد برای جلوگیری از یبوست بعلت تحریک روده بوسیله سلولز سودمند است. در تخم گندم اسیدهای آمینه و ویتامینهای چندی است.

چاودار Le Seigle فسفاتش از گندم کم تر است ولی چون

سبوسش را جدا نمیکنند وضع تغذیه آن نواحی که از آن میخورند (روسیه - لهستان - مرکز فرانسه و ...) از آنان که نان سفید میخورند بهتر میباشد، خوردن چاودار رگهارا ملایم کرده لذا بین مصرف کنندگان، امراض قلبی کمتر دیده میشود.

چاودار که بعلت کمی فسفاتش دیر هضم و سنگین است با کهنه شدن نانش هضمی آسانتر پیدا میکند. گندم سیاه Sarrasin چون ویتامین P فراوانی دارد رگهای بدن را نرم و تقویت میکند و دارای مقدار قابل ملاحظه ای فسفر - کلسیم - منیزیوم و پتاسیم است و اسیدهای امینه (لیزین - ارژینین - هیستیدین - سیستین - تریپتوفان و سنتونین) در آن یافت شده است.

جوانه گندم برای جلوگیری از سقط جنین مفید است.

هاوارد فاست آمریکائی در کتاب «موسی» مینویسد (1) چون بنی اسرائیل بوسیله حضرت موسی از مصر خارج شدند با تعقیب فرعونیان ال فرار داشتند و نتوانستند بغیر از گندم خوراکی دیگر با خود بردارند و لذا پس از ورود به صحرای سینا فقط نان داشتند. گندم را با سنگ ارد کرده خمیر نموده با بوته های خشک بیابان آتش افروخته پس از برطرف شدن دود و شعله خمیر را میان اخگر میگذاشتند که سطحشان میسوخت و وسطشان خمیری بود ولی کم کم دانستند باید برای طبخ نان باید تنور ساخت تا نان نسوزد و خمیری نماند ولی چون در حالت حرکت بودند اینکار را نکردند ولی تنوری که در زمین به شکل مغاک یا حفره ای ایجاد شده از اختراعات یهود دانسته اند که با بدست آمدن تنورهائی در آثار مصر معلوم

1- موسه.

میشود یهود از مصریها فراگرفته اند لیکن انواع مکمل تنور از اختراعات ایرانیان است و هاوارد فاست میگوید اولین ملتی که گندم را شناخت و از آن آرد کرد تا نان تهیه کند ایرانیان بودند و اولین ملت که تنورهای مکمل نانوائی را اختراع نمودند ایرانیان هستند و این واقعیت را کلیه مورخین جهان قبول دارند که روش نان خوردن بوسیله ایرانیان بدنیا آموخته شده است.

گل گندم که دارای سالیسیلات دومیتل بحالت طبیعی است دارای اثرات ضد احتقانی بوده و بخاطر داشتن اسید سالیسیلیک ضد عفونی کننده نیز میباشد.

غلات جمع غله است که به آن حبه نیز گویند که جمع آن حبوب است (غلط مشهور حبوبات) و شش هزار سال قبل از میلاد مسیح کشت و زرع آن معلوم گردیده است.

ترکیبات گندم - جو - چاودار - گندم سیاه از لحاظ آلبومین چربی - هیدرات کاربن - مواد معدنی بقرار زیر است: آلبومین گندم 7-10 درصد چربی 1-3 درصد - هیدرات دو کاربن 70-76 مواد معدنی 1-1/5، از جو بطور متوسط ارقام 10/5-0/7 - 68/5-1/5 و از چاودار 12/5-6-5/65-1/5 و گندم سیاه: 7/5-1/25-73/5-1/25.

بطوریکه ملاحظه فرمودید آلبومین غلات که دیرهضم و درجه جذل 82-96 درصد دارند یعنی از صد گرمشان بطور متوسط هشتاد گرم قابل استفاده برای بدن میباشد (در گوشت 96 درصد) خیلی کم و در عوض مواد نشاسته ای قندی فراوانی دارند (گندم های ریز و سفت و قرمز آلبومین بیشتری دارند). نوکلئین غلات که در

پوست آنها (به استثنای چاودار) و با سبوس گرفته میشود و لذا آرد غلات در بدن ایجاد اسید اوریک نمیکند.

مواد معدنی گندم و جو بقرار زیر است: فسفر 4 در هزار از گندم - 4 در هزار از جو، پتاسیم 4/5 از گندم - 4/75 از جو، منیزیم 1/25 - 1/45، کلسیم 0/45 -0/35 ، آهن 0/025 -0/040 که بیشتر مواد معدنی با سبوب بوده و متأسفانه وارد آرد نمیشود و بطوریکه ملاحظه فرمودید کلرو سدیم غلات خیلی کم است (همینطور ویتامین های A و B گندم مقداری با سبوس خارج میشود) ناگفته نماند: گندم - جو - برنج - ذرت - چاودار - گندم سیاه و ... جزو غلات محسوبند. غلات PH بدن را پائین می آورد.

در چربی غلات لستین زیاد است.

غلات البومین کم دارند و لذا زیاد در معده نمیمانند و بر عکس در روده سبب ترشح زیاد لوزالمعده میگردند، پروتئین های مواد تهیه شده از غلات معمولا از پروتئین های مواد حیوانی ارزششان بیشتر است.

مقدار کمی پروتئین گندم از کمبود نیتروژن بدن جلوگیری میکند.

غلات چون پتاسیم زیاد دارند سبب دفع کلر و سدیم میگردند.

دادن کود شیمیائی به زمین گندم سبب اشباع زمین از پتاسیم و در نتیجه منجر به کمبود منیزیم میگردد که به کلی باید فراموش گردد، جوانه های سبز و دانه های جوانه زده دارای آمینو اسیدهایند

به شکل آسپاراژین و گلوتامین یا گلوتاتیک اسید یا گلوتاتیک به صورت دکستروژیر و لوژیر.

گل گندم از راه موضعی و هم از طریق خوراکی دارای اثرات ضد احتقانی است و به علت دارا بودن اسید سالیسیلیک امکان دارد اثرات ضد عفونی داشته باشد و در نقرس و رماتیم مورد استعمال دارد.

اصولا قسمت اعظم نشاسته ها در حقیقت هضم نمیشود مگر آنکه قبلا پخته شده و قابل متورم شدن در آب باشد. نشاسته ها موقع شکسته شدن تولید تعداد کثیری مواد بینابینی مینمایند که قابلیت هضم آنها خیلی بیشتر از خود نشاسته های مربوطه میباشد. این موارد عبارت است از دکسترینها که به شکل قندهای مغذی رل مهمی در تغذیه نوزادان دارند. سایر مواد بینابینی مثل دکسترین ها که در اثر بریان کردن بدست می آید عبارتست از نان های کلوچه شیرمال و نانهای برشته (البته در اینجا توجه به جلدهای قبلی و دستور امام نمودید راجع به خوردن نان شیرمال در شب).

نان در بعضی کشورها غذای اصلی مردم را تشکیل مردهد (در ایران 80 درصد).

در نان خشک بغیر از نشاسته و شاید برخی از مواد معدنی بقیه مواد مخصوصا ویتامین ها و مواد سفیده ای آنها به کلی از میان رفته و از این لحاظ فاقد هرگونه صلاحیت یک نان کامل میباشد برخی هم همین نان خشک (یا نان قندی یا روغنی یا شیری) را بصورت قطعات چهارگوش و یا گرد در آورده و آنرا در تنورهای مخصوص پخته و خشک میکنند و نام آنها را بیسکویت میگذارند

که چون در 250-300 درجه پخته میشوند هرچند ویتامین های مختلف به آن بیفزایند چیزی از آن باقی نمیماند.

مواد قندی چون وارد آرد شود لیزین Lysine و آمینون اسید آنرا که برای بدن ضرورت زیاد دارند نابود میسازد و چون مواد قندی مصنوعی که وارد نان میشود بدون ویتامین و املاح معدنی میباشد هرچه بیشتر وارد نان شود به همان نسبت ارزش غذائی نان کمتر میشود، بعلاوه بزاق که ترشح خود را با مواد مربوطه تطبیق مینماید با ترشح خود جهت قند نمیتواند کاملا در هضم نشاسته نان دخالت نماید و لذا نان قندی هم نان مفیدی نبوده و نیست.

نان گرم 38 درجه و یا بالاتر ثقیل الهضم تر از نان سرد است.

اگر مردم منحصرا با یکی از غلات نه فقط از نقطه نظر کالری بلکه برای احتیاجات غذائی خود تغذیه نمایند ناراحتی هائی بوجود خواهد آمد زیرا غلات از نظر کیفی نقائصی دارند: پروتئین آنها از نظر بعضی اسیدهای آمینه ضروری فقیر است و گرچه جوانه و پوسته خارجی دانه غلات مقدار زیادی ویتامین B کمپلکس دارد ولی چون معمولا این اجزا را در آسیا کردن از غله جدا کرده و به مصرف تغذیه حیوانات میرسانند اینهم مزید بر علت میشود.

غلات اسید اسکوربیک ندارند.

غلات گرچه مقدار کافی از دو ماده معدنی مفید یعنی آهن و کلسیم در آنها یافت میشود ولی چون این مواد به صورت نامحلول به شکل ترکیبی با اسید فیتیک هستند (بیشتر در لایه های خارجی

دانه) قابل جذب نیست به همین علت بهتر است در کارخانجات آسیای غلات به مقدار کافی کربنات کلسیم به آرد بیفزایند تا اسید فیتیک خنثی شود.

اسکاتلندیها (واسبهای انگلیسی) که جو مصرف میکنند از یک مزیت غذائی بهره مند میشوند زیرا ارزش غذائی جوبیش از سایر دانه هاست جز آنکه اسید فیتیک زیادی در بر دارد.

زارعین اسکاتلندی که از قدیم برش جو را با مقدار زیادی شیر (که حاوی کلسیم فراوان است) میخورند نقص فوق را به این ترتیب برطرف کرده اند.(1)

خمیر ترش مصنوعی ساخت آمریکا از ترکیبات زاج سفید بوده مولد زخمهای دستگاه گوارش است.

دو سه قاشق گندم را پاک کرده در آب خیس کرده روز دوم آنرا شسته باز آب سرد تا به سطح گندمها ریخته مجدد روز سوم این عمل تکرار گردد و بعد بگذارند تا گندمها جوانه زده به اندازه نصف دانه جوانه ها بلند شود. صبحانه یک یا دو قاشق سوپ خوری از این گندم خورده شود برای اشخاص کم خون و ضعیف و ناقهین و بیماران عصبی و عقیم و نازا و پس از زایمان مفید است.

مقدار پتاسیم - سدیم - کلسیم - منیزیم - اکسید دوفر -سید فسفریک - املاک معدنی در گندم به طور متوسط درصد گرم خاکستر بر حسب میلی گرم : 1/28-12/06-3/25-2/07-31/16

1- کتاب درمان شناسی دنل Dunlop جلد اول صفحه 770.

22/47-81/1 می باشد، آهن خوشه گندم 65/9 - دانه گندم 45/1 (متوط 28/1) آرد گندم 74/0 و مقدار ید در آرد گندم 007/0 میلی گرم در هر کیلو آرد می باشد.

مقدار ویتامین های B-1 B2 نیکوتیل امید - ویتامین E بر حسب میلی گرم در آرد گندم کامل : 56/0-12/0-5/0-2/2 و در آرد گندم سفید 07/0-03/0-07/0-2/1 و در جوانه گندم 2/05-08/0-46- روغن جوانه در نان سفید 07/0-03/0-80/0-23/0 نان کامل صد در صد 28/0-15/0-50/3-30/1 میباشد.

تقریبا از سن 45 سالگی به بعد که پیری شروع می ش ود به ویژه در زنان چون اختلالاتی در متابولیسم گلوسیدها ایجاد می شود باید برای جلوگیری از چاق شدن خوردن نان را کمتر نمود.

در تورمهای آرواره ها - اتورم مزمن لوزه ها و مجاری صفراوی و جگر سیاه و مسمومیت الکل و دخانیات چون بافت پوششی معده کم و بیش متورم است باید نان و شیرینی را کم مصرف نمود.

گلنارد (Freang Glenard) عقیده دارد کسانی که به تنبلی ماهیچه های معده دچارند باید از خوردن نان منصرف گردند.

نان ممکن است ایجاد کهیر نماید و خوردنش بدون خوراکهای دیگر آثار کمبود ویتامین ها وراشیستیم و بیماری اسکوربوت را ظاهر سازد.

کسانی که نان زیاد می خوردند مخصوصا اگر خوب بجوند

و درست با بزاق آغشته اش نکنند نان در معده اشان تخمیر یافته باد می کدن و سبب می شود شیره معده بر آن اثر نکند و اتساع معده و آروغ زدن پیدا شود، سوء هضمیها باید نان بیات (روزانه به طور متوسط 200 گرم) خورده خوب بجوند و آشامیدنی کمتر با آن مبدل نمایند و خوردن نان گرم تازه یا نانی که خوب پخته نشده برایشان ضرر دارد.

نانهائی که مواد دیگر به آن می افزایند به ویژه نانی که فضله موش در آردشان بوده اختلالات گوارشی که لاغر کننده است به وجود می آورد.

کسانی که دچار مرض قندند، آماس کلیه دارند (نگر آن که کم نمک باشد و 7/0 گرم در کیلو) و ارترتیک ها - نقرسی ها ارتریواسکلروزها - فشار خونیها - بیماران پوستی (چون نان خون رااسید می نماید) باید خوردن نان را به حداقل برسانند.

محصول گندم دنیا در 1893 میلادی حدود 525 میلون کنتو و در 1933 قریب 200/1 تن کنتو بوده است از یک دانه گندم که کاشته شود به طور متوسط 80-90 دانه به عمل می آید.

گل گندم مقوی و قابض و تب بر و ضد یرقان و تصفیه کننده خون بوده جوشانده اش (20 گرم در لیتر آب) مسکن دردهای رماتیسمی است و اگر دم کرده آن (40 گرم در یک لیتر آب) را در شستشوی ورمهای ملتحمه چشم به کار برند مفید است.

در گندم ممکن است مس به طور طبیعی 50-100 میلی گرم در کلیو وجود داشته باشد.

ذخیره کردن و پختن ارزش حیاتی مواد سفیده ای را پائین می آورد و این امر احتمالا به علت فعل و انفعالاتی است که میان قند

و اسیدهای امینه (لیزین متیونین هیستیدین) آنها صورت می گیرد و شاید یک علت منع احتکار همین باشد.

PH آرد گندم بین 5/5 و 5/6 می باشد و از نان سفید 5-6.

نان از ابوبکر محمد رازی زکریای رازی

نان سمیذ (نان سفید) ونان خشکار (با سبوس و بشسته) نان فطیر (بی مایه) نان تخمیر شده (مایه دار) نان پر نمک و ملح بوره (یک نوع سنگ نمکی است) نان عدیم (بدون نمک) نان فرن (کماج) نان تنور - نان مله (که در صحرا ابرشن می پزند) نان طابق (نان نازکی که بر روی آهن می پزند) انواع نان می باشد.

نان سمیذ دیرتر دفع شده سبب نفخ شکم و تولید گاز و انسداد مجاری کبد و سنگ کلیه می گردد و مبتلایان به آنچه نام برده شد بهتر است نان خشکار بخورند چه ادامه در خورند نان سمیذ ممکن است سبب درد مفاصل و بی حرکتی آنها شود و برای اصلاح باید بر مقدار خیمر مایه و ملح بوره افزود سنکنجبین به زودی آشامید (سکنجبینی است که از ترکیب چندین گیاه جوشانده تهیه می شود) که با تخم خربزه و تخم کرفس و شکر طبرزد (قند سفید پاک شده) تهیه می شود و اگر طرف راست احساس سنگینی شد همزمان با خوردن نان باید خورد و اگر طرف چپ یا پشت احساس ناراحتی گردید سه ساعت قبل از غذا چند روز باید به خوردن ادامه داد.

داروی مؤثر دیگر سفوف (ترکیب چند دارو به صورت گرد) تخم خربزه تمیز شده (ده درهم) قلت (جویا ماشی) تخم زردک

و بادام تلخ هر کدام دو درهم به اندازه سه کف هر دفعه از مخلوط باید خرود و پس از آن جوشانه پر سیاوش آشامید و خوردن خربزه نیز برای کسانی که دچار عارضه مذکور می شوند مفید است یا خوردن آب باقلای جوشیده (از بزرگ شدن سنگ کلیه و سخت شدن مفاصل جلوگیری می نماید).

کسانی که دچار نفخ شدید در معده و امعاء هستند از خوردن میوه های تازه و تر به ویژه ترش باید پرهیز نمایند به قدر یک گردوی کوچک از گوارش کمونی (ترکیبی از مواد اشتهاء آور چون زیره و فلفل و به و ...) در غذا بریزند و مقدار کافی ادویه به غذا اضافه نمایند و در هوای سرد سیر بخورند و با چنین نان اسفید با (قیمه گوشت و سبزی و حبوب که به آن سرکه یا لیمو اضافه میکنند) باید میل نمود و ازخوردن آن با ماست و شیر گرم و ماست کیسه ای و انگور ترش و سردکننده ها (با آب غوره ساخته می شود) و آب یخ بپرهیزند و اگر مجبور به خوردن نامبردگان شدند باید قدری سیاه تخمه یا فلافلی (انواع فلفلها) میل نمود و بعد از آن اندکی تحمل گرسنگی نمود و روز بعد مدتی در گرما ماند تاعرق نمود و از همه بهتر خوردن سیر است که باد شکن تر بوده و مانند بعضی چاشنیها عطش آور نیست و با این دستور می توان از بروز قولنج و درد پهلو و صداهای نامطبوع و نفخ شکم در اثر خوردن نانهای سمیذ و حواری در امان بود اگر یبوست موجود بود بهتر است روغن زیتون مصرف نمود و از فانیذ سجزی (شکر پنیر) قبل از غذا میل نمود و نوشیدن تدریجی «اسفیدبا» که در آن کلم پیچ و اسفناج و نخود کمی ریخته باشند مفید است و می توان قبل از غذا نیز خورد.

در تابستان آلوی خشک شیرین را تمیز شسته خرد کرده آبو گلاب به مقدار مساوی مخلوط نموده یک شبانه روز قطعات آلو را در آنه خیسانده قبل از شام و ناهار 10-20 قطعه آن را به مبتلایان به تب می توان خوراند و در زمستان خوردن انجیر با عسل قبل از غذا نافع است و کسانی که مزاج گرم داشته مبتلا به یبوست هستند خوردن میوه های تازه (آلو - شاه توت - ...) مخصوصا در تابستان و موقع التهاب بدن سودمند است و اگر بدین طریق رفع یبوست نگردید از مغز کاجره (کافیشه یا گلرنگ گویند) - صبر (صبار - آلوکس) - تخم انجره - کمی تربد یا کمی گوارش به می توان از هر کدام به تنهائی میل کرد.

چنانچه دو ثلث در هم صبر زرد و یک ثلث مقل ازرق یک شب در آب کلم بخیسانند خوردنش دافع بزاز و مانع قولنج و التهاب است یک سوم در هم صبر و یک سوم کتیرا را در لعاب اسفرزه خیسانده میل باید کرد.

مقداری انجیر زرد خشک را در دیکی ریخته مساوی آن آب افزوده می جوشانند و مرتب آب افزوده بطوری که آب در دیک ثابت بماند و حرارت ملایم باشد چون انجیرها خوب له شد یک شب آن را کنار گذارده صاف کرده حرارت می دهند تا غلیظ شود و بعد شیره قند سفید سیستانی می افزایند عسل انجیر به دست می آید که با غلیظ کردن مجدد مسهل خوبی بوده و برای کلیه ها نافع بوده و رنگ بدن را نیکو می سازد و برای نفخ شکم و سرفه و بسیاری عوارض ریوی مفید است.

نان خشکار : از خوردن نان خشکار در بدن خون سوداوی

بوجود می آید و هر قدر نان پست و پاک نشده باشد مقدار خون کمتر ولی غلیظتر و حالت سوداوی آن بیشتر است، از خوردن نان خشکبار بیماریهای سوداوی بروز میکند و پیری را جلو میاندازد ناتوانی غلبه میکند از مقدئار خون کاسته میشود و شخص به خارش و بیماری جرب و بواسیر و غیره مبتلا میشود. چنانچه شخص بخواهد، به همان مقدار که ازخوردن نان «حواری» در بدن تولید خون میکند با خوردن «خشکبار» خون تولید شود مقداری آب هم بنوشد نان خشکبار مصرف نماید و همین کار سبب سنگینی معده و نفخ آن شده بخصوص ارگر بعد از خوردن چنین نانی مقداری آب هم بنوشد در این صورت نفخ بیشتری در شکم عارض میشود و اگر کمتر مصرف نماید خون در بدن به قدر کافی تولید نمیشود در این حال کم خونی ظاهر و طراوت و تازگی رنگ بدن را مختل میسازد و برای جبران آن لازم است که نان را با روغنها و شیرینیها و لبنیات بعنوان نان و خورش میل نمیاند و مدت زمانی ادامه دهد و از اغذیه نمک دار و ادویه دار و کامخها (ترکیب پودنه و خمیر فطیر آردجو) و امثال آن بپرهیزد چه استعمال مواد اخیر سبب میگردد که غذا قبل از آن که به مقدار لازم جذب بدن شده باشد دفع گردد و همین امر سبب کم غذائی میشود و نیز باعث پستی نوع خون گردیده و موجب ابتلا به بیماریهائی که در بالا اشاره شد همچنین پیری زودرس و خشکی بدن میشود و بخصوص اگر آب کم مصرف نماید و یا آنکه آب و هوای شهری که در آن سکونت دارد خشک و یا گرم باشد و یا آن که تحصیل نان برای شخص با رنج و تعب توأم باشد در این صورت لازم است با خوردن شیر و روغن و کره و روغنهائی که حرارت آنها

کمتر است مانند روغن کنجد و امثاتل آن بسازد لکن خوردن زیتون و همچنین شیره انگور و شکر و خرما مناسب نیست عسل نیز خوب نیست زیرا دفع و اخراج ماده غذائی را قبل از موقع از بدن تسریع میکند مگر آنکه با چربی بسیار و یا مغز دانه های چرب توأم سازد شیره انگور امروزه بهترین شیرینیها و کره و روغن مناسبترین چربیها در این مورد است شیر خالص برای تبرید و همچنین بعضی از انواع آب گوست با نان «خشکبار» خوب نیست زیرا این نوع نان ماده غذائی کمتری دارد و به زودی دفع میشود و خوردن شیرینیها و چربیها خاصیت مواد غذائی آنرا میافزاید.

نان فطیر بعلت اینکه باد در شکم تولید میکند و اینکه به کندی از روده ها خارج میگردد نامرغوب است و برای کسانیکه استعداد مبتلا شدن به قولنج دارند زیانبخش است و نیز زودتر از نان «حواری» سبب تولید سنگ کلیه و انسداد مجاری میشوند و معالجات همانند آنچه در خوردن نان حواری گفتیم میباشد و بلکه باید بیشتر آنرا ادامه دهند و مقدار زیاد تری دارو مصرف نمایند و مخصوصا برای کسانیکه کار خسته کننده ندارند این نان زیان بیشتری دارد و حتی برای کسیکه کار دشوار دارد ادامه دادنش سبب لاغری و ضعف میگردد و برای دفع آن باید نان را با خورشهای قوت دار و چسبنده مانند گوشت بره و گوساله و حلیم و نان قندی مصرف نمایند.

نان تنور و فرن نان تنور بهتر از نان فرن است چه هضم سریهنر . ئفع زودتر داشته و کمتر تولید نفخ شکم و انسداد مجاری مینماید اما نان فرن خاصیت غذائی بیشتری داشته برای آنان که

کار سخت دارند بهتراست.

نان مله: نانی است که روی شنهای داغ در بیابان میپزند دیرتر از نان فرن دفع میگردد.

نان طاق نان تابه است که از نان تنر سبکتر است مخصوصا اگر نازک باشد دفع آن به کندی انجام میپذیرد و خاصیت غذائی آن از نان تنور زیادتر است.

مناسبترین انواع نان در بیشتر حالات نوع حواری است که نمک طعام و ملح بوره به اندازه داشته و خمیر آن بر آمده و در تنور خوب پخته شود نه زیاد کلفت و نه خیلی نازک باشد از نان گندم قرمز محکم نان گوارائی بدست می آید و دفع آن دیرتر است و نمک و خمیر مایه بیشتر میطلبد و برای کسانیکه حرکت و ورزش زیاد دارند خوب است.

گندم خام و پخته ادامه خوردن گندم بو داده ممکن است سبب یبوست شود و لذا بعد از آن مسهل معتدلی باید خوردئ گندم پخته تولید نفخ شکم مینماید. نشاسته موجب سده در بدن میگردد ولی برای ریه و سینه مفید است.

سویق گندم و جو (آرد بوداده) سویق جو از گندم سردتر است و هر دو تولید نفخ مینماید و لذا آنها را با حرارت ملایم جوشانده صاف کرده با شکر و آب سرد میتوان خورد تا ایجاد نفخ شکم نکند. خوردن سویق گندم و جو بدین ترتیب در صبح تابستان برای مزاجهای حرارتی نافع است و در آن روز نباید میوه های تر و خیار و سبزیجات بخورند و سویق را هم باید کم بخورند و سرد مزاجان و کسانیکه شکم نفاخ یا دردهای پشت و درد مفاصل

کهنه دارند و پیران بایدب سویق نخورید.

نان کوبیده (فتیت) نفاخ و مولد قولنج و درد پهلو و تهیگاته بوده و علاج آن با کنجد وزیره و نانخواه خوردن است و اینکه نمک و بوره آن بیشتر آماده شود و با شکر مصرف نمایند و با آن میوه های تازه نخورند و مبتلایان به قولنج و درد معده از خوردنش صرفنظر نمایند.

ترید(ثرید) یا تلیتب در بعضی خوراکها موجب نفخ شدید و ضعف معده میشود بجز آنکه مزاج گرم ملتهب دارند نباید بخورند آنهم در تابستان و گرمی هوا،سرد مزاجان و کسانیکه نفخ شکم دارند باید از آن بپرهیزند (از کتاب محمد زکریای رازی که ذکرش رفت به اختصار ذکر شد).

از کتاب قدیمی

حنطه به فارسی گندم گویند بهترین آن تازه با لیده مایل به زردی و بعد از جنس سفید آن است در اول گرم و در یبوست و رطوبت معتدل و تازه ان که خشک نشده باشد در دوم تر وبهترین غذاهای اصحاء و کثیر الغذا و مسمن و مسدد و مضر صاحبان سده عروق و احشاء و خام آن مولد کرم معده و مصلحش سرکه کهنه و مضر زنان حامله و پخته ان نلاخ و دیر هضم ومولد ریاح و مصلحش شربتها و خوردن آب بالای آن مورث قولنج است و آرد و کندم که پخته باشند و نان قطیر قابض اند و آرد مطبوخ با شکر و بادام جهت سرفه و نفث الدم و درد گرده و سینه و تسمین بدن بغایت مؤثر و با نعناع و روغن تازه جهت خشونت سینه و ضماد گندم ممضوغ جهت

نضج دمل و طلای آرد گندم با سکنجبین جهت بثور لینیه و با عصاره بیخ آن جهت منع ریختن فضول به اعضار و نفخ امعاء و با شراب و سرکه جهت سم هوام و با آب گشنیز جهت بوغن و تحلیل اورام حاره و خنازیر و غددیه مجرب است و پخته آن با آب روغن زیتون محلل اورام حراه و ذرئر آن بر موضع گزنده سگ دیوانه بغایت مفید و چن خمیر گندم را به موضع گزیده سگ چند ساعت بسته نزد سگ اندازند هر گاه آن خمیر را تناول ننماید ظاهر میشود که سگ گزنده دیوانه بوده است و روغن گندم که باقرع گرفته شود جهت قوبا و سعفه و حزاز و کلف نافع و ضماد گندم سوخته با موم و روغن گل جهت جلای رخسار بی عدیل است.

خبز به فارسی نان گویند و از اکثر حبوبات بترتیب دهند و بهترین نوع آن نان گندم سفید مغولست که به حد اعتدال پخته باشد و سبوس به قدر اعتدال جدا شده و با شیر و روغن و زرده تخم مرغ پخته غلیظ و دیر هضم و مقوی گرده است و نان گرم و مسمن و مخفف رطوبات معده و خائیدن آن جهت کندی دندان مؤثر است و نان سرد مرطب بدن و تازه آن سریع الانحدار و خشک آن دیر هضم و مخفف و محلل ریاح و با خشخاش منوم و نان جو سریع الهضمت راز نان برنج و مبرد و قلیل الغذا و جهات اسهال و تبهای حاره که بی ضعف معده باشد نافع و مورث قولنج در مبرودین و نفاخست و مصلخحش ماء العسل و مرق ککوشت و نان برنج سرد و بسیار خشک و معطش و مسدد و مقوی بدن و کثیر الغذا و جهت اسهال صفراوی و دموی و نیکو کردن رخسار مؤثر است و نان گندم و برنج و جو که با شکر ترتیب دهند بدون روغن بهترین اقسام نانهاست و باعث سرعت هضم آن میباشد.

نان گندم در اخبار

نان یکی از خوردنیهای مقدس و مورد احترام اسلام است نبی گرایم اجحازه نمیدهد ذره ای از آن در فاضلاب ها ریخته شود(شاید بعلت جلوگیری از تشکیل پرده عایق بر فاضلاب و رشد شدید باکتریها ی غیر هواز یو ایجاد گازهای کشنده که در جلد دوم شدرح داده شد) و یا آنرا با آهن و کارد قطع نمیاند«لا تقطعو الخبز بالسکین و لکن اکسروه بالیده» (شاید برای جلوگیری از تماس آهن با مولکولهای غذائی که شرح داده شد) و چون خواستند ظرفی بر نان گذارند. جلوگیری نموده از روی نان بردارید (فجی ء بقصعه و تحتها خبز فقال اکرموا الخبزان یکون تحتها و امر الغلام ان یخرج الغیف من تحت القصعه) بعلاون در اینجا بحثی از فرمول کلی اسلامی «لاضرر و لا ضرورا فی الاسلام» نمیشود واز اینکه نباید نان تهیه شده از آردی آلوده به فضله موشی خورد (بعلت خاصیت لاغر کنندگی که شرح داده شد) - از خوردن سوخته های نان که مردم زاز آن متنفرند و جزء خبائث میباشد باید پرهیز نمود، (اشاره به سرطانزائیش در چند برگ قبل گردید) - نمیشود بلکه به اختصار هر چه تمامتر به ذکر مطالبی چند از گندم و نان میپردازم:

داستان حضرت یوسف و ساختن سیلوهخای گندم را به طریقی که دانه ها در خوشه و سنبله بمانند و سالم ذخیره گردد از قرآن

آوردم و در جلد دوم گفتم چرابا چنین وضعی استهلاک و از بین رفتن عناصر گندم در حداقل است که پایه و اساس مطلب بر بقای حالت دفاعی گیاه بود در برابر قارچها (در صورتیکه خراشی و زخمی به بگ و سنبله آنها وارد نگردد).

در جلد دوم از نبی گرامی نقل شد که باید لقمه ها را کوچک برداشت و علت آنرا که بهتر جذب شدن و زیادتر در برابر ترشحات دیاستازی گوارشی قرارگرفتن است شرح دادم «صغروا رغافکم فان مع کل رغیف برکه - نبی گرامی حتی با درتس کدرن نانها بزرگگ گویا مخالفت فرموده کوچکها را با برکات دانسته آند) خوب جویدن مخصوصا مواد نشاسته ای را نیز شرح دادم تا بهتر آغشته گردد و کمتر تخمیر و سبب نفخ و آروغ گردد. نان و گوشت چون بر سفره باشد باید نان را معطل نکرد و علت آنرا به تفصیل گفتم و حتی چرا باید قبل از گوشت نانخودر بحث شد و در اینجا فقط دستور نبی گرامی در این باره ذکر میوشد: اذا اتیتم بالخبز و اللحم فالدؤا بالخبز فسدو خلال الجوع ثم کلو اللحم چون نان و گوشت آؤردنهد، از نان باید مقداری از گوارش را برای رفع رخنه گرسنگی وارد ساخت و سپس از گوشت تناول کرد.

از نبی گرامی است که نان را بو مکنید: انه صلی الله علیه و آله و سلم نهی ان یشم الخبز(چون آزمایش سگ پاولوف را در نظر آورید که نان در شکمش بود و ترشح انعکاسی نداشت و در برابر گوشات ترشحاتی میکرد شاید بعلت جایگزین شدن بوی نان بوهای دیگر را علتش باشد.

توجه جالبی است که با وجود خوشمزه شدن نانی که شیرینی در آن داخل شده و اینکه در بسیاری از موارد نیز از دستورات اسلامی خوردن شیرینی با انواع خوراکیها ست از خوردن نان با شیرینی دستوری از اسلام نرسیده و حال آنکه خوردنش را باگوشت و روغن و ... سفارش کرده اند که به زودی شرح خواهم داد حتی ملاحظه فرمودید در جلد ششم که از امام نقل کردم که فرمود شب را بدون شام نخوابید ولو به خوردن کعک باشد که همان نان شیر مال میباشد و بدون شک هنگام مطالعه لذت بردید که چگونه همین نان شیر مال میباشد شما را از ایجاد فشار خون نگهداشته به علاوه کلسیم که اساس خوراک اعصاب است و شب هنگام استراحت و تغذیه اعصب میباشد به آن ها میرسد چه دستور عجیبی است (ایجاد فشار خون اینگونه است که چون بی شام بخوابند اواخر شب که قندذخونه به شدت کاسته شده آدرنالین ترشح میشود که گلیکوژن ذخیره کبدی را به خون بریزد و مرتب ترشح شدن آدرنالین باعث ایجاد فشار خون میوشد و نان نمیگذارد گلوکز پائین آید و آدرنالین ترشح شود بعلاوه که کلسیم فراوان شیر به اعصاب آرامش میبخشد و حتی جلو تحریک پذیری و ترشح آدرنالین را میگیرد) اما چرا نان شیرینی و نان با شیرینی خوردن خوب نیست زیرا لیزین و آمینو اسیدهای آرد رااز بین میبدر و ترشح هاضمه ای نان و قندهیا مصنوعی نیز با یکدیگر ناسازگارند.

هم اکنون بهاترین نان دنیا نانهای ایرانی است که حرارت به همه جای آن میرسد و آنرا تقریبا عاری از میکرب ساخته و با توجه به اینکه گفتم از طرفی نبی گرامی فرمودند نانها را کوچک

انتخاب کنید و از طرف دیگر میفرمایند التنور لاهل البیت برکه و تنور را برای اهل خانه موجب زیادی و برکت میدانند آیا منظور بیرون راندن باکتریها و شیاطین بنوده و اینکه دیو چو بیرون رود فرشته و برکت در آید؟ به علاوه چون نان کوچم باشد در تنور بهتر برشته میشود و گفتم نان هر چه برشته تر باشد هضمش بهتراست (این مطلب را نیز فراموش نکینم که کلسیم در شیر و فسفر در آرد فراوان است دو ماده ایک ه مهمترین غذای اعصاب به شمارند).

گفتم بهترین نان آن است که به روش قدیم درست شود و ازجمله خمیر مایه سبب ور آمخدن خمیر شده به کمک باکتریها و اسپورها میشتابند و آنها تکثیر یافته و در نتیجه مواد سفیده ای نان و ویتامینها را افزایش داده و رل نگهدارنده ویتامینهای B را که در اسید بهتر مقاومت مینمایند خواهند داشت و از اینجاست که حضرت علی میفرمایند(ان علیا کان یعاتب خدمه او غلمانه فی تخمیر الخمیر فیقو هو اکثر للخبز). خدمتگرازان را دراه ور امدن و تخمیر خمیر معاتب میداشت و میفرماید این اکثر است برای نان و نکات جالی این مسئله بدین قرار است:

گفته شد که خمیر پس از 108 دقیقه PH آن 2/6 بعد از 156 دقیقه 78/5 - 270 دقیقه 67/5 خواهدبود یعنی دراثر خمیرکردن به تدریج PH خمیر کم شده براینان کردن حد اکثر جدود چهار ساعت اسیدی تر یمیگردد که گفتم علت آن فرمانها و لورهای موجود در آرد و خمیر مایه و باسیلهای خارجی هستند که وارد خمیر میشوند و در نیتجه سبب

تسهیل هشم نان دشه و لورها قسمتی از شناسته را به الکلو اسیدکار بونیک و قسمت دیکر باه دکستررین تبدیل میکنند و باسیلها تولید اسیدمینمایند(خروج گاز کربنیک از خیمر آن را سوراخ سوراخ میکند) خمیر مایه سبب رشد و تکثیر اسپورها و باکتریها شده و در نتیجه اسید کردن (اسیدهای لاکتیک و استیک بوجود آمده) نان را خوش طعم میسازد. خمیر مایه با باکتریها بکمک اسپورها شتافته و مواد سفیدهای نان را زیاد میکند و وزتایمها را افزایش میدهد و رل مهمشان نگهداری و یتامینهای Bنان است که در اسید بهتر مقاومت دارند. خمیر تر شداریا دیاستازی است به نام فیتاز که نمیگذارد عناصبر مفید نان جذی ب نشده از بین برود(عناصر کلسیم - آهن - منیزیوم- ویتامین B) و بالاخره که خمیر مایه چه وجه میکند و همه را شرح دادم اینک توجه فرمائید که حضرت علاوه بر اینکه برای ور ام دنه خمیر کلمه عتاب را بکار برده است که معنی سرزنش کردن را هم یمدهد آنرا قبل از تخمی رذکر فرمود یعنی ابتدا ور می آید بعد تخمیر انجام میدهدو سومی آن معجزه بزرگی است که میفرماید نان رازیاد میکند و نمیفرماید و وزن آنار زیرا زیاد شدن یا کیفی است یا کمی. نان کیفیتش با تخمیر زیاد میشود یعنی ویتامین Bو کلسیم و آه ن و منیزیوم ان نگهداری میشود - خوش طعم میگردد- سهل الهضم میوشد و ... نان کمیتش افزون میگردد یعنی ویتامینهای نان را زیاد میکند. اسیدیته نان را برای نگهداشتن بهتر عناصر زیاد مینماید و مواد سفیده ای نان را افزایش میدهد و ... و حتی در ترازو!

وقتی به قسمت تعیین ارزش موادو عناصر گندم مجدد مراجعه ای بفرمائید خواهید دانست چرا نان در اسلام مقدس است و از چه نبی گرایم فرمودند در نان است هر چه بین عرش و زمنی عمل کده است وخدا برکت آسمان و زمین و غیر آن را برای نان بیرون می آورد.

چند چیز را در نظر آوردی تا وارد یک مطلب مربوط به نان و گندم شوم:

1- نان با مقداری سبزی یا میوه تقریبا غذای کاملیاست و قبلاً چند مرتبه تکرار شد که اگر بر سفره ای سبزی وجود نداشت امام از خوردن دست باز میزد و نان و خربزه خوردن نبی گرامی و ... معروف و گفته خواهد شد.

2- نان از لحاظ مواد بیاض البیضی فقیراست و این هم با مطلب مورد بحث حل است:

نبی گرامی فرمودند: اتانی جبرئیل فامرنی باکل الهریسه لیشتر ظهری و اقوی بها علی عباده ربی (جبرئیل حضرت را به خوردن هریسه سفارش میکرد که پشت حضرت محکم گردد و برای عبادت پروردگار قدرت یابند و این همان آرزوئی است یعنی علی نیز بوده در دعای معروف کمیل به پروردگار عرض مینماید اعضاء و اراده او را در راه خدمتگزاری و عبادت قوی فرماید: قو علی خدمتک جوارحی و اشدد علی الغزیه جوانجی) .

ان رسول الله شکی الی ربه و جع ظهره فامره باکل الحب باللحم یعنی الهریسه (نبی گرامی از درد پشت گلایه داشتند امر شد به ایشان که گوشت و حبوبات یعنی هریسه بخورند).

آنچه در انتظار ان هستید که از اسلام نقل شود موضوع خوردن نانی است که الک شده و سبوس گرفته بشاد و دیگر موضوع خوردن نان خشک است زیرا به تفصیل از نان سبوس گرفته که عاری از بسیاری مواد و عناصر ارزشمند غذائی است و از نان خشک که فاقد بسیاری ویتامینها و عناصر میگردد قبلاً بحث شد و در اینجا کافیست گفته شود حتی آرد جو با آن همه سبوس رمخت و درشتی که دارد نان موقعیکه میخواستند برای نبی گرامی نان تهیه نمایند الک نیمسدش و نان تنک که به نظر میرسد همان نانهای خشک نازک باشد نیز هرگز مورد مصرف نبی گرامی قرار نمیگرفت و هر دو از فصل سوم مکارم الاخلاق (اخلاق نبی گرامی صفحه 22) نقل شد.

از جمله چیزهایی که تاکنون با آن آشنا شدید اختلاف بین ترکیبات گندم و آرد نان میباشد که ارد حاصل کوبیده شدن گندم و نان حاصل پخت خیمری آرد است که خمیر مایه و آب نمک به آن افزودهشده است و مواد تکشیل دهنده نان گر چه در حقیقت همانهائی هستند که آرد را تشکیل میدهند ولی بعضی از آنها ضمن پختن تغییرات مختلف و گاهی بسیار عمیق است مثلا حتی نشاسته تبدیل به آمپوا شده است درجات مختلف تغییرات آنرا به نام ژلاتیینیزاسیون میتوان مشاهده کرد بعلاوه چنانچه گذشت مقدار ویتامین 1B در آرد گندم کامل 56/0 میلیگرم و درنان کامل (100 درصد) 28/0 بود که ویتامینیهای 2B و نیکوتیل آمید و ویتامین E به ترتیب 12/0،15/0،5/0،5/3،2/2،3/1 و همین طور در عناصر دیگر تغییراتی حاصل میگردد که نتیجه تخمیر و دخالت باکتریها و آتش و ... میباشد

از این رو چنانچه در اسلام دستوراتی برای خوردن آرد بوداده داده اند توجه به عناصری است که در آرد بوده که در نان یا نیستیا کمترمیباشد. حضرت صادق فرمود آرد سبب رویش گوشت و محکمی استخوان میگردد (السویق ینبت اللحم و یشد العظم) و به کودکان خود بخورانید که گشوت را رویانیده استخوان را محکم میسازد. (اسقوا صبیانکم السویق فی صغر هم فان ذلک ینبت اللحم و یشد العظم) وچون حضرت کودک علیل و ضعیفی را دید دستور داد سویق به او بدهند(کنت عند ابی عبد الله فاتاه رجل من اصحابنا فقال له یولدنا المولود فیکون له العله و الضعف فقال ما یمنعک من شرب السویق فانه یشد العظم و ینبت اللحم) و ما در کتابهای کودکان میبینیم که برای دادن پوره حبوبات به آنان توصیه شده است.

آنچه جالب است شرح از دکسترینها در این مورد میباید که چند برگ قبل شرح داده شد که نشاسته ها موقع شکسته شدن تولید تعداد کثیری مواد بینا بینی مینمایند که هضم بهتری دارند و دکسترینها از آن ها یند و غیر از دکسترینها چیزهائیکه در اثر بریان کردن بدست می آید و از آنجمله آرد بوداده میباشد.

نا گفته نماند که دستور خوردن سویق برای رفع بیاض داده شده که نمیدانم مقصود از بیاض آب سفید چشم است یابرص و سفیدی پوست.

سئوال اسلامی و سخنی با خوانندگان

برای چندمین بار گفته میشود: جلسه هفتگی داریم از همکاران عزیز و دوستانی روشنفکر برعکس جلسات دیگر که همه سخن از طب است در اینجا از اسلام سخن به میان می آید و دیگر انشاءالله هیچ! سخنان همه بر مبنای دست و اسلوب صحیح میباشد چنانکه در آخرین جلسات چنین گفته شد:چه بسیار بودند کسانی که کشته شدند و درکلیه شرایط با شهدای کربلا مساوی بودند این چیست که تمام محاسبات آفرینش برای حکومت روز افزون آنان در جمع و ضرب است(و برای بسیاری از کشته شدگان بی هدف در تقسیم و منها و فراموشی) و بقیه را چنین گرایم نیمدارد؟ هر دو دستعه یقین داشتن کشته میشوند. از هستی ساقط میگردند آنچه باز مانده دارند مورد تصرف و غضب داشتند و نه چشمداشت ریاست و حتی هر دو گروه یقین داشتند زن و فرزندشان پس از کشته شدنشان راحت نخواهند بود و ...

جواب همان فرقی که بین جهاد و دفاع است بین آندو دسته است. اسلام را که یکعده فرصت طلبان دین شمشیر دانسته اند همین مسئله کافیست که در زمان غیر امام در اسلام جهاد نیست (و دفاع است) اسلام به خونریزی آنقدر اهمیت میدهد که حتی برادر امام یا بزرگترین مرجع تقلید را اجازه رهبری جهاد نداده است و چرا فقط در رکاب اما میتوان به آن همه مقام رسید؟ شهدای کربلا میدانستند کشته مشوند همانگونه که بسیاری از مردم در مواردی دیگر

میدانندکه اما آنان تحت نظر امام آن چنان جنگ میکنند که تمام حرکات و اعمالشان به وسیله وی علیه السلام کنترل و مراقبت میشود و حتی میتوان گفت کوچکترین سخنی یا حرکتی حتی مکروه با توجه به نظارتی که امام بر آنها دارد از آن ان سر نزذده هر چه هست موجب رضای خداست و درباره دیکران نیست و ...

اما سخنی که باخوانندکان دارم : تااینجا که نوشته ام وقتی به چاپ برسد صفحاتش در حدود کتابهای قبلی خواهد بود. عسل و شیر و خرما و انکور و کوشت را هر کدام در کی جلد آوردم عده ای گفاتند حتی از میان هم جلسه ایهای مذکور که پر کفتی وی کجلد برای عسل یا ... زیاد است و خسته کننده در مقابل آنان حتی از هم جلسه ایها تفراتی اظهارداشتند که چنین مطالبی حد اقل در ایران نیست بنویس و مفصلتر هم بنویس که خود خدمتی است و یکی از آن میان که خیر الامور اوسطها و اینک خیر الامور در این جلد که انار و انجیر و زیتون و سیر و پیاز و نان با هم ذکر شد اما اگر بخواهیم بقیه را نیز به همین ترتیب بیاوریم دو سه جلد دیگر در غذاخواهد شد و دیگر احساس میکنم که خستگی آور است لذا اجازه بفرمائید همین جلد نیز قطورتر از قبلیها گردد و قول میدهم باز هم مختصر تر بنویسم و جز آنچه نامش در قرآن آورده شده نیاورم از کدو - خیار- ریحان بقل هر چند حبوبات و بقل زیادند اماآنچه راکه کلمه بقل در عربی بر سر آن گیاه در آید که ذکرش رفت بیان میدارم و از حبوبات فقط عدس که در قرآن کریم از آن نامی اس و نخود و لوبیا که اساس حبوبات است! و میوه ای که کنایه به ان شده است.

به آنچه جالب و تازه است نزدیک میشوم و اینکه چرا در قران است چون از دو مرد همزندانی حضرت یوسف یکی چون به یوسف گفت خواب یدم طبقی از نان بر سر دارم و چرندگان از آن برمیگیرند تعبیر فرمود بدست فرعون سر از تنش برخواهند گرفت و چون دومی اظهار دشات خواب دیدم خوشه های انگور را میفشارم که افشره برای سلطان ببرم فرمود تو از مقربان فرعون خواهی شد؟

مراحل تهیه نان از بذرافشانی و زراعت و درو و آسیابانی و خمیر کردن و بالاخره نان پختن است و مراحل هضمی آن در دهان جویدن و در معده و روده و ... هضم و جذب و دفع انجام گرفتن و به همین نحو انگور مراحلی از کشت دارد و مراحلی از کشت تا به وجود آدمی برسد اما آن طبق بر سر نهاد، با آنکه کشت کمتر زحمتی داشت به گشت کسی رسید که مرد زندانی تصور تفوقش میکرد و اگر درخواب دیده بود که میفشارد و افشره یبوست میدهد چه نیکو تر عزیزی از مصر عزیز دیگرش به همراه داشت.

اگر جلد چهارم را به یاد داشته باشد آنجا که سخن از تقسیم بندیهای غذائی و تغذیه ای قرآنی میداشتم گفتم در درجه اول قرآن غذا را به دو دسته بزرگ و ما عملت ایدیهم و ما عملا الدنیا تقسیم کرد و هم اکنون توجه فرمایند که نان فرآورده دست بشر است و انگور فرآورده دست خدا ان فرآورده دست خویش را به سر گذشات و این فرآورده را از سر بدست آورد و با پنجه خویش و زور بازویش

به سلطان نزدیک ساخت و اسلام نیز چنین میخواهد که پنجه های فولادین مسلمین به حساب جها برسد و قرآن که میفرماید شما را به زمین فرستادیم تا واستعمرکم فیها که در آن عمران و آبادی کنید همین معنی را میرساند طیور نباید که کار غیر معمول کنند و روزی خود از سردگری بردارند کردند و به فرعون نیز یاد دادند که کار غیر معمول و خونریزی کند، مردک دیگر کار متعارفی کرد و انگور فشرد و اگر به جای فرعون به پرندگان داده بود از کجا که فرعون ویرانیز به دنبال کار غیر معمول نمیکشاند ولی فشرد و افشرده به انسانی داد که خود به ظاهر انسان است و لذا یوسف نیز به او گفت تو زندانی نیز که ظاهر انسانی مقرب همان خواهی شد که به ظاهر انسان است. مرحله اول تخمیر نان که و ما عملته ایدیهم است در ظرف انجام میگیرد و از انگور که و ما عملت ایدیناست مرحله تخمیری آن در معده و روده هاست وچرا باید آنرا از آدمی دور کرد وبه پرندگان به طور غیر متعارف رساند و این را نه؟

اما تفاصیر چه گفته اند: همه تفاسیر دو جوان زندانی را به نامهای مجلث (بروزن منقل) و دیگری بنو(ابوالفتوح رازی منو) گفته اند که اولی خوانسالار دومی شراب دارد بود. دولت روم به آن دو قابل یداد تازه در طعام و شراب سلطان کنند خوانسالر کدر و شرابدذار پشیمان شد ه علاوه بر اینکه طعام را آلوده نساخات به فرعون گفت این دفعه خود را جهت آزمایش به دیگری نساخت بخوران خوراندند و خورنده مرد. سلطان خشم کرد و هر دو را به زندانی افکند که حضرت یوسف در آنجا بود. حضرت در زندان تبلیغ فرمود تا تمامی زندانیان و از جمله دو کارمند مذکوردست

از بت پرستی برداشتند. عده ای نیز گویند دو کارمند خواب ندیده خواستند اظهار نزدیک به حضرت کنند یک گفت خواب دیدم طبق نان بر سر دارم و مرغان برمیدارند دیگری که انگور افشهر به سلطان میدهم .برخی گویند هر دو خواب دیدند. دسته ای دیگر کویند شرابدار خواب دید و راست گفت و خوانسالار خواب دروغین اظهار کرد. تفسیر کشف الاسرار (خواجه عبدالله انصاری) چاپ دانشگاه به جای طبق نان گوید سه سله بر سر داست هر کدام محتوی خودرنیهایی رنگارنگ. تفسیر حدائق الحقایق معین الدین فرهی (از انتشارات دانشگاه) که تفسیر سورده یوسف را به طرزی جالب دارد گوید شرابدار گفت خواب دید دانه انگگوری کاشت و بستانی انگور شد و از آن سه خوشه بر گرفت و افشره کرد و به سبلطان داد (دانه انگور عمل تست و آن بوستان نمودار معیشت تو و آن سه خوشه سه روز دیکر اززندان خلاص میشوی و جای گرفتن از دست تو، رسیدن به مقام اول است یو این سخنان تعبیری بود که حضرت یوسف کرد.) ابن جریح گیود عادت فرعون بود که برای کشتن زندانیان طعام مخصوص میفرستاد تا بخورند و این عالمت فرمان قتل محسوب بود و خوانسالار که نان بر سر دید همان طعام رئیس و سر مردم مصر محسوب میشد که پرندگان برداشتند و بردار رفت. (شرح مفصل مربوط به خواب را در بهدشات روانی خواهم داد).

ص: 280

ص: 281

کدو - خیار ؛ حبوبات (عدس) - ریحان ؛ بقل (... - کلم - کرفس - کاسنی - تره - ...)

اشاره

در قران به طور مستقیم از: شیر - خرما- انگور - عسل - گوشت گوساله و گوشتهای مخصوص دیگر تعریف شده که بنا بر قول داده شده از هر کدام یک جلد تقدیم شد جلد پنجم از عسل - ششم از شیر - هفتم خرما و انگور- هشتم گوشت.

هم اکنون جلد نهم در انحصار بقیه مواد غذائیست که به نحوی خاص در قرآن ازآنها نامبرده شده است:

نان که بر سر مردی بود و مرغان از آن برمیداشتند و این واقعه را هم زندانی حضرت یوسف دید و برای حضرتش نقل نمود و تقاضای تعبیر کرد و ...

کدو که در داستان حضرت یونس نقل شده است که چون از شکم ماهی خارج گردید بر روی رویانداه شد و در عربی به کدو قرع گویند(و قرع آزمایشگاه را که به همین شکل است) ونیز در عربی دبا گته میشود که کدوی رمی میباشد و یقطین که در قرآن است بر ساقه بایستند چون کدو - خربزه و ... و چون حضرت رضا فرمود بر یونس کدو روبانده شد یقطین را کدو معنی مینمائیم بلکه در انحصار در می آوریم.

پیاز و سیر و عدس و ... که بنی اسرائیل در مصر میخوردند و بعد که ندیدند ناراحتیها کردند.

انجیر و زیتون: که خدای متعال جزو شاهکارهای خلقتش بدانها سوگند یاد فرموده است.

انار که چند مرتبه از آن یاد شده و اجمالا بیشتر از نامبردگان تعریفشده و میوه بهشتی به حساب آمده است.

ریحان اسانس و ریح معطرش مقصود میباشد و بر آن نامی رفته است و اگر از خانواده و یا سبزیجاتی از آن دسته آورده شد به خاطر نامی از ان میباشد که قرآن آورده است ناگفته نماند: اگردر اخبار از سیب یا خربزه یا ... تعریف شده که همه را در همین جلد یا جلد بعد خواهید دید از قلمرو کلمات قرآن نیز به نام آنها خارج نبوده و پیوستگی قرآن و اخبار و احادیث درست و خلل ناپذیر میباشد و بعنوان مثال میتوان گفت وقتی که حضرت ابراهیم دعا میکند میوه جات بهاهل ایمان برسد(و ارزق اهله من الثمرات من آمن منهم بالله و الیوم الاخر...) 125 بقره خود بزرگترین تعریف از میوه جات بوده زیرا چه جانی عزیزتر از جان اهل ایمان و به چنین جانهائی باید بهترین غذا (میوه جات برسد) با وجود این اگر از سیب یا خربزه یا ... نامی نیاورده و بحث از آنها را خواهم آورد یه خاطر اسم جنس بودن کلمه یقطین است که شرح دادم.

قثاء خیار شنگ است و ازخیاری که چتدان با آنتفاوت نداشته و مصرف زیادی دارد و به بدنامی و بی خاصیتی نزد عوام معروف شده است و قلمرو وسیعی دارد یعنی بر سر بسیاری از گیاهان نام قثاء دیده میشود که اشاره خواهد شد.

حبوبات که درست آن حبوب میباشد و تنها در قرآن از عدس آن نانمی آمده است و ما از دو تای معروف دیگرش نخود- لوبیا که مصرف زیادی داشته به اختصار هر چه تمامتر مطالبی می آوریم.

بقل از همه بیشتر مورد بحث است و از جمله اعجاز قرآن آنکه تمام مورخین به روابط بین اسرائیل در زمانی که ساکن مصر و از بردگان بودند و همچنین به روابط اهالی مصر اتز قبطی و غیره آن ان با آنچه از مواد غذائی در قرآن از آنها به رئثف نام برده شد(بقل - قثاء - فوم - عدس - بصل) اشاره کرده اند و به اتفاق آرا آنچه را قرآن ذکر کرده آورده اند و این خود سند درستی سخن آنان است و تنها د رمودر بقل گاهی کار به بحث و اختلاف جزئی کشدیه دشه و آن هم به علت معانی متعدد در قلمرو وسیع کلمه بقل میباشد زیرا بقل به سبزی گفته شده و در ناصیه نام بسیاری از سبزیجات (کلم - کاسنی - تره - کرفس و...) کلمه بقل دیه میشود. و مانی زبه همین چند گیاه به بحث مختصرا اکتفا مینمائیم و (ناگفته نماند که نظر دانشمند نویسنده امریکایی را که در کتاب خود به نام موسی از بقل بحث کرده در جلد قبل آوردم).

اگر فراموش نفرموده باشید قبلا این بحث نیز در جلد قبل شد که چرا پروردگار پس از ذکر اسامی بقل - عدس- بصل و ... به بهتر بودن من و سلوی میپردازد (... اتستبدلون الذی ... بالذی هو خیر ...) و این مطلب را نیز قبلا آوردم که چرا ترتیب نامها در قرآن چنین است : بقلها و قثائها و فومها و عدسها و بصلها ...

دانستنیهایی چند از کدو

کدو به مقدار زیاد ویتامین دارد، هضمش آسان است برای رژیم لاغری مفید میباشد، سموم را از بدن رفع میکند و در قدیم بسیار مصرف میشده و اهمیت داشته وب ا عسل چاشنی غذاهای گوشتی بوده و گوشت و تخم کدو مصرف پزشکی داشته است. دیوسکورید در قرن اول میلادی در کتاب خودش «اساس مواد طبی» بعنوان ملین قوی آنرا معرفی نموده و ابن سینا د ررفع سردرد و بی خوابی و شفای خستگی اعصاب تجویز مینموده است همین طور خاصیت دفع صفرا و بلغم و رفع هذیان برای آن قائل بوده و برخی آنرا مدر دانسته اند و تخمه آنرا ضد تب و روغن تخمه کدو را مسکن درد بواسیر شمرده اند.

امروز جوشانده مخلوط سیب و کدو و شکر به نسبتهای 2-8-1 را در آب برای یبوست مفید میدانند، کدوی پخته برای کودکان - کاسنی که معده علیلی دارند- نساقهین - پیرمردان و مخلوط با عسل برای سینه های گرفته نافع میباشد و جهت کسانیکه چاقند و رژیم میگیرند سودمند است.

صد گرم کدو را در یک لیتر آب بجوشانند تا به نصف برسد و سپس صاف کرده هر روز یک لیوان بخورند در بواسیر سودمند است. پوست کدوی خام روی رخمهای سطحی یا سوختگی بگذارند نافع است.

کمپوت کدو در ورم پروستات و آب کدوی پخته در اختلالات کلیه و مثانه و 25-30 گرم تخمه کدوی تازه را اطفال بجوند و

شیره ای را فرو دهند در کرمهای باتریوسفال - اکسیور - کرم کدو و در بزرگان 50-60 گرم مؤثر است (مخلوط را میتوان با عسل یا شکر یا مربا خورد و بهتر سات پنج ساعت بعد روغن کرچک میل نمود).

کدوی پخته حلوائی سینه گرفته را باز میکند و هرگاه مبتلایان به سینوزیت هنگام پختن کدو پارچه کلفتی روی سر بیندازد و سر خود را روی بخار کدو بگیرند تا حدودی از رنج این بیماری راحت میشوند. کدو حلوائی مواد قندی فراوانی دارد و پخته اش ملین و مدر و زائل کننده یرقان است و برای تبداران مؤثر میباشد تخمه کدوی حلوائی دارای ماده ای هتروزیدی است به نام پیوند. زید که فقط در قسمت سبزرنگ آن وجود دارد وبرای از بین بردن کرم کدو بسیار ن مؤثر است (60-100 گرم در بزرگان و 15-45 گرم برای کودکان) که با هم وزنشان قند یا عسل مخلوط کرده و بعد کمی آب نارنج افزوده صبح ناشتا بخورند (پنج ساعت بعد اگر مسهلی خورده شدو بهتر است). روغن تخم کدو مانند روغن بادام بدست میاید. برای تسکین بواسیر مؤثر و جوشانده گل کدو نیز برای سینه درد مؤثر میباشد.

یک کدوی رشتی کاملا رسیده و شیرین بردارید پوست آنرا گرفته قطعاتی درشت چهار گوش از کدو را در آب که کمی نمک دارد روی آتش ملایم نیم ساعت بگذارید به طوری که متلاشی نشود بپزید و بعد آنها را چلانیده در شربت شکر بریزید (برای یک کیلو وین کدو یک کیلو شکر) و مخلوط کرده هنگام آماده شدن مربا یک قاشق آب نارنج افزوده از روی آتش بردارید.

کدو اقسامی دارد:کدوی معمولی - کدوی صراحی یا قلیانی - کدوی بزرگ - کدوی عطری، کدو از : آب -95 پوتئین 8/0 چربی 1/0 هیدارت دو کربن 3 دصدر و املاح معدنی و غره : سدیم یک میلی گرم پتاسیم 457 میلی کلسیم 21 - منیزیوم -12 آهن 8/0 - فسفر44 - گوگرد 13- کلر 49 ویتامین 1B 05/0 - ویتامین B08/0 2 - نیکوتیل آمید 6/0 - ویتامین C 8 میلیگرم و ویتامین A 3400 واحد بین المللی در صد داشته و هر صد گرمش 15 کالری میدهد.

نوعی کدو به نام مکزیکی (Sechium Edule) که پس از یکساعت جوشاندن پوستش را کنده میخورند خوش طعم و لذیذ است و حساس ترین دستگاه گوارش آنرا تحمل مینماید و چون ازتش کم است (6/1 درصد) برای کسانیکه با ازت کم بخورند خوب است شیره تخم کدو تنبل را اگر در شیر یا اب بپزند خنک و مسکند است و در بیخوابی و ورم مجاری ادراری و التهابات دستگاه گوارش و یرقان و جهت لینت مزاج مفید است و اگر به اندازه یک قاشق سوپخوری صبح و شب از آن خورده شود کرم کدو دفع میگردد.

قندکدو برای بیماران مرض قندی بدون ضرر است.

کدو برای بیماران قلبی و پیچش شکم و حصبه ایها ضرر نمیرساند.

کدوی حلوائی یکسرش باریکتر و نارنجی رنگ دارای مواد قندی است.

مرغابیها تخم کدو زیاد دوست دارند و چون مقداری از آنرا بخورند چون مستان با تلوتلو راه میروند.

کدو برای صفراویها خوب است و مسکن به شمار میرود و جهت بلغمیها زیان دارد و مصلح آن روغن است.

از برگ تازه کدو یا گوشت کدو میتوان جهت سوختگیهاسوداهای متورم- خراشها و کوفتگیها ضماد ساخت.

کدو درکتابی از قدیم

قرع: به فارسی کدو و به ترکی قباق نامند و دو قسم میباشد کی را کدوی سبر و دیگری رومی هر دو در دوم سرد و تر و ملین و مفتح و مدر بول و عرق و مسکن تشنگی و قلیل الغذا و آب مطبوخ آن و آنچه تخمیر گرفته یک شب در آتش تون و تنور گذاشته و با عسل و اندکی نطرون مسهل به اعتدال صفراو بافلوس خیار شنبر و ترنجبین و خمیره بنفشه جهت تبهای صفراوی و دموی و با تمر هندی و شکر جهت اخراج صفرای سوخته و حرارت دماع و وسواس و جنون ئو رمد و دردسر یکه از بخارات حاره باشد و تنقیه مواد گرده و امعاء مفدی است و قدر شربتش تا 45 مثقال است و خوردن کدو با مزورات جهت تبهای حاره و سرفه و جگر گرم و تربیت بدن و دماغ نافع مؤثر و خروس بچه که با کدو طبخ یافته باشد و یا با مغز تخم آن جهت رفع غشی تبهای حراه و سمیه اخلاط بی عدیل است و مربای آن جهت مواد سوداوی و تقویت دماغ صالح و مؤثر و ترش آن ملطف و هاضم و مسکن حدت خون و صفرا است و اقسام کدو مولد نفخ و مضعف معده و مسقط اشتهاء و مضر مواد بلغمی و سوداوی که ازاحتراق بلغم باشد و باعث قولنج و به تنهائی سریع الاستحاله به خلط موجود در معده و با اغذیه منقلب به طبع غالب آن میگردد و هر گاه در معده فاسد

شود مانند خیار مولد خلط سمی است و مصلحش زیره و ادویه حاره و در مزاج صفراوی غوره و سرکه و امثال آن و ضماد کوبیده آن جهت اورام حاره و التهاب معده و احشاء و دردسر حار حرا و رفع بیخوابی و خشکی دماغ و قطور آب آن با روغن گل جهت درد گوش و ورم حار و سعوط آن با شیر دختران جهت سرسام و هذیان و بی خوابی و غرغه با آب آن جهت خناق مفید و سائیده خشک آن جهت سرفه و درد سینه و التهاب صفری و دردگلو و اکتحال به آب گل آن و آب ثمر گلدار آن جهت رمد و زردی یرقان که در چشم باشد بغایت مؤثر است و پوست خشک سوخته آن در قطع نزف الدم جراحات و رفع آکله و زخمها مجرب است و با روغن تازه جهت سوختگی آتش و با سرکه جهت بهق و برص و خوردن آن جهت بواسیر و نزف الدم احشاء نافع است و چون جوف کدو را به خبث الحدید مملو ساخته پس از چهل روز آب آنرا با حنا بسرشند خضاب بسیار نیکوست و مغز تخم کدو در دوم سرد و در اول تر و جهت حرقه البول و لاغری گرده و قرحه مثانه و خشونت سینه و نفث الدم ریه و تبهای حاره و تشنگی و سرفه و قرحه مثانه و خشونت سینه و نزف الدم ریه و تبهای حاره و تشنگی و سرفه و قرحه امعاء مفید و روغن تخم آن جهت رفع بیخوابی و یبوست دماغ و مغص صفراوی و سل و تبهای حاره بی عدیل است و قدر شربت از مغزتخم آن و روغن آن تا هفت مثقال و بدلش مغز تخم هندوانه است و روغن کدو که جوف آنرا کوبیده آب آنرا با روغن کنجد بجوشانند تا روغن صرف بماند سرد و تر و مرطب بدن و جهت صاحب دق و مالیخولیا و حرارت و یبوست دماغ و تشنج یابس و سرفه حرا و نرم کردن صلابات بسیارمفید است و چون کدو را پوست جدا کرده با دنبه و پیه گرده بکوبند و بجوشانند تا مهرا شود و چربی

آن را جمع کنند در ترطیب قویتر و سردتراز روغنی است که با روغن کنجد ترتیب دهند.

کدو در اخبار

باز میگوییم هر چه در اخبار است از آیات است و اگر نام مثلا خربزه به آن خوبی که دراخبار هم از آن بسیار تعریف میشود در قران نیست در قلمرو کلمه یقطین در می آید و در حقیقت میوه نامبرده شده از طرف قرآن میباشد.

یقطین نام همه گیاهانی است که میوه اش بر ساقه نمیایستد چون خربزه و کدو و ...

و چون در اخبار اشاره به کدو گردیده آنرا انتخاب کردیم و از جمله حضرت رضا فرمود: درخت یقطین همان دباست و دبا همان قرع (شجره الیقطین هی الدبا و هی القرع).

آنچه در اخبار درباره کدو چشمگیر است و از نبی گرامی و چند تن ار ائمه اطهار نقل شده رابطه بین کدو و اعصاب به ویژه مراکز عالی عصبی و مغزی است.

نبی گرامی از خوردن کدو خوششان می آمد (کان یعجله الدبا) و گاهی حتی به حضرت علی میفرمودند کدو بخور که خوردنش دماغ را زیاد میکند (کلو الدبا فانه یزید فی الدماغ) و زمانی که (علیکم باقرع فانه یزید فی الدماغ -الدبا یزید فی العقل- یا علی علیک بالدباد فکله فانه یزید فی العقل و الدماغ) کدو بخورید که هم دماغ رازیاد میکند و هم عقل را (هم قوای عقلی عصبی را هو قوای حیاتی عصبی را).

از بس در این باره نقل خبر شده(قریب دهخبر) و به همان نسبت که عدم اطلاع و بیدانشی در خود سراغ دارم فقط میتوانم حدس بزنم که احتمالا چون تمام مصالح تقویت کنندگی مغز در کدو موجود است (دفع سموم - غذا دهندگی به وسیله کلسیم و فسفر و قندی که نسبتا فراوان دادر) میتوان گفت دماغ را زیاد و در نتیجه عقل را زیاد میکند ولی ان چه مسلم است چون خاصیت ضد التهابی نیز علاوه دارد همانگونه که حضرت صادق فرماید «جید بوجع القولنج» در قولنجها درمان میباشد و چون به خواص مذکور مخصوصا خاصیت ضد سمی و ضد التهابی و وجود عناصر در آن توجه نمائیم خواهیم دانست چرا قلب حزین را مسرور یا محکم میسازد (نبی گرامی فرمودند کدو در طبخ بیشتر به کار برید که مسرور میسازد یامحکم میسازد قلب حزین را - اذا طبختم فاکثروا القرع فانه یسر و یشد قلب الحزین) و کسیکه از بدنش التهاب و سموم دور و قلبش مسرت و استحکامی یافت همانگونه که نبی گرامی فرمودند رخسارش نیکوتر و تازه خواهد گشت (یاعلی کل الیقطین فانه من اکلها حسن و جهه و نضر وجهه).

قرآن و کدو

در سوره صافات است که فنبذ ناه لاعراء و هو سقیم و أنبتنا علیه شجره من یقطین ... بدنبال داستان حضرت یونس که در شکم ماهی بود و ... بیرون آمد میفرماید او را به بیابانی انداختیم در حالیکه بیمار بود و در ختی از کدو در ان ضحراء براو رویاندیم.

چون بین کدو خوردن و زیادتی عقل رابطه مستحکمی در

اخبار بر قرار است امیدوارم وسیله ای شود کدوهای خوب و بساری که در این شهر کم آب بلکه بی آب بدست آنید از بان به بعد همه اش صادراتی نباشند.

نویسنده تصور کنم آنچه میگوید که بر حضرت یونس کدو رویانیده شد تا در پناه سایه ان درخت بدن مجروح خود را از آفتاب صحرا دور بدارد این باشد که ضمادهائی که از برگ کدو و خود کدو تهیه میشود تا آفتاب زدگی ها و سوختگیهای دیگر پوستی را درمان کند همانگونه که اشاره شد فوق العاده مؤثر بوده و یقین است وقتی پیامبری متوجه لطف خدا میشود که در آن بیابان عراء و خشک درختی دیده شد حداکث استفاده را از هر لحاظ از آن درخت بوده (و أما بنعمه ربک فحدث ...) و ضمادی ازکدو یا برگ کدو یا مخلوطی از ان برای بدن نازک شده و مجروح خود تهیه خواهد کرد و در بعضی تفاسیر مثلا اثنی عشر است که کدو مگس را از خود دور میسازد و لذابدن مساعد یونس را رنج مگس نبود!

خیار

خیار از خانواده خیاریان (Cucurbitacees) و از جنس کوکومیس (Cucumis) میباشد . گیاهای است یک ساله نسبت به سرما و گرماحساس است بویته آن روی زمین خزیده دارای برگهای سبز و نسبتا بزرگ میباشد. گلهای نر و ماده از یکدیگر جدا و اول گل نر ظاهر میشود و گلهای ماده روی شاخه های فرعی ظاهر میگردد و لذا پیدایش میوه پس از بوجود آمدن شاخه های فرعی است. میوه اش کشیده وسبز رنگ بوده پس از چندی زرد میگردد

در داخل میوه دانه های آن قرار دارد که در سه ردیف مشخص است بذرخیار کشیده و سفید رنگ و سبک با انتهای مدور است. اصل خیار از نواحی جنوب غربی آسیا ست و بعد از آنجا به چین و بعد اروپا برده شده است. سابقه چهار هزار ساله دارد و قسمت مصرفی گیاه فقط میوه اش است که ره جه نارس تر باشد مطبوعتر است. خیار دارای مواد قندی نشاستهای (3 گرم درصد). مواد سفیده ای (90/0-05/1 گرم در صد) و بسیار ناچیز چربی است و هر صد گرم آن 14-16 کالری حرارت ایجاد مینماید. خیار دارای مقدار کمی آهن و کلسیم میباشد و ویتامینهای موجود درخیار ویتامین A بسیار کم است و ویتامین پ و ث به مقدار کافی است.

ترکیبات خیار درصد عبارت است از : آب 6/95- پروتئین 8/0 - چربی 1/0 گلوسید 3 سدیم 8/0 میلی گرم پتاسیم 140 میلی - کلسیم 10 منیزیوم 9 اهن 3/0 فسفر 21 گوگرد 12 کلر 30 ویتامین 04/0 1B ویتامین 2B نیکوتیل آمید 18/0 ویتامین 10 C میلی گرم و ویتامین 200 A واحد بین المللی و اندکی ویتامین 6B و ویتامین E وجود دارد.

خیار خون را صاف میکند و تشنگی و صفرا را دفع میکند و برای صفراوی مزاجان و مبتلایان به ضعف اعصاب بسیار نافع است و قوه ارتجاعی عضلات را زیاد میکند و با داشتن گوگرد ضد عفونی کننده معده میباشد خیار مدر و برای رفع تبهای صفراوی و یرقانی خوب است و زرد آب آوری آن زمان زردیش بیشتر میگردد.

تخم خیار مدر است و برای التهابات کبدی- سومند میباشد و معالج مرض فند محسوب میشود. جوشانده پوست خیار در یرقان

فوق العاده اثر مطلوب دارد و پوست خیار سرشار از ویتامین C میباشد.

خیاری که از صبح تا غروب آفتاب خورده چنانچه با آخر آفتاب چیده شود دارنده مقداری ویتامین D میباشد.

خیار به خاطر دارا بودن موادی چون مانیت - اینوزیت - پانتوزان و همی سلولز که در روده انسان دچار دگرگونیهائی میشود از جذب و ازدیاد کلسترول در خون جلوگیری مینماید. (چگونگی جذب پانتوزان هنوز معلوم نشده احتمال دارد که مواد مذکور به وسیله میکروبهای روده تجزیه شده و پس از جذب هم باعث تغییراتی در روی چربیها مخصوصاکلسترول باشد).

مانیت موجود در خیار از زیاد شدنه قند خون و ادرار جلوگیری مینماید.

خیار دارای کمی چربی و حدود 05/0 آن مواد معدنی میباشد. پتاسیم سدیم - منیزیوم - کلر - فسفر- گوگرد - وجودگوگرد در خیار سبب میشودبر روی سلولهای مالپیگی پوست اثر نموده مواد زیان آور و چربی پوست را بخون فرستا ده رنگدانه های پوست محفوظ بمانند لذا ماسک خیار برای طراوت و شادابی پوست مفید است.

خیار رودههای تنبل و حساس را فعال مینماید، برای دفع صفرا سومند است زیرا سلولز و همی سلولز و پانتوزان خیار سبب میشود خواه و ناخواه کبد را به ترشح صفراوادارد تا مواد غیر قابل هضم خیار در دستگاه گوارش انسان کم است این مواد به وسیله میکروبهای

مخصوص روده ها تجزیه میگردند و در نتیجه روده ها به تحریکات خود میافزایند و به همین جهت (تجزیه میکروبها) موادی در روده ها به وجود می آوردند مانند :اسید پروپیونیک - اسید بوتریک - اسید استیک - وگازهای هیدروژن -متان و اسید کربونیک و با این تحریکات و ازدیاد کار دستگاه گوارش مدفوع چند برابر شده و لذدا برایکسانیکه یبوست دارند نافع است.

پوست خیار دارای مقداری کلروفیل است که در خونسازی سازگار بوده که در طراوت چهره نقش مفیدی دارد.

تخمه خیار و خربزه و خرفه سموم بدن را دفع و نمک ادرار را زیاد مینمایند.

مالیدن آب خیار در بسیاری ازخارشها مؤثر است. آب خیار برای بیماریهای کلیه اثر نیکو دارد و سالها ست از آن استفاده مینمایند آب خیار پخته بدون نمک برای پوستهای چرب صورت مفید است و محلول خوبی برای شتستشوی حرب و گال محسوب میوشد.

خیار شدیدترین عطشها را فرو مینشاند و خواب آور است و اگر زیاد رسیده و زرد شدهاش خورده شود تولید دلدرد مینماید خیار اگر خوب جویده نشود خوب جذب ندشه همانگونه دفع میگردد.

لئوس کارلیه دستور زیر را برای برطرف ساختن سوراخهائی که در پوست صورت پیدا میوشد داده است: بقدری مساوی پودر تخم خیار- تخم کدو - تخم خربزه را در سر شیر یا شیر تازه حل کرده نیم ساعت ماسک صورت نمایند و بعد از آن باگلاب شتشو داده وباز 150 گرم آب خیار و 250 گرم پیه خوک بی نمک و 150 گرم

چربی گوساله و 3 گرم گلاب و 50 سانتیکرم بوم دو تولو را مخلوط بمالند تا خیمریکنواختی بدست آید که برای ناراحتیهای سطحی پوست ترک لبها و افزایش حرارت پاها مفید است.

گذاشتن چند خیار تازه جوان در اطراف نوزادی که تب دارد سبب پائین آمدن تبش میگردد.

خیار و خیار چنبر از محمد زکریان رازی

عمل خیرا شبیه خربزه هندی یا هندوانه است جز آنکه خاصت مدری آن زیادتر است و از این نظر سود آن کمتر . جرم خیار بکندی هضم میشود وچه بسا که خوردن آن سبب درد خاصره میگردد و بهتر است به کسانیکه مزاج حار دارند خیار داده شود و اگر درد خاصره عارض شد بایدگوارش زیره بخورند.

کسانیکه در معرض قولنج هستند و گرفتار بادهای سخت و درد لگن خاصره باید از خوردن خیار خودداری نمایند.

قثاء (خیار بالنگ) سبکتر از خیار و دفع آن سریعتر است این میوه نیز تبرید میکند و به بدن رطوبت میدهد و چون حرارت به بدن نمیرساند برای مزاجهای سرد مفید نیست و کسانیکه مزاجی حار دارند حاجتی به اصلاح آن ندارند مگر آنکه خیلی زیاد از ان بخورند گاهی در بدن ایجادنفخ و سنگینی میکند به وسیله گوارش زیره ای و به و امثال آن اصلاح میشود. خیار و کدو غذای اشخاصی است که مزاجشان حار باشد، به صاحبان مزاجهای سرد ضرر میرساند و نباید از ان زیاد بخورند.

قثاء در کتابی قدیمی

قثاء اسم عربی خیار زه است که خیار دراز و خیار چنبر نیز گویند و در بعضی مکان طول آن به قدر ذرعی میوشد (3/5/49) روزنامه کیهان عکسی ازخیاری مذکور به طول یک متر و وزن هفت کیلو منتشر ساخت) در آخر دوم سرد و تر و جوف آن مسکن حرارت و تشنگی و مدر سنگ گرده و مثانه و جهت التهاب معده و جگر مفید و لطیفتر از قند و سریع الهضم تر از آن و مدر بول، تخمم آن مفتح وحالی و قویتر از تخم قند و پوست و گوشت آن مولد ریاح و قولنج و دیر هضم و خلطی که ازآن به هم رسد مستعد عفونت و در اکثر افعال مانند قند است و مصلحش عسل و مویز و رازیانه و ترب. برگ آن جهت سگ دیوانه گزیده و خشک کرده ان جهت اسهال صفراوی مفید است.

قثد اسم عربی خیار است و خیار بالنک و باد رنگ نیز گویند در آخر دوم سرد و تر و مسکن حرارت صفرا و خون و التهاب احشاء و رافع تشنگی و مفتح سده جگر و مدر بول و مخرج حصاه و غلیظتر از قثاء و رافع ضعفی که ازاسهال مفرط حاره به هم رسد و جهت تبهای تند ویرقان و درد سر نافع و آب آنرا با 45 مثقال شکر مسهل مره الصفرائیکه در معده و امعاء باشد و آب خیار زردترش رسیده در اسهال قوی تر از آب نارسیده آن و چون قدری قرنفل در ان خیسانده روز دیگر صاف آنرا با ماء العسل بنوشند جهت نیکوئی رنگ رخسار و تفتیح سدد و تحلیل مواد حاره نافع و رافع خفقان است و در یکروز نطول آب آن مانع تولد قمل و ضماد کوبیده

جرم آن جهت جرب و حصف و شری و خارش بدن و نرم کردن جلد و التهاب معده و احشاء و درد سر و اورام حاره مفید و خوردن دو مثقال و نیم تاز پوست خشک ان جهت عسر ولادت به غایت مؤثر و مضر مبرودین و خام کننده غذاو مولد خلط خام و ددر تهیگاه و چون در معده فاسد گردد مولد خلط سمی و مصلحش نانخواه و معاجین حاره و عسل و بوئیدن خیار جهت انتعاش روح حیوانی و درد سر حار مفید وترشی خیار سرد و مطفی حرارت و بسیار دیر هضم و با طعام و بعد از آن مضر است و تخم خیار سردتر از خیارزه و مدر بول و مخرج صفرای سوخته به ادرار و رافع تبهای حاره و ورم جگر و سپرز و درد شش و قرحه ایکه از حرارت باشد و ضمادآن با بوده و عسل محلل اورام جلد است و مضانثیان و مصلحش کتیرا و بدلش تخم خیارزه و قدر شربتش تا 5 درهم است و روغن خیارکه مانند کدو ترتیب دهند در افعال ضعیفتر از روغن کدو است.

قثاء الجمار (خیار دشتی) - قثاء الدنعام (حنظل) قثاء الکبر- قثاء الهندی - قثاء الحبه - قثاء بتری - ... از جمله قثاءهاست که اشاره شد.

قثاء در اخبار

چنانچه ملاحظه فرمودید خیار سبز و خیار چنبر آنچنان نزدیکند که حتی بعضی قثاء را این و برخی آن دانسته اند. در صفحات آخر جلد اول آنچنان درباره دفاع بدن در برابر عوامل متجاسر و میکروبها بحث کردم که یکی از مجلدات ارزنده پزشکی کشور(1)

1- نوبت دوم در شماره مسلسل 124 مجله پزشک خانواده صفحه 23.

دو نوبت آنرا در مجله اش درج نمود و هم اکنون بگویم خوشبختانه اخیرا متوجه قدرت دفاعی گیاهان نیز شده اند که چگونه با عوامل متجاسر و میکروبها و مخصوصا قارچها میجنگند که مختصری از ان را در جلد دوم و چهارم شرح دادم در اینجا جهت مزید اطلاع میگویم آیا مدانید که محل اتصال بوته به میوه بهترین راه نفود عوامل متجاسر است و آیا میدانید که همیشه در ان محل عناصر دیگری باعث میوشند ترکیب محل را آنچنان به هم برنند که برای عوامل متجاسر کشنده و خطرناکب اشد و به همین دلیل قسمت تحتانی میوه جات که محل اتصال به نبات است اغلب مزه ای ناملایم داشته و اگر میگویند سر خربزه شیرینتر است خود این معنی را میدهد که ته اش مزه نسبتا بدتری دارد و این همان منطقه اعلام خطریاست که بر ضد عوامل متجاسر خود را آماده ساخته و شاید به همین علت باشد که نبی گرامی میفرماید اذااکلتم القثاء فکلوا من اسفله : اگر خیار چنبر یا خیار سبز خوردید از ته آن خبورید.

نبی گرامی خیار را بارطب یا خیار بانمک میل میفرمودند و در رطب النبی است که وقتی از نوح از کدورت خاطر نالید به او وحی شد از خیار بخورد و توجه شمارا به این نکته جلب میکنم که هر جا غذائی دفع کننده سموم بود و التهاب را برطرف کرد و در نتیجه برای ضعف اعصاب مفدی بود در تعریف آن این کلمه که نشاط آور است یا کدورت را برطرف میسازد یا حزن را از بین میبرد و چشمگیر بود و از جمله خواص مذکور را در خیار دیدید و خواهید پذیرفت که کدورت خاطر رابرطرف میسازد.

حبوبات

حبوب(حبوبات) بنا بر آنچه در بین ما مرسوم است به عدس - نخود- لوبیا - لپه - باقلا و ماش گفته میشود.

حبوبات محتوی مقدار زیادی مواد بیاض البیضی (آلبومین و نوکلئین) و همچنین در حدود غلات مواد قندی نشاسته ای داشته و مقدار فراوانی مواد معدنی دارند.

مقدار مواد بیاض البیضی آنها به طور متوسط در صد در مقام مقایسه با گوشت که که 18 و شیریبین 116-50 تخم مرغ حدود 12 غلات تقریبا 11 و سبزیجات 5/1-4 و میوه جات 5/0-5/1 میباشد و حبوبات 25 میباشد قابل ملاحظه است.

در پوست حبوبات سلولز وجود داشته و با جداکردن پوست آنها هضمشان آسان میگردد.

برای سنجش متوسط مواد بیاض البیضی قابل جذب حبوبات که 91 درصد مسبشاشد و از گوشت 96 و غلات 82 و تخم مرغ 95 درصد است و هر چه حبوبات بیشتر و بهتر پخته شوند قابلیت جذبشان افزوده میگردد.

حبوبات با داشتن نوکلئین در بدن ایجاد اسید اوریک مینمایند و لذا کسانیکه اسید اوریک بالا دارند مانند نقرسیها باید از آنهانخورند و هرچه حبوبات نارس تر باشد نوکلئین آن بیشتر بوده اسید اوریک بیشتری ایجاد مینمایند و اگر صد گرم از عدس یا نخود یا لوبیا خورده شود در بدن 162-54-51 میلی گرم اسید اوریک ایجاد میشود.

بد نیست در این قسمت که ارقام بیشتری نشان داده میشود بهسنجش و مقایسه مقدار مواد معدنی درصد و مقداری چربی - آلبومین نشاسته ای موجود در حبوبات در برابر سایر خوراکیها بپردازیم:

مقدار مواد معدنی در صد به طور تقریب و متوسط گوشت - شیر- تخم مرغ - غلات - حبوبات - سبزیجات و میوه جات برابر 1، 2/5-9، 6/0، 1، 3 1،-0،5/0-2 و مقدار قنددرصد آن 5/0، 40-6 ، صفر ، 50،75،l/4-15، 1-20 و مقدار چربی در گوشت -شیر - تخم مرغ - غلات - حبوبات - سبزیجات 14، 40-65، 25/0، 5/1 ،2/0 میباشد .

در حبوبات مانند گیاهان دیگر سدیم و کلر کم وجود دارد (60-90 سدیم و 30-50 سانتی گرم در کیلو کلر).

حبوبات ماده غذائی تقریبا کامل بوده مواد معدنی آن ها بدن را قلیائی میکند.

کسانیکه روده ضعیف دارند باید پوست حبوبات را گرفته به شکل پوره مصرف نمیاند.

نقرسیها - فشار خونیها- ارتریتسمها باید از خوردن حبوبات بپرهیزند.

و اینک به ذکر مختصری از عدس - نخود- لوبیا - باقلا میپردازیم.

عدس

(1)

عدس انواع مختلفی دارد: اورنی Auvergne (در

1- اقتباس از رساله دکترای آقای دکتر حسن طبی شماره 217 دانشکده داروسازی.

اروپا و آفریقا زراعت میشود) -رن (شبیه ولی نصف عدس کومن است) - عرب - اسپانی - پوئی (به طول 54 میلیمتر) - لارژ بلوند Largeblonde (گلش سفید طول عدس 7-6 میلیمتر است آبی کم رنگ) کوچک و سرخ و ترک سبز.

از لحاظ گیاه شناسی پروانه واران خانودهای است که ارزش غذائی داشته و شامل هفت هزار جنس اند که در نواحی مختلف زمین کاشته میشوند. لگوفیوزها و نباتات علفی هستند که برگهای آنها یکدر میان واقع شده و دارای گلهای منظم یا نامنظمند با جام پنج گلبرکی که در انواع از آن چند گلبرگ به زودی ساقط میشود و عموما آلت نرینه آنها دو برابر گلرگهاست. میوه اشان سخت یا گوشتدار و همه غلاف دارند. لگوفیوز به سه فامیل تقسیم میشود. پروانه واران (Papillanaceces)سزالپیپنهها Caesalpiniees میموزه ها Mimosees که پروانه واران مورد بحث میباشند.

تاریخچه عدس: در عهد مفرغ بشر به آن دسترس داشته. در حالیکه مقابر سلسله دوازدهم فراعنه مصر به سال 2200 قبل از میلاد عدسهائی بدست است که باع عدس عصر ما قابل مقایسه است در سفر تکوین نامی از لگوفیوزاست، آریستو فان 400 سال قبل از حضرت موسی عدس را غذای عادی یونانیان ثبتکرده است منشأ آنرا آسیای غربی میدانند.

گیاه عدس: گیاهی است یک ساله، به ارتفاع متوسط 30 سانتی متر با ساقه های قائم زاویه دار و پر شاخه با برگهای مختوم شده با پیچک و از 7-5 برگچه دراز کم مو و نسبتا عریض تشکیل شده اند برگچه واقع در دمبرگ نیزه مانند و مژگان داراست. گلهایش

کوچک، سفید تیره مایل به آبی که 2-3 عدد در انتهای دم گل قرار داردن. غلاف گیاه سه سانتیمتر تقریبا طول و یک سانتی متر عرض - مسطح - کوتاه و وسیع و محتوی 2 و ندرتا 3 دانه است.

صفات ظاهری عدس از سایر دانه های لگوفیوز با چند خاصیت متمایز است: مدور- مرکز محدب - ابعاد کوچک - بو و عطرمخصوص که زمان پخته شدن از ان ظاهر میگردد. اندازه دانه بر حسب اینکه زیر یا بالای گیاه قرار گیرد و بتواند از آفتاب استفاده کند بزرگ و کوچگ دارد و کمی و زیادی رطوبت مقدار کود- طرزشخم - انتخاب زمین در حجم ظاهر عدس مؤثر است. عدس پوئی یا سبز که کوچک (5-4 میلیمتر) بوده و خطوط سیاه رنگی روی زمینه سبز دارد. عدس قرمز که در فرانسه زراعت میشود عدس زمین سبک و ملایم را دوست دارد و در اسفندماه در نقاط آفتاب گیر به ردیف کاشته میشود یا پراکنده. در اواخر مرداد اوائل شهریور درو میشوند. دانه هایی که برای بذر انتخاب میوشد بهتراست در غلاف نگهداری شوند.عدس باسیلهای ازت دهنده را درگرههای ریشه های خود جاداده بحالت اشتراکی با یکدیگر زیسته از ازت آنها استفاده میبرد.

ارزش غذائی عدس

سبزیجات خشک (حبوبات) مانند عدس و نخود و لوبیا مواد قندی نشاسته ایشان زیاد (60 درصد) و سفیده مانندشان (20 درصد) و چربی دو درصد دارند و صدگرمشان 350 کالری حرارت تولید میکند. هضمشان بعلت داشتن سلولز زیاد متوسط است و به لاغرها ئو کسانیکه ترشی معده دارند باید پخت و داد و کسانیکه ازت و اسید اوریکشان بالاست نداد. وزن صد دانه عدس 2/34-6/988 آب 11-13/5 مواد سفیدهای 19/36-24/64 مواد قندی نشاسته ای 56/07-62/45مواد جربی 0/50-1/45 مواد سلولزی 2/88-3/75 خاکستر(مواد معدنی) 1/75-3/15 (تمام ارقام اول مربوط به عدسهای صد دانه 98/6 گرم است).

مواد معدنی عدس: گوگرئ- فسفر- کلر- سدیم - پتاسیم- منیزیوم- کلسیم - آهن - مس - روی - منگنز- ید و از همه مهمتر آه ن است. ویتامینهای عدس ب 1و ب 2 میباشد. در ترکیبات عدس مواد ازته فراوان است واین مواد اغلب از لگومین Legumine که نوعی کازئین نباتی است میباشد. عدس به واسطه لگومین هضم سهلتری یافته است و به واسطه همین ماده در آب آهکدار دیر میپزد لگوفینوزها هر چه زودتر چیده شوند نوکلئین بیشتر دارند. برخی تصور کرده اند حبوبات را باید به علت داشتن مواد ازتی زیاد در ردیف گوشت محسوب داشت و حال آنکه مضرات حبوبات نزد لاغران تا اندازه ای نزدیک به گوشت است بعلاوه که به واسطه تراکم مواد

ازته وزیادی مواد قندی نشاسته ای پیش بچه ها و ناقهین و سوء هاضمه ایها و تصلب شرائین و ... نباید داد. کسانیکه کار بدنی زیاد دارند از خوردن حبوبات کمتر زیان میبینند و مصرف آنها در زمستان بهتر ازتابستان میباشد.

حبوبات خشک را بهتر است قبل از مصرف در آب خیسانده و بعد با حرارت ملایم پخت تا هضمش آسانتر گردد. (اسیدیته عدس د رنمونه برداریهای مخصوص 6/6 بوده است).

بعضی اصل عدس را از آسیای مرکزی میدانند که به سایر نقاط عالم پراکنده شده است.

دشمن عمده عدس کولئوپتر Coleoptre کوچکی است که لاروهایش در دانه رشد و نمو کرده آنرا به قطعاتی تقسیم مینماید و خوردن چنین عدسی زیان آور است.

در آزمایشی که در سال 1955 انتشار یافته ترکیبات عدس (درصد) چنین تأیی گردیده است:

آب 10 - پروتئین 7/25- جربی 1 - مواد قندی نشاسته ای 2/59- اسید اوریک 162 میلیگرم پورین 54 میلی سدیم 3 پتاسیم 1200 آهک 107 منیزیوم 86 آهن 6/8 - فسفر 438 - سدیم 277 کلر -60 ویتامین 5/0 1B ویتامین 32/0 2B نیکوتیل آمید 1/3 میلیگرم و ویتامین 40 A واحد بین المللی 100 گرم عدس 357 کالری تولید میکند.

عدس برای قوه بینائی زیان دارد- آدمی را چاق میکند برای اعصاب مضر است. نفاخ و مولد سوداست و اگر در خوردنش افراط شود بعضی گویند قولنج و استسقاء (آسیت) پیش می آید. برای

بواسیریها نیز بد است اگر به عدس روغن اضافه شود خوراک تقریبا کاملی است و کالری صد گرم عدس برابر است با کالری مجموع صد گرم نان و صد گرم گوشت. مصلح عدس روغن و ترشی است پوستش ملین و مغزش قابض است. ترشح تیروئید را زیاد میکند و به همین جهت اگر زیادخورده شود و موجب ترشح سیب آدم گرددهیجان تولید کرده خوابهای پریشان دیده میشود به علاوه میدانیم که ترکیبات ید دار که عدس از جمله آنهاست ترشحات را زیاد میکند از جمله اشک را. عدس قوه باه را کم میکند به ویژه اگر با ماهی خورده شود.

عدس از رازی

نان عدسی و خود عدس در حال طبیعی تولید خون سوداوی مینماید و از این جهت است که ادامه در خوردن آن سبب مالیخولیا سرطان - بواسیر- واریس (دوالی) و امثال آن میگردد. اگر عدس با سبزی خورده شود و احساس نفخ نمایند برای اصلاح بهتر است معجونهای باد شکن میل نمود. عدس به طور کلی تبرید کننده و قابض است واگر با پوست در آب ریخته شود برعکس خاصیت تلیین پیدا میکندو ...

عدس در کتابی قدیمی

عدس به فارسی مرجومک گویند بری آن کوچک مائل به تدویر و تلخ است و بستانی پهن و مدور و قوتش تا سه سال باقی است در حررات مائل به اعتدال و در دوم خشک و بعضی در دوم سرد و خشک دانسته اند و جالی جلد و جرم آن قابض و آب طبیخ آن جهت سرفه و درد سینه

مضمضه آن جهت قلاع و خنازیر و فروبردن سی عدد مقشران مصلح فساد معده و ضماد آن با عسل جهت قروح غائره و با سفیده تخم جهت نمله و حرمه و شقاق و با برگ کرنب جهت ورم پستان و انجماد شیر و مطبوخ در سرکه جهت خنازیر و اورام صلبه و با روغن گل جهت مقعد و ورم حاره چشم و با تخم خربزه منقی بشره و رافع زردی رخسار و با اکلیل الملک و آب جهت نزلات و سوخته آن جهت سفید کردن دندان و استرخای پلک چشم مفید و اکثار خوردن آن مطلم بصر و مولد سرطان جذام و مالیخولیا و محرق خون و با شیرینیها مولد استسقاء و قولنج و مضر بواسیر و مورث عسر بول و احتباس حیض و مصلحش روغن کنجد و پختن آن با برگ چغندر و استعمال گوشت فربه و سرکه است.

عدس در اخبار

در اخبار به اختصار به رقت قلب و کثرت اشک که در نتیجه خوردن عدس بدست می آید اشاره شده نبی گرامی فرمودند علیکم بالعدس فانه مبارک مقدس یرق القلب و یکثر الدمعه(بر شما باد بخوردن عدس که برکت مقدس است و دل رانازک و اشک را زیاد میکند).

حضرت صادق فرماید: سویق العدس یقطع العطش و یقوی المعده و فیه شفاء من سبعین داء و یطفی ء الصفرا و یبرد الجوف (قاووت عدس، عطش را از بین میبرد و باعث تقویت معده میشود و در ان شفای هفتاد مرض است و صفرا را خاموش میکند و موجب تبرید و خنکی مزاج میشود) که برطرف ساختن عطش را با توجه به

یدی که دارد و خود ترشح و از جمه اشک را زیاد میکند و لذا هم عطش را برطرف میسازد و هم محرک جالبی میباشد که آدمی را از بی تفاوتی و پاراسمپاتیکی در آورده نازک دل میکند و نیز حضرت جواد قاووت عدس را بهدختری داد که خونریزی قاعدگیش زیاد بود و شاید در آنروز مخلوطی از ید و آهن فراوان در عدس مسئله به طرز جالبی بوده باشد.

لوبیا

از خانواده بقولات به ارتفاع 25-300 سانتی متر نسبت به انواع ان دیده میشود. برگهای بزرگ و پهن و نوک تیز دارد. گلهای آن کوچک و نامنظم و باز شده اش شبیه پروانه است. میوه اش به شکل نیام و کشیده و داخل آن دانه های زیادی است که شبیه کلیه انسان است با اندازه و رنگهای مختلف (سفید- قرمز- سایه - قهوه ای- و مخلوط).

تکثیرلوبیا با دانه انجام میگیرد و دانه تا 3 سال قدرت رویش دارد و با سرما حساس است و در گرما نتیجه بهتر میدهد.

لوبیای زمینهای آهک دار دیر پخت است. لوبیای سبز کود زیادی لازم ندارد. برای اینکه لوبیابهتر سبز شود باید بذر را قبلا درآب سرد خیس کرد و بعد کشت داد.

لوبیای سبز 6-7 درصد مواد قندی نشاسته ای 6/2-2/2 سفیدهای کلسیم - منیزیوم - پتاسیم - سدیم - فسفر- و آهن و 12 گرم در کیلو سلولز دارند و هر صد گرمشان 44 کالری حرارت میدهد.

ویتامینهای لوبیا سبز C-B-A2F-PP-B- و... میباشد (لوبیای خشک جزو سبزیجات محسوب نمیشود). در بسیاری از انواع لوبیا حتی لوبیای معمولی گلوکز ید سیانوژنتیک خاصی بنام فازئولوناتین وجود دارد که ضمن طبخ آنزیم گلوکز یداز مربوطه فلج میگردد و در نتیجه تبدیل فازئولوناتین به گلوکز و اسید سیانیدریک و اسید پیرووِیک کاهش مییابد حال اگر در وضع مشابهی (نه در مورد لوبیا) ماده دیگری که اثر هیدرولیتیک بر گلوکزید مشابه داشته باشند با گلوکزید مربوطه مصرف شود خطر ایجاد میشود.

لوبیا اسبی: مهمتر و در حقیقت قدیمیترین سبزیجات بقولاتی است که تربیت دشه میباشد عر چند در عهد برنز ظاهر شده است ولی در عهد آهن گسترش یافته و شناسائی آن در اواخر عهد نئولیتیکوم بوده است(هر چند هنوز اثبات آن قطعی نیست).

بقولات وحشی تلخ و غیر مطبوع بودند و پس از زمان طولانی لوبیاهای خوراکی پرورش شدند یعنی لوبیا از سایر بقولات جدا شد.

منشأ بقولات از کجاست مسئله تلخی گیاهان و حشی را مطرح میسازد. آمدند و نوعی لوبیا (لوپین) بنام گوس لوپین را انتخاب کرده مورد مطالعه قرار دادند تا بدانند از کجا پیدا میشود ولی موفق نشدند. یک ملیون گیاهان لوپینی برداشته وبا زهری که از خودشان داشتند مورد مطالعه قرار داده سه عددشان را که سمیت کمتری داشتند انتخاب و لوبیای شیرین نامیدند و بالاخره به ارثی بودن شیرینی یا زهری بودن آنها پی بردند. در عهد نئولیتیکوم لوبیاهای

وحشی وجود داشته که هنوز هم در قسمت غربی شمال افریقا دیده میشود و لوبیاهای شیرین در عهد جدید دیده شده که هنوز در جنوب فرانسه و اسپانیا دیده میشود و به طور کلی میتوان گفت لوبیا را از شمال آفریقا بشر به سایر نقاط عالم گسترش داد.

در اوائل مصریها لوبیا را به عنوان غذا قبول نکردند در صورتی که لوبیای وحشی در اطراف نیل فراوان بود.

در کاوشهای حفراتی از لوبیا چیزی بدست نیامده فقط 3 عدد غذا در عهد نئولیتیکوم پیدا شده که لوبیا داشته است در کتابهای قدیمی ایلیاس Ilias از آن نام برده و در ترویای یونان در غذای سربازان میکرده اند بعضی نیز نوشته اند در قرن شانزدهم لوبیا از امریکا به اروپا آمده و از انجا به سایر نقاط برده شده است.

لوبیا مانند عدس زود هضم نمیشود و نفخ ایجاد میکند و اگر پوستش را کنده با گیاهان معطر بادشکن (ضد نفخ) مخلوط کنند اصلاح میگردد.

برای مقایسه ترکیبات لوبیای سبز تازه- لوبیای سفید خشک جدول زیر داده شده است (درصد).

لوبیای سبز تازه لوبیای سفید خشک

آب 1/89 5/10

پروتئین 4/2 0/22

چربی 2/0 5/1

مواد قندی نشاسته ای 6/7 1/62

سدیم برحسب میلی گرم 4/5 4/12

پطاسیم 300 /120

ص: 311

کالیم 73 148

منیزیم 26 159

منگنز 326/0 957/0

آهن 2/1 3/10

مس 126/0 503/1

فسفر 44 463

گوگرد 30 237

کلر 33 25

ویتامین A واحد بین المللی 700 -

و B1 برحسب میلی گرم 06/0 6/0

ویتامینB2 24/0 12/0

نیکوتیل امید 6/ 1/2

ویتامین C12 2

ویتامین E5/36 +

کالری هر صد گرم 35 350

لوبیایی نیز به نام لوبیای مالزی (Phaseolus Radiatus)که دانه هایی شبیه سوژا داردو بجای سوژا فروخته میشود وجود دارد مغذی است 8/4 درصد چربی - 7/59 درصد گلوسید 7/22 درصد پروتئین و 8 درصد سلولز دارد خوب هضم میشود و دارای پورین نیست ونفخ شکم نمیدهد.

لوبیای دیگر با خواص همان لوبیای مالزی بنام لوبیای مونگو وجود دارد.

لوبیای سبز نشاط آور و مفرح است وجهت جلوگیری از ترش کردن مفید میباشد. لوبیا با فسفری که دارد برای مغزو اعصاب نیکوست. منی و شیر و خون قاعدگی را زیاد میکند بویژه اگر پخته آب آنرا بخورند. زیاد خوردن لوبیا نفخ شکم آورده خواب پس از آن موجب دیدن خوابهای پریشان میگردد (لوبیای سبز موجب خواب آرام و شیرین میگردد). دانه های لوبیای سفید ویتامین C ندارد و ویتامین B و E آن فراوان تر است و جهت کسانیکه کار فکری دارند مفیدتر، لوبیای خشک مغذی ولی هضمش سخت و ایجاد نفخ و گاز در روده مینماید. لوبیای سبز برای مبتلایان به سودا و خارش خوردنش توصیه میشود ولی بنابر عقیده برخی برای کسانیکه ورم مفاصل دارند زیان دارد و در صورتیکه در آب سرکه جوشانده شود این ضرر نیز مرتفع میود یک فنجان آب پوست لوبیای ناشتا در سنگ کلیه و مثانه و حبس البول تجویز میشود. ضماد برگ بوته لوبیا یا پوست سبز لوبیا بزودی زخم گزیدگی حشرات را اصلاح مینماید. چیدن برگ لوبیا در یک کنار بستر سبب میشود ساسها بطرف آن هجوم برند. ضماد جوشانده لوبیای خشک جهت خراشهای پوست - سودا - باد سرخ مفید است. دم کرده چهار عدد پوست لوبیای خشک در یک فنجان آب و نوشیدن هر روز یک یا دو فنجان از آن جهت رفع آلبومین سودمند است (لئونس کارلیه) لوبیای خشک که مدتی بر آن بگذرد دیر میپزد و با پختن سفت و سخت میشود (برای این که بدانیم لوبیا تازه است زیر دندان فشار میدهیم اگر مانند قرص خرد شود کهنه و در غیر اینصورت تازه میباشد) جالب اینجاست که

ضمن بررسیهای متعدد برای انتخاب صندلی خلبانان کیسه های پر از لوبیا و نخود و ... برای حفاظت جانشان حتی از کیسه های پر آب یا پلاستیک یا ... بهتر تشخیص داده شده است.

لوبیا از رازی

خوردن لوبیا سبب نفخ معده و بروز حالت قی در مزاج است و با معده سازش ندارد و غالبا باعث دردسر میگردد که با سرکه و خردل و سداب و داروهای تلخ دیگر اصلاح میشود.

لوبیا در کتابی از قدیم

مؤلف تذکره گوید لوبیا لغت هندی است و بیونانی سیلهن و بعربی قریقا نامند نبات آن شبیه بلبلاب و منبسط بر زمین و بعضی بمجاور خود میپیچد و دانه بعضی سفیدو از برخی سرخ و از باقلی کوچکتر و شبیه بگرده طیور و غلافش مانند باقلیو از آن رقیقتر وقوتش تا دو سال باقی و بهتر از باقلی و زبون تر از نخود و سرخ ان در آخر اول گرم و سفید آن مایل باعتدال و محرک باه و مولد منی و مدرشیر و بول و حیض و مسمن بدن و شرب آب مطبوخ ان با اندکی قندو جلوس در طبیخ آن منقی نفاس و مخرج جنین زنده و مرده و مشیمه و جهت درد کمر و گرده مفیدو دیر هضم و نفاخ و مولد خلط غلیظ و مصلحش خردل و ابکامهو زنجبیل و بالخاصه مورث غثیان و مصلح آن دارچینین و سکنجبین است.

لوبیا در اخبار

بجز این خبر از حضرت صادق مطلبی دیده نشده: اللوبیا بطرد الریاح المستبطنه (لوبیا بادهای باطنی بدن را طرد مینماید) آنگونه که استنباط کردم پیشسوایان دین جز نفخ شکم دردهایی را کهب صورت بادهایی در بدن هر لحظه در جایی است و ثابت نمیباشد و اکثر مقدمه ای بر پیدایش بیماریهایی است و باصطلاح زنگ خبر واعلام بیماری است بنام بادهای باطن معرفی کرده اند و چون اغلب کمبود کلسیم یا فسفر یا همخوردن تعادل بین ایندو سبب پیدایش چنین بادهایی میشود و لوبیا متعادل کننده این مسئله است حضرت لوبیا را طرد کننده بادهای باطنی معرفی فرموده است وچه بهتر بود که ازاین خبر بحث نکرده باشم وبرای بهتر ها و آیندگان بگذارم.

نخود

شکل وحشی آناز فرانسه غربی تا جنوب هندسه بعنوان علفهای هرزه گسترش داشته و درعهد نئولتیکوم و عهد برنز یعنی باگرمتر شدن محیط بقسمت شمال سرایت کرده است قدیمی ترین پیدایش آنها تخم کوچکی است که هنوز نتوانسته اند بفهمند نوع مذکور پرورشی یا وحشی است.

در دوره نئولیتیکومردسرزمینهای فال نخوددیده شده و در عهد برنز بطرف شمال گسترش یافته ولی فرهنگ سامی مصری آنرا نمیشناخته که یونان و ایتالیا آنرا میشناختند.

تئوفر است -کلوملا- پیلی نیوس و گالن نخود را بعنوان تازه

کاشته شده معرفی نمودند ولی درباره مصرفش چیزی نگفتهاند (تئوفراست Theophrastiss که زیاد باسمش برخورد خواهید داشت فیلسوف یونانی است که 372 ق.م بدنیا آمده و 287 ق.م مرده است و جانشین و شاگرد ارسطو بوده است و پیلنیوس نویسنده رومی 24 بعد از میلاد بدنیا آمده و 79 مرده و نظامی بوده و کتاب تاریخ طبیعی نوشته است - گالن یاگالینوس 131-201 بعد از میلاد بوده و به پزشکی اشتغال داشته است) نخود هم مانند لوبیا حریره ای است.

من بهیچ گونه غذایی جز نخود در کتابها برنخوردم که گفته بشاند ضد امراض کلاژن میباشد، نخودسبز غذای خوبی برایاشخاص حساس و ضعیف است. نخود رسیده دارای پروتئین و هیدرات دو کربن بقدر کفایت بوده غذای مقوی است.

نخود معمولی را اگر مدتی بپزند و بخصوص اگر کمی بو داده و بعد بخورند کالری کافی به بدن میرساند نادرشاه همیشه در جیب فراخ خود بو داده فراواین کرده مخصوصا در زمان جنگ میخورد.

از یک مؤسسه تحقیقایت جهان برای بررسی غذای مردم بسیاری شهرها گروهی حتی به یزد آمدند و ابتدا توجه آنها بموضوع آبگوشت جلب شد کهرد یزد با نخود فراوانی تهیه میشود و در نتیجه گرسنگی و کمی تغذیه پیش نیامده است.

ص: 316

ترکیبات درصد نخود بشرح زیر است:

نخود تازه نخود خشک

آب 75 10

پروتئین 7/6 5/24

چربی 4/0 1

هیدرات کربن 17 7/61

سدیم به میلی گرم 9/0 42

پطاسم 380 880

کلسیم 22 73

منیزیوم 27 140

منگنز - 199/0

آهن 8/1 6

مس - 802/0

گوگرد 56 196

کلر 33 44

ویتامین A واحد بین المللی 690 370

ویتامین B1 میلی گرم 3/0 87/0

ویتامین 29/0 B218/0

نیکوتل آمید 3 9/1

ویتامین 2 C26

ویتامین E1/2 +

کالری هر صد گرم 80 354

نخودکنسرو شده بسیاری از عناصر خودرا از دست میدهد

(منیزیوم - منگنز-مس-گوگرد-کلر-ویتامینE).

نخودسبز کهدارای کلروفیل - فسفر - سولفور- پطاسیم و کلسیم میباشد بریا بیماری واریس و بواسیر مفیداست و خونرا قلیایی میکند وبا آهنگی که دارد آنرا نیرو میبخشد. سرشاراز ویتامینهای C-B-A میباشد - لطیف و خوشمزه وسهل الهضم است سلولز زیادی دارد که پاک کننده روده ها و یبوست است.

نخود مجاری اداری را پاک و برای سوزاکو سوزنک مفید و مقوی اعصاب و مغز میباشد و چون خشک و برشته شود بسیاری از ویتامینهای خود رازا دست داده دارای مقدار زیادی آهن است و لذا برای کسانی که کارهای سخت دستی دارند تصویه شده است. ترشحات روی برگهای نخودبجایترشی بکار برده میشود. نخودکه لپه شد و پوستش راگرفته اند هضم بهتری خواهد داشت 60 درصدش مواد قندی و نشاسته ای 20 درصد مواد بیاض البیضی و 2 درصد چربی است و صدگرمش 350 کالری حرارت میدهدو فسفرو کلسیم وآهن نیز دارد - برای قوه باه نیز مفید است درنخود مقداری ویتامین F نیز یافت میشود. صدا را صاف و گرفتگی صدا را برطرف و مولدارنژی و حرارت بوده مدرو چاق کننده است. زیاد خورده شود هاضمه را ناراحت میسازد و مصلحش خشخاش است.

نخود از رازی

هضمش بسیار کند است با نمک زیاد یا گوشت پرنمک چرب باید خورد و در غیر اینصورت درد روده و کلیه ها بوجودخواهد آمد نخود ببدن حرارت و روبت میدهد و نفاح است. نموط و منی را افزایش میدهد و اگر آب نخود با زیره و نمک و شبت پخته و با روغن زیتون و خردل بخورند دافع گازها بوده لینت میبخشد و برای

سوداوی ها نیکوست و نخود جوشانده در شیر برای کسانی که ریسه خشک یا صدای گرفته دارند خوب و آب نخود برای پاک کردن کلیه ها و مثانه از سنگ و شن مؤثر است.

نخود ازکتاب قدیمی

حمص بفارسی نخود گویند بریو بستانی میباشد بری شبیه گیاه بستانی و تیره تر و کوچکتر و ثمرش مائل برخی و دراز و با تلخی است و گرم و خشکتر از بستانی و منقی و مفتح سده کچر و سیر زو کلیه و جالی جرب مترح و قو باوملین اورام بن گوش و انثیان و با عسل منقی قروح و جراحت سرطان و بستانی آن بهترین حبوب است نزد بقراط و در دوم گرم و در اول خشک و تازه سبز آن دراول تر و قوتش تا سه سال باقیست و مبلین طبع و مدر بول وحیض و عرق و زیاد کننده شیر و منی و مبهمی و مقوی شش و مسمن بدن و مقوی حرارت غریزی و مولد خون صالح و کثیر الغذا و اشتهاء آور و آآب طبیخ آن با قدری نمک با قوه تقطیع لزوجات مفتح سدد است و مدر و جهت درد سینه و قروح شش و با شیر تازه جهت گرفتگی آواز که از خشکی باشد و تب با آن نباشد واگر باشد با آب بجای شیر بایدنشوید و چون شب دردسر که خیسانده ناشتا بخورندبرای دفع کرم معده نافع است و چون خام در آب خیسانده تناول نمایند و آب منقوع آنرا اندک باعسل نوشتند جهت اعاده شهوت جماع مایوسین بیعدیل است وچون هریسه از آن ترتیب داده با سرکه بنوشند و در طبیخ آن بنشینند جهت اصلاح امراض مقعد بهترین ادویه است و خوردن آن ما بین دو طعام معین هضم و طبیخ نخود سیاه مسقط جنین و مفتت حصاه و مدر فضلاتو در افعال

قویتر از سفیدو باقوه تر یافته و جهت استسقا و جذام و یرقان سددی و سده جگر و تحلیل ریاح و غسول و طلای اقسام آن جهت خارش اعضاء و صداع و رفع زردی رخسار و سعفه وحراز و کلف و تقویت موی و رفع بی حسی عضو امراض مفاصل و خوردن برشته آن که سرد نشده باشد جهت بواسیر و موی آزموده است و روغن نخود که باقر ع بدستوری که دارد در سیم گرم و خشک و تند و با قوه نافذه و بغایت مقوی مووی و مبهی و جهت تسکین درد دندان و امراض لصه بی عدیل است و جهت دردهایبازده و جذام وقوبا و امثال آن بغایت موثر است و نخود سبز تازه مولد فضول و نقیع آن جهت تحلیل ورم لثه و درد دندان نافع است و مضر قرحه مثانه و مصلحش خشخاش و مولد ریاح و نفخ و ثفیل و مصلحش جوارش کمونی و زیره و شبت و گلفندودر محرورین سکنجبین ساده و خشخاش و بدلش در قوه باه لوبیا و در سایر افعال تر مس است و خوردن آب بعد از تناول نمودن نخود بغایت مضر است.

نخود در اخبار

ملاحظهفرمودید که گفتم نخود تنها خوراکی میباشد که بر ضد بیماریهای گلاژن مورد مصرف دارد و در این بیماری که روز بروز رو به تزاید است وارگ بخواهم آنرا شرح دهم با این جلد که قطور تراز دیگران شده مناسب نیست فقط باید دانست که تغییر نوع جنس الیاف بلکه سلولهای انساج خلاصه ای از تعریف این بیماری است و غالبا درد کمر و یا درد سینه از ناله های اولیه ای است که بعنوان شکایت از بیمار بلند میشود و شاید همین است که حضرت صادق خوردن نخود را درد سینه (هو جید یوجع الصدر) و حضرت رضا در

دردهای ستون فقرات (جید یوجع الظهر و کان یدعو به قبل الطعام و بعده) نافع دانسته و خودنخودبرشتهرا قبل و بعد از طعام میل میفرمودند (کان ابوالحسن الرضایا کل الخمس المطبوخ قبل الطعام و بعده) و از عجائب اخبار در باره نخودارتباطی است که نبی گرامی و حضرت صادق بین دو کلمه عدسو و نخود بر قرار ساخته فرموده اند مردم اگر آنرا حمص مینامند ماهمان عدس میخوانیم (قلت لابب عبدالله ان الناس یروون عن النبی قال ان العدس بارک علیه سبعون نبیا قفال هو الذی یسموته عندکم الحمص و نحن نسمیه العدس).

باقلا

اصل آنرا از ایران دانسته اند که بسایر نقاط رفته است. مواد قندی نشاسته ای باقلا از سایر بقولات کمتر است و مقدار مواد بیاض البیضی آن تقریبا برابر عدس میباشد و تازه آنرا میتوان خام با نمکخورد و چون دانه ها بسته وسفت شده 12 ساعت در آب سرد خیس میکنند تا غلافش براید که خوشمزه و سهل الهضم گردد.

باقلا نفاخ است، برگ و ریشه باقلا دارای Indole-3-AetieAeid میباشد (1)در اشخاص مستعد، باقلای بعضی نواحی سبب همولیز گلبولهای قرمز خونشان دشه به خون شاشی میافتد (بیماری فاویسم) که با تزریق خون بهبود میباشد باقلا درسابق برای اسهال وتسکین دردها بکار میرفت. مدر بوده ترشح منی و شیر را زیاد میکند سرشار از ویتامینهای Aو B وC

1- کتاب تغذیه و مواد خوراکی صفحه 121 از انتشارات دانشگاه.

میباشد لگومین باقلا (ماده کازوئین نبایت) زیاد است.

درصد گرم باقلا 11 گرم مواد سفیده ای 5/1 گرم چربی و 600گرم گلوسیدی و مقداری فسفرو کلسیم و و آهن وجود دارد.

نشاسته باقلا کمتر از سایر حبوبات وارزش مواد سفیده ایش بیشتر از اغلب آنهاست و با آرد مخلوط کنند ضمادی نیکو جهت ورمهای پستان خواهدب ود. باقلا غذای سبکی است و بهر معده ای میسازد و خشک آن آهن و کلسیم فراوانی دارد صدگرم باقلا 340 کالری حرارت ایجاد مینمایند.

باقلا برای زخم امعاء خوردنش اشکالی ندارد مقوی دماغ است و کلروفیل در آن فراوان است. بقراط آنرا مضر برای چشم دانسته - ریشه نهال باقلا دارای ماده تخدیر کننده خطرناکی است جوشانده گل باقلا (30-60 گرم) در یک لیتر آب در فواصل غذا خورده شود برای دردها یمفاصل و سیاتیک و نقرس خوب است و جوشاندن برگ باقلا برای ورم سرانگشتان که گویند گوشه کرده است (بطور کمپرس) و خوردن 1-2 گرم ناشتا پودر پوست باقلا که خشک کرده اند برای دفع سنگهای صفر او مثانه نیکوست (لئونس کارلیه)

باقلا از رازی

نان باقلا بقدری ایجادنفخ میکند که هیچیک از حبوبات دیگر با آن قابل مقایسه نیست و ایجاد سردرد نیز بعد از نفخ رابا سوپهای چرب و بعد از آن ادویه پودنه دار با فلفل و معجون زیره میتوان برطرف ساخت - باقلا نیز نفاح است و اگر بمدت کم خیسانده

پوست آنرا بکنند و با روغن زیتون بخورند و یا با روغن گردو و زیره سیاه و سداب و آویشن کوهی سبب لینت مزاج و سهولت دفع میگردد باقلای تر هم نفاخ استولی کمتر دردسر ایجاد مینماید واگر با مقدار زیادی نمک و کمی آبکامه مخلوط نمایند اصلاح میشود نوشیدن آب سرد و خوابیدن در جای گرم و نرم و بستن شکم با پارچه گرم نیز مفید است و اگر علاج نشد باید زیره و خرماو شهر یارات خورد و بعد از اجابت مزاج بحمام رفت و چند جرعه آب گرم نوشیدو خوردن غذای بعدی را بتاخیر انداخت. باقلا بدن راگرم میکند و خشک و ترش بدن رافر به میسازد. آب باقلا سینه را پاک و نرم میکند و از تولید سنگ کلیه و مثانه جلوگیری مینماید.

خوردن باقلای پوست کنده سده های جگر سیاه را برطرف و بساز کرده خروج بلغم واخلاط رااز سینه آسان نموده و نزله و ترشحات سوزاننده و سرو بینین که بطرف ریه سرازیر است و وتولید سرفه مینماید کم میکند در پوست باقلای تر طعم تلخی احساس میگردد که دردهان طاول و جوشهایی میزندو گاهی سبب تورم وخشونت گلو میگردد و تا تر وتازه است چنین میکند و علاجش شستن دهان با آب گرم و چند مرتبه مضمضه نمایند تا طعم نامطلوب بر طرف گردد بعد روغن بادام یا کره یا روغن با سرکه در دهان نگهدارد.

باقلا از کتابی قدیمی

تازه اش در اول سرد و تر و خشکش در اول سرد و در دوم خشک و گلش گرم باعتدال و لطیف و پوست اندرون آن محفف و قابض

است وباقلی مقوی باء است وسریع النحدار از معده و غیر مسدود و باقوه محلله و مضنجه و با رطوبت فضیله وجهت قرحه امعاء واسهال وقی و تنقبه سینهو شش و تقویت آن و منع ریختن مواد رقیقه از دماغو تسکین سمال و آب طبیخش جهت خشونت حلقو جلاء رطوبات منع تولد حصاء و تفتیح سده و ضمادش با آرد جو جهت ضربه و ورم پستان هک از انجماد شیر باشد خصوصا هرگاه با سرکه و نعناع پخته باشند و با حلبه و عسل جهت تحلیل دمل و ورم بن گوش و باکندرو گل سرخ و سفیدی تخم مرغ جهت برآمدگی حدقه و گل خطمی و امثال آن جهت ورم خصم و اورام حاره و پخته آن باشراب جهت ورم حالبین و کلف و نمش و تحلیل خنازیر خصوصا باآرد جو و با پیه خوک جهت نقرس مجرب دانسته اند و چون باقلی تازه را دو نصفه کنند و طرف اندرون آنرا بر زخم زلو و امثلا آن گذارند قطع سیلان خون نمایند و بستن آن بر موضع گزیده سگ دیوانه باعث جذب سمیت آن و ضماد برگ و پوست آن جهت سوختگی آتش مجرب و گلشن مسکن حرارت دماغ و چون در هاون قلمی سائیده در آفتاب گذارند خضاب نیکوست و خوردن باقلی مورص نفخ و اختلاج و ثقل دماغ و فساد ذهن است و مصلح آن جوشانیدن با روغن بادام و ادویه حاره اضافه نمودن و خاکسترگاه باقلی جهت رفع آثرا جرب سیاه نافع است.

باقلی قبطی باقلی نبطی: نوع ریزه باقلی معروف است بقدر ترمس و سیاه لون منتسب آن در آبهای ایستاده و بخشش سطبر مثل بیخ نیو برگش بزرگتر از برگ باقلی بستانی و گلش سرخ و بقدر کل سرخ بسیار قابض و موافق معده و بهترین ادویه قرحه امعاء و اسهال مزمن است و در افعال بیشتر از باقلی معروف است.

در اینجا نیز تقریبا یکخبر داریم ولی بر عکس یگانه خب رمربوط به لوبیا که نتوانتم بخوبی آنرا توجیه کنم خبر مربوط به باقلا چون فوق لاعاده اعجاز انگیز و جالب است بیشتر میتوانم شرح دهم و قبلا دانستن اطلاعات زیر ضروری است :

1- گفتم باقلا تحریک مغز استخوان میکند آن هم استخوانهایبزرگ زیرا خونسازی با مغز استخوانهای بززگ است.

2- چون باقلا خوردن بیشتر در سنین بین شیرخواورگی و پیر ی است باید قبول کرد که مقصود خون سازی در اشخاصی است که باقلا خورند (در شیر خواران کبد و طحال و در پیران استخوانهای سینه و ... نیز در خونسازی شرکت دارند).

3- مطالب بالا تازه مورد بررسی قرار گرفته و عمر چندانی ندارد ودر قدیم وبلکه 13 قرن قبل کسی باور نمیکرد اگر از کسی خون برود خون تازه ای از جایی درست شده جبران خونریزی و خونروی مینماید.

حاصل کلام اینکه باقلا میخوریم مراحل هضم و جذب انجام و عناصری از آن وارد خون میشود که بهمه بدن برسد (اگر خون را همولیز و بیماری فاویسمو خونشاشی ایجاد نشود فقط) مغز استخوانهای درشت را برای گلبول سازی بلکه خونسازی تحریک مینماید ورد حقیقت خون تازه ای بدستگاه مربوط ه وارد میسازد و سیرده قرن پیش حضرت رضا تمام این رماحل را شرح و فرموده است : اکل الباقلا یمخ لاساقین و یولد الدم الطری (خوردن باقلا

مخ و مغز استخوانهای ساق را زیاد وتولید خون تازه مینماید) و از جمله خبر دیگر حضرت صادق فرموده است کلو لاباقلا بقشره فانه یدیغ المعده: باقلا را با پوستش بخورید که معده را دباغی میکند وآن جا که از دباغی شدن معده بوسیله انار بحث بود چگونگی آنرا شرح داد.

باقلا دراخبار و کتابهای قدیم و جدید

در اینکه رازی شخصیت بزرگ پزشکی جهان بود شکی نیست و بهمین دلیل انتخابش کردم که مهمترین و آخرین اطلاعات جهان روزش را میتوانستم از او نقل نمایم وملاحظه فرمودید درباره باقلا مطالبی گفت که همه محسوس بود و تقریبا از روی ابسرواسیون و شرح حال بیمارانی تهیه شده که با خوردن باقلا مریض دشه بودند ومهمترین مطلبی که در این باره از او نقل شد چنین بود: ایجاد نفخ مینماید و پس از آن سرددر و برای برطرف ساختنش چنین ونان باید کرد. طاول در دهان میزند و راه درمانش اینست که ... و خلاصه هرچه بود شرحی از حال علائمیکه مریض هم میدانست!

ازتحفه حکیم مومن نیز مطالبی نقل شده که تقریبا یک کتاب جالب انتخابی طب قدیم بلکه قارابادین مهم قدیم است د رآن نیز به ذکر مطالبی پرداخته بودد که باقلا به تنهایی یا مخلوط با غذای دیگر خورده میشود یا ضماد یا ... میگردد که همه را میتوان در برگ قبلی ملاحظه نمود.

اگر در فامیل شما کسی هست که سالهای آخر دانشکده پزشکی

میرود یا پزشکی است که با او دوست هستید بپرسید چند سال است که باثر تحریکی با قال بر مغز استخوانها آنهم مغز استخوانهای درشت پی برده اند وآنوقت با توجه به اینکه مطلب اسلامی مذکور نه شرح حال مریض است نه محسوس نه میتوان بدون آزمایشگاه مجهز آنرا تشخیص داد باز به نزدیک بودن خبر اسلامی مذکور با آخرین اطلاعات بذل توجه فرموده اسلام یعنی دین گرامی خودر اب ا یک مطلب کوچک آن هم مربوط بباقلا بیشتر بشناسید! و گرامی بدارید و بدون شک در این فاصله زمان و قبل از آن نیز کسی این مطلب ار بیان نکرده جز کسی که با وحی ارتباط داشته و هم اکنون نیز کسانی که غیر مستقیم یعنی با علم تعریف شده بوسیله وحی ارتباط دارند تواسنتند ضمن بررسیها بدان وقوف حاصل نمایند!

اذا فسد العالم فسد العالم

در هر زمینه علمی میتوان از عالم مربوطه بحث کرد وبروشنی نشان داد که : چنانچه عالم فاسد وشد عالم فاسد میشود و از جمله در این جلد که از خواص گیاهان مطالبی است:

در برگهای قبل نوشته شده یا نوشته میشود : پیاز ضد عفونی میکند، سیر سرطان را چه میکند. کاهو درمان فلان بیماری است و تره فرنگی ... و حتی در برخی نوشتجات تقریبا اکثر خواص درمانی ار بهمه گیاهان منسوب داشته اند و مطمئن باشید زحمات همه پژوهش کنندگان قابل تقدیر میباشد ولی آیا کسیکه حصبه دارد باید با خواندن «پیاز ضد عفونی میکند» بخوردن پیاز بپردازد یا آنکه سرطان دارد مرتب سیر بخورد؟ اگر چنین کسی

پیدا شد باید فقط اورا از خودکشی باز داشت و نصیحت کرد.

برای نشان دادن فساد عالم ذک راین نکته کافیستکه متاسفانه مطالبی بنام درمان باگلو گیاه منتشر میشود و بجای اینکه بمردم تذکر داده شود خواص مذکور صورت تجویزی و یا اصلاح نسخه ای نداشته وهنگام بیماری، هم تشخیص بعده پزشک ا ست هم درمان مینویسند : خیار در درمان بیماریهای کلیوی معجز آساست یا ... زرشک اثر درمانی قاطع بر بیماریهیال کبدی دارد ذکر این نکته ضروری است که فقط برخی بیماران کلیوی میتوانند خیار ار و بعضی مرضای کبدی زرشک را بعنوانی وارد رژیم غذایی خودنمایند و نسبت دادن همه خواص درمانی بهمه گیاهان گناه است و ا سلام را بنگرید که پس از صدور دستور قطعی مبنی بر اینکه پزشک حاذق ضامن جان بیمار است (نه سیرو پیاز و تره فرنگی) ققط و فقط بذکر یک یاد و خاصیت میوه یاگیاه میپردازد آن هم از جمله خواصی که در مورد خود مهم و چشمگیر میباشد.

اینکه در نقاطی از عالم مراکزی وجود دارد که با غذا بیماران را معالجه مینمایند هرگز پنومونی (ذات الریه) را به آنجا راه نمیدهند و ار وارد شد باگل و گیاه و میوه درمان نمیشود بعلاوه با توجه به اینکه ورود بمراکز خوش آب و هوایی که بمنظور معالجه تاسیس شده صرفنظر از دور شدن از هوای فاسد و مسموم و ورود بفضای آزاد کوهستانی - از ازدحام و محل وسائل ایجاد کننده عصبانیتها به مسکنی ساکت و آرام رسیده ه چه بسا از منزل الرژن به محیط آرامبخش و مهمتر از همه وراد و مهمان به «عادت»

چندین ملیون ساله خود «بشریت» و به آنچه سالیان دراز به شکم انسانها وارد گردیده شده و هماکنون برای رفع بیماریهای مزمن بهمان وسیله عز وصول یافته است. بعلاوه اگر درمانی هست با توجه به خاصیت ویژه میوه یاگیاه و چه بسا توام با تجویز فرآورده های شیمیایی خواهد بود و بذل توجه به خاصیت ویژه هر گیاه همان است که چهارده قرن پیش اسلام معمول و مبذول داشته و بزودی پاره ای از آنها را خواهید خواند (در جلد مربوط به درمانشناسی و اسلام)

مانت ها

بعلت داشتن اسانس اهمیت دارند واز خانواده نعناعیان میباشند عموما علفی با ساقه چهار گوشه و برگهای متقابل و دندانه دار و کرکدارند - گلهای فراهم که در کنار برگها و انتهای ساقه ها قرار گرفته اند و مجموع آنها بصورت سنبله های انتهایی است.

از نعناع معمولی دو نوع مانتاپواوره نواز - مانتاپواوره بالنش تشخیص داده شده هر دو نوع دارای ساقه زیر زمینی ا ست با برگهیا متقابل بیضوی - نوک تیز و دندانه دارد.

کرکهای نعناع و از سایر مانتها کمتر است. گلها رنگ مایل بقرمز و کم و بیش ارغوانی یا مایل به بنفش دارند. نوع بلانش آن برگها با اسانس معطر و ملایم و فوق العاده مطبوع میباشند و درسیاه آن عطر بیشتر اما زننده دارد. سالیانه یکملیون کیلوگرم اسانس از نعناع تهیه میشود وره چه آهک زمین زیاد باشد اسانس آن کمتر خواهد بود وارگ نیتراتها - کلرور سدیم - فسفاتها -

کوره های پتاسته بدهند اساسن ان زیاد میگردد. تکثیر آن با ساقه است و با بذر کمتر معمول است اسانس در برگهای دو ساله بیشتر است اسانس مانت بی رنگ و مطبوع و طعم سوزان داشته از مانتول اترهای مانتول استات - پوتیرات و ایزووالریانت) مانتون ترین های مختلف - اسیدهای آزاد (اسید والریانیک - اسید استیک) تشکیل شده است. اسانس مانت مقوی معده - بادشکن- ضد تشنج محرک و موجب کم شدن ترشحات معدی و مسکن قرحه های آن میباشد مانت ضد عفونی کننده ای است قوی.

مانتول مسکن موضعی بوده در دردهای عصبیو سیاتیک و بعنوان ضد عفونی کننده بینی و گلو در زکام بکار میبرند. برگ نعناع مقدار نسبتا زیادی مواد هیدروکربونه و کمی سفیده ای و اندکی املاح و ویتامین آ و ب بمقدار کم و ویتامین ث بیشتر داشته و سلولز آن زاید ا ست (زا استعمال مانت در کودکان باید خودداری کرد).

پودنه (M-Pouliot) مانت پولیو که گلهای گلی و فراهم در نقاط مختلف ساقه با فواصل نسبتا زیاد جمع شده اند بوی مطبوع دارد از آن اسانس گیری مینمایند که 75-90 در صد آن ترکیبات ستونی است و مقدارش 1-4/0 درصد تغییر میکند. اسانس آن ترکیبات ستونی مخصوصا پوله ژون- مانتون - الکلهای مختلف (مانتول و استات دومانتیل) - لیمونن- دیپانتن و ... است و در طب بعنوان مقوی - سهل کننده هضم و قاعده آور - متفرق کنده حشرات مخصوصا حشرات طفیلی بدن مانند شپش و غیره. بعنوان بادشکن و خلط آور استعملا میشد وامروز از اسانس

آن در صابونسازی هم استفاده میشود.

نعناع: یا نعناء آنقدر اقسام زیاد دارد که بنابر گفته یکی از گیاه شناسان باندازه ماهی های گوناگون در دریای احمر وجود دارد و معروفترین آن ها : نعنای فلفلی- نعنای سبز- نعنای وحشی (پونه)- نعنای آبی - نعنای مزرعه، نعنای ... و جملگی دارای بوی مطبوع و مخصوصی هستند که باچشیدن دهان را خنک مینماید.

بقراط و ارسطو از آن تعریف کرده اند و سابقه قدیمی تر از نعناء در دست است.

داروی محرک اعضاء و دستگاه گوارش وبده فعالیت آمیزشی را میافزاید فنجانی از دم کرده اش بعد از غذا عمل هضم را آسان میکند. برای استفراغ - آشوب دل (بهم خوردگی دل) سرگیچه سردرد و خواب آلودگی سودمند است برای کبد مفید بوده و صفرا را تحریک و رقیق مینماید و جهت این منظور بهتر است نعناء را قبل از غذا میل نمود.

نعنا بعضی دردسرها را برطرف ساخته و برای تنفس و قلب مفید است.

دم کرده نعنا برای دلدرد و تشنج اعصاب و اسهال خوب بوده و بعنوان مسکن نیز توصیه شده است.

جویدن برگ نعناع برای رفع سکسکه مؤثر میباشد و کمپرس جوشانده نعنا برای رفع خارش اعصاب جلدی بدن موثر است.

ریحان

از خانواده نعناعیان است که نامﻻتین آن اوسیموم بازیلیکوم Ocimum Basilicum و فارسی آن شاهسپرم یا شاهسبر غم و هندیش تلی است. گیاهی است علفی و کوچک و سبز رنگ بدرازای 10-50 سانتیمتر دارای برگهیا متقابل که معطر مباشد. ساقه های آن اغلب بصورت چهار ضلعی است. اینگیاه را معمولا بدو نوع تقسیم میکنند (دارنده برگهای بزرگ سبز تیره - برگهیا کوچگ سبز مایل به زرد).

گلهیا ریحان معمولا کوچک و نامنظمو برنگ سفیدو گلیو گاهی بنفش و کمی شبیه گلهای تیره میمونیان و دارای 5 کاسبرگ و جام لوله ای شکل میباشد. انواع مختلف ریحان که تعدادشان بالغ بر 160 نوع میباشد اختصاص به نواحی حارهو معتدله دو نمیکره داشته بحالت خود رو در این نواحی مخصوصا در افریقا میروید که چند نوع آن که از نقطه نظر اسانس داشتن قابل توجه عبارتند از : اوسیموم گراتی سیوم - اسمیوم و یریدیس و یلد - اسمیوم سانکتوم- اسمیوم باسیلیکوم که نوع اخیر آن ردایران بحالت وحشی میروید و روزانه مقدار زیادی از آن بمصرف تغذیه میرسد و از آن شرح میدهیم:

قسمت مورد مصرف آن برگ و سر شاخه های گلدار آن است ولی برای تهیه اسانس از تمام گیاه تازه استفاده میشود.از هر دو کیلو ریحان یک گرم اسانس بدست میاید که زرد روشن و دارای بوی ملایم و معطر است. اسانس نواح مختلف شامل

30-57 درصد استراگول یامتیل کاریکول- لینالول-سینئول-سینامات دو متیل- اوژنول و ...است. ریحان دارای اسانس و سلولز و کمی ویتامین است و لذا در تسهیل هضم و بعنوان مقوی معده وباد شکن و مدروضد تشنج (20 گرم در هزار گرم دم کرده) مصرف میشود. تکثیر ریحان با بذر انجام میشود که کوچک و کمی سیاهرنگ میباشد. انواع آنها بالغ بر 160 میباشد در قسمتهای حاره دو نیمکره ودر نواحی مختلف مخصوصا افریقا بطور خود رو میروید (این سهقسمت مانت- ریحان- نعناع را برای توجه باول کتاب بحث آیه شریفه والحب ذوالعصف و الریحان نوشتم) و از آویشن نیز که از اسانسش استفاده عطری و ضد عفونی مینمایندمطالبی میاوردم وخربزه نیز که ردزمره کلمه یقطین قرار داشت آوردنش بجاست.

نعناع از رازی

برای معده نافع است و جلوی استفراغ را میگیرد نفخ کمی ایجاد میکند شهوت را می افزاید برای مزاجهای سرد خوب نیست جهت جبران کمی حرارت این سبزیو سایر سبزیها بایدبخوردن سر که متوسل شده اگر آنرا در آبغوره یاآب سیب و اب انار بریزند آنها ار خوشبو میسازد وشخص از خوردن آنها احساس گرمی نمیکند مگر آنکه زیاد بخورد ویا بدن استعداد التهاب داشته باشد.

نعناع از کتابی قدیمی

نعنع: در همه افعل قویتر از پودنه است در آخر دوم گرم و خشک و بغایت مقوی معده و دل و قوت ماسکه و هاضمه و فم معده و مفرح و مرقق خون غلیظ و محلل مواد بارده و ریاح معده و محرک باء و آروغ و کشنده اقسام کرم شکم و آب آن با سرکه قاطع نفث الدم و شرب دو سه شاخ آن با آب انار ترش مسکن فواق و غثیان و قی و هی ه و مشیی و مسکن درد معده و خفقان معدی و وجع الفؤاد و جهت درد سینه و پهلو و نضج رطوبات قصبه ریه و سینه و تنقیه آن مفید خصوصا چونبا پر سیاوشان بجوشانند و چون دو سه شاخ آنرا در شیر بمالند مانع انجماد آن و باسرکه و ترشیها رافع ضرر آنهاست باعصاب، و بالبنیات رفع مضرت آن کند و ضماد آن مقوی معده و با آرد جو جهت جراحات وادرار فرمودن شیر منجمد پستان و نضج دمل وبا نمک جهت گزیدن سگ دیوانه و ممضوغ آن جهت گزیدن عقرب و به تنهایی جهت بواسیر بغایت نافعو رافع دردسر بارد و باموی جهت ورن انثیان و درد آن و حمول آن قبل از جماع مانع حملو قطور آن باماء العسل جهت درد گوش و سعوط یکدانگ از عصاره ان با روغن گل سرخ تا سه دفعه جهت خنازیری که در گردن ظاره گردد بغایت مؤثر و گویند مولد ریحخا است و مصلحش کرفس و بدلش پودنه نهری و شربتش تا دو مثقال است.

ریحان در کتابی از قدیم

ریحان سبز مائل بزردی ریزه برگ است و قسمتی هم بزرگ برگ و سبز تیره در اول گرم و در دوم خشک و محلل جمیع اورام و منوم و مفتح سده دماغی و رائحه آن مانع وباورافع درد سر محرورین و مسافرین و گریزاننده هوام و جهت خفقان و ضعفف معده و ریاح غلیظه و عصاره آن با شکر رافع درد سینه و ریو و سرفه و مضمضه و خائیدن آن جهت عقالع و ضماد تر کرده آن با آب مبرد و مقوی اعضاء و تخم آن مقاوم سمومو بالخاصیه معدل جمیع امزجه و بو داده آن قاطع اسهال و زحیره مزمن خصوصا کهرد گلاب جوشانیده باشند و ضماد آن بر چشم جاذب فساد آن و قدر شربتش تا سه درهم و از عصاره جرم آن تا ده درهم و مداومت بوئیدن آن مضر دماغ و مصلحش نیلوفر و بدلش بادرنجوبه است.

گیاه و اخبار

شرح بسیاری از گیاهان و خواص آنها آنچه از اخبار رسیده در جلدمربوط به درمان واسلام ملاحظه خواهید فرمود، فقط در اینجا از باذروج (حوک) ک ریحان کوهی باشد یا دی مینماییم: حضرت صادق آنرا سبزی پیامبران معرفی فرموده و هشت خصلت برایش قائل است باعث بهتر سوخت وساز غذا میگردد (با اسانس های مخصوص و سلولزو مواد معدنی و ... که دارد) گرفتگیهای امعایی ار باز میکند (یا حجمی که در اثر زاید بودن سلولز ایجاد مینماید) بودی دهان راخوش میسازد (با عطر و اسانسهایش) اشتها

بوجود میاورد (با تحریکاتی که در ایجاد ترشات مینماید) کار خونرا آسان میسازد (به نقش کلروفیل و ... آن در خونسازی و ضد سمی بودن و ... آن اشاره گردید) انسانرا از جذام در امام میدارد (علتش را نمیدانم شایتد دراثر خاصیت ضد عفونی کنده کلرفیلش باشد) و رددها را برطرف میسازد (با ذکر مقدمایت که گفته شد) و در غذاهای اهل بهتش است (الحوک بقله الانبیاء اما ان فیه تعسان خصال یمری الطعام و یفتح السدد و یطیب النکهه و یشهی الطعامو یسهل الدم و هو امان من الجذام و اذا استقرفی جوف الانسان قمع لاداء کله ثم قال انه یزین به اهل الجنه وائدهم).

دانستنیهایی چند از خربزه

اصل خربزه از آسیاست و بعد در کنار رودخانه نیل و ... کاشته شده است و رد قرون وسطی بهاروپا برده شود. تخم خربزه و خیرا و خرقه سموم بدن را دفع مینمایند و نمک ادرار را نیز زیاد میکنند.

خربزه انواع ایرانی عبارتند از : گرمک - طالبی - دستنبو و ...

خربزه معطری که کاملا نرسیده باشد برداشته گوشت آنرا تکه های بزرگ کرده بر هر یک کیلوی آن 750 گرم شکر اضافه نمایید بدین طریق که قطعه ها را در ظشتی گذاشته بر هر طبقه شکر بپاشید و تا 24 ساعت بدین منوال بماند و خیس بخورد بعد شربت بدست آمده را روی آتش گذاشته و سپس قطعات خربزه راافزوده با آتش ملایم لرزانک مقصود را بدست آورید.

از جمله خصائص خربزه پر اب بودنش (بیش از 90 درصد)

است کهب خاطر توام بودن با قند بسرعت جذب میوشد و تولید انرژی میکند و پطاسیم فراوانش نیز سبب میوشد مواد سمی و زائد از بدن پاک و دفع گردد و فعالیت کلیه ها افزایش یابد و در مقام سنجش هیچ میوه ای از لحاظ بفعالیت و اداشتن کلیه ها چون خربزه نیست. قندخبزه گلوکز و لولزاست که فورا جذب شده سوخت و سازش شروع میگردد از اینرو خربزه هم خستگی را رفع و هم فعالیت سلولهای را افزایش میدهد. خربزه دافع اسید اوریک و سموم خون بوده و در بسیاری بیماریهای تغذیه ای و مزمن چون نقرس - رماتیسم مزمن و نارسایی کبد خورده میشودو برای بیماران قندی بعلتزیاد بودن مواد قندی و سرعت جذبی که دارد بد است مواد البومینی و چربی خربزه بسیار کم استوعوض دارای مقدار زیادی پکتین و مواد معدنی چون پطاسیم و منگز و فسفر و کلسیم میباشد که فسفرش باعث تقویت سلولهای مغزی و فعالیت اعصاب وکلسیمش در تقویت عضلات و تکمیل استخوان بندی و رشد و نمو کودکان مؤثر است.

املاح خربزه درجه قلیائیت خون و سلولهای بدن را بالا برده و سموم آنها را خنثی و دفع نموده و اثر مطلوبی بر سلولهای عصبی که در برابر گرما زود رنجیده میشود داشته و جبران غلظت خون را که در فصل گرما بعلت تعریق پیش میاید مینماید.

طعم واسانسهای خربزه محرک قوی شیمیای یو روحی خوبی برای دستگاه گوارش است و سلولزش دافع مواد زائد از روده هاست.

خربزه ادرار و عرق و شیر را زیاد میکند.

ویتامینهای خربزه مخصوصا در ایجاد نشاط و فعالیت اعصاب

نقش موثری دارند وعبارتنداز ویتامین آ و ویتامینهای ب1 ب2 ب6 پپ و ویتامین ث.

آنچه در خربزه اهمیت دارد آنزیمهای موجود در خربزه است که عمل هضم را تسرعی و تسهیل میکند لذا برای کسانیکه سالمندهستند یا گوارش تنبلی دارند مفید بوده سستی و رخوت آنان را برطرف میسازد و در کودکان اشتها را زیاد و فعالیت سلولها را افزایش و ردنتیجه دررشدشان اثر دارد.

در سلولهای ریوی-خونریزیها-رماتیسم-نقرس-سنگ کلیه و مثانه مفید است وعقیده دارند قبل از غذا باید خورده شد. بیماران قندی باید از خوردنش بپرهیزند و سوء هاضمه ایها با عتدال میل نمایند در تخلیه کلونها که محل تجمع میکربهاست اثر خوبی دارد ولی مبتلایان بورم امعاء باید از آن نخوند.

گرمک برای مزاجهای صفراوی و یرقان بهتر است و عطش و تشنگی را درتابستان تسکین میدهد.

خربزه ای که زاید سرد شده باشد اختلالات معدی بوجود میاورد.

باندازه مساوی مخلوط شیر نجوشیده و آب مقطر و آب خربزه بصورتهیای که پوست خشک دارد بمالند بزودی خشکی برطرف میشود.

درصد گرم خربزه یک گرم مواد ازته - 2/0 گرم مواد چرب 10-8- گرم مواد گلوسیدی و 2400 واحد ویتامین C داشته 34 کالری حرارت ایجاد مینماید و در بررسی دیگر ترکیبات آن چنین است. آب 1/92 پروتئین 5/0 چربی 21/0 گلوسید 9/6 گرم

سدیم 3/0 پطاسیم 121 کلسیم 7 مانیزیوم. 10 آهن 2/0 فسفر 12 گوگرد 9 کلر 8 میلی گرم ویتامین A590 واحد ویتامین B1 05/0 ویتامین B2 05/0 نیکوتیل امید 2/0 ویتامین C 6 میلی گرم و صد گرمش 31 کالری میدهد.

اما موضوع خربزه و عسل که جزئی از اشکال ناسازگاری بشمار میرود و در جلد دیگر از ان بحث خواهد شد شاید علتش چنین باشد که قطعات خربه که بخوبی جویده نشده در مخالطت با عسل بحالتی درآید که دستگاه هاضمه از هضمش بازماند و موجب اختلالات گوارشی و تحریک مخاط روده و دلدردهای شدید گردد.

خربزه از رازی

خربزه از میوه هاییست که آماده و مهیاست در بدن استحاله شده مبدل بصفرا گردد بخصوص خربزه هیای که شیرین و کاملا رسیده باشند و قسمت داخلتر آن بشتر و زودتر از قسمت نزدیک بپوست این عمل را انجام میدهد. خربه بسرعت وارد رگها میشود و خاصیت مدری دارد و چه بسا کهسنگ کلیه را میترکاند و کلیه را پاک نموده از سنگ خالی میسازد و برای جلوگیری از سرعت استحاله خربزه باید سکنجبین ترش خالص نوشیدو پیاده روی طولانی و ملایمکرد و بطرف راست بدن خوابید تا طبیعت اجابت کند واگر دفع آن دیر شد مقداری سکباو آش آبغوره بخورند و انرا ترش بمکند.

بدترین موقع برای خوردن خربزه موقعی است که انسان

خیلی گرسنه است. کسانی که دچار سنگ کلیه میشوند خربزه را نباید پس از خوردن شیر و پنیر و نان فطیر بخورند. کسانیکه طبعشان سرد است گلاب ومحرورین باید با آن سنکنجبین بیاشامند وارگ کسی خیلی التهاب داشت من باو دستور میدهم که چند جرعه سرکه بنوشد.

خربزه درکتابهای قدیمی

بطیخ لغه رویم است بفارسی خربزه نامند و بیوفایی فافش ناشیرین آن سرد و دردوم تر و شیرین آن تر و بقدر شرینی مائل بحرارت وبهترین آن شرین کم آب نازک جرم است و بهترین ناشیرین آن ملیونست که خربزه گرمک باشدو مثل سایر اقسام سریع الستحاله بخلط غالب معدی وسریع التعفن است و موافق صفراوی وسوداوی و در برودت و حرارت معتدل و مرطب دماغ و بدن و مفتح سده وجلاء آن زیاده از سایر اقاسم ومجموع اقسام خربزه مدربول و مخرج حصاه و جالی و سریع النفوذ و ملطف و مرطب و مدر عرقو شیرو مسهل آنچه بان رسد و مصلح حال گرددو قروح باطنی و جالی آن و مرخی احشاء و سریع الستحاله بخلطی که در معده باشد و مصلحش سرکه و آب انار ترش و ناشتا خوردن آن مورث تبهای صفراوی و بربالای طعام موجب تخمه وبااغذیه کثیفه مانند پنیر باثع سدد وبهترین اوقات تناول آن مابین دو طعام است که طعام اول از معده منحدر شده باشد و ضماد گوشت خربزه جهت تسکین ورم و درد چشم و اورام صلبه و باپوره جهت کلف و آثار و ضماد مجموع آن جالی جلاو جهت کلف و مهق و ضماد پوست آن جهت نزلات و

ورم دماغی خصوصا جهت اطفال و آشامیدن دو درهم پوست خشک آن جهت اخراج حصاه و انداختن آن دردیک باعث زود پخته شدن گوشت بغایت آزموده یک مثقال تا دو مثقال از ریشه خربزه مقیی و قوی و ضماد ان با عسل جهت قروح شهدیه نافع است و تخم آن دراول گرم و در دوم ترومليين و مبهی و مفتح سده جگر و مدربول ومنقی گرده و مثانه و امعاء و جهت سرفه حاره ودرد سینه و خشونت زبان و حلق و تبهیا حاره و مرکبه وتشنگی و جرقه البول و جهت بدرقه شدن قوه ادویه بجگر و مجاری بول و تسکین رحقهه وخشونت قضیب که از حصاه بهم رسیده باشد و ضماد کوبیده غیر مقشر آن بغایت جالی بشره وجهت کلف مجرب است و گویند مضر سپرز و مصلحش عسل است و قدر شربتش از دو درهم تا پنجدرهم است.

خربزه در اخبار

سه مطلب جالب در این جا داریم.

خبرهایی ه درباره خربزه در دست است بشمارش تقریبا بیشتر از اخبار مربوط به سایر میوه هاست.

عربی خربزه بطیخ است و گاهی امام علیه السلام کلمه خربز بکار برده اند.

باستثنای یکی دو خبر بقیه به نبی گرامی میرسد.

نبی گرامی فرمودند: فی البطیخ عشر خصال- هو طعام و شراب و بغسل المثانه و یقطع الابرده و هو ریحان و اشنان و غسل البطن و یکثرالجماع و ینقی البشره (خربزه راده خصلت است: طعام است یعنی خوردنی است - شراب است یعنی آشامیدنیست- بجای دارو

بکار میرود یعنی مثانه را شستشو میدهد و سردی را برطرف میسازد ریحان است زیرا امطر است- چون اشنان مفید است- شکم را پاک میکند و قدرت جماع را زید مینماید و صورت را پاک میگرداند) و از حضرت علی نیز دارم: البیخ شحمه الارض و لاداء و لا غائله فیه و قال فیه عشر خصال: طعام و شراب و میوه و ریحان ونان خورشو شرینیواشنان و چون خطمی موثر در پاک کنندگی روده ها و هر چند بظاره چون سبزی نیست کار سبزی را انجام میدهد و در مواردی دواست) و درخبری بجای خطمی و بقلو دواء است یزید فی المیاه و یغسل المثانه آورده شده و ردهر حال میفرماید آب منی را زیاد کرده مثانه راشستشو میدهد و سنگ در آن را خرد میگرداند.

از ریحان واشنان و خطمی باید مختصری شرح داد تا بخوصا بیشتر خربزه آشنا شدو با آنکه هیچیک مصرف غذایی قبل از سیب یاپرتقال یا ... راندارند بدوجهت از آنها شرحی داده شده یکی توجه به آیه شریفه و الحب ذوالعصف و الرحیان که ردالو کتاب شرحی از آن دادم و دیگر برای اینکه بتوان بیشتر درباره خربزه سخن گفت،

اشنان گیاهی است بی برگ و شاخکهای آن ریزه شبیه بکرمهای خشک شده وآنرا برای جامه شستن بکار میبردند پوست را جلا میدهد و حالت سوزانندگی وقی آوردنده داشته مدر بوده و یبوست را برطرف ساخته صفرارا زیاد و قاعدگی را باز میکند و اگر بیشتر

خورده شود سقط جنین میکند و بیشتر از آن مسمومیت داده کشنده است و برای پاک کردن دندان نیز جالب است ولی اگر مداومت داده شود دندان راخراب میکند.

حتمی (خطمی) گیاهی است بارتفاع 5/1-5/0 متر پوشیده از کرکها با برگهیا متناوب گلهیا صورتی و کمی مایل بارغواین و گلی با ریشه های دراز که شامل 35 درصد موسیلاژ مقدرای نشاسته دودرصد آسپاراژین و مقداری تبائین - قند - ماده رنگین- تانن و کمی روغن ثابت میباشد.

از قسمتهای مختلف ختمی (Guimauve)ریشه و برگ و گلشن بعنوان ملین و جهت زکام و درد گلو استفاده میشود و از گلشن رد سرفه و ناراحتیهای ریوی وسختی در ادار کردن و غریزه در آنژینها و از پودر ریشه اش برای ساختن حبهاو دم کرده اش برای اورام دملی و لثه و ورم گلو غرغره و بصورت تنقیه برای رفع اورام استفاده میشود (دمکرده ریشه 30 گرم در یک لیتر آب) دم کرده ریشه خطمی جهت اسهال خونی و زخمهای معده نیز مؤثر است.

از قرار معلوم مقصود از اینکه حضرت خربزه را باشنان و خطمی نسبت میدهند ازاشنان مدر بودنش و جلا دادن دندان و از خطمی اینت دهندگی بنر میرسد مقصود داشته اند.

خصلتهای ده گانه بقرار زیر است: خربزه طعام است و نباید باطعام خورد و خود دارای آنزیم و عناصری است که عمل هضم را تسریع میکد و سستی و رخوت از گرستگی رانیز باقندی که دراد ودر بدن میتواند تا حدودی برطرف ساخته جایگزین

کسریها شود و فعلایت سلولها را افزایش دهد و در اینصورت طعام میتوان حسابش کرد. خربزه آشامیدنی است با آب فراواین که دارد (بیش از 90 درصد) و مثانه را میشوید. با آب فراوان و پطاسیم زیادی که دارد و دفع کننده سمومند و فعالیت کلیه های را افزایش میدهد سردی را برطرف میسازد زیرا قندش که گلوکز و لولز باشد فوری جذب و سوخت و ساز را شروع و رفع خستگی مینماید ریحان است باعطری که دارد و تحریکات مربوطه مخصوصا شیمیایی را بعمل میاورد واشنان است با جلا دادن دندان و مدر بودن آن! و بطن را میشوند باانزیمهایی که دارد و عمل هضم را تسهیل مینماید و چگونگی آنرا در جلد چهارم تحت عنوان حریره شرح دادم و یکثر الجماع با اثر مطلوبی که بر سلولهای عصبی دارد و ینقی البشره و پاک کنندگی پوست صورت که با دفع سموم (اسید اوریک و ...) انجام میدهد بر شمردن خصلتهای ده گانه خربزه آنگونه موردتوجه پیشوایان گرام بوده که حتی حضرت رضا درباره اش فرموده: اهدت لنا الیام بطیخه - من حلل الارض و دار السلام. تجمع اوصافا عظاما و قد - عددتها موصوفه بالنظام. کذاک قال المصطفی المجتبی - ادام - تنقی المثانه تصفی الوجود- تطیب النهکه عشر تمام. (بدین مضمون بروزگار بما خربزه ای هدیه کرد از زمینی که زیور زمینها محسوب بود و خانه سلامتی ردبر دارد اوصاف بزرگی میشمارم به ترتیب خاص همچنین فرمود برگزیده انتخاب دشه محمدجدم بر اوباد سلام آب است و شیرینی و عطر و میوه واشنان و طعا و نانخورش پاک کننده مثانه صاف کننده چهره ها خوشبو سازنده دهان

ده خصلت تمام).

نبی گرامی خربزه را با خرما - باشکر (البته طبیعی) میل میفرمودند و ازخوردن خرماو خربزه خوشحال میشدند (کان النبی یاکل الرطب بالخریز- کان النبی یاکل البطیخ بالتمر- کان النبی یمحبه الرطب بالخربز- کان یاکل الخریز بالسکر) و میفرمودند اگر خربزه شیرین نبود آنرا با شکر یا رطب بخورید (... فلذا عدل برودته باسکر اوالرطب) و آب خربزه را رحمت و شیرینی اش را شیرینیهای بهشت بحساب میاوردند (تفکهوا بالبطیخ فان ماء رحمه و حلاوته من حلاوه الجنه) و چون خرما و خربزه باهم میخورند و میفرمودند هر دو زاخوراکیهای طیب هستند که شرح غذای طیبو تقسیم بندیهیا غذایی را در جلد چهارم آوردم (ان النبی اتی ببطیخ و در طب فاکل منها و قال هذان اطبیان) و هر کس را که خربزه میخورد یا بکسی میخوراند دعایش میکردند (... رحم الله من أطعمنا هذا و اکل اومن یاکل من یومنا هذا لی یوم القیامه من المسلمین)(1) و خوردن آن حضرت قبل از غذا بوده آنرا شستشو دهنده شکم و برطرف کننده رنج وعلت میدانستند (البطیخ قبل الطعام یغسل البطن و یذهب بالداء) آنچه از رفتار نبی گرامی جلب نظر میکند اینکه خوش داشتند خربزه را بدون اینکه قطعه قطعه کنند بریده (بصورت برش) و با دندان زدن بخورندو فرمودند دراینصورت دهان را پاک و قلب را مقدس و دندانها را سفید وخدا را راضی و به بویی چون عنبرو آبی از کوثر و گوشتی از بهشت و طعمی از جنت رسیده و عبادتی انجام یافته است (عض الطبیخ ولا تقطعها

1- نقل از مستدرک الوسائل و بقیه از السماء والعالم.

قطعا قطعا فانها فاکهه مبارکه طیبه و مطهره الفم مقدسه القلب و تبعیض السنان و ترضی الرحمن و ریحها من العنبر و ماؤ مامن الکوثر ولحمها من الفردوس و لذتها من الجنه و اکلها من العباده (از مستدرک است).

حضرت رضا خوردن خربزه را در حال گرسنگی و ناشتا منع فرموده خوردنش را موجب پیدایش فلج میدانند (البطیخ بالریق یورث الفالج) و چون خربزه ای تلخ یا ترش یا سیاه و فاصد شده نزد علی آوردند فرمود آنرا به آتش بیندازند و نبی گرامی و حضرت علی درباره خربزه شیرین خوردن توصیه وتعریف نموده اند (خبر مفصل است در مستدرک نقل از اختصاص شیخ مفید که قنبر خدمتگزار حضرت نقل میکند ... فجاؤنا بثلث بطیخات فقطعت واحد افاذا هومر فقال ارم به من النار و الی النار قال و قطعت الثانی فاذا هو حامض ... قفال ارم... فقطعت الثالث فذا هو مدوده ... فقال ارم ...)

خبر دیگری از نبی گرامی نقل شده که فرمودند: خربزه مینه یکی از بهترین نعمتهیا خداست و مورخین ازجمله ابن الندیم صحاف (ابن جریح) مینهر ادر ضمن مسافرت امام حسین از مکه بهعرقا چنین وصف کرده اند: اولین منزل «ذات عرق» دوم و «تعلبیه» سوم «اجاء» بودکه دراینجا طرماح فرزند حاتم طایی درخواست کرد حضرت رد باغ بزرگ و خوبی که وی درآنجا دارد توقف فرماید ولی حضرت بعد زایکروز براه افتادو به مینه رسید که در وسط صحرا و از کوه نزدیکی آبی به آنجا میامد وکشتزارهای خربزه داشت و حضرت سه روز در آنجا توقف فرمود به دو علت یکی

که اهل و عیالش از خربزه های خوب آنجا بخورند و دیگر اینکه سه روز مسافرت باشترتا آبادی بعد فاصله بود. حضرت سپس بهلینه و بروایتی ارض حاجز رسید در آن جا نامه ای جهت مسلم ابن عقیل فرستاد و بعد به ... و این خربزه مینه بود که برای بزرگان مکه و مدینه میبردند و اینکه عده ای از بزرگان جهان ودوستان خدا از خاندان نبی گرامی خود بکشتزارش آمدند وبرای آخرین بار از آن تناول فرمودند. و بااجازه شما برای کمتر قطور شدن جلد بعید که انشاءالله آخرین جلدغذایی است ازکاهو نیز مختصر بحثی مینمایم.

این قسمت را اضافه کنم که با این همه شرح بالاخره منتظرم اساتید غذاشناس مرا مطلع سازند آیا خوردن خربزه با غذا بهتر است یا ممنوع میباشد.

کاهو

از آسیا و اروپاست. از نظر تغذیه سابقه داراست و تاریخ 500 سال قبل از مسیح از آن دیده شده انواع یک ساله- دوساله داشته در نواحی نیمکره شمالی و جنوبی بطور خود رو میروید. امروز کاهو پیچ کشیده، کاهوی بابلی-کاهو پیچ کلمی-کاهوی برگی کاشته میشوند شیره درون کاهو محتوی کمی کائوچو و در گیاه گلدار 01/0 ردصد هیوسیامین وجود دارد از کاهو الکتوکاویروزا شیره لاکتوکاریوم بدست آورده اند که شامل لاکتوسرین- لاکتوکن- اسید لاکتوسیک لاکتوکپیکرین- کائوچو-مانیت-اینوزیتول-مواد معدنی قند و زیادی ویتامین E میباشد.

برگ کاهو که دارای 3 درصد مواد قندی نشاستهای 1/2-2/1 سفیده ای 2/0 چربی و کلسیم - منیزیم-پطاسیم - سدیم و آهن بصورت فسفاتها - یدور و کلرور میباشد همچنین 5 میلی گرم در کیلومنگانزو 22/0 میلی در کیلوارسنیک داشته و هر یکصد گرمش 19 کالری حرارت ایجادمینماید. هر صد گرم کاهو 30 میلی اسید اوریک در بدن بوجود مینماید. دارای مقدار زیادی ویتامین هیای آ-ب-ث-اِ- و همچنین ویتامین V میباشد صدها رقم کاهو وجود دارد ولی همه را به سه دسته تقسیم مینمایند: کاهوی مجعد با تاویا کاهو رومی- کاهوی معمولی.

لاکتوکاریوم کاهو و خود کاهو خواب آور ضعیف و مسکن سرفه بوده و در عوارض رماتیسمی-برونشیت. سیاه سرفه و جهت کم نمودن تحریکات عصبی مصرف میشود 30/0-05/0 گرم در روز بی خوابی - انقباض ناگهانی روده- انزال منی - سیاه سرفه را مفید است.

در قدیم کاهو را برای بیماریهای کبدی تجویز میکردند و امروز نیز داده میشود بویژه در یرقانهای التهابی. سابق تصور میکردند کاهو باعث آرامش امیال آمیزشی است ولی امروز آنرا برای اشخاص عصبی مزاج موثر میدانند.

اگوست بیماری کبد داشت و با کاهو خوردن خوب شد و سزار بر سر میزش همیشه کاهو میگذاشتند.

امروز کارخانجات عصاره کاهو را هم تهیه مینمایند کهب رای بیخوابی- تشنجات عروق دموی- عدم توانایی در نگهدرای پیشاب، سیاه سرفه، اختلالات زنانگی بکار میرود.

خوشبختانه کاهو از میوه هایی است که خام مصرف میوشدو عناصر مفیدش سالم و دست نخورده وارد گوارش میشود درجه هضم وجذب کاهو کم است ولی بعلت فراوانی سلولز در ساقه و برگهایش مقدار زیادی آب بخود جذب کرده حجم مدفوع رازاید و موجب سهولت جداشدن فضولات از روده ها میگردد و لذدا برای مبتلایان به یبوست نافع است و این نکته را باید گفت که هر چه کاهو جوان تر و نازکتر و برگ وسط تر باشد سلولزش کمتر بوده و بهتر هضم میشود وسلولز هر صدگرم کاهو بطور متوسط 5/8 گرم است.

کاهو دارند سه گرم هیدرات دو کربن که عبارت است از چند نوع نشاسته(پانتوزانها- همی سلولز- پکتین- دکسترین) - 3/10، 2 گرم آلبومین- 07/0 گرم چربی- 9/0 المالح (پطاسیم-سدیم - منیزیوم-کلر-فسفر-گوگرد-آهن) و هر صد گرم کاهو 19 کالری حرات میدهد.

ویتامینهای کاهو در هر صد گرم: ویتامین1600 A- واحد بین المللی- ویتامین ب1 06/0 میلی گرم ویتامین ب2 72% میلی- ویتامین پ پ 2/0 - ویتاین ث -18 ویتامین د 045/0 میباشد، اسید فول ماده ای است که اخیرا در سبزیجات تازه پیدا شده و فقدانش در گاو ماده سبب کم خونی شده و وجودش در انسان باعث جلوگیری از پیدایش سنگهیا اکسالاتی میشود (شرح آن در قسمت مربوطه به خواص کلروفیل داده شده است) و در کاهو و نخود سبز و اسفناج و ... فراوان است.

ترکیبات کاهو بدینقرار است : آب 8/94 درصد پروتئین 1/3-3 چربی 7/0-2/0 مواد گلوسیدید 2/8-6 اسید مالیک

170 میلی- اسید سیتریک 20 میلی- اسید اکسالیک 1/7 - اسید اوریک 9- پورین 3- سدیم 12- پطاسیم 140- کلسیم 22- منیزیم 11- منگنز 777/0- آهن 5/0 مس 069/0 فسفر 25 گوگرد 18 کلر 73 بعلاوه در کاهو ماده لاکتواریوم غیر سمی وجود دارد که گفته شد. (اندکی روی نیز در کاهو وجود دارد).

کاهو تشنگی را تسکینمیدهد و قیافه را باز میکند وارگ با کمی سرکه خورده شود سهل الهضم تراست واشتها را باز میکند مخصوصا اگر خوب جویده شود معده و روده ار ا تقویت کرده و بهتر است قبل از غذا خورده شوود وچون سلولز زیادی دارد یبوست را برطرف میسازد در یرفان، انسداد مجاری کبدی صفراوی وحبس البول اشخاص عصبی- طپش قلب- نورالژی مورد مصرف دراد و برای زیاد دشن میل جنسی نافع است و کافیست قبل از خواب اشخاص عصبیو بیخواب 60 گرمش را در یک لیتر آب جوشانده میل نمایند و در ضمن این جوشانده یبوست را برطرف میسازد.

ضماد کاهوی پخته با کمیروغن زیتون برای باد سرخ - دمل و کورک - آبسه - سوختگی - ورم چشم وچشم دردمفید است.

اگر چند برگ ترب را به سالاد کاهو اضافه نمایند خوشمزه میشود و برای ضد عفونی کردن کاهو دو قطره آب ژاول در یک لیتر کافیست که کاهو باآن شسته شود (لئونس کارلیه.) کسانی که استعداد چاق شدن دارند میتوانند کاهو باکمی نمک بخورند.

برگ کاهو برای مبتلایان بورم قولن ضرر دارد و مغز کاهو برای مفصلی مزاجهامفید است کاهو خونرا زیاد گردش خون و حالت صفرا وی را ملایم و پر خوردن آن شهوت و حافظه را کم میکند.

اگرناشتا خورده شود بینایی را تقویت میکند: موی سر را سیاه و صورت ار گلگون میگرداند و در برگهای آفتاب خورده ش بیشتر از برگهای وسط عناصر غذایی و ویتامین پیدا میشود.

کاهو از رازی

کاهو سبزی است که از نظر طبیعت خنک است خواب آور و فرو نشاننده تشنگی است و برای امزجه و جگرهای گرم سازگار است هرگاه کاهرو را با سنبوسک بخورند و پس از آن بخوابند خواب عمیق و طولانی خوا هد بود. بخصوص ارگ حلوای چوذابه که از خشخاش و شکر سفید تهیه میشود با آن بخورند. کاهو برای مزاجهایی که دچار بیماریهای سرد و بادهای مختلف هستند سازگار نیست و کاسنی هم که در سینه زخمی دارند و از آن ترشحات چرکی خارج مگردد و یا آنکه نفخی در بدن آن ها وجود دارد ویاآنکه خلطی باید از بدن خارج سازند باید زاخوردن کاهو بپرهیزند چه ممکن است موجب خفقان سریع گردد و اگر چنین کیفیتی عارض گردید باید بسرعت درصدد علاج برآیند و بوسیله آب عسل مزاج را وادار به قی نمایند تا معده خالی گردد وبعد از آنهم معجونیکه برای برطرف شدن نفخ دستور داده ایم و یا جوشانده زوفا بخورند تا آنچه در سینه است کنده و پاک شود.

برای معالجه سرفه پشت سر هم که علت آن ماده رقیق و تحریک کننده ای است که ازسر ترشح میشود خوردن کاهو مناسب است و اینکه بعضی عوام گفته اند که کاهو بمقدار زیاد خون در بدن تولید میکند عقیده باطلی است واگر در بعضی خون گرفتنها مانند

حجامت و رگ زدن خوردن آنرا تجویز میکنیم نه برای آن است که این سبزی تولید خون زیاد در بدن میکند بلکه برای آن دستور میدهیم که مزاج را تبرید و خنک میکند و حرارت بعضی اندامها را فرو مینشاند و این خاصیت در صورتیکه با سرکه خورده شود بطور نمایانتری معلوم میگردد. خوردن کاهیو زیاد سبب ضعف بینایی میگردد. کسانی که از آن بمقدار زیاد میخورند باید بدن خود را با قوقایا (تخم زردک و بعقیده برخی تخم کرفس) از آلودگی پاک نمایند وبرخود لازم بدانند که آب رازیانه درچشم بچکانند.

کاهو در کتابی از قدیم

خس بفارسی اهو به ترکی خاص نامند بریو بستانی میباشد و بریان سردتر از بستانی و بگرش درشت و طعم آن تلخ و رنگش مائل به سبزی و شیردار و با تندی و جلا وقسمی از آن بی ساق و قسمی راساق آن زاده دو برتر و شیر آن به قر نیم درهم با سرکه و آب مسهل خلط مائی و طلای آن را روغن گل جهت دردسر و اکتحال آن جهت قورح طبقه قرنیه و جلاء بصر و با شیر دختران منوم و جهت درد چشم و بیاض آن و آشامیدن و طلا کردن آن جهت سم عقرب و رتیلا نافع و برگ و ساق آن در افعال مثل خشخاش مفید است و بستانی آن نیز بی ساق و ساق دار می باشد در دوم سرد وتر و سریع الانحدار و موار خون صالح رقیق و دافع ضرر آب و هوای وبائی و مسکن حدت خون و صفرا و مفتح سدد و مدر بول و منوم وراع اورام حاره و مسکن تشنگی و التهاب و دافع ضمار و مانع مستی و ملین طبع و

جهت امراض حاره و پیوسته سودا و صفرا و حکه و جنون و جدام و یرقان و درد پستان و تبهای حار و حرقه مثانه و بول و درد سر و منع صعود بخارات به دماغ و نزله حاره و سرفه که از گمی و خشکی باشد و با سرکه جهت برانگیختن اشتها نافع و اکثار آن مضر باه و مولد ریاح و مضر صاحب سل و ربو و مورثث نسیان و ضعف باصره و مصلحش نعناع و کرفس و هلیله و پرورده و زیره و قدر شربت از آب آن تاسی درهم و از تخمش دو درهم است و مطبوخ آن را غذائیه و سرعت هضم بیشتر و جهت درد سینه و زیاد کردن شیر مؤثر و ضماد آن جهت اورام و التهاب و ورم چشم و ذرور سوخته آن جهت التیام جراحات و قلاع نافع و تخم آن در دوم سرد و خشک و مخدر و منوم و مانع احتلام و جهت نزله و زکام و درد سینه و تقطیر البول و سیلان منی و طلای آن جهت منع ریختن مواد به چشم و جهت درد سر و رفع گزیدن عقرب نافع و مضرباء و مصلحش مصطکی و به دلش دم الاخوین است و روغن آن محلل صلابات و مرطب دماغ و منوم جهت مالیخولیا و صرع و منع مستی شراب مؤثر است.

کاهو در اخبار

ملاحظه فرمودید که از کاهو لاکتورکاریوم بدست آورده اند که شامل لاکتوسرین - لاکتوکن - اسید لاکتوسیک - لاکتوکوپیکرین - کائوچو - مانیت - انیوزیتول - مواد قندی - مواد معدنی و مقدار زیادی ویتامین E می باشد و 05/0 - 3/0 گرم در بی خوابی مؤثر است یعنی کاهو خواب آور خوبی است به علاوه لاکتو

کاریوم مذکور انقباضات ناجور روده ها را معتدل ساخته و اگر خود خوب هضم نمیشود با سلولز فراوانی که دارد و تصفیه ای که از روده ها به عمل می آورد هضم طعام را آسان می سازد و ملاحظه فرموید گفتیم اگر خوب جویده شود و قبل از غدا خورده شود روده ها را تقویت می کند و این مطالب را نبی گرامی به حضرت علی فرمودند که بخورید کاهو که خواب آور و هضم کننده طعام است (کلوا الخس فانه یورث النعاس و یهضم الطعام) ولی سخن حضرت صادق درباره کاهو نیز جالب می باشد که فرمود: علیک بالخس فانه تصفی الدم فانه یطفی الدم - فانه یقطع الدم (یعنی سه جور نقل شده که ملاحظه می فرمائید) فرمود بر شما باد به خورد کاهو که صاف کردن - آرام نمودن - قطع کردن خون از صفات و اثرات کاهو خوردن است. ملاحظه فرمودید که کاهو تحریکات عصبی را کم میکند انقباضات ناگهانی روده ها را مانع می شود، تشنجات عروق خونی را آرامش می بخشد، گردش خون را ملایم می سازد و ... و چون کاهو تشنجات عصبی و ورده ای و رگهای خونی را آرام کند کافیست گفته شود همه کاری از وی ساخته است از اینکه حدت و سورت خون را خاموش سازد و یا آن را قطع نماید و آیا ویتامین E یا لاکتوکاریوم بر فشار خون و تصلب شرائین اثر دارد؟

مراد 1349

جلد 10

اشاره

ص: 1

جلد اول: میکرب شناسی، زیست شناسی، جنین شناسی در اسلام.

جلد دوم: بهداشت شهر در اسلام، بهداشت اجتماع در اسلامی.

جلد سوم: بهداشت غذا و تغذیه در اسلام، (فلسفه روزه، دانستنیهائی از غذا خوردن).

جلد چهارم: بهداشت غذا و تغذیه در اسلام (چگونه باید خورد و چه باید خورد و تقسیم بندیهای غذائی).

جلد پنجم: بهداشت غذا و تغذیه در اسلام (عسل).

جلد ششم: بهداشت غذا و تغذیه در اسلام (شیر و فرآورده هایش)

جلد هفتم: بهداشت غذا و تغذیه در اسلام (خرما و انگور).

جلد هشتم: بهداشت غذا و تغذیه در اسلام (گوشت).

جلد نهم: بهداشت غذا و تغذیه در اسلام (خودنیهائی که نامشان در قرآن است).

و اینک جلد دهم: بهداشت غذا و تغذیه در اسلام (بقیه خوردنیهائی که در اسلام آمده است).

از انتشارات کتابفروشی اسلامیه

توجه

چهار تذکری که در آغاز جلد اول چاپ سوم به بعد داده شده به قوت خود باقیست.

ترجمه چاپ اول هر جلد با اجازه نویسنده و سایر چاپ ها آزاد است.

ستایش:

سبحان اللّه !

توحید خالصی که اندیشه های عالمانه روز آنرا می طلبد و در انحصار مسلمانان است (1) مسلمانانی که هم در مرحله عقیده ایمان به خدا دارند وهم در مرحله عمل خدا را عبادت می کنند (2) یعنی ایمان و عبادت به غیب نیز مخصوص مسلمانان است.

درود

درود بر نبی گرامی اسلام که: علم و قلم آغاز سخنان وحی شده بر اوست و پیروانش را فرموده روزانه ده مرتبه از خدا بخواهند همه مسلمانان را به راه راست هدایت فرماید راهی که به کمال رسیدگان پیمودند نه راه دانشمندان لادین و نه راه دینداران جاهل.

درود بر دوازده جانشین ایشان به ویژه درود بر تشکیل دهنده حکومت واحد جهانی پیشوای وقت و امام زمان حضرت محمد ابن الحسن العسگری ارواحنا فداه.(3)

والسلام علینا و علی عباد الله الصالحین.

1- شرح مبسوط جلد اول چاپ چهارم به بعد و ابتدای جلد نهم.
2- شرح در ابتدای جلد هشتم.
3- شرح مبسوط جلد اول چاپ چهارم به بعد و ابتدای جلد نهم.

آیا حکومت قرآن همیشگی است؟

هر قانونی ادعا می نماید برای زمان خود سازگار بوده، تأمین عدالت اجتماعی کرده و آنچه از رفاه و خیر و سعادت سراغ داشته برای کسانیکه سالروز وضعش را جشن می گیرند منظور داشته است اما دیری نمی پاید به این علت که بشریت رو به کمال می رود و دانستنیهایش تکامل و توسعه می یابد احساس نارسا بودن قانون می شود و بهانه قانون شوئی یا تعویض قانون آغاز می گردد ولی کافی نیست احساس می کنند باید دست به کار انقلاب شد تا قانونی متناسب با رشد زمان وضع کرد و به همین سبب تاریخ پر از سنت های ناسازگاری است که دفن کرده و کجاست آن قانونی که به جای ماند؟ و زمان مملو از زدودنهائیست که بر بشریت انجام گرفته و کدام ملل سرکش را باقی گذارد و این تدفین و تطهیر همیشه خواهد بود زیرا خواست باریتعالی است که خیر و کمال به جای ماند.

با ذکر این مقدمه که متناسب با افزایش کمال و توسعه مغزها رویدادهای قانونی تکرار و انقلاب می شود به چه دلیل که حکومت قرآن پایدار بماند؟ به همین دلیل که خواست حق بماند

و باطل برود و باطل رفتنی است (ان الباطل کان ذهوقا - سوره اسراء آیه 81) و در این زمینه فقط اشاره به یک نیروی خارق العاده قرآن می کنیم که دائم در خود انقلاب می کند و قرآن را برای همیشه زنده نگه می دارد همانطور که خورشید مرتب اتم شکافی انجام می دهد و روشنائی خود را استوار می دارد.(انقلاب در خود قرآن همانند انقلاب در اجتماع).

در جلد قبل گفتم: قرآن با داشتن بی نیازیهای مختلف از اعجاز (فصاحت - بلاغت - پیشگوئی - و ...) توانست حق حیات و سیطره حاکمیت خود را با وسعت روز افزون تا به امروز برساند وهم اکنون به ذکر فقط یک دلیل از دلائلی چند می پردازیم که جزئی از نیروی نگهدارنده حکومت دائمی قرآن است نیروئی حاصل شده از انقلاب درونی قرآن، نیروئی منتج از جابجا شدن آیات متشابهات و آیات محکمات بهمراه حکومت قرآن تا پایان جهان (ناگفته نماند بحثهای مختلف دیگر مربوط به آیات متشابهات و محکمات را می توان در تفاسیر ملاحظه نمود).

قرآن در زمانهای آینده

قرآن در زمان قبل معجزه و مقبول بود با داشتن آنچنان سطح عالی ادبی که تحدی (1) کرد و همه و همه به میدان نیامده

1- آیاتی است که تا کنون چند مرتبه از آنها نام برده شده و همه آیات مذکور جن و انس (دانشمندان هر دو دسته) را دعوت میکند آیاتی مانند آیات قرآن بیاورند و بعد میفرماید نمیتوانند بیاورند: آیه 23 سوره بقره و آیه 88 سوره اسرا و ... .

فرار کردند. جهان علمی روز نیز آن را به عنوان آیات معجزات می پذیرد. زیرا تنها و تنها کتاب آسمانی موجود که می توان از آن برداشتهای علمی نمود قرآن است تا آنجا که هزاران مطلب علمی قرآنی را کسی نسبت به خود حسن نظر ندارد توانست در ده جلد اولین دانشگاه و آخرین پیامبر و به اختصار هر چه تمامتر بیاورد و در این صورت این سئوال پیش می آید:

نقش قرآن در زمانهای آینده چیست؟

درمیان چندین پاسخی که می توان داد یکی را برگزیده می گویم و آن تقسیم بندی قرآن است آیات خود را به محکمات و متشابهات.

محکمات که در هر زمان استوار و معلوم است و متشابهات که تا پایان حکومت قرآن یعنی تا قیامت در قالبهای گوناگون متناسب با درکها، علمها، احساسها و بالاخره مغزها ریخته شده مورد بررسی و پژوهش قرار می گیرد و پاسدار تازه بودن قرآن در زمانهای آینده آیات متشابهاتند همانگونه که رسالت آیات محکمات هدایت اجتماع و صیانت سنت فرهنگ و برنامه های اسلامی می باشد. آیات متشابهات که زمانهای تاریخی و مکانها جغرافیائی برای اسلام می سازد و آیات محکمات که در نگهداری تازه ها و متصرفات جدید و قدیم (آنچه قبلاً بوده است) می کوشد. آری: محکماتش با سنت و فرهنگ حکومت می کند و متشابهاتش برای همیشه حاکمیت و حقوق قرآن را نگه می دارد. تاج این سلطان واقعی آیات محکماتش و تخت این قانون حقیقی آیات متشابهاتش است: هر کس به بالا نگرد

تاجش و بیشتر اصالت تشریعی آیات را می بیند و آنکه به پائین نگاه کند تختش و زیرتر آثار علمی تکوینی اش را مشاهده می نماید.

آنکه مسلمان است و قلاده اطاعت جهت معینی بر گردن دارد محکماتش او را کافیست که به سعادتش برساند و کسی که در جهت یابی است متشابهاتش با صدهزار جلوه او را صد هزار جلوه او را صدهزار دیده بینا بر اساس رشدهای بارور شده عطا می کند.

محکمات به اندیشه ها وارد شده انسانها را به حرکت انداخته و متشابهات حافظ آنچنان ذخائر انرژی می باشند که متناسب با پیشرفت زمان نیرو اخذ و تحریک ایجاد می نمایند و در این صورت سازمان قانونی قرآن حتی برای یک لحظه متوقف شدنی نیست و زور زورمندان و زر آزمندان هم محل اعرابی جهت این فکر نمی باشد که آیا می توان زمان یا قرآن را از حرکت بازداشت! و هر چه گفتم در این جمله جمع است: محکمات زنده اند و متشابهات سازنده و قرآن پاینده (با توجه به اینکه هم زنده سازنده است و هم سازنده زنده هم محکمات و متشابهات جدائی ندارند و هم متشابهات و محکمات. و شاید تاکنون کسی چنین تعریفی نکرده باشد) و اگر اصالت زمان از بین رفتنی است محکمات، ناپایدار و در صورتی که سیستماتیک بودن حرکت و زمان از هم گسستنی است متشابهات، بی اساس ودر نتیجه فنای حرکت و زمان و مرگ زمین و آسمان و تحول این و آن ممکن است که: ما نفدت کلمات الله (27 لقمان).

از آنجا که مسئله مورد بحث، آینده قرآن است و آیات متشابهات به آینده سازی متعلق، برای بهتر مشخص ساختن آیات

متشابهات دانستن نکات زیر تا حدودی ضروری است.

آشنایی بیشتر با آیات متشابهات

الف - با آنکه فطرت قومی زیاد است و تعصب عقیده ای بسیار است ورشته ها در تخصص و انحصار، درک از معانی آیات برای هر کس و هرزمان و مکان متناسب می باشد و برای مثال کافی است که در سومین جلد آیه فلینظر انسان الی طعامه بنگرید که چگونه یک نفر شیمیست در باره اینکه باید به غذا نظرکرد فکری دارد و یک فیزیکدان اندیشه ای و عالم امور اجتماعی احساسی و بالاخره آشپزی که نظری ندارد می داند باید نظری انداخت.

ب - آیات متشابهات با بینش غربی، یا بینش شرقی یا بینش نژادی (زرد- سفید- سیاه- سرخ) یا بینش قومی (آریایی - سامی - هندی - اروپایی) و هر بینشی سازگار است. غربی سفید مسلمان می شود که از کجا 15 قرن قرآن جاری و ساری بودن خورشید را دانسته (والشمس تجری لمستقر لها-38 یس) و شرقی سیاه که چرا در متمدن ترین کشورهای جهان هنوز ما را اجازه ورود به دانشگاهها و هتلها و ... نمی دهند و حال آنکه نزدیک به 4000 سال قبل زن ارزشی نداشت و اگر برده ای بود هیچ نبود و به ویژه چنانچه زنی برده برای زنی دیگر کلفت و کنیز می شد دیگر به حساب انسانها نمی آمد: قبله مسلمین که منسوب هیچ خانه ای جز خانه خدا نیست فقط اجازه اسلامی داده شد خانه زن برده کنیز در جوارش به احترام و مطاف باقی بماند و آن خانه هاجر بود کنیز ساره که حق مالکیتش را نیز محفوظ داشتند که فرزندی تربیت کرد

وچاهی و راهی به وجود آورد. و برای سنجش جلال و مقام زن در برابر مرد قبله مسلمین با مقام ابراهیم شوهر آن برده فاصله گرفته در صورتیکه به خانه هاجر چسبیده آن را مصلی (و اتخذوا من مقام ابراهیم مصلی) و این را مطاف قرار داد ونازل شد سوره ای به نام زنان در حالیکه سوره رجال نه ...

ج - از آیات متشابهات رویندادهای تاریخی ، رویه های تکامل اندیشه ای، پدیده های قاطع علمی، سطوح جالب تحرکی و ...با وجود بینشهای مختلف در یک زمان درک می شود و به انواع و اقسام در دوره مجلدات خود بسیاری از آنا را نشان داده و در جلدهای دیگری که تقریبا مطالبش آماده است انشاءالله تعالی پس از مطالعه بیشتر و اندوختن توشه فزونتر و در نتیجه رفع نگرانی از عدم دانائی باز روش خود را دنبال خواهم کرد و نمونه هائی در زمینه مذکور نشان خواهم داد.

د - از متشابهات قرآن به میزان قدرت دید می توان ارتفاع تابشهای علمی و غیر علمی آن را دید و با چشم مسلح از مغز بیشتر ممکن است جلوه های گوناگونش را درک نمود.

ه- آیات متشابهات به قول عبدالرحمن بدوی با رشد و شمارش افکار می سازد و باز در سطح چند بعدی خود برای همیشه می ماند.

و - قرآن بدون آیات متشابهات چون کتابی بود که هر کس در سطح درکش از آن قالب گیری کرده آنرابه دور می انداخت و همان گونه که برای دانشجو کتابهای ابتدائی مرده و دور افکندنی است کتاب مذکور هم برای مردم فردائی که سطح دانش همگانی

فرق العاده خواهد بود همان حالت را داشت.

ز - اگر آیات متشابهات نبود در جواب این سئوال می ماندیم مگر تورات کلام خدا نبود؟ آیا انجیل کتاب دینی نیست؟ پس نزول قرآن چه لزومی داشت و هم اکنون می توانیم گفت: کتابهای آسمانی که مجموعه ای از محکمات و متشابهات نیستند چون سرمی کار می کنند که تا پیامبر مربوطه یا جانشینان وی هستند بیماران اجتماع پناهی دارند و درمانی می شوند و یگانه کتابی که تقسیمات مذکور را دارد محکماتش چون سرمی بیمار را درمان می کند و متشابهاتش مانند واکسن ها نمی گذارد کسی مریض شود (1) (همان کسانی که در فکر نقش قرآن در زمانهای بعدند با توجه به یکی از معانی آیات متشابهات در زمره کسانی وارد می شوند که محکمات را نیز پذیرفته است زیرا کسیکه آیات متشابهات را معجزات دید بینائی پذیرش محکمات برایش حاصل است و آنکه به آیات محکمات ایمان داشت به آیات متشابهات خواه و ناخواه مؤمن بوده یا خواهد بود و آنچه گفتنش لازم و جالب اینکه: کتابهای آسمانی دیگر باید بید قدرت و سلطنت مربوطه و نیروی مجریه جانشینان و اوصیاء پیامبر؛ بدون اینکه حاشیه ای بر آنها نویسند یا از کتاب

1- واکسن تهیه شده مستقیم از خود میکرب است که وارد بدن میکنند و بدن پاد زهر مرض را ساخته مصون میماند چنانکه بجای اینکه هزاران دانه آبله در بدن ایجاد شود یکدانه مصنوعاً ایجاد مینمایند و سرم این است که حیوان بیمار شده یا بیمار کرده را که در خونش پادزهر تهیه شده انتخاب و سرم خونش را که پر از پادزهر است بعنوان تریاق و درمان وارد بدن مینمایند.

دیگری کمک گیرند نافذ و حاکم باشند در صورتیکه آیات متشابهات برای حفاظت و صیانت کتاب کافی است هر چند خلافت و سلطنت را از کسانیکه باید کانبیاء بنی اسرائیل باشند مما نعتی شود و مهم این است که نه تنها حاشیه نویسی بر قرآن سزاوار نبوده قدغن است و کتابی هم در کنارش به مساعدت نیامده بلکه هر سختی حتی نقل از نبی گرامی به قرآن عرضه می شود و در صورت خلاف سخن را بسنگی میبندند که کودکان به دیوار خواهند کوبید آری محکمات قرآن چون سرم بیماران را درمان نمی کند و متشابهاتش همانند واکسنها پیشگیری نموده نمی گذارد کسی مریض شود.

ح - دینی که مدعی پایدار ماندن تا پایان جهان است باید آیات زنده و سازنده ای داشته باشدکه چون غیبت اوصیاء پیامبر شروع گردید همانند کانون وحی برای دانشمندان کانبیاء بنی اسرائیل آنان را الهام بخشد و این امتیاز در اختیار و انحصار قرآن است به طریقی که: زمانی محکمات قانون حقوقی و سیاسی و اقتصادی و بالاخره قانون مدنی است و امام اعلم زمان و مفسر و مروج آن و متشابهات کتاب علم؛ و روزگاری که امام به سراپرده است محکمات به قوت خود باقی است و همان قانون است و متشابهات علاوه بر علم در هر مورد اعلم مگر آنگاه که به وجود امام احتیاجی باشد که جلوه ای بنماید و خود را برساند و باز در اینجا به اینکه چرا به امام شریک القرآن گفته می شود تا حدودی واقف می شویم.

ط - اگر آیات متشابهات نبود قرآن در هر دوره و زمان در

حد اعلای تفاسیری که بر آن نوشته می شود واقع نمی گردید چنانچه هر کتابی را دانشمندان بعدی بهتر و بالاترش را آوردند یا خود نویسنده پس از چند سال در آن تجدید نظر نمود.

ی - آیات متشابهات هر روز نشان می دهد که جهان نیازمند آیات محکمات است همانگونه که روز قبل بود.

یا - بر عکس اینکه مردم می گویند باید مطابق مد امروزی بود و حال آنکه : امروز،امروزی است فردا قدیم یو دیروزی خواهد بود آیات متشابهات همیشه دیروزیها را امروزی نگه می دارد.

یب مصیبت کلیه دینها و مسلکها این است که در داخل دینشان چیزی متولد نمی شود که اگر گالیله ها سئوالی داشتند پاسخشان باشد و آیات متشابهات در حقیقت تازه متولدینی هستند پاسخگوی دانشمندانی که به آیات محکمات ایمان ندارند و قوت دل و مسرت بخش ایمان آنانکه به آیات محکمات مؤمن اند.

یج - شعاع تأثیر آیات قرآن چهار بعد زمانی و مکانی را فرا می گیرد: آیات محکماتش مکان را و متشابهاتش زمان را و هر دو در اعماق روح بشر نفوذ کرده سازنده سعادتمند ترین اجتماغع می باشند.

ید آیات متشابهات نشان می دهد که مخاطب دین (فطرت تغییر ناپذیر بشری) صحابه نبی گرامی نبودند بلکه انسانیت مخاطب آن فطرت است و وجود آیات متشابهات محکمترین دلیل بر خاتمیت نبی گرامی.

یه - قرآن چون شجره طیبه ای است که اصلها ثابت و فرعها فی السماء آیات محکماتش درخت سرسبز سایه انداز کاروان

پذیر، بشریت پناه بخشی است که هر روز گلهای تازه اش در آیات متشابهاتش شکوفا وبشر را از عطر و شهد و رنگ و بوی خود مطیع مطبوع انسانیت می سازد.

یو - برای اینکه همیشه بتوان گفت قرآن قرنها زودتر به جلو پریده وچیزهائی می داند که قاطبه مردم تازه استعداد فهم آنها را پیدا می کنند آیات متشابهات در آن آورده شده است ولی محل آیات محکمات ظهور قوانین خارق العاده و اسرار آمیزی است که همیشه پیش قراول جهش عظیم در عقل انسانهاست و خلاصه اینکه آیات متشابهات جهش تکامل در سطح زمان می دهد و مکانها را در می نوردد و محکمات در سطح مکان بر زمانها می گذرد و بر فطرت بودن اسلام شاید بهعلت وجه تشابه آیات متشابهات با تکامل تدریجی همه چیز باشد که طبیعت همیشه دارنده جهشی به طرف جلو بوده و در عین حال همین که به وجود آمده به حیات خود ادامه داده باعث هدایت همه نسلهای آینده شده و محکمات مطالعه و تحقیق حیات و قوانین زندگی به شمار می رود.

یژ - آیات محکمات نشان می دهد: حکومت اسلامی با قانون است و قانون مسلمین باید حکام زمان باشد و پشتوانه قانون برای حاکم بودناسلام در زمانهای آیندهآیات متشابهات می باشد آیات محکمات سکه رایج اسلام است و آیات متشابهات پشتوانه اش.

یح - آیا می توان گفت خورشید در آن روزی که کره زمین گلوله آتشین بود وجودش لازم و حاکم بود تا زمین داغ را سرد کند وحال آن که در زمان اعتدال و سردی هم خورشید وجودش

و جودش لازم می باشد و قرآن هم برای تبدیل آتش و نار عصر جاهلیت به گلستان و نور عصر اسلام وجودش لازم و هم برای اینکه مریم وعیسای آن چنان عرفی شده از طرف انجیل را به حق وحقیقت معرفی نموده و هم بعدها راهنمای بینش و دانش باشد تا روزی بر طوفان اختلاف اوس و خزرج تابیدن گرفته اقیانوس اتفاق وآرامش و بینش و دانش به آنها بدهد و با آیات متشابهاتش انرژی جنبشی انقلابی دیگری به وجود آورد: آیات محکمات مردم را در انتظار آیات متشابهات نگه می دارد یعنی بهس عادت رسیدگان را چشم به راه جنبش انقلابی و علمی دیگری داشته رو به کمال و تکامل می برد.

یط - آیات محکمات کامها را در حال شیرین و نسبت به گذشته بدون اندوه و تأسف نگه داشته و متشابهات منتظران را برای رسیدن به شیرینی های بعد که هر بعدی از قبلی شیرین تر است دعوت و در حقیقت به تکامل سوق می دهد وعجیب اینست که بزرگترین ناراحتی بیشریت اندوه بر گذشته و اضطراب از آینده است و قران که در کلمه اللّه خلاصه می شود از کسی که پایداری در این باره (ان الذین قالو ربنا اللّه ثم استقاموا تننزل علیهم الملائکه الا تخافوا و لا تحزنوا - 30 فصلت) دارد اندوه از گذشته و اضطراب از آینده را دور می سازد

ک - آیات محکمات بهترین زندگی را می سازد و آیات متشهابهات شایسته ترین راه فکر وعلم را بر روی بشریت باز کرده تا بهتر ساختن زندگی حتی برای پاره ای از زمان متوقف نماند: آیات محکمات تا پایان زندگی فردی و آیات متشابهات تا

ابدیت نوید بخش نجات و سعادتند.

کا اینکه علی علیه السلام بدن انسان را با کتب مبنین که از لحاظی دارای عمق اعجاب انگیز است تشبیه فرموده (و انت الکتاب المبین الذی ...) شاید بتوان آن را با کتاب مبین قرآن در این ردیف و کنار یکدیگرشان قرار داد که: آیات محکمات اتصالهای اجتماعی - تاریخی، سیاسی و بالاخره وابستگیهای زندگی است و آیات متشابهات ضمائر علمی و اندیشه های پژوهشی همانگونه که بدن را ظاهری است و باطنی پر از اندیشه و ضمائر.

کب - زبان آیات محکمات با مردم هر زمان سخنی دارد و لسان آیات متشابهات در هر عصری گویای مطلبی است چنانچه امروز آن به ما از بی اعتنائی مسلمین نسبت به قرآن شکوه دارد و این از غربت اسلام ناله می زند و چرا اسلام - قرآن، ائمه اطهار چنین باشند؟.

آخر اسلام در گوشه مسجد می میرد و جوانان اسلامی از روزنه های مشرف بر مکانهائی که در آنها فسق و فجور تماشا وانجام می شود بر جسد این محتضر تازیانه می زنند.

ما هنوز سفر به دیار «هو رقلیا» می کنیم که دیگران به کرات آسمانی.

ما هنوز به کشکول و تبر زین سلام میکنیم که دیگران به انقلابهای رشدآور.

ما هنوز با کبوتر گنبد مشورت می نمائیم که دیگران با مغزهای الکترونیک.

ما هنوز به ظهور امام زمانی معتقدیم که با آمدنش ظلم و ستم در سراسر جهان افزایش کلی یافته و ارتباط مردم با خدا قطع نموده که دیگران به حساب روانکاوی در انتظار مصلحی به سر می برند که بیاید و آتش جنگها و شورش اضطرابها را خاموش سازد و هم اکنون و هم با آمدنش مردم را به وسیله وی با خدا ارتباطی برقرار است (بدبختی وجوهی دارد که در رأس همه قطع رابطه است با منبع خیر و سعادات و ارزش آن در یک سطح پائین برای کشور عقب افتاده ای که با کشور بزرگ نیرومند مترقی ای قطع رابطه می کند و سفیرش را از آنجا فرا می خواند معلوم می شود و در یک سطح بسیار عالی قطع رابطه یک فرد با خداست که حجت خدا را از ارتباط با خدا قطع کند و ایمان به آمدن و رفتن و مردن و کشته شدنش پیدا کند و ما هنوز ...

ای زنده کننده اسلام، اسلام در گوشه مسجد می میرد دل بی تو بجان آمد وقت است که بازآیی.

هیچ و هیچ و هیچ مذهب و مسلکی آنچه شیعه بعنوان بودجه نگهدارنده اسلام به نام خمس و سهم امام می پردازد در اختیار ندارد آیا با این ذخائر بزرگ نمی توان مسجدی را که اسلام در گوشه اش می میرد بر سر مسلمانانش خراب کرد و بجای مسجد تفریق و ضرار مسجد جامع و نافعی ساخت که اگر حداقل مجلس ترحیمی برای مردگان در آنجا منعقد می شود برای ترحم به زندگان نیز در آن جنبشی صورت گیرد؟ !

اما هنوز گوشه چشم امدمان بدین نکته از اجتماع می نگرد

که سنگر جانشینان ولی عصر آن جاست باشد که در تبلیغات خود تجدید نظر کنند و حداقل به همه و همه بفهمانند اصرار این جمعیت کوچک از مسلمین که خود را روشنفکر و حاکم بر اجتماع می دانند ب انیکه بی بند و باری شایع گردد و بی دینین رواج یابد اصالت خود را از دست داده یتوده مردم به ویژه دانشجویان مسلمان رو به مذهب داشته میوه های بارور شده درخت تجدد غرب (ال اس د - الکل - هروئین - گانگستریسم - هیپی گری و ...) به کامشمان تلخ آمده است. باشد که قرآن از دست کنار قبر نشستگان گرفته شود و بار دیگر کتاب زندگان گردد باشد که ازبازوی پهلوانان باز شده بار دیگر ابن سیناها را برای حل مشکل خود به گوشه مسجدی به نماز بکشاند؛ باشد که از گردن کودکان، بازو قانون زندگی گردد؛ باشد که از رل ماشینها، سردر خانه ها، سفره های هفت سین، سینی مسافرین و ... کتاب آسمانی و کلام ربانی مجدد به خانه قانونی خود بازگشته بر تخت حاکمیت خود بنشیند و این جز توجه به خریدار بزرگوار «خدای متعال» حاصل نمی شود که ان الله اس شتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم (111 توبه) و اوست خریدار جان و مال که مالش را اغنیا در کف گیرند و جانش را روحانیون بر کف نه این دین حافظش باشد نه آن تمکن یاورش بلکه این حافظ دین باشد و آن یاور اقتصاد و اگر هر دو را جانی و نانی است هم بر کف گیرند و هم در کف!

قرآن کتاب خداست و هدفش بیان آیات الهی برای متوجه ساختن مردم که: چشم و گوش بسته به پدیده های طبیعت ننگرند

و اسرار و شگفتیهای جهان را سرسری نشمارند. قرآن دور از اهواء و کنار از خرافات دری وسیع از جهان بینی بر مردم می گشاید قرآن با اصرار به تذکرات علمی و اندیشه های دانشمندانه راه فکر و علم را به روی همه باز می کند قرآن مسائل شناخته بسیاری راطرح و مردم را به حل عقده های علیم دعوت می نماید قرآن اصرار دارد مسلمین در راه تحقیقات علمی تلاش می کنند تا در شناخت جهان پیشرفت های قابل توجهی داشته باشند با وجود این آیا مسلمانان در علم چه کردند و از دانش چه نشان دادند. آیا قرآن برای ااین آمد که ملتهای دیگر بکوشند و بجوشند و به درجات عامی برسند و مسلمین مجبور گردند برای رونق دادن به زندگی خود از حاصل کار آنان استفاده نمایند و همیشه چشم به راه بازشدن دروازه های غرب باشند؟ آیا قرآن برای این بود که گدایان کنار کوچه ها بخوابند و ریالی بگیرند یا بر سر اغنیا بگیرند تا از زیرش عبور کده به سفری بروند و دلاری اخذنمایند آیا قرآن همین بود که دست نیاز برای ما بسازد یا چشم تمنای ما را باز کندیا برای این بود که حتی دانشمندان ما همیشه از ارزشهای علمی قرآن به گفتن اکتفا نمایند از این قرار آیا قرآن غریب نیست؟ آیا به قرآن بی اعتنائی نمی شود؟

حقا خوش گفت محمد عبده: از آن روز که غرب مسیحیت را به کلیسا راند عصر تمدنش آغاز شد و اسام زمانی که از مسجد و تکایا و گورستان و زوایا به اجتماع برگردانده شود باز دوران درخشانش تجدید می شود و همین دو مطلب سر این که چرا غربیان علم و دین را جدا از یکدیگر دانستند فاش می سازد در صورتیکه ما مسلمین باید با برگرداندن دین به اجتماع بین آنها تجدید دوستی و واقعیت نمائیم.

چه واضح است همانگونه که مذهب چوب کلیسا می خورد مسجد هم چوب مسلمانان را! ای مسلمانی که در دعای ندبه امام را می طلبی که بیاید گردن کفار را بزند اگر چنین شود چه کسی برای تو می ماند آزمایشگاهی کند:پزشکی نماید؟ اختراع و اکتشاف داشته باشد بیاد آور این سخن نبی گرامی را که برای زمان ما گفته اند لامسلین و لا انصارا باشیم نه دین مسلمانی داریم نه دنیای نصرانیت را.

کج - آیات متشابهات عقاید کهنه را به صورت تازه جلوه نمی دهد بلکه برای همیشه جلوه های تازه از سخنان قدیم دارد و آیات محکمات تازگی هر روز را برای اجتماع لذت بخش می سازد.

کد - آفرینش تکوینی پیوسته فرضیه جدیدی را که در محدوده های تئوریهای خود مخفی نگهداشته مرتب به درون دنیای علم می کشاند و بالنتیجه نظریه بسیار تکان دهنده ای به آن می پیوندد و حال آنکه در هر لحظه از آفرینش تکوین بدون توجه به نظریه تکان دهنده قبلی همه چیزش محکمات است همانند آفرینش تشریعی که در حال آیات محکماتش قانون است و پیوسته نظریه بسیار تکان دهنده بوسیله آیات متشابهات به زمره محکمات می پیوندد.

که - اگر ریشه تمدن یک جمعیتی در سرزمینش مجکم نگردد ریشه های متجاسر دیگران جایش را اشغال می کند و هنوز ریشه اصلی مشغول تصمیم است که از کدام وجه انقلاب یکه برای نجات خود منظور داشته استفاده نماید که از ریشه های متجاوز وجه بلکه وجوه دیگر پیشرفت در برابرشان ظاهر می شود (همانگونه که کشورهای عقب مانده هنوز یک صنعت خود را تکمیل نکرده اند

که کشورهای بزرگ سیستم صنعتی جدید و بالاتری بکار برده اند). به هر صورت قرآن با اصلها ثابت و فرعها فی السماء (23 ابراهیم) در آسمان و زمین نابود کننده هر گونه باطل و مزاحمی است بلکه آیات محکماتش همان وجوه اقدام کننده هسات و آیات متشابهاتش همان وجوه پیشرفت دهنده که نگذارد هیچگاه وجه دیگری در برابر قرآن ظاهر گردد یعنی اگر کتاب علمی بعدی خانه نشین گردید قرآن وجوهی با خود دارد که نگهدارنده قبلی هاست.

کو - مجموعه هائی نوشته شده به نامهای «دل و دماغ» و «عقل و احساس» و در این زمینه در جلد دوم اولین دانشگاه تحت عنوان «قلب و مغز» که همان دل و دماغ و همان عقل و احساس است: اگر عقل و مغز نبود دانش و صنعتی نبود و اگر احساس و دل وجود نداشت نشاط و محبتی یافت نمی شد و از قرآن نیز هر دو رشته بدست دادم: رابطه عقل و علم را (وما بعقلها لاا العالمون - 43 عنکبوت) و رابطه دل و وابستگانش را با احساسات (لهم قلوب لایفقهون بها و لهم اعین لا یبصرون بها و لهم آذان لا یسمعون بها اولئک کالانعام بل هم اضل - 171 اعراف) را چنین در قرآن یافتیم آنان که عقل ندارند ولی عاطفه و غضب تا حدودی دارند همانند آدمیان که از تاریکیهای رحم بیرون آم ده در زوایای جنگلها روزگاری سپری ساخته در تاریکیهای زمین فرو رفته است (در رحم تاریکی - در زندگی تاریکی - در مردن تاریکی - در حشر تاریکی) و آنان که دل و وابستگانش را ندارند چون آدمیانی که از رحمهای مصنوعی پتروچی خارج شده سالیانی در گوشه ای از جهان بره

مانند (بلکه گمراه تر) زیسته و حتی مردنش هم مصنوعی است (قبلاً شرح دادم آدمهای رحم مصنوعی به علت وارد نشدن ترشحات غددی خشم و مهربانی و ... مادر یه جنین بدون خشک . عاطفه و ... و بره مانندند). آری قرآن عقل و علم و=را با نسبت مستقیم که زیادت یعلم زیادی عقل همراه دارد و انسانیت ودل را با نسبت معکوس بان فرموده تا یک نوع توهین و تحقیری هم باشد برای کسانیکه هرچه کمتر دل دارند بیشتر گمراهند بوده باشد اما مغز قرآن آیات محکمات شاست و دلش آیات متشابهات! آن برای پیشبرد همه جانبه آدمی و به کمال رساندنش و این بریا سرشار ساختن آن ار ارمغانهای تازه ای که مشوق و محرک و مساعدش می باشد همانگونه که عقل احساسات - مغز و دل نیز باید درکنار یکدیگر بوده باشند.

کز - ثابت شده عمر مغزها طولانی تر است و علل زیادی بر این مطلب قائلند از جمله همانگونه که برای بچه ها و جوانان هز چیز تازه است و تازه روحشان را شاد می دارد و چون آدمی پیر شد در صورتیکه زیاد تعقل و تفکر نداشته باشد یعنی تازه ای برایش پیدا نشود گویا وسائل شادمانی و زنده ماندن را از دست داده است. دیگر گویند مسائل بهداشتی را بهتر درک میکنند و عمر طولانی تر ی دارند و مهم تر از همه آشنائی آنان به مسائل فلسفی و جامغه شنای=سی است مثلاً یک عده رنج می برند و غصه می خورند که چرا دختران مینی ژوپ دارند و این همه فساد زیاد است و ... ولی جامعه شناس می داند بدترهایش هم آمده اند و ان الباطل کان زهوقا و رفتند و طبیعت در انتخاب زیبائی و خوبی و تعاون حریص است آیات متشابهات قرآن همان

تازه هائی شاداب کننده است و محکماتش همان معلم درس عبرت و جامعه شناسی و ...

کح - از خودم اسکورت و چراغکش جمله ای از حضرت علی در این باره می آورم که لاصه گفتنیهای خودم را در بردارد: اینکه قرآن همیشه از تفاسیری که بر آن نوشته می شود بالاتر است خود انقلاب است راستی چه نام بسیار مناسبی بر این کتاب آسمانی گذاشته اند: قرآن یک معنایش جائی پر از آب است از این لحاظ که دست به هر نقطه اش ببری صدفی پر از لؤلؤ شاهوار اعجاز بیرون می آید

کط - این آنچه حضرت علی فرمود: القرآن ظاهره انیق و باطنه عمیق لا تفنی عجائبه و لا تنقضی غرائبه؛ قرآن راظاهری است نیکو و شگفت افزا و باطنی است ژرف و جیرت زا عجائب آن از بین نمی رود و غرائب آن پایان نمی پذیرد (1)

معذرت خواهی

چقدر خستگی زا بود از جلد سوم تا نهم هر چه خواندیم همه از پیاز بود و سیر و ماست و پنیر و ... و این هم باز جلد دیگری از سیب و به گلابی و برنج و تره و ... ولی تأثیر فوق العاده غذا در طول عمر و شادابی زندگی را اگر از یاد نبریم از این خواندنها مغبون نشده ایم زیرا به غذاهائی که دین و دانش بر آن صحه گذارده اند و دیگر در خواص ذکر شده اشان شکی نیست و از گزند طرد و نقض غذا شناسان بعدی مصون است معرفت یافته ایم اما آنچه مایه تأسف

1- ترجمه نقل از تفسیر خسروانی صفحه 9.

است اینکه هر چه بیشتر نوشتم و پیشتر رفتم مجبور شدم کمتر و مختصرترش کنم و تأسف بیشتر آنکه با این وضغع به استفاده از مدارک موجود از هر غذا یک جلد بیاورم استفاده از کتابخانه های دیگران ضروری بود چنانچه د رچند جلد ملاحظه فرمودید که استفاده هائی شده است. هم اکنون با بسیار معذرتخواهی از اینکه به اختصار می نویسم باشد که قسمتی از بقیه مطالب غذائی اسلامی رادر اینجا بیاورم و دیگر از غذا چیزی نگویم و جلدهای بعد چیز دیگری باشدو قول می دهم چنانچه خدا بخواهد در جلد درمان شناسی و اسلام از خواص بقیه گیاهانی که بیشتر جنبه دارودئی دارد بحث نمایم و این مطلب را نیز اضافه کنم که در این جلد نظم و ترتیب خاص و تقسیم بنداتی مرتب دیده نمی شود و انتخاب موضوع بر حسب پیش آمد بوده و فقط جنبه معلوماتی خاص مطلب مورد بحث رادارد.

سیب

(1)

درخت سیب از جنس پیروس Pirus که در جنس مالوس Malusنیز جای داده شده است و نام علمی درخت تپیروس مالیوس می باشد و شامل چهارنوع است: وحشی یا ترش، معمولی، پیوندی، سیب کوچک.

مبدأ درخت ناشناخته مانده و برخی آن را مربوط به واحی قفقاز و اطراف مازندندان (استان گیلان) می دانند. این گیاه

1- اقتباس از رساله دکترای آقای دکتر محمود شاه رکنی شماره 1228 دانشکده داروسازی.

به وسیله اولین دسته مهلاجر ین به آمریکا برده شد و در سال 1931 - 1936 در 31 کشور که 416 میلیون درخت سیب بوده ثلث آن در آمریکا کشت می شد و بعد از آن فرانسه و آلمان - کانادا - استرالیا- سوئیس - انگلستان و ...

سیب در نقاط گرم و مرتفع و سرد هم کشت می شود.

سیب به محض آنکه از درخت جدا شد آب آن به تدریج کم می شود و بر عکس سبزیجات نمی تواند بخار آب هوا را جذب کند و لذا آب سیب که قبلاً 84 درصد است کم شده و وقتی به طور متوسط 6 درصد وزن آبش را از دست داد شروع به پلاسیده شدن می گذارد از این رو باید تا بیش از 3-2 درصد وزن آب سیب کم نشده مصرفش نمود. کم شدن آب میون یا پوست را چروکدار و بد منظره نموده یا با فشازر فور ی فرومی رود به علاوه که زود پلاسیده شده و مزه آن تغییر کده و جلا و تورم آن از دسات می رود و هنگام پوست گردن صدای توخالی دارد.

آن چه در تعرق سیب مؤثر است: کمی فشار بخار آب محل - حرارت مایع - رطوبت نیبی (رطوبت 100 درصد برای محل نگهداری لازم است) درجه حرارت محیط (32 درجه خوب است) می باشد ...

مقدار قندها و اهمیت آن در سیب هنوز مورد بحث بوده برخی گویند هر چه سیب بیشتربماند قندش زیاد و ازتش کم می شود به علاوه مقدارس گلوکز سیب صرف تنفس میوه می شود.

قندهای موجود در سیب: فروکتوز یالوولز - دکستروزیاگلوکز - سوکروزاست که هر کدام در انواع سیب کم و زیاد می شود.

حرارت محل کم شود قند کمتری از سیب از دست می رود و اگر اتیلین به انبار اضافه شود زودتر نشاسته میوه به قند تبدیل شده قند سیب اضافه می شود (نسبت افزایش قند با ححرارت و اتیلین و اکسیژن بیشتر نسبت به گاز کربنیک زیاد می شود و در هر صورت اگر نشاسته ای در سبب باشد پس از چیدن به قند مبدل می شود).

وقتی میوه کوچک است سلولهای گوشت سیب به وسیله ترکیبات نامحلول پکتین به هم چسبیده و خیلی پیوستخه میباشد و زمان رسیدن به ویژه پس از چیدن چسبندگی بین سلولها کمتر میشود و چون زیاده از حد میوه برسد پکتین محلول نیز تبدیل به ترکیبات دیگر می شود و عوامل مؤثر در این تغییرات عبارتند از:حرارت محل که هر چه کمتر باشد کمتر تبدیل می شود - هوای بسته که انیدریدکربنیک آن کمتر باشد سبب تأخیر در تغییرات پکتین میشود و به همین سبب سیبهای انبار شده د رهوای بسته سفت تر میماند و علتش این است که دیاستازهای سی با بودن انیرید کربنیک دو به کاهش میگذارد (دیاستازهائی که عامل تغییر پکتین هستند). اتیلین هم تغییرات مذاکور را تشدید میکند. سلولز سیب در انبار ثابت میماند و همی سلولزش به تدریج کم و پنتوزانوز به تدریج تجزیه و دکترین آن پس از چیدن از بین میرود.

اسیدهای سیب در درجه اول اسید مالیک و بعد اسید سیتریک بوده و ناچیزی اسید اسکوربیک - اسید اکزالیک - استد لاکتیک دارد، میزان اسید سیب اهمیت دارد زیرا در پخت و پز مؤثراست. سیب به صورت که خورده میشود واکنش اسید

دارد ولی به علت خاصیت تامپونی که دارد در تعادل اسید - باز بدن مانندیک غذایقلیائی اثر میکند. (اسیدهای آلی سیب در بدن اکسیدشده تولید انرژی میکند و نوعی اثر قلیائی در خون باقی میگذارد) مواد قلیائی کننده سیب (پتاسیم - کلسیم - منیزیم - سدیم) سبب میشود ادرار کم اسیدی شود (سیب در کسانی که غاظت بیکربنات یا اندوخته های قلیائی بدنشان کم است مفید می باشد).

اسیدیته هشت نوع سیب اندازه گرفته شده بین 80/3-60/3 بوده است و در هر فصل تا فصل دیگر تغییر میکند و در دنباله فصلی ه نور قوی و شدید به مدت طولانی وجود داشته اسیدیته سیب زیادتر بوده است.

ترکیبات سیب

ازت کلی سیب پس از چیدن تغییر نمی کند ولی نوع مواد سفیده ای آن خیلی تغییر مینماید و زیاد میشود تا نزدیک مرحله بحرانی ی سیب و همراه زیادشدن آن تنفس میوه بیشتر و ازت کمتر می شود، اگر انیدرید کربنیک محل زیاد شود تبدیل مواد سفیده ای تأخیر یافته و اگر اتیلن زیاد گردد ازدیاد پروتئین به وجود خواهد آمد.

پوشش مومی سیب شامل اسیداورسلیک A.Ursolic قسمت روغنی و مقداری عصاره قابل حل در اتر است و در نگهداری سیب مؤثر میباشد و تمام اینها به جز روغنش پس از چیدن زیاد شده و حالت پوشش مومی سیب پس از مدتی بیشتر میشود.

تمام رنگهای سیب پس از چیدن تغییر میکند به جز رنگ قرمز و لذا سیب قرمز رنگش تغییر نمیکند ولی سبز باشد زرد میشود.

دیاستازهای سیب پس از چیدن چنین میشود: اکسیداز در فعالیتش کمی تغییر پیدا میشود به خصوص اگر سیب نارس باشد بیشتر است(درانواع سیب نیز متغیر است).

کاتالاز چه در میوه های رسیده و چه نارس پس از چیدن تغییر کرده و در درجات حرارت کم فعالیتش بیتشتر میشود و اگر کو ازته به درخت رسیده باشد فعالیتش بیشتری خواهد داشت.

ویتامین های سیب: ویتامین A که بسیار اندک بوده ولی بیشتر از گلابی و کمتر از پرتقال و موز دارد و در سیب سفید و زرد یک اندازه بوده فقط در پوستش پنج برابر گوشتش است و در سیبهای پررنگ بیشتر از کم رنگ میباشد و به طور متوسط مقدارش هشتاد واحد است.

ویتامینها B (تیامین - نیاسین - کولین و اسید پانتوتنیک) در سیب وجود داشته (تیامین 01/0-69/0 درصد گرم گوشت سیب) و مقداری نیاسین - اسید نیکتوتنیک - اسیدپانتوتنیک - پیرویدوکسین - بیوتین - انیوزیقول و اسید فولیک در سیب یافته شده است.

ویتامین C سیب پس از مرکبات و گوجه فرنگی بیشتر از تمام میوه هاست و با خوردن چند عدد سیب احتیاج ویتامین ث روزانه یک شخص بالغ تأمین می شود و وجودش در سیب برای تبدیل پروتوپکتین به پکتین مؤثر می باشد. ویتامین ث در اثر حرارت و کهنه شدن میوه به مقدار زیادی از بین می رود. بیشتر

اسید اسکوربیک سیب در پوست و طرقه زیر پوست بوده و هر چه به طرق مرکز سیب برویم مقدار ویتامین ث آن کمتر می شود(برعکس پیاز) مقدار ویتامین ث در سیب به طور متوسط 4/13 میلی گرم درصد گرم است (درسیب کاویل بلان Cavialle Blance مقدار ویتامین ث بیش از مرکبات می باشد).

هر چه کود درخت سیب مواد ازته اش کمتر باشد ویتامین ث آن بیشتر است. ویتامین ث سیب با گذشت زمان کم شده و پس از یکسال نصف آن از بین میرود ولی در حرارت صفر کم نمیشود اکسیژن کم یاشد زودتر ویتامین ث نقصان میباشد.

ریبو فلاوین سیب دوبرابر پرتقال و 018/0 میلی گرم در صد گرم و در پوست میوه دو برابر گوشتش است.

عطر میوه با ریده میوه بیشتر شده و اغلب آمیل استزهای اسیدهای فرمیک، استیک، کاپروئیک و کاپریامیک میباشد،

الدئیدهای میوه که حدس زده میشود از کاتالیزورهای تنفسی میوه است در انبار سیب لکه روی میوه و در صورت شدت تراکم سبب مرگ اپیدرم میوه می گردد.

الکل اتیلیک با اینکه در شرایط غیر هوازی تولید میشود کمی در سیب دیده میشود.

بیشتر سیب جهان صرف تهیه مواد حاصل از تخمیر آن می شود سیدر- شراب سیب - سرکه سیب - الکل اتیلیک - اسید استیک - مخمرها - اسیدهای آلی.

در آمریکا سیدر به مشروبی گفته می شود که از لحاظ حجم بین 8-5/0 درصد الکل داشته باشد و تخمیر الکلی آن به طور معمولی

انجام گردد. اگر مقدار الکل از 5/0 درصد کمتر باشد آن را آب سیب و چنانچه بیشتر از 8 درصد شود (بین 8-024/0) آن را شراب سیب نامند.

معدل ترکیبات قندآب سیب: فروکتوز 5/62 - ساکاروز20 - گلوکز 5/17 درصد می باشد.

سیب به علت داشتن پکتین زیادتر از سایر میوه جات ژله فراوان می دهد و مربای سیب نیز مانند ژله آن تهیه می شود و نان - ادویه - اسید و شیرینیهای مختلف بیافزایند.

ترکیبات سیب به طور خلاصه : ترکیبات ازته (پروتئین ها واسیدهای آمینه: لیزین - هیستیدین - تیروزین) - مواد معدنی (ید- پتاسیم - بر- فسفر- کلسیم - آهن - مس - سدیم -گوگرد- منگنز- پنیزیم و روی) - مواد قندی نشاسته ای (دکستروز- سلولز- نپتوزان- نشاسته. قندها: گلوکز- فروکتوز- سوکروز. و مواد پکتینی: اسید پکتیک- پکتین- اسید پکتینیک - پروتوپکتین) - چربیها - اسیدها : اسید مالیک - اسید سیتریک - اسید آگزالیک- اسید اسکوربیک- اسید لاکتیک- ترکیبات رنگی(انتوسپانین ها - فلاوونها و کلوفیل) - ویتامینها (G-C-B-A) آنزیمها (کاتالاز - اکسیداز) آب 84 درصد - (1) بعضی نیز قائل به وجود سیلسیوم و فلوئور درسیب می باشند.

در دانه سیب امیگدالین و دیاستازوامولسین موجود است.

1- برای اطراع از قسمت های دیگر مربوط به سیب به رساله دکترای آقای دکتر محمدرضا معینی ضیائی به شماره 2876 مراجعه شود.

دریک بررسی ترکیبات سیب تازه در صدگرم چنین داده شده است: آب 84 پروتئین 3/0 گلوسید 15 گرم سدیم 2 پتاسیم 116 کلسیم 6 منیزیوم 6 منگنز084/0 آهن 3/0 و مس 071/0 فسفر 10 گوگرد کلر 4 میلی گرم ویتامین A 90 واحد ویتامین B04/0 ویتامین B 02/0 نیکوتیل آمید2/0 ویتامین C 5 ویتامینE 72/0 و در سیب خشک که فاقد سدیم پتاسیم منیزیوم منگنز مس گوگرد کلر ویتامین A ویتامین Eمیباشد ارقام چنین است: 11,0.5,0.08,0.05,42,4.1,24,19.7,0.1,0.7,3,20 و در سیب مرباشده که منیزیوم و منگنز و آهن و مس و گوگرد و کلز ویتامین E ندارد ارقام چنین است:0.1,0.01,60,6,0.2,4,55,0.3,19.7,0.1,0.2,79.8 جزئی و در آب سیب که چربی و کلسیم و منیزیوم و منگنز و آهن و مس و فسفر و گوگرد و کلر و ویتامین B و نیکوتیل آمید ویتامین E وجود ندارد ارقام مذکور چنین است:2,0.02,57,100,4,13,0.01,87 میباشد و صد گرم سیب تازه و خشک و مربا شده و آب سیب ارقام کالری دهندگی آنها چنین است: 52,80,281,58 (با آنکه باید این قسمت را در آنجا که از اخبار راجع به سیب میگویم بیاورم ولی با تفاوت فوق العاده که بین سیب تازه و خشک آن و کمپوتش و مخصوصا آب سیب که بی فایدگی و تقریبا نوعی خراب کردن سیب محسوب می شود و در هیچ میوه ای تفاوت به اندازه ای که بین خود میوه و کمپوت و خشک و آبش با تازه اش می باشد مانند سیب نیست ملاحظه خواهیدفرمود، درود خود را نثار امام خواهید کرد که عملاً خوردن سیب

تازه را که هنوز عطر و اسانسش و تازه گی و طراوتش برقرار است دستور داده فرموده است ببوئید و بعد تناول نمائید و ...)

دانستنیهائی چند از سیب

موی سر و شفافیت آن را محقوظ داشته چهره را باطراوت می سازد. در نقاهت و درمان بیماریها شفابخش است. خستگی و ضعف را رفع و ناراحتی عصبی و بی خوابی را برطرف میکند.

در موقع تخمیر سیب به سرکه مبدل میشود و خاصیت غذائی خود را از دست نمیدهد فقط قندش به ترشی تبدیل میگردد و در آن پتاسیم - کلر- سدیم- منیزیم- آهک- گوگرد- آهن- فلوئور- سیلسیوم و ... وجود دارد. سرکه سیب قاتل میکروبهای روده ای است.

در آزمایشگاه فیزیولوژی (C.N.R.S) فرانسه سیب را به طور مصنوعی تبدون استفاده از درخت سیب در لوله های آزمایش کشت کرده و تکثیر میمایند. ابتدا قطعه کوچکی از سیب را در لوله آزمایش که محتوی یک نوع ترکیب شیمیائی مغذی به نام ژلوز(Gelose) است قرار میدهند پس از اندکی مدتی بافتهای سیب نمو کرده تمام لوله را پر میکند و بدین ترتیب باز آن را قطعه قطعه کرده قطعات بزرگتری به دست میآورند.

سیب با ترکیباتی که دارد هم مغذی اعصاب است و هم عضلات و خوردنش برای دردهای مفاصل - رماتیسم- کبد- نقرس- تبخال - چاقی وامراض ریوی مفید می باشد و هر کسی یک عدد سیب ناشتا

بخورد بهترین داروی تصفیه خون را صرف کرده است و در صورتیکه با پوست آن خوب جویده و خورده شود عمل روده ها طبیعی میگردد. سیب چون از لحاظ مواد قندب فقیر است برای بیماران قندی تجویز میشود و برای کسانیکه درد معده دارند رنده شده سیب نافع است.

در هنگام گریب خوردن سیب توصیه شده است. در بعضی اسهالها رنده شده سیب رسیده را اگر به کودک بدهند و وی را از غذای دیگر جز چای کمرنگ بدون شیرینی ممنوع سازند نافع است.

کسانی که دهانشان بدبوست یک ربع ساعت برگ جعفری را در دهان بجوند تفاله اش را به دود اندازند و سپس یک دانه سیب بخورند.

چهار سیب رسیده را پوست کنده قطعه قطعه نموده در ظرفی محتوی یک لیتر آب انداخته و یک مشت کشمش و 15 گرم عناب، یک ساعت روی آتش گذاشته تا به جوش بیاید بعد صاف کرده صدو پنجاه گرم شکر اضافه کرده دوباره روی آتش گذاشته بگذارید تا قوام آید و شربتی سفت شود که برای زکام و سیاه سرفه نافع می باشد.

سیب را با پیه و روغن نباتی مخلوط کرده روی بعضی جراحات بگذارند اثر خوبی دارد و این کار در فرانسه معمول بوده و پیه خوک انتخاب میشده و چون سیب را به فرانسه پم می گفتند روغن تهیه شده را پماد نامیدند تا اینکه امروز ...

رنده شده سیب را روی ضربه هائی که به چشم وارد شده بگذارند نافع است و اگر داخل سیب قرمز رسیده ای را به آب پخته و شیر زن به آن بیفزایند ضماد مؤثری مخصوصا برای درد چشم

خواهد شد، سیب را زیر خاکستر کرده پخته که شد به گوش درد مالیده شود دردش ساکت می شود.

دم کرده گل یا شکوفه خشک یا تر سیب به مقدار سی گرم در یک لیتر آب برای سرفه خوی است برای اینکه پوست سیب به خوبی کنده شود میتوان آن را یک دقیقه در آب جوش انداخت.

سیب را اگر دیرتر از موقع بچینند میوه خوشمزه و مطبوعی برای زمستان است و برای رفع یبوست نافع می باشد.

برگ سیب را در قدیم در دفع اختلالات چشم جوانه هایش را برای نقرس - شکوفه هایش جهت میگرن و سایه درخت سیب را برخی در ساکت کردن دردهای پشت و پهلو و زیر شکم نافع می دانستند.

خوردن یک عدد سیب صبح ناشتا کلسترول خون را پائین میآورد و اگر کمپوتش را صبح یا سیب زیر آتش پخته شده را شب بخورند یبوست برطرف میشود.

جوشانده برگ یا پوست خشک درخت سیب را با عسل بخورند در اسهال مؤثر بوده و اگر به جای غذا هر روز 500 -1500 گرم سیب خورده شود ورم حاد کلن ها برطرف می شود (اندکی چای شیرین میتوان خورد).

جوشانده پوست سیب رامی توان برای تسکین دردهای نقرسی و حبس البول و تحریکات کلیه و مثانه و جوشانده خود سیب در رفع تبخال و دردهای رماتیسمی و معالجه سرفه و زکام و سرماخوردگی مؤثر بوده و هر روز صبح آب یک سیب تازه خورده شود مشهور است که پیری را دور می سازد.

نسخه دکتر بیرشه Bircher برای سلامتی نسخه زیر را جهت مصرف صبحانه تجویز کرده است:

مقداری سیب رنده شده را با پوست جو سیاه (سبوس) که در عسل خیس شده و قدری آب لیمو و ماست و گردو و بادام افزوده باشند.

سیب یا هر میوه دیگر را برای تهیه مارملاد - لرزانک - مربا باید رسیده و بی عیبش را انتخاب کرد: میوه را خیسانده در شکر جوشانده مارملارد بدست می آید و نباید مدت طولانی جوشیده شود.

یک کیلو آب و یک کیلو شکر مخلوط با میوه مدت 20 دقیقه جوشانده مرتب با کفگیر آن را به هم می زنند (برای تهیه مربا).

میوه را در چند دقیقه گرم می نمایند تا شیره اش بیرون آید شیره را با شکر می جوشاند تا آبش تبخیر شود میوه هائی را که پکتین بیشتری دارند (انگور فرنگی - سیب - به) و پکتین سیب قوام مربا شده انتخاب باید کرد (برای تهیه ژله یا لرزانک)

ترشی سیب ترشح غدد را زیاد و از ترشی معده سیب برعکس تصور می کاهد.

آب سیب برای اطفال و شیرخواران منبع انرژی و حرارت و ضدعفونی کننده وچون نمک سیب کم است برای اورمی ها - و سیب نارس جهت اسهالها - تفاله سیب برای پاک کردن لک صورت و چین و چروکها و مالیدن سیب خام یا پخته برای اکزماها و دندان زدن سیب برای سفید شدن دندانها مفید است.

سیب از جمله میوه هائیست که در چهار فصل وجود دارد سیب های پائیز و زمستان کمپوت سنگین و پر قند داده و سیب های تابستانی

زود له می شود. سیب که در برابر هوا سیاه میشود اگر آبی که چند قطره آب لیمو دارد به آن بمالند سیاه نمی شود. سیب برای کسانی که می خواهند لاغر شوند خوب است.

سیب دهان را ضدعفونی می کند ترشحات بزاقی دهان و عصیر معدی را تقویت میکند و دافع اسید اوریک و سموم دیگراست به همین جهت برای کسانی که یک جا نشسته اند مفید است. عمل کبد را در حصبه ایها - اسهالهای ساده کودکان و اسهال خونی تقویت و سنگ کیسه صفرا و کلیه راحل و در یرقان بسیار خوب است.

سیبهای سرخ و شیرین و پر آب را از طول با پوست چهار قطعه کرده برای هر نیم کیلو سیب یک لیوان آب افزوده بپزید و هر بیست سیب آب یک لیموی تازه بیفزائید و هر چه آب بخار شد آب اضافه کنید بعد در صافی ریخته بدون فشار هرچه آب خارج شد به اندازه سه چهارم آن شکر افزوده بیست دقیقه مجدد بجوشانید و ژله سیب بدست آورید و آنچه در صافی مانده آب نصف لیمو تازه در اول بیفزائید و رد آخر یک قاشق کره اضافه کنید تا مربای سیب بدست آمده باشد.

جوشانده سیب در قولنج کلیوی مفید است و رژیم دو سه روزه سیب زکام و گریپ سخت را برطرف می سازد جوشانده سیب و شیرین بیان در ورمهایر یه و روده و دردهای رماتیسمی مصرف دارد. سیب با داشتن فسفر زیاد اعصاب را تقویت و خواب خوشی می آورد و این در پیران مؤثر است.

سیب را باید با پوستش که مواد غذائی فراوانی به خصوص مقدار بسیاری سیلیس دارد خود (ویتامین پوست سیب پنج برابر

قسمت گوشتی است) ولی هضمش سخت.

جوشانده سیب وعنابو شکر و کشمش برای سیاه سرفه و زکام مفید است (از کتاب لئونس کارلیه شرح داده شد).

سیب را نصف کرده هسته و قسمت وسطش را در آورده کمی گل گوگرد ریخته دو قسمت را روی هم قرار داده با ریسمان بسته در کروه آن را پخته و سپس نرم کرده بر جای چرب و کچل بگذارید مفید است سیب برای تقویت لثه ها - روشن کردن چهره - حفقان و تنگ نفس مفید است.

آب سیب مختصر تب بر بوده دارای ویتامین B است و پوست سیب مدر و گوشت بدون پوست در زخم معده نیکوست. سیب برای واگوتن ها خوب است یعنی ضد آن بوده لذا زنهای آبستن آن را دوست دارند سیب خشک اسید گلی کورونیک زیادی دراد لذا عمل ترشح مخاط روده و لیزوزیم (دیاستازی که باکتریها را لیزه میکند) را شدید می نماید.

در آبی که سیب را می شوئید چند قطره آب لیمو بیفزائید سیب بهتر حفظ میشود.

کشت درخت سیب و ازدیاد آن : (1)

درخت سیب را میتوان به طریق زیر زیاد نمود:

1- بطریه کشت دانه .

2 - به طریقه خوابانیدن.

3 - قلمه زدن، انتقال درخت و غیره.

1- نقل از پایان نامه 1287 دانشکده دارو سازی آقای محمدرضا معین ضیائی.

در مورد تکثیر سیب برای تهیه سیدر معمولا به طریقه دانه و قلمه زدن متوسل می شوند.

هر گاه تکثیر به طریق دانه انجام گیرد کمتر اتفاق می افتد درختی بدست آید که محصولش خوب باشداز میان هزار درخت که از طریق دانه به وجود آمده است شاید فقط 1 عدد آن میوه هائی داده اند که قابل توجه بوده است.

درختانی را که با کاشتن تخم ایجاد شده و قابل استفاده نیستند میتوان با پیوند زدن اصلاح کرد.

دانه: دانه سیب که با سم پیین مسموم است از پنج قسمت داخل سیب یعنی در آندو کارپ جا گرفته هر قسمت میتواند شامل دو دانه باشد. دانه از دو قسمت تشکیل شده یکی با سم تگومان یا اپی سپرم Epiesterm و دیگری با سم امانديا متر است تگومان در حقیقت از دو پوسته تشکیل شده که روی هم قرارگرفته اند پوسته خارجی با سم تستا و پوسته داخلی به نام تگین موسوم است.

اماند شامل آمبریدن است که عضو کوچکی بوده و طول آن در حدود دو میلیمیتنر و دارای زائره کوچیگ است که در اثر رشد بعدا تبدیل به ریشه میشود.

در قسمت وسطی آن قسمت کوچکی موجود است که بعد از رشد تبدیل به ساقه اولیه میشود و بالاخره قسمتی دیگر با سم ژمول که تمام قسمتهای هوائی نبات د راثر رشد آن است لپه ها در دانه سیب حجم زیادی را اشغال نموده اند ل په ها دارای مواد ذخیره ای دانه میباشند که شامل مواد مختلف روغن، آلورون بوده و در موقع جوانه زدن مستقیما تبدیل به مواد قابل جذبی میشوند.

انتخاب دانه - دانه که برای تربیت درخت از آن استفاده میکنند با ید توجه کرد که اتماتم اغعضای آن سالم و مخصوصا تگومان آن محکم بوده و باز نشده باشد به علاوه دانه سالم را اگر بر روی آب بریزند نظر به سنگینی زیر می رود.

دانه را باید از میوه آخرین چین گرفت به این ترتیب میتوان اطمینان داشت که از میوه کاملاً رسیده گرفته شده، دانه ای را که برای پرورش درخت میخواهند از آن استفاده کنند نباید در مجاور اجسامی گذاشت که کمک به فساد آن نماید.

دانه ها را نباید حتی المقدور در پناه نور و حرارت و رطوبت و تغییرات جوی قرار داد.

نوع زمین - زیمین را باید برای کاشتن دانه انتخاب نمود که سبک و برگردانده و مملو از مواد مغذی باشد. زمینهای ارژیلی برای دانه مفید نبوده و جوانه زدن با به تعویق می اندازد.

زمینی را باید انتخاب کرد که در منطقه جنوب یا جنوب شرقی باشد- اگر در شرق باشد تحت اثر آفتاب مشرق و در غرب تخت اثر بادهای شدید و سرد غرب و در شمال در اثر سرمای شدید خراب می شوند. درخت سیب در زمینهائی که دارای رطوبت متوسط هستند بهتر رشد میکند. زمین راب اید از وجود گیاه هرزه پاک نمود تا مزاحم گیاه نشوند.

پیوند زدن: این نیزی یکی از روشهای تکثیر سیب میباشد و در حقیقت سیبهای وحشی و کم بار را به این وسیله به درخت سیب مرغوب تبدیل میکنند درختی که روی آن پیوند میزنند سوژه و به آن قسمتی که پیوند زده میشود گرفون گویند.

درخت گلابی و سیب در یک خانواده قرار دارند ولی پیوند آنها خوب نمیشود.

کود درخت - درخت سیب هم مانند سایر درختان میوه دهنده احتیاج مبرمی به مواد ازته و غیره دارد تا بتواند به رشد خود ادامه داده میوه بهتری به بار آرد.

ما بین عواملی که برای درخت سیب لازم است میتوان آب، ازت، پتاس، آهک و منیزی و آهن و اسید سولفوریکک و اسید فسفریک و کلر و سیلیس و منگنز را بیان نمود.

ترکیبات سیب

میوه سیب بر حسب اینکه دارای چه سنی باشد و بر حسب آب و هوا و مناطق مختلف و نوع درخت متفاوت است. این تفاوت به حدی است که حتی در یک نوع درخت که در دو محل باشند نیز تفاوت می کند ولی چیزیکه عموما در تمام انواع میوه سیب مشتر ک است مواد مختلف آن است که در غالب آنها دارای ترکیبات زیراند.

1- آب - آب در تمام سلولهای زنده گیاهی و نباتی وجود داشته بدون آب زندگی غیر ممکن است مقدار آب در نقاط مختلف و فصول مختلفه سال و بر حسب مکان فرق میکند.

در سیب هم مقداری آب وجود دارد تقریبا در هر 100 گرم 80 گرم آب. و حدود 20 گرم مواد خشک.

2- مواد خشک - از سیب وقتی آب آنرا تفریق کنند چیزی

که باقی میماند مواد خشک است از میان مواد خشک سیب میتوان عوامل زیر را نام برد.

قند - تانن - موسیلاژ و اسیدهای مختلف - سلولز- مواد ازته و مواد رنگین و مواد کانی و پکتین علاوه بر تر کیبات فوق مقداری ویتامین در سیب وجود دارد که عمل فیزیولوژی مهمی بر عهده دارد.

قندهائیکه در سیب وجود دارند عبارتند از قندهای احیاء کننده مثل گلوکز و لولز.

مواد کانی سیب - منشأ مواد کانی: گیاه از زمین برای احتیاجات خود مواد کانی را جذب مینماید که بعضی محلول اند مثل نتراتها و کلرورها و بعضی کم و بیش غیر محلولند مثل اکسیددوسدیم و اکسید دو کلسیم. سیلیس و فسفات ها قبلاً در اثر بیکربناتها محلول درآمده و با آب وارد گیاه می شوند.

عناصر معدنی در گیاه معمولاً به حالت مواد ترکیبی کانی یا آلی یافت میشوند.

مثلاً کلسیم به صورت کلرور و گوگرد به حالت آزاد و یا به صورت سولفات و یا ترکیبات مختلف آلی مثل پروتئیک و فسفر به صورت فسفات و یا ترکیبات آلی مانند لستین و غره در گیاه وجود دارند. هر یک از عناصر فوق در عضوی متمرکز شده و کار معین و مشخصی دارند.

مقدار و نوع مواد کانی در نباتات مختلف است در یک نبات معین مقدار مواد معدنی با سن و رشد ونوع عضو تعییر میکند.

تجزیه خاکستر میتواند از نوع ترکیبات معدنی اطلاع دهد ولی آیا این مواد به چه صورت در گیاه تازه وجود دارد غیر مشخص است مثلاً:

کلسیم اغلب به صورت ترکیب با اسید اکزالیک موجود است که در اثر تکلیس تبدیل به کربنات میشود برای به دست آوردن مواد کانی و تجزیه آن باید مستقیما سیب را در حرارت قرار داد تا مواد آلی آن سوخته و مواد کانی آن باقی بماند.

پس از تشخیص خاکستر معلوم شده که منیزیم و کلسیم - پتاسیم، آهن و سولفات و کلرور در سیب وجود دارند. ضمناکلسیم و کربنات و کلرور آن نیز تعیین مقدار شده است.

ویتامینهای سیب: سیب از لحاظ ویتامین و مواد آهنی بسیار حائز اهمیت است ویتامینها سیب عبارتند از ویتامین C و B و A.

پکتین: از موادی که در سیب موجود است و آن را به طریق مخصوصی استخراج میکنند پکتین است پکتین را در مورد اسهال کودکان استعمال میکنند. چون بو و طعم نامطبوعی ندار د لذا کودکان میتوانند طعم آن را تحمل نمایند.

هم چنین پکتین در سوءهاضمه آردی در نزد کودکانی که آرد الک شده به مقدار زید تغذیه نموده اند استفاده میشود.

سیب خام و پودر آن را به علت قابض بودن در اسهال مورد استفاده قرار میدهند پودر سیب اکسیده یا فرمانته نمیشود به علاوه دو برابر پکتین دارد و از طرفی چون الیاف سلولز پودر به خوبی پولوریزه شده اند ذرات مدفدع هموژن تر میگردند.

از سیب هم چنین استحصالات دارودی تهیه میکنند که

ص: 43

عبارتند از

1- سیدر دو پواره: یا شراب سیب که از تخمیر شده سیب حاصل میشود.

2- شربت سیب و سنای مرکب

3- شربت سیب کدکس. هم چنین از سیب استحصالات خوراکی نیز تهیه میکنند که عبارتند از:

1- رب سیب 2- مربای سیب 3- شربت سیب 4- پالوده سیب 5- ژله سیب 6-کمپوت سیب 7- نان قندی سیب 8- نان سیب 9- مارمالاد سیب.

سیب از رازی

سیب برای فم معده و قلب مقوی است. برای محرورین سازگاتر است ولی دفع آن ار شکم به کندی صورت میگیرد وایجاد نفخ میکند به خصوص نوع خام و ترش آن از این نظر است که نباید کسانیکه در معده احساس سنگینی میکنند روی آن آب سرد بنوشند و همچنی بعد از آن غذای ترش بخورند بلکه ... و بعضی پزشکان گفته اند سیب تولید نسیان میکند.

سیب در کتابی از قدیم

تفاح - به فارسی سیب نامند شیرین آن در اول گرم و در دوم تر و ترش آن در اول و دوم سرد و خشک و ترش شیرین آن که میخوش نامند در حرارت و برودت معتدل و در اول خشک و مجموع آن مقوی دماغ و دل و جگر و جهت خفقان و عس النفس نافع اند و شیرین آن مفرح و ملطف روح حیوانی و سریع الاستحاله به صفرائی که د رمعده باشد و با قوه ترقیه و پخته آن جهت سرفه و آب آن با شراب و گوشت اسب جهت

رفع غشی مجرب و آب آن درمعاجین مفرحه مقوی فعل آن و اکثار خودردن آن باعث تبهای مرکبه و نسیان و مولد ریاح و مصلحش گفقند و دارچینی است و ترش شیرین آن مولد خلط صالح و در افعال مثل ترش است و نارس و بی مزه آن مولد خلط خام و ضماد آن در ابتدا اورام حاره نافع و سیب تلخ قابض تر از همه و عصاره سیب و عصاره برگ آن جهت سموم مفید و قدر شربتش هفت مثقال است و شکوفه آن با ادویه موافقه جهت رفع اخلاط متعفنه سینه و با ادویه مفرحه جهت تفریح مؤثر است و گویند اقسام سیب هر گاه به خلط حارکه در معده باشد برسد رفع آن میکند و رب سیب ترش که آب آن را بدون شیرینی به قوام آورده باشند در آخر سرد و در رطوبت و یبوست معتدل و جهت غلبه صفرا و غلیان خون و اسهال صفراوی یو قی آن و رفع غم و الم سودادی نافع و مضر اسهال دموی و سس و رب شیرین آن در افعال قویتر از سیب شیرین است و شربت سیب جهت سموم و وبا و تفریح قلب بسیاز مؤثر و مربای آن در جمیع افعال بهتر از مفرد آن است.

سیب در اخبار

از حضرت علی است: التفاح شفاء من خصال السم و السحر و اللحم یعرض من اهل الارض و البلغم الغالیب و لیس شی ء اسرع منفعه منه (سیب برای چند خصلت شفاست: زهر آگینی- سحر- در معرض جنون قرار گرفتن - بلغم غلبه کننده بر بدن و چیزی در این باره از لحاظ منفعت سریعتر از سیب ندارد).

اثر سیب بر بعضی سمها شناخته شد چنانچه دافع اسد اوریک کلسترول - یبوست و اسهال که هر دو زهرآگینی دارند و دافع سموم دیگر است. سیب سحر را شفامیدهد در بهداشت روانی پس از بحث درباره سحر گفته خواهد شد. جنونی که از مردم عارش میشود جالب است زیرا استرسها و شکهای خارجی که خردکننده اعصاب است با سیبی که گفتیم با داشتن فسفر زیاد هم اعصاب راتقویت مینماید هم خواب میآورد یعنی بی خوابی های ناشی از عصبانیتهای روزانه را برطرف میکند و رل برطرف کنندگی بلغم سیب نیز با تقویتی که از بزاق و عصیر معدی میکند قابل توجیه بوده و در ضمن تقویت کردن امعاء در جذب نیز کمک نموده آن را سریع مینماید.

در اینکه سیب تب بر بوده و برای بسیاری از بیماران میتوان آن را تجویز نمد شکی نیست و با پائین آوردن حرارت حالتی که عوام الناس آتش به جانی گویند فرو مینشیند و حضر ت صادق فرماید سیب بخورید که حرارت را فرو می نشاند و درون شکم را خنک و تب را برطرف میسازد و نیز فرماید به تب داران سیب بخورانید که سودمندترین همه برای آنها است (کل التفاح فانه یطفی الحراره و یبرد الجوف و یذهب بالوباء- اطعموا محمومیکم التفاح فما من شی انفع من التفاح) و باز حضرت صادق فرماید: التفاح نضوح المعده (سیب ترش معده را به ترشح وامیدارد) و آنچه در اینجا شگفت انگیز است ذکر این نیست که حضرت میفرماید ترشح معده را چنین و چنان میکند بلکه سیزده قرن قبل تذکر به ترشح کردن معده جالب است و قبلاًدر باره اثر سیب بر ترشح معده و تجریک کنندگی آن بحث شد. همین

طور اثر جالب سیب بر نوعی از خون دماغهاست که حضرت صادق نیز آن را دستور فرمود و قبلاً مورد بحث قرار گرفت که چگونه سیب بر گریپهای سخت و زکام مؤثر استو پیداست در آن وقت نوعی گریپ در مدینه به صورت اپیدمی در آمده و دسته جمعی مردم را مبتلا ساخته که تاندانس خونریزی از بینی داشته و حضرت بهترین دستور را که خوردن سیب باشد تجویز فرموده است. (اطعم سیفا التفاح فرجعت فاطعمته ایاه ... که مردی خدمت حضرت رسید و از اینکه برادرش سیف نام خون دماغ شده سخن گفت و از حضرت دستور خوراندن سیب بوی را دریافت داشت پس برگشت و به او خوراند و عافیت یافت).

ملاحظه فرمودید که لئونس کارلیه در کتابش که به خوبی تحت عنوان سبزیها و میوه های شفا بخش (1) ترجمه شده درباره سیب خشک گفت: چون اسید گلی کورنیک زیادی دارد لذا عمل ترشح مخاط روده و لیزوزیم (کشنده باکتریها) را شدید مینماید و اینک با توجه به اینکه برای تهیه آرد سیب باید آنرا خشک و سپس آرد نمود به دستور حضرت صادق در این باره توجه فرمائید: ما اعرف للسموم دواء انفع من سویق التفاح (برای دفع سموم چیزی سودمندتر از آرد سیب نمی شناسم) و باز توجه فرمائید که وقتی میکروبها لیز شده از بین رفتند دیگر سمومی از آنها دفع ترشح نشدهخ به علاوه از یاد نبرید که اگر سموم در اینجا جمع ذرک شذه و در خبر قبلی مفرد بود در اینجا از سیب خشک صحبت است که علاوه بر جلوگیری از ترشح زهرابه میکروبی دافع سموم (اسید اوریک کلسترول - و ...) نیز میباشد.

1- بوسیله آقای مهدی نراقی.

در اسلام علاقه شدیدی به تهیه محصول بهتر و عالی نشان داده شده و قبلاً در این باره به تفصیل سخن گفتم و باز اشاره میشودکه حضرت کاظم فرمود سه چیز ضرر نمیزند انگور رازقی-شکر طبیعی (نیشکر) - سیب لبنانی: ثلاثه لا یضر العنب الرازق و قصب السکره و تفاح اللبنانی (با توجه به اینکه سیب لبنان عالیترین سیب روز محسوب بود) و نبی گرامی چون سیبهیای خوب تهیه شده گلگون به دستشان میرسید خوشحال میشدند (ان رسول الله کان یعجبه النظر الی الا ترج الاخضر والتفاح الاحمر) البته از یاد نبرید که امام رنگهای سیب جز قرمزی آن با ماندن تغییر کرده دگرگون میشود.

آمیل استرهای سیب را که موجب معطر ساختن سیب میشوند در نظر آوری تا در بهداشت بدن برای شما اثرات سودمند عطر زدن را شحر دهم فقط در اینجایک نکته را فراموش نفزمائی دکهحضرت باقرٍ حتی استفاده از عطر سیب که به دست شمامیرسد تغنیمت شمرده عملاً نشان میدهد که آنرا ببوئید و سپس تناول فرمائید صرفنظر از اینکه ممکن است با بوئیدن به فسادی که امکان دارد به سیب روی آورده متوجه شوید وخود حضرت چنین میکرد که جون اراده به خوردن سیب میفرود آنرا بویئده و میل میفرمود (اذا اردت التفاح فشمه ثم کله)

در چند برگ دیگر برای شمار ارقام ترکیبات پرتقال را مینوسم و شما خواهید دید که که آنچه در پرتقال است در آب پرتقال نیز وجود دارد با اختلاف جزئی در ارقام و اعداد بدست

آمده از توزین عناصر مربوطه. و در همین قسمت نیز ترکیبات سیب را با ذکر ارقام و اعداد و در ضمن نوشتم در آب سیب چربی و کلسیم و منیزیوم و منگنز و آهن و مس و فسفر و گوگرد و کلر و ویتامین 2B و نیکوتیل آمید و ویتامین E وجود ندارد که در سیب وجود داشت و اگر کسی آب پرتقال خورد میتواند ادعا کند پرتقال خورده، میوه های دیگر هم مانند پرتقال چندان ضایعه ای ندارند که آب سیب گرفتن یعنی سیب را ضایع کردن و آب سیب خوردن یعنی چیز دیگری خوردن و همین موضوع کافیست که به اهمیت دستور امام (بویئدن و خوردن نه آب گرفتن و خوردن) وقوف حاصل گردد و دانست چرا نبی گرامی هر میوه تاره میدیدند میبوسیدند و بر هر دو دیده گذاشته میفرمودند اللهم کما اریتنا اولها فی عافیه فأرنا آخرها فی عافیه یعنی خدایا چنانکه نمودی اولش را به ما در عافیت بنما آخرش را در عافیت (یعنی در حقیقت حضرت به میوه تازه خوردن احترام گذارده طلب عاقیت از آن بلکه از خالق آن داشتند) و اگر کسی ایراید بچه گانه ای کرده بگوید آن روزها آب گرفتن از پرتقال و سیب را نمیدانستند بایدبه قسمت مربوط به کاسنی که آب گرفتن از آن سخت تر است مراجعه نمود.

تاکنون در جلدهای قبل به تفصیل از چند چیز بحث کردم. 1- چگونه خوردن پنیر زیاد تناسب بین فسفر و کلسیم میلین اعصاب را به هم میزند وایجاد فارموشی مینماید 2- چه سان گشنیز گلوکزی را کهبهتر ین خوراک مغز و اعصاب است سوزانده و نسیان ایجاد میکند 3- چه نحو ایستادن خواندن سنگ قبور که توقف در محل

آلوده را طولانی میسازد به بار میآورد 4- شرح دادم چرا نباید نیمه خوردن موش را خورد که باعث زودیاد بردن حافظه میشود و هم اکنون بای افزود که نبی گرامی به حضرت علی فرمودند نه چیز مورث نسیان است که چهارتای آن شرح داده شد و هم اکنون یک چیز دیگز مورد بحث است و آن خوردن سیب ترش میباشد که نمیتواند مانند سیب شیرین مغز و اعصاب را با قند خود تغذیه نماید واحتمالاً مانند گشنیز مقداری از گلوکز را نیز خواهد به مصرف رساند (یا علی تسعه اشیاء تورث النسیان اکل التفاح الحامض و اکل الکزبره و الجبن و سؤر الفاره و قراءه کتابه القبور و ...

دانستنیهائی چند از گلابی

گلابی دارای ویتامینهای PP_C_B_A و عناصر آهن - کلسسم - فسفر - منیزیم- پتاسیم و منگنز و ... است و بای کسانی که به رماتیسم و نقرس و درد مفاصل مبتلا باشند سودمند میباشد در صد گرمش 90 واحد ویتامین _A 04/0 میلی گرم B02/0_1 میلی گرم2 _B 2/0 میلی گرم _PP5 میلی گرم _C4/0 میلی گرم املاح - 3/0 میلی گرم مواد ازت دار- 3/0 میلی گرم چربی -14-15 میلی گرم درصد مواد قندی و 84 درصد آب است. طبق بررسی دیگر درصد گرم گلابی تازه آب2/83 پروتئین 5/0 چربی 4/0 گلوسید 5/15 گرم سدیم 3 پتاسم 129 کلسیم 13 مینزیوم 9 منگنز 064/0 آهن 3/0 مس 134/0 فسفر 16 گوگرد 7 کلر 4 میلی گرم ویتامین A، 2 ویتامین1B 02/0 ویتامین2B04/0 نیکوتیل آمید 1/0 ویتامین C 4 و در گلابی کمپوت شده که فاقد منیزیوم منگنز

ص: 50

مس گوگرد کلر میباشد ارقام چنین است 1/81، 2/0،1/0، 4/18، 8، 52، 8، 2/0، 10، جزئی، 01/0، 02/0، 1/0، 4 و هر صد گلابی تازه 61 و کمپوت 75 کالری میدهد.

گلابی نوعی امان ماندن از فشار خون میباشد. جوشانیده گلابی را قبل ازخوای ب بخورند دفع یبوست میکند و صد گرم برگ درخت مذکور را با پوست درختی به طور مساوی اگر خشک کرده دم نمایند برای سنگهای کلیه و مثانه مفید است. صد گرم برگ تازه و جوان گلابی را اگر بیست دقیقه در آب جوش دخ کنند ادرار را زیاد کرده و ورم مثانه را شفا می بخشد.

گلابی را قدیم میشناخته اند و دو قرن قبل از میلاد کانتون لانسین از شش نوع آن تعریف کردن است و یک قرن بعد پلین 42 نوع آن را نام برده. جالینوس برای رفع عطش و بعدیها در میگرن تجویز میکرده اند.

گلابی به نام بی آزار مشهور شده و همیشه پزشکان گلابی و سیب راحتی در بیشتر بیماریهائی که از خوردن میوه ممنوع بودند تجویز کرده اند.

گلابی علاوه بر داشتن ویتامینها و عناصر مذکور دارای مواد قندی چند - اسیدهای آزاد- انورتین - آسپاژین و انواع پانتوزان است. گلابی دارای قند و پکتین و تانن اسید اوریک جمع شده در مفاصل را حل و دفع میکند. فسفر که تعادل عصبی برقرار میسازد و در سدیم که جذب مواد غذائی را آسان میسازد. منیزیوم که قمستهای فیبروزی اعصاب را ترمیم میکند.

کلسیم که استخوان بندی را تقویت میکند - گوگرد که ضد

عفونی کننده است و کلر که برای استخوانها و مفاصل مفید است آهن و مس و ارسنیک که در تشکیل مواد خونی به کار میرود، ید که برای غده تیروئید خوب است و مقداری اکسید فریک و اسید فسفوریک و اسید سولفوریک و اسید سیلیسیک و ویتامینهای ث و آ و ب.

برگهای گلابی دارای گلوکز ید و هیدرو کینون و فلورید- زین میباشد و آرام بخش و مدر بوده برای اسهال - فشارخون- بی خوابی - ناراحتی اعصاب- میگرن- اختلالات کلیه و مثانه مصرف میشود.

خوردن کمپوت گلابی صبحانه برطرف کننده یبوست است و گلابی تازه برای بیماران مرض قندی بدون اشکال میباشد.

گلابی با عطر و اسانس مخصوصی که دارد محرک روحی است.

گلابی رسیده را خوب جویدن و آهسته خوردن و یک عدد بیشتر روزانه نخوردن برای کسانی که معده ضعیف دارند مؤثر میباشد همین طور دم کرده برگ آن و اگر کسی روزانه فقط یک گلابی صبح و ظهر و شب بخورد و چیز دیگری نخورد فشار خونش پس از 3-4 روز پائین خواهد آمد.

گلابی مدر بوده اعضاء را تر و تازه نگه میدارد و با املاح قلیائی و سلولز و طعم و عطر و اسانسهائی که دارد هم برای جسم خوب است و هم جان. گلابی برای ترشحات دستگاه گوارشی مناسب میباشد.

از بی آزاری گلابی و سیب نسبت به بیماران میتوانید وقتی به عیادت میروید پاکتی از آن را با خود ببرید و در صورتی که بیمار از مطلق خوردن یا میوه خوردن ممنوع نشده باشد گلابی یا سیب بوی بدهید زیرا اگر دستور خوردن میوه صادر شود این نامبردگان

خود به خود تجویز شده اند.

گلابی باعصاب اشخاص عصبانی را آرام و اعمال غدد داخلی را تقویت و خون را تصفیه و کلیه ها را به راه انداخته و روده های تنبل را تحریک و بیماریهای گلو و ضعف عمومی و کم خونی و سل را سودمند میباشد. گلابی در آفتاب خشک شده که مقدار زیادی گلو سید دارد منبع انرژی بوده و سرد شده جوشانده 40-50 گرم آن در یک لیتر آب ملین و مبرد خوبی است. گلابی را هم میتوانید قبل یا بعد از غذا بخورید و هم با غذا میل نمائید ولی کسانی که لینت مزاج دارند بعد از غذا بخورند بهتر است. جوشانده چند دقیقه ای 40-50 گرم برگ درخت گلابی در یک لیتر آب برای ضد عفونی کردن مثانه و ورم مثانه و ورم پرستات و سنگ کلیه روزانه چهار پنج گیلاس خوردن نافع سات و اگر پوست گلابی را 50 گرم در لیتر بجوشانند برای شستن زخمهای سمج و مزمن مفید است هر چند بهتر است سیب و گلابی را با پوست خورد ولی اخیرا با سمپاشیهائی که میشود بهتر از همه آن است که اول به خوبی آن را بشویند که هنگام پوست کردن مقداری از سموم با کارد وارد نشود ولی باید دانست که پوست گلابی نیز مانند سیب و یتامینهای بیشتری مخصوصا A دارد و دیاستازها. آب گلابی مسهل است. صد گرم گلابی 63 کالری حرارت ایجاد مینماید. برخی به وجود ارسنیک در گلابی قائل بوده و بدین جهت آنرا ضد رعشه دانسته اند و منگنز آنرا مقوی دیاستازها محسوب داشته اند.

گلابی از کتاب قدیمی

کمثری به فارسی امرود گویند بستانی و بری میباشد و بستانی آن ترش و شیرین و اقسام است و بهترین اقسام شیرین آن امرود حنپر و نطنزی است و حنپر مخصوص بلاد دامغان و ممدوح شیخ الرئیس است و نطنزی در اکثر بلاد ری و نطنز موجود است و بهترین امرود بلاد آذربایجان ملجی است و امرود شیرین معتدل مائل به حرارت و در دوم تر و حابس بخارات و مفرح و مقوی معده و هاضمه و دل و رافع تشنگی و خفقان و نزلات و سوزش مثانه و ملین طبع و باقوه قابضه بعد از تلیین و معدل خون و مرطب دماغ و جهت رفع سمیه فطر مفید و مولد نفخ و قولنج و مصلح آن زنجبیل مربی و رازیانه است و بهتر ین اقاسم امرود ترش آبدار رسیده آن است در اول سرد و در دوم خشک و قابض مقوی جگر و معده و مشهی و مسکن حرارت خون و غلیان صفرا و رافع تشنگی و بعد از طعام مسهل بعصر و قبل از آن قابض و مولد خلط صالح و مسدد و مضر مشایخ و مصلحش عسل و جوارشات و کند است و نارسیده و زمخت آن غلیظ و مورث قولنج است و دو مثقال تخم امرود را کشنده کرم معده دانسته اند و شکوفه آن مقوی دل و مفرح و قاطع نفث الدم و اسهال و ضماد آن جهت ورم حار چشم نافع و برگ آن جهت اسهال و التیام جراحات و چوب و برگ سوخته آن نایب مناب توتیا و صمغ آن محلل و منقح قوی است و نوع بری آن قلیل الحلاوه و کوچک و بی آب و ...

گلابی در اخبار

با خاصیت دفع سمومی که از گلابی سراغ داریم و اثر نیکوئی که بر اعصاب به جای میگذارد میتوان گلابی را همانطور که نبی گرامی فرمودند قلب را زنده میکند و چنانچه علی مرتضی فرمود دل را جلا و روشنی میبخشد معرفی نمود (العناب یذهب بالحمی و الکمثری یحیی القلب -کلوا الکمثری فانه یجلی القلب) و چه بسیارند کسانی که از درد مقابل قلب که متمرکز در نقطه ای است شکایت دارند یا احساس فشار یا پوشش بر آن می نمایند و پس از آزمایش یا یک از ترکیبات زهرآگینی خون را اضافه میبابیم یا اینکه به دردهای عصبی بر میخوریم که هر دو با خوردن گلابی برطرف میگردد و این همان تجویز حضرت صادق است برای مردی که شکایتهای قلبی مذکور را داشت (قال ابوعبدالله لرجل شکی الیه و جعا یجده فی قلبه و غطاء علیه فقال کل الکمثری) و دانستیم که با خوردن گلابی همانگونه که حضرت علی فرمود قلب جلا یافته و دردهای جوف ساکن میشود (الکمثری یجلوا القلب و یسکن اوجاع الجوف).

به

در یونان قدیم آن را به ونوس الهه زیبائی نسبت میدادند و هنگام عروسی به یکدیگر تعارف کرده و عروس پس از ورود به حجله قدری به میخورد. خسرو پرویز از زرناب به ای داشت . بقراط حکیم برای قبض کردن شکم و به عنوان تب بر تجویز می نمود و

دیوسکورید در قرن اول میلادی در اسهال و استفراغ و ترشحات سفید زنان و بواسیر میداد.

درخت نسبتا کوچکی است و در غالب نقاط اروپا و نواحی مدیترانه و افریقای شمالی کاشته میشود و منشأ آن را از ایران وقفقاز میدانند. به اندازه های مختلف دارد و به طور متوسط در ازای آن 10 و قطرش 5/7 سانتی متر است رنگش پس از رسیدن زرد بوی آن مطبوع طعمش شیرین و اندکی ترش و قابض است سطح میوه را کرکهائی پوشاند ه هر میوه شامل پنج خانه و هر خانه 12 هسته در آن است که در یک لعابی قرار دارد به رنگ قهوه ای که اگر جویده شود بوی بادام تلخ میدهد.

امروز آن را برای تحریک اشتها - تقویت معده و کبد و رفع به هم خوردگی و بر ضد سیلان خون و خونریزیهای لثه و دهان و جرب و گال مؤثر میدانند همین طور در بی خوابیها اگر با اندکی شکوفه نارنج خورده شود نافع میباشد.

قدری به دانه (هسته) در آب خیس کرده از شب تا صبح و بعد از پارچه عبور داده مایع را به دستهای ترک خورده و محلهای آفتاب زدگی و سوخته بمالید همین طور برای ورم معده خوردنش مفید و ترشحات سفید زنانه را با آن شستشو دادن مؤثر میباشد.

در ورم روده بزرگ و اسهال کمپوت به مؤثر بوده و به خوب رسیده را در حبس ادرار نافع میدانند.

خوردن دم کرده برگ به با بهارنارنج و عسل صبحانه یک قاشق چای خوری داروی درمان عصبانیت است و جوشانده برگ به برای انواع سرفه ها مؤثر است.

به دارای قند - تانن - اسیدمالیک و پکتین میباشد و از ویتامین های B و A سرشار است هسته به را بجوشانند لعبی برای سینه میدهد که مفید است و برخی آن را میمکند و برای سرفه های تحریکی سودمند میباشد آب به در اسهال کودکان خوب است. به برای مسلولین و ضایعات ریوی دیگر مؤثر است.

جوشانده به قابض و محرک روده های تنبل است و اگر آب به را با شکر هموزنش بجوشانند تا به قوام آید در ورم امعاء حتی شدید باشد بسیار نافع است.

کسی که میخواهد به را خام بخورد باید آن را رنده کرده و با سه برابرش رنده سیب و کمی خامه و شکر مخلوط بخورد دانه های به را بکوبید و در یک استکان آب به ریزید شیره به دست آمده برای ورمهای سرما زدگی - سوختگی - ترک خوردگی و ورمهای بواسیر سودمند است.

دم کرده سی گرم در لیتر شکوفه به، سرفه را آرام میکند و اگر آن را با دم کرده عرق بهار نارنج مخلوط کنند خواب آور خوبی است. مربای به جهت بیماریهای روده و معده و بواسیر مفید است و برای تهیه آن قطعات به را در کمی آب پخته هموزنش شکر افزوده نیم ساعت میجوشانند و اگر بخواهید ژله به درست کنید کرکهای به های خیلی رسیده را با پارچه کلفتی پاک کنید و با کارد چهار قسمتش نمائید دانه ها و وسطش را در آورید چهار قطعه را ورقه های نازک کنید در اندکی آب بر آتش ملامی تابه شدن بگذارید و بعد در پارچه ای ریخته فشار دهید آب خارج شده را هر یک لیترش با پنجاه گرم شکر اضافه آهسته آهسته در حالی

که کفهای رویش را میگیرید بجوشانید و چون یک قطره اش را در بشقاب ریختید منعقد شد آن را بردارید و در ظرف بریزید و فردایش در ظرف را ببندید (ازلئوس کارلیه). هر چه به بیشتر برسد تانن آن به قند تبدیل میشود. درصد گرمش یک گرم مواد ازته 5/0 گرم مواد چرب 26 گرم گلوسید 75-82 گرم آب وجود دارد و 112 کالری حرارت ایجاد مینماید.

به در کتابی از قدیم

سفر حل به فارسی به و آبی و به ترکی هیوا نامند و معروف است شیرین آن در برودت قریب الاعتدال و در آخر تروم‌دربول و مقوی معده و دل و دماغ ومفرح و مسرت افزای روح حیوانی و نفسانی و طلای آب آن که گرم کرده استعمال نمایند جهت رفع تهییج اطراف و سوء القنیه مجرب است و ترش آن د راول سرد و در دوم خشک و در تقویت معده قوی تر از شیرین و جرم هر دو قابض و اکثار آن مسهل بعصر خصوصا بعد از غذا و حابس طبع حارالمزاج اند در خلای معده و بوئیدن اقسام آن مفرح و مقوی قوتهای رفع حیوانی و نفسانی و خوردن آن جهت تفریح و رفع وسواس و کسالت و خفقان و حفظ حنین از اسقاط و برانگیختن استها و ضعف جگر و معده و فم آن و جهت یرقان و درد سر مزمن و نزلات و منع صعود بخارات به دماغ و دل و رفع خواهش گل خوردن و امثال آن و اسهال و تشنگی و التهاب و رفع مستی و حرقه البول و غثیان و قی و درد فم معده که از ریختن مواد محترقه باشد وازاله بدبوئی عرق نافع و آب آن جهت نفث الدم مفید و جرم آن مسدد و در مضرتها

قوی تر از آب آن و مصلحش مربا کردن آن است با عسل و قطور آب آن در احلیل و فرج جهت حرقه البول و جراحات مجاری بول به غایت مفید و بریان کردن آن در آتش به قدری که رنگش تیره شود جهت قطع اسهال مزمن مجرب است خصوصا چون جوف آن را خالی کرده جوز بوارا ریزه نموده در آن جای داده پخته باشند و مضر احشای ضعیفه و مخشن قصبه ربه و مورث رعشه و سرفه و قولنج خصوصا جرم غیر مربای آن و مصلحش عسل و انیسون و امثال آن و قدر شربت تاز آب آندر تداوی تا سی درهم است ورب به ترش در اول سرد و خشک و قابض و قاطع قی واسهال ماری و مانع صعود بخارات و مسکن تشنگی و حرارت و در معده و امعائی که خلط موجود باشد مسهل بعصر و مضر صاحب سعال است و رب به شیرین قریب الاعتدال و یبوست در آن غالب و قبض آن کمتر از قسم ترش و در جمیع افعال مثل آن و در احشای ضعیفه انسب از آن است و قدر شربت هر یک از آن تا بیست درهم است و شکوفه تازه به معتدل و با قوه قابضه و مسکن درد سر و غلیان حرارت و مقوی دماغ و دل و معده و مربای آن جهت تقویت احشاء و سینه و دل و خفقان هار و منع صعود بخارات مؤثر و ضماد جرم به و شکوفه آن به دستور و برگش جهت حبس فضلات از انصاب به اعضاء و اورام حاره چشم و سایر اعضاء و تضمید برگ آن جهت تخفیف زخمها نافع است و پرزی که بر روی به میباشد که زغب و خمل گویند بسیار قابض و به غایت مضر حلق و صوت است و ذرورش جهت نزف الدم جراحات مفید و خاکستر شاخهای نازک درخت به و برگهیا تازه روئیده آن در همه افعال بهتر از توتیا و جهت سلاق و حکه و سبل و دمعه و جرب نافع است.

و روغن به که آب مطبوع مهری آن را با ضعف آن روغن زیتون جوشانیده باشند تا روغن خالص باقی ماند سرد و قابض و جهت جرب رطب و بهوسه سر و نمله و قروح دهان و دواروطنین و ماندگی و حرقه رحم و بول ومنع ادرار عرق مفید و آشامیدن آن جهت نفث الدم و صداع حار ورم جگر و اسهال مزمن و زحیر حار و قزحه امعاء و رفع سم ذراریح و دود خشب الصنوبر نافع و حقنه آن نیز همین اثر را دارد و روغنی که از شکوفه به بطریق روغن گل سرخ ترتیب دهند در افعال ضعیفتر است و به دانه در دوم سرد و تر با اندک قوه قابض و لعاب آن جهت خشونت حلقوم و حلق و سرفه حاره و یابسه و تسکین حرارت معده و تبها و سوزش زبان و دهان و یبوست آن و طلای آن جهت سوختگی آتش و رفع ضرر حرارت آفتاب بغایت نافع و مضغ دانه آن جهت رفع کندی دندان مفید و مغز دانه به مبهی محرورین و موافق اعضای تنفس و جهت سل و قرحه امعاء و سعال و گرفتگی آواز نافع و قدر شربتش دو مثقال و از لعاب آن تا ده مثقال و مضعف و مرخی معده و مصلحش در محرورین شکر و در مبرودین رازیانه و به دلش بزرقطوناست.

به در اخبار

وقتی خواص سیر را میخواندید از بس خاصیت آن را شمردیم تعجب کردید و شگفتی بیشتر اینکه در اخبار چندان به آن توجه نشده و اتگر شده به دست ما نرسیده است در اینجا بر عکس خواص به را میبینیم که در چند سطری خلاصه شده ولی در اخبار بخ خواص چندی از آن اشاره گردیده و ناچار قدرت بحث از آن فقط اندکی

داریم لذا به اختصار ذکر و میگذریم.

در اینکه ویتامین A در ضعف چشم اثر مفیدی داشته و ویتامینهای B برای اعصاب سودمندند شکی نیست و در اینکه هر دو در به بسرشاری وجود دارند اشکالی نمیباشد نبی گرامی فرمودند بخورید به و بین خود به عنوان هریه بفرستید زیرا به چشم را جلا میدهد و درخت دوستی در قلبها مینشاند و به زبان حامله اتان بخورانید که فرزندانتان زیب (صورت و اخلاق) گردند (کلوا السفرجل و تهادوه بینکم فانه یجلو البصر و ینبت الموده فی القلب و اطعموه حبالاکم فانه یحسن اولادکم) و فراوانی ویتامینهای B آن در جوار قندهای مخصوص به سبب شده به در اسلام به عنوان میوه شجاع کننده معرفی شود: حضرت علی فرمود السفرجل قوه القلب و حیوه الفؤاد و یشجع الجیان (به قوت قلب و حیات دل و شجاع کننده ترسوهاست) و حضرت صادق فرماید به چهره را زیبا و قلب را پر میکند(السفرجل یحسن الوجه و یجم الفؤاد) و جالب کلمه یجم میباشد زیرا در طب به بیماریهائی اشاره شده که قلب کاملاً از خون پر نمیشود و حضرت به را رافع این اشکال معرفی فرموده است و باز فرمود همانگونه که دست عرق پیشانی را پاک میکند خوردن به اندوه را از آدمی میزداید (السفرجل یذهب بهم الحزین کما تذهب الید بعرق الجبین) و به مفرح معده و مقوی قلب است (السفرجل یفرح المعده و یشد الفؤاد) و کسیکه حزین نبودو معده شادمان و قلب محم و بدون ترس داشت و اعصابی آرام سراسر بدنش را گرفته یقین است از عقل بنابر آنچه عقل سالم در بدن سالم است برخوردار بوده و حتی میتواند با دشمنان هم مروت

داشته باشد کما آنکه حضرت صادق میفرماید بر شما باد خوردن به که عقل و مروت را زیاد میکند (علیکم بالسفرجل فکلوه فانه یزید فی العقل و المروه) و حضرت علی فرمود خوردن به قوت را زیاد و ضعف را برطرف میسازد (اکل السفرجل یزید فی قوه الرجل و یذهب بضعه) وباز فرماید خصلتهائی در به است که در سایر میوه ها نیست و از آن جمله شجاع ساختن ترسوهاست (ان فی السفر جل خصله لیست فی سایر الفواکهه ... هو یشجع الجبان و نیز از آن حضرت است که به قوت قلب ضعیف و پاکیزه کننده معده و محکم کننده یا زود درک کننده دل بوده ترسوها را شجاع و فرزندان را زیبا میش سازد (اکل السفرجل قوه للقلب الضعیف و یطیب المعده و نذکی الفؤاد و یشجع الجبان و یحسن الولد) و از حضرت صادق است کسیکه به بخورد تا چهل روز حکمت را خئای تعالی بر زبانش آورد (من اکل سفرجله انطق الله الحکمه علی لسانه اربعین بوما) و فرمود کسیکه ناشتا به بخورد آبش پاکیزه و صورتش زیبا میشود (آبش پاکیزه میشود کنایه از زیادی منی یا قوه باه است) من اکل السفرجل علی الریق طاب ماءه و حسن وجهه و از حضرت علی است که بوی به بوی پیامبران است (رائحه السفرجل رائحه الانبیاء) و حضرت رضا فرماید بر شما باد بخوردن به برای زیاد شدن عقل (علیکم بالسفرجل فانه یزید فی العقل) و نبی گرامی فرمودند بر شما باد بخوردن به که قلب را جلا داده و تاریکی و گرفتگی سینه را برطرف میسازد (علیکم بالسفرجل فانه یجلواالقلب و یذهب بطخاءالصدر) و فرمودند به چهره را مصفا و فرزندان را نیکو میسازد (کل السفرجل فانه یصفی اللون و یحسن الولد)

و باز فرمودند به را سه خصلت است دل را پر و بخیل را سخی و ترسو را شجاع میسازد (کل السفرجل فان فیه ثلث خصال یجم الفؤادو یسخی البخیل و یشجع الجبان) و به حضرت علی فرمودند کسیکه سه روز ناشتا به بخورد ذهنش روشن و اندرونش پر از علم و حلم شده از کی ابلیس و لشکریانش نگاهداری میشود «یا علی من اکل السفرجل ثلاثه ایام علی الریق صفا ذهنه و امتلأ جوفه حلما و علما و وقی من کید ابلیس و جنوده).

کاسنی

از تیره کمپوزه ها و از دسته زباه گلی ها بوده و دارای انواع مختلفی است که فقط دو نوعش کشت میشود (کاسنی فری- کاسنی وحشی)

کاسنی فری گیاهی است یک ساله با برگهای زیاد و به هم پیچیده و مانند گلبرگهای گل سرخ تمام برگها به دور ساقه بسیار کوتاهی قرار گرفته نسبتا بزرگ و آبی رنگند و تکثیرشان با بذر است که کشیده و نوک تیز و از طرف دیگر کرکدار میباشد. کشت آن نباید از 15 فروردنی و نوبت دوم در اواخر خرداد دیرتر گردد.

برگهای کاسنی را باید قبل از مصرف سفید نمود بدنی طریق که با نخ برگهارا به هم پیچید تا از رسیدن نور به داخل بوته جلوگیری شود ولی برگ سفید را نمیوان نگهداری نمود زیرا زود فاسد میشود.

کاسنی تلخ یا وحشی گیاه دائمی است با برگهای پهن و کمی کشیده سبز تیره و کمتر به طور مستقیم به مصرف خوراکی میرسد.

برگ کاسنی مقدار زیادی مواد قندی نشاسته ای به خصوص اینولین و کمی مواد سفیده ای و مقدار زیادی پتاسیم و مقداری کلسیم - منیزیوم- آهن و اندکی ویتامین آ و ب و مقدار زیادی ویتامین ث دارد.

کاسنی تقویت کننده - مشهی - مقوی معده- ملین - مدر یوده و جوشانده اش در هلند به گاوهائی که وضع حمل دارند برای سهولت زایمان میدهند- تب بر- تصفیه کننده خون و تقویت کننده دستگاه گوارش است.

کاسنی خنک کننده بوده معده را تقویت کرده و ترشح آنرا زیاد میکند واز مقدار قند خون در مبتلایان به بیماری قند میکاهد دم کرده کاسنی وحشی (10 گرم درصد گرم آب) کبد و کلیه را تحریک و فعال میسازد.

قسمت مورد استفاده کاسنی برگ تازه و ریشه خشک شده آن است . ریشه کاسنی شامل موسیلاژ، اینولین قندهای مختلف (گلوکز -لولز- و ساکارز) مقدار کمی تانن - اسانس - یک ماده رزینی - شیکورین و نیترات پتاسیم می باشد. مطبوخ کاسنی محلل بلغم معده و رافع صفرای زیادی بوده برای کبد و طحان و کلیه مفید است. از کاسنی داروی مسکن جهت سل ریوی درست مینمایند.

مصریان قدیم از ریشه آن غذاهای خوشمزه تهیه میکردند و رومیان قدیم نیز ریشه اش را میخوردند و فرانسویها جهت خنثی کردن اثرات تحریک آور قهوه میل مینمودند. درصد گرم کاسنی مواد زیر وجود دارد: مواد ازته 20 گرم - چربی 4/0 گرم

گلوسیدی 5 گرم - سلولز-فسفر- کلسیم- آهن - پتاس-و ویتامینهای C و B و کاروتن به مقدار کافی دمکرده 25 گرم برگ کاسنی در یک لیتر آب برای انسداد مجاری طحان و کیسه صفرا و دردهای کبد و معده و یرقان و استسقاء و سنگ مثانه و کیسه صفرا سودمند است و به جای 25 گرم اگر 15 گرم انتخاب گردد مسکن خوبی است ریشه کاسنی خاصیت برگش را دارد و در شهریور از زمین بیرونن آورده خشک مینمایند و دارای مقداری اینولین میباشد و جوشانده 30-20 گرم در لیتر ریشه اش برای تبهای متناوب و درد کبد مصرف میشود و در بیماریهای جلدی بسیار سودمند میباشد. دادن سه قاشق قهوه خوری از شربت کاسنی صبح ناشتا به کودکان تقویت کننده خوبی است و برای تهیه آن نیم کیلو شیره صاف شده ریشه کاسنی را با نیم کیلو شکر روی آتش ملایمی میجوشانند. دمکرده ریشه کاسنی بوداده به مقدار 50 گرم در لیتر یک فنجان صبح ناشتا و یک فنجان قبل ازخواب شب ترشحات کیسه صفرارازیاد و جهت کبدهای تنبل نیکوست. جوشانده کاسنی 2 کیلو در ده لیتر آب را در هلند به گاوانی که وضع حمل دارند میدهند تا آسان زایمان کنند. کاسین در خونریزیهای رحمی مصرف دارد. خمیری که از ریشه های بوداده کاسنی تهیه میشود ظرفهای برنزی راخوب تمیز میکند(لئونس کارلیه).

کاسنی از رازی

کاسنی (هندبا) این سبزی نیز برای کسانیکه مزاجشان گرم و جگرشان سوزان است نافع میباشد اما خاصیت خنک کردن و رفع عطش آن بهاندازهکاهو نیست برای معالجه سده جگر مفیداست چه آنرا میژشاید ودردهای کبدی را چه حارباشد و چه بارد برطرف میسازد برای کسانیکه سرفه میکنند سازگار نیست با مزاجهای سردهم سازش ندارد. سبزیهائیکه به مزاج بارد اشخاص بسازند بسیار کم است زیرا بیشتر سبزیها تبرید میکنند و تولید نفخ مینمایند چنانچه کسانی که مزاجشان سر د است بخواهند سبزیجات بخورند و به خوردن آن هم ادامه دهند باید خود را ملزم بدانند که از داروهای مقوی معده و ترکیباتی که به اصطلاح باد شکن هستند و بادها رااز بدن بیرون میریزند صرف کنند کاسنیهائیکه در باغ و بوستان بکارند و به موقع آب کافی به آنهابرسانند رطوبت و نفخ آنها زیادتر است ولی نوع بیابانی و آنها که به علت کمی آب بوته هایشان لاغرو کوچک است نفخشان کمت رو تندی و لطافتشان بیشتر است کاسنی برای معده سازگار است و چون با سرکه خورده شود بعد از فصد و حجامت بسیار سودمند و سده های کبد را باز میکند و مجاری کلیه را پاک و تمیز میسازد.

طرحشقوق (کاسنی بیابانی) این سبزی از کاسنی قویتر است.

کاسنی در کتابی قدیمی

هندبا به فارسی کاسنی گویند و آن بستانی است و بری می باشد و بستانی آن دو قسم است یک یرا برگ بزرگ و دراز و باخشونت و مایل به تلخی و گلش کبود و بزرگ و دراز و آن را هندبای شامی نامند و تبرید و ترطیب آن زیده از قسم صغیر آن است و برگ آن کوچک است و گلش کبود و ریزه و تلخی آن غالب و آن را هنرباءالبقل نامند هر دو قسم در اول سرد و تر و با اجزاء حاره لطیفه که از شستن رفع گردد و از جهت لطافت مفرط به حسیب اختلاف هوا و زمان و مکان تغییر طعم و رنگ و طبع آن میشود و آن مفتح سدد و مقوی جگرو مسکن حرارت خون و تشنگی و صفرا و التهاب معده و موافق جگر حار و بارد و رافع سده آن و منقی مجاری بول و گرده و آب برگ آن با آب رازیانه بهترن ادویه یریقان سددی است و چون آب آن را بجوشانند و کف گرفته با سکنجبین بنوشند جهت تبهای کهنه و تقویت معده و رفع تعفن رطوبات و با گلقند جهت تب ربع نافع و چون با قدری رازیانه کشوث بجوشانند تفتیح و اسهال آن زیاد میشود و طلای آب آن جهت اورام حاره و درد چشم و با سرب سائیده و روغن گلسرخ جهت سرطان متقرح بیعیدل و غرغره آن با خیار چنبر جهت ابتداء ورم حلق و خناق و ضماد کوبیده برگ آن جهت رمدحار مجرب خصوصا با روغن بنفشه و آرد جو و با سرکه جهت مفاصل و نقرس حار و اورام حاره بی عدیل و قدر شربت از آب آن تا نیم رطل است و مضر صاحب سرفه و مصلحش شکراست و تخم کاسنی در دوم خشک و مایل به حرارت و با اجزای بارده و

جهت تبهای صفراوی و سدد و یرقان و خفقان و صداع و امراض جگر و با مطبوخ صندل و رازیانه جهت رفع سموم و ضعف گرده و سپرزو قطع نفث الدم و تتحریک استها مؤثر و به غیر از ترطیب در سایر افعال نایب مناب برگ کاسنی و قدر شربتش از دو درهم تا پنج درهم و آن مغث و کریه الطعم و مصلحش سکنجبین و ادویه خوشبوی موافق آن و بیخ کاسنی در اول گرم و خشک و به غایت مفتح و ملطف اخلاط و منقی مجاری غذاو مدربول و جخت تبهای مرکبه و مزمنه و تصفیه خون و رفع ورم احشاء و درد مفاصل و استسقاء و نفخ و تحلیل مواد نافع و قدر شربت از سائیده آن از یک درهم تا چهار درهم و در مطبوخ از پنج درهم تا پانزده درهم و عرق کاسنی نسبت به آب بسیار ضعیفتر است.

کاسنی در اخبار

یقین است آنچه را ماهم اکنون میتوانیم بدانیم سابق نمیتوانستند و بعدها بیشتر میدانند و بهتر ین شاهد ما اینجاست که گاهی مواجه با نوعی خوراکی میشویم مثلاً سیر که در کتابها از خواص آن بسیار گفته شده و مطالب زیادی مربوط به سیر در دسترس است و حال آنکه در اخبار ملاحظه فرمودید چندان توجهی به آن نشده یا اگر شده دست روزگار ای بین برده و بر عکس درباره کاسنی است که ناوانستیم آنچنان مطالبی را پیدا کنیم که بر اخبار مربوط به کاسنی عرضه شود و آنراتوجیه علمی روز نماید و بر عکس سیر که مطلب بسیار و اخبارش کم بود کاسنی مطلب روزش کم و اخبارش بسیار و جالب بوده و جالبتر آنکه در اخبار جنبه معنوی و

روحانی به کاسنی متوجه است و درچند خبر آنرا مربوط به بهشت دانسته اند:حضرت علی آنرا خارج شده از بهشت دانسته (علیکم بالهندبا اخرج من الجنه) حضرت باقر گیاه روئیدنی بر در بهشت محسوب فرموده (الهندبا شجره علی باب الجنه) نبی گرامی نظرکردن به آن را گویا مشاهده اهتزاز و حرکتش در بهشت ملاحظه میفرمودند(... کانی انظر الی الهندبا تهتز فی الجنه) و حضرت صادق که بر هر برگی از برگهای کاسنی قطره ای از آب بهشت میلغزد (الهندبا یقطر علیه قطرات من الجنه و هو یزید فی الولد) مشابه آن است چند خبر دیگر که همه انتساب کاسنی را به بهشت تأیید میکنیم و هیچ نمیتوانیم گفت جز اینکه:چون سبزیجات و میوه های بهشتی خاصیت خلد آفرینی داشته و برای همیشه در برابر انسانهای همیشه جاوید قرار میگیرند امکان اینکه کاسنی در دراز کردن عمر اثری داشته باشد هست یا اینکه چون در بهشت رنج و المی نیست و کاسنی هم بنابر آنچه حضرت رضا فرموده هزاربیماری را از بین میبرد از این جهت مشابه گیاهان بهشتی میباشد و امکان دیگر اینکه چون خاصیت بدست آوردن مال فراوانتر و اولاد بیشتر به انسان داده الدنیا مزرعه الاخره را آباد میسازد تعلق خاصیتش تا به بهشت هم کشانده میشود. و آنچه واقعیت دارد اینکه نباید جز این انتظار داشت که آیندگان بیایند و اینگونه مطالب را روشن سازند.

در اخبار میخوانیم که بهشت زیر قرم مادران است یا بهشت زیر سایه شمشرهاست یابهشت ... و مقصود همه این است که فعالیتهای

خداپسندانه و آنچه سبب برقراری عدالت های اجتماعی، فردی اعتقادی میشود حاصلی از بهشت است و حتی ممکن است یکی در مجالست با دیگری بهشتش باشد و با دیگری چون دوزخ و کاسنی گیاه بهشتی است به همین جهت که مال و اولاد را میتوان به حسن و نیکوئی زیاد کرد مشابه آنکه بهشت تحت سایه سیوف و شمشیرهاست.

از جمله خواص کاسنی اثرات گونگونش بر دستگاه گوارش بود (مقوی معده، ملین، زیادکننده ترشح آن و ...) و لذا کمتر اتفاق میافتد چنین خوراکی در امعاء قرار گیرد و آدمی به قولنج مبتلا شود حتی خاصیت سودمندش را بر اعضاء وابسته به صفراء نیز ملاحظه فرمودید تا آنجا که میتوان گفت کاسنی در شکم باشد، نه قولنج روده ای نه صفراوی پیش نخواهد آمد و حضرت صادق تقریبا همین مطلب رابیان فرمود که :هر که شب را بخوابد و در شکمش هفت برگ کاسنی باشد در آن شب از مرض قولنج در امان است (من بات و فی جوفه سبع و رقات من الهندبا امن من القولنج لیلته تلک انشاءالله) و حضرت رضا فرمود کاسنی شفای هزار بیماری است و هیچ دردی در شکم انسان نیست مگر اینکه کاسنی آن را ریشه کن میکند. بعضی دوستان حضرت مبتلا به تب و دردسر میشدند و حضرت کاسنی میطلبید و امر میفرمود که آنرابکوبند و روی کاغذ ضماد میکرد و روغن بنفشه روی آن میریخت و بر سر آن شخص میگذاشت و میفرمود که کاسن یسردرد را ریشه کن کرده از بین میبرد (الهندباشفاء من الف داء مامن داء فی جوق ابن آدم الاقمعه الهندباء قال و دعا به یوما لبعض الحشم و کان تأخذه الحمی و الصداع فامران یدق و صیره علی قرطاس وصب علیه دهن

البنفسج و وضعه علی جبینه). موضوع جالب مربوط به کاسنی همانطور که گفته شد در اخبار به چند عدد میرسد و یکی از آنهاست که حضرت صادق و حضرت رضا میفرمایند خوردنش باعث زیادی هم مال میشود و هم اولاد (الهندبا یقطر من الجنه و هو یزید فی الولد - علیکم با کل بقله الهندبا فانها تزید فی المال والولد- من احب ان یکثر ماله و ولده فلیدمن اکل الهندبا من ادام اکل الهندبا باکثر ماله و ولده) که درخبر اول و آخر که مربوط به حضرت صادق است اولی زیادتی در اولاد ودیگری زیاد شدن مال و اولاد را به شرط ادامه در خوردن کاسنی دانسته اند و حضرت رضا نیز در اول به خوردنش برای زید شدن مال و اولاد دستور میفرماید و در دومی به ادامه در خوردن امر میفرماید و به نظر میرسد خوردن کاسنی با شستشوئی که ازمعده میکند نگذارد سموم تدریجی از معده و روده وارد شده آدمی را مسموم و آن هم به طور ازمان زهرآگین سازد و از طرفی روی هوش و فراست هم مؤثر باشد و چنین آدمی توانائی در فراهم آوردن و ضع اقتصادی شایسته و جمع مال حلال و به تناسب مال داشتن به خوب تربیت کردن فرزندانی چند نیز بپردازد و البته کسیکه به مسمومیت مزمن مبتلا نبوده و با نشاط باشد صورتش نیکو و آمیزشش برقراراست و حضرت صادق در این بار0 فرموده است علیک بالهندبا فانه یزید لی الماء ویحسن الوجه (که خوردن هندبا یعنی کاسنی آب مخصوص رازیاد و چهره را نیکو میسازد) مردی خدمت حضرت صادق از هیجان سر ودندان و ضربان در چشمش که حتی منجر به التهاب و ورم صورتش شده بود شکایت کرد حضرت فرمود کاسنی را بگیرد وبفشارد و

به آبش از شکر طبرزد مساوی یا بیشتر بیفزاید و بخورد چنین کرد و عافیت یافت (قال شکوت الیه هیجانا فی رأسی و اضراسی و ضربانا فی عینی حتی تورم وجهی منه فقال علیک بهذا الهندبا فاعصره و خذماءه و صب علیه من هذا السکر الطبرزد و اکثر منه فانه یسکنه و یدفع ضرره قال فانصرفت الی منزلی فعالجته من لیلتی قبل ان انام و شربته و نمت علیه فاصبحت و قد عوفیت بحمدالله) بیماران را که میبینم با کمک پاراکلنیک، آیا چند درصدش را تشخیص میدهیم که میخواهم هم اکنون با نداشتن شرح حال بیمار و گذشت قرون و اعصار بگویم به نظر اینجانب ممکن است بیمار به هیپرتیروئیدی دچار بوده مخصوصا که هیجان و علائم چشمی هم داشته واین امکان هم هسات که چون نتیجه خیلی سریع و خوب بوده به عدم تعادل اعصاب نباتی (نور و وژ تاتیف) دچاربوده که منتظر دقت اساتید و نظریه های صائب آنانم.

معجزه ای از اخبار

چهارده قرن پیش درنظر آورید زمانی که در پیدایش فرزند آنچه مطرح نبود اینکه:

پدر در پیدایش فرزند سهمی از ماء الحیات داشته باشد و حتی تا این اواخر پسر یا دختر شدن را به زنان نسبت می دادند و هنوز هم درنقاط تاریک و دورافتاده این نسبت داده می شود چه رسد به این که در چهارده قرن قبل کسی جرئت کند بگوید فرزند در شکم مادر را پدر می تواند تغییر جنس داده پسر یا دخترش کند ولی توجه فرمائید که نبی گرامی یاا مام علیه السلام چه می فرماید: علمی است بسیار

جدید و مورد بررسی و پژوهش و تاکنون نتایج زیر را بدست آورده اند از آنجا که کروموزمهای زن ××است و از مرد Y× و شرح مبسوطش در جلد اول (جنین شناسی و اسلام) داده شد که اگر × مرد با × زن جمع شد موجود ××و زن است و در غیر این صورت جنین مرد خواهد بود و Y× امروز پس از بررسیهای به مطالب زیر دسترسی یافتند: با نیروی الکتریسته میتوان اسپرمهای محتوی × را در یک قط و آنچه Y دارد در قطب دیگر جمع آوری کرد و با تلقیح آنها که Y دارند پسر به وجود آورد و نیز پیدا کرده اند عناصری را که رسوب دهنده اسپرمهای × دار و در نتیجه زیاد شدن Y داران می باشد و فرزن در نتیجه پسر خواهد بود (یا برعکس) و نیز به اینجا رسیده اند که بعضی عناصر حرکت اسپرمهای دارنده Yرا زیاد می کدن (یا × را) و چون حرکت یکی شدید و سریعتر گردید زودتر به وصال و به تخمک رسیده فرزند را پسر یا دختر خواهد ساخت و چه شگفت انگیز است که امروز به اثر قطعی موارد غذائی بر پسر یا دختر شدن ایمان کامل دارند در صورتی که چهارده قرن قبل حضرت صادق فرمود آنان که از کاسنی استفاده می کنند فرزندانشان بیشتر پسر خواهند بود و مال و اولادشان نیز با زیاد خوردن کاسنی زیاد خواهد بود (من سر أن یکثر ماله و ولدله الذکور فلیکثر من الهندبا) آیا متوجه کلمه کسی که (من) شدید در صورتی که اغلب موارد برای خوردنها یا دستور بخورید بود یابطریقی که ضمیر مذکر آورده می شد و دلیل بر غایب بودن و شامل زن شدن، در صورتی که اینجا کلمه من آورده شده و خود میرساندکه در روزگار آینده نه تنها با دخالت در کروموزمهای اسپرماتوزئید

می توان جنسیت را به طرفی دلخواه متمایل ساخت بلکه به وسیله ای که به طور قطع یکی از آنها اثر غذایی و شیمیائی است می توان بر تخمک ها نیز عملی انجام داد و جنس مورد پسند را تعیین کرد زیرا من در مواردیآورده میشود که هر نوعی از آدمی را از زن و مرد - سفید و سیاه - و ... وحتی احتمالا عقیم و عاقر را نیز شامل می گردد تا بعد علم چه کند! (در جلد بهداشت نسل در این باره صحبت خواهم کرد ولی اشاره نمایم: با کمک الکترفورز توانسته اند اسپرماتوزئیدهای نرو ماده را جدا کرده برای تلقیح مصنوعی به کار برند با استفاده از مبانی انتخاب آنتی ژنیک نوعی از اسپرماتوزئیدها را روسب میدهند و نوع دلخواه را انتخاب می نمایند - هر چه تلقیحیا آمیزش به زمان تخمک گذاری نزدیکتر باشد امکان پسر شدن بیشتر ب وده و کسانی که PH خونشان پائین است بیشتر از دختر بهره دارند (1) و چه بسارند حتی فاضهائی که دخالت در امر مذکور دارند یا غذاهائی که خورده میشود و حتی کسب های در محیط مخصوص چنانچه طبق بررسی به عمل آمده حتی یک پسر در ازدواج کلیه مردان قورباغه ای کشورهای دیده نشده و همه صاحب دختر یا دخترانی هستند).

1- صفحه 8 کتاب رفتار جنسی تألیف آقای حسن حضوری.

سید سبزیها

مردم منتظرند در ردیف پدرجدشان تا حضرت آدم نابغه ای و حتی معنوی را پیدا کنند و خود را به او منتسب سازند . محمد بن عبداللّه و دختر والاگهرشان صدیقه کبری نزد مسلمین مقام والائی داشته و دارند و آنچه در اینجا گفتنی است این که ندیدم کسی از غیر مسلمین که شرح حال و کار نبی گرامی را خوانده باشدو آن بزرگوار را به شرافت و کمال و فضیلت یاد نکند و با این حال هم اکنون بسارند کسانی که از اولاد زهرایند و دوست ندارند که به آنان گفته شود در ردیف خاندانی و فامیلی تا حضرت آدم جائی و افتخاری هم به نام محمد بن عبدللّه هست و به عناوین مختلف از این فضیلت فرار میکنند یا کلمه سید را از جلو نامشان حذف میکنند یا نام فرزندانشان را به نامهای سید اردشیر و سید بابک سید لوئی سیدژرژ می گذارند و گرچه باید عمل اشخاص را منظور داشت نه نامشان را ولی در بهداشت نسل به اثر و اهمیت نامگذاری اشخاص و فرزندان اشاره ای خواهم کرد به هر صورت این بود مختصری از سید آدمیان که در جلد هشتم گفتم: سیدکسی است که خویش بهتر ازدیگران است و اگر رو به فساد رود چون روها متوجه اوست مفسدترین خواهد شد و این مثل را برای این آوردم که نبی گرامی گوشت را سید طعامها در دنیا و آخرت معرفی فرموده بودند و گوشت هم همینطور است وقتی تازه و خوب باشد بهترین هضم و جذبها را داشته به کسی آزاری نمی رساند و چون رو به فساد گذاشت مفسدترین طعامها خواهد بود و کاسنی را باز نبی گرامی سید سبزیجات معرفی فرمودند و اگر

خواستید علتش را بدانید به جلد قبل که اما انار را سید میوه های رنگین معرفی فرموده بود مراجعه فرمائید وعیجب اینجاست که نبی گرامی فضل کاسنی را در برابر سبزیجات چون فضیلت خودشان بر سایر مردم معرفی فرمودند (انما هی معتدله و فضلها علی البقول کفضلنا علی الناس) (الهند با سید البقول - کاسنی سید سبزیهاست).

کرفس

دم برگهای آن مصرف غذاییدارد و در کرفس قمری از ریشه ضخیمش که روی زمین قرار گرفته استفاده میشود.

از خانواده چتریان با برگهای نسبتا بزرگ 25-50 سانتی دارای تضاریس زیاد و دمبرگهای کلفت و گلهای کوچک سفید رنگ به شکل چتر می باشد . تکثیرش با بذر است که کوچک و سه گوش و سبک و خاکستری بوده تا هفت سال قدرت رویش خود را حفظ می کند.

در نواحی معتدل و سرد و مخوصا نقاط کوهستانی کشت می شود.

دارای 6 درصد مواد قندی نشاسته ای 1-6/1 گرم سفید زیادی کلسیم (78/0 گرم در کیلو) و پتاسیم (16/3 گرم در کیلو) و آهن - سدیم - منیزیم به صورت فسفاتها - کلرورها - یدور می باشد منگانز و سلولز نیز دارد.

کرفس در بدن ایجاد اسید اکزالیک می کند و هر صد گرمش 31 کالری حرارت می دهد.

ویتامین ث و آ در کرفس زیاد بوده ناچیزی ویتامین پ دارد

کرفس مدر بوده برای ضعف عمومی وعوارض ناشی از مالاریا مصرف می شود.

دارای اسانس به نام آپیولین میباشد.

کرفس نزد یونانیان قدیم به سبزی ماه معروف وآن را آرامبخش اعصاب و درمان درد دندان دانسته برگ خشک آن را روی محل درد میگذاشتند.

کرفس خام و پیاز و اب لیمو در زکام مؤثر است مخصوصا اگر چند روز سالاد کرفس خورده و از نشاسته پرهیز شود. آب کرفهس هم در رفع گرفتگی صدا به شرط آن که مواد نشاسته ای با آن خورده نشود و در عوض با آب کرفس پیاز میل شود مؤثر می باشد و اگر بهجای پیاز آب لیمو اضافه شود و غرغره نمایند در گلو درد و ورملوزها اثر می نماید.

خوردن آب کرفس با کمی آب لیمو سه تا چهار بار در روز در آستم به شرط تنفس و تهویه خوب مؤثر می باشد.

خوردن کرفس و ضماد کرفس رنگ های پریده را اصلاح می کند.

مخلوط آب کرفس و پیاز و سیر و آب لیمو ترش و روغن زیتون برای قولنج های کلیوی موثر بوده و مدر است.

دردهائی که به علت زیاد شدن اسید اوریک درنقاط بدن به وجود می آید با ضماد (مخلوط کرفس و آرد برنج) تسکین می یابد و خوردن مخلوط باید که در قولنج مؤثر است در دردهای رماتیسمی اثر می کند و برای نقرسی ها نافع است.

برگ کرفس و ساقه متورم کرفس پخته مصرف میشود و خام آن هضمش بسیار سخت و پخته اش سهل می باشد به اشخاص در

حال نقاهت وارتر تیک ها که اداراشان کم شده و سنگ کلیه ایها و تورم کلیه داده می شود و اگر با بقولات پخته شود مدر خوبی است.

ترکیبات برگ کرفس درصد: آب 3/93 پروتئین 1/1 چربی 2/0 قندی نشاسته ای 3/4 - اسید مالیک 170 میلی گرم - اسید سیتریک 10 میلی - اسید اکزالیک 50 - اسید اوریک 15 - پورین 5 - سدیم 96 - پتاسیم 291 - آهک 50 مانیزیوم 27 - آهن 5/0 - فسفر 40 - گوگرد 22 کلر 137 - ویتامین B103/0 ویتامین 2B 03/0 نیکوتیل آمید 3/0 ویتامین C 7 و ویتامین E 46/0 میلی گرم.

هر صد گرم برگ کرفس 20 کالری ایجاد مینماید.

ترکیبات ساقه کرفس در بررسی دیگر درصد: آب 88 پروتئین 7/1- چربی 3/0 - قندی نشاسته ای 9 گرم اسیر اکسالیک 620 -سدیم 110 - پتاسیم 300 - کلسیم 50 - آهن 8/0 - فسفر 70 میلی گرم و هر صد گرم 46 کالری ایجاد مینماید (ترکیبات گیاهان اغلب از کتاب راهنمای تغذیه قسمت اول نقل شد).

کرفس چون معطر است غذا را خوشمزه میکند خون را تصفیه مینماید و اشتهاء را تحرییک میکند مدر بوده برای سنگ مثانه و نقرسها مفید است .

کرفس ضد رماتیسم است و مثانه و کبد را شستشو میدهد برای تنگ نفس و زکام و کم شیری مفید است . آب کرفس عمل گوارس را تسریع و اشتهاء آور است.

کرفس مشهی زنان و مشتهی زنان و مردان . آب کرفس لاغر کننده

است و تا 10 ساعت در یخچال میتوان نگهداشت. کرفسی بکه ریشه آن مانند کلم قمری است برای بیماران کبد - کلیه- مثانه- امراض قلبی و بیماریها یعصبی و کسانیکه کار فکری دارند خوب است کرفس خام برای گوارشهخای ضعیف سخت است . رماتیسمیها باید 21 روز هر روز یک لیوان آب کرفس بخورند (کرفسی که در آب جوشانده اند) جوشانده سی گرم در لیتر برگ کرفس برای گرفتگی صدا و بیماریهای ریوی نافع است و چون مقوی و مدر میباشد در ضعف معده -نقرس- استسقاء -یرقان- درد مفاصل و بیماریها یخنازیری مؤثر است. جوشانده 250 گرم ساقه یا برگ یا پوست کرفس قمری در لیتر را که صاف و سرد کرده اند که چون عضو سرمازده را در آن بگذارند قابل تحمول باشد و بعد 10 دقیقه عضو سرمازده را در آن گذاشته ماساژ دهند و سپس بدون اینکه در برابر جریان هوای آزاد قرار گیرد 2-3 مرتبه در روز آنرا حمام دهند عارضه به کلی برطرف میشود.

شیره برگهای کرفس در تبهای متناوب مالاریائی - غرغره در دهان و حلق زخم شده و به صورت کمپرس در اولسرهای سرطانی و زخمهای شدید مورد استعمال دارد. دمکرده یک قاشق قهوه خوری تخم کرفس در یک فنجان آب جوش مقوی معده است. برگهای کرفس را له کرده با نمک و سرکه مخلوط نمایند جهت گال و جرب نیکوست.

کرفس از رازی

کرفس بسیار گرم است و دفع ادرار را زیاد میکند ترشح شیر را در مادران میافزاید و اگر مادر شیرده د رخوردن آن زیاده روی کند ممکن است مبتلا به صرع گردد، این سبزی هم سبب نعوظ و نیرومندی غریزه جنسی است، نوع کرفس باغی برای معده بسیار نافع و برای معالجه قی نیز مفید است. نفخ آن کم و زودگذر است کسانیکه مزاجشان سرد است آنرا به خوبی تحمل میکنند و نیاز ی به خوردن داروی ضد ندارند مگر آن که در خوردن آن از حد اعتدال خارج شوند در این صورت باید از داروهائی استعمال نمایند که نفخ را زایل میسازد. برای مزاجهای گرم کافیست اندکی آنرا با سرکه آلوده نمایند تا علاج نفخ شود.

کرفس در کتابی از قدیم

کرفس بر دو قسم است: فطراسالیون یونانی و به معنی کرفس کوهی است و آنرا کرفس صخری و کرفس ماقدونی نیز نامند و تخم آن شبیه بنانخواه و خوشبوتر از آن و تند است و بهترین اجزاء آن تخم آن و در سیم گرم و خشک و قاطع لزوجات و مدربول و به غایت در ادرار حیض قوی الاثر و مخرج جنین و محلل نفخ و مقاوم سموم بارده و مبهی و بغایت مفتح و جهت مغص و درد پهلو و در جمیع افعال قویتر از سایر اقسام کرفس است و بافعل تخم کرفس نبطی را به جا ی آن استعمال میکنند و آن مدرو مائل بدر ازی و بقدر فلفل و بپرون سیاه و اندرون سید و مایل به زردی و تند طعم و برگ

نبات آن عریض و با اندک حدت و چتر گل آن مثل چتر شبت و در تنکابن و اپلهیم نامند و این قسم را بعضی ضعیفتر از فطراسالیون دانسته اند و جمعی مثل آن میدانندو آن مدر عرق و رافع عرث النساء و تهییج و فرزچه آن مسقط جنین و در سایر افعال مثل سایر اقسام کرفس است.

کرفس غیر صخری تخمش شبیه به زیره است و بیخش باریکتر از بستانی و قسم نبطی را کرفس شبوی و مشرقی و کرفس عظیم نامند ساقش مجوف و دراز و مایل به سرخی و برگش عریض و چتر آن مثل شبت و تخمش قریب به شکل قرطم که تخم کافشه باشد و سیاه و مصمت و با عطر به فطراسالیون شبیه تر از سایراقسام و تند و بیخش سفید و بزرگ و خوش طعم و در خواص ضعیفتر از بستانی است و کرفس بری را برگ عریض میباشد و هر جه قریب به زمین است منحنی به طرف بیرون و با اندک رطوبت جسبیده و تندی اندک و خوشبو و مایل به زردی و ساقش با صلایه و تخمش متریر و شبیه به تخم کلمی و مسایه و اتند و چتر آن مانند چتر نبطی و در سنگلاخها نو تپه ها میروید و در افعال قریب به فطراسالیون است و مدر عرق و جهت عرق النساء و تهییج نافع و حمول آن در اسقاط جنین مؤثر است و کرفس اجامی و کرفس مائی و نهری در میان آب و در کنار آن میروید و در قوت ضعیفتر از سایر اقسام است و کرفس بستانی برگش مائل به تدویر و شبیه به برگ گشنیز و از مطلق کرفس مراد آن است و تخمش ریزه تر از سایر اقسام است و تیره رنگ و اند و با عطریه و در مقدار قریب بانیسون است و بیخش بزرگ و سیاه و قویترین اجزای آن است و بعد از آن تخم آن در اول دوم گرم و خشک و بغایت

مفتح سده جگر و سپرزه و مدربول و حیض و منقی کرده و مثانه و از قوه ادرار مخرج جنین و محلل ریاح و نفخ و مبهی و محرک باه و اشتهاء وقی و رافع حرت ادویه و معاون عمل ادویه مسهله و رافع سجع و جهت ربو و ضیق النفس و فواق و برودت احشاء و در د پهلو و رکین و خصیه و لرز بلغمی و عرق النساء و تشکنگی بلغمی و مغص و گداختن سنگ مثانه مفید و آب آن را با آب انار و شکر بجوشانند جهت سموم مشروبه نافع و خوردن کرفس قبل از گزیدن عقرب و هوام و به دستور بعد از آن سبب سرعت تأثیر سمیه آن میگردد و رافع ضرر خوردن مردار سنگ و امثال آن است و ضماد آن محلل اورام و با آرد جو جهت ورم چشم و طلای عصاره آن را تا یک هفته با روغن گلسرخ و سرکه جهت جرب مجرب دانسته اند و به دستور با گوگرد و بوره سرخ بغایت نافع است و با نوشادر و عسل جهت ثالیل و رفع آثار نافع و بیخ و برگ آن که با عسل پرورده باشند مقوی معده و مسکن غثیان است و پرورده آن به سرکه موافق محرورین و مقوی معده و احشاء و مفتح سدد و محرک صرع مصروعین و مفسد شیر و باعث صرع مولود و خفت عقل آن و تازه آن نفاخ و مصلحش انیسون و قدر شربت از بیخش در مطبوخات پنج درهم و از عصاره آن تا پانزده درهم و از جرم آن تا سه درهم است و تخم کرفس بستانی در تفتیح قوی تر از سایر اجزا و جاذب فضول به معده و رحم و هاضم غذا و در سایر منافع مانند بیخ آن و مضرریه مصلحش جاماما و گویند تخم کاسنی است و مورث سجج و مصلح آن کتیرا و قدر شربتش یک درهم و بدلش نانخواه و زیره است و چون در هر رطلی از آب انگور یک مثقال

تخم کرفس تابستانی یا فطراسایون کوبیده اضافه کنند و به دستور در هر رطلی از شراب نیم مثقال مخلوط کرده بعد از سه ماه استعمال نمایند جهت تقویت معده وتحریک اشتهاء و عسر بول نافع است و چون نیم مثقال آن را با نیم مثقال نانخواه و یک مثقال شکر تناول نمایند جهت تقویت معده و رفع ریاح محرب است.

کرفس در اخبار

از نبی گرامی است علیکم بالکرفس فانه لو کان شی ء یزید فی العقل فهوهو (از کرفس بخورید زیرا اگر غذائی در تقویت عقل مؤثر باشد کرفس است) با توجه به اینکه کرفس دفع سمومی چند مینماید و با مدر بودنش زیادتیها را خارج میسازد و در نتیجه خونی معتدل به مراکز عالیه عصبی میرسد خونی سرشار از عناصر مفید برای تغذیه به ویژه کلسیم فراوانی که در کرفس است 78/0 گرم در کیلو) و قبلاً اثر کلسیم و فسفر و ... را د رتغذیه اعصاب گفتم و درگر جای شبهه ای نیست که با رسیدن خون تصفیه شده به وسیله کرفس به مغز و خونی که پر از عناصر مفید تغذیه ای اعصاب به وسیله کرفس گردیده مغز بهتر میتواند فکر کند و رو به کمال و در حقیقت عقلش زیاد شود و در روایتی است که کرفس قوه حافظه را سرشارو قلب را تیز و باخرد و دیوانگی و جنون و پیسی را برطرف میسازد (انه الکرفس یورث الحفظ و یذکی القلب و ینفی الجنون و الجذام و البرس) که دخالت کرفس در حافظه و هوشیاری قلبو با داشتن عناصری که ذکر شد بویژه کلسیم و ... و با توجه به تصفیه ای که انجام میدهد و با پیوستگی بین جنون و اعصاب و اثر

کرفس بر اعصاب و ارتباط عناصر منیزیوم و گوگرد و کلسیم کرفس بر پوست شاید بتوان آنرا پاک کننده برص دانست وبه هرصورت باید منتظر تحقیقات بهتر و بیشتری بود.

باز از کرفس

مجبور نیستم همه اخبار را بیاورم و شرح بدهم و با اصطلاح سفره نچیده بهتر از سفره ای اسا که بد چیده شود و در هر مورد این مطلب وارد است که میبایستی یک هیئتی باشند از دانشمندان گیاه شناس - حیوان شناس- پزشک- داروساز و ... و بنشینند و از اخبار و احادیث بحث کنند مخصوصاوجود کسانیکه سنجش اخبار را بررسی مینمایند و در عل الرجال واردند و مفسرین در این هیئت بسیار ارزشمند است است و اگر چنین هیئتی تشکیل و آیات و اخبار را مورد بررسی و مداقه قرار میدادند کتاب بسیار خوبی تهیه میشد نه اینکه کتاب را بنده بنویسم که حسن ظنی حتی درباره پزشکی خود هم ندارم چه رسد به بررسی معارف اسلامی و ... به هر صورت هم اکنون به بحث مختصری از یک خبر از امام مدفون در ایران حضرت رضا میپردازم با توجه به اینکه در هر مطلب کلمه احتمال و شاید باید آورده شود! حضرت فرمود (لیس من دابه الا وهی تحبک به) و سخن از کرفس است و اینکه هیچ جنبنده ای نیست مگر آنکه کرفس را دوست دارد. البته با توجه به کلمه حب میتوان گفت بعضی دوست میدارند آنرا بخورند وبرخی آنرا به خود بمالند و عده ای که زیر سایه اش بخوابند و گروهی ... و به هر صورت این سخن مرا همیشه به یاد داشته باشید که به اندازه خودم از اسبام میگویم نه به اندازه اسلام!

کلم

از خانواده کروسیفرهاست. نسبت به سرما مقاومت زیادی دارند. اغلب دو ساله اند ولی در باغ یکساله کشت میشوند مگر اینکه بخواهند از آنها بذر بگیرند.

کلمها را از حیث قسمتی که بخواهند به مصرف تغذیه برسانند به چند دسته تقسیم مینمایند: کلم پیچ - کلم گل معمولی - کلم گغ پروکولی- کلم بروکسل یا تکمه ای - کلم سبز- کلم قمری- کلم چینی- کلم چینی نوع خاص.

برگ انواع کلم بزرگ و سبز و در نوع پیچ که آفتاب به آنها نمیرسد سفید رنگ است. گلهای آنها کوچک و گلبرگها به شکل صلیب و در همه برگ و رد کلم قمری از ساقه قطورش به عنوان تغذیه استفاده میشود.

زمین کلم باید اسید باشد (PH = 5/6).

کلم برگ دو نوع است کلم با برگ صاف- کلم با برگ برجستگیهادار.

کلم گل معمولی نیز دو قسم است: گل معمولی - کل. بر و کولی که در نوع اخیر غنچه گلهیات کلم نیز به مصرف تغذیه میرسد.

کلم قمری هر جه جوانتر باشد خوشمزه تر است.

کلم سبز و کلم چینی مصرف تغذیه ای ندارند وب رای زینت یا دادن به گاو و خرگوش زراعت میشود.

تکثیر کلم با بذر است که گرد و قهوه ای است و 5-6 سال

قدرت کشت خود را حفظ مینمایند.

گل کلم دارای 3/4 - 6/5 درصد مواد قندی نشاسته ای 2-5/2 سفیده ای - کلسیم فراوان - منیزیوم-پتاسیم- سدیم و آهن و ارسینیک و ویتامینهای آو ب و ث و ب 6 و ب 2 است.

کلم معمولی وسایر کلمها مقدارزیادی مواد قندی نشاسته ای (تقریبا 7 درصد) سفیده ای - ناچیزی چربی و املاح کلسیم- منیزیوم- پتاسیم- سدیم- روی- فسفر -ید- منگنز (76/0 میلی در کیلو) بوده و هر صد گرمش 48 کالری حرارت ایجاد مینماید.

کلم در بدن انسان ایجاد اسیداکزالیک مینماید و لذا کسانی که سوخت و ساز بدنشان خوب نیست نبایدبخورند.

کلم بعداز جعفری بیش از سبزیجات دیگر مواد معدنی و ویتامین دارد و ارزش بیشتر آن در برگهای سبزش میباشد مثلاً برگهای سبزش دو برابر برگهای مرکزی آن فسفر و منیزیوم دارد و برای مقایسه صد گرم مغز تازه کلم فقط 50 میلی گرم ویتامین ث و 46 میلی گرم کلسیم دارد در حالیکه برگهای سبز اعداد 200 و 429 میلی گرم را نشان میدهد و در این صورت کلم بازشده ارزشش بیشتر از کلم غنچه است.

کلم به اندازه کافی محتوی ویتامین ث میباشد. به اندازه دو برابر لیمو ترش و سه برابر پرتقال، برگهای کلم را خوب شستشو داده روی زخمهای واریس و دملها بگذارید مفید است.

کلم در قدیم احترام خاصی داشته و آنرا دشمن شراب میدانسته اند. لانسین (232-147 ق م) به مشروبخواران

توصیه میکرد قبل و بعد از شراب کلم بخورند تا مست نشوند.

کلم بی خوابی را درمان میکند رشد بچه ها را سریع و سردرد راتسکنی و زخمهای بواسیر را التیام و پولیپ را برطرف و سنگینی گوش را نافع و برای سرفه و گرفتگی صدا و رفع نقرس و برنشیت و ورم و چرکب کلیه سودمند و پخته اش مسهل و دافع قولنج میباشد.

برگ کلم چون مقدار زیادی کلسیم و گوگرد دارد در کم خون مؤثر میباشد و سالاد آن در تشمع کبدی نیکوست و اگر آن را داغ کرده بر محل درد سیاتیک یا رماتیسم گذارند تسکین دهنده است.

هم وزن آب کلم قرمز عسل افزوده جوشانده کف آن ار بگیرند و روزی 3 قاشق قهوه خوری از آن شربت بخورند دافع هر کرمی است.

در هر صد گرم کلم سبز دریک بررسی 5/7 مواد قندی 70/0 چربی 70/0 مواد ازته 1/87 آب 70/1 و املاح معدنی داشته وارقام مذکور در کلم سرگرد 6/6 -20/0- 90/1 - 90 - 20/1 و کلم میلان 2/7 - 70/0 - 3/3 - 1 - 87 - 60/1 و کلم بروکسل 8/7 - 50/0 - 80/4- 6/85 - 30/1 میباشد.

کلم دارای کلسیم - آهن - گوگرد- مس- منگنز- و به مقدار کافی روی میباشدو دارنده ویتامینهای ب1 - ب2 - پ پ - ب6- ث - او. که ویتامین او نقش محافظی در دستگاه گوارش دارد و حتی بنابر عقایدی برای جلوگیری زخم اثنی عشر مفید است.

کلم سموم بدن را دفع نموده لذا برای رماتیسمیها و دردهای مفاصل مفید است و تنها باید کسانیکه ناراحتی غده تیروئید

دارند از خوردنش بپرهیزند.

کلمی که کاملاً باز شده ارزش بیشتری از یک کلم پیچیده و غنچه وار دارد.

در این رژیمهای نباتی که فقر لیزین هویداست وجود 7 درصد لیزین به صورت پروتئین خام در کلم ارزش آنرا در این باره با تخم مرغ برابر میسازد.

کسانیکه ضعف کبدی صفراوی گوارشی دارند سلولز کلم پخته را که جذب نیمکنند تخمیر شده در برابر گوگرد و گلوکز یدهای آن مواد گازی گوگرد متعفنی شبیه بوی تخم مرغ گندیده ایجاد کرده و چه بسا موجب نفخ شکم و ترش کردن شود و لذا بهتر است گل کلم را به صورت خام میل نمایند به علاوه ویتامین ث کلم با پخته شدن تجزیه و املاح آن (کلسیم- فسفر- ...) به مقدار زیاد ته نشین میگردد.

لیزین کلم که به آن اشاره شد در اثر سم پاشی به وسیله (پاراسیون) کم میشود.

قبل از غذا کم خورده شود اشتهاء باز میشود- جزئی املاح ارسنیکی کلم سبب تحریک غدد بزاقی معدی میشود. برگ کلم را باید خوب جوید تا شیره کلم به خارج تراوش و در دسترس قوای جاذبه بدن قرار گیرد. کلم بثورات جلدی را برطرف و پوست را خوشرنگ میسازد و به علت داشتن ویتامین ث برای خستگیها و عفونتهائی از نوع گریپ مفید میباشد. کلم به واسطه داشتن املاح آهکی و معدنی از قبیل کلسیم - منیزیوم - پتاسیم و فسفر برای استحکام استخوانها و دوام ناخن ها مفید است.

آب کلم خام را اگر 2-3 قاشق سوبخوری یک ماه ناشتا بخورند کرمهای آسکاریس و اسکیورا دفع می نمایند و اگر با عسل داغ داغ خورده شود خلط آور بوده و تحریکات ریوی را تسکین میبخشد و کسیکه بوی عرق بدنش در شب متعفن است با خوردن شوربای کلم در شب از این تعفن نجات مییابد.

کمتر مریضی است که کلم با وی ناسازگاربوده باشد.

خرد شده برگ کلم که در اسید بوریک یک درصد دو ساعت خیسانده شود در پانسمان زخم نافع بوده و خیساندن برگهای آن سه دقیقه در آب چوش و سپس آنها را خشک نموده بر محل درد گذاشته با پارچه ضخیم ببندد مسکن میباشد.

کلم در زمان بقراط و کاتون مصرف میشده و حتی کاتون گوید رومیها شش قرن با خوردن کلم از پزشک بی نیاز بودند.

آب کلم با داشتن لیزین جهت کودکان و کلم علاوه بر داشتن لیزین که عامل رشد و نمو است به خاطر کلسیم و ویتامینها برای جوانان در حال رشد مفید است. کلم برای نارسائیهای کبد و کسانی که ورم اعضاء دارند به علت پتاسیمی که دارد سودمند بوده سبب دفع مایع زیادی گردیده و ویتامین ث موجود در آن ضعف حاصله را برطرف میسازد. بیماران قلبی و اورمیکها و چاسقان 15-21 روز ناشتا کلم خام خورده و آن را چندین مرتبه تکرار نمایند نافع است.

با تزریق عصاره کلم به خرگوش ثابت شده که کلم پائین آورنده قند خون بوده و بیماران قندی میتوانند از آن بدون تردید

استفاده نمایند و دادن کلم به سگی که لوزالمعده اش را برداشته بودند مطلب را تأیید نمود.

پیدایش دو عنصر یک یبه نام ویتامین او که در اولسرهای معده و اثنی عشر مفید است و دیگر گلوتامین که در درمان الکلیکها مؤثر میباشد اهمیت کلم را بالا برده است.

بیماران کبدی صفراوی و کسانیکه سنگ مجاری ادرار دارند و نقرسیها نباید کلم مصرف نمایند زیرا نیتراتهای موجود در زمینهای زراعتی سبب پیدایش اسید اکزالیک کلم میشود که د رتشکیل سنگ و تشدید عوارض مربوطه بسیار مؤثر است.

بعضی نباتات چون شلغم و کلم دارای عناصر گوارترزا بوده سبب بزرگ شدن و تورم غده تیروئید میشوند. روغن زیتون و آب لیمو به کلم افزوده شود چاشنی خوبی است.

برگهای کلم را اگر نشویند امکان وجود بقایای مواد حشده کش در برگهایش زیاد بوده مسمومیت ایجاد مینماید به علاوه چنانچه سمپاشی توسط پاراسیون انجام گرفته باشد مواد معدنی و ویتامیهای کلم بویژه لیزین کاسته میشود.

کلم قبل از غذا اشتهاء را بازو با ارسنیکش ترشح بزاق را تحریک و با ویتامین ث فراوانش برای گریپ و بوسیله گوگردش جهت امراض جلدی و به خاطر کلسیم، منیزیوم، فسفر استخوانها و ناخنها را محکم میسازد.

پتاسیم کلسیم سبب شده برای بیماران کلیوی و ورم دار مفید باشد.

اگر یک ماه صبح ناشتا دو قاشق سوبخوری آب کلم خورده

شود کرمهای آسکاریس و اکسیور دفع میشود.

شوربای کلم در عفونتهای ریوی و برنشها مفید بوده و اگر مخلوط با عسل داغ داغ خورده شود خلط آور بوده تحریکات ریوی را آرام میکند.

در 1881 دکتر بلان فرانسوی متوجه اثرات درمانی بیشتر کلم شده آنرا به عنوان التیام دهنده زخم ها به کار میبرد.

در قدیم رومی ها کلم را بعنوان ملین و تصفیه کننده خون و بشکل ضماد بکار میبردند و زخم ها را به وسیله آن پانسمان می نمودند و حتی در طاعون از آن استفاده میکردند.

کلم ترشحات چرکی و نسجی زخمها را زیاد کرده سبب بهبود آنها می گردد و لذا در قانقاریا (گانگرن)- کورک- کفکیرک- پاناری (التهاب انگشت)-باد سرخ- قلبیت- آبله- مخملک- سرخک- سودا زخمهای سفلیسی- آماسهای سلی و غیرخ مؤثر است.

برگ کلم را بریده بر آبسه یا محل مضروب یا سوخته یا اگزما یا گانگرن یا محل دردناک نقرس یا زیر شکم زنان که درد زهدان دارند یا درد عصبی یا رماتیسمی گذارده هروقت حرارت موضع زیاد شد آنرا عوض مینمایند یا 5-4 برگ را با آب نیم گرم پخته آنرا بین دو پارچه گذارده همینکه خشک شد بر سینه یا معده اسمی ها یا برنشیتی میگذارند.

بستن کلم بر ساقها یا بازوهای تبدار و سرخکی نیکوست و اگر بر چشم درد ببندد یا در زخم معده و اثنی عشر روی معده بگذارد یا تنقیه ملام نمایند مناسب است.

موهای کچل را برطرف کرده روزی دو مرتبه با برگ کلم پانسمان نمایند یا روی پیشانی و پشت گردن مبتلا به سردرد گذارند

ص: 91

نافع میباشد.

ترکیبات چند قسم از کلم (درصد) به شرح جدول زیر است

کلم تازهکلم گل برگ***کلم قمری***غده کلم قمری

آب8/91***7/91***3/89***5/90

پروتئین6/1***4/2***1/3***1/2

چربی1/0***2/0***4/0***2/0

قندی نشاسته ای7/5***9/4***4/5***2/6

***سدیم برحسب

میلی گرم18***24***10***37

پتاسیم294***400***440***230

کلسیم43***22***259***40

منیزیوم12***-***19***16

منگنز114/0***-***-***083/0

آهن6/0***1/1***5/1***5/0

مس099/0***-***-***085/0

فسفر23***72***50***34

گوگرد67***-***54***58

کلر39***-***92***52

***ويتامينA واحد

بين الملل***100***90***9540***+

ويتامين1 06/01/0***1/0***06/0 B

ص: 92

ویتامین2 06/056/0***11/0***05/0B***

نیکوتیل آمید26/0***5/9***8/0***5/0

ویتامین 28136***69***70-40C***

ویتامین 2/2+***1/0E***-

ویتامین K++***-***-***-

کلم از رازی

کرنب (کلم) اندکی بدن را گرم میکند و آبی که از پختن آن با گوشت بدست می آید ملین است بعکس خود کلم قابض است بخصوص اگر با اویه و ابزیر توأم باشد ادامه خوردن آن تولید خون سایه میکند از این جهت اشخاصیکه مستعد بیماریها سوداوی هستند و کسانی که آثار بیماریهای مالیخولیائی، سرطان و داءالفیل و واریس و بواسیر در وجودشان دیده میشود باید از خوردن آن پرهیز نمایند.به طور کلی برای محرورین خوب نیست بلغمیها و صاحبان مزاجهای سرد باید از خردل و سیر بخورند.

قنبیط (کلم قمری): در بدن خوردن کلم بیشتر تولید سودا میکند وکسانیکه مبتلا به بیماریها طوداوی هستند باید از خوردن اجتناب نمایند. کسیکه عادت به خوردن آن دارد باید با روغن و گوشت فربه آنرا اصلاح کند تا خلط آن اعتدال یابد و کمتر تولید سودا نماید. اگر با آن سرکه بخوردند گو اینکه به محرورین حرارت میدهد ولی در عوض زودتر خون سیاه تولید میکند و این در صورت است که بخوردن آن ادامه دهند چه با یک یا دوبار خوردن هیچ خلطی از آن در بدن تولید نمیشود. کسانیکه کلم و کلم قمری زیاد میخورند باید بدن را از سودا پاک کنند.

کلم از کتابی قدیمی

کرنب به فارسی کلم و به اصفهانی قمریت نامند بستانی و بری و بحری میباشد و قنبیط قسمی از بستانی است و قسم معروف آن بیخش مانند چغندر و سبز و برگش سطبر و اصناف آن شامی و همدانی و موصلی و اندلسی و مختلف الاشکال میباشد و مجموع مآن مرکب القوی و در اول گرم و خشک و مبهی و نیکو کننده رخسار و مولد منی و منوم ومانع صعود بخارات به دماغ و مانع مستی و باعث سرعت حرکت اطفال و نیم پخت آن مسهل و مهری آن قابض و راقع خمار و ارتعاش و سرفه مزمن و عصاره آن با ایرساونطرون مسهل و با شراب رافع سم افعی و خوردن آن هر روز به قدریک وقتیکه رافع دردسپرز و گرفتگی آواز و آب مطبوخ آن منقی بدن و عروق و مسکن دردسر و جهت سرفه کهنه و درد کمر و زانو ورم حجحاب و احشاء تاریکی چشم که به سبب بخارات و رطوبات باشد نافع و مضر سوداوی مزاج و بواسیر و مولد سودا و خون غلیظ و نمضر محرورین ومصلحش پختن آن با گوشت فربه و روغن بادام و شراب ممزوج به آب و سکنجبین و در مبرودین خردل و امثال آن و ضماد آن رافع ریختن موی و با حلبه و سرکه جهت نقرس و درد مفاصل و زخمهای عمیق و ضماد برگ آن با آرد جو جهت نار فارس و بازاج و سرکه جهت برصو جرب و سعوط آب آن منقی دماغ و حمول آن با شیلم جهت رفع احتباس حیض و فرزجه شکوفه آن قاتل جنین و سوخته آن به غایت مخفف و رافع قلاع و زردی دندان و سعفه و مانع رویانیدن موی و

با پیه خوک و امثال آن جهت خنازیر و جراحات صلبه و دنبلات و با سفیدی تخم مرغ جهت سوختگی آتش مفید است و تخم آن در دوم گرم و خشک و مبهی و کشنده کرم معده و طلای آن رافع نمش و کلف و قدر شربتش دو مثقال است و کلم بری در شکل شبیه به بستانی و سفیدتر از آن و با زغب و تلخ و تخمش شبیه به فیفل سفید است در سیم گرم و خشک و بسیار جالی و محلل و بیخ و تخم آن به قدر دو درهم رافع سم افعی و تخمش بغایت محرک باه است و کلم بحری را برگ دراز و سرخ و شبیه به برگ زراوند مدحر جست و طعمش شور وبا تلخی و خوردن آن جایز نیست و در ضمادات محلله مستعمل است و دو مثقال از تخم آن در کشتن حب القرع بسیار مؤثر است.

کلم در اخبار

جز یک خبر درباره کلم چیزی دستگیر نشد و این هم خبری که هیچ اظهار نشری نمیتوان درباره آن نمود: کان النبی یعجبه الکرنب (نبی گرامی از کلم خوششان می آمد).

تره معمولی

از خانواده لیلیاسه و نوع آلیوم است گلهایش سفید و کوچک بوده گیاهی است دو ساله با برگهای کشیده و طویل که قسمت انتهای برگها سفید رنگ میباشد (سفیدی همان پیاز تره است). در سال 3-5 مرتبه محصول برداری میشود. ازدیدش با بذر بوده که سیاهرنگ و کوچک و چین دار و یک طرفش محدب و طرف دیگرش مثلثی و نوک تیز است.

3 گرم درصد مواد سفیده ای و 8 گرم قندی نشاسته ای و بسیار ناچیز چربی داشته و هر 100 گرمش 44 کالری حرارت ایجاد مینماید.

در آن کلسیم - آه ن و کمی سدیم و پتاسیم و ویتامین آ - ب ث وجود دارد.

تره فرنگی

پیاز زمینی ندارد. تکثیرش با بذر است که سیاه رنگ و شبیه بذر پیاز میباشد ولی کوچکتر است. این گیاه به کود زیادی نیازمند است و د رهر آب و هوائی رشد میکند و در بهمن و اوائل اردیبهشت کشت میشود.

7-5/7 درصد مواد قندی نشاسته ای 4/2-2 درصد مواد سفیده ای 4/0-5/0 چربی داشته 100 گرمش 42 کالری حرارت ایجاد مینماید.

5/1 گرم درصد املاح دارد که در آن کلسیم - آهن- سدیم و مقدار زیادی ید وجود دارد به صورت خام در آرامش دردها مؤثر است و با عسل مخلوط کرده بر روی دمل گذارند مسکن میباشد و از قدیم الایام تاکنون آرد چاودار یا پوسته نان را با آب تره خام خمیر کرده برای زود سربازکردن دمل بر آن میگذاشتند. تره بر ضد گزیدگی حشرات نافع است برای بیرون آوردن میخچه یا پینه برگهای تازه اش را در سر که خوابانده شیره بدست آمده را برپائی که قبلاً مدتی در آب حمام خیس خورده میگذارند.

کئوپس سازنده هرم بزرگ مصر به کسانی که پیشگوئیهای

درست کرده بودند از میوه و گیاه پاداشی داد که تره از جمله آنها بود و نوشته اند حضرت موسی از آش تره ای که در مصر خورده بود گاهی تعریف میکرد. نرن امپراطور رم قبل از شرکت در سیرکها تره میخورد زیرا طبق دستور ارسطو عقیده داشت طنابهای صوتی را تقویت میکند و بقراط آنرا مدر دانسته و برای نفخ شکم و تنگی نفس و زیادشدن شیر مادران شیرده و بند آوردن خون دماغ، عقیم بودن و بیماری سل مفید دانسته است. گورت Gourot برای رنگ آمدن صورت خانمها و مطبوع دشن بوی تنفسشان تجویز میکرد.

تره دارای روغن مایع فرار و املاح گوگردی و مقدار زیادی ویتامین ث و آهن و املاح معدنی و دیاستازهای مابلتاز- اکسترینیاز - انورتاز وامولسین بوده و برای تصلب شرائین - ورم و التهاب مجاری تنفس (برنشیت- سرفه- گرفتگی صدا- زکام) - یبوست مزمن- دردمعده- اختلالات مجاری ادراری مؤثر است فقط باید کسانیکه هاضمه ضعیف - اختلالات روده-بواسیر- کبد تنبل- رماتیسم و ورم مفصل دارند با احتیاط آنرا میل نمایند.

جوشانده 2-3 عدد تره که صاف شده در فواصل غذاها خورده شود در تصلب شارئین - سرفه- تحریکات مجاری تنفسی- یبوست- نفخ شکم و ترشی معده- اختلالات کلیه مؤثر است و اگر یک عدد تره پخته را در سرکه خیس داده روی میخچه هر روز بگذارند خوب میشود همچنین له شده تره اگزر بر محل گزش حشرات گذاشته شود نافع میباشد.

اسانس تمام اقسام تره باعث اشک ریزش میشود. ویتامین C در برگهای سبز مخصوصا تابستانی آن فراوان است به علاوه ویتامینهای 1B و 2 Bنیز دارد- تره فرنگی در احتباس ادرار و اورمی ها مؤثر است و سرشار از ویتامین C و مقداری آهن- آهک - فسفر- گوگرد- پتاسیم و ... میباشدو ملین خونی بوده آنچه هست به خارج دفع مینماید. تره فرنگی دارای اسانس سولفوازته است که در رماتیسم - سنگهای کلیه و مثانه و احتباس ادرار و اورمی و دردهای مفاصل و دردهای کلیه و مثانه مؤثر است و از پخته تره شربت درست کنند و صبح و شب بخورند جهت سرفه و زکام و آنژین خوب است.

چند عدد (12) تره فرنگی با پیازش در 6-8 لیتر آب جوشانده حاصل را در وان ریخته بواسیر داخلی و خارجی باشد با نشستن در آن مؤثر است (هشت روز یک مرتبه و در مواقع بحرانی دو مرتبه در روز و هر چه رو به بهبودی رفت فواصل باید زیاد گردد). تره فرنگی را فشار داده شیره آنرا با شیر یا آب زرد زیر پنهیر جهت جوشهای صورت به کار میبرند و مفید است و اگر خمیر شده تره را باپیه خوک بر آبسه بگذارند زود سرباز میگند. بخور جوشانده تره فرنگی جهت ورم لوزه ها بسیار مؤثر است. یک برگ تره فرنگی را در سرکه خیس کرده روی زگیل یا میخچه ای که خوب تمیز شده گذاشته 24 ساعت آنرا ببندند مؤثر است بعد با ناخن آنرا جداکنید و اگر دردناک بود و ریشه داشت پیاز یا برگ عشقه (پیچک) را با آن محکم بمالید. در ظرف سفالین شش عدد تره را خوب بپزید و داغ بر زیر شکم بگذارید نوعی حبس البول باز

میشود ریشه های تره فرنگی را بکوبند و با شیر مخلوط کنن کرم کش جالبی است.

اگر با آب قند و سفیده تخم مرغ ضمادی از آن تهیه شود جوشهای کوچک و بزرگ را بهبود میبخشد. در زنبور زدگی اگر نیش در بدن مانده بیرون آورید و یک برگ تره را در سفیده تخم مرغ فرو برده به موضع بمالید.

برای یبوست کودکان میتوان یک برگ از تره فرنگی در مقعدشان کرد و چند دقیقه ای نگه داشت و بیرون آورد و چه بسا با برگ تره که اجسام گیر کرده در مری را به طرف معده رانده اند.

تره از رازی

کراث (نوعی تره) چون سبزی تره بدن را گرم میکند و سردرد می آورد در صورتیکه به خوردن آن ادامه دهند و اصرار ورزند چشم را تار میسازد جلو این اثر پر ضرر را سرکه و سایر موادی که مانع از بالا رفتن بخار از معده به طرف سر می گردند می گیرند این سبزی برای بواسیر و بادهای غلیظ معده مفید است اشتهارا باز میکند و نیروی جنسی را تحریک می کند و به زیاده روی در اعمال جنسی کمک میکند. برای مزاجهای حارنافع و به عکس برای اشخاصی که استعداد چشم درد داشته و یا مبتلا به سر دردی میباشند که از صعود بخار معده به طرف سر عارض میگردد زیان بخش است.

تره در کتابی از قدیم

کراث به فارسی گندنا و به اصفهانی تره و به دیلمی کوار نامند بری و بستانی میباشد و بستانی آنرا نبطی نامند و آن اقسام است آن چه برگش باریکتر و در تمام سال موجود است کراث البقل و کراث المائده گویند و آنچه در آخر زمستان و اول بهار میرسد و شبیه به پیاز و قبه آن مانند پیاز است کراث شامی نامند و از مطلق آن مراد کراث البقل است در سیم گرم و در دوم خشک و خوردن بعد از غذا مانع ترش شدن طعام و ملین طبع و مدر حیض و ملطفو مبهی و رافع قولنج و مفتح سده و جگر و مقوی کمر و قوه هاضمه و منقی قصبه ریه و آبش به قدر سه مثقال و نیم قاطع خون بواسیر و محرک باه و با عسل جهت جمیع امراض بارده و رطبه سینه و با ماءالعسل جهت سموم نافع و مطبوخ آن با جو جهت ربو و درد سینه مفید و عصاره خشک آن مسهل خون و به سرکه پرورده آن مفتح سده جگر و سپرز و رافع قولنج و حمول بزرگ کوبیده آن به تنهائی و با ادویه مناسیه مخفف رطوبات رحم و مانع از لاق جنین و جلوس در طبیخ آن با سرکه آب و نمک باشد جهت انضمام فم رحم و صلابت آن مفید و ضماد آن جهت گزیدن هوام وافعی و با سماق جهت شری و ثالیل و با نمک جهت قروح خبیثه و طلای مطبوخ آن جهت بواسیر و قطور آب آن با روغن گل و سرکه کهنه جهت درد گوش و دوی و سعوط آن با کندر و سرکه جهت نزف الدم و رعاف مفید و چون گندنا را دو بار پخته بفشارند و جرم آن را در آب سرد بخیسانند و با اطعمه استعمال کنند رفع نفخ و غلظت آن میکند و باعث لذت اطعمه میگردد

و اقسام کراث ار پیاز دیر هضم تر و نفاخ و مفسد لثه و دندان و مضر مزاج حار و مبخر و محرق خون و مورث تاریک چشم و مصلحش گشنیز و کاسنی است و تخم آن در آخر دوم گرم و خشک و مبهی و با شراب به غایت محرک باه و دو مثقال آن با تخم موردت قاطع نزف الدم و مفتخ سده بلغمی جگر و محرک اشتها و مقوی کرده و مثانه و رافع امراض بارده آن و بوداده آن به تنهائی و با خرف بابلی قاطع اسهال مزمن و زحیر و محلل ریاح امعاء و ضماد آن جهت گزیدن افعی و کلف و آثار و دردها و بخور آن جهت بواسیر و با موم و قطران بخور کردن جهت درد دندان و اخراج کرم آن و مؤثر و چون کوبیده آن را در سرکه بریزند رفع ترشی سرکه میکند و مضر ریه و مصلحش عسل و در تقویت باه تخم کراث شامی قویتر است و کراث بری شبیه به سیر است و بسیار تند و مقطع و مفتح و بغایت مدربول و حیض و حمول آن جاذب جنین و عصاره آن مورث اسهال دموی و پنج قیرات آن با شکر که چند روز مداومت کنند رافع بواسیر است و از جمله ادویه تریاق فاروق و جهت کزیدن هوام و قویتر از تخم و سایر اقسام و ضماد آن رافع برص و ثالیل و مفرح اعضاست و قسمی از بری که در کوهها یافت میشود برگش باریک میباشد و با حدت و بسیار ملطف و جهت درد معده و امعاء و خوشبو کردن دهان قوی الاثر است.

تره در اخبار

از حضرت صادق راجع به تره پرسیده شد فرمود بخور که در آن چهار خصلت است دهان را خوشبو میکند و با در ادور میسازد و بواسیر را قطع میکند و کسیکه خوردنش را ادامه دهد از جزام در امان است (سئل ابو عبدالله عن الکراث فقال کله فان فیه اربع خصال یطیب النکهه و یطرد الریاح و یقطع البواسیر و هوامان من الجذام لمن ادمن علیه) تقریبا این چهار خصلت همان است که در قسمت قبل راجع به تره گفته شد: گفتم گورت Gourot برای رنگ آمدن صورت خانمها و مطبوع شدن بوی تنفسشان (یطیب النکهه) تجویز میکرد و گفته شد چه اثراتی بر دستگاه گوارش دارد (تسکین درد، برطرف ساختن یبوست و نفخ شکم و ترشی معده و ...) و اثر تره بر بواسیر آنچنان است که از لئونس کارلیه نقل شد و هم اکنون کسانی هستند از عوام الناس که شیافی در دست میکنند که قسمت اعظم آن کوبیده برگهای تره بوده و بواسیریها از آن اظهار رضایت مینمایند و حضرت رضا نیز آن را برای بواسیر نیکو معرفی فرموده است (... اباالحسن بخراسان یاکل الکراث ..... و هو جید للبواسیر). از حضرت صادق سئوال شد درباره پیاز و تره خام و پخته حضرت هر دو را خوردنی معرفی فرموده ولی ورود به مساجدرا به دهان که اطرافیان را از بویش کراهت حاصل میگردد ممنوع ساخت (سئلت ابا عبدالله عن اکل البصل و الکراث فقال لا بأس باکله مطبوخا و غیر مطبوخ

و لکن ان اکل منه شیئا له اذی فلا یخرج الی المسجد کراهیه اذاه علی من یجالسه).

به حضرت علی از داشتن طحال شکایت شد حضرت فرمود سه روز او را تره بخورانید خوراندند و خونریزی ایستاد و بهبودی یافت (اشتکی غلام لابی الحسن فسئل عنه فقیل به طحال فقال اطعموه الکراث ثلاثه ایام فاطعمناه فقعدالدم ثم بری) توجیه اینکه بیماری پسر چه بوده برایم سخت است زیرا در برابر سه چیز قراردارم پسری دارای طحال سه روز درمان با تره کردن و شفا یافتن پس از توقف خونریزی یا خونروی! اگر بگویم به امراض ارثی خونی مانند بیماری کولی دچار بوده ابتلا به خونریزی در آن نیست. اگر حدس انمی میکرو اسفروستیوز (انمی میکرفسکی شوفاز) رادر نظر آورم که فقط درمانش برداشتن طحال است چه اگر سرطانهای خونی را منظور بدارم که با طحال بزرگ و خونریزی همراه است باید بیشتر متوجه لوسمی میلوئید مزمن بود و آیا سرطان خون با تره درمان میشود آن هم سه روز؟ نه. در صورتیکه سیروزی را یاد کنم که با بزرگی طحال شروع میشود یا هیپر تانسیون ورید به آب آیا با سه روز خوردن تره بهبودی مشاهده میشود؟ نمیدانم. به هر صورت نمیدانم بهترین پاسخ است همان گونه که درباره خبر بعدی هم باید بگویم نمیدانم آن جا که دارد حضرت علی یک را با چهره زرد دید و به او دستور خوردن تره داد (... اراک مصفر اقلت نعم قال کل الکراث فاکلته فبرئت) آیا چهره زردش در اثر ابتلاء به یرقان ب وده یا انمی و کم خونی داشته اما آنچه در اینجا حدس زده میشود اثر تیروکسین در کم خونیهاست

که با دادن ید بهبودی مییابد با اینکه میکزودم داشته و هیپوتیروئیدی که باید بهتر میشده ولی آیا تره فرنگی با آن همه یدی که در آن است تجویز فرموده یا خیر؟ نمیدانم.

سه چهار مطلب دیگر درباره تره است: نبی گرامی فرمودند کلواالکراث فان مثله فی البقول کمثل الخبز فی سایر الطعام (تره بخورید که منزلتش در میان سبزیجات همانند منزلت نان است در میان سایر خوردنیها) و حضرت علی با نبی گرامی خرما و تره میخوردند (انه اکل مع رسول الله التمر و الکراث) و حضرت صادق اشاره به قطرات آب بهشت که بر برگهای کاسنی میلغزد کرده میفرماید قطرات مذکور اگر بر کاسنی یک قطره است بر برگهای تره شش میباشد (ان کان فی الهندبا قطره ففی الکراث ست)

برنج

برنج از لحاظ گیاه شناسی از خانواده گرامینه و اورزاست که گلهایش شش پرچم دارد و طول بوته از یک الی یک متر و سی سانتی میرسد. کلیه ارقام برنج را از نوع (O.Sativa) میدانید ولی نوعی برنج خودرو نیز دیده میشود که در هندوستان و مالایا رد ارتفاعات 900 متر و در اراضی آبگیر برمه دیده میشود. انواع هرزه برنج نیز هست که به انواع زراعی آن اختلاف فاحشی ندارد (در آفریقا نوعی برنج دائمی است با ریشه و ساقه تحت الارضی نظیرنی که برنج آن بوی نامطبوعی دارد و حتی در زمان قحطی نیمتوان از آن خورد و تنها برای خوراک حیوان و مقاصد علمی به کار می آید).

امروز حدود هشت هزار گونه برنج در دنیا وجود دارد که همه از نوع (O.Sativa) بوده که بر حسب شرائط مختلف آب و هوا به وجود آمده است ودارای رنگهای مختلف سفید- زرد- سرخ- بنفش و سیاه میباشد و دانشمندان در طبقه اول آنها را به دو دسته هندی و ژاپنی تقسیم کرده اند که هندی آن دارای برگهای پهن و سبز روشن و پوسته شلتوک دارای کرک لطیف، شلتوک دارای ریشک کوتاه و یا فاقد آن و به درازای برنج پاک کرده 5/3 تا 3 برابر قطر دانه میباشد.

در ژاپن ساقه های برگها باریک سبز تیره، پوسته شلتوک دارای کرک خشن، شلتوک دارای ریشک بلند و یا فاقد آن و طول برنج 5/1 تا 2 برابر قطرش است.

گروه هندی در آب و هوای گرم و اراضی کم قوت و ژاپنی در آب وهوای معتدل و زمینهای حاصلخیز بهتر نمو میکند.

هشت هزار گونه برنج را به سه دسته مساوی تقسیم مینمایند. با درازای322 طول نسبت به قطر و شکل کشیده و مقطع شیشه ای سخت درازای 311 مدور و مقطع نرم نشاسته ای. دسته حد فاصل آن دو که هنگام پخت بر عکس دسته اول که دانه ها از یکدیگر جدا میباشد به یکدیگر چسبیده و منظره نشاسته ای را درست مینمایند.

برنج سهل الهضم است. در شرایط مناسب مدتها بدون فساد باقی میماند به مصرف غذا تهیه مشروبات الکلی پودر آرایش و دارو بکار میرود همین طور از آن روغن و ویتامین تهیه مینمایند. برای تغذیه طیور و دام و ساختن کلاه های حصیریا حصیرهای زیبا و

طناب و فیبر از قسمتهای مختلف برنج میتوان استفاده نمود. از پوسته برنج هم الکل میسازند و از کاهش کاغذ. برای برداشت محصول بیشتر بذر را باید ضد عفونی نمود. در موقع گل دادن از سرما حفاظت کرد آب فراوان به آن داد (پایش در آب باشدو سرش در آتش). نژادهای زود رس 4 ماه و دیررس 6 ماهه محصول میدهند زمان روئیدن حرارت 20-12 حداقل و 30-35 درجه متوسط و حداکثر 40 میباشد. روشنائی برای جوانه زدن اهمیت دارد و 2 - 7 روز بر حسب نژاد و منطقه فرق میکند. آبی که پای ساقه هسات باید مرتب تازه شود.

برنج کوهستانی احتیاجی چندان به آب ندارد. بذر لازم نیز بر حسب نوع و منطقه 65 الی 130 کیلو در هکتار میباشد برنج در زمین هائیکه جند سال آیش مانده خوب میروید و اراضی پر قوت رسی و شنی که قسمت تحت الارضی آن رسی است برای زراعت برنج مناسب میباشد. موقع برداشت محصول برنج وقتی است که ساقه ها زرد شده و دانه ها سخت میشوند به طوریکه با ناخن نمیتوان خراش داد.

در این موقع به واسطه ساقه کمی خمیده میشود. برنج به دو طریق درو میشود یا خوشه ها را قطع و ساقه ها را در زمین میگذارند یا ساقه ها را از نزدیک زمین قطع مینمایند. برنجی که با کارخانه از شلتوک جداشده ارزش غذائی اش کمتر از برنجی است که با وسائل قدیمی یا دستی جداشده ات.

آبدزدک و خرچنگ و طیور و موشها و خوک هر کدام به نحوی به برنج زیان وارد می آورند. ازت خاک زیاد باشد بوته ها زرد

میخوابد.

برنج از لحاظی به چهار دسته تقسیم مینمایند:

دسته اول برنج معمولیی یا آبی است که در نواحی گرمسیر و مرطوب و یا نواحی گرمسیر و خشک هندوستان و استرالیا کشت میشود و تمام مدت را در آب میگذارند و طول ساقه اش از 70 سانتی الی 80/1 متر میرسد و دارای ساقه مجوف و برگهای به عرض 2 و طول 22-30 سانتیمتر میباشد و مهمترین ارقام زراعتی را در دنیا تشکیل میدهد.

دوم برنج لعابدار که در نقاط مرطوب و گرم خوب نمو میکند و مواد نشاسته ای آن کمتر و مواد ازته و چربی آن زیادتر و برای شیرینی پزی زیاد مصرف میشود

سوم برنج کوهستانی یا دیم که بدون آبیاری میتواند بروید و در هندوچین و هندوستان در اراضی مرتفع و نسبتا خشک حاصل میدهد و کشت آن در زمین های جنگلی که بخواهند به زمین زراعتی تبدیل کنند مناسب است.

چهارم برنج مخصوصی است که در نواحی نسبتا خشک خصوصا در هندو چین و چین کنار رودخانه ها بدون آبیاری کشت می شود.

پلاکه بلهجه گیلکی به برنج پخته گفته میشود احتمالاً اولین دفعه در کتاب عالم آرای عباسی به نام پلو آورده شده (955-1038) و قبل از صفویه همه جا برنج پخته گفته میشد و چلو از چلتو لغت هندی است که به جای شلتوک گفته شده است.

کشت برنج از 45 درجه عرض جغرافیائی تجاوز نمیکند از آرد برنج نمیتوان نان تهیه کرد. برنج غذای کاملی نیست زیرا ازت و چربی کم دارد لذا با ماهی یا گوشت خوردن کامل

میشود.

برنج برای کسانیکه هیپرکلریدری (اسید زیاد معده دارن) یا دچار اسهالند تجویز میشود. در سبوس و پوست برنج ویتامینهای Bو PP موجود است. در هر فنجان برنج که 30 گرم باشد 3 سانتی متر مکعب آب بوده 115 کالری حرارت ایجاد مینماید دو گرم پروتئین و ناچیزی چربی 26 گرم مواد گلوسیدی 9 میلی گرام کلسیم و 5/0 میلی گرم آهن و 10/0 میلی ویتامین 1B و 02/0 میلی ویتامین 2 Bموجود بوده عاری از ویتامین Cو A است و همین ویتامینهای موجود نیز با سفید کردن برنج از بین میرود به علاوه در برنج فسفر، پتاسیم، سدیم، گوگرد، کلر، منیزیوم، فلوئور، روی، منگنز، ارسنیک، ید و ویتامینهای A و1B و 2 Bو PP و 6 Bوجود دارد، برنج محتوی مقدار زیادی مواد قندی نشاسته ای و مواد چربی و ازته و معدنی: فسفر- پتاسیم- سدیم کلر-گوگرد- کلسیم- منیزیوم- آه ن- فلوئور- روی - منگنز- ارسنیک و ید و انواع ویتامینها میباشد. (پرو ویتامین آ- ب1- ب2- پ پ- ب6)

یک اصل کلی اسلامی است که مثلاً اگر خواننده محتر م صدها هزار گوسفند داشته باشد برای آنها آغلهائی تهیه نماید و همه را در آغل نگهداری کرده همانجا تغذیه نماید زکاتی بر او نیست ولی همینکه بر مراتع خدادادی و بیابانی آنان را چرانید زکاه به آنان تعلق میگیرد همان کاری که دولتها میکنند: کسی با مرکب خود در باغ در بسته حرکت کند یا در خیابانهای آسفالت شده از طرف دولت در صورت اول عوارض و مالیاتی ندارد و دومی دارد.

مقصود این است که اسلام ضرایب بسیاری تقریبا در کلیه موارد منظور داشته و برای برنجی که به رنجی بیشمار بدست می آید زکاتی قرار نداده (هر چه سهمیه های دیگری از قبیل درآم د در کار است)

برنج هر چه سفیدتر باشد نامرغوبتر است زیرا زمانی که به ظاهر آراسته و براق و سفید شد سه چهارم مواد چرب و نصف مواد معدنی و تقریبا کلیه ویتامینهایش از دست رفته است.

برنج برای مبتلایان به فشارخون تجویز میشود.

برنج را اگر به صورت پلو تهیه کنند چون زمانی که داغ است و بر آن آب میریزند بیشتر مواد مفید محلول در آب بخصوص که گرم است خوب حل شده وارد چاله آشپزخانه میگردد و لذا کته یعنی برنج صاف نکرده از لحاظ تغذیه بهتر است ولی برای کسانی که یبوست دارند چون ماده قابض برنج با صاف کردن جدا میشود پلو بهتر میباشد.

برنج را عقیده دارند 2800 سال پیش در زمان سلطنت شین لونک در کشور چین دیده شده است و رفته رفته به تمام جهان انتشار و کشت یافته است. تئوفر است و اریستوبول که تاکنون چند مرتبه نامش ذکر شذه و مورخی است که در دوران حکومت اسکندر مقدونی میزیسته مینویسد 400 سال پیش از میلاد کشت برنج در کرانه های آمودریا و بابل و شوش معمول بوده است.

در قرن 15 میلادی برنج از اسپانیا به ایتالیا و 2 قرن بعد به آمریکا وارد شد وبنا بر عقیده برخی برزویه طبیب برنج را همراه کلیله و دمنه در زمان انوشیروان عادل به ایران آورده ولی در کتاب تمدن ساسانی به مالیات بستن بر مزارع برنج اشاره گردیده است.

در ایران برنج را ابتدا به دو دسته هندی و ژاپنی تقسیم مینمایند که اولی نازک و کشیده است مانند برنج صدری و برای پلو کردن است و نوع دوم کلفت و کوتاه جهت کته نمودن.

در هوای گرم و مرطوب و خاک رس برنج خوب بدست می آید و در ایران ابتدا شلتوک را در ظرف بزرگی ریخته آب اضافه مینمایند تا 3-4 روز که خوب خیس بخورد سپس آن ار در گوشه ای ریخته رویش را با گونی پوشانده هر روز 2-3 مرتبه آب نیمگرم بر آن میریزند و چون جوانه اش ظاهر شد آنرا به خزانه میبرند و بر آن سوخته پوست برنج میریزند که طیور آنها را نخورند 5-6 هفته طول ساقه ها در خزانه به 15-20 سانتیمتر میرسد در این وقت آنرا از ریشه در آورده در فواصل معین مزرعه نشا میکنند. (زمین شخم زده چندین مرتبه و کلوخهایش را خرد کرده و آب داده و مرز کشی و کرت بندی و ماله زنی شده برای نشا آماده است) رشد برنج بین 140-180 روز طول می کشد (البته پس از 20 -30 روز که برنجها را در مزرعه کاشتند وجین یعنی در آوردن تعلفهای هرزه آغاز میشود).

برنج در آزمایش دیگر از: 15 درصد آب 73 درصد قند و مواد نشاسته ای و 3 درصد مواد ازته و 3 درصد چربی و 1 درصد سولز درست شده مشاهده گردید (با توجه به انواع برنج).

برنج بوداده برای اسهال خوب است و در بیماریهای جلدی نظیر بادسرخ- سودا- زرد زخم و زخمهای کم عمق مفید است از برنج الکل صنعتی و در چین و ژاپن آبجوئی به نام ساکی میگیرند.

ص: 110

تا به حال بیش از 10000 توع مختلف از بذرهای برنج جمع آوری شده که نوعی به نام ایر-8 میباشدبا ساقه کوتاه که زود رشد میکند و آفت ناپذیر بوده و اگر کودکی صحیح به آن داده شود محصول فراوانی خواهد داد. (در یک آزمایش 12 ماهه 8478 کیلو در یک هکتار یعنی 15 برابر محصول متوسط مناطق حاره بوده است).

انواع خوب پر محصول برنج در برنج زارهای مانیل - مدرس - رانگون- رشت و آمل و ... بدست می آید.

محصول فعلی سالانه برنج در جهان حدود 250000000 تن است و غذای عمده متجاوز از دو سوم 3000500000 نفر مردم جهان را تشکیل میدهد.

برنج زاری که تحت آزمایش بوده و پژوهشهائی جهت بدست آوردن بذر بهتر و محصول بیشتر انجام میگیرد هم اکنون در لوس بانوس می باشد.

بذر برنج را در اوائل تابستان کاشته اواخر تابستان وجین کرده اواخر پائیز محصول برمیدارند.

اخیرا نوعی برنج هندی و برنج ژاپنی را به هم پیوند داده و به آن نام ادت - 27 گذاشته اند که دو برابر برنج معمولی محصول میدهد.

هم اکنون برای بیماران فشار خونی که دستور کم خوردن نمک و چربی داده میشود در عوض خوردن برنج توصیه میشود که در فواصل آن سبزی و میوه نیز خورده شود و برنج در پائین آوردن فشار خون مؤثر است.

مطلبی که برای همگان تازگی دارد اینکه برخی تصور

مینمایند غذاهای خمیری و نشاسته و برنج چاق کننده بوده در صورتیکه برنج لاغر کننده است. و هر 100 گرم برنج 350 کالری حرارت یمدهد و اگر گوشت و روغن و ... مخلوط نمایند یا غذای دیگری مخلوط با برنج نمایند یا پس از برنج، چای، قهوه یا ... بنوشند کالری مذکور به 1000 میرسد از این رو اگر برنج به شکل دمی یا کته بدون نمک و روغن میل شود و از غذاهای دیگر خورده نشود در ظرف 3 روز بین 3-4 کیلو لاغر خواهند شد: زیرا برنج کلیه نمک زیادی بدن را جذب و چون مدر است با سموم و مواد مضر آنها را به خارج دفع مینماید (البته رژیم مذکور را نباید بیش از سه روز ادامه داد ولی میتوان به دفعات آنرا تکرار نمود).

برنج در تمام دنیا به ویژه آسیا مصرف میشود و گر چه برنج کاری دنیا دو سوم مساحت گندمکاری است ولی چون واحد سطح کشت برنج بیشتر است میزان کل محصول هر دو تقریبا مساوی است و چون مصرف آن در آسیا هم بیشتر در کشورهائی است که توالد وتناسل سریعی دارند بالاجبار به توسعه برنجکاری میکوشند و تا کنون د راین اواخر به طور متوسط 4000000 تن هر سال بر محصول برنج اضافه شده است.

چینیها را برخی اولین زارع برنج در دنیا شناخته و بعضی گویند هندوها میباشند در چین کشت آن را به خاقان شین لونگ (2800 ق م) نسبت می دهند و گویند در زمان وی با تشریفات خاص مذهبی ذرت و ارزن و گندم و سوژا بدست شاهزادگان و برنج به علت منزلتی که داشت به دست خاقان کشت میشد. مینویسند زمان ظهور خوشه و محصول برداشت برنج در چین جشنهائی بر پا

می شده است.

در کتاب کنفوسیوس است که در 2356 قبل از میلاد خاقان پائو برای تقسیم و تنظیم آب رود یانگ تسه کیانگ بین برنجزارها فرمان صادر کرد.

در نوشتجات قدیمی کشورهای شرقی و جنوب شرقی آسیا آثاری است که دال بر احترام و اهمیت برنج است. کشت برنج در ایران را قبل از فتح پنجاب و سند به وسیله داریوش (512 ق م) دانسته حتی گویند 25 روز قبل از نوروز بر خشت خام بالای ستونها آنرا کاشته روز ششم نوروز با رقص و آواز آن ها را میکندند برنج د ر زمان جانشینان اسکندر به وسیله ایرانیان به یونان و رم برده شد (300 ق م) و به وسیله مسلیمن در قرن اول هجری به آفریقای شمالی و مصر و اسپانیا و در قرن 16 به ایتالیا و بالکان و از قرن 17 به بعد به آمریکا برده شد ولی در قرن 19 در فرانسه معمول گردید.

کشورهای برنج خیز جهان: هندوستان - چین- ژاپن- هندوچین-سیام- جاوه- ایران- مصر- برزیل- پاکستان و اندونزی میباشد.

اخیرا در ژاپن پژوهشهائی در راه مبارزه با سرطان معده انجام و اطلاعاتی در دسترس قرار داده شد:

سرطان شکم بیشتر گریبانگیر کارگرانی میشود که زیاد و سریع غذا میخورند (در جلد سوم و چهارم درباره باندازه خوردن و خوب جویدن و آهسته خوردن و آن چه اسلام در این باره سفارش

کرده بحث شد) دکتر هیرئوکوریتارئیس قسمت تحقیقاتی مرکز سرطان ایچی در شهر ناگویا پرخوری و تندخوری را مطرح و توأم خوردن برنج پخته با سبزیجات مانده و کهنه- غذاهای پرنمک- کار اضافی کردن به ویژه در شب را در ایجاد سرطان معده مؤثر دانسته است (ناگفته نماند سرطان شکم در ژاپن بیش از سایر نقاط دنیاست).

برنج را باید در ظرف سرباز بجوشانند و همینکه آب آن تمام شد با کمی کره و نمک مخلوط کرده به آهستگی و خوب جویدن بخورند و در فواصلش آب خوردن مخصوصا آب سرد خوردن یا شیر نوشیدن یا شیر پختن ممنوع است کسانیکه مایلند برنجشان خوشمزه تر و قوه اش بیشتر باشد میتوانند به جای آب سوپ ساده ریخته برنج را بپزند.

برنج در سوء هاضمه ایها و زخمها و ورم های معده و روده و اسهال خوب بوده برای کسانیکه یبوست دارند باید با دستورات دیگر غذائی خوردنش همراه باشد.

برنج در کتابی از قدیم

ارز مغرب از اورنیر یونانی است و به فارسی برنج نامند در دوم خشک و در حرارت و برودت معتدل و بالخاصه در محرورالمزاج حرارت و در باردالمزاج برودت احداث میکند و ظاهرا به جهت این تأثیر قدما و اکثر متأخرین مرضی ار مزوره از برنج نفرموده اند و مخصوص اصحا دانسته اند چه در مرضی احداث کیفیت متضار و در اصحا کیفیت متوافقه شرط است و حکماء هند متفق اند بر اینکه آن

باعث طول عمر و صحت بدن است و در حدیث نیز این معنی ورود یافته و برنج هندیرالزوجت کمتر و آنرا چنپا نامند و برنج سرخ فارسی را قبض بیشتر و سفید در تغذیه قوی تر و اقسام آن مسدد و قابض و به تنهائی قلیل الغذاو به جهت زحیرو اسهال دموی و اختناق رحم و امراض گرده و مثانه مفید و با شیر و شکر کثیر الغذا و مبهی و مسمن بدن و مولد منی و با دوغ تازه و سماق مسکن حرارت و به جهت اسهال صفراوی و تشنگی و غثیان نافع و نیز جهت زحیر و با پیه گرده بز و روغن جهت مغص و اکثار آن مصلح و مورث دیدن خوابهای خوب و مولد قولنج و سده و اعتدال طبع و مصلحش خیساندن در آب نخاله و خوردن آن با شیرینی و چون در آب قرطم بجوشانند رفع سده آن میکند و آشامیدن آب مطبوخ آن مثل ماءالشعیر مسکن کذع اخلاط مراری معده و امعاء با شیر تازه بالمناصفه ده روز خوردن جهت تولید منی مجرب و حقنه به آب معمول آن جهت سجج و قرحه امعاء نافع و در جلادادن جواهر بی عدیل و آب نخاله آن در بن قوی تر و طلای آن با ترمس جهت کلف و آثار و ضمار آن با پیه جهت گشودن دمل و دردش جهت جراحات تازه و آشامیدن آرد برنج که بسیار پخته باشند با پیه گرده بز جهت افراط اسهال مرضی و اسهال ذوبانی و سجج بغایت مجرب و آب مطبوخ شلتوک مسقط جنین است و پوست شلتوک که بسیار نرم صلایه نکرده باشند از جمله سموم است و گویند یک مثقال آن کشنده است و مؤلف تذکره مذکر این اثر است و میکروب و مصدع میداند و سعوط کرده برنج که د رحین سفید کردن آن به هم رسد جهت قطع رعاف مجرب و بدل برنج آرد جو مغسول است.

برنج در اخبار

اگر جلد هشتم را خوانده اید گفتم سید به کسی گفته میشود که اگر خوب بود بهترین است و اگر بد شد بدترین چون مطلع بخ خاندان و میراث بر رهبران است و گوشت را نیز پیامبر فرموده اند سید طعامها میباشد از این لحاظ که اگر گوشت بهداشتی بود بهترین غذاهاست و اگر فاسد بود خطرناکترین و بعد از گوشت نوبت برنج است زیرا اگر برنج به صورت کته همراه با مواد دستوری و بلکه بدون سفید کردن خورده شد بهترین است و رساننده مواد لازم و بعضی عناصر ضروری به بدن و غیر اینصورت فقط تغذیه ای شده با مقداری نشاسته و لذا نبی گرامی شاید به همین علت فرموده باشند سید طعامها در دنیا و آخرت گوشت است و سپس برنج (سیدالطعام فی الدنیا و الاخره اللحم ثم الارز).

درباره برنج بحثهائی شد که بیشتر به اثر برنج بر دستگاه گوارش ارتباط داشت از حجمی که ایجاد مینماید و امعاء را فراخ کرده و هضمی که در مورد مواد نشاسته ای سراغ داریم به ویژخ اثر چاق کردن برنج است در صورتیکه برای خوردن تهیه شده باشد نه برای رژیم گرفتن و حضرت کاظم فرمود: نعم الطعام الارز یوسع الامعاء و یقطع البواسیر وانا لنغبط اهل العرق باکلهم الارز و البسر فانهما یوسعان الامعاء و یقطعان البواسیر که با توجه به معانی بسر (غوره خرماست که زرد و مایل به شیرینی شده باشد و مرتبه چهارم از مراتب هفتگانه رسیدن خرماست و قابض و مقوی معده و حرارت غریزی بوده و جهت بواسیر و نفث الدم و خائیدن آن جهت

لثه نافع و مسددو دیرر هضم و ربش در قی و اسهال و ضعف امعاء نافع است ونیز به سر معنی آب گوارا و سرد وی ا آبی که از آسمان باریده باشد میدهد) چنین میشود:

برنج طعام خوبی است روده ها را باز نموده بواسیر را قطع میکند و ما نسبت به ساکنان عراق غبطه میخوریم از اینکه برخوردار از نعمت برنج و بسرند (گویا خرما در حالی که بین ترش شیرین شدن باشد در قدیم سائیده مانند امروزیها بجای سماق بر برنج میریختند) چه آنکه برنج و بسر با هم روده ها را باز و بواسیر را قطع می کند. بدو نکته در اینجا توجه فرمودید که برنج خود به اتنهائی جز بازکردن روده ها دیگر اثر جندانی بر قطع بواسیر ندارد که زمینه های پیدایش آن قبلاً شرح داده شد و دیگر توجه دادن به کار تجارت در سایه ذکر کلمه غبطه خوردن که برعکس حسد که صنعتی بسیار زشت است غبطه خوردن تلاش به هدف و مقصودی که غبطه از آن ناشی است میباشد و بسیار پسندیده است (حسد آن است که آدمی بخواهد طرفش آنچه را دارد از دست بدهد و غبطه آنکه آرزو داشته باشد به آنچه طرفش دارد وی نیز دست یابد و غبطه در نداشتن و بلکه نبودن برنج در عربستان و به ویژه مکه و مدینه کما آنکه هنوز هم نیست یعنی بدست آنردن برنج و به سرکه خود کشاندن و تجرو امر تحارت را میرساند).

و باز در این زمینه اشاراتی شده یعنی به اثرات گوناگون پسندیده برنج بر احشاء مطالبی ذکر گردیده و از جمله آنهاست که دل دردی عارض شد برنج را شتشو داده و خشک نموده و اندکی

بریان کرده آسیاب و آرد نموده غربال کرده یا به صورت شربت آشامیده شفا یافته اند (حضرت صادق- قال مرضت سنیتین او اکثر فالهمنی الله الارز فامرت به فغسل و جفت ثم اشم النار و طحن فجعلت بعضه سفوفا و بعضه حسوا) و در پاسخ کسیکه برای اختلاف و ابتلای شکمی مراجعه کرده بود دستور فرمود آرد برنج را به صورت شربت بیاشامد کرد و عافیت یافت (ان رجلاً من اصحابه شکا الیه اختلاف البطن فامره ان یتخذ من الارز سویقا و یشر به ففعل فعوفی) و باز از آن حضرت است : اطعموا المبطون خبز الارز فما دخل جوف المبطون شی ء انفع منه اما انه یدبغ المعده و یسل الداء سلا یعنی به کسیکه به ابتلائات شکمی مبتلاست نان برنجی بخورانید زیرا چیزی در شکم نامبردگان داخل نمیشود که نفعش از نان برنجی بیشتر باشد البته نان برنجی معده را دباغی میکند و درد را بطرز نیکوئی برطرف میسازد. (راجع به دباغی شدن امعاء بوسیله میوه یا سبزی قبلاً بحث شد فقط فرمول کلی را برای همیشه در نظر داشته باشید که اسید سالیسیلیک که در بیشترز میوه جات است برای تقویت ترشحات معده مفید میباشد و تانن و مواد قبض کننده هم که در بیشتر میوه جات هست و با آهن رنگ میشود معده را دباغی میکند) و باز اخباری در این زمینه هست که مشابه آنچه ذکر شد میباشد و اضافه آنکه حضرت رضا خوردن برنج را برای مبتلایان به مرض سل نافع دانسته اند (ما دخل جوف المسلول شی ء انفع من خبز الارز) این مطلب را ناگفته نگذارم که در هر مورد که غذا چه ا ز میوه چه سبزی چه .. فاسید و پوسیده شود و جزو خباثت محسوب گردد به نظر اسلام خوردنش حرام بوده و لا اقل توجه

به این دستور مسلمانان را از خوردن سبزیهای قاسد با برنج که سرطان زاست در امان داشته است.

مرکبات

درخت نارنج 4-5 متر ارتفاع دارد منشأ آن را از شمال هندوستان دانسته اند و امروز در نقاط معتدله کاشته میشود برگهای بالدار، کاسه گل مرکب از پنج تقسیم و جام گل پنج گلبرگی معطر ضخیم، آبدار و 20 پرچم کوتاه درون گلبرگها با مادگی مرکب از تخمدان 8-10 خانه ای و میوه آبدار ترش از مشخصات نارنج است. برگ نارنج بوی معطر و تلخ دارد که با فشار بین انگشتان شدید تر میشود طولش 4-9 و عرضش 2-4 سانتیمتر است و روی آنرا طبقه شاخی از بافت پارانشیم نرده ای از سلولهای پراز بلورهای اکسالات کلسیم پوشانده است. برگ نارنج شامل: ماده ای تلخ- گلوکز- استاکیدرین- اسانس و ... میباشدکه 5-10 گرم در هزار دم کردهع برگ نارنج محلل و ضد تشنج است.

بهار نارنج تازه باشد معطر و مطبوع و خوش طعم و چون خشک شود بوی آن ضعیف میگردد و دم کرده بهار نارنج خشک شده ضد تشنج بوده جهت رفع سکسکه مفید است و از بهار نارنج تازه اسانس نرولی تهیه میشود. آب مقطر نارنج که به طرز مخصوصی تهیه می شود در بیخوابیهای عصبی و به عنوان آرام کننده و ضد تشنج در اطفال و برای معطر ساختن شربتها و قرصها و محلولها بکار میرود.

پوست نارنج مرکب از: موسیلاژ- اسانس و سه گلوکزید (هسپریدوزید یا هسپردین- اورانتی مارین)

اسید هسپریک- اسید اورانتی ماریک- رزین و ... میباشد که هسپریدوزید در اثر هیدرولیز یه گلوکز و هسپرتین تجزیه میگردد. پوست نارنج مقوی و مقوی معده است.

درخت پرتقال مانند نارنج است فقط بال دمبرگهای آن کم عرض تر است. گلهای آن شبیه گلهای نارنج و عطرش کمتر میباشد آب پرتقال ویتامین C فراوان دارد و ضد بیماری اسکوربوت است.

درخت لیمو ترش 4-5 متر ارتفاع، ریشه قوی مایل به زرد، ساقه راست مایل به سبز با شاخه های خاردار،برگهای متناوب، شفاف سبز مایل به زرد، دندانه دار کامل دارد که بالهای دمبرگش از نارنج و پرتقال کم عرض تر است. گلهای متعدد با بوی ضعیف و گلبرگهائی که سطح داخلی سفید و خارجی قرمز مایل به بنفش دارد میوه زرد روشن ترش مزه و مطبوع با هسته های بدون بو و تلخ میباشد. در زیر بافت بشره پوست لیمو ترش کیسه های بزرگ و فراوان محتوی اسانس وجود دارد.برای گرفتن آب لیمو باید سعی کرد هسته و پوست آن جدا شود.

آب لیمو 88 درصد آب 6-8 درصد اسید سیتریک 2 درصد سیترات پتاسیم 6/0-4/0 اسید مالیک، مواد سفیده ای، موسیلاژ، پکتین و کمی فسفاتها- آهن- سیلیس و ... دارد و اگرسترون نشود دارای پر اکسید ازهای فراوان و فعال بوده به علاوه آب لیمو مقدار زیادی ویتامین Cدارد. اسانس لیمو از فشردن قسمت خارجی پوست تازه لیمو ترش بدست میآید شامل 92 تا 95 درضد ترپنهای

مختلف شامل لیمونن - فلاندرن- کامفن- پاراسیمن- سیترال والدئید ژرانیول 4-7 درصد دارد که بوی معطر از این دو است- لینالول - ترپینئول - سیترونیل لال کمی الدیئد نونیلیک - استات لینالیل- اسیدانترانیلیک و ... اسانس مذکور ضد عفونی کننده است و بخارش بر باسیلهای ابرت - مینگوکوک - استافیلوکک- باسیل دیفتری اثر کشندگی دارد و در ادوکلن و قرصها و پمادها به عنوان ضد عفونی کننده به کار میبند- هسته های لیمو که تلخ است ضد کرم میباشد. لیمو شیرین به عنوان مدر و ضد تبهای عفونی به بیماران داده میشود.

Bergamotier جزو مرکبات و درختی حداکثر به ارتفاع 4 متر است با میوه اش به نام برگاموت که با رسیدن زرد رنگ میگردد و از پوست این میوه اسانس معطر مطبوعی تهیه مینمایند که 35-40 درصد استات لینالیل و 10 درصد لینالول و 5 درصد برگاتین با لیمونن و دپانتن و الکل دی هیدروکومی نیک دارد با خاصیت ضد عفونی کننده و مصرف در تهیه ادوکلن و از پوست میوه مذکور که وزن بیشتر از یک کیلو پیدا مینماید مربا و ... تهیه مینمایند و در شیراز و شهسوار پرورش می یابد.

دانستنیهایی چند از پرتقال و لیمو

آب پرتقال اشتهاء آور بوده خون را از اسید اوریک و کلسترول پاک ساخته در شادابی و طراوت پ.ست مؤثر میباشد. جوشها و اکنه ها و خستگی جسمانی را برطرف میسازد در دوره نقاهت و برای بیماران عفونی درمان کننده است.

گویند لیمون از هندوستان بوده و نزد اسرائیلیها مقدس بوده و توسط اعراب به اروپا و آفریقا وارد شده و بر چهار نوع است که فقط یک نوعش شیرین و بقیه ترش است.

یک لیموی متوسط 50 سانتی متر مکعب عصاره داشته و دارای 7-5/7 گرم اسید سیتریک 6/0-4/0 اسید مالیک 5/0-4/0 قند یک گرم سیترات دوشو- یک گرم سیترات دو پتاس و اندکی کلسیم- منگنز - آهن و فسفر ومس است (یک پرتقال به وزن 180 گرم دارای 85 گرم آب بوده 60 کالری حرارت ایجاد میکند 2 گرم پروتئین 16 گرم گلوسیئ 49 میلی گرم کلسیم 5/0 میلی آهن 240 واحد ویتامین A، 12/0 میلی گرم ویتامین 1B 5% گرم ویتامین 2B و 5/0 میلی گرم نیاسین و 75 میلی گرم ویتامین C دارد و یک لیمو به وزن 106 گرم 90 گرم آب داشته 20 گرم کالری حرارت ایجاد و +یک گرم پروتیئن و چربی بسیار اندک و 6 گرم مواد گلوسیدی و 18 میلی گرم کلسیم 4/0 میلی گرم آهن 10 واحد ویتامین A و 03/0 میلی گرم ویتامین 1B و 01/0 میلی گرم ویتامین 2B و یک میلی گرم نیاسین و 38 میلی گرم ویتامین Cدارد و ارقام مذکور در آب لیمو چنین است (در هر فنجانش که 246 گرم باشد) :9 - 60 - 1 -ناچیز- 20 - 17 - 5/0 - 40 - 08/0 - 03/0 - 2/0 -113 و طبق بررسی دیگر هر صدم گرم پرتقال تازه: آب 1/87 پروتئین 9/0 چربی 2/0 گلوسید3/11 گرم سدیم 3/0 پتاسیم 170 کلسیم 33 منیزیوم 10 منگنز 25/0 آهن 4/0 مس 076/0 فسفر 23 گوگرد 8 کلر 4 میلی گرم ویتامین 190 A ویتامین 1B 08/0 ویتامین 03/0 2B نیکوتیل آمید 2/0 ویتامین C49 ویتامین

6B و P23/0 و آب پرتقال برعکس آب سیب که با خود سیب تازه تفاوت کلی دارد و امام دستور سیب تازه خوردن میدهد که گفته شدارقام آب پرتقال چنین است: 86-0-6/0-1/0-12-9/0-5/0-190-33-10-0/025/0-4/0-076/0-23-8-4-100-0/07/0-02/0-2/0-42 و صد گرم پرتقال تازه 45 و آب آن 49 کالری میدهد.

درصد گرم آب لیموی تازه به اندازه 80 میلی گرم و اگر کهنه باشد40 میلی گرم ویتامین ث وجود دارد به علاوه دارای ویتامینهای ب1 و پ پ و آ میباشد.

لیمو ترش در رماتیسم مصرف میشود ولی برای دندانها ضرر دارد.

آب لیمو به مقدار زیاد باسیلهای وبا - تیفوئید و اسهال خونی را نابود میکند. خوردن 5-8 عدد لیمو ترش روزانه خورده شود در رماتیسم - سیاتیک- نقرس- تصلب شرائین- چاقی- درد کلیه مؤثر است.

در 1886 برای درمان رماتیسم مرسوم گردید روز اول 2 لیمو بخورند وبعد هر روز 2 لیمو اضافه کنند تا روزانه به 30 لیمو برسد و مجدد هر روز 2 عدد کم کنند که مجموع 450 عدد لیمو شود.

ولی بعدا هانری دسپات دستور داد روز اول یک عدد خورده و بعد هر روز یک عدد اضافه نمایند تا به 10 عدد برسد و همین طور روزی یک عدد از آن کم نمایند و در مواردیکه سالیسیلات اثری نداشته باشد درمان مذکور مؤثر بوده است.

آب لیموی کمی را در یک لیتر آب ریخته نصف قاشق چای خوری جوش شیرین افزوده جرعه جرعه به تدریج خورده شود د ربدی گوارش مؤثر است (نباید جوش شیرین مداوم خورده شود).

غرغره آب لیمو در انژین و درد گلو خوب بوده و تامپون با آب لیمو رعاف را بند می آورد ولی مصرف آن باید در حد اعتدال بوده باشد تا سبب برداشت کلسیم از دندانها و کرم خوردگی آنها نشده، موجبات تورم معده و روده ها فراهم نشود.

کسانیکه پائی حساس دارند و زیاد عرق میکند ابتدا پای خود را با محلول نمک و زیزفون شسته و سپس با آب لیمو ماساژ دهند.

اشیاء نقره ای را با آب لیمو شسته سپس با آب گرم بشوئید تمیز میشود همین طور لکه های زنگ زده لباس (یک قطعه لیموترش لای لباس بگذارید و بعد با تکرار کشیدن اتوی گرم بر آن لکه را پاک نمائید.

غالب پرتقالهای امروزی پیوند درخت نارنج است یا از تخم های پیوند نارنج به و جود آمده و تقریبا 95 درصد پرتقالها از این نوع است از این جهت که مقاومت نارنج در برابر سرما بیشتر است و پرتقالی که از پیوند نارنج بدست میآید پوست ضخیم تری داردو درختش در زمستان کمتر دچار سرما زدگی میشود، و اگر پرتقال از درخت اصیل باشد دارای پوستی صاف و نازک و شفاف میباشد و رنگ پره هایش نیز روشنتر است.

نارنج قرنها قبل از پرتقال در کشور ایران راه یافته و پرتقال را بعضی دارای سابقه 500 ساله و برخی مربوط به عهد صفویه دانسته اند نارنج را قبلاً در ایران ترنج میگفته اند. اصل پرتقال را بعضی از چین دانسته و به وسیله اعراب به کشور پرتقال و از آنجا به سایر نقاط

منتقل شده و پرتقال نامیده اند.

تاریخ صحیح آن در ایران معلوم نیست ولی کشت آن از 70 سال قبل در کرمان توسعه و معمول گردید و درختان کهنسال مرکبات در اطراف شهسوار از جمله سیاورز، کالش محله نشتا یافت میشود و در دهکده نارنج بندین درختی است که میگویند 500 سال عمر دارد و درختی در سیاورز بوده که تا چند سال قبل گفته میشود 12000 تا 14000 پرتقال میداده است. نوعی پرتقال در شهسوار به نام سایگین و جود دارد که پره هایش به رنگ دانه انار بوده و خوش طعم و مطبوع میباشد.

متخصصین بیماریهای میزراه اطریش با نشان دادن سری رادیوگرافیها به حضار نشان دادند که سنگهای اوراتی موجود در کلیه عده ای بیمار پس از مصرف روزانه دو لیمو ترش برطرف شده و استفاده از این روش برای پیشگیری از تشکیل مجدد سنگ کلیه مؤثر میباشد و در اشکال مزمن بیماری که در آنان رفع خود به خودی شنهای اوراتی مشاهده میشود خوردن آب لیمو مانع تشکیل سنگهای جدید میگرددو نزد این بیماران نقصان هیپراورمی ممشاهده شده در صورتیکه هیچگونه تغییری در میزان طبیعی اسید اوریک خون ایجاد نمیکند.(1)

هر چند تئوفر است چهار قرن قبل از میلاد از لیمو نام برده ولی اروپائیان چون در جنگهاز صلیبی به فلسطینه رسیدندن لیمو را در باغهای اعراب دیدند (پلین دو قرن بعد از تئوفراست از خاصیت ضد سمی لیمو نام میبرد).

1- صفحه 7 ارگاپست شماره یازدهم.

ابن سینا در تب و معالجه یرقان از لیمو استفاده میکرد و سنت هیلد گراد پوست لیمو را در ویارهای زنانه تجویز مینمود.

بجای آب اکسیژنه میتوان آب لیمو را با مخلوط دو برابر آب در شستشوی زخمهای سطحی بکار برد. خیسانده یک لیمو در دو لیتر آب داغ و بعد صاف کرده آنر با شکر شیرین ساخته به تدریج خوردن ترشی معده را برطرف میکند و در تب گریپ خوب بوده و اگر با قهوه خورده شود خستگی گریپ برطرف میشود و در میگرن نیز مؤثر است.

ماساژ دادن لثه ها با آب لیمو خونریزی آنرا برطرف میکند.

برگ و گل پرتقال خاصیت ضد تشنج - تب برو خواب آور دارد و پوست آن دارای ماده مقوی تلخ و مشهی بوده مقوی کبد میباشد خانواده مرکبات به ویتامین ث اشان معروف شده اند و راجع به ویتامین مذکور در جلد پنجم بحث شده است هم اکنون باید اضافه کرد که از جمله عوامل منهدم کننده ویتامین مذکور : آبش میباشد (بر اثر حرارت خاصیت خود را از دست میدهد) -دیگر احتکار و انبار کردن و مدتی نگهداشتن - سوم ظروف با فلز سیگین میباشد - چهارم دشمن سریخت ویتامین ث دخانیات میباشد و استعمال آن ویتامین مذکور را در بدن از بین میبرد - پنجم جوش شیرین که از بین برنده آن است.

مهمترین محافظ ویتامین ث ترشی است و ما میبینیم که آفریدگار چگونه در این قسمت مانند سایر موارد لطف فرموده است.

زیاد خوردن مواد سفیده ای و صدف ایجاد اسیداوریک در

بدن مینماید و ثابت دشه مبتلایان در صورتی مدتی از خوردن مواد مذکور خودداری نمیاند لیموی ترش خاصیت ضد سم برای مبتلایان دارد، آب لیمو برنده تب- برطرف کننده تنگ نفس - درمان رماتیسم - مرض قند - غلظت خون - ذات الریه - زکام - آنژین - مسکن درد و سردرد و کلیه درد و کمردرد- صفرا بر- ضد امراض کبدی و ازبین برنده چربی زیادی- تصفیه خون - رافع جوشهای صورت - زاید کننده بزاق - مدر- مشهی - برای بیماریهای پوست و لطیف ساختن آن و جهت آرامش اعصاب و سرگیجه و واریس مفید است برخی اصل پرتقال را از چین دانسته که از آنجا به هند و از هند به آسیای صغیر و در جنگهای صلیبی به اروپا انتقال یافته و دلی انیکه پرتقال در اروپا نبوده اینکه در کتب آنها نامی تا سال 1811 دیده نمیشود و در سال مذکور گالیزیو Gallisio مینویسد یک درخت پرتقادل در معبد سن سابن رم وجود دارد که مورد احترام بوده و میوه های قشنگش به وسیله کشیشان چیده و بین بیماران به نام میوه های بهشتی و موجب شفا تقسیم میگردد.

جوشانده 30 گرم پوست نارنج یا 20 گرم پوست پرتقال در یک لیتر آب که با عسل مخلوط شود جهت بی اشتهائی قبل از غذا قطع تب - بی خوابی - سرفه نافع است.

دمکرده 20 گرم گل پرتقال یا بهار نارنج مخلوط با عسل برای قولنج ها به ویژه اگر منشأ عصبی دارد - جهت صهولت هضم - دلدرد مفدی است.

20 گرم دمکرده برگ پرتقال در یک لیتر آب مخلوط با عسل جهت بی خوابی - میگرن- طپش قلب مؤثر میباشد.

پرتقال عکس غلط مشهور بر کلسیم بدن میافزاید و خون را قلیائی میسازد و اگر بعلت ناراحتی هاضمه ناسازگاری با پرتقال مشاهده شد بهتر است با کمی عسل و مقداری آب آنرا مخلوط کرده و خورد.

پرتقال را اگر زیر آتش پخته کرده و سط آنرا باز و بر زخم بگذارند زود التیام میپذیرد.

آب پرتقال یا شربت پرتقال اگر در طرف چینی یاشیشه ای کرده یک شبانه روز در یخچال نگهداری شود مقدار ویتامین از دست رفته اش بسیار ناچیز بوده و در 1945 گروهی از محققین اعلام داشتند اگر آب پرتقال در ظرف بدون سرپوش در یخچال بمدت یک هفته یا در حرارت اطاق به مدت 3 روز نگهداری شود باز مقدار کمی از ویتامین ث آن از بین میرود و آب پرتقال در ظرف سر پوشیده شیشه ای یا چینی در یخچال اگر از سه روز نگذرد خوش طعم تر خواهد بود.

برای درست کردن شربت نارنج 4 عدد نارنج، یک عدد لیمو ترش 200 گرم قند و نیم لیتر آب لازم است.

پوست نارنج ها را با مالش قند به آنها بگیرید و این قند وب اقی قندها را در ظرف شیشه ای بریزید بعد آب لیمو و نانجها را گرفته صاف نموده به قند اضافه کرده بجوشانید.

برخی جوشانده پوست لیمو ترش و پرتقال را شربت کرده خنک نموده در تابستان میخورند بدین طریق که پنج دقیقه لیمو ترش و پرتقال را در سه چهارم لیتر آب جوشانده سرد کرده صاف نموده کمی قند اضافه مینمایند.

در بهار شکوفه های نارنج که سفید رنگ و معطرند و به آن ها بهارنارنج گویند به دست می آید.

برگ و گل درخت نازنج در اختلالات عصبی (طپش قلب - هیستری - صرع- تشنجات معدی- انواع بیخوابی- آنژین صدری) داده میشود؛ هضم غذا را آسان و ضد کرم و معرق بوده و برای معده هائی که ترشح زیاد دارند نیکو بوده مقوی معده و اشتهاء آور است.

گل نارنج (یک قاشق سوپخوری) در یک لیوان آب جوش را ده دقیقه دم کرده روزی 2-3 فنجان و 3-4 برگ آن در یک لیوان آب جوش 15 دقیقه دم کرده سه روز روزی 3 دفعه بعد از غذا باید نوشید.

یک قاشق قهوه خوری تکه های ریز پوست خشک شده نارنج را در کی لیوان آب جوشانده 20-30 دقیقه دم کرده روزی کی فنجان قبل از غذا میل میشود.

نارنج را از وسط دو نیم کرده پخته روی دمل یا کورک بگذارند زود سر آنها را باز کرده التیام میدهد.

عرق بهارنارنج در بسیاری از سردردها مفید است. چهل گرم پوست بهارنارنج دمکرده در پایان گریپ خورده شود نافع است.

یک نارنج را پوست کنده پوستش را نیم ساعت جوشانده آبش را دور ریخته پوست را با یک لیتر آب و 20 گرم شکر و 20 دقیقه جوشانده خشک کرده سه ساعت بعد از شام خورده شود رافع یبوست است. بعضی چهره تصور میشود سوراخ سوراخ است اگر آب یک نارنج را به یک سوم معادلش گلاب مخلوط کرده روزانه صورت را با آن بشویند

بزودی چهره یکنواخت میشود.

لیمو ترش مقدار زیادی موریات دو پطاس و اسید سیتریک آلی دارد که با کمک سیترات دو سود و سیترات دو پطاس موجود در لیمو بهترین صاف کننده خون محسوب میشود و غلظت خون را کم میکند و در نتیجه جریان خون را تسهیل و فشار آنرا پائین می آورد و به عقیده برخی دانشمندان رژیم صحیح لیمو ترش بجای حجامت و خون گرفتن است.

رژیم لیموترش رسوبات و تبلورات در مفاصل و انساج و کلیه ها را دفع و سودمند است مالیدن لیمو ترش به لثه های متورم مفید است و خوردنش خارش بدن را کم میکند و پوست لیمو ضد نفخ شکم بوده و مقوی معده است.

آب لیمو ترش از ترک خوردن پوست جلوگیری کرده و درد گزش حشرات را برطرف میسازد رژیم غذادی لیموترش از روزی یک لیمو ترش و هر روز مقداری افزوده تا به روزانه 8-10 عدد برسد و باز بتدریج آنرا کم مینماید هر صد گرم لیمو ترش 45 کالری حرارت میدهد.

ترنج از رازی

در اخبار در مورد مرکبات کلمه اترج آورده شده که در کتابهای قدیمی آنرا به بالنگ و ترنج معنی کرده اند اما از آن جا که "بدانکه عرب لیمو و نارنج را همه ترنج میگویند.(1) ما نیز از انواع مرکبات بحثی کردیم.

1- حلیه المتقین تألیف علامه ملا محمد باقر مجلسی چاپ 1343 کتابفروشی برادران علمی صفحه 57.

بالنگ: پوستش گرم و خشک است معده را تقویت و به هضم کمک میکند کسانیکه مزاجشان سرد است احتیاجی به اینکه آنرا اصلاح کنند ندارند ولی به عکس محرورین اگر گوشت را ترشی بالنگ بخورند گرمی آنرا احساس نخواهند نمود. برای معده مقوی است و از غثیان جلوگیری میکندگوشت آن سخت و سفت و هضمش دیر است و با خوردن آن با پوست و زنجبیل پرورده و عسل اصلاح میشود قسمتهای ترش آن برای مزاجهای گرم مفید است اما صاحبان مزاجهای سرد اگر بخواهند از آن بخورند باید ضرر آنرا با کمی عسل و زنجبیل پرورده اصلاح نمایند.

مرکبات از کتاب قدیمی

اگر بخواهیم مانند موارد دیگر همه را نقل کنم مفصل خواهد شد لذا برگزیدگی مینمایم:

اترج :شکوفه اش مخفف و محلل و ملطف، ترشی آن مقوی دل و قابض و مسکن صفرا و ملطف و مشهی و صاف کننده خون و امعاء از صفرا و مقوی معده و جگر و مسکن حرارت احشاء و یرقان و تشنگی و اسهال صفراوی و کبدی و ضمادش جهت گزیدگی عقرب پرنده و مارشاخدار نافع و طلای آن جهت کلف و قوبا و قلع رنگ سیاهی و مرکبی از جامه و قطور آن جهت یرقان که در چشم باقی مانده باشد و غرغره به مطبوخ او در سرکه جهات اخراج زالو که در حلق مانده باشد مفید است - مضر سینه و عصب و مصلحش شربت خشخاش و بدلش آب نارنج و آب لیمو و اگر جواهر و مروارید در آن بخیسانند مضمحل شود رب آن جهت غلبه صفرا و تشنگی و

قطع قی و دفع سموم و اکتحال آن جهت بیاض و طلای آن برای قوبا نافع و تاکنون در خواص شکوفه آن بود اما گوشتش دیر هضم و مضر حرارت غریزی معده و مانع صعود بخارات از معده بدماغ و مورث قولنج و مصلحش عسل است و پوست آن مقوی دل و دماغ و معده و احشاء و مفرح و مشهی و باقونه تریاقیه و معطش و مفتح و محلل نفخ معده خصوصا چون با عسل پرورده باشند و طبیخ خشک آن مسکن قی صفراوی و مضغ آن جهت خوشبو کردن دهان وعصاره پوست و گوشت آن که با هم کوبیده باشند جهت گزیدن افعی نافع است و همچنین ضماد آن و طلای پوست محرق آن با شراب جهت برص بسیار مفید و غیر محرق آنرا چون در جامه بگذارد مانع کرم زدن ان و چون پوست یکعدد آن را بالتمام در شراب اندازند در ساعت ترش کند مضر جگر حار و مصلحش عسلو مضر دماع حار و مصدع و مصلحش بنفشه و قدر شربت از خشک آن 5 درهم و از مرطبا 7 مثقال است و تخمش در افعال مانند پوست آن و باقوه مسهله و دو مثقال از مقشر آن مقاوم جمیع سموم حیوانی و قویتر از تریاق کبیر و با آب گرم یا شراب جهت گزیدن عقرب مجرب و به دستور ضماد آن و آشامیدن یک درهم از مغز مقشر آن بغایت مدر حیض و کشنده جنین و مخرج آن و طلای آن جهت تحلیل ورم بلغمی و سنون آن جهت تقویت لثه و روغن تخم آن جهت بواسیر طلا و ثربا بغایت مؤثر و مفتح سده گوش و سریع النفوذ در اعضاء و محلل قوی و ملطف و چون کسی به آن تدهین کند گویند عقرب به او نزدیکی بنکند مجرب است و ضماد مطبوخ مجموع ترنج در سرکه با شراب جهت مفاصل و نقرس و اورام و دنبلات نافع و برگ آن هاضم طعام و مسمن معده

و مقوی احشاء و مفتح سدد و جهت ضیق النفس بلغمی مفید و شکوفه آن در افعال مثل برگ آن و از آن لطیفتر و بوئیدن ترنج موقی دل و مفرح، روغن ترنج که پوست خالص شش عدد آنرا در روغن زنبق و روغن خیری هر کی یک رطل و دو رطل روغن کنجد انداخته و به هرسه شبانه روز بیرون آورده پوست تازه ریخته باشند تا سه دفعه و بیشتر محلل و تدهین آن جهت امراض بادره و عصبانی و درد مفاصل و برسفل قدم جهت رفع بودن هوا در اسفارو بر بدن جهت استرا و خوشوب کردن عرق و فالج و رعشه و لقوه و اختلاج و عرق النساء و درد گرده و مثانه و جهت رویاندن مو و سعوط آن جهت درد سر و علل سوداوی و درد شقیقه و مضمضه آن جهت درد دندان نافع است.

لیمو: در جمیع خواص مانند ترنج و پوست زردش مقوی معده و دل ... ضماد محلول با آب لیمو با نوشادر در اندک زمانی رافع بهق و آثار جلد است ... لیموی شیرین در منافع ضعیفتر از ترش است اما مضر عصب نیست و بقیه در افعال مانند ترنجند.

نارنج: معرب نارنگ ... جمیع اجزای آن در همه امور بهتر از ترنج و ضماد پوست زرد آن با سرکه جهت درد سر مجرب و شرب یکدرهم و نیم آن که خشک کرده باشند با آب گرم جهت پیچش واخراج کرم از شکم و قی و غثیان از مجربات و ضماد پختاه مهرای نارنج به تمامه جهت جرب و حکه و جوشهای سر و نرم کردن موی و جلد بدن بی عدیل و آب خیسانده پوست و شکوفه آن جهت عسر و لادت مجرب و حمول آن مدر حیض و شرب آن رافع سم عقرب و هوام و ترشی آن با شکر مسهل صفرا و مدر آن و رافع خمار وامراض حاره عصب غیر صحیح و اکثار آن مضعف جگر و مصلحش عسل و شکر

و دو درهم از تخم مقشر آن تریاق گزیدن جانوران و در سایر منافع مانند ترنج و لیمو است و ضرر نارنج به اعصاب کمتر است ... و با آب کرفس خوردن اخراج سنگ مثانه و گرده میکند...

مرکبات در اخبار

حضرت صادق از شخصی سؤال فرمود: چه میگویند اطبای شما در باره خوردن ترنج؟ جواب داد، گویند پیش از طعام باید خورد، فرمود: من میگویم بعد از طعام بخورید (ای شی ء یامرکم اطباکم من الاترج قلت یامروننا قبل العام قال لکنی آمرکم ان تاکلوه علی الشبع) و حضرت باقر پس از ذکر ثقیل و سنگین بودن اترج برای معده میفرماید نان خشک ترنج را هضم میکند (ان الترج لثقیل فاذا اکل فان الخبز الیابس یهضمه من المعده) و حضرت علی و حضرت صادق هر دو خوردنش را قبل و بعد از غذا تجویز مینمایند ولی حضرت علی میفرماید آل محمد چنین میکنند مو حضتر صادق خوردنش را قبل از غذا خوب وبعد از غذا خوب خوب دانسته است (کلو الاترج قبل الطعام و بعده فان آل محمد یفعلون ذلک ان کان قبل الطعام خیر فبعد الطعام خیر و خیر) و حضرت صادق خوردن مربای آنرا سبب خوشبو شدن اندرون دانسته بعد میفرماید خوردن مربایش قبل از غذا آزاردهنده است و بعد از غذا سودمند و ... (علیکم بالمربی منه فان له رائحه فی الجوف کرائحه المسک ثم قال هو یوذی قبل الطعام و ینفع بعد الطعام ...) در جلد مربوط به انگور (هفتم) گفتم اسید انگور چگونه جانشین اسید کلریدریک معده میشود (به شرطی که بعد ازغذا خورده شود) هم اکنون اسید

سیتریک و اسید مالیک و ... مرکبات را منظور و بعد از غذا خوردن اترج را توجه و از اینکه نان خشک نسبت به نان عاری از عناصری است که شرح دادم و لا جرم اگر اسید معده کمتر شود برای معده نشاسته ای بهتر اثر مینماید آنهم اگر اسید معده کمتر شود برای مواد نشاسته ای بهتر اثر مینماید و شاید دستور خوردن پرتقال بعد از غذا به همین علت باشد که میوه را با محیط اسید ناسازگاری است و اشخاصی که ترش میکنند یا استعداد تورم یا زخم امعاء دارند وباید از بسیاری میوه جات و از جمله اترج بپرهیزند در صورتیکه اگر بعد از غذا خورده شود و جانشین اسید معده گردد هم برای هضم کمک شده و هم آزاری به جدار معده نرسانده است در صورتیکه خام خوری نیز ارزش خود را داشته و خیر است ولی بعد از غذا خورده شود خیر است و بعد از غذا خیر خیر همانگونه که حضرت صادق فرمود و به آن اشاره گردید و آنچه بشریت رعایت میکند و اسلام نیز دستور آنا داده خوردن مربای اترج میباشد که باید قبل از غذا، اما اینکه امام فرمود مربایش جوف را خوشبو میکند با توجه به اسانسهای موجود در قسمتهای مختلف مرکبات مطلب روشن بوده شرح و بسطی لازم ندارد.

برای رژیم لاغری مفید است به شرط آنکه آب پر خورده شود اشخاصی که مبتلا به ورم کلیه و درد مفاصل هستند بهتر است کمتر میل نمایند.

بادنجان چون هنگام سرخ کردن زیاد روغن به خود جذب میکند هضم را مشکل میسازد و لذا برای کسانیکه روده و معده حساس دارند خوب نیست. بادنجان خام کرم کش است. خاصیت غذایی بادنجان کم است لینت میدهد و مدر است و اگر کاملاً نرسیده باشد دارای مقداری سولانین است که در ساقه تا جریزی و برگو میوه مورل نوار Morelle Noire و در جوانه های سیب زمینی نیز یافت میشود و داروی آرام کننده دردهای معده و اعصاب و تسکین دهنده خارش اگزما ها و بیماریهای جلدی است و مصرف آن 05/0 -2/0 گرم به صورت حب یا تزریقات زیر جلدی است و بیش از این کشنده است و اگر بادنجان نارس زیاد خورده شود مسمومیت ایجاد میکند.

تخم بادنجان برای نزله و تنگی نفس خوب است و خود بادنجان برای بیماریهای پوستی ممنوع است صد گرم آن 28 کالری ایجاد میکند و پر خورها و فشار خونیها و بیماران اولسری و خنازیری مفید است 6/92 درصد آب 27/1 درصد پروتئین 24/0 چربی 37/5 گلوسید 97/0 مواد معدنی دارد.

آنچه از گیاهان گروه خانواده بادنجانیان اهمیت دارد و جود الکالوئیدهای آنهاست که اصل نیتروژنه آلی دارد و مهمتر از

همه اتروپابلادنا میباشد که اغلب منشأ الکالوئیدی بنام هوسیامین به صورت نمک (نه آزاد) وجود داشته و هنگام جدا شدن از گیاه و تغییر وضع داده به ایزومری بنام اطروپین مبدل میشود (C17 ,H23 ,NO3) که عمل اصلی بلادن آن تسکین قولنجها- آستم اسپاسمودیک و سیاه سرفه و در خارج ضد آماسها و خاصیت ضد تعرق بدن را دارد و اطروپین آن در چشم پزشکی مصرف میشود.

بادنجان از رازی

برای معدهای که غذا را نگه میدارد خوب است برای چشم و سر مضر است خون سیاه کمی در بدن تولید میکند از خوردن بادنجان بیماری بواسیر و لکه های جلدی قوبا و چشم درد و بیماریهای سوداوی عارض میگردد، سده کبد و طحال را میگشاید و چون با سرکه بپزند و بخورند دیگر ایجاد سردرد و چشم درد نمیکند و خاصیت معالجه سده کبد و طحال را در خود نگه میدارد اگر پوست آنرا بکنند و با روغن و سرکه یا روغن بادام بپزند بیشتر تندی و تیزی او برطرف میشود.

تندی و تیزی بادنجان بریان دشه با پوست و بدون روغن باقی میماند همچنین بورانی آن اگر با پوست باشد باز اندکی تندی و تیزی خواهد داشت- بورانی برای معدههایی که غذا را نگه میدارد سازگار است و برای محرورین و صاحبان جگر گرم و طحالهای بزرگ بادنجان پخته با سرکه بهتر است به طوریکه سود آن به طور وضوح در مزاج آنان محسوس میگردد. بادنجان پوست کنده را اگر با روغن بادام و سرکه بجوشانند بهترین غذاست و

تقریبا در خون تولید شده از ان تندی وجود ندارد و چون تولید بیماریهای سوداوی نمیکند بر دیگر اشکال غذاهائی که در آن بادنجان است رجحان دارد ادامه خوردن بادنجان تولید بیماریهای بلغمی و مخصوصا لکه های پوستی (بهق) مینماید و همچنین سبب سنگینی زبان و ضعف معده میگردد به همین نظر باید بامری خورده شود چه مری بادنجان را در معده کاملاً له میکند و از آن لزوجتی تولید نمیگردد.

بادنجان از کتاب قدیمی

بادنجان معرب از فارسی است و به عربی مغد و و غد گویند بوستانی آن در دوم گرم و خشک و گویند خشکی آن در سیم است و مقوی معده و مفتح سددی که از غیر آن به هم رسد و خود به نفسه مسدد و ملین صلابات و با روغن ملین طبع و با سرکه قابض و مدر بول و بالخاصه مسکن صداع حار و خوشبو کننده عرق و دافع صنان که بدبوئی زیر بغل و کنج ران باشد و مخفف رطوبات غریبه و مورث درد پهلو و عانه وئ بواسیر و مولد سودا و مفسد رنگ رخسار و مصلح آن طبخ است با روغن و گوشتهای فربه و سرکه و خوردن آن با آب انار ترش و شیرین و ناردان و کوله پر و کرد و امثال آن و ضماد دنباله آن که اقماع گویند با بادام تلخ جهت بواسیر و امراض مقعد و ذرور دنباله و شکوفه آن بعد از چرب کردن مقعد با روغن بادام یا روغن بابونه جهت ورم آن و بواسیر مجرب و چون بادنجان را مهرا پخته تا مضمحل شود و صاف نموده آب آنرا با روغن زیتون بجوشانند تا آبها سوخته شود برص را تا یک سال به رنگ بدن میدارد

و در رفع ثالیل مجرب است و اگر آب آنرا با روغن کتان بجوشانند جهت شقاق و روم صلب و رفع فسای که از سرما و برف بردست و پا رسیده باشد بغایت مؤثرو چون رسیده آنرا که تخمش زرد شده باشد مهرا کنند و تخم آن را با موم روغن بمالند شقاق میان انگشتان را در حال زائل و هر گاه بادنجان زرد شده را خالی کرده جوقش را بروغن تخم کدو پر کرده قریب یکروز در فرن و تنور گرم بگذارند را به روغن را از آن استخراج نمایند جهت رفع درد گوش مجرب است و چون اقماع و گلش را اضافه نمایند جهت بواسیر بیعدیل است و ... بادنجان بری را ساق به قدر ذرعی و بر شعبه و برگش شبیه برگ اسفناج و تندبو و ثمرش به قدر زیتون و گردکان و پرخار و سبز است ملطف و حالی وگرم و خشک تر از بوستانی و ضماد ثمرش جهت اورام بلغمی و سیاه کردن موی و اکتحال و برگ خشک آن جهت بیض چشم و جلاء باصره و دمعه نافع است.

بادنجان در اخبار

از حضرت صادق است اکثر و ن البادنجان عند جذاذالنخل فانه شفاء من کل داء ویزید فی بهاء الوجه و ببین العروق و یزید فی ماء الصلب (در زمان خرما چینی بادنجان زیاد بخورید زیرا بادنجان شفاء بسیاری دردهاست و چهره را درخشندگی داده رگهارا روشن و باز و آب نطفه را افزایش میدهد) و مانند خبر فوق که زمان خرما باید بادنجان خورد حضرت آنرا به خرماو انگور تعمیم داده میفرماید اذاادراک الرطب و نضج العنب ذهب ضرر البادنچان و باز از آن حضرت است: کلو البادنجان فانه یذهب الداء و لاداء

له (بادنجان بخورید زیرابدون آنکه دردی بوجود آورد دردی را درمان خواهد کرد) و علیکم بالبادنجان البورانی فانه شفاء یومن من البرص (بادنجان بخورید به صورت آب پز نه قرمز شده که در آن شفا و امان از پیسی است) و کلو البادنجان فانه جید المره السودا(بادنجان بخورید زیرا نافع برای طحال خواهد بود). با توجه به سولانین و ترکیبات اطروپنی در بادنجان که مسکن بوده و برطرف کننده اسپاسمها و روی هم خوابیدن اعضاء مجوف میباشد و در نتیجه همانگونه که مرتب تجویزهم میشود مسکن دردهاست و حضرت نیز به آن اشاره فرمود اما آرامش بخشی سولانین و باز کنندگی اطروپین که هر دو بر رگها اثر مینماید آیا به صورت ب ا بو رنگ و بها نمیدهد و آیا یکی از چیزهائی که برای بهتر شدن وضع آمیزش تجویز میشود مگر ترکیبات بلادنی نیست؟ اما چرا حضرت همزمان با خوردن دو چیز پر شیرینی (خرما و انگور) میل دارد پیروانش بیشتر بخورند شاد بدین علت باشد که مواد گلوسیدی ان دو بیشتر است و عناصری که در اینجاست با آنجا مکمل یکدیگر بوده و با بازشدن رگها به وسیله بادنگان عناصر فراوان و مفید خرما و انگور بهتر به محیط بدن میرسد، و احتمال قوی آنکه با فراخ شدن رگهای محیطی و پوستی و بهتر رسیدن عناصر مغذی و رنگدانه به پوست انسان از برص و پیسی همانگونه که حضرت فرمود در امان است و نکته جالب اینجاست که برای این قسمت حضرت سرخ کردنش را در روغن یا آب ممنوع فرموده تا به احتمال چربیها یا عناصر رسوب کننده در جدار حتی در پیران مصرف نگردد اما چگونه برای طحال نافع است، آیا در خونسازی و یا مردن

گلبولها یا باز کردن رگها نقشی که در جهت برطرف کردن اسپاسم در بادنجان است منفعت میرساند یا علتی دیگر دارد منتظر اظهار نظر دانشمندان غذا شناسم !

شلغم

از خانواده چلپائیان بوده دارای برگهای پهن و خشن و ریشه ضخیم که قسمت مورد تغذیه استو به رنگاهی زرد- سفید- قرمز - خاکستری- بنفش و سیاه دیده میشود.

گلهایش کوچک و به شکل صلیب قرار میگیرند.

تکثیرش با بذر است که سبز و قرمز و کوچک بوده 3-5 سال قوه رویش خود راحفظ میکند.

5/7 درصد مواد قندی نشاسته ای -30/1 درصد سفیده ای 12/0-10/0 درصد چربی، مقداری کلسیم - پتاسیم- منیزیم و کیم آهن به صورت فسفاتها و کلرور و ... و ید (24/0 میلی در کیلو) داشته و جمیع مواد معدنیش 85/0 گرم درصد گرک و هر یکصد گرمش 36 کالری حرارت ایجاد نموده ویتامینهای موجود در شلغم سفید پخته A بمقدار کم ،B،C،2B PP اندک و شلغم متمایل به رنگ سبز ویتامینهای آو ب و ث زیادی دارد.

سلولز شلغم نسبتا کم و 5/1 گرم در کیلواست.

قبل از ورود آریاها به هند در آنجا شلغم مصرف میشد درکتاب تئوفراست (327-287قبل از میلاد) از ان نام برده شده و پلین (23-79 ه.ق) گیاه شناس معروف رومی از شلغم

بیست کیلوئی سخن گفته است.

شلغم را در قدیم به نقرسیها میدادند و هم قطعات آنرا در محل درد کمپرس میکردند.

شلغم دارای : آب - مواد بیاض البیضی- چربی - قندی نشاسته ای - سلولز- ویتامین آو ب و کمی ارسنیک میباشد به علاوه در شلغم رافانول Raphanol و اسانس زردی مایل به قرمز با طعم گس و بوی تند در آن یافته اند.

شلغم دارای خواص میکرب کشی و خلط آوری و خون سازی است و لذا برای درمان و آنژین - آستم- سایه سرفه - آبسه -دمل - برفک و ترک خوردگی پوست بکار میرود وبرای درمان کم خونی نیز مؤثر است.(1)

برای درمان آبسه شلفغم خوب پخته شده را به صورت خمیر در پارچه نازی بر آبسه میگذارند، و چند مرتبه تجدید مینمایند و برای برفک بدون پارچه بگذارند جهت کم خونی رشته های شلغم شورشده در آب نمک را جزو سالاد کرده میخورند.

وسط شلغم را پر از شکر کرده همینکه شربت شد جهت سیاه سرفه کودکان یا آنژین یا گلودرد یا هنگام آستم بخورید یا اینکه عسل و شلغم و شکر را هموزن پخته مربا کرده میل نمائید.

شلغم پخته را گرم بر ترک و سرمازدگی و دمل بگذارند سودمند است.

1- در این جلد علاوه بر استفاده از منابع چندی از کتاب نسخه های شفا بخش از سبزیها و میوه ها ترجمه آقای مهدی نراقی نیز استفاده شده است.

شلغم محرک قوای جنسی و اشتهاء آور است ولی اگر شلغم ریش ریش باشد ایجاد نفخ میکند.

شلغم برای مبتلایان به امراض پوستی بعلت داشتن گوگرد بسیار خوب است و چه بسا با خوردن شلغم خام روزانه اگزما خوب شده باشد.

شلغم خوب پوستی براق وزنی سنگین داتشه با انگشت فشار داده شود گوده نمیگذارد.

شلغم و کلم دارای مواد گوارترزا میباشد باید فراوانی که دارد (24/0 میلی درکیلو) و نیروبخش و مقوی اسکلت است با منیزیوم زیادی که در آن است و خوراک مغز و اعصاب و مسکن آنها با فسفری که دارد بعلاوه گویند دارای ماده رادیو اکتیوی است بنام روبیدیم که جوان کننده میباشد.

شلغم نسبتا قند فراوانی دارد (4/7 درصد با آنکه شیرین ترین سیبها 2/7 درصد دارد) ولی قندش برای بیماران قندی زیان دارد بعضی بر عکس آب شلغم را برای درمان بیماری قند تجویز مینمایند. شلغم قوه بینای و شهوانی و اشتهاء و ادرار را زیاد میکند مخصوصا برگهایش ضمن آنکه تولید نفخ مینماید مدرخوبی هستند.

شلغم معده را ضد عفونی میکند و بعقیده بعضی خاصیت میکروب کشی قوی دارد و حاوی آنتی بیوتیک است که در جستجوی آن باید بود. شلغم اگر خوب پخته شود بهر معده ای سازگار میباشد. ارسنیک شلغم آنرا در فقر غذائی - بیماری سل - نقاهت - مفید ساخته است.

شلغم برای رژیم لاغری سودمند است جوشانده شلغم درده برابر خود شیر و کمی شکر جهت سینه و زکام و عفونتهای ریوی مفید است. شلغمی که در کوره خوب پخته شده را که انگشت در ان فرو میرود سرد و نصفه کرده روی غصو سرمازده محکم ببندید نافع است.

پهن کردن ضماد پخته شلغم بر مفاصل دردناک مؤثر است. خرخاکی از بوی شلغم فرار میکند.

در برگ شلغم 4/90 درصد آب 2 درصد پروتئین 3/0 در صد چربی 6/5 مواد گلوسیدی 130 میلی سدیم 570 میلی پتاسیم 118 میلی کلسیم 3/3 میلی آهن 45 میلی فسفر 6700 واحد بین المللی ویتامین A05/0 میلی ویتامین 1 B17/0 میلی ویتامین 3/0 2B میلی نیکوتیل آمید 34 میلی گرم ویتامین c وجود دارد. برگ شلغم مس فراوانی هم د ارد و ید شلغم زیاد بوده و هر چه برگ شلغم سبزتر باشد ید شلغم بیشتر است.

برای دفع سنگهای کلیه آب شلغم تجویز میشود. صد گرم شلغم 25 کالری حرارت میدهد.

شلغم سوئدی به آن شلغمی گفته میشود که مغز زرد رنگی داشته ولی در تمام خوص مانند شلغم معمولی است به فرانسه آنرا روا Reva گویند و نام علمی آن روتاباگاست.

شلغم از رازی

به طور معتدل خاصیت تسخین دارد تولید نفخ مینماید غذای غلیظ و فراوانی به بذدن تحویل میدهد منی را زیاد میکند غریزه جنسی را تحرک مینماید برای فربه شدن بدن خوردن آن مؤثر است جز با سرکه خوردن آن برای محرورین سازگارنیست برای سردمزاجان هم سنگین است و تولیدنفخ مینماید و زیان میرساند وب اید این دو خاصیت نامطلوب رابه کمک سلق (چغندر) و گوشت چاق و مری و روغن زیتون و دانه ها و ادویه حاره که آنرا تلطیف نمایند اصلاح نمود...

شلغم در کتاب قدیمی

شلجم معرب از شلغم است و به عربی لفت گویند بری و بستانی میباشد و بری دو قسم است یکی شاخصهای نباتش دراز و بع عرض انگشت مهین و بیخش باریک مثل بیخ اشجار غیر ماکول و تخمش سیاه و مغزش سفید و منابت آن مزارعست ویک را منبت دشتهای نمناک و نزدیک آبها و بیخش بقدر خیار و سرخ و ماکول است و برگش شبیه برگ بستانی و از آن باریکتر و املس و کثیر التشریف و تخمش مثل بستانی و مائل به سیاهی و تخم قسم اول منقی بشهر و قسم ثانی در خواص قریب به بستانی و از آن گرمتر و در رطوبت کمتر و بستانی در اول دوم گرم و در اول تر و کثیر الغذا و مهیج باه و مدربول و مقوی باصره و منفتت حصاه و رافع سعال و ملین طبع و سینه و نفاخ و دیر

هضم و مصلح آن زیره وشیرینیها و ریشهای باریک آن که سائیده با عسل بنوشند جهت سپرز و عسر بول مجرب و ضماد مطبوخ آن محلل اورام است و ترشی شلغم ملطف رطوبات و مقوی احشاء و مشهی و بی نفخ است و ضماد و نطول مطبوخ جمیع افعال قوی تر و مولد ریاح و مصدع محرورین و مصلحش سکنجبین و ترشیها و گل قند و قدر شربتش تا دو درهم است و روغن تخم آن جهت ریاح و رفع اعیا و تقویت آلات تناسل شربا و ضمادا مفید است.

شلغم در اخبار

از حضرت صادق است: علیکم بالسلجم فکلوه و ادیموا اکله و اکتموه الاعن اهله احد الا وب ه عرق من الجذام فاذیبوه بالکه (بر شما باد بخوردن و ادامه دادن در خوردن شلغم و اینکه شلغم را به غیر اهلش نشان ندهید زیرا هیچکس نیست جز آنکه رگی از جذام در بدنش موجود است از این رو رگ مذکور را با شلغم خوردن به طریقی که ذکر شد ذوب کنید.)

چند احتمال میدهیم یکی آنکه خوردن شلغم بواسطه اثری که در تولید مثل دارد حضرت میفرماید ان را از دشمنان و غیر مسلمانان مخفی بدارید و مسلمین خود به خوردنش ادامه دهند تا نسل فرزنداناسلام زیاد گردد نه دشمنان اسلام و احتمال دوم اینکه: با بررسی اخبار چنین دریافته ام که مقصود از جذام تنها خوره نیست بلکه اسلام سرطانها را به دو دسته تقسیم کرده نوعی را مانند جذام دانسته

و در این صورت آینده این سخن را تأیید خواهدکرد که سرطانها به دو دسته بزرگ تقسیم میشوند نوعی که مانند جذام زمینه میکروبی و ویروس دارد و نوع یکه بعلت دیگر بوجود میآنید و شاید شلغم با داشتن عناصر ضد میکروبی بر نوع جذام مانندش مؤثر باشد!

آویشن

انواعی دارد نوعی در جنوب فرانسه و اراضی گرم و خشک نواحی مدیترانه بحالت وحشی میروید و در باغچه ها نیز کاشته میشود بنام تیموس و لگاریس (Tymus- Vulgaris) و نوعی که در ایران نواحی البرز و ... میروید (تیموس کچی آنوس T.Kotschyanus) و ...

نوع اول به ارتفاع 10-30 سانتیمتر به صورت بوته ها - ریشه مشعب، سخت و ناهموار وساقه ضخیم چوبی کردکدار با برگهای متقابل، کوچک ، ظریف، دمبرگ کوتاه، رنگ سبز خاکستری و دارای غده های فراوان اسانسدار و گلهای کوچک مجتمع معطر سفید یا گلی رنگ.

همه اعضاءگیاه معطر است و قسمتهای هوائی آن مصرف دارویی دارد واز سر شاخه ها 4/0 درصد اسانس میگیرند که شامل دو فنل ایزومر است یکی تیمول دیگری کارواکرل همراه با سیمن - پینن- بورتئول - لینالول و ...

ازبرگ گیاه یا قسمتهای هوائی آن در طباخی استعمال میشود محرک جریان خون و قوای عقلانی و مقوی اعمال تناسلی و معده و تسهیل کننده عمل هضم و ضد تشنج میباشد. ده تا 15 در هزار بعنوان

تسهیل عمل هضم مخلوط با مانت و ملین و برای رفع تخمیر روده ها مخلوط با انیس و ساریت مورد استفاده است. اسانس آن اثر ضد عفونی کننده قوی داشته و علاوه بر اینکه قدرت بیشتری از خاصیت ضد عفونی فنل دارد مانند فنل محرک و سمی نیست. تیمول ضد عفونی روده ها میکند (استعمال کم) دافع کرمها(اکسیور- تریکوسفال- آنکی لستوم) میباشد.

باخمیر دندان به عنوان ضد عفونی کننده و به صورت بخور در برونشیت مزمن- سل- سیاه سرفه و محلول با پانسمانهای مصرف میشود (همه جا بعلت خاصیت باکتری کشی که دارد).

تیمول اگرد وگرم مصرف شود : تهوع - احساس درد معده و یا استفراغ ایجاد مینماید و لذا گاهی به منظور فوق تنقیه از آن داده میشود و اگر همراه با تیمول الکل خورده شود مسمومیت ایجاد میکند زیرا تیمول در الکل محلول بوده جذب شده مسمومیت میدهد. تیمول 1-5 در هزار به صورت غرغره پماد (1-2 درصد) مصرف میشود. (از کتاب گیاهان دارویی).

گلهای آویشن کوهی مقوی معده، خلط آور،ضد درد و تشنج- معرق و قاعده آور و دم کرده ان (20-30 گرم در یک لیتر آب)نفخ شکم را برطرف میسازد.

آویشن کوهی برای دردهای مفاصل و رماتیسمی بهصورت ضمادی از گل و برگش که گرم باشد نافع است و آویشن شیرازی ضد سم و ضد تشنج و برای عفونتهای ریوی و نارسائی کبد مؤثر است و جوشانده آویشن شیرازی از ریزش مو جلوگیری مینماید.

جوشانده آویشن و سیر در سیاه سرفه مؤثر است و نوع تیمول دار آن (که شرح داده شد و سیسنبر یا آس بویه نیز گویند) در

سوء هاضمه عصبی و مفصلی مؤثر است.

در دردهای نیمه شدییدد س - انواع تب - قطع قاعده های اتفاقی خستگی و کوفتگی دست و پا- دلدردها و ورم امعاء، دم کرده آویشن و در آستم دم کرده گل آن نافع است (هر مورد ده گرم در یک لیتر آب) .

تئوفراست بکسانیکه دچار بیخوابی میشدند یا به آنان که مالیخولیا داشتند و دیوسکورید به عنوان مدر و سنت هیلدگراد (1098-1178) در تشنج - تبخال- عفونتهای کبد و اخلالات مغزی تجویز میکردند برای آستم جوشانده 20-30 گرم ساقه گلدار آویشن در یک لیتر آب با عسل روزانه 4-5 فنجان و در سیاه سرفه دمکرده 20-30 گرم ساقه گلدار با عسل روزانه 4 فنجان و در ضعف زیاد دمکرده خورده شود و در رگ برگ شدن و پیچیدگی عضلات کمپرس پارچه خیس شده از دم کرده مذکور و در دردهای معده و اختلالات کلیه و زکام و نیز دم کرده آویشن مؤثر است و حتی میتوان زخمها را با آن شستشو داد.

حیوانات مبتلا شده به برفک روزانه یک تا دو لیتر آب جوشانده از اویشن خورانده شوند بهبود مییابند.

اگر یادتان باشد در جلد اول اشاره شد که جسد ماموتی در یخهای سیبری پیدا شد که کاج سفید و آویشن در شکمش جزو تغذیهای که کرده بودند بیرون آوردند.

آویشن از محمد زکریای رازی

صعتر (آویشن کوهی) تمام انواع گوناگون این سبزی به بدنحرارت میبخشد و باد را خارج میکند و از چیزهائی است ه بایداشخاص سرد مزاج بخورند به هضم غذا کمک میکند و

به مزاج حار حرارت بیشتری میدهد مگر ان که با شلماب و ماست و آبغورده و آب سیب و امثال آن بخورند که در این صورت ار خوردن آن احساس حرارت نمینمایند.

آویشن در کتابی قدیمی

صعتر بصاد وسین اسم گیاهی است که به ترکی ککیک اودی و به اصفهانی آویشم نامند بری و بستانی میباشد و بستانی به فارسی مرزه نامند و برگ بری بعضی مدور و قسمی ریزه وطولانی و اقسام آن گرم و خشکتر و در العال قویتر از بستانی و مخفف و مقطع و با تریاقیه و مفتح و محلل بلغم و ریاح و مشهی و ملطف اغذیه غلیظ و منقی معده و جگر و ریه از رطوبات و مانع صعود بخارات به دماغ و دو مثقال گل آن با سرکه ونمک مسهل سودا و بلغم و خوردن اویه مسهله با آب صعتر مطبوخ مانع مغص و مخرج اقاسم کرم و رافع تخمه و عفونت غذا و ترش شدن آن و جهت غثیان و وجع الفؤاد و قولنج ثقلی و ریحی و بلغمی و با ماست جهت قولنج سوداوی مستمری از مجربات و با عسل جهت گزیدن هوام و طبیخ آن با انجیر جهت ربو و سرفه و با آب کرفس جهت حصاه و عسر بول و با مثل آن عناب که با چهارده وزن آن آب جوشانیده باشند به ربع رسیده بالخاصه جهت رقیق کردن خون مجرب و با روغن زیتون جهت انواع مغص و سرکه که در آن خیسانده باشند از ان سکنجبین سازند یا به تنهایی بنوشد جهت سپرز مجرب و با پنیر تازه جهت تسمین بدن و اکتحال آن جخت بیاض و قطور آن جهت گرانی سامعه و طلای آن با عسل جهت

تحلیل اورام صلبه و عرق النساء و امثال آن و با روغن زیتون و زیره جهت برآمدگی ناف اطفال و رفع ریاح اندرون ایشان و ضماد مطبوخ آن در حمام جهت جرب و حکه و یرقان و مضمضه آن با سرکه و زیره جهت درد دندان و گلو و سفوف آن با مثل آن شکر جهت قطع بخار و تقویت چشم و رادحه آن جهت گریزانیدن هوام مؤثر ایت در جمیع افعال قویتر و مفتح سدد باه و بخائین آن جهت درد دندان و تحرک اشتهاء و روغن آن ثربا و ضماد جهت رعشه و فالج و لرزودرد مفاصل بهترین روغنها و مضر اریبه و مصدع محرورین و مصلحش سرکه و قدر شربتش تا 5 مثقال است و مربای آن با شکر که به دستور گلقند بسازند جهت منع صعود بخار به دماغ و نزول آب و تقویت ذهن و نیکو کردن رخسار و سموم هوام و سائر امراض قوی الاثر است.

صعتر در اخبار

کان دواء امیر المؤمنین الصعتر و کان یقول انه یصیر للمعده خملا کخمل القطیفه (دواء حضرت علی آویشن بود و میفرمود پرزهای روده را مانند پرزهای هوله میگرداند یعنی پرز روده را زیاد میکند).

روی عن النبی انه دعا بالهاضوم و السعتر و الحبه فکان یستفه اذا اکل البیاض و طعاما له غایله و کان یجعله مع الملح الجریش و یفتح به الطعام و یقول ما ابالی اذا تغادیته ما الکت شیئا کان یقول یقوی المعده و یقطع البلغم و هو امان من اللقوه.

قبل از اینکهانی روایت را معنی کنم باید توجهتان را به این موضوع علمی جلب کنم که : از صفحه 171 جلد ششم

به بعد نقل از یک کتاب دانشگاهی گفتم بعضیب غذاها برای اینکه میزان رشد را به حد اعتدال نگهدارند یعین در حقیقت خوب به مصرف رسند باید حتی زمان کوتاهی مثلاً یک ساعت بین آنها فاصله نباشد و اگر این مطلب در طب رازی یا سنیا یا قرا بادین حکیم مومن یا تذکره یافت نیمسوشد هم اکنون ملاحظه فرمائید که با کلمه یستفه در اسلاتم دیده میشود و هم اکنون میتوان خبر را بدین مضمن معنی کرد:(نبی گرامی نانخخواه و آویشن و حبه طلب فرمودند و زمان خوردن بیاض که احتمالا شیر یا هوعی خرما باشد یا هنگامخوردن طعامی که هلاکزا بود بدون فصله آویشن میل میفرمودند یا به نمک خرد شده یا تبرزه افتتاح طعام میگردندن و میگفتند هر چه بخورم عیبی ندارد یعنی با وضعی که گفته شد خوردن هر چیزی عیبنی ندارد و فرمودند آویشن تقویت معده میکند و بلغم را میبرد و امان از لقوه است که دهان و صورت کج میشود.)

علی ابی الحسن علیه السلام انه شکا لیه الرطوبه فامره ان یستف الصعتر علی الریق (به مردی که شکایت از رطوبت میکرد ام رفرمود ناشتا آویشن میل نمیاد).

آنچه در آویشن چشمگیر است وجود دو فنل ایزوم است که یکی از آنها تیمول میباشد و گفته شد در تخمیر روده ها و تقویت معده و ضد عفونی کردن روده ها مؤثر بوده نفخ شکم را برطرف میسازد و کرم امعاء را دفع مینماید و در صورتیکه چنین ماده ای با چنان خواصی که گفته شد وارد معده شود آیا خملهای معده دوباره فرصت اصلاح و رویش دریک محیط سالم ندارند؟ و این همان است که حضرت علی اشاره فرمود بعلاوه کسیکه آویشن میخورد الکل نخواهد

خورد زیرا تیمول در الکل محلول بوده جذب شده مسمومیت میدهد و این هم خود غیر مستقیم به پرزهای معدته و روده کمک مینماید.

ابن عباس از نبی گرامی نقل میکند که فرمودند : الثفاء لکل داء و لم یداو الورم و الضربان بمثله (ثفاء برای هر دردی است و برای زدن و التهاب چیزی مانند ثفاء درمان نیمکند) اما ثفاء چیست علامه مجلسی گوید : به نانخواه و خردل و حب الرشاد ثفاء گفته میشود و در تحفه حکیم مومن است که ثفاء کلمه عبرانی است و مقصودش حرف بابلی میباشد و حرف بابلی را چنین شرح میدهند نبا آن به قدر شبری و برگش شبیه به برگ ترب و باخشونت و گلش زرد و تخمش سفید و مدورودر تنکابن خاص تره و در مازندران کله تره و شهتره نامند (البته شاه تره معروف نیست) گرم و تر و تندتر از حرف نبطی که حب الراد باشد و مدر حیض و مفسد جینن و مخرج آن و مفجر دبیله و جهت امراض بارده و عرق النساء و مقیی قوی و مسهل خون به سبب سده تفتیج و جذب و در سائر افعال قویتر از حرف بستانی و شانزده قیراط گل آن مسهل و مقیی اخلاط مریه و قدر شربتش یک درهم است.

حرف ابیض گویند قسمی از حرف بستانی است عریض الورق و بیخش بزرگ و گلش سفید و حدت آن کمتر از رشاد و خردل فارسی سفید نامند و بعضی حرف بابلی را با این اسمائ مسمی میدانند مشهی و منشف رطوبات و آروغ آرنده و در سائ رافعال مانند رشاد است.

حرف نبطی حب الرشاد است و از جنس تره بزرگتر و بری و بستانی میباشد و بستانی آن ماکول است و در تحفه حکیم

مومن خواص بسیاری از آن ذکر شده است.

نانخواه که زنیان نیز گفته میشود و عربی آن کمون ملوکی گویند و به عقیده برخی همان تخم آویشن کوهی است شبیه به انیسون و از ان کوچکتر و اشقر و مائل به زردی و تندبوی ...

زنیان گیاه یکساله به ارتفاع 30-90 سانتیمتر که خودرو در آسیای صغیر، هندوستان و مصر و ایارن میروید با گلهای سفید و میوه بیضی شبیه میوه جعفری که مورد استعمال داردئی دارد با برگهای بریده بریده و ظریف که از میوه اش با تقطیر اسانس خوش بوئی مخلوط از تیمول و سیمن و ترپین و کارولکرل بدست می آید و ضد تهوع و باد کشن و محرک باه و ضد کرم و مدر میباشد.

چغندر

گیاه دو ساله ای از خانوادعه چلپائیان است با ریشههائی به رنگ زرد یا قرمز و ضخیم که مصرف خوراکی دارد.

برگهای گیاغه سبز و کشیده و دارای دمبرگ نسبتا بزرگ که گاهگاهی به مصرف تغذیه میرسد.

بهترین زمین برای کشت چغندر باید PH بین 5/7-8 داشته باشد وخاکی دارای فسفر و ازت و پتاس.

تکثیرش با بذر میباشد.

دارای 5-5/10 درصد مواد قندی نشاسته ای (بویژه ساکارز) 75/0-3/1 سفیده ای و 1/0 درصد چربی و مقداری کلسیم - منیزیوم- آهن و پتاسیم و فسفر و سدیم و ... میباشد و مقدار منگنزش 3/5 در هرکیلو و قابل ملاحظه بوده سلولزش 9 گرم در هزار

در چغندر قرمز و در زرد و سفید 7-5/7 میباشد.

برگهای چغندر مقدار زیادی مواد قندی نشاسته ای بویژه سلولز و 2 درصد مواد سفیده ای و ناچیزی املاح داشته و هر صد گرمش 22 کالری حرارت ایجاد مینماید.

برگهای چغندر مقدار زیادی آ - ب - ث دارد.

ترکیبات درصد چغندر در یک بررسی چنین است: آب 6/87 پروتئین 6/1، چربی 1/0 گلوسید 6/9 گرم، سدیم 110 میلیگرم پتاسیم 350 کلسیم 30 منیزیوم 23 منگنز 577/0 آهن 1 مس 187/0 فسفر 37 گوگرد 17 کلر 61 ویتامین A 6 واحد ویتامین B03/0 1 ویتامین B04/0 2 نیکوتیل آمید 3/0 ویتامین C 5/5 میلی گرم.

رنگ اصلی که چغند به آن یافت میشود سرخ و زرد و سفید است خام نمیتوان آنرا خورد و شکر چغندر دارای ویتامینهای B و آهن و کلسیم و مواد معدنی میباشد و رنگ برگ چغندر برنگهای سبز و قرمز دیده میشود و ویتامینهای آن نسبتا کم است. چغندر ملین و مدر و مسکن بعضی دردهاست و مبتلایان به سوء هاضمه نمیتوانند آنرا به خوبی تحمل نمایند. از عجائب آنکه هم اکنون برخی عقدیه دارند خوردن چغندر از قندخون میکاهد (با آنکه قند از چغندر است).

چغندر اثر رادیواکتیو دارد که روی دستگاه گوارشی قابل توجه میباشد و ماده رادیواکتیو مذکور روبیدیم نام دارد. برای اینکه بتوان به خوبی چغندر را پوست کند باید داغ شده اش را در آب سرد انداخت.

چغندر با داشتن قند طبیعی و منیزیوم مقوی و مغذی بوده مخصوصا بر استخوان بندی و مایعات بدن اثر خبوی دارد بعلاوه مقداری فسفر و ویتامین B که هر دو مسکن و آرامبخش اعصابند در چغندر یافت میشود. چغندری بنام وستاسیکالاست که برگ آن خورده میشود مردانی که چغندر زیاد بخورند پستانشان بزرگ میشود. (ژنیکو ماستی).

از آمینو اسیدها ، تبائین در شیره چغندر و ملاس چغندر موجود است.

چغندر از رازی

سلق (چغندر): دفع سلق از معده به سهولت انجام و از تمام بقولات هم سریعتر است و اسفیدبای آن به شکم لینت میدهد بخصوص اگر با عدس پوست کنده بپزند و اگر نمک بیشتری داشته باشد آب اسفیدبای آن طبیعت را روان ساخته خاصیت مسهلی به شکم میبخشد و یک نوع اجابت ملایمی در مزاج فراهم میسازد برای معده سازگار نیست تشنگی آور نیست و جهت مزاجهای گرم مفید است در صورتی که با ماست بخورند و در آش ماست و آش آبغوره و امثال آن بریزند و یا از آن طفشیل (خوراکی است از عدس مقشر و سرکه) تهیه نمایند مداومت در خوردن آن برای افراد مبرود و همچنین زیاد خوردن آن برای این دسته شایسته نیست گو اینکه به سهولت از بدن رفع میگردد لیکن خالی از نفخ نیست و باید پوست آنرا بکنند و با روغن زیتون و سایر روغنها بپزند و بر آن دانه ها و ادویه معطره بیفزایند اگر بعد از پوست کردن با مری عذب (گوارا) و کمی

سرکه تهیه نموده و قبل از غذا بخورند سبب تلیین مزاج میگردد ریشه آن بیشتر باعث ایجاد نفخ شده و دیرتر از بدن خارج میگردد کسانیکه مزاجشان حار نیست باید با خوردن چغندر و مری و ریختن دانه ها و ادویه خوشبو روی آن آن را اصلاح نمایند اگر آنرا در آش ماست یا آش دوغ بریزند بعد از آن باید غداریقون و گوارش زیره میل نمایند.

چغندر از کتاب قدیمی

سلق به فارسی چغندر نامند آنچه در غایت سبزی و بزرگی برگ باشد سلق اسود گویند و آنچه ریزه برگ و مائل به زردی و ساق و برگ باریک باشد سلق ابیض نامند مرکب القوی و حرارتش در اول و با بورقیه و قوه قابضه و رطوبت مائیه و جالی و محلل و مبرد و مصفی وجرم آن جانس طبع و مائیه آن ملین آن و قلیل الغذا و نفاخ و مفتح بلغم و جهت رعشه و تحریک باه موافق و بهترین اجزای آن آب برگ آن و ساقهای برگ آن بهتر از بیخ آن است و از طبخ بورقیه آن زایل میگردد و خوردن آن با سرکه و خردل طبخ یافته باشد جهت امراض مقعد نافع و آب آن با ادویه معین اخراج بلغم و جهت مفاصل و نقرس نافع و سعوط آن جهت تنقیه فضول دماغی و هر کلنگ جهت لقوه و صداع و شقیقه و حمره عنب و قطور نیم گرم آن با روغن بادام جهت درد گوش و نطول طبیخ برگ و بیخ آن جهت حزاز و نخاله سر و قمل و صنان که به فارسی زرشک نامند و ضماد آب نیمگرم آن باب روده ارمنی جهت تهییج پشت پا و استسقاء مجرب و حقنه آن جهت اخراج ثقل و سجج و بروز مقعد و طلای برگ پخته آن جهت سوختگی آتش و

جوششها و باد سرخ و ضماد برگ خام آن جهت بهق و داء الثعلب و قروح خبیثه و سعفه و مفاصل و با عسل جهت قوباو ثالیل و با حنا جهت خوب کردن موی و با روغن بادام جهت تلیین اورام صلبه نافع و خوردن آن با خردل و آبکامه مسکن قولنج و ریاح غلیظ و اکثار آن محرق خون و مورث قولنج و مغص و مغش و مصلحش پختن آن با عدس است و استعمال خردل و آبکامه.

چغندر در اخبار

از حضرت رضاست: علیکم بالسلق فانه ینبت علی شاطی نهر الفردوس و فیه شفاء من کل داء و هو یشد العصب و یطفی ررہ الدذم و یغلط العظام (چغندر بخورید که در کنار نهر فردوس میروید و در آن شفای هر دردی است و عصب رامحکم و حرارت خونرا آرام و استخوانها را درشت میکند) و با زاز آن حضرت است : اطعمواع مرضاکم السلق یعنی ورقه فان فیه شفا و لا داء معه و لا غائله له و یهدی نوم المریض و اجحتنبوا اصله فانه یهیج السوداء (به بیماران خود چغندر بخورانید که شفاست و هیچ دردی و غائله ای در آن نیست خواب بیمار را آرام میکند و از اصلش بپرهیزید که سودارا مهیج است و حضرت رضا فرماید چغندر رگ جذام را ریشه کن مینماید و در شکم کسیکه پرده دلش درد میکند(1) هیچ چیزی مانند برگ چغندر وارد نشده (ان السلق یقمع عرق الجذام و ما دخل جوف المبرسم مثل ورق السلق).

و حضرت صادق فرماید:ان الله عزوجل رفع عن الیهود الجذام

1- بعضی آنرا ذات الجنب معنی کرده اند.

باکلهم السلق و قلعهم العروق (خدای عزوجل جذام را از میان یهویدیان برداشت بدین سبب که چغندر میخوردند و رگهای گوشت را میکنند) و یهود نزد حضرت موسی از بیاض شکایت کردند به حضرت وحی شد بخورند چغندر و گوشت گاو (ان بین اسرائیل شکوا الی موسی ما یلقون من البیاض فشکا ذلک الی الله عز وجل فاوحی الیه مرهم یاکلوا لحم البقر بالسلق) و نیز داشتم که برای برطرف شدن برص خوردن چغندر و ماش سفارش شده است.

بقدر کفایت در جلد انگور راجع به اثر گلوکز بر اعصاب و مراکز عصبی بحث شد و اینک با توجه به مقدار منگنز قابل توجه در چغندر باید افزود که منگنز برای فعالیت بسیاری از آنزیمیهای بدن (فسفو گلوکوموتاز - فسفوتازها - پپتدیازها- کربوکسیلازها و ...) وجودش لازم است و اگر قرار بود یک جلد راجع به چغندر بنویسم فعالیت منگنز را در برابر فسفو ...و فسفوتازها و ... در کنار فسفر و کلسیم و گلوکز موجود در چغندر و رل تقویت کنندگی آن در اعصاب مینوشتم همان فسفر و کلسیمی که یشد العصب و یطفی حراره الدم و یغلظ العظام بوده یعنی همانگونه که امام فرمود گلوکز و منگنز و کلسیم و فسفر و ... در چغندر هم عصب را محکم و هم استخوان را سخت و هم حرارت خون را کم مینماید که در قسمت اخیر شاید بوسیله آهن قابل توجه در چغندر نیز عملی صورت گیرد و آیا مقصود حضرت از خاموش شدن حرارت خون تغییر PHآن است یا جلوگیری ای فشار خون یا ... باید منتظر جواب بود ولی به هر صورت گلوکز و مانگنز قابل توجه در چغندر اثر سخت کنندگی بر اعصاب استخوانها دارد.

ص: 159

هویج

گیاهی است از خانواده چتریان که در زمین با PH 5/6 خوب میروید. کودهای تپاسه زیاد لازم دارد.

تکثیرش با بذر انجام میگیرد که خاکستری و کمی مایل به سبزی است.

مواد ازته هویج 95/0 ذرصد چربی 25/0 درصد گلوسیدها 10/0 ولی اتز ویتامین ب و آ غنی است. دارای مقدار زیادی آب - سلولز - مواد ازته- مواد معدنی- مواد چربی - گلوسیدها - مواد پکتیک - ماده رنگی که تبدیل به کاروتن ها میوشد- اکسیدازها پکتازها- نوعی انسولین گیاهی میباشد.

مواد گلوسیدی هویج ساکاروز (6/4 درصد) و گلوکز (4-6 درصد) است و املاح آن کلسیم - پتاسیم -منزیزیوم- اسید فسفریک - اسید سولفوریک- منگنز- مس- الومینیوم- ارسنیک - کلرورها و غیره.

اسانس مخصوصی دارد - سلولز هویج 5/1 درصد است. مواد پکتن هویج 1-3 درصد است هویج مدر و قاعده آور و ضد هیستری است.

در قدرت بینائی نقش مؤثری دارد پوست صورت را شفاف میسازد از سفید شدن مو جلوگیری مینماید و اشتهاء اور بوده در دفع خستگی تأثیر خوبی دارد و در قدیم آنرا به عنوان آرام بخش میشناخته اند.

هویج با داشتن قند زیاد برای بیماران قندی خوب نیست

ولی برای بچاقان نیکوست.

هویج اشتهاء آور بوده قاعدگی را مرتب نموده و کمپرس آن بر سودا - سوختگی - کورک- دمل پوست - تحریک شده نافع میباشد و بعلت آهن نسبتا قابل توجهی که دارد برای کم خونیها خوب است.

هویج و لیمو رشد کودکان را تقویت و برای ناقهین و گرسنگی خورده ها - عصبانیها - پیران سالاد هویج سودمند است و آب هویج در یرقان نارحتی کبدو گرفتگی رنگ.

جوشانده هویج وحشی خشک را مخلوط با عسل در هضم غذا و جوشانده ریشه اش را در حبس البول مؤثر میدانند یک کیلو هویج و یک کیلو نیم شکر (بهتر است هویج های گلی رنگ متوسط القامه انتخاب شود) انتخاب کرده هویجها را خوب شسته خرد کرده در طشتی روی هم انباشته هر طبقه شکر ریخته روی همه گرد لیموی بسیار نرمی بپاشید و چون نیمی از این مخلوط آماده شد آب لیمو بر آن ریخته و بعد که نیم دگی تهیه گردید 15 دقیقه آتش ملایم زیر آن افروخته مربای هویج بدست میآید.

مس در هویج قابل ملاحظه وجود دارد دارد. مس در صدف اسفناج، هویج، نخود و غلات وجود دارد.(1)

هویج ضد کرم است. بیماری مخصوصی که در کودکان با فشار زیاد معده همراه درد بوجود میآید بادادن هویج میتوان در ظرف چند روز درمان کرد. نوزادانی که میخواهند دندان در آورند با جویدن هویج کمک خواهند شد. هویج اعمال روده ها را منظم

1- 181 شیمی حیاتی پزشکی.

میکند و مصرفش در اسهال و یبوست مفید است.

کسانیکه با خوردن گوشت یبوست پیدا مینمایند بهتر است هویج نیزبخورند زیرا لینت دهنده خوبیست. جوشانده هویج در آب کاملا حل شود 500 گرم در یک لیتر) با افزودن اندکی نمک در اسهال کودکان مفید است به شرط آنکه چیز دیگری داده نشود.

آب هویج مدر و تصفیه کننده خون بوده خوردنش در صبح ناشتا در بیماران کبدی، رماتیسمی، مفصلی، نقرس، سنگ کلیه و مثانه، یرقان کم خونی و ضعف مؤثر است و اگر با شیر خورده شود ترشحات مجاری را نافع است. کودکان مبتلا به بیماری های پوستی زرده زخمی از راه خوراک و ضماد بهبود مییابد و ضماد آن در کورکها،دمله ابسه پستان مؤثر است و اگر با عسل خورده شود قوه باه را میافزاید.

صبح ناشتا بمدت هشت روز هویج خوردن کرم کدو را دفع مینمایند. تخم هویج جوشانده مقوی، مدر، اشتهاء آور است، قاعدگی را باز و شیر را زیاد و نفخ را برطرف میسازد. هویجهای سالم کوچک را روی بسینی در کورده کاملا خشک کنید تا رنگ گندمگون پیدا نمایند و از آن گرد برای رنگین کردن طعام بکار برید.

در یک برسی در هویج فرنگی ارقام زیر بدست آمده است (درصد گرم) آب 6/88 گرم، پروتئین 1/1 چربی 2/0 گلوسید1/9 ، سدیم 48 میلی گرم کلسیم 41 پتاسیم 311 منیزیوم 17 منگنز247/0 آهن 9/0 مس 111/0 فسفر

34 گوگرد 21 کلر 42 ویتامین A 6000 واحد ویتامین 1B 13/0 ویتامین 2B 06/0 نیکوتیل آمید 64/0 ویتامین C4 ویتامین E 45/0 و هر صد گرمش 40 کالری حرارت ایجاد مینماید و هویج کنسرو شده عاری از منیزیوم و منگنمز و مس و گوگرد و کلر و ویتامین E بود و بقیه ارقام به ترتیب فوق عبارتند از 2/92،5/0،4/0،1/6،280،22،110،6/0،34،450،03/0،02/0،3/0،2،30 و در هویج خشک سدیم و پتاسمیم و منیزیوم و منگنز و مس و گوگرد و کلر و ویتامین E نبوده بقیه ارقام چنین است 6/5،4،4/1،1/83،242،9/5،102،60000،29/0،28/0،2/3،11،361.

علاوه بر آنچه در باره هویج گفته شد صد گرمش 9/0 تا 03/1 گرم خاکستر دارد و عناصر زیر در ان یافت میشود یک استرول،فسفاتیدها (لسیتین) مواد پکتیک 1-3 درصد، ماده کاروتن یا پروویتامین Aدیاستازهای پکتاز، اکسیداز و همچنین انسولین گیاهی که مانند انسولین حیوانی قند خون را کاهش میدهد ولی با شدت اثر کمتر. ازریشه و دانه و میوه هویج اسانسی گرفته میشود که پپتن، لیمونن ، دو کول Daucol در ان وجود دارد.

هویج خام سلولز فراوانی داشته حجم مدفوع را زیاد میکند و بهتر است باسبزیجات و غلات مخلوط خورده شود هویج در متابولیسم فسفولیپدها که تعداد گلبولهای قرمز خون و مقدار هموگلوبین آنها را بالا میبرد و در تقویت قوای دفاعی بدن و

فعالیت غدد فوق کلیوی برای دفع مواد سمی حاصله از انقباض ماهیچه ها مؤثر است.

هویج کلسترول خون و ورم کبد و ورم کلیه و عصبانیت ها و چاقی را کم میکند و چون قند آب هویج در روده های بزرگ تبدیل به الکل میشود در ورم و عفونت قولن ها مؤثر است ولی آب هویج را باید تازه خورد و اگر د ریخچال گذاشته میشود باید چند قطره آب لیمو افزود که رنگ آن از دست نرود.

هویج را باید شست نه اینکه پوست کند زیرا پوست آن دارای بسیاری عناصر و ویتامینهاست.

هویج از رازی

جزر یا گزر یا زردک پر نفخ و از روده دیر گذر است قدرت نیروی جنسی را بسیار بالا میبرد و برای کم مزاجان سازگار نیست و اگر خواستند بخورند باید بپزند و پوست آنرا بکنند و با مری و سرکه مصرف نمایند با آن میتوان اسفید با برای مزاجهای سرد پخت و با ادویه و خردل خورد، ادرار را زیاد میکند و کلیه را گرم مینماید و برای ریه و سینه ضرری ندارد.

زردک در کتاب از قدیم

جزر به فارسی کزر و زردک گویند بستانی آن یکی طویل میباشد ویکی مستدیر در دوم گرم و ترو گویند در اول تر است مبهی و ملطف مدربول و مفتح سده جگر و قاطع بلغم و مقوی معده و ملین و جهت سرفه و درد سینه و معده و جگر و اخراج حصاء و نطول

طبیخ ریشهای آن محلل خون جامد و مربای آن بغایت مبهی و مقوی احشاء و رحم و هاضمه و پرورده ان به سرکه و نمک جهت ازاله سپرز بیعدیل و مقوی معده و جگر و بارده دو شاب آن قریب به مربای آن و ضماد برگ آن جهت آکله نافع و جرم آن بطی ء الهضم و نفاخ و مضر محرورین و مصلحش ادویه حاره و آبکامه و پخته آن با گوشت بزغاله مولد خلط صالح است و قدر شربت آن تا حدود شصت مثقال و از مرا تا هفت مثفاو تخمش محرک باه و در آثار مثل اصل آن و چون یک جزو آن را با یک جزو تخم شلغم در جوف ترب در زیر اتش طبخ دهند جهت اخراج سنگ گرده و مثانه و عسر الول مجرب دانستهاند و قدر شربتش تا دو درهم و بدلش انیسون و دو قواست و بری آن را در بلاد قزوین کز را نامند بیخش به قدر انگشتی و گلش زرد و در غلاف تخم آن خارناک و درد و قوا مذکور است در اول سیم گرم و در آخر اول خشک و با اندک حدت یو در افعال سوای تحرک باه قویتر از بستانی و حمول آن مخرج جنین و خوردن خام آن جهت سموم و ضماد پخته اصل و برگ آن جهت انجماد خون که از برودت باشد نافع و آویختن آن در میان خانه باعث گریختن هوام و مضر معده و حلق و عصب و مصلحش انیسون و حمول آن منقی رحم و معین بر حمل است.

زردک در اخبار

دو خبر از حضرت صادق است: اکل الجزر یسخن الکلیتین و یقیم الذکر (خوردن هویج کلیقین را گرم میکند و آلت رجولیت را خیز میدهد) الجزرامان من القولنج و البواسیر و یعنی علی الجماع

(هویج امان دهنده از امراض قولنج و بواسیر است و بر جماع یاری میکند).

چند کلمه دردو خبر راباید توجه داشت: قبلاً در جلد سوم کلمه سخن را معنی کردم آنجا که نبی گرامی خوردن غذای گرم را نهی و دستور به خوردن غذائی میکند که حرارتی ملایم و تقریبا برابر حرارت بدن دارد (37 درجه) و چون در اینجا به کلمه مذکور توجه کنیم که هویج کلیه ها را سخن میکند اینگونه درک میشود که کلیه ها به حرارتی متعادل حرارت طبیعی رسیده یعنی بهتر انجام وظیفه مینمایند.

به علاون آنچه تاکنون به آن توجه نکرده بودم و اکنون متوجه شدم اینکه در بسیاری از موارد آنچه را اسلام دستور میفرماید یا طرف اسنان یا کلمه یا ضمیر مربزو با انسان بکار برده شده مثلاً آیه شریفه مربوط به روزه میفرماید کتب علیکم الصیام و طرف انسانها هستند و ضمیر مربوط به آنان «کم» زیرا حیوانات بهتر میدانند چه زمان باید گرسنگی بخورند و به طور غریزی روزه داری دارند اما در اینجا و بسیاری از آنچه گذشته و مواردی که خواهد آمد موضوع به طور مطلق و عموم بیان شده (اکل الجزر یسخن ...) خوردن زردک را چه انسان چه غیر انسان آنان که کلیتین دارند و اعمالش همانند کارهای تصفیه ای و فیزیولوژی انسانهاست شامل میگردد و این خود معجزه ای است که حضرت به اثر مشتبه هویج در کلیه های مشابه انسان و حیوان اشاره فرموده بعلاوه این خود رساننده این مطلب است که کلیه هائی نیز در غیر انسانهاست که مشابه کلیه انسانها عمل مینماید.

بدنبال کلمه یسخن ذکر کلمه یقیم باز جالب است زیرا میدانیم تحریک ناحیه نعوظی در مجاورت کلیه ها بر ستون فقرات به هر طریقی باشد باعث نعوظ میگردد و چه بسا شخص سرماخوردگی داشته ناحیه مذکور تحریک شده نعوظ بهتری یافته یا اینکه احتلام بوی دست داده و چه بسیار است که انسان شب بعد از احتلام یا دو شب بعد که ر دوره کمون بوده بیماریش ظاهر میگردد و در اینجا گویا حضرت میخواهد گرمی ناحیه کلیه ها را تا محل مرکزی مربوط به نعوظ ساری و وسعت داده و شاید این مطلب را نیز برساند که گرما عمل توقف دهندگی و مخالف ناحیه منی ساز و موافق مرکز نعوظ بوده و حتی گرم شدن ناحیه کمری نعوظی (تحریک پارا سمپاتیک نخاع خاجی) در فراش خود فراش خیز دهنده باشد و مکانیسم براه انداختن کلیه ها و در زمره یسخن در اوردن شاید اثر هویج بر فعالیت غدد فوق کلیوی و دفع سموم و برطرف ساختن تورم آنها بوده باشد.

امان دهندگی مرض قولنج و بواسیر با خوردن هویج نیز احتمالاً بدین علت است که قند هویج در روده های بزرگ به الکل تبدیل و ورم و عفونت کلنها رابر طرف میسازد و عمل ضد یبوستی نیز انجام میدهد.

تربچه

از خانواده چلپائین بوده گلهایش سفید و یا مایل به بنفش است. ریشه آن که متورم و غذائیست به رنگهای سفید - قرمز- سیاه دیده میشود.

برگهای نازک گیاه هم مورد تغذیه قرار میگیرد.

ماده رافانول و نسبتا زیادی اسانس در آن یافته اند. رافانول 4O58H29C به صورت محلول در اسانس است.

یک صد گرمش 24 کالری حرارت ایجاد میکند و 5/4-5 درصد مواد قندی نشاسته ای 1-2/1 بیاض البیضی 12/0 چربی 85/0 درصد مواد معدنی دارد که سدیم و پتاسیم و بخصوص فلوئور آن قابل ذکر است و در یک کیلو ترب 8 گرم سلولز و ویتامین ث فراوان و آ و ب کم وجود دارد.

در شیره ترب سیاه ویتامین1ب (B1) وجود داشته و در بدن کمی اسید اکزالیک ایجاد مینماید.

ضد اسکوربوت و خلط آور بوده و در سنگهای صفراوی داده میشود.

برگش مقدار زیادی کلسیم - آهن و ویتامین آ و ث دارد.

تربچه در برخی افراد که حساسیت دارند خوب آور میباشد و قرمز رنگ آن بد هضم بوده و سیاهش بهتر هضم میشود. آب ترب سایه بر ضد برنشیت و سرفه های شدید و سیاه سرفه مصرف میشود. ترکیبات ترب درصد : آب 7/93 گرم پروتئین 1/1 چربی 1/0 گلوسی2/4 سدیم 8 میلی گرم و پتاسیم 229 میلی گرم کلسیم 37 منیزیوم 15 آهن 1 فسفر 31 گوگرد 31 کلر 37 ویتامین A 30 واحد ویتامین 1B 04/0 میلی گرام ویتامین 2B 04/0 نیکوتیل آمید 1/0 ویتامین C 24 میلیگرم و هر صد گرمش حدود 22 کالری ایجاد میکند.

ترب برای معده های ضعیف خوب نیست و دارندگان معده های قوی نیز باید آنرا خوب بجوند.

تربچه قرمز نقلی اسانس سولفوره داشته اشتها آور است و لذا بهتر است دارندگانمعده قوی آنرا قبل از غذا بخورند و همین طور باید سبح ناشتا به یرقانیها و کسانیکه کهیر میزنند و در شب برای رفع بیخوابی داد.

در دردهای سیاتیکی، اعصاب، رماتیسم، نقرس، سنگ کلیه، انسداد مجاری تنفس، احتقان خون و آنژین میتوان مصرف نمود. خیمر دندانی از ترب سیاه درست میکنند که مقوی لثه هاست. جویدن برگهای ترب سیاه لثه ها ار تقویت و بوی دهان را از بین میبرد.

تربهای پژمرده را در آب سردی که اندکی نمک افزوده اند خیس بماند طراوبت میبابند. بگر ترب و تربچه نفخ آور است و ترب و تربچه سلولهای کبدی صفراوی را تحریک و مجاری صفراوی را منقبض و حرکات کرمی روده ها را زیاد ویبوستها بخصوص یبوستهای آبستنی را برطرف مینماید. آب ترب سیاه برای چاقان پرخود و کسانیکه چربی و تخم مرغ خروده احساس سنگینی مینمایند مفید اسد.

بعضی خوردن ترب را ضد تشنج و محرک آروغ و باز کننده رنگ چهره و نیز بازکننده قاعدگی دانسته و عقدیه دارند زهر عقرب به ترب خورده ها اثر ندارد ! ترب با مقدار یدی که دارد ضد راشیتیسم است و گوگرد و منیزیوم آن به ویژه بخار گوگردی متصاعد شونده از ان ضد عفونی کننده ریه هایت و اشتها را زیاد میکند.

ترب سموم جمع شده در کبد و کلیه را دفع مینماید و لذا در یرقانها و اورام مفاصل و ورم اعصاب مخصوصا سیاتیک مفید است و در تمام موارد ترب سیاه خواص بیشتری دارد.

ترب از رازی

فجل(نوعی تربچه) جرمی سنگین و تندی خاصی دارد و اصلاح آن بدین ترتیب است که پوست آنرا بکنند و بریان کنند برای مزاجهای سرد خوب نیست و برای سده ناسازگار و قی آور است. برگ آن برای هضم مناسبتر از خود آنست ا زخوردن آن در بدن بادهای غلیظ و نفخ شدید تولید میگردد مخصوصا اگر خام و با غذاهائی مانند آش کشک و امثال آن خورده شود. به همین جهت آنرا با گوارش زیره ای و امثال آن باید خورد. اگر پوست آنرا کنده و باگوشت حیوان فربه بپزند و بر آن ادویه و دانه های معطر و خردل بریزند همانطور که گفتیم نفخ آن کم شده و دیگر بعد از هضم آن بلغمهای سخت و بادی که غالبا باعث قولنجهای سخت میشود تولید نمیگردد.

ترب از کتاب قدیمی

فجل به فارسی ترب نامند وبری و بستانی و شامی میباشد شامی آن است که تخم شلغم را در بوته ترب کرده غرس نمایند و بالعکس و بری آن تندتر از بستانی و بدرازی و بزرگی آن نیست و قوتش به خردل قریب ترو نزد بعضی خردل بری عبارت از آنست و بستانی را قسم مستدیر بیرون سیاه قوی تر از سفید مستطیل و تخم

اقسام آن قوی تر از سائر اجزا و بعد از آن پوست و برگ ریزآن و بعد از آن برگ بزرگ و گوشت آن وبه مراتب مذکوره تاسیم گرم و در دوم خشک و مدربول و بعد از طعام هاضم و مخرج رياح و محرک آروغ و با اندک تليين و نيکو کننده رخسار و مداومت خوردن آن باعث روئيدن موئی که ريخته باشد و آب آن مفتح سدد و معين قی خصوصا با عسل و مطبوخ آنه جهت سرفه مزمن و تلطيف خلط غليظ و احتباس حيض مفيد و گويند بعد از خوردن آن چون عقرب است و طلای آن بر بدن مانع مقاربت هوام و آب شاخهای آنرا که بدون برگ گرفته باشند به قدر يکوقته جهت اخراج سنگ مثانه مجرب دانسته اند خصوصا باسکنجبين ون آب برگ و شاخ آن به قدر ربع رطل باشکر جهت اخراج زرد آب و مستسقی را نافع است و چون در جوف ترب روغن گل ريخته گرم کنند قطور آن جهت درد گوش سريع الاثر و چون ترب را سوراخها کرده چهاردرم تخم شلغم را در آن جای داده نقبهای آنرا با پاره های ترب مسدود نموده خمير بگيرند و در زير آتش بپزند و با عسل تناول نمايند در اخراج سنگ مثانه مجرب است و بايد سه روز به دستور سلوک نمايند و اکثار خوردن ترب مورث مغص و تعفن خلط و مضر سر و حلق ودندان و مصلحش عسل و زيره که در سرکه خيسانده باشد و ضماد آن جهت قروح خبيثه و کمنه تحت چشم و با شيلم جهت رويانيدن ميو داء الثعلب وجوششهای آبدار مفيد و پروردن آن در سرکه قاطع اخلاط غليظ و اصلاً ضرری در ان نيست و تخم ترب مدربول و شير و حيض ومحرک باه و مقيی و جهت درد جگر بارد و ورم سپرز و با شراب

جهت گزیدن مار شاخدار و در سایر افعال قویتر از اصل آن و نیم مثقال آن بعد از طعام هاضم آن و با سکنجبین بغایت منقی جگر و ضماد آن بجهت قوبا و با سرکه جهت زخم قانقاریا و با عسل جهت درد مفاصل و با کندش و سرکه جهت بهق سیاه مجرب و قدر شربت از تخم آن یکدرهم و از آب آن سی درهم و از جرم آن بیست درهم است و بری آن بسیار گرم و مورث التهاب و خوردن مستعمل نیست و شامی ان راقوت مرکب از شلغم و ضعیفتر از ترب و مدربول و محلل رطوبات و اکثار آن مقیی و مصلحش نمک است و روغن ترب که از تخم و آب برگ آن در ابتدای تخم بستن ترتیب دهند بسیارمسمن و قائم مقام روغن زیتون کهنه و روغن بلسان است و لطیف و گرمتر از روغن بید انجیر و محلل قوی و آشامیدن و طلا کردن آن فاد زهر گزیدن عقرب ... نافع ...

ترب در اخبار

از حضرت علی است: الفجل اصله یقطع البلغم و یهضم الطعام و روقه یحدر البول (ریشه ترب بلغم را بریده غذا راهضم مینماید و برگش بول را خارج میسازد) و از حضرت صادق است : کل الفجل فان فیه ثلاث خصال: ورقه یطرد الریاح ولبه یسهل البول و اصله یقطع البلغم (ترب بخور که در ان سه خصلت است: برگش بادهای بدن را برطرف میسازد و مغزش ادرار آور است و ریشه اش قاطع بلغم) و باز از آن حضرت است کل الفجل فان ورقه یمری و لبه یسر بل البول و اصوله تقطع البلغم(ترب بخورید که برگش ایجاد صفرا و مغزش خروج ادرار و ریشه اش قطع بلغم را آسان میسازد).

در هر سه قطع بلغم بوسیله ریشه ترب مشترک است اما در باره برگش یکجا میفرماید یحذر البول و در دومی که باد را برطرف میسازد و در دیگر که یمری و خود ترب را یکجا آسان کننده ادرار و جای دیگر ادار آورد دانسته اما در هر کدام یک کلمه جداگانه ای آورده شده است یمری هم میتوان به صفرا آور و هم گذراندن (اعم از صفرا- ادرار- قاعدگی و ترشحات دیگر) اطلاق کرد.که از هینئا مریئا و خوب هضم و جذب شدن باشد (که آن هم بدون صفرا ممکن نیست) کلمه سیر بل که به معنی پیراهن پوشیدن است و توجبه آنرا نمیتوانم به عهده بگیرم در ببعضی نسخ مانند مکامر الاخلاف کلمه یسیل و جاری ساختن اودره که مناسب تر است و چون کلمات یسهل - یسیل و یحدر را که به ترتیب آسان شدن - جاری شدن- سرازیر ساختن معنی میدهد به نظر آوردن تعجب میکنیم که چگونه حضرت فقط با آن خاسصیبتی از ا=ثر ترب اشاره فرموده که جزو عوامل تنظیم کننده فشار گلو مرولی کلیه هاست که ادار را زیاد مینمیاد نه عواملی که تغییراتی در فشار مذکور ایجاد و ادرار را زیاد میکند، زیرا سرعت تصفیه در کلیهه ها که بغعهده گلومرولیهاست ننسیت مستفیم با فشار تصفیه دارد که به طور ملی در شهص سللن 125 سانتیمتر مکعب در دقیقه و در هر دو کلیه تصفیه گلومرولی انجام میگیرد و در شبانه روز مقدار کل ترشحات گلومرولی را به حدود 180 لیتر میرساند که بیشتر از که بیشتر از 99 درصد آن مجدد حذب و یک درصد را به صورت ادرار دفع مینماید و غذائیکه شریان آور آن را که خون بکلیه ها تصفیه می آود اگر منقبض سازد تصفیه کم میشود و متسع گرداند زیاد میشود و بر عکس انقباض شریان و ایران سرعت تصفیه را بالا میبرد و دو عامل متغیر دیگر نیز در این کار دخالت داند یکی زیاد

شدن فشار شریانی و دیگر تغییرات فشار اسمزی کلوئید پلاسما که هرگز ترب نه فشار خون را باللا میبرد که ادرار زیاد شود نه غلظت پروتئینهای پلاسما را تغییر میدهد بلکه اثر تحریکی قبلی که گفته شد درباره ترب صادق است و عجیب اینجاست که کلمات جاری - ساری - سهولت و سرازیر شدنه به وسیله حضرت به کار رفته نه کلماتی که نشان دهنده اثر فیزیولوژیک بر بدن میباشد و اگر توجه ما به مطلق سرازیرکردن باشد باز اشاره شد همانگونه که حضرت کلمه یمری را بکار بردند ترب و برگ ترب هم نه تنها ادرار بلکه ترشحات دیگر را نیز اضافه مینماید چه خود مستقیم اثر کند چه آنکه باعث تحرکی یا ترشح غددی از غددهای داخلی شده آنها راو حتی ادرار را به راه اندازد.

برگ ترب نفاخ است ولی بادهائی را که علامت ناراحتیها یاعصاب و نقرس و ... برطرف میسازد.

ریشه ترب غذا را هضم میکند چیزی نمیدانم جز آنکه بگویم وقتی ریشه را در برابر لب و مغزش آوردند که غذا را هضم میکند خود میرساند که ترب خودش بد هضم است همانگونه که شرح داده شد و آنچه هم اکنون باید شرح داد اثر ریشه ترب است که از ترکیباتش هیچ نمیدانم بر روی بلغم که امام فرمود آنرا قطع مینماید.

موز

موز از میوه های زمستانی است که دارای مقادیر زیاد ویتامین هاست (به شرط آنکه رسیده باشد) به طوریکه درصد گرمش 430 واحد ویتامین - A 9 میلیگرم ویتامین 6 - 1B میلیگرم ویتامین

2B - 6/0 میلیگرم ویتامین PP - 10 میلیگرم ویتامین Cمیباشد.

موز را در بعضی کشورها (فرانسه و ...) بعنوان دسربعد از غذا و رد برخی ممالک (جزائر انتیل- سواحل آمریکای مرکزی) آنرا غذای اصلی محسوب میدارند و نان آنهاست.

اصل موز از 1484 با کشف گینه جدید به وسیله پرتقالیها کشف و در 1516 یکنفر اسپانیایی آنرا به کشور خود آورد و تا امروز مرتب کشت گردید و هم اکنون 20 نوع موز یافت میشود که درختش ممکن است یک خوشه کامل 200-700 موز داشته باشد که گاهی وزن یک خوشه به 60 کیلو میرسد و پس از چیدن خوشه درخت را قطع میکند و بجای آن جوانه میزند و طریق تکثیر درخت قلمه زدن است در حفره های 40 سانتیمتری به فاصله حداقل یک متر میباشد موز دارای آهن ، فسفر، منیزیوم، پتاسیم ، سدیم و روی میباشد. مقدار کلسیم شیر دوازده برابر موز و آه ن موز سه برابر آهن شیر است. موز از لحاظ چربی و کلسیم و اسیدهای آلی و سلولز فقیر است و اگر ایندو به آن اضافه شود غذای کاملی است.

موز راخوب نجوند تخمیر و تولید گاز میکند. موز برای استخوان بندی به کودکان داده میشود برای کسانیکه کار فکری دارند یا به دردهای مفاصل و کلیه دچارند مفید است. چون سلولز موز کم است ایجاد یبوست میکند.

موز دارای مقدار قابل توجهی گلوسید بوده برای بیماران قندی ضرر دارد.

موز رسیده پوست زرد مایل به قهوه ای دارد و برعکس موز

نارس هضمش خوب است. مخلوطی از یک موز و یک قاشق سوپخوری از یک موز و یک قاشق عسل هشت روز خوردن خستگی را برطرف مینماید لکه جوهر بر انگشت باشد پوست موز بمالند پاک میشود. مو به طول 16-20 سانتیمتر و موز قد کوتاه 12 سانتی متر با پوست پلنگی میباشد موزهای بلند که در برونئو و سوماترا 30-50 سانتی متر طول دارد.

درصد گرم موز: آب 1/73 گرم، مواد ازته 87/1 چربی 53/0 گلوسید 05/23 سلولز 029/0 وجود داشته و خاکسترش (آهن و کلسیم و فسفر و پتاسیم و منیزیوم و روی) 06/1 گرم میباشد و از لحاظ ویتامین A و فسفر و آهن و مواد قندی غنی است (سدیم 5/0 - پتاسیم 420- کلسیم 8 - منیزیوم 31 منگنیز 642/0 آهن 6/0 مس2/0 فسفر 28 گوگرد 12 کلر 125 میلیگرم ویتامین 2B06/0 1B09/0 B 430 نیکوتیل آمید 6/0 ویتامین C 10 ویتامین E 37/0.

آزمایش دیگر از یک عدد موز یکصد گرمی ارقام زیر بدست آمد: کلسیم 8 میلیگرم پتاسیم 378 فسفر 28 آهن 6/0 ید003/0 مس21/0 منگنز 640منیزیوم 31 سدیم5/0 ویتامین 09/0 ریبوفالوین 06/0 نیاسین 06/0 پیرویدکسین 3/0 نیوزیتول 34 بیوتین 4 اسید فولیک 095/0 ویتامین C 10 ویتامین E4/0 پروتئین 200 چربی 200 گلوسید 23000 میلیگرم و 430 واحد ویتامینA و کالری کمتر از صد.

در کارگاههای که به جای چای و قهوه و کیک و بیسکویت موز به کارکنان داده شد مراجعه به درمانگاهها کاهش و پیشبرد کار

بیشتر بود.

موز برای سوء هاضمه و یبوست و تقویت کودکان هم امروز تجویز میشود و ارزش غذائی موز از لحاظ پیرویدکسین برابر یک جگر گوساله است و ارزش غذائی ویتامین گروه B آن ملاحظه فبمودید بالاسست مواد بیاض البیضی موز آلرژی ایجاد میکند و چون کلسترول و سدیم آن کم است وبرای قلبیها و کلیویها مفید است. آهن موز دو برابر آهن دریک سیب و به آسانی مبدل به هموگلبین میشود و آدمی را ا زکم خونی نجات میدهد موز به واسطه اینکه ویتامنهایش غلیظ و متراکم نیست امیاز دارد. وقتی پوست مزو سیاه خال پیدا کرد و غلامت آن است که مقداری از قند خود را از دست داده است و هنگام جویدن حس میشود که از شیرنی موز پوست زرد کمتر شیرین است به کودکان مبتلا به سوء هاضمه میتوان موز داد ارزش غذائی موز از لحاظ فسفر و آهن و کلسیم برابر 40 گرم آرد سفید گندم میباشد در صورتیکه ید و کلر موز سه برابر ید و کلر آرد مذکور است و مس آن چهار برابر و منیزیومش پنج برابر. موز قلیائیت خون را بالا میبرد.

موز خشک شده ویتامین c خود را از دست داده و فقط موز سبز وسیاه نباید خورد. به طور کلی موز بر دو قسم ایت نرم و سفت، نرم نوعی است که هم اکنون در ایران به فروش میرسد و نوع سفت که خرد و آرد کرده در آمریکای جنوبی از آن نان تهیه میکنند.

ساقه درخت موز خیلی نرم با وجود ضخامت با یک ضربه چاقو

میتوان آنرا قطع نمود از ساقه موز به شرطی که مانند سب زمینی چشم داشته باشد برای تکثیر استفاده مینمیاند و در سال اول سبز شده میده میدهد. اکوادور بزرگترین کشور صادرکننده مزو است و بزرگترین کشور مصرف کننده در آمریکاست و با این همه تعریف سیب و خربزه و گلابی از موز برتر و بیشتر میوه میدهد.

موز از رازی

خواص موز شبیه به خربزه رسیده و شیرین است با این تفاوت که خربزه بیشتر معده را سیراب میکند و موز بیشتر غثیان میگردد. هر چه با خربزه سازگار باشد با موز هم همانطور است از زیاد خوردن موز ممکن است حالت هیضه (اسهال) عارض شود همچنانکه از خربزه هم امکان د ادر ولی موز بریا چشم و سینه بهتر از خربزه است.

موز از کتاب قدیمی

موز معرب از اسم هندی است وبه عربی طلح نامنددرخت آن شبیه به نبا ذره و مربع ساق و تا سه ذرع میشود و برگش دراز و عریض و تا به قدر دو ذرع میشود و ثمرش سبز و به قدر خیار کوچکی و نارس آن را چیده در میان کاه میگذارند تا زرد و شیرین گردد و ثمرش تا هفتاد روز میرسد وموقوف به فصلی و زمانی نیست و رطوبت ثمر ان لزج و شیرین میباشد مانند عسل و ان در گرمی معتدل و رد دوم تر و مسمن بدن و مرطب معده و ملین سینه وبعد از هضم کثیرالغذا و مولد خون و محرک باه محرورین و جهت لاغری گرده و سرفه و خشونت حلق و طلای آن با سرکه و آب لیمو جهت کچلی و سعفه و

جرب و حکه و باآب تخم خربزه جهت کلف و نیکویی رخسار و خاکستر پوست درخت آن جهت التیام زخمها و رفع نزف الدم و ضماد برگش جهت تحلیل اورام نافع و مولد ریاح و سدد و ضعف هاضمه و مصلح آن عسل و شکر و مربا و زنجبیل است.

موز در اخبار

خبری است که فقط جنبه تاریخی دارد زیرا ملاحظه فرمودید که غربیها میگویند موز در1484 کشف شد و حال آنکه زکریان رازی هزارسال قبل درباره اش چه گفت و در خبر داریم که مردی میگوید با امام صادق موزی خوردم (دخلت علی ابی عبدالله فقرب الی موزا فاکنا معه) اصولا هر چه را دیگران بگویند یا دیگران داشته باشند گویا فقط زمانی ارزش تاریخی و علمی دارد که به حواس و ادراک غربیها درآید.

خارج از موضوع

رسم چنین بود که برای رفع خستگی گاهگاهی خارج از برنامه مطلبی بنویسم البته مطلبی که همان روزها اشکال یا سئوال بود و هم اکنون پس از مدتی است از مطالب خارج نشده ام با مشاهده نقص بزرگی از قانون خود را مجبور میبینم برای حمایت از کسانیکه همین نقص قانون به آنان ستم میکند اشاره ای بنمایم! آیا بین کسیکه راست میگوید و یکنفر دروغگو هیچ فرقی نیست؟ آیا ارزش کسیکه در مشورت خیانت نمیکند به همان اندازهخ مشاور خائن است؟ آیا بین دزد و کسیکه به حقوق مردم احترام میگذارد

اختلافی به نظر نمیرسد؟ بدون شک حتی و حشیترین انسانها بین آنها تفاوت میگذارد قانون هم برای یک طرف آنها احترام قائل است و برای جانب دیگر تازیانه اش درازست هر چند در کشوری که قانون اشارهآی نکرده باشد طالح بد و صالح خوب است میتوان مشاور خائن، دزد ستمگر دروغگوی گناهکار را شناخت و از آنان دوری جست ولی اگرقانون بین شاهد عادل و غیر عادل تفاوتی قائل نباشد و پایه و اساس کارها را نیز بر استشهاد قرار دهد و یکعده استشهاد کننده حرفه ای شریک شده مرتب در غصب حقوق مردم و آزار کسانیکه به حزب و دسته ای وابسته نیستند بپردازند آیا قانون چه تازیانه ای دارد؟ اگر قانون میگوید بعنوان کلاهبرداری میتوان استشهاد کنندگان حرفه ای را تعقیب کرد با توجه به استشهاد و ثروت قابل توجهی که از اینراه به دست آمده ودر نتیجه تعقیب کنندگان نیز تعقیب نامبردگان را ضروری ندانستند آیا نقص قانون نیست؟ و آیا در آن جا که حکومت و قدرت بدست استشهاد کنندگان حرفه ای و موافقین آنهاست امنیت وجود دارد و در صورت لزوم شرح بیشتر آن در جلدهای بعد داده شده روشنتر خواهم گفت! و از قانونگذاران یا کسانیکه عقدیه به قانون شوئی دارند بذل توجهشان را به مطلب مورد بحث خواستارم.

مشابه مسئله فوق در شرع نیز مطرح است: هر چند پیامبران معصومند و عصمت از شرائط نبوت ولی اگر جمعیتی یافت شود که خدای ناکرده چنین عقیده داشته باشند که پیامبری هم میتواند مرتکب همه گناهان شود پیامبر العیاذ بالله دزدی کند،مشروب خوار باشد زناکار و... ولی هرگز ممکن نیست کسی که دروغگوست بعنوان

پیامبری حتی مقبول وحشتیرین قبائل بوده باشد زیرا از کجا که در اصل سخنش که برگزیدنش و ادعایش باشد دروغ نگوید و اگر نوح امین بود ابراهیم امین بود موسی امین بود عیسی امین بود محمد امین بود مقبولتر و ادعایش مورد قبول حتی کسانیکه گناهان بزرگ را توبه پذیر میدانند و برعکس اگر کتابی منتسب به پیامبری بود و در آن دروغ و تحریف و انحراف وجود داشت همانند کتابهائی است که منتسب به پیامبر مربوطه نیست و تنها کتابی که قطعاو حکما به پیامبرش میرسد و دست نخورده میباشد قرآن است و به همین منوال که شاهد اگر عادل نباشد استشهادکنندگان حرفه ای فراوان میشوند همانگونه که شده اند ! اگر امین بودن اتنها (عصمت) از شرائط نبوت نباشد مدعیان زیاد میشوند چنانچه شدهاند ! با آنکه امین بودن از شرایط اولیه است.

در جای دیگر هم گفتم: هر قانونی از اسلام باشد و دست در آن ببرند به اجبار آنقدر تبصره به آن افزوده میشود تا بترکد و هر قانونی از اسلام نباشد در آن دست برده به اجبار آنقدر بصیرت به آن افزوده میشود تا قانون اسلام گردد و علتش واضح و بر فطرت بودن اسلام است ایکاش دولتهای اسلامی بویژه ایران شیعه بین عادل و غیر عادل فوق بگذارد و استشهاد کنندگان حرفه ای را وقعی ننهد.

زردآلو

بسیار مغذی و مقوی است و دارنده مقدار زیادی ویتامین آ و ویتامین ب و در سازمان استخوان و نمو انساج مؤثر است و لذا برای رشد کودکان نافع میباشد برای نوزادان باید زردآلوی بسیار رسیده نرم را له کرد وشیره با آن مخلوط کرد و ابتدا اندکی داد وبه تدریج افزود.

زردآلو برای کسانیکه ضعف اعصاب و کم خونی دارند مفید است،صد گرم زردآلو60 کالری حرارت ایجاد میکند اصل آنرا از چین و بعضی از ارمنستان دانسته اند زردآلوی مخصوص (قیصی) میوه بسیار خوبی است و زردآلوی سن دومینیگ بزرگتر از زردآلوی معمولی و هسته بزرگتر و خام و به صورت مربا نیز مصرف میشود ترکیبات زرد آلوی تازه بدین قرار است(درصد): آب 3/85 پروتئین 9/0 چربی 2/0 گلوسید9/12 گرم سدیم 6/0 پتاسیم 440 کلسیم 16 مانیزیوم 9 آهن 5/0 فسفر 23 گوگرد 6 کلر 2 میلیگرم ویتامین A2790 واحد 04/0 2B 03/0 1B نیکوتیل آمید 7/0 ویتامین C 4 و کمپوت زردآلو بدون منیزیوم و گوگرد و کلر بوده و بقیه ارقام به ترتیب 3/77،6/0،1/0،4/21،652،10،3/0،15،1350،02/0،02/0،3/0،4 و ارقام خشک زردآلوی 24،2/5،4/0،9/66،11،1700،86،9/4،119،7430،01/0،16/0،3/3،12 و صد گرم زردآلوی کمپویت 89 و خشک 292 کالری ایجاد مینماید.

خوردن زردآلو به کسانیکه مطالعات عمیق دارند توصیه میشود.

خوردن زردآلوئی که کاملاً نرسیده باشد برای معده زیان دارد و مبتلایان به زخمهای معده و اثنی عشرر ا ضرر شدیدی میرساند و در نارسائیهای کبد نیز باید از زیاد خوردنش پرهیز نمود.

زردآلوی تازه برای اسهال مفید است و خیس شده برگه آن جهت یبوست نافع، چند قطره چکاندن روغن هسته زردآلو صبحانه در گوش صدا وزوزه آنار برزطرف میسازد و توصیه شده است. زردآلو نفاخ است و خوردن هسته زردآلوی شیرین نفخ را برطرف میسازد. هسته های تلخ و سمی را نیز چند مرتبه در آب نمک خیس کرده هر دفعه آب آنرا بریزند مسمومیت و تلخی اش از بین میرود.

زرد آلو از رازی

در بدن تبرید میکند و سبب آروغ ترش میگردد صفرا وخون را قمع مینماید بخصوص اگر در آن رگه تلخی باشد برای طبایع گرم سازگار است و بخارات حاصل از حرارت معده را نابود میکند وباید کسانیکه از خوردن آن در بدنشان باد زیاد تولید میشود یا زیاد آروغ ترش میزند از آن پرهیز نمایند و اگر خوردند کمی نانخواه با آن بخورند.

کسانیکه دارای معده گرم هستند و آروغ دودی شکل دارند و تشنگی ایشان دائمی است بسیار اوقات از خوردن آن سودمیبرند خاصه در روزهای سخت و رنج و تعب کار و روزهای گرمازدگی و هنگامیکه عطش فراوان دارند ولی روی آن آب برف نباید بنوشید دیگران هم نباید آب برف روی زردآلو بخورند اگر کسی در

خوردن آن مداومت نماید پیش از آنکه یک ماه تمام شود باید هلیله پخته و سپس تخم رازیانه را با شکر چند روزی مصرف نماید تا از رقت خون که از خوردن آن عارض میگردد در امان بماند چه اگر وقت حالت آبکی یا رقت خون مدت زمانی ادامه یابد سبب عفونت خون و بروز عفونتهای دیگر و تب میگردد اگر با این دستورات جبران ضرر نگردید و انسان در رنج افتاد و عرق ریزی زاید داشت و حالت هیضه شدیدی برای او رخ داد و شراب زیاد نوشید رفع عرق و بول برایش غیر ممکن میگردد..

زردل آلو در کتاب قدیمی

زردآلو اسم فارسی مشمش است و به ترکی اورک گویند و اقسام میباشد و بهترین آن پر آب کم جرم و خشک آن بهتر از تازه دردوم سرد و تر و مفتح سدد و ملین صلابات و شیرین آن ملین طبع و موافق محرورین است مادامیکه در معده فاصد نشود و جهت تشنگی و التهاب معده و تسکین غلیان خون و صفرانافع و رافع آروغ خصوصا ترش آن و خیسانده خشک آن چون صاحب تب حارو بارد از ان خورده آب گرم و عسل بعد از آن بنوشد و قی کند الخالط کراثی و زنجاری دفع شده رفع تب گردد و از مجربات شمرده اند و هرگاه بعد از خوردن زردآلو فصد کنند خون سفید رنگ مشاهده شود لهذا مداومت آنرا باعث برص دانستهاند و آن سریع التعفن و نفاخ و مولد آروغترش و مضر مبرودنی است و مصلحش شکر و انیسون است در جمیع امزجه و خوردن آن بالای طعام و خوردن آن بعد از ان بغایت مضر است و مغز دانه تلخ آن دردوم گرم و

خنک و شیرین آن در اول گرم و تر و مبهی و روغن همه آن مفتح سدد وئ ملین صلابات و رافع درشتی جلد و خشونه حلق است و روغن مغز تلخ آن به قدر یک مثقال کشنده کرم معده و مسهل قوی آن و محلل اورام مقعدو مفتت حساه و جهه زهیر بارد و بواسیر ظاهری و باطنی و با افیون جهت جمیع دردها و قطور ان جهت درد گوش بیعدیل و در سائر افعال قریب به روغن بادام تلخ و قدر شربتش تا سه مثقال و روغن شیرین آن ضعیفتر از روغن بادام شیرین است و اجزای درخت آن در دوم سرد و خشک و طبخ برگ آن مدر و مسقط کرم معده و نطول آن محلل اورام، برگ وخشک آن قاطع اسهال و شکوفه آن سرد و خشک و لطیف و شرب و ذرو آن قاطع نزف الدم ظاهری و باطنی است.

دانستنیهای چند از هلو

ترشحات معدی را زیاد میکند و سبب تحریکات تنفس و ترشحات صفراوی شده و لذا برای گوارش اهمیت دارد پوست هلو حاوی مقداری ویتامین A میباشد.

سرشار از ویتامین A-B-C-PP بوده و میوه ای است که به هر معده سازگار میباشد. خوردن یک فنجان آب هلو ناشتا پس از چند روز یبوست را برطرف مینماید.

هلو برای تقویت غذده های مترشحه داخلی سودمند بوده و روغن هسته اش را ارگ در گوشی که صدا میکند بریزند بهبود مییابد وبرگش را اگر ضماد کنند و یا مخلوط هسته و گل هلو را بر معده بمالند برای رفع کرم خوب است. یک گرم هلو دریک فنجان

آب اگر دم کردن به کودک بدهند یبوستش مرتفع میشود و شربت غلیظ گلش برای یبوست نافع میباشد (100 گرم گل را در یک لیتر آب 12 ساعت خیسانده بعد در صافی ریخته فشار داده با هموزنش شکر افزوده با آتش ملایم آهسته آهسته بجوشانید شربت غلیظ بدست میآید).

مالیدن هلوی تازه به صورت برای حفظ زیبایی نافع است شصت گرم برگ هلو در یک لیتر آب بجوشانید برای تصفیه خون خوب میباشد واگر برگهای هلو را با برگهای جعفر کوبیده و روغن زیتون بیفزایند برای سوختگی سودمند است.

برگه هلو دارای کلسیم - فسفر- منگنز- منیزیوم -برم- پتاسیم و آهن و مواد سفیده ای و اندکی چربی بوده و قندش مخلوطی از لولز و گلوکز است که چون اندک میباشد(14-15 درصد) برای بیماران قندی مفید است مخصوصا اگر جوشانده شود که 5/7 گرم مواد قندی خود را از دست میدهد وبرای کبد مفید است.

برگه هلو اوره واسید اوریک را دفع مینماید و درجه قلیائیت بدنه را بالا میبرد و بعلت سلولز زیادیکه دارد نفخ شکم ایجاد مینماید که میتوان پخته یا کمپوت آنرا خورد تا مبتلا نگردید.

برگه هلو در سوخت وساز پیران ورشد و نمو کودکان و بیماری های نقرس و رماتیسم و کبد و فشار خون مؤثراست درصد گرم هلوی بتازه :آب 6/86 پروتئین 8/0 چربی2/0 گلوسید 8/11 گرم سدیم 5/0 پتاسیم 160 کلسیم 8 منیزیوم 11 آهن6/0 فسفر22 گوگرد 7 کلر 5 میلیگرم ویتامین 880 A واحد ویتامین

1 B02/0 ویتامین2B05/0 نیکوتیل آمید 9/0 ویتامین C 8 میلیگرم و هر صد گرم آن 47 کالری و هلوی کمپوت شده فاقد منیزیوم و گوگرد و کلر بوده و ارقام مذکور چنین است: 6/80،4/0،1/0،2/18،5،31،5،4/0،14،880،02/0،05/0،9/0،88 ودر هلوی خشک 24،3،6/0،4/69،12،1100،44،9/6،126،325،01/0،2/0،4/5،19 و صد گرم کمپوت آن 75 و خشک 295 کالری میدهد.

مالیدن روغن هسته هلو به دانه های بواسیر و سودا مفید است و اگر صبحانه چند قطره آنرا در گوش بچکاند وزوز و صدای گوش تمام میشود. ضماد کوبیده هسته هلو در نورآژی و میگرن و زخمهای سوختگی و سودا مفید است. دم کرده یک گرم شکوفه هلو عصبانیت بچه های خشمگین را ساکت میسازد و یبوست آنها را نیز برطرف میکند.

هلوی خوب رسیده تازه را به صورت بمالند زیبائی صورت را محفوظ میدارد. ضماد برگ گل و هسته هلو را روی شکرم کودکان بمالند کرم آنان دفع میگردد.

در گلبرگها و برگ و مغز هسته هلو گلوکزیدی که مولد اسید سیانیدریک است یافت میشود. (در بعضی کتابها و از جمله عجائب المخلوقات قزوینی راجع به شگفتی های از جمله نباتات مطالبی شگفت نوشته شده و در یکی از آنهاست که ساقه تازه ای از بید را ببرید و بهشکل منحنی دوسر آنرا به گل فروکنید البته میدانیم قلمه بید زود میگیرد و سبز میشود و قلمه مذکور را در جائی به شکل منحنی فروکنید که یک درخت کوچک هلو زیر آن بوده باشد وقتی

هلو به اندازه ای که قابل باشد از منحنی بالاتر رفت که میتوان قسمت محاذی منحنی را زخم نمود در چوب بید نقطه وسط شکافی یا سوراخی بنمائید و شاخه هلو را زا آن شکاف بیرون آورید که قسمت پوست شده از ساقه هلو در سوراخ جا بگیرد بعد محکم محل را با نخ ببندید پس از آنکه مطمئن شدید هلو با بید جوش خورده هلورا ازریشه قطع کنید از درخت باقیمانده که شاخه هلو و ریشه و شاخه ابتدائی از بید است میگویند هلوهائی بدون هسته و آبدار بدست میآید !)

هلو از رازی

خوخ- شفتالو- هلو-فلیق: سردکننده هستند و برای شخص مبتلا به تب در موقع بالا رفتن تب غب (یکروز در میان) و تب محرقه سودمند هستند این دو میوه در بدن مائیت و آبکی شده خون را زیاد میکند یعنی خونهائیکه از آنها تولید میشود استحاله کامل پیدا نکرده و خون طبیعی از آن درست نمیشود و سبب عفونت گردیده و پس از یک یا دو ماه باعث بروز تب میگردند مانند زردآلو، با این فرق که تبهائی که از خوردن شفتالو عارض میگردد شدیدتر و طولانیتر است و روی آن نباید آب برف یا غذاهای ترش خورد بلکه از داروهای گوارشی باید میل کنند کسی که مزاجش خیلی کرم است روی آن جنلجبنین نخورد مگر روزی که زیاد کار کرده و رنج برده است و تشنگی زیاد دارد در این روز باید سوپ یا مرق غذاهای پخته مانند اسفید با وزیره بای شیرین بخورد هلو زودتر از شفتالو از شکم دفع میشود گاهی ادامه خوردن هلو و کشمش و خربزه

سبب اسهال میگردد در اینحال باید آب گرم بنوشند تا اسهال کمتر شود و بعد از ان داروئی بخورند که مرض بکلی قطع شود...

هلو از کتاب قدیمی

خوخ به فارسی شفتالو نامند آنچه با گوشت آن از دانه شجدا شود هلو گویند غیر آنرا کاردی و بهترین آن هلو است دراول سرد ودر دوم تر و ملین و مسکن تشنگی و غلیانم خون و صفرا و بخارات حاره یابسه و جهت تبهای صفراوی خالص و دموی رو رفع بدبوئی دهان و خشکی دماغ و ترطیب مزاج سوداوی که از احتراق اخلاط باشد و رد امزجه حراه معین به و مشهی طعام و نیم رطل آب آنرا شب گذاشته تا صاف شده باشد با شکر و ترنجبین و امثال آن مسهل صفرا و جهت رفع اخلاط سوخته نافع و مضر مرطوبیت و اعصاب و سریع التعفن و مورث تبهای مزمنه اگر چه بعد ازیکماه و دوماه باشد و مصلح آن عسل و مربای زنجبیل و قسم کاردی آن غلیظ تر و دیر هضم و باقوه قابضه و نفاخ و مورث قولنج و به دستور خام و تلخ آن همین آثار دارد و خشک کده ان قابض وبغایت دیر هضم و بعد از هضم کثیرالغذا و مانع سیلان فضول به معده و دواوقه آب برگ شفتالو و شکوفه آن با شکر جهت کشتن کرم معده و حب القرع بسیار مؤثر و طلای آن برناف دافع شکم و بر بدن بعد از نوره طلا نمودن تازه و خشک آن جهت رفع بدبوئی نوره و ضماد شکوفه ان با آب کرنب جهت قلع ثالیل و ابن رضان تصریح نموده که یکدانه شکوفه آن اسقاط جنین زنده میکند و روغن دانه آن جهخت درد گوش و کری و تفتیح سده آن و درد بواسیر و خائیدن مغز

آن جهت رفع کندی دندان و یکدرهم از استخوان دانه آن جهت اسهال مجرب است.

دانستنیهائی چند از آلوسیاه

سرشار ازویتامینهای C-B-A و مواد قندی نشاسته ای آهن- کلسیم- فسفر- منیزیوم- پتاسیم و سدیم میباشد و اگر هشت عددش را 12 ساعت در آب تمیز ده دقیقه جوشانده اندکی آب لیمو اضافه نمایند و صبح و شب هنگام خواب یک قاشق از آنرا با یکعدد سیب میل نمایند برای یبوست مفید است.

مغز هسته آلو و آلوچه ضد کرم بوده و برگهای خشک درخت آلو مدرو ملین و تب بر و ضد کرم بوده و برگهای خشک درخت آلو مدر و ملین و تب بر و ضد کرم میباشد و برای دفع کرم بچه ها ضمادیکه از مخلوط برگهای تازه درخت آلو با سرکه و دوده نرم دودکشها فراهم به پایئن شکم بمالند.

آلو در یبوست - رماتیسم- نقرس- تصلب شرائین- کم خونی- ضعف و ناتوانی و خستگی جسمی و مسمومیتهای غذائی مفید است.

آلو دارای اسیدهای: اسید مالیک- اسید سیتریک- اسید تارتریک و پتاسیم بوده موجب ترشح صفرا - لینت مزاج - افزایش فعالیت کلیه ها - بالابردن قلیائیت خون و آرامش اعصاب میگردد.

پتاسیم آلو اشتهاءآور است و کلسیم آن مقوی اعصاب و استخوانها و عضلات بوده رشد کودکان و شیر بانوان شیرده را زیاد و اکیسداز و منیزیوم و فسفرش قدرت اعصاب را در برابر گرما افزون هوش و حافظه را نگهداری و گوگرد آلوزرد سلولهای پوستی را طراوت

و تازگی مدیه و رنگدانه های زیان آور و لکه ها و خشکی پوست را برطرف میکند و فلور و منگنز آلو برای حفظ تعادل یونهای خون و رفع خستگی و ویتامیهای ب1 و ب2 و پ پ آلو برای تقویت اعصاب و ویتامین ث آن رافع خستگی و ویتامین آ کمک بزرگی به قدرت بینائی و رفع جوشهای پوستی مینماید و بهترین موقع خوردن آن شب قبل ازخواب میباشد.

ترکیبات هر صد گرم آلو ی تازه چنین است: آب 7/85 پروئین 7/0 چربی 2/0 گلوسید9/12 سدیم6/0 پتاسیم 170 کلسیم17 منیزیم 11 منگنز 096/0 آهن 5/0 مس08/0 فسفر20 گوگرد5 کلر2 میلیگرم ویتامین A350 ویتامین 1B 15/0 ویتامین2B 03/0 نیکوتیل آمید 6/0 ویتامین C5 و کمپوت شده ان فاقد منیزیم و منگنز و مس و گوگرد و کلر و ارقام مذکور چنین است
6/78،4/0،1/0،4/20،18،110،8،3/0،12،230،03/0،03/0،4/0.1 و آلوی خشک بدون منگنز و مس و گوگرد و کلر چنین ارقامی نشان میدهد/24،3/2،6/10،57،848،54،40،9/3،85،28،9،1890،1/0،16/0،7 1،3 و کالری آلوی تازه و کمپوت شده و خشک به ترتیب از صد گرم آنها 56،84،299 میباشد. مربای آلو و آلوچه ضد یبوست خوبی است. آولچه خشک دارای ویتامین A و آهن فراوانی است.

آلو و آلوچه برای کبد و روده های اتنبل مفید است. مغز هسته آلو و آلوچه کرم کش و برگهای خشک آلو مدر و ملین و تب بر و کرم کش میباشد (25-30 گرم در یک لیتر آب جوشانده شود)

مخلوط کوبیده برگ آلو و دوده بخاری و سرکه زیر شکم کودکان بمالناد کرمهایش دفع میگردد آلو اتعمال کلیه ها را آسان میکند هشت عدد آلوچه را جنانچه لئونس کارلیه میگوید 12 ساعت آب کرده ده دقیقه بجوشانید اندکی آبلیمو در حین جوشیدن اضافه نموده صبح ناشتا و شب قبل از خواب با دو عدد سیب درختی و قبل از ظهر و بعد از ظهر هم دولیوان آب خالص خورده شود یبوستهای یاغی را درمان میکند.

آلو ازرازی

آلو در بدن تبرید میکند و حرارت را فرومینشاند به مزاج لینت میدهد و درد سر را آرام میکند ولی برای معده خوب نیست سردترین اقسام آن که کمتر هم سبب اسهال میگردد نوع ترشتر ان است که سنگین بوده و نهوت (کم نضجی) آن شدیدتر است این نوع آلو از بدترین انواع برای امزجه سرد است و برعکس برای مزاجهای حار نافع و نیازی به اصلاح آن ندارند مگر آنها که معده اشان خیلی ضعیف است این امر افراد باید بر روی آن جلنجبین کهنه با آب گرم بنوشند.

آلو از کتاب قدیمی

اجاص به فارسی آلو بخارا نامند اگر چه شامل اقسام زردآلوی زرد و سیاه و آلوچه و آلوی ترش جنگلی و شاه لوج و آلوی سرخ است و مراد از ان آلوی سیاه بزرگ است در اول سرد ودر دوم تر و ملین و مزلق صفرای رقیق و مسکن و حرارت دل و قی

صفراوی و تشنگی وجهت تبهای حاره و صداع حار و خارش بدن نافع و طبیخ نیمرطل آن درد و رطل آب که به نس=صف رسد با قدری شکر مسهل خوب و بی اذیتی است و مخوافق سینه و مثل سائر ترشیها مضر سعال نیست و نقوع آن مرطب معده و جهت قی و غثیان حاره مفید و غرغره به طبیخ برگ و بیخ آن جهت ورم اماه و منع نزلات دماغی و ورم لوزتین و تقویت بن دندان و آشامیدن آن جهت دفع کرم معده و ضماد برگ آن با سرکه جهت کشتن کرم امعاء مجرب است و مضر دماغ و مصلحش عناب و مض رمعده و مصلحش گلقند و در مبرودین مصطکی و کندر و عسل و قدر شربتش تا نیم رطل و بدلش تمر هندی و آلوی صحرائی و جنگلی مخفف و مطبوخ آن درگلاب قابض طبع و صمغع آلوگرم تر از صمغ عربی است و یبوست آن کمتر از آن و مفتت حصاه و جهت دفع سرفه نافع و اکتحال آن جهت مده بصر و ضماد آن به سرکه جهت قوبا و جوشش بدن مفید و رب آن سرد و تر و ملین طبع و مسکن تشنگی و تبهایحراه والتهاب مواد و سائر آثار مثل آب آن است (و هم اکنون که راجع به آلو دراخبار مطالبی آوردم توجه خواهند فرمود که چون کلمه اجاص را اما ذکر فرموده که شامل زردآول و هلو هم میشود از هر سه بحث شد)

آلو(اجاص) در اخبار

دخلت علی الرضا و بین یدیه تورفیه اجاص اسود فی ابانه فقال انه هاجت بی حراره واری الاجاص یطفی الحراره و یسکن الصفرا و ان الیابس منه یسکن الدم و یسکن الداء الدوی باذن الله عزوجل (بر حضرت رضا وارد شدم نزد آنحضرت ظرف گذاشته

بودند که در آن آلوی سیاه بود فرمود حرراتی بر من غالب شده بود و آلوی تازه حرارت را فرو مینشاند و صفرا را ساکن میگرداند و آلوی خشک خون را ساکن میکند و دردهای کهنه و یاغی یا درد زنبور را از بدن میکشد) سئلت ابا عبدالله عن الاجاص فقال نافع للمار ویلین المفاصل فال تکثر منه فیعقبک ریاحا مفاصلک و عنه انه قال الاجاص علی الریق یسکن المرار ون قال نافع للمراویلین المفاصل فلا تکثر منه فیعقبک ریاحا فی مفاصلک و عنه انه قال الاجاص علی الریق یسکن المرار و قال نافع للمرار الا انه یهیج الریاح و ... (از حضرت صادق درباره آلو پرسیدند فرمود: برای صفرا سودمند بوده مفاصل را نرم میسازد ولی نبایداز آن زیاده روی کرد که بدنبالش بادهای در مفاصل خواهد بود و از آن حضرت است که آلوی ناشتا صفرا را ساکن میگرداند وباز فرمود آلو برای صفرا نافع است جز اینکه بادها را بر میانگیزاندو ... (از حضرت صادق است علیکم بالاجاص العتیق قد بقی نفعه و ذهب قدره و کلوه مقشر افانه نافع لکل مرار و حراره و هج منها یهیج (آلو خشک بخورید که منفعت خود را نگه داشته و زیان را از دست داده و پوست کنده آنرا بخوریدکه برای هر صفرا و حرارتی و شعله هائی که از آن حرارت پیدا میشود نافع است و احتمالاً میتوان گفت برای عوارض پیدا شده از آن نافع است).

با آنکه اجاص قلمرو وسیعی داشت و شامل زردآلو و هلو و آلو میشد و درباره هر سه مطالبی آورده شد در اینجا به قرائنی چند اجاص همان آلو میباشد. تور (ظرفی است که آب در آن ریخته اند زیرا...) فیه اجاص اسود(آلوی سیاه یا آلو بخارا در آن آب قرارداده اند ...) و شفتالو و زردآلو و هلوی خشک در

برابر آلوی خشک آخری انتخاب میشود) و نافع للمرار (اثر صفراوی آن) قطعی است که مقصود آلو بخار است و اما آنچه از خواص آن در اخبار اشاره گردید:

اثر صفراوی آلو است که تحت جملات چندی ذکر فرموده اند آلوی تازه صفرا را ساکن میگرداند. آلو برای صفرا نافع است پوست آلو را بکنید و بخورید که برای هر صفرائی نیکوست و ... و ملاحظه فرمودید که گفته شد آلو دارای اسیدهای مالیک و سیتریک و تارتریک و پتاسیم بوده و موجب ترشحات صفراوی میگردد.

آلو بر مفصلها اثر نیکوئی دارد که به اثرات آن بر تصلب شرائین و رماتیسم اشاره گردیده و آنچه اهمیت دارد اثر آلو بر دردهای مزمن و یاغی است که احتمالاً بیشتر نزد بیچارگان مبتلا به عدم تعادل اعصاب نوروژ تاتیف مشاهده میشود و به اثر آرامبخش آلو با داشتن کلسیم و منیزیوم و فسفر و کلور و منگنز و انواع ویتامین ها به ویژه گروه B اشاره گردید و در این مورد نباید اثر ضد سمی و رفع کنندگی خستگیهای آلویی را از نظر دور داشت.

گردو

درخت 10-25 متری با محیط تنه 3-4 متر که گلهایش قبل از برگها (در اردیبهشت) به صورت نر و ماده بوی یکپایه منفرد یا دستجاتی (2-3 تایی) ظاهر میشود. میوه اش در مرداد و شهریور قابل استفاده است (قبل از آن برای ترشی کردن خوب است). برگ درخت در ماه خرداد و تیر در صورتیکه از درخت چیده شود و در جای خشک نگهداری گردد رنگ و عطرش محفوظ خواهدماند

و داریا کمی اسانس، اینوزیت ، ماده تلخ ژوک لاندین، ژوک لون تانن، مواد پکتیکی، رزینی و غیره است و پوست گردو (قسمت سبز روی گردو که با گذشت و کهنه شدن تیره و قهوه ای میگردد) دارای مقدار زیادی ژوک لون و اسیدهای مالیک و سیتریک و املاح مختلف، تانن، آمیدون، ژوک لاندین و غیره میباد ، ژوکلون مدر برابر هوا اکسیده و قهوه ای رنگ میگردد و اگر بدست یا پارچه مالیده شود زود آنها را رنگین میسازد.

برگ درخت و پوست گردو که سبزرنگ است مقوی معده وضد کرم و ضد خنازیر بوده قند خون را پائین می اورد و جوشانده برگها برای شستشوی بیماریهای جلدی و جهت رفع ترشحات بیرنگ زنانگی (لکوره) و به صورت غررغه در آنژین و تورم لوزه ها و... مفید است و شیره قسمت سبز رنگ میوه برای رفع زگیل و مدئاوای کجلی اثرات نیکوئی دارد. ژوک لون در اگزما و بیماریهیا جلدی و برای تسکین خارش به صورت محلول 50/0 درصد کلوفرمی مخلوط در یک یا دو قسمت روغن وازلین استعمال خارجی دارد و برگ تازه گردو ساس و بید را فرار میدهد.

روغن گردو به سهولت تند میشود و چون زود خشک میگردد در نقاشی نیز بکار برده میوشد . چوب گردو در ساختن قسمت چوبی تفنگ و در ساختن اشیاء لوکس و منبت کاری مصرف میگردد.(1) برای اینکه از گردو روغن زیادی بدست آید بعد از چیدن میوه پوست سبز آنرا جدا کرده و سه ماه آنرا نگهداری مینمیاند تا خشک شود زیرا از گردو تازه فقط امولسیون روغنی بدست می آید.

1- گیاهان داروئی جلد دوم.

ولی در ظرف مدت سه ماه روغن در ان تشکیل و جمع میگردد و میتوان پس از مدت مذکور گردو را مختصر ی بوداده شسته مقشرش را بدون حرارت تحت فشار قرار داده و پس از مرطوب کردن تفاله با آب گرم در حرارتی تحت فشار قرارداده روغن اول راکه سفید یا کمی مایل به زردی یا سبزی و مصرف خوراکی دارد بدست میآورند و روغن بعدی استعمال صنعتی دارد.

قسمت اعظم روغن گردو از گلیسرید اسید لئینک و کمی گلیسریدهخای و لینولئیک و ایزولیونلئیک و گلیسریدهای اشباع شده (لورین، میریستین، ...) تکشیل دشه که به زودی در برابر هوا خشک میشود. (1)گردو سرشار از ویتامینهای B A و مواد چربی و بیاض البیضی و آهن و کلسیم و فسفر و مس و روی میباشد و 50 درصد وزنش چربی بوده برای بیماران مسلول و مرض قندی مفید است مخصوصا مبتلایان به خنازیر و مرض قند میتوانند 25 گرم برگ خشک گردو را در یک لیتر دم کرده روزانه به جای آب میل نمایند.

50 گرم در یک لیتر باشد برای ورم و سرمازدگی و قرمزی پوست مفید است و به شکل کمپرس برای معالجه ورم پلک، جوش و طاول و آبله استعمال دارد و به شکل محلول برای انواع زخمها و زخمهای خنازیری و لکوره (ترشح سفید) زنان مفید است. شستن موی سر با آب کردو سببحفظ و نرمی و درخشندگی موها میشود و اگر بدن حیوانات خانه را با آب گردو بشویند حشرات و از جحمله مگس به آنها نزدیک نیمشود و شستشوی قفسشان با آب گردو

1- انتشارات دانشگاه جلد 917.

مورچه ها را دور میسازد. جوشانده گردو رابا نوک سوزن سولفات دوکنین مخلوط و هر روز موی ابرو و پلکها را نم بزنند سبب زیادی آن ها میشود.

برگ درست گردو را پخته بر جوشها و گال و کچلی بگذارند درمان میشود.برگ گردو بدست بمالید زنبور های عسل بدست نیش نیمزنند برای بیرون آمدن کرمهای زمین (مخصوصا برای ماهیگیران) کافیست آب جوشیده برگ درخت گردو را بخاک بریزند و کرمها به سطح آمده شکار شوند. مرهم گردو برای پوسته ریزی سر و ریزش مو مفید است و برای تهیه ان باید یک مشت شکوفه های تازه درخت گردو را در 350 گرم پیه خوک نیمساعت بجوشانند و بعد مخلوط را کوبیده در ظرف شیشیه ای کرده موقع احتیاج به سر بمالند.

جوشانده برگ گردو یا آب گردوی تازه مالیدن برای اگزما مفیداست. کودکان راشیتیسمی را در حمام آب برگ درخت گردو و نمک دریائی نشاندن نافع است دستهای مرطوب را با دم کرده برگ درخت گردو شستن نیکو میباشد. دم برگ جوان درخت گردو را روی میخچه و پینه و زگیل بمالند برطرف میسازد (لئونس کارلیه) گردو بوی سیر را برطرف میسازد. ترشی گردو ویتامین Cفراوان دارد صد گرم مغز گردوی تازه 9/41 گرم چربی 5/11 مواد بیاض البیضی 5/17 گرم گلوسید داشته و اگر خشک شده باشد ارقام مذکور 4/58،5/16،16 خواهد بود و 620 کالری میدهد. در مغز گردو مقداری سلولز و آب نیز وجود دارد. مربای گردو با عسل قوای شهوانی را تحریک

میکند مخلوط زنگ آهن و سرکه و پوست تازه گردو که جوشیده و یک هفته در آفتاب مانده و بهم زده اند خضاب خوبی است. خوابیدن شب زیر درخت گردو زیان اور است.

منشأ گردو را برخی از آسیا دانسته اند و آثاری از آن مربوط به دوران چهارم زمین شناسی بدست آمده است. در مناطق معتدله کاشته میشود و به طور وحشی نیز روئیده میشود.

دیوسکورید عقیده داشت گردو سر درد را تحریک و کرم کدو را دفع مینماید و دوسوی در قرن نهم پوست درخت گردو را ضد کرم و گردو را برای رفع مسمومیت و آبسه های کبدی تجویز مینمود.

جوشانده پوست میوه گردو برای آب ریزش چشم - تقویت تصفیه خون - ترشی معده (جوشانده اش 25 گرم قبل از غذا سه مرتبه).

جوشانده برگ درخت گردو که دارای الکولوئیدی بنام اینوزیت و مقداری چربی و فسفرهای معدنی است جهت درمان کرم کدو - نقرس - جذام - اگزما (شستشو) - ورم غده های لنفاوی - رماتیسم - گلمژه (شستشو) سودمند است.

مغز گردو مغذی است و هر صد گرمش هفتصد کالری حرارت در بدن تولید میکند و اگرزیاد خروده شود سقف دهان و زبان و مخاط روده ها رامتورن خواهد ساخت و به همین علت کسانیکه دهان حساس دارند باید پس از خوردنش کاملا با آب مضمضه کنند دور بریزند و کسانیکه روده و معده ضعیف دارند از خوردنش بپرهیزند که در غیر این صورت تولید اسهال خواهد نمود.

گردوی خشک آب و قندش کاسته و دارای مقداری ویتامینها و مواد معدنی و چربی و از آن روغن و پروتئین گردو استخراج میگردد (اهالی بعضی دهات یزداز پروتئین و روغن گردو بجای روغن استفاده کرده . نیروی جالبی بدست می آورند).

آنچه برای رشد کودکان لازم است تقریبا در گردو وجود دراد (ویتامین A - ویتامین B کلسیم- مس- فسفر- آهن) و اگر با پنیر مخلوط شود تکمیل میگردد.

گردو برای بیماران قندی بعلت کم داشتن گلوسیدهامؤثر است و کسانیکه کارهای فکری زیاد دارند با فسفر گردو به شرطی که تحمل هضمش را داشته باشند بهتر انجام وظیفه مینمایند.

گردو برای کسانیکه ضعف دستگاه هاضمه داشته یا مبتلا به ورم روده ها باشند یا دچار ناراحتی کبد یا نفریت چروکی (پیلو نفریت) شده اند یا چاق میباشند خوردنش زیان آور است.

شصت گرم روغن گردو را چند شب جزو سالاد کرده بخورند دافع کرم کدو است و اگر آنرا به محل آفتاب زدگی بمالند سودمند میباشد.

خریدن مغز گردو کار غیر بهداشتی بوده بهتر است گردو را با همان پوست چوبی خریده زمان لزوم شکسته آنرا خورد. گردوی مانده و کهنه به ویژه اگر مغز شده و کهنه گردیده باشد ایجاد ناراحتی های حساسیتی مینماید. اگر مغز گردو را در میان ماسه خشک بگذارند مدتی سالم میماند و چنانچه خشک شده اش را با پوست در آب نمک نهاده و بجوشانند و یک شب در آب سرد و یک شب در شیر بخیسانند تازه و خوشمزه خواهد بود.

گردو از رازی

گردو گرمی زاید دارد و سبب بثورات دهان و ورم گلو میشود و چون زیاد خورده شود به دندانها آسیب میرساند و بخصوص اگر مزاج استعداد این عوارض را داشته باشد و یا آنکه در بدن شخص بعضی تبها وجود داشته باشد. پست ترین نوع آن گردوی کهنه است بعد از خوردن گردو باید بدقت دهان را شستشو داد و با سرکه یا سکنجبین غرغره کرد و یا انار ترش مکید انار ترش بخصوص آتش و حرارت گردو را فرو مینشاند مغز خیار هم مفید است.

مابرای کسانیکه پنیر کهنه خورده باشند همین دستور را میدهیم. اگر پوست نازک گردو را بکنند بیشتر مضرات آن برای دهان و حلق منتفی میشود طریقه سهل و ساده برای پوست کندن گردو این است که آنرا با کمی نخاله نان سفید در تابه ای برزیند و با حرارت ملایم ولی طولانی حرارت دهند. نخاله های پوست نازک گردو را میسوزاند و بخود جذب میکنند و بدین صورت گردو از پوست پاک شده و برای خوردن آماده میشوند.

روغن گردو از خود گردو بهترو سازگارتر است . گردوی تر کمتر تولید رارت میکند و آسانتر از معده دفع میگردد و برای معده از بادام بهتر است. برای فرونشاندن حرارت آن کافی است اندکی از آنچه برای رفع حرارت گردوی خشک گفتیم استفاده شود.

گردو در کتاب قدیمی

جوز به فارسی گردکان نامند مغز آن در دوم گرم و در اول خشک و با رطوبت فضیله و ملین طبع و محلل و مبهی و مانع تخمه و خوردن 10 مثقال انجیر کوبیده باشند در تلیین طبع مجرب وبریان کرده آن با پوست جهت سرفه که از هوای سرد باشد مفید و مغز کهنه آنرا چون نشاتا یخایند و طلا کنند جهت تشنج بارده و یا بس او تاد ساق و قوبای اطفال و قانقاریا که ورمی است مؤدی به موت جهت حمره و عزب و التوای عصب و داء الثعلب و روم پستان و خوردن با انزاوات مانع ضرر انوروع و مخرح کرم معده و بی عدیل و ضماد آن با نمک و عسل و پیاز جهت گزیدن سگ دیوانه و حمول مکغز محرق آن با شراب جهت منع ادرار حیض و خوردن مغز ان در ناشتا باعث سهولت قی و با انجیر و سداب قبل از سموم و موجب عدم تأثیر سم و بعد از آن سبب رفع سم است و اکثار آنار مضر و از خواص آن است که چون با مس بکوبند و یابر آن بمالند مس را تیره کند و آشامیدن سوخته گردکان که با پوست سوزانیده باشند بقدر یک مثقال آن جهت قطع خون بواسیر مجرب و اکتحال آن جهت جرب و سبل و دمعه مفید و به دستور ضماد مغز کهنه محرق آن با زفت جهت قروح سر و جوشاندن صحیح آن در روغن متغیر الطعم و سایر اطعمه متغیره باعث رفع تغیرآن و رب آن که از آب گردکان سبز و عسل با رب انگور ترتیب دهند جهت خناق و بثور دهان و خون بن دندان و اورام و سستی آن

بی عدیل و طلای آن با مثل آن برگ حنا جهت نزلات و صداع مزمن و شقیقه و کل و اوجاع بارده مانند نقرس و جهت فالج و امثال آن و قطور آب برگ آن که گرم کرده باشند جهت چرک گوش و آشامیدن وحمول کردن خاکستر پوست ثانی آن جهت نزف الدم و ذرور آن جهت جراحات و صمغ آن جهت قروح خبیثه و درد دندان و مربای آن با عسل جهت تسمین گرده و تحریک باه و راندن طبع و تقویت روده اعور و خوردن مسحوق پوست ثانی آن هر روز تا دو مثقال جهت تقطیر بول نافع و پوست تازه آن که با حب الحدید سائیده و با سرکه طبخ دهند و یا یک هفته خیسانده هر روز بر هم زنند خضاب قوی و با دوام است و ضماد پوست تازه آن جهت حزاز و قوبا مفید و طبیخ نیم وقیه تا یکوقیه پوست درخت آن در معده ممتلی از غذا مقیی قوی و قاطع اخلاط لزجه و جهت درد شکم و اسافل نافع است و چون پوست بیخ آنرا در روغن زیتون بجوشانند تا مهراشود جهت بواسیر و امراض مقعد بغایت مؤثر و مسواک کردن با پوست بیخ آن به هر 5 روزی منقی دماغ از اخلاط و رافع نسیان و مسواک پوست زرد آن مقوی لثه است و طلای نشاره چوب با سرکه جهت سرخ کردن رخسار مجرب و بازفت جهت قوی کردن عضوی مخصوص و خیساندن آن چند روز در روغن زیتون جهت منع تولد قمل از مجربات دانسته اند و شراب آنرا جهت سپرز مجبر یافته اند و چون در فصل خزان ریشه درخت آنرا بریده و روغن زیتون یا مازو را آنقدر بجوشانند تا روغن سیاه گردد روغن مذکور را صاف کرده در شیشه کرده ریشه بریده آن را به وجهی در شیشه کنند که بقعر شیشه برسد و دهن شیشه را مسدود کرده بخاک بپوشانند و وقتی که درخت بارور گردد بیرون آورند چیزی شبیه

به مداد در شیشه یافت و آن خضابی است که مدتها اثر آن بماند و مؤلف تذکره تا یکسال تعهد نموده و چون قبل از موبر آمدن بر انثیان د رحمام طلا کنند مانع روئیدن مو میگردد و کندی مجرب دانسته است و روغن گردکان را خواص مثل کهنه خائیده آن است و محلل و مسخن و آشامیدن آن در روزی سه درهم تا یک هفته جهت درد ورک مجرب و جهت امراض بارده نافع و طلای آن جهت امکه و نواصیر چشم و نرم کردن اعصاب و رفع دردهای بارده بدنی و زائل کردن قوبا و داءالثعلب و قمل مجرب و سعوط آن جهت لقوه و فالج و تشنج نافع است و بدل مغز گردکان جبه الخضر است و بدل روغن آن روغن سد ابست و بالخاصیه مغز گردکان مسکن مغص و مصلح قروح است شربا و ضمادا.

گردو در اخبار

حضرت صادق فرمود: الجبن و الجوز اذا اجتمعا فی کل واحد منهما شفاء تو ان افترقا کان فی کل واحد منهما داء(خوردن پنیر و گردو باهم در هر صورتی شفاست و از یکدیگر جدا خوردنشان درد میباشد).

از حضرت علی است: اکل الجوز فی شده الحر یهیج الحر فی الجوف و یهیج القروح علی الجسد و اکله فی الشتاء یسخن الکلیتین و یدفع البرد (گردو خوردن در تابستان حرارت درونی را تهییج کرده در پیدایش جوشهای بدنی هیجان انگیز است ولی خوردنش در زمستان کلیتین را گرم و سرما را دفع مینماید).

از حضرت صادق : اربعه اشیاء تجلو البصر و ینفعن و لا یضررن

فسئل عنهن فقال السعتر و الملح اذا اجتمعا و النانخواه و الجوز اذا اجتمعا. (چهار چیز چشم را جلا داده بدون اینکه زیانی وارد آورند سودمندند ... پودنه کوهی و نمک با هم و نانخواه و گردو با هم) و در کتاب دیگر (1) است که حضرت فرمود نانخواه و گردو با هم بواسیر را میسوزاند و باد را برطرف میکندو رنگ را نیکو میکند و معده را زبر و کلیه را گرم میسازد و پودنه کوهی و نمک بادها را از دل دور میسازد و سوراخهای مسامات را باز میکند و بلغم را میسوزاند و آب را مدر کرده بوی را خوش و معده ار نرم نموده و بوهای بد را از دهن برده و آلت رجولیت را سخت و محکم میکند).

گفته شد اسیدهای آمینه لازم باید با همدیگر ببدن رسانده شود و حتی یکساعت بین آنها فاصله نباشد و گفته شد: نان با پنیر ارزشی دیگر دارد و اگر جدا خورده شود پروتئین های نان را تکمیل نمیسازد و پروتئین نان و پروتئین گردو جزو پروتئینهای درجه دوم است که با پنیر خورده شوند کامل میشوند (از صفحات 111 الی 135 کتاب 1091 دانشگاه تهران) و در برگ قبل نیز گفته شد پنیر و گردو مخلوط شوند برای رشد کودکان تکمیل شده اند(برای اطلاع بیشتر و اینکه چگونه چشم بینای امام در هزار سال بیشتر قبل مخلوط خوردن خوردن پنیر و گردو را مفید دیده به صفحات 170 به بعد جلد ششم مراجعه فرمایند).

مطلب دیگر اینجا اشاره امام به سوخت نامتناسب گردو در تابستان برای بدن است و برعکس به تناسب متابولیسمی گردو در زمستان اشاره میفرمایند و این خود رساننده توجه امام

1- آئین جاویدان جلد دوم صفحه 258.

به چربی فراوان گردو است که هر صد گرمش هفتصد کالر میدهد بعلاوه هر غذائی سوخت و ساز زیاد داشته باشد مقدار قند جونرا در سطح بالاتر نگهداشته و در نتیجه قند زیر پوست نیز بعنوان کود جهت رشد میکروب آماده بوده همانگونه که حضرت علی فرمود جوششهایی را ایجاد مینمادی و چرا زمستان این کار نمیشود زیرا از جمله چهار عمل حیاتی چربیها (تولید حرارت، عمل ساختمانی و ذخیره ای و عمل در ایجاد بیهوشی) یکی هم عمل مقاومت دهنده و زیبائی بخش است که چربیهای زیر جلدی مقاومت بدن را در برابر سرما افزایش داده و در زمستان احتیاج به چربی هست و اما اثر جالب مخلوط نانخواه و گردو.

دانستنیهای چند از جو و هاون و آسیا

جو قدیمی ترین غذای غله ای و به نظر بعضی همین گندم میباشد. در مصر قدیمیترین غله ای که بدست آمده امر است در زمان سولون جو پشتوانه محسوب میشده و وزن در یونان قدیم برابر 36/4 گرم بوده و آنرا دراخم Druchme میگفتند و به سکه های طلا و نقره و مس نیز دراخم میگفتند که هر یک دراخم برابرصد لپتا بوده است(Lepta) و برای پشتوانه یک کوانیکس Coiniy جو برابر یک دراخم بوده (احتمالاً درهم از دراخم یا یک ریشه داشته باشند).

یونانیها زیاد جو مصرف میکرده اند و رومیها گندم را خوشتر داشتند و در جمهوری قدیمشان جو مخصوص فقرا بوده است ولی در زمان امپراطوری گلادیاتورها هم حریره جو و غذای جو

میخورده اند و آنرا هردراری Herdarii مینامیدند. جوهای وحشی هم هست که جزو سبزیهای هرزه دنیا محسوب میشوند. در زمن قبل از تاریخ جوشش خطی بیشتر وجود داشته و امروز آنرا جو زمستانه (شتوی) گویند در عهد حجر جدید جو دو سطری پیدا شده و جو چهار خطی در عصر قدیمی وسطی بوده است. آنچه خوشه کامل بدست آمده از جو بیشتر از گندم بوده است.

گندم در عهد نئولیتکوم همه جا کاشته میشده است و از ژوئیه تا اوت محصول ادامه داشته و کاشتنش سهل بوده است.

زمین گچ دار برای کاشتن جو خوب است و با رطوبت زاید میانه خبوی ندارد و زارعین عهد نئولیتیکوم این موضوعها رامیدانستند ولی بهبود زمین را نمیدانستند. مرکزیت جو در حدود دریای مدیترانه و رود نیل و فرات بوده و پراکنده شده است. زارعین امروز جو دو خطی را بیشتر از همه میکارند. جوشش خطی که خیلی قدیمی است آردش چسبندگی نداشته و مزه اش خشن و تند بوده و لذا کمترکاشته شده است تا قرن 15 فقط جو در سوئد کاشته میشده و جو سیاه و گندم از واردات بوده است. از 39 باقیمانده غذائی عند نئولیتیکوم 14 عددش جو داشته (9/35 درصد) و از 33 باقیمانده زمان برنز 6 عددش و از 8 عدد زمان هالشات 2 عددش و از 12 عدد عهد لاتن 5 عدد و از 22 عدد عهد پادشاهی 7 عدد و از 21 عدد باقیمانده عهد مهاجرت ملل چهار عدد جو داشته است.

پیدایش: بد نیست مختصری از تاریخ تهیه آرد بیان شود. در قدیم آرد با مالیدن تهیه میشد و همه جا مذهب در تهیه آن دخالت داشت مخصوصا اینکه در اعمال مذهبی احتیاج به روغن داشتند روغنی که از فشار دانه های گیاهی به دست می آمد و روغن گیری را بعضی به روم قدیم نسبت میدهند و بهر هر صورت هاون و آسیا تاریخ تهیه آرد را نشان میدهند.

در شهر میان Mayne اولین دفعه هناونی پیدا شده (از ایفل آلمان) بوده است که با دیواره بلند که مردم یک چیز گرز مانند در آن گذاشته و برای مالیدن مصرف میکرده اند هاونها بیشتر از بازالت درست میشده و نوع مذکور اولین دفعه در شهر Vogelsberg پیدا شده است و از زمانیکه رومیها ایفل را در تصرف داشتند نام هاون برده شده ولی آسیای کامل شناخته نمیشده هر چند قبل از آنها در ایفل و بعدها در عهد فرانکها سنگ آسیا درست میکرده اند مربوط به عهد قدیم میانه ای در شهر سنت گالن سویس از ان که مخصوص روغن گیری وخرد کردن بوده یافته اند و در یونان گلدانهای سیاه شکل مربوط به 505 سال قبل از میلاد که عکسهائی از هاونهای مالیدنی بر آنها نقش بوده بدست آمده. دسته هاونهائی لطیف تر مربوط به ملل مهاجر در حدود جزیره مایلند بدست آمده است.

هاونهایی اولیه ماند سقاخانه های امروزی بلند بوده و مردم ایستاده اشیاء را در آن ریخته میکوبیدند، در نقاط آسیا کوبیدن بیشتر معمول بوده و در اروپا مالیدن.

پوست کندن از غلات تاریخ جلوتر از آسیا دارد ولی چگونگی

آن شناخته نشده فقط دانسته اند که در نقاط مرطوب غله و مخصوصا جورا داغ میرکدند که رطوبتش برداشته و خوب کوبیده شود.

آسیاهای اوله اصطکاکی بوده و در متدهای بعدی برای جدا کدن پوست ه ودانه اقدام شده است و در اول آسیا نداشتند و بریان میکردند و با هاون خرد مینمودند و تا قرن اول بعد از میلاد در ایتالیا با آنکه هاون بوده است برخی بریان شده ها را پیامال و خرد مینمودند.

یونانیها جو را قبلاً خیسانده کرده بعد تمام شب آنرا خشک کرده بعد صبح بریان نموده به وسیله آسیا بلغور مینمودند ولی در ایتالیا نم نمیکردند فقط بریان کرده آرد مینمودند و تمام سنگهائی که رومی ها برای خرد کردن بکار میبردند مضرس بوده است که بعدها در دیرها در عهد قدیم میانی آن سنگها بکار برده شده است.

قدیمی ترین آسیای بدست آمده قبل از غله مربوط به عهد یخ بوده که هدفهای تکنیکی از آن داشته اند.

ساده ترین آسیاها دو سنگ بوده زیرین که ساکت بوده و فوقانی حرکت میکرده و هزاران سال این شکل نگهداری شده با این تفاوت که گاهی سنگ زیرین کشل دیگری داشته و مدتها سنگ زیرین گودی داشته و در عهد Diluvium (20-600 هزار قبل از میلاد) سنگهائی که استعمال میشده چه بسا از گرانیت بوده و چه بسا این خاصیت را داشته که خط می انداخته و لذا سنگهای آسیایی را زود بی مصرف میساخته است.

سنگهای آسیا که هر دو طرف مضرس بوده و خشونت داشته و گاهی سنگهایی ریگی و زمانی ریگی کوارتزی انتخاب و گسترش

یافته است زیرا دیرتر صاف میشد و به همین علت با آنکه مقداری شن وارد ارد میساخت آنرا ترجیح میدادند.

چون چند مرتبه از دورانهای نامی به میان آمدبرای شناسائی مختصری نوشته شود:

دوره هالشات Hallshattziet (تقسیم بندی آلمانی است) اولینه پله عصر آهن 400-800 قبل از میلاد.

عهد حجر جدید یا دوره برنز که در آن برنز قلعی پیدا کردند 800-1750 قبل از میلاد.

عهد حجر جوان (نئولیتیکوم) 1750-4000 جای نشیمن انسان درست کمیکرده به زراعت (ارزن- جو و بعد گندم و جو سیاه) و پرورش (شتر- گاو - گوسفند - بز و حیوانات خانگی) حیوانات پرداخته و کاسه و دگی درتس میکرده است و آلات سنگی داشتند.

در حوالی رود دانوب و اروپای مرکزی فال درست میکردند عصر حجر قدیم به دو قسمت میشود قسمتی که همزمان با آخرین یخ بندی است(10000-80000 ق - م) که هنرهای نقاشی و حکاکی در غارها و دیوارهای سنگی کرده و در جنوب فرانسه و ششمال اسپانیا وجود دارد و عهد دیگر که سنگ های مثلثی شکل و جاهای آتش - استخوانهای قطعه قطعه شده ای که شکار میکردند از آنها بدست آمده است.

(فال Pfahle) به گودیهایی که با مد آب مشروب میشده وهنوز در شرق و غرب افریقا و امریکای جنوبی و هندوستان و اندونزی و جنوب چین و گینه جدید و فیلیپین عمل میشود ولی در

عهد حجر و عهد برنز مواردی از آن را در شبه جزیره کده پیدا کردن اند که برای جلوگیری از آب درست میکردهاند.)

دانستنیهایی چند از جو

جو با آنکه از مواد پروتئینی فقیر است دارای مقدار قابل توجهی فسفر میباشد و لذا مقوی اعصاب است و در خستگیها و ضعف اعصاب تجویز میشود و در کودکان نیز به همین علت رساننده کلسیم و مقوی استخوانها به حساب می آیند.

جو داری آهک، آهن و منیزی و پتاس نیز میباشد و برای مبتلایان به بیماری قند و بجای مشروبات غیر الکلی جوشانده اش و برای زیاد شدن شیر به زنان شیرده داده میشود.

جوانه جو برای بیماران دیابتی خوب است.

جو سیاه (l. avoine) که در نواحی سردسیر زیاد مصرف دارد از لحاظ مواد قندی نشاسته ای با گندم برابر ولی چربی و مواد معدنی اش بیشتر است - سدیم - آهن - فسفات - منیزی - و آهک آن هم نسبتا زیاد است و از این رو مقوی عضلات محسوب میشود ولی برای کسانیکه ضعف اعصاب دارند نباید در خوردن زیاده روی شود به خصوص خوردن آن در فصل گرما ممنوع است زیرا محرک غده تیروئید میباشد و به همین مناسبت است که در نواحی سردسیر آنار شناخته میخورند.

پوریچ غذای ملی نواحی مذکور (سوئد- نروژ - اسکاتلند و ...) بوده یک مشت نیم کوبیده (بلغور) آنرا در 500 سیسی آب چند دقیقه جوشانده شیر خام و قند به آن می افزایند و برای تهیه

بلغورآن بر عکس گندم بهتر است سبوس آن جدا شود زیرا سبوس گندم قسمت مغذی و سبوس جو سیاه قسمت تقریبا بی فائده ای است (بلغور را میتوان با دوغ - شربت عسل- آب میوه جات خورد).

اگر جو را سبز کرده خشک نمایند و بعد آرد کنند مواد نشاسته ای بمالت تبدیل و هضم را تسهیل مینماید.

جوشانده جو سیاه محرک معده و روده هاست.

اخیرا وزارت کشاورزی آمریکا اعلام کرد که نوعی جو وحشی از خاور میانه بدست آورده که دارای مقدار زیادی پروتدین میباشد (30 درصد و حال اینکه جو معمولی 18-19 درصد دارد). یکدانه جو دیده شده که 120 خوشه دارد و هر خوشه 135 دانه داشته و گندم که هر تخم 250-300 تخم شده است.

برخی جو را از حبشه دانسته که به سائر نقاط رسیده و شش هزار سال قبل در مصرکاشته میشده است.

جو برای کم خونی - آنژین - تب - اسهال - درد معده- و اختلالات کبدی مصرف میشود و مخمر آبجو درمان کانونها عفونی و چرکی میباشد. درصد گرم جو 10 گرم مواد ازته دو گرم چربی 70 گرم گلوسید و سلولز و فسفر و کلسیم و آهن و ویتامین Bیافت میشود.

برای کم خونی و ورم لوزه یا آنژین و نرمی استخوانهای کودکان و پیران و معالجه اسهال و قولنج و دلدرد و بحرانهای کبدی و بیماریهای پوستی و اختلالات کلیه ها خوردن جوشانده جو روزانه مؤثر است (دانه جو بجوشد به وسیله ماده صمغی یا موسیلاژ که دارد متورم و لید میشود).

دانه جو دارای دیاستازی است به نام مالتاز که نشاسته جو را تخمیر و به مالت شیرین و زود هضم پر از ویتامینهای A،D که جهت اطفال و ضعیفان خوب است تبدیل مینماید. صد گرم 340 کالری حرارت میدهد جو جوشانده لینت مزاج میدهد.

کسانیکه مبتلا به زیادی ترشی معده هستند مواد نشاسته ای را خوب نمیتوانند هضم کنند و مقداری از آن جذب نشده دفع میگردد.

نان جو از رازی

نانیکه از جو تهیه میشود این خاصیت را دارد که به رنگ بدن تر و تازگی میدهد ولی در روده ها ایجاد نفخ نموده و مزاج را سرد میکند و کسیکه بخواهد تبرید نموده و مزاجش را سرد کند باید از این نان بخورد و اگر مجبور به خوردن آن باشد و بخواهد مدتی طولانی با آن تغذیه نماید لازم است با عسل و خرما و دنبه و آبگوشت و سفیدبای پر ادویه بخورد و بر روی آن نیز آب عسل بنوشد تا از رنج درد مفاصل و قولنج شدید در امان بماند. جو به طور کلی خاصیت تبرید کمی در مزاج دارد و از این لحاظ برای کسانیکه دارای رطوبتی حار هستند نافع است.

بعکس برای کسانیکه از نفخ شکم رنج میبرند و یا مزاج سوداوی دارند زیان بخش است.

جو از کتاب قدیمی

شعیر به فارسی جو گویند بهترین نوع آن سفید بالیده تازه و کهنه آن یک سال گذشته باشد بسیار بد است و در آخر اول سرد و خشک و قلیل الغذا و با قوه جالیه و قابضه و مخفف و رادع و مسکن غلیان خون و صفری و تشنگی و مصلح شیرتبوعات و مورث لاغری بدن و مضر مثانه و مصلحش روغنها و انیسون است و آرد بوداده آن که سویق نامند با قدری شکر بهترین اغذیه اطفال است و چون خمیر آنرا بگذارند تاترش شود و در دوغ حل کرده بعد از یک شب از یکوقیه تا یک رطل از آن بنوشندجهت رفع تشنگی مفرط و التهاب معهده و قی صفراوی و حکه و تبها و اسهال صفوراوی بیعیدل است و آب مقشره مطبوخ آن به حدیکه مهرا پخته شده باشذ ماء الشعیر نامند سرد و تر ومدر بول و مسکن حدت خون و اخلاط محرقه و سریع الانحدار و مولد خون صالح و مرطوب و جهت تبهای تند و جگر حار و سل و دق و قرحه ریه و امعاء و سعال حار یابس نافع و مرخی معده و مضر احشاء بارده و نفاخ و مصلح آن گلقند و در حین اعتقال طبع استعمال آنرا جائز ندانسته اند و مطبوخ آن با نصف آن خشخاش کوبیده جهت صداع حار و به اضافه قرطم جهت اخراج بلغم لزج و منع شری و تفتیح سدد و به اعناب و سپستان و پر سیاوشان جهت سعال و درد سینه مجرب است و شیره جو که کشک الشعیر نامند سد مائل به خشکی و غلیظتر از ماء الشعیر و جهت اسهال صفراوی و امزجه حاره مفید است و ضماد آرد آن رادغ و محلل اورام و با آب گشنیز محلل خنازیر و اورام صلبه و ورم گلو و با

راتبا نج و زفت و تخم کتان و بول اطفال محلل اورام صلبه و گشاینده دمل و با اکلیل الملک و پوست خشخاش جهت ذات الجنب و با آب به جهت نقرس حار و مطبوخ آن با سرکه جهت جرب و حکه و با بیخ و افیون و آب کاهو و مانند آن جهات صداع و ورمخ چشم و نزلات و باد سرخ و استحکام دادن عضو شکسته و کوفت دنده و غرغره شیره ان جهت ورم و درد گلو و طلای مطبوخ آن با انجیر با ماء العسل جهت تحلیل اورام بلغمی و حاره بغایت مؤثر و ضماد سوخته آن جهت کلف و جزاز نافع است.

جو در اخبار

برای دانشجویان و پزشکان وقتی نام کتابی برده میشود که کار آمد آنان است و محققانه و از روی تجربه نوشته شده به نشاط می آیند و از جمله کتاب درمان شناسی دنلپ است که نامش برده شد.

با آنکه در کتاب مذکور بیش از چند سطر راجع به غلات دیده نشد توجه فرمودید به همان نسبت پیروان حضرت علی را مسرور و به شگفتی میاورد که چگونه در 14 قرن قبل انتخاب جالب نان جو و شیر را فرموده است بسیاری میپندارند نان جو و شیر خوردن نشانی از زهد حضرت است و حال آنکه نقل از حضرت باقر آوردم که فرمود خدای متعال تمام زهد را در آیه شریفه «لکیلا تأسوا علی مافاتکم و لا تفرحوا بما آتیکم سوره حدید» جمع کرده و چه کسی زاهدتر از حضرت علی که با آیه مذکور پیوسته و کدام شخص مومن تر از آنحضرت که آیه «و الطیبات من الرزق

قل هی للذین آمنوا» پاکیزه های از رزق مخصوص اهل ایمان شامل حالش نگردد و مگر از کتاب دنلپ باتوجه به اینکه در جلد چهارم در تعریف از غذای طیب و حلال مشروح بیان شده،نان جو و شیر را از غذاهای طیب محسو نخواهیم داشت و این است جمله کتاب مذکور که قبلاً نیز بیان شد «اسکاتلیندیها که جو مصرف میکنند از یک مزیت غذائی بهره مند میشوند زیرا ارزش غذائی جو بیش از سایر دانه هاست جز آنکه اسید فتیک زیادی در بر دارد ... و نص فوق با خرودن مقدار زیادی شیر بر طرف میگردد(1)» در اینجا به یاد انجمن های حمایت زندانیان افتادم که هر ساله در شهرها تشکیل میشود و هنوز در سخنرانیها نشنیدم کسی به این عمل حضرت علی اشاره کرده باشد که دستور داد قاتل خودش یعنی قاتل ولی خدا را در مسکن و غذا شریک خودش گردانند و شرح آن به عهده سخن را نان مذکور با توجه به اینکه ظرفی از شیر آوردند مقداری میل فرمود و بقیه را برای ابن ملجم فرستاد و وی را در گوشه ای از خانه خود نگهداشت.

از طرفی به مسئله چوپان بودن اکثر پیامبران توجه فرمائید و شاید علتش اینباشدکه با مجتمع بره گان و بی مغزان به سر برند و فرماندهی آنچنان رأسها کنند که زمان پیامبری و سرپرستی اجتماع انسانهائی که فوقالعاده با انبیاء فاصله دارند برنج بسیارشان ندارد به هر صورت از طرفی سر و کار پیامبران با گله و لبنیات که در اینجا به شیر خلاصه میشود و از طرف دیگر اخبار و احادیث زیر به ما نشان میدهد که مزیت غذائی و آیه شریفه و الطیبات من الرزق قل هی

1- 771 دنلپ.

للذین آمنوا ویژه پیامبران است و از طرفی اینکه حضرت صادق جو را غذای پیامبران معرفی فرموده علت چیست! (لو علم الله فی شفاء اکثر من الشعیر ما جعله الله غذاه الانبیاء علیهم السلام- اگر خدا شفای چیزی را بیشتر از شفاء نان جو میدانست آنرا غذای انبیاء قرار نمیداد)و همانا علتش این است اگر پیامبران فرماندهی رأسها میکردند تا به فرماندهی نفرات انسانهای کالانعام بل هم اضل هم اگر رسیدند ناراحت نشوند طیبات رزق آنان که شیر رأسها و نان جو مخصوص انبیاء میباشد بهره آنان باشد و این میرساند که اگر اجتماع ناگوار بود سعی در تهیه غذای طیب نباید ناگوار آید.

اسفناج

از خانواده کنودیاسه است. برگ آن مصرف میشود به صورت پخته.

گلهای اسفناج در روی ساقه بوجود میآید که از یکنوع ماده یا نر در روی پایه های مجزا واقعند کوچک و سبز و به صورت خوشه و سنبله.

ازدیادش با بذر پاشی است که تا 5 سال کهنه باشد قوه رویش خود را حفظ میکند.

گیاه نواحی معتدل و سردسیر میباشد.

در دو نوبت (نیمه دوم تابستان- اواخر پائیز) کاشته دو نوبت محصول بر میدارند (پائیز -بهار).

مبدأ اصلی اسفناج آسیا و افریقا بوده از قرن 13-14 میلادی به اروپا وارد شد.

5/4 درصد مواد قندی نشاسته ای 3 درصد سفیده ای 3/0-4/0 درصد چربی 2 درصد املاح که بیشترش آهن است و گرم اسفناج 32 کالری حرارت تولید میکند.

آهن- فسفر- کلسیم- منگنز- منیزیوم- پتاسیم (7 میلیگرم در کیلو) - ید و ارسنیک در آن است. اسید اگزالیک زیادی (3 گرم در یک کیلو) دارد و لذا در کسانیکه سوخت و ساز خوبی ندارد نباید داد.

ویتامین ا و ث و اندکی ویتامین ب در آن است.

لستین و سکرتین در ان یافت میشود.

محرک ترشحات معدی- روده پانکراس بوده در طب عوام برای آستم- گرفتگی صدا- رماتیسم- نقرس- یبوست - سرفه های خشک و کمی ترشح شیر مصرف میشود. کولر (Koeler)مقدار زیادی ساپونین در اسفناج یافت که برای تورم بافت پوششی لوله گوارشی بد است.

اسفناج برای نقرسیها بعلت داشتن اکسالات مضر است. اسفناج با داشتن مقدار زیادی کلروفیف- آهن- ید و ویتامینهای A، Bدر راشیتیسم و اسکوربوت نتیجه خوبی میدهد ترکیبات درصد اسفناج تازه چنین است: آب 1/92 پروتئین 3/2 چربی 3/0 گلوسید 9/3 گرم، 90 میلی گرم اسید مالیک 80 اسید سیتریک 892 اسید اکسالیک 72 اسید اوریک 24 پورین 84 سدیم 489 پتاسیم 87 کلسیم 55 منیزیوم 828/0 منگنز 3 آهن 197/0 مس 45 فسفر 27 گوگرد 65 میلیگرم کلر 6000 واحد ویتامین A08/0 میلیگرام ویتامین 1B 2/0 میلیگرم

ویتامین 2B 5/0 نیکوتیل آمید 5/21 ویتامین C و جزئی ویتامینE.

شیره اسفناج برای آستم و سرفه های خشک و یبوست نافع است ولی در کم خونی، نقاهت نقاهت نافع میباشد.

سبزیجات بویژه اسفناج را نباید در پنج ماه اول عمر به نوزادان داد و در غیر اینصورت گلبولهای قرمز خون نوزاد اکسیده شده (متاموگلوبین) و اکسیژین به نسوج داده نشده حالت خفگی برای نوزاد بوجود خواهد آمد که اگر گلبولهای مذکور شصت درصدشان به حالت خففک ید رنوزادن بوجود خواهد آمد که اگر گلبولهای مذکور شصت درصدشان به حالت گفته شده در آیند پس از بروز تشنجات مرکگ حتمی را ایجاد خواهد کرد و علت آنرا وجود نیتریتهای موجود در اسفناج که پس از ماندن بوسیه باکترهیا مبلد به عناصر خطرناک شده دانسته اند.

اصل اسفناج از ایران است و اعراب تخم آنرا با خود به ارپا بردند و در اردیبشهت وا بان برگهای آن ویتامین C فراوانی دارد اسفناج راضد سرطان میدانند برای زنان آبستن اسفناج، عدس، لوبیا، نخود خشک، باقلا، بادام فندق آلو سیاه که همه پر از آهن هستند توصیه میشود اسفناج ملین پاک ککننده روداه نافع برای بواسیر میباشد. اسفناج در هوای خشک سه گرم اکسالات در یک کیلو و در فصول دیگر 5/1 گرم در کیلو دارد و اگر در آب خیلی جوش پخته شود اسید اکسالیک آن حل میشود ولی اسفناجهای نازک را باید با بخار پخت.

آب اسفناج پخته لباسهای سیاه پشمی را خوب پاک میکند

در زمین اسفناج کشت شده ریختن براده آهن باعث میشود آهن اسفناج زیاد شود.

اسفناج ازرازی این سبزی نیز خاصیت اعتدال دارد و برایسینه و تلیین شکم سودبخش است بعلت اعتدالی که دارد برای محرورین و مبرودین هر دو سازگار سات بهتر آنست که محرورین آنرا با کشک الشعیر (ماء الشعیر) و روغن بادام بخورند تابر یا تب و سرفه و یبوست شکم مفید باشد. ارگ با گوشت چاق چربی دار و ببرنج اسفیدبائی تهیه و بر آن ادویه زیاد بریزند برای مزاجهای بارد مفید است و با این ترکیب مثل سایر سبزیها نفخ زیاد ایجاد ننموده و سبب کثرت بلغم در خون نخواهد شد.

ورغشت (نوعی اسفناج) نام دیگر آن قنابر است در مزاج خاصیت تلیین دارد و معده و کبد را اصلاح میکند و به مزاجهای گرم و سرد هر دو سازگار است و بهتر است صاحبان امزجه سرد آنرا به صورت اسلفید با بخورند و همچنین کسانی که مزاجشان حاجت به تلیین دارد به هیمن صورت میل کنند ولی اشخاص گرم مزاج باید آن را کوبیده و با سرکه و یا ماست ترش و امثال آن صرف نمایند.

اسفناج: به فارسی اسفناج نامند و به یونانی سوماخیوس گویند و بری آن در افعال مانند بستانی است و بستانی آن معروف و در آخر اول سردتر و گویند معتدل است ملین طبع و باقوه جالیه و رداعه و سریع الهضم تر و کم نفخ تر از سایر بقول و جهت امراض سینه و التهاب و تشنگی و تبهای حاره و درد شش و سل و عصاره ان با شکر جهت یرقان و حصاه و عسر بول و پخته آن جهت دردسر و درد کمر و لذع اخلاط مراری و خام آن جهت درد گلو و لهاه و پخته

آن با باقلی جهت نزلات حاره مجرب و ضماد پخته آن جهت درد مفاصل حراه و اورام و احتباس بول که از حرارت باشد و ضماد خام آن جهت ورم فلغمونی و گزیدن زنبور و انفجار دمل و طلای مطبوخ آن با سفید آب جهت بثور مفید است و مضر بارد المزاج و مصدع ایشان و مصلحش پختن آن با روغن بادام و دارچین و آبکامه و قدر شربتش از عصاره آن تا ده مثقال و بدلش خرفه و قطف و تخمش جهت وجع الفؤاد و د رد احشا و تبهای حاره و شیره آن جهت دق و سل مجرب است و ضماد پخته ان جهت وجع اورام حاره و تلیین اورام صابیه بسیار مؤثر و مضر سپرز و مصلحش گل مختوم و قدر شربتش دو درهم است(از تحفه حکیم مؤمن کتاب قدیمی نقل شد).

جعفری

گیاه دو سالهای است از خانواده چتریان که ساق و برگش مصرف خوارکی دارد. برگهایش جدا و متناوب با انتهای دندانه نسبتا بزرگ که اگر یکساله باشند دمبرگ درازی دارند برای استفاده داروئی از ریشه اش باید در آخر سال اول کشت ریشه را از خاک در آورده مصرف نمود، ریشه گیاه راست و تقریبا زردرنگ است و مانند بوی هویج معطر است. با قطر 5-15 میلیمتر میوه جعفری کوچک به بزرگی 2 میلیمتر و عرض آن 1-2 میلیمتر و دوکی شکل و سبزرنگ . بدون کرک و بوی مخصوص و مطبوع و مزه اندکی تلخ میباشد.

برگ جعفری دارای ترکیبات معدنی (آهن - منگنز- کلسیم- سدیم- پتاسیم - و املاح آمونیاکی به صورت کلرور - فسفات -

کربنات- نیترات- سولفات) و ترکیبات آلی(گلوکز یدها موادقندی- ویتامینها- الکلها- و گاهی هورمونهای جنسی) است هورمونهای جنسی مذکور در برگ جعفری بوده و مهمترین آنها عبارتند از آپیوزید Apioside یا اپی ئین که از دسته گلوکزیدهای ثابت است.

مصرف اپیوزید خطرناک بوده اندک آن خون شاشی تولید میکند، آپیول که اندکی در برگها و بیشتر در میوه آن است.

ویتامینهای برگ جعفری ب1 - ب2 - ث و پرووویتامین آ (کاروتن) و ساقه اش با خواص برگ یکی بوده ویتامینهایش کمتر و میوه اش دارای مواد چرب - روغن- مواد ازته (تانن- آلورن) و یک گلوکز ید بنام آپی ئین و مقدار زیادی اسانس (5-6 درصد) میباشد و مواد زینی و پکتین و آپی ژنین و اسید پتروسیلینک میباشد. مقدار آهن جعفری 5 میلی درصد و هر صد گرم برگش 185 میلی گرم ویتامین ث دارد.

نوعی از جعفری که Persil گویند در پزشکی اهمیت دارد عصاره از آن استخراج میشود که روغنی است به نام Apiol .

جعفری مذکور به علت داشتن کلروفیل در خونسازی مهم است یعنی باعث تنظیم و ضعیت هموگلبین خون و در نتیجه بهتر جذب شدن اکسیژن میگردد.

این جعفری دارای املاح معدنی قابل جذبی است که عبارتند از : کلسیم- فسفر- منیزیوم- آهن- گوگرد- منگنز و ... از لحاظ ویتامین A غنی است و دارای مقدار زیادی ویتامین زC نیز میباشد روغن آن (Apiol) تقویت کننده شعریه ها و گشادکننده عروق به ویژه

شعریه های جهاز هاضمه بوده دارای هورمونهائی است که مقوی اعمال قلب هستند بعلاوه در تنظیم مایعات داخل بدن مورد توجه بوده قاعده های ماهانه را منظم و عمل جذب و دفع آب و کلرورها و اوره و اسید اوریک را از کلیه منظم مینماید. از اینرو جعفری مذکور برای کلیه و بر ضد لاغری سودمند است (و اگر پرسیل بدست نیامد میتوان از جعفری معمولی استفاده نمود)

پهلوانان قدیم حلقه ای از گیاه جعفری بر دور سر بسته آن را نشانه قدرت میدانستند همانگونه که برگ زیتون را در قدیم و هم اکنون علامت صلح و صفا دانسته و اگر کبوتر صلحی هم رها میکنند (البته روی صفحات کاغذ) برگ زیتون به منقارش میدهند.

برگ جعفری نشاط جسمی و روحی ایجاد مینماید و مقاومت بدن را در برابر باکتریها زیاد مینماید. در تقویت استخوانها و نیروی همگانی و در دوران نقاهت اثر مطلوب دارد.

جعفری خون را ضد عفونی میکند و روده ها را پاک و از ابتلای به سرطان جلوگیری میکند. خردکرده جعفری در شیر صبح ناشتا خورده شود برای آستم و نزله ها و گرفتگی صدا نیکوست به اندازه دو انگشت جعفری خشک و مساوی آن گرد کرفس و مساوی آن گرد گل بنفشه جوشانده صبح ناشتا بخورند کرمهای ریز (اکسیور) را دفع مینماید. دم کرده چند شاخه جعفری در یک فنجان آب گرفتگی صدا را رفع مینماید و دل دردهای فصلی را سودمند است و جوشانده 30-40 گرم جعفری خشک با نیم لیتر آب که 3-4 فنجان روزانه خورده شود مدر است، نیم مشت جعفری خشک با نیم لیتر آب جوشانده و گرم بخورند برای رماتیسم

خوب است و جهت کسانیکه در صدد ترک مشروبخواری میباشند و آن ها که به امراض عفونی دچارند چنین جشوانده ای توصیه میوشد که 50 گرم جعفری و یک توسرخ و یک پوست پرتقال دریک لیتر آب جوشانده تا به نیم لیتر برسد و بعد شیرین کرده صبح هر روز یک قاشق قهوه خوری بخورند.

برگهای جعفری را اگرله کرده به شکل ضماد بر روی خراش و ترک خوردگیهای کم عمق و جای زنبورزدگی و حشرات دیگر بگذارند بهبود مییابد و اگر روی پستانی که شیرش بند آمده بگذارند باز میشود و ورم چرکی ور درد چشم را نیز نافع است.

جای کوفتگی را با عرق کامفه روزانه 3 مرتبه بشوئید و بعد ضماد پخته شده در شراب را گرم بر آن بگذارند یا برای درد آنژین و گلودرد و بواسیر بگذارید همچنین گذاشتن ضماد مذکور بر غده هائی که زیر پوست بزرگ میوشد نافع است. گذاشتن گلوله کوچک حعفری نمک زده یا روغن زیتون در سوراخ گوشی دردناک یا سوراخ دندان دردمند نافع است شستشوی صورت یک هفته با جوشانده نیم گرم یکدسته جعفی در 250 گرم اب قیافه را روشن میسازد.

صد گرم ریشه جعفری را در یک لیتر آب بجوشانند قاعده آور است و جوشانده چهل گرم ریشه دوساله خشک شده جعفری در یک لیتر آب در معالجه یرقان و استسقا و انسداد مجاری طحال و کبد و کندی جریان خون مفید است.

جعفری زیاد خورده شود جریان خون را کند میسازد جوشانده تخم جعفری 100-120 گرم در یک لیتر آب برای

یرقان و قاعده های سخت و شستشوی لکوره زنان و جوشانده 40 گرم آن برای دفع اسید اوریک نافع است (لئونس کارلیه).

پونه، پودنه

برگهای نوک تیز بیضی شکل دارای دندانه های نسبتا کوچک و سطح مستور از کرکهای ریز است. منشأ آن از جنوب اروپاست گلهایش گلی رنگ و فراهم در نقاط مختلف ساقه با فواصل نسبتا زیاد جمع شونده و گلهایش شبیه به سایر گلهای خانواده لاپیه است. اسانس معطری دارد که امروز از گیاه جدا میکنند و از 1/0-4/0 درصد متغیر است و شامل 75-90 درصد ترکیبات ستونی به ویژه پوله ژون- مانتو- لیمونن- دیپنتن و الکهائی (مانتو- استات - مانیل و...) است رنگ اسانس متمایل به زردی و گاه درخشندگی است در برگش مس پریدن یافته اند.

قاعده آو رو سهل کننده هضم و مقوی و باد شکن و خلط آور میباشد. بعضی ازحشرات به ویژه شپش از بویش میگریزد. از اسانس ان صاوبن میسازند. پونه ضد تشنج و مسکن اعصاب است.

فودنج: معرب از پودنه فارسی است و به عربی حبق گویند بری و بستان و جبلی و نهری میباشد و مراد از مطلق آن بری است و مشکطرا مشیغ قسم جبلی آن است و صنفی از نهری که برگش دراز و ساقش بزرگ است چون در بستانها غرس نمایند بعد ازدوسال نعناع میشود و پودنه بری ساقش متفرف و بویش تند و با عطریه و برگش ریزه و مائل به استدار و تخمش شبیه به تخم ریحان است در

اول سیم گرم و خشک و بغایت ملطف و مدر عرق و حیض و مسهل سودا و قاتل جنین و تریاق گزیدن جانوران و محلل ریاح و جهت استسقا و یرقان و اخراج مشیمه و فواق و غثیان و تنقیه فضول معده و سینه و کزاز و سوزش معده و ضمادش جهت سرخ کردن عضو و رفع سپرز و جذام و آثار سیاهی جلد وبوی آن هت غشی و فرجه آن جهت اخراج مشیمه و جنین و نطول آن جهت تقویت لثه و مفید و مضر امعاء و مصلحش کتیرا و قسمتی از پودنه بری را برگ دراز و نرم و مائل به سیاهی و گل آن خوشبو و تند و مائل به زدی است در جمیع افعال ضعیفتر از اقسام پودنه است.

فودنج نهری: قسمی را برگ مانند ریحان کوهی و شاخها پراکنده و گل بنفش و در کنار آبها میروید و قسم از ان شبیه به نعناع و برگش دراز تر از آن و ساقش قویتر است درآخر دوم گرم و خشک و مدر بول و با عسل مدر عرق و طبیخ آن جهت داءالفیل و نفس الانتصاب و تب بلغمی و سوداوی و جذام و با شراب جهت سموم و فتق عضل و هیضه و نطول آن جهت رفع زردی یرقان و با عسل و نمک جهت کرم معده و حب القرع و حمول برگ ان جهت احتباس حیض نافع و قاتل جنین و بخور و فرش کردن آن جهت گریزاندن هوام و ضماد پخته آن در شراب جهت ازاله آثار سیاهی جلد و عرق النساء و قطور آب آن جهت کشتن کرمی که در گوش به هم رسد مفید و چون خشک آنرا بر موضع گزیده هوام ببندند موجب قرحه آن عضو و جذب سمیه است و در هر عضوی که کرم متکون وشد ذرور آن

رافع آن است و مضر باه وگرده و مصلحش کتیرا و قدر شربتش یک درهم و بدلش نعناع و نزد بعضی قردماناست.

فودنج جبلی مشکطرا مشیغ است برگش انبوه و بزرگتر از برگ پودنه بری و با خشونت و مائل به استداره و چون گوسفند از آن بخورد شیر آن به رننگ خون شود در آخر سیم گرم و در وسط آن خشک و به غایت مدر حیض و نفاس و مسقط جنین و مفتت حصاه و جهت اخراج رطوبات غلیظه از سینه و شش و درد رحم و قولنج و تقویت اشتها و شرب آن جهت غشی و کرب نافع و در سایر افعال قویتر از پودنه است و مضر مقعد و مصلحش سرکه و شربتش یک مثقال و در مطبوخ دو مثقال و بدلش به وزنش پودنه و قرمانا و در ادرار حیض به وزن آن عدس المراست.

طرخون

از خانواده مرکبیان و از تیره آفتابیها به ارتفاع 50-60 سانتیمتر میرسد و دارای برگهای کشیده و معطر است که به مصرف تغذیه میرسد و تکثیرش با ساقه زیر زمینی است گل زیاد نمیدهد ولی بذر میدهد در زمستان که سرد شود باید ریشه هایش را باکاه یا برگ درخت پوشاند آب 5-6 روزه و کود غنی از مواد سفیده ای لازم دارد اشتهاء آور است و سریع الهضم و مقوی بوده برای دلدرد و یبوست و دردهای روماتیسمی و اعصاب مفید است.

طرخون از رازی

هضم طرخون بکندی انجام میشود اگرآنرا جویده و بمکند و مدت زمانی دردهان نگهدارند برای تاول دهان نافع است اشخاصیکه مزاجشان سرد است نباید آنرا مصرف کنند زیرا حرارت خون راخاموش میکند و قوه باه را ازمیان میبرد.

طرخون از حکیم مومن

به فارسی ترخوانی نامند و از سبزیهای معروف است و بیخ بری آن عاقر قرحاست در سیم گرم و خشک و مخفف و مقوی معده و مخدر و مغیر ذائقه و خوشبو کننده دهان و محلل رياح و اخلاط لزجه و مفتح سدد و مصلح هوای وبائی و طاعون و خائیدن آن جهت قلاع نافع اکثار آن محرق خون و قاطع باه و مصلح آن بقول بارده و مخدر و مخشن سینه و مصلحش عسل و بطی ء الهضم و مصلح آن کرفس است و مقوی فعل آن رازیانه است.

شنبلیله

از خانواده بقولات بوده مصرف تغذیه ایش کم است 30-50 سانتی متر ارتفاع داشته با برگهای متناوب و مرکب از سه برگچه گلهای منفرد و زرد روشن - بنفش و یامایل به سفید و میوه ای به شکل نیام خمیده به طول 3-10 سانتی متر که 5-20 دانه بر آن است دانه شنبلیله نسبتا درشت و قهوه ای روشن یا کرمی است. تکثیر آن با بذر بوده که برای فربه کردن دامها مصرف میگردد. قسمت مورد مصرف گیاه برگچه های آن است که دارای عطر مخصوصی

است که برعکس بسیاری گیاهان با خشک شدن بویش بیشتر میگردد.

در قدیم آنرا داروی همه دردها میدانستند. بقراط برای بیماران ریوی تجویز میکرد. برای دفع کرم و بازشدن قاعدگی و رشد موها و درد دندان مصرف میشد.

شنبلیله در تب و صرع تجویز میشود و برای احمقان و کم عقلان دستور خوردن بود. برگهای تازه و خشک آن برای خشبو کردن غذا به کار میرود و مقوی است امروز به اثر آن روی مخاط تنفس پی برده و برای اینکه بخوبی اثر کند 60-150 گرم در شیر یا آبگوشت میشود. کسانیکه موی سرشان در اثر حصبه و غیره ریخته باشد اگر همه روزه سر خود را با محلول زیر ماساژ دهند بسار مفید است.

عصاره شنبلیله صد گرم الکل 90 درجه صد گرم اسانس ژرانیوم ده قطره.

دانه شنبلیله محرک روحی و بدنی لنفانیسم،قوه باه ، راشیتیسم ، ضد کم خونی، دیابت ، نقرس است که گرد کرده به مقدار یک قاشق قهوه خوری با مربا یا کمپوت قبل از غذا باید خورد دارای مواد ازته موسیلاژ ، رزین، فسفر، فی تین، تانن،لیستین ، الکالوئید تری گونلین و مواد معدنی میباشد و جوشانده آن برای نجات از تورم مجرای ادرار تجویز میشود و چون دانه اش دارای فسفاتهای آلی، لسیتین، نوکلئوالبومینهاست بعضی آنرا جانیشن روغن ماهی مرو میدانند وبرای جلوگیری از لاغر شدن بیماران مرض قند و سل نیز تجویز میشود.

حند قوقی (شبدروحشی) و حلبه (شنبلیله) از رازی

شبدر وحشی موجب سر درد و غثیان میشود و برای محرورین زیان بخش است و هیچ داروئی نمیتواند جلو ضرر آن را بگیرد شنبلیله برای درد پشت و ورک و سردی مثانه و قطره قطره آمدن ادرار و درد رحمهای سرد سودبخش است.

حلبه: از تحفه حکیم مومن در گیلان بخاء معجمه و در اصفهان شنبلیله گویندو از حبوب معروفه است و قوتش تا دوسال باقی است در اول دوم گرم و در اول خشک و دوای لعابی منضج و ملین و محلل و مبهی و مدر حیض و مقوی ریه و با رطوبت فضیله و با عسل چون طبخ یابد مسهل و منقی امعاء جهت مواد محتبسه سینه و سرفه و ربو و بواسیر و اورام باطنی و مطبوخ آن با تمر هندی و انجیر و مویز که آب آنرا با عسل بقوام آورند جهت درد سینه مزمنه و قروح آن و ضیق النفس با آب پر سیاوشان مجرب و جلوس و نطول آن جهت تسهیل ولادت و اسقاط مشیمه و تنقیه رحم و ضمادش جهت اورام صلبه ظاهری و باطنی و ورم رحم و ریختن موی و کجی ناخن و شقاق بارده و سوختگی آتش و سعفه و نخاله و کلف و سایر آثار و حقنه آن جهت زحیر و طلای آن جهت رفع چرک و خوبی رنگ رخسار و با مویزج جهت منع تولد قمل و قطور نقع آن در گلاب جهت دمعه و سلاق و حمره و بقایای ورم چشم و آرد آن با بوره محلل طحال و باانجیر جهت گشودن دمل و با روغن گل سرخ و سرکه و آرد جو جهت جهت اورام حاره و با عسل جهت بارده و مئاومت خوردن آن که باخشخاش و بادام و آرد گندم و شکر یا عسل سرشته باشند جهت تسمین بدن و اصلاح گرده بغایت مؤثر و مصدع و مغث و مضراثیان و مولد خلط غلیظ و مصلحش سکنجبین و انیسون و قد

شربت از گیاه آن تا ده درهم از تخم آن تا پنج درهم و بدلش تخم کتان ونبات آن مولد خون و جهت درد کمر و جگر و سردی مثانه و تقطیر البول و درد رحم و ضماد آن جهت تقویت موی نافع است و روغن آن که از تخم آن گیرند گرم و تند و محلل و ملطف و ملین صلابات و منضج دبیله و جهت نخاله روی و موی و قرحه رخسار و با موم جهت شقاق و با ادویه کلف جهت جلای بشره مؤثر است.

گشنیز

از خانواده چتریان به ارتفاع 30-70 سانتیمتر است با ساقه باریک و مختلط و گلهای کوچک و سفید رنگ به صورت چتر مرکب میباشد تکثیرش به وسیله میوه یابذر است.

در بهار و پائیز کشت میشود. برگهایش مورد استفاده غذائی است که دارای مقداری مواد قندی نشاسته ای و سفیده ای و نمکهای کلسیم - پتاسیم - سدیم و اندکی ویتامینهای آ - ب و مقدار زیادی ویتامین ث میباشد. میوه گشنیز که به غلط دانه خوانده میشود 12-20 درصد چربی و 1-8/0 درصد اسانس دارد که اینالول راست تشکیل شده مقوی معده و بادشکن و معرق و محرک تغذیه بوده و در هیستری مصرف میشود. اسانس گشنیز به مقدار زیاد ایجادمستی و خواب عمیق میکند.

بوسیله تقطیر با بخار،میوه گشنیز در حدود یک درصد روغن فرار میدهد.

باقیمانده تقطیر میوه گشنیز 17 درصد پروتئین و 11-20 درصد چربی داشته علیق حیوانات بکار میرود. در روغن فرار

میوه گشنیز یک ماده الکلی بنام کریاندرل Coriandrol وجود دارد که اکسید شده سیترال بوجود می آورد و باقیمانده روغن میوه گشنیز عبارتند از ترپنها، پیننها با مقدار جزئی الکلهای ژر یانئول و بورنئول.

مواد معدنی گشنیز نباید از هفت درصد تجاوز کند و خاکستر باقیمانده نامحلول میوه گشنیز در اسید نباید از یک درصد متجاوز باشد.

گشنیز همراه داروهای مسهلی برای جلوگیری از خواص زکام آوری آن ها بکار میرود.

گشنیز از رازی

این سبزی از صعود بخار معده به طرف سر جلوگیری میکند و غذا را مدتی در معده متوقف میسازد و از این خاصیت برای مبتلایان به اسهال و لینت امعاء استفاده میشود و همچنین برای کسانیکه معده اشان خالیست به خصوص اگر با سرکه و سماق بخورند افراط در خوردن این سبزی بسیار ضرر دارد چه ممکن است سبب فساد خون و گاهی منجر به مرگ گردد.

گشنیز از کتاب قدیمی

کربزه به فارسی گشنیز نامند بری و بستانی میباشد بری را برگ ریزه تر و مائل به زردی و تخمش کوچکتر و هر دو عدد به هم ملاصق میباشد در جمیع افعال قوی تر از بستانی است و از آن زبونتر است و بری و بستانی آن مرکب القوی و نزد بقراط سردی و

خشکی آن در دوم است و جالینوس و شیخ الرئیس گرم دانسته اند و تازه آن با اندک حدت و قاطع باه و نعوظ وسی مثقال از آب آن کشنده و هفت مثقال آن با شکر مشهی و منوم و مانع تخمه و صعود بخار به دماغ خصوصا با سرکه و سماق و جرم آن مسکن صفرا و التهاب معده و تشنگی حابس قی و رافع از لاق معده و تعلیق آن بر ران باعث ولادت و ضماد آن مانع انصاب مواد حاره و رافع اورام و باد سرخ و با نان خشک جهت قروح ساعیه و جرب و حکه و سلاق و رمد و با شیر دختران جهت ضربان چشم و با آرد جو محلل خنازیر و اورام صلبه و با آرد باقلی رادع خنازیر و امثال آن و قطور آب آن در چشم جهت منع بروز آبله و حصبه و رفع زردی چشم مجرب و چون سرب را به آب گشنیز بسایند و با روغن گل سرخ طلا کنند جهت سرطان متقرح و غیر متقرح مجرب است و مضمضه با آب آن جهت جوشش دهان و سوزش زبان نافع و قدر شربتش از آب آن یکوقیه و از جرم ان تا سه وقیه و بدلش برگ خشخاش و کاهو است و تخم آنکه گشنیز خشک عبارت است از آن در دوم سرد و در سیم خشک و مقرح و مقوی دل و مانع صعود بخار به دماغ و حابس اسهال دموی خصوصا بوداده و رافع خفقان و هیضه و وسواس و خمار و درد و با صندل و انیسون جهت تقویت معده و رفع آروغ و با می پخته مولد منی و مسقط کرم معده و مانع تکون ان و ضماد آن با عسل و روغن زیتون جهت شری و نار فارسی و امثال آن و ذرور آن قاطع خون جراحات و شربتی که از آن ترتیب میدهد جهت سدر و دوار و منع مستی شارب نافع و سفوف ان که در سرکه خیسانده باشند همین خاصیت را دارد و خائیدن آن رافع بوی شراب و سرعت

مستی است و مضر صاحب ریو و ضیق النفس و مسکن نعوظ و مقلل حیض و زیان ان مورث نسیان و اختلال ذهن و مصلحش تخم نیم برشت و شراب و سکنجبین سفرجلی و قدر شربتنش از پنج درهم تا یکوقیه و بدلش تخم کاهو و خشخاش است.

شاهی: تره تیزک

لیپدوم ساتیوم و به عربی جرجیز گویند گیاه یک ساله ای است از خانواده چلیپائیان که خام به مصرف تغذیه میرسد در نواحی سرد و معتدل و مرطوب روئیده و در مناطق گرم قبل از اینکه برگها به خوبی رویش کند ایجاد بذر مینماید.

برگهایش کشیده و مضرس و سبز و دارای دمبرگ طویلی است بذرش قرمز کم رنگ و کشیده و تکثیر شاهی با بذر است و هر 3-4 روز یک مرتبه به آب احتیاج دارد.

در آن مقدار نسبتا زیادی هیدراتهای کربن و مواد سفیده ای و کلسیم (87/8 درصد) - پتاسیم- آهن - مس - روی -ید - ارسنیک- فسفر - سدیم و منیزیوم و منگنز و گوگرد و ویتامین آ به مقدار کم و ب و ث نسبتا زیاد و گلوکز یدی به نام تروپولوزید یافته اند. ویتامین ث شاهی به عقیده پروفسور بینه Binet 140 میلی گرم درصدگرم است . شیره شاهیا به موش مبتلا به سرطان تزریق و از توسعه سرطان در وی جلوگیری شده است، شاهی اشتها آور و مقوی و مدر و ملین و تصفیه کننده خون است و لذا در کم خونیها، لنفاوی،برونشیت، سل، اگزما، اختلال غدد، خستگی ،دختران به بلوغ نرسیده کم خون، سنگ مثانه و کلیه،

اختلالات مجاری ادرار- بیماریهای پوستی و گال و مخصوصا بیماران مبتلا به مرض قند و سیگار کشها و کسانینکه تورم لثه دارند مفید است.

شاهی پخته خواص خود را از دست میدهد و اگر خرد کرده در مجاورت هوا مدتی قرار گیرد زرد و مسموم کننده میشود. شاهی گل کرده را بایدبه دور ریخت و چون برای تره تیزیک کود آدمی از همه بهتر است لذا هنگام خوردن شاهی باید آنرا کاملاً تمیز و مورد اطمینان خورد.

خوردن آب شاهی صبح ناشتا کرم کش بوده و دافع سموم است و به علت داشتن گوگرد در نزله ها ، برنشیت ،سیاه سرفه ، و سل مؤثر است. در حبس البول و درد مربوط به آن خوردن 500 گرم آب شاهی با مقداری روغن بادام شیرین یا روغن زیتون مفید است و اگر با ثلث آب شاهی عسل مخلوط و به هم زده بر لکه های پوست تمیز شده گذارند و بعد بشویند رافع است و ماساژ موی سر با آب شاهی از مو ریزش جلوگیری مینماید.

هرودت مینویسد کورش کبیر خود و سربازانش راب ا شاهی تقویت میکرد و بقراط آنرا در بیماری های ریوی تجویز مینمود. شاهی آبی دارای آنتی بیوتیکی است که کاملاً قوی بوده و بیست گرم شاهی آب میتواند زخمهای کوچک روده، مثانه، برنشها را در مان کند (لئونس کارلیه).

گوگرد در شاهی آبی محلول در نوعی چربی است که در درمان ریویها مؤثر است و اگر صبح ناشتا 60-150 گرم شیره بولاغ اوتی را به مبتلایان به سرفه های شدید و اخلاط زیاد و سیاه سرفه و

حتی مسلولین بدهند مفید است.

شاهی آبی هم اشتها آور است هم مقوی هم تصفیه کننده کلیه و پاک کننده بد و رد بسیاری بیماریها مانند تنبلی کلیه ه ا و کبد و معده مفید است. اگر موی سر رابا آب بولاغ اوتی آغشته کرده و کمی مالش دهند از ریزش موی سر تا حدی جلوگیری میکند. ضماد آن ها التیام زخمهای مزمن را تسریع میکند و جویدنش لثه ها را تقویت میکند. هر صد گرمش 22 کالری حرارت ایجاد مینماید.

تره تیزک از رازی

جرجیز به بدن حرارت میدهد چه طبیعت آن گرم است و تولید نفخ مینماید غریزه جنسی را تحریک میکند سر را سنگین و سردرد می آورد چشم را تار میکند اگر با شراب وسکنجبین خورده شود سنگینی سر کمتر میشود و از تقویت نیروی جنسی میکاهد.

تره تیزک با اینکه گرم است به حال قولنجیها و کسانی که معده نفاخ دارند و رد بدن آنها باد هست سازگار نیست چه در هر صورت نفخ آورنده است.

جرجیز از کتاب قدیمی

جرجیز به فارسی تره تیزک گویند و بری آن ایهقان است و دو قسم میباشد یکی ساقدار و برگش از برگ ترب ریزه تر و گلشن زرد و بسیار تند و آن را خردل بری گویند و یکی بی ساق و برگ آن نرم و کم حدت و گلشن سرخ و بستانی آن سه قسم میباشد یکی شبیه به تری و ساقدرا و برگش با خشونت و در مازندران آن را شاه تره و

کوله پر و در تنکابن خاص تره نامند و تخم آن سفید و حرف بابلی عبارت از آن است و قسمی رارشاد و به فارسی ترتیزک شاهی گویند و برگش بزرگ و گلشن سرخ و تخمش مایل به سرخی و طولانی و قسمی دیگر ریزه برگ و تخمش رزه تر از حب الرشاد است و مراد از مطلق آن قسم اخیر است بری آن در سیم گرم و در آخر دوم خشک و بستانی آن در دوم گرم و در اول خشک و مدر شیر و بول و مفتح سده جگر و سپرز و مفتت حصاه و مولد منی و محرک جماع و ضماد آن با زهر ه گاو جها ازاله فروح و خوردن آن ناشتا جهت رفع بد بوئی زیر بغل نافع و مصدع و مورث سدد و مبخر و مظلم بصر و مصلحش کاسنی و سرکه است و تخم آن رد خواص مذکوره قوی تر از آن و با آب گرم مقیی بلغم و بازدره تخم نیمبرشت جهت تحریک باه مؤثر و ضماد آن جهت کلف و با عسل جهت بهق و تمش و با زهره گاو جهت شقاق ناخن نو موجب ثوران خون و انصاب مواد به اعضای ضعیفه و مصلحش شیر تازه و قدر شربتش از بستانی تا 5 درهم و از بری آن تا سه درهم و بدلش مثل آن با تخم زردک بری و با تخم پیاز و هر گاه درخت انار ترش را با ت ب برتیزک سقایت کنند انار آن شیرین شود و هر گاه نخود و خسک رابا آب آن مکرر پرورده کنند دو تولید منی بی عدیل است.

شبت، (شوید)

شبت که شود - شوت - شیوید هم گویند گیاهی است باساق نسبتا بلند و شاخه های بسیار باریک برگهای ریز و کوچک با بریدگیهای زید دارد گلهاش چتری و کوچک بوده تخم آن شبیه تخم

رازیانه ولی ضخیم تر و عریض رت و لی درازی کمتر است انواع متعددی دارد برخی یکساله و بعضی دائمی که نوع اول م=به مصرف تغذیه میرسد.

تکثیر شبت با بذر در دو نوبت (بهار- پائیز) است برگهایش معطر و مطبوع و ا سانسی محتوی آنتول و مقدار زیدی مواد قندی نشاسته ای و کمی سفیده ای و اندکی کلسیم- آهن- پتاسیم- سدیم و ویتامینهای آ و ب و ث دارد.

به واسطه اسانس آن مصرف میشود که بی رنگ یا زرد بوده و شامل لیمونن- فنلاندرن- کارون- ویلاپیول است که نوع اخیر فقط در نوع هندی یافت میشود. میوه اش محرک و مقوی و بادشکن بوده شیر را زید کرده سکسکه اطفار را ساکت میکند(4-8 در هزار دم کرده دانه شوید مسکن سکسکه است).

شبیت از رازی: گرم است وپخته آن برای علاج درد پشت و باد نیکو است جز آنکه بخار آن به طرف سر میرود وبرای مزاجهای حار مناسب و سازگار نیست و اگر این اشخاص خوراکی که در آن شبت باشد بخورند باید روی آن سکنجبین ساده بنوشند و اگر در غذای مبرودین بریزند از آن سود میبرند و خدا دانا تر است.

شبت از کتاب قدیمی

به کسر اول و فتح ثانی و تشدید مثناه ثالث که مؤلف تذکره تصحیح نموده گیاهی است معروف و به فارسی شویت گویند شبیه به رازیانه و اهل تجربه تصریح نموده اند که هر یک از رازیانه و شبت

در بعضی اراضی منقلب به یکدیگر میشوند و قوتش تا ده سال باقی است در اخر دوم گرم و در اول آن خشک و از ادویه کنار و محلل و منضج و مفتح سده و مدر بولد و حیض و شیر وتخم آن در این افعال قویتر و مسکن مغص و هاغضم وب ا تریاقیه و جهت یرقان و ااراض بلغمی قاطبه و فواق و ضعف معده و جگر و سپرز و ربو و سنگ گرده و مثانه و قولنج و منع فساد اطعمه و جهت امراض آلات تناسلی نافع و با عسل جهت سموم و آب مطبوخ آن و تخم آن مسکن مغص و محلل نفخ از اقطار بدن و رافع غثیانی که از جوشیدن طعام باشد و جهت فواق بلغمی و درد کمر و مثانه مفید و سوخته آن در سیم گرم و خشک و با عسل جهت امراض مقعد و بواسیر ضمادا و شربا نافع و خوردن آن با رماد زجاج و عسل جهت ریزانیدن حصاه و عسر بول مجرب دانسته اند و ذرور آن مخفف قروح پرچرک و جهت قرحه قضیب بی عدیل و قطور عصاره آن جهت امراض گوش و جلوس در طبیخ آن جهت امراض رحم و ضماد مسحوق آن با عسل که در طبخ به حد انعقاد رسیده باشد بر مقعد باعث تلیین طبع و تخم آن در اطعمه و ترشیها جهت اصلاح معده و خوردن ترشی آن بعد از طعام مقیی قوی و مداومت در خوردن آن و اکثار آن مضعف باصره و قاطع منی و مغث و مضر محرروربن ومبخر و مصلحش آب لیمو و امثال آن و قدر شربتش تا هفت درهم و از تخم آن تا سه درهم و بدلش رازیانه است و گویند بر سر گذاشتن اکلیل شبت بالخاصیه مانع امراض دماغی و مورث قبول عامه است و روغن آن که عصاره آنرا بالمناصفه با روغن زیتون جوشانیده باشند تا رفع آب آن شود یا تازه آنرا در روغن ریخته و بعد از یک شبانه روز صاف نموده و مکرر تجدید کنند ملطف و مسمن و محلل و جهت اعیا و درد مفاصل

و تهییج اطراف و درد عصب و رفع قشعریره و لرزو تلیین صلابات بغایت مؤثر سات.

خرفه

خرفه Pourpier شامل مقدار زیاد موسیلاژ (لعاب گیاهی) است که مخاط روده ها را نرم و لزج میسازد. جلو خون ریزیها را میگیرد با افزایش ردجه انعقاد خون التهابات روده و مجاری ادراری را برطرف ساخته سینه را صاف میکند.

ویتامین B و C آن در تعدیل غذا و اختلالات عصبی مؤثر سات و مسکن اعصاب و خواب آور ملایمی است گیاهی است یک ساله به ارتفاع 10-30 سانتی متر با ساقه گسترده و برگهای آبدار و خودرو در غالب نقاط معتدله با گلهای زرد رنگ مدر و ضد کرم بوده اثر مسهلی دارد.

خرفه در کتاب قدیمی

بقله الحمقاء یا فرفخ که به فارسی آنرا خرفه گویند و به عربی رغبالم و به فرنگی یرغال سالی نباتش کمتر از زرعی و اکثر آن مفروش بر زمین و ساقش به قدر انگشتی و بسیار نازک و شکننده و برگش ریزه و مائل به تدویر و گلشن سفید و تخمش سیاه و ریزه و طولانی در سیم سرد و تر و گویند در دوم تر سات آب آن مسکن حدت صفری و خون و قاطع نزف الدم و نفث الدم و چرکی که از سینه آید و مانع نزولات و جهت حصاه ؤ ادرار فرمودن بول و حرقت و جرقت آن و نواصیر و بواسیر و حرارت جگر وتبهای حاره و دفع حب القرع و در د مثانه و قرحه امعاء و تبرید دماع و درد سر حار نافع و ضماد آن با روغن

گل جهت بصداع حرا و سوختگی آتش و اورام حاره و با شراب جهت بثور سر و با آرد جهت مقدمه شقاقلوس و ورم چشم و ورم دماغی و جرب و حکه و ورم انثیین و شری و حمره و آشانمیدن آن با ریوند جهت قطع تب مجرب و حقته آن جهت درد انثیین حارو سیلان به امعاء و رحم و ضماد بیخش جهت ثالیل قوی تر از نبات آن و نبات آن در مزوره صاحب تب و امراض حاره بغایت نافع و مضر باه مبرودین و ضعیف الحراره و بالخاصیه مسقط اشتها و اکثار آن مورث تاریک چشم و مصلح آن مصطکی و کرفس و نعناع و قدر شربت از آن تا بیست مثقال است و فرش کردن نبات آن مانع احتلام اتس و تخمش در جمیع افعال مثل آب آن و از آن ضعیفتر و ذرورش جهت قلاع اطفال و غیر آن نافع و در رفع تشنگی قویتر از نبات آن است و گویند مضر سپرز و معده بارده است و مصلحش قند و قدر شربتش تا 5 درهم و بدلش در اکثر امور بزرقططونا و بوداده آن قابض و غیر بوداده آن ملین طبع است.

ماش

به لاتین Lathyrus Sativus و به آلمانی Platterbse و به انگلیسیChicking Wetch و به فرانسهGosse Cultivee گویند.

کلمه لاتیروس از لاتیرس که به معنای نبض است گرفته شده از دسته گلهای لگومیناسه هستند،بر چند گونه اند از یکساله و بیشتر و اغلبشان پیچیده اند و در همه دنیا به استثنای استرالیا یافت میشود برگهایش ممکن است سه شعبه ای باشند یا بیشتر بعضی

دمبرگ دارند برخی ندارند رنگ گلهایشان نخودی رنگ یا آبی یا بنفش یا قرمزیا سفید یا زرد است ممکن است گلبرگهای متعدد داشته باشند یا یکی باشند و گلها یا منفرد یا مجتمع اند دوازده نوع ان به طور وحشی در مشرق ایلات متحده میروید (لاتیروس ژاپونیکوس لاتیروس و چ لینگ، لاتیرپاتوس تیرس و ...) و به زحمت کشت میوشند دانه های ماش از زمانها یقدیم در مصر و آسیای صغیر و قسمت بالکان پیدا شده اند در اوادل عهد حجر این گیاه از قسمت دریای خزر به اروپای جنوبی آورده شده است.

یونانیان و رومیان قدیم این گیاه را میشناختند و استعمال میکردند تعداد کروموزومهای این گیاه هفت است.

با قلمه زدن و یا دانه میتوان آنها را کشت داد نوعی به نام لاتیروس اودوراتوس به طور بومی در جنوب ایتالیا و سیسیل بوده و در 1699 به انگلستان آورده شده است و روغنی از این نوع گرفته میشود که در عطر به کار میرود... دانه ماش به رنگهای مختلف دیده میشود و خوردن ماشها به خصوص آن ها که رنگین اند اگر تکرار و متعدد باشد انسان را بیمار میکند و حیوانات خانگی به ویژه اسبها را صدمه میزند.

ترکیبات علف ماش درصد مواد چربی 5 مواد قندی 8/2 سفیده ای 5/18 خاکستر 8/4-5/5 و در خاکستر علف ماش در صد،P2O5 ، K2O50 CAO12،MGo4، 3So5/05 میباشد.

در دانه ماش درصد مواد زیر ترکیب شده است: مواد سفیده ای 9/24 مواد قندی 83/2 چربی 2/2 باقیمانده بدون ازت

13/51 بافت خام 54/6 خاکستر80/2 آب 43/12 و ترکیبات سمی در آن عبارتند از:

Inosit,Oholin,Betain,Lathvrtn ک انیوزیت از اسید Anhyd Rooxymethylndiphospbor میباشد.

برای جلوگیری از مسمومیت باید ماش را با درجه حرارت معین چند مرتبه پخت و آب پخته آن را دور ریخت. ماده لاتیرین ماش که نوعی ترکیبات سمی ماش است و در همه جا مصرف میوشد ایجاد بمیاری التیریسموس Lathyresmusمینماید که نوع فلج سفت پاها و حنجره است و همچنین سبب بروز تنگی نفس و حالات خفگی و حتی مرگ (به خصوص در اسب) مینماید و نانی که نصف آن آرد ماش باشد باعث فلج پاها میگردد و فلج مذکور به علت دو نوع الکالویئد موجود در ماش است.

اسبها هنگام ابتلا ابتدا از قسمت عقبی بدن فلج نشان میدهند و مرگشان به علت خفگی است و در انسان بیشتر عضلات زیر زانو را مبتلا مینمایند(تئودور است) مطالب فوق از سه کتاب اقتباس شد آمریکاتا جلد 16 صفحه 772 و

Die Pflanzenstoffe chemische Bestandteile und zusammensetzum Gung از پروفسور دکترومر Wehmer استاد دانشکاه هانور چاپ شهر نیا Jena از آلمان که هم اکنون در آلمان شرقی واقع است در چاپخانه Fischer Verlag سال 1911.

و کتاب TIlustrierte VonFlora

جلد چهارم قسمت سوم Mittel-Europa تألیف پروفسور دکتر Ghegi چاپ مونیخ چاپخانه Verlag J.F.

در ایران تصور کنم هیچکونه تحقیقی درباره ماش نشده باشد و در راهنمای تغذیه جلد اول صفحه 152 چنین نوشته است ماش (Mache) یا والر یانلااولیتوریا (Valericanella Olitoria)

سالاد ماش یا چغندر برای کسانیکه گرفتار اختلالات روده ای از نظر ترشحات و حرکات دودی میباشند تجویز میگردد اگر آش یا شوربای (پتاژ) آنرا با سیب زمینی تهیه مینمایند تجویز کنند بهتر است .

ماش از رازی ماش خاصیت غذائی زیادی ندارد تبرید کننده است کسانیکه مزاجشان حار است و یا احتیاج به اندک تبریدی دارند و آن را مصرف میکنند احتیاجی به داروی مصلح ندارند چه در آن ضرری که مستلزم علاج باشد وجود ندارد بر عکس کسانیکه مزاجشان سرد است و یا بر اثر خوردن آن نفخ زید در معده اشان تولید میگردد باید در علاج آن اقدام نمایند وبا داروهائی مانند معجون زیره دار و خردل رفع نمایند.

ماش از کتابی قدیمی از حبوبات معروفه است در آخر اول سرد و مائل به خشکی و قوتش تا سه سال باقیست لطیف تر از عدس و از سائر حبوبات کم نفخ تر و مولد خلط صالح و مسکن حرارت و التهاب صفرا و قابض و موافق گرده و مقوی عصب و بهترین اغذیه صاحبان تبهای حاره است و جهت سرفه و ورم لهاه و درد سر و ضعف

باصره و نزلات و ضماد آن با آب مورد مقوی اعضاء و رافع درد ضربه و سقطه و محلل اورام و جالی کلف و با سرکه جهت جرب متقرح و منع عرق مؤثر و قاطع باه و مضر دندان و دیر هضم و مصلح آن در ضرر باه روغن بادام و آب قرطم و بدلش باقلی و در مبرودین جوازش کمونی و خردل و مصطکی است و از خواص آن است که با وجود برودت تحریک سودا و جذام نمیکند.

ماش در اسلام

نه رازی از اثر گوارشی ماش بحث کرده نه در قرابادین معتبر قدیمی ذکر شده بلکه به طوریکه ملاحظه فرمودید بعلم جدید به اینکه بر ترشحات و حرکات دودی روده ها مؤثر است بحثی دارد وما میدانیم یک رکن ساسی برای درمان لکه هیا سفید پیدا شده در بدن تجویز عناصر مؤثر بر گوارشی است و رکن دیگر تجویز روغنهای مخصوص مالیدنی است و شگفتا که هر دو را در اسلام دستوری و تجویزی داده شده است.

شکی رجل الی الی الحسن البهق فامره ان یطبخ الماش و یتحساه و یجعله فی طعامه خذالماش الرطب فی ایامه و دقه مع ورقه و اعصر الماء و اشربه الی الریق و اطله علی البهق ففعلت فعوفیت.

سأل بعض اصحابنا الرضا عن البهق قال: فامرین علیه السلام ان اطبخ الماش و اتحساه و اجعله طعامی ففعلت ایاما فعوفیت البته به چند نکته توجه فرمودید.

1- اسلام ماش را در مورد درمان به عنوان خوراک معرفی میفرماید.

2- برگ تازه ماش را که نزدیک به درو کردن است کوبیده آب آن را به عنوان دارو و مالیدنی جهت درمان معین مینماید.

3- برگ ودانه را به عنوان درمان یکنوع بیماری معرفی کردن توجه به عناصر متشابه ای است که علم جدید وجود هر دو را به طور کیفیتی در دانه و برگ به اثبات رسانده است.

4- با توجه به خاصیت درمانی آنها فقط بر لکه های پیسی و اینکه درمان مذکور باید متکی بر اثر گوارشی انکار ناپذیری باشد اعجاب انگیز است.

5- و مهمتر کلمه اتحساه است که معنی حریره یا شوربا کردن و کم کم خوردن را میدهد که برای تهیه حریره میدانید باید با آب آنرا جوش آورد و آبش را ریخت و دانه اش را به صورت گرد درآورد و لاجرم سموم موجود در ماش از بین خواهد رفت (وحتی مردم عامی نیز برای پخت ماش در ایران آنرا جوشانده آبش را میریزند) و این است معنی عبارت عربی فوق: مردی به حضرت رضا از پیسی شکایت کردحضرت فرمود ماش را بپزد و حریره کند وخوراک خود قرار دهد.

ماش تازه را که هنوز درو نکرده اند با برگش کوبیده و آب آنرا بفشارد و ناشتا بخورد و روی لکه پیسی بمالد.

تخم مرغ

آیا اول مرغ بوده یا تخم مرغ و از آن جوجه ای خارج شده است؟ فقط میتوان به شاخه دیگری از علم پرواز کرد و گفت خزنده تخم گذاری به مرغ و تخم مرغ یا مرغ تکمل یافته است و به همین نحو به ابتدای خلقت برگشت واقرار به دخالت دست توانای الهی و خالق همه چیز نمود.

وزن یک تخم مرع متوسط 55 گرم است که 7 گرم آن پوست و بقیه را تقریبا دو ثلثش سفیده و یک ثلثش زرده میباشد و 85 کالری میدهد.

تخم مرغ پوستش از فسفات و کربنات دو کلسیم و منیزیوم درست شده است و دارای منافذ بسیاری است که قسمت درونی آن را پرده نازکی پوشانیده که از دو ورقه دست شده است. . در قسمت تحتانی تخم مرغ فاصله بین آنها محتوی هواست.

درصد قسمت سفیده آن 8/10 آلبومین و یک گلوسیدو 88 آب و مواد سدیم، پتاسیم، کلسیم،منیزیوم، آهن، فسفر، گوگرد، کلر،مس، روی، ید و فلوئور و ویتامینهای2B،PP،E و زرده آن 3/16 آلبومین 9/31 چربی و 7/0 گلوسید و مواد معدنی آن همانها که در سفیده است با اختلاف اینکه کلسیم آن 6 برابر و آهنش 70 برابر و سدیمش 15 و گوگرد و کلرش مختصری کمتر و ویتامیهای در آن تقریبا بجز ویتامین C همه ویتامینی به خصوص ویتامین Aو D و گروه B در آن یافت میشود.

جذب تخم مرغ تقریبا کالم و 97 درصد از آلبومین و

95 درصد چربی آن جذب میگردد و درجه هضم آن بر حسب نوع پخت آن متفاوت سات یعنی کاملاً سفت شده در درجه ا ول سهل الهضمی وده وبعد نیمرو و بالاخره نیم پخته میباشد. تخم مرغ برای فشار خونیها و بیماران دیابتی و نقرسی زیان دارد ترشحات صفرا را زیاد میکند و اگر زیاد مصرف شود چربی آن در کبد جمع شده اعمال کبد را کند مینماید.

ندرتا ممکن است تخم مرغ در حال تشکیل به میکرب آلوده گردد ولی بعدا قارچهای ذره بینی و میکروبها از خلل و فرج پوست آن عبور کرده و از پرده ها میگذرند و بیشتر عبور کنندگان استافیلوکک کلی باسیل میباشند و میکروبهای حصبه و شبه حصبه و سیاه زخم و دیفتری و اسهال و سل مرغان نیز از آنها میگذرند و به طور کلی همه آن ها تخم را فاسد و ایجاد موادی در آن میکنند که مسمومیت میدهد بدین ترتیب که اول سفیده آهکی سبز رنگ شده بعد زرده از وسط به بالا صعود کرده و به پوست میچسبد وبعد شل شده با سفیده مخلوط گردیده و بالاخره رنگ تخم مرغ سیاه و از آن بوی گندیدگی نامطبوعی بلند میشود و گازهای در آن ممکنست سبب شکستن پوست آن گردد و بریا جلوگیری از گندیدگی و فساد تخم مرغ باید آن را تمیز نموده در جای خشک و سرد نگهداری نمود.

چربی زرده از کلسترین و لسیتین درست شده که دومی 9/8 درصد آن را تشکیل داده و در تقویت قوای جنسی و ساختن اسپرماتوزوئید مؤثر میباشد.

Cobun رماتولگ انگلیسی ضمن بررسی در یک اپیدمی بزرگ رماتیسمال اعلام داشت در صورتیکه به رژیم غذائی افراد

تخم مرغ اضافه شود عوارض و عود رماتیسم مفصلی حاد نقصان مییابد و حتب در صورت بروز بیماری سریتعتر بهبودمییابد و این کیفیت را مربوط به اثر آنتی آلرژیک ماده موجود در زرده تخم مرغ دانسته اند.

لستین غذای سلولهای عصبی بوده در کم خونی هیا مغزی و ضعف سلسله اعصاب مؤثر است به شرط آنکه مرع دهاتی بوده باشد نه ماشینی یعنی بادانه و گیاه پرورش یافته باشد نه با استخوان و خون و روغن ماهی و آنتی بیوتیک و ...

تخم مرغهای ماشینی را باید در هفته 1-4 عدد خورد زیرا مواد غذائی به طور متراکم در آنها ذخیره شده است. زیاده روی در خوردن تخم مرغ ابتلای به بیماریهای قلبی و تصلب شرائین را آسان میسازد به ویژه نزد کسانیکه کم حرکتند.

تخم مرغ دارای مقدار ناچیزی گلوسید که عامل سوختن و گرم کردن میباشد بوده و فقط محتوی مواد لازم برای تشکیل انساج و الیاف بدن جوجه است و حرارت لازم را بدن مرغ یا ماشینهای جوجه سازی تأمین مینماید.

کودکان از ماه هشتم به بعد میتوانند تخم مرغ بخورند (بعضی از چند ماه جلوتر شروع مینمایند و دکتر اسلوباید از ماه سوم دستور میدهد) ولی در هر صورت لازم است روز اول از کاملاً پخته آن یک قاشق چای خوری زرده داده به تدریج اضافه نمایند تابه هفته ای 2-3 عدد برسد وبیشتر از آن ممکن است کودکان مستعد را به ورم کبد دچار نماید و در برخی تحمل هر روز حتی 2 عدد تخم مرغ را ممکن دانسته اند.

زرده خارج شده از تخم (مثلاً با خامه و شیر و کره و ...) به زودی محل رشد خوبی جهت میکروبها به ویژه سالمونلا خواهد بود. تخم مرغی که پوست آن ترک خورده یا شکسته نباید استعمال کرد مگر آنکه بلافاصله پس از شکستن خورده شود. پودر تخم مرغ که از خارج وارد میشود و قنادیها از آن استفاده میکنند مسموم کننده است.

تخم اردک، غاز، بوقلمون و ... اغلب مسموم بوده به علاون هضم سختی و چربی کمتری دارند مجدد یاد آور میشود که برعکس مشهور تخم مرغ کاملاً پخته هضم بهتری داشته و عوارض کمتری ایجاد مینماید حتی کسانی که در برابر تخم مرغ حساسیت نشان داده مثلاً کهیر میزنند ممکن است تخم مرغ را خوب جوشانده و خوب جویده و در امان باشند.

تخم مرغ را با نان و نشاسته به خوبی میتوان هضم کرد. تخم را در آب جوش اندازند و تا صد بشمارند یا در آب سدر تا سیصد بشمارند و آتش بخوبی زیر آن بادش نیم بندخواهد گردید.

به عقیده دکتر استفنس (F.o.Stephns) (نقل از لانست 1964-243) بیماریهای سرطانی ممکن است مربوط به فقدان عاملی باشد که عامل مذکور معمولاً تکثیر و تکامل سلول را کنترل میکند و وجود این ماده در مرحله رشد سریع دوران جنینی به مقدار زیاد یافت میشود و دو نکته زیر این فرضیه را تقویت میکند.

1- در جنین انسانی و حیوانی تومرهای اسپونتانه فوق العاده نادرند.

2- تخم هیا بارور شده یک محیط بسیار خوبی برای

ویروسها و باکتریهاست و برعکس کشت سلولهای بد خیم بر آها دشوار است با وجود این انساج سالم بیشتر از انساج تومری به حیات خود ادامه خواهند داد. و آزمایشات مذکور روی چهار دسته تومر بر 2000 موش و 250 هامستر انجام گرفته است عصاره تخم مرغها در درجات مختلف دوران جنینی در داخل صفاق حیوانات سرطانی تزریق شده اند و در دو دسته حیوانات کنترل فقط تزریق محلول سرم فیزیولوژیک انجام میگیرد و این عمل یک راکسیون آنتی ژان کرنبوده زیرا نه پلاسمای غلیظ انسانی ونه مانع آمنیوتیک یا آلانتوئید نه زرده تخم مرغ نه جنین هموژنیزه (که محتوی پروتئین میباشد) چنین نتایجی را نداده اند. پروتید اسید آمینه لازم بدن میباشد.

تخم مرغ مواد ید دار را به خوبی جذب میکند و لذا اگر با خوراکهای ید دار مثلاً ماهی سیخشک با هم خورده شد مقدار قابل توجهی ید وارد بدن میگردد.

هر چه تخم مرغ جلوتر بدست آید ویتامین Aبیشتری دارد زرده پررنگ تر وقتی بدست می آید که مرغ از سبزیها چرا کرده باشد و در اینصورت که رنگ زرده مربوط به گز انتوفیل میباشد که با کاروتن یا پرو ویتامین Aفرق دارد ارزش بیشتری به زرده نمیدهد و در برخی منابع ارزش بیشتری برای زرده پر رنگ تر قائلند. اما ویتامین D تخم وقتی بیشتر است که آفتاب بیشتر است در این صورت تخم بهاره ویتامین A و تابستانه ویتامین D بیشتری دارد اما ویتامین K تخم بستگی به مقدرا سبزی خورده شده

توسط مرغ است تهیه تخم مرغ که امروز جنبه ماشینی دارد و با وسائل جدید میتوان 400 تخم از یک مرغ در سال دریافت داشت سبب شده پوست تخم ها آهک کمتری داشته و شکننده تر و عناصر داخلی آن نیز تفاوتی داشته باشد و با این همه چنانچه هورمون و آنتی بیوتیک مصرف نشده باشد تخم مرغهای صنعتی خطری ندارد.

همینکه تخم مرغ وارد دوازدهه آدمی شد کیسه صفرا به طور رفلکس منقبض شده محتویات خود را وارد روده مینماید و انقباض مذکور برای کسانیکه سنگ کیسه صفرا دارند مضر است ولی تخم مرغ تازه برای کبد زیانی ندارد. تخم مرغ پخته به مراتب سهل الهضم تر از تخم مرغی میباشد که با روغن پخته میشود.

نا گفته نماند 3 عدد تخم مرغ 40 گرمی ارزشبیشتری از 2 عدد تخم مرغ 60 گرمی دارد زیرا مواد غذائی در 3 عدد فشرده تر و بیشتر است. همان اندازه که زرده خام خوردن مفید است سفیده خام خوردن زیدن آور بوده باید کاملاً سفت شده میل نمود و حتی خوردن چند عدد تخم مرغ خام سبب میشود آلبومین آن هضم نشده وارد جریان خون گردد.

مدت توقف دو عدد تخم مرغ در معده یکساعت و ده دقیقه سات و اکر نیم بند و عسلی باشد یک ساعت و 30 دقیقه و سفت گردد دو ساعت و 30 دقیقه میباشد.

آلبومین تخم مرغ قابل نفوذ در بدن نیست و از غشاء عبور نمیکند اما پپتونهائیکه در اثر گوارش از آلبومین تخم مرغ بدست می آید قابل جذب میباشد.

خوردن تخم مرغ برای بیماران قندی ضرری ندارد. تخم مرغ برای دردهای امعاء و روده ها و کسانیکه یبوست دارند ویا مبتلا به اوره یا آلبومین ادرار یا دچار درد نمیه سرند خوب نیست صفحه کوچک پریده رنگ میان زرذده همان نطفه است تخم مرغ به عنوان یک سلول بزرگ محتوی هسته یا زرده سیتوپلاسم یا سفیده و پوسته معرفی میشود که دو پرده نازک دارد به هم چسبیده در زیر پوست که در قطب بزرگ فاصله دارند و پرده نازک به نام ویتلین که اطراف زرده یمیاشد وزن تخم مرغ همانگونه که گفته شد به طور متوسط 55 گرم ولی بین 40-80 گرم اختلاف فراوان است. شستن تخم مرغ برای نگهداری سبب ورود میکروبها از راه سوراخهای پوست به داخل میشود همان سوراخهائی که قبلاً برای جنین تعبیه شده تا زمان رشد بتواند در آن تنفس نماید و لذا برای نگهداری باید در آب آهک انداخت که مسامات آن مسدود شده میکربی وارد نگردد.

تخم مرغ را در یخچال ه نباید بیش از 5-6 روز نگهداشت ولی در هوای بدون اکسیژن که میکروب هوازی نمیتوانند رشد کندمیتوان مدتی نگهداشت. بزرگترین تخم پرنده ای که تا کنون شناخته و بدست آمده از پروداکتیل پرنده دورانهای اولیه در جزیره موریس به حجم 75 لیتر و کوچکتر از همه که به اندازه نگینهای کوچک انگشتر میباشد در باغهای وحش از پرندگان کوچک دیده شده است در بعضی موارد تخم دو زرده از طیور دیده میشود ولی جوجه آن همیشه یکی است!

در بیماران دیابتی ینز به عقدیه برخی به علت پیداشدن رنگ

زرد مخصوص پوست (گزانتوکرومی) باید خوردن تخم مرغ با احتیاط بوده باشد. پوست تخم مرغ هر چه در آفتاب بماند رنگ شفاف خود رااز دست میدهد و در هنگام تشکیل جنین نیز مقداری از آهک پوست به مصرف استخوان بندی جوجه میرسد. هر چه تخم مرغ مانده تر باشد اطاق هوائی در سر برک تخم بزرگتر است.

دو اسید آمینه مهم (لیزین و تریپوفان) از جمله 8 اسید آمینه در آنند. 15 درصد زرده را اوویتلین Ovovitelline تشکیل میدهد که در هنگام تجزیه بتجزیه یک ماده فسفره و یک ماده آهن دار به نام هماتوژن که در حکم هموگلوبن جنین است به وجود می آورد همین ماده در انسان اثر خونسازی دارد.

چربی فسفر دار زرده که لستین باشد 8 درصد زرده و از دو اسید گلیسر و فسفریک آلفاو بتا که دومی چهار برابر اولی است درست شده و کلسترول زرده 2-4/1 گرم درصد میباشد. مواد معدنی زرده 15-16 سانتی گرم درصد. در زرده دیاستازهائی چند و ماده ای شبیه انسولین که قند خون را کاهش میدهد یافته اند در اندازه گیری دیگر یک تخم مرغ کامل درصد قسمتش 74 گرم آب 8/12 مواد بیاض البیضی 5/11 چربی 7/0 گلوسیدی 81 میلی گرم سدیم 100 پتاسیم 54 کلسیم 13 منیزیوم 033/0 منگنز 7/2 آهن 253/0 مس 210 فسفر197 گوگرد 120 کلر 12/0 ویتامین 1 Bویتامین 2 B1/0 نیکوتیل آمید 1/1 میلیگرم ویتامین E و دارای مقداری ویتامین D و 1140 واحد ویتامینA معین شد (100 قسمت آلبومین سفیده 3/54

کربن 31 اکسیژن 8/15 ازت 1/7 گوگرد دارد).

در زرده تخم مرغ خام درصد گرم 4/49 گرم آب 3/16 مواد سفیده ای 9/31 چربی 7/0 گرم قند و سدیم 26 میلی گرم، پتاسیم 100، کلسیم 147، منیزیوم 16، آهن 2/7، فسفر586، گوگرد 194 ، کلر 124 میلی گرم ویتامین B132/0، ویتامین2B 52/0 و مقداری ویتامین E و D ئ 3210 صد گرم 88 آب 8/10 سفیده ای یک درصد قند، سدیم 110،پتاسیم صد، آهک 20، منیزیوم یازده ،آهن 1/0 ،فسفر 10، گوگرد 208 ، کلر 161، ویتامینهای 2B 23/0 و نیکوتیل آمید 08/0 میلی گرم و هر صد گرمش 47 کالری. هم اکنون برای رفع خستگی نکات جالبی از آنچه مربوط به مرغهاست البته متنوع و مختصر ذکر میکنیم. گاهگاهی و اتفاقا همین چند روز (1) در مجلات و روزنامه ها از خروسی که تخم میگذارد نام برده میشود.

ژاپونیها پس از آزمایشات عدیده ثابت کردد گذاشتن عینک قرمز برچشک مرغان سبب میشود تخم بیشتری بگذارند. به اثبات رسیده است که در جریان هوای سرد قرار میگیرند از تخم میروند.

نزدیک بودن مرغدان به مکانهائی با صدای جت برخورد دارند سبب کم شدن محصول میگردد.

1- صفحه 9 کیهان روزانه اول مهرماه 1349.

در دهکده آلبرون شمال ایتالیا مرغی روزانه 2 عدد تخم مرغ سبز رنگ میگذاشت (1) و حال آنکه رنگ تخم از سفید تا زرد لیموئی در تغییر دیده میشود.

در گرجستان زیست شناسان به کمک دستگاه مخصوص و اکیومی سفیده یک تخم مرغ را به تخم دیگری پیوند زده و بدین وسیله نژاد بهتری بدست آوردند و متخصصین شوروی سفیده تخم مرغها را به بوقلمون پیوند زده و در سومین نسل آنها نژاد جوجه های سالمی که دو کیلو از مرغهای طبیعی سنگین ترند بدست آوردند (2) وجود برنشیت مزمن در مرغ سبب بیشتر شکستن تخم و وارد شدن ضایعات میگردد و اخیرا واکسن جدیدی به نام اکواواک در لابراتوار سیا نامید آمریکا به منظور جلوگیری از ضایعه مذکور ساخته و در اختیار مرغداران قرار داده شده است (3) طی آزمایش های جالبی در شوروی به محض بستن خروسی که به خروسان دیگر منقار میزد مشاهده گردید مدتی خروسان زیر دست از نزدیک شدنش بیم داشتند ولی بعد ها کار به جائی رسید که حتی مرغان کتک خور نیز به او نزدیک شده منقاری میزدند و پس از اینکه خروس اولی یعنی خروس رئیس از بند باز میشد دیگر کتک خور همگان بود و دیگری ریاست را میبرد و اگر دومی را باز به بند میکشیدند باز همین عمل تکرار شده برای همیشه از ریاست معزول بود و آزمایش در مواردی آنچنان ادامه یافت که بالاخره توفیق حاصل گردید مرئوس ترین

1- صفحه 5 کیهان روزانه سوم آذر 1343.
2- صفحه 45 خواندنیها شماره 40 سال 29.
3- صفحه 11 اطلاعات روزانه 12 مرداد 1344.

رئیس ترین گردد !

عجیب ترین مرغ وخروس جهان در بیروت بود که از یک تخم مرغ دو جوجه بیرون آمد یکی مرغ بود و دیگری خروس ولی هر دو با صفات همانند یعنی خروس هم تخم میگذاشت و مرغ هم میخواند.(صفحه 165 ترین)

طولانی ترین پرنده روی زمین ژاپنی به طول 3/7 متر است (162 کتاب ترین)

کوچکترین تخم حیوانات تخم مرغ مگس خوار 13 میلی گرمی است.

میگویند علت اینکه مرغ دائک تخم خود را زمان جوجه شدن حرکت میدهد اینست که مواد در یک قسمت جمع نشود از جمله شرائط نگهداری تخم مرغ این است که مواد در یک قسمت جمع نشود از جمله شرائط نگهداری تتم مرغ این است که تازه و بدون نطفه باشد وبرای اقدام باید ده روز قبل از جمع تخم مرغ، خروس را زا مرغ جدا کرد و سعی نمود تخم اواخر تخم گذاری را برداشت زیرا تخم های اولیه اغلب آلوده بوده پوست قابل نفوذ دارند (از شستن تخم مرغ بریا نگهداری اجتناب شود زیرا چربی روی پوست رفته منافذ باز و استعداد پذیرش میکروبها به وجود می آید).

طریقه نگهداری تخم مرغ: یا مکانیکی است: نگهداشتن در خاک اره، کاغذ، سبوس، پارافین، خاکه زغال، چربی، نمک به مدت محدود و در محلول سالیسیلات اسید سالیسیلیک 5/1 گرم در لیرت آب به مدت 5-6 روز (البته پس از بیرون آوردن از این محلول باید 5-6 روز در هوا نگهداشت و بعد مصرف نمود.

طریقه شیمیائی: مسدود ساختن منافذ به وسیله شیر آهک، سیلیکات دو سود و پتاس و نمک و معمول اینکه تخم ها را در محلول اشباع شده آهک که دارای قدری جوهر نمک است فرو برده در طرفی که محکم بایستد و به یکدیگر تماسی نیابند بگذارند و بدین وسیله مدت بیشتری میتوان آنها را نگهداشت و اگر رنگ شدن تخم اشکالی نداشته باشد فرو بردن در محلول پرمنگنات دو پتاس یک در هزارم خوب است (در اروپا محلول سیلیکات پتاس 35 درجه غلظت دو لیتر و نیم و محلول سیلیکات دو سود 6/2 غلظت 5/7 لیتر مخلوط کرده و 5 لیتر آب جوش افزوده تخمها را در آن فرو بده استفاده حفاظتی از آن مینماید).

طریقه فیزیکی: نگهداری تخم در سرماست و تخم بهاره و تازه و بی عیب و بو را بدین طریق بهتر میتوان نگهداشت:تخمها را در صندوق فلزی سوراخ داری گذارده هوایش را تخلیه ازت و گاز کربنیک وارد سوراخ را لحیم در یخچال میگذارند و بدین طریق میتوان تا ده ماه بخوبی تخمها را نگهداشت.

میتوان سه تخم را در ظرف کوچکی شکسته پس از اطمینان به بی عیب بودنش آنها را در قوطی آهن سفید ریخته در بش را بسته 36 ساعت در 18 درجه زیر صفر به انجماد در آورد و سپس تا یکسال بدون خرابی آنرا در یخچال نگهداشت و نیز ممکن است آنهار ا در سینی داغ در برابر آفتاب خشک و سپس گرد نمود و نگهداشت.

برای اینکه دانسته شود تخم فاسد است یا خیر تخم را بین

سه انگشت ته به طرف بالا نگهدارید و برابر نور آفتاب بچرخانید اگر لکه وخرابی بود مراحظه نمائید و اگر با چرخاندن زرده بجای خود برگشت تازه است واگر تغییر نکان داد کهنه یا لق است (این کار را ممکن است در برابر شعله شمع یا چراغ قوه جیبی یا با درست کردن صندوقی سیاه که سوراخی نورانی دارد انجام داد) تخم مرغ تازه و خوب در برابر نور نیم شفاف است و حبابچه هوائی آن کوچک و بی حرکت است و زرده در وسط اگر به دور محور خود گردش نماید اطراف زرده کاملاً دایره ای و مات است و اگر تخم تازه را در آب بیندازند ته آب رفته افقی قرار میگیرد و لذا محورش موازی قاعده ظرف است و اگر زاویه ایجاد شد متناسب با بزرگی زاویه تخم مرغ مانده و کهنه است (زاویه قائم دلیل کهنه بودن و روی آب ایستادن فاسد بودن است) ظرفی که 125 گرم نمک در لیتر آب باشد تخم به ته رود سالم در وسط کهنه و روی آب ایستاده فاسد محسوب میشود.

حبابچه هوائی تخم مرغ مانده بزرگ زرده اش بسیار متحرک مزه اش نامطبوع و تخم ترک خورده مزه اش تغییر کرده و تخم بودار به علت سرعت و استعداد جذب بوها به ویژه مدفوع و سیر و ... ممکن است بوده باشد. اگر لکه های قرمز در برابر روشنایی دیده شود بد است و تخمی که پوستش تیره یا سیاه باشد هیچ دلیل بر خرابی یا کهنگی آن نیست.

در تخم مرغ ممکن است انگل یا جسم خارجی یافت شود. تخم مرغی که پوستش نیم شفاف و حبابچه اش بزرگتر از حد معمول و زرده اش علاوه بر بزرگ شدن در وسط هم قرار ندارند بلکه به یکی

از دو طرف نزدیک شده تخم جوجه داری است که در برابر نور لکه رویانی (جوجه) درشت به نظر میرسد.

تخم اگر آغاز گندیدگیش باشد در برابر نور، سفیده و زرده بخوبی تمیز داده نمیشود و فقط رنگ قرمز ماتی به نظر میرسد که بوی اسکاتول از آن به مشام میرسد واگر گندیدگی خیلی بیشتر باشد پوست تخم مرمری و داخل آن در برابر نور سیاه رنگ است و با تکان دادن لق بودن داخل آن محسوس است که چون شکسته شود گازهای جمع شده به شدت خارج شده صدای انفجار میکند و بوی بدی میدهد. اگر داخل تخم کپک بزند جلو روشنائی لکهای بزرگی مرکب از نقاط سیاه رنگی مشاهده میگردد. تخم مرغی که بیمار است (سل مرغان- اسهال سفید مرغان و ...) زیان آور است.

در چین تخم مرغ را ترش انداخته و برای میهمان توهین بود که تخم کمتر از چهار سال گذشته جلواش گذاشته شود اسکیموها تخم مرغ را باقیمه پرکرده زیر برفها برای آینده دفن میکردند. بعضی قبائل استرالیائی تخم شتر مرغ خورده از پوستش به عنوان ظرف استفاده مینمایند.

بعضی قبائل کنار دریاها از تخم پرندگان دریائی و خزندگان (مار، سوسمار، لاک پشت) میخورند.

تخم طیور از رازی

تخم مرغ و مرغابی بهترین نوع پرندگان است که انتخاب شده و انس و عادت بر خوردن و مصرف نمودن آن جاری گردیده است تخم تذرو و تخم مرغابی بوی بدی دارد و از نظر گوارشی و خاصیت آن برای بدن و خون از تخم مرغ خانگی در درجه پائین تر قرار دارد.

تخم مرغابی یا فاز و شتر مرغ بسیار سنگین بوده و چندان گوارا نیست و مردم شهرها نیز عادت ندارند از آنها مصرف کنند. تخم کبک و دراج در گوارائی و خاصیت شبیه به تخم تذرو است و بسیار نیکوست، خوردن تخم پرندگان کوچک کعمول و متداول نیست تخم گنجشک به خصوص قوه باه را زیاد میکند و چون از آن با روغن و پیاز کوکوئی درست کنند خاصیت ذکر شده را به طور بارزی نشان میدهد مداومت در خوردن آن صلاح نیست فقط میتوان آن را به عنوان دارو مصرف نمود.

سفیده تخم مرغ خون لزج در بدن تولید میکند و زرده آن خون بسیار معتدل بوجود می آورد. تخم مرغ آب پز (مسلوق) بسیار خوش خوراک و کیفیت غذائی آن نیز زیاد است و دیر از بدن خارج میشود نیمروی آن برعکس آب پز خاصیت غذائی کمتری دارد واز معده به زودی دفع میگردد شکل رعاد (نیم بند) آن از نظر خاصیت غذائی و سرعت و بطی دفع بین نوعی است که ذکر شد اگر تخم مرغ را در دیک با روغن بپزند (مطجن با روغن) غذای سنگین و ناگوار و ثقیل الهضمی بدست میآید.

خونی که زرده تخم در بدن تولید میشود خون سالمی است و برای خشونت و زبری سینه و یزیه مفید است هر گاه تخم نیم بند رابا دانه شاهتره و نمک و اسقنقور مخلوط نموده و به تدریج بخورند نیروی باه افزایش یافته و به شکم حالت لینت میدهد و تفاله های غذا را به آسانی از بدن خارج میسازد و به بدن به طور سریعی غذا را میرساند و از همین نظر است برای کسانیکه حجامت کرده و یا رگ زده اند توصیه میشود از این غذا میل کنند تا به سهولت جبران خون رفته از بدنشان بشود و نیز برای کسانیکه دچار ضعف مزاجند و محتاج به غذائی میباشند که در بدن سریعا نفوذ نموده و به آنان قوت دهد از همین غذا دستور میدهند و بهتر است برای تسریع بیشتر در جذب آن با کمی شراب خورده شود و آنچنان عمل نمایند که جالینوس فاضل کرد بدین طریق کوکوی خود را تهیه نمود که چند زرده در کاسه پاکی به هم زده در برابر هر زرده یک دانگ (61 درهم) فلفل سائیده و یک درهم مری نبطی (آبکامه- کومه) و به همان اندازه شراب ریحاین ریخته به هم زده همه را در ظرفی که آب جوشان دارد ریخته به هم زده تا سفت شود و این غذا معتدل و سریع الهضم است و جذب و خوشمزه است تخم مرغ آب پز را نمیتوان مدت طولانی پی در پی خورد و اشخاصی که معده اشان کم قوت است باید به کمک فلفل و نمک و مری و سرکه بخورند تا آنرا قابل هضم نماید.

سفیده تخم مرغ تولید بلغم لزج و غلیظ در بدن نموده باید از آن پرهیزنمود. سفیده و سرکه سازگار نیستند و باهم جسم سخت بدست می آید که هضمی مشکل دارد برعکس زرده و سرکه به هضم و جذب کمک میکنند. سفیده با نمک و روغن زیتون و مری معتدل

بوده و هضم و دفع خوبی دارد.

تخم مرغ آب پز با سرکه برای کسانیکه زخم روده یا ذرب (زخم صعل العلاج) دارند نافع است. کوکو (عجه) سنگین و دفع دشوار و کندی دارد به ویژه اگر با روغن حیوانی تهیه شود ولی با روغن زیتون سبکتر و هضم آن آسانتر و سریعتر است بهتر است در است در این غذا فقط از زرده تخم مرغ استفاده شود بریا مستعدین به قولنج خوردن تخم مرغ آب پز به مقدار زیاد مصلحت نیست خاصه با بریان و سبزیجات وشیر و شراب و ماست.

تخم مرغ در کتابی قدیمی

بیض: مراد از مطلق آن تخم مرغ خانگی است و حرارت هوا مفسد آن و حافظ آن از فساد در نمک نگاه داشتن است و بهترین آن بزرگ مقدار است که در همان روز از مرغ تولد کرده باشد و نیم برشت آن معتدل ترین اغذیه و مائل به گرمی و مرکب القوی و پوست آن در اول دوم سرد وخشک و سفیدی آن در دوم سرد و تر و زرده آن در اول گرم و تر و کثیرالغذا و قلیل الفضول و مولد خلط صالح و مبهی و مقوی دل و بدن و جهت خشونت معده و روده و مثانه و قرحه گرده و مثانه ونفث الدم و منع نزلات حاره به سینه و اصلاح آن و مقوی شخصی که خون زیاد از او دفع شده باشد و ضعفی که از فصد به هم رسیده باشد و مطابق مزاج سوداوی و پخته آن در سرکه قابض طبع و مانع ریختن مواد به معده و با سماق و مازو و دانه مویز و انگور و امثال آن جهت اسهال مراری و با مصطکی و مانند

آن جهت درد شکم و با تخم ترتیزک و نمک سقنقور و نشاه قضیب گاو کوهی و پنیر مایه شتر جهت تقویت باه بغایت نافع و خوردن زرده خام جهت گزید مار و حرقه مثانه و تصفیه صوت مفید و مضر معده و اکثار مداومت آن مولد حصاه قولنج و مصلحش ادویه حاره و آبکامه و نهیم پخت درمزاج اطفال نایل مناب شیر و با کندر جهت سرفه وبا تخم کتان جهت ضیق النفس و با اندک نمک و کندر و انزروت جهت تسمین بدن بیعدیل وب اآدم الاخوینه جهت زحیر و با طباشیر و کهربا جهت قطع سیلان خون و تسدید فوهات عروق و سجج و با نیم مثقال جرم که زرگران زمور نامندو آلاترا با آن استحکام میدهند جهت قطع سیلان حیض و درد رحم مجرب و ضمادش با روغن گل و بابونه جهت ورم چشم و انثیین و مقعدو با موم روغن جهت تلیین اورام و اعصاب و طلای پخته آن با زعفران و روغن گل جهت ورم بواسیری مقعد و ضربان آن و ضربان چشم و با عسل جهت کلف و آثار سیاهی و با روغن بنفشه جهت اورام حاره و با مرو زغفران جهت ورمی که از خون غلیظ به هم رسد و به تنهائی جهت شقاق سفلی نافع است و سفیدی تخم مرغ خوردن آن مولد خلط خام و لزج و دیر هضم و خوردن زرده با سفیده موافق محرور المزاج و آشامیدن آن با آرد جو قاطع نزف الدم و نفثالدم از فوق وتحت ضماد آن جهت درد چشم و جراحت مقعد و قروح خبیثه و سوختگی آتش و آب بسیار گرم و منع آبله کردن آن و بر بشره جهت منع آثار حرارت آفتای و با ادویه قابضه جهت قطع خون رغعاف که از پرده های دماغ آید و با کندر بر حبه طلا کردنجهت نزله به چشم و به اتنهادئی رادع

و مسدد مسام و جهت اورام حاره نافع و حقنه آن با اکلیل الملک و امثال آن جهت قرحه امعاء و سجج و اسهال مراری و حمول آن با روغن گل جهت ضربان مقعد و رحم و اکتحال آن جهت رمد چشم و منع ریختن مواد مفید و با کافور و بزرالنبج جههت صداع حار مجرب است و پوست تخم مرغ جالی و مخفف قروح و قاطع رعاف و جهت جرب و حکه با صدف جهت بیاض چشم و تفوح و سوخته آن به قدری که سیاه شود و خاکستر نگردد جهت رعاف مهلک و مجرب سوخته کلس آن که مانند آهک سفید کرده و با عسل جهت قلع بیاض چشم بغایت سریع الاثر است و خوردن پوست تازه مسحوق آن به قدر دو درهم مهیج باه و طلای آن با عسل و سرکه جهت تحلیل اورام و ذرور آن قاطع خون و جهت التیام جراحات کهنه و الصاق جراحات تازه و پرده ملاصق پوست آن حمولاً معید بکارت است با خون بچه کبوترو از اسرار است و مکلس پوست تخم مرغ در جمیع آثار مثل آهک است و در علم صناعت از آن بهتر و با نوره و نوشادر منقی مشریست و روغن تخم مرغ که زرده آنرا در تابه آهنی به آتش سوزانیده گرفته باشند گرم و محلل و ملطف و جهت درد مقعد و بواسیر و درد دندان و رویانیدن موی بغایت مفید است و گویند چون زرده را با نوشادر برشته کرده روغن بگیرند در تطهیر اجساد مجرب است و هر گاه اصل حاره را با آن حل کنند اصل بارد را ثابت کند و جالینوس حدی به جهت نیم پخت کردن تخم قرار داده که هر گاه در آب جوشیده بگذارند و تا صد شماده کنند و یا در آب سرد کرده به آتش گذارند و تا سیصد بشمارند نیم پخت شود و قدر شربتش از 5 عددتا 15 عدد است و تخم سایر طیور در ابواب خود مذکور است و در فضائل تخم تذرو و تیهو و دراج و کبک شبیه به تخم مرغ خانگی اند.

تخم مرغ در اسلام

به طور کلی اسلام با خوردن تخم مرغ جندان نظر مساعدی ندارد و بر سفره پیشوایان دین چه اسلام چه قبل از اسلام درباره آن رسمی و اسمی ضبط نشده است و لی جالب این است که اسلام در مقام مقایسه سنجش و مقایسه تخم مرغ با وشت بر آمده است و جالبتر آنکه آنرا جانشنین این محسوب داشته و در مواردی که به خوردن گوشت نیاز است و دسترسی بدان سخت آنرا تجویز فرموده و دیگر برای برطرف ساختن رنجی و غائله و دردی چنانچه نبی گرامی فرمودند اغیناء گوسفند در خانه نگهدارند(برای استفاده از لبنیات و روزی هم گوشت) و فقرا مرغ (بدون شک بریا استفاده از تخم مرغ و روزی هم گوشت) و ملاحظه میفرمائید که فقیر باید در موارد دیگر بسازد در اینجا نیز بریا اینکه لا اقل از بسیاری عناصر و مواد مشابه گوشت محروم نماند حضرت آنرا برایش تجویز فرمودند و حال آنکه اگر دسترسی داشت چه بهتر که تبدیل به احسن کند و گوشت بخورد وی ا حضرت صادق برای تخم مرغ در مواردی که گوشت میتواند هلاکت و مسمومیت ایجاد کند تخم مرغ را نجیبیت رت از و بهتر ممغرفی مینماند (... زاد فیه و لیست له غائله اللحم) و جای دیگر میفرماید: انه خفیف یذهب بالقرم اللحم (سبک است و میبد شهروت و آرزوئی که به گوشت است و نمیتواتن صبر کرد) و به هر صورت همانگونه که علم جدیدتخم مرغ و گوشت را از لحاظ داشتن مواد بیاض البیضی که پایه و ساختمان سلولهایند به دنبال

یکدیگر آورده اسلام نیز این دو را مقایسه میکنند و دیده نشد تخم مرغ را مثلاً با روغن یا چربی یا یک میوه ای مقایسه نماید در صورتی که ملاحظه فرمودید کاملاً و بدون تردید آنرا جانشین گوشت معرفی فرمود و به کسیکه آرزو و شهوت گوشت خوردن دارد بلکه احتیاج داشته وب ه آن نرسیده است و به صورت آرزو شهوت برایش مانده تجویز نمود (توجه فرمودید چون آرزوی به گوشت رسیدن آرزوی جالبی نبوده و روحانیتی ندارد کلمه قرم که نزدیک به شهوت است ذکر شده است و در حقیقت آنچه آرزو دراد باید باشد به تقوی نو علم و ... رسیدن است).

مردی به حضرت رضا شکایت کرد از کمی گوارده شدن غذایش فرمود زرده تخم مرغ بخورد خورد و سودمند واقع شد (... شکوت الی الرضا قله استمرائی الطعام قال کل مخ البیض ففعلت فانتفعت) از عجائب این دستور اینکه: کلمه ای «استمرائی» به کار رفته است که در پاسخش «زرده» خوردن تجویز شده و میدانیم کلمه مری همان صفرا را معنی میدهد و زرده تخم مرغ نیز رابطه اش را با صفرا شرح دادم گویا حضرت چنین تشخیص داده که عمل صفرا در این مورد ضعیف است و در حقیقت به نقش صفرا در هضم آنها اشاره میفرمایدآنچه بیشتر درباره تخم باید گفت اشاره به هضم سبکتر زرده است (حضرت صادق: مخ البیض خفیف و البیاض ثقیل. ان صفره البیض اخف من البیاض) و یا اشاره به حلال بودن تخم مرغی است که دو سرش غیر مساوی است (... اذا اختلف رأساه فلا بأس. یوکل من البیاض ما اختلف طرفاه و لا یوکل ما استوی طرفاه) و مطلب جالب اسلامی دیگر در این باره حرمت شیر

انعامی است که در زنده بودنشان از آن تعریف شده و پس از مردن حرام دانسته اند اما تخم مرغ معمولی اگراز جسد مرغ جداش ود پاک و حلال است و توضیحی در این باره به علت محصور بودن مواد و عناصر در جسم آهکی سفت تخم لازم نیست و یک مطلب دیگر که قبلاً شرح داده شد و آن دستور خوردن تخم مرغ به تنهائی یا با پیاز یا با گوشت است است به عنوان درمان یک دسته از کسانیکه اولاد پیدانمیکنند که از ذکر اخبار و احادیث فراوان آن حود داری میگردد و در عوض مجدد شما را به دو کلمه معجز آسای قرم و استمرائی متوجه میسازم و اینکه چکونه در آن مورد که بدن صبرش لب ریز و طاقتش تاب شده و نیازمند شهوتی به گوشت است و بدستش نمیرسد باید تخم مرغ بخورد و یا باشاه ره دخالت صفرا در گوارده کردن غذا و عمل زده در صفرا و باز برای روی خوش نشان ندادن اسلام به خوردن تخم مرغ داریم: استغفرالله وکل البیض بابصل که در کتاب وافی جلد سوم البیض و السمک مرحوم فیض بیانی در مورد استغفرالله دارد که پیاز و تخم مرغ خوردن در اینجا برا بحق معنی مینماید.

اول و دوم

درباره هر خوراکی اشاره به گرمی یا سردی یا ... در اول یا دوم یا ... شده بود که در اینجا بحث میشود مطالب مذکور چیست و یعنی چه: (نقل میشود از کتاب قدیمی ذکر شده یعنی تحفه حکیم مؤمن) بدانکه تأثیر دواء بالذات به کیفیت است و غذا را بالذات تأثیرش به کمیت و تأثیر دواء در مزاج معتدل منحصر به چهار

مرتبه است چه هر چه به مقدار بعد از ورود به بدن معتدل و متغیر شدن اولاً از کیفیت بدنی اکثر بدن ثانیا بغیر محسوس از اثر آن نیاید و از تکرار و زیادتی مقدار اثر او به قدر سهلی محسوس شود آنرا معتدل گویند و اگر تغییر خفی دهد و از تکرار استعمال و زیادتی مقدار به حد ظهور رسد درجه اول نامند وهر گاه تغییر ظاهر غیر خفی دهد درجه ثانی و اگر نهایت تغییر دهد و به مرتبه فساد طبیعت نرسد درجه ثالث و هر گاه طبیعت را فاسد سازد و به حد هلاک رساند درجه رابع نامند.. و هر یک از درجات را عرضی میباشد که اول و وسط و آخر آن درجه گویند و تقسیم درجات به نحو دیگر که در کتب قدما و متأخرین ملاحظه شده و ذکر آنرا چنین دانسته اتس که با برهان ثابت شده که معتدل حقیقی ممتنع است و مادامی که کیفیت به حد غلبه محسوسه نرسد در عوض معتدل مجازی خواهد بود و غلبه آن به حدی که یک چند زیاد بر سایر کیفیات باشد که اول مرتبه احساس زیادتیست درجه اول نامیده اند و غلبه دو چند آنرا درجه دوم و علی هذا القیاس تا درجه چهارم که مرتبه افراط تأثیر است پس در حار درجه دوم مثلاً دو جزو حار غالب خواهد بود و در سیم سه چندان و در چهارم چندان و شدت و ضعف کیفیات در مرکبات امر بدیهی است ...

اعتراض دو شخصیت

تقریبا برنامه بهداشت غذائی روبه اتمام است و جزرساله ذهبیه که میتوان آنرا بخشی از تغذیه تطبیقی محسوب نمود و هم اکنون از آن بحث خواهد شد برنامه غذائی و مطالب تغذیه ای دیگری نیست و لذا یک قسمت بهداشت پایان میپذیرد.

ماه خدا رمضان المبارک نزدیک است و در حالیکه میهمان خدایم به نوشتن جلد 11 که خلاصه ای از جلد 10 جلد قبلی است میپردازم باشد که میزبان عزیز قادر مرا یاری فرماید و از لغزش و گناه در هر مورد به ویژه در نویسندگی باز دارد.

ماه روزه و سوره دهر با یاد علی و فاطنمه و فرزندانش سلام الله علیهم همراه است. سوره مذکور از این جهت سوره انسان است که انسان واقعی مطلب ساز آن میباشد و اگر سوره مذکور به نام علی نامگزاری شده بود مطالب دیگری نیز در آن مورد بحث قرار میگرفت از نماز علی از عبادت علی از قضاوتش از ... اما موضوع انسانیت است که باید نزد غیر علی هم بوده باشد تا آنجا که بت پرست هم حتی لازم است در قضیه گرسنگی اجتماع از علی پیروی کند و انسانیت را فراموش ننماید ودر غیر این صورت شکاف عمیق موجود بین دارندگان و ناداران به پاشیدگی و ناامنی منجر میشود و این علی بود که از اول همچون فرزند نبی گرامی محسوب گردید و در دوران دوم زندگیش داماد ایشان و در سومین مرحله خلیفه معظم له و چون سه روز پیاپی در برابر مسکین و تینم و اسیر قرار گرفت افطار خود را به آنها داد و در برابر همسر عزیزش و فرزندان بزرگوارش نیز نتوانست خاندان نبوت را از آنچه میل داشتند که چون علی ببخشند و در نهاد آیه و یطعمون

الطعام علی حبه مسکیناو یتیما واسیرا قرار گیرند به طرز دیگری بدست تاریخ بسپارد و لذا کار فوق العاده انسانی، آنان را در سوره انسان جایگزین کرد. آری مسئله غذا آن اندازه در اسلام اهمیت داشت که پیشوایان ما در برابر هر کس هر غذائی را دیدند ساکت ننشستند و مواد مذکور را آن چنان معرفی کردند که امروز علم معرفی میکند ویا فردا از آن حث خواهد کرد و این خود اعجاز است که دنیای جاهل بی سواد 15 قرن قبل آنچنان سخنان راحتی اگر مقداری هم بود به طور امانت نگهداشته بدست قلم بعدی ها سپرد در صورتیکه چه بسا مطالب به ظاهر مهمتری که از دیگران در زمانهای بعد به ظهور پیوست و اثری از آن نیست و جاء الحق و زهق الباطل مصداقی از آنهاست.

از جلد سوم تا دهم به غذا تعلق داشت همان غذائی که سوره رابه انسانیت کساین مشخص ساخت همان غذائی که امروز هم کسانی دلباخته و عاشق اسلام و علی پرو بال زنان و آرزومندان که ای کاش کسی پیدا شود و در اقیانوس علم غذا و تغذیه اسلامی شنا کند و اگر بخواهم از آنان نام ببرم حتی چند نفری را که میشناسم مطلب به درازا میکشد و در میانشان برجسته تر از همه مرحوم آیت الله حاج آقا بزرگ تهرانی رحمت الله علیه صاحب کتابهای الذریعه فی تصانیف الشیعه، و نیز استاد ارجمند حاج شیخ محمد تقی شریعیتی مزینانی ادام الله عزه صاحب تألیفات عدیده میباشند که چون نامشان را در برابر محبوبشان علی صلوات الله و سلامه علیه بر دم به اعتراض و هرچه گویند آمادگی دارم و حق با آنان است ولی این دو علاوه بر اینکه آرزو داشتند کسی از تغذیه و غذا آنچه در اسلام است بحث کند انتظار داشتند که استاد دانشمندی ای کار به عهده بگیرد که آرزوی

اولشان برآورده شد و امیدوارم قسمت دوم نیز بدست توانای دیگران برآورده گردد.

هر دو بزرگوار مذکور بالاخص و بسیاری ازدانشمندان اسلامی سراسر جهان مشوقم بودند که از همه سپاسگزارم (1) و هر گاه مشغله زیاد میخواست مرا از قلم زدن باز دارد خدای منان با پیغامی یا کاغذی از اسلام دوستان مرا قوت و قدرتی آنچنان عطا میفرمود که از خواب و خوراک خود تا حد امکان زده وبه شعار که همیشه در مطب خود نصب نموده ام «لحظات بی مصرف عمر را کم کن» چشم تازه ای و دیده دگری انداخته به پیچاندن قلم و پخش مرکب مشغول میگردیم و بدست سیرو گذشت زمان میسپردم باشد که خدمتی انجام گرفته باشد.

سی و پنج سفارش برای حفظ ویتامینهای موجود در غذاها

(2)

1- کلیه میوه جات و سبزیها را باید با احتیاط و تازه تهیه کرد.

2- میوه و سبزی را از مغازه هائیکه فروش زید دارند و جنس روی دستشان نمی ماند و کهنه نمیشود خرید.

3- از دکانی باید خرید که آنها را روی هم انباشته نکرده و زود زود به فروش رسانده و نحلی خنک و تاریک برای کالای

1- بویژه استاد دانشمند آقای دکتر محمد حسین حاجبی.
2- نقل از جزوه منتشره شرکت از شرکت داروئی رش به نام Quand Les Marmitons Gatent La Sausce

خود برگزیده است.

4- مصرف میوه خام و سبزی نپخته برتری دارد.

5- تا زمانیکه محصول تازه در بازار و دسترس است از کنسروها نباید استفاده کرد.

6-به طور تساوی از شیره کنسروهائیکه محتوی قسمت اعظم ویتامینهای محلول در آبند باید استفاده کرد.

7- سبزیهای منجمد حاضر، همانگونه که هست به زودی پخته شود تا از اتلاف ویتامین ث که در هنگام یخ باز شدن پیش می آید جلوگیری گردد.

8- فقط در روزیکه سبزیها مورد استفاده قرار میگیردن شسته شود و اکر ممکن نیست پوست کلفت، قشر زمینی، برگهای پهن رامیتوان برگرفت.

9- سبزی و میوه تازه را بهتر است زیر فشار آب قوی سرسیعا و کاملاً تمیز کرد، تماس کامل و زیاد با آب از بین رفتن ویتامینها را زیاد میکند.

10- سبزی را قبل از خرد کردن بهتر است تمیز کرد و شست و اگر خرد کرده ها شسته شود باید در حداقل وقت انجام گیرد.

11- پوست را باید روز مصرف گفته و نباید بدون فایده آنها را در آب گذاشت.

12- تا میتوان نبایدکوچکتر از اندازه آنهارا خرد نمود.

13- نباید مدت زیادی سبزی بو میوه و حتی سیب زمینی و هویج خرد شده را در آب گذاشت.

14- هر گونه تماسی برای پوست کندن، خرد کردن، رنده کردن میوه وسبزی، بهتر است با غیر فلز و در درجه بعد با فلزی باشد که غیر قابل زنگ زدن باشد.

15- برای تهیه کردن (خردکردن- شستن) و پختن هر گونه موادی که محتوی ویتامین c میباشد که تقریبا شامل همه میوه و سبزیها در درجه اول میگردد باید از استعمال اسبابهای مسی، رویی، قلعی، آهنی و حتی ظروف لعابی ناسالم خودداری کرد.

16- دم کردن و بعد پختن بهتر از کباب کردن و سرخ کردن است.

17- قبل از پختن آب تا بالای نوک آنها باشد و با آتش تند و سریع به جوش آورده شود و آشپزی با گاز بر آشپزی با برق رجحان دارد.

18- غذاهای محتوی ویتامین را چون پخته شد باید مراقبت کرد زمان پختن روی آتش تجاوز نکند.

19- اواخر پختن را هر چقدر بتوان با آتش کمتر و ملایم تر پخت بهتر است.

20- اگر لازم نیست آب غذای پخته شده مورد استفاده قرار گیرد دم کرده شود بهتر میباشد.

21- بریا سیب زمینی دم کردن بهترین روش است.

22- سیب زمینی را اگر قبل از پختن پوست کنده اند مورد استفاده قرار ندهید و بهتر این است تا سیب زمینی هنوز گرم است

پوست کنده شود.

23- سبزی و سیب زمینی رانباید زیاد برداشت و پخت بلکه چون ظرف کوچک زمان پختنش کوتاهتر است بهتر میباشد.

24- سبزیجات را بدون سرپوش نباید پخت. سبزیهای پخته شده در یک ظرف سربسته تقریبا بیشنر از 25 درصد ویتامین Cرا حفظ میکند مگر موقعیکه پختن با ظرف سرباز انجام گرفته باشد استعمال ظرفهائیکه از بالا یا پائین پهن باشند بهطور تساوی ممنوع است (ظرفهای دهن گشاد، شکلهای پودنیک و غیره)

25- از به هم زدن بی فایده غذا هنگام پختن خودداری شود تا ویتامین C برای مجاورت در هوا محدود بماند.

26- سبزیها و سیب زمینی را نباید با فشار قوی (بیشتر از یک. ATV) پخت.

27- پختن به صورت دم کرده با فشار کم (ناشی شده از صدای بم فشار ATV 5/0-2/0) اجازه میدهد نسبت به ساده بودن پختن دم کرده از اتلاف ویتامین C برای سبزیجات مختلف هنوز بکاهد (لوبیای کوتاه- لوبیای بلند- کلم - شلغم و ...)

28- دیکهای نروژی را در پخت و پز سبزیهای سرشار از ویتامین C نباید به کار برد.

29- هرگز آب پختنی را نباید دور ریخت بلکه برای خوراکهای دیگر (آشها- سسها ...) مورد استفاده قرار داد.

30- حجم آب باید به اندازه ممکن کم باشد که در غیر اینصورت قبل از پختن باعث از بین رفتن ویتامین هاست و هنگام

پختن بهره برداری کمتر ممکن است.

31- مواد قلیائی را نباید برای پختن سبزیها و سیب زمینی بکار برد.

32- سبزی که پخته شد نباید در آب سرد ریخت، نباید خیس کرد، و بهترین راه انتخاب حداقل زمان است که سبزی را برداشت تا رنگ زیبایش بجای بماند.

33- غذا را باید نیمگرم مصرف نمود و نباید آنها را ساعتها گرم نگه داشت که با هر ساعت تلفات ویتامینها زیاد میشود (یادتان باشد از نبی گرامی نقل کردم که باید غذا سخن باشد که بخوردن پرداخت و سخن آن مقدار گرمی معادل حرارت بدن است).

34- اگر مجبور شدیم سبزیهای پخته را نگه داریم باید آنها را سرد و در ظروف سربسته نگه داشت.

35- از دوباره گرم کردن خوراکهای سبزی پخته دار باید خودداری کرد و اگر مجبور شدیم نباید مدت زیاد و با درجه حرارت قوی دوباره آنرا گرم نمود.

برخی مسمومیتهای میوه ها و سبزیجات

بحث اینجا مسمومیتهای میکروبی نیست آنچه از قبیل حصبه، اسهال خونی و ... از راه میوه و سبزی تماس یافته با زمین بویژه زمین کود انسانی داده شده یا آب پیدا میشود یا بحث از مسمومیتهای طفیلیهائی نمیباشد که به طریق مذکور در دستگاه گوارش وارد میشوند بلکه سخن از مسمومیتهای شیمیائی است

که اخیرا با سمپاشی هائی که برای حفاظت نباتات از آفات و حشرات صورت میگیرد بوجود می آید هر چند با رعایت دو دستور کوچک اسلامی امکان چنین مسمومیتی نیست (فاسد نخوردن - شستن و خوردن که به زودی خواهیم گفت).

مبارزه ای که اخیرا به وسیله ترکیبات شیمیائی بر علیه آفات و حشرات زیان آور نباتات شروع شده روز به روز مهمتر میشود و اگر تا چند سال قبل منحصر به ارسنیک و نیکوتین و روغنهای معدنی بود هم اکنون صدها نوع آن در معرض فروش میباشد.

ترکیبات شیمیائی مذکور سعی میشود خواص چندی داشته باشد که از همه مهمتر بی خطر بودن سم برای انسان و دام در شرایط سمپاشی میباشد و بعد عبارتست از: اثر قطعی سم روی آفت یا حشره- باقی نماندن اثر سم در خاک - حشرات مفید مانند زنبور عسل و ... را ضرر نرساند - بو و طعم میوه و سبزی را تغییر ندهد- عوامل جوی اثرش را از بین نبرد- بر روی چندین گونه حشره مؤثر گردد- بر مراحل گوناگون تخم و لار و و بالغ جشره اثر کند- محیط اسید یا قلیای آنها را تجزیه نسازد.

در 1839 د.د.ت کشف شد که تقریبا مزایای مذکور را داشت و مسمومیت آن درانسان بسیار کم بوده و اگر با محلولهای روغنی یا نفتی خورده شود کشنده خواهد بود (150 میلی گرم در یک کیلو کشنده است) و در برخی که با نفت سرو کار دارند اگر به د. د. ت نزدیک شوند حساسیت پوستی نشان میدهند.

بیمار مسموم از د. د. ت علائم: گلودرد- تهوع- درد مفاصل- عصبانیت- سردرد- لرزهای خفیف داشته و از عوارض آن

یرقان است.

فسفر دوزنگ که برای دفع آب دزدک بکار میبرند و مسمومیت شدیدی میدهد.

پارایتون که در 1944 کشف شد و بسیار مشهور گردید و برای انسان و دام سمیت زیادی دارد . (5-15 میلی گرم برای هر کیلو گرم بدن). از راه پوست نیز مسمومیت ایجاد مینماید.

سرگیجه و تهوع در حالات خفیف و قی و اسهال در موارد شدید علاوه میشود. اختلال دستگاه عصبی و حواس و عرق سرد و میوزیس و در مراحل مسمومیت تورم ریه ها پیش می آید.

همهه علائمی را که پس از مسمومیت با ترکیبات فسفری به طور کلی پیش می آید عبارتند از: ریزش اشک چشم- تار شدن دید- جریان غیر عادی بزاق - سردرد- سرگیجه- عرق ریزی- زیاد شدن ضربان قلب- استفراغ و اسهال- لرزش دستها- ضعف عضلات خیز حاد یا تورم ریه- زیادی فشار خون- تشنج شدید و اغماء که علائم 2-6 ساعت پس از ورود سم ظاهر شده و ضربان نبض و فشار خون پائین آمده و باشدت حال بیمار هر دو به سرعت بالا میروند (پارایتون روی ترکیبات فسفری کشف شده است).

لیندین یا لیندان که مسمومیت آن از د.د.ت کمتر بوده و در بدن متراکم نشده به سرعت دفع میگردد و در اثر مسمومیت تحریک شدید سیستم مرکزی اعصاب و بالا رفتن فشارخون تشنج ظاهر میگردد.

و ترکیبات شیمیائی مسموم کننده دیگر ...

رساله ذهبیه: تغذیه تطبیقی

اشاره

رساله ذهبیه قرن سوم هجری آغاز شده بود. دوران طلائی خلافت عباسیان بود و عبداللخ این هارون «مأمون بالله» خلیفه مقتدر زمان و امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه ولیعهد کشوری که امروز مبدل به بیش از ده کشور شده است.

مأمون خود دانشمند بود و شرکت در مجالس بحث و محافل علمی را دوست میداشت. هم اکنون در شهر نیشابور است: و مجلسی در حضور حضرت رضا تشکیل داد که در آن اعاظم دانشمندان وقت شرکت داشتند که چند نفر مشهورترند: یوحنا ابن ماسویه طبیب معروف، جبرئیل ابن بختیشوع طبیب معروف که آل بختیشوع ریاست دانشکده پزشکی اهواز را سالیان درازی به عهده داشتند صالح ابن سلهمه مبتدی (هندی) فیلسوف معروف و ... امروز سخن از بدن انسان و بحثهای طبی و بهداشتی بود و افتتاح مجلس به وسیله مأمون خلیفه صورت گرفت تا آنجا که پرسید چه باید کرد تا عمری دراز و با آسایش داشت؟ هر چه خلیفه میگفت طبق معمول همیشگی و همه جائی (به جز در کشوهرای پیشرفته) اطرافیان همه را تصدیق و تحسین میکردند و حضرت رضا ساکت بود که ناگهان خلیف گفت: ای ابوالحسن تو در این بحث سخنی بگوی.

آنچه جضرت در پاسخ خلفه بیان فرمود به اسناد گوناگون د رکتابهای اخبار و روایات آورده شده و از جمله موسی ابن علی ابن جابر سلامی از استادش سدیدالدین یحیی ابن محمد ابن علیان خازن گوید که ابو محمد حسن ابن جمهور از پدرش نقل کرد (پدرش اکثر اوقات و از جمله مدینه تا خراسان در خدمت حضرت رضا بود) که مأمون دانشمندانی را جمع کرد و حضرت رضا نیز تشریف داشت که سخن از نفع و ضرر غذاها و علل و اسباب بیماریها پیش آمد و حضرت رساکت بود مأمون گفت: ای ابوالحسن تو در این بحث سخن بگوی امام فرمود: تجربیاتی با گذشت زمان به اضافه آن چه از گذشتگان دارم که نباید آنرا متروک گذاشت و نادده گرفت و ناگهان جرکت مأمون از نیشابور به بلخ فوریت یافت و حرکت کرد و از بلخ نامه ای به حضرت نوشت: فصلی از آنچه مورد احتیاج بوده واز تجربه درست و آزمایش نیکو بدست آمده برای او (خلیفه) بنویسد. امام تقاضایش را پذیرفت و چند برگی مرقوم فرمود و چون فوق العاده جلب نظر مأمون کرد مأمون دستور داد با آب طلا (ذهب) بنویسند و به همین مناسبت به رساله ذهبیه یا مذهبه معروف گردید.

نامه ای اعجاز انگیز

در بین ما هنوز کسانی هستند که ساعت غروب کوک دارن (یعنی ساعت 12 ما که ظهر است آنها غروبشان مبدء میباشد) در صورتیکه ساعت غروب کوک غلط بوده و خودشان میدانند هر چند روز یک مرتبه بایدبه افق بنگرند و ساعت را مطابق کنند (زیرا نصفی از شب و نیمه ای از روز روی هم رفته 12 ساعت است و روز و

شب در تغییر) و باز کسانیکه در نامه هایشان فقط تاریخ ماههای قمری را ذکر میکنند در حالیکه سال شمسی هم مبدء تاریخی اش هجرت نبوی گرامی بوده و تاریخ تقویمی ایران یکی از بهترین و صحیح ترین تقویمهای دنیا است (متأسفانه در اغلب کشورها اسلامی بعلت اینکه ماههای قمری کوتاهتر بوده و پرداخت هزینه دولت به کارمندان در برابر کمتر از 30 روز به ضرر خزانه است سالهای مسیحی انتخاب شده و خوشبختانه ایران مسلمان این گرفتاری را ندارد) ولی مسلمان ایرانی راه بهتری را انتخاب کرده هر ماه قمری که ماه شمسی را تحت الشعاع قرار دهد از آن صحبت میکند مثلاً ماه رمضان و دیماه باشد همیشه سخن از رمضان است ولی ماه جمادی الثانی باشد و فروردین صحبت از فروردین خواهد داشت ولی امام عله السلام ماوارء این سخنان فکر میکند و تمام وجوه قضیه را منظور میدارد چنانچه تقسیم بندی غذائی را حضرت در برابر ماههای سال شمسی قرار داد و حال آنکه علائق مذهبی اغلب به ماههای قمری است (ماه روزه رمضان ماه حج ذی الحجه ماه ...) و ما میدانیم رژیمهای غذائی بر قاعده ای قرار دارد که بر حسب ممالک، مناطق، نژادها، مشغله هاسا ، بعضی از افراد و بعضی از طوائف میتوانند گوشتخواری کنند یا برخی گیاهخوارند برخی میوه خام میخورند، کارگران، ورزشکاران رژیم مخصوص ذاند و پایه و اساس همه بر ماهای شمسی است و با عنوان درشت تر غذای فصلی درست است نه غذائی که یکسال ماهش در سرما قرار گیرد و زمانی دیگر در گرما و زنده باد اسلام که امساک مسلمانان را در گدش می اندازد و

ماههای قمری را بر او معرفی مینماید تا از چیزی محروم نماند(1) و زمان غذا او را پایدار میخواهد و ماههای شمسی را نشان میدهد تا همه چیزی بخورد.

ناسازگاری غذائی

ناسازگاری (Incompabilite) و تعبیراتی که از لغت ناسازگاری غذائی میشود در واقع مخصوص یک موضوع نیست بلکه بسیاری کیفیات که در زمره ناسازگاری توصیف میشود با کلمات آلرژیک و آنا فیلاکسی قابل وصف و شرح است اما به مواردی نیز ناسازگاری که بر اساس بعضی حالات و تضادهای غذائی چه مؤثر بر ارگانیسم و چه مؤثر بر مواد خوراکی دیگر بر میخوریم. با اطمینان نمیتوان آنچه را که مردم ناسازگار میدانند یا با خوراکی دیگر نمیسازد د رحقیقت ناسازگار دانست و ناسازگاری جنبه های مختلف زیر را دارد: 1- ناسازگاریهای ساختمانی (کنستیتو- سیونل) که مکانیسم پیدایش اینگونه ناسازگاریها با کیفیت فیزیولوژی ارگانها و وابستگان آنها (آنزیمها، هورمونها، ...) ارتباط دارد و امروز به عدم تحمل مادرزادی (ایدئوسنگرازی) توجه میشود و ناسازگاریها ی ساختمانی یا به جهت فقدان یا کاهش فعالیت برخی آنزیمهای گوارشی اس که در کودکان و بزرگسالان نمونه آن در ناسازگاری با شیر دیده میوشد که آنزیم لاکتاز که باید لاکتوز را به گلوکز و گالاکتوز تجزیه نماید در ترشحات گوارشی روده و لوزالمعده یا به قدرکافی وجود

1- در جلد سوم شرح داده شد که چرا روزه در گردش است.

نداردیا مادر زادی ابدا موجود نیست،در این صورت لاکتوز بدون تحلیل دفع میگردد و در حین سر به طرف دفع امکان دارد میکروبهای کلی فرم یا ... سبب تخمیر و ایجاد گاز و در نتیجه تحریک مخاط و سرانجام اسهال و دل پیچش بوجود آورند (عدم تحمل مشابه بالا را در مورد مالتوز کمتر میبتنیم زیرا چهار قسم آنزیم هیدرولیز کننده مالتوز با درجات فعالیت متفاوت در ترشحات هاضمه ای وجود دارد لذا به علت تأثیر آنزیمهای ایلاز بر مواد نشاسته ای عدم تحملی دیده نیمشود- در مورد ساکارز وضع چنین نیست).

یک وجه عدم تحمل دیگر در بیماری سلیاک (اسپروی کودکان) به علت حساسیت خاصی نسبت به گلیادین دیده میشود (گلیادین و گلوتنین پس از مرطوب شدن مجموعا گلوتن را درست مینمایند. مورد دیگر در مبتلایان به فاویسم (باقلا زاله) که به صورت عارضه همولیتیک ظاهر میوشد عدم حمل دیده میشود که کمبودیا فقدان آنزیم گلوکز 6 فسفات دزیدروژ ناز در گلبولهای قرمز در پیدایش زمینه خاص ابتلا به فاویسم دخالت دارد (البته کمبود آنزیم مذکور PDH6G در برابر داروهای ضد مالاریا چون پریماکین، پلاسموکین، ... گزارش شده است که به صورت همولیز گلبولهای سرخ مانند فاویسم پدیدار میگردد).

نا گفته نماند برخی ناسازگاریهای ساختمانی مذکور قابل ترمیم هستند مثلاً عدم تحمل افراد به شیر است که در هر صورت ارگانیسم سعی میکند با آنچه در دسترسش قرار میگیرد تطابق کند (اصل مسلم تکامل یعنی تطابق موجود زنده با شرایط محیطی و طبیعی) و در مواردیکه شیر مصرف نمیشوند و آنزیم لاکتاز طبعا مورد استفاده

قرار نمیگیرد (در ماست و پنیر لاکتوز تخمیر یافته و مبدل به اسید لاکتیک شده است) میانش کاهش می یابد اما اگر به تدریج شیر مصرف گردد دوباره آنزیم مربوطه در جهت تکافو روبه افزایش میرود. (اگر سگها زمانی از گوشت و استخوان تغذیه میکردند و آمیلاز ناچیز و غیر قابل توجهی در ارگانیسمشان وجود داشت ضرورت همزیستی با انسان و استفاده از نان سبب افزایش ترشح امیلاز در بدنشان گردید).

ناسازگاریهای ساختمانی وجوه دیگری نیز دارد: مردم شهر از آرد سفید و بدون سبوس بیشتر استفاده مینمایند و اگر ناگهان نان سیاه و سبوسدار مصرف نمایند عوارض گوارشی خواهند یافت و کلیت به وجود خواهد آمدو به طور کلی امکان سازگاری با یک غذای ناسازگار تدریج خوردن است و بنابر عقیده بعضی این متد یکی از شیوه های درمان حساسیتهاست.

2- ناسازگاریهای اکتسابی: فون پیر که اولین کسی بود که لغت التردراکسیون ((Altered Reaction به معنی واکنش تغییر یافته را در این مورد بکار بده و وی منظورش تغییرات حساسیت پوست نسبت به توبر کولین بود ولی امروز بررسی سری اختلافات ناشی از افزایش حساسیت تحت عنوان آلرژی میباشد که متأسفانه هر ارضه ناشناخته ای هم سعی میشود به حساب آلرژی مورد بحث قرار گیرد و چون این فرمول کلی است که به سهولت بتوان مشکل ناشناخته ای را بناشناخته دیگر نسبت داد بیشتر ناسازگاریها را مردم به کلمه آلرژی حل شده میدانند ولی در عین حال شواهدی در دست است که تأیید میکند تظاهرات الرژیک مربوطه به آزاد شدن موضعی

بعضی مواد (که هیستامین یکی از آنهاست) میباشد این مواد در اثر برخورد آلرژن (در واقع آنتی ژن) و آنتی کری است که قبلاً در داخل یا روی سلول حساس شده پوست و مخاطات به وجود می آیند و استفاده از آنتی هیستامین ها در درمان شناسی توجه به همین هیستامین است.

موضوع ارثی بودن پیدایش آلرژی امروز قویا طرفدار دارد و تأثیر عوامل روانی را در قبول این ناسازگاری نیز به تجربه نشان داده اند.

آلرژی ممکن است به مرور کاهش یابد و از بین برود و امکان اینکه چرا در سنینی بالا مبتلایان به فاویسم کاهش کلی میباشند بدین طریق شاید قابل توجیه باشد (آمار بهداری گیلان در 1341 نشان داد 58/94 درصد اطفال کمتر از 10 سال و 42/5 بزرگتر بودند) در تحت عنوان آلرژی گروه بندی مواد غذائی ممکن نیست گر چه بیشتر تحت یک عامل پروتئیدیک در آلرژیها دخالت دارد ولی به طور کلی برای آلرژی زائی مواد مختلف نمیتوان حدی تصور کرد. و ذکر این مطلب به جاست که تا زمانی به ایدئوسنکرازی اطمینان نداریم نمیتوانیم نام آلرژی را از اینگونه ناسازگاریها حذف کنیم.

3- اشکال دیگر ناسازگاریها را تحت عنوان تضاد: Antagonisme مورد بحث قرار میدهیم که در چهار حالت از آنها بحث شده است: اول تضادهای شیمی فیزیکی که مصرف دو دارو یا دو غذا با یکدیگر سبب تغییر یک کیفیت فیزیکوشیمیائی گردد (مثلاً مخلوط آنتی پیرین و سالیسیلات دو سود که حالت خمیری

بوجود می آورد) و خربزه و عسل که موجب سفتی خربزه میگردد و علت آنرا در جلد قبل بحث از خربزه بیان داشتم.

حالت دوم تضادهای شیمیائی است که در نتیجه رسوبی (مانند رسوب الکالوئیدهاباتانن) یا ترکیباتی ایجاد گردد (ید و پر منگنات) یا ماده سمی به وجود آید مثلاً در بسیاری از انواع لوبیا حتی لوبیای معمول ضمن طبخ ایجاد خطر میشود که در جلد قبل بحث از لوبیا چگونگی آن شرح داده شد. فرضا اگر فسفر به وضعی ضمن تغذیه مصرف شده باشد اگر با غذا روغن نیز مصرف گردد چون روغن سبب انحلال فسفر میگردد و جذب آنرا افزایش میدهد مسمومیت عارض میشود حال شاید بتوانیم درباره وجود یک ماده سمی در یک ماده غذائی به صورت غیر قابل جذب و دخالت یک ماده غذائی دیگر در جهت انحلال آن و یا تجزیه و قابل جذب ساختن آن به همین قیاس ناسازگاری را قابل ذکر بدانیم موضوع امکان ایجاد ناسازگاری شیمیائی در داروها به هر شکل که باشد از قدیم مورد توجه علماء طب بوده است کما اینکه در کتاب الاغراض الطبیه و نیز کتاب ذخیره خوارزمشاهی (هر دو از تألیفات اسماعیل جرجانی است) و کتاب خلاصه الحکمه (تألیف میر محمد حسین عقیلی علوی صاحب کتاب مخرن الادویه) از علماء پیشین نقل کرده اند که توصیه شده است تا حد امکان فقط از یک دارو درمان استفاده شود مگر در موارد خاص و قریب به این مضمون را صاحب کتاب مطرح الانظار فی مطایب اطباء الاعصار (که در واقع کتاب تاریخ طب است) نیز از حکماء پیشین نقل کرده است.

حالت سوم تضادهای فیزیولوژیک: ممکن است دو دارو یا

دو ماده غذائی اثرات دینامیک متضادی در ارگانیسم به جای بگذارند (مانند مصرف داروهای محرک سمپاتیک و فالج آن مانند آدرنالین و یوهمبین و ...) این کیفیت را نیمتوان در مورد مواد غدائی تحت عنوان ناسازکاری مورد بحث قرار داد زیرا در واقع هر کیفیتی که از غذائی در جهت تحریک عصبی و یا دینامیسم خاصی خارج از رویه فیزیولوژیک گردد غیر طبیعی و مضر است پس اگر دو غذا هر یک با اثر متضاد دینامیک یا اثر تحریکی یکدیگر را خنثی کنند در واقع حفظ تعادل شده است در طب قدیم با اعتقاد به امزجه و با اعتقادبه گرمی و سردی غذاها (که امروزه گرمی و سردی و اعتئال مزاج را هر دانشمندی به نحوی توجیه کرده یکی وجود فلزات را در غذا باعث گرمی و شبه فلزات را سردی- دیگری کلسیم و وجود و عدمش یا دگیری ویتامینهای گروه B را گرم و C و ... را سرد و یکی گلوکز را و ... و از همه مهمتر که طرفداران زیادی دارد اینگونه توجیه مینمایند که افزایش یا کاهش یا اعتدال متابولیسم با زال با گرمی و سردی و اعتدال خواناست و اعتدال غذاها را با تأثیر در متابولیسم و اثر بر سیستم نورواندکرین و تأثیر بر سلسله اعصاب سمپاتیک و پاراسمپاتیک (به طور مجزا) میتوان توجیه نمود) توصیه شده است که غذاهای سرد را با گرم و بالعکس صرف کنند تا اعتدال حاصل شود و نیز صاحبان مزاج سرد از غذاهای گرم و صاحبان مزاجهای گرم از غذای سرد استفاده کنند (و با توجه به تقسیمات 13 گانه امزجه، صاحبان مزاجهای مختلف غذائی در جهت گرایش وضعیت و حالت آنها به اعتدال مصرف نمایند.

حالت چهارم تضادهای متابولیک:که ماده ای به علت شباهت ساختمانی یا برخی خصوصیات دیکر، اثرات متضادی با یک ماده مورد نیاز ارگانیسم داشته باشد نمونه ای از این گونه تضادها را در مورد دیکومارول و ویتامین K در ارگانیسم (و یا رقابت سولفا میدهد با اسید پاراآمینو بنزوئیک به علت شباهت ساختمانی و باکتریو استاتیک سولفا میدها) تضاد متابولیک ممکن است دارای جنبه های دیگر یباشد مثلاً رقابت در جذب، اختلال در جذب و ... چنانکه در جذب کلسیم وجود منیزیوم و پتاسیم به مقدار زیاد ایجاد اختلال مینماید به عکس کلسیم نیز سبب نامحلول شدن کلسیم (ایجاد صابون کلسیم) و در نتیجه عدم جذب آن گردند لذا میتوان قبول کرد که غذاهای چرب با غذاهای حاوی کلسیم ناسازگارند شاید به همین جهت است که توصیه میشود قرصهای کلسیم را با غذا صرف نباید کرد.

غذاهای ناسازگار با یکدیگر

آیا غذاهائی که ذیلاً ذکر میشود واقعا با یکدیگر به قسمی ناسازگارند؟ حقیقت این است که اسن مطلب به احتمال قوی کلیت تام ندارد، زیرا این قسمت را از کتاب مخرن الادویه که در واقع دائره المعارف پزشکی قدیم ایران است نقل میکنم هر چند در آن خطاهای آشکار مشاهده میشود مثلاً جوشانده یا صلایه شده پوست برنج راحتی به مقدار یک مثقال سم مهلک میداند در حالیکه سرشار

از ویتامینهای گروه B به خصوص تیامین است به علاوه با این مقدار هم هیچگونه هیپرویتامینوزی مشاهده نمیشود باری مخزن الادویه که خود غذاهارا به لطیف و کثیف و صالح الکیموس و ردی الکیموس و ... تقسیم میکند در فصل هشتم چنین نگاشته است «... و از اجتماع طعام لطیف و شیرین یا شیرینی بالای طعام کثیف مانند خربزه بالای گوشت لطیف و کثیف و همچنین سریع الهضم صالح الکیموس بالای بطیی ء الهضم ردی الکیموس و یا شیرینی و امثال اینها [خود داری کند] زیرا که طبیعت غذای لطیف شیرین سریع الهضم را به زودی استحاله میدهد و هضم مینماید و باقی میماند مخالف آنها و باعث گرانی و مرض میگردد ...» و باز در همان فصل مینویسد «... و همچنین جمع ننماید میان دو طعام که هر دئو کرم و یاهر دو سرد بالفعل و یا بالقوه و یا هر دو لزج و یا هر دو نفاخ و یا هر دو قابض و یا هر دو مرخی باشند و از خوردن سرکه بعد از برنج و از ماست با ترب و ماهی و یا بعد از ترب و ماهی و از گوشت مرغ یا ماست و ماهی و بالعکس واز شیر یا گوشت مرغ و از شیر با ماهی و از انار با هر یسه (حلیم) و از انگور با کله گوسفند واز سرکه با عدس و یا ماش و از خربزه با عسل و مویز با عسل و خربزه با انبه و وامثال اینها و از آب گرم بعد از طعام شور و آب سرد بعد از میوه خصوصا میوه تر و حلوا و طعام گرم و شیرین بعد از خواب و جماع و حمام و هر حرکت مفرط و مضعف و ریاضت بسیار و دربین خواب و در خلأ معده یعنی ناشتا و در حمام ...» جالب آنکه بر خلاف عقیده مردم که خوردن سرکه با ماست و شیر را موجب ناسازگاری میدانند مخزن الادویه چنین نگفته است.

البته ناسازگاری سرکه با ماست و شیر یک موضوع واهی است و عملاً نیز بی اساس بودن آن ثابت شده است (علت ایجاد ماست، ایجاد اسیدیته حاصله از تخمیر لاکتوزوتولید اسید لاکتیک است و نه تنها اسید لاکتیک سبب انعقاد کازئین میشود بلکه هر اسید دیگر چنین کاری را میتواند بنماید وانگهی پروتئین منعقد شده بهتر از پروتئین غیر منعقد شده هضم میگردد عملاً نیز اسیدیته سبب تشدید فعالیت پپسین میگردد، البته شاید بتوان فقط اثر نامحلول ساختن بعضی املاح را توسط ترشی ها ضمن بیان ناسازگاری قبول کرد ولی به نظر نمیرسد چنین تعبیری در مورد ماست و سرکه قابل قبول باشد) مخزن الادویه همچنین در همان فصل مینویسد:[سازگاری] «... و مستحسن است جمع میان اطعمه و میوه هائیکه بعضی از آنها اصلاح بعض دیگر نمایند مانند طعام شیرین با طعام شیرین با طعام ترش و چرب با شور و تیز و ...» در آثار قدما در کتب مفردات طبی بسیار به این نکته برمیخوریم که ضمن شرح یک ماده داروئی یا غذائی به زیان آن نیز اشاره کرده و غذا یا داروی دیگری را به عنوان مصلح آن ذکر کرده اند و البته در اینجا در واقع از یک کیفیت تضار در جهت تعدیل و تخفیف دینامیسم غذا یا دارو استفاده شده است (مطالب علمی اخیر اقتباس از نوشته آقای محمد مهدی اصفهانی فارغ التحصیل دانشمند انستیتو تغذیه بود و همچنین مطالب مربوط به مسئله مورد بحث در زیر).

پزشکان جدید در مورد ناسازگاری نظری مانند اطباء قدیم ندارند بلکه ناسازگاری را بیشتر به آلرژی اطلاق میکنند در حالی که منظور قدما بیشتر عدم سازی دو یا چند ماده غذائی با یکدیگر بوده است در اینجا لازم است به موضوع امزجه و ارتباط آن

با ناسازگاری در طب قدیم اشاره شود زیرا اصولاً در هر یک از 13 مزاج موجود کیفیات متفاوتی است که ایجاب میکند نوع درمان برای هر فرد به نحو خاصی صورت گیرد چنانچه این موضوع در کتاب راز درمان نوشته مرحوم دکتر عبدالله احمدیه در باب معالجه سفلیس به خوبی دیده میشود.

بدیهی است در چهار مزاج اصلی هر درمان یا رژیم غذائی باید به نحوی صورت گیرد که از غلبه خلط مورد نظر جلوگیری نماید به نظر میرسد که طبیعت اغذیه مورد مصرف باید خلاف طبیعت فرد باشد در صورتیکه در همان جهت تغذیه صورت گیرد پدیده خاصی که ناشی از غلبه یکی از اخلاط اربعه است ایجاد میگردد که به همان ناسازگاری تعبیر میگردد نمونه ای ازاین ناسازگاریها در افراد گرم مزاج (کسانیکه متابولیسم بازال مافوق طبیعی دارند) با مصرف زیاد مواد کالری زا به صورت عوارض جلدی بروز میکند یا مصرف بادنجان در افراد سوداوی مزاج عوارضی ایجاد میکند که امروزه به آلرژی تفسیر و تعبیر میگردد قاعدتا باید بتوان بسیاری از اینگونه ناسازگارهای مذکور در طب را با لغت امروزی آلرژی بیان نمود ولی این موضوع در همه حال قابل تفسیر نیست زیرا تقریبا بعضی از ناسازگاریها را در همه حال قابل تفسیر نیست زیرا تقریبا بعضی از ناسازگاریها را در همه افراد میتوان ملاحظه نمود (در این صورت آنرا ممکن است مسمومیت خواند ولی چون مربوط به یک غذای مفرد نیست این لغت مسمومیت چندان قابل قبول نخواهد بود) مثلاً موضوع خربزه و عسل را گر چه اطباء جدید اکثرا بی اساس میدانند ولی هرگز خود حاضر به مصرف آن نمیباشند و در عوض برای آن گفتارهائی حاکی از ایجاد دل دردهای شدید در

دست است آنچه که در مورد این عارضخ میتوان بیان کرد این است که عسل به علت ساختمان شیمیائی خاص خود وقتی با خربزه تماس پیدا میکند ایجاد یک جسم سخت مینماید که مانع نفوذ عصیر معدی و روده ای گردیده وجود اسن قطعات که اغلب درست جویده نشده در دستگاه گوارش و تماس آن با مخاط حساس عوارض ذکر شده را تولید مینماید.

یکی دیگر از طرق بیان کیفیت ناسازگاری اغذیه همان است که در مورد داروها در فارماکودینامی بحث میکنند بدین ترتیب که دو دارو ممکن است اثر تخریبی بر یکدیگر داشته باشند بیان این مطلب در مورد خوراکیها نیز با ذکر ایجاد مواد خاص و ناشناخته و مشکوک با اثرات نامطلوب و همچنین تغییرات فیزیکی و نیز جلوگیری از نفوذ و اثر عصیر معدی و گوارشی غده و روده قابل تفسیر است.

اگر موضوع ناسازگاری مواد غذائی را از جنبه یک ماده خاص و مجرد بررسی نمائیم باید بیشتر به آلرژی و سمیت قائل شوم مثلاً موضوع باقلای خام را در افرادیکه به کمبود یا فقدان آنزیم گلوکز 6 فسفات دزهیدروزناز (G6P.D.H) و ایجاد بیماری فاویسم توأم با همولیز خون را میتوان به عنوان یک عارضه توکسوالرژیک دکر نمود که موضوع سمیت آن مربوط به بالکالوئیدهای ویسین ، ویسیلین و ... و آلرژیک آن مربوط به کیفیت خاص بدنی (فقدان آنزیم G6.P.D.H)) است.

اما در طب قدیم نمیتوان این موضوع را به ناسازگاری واقعی تعبیر کرد بلکه در آنصورت آنرا باید یک عارضه سمی دانست.

در مرحله دوم که یک ماده غذائی به تنهائی مصرف نیمشود بلکه با مادعه یا مواد دیگری مصرف میگردد و فصل ناسازگاری اغذیه در طب قدیم در این مرحله بررسی میشود. در حال باید به ناسازگاری خربزه و عسل اشاره کنیم اما شواهد زیادی خلاف موضوعات مورد بحث اطباء قدیم موجود است مثلاً ترشی و ماست که سبب کک مک میشود بی اساس است.

مسئله سازگاری و ناسازگاری اغذیه مبحث بسیار مهمی در طب قدیم است که د ر موارد داروها نیز عینا معمول میدارند اصولاً کلیه کتب مفردات پزشکی در موضوع بحث و بررسی یک ماده غذائی یا داروئی بخ ک.ض.ع هئک ستزش آن با برخی موارد اشاره میکند و ماده ئی که د ر صورت صدمه دیدن از مصرف آن ماده احیانا عارض شخص میشود به نام «مصلح» ذکر مینماید.

نمونه جامعی از این کتاب معروف مخزن الادویه است که به نحو کامل به ناسازگاری اغذیه اشاره کرده است. در طب جدید نیز این مسئله از جنبه داروئی مورد بررسی قرار میگیرد و نمونه آن کتاب گیاهان داروئی آقای دکتر زرگری است که به ناسازگاری مواد موجود در گیاهان با بعضی داروها و مواد دیگر اشاره کرده است.

یکی از مراحل اصلی طب قدیم دانستن همین مسئله است رازی نیز در این زمینه نصایحی دارد و نویسنده مخزن الادویه و محمد حسین خان عقیلی علوی در کتاب خلاصه الحکمه میگوید درمان را از اول با یک ماده شروع کنید و بعد اگر به ثمر نرسید با دو تا و ... و این از آن جهت است که چه بسیار موضوع عدم سازش

ناشناخته مانده باشد. اسمعیل جرجانی نیز در کتاب الاغراض الطیبه و ذخیره خوارزمشاهی هیمن مسئله را به همین شکل بیان کرده است.

ناسازگاری یا عدم تحول (Intolerance) اشخاص عادی مقادیر متوسط داروها را از قبیل سالیسیلات دو سود و گنه گنه و آسپرین و غیره را به خوبی تحمل میکنند بی آنکه آثار ناشی از مسمومیت به این مواد را نشان بدهند حال اگر یک نفر مقادیر بسیار کم این داروها را تحمل نکند و آثار مسمومیت از خود بروز دهد گویند این بیمار در مقابل سالیسیلات دو سود یا یکی از داروهای دیگر عدم تحمل دارد یا سالیسیلات دو سود برای او ناسازگار است چنانکه ملاحظه میشود در مورد عدم تحمل آثاری که بیمار از خود بروز میدهد همان اثرات فیزیولوژیک و فارماکودینامیک داروهاست و نه یک اثرات عجیب و غیر مشخص.

پاستور و لری رادو برای نشان دادن ناسازگاری اصطلاح هیپرارژی Hyperegie را بکار میبرد و میگوید هیپرارژی یک واکنش «کمی» است و میتوان گفت که هیپرارژی یک نوع مسمومیت است یعنی موادیکه به مقادیر استعمال شده و معمولی در غالب اشخاص تولید آثاری نمیکند در این دسته مردم سبب بروز آثار سمی میگردند مثالی در مورد ناسازگاری میزنیم: دود سیگار را غالب مردم ولو اسنکه خود معتاد به سیگار هم نباشند به خوبی تحمل میکنند ولی بعضی از مردم نمیتوانند آنرا تحمل کنند و به مجرد استشمام آن آثاری از خود بروز میدهند که مربوط به اثرتحریکی دود سیگار است (ناسازگاری).

با انتخاب اغذیه سازگار در روی ترشحات معدی میتوان اعمال نفوذ نمود بدین معنی که اگر بخواهیم ترشحات معدی را کاملا تشدید کنیم بایستی آلبومین یا پروتئین را به شکل گوشت و ماهی وارد معده کنیم. اگر بخواهیم ترشحات را ملایم نمائیم آلبومین را به صورت غلات یا حبوبات وارد معده نمود و بالاخره اگر بخواهیم ترشحات تحریک نشود آلبومین را به شکل شیر یا تخم مرغ به بدن میرسانیم زیرا اصولا اغذیه آلبومین دار شامل سه دسته است: یکی آن دسته از مواد که به شدت ترشح معدی را تحریک میکند (گوشت ماهی). دیگر آن دسته اغذیه که به ندرت ترشح را تحریک میکند (غلات) و بالاخره آن دسته که اصلا تحریک نمیکند (شیر، تخم مرغ) و بدین ترتیب نتیجه میشود که: ترشحات معدی تابعی از کیفیت و نوع غذائیست که وارد معده میشود.

در طب Incompatibiletey یعنی عدم توافق ترکیبی بین مواد مختلف و بی اندازه مورد توجه میباشد و اصولا موادی که جمعا یک ماده مرکب را بوجود میاورند میبایستی دارای توافق کیفیت ترکیبی باشند و بطور کلی ماده مرکبه و انفعالاتی سوای از واکنشهای عناصر متشکله آن ایجاد مینماید که خود نشانه موجودیت آن و توافق مواد ترکیبی آن است.

یک سری بیماری از غذاهای ناسازگار تولید میشود که میبایستی در درمان آنها غذای سازگار مخصوصی را مصرف نمود. مثلا در کمبود ترشحات صفراوی و اثنی عشر غذاهای سازگار بخصوصی توصیه میشود که چند نمونه آنرا ذیلا بیان میکنم.

ص: 297

(1) صبحانه: سلولز (گلابی پوست نکرده - سوپ کراک)

نهار: پروتئین نباتی - مواد نشاسته با املاح معدنی (املت با پنیر - سالاد عدس).

شام: انواع مواد نشاسته ای (آش سیب زمینی با ترشک قارچ با زعفران - تخم مرغ زده با نان شیرینی سبک).

(2) صبحانه: سلولز (میوه فصل - نان و کره و چای)

نهار: پروتئین نباتی، املاح معدنی و نشاسته (رشته فرنگی با گوجه فرنگی، نخود فرنگی و پنیر).

شام: سوپ پیاز - زیره چلو - میوه پخته.

(3) صبحانه: پرتقال، شیر و چای، نان کامل برشته با کره.

نهار: هویج سرخ کرده در کره - نان سیب زمینی با تخم مرغ - سر شیر.

شام: آش گندم سبز و زرده تخم مرغ - کدو تنبل کبابی با سرشیر، نان میوه (لواشک) با خلال پوست پرتقال.

نمونه های بالا در واقع رژیم غذائی بیماران در یک وعده نبوده بلکه غذای سازگار آنها در سه وعده میباشد و همینطور غذاهای سازگاری که برای یبوست میتوان بیان نمود بطور مثال:

صبح: آلوو Sene، زرد آب ماست، نان کامل و کره.

نهار: اسکالپ گوساله ، سالاد کاهو با سرکه، شیره و روغن پارافین، سیب زمینی تازه و کدو و کره - پنیر.

شام: آش آرد با سبوس، سرشیر، پرتقال، کرفس، گوجه فرنگی و آگار اگار.

یک شگفتی دیگر از دستور امام

مطالب علمی نوشته شده که برخی از طب قدیم و برخی از بررسیهای جدید سرچشمه گرفته و نوشته شد برای این بود که در مقام مقایسه با آنچه امام فرمود برآمده سیزده قرن قبل را در نظر آوریم که توجهی به غذا جز برای سیر شدن نمیشد ولی امام نه تنها به تابستان و زمستان که در یکی مواد غذائی و کانی و ویتامین ها فراوان سات و در دیگری نیست عنایت فرموده بلکه به ناسازگاریهای غذائی از هر گونه توجه داشته است که به زودی خواهید تخواند ناگفته نماند که در نامه امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله و سلامه علیه که موجب افتخار نیشابوریان است و میتوانند آن را جزو کتابهای منتشر شده از شهرشان محسوب دارند به یک دوره برنامه های پزشکی اشاره گردیده که شامل: آناتومی، فیزیولوژی، پاتولوژی، بهداشت میباشد که هر کدام را در جلد مربوطه خواهم آورد و قسمت غذائی و تغذیه اش را در اینجا به اختصار ذکر مینمایم البته همانگونه که تذکر داده شد تاریخ کتابت نامه 201 هجری قمری است (به احتمال قوی مندرجات آن از دستبرد مصون مانده است)

در ابتدای نامه بحث از تشریح پاره ای اعضاء و اشاره به اعمال آنها است تا اینکه میفرماید:

بدن انسان همچون زمین حاصلخیز و پاکی است (1) که

1- برای ترجمه رساله ذهبیه از طب الرضا چاپ دوم که به کوشش آقای نصیر الدین تهرانی تهیه شده همچنین از طب و بهداشت ترجمه و اقتباس مرحوم جواد فاضل.

چون به آبادانیش پردازی و آبیاری کنی آنچنانکه نه در آب غرق شود و نه از عطش بسوزد همواره سرسبز و شاداب خواهد ماند و همیشه معمور و محصولاتش مطلوب و فراوان و زراعتش پاکیزه خواهد گردید و در صورتیکه از آن غفلت بورزی و تعمیر رد حد اعتدال را فراموش کنی فسادش حتمی بوده از آن حتی سبزه ای نخواهد روئید.

بدن آدمی باید در سایه تدبیر و تعمیر به حیات خود ادامه دهد و در سابیه خوردن و نوشیدن صحیح و منظم، صالح و سالم خواهد ماند و در نتیجه کارهایش نیز به صلاح و سلامت و صحت خواهد بود بنابر این در آن چه موتفق و مناسب معده و مزاج تو میباشد بیندیش و آنرا به میزان درستی برگزین و غذای خود قرار بده. بنابر این تشخیص از آن چه به حالش سودمند است استفاده کند و به همان مواد سودمند ادامه دهد و نیروی خویش را از چنین تغذیه بدست آورد.

طبیعت انسان خود در تشخیص غذاهای موافق احساسی به جا دارد اگر آن غذاها که طبع را مطلوب است استفاده شود صحت و سلامت تأمین میباشد آنانکه از غذاهای سازگار استفاده میکنند باید رعایت حد اعتدال کنند و زیادتر از حد و یا کمتر از آن نخورند و کسیکه به مقدار لازم بخورد به مزاج خود خدمت کرده است و رعایت حد اعتدال سود بردن از غذاست.

درباره آب نیز به همین منوال است. خوردن و نوشیدن را تحت برنامه و انضباط قرار دهید: هنوز در خویشتن میلی به غذا احساس میشود دست از خوردن باز دارید که این خودداری برپا معده سودمند تر است و برای عقل پاکیزه تر و جهت جسم سبکتر.

در تابستان سرد بخور و در زمستان گرم را در دو فصل دیگر معتدل به مقدار توانائی و تحمل و رغبتی که داری.

غذا را به خوراکهای سبک شروع نما آن هم به اندازه عادت و برحسب طاقت و نشاط روح. اما مقداری از زمان را که باید در خوردن رعایت کنی از این قرار است: در هر روز یک مرتبه هنگامی که هشت ساعت از روز بر آمده باشد یا در هر دو روز سه مرتبه یک مربه اول روز، یکبار آخر روز بار سوم در روز بعد هنگامیکه هشت ساعت از صبح گذشته باشد و در آنروز احتیاجی به غذای شام پیدا نخواهی کرد.

این دستور غذا همان ترتیبی است که جد بزرگوارم محمد به علی فرمان داد که یک روز وعده و روز دیگر دو وعده غذا بخورد و باید این وعده های غذا نیز به مقداری باشد که از اعتدال نگذرد، زیاده و نقصانی در آن نرود و در حالیکه هنوز اشتهایت باقی است دست از طعام بردار ... اکنون آنچه را که از تدبیر فصول دوره سال و ماههای رومی که هر فصلی جداگانه در آن اتفاق می افتد و شایان تذکر است با آنچه از خوردنیها و نوشیدنیها به تناسب آن مصرف میشود و چیزهائیکه باید از آن پرهیز کرد و چگونگی بهداشت از گفته های قدما برایت ذکر میکنم و سپس به گفتار پیشوایان دین در بیان صفت شراب حلال که بعد از طعام مصرف میشود برمیگردیم.

شرح مختصری از آنچه گذشت

... «و اعلم ان الجسد بمنزله الارض الطیبه متی تعوهدت بالعماره و السقی من حیث لا یزداد فی الماء فتغرق و لا ینقض منه فتعطش دامت عمارتها و کثر ریعها و زکی زرعها و ان تغوفل عناه فسدت و لم ینبت العشب. فالجسد به هذه المنزله بالتدبیر فی الاغذیه و الاشربه سصلح و سصح و تزکو العافیه فانظر ما یو افقک و یوافق معدتک و یقوی عله بدنک و یستمر به من الطعام فقدره لنفسک و اجعله غذائک و اعلم ان کل واحده من هذه الطبایع تحب ما یشاء کلها فاعتذ ما یشا کل جسدک و من اخذ من الطعام زیاده لم ینفعه و ضره و من اخذ بقدر لا زیاده علیه و لا نقص فی غذائه نفعه و کذلک الماء فسبیله [و فی بعض النسخ: فاعتذ] ان تأخذ من الطعام کفایتک فی ایامه [و فی نسخه: فکذلک بسیلک] و ارفع یدیک منه و بک الیه بعض القرم و عندک الیه میل فانه اصلح لمعدتک و لبدنک و ازکی لعقلک و اخف علی جسمک.

کل البارد الصیف و الحار فی الشتاء و المعتدل فی الفصلین علی قدر قوتک و شهوتک و ابدء فی اول الطعام باخف الاغذیه التی یغتذی بها بذلک بقدر عادتک و بحسب طاقتک و نشاطک. و زمانک الذی یجب ان یکون اکلک فی کل یوم عند ما یمضی من النهار ثمان ساعات اکله واحده او ثلاث اکلات فی یومین تغتذی باکرافی اول یوم ثم تتعشی فاذا کان فی الیوم الثانی فعند مضی ثمان ساعات من النهار اکلت اکله واحده و لم تحتج الی العشاء و کذا امر جدی محمد صلی الله علیه و آله علیا علیه السلام فی کل یوم و جبه و

فی غده و جبتین و لیکن ذلک به قدر لا یزید و لا ینقص و ارفع یدیک من الطعام و انت تشتهیه ولیکن شرابک علی اثر طعامک من الشراب الصافی العتیق مما یحل شربه و الذی انا واصفه فیما بعد [فی بعض النسخ: انا واضعه فیما بعد] و نذکر الان ما ینبغی ذکره من تدبیر فصول السنه و شهورها الرومیه الواقعه فیها فی کل فصل علی حده و ما یستعمل من الاطعمه و الاشربه و ما یحتنب منه و کیفیه حفظ الصحه من اقاویل القدماء و نعود الی قول الائمه فی صفه الشراب الذی یحل شربه و یستعمل بعد الطعام»

در این قسمت از فرمایش حضرت به پاره ای مسائل علمی غذائی و تغذیه ای اشاره شد که در هشت جلد مربوط به آنها به قسمت اعظمشان اشاره گردیده و اهم آها عبارتند از:

زیان پرخوری و سود انتخاب حد اعتدال که شرح داده شد.(1)

قبل از غذا با یک خوراک سبکی (مثلاً سوپ خوردن) شروع گردد. (2)

از آنچه بدن عادت کرده خورده شود و با آنچه عادت ندارد به طریق خاص شروع کند.(3)

و چه بسا مطالب علمی که هنوز به آنها اشاره نشده وباید شرح داد:

هر کس صاحب بدن خود و برزگر آنست و مسئول انتخاب نوع تغذیه آن. بدن سالم با غذای سالم و عقل درست با بدن سالم مرتبط است. اشاره بسیار جالب به اینکه هر کس مزاجی دارد که

1- جلد سوم به تفصیل.
2- جلد سوم
3- جلد چهارم

ممکن است به مزاجی دیگر و غذائی که دیگری انتخاب کرده سازگار نباشد و اینکه بشریت هنوز نتوانسته یک برنامه کلی و همگانی غذائی بنویسد که همه بتوانند از آن استفاده نمایند به علت مذکور است، در ضمن سخنان حضرت از بعضی مطالب تعریف های جالب فرموده است مثلاً گرسنگی را چنین تعریف میفرماید: آن شعور که به آدمی گزارش کفایت غذا را برای بدن اعلام میدارد احساس سیری است و شعور مخصوصی که وی را به سوی طعام دعوت کرده نیازش را به طعام بیدار میسازد و او را به فعالیت در طلب طعام وا میدارد گرسنگی است. (البته خوانندگان به کلمه شعور و ارتباطش با مغز توجه دارند و ارتباط مغز و اعلام گرسنگی را میدانند).

قبل از ماهای رومی

گفتم اعجاز بزرگ انتخاب ماههائی است برای غذا خوردن که بعضی باور نمیدارند با بودن ماههائی که اسمشان در کتاب خدا قرآن است (رمضان، ذی الحجه، چهار ماه حرام و ...) حضرت ماههای دیگری را نام ببرد و اگر چنین نبود مورد ایراد بود زیرا تعیین برنامه غذائی برای مثلاً ماه حج که یکسال در وفور سرماست و سالی در شدت گرما از طرف کسی اعلام خواهد شد که وجوه مسئله را در نظر نگیرد و اگر عمر خیام قبل از حضرت رضا بود حضرتش ماههای فروردنی، اردیبهشت و ... اسفند را انتخاب میفرمود زیرا امروز تقویمی صحیح تر از تقویم ایرانیان وجود ندارد در عین حالی که تقویم مذهبی نیز بوده اساس و مبدأ را هجرت نبوی قرار داده به علائه توجه و عنایت ائمه اطهار را نسبت به ایرانیانی

که خود همیشه ارادت به آنان داشتند و هر چه از بنی عباس و بنی امیه به آنان ستم میشد تا آنجا که مهلب ابن ابی صفره فرماندار منتخب آنان برای قصاص قتل یکی از نوکرهای خود ده هزار ایرانی را کشت حضرت علی و یازده فرزندان گرامیش بین عرب و عجم هیچگونه اختلافی قائل نبوده و مدار و مدرک اختلاف را تقوی میدانستند تا آنجا که سلمان فارسی را مقامی بعد از خود محسوب میداشتند (در جلد هفتم بحثی شد که چرا در اشعار حتی مقدس ترین شعرا نام می و مغبچه و خرابات وارد شده است که در اینجا نظر کورت فریشلر آلمانی نویسنده کتاب امام حسین و ایران راباید افزود که میگوید: «محققین مغرب زمینی که در ادب ایران به خرابات حیرت کرده اند از علاقه شعرای عارف و گذشته ایران به خرابات حیرت کرده اند و از خود میپرسیده اند چرا آنها میخواستند در خرابات گوشه ای داشته باشند و همانجا به زندگی ادامه دهند تا بمیرند غافل از آنکه ظلم حکام طوری زندگی را بر مردم تنگ کرده بود که یک انسان وارسته که نمیخواست برده حاکم باشد اگر مایل به ادامه زندگی بود بایستی به کنج خرابات پناه برد» و من در اینجا به یک حقیقت بزرگ اشاره کنم: ایرانیان با آن همه رنج و ستم که سالیان دراز از دولتهای غیر اسلامی بنی امیه و بنی العباس کشیدند و هر ستم کشیده ای از اول میبایست هنگام آزادی و قدرت با حدت هر چه تمامتر علیه عقیده ستمگران قیام کند چون برای العین زمان حکومت علی علیه السلام را که یک حکومت اسلامی واقعی بود با مشاهده گسترش تأمین عدالت اجتماعی - فردی- اعتقادی

ایرانی به خوبی تشخیص داد که اسلام به ذات خود ندارد عیبی، هر عیبی پیدا کرد به وسله حکام مسلمان نما وایادی و اطرافیان آنان بود و لذا امروز ایرانیان در پیشبرد معارف و احکام اسلامی و علاقه ورزی بدین مبین اگر در جهان اول نباشند در ردیف اولند. و چون سخن از درجات شد شرح مختصری از ملاقات دو روز پیش خود را با یکی از مردان فاضل شهر که علاقه خاصی به خواندن کتابهای مذهبی عربی به ویژه مصری دارد بیاورم که گفت: جلد ششم را هم تمام کردم.

با آنکه مصریها در بررسی مسائل اسلامی و پژوهشهای دینی بسیار جلوترند مطالب کتابهای شما (نویسنده) بدون شک در کتابهای مصری هم دیده نیمشود و من افزودم بدین علت است که ما ایرانیان متنعم به اخبار و احادیث آل محمد نیز هستیم که میتوانیم در آن اقیانوس علم نیز شنا کنیم و اگر چنین چیزی در دسترس آنان بود حق اسلام بیشتر ادا میشو.

ماههای رومی

مطالبی از ماهها گفته شد اما ماههای رومی: آذار 31 روز، نیسان 30 روز، ایار 31 روز، حزیران 31 روز، تموز 31 روز، آب 31 روز، ایلول 30 روز، تشرین اول 31 روز، تشرین آخر 30 روز، کانون اول 31 روز، کانون آخر 31 روز، شباط 28 روز.

آذار در این سال 1349 با دهم اسفند شروع میگردد (سالهای دیگر نیز همین است یا با یک روز اختلاف).

اجازه فرمایند از اول متن عربی آنچه حضرت فرمود نوشته و سپس ترجمه و بحث مختصر از آن شروع گردد.

ذکر فصول السنه

اما فصل الربیع فانه روح الزمان و اوله آذار و عدد ایامه ثلثون یوما (1) و فیه یطلب اللیل و النهار و تلین الارض و یذهبی سلطان البلغم و یهیج الدم و یستعمل فیه من الغذا اللطیف و اللحوم و البیض النیمبرشت و یشرب الشراب بعد تعدیله بالماء و یتقی فیه اکل البصل و الثوم و الحامض و یحمد فیه شرب المسهل و فیه الفصد و الحجامه.

فصل بهار روح زمانهاست و ازماه آذار آغاز میشود که دورانش 31 روز میباشد در این ماه شب و روز حالتی دل پذیر و دل انگیز بخود میگیرد و زمین نرمش مییابد و دولت بلغم در مزاج آدمی درهم میشکند خون به هیجان می آید.

در این ماه غذائی که خورده میشود باید سبک و لطیف باشد از قبیل گوشت و تخم مرغ نیم برشت و شربتی را که وصفش خواهد آمد و به وسیله آب تعدیل میگردد. از خوردن سیر و پیاز و ترشی در این ماه باید پرهیز کرد. نوشیدن مسهل و عمل فصد و حجامت سود بسیار خواهد داشت.

بهار روح زمانهاست و شب و روز حالتی دلپذیر داردو زمین (با آغاز فعالیتهای باکتریه و ویروسها و سبزیها در خاک) نرمش مییابد توضیحی لازم ندارد که توجیه آن برای خوانندگان در حد کتابهای اولین دانشگاه آسان است اما بلغم را میبرد و خون

1- ممکن است بجای احدی و ثلثون اشتباه نقل شده باشد.

را به هیجان میآورد شاید اشاره به همان حالتی است که در آغاز تکوین و آفرینش تشریع به دنبال یکدیگر میبینیم و حضرت نیز به آن اشاره فرموده است تکوین را میبینیم با یک نمونه و وحدتی که خود نشانی از وحدت کلمه و در حقیقت زبان گویای توحید میباشد همه جا وهمه چیز یکسان و یکنواخت در بهار رویش میدهد:

سبزیها رشد میکند. درختان شکوفه و برگ بیرون میآورد همه جا هر چه بنگریم زیاد شدن است وتکثیر و حتی سلولهای بدن حیوان وانسان فعالیت شدید تقسیماتی و رشدی آغاز میکند و حتی بسیاری از بیماران پوستی را که در این فصل با عود بیماری دست بگریبانند و هر انسانی در این فصل بعلت شدت تقسیمات سلولی یا تغییر تابش اشعه کوسمیک کیهانی اظهار خستگی میکند امام هم به دنبال تعریف از بهار که روحانیت و دل پذیری و نرمشی دارد به بهار بدن آدمی عنایت فرموده به در هم شکستن زمستان بدن (بلغم) و آغاز بهارش (هیجان خون) اشاره مینماید (و کدام تقسیمات سلول دور از تقسیمات شدید مغز استخوانها و ... و تهیه خون بوده و خواهد بود).

قبل از اینکه وارد اصل مطلب شوم ناگزیر به ذکر دو مطلبم: اول اینکه چون انسان همه چیز خوار است و بدون آنکه نوع مخصوصی از خوراک را انتخاب نماید از تمام انواع خوراکیها اعم از حیوانی و نباتی و معدنی بر حسب امکاناتش و بر حسب محیطی که در ان زندگی مینماید کم و بیش متناسب با فصول استفاده میکند بدین جهت مسئله تغذیه انسان موضوع بسیار مشکل و پیچیده ای است (1)

1- و به همین جهت هم نویسنده نمیتواند در این قسمت به شایستگی ادای مطلب نماید.

به طور کلی مواد خوراکی را که بشر بدست می آورد خوراک کامل نمیباشد بنابراین انسان تعادل غذائی خود را با مصرف متوالی چندین رقم خوراک که آنها را یا به وسیله غریزه مخصوص خود و یا بعدا به کمک اطلاعات علمی و تجربی و بهداشتی انتخاب و تعیین نموده است برآورده میسازد این نوع تغذیه بخصوص ایجاب مینماید هر قسم خوارک یا رژیم (قاعده) خوراکی را به وسیله خوراکهای ناکامل که بی نهایت زیاد و متنوع میباشد بر حسب فصول و امکنه با هم مخلوط نمود ...(1) درحیوانات مربوط به نژاد، نوع و جنس و قسمتهای مختلف بدن و در گیاهان مربوط به زمینی که گیاه در آن میروید و کودهائیکه داده میشود و زمانی که درو میگردد و حتی کدام قسمت از گیاه به مصرف میرسد (برگ پشت گیاه وخارج آن است یا جوانه اش) زیرا برگهای خارج گیاه بیشتر قلیائی است و برگهای داخل روبه اسیدی میرود و جوانه ها کاملاً اسیدی میباشد(2) و اینکه روش پخت چه باشد زیرا مقدار و نسبت مواد معدنی را تغییر میدهد مثلاً در صورتی که اول اجسام قلیائی را حل نمایند 0حتی اگر یک تکه گوشت هم که اجسام اسیدی در آن بیشتر است در آب گوشت باشد) ممکن است آب گوشت قلیائی بدست آید (عمل جوشاندن ، سفید کردنو ...) آری برای تهیه یک نان آب گوشت ملاحظه فرمائید چقدر باید دانا بود تا آنجا که اگر قبلاً نخود لوبیا بریزند و بعدها گوشت یا اول گوشت و بعدها حبوب PH آبگوشت فرق میکند بدون جهت نیست که ذات

1- صفحه 130 انتشارات 1091 دانشگاه تهران.
2- صفحه 123 کتاب مذکو ر.

ذوالجلالش میفرماید هفت آسمان و زمین را آفریدم و آنچه خارج از جنبه مادی و ظاهری در آفرینش خلق شد یعنی خلقت امر برای دانائی است (البته دانائی به قدرت ذات پروردگار) (سوره طلاق) به هر صورت در ماه بهار و ماه رویش و زمان شدت تقسیمات سلولی حضرت رضا به اسید بودن بدن بیشتر توجه فرموده خوردن گوشت وتخم مرغ را امر، و پیاز و سیر وترشیجات که گیاهی است نهی میفرمایدوانگهی زمان نیاز به پروتئین که پایه و اساس ساختمانهاست خوردن گوشت و تخم مرغ که از لحاظ مواد سفیده ای برترند و از این لحاظ که احتیاج به عناصر نوکلئین دارد که در تقسیمات سلولی زیاد به کار میرود و تخم مرغ نیز آنرا دارد حضرت آنرا سفارش فرمود.

برخی مسائل غذائی فصلی

در تابستان تعریق زیاد و در نتیجه کلر بدن کاهش یافته و بالاخره اسید کلریدریک معده که وجود کلر برای ساختنش ضروری است نقصان مییابد و دیگر قدرت اولیه خود را نخواهد داشت که میکروبهای با غذا وارد شده به معده را نابود سازند از این رو همان گونه که در جلد سوم گفته شد لازم است مقداری نمک خام با غذا مصرف نمود و حتی برخی عقیده دارند در نقاط بسیار گرم 10-20 قطره اسید کلریدریک در یک استکان آب با هر وعده غذا باید مصرف نمود.

از کارهای لازم تابستان همانگونه که اسلام و بهداشت دستور میدهد لازم است میوهها را شست که اگر به وسیله کود میکروبی بر آنها

مانده یا زا سپاشی زهری باقی است برطرف گردد. در تابستان بعلت گرما بدن انسان به کالری کمتری محتاج است و لذا از چربی و گوشت باید کاست و از صرف اوره نیز پرهیز نمود و از خوردن گوشت فوق العاده مراقبت نمود زیرا در هوای گرم زود فاسد میشود.

ضرر خوردن الکل در هوای گرم بیشتر از زمستان است شب را حتما باید غذای سبکتری میل نمود و چه بهتر که طبق دستور اسلام چنانچه گفته شد (مخصوصا در جلد 6) عمل گردد.

بدن آدمی تلاش میکند حرارت خود را حدود 37 درجه نگهدارد و جنبندگانی که چنین تلاشی دارند خون گرم یا هومؤترم مینامند و جانداران بی مهره و ماهیها که خون سرد گویند تلاشی در جهت ثابت نگهداشتن درجه حرارت بدن خود نداشته باشدت و کاهش گرما خود را تطبیق میدهند.

حرارت بدن آدمی حدود ساعت 5 صبح و 5 بعد ارر ظهر حداکثر است (به طور متوسط بین 5/36-5/37) که این اختلاف ناشی از فعالیت و مصرف انرژی و دفع اسید کربنیک در سراسر روز میباشد (کسانی که شب کارند درجه حرارت مذکور برایشان معکوس است) ناگفته نماند نوسانات مذکور درباره کسانیکه از کولرو یخچال و پنکه و بخاری و گاز و شوفاژ صرف نظر کرده اند صارق است و در غیر این صورت بدن نهذ به احتراق مواد شیمیائی در بدن جهت ازدیاد کردن درجه حرارت متشبث خواهد شد نه به عوامل دیگری که احتراق به خرج میدهند و گرمی بدن را ثابت نگه میدارند (عضلات، کبد، جهازگوارش، غدد).

احتراق مواد شیمیائی مثلاً سوختن بیشتر اکسیژن در زمستان فعالب یت عضلات چون لرزیدن در سرما و ورزش اجباری به بدن دادن و بیشتر سوختن گلیکوژن. کبد حرارت ایجاد مینماید چنانچه خون ورید باب کبدی گرمتر از خونهای دیگر میباشد. دستگاه گوارشی که با مصرف یک گرم چربی 9 کالری و یک گرم گلوسیذ 4 کالری و یک گرم مواد پروتئینی 5 کالری ایجاد مینمایدند. غدد بهویژه تیروئید که تقویت کننده احتراق داخلی میباشد و غدد فوق کلیوی (سورنال) که به وسیله ترشح آدرنالین، اکسیداسیون مواد چربی را آسان میسازد و جریان خون را سرعت میدهد (ناگفته نماند عوامل فیزیکی نیز در امر ثابت نگهداشتن درجه حرارت لازم میباشند) در پرندگان و پستانداران پر و با و پشم و مو و در حیوانات دریائی طبقه ضخیم چربی از اتلاف حرارت جلوگیری مینمایند.

در هوای سرد برای اینکه سطح بدن کمتر شود و تشعشعات حرارتی کم گردد اسنان و حیوان هنگام خواب خود را جمع و جود کرده و حتی از گرمی نفس خود برای گرم کردن عضو دیگر استفاده مینمایند (گربه و ... بینی خود را لای دستها مینماید و اسب ها و ... صورتها را به یکدیگر نزدیک میکنند تا از یکدیگر گرم شوند) اعصاب تحت اثر سرما رگهای خونی را منقبض کرده تا حد اقل خون در سطح مجاور سرما باشد و پوستها ضخیم و حتی در هم پیچیده به شکل دانه ها ظاهر میشود تا رگها به عمق رانده و از سرما دور گردد. نخاع اثر فوق العاده ای دارد چنانچه اگر نخاع حیوانی را قطع نمایند بدنش سرد میشود.

در قسمت تحتانی بطن سوم مرکز مهمی برای تنظیم درجه

حرارت وجود دارد و بالاخره تمام دستگاهها و عوامل مذکور چه در تابستان و چه در زمستان و چه ... مراقبت غذائی لازم دارند تا بهتر بتوانند انجام وظیفه نمایند و مراقبتهای مذکور بهوسیله نحضرت رضا از بدن آدمی خواهد شد که شرح داده میشود (ناگفته نماند دستور غذائی داده شده از طرف حضرت رضا طبق درخواست خلیفه وقت مأممون عباسی میابدش از اینرو باید گفت رساله ذهبیه برای کودکان و پیران نبوده و حتی بگویم منطقه را و ... و قد و قامت طرف را نیز در صورت احتیاط کلی با عینک ریز بینی منظور داشت) ولی به طور کلی دستورات داده شده برای سن متوسط عمر سازگار میباشد این موضوع را نباید فراموش کردکه گفتن کلمه غاا مخصوص غذاهای سنگین و به قول امروزیها غذای اصلی است که در عرف جامعه زمان به ناهار گفته میشود و آنچه حضرت رضا فرمود از خوردن یک روز دو مرتبه و یک روز یک مرتبه که مبدأ یکی از آنها هشت ساعت از فجر صادق گذشته باشد هر 16 ساعت یک غذای اصلی خوردن است و حال آنکه اسلام بدون شام خوردن خوابیدن را نهی فرموده و وشرح و علت آنرا خواندید.

اما آنچه از معنی لطیف در مییابیم مقصود حضرت این است که غذاها در این فصل باید ریزه و کوچک بوده نسبت به بدن مهربان و نرم و نیکو و مطلوب باشد و ذکر کلمه لطیف بدنبال غذاهای پروتئینی معجزه ای است زیرا همانگونه که درجلدهای قبل گفتم برداشتن لقمه های کوچک به ویژه از مواد بیاض البیضی سبب بهتر هضم شدن وبیشتر به جذب رسیدن عناصر میشود و تأیید این مطلب از طرف خود حضرت سخن از نیم برشت کردن تخم مرغ است که

سرعت جذبش بیشتر است و در بحث تخم مرغ چند برگ قبل ذکر شد اما چرابابد فصد و حجامت کرد؟ حضرت به دنبال جمله «خون به هیجان میآید» جمله فصد و حجامت نیکوست ذکر فرموده و با آنکه در جلد مربوط به درمان شناسی و اسلام آنرا شرح دادم اشاره ای مینمایم: با آنکه تا چند سال قبل به شدت با فصد و حجامت مخالفت میشد امروز عقیده بر این است که در سنین متوسط (مأمون عباسی هز در چنین سنینی بود) هماتوکریت از نظر پیش آگهی جهت ابتلای احتمالی به انفارکتوس قلبی اهمیتی فوق العاده بیش از کلسترول داردو لذا در افراد مذکور در صورتیکه هماتوکریت زیاد باشد تعدیل آن به وسیله فصد و حجامت به حد طبیعی ارزش پیش گیری بیشتر از دادن رژیم های کم کننده کلسترول دارد به ویژه از این جهت که امروز ثابت شده مقداری کلسترول در خود بدن ساخته میشود و به این مطلب نیز توجه فرمائید که حضرت به موازی احتیاج بدن به مواد چرب در هوای سرد و عدم نیازمندیش در هوای گرم به چربی و گرمی و سوخت و ساز زیاد خوردن چربی را برای فصل سرد دستور فرموده و در هوای گرم به خوردن خوراکهای سرد و مرطوب و مناسب سفارش مینماید.

برای مزید اطاع گفته شود در فصل بهار هم که هوا معتدل است همین که دستور خوردن گوشت وتخم مرغ داده شد سفارش به خوردن چربی اشتباه بوده زیرا مواد چرب عمل غدد ترشح کننده شیره معده را کم میکند و کمبود عصیری که مخصوص مواد بیاض البیضی (گوشت و تخم مرغ) است هضم مواد مذکور را آنقدر کم میکند که حتی ممکن است تا 50 درصد تقلیل یابد و ملاحظه فرمودید

که حضرت این قسمت را رعایت فرموده است.

پاولف دانشمند روسی Pavlov اثر منفی ترشیها میوه جات یا فرمانتاسیونها را روی هاضمه نشان داد. به عقیده وی میوجات ترش ترشح اسید معده را قطع میکند و سبب میشود که هضم مواد ازته انجام نشود و در نتیجه موجب پوسیدگی و عفونت مواد گوشتی در روده ها گردد و ذکر این مطلب که گوشت و تخم مرغ خوردن نیکوست ضروری است که ترشی خوردن را باید رهاکرد همانگونه که دستور رضاست (البته نخوردن ترشی با سر انگشت سرکه قبل از غذا یا بعد از خوردن منافاتی ندارد که شرح آن در جلد سوم گذشت).

تجویز مسهل از طرف حضرت رضا نیز مطلب روشنی است از یک طرف فصلی است که دسترسی به میوه و سبزی که سلولزش سبب لینت مزاج میگردد کم بوده و مسهل به جای سلولز کمکی خواهد بود وانگهی زمان هیجان خون و شدت تقسیمات سلولی و تغییرات اثر وضعی جوی بریدن چه بهتر که ناگهان خون متوجه به اشاء و امعاء نگردد و چاره این است: اثر سرمابر بدن سبب انقباض مویرگها و توجه خون به داخل میگردد و با پیدایش بهار و رو به اعتدال رفتن هوا باز خون به سطح متوجه میشود و خوردن مسهل که خود یکنوع مهاری برای توجه دادن خون به داخل است سبب میشود عمل کمتر شدن خون احشاء ناگهانی صورت نگیرد.

اما نخوردن سیر و پیاز و ماهی که انسانها رار گرمخانه به اجتماع رو آورده و بیشتر بدید و بازدی خواهند پرداخت نیکوست.

نیسان

عمر این ماه سی روز بیشتر نیست روزهایش بلند میشود مزجها به اقتضای فصل نیرومند میشود و خون به حرکت در می آید بادها از جانب مشرق میوزد در این ماه خوردن کباب و آنچه که با سرکه بعمل بیاید و گوشت شکار مفید و آمیزش با زنان مناسب و ماساژ دادن بدن در حمام با روغن نیکوست.

آب ناشتا خوردئن در این ماه خوب نیست![(1)](#) و بوئیدن گلها و عطرها پسندیده میباشد. «نیسان ثلثون یوما فیه یطول النهار و یقوی مزاج الفصل و یتحرک الدم و تهب فیه الریح الرقیه و سستعمل فیه من المآکل العشویه و ما یعمل بالخل و لحوم الصید و یصلح الجماع و التمریخ بالدهن فی الحمام و لا یشرب (یشرب) الماء علی الریق و یش الریح و الطیب».

نیسان از 12 فروردنی شورع میگردد.

روزهای ماه بلند میشود هر چند توضیح مطلب روشنی است ولی به دنبال آن به نیرومندی مزاجها و ارتباط آن با اشعه های حیات بخش روز و خورشید اشاره گردیده که ارتباط علمی دو مطلب را میرساند به علاوه هنوز جنبشها درکار است جنبش باد و حرکت خون و لذا باز هم خوردن گوشت سفارش میشود و نامی از تخم مرغ برده نمیشود تخم مرغی که لستین دارد و خونی که لستین دارد و هم اینک به تدریج تقسیمات سلولی رو به آرامش و اعتدال میرود.

1- متأسفانه در نسخه ای بدون کلمه «لا» ذکر شده که معنی میدهد ناشتا آشامیدن آب خوب است.

در اینجا نامی از تخم مرغ نیست و در عوض سرکه را و آنچه از آن به عمل می آید نام برده اند و اگر از هر دو ذکری با هم بود به همان دلیلی که در برگ قبلی گفته شد ناسازگاری داشتند ولی در برابر گوشت فرآورده های سرکه ای آوردن یعنی از مسمومیت کاستن و شرح آن در جلدهای قبل داده شد. آنچه در اینجا قابل بحث است اختلاف نظر درباره آب ناشتا خوردن و نخوردن در این ماه است.

در جلدهای قبل ملاحظه فرمودید که نظر اسلام را در باره آب گفتیم که خلاصه اش چنین بود: آب خوردن در غذای مخصوصا چرب ممنوع است. تا میتوانید آب نخورید که احتمالاً به علت آلودگی آب چنین دستوری را داده اند زیرا در برابرش رساندن آب را به جگر حرا و تشنه مأجور دانسته اند به علاوه سقایت حاجیان به عهده خودشان بوده که چنین دستوری را میدادند و علاوه تر آنکه حضرت ابراهیم پروردگارش رایطعمنی و یسقین و غذا ده و سقا معرفی مینماید و پروردگار برای اسباط بنی اسرائیل با ضرب عصای موسی و شق حجر آب برای خوردنشان جاری میفرماید اما در آنجا که از نهر باید آب خورد که احتمال آلودگی یا سرما خوردگی پس از خستگی میرود دستور به لشکر جالوت میدهد اندکی بیاشامند به ویژه در این ماه که نیسان دارد اخباری چند میبینیم که به خوردن باران نیسان توصیه شده است و قبلاً به خواص باران نیسان که از هوای پر از ازن فصل بهار گذشته و محتوی ویتامین12B میباشد اشاره کردم ولی به طور کلی خوردن آب چه باران چه غیر باران درماه نیسان آنهم صبح ناشتا خوبست یا نه، باید اقرار نمود احتمالاً دستور خوردن آب باران نیسان خود نوعی توجه دادن به یک طرف قضیه است که آدمی از

وجه دیگرش روی گردان گردد و در جستجوی آن باشد که دستور امام و اسلام را به مرحله عمل بگذارد به علاوه آب ناشتا خوردن که مدتی رایج شده بود و در کتابها تبلیغ میشد امروز آن گرمی سابق را ندارد و شاید به دلیل اینکه حضرت هم فقط خوردنش را در این ماه ممنوع فرموده باشند و اگر ماه دیگر چنین عملی خوب بود نام میبردند در صورتیکه نام نبرده اند بتوان گفت چون در این ماه هم هنوز سلولز میوه جات در کار نیست و برعکس ماه قبل حضرت مسهلی رهم تجویز نفرمودهاند لذا خوردن آب ناشتا در این ماه نیکو باشد و در ماه قبل مسهل خوردن و ناگهان آنرا قطع کردن صورت خوشی ندارد بلکه به تدریج آنرا آماده میوه های فصل بعد ساختن سزاست (با توجه به اینکه میدانیم آب ناشتا خوردن خود لینت دهنده میباشد)(1) ملاحظه میفرمائید هنوز در این ماه به کمک سولها و جهت تحریک اعضاء ازت فراوان گوشت لازم است گوشتی که قلب پر از خون هیانی را تحریک و محکم و نبض را قوی و فشار خون را بالا نگهدارد گوشتی که اگر به اندازه خورده شود بر کبد و کلیه و دستگاه گوارش به ویژه غدد مترشحه اش (حتی از راه دیدن و بوئیدن) و بر عضلات اثر نیکوئی دارد و همه را در جلد هشتم مربوط به گوشت شرح دادم.

آنچه در فرمان حضرت چشمگیرتر است توجه به گوشت میباشد که تقریبا در تمام فصول از آن دستوری هست زیرا انتخاب گوشت چه از لحاظ کمیت و چه از لحاظ کیفیت و چه از لحاظ زمان خوردن دقت بیشتری

1- با همه این تفاصیل موضوع غذاست و جان آدمی و نباید سرسری شمرد و پژوهش بیشتری لازم میباشد.

از سایر خوراکها لازم دارد و شرح بیشتر گوشت را در یک جلد دادم چه بهتر که تطابق و تفحص این قسمت را به خوانندگان محترم وا ژذارم و در این اواخر مجلدات غذا و تغذیه بیشتر نگویم یعنی خوانندگان را تحریک و تحریص به خواندن نمایم که خود بخوانند فلان گوشتی که حضرت فرمود در فصل معینی خورده شود علت چیست و آنچه وعده دادم و باید آنرا ذکر هم چراهایش را بخوانندگان حوالت کرد غذاهائیست که بر سفره حضرت مسیح گذاشته شده و پس از آن که حضرتش ربنا انزل علینا مائده گفت (سوره مائده) و به اجابت رسید چه سفره ای از آسمان برای آنان نازل گردید: فی تفسیر الصافی عن سلمان فارسی انه قال رسول الله و الله ماتبع عیسی شیئا من المساوی قط و لا انتمی شیئا و لا قهقهه ضحکا و لاذب ذبابا عن وجهه و لا اخذ علی انفه من نتن شی ء قط و لا عبث قط و لما سأله الحواریون ان ینزل علیهم المائده لبس صوفا وبکی و قال اللهم ربنا انزل علینا مائده من السماء الایه فنزلت سفره حمراء بین غمامتین و هم ینظرون الیها و هی تهوی منقضه حتی سقطت بین ایدیهم فبکی عیسی و قال اللهم اجعلنی من الشاکرین اللهم اجعلنا رحمه و لا تجعلها مثله و عقوبه و الیهود ینظرون الیها ینظرون الی شی ء لم یرو امثله قط و لم یجدوا ریحه فقام عیسی فتوضا و صلی صلوه طویله ثم کشف المندیل عنا و قال بسم الله خیر الرازقین فاذا هو سمکه مشویه لیس علیها فلوسها تسیل سیلاً من الدسم و عند رأسها و اذا خمسه ارغفه علی واحد منها زیتون و علی الثانی عسل و علی الثالث سمن و علی الرابع جین و علی الخامس قدید فقال شمعون

یا روح الله امن طعام الدنیا هذا ام من طعام الاخره فقال عیسی لیس شی ء مما ترون من طعام الدنیا و لا من طعام الاخره و لکنه شی ء افتعله الله بلقدر الغالبه کلو ما سألتم یمددکم و یرزقکم من فضله (سلمان فارسی از نبی گرامی نقل کرد که فرمودند بخدا قسم عیسی هیچوقت پیرامون زشتیها نرفت و هیچوقت اظهار میل به چیزی نکرد و هیچوقت به صدای بلند نخدید مگسی از صورت خود دور نکرد از بوی بد دماغ خود را نگرفت و کار بیهوده هرگز نداشت چون درخواست کردند حواریون نزول سفره ای را آن حضرت لباس پشمینه ای پوشیده بدرگاه خدا زاری کرد و گفت پروردگارا بر سفره ای قرمز رنگ میان دو ابر در حالیکه حواریین نگاه به ا و کرده او را میدیدند که کم کم پائین آمده تا مقابل رویشان قرار گرفت عیسی باز گریست و گفت پروردگارا ما را از شکرگذاران قرار ده بار پروردگارا این سفره را سفره رحمت قرار ده نه اسباب عقوبت.

جماعت یهود چشمان خود رابه این سفره دوخته نگاه میکردند به چیزی که هرگز مانندش را ندیده بودند و بوئی میشندیدند که در دنیا به این خوشبوئی چیزی ندیده بودند عیسی برخاست وضو گرفت و نمازی بس طولانی به جا آورد سپس پرده از روی سفره برداشت و فرمود بسم الله خیر الرازقین پس دید محتویات سفره عبارت است از یک ماهی که بر او فلوسش نبود که روغن زیرش روان بود بالای سرش نمکی و نزد دمش ظرفی سرکه و اطرافش انواع سبزیجات بجز کراث بود و نیز پنج گرده نان بر یکی زیتون و دیگری عسل

و سومی روغن وبر چهارمی پنیر و بر پنجمی قدید.

شمعون الصفا عرض کرد یا روح الله آیا این سفره از طعام دنیاست یا از طعام آخرت و بهشتی حضرت فرمود آنچه میبینید نه از طعام دنیاست نه از طعام آخرت بلکه خداوند متعال به قدرت خود ساخته بخورید آنچه را درخواست کردید خداوند شما را مدد میکند و از فضل خود روزی میدهد).

ایار

سی و یک روز است آخرین ماه بهاری است بادها صاف و آرام گرفته از غذاهای شور و گوشتهای سنگین مانند کله پاچه و گوشت گاو و افراط در خوردن ماست (شیر) نهی شده و حمام رفتنم بامدادان سودمند و ورزش قبل از غدا ناپسند میباشد. «ایار : احدی و ثلثون یوما تصفوا فیه الریاح و هو آخر فصل اربیع و قسم نهی فیه عن اکل الملوحات اللحوم الغلیظه کالرؤس و لحم البقر اللین و ینفع فیه دخول الحمام اول النهار و یکزه فیه الریاضه قبل الغذاء».

ایار از 11 اردیبهشت آغاز میشود.

توجه فرمائید که به تدریج هوا رو به گرمی میرود و رد هر قسمت حضرت بعروق به ویژه دستگاههای تصفیه ای کلیه ها توجه فرموده است که از خسته شدنشان جلوگیری بعمل آید.

حزیران

بلغم و خون در این ماه روبه ضعف میگراید و صفرا رو به هیجان می آورد تعب و رنج بسیار زیان دارد و خوردن گوشتهای چرب و زیاده روی در مصرف گوشت و بوئیدن مشک و عنبر ناپسند بوده و آنچه در این ماه خوردنش سود دارد سبزیاهای سرد چون کاسنی و خرفه و خیار سبز و خیار چنبر و شیر خشت و میوه های مرطوب تازه) و ترشیهاو گوشت بره بین 6 و 12 ماهه و گوشت بز یکساله و مرغهای خانگی و تیهو و دراج و شیر و ماهی تازه میباشد «یذهب فیه سلطان البلغم و الدم و یقبل فیه زمان المره الصفراویه ونهی فیه عن التعب و اکل اللحم داسما و الکثار منه و شم المسک و العنبر و ینفع فیه اکل البقول البارده کالهندبا و بقله الحمقاء و اکل الخضر و من اللحوم لحم المغز الثنی و الجذع و من الطیور الدجاج و الطیهوج و الدراج و الالبان و السمک الطری».

حزیران با 11 خرداد آغاز میشود.

توجه فرمایند که گرما آغاز و تعری زیاد و خوردن غذا های آبدار لازم است و در برابرش ایجاد کالری و حرارت داخلی با خوردن چربی غیر لازم بوده باید گوشت انعام جوان و مرغان کم چربی مصرف نمود.

تموز

سی و یک روز است با شدت گرما و کمی آب همراه بوده نوشیدن آب سرد ناشتا و خوردن چیزهای سرد و تر سودمند است مزاج شرابی که شرحش خواهد آمد در این ماه مناسبت دارد همانطور که خوراک ماه حزیران بود در این ماه استعمال نوره و استشمام گلهای تر و تازه نیکوست «تموز احدی و ثلثون یوما فیه شده الحراره و تغور المیاه و یستعمل فیه شرب الماء البارد علی الریق و یوکل فیه الاشیاء البارده الرطبه و یکسر فیه مزاج الشراب و تؤکل فیه الاغذیه السریعه الهضم کما ذکر فی حزیران و یستعمل فیه من النور و الریاحین البارده الرطبه الطیبه الرایحه»

تموز با 10 تیر ماه آغاز میشود.

آب

ماه آب سی و یک روز است و موقع شدت بادهای سموم و رواج زکام و جنبیدن باد شمال میباشد. برای صحت مزاج و خوردن چیزهای سرد کننده و مرطوب لازم است خوردن ماست نیکو میباشد و از آمیزش زیاد باید پرهیز کرد همچنین از خوردن مسهل و رنج و مشقت دادن جوارج باید کاست و گلهای تر و تازه بوئید «احدی و ثلثون یوما فیه تشتد السموم و یهیج الزکام باللیل و تهب الشمال و یصلح المزاج بالتبرید و الترطیب و ینفع فیه شرب اللین الرائب و یجتنب فیه الجماع و المسهل و یقل من الریاضه و

یشم من الریاحین البارده».

آب با 10 مرداد آغاز میشود.

توجه فرمایند که محل سکونت نیز از ضرایبی است که باید در تعیین برنامه غذائی به آن توجه نمود و پیدایش زکام در شهر مرو که در ماه آب روزهایش گرم و شبها سرد است همانند اواخر مهر ماه در شهرهای مرکزی ایران میباشد.

ایلول

سی و یک روز است هوا پاکیزه و مساعد میگردد و بیماری سودا قدرت مییابد. خوردن مسهل مناسب و حلوا و گوشتهای معتدل چون گوشت گوسفند یکساله و بزغاله سودمند و افراط در خوردن گوشت گاو و کباب و گوشتهای سرخ کرده و حمام ناپسند است از استعمال بوهای خوش معتدل نباید غفلت نمود از خوردن خیار و چنبر و خربزه باید پرهیز نمود «ثلثون یوما فیه یطیب الهوا و یقوی سلطان المره السودا و یصلح شرب المسهل و ینفع فیه اکل الحلاوات و اصناف اللحوم المعتدله کالجداء و الحولی من الضان و یجنتب فیه لحم البقر و الاکثار من الشواء و دخول الحمام و یستعمل فیه الطیب المعتدل المزاج و یجتنب فیه اکل البطیخ و القثاء»

ایلول با 10 شهریور آغاز میشود.

آنچه بخوانندگان سفارش میشود هنگام تطبیق منظور فرمایند توجه اسلام به فطرت و طبیعت است مثلا توجه فرمایند که در بهار که درختان آبدار و در برابر هوا لذت میبرند دستور حمام و ماساژ داده میشود ولی در این ماه که طبیعت هم در برابر باد

آزرده میگردد اجازه خود شستن با آب گرم کمتر است و حدیثی در این باره از نبی گرامی را مولوی در مثنوی آورده گفت پیغمبر به اصحاب کبارتن مپوشانید از بهارتن بپوشاند از باد خزان ... هر چه با برگ درختان میکند. با تن و جان شما آن میکند.

تشرین اول

سی و یک روز است در این ماه بادهای مختلف میوزد و باد صبا به خود موج می افتد (نفس می کشد) در این ماه از قصد و دارو خوردن باید پرهیز نمود و آمیزش نیکوست خوردن گوشت پروار و انار میخوش نافع و مصرف میوه بعد از طعام سودمند میباشد. گوشت با حبوبات مصرف شود از آب کمتر باید خورد و به گردش و ورزش بیشتر باید پرداخت «تشرین الول احد و ثلثون یوما فیه تهب تدریج المختلفه و یتنفس فیه ریح الصبا و یجتنب فیه الفصد و شرب الدواء و یحمد فیه الجماع و ینفع فیه اکل اللحم السمین و الرمان المزو الفاکهه بعد الطعام و یستعمل فیه اکل اللحم بالتوابل و یقلل فیه شرب الماء و یحمد فیه الریاضه».

تشرین اول با 9 مهر آغاز میشود.

تشرین آخر در این ماه باران درشت از نزول باز می ماند (در نسخه نزول مییابد). به هنگام شب نباید آب خورد و حمام کمتر باید رفت و کمتر آمیزش باید نمود صبح جرعه ای آب گرم نوشیدن مصلحت است از خوردن سبزیهائی چون کرفس و نعناع و تره تیزک

باید پرهیز کرد «فیه یقطع المطر الوسمی و ینهی فیه عن شرب الماء بالیل و یقلل فیه من دخول الحمام و الجماع و یشرب بکره کل یوم جرعه ماه حار و یجتنب اکل البقول کالکرفس و النعناع و الجراجیر».

تشرین آخر با 10 آبان آغاز میشود.

کانون اول

سی و یک روز است طوفان خیز بوده هوا رو به شدت سردی میرود و آنچه در تشرین آخر گفته شد در این ماه نیز نافع است در این ماه باید از خوردن غذاهای سرد و از حجامت و فصد دوری در این ماه باید از خوردن غذاهای سرد و غذاهای گرم بالقوه و بالفعل باید خورد «احدی و ثلثون یوما یقوی العواصف و یشتد فیه البرد و ینفع فیه کلما ذکرناه فی تشرین الاخر و یحذر فیه من اکل الطعام البارد و یتقی فیه الحجامه و الفصد و یستعمل فیه الاغذیه الحاره بالقوه و الفعل».

کانون اول با 10 آذر آغاز میشود.

غذای گرم بالقوه و بالفعل را فراموش نفرمائید که هم باید خورد و هم چیزی خورد که سوخت و سازش گرمی بیشتر ایجاد نماید.

کانون آخر

سی و یک روز است بلغم بر مزاج غلبه میکند و شایسته است ناشتا آب نیمگرم خوردن و پسندیده است آمیزش و خوردن سبزیهائی چون کرفس و تره تیزک و تره که برای دستگاه هاضمه و احشاء مفید است.

حمام گرفتن صبح و تن را با روغن خیری چرب کردن و

آنچه با آن مناسب است مفید میباشد از خوردن شیرینی و ماهی تازه و شیر (ماست) باید دوری جست «احدی و ثلثون تیوما یقوی فیه غلبه البلغم و ینبغی ان یتجرح فیه الماء الحار علی الریق و یحمد فیه الجماع و ینفع الاحشاء فیه مثل البقول الحاره کالکرفس و الجرجیر و الکراث و ینفع فیه دخول الحمام اول النهار و التمریخ بدهن الخیریو ماناسبه و یحذر فیه الحلو و اکل السمک الطری و اللبن».

کانون ثانی با 11 دیماه آغاز میشود.

شباط

بیست و هشت روز است بادهای مختلف میوزد باران فرد میبارد سبزیها شروع به روئیدن مینماید آب در شاخه درختان جاری میشود خوردن سیر و گوشت پرندگان و شکار میوه های خشک شده سودمند است از خوردن شیرینیهاباید دوری کرد آمیزش و حرکت و فعالیت در این ماه نیکوست «ثمانیه و عشرون یوما تختلف فیه الریاح و تکثر الامطار و یظهر فیه العشب و یجری فیه الماء من العود و ینفع فیه اکل الثوم و لحم الطیر و الصیود و الفاکهه الیابسه و یقلل من اکل الحلاوه و یحمد فیه کثره الجماع و الحرکه و الریاضه»

شباط با 12 بهمن آغاز میوشد و گفته شد در این سال «1349» تطبیق به نحو مذکور بود و سالهای دیگر همین گونه یا فقط با یک روز اختلاف میتوان محسوب داشت.

اما شربتی که حضرت از آن وصف نمود چنین است: ده رطل (رطل تقریبا هفتاد مثقال تقریبا 350 گرم) مویز دانه گرفته را

شسته میان ظرفی پر از آب صاف ریخته آنقدر آب افزود که چهار انگشت روی آنرا بگیرد در زمستان سه روز و در تابستان یک شبانه روز بدین حالت بماند بعد آنرا در دیگ تمیزی ریخته و اگر بتوان آب باران را بکار برد بهتر است و گر نه از آب شیرینی که سرچشمه اش به طرف مشرق باشد آبی براق و بیرنگ و سبک که به سرعت تحت تأثیر حرارت و برودت واقع گردد که خود دلیل سبکی و بی آلایشی آب است مویز را می پزند تا باد کند بعد آنرا فشرده آبش را صاف کرده سرد که شد باز در دیگ ریخته به وسیله چوبی اندازه آنرا معین میکنند و میجوشانند به آتش کم حرارت تا ثلثان شود بعد یک رطل عسل مصفی افزوده اندازه آن عسل و آب باقیمانده گرفته میشود و میجوشانند تا اندازه آن عسل و آب باقیمانده گرفته میشود و میجوشانند تا اندازه عسل تبخیر شود و به حد اولش برگردد بعد یک درهم (1) زنجبیل و یک درهم زعفران و نصب درهم از هر یک دارچین، قرنفل، سنبل الطیب، کاسنی. مصطکی جداگانه کوبیده میان پارچه ای ریخته در دیگ انداخته با آتش حصیف جوشانده سه ماه در سردخانه نگهداشته تا به این کیفیت خاص اجزاء آن درهم ترکیب شود و سپس مصرف مینمایند و طریق مصرفش چنین است: هر دفعه یک وقیه که هفت مثقال است باد و برابر آب خالص بعد از غذا مصرف کن که در این صورت به اذن خدا از بیماریهای بسیاری چون نقرس و انواع بادها و غیر آن از اوجاع عصب و دماغ و معده و کبد و سپرز و روده و شکم در آن روز و شب محفوظ بماند و در امان خواهی بود در صورتیکه بعد از این شربت مایل به آب باشی بیش از نصف آنچه از شربت خورده ای

1- درهم تقریبا 5/2 گرم است.

منوش. این برنامه غذا و آب از هر دستور العمل برای تأمین سلامتی بدن و تقویت به و حفظ تن از تسلط امراض اصلح و کافی تر است همانا صلاح و قوام بدن به طعام و شراب است چنانکه فسادش نیز به همین دواست اگر خوردنی و نوشیدنی را اصلاح کنی بدن سالم است و اگر آشفته و بی نظم باشد بدن نیز فاسد و پریشان خواهد بود. «الشراب الحلال» : (صفحه 314 جلد پنجم عربی آن نوشته شد).

از جمله دیگر دستورات امام به اختصار چنین است: بپرهیز از خوردن ماهی و تخم مرغ یکجا، زیرا این ترکیب در معده دستگاه را خواهد آزرد و مقدماتنقرس و قولنج و بواسیر و درد دندان را فراهم خواهد ساخت «و احذران تجمع بین البیض و السمک فی المعده فی وقت واحد فانهما متی اجتمعا فی جوف الانسان ولد علیه النقرس و القولنج و البواسیر و وجع الاضراس» سفارش میکنم شیر و نبیذی که اهل نبیذ از نوشیدنش باک ندارند یکجا ننوشند زیرا نقرس و برص ببار خواهد آورد و مداومت در خوردن تخم مرغ کلف به چهره میاندازد «اللبن و النبیذ الذی یشربه اهله اذا اجتمعا ولدا النقرس و البرص و مداومه اکل البیض یعرض منه الکلف فی الوجه» شکم را از تخم مرغ پخته گرانبار نسازید تا به تنگ نفس و خستگی و نفخ شکم دچار نشوید «و الامتلاء» من البیض المسلوق یورث الربو و النهار» خوردن گوشت خام ایجاد کرم در شکم مینماید «واکل اللحم التی لم یطبخ یولد الدود فی البطن» آنانکه پس از خوردن شیرینی یا غذای گرم آب سرد مینوشند دندانهای خود را از دست خواهندداد و آنانکه در صرف گوشت گاو و شکار افراط میورزند به اختلال مشاعر و بهت زدگی دچار

خواهند شد این گروه مرض فراموشی و کند ذهنی خواهند گرفت «شرب الماء البارد عقیب الشی ء الحار و الحلاوه یذهب بالاسنان و الاکثار من اکل لحوم الوحش و البقر یورث تغییر العقل و تحمیر الفهم و تبلد الذهن و کثره النسیان» از خوردن گوشتهای «قدید» و ماهیهای نمک زده پس از عمل فصد و حجامت خودداری کنید زیرا بیماریهای برص و سفیدک های روی پوست از عوارض این ناپرهیزیهاست «و اکل المملوحه و اکل السمک المملوح بعد الفصد و الحجامه قد یعرض منه البهق و الجرب». و خوردن قلوه و جهازات درونی گوسفند برای مثانه آدمی زیانبخش است «و اکل کلبه الغنم یعکر المثانه، حمام رفتن با شکم پر ایجاد قولنج مینماید «دخلو الحمام علی البطنه یولد القولنج» آنچه در اینجا از حضرت نقل شد همه را قبلاً روشن کرده بودم و برای جلوگیری از اطاله کلام شرح مجدد لازم نیست که ذکر اینکه: ماهی و تخم مرغ که هر دو اسید اوریک ساز و نوکلئین دارند مقدمات نقرس را آماده میسازند یا ایجاد خستگی با پر کردن معده از تخم مرغ که در نتیجه ناراحتی کبد بوجود میآیدیا ایجاد کردم در اثر خوردن گوشت خام که راه ابتلای بویژه کرم کدوست یاگرم کردن دندان و بلافاصله آب سرد خوردن که موجب فساد دندان است یا ... هر چه در این زمینه گفته شود زیاده گوئی است و قبلاً شرح داده شده است.

تشکر و خداحافظی

هر چند خوانندگان مجلدات اولین دانشگاه را بیشتر دیدم زیادتر تشویق شدم،متشکرم و عکس العملی بعنوان تشکر ندارم جز آنکه از لحظات بی مصرف عمر بکاهم و به خدمت از راه نشر حقایق اسلامی و علمی بپردازم هم اکنون میخواهم خداحافظی کنم نه از آیت السلامه که بهداشتهای گوناگون را شرح میدادو آنچنان تقسیم جحالی از قرآن در بهداشت بود که شرح آنرا در مقدمه جلد ششم دادم بلکه میخواهم از بهداشت غذا و تغذیه خداحافظی کنم در عین حال حیف است بعضی مطالب و مسائل مربوطه ناگفته بماند از اینرو به طور پراکنده از اینجا و آنجا که هیچ جایش از ده جلد گذشته خارج نیست میپردازم وب ه جلد بعد بیاری خدای متعال دست میزنم که خلاصهای از ده جلد گذشته و بدنبال آن جلد مربوط به بهداشت بدن و اسلام است.

بمن ایراد کردند که در جلدهای اولین دانشگاه زیاد حواله به جلدهای قبلی شده و کاملاً درست است زیرا برای آشنائی به مطالب علمی چارهای جز این نیست که جمع و تفریق مطالب و تعریف و برهان مسائل را به تدریج گفت و در آخر به همه حوالت کرد به علاوه دیگران از دیگران نقل میکنند و من از خودم!

با آن همه خواندن و این همه نوشتن پیشوایان اسلام را چنین دیدم که میوه ها راباهم نمیخورند (به استثنای مثلا رطب و خرما یا ...) و غذاهای مخصوصا پخته دشه را که مخلوط میل میفرمودند و در عین حال نمیدانم استنباط صحیحی کرده ام یا خیر؟

گفتم محل اتصال برگ به ساقه و ساقه به گل و بالاخره محل اتصال هر قسمتی از اعضاء گیاه به یکدیگر چون موضع بهتری برای جایگزین شدن دشمنان متجاسر گیاه از قبیل قارچها و باکتریها میباشد در محلهای مذکور ترکیبات گیاه از لحاظ کیفیت و کیمت عناصرش با قسمتهای دیگر فرق میکند یعنی مقصود این است ساختمان عالم که ساخته دست یک استاد مدبر حکیم میباشد در محل اتصال اعضاء حیوان و انسان نیز وسائل دفاعی بیشتری از قبیل انتشار رگها و شعریه ها و ... قرار داده زیرا در محلهای مذکور علاوه بر پیچ و تاب و اصطکاک خاصیت خستگی پذیری و آمادگی دشمنان متجاسر بیشتر بوده و لذا وسائل دفاعی بیشتر است و در گیاه نیز عین همین مطلب مصداق دارد و مهمتر آنکه چون مقصود آفرینش همه تفکر و تعقل و خلقت همه اعضاء در خدمت عضو تفکر و تعقل مغز است و قصد آفرینش درگیاه نیز نگهداری نسل و لذا تهیه میوه میباشد لذا هم برای حفظ مغز وسائل خارق العاده دفاعی آفریده شده هم برای نگهداری میوه چنانچه حتی در محل اتصال گیاه به میوه آنقدر وضع کیفیتی و کمیتی عناصر فرق میکند که در محل مذکور میوه مزه دیگری دارد و حتی گاهی نه تنها برای قارچها و باکتریها ناسازگار است بلکه آدم قوی را نیز مسموم میسازد و در عین حال توجهی که به خوردن مثلا ته خیار در بعضی موارد شده توجه دانشمندان را به مطالب فوق که هنوز در علم از آن عنوانی نیست جلب مینمایم و خواستار پژوهش محققانه این مطلبم که آیا خوردن ناحیهای از میوه که قدرت دفاعی بیشتری دارد میتواند علیه دشمنان متجاسر و یاغی بشریت داروئی باشد؟ بنده به صورت تئوری این

فرضیه را قبول دارم و به عالمیان پیشنهاد میکنم.

پاولوف ثابت کرده شیر معده خود را برای هضم غذای طبیعی که شامل مواد بیاض البیضی و نشاسته ای باشد تطبیق میدهد در صورتیکه اگر دو ماده مذکور را خودمان با هم بخوریم برای هضم یکی که محیط اسید لامز است و جهت دگیری محیط قلیا قسمتی از مواد جذب نشده دفع میگردد بعنوان مثال پاولوف ثابت کرد: چون مواد سفیده ای نان مقدار زیادی پیسین و مقدار کمی اسید لازم دارد برای زیاد کردن مقدار پیسین ترشح معده افزایش پیدا نمیکند بلکه غلظت آن زیاد میشود زیرا اگر بنابراین بود ترشح شیره و اسید معده هر دو زیاد گردد در عمل هضم مواد نشاسته ای نان اختلال پیدا میشد و بدن انسان برای جلوگیری از این اختلال هضم جانب احتیاط را رعایت و در ترشح ترشی معده زیاده روی نمیکند اما اگر نان و گوشت خورده شود چونه مقدار سفیده ای افزایش دارد بر تر شح اسید افزوده شده و مانع هضم مواد نشاسته ای نان میوشد و حال آن که اگر نانی خالی خورده شود ترشح شیره معده دارای کیم اسید و زایدی پپسین میباشد و سبب میشود که هم مواد ازته و هم نشاسته ای هر دو جذب شوند و در اینجا به حکمت این دستور که اسلام میفرماید اگر نان به سفره آوردند معطل نکنید و بخورید و قوف حاصل میکنم و طبق همین مسادئل میتوانند به آنچه جضرت رضا فرمود که نباید با هم خورد توجه نمود.

مواد چرب عمل غذذ ترشح کننده شیره معده را کم میکنند.

میوه جات ترش ترشح اسید معده را قطع و لذا هضم مواد گوشتی را ناقص مینمایند.

وجود هشت عنصر در گیاه ضروری است (کربن، ازت، اکسیژن، هیروژن، فسفر، گوگرد، پتاسیم، منیزیوم) کلسیم فلور، تلیوم، سلنیوم، ریتیوم، کبالت ،نیکل ، بور، تلور، ید: استرانسیوم، برم، کوهر، آلمونیم، فلورین، جیوه و ... به طور برخوردی یافت.

یکی از منابع منگنز در طبیعت گوشت پرندگان است 100 گرم بادام خشک سه گرم کلسیم قابل جذب دارد.

کلر گواترژن است و برخی علتش را چنین گفته اند چون به جدول تانسون در شیمی کلر بالای ید قرار گرفته قادر است ید را از املاحش جدا کند و به صورت غیر قابل مصرف ارگانیسم در آورد ولی چون آمیلاژ بزاق (پپتالین) از نوع آلفا بوده وبرای فعالیت خود به این کلر احتیاج دارد، با توجه به اینکه بزاق مذکور در دهان و معده هفتاد درصد مواد نشاسته ای را هضم میکند و یون کلر با خوردن نمک در ابتدا و انتهای نمک تأمین میشود.

یک درخت بزرگ نزدیک نیم میلیون برگ دارد، استعمال شیر خشک حیت در سال 1298 میلاید در سفرنامه مارکوپولو ذکر شده که مغولها شیر میع را در آفتاب گذاشته خشک کرده در سفر و حضر باخئود میبردند. آرژنین اسید آمینه ای است که خاصیت سمی دارد.

هیچکدام از سلولهای بدن غیر از سلولهای کبدی نمیتوانند گالاکتوز را به گلوکز تبدیل نمایند در صورتیکه فروکتوز مانند گلوکر میتواند در همه سلولهای بدن به مصرف برسد. در کشورهایی

که چربی زیاد میخورند و نزد موشهائیکه 20 دصد تغذیه اشان چری است بیشتر از آنها که 5 درصد چربی داشتند سرطان دیده شده است.

سوء تغذیه در افزایش شیوع یا شدت امراض عفونی نقش مهمی را عهده دارد و اثرات مواد غذدائی گوناگون را بر روی کیفیت انتی کرسازی (پادزهر سازی) و مقاومت حیوانات نسبت به عفونتها مورد مطالعه قرار داده دانسته اند تغدادی از مواد غذای باصلی در پادزهر سازی رل عمده ای دارند چنانچه ثابت شده فقدان اسید پانتونتنیک یا پیریدو کسین موجب فلج کیفیت ایمیمونولوژی (مصونیت بدن) میگردد. بخصوص در برابرکترازو و تیفو.ئید کالما فلج میشود و غلظت خونی گاماگلوبین به تحو محسوسی در نام بردگان کاهش میبابد و با رساندن دو ویتامین مذدکور واکنش پادزهر سازی به نحو کاملاً طبیعی مشاهده میگردد. همچنین شیوع عفونتها در کمبود مواد بیاض البیضی بیشتر از سایر موارد است چنمانچه ورم گوش میانی نزد اطفال مبتلا به سوء تغذیه در امریکای مرکزی 50 درصد در صورتیکه در کودکان خوب تغدیه شده 2 درصد بود آنچه جالب میباشد نقش محافظتی ویتامین C در مقابل امراض عفونی است که بر عکس آن چه مشهور است شواهدی که موضوع را تأیید کند بدست نیامده و طرد نیز نشده و مورد پژوهش میابشد ولی قطعی است که ضمن یک استرس غلظت ویتامی C خون به نحو قابل ملاحظه ای کاهش میبابد خواه استرس ازذات الریه باشد و خواه بر اثر تصادف یا ... و عجیب تر آنکه بر خلاف انتظار تجویز ویتامین مذکور در بیماران گفته شده سبب افزایش غلظت

ویتامین مزبور نمیشود و با سرعت غیر طبیعی ناپدید میگردد ولی نقش آفرینش به حد کافی و به نحو احسن مطلوب بوده محافظت مواد معدنی و ویتامینی را به سزا عهده دار گردیده چنانچه علادئم بیوشیمیایی مدتها قبل از بروز علائم کلینیکی ظاهر گردیده و در بسیاری مواردبا وجود کمبود ویتامینها و مواد کانی ممکن است هرگزعلائم کلینیکی واضح کمبود مواد غذائی ظاهر نشود.

وجود اسیدهای آمینه زیر برای هستی و حیات انسان ضروری است: ولاین، لوسین، اینرولوسین، تره اونین، لیزین و اگر نامبردگان موجود باشند اسیدهای آمینه دیگر توسط بدن به وسیله سنتز ساخته میشود.

دانشمندان مشغول مطالعه در سرزمین آفریقایی چتئ بودند که دیدند با وجود کمبود غذا به بیماریهای ناشی از کمبود مواد غذائی دچار نیستند و پس از تحقیقات فراوان به این نتیجه رسیدند که مردم چاد به طور بومی از خزه های آبی رنگ که بنام "اسپیرولین" معروفست استفاده میکند و این زنانند که خزه مذکور را از آب گرتفه خشک کرده هنگام گرسنگی باآب مخلوط کرده مایع رب مانندی را که بسدت آمده میخورند که 68 درصد پروتیدن 2-3 درصد گلوسید، چربی و ویتامینهای B6, B12BL, A, B ,2 دارد که 80-100 گرم از این خزه کالری لازم را به بدن میرساند و در این زمینه کش شد که خزه سبزه ای بنام "گلولا" را میتوان روی استخرهای بزرگ کشت داد و از هر هکتار مربع آن پنجاه تن خزه که صد برابر گندم محصول غذائی دارد برداشت نمود یعنی "کشاورزی بدون خاک" انجام گرفته است.

بهترین ساعت هضم چربی ساعت 12-14 میباشد چربی در اول شب و بعد از نصف شب مصرفش خوب نیست و در این مواقع کبد نه فقط چربیها را مصرف نمینماید بلکه کار آن بیشتر ساهختن ذخیره های گلوسیدی است (1) و در اینجا شما را به اهمیت دستور اسلام متوجه میسازم که فرمود شب قبل از خواب مواد قندی و چیز دیگر و بهتر شی است خورده شود.

میوه ها بخصوص اگر ترش باشد چون ترشح اسید معده را قطع و سبب میوشد مواد ازته هضم نشده وارد روده شده پوسیده و عفن شود نباید قبل از غذا خودر (البته توجه به عمل نبی گرامی فرمودید که خربزه را با خرما یا شکر میل میفرمودند و امثال آن)

چربی عمل غدد ترشح کننده شیره معده را کم میکند لذا بهتر است چربی بامواد ازته خودره نشود.

ماده غذائی ترش و شیرین با هم سازگار نیست مثلاً خرما و سیب زمینی و موز و نان و نخود فرنگی فرنگی با آلبالو و گوجه نباید خورد زیرا پپتالین در محیط قلیائی مؤثر است و ترشی هر چقدر کم و ضعیف باشد آنرا از بین میبرد. اما اگر چنین خورده شد اختلابل هضمی مواد نشاسته ای و فرمانتاسیون و نفخ بوجود میآید و اگر به تنهائی خورده شود بلا اشکال است. گوجه خام خوردنش بهتر است زیرا پخته شود غلظت استیدها بیشتر و نفخ زیاد تر یمیگردد.

با غذای معمولی روزانه 3/0-5/0 میلی گرم سری و ... واترد بدن میوشد که 92 درصد آن دفع و بقیه در خون و استخوآنها

1- 96 کتاب تغذیه و مواد خوراکی.

جمع میشود و اگر سرب و روی زیاد شود (مثلاً با خوردن مشروبات الکلی) جلو ساخته شدن گلبولهای قرمز گرفته میشود.

انسان یک گرم اسید آمینه ضروری و 10 گرم غیر ضروری اگر لازم داشت و همه را غیر ضروری خورد مانند این است که اصلاً پروتئین مهورده و اگر بخواهد از پروتئینهای آلی بخورد و اسیدهای آمینه های لازم (ضروری و غیر ضروری) را جبران کند پروتئین خیلی زیادلازم است و انسان میتواند بعنوان صرفه جوئی قسمت عمده پروتئین را با بقولات و ژلاتین و قسمت ضروری را با گوشت رفع احتیاج نماید و به طور مفصل در جلد مربوط به گوشت مشابه مطالب مذکور آورده شد.

هر 24 روز نیمی از ماده پروتئینی که اساس ساختمانی سلولهاست تجدید میشوند (هر دفیقفه 180 میلیون گویچه قرمز منهدم میشود.)

پکتین در سیب، موز، انگور ، فرنگی و لیمو و هیوج است. سلولز اگر زیاد وارد بدن شود عمل هضم ناقص مانده و مقداری آلبومین ها با ترشحات هاضمه از بدن خارج میشود.

مقداری سلولز در بعضی یبوست و برخی اسهال میدهد ولولی مجبور میشود چربی کمتر و سلولز بیشتر بخورد .

املاح شیمیائ یخالص بجای املاح طبیعی اثر مطلوب را در حیوانات نمیدهد و از عجائب آنحه مقدار ناجیز مواد کانی طبیعی میوه جات آنچنان اثر بزرگی داشته که ربطی با مقدار تعیین دشه در خاکستر همان چیز نداشته و نتوانسته اند علت آنرا بفهمند.

پروتیئهای حاصله از منابع حیوانی (تخم مرغ، شیر، گوشت ، ماهی و پنیر) بیشتر از پرودتئینهای منابع نباتی (غلات حبوبات، میوه جات و سبزیجات) دارای اسیادها آمینه اصلی میباشند.

سبزی در آب پخته آبش راب ه دور بریزند 40-60 دئرصد تمام املاح معدن یو 95 درصد تمام مواد قلیائی آن در پختن از بین میرود. و همین طور نباتات در پختن قلیائیت آن به اسید تبدیل میشود.

بشر اولیبه ابدا به ذخیره کردن میوه هایی که پوست ستخت دئارند پرداخت.

جاهای باقیمانده عهد حجر قدیم را اگر مورد بررسی قرار دهیم آتش را قبل از آنکه برای تغذیه مورد استفاده قرار دهند بعنوان حفاظت از حیوانات وحشی یا دود آتش را برای راندن جشرات موذی بکار میرفت و صیاد گوشت خام را با کمال میل میخورد.

پیدایش عصر یخ بود که انسان رابه صیادی و ذخیره کردن مجبود نمود و احتمالاً صیادی به وسیله مردان و ذخیره توسط زنان ولی ذخیره کنندگان گاهی همه آنجا زنئگی میکردند که آب و هوا و زمین مناسب داشت برای بدست آوردن انواع گیاهای و میوه های علفی و برگها و ... ولی این انسان ذخیره کن صید را هم میدانسته ولی چند تن در آنان بیشتر به صید نپرداختند و نحوه بدست آوردن حیوان 1ائین انداختنش بود روی صخره ها و حتی انسانهای صیاد عقیده داشتند که برای انهدام حیواناتت نباید ترسی داشت.

نان سرخ بیشتر از نان معمولی ترشحات معده را زیاد

مینماید و نان سوخته که در اسلام جزو خبائث است و نمیتوان آنرا خورد و نان خمیر هم هضمش سخت و زیان آورد است و اسلام با آنچه زیان دارد شمشیر مخالفتش دراز است.

عمل رویاندن و سبز کردن غلات به عقیده برخی سبب زیاد شدن بیوفلاوین و اسید نیکوتنیک میگردد.

پروتئین شیر و تخم مرغ به مراتب بهتراز پروتئین خرما یا لوبیای چیتی است و پروتئین شیر حتی ببر پروتئین گوشت برتری دارد اما مخلوطی از پروتئین خرما و جو و گندم با پروتئین گوشت گاو برابر است.

پروتئین های برنج برای رفع کمبود نیتروژن بدن بر پروتئینهای گندم ترجیح دارد.

پروتئینهای شیر و تخم مرغ دارای 62-56 مولکول کامل است که از اسیدهای اصلی درست شده در صورتیکه رقم مذکور در آرد سفید و جوانه گندم به 41 و 40 میرسد.

در کره ویتامین بیشتر است اما وقتی کره رابرای سرخ کردن و پختن بکار میبریم ویتامینهایش از بین میرود لذا هر چه را میتوان باکره بدون گرم کردن خورد چه بهتر والا باید روغن مصرف کرد بعلاوه که شناسائی فساد کره بیشتر و بهتر از روغن معلوم میشود.

نقشی که طباخی در تغذیه ایفا میکند نباید فراموش کرد و به قول پرفسور دنلپ "هنر طباخی بیش از هزاران شربت و قرص و آمپول تقویتی یا مواد محرک اشتها ارزش دارد -762 جلد اول" کلیه میوه هائی که پوست دارند (پرتقال، موز، ...)

اگر قبل از استعمال خوب شسته و خورده شوند از لحاظ اثر مواد رادیواکتیو که خطرناکترین آنها استرونسیوم 90 ستریوم 137 ید رادیو اکتیو 131 میباشد مصون بوده و با خیال راحت میتوان آنها راخورد. (البته توجه به دستور اسلام که شستن میوه باشد فرمودید) در اسلام است که چند چیز نسیان میآورد و از جمله خوردن خوردن سیب ترش است و علتش آن است که سیب ترش سبب تعویض و تقلیل جذب مواد بیاض البیضی میگردد (راجع به گشنیز و ... که نسیان آور است قبلاً شرح دادم و از حدیث مذکور راجع به نیم خورده موش و علت نجس بودن فضله اش شما را برای خواندن نوشته های پژوهشی آقای فردوارشوسکی تحت عنوان: موش شوم ترین مخلوق دعوت مینمایم که در آن از جمله مینویسد :... رفت و آمد موش در هر محل سبب پخش آلودگی و عفونت است و برای سلامتی جامعه آنچنان خطری دارد که انفجارت هسته ای دارد کیکهایش طاعون خیارکی، تیفوس ایجاد میکند. ادرار و مدفوعش خطر آلودگی را دو برابر کرده بر وسعت آلودگی میفزاید زیرا خون و احشایش دارای ارگانیسم هائی است که اسهال آمیبی و تولارمی و بیماریهای سالمونوز (تیفوئید و پرا تیفوئیدو ...) بعضی از یرقانها هاری و برخی بیماریهای کشنده را ایجاد میکند فضولاتش باعث زیانهای تقریبا باور نکردنی است چنانچه در 1966 اداره بهداشت امریکا مجبور شد 190 تن مواد غذائی را که موشها آلوده کرده بودند نابود ننمای و ...)

میوه هایی که با پوست خورده شوند جدارشان که سلولز بیشتر دارد در روده عمل اسفنج را انجام و موجب تحریکات مجاری

گوارشی میشود اما آنها که گرفتن پوستشان امکان ندارد (گیلاس گوجه و ...) هضم سختی دارند. کسانیکه یبوست دارند میوه خوب بجوند ولی کودکان که میوه نارس، بدون پوست با پوست و یا ... را میخورند و تند تند فرومیبرند فقط مواظب باشید برای اینکه ناراحت یا دلدرد نشوند از سه کار پرهیز داده شوند (1) آشامیدنیهای گاز دار نخورند که گاز کربنیک زیاد دارد و ایجاد نفخ میکند 2- آشامیدنی چربی دار چون شیر نخورند که توقف غذا را زیاد میکند (3) آشامیدنی سر درا ممنوع دارند که آنهم غذا را متوقف میسازد و مهمتر از هر سه اگر عطش داشت در ضمن میوه آب نخورد بلکه آب میوه بخورد.

امروز خوراک برگزیده حکومتها نیز مورد بحث قرار میگیرد. در حکومت سرهنگان یونان روزی 2 مرتبه سیب زمینی باید به مهمانان عرضه شود. در زلاندنو در همه برنامه های خوراکی باید گوشت بره باشد و مدیر مهمانخانه ای که نتواند گوشت بره را از غاز باز شناس اخراج میشود.

در برزیل باید در خوراکها از قهوه استفاده شود. در دانمارک در مواردی باید سنت دیرینه را حفظ کرد و از گوشت دود داده گاو استفاده کرد. در ترکیه بنا به دستور آنها از سیب زمینی استفاده نمایند. در روسیه ازبکستان برف هم خورده میوشئد. در ایتالیا از خزه های دریائی میل میگردد. در تانزانیا خوراکهای روسی باید در رستورانها تهیه نمایند.

مصرف د.د.ت ممکن است سبب شود در بدن ماهیها جمع

شده و خوردن گوشتشان ایجاد مسمومیت نماید. برخی عقدیه دارند خوردن ماهی بعلت داشتن فسفر و ید رشد مغز کودکان را سیب میشود.

در کشور کنیا جنگلی است که جانوران به همان گونه که قدیم زندگی میکردند زندگی میکنند رفتن به آنجا سخت است زیرا پر از مگس تسه تسه است که گزش آنها بیماری خواب می آورد. قبیله ای بنام و اندوروبو که به آن جنگل خطرناک رفت و آمد دارند گویا از بیماری خواب مصونیت دارند و خوارکشان بیشتر از گیاهان یا خزنده یاچرنده جنگل است اما شیرینی آنها عسلی است که پرنده ای بنام راهمای عسل به آنها نشان میدهد.

مرغان یک دسته مذکور بعضی جای عسل را به حیوانات نشان میدهند و شریک حیوان میشوند و آنکه انساسن ار راهنمائی میکند شبیه گنجشک اندکی بزرگتر خاکستری مایل به قهوه ای است یا سبز مایل به زرد با سینه سفید و دم سفید با پرهای سفید درنگ خوراکش موم و عسل و نوزادهای زنبور عسل است و خودش نمیتواند وارد کند و شود لذا روی چادر نشسته صدا میکند فقبیله صدایش را میشناس د و با سوت مخصوصی به او جواب میدهند.

پرنده شاخه به شاخه میپرد و کمک تا به شکاف درخت پر از عسل میرسند کمکها دود میکنند و زنبورها را فرار دادهذ عسل را خارج میکنند و مقداری را برای پرنهده باقی میگذارند و اگر عسل جهت آنها باقی نگذارند دفعه دیگر پرنده آنها را به حیوانات خطرناک

یا مارها راهنمائی مینمایند (1) یک غذای پروتیدی (مثلاً گوشت تخم مرغ، پنیر ، گردو و ...) را با یک غذاای نشاسته اغی متراکم (سیب زمینی، نان، بقولات میوه جات شیرین و ...) نخورید (ناکفته نماند غذاهای آفریده شده خود مخلوطی از مواد نامبرده اند مثلاً گندم ولی نسبتی داغرند که در معده نتا عملیکرد یک محیط تماتم نشود ترشح دیگر وارد عمل نمیکگردد.) دو پروتید متراکم نیز با هم نخورید (گردو با گوست. تخم مرغ و گوشت و ...) سعی بفرمائید از خوردن مواد چرب با پروتیدها خود داری شود که مواد چرب ترشح معده را که برای هضم پروتید لامز است کم مینماید.

خوردن میوه ترش با پروتید ممنوع است زیرا میوه ترش سبب تعویقق و تقلیل جذب مواد ازت میوشند دو نوع نشاستیه متراکم (برنج و تهخ چنی سیب زمینی یا ...) با هم نخورید که یکی از آنها فاسید شده دفع میگردد انواع شیرینها با هم خورداه نشود (مربا با عسل شربت و ژله و ...)

موفقیت در اصلاح و پرورش انواع جدید و بهتر غلات مانند برنج، گندم و ذرت و ... سبب شده انرا انقلاب سبز بنامند و توفیق آن را د رسایه آبیاری و کود مناسب و علمی و ایجاد ساقه های پرتوان و کوتاه و پر محصول آنچنان بدست آورده اند که بازده ای 2-3 برابر داشته است. جالبتر آنکه خصوصیات ژنیتبکی و ارثی نمونه را آنچنان روبه صلاح برده اند که در برابر بسیاری از آفات و حشرات میتوانند مقاومت نمایند. انقلاب سبز

1- مجله پیک سال 4-5-6 ابتدائی نیمه دوم آذر 49 شماه 5.

سبب شده کارشناسان اظهار دارند 10-20 سال دیگر مشکلات اساسی کثرت نفوس، توزیع غلط منابع و مسئله تهاجم حل گردد.

در چند برگ قبل اثر سوء اسفناج را در نوزادان شرح دادم هم اینک افزوده شود پروفسور اشمیت سرپرست بخش تحقیقات پیشگیری در دانشگاه هایدلبرگ دربار اسفناج معتقد بوچجود مواد هیدروکاربونی با ژنهای سرطانی است و میگویدئ چون به وسیله پختن، تبخی و آبکشی مواد مدکور اط اسنفناج خارج نمیشود خوردنگان تا حدی ریسک ابتلای به سرطان را تحمل میتنمایند سرطان زا باد اما تا چه حد هیدروکربن یا ژنهای استفنا به عوامل سرطانزای دیگر کمک میکند تحت مطالغعه است به علاوه برای دانشمندان سرطان شناس این پرسشش مزسرح است که نینیتروسامینهای تولید شده در اسفناج آیا تا چه حد میتواتنند سرطان زا باشند؟ اخیرا در انار مقدار زیادی ویتایمیهای 2- پ پ -ب 6- ث- ب 1 یافته اند (اخبار پزشکی 302 صفحه 9) به عثقیده یکی از دانشمندان غذا شناس خوردن گوشت بوقلمون به علت نداشتن اسید آمینه (تریپتوفان) در بیماری پوستی (پسورمازیس) مؤثر است.

موز دارای ماده سروتنین است که خواب آور است.

با یکی از همکاران روشنفکردم جریان سیب ترش و گشنیزر ا گفتم که اسلام میفرماید شش چیز است موجب نسیان میگردد. و از جمله سیب ترش و گشنیز ایشان ضمنه ابسرواسیونهای جالبی که به من دادناد گفتند بیمار صرعی داشتم کاملاً کنترل شده بود ناگهان مراجعه کرد که غش کرده پرسیدم تلقیح یا چیز تازه ای

در کار یا غذا نداشته گفت سبزی زیاد خورده بی اختیار بنابر سابقه ایکه داشتنم گشنیز قند خون را کم میکند گفتن آیا گشنیز خورده است گفت آری زیاد خورده متوجه شدم همانگونهه که شرح داده شد چون سلسله اعصاب تنها ارگانیسم بدن است که گلوکز را به طور مستقیم در خود میسوزاند (درجاهای دیگر انزیمیها باید دخالت کنند)و چون گشنیز زیاد گلوکز مغز را کم میکند و تعادل الکتریسیته مغز را که در صرع بهم میخورد مستعد انفجار میسازد لذا صرع مریض عود کرده است.

بچه هت میوه راب ه علتی نیازی که به عناصر مفید در آن دارند دوست دارند اما قند فراوان میوه ها تشنگی میآورد و آب خوردن با میوه بد است زیرا در حالیکه شکم پر از میوه و آب شد نمیتواند حرکات ضروری را به علت سنگین شدن انجام دهد در نتیجه غذا مسیر گوارشی را طی میکند بدون آنکه عملی که لازم است برای جذب بعدی غذا را آمادگی دهد انجام داده باشد مخصوصا برای معده کودکان که کوچکتر است این ناراحتی بیشتر است و قی و استفراغ پیش میاید (البته میوه های نارسی که اسید ارگانیک و جوهر مازو فراوان دارند انقباضات شدید شکمی همراه دارند)

کلم، شلغم، خاصیت تیروئیدی دارند.

در اینجا از اینکه گاهی مقدار ترکیبات درصد مواد تکرار شده یا آور شوم که چون آزمایشات متعدد بوده و مختصرا اختلافی مشاهده گردیده تکرار به عمل آمده است.

سابقه استعمال شیر خشک در سفرنامه مارکوپولو است که در 1298 مینویسد مغولها شیر مایع را در آفتاب گذاشته خشک میگردند

و در سفرو حضر با خود میبردند و موقع لزوم به آن آب افزوده میخوردند (دنیای دانش آموز سال چهارم 23 مهر 47) در ان موارد روغن زیتون بعلت باقی ماندن در روده ها تند گردیده و بعلت تحریک ایجاد استفراغ میکند بهتر است آنرا مخلوط با کمی سرکه مصرف نمود.

اخیرا ویتامین E را نیز عامل ضد زکام شناخته اند.

در بررسیهای اخیر وجود سیالیک اسید (نیورامینیک اسید) شیر انسان دو برابر شیر حیوان است.

معروف است شتر و لب خرگوش، دندان و معده موش، خون گنجشک و حرارت خزندگان.

اخیر؛ بعضی خوردن ادویه و غذاهای تند را برای تسریع هضم به ویژه در صرف غذاهای چرب مفید میدانند و حتی برخی ادعا دارند که از نظر تحریک هورمونی نیز ادویه نقش مؤثری ایفا مینماید.

رژیم بیماران قندی:

گوشت، پنیر، چربیها و تخم مرغ و ماهی از نظر مواد قندی فقیرند و برای بیماران دیابتی لازم نیست موقع تنظیم رژیم از نظر وزن کنترل شوند. لوبیا سبز، کلم، گل کلم، تره، شاهی، کدو، آندیو، کاهو، بادنجان، خیار، اسفناج، فلفل سبز، ترب، کرفس، انواع سبزی خوردن سه درصد مواد قندی دارند و بیمار میتواند به میل خود از خام یا پخته آنها بخورد اما غذاهائی که باید از نظر وزن کنترل شوند و هر واحد قراردادی آن (پورسیون) محتوی 20 گرم گلوسید میباشد: نان 40 گرم غلات 25 گرم

برنج 25 گرم ماکارونی25 گرم شیر 400 گرم ماست 400 گرم سبزیجاتیکه 7 درصد مواد قندی دارند چغندر پخته 300 گرم، هویج پخته، شلغم پخته و نخود فرنگی پخته و کدو حلوائی پخته هر کدام 300 گرم وسیب زمینی که 20 درصد مواد قندی دارد 100 گرم.

حبوباتیکه 60 درصد مواد قندی دارند لوبیا خورشت، عدس ، لپه هرکدام 35 گرم. میوه جات:پرتقال 200 گرم دارابی توت فرنگی هر کدام 300 گرم، گلابی و هلو هر کدام 180 شفتالو گوجه 160 سیب انگور 150 آلبالو 120 و موز 100 گرم است.

اما غذاهای ممنوع قند. آب نبات. شکلات . مربا، عسل، انواع شیرینی، بیسکویت ، میوه های خشک و شربت میوه آب میوه مشروبات الکلی.

کاکائو، چائی، فلفل شکلات، اسفناج، کاسنی، انجیر خشک به ترتیب 5/4،7/3،2/3،9/20/3،4/2،1 میلی گرم اسید اکزالیک دارد وبرای کسانیکه سنگ کلیه اسید اکزالیکی دارند بد است و برای کسانیکه سنگ لوراتی یا نقرس دارند غذاهائی بد است که مقدار پورین آنها زیاد باشد و مغز جگر، قلوه، گوشت شکار، گوشت حیوانات،ساردین بین 150-800 میلی گرم درصد گرم پورین دارند و خوردنه آن برای نامبردگان قدغن است. گوشت، ماهی، نخود، لوبیا، عدس، مارچو.به، گل کلم، اسفناج،قارچ بین 50-150 میلی گرم دارند و چون بیمار نقرسی و اوراتی فراوان است منابع غذائی

پورین دار را مفصلاً شرح بدهم در هر صد گرم: تیفوس 990، قلوه 290 جگر گوساله 280 جگر غاز 260 مغز 195 زبان گوساله 165 مرغ 165 گوشت گوساله 115 گوشت گاو 110 مرغابی غاز 100 جوجه 90 گوشت کوسفند 80 ژامبون 75 ساردین 360 ماهی قزل آلا165، عدس 162 اسفناج 72 نخود54 لوبیا 51 گل کلم 24 مارچوبه 24 تربچه کرفس 15 کلم سیب زمینی لوبیا سبز خیار چغندر گوجه فرنگی 6 نان کامل 75 نان سفید بسیار ناچیز برنج و شیر و خامه تخم مرغ و خاویار ندارد انواع پنیر 15-60 بنان فلو انگور گلابی آلو سیب پرتقال عسل مربا گردو فندق و بادام ندارد مخمر آب جو 2000.

برای کسانیکه کلستر لمی دارند غذاهای غیرمجاز: گوشت و ماهی چرب، دل، جگر و قلوه و مغز، سوسیس و کالباس شیر کامل، ماست، پنیر، زرده تخم مرع، انواع چربیهای حیوانی انواع شیرنی خانگی و تجارتی، سبزیجات سرخ کرده میوه های چرب مانند زیتون و بادام ، گردو، فندق، پسته، شکلات، کاکائو و غذاهای مجاز، گوشت لاغر، ماهی بدون چربی فقط صد گرم در روز، شیر بدون چربی ، ماست بدون چربی، سفیده تخم مرغ، روغن زیتون، روغن ذرت، روغن تخم آفتاب گردان روغن آراشید، نان و غلات، سبزیجات نپخته و حبوبات و انواع میوه جات تازه، قند و عسل و مربا ضمنا باید غذاها بدون سرخ کردن و از گوشت و ماهی به صورت کباب و سبزیجات به وسیله آل یا بخار پخته شده مورد استفاده قرار گیرد و مقدار کلسترول بعضی

غذاها بر حسب میلی گرم در صد گرم از این قرار است شیرکامل 110 کره250-270 پنیر100-150 زرده تخم مرغ 1560 گوشت گوسفند و گوساله 70 جوجه 90-100 جگر 260-400 قلوه 300-400 مغز 1800 ماهی 60-70 گوشت گاو 125 گوشت خرگوش 50.

غذاهای غیر مجاز در فشار خون اصلی و عدم کفایت قلبی: انواع گوشت بصورت کنسرو، ماهی دودی، گوشت به صورت قرمه کالباس، سوسیس دل و قلوه و جگر، شیر معمولی انواع پنیر معمولی، سفیده تخم مرغ، کره نمک زده، مارگارین نمک زده، نان معمولی و بیسکویت، انواع محصولات تجارتی نان، انواع سبزیجات به صورت کنسرو، خردل، نمک، زیتون و آبهای معدنی و غذاهای مجاز: گوشت، ماهی آب شیرین (قزل آلا)، شیر بدون نمک شیر پناک در فرانسه و لونولاک در امریکا زرده تخم مرغ کره، مارگارین بدون نمک، نان بدون نمک، انواع غلات، سیب زمینی، سبزیجات، میوه جات تازه، انواع ادویه بدون نمک، سرکه و آب لیمو و غیره، آشامیدنیهای غیر الکلی.

رژیم در زخم معده و اثنی عشر در مرحله حاد 1200 گرم شیر معمولی 100 گرم پودر شیر بدون چربی و 300 گرم خامه تازه مخلوط کرده هر دو ساعت 200 گرمش را میخورند و چون از مرحله حاد گذشت تخم مرغ، برنج، ماکارونی، سیب زمینی پوره و آب پز، کره، خامه تازه، پنیر، قند و آب میوه تازه است و در مراحل خاموشی غذاهای مجاز: شیر، خامه تازه، پنیر و ماست، گوشت و ماهی، نان و غلات، سیب زمینی، میوه جات پخته،

آب میوه، کره، قند و چائی و قهوه کم رنگ و غذاهای غیر مجاز گوشت و ماهی شور، گوشت سرخ کرده، نان کامل، سیب زمینی سرخ کرده، سبزیجات خام، سبزیجاتی که دارای الیاف سخت یا اسانس محرکند چون کلم، گل کلم، کرفس، تربچه، پیاز، شلغم، زیتون، روغن داغ چائی و قهوه تند و پررنگ، نوشابه های الکلی و غیر الکلی و گاز دار.

در سیروزها غذاهائی که مصرف میشوند گوشت، گوشت پرندگان یاماهی، شیر و لبنیات (باستثنای پنیر که نمک دارد) تخم مرغ یک عدد در روز، سبزیجات ، سیب زمینی و حبوبات (بدون کنسروها و کلم و گل کلم و شلغم که هضم مشکل دارند) میوه بدون گردو، زیتون ، فندق و خشکبار) نان، غلات بدون نمک، اتنواع شیرینی چربی فقط 20 گرم سرکه، آب لیمو، فلفل ، ادویه بدون نمک، خردل، مواد قندی، عسل ، خرما.

ص: 351

جدول مواد غذائی و میوه، و سبزیجات

"جدول میزان سدیم، پتاسیم، یدوتئین، لیپید، گلوسید و کالری در یکصد گرم از میوه های مهم"

نام میوهکالری***پروتئین گرم***لیپیدگرم***گلوسیدگرم***سدیم میلیگرم***پتاسیم میلیگرم

1***سیب*** 46*** 3/0*** 3/0*** 3/10*** 1*** 100

2***پرتقال*** 39*** 8/0*** 2/0*** 5/8*** 4*** 230

3***خربزه*** 27*** 6/0*** 2/0*** 7/5*** 12*** 230

4***هلو*** 40*** 5/0*** 1/0*** 8/8*** 2*** 170

5***کشمش*** 263*** 1/1*** -*** 4/64*** 25*** 730

6***انگور*** 67*** 6/0*** -*** 1/16*** 3*** 170

7***زردآلو*** 30*** 6/0*** -*** 7/6*** 1*** 440

8***گیلاس*** 50*** 6/0*** -*** 9/11***1***260

9***گلابی*** 40*** 4/0*** 4/0*** 3/8*** 2*** 100

10***گوجه*** 38*** 7/0*** 2/0*** 3/8*** 1*** 170

11***آلوچه*** 175*** 4/2*** -*** 3/40*** 6*** 660

12***آب انار*** 44*** 2/0*** -*** 6/11*** 1/1*** 204

ص: 352

13***موز*** 95*** 3/1*** 6/0*** 21*** 1*** 400

14***توت*** 58*** 3/1*** 1*** 11*** 2/0*** 150

15***انجیر تازه*** 54*** 6/0*** 5/0*** 7/11*** 2*** 190

16***انجیر خشک*** 226*** 6/3*** -*** 9/52*** 34*** 780

17***تمشک*** 47*** 1*** 6/0*** 7/9*** 1*** 130

18***لیموترش*** 40*** 1*** 7/0*** 4/7*** 1*** 130

19***نارنگی*** 44*** 8/0*** 1/0*** 10*** 2*** 150

20***خرما*** 305*** 2*** 6/0*** 73*** 1*** 790

21***گردو*** 555*** 5/12*** 5/51*** 5*** 3*** 410

*** نام میوه***کالری***پروتئین گرم***لیپیدگرم***گلوسیدگرم***سدیم میلیگرم***پتاسیم میلیگرم

22***فندق*** 656*** 14*** 60*** 15***98*** 560

23***بادام تازه*** 54*** 7/5*** 2/2*** 3*** -*** -

24***بادام خشک*** 583*** 5/20*** 5/53*** 3/4*** 3

«جدول میزان سدیم، پتاسیم، پروتئین، لیپید، گلوسید و کالری موجود در یکصد گرم از مواد غذائی مهم»

*** ماده غذائی***کالری***پروتئین گرم***لیپیدگرم***گلوسید گرم***سدیم میلیگرم***پتاسیم میلیگرم

1***نان*** 257*** 8*** 8/0*** 55*** 500*** 115

2***نان سفید 70%*** 264*** 1/8*** 8/0*** 3/59*** 392*** 70

3***نان برشته*** 573*** 2/7*** 2/37*** 5/52*** 348*** 62

4***سیب زمینی پخته مانده*** 84*** 4/1*** -***7/19*** 4*** 420

5***سیب زمینی پخته تازه*** 70*** 6/1*** -*** 3/18*** 2*** 160

6***آرد گندم*** 354*** 5/0*** 7/0*** 92*** 6/51*** 61

7***برنج خام*** 361*** 2/6*** 1*** 8/86*** 3/6*** 113

8***کته*** 122***1/2***3/0***6/29***2/2***38

9***آرد ذرت***347***9***5/3***70***40***210

10***تخم مرغ کامل(صد گرم)***148***13***5/10***-***120***130

11***سفیده تخم مرغ(صد گرم)***50***12***2/0***-***130***150

12***زرده تخم مرغ (صدگرم)***363***16***3/33***-***110***50

ص: 354

13***عسل***340***-***4/0***2/81***7***10

14***کره***800***5/0***85***-***10***6

15***روغن***35***5/3***6/0***4***-***-***-

16***روغن زیتون***900***-***4/99***-***-***-***-

17***خامه تازه 30%***300***3***30***5/3***35***70

18***روغن نباتی***752***8/0***83***4/0***10***-

19***شیر***67***3/3***7/3***5***50***150

20***پنیر (هلند)***380***28***5/28***4/1***370***14

21***ماهی قزل آلا***95***19***2***-***80***350

22***خاویار***328***30***20***5/7***875***422

23***خاویار ماهی آزاد***290***35***17***-***2200***640

24***ماهی آزاد***200***22***12***-***48***410

25***ساردین تازه***107***21***12***-***-***-***-

ص: 355

گوشت ران گوسفندبدون چربی خام***225***8/19***4/12***-380***75***

گوشت ران گوسفند بدون چربی پخته***292***25***4/20***-376***70***

کتلت***187***19***8/11***-***100***350

مغز گوسفند***120***10***5/8***1***170***268

گوشت گاو بدون چربی و خام***200***20***13***-***60***380

دل گاو (خام)***260***16***4/20***1***90***160

قلوه گاو خام***112***17***8/4***4/0***200***310

کبد گاو خام***134***20***4/5***5/2***130***380

زبان گاو خام***306***19***6/29***1/1***100***340

زبان پخته***240***27***15***-***85***230

ص: 356

مغز گاو***135***10***9***4***90***340

کباب گوساله***143***20***1/6***-***62***-

کباب پخته کم چربی***130***30***7/0***-***-***-***-***

غذه زیر گردن گوساله***125***22***4***-***-***-***-***

کبد گوساله خام***128***19***3/5***-***110***380

قلوه گوساله***123***17***6***2/0***85***300***

مغز گوساله***103***12***8/5***-***147***270

سیرابی گوساله***94***19***3/5***-***110***380

مرغ خام***160***21***8/7***-***80***265

مرغ پخته***166***30***4/4***1/2***80***370

مرغابی خام***165***21***2/8***-***85***285

کباب بوقلمون***196***2/30***7/7***-***130***367

کباب بوقلمون که با استخوان توزین شده است***118***1/18***6/4***-***78***220

ص: 357

غاز خام***408***16***2/36***-***85***420

بعضی از سبزیجات

تره فرنگی پخته***26***2***-***-***25***235

تره فرنگی (کامل)***43***4/2***4/0***5/7***50***300

ترب سیاه خام***60***5/4***-***11***9/7***579

کنگر پخته***15***2***-***7/2***19***220

کنگر فرنگی***-***3***-***-***5***210

اسفناج پخته***13***2***8/0***2/0***50***380

شاهی (تره تیزک)***15***9/2***جزئی***7/0***60***314

لپه- نخود***345***25***1***5/57***30***880

نخود سبز***53***6***3/0***10***-***-

عدس***340***26***1***7/54***3***200

باقلا***342***25***6/1***57***-***-

و اینک بعضی مطالب غذایی اسلامی:

از حضرت رضا در رساله ذهبیه است: و من ارادان لا تئذیه معدته فلا یشرب بین طعامه ماء حتی یفرخ و من فعل ذلک رطب بدنه و ضعفت معدته و لم تأخذ العروق قوه الطعام فانه یصیر فی المعده فجا اذا صب المائ علی الطعام الولا فاولا: بدین مضمون که آشایمدن آب بین غذا را منع فرموده تا سبب ناراحتیهای معده نشود به این دلی که معده ضعیف میشود و در مواد غذائی که آنزیم باید نفوذ کند آب نفوذ کرده و نفوذ آنزیم را در ماده غذایی کم و دشوار میسازد (و این تعبیر ضعیف شدن معده چه نیکو تعبیری است) و رگها قوه غذا (مواد قابل جذب و لازم) را نمیگیرند و غذا در معده تحلیلی نمیرود.

نبی گرامی با دیدن گوشت کتف بریان گوسفند خوشحال میشدند و حتی بزرگوارشان با دیدن سرکه و روغن زیتون و حضتر علی قلیه ترشی را (آش سرکه) و گوشت بریان (قلیه) که در آن بادنجان بود حضرت حسن را خوشحال میکرد و شیر ترش (ماست) که در آن ترید شده بود حضرت حسین و گوشت سرد حضرت سجاد و پنیر میش (گوشت پهلوی زیر شانه) حضرت باقر و خاگینه حضرت صادق و شیرینی خوشحال میکرد حضرت موسی کاظم را «الطعام الذی کان یعجب رسول الله صلی علیه و آله کتف مشو و الخل و الزیت یعجب فاطمه علیها السلام و سکباج یعجب امیر المؤمنین و لحم مقلوفیه بادنجان یعجب الحسن و لبن حامض قد ثردفیه یعجب الحسین و الاضلاع البارده یعجب علی ابن الحسین و جبن مبرر

یعجب محمد بن علی و العجبه یعجب جعفر بن محمد و الحلوا یعجب موسی ابن جعفر علیهم السلام.

چنانچه فراموش نفرموده باشید در جلد مربوط به گوشت از ممنوع ساختن اسلام گوشت قدید را بحث کردم و به عقیده بعضی قدید هر نوع غذای پخته مانده و کهنه شده است که اسلام خوردن آنرا ممنوع میسازد.

مسعده بن زیاد از حضرت نقل میکند که حضرت فرمود فاکهه 120 رنگ است و سید آنها انار میباشد.

از نبی گرامی است: هر که غذائی میخرد آنرا نفروشد تا تحویل بگیرد و وارسی کند من ابتاع طعاما فلا یبعه حتی یستوفیه، در آیه 5 سوره انعام عجیب است که سخن از زمین و آب و نهرها میشود و صحبت از هلاکت هست ولی سخنی از میوه و سبزی نیست! الم یروا کم اهلکنا من قبلهم من قرن مکناهم فی الارض مالم نمکن لکم و ارسلنا السماء علیهم مدرارا و جعلنا الانهار تجری من تحتهم فاهلکناهم بذنوبهم و انشانا من بعدهم قرنا آخرین (آیا ندیدید پیش از ایشان چه بسیار گروهی را هلاک نمودیم و حال آنکه در زمین به آنها قدرت و تمکینی داده بودیم که شما را نداده ایم و از آسمان بر آنها باران رحمت ظاهر (و رحمت باطن که کتب و علوم آسمانی است) پیوسته فرستادیم و نهرها در زمنی بر آنان جاری ساختیم پس با آنکه به انواع نعمتهای ظاهر و باطن بهره مند شدند چون نافرمانی کردند آنها را هلاک نمودیم و گروهی دیگر را بعد از آنها برانگیختم) نمیدانم میوه و سبزی با مغزها کاری میکند که استحقاق معذب شدن حاصل نمیشود یا اینکه اشتغال به کسب

بسیار حلال و طیب زراعت چنین مدح شده است که آنجا که عذاب است میوه و سبزی نیست!

از آیه و لقد کرمنا بنی آدم و حملنا هم فی البر و البحر و رزقناهم من الطیبات (الاسراء آیه 69) معلوم میشود تغذیه طیب (خوب خوردن) از جمله امتیازات بنی آدم است.

این سخن نزد قرآن است که بعضی خوردنیها بر برخی فضیلت دارند(آیه سوره رعد) و فی الارض قطع متجاورات و جنات من اعناب و زرع و نخیل صنوان و غیر صنوان یسقی بماء واحد و نفضل بعضها علی بعض فی الاکل.

چون این حدیث نبوی نعمتان مجهولتان الصحه و الامان (دو نعمت قدر ناشناختهاند امنیت بدن و امنیت اجتماع یا صحت بدن و صحت اجتماع) را به آیه شریفه (160 بقره) رب الجعل هذا البلد آمنا و ارزق اهله من الثمرات عرضه بداریم که امنیت بدن با میوه جات میشویم.

نبی گرامی از پف کردن در غذا و آشامیدنیها نهی فرموده اند: و نهی آن ینفخ فی طاعم او شراب او ینفخ فی موضع السجود (چه بسا قطرات بزاق یا میکروبهای منطقه با فشار فوت وارد ظرف شود).

الاستلقاء یسمن البدن و یمری الطعام و یسل الداء و کان الرضا علیه السلام: اذا تغذی استلقی علی قفاه و القی رجله الیمنی علی الیسری (حضرت صادق فرمود بعد از غذا به پشت خوابدین بدن را فربه میکند و غذا را گوارا مینماید و بیماری را از بین

مبیرد و حضرت رضا پس از غذا به پشت میخوابید و پای راست خود را روی پای چپ قرار میدادند) و قبلاً شرح داده شد چرا بلافاصله پس از غذا نبایدخوابید بلکه باید دراز کشید و برای استراحت معده که بیشتر در طرف چپ قرار دارد بهتر است پای راست بر پای چپ قرار گیرد از نبی گرامی درباره خوردن میوه جات دستور جالبی است که غذا شناسی هنوز درباره آن ساکت است و بدن مضمون فرمودند: با پیدایش میوه زمین و زمان روی سازگاری و اقبلا دارد و با تمام شدنش هم ناسازگاری و ادبار و شما نیز همین کنید اوائل پیدایش از انها بخورید و نزدیک به اتمام از آنها دوری جوئید (علیکم بالفواکه فی اقبالها فانها مصحه للابدان مطرده للاحزان و القوها فی ادبارها فانها داء الابدان).

از حضرت صادق است: ان لکل ثمره سما فاذا اتیتم بها فمسوها بالماء او اغمسوها فی الماء یعنی اغسلوها (هر میوه ای دارای سمی است موقعی که میوه داشتید آنرا بشوئید).

امام باقر پوست کندن میوه را مکروه میداشت (انه کان یکره تقضیر الثمره) البته متوجه به کلمه پوست کندن و قشر برداشتن شدید.

قبلاً وعده داده شد خبری که از اسلام داده دشه و پیران از خوردن چربی نهی فرموده نقل میکنم: کنت عند ابی عبدالله فکلمه شیخ من العراق فقل لی مالی اری کلامک متغیر افقال سقطت مقادیم فمی فنقص کلامی الی ان قال فقال علیک بالثرید فانه صالح واجتنب السمن فانه لا یلایم الشیخ.

روایتی که قبلاً گفته شد: (گوشت گوشت را میرویاند)

باید گفت به نقش پروتئین ها بخصوص حیوانی گوشت در ترمیم و رویش نسوج اشاره شده است.

لا تکرهوا مرضاکم علی الطعام فان الله یطعمهم و یسقیهم که قبلاً بیان شد نشانی از اشاره اسلام به کاهش اشتهاء و تقلیل فعالیت انزیمهای گوارشی است.

در اهمیت موضوع غذا که قبلاً به ویژه در جلد 4 مطالبی نوشتم کافی بود این آیه شریفه که آدم کشی و حرام کردن بودن جهت غذا را بربر آورده بعنوان شاهد بنویسم: قد خسرالذین قتلوا اولادهم سفها بغیر علم و حرمو ما رزقهم الله افتراء علی الله.

ثقبلاً دستور اسلام را (... ابتدء باخف الاعذیه) گفتم که چرابابد قبل از غذا غذای سبک خورد و شیره گوشت بهترین سکر تاگوگ میباشد زیرا علاوه بر اینکه باعث تحریک (Appetitte Juice) میشود در مرحله بعد برای ترشح معده نیز عامل محرک است.

اگر اول وقت بود برای نماز و طعام حاضر، و گرسنگی بود باید غذا را جلو انداخت.

سیستم عصبی مغز، اطلاعاتی را که دریافت میکند به صورت محاسبه و تجزیه ردیف بندی میکند و در این مرحله است که پروتئیها وارد عمل میشود. تا به حال تصورات و تحقیقات علمی از این صورت خارج بود، و به این طریق روی پروتئین و تأثیارت آن بر روی مغز حساب نمیشد اما پژوهشهای جدید ناشن داد پروتئینها تا چه حد بر روی مغز و حافظه تأثیر قطعی دارد و از طرفی قبلاً گفتم چگونه است که خوردن میوه های ترش هضم مواد بیاض

البیضی را مختل میسازد و هم اکنون میتواند خبری را که گفتم اسلام میفرماید شش چیز است (پنیر، نیمه موش خورده، گشنیز، ... و سیب ترش) حافظه را کم میکند علتش چیست؟

خبری را نقل کردم ازامام میفرمایند با کرالغذا جود الجذا ... (بهترین غذا را صبح بخور و کفشت را خوب انتخاب کن و ...) معنای دیگر باکرالغذا اینست که صبح زود غذا بخور و عجیب است که هر چند وجه آیات یا کلمات اسلامی باشد معانی متناسبی دارد باکر الغذا که مهناتی بهتر خوردن صبح را میدهد و مفصلاً شرح دادم هم اینک باید بگویم صبح قند خون پائین است و غدد مترشحه برای ترشح به ویژه آدرنالین جهت ریختن قند ذخیره کبد به خون بیشتر ترشح میکند و ترشح هر روزه اش فشار خون ایجاد مینماید لذا اسلام دستور میدهد صبح هر چه زودتر غذا ببدن برسد.

فراموش کردم بگویم خوردن یک ماده غذائی قندی مثلاً همان سیب ترش با سیب زمینی یا موزیانان سبب میشود پتیالین که فقط در محیط قلیائی مؤثر است، و ترشی هر قدر هم ضعیف باشد آنرا از بین ببرد و لذا نباید آنها را با هم خورد وانگهی قبلاً نقش مواد قندی را در مغز و اعصاب و حافظه شرح دادم و کدام غذاست که از مواد بیاض البیضی و قندی عاری باشد از اینرو اگر امام خوردن سیب ترش را سبب کمی حافظه معرفی فرمود شاید علت همان باشد که گفته شد(البته با عملکرد به آنچه از طرز خوردن غذای پیشوایان اسلام فهمیدم که هیچگاه دو نوع میوه را با هم نخوردند بسیاری از بد هضم شدنها منتفی خواهد بود.).

قال ابو عبدالله علیه السلام کان امیر المؤمنین لا ینخل له الدقیق

حضرت علی سبوس آرد را نمیگرفت.

اذیبو اطعامکم بالذکر و الصلوه و لا نتاموا علیها فتقسمو قلوبکم در این سخن نبی گرامی علاوه بر اینکه آخرین اطلاعات علمی مشاهده میشود دستور میدهد طعامتان را ذوب کنید با سخنی که آرامش اعصاب و قلوب میدهد و حرکاتی که علاوه بر آرامش الابذکرالله تطمئن القلوب اجازه نیمدهد با خوابیدن قلوب سخت و قسی شود که علت آنرا گفتم به ویژه شرح دادم چگونه خواب پس از غذا به رگها ضرر میزند که اخیرا دانسته شده است.

بار دیگر از حضرت علی که فرمود: دواؤک فیک و لا تشعر ذکر کنم که مانند کلمات دیگرش چقدر در سطح بالاست زیرا همه گفتند : الا الموت و ایشان فرمود: فیک یعنی بدن باید به خوراک قوی دفاعی خود را فراهم کند که احتیاج به دارو نداشته باشد و بزبان ساده تر: هر کس میخواهد سالم باشد باید سعی کند مریض نشود و در اهمیت تغذیه همین بس.

و آخرین مطلب غذادی را ازاین آیه شریفه بعنوان تبرک و تیمن ذکر کنم که میفرماید:الیوم احل لکم الطیبات (5 المائده) و چون الیوم را جلو انداخته عظمت روز رامیرساند و موضوع تغذیه اهمیت دارد.

میپرسند چرا پشت هر جلد پس از ذکر نام غذای مورد بحث جمله ای انتخاب شده مثلاً : عسل، عسل اعجاز میکند. شیر: غذای گهواره تا گور. خرما و انگور: غذای مستی و هوشیاری گوشت: بهترین غذا و بدترین غذا ، میوه و سبزی :

پایخ این که : قرآن برای عسل خاصیت سفا دهندگی را ذکرفرموده در برابر سایر مواد که از این عمل عاجزند و معجزه ای ندارند عسل اعجاز میکند. شیر در پستان مادر از گهواره آماده است برای رشد و نمو و نزدیک گور نیز به دست پرستار است برای نگهداری و ترمیم و غذای گهواره تا گور است. خرما و انگور را هم قرآن سکر و مسکر مستان و رزقا حسنا و غذای هشیاران معرفی فرمود. گوشت نیز سید طعامها بوده و شرح دادم زیرا به هنگام بهداشت و تازگی بهترین است و زمان فساد و زهرآگینی بدترین،میوه و سبزی را نیز از قرآن الهام گرفتم که هم بهجت افزای محیطند (حدائق ذات بهجه) و هم طرد کننده دشمنان متجاسر و باکتریها از محیط بدن و بجاست که بگویم از غذاهای زیر در این چند جلد بحث شده است: آنچه در قرآن از آنها تعریف شده: شیر، خرما و انگور، عسل و گوشت. آنچه نامشان در قرآن است یا در اخبار انار، انجیر، زیتون، کدو، پیاز، سیر، خیار، گندم، عدس،

لوبیا، گلابی، سیب ، به، سنجد، موز، من، آلو، مرکبات، خربزه، گردو، کرفس، کاسنی، باذروج، حوک، چغندر،شلغم، زردک، کلم، بادنجان، ترب، قارچ، رجله، خرفه، تره تیزک، کاهو، تره، شاهی،نانخواه،گشنیز، ماش، برنج، نخود، باقلا، نان، جو و تخم مرغ یعنی آنچه قسمت اعظم خوراک بشر را تشکیل میدهد و از اهل فضل و اساتید محترم خواهشمندم انتقاد و اصلاحی دارند مراراهنمائی فرمایند.

آبان 1349

جلد 11

مشخصات کتاب

سرشناسه : پاک نژاد، رضا، 1303 - 1360.

عنوان و نام پدیدآور : اولین دانشگاه و آخرین پیامبرصلی الله علیه و آله و سلم/ از رضا پاک نژاد.

وضعیت ویراست : ویراست 2.

مشخصات نشر : تهران: کتابفروشی اسلامیه، 1360 -

مشخصات ظاهری : 40 ج.

شابک : 220 ریال (ج. 2) ؛ 180 ریال (ج. 19) ؛ 180 ریال (ج. 20) ؛ 80 ریال (ج. 7، چاپ ؟) ؛ 80 ریال (ج. 1، چاپ سوم)

وضعیت فهرست نویسی : برون سپاری

یادداشت : فهرستنویسی براساس جلددوم، 1363.

یادداشت : چاپ سوم:ج. 1: 1388(فیپا)

یادداشت : چاپ چهارم.

یادداشت : ج.7 (چاپ ؟: 1354) .

یادداشت : ج. 1(چاپ سوم: 1349).

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

مندرجات : ج. 3. میکروب شناسی - زیست شناسی حیوانی - جنین شناسی.-- ج. 19 و 20. بهداشت لباس.--

موضوع : اسلام و علوم

موضوع : اسلام و بهداشت

موضوع : اسلام و مسائل اجتماعی

رده بندی کنگره : BP232/پ2 الف8 1363

رده بندی دیویی : 297/485

شماره کتابشناسی ملی : م 63-2840

مبسوطی از رساله دکترای که با درجه ممتاز گذشته و اینک به نام

اولین دانشگاه و آخرین پیامبر از شهید دکتر سید رضا پاک نژاد

جلد یازدهم فشرده و خلاصه ای از جلدهای قبلی (باضافه استدراکات) تقدیم می گردد.

ص: 1

اشاره

جلد اول: میکرب شناسی در اسلام، زیست شناسی در اسلام، جنین شناسی در اسلام.

جلد دوم: بهداشت شهر در اسلام، بهداشت اجتماع در اسلام.

جلد سوم: بهداشت غذا و تغذیه در اسلام (فلسفه روزه، دانستنیهائی از غذا).

جلد چهارم: بهداشت غذا و تغذیه در اسلام (چه باید خورد و چگونه باید خورد و ...)

جلد پنجم: بهداشت غذا و تغذیه در اسلام (عسل اعجاز میکند)

جلد ششم: بهداشت غذا و تغذیه در اسلام (شیر غذای گهواره تا گور).

جلد هفتم: بهداشت غذا و تغذیه در اسلام (خرما و انگور، غذای مستی و هشیاری).

جلد هشتم: بهداشت غذا و تغذیه در اسلام (گوشت بهترین غذا و بدترین غذا).

جلد نهم: بهداشت غذا و تغذیه در اسلام (میوه و سبزی، نشاط بخش زندگی).

جلد دهم: بهداشت غذا و تغذیه در اسلام (میوه و سبزی، نشاط بخش زندگی).

و اینک جلد یازدهم: خلاصه و فشرده ای از ده جلد قبلی از

کتابفروشی اسلامیه

نقل مطالب کتاب با ذکر مأخذ بلا مانع است.

تقدیم به کسانیکه نه از دانشمندان لادینند و نه از دینداران جاهل

... و علم آدم الاسماء ... (دین و دانش) اولین سخن خدا بر اولین پیامبر، و اقرؤ باسم ربک ... (دین و دانش) اولین سخن خدا بر آخرین پایمبر است. دانشمندان لادین رابطه انسان و انسان راتیره کرده اند ورابهط انسان و طبیعت را غرور آمیز و دینداران جاهل که از این غرور بی نصیبند و از آن تیره روزی بهره مند از اینرو باز هم تقدیم بکسانیکه نه از دانشمندان لادینند و نه از دینداران جاهل دکتر پاک نژاد

ص: 4

محمد از عرب بود

محمد ازعرب بود من از فارسم از ترکم از ... از اروپا از امریکا پس چگونه راضی شوم به پیامبر عرب ایمان بیاورم پیامبر که ملیت دیگر دارد؟

جواب: اگر اسلام از کشور دیگر است و با ملیت شما بیگانه رژیمهایی که هم اکنون بر بسیاری کشورها حکومت می کند همه و همه از ملیت دیگر است (چون رژیم مشروطه و ...) و چه بسیارند حکامی که خود یا همسرشان از ملیت غیر ملتند (نمونه های فراوانی هم اکنون در اروپا و ... میتوان سراغ گرفت) بعلاوه کدام اروپائی یا امریکائی گفت: بعلت اینکه عیسی ناصری و شرقی است و من پاریسی، نیویورکی، استرالیائی آری من غربی بآن شرقی ایمان نخواهم اورد بلکه بنده صددرصد مایلیم پیامبری ازملیت خود «از غرب» داشته باشم؟

ملتی که قرنها بت پرست بود، بعد دورانی را با آفتاب پرستی گذراند و سپس سالیانی دراز یکی دیگر از مظاهر طبیعت (آتش، آب، ...) را پرستش کرد آیا صلاح در انتخاب کدام یک از زمانهای مذکور (بت پرستی، آتش پرستی، آفتاب پرستی

و ...) می باشد تا: حق همزمانی پیامبری و ملیت ادا شدهباشد؟ یعنی آیا صلاح است از کشور خودتان پیامبری باشد هر چند بت پرست یا آتش (1) یا خورشید پرست؟ یا اینکه بهتر است پیامبری انخاب گرد از ملیت دیگر در عوض:

بر شماملم و قطعی و قطعی گردد که از جانب خدا مأمور برسالت است.

آقاجان عزیز کسانیکه وحی پیامبر، کتاب پیامبر و خلاصه خدای پیامبر را نادیده گرفته و فقط در برابر ملیت وی گشاد چشمند اگر بهانه گیر نباشند فرصت طلبند یعنی اگر پیامبر از کشورشان باشد میگویند چرااز شهرشان نیست و اگراز شهرشان بود بچه سبب از برزنشان نیست و در صورتیکه ازمحله اشان بود چرا از خانواده اشان نیست و بالاخره چرا خودشان پیامبر نیستند!

شخصی به پزشک می گوید کودکام را درمان کن؛ پزشک عفونتی تشخیص و دارویئ تجویز می نماید.

کاشف باکتریها (پاستور فرانسوی) و پیدا کننده داروی درمان (دکتر فلمینگ انگلیسی و ...) از ملیتی دیگرند؛ در صورتیکه پدر آلمانی یاروسی یا عرب باشد آیا ببهانه اینکه پژوهشگران فرانسوی یا انگلیسی بوده اند فرزند خود را معالجه نخواهد کرد؟ و بهمین قیاس و سنجش چنانچه اسلام ثابت شود اسلام

1- بعضی منکر آتش پرستی بوده گویند: به آتش احترام میگذاریم و حال آنکه در برابر مسئله توحید آوردن حتی کلمه احترام برای غیر خدا را بد انتخاب شده ای است.

یعنی سلامت جسم و جان آیا حاضر به پذیرش اسلام به بهانه اینکه محمد از ملیت دیگر است نخواهید بود؟!

خدمتگزاران بشر که سردسته آنان دانشمندانند بهمه تعلق دارند و بزرگترین امتیاز همین افتخار تعلق داشتنشان بهمگان است و اصرار در طرح ملیت و محدود ساختنشان ناشی از عقده های باز نشده تفاخر طلبی ها می باشد که بیشتر بجهالت قومی و دسته ای بستگی داشته و گرفتار تعصب های بیجای مغز آوارگان است و بهترین شاهد اینکه: هیچ قدرتی نمیتواند جولان مغز وسیع نامبردگان را در قسمتی از کره خاک که به سرحد و مرز و بوم یا عناوینی دیگر از این قبیل محدود شده به بند و قید بکشد و بطریق اولی تکلیف پیامبری که از طرف خالق آسمانها و زمین با آن همه وسعت و عظمت بر همگان بسفارت فرستاده شده همانگونه که در کلام مجیدش فرماید روشن است:

اکان للناس عجبا ان اوحینا الی رجل منم (2 یونس) دراینجا به رجلی از کلیه آدمیان که باو وجی می شود اشاره شده و ما ارسلناک الاکافه للناس (28 سبا) و در اینجا برسالتش بر کافه ناس تذکر می دهد (توجه به پیوستگی وحی و رسالت بفرمائید).

فرق نابغه و پیامبر

آیا پیامبران دانشمندانی بوده اند که در مردمداری و جامعه شناسی فوق العادگی داشته اند؟

بین پیامبران و نوابغ فرق بسیار است که به پاره ای از آنها اشاره می شود و هر کس عقلا مجبور است حداقل یکی از آن بسیار را

بپذیرد و در این صورت باجبار قبول کرده پیامبران الهی انسانهائی هستند بر فراز انسانها و فرستاده شده از جانب خدا!

1 نوابغ ادعای اکتشاف، دانشندی، فیلسوفی، صنعتگری و ... دارند پیامبر ادعای رهنمائی و هادی بودن.

2 نوابغ کمتر اتفاق می افتد بدیها و خوبیها را صریحا و از روی اعقتاد واقعی دسته بندی نمایند ولی پیامبران دراین کار سخت و محکمند.

3 نوابع بدون هدف چهره می کنند و بعد برای بهتر شناساندن چهه خود تلاش می نمایند، پیامبران هدف معینی دارند خواه معروفیتی باشد یا نباشد.

4 دانشمند مقدمات چیده بعد وارد موضوع کلی و لکسایک می شود و انبیاء برعکس اول مطلب کلی را که دعوت بتوحید است گفته مقارنات و ... را بعد تذکر می دهند.

5 نوابغ یک روش و منطق و سطح معین بکار می برند و در مغازه خود بیش از یک متاع و یک جنس ندرند مشتریهای آنها هم فقط یک طبقه اند که معین و مشخصند و آنشا بزبان نوابع و حرف انان را خوب می فهمند و باصطلاحاتی که می آورند آشنائی دارند ولی پیامبران چنین نیستند.

6 - هر پیامبری مصدق پیامبر قبلی و مبشر نبی بعد است (باستثنای حضرت محمد که مصدق قبلی ها بودند و مبشر اینکه افرادی از امت که دامشندند چون پیامبرانند؛ وه؟ چه بشارتی و خوشا به حال دانشمندان! ولی نوابغ نسبت بقبلی ها، ایراد و اشکال دارند و راجع به بعدیها خاموش یا اشتباه کارند.

7 - نوابع دستیار و معاون و ... دارند و پیامبران مروج و مبلغ و ...

8 نبوت از حکومت های علت و معلول و قیاس و ... پیروی نمی کند و نوابغ می کنند.

9 نوابغ زنگ تفریح، استراحت، زمان تعطیل، خواب یا برنامه های دیگری که خود مفید دانند با واسطه زمانی و مکانی منظور میدارند ولی پیامبران زمان و مکان را تابع هدفشان برگزیده و برنامه های دیگر را برای این می خواهند که سالم بمانند تا بتوانند بهتر در راه هدف خود بکوشند.

10 نوابغ فعالیت عقلانی متکی بر تجربه دارند متناسب با زمان و شایسته بادولت وقت و پیامبران فعالیتشان متکی بر تجربه نبوده آسمانی و بدون توجه به دولت است.

11 دانشمند در میان دانشمندانی زندگی کرده است و حال آنکه پیامبر چنین نیست.

12 دامشندان چه بسا در برابر عشق، مقام، مدعی، شاگرد یا ... از رای و عقیده خود کاسته اند ولی پیامبر چنین نیست.

13 چه کس بهتر از همه سخن فیلسوف را فهمیده است شاگردی که محضرش را درک کرده واول محصل بوده است و هر چه از زمان فیلسفو دورتر باشد فهم کلمات استاد سخت تر شده ایراد بیتری بر آ وارد آمده است هر چند ممکن است بتدریج دانشی به آن افزوده و تکمیل گردد ولی بر کلمات پیامبران چیزی افزوده نمی شود مگر آنکه تحریف گردد و چه بسا با گذشت زمان کلمات الهی اعجاز علیم خاص خود را بهتر نمایان سازد. روایتی است

بدین مضمون: چن نفری سوره توحید را تفسیر می کردند نبی گرامی وارد شده فرمودند این سوره و ده آیه اول سوره حدید را بگذارید مردم آخر الزمان درباره اش سخنوری کنند (با علم بیشتر سخنوری و تشخیص و توجیه بهتر).(1)

14 هر نابغه ای گرسنه علم دیگری است و پیامبران بآنچه خدا آموخته شده اند سیرند.

15 پیامبران میگویند ترانندە و بشارت دهنده اند و نوابغ خود را خدمتگزار علم و اجتماع معرفی می نمایند.

16 نوابغ مردم را میخواهند که با یگدیگر هماهنگی کنند و پیامبران نظم وآهنگ آفرینش و فطرت را نیز منظور میدارند.

17 نوابع از آن لحظه که چهره نمودند به دانشگاه یا آکادمی یا موسسه تحقیقاتی یا صنعتی یا جهت تدریس شاهزادگان یا ... دعوت می شوند و پیامبران از اول دعوت کننده اند.

18 برای بهتر شدن مردم متخصص در هر رشته لازم است و دخالت نوابغ در همه رشته ها نیست و پیامبران هست.

19 نزد نوابغ هر چه هست بحث نظری است و عملی، و عقل را بیش از همه دخالت می دهند و نزد پیامبران عقل و اتفاق اهل نظر و سنت و کتاب یکدیگر راکنترل و سرپرستی می نمایند.

20 دانشمند مکتب دیده و استادی داشته و شاگردانی نیز خواهد داشت وی پیامبر نه استاد دارد و نه شاگرد (پیامبر شاگرد

1- این سخن نبی گرامی کسانی را که به توجیه علت و حکومت مطالب اسلامی میپردازند تأیید میکند.

ندارد یعنی ممکن نیست کسی کار او را دنبال کند و او را به استادی بپذیرد ولی طرحش را طرد کند در صورتیکه بین سایر استاد و شاگردان چنین چیزی پیش می آید).

21 دانشمندان بندرت برای اثبات مطالب خود تا پای جان می ایستند و هرگز دیگری بخاطر مطالب آنان خود را بکشتن نمیداد ولی پیامبران خود و فرزندان و پیروان واقعی شان خود و همه چیزشان را فدا میکردند (اصل ثبات قدم خود پیامبران است)

22 نوشتجات تحریف نشده پیامبران که امروز در انحصار قران است همیشه از تفسیرهائی که بر آنها نوشته شده و میشود بالاترند یعنی مثلاً د هر زمان قرآن راتفسیر کرده اند در زمان بعد که علم و فهم بیشتر شده وقتی قرن را با آن تفسیر سنجیده اند قران را خیلی بالاتر از تفسیر یافته اند ولی نوشتجات نوابغ بزودی حک و اصلاح پذیر می گردد.

23 پیامبران آنقدر زود آوردند که بهمان نسبت نوابع دیر می آورند یعنی شریعتی را بر مبنای توحید که از اول پیامبران اظهار داشتند در پایان همان حقیقتی است که نوابغ آنرا خواهند یافت.

24 نوابغ تاکنون در وضع قانون فقط برای عدالت اجتماعی نظر داشته اند و حال آنکه پیامبران ارزش تأمین عدالت انفرادی و تأمین عدالت اعتقادی را همپایه تأمین عدالت اجتماعی دانسته اند.

25 پیامبران میخواهند مردم را بمرحله ای برسانند که

صفات الهی پایان آنست ولی نوابغ همیشه مایلند آنچه بحساب خلافکاری است طرد شود. (فرق دین و اخلاق)

26 زیبایهای طبیعت، شگرفیهای ساختمان بدن انسان یا یک گوشه دیگر از کائنات بیشتر مورد مداقه نواقع قرار گرفته آنان را مجذوب می سازد ولی پیامبران که همه جا را ساخته و پرداخته یکنواختی و یکسانی دست تربیت یک استاد دیده اند فقط سازنده مجبوب و مطلوب آنان است.

27 نوابغ آنگونه که پیامبران تقسیم شده اند رده بندی نگردیده اند. پیامبران (نبی، رسول، الوالعزم) یا الهام می شده اند یا خواب میدیدند یا با آنان تکلم می شد یا وحی می رسید یا من وراء حجاب بود ولی نوابغ نسبت برشته ای که در آن پیشرفته و نبوغ نشان داده اند مشهورند (موسیقیدان، استاد ریاضی، شاعر، مخترع و ...)

28 سیر تکاملی نوابغ نسبت به یک موضوع از سیر تکامل موضوع دیگر میکاهد و پیامبر چنین نیست بدین معنی که ممکن است مدتی فکر نابغه ای متوجه مطلبی باشد ناگهان بهتر از آن توجهش را جلب کند و نابغه را نسبت به موضوع اولی کم توجه سازد.

29 نوابغ یک کشور کمونیسم را می پسندند و نوابغ جای دیگر سرمایه داری را یعنی عقل آنان در یک چارچوب که اتفاق نظر باشد حکم نمی کند بلکه یک چوب از جا در رفته است ولی در بین پیامبران یک اتفاق نظر کلی وجود دارد که همه در یک اصل کلی بنام توجید جا دارد.

30 نابغه عملش دنبال علمش است و پیامبر بدنبال اعتقادش.

31 پیامبر وسائل اطاعت از دستورات الهی یعنی قانون را فراهم می کند و نابغه قانون وضع می کند (پیامبر شارع است و راه آبی بسوی اقیانوس کمال جدا کرده و نابغه مقنن است و در جستجوی راه).

32 پیامبر کسانی را تربیت می کند که بفضل پیامبر می بالند و نوابغ شاگردانی دارند که فضل خود را از یاد نمی برند.

33 نوابغ کمتر بدنیای بعد از مرگ توجه دارند و پیامبران برعکس.

34 نوابغ کم کم جلوه می کنند و پیامبر ناگهان.

35 پیامبران از کودکی آثاری از نبوت دارند و نوابغ ممکن است از لحاظ فهم و درک در طفولیت و حتی تا سنین بالا پیشرفتی نشان ندهند.

36 برای اینکه مقام نبوت دستخوش اغراض واقع نگردد و هر فردی در هر عصر و مکان به پشتیبانی از سیاست یا دوستان ادعا کن که پیامبر است پروردگرا پیامبران را به معجزاتی یعنی باموری مجهز ساخت که از عهده دیگران انجامش خارج و عاجز باشند و حال آنکه نوابغ چنین نیستند و خود نیز هرگز ادعای اعجاز نکرده اند یا اگر ادعای نبوت دروغین کردند منکر معجزه شدند.

37 پیامبران در تمام شئون زندگی انسان دخالت می کنند و نوابغ خیر.

38 نوابغ با شاگردانی که مطالبشان را خوب توجیه می کنند خوبند و پیامبران با کسانیکه بهتر دستورات دین را عمل می نمایند.

39 نابغه یا جانشین معین نمیکند و اگر کرد یا صادق نبود یا مصداقی نداشت و پیامبر بعد از خود را معرفی می نماید.

40 بزرگترین رنج نوابغ خود بمقصود نرسیدن است و از پیامبران اینکه چرا مردم نمی رسند.

41 نبوت نوعی نبوغ فکری اجتماعی نیست که نزد نوابغ ایده می شود و بهمین منوال وحی افکار پاک یک نابغه اجتماعی نمی باشد بلکه یک شعر مرموز غیرفکری و مطالب قه ای است که بوسیله این شعور بدست می آید.

42 نبوغ نوابغ بدون تلاش و کوشش بدست نیامده و حال آنکه پیامبران نبوت را آماده داشته اند: الکساندر هامیلتون گویند مردم گاهی موفقیت مرا در نبوغم میدانند و حال آنکه آنچه خود از نبوغم اطلاع دارم در سایه این است که خیلی زحمت می کشم ادیسون گفته است نبوغ یعنی یک درصد الهام گرفتن و 90 درصد عرق ریختن و ... از دانیل وبستر است: آنچه شده ام نتیجه کار و زحمتم است.

43 امروز عقیده بعضی از دانشمندان علم الاجتماع است که جوانان ما اگر بدانند برای چه ساخته شده اند و استعداد چه کاری رابیشتر از کارهای دیگر دارند و اندیشه اشان اطراف آن همیشه در پرواز باشد امکان از نوابع شدنشان در حد بالاست ولی پیامبر شدن: خدا میداند چه کسی باشد اللّه یعلم حیث یجعل رسالته.

44 موضع شروع دعوت نوابغ را محلی که پیامبران شروع کرده اند متمایز است.

45 بیشتر نوابغ اجتماعی نیستند یعنی خود را محتاج

معاشرت نمی بینند و میدانند معاشرتشان بضرر کارشان است اما همه یامران اجتماعی اند و بهمین لحاظ است که از ابتدا اکثر اهل ایمان از طبقات پائین اجتماعند.

46 نوابغ باید در رشته خود از قبلی ها نبوغ بیشتری نشان دهند و اگر نتوانند سعی می کنند خود را بهتر جلوه دهند ولی پیامبران در زمانهای مختلف یکی اولوالعزم بودو چه بسا در این فواصل قبلی فضیلت بیشتری از بعدی داش تو ایراد و اشکالی نمی شد.

47 ممکن است نوابغ را اشخاصی معرفی کرد که دوربین هستند و دراینصورت اشیائ نزدیک را نمی بینند یعنی در حالیکه نگاهشان مثل متوجه کرات آسمانی است بدرون چاه م افتندو ازا اینقرار هم یک علت اجتماعی نبودن بسیاری از نوابغ را همین دانند که ندانند کارهای غیر تخصصی حتی امور روزمره زندگی را چگونه برگزار نمایند در صورتیکه پیامبران بهمه شئون زندگی متوجه اند و بهمین لحاظ جنبه اجتماعی شان نیز قوی است و اگر بچاه دومی می نگرند در چاه اول نمی افتند.

48 + نقل از شوپنهاور در کتاب تاریخ فلسفه تألیف ویل دورانت است که: نبوغ برترین شکل دانش خالی از «اراده» است و بعقیده من نبوت «اراده ای» است علمی که از جانب پروردگار «افاضه» می گردد.

49 در نوابغ اکثرا عقل قویتر از قدرت نفسانی است ولی در پیامبران هر دو در سطحی بر فراز آنچه انسانها دارند بوده و در توازنند.

50 نوابغ در برابر اسرار ازلی و زیبائیهای هنری و حقایق

علمی پس از آنکه خود سازنده و بظهور رساننده شدند واله و حیران می گردند و گاه در برابر نبوغ خود اشک شوق می ریزند و بسابکار خود عشق می ورزند و به تئوری یا کشف خود سوگند یاد می نمایند ولی پیامبران هنوز از دعوت خود بهره برداری نکرده و موقعیت شایان بدست نیاورده یعنی قبل از هر چیز در برابر اسرار ازلی وحقایق الهی زانو زده تعظیم می نماند.

51 نوابغ حکم یک کارگاه تولیدی را دارند که مواد اولیه و خا بی ارزش را به فرآورده های گرانبها مبدل می سازد مواد اولیه نوابغ اطلاعات را از کتب و منابعچندی است که سازمان فکری آنها را براه انداخته و با آنها توانسته اند قوای خلاقه خود را نشان دهند ولی پیامبران کارگاه عمیر و تعدیل کننده ای هستند که جز تعمیر مصنوع و مخلوقی که بر فطرت افریده شده و خروجشان از جاده حقیقت و فطرت امکان دارد کاری انجام نمی دهند یعنی پیامبران آفریده شده گان را با علم و توجه هماهنگ نظم آفرینش می سازند ولی نوابغ بدون توجه آهنگ تازه ای مینوازند.

52 درباره نبوغ بحث هایی شده و یمشود که درباره نبوت هرگز فکرش بخاطرها نیامده است مثلاً نبوغ را مود بحث مسائل ارزث و روابط اجتماعی قرار داده و حتی رابطه انرا با ضعف جسمانی و کوتاهی قد وبیماری صرع و یا ... نسبت داده و درباره آن آمار گیری بعمل آمده است در صورتی که برای نبوت چنین بحث هایی نشده است (کسی نگفته آیا نبوت با قد یا وزن یا ... رابطه دارد؟ پیامبری آیا ارثی است یا ...)

53 - بعضی از دانشمندان عقیده داند کدکانیکه دچار یک نقیصه بزرگ جسمی هستند برای پوشاندن ان نقص قوای دماغی خود را بحداکثر بکار انداخته و د نتیجه در آن قسمت که تصور می نمایند بر نقصشان پرده پوشی تواند کرد پافشاری نموده وبالاخره امکان به نبوغ رسیدن را دارند و برای پیامبران ابدا چنین تصوری نشده است.

54 اسکندر کبیر، ژول سزار، ناپلئون، پطرکبیر، ماندل پلوتارخ، دستایوسکی، نیوتون، مولیر، بابیرون فلوبره یاگانتی، موتزار، دکتر جانس، لومباردینی، سویفت و ... همه و همه به بیمرای غشی صرعی دچار بوده اند و لذا عقیده بسیاری بر اینست که نوابغ بیتشرشان به بیماریهای عصبی یا روانی مبتلا بوده اند وشاید قرآن کیم نیز تا حدی با این نظریه موافق است که نبی گرامی اسلام را بخاطر جدا ساختن از دسته نوابغ و برای اثبات وضع آسمانی و پیامبریش از جنون منزه دانسته است و گاهی بدین علت که پیامبر مصدق قبلی ها بود (بل جاء بالحق و صدق المرسلین: سوره صافات) وزمانی بدین سبب که تذکر دهنده می باشد (فذکر فما انت بنغمه ربک بکاهن و لا مجنون: سوره طور) ایشان را از دسته نوابع و بیماران روانی جدا ساخت.

55 بسیاری از نوابغ گرفتار مخالفت هائی بر علیه تمایلات باطنی خود گردیدند ومدت به آن سرگرم شدند ولی عاقبت پی کاری رفتند که برای آن ساخته شده بودند. چه بسیارند ازآنها که پدر و مادرشان آنها را بشغلی واداشتند و نخواستند ول کرده رفتند ولی پیمبران هرگز از پیامبری عدول نکردند.

56 نوابغی پیدا می شوند که پیش بینی های خیلی عالی دارند ولی قدرت پیش بینی آنها تا آن حدود است که بعلل و اسباب آشنایند و بعلم زمان وارد ولی پیامبران قدرت پیشگوئی دارند آنهم غیر محدود.

57 نوابغ برای ردیف کردن مسائل فلسفی، ریاضی طبیعی هدفهای نظری یا علمی مشترکی را منظور میدارند ولی پیامبران برای مرتبط ساختن همه چیز با هدف تزکیه و تعلیمی که دارند حتما عمل را دخالت میدهند.

58 نوابغ بجائی از علم که می رسیدند ناله های جانگذاز سر بدیوار خوردن و توقف داشتند ولی پیامبران متوجه خوب بانجام رساندن مأموریت خود بودند.

59 - آنچه از نوابغ بمنصه ظهور می رسد بعنوان غررو ملی تقدیم می گردد و آنچه از پیامبران، بظاهر با دلبخواهی ها مخالف مشاهده می شود و گفتم ملیت از ضوابط پیامبری نیست.

60 نوابغ اگر بجانبی متوجه شوند یا موضوعی از زندگی آنها را متوجه سازند یا اگر با دستگاه دولت وقت مشغول باشند کمتر موفق به بروز و ظهور نبوغ خود می گردند و حال آنکه پیامبران چه هنگام تنگدستی چه شکست چه زمان فتح و حتی دوران ارتش داری، نویسندگی، عبادت و ... در هدات کردن بلکه در طرز هدایتشان بهیچوجه از روش اصلی منحرف نشده بلکه تکانی نمی خورند.

61 بخاطر پیروان انبیائ هرگز ان فکر نمی گذرد چه بهتر بود پیامبر در فلان رشته ای متخصص باشد ولی شاگردان

پیشرفته نوابغ از روی تخصص بیتر نابغه تر را می شناسند.

62 نوابغ اگر ایمان بمعاد داشته باشند مانند پیامبران نیست که مظاهر اخرویت در تمام شئون زندگیشان اصیل و سنگین تر از سایر موارد بوده باشد.

63 نوابغ اگر کاری یا مطلبی داشتند که دگران از وردنش عاجز بودند ولی معارضی برای خود نطلبیده هل من مبارز نیم خواندند یعنی ناآگاه باور داشتند هر چند از عقل سرشار برخوردارند ولی عاقلت هم هست ولی پیامبران برای معجزات خود تحدی کرده فریاد هل من مبارز داشتند و داد می زدند کسی مثل و مانندش را بیاورد.

64 چهره کردن نوابغ بدون ارتباط با علم پیشرته زمان بود ولی معجزات پیامبران ارتباط کلی با پیشرفته ترین علم زمان داشت و بلکه بالاتر و مهمتر از مهمترین دانش روز بود چنانچه حضرت موسی بالاتر ازکاهنان و حضرت عیسی ممتر از پیشکان و حضرت محمد مافوق کلام دانشمندان معجزات خود را آوردند.

65 نوابغ علوم و نبوغ را بر نوار تکامل زمان انداخته ببعدیها رساندند ولی پیامبران توحید استعدادی مردم را بیان داشتند.

66 پیامبران راجع به دورترین نقاط عالم بدون داشتن آلات و ابزار اظهار نظر قطعی کرده اند آنچنانکه گوئی نقاط مذکو را مورد بررسی قرار داده اند و نمونه های چندی از آنرا در الام آوردم و السماء بنیناها باید و انا لموسعون که عالم در حال وسعت یافتن دائمی است دخان بودن آسمانه و ...) در حالیکه

نوابغ اگر چیزی ازکرانه های عالم گفتند یا مدتها با تئوری و فرضیه بسر بردند و فرمولهای ریاضی یا آلات و ابزار مددکارشان بوود تا مطلب بر آنان تحقق یافت.

67 بمحض آنکه نامی ازنوابغ برده می شود اجتماع به برگی مغز و عقلش متوجه میگردد ولی با بردن نام پیامبر انسان به افاضه و اشراقی که نسبت بوی صادر می گردد می اندیشد.

68 غالبا صحبت یک قانون مدتی قبل از آنکه دلیلی کشف شده باشد که وجود یا کیفیت آن قانون چیست حالت استقراری پیدا می نماید در صورتیکه قوانین آسمانی همه چیزش را بهمراه خود دارد.

69 ادیان هدف زندگی را بر شناسائی زندگی ترجیح می دهند و این موضوع در اسلام چشمگیرتر ات زیرا بنای آنرا بر و ما خلقت جنس و الانس الایعبدون نهاده و این مبنا را که غیر قابل برگشت و محیط بر هر چیز دیگر می باشد وضع نموده است.

70 انبیا سعی می کردند در درون خود انسان نیروئی بوجود آورند که از گمراهی و تباهی وی جلوگیری شود و همه چیزش باعتدال گراید ولی در مواردیگر انسان را فقط در برابر تأمین عدالت اجتماعی قرار می دادندو ظاهرش را برای انجام منظور مذکور می نگرند.

71 پیمبران با خدا ارتباط مخصوصی داشتند برای تذکر آمدند و همه مصدق پیامبران قبلی بودند و نوابغ کمتر یا اصلاً این سه رشته را بهم پیوند می دهندو

72 شاید بهمان اندازه که اخیار وابرار فرق دارند نوابغ

و پیامبران هم فرق داشته باشند انجام عمل خیر خوب است و انجام عمل بر نیز خوب منتها اولی بدون نیت و اراده است و دومی با اراده و نیت و بر (باکر باء) با کلمه بر (با فتح باء که معنی بیابان می دهد) از یک فامیلند و گفته شده بر هم مانند بر وسعت دارد و بکسی که یک دو سه مرتبه ای کار نیک و بری اجام داد ابرار گفت نمی شود و چه خوب ات این مسئه داغ روز را هم در انجا مطرح کنم: کسیکه برای خدا نیکی می کند فرقش با آنکه فقط نیکی م کند که خوب است این می باشد: اگر مثلاً هر دو شروع بساختن مدسه ای کردند و دولت مانع شد بلافاصله اولی شروع بساختن مسجد می کند و احتمالاً دومی نیز مسجد سازی را با احتیاط شروع می نماید اما اگر باز ممانعت و مزاحمتی تصور شد آنکه برای خوبی می کند تعطیل می کندو آنکه برای خدا می کند اگر صد بار از این در وارد شوند صد بار از روزنه ای دیگر هویدا می شود وبالاخره دست از نیکوکای بر نمی دارد!

73 قلمرو حکومت حتی علمی پیامبران با پیشرفت علم افزایش می یابد و از نوابغ کاسته می شود.

74 بعضی از مرتاضین کارهای محیرالعقول می کنند که قرآن کریم فرق جالبی بین پیامبران و چنین اشخاص بیان فرموده نسبت معجزه داشتن به عیسای درگهواره می دهد تا مردم بدانند برای شیرخوار بحث درباره طرح ریاضت و تمرین غلط است و اگر معجزه ای را در سنین بالاتر به پیامبری عا فرمود باز آنچنان آنرا نمودار ساخت که مردم بدانند قبل از آوردن معجزه پیامبر از آن اطلاعی نداشته است: قضیه چهار مرغ حضرت ابراهیم اگر

بود که آنها را پاره پاره کرد و بر چها کوه نهادو آنها را باز خواند و زنده شدند آنچنان نقل شد که حتی درباره اصل قضیه نیز سؤال و جوابی دربار اطمینان قلب داشتن و چه و چه رد و بدل شده است تا همه بدانند پیامبر قبلاً از ان معجزه خبر نداشته است اگر عصای حضرت موسی اژدها شد موسی چنان ترسید که معلوم می شود سابقه قبلی داشته که ترس او را فرا گرفته است و نبی گرامی اسلام را نیز فرماید و کذلک اوحینا الیک روحا من امرنا ما کنت تدری ما الکتاب و لا الایمان و لکن جعلناه نور انهدی به من نشاء من عبادنا و انک لنهدی الی صراط مستقیم (سوره شوری) و همینگونه ما روح (و فرشته بزرگ) خود را بفرمان خویش برای وحی بتو فرستادیم و از آن پیش که وحی رسد نه دانستنی کتاب خدا چیست ونه فهم کردی که راه ایمان و شرع کدامست و لیکن ما آن کتاب و شرع را نور (وحی و معرفت) گردانیدیم که هر کس از بندگان خود را بخواهیم بآن نور هدایت می کنیم و اینک تو (که بنور وحی ما هدات یافتی) خلق را هدایت خواهی کرد براه راست.

بهر صورت مرتاض کارهای خودرا با ریاضت و رنج و سابقه قبلی انجام می دهد و پیامبر بدون سابقه قبلی و رنج و مشقت و این اختلاف حتی درباره پیامبر و نابغه نیز رسا بوده و کسی نمیتواند درباره اش شک کند.

75 تاریخ با گشاد چشمی از دسته های عظیم و فرقه های بسیاری که در حال گذرند (می آیند و می روند) چشم بر نمی دارد و فقط چند کلمه سرد و کوتاهی درباره پاره ای اسامی بنامهای: امپراتور، دانشمند، هنرمند و ... بیان الکنی دارد و زبان

جنبانی ولی چون بارواح فناناپذیری می رسد بنام پیامبر سر تعظیم فرود آورده هر روز داغتر از روز قبل دباره اشان زبان باز و بیان رسائی دارد.

76 نوابغ می کوشند تا توجه مردم را بخارج معطوف دارند و پیامبر توجه مردم را بداخل و باطن روح و ضمیرشان معطوف می نماید.

77 ایده مقدس پیامبری است که هرگونه روابطی را که بصلاح واقعی انسانها باشد بعنوان حقوق ایمانی امضاء کند ولی رگز در انتظار نمی ماند که این پیوستگیها کشف شوند بلکه بسوی کشف و برقرار ساختن آنها تحریک جدی می نماید.

78 نوابغ در خانه نشستند و مدینه فاضله ساختند و د کتاب و خیال اجتماع را هدایت کردند ولی پیامبران در متن اجتماع وارد شدند و فضل و معرفت و هدایت را وارد کردند. (1)

79 بوسیله نوابغ جامعه رشد می کند ولی بموازات رشدی که می نماید در داخل خودش وسائل نیستی خود را فراهم می سازد ولی پیابمران برای ارشاد اجتماعی که مرتب با عوامل نابود کننده دست بگریبان است می آیند.

80 تئودور نولد که دانشمند قرآن شناس و ایران شناس (1836-1930) قرآن را بطرزی جالب بالمانی ترجمه کرده و مطالبی در آن اورده است ولی متأسفانه ترجمه نشده است او

1- ملاحظه فرمودید در چهار مورد مطالب کاملا شبیه به یکدیگر به نظر میرسند ولی با دقت باز هم نکته ای متفاوت از آنها خواهید یافت.

می گوید قوانین مدنی و جنائی که در قرآن است نسبت به جنبه تشکیلاتی و سازمان دهنده قرآن در اقلیت است و محمد میدانسته بعداز اینکه جامعه جدید تکوین شد و قوام گرفت خود مبادرت بوضع قوانین برای اداره امور خویش خواهد کرد ولذا در قسمتی از آیات قرآن که موسوم به متشابهات است یک قسمت از احکام با صورت کلی ذکر شده و دارای جنبه اخص نیست و بر یک مورد معین اطلاق نمی شود و لذا مسلمانها میتوانند در هردوره آیات را با زندگی خود تطبیق کنند و از آنها قوانینی استخراج نمایند که متناسب با عصر زندگی آنها باشد. (در جلد قبل راجع به آیات محکمات و متشابهات مطالبی آوردم و عقیده نولدکه رادر اینجا از این جهت وردم که دانشمند مذکور بذکر مطلبی پرداخت که حتی می توان از آن فرق بین نابغه و پیامبری باشد معلوم می گردد و همانا دادن تشکیلات است بدست خود یامبر و پیامبری بعدی را مطابق با مفاد علماء امتی کانبیاء نبی اسرائیل بدست کسانی سپردن که باجتهاد خواهند پرداخت)

81 کسیکه دقت نماید می بیند سیر تکاملی دانشمندان در اجتماع اگر فرض کنیم اجتماع مخروطی باشد و دانشمندان در رأس آن همیشه دانشمندتر در رأس پیدا میشود در صورتیکه سیر تکاملی پیامبران غیر از آن است که دانشمندان دارند و از مخروط جدایند.

83 هر یامبر صاحب شریعتی سه اصل ملم با خود آورد معجزات، مقررات، مروجانی که پس از او بودند و مجموعه آنها مدیر آغاز تا پایان انقلاب یعنی تا آمدن پیامبر بعدی بود و یک

اصل قطعی دیگر که همه پیامبر بعدی خود را معرفی می کردند تا آنکه نوبت به پایان دهنده پیامبری رسید و او حضرت محمد بود. که فرمود بعد از من پیامبری نخواهد آمد و نوابغ چنین تشکیلات و معرفی نداشتند.

84 نوابغ هر کدام برای زندگی و جهان طرح خاصی عرضه می دارند و در طرح هر کدامشان فقط تصویری از طراح آن مشاهده می شود و هیچکدام قادر نبودند برای جهان «طرح» و هدفی معین نمایند یا اگر طرح و هدفی وجود دارد آنرا کشف نمایند ولی پیامبران لا نفرق بین احد من رسله بوده همه «طرح» کرده اند و همه هدف را معین نموده اند.

85 دین پیشاپیش پیامبران حرکت می کند اما حرکت نوابغ درکنار دین بوده و با وجود این صریح نیست.

86 دانشمندان در برابر چند سطری ازک یک کتاب بزرگ هستی ایستاده در تلاشند که صفحات ابتدایی کتاب و برگهای بعدی آنرا ببینند تا چه دارد اما پیامبران سطری از هر صفحه را نمونه دادند.

نتیجه آنکه: ملیت از ضوابط پیامبری نیست و طرح ملیت برای پیامبران ناشی از وجود عقده هائیست که ریشه روانی دارد و محمد مبعوث بر همه می باشد و بر فراز انسانها قرار دارد نه آن چنانکه نوابغ در بین دیگرانند.

تذکر و توجه

نویسنده باید هر مطلبی را پخته تا هضمش بر خواننده آسان و فهمش بسادگی صورت گیرد، اما از آنجا که جلد حاضر فشرده ای از ده جلد قبلی است و مطالب بدونم شرح و بسط آورده میشود آن سادگی و سهولت را نداشته و سه کس میتواند بمطالعه این جلد بپردازد:

1 آنکه معلومات دینی وعلمی اش نسبتا خوب است.

2 کسیکه ده جلد قبلی را در اختیار دارد و میتواند هنگام اشکال و لزوم مراجعه نماید.

3 شخصی که خود راه دیگری را انتخاب می کند.

توجه

چهار تذکری که در آغاز جلد اول چاپ سوم ببعد داده شده بقوت خود باقیست. ترجمه چاپ ول جلدهای قبل با اجازه نویسنده و ترجمه سایر جلدها و این جلد آزاد است.

یادآوری

جلدهای قبلی حاوی آخرین اطلاعات علمی و مطالبی دینی بود اما جلد حاضر که فشرده آنهاست بیشتر جنبه دینی دارد و در هر صورت اعتماد بهمطالبی که متکی به دین و دانش است برای هر دسته ای بیشتر است.

توجه ! توجه !

قرآن. حقایق علمی. تئوریها

منظور این نیست آنچه از آن نقل می شود در برابر تأیید اطلاعات علمی متغیر روز قرار داده شود بلکه درنظر است حقائق علمی را وسیله یا مفتاحی برای بررسی دقیقتر و دریافت بیشتر از آیات الهی قرار بدهم. بعلاوه قرآن را با تئوریهای روز معامله نمیکنم و آنها را معیار تفسیر قطعی آیات قرار نمی دهم فقط همینقدر میگویم: عبارت بعضی از ایات تاب تحمل برخی از تئوریها را دارند.

خلاصه آنکه بروش مذکور حقایق قطعی و تئوریها را به قرآن عرضه میدارم از اینرو که هر چه علم پیش می رود بدقایق علمی قرآن بهتر می توان آشنا شد.

مگر علم راه شناسائی خود ما، مخلقو ما، مصنوع ما نیست؟ اگر هست که حتما هست پس شناسائی خلقت شناسائی خالق است یعنی علم دین است و دین علم.

ستایش

نماز عمود ین مسلمانان است(1) و مرکب از: عقیده بدل گفتار بزبان عمل به جوارح و ارکان (همان تعریفی که از دین می شود).

عقیده در تکبیره الاحرام بدل می گذرد و گفتار از مد و سوره و ... و عمل به رکوع و سجود و ... و گفتارش یا تکرار کلمات الهی است (حمد و ..) که امام جماعت می خواند و بقیه نمازگزاران و اذا قری ء القرآن فاستمعوا له و انصتوا (2) سر تا پا گوش شنوایند یا اینکه جملاتی است از زبان نمازگزار چون تسبیحاتاربع یا حرکاتی (رکوع و سجود) که چون هیچکدام در خور ستایش ذات مقدس پروردگار نیست باسبحان اللّه و منزه است خدا شروع می گردد (در رکوع: سبحان اللّه. در سجود: سبحان اللّه در تسبیحات اربعه: سبحان اللّه) و بهیچوجه نمیواناز میان ماده محدود یا بوسیله زبان و جوارح در طلب بینهایت رفت و حق ستایش را بجای آورد و باز سبحان اللّه: منزه است خدا.

الف حق یک امر واقعیت دار خارجی است

1- به اول جلد اول چاپ سوم به بعد و اول جلد هشتم مراجعه فرمائید.
2- اعراف 204.

ب انسان بر حسب فطرت از حق پیروی می کند.

ج چون واقعیت های خارجی در مرحله علم انسان را معتقدمی سازد و در مرحله عمل می توان از آن پیروی کرد یعنی در مرحله علم اعتقاد است و در مرحله معلوم عبادت از این جهت است که اگر از خداپرست بت پرست مارپرست آفتابپست گاو پرست انسان پرست . ... یعنی از هر کس سؤال شود خالق تو کیست پاسخ می دهد: خدا. اما در مرحله عمل و بندگی چون آدمی مایل است درک کند، حس نماید و آنگاه ایمان بیاورد، ایمان بغیب را به مرحله علم واعتقاد اختصاص داده در عمل به بت پرستی یا گاو پرستی یا آتش پرستی یا بانسان پرستی می پردازد.

این فقط مسلمانانند که هم در مرحله اعتقاد، غیب (خدا) را می پرستند و هم در مرحله ایمان و عمل غیب (خدا) را ستایش می نمایند. و با این توجیه و تعلیل این فقط مسلمانانند که هم خدا را ستایش می گویند و هم ستایش می کنند. سبحان اللّه.

درود

نخستین پیامبر قران (حضرت آدم) با علم آدم الاسماء (1) و آخرین آنان (حضرت محمد) با اقرء باسم ربک ... علم بالقلم (خواندن و نوشتن) پیامبری آغاز گردید و با اسلامش علم و قلم و نیز سوره ای بنام قلم در کتابش است و تیزی نوک قلم را بر تیزی شمشیر مجاهدین و مرکب نویسندگان را بر خون شهدا برتری داد و هر فرد مسلمان را واجب ساخت روزانه ده مرتبه از خدا بخواهد نه از دانشمندان لادین باشد نه از دینداران جاهل.

درود بر پیشوائی که در شورای شش نفری برای دور ماندن از آلودگی بیک خلف وعده از امپراطوری بر کشورهائی چند چشم پوشید و نبی گرامی درباره اش فرمود: منزلت عی نزد من چون منزلت هارون است نزد موسی جز آنکه بعد از من پیامبری نیست.

درود بر یازده فرزندان علی بویژه تشکیل دهنده حکومت واحد جهانی حضرت بقیت اللّه محمد بن الحسن العسکری ارواحنا فداه (صلوات اللّه علیهم اجمعین).

1- مطالب این قسمت را میتوانید از جلدهای اول و دوم که تحت برنامه های نفخ روح و عرضه امانت نوشته شده مطالعه فرمائید.

راهنمایی

این جلد علاوه بر مطالب اضافی بسیاری که دارد خلاصه و فشرده ای از ده جلد گذشته است و چون هشت جلدش در انحصار مطالب غذائی و مسائل تغذیه ای است میتوان لد حاضر را نیز ویژه غذا و تغذیه بشمار آورد.

باین سبب که فشرده هر مطلبی باید با شرحش مرتبط باشد تا چنانچه از متن توضیحی لازم بود مراجعه شود در پایان هر مطلب شماره جلد مربوطه را دست راست و صفحه کتاب را طرف دیگر آن خواهم نوشت مثلاً جلد سوم صفحه 214 = 3/214 و برای مزید اطلاع گفته شود: ازجلد اول چاپ چهار و جلدهای دوم و سوم، چاپ دوم وبقیه جلدها چاپ اول نقل خواهد شد. مضافا آنکه مسائل غیر غذائی را جلو آورده و از آن میان نیز با معرفتی که نسبت به مسافر مخصوص ما دارید (اوائل جلد دوم) و از خارج وارد شهر اسلامی میشود و از ابتدا گورستان مسلمین را می بیند (که باید خارج شهر باشد) از گورستان شروع مینمایم.

گورستان

بیش از 15 سال نیست که دانش جدید دستوراتی میدهد درباره کسانیکه در حال احتضارند یعنی دیگر بیمارستانها محتضر را به اطاق ایزوله (تنهائی) و از آنجا بقول کارمندان بیماستان بمسجد و بالاخره گوستان نخواهند برد. در صورتیکه 15 قرن است اسلام توصیه رعایت حال اشخاص در حال نزع را بنحو بهتری نموده و حی کفن و دفن مردگان را باید گفت نزد اسلام بهمان اهمیت و احترام است که لباس وشیدن در اجتماع زندگان.

تا زنده ایم مسائل اقتصادی و اجتماعی و مخصوصا بهداشتی درباره لباس مطرح است که در بهداشت لباس خواهم گفت و برای کفن و دفن اسلامی نیز میتوان گفت رعایت اصول اجتماعی، اقتصادی و بهداشتی از ضروریات بحساب آمده که قسمت اخیر آن مربوط به کتاب و مورد بحث است:

رعایت امور اجتماعی: که با دفن زر و زیور کفن دزد پیدا نشود و در ضمن دفن شتر مورد علاقه و گربه خانه بحساب نیاید و در عین حال چون دفن پدر و مادر و ... و خویشاوندان تلقی گردد.

رعایت امور اقتصادی مثلاً جلوگیری از دفن زر و زیور

و ... با مردگان آنچنان ممانعت شدیدی ازاسلام روبرو گردید که دندان طلای مرده را بیرون می آورند و با آن همه گناه و حرمتی که نبش قبر دارد اگر چیزی حتی بسهو با وی دفن شده باشد قبر با نبش و خارج می سازند و آنچه مورد بحث می باش مسائ بهداشتی کفن و دفن می باشد:

امروزه مراسم عملکرد مردگان را چنین برگزار مینمایند، میسوزانند، نیمه مومیائی می کنند، در دخمه می گذارند، در صندوقی گذاشته دفن می نمایند، بدریا می اندازند، در شکم خاک دفن می کنند. 63/2 (1)

برخی ایراد می کنند که چرا مردگان آلوده سوزانده نشوند و این بهترین طریق انتخاب شده است؟ اگر قصد از بین بردن مکروبهاست باید جسد حیوانات هم سوزانده شود با توجه به اینکه متجاوز از 400 بیماری مشترک بین انسان و دام وجود دارد و باید فضولات حیوانات و ترشحات و تراوشات و اخلاط و ... همه را نیز سوزاند و حتی برگ درختان محتوی بسیاری قارچها و باکتریها را که برای انسان هم متجاسرند و اشتباه اینجاست که قدرت پاک کنندگی زمین از آتش اگر هم کمتر باشد ولی نافعتر است. اگر گفته شود بسیار خوب هر چیز مرده از نبات و حیوان سوزانده شود! بزرگترین مصیبت بشری روی خواهد داد: زمین مردگی و منابع علمی دنیا از سوزاندن حتی اجساد آدمیان اظهار بیزاری و ایراد می نمایند (مثلاً مجله رسمی دانشکده پزشکی

1- همانطور که گفته شد، شرح قسمت را میتوان در صفحه 63 جلد دوم چاپ دوم ملاحظه نمود.

تهران سال 39 شماره 219) و ... بعلاوه دستورات کفن ودفن اسلامی آنچنان موافق اصول اولیه بهداشتی است که با سابقه 15 قرنی جنبه اعجاز دارد و برای اینکه میکروب و آلودگی اجساد منتشر و مزاحم نشود کاملاً کافی است و اهم آنها عبارتند از:

1 ظاهر جسد را با مواد ضد عفونی مانند سدر و کافور باید شست.

2 جسد را باید سه نوبت غسل داد یعنی خوب شستشو نمود.

3 پس از شستشو باید آنرا ضدعفونی کرد (بکافور حنوط نمود)

4 کسیکه غسل می دهد پیش از هر غسل لازم است دستهای خود را خوب بشوید تا خود چیزی بر آلودگی نیفزاید.

5 آبی که میکروبها و آلودگیها را از جسد جدا میسازد باید درچاله ای فرو رود تا با خاک میکروب کش سر و کار پیدا کند نه با مردمی که بآن حدود آمد و رفت دارند.

6 از سوراخهای بدن ممکن است ترشحات آلوده ای بیرون آید لذا انها را با پنبه ضد عفونی شده میگیرند تا قبل از متلاشی شدن جسد چیزی خارج نشود اما وقتی جسد متلاشی شد چون میکروبهای ساپروفیت و بی آزار و آنهائیکه مواد آلی بدن را تبدیل میسازند بر میکروبهای مضر و متجاسر غلبه می کنند خروج ترشحات اشکالی ندارد.

7 فرج زنان بوسیله سوراخ رحم به رحم راه دارد و بوسیله سوراخهای دو جانب رحم به لوله های رحم و بواسطه شیپور لوله های رحم روی احشاء باز می شود یعنی تنها سوراخیست

از بدن که مستقیما از خارج بروی احشاء وامعاء باز شده امکان دارد میکروبها بتوانند از آن بیرون آیند یعنی قبل از اینکه بدن متلاشی شود با فشار گاز ایجاد شده یا ترشح فراوان، میکروبها از آنجا خارج شوند لذا باید آنرا بطریق خاصی شستشو و پنبه ضدعفونی گذارد.

8 جسد را در دو پارچه تمیز پیچیده و بعد همه در یک پارچه سرتاسری که بالا و پائین آن بسته میشود می گذارند تا در پارچه متلاشی گردد.

9 پارچه ای که انتخاب میشود «کفن» سفید است زیرا رنگ سفید خاصیت قرار دهنده میکروبهاس یعنی اگر میکروب بخواهد از بدن بطرف پارچه آید خوشتر دارد بجای خودش برگردد و در این زمینه باید گفت: وقتی در چند سال قبل مبتلایانی بوبا درمصر پیدا شدند و ارسال مراسلات پستی به اروپا تعطیل گردید دانشمندی از پاریس اعلام داشت که رسیدن پاکت های کاملاً سفید به فرانسه بدون اشکال است و آلودگی نخواهد داشت و در بهداشت لباس شرح خواهم داد.

10 مستحب است زمینی که برای دفن انتخاب میشود بکر باشد (نه تنها خود بآلودگی نیفزاید بلکه نیروی ضد میکروبی اش محفوظ مانده باشد بدن در خاکی که قبلاً آلودگی دیده و مقداری قوای دفاعی اش صرف شده گذاشته نشود).

11 قبر باید کاملاً عمیق باشد تا به آسانی راه ورود وخروج حشرات ببدن و آلودگیها را بسطح آوردن در آن بوجود نیاید.

12 برای جلوگیری احتمالی از ایجاد سوراخهای مذکور

که حشرات ایجاد میکنند آب پاشی مستحب است که اگر ایجاد شده آب و گل سوراخها را مسدود نماید بعلاوه آب پاشی سبب می شود گرد و غباری ایجادنشده و راه ابتلاء از طریق تنفس و تغذیه بوجود نیاید شاید اینکه میگویند آب پاشی برای مردگان ثواب دار دبهمین جهت است که زندگان راحتند ودستور کلی اسلامی است: هرگونه عملی در جهت رفاه آسایش زندگان به نیت مردگان سبب شادی روح آنان است (ولی اگر برای زندگان هیچ فایده ای نداشته باشد مانند تعمیر دوباره قبر یا ... حرام است.

13 قبر ها همه مرتب و منظم یک جهت رو بقبله اند تا علاوه بر رعایت نظم حتی المقدور زمین کمتری اشغال و آلوده شود.

14 قانون قبرسازی در اسلام چنین است که ابتدا زمین را بیشتر از قامت یک انسان حفر کننده بعد در انتهای گودال رو بقبله بموازات قبل قسمتی از خاک برداشته شود که مرده راکاملاً بتوان در آنجا جای داد آنوقت بوسیله چند خشتی جانب حفر شده را مسدود نمود (گاه قدری از ته قبر را خالی گذاشته از آنجا با خشت می پوشانند) تا آنمقدار زمینی که در برابر جسد است سفت و محکم بوده و زمین سست برابر سفت ترین اعضاء عنی پشت و ستون فقرات که بزودی متلاشی نمی شود قرار گیرد در اینحال بدن فقط از یکطرف با زمین سست سر وکار دارد آن هم طرفی که کاملاً مسدود و پوشیده شده است.

15 با آنکه سوراخهای موجود در سرو صورت ضد عفونی شده و پنبه گذاشته اند و تنها میکروبها از این سوراخها میتوانند خارج شوند باید مواجه لحد (زمین سفت) قرار گیرند یعنی بینی

و چشمها و دان برابر زمین سفت و یک گوش بطرف بالا و یکی پائیبن باشد (هر دو زمین سفتند)

16 چنانچه بر روی راست روده (Colon Decendant) فشار وارد اید بزودی فضولات از مقعد خارج میشود لذا باید جسد را بر دهنده راست خواباند تا قولن نازله راست روده تحت فشار قرار نگیرد و قبل از غلبه میکروبهای ساپرویت و بی آزار بر میکروبهای متجاسر چیزی از مقعد خارج نشود (با آنکه در مقعد پنبه ضد عفونی گذاشته شده است)

17 بهتر است دو قطعه چوب؛ در درجه اول از خرما چوبی که حشرات از اسانس یا ماده دگرش گریزانند و ممکن است آن حشرات ایجاد سوراخهایی در قبل نموده و میکروب را بطرف بالا ببرند در دو طرف جسد گذارده شود (در درجه دوم چوب انار و ما می دانیم موادی در چوب درختان بویژه خرما و انار است که در باربر ترایکی محفوظ میماند واین دستور یک نوع ضدعفونی سبکی و احتمالاً بخور دادن فضای قبر است).

18 خشت هائیکه یک طرف جسد را به آنها میپوشانند (پوشاندن لحد) باید خوب و بدون فاصله و درز، پهلو به پهلو قرار گیرند (باز هم برای سد راه خارج و داخل بوسیله خاک محکمتری بنام خشت پوشانده می شود)

19 قبر را نبایستی با خاکی که از خارج آورده اند پر نمود بلکه از همان خاک برداری شده که احتمال آلودگی ندارد (زیرا چنانچه گفتیم باید از زمین بکر و دست نخورده قبر را انتخاب کرد) بکار برد و نگذشت خاک آلوده در محل وزش باد

و رت و آمد قرار گیرد.

20 پس از اینکه ریختن خاک تمام شد باید آب بقدر کافی پاشید تا گرد و غباری نشود و اگر سوراخی وجود دارد مسدود گردد.

21 داخل قبر را سفید کردن یا قیر اندودن و غیره قدغن است و بدن باید با مواد ضد میکروب خاک در تماس باشد نه با مواد آتش دیده و قدرت دفاعی را از دست داده.

22 تعمیر قبری ک هخراب می شود اجازه داده نشده زیرا هر چه تماس انسانی با گوستان کمتر باشد بهتر است.

23 توقف در قبرستان اگرچه برای خواندن سنگ قبر و حتی نماز خواند باشد مکروه و ناپسند است و هر چه توقف در محیط مشکوک کمتر بهتر و احتمال آلودگی کمتر میباشد.

24 زیارت اهل قبور در شب که آدمی نمتواند خوب باحوال محیط مسلط باشد ممنوع بوده از اینرو که میکروبها از آفتاب و نور، دل خوشی نداشته و تاریکی را دوست دارند.

25 با آتش کردن بخورات آن دسته از حشراتی که امکان دارد منافذی ایجاد کنند قرار داده می شوند و محیط نیز خشبو و نسبتا ضد عفونی می گردد (ناگفته نماند بخور برای مردگان سابقه بسیار قدیمی دارد و حتی در زمانهای فراعنه مصر و بیش از آن هم بوده است).

26 - مردگان باید در نزدیکترین گورستان بخاک سپرده شوند و شاید حکمتش این باشد که اگر کسی مبتلا بمرضی مسری مثلاً وبا بود بواسطه اطلاعی که زندگان از وضع مرده دارند

بیشتر رعایت مقررات بهداشتی اسلامی را بنمایند و راههائی که ممکن است محیط را آلوده کند مسدود گردانند. چنانچه جسد وبائی را دفن نمودیم وبوسیله حشرات یا غیر از آن میکروب مربوطه در سطح پراکنده گردید برخی از زندگان که در ان محیط هستندخود بخود واکسینه شده و از چنگ مرگ رسته اند یا توسط ادارات بهداشتی تلقیح گردیده اند ولی اگر جسد در قبرستان شهر دیگری بخاک سپرده شود و میکروب از آنجا خارج گردد موجب همه گیری و تلفاتی خواهد بود.

27 بجای خشت خام (خاک فشرده) نمیتوان خشت پخته (آجر) یعنی خاک حرارت دیده بکار برد گویا چشم بینای اسلام میدید که در خاک حرارت دیده گیاه نمیروید و خاک میکروب کشی کم می گردد یا از بین می رود.

28 حتی المقدور قبر باید در فضای ازاد (هوای صاف میکروب کش است) که نور آفتاب بر آن میتابد (نور و آفتاب و حتی هوای صاف میکروب کشند) بوده باشد.

29 گورستان باید در محلی دور از رفت و آمدهای عمومی باشد که هر چه ممکن است تماس مردم با محل آلوده بحداقل برسد.

30 کسی را نرسد هر روز بزیارت اهل قبور برود تا تماس با گورستان در حداقل ممکنه قرار گیرد.

31 داخل قبر را نمیتوان جز با خاک که حاوی مواد ضد میکروب است پر نمود ولی میتوان برای جلوگری از گرد و غبار و ایجاد سوراخها بوسیله حشرات روی قبر را آجر یا سنگ

چین نمود.

32 برای جلوگیری از توقف در قبرستان نماز خواند در آنجا مکروه و ناپسند شمرده شده است و نماز میت هم کمترین تماس را دارد.

33 نمازی را که میتوان در آن محیط خواند بدون رکوع و سجود ! داشته اند و حتی بمنظور ساجده و عبادت خدا سودن پیشانی به قبر از نبی گرامی آمده که: لا تتخذوا قبری مسجدا و سجده مخصوص خداست.

34 در نماز باید حتما نوک انگشت شصت بزمین برسد و در نماز میت با کفش میتوان نماز کرد زیرا نماز بی سجده است و رسیدن هفت موضع بزمین لازم نیست.

35 پس از دفن جسد و خواندن فاتحه بهتر است از قبرستان خارج گردند.

36 بایستی مدتی بر قبرستان بگذرد تا مردگان در خاک مستهلک گردند و پیش از آن نمیتوان از آنجا بمنظوردفن مجدد بعلت نداشتن محل دفن استفاده نمود (یعنی باید محل بعدی متکی بر جسد نباشد بلکه خاکی باشد که قوای دفاعی خود را بازیافته است).

37 نبش قبر جز در موارد ضروری حرام است زیرا احتمال آلودگی است.

38 مسکن گزیدن کنار قبر بخاطر مرده یا ... اجازه داده نشده.

39 پس از یقین بمردن بایستی جسد را بگورستان رساند

یعنی نگذاشت بجسدی که دیگر مواد ضد میکروبی ندارد و سربازان مدافعش از بین رفته اند و بزودی میکروب به آن اضافه می شود و آماده متلاشی شدن می شود معطل بماند.

40 اگر ظاهر بدن میت آلوده بود باید برطرف نمود و سپس به تطهیر و غسل پرداخت.

41 اگر هنگام دفن با آن همه دقت کفن آلوده شد بهتر است تعویض گردد (درس مهمی است که بمسلمان داده می شود یعنی باو میفهمانند اجازه نیست شاهد حتی آلودگی لباس مردگان باشی و بنظافت آن نپردازی) و بدون شک پس از پوشاندن لحد کفن آلوده می شود یا پس از چندین ساعت شکم متورم گردیده میترکد.

42 برهنه کردن حتی بیشتر از دست برای وضو، یا در آن محیط برای وضو گرفتن معطل ماندن اجازه نبوده و حتی نماز میت وضو ندارد. (در غیر نماز میت هم چنانچه مجبور به تیمم شدیم باید از پاکترین خاکها استفاده کرد).

43 جسد را نمیتوان در زمینی که آلوده بکثافت است دفن نمود تا اتصالی از امتداد آلودگی تا سطح زمین بوجود آید.

44 اگر از میت چیزی جدا شد باید همان را نیز دفن نمود (زیرا همان قطعه هم آلوده است)

45 سربازی که در جنگ کشته می شود چون به بیماری میکروب دار و عفونی نمرده و از طرفی خستگی و کوفتگی جنگ دروجودش بطرز خاصی اسید لاکتیک بوجود آولده که چگونگی آنرا گفتم (در جلد هشتم) و اسید مذکور خود میکروب کشی است که لازم نیست جسد را در دوپارچه بپیچند و دفن او با لباسهایش

اشکالی ندارد. ممکن است بمن اشکال کنند که علت دفن شهید با لباسش بواسطه اسید لاکتیک ایجاد شدن نیست در صورتیکه اگر تمام حکمت و علتش قسمت مذکور نباشد بدون شک آنچه گفتم دخات دارد زیرا اسید لاکتیک پس از استراحت بالاخره مبدل به گازکربنیک و آب شده از انسان دفع می شود و ما میدانیم اگر شهیدی جراحت برداشت و در کناری باستراحت و پانسمان پرداخت (که خود استراحتی است) و پس از چند ساعتی درگذشت باید او را کفن و شدفن کرد. 2/72.

46 در اینجا دو سؤال مطرح می شود که اولی بسیار جالب و وارد است: با آنهمه دستوراتی که برای اجتناب از تماس با گورستان داده شده مگر علت عدم تجویز تماس بخاطر زمین و مدفن است و یا بعلت مرده و جسدی که آن زمین را آلوده ساخته می باشد و آیا اسلام برای جلوگیری از تماس با جسد چه دستوراتی داده است؟ اسلام با دادن یک دستور قضیه را بنحو احسن حل کرده است. اگر نبی گرامی تماس با جسد را حرام میکرد دستور ستمگرانه بود زیرا مادری که فرزند منحصر بفردش مرده آیا نباید اجازه بوسیدن یا دست بصورت کشیدن فرزندش را داشته باشد؟ اما نبی گرامی آنچنان دستوری داد که هم جسد معطل نماند و هم هر کس را آسان نباشد بجسد دست بزند و لذا فرمود اگر کسی نوک انگشتش بجسد خورد باید غسل کند اگرچه نوگ انگشت تماس یافته بجائی دیگر نخورد و کاملاً ضد عفونی گردد و این نوعی ممانعت قانونی و بهترین راه انتخاب شده برای جلوگیری از تماس با مردگان است و برای تأیید این مطلب بگویم هرگاه دست آدمی

به سگی که در اثر عفونتی مرده بخورد با آنکه میکروب بیماری زایش برای انسان هم مسری شناخته شده غسل لازم نیست! مگر جسد آدمی نجس تر از لاشه سگ است که تماس با آن غسل دارد واین ندارد؟ همانا علتش این است که جلوگیری از تماس با جسد بوسیله هر کس ممانعت قانوین می خواهد و ممانعت از تماس با لاشه حیوان که بوسیدن و بغل گرفتن لازم ندارد فقط زنجیر تیمارستان (اینکه تماس پس از غسل میت دیگر غسلی ندارد علت اینست که احترام جسد بجاآورده شده و آماده دفن گردیده و معطل نمانده و در عین حا با شستن و سدر وکافور هم ضدعفونی گردیده هم معطر.)

سخن همه از میکروب است باختصار از میکروب شناسی و اسلام بگویم: 1/4.

در کتاب فقهی نجاسات را دانسته اند: پول، غائط، خون و مطهرات: آب، زمین، آفتاب ...

نجاساتی است که با یکی از محسوسات بوجود آمده و با یکی از محسوسات پاک میشوند مانند بول و غائط که با آب و زمین پاک میشوند و نجاساتی که با لغزشو اشتباه بوجود آمده و با بصیرت و بینائی تطهیر می گردد مانند کفر و شرک که با اسلام پاک می شود ولی مکتب وسیعتری از مکتب فقه (مکتب اسلام) پلیدیها را به دو قسمت بزرگ تقسیم گرده، تطهیرشان نیز دو گونه است. یک قسمت که تطهیرشان باوسائل فیزیکوشیمیائی است (تطهیر با پاک کننده ها چون آب و زمین و ...) و دوم که بامتدادهای پسیکو سوماتیک تطهیر می گردند (مثلاً رضایت از کسیکه تهمتش زده اند ورد قرضی

که سوخت رفته و هدایت مجدد کسی که اغوا شده و ...) و در حقیت تطهیر قسمت اول با مطهرات است و دومی با توجه و خلاصه ای از آن در آیه شریفه است (ان اللّه یحب التوابین و یحب المتطهرین خدا کسی که پلیدیها را با توبه و تطهیر از خود دور می سازد دوست میدارد 222 بقره) و دخالت در ایجاد ناپاکیهای دسته اول اغلب با ذراتی است هک شیطنت دارند و متجاسرند و دسته دوم با غوای شیطان بزرگ ابلیس یا یاورانش پیش می اید و فرودگان ذرات شیطنت کن محلهای آلوده است و محل نزول شیاطین اغوا کننده دلهای پلید و قرآن این را فرموده است (هل انبئکم عی من تنزل الشیاطین، تنزل علی کل افاک اثیم میخواهید بدانید فرودگان شیاطین کجاست روح پلید و دل الوده کسی که هم بزبان بد میکند و هم به اعضاء شعراء 222).

کلمه شیطان را قرآن در مواردی چند آورده است: بکسانی که تشکیلاتی دارند و منشأ اذیت و آزار و مسخرگی برای مسلمین دست کرده اند شیطان (12 بقره) و به آنانکه با فرستادگان خدا خصونت وزند همردیف شیطان (112 انعام) و به آنان که با کارهای بیهوده ای که به ظاهر تشریفاتی دارد مردم را سرگرم مسیازند شیطان (96 بقره) آنان که حق خویشاوندان و هم وطنان را ضایع سازند برادر شیطان (26 الاسراء) آنان که همه چیز را بخود اختصاص داده و بندگان خدا را فراموش کرده اعضاء صمیمی حزب شیطان (20 مجادله) آنان که فتنه انگیزند دوست شیطان (21 انعام) آنانکه بدون دانشند و درباره موضوع علمی و خدائی بحث می کنند پیرو شیطان (3 حج) و آنان که از

خدا روگردانند همردیف شیطان (35 زخرف) نامیده است و در اینصورت بلحاظی که گفته شد تقسیم بندی جالبی از اینقرار داریم:

سیاست نجس، اجتماع نجس، اقتصاد نجس و بهداشت نجس که قسمت اخیر مود بحث است.

سیاست نجس پشتیبان بعضی شیاطین است 1/51 و اجتماع نجس از شیاطین مخصوصی تشکیل می یابد 1/52 و اقتصاد نجس که اختصاص به شیاطین ضایعساز ثروتهای عمومی دارد.

میکروبیولوژی

نجاست میکربی: و اذکر عبدنا ایوب اذ نادی ربه انی مسنی الشیطان بنصب و عذاب (40 سوره ص).

قبلاً شما را به نکته جالبی از قرآن متوجه سازم که امروز با این همه پیشرفت هنوز ارکان مهم و اساسی کشورها را به امور سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، طبیعی تقسیم می کنند که ممکن است سه تای اولی را نجس کرد یعنی بدست شیاطینی سیاست نجس، اقتصاد نجس، اجتاع نجس بوجود آورد ولی چهارمی (طبیعی) خود قدرت پاک کنندگی نجاسات را دارد: آبش، آفتابش، خاکش پاک کننده شرعی اند و آتش و هوا و سرما و ... هر کدام بنحوی تطهیر کننده غیر شرع می باشند (بعنوان مثال: تا امروز میگفتند از بس جنگلها را خراب و بجایش کارخانه میسازند و در حقیقت اکسیژن دهنده را تبدیل به زهرآگین کننده های هوا می نمایند بزودی جو زمین مسموم کننده خواهد شد. امروز میگویند بعلت مه غلیظ حاصل از سوختها در فضا نور خورشید بقدر کافی بزمین نمی رسد و بزودی دوران یخبندان در کره زمین تجدید می شود و

در نتیجه هوا صاف، جنگلها عود و طبیعت حریف گردیده است) اما قرآن بهداشت را نیز که به نجاست میکروبی وابستگی دارد ازارکان مهم می شمارد یعنی توجه مسلمین را به اوضاع سیاسی، اجتماعی، اقتصاید کافی ندانسته و براندن استاد شیطان، برادر شیطان، همردیف شیطان، حزب شیطان که هر کدام وابستگان و اعضاء و افراد سیاست نجس، اجتماع نجس، اقتصاد نجسند اکتفا ننموده انتظار دارد شیطان بهداشت نجحس راهم که همان میکروب متجاسر و شیطنت کن آزار دهنده می باشد مطرود و منفور و از ارکان اصلی بشمار آورند.

از کجا میتوان بمیکروب هم شیطان گفت؟ از آیه شریفه اطلاعات چندی میتوان کسب نمود: بیماری حضرت بطور قطع پوستی بوده و بعضو دیگری از داخل سرایت نکرده بعلت آنکه میفرماید شیطان با حضرت تماس یافت (بر پوست مماس شد) و در کنتب نیز ابتلای حضرت با به بیماری پوستی ثبت و ضبط کرده اند بیماری حضرت حاد بوده زیرا حضرت را بصدا درآورده و از رنج و عذاب ناله کرده است. واگیردار بوده و شاید فرزندانش چنانچه برخی نوشته اند مبتلا شده اند.

یکنوع میکروب (شیطان) در ایجاد بیماری دخالت داشته زیرا عرض مینماید پروردگار شیطان (مفرد) مرامس کرد نه شیطان (جمع). حضرت را به بی خوابی و درد دچار کرده با توجه به کلمه نصب که در برابر فراغت و آسودگی است (فاذا فرغت فانصب 7 انشراح). در زمان شدت و حاد بودن هنوز باطرافیان سرایت ننموده زیرا حضرت خودش را فقط دعا می کند (رب انی) و اگر

دیگران دچار شده بودند همه را دعا میکرد؛ با این مقدمه بجرأت میتوان گفت حضرت به زرده زخمی یا قرحه ای دچار بوده که عامل ایجاد کننده آن یکی از دو شیطان بسیار موذی (استرپتولک استافیلوکک) بوده اند (یا بنابر قولی دچارآبله بوده است) ولی این روایت سخن مرا تأیید می کند (ان ابلیس سلط علی جسد ایوب فنفخ فیه فصار قرحه واحده) که زرده زخمی یا قرحه ای بوده است.

هم اکنون بمطالب دیگر اسلامی نیز آشنا می شوید که در آنها نیز بجای میکروب کلمه شیطان ذرک شده است و قبلاً ذکر این نکته جالب قابل توجه است که اسلام میکروبها را به دو دسته بزرگ رطوبت پسند (و با) شکی دوست (طاعون) تقسیم کرده که امروز هم آندو را سردسته میکروبهایی میدانند که بوسیله آب یا غیر آب سرایتشان بیشتر از عوامل دیگر میباشد و برای سهولت امر مالب را دو قسمت می کنم: یک قسمت مطالبی که در آنها از میکروب نام برده شده و دسته دیگر که بکنایه از میکروب اشاره گردیده است:

نبی گرامی فرمایند: لا تؤوامندیل اللحم فی البیت فانه مریض الشیطان (دستمال گوشتی در خانه جای ندهید که مریض شیطان است) حضرت باقر فرماید: قصوا الاظفار لانها مقیل الشیطان (ناخنها را بگیرید که آنها مقیل شیطان است).

نبی گرامی (ص) فرمایند: لا تبیتوا القمامه فی بیوتکم فاخر جونها را فانها مقعد الشیطان (خاکروبه را درمنزل جای ندهید و روز بیرون برید که خاکروبه منزل مقعد شیطان است)

ملاحظه فرمودید شیطان میتواند مریض داشته باشد (در دستمال گوشتی) مقیل داشتهباشد (زیر ناخن ها) معد داشته باشد (در خاکروبه منازل) آیا میدانید مریض جائیست که وسائل خورد و خوراک و استراح درآن مهیاست که بخورند و بخوابند (دستمال آلوده به پروتئین و مرطوب و تاریک یعنی پطرینخی برای کشت میکروب یعنی مریض شیطان یعنی جای خورد و خواک و استراحت) مقیل همان مریض است ولی خورد و خوراک گاهی هست گاهی نیست (چنانچه ناخن ها در فواصل غذا خوردن و نخوردن برای میکروبها همین حالت را دارند) و مقعد جائیست که میکروب قاعده خود را محکم بر آن داشته است (و کجا محکمتر از خاکوبه زیرا دستمال و ناخن احتمال سستی و شستن دارد) 1/58

با توجه به اینکه میکروبها رطوبت و تاریکی و مواد پروتئین دار ار دوست دارند به سخن حضرت علی که فرمود ان الشیطان مولع بالغمر توجه فرمائید زیرا غمر به پرآبی، چرب بودن، تاریک بودن معنی شده است.

نبی گرامی فرمودند: لا یبیتن احدکم و یده غمره فان فعل فاصابه لمم الشیطان فلا یلومن الا نفسه (با دست چرب شب را صبح نکنید اگر شیطان بشما صدمه زد خودتان را ملامت نمائید)

حضرت علی میفرماید: اغسلوا صبیانکم من الغمر فان الشیطان یشم الغمر فیفزع الصبی رقاده (کودکانتان را بشوئید از چربی که شیطان بوی چربی را درک کرده و از اثر آن کودک موقع خواب فزع و بی تابی می کند)

از حضرت صادق است: من بات عل غمر فاصابه شی ء من الشیطان

لم یدعه الا ان یشاء اللّه (کسیکه با چربی بدن بخوابد شیطان تامدتی باو صدمه می زند) و جالب تر از همه اشاره اسلام به زهرابه های درونی و بیرونی میکروبهاست که حضرت صادق میفرماید: لا تدعوا آنیتکم بغیر غطاء فان الشیطان اذا لم تغط الانیته بزق فیها و اخذ ما فیها مما شاء (ظرف غذا را بپوشانید که میکروب از ان میخورد و بر آن تف و بزاق می افکند یعنی زهرابه می ریزد) و توجه بفرمائید که بزاق هر حیوان برای بهتر هضم شدن غذای آنهاست و در اینجا نیز اشاره به آن شده ولی هنوز علم به آن اشاره نکرده که آیا زهرابه بیرونی میکروبها سبب بهتر تغذیه کردن آنهاست؟

حضرت کاظم فرماید: ظروف خود را برگردانید (وارونه بگذارید) که شیطان هیچ ظرفی را بلند نمی کند (و اکفی ء اناءک فان الشیطان لا یرفع اناء)

حضرت علی از آب خوردن از سوراخ ظرف و طرف دسته آن و حضرت باقر از نوشیدن طرف دسته و جای شکسته ظرف منع فرموده اند و ما میدانیم در شکافها چقدر آلودگی و میکروب جمع می شود: (لاتشربوا الماء من ثلمه الاناء و لا من عروته فان الشیطان یقعد علی العروه و الثلمه. لا تشرب من موضع اذنه و لا من موضع کسره فانه مقعد الشیطان).

حضرت رضا بوجود میکروب در اطراف منخرین انسان و حتی منخرین حیوانات اشاره فرموده و خود اشاره ای به بیماریهای مشترک انسان و دام است (علی کل منخر من الدواب شیطان) میدانیم همانگونه که نبی گرامی فرمودند غذای گرم محل شرکت میکروب است (ان الطعام الحار جدا محوق البرکه و للشیطان فیه

شرکه).

حضرت صادق به فرار میکروبها از بخورهای ضد عفونی کننده و به میکروبهای شارب در کنار موها و جای مرطوب و تاریک و مساعد اشاره فرموده (ان الشیطان لعنه اللّه تنکب سبعین دارادون الدارالتی هو حرمل فیها. لا یطولن احدکم شار به فان الشیطان یتخذه مخباء یستر فیه).

ناگفته نماند که رطوبت شارب از بینی و مواد پروتئینی آنها از خوردن نوک موها به غذاها تأمین می شود.

نبی گرامی فرمودند دراز نکنید موی زیر بغل را که شیطان در آنجا پنهان است و موهای زیر بغل را نکنید و حضرت صادق بهترین محل پنهان شدن میکروبها را برای تسلط بر بنی آدم زیر ناخنها دانسته ونبی گرامی چربی پوست را سد و مانع ورود میکروب به بدن و تار عنکبوت و زوایا را بهترین محل اجتماع میکروبها معرفی فرموده و نیز با اشاره به اینکه شیطان جاری است در فرزند آدم مانند جاری بودن خون، بگردش خون اشاره فرموده و چند خبر و حدیث دیگر که متن عربی و شرح آنها را میتوانید در جلد اول ملاحظه فرمائید 1/66 و آنچه بسیار جالب است و بوضوح میکروبها را معرفی می نماید این خبر حضرت صادق است که چن مردی با زنی زنا کند شیطان وارد آلتش می شود (اذا زنی الرجل ادخل الشیطان ذکره) 1/68.

لا تنکبوا الغبار فان فیها نسمه تسعی نیز وارده شده میفرماید غبار نکنید که در آنهاست ذرات در جنب و جوش.

اما از مطالب اسلامی آنچه که میکروب را باشاره نشان

میدهند:

میدانیم که بزرگترین راه سرایت و با آب است همانگونه که 14 قرن میدانسته اند و با آنکه هوا بیشتر در اختیرا اعراب بوده و بغذاهم علاقه زیادی داشتند حضرت علی درباره معاویه و پیروانش رمود: میان من و خودشان آب وبا آور آمیختند (وجده بینی و بینهم شربا و بیا) و حضرت سجاد دشمنان خود را نفرین کرده می فرماید:

پروردگارا آبشان را بوبا ممزوج کن (و امزج میاههم بالوبا) توجه فرمائید که کلمه ممزوج بکار رفته نه مخلوط یعنی حضرت امکان جدا کردن وبا را از آب گوشزد می فرماید و دیگر کلهم آب است و وبا که براه بزرگ سرایت اشاره شده و میاه یعنی هر گونه آبشان را که امکان آلودگی و سرایت دارد.

حضرت سجاد با جذامی غذا میل فرمود ونبی گرامی فرمود از جذامی حداقل یک ذراع فاصله بگیرید و نیز فرمود از جذامی همانگونه که از شیر فرار می کنید که خود می رساند راه ابتلا دستگاه تنفس است نه راه خوراک و تغذیه و حضرت صادق فرمود گشادی سینه و موهای بینی انسان را از جذام در امان میدارد (هم براه ابتلا که تنفس باشد اشاره فرموده و هم تهویه خوب وتنفس طبیعی و سینه گشاد را مانع ابتلاء دانسته) و باز فرماید کفش پوشیدن امان از سل وجذا است و ما راه پوستی را میدانیم که در اثر خراش سبب ابتلا می گردد و مهمتر از همه قرنینه کردن است که نبی گرامی فرمودند: اذا سمعتم به (الطاعون) فی ارض فلا نقدموها و اذا وقع فی ارض و انتم بها فلا تخرجوا فرارامنه

(هرگاه در زمینی از وجود طاعون چیزی شنیدید بآن زمین نزدیک نشوید و اگر در آن زمین هستید از آن خارج نگردید و در جای دیگر فرمودند هرگاه در شهری مرض وبائی باشد اگر در ان شهر باشید از آن خارج نشوید و اگر خارج هستید داخل نگردید و جالب استعمال کلمه ارض و خسکی برای طاعون است که در سرایتش آب دخالت ندارد و کلمه شهر در مود وباست که آب هم جزئی از آن است در راه سرایت وبا.

نبی گرامی می فرمایند اشخاص سالم با کسانیکه بیماری مسی ندارند (حتی شتران واگیردار) تماس نگیرند و در جای دیگر فرمودند باهل بلانظر نکنید و بر آنها وارد نشوید و از آنها بسرعت بگذرید که آنچه بآنها رسیده بشما نرسد و از حضرت صادق است که با اشخاصی که بیماری مسری دارند معامله نکنیدو حضرت رضا فرمود چون جان بدر آمد بیشتر آفت در او م ماند وعلت اینکه وقتی دست بمرده زدید باید غسل کنید همین است و حتی در اسلام به کوچکی میکروبها و اینه تولید مثل دارند و تغذیه می کنند و با چشم دیده نمی شون اشاره شده است 1/70.(1)

میکروب شناسی یک قسمت بزرگ جلد اول را تشکیل داده و اینک به شرح بقیه مطالب جلد مزبور میپردازم یعنی از زیست شناسی حیوانی که پیدایش حیوان می باشد و قبل از آن چگونگی پیدایش جهان: از ارمغان نبی گرامی چ هانتظاری دارید ارمغانی که بجامعه جاهل بشری مبذول فرموند ارمغانی که خالصا بدون

1- همانگونه که قبلا گفته شد میتوانید متن تمام احادیث و شرح آنها را در جلد اول از صفحه 70 به بعد ملاحظه فرمائید.

شک و ریب همه کلام خداست و یقینا انظترا و توقع دارید تا مرزهای اعجاز پیش رود و بلکه از آن بگذرد و بدانید که با مطالعه دوره کتابهای اولین دانشگاه از انتظار بیرون آمده مقصود را خواهید دید و خواهید خواند.

بیولوژی حیوانی

اولم یر الذین کفروا

ان السموات و الارض کانتارتقا ففتقناهما 0انبیاء 30)

آیا کافران ندیدند که آسمانها و زمین رتق بود ما آنرا شکافتیم.

قبل از هر چیز باید باین سوال پاسخ داد: خا برای چه آفرید؟ البته در جواب گفته می شود یکی چرا آفرید از لحاظ ذات مقدس خودش دیگری چرا آفرید از لحاظ ما انسانها. اما جواب سؤال اول مورد بحث ما نیست و حضرت زهرا سلام اللّه علیها در ان باره مطالبی دارند باول خطبه ای که در مسجد برای احقاق حق خو درابره فدک فرموده مراجعه شود) اماپاسخ قسمت دوم:

و هو الذی خلق السمواتع و العرض فی سته ایام و کان عرشه علی الماء لیبلوکم ایکم احسن عملا (هود 7).

و او خدائیست که آسمان و زمین را در فاصله شش روز آفرید و عرش با عظمت او بر آب قرار یافت تا شما را بیازماید.

تبارک الذی بیده الملک و هو علی کل شی ء قدیر

الذی خلق الموت و الحیوه لیبلوکم ایکم احسن عملا (تبارک).

بزرگوار خدائیکه سلطنت ملک هستی بدست قدرت اوست و در (همه عالم) بر همه چیز او را توانایی است خدائیکه مرگ و زندگی را آفرید که شما بندگانرا بیازماید تا کدام نیکوکارتر (خلوص اعمالش بیشتر) است.

اللّه الذی خلق سبع سموات و من الارض ملهن یتنزل الامر بینهن لتعلموا (11 الطلاق)

خدا آن کسی است که هفت آسمانرا آفرید و مانند آن آسمانها از (هفت طبقه) زمین خلق فرمد و امر نافذ خود را در یسن هفت آسمان و زمین نازل کند تا بدانید.

ملاحظه فرمائید در دو آیه پس از ذکر خلقت (آسمان و زمین مرگ و حات) اشاره به تزکیه نفس و بهتر عمل کردن فرمود و دریک آیه می فرماید: خلقت شد لتعلموا برای اینکه بدانید (قبل از هر چیز توجه فرمایند که در این آیه بدنبال میدانید توجه را بخدا جلب کرده خدائیکه هم قدرت بر هر چیز دارد و هم علمش بر همه چیز احاطه دارد لذا علم بدن خدا یعنیغیر علم و شناسائیهایی که رابطه انسان و انسان را تیره می سازد) پس برای این آفرید که و سهم آن تزکیه نفس شویم و یک قسمت آن عالم گردیم (دو آیه سخن از ایمان است و یک آیه علم).

در حقیقت این سه آیه اساس تکامل جنبه های معنی و ظاهر است: تکامل عقل بوسیله علم و تکامل عمل با حسن عمل و نیکو کاری انچنانکه فرمود: اذا عمل احدکم عملا فلیتقنه (هر کس کاری می کند باید آنرا خوب انجام دهد) و نتیجه تکامل عقل و

عمل خواندن کتاب آفرینش است برای خداشناسی تا آنجا که حضرت عسکری فرمود: لیست العباده کثره الصلوه و الصوم و لکن العباده کثره التفکر فی آثار اللّه و افزوده شود که علی مرتضی تکامل علمی و اصلاح رادر جمله العلم حیات و الایمان نجات خلاصه فرمود از اینقرار جواب کسی که میپرسد هدف خلقت درباره انسان چیست؟ میگوئیم تکامل جسم و جان.

علم جدید با آن همه تلسکوپها که در سراسر عالم دارد و مدام به آسمانها قراول رفته است دامنه پژوهش را تا بدانجا رسانده که یقین کرده جهان مجموعه ای ازگاز و غبار دود مانند گرم (آیا بهتر از کلمه دخان و دودی که مثلاً گرما گرم از آن جدا شده و محتوی ذرات و گاز می باش میتوان انتخاب کرد؟) بوده که روزگاری در نقطه ای متمکز و در حجم بسیا کمی شرده و رتق بوده و بر اثر انفجاری عظیم بصورت دخان درآمده است (1) همه یکجا جمع: یعنی ماده اولیه همه یکی و عناصر سازنده همه یکسان می باشد وچون به قرآن 15 قرن پیش نظر افکنیم می بینیم میفرماید همه جهان از اول به هم پیوسته و رتق بوده وهمان عناصری که خورشید را می سازد سازنده زمین و ماه و همه کهکشانهاست و با رفت ن آپولو به ماه و مطالعات طیفی ستارگان روز به روز این مطلب روشنتر میشود که همه جهان از عناصر یکسانی درست شده اند و چون انفجار روی داد و فتق بوجود آمد؛ و چیزی را فتق یافته گویند

1- فرضه انفجار هسته اولیه (یعنی آنچه قرآن میفرماید) طرفداران روز افزونی دارد و این انفجار با یک کیفیت متافیزیکی صورت گرفته است (اطلاعات هفتگی 1524 صفحه 60).

که از محل اصلی خودش و از مجرائی غیر معمول خارج شده باشد و دخان حاصله مجموعه ای عظیم از گازهای فوق العاده داغ است که بر اثر فشار و حرارت زیاد انبساط یافت و جهان را بوجود آورد (به کلمه دخان که هم ذرات هم گاز و هم داغی را میرساند توجه فرمائید).

نکته جالب دو پیشگوئی 15 قرنی قرآن است که یکی از آنها را که اتفاق افتاده شاهدیم و دیگری در پایان جهان روی خواهد داد آنچه را شاهدیم اینکه قرآن او لم یر الذین کفروا فرموده و کفار را مخاطب قرار داده به آنها می فرمای نمی بینید که چگونه آسمانها و زمین پیوسته و رتق بود و بعد انبساط و فتق گردید (بلکه از کلمه فتق معلوم می شود که از جای اصلی خود هم در اثر انفجار خارج گردیده که علم هنوز به حریم این مسئله که هسته اصلی در جای خود نیست نرفته و درباره اش چیزی نگفته است) در اینجا قرآن کفار را مخاطل قرار می دهد مثل اینکه خواسته کسانی که به آسمانها میروند و کرات را تسخیر می نمایند طرف سخنش باشند و این خود می رساند که در تسخیر آسمانها و کرات متأسفانه مسلمین همیشه از کفار جدا و وامانده اند و اما آنچه از یشگوئی که در پایان جهان خواهد شد مربوط به این آیه شریفه است:

فارتقب یوم تاتی السماء بدخان مبین (10 دخان)

منتظر باش روزی که بیاید آسمانها به دخانی آشکار.

که می فرماید بار روزگاری خواهد آمد که آسمانها و زمین بصورت دخان درآیند و این قسمت هم در قلمرو دانش درنیامده است

ثم استوی الی السماء و هی دخان (11 فصلت)

سپس به آسمان توجه فرمود در حالی که دخان بود

و این هم اشاره قرآن به آسمانهاست در آن روزی که پس از انفجار و تبدیل رتق به فتق همه عالم بصورت دخان درآمد و هنوز هم جرم دخان موجود در کهکشان شیری ما برابر بقیه اجرام واقع در آن است.

عقاید و آرائی چند درباره چگونگی پیدایش کائنات در جلدهای قبلی آوردم و می افزایم : پروتن های دارنده بار الکتریکی مثبت و الکترونهای با بار منفی موجود در گرد و غبار شرح داده شده یکدیگر را جذب می کنند و الکترون به دور پروتن مداری تشکیل و ساده ترین عنصر یعنی ئیدروژن را میسازد که پایه و اساس ساختمان است هیدرژنها جمع شده به شکل مه رقیقی به طرف کهکشانها به راه می افتند و گاهی مه ها جمع شده ابری از گاز درست می کنند که اگر زیاد بودند نیروی جاذبه ای بوجود آمده آنها را نگه می دارد و به نبت افزایش اتمها جاذبه زیاد می شود و چون قطر آن 3 هزار برابر قطر تمام منظومه شمسی گردید اتمهای هیدرژن به هم نزدیک و ابر متراکم گرم و چون به پنجاه هزار درجه رسید باز به دو قسمت ذرات مثبت و منفی پروتن ها و الکترونها تقسیم می شوند و این حالت حدود ده میلیون سال می ماند در حالی که مرتب درجه حرارت و فشار افزایش می یابد تا بالاخره قطر ن به 5/1 میلیون یعنی یک دهم قطر قبلی رسید حرارت مرکزی به ده میلیون درجه می رسد و به جای شکستن و از هم گسستن در اینجا هسته ها ذوب شده در آخر چهار به چهار هسته ماده جدیدی را به نام هلیوم همانند عملی که در بمب هیدرژنی انجام می گیرد بوجود می آورند (خورشید با

چنین عمل هر ثانیه 564 میلیون تن هلیوم درست می کند)

اینجاست که ستاره ای بوجود آمده و به همین نحو با تغییرات درجه و فشار به تدریج عناصر سنگین تر بوجود آید انفجارها رقیق می شود و بر اثر فشار فزاینده کشش، آخرین انقباض صورت می گیرد و بالاخره در یک انقلاب عظیم مرموز سنگین ترین عناصر شیمیائی یعنی آنها که از آهن سنگین ترند بوجود می آیند و این انهدام و فروریزی در برگشت انفجار عظیمی تولید میکند که قسمت عمده اجسامی که درون ستاره از آغاز تولدش ساخته شده در فضا می پراکند که در فضا با سرعت ثانیه ای 1500 کیلومتر گسترش می یابد. این گاز تفاله و باقی مانده انفجار است و زمین ما از این تفاله می باشد نظریه دیگر نیز خلقت مداوم ماده است که هنوز مورد ایراد و اشکال واقع می گردد.

یعلم ما یلج فی الارض و ما یخرج منها و ما ینزل من السماء و ما یعرج فیها (سوره سبا - 2)

می داند هر چه به زمین رود و هر چه از زمین بدر اید و آنچه از آسمان بریز آید و هر چه به سوی آسمان بالا رود.

شاید مقصود شنها و گردها و غبار اجرام کیهانی است که همه روزه بطور متوسط سه هزار تن به وزن زمین می افزاید و گازهائی از جمله هیدرژن متصاعد می شود.

ماتری فی الخلق الرحمن من تفاوت (سوره ملک 3)

ماده اولیه عالم رتق و در یک جا جمع بود این معنی را می رساند همه دارنده عناصر یکسانند (ماتری فی خلق الرحمن من تفاوت)

و در آفرینش رحمان تفاوتی نیست و چرا رحمان گفته به بسم اللّه الرحمن الرحیم توجه فرما که اللّه قدرت مدبر آفریننده است در هر مرحله (قبل از آفرینش و حین و بعد از آن) و رحمن قدرت مدبر زندگی بخشنده است (انسان هم اکنون به زندگی خود برسد و توجه کند) رحیم قدرت مدبر مالک بوم الدین می باشد. اللّه الذی رفع السموات بغیر عمد ترونها (2 الرعد) خلق السموات بغیر عمد ترونها (10 لقمان)

میلیاردها کرات در فضا موجود و معلق و بدون ستون به حرکت خود ادامه می دهند و آنچه فواصل آنها را حفظ می نماید قوای جاذبه ای است که به نسبت مستقیم جرمها و عکس فضاهای کرات با یکدیگر می باشد و گویا مسیر این فواصل را چون ستون نامرئی قوای جاذبه آنچنان پرکرده که اگر به کلما ترفع و خلق در دو آیه توجه نمائیم میتانیم چنین معنی کنیم خداوندی که آسمانها را آفرید و برافراشت بدون ستونی که دیده شود و حضرت رضا فرمود به غیرعمدترونها (ثم عمد لکن لاترونها) دارنده ستونی که دیده نشود.

و کان عرشه علی الماء

و عرش خدا بر آب بود:

آنچه در اسلام چشمگیر و آدمی را متعجب می کند اینکه دانش جدید می خواهد از زمانی که جهان به شکل توده عظیم متراکمی بوده جلوتر رفته و شکل و وضع دنیای قبل از توده عظیم را بیان

نماید و به تازگی توانسته به دنیای هسته ای به صورت فرضیه نظ بدهد در صورتی که اسلام به کلیه مراحل آفرینش اشاره فرموده است (همه قبل از اینکه جهان از توده عظیم متراکمی بوده باشد).

اسلام به مراحل جلوتری از آفرینش اشاره کرده می فرماید خدا روح را، عقل را، قدرت را، نور را آفرید سپس ظلمت را، و در شرح کیدری بر نهج البلاغه است که خدا جهت آفرینش آسمان و زمین جوهری سبز آفرید و آن را ذوب کرد آبی مضطرب و سپس از آن بخاری چون دود (دخان) پدید گشت.

چند مطلب اخیر را به نظر آورید: جوهر سبز و دخالت رنگ در آفرینش قبل از پیدایش ب (آب مخصوصی که بعد خواهم گفت) عجبا که حتی با اشاره به رنگ مخصوص به نوری اشاره کرد نه مانند نور خورشید یا نورهای معمولی که دارای طول موجهای مختلف و رنگهای گوناگونندو نه حتی مانند نور و اشعه لیزر یاقوتی که ی کرنگ است و همه امواج منظم و یکسان بلکه نور سبزی که حتما باید دنیای آینده درباره اش بررسی نماید و آیا انرژی مخصوصی وجود دارد که به رنگ سبز جلوه کند؟ باید از علمای رنگ شناس پرسید: ولی هر گونه نوری باشد شش سال قبل در جلد اول گفتم اسلام بچه مراحل آفرینش اشاره فرموده علم هم تادخان بودن عالم پیش رفته و با اسلام همراه شده است و برای وقوف به مراحل قبل از دخان که آیا عالم چه وضعی داشته باید در انتظار علم نشست که کاری بکند و اطلاعاتی بدهد که امروز این خبر جالب کم و بیش در کتابهای مربوطه دیده می شود: ماده از نور بوجود آمد و از جمله مجله سیانس اوی فرانسه و نقل آن

در اطلاعات یومیه می باشد (صفحه 7 هشتم اسفند 1349).

رنگ شناسی که قرآن آن را بزرگترین علم آینده جهان می داند (در جلد پنجم مفصل شرح داده شد) و از اینرو که قرآن پس از شرح رنگها به خشیت دانشمندان در پیشگاه الهی اشاره می فرماید زمان شناسائی رنگ مزبور ارزشمند خواهد بود.

بهر صورت قدرت یا انرژی یا جوهی سبز آفرید و سپس آبی که در قرآن به آن اشاره فرموده و به دلائلی گفتم چون بنا به فرموده حضرت باقر اب مزبور قابل آشامیدن نبود و آتش از آن پدید آمد و چون خاموش گردید دخان پیدا شد و جنس زمین از خاکستر دخان (باقیمانده آتش سوزی) می توان گفت 1/109 قبل از انفجار و اشتعال دنیای ذرات متراکم بوده ذره های هسته ای فشرده حامل و حاضر به انفجار اما در بعضی جهات مشابه آب که شرح آن را داده ام و این خود اشاره کردن اسلام به تبدیل انرژی به ماده است (زیرا قدرت انرژی و جوهر سبز آفرید و بعد آب شد یعنی تبدیل انرژی به ماده) به این نکته نیز توجه باشد که هیدروژن را مولد الماء هم گویند.

فقضاهن سبع سموات فی یومین و اوحی فی کل سماء امرها و زینا السماء الدنیا بمصابیح (سوه فصلت آیه 12)

پس آسمانها را بهفت بخش تقسیم فرمود در دو دوران و در هر یک از آسمانها امور رمبوط به آن را وحی نمود و نزدیکترین آسمانها که از همه بزمین نزدیکتر است بچراغها (ستارگان) زینت بخشید و در این باره خبری از نبی گرامی داریم که خورسید

و ستارگان با هم آفریده شدند 1/100.

و هو الذی خلق السموات و الارض فی سته ایام و کان عرشه علی الماء «7 هود».

اوست که خلق فرمود آسمانها و زمین را در شش یوم و عرشش بر آب بود: با توج به اینکه یوم معانی مختلفی داشته و از جمله بدوران چندین میلیون ساله هم گفته یم شود بعلاو هنوز م خورشید خلق نشده بود که اول وآخر را حساب کرده یوم گوئیم 1/105 میتوان گفت پروردگار هفت آسمان را در دو دوران خلق فرمود و بعد آسمان دنیا را بچراغهای فروزان خورشید و ستارگان منور ساخت (معمول قرآن چنین است که اغلب بدنبال سبع سموات کلمه ارض را داشتهباشد و در اینجا ملاحظه فرمودید در آخر نامی از چراغهای فروزان دنیا میبرد و این نشانی از قدمت بیشتر آسمانهای دوردست دنیاست یعنی قرآن سن خورشید و ماه و زمین و ... اطراف ما را در کتمر از سن کازارها و کهکشانهای دور دست می داند).

ابتدا آسمانهای هفتگانه و بعد آسمانها و زمین خلق شد و در آیا اوی نامی از زمین نیست و کارها در یومین و در دو روز انجام گرفته و چن زمین بوجود آمد سخن از سته ایام و شش روز میکند مسئله شگفتی طرح می شود و آنچه را حدس می زنم اینکه دو دوران پیدایش آسمانها بقرینه کلمات امر و مصابیح که کلمات غیر مادی و مادی است اشراه بدورانهای قبل از ماده و ماده می باشد و آنچه پس از تقسیم بندی اسمانها صورت گرفت آسمانهائی در شکل ماده ابتدائی که هم قرآن آنرا میپذیرد و هم علم، دگرگونیهایی بود

که در شش دوران انجام گرفت که آغازآنرا پروردگار عرشه علی الماء فرموده است که بنظرم چنانچه قبلاً گفتم 1/110 اشاره به آفرینش هسته ای است و چون اسلام بدوران بعدی نیز اشاره نمود که اشتعال و سوزندگی است و دوان بعد خاکستر شدن و بصورت دخان ظاهر گردیدن از اینرو میوان گفت بنظر قران: خلفت یومین آسمانها آفرینش قبل از ماده و شروع ماده است و دگرگونیهای خلقت در زمینه ماده بودن کائنات در پنجدوران بود که دو دورانش خلقت در زمینه ماده بودن کائنات در پنج دوران بود که دو دورانش (آب و هسته ای بودن، حالت گرمی و دخان بودن) را شناختیم.

دوران بعد جمع شدن شعله ها در گوشه و کنا کائنات بشکل کهکشانهای پر از کرات مشتغل است که حتی امام به سوختن و شعله ور بودن ماه نیز اشاره می فرماید 1/291 در اینجا بصورت تبصره مطلبی را بیان دارم و بگذرم: ملاحظه فرمودید که پروردگار یکجااشاره به خلقت آسمانها و دو روز و صدور دستور وامر فرمود بدون آنکه نامی از زمین ببرد و بدون شک زمین جزئی از خلقت نوری او جل جلاله مباشد یعنی مقصود اینست کهزمین در یکی از آسمانها قرار دارد (خلقت را دو قسمت کردم امری و دیگر آنچه بمصابیح روشن ساختخلقت نوری وتوجه فمرائید که چگونه پروردگار خلقت غیر مادی رابه امر و مادی را به نور یعنی پایه و اساس ماده نسبت می دهد).

بعد از اینکه زمین ازحالت اشتعال بدر آمد و بصورت مایع بود بنحوی خاص بتدریج سرد شد و رویه سفتی یافت و مرتب این پوسته ضخیمتر شد تا بصورت امروزی درآمد که هنوز هم نسبت پوسته زمین بمواد مذاب و ... داخل زمین از نسبت پوسته تخم مرغ به محتویاتش کمتر است و حضرت علی در نهج البلاغه تحت

عنوان ثم انشأ سبحانه فتق الاجواء ... 1/120 بدورانهای مایع بودن، منجمد شدن و حتی بچگونگی شکل یافتن آنها اشاره می فرماید از اینقرار اسلام دورانهای ششگانه خلقت را:قبل از ماده، هسته ای بودن عالم، دخان، اشتغال و سوختن، مایع و مذاب، جامد میداند و باز هم دوران آخر یعنی برای آن زمان که زمین منجمد و پوسته دار شد تاکنون چهار دوران قائل است که بزودی شرح خواهم داد.

خارج از برنامه بلکه کاملاً داخل برنامه خلاصه بگویم درباره اصل خلقت بیش از چهار نوع فکر نمیشود خواب و خیالی است از عدم خود بخود برخاسته و دو قسمت اخیر را قطعی دانسته اند چون در هر صورت خلقت با انرژی آمیخته است و لذا یتوان گفت یا آغازی نداشته از ازل بوده است افریده شده است و چون ترمودینامیک مسئله را جدی گرفته نوع اخیر را تأیید می کند.

موضوع جالب دیگر: چون مرتب از هسته ای بودن عالم و ذرات هسته ای نام برده شد که آیا در اسلام از الکترون وپروتن نام برده شده است؟ باید گفت در جلد مربوط به فیزیک و اسلام بحث خواهم کرد و برای آشنائی بآنها خبری را که در مقدمه چهل خبر از حضرت صادق است در جواب مردی که از کیمیا پرسید ذکر می کنم با توجه به اینکه حضرت فرمود هیچ چیزی از درخت و غیر درخت یافت می شود مگر آنکه در ان اصل و فصل است (اصل = جاذبه. فصل = دافعه) قال الصادق علیه السلام لمن ساله عن اکیمیا هل لها وجود ام لا: انما

سالتنی عن اخت النبود وعصمه المروه و اللّه لقدکان و انه لکائن و لات فی الارض شجره و لا مدره و لا شی ء الاوفیه اصل و فصل.

و ما اشهد تهم خلق السموات و الارض و لا خلق أنفسهم (51 کهف)

آیا بشر میتواند به چگونگی آسمانها و انسان پی ببرد. این سؤالی است که قرآن آنرا غیر ممکن ندانسته اما میفرماید کسی را هم شاهد آفرینش آنها قرار نداه است لذا یک موضوع تایخی نیست بلکه مسئله علمی است و حل این مشکل با علم زینا السماء الدنیا بمصابیح (12 فصلت 15 الملک)

شباهت عجیب آفتاب وستارگان آنقدر جاب است که فیزیکدانها و منجمین را بهم نزدیک کرده و هر دو ازعلم یکدیگر چون دو دانشمند مشغول در یکواحد علمی استفاده می نمایند ولی قرآن د 15 قرن قبل به شباهت آنها اشاره فرموده همه راچراغ و همه را ایجاد کننده صبح و روشنائی بخش معرفی کرده و برای اینکه نور ماه را چون ستارگان و خورشید نشمریم باز خورشید را چراغ و همه را ایجاد کننده صبح و روشنایی بخش معرفی کرده و برای اینکه نور ماه را چون ستارگان و خورشید نشمریم باز خورشید را چراغ منیر و ماه را نور و مستنیر ذکر می فرماید: و جعل القمر فیهن نورا و جعل الشمس سراجا (16 نوح).

و السماء بنیناها باید و انا لموسعون 47 الذاریات

آسمان را بید قدرت خود آفریدیم و دائم در حال وسعت دادن آنیم.

نیروی انفجار توده عظیم اولیه عالم آنقدر شدید بود که گویا همه چیز از جمله عناصر کهکشانها را بقدری با قوت و قدرت پرتاب کرد که هنوز آناه بسرعت از یکیگر دور میشوند و در زمانی هک یک سطر این کتار را خواندید آنها دویست هزار میل دور

شده اند گویا کهکشانها مانند نقاطی بر یک توپ فوتبال افتاده که مرتب آنرا باد می کنند و نقاط از هم دور می شوند و موضوع انبساط عالم هم اکنون مقبولیت یافته و برای آن قوانینی علمی وضع گدیده 1/117 که قرآن در 15 قرن قبل بدان اشاره فمروده است: و الشمس تجری لمستقر لها ذلک تقدیر العزیز العلیم و القمر قدرناه منازل حتی عاد کالعرجون القدیم 38 یس قرآن در ضمن اشاره به وسعت یافتن عالم، گرات موجود در آنرا نیز آنچنان در حرکت میداند که میفرماید هیچکدام بیگدیگر نمیرسند و خورشید و ماه را بعنوان مثال بیان فرمود که خورشید بسوی قرارگاه خود در حرکت است... و برای ماه منلگاههایی تعیین شده... نه خورشید میتواند بماه برسد و نه شب میتواند بر روز پیشی گیرد و کل ی فلک یسبحون که این قسمت آخر آیه و اشاره به این است که تمام آنچه از خورشید و ماه و کراتگفته شده همه درمدار خود حرکت میکنند و در جایدیگر میفرماید با وجود اینکه مه درحرکت گفته شده اند باز هم دسته جمعی عالم، بسوی هدفی رهسپار است کل یجری ای اجل مسمی (ناگفت نماند چون قران سخن از گردش زمین و ماه میکند کلمه حرکت را بیان می فرماید که کلمات مذور را بزودی خواهید دید اما برای گردش ورشید کلمه جریان «والشمس تجری» بکار میبرد و این خود باعث شد دانشمندی بزرگ از غرب مسلمان شود و ما میدانیم با اتم شکافی مرتبی که خورشید برقرار است نور و حرارت زیاد ایجاد و عناصر بشکل گاز و مذاب در جریانند نه در حرکت) آیا اسلام اشاره بعمر طولانی دورانهای زمین شناسی کرده است بذکر خبری از نبی گرامی میپردازم که میفرماید ان موسی علیه السلام سئل ربه

عزوجل ان یعرفه ... 1/106 و پروردگار فرمود منذ مائه الف الف عام عشر مرات «100×1000×1000×10=1000000000» و بکار بردن عدد میلیارد در جامعه ای که بیشتر از عدد الف در محاسباتشان نبوده و نیست تعجب آور است (ناگفته نماند سؤال حضرت موسی از دنیائی مخصوص بوده است 1/107) و شگفتی بسیار دراینست که در اخر حدیث به 5-6 مرتبه خرابی و آبادی زمین اشاره شده است که علم جدید چند نوبت کمتی را متذکر است)

موضوع علمی دیگر قرآن اشاره به این است که کائنات مجدد بهمان شکل اولیه برمگردد: روزگاری عالم از دخان بود و مجدد (فارتقب یوم تانی السماء بدخان مبین 10 دخان) بشکل دخان برخواهد گشت وتوجه فرمودید که نه در روز اول از ارض نامی بود نه دراینجا اسمی و معلوم می شود قبل از اینکه کائنات بشکل دخان در آید از زمین ما بدین شکل نامی و اثری نبوده و باز هم که خواست بدخان تبدیل شود نامی از زمین نیست.

اذا الشمس کورت، اذا النجوم انکدرت، (التکویر)

یوم تبدل الارض غیر الارض و السماوات (48 ابراهیم)

فجمع الشمس و القمر (9 القیامه)

و تکون الجبال کالعهن (معارج)

خورشید فروزشش کاسته می شودوستارگان فرو می ریزند این زمین به زمین دیگری مبدل می شود خورشید و ماه بهم می یوندد کوهها چون پنبه وا زده می شود ومطاب بسیاری دیگر از این قبیل

در قران کریم است که همه وضع آسمانها، کرات، کوهها و بسیاری از ساختمان های دیگر عالم تکوین را در آینده روشن می سازد و علم نیز در کلمه موار جز اینها نمیگوید.

الم تروا کیف خلق اللّه سبع سماوات طباقا (15 نوح)

ثم استوی الی السماء فسواهن سبع سماوات (28 بقره)

تسبح له السموات السبع و الارض و من فیهن (44 الاسراء)

قل من رب السموات السبع (86 المؤمنون)

فقضاهن سبع سماوات فی یومین (12 فصلت)

اللّه الذی خلق سبع سموات و من الارض مثلن (12 الطلاق)

الذی خلق سبع سماوات طباقا (3 الملک)

در قرآن چند مرتبه از آسمانهای هفتگانه نام برده شده که در علم بتازگی مختصر توجهی به آن معطوف گردیده و آسمان را به طبقات چندی تقسیم کرده اند 1/111 و بنظر من یا اختلاف طبقات آسمانهابر حسب اختلاف خواص شیمیائی و فزییکی و مکانیکی در آنهاست که هر کدام متمایز از یکدیگرند و استناد کردم به آنچه حضرت صادق فرمود که فرشته ای مجبور شد برای عبور از هر کدام از طبقات مذکور نیروی خود را تغییر دهد.

و آیا من الارض مثلهن (وره طلاق) ک بدنبال اشاره به طبقات هفتگانه آسمان در قرآن آمده دلیل بر این است

که آسمان هفت طبقه یعنی طبقاتی که با مدار معینی در کائنات برای وجود حیات هامنند سطح زمین مناسبت و طبقه دگر چون طبقه بعدی زمین فقط در اخیتیار ویروسها و مراحل اولین حیات می باشد الی آخر، یعنی درحقیقت آیا هفت آسان نیز چون طبقات الارض است؟

یا اینکه آسمان را طبقاتی میباشد که از لحاظ تطبیق و تطابق و طبق قرار گرفتن همانگونه که نظر قرآن است و هرچیز نر و ماده دارد و زوج آفریده شده (و من کل شی ء خلقنا و زوجین 49 ذاریات) (1) حتی جماد در اینجا نیز به تبعیت وحدت حاکم بر سراسر عالم هفت اسمان نیز نر و ماده یا مثبت و مفنی یا دارنده خواص متضاد یا عکس یکدیگرند دارند در حالیکه آنکه در سرحد عالم قرار گرفته وبا سرعت سیر نور در حال ناپدید شدن درکرانه عالم است اگر منفی است بطرز خاصی و اگر مثبت است بنحوی دیگر محوم گردد و درازاء محو اسمان مثبت بالا یک آسمان مثبت در پائین پدید می اید و بجای ناپدید شدن آسمان منفی سرحد آسمانی منفی در ابتدا و عمق ظاهر می گردد بطوریکه همیشه آنکه بالاست مخالف آنست که در پائین می باشد.

طبقه بندی آسمانها بین دانشمندان مربوطه سابقه دارد که بیکی از آنها اشاره کرد و اینجا می افزایم: هوبل دانشمند بزگ نجومی کهکشانهارا در سال 1930 بر حسب شکل آنها طبقه بندی کرده این طبقه بندی از کهکشانهای بیضوی شکل که

1- ناگفته نماند زوج یعنی چیزی که دارای لنگه و نظیر است و دوتای آنها را زوجان یا زوجین گویند.

شامل ستارگان قرمز و مقدار کمی گاز و غبار هستند شروع می شود و به کهکشانهای مارپیچی مسطح با ستارگان آبی و خطوط گاز وغبار پایان می گیرد. مارتین ریز و جوزف سیلک مینویسند دسته کهکشانهای صورت فلکی هرکول،دلیل یکنواخت نبودن توزیع کهکشانها در فضاست این دسته کهکشان که 350 میلیون سال نوری از ما فاصله دارد و طول آن حدود پنج میلیون سال نوری است صد عضو دارد. از این دسته کهکشان با تلسکوپ 200 اینچی پالومار عکس گرفته شده است.

بعضی از دسته کهکشانهای عظیم دیگر هزار عضو یا بیشتر دارند و طول آنها بین یک تا ده میلیون سال نوری تغییر می کند این دسته کهکشانها خود عضو فوق کهکشانهائی هسند که شاید 100 عضو داشته باشند که دردامنه ای بوسعت 100 میلیون سال نوری پراکنده اند.

اسلام به میلوینها کهکشان در عالم 1/117 و خورشیدهای فراوانی که درآسمانهاست 1/118 و اینکه هر کدام در مداری حرکت می نمایند 1/120 به وجود سیارات 9 گانه بلکه 11 گانه 1/123 و اینکه خورشید منیر است و ماه مستنیر 1/124 و اینکه نور از نقطه ای حرکت کرده هفت آسمان را پیموده باز بنقطه اولی برمی گردد 1/300 و ماه خشک و بدون حیات است 1/301 و صدهامطالب یگر اشاره فرموده است وحتی قطر خورشید را از امام پرسیدند و پاسخ داد که با آنچه محاسبه میشود درست می آید.

ص: 70

یکور اللیل علی النهار و یکورالنهار علی الیلی 5 زمر

شب را بروز و روز را بشب پوشانید.

و آیه لهم اللیل نسلخ منه النهار 37 یس

ملاحظه فرمائید چگونه قران بکروی بودن زمین بصراحت اشاره می فرماید:

دو آیه مذکور رادر کنار هم قرارداده بیاد آورید که چگونه روزنامه ها از قول فضانوردان نقل کردند که چون بسرحدی رسیدند گفتند شب از روی زمین چنان درو یم شد که گویا پوست را از روی گوسفند سلاخی (نسلخ) میکنند و با توجه به اینهک بکور عمامه پیچی است دو آیه یکدیگر را تکمیل نموده برداشت شب را از روی کره زمین آنچنان می داند که اگر از شرق بغرب برداشته می شوداز شمال بجنوب نیز برداشتش متمایل است همانگونه که عمامه باطراف پیچیده می شود ولی بطرفبالا یا پائن هم پیچیده می گردد و سوگند خوردن پروردگار به رب مشرقها و مغربها (40 معارج) یا دو مشرق دو مغرب (16 الرحمن) خود دلیل بر کروی بودن زمین است زیرا هر ناحیه مشرق شهری است و مغرب شهر دیگر و هر مکان دو مشرق و دو مغرب دارد و کره مشارق و مغارب و دلائل دیگر 1/125 (باز شما را متوجه اعجاز کلمه یکور و تشبیه تابش آفتاب بر زمین که بنحو خاص عمامه پیچی است می نمایم 3/41()).

و الارض بعد ذلک دحاها اخرج منها ماءها و مرعیها و الجبال ارسیها 30 نازعات

اسلام زمین را متحرک دانسته و اثر حرکت را ایجاد چهار فصل می داند: و اشاره به اینکه زمین اگر حرکت میکند مانند

شتری میباشد که آرام و هموار در حرکت است (و هو الذی جعل لکم الارض ذلولا 15 ملک) و هر چه بر رویش نهاده اند بخارج پرتاب نمی کند و اشاره واضح به اینکه تصور میکنی کوهها ایستاده اند در صورتیکه در مرورند (و تری الجبال تجسبها جامده و هی تمرمر السحاب 90 نمل) و افرین بر قران که کلمه مرور را در اینجا بکار برد نه حرکت را زیرا کوهها بر زمین اند و در حرکت ولی علنی تر این چهار آیه است که بوضوح حرکت زمین را میرسانند فقال لها و للارض ائتیا قالتا أتینا طائعین (10 فصلت) بزمین گفتند بیا، آمد (حرکت کرد).

یسئلونک عن الساعه أیان مرسیها (186 اعراف) که زمین مانند کشتی که در حال حرکت است و بالاخره لنگر می اندازد الم نجع الارض کفاتا (25 مرسلات) که اشاره بحرکت زمین که محل مسکونی است و در عین حال بدور خودش هم می چرخد و داخلش داغ و مذاب و مانند ته دیگ که زیر و رو می شود بوده و شاید اشاره می کند که در مرکز زمین مواد جابجا می شود و یا آیه و الارض و ما طحیها (6 شمس) که زمین را چون طاحونه و آسیا معرفی می فرماید و دلائل دیگر 1/127 حتی اشاره به تقویم و مقیاسه تقویمهای شمسی وقمری 1/129.

عرش و کرسی: از حضرت صادق است: کرسی باب ظاهر غیب و طلوعگاه بدایع و محل ظهور همه چیز بوده و عرش باب باطن است که علم چگونگی و پیدایش و قدر و حدود و مشیتو صفت اراده و علم الفاظ و حرکات و ترک و علم بازگشت و آغاز در آن یافت م شود. و باز از آن حضرت است که: هر چه خدا آفریده

در کرسی است جز عرش که بزرگتر از آنست که کرسی به آن احاطه پیدا کند و از حضرت علی است: آسمان و زمین و هر آریده که میان آنها وجود دارد در جوف کرسی است ... 1/107 و در اینجا شاید بتوان درباره و کان عرشه علی الماء گفت که عرش که بر کرسی احاطه دارد بر آب نهاده شده بود یعنی قسمت مربوط به امر عرش است و وابسته به خلق، کرسی.

از دانشمندان غرب هم گاهی اشاره بعرش و کرسی شده و از جمله ویلیام هرشل منجم معروف میگوید: براهین تابناک ونیروند بر وجود خالق ازلی و صاحب قدرت بی پایان افزوده می شود زیرا دانشمندان زمین شناسی و ریاضی و فلکی دست بدست هم داده و تخت علم را محکم و استوار ساخته اند و این تخت همان عرش عظمت خدای یگانه است (354 قصص قرآن)

انتهای عالم کجاست ومحدودیت ماده که نزد اسلام بنام مخلوق و مصنوع و درنتیجه معلوم محدود شناخته می شود امروز تا حدودی باثبات رسیده وعلم بی میل نیست قطعیت آنرا بزودی اعلام نماید و اهم دلائل عبارتند از:

چون تعداد کهکشانها کمتر از مکعب فاصله آنها از زمین ترقی می کند.

چون نور از یک نقطه کائنات شروع و بهمان نقطه برمی گردد (ازحضرت علی هم در مورد و الطابق این مطلب را آوردم) لذا ابعاد مکانی کائنات محدود و بعد زمانی آنها نامحدود است.

مطالعات جدید حدس میزند فضای ما در حقیقت منحنی

محدود است و انحنای ان ازنوع بسته است و بنابراین عالم محدود است 1/121.

فرد هوئیل گوید: کهکشانها با سرعت دور می شوند و از عالم خارج می گردند عالمی که بشر به آن نام داده و حدش را دو برابر آنچه رسد خانه پالومار دیده برآورد می کند و سرعت در سرحد آنجا برابر سرعت سیر نور است و بعد بجای از بین رفته ها جدید و آغاز می شوند و حرکت مداوم عالم نیز از این رفت و آمد بوجود می آید اما مگر فنا شده و آغاز شده حدو حدودی ندارد اگر باورندارید معکوس آنرا در نظر آورید. (این فرضیه با بعضی پدیده های فیزیک اتمی خانا نیست) البته با این فرضیه چنانچه برای پر کردن فضای بی پایان قائل بایجاد ستارگان تازه باشیم باید بی نهایت ستاره هم خلق شوند.

فرضیه انقلابی در مورد حدود جهان فعلاً چنی است: ثابت شده فعل و انفعالات هسته ای درون ستارگان سرچشمه اصلی زایش نوترینوها هستند. بدینگونه که از تبدیل 4 پروتون به یک درگ الفا (هسته اتم هلیوم) دو پزیترون (الکترون مثبت) ودو نوترینو حاصل می شوند که پزیترونها بر اثر برخورد با الکترونها نابود می شوند ولی نوترینوها با خواصی که دارند از مرکز ستارگان رسته و در فضا بپرواز در می آیند.

در این ستارگان انرژی نترینوها بیشتر از انرژی نورانی آنهاست نوترینوها پس ازگذشتن از میان جرم ستارگان باز قسمتی از انرژی خود را نگهداشته بدون آنکه جذب شوند باعماق فضا سفر میکند در اینصورت توده ای از نوترینوها در جهان

وجود دارد که جرم آنها برابر جرم تمام ماده مرئی میباشد بنابراین چگالی ماده این جهان و درنتیجه انحنای جهان تا درجه زیادی بوسیله نوترینوها محدود می شود و اینها حد و مرز جهان را تشکیل می دهند.

اودندن رئیس بخش ستاره شناسی دانشگاه گلاسکو حرف جالبی دارد: اگر جهان را بی نهایت بدانیم آبا برای اتمها، تعداد ترکیبات ممکن به بی نهایت نخواهد رسید ایا بر روی بی نهایت سیاره تعداد بی نهایت اشخاص یافت نخواهند شد؟ آیا این بی نهایت اشخاص بی نهیت کتاب که بوسیله بی نهایت مؤلف نوشته شده نخوانده اند؟ بدیهی است مسئله فوق زمانی امکان پذیر است که تعداد «ترتیب های ممکن» اتمها بی نهایت نباشد.

یکی از فرضیه هائی که اخیرا باطل شده اینه: برخلاف نظریه های قبلی که انحراف اشعه نورانی، ستارگان را بطرف طیف قرمز دراثر دور شدن آنها ازما میدانستند معلوم گردیده این ستارگان نه تنها از ما دور نیستند بلکه کاملاً درکنار ما قرار دارند وعلت انحراف اشعه آنها بطرف بینهایت نبوده بلکه در فضای محدود حرکت می کند و علت اینکه ما انها را درحال دور شدن می بینیم ناچیز بودن کهکشان ما در عالم است.

آنچه بنظر خودم رسید: اگر زمان جهان ازلی بود مکان جهان هم غیر محدود بود اما در زمان معینی گسترش یافت پس مکان معینی دارد بعلاوه چون فواصل بین ماده خالی است ماده محدود

است و غیر محدود و ازلی و ابدی و بی نیاز را خلائی نیست بلکه اگر جهان غیر محدود بود قوای جاذبه و دافعه معنی نداشت که هم بکشد هم دور کند و در غیر محدود جابجا کردن معنی ندارد وانگهی اگر عناصر تمام کائنات از صدور چند عنصر تجاوز نکند محدود بحدی است و بشرطی که بپذیرریم کائنات را حدهای دیگر هم هست بیشتر محدود می شوداز قبیل محدود بودن بقوانینی، محدود بودن به تصوراتی، محدود بودن به تغییر وتبدیلاتی.

اگر توده عظیم اولیه عالم را بذیریم همانکه قرآن ار کلمه رتق آنرا متذکر بود غیر محدود بودن با تراکم ماده مثل ان است که گفته شود پنج متر بود ولی نه اول داشت نه آخر.

امروز به محاسبهوزن بلکه جرم کل عالم پرداخته گویند عالم دارای فلان تعداد کهکشان است و وزن هر کهکشان هم حساب می شود مثلاً حساب کرده اند که کهکشان شیری ما (راه مکه) 100 بلیون (10 ×1 به توان 11) ستاره دارد دارای جرم معین و مساوی همین جرم وگاز و گرد و غبار (دخان) در کهکشان مزبور است و حدس میزنند که یک بلیون کهکشان وجود داشته باشد و اگر خورشید ما را بطور متوسط ستاره ای فرض نمائیم بجرم 10 ×98/1 بتوان 33 گرم میتوان جرم کل را حساب کرد و بجساب دیگر اگر هر ستاره را دانه گندمی فرض کنیم و گندمها را رویهم بشکل مخروطی دراوریم طول قطر مخروط چهل میلیون کیلومتر خواهد شد.

میدانیم که انشتن در محاسبات خود عالم رااستاتیک معرفی کرد اما در 1922 الکساندر فردمان متوجه شد انشتنم با تقسیم دو طرف معادله بر صفر آنها را مساوی کرده است و انشتن بسرعت

خطای خود را پذیرفت و محاسبات را از سر گرفت بسیاری به این نتیجه رسیدند که عالم بشکل زین است و امروز نیز این نظریه تصدیق می شود.

ازحضرت عسکری در تفسیر آیه اللّه الذی جل لکم الارض قرارا است که فرمود خدا زمین را با طبعشما سازگار وبا بدنتان موافق فرمود نه آنچنان داغ که بسوزند و نه آنقدر سرد که منجمد گردند نه بحدی خوشبو که سردرد گیرند ونه بدبود که ناراحت شوند، نه آنقدر شل که غرق گردند و نه آنگونه سفت که نتوان ساختمانی نود یا مرده ای دفن کرد.

و جعلنا من الماء کل شی ء حی 131 انبیاء

حیات بدون عمل شیمیائی نیست و عمل شیمایئی بدون دخالت آب غیر ممکن زیرادو چیز خشک بر هم اثر نمی کنند و قران نیز وجود آب را برای زنده ماندن و زنده بودن حتمی می داند.

فرضیه و نظریه هائی چنددرباره پیدایش حیات و چگونگی آن آوردم. اخیرا پرفسور مانفردایکن آلمانی که 1967 جایزه نبول گرفت در اساس معتقد است که حیات در درجه اول پروتئین بعنوان عامل فعال بودهخ و باسید نوکلئیک بعنوان عامل وراثت بستگی داردو هر دو لازم ملزوم یکدیگرند و در یک حلقه بی انتها واکنشها قرار دارند. پیدایش پروتئین بدون اسید نوکلئیک ممکن نیست وترکیب اسیدنوکلئیک نیز فقط با کمک مواد مخمر مشخصی است که خود محتوی پروتئین است و کدام اول بوده اند مانند شوخی مرغ اول است یا تخم مرغ مباشد یعنی

پرفسور می گوید اسید نوکلئیک به تنهایی در نتیجه تأثیر پروتئین بوجود نمی اید بلکه فقط بهنگامی که پروتئین به «ارزش» ضروری برای تولید اسیدنوکلئیک نائل گردد دگرگونی بوقوع می پیوندد.

حیات و اشکال

یک عده از مادیین میگویند حیات چیزی جز تعادل محیط داخلی موجودزنده نیست بدین معنی که مقدار عناصر متشکله بدن مقادیر معینی بوده و در نتیجه بهم خورد تعادل این عناصر است که بماری و بااخره مرگ پیش می آید مثلاً مقدار پتاسیم یونیزه سرم درحدود 5 اکی والانت است کهاگر بهفت برسد حیات شدیدا در معرض مخاطره قرار می گیرد و همچنین وضع برای سایر عناصر با شرائطی موجود است.

مادیین پا از این مرحله فراتر نگذاشته حیات را فقط و فقط همین تعادل محیط داخلی میدانند ولی چون از آنان حتی مسائل پیش پا افتاده ای پرسش شود جوابی نمی دهند. مثلاً اگر به آنان گفته شود توجیه خانه روشن کردن ورمیک ها با توجه بفرضیه مذکور مادیین چیست (تقریبا کلیه پزشکان دیده اند بسیاری از اورمیک ها نزدیک بمردنشان بینائی و نشوائی خود را باز یافته حالت عمومی خوبی پیدا می کنند و این وضع را خانه روشن کردن گویند) با توضیحی که اگر دستگاههای کلیه، کبد، ریه،روده، پوست و ... برای متعادل نگهداشتن عناصر کار می کنند چگونه حال خراب اورمیک ها دراینجا بطرف بهبودی

برمی گردد جوای ندارند (ناگفته نماند با پیشرفت علم هم علت خانه روشن کردن اورمیک ها بطور علمی معین خواهد شد و هم معنی واقعی حیات که علاوه بر تعادل محیط داخلی بعوامل دیگری نیز بستگی دارد قطعی خواهد شد).

تقریبا در اجتماع نیز همینطور است عناصر مفید (صفات پسندیده، کمال، فضیلت، ...) هر کدام درحد لزوم باید موجود باشد و عاملی نیز از چپ و راست آدمی دراید (شیطان را قرآن همینگونه معرفی می فرماید 17 الاعراف) وبدیها را نشان دهد که آدمی تقوی کند وازآنها بپرهیزد و این دستگاه دفع فضولات اجتماع است وهمانگونه که اگر تعادل عناصر بدنی بهم بخورد بجای غذا دوائی متناسب با استعداد بدن خورانده می شو در صورتیکه اجتماع بیمار شد متناسبا درمانی لازم دارد از مجازاتهائی که معین شده و تطهیراتی که باید معمول داشت و ... و همانگونه که اسلام اجازه نمی دهد بشهری که وبا یا طاعون در ان است وارد شد یا اگر در ان شهر بود خارج گردید در پرهیز از بیماریهای اجتماع نیز دستورات شگفتی دارد و پرهیزها و اقدامات عجیبی را دستور میدهد؛ بعنوان مثال: بدین مضمون حضرت هادی می فرماید: در زمانیکه عدلگسترده است سوء ظن بردن به حتی یکنفر حرام است تااینکه خلافش ثابت گردد و در دوره جور و ستم اجازه نیست نسبت به یک نفر حسن ظن داشت تا خلاف آن ظاهر گردد (سفینه قال ابوالحسن الثالث اذا کان زمان العدل فیه اغلب من الجور فحرام ان تظن باحد سوء حتی یعلم ذلک منه و اذا کان زمان الجور فیه اغلب من العدل فلیس لا حدان یظن باحد

خیرا جتی یبدو ذلک منه)

اللّه الذی خلق کل دابه من الماء 44 نور

منشأ تمام جنبندگان از کنار دریا بود ابتدا جنبندگانی پیداشدند چون ماهی که بر شکم راه می رفتند (فمنهم من یمشی علی بطنه) بعددران سیادت آنها باشد که بر دو پاطی طریق مینمودند و منهم من یمشی علی رجلین) چون پرندگان آنگاه نوبت جنبندگانی شد که بر چهار پا راه رفتند (و منهم من یمشی علی اربع) چون پستانداران و باز هم خلقت ادامه دارد (اللّه الذی خلق کل داب ء من ماء فمنهم من یمشی علی بطنه و منهم من یمشی علی رجلین ومنهم من یمشی علی اربع یخلق اللّه ما یشاء ان اللّه علی کل شی ء قدیر 44 نور) که هر ضمیر بعدی را بقبلی برگردانیم چنین معنی میشود: از آب جنبندگان بوجود آدند و از جنبدگان خزندگان و ازخزندگان پرندگان و از پرندگان پستانداران وخلقت ادامه دارد و در صورتیکه تمام ضمائر را به دابه برگردانیم معنی می شود: جنبدگان از آب بودند و از آنها خزندگان بوجود آمد بعد دوران پرندگان بود و در آخر پستانداران و همینطور آفرینش بکار خود ادامه می دهد و حتی برخی گفته اند استعمال کلمات من با فتح میم که کلمه موصول برای ذویالعقول میباشد و حال آنکه خزندگان و ردگان و ... غیر دی شعورند احتمال داده می شود آیه به غایت خلقت که انسانهایند توجه داشت و کلمه «ن» را بجای «ما» آورده است و پیشنهاداتی درباره این آیه و نکات اعجاز انگیزش داشتم که گفتم 1/150 و ملاحظه فرمائید که در تمام مراحل جنبندگان

که از دریاجدا شدند دریای درون را با خود آوردند و درآب غرقند.

نظریه هائی چند درباره تکامل تدریجی انواع

حضرت صادق و لا مارک هر دو برای معرفی حیوان بعنوان مثال زرافه و مرغ دریائی را مثال زدند 1/158 ولی علت پیدایش گردن داز یا پای درازشان را هر کدام بنحوی بیان داشتند 1/161. قرآن با بیان سبح اسم ربک الاعی الذی خلق فسوی و الذی قدر فهدی به مراحل مختلف آفرینش اشاره فرموده: تهیه ماده اولیه. پایه گذاری (بصورت و قالب شکل اصلی درآمدن) بحساب تقدیر و احتمال (تحت تأثیر محیط قرار گرفتن) هدایت و هدف گیری با دانش سر وکار داشتن و محیط را با اختیار درآوردن) 1/165.

ناگفته نماند برخی عقیده دارند آیه سوره انعام (و ما دابه فی الارض و لا طائر یطیر بجنماحیه الا أمم امثالکم) اشاره به ارتباط بین جمیع مخلوقات می نماید که همه اعم مانند انسانهایند از دابه و پرنده.

پیدایش انسان

به آن همه اخلاف که اموز بین انسان و میمون معین کرده اند 1/171 امروز به جدا شدن انسان از میمون اظهار عقیده ای نمی شود.

قبلاً به آرائی دراین باره اشاره شد هم اینک اضافه می شود:اخیرا ظهور انسان را نتیجه یک انهدام کیهانی می دانند درکیهانی که در یک ثانیه و ثلث ثانیه با سرعت سیر نور از ماه میگذریم اما پنج ساعت از مرز منظومه شمسی خارج شده و چهار سال دیگر به مرز نزدیکترین ستاره ثابت می رسیم و بالاخره اگر دقیقه ای 18 میلیون کیلومتر حرکت کنیم هر پنج سال یکبار به یک ستاره برخورد خواهیم کرد. با توجه به صد میلیارد ستاره در کهکشان شیرین خودمان هک هشتاد هزار سال وقت لازم دایم بعد فضای خالی و سپس کهکشان (المرعه المسلسله) بعدی در فاصله دو میلیون سال نوری است و بالاخره کهکشانها را گروه بندی کرده اند که (الجاثی علی رکبیه) در فاصله سیصد میلیون سال نوری شامل ده هزار کهکشان است و هر کهکشان دارای میلیاردها ستاره و بالاخره ده میلیارد کهکشان بحساب آمده و بالاخره در فضای بیکران در 1963 کارارها را ببزرگی یک میلیون برابر خورشید کهنوری بیشتر از نور تمام کهکشان ما دارد و در 1967 به نخسین ستاره نوترون یا ستاره قابض که به آن پولساز گویند مشاهده نمودند (ستاره های نقبض شده را دارای وزن عجیبی می دانند که یک قاشق چای خوری از آن چندتن و حتی چند میلیارد تن وزن دارد) و بالاخره در این عالم که دائما در انهدام و آفرینش است انسان بوجود آمده است

البته در اینجا به ماده اولیه آدمی که از کائنات شروع می شود اشاره شده نه به چگونگی پیدایش انسان» و جای مناسبی است که گفته شود اللّه الصمد یعنی توپر است و کمال و ماسوی اللّه مجوف است و منتظر کمال.

ناگفته نماند پروفسور ژاک روفیه رئیس مرکز همویت پولوژی تولوز فرانسه از روی تحولاتی که در فرمول کروموزومها راه می یابد نشان داده است که چگونه ممکن است یک «آدم» تنها و منحصر بفرد وجود داشته وبا تعاون چندین «حوا» بشریت را بوجود آورد وی اطلاعات جدیدی از اینقرار در اختیار جهان دانش قرار داد: در تمام انواع ین جنس مقدار کلی اسید هسته ای تقریبا یکی است و آنچه تغییر می کند تعداد و شکل کروموزومها یعنی عامل اصلی ژنتیکی است.

هر چه کروموزومهای یک چنس یادتر باشد اندازه انها کوچکتر بوده و از نوع آکروسانتریک است و چون در بسیاری موارد ممکن است دو کروموزوم اکروسانتریک از یکی از دو انتها بهم بچسبند و تشکیل متاستانتریک (عملی که سبب اصلی تحول است) بدهد لذا ضمن تحولی که بوجود می آید تعداد کروموزومها کاهش می یابد و خود این کاهش تحول از جنسی به جنس دیگر را ممکن می سازد و از یور همین تجربه به قطعاجد اعلای انسان دارای 48 کروموزوم بوده وبدین دوکروموزوم آن اتحاد حاصل شده و یک موجود 47 کروموزومی که انسان است بوجود آمده و نتیجه آنکه بین افراد متعددی که از پشت جسد انسان بوجود آمده اند همگی جز آدم فاقد قابلیت زنده ماندن بودند و تنها «پدر انسان» بود که

میتوانست به زندگی ادامه دهد.

درکفره فلسطین اکتشافات متوالی طی سالهای 1965 1966 1967 نتایج جالبی بدست داد اسکلتهائی از انسانها کشف شد که انها را هومو نام نهادند هومو 8 (1965) دو هومو 9 (1967) بودند که ازعجائب آنها شباهت بسیارشان به انسانهای مدرن و امروزی بود اینان در لایه طبقه هفدهم دوره حجر بدست آمدند، مرده های خود را دفن می کردند.

دیدن انسانهای مدن با آلات و ابزار دوره حجر که با آنان بود بعضی از قوانین دوره ای انسانها و پیشرفت سن مواد الی را در هم ریخته و چنین بنظر می رسد ماخذ انسان امروزی با آخرین دوره یخچال (گلاسیر) که تقریبا با 35 هزال سال سابقه است نسبت دارد (البته بعضی از متخصصین اظهار میدارند وجود انسانهای مدرن در دوره حجر بعید بنظر نمی رسد)

پروفسور مارتین اف دانشمند روسی می گوید... ما همینقدر میدانیم از نسل انسانهای غارنین هستیم که از میوه جات و سبزیهای جنگل تغذیه می کردند و برای فرار از گزند جانوران به شکاف درختان و دخمه های کوه پناه می بردند مانند انسانهائی هک درعصر حاضر در جنگلهای آمازون و استرالیا و نقاط مجهول دیگر بسر می برند ولی نمی دانیم ان انسانهای عصر حجر و این انسانهای مدرن از کجا و با چه صورتی پدید آمدند.

آنچه دانشمندان در پیرامون انسانهای جاوه و سوماترا و مالیز و نیجریه و درباره (حلقه های مفقود) نوشته اند از حدود فرضیات خارج نیست و فرضیه نشو و اارتقای (داروین) که انسان

از نسل میمون می باشد و آنان که معتقدند انسان پیش از صدها میلیون سال بشکل دوحیاتین در آب و خشکی میزیسته و بمرور زمان بوضع کنونی درآمده فرضیاتی بیش نمی باشد و ... بهر صورت مطالب جلد اول و کتابهای مربوطه را مطالعه فرمائید خواهید دید قرآن به بهترین وجه از انسانهای سغیر مدرن و غیر قابل ذکر و انسانهای مدرن و قابل ذکر بحث فرموده است:

آدم و حوا با سفینه فضائی به کره زمین آمدند و سفینه خراب شد نتوانستند برگردند خود نظریه ای است که عنوان شده است.

ناگفته نماند هم اکنون فسیلهای استرالیپتکوس (کاشف ریموند دارت) و یارانتروپوس که درافریقا کشف شده. فسیل مرد جاوه (کاشف: دوبیوس) فسیل هموهبیلیس از افریقا (کاشف: دکتر لیکی) فیل مرد پکن. فسیل های مرد هیدلبرگ در آلمان و مرد تری نفین در الجزایر و ... همه و همه را همانگونه که قرآن به اناسنهای قابل ذک و غر قابل ذکر تقسیم فرموده امروز در دودسته هموساپین ها Homo Sapiens (بشر دارای عقل) و هموارکتوس Homoerectus (بشر راست شده) جای داده اند. آنچه را باید بیفرازم و بسیار جالب و مسلم است اینکه تا چهل هزال سال قبل چهار نوع بر مختلف (نئاندرتال، بشر امروزی، مرد رودزیا، مرد سولو) وجود داشته و اکنون فقط یکنوع انسان وجود دارد. آنها همه انسان غیرقابل ذرک (بشر مستقیم یا راست شده) بودند و اینان انسان قابل ذکر (بشر عاقل)

در پایان: بعلت عقب شکیدن تاریخ پیدایش اکلت انسانها

که زمان زندگی انسان را پیش از میمونها نشان می دهد بکلی فرضیه داروین را که پدران ما از نسل میمون بوده اند فرو ریخته است.

قانون تکامل در سراسر کائنات

وله اسلم من فی السماوات و الارض طوعا و کرها (83 آل عمران) و للّه یسجد من فی السماوا و الارض طوعا و کرها (15 الرعد) فقال لها و للارض ائتیا طوعا او کرها قالتا اتیناطائعین (11 فصلت).

در آیات مذکور مفهوم حقیقی کلمات: اسلم و یسجدواتینا یکی است بجی اینکه در پاسخ پروردگار بزمین و اسمان که فرمو بیائید گفتند طائعین در حالیکه برابر آنانکه «من» فی السماوات و الارض بودند و کلمات طوعاو کرها بکار برده شده دستور و پاسخی در کار نیست و این می رساند قرآن بکسانی در آسمانها اشاره می فرماید که همانند انسانها زمینی بین جبر و اختیار قرار دارند و توجه به آیه 18 سوره الحج این مطلب را روشن می سازد زیرا در انجا بدین مضمون می فرماید: هر چه از جماد و نبات و جنبندگان است و کثیری از انسانها خدا را سجده می کنند و بسیاری ازانسانها که حقشان است عذاب گردند. (بزبان دیگر بعضی از انسانها در پاسخ سجده کنید یا تسلیم باشیدگفتند طائعین و برخی نگفتند) و این میرساند در آسمانها هم مانند زمین کسانی هستند که در برابر اسلم و یا یسجد، طوعا یا کرها بلکه درمیان جبر و اختیار قرار دارند و چون بین جبر و تفویض قرار گرفتن، سجده

خضوع در برابر مسجود را برای بشر آزادگذاشتن است و اتینا طائعین یعنی پاسخ مثبت بسوی تکامل آمدن از اینرو قانون تکامل در سراسر کائنات برقرار است و کسانیکه با سجده کردن مخالفت می کنند تکامل ندارند (و این است آیه 18 سوره الحج الم تر ان اللّه یسجد له من فی السماوات و من فی الارض و الشمس والقمر و النجوم و الجبال و الشجر و الدواب و کثیر من الناس و کثیر حق علیه العذاب).

(آنقدر قوانین در نهاد آفرینش برای پیشبرد کائنات مرگ و میر دار بطرف کائنات جاویدان وضع شده که در قسمت معادبه برخی از آنها که میدانیم اشاره خواهم نمود که از جمله اثبات این موضوع است که رؤیا و خواب دیدن در حیوانات و نوزادان و حتی بزرگان برای تکامل مغز و اعصاب می باشد)

اینست عقیده قران که: مدتها بر آفرینش زمین و آنچه بر زمین بود گذشت و حیوانی به شکل انسان وجود نداشت (او لا یذکر الانسان انا خلقناه من قبل و لم یک شیئا 68 مریم) 1/176، بعد مدتی (حین من الدهر) انسانها بودند ولی دارای اعضاء اناسن بدون آنکه معنویت یا تاریخ یا تذکر داشته باشند (هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئا مذکورا - هل اتی) 1/177 و ناگهان بنابر استعدادی که انسانها یافتند رهبری و پدر روحانی بنام خلیقه اللّه بر آنان برگزیده شد برای هدایت کردنشان (و اذ قال ربک للملائکه انی جاعل فی الارض خلیفه بقره) و مبدء تاریخی نیز که علامت کوچ انسانها از غارها و جنگلها به سوی خانه است جهت انسان معین گردید.

(ان اول بیت وضع للناس للذی ببکه مبارکا 95 آل عمران) 1/178.

دلائلی چند موجود است که حضرت آدم اولین آدم نبوده و قبل از وی نیز انسانهایی بوده اند:

قالوا اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء 28 بقره.

چون خدا خواست آدم را روحانیتی بخشد و او را خلیفه خود سازد فرشتگان گفتند رورد‌گارا اینها در زمین فساد می کنند و خون یکدیگر میریزند مثل اینکه ملائکه توقع داشتند مانند حیوانات دیگر در میدان تنازع بقاء منقض شده و از بین لفتندو. اناسن خونریز هم زا بین برود و اگر قبلاًانسانهایی نبودند ملائکه از کجا می دانستند این موجود خونریز است در صورتیکه در همین صفحه قرآن پروردگار میفرماید علم عیب در انحصار من است.

لقد خلقنا کم ثم صورنا کم ثم قلنا للملائکه اسجدوا لادم (10 اعراف)

در اینجا نیز فاصله ای بین خلقت انسانها و نفخ روح وجود دارد زیرا اول می فرماید ما شما (جمع) را خلق کردیم بعد تصویر نمودیم بلکه ملائکه را گفتیم بر آدم سجده کنند.

الا ان تکونا ملکین او تکونا من الخالدین (19 اعراف)

ملاحظه فرمائید که ترس آدم وحوا از این بود که عمر جاودانی ندارند (و اگر در بهشت موعود بودند که عمر ابدی است این ترس را نداشتند).

ان اللّه اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العلامین (33 آل عمران)

اگر عالمین نبودند چگونه حضرت آدم مصطفی و مبعوث بر آنان می شد؟

در هیچ جای قرآن آیه ای نیست که مستقیم یا با اشاره خلقت آدم و حوا را ازخاک و گل متذکر باشد بلکه آنچه گفته می شود اشاره به خلقت بشر یا انسان از آب یا گل می باشد و از آدم چنین سخنی نیست بعلاوه آیه شریفه «ان مثل عیسی عند اللّه کمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون» حداقل برای حضرت آدم هم مادری را منظور می فرماید (مادر دشتن بهترین دلیل است بر اینهک نمیتوان خدا بود یا شریک خدا و از لحاظ علمی نیز مواردی نشان داده شده که دخت بدون دیدن مرد باردار شده ولی چون کروموزوم مرد دخالت ندارد فرزندشان همیهش دختر است) و مهمتر آنکه پروردگار خلقت همه انسانها را از خاک میشمرد (و من آیاته ان خلقکم من تراب 20 سوره روم. و اللّه خلقکم من تراب 20 سوره روم. و اللّه خلقکم من تاب 11 سوره فاطر. هو الذی خقلکم من تراب ثم من نطفه ثم من علقه 67 مؤمن. هو الذی خلقکم من طین 2 انعام)

بدء خلق الانسان من طین ثم جعل نسله من سلاله من ماء مهین ثم سویه و نفخ فیه من روحه و جعل لکم السمع و الابصار ... (6 سوره سجده)

قرآن هر وقت از افرینش سخنی دارد چون بنوع انسان می رسد به مشخصات چندی از انسانها اشاره می فرماید و بعد به نفخ روح در او اشاره میفرماید و چون نفخ روح شد و روحانیتی یافت

قابلیت پیدا می کند با ضمیر آدمیت خطاب شود و در آیه ملاحظه فرودید بعد از نفخ ضمیر «ه» جای خود را به «کم» داده است و دلائل دیگری از قران و احادیث 1/184

... و اجعله رب رضیا (6 سوره مریم)

حضرت زکریا به خدا عرض می نماید فرزندی بمن عطا کن که از من و آل یعقوب ارث ببرد و او را شایسته گردان یعنی حضرت شایستگی فرزندشگ را طبق قانون توارث از خدا می طلبد. 1/214

انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح (48 هود)

پروردگار به نوح که خلاصی پسرش را می خواهد میفرماید او از خاندان تو نیست بعلت عمل ناپسندش و نمیفرماید او فزند تو نیست بلکه می فرماید از اهل تو نیست مثل اینکه یک جهشی (موتاسیون درجهت خلاف اهلیت خاندان حضرت بوجود آمده و اخبار و احادیث زیادی درباره وراثت 1/210

از سخنان بسیارجالب عقیده رئیس بخش علوم توارثی مأسسه علمی (اکادم گورک) شوروی است که در مجله ساینس جورنال انگلستان چاپ شد که هم نظریه داوین را رد می کند و هم نظیه نزوفیم لیسنکو (جوبه توارثی صفات اکتسابی جزئی از تحول است) را و عقیده دکتر بلائف معتقد به تحول نژادی متکی به انتخاب مصنوعی است (در برابر انتخاب طبیعی که هر چه بهتر با محیط تطابق داشته باشد ازدیاد نسل دارد) که بد اخالت بهتر بامحیط تطابق داشته باشد ازدیاد نسل دارد) که با دخالت انسان صورت می گرد و انتخاب طبیعی که موجب انحطاط و یکنواختی موجودات است انتخاب مصنوعی سبب تنوع و کارآمدی آنها را

افزایش می دهد.

و من آیاته خلق السموات و الارض و ما بث فیها من دابه 28 شوری.

از نشانیهای قدرت خدا خلقت آسمانها و زمین و جنبندگانی است که درآنها (آسمان و زمین) پراکنده گردید ملاحظه می فرمائید که به جنبندگان منتشر در آسمانها هم اشاره شده و جنبندگان طبق آیه 44 نور که شرح دادم شروع مرحله ای است که بعد از آن حیواناتی پیدا می شوند که بر شکم یا بر دو پا یا بر چهار پا راه می روند و این آیه حتی اشاره به تکامل مشابه زمین درآسمانهاست.

یسئله من فی السموات و الارض: 28 الرحمن.

تمام آنهائیکه در آمسانها و زمین انداز خدای خود مسئلت دارند. این هم مرحله تغذیه روحی موجودات در آسمانهاست

و یوم ینفخ فی الصور ففزع من فی السموات و من فی الارض 89 نمل.

روزیکه اولترا سوند یا صدای صور اسرافیل یا صدای مافوق صود دمیده شود هر کس در آسمانها و زمین است می ترسد و این هم اشاره به حالت انعطاف پذیری و داشتن احساس و عصب موجودات آسمانها.

و له اسلم من فی السموات و من فی الارض طوعا و کرها و الیه یرجعون 77 آل عمران.

دراینجا باطاعت و انقیاد کسانی که در آسمانها و زمین می باشند

اشاره شده و فعلاً از آن دو مطلب می فهمیم یکی آنکه چون ملائکه از خود رایی و راهتی و دلخواهی ندارند و همیشه مطیع محضند معلوم می شود موضوع برای غر ملائکه است و دیگر اشاره به اینه در بیان ساکنان آسماانها نیز مانند زمینی ها جبر واختیار وجود دارد

تبارک الذی جعل فی السماء بروجا و جعل فیها سراجا و قمر منیرا (61 الفرقان)

برج که معانی (حصار، قلعه، بنای مرتفع ...) گوناگون دارد و بوجودش در آسمانها اشاره شده کنایه از بودن بناها و ساختمانها درآسمانهاست که حتی حضرت علی نیز بمیدانهای در کرات آسمانی اشاره فرمود و جالب اینجاست هک به نیاز بروج به خورشید و ماه نیز اشاره ای است و نکته دیگر که خورشید را سراج و چراغ و نور و قمر رانورگیر و منیر فرموده است.

انازینا السماء الدنیا بزینه الکواکب و حفظا من کل شیطان مارد لا یسمون الی الملاء الا علی و یقذفون من کل جانب دحورا و لهم عذاب و اصب الامن خطف الخطفه فاتبعه شهاب ثاقب فاستفتهم اهم اشد خلقا ام من خلقنا هم من طین لاب بل عجبت و یسخرون (10 الصافات)

بدرستیکه ما آراستیم آسمان دنیا را به آرایش ستاره ها و نگهداشتیم آنرا از هر شیطان تجاوز کننده ای که آنها شیطانها نمیتوانند بشنوند اصوات جماعت بالا را از زیر انداخته می شود بسوی آنها از هر جانب تا آنها را برانند و برای ایشان است عذابی

دائم مگر آنکه دزدکی گوش فرا دهند پس در این هنگام هم می اید او را شعله فروزانی از اتش و اما ای محمد تو بپرس از این مردم آیا آنها از جهت خلقت قوی ترند یا آنها که ما خلق کردیم. بدرستی که خلق کردیم آنها را از گل چسبنده بلکه تعجب کردی و مسخره می کنند) توجه فرمائید که در قرآن به خلقت آدمی از طین اشاره شده است (انا خلقنا الانسان من طین) و دراینجا نیز از خلقت موجودات آسمانی که از طین لازب خلق شده اند سخن است و با توجه به معانی لازب (چسبنده، متراکم، سخت و شدید) معلوم می گردد هم جنس بعضی موجودات آسمانها (علاوه بر فرشتگان) شبیه آمی است منتها با داشتن سلولهایسخت تر و هم نوع خغک محل سکونت آنها ساختمانی مشابه با ساختمان زمین دارد و این از جمله معجزات دیگر قران 15 قرنی است یعنی علاوه بر اشاره به ساکنان آسمانها بوجود خلقت خاکی مشابه زمین متذکر است و با رفتن آپولو به یکی ازکرات و اوردن خاک آن بیشتر سر تعظیم باعجاز آیه مذکور فرود آورده می شود.

بعلاوه مگر متعجب نمی شود انسان وقتی قرآن می فرماید شنیدن صدای موجودات بالا سخت است و بزودی و آسانی نمی توانند سخنان انها را بشنوند (بالاخره خواهند شنید)

ان کل ن فی السماوات و الارض الا آتی الرحمن عبدا (93 مریم)

نیست کسیکه در اسمانها و در زمین باشد مگر آنکه خدا را عبادت م کند و در اینجا نه تنها بوجود ساکنان آسمانها اشاره شده بلکه خداپرستی و ایمان و عبودیتشان را می رساند.

و من آیاته

خلق السموات و الارض و ما بث فیهما من دابه و هو علی جمعم اذا یشاء قدیر (10 لقمان)

که دراینجا قرآن مسافرت بین دو گروه آسمانی و زمینی را حتمی می داند و حتی به فلک مشحون و ... و مثله ما یرکبون و سفینه های فضائی پرجمعیتی که بین زمین وآسمانها در حرکت خواهد بود اشاره می فرماید که بزودی در قسمت مربوط بخودش خواهم آورد.

اخبار و احادیث فراوانی درباره موجودات آسمانی داریم شهرهائی درکرات آسمانی است و ساکنان آن متمدن و پیشرفته اند 1/229 در پشت مغرب زمین نورانی دیگری است.

در پشت خورشید شما چهل خورشید با ساکنان زیادی و چهل ماه با افراد بسیاری که در آنند و هیچکدام خبر ندارند که آدم وجود دارد خلق شده است و حتی در اینجا به منظومه شمسی آنها اشاره گردیده است 1/318 ستارگانی است که تا زمان مرگشان ساکنانی دارد، علاوه بر فرشتگان که در آسمانهایند ساکنان دیگری نیز هستند. ستارگان چون شهرهای شا دارند که بوسیله دو صون ازنور بیکدیگر ارتباط دارند (آیا دو ستون نور اشاره به نیروهایی است یا اشاره به جاده هائی که با سرعت نزدیک به سرعت نورآنها را بهم مرتبط می سازد). میدانهائی مانند میدانهای زمین دیدم.

زمین های آباد درکرات دیدم. خدا هزار هزار عالم و هزار هزار آدم آفریده که عالم و آدم شما آخرین آنهاست. شبی نیست که از اخبار هفت زمین بما نرسد. اشاره به

تولد و مردن در کرات. اشاره به ارتباطی که حضرت بقیت اللّه با اهل آسمانها خواهد داشت و شگفت اشاره به سفینه فضائی است که حضرت با آن مسافرت خواهد فرمود و اخبار و احادیث دیگری که ازنبی گرامی و جانشینان گرامیش رسیده و من عربی آن هم در جلد اول صفحه 310 ببعد (یعنی چاپ چهارم) آوردم.

مدارکی چند آورده نشان دادم علم جدید چگونه بوجود حیات در آسمانها پی برد و این مطلب را بیفزایم ک در 1969 سنگی آسمانی را در نواحی جنوب استرالیه یافتند که نیه گرم بود که چند ماه بعد دانشمندان سازمان ناسا بوجود هفده اسید امینه گوناگون در آن که در حقیقت اجزاء ساختمانی همه موجودات زمینی را از جمله 20 اسید آمینه اند تشکیل می دهند پی برد.

اشاره به نکته بسیار جالبی از قرآن

ماده اولیه عالم دریکجا جمع (کانتارتقا) یعنی چون پراکنده شدند همه دارنده عناصر یکسانند هم اسنها دارنده جنبندگانی هستند، در همه تکاملتدریجی درجریان است. همه جبندگانی دارند دارای عصب و عاطف و احساسات، ازآنان که مانند زمینی ها از گل چسبنده خلق شدند، آنان که بین جبر و تفویض قرار گرفته اند و خلاصه بنظر قرآن نه تنها حکومت وحدت که نشان کوچکی از توحید است از اول خلقت در سراسر عالم حکم فرما بوده بلکه هرچه دامنه آفرینش وسعت و افزایش یابد باز یگانگی و وجدت از ذرات و اجرام هویداست حتی بدو آیه زیر هم توجه فرمائید.

الا یسجدواللّه یخرج الخباء فی السموات 25 نمل

پروردگار میروياند (بلکه چون رویش این نوع گیاه کامل نیست میفرماید پروردگار خارج می سازد) درآسمانها خبأ (گیاهان پست اولیه) را. 1/224، 1/309.

اخرج المرعی فجعله غثاء احوی (اعلی)

در اینجا به شکل و رنگ قسمت هائی که در آنجا سبزیها (مرعی) وجود داشته و سخت و خشک (غثاء) وسبز متمایل بسیاهی (احوی) یعنی در فاصل بین جماد و نبات بوده اشاره می فرماید.

و ینزل من السماء من جبال فیها من برد (سوره نور)

در اینجا علنا بوجود کوههائیکه درکرات دیگر (آسمانها) می باشد و دارای برف است اشاره گردیده و ابن عباس دراین باره گوید ان اللّه خلق ی السماء جبالا من ثلج و برد کما فی الارض جبال من حجر.

و الشمس و القمر بحسبان (الرحمن)

این آیه را گالیله پس از 13 قرن ازهر کس بهتر ترجمه کرده می گوید: کتاب بزرگ طبیعت را بزبان ریاضی نوشته اند و قران بعنوان مثال دو ایت خود خورشید و ماه را بر محاسبه نشان می دهد تا بشر بداند میلیونها سال قبل از وی قوانین ریاضی حاکم بر جهان بوده و جهان را مدبری حکیم بوده و هست.

متأسفانه ما مسلمانان بویژه ایرانیان عادت نکرده ایم به ارقام و امار توجه کنیم و آمار صحیحی که در برخی کشورهای اسلامی داده می شود بندرت دیده می شود بلکه آنچه در ما بخصوص

بین شعرای ما قوی است جنبه اغراق و باصطلاح عامیانه یک کلاغ چهل کلاغ کردن.

سنریهم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم (سوره فصلت 53)

هر چه دقایق عالم ر بهتر بشناسیم خدا رابهتر می شناسیم اما اگر خدا را نشناسیم و عالم را نشناسیم باز هم تکامل هست اما تکامل ناسالم و زمینه اضطراب لذا قرآن از کلام خدای مهربان می فرماید زود باشد آیات ما را در آفاق و انفس رؤیت کنید و این کمال مهربانی الهی است که بموازات پیشرفت عقلها آیات بیشتری نشان داده شود.

ما نماز میخوانیم، روزه می گیریم و ... و بالاخره عبادت بلکه انجام وظیفه می کنیم بسیارخوب ولی در فواصل ان اگر متوجه بایم که پایه و اساس الام بر چگونه فرنگی نهاده شده فرهنگی که خدایش می فرماید زود باشد آیات خود را در آفاق و انف بشما نشان دهیم و هر کس از مسلمانان در جهت زودتر نشان دادن آیات آفاقی و انفسی کوشش کند وافق با خواسته پروردگار که همانا علم است عمل کرده و عبادتی محسبو است و در اسلام تفکر و تعقل یکنوع عبادت خاموشی و بسیار ارزنده ای است هک تفکر ساعه خیر من عبادت سنه یا سبعین سنه.

اینکه می فرماید با پیشرفت هر چه بیشترعلم خداشناسی بیشتر و بهتر می شود آیا نویدی بلکه تأییدی برای آیه لیظهره علی الدین کلا و اینکه اسلام دین برتر از همه خواهد شد نیست؟

بحث درباره کلمه «فطر» بمعنای وسیع آن

فطر بمعنای وسیع و آزاد آن کلمه ای است در قلمرو عالم خلق نه عالم امر (الا له الخلق و الامر 54 الاعراف) هم فطرت آسمانها با دین ارتباط دارد (عالم تکوین و فاطر السماوات...) وهم فطرت انسانها به دین پیوسته می باشد که بزودی چگونگی آنرا شرح خواهم داد و چون فطرت که یک موضوع معنوی است و جزو عالم خلق لذا امکان دارد فردا مرکزیتی که اثبات کننده فطرت اللّه التی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق ا (30الروم) و علامت اینکه لاتری فی خلق الرحمن من تفاوت فارجع البصر هل تی من فطور (3 الملک) باشد محقق گردد (زیرا انسان هم جزئی از خلق الرحمن است) مرکزیت در معز باشد یا در همه دستگاه عصبی یا جای دیگر باید منتظر بود تا علم آینده پاسخ دهد. «فطر» که از لحاظی معنای گشایش، گشودن و ... دارد در بسیاری از ایات الهی بکار برده شده است.

1 حد (گیاشی، گشودن) بین دو نوع زمان که هر کدام رابطه غذائی مشخصی دارند بنام افار یعنی ارتباط غذائی خاص بین نیمی از روز که روزه دارند و شب که بنحو دیگرند.

2 حد (گیایش، گشودن) بین یک ماه روزه داری و ماه بعد بنام فطر و فطریه که خود بهترین دلیل است چرا باید روز اول ماه بعد از رمضان روزه گرفتن را حرام دانست و ورز آخر ماه قبل از ماه روز را حرام ندانست.

3 از اینکه پروردگار اشاره می فرماید فطوری در خلق الرحمن نیست و کلمه رحمن را آورده نه رحیم یا اللّه را (با توجه به اینکه اللّه پروردگار من جمیع الجهات است و رحمن الدنیا و وابسته به حیات و رحیم مربوط به آخرت) شاید حد فطری بتوان بین دو خلقت دردناک دوزخی و آفرینش رضایتبخ ردوسی قائل گردید(امروز با تحقیقات اشعه ای و طیفی و اخیرا با آوردن سنگهای ماه این مسئله که در خلق الرحمن تفاوتی نیست باثبات رسیده است).

4 - حد (گشایش، گشودن) بین خلقت تکوینی و آفرینش تشریعی که بوسیله پیامبران به انسان عطا شده و ریشه و احدی (له الخلق و الامر) دارند و فاطر السموات و الارض همان ذات مقدسی است که میفرماید فطرت اللّه التی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق اللّه ما را متوجه می سازد همانگونه که ساختمان کاننات و شمس و قمر بر حساب است (و المس و القمر بحسبان) و میتوان از نهاد و ذرات و اجرام روابطی و محاسبات و فرمولهای ریاضی بدست آورد از سینه اسلام نیز میتوان علوم را شکافت.

5 فطر (گشودن، گشایش) یافتن راه نجات و هدایت موسوی از میان تاریکیها و گمراهیهای فرعونی است (قالوا الن نوثرک علی ما جاء نا من البینات والذی فطرنا 72 طه که ساحران زمانیکه دانستند کارهای حضرت موسی بشری و سحر نیست بفرعون گفتند ما ترا هرگز با وجود دیدن معجزات آشکا و گشودن راه نجات بر موسی مقدم نخواهیم داشت)

6 کلمه فطر نه تنها درمورد جداشدن آفرینشهای

تکوین و تشریع از یکدیگر بکار رفته یا در آنجا که راه هدایت و ضلالت باز شناخته شده آورده اند یا ... بلکه زمان (گشایش، گشودن) حیات و پیدایش انسان و دوباره نزده شدنش ذکر شده است (فسیقولون من یعید ناقل الذی فطرکم اول مره 51 الاسراء) و انچه از بحث مقصود بود اینکه در پایان مضوع مربوط به خلقت گفته شود کلمه مذکور بیست مرتبه در قرآن ذکر شده و هر جا سخن از فاطر سماوات است کلمه ارض را بدنبال داشته و شاید بتوان گفت حد مذکور نشانی از (گشایش، گشودن) و فاصله بین خلقت آنهاست (حدی است بین زمین و آسمانها: حد زمانی).

فطرت توحیدی بشر

الفاطر یکی از اسماء خداست خدائیکه فاصله ای (گشودن گشایش) بین عدم و وجود داد (بر ظلمات عدم وجود رتو انداخت حضرت علی) و نیز فاصله ای بین هر چیز از سردی و گرمی، حیات و ممات و ... و از جمله بین طرتی از بشر که بر توحید است و فطرتی که بر اخلاق دارد و همانا فطرت توحید بر سلامتی است و فطرت اخلاق بر عصیان فطرت آدمی از زمان تولد هم بر عصیان است و هم بر توحید آنچنانکه دانسته اند اولین جیغ نوزاد از روی خشم کشیده می شود.

نه تنها یک بشر نوزاد برایند و فطرت می باشد بلکه بشریت نوزاد هم برایند و فطرت بود (توحید و اخلاق یا سلامتی و عصیان) حضرت آدم پیامبر بزرگوار که نوزاد انسانیت و بشرینت بود و عصی آدم ربه فغوی (121 طه) و عصیان داشت که توبه ای کرد

و پذیرفته شد اما عصیان حضرتعلمی بود عصیانی که برای تکامل بشریت لازم است چنانچه عصیان علمی بشر در برابر جاذبه زمین این بود که توانست خود را از تسلط آن بکند و خارج گرداند عصیان حضرت آدم نیز عصیان علمی فیزیولوژی بود در برابر خوردن و نخوردن و با عصیان شیطان این تفاوت را داشت که شیطان تسلیم قبل از عصیان داشت و این عاقبت نه بخیری بدترین پیش آمد است ولی آدم تسلیم بعد از عصیان و عاقبت بخیری داشت بعلاوه عصیان علمی حضرت آدم عصیان اجتماعی نبود (تعاون و به جمع پیوستن داشت) ولی عصاین شیاطن غیر علمی بود (عدم تسلیم به آدم علم آموخته شده) بضرر اجتماع (دسته جدا کردن و کوشای در اغوا بودن) اصولاً فطرت تمایل و کششی است که خدای آنرا با سرشت ها آمیخته و بطور طبیعی در اعمال وجود تکوین یافته است.

اینکه میگوئیم فطرت ما بر توحید است مراد چنین می باشد که بشر بطور طبیعی به قدرت عظیمی که گرداننده جهانیان است متوجه بوده و تنوع عقاید و آلودگی به شرک بر اثر تربیت و محیط می باشد (کل مولود یولد علی الفطره ...)

غرائز صفات مشترک بینانسان و حیوان وبر فطرت بوده با سرشت ها آمیخته و کششهائی دارند و برای تمیز صفات انسانی و حیوانی چنین معمول است که جنبه توحیدی و وجدان اخلاقی را فطری گویند و صفات حیوانی را غریزی در حالیکه هردو در سرشت و جزء طبیعت ماست. فطرت توحید و وجدان اخلاقی فطری ما را براه ایمان و فضائل دعوت می کند و غرائز کور و کر

ما را بارضاء بی حساب غرائز دعوت می نماید و از ما خواهش اعمال تمایلات را دارند و تمام گناهان و جرائم ناشی ازغرائز و اعمال نابجای هوای نفس بوده و این تمایلات از فطرت حیوانی است که ما را به گناه و ناپاکی دعوت می کند و وامیدارد نه عقل و وجدان اخلاقی ازاینرو در وجود ما یک فطرت تویدی و فطرت وجدان اخلاقی است که ما را بفضیلت می وانند و یک قسمت فطرت غرائزی است که ما را کورکورانه بارضاء تمایلات خود دعوت می کند و بگناه وامیدارد و چه بهتر که این غرائز هم عصیان علمی داشته باشد و عاقبت بخیری.

انسان وقتی از مادر متولد می شود حیوان بالفعل و انسان بالقوه است یعنی صفات انسانی باید در پرتو تربیت بفضیلت برسند ولی صفات حیوانی بالفعل وجود دارند ولذا میتوان نتیجه گرفت تمایل و کشش انسان بسوی غرائز و عیان است (تا چگونه از آنها استفاده نماید)

در بین علمای مغرب زمین کسانی به بحث مربوط به قلمرو کلمه فطر کشیده شده اند و بدون اطلاع از فطرتی که قران کریم آنرا متذکر است ضمن پژوهشهای روانی و تحقیقات مربوطه ای که نموده اند به کشش مذکور متوجه گردیده اند که به پاراه ای از آنها اشاره می نمایم (1) حتی توجه فرمائید انشتین چه رسا از طوری که درخلق الرحمن دیده نیم شود مطلبی دارد «هر قدر آدمی بیتشر دراین نظم و ترتیبی که حاکم بر همه موجودات است

1- بحث در دست از کتاب ایدئولژی الهی نوشته آقای سید محمد باقر نجفی میباشد.

عمیق می شود اعتقاد وی محکمتر می گردد که در کنار این نظم و ترتیب جائی برای عللی که ماهیت آنها متفاوت با این نظم باشد وجود ندارد». (1)

واینک مطالبی چند که کشش درونی بشر را می رساند: منتسکیو گوید: «قانونی که در ذهن ما فکر یک خالق ر نقش می کند و ما را بسوی او می کشاند از حیث اهمیت اولین قانون طبیعی است.(2)

ویلیام جیمز: «بنظر من هرگاه ضمیر آگاه و «خود» را دنبال کنیم دنباله آن بماوراء این جهان محسوس و عقلانی که بعد دیگری از هستی ماست می رسد نام آن را هر چه می خواهید بگذارید ماوراء طبیعت، ماده و یا عالم غیب و اسرار».(3)

پروردن: «پیش از آنکه عقول ما وجود خدا را کشف کند دلهای ما بوجود او گواهی داده است»(4)

یونگ: «از طریق مطالعه سنخ های باستانی، ناخودآگاه قومی، در می یابیم که انسان دارای «یک کشش مذهبی» است و این کشش با همان نیرومندی درونی مؤثر است که غرائز

1- کتاب زندگی انشتین تألیف فیلیب فرانک ترجمه آقای حسن صفاری.
2- کتاب روح القوانین چاپ پنجم ترحمه آقای علی اکبر مهتدی صفه 991-992.
3- کتاب دین و روان تألیف ویلیام جیمز ترجمه آقای مهدی قائنی صفحه 200.
4- کتاب فرهنگ قصص قرآن صفحه 255.

جنسیت».(1)

سرارتور استانلی: «احساس حضور وجود الهی معرفت باطنی است و همان ترتیب که بیان علمی ساختمان یک شوخی نمیتواند محرک خنده باشد بحث فلسفی درباره صفات خدا (یا یک قائم مقام غیر مشخص) نیز محتملاً نخواهد توانست آن تأثیر باطنی روح را که کانون اصلی تجربه دینی است باعث شود».(2)

برتر اندراسل: 0تمایز بین امور غریزی و مذهبی نیز غالبا بسیار دشوار است مذاهبی که سلطه زیادی بر اعمال نفوس بشری یافته اند چه بسا که ریشه های عمیقی در غرائز انسانی دارند».(3)

اگوست کنت: «ما میتوانیم قانون تطور عقل را در راه احساس دینی اکتشاف کنیم زیرا دین از یک احتیاج غریزی در نوع انسان ناشی شده است و از موقعی که انسان آشکار شد دین نیز ثابت است. (4)

الکسیس کارل: «جستجوی خداوند، محتملاً نتیجه ضروری ساختمان روانی ماست».(5)

1- روانشناسی یونگ تألیف فرید افوردهام ترجمه آقای مسعود میربها صفحه 125.
2- کتاب فلسفه علمی جلد دوم مقاله علم و عرفان.
3- کتاب زناشوئی و اخلاق تألیف برتر اند راسل صفحه 11 ترجمه آقای ح - منتظم.
4- ایدئولوژی الهی صفحه 164.
5- کتاب راه و رسم زندگی ترجمه آقای دکتر دبیری صفحه 137 چاپ سوم.

ویل دورانت: «ایمان امر طبیعی است و مستقیما زاده نیازمندیهای غریزی و احساساتی ماست که از گرسنگی و حفظ نفس و حس انتقام و معاشرت و امنیت و حتی اطاعت و انقیاد زاده است».(1)

جان لاک فیلسوف انگلیسی: «خداوند مسلما می بایستی وجود داشته باشد چه چنانچه شخص خودش را مطالعه و مرود دقت قرار دهد احساس یم کند توسط وجود بالاتری خلقت یافته». (2)

انشتین: «شریفترین و نجیب ترین انفعالی که بشر قادر به ادراک آن است انفعال عرفانی، هسته و جوانه همه هنرها و هردانش واقعی درچنین انفعالی نهفته است کسی که از این اسحاس عاری باشد و قابلیت آنرا نداشته باشد که محو حیرت و اعجابگردد و زندگی را با بیم و وحشت بگذراند چنین شخص مرده ای بیش نیست.(3)

1- کتاب لذات فلسفه تألیف ول دورانت ترجمه آقای زریاب، صفحه 476.
2- کتاب اصول تعالیم فلاسفه بزرگ تألیف پرفسور فراست ترجمه آقای دکتر حمیدی صفحه 162-164.
3- کتاب دنیائی که من میبینم، تألیف آلبرت انشتین ترجمه آقای فریدون سالکی صفحه 55 چاپ دوم.

فلینظر الانسان هژمم خلق (5 طارق) امر خداست که آدمی باید بداند از چه (چگونه) خلق شده و در سوره 22 آیه 55 علت اینکه دستور مذکور را داده لنبین لکم و روشن شدن راه خدا شناسائی بیان می فرماید 1/234 و چه خوب است بر مکانهای مربوط به جنین ژشناسی آیه شریفه مذکور «فلینظر الانسان مم خلق» نوشته شود گرچه دامنه آن تا عوامل شیمیایی و شناسایی عناصر سازنده آدمی کشانده می شود.

تا 15 قرن قبل هیچ کس و هیچ کتابی اشاره به اینکه پیدایش انسانی نتیجه آمیزش نطفه های مرد و زن است نکرده بود و مهمترین مطلب علمی روز این بود که پیدیاش نوزاد بعلت سرایت از نزدیک شدن مرد و زن است وزن گلدانی و ظرفی محسوب که دانه را مرد در آن می افکند در صورتیکه قرآن حتی محل اولیه تخم و تخمدان را نشان داده و اذاخذ ربک من بنی آدم من ظواهرهم ذریتهم، و ظهر و پشتش را هانگونه که در ابتدای تشکیل جنین از مردوزن در پشت است بیان فرموده وحتی به محل وجود عناصر نطفه ساز که در اطراف نخاع حرام می باشد اشاره می کند: فلینظر الانسان مم خلق خلق من ماء دافق بخرج من بین الصلب و الترائب و عجب آنکه حضرت صادق به معرفی نخاع حرام و اینکه درماعی بنام مساء دافق شناور است می پردازد (حرم النخاع لانه موضع الماء الدفاق من کل ذکرو انثی و هم المخ الطویل الذی یکون فی فقار الظهر) و عجبتر آنکه نخاع رامخ دراز و دنبال آن می داند که

آب اطرافش پر و سرازیر شده مخ را نیز در بر می گیرد 1/240 و در جای دیگر حضرتش به گذرگاه نطفه مرد اشاره می کند (حرم الخصیتان لانها موضع للنحاح و مجری النطفه) و بیضه ها راه مجاری آن دانسته و در زیارت معروف وارث (کنتم نورا فی الاصلاب الشامخه و الارحام المطهره) به صلب و محل اولیه نطفه مرد و رحم و ترائب که وابسته بهم و جایگاه ابتدائی و بعدی نطفه زن است اشاره می نماید (البته توجه فرمودید که نطفه مرد فقط مجرایش یکی است و آنهم بیضه و اگر از آنا گذشت هدر رته نابود می شود ولی نطفه زن پس از ترائب محل رحم نیز در انتظارش است)

عجبا که قرآن نطفه داشتن مرد را تا پایان عمر دانسته و اگر در پیری از نطفه اش فرزندی بوجودئ ایت برکت و زیادتی خانواده دانساه (76 هود) و حال آنکه زن را پس از مدتی بدون نطفه قلمداد نموده و در صورتیکه در پیری فرزندی بوجود آورد معجزه میداند 1/243 یعنی در حقیقت قرآن هم به محل نطفه ها اشاره فرموده و هم بگذرگاهشان و هم اینکه تخمدان پس از مدتی بدون نطفه است ولی تخم تاپایان عمر می تواند تولی مثل نماید و حضرت سجاد حتی به تغذیه نطفه اشاره فرموده است و حضرت باقر سوراخ بسیار تنگ رحم را که در عمق فرج قرار دارد نطفه از آن عبور می کند معرفی م فرماید و بعد نوبت چگونگی انعقاد نطفه است قرآن می فرماید انا خلقناکم من ذکر و انثی (13 الحجرات× یعنی در 15 قرن قبل بر خلاف نظریه های روز که نطفه مرد را در تکوین جنین موثر می دانسته و رحم را فقط محیط رشد محسوب می کرده نطفه مرد و زن رادر پیدایش و خلقت انسانی مؤثر دانسته

است و باز می فرماید:

انا خلقنا الانسان من نطفه امشاج نبتلیه، و پیدایش انسان را مخلوطی از نطفه ها دانسته در حالیکه تا بهم رسیدن و امشاج شدن به بلاهائی چند دچار می شوند (محیط اسید بودن و مردن محیط نارسا بودن، محیط عفونی، گیر کردن در لوله ها، نصف دشن برایاینکهنصف ازمرد ونصف از زن باشد. تلفات میلیونها رأس از آنها و ...) ونبی گرامی به آب و ترشحات مردانه وزنانه که با نطفه است اشاره فرموده اند و حضرت علی به نطفه های زن ومرد بطور وضوح اشاره کرده میفرماید تعتلج النطفتان فی الرحم (دو نطفه در رحم بحال اعتلاج در می آیند) و حتی عجیب است که محل رسیدن آن دو را بطور طبیعی بهم رحم بیان داشته و آنچه دریای اعجاز است آردن کلمه تعتلج می باشد (با ذکر اینکه معانی گلاویز شدن، یکدیگر را کشتن، مانند وحشی ها بیکدیگر ضربت زدن و زمینی گه گیاه هایش دراز شود و امواجی که متلاطم باشد و مار علیجه باماری گویند کهرنگهای مختلف داشته دائما در تموج و بهم ریختن و گل دیز شدن است و پزشک وکسیکه آزمایشگاه دیده دانست چه گفتم زیرا مطلب شباهت به این دارد که حضرت چشمی بر میکروسکوپ گذاشته امواج متلاطم و بهم ریخته اسپرماتوزئیدها را می نگرد و چون استادی شکل و تمام خصوصیات آنها را بشاگردان درس می دهد و توجه فرمودید که با ذکر یک کلمه حتی به تعداد بیشمار نطفه اشاره شد و شکل دراز آنها و اینکه چون سر بر تخمک گذارند چون قطعه ای از کشتزار موج زنند) (دو مرتبه پرانتز باز کردم حیفم آمد معنای دیگری از کلمه تبتلیه قرآن

را بعرض نرسانم: چون ابتلا معنی آزمایش میدهد و خدا آزمایش کننده می باشد و امتحان در محیط آزاد صورت می گیرد لذا عقل هم در نطفه دخالت داد و نه تنها نطفه صفات ارگانیک را بارث می برد و آفرین بر قرآن)

نطفه امشاج را چهار گونه میتوان تفسیر کرد: نیمی از سلول مرد و نیمی زن. نیمی از وراثت مرد و نیمی از وراثت زن نیمی از نیروی عقل و فرشته و نیمی از جهل و قوای حیوانی. نیمی بر فطرت توجیدی و نیمی بر عصیان.

حال که چنین بوجود آمد:

تغذیه جنین: حضرت صادق فرمود اکسیژن گیری جنین از اکسیژن مادر است (تنسمه تنسیما از نسیم هوائی که مادر بلعیده جنین نسیم می گیرد) و حضرت علی غذایش رااز خون مادر که حبس شده معرفی فرموده (حبس یعنی در حصار شده و ما میدانیم خون جنین با خون مادر مخلوط نمیشود و هر دو در حصاری مجاور یکدیگرند و خون جنین از خون مادر اکسیژن و غذا می گیرد و خون مادر از خون جنین برخی فضولات برای دفع کردن) و عجب اینست که میفرماید غذای بچه از اکل وخورده شده مادر است نه از آنچه مادر خورده (مادر میخورد عناصر لازم بخونش وارد شده بعد بخون فرزند می رسد) 1/253

جنس جنین: نبی گرامی فرمودند چون آب مرد و آب زن بهم رسد و غلبه کند منی مرد بر زن یا للعجب که سخن از آب بهم رسیدن ناگهان بحث از منی می شود و ما میدانیم ترشحاتی که نطفه ها دران شناورند فقط نقش محافظت نطفه ها را ایفا می کنند

واین منی است که تشکیل نطفه و جنین را می دهد و غلبه با منی مرد است یعنی همیشه پسر یا دختر شدن بعهده نطفه مرد است و زن هیچ دخالتی ندارد.

مدت توقف رویان در رحم: نطفه اجادشده از منی تا مدتی مقرر در رحم قرار می گیرد (30 مرسلات) مدت شیر دادن کامل 24 ماه است (223 بقره) دوران آبستنی و شیردان مجموعا سی ماه می باشد (15 احقاف) مگر با تفریق این دو مدت طول عمر جنین معین نمیشود که شش ماه میباشد (6=24-30 و ما میدانیم به بچه تا شش ماهگی جنین گویند اگر خارج شد تولد گویند و قبل از آنرا سقط و افتادن) مدت ماندن جنین در رحم ثابت است کم و زیاد نمی شودو بر خدا معلوم است (آیه احقاف) و قرار مکین میباشد و بماندن در آن انسان تمکین کرده است. مدت ولادت همانگونه که حضرت علی فرمود (لا تلد المراه لا قل من سته اشهر) تا شش ماهگی است و هر چه بچه بیشتر بماند رشد بهتری یافته از دوران شیر دادنش که مجموعا سی ماه است کاسته می گردد ولی بچه ناتوان شش ماه افتاده حتما باید 24 ماه شیر بخورد (30=6+24) و غذاهای دیگر که در بهداشت نسل خواهم گفت.

ژست بچه در رحم: نبی گرامی بهترین توجیه را می فرمایند بچه در رحم مانند اسیر شده محزونی است که سرپا نشیند و زانوها را از غصه روی شکم نهد و دستش بر صورت و زنخدانش گذارد 1/263.

هنگام تولد: ملکی بچه را برای بیرون راندن زجر می دهد

و ملکی راه فرج را برایش باز می کند وملکی پس از تولد آنچه را باز کرده بحالت اول بر می گرداند 0در بهداشت روانی تحت عنوان و المدبرات امرأ از فرشتگان خواهم گفت).

دگرگونیهای جنین: وقتی جنین بحالت گوشتی درآمد شرائین و اورده و بصورت شبکه در او پیدا می شود (ثم تصیر لحما یجری فیه عرق مشبکه: حضرت صادق) چون جنین چهار ماهه شد حیات در او بوجود می آید (اذا بلغ الولد اربعه اشهر فقد صارفیه الحیوه: حضرت صادق) دوست میدارم اینگونه مطالب را تحصیل کرده های پزشکی یا علوم طبیعی یا کسانیکه میتوانند بشرح آنها در جلدهای مربوطه اولین دانشگاه مراجعه فرمایند بخوانند تا ببینند 14 قرن قبل بچه مطالبی متذکرند!

قرآن به مراحل دگرگونی جنین چنین اشاره میفرماید از خاک خلق شدید نطفه شدید بعد علقه سپس مضغه مخلقه وانگاه مضغه غیر مخلقه شدید... بعد استخوانها راگوشت پوشاندیم (ایات 5 حج و 23 مومنون):آدمی از عصاره خاک آفریده شد که شرح داده شد.

قرآن می فرماید تا بر استخوانهاگوشت پوشاندیم خلق دگر بوجود آمد و میدانیم پس از این عمل زیستن در محیط خارج امکان دارد مدت ماندن در رحم الی اجل مسمی و تا زمان قابل اندازه گیری و نامگذرای شده است. آدمی از علقه خلق شد بسیار عجیب است زیرا 15 قرن قبل اشاره به حالت اولیه جنین کردن که مشابه زالوست علقه دوبیبه سوداء تمتص الدم یعنی زالوست و وجه تشابه زالو با مرحله ایجاد جنین اینکه از هر دو ماده ای

بنام هپارین ترشح می شودکه خون در موضع منعقد نشود و قابل تغذیه باشدهر دوعلقه ومعلق و بموضع آویزانند و جای معین بلکه مستقلی ندارند.

علقه چسبیده بعضو خودراجمع میکند و هر دو در اینجا تقریبابیک شکل در می آیند هردو تقریبادر اصل ساختمان که ازخارج بداخل قوام خود را از دست می دهند مشابه اند. مضغه قطعه جویده شده گوشت را گویند که ذرات ناهمجور (هتروژن) دارد و در اینجاست که در جنین سلولهای ناهمجور بوجود می اید و احل آکه قبلاً سلولها ذانه توت مانند و همجور (هموژن) بودند و دراینجاست که رگها بشریعه ها مبدل می گردد و شبکه درست می شود و بهترین نام ذکر همین کلمه شبکه است.

موضوع ثم کسونا العظام لحما یک اعجاز علمی تازه کشف شده است؛ به علقه، مضغه و ... لحم نمیگوئیم بلکه لحمی که از قصاب می خریم یا لحمی که در کتابهای علمی می خوانیم و هرگونه لحمی ودر هر جا عضله است و عضله زمانی است که شکل مخصوصی دارد و وتری پیدا می کند ونقطه اتکائی بر استخوان و کسونا العظام پیدا می کند و لذا پس از استخوان لحم پوشیده می شود.

همچنین آیه شریفه و اللّه اخرجکم من بطون امهاتکم (78 النحل) در عهدیکه نمیدانستند حفرات چندی از بدن را بطن گویند (بطن مغز، بطن قلب، بطن ...)اسلام به چند بطنی که گذرگاه نوزاد است اشاره می فرماید وخود جالب و معجز است بویژه اگر آنرا در کنار آیه یخلقکم فی بطون امهاتکم خلقا من بعد خلق (6الزمر) بگذارید و توجه فرمائید که خلقا بعد

خلق و دگرگونیها در همان بطنی است که اخراج آغاز می گردد و همه در یک بطن نیست ولی آنجا که عمل خروج می شود مجبور است آخرین دگرگونی را انجام دهدو آن رحم می باشد.

و چون دست و پائی پیدا شد جنین مانند اسر غمزده ای میماند که نبی گرامی شکل و وضعش را بیان فرمودند و حتی حضرت مجتبی به تکون انسان از 14 چیز که سهم پدر و مادر و نصف و نصف (چهاروچهار) است اشاره می فرماید 1/321 و آنچه را در پایان باید گفت: خدا را اسامی فراوانی است اما در آخر سوره حشر فرماید: هو اللّه الخالق البارى ء المصور: خالق (آفریننده) باری (ای المیز) باز شناسا و معرف مخلقه از غیر مخلقه ومصور (تصویر کنند) 1/268.

و با یک واحدی بزرگتر در سطح واقعی خود:بسم اللّه الرحمن الرحیم: اللّه (قدرت مدبری قبل از آفرینش و حین آفرینش و بعد از آفرینش) رحمان (قدرت مدبر حیات بخشی او جل جلاله) رحیم (قدرت مدبر مالک یوم الدین) اینک مطالب جلد دوم شروع می شود:

بهداشت و اجتماع

ان اول بیت وضع للناس للذی ببکه مبارکا (196 آل عمران)

نبی گرامی آدابی برای هر زمان و مکان حتی پست ترین مکان تعیین فرمود اما چادرنشینی با آنهمه اهمیتی که در صدر اسلام داشت دوراز نظر حضرت قرار گرفت و اجازه نداد آداب و سننی جهت چادرنشینی وضع شود حتی اگر عربی از شهرنشینی تمایل به چادر میکرد میفرمود ندا تعرب بعد الهجره چادر نشینی

بعد از هجرت؟ و بدینوسیله چادرنشینی را نهی و مذمت می فرمود دراین آیه ساختمان اولین خانه را پروردگار به بشریت مبارک و تبریک گفت و آن مبدء تاریخ شدو آن با یمبری شرع گردید یعنی جو روحی بشر برای پذیرش پیامبر و جو اجتماعی بشر جهت قبل خانه با هم استعدادیافت که حضرت ادم و خانه به بشر اهدا گردد. بکه در زبان عبرانی به معنی خانه است و جارالله زمخشری چنین عقیده دارد مکه، مزدگاه بوده یعنی جای مزدا (خدای واحد) و در جای دیگر آنرا مزگاه بدون دال و مزگاه جای و مکرمه گاه نوشته اند.

اسلام سکونت در شهر بزرگتر را ستوده 2/9، اما

قالوا الم تکن ارض اللّه واسعه فتها جروا (97 النساء)

هر کس نتوانست درشهر خویش دین خود را حفظ نماید یا حفظ کند و در برابر وابسته یا شعبه ای از دین (حفظ زن وفرزند یا حفظ جان یا ...) یا جلو فعالیت خدا پسندانه اش مانعی دید باید مهاجرت کند و کلمه ان ارض اللّه واسعه نوعی ایجاد مسئولیت است برای مسلمانان که نتوانند فردای قیامت خود را مستضعف معرفی نموده بهانه بیاورند و بزبان ساده تر بهمان وسعت زمین پروردگار جلو تمام بهانه ها هر چه وسیعتر باشد بدینوسیله مسدود فرموده است و در این زمینه نبی گرامی فرمودند:

البلاد بلاد اللّه و العباد عباد اللّه حیثما اصبت خیر افاقم (دیار دیار خداست و بندگان بندگان خدایند هر جا نیکی بتو رسید اقامت گیر) البته معانی و دامنه وسیع معنی خیر را که مخصوصا معنی مال و ثروت میدهد فراموش نفرمائید (ثروت اسلامی که

از راه درست و حلال بدست آید و نیکو و غیر حرام خرج شود) و اگر خیر در هشره خودش بود سعادتمند است که در اینجا نبی گرامی خیر را در داشتن همسر پارسا و فرزندان نیکوکار و دوستان صالح و روزی در شهر خود دانسته اند (اربع من سعاده المره ان تکون زوجته صالحه و اولاده ابرار و خلطاؤه صالحین و ان یکون رزقه فی بلده).

و جعلنا فیها رواسی شامخات و اسقیناکم ماء فراتا 27 مرسلات

بر زمین قرار دادیم کوههای بلند و آشامیدیم شما را آب گوارا.

مسافر ما از دور که وارد شهر می شود از اول کوه را می بیند که خواص کوه خلاصه می شود در آنچه پروردگار فرمود:

هوای نیکو و آب گوارا. و شگفتی اینجاست که قرآن نسبت مستقیمی بین ارتفاع کوه و آب گوارا متذکر است و ما میدانیم هرچه بالاتر رویم فضا کمتر آلوده و درنتیجه باران میکروب و آلودگی کمتری با خود نازل می کند وهر چه بلندتر باشد بیتر آب بدل سنگها میخورد و سنگهای تمیزتر و اکسیژن بیشتری در آن حل یم شود و هر چه کوه بلندتر باشد مظهر آب برای بشر دورتر و در نتیجه املاح مفید بیشرتر در ان محلول است و هر چه کوه مرتفعتر تصفیه آب بیشتر صورت می گیرد برای اینکه باید آب از طبقات ریزه و درشت عبور نماید.

در این قسمت بحثی پیش آمده و ناچار بذکر دلائلی شدم

که ثابت شود مقصود تورات از فرزندان بنی اسماعیل نبی گرامی اسلام و آل ایشان است و در اینجا اضافه می کنم: روسوهم در کتاب قرارداد اجتماعی (ترجمه آقای زیرک زاده) می گوید شریعت فرزند اسماعیل (پیامبر اسلام) که ازده قرن پیش بر دنیا حکم فرماست هنوز هم از عظمت مردان بزرگی که آنرا تدوین کرده اند حکایت می کند.

یسئلونک عن الانفال قل الانفال للّه و الرسول ... انفال

ای محمد از تو درباره انفال می پرسند بگو انفال مال خداست و فرستاده خدا...

جنگلها، معادن، مراتع، اراضی موات، کنار رودخانه ها، ارثهای بدون صاحب، غنائم جنگی، بالای کوهها، دشتها آنچه را حکومتها بخود اختصاص می دهند و املاک غصبی که بدیگران می بخشند همه و همه نزد اسلام انفال یعنی ثروتهای عمومی محسوب شده برای رفاه حال بندگان خدا باید بمصارف عمومی برسد. 2/34.

و قال الذین غلبوا علی امرهم لنتخذن علیهم مسجدا 20 کهف

در اینجاپروردگار تایخ دانان را تأیید و مبارزین باحکام ستمگر راتعریف و ساختن ابنیه و عمارات بر مزار نامبردگان و صلحا را تجلیل میفرماید مسافر مجسمه آزادی را از دور می بیند و در مقام مقایسه با آزادی در اسلام بر می آید و در شگفتی میماند و

چون مردابی نظرش را جلب میکند و بیاد خبری از حضرت رضا می افتد که مردابها را کانون ابتلای به آن بیماری میدانند که طحال را بزرگ و کبد راناراحت می نماید متعجب میگردد 2/48

لقد کان لسبأ فی مسکنهم آید جنتان عن یمین و شمال ... فاعرضوا فارسلنا علیهم سیل العرم ... 14 سبا

اشاره به سد مارب است 2/52 که مردم بجای آنکه نسبت به همه نعمتها که بر آنها ارزانی داشته شده شکر گذاری نمایند راه اعراض سپردند و روی گردان شدند و بجای رسیدگی به بنیه و قدرت سد رسیدگی به بنیه و قدرت شهوتها و هوسها میکردند و رشد آنچه شد.

فآتیناه من کل شی ء سسبا فأتبع سببا 84 کهف

آیات 96 و 97 سوره انبیا و 83 الی 100 سوره کهف مربوط بذوالقرنین است و موجب اعجاز و شگفتی که چگونه در 15 قرن قبل اسلام که در عربی ترین نقطه آسیا (حجاز) بود باینگونه با شرقی ترین نقطه آسیا (چین) یا شمالی ترین نقطه ایران (قفقاز) واقف و اوضاع را موشکافی و بررسی فرموده و راجع به سد بزرگی که بوسیله ذوالقرنین یا کورش کبیر ساخته شده سخن می گوید 2/60 مثل اینکه نام بردن پروردگار ازسدی با آن عظمت که با تلفات نفرات بیشمار و مصائب بسیار ساخته و از کوه و رودخانه و دشت با آن عرض و طول و استحکام و زیبائی میگذرد تذکری است برای مسلماین تا همتشان بیدار شود و ساختمان

مذکور را بعنوان نمونه ای از پشتیبانی یداللّه مع الجماعه تلقی نمایند.

و اعدوا لهم ما استطعتم من قوه و من رباط الخیل ترهبون به 62 انفال

آنچه میتوانید در تهیه عده وعده متکی بر قوت وانرژی و نیرو و نظامیان تهیه ببینید برای دفاع و ترساندن دشمنان خدا و جالب اینجاست که زمانی آیه نازل شد که تیر و کمان و شمشیر آلت دفاعی بود نه نیرو که شامل هر نوع سلاح جدیدی که پیدا شود خواهد بود و نیروی پیاده نظام که هرگز ارزش خود را از دست نمی دهد و ساختمان سد نیز نوعی آلت دفاعی است 1/30.

بعلاوه توجه فرمائید که اسلام نیروهای تهیه شده را همان گونه که امروز مرسوم است و همه دولتها میگویند قوی میشویم برای برابری با دشمن اما دروغ میگویند قرآن می گوید تهیه نیرو و پیاده نظام برای ترساندن دشمن خدا و خطرات احتمالی دشمنان که امکان دارد متجاسر گردند می باشد.

اللّه الذی خلق السموات و الارض و انزل من السماء ماء فاخرج به من الثمرات رزقا لکم و سخرلکم الفلک لتجری فی البحر بامره و سخر لکم الانهار و سخر لکم الشمس و القمر 27 ابراهیم.

خدائیکه آفرید آسمانها و زمین را و از آسامن فرستاد ابر را تا از زمین بیرون آید میوه هائی که رزق انسانهاست و مسخر انسانها ساخت سفینه هائی که دردریا بامر پروردگار جریان دارند و همچنین رودخانه ها را و مسخر انسانها ساخت خورشید و ماه را.

ملاحظه فرمودید تسخیر ماه را در ردیف تسخیر کشتی و تسخیر رودخانه و دریا آورده است (تسخر ماه نیز با سفینه و کشتی است (و با این سنجش و مقایسه میتوان گفت که تسخیر ماه نیز با سفینه متناسب خواهد بود زیرا همه در یک ردیف قرار گرفته اما در این آیه حتی از سفینه فضائ نام برده می شود:

و آیه لهم انا حملنا ذریتهم فی الفلک المشحون و خلقنا لهم من مثله ما یرکبون 42 یس

که دراینجا به خلقت کشتی های پر از جمعیت که در غیر دریا حرکت می کند اشاره گردیده است و در آیه زیر شاید اشاره باشد بمسافران آسمانی که در ایستگاههای فضائی ملاقاتهائی دارند:

و من آیاته خلق السموات و الارض و ما بث فیهما من دابه وهو علی جمعهم اذا یشاء قدیر 29 الشوری

و از نشانیهای قدرتش خلقت آسمانها و زمین و جنبندگان پراکنده در آنهاست و هر وقت بخواهد بر جمع آوری آنها قادر است.

و در احادیث و اخبار اشاره شده به صدای هواپیماها که چون رعد و برق است و صبح درشهری و شامگاه در شهر دیگر 2/74 و اینکه در نزدیکی ظهور حضرت بقیت اللّه مراکب سریع السیر زیاد گردد 2/75 و حتی بصندلیهای ملایم فنری مراکب مذکور که تشبیه بلیف خرما کرده اند 2/75 و حتی بقمر مصنوعی 2/80 و باین آیه توجه فرمائید.

و الخیل و البغال و الحمیر لترکبوها و زینه و یخلق ما لا تعلمون 8 النحل

اسب خر و امثال آنها را برای سوار شدن و زینت جهت شما خلق کردیم و چیزهایی نیز ازامروز ببعد (15 قرن از این سخن می گذرد) برای سواری و زینت شما (جهت رفاه و آسایش شما) خلق می کنیم و امروز (صدر اسلام) کسی از آن اطلاعی ندارد (ولی فردا بنامهای اتومبیل، قطار، هواپیما وغیره از آن مطلع میشوید) از میان مرکب هائی که خدا وعده می دهد برای مردم خلق کند یکی را بعنوان مثال نام برده می فرماید:

و علی اللّه قصد السبیل و منها جائر 9 النحل

دقت فرمائید: قاصد کسی است که در قدیم میتوانست کوتاه ترین راه را برای رساندن پیغام یا نامه انتخاب نماید و مقتصد کسی که میزانی حداقل را برای باعتدال ماندن زندگی انتخاب می نماید و علم اقتصاد بر این پایه است.

جائر یعنی از حد گذرنده و تجاوز کننده و لذا میتوان آیه را بدین مضمون معنی کرد: ازجمله مرکب هائی که خدا برای مردم خلق میفرماید چیزی است که راهها را نزدیک کرده واز حد گذرنده است از چه حد؟ هر زمان از حد مرکبی که معمول زمان است روزی از حد سرعت الاغ و قاطر و ... و بالاخره روزی از سرعت سیر صوت. و شاید این آیه هم در این زمینه مطلبی داشته باشد.

یا معشر الجن و الانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السماوات و الارض فانفذوا لاتنفذون الا بسلطان 33 الرحمن

ای پریان و آدمیان اگر توانائی دارید در اقطار آسمانها و زمین نفوذ کنید (با موشک دل فضای آسمان و خاک زمین را بشکافید نفوذ بکنید) ولی این کار برای شما عملی نیست مگر بوسیله حجت و برهان (علمی که با عمل همراه است و شگفتی اینجاست که بدنبال آیه می فرماید: خدا بر شما دو گروه شعله هائی از آتش و دودی مخصوص می فرستد و بیکدیگر کمکی نمی توانید کرد (پروردگار در ابتدا می فرماید: با حجت و نیرو در آسمانها میتوانید نفوذ کنید و سپس بموانع و مشکلات موجود اشاره میفرماید)

قالوا انطقنا اللّه الذی انطق کل شی ء 25 فصلت

یوم تشهد علیهم السنتهم و ایدیهم و ارجلهم بما کانوا یعملون 24 نور

درآنروز (دنیا) هر چه شد در این روز (آخرت) زبان و دست و پا (بهدر پرده رفته ژها و فرموش شده ها) گواهی می دهند.

یوم تبلی السرائر 9 طارق

و در ان روز (آخرت) پرده ها پس زده می شود (هر چه در پشت پرد و حائل بین آخرت یعنی در دنیا انجام گرفته ظاهر شود)

ص: 121

فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید 21 ق

و در آنروز (آخرت) برای شنیدن گوشها و برای دیدن چشمها بینا و تیز می شود.

فینبئکم بما کنتم تعملون 8 جمعه

و شما را به آنچه کرده اید در آنروز (آخرت) آگاه می سازد.

یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا 28 آل عمران

بلکه هرنفسی هر چه درآن روز (دنیا) کرده امروز (آخرت) در برابر حاضر است.

و من یعمل مثقال ذره خیرا یره ون یعمل مثقال ذره شرا یره 1 سوره الزلزال

آنچنانکه کسی از دیدن یک ذره مثقال خیر وشری که کرده است باز داشته نمی شود.

در این زمینه ک: هر کس دراینجا (در دنیا) هر چه کند در آنجا (در آخرت) خواهد دید و هر چه گوید در آنجا باز شنود اخبار و احادیث فراوانی داریم که همه سعی می کند بما بفهمانند که بتدریج در و دیوار و فضا و هوا و هر چه اطراف ماست در این دنیا هم کار آخرت خواهند کرد و همه چیز را خواهند گفت و نشان خواهند داد و از این راه چنین حقیقتی باثبات خواهد رسید که چون جو مادی و معنوی و دستگاههای گیرندگی مساعد گردد (چنانچه در آخرت چنین است) همه چیز بصدا درآمده وهمه را

بشما خواهند گفت و بشما نشان خواهند داد. (در جلد معاد خواهم گفت) در طبقات سعد جلد اول است ازنبی گرامی: بدین مضمون مرد صبح می رود و غروب بر می گردد (غروب میرود و صبح برمی گردد) عصا، دسه شلاق، پاشنه کفش بوی نشان می دهد آنچه را زن کرده و بوی می گوید آنچه را زن گفته است و فرموده اند چون قائم ما قیام کند خدای متعال چنان کند که او در مکان خود ایستاده حضرتش را ببیند و سخنش را بشنوند 2/80 و حضرت صادق فرمود: در زمان قئم مؤمن درمشرق است در حالیکه برادر خود را که در مغرب است می بیند و در مغرب نیز برادر مشرقی دیده می شود 2/81 و در زمان شهور حرت دشوارها آسان گردد، ارتفاعات برداشته شود و ... 2/81 و باز از آن حضرت است: زمانی خواهد آمد که هوا بجای کاغذبصورت یک کاغذ پنهانی درآمده حامل کلام و حوائج مردم برای یکدیگر خواهد بود و هوائی که حامل سخنان و حوائج مردم است (مرتب) محو می شود و هوای تازه ای (برای فرستادن سخنان تازه و مجدد) جای آنرا میگیرد (بین فرستنده و گیرنده فقط هوا فاصله است) 2/83. (1)

لقد کان لسبا فی مسکنهم آیه جنتان عن یمین و شمال کلوا من رزق ربکم و اشکروا له بلده طیبه و رب غفور 14 سبا.

مسافر دیگر بشهر نزدیک شده درباره شهر سبا که قرآن بعنوان بلده طیبه خواسته نمونه ای باشد (و بندگانش بعلت عدم

1- مجدد عرض شود آدرس و متن عربی را خواستید به جلد دوم چاپ دوم صفحه 83 مراجعه فرمائید.

توجه نتوانستند بلده طیبه اش نگهدارند) فکر می کند:

بلده طیبه طبق نظر قران آن دارنده؛ هوای خوب، غذای خوب، خدای خوب است.

هوا که جزئی از رزق است باید با صفا و نسیم وطراوت باشد و این بیشتر در اختیار مساکنی است که شمال و جنوبش را باغها و چمنها، پارکها فرا گرفته باشد همانگونه که قرآن شهر سبا را معرفی می نماید (قابل توجه شهرداریها) و علم هنوز دراین باره خاموش است. و علت آن را گفتم 2/91 (علاوه بر آنچه در تعریف اسلام از درختکاری اوردم اضافه می شود که نبی گرامی فرمودند ان قامت الساعه و فی یداحدکم فسیله فان استطاع ان لا یقوم حتی یغرسها فلغرسها اگر رستاخیز بپاشد و نهالی در دستیکی از شماست اگر تاوند آنرا بکارد باید بکارد) که از جهتی مقصود عمران و آبادی است.

غذای خوب: غذائیست که پاک باشد (حلال) و هم پاکیزه (طیب) 4/56 حلال باشد یعنی بطریقی بدست آمده باشد که معنویات اجتماع و فرد را آزرده نساخته و طیب باشد یعنی بطریقی مصرف گردد که خوب بخورد بدن برود و اعضاء فرد و اجتماع را آزرده نسازد و در آیه چون غذا منسوب به رزق رب است مسلما باید غذای خوبی بوده باشد غذا در خور تغذیه افراد یک بلده طیبه. .

خدای خوب: شهری که غذای خوب، هوای خوب داشت اعصاب مردمش معتدل و دلهایشان آرام می باشد در آنجا گناه و مزاحمت کمتر است و اگر ناچیزهائی بود پروردگار خود عنایت فرموده صفت غفرانیتش را در کنار بلده طیبه قرار داده است و از

آن نارواهای کوچک درخواهد گذشت 2/93 و خوشا بحال آن بلده طیبه.

فلما اتیها نودی من شاطی ء الواد الایمن فی البقعه المبارکه من الشجره 30 قصص

در اینجا قرآن جائی از زمین را مقدس می داند که پر درخت باشد.

فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس 12 طه

وبرای احترام بهزمینی برکت دار از شجره و پردرخت پروردگار به پیامبر اولوالعزمش فرماید: کفشت را بکن که بر جای مقدسی هستی.

درشهر نمونه اسلامی (مکه) کسی حق ندارد ریشه ای از گیاه برآورد و درختی را بخشکاند تنها آنچه پسندیدهاست میوه چینی و بهره برداری و زراعت و اگر کسی تخطی کرد و مردم را از هوای باصفا محروم نمود باید به جبرانش غذای خوب به آنها برساند (قربانی کند).

نبی گرامی در غزوات قدغن می فرمودند که درختی را نشکنند و نهالی رابرنیاورند و حضرت علی زمان اعلام برنامه دولت خود فرمود در حکومت من هیچ سنخ ریشه ای از بین نمی رود و هیچ زراعتی نمی خشکد و تشنگی نمی یابد 2/96 و در وصیت خود بحضرت مجتبی فرمود جوش درختان را غرس کند ونفروشد و بمالک اشتر هنگام تفویض حکم استانداری مصر فرمود: ای مالک نظرات به عمران بیشتر از گرفتن مالیات باشد زیرا مالیات بدون آبادی ممکن نیست 2/97

و درکتب فقهی است دولت اسلامی باید زمین های مسامحه کاران را (با شرائطی) بگیرد وآباد کند 2/97 و از حضرت علی است، کسیکه زمین و آب دارد و بوی فقر استشمام میکند از خدا دور باد و حضرت ابراهیم برای مردم با ایمان شهرش دعای خیر میکندکه میوه درآنجا زیاد گردد و پیشوایان اسلام دعاهائی بما تعلیم داده اند و از جمله دعا کنیم: اللهم و اعمر بلادک واحی عبادک و خلاصه را در یک مسئله فقهی اسلامی بیان کنم تا دانسته شود اسلام شهر خود را چگونه خواهد (قبلاً متوجه اتصال مضاعف در محاسبات باشید یا 2/87 را مطالعه فرمائید) مسئله چنین است: هر کس ازدواج کرد و زنی به خانه آورد نباید بر زنش چنانبگذرد که ازخانه پدر و مادرش بر او تنگ تر گذرد ونیکوست که هر چیز بر او فراختر باشد (اگر غذایش است اندکی بهتر باشد اگر سبزی و درخت بوده کمی بیشتر گردد اگر عمارتش است مختصری زیباتر و اگر ... و بدینوسیله تصور فرمائید اگر بهمین یک دستور بظاهر کوچک عنایت شده بود شهرهای اسلام طباخی اسلام معماری اسلام و ... چگونه بود؟ و مهمتر گفته شود.

هو انشاکم من الارض و استعمرکم فیها 61 هود

حضرت رب العزه ما را بزمین فرستاد تا در آنجا عمران کنیم و زمین مستعمره و جای آباد کنندگی ما باشد و در ضمن حفر قنات و جاری ساختن آب، نوشتن کتابهای مفید، داشتن فرزندانی صالح و خیر خواه را نبی گرامی از خیرات دانسته وهمه خیرات راپروردگار بمسابقه گذاشته و باشگاه دیگری برای مسابقه دراسلام مقرر ناخته جز آنجا که عمل خیر بمسابقه گذارند 2/99

و لکل وجهه هوموليها فاستبقوا الخيرات 148 البقره

سعد نامی در خدمت پیامبر از غزوه ای برگشت مادرش مرده بود بهنبی گرامی عرض کرد هنگام حرکت خواستم صدقه ای جهت مادر بدهم گفتم در مراجعت انجام می دهم حال مرده است حضرت فرمودند: در ان بیابان که سربازان تشنه گذشتند چاهی حفر کن صدقه مادر باشد، یعنی حضرتدرسی دادند کههر کس هنگام مسابقه بنگرد شهرش چه لازم دارد و مکانش به چه نیازمند است و تجارت هم در اسلام همین معنا ار دارد که از شهری چیزی را حرکت (بکشد) بشهری که آن چیز را ندارند در کتب فقهی زراعت بهترین کسب ها محسوب شده و حرت صادق فرمود: خدای متعال رزق پیامبرانش را در زراعت و دامپروری قرار داد 2/104.

برای مزید اطلاعفرق بین و دسته از نیکوکاران را شرح دهم یک دسته آنان که برای خدا عمل نیک انجام می دهند و دسه دیگر که برای غیر خدا بعناوین مختلف (رعایت مقررات برای اینکه اجتماع بهتری بوجود آید بخاطر پیشبرد مقاصد و ... وبالاخره برای اینکه خوبی خوب است) بعمل خیر می پردازد.

کسیکه عمل خیری برای خدا دارد چنانچه سر نیزه دولت بطرفش دراز شود که مثلاً کار خیر ساختمانی نکند نمیکند و امکان ضعیف انکه بکار خیر دیگری دست بزند واگر باز قدرتی را در برابر خود مانع دید امکان بعدی کهباز بکار خیری بپردازد کم و بالاخره پس از چند نوبت بصفر می رسد در صورتیکه آنکه بخاطر خدا عمل خیری انجام می دهد هیچ زمان قدرت خیرخواهی او

بصفر نمی رسد تا جائیکه او را از هر گونه انجام عمل خیری باز دارند، مردی دیده شد نان زیر بغل پنهان می کرد و بخندقی میبرد وبسگی می داد که 9 توله داشت و پستانش خالی از شیر بود و همه خلاصه می شود در ان جمله: آن نیکی که بخاطر خدا انجام گرفت پشتوانه اش بی حد و حصر است و طلب بینهایت از میان ماده محصور.

یا بنی آدم خذوازینتکم عند کل مسجد 29 اعراف

از کلمه مسجد میتوان نظم و ترتیب کلی را فهمید 2/106 یعنی دانست مسجد مکانی است که درس نظم و ترتیب زندگی را یاد می دهد جائیست که ظاهر و باطن فرد و هم اجتماع را آراسته و بدون آلودگی می خواهد. ظاهربدن را با آئینه ای که باید ژولیدگیهای ظاهر را برطرف ساخت و بر در و دیوار مشاهد و برخی ماسجد بر ستون ورودی نصب است و عصر و بوی خوشی که مستجب است همه مقدمه بر خذوا زینتکم عن کل مسجد باد پاک و پاکیزه ترین لباس را درنماز باید پوشید و با زینت های حلال به پیشگاه الهی ظاهر گردید. باطن نیز چون جو فضای مسجد آموزنده روح اطاعت از قانون است مکرمت را به آدمی می آموزد.

مسجد جائیست که انسان را از فحشاء و منکر باز می دارد (ان الصلوه تنهی عن الفحشاء و المنکر 45 العنکبوت). روح تکبر را میکشدو حتی اجازه نمی دهد محل ایستادن امام از بقیه بلندتر باشد.

نفرات باید متصل باشند و از تفرقه بپرهیزند و نفاق نکنند

نماز معراج مؤمن است و فرودگاه معراج مسجد، مسجد محل جستجو و طلب از بینهایت است. مسجد ظاهر محیط را نیز اصلاح می کند: همه مرتب بطرف قبله باید ایستاد و در ورودی مسجد در گوش آخر ضلع چپ مسجد باشد و مستحب است که دست راست امام بایستند یعنی ابتدا گوشه دور ازدر ورودی پر شود و بتدریج مجلس از آخرین نقطه پر شود و روبدر پیش آید تا در محل واردین مزاحم یکدیگر نگردند و تا زمانیکه صف جلو پر نشده بهتر است صف عقب تشکیل نشود 2/109.

زمین مسجد باید بهداشتی باشد و رعایت بهداشت در آن بعمل آید 2/109 باطن مسجد: یک حاضر غایب کردن سه گانه (حداکثر پنجگانه) در مجلس بین المجالس محله از همگان است بلکه مجلس شورای ملی ودر زمان نبی گرامی محل درس و شور و بحث و سخنرانی. مسجد هر محل را با واحد اجتماعی بزرگ کنیم بالاخره به مسجد الحرام منتهی می گردد که محل قانونگزاری اسلامی است و مجلس بین الملل اسلامی که سالیانه باید ثروتمندان و بزرگان سیاست و اجتماع مسلمین در آنجا یک دیگر را ملاقات نمایند.

مدتی قبله مسلمین بیت المقدس بود و بعد بطرف کعبه گشت زیرا هنوز بت های کعبه بویله نبی و ولی شکسته و فرو نیفتاده بود بعلاوه انحراف قبله خود بهترین درسی است که مردم بدانند سنگ وساختمان مود توجه نیست بلکه ماهیت و واقعیت آنهاست که بنام بت نباشد بلکه بنام خدا باشد. در نماز فقیر و متمکن ردیف می ایستند بعلامت اینکه همه در برابر قانون یکسانند و روح برادری

و برابری در آنان باید قوت یافت. نماز علامت اینست که شخص نمازگزار سرکش و اغی نیست. نماز سرود عشق، کلمات امیدوار کننده، بیان حقیقت، تقاضای کمک، کوچ کردن بسوی خدا. اظهار عبودیت، توجهی خالص از آموزش و یاد گرفتن ها، اساس عجز در برابر عظمت خالق کائنات، اجرای تمرینات جنبشی برای تزکیه نفس، جاذب لطف و عنایت پروردگار نسبت بخود حوی مطالب واقعی، درخواستی خالی از هر گونه آلایش، راهی برای وارستگی و معراج مؤمن و نور چشم رول خداست هنگام نماز درسایه مرحمت خدائیم و مسجد از روح القدس پر است، نماز قدیمی ترین عبادتهاست که همزمان با پیدایش ایمان بمیان آمده است حتی از پسران اسرائیل نیز تعهد نماز (56 مریم) گزاری گرفته شد 2/113 نماز الگوی دین است زیرا دین عقیده بدل است و گفتار بزبان وعمل بارکان و نماز هم همین سهاست در نماز است که طلب هدایت براه راست از پروردگار می کنیم راهی که بر عده ای نعمت داد نه راهدینداران جاهل و نه دانشمندان لادین 9/4.

نماز برای اینست که بتوانیم مدتی یخی که ما را از چشمه حیات دور میدارد ذوب کنیم، نماز اتصال دادن آفرینش خلق است به آفرینش امر.

نماز را باید ترجمانی از یک عشق جسمانی و روحانی دانست که باعث خروج روح از ابعاد بدنی و حدود عالم مادی و رسیدن بیک حق و حقیقت آنقدر عالی و بزرگ میگردد که بوصف در نمی آید، نماز ستون دین است و پیش پذیرش اعمال دیگر و خلاصه زمان حظ ملکوتی را اقناع کردن است. مسلمانانی

که نماز نمی خوانید بدانید قبل از آنکه شما نخوساته باشید با خدا سخن گوئید خدا نمی خواهد با او حرف بزنید. مکان این همه فضیلت بجا آوردن مسجد یعنی مسجد کانون گرم نمازگزاران است در آنجا جنبش های انقلابی ریشه گرفته و در هر کار انسان را به تکاپوی بهتر ساختن می اندازد و در آنجاست که انسان را برای تهیه جنس و بی غل و غش و بوجود آوردن بهترن نوع متذکر می سازند و در آجاست که بوی گفته می شود بیکار نگرد، به آبادانی بکوش از کارهای بد بپرهیز و توبه کن،در مسجد آدمی بدستورات و معارف اسلامی آشنا می شود و در آنجاست که اعتماد مردم نسبت به یکدیگر جلب و در نتیجه کار اقتصاد اعتباری دیگر خواهد یافت.

آنچه یک دانشمند در کنار ازمایشگاه در جستجوی آنست یک روحانی با چشم دل در گوشه محراب میجوید مسجد کانون گرمی است که بنابر وعده پروردگار زندگی را از ضنک و ناگواری و سردی نجات داده مبدل به یک زندگانی گرم و روشن و سعادتمندانه ای مینماید نماز را برای ذکر من بپا دارید (اقم الصلوه لذکری 14 طه) هر کس از ذکر من روی گردان باشد زندگی بر او ظنک و تنگ است (و.من اعرض عن ذکری فان له معیشه ضنکا 124 طه)

مسجد حتی طرز ورود به مکانها و مجلسها را یاد می دهد که باید پای راست را برای ورود به مسجد نهاد و پای چپ را ابتدا به مستراح گذاشت زیرا اگر شخص حالت غشی داشته باشد یا سکته کند یا هدف واقع گردد چون نیه راست بدن که جگر دارد سنگین تر است آدمی در مستراح نیفتاده و هنگام ورود به مسجد هم در کوچه

نمی افتد و مکان مقدس و پاک جایش است.

مسجد مکانیست که مسلمان عالیترین عضو خود یعنی قسمت قدامی مغز پیشانی و سرنوشت را بردانی تین مخلوقات، خاک بعنوان عجز می نهد و خاک را برای اینکه حمل و نقلش آسان باشد و ایجد گرد و آلودگی نکند بصورت متراکم دراورده با خود دارد یا در سجاده.

ناگفته نماند این از فضیلت شیعه است که نه نماز جمعه واجب دارد و نه تشکیلات روحانیت که بشر وضع کرده باشد لذا در تشیع امام یا عالیجناب دیدن و ده چاپیدن غیر ممکن است.

مناره ها که هر دو را بموازی قبله یا عمود بر سطح قبله می سازند برای خنثی کردن فشار گنبد ساخته می شود.

درباره نماز بجماعت خواندن شمه ا گفته می شود: گویا اسلام دوست دارد واجبات دین با تظاهر و در برابر جمعیت انجام گیرد و هر کدام با شرایطی نزدیک یا بحد وجوب می رسد و حج را نمیتوان جز شرکت در یک مانور بزرگ اسلامی بحساب آورد و شرایط مذکور ردباره هر کدام فرق دارد مثلاً یکی بدستور پدر ومادر یا درست نبودن حمد و سوره شرکت در تظاهرات را واجب می کند و جا دیگر که اگر کارمندی از طرف رئیس یک واحد تعارف بخوردن شد اینقدر دینش ارزش داشته باشد که با کمال شجاعت جواب دهد من مسلمانم و ماه رمضان است و عذری برای روزه خوردن ندارم همینطور در موارد دیگر.

حال چرا اسلام دوست دارد در واجبات دینش تظاهرات

صورت گیرد موضوع معلوم شده ای است که حتی احزاب و دسته ها نیز به آنها سخت متکی بوده علاقمندند.

قل ان اصبح ماؤکم غور افمن یاتیکم بماء معین (30 الملک)

منبع آب و چاه در اسلام فوق العاده اهمیت داشته حتی داریم چاهی هک دخران شعیب پیامبر از آن آب می کشیدند تا گوسفندان راسیراب کنند سنگ بزرگی بر آن بود و با دلو سنگینی آب م کشیدند که حضرت موسی آمد وسگ ر برداشت و آب کشید و ... و با این مقایسه که چاه آب گوسفندان سرپوش لازم دارد چاه انسانها بطریق اولی باید رعایت بهداشت کلی بشود (در اینجا مطلب جالبی از حضرت علی نقل شود که چن مردی عمق چاهی را پرسید حضرت فرمود چنان جلو چاه باسیت که آب از کنار آن دیوار چاه اتصالش بدیوار دیده شود سپس عمق چاه مساوی است با ضرب طول قامت در عرض چاه تقسیم بر فاصله ات از چاه 2/178.

انزل من السماء ماء (21 الزمر)

آب در اسلام بدو دسته بزرگ تقسیم می شود: قلیل و کثیر، و حد فاصل را که اگر بردارند قلیل می شود کر نامند و کر ظرفی است بطول و عرض و عمق 5/72سانتی متر یا ظرفی محتوی 9/383 کیلو آب یا 64 من شاه بیست مثقال کم یا 370 لیتر. آبهائیکه از آسمان می بارد یا از زمین میجوشد حکم آب کر دارد و چاه را احکام بالاتری است.

آب کری که باندازه کافی مواد لازم را برای تطهیر دارد اگر به آب مغلوب شده از آلودگیها متصل کنند آنرا پاک شده

میشمارد و آب و خاک ر که یکنوع استحاله ایانجام می دهندو از مطهراتند عملشان بوسیله موجودات ذره بینی انجام می گرد که حضرت علی هم به آنها اشاره فرموده 2/129.

اسلام دستورات مفصلی راجع به آب داد که در جلد 12 مربوط به بهداشت بدن بقسمتی از آن اشاره خواهد شد.

لا اقسم بهذا البلد و انت حل بهذا البلد (1 البلد)

بهداشت اجتماع شروع میشود. در مرحله اول ملاحظه فرمائید چگونه پروردگار شهری را بعظمت و سوگند یاد می فرماید و علتش را این می داند که شخصی مانند نبی گرامی شخص اول آن است آری کشورها به مردان اولش شناخته می شوند منطق عجیب قرآن است که بزرگان شهر را در کلمه «اکابر» به انحصار درآورده و سئون دیگری جز کبر برایشان قائل نیست و چون به مردان شهر می رسد کلمه «رجال» را ذکر می فرماید.

انما جزاء الذین یحاربون اللّه ورسوله ویسعون فی الارض فسادا 33 مائده

نبی گرامی فرمودند دو نعمت قدر ناشناخته اند: امنیت بدن و امنیت اجتماع (سلامت بدن و سلامت اجتماع) نعمتان مجهولتان الصحه و الامان و بطوریکه از آیه معلوم می شود اسلام امنیت را چنین معنی می کند: مردم در برابر نفوذ اربااان محلی و تعریض های غیر قانونی و از راهزنان و دزدان که قرآن آنها را محارب نامیده است در امان باشند نه اینکه مورد حمله یک قوم بیگانه ای قرارگیرند و انوقت احساس ناامنی کنند که در اینصورت در حال جنگند نه

در ناامنی.

رب اجعل هذا البلد آمناو ارزق اهله من الثمرات 33 بقره

ابراهیم خلیل چون برای مردم ارزنده یک شهر دست بدعا برمیدارد برای ارشاد و هدایت مردم وجود امنیت (محیط) و سلامتی (بدن) را درخواست میفرماید که دومی مربوط بمیوه است و در جلد دهم شرح داده شد.

و الذین آمنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلم اولئک لهم الامن وهم مهتدون 82 انعام

در اینجا روردگار برای ارشاد و هدایت مردم وجود امنیت را لازم و مقدس دانسته میفرماید در ان مراح که ایمان اجتماع بجور و ستم آلوده وآغشته نیست، امنیت و ارشاد و هدایت دیده خواهد شد.

قال ادخلوا مصران شاء اللّه آمنین 99 یوسف

و وخست وزیر مصر حضرت یوسف چون خویشاوندانش را بمصر وارد میکند آرزو می کند در امنیت اجتماعی و فردی واعقتادی بسر برند.

و هذا البلد الامین

نوبتی به شهر امین و اجتماعبهره ور از امنیت، مکه اشاره شده که نبی گرامی شخص اول آن و انت حل بهذا البلد آن بودند و نوبتی سراسر جهان را امنیت فرا خواهد گرفت و ان هم امنیتی که بعد ازخوف و وحشت و اضطراب حاصل خواهد گشت و آن

زمان ظهور حضرت بقیت اللّه ارواحنا فداه خواهد بود.

و عد اللّه الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم و لیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم و لیهم من بعد خوفهم أمنا (55 نور)

البته به کله لیستخلفنهم توجه فرمودیند که همچون کلمه خلیفه در آیه و اذ قال ربک للملائکه انی جاعل فی الارض خلیفه می باشد خلیفه ای که و علم آدم الاسماء و علم آموخته شد و بمقام دینی و پیامبری رسید و در زمان ظهور نیز همه مردم لیستخلفنهم وآندر در علم پیشرفته اند و از لحاظ دین نیز آمنوا منکم هستند و کارها را نیز بدرستی و شایستگی و عملوا الصالحات انجام می دهند که میتوان در آنروز متکی به آنچه نبی گرامی فرمودند علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل همه مردم چون پیامبرانند و همه را خلیفه خدا دانست (و مسلم است که هر چه علم پیش رود دقائق علمی دین بهتر شناخته می شود و مردم هم دانشمندند و هم متدین)

حتی اذ اخذت الارض زخرفها و ازینت و ظن اهلها أنهم قادرون علیهااتیها امر نالیلا او نهار افجعلناها حصیدا کان لم تغن بالامس 25 یونس...

پس از اینکه جهان از هر لحاظ آراسته شد معادن و ذخائر خود را بیرون ریخت و آسانها به پروازها و زمین با مرکب ها و در و دیوار با برق و رادیو و تلویزیون زیور یافت و مردمان گمان می کنند بر هر کاری قادرند ناگهان همه پیشرفتهای مادی در آن شکاف عمیق بین معنویت و مادیت واریز خواهد نمود و این

مضمون آیه فوق است که نشان می دهد تمدن و امنیت و مدنیت و امن و امان و هر چه دراین قلمرو میتوان ذکر کرد بر ما مشتبه شده و تجدد را بجای آن برگزیده ایم 2/163.

سخن از معاد شد باید گفت در اسلام برابطه ستحکم بین اقتصاد و معادن اشاره شده است: اطلبوا الرزق من خبایا الارض روزی و ثروت را از معادنی که در زیرزمین است بدست آورید (محمد المثل الکامل صفحه 338) و مطالبی دیگر در این باره که آورده شد.

ان اول بیت وضع للناس للذی ببکه مبارکا 95 آل عمران

با آنکه درباره بهداشت مسکن جلدی را بعدا اختصاص خواهم داد باز هم آیه فوق را آوردم که پروردگار شروع خانه سازی را به انسانها تبریک می گوید (متوجه کلمه ناس باشید که نه بشر بکار رفته و نه مؤمن یامسلمان یا یهود یا نصرانی یا ...)

و این سرآغاز تمدن است و حصن حصین خانواده که کسی بدون اجازه صاحب خانه حق ورود به آن را ندارد.

یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوتا غیر بیوتکم حتی تستانسوا و ... 28 نور

ای کسانیکه ایمان آوردید هرگز به هیچ خانه مگر خانه های خودتان تا با صاحبش انس اجازه) ندارید وارد نشوید در اسلام خانه مسلمان صومعه اوست (نعم صومعه المسلم بیته) و در زمان ورشکستگی خانه از مستثنیات دیون است و به طلبکار اجازه مطالبه آنرا نمی دهد.

شاگردان مکب حضرت صادق را بنگرید کاسبی از مردی ده هزار دینار طلب داشت مدتی بهم رسیدند بدهکار از بدهی خود نمیداد و حتی وعده ای نمیگفت و سخنی بر زبان نمی آورد تا آنکه طلبکار نیاز شدیدی پیدا کرد و بدهکاریش زیاد شد به بدهکار خود مراجعه کرد و گفت این چه مسلمانی است که هیچ نمیگوئی و چیزی نمی پردازی من خود بدهکارم قسمتی را بده و پرداخت قسمت دیگر را بتأخیر انداز.

بدهکار گفت فردا میدهم و آنچه گفته بود کرد و وجه را تماما به نزد وی برد طلبکار تعجب کرد گفت پول از کجا آوردی؟ گفت خانه ام را فروختم گفت خانه مسکونی را گفت آری گفت سید ما جعبفر بن محمد الصادق فرود خانه مستثنایت دیون است پول را بگیر من زن و فرزندت را بی خانمان و مسکن نمی خواستم.

و قل رب انزلنی منزلا مبارکا و انت خیر المنزلین 30 مؤمنون.

حضرت موسی هنوز بشهر نرسیده از خدامسئلت می نماید در خانه ای که برکت خواهد داشت نول نماید و از جمله برکات خانه داشتن همسایه خوب است نبی گرامی فرمودند چهار چیز پشت آدمی را می شکند یکی از آنها همسایه بد است و فرمودند چهار چیز از سعادت و چهار چز از شقاوت است و یکی از شقاوتها همسایه بد است و فرمودند من آذی جاره حرم اللّه علیه الجنه... (کسی که اذیت کند همسایه خود را بهشت بر او حرام است ...) فرمودند من ضیع جاره فلیس منا (ضایع کننده همسایه از ما نیست) و فرمودند: لا یؤمن عبد حتی یا من جاره بوائقه (ایمان

ندارد کسی تا همسایه اش از شرش ایمن نباشد) و فرمودند: ما زال جبرائیل یوصینی بالجار حتی ظنفت انه سیورثه (جبرائیل همواره مرا دربار همسایه سفارش نیمنود که گمان بردم برای همسایه ارثی خواهد برد) و باز فرمودند:یا همسایه ایست که خویشی دارد و مسلمان است یا همسایه ای است مسلمان یا همسایه ای غیر مسلمان که اولی ودومی علاوه بر رعای همسایه بودن حقوق خویشاوندی یا مسلمان بودن نیز دارند 2/169 و باز فرمودند الجار ثم الدار (اول بنگر چه همسایه ای داری بعد خانه بخر اول بهمسایه ات برس و بعد بخودت)

مستراح خانه باید جای معینی داشته باشد (من فقه الرجل ان یختار موضعا لبوله) حضرت سجاد از آلوده ساختن کنار خانه و بار اندازها و شاهراهها و زیر درختهات و جائیکه مردم آب بر می دارند و قبرستان و سوراخ خانه حیوانات و زمین سخت و ... را ممنوع ساخته اند.

طهارت مخرج را با سنگ و آب میتوان گرفت با سنگ با شرایطی و بهتر وانی است که ابتدا سنگ بکار برده شود و بعد آب و طهارت محل ادرار فقط با آب است و ریختن آب خود سبب رد شدن فضولات و جلوگیری از گرفتگی اگومجراهاست و شستشوی با آب از ابتلای به نواسیر میکاهد 2/172 ریختن مواد غذائی در مستراح سبب ایجاد پرده ای بر فضولات شده و در نیجه میکروبهای غیر هوازی فراوان و گازهای CO2و N2O5 و SO3 زیاد شده و تاکنون بعلت عدم رعایت این قسمت چه بسیار کسانیکه برای تخلیه چاههای فضولات اقدام و تلف شده اند. هنگام ورود بمستراح

باید پای چپ داخل نهاد و در مسجد ای راست نهاد و علتش را گفتم. هنگام رفتن بمستراح باید سر را پوشاند، زیادنباید بر مستراح معطل رد، عجله نیز نباید نمود. خوردن و آشامیدن و حرف زدن زمان تخلی منوع است. خودداری از ادرار کردن و مدفوع نمودن مکروه است.

حضرت علی بحضرت مجتبی میفرماید آیا بتو چهار چیز نیاموزم که از طبیب مستغنی باشی: مخور مگر گرسنه باشی دست از طعام مدار مگر که اندک اشتهائی بجای باشد در جویدن غذا بکوش و چون خواستی بخوابی خود را بر خلاء عرضه بدار بهتر است هنگام اجابت مزاج به آنچه خارج می شود نگاه کرد (اطلاع بر وضع مزاجی ووجود موادیدر آن از قیل چرک و خون و حیوانات طفیلی و غیره) و لذا باید مستراح روشن باشد (خطر افتادن نباشد) باید مخرج قبل از آلت شسته شود.

و اللّه أنزل من السماء ماء (21 الزمر)

با آنکه راجع به آب در جلد بعد بیشتر خواهم گفت در اینجا بدستور اسلام که خوب است هر کس در گوشه خانه اش حمامی باشد اشاره می کنم و در حقیقت و آن همان خزین اسلامی که حضرت رضافرمود هرگز دو نفر در یک آب شستشو نکنند 2/179 و آنقدر آب در آن تمیز باشد که آدمی رغبت مکند آنرا بچشم بکشد و میل بخوردن آن کرده قدری بنوشد و دوران اسلامی همیشه یک شیر آبی تعبیه شده و میتوان بشرح مزمله در این باره مراجعه نمود.

یا ایها الذین آمنوا اذا قیل لکم تفسحوا فی المجالس فافسحوا یفسح اللّه لکم (11 مجادله)

اینکه برتدراندراسل وسعت نظر خود را مربوط به خانه پدر بزرگ خود می دانست که بسیار وسیع بود همه خوانده آید اسلام نیز مطالبی در این باره دارد نبی گرامی فرمودند: زندگی خوب در سه چیز است خانه ای انبساط اور و نورگیر و روشن، زنی خوشرو و خوشبو، مرکبی و هوا رو خرج درست نکن (دار نوراء و جاریه حسناء و فرس قیل و باز فرمایند: از سعادت مرد داشتن زنی نیکو، مسکنی وسیع، مرکبی رهوار، و فرزندی صالح و حضرت کاظم فرمود زندیگ در داشتن خانه وسیع و خدمتگزار خوب اس تو مردی را که در خانه تنگی زندگی می کرد فرمود خانه وسیع انتخاب کند و حضرت باقر فرمود: بدبختی از زندگی داشتن در خانه تنگ است.

اسلام با ساختن بنای زیادتر از حد احتیاج مخالف است و حضرت صادق آنرا وبال صاحبش میداند 2/185 و نشستن در خانه اجاره ای را مکروه میداند و نشستن در خانه ای که مخروبه و احتمال خطر دارد بدشمنی با خدا نسبت می دهد 2/186 و حتی مجالس را نیز وسیع میخواهد و دیوارهای خانه ها را کوتاه.

لاتفرح ان اللّه لا یحب الفرحین (76 قصص)

تفریح در اسلام بر دو قسم است که قسمی از آن صرف چند دقیقه عمر عزیز است برای تهیه عذاب و یا زندگی متباین ونوعی انحراف محسوب می شو و نوع دیگر لذت بردن از مواهب طبیعی

مجاز است. پروردگار در آیه مذکور زیاد تفریح کردن که طغیان ورزیدن باشد ممنوع ساخته و بر خلاف آنچه تصور می شود نبی گرامی فرمودند: الهووالعبوافانی اکره آن اری فی دینکم غلظه (بازی و بازیچه داشته باشید که کراهت دارم غلظت و خشونت در دین باشد) و رهبانیت و گوشه گیری را ممنوع ساخته و کار و فعالیت را ممدوح 2/191.

ان الذین ینادون من وراء الحجرات اکثرهم لا یعقلون 4 حجرات

اسلام با ساختن خیابان (راه عریض و مستقیم) موافق است و حضرت عی فرمود: علیکم بالبکر و ان بارت و الجاده و ان دارت و بالمدینه و ان جارت (بر تو باد بر دوشیزه انتخاب کردن ولوکسادی باشد یعنی سنش زیاد باشد و جاده وسیع گرچه مستقیم نباشد و طولانی تر باشد و اختیرا کنید شهر را اگرچه در آن ستم باشد) ملاحظه فرمودید در درجه اول انتخاب وسعت و عرض جاده است گرچه مستقیم و راست نباشد یعنی اگر عریض بود و راست چه بهتر.

در کوچه و خیابان اسلامی آنقدر نور و آفتاب می تابد که اسلام موافق آن است و از جمله پیشگوئی اسلام اینکه میفرماید زمان ظهور حضرت بقیت اللّه ارواحنا فداه بالکن های خارج شده از جاده و هر چه مزاحم شارع کوچه است خراب شده و حضرت خیابان زیادی احداث می فرماید (اذا قام المقام... وسع الطریق الاعظم و کسر کل جناح عن الطریق و ابطل الکنف و المیازیب).

حضرت کاظم بایاب و ذهاب در آن راههای وسیعی که حضرت

احداث می فرماید اشاره کرده فرمود (اذا قام قائمناقال یا معشر الفرسان سیروا فی وسط الطریق و یا معشر الرجال سیروا علی جنب الطریق) چون حضرت قائم ظهور فرماید سواره ها را گوید در وسط راه روند و پیاده ها در دو طرف عبور کنند و ازوده شود که در اسلام از طرف راست سوار شدن نیز جزو دستور است (و کان صلی اللّه عیه و آله و سلم یحب التیامن فی کل اموره فی لیسه و تنعله و ترجله) نبی گرامی هر کار را دوست میداشتند از طرف راست باشد 2/195.

اسلام راهها را آنطور خواسته که چشم بیند و لذت ببرد وبینی از بویش مسرت حاصل کند و گوش از سر و سدایش و لامسه از همواری آن ونبی گرامی دراین باره مطلبی فرمودند 2/195 و حتی سر و صدا را در شهر بحداقل خواستند و سر و صدای بلند را به صدای خران تشبیه کرده وآنرا ناراحت کننده محسوب فرموده است (صدائی که وارد هیچ دستگاهی نتوان کرد)

کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذوالجلال و الاکرام (27 الرحمن)

سخن ازحضرت بقیت اللّه است و اشاره بطول عمر حضرت کردن گرچه علم تا بجائی رسیده که جوانان ما هم طول عمر تا به 300-400 سال رسیدن را پذیرفته اند ولی باید گفت بتدریج که علم پیش می رود طول عمر پیش می رود ولی درباره حضرت بقیت اللّه دلائلی را باختصار ذکر می کنم (از صفحه 198-233 جلد دوم).

1 کرسی دانش جزو نتولوژی در بعضی دانشکده های پزشکی

ص: 143

منظور و مقصود کنترل شیمیائی پیری و سالخوردگی و دائما جوان نگهداشتن است و بدینوسیله دانشکده ها امکان افزایش عمر را تأیید کرده اند.

2 امروز کلیه دانشمندان مربوطه پذیرفته اند که طول عمر نسبت مستقیم با وضع روانی و مغزی دارد و هر که مغزش کامل تر عمرش بیشتر (آمار مذکور و نسبت طول عمر با ثروت و میل جنسی و کار و ... صفحه 3 شماره 51 طب و دارو)

3 بشر در انتظار است که پس از کشف ماده پیر کننده ماده خنثی کننده آنرا پیدا کرده از پیری جلوگیری بعمل آورد (علم زیادتری).

4 شکی نیست که هر بیماری با بیمار شدن یک عضو می میرد و اعضاء دیگر عمر بیشتری دارند و بهمین نسبت.

5 موضوع: امکان کنترل تمام احشاء و اعضاء بوسیله مغز قابل اهمیت است و در هر کار مغز امام بهترین وبالاترین را دارد.

6 برای کسیکه قران را پذیرفته و عمر طولانی نوح و هود و خضر را وزنده بودن حضرت عیسی را میداند به افزودن نام مهدی به چهار نفر سرپیچی ندارد.

7 از همه مهمتر: کیست آنکسی که امکان عمر دراز یافتن را بتواند انکار کند.

8 داستانهای ماهی یونس، اصحاب کهف و ... نیز در قرآن است که هر کدام بعمر بسیار طولانی رسیده اند.

9 دو نفر از لحاظ کیفیت فیزیولوژی آنقدر تفاوت دارند

که یکی مغزش انشتن می شود و دیگری قادر بعمل یک جمع ساده نیست چه خواهد شد که از لحاظ کمیت فیزیکی عمر کوتاه ودیگری بسیاردراز داشته باشد.

10 اثبات علمی اثر فضا و مکان و غذا و بهداشت هدف معلوم بر عمر دراز یافتن که امام همه را بهتر می داند.

11 عرضه داشتن متدهای مخصوص هر روز از گوشه و کنار جهان برای طولانی ساختن عمر.

12 احادیث و اخبار معتبر و صحیح بسیار درباره طول عمر زیاد حضرت (کسانیکه موضوع طول برایشان جالب است حتما بجلد دوم چاپ دوم مراجعه فرمایند که مفصل و مبسوط بیان گردیده است).

و جعلنا من الماء کل شی ء حی (30 الانبیاء)

با آنکه آب مایه حیات است در مواقعی آلودگیش سبب پیدایش خلل در حیات میگردد و حضرت رضا فرمود سکونت در حوالی مردابها باعث می شود طحال و کبد بزرگ و دستگاه صفراوی مبتلا گردد و حتی بطرز مبارزه اشاره فرموده که باید خصائص اب را بهم زد براههای مکانیکی، شیمیائی و فیزیکی که شرح بسیار جالبی دارد 2/235 و آیا زندگی کنار مرداب و بزرگ شدن حال و کبد و ابتلای مجاری صفراوی و دستور چنان مبارزه ای جز اشاره به مالاریا میتواند باشد؟

کلوا و ارعوا انعامکم (54 طه)

بخورید و بچرانید انعام خودتان را.

حمایت از حیوانات در اسلام فوق العاده جالب است و بر هر کسی لازم حیوانی کهدر زیر دست اوست بزندگیش برسد از خوراک و مسکن و هر چه مقتضای حالش است چه حلال گوشت چه حرام گوشت چه حشره چه ... و اگر خود قدرت ندارد برای ادراه زندگیش باید او را بفروشد و اگر گوشتش خوردنی است ذبحش کد و اگر توانست با اجاره دادن زندگیش را تأمین نماید و یا با دریج فروشی و اگر بهیچ کدام تن در نداد دادستان اسلامی باید دخالت کند و او را مجبور بیکی از آنچه گفته شدبنماید و اگر حکم را امتثال نکرد باید امر حیوان را حاکم اسلامی بدست گیرد و هرگونه صلاح داند انجام دهد تا جائی هک اگر چاره منحصر باشد از املاک صاحب حیوان را نجات بدهد.

اگر روزگاری کسی که علف دارد و حیوان محتاج و نفروخت در مسالک است که عمل را برای تغذیه حیوان و پارچه را برای بستن زخم حیوان میتان غصب کرد (با پرداخت وجه). اگر دوشیدن شیر حیوان بنوزادش زیاد رساند اجازه دوشیدن نیست و اگر ضرر نرساند برای جلوگیری از تضییع مال دوشیدنش واجب است، با ناخن بلند که حیوان آزار ببیند دوشیدن ممنوع است و آدابی مشابه و جالب انچه گفته شد برایکرم ابریشم و زنبور عسل است 2/240.

رساله هائی چند مربوط به مطلب مورد بحث نوشته شده

که یکی از آنها رساله ای از دانشکده الهیات (1) و دیگر رساله دکترای جالب 797 دانشکده دامپزشکی تحت عنوان بررسی حقوق حیوانات در الام و قوانین روز می باشد (2) که هم اکنون مطالبی ازجلد اخر نقل می شود: مکه معظمه بعنوان خانه ای مقدس معرفی گردید که در آنجا نه تنها سفیدو سیاه بر یکدیگر برتری ندارند جز به تقوی بلکه حیوانانت نیز در آنجا بنحو احسن حمایت شده و در امنیت اند.

همانطور که شما دارای خلقی بدیت و روحی حاس و اعصابی قابل تأثیر و تاثرید تقدیر الهی عقل را راهنمای شما در جمیع شئون حیات قرار داده و جنبندگان دیگر نیز چون شما در جمیع شئون حیات قرارداده و جنبندگان دگر نیز چون شما حساسند و با مشغل فروزان غرائز حوائج خودرا رفع می نمایند وچون شما عقائد و آرای ردی واجتمعی دارند (مامن دابه فی الارض و لا طائر یطییر بحناحیه الا امم امثالکم 38 انعام) و پا را از این فرات نهاده وبشر رانسبت به تفکر و مطالعه در خلقت و اعمال آنان تشویق و ترغیب کرده (و فی خلقکم و من یبث من دابه آیات لقوم یوقنون 4 الجاثیه) و چه خوب بوداین آیه نیز بخطی مطلا بر ستون دانشکده دامپزشکی نوشته میشد و باز مهمتر که اجازه نداده حتی حیوانات را ضعیف و پست شمرند ولوپشه ای باشد (ان اللّه لا یستحی ان یضرب مثلا ما بعوضه فما فوقها فاما الذین آمنوا فیعلمون انه الحق من ربهم 26 بقره)

1- آقای دکتر قدوسیان.
2- از آقای دکتر حسین فریدونی.

اولین قانون حمایت از حیوانات در 1822 بتصویب پارلمان انگلستان رسید ولی تاریخچه حمایت حیوانات به 2000 سال قبل ازمیلاد مسیح می رسد که گفته می شود کسانیکه از حیوانات کار سخت بکشند باید مجازات شوند ولی در 1770 بود که موضوع آزار و زجر دادن حیوانات در دادگستری انگلستان قرار برسیدگی گردید.

در بدوی ترین اقوام و ادیان بشری که توتیسم ها هستند موجوداتی را که توتم آنها بود اعم از اینکه حیوان باشد یا گیاه یا چیز دیگر مقدس شمرده و حیوانات مذکور راذبح نمی کردند و هنوز هم در بین بومیان استرالیا و آمریکای شمالی چنین قومی می باشند.

در مصر قدیم برخی حیوانات و از جمله گاو و گربه مقدس بود و کمبوجیه پادشاه ایران در قرن ششم قبل از میلاد هنگام تسخیر مصر پیشاپیش سپاه گربه هائی می برد و مصریها جرأت تیراندازی بجانب سپاهش نکردند . در بین اعراب شتر محترم بودو پس از آن اسب و سگ و آنقدر مقررات برای شتر وضع شده بود که اگر شتری هر چند نفر ماده میزائید نامی داشت و با وی رفتارهائی می شدو گاه گوشش را ردیده رهایش می کردند و هر چه خواهد بکند. (1)

داستان حضرت نوح و حیواناتی که بکشتی برد(2) و حضرت سلیمان که وحوش و طیوری چند در تسبیح و تقدیس ذات

1- المائده.
2- العنکبوت.

باریتعالی دمسازش بودند (1) و قصه اصحاب کهف (2) و سوره هائی بنامهای بقره، انعام، نحل، عمکبوت، فیل همه وهمه توجه و علاقه قرآن را بمطالعه درباره همه جنبندگان رسانده و در ضمن این قرآن کریم است که بهمین اکتفا نکرده آیات محرک ومشوقی برای سوق دادن مردم به مطالعه و دعوتشان برای شناسائی عالم حیوانات دارد که از جمله چنین است:

در سوره نحل: یا ایها الناس علمنا منطق الطیر. که علم روز در صدد است منطق طیور را که با یکدیگر سخن گویند کشف نماید همچنین در سوره نمل: یا ایها النمل ادخلوا مساکنهم لا یحطمنکم سلیمان و جنوده وهم لا یشعرون که باید دانست چگونه مورچه ای مورچگان را خبر ودستور داد بخانه ها بروند تا پایمال خطر لشکران نشوند و مهمتر از آن این چیست که نسبت بی شعوری به لشکریان و آدمیان از طرف مورچه ای داده می شود و در همین سوره است: و تفقد الطیر فقال مال لاارى الهدهد ام کن من الغائبین لا عذبنه عذابا شدیدا اولا ذبجنه اولیاتینی بسلطان مبین فمکث غیر بعید فقال احطت بمالم تحط به وجئتک من سباء بنبا یقین قال سننظر اصدقت ام کنت من الکاذبین اذهب بکتابی هذا فالقه الیهم ثم تول عنهم فانظر ما ذا یرجعون.

حضرت سلیمان هدهد را در مکان خود نیافت جویایش شد که چرا باون اجازه غیبت کرده و جای خود راخالی گذاشته و تخلفش را سه مجازات قائلشد: شکنجه، سربریدن، یااینکه

1- النمل.
2- کهف.

دلیل قاطع و عدر موجه بیاورد: هدهد با عذر موجه آمدو حضرت رابه کشور سبا و ملکه سبا آگاه ساخت حضرت او را امتحان کرد تا راستگوئیش ظاهر گردد نامه ایبه او دادبه ملکه سبابرساند دراین داستان بسیاری از مطالب و مسائل اجتماعی مورد بحث قرار می گیرد و در ضمن به منطق طیر که در اینجابهترین نمونه آن هدهد معرفی شده و احتمالاً به آن توجه شده) زود و اسانتر میتوان بعالم زبان حیوانات وارد شد و اگر دقت کرده باشید هدهد میتواند صدق و کذب داشته باشد که دروغگوئی حیوانات هم اکنون موضوع شناخته شده و اثبات گردیده ای است (داخل پرانتز گفته شود نخستین تماس علمی و آزمایشی با حیوان بدینطریق بودکه گیرنده ای بر پشت سگ می بستند و در هلیکوپتر حین پرواز باو فرمان می دادند.

امروز میگویند بشرطی میتوان زبان حیوانات پستاندار و پرنده را فهمید که کاملاً آزاد باشد لورنز حیوان شناس اطریشی آزمایش خود را روی جوجه های اردک شروع کرد و موفق شد آنها را مانند مادرشان بخواند و رفتار کند و ثابت کرد در مرکز سلسله اعصاب حیوانات نزدیک مراکز هوش غریزی نوعی صافی است که میتواند مطالبی را درک یا بفهماند تارهای صوتی حیوانات هرگز جز چند آهنگ غریزی ترس و هیجان خش نمی کند و صداهای آنان بهیچوچه ارادی نیست اما دستگاه فرستنده و گیرنده قوی دارند که بسیار عالی تراز ماست و آنها با نگاهو وضع مربی خود خیلی چیزها می فهند ارتباط خبری حشرات، ماهیها،

پرندگان، مسمونها بوسیله امواج مافوق یا مادون صوت انجام می گیرد و بر خلاف تصور ماهیها هم گنگ نیستند و امواج مادون صوت آنها را از یکدیگر بویله خطی که در پهلوی بدنشان در مرز پشت تیره رنگ و شکم نقره فامشان قرار دارد درک م کنند و اصوات عادی را بوسله گوش داخل می شنوند کهانسان میخواهد با آشنائی به نحوه ارتباط با ماهیها مناسبشان را به تور ماهیگیری بخواند و درنده اشان را فرار دهد.

دلفین ها رادار دارند و امواج مافوق صوت را درک می نمایند و بدینوسله فواصل، غذاها، موانع را از یکدیگر باز شناسند. یکنوع حیوان در کی منطقه چه بسا لهچه ای دارد که همان نوع درمنطقه دیگر آن لهجه را نمی فهمد چنانچه کلاغهای دوطرف اقیانوس اطلس چنین وضعی دارند، در حشرات حرکات زبان آنهاست و در جلدپنجم راجع به زنبور عسل شرح کامل دادم و برخی حشرات مانند پروانه ها از بو استفاده اطلاعاتی بدست می آورند ماهی هاهم از لحاظ رادار شیمیائی (بوها) قوی هستندو زخم کوچک پوستی ماهی سبب ورود ماده شیمیائی به آب وعلامت خطر و فرار ماهی هاست و با جدا کردن پوست ماهی و شستن آن درحوضچه ماهی ها فرار می نمایند و به ته حوض می روند و ...

داستان کلاغ درسوره مائده و دفن گردوو یا دادن بکسی که مرتکب قتل شده و نمیداند جسد را چه باید رکد و اینکه باید همانند دفن گردو جسد را دفن کرد خود از شگفتی هاست که در آن زمان روی داده است: فبعث اللّه غرابا یبحث فی الارض لیریه کیف یواری سواه اخیه قال یا ولیتی اعجزت ان اکون مثل هذا الغراب فاواری سواه اخی و بسیاری از مسائل مربوط به حیوانات که در اخبار

و احادیث اسلامی آمده همه علاقه اسلام را به حیان شناس می رساند بویژه چون به اسلام و تشویقهائی که از دامداری نموده بنگریم بیشتر به اهمیت علاقه اسلام به مسائل مورد بحث آشنا می شویم که اهم آنها چنین است:

و من الانعام حموله و فرشا کلوا مما رزقکم اللّه و لا تتبعوا خطوات الشیطان انه لم عدو مبین (142 الانعام) واز حیوانات استفاده باربری و سواری کنید و از آنچه رزق شما کرده بخورید و از پی اغوای شیطان نروید که او شما را دشمن آشکای است و اینکه در جلدهای قبل آوردم خدای متعال رزق انبیائش را در زرع و ضرع (دامپروری) قرار داده و ...

و اینک مطالبی مربوطه به حمایت از حیوانات:

مردی ناقه اش را می دوشید نبی گرامی فرمودند ابق فی الضرع شیئا (هنگام دوشیدن اندکی در پستان حیوان نگهدار و استقصا در دوشیدن مکن) و فرمودند ان اللّه تبارک و تعالی یحب الرفق وعین علیه فاذا رکبتم الدواب العجاف فانزلوها منازلها (خداوند دوست دارد مدارای باحیوان را و یاور شما خواهد بود چنانچه بر حیوان لاغری سواری بودید بقدر توانائی اش بااو رفتار کنید) حضرتکاظم فرماید: اگر حیوان بزمین پر گیاه رسید آهسته برانید که بهره برگیرد و اگر زمین خشک و بدون گیاه بود ند برانید که زودتر به بهره برسد (اذا سرت ی ارض مجد به فعجل بالسیر و اذا سرت فی ارض خصبه فارفق بالسیر.

حضرت صادق فرمود چندان از شیر حیوان بدوش که به بچه ای ضرر نرسد و باز فرموددام را بر صاحبش شش حق است

لا یحملها فوق طاقتها و لا یتخذ ظهرها مجلسا یتحدث و لا یشقها و لا یضربها فی وجهها (بیش از طاقت بر او بار نکنید. پشت اورامجلس گفتگو قرار ندهید بر صورتش داغی و ضربت نزنید و هنگام سیر بیش از توانائیش او را مشقت ندهید) نبی گرامی شتری را دیدند که پاهایش بسته جهازش در آن هوای گرم بر اوست فرمودند کجاست صاحب شتر که باید در فردای قیامت برای خصومت آماده باشد. ح

ضرت صادق شهادت کسی را که برای زودتر رسیدن به محل حیوانش را شکنجه داده پذیرفته نمیداند (لا تقلب شهاده سائق الحاج لانه قتل راحله وافنی زاده واتعب نفسه). نبی گرامی فرمودند یک پهلو بر حیوان سوار نشوید (چون فشار یکطرفه بر ستون فقراتش وارد می شود) و فرمودند رفق و مدارا را خدای متعال دوست داردو مددکار کسی است که با حیوان بمدارا رفتار کند وباز فرمودند کسی که کودک یا برده یا حیوانش را آزار دهد یا بداخلاقی کند درگوشش بخوانیند افغیر دین اللّه یبغون و له اسلم من فی السماوات و الارض طوعا وکرها و الیه ترجعون (83 آل عمران)

حضرت علی درناهم ایبعامل خود بدین مضمون نوشت: هرگاه با گوسفندان وشتران برخورد نمودی با قهر و غلبه و تسلط بر آن گوسفندان وشتران داخل مشو وبا شدت و مقاومت و خشونت بر صاحب آنها منگر، حیوانی را رم مده و چهارپائی را مترسان حیوان بیمار و پیر و متروک ودست و پا شکسته و لاغر و معیوب را مگیر و بر گوفندان و شتران امین قرار مده مگر کسی را که بدین

او واثق باشی و اطمینان داشته باشی... بر بهائم مشفق و مهربان است و بسختی و بیش از طاقت و خسته کننده ورنج و تعب رفتار نمیند و سفارش کن بین مادر وبچه حیوان جدائی نیندازد و ناقه را نه چندان بدوشد که بر فرزندش زیان رسد و باید حیوان خسته را آسایش بیشتر دهد و آنکه پایش سوده و ناراحت است مدارا و به نرمی براند باید بر حیوان برکه های آب را عرضه دارد واگر را گیاه داری بود براه خشک میل نکند و ...

یکی از شگفتیهای اسلام اینکه درمیان عربهائی مبعوث شد که بر پاشنه خود ادرار می کردند و ناگهان بجائی رسیدند که اطاعت از ای دو دستور را واجب دانستند. محل نماز باید فوق العاده نظیف باشد و نبیگرامی فرمودند در جایگاه گوسفندان نماز بخوانید (یعنی آنقدر تمیز باشد که رغبت نماز خواندن بتوان کرد) امسحوا ارغام الغنم و صلوا فی مراحها فانه دابه من دواب الجنه (دماغ گوسفندان را تمیز کنید و در جایگاهشان نماز بخوانید آنها ازحیوانات بهشت اند).

در اسلام بگذاشتن سنگینی محمول بر دست حیوان نهی شده و دستور نبی گرامی است که پشت حیوان تخت قرار داده نشود چه خدا حیوان را مسخرتان نموده بقدری سوار وید که رفع حاجتتان شود و اگر کجاوه یا برا بر پشت حیوان است مراقبت نمائید کج نشود.

قطار شتر میگذشت حضرت صادق باریکی از آنها راکج دیده فرمود: یا غلام اعدل علی هذا الجمل فان اللّه یحب العدل (ای غلام با این شتر بعدلت رفتار کن یعنی بارش را راست نما

که خداوند دادگر را دوستدارد) اصولاً به هر یکی از دو محمول که طرفین حیوان بسته می شود عدل گویند: عدل پنبه، عدل پارچه، عدل ... بهمین مناسبت که هر دو بیک میزان و مساوی هستند و یکی متعادل دیگری است نه کمتر نه زیادتر که فشار رنج آور داشته باشد حضرت علی فرمود بصورت حیوان نزنید و حیوان را لعنت نکنید که خدا لعن می کند لعنن کننده را و حج علی بن الحسین علی ناقه اربعین حجه فماقرعها بسوط (اما چهارم با شتری چهل مرتبه بزیارت خانه خدا رفتند و تازیانه ای بر حیوان نزدند و در مرتبه ایناقه حضرت سکندری خود حضرت تازیانه ای را بلند نمود و نزده فرمود لو لا القصاص وریده عنها اگر قصاص نبود تازیانه را میزدم (معلوم میشود از انسان بخاطر ناحق زدن حیوان مؤاخذه میشود).

درجلد قبل اشاره به فطرت انسان کردم تا قطرتی بر توحید دارد و فطرتی بر عصیان که اولی باید با توجه به مسائل و معارف دینی تقویت گردد و دومی که با علم و عقل و دین بطرف عصیانهای ایجاد کننده شاهراه هدایت و کمال سوق داده شود و گفتم چه بسا عصیان براه بیافتد و عقده هائی ناشی از آن فقط با ایجاد جنگ و جدال وکشتارها حل گردد و چه بسیارند کسانی هک قدرت ایجاد جنگ بین انسانها را ندارند و عقده مزبور را فقط با بمگ انداختن حیوانات میگشایند اینان در تماشای خروسها که یکدیگر خون را آلوده کرده اند لذت می برند یا همین که می بینند شیر پشت گاو را پاره کرد به حاجت خود میرسند در

صورتیکه اسلام با چنین اعمالی مخالف بوده و دستوراتی چند از اینقرار میدهد:

نهی رسول اللّه عن تجریش البهائم (حیوانات را بجنگ یکدیگر انداختن از طرف نبی گرامی نهی شده است) و لعنت کرده شده کسیکه یال و دم اسب را که وسیله دفاعی اوست قطع کند.

نفقه حیوان مملو که در اسلام واجب است چه گوشتش ورده شود چه نشود و نفقه عبارت ازنیازمندیهای حیوان است ازعلف و آب و پناهگاه و اگر حیوان بعلف بیابان اکتفا نکند باید علف برایش تهیه کرد و اگر مالک کوتاهی کرد حاکم اجبار بر فروش آن می کند و اگر گوسفند را بره و یا شتر را فصیل و اسب را کره باشد بقدرقوت کره و بره و فصیل در پستان مادرش شیر نگهدارد و اگر این بچگان از علف بیابان تغذیه ی کنند جائز است دوشیدن شیر از پستان مادر (از جواهر الکلام شیخ محمد حسن نجفی) دخالت حاکم باید در اجبار بانفاق یا فروش حیوان باشد بخاطر حفظ حیات حیوان از تلف شدن چنانچه مالک قصور درباره حیوان کن و اگر باز هم مالک سرپیچی کرد حاکم خود قیام به این عمل خواهد کرد (از شرح لمعه). نفقه حیوان چه حلال گوشت چه غیرآن چه قایل انتفاع باشد کچه نباشد واجب است و اگر مالک قصور کرد حاکم اجبار بر انفاق یا بیع یا تزکیه میکند (تزکیه در صورتی که حلال گوشت باشد) واگر مالک امتنع کرد حاکم عقار و اموال دیگر مالک را میفروشد و از جهت حیوان علوفه تهیه می کند و اگر مالک چیزی نداشت و فروش حیوان انفع است آنرا می فروشد

و اگر قابل تزکیه نباشد حاکم مالک را اجبار بر انفاق و بیع می کند.

حاکم اجبار بر نفاق می کند زیرا غایت از خلقت حیوان برای کشتن نیست و منافع دیگری غیر از ذبح هست و بهمین نیز نظام جهان برقرار است (از قواعد علامه) هر حیوان که روح دارد باید قیام بمصالح وی کرد از زنبور عسل و کرم ابریشم و ... اگر عسل و برگ توت نزد مالک نبود و نزد غیر بود واجب است خرید آن و اگر فروشنده امتناع کرد قهرا و جبرا چنانچه نزد دیگری یافت نشود باید از وی گرفت.

در خشکسالی که علف کم است دوشیدن شیر بحال بچه اش ضرر دارد و لذا دوشیدن شیر جایز نیست. (از جواهر الکلام) نبی گرامی فرمودند زنی در آتش داخل شد که گربه ای را بست و طعام و آب نداد و رهایش هم نساخت که خود سد جوع نماید (ذهبت امرءت فی النار فی هره حبستها...) و نی زاینه بهشتی شد که در بیابان سگی تشنه مشر بمرگ دید پیراهن کن و درون چاه کرد و در حلق سگ فشرده و نجاتش داد. اگر مالک بداند حیوانش بآب و علف بیابان سیر نشده ضرر حیوان ی رسد بر او آب و علف حیوان واجب است و اگر امتناع کرد باز حاکم دخالت مینماید.

اگر مانعی چون برف و سرما سبب شود حیوان از چرا سیر نشود بر مالک است که آب وعلف حیوان را بحد سد جوعش تهیه نماید (از کتاب مسالک) و نکرد حاکم دخالت نماید. برای

زنبور عسل باید مقداری عسل در کند و نگداشت. زمان دوشیدن باید ناخن ها کوتاه شود و ضرر به حیوان نرسد و اگر حیوان را ندوشند ضرر بحیوان وارد می آید دوشیدنش هم لازم است اگر جهت تضییع مال (کتاب نکاح حدائق).

موضوع دیگر مسئله پناهندگی حیوان است که اسلام در برابر عبادات با آن عظمتی که دارند وضع نموده است (مثلاً: با آنکه نماز بسیار مهم است و نماز بدون وضو نمی شود چنانچه حیوان تشنه ای بود و آب فقط بقدر حیوان باید حیوان را داد و خود تیمم کرد) و دیگر مسائل ضمان حیوان می باشد تا آنجا که اگر گوسفندی غصب شود و بچه اش از گرسنگی بمیرد یا حیوانی را جلو درنده ای رها کنند و بقتل برسد یا ... شمص ضامن است و در پایان باید گفت آنچه رااسلام درباره صید فرموده برای حمایت از حیوانات کافی است و میتوان مسائل آنرا در رساله های عملیه هم یافت.

کلابل لا تکرمون الیتیم و لا تحاضون علی طعام المسکین (17 الفجر)

اگر از مردم عصر فضا بپرسند درباره یتیممان چه باید کرد خواهند گفت یتیمان پدری و سرپرستی ندارند که نانشان بدهد، لباسشان کند، مسکنشان دهد باید باینها رسید تا تلف نشوند و اگر برسندمساکین راچه باید داد باز خواهند گفت وجهی که برای لقمه نانی و قطعه لباسی و خشت مسکنی بپردازند و همه سخن از التیام دردهایی است که موجبات اعتصاب را فراهم میکند اما دنیای متمدن با فکر مزبور بدردی بسیار دردناک مبتلا شد ستون

پنجمی پیدا کرد که بدشمنان کشور کمک می کردندو چن بررسی روانشناسی بعمل آمد اغلب اخلالگران را از تربیت شدگان پرورشگاه ها یافتند روانشناسان را بمشورت خواندند و چنین اندیشه کردند که هر چه یتیم را نباید به پرستاری سپرد فرصت نوازش نیست و کمبود عاطفه ایجاد عقده هائی میکند که قسمتی از عکس العمل آن پیدایش ستون پنجم است پرستاران را افزودند وبهره اشان را از یتیمان کمتر دادند و هر چه کردند نتیجه ای نداد سرانجام همان کردند که 15 قرن قبل نبی گرامی کردند و کشوری هم اکنون دراین کار پیشقدم است یعنی ایتام را بین خانواده ها تقسیم کرده هزینه دادند و سفارش نوازش و دست بسر کشیدن.

از آنجا که همت اسلام همه متوجه آدمسازی است و کجاوه سوار با شرف را بر جت سوارگرگ صفت ترجیح میدهد دور از غوغای تشریفات دستور جالبی داد و اینست دستور نبی گرامی در باره یتیم: یتیمان را بین خانواده هائیکه حاضرند آنان را همانند فرزندان خود درنزل گرامی بدارند تقسیم کنید و در ازاء آن وجهی به آنان بدهید و به نگهدارندگان بگوئید اگر فرزند ود با بوسه زدند اگر آنرا نوازش کردند این را هم و اگر دستی بسر آن کشیدند بسر یتیم هم بکشند و هر تار موئی زیر دستشان بگذرد حسنه ایبر آنان نوشته یم شودو پروردگار فرمود از دوزخیان پرسند چه شد باینجا افتاد گویند یتیم را گرامی نداشتیم (کلابل لا تکرمون الیتیم) و نمیگویند یتیم را نان و مسکن ندادیم زیرا گرامی داشتن او برتر است آری یتیم راگرامی نداشتن ایجاد عقده کرده با اجتماعی که باو نرسیده دشمنی دارد و با

این وضع، تیمان یکی از علل سقوط اجتماع به قعر دوزخ خواهد بود با وجود این رحمت خدا بر آنان که در وضع موجود پرورشگاه میسازند و رحمت و برکاتش بر آنان که یتیمی را در خانه چون فرزند خود گرامی می دارند.

فما حصدتم فذروه فی سنبله الاقلیلا مما تأکلون 46 یوسف.

گیاهان نسبت به بزرگترین آفتی که امکان دارد آنها را مبتلا و فاسد سازد دارنده مقاومت طبیعی اند و آنچه اخیرا کشف شده پوششهای نازک برگهای بی عیب و سالم گیاه است که دارای ترکیبات حشره کش بوده و حتی آن مواد شیمیائی که خود گیاه تراوش می نماید و در پرده نازک رطوبت بروی سطح برگ موجودمی باشد از رشد و نمو یک قارچی که بر روی برگ قرار می ژگیرد جلوگیری می نماید و ذخره کرن مثلاً خوشه های گندم درو نشده ضربت ندیده باز مقاومت شدیدی بر علیه بیماریهای خود دارد و این مطلب را قرآن در 15 قرن قبل از زبان حضرت یوسف بیان داشت که بفرعون فرمود دستور بده هفت سال بروش نیک زراعت کنند و محصول را در خوشه حفاظت نموده نگهدارند و روش سیلو داشتن را یاد داد 2/241 3/211 البته «بروش نیک زراعت» که حضرت دستور فرمود جالب است زیرا هر چه بهتر به زراعت برسند و به آن کود برسانند قدرت قاومتش در برابر بیماریها و قارچها بیشتر خواهد بود و این درس کشاورزی با سابقه 15 قرنی قرآن است.

نمیدانم کسی تابحال به این نکته توجه فرموده است که: قرآن از یکطرف ابتلا را میگویدو از طرفی طرق نجات از آن را، و گفتن درد و درمان بهترین و بزرگترین عامل تحرک و سوق دادن بطرف علم وکمال است چنانچه در آیه 155 البقره به برخی از ابتلائات اشاره فرموده (و لنبلونکم بشی ء من الخوف و الجوع و نقص من االموال و الانفس و الثمرات ...) که از جمله جوع مورد بحث یکی از آنهاست و در آیات چندی نیز راه چاره و دمان هر کدام را بیان فرموده که دراینجا بوسله یوسف صدیقش راهی را برای جلوگیری از اتلاف مواد غذایی متذکر می باشد. آری درد باید بود و درد را باید شناخت و درمان راهم دانست تا همه چیز در سایه دانستنی ها پیدا شود از علم شیمی برای درمان و درمان برای زدودن درد و ... همینطور علم فیزیک و ...

علتی که مذهب چیز حقی است این است که باقی می ماند در صورتیکه قوانین بزرگترین اقتدارها نمیماند وکسیکه یک روز یا یک قرن بنظر ظاهربین برخی مذهب بوسیله معاندینی رو بزوال است بالاخر خود مغولها یعنی مقتدرترین ضد مذهبیها هم مسلمان می شوند و در اسلام مستحیل می گردند قوانین مذهب هم همیشه بای میماند و برای همیشه راه نگهداری گندم همان است که قران می گوید و اگر چهار صباحی طرز دیگری برگزیده شد فردایش خواهیم دید که آمار گورستان ازدیاد مرگ و میر را بعلت از بین رفتن فلان عنصر مفید گندم بطریق جدید اعلام داشته

است و چهار صباح در برابر عمر گندم خواری قابل اغماض است.

و من نعمره ننکسه فی الخلق 68 یس

مقررات بازنشستگی و ازکار افتادگی بتصور از تمدن فعلی برخاسته و حال آنکه از صدر اسلام کاملاً اجرا میشده و حتی درباره کسانیکه خارج از اسلام بودند بازنشستگی و از کار افتادگی مقرر می داشته اند:

حضرت علی با عده ای بجائی می رفت پیرمردی را دید گدائی میکند فرمود این چیست عرض شد مهم نیست نصرانی است فرمود تا جوان بود او را بکار گرفتید و از او استفاده بردید و ایوک که پیر و از کار افتاده است اورا از حق و مزد خو بی بهره میسازید (زود) از بیت المال مقرری برایش معین نمائید (مر شیخ مکفوف یسئل فقال امیرالمؤمنین ماهذا، قیل یا امیرالمؤمنین رجل نصرانی فقال استعملتموه و اذاکبر و عجز منتموه انفقوا علیه من بیت المال 2/243)

تعاونو علی البر و التقوی و لا تعاونوا علی الاثم والعدوان 3 مائده.

در کار نیک و پرهیزکاری مددکار یکدیگر باشید و در راه گناه و عداوت بهم کمک نکنید.

قبلاً کلمه را بر را معنی کردم: آنگونه نیکی است که چون بر و بیابان وسعت و ادامه دارد بر خلاف کار خیر که حتی اگر بدون نیت برای یک مرتبه باشد و ناگهانی هم اتفاق افتد خیر گوین و لذا بکسی که یک دو سه کار خیر در زندگیش کرده ابرار گفته نمی شود ...

و او را خیر و اخیار گویند اگر بدون اراده و نیت کار خوبی کنید گویند کار خیر کرده مثلاً خرده های نان در سفره اش بود رفت جائی بریزد گنجشکهای گرسنه رسیدند ریخت که سیر شوند کار خیری است و این قرآن است کهانتظار دارد مایه و خمیر آمدی متمایل به انجام عمل خیر باشد و جو روحی اش جز بکار خیر انجام دادن برای پذیرش کار دگری مستعد نباشد یعنی همیشه و در هر کار خیر کند و این را بر گویند ومعاونت درکارهای پسندیده و کسبهای شایسته در همین زمره اند ومورد نأیید قرآن 2/130.

و اصنع الفلک بایعننا 37 هود

علمناه صنعه لبوس 80 انبیا هر چند در تشویق ایجاد کارخانجات آوردن کلمه منابع از آیه و انزلنا الحدید فیه باس شدید و منافع للناس بنظر کافی بود و نامگزاری قرآن یک سوره خود را بنام آهن که ما در صنایع است جهت ترغیب بکارهای تولیدی کفایت می کند ولی قرآن بکشتی سازی حضرت نوح و زره بافی حضرت داود اشاره فرمود تا نشان دادهباشد دریا را تسخیر کردن و وسائل رفاه ایجاد نمودن وآنچه بدن را حفاظت نماید و موجبات آسایش فراهم آورد و حرمتی بر آن مرتب نباشد نزد خدا پسندیده است و درتأیید این مطلب فرمایش نبی گرامی است که صدای چرخ ریستن زنان را در ردیف صدای قلم رجال دانشمند وصدای پای سربازان مجاهد آورده و نیز فرماید: سه چیز است تام پرده ها را می درد واینقدر بالا می رود تا به پیشگاه خدا می رسد: صدای قلم مردان عالم، صدای پای سربازان مجاهد، صدای چرخ ریسن زنان (بیل زدن کشاورزان)

فانکحوا ما طاب لکم من الناسئ مثنی و ثلاث و رباع (3 النساء)

گویا پیامبر خو مأمور عمل بظاهر و باطن و همه و هر چیز در آیه است که مثنی وثلاث و رباع زدن اختیار فرمود (2+3+4=9) و این نه برای لذت بردن بود بلکه دشمنانش نیز قبل از ازدواج با خدیجه که سن حضرتش از وی بیشتر بود بکاری خلاف ازآن جناب اشاره نکرده و از نه زن مذکور فقط دوتای آن با کرم بودندو بقیه را بنابر مصالح چندی اختیار فرمودند.

قبلاً این مطلب را نیز روشن سازم در آیه مذکور از پروردگار است که یک زن اختیار کنید و اگر بیشتر در صورتیکه بینشان بعدالت رفتار شود و ما میدانیم دو زن باشد یکی جوانتر و خوش اخلاق و زیباتر او را دوست تر خواهیم داشت و امکان عدالت چگونه خواهد بود و باز قرآن پاسخ داده بدین مضمون می فرماید چنین دوستی باید در دلت باشد و دیگری را آزرده نسازد.

و لن تستطیعوا ان تعدلوا بین النساء و لو حرصتم فلا تمیلوا کل المیل فتذروها کالمعلقه (129 النساء)

اما آنچه راجع به تعدد زوجات است:

فرض بفرمائید از امروز میخواهیم مرد وزن پا بعروسی را دلجوئی کنیم و در عین حال مقررات کشورهائی را رعایت نمائیم که سابق دو همسر گرفته را باعدام محکوم می کردند و هم اکنون بمختصر مجازات یا جریمه ای برگزار می نمایند یعنی مطلبی که هم اکنون مورد بحث قرار می گیرد متکی بقوانین کشورهائی

میکنیم که با تعدد زوجات کاملاً مخالفندو فرض بفرمائید در ان کشور که سن قانونی پسر را x و دختر را y میداند بالاترین حد انخاب شده ای که غرب زدگان جهت خود انتخاب کرده اند و برای جوانان کشورهای اسلامی هم دلشان می سوزد و مایلند سنین مذکور برای ازدواج آنان قانونی شود!

از امروز فرض بفرمائید در تمام جهان صد هزار پسر xساله وصدهزار دختر y ساله وجود داشته که می توانند عروسی نمایند البته در × سال دوم صد هزار دختر آماده بعروسی وجود دارد در صورتیکه سه سال بعد صد هزار پسر آماده به ازدواج دارمی و در این سه سال 400000 هزار دختر آماده به ازدواج و همین اتصال مضاعف را محاسبه فرمائید و تکلیف دختران رسیده به ازدواج را معین نمائید.

البته توجه داشه باشید که پیامبران کتاب مقدس زنهای متعددی داشتند (حضرت ابراهیم، حضرت یعقوب، حضرت موسی، حضرت داود، حضرت ... و...) بعلاوه ارگ کسی دو زن گرفت و بعدالت رفتار کرد ریاضت کشیده و به جامعه خدمت نموده یا کسیکه بطری دیکر برگزار نموده است 2/245.

کوتاهتر بودن سن متوسط مردها، مقاومت بیشتر زنان در برابر بیماریها، برخورد اجتماعی و سیاست و نظامی بیشتر مردان و هدف مصائب قرار گرفتن آنان و ... شمارش زنان را بر مردان فزونی می دهد و اگر تعدد زوجات برداشته شود زنان بیشتر باید یا بفواحش به پیوندند که بعلل پیدایش ناراحتی ها و بیماریها و قتل ها و هرج و مرجها صلاح نیست و اگر مقصود خواستن

فرزند باشد باز نگهداری کودکان نامشروع که برای دولت در زمان کودکی هزینه نگهداری هفتگی دارند و در جوانی بعلت ستمی که اجتماع به مادرشان روا داشته و در شناسنامه خود بجای پدر خط قرمز می بینند عقده هائی ایجاد شده همیشه در صدد کوبیدن اجتماع ستمگرند و دولت های روز این مطلب را پذیرفته اند و حتما اروپا رفتگان دیده اند همینکه پلیس تقاضای ارائه شناسنامه میکند آنکه فرند نامشروع است از نشان دادنش ابا دارد بعلاوه چه اشکالی دارد آنکه ثروتمند است و میتواند دو نفر را بعدالت اداره کند سرپرست دو خانواده باشد.

سن مرد برای تولید مثل از دوره دوم کودکی و اوائل جوانی شروع و تا زمان مرگ ادامه دارد و زن رسیده به پنجاه سالگی قادر به تولید مثل نیست.

مدتی از عمر در قاعدگی و آبستنی می گذرد و برای آمیزش آمادگی ندارد برعکس مرد که همیشه آماده است.

نواقص و بیماریهای مادرزادی و غر مادرزادی بیشتر متوجه دستگاه تناسلی زنان می شود.

موضوع فیزیولوژیکی نیز مطرح است که اغلب ماده ها طبق غریزه ای که دارند پس از آمیزش نرها را میرانند ولی مردان پس از آمیزش باز حاضرند با ماده دگری بیامیزند. (243 263 جلد دوم)

با وجود همه اینها غرب چه کرد؟ ازدواج مرد با را دو زن باطل دانست ولی مرد و مرد و بلکه ازدواج مرد را با چند مرد تجویز نمود! (در حقیقت تعدد زوجات که همسر مردی دو زن یا

بیشتر باید مذموم است اما اگر چند مرد باشد که به همسری یک مرد درآیند بدین علت که زایمان و فرزندان ندارند تا اختلاف کنند بلااشکال می باشد !)

ناگفته نماند منع قانون تعدد زوجات علاوه بر اینکه بیوه زنان را محرومیت کشیده خواسته به زنان عقیمی که شوهر خود را دوست داشته حاضر بجدائی نیستند و شوهر فرزند می خواهد یا به زنانی که بعلت یماری از آمیزش باید بپرهیزند ستم نموده است و آنچه را ندیدم در مورد تعدد زوجات گفته شده باش اینکه تاکنون سن زن را تا زمان یائسگی بحساب آورده و آخرین حد هنگام اولاددار شدن محسوب می داشتند و حال آنکه موضوع منگلیسم و نوزادانی بشک وصورت مغولان در بین غیر مغولان یدا شدن که عقب افتادگی مغزی بسیاری دارند (منگولیسم 47 کروموزومی، منگلیسم ترانس لوکاسیون که 46 کروموزم دارد و محلشان عوش شده و در بهداشت نسل شرح خواهم داد) مربوط به زنانی است که هنوز ده سال و بلکه بیشتر با یائسگی آنان مانده است (یعنی در حقیقت باید دوران آبستنی و زایمانی یعنی زایمان اسنانی و نوزاد عاقل را انچه حساب میکدند بطور متوسط 5/12 سال کمتر بحساب آورد)

از لحاظ روانشناسی هم دست در قانون اسلامی تعدد زوجات بردن ستم کردن بزنان است چرا؟

مردان قسمت اعظم درصدشان روحیه ای دارند که در آن واحد می توانند با چند زن ارتباط جنس داشته باشند بدون اینکه از لحاظ روانی احساس ناراحتی کنند ولی زنان از لحاظ

روحی تمایل دارند که تنها یک مرد درباره شان فکر کند.

مردان زمان تنهائی برای عشقبازی می توانند همدم تصوری (معشوقه خیالی) که از لحاظ بدنی شکلش را دیده و پسندیده اند تصور کرده با او عشق بورزند (و حتی هنگام آمیزش برای نعوظ ممکن است دیگری را که پسندیده انددر نظر آورند) اما زنان وقت تنهائی یکی از اعضایشان را بصورت معشوقه درآورده با او عشقبازی میکنند یعنی حقیقت سکسی زن با عفت سرشته شده و یک مرد را پاره تن خود در صورتی حساب می کند که شوهرش باشد و حال آنکه یک مرد حتی زمان آمیزش با همسرش از حس تنوع طلبی خود استفاده میکند و چه بسا برای نعوظ غیر همسر خود را درنظر آورد.

عده زنان مجرد کمتر از مردان مجرد است با آنکه غالبا زنان عده اشان بیشتر است که شرح داده ام و با وجود آنکه زنان بیوه از لحاظ جنسی آزادی دارند معذلک بیشتر متمایلند شوهر داشته باشند زیرا زنان بیوه و غیر بیوه از روابط نامشروع فراوان غنای جنسی نمی یابند مگر آنکه شوهر کنند در صورتیکه مردان چنین نیست و با روابط جنسی متناسب با درخواستشان غنای جنسی پیدا می کنند.

شنیده اید ملمان سودانی به اسقف چه خوب گفت که اسقف پذیرفت؟ بحث از تعدد زوجات در اسلام بود و حس تنوع طلبی مردان که جزو خواص روانی آناناست و در زنان دیده نمی شود مسلمان سودانی گفت این حس در بین غیر مسلمین نیز دیده می شود

اما نوع شرقی آن داشتن بیشتر از یک زن است و نوع غربی داشتن یک زن و یک یا چند رفیقه (و اخیرا بعلت ازدواج مرد با مرد داشتن هووی مرد) بنامهای مختل سکرتر، منشی و ... (اروپارفتگان می دانند رفیقه داشتن آنچنان معلوم است که حلقه نامزدی و نامزد داشتن در یک دست است و حلقه رفیقه داشتن در دست دیگر).

اصولاً وجود نعوظ در مرد دلیل احترام به تنوع طلبی اوست زیرا نعوذ موضوع روحی وروانی و بالاخره مسئله حس تنوع طلبی است نعوظ مربوط به اعمال مغز و مغز حرام است اگر با دیدن زن زیبا لذتی حاخصل و میلی بوجود می آید نعوظ پیدا می شود آن ه مدیدن زن مطلوب زیرا هر مردی یک نوع زیبائی را در زن دوست دارد و انواع دیگر در نظرش جلوه نمی کند آمیزش یک عمل مربوطه به مغز و فکر است و جنبه روانی آن بیش از جنبه جسمانی آن اهمیت دارد از اینقرار تا تمایل هست توانائی جنسی هم هست و اگر تمال نباشد از توانائی خبری نیست هیچ نوعی ناتوانی هم محسوب می شود.

چه بسا هزاران زن زیبا در برابر مردی رژه روند که او فقط زن دلخواه خود را با وضع و شکل و نوع خاصی که هست بپسندد و کسیکه سیر باشد از غذاهای عالی موجود چیزی نمی خواهد و رغبتی نمی کند ولی ناگهان نگاهش به دانه ای شیرنی می افتد خوشش می آید می خورد و باز تا حلقوم پر شده از چیز دیگری خوشش می آید باز می خورد تمایل مردان به زنان همین گونه است چه بسا نعوظ ندارند ولی راز تنوع طلبی آنها که آفریدگار برای بقای نسل در نهادشان گذاشته بدینوسیله بیدار می شود و چه بسا زنان با

هوش که ازاین خوی مردان فرصت خوبی و استفاده شایانی نموده هر دفعه بطرز جدیدی با ژست های خاص و تمایل انگیز و طربناک با شوهرشان آمیزش نموده جبران تنوع طلبی آنان را می نمایند.

هر مردی زمان میل جنسی می خواهد فاتح شود و زن را بتصرف خود درآورد و در عمل جنسی به زن برتر باشد اما اگر زن با چنین طبیعتی از مرد مخالفت قاطع نماید حس و غریزه جنسی مرد که حتی از روز تولد در آنان وجود دارد یک مرتبه بکار افتاده مراکز جنسی را در معز حرام و مغز با اعصاب مربوط مختل کرده و مرد بدون اراده از هوس افتاده از آمیزش صرفنظر می نماید و تکرار این حالت عوارض دارد (ناتوانی جنسی، انزال قبل از وقت، هم نس پرتی و ...) وبرخی دانشمندان علل مهم تولید غریزه مذکور را چنین دانسته اند:

1 زنانیکه توقعات جنسی زیاده از حد دارند.

2 زنانیکه میخواهند علاوه بر جسم بروان شوهر تسلط یابند.

3 زنانیکه مایلن از تمام اعمال و رفتار و کار مرد مطلع باشند و محبت شوهران را فقط بخود اختصاص دهند (بویژه مردانیکه با مادر و یا کسان دیگر علاقه دارند ونمی خواهند این محبت تقسیم شود).

4 زنانی که ابزار عشق و علاقه نکرده و باکمال بی میلی آمیزش انجام می دهند و حتی دانشمندی قتل زنان بدکار را توسط مردان بهمین علت میداند که قبلاً توسط زنان توقعاتشان برآورده نشده ناگهان غریزه دفاعیشان به نفرت تبدیل شده بی اختیار

به قتل نامبردگان می پردازند و همی نجاست که از طرف نبی گرامی به زنانی که تمکین شوهر نمی کنند نفرین شده و در بهداشت نسل خواهم گفت.

ایراد چندی به قانون اسلامی تعدد زوجات میگیرند که اهم آنها: چند همسر گرفتن شهوترانی اس تو مانند خست و لئامت یا شهوت تحصیل زر و سیم که هر چه بیشتر شود شدت می کند شهوترانی مذکور نیز با هر چه بیشتر گرفتن همسر شدت می یابد،

خوشبختانه کسانی این ایرد را می گیرند که اگر اسلام را میتوانند فراموش کنند فریدیسم را از یاد نخواهند برد و فروید میگوید: طبیعت بر اثر ارضاء و اقناع آرام می گیرد و بعلت امساک طغیان و فزونی می پذیرد، حال یا مسلمان باشید یا نصرانی و فرویدیسمی.

عقد کردن فروختن است و مردی که زنی را عقد کرد خود را به او فروخته و دوباره زن گرفتن یعنی خود را دو جا فروختن از اینرو باید با اجازه اولی خود را بدومی فروخت در صورتیکه مسائل سنگین اجتماعی مربوط به یک نفر نیست و سربازی که پدر و مادرش راضی بسربازی رفتن نیستند برضایت اجتماع می رود نه بخرید و فروش یا رضایت پدر و مادر.

اسلام که رعایت تساوی حقوق زن ومرد را کرده خوب بود بزن هم اجازه دهد چند شوهر بگیرد. اشتباه اینجاست که تساوی حقوق در این باره یعنی تساوی شهوت و هوس و مسئله هوا و هوس در قلمرو حقوق نبوده و تساوی و تعادل درباره شهو مطرح نیست و اسلام بحدی باین مسئله اهمیت می دهد که مرد را هم اجازه نمی دهد

زنی از روی شهوت بگیرد و برای تبرک از نبی گرامی آورده شود ان اللّه تعالی لا یحب الذواقین و لا الذواقات (خدا مردانی که مگرر زن بگیرند و زنانی که مکرر شوهر کنند دوست ندارد)

سازمان بیمه های اجتماعی بعنوان مؤسسه خیریه تأمینی و امان دهنده است که بروش اسلامی وجوهی اخذ و بطریق دینی صرف می نماید 2/263.

ان الذین قالوا ربنا اللّه ثم استقاموا فلاخوف علیهم و لا هم یحزنون 13 الاحقاف

ان الذین قالوا ربنا اللّه ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکه الا تخافوا و لا تحزنو (30 فصلت)

فلا تهنوا و لا تحزنوا و انتم الاعلون ان کنتم مؤمنین (139 آل عمران)

روح کلام چنی ناست که یکطرف قضیه بشارت می دهد به این که: به آینده نگران نباشید وبر گذشته غمین نگردید در صورتیکه مؤمن باشید بالاترین هستید و طرف دیگر استقامت بر آنچه برای خداست سبب خواهد شد نگرانی آینده و حزن گذشته را برطرف ساخته مژده عاقبت بخیری جایگزینش گردد یعنی در حقیقت مؤأمن کسی است که خدا می گوید و بر آن ایستادگی هم می نماید و ثبات قدم بر انچه منظور و ممدوح باشد در ترازوی اسلام بسیار ارزشمند است و در سه آیه مذکور بنگرید کلمه حزن را دارند ولی دو آیه کلمه خوف و تخافو.ا در یکی بجای اندو، تهنا اورده شده بعنی جای خوف و ترس با سستی و وهن عوض شده و در حقیقت بلسان قرآن ترس مخصوص آنهاست که سست و بیکاره اند.

وجهی دیگر نیز بفرمائید که فئودالها حزن از آنچه امکان دارد از آن خارج شده باشند دارند و بورژواها ترس دارند از آنچه در آنند وامکان اخراجشان هست و اسلام هیچکدام نیست و مسلمان نه از آن محزون است و نه از این بیمناک. فئودال که دوست دارد یادی از گذشتگان و گذشته ها کند و بورژوا که حاضر نیست از آن و اینها نامی برده شود اما اسلام از کدام یاد می کند؟ پایه و اساس ارش هر کس را بر تقوی می گذارد (ان اکرمکم عند ا اتقیکم) اگر گذشتگان تقوی داشتند یاد یم شوند و اگر زندگان تقوی دارند ارزشمند و این سخن درست است زیرا کسیکه تقوی داشت بر جهان اثر می گذارد اثر تکاملی و فضیلتی و باید یاد شو و شرح بیشتر در بهداشت روانی.

و گفتم خدای را پیامبران بسیاری بود 313 نفرشان را برگزید بعنوان آنان که صاحب شریعتند و از میان دسته اخیر پنج تن را برگزید صاحب اراده و مرد کار و فعالیت.

پروردگار زمین را محل نشو و نمای آدمیان از برای عمران و فعالیت و آبادانی قرار داد (هوا انشأکم من الارض و استمرکم فیها 61 هود) جان هر کس در گرو آنچه میکند است (کل نفس بما کسبت رهنیه 38 المدثر) و بهره هر کس بقدر سعی اش است (و ان لیس للانسان الاماسعی 39 النجم) همه از آیاد قران است و نبی گرامی حتی دنیا را مزرعه آخرت معرفی فرموده (ادنیا مزرغه الاخره) و کسبی را که سرباز زندگی دگران باشد ملعون بشمار می آورند (ملعون من القی کله علی الناس) و از حضرت علی است چه چون اشیاء ازدواج کردند کسالت و عجز

نتیجه ازدواجشان فقر بود (ان الاشیاء لما ازدوجت ازدوج الکسل و العجز فنتج بینهما الفقر).

هیچکس نانی بهتر از نانیکه با دو دستش بعمل آورده نخورده دست متورم از کار ار خدا و پیامبرش دوست دارند. هر کس روز کار کند و خسته شود و بخوابد گناهش آمرزیده خواهد بود.

خدا دوست میدارد بنده اش را که کسب و کاری داشته باشد. بهترین مردم از لحاظ عقل کسی است که زندگانی خود را مرتب کند سپس در اصلاح آخرت بکوشد.

دو خصلت فرض بر هر صاحب ایمانی است علم آموختن در پی کسب وبدن علم برای صلاح دینش و کسب برای صلاح دنیایش و آنکه علم بیاموزد وکسب نکند روز واپسین بیچاره و بی چیز واد محشر شود کی که حرفه ای دارد نزد من عزیز اس. مردی که در پی کار نرود و از خدا روزی بخواهد دعایش مستجاب نشود کسی که بیکار بود از چشم نبی گرامی می افتد. کسیکه از راه دین نان می خورد بهره دیگری از دین نمی برد.

هر کس گدائی کند در حالیکه قوت سه روز خود را دارد در قیامت بوضع بدی خدا را ملاقات کند کسیکه خود را غنی نشان دهد خدا او را غنی گرداند و آنکه یک در از سؤال بروی خود باز کند خدا هفتاد در از فقر بروی او باز کند. ترک کسب و کار از عمل شیطان است تحصیل حلال بر هر مسلمانی واجب است. من دشمن کسی هستم که بخوابد و بگوید خدایا بده و حرکت نکند و در زمین وسیع نرود برای روزی. من دشمن دارم کسی را که کسل باشد در امر دنیایش چه کسیکه در امر دنیایش کسل باشد در امر آخرتش کسل تر است. کسالت مانع رسیدن به حظ دنیا و آخرت است.

دنیا معاون خوبی است برای آخرت، از ما نیست کسیکه ترک دنیا کند بخاطر آخرت ویاترک آخرت کند بخاطر دنیا. صبح زود ببازار بروید برای دنیا چنان کار کن گویا که همیشه زنده ای و بفکر آخرت باش گویا لحظه ای بعد خواهی مرد و دهها حدیث دیگر درباره کسب و کار آمده و به این آیه ختم می نمایم 2/366

یحسبهم الجاهل اغنیاء من التعفف لا یسئلون الناس (273 البقره)

که از مردم فقیری که عفت بخرج داده و از مردم سؤال نمیکنند و در نظر مردم ثروتمند می نمایند تمجید شده و بطور کلی در اسلام گدائی کردن حرام است و کمک به سائل کردن ماجور.

و اما السائل فلا تنهر (10 الصخی)

نبی گرامی از منبر پائین آمدند با جمعیت دست میدادند و بطرف در خروجی پیش می رفتند ناگهان ایستادن جمعیت موج زنان ایستاد دستی را گرفته بطرف منبر برگشتند هنوز دست آن مرد را نگهداشته اند و با اینحال فرمودند میخواهم دستی را بشما نشان دهم که مجبوب خدا و عزیزترین دستهاس تهر کسی تصوری کرد: ایا دست محبوب خدا دست جبرئیل است یا اسرافیل یا ... ناگهان حضرت دست پینه دار زمخت چون هزیمی را که در دست داشتند بمردم نشان دادند و فرمودند این دست که علامت کار و عالیت از آن هویداست نزد خدا عزیزترین دستهاست البته دست او را بالا نیاوردند بلکه خود خم شدند و بر آن دست بوسه زدند آیا کدام یک از قائدین طرفدار کارگر را سراغ دارید که دست کارگری را بویده باشد؟

يتلواعليهم اياته و يزكيهم و يعلمهم الكتاب و الحكمه (164 آل عمران 2 الجمعه)

در اسلام تزكيه نفس و پرورش (ليزكيهم) بر آموزش و علم (و ليعلمهم) مقدم ذكر شده و هر خانه را مدرسه خواسته (من جلس مجلسا و لم يزدد فيه علما لم يزدد من اللّه الا بعدا) و هر فرد را محصل (طلب العلم فريضه على كل مسلم و مسلمه).

در كتاب خدا دانشمندان برديف نام خدا و فرشتگان آورده شده اند آن هم براى چه امر بسيار مهمى (شهادت بواحدانيت الهى).

شهد اللّه انه لا اله الا هو و الملائكه و اولواالعلم 16 آل عمران

اللّه الذى خلق سبع سماوات و من الارض مثلهن يتنزل الامر بينهم لتعلموا (11 الطلاق)

تبارک الذى بيده الملک و هو على كل شى ء قدير الذى خلق الموت و الحيوه ليبلوكم ايكم احسن عملا (تبارک)

و هو اذى خلق السمادوات و الارض فى سته ايام و كان عرشه على الماء ليبلوكم ايكم احسن عملا (7 هود)

اگر از ما بپرسند خدا براى چه آفريد.، در پاسخ ميگوئيم دو جنبه دارد يكى چرا آفريد از لحاظ ذات مقدس خودش و ديگر چرا آفريد از لحاظ ما انسانها؟ اما از لحاظ ما چرا آفريد

بطوریکه ملاحظه می فرماید در دو آیه پس از ذکر خلقت اشاره به تزکیه نفس و بهتر عمل کردن فرموده و در یک آیه خلقت را شرح داده سپس میفرماید برای این آفرینش شد که دانا شوید (با توجه به اینکه خدای آن را در عمل جائی باشد بقدرتش اشاره شده تا علم موجب فساد و طغیان نگردد) و در نتیجه اگر از ما پرسیده شود آیا علم روز توانسته بین آموزش و پرورش نسبتی معین نماید تا بشریت بسعادت و کمال حق خود برسد میگوئیم فقط قرآن است که به تزکیه نفس در برابر آموزش توجه نموده و اگر پرسیده شود آیا علم روز توانسته بین اموزش و پرورش نسبتی معین نماید تا بشریت بسعادت و کمال حق خود برسد میگوئیم فقط قرآن است که به تزکیه نفس در برابر آموزش توجه نموده و اگر پرسشده شود آیا اول باید متوجه اخلاق شد یا باید به هر دو با هم توجه شود میگوئیم او و وسط و اخر باید به پرورش پرداخت و از گهواره تا گور به آموزش چنانچه نبی گرامی فرمودند:

بعثت لا تمم مکارم الاخلاق و فرمودند اطلبوا العلم من المهد الی اللحد (و در هر اح به تناسب مضاعف بین پرورش و آموزش توجه داشت) و در جواب کسیکه پرسید اگر دانستم ساعتی از عمرم باقیست در آن لحظات به چه پردازم فرمودند: علم آموز.

اما آفرینش ازلحاظ ذات مقدسش چرا؟ به ابتدای خطبه ای که حضرت زهرا در مسجد ایراد فرمود که حق خود رااز فدک مطالبه کند مراجعه نمائید و قبلاً نیز این مطالب را آوردم.

اول کلاسی که تشکیل شد اولین پیامبر شاگردش بود و خدا معلمش و سخن از علم بود (و علم آدم السماء بقره) و بر پیامبر آخر نیز اولین کلمه ای که وحی شد سخن از خواندن بود و نوشتن (اقرء ... القلم).

حتی در اسلام سخن پسندیده در صورتی از زمین رابطه ا قطع شده (صود می کند) بطرف خدا می رود و هنوز با زمین ارتباط دارد (ارتفاع میگرد) که عمل صالح و کار را بدرستی انجام دادن و دانشمندانه انجام دادن بدنبال داشته باشد:

الیه یصعد الکلم الطیب و العمل الصالح یرفعه (10 فاطر)

و پایه و درجه برای دانشمندان دیندار است (پایه و ارتفاع برای اهل ایمان و درجات برای دانشمندان) بدقت توجه بمعنای دو کلمه یرفع (ارتفاع) و یصعد (صعود) بفرمائید تا باختلاف واقعی و جالب بین دیندار دانشمند و دانشمند مطلع گردید.

یرفع اللّه الذین آمنون منکم و الذین اوتوا العلم درجات (11 المجادله)

و اگر دانش تنها بود ممدوح است و کاری که خدا خواسته (و علم آدم الاسماء9 اما شیطان اهل دانش یا کشور دانشمند را بدنبال خود می کشاند و در برابر ادمی که علم آموخته شده بسجده نمی افتد این تنها بندگان مخلص خدایند که از شر شیطان در امانند همانگونه که خودش نیز سوگند یاد کرد:

فبعزتک لا غوینهم اجمعیت الا عبادک منهم المخلصین (82 ص)

ودر عمل نیز بسیاری دانشمندان یا کشورهای مترقی را که بدنبال شیطان بوده اند می بینیم ولی هرگز بنده مخلص خدا با شیطان پیوستگی ندارد.

و چه بسیار است احادیث و اخبار در مستحسن نشان دادن علم

و تعلیم و تربیت 2/280 و این اولیاء امور مسلمانانند که تیزی نوک قلم را بر تیزی شمشیر مجاهدین و مرکب دانشمندان را بر خون شهدا برتر دانستند و ... و فضل العلم احب الی اللّه عزوجل من فضل العباده گفتند.

از نکات جالب خبر نبی گرامی به قلم خودنویس و تعریف از آن است 2/285 و دیگر متوجه ساختن قران مردم را به برگزیدن الفبای خط زمان حضرت سلیمان 2/288.

وقتی قرآن می فرماید: هر کس درماند از آوردن دلیل و برهان در نابود است و کسیکه از عهده آوردن دلیل و برهان برآمد در زندگی بمعنای واقعی می باشد.

لیهلک من هلک عن ینه و یحیی من حی عن بینه (42 الانفال)

آیا ارزشی بیشتر از این میتوان برای علم قائل گردید.

یوتی الحکمه من یشاء و من یوت الحکمه فقد اوتی خیر کثیرا (269 البقره)

علم طب بدون شک نوعی از حکمت است و یقین است کسی را که پروردگار حکمت داد خیر کثیری عطا فرموده اما از پزشک هر چند حاذق باشد ضمانت خواسته نبی گرامی فرماید الطبیب ضامن و لو کان حاذقا و از اینقرار بنظر نبی گرامی پزشک غیر حاذق را باید از جرگه اطبا خارج ساخت.

من قتل نفسا بغیر نفس او فساد فی الارض فکانما قتل الناس جمیعا و من احیاها فکانما احیا الناس جمیعا (32 المائده)

چه عنایتی از این بالاتر که ابتدایش با خیر کثیر همراه است و دستمزدش در برابر زنده کردن (روحی یا نفسی) یکنفر پاداش زنده نمودن جهانیان را دارد.

اسلام پایه و اساس اجتماع را مربوط به سه دسته میداند آنان که طبیب جانند وکسانیکه پزشک جسمند و دسته ای که مسئولیت عظیم اجرای قوانین دارند (لا یستغنی اهل کل بلدعن ثلاث تفزع الیه فی دینهم و دنیاهم و آخرتهم فان عدموا ذلک کانوا همجا: فقیه عالم ورع و امیر خیر مطاع و طبیب بصیرثقه) 2/302 و طبیب را با تقوی و مجتهد و ناصح خواسته (من تطبب فلیتق و لیجتهد و لینصح) یعنی طبیب را دارنده صفاتی چند میخواهد: حاذق پرهیزکار، ناصح، جدی و اجتهاد کننده، مورد اعتماد بصیر و بینا بکار ود و ا وجود داشتن همه اینها باید ضمانت خود را فراموش ننماید.

و شاورهم فی الامر (159 آل عمران)

و امرهم شوری بینهم (38 الشوری)

دستور پروردگار که با یکدیگر مشورت کنید و بنای قانون اساسی واتکای آن به دین و تصویب انتخاب چند نفر روحانی و برای وکالت و نظارت خود بهترین دلیل است که قانونگزاران خود دین را از سیاست جدا ندانسته اند باوجود این دلائل بسیاری است که ملطب مذکور یعنی جدا نبودن دین و سیاست را تأیید می نماید

و به 20 عددش اشاره شده 2/306 که تکرارش ضروری بنظر نمی رسد فط ذکر این نکته لازم است که:

کنتم خیر امه اخرجت للناس تؤأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر (110 آل عمران)

تنها این دین (اسلام) است که دارنده بهترین امتهاست بدین دلیل که دینش از سیاست جدا نیست و هر فردی از افراد مسلمین حق دخالت در امور داشته و مسلح به دو صلاح برنده امر بمعروف و نهی از منکر بوده و اظهار نظرش نزد خدا ارزش داشته دین آنرا خریدار است بلکه امر بمعروف و نهی از منکر یعنی نظارت عمومی ونظارت عمومی یعنی سیاست، از مرحوم آیت اللّه حکیم درباره سیاست سئوال شد چنین جواب داد: اگر معنی سیاست اصلاح امور مردم روی اصول صحیح عقلائی و رفاه حال و آسایش بندگان خداست کما اینکه معنی صحیح یاست همین است اسام تمامش همین است و غیر از سیاست نیست و علما غیر از این ندارند.

و اعدوالهم ما استطعتم من قوه و من رباط الخیل ترهبون به عدو اللّه و ... (60 الانفال)

در وزارت جنگ اسلامی تهیه نیرو و قوه و انچه به سپاه رمبوط است تجویز می گردد آن هم نه برای حملات متجاسرانه بلکه برای هرهبون به عدواللّه جهت ترساندن دشمنان خدا. (دفاع احتمالی).

اسلام دین حمله و شمشیر نیست زیرا جهان در زمان غیبت امام نیست و دفاع هست و دین حمله و شمشیر نبود زیرا جهاد در رکاب

امام بود و امام هرگز خود حمله آغاز نکرد و هم اکنون با ذکر دو مسئله فقهی اسلامی مطلب را روشنتر میسازم:

هیچیک از سربازان لشکر اسلام حق ندارند جنگ را شروع و حتی یکنفر از کفار را بکشند مگر آنکه قلاً آنها را دعوت نموده و حقایق اسلامی را به آنان بیان نموده باشند. سپاه سالام اجزه ندارد هرگاه بین دو دسته از کفار که در جنگ بوده و اینک پیمان عدم تعرض بسته اند برای پیمان شکنی یکی از آن دو دسته را علیه دسته دیگر کمک نماید 2/320 و باز اگر قبول ندارید قرآن را بنگرید که میفرماید: آیا اگر کسی خواست شما را بکشد شما نباید از خود دفاع کنید:

اذن للذین یقاتلون بانهم لموا و ان ا علی نصرهم لقدیر 39 حج

و حتی بالاتر از این گفته شود آیا نبی گرامی در برابر این دستور چه روشی اتخاذ می فرمودند:

انما انت مذکر لست علیهم بمصیطر (21 الغاشیه)

تو تذکر دهنده ای نه فشار آورنده. و ایا میدانید با آن همه وسعت فرمانروائی نب گرامی و جنگهای متعدد بیش از 150 نفر کشته در جنگها نداشته اند 2/322

قل لئن اجتمعت الانس و الجن علی ان یؤتوا بمل هذا القرآن لا یأتون بمله و لو کان بعضهم لبعض ظهیرا سوره الاسراء 88

اصولاً قرآن دعوت بمبارزه علمی و مناظره بحثی نمود و قرآن در چند آیه تحتدی فرمود (آیه 90 سوره 17، 16-11

-2-22) و ازدشمنانش خواست اگر در شک و تردیدند که قرآن سخن خداست و تصور می نمایند نبی گرامی آنرا بدروغ نسبت به خدا می دهد مانند آن مانند ده سوره اش و حتی مانند یک سوره اش را بیاورند و هر کس را هم میخواهند بکمک بلبند و اگر جن و انس جمع شده پشت به پشت یکدیگر نهند بمثل آن نخواهند توانست آورد.

قرآن با آنکه بر خلاف عقاید و افکار و رفتار مردم برخاسته و همه چیزشان را بخطر انداخته بود و درنتیجه چون مبارزه زبانی و بحث علمی (بلکه آوردن معجزه) از ید قدرتشان خارج بود به مبارزه جنگی رداختندو الا اگر آدم عاقل بتواند با زبان مسئله را حل کند جان و مال خود را به خطر نمی اندازد ولی همینکه دشمنان حاضر شدند شمشیر بکار برند چه باید کرد؟ در اینجا اشاره به این مئله بجاست که در کتابها داریم حضرت ولی عصر به شمشیر قیام میفرماید در صورتیکه با پیشرفتها و تکنیکها و نروها هسته ای نام شمشیر بردن اندیشه پذیر نیست مشابهش را امروز داریم که اگر مثلاً گفته داس و چکش قیام کد با توجه به اینکه داس و چکش آرم و علامت کشوری است که نروهای شدیدی را در اختیار دارد آیا این معنی رامی دهد که لشکریانش با داس و چکش جنگ خواهند کرد!

ان اللّه اشتری من المؤمنین انفسهم و امواهم (111 التوبه)

وقتی خدا مشتری دو چیز بود: نف و مال، باید بدیده اهمیت به وضع اقتصاد مسلمانان نگریست و متاعی که ان چنان مشتری عالیقدر دوالجلالی دارد در دست داشت و وضع قوانین اقتصاد در اسلام یعنی در 15 قرن قبل انچنان باهمیت و قوت خود باقیست که حتی برای حقانیت اسلام بصورت اعجاز کافی بنظر می رسد و اگر قوانین اقتصاد جهان باتکاء مقررات اقتصادی اسلام وضع شده بود اینهمه مرامها مبنی بر اختلاف عقاید و کشتارها براه نمی افتاد، اسلامی که میگوید من تساوی یوماه فهو مغبون او ملعون و انکه را در کار دنیایش عقب افتاده مغبون میشمارد و کسیکه در طریق آخرت وامانده ملعون بحساب می آورد همین اسلام بطرزهای دیگر نیز به پیروان خود می رساند که با درجا زدن مخالف است و با اقتصاد و صره جوئی در اموالدولتی موافق که ازجمله حرت علی در مودر مصرف کاغذ یا چیزی شبیه بکلغذ که در آنروز مسلما گران بوده و بسختی تهیه شده فرماید: ارقوا اقلامکم وقاربوا بین سطورکم و احذفوا عن فضولکم و اقصدوا قصد المعانی و ایاکم و الاکثارفان اموال المسلمین لا تحتمله و شگفت اگیزتر از همه هدف عالی اسلام درباره نشان دادن مصرف بودجه و چگونگی آن است 2/233.

یا داود انا جعلناک خلیفه فی الارض فاحکم بین الناس بالحق (25 ص)

و اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل (61 النساء)

و آیات دیگری (92 نحل، 10 حجرات و ...) همه اهمیت داوری را رسانده انتظار اسلام از مصدر نشینان قضاوت آن است که بشکرانه مسند نشینی بعدل و حق رفتار کنند (با توجه به قلمرو وسیع حق و عدل).

یا قاضی و قانون هر دو بدند که بدتر از این نمیشود یا قاضی خوب است و قانون بد اما درست اجرا می شود که معنی می دهد مفاسد خوب اجا می شود. یا قاضی خوب است که دزدی باچراغ آید گزیده ت برد کالا، لذا فقط قاضی خوب در کنار قانون خوب، خوب است و این تقسیم بندی در اسلام وارد شده و درباره قاضی است که نباید او را مکلف بداشتن مقرری معلوم و برداشت معینی مجبور ساخت بلکه قای اسلام میتواند هر چند مایل است از بیت المال برگیرد وبر طبق شئونات خود که در سطح بالاس زندگی نماید و قاضی باید صفات مخصوصی هم داشته باشد 2/341.

هم اکنون به جلد سوم مراجعه مینمائیم: درباره روزه:

از اسلام مطالب بسیاری درباره غذا و تغذیه بجای مانده که چون بررسی علمی در آنها بعمل نیامده، بعضی را این تصور پیش م آید: نیروهای ذخیره شده نزد اسلام فقط برای صفا روح و تغذیه روان بمصرف رسیده و غذاشناسی اسلامی نمیتواند در میان

کتابهای علمی غذائی جائی برای خود باز کند! و حال آنکه چنین است!

ای انسان گمان مدار ترا جثه کوچک داده اند و حال آنکه در این جثه کوچک عالمی بزرگ در هم پیچیده نهفته است. تو کتاب رونی از جمله کتابهای کتابخانه آفرینش هستی که همه درباره اثبات وجود صانع نوشته شده و این کتاب هر حرفش خود به تنهائی کتابی از نشانیهای وجود اوست. و اینست اصل کلام از حضرت علی علیه السلام: اتزعم انک جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر. و انت الکتاب المبین الذی با حرفه یظهر المضر.

و چه بسیار بزرگ و شگفت انگیز می باشد آنچه را دستگاه آفرینش، در ساختمان بدن آدمی بویژه در دستگاه گوارش قرار داده است: معده اگر دو برابر حجم کنونی غذا لازم داشت کره زمین نمیتوانست فرزندان خود را تغذیه کند. و در صورتیکه نصف مقدار فعلی معموی تغذیه داشت جمعیت آنچنان بود که کسالت حاکم بر همه چیز و همه جا بود.

اگر مدت توقف غذا نصف یا دو برابر معمول بود و ... ولی معده آنچنن ظرف ممقدسی است که پروردگار محتویات آنرا از پاکیزه ها میخواهد (و الطیبات من الرزق قل هی للذین آمنوا اعراف).

و ما خلقت الجن و الانس الا یعبدون (الذاریات) خلق نشدند جن وانس مگر برای عبادت (جهت معرفت و شناسائی) کلوا من طیبات ما رزقناکم و اشکروا اللّه ان کنتم ایاه تعبدون (البقره)

رزق و روزیهای پاکیزه را برای خوردن برگزینید و خدا را شکر کنید اگر خدا پستید. و الطیباتت من الرزق قل هی للذین آمنوا (سوره الاعراف) روزیهای پاکیزه برای ایمان آورندگان است و این معنی را میدهد:

مؤمنین باید خوب بخورند، شکرگذاری کنند، خدا را عبادت نمایند، هدف اصلی آفرینش که عبادت است فراموش نشود که خوب خوردن با خوب عبادت کردن محتاج یکدیگرند بعلاوه مگر اطاعت از مفاد این دستور بظاهر کوچک اسلامی (فلینظر الانسان الی طعامه) حسن انجام وظیفه و عبادت نیست: فلینظر الانسان الی طعامه یعنی نظر کند نظر رؤیت علمی است از اینرو باید بداند غذائی که میخورد از چه راهی بدست آورده حلال یا حرام. از چه موادی درست شده چربی، قندی، سفیه ای. عناصر تمشکله اش چیست از کلسیم، فسفر و ... چگونه غذایش هضم و جذب می شود، چگونه احشاء حیوان دیگر هضم می شود و احشاء هضم کنند فساد نمیپذیرد، چگونه قسمتی از غذا خون، چشم، استخوان، پوست و ... میگردد، نظر بغذا کند که بسوء هاضمه دچار نشود، اگر هسته ای یا اجزائی غیر قابل اکلدر میانش بود ببیند، بانگاه بغذا مهمانش ناراحت نگردد، متوجه باشد او چه میخورد و همسایه چه دارد، وضع غذا و تغذیه و بخ و برداشت محصول و صادرات و واردات کشور چگونه است، چگونه اعمال شیمیایی و فیزیولیکی انجام م گرد و هضم و جذب دفع می شود.

آب و خاک و خورشید چسان غذا را درست می کنند، چرا

در یک فصل میوه ها میروید، چرا کمبود بعضی عناصر عضو آدمی را تغییر می دهد یا روان را دگرگون می سازد. آیا غذای مقصود موجب طول عمر و شادابی است؟ آیا افراد سالم و شجاع تحویل اجتماع می دهد؟ آیا نسل خوبی بوجود می آورد؟ آیا شخصیت ها را دگرگون می سازد؟ آیا تغییر جنسیت می دهد، آیا پرخوری در کاراست یا سوء تغذیه یا کمبود آن.

آیا در چهره در اخلاق، در جمعیت، در ایجاد جنگ، در قحطی، در نگهداری ملیت، در سرد مزغجی زنان و مردان، درایجاد ترشحات معده و مراحل آن و ... نظر بغذا کردن چه اثری دارد.

روزه

روزه عبادت منفی است و بقیه عبادات مثبت بلکه روزه نفی در مادیات و معنویات است: روزه یعنی نخور یعنی آمیزش نکن یعنی سرزیر آب نبر یعنی استفراغ ننما یعنی گناه مکن، یعنی اجتناب از ... در صورتیکه نماز و حج و ... هه یعنی کردن و انجام دادن و مثبت بودن. روزه را قبلاً میتوان خلاصه کرد دراین آیه شریفه:

ان اللّه یحب التوابین و یحب المتطهرین (222 البقره)

خدا کسانی که جان خود و جسم خود ا پاک کنند دوست دارد و همه در روزه جمع است زیرا، ماه رمضان ماه خدا ماه توبه ماه زندگی جدید آغاز کردن و احیا داشتن و پاک شدن است و نیز ماه پاک شدن بدن از غسل و شستشوی ظاهر بدن و رفع مسمومیت و ناراحتی های داخلی بدن و حتی درمقامات بسیار بالا دل را

از غیر خدا پاک نمودن (مهمان واقعی خدا بودن)

روزه تقریبا از لحاظ غذا همان از ناهار صرفنظر کردن است که دراکثر نقاط زمین در تابستان حدود 5/7 ساعت و در زمستان قریب 5/4 ساعت و بطور متوسط شش ساعت تحمل گرسنگی و تشنگی نمودن می باشد (سحری بجای صبحانه، افطار بجای شام و لذاجمع مدتی که در یک ماه از خورن اجتناب شده قط 8 روز و 18 ساعت می باشد).

روزه رابطه ای بین روزه دار و غذا و مذهب است نه دوری از غذا 3/26 تمام مذهبها، ملتها، مسلکها، حق و بیگانه توجه خاصی بروزه داری داشته و دارند از توتمی ها، مجوسها، بت پستان، ستاره پرستان (صائبین). مانویها، بودا و برهمائی ها و حتی کسانیکه حیوانات یا نباتات را می پرستند و این مطلب را قرآن کریم اشاره فرموده است:

کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم 183 البقره

روزه نزد هر قومی مخصوص بخودشان است: از نخوردن، نیاشامیدن، آمیزش نکردن، سخن نگفتن و ... و قرآن ببعضی از انواع آنها اشاره فرموده است 3/27.

مدت وقتی هک برای روزه انتخاب شده: از طلوع آفتاب تا غروبش، از طروع فجر صادق تا مغرب، قسمتی از روز، قسمتی از روز و همه شب، قسمتی از شب و همه روز، نیمی از شب و همه روز و ... بتفاوت است.

و کلوا و اشربوا حتی یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود من الفجر 187 البقره

این آغاز و انجام یک روز رمضان یعنی روزه داری روزانه مسلمانان است که بسهولت و بدون ساعت می توان نخستین رشته های نورانی خورشید و مغرب را تشخیص داد 3/29.

یک روز روزه، چند روز پی در پی روزه گرفتن، سالی چند روز، سالی یک ماه روزه داشتن معمول بین جهانیان است و روزه مسلمانان هر ساله در انحصار ماه رمضان است که انتخاب سی روز در سال روزه داشتن خود مراتب علمی دارد که همه جنبه معجزه دارد 3/30.

همه مسلمانان جهان را در ماه معین بروزه داشتن خود رعایت نظم و آموزش تربیتی است.

بهداشت اجازه نمیدهد برای تنفس عمیق جز از هوای لطیف و نظیف استفاده کرد دین نیز بایک جمله «مسلمان در ماه رمضان مهمان خداست آوردن غذای ناسازگار و مسموم کننده و غیر حال را بر سر سفره چنین میزبانی که باید گرامی داشت ممنوع ساخته است. (تنفس عمیق برای شستشوی ریه و روزه برای شستشوی الکترولیت ها و عصاره های غذائی بین بافتی 3/32).

خروج فضولات بوسیله بدن با برنامه فیزیولوژی خای است و همه مرتب می باشد وی واردات بدن فقط در ماه رمضان برنامه مخصوصی خواهد داشت و در این ماه است که حوض متابولیسمی (Metabolic-Pool) بدن محفوظ می ماند که ترک نخورد

و بنحو احسن تازه ها وارد شود و کهنه ها و فاسدها دفع گردد 3/34.

از بزرگترین خاصیت روزه متعادل ساختن روابط غدد مترشحه بدنی است که امکان دارد در بقیه سال هرج و مرج در آنها راه یافته باشد 3/39 و در اینجاست که میتوان جمله معروف یکروزه مهمان و صدساله دعاگو به پروردگار یک ماهه مهمان و یازده ماه بسلامت بودن را عرض داشت.

بدن چون منبع ذخیره شده ای است از آنچه بنام خوردنیها و آشامیدنیها بآن وارد می شود و چون بسیاری از اعضاء برای دفع سموم در تلاش مداومند لازمست به بدن فرصتی بمنظور خوب عملی ساختن دفع سموم داده شودکه جز با روزه داری و منظم ساختمان کیفیت و کمیت مواد وارداتی ببدن صورت تحقق نخواهد پذیرفت. دیدن حال ماه حج در شهر مکه برای انجام فرائض حج در مکه است و رؤیت هلال ماه رمضان و شوال نیز باید متکی بهمین اصل علمی، و توجه به نصف النهارات و مدارات کره زمیه داتشت 3/43.

در جلد قبل ملاحظه فرمودید چگونه حضرت رضا جهت تعیین برنامه غذائی برای خلیفه وقت چهار فصل را منظور و بر مبنای سرد و گرم بودن هوا دستوراتی صادر فرمود که اگر جز این بود اشتباه بنظر می رسید اما اگر ماه روزه در گردش نیفتاده بود و همیشه ماه مخصوص شمسی را ماه روزه معین کرده بودند ایرادهائی وارد بود از جمله: اگر همیشه در زمستان بود گفته می شد: بدن محرومیت کشیده از میوه جات و ویتامین ها هر ساله باید گرسنگی هم بخورد و چنانچه در تابستان بود: چرا هر سال باید در هوای

گرم وروزهای طاقت فرسا با تشنگی مبارزه کرد.

در زمستان فعالیت بعضی غدد بیشتر است و در تابستان برخی دیگر و بهمین منوال اعضای دیگر یا در تابستان پرکارترند یا در زمستان و نباید همیشه پرکار را تحریک یا مهار نمود یا کم کار را مهار راتحریک کرد. بسیاری بیماریها بتابستان تعلق دارند و برخی به زمستان و اثر ثوابت و سیارات بر بدنها قطعی است و فعالیت های تجدید و تولید سلولی و آمیزش و تمایل به مهاجرت ها و بسیاری از امور در فصول مختلف است و چون بهاثر قطعی آفاق بر انفس وقوف حاصل گردد هر سال انفس را به تعدیل نگهداشتن در برابر آفاق، معینی، همه سجایای بیولوژی بسوی جریانهای دوره حیات هدایت نمی شوند 3/54 وانگهی گرسنگی درگرما با آنچه طبیعت بنام میوه برای مبارزه ب تگرما آماده ساخته قابل جبران است و روزه در سرما به تناسب رویهایش باعتدال میگراید و بهر صورت در گردش بودن روزهای ماه رمضان مانند در گردش بودن آسمانها ارزشمند است وگردش ماه معیار بهتری در تشخیص ایام روزه مخصصوا در نقاط متمایل قطبی است و اثر قصد ده روزه بر بدن مسلم است 3/60.

روزه بر چند قسم است: واجب، مستحب، مطابق با گردش ستارگان، روز جشن، روز عزا، در فل مخصوص، درماه معین، سال ویژه؛ مواجه با یادبود، روبرو و با واقعه و ... که از هر کدام هنوز نشانه ای در جهان بعنوان روزه داری موجود میباشد 3/62 و روزه داری مسلمین.

شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن هدی للناس و بینات من الهدی و الفرقان (185 البقره)

ماه رمضان است و تنها جوانان آنهم تقریبا جوانمردان که سوخت و ساز شدید بدنی دارند و ذخیره گلیکوژی بدنشان بسیار زیاد مکلف بروزه گرفتن اند و لذا بیشتر در انحار کسانی که بکار اشتغال دارند و وزیر دارند یا کارفرما، باید به آنان گفت تحمل مشقت از طرف کارفرما، ارباب، رئیس یا دولت پذیرفته میشود ولی روزه با آنهمه خواص و مزایا از طرف خدا چرا قبول نیست؟

از نکات جالب اسلامی عدم تعیین حد توقف در روزه داری است آنچنانکه گویا میدانسته بزودی عمر بشر بلند وتنانائیش بیشتر می گردد 3/65.

اشکالاتی بر روزه وارد شده: پیدایش استنوری، پیدایش زخم معده یا اثنی عشر، سستی روزه داران و زیان اقتصادی، مفطرات چندی از روزه و ندانستن علت یا حکمت آن.

وجود استون در بدن، بهنگام سلامتی، دلیل بر لازم بودنش است و ارگ با روزه گرفتن استن بشتری هم ایجاد شود بر خلاف تصور مفید بوده و دخالت سوخت و ساز چربیها در زیان احتمالی که استون ببدن خواهد رساند یکی از بزرگترین خواص روزه را نشان می دهد که همانا پرستاری و تغذیه کانونهای عالیه بدن مراکز مغزی می باشد 3/69.

15 قرن، تاریخ بشرح دقائق زندگی مردانی بسیار

پرداخته اما با آنکه همه روزه حتی روزه های فراوان مستحبی میشده اند دلدردهای متوالیشان را نام نبرده است! بعلاوه در قسمتی از معده که اسید ترشح نمی شود زخم بیشتر است و این مسئله که غذا میرسد اسید را خنثی میکند نادرست می باشد! علاوه بر آنکه غذا خوردن نشود اسید کمتر ترشح می شودو باعث استراحت معده بوده و در حال روزه داری و استراحت اسید معده بجای غذا بوسیله صفرا خنثی می شود و زخم ایجاد نمی گردد و هنوز هم مراکز درمانی جهان که مبنای درمان خود را بر روزه داری نهاده اند چنین مطلب را که روزه ایجاد زخم می کند تأیید نکرده اند.

عوامل ایجاد کننده زخم بسیارند و روزه از آنها نیست 3/79 بعلاوه کسیکه احتمال ضرر یا خطر یا بیماری دارد روزه گرفتنش ممنوع بوده و در صورت روزه داری شلاق بازخواست اسلام دراز می گردد.

اشکال سوم هیچ وارد نبوده رساندن غذای خوب بکار گران هیچگونه سستی وتنبلی ببار نیاورده وزیان اقتصادی نخواهد داشت 3/86 بعلاوه ضربه و بی حرکتی تمام یا قسمتی از بدن بسرعت پروتئین های بدن را متلاشی و مقدار زیادی ازت و پتاسیم از راه ادرار دفع می گردد.

از اینرو بر خلاف نظریه کسی که نه فیزیولوژی می داند نه اقتصاد، کارکردن بطور معتدل و اسلام خواه کمتر سبب دفع مهمترین مواد غذایی بدن می شود واگر از کارگر زیاده از حد کار نکشند با روزه گرفتن کار خوبی انجام می گیرد ومهمتر آنکه اگر بکارگر مواد بیاض البیضی کافی برسد خوردن غذای ظهر لازم نیست و

اگر مواد مذکور کافی نباشد بدون روزه گرسنگی خوردن و عقب افتادن امور اقتصاد می باشد و نب گرامی عملا ارتباط مواد بیاض البیضی را با مسئله مذکور چنین نشان دادند که مسلمین در حالی که روزه بودند و سخت ترین کارها را انجام میدادند بافطار پاچه و ... بمنزل یکی از انصار دعوت نمودند.

از جمله مفطرات اسلامی که پرسیده می شود سرزیر آب کردن است که چرا اگر مغز سر خارج باشد مفطر و مبطل نیست هر چند اندکی باشد؟

راجع به این موضوع بحثی شده واضافه می شود: هر چه در آب فرو رویم متناسب با عمق بیشتر، فشار بیشتری بر بدن وارد شده سبب روی هم خوابیدن ریه ها می شود و در اینحال خون ریوی در برابر گازهای بسیار پرفشار حبابچه های ریوی قرار می گیرد و اعمال فیزیولوژیکی بدن تغییرات فاحشی می یابد(1) (در عمق 33 پا 2 اتمسفر 66 متر 3 100: 4 133: 5 166: 6 200 و 300 و 400 و 500 پا به ترتیب 7، 10، 13، 16 اتمسفر وارد می آورند و حال آنکه در سطح دریا یک اتمسفر فشار بیشتر نیست).

شخص روزه دار که باید تمام اعضاء و جوارحش در انجام وظیفه مخصص امساک باشند بویژه همانگونه که شرح ددم غدد مترشحش باید رو به هماهنگی و تعادل پیش بروند چنانچه تحت فشار گفته شده قرار گرفت همه تعادلات بهم می خورد لذا چه قانونی بهتر از اینکه برای حد و مرز ارتفاع آب بلکه عمق مجاز گفته شود

1- فیزیولژی گایتون صفحه 731.

اگر قسمتی از سر زیر آب نرفت روزه باطل نیست (قسمتی از سر زیر آب نرفت یعنی بریه ها چندان فشار وارد نمی اید یعنی اعمال فیزیولوژیکی دگرگون نمی شود).

ناگفته نماند اگر کسی پاهایش را بیرون گذارد و سر زیر آب فرو برد یا بطور ایستاده سر را در آبی کرد مورد اشکال می باشد (اما کسیکه باچنین وضعی سر زیر آب کند اشکال روانی هم خواهد داشت).

صرفنظر از آنچه گفتم کتابهائی راجع به درمان با آب نوشته شده بویژه کتاب الکساندر سالمانف پزشک مخصوص لنین متولد 1875 و در آنها خواهید خواند چگونه شستن قسمتی از اندم اثر دیگری بر بیماری دارد و حتی پافشاری نامبرده را در درمان بعضی بیماریها با شستن نیمه اندام خواهید خواند.

هر چند ذکر فوائد بهداشتی روزه با آنچه پروفسور ولادیمیر نیکی تین اظهار داشت کافی است (در اثر گرسنگی معتدل غدد فوق کلیوی ترشحات نامتعادل تمام غدد را خورده و آنها را برای مدتها متعادل می سازد) اما روزه همانگونه که قبلاً گفته شد مصداق کامل و کلی آیه شریفه

ان اللّه یحب التوابین و یحب المتطهرین (232 البقره)

میباشد که هم در ایجاد انقلاب های درونی سهیم است و هم دردگرگونیهای خارجی بدن دخالت دارد: آدمی را به قناعت و صبر و جلوگیر از شهوا و بصدقه دادن و بسیاری فضیلت ها عادت میدهد و چون عبادت نفی است نمیتوان ریا در آن وارد ساخت.

روزه موادئ بین بافتی راتازه میکند. ابتدا گرسنگی وگاهی نوعی تحریک عصبی و بعد ضعفی احساس میشود. قند کبد به خون میریزد و چربیها ذخیره و پروتئین های عضلات و غدد و سلولهای کبدی آزاد وبمصرف میرسند یعنی روزه تمام بافتها را شستشو میدهد. چهار پنجم بیمارها که تخمیر غذا در روده است با روزه اصلاح میشود. در ماه روزه عواطف رقیقتر، هوش و حواس بیدارتر، ذوقیات لطیفتر و حالات روحی نورانی تر و حضور قلب بیشتر است. روزه با شرائطی اثر نیکوئی بر گلومرونفریت حاد دارد.

درکیمیای سعادت امام غزالی روزه به سه درجه تقسیم شده روزه عوام، روزه خواص،روزه خاص الخاص که روزه عوام نگهداری شکم و دامن است و از خواس نگهداری چشم ازبدن دیدن و گوش بد شنیدن و زبان بد گفتن ودست بد دادن و پا بد رفتن و شکم از حرام خوردن و پرخوردن و در آخر بین بیم و امید بودن که بدانند روزه اشان پذرفته است یا خیر.

روزه خاص الخاص که علاوه بر آنچه گفته شد دل را از اندیشه غیر خدانگهدارد و این درجه صدیقان است. روزه تنها دهان بستن ازخوردن و آشامیدن نبوده بلکه تمرین برای توفیق یافتن در انجام خدمات خیرخواهانه نیز میباشد.

و کلوا و اشربوا حتی یتبین لکم الخیط ... (187 البقره)

حال بر سفره مهمان ذوالجلال بافطار نشسته ایم با چه خوردن را شروع نمائیم: قبلاً گفته شود آنچه بتدریج معمول شده بود و خوشبختانه رو به کاهش فاحشی گذاشته دادن شیرینی های سفید کردن بنام نقل و... به شکلهای خالی مؤمنین بود که باید بکلی متروک و آنچه را اسلام دستور می دهد جهت افطار انتخاب کرد که آنها را که فوائد بسیاری است:

الف بریانهای نقل دادن قبلاً اشاره گردید 3/114 که مهمترین آن آسیب به عروق و قلب رساندن است.

ب فرمول کلی اسلامی افطار با شیرینی است و در درجه بعد شیر یا آب ... و در بین شیرینی ها خرما یا کشمش درجه اولند و دارای فوائدی چند:

1 از همه مهمتر مسئله قند خرماست که مانند همه هیدروکربورها مانع از بین رفتن پروتئین بدن که در مدت گرسنگی بوجود آمده می شود.

2 افطار با خرما از پرخوری جلوگیری می نماید و نمیگذارد تلافی نخوردن شود زیرا جذب قندهای مخصوص خرما سریع است و زود سی می کند.

3 - بدن خرما را بعنوان غذای خوب می پذیرد زیرا خام خوری انجام شده و ... 7/79.

4 خرما آزار نرسان زیرا برای هضم و جذب به بدن زیاد تحمیل نمی شود.

5 خرما رساننده است نه برداشت کننده یعنی برای هضم و جذب عناصر مفید را از بین نمی برد.

6 خرما خوردن تاسی بیک عادت دیرینه است و خوردن غذای عادی هضم بهتر دارد.

7 خرما مانعی ایجاد نمی کند یعنی ذخیره قلیائی بدن را کم نمی کند و به استخوانها و اعصاب زیان نمی رساند.

8 خرما کمک می نمایند بدین معنی که به ذخیره مخصوص ویتامین A مانند غذاهای پخته خلل وارد نمی سازد.

9 - خرما سرشار از عناصر مفید است.

10 خرما خوری زنده خوری است و کشمش و خرما هر چه کهنه شود الکلهایشان بیشتر مبدل بقند می شوند (بشرطی که فاسد نشده باشند).

11 تهیه چند دانه خرما برای افطار فقیر و غنی را میسر است

12 مواد قندی خرما قابل توجه است

13 خرما دفاع بدن را بالا می رود زیرا هم انرژی می رساند هم مانع تجمع چربی می شود

14 هضم و جذب را با داشتن دیاستازها و عناصر لازم آسان می کند.

15 زود بداد گرسنگان می رسد و آماده و سهل تهیه می شود

16 اگر مواد بیاض البیضی خورده شود بدن بهتر میتواند از آن استفاده نماید.

17 روده ها را پاک و سموم را دفع می نماید.

ص: 199

18 مصلح اجسام ستونی است که پس از گرسنگی بوجود می آید

19 مزاج را اصلاح می کند

20 جبران کننده از دست رفته هاست

21 با داشتن موادی چون انسولین مساعد لوزالمعده است

22 تقویت نیروی جنسی مردانه می کند

23 اثر فوق العاده در افکار مینماید 7/84

24 پس از گرسنگی که قند خون پائین افتاد آدرنالین ترشح می شود که ذخیره قند را وارد عمل سازد و ترشح مرتب آدرنالین مزاحم فشار خونیهاست و خرما بدادشان می رسد.

تعجب خواهید کرد اگر اسلام بخوردن سر انگشتی نمک قبل و بعد از غذا یا قبل و عبد هر دو را در تابستان و نقاط گرم سفارش کده باشد و خوردن اندک نمک یا سرانگشتی سرکه را در نقاط دیگر . ... 3/133 و تعجب بیشتر که تمام طبق موازین عملی عمل شده و برای حفاظت از سلامتی نهایت جالب است.

بحثی جالب از زینت مساجد

یا بنی آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد و کلوا و اشربوا و لا تسرفوا انه لا یحب المسرفین (31 الاعراف)

برای بحث در این باره (یا بنی آدم ... لا یحب المسرفین در آنروز که جلد سوم را می نوشتم تلاش معلوماتی خود را بحد اعلای توانائی رساندم و سعی فوق العاده کردم آنچه میدانم و میتوانم بشرح و بحث و تحقیق بپردازم و بیشتر از آنچه نوشتم نداشتم و نتوانتم و امروز شاید بسیار ناچیزی بیشتر بدانم و

در برابر هر دانستنی ندانستنیهای بسیاری که افزوده شده و می شود بهر صورت در آنجا 3/151 علت آنکه چرا پروردگار به بنی آدم خطاب می فرماید (نه یا ایهاالناس، یا ایها الذین آمنوا و ...) چرا کلمه خذوا و گرفتن زینت را آورده (نه نهادن و زمینگذاشتن)، چرا زینت فرموده (نه عمران و طهارت و ...) و از چه عند کل مسجد است (و مسجد را متعلق به همه بنی آدم دانسته) و بحث بسیار جالب درباره کلمه «و» بین مسجد و کلوا و چگونگی ارتباط بین مسجد و تغذیه بوسیله همین «واو» و چرا در نیمه اول آیه یک امر (خذوا) است و در قسمت دوم دو امر (کلوا و اشربوا) و یک نهی (و لا تسرفوا) همه را شرح دادم تا بکلمه مربوطه (کلوا) رسیدم 3/164.

صحیح است که مردم قبل از قرآن نیز میخوردند و ذکر کلمه بخورید (کلوا) یا بیاشامید (اشربوا) توضیح واضحات بوده ولی اگر آیا چنین بود: یا بنی آدم خذو زینتکم و لا تسرفوا... نقص روشنی داشت و اگر چنین بود یا بنی آدم خذوا زینتکم و لا تسرفوا فی الاکل این معنی را می رساند که جلوگیری از اسراف در خوردن بر خوردن مطلق مقدم است و حال آنکه اصل خوردن است و باندازه و اعتدال خوردن.

و لا تسرفوا: پر نخورید و زیاد نیاشامید کید همه تندرستیهاست انسان باید ظرفیت معده اش را در مقام مقایسه بداند چند مرتبه دهان پر شدن است وباید بداند اسیدهای موجود در غذا که در تمام اسیدهای آلی می باشند (اسید استیک، اسید لاکتیک، اسید سیتریک، اسید اگزالیک، اسیدتارتریک و ...

اسید استیک کم و بیش در تمام خوراکیها یافت می شود.

کبد آدمی از اسید استیک، کلسترول می سازد همین کلسترولی که تا و سر کله اش پیدا می شود انسان میلرزد و تا آدمی نامش را میشنود احساس پیری می نماید.

البته توجه فرمودید هر چه بیشتر خورده شود اسید استیک بیشتر و در نتیجه کلسترول بیشتری رو به اعضاء بویژه بطرف عروق خواهد آمد یا در قسمتهای دیگر 3/169 قطعی است که کبد آدمی از اسید استیک کلسترول می سازد و چون در بیشترخوراکیها اسید استیک وجود دارد پرخوری است که کلسترول بیشتر و تصلب شرائین و بیماریهای قلبی عروقی و ... بوجود می آورد.

اگر در چربی خوردن افراط شود استروئید ایجاد شده در روده ها فزونی یافته و ریشه بنزنی سرطانزا ناشی از استروئید حدی میرسد که سرطانهای روده ای را طبق پژوهشهای اخیر با پرچربی خوردن دانسته اند.

و احادیث و اخبار فراوانی در مذمت پرخوری وارد شده 3/173 و بیماریهای بسیاری نیز دراثر افراط در تغذیه بوجود می آید و چه بسیار بودند کسانی که مدتها پرخوردند و بیمار شدند و بعد باعتدال خوری پرداخته سلامتی باز یافتند 3/177.

تکرار کلمه المسرفین در آخر آیه این مطلب را می رساند: کسیکه به و لا تسرفوا بی اعتنائی کرد به ان اللّه لا یحب المسرفین برخواهد خورد و این نتیجه پرخوری است که درآخر آیه ذکر شده زیرا همانگونه که نبی گرامی فرمودند پرخوری با عبادت و علم سر و کار خوب و سازگاری ندارند و حضرت رضا نیز برای اینکه

کم خوری نشود فرمود: چون غذا زیاد خوری آخر بیماری پیدا شود و چون اندک خوری غذای بدن نشود. یک تذکربسیار جالب قرآن اینست که مغزها و عمرها را برابر دانسته و کسیکه مغزش اجازه خوردن چون حیوانات به او می دهد یعنی خوردنش و فربه شدنش با هم است عمرش رانیز باید به اندازه علفخوران دانست.

یتمتعون و اکلون کما تاکل الانعام 14 محمد

و نکته جالب دیگر آوردن کلمه تمتع ا نزد انسانهای چون حیوان خوار قبل از خودن آنهاست زیا پرخوری و سوء تغذیه تمتع های جنسی و ... را نیز مختل می سازد و روح عصیان جنسی خطر مقدمی بر پرخوری دارد! باز نکته جالب اینکه کلمه: کلوا و اشربوا امر به کسانی است که مکلفند و اگر برای کودکان هم بود میفرمود آنان را بخورانید و بیاشامید و حال آنکه در جای دیگر دستور بهداشت وتغذیه نسل را میدهد که خواهم گفت.

(البته توجه بکلمه تمتع و بهره برداری گردید که قرآن میفرماید بهره از زندگی یعنی عمر متناسب با خرودن است و کسی که چون حیوان میخورد باندازه حیوان عمر می کند).

قرآن را ملاحظه فرمایید که کمتر آیه ای مربوط به مسائل اجتماعی یا اقتصادی دارد که نام خدا در آن ناشد و حال آنکه در آیه مورد بحث که هم مربوط به اجتماع است و هم اقتصاد نامی از خدا برده نشده واگر نامی از رابطه خدا با کسانکه دچار سوئ غذایی یا کمبود آنند آورده شده بود تناسبی نداشت زیرا:

خذوا: یعنی بگیرید که نوع خاصی از گرفتن است توام با انرژیهای مخصوص تنی و روانی و علاوه بر آنکه همیشه باید با گذشت و بزگواری همراه بوده باشد زینتش را نزد هر مسجد بگیرد یعنی برای برداشت قسمتی از سرمایه اش گذشت و آقائی داشته باشد.

زینتکم: همانگونه که کلمه خذوا بنیه های جسمی و روانی را نشان میداد اینجا نشان می دهد نیه جسمی یعنی نیروی جوانان و قدرت نمائی یعنی مسئله اقتصاد زیرا هر کس متناسب با وضع اقتصادیش مسجد می سازد و زینتی عند کل مسجد میگیرد و لذا نصف آیه مربوط به نصف دومش ات و کسیکه بنیه های جسمی و روحی و اقتصادیش خوب است میتواند بخورد و بیاشامد و در اندازه ای که باید بخوبد تصمیم بگیرد همچنین نیمه دوم آیه قسمت اول را شرح می دهد بدون وابستگی بصحت بدن تصور نمیشود و صحت بدن نیز بدون تغذیه صحیح امکان نداردو لذا کسانیکه میتوانند با مسجد و زینت مسجد سر و کار داشته باشند میتوانند در خوردن اسراف نمایند در غیر انصورت آنها که نه قدرت بدنی و روانی (خذوا) را دارند نه بنیه اقتصادی (زینتکم) یقیناست به خوردن حتی غذای کافی یک وعده وزانه نمیرسند و اگر در آیه ذکری از کسانی شده بود که به کمبود غذایی دچا بودند بی تناسب بود زیرا مبتلایان به کمبود غذیای بنیه های روانی و تن و اقتصادی خود را با قبول هجوم میکروبها به بدن خود و ضعف و ناتوانیها و مرگ ومیر فراوان کودکانشان تعویض کرده اند.

و باز کسانیکه خود پرمیخورند و بدیگران هم میخورانند از دسته دوستان خدا خارج شده اند و آنها که خود پر میخورند و نسبت به دیگران لئامت میورزند بدسته دشمنان خدا پیوسته اند.

تعمیم خطاب قرآن به فرزندان آدم یا بنی آدم» نشان دهنده آن نوع از عنایت ذات مقدس باریتعای است که نسبت به کهن ترین عضو بدن «معده» مبذول فرموده و با اعجاز و بلاغت هر چه تمامتر همراه است و این قرآن ماست که غیر ملمان را هم سالم میخواهد 3/200 بعلاوه نشان میدهد ایمان هر چه میخواهد باشد آن حیوانی که خوردن و اشامیدن داشت نباید اسراف کند و اگر آدمی بود که با مسجد و معبد سر وکار داشت بداند که با پرخوری کار عبادت و دوستی خدایش خدشه بردار است.

هرچند اسلام اجازه زیاده روی و اسرافدر خوردن و آشامیدن را نداده ولی سر و کارش با اعتدال خوران هم قطع نیست و اگر توانائی رساندن غذا را به گرسنگان داشتند و نرسانند مخالفتش آغاز می شود.

سخن جالب و تازه ای: با صغری کبری کردن دو ایه معلوم می شود چرا نبی گرامی فرموند زنان حتی نامز خواندنشان بهتر است در خانه باشد و چرا اسلام دوست دارد پیروانش د بهترین دوران عمر و زنامی که فعاتل و آکتیوند با مسجد سر و کار داشته باشند یعنی همانگونه که اشارهکردم چگونه نیروی جوانان و نیروی اقتصاد با مسجد مسلمانان باید سر و کارداشته باشد: یا بنی آدم خدوا زینتکم عند کل مسجد یکآیه است و ایه دیگر المال و البنون زینه الجیوه الدنیا (48 الکهف) که بنون که پسران

باشند و مال زینت زندگی دنیایند از اینقرار که زینت، پسران و مال و خذوا زینتکم عند کل مسجد پس هر دو وابسته به مسجدند و نیرویی که تمام حیات دنیا به این دو پیوسته ان و همین دو سرنوشت و تاریخ را معین می کنند و این دستور اسلامی قرآنی خود نشان میدهد نیروی جوانان باید فرماندهی و مرکزیتی و حتی مسکنو مسجد معینی داشته باشد و خودسرانه هدر نگردد و بهمین نحو صرف مال هم در راه خدا با مسجد و فرماندهی مسجد و امام صورت گیرد نه خودسرانه و آنچه از مال دنیا برای نگهداری حق حیات دنیوی برگزیده میشود دوشادوش و در کنار جوانان بلکه جلو جوانان همانگونه که قرآن آنرا جلوتر آورده (المال و البنون) در پیشبرد اجتماع بکار برده شود اری نیروی جوانانی کهبا قتصاد خراب سر و کار دارند در راه بدست آوردن لقمه ننی مصرف میگردد و اقتصاد خوب بدون نیروی جوانان چون کاغذ پاره هائی بنم اکنس بدون پشتوانه است و چرا اموال و جوانان برای مسجد باشند زیرا دوره های فعال و مسائل فعال باید در مراکز فعالیت حل و فصل گردد و مسجد همیشه جای سرنوشت بوده و اگر خرابه ای هم جمع کننده دو نیروی بزرگ اقتصاد و جوان باشد در اسلام ارزش مسجد را دارد و دست خدا در آنجاست (یداللّه مع الجماعه).

نمیدانم توجه به شگفتی و اعجاز کلمه «خدوا» در آیه فرمودید: این همان کلمه مورد بحث است که گذاشتن و عقیده ای برداشتن معنی گشته ولی اعجاز حقیقت اینکه هم میتوان در مورد

زینت دادن بکار برد هم درخت و سبزی و آبادکردن و هم آباد کردن مسجد را با نماز گزاران بحساب آورد و هم در قلمرو صرف مال و نماز جوانان و ... و همه و همه وارد دانست حتی با طهارت و لباس پاک بودن.

اینکه بنون را پسران معنی کردم کجای آن نشان میداد مقصود دوران اکتو و فعال بودنشان است که باید بم مسجد متعلق باشند؟

فلاسفه و دانشمندان هر کدام بنحوی دوران حیات زندگانی یک فرد را تقسیم کرده اند. در جلد هفتم درآنجا که بحث از آیه انما الخمرو المیسر بود گفتم علت اینکه قرآن کلمه خمر را آورده نه مسکر تا با ذکر یک کلمه «خمر» هم نام حرامی را آورده و هم علت حرمت را ذکر فرموده باشد درباره تقسیم بندی دوران حیات انسان هم کلماتی را ذکر فرموده که هم نامگزاری است و هم علت نامگزاری و شرح دورانی که نامگزاری فرموده و همین دوره را توجه فرمائید: اعلموا انما الحیوه الدنیا لعب و لهو و زینه و تفاخر و ... (20 الحدید) (دورانهای بازیچه بازی زینت فخر کردن زیاد کردن اموال و الاد) که هر کس بنابر استعداد و مغزی که به او عطا شده دورانها را به تندی و یا کندی میگذراند یعهی یکی در 16 سالگی بهمرحله زینت میرسد که دیگری دیرتر و آنچه قابل توجه ات بکار نگرفتن و مسجدی نشناختن کسانی است که دورانهای بازیچه ای و بازیگری میپیمایند و این سن زینت است که ای عند کل مسجد اخذ گردد، پدر و مادران توجه فرمایند چه مسلمان چه غیر مسلمان یعنی همه بنی

آدم ((یا بنی آدم) پسراه خود را مسجدی سازند و آنان و اموال خود را تحت فرمانمعبد و مسجدشان که محل قانونگزاری است دعوت نمایند و مادر مسجدها باری مسلمانان مسجدالحرام است و محل قانونگزاری و نسبت مسجدالحرام بمسلمانان دادن مشابه جمله مرسوم روز است که کاخ سفید چنین کرد و کاخ کملین چنان گفت و اگر دو نیروی نیرومند جوان و اقتصاد در اختیار اسلام قرار گرد براستی المال والبنون زینت و حیات بخش دنیایند و درغیر اینصورت هر کدام به تنهائی سرافکنده و زبون خواهند ماند و حیات انسانی نخواهند داشت و آوردن کلمه تفاخر بدنبال زینت گویا قرآن مخواهد بفرماید اگر مرحله زینت دستور نگذشت فخری نخواهد آمد و کثرت اولاد و اموال هم جزو بال و ارقام و افراد گرسنه و فاسد چیزی نخواهد بود همانگونه که بعقیده اسلام باید دورانهای عب و لهو هم بدرستی سپری گردد و بچه بازیچه و بازی داشته باشد و در بهداشت نسل خواهم گفت که اگر این دو دوره هم بخوبی نگذرد دوره زینت و شروع تعلق پذیری بمسجد بخوبی نخواهد گذشت و خلاصه اینکه: چنانچه دونیروی مسلط بر جهان، دو نیروی اداره کننده جان بلکه دو نیروی محافظ شئون زندگانی با هم و مکمل یکدیگر بودند و به محلی تعلق داشتند که به بی نهایت پیوستگی و نسبت دارد ای روی تو گل بوی تو گل خوی تو سنبل خواهد شد و در غیر اینصورت آب در جویدیگر میرود و گلها از تشنگی می سوزند و می میرند.

دوران زینت اولین مرحله تعلق بمسجد داشتن است و اگر

در انی دوران مسجد شناسی شرع شد مرحله تفاخر، تفاخراست و برای کسیکه دوران تفاخر مسجدی شدنش آغاز گردد یا د دورانهای تکاثر د اموال و اولاد هر چه دیرتر خذوا زینتکم عند کل مسجد دیرترانجام گیرد زینت بیشتر یا تفاخر بیشتر یا ... بیشتری رااز دست داده ودر اخر سراگ مسجد در کار امد هرچند کتاب علی نفسه الرحمه (112 الانعام) و نزد ذات مقدسش پذیرفته است ولی بقول عوام ... ورنه هر ملحد به پیری مشود پرهیزکار.

اگر به آیه ان اللّه اشتری من المؤمنین انفسهم وامواهم (1111 التوبه) و اینکه مشتری دو چیز آدمی خداست توجه نمائیم مینیم در میانانفس باز بهترین نفسها همان است ه بتوان انفسهم و اموالهم را در برابر المال و البنون قرار داد و دانست مشتری عزیز در میان انفس به جوانان بذل عنایت بیشتری دارد و نیروی جوانی مورد توجه بیشتر اسلام است.

یکبار دیگر آیه یا بنی آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد و کلوا و اشربوا و لا تسرفوا انه لا یحب المسرفین را بنظر آورید چه شگفت و جاب است که در یک آیهبدو دستور بزرگ و جامع اشاره میفرماید و هر چه را تصور توان کرد در این آیه جمع است و مربوط به گمان و همه مذاهب (یا بنی آدم خذوا) نصف اول آیه خوراک روحی و معنوی و نصف دوم خوراک جسمی و فیزیولوژی، نصف اول خوراک اجتماع و نصف دوم غذای افراد نصف اول دو نیروی نگهدارنده جهان (جوان اقتصاد) نصف دوم دو ماده محافظ جان (خوردن، آشامیدن کلوا و اشربوا) نصف اول زینت بخش

آفاق و نصف دوم زینت ده انفس پس دیگر چه می ماند و کجا غیر معمور و خراب باقی خواهد ماند.

نعمتان مجهولتان الصحه و الامان نصف اول نعمت صحت و نف دوم نعمت امان، نصفاول نعمت سلامتی بدن و سلامتی اجتماع نصف دوم نعمت امنیت بدن وامنیت اجتماع، ازاینرو باز هم تکرار کنم اسلام بمسائل مهم با دیده خاصی مینگرد و تمام وجود مسئله را بنظر آورده تا آنحا که جنبه نفی و اثبات آنرا هم واد دستور مینماید و ازاینجاست که از طرفی مال و اولاد رو بمسجد را برای اجتماع مستغنی منظور و آنانکه مال و اولاد پشت بمسجد دارند ان الذین کفروا لن تغنی عنهم اموالهم و لا اولادهم (114 آل عمران) غنای قلب افراد و غنای طبع اجتماعیشان مرده است و دونیروی اقتصاد و اولادشان هم بی نیازشان نخواهد کرد.

ظروف اسلامی

و الذین یکنزون الذهب و الفضه و لا ینفقونها فی سبیل اللّه فبشرهم بعذاب الیم (134 التوبه)

یک معنای قرآن جائی پر از آب می باشد از این لحاظ که دست بهر نقطه اش ببری صدفی از لؤلؤ شاهوار اعجاز بیرون می آید و هر چه عمیق تر به آن نگری ارزش بیترش چشمگیر است.

به کلمه دیندر این کتاب عظیم بنگر و با زبانهای دیگر جائیاست که ابراهیم در ان خلیل خدا شد و موسی کلیم او ودر این دنیا بود که حقایقی بوقوع پیوستهو واقع خواهد شد که کمتر ناشناختهمانده یا خواهد ماند با وجود این آیا دنیا پست و فرومایه

و بیوفا و بیهوده است یا خیر؟

در قرآن گاهی کلمه دنیا در جنار آخرت ذکر شده و زمانی در کنار دن و اینطور معلوم می شود که دنیای مقابل آخرت مزرعه آخرت است (1) و مقدمه بهدف رسیدن و از جمله تشریفات فضیلت و کمال و تکامل یافتن اما دنیائی که در برابر دین قرار دارد بدرد کسانی میخورد که لااقل اگردین ندارند در حد اعتلای دنیا که رسیدند آزاد و حرند (2) دنیای آخرت یعنیکلاس اول مقدمه کلاس آخر اما دنیای برابر دین یعنی پر کننده جو روحی و اجتماعی و اخلاقی افراد و جائی را برای دین باقی نگذاشتن دنیای آخرت با آنهمه بیوفائی هم بکار دنیای دیگر آید و هم برای بازماندگان وفا میکند اما دنیای دین با آنهمه زرقو برق هنوز کام کسی را شیرین نساخته بکام مرگ می کشد یا حداقل بیاد مرگ عیشش را تیره میسازد و از جمله مواردی که دنیا (دنیای ذهب و فضه) در برابر دین (فی سبیل اللّه) قرار گرفته اینجاست و از جمله چیزهایی که مفترع بر دنیای زر و سیم می باشد ظروف ذهب و فضه ای که استعمالشان در الام تحریم شده است.

هر چند طلا و نقره میل ترکیبی چندانی ندارند ولی ویتامین ث در برابراکسیژن یا ذرات فلزات سنگین منهدم می شود.

استعمال ظروف طلا و نقره نشانه تکبر و تفوق طلبی وایجاد شکاف عمیق تر از شکافهای موجود بین طبقات می گردد و بکار

1- اشاره به فرموده نبی گرامی: الدنیا مزرعه الاخره.
2- اشاره به فرموده سیدالشهدا: ان لم یکن لکم دین فکونوا احراراً فی دنیاکم.

بردن طلا و نقره بصورت شمش ا زینت الات زنان با تشریع قانون خمس و کات پاسخ اشکالات مربوطه است و جلوگیری از زندانی ساختن لوازم اقتصاد کشور.

ظروف طلا و نقره با قابلیت هدایت شدیدی که دارند بصورت ظرف استعمال شوند بعنوان الکترود محسوب میشوند که امکان دارد اثری کند.

مراقبت و توجه بظروف طلا و نقره ایجاد بیکاری و عصبانیت مینماید و ترس از دستبرد به آنها مهمترین مسئله زندگی خواهد شد.

نگهداشتن ظروف طلا و نقره آدم را از اقدام بکارخیر باز میدارد 3/224 ولی حقیقت اینست که علت و حکمت استعمال ظروف مزبور هنوز ناشناخته بوده و باحتمال قوی علت تغذیه ای دارد 3/224 و در برابر استعمال ظرف شیشه ا یا مشابهآن که بر مظروف اثر نکند در اسلام ممدوح است.

در اینجا این سؤال مطرح می شود: اگر استعما ظروف طلا و نقره احتکاری است که زبان اقتصادی میرساند درباره مشاهد مشرفه که طلا و نقره قابل توجهی ذخیره دارند چه گفته خواهد شد؟

از نظر قرآن با صغی و کبی کردن دوآیه شریفه معلوم می شود همانگونه که فقه نیز اجازه میدهد زینت کردن قبور صلحا و بطریق اولی پیامبر و امام بلااشکال است: وقال الذین غلبوا علی امرهم لنتخذن علیهم مسجدا (21 الکهف) یا بنی آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد (31 الاعراف) کسانیکه بر سر گذشت

اصحاف کهف اطلاع کافی داشته و غالب بر امرشان بودند یعنی تایخ دانانی چند گفتند بر محل کهف مسجدی باید ساخت که در حقیقت ایجاد ساختمانی بر جایگاه صلحاء مذکور مورد تؤیید قرآن قرار گرفته وانگه که محل مذکور مسجد نامیده شده و خذوا زینتکم عند کل مسجد و هر مسجد را زینت کردن بلااشکال می باشد.

اصولاً یکی از مزایای اسلام که قابل توجه است انعطاف پذیری آن حتی در موارد بسیار سختی م باشد که بنظر ظاهر هیچگونه تغییر و تبدیل در آن راه ندارد مثلاًدروغ گفتن که نزد اسلام فوق العاده گناهی است در مورد فتنه خاموشکردن اجازه داده شده و همینطور در مواردی دیگر که بسیاری ازمسائل منفی مثبت گردیده یا مثبت منفی شده و همه عظمت و جهانی و ابدی بودن دین را میرساند که چگونه مراقب و مواظب مصلحتاندیشی ها بوده است فقط و فقط برای دیدن و تماشا آمده اند و جلب و جذب شده و بالاخره زندگی جدیدی بر مبنای اسلام بنا نهاده اند در وصرتیکه کسی رغبت بدیدن محلهای خراب و موضعهایکیفی نمیکند و در اینجا وظائف سخت متولیان مبوطه برای مراقبت در امر نظافت مشاهده کرده اید امام زادایرا که تاکنون توجهی به آن نمیشده پس از تعمیر و زینت آلات تجه بیتشری به آن می نمایند اصولاً خدای متعال خلقت بشر را بر سود جوئی نهاده که همیشه دوست دارد بطرف سلامتی، نعمت، داشتن و سودروی آورد و از بیماری، نقمت، نداشتن و زیان

بگریزد و همین احساس را اقناع کردن، جزو وعده هایالهی است که در آیات چندی میفرماید اهل ایمان سود میبرند و بقیه در خسران مبین خواهند ماند یا وعده بهشت و دوزخ دادن نیز از لحاظی توجه بحس سودجوئی بشراست و چه بسیار دیده شده با وجودیکه پیامبر یا امام در برابر نظراست حس سوئجوئی تظاهرعجیبی مینمایند و زوار بشاه قبه طلا حضرت رضا سلام و صلوات میفرستند یا هفتهزار خشت طلایش را یاداور میگدند و این سرشت لازمی برای تکامل و رو به کمال رفتن است که حس سوئجوئی بشر بطرف نیکی سوق داده شود وب جانب بیوتی که صبح و شام صدای ذکر خدا در آن بلند است کشانده شود فی بیوت اذن اللّه ان ترفع و یذکر فیها اسمه یسبح له فیها بالغدو و الاصال (36 النور)

با دست خوردن

کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها (56 النساء)

با چه باید دید؟ باچشم. با چه باید شنید؟ با گوش و بالاخه با چه باید خورد؟ با دست! مگر اینکه هر کدام کمکی لازم داشته باشند: چشمی که بد می بیند عینک بکمکش آید و گشو سمعک و دستی که مثلاً سوخته قاشق ...

پوست بدن دارای صفات و خصائص بیشماری است 3/231 و ازجمله انبار ذخیره هیستامین و سستین، کارخانه سازنده ویتامین D. عضوی که تنفس میکند و فضولاتی دفع می نماید، مانند غدد متشرحه عملی دارد، در برابر گرما و سرما بنحو مخصوص کمک می کند و گرم میسازد و حرارت را باعتدال نگهمیدارد 3/232 محل بسیاری از حسهاست (لامسه، فشار، گرما، درد

و ...) پوست را هم انون فرستنده ای میشناسند و آزمایشهایی دراین باره انجام گرفته است 2/236 و قرآن 15 قرن قبل بهاین مطلب که در حد کمال است اشاره فرموده:

و قالوا لجلودهم لم شهدتم علینا قالوا انطقنا اللّه الذی أنطق لک شی ء (21 فصلت)

پوست آئینه تمام نامی احساسات و انفعالات است و در برابر خوشیها،ترسها، بیماریها و ... هم شکل خود را عوض میکند هم رنگ را.

پوست وسیله دفاع در برابر بسیاری ازعوامل محیطی است و بسیاری مطالب دیگر.در اینجا بذکر ترکیبات ادرار و عرق و مقدار عناصر در آن دو و اختلاف کلی آنها بر عک مشهور پرداخته واینک اضافه می شود.

چون ادرار یکی از مایعات فیزیولوژیک بدن است که از نظر شیمیائی جزء مواد آلی محسوب است و بطوریکه میدانیم مواد آلی بر خلاف مواد معدنی ناپایدار بوده و زود در معرض تغییر و انقلاب قرار میگرند و این انقلاب نوعی فساد Putrefaction می باشد و اینها وقتی دربدن موجودات بحال تعادل فیزیولوژیکی هستند پایدارند مانند خون که در زیر سایه روح حیات، در رگها روان بوده تعادل خود را حفظ میکند و بمحض جدا شدن از بدن در معرض فساد قرار میگیرد و عنصر اصلی فساد بویژهدر مورد مواد آلی ازت میباشد و مظاهر آن در مردابها، مستراحها و ... دیده میشود که اغلبا گازهای متعفن و بدبو همراه بوده و مقدار آلودگی متناسب با مقدار کلی ازت در آن است و اینکه مدفوع

حیوان علفخوار نجس نیست (باتوجه به خبیث بودن آن) بعلت وجود ازت نباتی کم آزار انهم بمقدار کم در آن است در صورتیکه مدفوع گوشتخواران ات حیوانی قابل ملاحظه ایدارد و پس از آن منی و لاشه و خون و قطعات جدا شده از آنان است و بهمین دلیل فساد پذیری اشان نیزدر درجه بعد از ادرار و مدفوع قرار دارد (مواد آلی ادرار 50 و مدفوع 8/25 - ازت ادرار 1/12 مدفوع 1/2 مواد معدنی 13-3/4 اسیدفسفریک 8/1-62/1 پتاسیم 22/2-73/0) جالب اینجاست هک ازت محتوی در ادرار شیرخواران نسبت به دیگران ناچیز است و دستور طهارت آن نیز آسانتر است.

پوست کف دست بخصوص نوک انگشتان خصائص ویژه خود را دارند که چند تائی از آن: وجود شبکه های عروقی و عصبی بیشتر است، روئیدن بعضی گیاهان راتسریع میکند. برخی میکروبها را میکشد، ماساژ آن حالت مومیائی ایجاد میکند 3/242 علائم بعضی حالات روحی و یا بیماریها و حتی مشخصات جالب انسانی از روی آنها شناخته میشود 3/244 هرچه بیشتر ازدستها استفاده شود کمتر عصبانیت اجاد میگردد و برعکس، با دست میتوان جو روحی دیگران را دگرگون ساخت 3/247.

پوست تغذیه میکند: آب و مواد قندی و بعضی موارد دیگر مانند ارسنیک، سرب و ... داروهای محلول دراتروالکل و روغنها و چربیها در صورت مالش از طریق کاتافورز و ایونتوفورز بوسیله جریان گالوانیک و ... و بعضی ویتامین ها و ... قابل جذب

پوستند 3/250.

آیا بدلائلی ممکن نیست با دست غذا خوردن از ابتلا به برخی بیماریها بویژه سرطان جلوگیری نماید؟

آیا تمتع از بسیاری مواهب طبیعت بادست صواب اس تو از غذا غیر مجاز؟

آیا انگشت مکیدن کودک در بزرگی بصورت غذا بدهان گذاردن مقبول نیست؟

آیا دندان مصنوعی عاری از میکروب بر دهان و پتانک استریسل بر پستان برتری دارد و بهمین سنجش قاشق تمیز بر دست بهداشتی؟

آیا دست با خاصیت ضد میکروبی که دارد چنانچه تمیز باشد بر قاشق و چنگالی که کاملاً استریس کردنشان برایهر خوردن و حتی دست بصورت بردن مشکل است ترحیج ندارد؟

آیا سنجش گرمی، سردی، سفتی و نرمی و ... غذا با سه انگشت بهتر است یا با لبها و زبان؟

آیا از بین بردن میکروبهای ساپروفیت بینی و چشم و ... که بطرف معده سرازیرند ممکن است؟ تا غذای استریل وارد معده شود؟ بعلاوه این اسلام است که دستور خوردن میدهد و این اسلام است که بهداشت دست دارد و بهداشت غذا که گفته شد و اگرهمه رعایت شود میکروبی وارددستگاه گوارش نمیشود و اگر شد بزودی نابود می گردد 3/258 بعلاوه فرض کنیم شخص مانند جراح دست را بشوید و کاملاً ضد عفونی کند ولی بمحض رسیدن بغذا یادهان عفونت اضافه میشود و اضافه کنم: با دستت میدانی چه میکنی

با قاشق غذائی میدانی چه میکنی و چه کرده اند؟

چرا دندانها پشت لبها و برنگ سفید است و چرا یکپارچه نبوده هر کدم شکلی و نوکی و لبه ای دارند و چرا برنده ها جلو و مسطح ها در کنج اند و چرا نیمدایره اند همه پاسخی دارد 3/268. جویدن در گوشتخواران بیشتر عمودی و در گیاهخواران افقی است و هر کدام را حکمتی است و نیروی واقعی در هر پانچ مربع دندانهای آسیا چند هزار پوند است و با این نیرو پرده های سلولزی غیر قابل هضم می شکند و دیاستازها بهتر بر آنها اثر میکند و هضم و دفع بهتر صورت مگرند و خراشی بجدار وارد نمی آورد و درعین حال غذا اگر خوب جویدهشود با مواد میکروب کشی که در بزاق است ضد عفونی میشوند جویدن را حضرت علی به فرزندش حضرت حسن توصیه فرمود 3/272.

در حین جویدن معلوم می شود غذا با مخاط دهان چه میکند گرم و سرد را معتدل میسازد کمک به بلع میکند و هضم مواد نشاسته ای را آسان میسازد و اگر لقمه کوچک باشد 95 درصد پروتئین ها به اسیدهای آمینه تبدیل و قابل جذب میشوند و ترشحات دیاستازها رادر مراح گوناگون محرکی محسوب است و هر چه فک اعضاء جوندگی بیشترحرکت کنند جریان در حول آن بیشتر شده تهیه بزاق با برداشت از خون آسانتر خواهد بودو خلاصه آن که: خوب جویدن یعنی غذا را باعتدال و سیر خوردن.

با آنکه با دیدن یا استشمام غذا ترشح بزاق و شیره معده شروع میشود چون دو شیره نامبرده قبل از ورود به بدن نمیتواند

تأثیری بر غذا داشته باشد میتوان گفت جویدن اولین مرحله گوارش است. خوب جویدن یعنی خوب بتوان فروبردن زیرا غذا خوب خرد شده آماده فرو بردن است قطعات جویده شده اغلب 2 میلیمتر و برخی 10-12 میلیمتر قر دارد و حجم متوسطلقمه 5 سانتیمتر مکعب است و وزن لقمه بعد ازجویدن 3-6 گرم است و نصفش بزاق ونیروی دندانهای ثنایا (11-25 کیلو) و دندانهای آسیا (29-90) است و چهار عمل مهم انجام میگیرد:

قسمتی از مواد غذایی که به آسانی محلول مباشد حل میشود. قسمتی ازموادنشاسته ایح میگردد: غذا نرم میشود. سطح لقمه لزج و قابل فرو بردن میگردد.

آنچه تازهاست اینکه دانسته اند رؤیا و خواب دیدن در تمام حیوانات مغزدار وجود دارد حتی جنین خواب میبند ولی نمیداند چه میبیند و اطفال و کودکان بیشتر از بزرگان خواب میبینند و در بین مسلمین از قدیم میگفتند نوزاد و کودک که در خواب خنده میکند علتش اینست هک با فرشتگان بازی میکند و خوابش را نوعی فضیلت و کمالمیدانستند و اینگونه سخنان ار از پیشوایان خود داشتن که در بهداشت روانی مسئله مربوط به رؤیا خواهم گفت و اموز ثبت شدههمین است و خواب دیدن برای تکامل مغز است و بچه ناس بیشتر ازبچه 9 ماه در شکم مانده خواب میبیند و گربه 30 درصد خوابش در رؤیاست و نوزاد گربه 70-50 درصدش در رویا میگذرد و هر چه رویا در حیوان بیشتر باشد احتیاج بیشتر به توجه و مراقبت مادر دارد.

بچه گربه بیشتراز بچه بز احتیاج به مادر داردو هر چه احتیاج

به رؤیا بیشتر باشد احتیاج بمادر بیشتر است یعنی زودتر بدون مادر بماند میمیرد انسان رؤیاهای جبران کنندهدارد اگر چن روزی خواب ندید و این برای تکامل مغز است رؤیا مسئله مغزی است و چرا اعضاء بویژه چشمها با آن حرکت میکند ندانسته اند و مصود ازاین بحث اینکه رؤیا در نشخوارکنندگان بوسیله نشخوار جبران میشودو لذا خوابدیدن نشخوار کنندگان کم است و از اینرو عقیدهدارم علاوه بر اینکه حرکتفکها سبب بهتر رسیدن خون بحوالی مغز و بهتر مشروب شدن و تغذیه کردن آن است و نفسیات گیاهی آدمی (رشد و تغذیه) بهره بیشتر میدهد نفسانیات حیوانی وی (بهتر کمال یافتن مغز و ...) نیز بهره مند خواهد شد زیرا آدمی همانگونه که حضرت علی فرمود و خواهم گفت هم نفس نباتی دارد هم حیوانی و انسانی و ملکوتی و لذا خوب جودن نه تنها یک مسئله فیزیولوژ را شامل است بلکه بنظر نویسنده در قلمرومسائل روانی نیز وارد است.

فلینظر ایها ازکی طعاما فلیاتکم برزق منه (19 الکهف)

زمان غذا خوردن باید قرار و آرام داشت زیرا معده احتیاج بیشتری بخون دارد 3/282 باید ساکت بود و سخنان احتمالی را آهسته گفت و سخن هیجان آور بزبان نیاورد در بازار غذا نخورد همانگونه که از آیه شریفه معلوم میشود (قسمتی ازداستان اصحاب کهف است) باید غذا را از محلی که بخوبی و بهداشتی و بسیار تمیزی نگهداری میکنند تهیه نمود.

از خرید غذا از دکانی یا هتل و رستورانی که فقط دکانداری

است همانطور که فرموده اند انقواالاطعمه السوقیه پرهیز نمود و بهتر است در محل سرپوشیده غذا خورد و سفره را بلندتر قرار داد و دور از محل آلوده و ازدحام غذا خودرو در راه رفتن نخورد که معده خون لازم دارد برای غذا و د راه رفتن خون به پا و اعضاء رفتن متوجه می شود.

آتنا غدائنا لقد لقینا من سفرنا هذا نصبا 61 کهف

همانگونه که آرامش اعصاب بر غذا و غذا بر روان اثر دارد بدلائیسعی نمائید غذای جمعه آنان بهتر از روزهای دیگر بخاندن و سفره نشینان شما داده شود 3/287 و نبی گرامی نیز چنین توصیه ای را فرمودند.

سعی بفرمائید بهرتین غذارا صبح میل نامئید 3/288 و غذایسنگین را یک روی یک مرتبه و روز بعد دو مرتبه بخورید 10/300 تا گرسنه نشدید نخورید قبل از سیر شدن دست از خوردن بکشید بعد از خواب و استراحت تغذیه خوبی داشته باشید و قبل ازخواب بهرت است آنچه ا اتخاب مینمائید به سنبت معین کلسیم و فسفر و مود قندی داشته باشد و حضرت کاظم نان شیرمال را سفارش کردند. هر وقت بمنزل وارد یا از خانه خارج میشوید کمی ازمواد مخصوص میل نمائید غذایخود را با کارهای فکری عضلانی و ... جور کنید.خسته باشید نیم الی یکساعت استراحت کنید و بخورید.

شب را بدون شام نخوابید که بیماری چندی از جمله فشار خون بسراغتان می آید زیرا اخرهای شب و نزدیک صبح قند خون

شدیدا سقوط میکند آدرنالین ترشح می شود که گلوکز ذخیره را به خون بریزد و رفع کمبود قند خون شود آدرنالین توید فشار خون میکند و اگر مرتب هر شب غذا خورده نشود و مرتبآدرنالین ترشح شود فشار خون تولید میشود و اسلام برای جلوگیری از بی شام خوابیدن پافشاری عجیبی داردو شگفت اینجاست که میفرماید بی شام خوایدن پیری زودرس ایجاد میکند (و ما میدانیم بیماریهائی که بوجود می آید و از جمله فشار خون تقریبا عوارض دوران پیری است).

مجدد توجهتان را به آیه شریفه جلب کرده سفارش میکنم بهترین غذا را صبحانه بخورید که سفارش 15 قرنی اسلام است و تأید علم روز متکی به آزمایشهای متعدد 3/291.

بعد از غذا بلافاصله نخوباید که دین و دانش با آن مخالف است 3/297 بلکه اتراحت قبل از غذا پسندیده است.

و نبئهم عن ضیف ابراهیم (51 الحجر)

هلاتیک حدیث ضیف ابراهی م (24 الذاریات)

و لا تحزون فی ضیفی (78 هود)

ان هؤلاء ضیفی فلا تفضحون (68 الحجر)

فابوا ان یضیفوهما (77 الکهف)

آیات ذک شده نشان میدهند که اگر خواستیم مهمانی کنیم چه کسانی را باید دعوت کرد و اصولاً درب رابر سفره چگونه باید بود با آنکه فرمول کلی اسلام گرامیداشتن مهمان است هر چند کافر باشد (اکرم الضیف و لو کان کافرا) و اطعام مساکین فوق العاده سفارش شده وی از کلمات الهی چنین بر می آید که پروردگار

ضیافت با در خورشان کسانی دانسته که با علمسر و کار دارند یادر دینموقعیتی دارند (رجال الهیو مردان علم) یا سفره ای پسندیده است که مربوط به ارحام و عشیره باشد و سفره جالب و انذر عشیرتک الاقربین را میشناسیم 3/304.

سفره برای شاگردان ذهبی وعلمی چون حضرت عسی برای جحواریون چیدن، یا من و سلوی چون حضرت موسی خواستن یا منزل ابوایوب انصای عصری پس از خستگی حفر خندق بوسیله حضرت محمد همه نشانی از گرامی داشتن مهمانی شاگردان، خویشاوندان، اصحاب، گرسنگان و واماندگان در بیابانهاست و بطور خلاصه در اسلام از کسانی دعوت بضیافت میشود که از آن سفره نتیجه علمی و معنوی و یا اخلاقی گرفته شود، میز برای تحکیم مراتب خویشاوندی، غذای دوستانه، برای گرسنگان، جهت واماندگان و سوء تغذه شکیدگان و آنچه از آن مذمت شده تنها بسفره نشستن و دعوت از کسانی که برای رواج فساد بشهری وارد می شوند 3/308.

کسی که دعوت میشود باید حتی تا پنج میل فاصله باشد بپذیرد 3/313 هر چند بنان پنیری دعوت باشد. ساعت دعوت باید همزمان سفره انداختن باشد. سفره ولیمه برای پنج امر پسندیده تر است: عروسی، عقیقه، ختنه، خانه نو خریدن یا بنا کردن، برگشتن از سفر بویژه حج (سفره ولیمه یعنی سفره خویشاوندان و دوستان) بهترین سفره ها سفره عروسی است و بدترین آنها سفره ایکه اغنیا بخورند و فقرا محروم بمانند و اغلب بر همین سفره است که عمل ناپسندتهیه مدرک اطعام انجام میگیرد یعنی

میزبان دستور عکسبرداری ازمهمان رادر حال خوردن میدهد در صورتیکه عکسبرداری قبل یا بعد از سفره ناپسندی قرار ندارد.

نشستن بر سفره ای که حتی یکنفربر آن مشروب بخورد حرام است برای اذیت و آزار و نقشه کشیدن و ستم کردنی باشد حرام است.

مستحب است همسایگان تا سه روز هم غذا برای کسیکه عزادار شده ببرند و هم از خوردنش مراقبتنمایند (نه آنکه با کمال بی انصافی عزادار را وادار بسفره دادن کنند) کهنبی گرامی و ائمه اطهار در این باره بسیار سفارش کردند. زمان دعوت باید تمیز بود و بهترین لباس پوشید ورعایت آدابی چند نمود 3/318 مسلمان حق ندارد فرزند یا خویشاوند دعوت نشده اش را با خود ببرد که اگر چنین کرد بنظر نبی گرامی کار غاصبانه ای انجام داده است. مسلمان حق ندارد بدون دعوت بجائی برود که نبی گرامی فرمودند در اینصورت حق خود را ضایع ساخته است.

میزبان مسلمانخوش برخورد بوده و مخصوصا تا در خانه او را مشایعت میکند. اگر میهمان از راه رسید وبا خود کیسه ای یا چمدانی داشت میزبان باید وقت ورود بکمکش شتافته اسبابش را بگیرد و باریش بمنزل بیاورد ولی زمان خروج حق ندارد بآنها دست بزند.

محل نشستن میهمان جائی است که میزبان معین میکند اگر میهمان ناگهان رسید مستحب است هر چه در خانه موجود است نزدش آورد و اگر دعوت شده هر چه صرف شود اسراف نیست میهمان مسلمان همانگونه که در خانه خود میخورده نزد برادرش

خواهد خورد. بعد از خوردن باید از منزل خارج شد و حد متعادل توقف در میهمانیها یک الی سه روز است و بیش ا این را اسلام ضیافت ندانسته تصدق و صدقه میشمارد میزبان مسلمان میهمانش را بکار نمیگمارد و برایگذاشتن ظرف غذا از نفری که در کنارنشسته شروع و به آخر میرساند و دفعه بعد از آخر به اول میگرداند و اگر شاخصی در مجلس بود از شاخص شروع و یک مرتبه از طرف راست وی و نوبت بعد از جانب چ وی تعارف خاهد نمود بهترین تعارف برای تازه واردین جادادناوست.

میزبان میتواند غذاها را بتدریج بیاورد یا یک مرتبه بمیز بگذارد. دست و صورت بویژه دستها را باید قبل از غذا شست و بهیچ چیز دست نزد و مشغول خوردن شد اما بعد از غذا باید دستها را شست و رطوبت آنرا به ابروها کشید که فوائدی دارد 3/328.

مستحب است سبزی خوردن بر سفره باشد: سبزیجات ذخیره قلبائی بدن را نگه میدارند از تورم خفیف مجاری هاضمه و زیاد شدن گلبولها سفید کاسته میشود. هضم مواد سه گانه غذایی احتیاج بعناصر و املاح موجود در سبزیجات دارند. بدن در برابر سبزیجات از لحاظ ماشینی استهاک کمتی نشان میدهد. دندانهای بیشتری از انسان ساختمان سبزی خوری نشان میدهند.

سلولز سبزیجات حجم مدفوع را زیاد و دستگاه گوارشی را پاک منمایند. کلرفیل سبزیجات محرک و مقوی عضله قلب است بهتین شکل کلسیم نوع کلوتیدال آن است که در سبزیجات تازه

و شیر یافت میشود و ازجمله خواص آنها بالا بردن قدرت دفاعی گلبولهای سفید است.

کلروفیل قدرت جذب پوست را از اشعه خورشید زیاد میکند کلروفیل یک هسته پیولیکومقداری آهن دارد که در بدن عاملاصلی تشکیل گلبولهای قرمز میباشدو ویتامین ث که خاصیت اپونین بدن را زیاد میکند در سبزیجات زیاد است و نبی گرامی هم به خاصیت بسیار مهم سبزیجات که طرد شیاطین و میکروبهاست اشاره میفرماید 3/326 بعلاوه که چون حرارت 60 درجه مخمرها را از بین میبرد و هضم غذاها با شرائطی ناقص میماند 3/327 و ایجاد زهرآگنی میکند خوردن سبزیجات که مانع عمل سوء مذکور میگردد نوعی طرد کننده شیاطین بحسابند.

گیاهان دارنده اسید گلوتامیک زیادند که عنصر لازم اعصاب مرکزی است. کلروفیل سبزیجحات بوهای بد بدن را دور میسازد 9/24 و وجود اسید فول در گیاهان از تشکیل سنگهای اکسالاتی جلوگیری می نماید.

گیاهان واسطه بینآفاق و انفسند زیرا سازندگیاولیه با آنهاست 9/25 کلروفیل ازلحاظ شیمیائی شیه همه گلوبین خوناست. کلروفیل در هضم غذا تسریعمیکند کلروفیل دراثر دیاستازهای روده هاو در نتیجه فعل و انفعالات تبدیل به ماده ای شبیه هماتین میشود که پس از جذب در بدن تشکیل هموگلوبین میدهد و وجود هماتین در غذای حیوانات ضروری است و شرح بیتر در جلد نهم 9/26.

اخیرا علل و جهات نفخ معده در آکادمی علوم نیویورک

مورد بحث قرار گرفت و بر خلاف تصور سوء هاضمه را علت نفخ معده ندانسته و 70 درصد علت را در نفس کشیدن دنسته اند و سی درصد در نتیجه تخمیر موادغذایی و بالاخره تند غذا خوردن و حرف زدن زمان خوردن را در ایجاد سوء هاضمه مؤثر اعلام داشته اند و جالب تنر گزارش پروفسور شوایگارت رئیس انجمن بین المللی پژوهش درباره بیماریهای تمدن است که اظهار میدارد صبحانه باید غذایکافی و شامل 850-1000 کالری باشد و شتابزده مصرف نشده حدود 20 دققه طول بکشد وانگهی صبحانه برعکس شام موجب چقی نمیشود (توجهاسلام با بصبحانه کافی گفته ام) اسلام برای شاداب ماندن صورت و برطرف شدن چروکها دستوات شستشویی جالب مربوط به تغذیه میدهد غذا خوردن با چند وضعدرست نیست: راه رفتن، تکیه نمودن، مربع نشستن، تکیه به راست کردن، خوابیدن، پا آویزان کردن، با کفش بسفره نشستن.

سفره بهتر است بالاتر از شخص قرار گیرد و آنچه از همه مهمتر است تمرکز قوای دماغی و آرامش بر سفرهاست. بادست چپ غذا خوردن، بر سفره پر گفتن و بلند حرف زدن بغذا پف کردن، با صدا قورت دادن آروغ زدن، نان با کار بریدن، ظرف بر نان گذاشتن، بصورت دگران نگریستن، از بالای ظرف برداشتن ممنوع و هوله بر ران انداختن، نان کوچک بر سفره گذاشتن، لقمه موچگک برداشتن، با سه انگشتخوردن، خوب جویدن، ممدوح میباشد و دستورات جالبی که چگونگی باید آب نوشید و کجا باید نوشید و چرا نباید با غذای مخصوصا چرب آب ورد 3/338 بهتر است غذا را با سو رقیقی شروع کد و اگر میوه سازگار یا پرتقالی بود سر آخر میل نمود با اشتهاء بغذا

نشست و اندکی اشتها باقیست برخاست.

غذای داغ خوردن مکروه و بهترینحرارت غذا آن است که در حدود حرارت بدن باشد و در اینجا نبی گرامی کلمه اعجازآمیز سخن را بکار برده اند که بسیار جالب است. کسیکه بعیادت بیمار میرود نباید از غذایش بخورد و دستور جالب نبی گرامی است کسیکه میداند بیماری مسری دارد حتی بمسجد نمیرود 3/345 چه سد به آنکه در میهمانی شرکت نماید.

آنچه باستخوانها چسبیده نباید پاک کرد، کسیکه به تنهائی هم غذا میخورد بهتر است سفره خود را محترم شمرده آراسته و مرتب سفره بیندازد، در خانه مرد مؤمن غذا طبق میل زدن و فرزندش تهیه یمشود و منافق زن و فرزندش بمیل او غذا میخورند مستحباست پدر و مادر با فرزندان در یک ظرف غذا نخورند و برای تازه وارد بر سفره پا نشوند و میهمان را در خودرن تها نگذارند و پس از غذا با آب مضمضه کردن مانده هارا فرو برند و بقیه را خلال و مسواک و خارج سازند.

چرا قرآن نباید تنها باشد

خارج از موضوع

در ده جلد گذشته هرگاه حدس میزدم برای خوانندگان استراحتی لازم است مطلبی را مینوشتم ولی بهیچ بهانه یا دلیلی نمیتوانم در این جلد که متمم و فشره و خلاصه از قبلی هست خارج از موضوع حتی سطری بنویسم مگرآنکه معذرت بخواهم و علتش را فراوانی حوادث و سوانح روزگار و اسان شدن مردنها ذکر کرده بگویم مطلب بحث روز است و فوق العاده با ارزش و داغ که

عده ای خام مگویند هر چه در قرآن است ما ا کافی و نه تصور تصور شود از برادران اهلتسنن و حسابنا کتاب اللّه میگویم بلکه بحث داغ از برخی جوانان شیعه ات ولی قول میدهم فقط با ذکر سه چهار آیه مسئله حل و اکتفا شود و اینک بدون شرح بگذرم: قد جئتکم بالحکمه و لا بین بعض اذی تختلفون فیه (63 الزخرف)

آمده ام با حکمت روشن کنم برخی از آنچیزها که در آن اختلاف میکند.

وانزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیهم (44 النحل)

و بر تو قرآن را نازل کردیم تا براهت آنچه فرستاده شده بیان و روشن کنی.

و ما انزلنا علیک الکتاب الالتبین لهم الذی اختلفوا فیه (64 النحل) و ما این کتاب را برتو نفرستادیم مگر برای اینکه حقیقت را در آنچه مردم اختلاف میکنند روشن کنی.

و ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا (7 الحشر).

و شما آنچه را رسول حق دستور داد بگیرید و هر چه را نهی کن واگذارید.

فلیحذرالدین یخالفون عنامره ان تصیبهم فتنه او یصبیهم عذاب الیم (63 النور).

باید کسانیکه امر خدا را مخالفت میکنند بترسند که مبادا به فتنه بزرگ یا عذاب دردناک دیگر گرفتار شوند (البته در کاول آیه سخن از او امر و ندای رسول خداست).

ملاحظه فرمائید ایه الو مربوط به حضرت عیسی است که خود میفرماید آمده ام با حکمت و روشنسازی باختلاف شما

برسم با آنکه تورات درمیان آنان بودو نبی گرامی اسلام را ملاحظه فرمائید که پروردگار میفرماید ترا فرستادیم که علاوه بر دردست داشتن کتاب بموارد اختلاف آنان برسی و روشنساز مسائلی باشی که مربوط به وحی است و مهمتر که در رسول حضر فرمود آنچه را نبی گرامی فرمودئ مطاع است و هرچه را نهی کرد قابل اجتناب و جای تردید نیست جزئیات همه مسائل حتی مهمترین آنها مثلاً رکعات نماز یا ... در قران نیست و عترت که شریک کتاب است برای همین که مکمل یکدیگر باشند.

واینکه جلد چهارم شروع میشود:

و انزل من السماء ماء فاخر بجنا به ازواجا من نبات شتی کلوا و ارعوا انعامکم (54 طه)

از این آیه معلوم می شود علفی که در دسترس انعامی قرار میگیرد که باید از آن انعام بهره برداری غذایی شود باید بهمان وضعی باشد که آدم انتظار دارد از آن سبزی مستقیما خودبخودئ ینی قرآن دستو مراقبتازانعام داده انسان را موظف برعایت تهیه بهترین دام و لبنیات از عناصر تازه و مفید میفرماید و ما میدانیم سلولهای زنده گیاه، بهتر برای سلولهای زنده انسان و دام اثر نیکو میبخشند و بعلاوهب رایتهیه دام بهتر، رها کردن آنها در مراتع امروز جزو امور ضروری شناخته شده است.

اسلام عادت داشتن بغذا را اهمیت داده و نبی گرامی انتظار دارند آدمی در ان مورد کار خدائی کرده چیزی را (عادت را) به بدن عطا نماید. (اعط کل بدن ما عودته).

تعریف غذا و تغذیه

بسیاری از دانشمندان بنحو خاصی غذا را تعریف کرده اند 4/38 و اسلام نی تعریفی که بنظرمن چنین است:

غذا عبارتست از مودی که شناسائی آنها ادامه حیات را میسر میسازد، همچنین از تغذیه تعریفهائی چند از طرف غذاشناسان بعلم آمده 4/42 و تعریفی را که قرآن تصورکردم مینماید چنین است:

انگونه عملی که ابتدایش از لحظه برخورد غذا با ابتدای جهاز هاضمه است و پایانش موجباتترمیم کاهش یافته وشکر گزاری را فراهم میسازد تغذیه گویند وباز گفته شود غذاشناسان برای غذا خواصی چند قائلند: خاصیت پلاستیکی،انرژتیک، فیزیکوشیمیائی، کاتالیک،ویتامینی، یشگیری و درمانی که شرح همه رادادہ ام 4/45 ولی قرآن برای غذا خاصیت تغیرپذیری نیز قائل است 4/46.

مواد غذائی راهم دانشمندان مربوطبانوع تقسیم ندی کرده اند: تقسیم بندی شیمیائی، تقسیم بر اساس مبدأ تولید، تقسیم بندی خاصیتی غذا (غذاهای محافظ، غذاهای مولد حرارت یا کالریک و...) اما قرآن تقسیم بندی خاصی دارد:

و آیه لهم الارض المیته ... و ما عملته ایدیهم افلا یشکرون (35 یس)

اولم یروا انا خلقنالهم مما عملت ایدینا ... افلا یشکرون (71 یس)

ملاحظه میفرمایند غذاها را به دو دسته بزرگ تقسیم کرده تهیه شده بدست توانای الهی 2 تهیه شده بدست تواندادہ شده

بشریت یا مما علمت ایدینا و ما عملته ایدیهم یعنی غذا را بدودسته کرده آنها که بدون دست خوردگی خورده میشوند و آنها که تغییراتی داده شده مصرف میگردند و اساس عالی تقسیم بندی قرآن توجه به زنده و غر زنده بودن سلولها و عوامل تحرکیآنهاست.هر چند اسلام تقسیم ندیهای فرعی چندی ه بر اساس مدأ تولید و ... باشد دارد اما مهمترین تقسیم بندی قرآن چنین است که غذاها را به حلال و حرام طیب و خبیث حسن و سوء و ... تقسیم فرموده است: غذای طیب که غذای پاک تکوینی یا پاک علمی است و به آن غذاییگفته میشود که فرد فرد انسانها را سالم میدارد و غذای حلال یا غذای پاک تشریعی که اجتماع را سالم میدارد هر چه هر دو اثر مخصوص خود را باز بر فرد و اجتماع یعنی بر هر دو دارند اما غذای طیب آن است که خوب درست شود دربدن خوب وارد شود و در بدن خوب انجام وظیفه نماید و از بدن خوب خارج گردد و غذای حلال آنکه درست تهیه شود و در بدنخوب وارد شود و طیب انجام وظیفه نماید و بالاخره باید متوجه معانی آزاد و وسیع و دامنه دار هردو بودجه ازنظر علم و چ از لحاظ دین 4/54 غذای حرام عکس حال و غذای خبیث عکس طیب دامنه عملشان وسیعتر است.

حرام به تنهائی میتواند با وارد ساختن ضربات خلاف عاطفه ای که شخص برای بدست آوردن غذای حرام بجا آورده خود را علاوه بر آنکه ضد حلال است ضد طیب معرفی نماید و مغز خورنده را آنچنان دگرگون کند که غذای طیب را بسوخت و سازی خبیث دچار سازد 4/64 غذای حسن تکی به حدیث ان

الحسنات یذهبن السیئات بوده آنچنان عذائیست که علاوه بر طیب و حلال بودن برای از ین بردن خبائث و محرمات نیز میباشد و متکی بعضویت خاصی است که خوراک شهیدان راه حق نیز قرار داده شده و (الذین هاجروا فی سبیل اللّه ثم قتلوا و ما توالیر زقنهم اللّه رزقا حسنا سوره حج 4/70).

تقسیم بندی غذا

درقرآن بانواع دیگر غذاها نیز اشاره شده و جالبتر از همه طعام ازکی است: گویا قرآن انتظار دارد عالوه بر توجه به اول اولیه بهداشتی نیز کاملاً توجه شده از آنجا غذا تهیه شود که زکیاست بلکه ازکی است و غذاها را همانگونه که جواهرفروشان لعل و در و گهر خود را محفوظ و تمز نگه میدارند غذا فروشان نگهدارند و از چنین فروشندگانی غذا خریداری گردد و. این سقفارشی است که به مرد انتخاب شده از اصحاب کهف گفته شد هنگامیکه مأموریت خرید بوی محول گردید:

فلینظر ایها ازکی طعاما فلیاتکم برزق منه (سوره کهف) و ان آیه جنبه اعجاز چندی دارد که شرح داده شده 4/75 از غذای سائغ نیز در قران (وره نحل) نام برده شده که در قسمت مربوط به شیر شرح داده میشود.

کلمه ای را که قرآن در کنار کلمات حلال و طیب آورده (سوره نحل آیه 113) شکر است و این درس را بما میدهد که با وجود تهیه بهترین غذا باید بهتین طبع را م اده خوردن نمود یعنی بدون عصبانیت و عدم تعادل با آرامشی تمام و شکر گزاری شروع بخوردن نمود و خوردن را بپایان رساند.

بعد غذای مردم جهان هنگام نزول قرآن 4/100 معرفی گردید وانگهی اشاره به چنین بود غذائی شد که قرآن معرفی فمروده و با خواندن جلدهای گذشته خواهید شناخت.

آنچه راجع بزهد گفته شده غیر از آنست که بین عوام مشهور است و خوب خوردن بزدهد بستگی دارد و بد خوردن هیچارتباطی به دستگاههای ملکوتینداشته و ندارد و تمام زهد در آیه لکیلا تاسوا علی ما فاتکم و لا تفرحوا بما آتیکم جمع و خلاصه شده است.

رژیم غذائی بدو دسته بزرگ تقسیم می شود: برای افراد بیمار برای نفرات سالم و رژیم قسمت دوم شامل رژیم های گوشتخواری نیمه گوشتخواری،گیاهخواری، نیمه گیاه خواری، خام خوری میوه خواری میگردد و رژیم اسلام برای افراد سالم ریم همه چیزخواری شروط است 4/18 و با توجه باعضائی که بما عطاه شده معلوم میشود باید همه چیز خورد 4/131.

در اهمیت غذا مطالب فراوانی در الام داریم: نزول سوره ای بنام مائده ارتباط پیامبران با خوردن و در بازار راه رفتن (لیاکلون الطعام و یمشون فی الاسواق 20 الفرقان) دستور کلوا واشربوا که رژیم همه چیزخواری را نی میرساند یا ایها الذین امنوا کلوا من طیبات ما رزقناکم و اشکرو اللّه ان کنتم ایاه تعبدون و ارتباط دادن انتخاب تغذیه خوب با عبادت و الطیبات من الرزق قل هی للذین آمنوا و انتظار ویژژی غذای خوب جهت اهل ایمان 4/120 نزول من و سلوی بر حضرت موسی و سفره ایبر حضرت عیسی. وجود کتابهائی که منسوب به نبی گرامی و حضرت صادق و حضرت رضا و سایر ائمه می باشد بنامهای طب النبی طب الطادق طب

الرضا طب الائمه و هر کدام را مطالبی از غذا و تغذیه است. تعریف قرآن از برخی غذاها و سوگندش بپاره ای خوردنیها (تعریف از شیر، عسل،خرما، انگور، گوشت تازه و ... و سوگند به انجیر و زیتون).

وعده خدا به انسان سودجو که در بهشت تغذیه عالی بلکه حیاتی جاودان کننده خواهد داشت و دوزخیان را کثافت و پلیدی خواهند داد.

نامی از ذات مقدسش اطعام کننده است (سوره انعام). عجیب آن است که وحی و علم و تغذیه را قرآن ردیف آورده است 4/164 و چون از امام علیه السلام معنی نعیم را در این ایه (لتئلن یومئد عن النعیم سوره تکاثر) میپرسند که این نعمت چیست که اینقدر اهمیت دارد و در قیامت از آن پرسیده میشود میفرماید غذاست (یک معنی آن غذاست) 4/207.

قرآن کسانی که رزق و روزیهای خلق اللّه را به ناروا حرام کرده یا حرام دانسته با کسی که فرزندش را از روی جهالت کشته برابر میداند: قد خسر الذین قتلوا اولادهم سفها بغیر علم و حرموا ما رزقهم اللّه افتراء علی اللّه قد ضلوا و ما کانوا مهتدین (140 انعام) و این اهمیت فوق العاده و حیاتی غذا را میرساند.

در اینجا راجع به نمک بگویم که اسلام انتظار دارد در مواردی که مکان گرم باشد یا غذا یغر گوشتی سرانگشتی نمک خام خورده شود و گویا با نمک پخته خوردن روی سازگاری نشان نمیدهد.

البته علتش را گفته ایم و می افزایم: چون آمیلاز بزاق

(پتیالین) دو نوع الفا بوده و برای فعالیت خود به ین کلرا احتیاج دارد و با توجه به اینکه بزاق مذکور در دهان ومعده هفتاد درصد مواد نشاسته ای را هضم میکند و یون کلر با خوردن نمک در ابتدا و انتهای غذا تأمین می شود.

در صفحه 139 تحت عنوان جسم و بدن خبری از حضرت رضا نقل شد که بطرز بسیار جالبی به قدرت تغذیه که هم صرف حرارت میشود و هم ترکیب و انرژی اشاره میفرماید.

هم اکنون کلماتی در علم غذا بچشم میخورد که تصور میشود تازه ترین اتخاب شده است و حال آنکه آنها را در اخبار و احادیث اسلامی می بینیم 4/175 علائم تغذه خوب 4/180 چند تاست نبی گرامی دو حدیث دارند که جنبه اعجا دارند و روشن است: ایاکم و موائد الملوک و هم ابناء الدنیا فان لها ضراوه کضراوه الخمر 4/90 بپرهیزید از سفره پادشاهان که آنان فرزندان دنیایند و سفره اشان را ضراوتی چون خمر است (ضراوت: آزمندی و حرص رفتن سگ در پی صید، ادامه دادن طعام قراردادن گوشت و خون صید و ...) اثنان علیلان ابدا صحیح محتمی و علیل مختلط 4/194 دو کس برای همیشه رنجورند سالمی که رژیم گیرد و بیماری که همه چیز بخورد، رزق شامل بسیاری از شئون وابسته بزندگی از جمله علم و مال و مقام خوردنیها و 4/197.

وسعت حیرت انگیز بین رطب و یا بس مورد دیگری از اعجاز است که قرآن فرموده لا رطب و لا یا بس الافی کتاب مبین و همانگونه که حضرت علی فمرود رطب و یا بس یعنی حیات

و ممات و ما میدانیم برای انجام اعمال شیمیائی باید آب دخالت کند و دو چیز خشک بر هم اثر ندارد و حیات بدون عمل شیمیائی هم وجود ندارد و لذا قرآن رمود هر چه مربوط به زندگی و مردگی است در قرآن می باشد 4/200 در اسلام جویدن مرتب چیزی را مانند نشخوارکنندگان از اخلاق قوم لوط و ناپسند میداند 4/218 همانطور که گفته شد نشخوار نشخوار کنندگان برای جبران کمبود ویا می باشد و ذا بنرم کسیکه مرتب چیزی بجود حس نفسانی حیوانی را افزایش و رویا را کم و جلو تکامل مغز را میگیرد و صرفنظر از جویدنهای تجدد مآبانه در کسانیکه میزان نسبی مغزشان به شکمشان کمتر چشمگیر است آمادگی بیشتری برای خوردنهایمتناوب و گاه متوالی و نشخوارکنندگیها دارند.

از مطالب جالب دیگر قران دستور اطعام مساکین است که در چند آیه بیان شده و همه سخن از این است که از دوزخیان پرسند چرا بدین مکان بد افتادید یک علت را در پاسخ عدم توجه باطعام میگویند 4/230.

در اسلام وارد است که اگر بر سفره نان بود نان را معطل نکنید و مشغول گردید و چون نصف جهان برنج خوارند و موضع عادت اهمیت بسزائی دارد این سؤال پیش می آید: ایا برنج خواران نیز اگر بر سفره نان دیدند نان بخورند؟ بدلائل علمی میگویم آری و بقسمت مربوط مراجعه فرمائید 4/237.

اگر یادتان باشد از قول نبی گرامی نقل کردم که فرمودند از سفره های شاهانه (غذاهای پرچربی و پرشیرینی و پر ...) بپرهیزید و هم اکنون از آنحضرت آورده می شود که فرمودند کسی

که از خوردن نان سفید سفره شاهانه و سوار شدن بر مرکب های پرزرق و برق و شاهانه اجتناب کند با من که رسول خدایم شریک است 4/243 (من ترک اکل النقی ورکوب الهلجه فانا و هو شریکان) و باز از حضرت: این هم جزو اسراف است که هر چیز میخواهی بخوری (انمن السرف ان تاکل کل ما اشتهیت).

از صفحه 248 به انقلابهای بزرگی که برای بشر رخ باید داد تا رو به تکامل رود اشاره کرده پنج انقلاب را لازم و ضروری دانسته ام که چهارتای آن واقع شده (پیدایش آتش زراعت و تهیه و ذخیره مواد غذائی خانه سازی پیدایش صنعت چاپ) که هر چهار انقلاب در جهت پیشبرد مادی بشریت بوده و انقلاب معنوی لازم است تا در برابر پیشرفت خارق العاده مادیت تعادلی بوجود آید. پنجمین انقلاب باید این جمله را اصلاح کند تاکنون چند مرتبه تکرار کرده ام:

روزگاری که رابطه انان و انسان تأسف انگیز و رابطه انسان و طبیعت غرورآمیز گردید با توجه بهاینکه هر دو بمیزان قابل توجهی رو به افزایش و فزونی میباشد پرچمدارانقلابی که برابطه انسان و اناسن برسد و اصلاح کند و به احسن وجه درآورد احساس میشود وجودش لازم است و شرح هر پنج انقلاب تا صفحه 4/280 داده شده و ضمنا برای دانستن اینکه چه کسیانقلاب کند و رهبر انقلاب که باشد بررسی کافی و بحث لازم بعمل آمده است و نتیجه آنکه باید پرجمدارش حضرت محمد بن الحسن العسکری ارواحنا فداه بوده باشد و بقثهی کتاب یعنی الی

همه بحث از این ماجرا است که چگونه وتوسط چه افرادی از مسلمین علم و هنرصفحه 238 از کشورهای اسلامی به اروپا وارد گردید که خوشبختانه نام دانشمندان اسلامی ایرانی بیشتر از همه بچشم می خورد و همه ازکتاب ارزنده ای بزبان آلمانی است و متأسفانه هنوز ترجمه نشده نقل گردید.

چنانچه ملاحظه فرمودید جلد چهارم فهرست وار بیان گردید و حال آنکه میتوان با مطالعه آن اطلاعات بسیاری بدست آورد.

و اینک جلد پنجم شروع می شود:

زنبور عسل و عسل

آیه مربوطه به زنبور عسل و عسل:

و اوح ربک الی النحل ان اتخذی من الجبال بیوتا و من الشجر و مما یعرشون ثم کلی من کل الثمرات فاسلکی سبل ربک دللا یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فیه شفاء للناس ان فی ذلک لایه لقوم یتفکرون (68 النحل)

هم اینک از کلمات مربوطه دو آیه بحث می شود:

و اوحی : وحی بمعنای صدای آهسته یا با کسی آهسته گفتن و اشاره کردن نیز آمده ات مادیون آنرا طبق ذوق خود و هماهنگ با آنچه ساخته اند معنا مینمایند ولی از نظراسلام وی معنای دیگری دارد و در قرآن موارد استعمال چندی درباره وحی آمده است: وحی به پیامبر، وحی به غیر پیامبر، وحی به زنبور عسل و ... 5/16 و اعجازقران را بنگر که هرکدام از زنبورشناسان متوجه حالتی شده اند که هنکام کندو گزینی برای زنبوران بالاجبار پیش م آید و حتی ثابت کرده اند گرچه ملکه عما فرمانفرمای کندوست ولی فرمان مهاجرت و کندوگزینی از طرف ملکه صادر نمیشود بلکه

بقول دانشمندان مربوطه از روح زوبور یا بقول دیگری از یک اراده قوی موثر در زندگی زنبوران یا از ارداه تسخیر ناپذیر یا بقول قرآن 15 قرنی ازکانون وحی صادر میگردد.

النحل:راجع به زنبور عسل کتابهای متعددی نوشته شده و مننیز باختصار مطالبی را از حشره مذکور ذکر کرده ام 5/32 و آنچه در اینجا گفتنش لازم دانستم اینکه اسلام انجمن حمایت حشرات نیز دارد و بنحو خاصی از زنبور عسل و زنبورداران حمایت مینماید و حتیدر بین حشرات بدون بها این شحرت را ارزشی نهاده است.

یبوتا: چقدر از زمان میگذرد که دانسته اند کندوی زنبورمیتواند در شکاف جماد یا نیابت باشد یا اینکه مصنوعاغ کندوئی برایش ساخت و اگر این را میدانسته اند آیا توجه داشته اند که بر حسب اهمیت به ترتیب نام کندو 0ازجماد ارنبات از صنعت)ذکر شده و آیا تجه 15 رنی قرآن به دانش حشره شناسی و یانکه سوره هائی بنام حشرات (مورچه زنبور عسل عنکبوت) در ان است و اشاره به روح کندو و وحی ای که به آنان میشود و مهمتر از همه ذکر کلمه یعرشون است زیرا این حره از جمله جنبندگانی است که خانه سازیشان ازعرش و سقف شروع شده به طرف زمین ساخته می شود و چنینخانه سازی بندرت دیده می شود 5/46.

ثم: فاصله زمانی بین وحی (شروع مهاجرت) و استفاده از کل الثمرات (آغاز بهره برداری ازشهددانها) را باتوجه باختلاف معنای کلمات «ثم»، «ف» میرساند.

کل و کلی: ایندو کلمه بدنبال هم ذکر شده تا متوجه شویم خوردن (کلی) زنبور عسل و بهره برداریش از همه گیاهان (کل) می باشد.

آیه دوم با کلمه 0ثم» شروع شده نه با کلمه ای که آنرا ازآیه قبلی جدا سازد ازاین جهت قرآن ما را متوجه میسازد به نسبت مستقیمی که ین «بیوت» و «کی من کل الثمرات» بر قرار است و ما میدانیم هر چه ثمرات بیشتر باشد زنبوران به پرورش تعدادبیشتری از خاندان سلطنتی میپردازند و در نتیجه در یک کندو برهبری ملکه های متعدد مهاجرتهای پی درپی صورت گرفته بیوت و کندوهای چندی بوجود می آید.

تاکنون 4500 نوع زنبور عسل وحشی شناخته شده و هیچکدام از سیطره وحی و روح کندو خارج نیستند و همه بنحوی مهاجرت و کندوسازی دارند و مکیدن و خوردن از گلها (کلی من کل الثمرات) را بعهده دارند.

زنبورشناسان به تعاون بین زنبوران و گلها که دانه وسیعی دارد اشاره نموده عقیده دارند اگر زنبورها از بین بروند بسیاری گیاهان از بین خواهد رفت و این تحقیق عظمت کل الثمرات 15 قرنی قرآن را بما نشان می دهد.

تازه اگر قران هم مانند شعرا ونویسندگان بجای ثمرات کلمه گلها را ورده گفته بود زنبوران از همه نوع گلی بهره برداری مینمایند این غلطی واضح بود زیرا زنبوران از میوه و ساقه و ... نیز بهره برداری می نمایند و بهترین و خلاصه ترین کلمه ممکنه

را قرآن آورده فرماید از ثمرات و جائیکه مورد بهره است زنبوران بهره می گیرند.

در صفحه 57 از ترکیبات گرده و 49 از اعضاء گل و 4160 از رده بندی گیاهان بحث کرده و از صفحه بعد الی صفحه 80 بذکر نام بسیاری از گیاهانی پرداخته ام که مورد استفاده زنبوران قرار میگیرند و بحث این قسمت تخصصی بوده و برای باغدارانی که کندو دارند بسیار جالب است زیرا گیاهانی که عسلهای مختلف از لحاظ رنگ از لحاظ طمع از لحاظ مرغوبیت و صرت فروش داشتن ازلحاظ مزه و حتی از لحاظ اینکه مورد عاقه زنبور هستند یا خیر بحث کرده ام و مهمتراز همه آنکه زمان گلدادن را نیز آورده ام تا به شخص مورد علاقه از این لحاظ کمکی باشد که بتواند در اکثرماهها گلهائی در اختیار زنبوران خود قرار دهد و ضمنا به خواص درمانی و شفاء بخش بسیاری از آنها اشاره کردم که اگر مجموع کل الثمرات را منظور بداریم سخن قران خواهد شد که عسل شفابخش است بعد الی 87 اطلاعاتجالبی از زنبور عسل ورده و از اینکه سعی داردهمیشه از بهترین ضرائب محیط (روز خوب،نسیم خوب، آب خوب، زمان خوب،نور مساعد و ...)استفاده کند بحث کرده و باین مطلب متذکر است که انگور در قران رزق حسن نامیده شده و زنبور در این مورد به گل و ساقه درخت توجهی نداشته از رزق حسن یعنی از میوه اش بهره برمیدارد.

معمول روز است که مؤسات فروشنده عسل برای بهتر نشان دادن محصول خود ادعا نمایند زنبورانشان از عناصر بسیاری گیاهان برداشته بعسل وارد کرده اند و اعجاز قرآن که میخواهد

در سطر بعد عسل را شفا دهنده معرف یکند میفرماید زنبور عسل از کل الثمرات و همه مواد ثمربخش بهره برمیدارد 5/88.

چرا کشور ایران شتیع را پذیرفت عنوان تازه کتاب است 5/91-104 و علت اصلی آن مشاهده اعمال سلاطیناموی و خلفای عباسی بود که کمتر با دستورات قرآنی و اسلامی وق میداد و در حقیقت تنهازمانی که اسلام بمعنی واقعی دیده شد هنگام حکومت پیشوایان گرام دوازده گانه بود بویژه آنکهدر سراسر مدت تسلط عرب بر خلاف آنچه قران بوضوح دستور داد افراد غیر عرب را پست می شمردند و هیچ به تساوی و برادری اسلامی و اینکه گرامی تر نزد خدا فقط پرهیزکارتر است (ان اکرمکم عند اللّه اتقیکم) وقعی ننهادند و چون زمان امور بدست خاندانبوت می افتاد گاهی بود که متقی ترین، گرامی ترین آنان محسوب میشد و با این عقیده و افکار افراد غیر عرب بویژه ایرانیان زمینه وجودی خود را برای ابیاری بوسیله مسافرت حضرت رضا بایران و تبلیغات ابوذرها و سلمان ها و ساداتی که در گوشه و کنار کشور ایران به نشر حقایق میپرداختند مهیا و سماعد نشان دادن و سرانجمهمانگونه که ائمه اطهار پیشگوئی نمودند ایران برای ذیرش حکومت آل محمد که اتصال ملکوتی امامش با ذات ذوالجلال قطعنشده آمادگی خود را نشان دادو دولت رسمی شیعه درآن برقرار گردید.

فاسلکی سبل ربک ذللا:زنبورداران مانند انسانها بین جبر و اختیار قرار ندارند که اگر راه پروردگار نپوئیدند بدوزخ روند و در غیر اینصورت به بهشت رسند و زنبوران بدینمنوال بدو دسته مؤأمنین و کافرین تقسیم شوند بلکه براهی که نشان داده شدند

رهروی می کنند و عسل شفابخش تحویل می دهند و بهمین جهت است که عل شفابخش للناس است و قران شفای اهل ایمان (وتنزل من القرآن ما هو شفاء و رحمه للمؤمنین و ...)

یخرج من بطونها:تازه کشف شده عسل از کجای زنبور بیرون می اید و در کجای بدنش ساخته یم شود و تشریح بدن حضرکات چسان آنها را دارنده بطن ها (بطون) و مرکب از اعضائی چند دانسته است ولی 15 قرن قبل قرآن به بطون آنها و محل سازنده و خروج عسل اشاره میفرماید 5/107.

شراب: تحت این عنوان: ازعسل بحث شده: تعریف عسل تاریخچه عسل، تو.جه بزرگان عسل، مواد اولیهعسل، ضرایب یازده گانه ای که فراورده مذکور را دگرگون می سازد (بر حسب روزی که زمان ثابت و زیبائی دارد، روزهای زیبا و آفتابی متوای که بارانینیز آمده باشد، عرض جغرافیائی مخصوص ارتفاع سطح دریا، رطوبت خاک، تأثیر حرارت، تأثیر نور، تغییرات به نسبت جنس زمین، اثر مناطق، لحظات بهره برداری تغییرات در ترکیب کردن)، چگونگی بهره برداری زنبوران (ترجیح دادن برخی شهد دانها، توجه به شدت ترشح شیره برداشت شیره با زبانهای 9 میلیمتری، برداشت 20 میلی گرم شیره و در روز 150 مرتبه، افزودن زنبور آب به شیره های غلیظ و برداشت آن و ...) چگونگی تبدیل و تغییر شیره عسل به عسل، آب گرفتن از شیره عسلی، خواص فیزیکیو شیمیائی عسل، عمل شگفت انگیز چینه دان زنبور جهت ساختن عسل (با ترشح ماده

دیاستازی بنام آنورتین یا سوکرازو...) مبدء عسل، ترکیب عسل (گلوکز، لولز،ساکارز، صمغ، دکسترین، مواد البومینوئید، هورمونها، انرتین، ویتامین ها، اسید فرمیک، آبمخمرها (انورتاز، آمیلاز، پراکسیداز، لیپاز) مواد معدنی (پتاسیم، آهن، فسفر، ید، منیزیم، سرب، منگنز، الومینیوم، مس، سولفور، کرومیوم، لیتیوم، نیکل، روی، اسمیوم، تیتانیوم، سلیکن، سدیم) مواد آلی (مانیت ها، صمغ، پولن، اسید لاکتیک، اسید فرمیک،اسید مالیک، اسید تارتریک، اسید اکزالیک، اسید سیتریک.، رنگها، روغنهای معطر، مواد ازته) ویتامین ها (PP,K,E,D,C,B,A)، و تروفیلاکتین.تقسیم بندی تجراتی عسل (عسلهای بازار، عسلهای طبی، عسلهای نامطبوع، عسلهای زهرآگین، عسلهای کشنده زنبوران عسلهای اختصاصی)اشاره شده و قمدار ترکیبات نیز تعیین گردیده است الی 5/136.

دانستنیهائی چند از عل: اثر بر وطل عمر، خاصیت ضد میکروبی، فاسد نشدن، آزمایشگاهی که نتوانسته اند عسل بسازند، راست گردان و چپ گردان است، نور رنگ عسل را کم می کند، زمان کار ساکارزش را به قند انترونی مبدلمازد، در اب و الکل محلول است. بوی عسل بوی گلی است که از آن ساخته شده، اسیدیته آن بین 5/0-25/0 است 325 کالری حرارت صد گرمش است، گرده در آن ممکن است تنگ نفس بدهد، در ورم معده،بی خوابی مؤثر است،با خوراندن عصاره هندوانه، کلم، هویج، خرما، گوجه فرنگی، ترب، کدو تنبل،گلابی، توت فرنگی، قهوه.

کاکائو، شیر و تخم مرغ عسلهای متنوع بنامهای عسلهای اکسپرس بدست آورده اند، مخلوطی از عصاره لیموترش و سیب و عسل بعقیده ای سرماخوردگی را زود درمان میکند، گل خطمی و عسل برالتهابات ادراری و تنفسی مؤثر است، زنجبیل شامی و عسل در برنشیت و پیاز و عسل در سیاه سرفه و ترب و عسل در سرفه اثر دارد، در عسل سلطنتی هورون مخصوص گنادوترپ یافته اند، از نوعی گیاهان عسل بیمار کننده یا کشنده بوجود می آید.

یک معجزه از قرآن: بهزنبورها وحی شده عسل تهیه نمایند تا شفای مردم باشد جالب توجه قرآن به این مطلب است که تعداد پروای و برداشت و تهیه عسل از زنبور عسل که بتواند خود بخوبی تغذیه کند معلوم است در صورتیکه میدانیم هر زنبور ده برابر وزن خود عسل تهیه مینمایند و مقدار فوق العاده زیادی را برای للناس تهیه مینماید 5/140.

موم سازی زنبور نیز جالب است 5/142 بهتر است ظروف و وسائلی که با عسل در تماس استاز غیر فلز بوده باشد، زنبور عسل رنگهای سبز و آبی و بنفش و ماوراء بنفش را تشخیص داده و ابی را دوستر دارد.

تولج اللیل فی النهار و تولج النهار فی اللیل و تخرج الحی منالمیت و تخرج المیت من الحی (27 آل عمران)

در اینجا 5/145 بحث جالبی شده نشان میدهم چگونه در اثر تناوب روز و شب حیات از ممات و مردگی از زندگی جدا و پیدا و خارج میگردد.

از خواص شفابخشی عسل گفته یا خواهم گفت ولی متوجهنکره بودن کلمه «شفا» باشید که در برابر للناس قرار گرفلته و لذا این معنی رامیدهد که عل بر هر دردی شفا نبوده بلکه عسل در بسیاری موارد شفاست. عسل غذای قلیاکننده است بسرعت تخمیر طوبت جذب مکند برای کسانیکه اید معده اشان کم یا یاد است و کسانیکه جراحی شده اند مقدار معینی در زمان معلومی عسل نافع است 5/150.

برای تشخیص عل تازه و کهنه از اندازه گیری آمیلاز موجود در آن استفاده مینمایند. زهرزهبور را ترکیباتی است (اسید فرمیک، اسیدهیدرولیک، اسید توفسفریک، هیستامین، کلین، تریپتوفان، سولفور، کلسیم، مس، فسفات منیزی) و دارای اثرات شفابخشی (رماتیسم، مالاریا، گواتر، اگزفتالمی، نورالرژی و درد اعصاب، نوریت، برخی بیماریهای جشمی) و دارای اثر نامطلوب بر برخی بیماریها (سل، سفلیس، سوزاک، تصلب شرائین، بیماریهای قلبی، دیابت و ...).

طریقه درمان با گزش زنبور راه خاصی و درمان گزیده شدگان ویژه ایدارد 5/152 در عسل هم میشود تقلب کرد و هم اصلاح نمود که شرح داده و برایباز شناخت عسلهای تقلبی نیز بحث نموده ام.

مختلف الوانه: قرآن بدانشمندان رنگ شناس بلکه بعلمائی که باثر رنگ در تمام شئون خلقت و اجتماع در تماس و واقف و در پژوهشند ارزش فوق العاده ای می گذارد و خود نیز به پاره از موارد مربوط برنگ اشاره میفرماید 85/160 انتوسیانها که

گلوکزیده هئی هستند باعث رنگهای گلها مشوند. رنگ غذاها در اشتها موثرند و افزودن رنگهایتکیبی و صنعتی بغذاها ممکن است زیان اور باشند 171-5/164.

صفراء فاقع لونها تسرالناظرین (69 البقره)

جمله فرانسه دانشمندی را که باحتمال قوی قرآن نخوانده و گویا ترجمه آیه ذکر شده است آوردم که چگونه بیان میدارد رنگ زرد مخصوص مسرت بخش نگاه کنندگان است. و شما فاصله زمانی ایندو را منظور بدارید.

ضمن بحث از: دانستنیهائی چند از چشائی و خطای باصره درتشخیص ها و تقسیم بندی قران جمله علوم را و اینکه حضرت صادق همه علوم ا در چهار دسته جا می دهد (جهان شناسی، خودشناسی، وظفه شناسی، انحراف شناسی6 علم الناس کله فی اربعه اولها ان تعرف ربک و الثانی ان تعرف ما صنع بک و الثالث ان تعرف ما ارادمنک والرابع ان تعرف ما یخرجک من دینک) واین که قرآن دریک آیه باثر فیزیولوژیکی رنگ اشاره فرموده و در آیه دیگر باثر پسیکولژیکی رنگ و حتی درآیه مورد بحث به خواص غذایی و شفابخشی رنگها میپردازد بگویم که تازه علم روز میخواهد ه این بحث و اثر رنگها در زمان بپردازد که قرآن در 15 قرن پیش پس از ذکر الوان عسل به شفابخشی آن برای مردم اشاره میفرماید.

عسل را رنگهای گوناگونی است 5/176 و علت خاص و جالب توجهی است که چرا قران بجای کمه «سعل9 کلمه «شراب» و آشامیدنی را ذکر فرموده است 5/178 در اینجا توجه

فرمودید که قرآن بین رنگ گلهائی که از آن بهره بردرای شده ورنگ علها چگونه ارتباط برقرار کرده و چگونه عسل را در زمره غذاهای شفابخشی درآورده که رنگشان دراین امر دخالت دارد و نیز عسل را جزو شیرینی ها محسوب داشته زیرا همنطور که گفتم رنگ گها نیز از قندهاست. بعلاوه قرآن آنرا آنچنان بانسان عنایت فرموده و مطابق طبع رنگ پسندش سخن گفته و نکته مهمتر اینکه قرآن از خاصیت شفابخشی عسل و برداشت از گلها و الوان عسل سخن گفته و این نکتهرا رسانده است که آنچه سبب رنگ گلها و در نتیجه موجب رنگ عسلها می شود شفابخش است و با ملاحظه بکتابهای گیاه شنماسی می بینیم بیشتراثر مدرمانی گیاهانمربوط بدسته قندهائی است که در آنها وجود دارد هان قندهائی که رنگ گیاه را سبب شده اند.

اولین رنگی که پیدا شد آبی آسانی بود بعد آبی دریائی سپ سبز کلروفیلی نباتات و بعد ... بشر باندازه ای که در برابر رنگها قرار میگیرد چیز دیگر باین انازه او را متأثر نمیسازد و باسارت در می آورد پزشکان قدیم برای رنگه خواصی قائل بودند و در مواردی نیز آنها را برای درمان بکار میبردند و امروز نیز خواصی قائلند و درمانهائی با رنگها نمی نمایند 5/185 و آنچه امروز در خواص رنگها ذکر شده باختصار چنین است: قرمز، تسکین دهنده برخی بیماریهای پوستی، مسکن حساسیت ها، مقویو مرتب کننده هضم و اشتها، مقوی ضعف عصبی، گرم کننده و محرک احساسات و فازایش دهنده کشش عضلات و فشار خون و فعالیت جنسی و کم کننده تنفس می باشد. آبی: دردشکن،

استراحت بخش، مسکن دردهای عصبی و هیجانی و وسواسی و دیوانگی و باری اطاق تبداران خوب است رل سرد کنندگی دارد کشش عضلات رات کم و فشار خون را مفید و آرامبخش نبض و تنفس است و ترشح چرک را کم میکند و در برابر نور زیاد آبی ضعف و خستگی بیشتراست مگسها از رنگ آبی میگریزند و پشه ها بآن جلب می شوند.

زرد: گرم کننده، خوشحال کننده، نشاط آور، محرک فکر است و پشه ها از آن میگریزند. سبز: در بیماران عصب و اختلالات روانی اثر دارد، خنک کننده، تعدیل کننده، مؤثر در سیتم عصبی و بر تحریکات عصبی، بی خوابیها، خستگیها، فشار خون مؤثر است، شعریه ها را منبسط و نورالرژی و میگرن را تسکین میدهد.

بنفش: مسکن، سردکننده، زیاد کننده مقاومت نسج و فعالیت جنسی زن است. نارنجی و ارغوانی و لعل کبود، آبی سبز، خاکستری، سیاه و سفید هر کدام اثی داند 5/190. امروز با تاباندن رنگها بر بدن امراضی چند را درمان مینمایند یا با حمامها نورهای رنگین را بمنظور بهبود بیمار بکار یمبرند.

رنگها اثرات فیزیولوژیکی مخصوص دارند و در کلیه شئون زندگی اثر مطلوب یا نامطلوبی میگذدارند 5/193. توانائی رنگها مختلف است و هر کدام نیروی متفاوتی بر بدن داشته اثر مشخص بخود دارند 5/195-199 از میوه های رنگین و حیوانات که با رنگ سر و کار دارند و موجوداتی که با تاباندن رنگ بر آنان تغیراتی در اعضایشان یا افعالشان هویدا میگردد جالب می باشد

5/199 در قسمت مربوط برنگ آیه مورد بحث علاوه بر اینکه قرآن برنگ خوراکی و اثر درمانی و شفای آن اشاره فرموده و مطلب بسیار تازه ای است درآیه دیگر الم تر ان اللّه انزل من السماء ماء فاخر حنا به ثمرات مختلفا الوانها و من الجبال و الدواب و الانعام مختلف الوانه کذلک انما یخشی اللّه من عباده العلماء ان اللّه عزیز غفور.

برنگهای جمادات، نباتات، حیوانات اشاره شده است و در رأس هر سه مطلب یعنی درآغاز ایه سخن از نزول باران است و بدنبال آن ابتدا برنگهای نباتات و بعد جمادات و آنگاه انسان و جنبندگان و انعاغم اشاره گردیده است بدین معنی که با نزول باران که در هر عمل شیمیائی وجود آب لازم است گیاهان رابطه رنگی فتوسنتیزی کلروفیلی داشته و جمادات با عوالم یمیائی رنگین شده و حیان و انسان نیز با اعمال شیمیائی مخصوص پیگمانها و رنگ دانه هایخود ار میسازند و قران بهر سه قسمتاشاه کرده و گیاه که مقدم بر جماد، و انسان را جلوتراز جنبدگان و انعام آورده و آیا احتیاج گیاه از جماد و جماد از انسان و انسان از جنبنده و بالاخره از انعام برنگها بیشتر است؟

قرآن به خواص انبساط آور و بهجت بخش رنگ سبزنیز شاراه ای دارد (حداق ذات بهجه) و ثلاثه یذهبن عن قلب الحزن الماء و الخضراء و الوجه الحسن نیی وارد شد که سبزی غم را میزداید در اینجا 5/072 بمقایسه معنی سعادت بنظر مکتب های قدیم و جدید و اسلام پرداخته ام که خلاصه اش چنین است:

مکتب های آتن، اسارت، اسکندرون و روم سعاتت را در داشتن چهار خصلت (عفت، عدالت، شجاعت، حکمت) و هند علاوه بر این چهاردر ریاضت کشیدن دانسته و مکتب های دوره جدید غرب در پیشرفت مادیات دانسته اند حال آکه اسلام ربنا آتنا فی الدنیا حینه و فی الاخره حسنه داشته با توضیحی که داده و همانا توجه اسلام بهنیرومندی بدن و قدرت روح کههماند به هدف رسیدن است می باشد،

فیه شفاء للناس: دیگر باید از خواص عسل بحث کرد یکی بحث ازخود عسل و دیگری ذکر خواص عناصر موجود در عسل عل زود جذب خون می شود، از ایجاد عفونت در معده و روده جلوگیری می کند در خونسازی و رفعیبوست، دیربخواب رفتن رفعخستگی و کنترل انقباض عضلامت موثر بوده شبکه عصبی نوزاد مادر عسل خورقوی میگردد.

کلسیم خون را زیاد ضعف و زخم دتگاه گوارشی و قلب را مفید، برای کلیه ها زحمتی ایحاد نکرده در سرفه و شب شاشی و سوختگی و آسم و امراض ریوی و خونریزیها و اسها خوب است آواز را صاف و بدن سرد را گرم میسازد. در دمان رماتیسم و نمو عضلات و ناراحتی های عصبی تجویز میگردد از آ نکرمهای گوناگون بهداشتی تهیه میشود 5/215 بر خشکی پوست، ترک خوردگی، سوختگی، کورک، رفع درد نیش حشرکات، ورم جشم و ... مؤثر است برای کندکان بهترین شیرینی است د یقان اثر بسیار عالی دارد بویژه اگراز رمایین بدست آمده باشد و ...

خواص عسل بر حسب عناصر موجود در آن: همان خوا ویتامین ها و عنار در آن است از 222 تا 229 بعلاوه خواص سه ماده تخمیری یعنی سه دیاستاز: آمیلاز، انورتاز، کاتالاز فراموش نشود که خود کمک بسیار مؤثری برای هضم بسیرای غذاو مساعدتی برای روده ها و معده بلکه بدن است و نیز خواص قندیهای عصل از یاد نرود و نیز متوجه باشید که صمغ موجود د عسل بنابر آنچه علم جدید ونبی گرامی گفته اند برای زیاد شدن حافظه نیکوست 5/232 بعلاوه آرامش اعصاب را بوسیله منیزیم موجود در عسل و حتی مکانیسم آنرا شرح داده ام و بچگونگی عمل عسل در تقویت قلب و رفع خستگی ذکر نموده ام.

در قدیم نیز صداع، نسیان، مالیخولیا، عشق، کابوس، صرع و ... را با عسل معالجه میکردند که شرح داده ام در قرآن کمات بسیار مستعمل:عشق معجزه وجود ندارد و این خود از معجزات قران است 5/243.

کسانیکه از کوه بالا میروند چون فشار جو کم میشود و در نتیجه کمتر اکسیژنم در خون حل و ببدن میرسد به نفس تنگی می افتند و این مطلب را قرآن 15 قرن قبل بیان فرموده: فمن یرد اللّه ان یهدیه یشرح صدره للاسلام و من یردان یضله یجعل صدره ضیقا حرجا کانما یصعد فی اسماء (125 الانعام).

خدا هر کس را بخواهد هدایتکند سعه صدرش میدهد برای پذیرش اسلام واگر کسی راخواست وابگذارد سینه اش را چنان تنگ کرده میفشارد گویا در آسمانها و بارتفاعات صعود

کرده است!

با آنکه تهمت صرع داشتن نبی گرامی از دیرزمانی شروع شده اما چندسالیست با بهتر شناختن علائم صرع در سخت تین دشمنان از این افترا دست برداشه بخاطر قبلی ها که از روی نادانی چنین اتهامی را زده بودند خجالت زده اند.

خود زنبور عسل و شراب عسل نیز خواصی دارد 5/256.

بروقلبت را صاف کن، خدا کند آدم باطنش پاک اشد جواب کسانیست که چونبآنان گفته شود بد مکن پاسخ میدهند و بهیچ عنوان ممکن است کسیکه باطن خوبی دارد ظاهرش بد باشد و حال آنکه باطن و ظاهر بد یا باطن و ظاهر خوب یا داشتن باطن بد و تظاهر بخوبی کردن امکان دارد: قرآن در دو آه چنین مطلبی را روشن میسازد 5/263 و ازلحاظ علم ژنتیک نیز نمیتوان ظاهری ناپاک را به باطنی پاک نسبت داد و در این باره اخبار و احادیث چندی داریم و نیز میدانیم ایمان یعنی عمل بجوارح و ارکان و تظاهر بخوبی وعقیده بدل یعنی باطن خوب داشتن و گفتار بزبان یعن باطن خوب را تحویل ظاهر خوب دادن در اینجا افزوده میشود: فکر بد بمنصه ظهور برسد آیا با باطنارتباطی ندارد یا حسابظاهر ازباطن جداست و علاوه ر آنچه از اخبار و احادیث در این باره گفتم حضرت علی فرماید: صلاح الظواهر عنوان صحه الضمائر (پاکیزگی برونها نشانه درستی و پاک درونهاست) اذا کرم اصل الرجل کرم مغیبه و محضره (چون اصل و ریشه شخصی خوب باشد پیدا و پنهانش ظاهر و باطنش نیکوست) و از نبی گرامی است: من احسن فیما بینه و بین اللّه کفاه اللّه ما بینه و بین

الناس و من اصلح سریرته اصلح اللّه علانیته (هرکه رابطه خویش را با خدا نیک کند خدا رابطه وی با مردم نیک کند و هر که باطن خویش به صلاح آرد خدا ظاهر وی بصلاح آرد).

اصلح سریرتک اصلح اللّه علانیتک (باطنت را خوب کن خدا ظاهرت را خوب خواهد کرد) ابلغ الشکوی ما نطق به ظاهر البلوی (رساترین شکایت آن است که ظاهر بلایا و گرفتاریها حاکی از آن باشد)و اگر همین یک مطلب گفته میشد کافی بود که: مگر برای انجام یک عمل بد فکر بد در مقدمه اش نیست؟

این همه پرونده ها که نزد مقامات امنیتی و انتظامی و عدالتی است آیا مربوط بباطن است یا ظاهر؟ یکمئله و مطلب بسیار ازنده که صدها بار تکرار کرده ام باز بگویم و ان مزاحم بودن عم بدون دین و کم ارزش بودن دین بلاغلم است: اگر همه مدم کشوی باسواد شوند چونسواد ابزاریدر دست فکر است چنانچه فکر اصلاح نشود و براه صحیح نیفتد آیا نوشتن و خواندن بدون فکر صحیح نجات دهنده است؟ اگر جوابتان با آنچه من میخواهم پاسخ دهید جور نیست کشورهایی را در نظر اورید که همه افرادشان سواد دارند آیا همه یک جور فکرمیکنند و در یک سطحاخلاق و ... هستند؟ باز هم تکرار کنم: فکر مدمه علماست و لذا باطن خوب مقدمه ظاهر خوب و ظاهر بد در تعقیب باطن بد است ! و ئلادئل دیگر 5/266.

عسل بواسطه داشتن دیاستازها خواص متاز گوارشی دارد 5/272 و ضد مستی نیز میباشد و در رماتیسم اثر نیکوئی دارد و بصورت تزریق نیز تجویز شده و رساله ای درانباره گذرانده اند 5/274.

عسل برای تحلیل بردن چربیها و آلبومین ها عامل تحریک کننده ای روی قلب است و لا بای انژین های صدری و جریان خون خوباست عسل در مسمومیت های غذائی، بیماریهای پوست (اگزما، خشکی و ...) در کم خونیها، ضعفها، تصلب شرائین بیماریهایعفونی، بی اشتهائی و کمی مقاومت بدن، اختلالات هاضمه مؤثراست، اگر عسل به شیر نوزادان افزوده شود جبران کمبود شیرینی شیر گاو نسبت به شیر مادر را خواهد داشت.

وقتی قرآن بخواص شفابخشی عسل اشاره یمفرماید و میدانیم همان عصاره های گیاهی است که خواس شفابخشی دارد بایان نکته ی می بریم که قرآن متوجه این مطلب بوده است و برداشت محصول و دادن محصول دیگر هر دو را از طرق پیمودن سبل پروردگار محسوب میفرماید و چرا عسل شفابخش نباشد و حال آنکه قبلاً خواص قابل توجه سبزیجات را گفته ام بویژه که به مخمرهای تکمیل کننده اشان اشاره کردم و هم اینک بیادتان بیاورم که زنبور نیز باافزودن دیتستاز به مراحلهضمی عسل افزوده و غذائی که هضمو جذب خوی داشته باشد محله اول شفابخشی را داراست. ملاحظه فرمودید ضد میکروب هم هست، اسید فرمیکی هم دارد که عسل زود فاسد نگردد و فساد روده ها را نیز برطرف سازد. یککیلو عسل با 50 تخم مرغ، 750/1 کیلو گوشت گاو، پنج لیتر شیر و ... هم ارزشاست 5/284.

موم بادشکن است،دردهارا تسکین میدهد، محرک باه است بجای دردناک بمالند دردش کاسته میشود زهر زنبور در قدیم بعنوان درمان بکار میرفته و امروز نیز تجویز میشود، دارای

خاصیت مغناطیس و مواد ارزنده و اسیدها و مواد ارگانیک و ... است و در چند بیماری اثر نیکو دارد 5/288.

خوراکی که به ملکه زنبوران خورانده میشود خسروانی خورش گویند و در آن چهل عنصراضافی از عسل یافته اند بر ضعف قوای جنسی مرد و زن، تصلب شرائین، آسم، تنگ نفس، بعی تشنجها، ضعف اعصاب، عدم ترشحات غددی و ... موثر است.

از عسل خوراکهای لذیذی میتوانتهیه نمود (ساندویچ، حلوا، توفی، مربا و ...) دراخبار نیز از عسل مطالبی دیده میشود حضرت علی آنرا بدلدرد مخصوصی دادند و شفا یافت 5/292 و نبی گرامی برای برطرف ساختننوعی درد سینه و مدارا کدن با قلب تجویز فرمودند و در جائی که از این مطلب بحث شد 5/300 فراموش کردم بنویسم کهنبی گرامی بین سردی سینه و قلب رابطه ای را ذکر فرموده اند و نیز فرمودند قوای حافظه را محفوظ میدارد و مسکن بعضی دردهاست و برای تبداران خوبو حضرت علی آنرا مسرت اور معرفیفرمود و حضرت رضا آنرا درمان کننده دستگاه صفراوی و دورکننده زکام و تا حدودی جران عناصر از دست رفته پس از انزال منی دانسته اند.

آنچه بسیار جالب است ذکر اینکه چر ایه مورد بحث به جمله «لقوم یتفکرون» ختم شده و ایات دیگر به جملات ...5/318.

اینک دانستنیهائی چند راجع به عسل افزوده میشود.

در مجله مهندسی شیمی ازنشریات امریکازهر زنبور عسل

رادارنده خاصیتی معرفی نموده که میتواند در بدن انسان سپری در برابر تشعشعات اتمی ایجاد کند. هشتاد درصد از یک گروه موشها که درمعرض تابش 825 رونتگن اشعه ایکس قرار گرفته بودند و قبلاً زهر زنبور عسل بهآنها تزریق شدهبود جان بسلامت بردند.

در جدار غاریازدوره حجر در اسپانیا نقش مردی دیده شد که مشغولتصاحبذخائر لانه زنبوری است و شاید 15 هزار سال از آن میگذرد.

شیرینی عسل دو برابر شیرینی قند است. عسل 3300 ساله درقبر یکیازفراعنه یافته اند که فقط می غلیظ و اندکیتیره شده اما هنوز خالص بود. عسل تقلب بردار نیست زیرا با دستکاری خمیرش شروع میشود.شاید توجه فرمودید که قران اتظار دارد زنبوران از کل الثمرات و بسیاری گلها بهره برداری نمایند و اگر بسیاری گلها در دسترس آنان نبود شما چند نوع عسل را مخلوط و نوش جانفرمائید مجله رریدزایجست مینویسد مجموعه طول پرواز زنبوران درسال که 135 کیلو عسل درست نمایند سی میلیون کیلومتر م باشد.

جلد ششم شروع میشود:

انعام و شیر

قرآن به سوره هائی تقسیم شده وگاه چند آیه نیز در میان یک سوره بنامی مشخص اند مانند آیت الکرسی و من در ضمن نوشتن آیه مربوط به شیر و عسل متوجه شدم: قبل از آیه 64، مطلب قبلی بپایان رسیده ناگهان سخن از نزول باران شروع شده و در اول چند آیه کلمه «واللّه» قرار دارد و چون به هفمتین «واللّه»

میرسیم میبینیم بطرز عجیبی یعنی بنام اتمام نعمت الهی، آیات مشخصازآیه بعدی تمام میشود و شگفت اینجاست که پس از هر کلمه «واللّه» بحثی از بهداشت قسمتی شده که هم اکنون پنج عددش دردستارجایجهانیان است و ششمین آن به تازهمتداول گردیده و در دسد اقدام است و هفتمین آن هنوز در انحصار قرآن میباشد و لذا آیات هیجده گانه مورد بحث از سوله نحل را که از هفت بهداشت سررشته بدست میدهد بنام آیه السلامه نامگزاری کردم که خوشبختانه با استقبال گرمی روبرو گردید اولین آن سخن از بهداشت غذاست و به ترتیب درآن از شیر، خرما و انگور، عل نامبرده شده است وعجیب اینست که قرآن باشاره این مطلب را گوشزد فرموده:کسانیکه رعایتاصول بهداشتهتگانه مذکور را بنمایند عمری شاداب و طولانی خواهند داشت و در من جچندین اعجاز قرآنی مربوط به آیه السلامه رانشان دادم (نظم و ترتیب و رسیدن از عنصر مرده به زنده نام چند غذای زنده بردن، نعمت آشامیدنیهائی که از دل سنگ، دهان حشره، پستان حیوان، نهاد گیاه بیرون می آید.

ارتباط جالبپایان هر آیه به مفهوم واقعی آیه، تفاوت بین کلمات موت و حیات از یکطرف و فوت و خلقت از طرف دیگر اثر شگرف غذاهای نامبرده شده بر طول عمر داشتن یک فامیلی که مرگ و میرشان باتوجه باصول بهداشت بحداقل میرسد. مفهوم روح سالم در بدن سالم است. تحدی اینکه خارج از اصول بهداشت ذکر شده بهداشتی وجود ندارد 6/205.

آیه ای که برای بحث راجع به شیر انتخاب شد:

و ان لکم فی الانعام لعبره نسقیکم مما فی بطونه من بیت فرث و دم لبنا خالصا سائغا للشاربین و آیه ای در سوره مؤمنون داریم که ازاول الی مما فی بطونه یکی است ولی بجای بطونه کلمه بطونها آورده که علتش رابیان کرده ام 6/24 و در همین جاست گفته ام چرا در سوره نحل و مؤمنون ترتیب مفهوم آیات جابجا شده اند یعنی آنجا از نزول باران شروع کرده به ذکر قیامت پایان داده و اینجا از قیامت شروع و به نزول باران ختم کرده است.

کلماتی که در آیه مورد بحثواردشده:عبرت،ان لکم است که به تفصل بیان شده و در میان انعام، شتر را نمونه انتخاب کرده، 25 امتیاز عجیبی کهبر سایر پستانداران دارد ذکر کرده ام 6/31.

دراینجا اضافه میشود: راز تحمل شتر را در برابر گرما چنین یافته اند که خونش دارای نوعی آلبومین مخصوص است که میتواند آب ذخیره کند بعلاوه شتر کم تنفس میکند و غدد عرق بدنش فقط در گرمای غیر قابل تحمل بکار می افتد. شتر سی کیلو از وزنش را از دست میدهد بدون اینکه در گردش خونش اختلالی بوجود آید و ظرف ده دقیقه متواند 120 لیتر آب بخورد درحالیکه گلبولهای قرمز خونش 240 برابر می شود (حیوانات اغلب دیگر گلبولقرمزشان 130 برابر و انسان 165 برابر میشود میمیرند)

و در آنجا که گفتم افلاینظرون الی الابل کیف خلقت و الی السماء کیف رفعت و بشگفتی های خلقت ابل یعنی شتر اشاره کردم و در صوتیکه بقرینه کلمه سماء بهتر است بمعنای دیگر ابل

که نزدیکتر به آسمان است توجه کرد و آن ابرهای حامل باران می باشد.

ازعبرت گرفتن وضعانعام: خروج شیراز میان سرگین و خون (ثرث و دم) و اتباط شیر با آندو است. توجه عبرت آمیز بکشتن آنها در عید قربان حج است. توجه خاص زکاتی به انعامی است که در طویله پروراندیم یا در بیابان که شق اولزکات ندارد و دوم دارد.

فرموده نبی گرامی است که (تداووابالبان البقر فانهاتاکل من کل الشجر) با شیر گاوی که از بسیرای گیاهانعناصر مفید برداشته استفاده درمانی کنید و این نشان میدهد که حضرت اشاره بورود عناصر گیاهی به شیر حیوان نموده اند. و آیات چندی که اشاره بوجه اشتراکی چندی از حیوان و انسان کرده و غذایحیوان را مانند انسانتازه و تمیز و مفید خواسته است.

دو آیه را ملاحظه فرمائید: و ان لکم فی الانعام لعبره نسقیکم مما فی بطونها و لکم فیها منافع کثیره و منها تأکلون (وره مؤمنون) و الانعام خلقها لکم فیها دف ء و منافع و منها تاکلون (سوره نحل) که چون کلمات مشابه را خط بزنیم نسقیکم مما فی بطونها در برابر دف ء قرار خواهد گرفت که همانا ایجاد کالری است و نتیجه میشود: شیر ایجاد کالری در بدن مینماید و حتیثابت می نماید چربی شیر بیشترکالری تولید مینماید 6/41.

ازآیات ذکر شده ای که وجه اشتراک بین انسان و حیوان را دارند مطالبی عاید میگردد: به حیوان نیز باید انواع گیاهان

رساند عناصر گیاهان مذکور کم نشده باشد یعنی تازه باشد. گیاهانی که مورد تغذیه قرار میگیرد حتی المقدور از طرفاسان آب خورده باشد (باران یا باران مصنوعی. گویا قرآن انتظار دارد در آنجا که گیاهانارزشمندی وجود ندارد انعام از گیاه بخورد و انسان از فراورده انعام.

در همین چند آیه به نر و ماده بودنگیاهان که بحث علمی حدیدی است اشاره شده. در قرآن بکافران گفته میشود بخورند و تمتع گیرند و زمان مقایسه اشان با انعام چنین گفته میشود تمتع برمیدارندو میخورند همانگونه که میخورند انعام و این گویای چنین مطلب است که کافران خوردنشان مانند انعام بدون توجه به کیفیت غذا (فلینظر الانسان الی طعامه) و بدون اعتنا به کمیت تغذیه است (کلوا و اشربوا و لاتسرفوا) بوده از اینرو حیوانی را شبیه اند که سوراخهائی دارند برای خوردن و دیگر برای تمتع (و ایندو هم باجبار برای حفظ ردو حفظ اجتماع) و اصلاً از دخالت مغز وانسانیت در آن خبری نیست و علتاینکه چرا یکجا خوردن قبل است و جای دیگر بعد بطرزث جاب بیان کرده ام 6/45 بعلاوه از آیات چنین بر می آید که برای مغزیها ایمان و عمل صالح مطرح است و جهتانعامی ها و بیمغزان فقط خوردن و تمتع ولی عبرت گرفتن از همه مهمتر همان است که قرآن فرماید زیرا شیرداری عناصر نسبتا ثابتس است که از میاه دومادہ نسبتا ناثابت (کیم و خون) جدا میشود و PHشیر ثابت است و از آندو باغذا و محیط فرق می کند.

شیر حلال طیباز میان دو چیز نجس خبیث خارج میگردد

و رنگی جداگانه دارد و ازآنها نه رنگشان نه بویشان را خواهد داشت.

نقسیکم : کلمه مذکور در آیات دیگر برای زنده کردن و احیائ آورده شده و در اینجا نشانه زنده بدون شیر از لحاظ غذائی است.

بطون: خروج عل از بطون حشره و بیرون آمدن شیر از بطون حیوان که شرح بطنها را داده ام خود معجزه قرآن است که در 15 قرن قبل بگذرگاه شیر که ا چند حفره است و آنها را بطن میگویند اشاره گردیده همانگونه که امروز بطنهای مغزی، قلبی، و ... داریم.

مدفوع چگونه پیدا میشود و چه اعمای بر آن مترتب است واعمالترشحی لوله گارش و نقش انزیم ها در اینمورد و عملهضم و جذب درمعده وروده را شرح دادم 62-6/53 و برای تنس و رفع خستگی تحت عنوان گرسناگان نام بجواب نویسنده شناخته شده ای پرداختمه که کتابچه 72 صفحه خود را رایگان منتشر و دراختیار بسیاری از مردم سراسر کشور قرارداد نویسنده که فقط به چگونگی نبوغ حضرت محمد و حضرت عیسی صلوات اللّه علیهما پرداخته بلکه تاخته و آنان را با انشتن یهودی مقایسه کرده بود تا آنجا بی اطلاع بود که میگوید نام زن جزو فراموش شدگان قرآن بوده است و همه جامردان را ملاحظه کرده است و حال آنکه قرآن سوره زنان (سوره نساء) دارد و سوره مردان (رجال) ندارد و سیاریاز مطالب مشابه آنچه گفته شد که همه دلالت بر بی اطلاعی نویسنده داشت و هم اکنون باید از اقای دیگر بلکه گرسنه دیگری نام ببرم که دست راست آن زی سر این بنده فتحعلی

اخونداف با این تفاوت که آنجا انشتین با حضرت مسیحیا حضرت محمد مقایسه شده و اینجا بدون مقایسه تشخیص نهائی خود را داده و اوراقی بالاتر از قرآن و کسانی بهتراز محمد و ... و حتی آتشکده های محترمتر از مسجدها رانشان داده اند و آنچه مایه تأسف بسیاراست اینکه کتابهای نامبرده با اجازه رسمی چاپ شده اند و هنوز هم کالبد بیرمق و مسموم اسلام بدست نوادگان غرب تازیانه میخورد.(1)

خون نیز بطرز خاصی پیدا شده محتوی عناصری چند است و کارهائی را در بدن انجام میدهد که یکی ازآنها دخالتش در شیر سازی است 6/68-71.

بین: بینفرث و دم... بین محتویات شکمبه انعام و خونشان همانند گیاهی است که حضرت کاظم آنرا معرفی میفرماید و از خاک و گل و اب برمیداردو بوسیله شعریه ها و شبکه ها و آوندها تا نوک برگها و ساقه ها میرساند یعنی یره بین خغک و گل خارج میشود. همانگونه که شیربین فرث و دم جدا میگردد 6/71-77.

لبنا: معنی سفیدی را میدهد. از شیر تعریفهائی چند شده و قرآن نیز تعریفی مینماید که در یک آیه بظاهر کوتاه هم ترکیبات هم خواص و هم ... شیر را میتوان یافت و آنچه قابل توجه بلکه

1- ناگفته نماند نویسنده مذکور کتابی به نام میرزا آقاخان کرمانی هم دارد که کرمانی مذکور و شیخ احمد روحی معروف هر دو داماد میرزا یحیی صبح از میباشند و با فتحعلی اخوند اف مربوط.

معجزه است اینکه قرآن از محل خروج شیر (پستانها) نامی نمیبرد و بجای آن به بطون اشاره میفرماید زیرا تشکیل شیر ناچار به وجود بطنها پیوستگی داشتهو رابطه فرث و دم با بطنها قطعی است در صورتیکه اگر پستان خوکچه هندی آبستنی را قطع نموده زیر پوست گوش حیوان پیوند نمایند غده پیوندی بزرگ شده و پس از وضع حمل شیر ترشح مینماید و بااین وضع قبول میفمرائید که اگر قرآن از پستان نام میبرد یا فواصل بین دم و قرث و بطون را فراموش کرده بود اشکال واردی داشتیم وتعریف شیر نیز از قرآن همانند بعضی دانشمندان به محل شیر احاله و اشاره میگردید.

تاریخ شیر واینکه ازاول پیدایش و شناسائی آن توسط بشر تاکنون چه اوضاع و احوالی داشته جالب و خواندنی است 6/88-91.

از ساختمان پستان و چگونگی ترشح شیر و ترشح آغوز و رنگ شیر و ساختمان فیزیکی و ترکیب شیمیائی شیر و یانکه چه چیزهئیازراه شیر به نازد میرسد و چه چیزهائی سبب تغییرات شیر میگردد و میکروبهای شیر، حساسیت در برابر شیر، قدرت دفاعی شیر، هضم شیر، ضد عفونی کردن شیر 6/91-116 مورد بحث قرار گرفته و نکات برجسته آن چنین است:

تعداد پستانها در حیوانات مختلف، مرالح ساختمانی آنها، تغییراتی که از کودکی تا پیری مینمایند چه ساختمانی چه ترحی چه در زمان قاعدگی چه آبستنی، طرز ترشح شیر و آغوز و ترکیبات آغوز، رنگ و بو و مزه و اثر حرارت و برودت

در آن و ذکر مواد بیاض البیضی موجود در شیر، قند و چربی و مواد معدنی و گازها و نورزه دیاستازها و ویتامین های درآن که تقریبا تمام ویتامین های شناخته شده اند با ذکر مقدار درصد و نام و مقدار تمام اسیدهای آمینه در شیر و اینکه نوع انعام، طرز تغذیه، سن، ساعات روز، آب و هوا، اثرکار، اثر دفعات دوشیدن، قاعدگی، فحلی، حجم دو پستان، بیماریهای عمومی، بیماریهای پستان، مدت شیردادن، سن انعام، طرز دوشیدن و وضع روانی دوشنده چیزهائی هستند که سبب تغییرات در شیر مشوند که اسلام نیز بپاره ای از آنها که مهمترند اشاره فرموده است 6/108 بعلاوه باین سخن اشاره شده که نبی گرامی غذای داغ شده 0از جمله شیر داغ شده) را نصیب شیطان میدانند در حالیکه شیر معمول و طبیعی دارای قدرت دفاعی ضد میکروبی جالبی است.

شیر را ضدعفونی، پاستورزیزه و ... میتوان کرد 6/113.

پس از مقایسه مختصی که بین هضم و جذب غذا در انسان و انعام بعمل آمده از کره و آنچه آن مربوط است (کره خوب فاسد شده کره، هضم کره، نگهداری کره، تقلبات کره) از پنیر (ناخوشی و آفات پنیر و ...) ازماست، بابور، سرشیر، لبن، مازوم، کومیس، کفیر، شیرخشک، شیر تغلیظ شده، بستنی، شیر زن، شیر گاو، شیر الاغ، شیر بز، شیر شتر، شیر گاومیش، از کتابهای جدید و قدیم مطالبی ذکرشده است 6/119-140.

سپس به ذکر دانستنیهائی چند از شیر پرداخته و شرح داده ام شیر نخست زا، چند زا، شیر گاوی که در طویله نگهداری میشود و آنکه در حرا چرا میکند، شیر دوقلوزا، شیر دادن مردان،

شیر دادن آنه آبستن نشده، شیر بز نر. چه گیاهانی خوردنش شیر راکم میکند و کدام زیاد مینماید. چه سبزیهائی برای انعام بیماری زا یا سمی است، چه خوراکیهائی چربی شیر را کم یا زیاد مینماید. اثر خشم و حرص و وحشت وترس و اندوه و بدخلقی و... بر روی شیر و اثر آن بر نوزاد، تبرکیبات شیر مادرهای خشن و عصبانی و وزن مخصوص و عناصر دیگرآن،اثر روانی دوشندان بر حیوان، چه دایه ای بهتراست انتخاب گردد؟

رژیم هائی که برایانعام منظوراست (خشک، آبدار، مخلوط، سبز) آب دادن حیوان. چگونه شیر حیوان را میتوان مانند بلکه نزدیک بشیر انسان ساخت تفاوت شیر جوشیده و نجوشیده. چرا شیر را غذای کامل گویند.

ارتباط طول عمر با شیر. تعداد سوراخهای پستان انعام و چگونگی آنها. راه بازشناخت شیر تازه و کهنه و فاسد از یکدیگر بازشناخت شیر انسان و انعام از یکدیگر، چگونه شیر را باید دوشید ترکیبات موجود در شیر، آیا در پستان ساخته میشود یا جای دیگر. مراحل رشد پستان، کشورهای مصرف کننده شیر. خواص ایدهای آمینه مهم درشیر (نورالین، لوسین، ارژنین، لیزین، متیونین، پرولین، تریپتوان و ...)

چگونگی هضم غذا د دستگاه گواش انعام. چرا شیر غذای خوبیاست و مقایسه آن با برخی غذاها، اثرهای طبی و درمانی شیر در اعضای مختلفبدن. مشخصات شیر الم 180 اسید آمینه از جمله 23 اسیدآمینه که در بدن و در شیر وجود دارد و شرح آنها مکانیسم هضم و جذب مواد در شیر و مقدارآن بویژه از کلسیم.

چرا پروتئین شیر بطورکلی بر پروتئین گوشت برتری دارد؟ چرا نباید بین رسیدن اسیدهایآمینه به بدن فاصله باشد؟

مقایسه بین ویتامین های موجود در شی گاو زن، اثر شیر بر رشد قد. اثر شیر بر کلیه. پادزهرهای موجو در شیر، گیاهانی که بویشان بشیر واردمیشود. چرا نباید قرصهای کلیم دار را با غذا خورد؟ چه شیی برای بیماران قندی بهتری است؟ اثر تب در شیر. شیر در چه بمیاریهائی میتوان داد 191-6/140 و در این چند صفحه به برخی مسائل اسلامی اشاره شده بود: چرا نوزادی که از پستان دایه در مدت معین شیر خورده باو محرم میشود و اگر مدت درازی شیر را بدوشند و به نوزاد بدهند محرم نمیشود؟ زیرا بسیاری از عناصری که در شیر است و سبب رشد و نمو نوزاد میشود در برابر هوا و نور و حارت دگرگون میگردد و از پستان خوردن مسائل عواطی رانیز مطرح میسازد.

لیپازدرشیر که بعقیده بعضی چند نوع است و برخی گویند یکی است که در حالات مختلف فرق دارد دربرابر نور و حرارت و بعضی عوامل شیمیائی فوق العاده حساس است. دیاستازهای شیر همه جالبند و دوشیدن شیر سبب میشود تغییراتی درانها پدید آید قوه اکسید و احیا شیری که ازپستان خارج میشود با شیر دوشیده شده فرق دارد.

گازهای شیر دوشیده و ندوشیده متفاوت است. ریبوفلاوین شیر بی اندازه در برابر نور حاس ات. ذرات فسفات تری کلیک درشیر دوشیده ته جمع می شود.

اسیدهای چرب اساسی موقعیکه در قلیائیات حرارت داده

شوند ایزومر شده و نبت بروشنائی، حرارت واکسیژن متأثر میشوند و موقعیکه اسکید شوند از نظر بیولوژی بی اثر شده و ممکن است حتی سمیت پیدا کنند. ویتامین د معمولاً در حرارت، دراسیدها و در اکسیژن ثابت میماند ولی با هستگی درخوراکیها و غذاهائی که مختصری قلیائی باشند بویژهدرحضور هوا و روشنائی خراب میشود. عمل فساد فرمان در اکسیژن و روشنائی شدت پیدا میکندو اسید پانتوتنیک در حرارت خشک، گرما، اسید یا قلیائیات ناثابت میگردد.

پیری دوکسال و پیری دوکسامین در محاورت هوا، حرارت و نور بسرعت خراب میشوند و ... برای اطلاع بیشتر صفحه 149-151 انتشارات دانشگاه تهران 1091) تفاوتهای بسیار دیگری را آوردم 161/6-169 و جالب اینجاست که قبل از اسلام کسی حتی متعرض این نشد که شی دویده و ندوشیده فرقی دارد و ابدا چنین سخنی تا این اواخر مطرح نبود حال باید دید آیا در شر ندوشیده عواملی است که بر شعبه های فرعی گروههای خونی اثر میگذارد و نوعی همخونی بوجودمی آورد یا همنوع شدن عناصردیگر سبب میشود نوزاد و دایه ای که شیر بدهان نوزاد گذاشته محرم و مادر فرزند شوند بهر ورت اسلام این توجه را کرده: همانگونه که جنین ازعصاره خون مادر میخورد و محرمش است پس ازخروج از رحم نیز شیر ندوشیده ای که وجه تشابهی تقریبا کامل با خون داردمتواند نوزاد و دایه را محرم نماید.

چرا اسلام میگوید شب بی شام نباید خوابید حتی اگر بخوردن کعکه است؟ و چرا ازکعکه نام میبرد؟ زیرا کسیکه

بی شام بخوابد نزدیکهای صبح که قند خون زیاد پائین افتاده سبب ترشح آدرنالین میگردد که قند ذخیره را بخون بریزد و ترشح مرتب آدرنالین سبب ایجاد فشارخون می گردد و این که دستور خوردن نان شیرمال را داده زیرا قندش جلوگیری از ترشح آدرنالین می نماید و کلسیمش هنگام استراحت بهترین خوراک مغز و اعصاب محسوب میگردد 6/178/0

اسلام رعایت اصول بهداشت هفتگانه را برای یافتنعمری دراز و شاداب توصیه مینماید 6/186 جالبتر از همه ذکر کلمه خالصا در آیه شریفه است که بمکانیسم عمل کلسیم اشاره شده و این سخن را حتی برخی تفاسیر قدیم که هنوز بحثی ازکلسیم خون و شیر درمیان نبوده ذکر کرده اند 6/194 و باز جالب تر ذکر کلمه سائغا بدنبال کلمه خالصا می باشد که معانی مختلفی دارد و بالاخره رساننده این مطب است که علاوه بر استخوانسازی عناصر موجود در شیر دست بدست یکدیگر داده بر خلاف سایر غذاها که غذائی دیگر را بکمک میطلبند شیر به تنهائی خالص و استخوان ساز و سائغ و کمک احوال و سازگار با بدن است 6/199-206.

للشاربین: ذکر این کلمه در برابر کلمه نسقیکم که میرساند شرب شیر برای انسان و نوزاد انسان است بوجوه مشترک دیگر شیر نسبت بهر دو مثلاً استخوان سازی در هردو، غذای کامل بودن در هر دو، بیماریهای مشترک در هر دو اشاره فرموده بعلاوه عده ای را نشان میدها که تحمل شرب آنرا ندارند زیرا شرب کنندگان و کسانیکه با آن سازگارند از خواص خالصا سائغا آن برخوردار میشوند و چه بسا شیر انعام

بانسانی نسازد و یا از حیوانی بحیوانی نتوان خوراند.

پس ازذکر چگونگی رژیم شیر به آنچه دراخبار از شیر گفته اند پرداخته ام:

حسواللبن شفاء من کل داء الا الموت از نبی گرامی است که حسورا بمعنی چیزی بالای چیزی خوردن گفته اند و میدانیم شیر میتواند هم در محیط اسید اثر هضمی خود راداشته باشد هم در محیط قلیا 6/223.

از جمله دستورات اسلامی است که پنیر را در صبح نخورید و شب بخورید و بهتر است با گردو خورده شود و علتش را کاملاً شرح داده ام که دهم آن احتیاج شبانه بدن به کلسیم بیشتر است بعلاوه همانگونه که اشاره شد اسیدهای آمینه تکمیل شده بهتر و ودتر هضم و جذ دارند و مطابدیگر 6/225.

مدانیم نسبت کیم و فسر در بدن باید متعادل باشد که اولی در شیر و دومی در گوشتاست و هر کدام کم یا زیاد شود در دیگری اثر مخصصوی میگذارد بویژه در ارگانهای ویژه بدن و بهمین سبب اسلام دستو خودن شیر تازه و گوشت و یا شیر تازه و عسل را در موارد ویژه مذکور می دهد و در وجه دیگر اگر نسبت کلسیم با خوردن پنیر زیاد با فسفر ازحال تعاد خارج شده و فسفرکاهش یابد دستگاه عصبی دچار ضعف و رفلکس ها دچار کنید میشوند و بالاخره همان میشود که اسلام فرمود با زیاد خودن پنیر نسیان هویدا میگردد (و دلائل دیگری که ذکر شده است 6/234). در اسلام هیچ چیز فراموش نشده است حتی چگونه خوردن هر غذا بطور جداگانه: مثلاً مگویند فلان میوه را دانه دانه بخور و

میوه ... را بیشتر میل کن و از جمله دستور خوردن شیر است که باید مضمضه نمود و علت آنرا د یک جمله کوتاه شیر چربی دارد بیان داشته اند و ما میدانیم در شیر اسیدهای چرب اشباع شده و اشباغ نشده فراوانی وجود دارد اما در شیرهائی که بشیتر خوده یمشود آمیلاز وجود ندارد و یا مضمضمه کردن به آن اضافه میشود و چه بسا حس چشائی را تحریک و ترشحات معده و روده ای آماده گردد یا بر دندانها اثر خوبی دشته باشد یا با مخاط دهان همان عمل کند که موکوس بعنوان حفاظت جدار روده ها میکند 6/242.

در اسلام شیر گوسفند سیاه و گاو زر بر شیر رنگهای دیگر ترجیح داده شده و جنبه علمی تازه ای دارد 6/245 جبران نیازمندیهای غذائی را فقط شیر میکند. شیر خوردن از ایان است شیر سی آشامیدنهاست.

شیر حرارت را از قلب دور مینماید، پشت را محکم و عقل را زیاد و ذهن را صفا و چشم را روشنائی می بخشد، پنیر خوردن خوا آلودگی را برطرف ساخته در هضم غذااثر میکند، ضرر پنیر در لایه سطحی آن است، هاضوم با ماست خورده شود ضرر ماست بر طرف میگردد همه ازدستورات پیوایان اسلام است 6/249 تا آخر کتاب.

جلد هفتم را شروع مینمایم:

خرما و انگور

از چند برگ مقدمه چنین مطلبی باثبات میرسد: از جواتنان مسلمانی ه به اروپا یا آمریکا برای تحصیل میروند نباید انتظار داشت که فقط از علم غربیها بارمغان بیاورند و شب نشینی و رقص

و ساز و ... آنان را در همانجا بجای بگذارند و نادیده بگیرند و درمان این مطلب اینکه خود بکوشیم تا جدا از نیازمندی بایرین مدارج علمی و مدارس داشته باشیم، تا مغزها از آن بیرون آیند و باز ابن سیناها.، رازیها، ملاصدراها و ... داشته باشیم مطلب دیگر مقدمه ابات این مطلباست (فقط با ذکر یک دلیل) که بی دینی وسیله ترقی نیست و اسلام برعکس آنچه تصور میشود مایه تعالیاست.

مطلب دیگر ذکر اعجاز قرآنی منی بر توجهش بغذاهای درجه اولی است که اتفاقا انسانها نی به انها توجه بیتشری دارند بعد یکی از شاهکارهای علمی قرآن یان شده و آن توجه اسلام باحتیاجات جهان وز هر روز مستقل ازآخرت میباشد.

بدو نکته توجه فرمائید یکی آنکه دست تقلب و تزویر از دامنانگور و خرما که جلد هفتم را تشکیل میدهد کوتاه است و نکته دوم اینکه همیشه نسارا به مسلمین توهین میکردند که چرا بالکل میکروب کش موجود در مسکرات توجه نکرده و آنرا تحریک مرده است بعد بتدریج سکوت را اختیار و در این اواخر پس از ذکر زیانهای الکل چنین اظهار میدارد که: اسلام چنین پیش بینی و تیزبینی را داشته و قبلاً خوردنش را بر پیروان خود حرام ساخته است.

آیه شریفه مورد بحث جلد هفتم چنین است: و من ثمرات النخیل و الاعناب تتخذون منه سکرا و رزقا حسباان فی ذلک لایه لقوم یعقلون. البته آیات دیگری نیز که نام خرما و انگور در ان است مود بحث قرارگرفته اند 7/22

ثمرات النخیل و الاعناب: ملاحظه فرمودید که در آیه مربوط به عسل کلمه شراب بجای عسل ذکرشده بود و در آیه مورد بحث نیز توجه فرمائید که بجای کلمات رطب و عنب به ثمرات و چیزهائی که میتوان از درختهای مذکور برداشت و مورد اتفاده قرار داد اشاره شده که از جمله سود ثمراتی درختهای خرما و انگور، اخذ سکر و رز حسن (آنچه مست کننده است و شیرین کننده است)، بهبود وضع هوا با انجام عمل کلروفیل گیری و ... تعدیل رطوبت محیط و حتی استفاده ثمراتی از چوب و برگ و ریشه درختان مذکور می باشد.

درآیه مربوط به عسل شفای آنرا بسته برنگ عسل دانسته و چون رنگ عسل بیشتر مربوط برنگ و اثر گاهی است که مورد استفاده زنبور قرار گرفته از اینرو شفای هر رنگی از عسل اثر شفادهندگی همان گیاه مورد استفاده را دارد. در ان آیه از ثمرات بوسیله زنبوران بهره برداری شده عسلهای رنگارنگ تحویل میدهد و در این آیه رنگ ثمرات تکوینی و معین است. پس از بحثاینکه چرا در آیه به درخت شاراه شده (نخیل واعناب) نه به میواه اشان (خرما و انگور) گته شد چرا نام خرماقبل از انگور ذکر شده: درخت قدیمی تری است. خواص ویژه خرما،گیاه عالی تری است (دل دارد کهاگر میخ در آن فرو برند میخشکد، آب بر سرش مسلط گردد غرق میگردد. دود زیاد کننده خفه می شود. عمل لقاحش نزدیکتر به جنبندگان است. دوران کودکی و جوانی و پیری دارد که در جوانی آمیزش و لقاحش

بارورتر است)

خرما درخت قدیمی مورد احترام پیامبران و سلاطین و قوانین بوده اصل آنرا از عربسان، عراق، ایران دانسته اند. بابلی ها به آن کشمارو و سومری ها کشی مار و بعبری تامارو ملاحظه فرمائید در زبانهای عبری، عربی، سومری، بابلی کلمه مار را مشترک دارد و احتمال میدهم در فارس نیز ازاول خرمار بوده است در اینجا (از 7/46) ببعد) از قدمت خرما، خرما در قوانین حمورایی عمر خرما، بارور شدنش، طرق مختف تلقیح خرما طول قسمت های مختلف خرما، طریق کاشتن خرما، تکثیر درخت خرما، کود دادن، میوه هائیکه میتوان در کنار خرما کشت داد، جسن گیاهی خرما، خانواده خرما، شرح گلهای خرما، وضع ساختمانی خرما، ساختمان تشریحی دانه خرما.

عوامل طبیعی بهتر برای رشد خرما (زمین، منطقه، خاک، آب) عوامل بشری بهتر (کو دادن، غرس، بریدن شاخه ها، جلوگیری از باروری زیاد، چگونه چیدن، چگونگی سایبان درست کردن) آمار درختان خرما در کشورهای جهان، تعداد انواع خرما، بیماریهای درخت خرما، فوائد درخت خرما (سایبان زراعت، ساقه اش بعنوان درودگری، راه آب، صندلی، گهواره و ... از لیف خرما طنابهای ظریف. از میوه اش: شیره الکل، رکه، شکر، علوفه، گردزرگری، کولا، شیرینی، بیسکویت، داتامین، دیوسنولنس).

هسته خرما را ترکیبات خاصی است 8/58 و جنبه صادراتی خرما دانستنی است و شناسائی انواع خرماهای ایران شرح دادنی

می باشد. ویتامین های موجود در خرما وار ویتامین های مذکور در اعمال فیزیولوژی بدن و مقدار هر کدام.

املاح موجود در خرما مقدار و عمل هریک.مقدار ترکیبات خرما، چرا خرما بر خستگی اثر مفید دارد؟ چرا ذخیره نسبی خرما دو برابر گندم است و در نقاط گرم میروید و چرا خرما بعد اززایمان به زائو داده میشود وقرآن هم وهزی الیک بجذغ النخله تساقط علیک رطبا جنیا همین مسئله را برای حضرت مریم پیش آورده و عمده خواص خرما (در ناراحتی های چشم، در کم خونیها، کمبود منیزیوم کهبعقیده برخیایجادسرطان میکن و خرما ضد سرطان میباشد، در جوش و غرور جوانی که بر صورت میزند، فلج، لقوه، زکام، درد گلو، یسوبت، حساسیت، التهابات، سوء هاضمه، حفظ پرستات، تعادل یونهای بدن):

انگور: تاریخچه انگور و شرابو اصطلاحات قدیمی دربارهانگور.ترکیبات فیزیکوشیمیک انگور و دم انگور، دانه انگور، پوست انگور، گوشت انگور، هسته انگور و مقدا هر کدام از ترکیبات مربوطه آن و مقدار شیرینی در هرقسمت از اعضاء نامبرده انگور، ویتامین های انگور، ارزش غذائی انگور و فشرده انگورنقش تغذیه ای انگور، دیاستازهای انگور و محل قرار گرفتن آنها، خاصیت رادیو اکتیویته انگور، قابلیت حل مواد معدنی انگور، عمل فیزیولوژیک فشرده انگور (روی دستگاه ادراری روی دستگاه گوارش، ضد عفونی بودن انگور. ضد سم بودنش، اثرش روی سیکل ازتی در اعضاء، ضد یبوست و اسهال بودنش،

عملش در برابر مواد بیاض البیضی، چگونگی عمل با رژیم انگور در مراکز درمانی مخصوص. اثرانگور در چاقان و لاغرها):

سکرا: سکر و مستی و هم شکر و شیرینی معنی میدهد که از خرما و انگور میتوان هر دو را جدا کرد. برخی ازخواص قند انگور (مفید بودن برالتهابات کبدی، سهولت هضم و جذب، محرک عضلات و ...)متابولیسم قند انگور و مکانیسم آن، چرا قند انگور غذای مغز است؟ رابطه بین قد و قند چیست، اهمیت قند انگور، چرا خوردن گشنیز حافظه را کم میکند.

مستی: حرمت مسکرات. میخوارگی تکنولوژیسها آیاتی از کتابهای تورات و انجیل که خوردن مسکرات را جحرام اعلام میدارند 7/134 همانگونه که در الام داریم: هیچ پیامبری مبعث نشد مگر انکه شرب خمر ارحرام کرد. عقایدنصارای روز درباره مسکرات (رساله های دکترائی که هم اکنون در غرب نوشته میشود و ازمسلمین بخاطر نخوردن الکل تمجید میکنند. تشکیل انجمنهای مبارزه با الکل، مبارزه طبیعی جهان بر ضد الکل، تبدیل طنزنویسی های مربوط به میخوارگی به تحقیقات آزمایشگاهی در این باره.

سئوال پزشک از بیمارش این نیست که آیا نان یا برنج یا نخود میخوردی بلکه میپرسد الکل می خوردی، بحث ها و مسائل مربوط به زیانهای ناشی از اکل، میخوارگی حافظ ها و خیام ها چه بوده و مقصود از اصطلاحات: ساقی، می، مغبچه و ... دراشعارش چستو ازچه زمانی پیدا شده که نقل از کتابهای خارجیان مطالبی

آوردم و هم اکنون بر آنچه در کتاب گفته ام 7/150 بیفزایم که یک عقیده دیگر هم است: از بس امویان و مخصوصا عباسیان با غیر عرب بغیر اسلام و انسانیت رفتار میکردند و جرئت حرف زدن ازدستگاه حکام جور و ستم نداشتند دست باقتراح و آوردن زبان مخصوص خودشان زدند و کلمات ساقی، می، مغبچه و ... را عنوان نمودند.

چرا اندکی از مشروب زیان آور است

چون استعدادها مختلف و عامل زیادت طلبی در الکل نیرومند و بدون گذشتاست تعیین مقدارحداقلبرایچیزی که نه غذاست نه در موارد سلامت دوا، کاملاً غیر علمی بشمار می رود اگر الکل از روی هوی و هوس خوردهشود کاردرستی نیست (گرچه آب هم از روی هوی و هوس خورده شود غلط است) هر چند برای یک مرتبه و یک قطره باشد و اگراندک خوردن تکرار شود که امروز در خوردنش طرفداری جرالکلیک دیده نمیشود اگر بمنظور دارو و یا مانع نافعی خورده میشود هیچ دارو و شرابی برای مدت مدیدی تجویز نمیگردد و اگر طبق تصویب و تجویز پزشک متدینی بود که دین هم اجازه خودنش را میدهد، بعلاوه مقدار کمی هم بوده باشد سوخت و ساز غذائی ندارد و ناچیز مقداری باشد هرمون آنتی دیورتیک رامهار مینماید و ادرار زیاد میشود قطره اش خورده شود و وارد خون باشد در انعقاد نطفه اثری میگذارد پس دو کشف جدید را گوش کن: بیضه ها و پرستات از تمام بافتهای دیگر ببدن مقدار بیشتری الکل جذب میکند (70 درصد) و این

امر در فساد اسپرماتوزئید بسیار مهم است و چون این فساد معمولاً یکساعت پس از وارد شدن الکل به بدن در نطفه مرد صورت میگیرد و در تخمدان زن نیز اگر بخورد دیده میشود لذا هرگاه طفلی در حال مستی تکوین یابد الکل موجود در نطفه جنین را فاسد میسازد و از رشد طبیعی او جلوگیری میکند و اغلب قبل از موقع سقط میشوند و در صورت تولد نیز در معرض بیماریهای گوناگون قرار میگیند و مهمتر از همه دچار کم هوشی و اختلالات روانی می باشند.

علاوه بر این ار الکل روی قوای جنسی عبارت است از افزایش میل بامیزش ولی سلب قدرت از انجام آن:در زنان باردار در صورت مصرف الکل بسرعت از راه خون وارد بند ناف که جنین از آن تغذیه مینماید میشود و در حقیقت هرگاهمادری در خوردن شراب زیاده رویکند جنین در شکمش مست میشود.

هر چند بحث از زیان مصرف الکل حتی مبقدار کم بود و ازبحث خارج شدم ولی چونمطلب دوم نیز بسیار تازه و فوق العاده مهم است مینویسم دین ما گفته است دختر بمشروبخوار ندهید و تاکنون میگفتند علتش آن است که شوهر مست کرده بخانه آمده مزاحم است و ال آنکه آزار قمار باز یازانی کمت نبوده وانگهی ممکناست در خارج مشروب خورده و بدمستی اش را کرده و هوشیار بخانه آید اما امروز معلوم شده در یک مرحله از مراحلی که غذا برایدادن انرژی ن حرارت در عضلات تغییر و تبدیل می یابد محتاج به دیاستازی ست هدر الکلیک این عمل بسختیانجام میگیرد و مجبور و معتاد میشوند الکل بخورند تا عمل مذکور انجم گیرد و ازعجائب آنکه فرزندان الکلیک نیز بدون خوردن الکل چون این دیاستاز بسختی وارد و عمل مذکور شده و سوخت و ساز بدشواری

انجام میگیرد خودبخود بسوی الکل کشانده میشوند تا عمل مذکور آسانشان گردد و اسلام نخوساته فرزندان دختر یکنفرمسلمان بدون جهت بمیخوارگیکشانده شوند (شرح در آخر جلد 7 قسمت استدراک).

امروز این عقیده را باطل میدانند که غذای خوب از استحاله کبدی در نتیجه میگساری جلوگیری مینماید 7/156. دانشمندی موفق شد زیانهای مصرف الکل بمقدار کم را بر روی جوانان آزمایش کند 7/157 و نتیجه پژوهش خود را مفصل بجهان انسانیت تقدیم دارد.

حدودی قند، اندازه ای اسید اویک، مقداری کلسترول در خون وجود دارد که از آن حدتجاوز کرد غیر طبیعیاستبهمینطریقمقداری الکل درخون هست که اگر بعلت بیماری یا ورود الکل زیادی آنرا بالا ببرد غیرطبیعی خواهد بود. در اینجا 7/163 بحث بسیارجالبی کرده نشان داده ام اینکه قرآن در آیه مربوط به مسکرات کلمه خمر را آورده نه مسکر را خود این کلمه که معنی سرپوش عقل است بهترین دلیل علمی حرمت مسکرات میباشد و بحث جالبی نموده ام که چرا قرآن به منافع خمر هم اشاره میفرماید و مقصود از نفع از خمر چیست؟

روانشناس معروفی درکنگره ای خوردن حتییک جرعهمشروب را خطرناک دانست، در طبیعت تحت هیچ عنوانی الکل طبیعی آفریده نشده که بتوان آنرا مورد نیاز دانست در ضمن به اقوال بعضی از بزرگانو دانشمندان در این باره که حتی خوردن اندکی مشروب مضر است پرداخته ام 7/171.

ص: 280

یادبود الکل عامل زیاد طلب:

هر چه میخورم باده هر چه میکنم مستی*** بینم ای غم جانگاه باز در دلم هستی

این جوانی من بود تا چه زاید از پیری*** این بلندی من بود خاک بر سر پستی

رابطه بین الکل و غذاهای سه گانه؟ آیا الکل غم را میزداید برای رفع عطش خوباست؟ آرامش اعصاب میدهد؟ جزو بحث ما بوده است. شرح مختصری نیز از زیانهای الکل در اعضای بدن داده ام (کبد، دستگاه گوارش، دستاه تنفس، ضایعات موضعی دستگاه ترشحی، غدد ترشح داخلی، الکل و خون) سرنوشت اکل در بدن. آثار الکل در بدن. الکلیسم. بدست آوردن الکل چرا الکل مسموم کننده است.دانستنیهایی چند ازمیگساری را شروع مینمایم از: هزینه های ناشی ازمیگساری،عوارض الکل هنگام کار، هنگام رانندگی، عوارض جمی بمیارستانی، عوارض روانی تیمارستانی، طلاقهای ناشیاز میگساری، جرائم و جنایات باده نوشی و ... در بین معمرین الکلی کمتردیده میشود اکل بوسله شیر به نوزاد میرسد. 92-98 درصد الکل پس از جذب در جگر میسوزد.

الکل چه رابطه ای با سرطان دارد 7/186. مطالب بسیار دیگری از الکل است (بحثهای روانشناسی، الکل و اقتصاد، الکل و بهداشت. الکل و آمار بیماران، الکل و ضایعات روحی، الکل و صرعی ها، الکلیسم ارثی، الکل از نظر اجتماعی، الکل و جرم شناسی و...) که ازآنها صرفنظر شده است. آبجو، تاریخچه

آبجو، ترکیبات آبجو 7/188 چند تفاوت بین غذا و الکل (غذا بصورتهائی ذخیره میشو و الکل نمیشود، الکل بر متابولیسم چربی اثر خاصی دارد)

(الکل فاقد فرمانهای ضروری است. ماده ای غذاست که در اثر تجزیه بالاخره بقند تبدیل شود و الکل خود قند تجزیه شده است. هر چه غذای قندی بخوریم قند خون زیاد بالا نمیرود و هر چه الکل بیشتر بخوریم الکل خون بیشتر می شود هر لحظه از غذای در بدن بوی خاصی می آید و از الکلهمیشه بوی اکل. الکل نه د بدن چیزی میسازد نهمرمت میکند و غذا میکند) قرصهای خواب آور پنی سیلین، نیتروگلیسرین، تیرآمین، داروهای مرض قند انسولین وبرخی داروهای دیگر با الکل ناسازگاری دارند و برخی ایجاد خطراتی مینمایند.

دانستنی های لازمی از الکل ذکر شده 7/193 که چگونگی عمل الکل رادر تقسیماتسلولی، مبتلایات بذات الریه آبلهخونی، اشعه ایکس، زخم معده و اثنی عشر، جراحی، حصبه، آبسه امیبیاز، کبد، یرقان ویروسی، خستگی، قحطی، آبستنی، پرخوری، یبوست، آماس مثانه، ارش فرج، گرفتن جایزه نوبل و ... بیان میدارد. سمیت الکل بچند عامل بستگی دارد: آنچه برای طعم وعطر می افزایند، افزودن الکلهایاضافی الدئیدها، اسانسها، اسیدها، طرز مصرف ان (با معده خالی، دائم با متناوب) زمینه و استعداد میباشد.

ترکیبات شراب (اب الکل ها، اسیدها، آلدئیدها و ...) درمان بیماریها با الکل و بحث بین دو عده راجع به الکل

ص: 282

7/203.

رزقا حسنا: انگور در قرآن رزق حسن نامیده شده که قبلاً شرح دادم چه مزیتی بر رزق حلال و طیب دارد و هم اینک باید به خاصیت حسن انگور کهعملی مشابه کلروفیل در بدن دارد و شیاطین ومیکروبها را دور میسازد و دیگری بقدرت میکروکشی اش اشاره نمایم. ضمنا اثر انگور را در ساعتهای مختف بر چند میکروب(حصبه، شبه حصبه A شبه حصبه B کلی باسیل، ویربون، وبا، شیگا) نشان داده ام 7/217.

فشرده انگرو قدرت ضد سمی نیز دارد و با آزمایشات جالی آنرا به ثبوت راسنده اند انگور برای بیماران کیوی، درالتهابات معده روده ای (زخم معده واثنی عشر، یبوست، اسهال، کلیت، کلی باسیلوز، همورئید) بیماریهای کبد، رماتیسم مزمن بیماری سل بنحوی خاص که مفصل شرح داده ام تجویز میشود و نیز برای بیماران قندی چه باید کرد یا در چه بیماریهائی نباید انگور داد بحث کرده ام.

رژیم انگور امروز بطرق خاصی در جهان داده یمشود (رژیم انگوری توام، رژیم انگوری جانشینی و ...) و گاهی خوردن انگور نشسته و یا رژیم انگور ایجاد خطراتی کرده است. استعمال آب انگور در غیر فصل بشرط آنکه بیکی از 10 روز ذکر شده تهیه شده باشد بدون اشکال میباشد. انگور بر ضد بماریهای الکلیسم و برگش برای دفع اوله و اسید اوریک واختلالات کبدی صفراوی تجویز میشود.

انگور فرنگی و ترکیبات آن، چرا انگور قرمز بر سیاه و

سیاه بر سید ترجیح دارد؟ اثر درمانی هسته انگور، تفاله انگور، برگ انگور، چوب انگور و خاکستر هر کدم ازانها در بیماریها چیست؟ برگ انگور و ترکیبات و خواص درمانی ان 7/241 رابطه انگو با سرطان. ویتامین E موجود در انگور و هسته انگور، خواص انگور یاقوتی غوره، سرکه (انگور، سیب، شیر، خرما، سرکه های مصنوعی). تفاوت بین انگور و کشمش و طرز تهیه و خنصا غذائی و درمانی کشمش 7/254 تبخیر ثلثان در اسلام چست و علت از جمله مطهرات قرار دادنش؟

ان فی ذلک لایه لقوم یعقلون: جمله آخر آیه مورد بحث است و شگفتی اینجاست هر جا از عسل صحبتبود همه از خواصش ذکر میکردم که پاک کننده رگها و مشروب کننده مغز و در نتیجه عمل فکرافرین است و قران هم کلمه یتفکرون (ان فی ذلک لایه لقوم یتفکرون) بکار برده است و در اینجا بدو خاصیت خرما و انگو.ر (سکرا و رقا حسنا) اشاره شده که اگر سکر و مستی بگیریم با عقل رابطه دارد و در صورتیکه شیرینی اش را بحساب آوریم باز باعقل سر و کار داردو قرآن هم کلمه یعقلون آورده است.

در اینجا مطلبی را از همین جلد بیاورم 7/124 که تاکنون بنده رعایت نکردم یعنی توجه نداشتم در صورتیکه 15 قرن قبل قرآن آنرا تذکر میدهد و آن تفاوت بین غذا و خوراک است که به بهترین وجوه اختلاف آن اشاره کرده ام.

روایاتی که راجعبه خرما داریم در جلد سوم رمبوط به افطار آوردم و در اینجا به آنچه راجع به انگور گفته شده آورده میشود: انگور غم را برطرف میسازد (کافیست بخاصیت ضد سمی

و میکروبی آن اشاره گردد) انگور میوه و طعام است (به ترکیبات انگور مراجعه گردد) انگور را باید دانه دانه خرود (شرح داده شده اگر انگور قبل ا خوردن زخم شود چه عناصر و ویتامین هایش کم میشود).

نیکوتین موجود رد سیگار تهیه وادهرمونی مغزی بنام (نورپینفرین» را افزایشیدهد و الکلآنرا کاهش میدهد و اینست سبب پناه بردن مست ها به نیکوتین و احتمالاًعلاقه شدید دیوانگان و عصبانیها به سیگار و نیکوتین.

و اینک جلد هشتم شروع میشود:

گوشتها

در مقدمه، ازکلاسی بحث شده که اولین کاس تشکیل دشه است. معلمش خدا بودو شاگردانش فرشتگان و حضرت ادم (و علم آدم الاسماء)و موضوع درس چگونگی جدا شدن خلقت تشریعی از آفرینش تکوینی. بالاخره شیطان نشان داد که به آدم علم آموخته شده سجده نمی کند و تسلیم نمیشود همانگونه که تسلیم کشورهای بسیار عالم نشده و بر بسیاری دانشمندان بزرگ تسلط دارد و تنها تسلیم بندگان خالص خدا و نیز از این معلوم گردید مردم در مرحله عقیده حاضرند بخدا ایمان داشته باشند اما در مرحله بندگی دوست دارند به آنچه احساس و درک دارند سر تعظیم فرود آرند و این تنها مسلمانانند که ه در مرحله اعتقاد میگویند خدا و هم د مرحله ایمان خدا را عبادت مینمایند (در اینجا دلیلی آوردم که چرا قبله اول مسلمین بیت المقدس بوده و بعد کعبه گردید) 8/15.

گوشت خوک: پس ازذکر تاریخچه گوشت خوک خوری جنبندگانی که فرآورده اشان مورد استفاده آدمی قرار میگیرد

یکی زنبور عسل است که آلودگی را دوست ندارد و خود کنترل میکند که افرادش آلوده نشود دیگر خوک است که خودش آلودگی را دوست دارد و در کثافت خوری معروف و مراقبت جدی هم نمیتواند او را از پلید خواری باز دارد و در این فواصل حیواناتی که فیمابین آندو پس از پلیدخواری دستور اسلامی است چند روزی آنها را از آلوده خوی دور دارند تا بتوان ازآنها استفاده غذایی کرد و بهمین تناب که چنین تطهیر و استبرائی برای خوک اماکن ندارد برای همشیه و درهر وضعی خوردن گوشت یا فراورده هایش در اسلام حرام است.

خوردن گوشت خوک حس بدبینی ایجاد میکند چربی خوک رشدرا متوقف می سازد، گوشت خوک موجب خستگی و ضعیاعات غیر قابل برگشت دستگاه قلبی عروقی میگردد، پرورش جنس مرغ و خوک با دادن جیره غایی که پروتئین آنها تنها از نوع گیاهی باشد با عدم موفقیت روبرو میگردد.

خطرناکترین چربی حیوان طبقه ای است که بین پوست و گوشت قرار گرفته و این چربی مخصوصا ردخوک بسیار زیاد است روغن خوک برای بعضی غیر قابل تحمل است: اسید چرب مخصوص در روغن کبدخوک میباشد در ملکول و از پرین خوک اسید آمینه لیزین بوسیله آرژنین جانشینشده است، در خوک کرمهای تریشینوز و تنیا سولیوم وجوددارد که با وجود پیشرفت بهداشت و رعایت و دقت هم اکنون بسیاری از خوک خورها مبتلایند و روز بروز تعداد آنها رو به افزایش می باشد. هر حیوانیاز جائی عرق میکند و خوک از پوزه اش! در شیر انسان و خوک عناصر ضد

تومری وجود ندارد. ماده مخصوصی در مفاصل خوکها رسوب میکند، مرتعی که خوک درآن چرا کرده باشد ممکن اس تگاوان را مبتلا کند.

درکلیه بعی حیوانات و از جمله خوک ماده مخصوصی یافت میشود. منشأ انفلوانزا بعقیده بسیاری از دانسمندان از گله خوکهاست بیماریهائی که خوک بدان مبتلا شده وممکن است به اناسن سرایت نماید بسایر است (سل، سالمونلا، باد سرخ، لیستریوز، تریشینوز، سیستی سرکوز، اسپارگانوز، اپیس تورکیازو کلونورکیاز، هتروفیاز، پاراگونی میاز، لیپتوسپیروز، هیداتیدوز، دیستوماتوز، شیستوزومیاز، اکتینومیوز، اکتینوباسیلوز، پاستورلوز، هاری، تب برفکی، آبله، سارکوسپوریدیوز،پروپلاسموز وعجیب انست که اسلام ابتلای بکرم را با خوردن گوشت خام تذکر داده است 8/43.

خوردن گوشت خوک در کتاب مقدس (سفرلاویان) ممنوع شده است و از یک مجله علمی کشور خودمان بدون دخل و تصرف چندسطری در این باره بیفزایم (مجله تندرست بهمن 1349 صفحه 21) تا چندی قبل گوشتخوک را فقطاز لحاظ بهداشتی مضر میدانستند ولی دللی برای اینکه گوشت خوک باعث قساوت قلب و بی دینی و دیانت میشود نمیدنستند تا اینکه در جنگ بین الملل دوم نتیجه بازدیاد خوردن گوشت خوک (ضد عفونی شده و سالم) در بازداشتگاههای اسرا و غیره علنی گردید و اخیرا نیزدر مجلات کثیرالانتشار سرگذشت هائی راجع به اشخاصیکه گوشت خوک زیاد میخورند نوشته میشود که نمونه آن داستان یک نفر

کنت میلیاردر ایتالیائیست که پس از خودکشی وضع افتضاح آمیز زندگی داخلی و دیاثت علنی و زننده اش برای عموم آشکار و از طرف پاپ اعظم نیز اظهارتنفر نسبت به خانواده کنت بعمل آمد.

گوشت گوساله: پیرمردنورانی، خلیل خدا ضیافتی کرد از فرشتگانی که مامور بودند دو شهره عموره و سدوم را که قوم لوط در آنها به الواطی مشغول بودند عذاب نمایند طعامی که حضرتابراهیم آورد فجاء بعجلخحنیذ، گوشت گوساله در خود بریان شده بود. مهمانان وضعی و رفتاری داشتند که حالتهای مخصوصی به حضرت دست داد. زن نازای حضرت بنام ساره نیز حضور داشت سخنانی بین آنان رد و بدل شد.

پس از ذگر دانستنیهائی چند از گوشت (تفاوت گوشت قرمز و سفید، درجه خوبی گوشت از روی چاقی، نژاد، جنس، سن و ...) و صفات گوشت بر روی لاشه (بر حسب چاقی حیوان بر حسب حجم، استقامت، دانه داشتن، شیر و رنگ،نوع تغذیه و ...)تقسیم بندی قسمتهای مختلفهلاشه (عضلات کجای بدن حیوان بهتر است) چگونگی گوشت حیوانات گوناگون (گوساله، گاو نر، گاو ماده، گاو نراخته، گاو نرتخمی، گوسفند، بز و ...) با ذکر چندین معجزه مربوط به ضیافت مذکرو آوردم 8/59.

چند نوع ترس ایجاد شد که موادگوشتی و پروتئینی برای دمان آن تجویز میشود. فرشتگان گفتند نتس و باید حضرت خوراکی میل فرماید که اعتماد بنفس و شجاعت آور است و ای از جمله خصائص گوشت گوساله میباشد. ترس غدد ترشح گوارشی را

وادار بدگرگون ترشح کردن مینماید و این گوشت است که امروز هم برای خنثی کردن ان تجویز میشود. گوشت پادزهری داین حال محسوب میشود.

زمان شادمانی و ترس هر دو خوردن گوشت خوب است و حضرت را که بشارت بفرزند دار شدن دادند خود و همسرش شاد شدند برای رفع خستگی مهمانان که سفر در پیش دارند گوشت گوساله مرغوب است. در پیران اسیدهای معده رو به کاهش مینهد و گوشت تحریک کننده خوبی است. دستگاه گواش پران باگوشت گوساله که هنوز خوراکهای سفت و پلید نخورده و تشحات فحل شدن و زحمت کارکردن و ... نکشیده و ظریف مانده سازگارتر است. کبد پیران مواد پروتئینی گوشت را بهتر تحمل مینماید. نسبت جذب پروتئین ها بالاست و برای پیران صلاح است برای پیران کم نیرو پروتئین که انرژی بیشتری دارد بهتر است. کالری ایجاد شونده مذکور برای پیران خوب است. استعداد پیران برای ابتلا به اسیدوز بیشتراست و اگر مواد البومینوئیدی از غذایشان حذف نشود کمتر این پیش آمد را دارند.

حضرت گوشت حیوان سمین انتخاب فرموده و از امتیازات خاص گوشت است. ویتامین PP گوشت برای جلوگیری از تصلبشرائین که بیماری تقریباویژه پیران است در گوشت گوساله فراوانتر است، گوشت روی آتش پخته شود مواد سرطانزا درست میکند ولی حنیذ و در خود پخته گردد خوب است. گوشت گواله ژلاتین و پورین بیشتر دارد و از خشکی و شکنندگی ناخن که در

پیران بیشتراست جلوگیری نینماید. گوشتگوساله تازه بود و تازه هم بریان شده بود. فرشتگان بحضرت بشارت اولاد دار شدن دادند و گوشت گوساله بر آمیزش اثر دارد.

گوشت گوساله دارای مود ضد سمی است. گوشت گوسالت کم چربی است و برای پیران زیان ندارد نامی از نان یا برنج با گوشت نیست و معلوم میشود برای حضرت هضم عالی تر انتخاب گوشت فقط بوده است. دیاستازهای گوشت که هضم را اسان میسازد با جوشاندن گوشت از بین میرود و با کباب کردن از بین نمیرود. گوت گوساله برای جوانان نیز خوب است و حضرتباراهیم فرشتگان را نیز که بصورت جوانانی بودند دعوت بخوردن فرمود از دعائی که حضرت فرمود و ارزق اهله من الثمرات من آمن و در آیه نامی از پیری برده نمیشود و در اینجا ضمن اظهال پیر بودن مسئله گوشت گوساله مرح میگردد بنظرم جوان و غیر جوان را همانگونه که میوه ضروری است پیران را گوشت لازم است. عمل حضرتابراهیم ثابت کرد که گوشت بویژه گوشتگوساله جزو طیبات میباشد.

شرط طیب بودن غذارا حضرت ثابت کرد داشتن آرامش خاطر برای خوردن است. بنظر میرسد قرآن میوه جات را در درجه قبل از سبزیجات قرار داده باشد. گوشت گوساله زیاد مغز را ازخون خالی نمیسازد. عناصر ترکیبی گوشت گوساله برای پیران سازگار است که همه را شرح داده ام.

ازاینجا 8/94 به غذاهائی که با گوشت تهیه یمشود و هر کدام برای بیماران چه اثری دارند پرداخته بعد دلیل آوردم

چرا حضرت ابراهیم گوشت را در خودش بریان کرد نه با آب یا روغن یا چربی دیگر. سپس به عوامل تغییر دهنده گوشت (سن حیوان، جنس حیوان، نوع اغذیه، کار حیوان) پرداخته به ارزش بیشتر گوشت اشاره نموده و بین گوشتهابا گوشت گواله (گاو، بز گوهی، گوسفند و ...) مقایسه بعمل آورده مقدار عناصر موجو در هر کدام را نوشتم.

گوشت ماهی: آنچه اهمیت دارد در تازه انتخاب کردن و مسموم نشدن است که قرآن هم به آن توجه فرموده است. لتأکلوا منه لحماطریا. (سوره النحل) و ... تاکنون لحماطریا و ... (سوره فاطر)البته پس از ذکر آیات به 8 اعجاز مربوطه اشاره کرده ام 8/110:تسخیر دریاها بدست بشر، گشت تازه از آب شیرین و شور گوشت باید طری و تازه باشد آرایش ظاهر بدن را با حلی و زیور و بدن را با مواد پروتئینی برابر آوردن و نقش مواد مذکور در زیبائی و سلامتی پروتئین تازه خوردن فضل الهی طلبیدن است، به مواد سفیده ای تازه رسیدن باید شکرگزاری کرد.

تکرار کلمه لحماطریا اهیمت تازه بودن گوشت را میرساند آنچه اهمبت بیشتری دارد اینکه در قران از مطلق گوشت استخراجی از دریا نام برده شده نه ماهی و این چشم بینای 15 قرنی اسلام است که به مواد بیاض البیضی دیگری که از دریا استخراج شده یا خواهد شد توجه داشته است.

چون قرآن تازه بودن گوشت های استخارجی از دریا را اهمیت داده به تفاوتهائی چند بین ماهی تازه و فاسد و کهنه پرداخته

ص: 291

سپس دانستنیهائی چند از ماهی را آوردم 8/111.

حضرت موسی و حضرت خضر پس ازراه پیمائی و خستگی ماهی خوردند 8/15 و بر سفره حضرت عسی که از آسمان نازل گردید ماهی بود، ماه اگ زنده ا اب گرفته شود و در محیط دیگر بمیرد فوت کرده و نمیتوان آنرا خورد.

بوی بد ماهی از چیست مقدار چربی ماهی ها، آبومین، مواد معدنی، موادکانی و مقدار ترکیبات هر یک، روغن های ماهی، ماهی چگونه پخته شود بهتر است، چرا ماهی بدون فلس خوردنش حام است، خصائصی ازماهی خاویار، تکیبات گوشت ماهی، نام ماهی های حلال و حرام در ایران، منحمد کردن ماهی،نمک زنی، دود دادن، کنسروسازی، شرحی ازتخم ماهی ها، استبراء ماهی دراسلام، ماهی یونس و چگونه حضرتیونس در شکم ماهی درنمگ کرد و سالم ماند. وسله جدید برای تشخیص گوشت، ماهی کهنه حتی دودی یا کنسرو چه ضررهائی دارد. سابقه ماهی و ماهیگیری،نقاط ماهی خیز، ویتامین های درماهی، چگونگی استخراج ماهی ازدریا.

من و سلوی: معنی کلمهمن، من چیست، شرح شکرکهای بیدخشت. تباشیر، ترجنجبین، سکرالعسر، شکر تیغال، شکر سرخ، شکرک زبان گنجشک، شیرزاد، گرانگبین، گز علفی، شکرک زیتون، شکرک ارزو، و شرح خواص آنها و مقدار ترکیبات درآنها و آننواحی که در آنها بیشتر یافتمیشود، شرح شکرک مخوص بنی سارائیل و چگونگینزول آن بر آنان و آیاتی از کتاب مقدس راجع به من.

سلوی چست: شرح گوشت پرندگان و موارد اتعمال آنها و سازگاری و ناسازگاریهایشان در چه موردی است، شرحی ای میگو و محل صیدو فراوانیآنها و مقدار تریکبات، قارچ و عناصر متشکله آنها و مقدارشان و سخنانی از اسلام درباره قارچ 8/147 و اینکه سلوی را، گوشت طیور، ماهی میگو، قارچ گفته اند.

خارج از موضوع اثبات اینکه هیچ گروه با ایمان گرچه بسیار محدود و کوچک باشد نباید مأیوس باشد و از فعالیت دست بردارد، رسالت جوانان مسلمان.

گوشت شکار: چرا نباید حیوانی را در برابر حیوانی کشت؟ اسلام آنرا ممنوع داشت و هم اکنون آثار ناراحت کننده و استرسی که برحیوانات ناظر وارد شود شرح داده اند. چرا نباید حیوانی را که زیاد دویده و خسته شده کشت و خودر؟ اسلام این سخن را در 15 قرن قبل بیان داشت و هم اکنون حتی موادی که در بدن حیوان خسته وجود دارد و ایجاد مسمومیت میکند و چگونگی پیدایش مواد زهرآگین را شرح میدهند 8/159 عجیب اینجاست که علم و اسلام هر د میگویند پس ازاتراحت دادن بیمار سموم از بدنش رفع و دفع و خوردنش بلااشکالاست در قرآن کریم است (سوره حجرات) یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم و لا تجسسوا و لا یغتب بعضکم بعضا ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا فکرهتموه و اتقوا اللّه ان اللّه تواب رحیم. ملاحظه فرمودید قرآن غیبت کردن را به گوشت مرده برادر خوردن

تشبیه فرمودهاست! چرا؟ میدانید مواد پروتئینی اگر در بدن بخوی هضم و جذب نشود مبدل به پتومائین ها مگردد و یکی از آن موارد بیاض ابیضی خوب هضم و جذب نمیشود درباره کسی است هک به آرامش خاطر بسفره ننشسته باشد و چه کسی ناراحت تر از آنکه غیبت میکند و از دیگری دلوری و ناراحتی دارد البته در بدن چنین شخص مواد گوشتی تولید پتومائین بلکه نعش میکند همانکه قرآن فرمود (زیرا در یونانی کلمه پتومائین معنی نعش را میدهد) و چرا قرآن عش دیگریرا مطرح نکرده نام برادر را میبرد؟ زیرا غیر مسلمان غیبت ندارد و مسلمان برادر مسلمان است (بعلاوه نشانی ازتحقیر کردن برادر خود است) ابته در این آیه موارد اعجازآمیز دیگری است که شرح داده ام.

چرا کسیکه زیاد گوشت میخورد اسلام شکمش را بقبرستان حیوانات تشبیه فرموده است؟ گوشت باندازه خوردن، فوائدی دارد و زیاد خوردنش زیانهائی میرساندکه شرح داده ام و از جمله چون روده انسان از گوشت خواران درازتراست گوشت در امعاءش زیاد میماند و در صورتی که اندک اضافه ای بردارد واندکی بماند ماندن قسمتیاز لاشه در شکم آدمی گویای اینست که شکم قبرستان بده باشد یعنیاگر مرتب پشت سر هم گوشت خورده واضافه از حد لزوم ببدن برسد یا در یک مرتبه زیاده خوری شود حتی همان اندک لاشه هضم نشده در شکم دفن شده است.

هر چه مواد بیاض البیضی خروده شود سوخته و صورت حرارت دفع میشود ولی قند و چربی ذخیره هم میشود لذا گوشت چاق نمیکند و قند و چربی زیاد میکند بعلاوه روده ها بیشتر از 200-180

گم ماده بیاض البیضی را نمیتوانند جذب نمایند و بقیه در حقیقت وارد گوستان شکم شده است زیرا اگر چرب با میوه و سبزی زیاد خورده شود یا سلولز اگر دارد یا قطعات دیگر بهمان شکل دفع میشود اما گو.شت زیادی هضم نشده فساد و پوترفاکسیون انجام گرفته و پتومائین که سم خطرناکی است و در لاتین عنی نعش را میدهد ایجاد میگردد و نعش را در کجا دفن میکنند در قبرستان که اینجا امام آنرا به شکم نسبت داده است.

امروز باثر جالب و مفید عناصر موجود درگوشت بروی کبد و بیماریهای مربوط به آن پی برده اند و حضرت رضا نیز برای مرد مبتلا به یرقان (البته دزمانی که علائم رژنرسانس کبد ظاهر شده بود) گوشت در خود کباب شده تجویز فرمود 8/171.

کسیکه چهل روز گوشت نخورد باید در گوشش اذان گفت در اسلام وارد است وی یعنی چه؟ پیامبری که میفرماید از گهواره تا گور دانش بجوی انتظار دارد دو سر زمان دانشجوئی با کلماتی آغاز و پایان یابد که با بدیت متصل است لحظات اول تولد که همانقدر میشنود که لحظات اول مرگ باید نام خدای را بگوشش رساند و طنین اتصال با بدیت را بمغزش فرستاد.

اذانی که در هنگام تولد بگوش نوزاد گفته میشود خیر مقدمی است که به اجتماع مسلمان پیوسته است. اذان گفتن چنانچه در قرآن آمده است توجه دادن است به اینکه باید در تظاهرات بزرگ اسلامی حج شرکت جست و به تظاهرات بر زنی یا شهری نماز جماعت پیوست یا متوجه شد که در جمعیت آنان خلافی روی داده است 8/180 و چه توجهی از این بالاتر که بگوش نوزاد برسانند

که توجه به بندگی خدا داشتن اولین کلمات درس لحظات اول زندگی اوست و باز چه توجهی که در گوش کسیکه به کمبود تغذیه دچارشده بداند که از عناصر لازم بدور مانده است و در لختی و واماندگی عصبی همانند نوزادی است که تازه تود یافته و باید بگوشش اذان گفت (اینکه اذانها را بگوش کسی نمیگویند و در این دو مورد باید در گوشیگفت یعنی در آنجا بهمه مربوطاست و توجه همگانی لازم اما اینجا فقط خیر مقدم و درس فردی است یا تقویت یکنفر باخوردن گوشتجبران پذیر بوده اختصاصی میباشد ک بحث علمی جالب است 8/183 که ثابت میکند هم اسیدهای امینه لازم باید ببدن برسد و هم نسبت اسیدهای امینه گوناگون موجود در پروتئن غذاهای اتخاب شده باید تقریبا در حدود همان نسبت اسیدهایآمینه در بافتهای بدن باشد،اذانابراهیم برای شرکت دادن افراد مستطیع درمانور بزرگ اسلامی جهت رفع موجبات اختلاف طبقاتی و عوارض دیگر ات و اذان در گوش چهلروز گوشتنخورده نیز برای کسب نسبت های صحیح و ارشمند عناصر جسمی از تناسب افتاده اوست یعنی اذان روحی برای اصلاح جو روحی و اذن گوی گوشتی جهتبرطرف ساختن فساد ایجاد شده جسمی است.

در اینجا 8/187 به بحث هائی چند پرداخته اماز جمله چرا عدد چهلروز برای نخوردن گوشت انتاخب شده؟ و چرا قرآن (سوره بقره) در قضیه حضرت موسی و بنی اسرائیل گوشت راخیر و بهتر از بقول و سیر وعدس و پیاز معرفی فرمودهأ و از چه پیشوایان اسلام گوشت را از گوشت دانسته اند و بعد بذکر علت

حرمت دنبلان پرداخته ام: دنبلان خوریتا حدودی مردارخوریاست و ماده حاله از فساد گوشت بنام پوترسین در بیضه هادیده می شود 8/195 و انزیم مخصوصی که توسط باکتریها ترشح میشود در اسپرم برخی حیوانات موجود است.

چرا گوشت را در اسلام سید طعامها معرفیکرده اند؟زیرا سید کسی است که اگر خوب باشد بهترین است و اگر بد شود بدترین و بهمین طریق گوشت تاه و بهداشتی بهترین است و گوشت فاسد و غیر سالم بدترین خوراکها.

چرا اسلام خوردن طحال را حرام دانسته است؟ اسلام خود علتش را شرح داده: زیرا قبرستان گلبولهای قرمز است (جایگاه خون فاسد است).

در اسلام خوردن حیون حلال، حیوانی که مورد وطی انسانی قرار گیرد، جیوانی که گوشت یا شر خوک صرف نماید حیوانی که خمر نوشیده یا حیوان حلالی که مشتبه بحرام گردد ممنوع میباشد. خوردن خون در اسلام حرام است هماز جهت جسمی و زیانهائی که ببار می اورد 8/207 و هم از نظر روانی و تمایل بخونخواری و نیز خوردن مردار حرام است که احتیاج بشرح نیست 8/209.

چرا باید هنگام ذبح حیوان را آب داد، رو بقبه داشت کارد آهنی و تیز انتخاب کرد، اعضای چهارگانه اش را قطع نمود مسلمان ذبح را انجام دهد و ...؟ همه را به تفصیل شرح داده ام 8/211-218. چرا اسلام اجازه نمیدهد با دهن برای پوست کندن گوسفند در او دمید و از چه نباید حیوان را برای کشتن

زجر داد؟ اثر گوشت در بدن، علم و اسلام درباره خوردن گوشت خام چه میگویند؟ چرا در اسلام قصابی از شغلهای مکروه قلمداد شده است؟ مورد بحث قرار گرفته است سپس بذکر ترکیباتگوشت قصابی و دانستنی هائیاز گوشت و چگونگی خوردن گوشت در بیماریها، فرآورده های گوشت، تاریخچه گوشت، گوشتهائی که خوردنشان کراهت دارد.

خوردن احشاء و اجزای حیوان، جگر و ترکیبات و خواصش گوشت خرگوش: دانستنیهائی از شکار و گوشت شکار. مطالبی از روغن حیوانی و روغن نباتی. مواد خوراکی مصنوعی و بالاخره بذکر اخباری چند درباره گوشت پرداخته ام تا 8/288.

و اینک فهرستی از جلد نهم:

غذاهائی که در قرآن نامشان است و غذاهائی که در اخبار دیده میشوند

درمقدمه ثابت کرده ام چگونه بر هر مسلمانی واجب است روزانه ده مرتبه از خدا بخواهد از دانشمندان لادین و از این داران جاهل نباشد.

در این جلد از غذاهائی که نامشان در قرآن ذکر شده بحث گردیده و قبل از ان باعجاز علمی چند آیه از قرآن پرداخته ام: قرآن عمل کلروفیل سازی را یک عمل زنده محسوب داشته و به اسانس و کلروفیل موجود در سبزیها اشاره فرموده است 9/20 بعلاوه عمل کلروفیل سازی را به نور و آفتاب نسبت داده و تهیه اسان را به شب و سردی مرتبط ساخته شکافته شدن حب را بروز و آفتاب و روئیدن هسته را به شب و سرما حواله داده.

عواملی چند در تشکیل کلروفیلها مؤثرند و از جمله آهنی است که گفته میشود ملکولهای مخصوص آهن در صبح صادق در فضا بشکل یونیزه و قابل توجه بدن انسان و گیاه وجود دارد و

شاید قران نیز که کلروفیل سازی را با صبح مرتبط ساخته (... فتصبح الارض محضره...) یک علتش همین باشد. بعد گفته ام چرا عصف و ریحان (کلروفیل و اسانس) از آلاء و نعمتهای الهی هستند 9/28 و بدنبالش باز به یک اعجاز علمی قرآن اشاره کرده ام و آن توجه قرآن به شدت اعمال حیاتی جوانه های انتهائی و دانه های سبز گیاه میباشد.

بعد بذکر دانستنیهائی چند از سبزی و میوه پرداخته از تقسیم ندی آنها، تکیبات آنها، مزیت و خواص هر کدام و ارزش آنها در قدیم و تایخ معاصر و رفتار مردم در میوه و سبزی خوردن و بحثی از سالاد پرداخته 9/32-47 و وارد مطلب اصلی یعنی شرح آنها که نامشان در قرآن است شده ام.

انار: تیره آن، شکل، گل، ساقه وب رگ، میوه، طرز کشت، کود بهتر، تکثیر انار، آفت انار، محلهائی از جهان که بهتر میتوان اناار در آن پرورش داد، انواع انار، تعداد دانه های انار، خواص دانه انار، پوست انار، ریشه انار، ترکیبات انار، آب انار، ساز انار و مقدار هر کدام و خواص داروئی انار و اباانار مه را گفته (الی 9/61) بذکر آنچه در اخبار راجع به انار گفته اند پرداخته ام: اینکه گویند یک دانه انار از بهشت است برای اینکه ملمین توجه فرمایند حتی یکدان اش نپوسد که بدانه های دیگر سرایت نکند و در نتیجه انارهای دیگر را هم فاسد نسازد و ضرر اقتصادی پیش نیاید (گرچه پوسیدن همان یک دانه مقدار معتنابهی ازمهمترین عنصر انار یعنی ویتامین ث را از بین میبرد و ضرر غذائی نیز میزند.) در ضمن امام از نوع مرغوب

انار ستایش فرموده و مسلمان را تشویق به تهیه نوع مرغوب مینماید از نکات جالب دستور امام بخوردن انار با پیه و پرده های نازک فواصل دانه هاست و علت آنرا اثر نکوو مفید بر معده میداند که علم جدید نیز آنرا شرح میدهد.

دیگر از دستورات اسلامی خوردن انار در صبح جمعه است روزی که احتمالاً شب آمیزشی داشتهو عنار انار جبران کننده بسیار عناصر از دست رفته است. بعلاوه روز اجتماع و تعطیل و دید و بازدید است و انار نفس و بوی دهان را خوشبو می سازد و امام نیز بدین مطلب اشاره فرموده است. انار اثر شگفتی بر رشد کودکان دارد و امام نیز بآن اشاره فرموده در ضمن بخواصدیگر انار که دفع بعضی سموم و رفع سستی برخی اعضات اشاره گردیده و ازجمله خواص چوب انار نیز از طرف حضرت رضا بحثی جالب است 9/74.

از صفحه 79 الی 87 چنین گفته ام که از : عسل.، شیر، خرما، انگور، گوشت، انجیر، زیتون، سیر، پیاز، نان، کدو، عدس، سبزی هر کدام در قران چند مرتبه یاد شده و از درخت مربوطه اشان چه آیاتی است و کدام در سرایدیگرنیز وعده داده میشود و سپ بذکر انجیر میپردازم: انجیر از چه خانواده ایاست گلش، برگش، ساقه اش محلهای مناسب رشدش، نقاطی از جهان که محل پرورش آن است:طرز تکثیر، طرز زراعت، تاریخچهآن در قدیم و نزد کشورها، میوه اش، انواع انجیر، بهتریناجیر. انجیر خشک، خواص انجیر خشک و تر، طرز خشک کردن انجیر، ترکیبات انجیر و مقایسه آن با ترکیبات انجیر خشک،

آفت انجیر، مقدار ترکیبات انجیر، ارزش غذائی انجیر، خواص داروئی انجیر، شرح انواع انجیر در ایران، لاتکس، خواص میوه، برگ چوب وق سمتهای دیگر درخت و بالاخره انجیر در اخبار: نبی گرامی آنرا برای بواسیر و نقرس مفید دانسته اند و برای رفع قولنج و یبوست و خوشبو کردن دهان و محکمی استخوان و رویانیدن مو در اسلام انجیر تجویز شده و علم در تمام موارد بهمین نتیجه رسیده است در اینجا 9/123 خارج از برنامه به جنبه های اعجازقرآن (تشبیهات، استعارات، ایجاز، اختصار، تکرار، فصاحت، بلاغت، اسلامت، وفور معانی، حکمت قصص و ...) اشاره کرده به شرح زیتون پرداخته ام:

همانند انار و انجیر درباره اعضاء مختلف گیاه و میوه آن بحث شده طرز کشت و تکثیر و ترکیبت میوه و برگ زیتون و مقدار آنها و استعمال غذایی و طبی 9ر کدام ، آفات درخت زیتون طرز روغن کشی از میوه زیتون،. ترکیب روغن زیتون، نسبت روغن در دانه زیتون، خواص فیزیکی روغن زیتون، تقلبات روغن زیتون، تگهاری روغن، مصرف روغن زیتون اطلاعاتی از زیتون و بالاخره از آنچه در اخبار درباره زیتون آورده اند: نبی گرامی خوردن زیتون را سبب رفع زهرها و شیاطین از داخل و مالیدن انها ببدن موجب جلوگیری از ورود عناصر متجاسر ببدن دانسته اند و شرح چگونگی دفع مواد زائد و مسموم از بدن بوسیله روغن مذکور و همچنین جلوگیری از ورود باکتریها با مالیدن

روغن را داده ام 9/152 باز از آن حضرت است که فرمودند: روغن زیتون صفرا می آورد، بلغم را میبرد، عصب را محکم و خلق را نیکو و نفس را پاکیزه و غم را می زداید و چگونگی اثر روغن مذکور را در هر قسمت با دید از دریچه علم جدید آورده ام.

ترکیب گوش و زیتون و سرکه برکت است (با توجه به جمع عناصر موجود در هر سه) و چند خبر دیگر الی 9/159 چرا در قرآن به انجیر و زیتون سوگند یاد شده است؟ مقصود از تین و زیتون چیست؟ مفسرین چنین گفته اند:

انجیر و روغن دو چیز یبوست دهنده و ملین. کوه و شهر آزاد و جمعیت. بدن و روح.، گیاه و حیوان. انسان و اکتسابات علمی. حضرت امام حسن و حضرت امام حسین. مدینه و بیت المقدس نبی گرامی و حضرت علی. کوه تینا و کوه زیتا. دو کوه از معبد انبیاء مسجد دمشق و بیت المقدس و ... وجه تشابهی ایندو درخت ببلوغ زن و مرد دارند و ارتباط آیات سوره بطریق خاص یعنی ارتباط سه عامل مهم با خلقت احسن التقویم (غذا که نمونه اش انجیر و زیتون است. اوضاع جغرافیایی که امروز آنرا فوق العاده مؤثر در جو روحی فرد و اجتماع میدانند.اوضاع محلی اجتماعی با ذکر بلدامین) و ارتباط اثر میوه با خلقت احسن التقویتی انسان و امروز نیز مسائل تغذیه ای، منطقه جغرافیایی وضع اجتماعی را دگرگون سازتر از مائل دیگر معفی می نمایند که اگر این سه خوب بود احسن تقویت است و در غیر اینصورت اسفل السافلین.

پیاز و سیر: از محصولات پیازی (سیر، پیاز، موسیر، تره

فرنگی، پیاز کوهی پیاز ولش) بحث شده به سیر تکمیلی سیر و پیاز،برگ و ساقه و ریشه و گل و گرده افشانی و میوه و دانه و کشت و زرع و طریق انبار کردن پیاز، کود مناسب زمین خوب فساد پیاز ازداخل کشت و داخل انبار، انواع پیاز (سفید، زرد، قرمز و و...) رسیدن پیاز، ترکیب شیمیائی پیاز و مقادیر آن بو و طعم پیاز، ویتامین های پیاز، مواد معدنی، انتی بیوتیک، موارد استعمال خواص غذایی و درمانی و سپس به آنچه از پیاز در اخبار گفته اند پرداخته ام.

پیاز دهان را خشبو، پشت را محکم و صورت را شفاف می کند. در پیازسه خصلت است دهان را خشبو، لیه را محکم آب کمر را زیاد می سازد. پیاز رنج را می برد و عصب را محکم می کند و نیروی راه رفتن را زیاد (توجه فرمائید که چگونه عروق را پاک می کند) و تب را از زمان خواهد برد. چون بشهری وارد شدی و از وبای شهر میترسی پیاز همان شهر را بخور که بصر را جلا و مواد را صفا و پشت را محکم و قدرت راه رفتن را زیاد و تب بر می باشد و ...

سیر: طریقه تکثیر، ازدیاد،افسانه ها راجع به سیر.، اسانس نافذ سیر، طرق برطرف کردن بوی سیر، فراورده های خوراکی سیر، ترکیب شیمیائی سیر و مقادیر آن، مواردیکه نباید سیر خود، خواص درمانی سیر، انفلونزا و سیر، سرسام و سیر، موارد استعمال خارجی سیر، اطلاعاتی درباره سیر، 211-9/204 و چرا در قرآن به ترتیب نام: بقل، قثاء فوم، عدس، بصل آورده شده است.

نان: تعریف تیره گندم، تاریخچه گندم، برگ و گل و ساقه و ریشه گندم و خواص هر کدام، کود مناسب زمین حاصلخیز درشتی و ریزی دانه گندم، مقدار برداشت، زمان برداشت، تشریح دانه گندم، آفات و بیماریهای گندم (سرمازدگی، بادزدگی، ریزش دانه، رنگ، سیاهک، گلئوپتر، سن، تین) موارد استعمال نشاسته، دانستنی هائی از گندم و نان 9/229 و کهنه و آردهای رنگین و سوخته نان و خواص غذایی و درمانی و ترکیبات هر کدام و مقادیر آن و طرق تهیه بهترین نان و انواع نانهای دنیا و ...

نان در اخبار: ذرات نان در فاضلاب ریخته نشود. با کارد نبرند. ته ظرف بر آن نگذارند. چنانچه نان بر سفره بود معطل نکرده از آن شروع نمایند. لقمه ها را کوچک بردارند. نانهای کوچکتر انتخاب کنند.

نان را بو نکنند شب بی شام نخوابند ولو بخوردن نان شیرمال بوده باشد تنور مایه برکت است. نان ور نیامده بهتر نیست، آرد الک شده سبوس گرفته نان نکنید که آرد سبب روئیدن گوشت محکمی استخوان می گردد و ...

باز در اینجا بعلت تفصیل کرام از نان جهت رفع خستگی خارج از موضع بحث شد که: شهید زیاد است چرا در تشیع شهدای کربلا مهمتر تلقی می شوند؟ جواب داده شد چون تمام اعمال و حرکاتشان پس از انتخاب بسیار جالب تحت نظر مستقیم امام

کنترل میشده تا شهید شدند 9/276.

نان در قران: چرا آنکه خواب دید نان بر سرش است و مرغان برمیدارند حضرت یوسف گفت اعدام یمشودأ؟ (بآنکه گفت خواب دیدم انگور میفشارم فرمود مقرب فرعون میگردد) و در تقسیم بندی غذا توجه فرمودیند قرآن غذا ره به دو دسته بزرگ و ما عملت ایدینا و ما عملته ایدیم تقسیم فرمود. نان فرآورده دست بشری است و انگور فراورده مستقیم خالق.

طیور نباید کار غیر معمول کنند و از سردگری غذای خود بگریرند همانگونه که فرعون نباید کار غیر معمول کند و آدمی را بکشد و علل دیگر که گفته ام و شرح اینکه یکی از آندو خواب ندیده بدروغ گفت خواب دیدم و تعبیر شد و واقع شد و مطالب دیگر.

کدو: ترکیب و مقادیر آن، خواص غذائی و درمانی و دانستنیهائیازان و از برگ آن و اناع کدو. کدو در اخبار (کدو خودرن دماغ را زیاد میکند، عقل را می افاید، بعضی قولنجها را درمان میکند:قلب محزون را مسرور میسازد، رخسار را نیکو والتهاب و سموم را دفع میکند). ضمن انجام آزمایشها بر روی بیماران مرض قندی که کدام خواکی اثر بهتری داد تاکنون آب کدوهای کوچک را از همه بهتر بدست اورده و نتیجه را بعد با آمار اعلام خواهم داشت.

قرآن و کدو: در قرآن است که بخاطر بربدن بیمار یونس از شکم ماهی درآمده کدو رویانیدیم که امکان دارد رد سایه اش از آفتاب محفوظ بماند یا ضمادی از برگش تهیه نماید یا از اینکه مگس

از آن دور میشود در رنج نیفتد. (285/9-292).

خیار: شرح خانواده، گلها، برگ، ساقه، میوه، ترکیب و مقادیر آن، خواص غذائی و درمانی خیار و تخمه خیار و شرحی از خیار چنبر و دانستنیهائی از خیارو خیار چنبر (293-298) و در اخبار داریم ته خیار چنبر را با خیار چنبر بخورید. خیار را با نمک یا رطب میتوان خورد. حضرت نوح از کدورت خاطر نالید وحی شد از خیار بخورد.

حبوبات: شرح مختصری ازکلیات آنها و مقادیر ترکیبی و خواص غذائی و درمانی ان ها بطور کلی.

عدس:انواع عدس، گیاه شناسی، تاریخچه، گیاه عدس فات ظاهری عدس. ارزش غذائی عدس، ترکیب و مقادیر ان عدس در اخبار (برکت دارد دل را نازک و اشک را زیاد مینماید قاووت عدس عطش را برطرف معده راتقویت، صفرا راخاموش و قاعدگی را در مواردی باز میکند (301-308).

لوبیا: خانواده، تکثیر، انواع لوبیا، منشأ لوبیا، ترکیبات لوبیاهای سبز و سفید و خشک از هردو و مقایسه ارقام آنها با یکدیگر، خواص غذائی و درامنی لوبیا. (308-314).

نخود:تاریخچه، اطلاعات چند، ترکیبات و مقادیر خواص غذائی و درمانی و نخود در اخبار (برای درد سینه و دردهای ستون فقرات خوب و ارتباط آن با عدس است) (314-320)

باقلا: اصل آن، مواد و ترکیبات و مقادیر، بیماری فاویسم، خواص غذائی و درمانی.

باقلا در اخبار (اکل الباقلا یمخ الساقین و یولد الدم الطری

باقلا خوردن مخ و مغز استخوانهای ساق را زیاد و تولیدخون تازه میکند.

توجه فرمودید چگونه امام به تحریک مغز استخوان آن هم استخوان بزرگ توسط باقلا اشاره میفرماید و توجه دارید که باقلا خوردن درسنیاست که تولید خون از مراکز مغزی استخوانهای درشت است و امام بین ایندو قسمت ارتباط برقرار ساخته و شگفتاینجاست که بخونسازی اشاره فرموده و اعجاز آوردن کلمه تازه است یعنی مغز استخوان تازه و جبران کننده میسازد . ...) (314-326).

دراینجاست بحث از اذا فسد العالم فسد العالم شده نتیجه از دانستنیهای مورد بحث چنین میگیرم که نبایدکسی با خواندن مثلاً خواص فلان میوه یا گیاهی برای درد گلوی خود اقدام بدرمان کند و توجه باسلام داشته باشد که چگونه با ملایمت بخواصی از میوه و سبزی اشاره میکند که کسی نتواند آنرا در موارد بیماریهای بغرنج بکار برد بلکه به طبیب حاذقی مراجعه نماید که این خود جزو دستورات اسلامی است و در جلد مربوطه بحث خواهم کرد.

از مانت ها، پودنه، ریحان، نعناع بحث کردم (324-9/328) و ازترکیب و مقادیر و خواص غذائی و درمانی آنها مطالبی آورده بذکر دانستنیهائی چند ازخربزه پرداختم: اصل خربزه از کجاست، انواع خربزه (گرمک، طالبی، دستنبو و ...) خصائص خربزه، ترکیب خربزه و مقادیر آن، طعم و اسانس و املاح و قند و ویتامین ها و انزیمها و خواص درمانیو غذائی ان (در خربزه ده خصلت است طعام است، شراب است، داروست، مثانه

را شستشو میدهد سردی را برطرف میسازد، ریحان است، اشنان است، شکم را پاک میکند، قدرت جماع را زیاد و صورت را پاک میگرداند.

خربزه آب منی ا زیاد کرده مثانه را شستشو میدهد و سنگ در آن را خرد میکند. خربره زا باخرما با شکر میتوان خورد. خربزه قبل از غذا خودره یمشود. برعکس میوه ترش که نباید قبل از غذا صرف نمود. خربزه را دندان میزدند. خربهز با نباید ناشتا خورد).

کاهو: محل اصلی، ترکیب و قمادیر آن، خواصدرمانی و غذائی آن،در اخبار (کاهو خواب آور و هضم کننده غذاست. کاهو خون را آرام و صاف و قطع مینماید و ...)

در جلد دهم: آیا حکومت قرآن همیشگی است؟ چنین خلاصه میشود (5-23) متناسب با رشد مرتب مغزها هر قانونی نارسا میشود و انقلاب یا قانون شوئی بوجود می آید از اینقرار قرآن چگونه میتواند برای ابد قانون باشد و بچه دلیل که حکومت قران پایدار بماند؟

برای قرآن نیز متناسب با پیشرفت زمان انقلاب روی میدهد اما قرآن خود انقلاب میکند آن هم با آیات متشابهاتش و چرا انقلاب میکند و چگونه انقلاب مینمایدو فرق بین آیات محکمات و متشابهات چیست هه دانسته میشود و چگونگی حکومت همیشگی قران شناخته میگردد ناگفته نماند تازه این یکدلیل است که میرساند حکومت قران همیشگی است و دلائل دیگر که در جای خود گفته خواهد شد و برای نمونه یک سطر از آن هیجده صفحه

را بگویم: اینکه قرآن همیشه از تفاسیری که بر آن نوشته میشود بالاتر است خود انقلاب است.

مجدد گفته شود در قسمت مربوطه خواهید خاهد چگونه قران در خود انقلاب میکند و در اینجا میتوانم بمسئله ای تقریبامشابه که در خود انقلاب مینماید متذکر شوم.

بدون شک اطلاع دارید تقریبا همهدانشگاههای کشورهای مترقی چنین مقرر داشته اند هر استادی پژوهش و تحقیقاتی نداشت و یا مقالات علمیش منتشر نشد و باصطلاح درجا زد و بزودی ازدانشگاه اخراج میشود و این خود سبب پایدارماندن دانش میشود زیرا علم مرتب در خود انقلاب کند و خود را نگهدارد همانند قران است که آیات متشابهاتش مرتق انقلاب کند و بعمل قبلی که آیات محکمات است پیوسته و افزوده گردد.

سیب: از کدام گیاه است در کدام منطقه روئیده و در جهان منتشر شده، مواد و عناصر موجوددر سیب چیست و میزان و مقدار آنها، چگونگی نگهداری سیب، دانستنیهائی چند از سیب، موارد استعمال سیب و پوست و برگ آن در بیماریها و طرز کشت و تکثیر سیب، کود مناسب،سیب از رازی، سیب دریک کتاب قدیمی سیب در اخبار که بضد سم بودن، تب بر بودن، و ... اشاره کرده و خودرن سیب ترش را که باعث نسیان میگردد شرح دادم.

امروز مصرف سرکه سیب و سیب را که دارای مقداری پتاسیم است برای جلوگیری ازایجاد لکه روی دندانها، شکنندگی ناخن، ریزش مو مؤثر میدانند. گفتم چرا اسلام دوست دارد سیب خورده شود نه آب سیب و در اینجا اضافه میکنم صرفنظرای اینکه چند عنصر سیب در آبش دیده نمی شود و عناصر دیگرش نیز تغییر مقدار

میبابد برای گرفتن آب سیب جدا کردن قسمت های خال زده سخت بوده و در مغازه های آب سیب گیری آیا هیچ رعایت میشود؟

دانستنیهائی چند از گلابی، ترکیبات گلابی و خواص قسمت های مختلف گلابی، گلابی از یک کتاب قدیمی، گلابی در اخبار که اشاره به اثر قلبی و گوارشی آن شده است.

به: سابقه و مدت آن، ترکیبات و عناصر به، خواص به و پوست و برگ آن، به خام و پخته، بهدر کتابی از قدیم به در اخبار (اثر بر بینائی، زیبائی، قلب، حزن، معده و ...) 10/59.

کاسنی: تیره کاسنی: سابقه و مدت کاسنی، خواص و ترکیبات و میزان و مقدار عناصر موجود در کاسنی، کاسنی از رازی، کاسنی در کتابی قدیمی، کاسنی در اخبار (اثر گوارش درمانی، آمیزشی و ...) 10/67.

اثر غذا بر پسر یا دختر شدن بنظراسلام 10/71، چرا کاسنی را سید سبزیها گفته اند؟

کرفس: خانوده، نقاط مناسب کشت، خواص درمانی و ترکیبا تو میزان و مقدار عناصر در ساقه و برگ کرفس، آب کرفس، کرفس از رازی، کرفس درکتابی از قدیم، کرفس در اخبار (اثر آن بر عقل، قلب، جنون، جذام، برص و ...) 10/82.

کلم: خانواده، انواع کلم، برگ و گل کلم، تکثیر کلم عناصر قسمت مخلتفه کلم و میزان ترکیبات در آنها از هر نوع کلم، کلم از رازی، کلم از کتابی قدیمی، کلم در اخار.

تره: تره معمولی، تره فرنگی، خانواده آنها، تکثیر

ص: 310

و ترکیبات و میزان عناصر در تره و خواص آنها، تره از رازی، تره درکتبای از قدیم، تره در اخبار (خوشبو کردن دهان، اثر بادشکن و ضد بواسیربودن، تسکین دهندگی و ضد یبوست و ترشی معده و ...) 10/101

برنج: خانواده، انواع برنج، محلهای مناسب کشت، آب و هوای مناب، اشکال ممتاز و متوسط بریج، هضم و جذب حشرات زیان دهنده برنج، تقسیم بندی انواع برنج، ترکیبات و خواص برنج و میزان عناصر موجود در برنج، چرا رنج زکوه ندارد؟ خواص برنج خام، پخته، بوداده، مقدار محصول و مصرف برنج در جهان، اولین کشور تولید کننده برنج، اولین نقطه ایکه برنج در آنجا کشت شد و بسایر نقاط رید، سابقه و قدمت برنج.، کشورهای تولید کننده برنج، برنج در کتابی از قدیمک، برنج در اخبار (اثر گوارشی و ضد بواسیری و ...) 10/115 برای مزید اطلاع گفته شود میتوان نانی که ماده اصلی آن آرد برنج پخته است تهیه کرد.

مرکبات: درخت نارنج و مشخصات آن و خواص قسمتهای مختلفش بویژه بهار نارنج،پوست نارنج. درخت پرتقال و امتک ازاتی که دارد و شکل و مشخصات قسمتهای مختلف ان. آب لیمو و ترکیبات و میزان و مقدار عناصر در آن و خواصش. درخت لیموو فبق قسمتهای آن با سایر مرکبات و ترکیبات قسمتهای مذکور و خواص هر کدام و میزا نو مقدار عناصر ترکیب کننده آن ترنج از رازی. مرکبات از کتاب قدیمی مرکبات در اخبار (که بهتر است بعد از غذا خورده شوند. اثر گوارشی، اثر معطر کردن

امعاء) 10/133 آنچه جالباست اینکه چون سیب را بدست نبی گرامی میدادند بوئیده و میل میفرودند گویا تمایل بخوردن آب سیب نشان نداده بدینوسله میخواستند معرفی نمایند که سیب خورده شود نه آب سیب و در قسمت مربوط به سیب و مرکبات نشان داده ام که چگونه عناصر چندی از سیب با آب گرفتنش از بین میرود و حال آنکه مزان ترکیبات پرتقال با آب آن فقط اندک وجه تمایزی پیدا خودهد کرد.

دانستنیهائی چند از بادنجان: خواص بادنجان و عناصر و ترکیبات در بادنجان و مقدار هر کام، بادنجان از رازی، بادنجان از کتاب قدیمی، بادنجان در اخبار (اثر آن برای خرما خورده ها خاصیت درد شکنی، چهره صاف کنی، نافع بودنش برای طحال ار خونی ان) 10/137.

شلغم: خانواده، شکل قسمتهای گوناگونش، طرز تکثیر آن، ترکیبات و میزان عناصر موجود در آن، خواص شلغم و قسمتهای گوناگون آن. خناص برگ شلغم و ترکیبات و میزان عناصر موجود در آن، شلغم از رازی، شلغم در کتاب قدیمی، شلغم در اخبار (ار ضد جزام که شاید اشاره بسرطان باشد و ...) 3/145.

آویشن: انواع آوشن و مشخصات اعضاء گیاه و ترکبات متشکله هر کدام و موارد استعمالهر کدام و خواص آنها. آویشن از رازی: آویشن در کتاب قدیمی، آوزشن در اخبار (اثر گوارشی و تقویتی گوارشی ضد رطوبتی و ضد التهابی آن) 10/151 و تعریف از حرف بابلی، حرف ابیض، حرف نبطی

نانخواه.

چغندر: خانواده، مشخصات قسمتهای مختلف آن، تکثیر و ترکیبات آن و معرفی بهترین زمین برای کشت. میزان و مقدار عناردر آنو در برگش و خواص ان. چغندر از رازی چغندر از کتاب قدیمی، چغندر در اخبار (اثر تسکینی، محکم کردن عصب و آرام کردن حرارت خون و استخوان سازی و آرامش در خواب و ...) 10/157.

هویج: خانواده، مشخصات، ترکیبات متشکله ان، خواص درمانی آن، میزان عناصر موجود در آن و در هویج فرنگی هویج از رازی، زردک در کتاب قدیمی، زردک در اخبار (اثر کلیوی و تقویتی که بر نعوظ دارد. سودندیش برای قولج و بواسیر و ...) 10/165.

تربچه و ترب: خانواده، مشخصات قسمتهای گوناگون ان، ترکیبات ان و برگش ومیزان و مقدار هر کدام. خواص درمانی آنها، ترب از رازی، ترب ازکتاب قدیمی، ترب در اخبار (مدر بودن، قدرت مضمی، ضد صفرا و بادهای عصبی بودن و ...) 10/171.

موز: معرفی،ترکیبات، کشورهای بعمل آورنده، اثر و خواصآن، میزان و مقدار عناصر متشکله در ان، موز از رازی موز از کتاب قدیمی، موز در اخبار 10/178 دراینجا خارج از موضوع بذکر دو مطلب پرداخته ام یکی نقصی که برایقانون است و آن که شهادت هر گونه عادلی را م1پذیرد وامروز استشهاد کنندگان حرفه ای فراوان شده مزاحم امنیت مردمند و با بدست

آوردن مکنتی که از طریق مذکور است چه بسیارکسانی را که میخرند و بمزاحمت خود ادامه میدهند. دیگراینکه اگر العیاذ باللّه پیامبران را معصوم ندانیم فقط مجبوریم قبول کنیم که دروغگو نبوده اند زیرا اگر راستگویشان ندانیم از کجا که در اصل دعوت خود کاذب نباشند !.

زردآلو: خواص و ترکیبات و مقدار عناصر متشکله ان. زردآلو از رازی، زردآلو، در کتاب قدیمی.

دانستنیهائی چند از هلو: خواص وترکیبات و مقدار عناصر در آن. روغن هلو و خواص آن (تجربه خودم را در این باره فراوش کردم کهدر مواردی چند از بیماریهای پوستی که با روغن هسته هلو و گرد قمبیل بهبود یافت و پس از ادمه تجربه بیماریهای مذکوررا معرفی خواهم نمود) خواص گلبرگها و برگ و غز هسته هلو.، هلو از رازی، هلو از کتاب قدیمی.

دانستنیهایی چند از الو سیاه: خواص و ترکیبات و قمایدر عناصردر هلوی تازه و خشک، آلو از رازی، آلو از کتاب قدیمی آلو در اخبار (فرونشاننده حرارت، ساکن کننده صفرا، تسکین دهنده برخی دردهایکهنه و یاغی، ضد درد زنبور. نرم کننده مفاصل و ...) 10/192.

گردو: معرفیدرخت گردو و مشخصات آن، خواص گردو، برگ گردو، روغن گردو، امتیاز چوب گردو، ترکیبات گردو و روغن گردو و مقادیر عنار در آنها. خواص گردو و قسمتهای گوناگون آن: منشأگردو و سابقه آن. چه کسانی نباید گردو بخورند. گردو از رازی، گردو در کتاب قدیمی، گردو در اخبار

(پنیر گردو با هم خوردن، عصرانه خوردن، تاستان نباید خورد و ...) 10/203.

دانستنیهائی از جووهاون و آسیا: سابقه و قدمت جو. ارزش جو در زمانهای قدیم، چگونگی رویش جو در زمانهای قدیم وجود جو در غذاهایی که در دورانهای قدیم بدست آمده، چگونگی پیدایش آرد و پیدایش هاون و آسیا و تاریخ پوست کندن غلات و بکار بردن انواع آسیاهای سنگی و بادی و آبی و ... تقسیم بندی عصرهای آهن و حجر جوان و حجر جدید و ... شرح گودیهائیکه به آن فال میگفتند.

داستنیهائی چند از جو: ترکیبات متشکله آن و انواع جو، خواص جو و انواع جو، نان جو از رازی. جو از کتاب قدیمی جو در اخبار و مزیت آن بر گندم در موارد مخصوص 10/215.

اسفناج: خانواده، انواع، مشخصات قسمتهای مختلف آن، ترکیبات و عناصر در اسفنجا و مقدار آنها و خواص ان و از اهیمت افتادن اسفنجا، اسفناج ازرازی، اسفناج های مختلف.

جعفری: معرفی گیاه و مشخصات قسمتهای گوناگون آن ترکیبات برگ جعفی و خواص عصاره جعفری ارزش جعفری در قدیم.

پونه: مشخصات و خواص آن و معرفی انواع پونه که به آن پودنه گویند.

طرخون: تیره و خواص آن، ترخون از رازی و از حکیم مؤمن.

شنبلیله: خانواده، شکل و مشخصات. تکثیر و مصرف و

ص: 315

خواص،عصاره و دانه و ارقام آن، شنبلیله از تحفه حکیم مومن. گشنیز: خانواده، شکل و مشخصات و ترکیبات و قمدار عناصر و چنمد الکل درآن. گشنیز از رازی، ازکتاب قدیمی.

شاهی یا تره تیزک: خانواده، شکل، ترکیبات و مقدار عناصر خواص، ازرازی، از کتاب قدیمی.

شبت یا شوت یا شوید: مشخصات، تکثیر، ترکیبات، از رازی، از کتاب قدیمی.

خرفه: ترکیبات، خواص، از کتاب قدیمی.

ماش: محلهای کشت، مشخصات،سابقه و قدمت، تکثیر، ترکیبات و مقدا عناصر در برگ و دانه، مسمومیت از ماش، از رازی، از کتابی قدیمی، ماش در اخبار (اثر گوارشی و ...) 10/244.

تخم مرغ: وزن، مشخصات و ترکیبات پوست و سفیده و زرده، هضم و جذب، نفوذ میکروب در آن، خواص تخم طیور، تخم مرغ تازه و کهنه و دگگونیهای در آنها، مدت توقف قسمتهای مختلف تخم مرغ در بدن از خام و نیم پخته و پخته. کوچکترین و بزرگترین تخم طیور، عناصر موجود در قسمتهای مختف تخم مرغ و مقدارآنها، دانستنیهائی از تخم مرغ، طریقه های نگهداریتخم مرغ (مکانیکی، فیزیکی، شیمیائی و ..) تخم طیور از رزای، تخم مرغ در کتاب قدیمی، تخم مرغ در اسلام (مصرف آن بجای گوشت، اثر گوارش و ...) 10/265.

سردی و گرمی غذا یادراول سرد است یا گرم یا ... چه معنی دارد؟

اعتراض دو شخصیت و شرح چگونگی نسبت سوره هل اتی

بحضرت علی مرتضی.

سی و پنج سفارش برای حفظ ویتامین های موجود در غذاها. برخی مسمومیت های میوه ها و سبزیجات.

رساله ذهبیه: 10/279: رساله ذهیه چیست و تاریخ آن.اعجاز رساله مذکرو، نسازگاری غذائی (ناسازگاریهای ساختمانی، اکستابی، تضادی، فیزیولوژیکی، شیمیائی، متابولیکی و ...) غذاهای ناسازگار با یکدیگر. یک شگفتیدیگر از دستور امام 10/298 که دراینجا بذکر آدابی چند از غذا و تغذیه اشاره گردید در ضمن دستور میدهد غذای سنگین و پرکالری را یک روز یک مرتبه و روز بعدو دو مرتبه باید داشت.

ماههای رومی نامبرده شده و برتری تقویم ایرانی (جری شمسی) را بر تقاویم دیگر تذکر داده و از آن چه باید در فصل بهار خورد تا سالم ماند شرح یداده شده است 10/330 سپس تک تک ماههای رومی آورده شده و به شرح و بسط غذای سازگار با هامن ماه پرداخته ام 10/306 الی 329 از 330 تا 357 به بسیاری از مطاب علمی غذا و تغذیه اشاره شده و از خواص بسیاریاز خوردنیها یامتعلقان آنها مطالبی ذکر گردیده و هم اکنون آزمایش انجام شده خود را که بعضی ازهمکاران ناظر بودند بیاورم که آب کدوی کوچک (کدوی نازک) پساز هر غذا (هر دفعه بیماران یک استکان تجویز شد) سبب پائین آمدن قند بیماران گردید (بیماران همان ریم قبلی را داشتند ولی داروها را بکلی قطع نمودند ولی هنوز به تزریق انسوین نرسیده بودند) دگر انکه روغن هسته های پرتقال در برخی اگزماها خیلی اثر خوبی

مینمود.

از صفحه 358 بعضی مطالب غذائی اسلامی شروع گردید که بپاره ای از آنها اشاره میشودو در آخر آنچه نوشته نشده آورده میشود و در اینجا عبارت روایت نیز ذکر میگردد و برای اطلاع به متن عربی قسمتهای دیگر باید بکتابهای مربوطه مراجعه نمود:

اشامیدن آب بین غذا معده را ضعیف میکند.

گوشت کتف گوسفند بریان شده، سرکهو روغن زیتون، آش سرکه.، قلیه با گوشت بریان که بادنجان داشت، شیر ترش (ماست)، پنیر میش، خاگینه از غذاهایی است که بر سفره پیشوایان اسلام دیده شده است.

شاید در آیه شریفه 5 سوره انعام به رابطه بین میوه (قند آنها) و مغز اشاره شده باشد و ما میدانیم سلسله اعصاب تنها ارگانیسمی است که گلوکز بطور مستقیم در آن باید بوید و جاهای دیگر باید آنزیم دخالت کند.

از آیه 69 الاسراء معلوم میشود از جمله امتیازات آدمی انتخاب غذای خوب است.

قرآن به برتر و بهتر بودن برخی غذاها اشاره یمفرماید (سوره رعد).

قرآن بارتباط بینسلامتی جسمو بلکه سلامتی اجتماع با میوه و تغذیه آنها اشاره میفرماید (البقره)

نباید در غذاها پف کرد و بعد از خوردن بهر نحو که مناسب نیست خوابید.

میوه ها را باید شست و خورد.

پیران باید از خوردن جربیها اجتناب کنند. (در کشورهائی که چربی زیاد میخورند و نزد موشهائیکه 20 درصد تغذیه اشان چربی است بیشتر از آنها که 5 درصد چربی داشتند سرطان دیده شده است و مکانیسم آن را قبلاً گفتم).

قرآن در اهمیت غذا، آدم کشی و محرومیت غذائی را ردیف آورده است (140 الانعام) با غذای سبک باید خوردن را شروع کرد.

اگر اول وقت نماز بود و غذا حاضر و شخص گرسنه بهتر است بخوردن پرداخت.

چراخوردن سیب ترش و نیم خورده موش حافظه را کم میکند. 1/363.

صبح باید هم زود غذا خورد و هم بهترین غذا را صبح میل نمود.

سبوس آرد را نباید گرفت.

با آرامش اعصاب غذا دوب میشود. (بهتین هضم و آمادگی جذب را پیدا میکند).

در عظمت غذا و تغذیه قرآن کلمه الیوم را در آغاز آیهآورده است (5 المائده).

طهور الطعام یزید فی الطعام و الدین و الرزق (نبی گرامی: پاکیزگی غذا، غذا و دین و روزی را افزایش میدهد).

لا تصاحب الا مومنا و لا یاکل طعامک الا تقی (نبی گرامی: جز با اهل ایمان مصاحبت مکن و غذای ترا جز پرهیزکار نخورد)

ما ملاء آدمی و عاء شرامن بطنه بحسب ابن آدم اکلات یقمن

صلبه (نی گرامی: آدمی ظرفی بدتراز شکم پر نیکند برای آدمیزاد همینقدر غذاکه بنیه او را نگهدارد کای است) البته توجه دارید هر چه از بنیه نگهدارنده بیشتر وارد شود به چربی مبدل شده بزیان است.

اقلل طعامک تقلل سقاما اقلل کلامک تامن ملاما (حضرت علی:خوراکت کم کن بیماریت کم شود سخنت کم کن از نکوهش در امان باش).

ایاک و ادمان الشبع فانه یهیج الاسقام و العلل (حضرت علی: بر تو باد بدوری از همیشه سیر بودن که این کار برانگیزنده بیماریها و رنجهاست) راجع به پرخوری و نظر اسلام نسبت به آن میتوانم طنز بگویم که تا حضرت آدم نخورده بود خلود داشت.

بردوا طعامکم یبارک لکم (نبی گرامی غذای خود را سرد کنید تا برکت یابد) در این باره قبلاًاز نبی گرامی: بعنوان معجزه آنردم که کلمه سخن را فرمودند که باید غذا سخن باشد و نه گرم و نه سرد و سخن تقریبا حرارتی برابر حرارت بدن است.

در پایان برای خداحافظی از مطالبل و مسائل غذا و تغذیه برای چندمین بار تکرار کنم زیرا فوق العاده اهمیت دارد وآن هم توجه دادن قرآن است همگی بشریت را بدو موضوع غذا و تغذیه که هر چه هست و نیست شاخ و برگ و فروع ایندو بوده و در قلمرو آنهاست و این همانا توجه دادن به «کمیت» غذا و «کیفیت» تغذیه میباشد:

کلوا و اشربوا و لا تسرفوا «کمیت غذا»

فلینظر الانسان الی طعامه «کیفیت غذا»

شرح هر دو قسمت در جلد سوم و چهارم داده شده و بقیه جلدهای غذا و تغذیه در قلمرو ایندو آمده است.

ملاصدرای شیرازی

بدون مقدمه و قبل از شرح و بسط بذکر قسمتی از کتاب اسفار صدر المتأهلین فیلسوف بزرگ ایرانی میپردازم.

محمد بن ابراهیم شیرازی معروف به ملاصدرا درکتاب الاسفار خود چنین میگوید:

جسم طبیعی از جسم مادری و صورت طبیعی جسم ترکیب یافته و شکل گرفته است و صورت طبیعی ...قرار دارد و هر وقت که اعتبار ارزیابی آن به ابعاد مخصوص بشود به اعتبار فضاء ونسبت مکانی آن با ارزیابی جسم شاغلدر فضا خواهد بود ... با معین و مشخص شدن ابعاد سه گانه هر چیزی (ابعاد مکانی) آنرا جسم تعلیمی مینامیم و در این موقع لزوم دارد که امتداد زمانی آن تعیین گردد و این امتداد زمانی به حسب حدوث (ورت طبیعی جسم) بین حادثه ای است که قبل از آن بوده یا حادثه ای است که بعد از آن می آید.

تقدم و تأخر زمانی، اعتباری است که با استمرار حرکت جوهری و پیدایش صورتهائی که در امتداد یکدیگر قرار دارند باید تعبیر بشود لذا از این قرار جسم طبیعی و صورت طبیعی وجسم تعلیمی و صورت تعلیمی و ابعاد سه گانه جسم که مکان با آن ارزیابی میشود و بعد چهارم که امتداد جوهی است و از آن به زمان تعبیر

میشود همه اینها اعتباراتی است برای موجود واحد و اینکه تغایر و تفاوتی بین زمان و مکان هست برای اینست که مکان عبارت است از مقدار تعلیمی صورت تعلیمی جسم و زمان عبارت است از مقدار تدریجی صورت طبیعی جسم و ... و در صفحه 238 الاسفار گوید و صورت طبیعی در نزد ما عینا همانند زمان در نزد فلاسفه است الا اینکه صورت طبیعی هویت جوهری است ولی زمان عرضی است.

پس از اینقرار زمان عبارت است از آن مقدار از طبیعت که از جهت تقدم و تأخر ذاتی خویش بذات خود متجدد میگردد استمرار و امتداد مییابد همانطور که مقدار جسم تعلیمی (مکان) از جهت قبول ابعاد سه گانه معین است. از اینقرار.

برای صورت طبیعی جسم دو امتداد وجود دارد یکی از آنها تدریجی زمانی است و قابل انقسام به متقدم و متأخر مکانیاست و نسبت مقداریه امتداد مانند نسبت متعین به مبهم است و هر دو از نظر وجودی متحد و یگانه هستند و از نظر اعتباری متغایر و همانطوری که اتصال تعلیمات مادی غیر از اتصال آنچه مقادیر و ارزشهای تعلیمات مادی است نمی باشد اتصال زمانی نیز زاید بر اتصال تدریجی که بالذات و بنفسه متجدد و مستمر است نمیباشد پس از اینقرار حال (زمان) با صورت طبیعی دارنده امتداد زمانی مانند حال مقدار تعلیمی با صورت جرمی دارنده امتداد مکانی میباشد.

این بود فقط موردی از یک مطلب علمی بسیار جالب روز که فردی مسلمان 250 سال قبل از انشتین آنرا عنوان نموده است.

گزارش

آذر 1343 جلد اول کتابهای اولین دانشگاه و آخرین پیامبر چاپ و منتشر شد طولی نکشید با استقبال شایانی که رو به رو شد تجدید چاپها گردید که هم اکنون چاپ پنجم جلد اول آماده میگردد و چه خوب است که طبق معمول عملکرد خود را در این مدت به اختصار بیان دارم:

در ده جلد گذشته که خلاصه و فشرده اش هم اکنون در دست شماست کارهای زیر انجام گرفت:

1 - بعضی از مسائل و مطالب اسلامی توضیح و بسط داده شد

2 - مواردی چند پژوهشهایی انجام گرفت.

3 - در پاره ای اوقات علت یا حکمت مطالب و مسائل بیان گردید.

4 - نظریه هائی عنوان شد که در ظرف همین مدت کوتاه (آذر 43 - تیرماه 1350) قاطعیت یافت.

5 - نظریه هائی عنوان گردید که باید بعدها مورد بررسی و بازرسی قرار گیرد.

سعی کردم آنجا که فلسفه احکام یا بیان علت معارف گفته میشود کلمات: شاید، به نظر می رسد، احتمال دارد، ممکن است و ... به کار برم و چون علم روبه توسعه و کمال است و روز بروز دامنه حکومت علمی قرآن با وسعت آشکاری افزوده می شود چه بسا حکمت یا علتی که درباره مسئله اسلامی گفته شده فردا به طرزی دیگری بیان شود و واقعیت آن روزگار آینده چشمگیر گردد و

آنچه برای نویسنده اهمیت دارد بحث در اطراف مطالب قسمت چهارم و پنچم می باشد. نظریه های عنوا نشده ای که صورت تحقق یافته یا در آینده خواهد یافت.

حقوق علمی مسلمانان

اسلام انتظار دارد آن عده از فرزندانش که در خارج از کشورند و به تحصیل علم اشتغال دارند در حفظ حقوق علمی مسلمانان بکوشند و متاسفانه هنوز چنین بذل توجهی نشده چه درباره آنان که گذشته اند و چه نسبت به اینان که در حیاتند؟

آیا از مسلمانان کسی اسفار را نخوانده بود؟ اگر چواب مثبت است چرا هنگام طرح مسئله بعد چهارم از طرف غریبان صدائی از مسلمین بلند نشد که بلی ملاصدرا هم قبلا چنین و چنان گفته است! و اگر آنان که اسفار را خوب فهمیده اند و در آن زمان سخنی گفته اند معرفی نمی شوند علت چیست؟ به هر صورت چه خوب بود حداقل مسلمانان کاری می کردند که زمان رسیدن بشر به کره ماه کردند: تلگرافاتی شد به امریکا در اوراقی هم منعکس گردید که اعجاز علمی قرآن و پیشگوئیهایی واقع شده اسلامی را در برداشت از چگونگی خبر تسخیر کرات و مسافرتهای دسته جمعی با سفائن فضائی که قبلا در جلد دوم چند سال قبل به آنها اشاره کرده بودم.

استمداد نویسنده

از ضعف دستگاههای تبلیغاتی اسلامی و بی توجهی مقامات دانشگاهی کشورهای مسلمان هنوز که هنوز است نه مطالب کسانی چون ملاصدرا به درستی و شایستگی به دیگران رسیده نه از آنچه همطرازان ملاصدرا داشته اند جهان اطلاعی داردو اگر معرفتی در غرب به آراء دانشمندان اسلامی حاصل شده بیشتر نتیجه کوشش خودشان یعنی دانشمندان غرب است در صورتی که اگر به اواخر جلد چهارم مراجعه مجددی بفرمائید خواهید دید با آن که علم از اسلام بار و پا رفت متاسفانه هم اکنون باید کشف المطالب و کشف الایات قرآن ما را یک نفر فرانسوی و شخص آلمانی بنویسد و چه بسا تحقیق درباره فلان شخصیت اسلامی از طرف آنان بهتر انجام گرفته باشد.

استمداد نویسنده اینست: بذل توجه فرمایند و از آن همه مطالب که برای نخستین بار راجع به اسلام در کتابهای اولین دانشگاه مشاهده می شود و از حقایق دینی و اسلامی است منتشر سازندو به اطلاع جهانیان برسانند وآن چه تاکنون به عنوان نظریه یا فرضیه ثبت و ضبط فرمایند و چه بهتر که به مجلات علمی و مذهبی بدهند در جلد اول چاپ سوم صفحه 110 سالها قبل از اینکه در مجلات و کتابهای ما از بدون خلاء بودن ذرات ماده اولیه علام سخنی باشد به اینکه در ابتدای خلقت ذرات مذکور دنده به دنده بودند از قرآن الهام گرتفه نوشتم و در جلدهای بعد (اول جلدنهم)

راجع به کلروفیل سازی و اینکه قرآن به اثر روشنائی صبح و عصر در عمل مذکور امتیاز قائل است اشاره کردم و فرضیه ها و نظریه های دیگر که تکرارش لازم نیست و بعضی از آنها تازه در علم کشور ما وارد شده یا هنوز نشده یا وراد شده و من اطلاعی ندارم و به طور قطع مطالبی که سالها بعد وارد مرز علم خواهد شد و استمداد اینکه در حفظ حقوقم عنایتی بشود به علاوه چه بسا جملاتی از کتابهایم را که دیدم معروفیتی یافته یا در دفتر یا قتویم اشخاصی نوشته شده و به چندتائی از آنها شاره می نمایم:

هر قانوین از اسلام که در آن دست بردند مجبور شدند آنقدر «تبصره» به آن بزنند و متورمش کنند که بالاخره منفجر شود و هر قانون غیراسلامی به اجبار آنقدر (بصیرت) در ان بکار می برند که سازگار با فطرت گردد و اسلامی یا حداقل دارند اسکلت اسلامی گردد.

دانشمندان لادین روابط انسان و طبیعت را غروز آمیز کرده اند و رابطه انسان و انسان را تیره ساخته اند و دینداران جاهل که از آن غروز بی بهره اند و در این تیره روزی سهیم.

آن روحانی که باید حافظ دین باشد و دین حافظ اوست و آن استاد که باید حافظ علم باشد و دانشگاه حافظ اوست ساخته جامعه و محیطشان هستند همچون سایر عوامل محیط که طبیعت آنها را ساخته است چون طاوس و گندم و هندوانه و ... ولی حافظات دین وعلم صاحبان اراده و انتخاب و سازندگی اند.

جسم آدمی به لحاظی کارخانه ای است که مواد اولیه رابه صورت

عناصری در می آورد سازگار با نظم موجود در خودش وعقلش دستگاه است که مواد خام (محسوسات و دریافت شده ها) را مبدل به محصولاتی می نماید که با نظم موجود در سراسر گیتی سازگار باشد یعنی محسوسات و ردیافت شده ها مبدل به تمایل و کششی میشوند سازگار با فطرت تکوین یافته در اعماق وجود ما یعنی فطرت بر تویحد و معنی «امعقل ما عبد به الرحمن» همین است.

هیچ دو دستی در دنیا با یکدیگر نجنگیده، علم و مذهب دو دست اجتماعند که برای رفع نیازمندیها و سازمان دادن عوالم مادی و معنوی از آستین آفرینش بیرون آمده اند واگر هر کدام مورد نیاز نبودند در یکی از رویدادهای شدید تاریخی یکی به وسیله دیگری از بین می رفت.

شرک از آن جهت گناه بزرگ و ظلم عظیم است که آدمی خدا را به حد بشریت بلکه پائین تر میرساند در صورتی که خدا اراده فرموده آدمی را بالا ببرد که خلیفه اش باشد و مثلی او مثلی گردد.

تیرماه 1350

جلد 12

اشاره

ص: 1

جلد اول: میکرب شناسی در اسلام - زیست شناسی در اسلام - جنین شناسی در اسلام.

جلد دوم: بهداشت شهر در اسلام - بهداشت اجتماع در اسلام .

جلد سوم: بهداشت غذا و تغذیه در اسلام (فلسفه روزه - دانستنیهائی از غذا و تغذیه).

جلد چهارم: بهداشت غذا و تغذیه در اسلام (چه باید خورد و چگونه باید خورد و ...).

جلد پنجم: بهداشت غذا و تغذیه در اسلام (عسلم).

جلد ششم: بهداشت غذا و تغذیه در اسلام (شیر).

جلد هفتم: بهداشت غذا و تغذیه در اسلام (خرما و انگور).

جلد هشتم: بهداشت غذا و تغذیه در اسلام (گوشت).

جلد نهم: بهداشت غذا و تغذیه در اسلام (بقیه خوردنیهائی که نامشان در قرآن است).

جلد دهم: بهداشت غذا و تغذیه در اسلام (بقیه خوردنیهائی که اسلام نامشان را برده است).

جلد یازدهم: متمم آنچه تا کنون گفته شده و فشرده و خلاصه ای از ده جلد قبلی.

از انتشارات

کتابفروشی اسلامیه

حق چاپ محفوظ است.

نقل مطالب کتاب با ذکر مأخذ بلامانع است.

توجه

چهار تذکری که در آغاز جلد اول چاپ سوم به بعد داده شده بقوت خود باقیست.

ترجمه چاپ اول هر جلد با اجازه نویسنده و سایر جلد ها آزاد است.

تذکر

تا کنون چندین مرتبه به انواع و اقسام گفته ام مقصود تطبیق آیات الهی با علمی نیست که وضع یا درک یا تحقیق شده بشری میباشد و مدام دستخوش طرح و طرد است، بلکه بر این اعتقاد که موازین صاحب ارزش علمی را میتوان مروج قرآن معرفی نمود نوشته میشود آن هم ترویجی که نشان داده میشود با پیشرفت هر چه بیشتر دانش آشنائی به دقایق دینی بیشتر میگردد.

ستایش:

سبحان اللّه

توحید خالصی که اندیشه های عالمانه روز آن را می طلبد و در انحصار مسلمانان است (1) مسلمانانی که هم در مرحله عقیده ایمان بخدا دارند و هم در مرحله عمل خدا را عبادت می کنند (2).

درود:

درود بر نبی گرامی اسلام که : علم و قلم آغاز سخنان وحی شده بر ایشان است و پیروانش را فرموده روزانه ده مرتبه از خدا بخواهند که همه مسلمانان را به راه راست هدایت فرماید راهی که به کمال رسیدگان پیمودند نه راه دانشمندان لا دین و نه راه دینداران جاهل (3).

درود بر دوازده جانشین ایشان به ویژه درود بر تشکیل دهنده حکومت واحد جهانی پیشوای وقت و امام زمان حضرت محمد بن الحسن العسگری ارواحنا فداء (4) و السلام علینا و علی عباد الله الصالحین

1- شرح مبسوط در جلد اول چاپ چهارم به بعد.
2- شرح مبسوط در جلد اول چاپ چهارم به بعد.
3- و این سخن از اسلام است العلم و الدین تأمان و اذا افترقا احترقا (علم و دین که با هم نباشند آتش می افروزند).
4- شرح در ابتدای جلد هشتم.

هدیه ورود

خداوند خدای ما خداوند واحد است، سلام دوست عزیز. سلام علیکم، حال شریف شما چطور است، مثل این که مسافرتتان طول کشید... - بلی خداوند همیشه رحمان و رحیم است و ما را محافظت می فرماید ... ما هر دو یک خدا را پرستش می کنیم آیا حیف نیست که ایمان و عقیده ما دو نفر با هم فرق داشته باشد؟

- اما چطور می توانم ایمانم را تغییر دهم و حقیقت الهی را انکار کنم.

- آن حقیقت الهی کدام است

- ما می گوییم خدا یکی است، لا اله الا اللّه و او روح است در صورتی که شما می گویید او سه تاست! آیا کفری بزرگتر از این می شود

- زبانم لال اگر بگویم خدا سه تاست، ای دوست شما اشتباه می کنید، از شما می پرسم مگر در قرآن خدا به 99 اسم نامیده نشده

- درست است.

- پس وقتی که می گویید خدا عادل است یا خدا رحیم است هرکدام یکی از این صفات الهی را توصیف می کنید

- بلی درست است.

- ماهم وقتی که می گوییم پدر و پسر و روح القدس هرکدام یکی از صفات شخصیتهای او را بیان می کند. ما بخدای

ص: 6

یگانه ایمان داریم چنانکه شما هم ایمان دارید،خدا روح است پس ما نمی توانیم او را لمس کنیم، او را ببینیم، او را بشنویم، در کتاب مقدس می نویسد که خدا من و شما و تمامی بشر را دوست دارد زیرا آنها را خلق کرده است، چون بشر را دوست دارد و می داند که بوسیله گناه از او جدا کرده شده در زمانهای قدیم بر پیامبران به طریقهای مختلف ظاهر شد ولی دو هزار سال قبل اراده فرمود تا مجسم شده به بشر بفهماند که او را دوست دارد، روح او در مریم دمید و مریم پسری زائید که نام او عیسی یعنی نجات دهنده.

چه بود؟

در لوس انجس امریکا صفحاتی پر می شود به زبانهای مختلف از جمله فارسی با علامت کارخانه Buenas nuevas، همه برای تبلیغ به دین مسیح. از صفحات مذکور مطالب تبلیغاتی چندی از توحید و نبوت و دعوت و ... شنیده می شود و مهمتر از همه مسئله توحید است و در توحید از همه مهمتر مطالبی است که با گذاشتن یک صفحه گرام شنیده شد و نوشتم ! (از آغاز: خداوند خدای ما... تا پایان عیسی یعنی نجات دهنده).

مگر می خواستم تبلیغ کنم؟ و صدای صفحات لوس انجلس را بوسیله کتابم بگوش کسانی که به مطالعه کتابهای مسلمانان علاقمند برسانم؟

میسیون پروتستانها در ژوئن 1968 برای مهمانان کارگر مقیم سویس (Meos - Svizzera)صفحات تبلیغاتی ذکر شده را می فرستادند، به خانه ماهم فرستادند و از این جهت مطالبش

را نقل کرد که :آخرین تحولات تبلیغاتی آقایان بشمار می رود واز این محکمتر و فوق العاده تر برای دفاع زا پایه های لرزان اقنوم داری اسلحه ای و مطلبی ندارند و باز به خاطر این که جلد در دست بحث از بهداشت بدن خواهد داشت یکباره بجای هدیه ای که به ما عنایت کردند و یک صفحه تبلیغاتی دادند هدیه ای تحت عنوان تشکر و پاسخ و سپس چون نامی از صلیب مقدس نبردند در این باره مطلب تازه ای تقدیمشان می دارم

تشکر و پاسخ:

بهمین دلیل که مسلمانان می گویند: اللّه عادل و رحیم است نصارا هم اللّه و مسیح و روح القدس دارند. آیا درست است؟ و اگر بقول خودشان 99 اسم خدا در قرآن است پس 99 وجود متمایز از یکدیگر می توانندشرکت خدایی تشکیل دهند.

بعلاوه از کجا مسلمانان گفته اند خدا، روح است و با چه مدرکی که خدای متعال چون از زمان حضرت آدم تا حضرت مسیح هرچه پیامبر فرستاد نتیجه نگرفت، اراده فرمود و مجسم شد تا به بشر بفهماند که او را دوست دارد بلکه چگونه دانستند از اینرو که هرچه پیامبر فرستاد و نتوانستند بشریت را هدایت نمایند خودش به شکل مبدل و لباس آدمی به زمین آمد، بعلاوه مگر حضرت مسیح که نعوذ باللّه مرتبت خدایی داشت توانست با آمدنش کاری کند که: کوره های آدمسوزی نباشد؟ بمب اتم و ئیدروژن نباشد؟ گانگستر و هروئین نباشد؟ ... و .. اینها که شما نصارا می گویید چیزی است که باید جای خالی فطرت شما را که در انتظار آمدن مصلحی است پر کند که ما آن را معتقدیم و تشکیل دهنده حکومت

واحد جهانی را چشم به راه که با حضرت مسیح بیایند و اصلاح کلی نمایند.

علاوه ترا از همه آنکه در این صورت آیا می توان حضرت ابراهیم و حضرت موسی ار هم تا مقام حضرت مسیح بالا برد؟ (اوائل هم مسیحیان حضرت موسی را پسر خدا می دانستند).

اگر می گویید قرآن ما خدا را عادل و رحمان میداند واز قرآن می پذیرید آیات زیر هم مربوط بقرآن است: و قالوا اتخذ الرحمن و لذا سبحانه (سوره انبیاء) منزه است همان رحمانی که فرمودید ازاین که می گویید فرزندی دارد!

لقد کفر الذین قالو ان الله هو المسیح ابن مریم (سوره مائده) آنانکه قائل به خدائی مسیح پسر مریم شدند محققا کافر گشتند.

لقد کفر الذین قالوا ان الله ثالث ثلاثه (سوره مائده) آنانکه گفتند: پروردگار سومین فرد (اب و ابن و روح القدس) می باشد به یقین کافر شدند و بعد می فرماید و مامن اله الا اله واحد کانا یأکلان الطعام انظر کیف نبین لهم الایات ثم انظر انی یوفکون حتما خدایی جز خدای یگانه نیست... مسیح پسر مریم یغمبری بیش نبودکه پیشاز او نیز پیغمبرانی آمده اند و مادرش هم زنی راستگو وباایمان بود، هر دو بحکم بشریت غذا تناول می گردند بنگر چگونه ماآیات خود را (در بشر بودن مسیح) روشن بیان می نماییم، سپس بنگر که آنان چگونه بخدادروغ می بندند.

می دانیدچرا از خوردن درمیان آنهمه افعال حضرت مسیح نامبرده شده؟ برای این که از خصلت جدا نشدنی موجود زنده تغذیه است

برای حداقل جلوگیریاز مردن وازاینرو کسی که نیازمندغذا و محتاج لقمه ای است فقیر الی اللّه بوده و در درجات بسیار بالای انسانیت روسولی بزرگوار و اولوالغزم. و اشاره بخوردن ادب قرآن است که نخواسته بگوید خدایان شمافضولات غذایی هم دارند!

بعلاوه خوردن مقدمهکارهای دیگر می باشد: ترمیم بدن رشد بدن، داشتن حس شهوت و ... آیا مسیحی که نصارا می گوینن احیتاج به تصدیق کتاب پیامبران قبلی وب شارت به آمدن انبیاء بعدی داشت می تواندکسی باشد که در ارسال و اعزام آنان (قبل و بعد زا خود) دخالتی کرده باشد؟ اگر جواب مثبت بود یعنی باآمدن خود حضرت هم کاری صورت نگرفت و باید بعدیهانیز کمک کنند واگر جواب رد داده شد یعنی حضرت نمی تواندخدا یا پسر خدا باشد!

تنها گفتن اللّه و مسیح و روح القدس خود اثبات کثرت حقیقیه است هرچند بین انان وحدت نوعیه فرض شود مانند پسر و برادر و پدرشان که رد حقیقت انسانیت وحدت دارند اما از نظر فرد در کثرتند بعلاوه چه احتیاج که خدا زا راه ماندن در رحم طریق آمدن راانتخاب فرماید یا آنجا که در انجیل، حضرت خود را انسان وفرزند انسان می خواند چه معنی دارد و ای این که انابه و زاری و دعاو خشوع و خضوعش در برابر ذات مقدس باریتعالی چگونه توجیه می شود و مهمتر از همه آنکه تحولات علمی وسیعی که سراسر جهان غرب را فرا گرفته و هر لحظه از حقایقی تازه پرده برداری می نماید بهمین علت که نمی تواند برای آفریدگار آفرینش شریکی از نوع انسان قائل شد، روز بروز بر تعداد بی دینان و

ص: 10

آزردگان از کلیسا افزوده و تزاید فاصله بین دین و دانش روز افزون وچشمگیر بوده و مطالب بسیاری دیگر در این باره که در کتابهای چندی برشته تحریر درآمده است.

نا گفته نماند کسی که صفحات تبلیغاتیش 99 نام خداراهمانندابنو ورح القدس بازگو می گرد کمکی و معاونی داشت که می گفت آچه رابرخی از مسلمانان نیز می گویند وآن عقیده بر زائد بودن بعضی صفا باریتعالی بر ذات مقدسش است- و حال آنکه بمحض این که صحبت از زیادتی و و کمی شود محدودو کوچک وبزرگ بودن مطرح می شود- بجای خدای احد واحد خدایانی تصور می گردد یعنی اگر العیاذبالله گفتیم فلان چیز خدا بر ذاتش زیادتی دارد قائل به خدای دیگری در برابرش شده ایم.

اجازه اقتباس :

توبه کردن واعتراف بگناه که درمذهب مخصوصا از لحاظ سلامت حیات روانی بسیار مهم است در نصارا باید با حضور کشیش باشد ورداسلام حضور روحانی لازم نیست و موضوع خلق باخالق است و در روش اسلامی شخصیت فرد کوچکترین آسیبی نمی بیند ولی بطریق مسیحیت علاوه بر فسادی که احیانا ممکن است بعلت نشان دادن گناه شایع گردد باعث تحقیر و شکست شخصیت فرد می گردد.

تثلیث

کاتالویک ها و پروتستانها در هیچ مسئله دینی باندازه تثلیث با یکدیگر موافق نیستند!

تثلیث یعنی سه گانه پرستی: پدر خداست. پسر (مسیح)

خداست. روح القدس خدا، و با این حال آنان سه تا نیستند بلکه یک خداست.

دو فرقه کوچک مسیحی (Jehovites, Unitrarian) یونترینها و یهویت هابا تثلیث مخالفند و با کمال قدرت با عقیده تثلیث مبازه مینمایند.

این مطلب بسیار مهم را بدانید که اصطلاح تثلیث در کتاب مقدس وجود ندارد و تامتجاوز از یک قرن بعد از مسیح هم در کلیسا دیده و شنیده نشده است.

از ارکان اولیه سخن نصاراست که پسر و پدر همزمان و جاویدند ولی بلافاصله این رکن واساس را فراموش کرده ومی گویند پسر اولین مخلوق نامیده شده است! و در بسیاری از اوقات نام خدا را می برند آنچنانکه گویی اوهیت آن دو دیگر (روح القدس - مسیح) فاصله دار شده و وصل و قطع زمانی داشته و لازم آمده است که از : خدای پدر فقط نام برده شود نه از خدای پسر یا خدا روح القدس.

جملات: خدای حکیم واحد (رساله اول تیمو باب 1 جمله 17) خدا واحد است (رساله اول تیمو باب 2 جمله 5) و خدای ما خداوند واحد است (انجیل مرقس باب 12 جمله 29) و ... هم در کتابهای آقایان دیده میشود که با تثلیث سازگار نیست!

تثلیث در میان مصریها، بابلیها، زردشتیها، هندوها، بودائیها، یونانیها، اسکاندیناویها معمول و رایج بوده:

مصریها: سراپیس Serapis- ایسیس Isis - مروس Morus

بابلها: انو (گاو نر) Anu - انلی (گاو ماده) Enlil - ایا (کودک) EA.

زردشتیها: هرمز Ormuz - آناهیتا Anahita، میهرا Mihra.

هندوها: برهما Brahma، ویشنو Vishnu، شیوا Shiva.

بودائیها: بودا Buddha، بودیسات Bodisat، گوتاما Gotama.

یونانیها: زئوس Zeu، آتن Athene، آپولو Apollo.

اسکاندیناویها: ادهین Odhin، توهر Thor، فری Frey داشتند. (1)

تری مورتی (سه گانه پرستی) که برهما آفریدگار جهان ویشنو اداره کننده - شیوا خراب کننده آن است و روح خدا در بسیاری حیوانات حتی افعی و مار و شیر و پلند و گاو فرو میرود. یزدان - اهرمن که یزدان از طبیعت آتش و خورشید است که الهه فراوان به نام «میترا» (خدای مهر) اوستا (خدای مادینه سحرگاه) ایو (خدای باد) بهمن (خدای زراعت) آشا (خدای آتش) گرداگرد خدایند و به او کمک مینمایند خدایان فراوان که مرده اند و ایزاناگی (خدای مرد) از گوشه چشمش خدای آفتاب می چکد و نبیره (نی نی گی) برای اراده حکومت زمین میفرستد و ژیمو نتمو فرزند زاده اولین خدای مجسم در پیکر بشر به صورت امپراطوری در گفته شده بدینگونه عقایدی دارند.

1- تثلیث یا سه گانه پرستی نشریه دار التبلیغ اسلامی قم.

نتیجه آنکه: چند مطلب بسیار مخصتر آوردم تا برای وضع اجتماعی و مذهبی و فلسفی مسیحیان نمونه ای باشد و بتوان با توحیدی که مسلمانان به آن ایماندارند مقایسه نمود! مسلمانانی که اگر به زبان ستایش کنند (الحمدلله - لا اله الا الله - الله اکبر) با پوزش طلبند (سبحان الله و الحمدلله و ...) و اگر حرکتی در برابرش به عنوان تعظیم و تکریم و عبادت داشته باشند (رکوع و سجود) باز معذرت خواسته وی را تسبیح مینمایند (سبحان ربی...) (1) و مسلمانانی که هم در مرحله عقیده فقط خدارا ستایش میکنند و هم در مرحله عبادت او را بنده اند.

تثلیت از خودشان

به کسی زبان دراز گویند که بدون توجه به اینکه طرفش بزرگتر از اوست پاسخهای تند و تیز بدهد، مخصوصا که صدا را هم بلند کند ولی زبان درازی اجتماع غیر از اینست و بسیار پسندیده میباشد و هیچ زبانی از اجتماع درازتر از زبان انسیکلوپدیها نیست، زیرا به همه کس پاسخ میدهد اما علمی و ادبی و بدون صدا و صدمه و دلخوری برگزار میگردد. و دائره المعرف نداشتن یعنی بی زبانی و ندانستن و نداشتن و هم اینک نکاتی از عقیده تثلیث از دائره المعارف امریکانا (2)

1- تثلیث خصیصه اختصاصی و اساسی مسیحیت است که بنابر این کیفیت خدا در سه شکل پدر و پسر و روح القدس وجود

1- شرح مبسوط جالب آنرا در اول جلد اول چاپ سوم به بعد مطالعه فرمائید.
2- جلد 27 صفحه 68.

دارد اما در همان حال کلیسا اصرار دارد خدا یکی است وبنابراین ایجاد یک سری می شود که واقعا مافوق فهم بشر است وبراستی اگر بخواهیم در نظر بگیریم این موضوع مافوق استدال و دلیل و برهان نیست و ممکن است بشر بآن دست بیابد اما بخوبی تفهیم نمی شود.

2- تعریف این مطلب: خدا پدر است و پدر خداست- خدا پسر است و پسر خداست- خدا ورح القدس است و روح القدس خداست بیشتر در فرهنگ رومی (لاتین) بکار میرود...

3- اطلاعات کتاب مقدس راجع بخدا زا عهد عتیق شروع می شود که تأکید زیادی روی وحدانیت خدا مینماید مثلاً: ای اسرائیل خدای ما خدای واحد است (سفر تثنیه باب 6 آیه 4) و یهویدیت از قدیم مذهب توحید بوده وخالصترین شکل وحدانیت را در زمان قدیم یهود داشته است.

4- عباراتی مانند: بیا انسان ار بسازیم (آیه 26 فصل اول سفر پیدایش) انعکاس وبازمانده دادگاه خدائی عبری خیلی قدیمی و تنها دوگانه پرستی است که گرفتار شده و درعهد جدید بکار رفته و بسوی تثلیث رفته است.

5- بنا به عقدیه مسیحیان اولیه موسی هم پسر خدا بود واو مسیح را تقدیس و تجلیل کرد (ناگفته نماند گفتن موسی پسر خدا بود بدین علت که زمینه مساعدی را برای پسر خداشدن بعدی فراهم میآورد)

6- درکتاب اعمال رسولان سخنی دارند که به تثلیث

چسبانده اند و اینک از کتاب خودشان(1) : من ایمان دارم بخدای پرد قادر مطلق، خالف آسمان و زمین و بعیسی مسیح پسر یگانه او خداوند ما و به روح القدس (فراموش نشود که گفتم تثلیث در کتاب مقدس وجود ندارد و فقط همین جمله را دستاویز کرده اند)

7- بعضی مکتبهای مسیحی عقیده دارند مسیح فقط انسان نبود بلکه یک موجود نیمه خدائی بودکه جسم او فقط یک فانتوم (شبح) بود(2) و او نه فقط با بدن (گوشت) متولد شد و نه با جسم (گوشت) مرد اما اینگونه عقاید معارض عقاید رسمی کلیسا می باشد وبنابراین مورد قبول کلیسا نمی باشد.

آنچه فهمیده می شود:

آنچه فهمیده می شود بشر باآن فطرت نیرومند پرستشی که در نهاد خود دراد همیشه بمذهب متوجه بوده و بقول آن دانشمند پیدایش مذهب و انسان باهم بوده است اما با آنکه حضرت نوح و پس از آنحضرت دیگر انبیا سعی فراوانی برای برقرار ساختن مکتب توحید نمودند ولی بشر مثل این که به امور مربوطه بزمین جدا زا کارهای آسمانی فکر میکرده مثلاً زلزله و خورشیدگرفتن را و دوگانه پرستی ار اختیار نموده اما مگر مکتب توحید که واقعیت محض است اجازه داد حتی برای یک لحظه قضیه توحید فراموش شود بلکه آنچه بیش از همه دانشمندان جهان را از اولین وآخرین

1- اظهار نظر از نویسنده اولین دانشگاه است.
2- به اصطلاح بدن مثالی بود.

مشغول داشته و میدارد ارتباط هستی و جهان و بالاخره خداشناسی و مسئله توحید است بناچار آدمی با توجه بعالم متا فیزیک یک خدای واقعی داشته و بعد با درست کردن خدای زمین و آسمانی تثلیث را انتخاب نمود و بنطظر من این ساده ترین راه توجیه علت پیدایش ثنویت و تثلیث (پدر خدای متافیزیک - روح القدس خدای آسمانی پسر خدای زمین).

تثلیث پس از پیدایش طبقه حاکمه واستبداد بطرز دیگری موجودیت یافت یعنی نه تنها تثلیث بلکه تعیین 2 خدا یا 3 خدا یا 4 خدا یا بینهایت خدا برحست این بود که کدامیک برای حفظ موقعیت طبقه حاکمه بهتر تشخیث داده شود همانگونه که پس از حضرت عیسی و آن دعوت کذائی که برای توحید انجام گرفت چنین معلوم گردید برای حفظ مقام هم کلیسا و هم امپراطور سه خدا داشتن اولی است و تا کی ادامه داشته باشد (حتی در مذهبهای دیگر)؟

اماخدای اسلام

از بزرگی پرسیدند چه دلیلی برای تو بهترین دلیل خداشنسی بود؟ گفت این که خدا محسوس نیست! آری اگر خدا محسوس بود مثلاً با حس شامه درک میشد بشر کنجکاو تمام آزمایشگاههای خود را درباره پژوهش بوئیدنیها مجهز میساخت.

اگر خدا باگوش حس میشد اصوات و امواج مورد مطالعه همگان قرار می گرفت و اگر چشیدنی بود همه لابراتوارها حکم زبان میبافت واگر دیده میشد هرجه زا علم بود و نبود در قلمرو

رنگ شناسی ودیدنیها بود و ...در این صورت که عرفت کلی بموضوعی حاصل می گشت که دراین جا خدا بود موضوع اهمیت میافتاد یعنی در حقیقت خدا کوچک میشد ومیشد تا آنجا که اگر بفرض محال کسی بود که بهمه چیز خدای آگاه و مطلع می گردید خودش خدا بود.

بعلاوه آموزش و دانش هم محدود میشد و مثل امروز نبود که بشر برای شناسائی حقیقت به پژوهش درباره ارتباط هستی و جهان بپردازد و لالجرم علمی در دسترس باشد تمام نشدنی، این که همیشه و برای همه عصرها دانشمندان جهان بموضوع خدائی مشغول بوده وهستند و خدا درک نمی شود و محسوس نیست بهترین محرک و مشوق بشر می باشد تا از هر دری و هر مطلبی و هر چیی به بررسی و تحقیق بپردازد.

ولی هم اکنون که پروردگار ماده را شبیه آفرید چون خود شبیه ندارد، ماده رامتقارن آفرید که خود قرینه ندارد: ماد ه رازوج آفرید که خود زوج ندارد، در نهاد ماده زادن قرار داده که خود نه زاده شده نه زایمان دارد. در ماده مرگ قرار که خود ندارد مادهوضد ماده د اردکه خود ضد ندارد در ماده چرت زدن خستگی و دگرگونی و مرگ و ... قرار داد که خود ندارد و مهمتر از همه که ماده را در انتظار کمال قرار دارد و حال آنکه خود عین کمال است و صمد همین معنیر امیدهد زیار ماده توخالی خلأ دارد که باید با روبه کمال رفتن بحداقل برساندوخدا صمدوبی نیاز از همه چیز است ازاینرو مکان این که ماده وآنچه در قلمرو مادهاستکه خودچیز دیگری آفریده شده نمی تواند خدارابشناسد

و بهترین حق شناسائی را نبی گرامی بجا آورند که فرمودندما عرفناک حق معرفتک و اگر غیر از این بود بشر با وسعت مغز و علمش متوجه نمی گردید که هر چه آدمی پیش رود خدایش بزرگتر است و در هر حال اللّه اکبر و در هر وضع و اللّه علی کل شی محیط وذات مقدسش برهمه چیز احاطه دارد ورب العالمین یکتا وابدی و ازلی و دانا و تواناو بینا و قیوم و رئوف و حی و ... است و باز هم اگر گفته شد خدا کامل است چون ما ناقصیم یا اگر گفته شد خدا مادهنیست چون ما ماده هستیم وبی نیزا نیست چون ما نیازمندیم وبهر صورت صفات سلبیه ای که بخدا نسبت میدهیم بطور غیر مستقیم به نقص خود اعتراف مینماییم و بهترین تعریف رای توصیف خدا باهم سبحان اللّه.

صلیب مقدس

این قسمت همانگونه که تذکر دادم صفحات کتبی هدیه ای من است بجای صفحات صوتی هدیه ای نامبردگان و مطلبی است بسیار ارزنده و کاملاً تازه وجالب.

خوانندگان محترم این را قبلاً شنیده بودند که اصطلاح تثلیث متجاوز از یک قرن بعد زا مسیح به کلیسا وارد شده ولی بطو قطع نشنیده اند که نام صلیب ورد حقیقت قضیه بدار زدن حضرت مسیح نیز مدتها بعد ازحضرت عنوان گردیده است و اینک پس از اظهار شگفتی از بیاری مطبوعات کشور کهبی اطلاعی خود را در مذهب گاه بگاه آنچنان برصفحات واوراق منعکس می کنند که شگفت آور است مگر پدر و مادر این نویسندگان مسلمان نبوده؟

مگر حتی برای یک مرتبه درباره چگونگی رابطه صلیب و حضرت مسیح از زبان قرآن چیزی نشنیده اند؟ مگر آنچه در مطبوعات نصاری است و منعکس می کنند و نمی فهمند چگونه نقل وانتقال صورت گرفته و نمی دانند نقل مطالب مذهبی نصارا هم بدون کم وکاست منعکس نمودن مشت باز شدن است و از جمله شرم آور این که بگویم عقیده نصارا راجع به دار زدن حضرت مسیح حتی بدون آنکه جمله اش را تغییر دهند، ترجمه کرده مینویسند و در کشوری که قرآن حاکم است و می فرماید و ماقتلوه و ماصلبوه (57 النساء) نه حضرت مسیح را کشتند نه دار زدند لااقل چرا در نوشتنزا انعکاس مطالب روزنامه های مذهبی نصارا به نقل از کتابهای اسلامی عدول نمی کنند و یا جانب احتیاط رعایت ننموده از کی دانش آموزی که تعلیمات دینی اش ار خوانده سؤال نمی نمایند؟ بهر صورت هم اینک مطلب شاید هرگز نشنیده را برای شما نقل کنم که صلیب زدن حضرت مسیح با این اهمیت و ارکان بودن هم بعقیده برخی از نصارا همانگونه که قرآن فرماید واقعیت ندارد! و این راهم بگویم چه بسیارند اصحاب جراید که میدانند اگر بخواهند یک داروی مختصری برای انسانها تجویز کنند با آزمایشهای متعدد بر روی حیوانات مختلف پس از گذشت مدت زمانی اجازه میدهند در داروخانه شان باشد و تجویز شود در صورتی که برای تشخیص اثر فلان قانونی باید چندقرن صبر کرد واصحاب مذکور میدانند حاصل چند قرنی درخت اسلام تمدن علمی و درخشان قرنهای 4-5-6 هجری و محصول درخت تمدن غرب صرفنظر از تکنیک های پیشرفته اشان گانگستریست، ماری جوانا، هروئین،

تکزاسیم، و ... و آنچه هم اکنون غریبها بوجودش مصطر بند که همه خلاصه می شود رد رابطه غرور آمیز انسان و طبیعت و رابطه تیره و تأسف انگیز انسان و انسان.

و اینک اظهاری که راجع به صلیب مقدس شده است . شاگردان مسح عمری با ایمان راسخ در دخمه ها و سردابهای رم با محرومیتهای لاینطق و سروری فناناپذیر می گذراندند - تصویهای زیادی بر دیوارها نقش شده ولی هیچکدام مصلوب شدن حضرت عیسی را نشان نمی دهد زیرا شوق و ذوق آنها برای رسیدن بزندگی ابدی آنقدر زیاد بود که اصلاً بفکر غم و غصه خوردن وزجر کشیدن نبودند گمان میرود مردی بنام اوریجین اولین کسی بود که در قرن سوم میلادی افکار مسیحیان را متوجه مصلوب شدن حضرت عیسی بعنوان قربانی گناهان مردم دنیا کرد، (نقل از کتاب راه پیمایی انسان زا عصر بربریت تا ایجاد جامعه ملل متحد زا دائره المعارف جوانان فصل شانزدهم) (1) خارج از برنامه بگویم: درهمین هفته فروردین 50 مبلغینی به شهر ما آمدند بدون آنکه کسی حرفی بزند واشکالی کندچراآقایان کشیشان بهشت می فروشند این مطلب ار مطرح و از چند نفر حاضر پرسیده اند پس شما چرا نماز و روزه می فروشید در حالی که این فروش برای نگهداری دین است وآن فروش جهت تخریب مذهب (توضیح آنکه نماز و روزه ای از مسلمانی بعللی وزا جمله بیماری فوت می شود یا با نادرستی بجای اورده شده است فرزندش که قضایش را باید بجا آورد وقتش ضیق و گرانبهاست یکی را که نمی تواند جز نماز و روزه

1- روزنامه پارس اول تیر 49 ترجمه آقای علی اصغر هژیری.

کاری کند مزد میدهد تا بانجام امور مذکور بپردازد تا نشان داده شودمقررات دین تعطیل بردار نیست اماکسی که بهشت خرید در سایه این دارائیی می خواهد هر کار بکندوردحقیقت خلاف دین بجای آورد).

با این همه طول و تفصیل مت.سفم که مسلمان و یهود و نثارا که همه خدا می گویند چرا نباید فقط در برابر کسانی باشند که پشت بخدا و ملحدند.

خدا و تثلیث

دیگر مطلب بسیار تازه و بسیار مختصر است اما برای بعضی دستاویز و برای برخی عبرت انگیز. ساسر کتابهایم پر از مطالب اقتراحی و ابتکاری است اما هم اکنون چه نامی بگذارم آیا اقتراحی و ابتکاری است اما هم اکنون چه نامی بگذارم آیا اقتراح آیا باتکار آیا چیزی که حضرت ولی عصر ارواحنا فداه تبسم می فرمایندو عده ای ناراحت می شوند یا خدای ناکرده و برعکس ! یاچیز دیگر؟ ولی بالاتر از خشنودی اماوقت چیی نیست.

بندگان از روی جهل خالق درست می کنند، معبود میتراشند و در تواریخ خوانده ایدگاه هم خدای خود را در زمان قحطی می خورندواین بیاد بود خدای خرمائی عراب عصر جاهلیت نوشته شده باشد و چه بسا بندگانی در سطح بسیار عالی تکنیک وعلم که باز هم خدا تراشند واینقدر سجده آدمی می کنندکه جبران سجده بر پدرشان حضرت آدم بوشد وبناچار مسجود بوجود میآید. (و کذلک نولی بعض لاظالمین بعضا- 129 الانعام مردم ستمکار والی ستمکار درست مینمایند)

اما از تثلیث خارج نشویم: بندگان چند خدا: 2-3-4 و ... و N خدا درست کرده و می کنند ولی مسئله ماطرح تثلیث است!

خدای متعال در قرآن کریمش به نوعی تثلیث نه بمعنای سه گانه پرستی بلکه برای عبرت بندگان و هدایت کردنشان اشاره ای دارد که برای شرح و بسط هر کدام چند برگ اشغال و کتاب از موضوع خارج می شوداز اینرو باشاره می گویم و می گذرم و جای خود شرح میدهم : حضرت آدم و حوا هنگام نافرمانی سومی اشان شیطان بود، هابیل زمان آغاز خونریزی و برادر کشی سومیشان کلاغ، و ... و بالخره سمبل استبداد فرعون و الگوی اقتصاد قارون، سومی اشان نماینده مذهب بلعم باعو ربود (مقصود این که هر جا پای عصیان پیش کشیده شد راهنما سومیشان است و چه بسا که سه موجود یا سه نفر جمع شدند و هیجکدام شیطان نبودند بلکه از طرف رحمان بودند).

پاکی و پاکیزگی

ان اللّه یحب التوابین و یحب المتطهرین (221 البقره) تقریبا کلیه جلدهای قبلی مزین و مشرف بآیه شریفه ای از قرآن کریم شدند: جلد عسل با آیه : و اوحی ربک الی النحل جلد شیر با آیه: و ان لکم فی الانعام ... جلد خرما و انگور با ... و هم اینک جلد بهداشت بدن هم طبق معمول با ان اللّه یحب التوابین ویحب المتطهرین شروع می گردد.

تمام آیه چنین است: و یسئلونک عن المحیض قل هو اذی فاعتزلوا النساء فی المحیض و لا تقربوهن حتی یطهرن فاذا تطهرن فاتوهن من حیث امرکم اللّه ان اللّه یحب التوابین و یحب المتطهرین.

سخن از عادت شدن زنان است که در قسمت مربوطه شرح

خواهم داد و آنچه جای گفتن این که پروردگار در پایان این آیه یعنی پس شرح و بسط مختصر معجز آمیزی از قاعدگی زنان می فرماید خدا دوست میدارد کسانی که پاک می شوند از پلیدیها و گناهان و پاک می کند از آلودگیها و ژولیدگیها. یادتان باشد آیه مربوط بعسل با جمله: ان فی ذلک لایه لقوم یتفکرون و آیه مربوط به انگور و خرما با جمله ان فی ذلک لایه لقوم یعقلون ختم میشد و شرح دادم چگونه عسل سبب می شود آدمی بتواند بهتر فکر کند و انگور و خرما که بهتر تعقل نماید و بهمین منوال جمله پایان آیه مورد بحث با مطلب آیه عجیب متانسب و خوانا و پیوند معجز آسا دارد.

مردی که زمان قاعدگی آمیزش کند دستگاه تناسلی مجروح زن را که مستعد پذیرش عفونت است مبتلا میسازد و احتمال این که خود نیز به بیماریهای التهابی آمیزشی یا ... دچار شود داده می شود(با توجه به این که میکربهای بیماری زا در این جا اغلب غیر مقاومند ومرد زود بهبود مییابد و لیکن اگر زن میکرب گونوکک داشته باشد در این حال زودتر و سخت تر مرد را مبتلا میسازد و اگر ضربه ای ایجاد شود امکان ابتلا و سرایت به به مثانه و قسمتهای مجاور مهبل زن هم میرود و جه بسیار که میکرب را بقسمتهای دورتر منتقل ساخته باشند) آمار گرفته شده نشان میدهد سرطان کل رحم به ترتیب در نز د یهودیان مسلمانان، هندوها، کمتر بوده بدین علت که زمان قاعدگی آمیزش ندارند (و علل دیگر که شرح داده خواهد شد) و موارد ابتلا نزد نصارا که چندارن پرهیزی در این باره ندارند بیشتر است.

آمیزش زمان قاعدگی یعنی آمیزش زمانی که زن راغب نیست و میل جنسی در او صفر است و تمایل زن در دو زمان: قبل از قاعدگی و نزدیک به 13-15 روز بعد از قاعدگی یعنی حدود اوولاسیون و تخمک گذاری بیشتر از مواقع دیگر می باشد. آمیزش زمان قاعدگی و بی میلی زن سبب بروز عوارض روانی از جمله سرد مزاجی وی می گردد بعلاوه مرد و زنی که زمان عادت آمیزش نمایند از کار آلوده ای که انجام داده اند اشمئزازی حاصل نموده و در صورت تکرار هر دو نسبت بیکدیگر فاصله ای خواهند گرفت که زمینه روانی دارد.

بهر صورت آمیزش زمان قاعدگی ابتلائات جسمی وروانی را موجب می گردد که بهمین مناسبت قرآن نیز به تطهیرهای روانی و جسمانی اشاره می فرماید (توبه و تطهیر).

ان اللّه یحب التوابین: خدا دوست میدارد کسی که توبه می کند کسی که برگشت و بازگشت دارد، کسی که زندگی نوآغاز می کند کسی که منمیگویم خود را از مرتب دممغ شدن، دکوراژه گردیدن توپوزی دشن، سر خوردن، دلسرد گردیدن، مایوس دشن و ... رهانیده وباتوبه کردن خود را حاضر به پذیش نوعی تطهیر هم مینماید مگر نیست که اگر آدمی بتواند بسیاری از بهترین زنان را در اختیار داشته باشد زمان ناتوانی دکوراژه و وامانده و پس زده می شود؟ مگر نیست که اگر آدمی بالاترین مقام برندگی در قمار را داشته باشد بالاخره زمان یاس و نومیدی را در پیش دارد مگر نیست که اگر آدمی بتواند بهترین مشروبات الکلی جهان را بحلقوم فرو ریزد بالخره بدنش پذیرش مداوم را از دست میدهد

و باز هرچه از گناه بنظر آورید بالخره روزی آدمی را دکوراژه و دلسرد کرده و با ایجاد عقده های رواین سنگین مانع کمال وی می گردد لذا باز می گویم توبه کردن یعنی زندگی جدیدی بر اساس عقل آغاز کردن.

ان اللّه یحب المتطهرین: ان اللّه را که در آیه مستتر بود افزودم تا روشنتر باشدکه خدای متعال دوست میدارد متطهرین را که در این جا تطهیربدو قسمت بزرگ تطهیر ظاهر و تطهیر باطن تقسیم می شود وردحد بسیار اعلای هر دو تطهیر است ازماسوی اللّه و این که درون و اندرون و قلب و آنچه را که آدمی دارد از هرچیز جز خدا خالی سازد که دراین حال تطهیر واقعی انجام گرفته و تطهیرهای دیگر بالتبع انجام خواهدگرفت که عبارتند از تطهیر بدن زا فسادهایی که برجسم مترتب می گردد که قرآن بعنوان مثال آمیزش زمان قاعدگی را ذکر فرمود و نیز تطهی بدن از کثافات وآلودگیهایی که برای بدن بعنوان متجاسر شناخته می شوند اعم ازاین که کثافات خود مزاحم باشند وصدمه رسانند یا این که منافذ تنفسی پوستی را فرا گیرند و مانع از رسیدن اکسیژن و عناصر لازم به پوست و خروج عرق و فضولات از آن گرداند.

نوعی دیگر تطهیر بدن دور شدنزا سموم وزهر آیه هایی است که بتدریج یا ناگهان بوجود میاید و مرگ ناگهانی یا تدریجی ایجاد مینماید و باز هم در این مورد و تمام موارد بهترین مثال آمیزش زمان قاعدگی وعادت می باشد و چه زهر اگینی از ایجاد سرطان که همیشه مسمومیت تدریجی بدنبال داردبدتر کهامکان ایجاد آن با آمیش زمان عادت هست؟

اما مقصود بحث از توبه نبود و راجع به توبه در بهداشت روانی به تفصیل گفته خواهد شد، بحث از تطهیر باطن بدن و خالی شدناز ماسوی اللّه نیز در جای دیگر خواهد شد و آنچه مربوط به بهداشت بدن وو مطلب انتخابی مورد بحث می باشد تطهیر ظاهر بدن می باشد که دراسلام بوسیله آب یا خاک انجام می گیرد.

پروردگار جمله ان اللّه یحب یا واللّه یحب را در چند مورد ذکر فرموده و در پایان آیات مربوطه کلمات المحسنین (البقره 95) التوابین (22 البقره) المتطهرین (222 البقره) المتقین (76 آل عمران) الصابرین (146 آل عمران) المتوکلین (159 آل عمران) المقطین(42 المائده) المطهرین (108 التوبه) را آورده و خود رساننده این مطلب است کهمتطهرین مقام والایی دارند کههمانند متقین و محسنین و ... میتوانند حبیب خدا باشند!

آنچه در این جا مطرح است این که چراتوبه قبل از تطهیر ذکر و ان اللّه یحب التوابین و یحب المتطهرین آورده شده نه چنین ان اللّه یحبت المتطهرین و یحب التوابین؟ زیرا پرهیز از گناه و زندگی جدید آغاز کردن بر تطهیر در هر موردی مقدم است و تاکسی کار بد را کنار نگذارد طهارت برایش مفهومی ندارد و اصولاً کسی که می خواهد کار بدی کند زا فکر بد شروع می کند. (الاعمال بالنیات)

بعلاوه همانگونه که بنده با توبه بازگشت بطرف خدا دارد ذات مقدس تواب الرحیم وی نیز تقریبا میتوان گفت توبه ای بلکه بازگشتنی بسوی بنده اش دارد: لقد تاب اللّه علیالنبی والمهاجرین و الانصار الذین ... (117 التوبه) و تاب اللّه علیکم... (13 المجادله) و ...

رابطه توبه و تطهیر

میل بنظافت در وجود آدمی بلکه طبیعت بودیعه نهادهشده و تمام موجودات زنده از نبات و حیوان یکنوع نظافتی از اندرون خود دارند که رفع فضولات باشد و نوعی نظافت سطح و بیون که به کمک آب و باد وخاک وآفتاب انجام می گیرد، بقیه موجودات نیز هرکدام بنحوی تصفیه ای دارند که مخصوص خودشان است چنانچه دریا هم که بوسیله گل و لای درودخانه آلوده و امکان پر شدن دارند بوسیله زلزله و ... تطهیر می شوند.

(من اگر برای شما بگویم همه چیز جهان در حال تطهیر است و این نوعی از تکامل کلی جهان می باشد ممکن است درباره مسائل اساسی چندی مانند: علم، فطرت، توحید سؤال کنید که آیا این ها هم درحال تطهیرند؟ خواهم گفت هرکدام بطرز خاتی در قلمرو جاء الحق و زهق الباطل (81 الاسراء) که کمال تطهیر است قرار می گیرند و برای هر سه قسمت مذکور مختصر شرحی می دهم.

چه بسیار مطالب و مائلی که در یک دوره بعنوان علم و اصول بدیهی معرفی می شود و در زمانهای بعد همانها را موهوم و خرافات تلقی می کنند یعنی حتی علم هم تطهیر می شود.

یکی از کششهای اساسی انسان تمایل طبیعی وی به پرستش است که هرچه علم پیش میرود تمایل مذکور نیز بهمان تناسب طبیعی تر شده بطرف وحدت میل مینماید و این خود نوعی تطهیر

است که از انسانهای اولیه که آثار پرستش در آنها دیده و از جریان توقعی ها تا کنون ادامه داشته و خواهد داشت که روزی که بنابر وعده قرآن: هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله صورت تحقق پذیرد (32 التوبه - 28 الفتح) و اسلام دین کلی وجهانی گردد.

بطور قطع ایده وصول به حکمی که بحث خداشناسی دراد توجه گروه عظیمی از بشریت بلکه از عظمای بشریت را مشغول داشته است واگر مطلب مذکور اصالتی نداشت طبیعت آن را تصفیه میکرد و توجه بیشتر به مسائل خداشناسی که متناسب با پیشرفت علم صورت می گیرد علاوه بر اینکه جنبه اتصال عالم امر و عالم خلق را بیکدیگر دارد نشان میدهد که تا تاذها و مغواها و ... هذ چند فائق و حاکم گردند مذهب باقی میماند و ماندن مذهب رساننده این معنی می باشد که مذهب برای بشر لازم است و حتی برای تاتارهاو مغولها نیز حلالو لازم است و آنها را در خود حل و تصفیه خواهد نمود و نیز مطالب مذکور و مربوط به تصفیه کلی جهاین مرااجازه میدهد در برابر آنهمه تعریف که از تاریخ شده و هنوز هیچ تعریفی از آن قبولیت عامه نیافته مننیز تاریخ راچنین تعریف می کنم: تاریخ عبارت از وقایعی است که طبیعت قادر به هضم و تحلیل آنها درخود نیست).

در تمام موجودات یک قاعده اساسی برقرار است که اگر تطهیر سطحی تعلل بیند تطهیر درونی صدمه پذیرد و در صورتی که طهارت داخل ناراحت گردد پاکیزگی بیرون خلل یابد وردآدمی که احسن التقویم و دارنده مغز و فکر است علاوه بر آ نچه موجودات

دیگر از احشاء و پوست دارند بایدتطهیر مغزی و فکری نیز خلق شده باشد یعنی موجودات دیگر با داشتن احشاء بلکه حیات فضولات داخلی دارند وبا دارا بودن پوست و سطح بلکه مرز با محیط آلودگیهای بیرونی هم دارند اما آدمی با مغز وفکر ممکن سات تفکرات ناپاک یا پاک داشته باشد که پاکیزگی قسمت مشترک با حیوانات با تطهیر، با این تفاوت که نظارت آن قسمت بر این (نظارت فطری مغز بر ارگانیسم) آدمی را خدائی و تطهیر عالی مینماید و من درجلدهای اولنی دانشگاه هرجا سخن از تطهیر باطنی است آن را پاک شدن و در صورتی که از طهارت ظاهر سخن باشد پاکیزه گردیدن خواهم آورد(طهارت مغزی = پاک. طهارتبدنی = پاکیزه)

پاک بودن و پایکزه شدن در آدمی تابع احوال وی است و بین جبر واختیار قرار دارد. دفع فضولات در زمین پاکیزگی باجبار است وشستشوی بدن باختیار.

پاکی و بر فطرت بودن ودوستدار فضیلت و محبت بودن باجبار است و تمایل به خودی حیوانی باختیار و شگفتی اینجاست که آدمی از فضولات هر دو (پاکی، پاکیزگی) متنفر است و همگان میل ندارند نه فضولات پاکیزگی را بخود برگرداند نه آلودگیهای پاکی را (یعنی اشتباه زندگی را بخود برگرداند نه آلودگیهای پاکی را (یعنی اشتباه زندگی را بخود برگشت نمیدهد واگر داد همان می شود که گویا دل شناسا و چشم بینا و گوش شنوای خود را از دست داده و چون حیوان شده ام ا چون میتواند با مغز بالاتراز حیوان حیواینت بیشتری داشتبه باشد از حیوان گمراه تر است. لهم قلوب الیفقهون بها ولهم اعین لابیصرون بها و لهم

آذان لا یسمعون بها اولئک کالانعام بل هم اضل 179 الاعراف) (1) اینکه می گوییم کسی حار نیست ناپاکیزگی یا فضولات پاکیزکگی را بخود برگرداند مگر غیر از این است؟ کیست آنکه چرک بدن، ترشحات بینی، فضولات دیگر را مجدد بخود بمالد یا بخود برگرداند و با این مقدمه آیا قبول ندارید کسکه حاضر است ناپاکی یا فضولات پاکی را بخد برگرداند یعنی توبه کندوباز بشکندوبرگردد یعنی از خانه جدید عقلائی مجدد به خرابه قدیمی گمراهی مراجعت نماید زاحیوان پست تر و گمراه تر قلمداد گردد (کالانعام بل هم اضل).

باز هم توبه و تطهیر

برای هرکس میتوان فکر کرد یک ظاهری دارد و یک باطنی و قدر مسلم اینست که زیبایی و جمال پسندیده است وردصورتی که کسی ظاهر یا باطنش نیکو وزیبا بود پسندیده و چه بهتر که ظاهر و باطن هر دو خوب و بحد کمال کمال باشد بیتنام انگلیسی درکتاب اصول قوانین می گوید اعتدال ملکات نفس و نظافت جسم باهم ارتباط دارد.

مطلب این است کهتوبه یعنی بدیها را پشت سر گذاشتن و

1- بعنوان مثال کسی که حقوق مردم را محترم نداشت و حق الناس را رعایت نکرد برای دزدیدن دانه ای گردو از دست کودکی یتیم حاضر است و حال آنکه دانه ای برلیان بر گردن خر آوزند امانت نگهدار است زیرا مغز شناسا ندارد که بدتر از حیوان شود.

بسوی کمال رفتن و تطهیر یعنی مرتب و تطهیر یعنی مرتب پلیدی را دور کردن. فلان عمل بدی را پوزش از خدا و جبران آنچه بطرف صدمه وارد امده و تصمیم قطعی براینکه تکرار نشود پاک مینمایند وآلودگی ظاهر را نیز همان برگشت دادن بدن یا لباس بوضع طبیعی و اولیه تطهیر مینمایند.

راستی هر جا میرسیم و هر مطلب بررسی می شود بزرگواری نماز بیشتر هویدا می گردد نمازی که تما معصومین هنگام رحلت بآن سفارش کردند وهمین جا را بنگرید که میتوان گفت نماز علاوه بر آنچه در جلد دوم درباره اش گفتم که قطره ای از دریا بود هم اکنون اضافه کنم نماز توبه دهنده عجیبی است کسی که بخواهد نماز درست بخواند باید جایی که میایستد لباسی که میپوشد و هزاران مطلب دیگر مربوط به نمازش بلااشکال باشد در اینصورت نماز همانگونه که پیشوایان ما بجای توبه ذکر کرده خود توبه دهنده عجیبی است. (عجلوا بالصلوه قبل الفوت - عجلوا بالتوبه قبل الموت).

حرف آخر را اول زدن

قبل از اینکه بخواهم کتابم راکه بهدشات بدن است تقدیم بدارم حرفم را زده باشم که می خواهم برای شما ثابت کنم هرچند توبه پایه واساس تعویض زندگی و حیات جدید آغاز کردن است اما این آب تطهیر استکه آسیاب توبه راحرکت میدهد و چرخ زیبایی وپاکیزگیرا بکار میاندازد مگر نه این است که آدمی هنگام شستن، خسته می شود و آنچه بنام پوست بر بدنش او

را مرز است واز سایرین ومحیط جدایش میسازد برای هر دفعه صابون زدن تصویر می کند زیادی می باشد اماجانش چه؟ بهمان مقدارکه در وسعت ، قابل مقایسه با جسم نیست تطهیرش هم سخت تر است تا آنجا که با خود جنگیدن (توبه کردن) جهاد اکبر است (1) و با دیگران جنگیدن آسان و جهاد اصغر: همانگون هکه نبی اکرم فرمودند.

پاکی و پاکیزی باید چون شی ء و سایه اش به دنبال یکدیگر کشیده شوند که نه توبه با جسمی آلوده و ژولیده خوشبو است که جانی نامتمرکز و پژمرده (الظاهر عنوان الباطن) پروای توبه اش چنیست؟ و نه جایی ناپاک در شستن جسمش روح قهرمانی و شخصیت بارز خود را نگهداری خواهد کردو رنجوری یکی طرد دیگر ی است همانگونه که نزد اسلام مطلب مهمتر ازهمه است که خدا دوست میدارد توبه کنندگان و تطهیر کنندگان را.

علم جهان فعلی فقط در خدمت غرائز درآمده برای بهتر خوردن بهرت بپوشیدن کمتر مریض شدن بیشتر عمر کردن وبالاخرهبهرت زیستن و بیشتر از لذائذ بهره بردن ولی برای وجدان بشر، سرمایه روحانی بشر واینکه انسان واقعی ساخته شود علم هنزو مسخر نشده وتوجهی جالب نیز باین قسمت معطوف نگشته سات اما قرآن را بنگرید که چگونه دستور میدهد که دائم میل دشاته باش قوای نهفته کمالاتی باطن را بعلیت درآوری تاسرمایه رذیلت عقب رانده شود جای آن راسرمایه فضیلت پرکند واگر بهمین جمله کوچک قرآن - ان اللّه یحب التوابین ویحب المتطهرین

1- به این شرط که توبه نوعی مبارزه با نفس محسوب شود.

توجه فرموده باشید کاملاً معلوم سات که خدای دسوت توابین و متطهرین یعنی توجه و عنایت بعلمی که هم درخدمت غرائز است و هم درخدمت فطرت، هم فرد سازی است هم اجتماع سازی هم توجه بدنیای آدمی است هم برای دیگرش و خلاصه توبه و تطهیر یعنی عوالم تکامل و ترقی.

باز هم توبه و تطهیر

تطهیر آب، تطهیر خاک، تطهر آفتاب را ملاحظه خواهید فرمود چگونهسات و می بینید چگونه شهرهاو محتویاتش بوسیله آنها پاک می شود وهمچنین بدنها. البته عوالم دیگر نیز که مطهرات دست دوم بوده تطهیر کنند آفرینش تکیونند چون باد که اگر در محلی حتی سه روز نوزد امکان دارد عفونت بگیرد وزلزله که دریاهارا بوسیله فضولات رودخانه ها نمی گذارد پر شود وآتش و اشعه های رنگی و ماراء و مادون آنها و ... اما همانگونه که آب و خاک و باد وآفتاب و ... تطهیر کننده جهانند و محیط مادی را روشن میسازند دین و علم نیز تطهیر کنند ه جان اند و محیط معنیو رامنور میسازند و یخرجهم من الظلمات لای النور تا حدودی. در اینجا آشناتر به نظر میرسد تو به با توجه به اینکه علم ودین ارتباط خاص و جداناشدنی دارند همان تطهیر با دین و علم است وعلمی را که برای نجات بشرو هدایت و رو به کمال رساندنش انتخاب شود دین گویند کما آنکه با پیشرفت هرچه بیشتر علم آشنایی بدقائق دینی بیشتر می شود واین سمانا گوشه ای از همان علمی است که برای مردم زمان غیر علمی نامی مستقل بدان دادند حتی به هدایت

رسیدگان را متدین نامیدند وازاینقرار توبه خروج از ظلمات بسوی نرو، زا جهل به علم وازکفر بهاسلام، از ضلالت به هدایت و خلاصه توبه علم زندگی است وتطهیر وتجدید آن و در حقیقت توه هم تطهیر زندگی است.

از کجا شروع کنم

چگونگی شروع این جلد ساعتی مرا مشغول داشت چد طریق بذهنم رسیدکه انتخاب یک یاز آنها بنظرم بهتر استمسلمانی راقرض می کنم که صبح جمعه زابستر برخاسته براس استحمام آماده می شود و بعد وضو می گیرد ضمنا هنگام استحمام باینت، غسل مستحب جمعهر انیز بجا میاورد مسواک یمزند، مویش را و ... وبا توجه بمقدمه مذکور اول باید بذکر چگونه باید از بستر بلند شد پرداخت وبعد مکانیسم عمل تطهیر آبو خاک وبالاخره آداب و اعمال استحمام راشرح دادوبرای مزید اطلاع به بحث مطالبی پرداختکه مرود ساتفاده قرار خواهد گرفت از چگونگی تعریق و تبخیر و تعادل حرارت بدن و ... که یک بحث علمی خواهد بود (هم بحث علمی که اولین دانشگاه است وهم مذهبی که آخرین پیامبر).

چگونه باید از بستر بلند شد؟

یک لوله ای باندازه قد خود بردارید در جلوی آن بایستید و در نقطه مقابل قلبتان تلمبه ای نصب کنید هرگاه لوله را بطور اافقی بر زمین گذاشته ته لوله را در ظرف آبی قرار دهید تلمبه با مختصر اشاره کار می کند و شاید هم بدون اشاره و آب از ظرف پایین به ظرف بالا یا باغچه که هم اکنون هر دو بر یک سطح قرار دارند وارد می شود اما اگر بخواهید تلمبه را عمودی و ایستاده قرار دهید فشار زیادی لازم است تا زا ظرف پایین که برابر انگشتان پای شماست آب را به ظرف بالایی که برابر سرتان است وارد گرداند، اما یک حالت سوم نیز داریم که تلمبه مذکور افقی افتاده و آب از آن عبود مینماید که ناگهان آن را عمودی کنید و دراینحال وزن آب سرتاسر لوله فشاری برای برگشت تحت اثر جاذبه زمین مینماید که تلمبه زدن را باید با فشار بیشتری انجام داد تا هم جبران انرژی برگشت وزن آب بشود و هم برای کشیدن آب از پا بطرف قلب و راندن از قلب ببالا قدرت داشته باشد. (نیرو برای گذراندن آب، نیرو برای خنثی کردن وزن آب و جاذبه، نیرو برای برگشت آب بطرف مخالف)

قلب با توجه به اینکه انشعاباتی هم بر آن ضمیمه است و باید خون را بطرف شعریه های دست و ... برساند خون را از نوک پا بطرف قلب و از قلب بطرف سر میراند و در حال استراحت و خوابیده که این علم ساده تر و با سهولت بیشتری انجام می گیرد قلب را

راحت می کند اما بکسی که خوابیده و ناگهان بالفاصله پس از بیدار شصدن بلند شده ایستاده یا حرکت مینمایند آنقدر بقلب خود فشار وارد میآورد که دو شاهد عادل گواهی میدهند که بقلب ستم شده و برنج افتاده است شاهد اول آنکه بسیاری از نامبردگان خود متوجه شده اند که با انجام این عمل یا نبضشان تند می شود یا اندکی نفسشان ناراحت می گردد و شاهد دوم که فوق العاده اهمیت دارد اینکه از هر مؤسسه بهداشتی بپرسید چه چیزهایی باعث کوتاه شدن عمر می گردد؟ در بین عواملی که برای شما میشمارند یکی از آنها که در بین پنج عالم اول می باشد این ست که : بلند شدن ناگهان پس از استراحت عمر را کوتاه مینماید. ناگفته نماند عواملی برای راندن خون از پا بطرف قلب و از آن جا بجانب سر برای کمک قلب خلق شده اند که به اهم آنها اشاره می گردد:

قلب دو حفره در بالا دارد بنام دهلیزها و دو حفره در پایین بطنها. خون ابتدا وارد دهلیز می شود و با انقباضش به بطن خودش که در زیرش قرار دارد میریزد وب طنها هر کدام با انقباض شدید خون را بطرف ریه ها و گردش خون بجریان میاندازد.

شعریه های وریدی آنچه باید از فضولات بدن را جمع کرده پس از تشکیل سیاهرگها مرتب خون را به دهلیزها وارد میسازند و از دهلیزها خون به بطنها میریزد و باقیمانده خون در دهلیز که 30 درصد است با انقباض دهلیز به بطن زیرشض وارد می شود. انقباض شدیدی بطنها، تخلیه رگها به دهلیزها، انبساط ریه ها، فشار عضلات بر جدار و ریدها، تشکیلات و وضع دو گردش بزرگ و کوجک خون،ساختمان جداوریدها ورگها، ساختمان داخل

وریدها کهر د رگهای طویل مخصوصا پاداری کیسه های لانه کبوتر مانند استکه اگر بخواهد خون در اثر جاذبه و سنگینی برگردد کیسه ها پر شد ه ورید مسدود گردیده اجازه برگشت خون داده نمی شود اما خوین که بطرف قلب میاید از فواصل کیسه ها بآسانی می گذرد، خون فوقانی بدن که با قوه جاذبه بطرف قلب رانده می شود و ... که اگر بخواهم هرکدام را صشرح دهم مفصف خواهد شد طالبین میتوانند بکتابهای فیزیولژیکی مراجعه نمایند و بخوبی واقف گردند که قلب شخص خواب که در استراحت کالم است با ناگهان ایستادن چه فشاری برآن تحمیل می گردد نبض و فشار خون پس از مدتی خواب یعنی صبح به نازلترین درجه میرسد و بعد بتدریج شروع به بالا رفتن درجه حرارت اعضاء بدن و ماهیچه ها و مراکز دماغی می گردد ویان حالت و تحول در هوای سرد مدت بیشتری لازم دارد و در هر صورت پس از استراحت کالم (خواب) ناگهان ایستادن فشار زیان آوری به قلب وارد می گردد.

نظر اسلام بریا از بستر بلند شدن

برخی از مسائل و مطالب اسلامی آنقدر در سالهای قبل بنظر کوچک میامد و امروز اعجاب انگیز است که تصور نمی توان کرد همانگونه که بعضی اخبار و احادیث هم اکنون برای بسیاری جالب نیست و بدون شک در آینده نزدیک اهمیت خود را نشان خواهند داد و تذکر این نکته لازم است: درود بر آنان که در سالهای قبل اصرار نداشتند اخبار و احادیث نامتناسب هر زمان و ناسازگار روز را که گفتنش حتی جنبه استحباب هم نداشت بر هر منبر و در هر

مجلس بگوش متجددین برساند همانطور که امرذوز بسیاری از متفکرین اسلام یرعایت این قسمت را مینمایند بهر صورت من خود در شگفتی ام و غرق در اعجاب که در اسلام رعایت حقوق مردم تا چه پایه است که حتی سلامتی بدن را بالاترین حق دانست ه و ملاحظه بفرمایید برای بلند شدن از بستر چه دستورات عجیبی میدهد و آنچه در اینجا فوق العاده حائز اهمیت است و هنوز بشراز روی گردنکشی حاضر نیست آن را بپذیرد اینکه نه تنها در اسلام دستور است که ناگهان زا بستر نباید بلند شد بلکه به جنبه رواین و معنوی افراد بیشتر توجه نموده پس از بیدار شدن دستور میدهد وسیله ای برای مسرور ماندن تا خواب دیگر برای خود فراهم نمایند و یکی از مهمترین وسائل مذکور که امروز مورد تصدیق و علاقه علم روانپزشکی است تلقین بخود می باشد و بزودی ملاحظه خواهد فرمود چگونه اسلام دستور میدهد که صبح آدمی پس از بیدار شدن کار خود را بخدا واگذارد و باو توکل کند و او را برای همه چیز کافی بداند و بهترین وکیل خود محسوب دارد و در ضمن خدای را شکرگزاری و سپاس نماید که از بسیاری نعمتها برخوردارش نموده و کسی که صبح بیاد خودآورد که در خانه اش سلامتی، فرزندسالم، امنیت، آبرو، غنای طبع و ... وجود دارد تا مدتی مسرور و برای کارکردن آماده تر است که شرح این قسمت را چون مربوط به مسائل روانی است در جلد مربوطه خواهم داد اما مطلب اصلی:

نبی گرامی چون زا خواب بیدار شدی سجده کردی خدای

را (1) و حضرت صادق از امیرالمؤمنین علیه لاسلام نقل می فرماید چون یکی از شما از خواب بیدار شد بگوید: لا اله الا اللّه الحی القیوم و اللّه علی کل شی ء قدیر سبحان رب النبین و اله المرسلین سبحان رب السموات السبع و ما فیهن و رب العرش العظیم و الحمد اللّه رب العالمین پس چون بنشیند بعد زا بیداری بگوید پیش از این که برخیزد: حسبی الرب من العباد حسبی الذی هو حسبی حسبی اللّه و نعم الوکیل.(2)

ملاحظه فرمودید اگر امروز بما اعلام خطر می کنند نباید پس از خواب ناگهان از جا جست که عمر قلب و آدمی کم و کوتاه می گردد اسلام می فرماید چشم که باز کردی چند لحظه ای بهمان وضع یعنی چشم باز و خوابیده بمان و بعدهم پیش از برخاستن چند لحظه ای بنشین و چه بهتر که ابتدا بحالت سجده که فشار قلب بحد اعتدال بین خوابیدن و نشستن است درآی و بعد بایست ولی در هر حال تمرکز قوای فکری و آرامش اعصاب که الا بذکر اللّه تطمئن القلوب باشد مهمتر از همه است و باید زمان چشم باز کردن، هنگام سجده، وقت نشستن ور دهر حال دعا خواند و خود را بدست آرامش و اطمینان سپرد. یادآوری مجدد این نکته جالب است که اسلام دوست دارد پس از چشم باز کردن هم قدری بهمان وضع با چشم باز خوابید.

1- مکارم الکرائم ترجمه مکارم الاخلاق صحه 149.
2- همان صفحه.

اسلام و علم

اگر ماشین شما شب در گاراژ بماند یا استراحتی! که به آن داده شده وضعش در این دو حال با یکدیگر متفاوت است از باطریش آبش و ... شما که شب را خوابیده اند طولانی تر از خوابی که اسلام برایتان بنام خواب قیلوله وضع کرده خواب کرده اید و خواب قیلوله همان خواب وسط روز است که در همین بهداشت بدن شرح آن را خواهم داد، ولی روی سخن من با چنین عنوانی شروع و متکی است که می خواهم بگویم علم فقط تا باینجا مراقب از بستر بلند شدن گردیده که قلب خراب نشود و زیانی بآن نرسد ولی اسلام اولاً دستوراتی بیشتر برای از بستر بلند شدن طرف صبح داده تا پس زا خواب قیلوله که خواب کوتاهتری است و علت آن را هم اکنون خواهید دانست و ضمنا متوجه خواهید شد که اسلام تا کجا پیش رفته و دستور داده که علم هنوز بآنجا نرسیده است، گفتم ماشین شما که یکشب یا چند شب استراحت کرده باهم در دو وضع قرار دارند خواب شب نیز آنقدر تنوس و کشش عضلات را زا بین می برد واستراحت کلی برای همه اعضاء بوجود میاورد که خواب قیلوله این کار را نمی کند و اسلام بهمین مطلب نیز بذل توجه فرمود ملاحظه کردید پس زا بیدار شدن دستور میدهد در همان وضع دراز کش چشم ها را تا چند لحظه ای (زمانی که طول میکشد دعا خوانده شود) باز نگهدار و آفرین بر اسلام که استراحت عمیق بدن را تبدیل باستراحت کمتری کرده و رعایت حتی تنوس عضلات کوچک پلکها و سایر اعضاء را مینماید و سپس دستور بتدریج از بستر بلند شدن میدهد (در

بیهوشی نیز اولین عضلات که بیهوش! می شود مربوط به چشم است و آنکه قبل از همه برمی گردد باز وابسته بچشم) بیدرا شدن و فلان دعا را با چشم بازخواندن یعنی مدت معین کردن یعنی اسلام بجای آنکه بخواهد بفرماید مثلاً یک دقیقه و نیم با چشم باز در حال درازر کش باشید تا عضلات شما بیدار شود و کشش خود را بازیابد و آماده کارگردد می فرماید فلان دعا را بخوان که اگر درست خوانده شود همان یک دقیقه و نیم طول خواهد کشید و در سایر موارد نیز بهمین منوال میتوان مدتی را که اسلام در آن زمان تعیین کرده دانست و در آن زمانی که ساعتی نبود چه رسد درجات ساعت و دقیقه ها وثانیه ها.

برای مزید اطلاع همشهریانم و کسانی که در حاشیه کویرند یا اوضاع طبیعی مشابهی دارند و در خانه های خود سردابه ای کرده و در دل خاک حفره ای کنده و در تابستان از پله ها پایین رفته و استراحت مینمایند و ناگهان با شنیدن صدای در که کسی میکوبد یا تلفنی که در اطاق بالاست زنگ میزند یا بعلت دیگر بسرعت از خواب و استراحت برخاسته پله ها را گرفته بالا میآیند ستم بزرگی بقلب خود وارد اورده سلامتی خود را لطمه میزند. قبلاً گفتم پله بالا رفتن از هر ورزشی سنگین تر است و حتی آمار مصرفی کالری کارها و ورزشهای معمول را در جلد سوم دادم و پله بالرفتن زا هر ورزشی سخت تر بوده وفشار زیادتری بقلب وارد میاورد و چرا سردابه ها خنک است قبلاً شرح دادم گرمای سطح زمین چه موقع در اعماق زمین اثر می کند و سرمای سخت چه زمانی در دل خاک جای می گیرد.

چه وقت باید بلند شد!

با آنکه همه میدانند زیرا مجربند که هر کس طلوع صبح صادق بیدار باشد یا بقول بوذر جمهر سحرخیز باشد و کامروا رنگ و رویی گلگون خواهد داشت یعنی چهره ای چوئن گل و کسانی که آفتاب برآید و بیدار شوند اگر اندک رنگی هم برچهره داشته باشند مربوط به عوامل دیگر است ورد جلدهای قبل شرح دادم چرا رنگ و ری سحر خیزان گلگون است و به چگونگی ذرات آهن یونیزه ای کههمراه اشعه های طلایی خورشید در فضا منتشر می شود و بوجود عناصر دیگر صبح و اینکه هو الطیف تر و بدن گرد وغبار و آلودگیهای ناشی از اجتماعات است و به ... اشاره کردم و باز هم در جلد مربوط به اسلام و بهداشت محیط اشاره ای خواهم نمود (ناگفته نماند ذرات آهن و اکسیژن فراوان و ... که همه از ضوابط خونسازیند و مصفی بدن محسوب در صبح صادق سبب گلگون شدن می گردند).

واکنش بیدار کننده

صفحاتی از کتابهای اولین دانشگاه و آخرین پیامبر اقتباس مطالبی است از کتابهای فیزیولوژی و امکان اینکه گفته شود نقل و انتقال از کتابهایی علمی که در دسترس است چرا؟ بهمین علت که نام دوره کتابهایم اولین دانشگاه است از این رو لازم میدانم مسائل و مطالب دانشگاهی نیز داشته باشد بعلاوه آنکه سعی شده مطالب کتابهای دیگر ار بسیار مختصر ذکر نموده و با دخل و تصرفی چند بصورت ساده تری نقل نمایم و آنچه را هم از دین خواهم گرفت مربوط به آخرین پیامبر! یعنی کتابهای اولین دانشگاه

و آخرین پیامبر هم مسائل دانشگاهی را می خواهد و هم مطالب مذهبی و هماکنون مختصری راجع به بیدار شدن از خواب آورده می شود.

در خواب سیستم فعال کننده مشبک کاملاً غیر فعال می باشد و برای اینکه بفعالیت درآید بایدتحریکاتی از منابع دیگر برسد که اهم آنها عبارتند از : امپولسیونهای حس ویژه ای که از عضلات میرسند و امپولسیونهای حس درد زا پوست، تحرکات بینایی چشم ها، تحریکات شنوایی گوش ها وهرکدام از نامبردگان سیستم فعال کننده مشبک را فورا بفعالیت واداشته حیوان را زا خواب بیدار می کنند. و کیفیت مذکور را واکنش بیدار کننده نامند که برخی در بیدار کردن نیرومندترند مانند درد و تحریکات پیکری ویژه ای تا آنجا که آسیب شدید رشته های حسی آوران ار که به سیستم مذکور ختم می شود اگر آسیب به بیند میزان بیداری بشدت مختل می شود و اگر تنه دماغی در سطوح مختلف قطع شود مشاهده می شود هرچه سطح مقطع بالاتر باشد درجه بیداری حیوان کمتر می شود تا آنجا که اگر قطع در بالای محل ورود ریشه حسی عصب پنجم به ناحیه پلی سیستم شبکه ای داده شود حیوان بخواب دائم فرو میرود نو تحریکات حسی پیکری در او بی اثر خواهد بود ولی تحریک الکتریکی سیستم شبکه ای در بالای محل انقطاع موجب بیداری می گردد.

قشر مغز نیز میتواند سیستم مذکور را تحریک کند و سبب فعالیت در بیدرای کردن گردد. افزایش فعالیت سیستم بر تونیسیته عضلات تمام بدن میافزاید. تحریک سیستم فعال کننده مشبک

بسیاری زا فعالیت های خودکار بدن را افزایش میدهد.

این رشته های محیطی و ابران نیز بنوبه خود تحریکات پیکری را که بسلسله اعصاب میرسند زیاد می کنند در اینجا تحریکات ویژه ای عضلات که عمل بیدارکننده اشان بسیار شدید است اهمیت دارند ولذا دو عمل داریم یکی فعالیت سیستم فعال کننده مشبک که موجب افزایش فعالیت محیطی می شود و افزایش فعالیت محیطی که از طریق انعکاس، فعالیت سیستم فعال کننده را افزایش داده و مجددا فعالیت خویش را میافزاید و براساس ایندو بازگشت که یکی بقشر مغز میرسد و دیگری پس از رسیدن بمحیط تشکیلات شبکه ای باز می گردند تئوری دو جانبه خواب و بیداری بشرح زیر گفته می گردد:

در قدیم راجع بخواب حرفهایی و تئوریهایی داشتند که زمان بحث از خواب شرح خواهم داد و هم اکنون نزدیکترین بحث مربوط به تئوری دوجانبه خواب و بیداری چنین است که هرگاه سیستم فعال کننده مشبک بفعالیت درآید تحریکات بازگشتی دوجانبه ای که از قشر مغز و محیط بآن میرسند در جهت نگاهداری حالت فعالیت در این سیستم اعمال ا ثر خواهندکردو بدین ترتیب شخص که بیدار شد مایل است بیدار بماند و پس از آنکه بیداری طولانی شد بسیاریاز نورن های این حلقه از جمله آنها که در سیستم فعال کننده مشبک قرار دارند بتدریج خسته می شوند و یا زا تحریک پذیریشان کاسته می گردد و در نتیجه میزان فعالیت قشری و محیطی هردوکاهش یافته و شدت جریانهای بازگشتی دوجانبه هم کاهش و سبب نقصان فعالیت سیستم فعال کننده مشبک می گردد

کاهش فعالیت قشر مغز سبب کلاشه بیشتر فعالیت سیستم شبکه ای شده تا آن جا که چون تحریک پذیری نورنها به حد بحران رسید حلقه معیوبی تشکیل می گردد تا غیر فعال شدن تمام یا اکثر عوامل مدارهای دوجانبه و بالاخره ایجاد حالت خواب ادامه یابد.

مرحله بعدی اینگئونه تصور می شود: پس از اینکه سیستم فعال کننده مشبک مدتی در حال استراحت ماند نورونهایی که مدارهای دو جانبه شرکت دارند بتدریج میزان تحریک پذیری عادی خود را باز می یابند و با وجود یان برای این که بیداری پیش آید لازم است عوامل بیدار کننده سبب آغاز فعالیت سیستم فعال کننده مشبک گردند.

راه رفتن اسلامی

شخصی که به طریق اسلامی خوابیده که بعد خواهم گفت خوابیدن اسلامی چگونه است و هم اکنون به روش اسلامی از جابر خاسته: لحظاتی با چشم باز به همان حال دراز کشی مانده - اندکی بلند شده یعنی چرخیده و به حال سجده درآمده و اگر یادتان باشد در جلد دوم گفتم از کدام طرف باید چرخید (باتوجه به کبد که نیمه راست بدن را سنگین تر می کند) - بعد نشسته - هم اکنون ایستاده است و مدت زمان آن را هم با دقت تعیین کرده اند یعنی گفته اند به اندازه فلان دعا خواندن که آن هم اظهار تشکر و سپاس ومسرت صبحگاهی است که خود مایه و ریشه مسرت تا آخر روز است و هم اکنون می خواهد راهبرود یا برای گرفتن وضو، یا به جا آوردن غسل ...

راه رفتن که چگونگی آن و فوائدش را به زودی شرح خواهم

داد علم هنوز به قلمرو آن وارد نشده و نتوانسته باشد جواب این سئوال را بدهد: چگونه باید راه رفت؟ در صورتی که اسلام همان گونه کهنکته ای را فروگزاری نکرده و هرچه را باید گفت گفته است در این باره نیز به طور تفصیل دستوراتی دارد اما چون راه رفتن نزد اسلام فوق العاده اهمیت داشته به طرز راه رفتن در قرآن نیز اشاره شده است.

و عباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هوناو اذا خاطبهم الجاهلون قالو اسلاما و ...(63 الفرقان)

قرآن بندگان خدای را که معرفی می فرماید خدائی که در اینجا رحمن معرفی می گردد که رحمن الدنیاست و دوست و دشمن را روزی می دهدو به همین مناسبت دستورات مربوطه در اینجانیز به کار دنیا آید و فوق العاده هم به کار اید قرآن فرماید بندگان خدا آنان هستند که بر روی زمین هونا راه میروند و چون مردم جاهل به آنان خطاب کنند با سلامت و زبان خوش به آنها پاسخ دهند یا برای مغز بیمارشان طلب سلامتی نمایند قسمت دوم فعلا مربوط به بحث ما نیست و دربهداشت روانی به تفصیل گفته خواهد شد اما همین قدر بگویم متوجه باشید قرآن نمی فرماید چون عبادالرحکمن با جاهلان حرف زنند بلکه می فرماید چون عبد الرحمن طرف خطاب باشند یعنی عباد الرحمن سعی می نمایند باجاهلان صحبت نکنند ولی اگر جاهلی با آنان سخن گفتن در جوابش به او خوش زبانی و سلام می کنند.

اما کلمه هون چه معنی دارد تا بدانیم چگونه باید راه رفت و طرز راه رفتن چگونه است؟

هون: سبک رفتن، آسان رفتن، به استراحت رفتن، نرم و مدارا رفتن،بابردباری رفتن. با صلح و آرامش ووقار رفتن اما باخواندن این کلمات کسی نمی تواند راه برود یعنی اگر بگوئیم آقاجان سبک راه برو تصور می کند باید شل راه برود. نرم راه برو خیال می نماید یواش باید باشد. با وقارباش گمانش لازم است سرو گردن را سفت روی بدن باید گرفت. با صلح و آرامش برو ظن او چنین است که به هر کس میرسد با روی گشاده بگذر و و ...

برای اینکه بدانیم هون یعنی چه؟ چه کسی اولی تر از نبی گرامی که قرآن درس دهد و خود به آن عمل فرماید از این رو باید دید نبی گرامی چگونه راه می رفتند.

راه رفتن آخرین پیامبر

صدها کتاب نوشته اند و از زندگانی نبی گرامی همه چیز را گفته اند از جمله طرز راه رفتن حضرت چگونه بوده است در همه دیده می شود... اذا مشی تکفا تکفیا کانما ینحط من صبب اما در تاریخ یعقوبی جمله ... او یتقلع من صخر ... نیز اضافه شده است (ناگفته نماند در بسیاری از کتابها جحمله اولی تکفا تکفئا ضبط شده است).

حضرت چون راه میرفتند آنچنان بود که از سراشیب بپایین میامدند وجمله اضافی اینکه گویا حضرت پایشان را زا سنگ می کنند و بر میدارند که مربوط به تاریخ یعقوبی است در اینگونه راه رفتن امتیازات زیر هویداست:

الف: انسان از لحاظی با حیوانات پستاندار صفات مشترکی دارد و از جمله داشتن دست و پا و پستانداران هنگام راه رفتن همانقدر که پابرداشته میگذارند دستشان نیز حرکت می کند و این انسان می باشد که هنگام راه رفتن ممکن است اشتباهی را مرتکب شود دستش را در جیبش کند راه برود یا یا در پشت سر بگیرد و قدم بردارد و چنین راه رفتنی آدمیرا از آنهمه خواص که در پیاده روی است محروم میسازد و خواص مذکور را شرح خواهم داد مخصوصا بیماران مبتلا به بیماری قند که پیاده روی برایشان سودمند است چنانچه دست خود را هنگام پیاده روی حرکت ندهند از آن اثر سودمند بی بهره خواهند ماند ولی کسی که می خواهد از سراشیب پایین بیاید اگر ملاحظه کرده باشید دستهایش را برابر و معادل حرکات پایش حرکت میدهد و در روایت است که هونا یعنی راه میرود آنطور که خدا او را آفریده است (متوجه وجه مشترک انسان و حیوان و اینکه حیوان دستهارا به اندازه پاها در راه رفتن حرکت میدهد باشید).

ب- جمله ای که یعقوبی افزوده هرچند توضیح واضحات است اما جالب می باشد زیرا مسئله مورد بحث را تأکید و محکم نموده و کسی که زا سراشیب میاید نمی تواند پایش را خاک بکشد بلکه برداشته و میگذارد و مخصوصا باید پایش را محکم بزمین بسپارد و محکم از زمین جدا کند و حضرت چنان میکردند که گویا پایشان را که به صخره سنگها چسبیده جدا می فرمایند وی یعقوبی همین را متذکر است.

ج- کسی که از سراشیب میاید سرو گردنش ار مانندگردنکشان نمی گیرد و حضرت چنین بودند

د- برای پایین آمدن از سراشیب چشمها مراقب است و نمی تواندجزجلو جایی را بنگرد همانگونه که حضرت همیشه به جلو و زمین مینگریستند و مطلب اخیر زیر را کتابها هم آورده اند.

ه- هنگام راه رفتن حضرت کمی ب طرف جلو متمایل بودند و خود معلوم است کسی که سراشیب میروداندکی به طرف جلو است و بزودی می خوانید علاوه بر اینکه در این وضعیت قرار گرفتن هرگز سستی و پا خاک کشیدن پیش نیامده شخص محکم و با اراده راه میرود، ستون فقرات نیز در همین وضع قرار گرفته است رد حالی که کسی که چون متکبران سرو گردن و بدن را بعقب اندازد پایش پیش نمی رود وراه رفتن سست و خسته کننده بوده مهره های ناحیه پشتی کمری بخصوص آنها که نیمه حرکتی هستند در وضع بدی روی هم قرار میگیرند.

و- در جلدهای قبل گفتم: پیشوایان اسلام اگر کسی را میدیدند پا بخاک میکشد و یا سست میرود باو تذکر میدادند ولی کسی که در سراشیب است باجبار محکم میرود و بهمین لحاظ راه رفتن حضرت ار به سراشیب رفتن تشبیه کرده اند.

ز- قبلاً نوشتم برای بیرون آمدن از مسجد یا مستراح کدام پای خود را باید بیرون گذاشت و در بهداشت مسکن خواهم گفت مسلمان از خانه یا ... که خارج می شود یا بآنها وارد می گردد کدام پا را جلو اندازد. با یان مقدمه وضع رفت و آمد مسلمین را در

معابر بنظر آورید که همه قسمتها را رعایت کرده همه همگام و با هم بوده و مانند کسانی هستند که زا سراشیب روانند آیا اینطور نیست که همه چون نظامیان همگام می باشند آری اسلام چنین خواسته که پیروانش همگام، همدست، یکدل باشند.

ح- سراشیب رفتن کمتر ایجاد خستگی مینماید برعکس سر بالا رفتن که زحمت کشیدن است. در سراشیب مفصل ها آن اندازه تا نمی شود که در سر بالا رفتن می شود و همین الان که فیزیولژی راه رفتن را مینویسم خواندن آن شما را به بهترین راه رفتن که همان سراشیب رفتن است هدایت مینماید.

ط- بارها این مطلب را گفته ام (مخصوصا اوایل جلد دوم) که اسلام وقتی موضوعی را اهمیت میدهد که به جنبه اثباتی آن امر و زمان نفی آن نهی کرده باشد مثلاً در موضوع غذا می فرماید شراب نخور ولی چه باید خورد مورد علاقه و توجه اش قرا گرفته دستوراتی میدهد ولی چون بذکر شهرنشینی میپردازد به مقررات مربوطه اش اشاره می فرماید اما در بادیه و صحرا چه قوانینی از اسلام بجای مانده؟ هیچ زیرا اسلام دوست ندارد کسی صحرا نشین و دور زا اجتماعی باشد که امکان اجتماعی و مترقی بودنش بیشتر است و با این وضع گویا می فرماید صحرانشینی باید از صفحه روزگار برافتد. در مورد راه رفتن نیز خیلی خیلی شگفت آور است که سراشیب رفتن یا بروش سراشیب رفتن را ممدوح میشمارد و علنا از پله بالا رفتن ابراز عدم رضایت مینماید و حال آنکه علم روز فقط این دو مسئله را مطرح ساخته که مصرف کالری در سربالا رفتن بیشتر از کلیه حرکات سخت بوده و

ارقام و اعداد چندی ار برای مقایسه درجلد سوم آوردم و دیگر این که بیماران قلبی را برای این که فشاری بقلبشان وارد نگردد از سربالا رفتن بویژه از پله رفتن ممنوع میسازد (ناگفته نماند کوهنوردی که نوعی سربالا رفتن است نزد اسلام ممدوح و شرح آن را خواهم داد).

ی - مزیت دوگانه زیر را بعنوان اینکه در دست پژوهش است و آمار و ارقام بعدی آن را طرح یا طرد خواهد نمد تذکر میدهم یکی اینکه پا بلند کردن و گذاشتن و دست را مانند سراشیب شدگان بنوسان انداختن نوعی همانگی بین اعضاء خواهد بود همانگونه که نت ها و پرده های موسیقی هم آهنگ می شود و لذا چنین راه رفتن رافع عصبانیت است و اگر مخاطب جاهلی پیدا نشود که محیط را آلوده کند وآغاز و پایان پیاده روی مسرت بار می باشد و دیگری.

یا- پا بلند کردن و گذداشتن ژست مخصوصی دارد که نه کند راه رفتن است نه دویدن و در عین حال تند رفتن معتدلی است.

دستور پیاده روی از قرآن

ای کسانی که می خواهید سالم بمانید بویژه ای کسانی که مدتی است دردمند و بیمارید بخصوص ای مبتلایان به بیماریهای تغذیه ای مخصوصا ای اشخاصی که مدتهاست به مرض قند یا زخم معده و یا اثنی عشر دچارید آری مخصوصا بشما می گویم بدستور مورد بحث توجه فرمایید و در صورتی که بهتر شدید که بدون شک خواهید شد بشکرانه سلامتی بازیافته و بهبودی نسبی که بهره اتان شده در اعتلای

معارف اسلامی و ترویج قرآنی که به کمک شما شتافته بکوشید و بهترین کمک بقرآن اینست که دو گوهر گرانبهای مورد علاقه اش دین وعلم را قدر شناسید و هرجا از این دو سخنی و ترویجی است در نگهداریش کوشا باشید.

و عباد الرحمن الذی یمشون ... بندگان خدای رحمان کسانی هستند که مشی و پیاده روی دارند ولی چگونه باید راه رفت و پیاده روی نمود! فصاحت و بلاغت قرآن اینجا آشکار می شود که در دو کلمه هرچه لازمه بهترین پیاده رفتن هاست بیان می فرماید: الذین یمشون علی الارض هونا. راه میروند بر زمین، هون که شرح دادم مشخصات اینگونه پیاده روی و هون رفتن چیست و اگر به کلمه ارض در آیه توجه فرمایید بازگویای این مطلب است حرکتهایی که اطلاق بر پیاده روی نمی شود چندان مؤثر نیست و کارمندی که می گوید از اطاق رئیس تا مدیر کل سی پله است و هر روز باید سی مرتبه بالا پایین کنم و این پدر جد پیاده روی است پذیرفته نمی شود و باید پیاده روی کرد وچون به قرآن توجه کنیم که یکی دیگر از مشخصات پیاده روی را بیان می فرماید می فهمیم مقصود از پیاده روی قرآنی چیست! و اذا خاطبهم الجاهلون قالو سلاما به آیات مذکور (63 الفرقان) که توجه فرمایید می بینید پس زا کلمه عبادالرحمن چند نوبت الذین آورده شده که همه شرح علائم و امتیازات عبادالرحمن می باشد ولی پس از یمشون علی الارض هونا کلمه الذین دیده نمی شود و لذا میتوان گفت این جمله عطف به جمله قبل بوده و عبادالرحمن کساین هستند کهر اه میروند هون وخود با کسی از جهال سخن نمی گویند و اگر جاهلی ایشان را مخاطب ساخت باسلام و نرم زبانی پاسخش خواهند داد واین از جمله دستورات بسیار شگفت

علمی عصر حاضر است که قرآن مجید دستور می فرماید و بشخص پیاده رو تذکر میدهد علاوه بر اینکه باید هون راه بروی باید دور از عصبانیت باشی و کارمندی که ناراحت است و پله بالا میرود یا سی مرتبه اطراف خانه می گردد که کاری انجام دهد پیاده روی قرآنی نکرده پیاده روی قرآنی اینست که : ساعتی فارغ از عصبانیت ها و برخورد با اجتماع جاهل به پیاده روی بپردازد و آنقدرهم پیاده روی کند که پیاده روی بر زمین محسوب شود که بنابر عقیده بعضی از بهداشت چیها حد آن سه کیلومتر است ولی از قرآن و اسلام نتوانستم مقدارش را پیدا کنم و از اهل بصیرت و مربوطه تقاضا دارم چنانچه دانستند اطلاع دهند آری از شگفتیهای بسیار جالب اینکه نوععصبانیت را هم قرآن در یک کلمه بیان می فرماید زیرا میدانیم کسی که پیاده روی می کند نمی تواند فارغ از بعضی امور باشد و بهیچ فکر نکند و یا د طلبکار و ... ننماید لهذا قرآن می فرماید از آنگونه عصبانیتهایی که زا برخوردهیا جاهلانه ناشی می شود باید دور بود و در اهمیت موضوع باز تکرار می کنم: اگر امکان دارد مکان خوب و زمان خوب را برگزیده روزانه پیاده روی درست دور از ناراحتی و عدم آرامش را پیشه خود سازید که فوق العاده در تندرستی و طول عمرتان مؤثر است.

مکان خوب یعین هرچه دوراز گرد و غبار و نزدیک به سبزی و اکسیژن و نسیم و لطافت باشد بهتر و زمان خوب یعنی تابستان صبح و شب را ا نتخاب نمایید نه ظهر گرما وآفتاب زننده ناراحت کننده و زمستان ظهر یا فریب بآن.

یقین خواننده محترم باین نکته اسلامی توجه نمودند: اسلام زمان غذا خوردن، مستراح رفتن و تخلی، راه رفتن و ...

را دور از دغدغه و با آرامش خاطر خواسته و این مطلب را رساننده است که : اسلام انتظار دارد آنقدر ساعت کار باید مرتب باشد و کارها نیز درست انجام شود که خاطره ای و عدم آرامشی برای ساعات بعد باقی نگذارد و در این حال و آن حال و ... آرا مش داشتن یعنی سراسر زندگی در آرامش بودن.

باز هم پیاده روی از قرآن

تحت عنوان کلمه مشی که هم گام برداشتن محخسوب شود و هم راه و روش ا نتخاب شده 23 مرتبه در قرآن مطالبی هست و همه و همه تؤیید می کنند پیاده رفتن را تا آن جا که آن را با نبیاء و فرشتگان نسبت داده ورد مورد اول پیاده روی را در کنار تغذیه و غذا قرار داده است (و ما ارسلنا قبلک من المرسلین الا انهم لیاکلون الطعام و یمشون فی الاسواق (20 الفرقان) و قالو مال هذا الرسول یاکل الطعام و یمشی فی لااسواق- 7 الفرقان) گویا برای انسان و حتی اینکه وجه تشابه انسانیت انبیاء و سایرین نشان داده شود بدو عامل بزرگ نگهدارنده حیات انسانی اشاره گردیده که غذاست و پیاده روی که در جایی حتی پیاده روی را برای بدست آوردن بلکه مقدمه تهیه غذا و کلیه لوازم زندگی (رزق در جلد 4 شرح دادم) بر غذا مقدم داشته می فرماید فامشو فی مناکبها و کلو من رزقه (15 الملک).

آنگاه که حضرت موسی در صندوق گذاشته و بر نیل افکنده شد و خانواده فرعون آن را گرفت و خواهر حضرت در تعقیب نوزاد عزیز نگران میرفت چنین راه رفتنی که در تعقیب پیامبر اولوالعزم

الهی و برای دلبندی و حفظ و حراست اوست پروردگار با کلمهم مشی آورده و می فرماید: اذتمشی اختک فتقول هل ادلکم علی من یکفله (40 طه) و چه نتیجه بسیار عالی از این مشی که توانست نوزاد بزرگوار را فقط از پستان نبی پرور مادر سیراب نماید.

همانگونه که بارها اشاره کردم: اسالم چون بخواهد بمطلبی اهیمت بدهد هردو وجهمطلب را رعایت کرده جنبه نفی و اثبات آن را وارد مینماید وزا جمله همین پیادهروی است که اگر در یکجا از هون رفتن تعریف می کند در موارد زیرا انواعی از راه رفتن را نمی پسندد:

و لا تمش فی الارض مرحا انک لن تخرق الارض (37 الاسراء) و هرگز در زمین بکبر و ناز مرو که به نیرو زمین را نتوانی شکافت

و لا تصعر خدک للناس ولا تمش فی الارض مرحا (18 لقمان) و هرگز به تکبر ونزا از مردم رخ متاب و در زمین باغرور و تبختر قدم برمدار.

واقصد فی مشیک و اغضض من صوتک (19 لقمان) در رفتارت میانه روی اختیار کن و سخن آرام گو.

باز توجه فرمایید قرآن چه اصراری دارد که راهر فتن دور از عصبانیت و جهالت باشد یعنی هم شخص راه رونده جهالت نکند و هم اگر بکسی برخورد سعی کند جاهل نباشد واگز بود بسلامت ردش کند واین سملئه را تا بآنجا کشانده که طرز سخنگفتن را هم به راه رونده یاد میدهد چه مخاطبی وطرفی داشته باشد چه نداشته باشد واگر داشت وجاهل بود سلاما و سلامت سخن گوید و در غیر این صورت هیچگاه بلند وصدادار و جاهلانه صدا بلند نکند

و از مرحله واغضض من صوتک انحراف حاصل ننماید و چقدر پیاده روی در قرآن اهمیت دارد که شاخ و برگها وانشعاباتی نیز که برای پیاده روی لازم بوده داده شده و شرح و بیان گردیده است.

از نبی و از علی

کسی که پیاده روی می کند بدون شک همینکه مخاطب قرار گرفت او را صدا کرده و طرف توقع دارد بسخنانش گوش داده شود اینجاآغاز نرمش و سلاما است و باید با هر حرکت و ره سخن طرف با نرمشی مساعد و سازگار پاسخ داد و چه بسا شمارا صدا کنندو شما نگاهی کنید وبگذرید یا کمی برگردید و پاسخ داده و نداده براه رفتن ادامه دهید اینها بهیچوجه نرمش و سلاما نیست بلکه نبی گرامی هرگاه مخاطب قرار می گرفتند رو بعقب برمی گردانیدید و با همه بدن توجه می فرمودند (و اذا التفت التفت معا) واین عمل فوق العاده در طرف اثر خوبی میگذارد گویا مخاطب می گوید من سراپا در اختیار توام وب سخنان توعلاقمندم گوش بدم واین آغاز نرمش و سلاما است ودر اسرار العقاید اضافه کرده کانه البدر اذا بدر و الوبل اذا مطر (نبی گرامی خرامان خرامان چون ماه در آسمان یا قطرات باران ریزان راه میرفتند).

این راست است که طول عمربا قطر شکم نسبت معکوس دارد ولی برای کم کردن قطر شکم چه باید کرد؟ ورزشهایی است که دراز باید کشید و پارا مرتب روی شکم خم کرد یاایستناده پار ا تا کرده روی شکم آورد یا پارا در جایی گیر انداخت و خود خم و

راست شد و بهرت زا همه که دراز کشید و با چند شماره تا آنجا که امکان دارد شکم را تو کشید ولحظاتی بهمان فرورفتگی شم را نگهداشت و با زآزاد کرد وتکرار نمود و بالاخره با ورزش قطر شکم را کم کرد که بیشترازهمه با بکار بردن پا کم کردن قطر شکم امکان دارد و پیاده روی بهترین ورزش بهمین منظور است هم مزایا وخصوصیات گفته شده را د ارد و هم قطر شکم راکم می کند پس برای کم کردن قطر شکم وزیاد کردن طول عمر هم میتوان ورزش کرد و هم پیاده روی نمود ودر هر دو قسمت این بکار بردن پاهاست که اثرمطلوبرا میگذارد و حضرت علی باین مطلب اشاره کرده می فرماید واضمطروا بطونکم واستعملو اقدامکم (شکمتان را لاغر و قدمهایتانرابکار اندازید) و در حقیقت به ارتباط بین لاغر شدن شکم با بکار بردن قدم اشاره فرموده است هرچند لاغر شدن را نیتجه مطلق راه رفتن نفرموده باشد.

پیاده روی جوان و سالمند

آیا پیاده روی بنابر آنچه تا کنون گذشت شامل احوال کودک، جوان، سالمند و پیران هم می شود و آیا قرآن د راین باره آنها را از یکدیگر متمایز ساخته و برای هر کدام دستور جداگانه داده است. راجع به کودک در بهداشت نسل بحث خواهم کرد و در باره جحوان هم در جلد بعد که از ورزش و اسلام مطالبی است خواهم آورد که چگونه فرزندان حضرت یعقوب کهحضرت یوسف را به بیابان بردند هنگام مراجعه به صپدر عرض کردند رفتیم بسابقه بدهیم (بدویم) وگرگ آمد یوسف را که مراقب لباسهایمان بود

درید و پیامبر از مسابقه آنان اشکالی نفرمود از اینرو باید جوان علاوه بر پیاده روی جست و خیز و دویدنی هم داشته باشند.

قرآن و غذا و پیاده روی

هم اکنون سه اسم آشنا ردیف یکدیگر: کلام خدا، غذا که هشت جلد کتابهای مرا تشکیل میدهد و چقدر موفق باشم به کلام خدا نسبتش دهم؟ پیاده روی که چندین صفحه این جلد را در بر گرفته و چند مرتبه از آن در قرآن نام برده شده. پیاده روی که چندین صفحه این جلد را در برگرفته و چند مرتبه از آن در قرآن نام برده شده. یکی از آن موارد که جلوه خاص و اهمیت فوق العاده ای به مفهوم واقعی پیاده روی داده می شود توجه قرآن بشاخ و برگهای پیاده روی و اهم مسائل مربوط براه رفتن می باشد و از جمله : پس از پیاده روی چه باید کرد و چه باید خورد و چه وقت باید خورد که تعجب خواهید کرد اگر گفته شوود هر سه مورد اشاره قرآن قرار گرفته است.

کسی که بدستور قرآن پیاده روی کند نه از طرف خودش جهالتی بمنصه ظهور میرسد و هم اینکه از برخورد با جاهلان به نرمش و سلامتی خواهد گذشت موتور سواران می گویند ما همیشه آهسته میرویم و دقت و رعایت مقررات می کنیم اما ا گر طرف مقابلشان مست بود چه خواهند کرد؟ در پیاده روی قرآن می گوید خودت جاهل مباش وجاهلان را با سلامتی نفس رد کن و با وجود این که ذهن وجان در آرامش است عضلات در رفتن خستگی میپذیرند و بالاخره رونده احساس واماندگی می کند مینشیند، تکیه مینماید می خوابد، اینجا چاره ای نیست انرژی و حرارت برای راه رفتن و فکر راه درست کردن لازم است که آن هم باید با رسیدن مواد

اولیه ببدن بدل مایتحلل و جبران مصرف شده ها گردد و مواد اولیه بر سفره است و خوردن برای همین مخصوصا کسی که بخواهد پیاده رویش علمی یعنی مفید باشد باید این کار دیگر را هم فوق العاده اهمیت دهد که قرآن هم آن را متذکر است ولذا خیلی مهم تلقی باید کرد: کسی که پیاده رفته وخون بیشتری در اعضائی که حرکت بیشتری و فعالیت زیادتری داشته اند جمع شده یعنی در پاهاو سپس دستها وبعد ... باید بمحض احساس خستگی استراحت کند تا همه اعضاء ار بقدر السهم و بمقدار لزوم از خون و در حقیقت از غذا و ... بهره برسد و خون بدرستی در سراسر بدن تقسیم گردد آنوقت است که رخصت و رود غذا بمعده داده می شود زیرا این خون است که همه جا باید باستقبال اعمال بدنی بشتابد خون باید در معده باستقبال ورود غذا حاضر باشد و اگر با خام خوری شروع شده این استقبال معمولی و بدون سرو صداست و در صورتی که با غذای پخته آغاز گردد استقبال گرمی بعم لخواهد آمد زیرا در امتداد قرون و اعصار بر بخام خوری پرداخته وچنین عادت دارد و پخته خوری برایش غیر آشناو غذاجسم خارجی تلقی و هجوم خون گویا برای دفعاع زا تازه وارد متجاسر می باشد.

کسی که پیاده روی کرده و هم اکنون خسته است استراحت مینماید خون بقدر السهم بهمه جا میرسد و از جمله بمعده.

این استراحت لازم است نه تنها بواسطه همین کمبود خون بلکه بدن خسته و مسموم، مسموم زیرا اسید لاکتیک ایجاد شده در عضلفات بعلت خستگی ماده زهراگینی است و با استراحت به آب و انیدرید کربنیک تبدیل و خارج می گردد وبدن خسته و

مسموم هرچند گرسنه باشد اشتهایی ندارد و ابتدا برفع خستگی میپردازد.

غذا بمعده وارد می شود چه غذایی باشد در آنجا که از روزه میگفتم و افطار و سحری چه باشد در جلد سوم تحت عنوان اینکه آیا روزه مانع پیشرفت کار و بنیه اقتصاد است باثبات رساندم که رساندن مواد بیاض البیضی بمقدار کافی ببدن رفع خستگی مینماید و کسی که پیاده رفته و خسته شده واستراحت کرده که استراحت پس از پیاده روی استراحت کوتاهی است باید سعی کند در غذای برگزیده اش مواد بیاض البیضی بوده باشد نبی گرامی در ماه رمضان پس از حفر خندق دعوت شدند پدیرفتند وبا اصحاب رفتند وبا غذای پروتئین دار افطار نمودند و قبلاً آن را شرح دادم وهمه این دستورها از قرآن است که چون خضر و حضرت موسی از پیاده روی و گذشتن از محل مقرر زیاده رفتند خسته شدند حضرت موسی فرمود غذایمان بیاور که خسته شدیم و احتمالاً در کنار دریانانی داشتند و ماهی ماهی ای (نه آن ماهی که در آب جست بلکه احتمالاً ماهی خورده باشند) آتنا غدئنا لقد لقینا من سفرنا هذا نصبا (62 الکهف).

بدون شک توجه فرمودید که چنین بنظر میرسد طاقت پیاده روی حضرت موسی کمتر بوده که اظهار خستگی کرده یا آنکه بوجه روانی مسئله توجه نموده بهرصورت اظهار خستگی نمودن و استراحت مختصر کافی هست که بدن برای پذیرش غذا آماده باشد اماجالبتر زا همه اینها این مسئله استکها گر رونده خود جهالت کند یا در تماس با جاهل با نرم زبانی و سالما اورا رد نکند پیاده رویش اصالت خود رازا دست میدهد بدین دلیل که درراه

رفتن بجای اینکه سهم پاها واعضاء حرکت کننده بیشتر باشد شخص در برخورد با جاهل بر حسب اینکه عصبانی شود یا بترسد خون بیشتری در صورتش جمع شده قرمز یمشود یا خون از صورتش رانده می شود و رنگ پریده می گردد و نه تنها اصالت پیاده ور ی را از دست داده بلکه چون بغذا نشیند با توجه باینکه ترس یا عصبانی دگرگونیهای ترشحی و عصبی بوجود میاورد و قبلا شرح دادم چگونه مقداری از مواد بیاض البیضی در شکم کسی که آرامش خاطر ندارد هضم نشده به پتومائین که لغت یونانی و بمعنی نعش است تبدیل می شود ورل هیپوتالاموس را در این باره شرح دادم همه را د رجلد هشتم که درانحصار گوشت بود در اینصورت شخص جاهل یا تماس با جاهل داشته نه تنها اصالت پیاده روی را از دست داده بلکه به تغذیه درست نیز نائل نگردیده و جذب صحیحی دریافت نکرده است و قرآن را بنگر که در دو جمله چقدر مطلب را رسانیده است.

پیاده روی زن و مرد

تا کنون هرچه گفتم مربوط به پیاده روی مردان بود آیا زن هم باید پیاده روی کند و در راه باجاهلان حرف نزند و اگر با او حرفی شد به نرم زبانی در کند و ...؟ نه خیر حساب زن در بسیاری از موارد جداست و اسلام به تناسب ساختمان روانی و جسمی هرکدام دفتری سوا بآنان داده و مقرراتی وضع کرده است زن با جاهل حرف نزند اصلا واردنیست اگر جاهل با زن حرف زد نرم زبانی کند نه خیر اسلام باآنهمه خصومتی که با متکبران و بخیلان دارد صمیمی ترین دوست

زنان متکبر و بخیل است زنانی که اصلا نرم زبانی و سخاوت لازم ندارند نه برای فروش عاطفه و احساساتشان نه برای فروش خودشان یا دارایی شوهرشان و در بهداشت روانی بیشتر خواهم گفت. پس زن پیاده روی نکند؟ پیاده روی در را درجریانهای چندی و از جمله قضیه خضر و موسی دیدید در تعقیب علم و آموزش تربیت و پرورش، وبالاخره علم ممعاش و اجتماع آموختن بود اما زن عاطفه و احسساتش بیشتر است لذا او هم باید پیاده روی اش بدنبال عاطفه و احساساتش باشد واگر کودکش را در جعبه ای گذاشتند و بر نیل انداختند باید پیاده برود تا بسر نوشت پاره جگرش آگاه شود و قرآن مگر چه می گوید که مادر حضرت موسی همین کاررا کرد و کلمه مشیو پیاده روی را برای همین در قرآن آورد که قبلا آیه و ترجمه اش ار آوردم (40 طه) و همانطور که بسیاری از مطالب مرا تازه می بینید این قسمت هم توفیق بهره من شد ورد تأیید این مطلب که پیاده روی زن برعکس آنچه درباره مرد است پیاده روی محسوب می گردد یعنی کارمندی که صدها پله زا این اطاق بآن اطاق اداره رفت و آمد دارد اگر پیاده روی نکرده اما زن بدنبال عاطفه و احساستش که رمکز آن بلکه همه آن درخانه اش جمع است ولذا رفت وآمدهای در خانه اش پیاده روی محسوب می گردد درحالی که مرد برای تعلیم طرز معاش مرکزیت علم و عقلش که باید بیشتر کند بهره اعظمش خارج زا خانه است و تأیید مطلب مذکور قرآن را بنگر که اگر از غیر خدا بود در آن اختلاف دیده میشد اما درباهر دو زن صالحه کریمه که همدوش یعنی ردیف پیامبران ناماشن را ذکر فرموده حضرت یوکائید مادر علیه حضرت موسی وحضرت مریم مادر عالیه حضرت عیسی است که

اولی ار می فرماید بدنبال احساسات و عاطفه اش جعبه محتوی فرزندش را تعقیب فرمود (پیاده روی کرد) و چون به مریم میرسد برای ا ینکه نشان دهد پیاده روی مردان اگر خارج زا خانه و متوجه شئون زندگی مردانه آنهاست پیاده روی زن خارج از خانه نبوده و شئون زندگی زنانه آنها چیزی تکمیل کننده شئون مردان است و لذا وقتی نام پیامبران وحتی حضرت عیسی کهجزو آنان است برده می شود می فرماید هیچ پیامبری جز این نبود که طعام می خورد ودر بازار راه میرفت (و ما ارسلنا قبلک من المرسلین الا انهم لیلکلون الطعام و یمشون فی الاسواق - 20 الفرقان) اما همینکه بنام مریم میرسید مریمی که همه جا نامشان با نام پسرش مسیح همراه است چون به مسئله پیاده روی میرسد پیاده روی در خارج زا خانه و بازار را از او دور ساخته و فقط به خوردن طعامش اشاره می فرماید (و امه صدیقه کانا یاکلان الطعام - 75 المائده) آری اسلام همان احترامی را که برای سربازان قائل است سربازانی که مشغول جهاد با کفار در جبهه جنگند برای مردی قائل است که بقرای امرار معاشش مشغول کسب و کارش است ما وقتی بزن میرسد میزان کردنش با سرباز مجاهد در راه خدا را زمان بارداری یا شیردادنش بحساب میاورد و برای خانه داریش چه ارزشها که در بهداشت نسل خواهم گفت:

بد نیست بعنوان نمونه به گزارشی از رساله دکترای آقای دکتر اشتراوزنبرک که در شانزدهمین کنگره جهانی طب ورزشی داده شده و نتیجه آن مطلب زیر بوده اشاره گردد.

«یک بانوی خانه دار در حین جمع آوری رختخواب روزانه بطور معمول بیش از یک مرد در کارگاههای مدرن امروزی تحرک

دارد... انسان امروزی بعلت فقر تحرک فاقد جریان خون ضروری برای سلامتی می باشد ... بنابراین، بانوان خانه دار به مراتب سالمتر از شوهران خانه زندگی می کنند ... فعالیت خانه داری یک حسن دیگر نیز دارد و آن کمک به زیبایی بانوان است زیرا تحرک مؤثرترین عامل برای لاغر شدن خانمهاست و کارهای خانه داری برای حفظ فرم زیبایی بدن باندازه ورزش موثر می باشد در مورد خانمهای باردار نیز به ثبوت رسیده که کارهای خانه داری، که جانشین اقسام ورزش بشمار میاید، کمک موثری در تسهیل زایمان می باشد».

رابطه پیاده روی مرد و زن

تا کنون چنین معلوم شد که پیاده روی مرد بدنبال عقلش باید بود و پیاده روی زن در پی عاطفه و احساساتش همان دو گوهر گرانبهایی که در هر دو جلوه مخصوص بخود دراد و باید هم داشته باشد مرد باید عقل معاش داشته باشد و پیاده رویش از جنبه مذکور خارج نگردد و زن لازم است چراغ احساس و عاطفه اش همیشه روشن و خانه وزندگی را منور سازد و پیاده رویش هم روی بهمین جانب دارد که اگر جای آندو را عوض کنیم گویا سخن نبی گرامی را بر عکس کردیه ایم که زن گل است و ریحان نه کشتی گیر و قهرمان وبشر هنوز با آنکه تلاش می کند همه جا زن و مرد را مساوی کند در این قسمت موفق نشده بلکه جرئت نکرده است خلبانی را یاراندن تریلی را یا کارهای قهرمانی و سنگین را بزنان واگذارد و بالاخره باید مراعات تفاوت بین زن و مرد کرد که طبیعت

اختلافی بین آنان قائل شده و سعی زنان در اینکه مساوی مردان باشند خود بهترین دلیل برو جود اختلافی است که در آنان وجود دارد و باز در جای خود شرح داده خواهد شد.

مرد اگر بدنبال عاطفه و احساساتی که دارد پیاده روی کند زود خسته می شود و حوصله اش باصطلاح سر میرود و زن اگر بخواهد در تعقیب عقل و امرار معاش پیاده روی کند نمی تواند ، مردمایل است وبلکه انتظار دارد در محل عاطفه و احساسات یعنی خانه اش باستراحت بپردازد و هر قدمی در آنجا بردارد برخالف انتظارش انجام گرفته وزن نیز در خارج از خانه اش پیاده روی سختی را میگذراند و شاید همینامر نیز مسبب بوجود آوردن محیط عاطفه باشد بوسیله زنان در آن محلی که خارجز ا خانه بکار مشغول می شوند و بهمین لحاظ از خانه خودش برداشت عاطفه و احساسات کرده و حال آنکه مرد اگر در خانه اش و محیط عواطف و احساسات به پیاده روی بپردازد بالاخره جنبه معاش و اقتصاد را زا نظر دور نمی دارد.

راه رفتن و اثر آن در سلامتی

اگر توجه نمایید همین راه رفتن های معمولی (رفتن به محل کار و برگشت، اینجا و آنجا رفتن) حداقل روزانه 3-4 کیلو متر و گاهی 12 کیلومتر می شود که در حقیقت راه رفتن جزئی از زندگی بلکه جزئی از شما شده و لذا اگر بهتر راه رفتن را خوب یادبگیرید در زندگانی خود اثر گذاشته اید و من بهتر راه رفتن را که بدون شک نبی گرامی آن را اختیار و انتخاب فرموده

بودند (پا بلکه تمام طول پا را محکم برداشتن و از زمین جدا کردن، حرکت دادن دستها، دور از عصبانیت ها و ...) برای شما شرحدادم امروز مشخصات خوب راه رفتن را در حد کمال درست راه رفتن دانسته اند که عبارتند از نشاط، زیبائی، توازن، عدم حرکت زائد، راست و مقابل خود راه رفتن، تمام طول قدم را به کار بردن، نوسان نداشتن سرین ها، تنفس عمیق، در امتداد یک خط بودن تهیگاه، سینه، سر ، به تناسب وضع، نه گامهای کوتاه نه گامهای بلند برداشتن، تکیه گاه کاملا صاف وراست برای قدمها درست کردن، شانه ها و دستها به طور طبیعی حرکت دادن خوش آهنگ رفتن یعنی نباید یک پا سگین تر از پای دیگر گذاشته شودوچون حیات روانی، عاطفی وجسمانی به حسنعمل عضلات وابسته است و نقش مهم راندن خون به طرف قلب با عضلات است باید راه رفتن خصوصیات مذاکور را دور از عصبانیت داشته باشد و اگر به روش نبی گرامی راه روید همه امتیازیات مربوط به راه رفتن را بدست آورده اید.

اینکه قدیمی ها و اجدادمان قوی تر و سالمتر از افراد امروزی بوده اند دلائلی بر آنها قائلند که یکی از آن ها پیاده روی است پیاده روی ورزشی است متناسب با هر سن وسال و حتی برای هیچ بیماری مزمنی (جز موارد استثنائی) انجام آن منع نشده است، پیاده روی عضلات و مفاصل را به کار انداخته نرم کرده گردش خون را در آنها بهتر کرده در دفع فضولات و رساندن اکسیژن و غذا به آنها کمک می نماید.

تنفس را بهتر و عمیق و اکسیژن گیری را بهتر می گرداند و در نتیجه همه جا تغذیه و تهویه بهتر می شود، پیاده روی برای کسانی که یبوست دارند، کم اشتهایند، روحیه کسل و خسته

دارند عصبانی هستند کارهای فکری زیاد دارند لازم است نتیجه ورزهشا روی تناسب اندام مؤثرند ولی هر کدام به نوعی روی قسمتی از بدن اثر می گذارند ولی پیاده روی اثر عمومی بدنی دارد و تناسب کلی اندام به وجود می آورد.

در کنگره بین المللی متخصصین بیماریهای قلب در لندن که به تاریخ 12 سپتامبر 1970 تشکیل شد راجع به پیاده روی و بیماریهای عروق کر نر چنین گزارشی هم داده شد.

یک دسته 34 نفری که از ایسکمی (کم خونی) قلب رنج می بردند شش ماه روزی یک ساعت پیاده روی 60 درصد علائم بیماریشان کاملا از بین رفت.

دسته33 نفری که انفارکتوس شریانی قلبی داشتند پس از 6 ماه پیاده روی علائم بیماریشان کم و زیاد نشده بود ولی درد جلو قلب از بین رفته بود.

دسته سوم 33 نفری که از انفارکتوس خلفی میوکارد رنج می بردند پس از 6 ماه پیاده روی علائمشان تخفیف یافته و دردهای جلو قلبشان به کلی مرتفع شده است.

بر اثر تجربه های زیاد ملاحظه شد پیاده روی و حرکات فیزیکی ملایم میزان کلسترل بدن را کم می کند.

پیاده روی واکنشهای شیمیائی و فیزیولوژیکی مختصر در زان طولانی در بدن ایجاد و مقدار خونی که در ثانیه از قلب خارج می گردد کمی زیادتر و در نتیجه سرعت جریان خون در عروق تأمین و بازی جدار عروق روی اصول صحیح و آرام تامین می شود.

طبق آخرین اطلاعات پیاده روی مانع تصلب شرائین

می گردد. (1)

مگر تغذیه بدن مدیون گردش خون نیست؟ مگر خود مواد غذائی و اکسیژن به همه بدن نمی رساند؟ مگر خون دارنده اکسیژن وموادغذائی از ریه به قلب چپ وارد نمی شود و به همه اعضاء نمی رساند؟ اما چگونه خون از فشار ستون خون در ارتفاع قلب تا نوکپا خلاصی داشته وخوب گردش خود را انجام میدهد تا غذا واکسیژن بخوبی به همه بدن برسد و سلامتی پایدار بماند عوامل چندی مؤثر است که در همینجلد شرح دادم و یک عامل مهم معضلات بدنند به ویژه عضلات اندام تحتانی مخصوصا پاها از این قرار بدون این که شرح دهم دانستید پیاده روی چه اندازه اهمیت دارد با کمکی که به گردش خون و در نتیجه تغذیه بهتر بدن وسلامتی آن می نماید.

پیاده روی نه تنها بهترین ورزش است بلکه در همه فصول می توان انجام داد، در همه سنی می توان عمل نمود، همه کس می تان بکار آورد، در تمام ایام و ساعات میتوان اقدام کرد، بدون مربی بدون نیازمندی به محل مخصوص، بدون ابزار و هزینه، بدون توجه به حال و وضع می توان پیاده روی را به عنوان بهترین ورزش انتخاب نمود در صورتی که هر کس در نوع ورزش بلاقید یا متنفر یا ناتوان است ولی در مورد پیاده روی هیچ روحی ابا و سرپیچی و ناخواسته ای جزکسالت و تنبلی وجود نخواهد داشت. زمان پیاده روی باید مراعات نکاتی کرد که از جمله انتخاباب لباس و کفشهاست که در بهداشت لباس خواهم گفت چگونه انتخاب لازم است زمان پیاده روی نباید اشیاء زیادی حتی دوربین های عکاسی

1- مجله تندرست سال 4 شماره 21 صفحه 38.

و چتر و کیف با خود داشت که این پیاده روی حساب نمی شود.

پیاده روی غیر از دویدن است که دویدن پیاده روی عجولانه حساب می شود، طول راه نباید به حساب آید بلکه احساس خستگی قبول است که باید پس از احساس رفع خستگی نمود و در صورت لزوم یا تمایل پیاده روی را ادامه داد.

هر چند همانطور که گفتم درهر ساعت و روز و فصل می توان پیاده روی کرد ولی ساعات اول صبحگاهی که هوای سالمتر، پراکسیژن تر، بدون گرد وغبار محتوی ذرات آهن یونیزه ای است که با اشعه های طلائی خورشید پراکنده می شود، درجه حرارت مناسب و زمان پس از استراحت می باشد بهترین ساعت انتخاب شده است و سپس هنگام فروکشیدن اشعه های خورشید یعنی نزدیک مغزب و بالاخره شب هنگام می باشد. حتی المقدور از پیاده روی در آفتاب گرم تابستان که عرق ریزی و ... دارد باید صرف نظر نمود ولی در زمستان پیاده روی وسط النهار مطلوب است. پیاده روی در محلهای خلوت که دور از عصبانیت هاست بهتر و اگر درجای پردرخت باشد به طریق اولی تغذیه اکسیژنی بهتری انجام خواهد گرفت.

زمین انتخاب شده بهتر است لغزنده، گل و لای، سنگلاخ نباشد، پیاده روی دسته جمعی دور از عصبانیت لذت بخش تر است. تنها زمانی که پیاده روی را باید ترک کرد پس از غذا یعنی زمانی است که باید خون بسیاری متوجه معده برای انجام اعمال محوله گردد و پیاده روی بسیاری از این خون را برای عمل خود اختصاص خواهد داد ولی این فاصله اگر با غذای شب کوتاه هم باشد بلا اشکال

است کسانی که تب یا بیماری حاد و مفصلی و استخوانی دارند به ویژه مبتلایان به گریپ و سرماخوردگی باید پیاده روی را موکول به زمان دیگر نمایند.

قبلا شرح دادم چنانچه دستهای یکی را به بندند چه عصبانیتی برایش رخ می دهد و چگونه اختلالات روانی به وجود می آوردو چون آدمی مصنوع خود را دوست تر از مصنوعات دیگران می داردولو اینکه کیفا و کما پست تر باشد زیرا به دست خود تهیه کرده و کار کردن با دست رفع عصانیت می کند و اگر چون کشاورزان در هوای آزاد و با صفا انجام گیرد نتیجه مطلوبتر است ولی بستن دست همین کشاورز به زودی وی را عصبانی می کند از این رو می توان به اهمیت دست تکان دادن هنگام پیاده روی واقف شد تا آنجا که گویا شخصی پیاده روی که دستها را به پشت زده راه می رود راه رفتنش محصول خودش نمی باشد! و آنچه در فایده بردن عضلات و مفاصل از پیاده روی شرح دادم گویا چون به سینه می رسد در شانه و دستها سدی ایجاد وعضلاتی و مفاصلی را محروم می سازند.

چقدر تکرار کنم که مسائل مهم تجاوز از هر دو طرفش مطرود است و اسلام به هر دو وجه مسئله مورد بحث توجه فرمودهو مثال زدم اگر اسلام می گوید پرخوردن و کم خوردن بد است حد اعتدالش را می گوید چه باید کرد اگر جبن و تهور را سرزنش می نماید حد اعتدالش که شجاعت باشد مدح می کند و چگونگی آن را بیان می دارد و به همین منوال در تمام موارد و از جمله در اینجا که اگر پیاده روی ممدوح است یک طرفش که سوار شدناست یا طرف دیگرش بی حرکتی مذموم می باشد و اینک شرح مختصری از

آنها: سوار شدن بر اسب و ... که در اسلام ردیف تیراندازی مدح گردیده علاوه بر اینکه تهیه نیروی دفاعی و تقویت از قوای سواره اسلامی می باشد خود نوعی ورزش محسوب می گدد و اسب سورای با آن حرکاتی که به بدن وارد می سازند اثر جسمانی خوبی دارد ولی سوار شدن بر مرکب ه ایئ که استرس های مداوم دارد به ثبوت رسیده موجب کوتاهی عمر می گردد: استرس تحریکی است که روی تماس اعصاب چه محیطی چه مرکزی گذاشته می شود و انواع و اقسام مختلف دارد و نوعی که در ماشین سواری ایجاد ناراحتی می نماید استرس از راه بینائی است زیرا بیشتر کارها اتوماتیک انجام میگیرد و نقش اسای با بینائی است بدین صورت که راننده مانع را می بیند بهمغز گزارش می شود فرمان صادر و پا خود به خود قبل از آنکه فکری بشود روی ترمز فشار وارد می نماید حال اگر تصور حادثه ای پیش آید استرسی چنین وضع روی می دهد: فرض کنید یکی ناگهان به طرف اتومبیل دوید تصور تصادف علاوه بر ترمز زدن واکنشهای چندی را به وجود می آورد: فوری اسید کلریدریک زیادی بهعلت تحریک عصب دهم تشرح و به معده می ریزد و زیاد تکرار شدناسید سوزان مذکور جدار معده یا اثنی عشر را سوزانده ایجاد زخم می نماید.

مقدار زیادی ادرنالین از کبسول فوق کلیوی ترشح و فشار خون را بالا می برد ولی پس از مدتی به میزان طبیعی و احتمالا کمتر بر می گردد.

کلیه ها منقبض و مقداری ادرار وارد مثانه می شود وحتی مثانه هم نقبض وحس ادرار کردن به وجود می آید. غذه درقی یا

تیروئید مقداری تیروکسین و دی یدو تیروزین ترشح می نماید. هیپوفیز هورمونهائی را که برای ترشح سایر غدد ترشح می کنند ترشح نکرده یا کمتر ترشح می نمایند.

در عقده های عصبی مقداری استیل کلین ترشح می شود. رگهای سطحی منقبض و پوست سرد و بی رنگ می گردد. عدم تعادل اعصاب ، احتمالا بی خوابی ، احتمالا تهوع یا .... نیز ممکن است وجود آید.

در خاتمه آزمایشی که در دانشگاه مینوزتا بر روی سه دسته 700 نفری به عمل آمده و نتیجه را چنین اعلام داشته اند بنویسم: کسی که ورزشهای سبک ازنوع پیاده روی و نرمش بطور مداومانجام می دهد کمتر به بیماریهای عروقی قلب دچار می شود و آن دستهکسانی هم که مبتلا به بیماریهای عروقی قلب بوده اند و زیر نظر پزشک ورزش های یاد شده را انجام داده اند درمان ضایعات عروقی آنان تسریع شدهوبه حمله دوم انفارکتوس معمولا مبتلا نگردیده اند وحتی در اثر گسترش سیستم کلاترال، تغذیه قسمت انفارکتوس میوکارد قلب تأمین گردیده و نمایش الکتریکی قلب (الکترو کاردیوگرام) طبیعی شده و ضایعات قلبی که در الکتروکاردیوگرام نیز دیده می شود به کلی از میان رفته است.

بیماران مبتلا به انفارکتوس به خصوص در نوع انفارکتوس خلفی و دیافراگماتیک پس از مدتی ورزش ، نوار قلبی آنها طبیعی می گردد.

اکثر کسانی که زندگی توام با ورزشهای سبک مثلا پیاده روی در محیط آرامی داشته اند نوار قلبی آنان طبیعی نشان داده شده

و کمتر به بیماری انفارکتوس میوکارد مبتلا می شوند.(1)

برای این که نشان دهمتوجه مردم متمدن چگونه به پیاده روی جلب شده کافیست بگویمم: در سویس جمعه هر هفته رادیوی زوریخ بعدازظهر برنامه پیاده روی آخر هفته را مفصلا اعلام می دارد و در اشتوتکارت و برخی شهرها تلفن ها آماده اند که نقاط و راههای خوش آب وهوای هفته را به منظور پیاده روی روز یک شنبه به شما می گویند.

درایل دو فرانس 27 جاده مخصوص علامتگذاری شده برای پیاده رفتن در سویس 24 انجمن راه پیمائی مربوط به انجمن های جهانی وجود دارد.

در آلمان 49 کلوپ راه پیمائی با سیصد و سی هزار عضو وجود دارد. رورژفن اپل صاحب صنایع اتومبیل سازی اپل بنیاد خیریه پیاده روی درست کرده و یکی از پزشکان که با آن درتماس است اظهار می دارد نصف بیماران من با یک ساعت پیاده روی منظم همه روزه بهبود یافته واحتیاج به درمان ندارند دکتر ارنست فروم رئیس جامعه پزشکان آلمان مفدران می گوید: راه روی بهترین وسیله تندرستی جامعه است و از تمام کمکهای بهداشتی وحتی از ساختن بیمارستانها و ساناتوریوم ها برای ملت مفید تر است.(2)

بی حرکتی که یکی از عوامل بزرگ کوتاه کردن عمر

1- مجله نظام پزشکی شماره 3 صفحه 202.
2- مجله تندرست شماره 2 ساله 23 صفحه 17 زا لاورنس الیوت فرانسوی.

است تا آنجاکه مسلم است سه چیز قدرت دفاعی بدن را کم می کند بی حرکتی، چربی زیاد بدن، نارسائی کبد و کسی که بی حرکت است یا کم حرکت می کند پتاسیم بیشتری از او دفع می شود و ابتلائات دیگر که در جای خود شرح خواهم داد.

درباره راه رفتن هر چه گفتم آنچه فوق العاده و بسیار بسیار اهمیت دارد انتخاب و شناسائی راه است که آن جزئی از زندگی است و این همه اش.

راه رفتن از لحاظ فیزیولژی

اگر دوچرخه سوار باشید میدانید از ابتدا که می خواستید یاد بگیرید مغز را برای هر قسمتی چگونه به کار می انداختید فرمان مغز بود که دستها را محکم بگیرید راه را نگاه کنید دوچرخه را و خود را متعادل بگیرید و ... ولی کم کم کار به جائی رسید با آن که فکرتان جای دیگر بود و چه بسا دستها راهم ول کرده بودید بدون توجه پا زده می راندید هم اکنون درباره حرکت و راه افتادن می خواهم همین مطلب را برایتان بگویم که : اطلاعات حسی در تمام سطوح سیستم اعصاب مرکزی جمع شده و موجب بروز پاسخ های حرکتی مناسب می گردند که در نخاع شوکی به صورت انعکاسهای ساده آغاز و به تنه دماغی بسط و به قشر مغز رسیده تحت کنترل در می آیند و این رفلکس ها و مخصوصا کنترل مغزی بر اعمال حرکتی متناسب با تکامل دستگاه اعصاب اهمیت بیشتری پیدا می کند آن چنان که در بیشتر حیوانات غیر پستاندار تحریک پذیری مراکز نخاعی در مدت چند ساعت پس از شوک نخاعی به میزان طبیعی می رسد در صورتی که در انسان 2 - 4 هفته وقت لازم دارد، اصولا تحریکات

حسی از ریشه های خلفی به نخاع وارد و فرمانهای حرکتی از ریشه های قدامی صادر می گردد که رشته های خروجی یا به عضلات مخطط می روند یا رشته های باریکی هستند که بین دوکهای عضلانی را عصب می دهند یا آنها که به دستگاه عصبی سمپاتیک میروندو محل اتصال بلکه ارتباط رشته های حسی ورودی و رشته های حرکتی خروجی در ماده خاکستری نخاع می باشند.

همین که ناحیه کوچکی از پوست آزرده شد گیرنده های حسی تحریک و تحریکات را به نخاع منتقل می سازند و در ضمن درحوزه انتشارانتهاهای حسی اعصاب اتساع عروفی هم به وجود می آید که علت آن هنوز ناشناخته باقیمانده و تا فاصله 5الی 10 میلیمتری در اطراف ناحیه ازرده اتساع مذکور و پرخونی مشاهده می شود بعد در اثر رفلکس عصبی و به علت کشش انتهای فنری شکل دوکهای عضلانی انقباض رشته های عضلانی شروع می گردد که با تحریک رشته های عصبی لابلای دوکها نیز انقباض مذکور صورت میگیرد و دوکها عضلاتی تونیسیته عضلات و به ویژه عضلات نگاه دارنده وضعیتی را حفظ می نمایند و این کیفیت حتی به هنگام استراحت عضله نیز وجود دارد.

دوکهای عضلانی به وسیله رشته های عصبی دسته دوم تونیسیته آنها کنترل می شود و این رشته ها 31 درصد کلیه رشته های اعصاب را تشکیل می دهند، کشش ناگهانی دوکهای عضلانی تحریکات چندین برابر قوی تر از هنگامی که کشش مداوم بر عضله می شود به وجود می آورد و لذا شدت انعکاس ناشی از کشش ناگهانی بسیار بیشتر از انعکاس ناشی از کشش بسیار تدریجی می باشد (البته

خواننده محترم باخ واندن این قسمت متوجه خواهد شد که کجای مطلب سخنان قبلی را مثلا ناگهان از بستر جستن را تایید می نماید و هر مطلبی مربوط به کجاست).

انعکاس چندی (مخالفت با تغییرات طول عضله که انعکاس کششی اساسی است، انعکاس کششی منفی که اگر عضله ای کوتاه شود به ویژه اگر سریع باشد تعداد تحریکات به وسیله دوکهای عضلانی کاهش می یابد، واکنش ناشی از کوتاه شدن که اگر قسمت دوم مذکور روی داد در ظرف 5 - 10 ثانیه دوکهای عضلانی به وضع جدید عادت می نمایند و بیشتر تونیسیته مجدد برقرار می گردد واکنش ناشی از دراز شدن که در تعقیب واکنشناشی از کوتاه شدن روی می دهد، انعکاس ناشی از زیاد کشیده شدن عضله که سبب می شود عضو روی خود خم گردد چنانچه اگر بار زیادی به پا تحمیل شود پا خم می گردد انعکاس کشککی که با ضربه زدن به زردپی کشککی حاصل می شود، انعکاس تاکننده ها که تحریک دردناک سبب تاشدن و دور کردن عضو از عامل دردزا می گردد.

انعکاس کششی تاکننده ها که با تحریک مختصر به وجود نمی آید ولی کشش های شدید تحریک آمیزند. انعکاس متقاطع بازکننده ها که تحریک بازکنندگی سبب باز شدن اندام متقابل می گردد.

عصبی شدن متقابل که تحریک گروهی از عضلات با مهار شدن گروهی دیگرهمراه است و در بسیاری انعکاسهای نخاعی که به حرکات انتقالی کمک می نماید اهمیت بسیار دارد، زیرا سبب می شود هنگامی که یک اندام به عقب حرکت می کند اندام دیگر به جلو حرکت نماید.

حالت انعکاسی که اگر انعکاس تاکننده ای مثلا در طرف چپ روز کند انعکاس تاکننده بعدی تا چند ثانیه در این اندام به اشکال صورت خواهد گرفت ولی انعکاس بازکننده متقابل دراین اندام با شدت بیشتری بروز می کند).

انعکاس کششی که ناشی از تحریکات دوکهای عضلانی است و تسهیل کار سلولهای شاخ قدامی می شود و انقباض تونیک عضلات را سبب می شود تنها اساس انعکاسهای وضعی بدن نیست زیرا رشته های عصبی نوع اول که شرح دادم (از جمه سه نوع) می توانند تونیک عضله را نقصان یاافزایش دهندوچون حفظ وضع بدن مستلزم وجود انقباض تونیک دائمی است این مکانیسم برای کنترل تونیسیته عضلانی به منظور حفظ وضعیت بدن به خوبی پرورش یافته است به علاوه رفلکس هایچندی در حفظ وضعیت و حرکات انتقالی دخالت دارند (واکنش نگاهدارنده مثبت که فشار بر کف پا وضع نهائی خاصی به وجود میآورد کهاندام را در وضع کشیدهقرار میدهد و اگر توجه فرموده باشید در وضع سراشیب رفتن بهترین فشار و بهترین وضع اندام را داریم).

واکنش مغناطیسی کهاگر فشار بر یک طرف پا وارد شود یا به همان طرف حرکت خواهد کرد و اگر فشار به طرف جلو باشد اندام نیز به جلو خواهد آمدو اگر بهعقب فشار وارد آورند پا نیز به عقب خواهد آمد و اگر به عقب فشار وارد آورند پا نیز به عقب خواهد رفت یعنی کف پا همیشه در جهت مخالف نیروی وارده فشار می آورد واین وضع به دوام تعادل کمک می کند و اگر حیوانی به یک طرف متمایل شود یا بخواهد بیفتد همان طرف کف پا تحریک شده و اندام خود به خود به حال اکستانسیون در آمده بدن

را به طرف مقابل می برد و کسی که سراشیب می رود یعنی گویا می خواد به طرف جلو بیفتد اندامش مستقیم و در وضع مناسب قرار میگیرد. انعکاس فشاری بازکننده ها که نتیجه کشیده شدن پوست دو طرف وکف انگشتان پاست که چون فشار به طرف بالا برانگشتان وارد آید انقباض ناگهانی عضلات سرین سبب فشردن پا به پائین و عقب می شود و این انعکاس برای جستن، دویدن اهمیت فراوان دارد.

رفلکس گام برداشتن مستقل در هر اندام که اگر قسمت کمری نخاع قطع گردد و برش طولی از وسط نخاع آن چنان بگذرد که ارتباطات نورونی بین دو اندام را قطع نماید هر کدام از پاهای خلفی می توانند عمل گام برداشتن را انجام دهند بدین ترتیب کهابتدا پا به سمتجلو خم می شود و ثانیه ای بعد بهعقب رفته در وضع اکستانسیون قرارا میگیرد و مجددا عمل فلکسیون انجام و سیکل مزبور تکرار می گردد و به نظر می رسد نوسانات پا به جلو وعقب ناشی از دو پدیده مهار متقابل و برگشت مجدد بین عضلات تا کننده و باز کننده باشد به این معنی که خم شدن پا به جلو سبب مهار متقابل عضلات باز کننده می شود ولی اندکی بعد عمل خم شدن رو به اتمام می رود، در این هنگام بازگشت مجدد تحریک در عضلات باز کننده می شود ولی اندکی بعد عمل خم شدن رو به اتمام می رود،. در این هنگام بازگشت مجدد تحریک در عضلات باز کننده پا را به پائین و عقب حرکت می دهد، پس از آن که اکستانسیون پا مدتی طول کشید بالاخره پایان می پذیرد و تحریک مجدد عضلات تا کننده آغاز می گردد. انعکاس کششی تاکننده ها که در اثر تحت کشش قرار گرتفن انتهاهای منشعب دوکهای عضلانی به وجود می آید قرار گرفتن انعکاس دیگری است که احتمالا در حرکات منظم شبه راه رفتن دخالت دارد.

کشیده شدن پا به پائین می تواند چنین انعکاسی راایجاد نماید و باعث بلند شدن مجدد پا گردد به این ترتیب چندین مدار نورونی مختلف در نخاع وجود دارد که سبب حرکات نوسانی مداوم پا در حین انجام اعمال شبیه راه رفتن می شود. اما اگر قسمت کمری نخاع آن چنان که گفته شد بریده نشود اگر یک اندام به جلو گام بردارد معمولا اندام مقابل در جهت عقب حرکت می کند. این عمل نتیجه عصبی شدن متقابل دو اندام است.

اگر حیوان بدون مغزی را با پارچه ای که زیر شکمش افتاده و راحت است او را بیاویزیم کششی که بر پاهایش وارد می شود سبب انعکاس گام برداشتن در هر چهار اندام می شود که به صورت ضربدر بین اندامهای قدامی و خلفی صورت می گیرد یعنی پای خلفی راست و پای قدامی چپ با هم به عقب حرکت می کند و در هیمن ضمن پای قدامی راست و پای خلفی چپ به جلو حرکت می نماید.

در حیوانات نخاعی گاهی هم رفلکس چهار نعل به وجود می آید که هر دو اندام خلفی به جلو حرکت می نماید به هر صورت از بحث در دست چنین معلوم می شود که طرح کلی راه رفتن در نخاع کامل می شود ولی این عمل خود به خودی برای حرکات مداوم یا زمانی که قصدو تشخیصی در کار باشد کافی نیست (برای طالبین خواندن فیزیولژی های معمول وجدید معرفی می شود و اقتباس من از فیزیولژی گایتون بود) ناگفته نماند تحریک مراکز داخل یا اطراف هسته های زیر تالاموس می تواند موجب بروز انعکاسهای معینی برای راه رفتن شود و عمل اصلی قشر مغز در حفظ وضعیت و حرکات انتقالی افزودن هدف و مقصود به آنهاست

پس از رختخواب به مستراح رفتن

تقریبا کلیه خوانندگان می دانند مسائلی که در رساله های عملی مراجع تقلید ذکر شده حاصل بررسی های چندین ساله در اخبار واحادیث و ... اسلامی می باشد و لذا اگر به جای آوردن چند خبر وحدیث مسئله ای را از رساله ای نقل کردمهم مطلب را کمتر طولانی ساخته ام هم بهره بیشتر رسانده ام و هم عمل به آن چه از لحاظ آقایان مراجع سندیت داشته بدون اشکال خواهد بود.

شخص انتخاب شده همین که ازخواب برخاست و به طریق اسلامی به راه افتاد به احتمال قوی به سوی مستراح خواهد رفت برای مستراح کلمایت وضع شده که کلمه مذکور از همه مناسب تر یعنی علمی تر است که به زودی علتش راخواهید خواند اما ذکر کلمات خلا بدین مناسبت که آدمی از فضولات خالی می شود و متوضا که آدمی در آنجا شستشو و وضوی قسمتی از بدن دارد هم بی جا نبوده و نیست.

شخص به همان روش گفته شده پیش می آید اما همین که به در ورودی مستراح رسید باید در راه رفتن خود توجه خاصی کند اگر پای راستش برای گذاشتن به مستراح جلو می باشد عوض کند و مستحب است پای چپ در مستراح گذاشته شود و علتش این که اگر طرف در آن حال حالش به هم بخورد یا حالت عشی که داشته بروز کند یا هدف قرار گیرد چون نیمه طرف راست بدنش که کبد سنگین را حمل می کند ورزش بیشتری دارد در مستراح نمی افتد و بیرون می افتد و حال آن که با عدم رعایت همین مستحب امکان افتادن در مستراح هست.

اصولا این مسئله را باید مطرح ساخت که آیا شخص بعد از خوای یعنی طرف صبح باید برای اجابت مزاج اقدام کند؟ دانش روز این مطلب را توصیه و سفارش می نماید که آدمی سعی کند برای اجابت مزاج هر روز وقت معینی داشته باشد و به آن عادت کند تا نظمی در کارش باشد و بیشتر به این علت که در آن هنگام بدن حاضر به تحریک شود و هر چه در کلن دارد خارج سازد و اجازه برگشت ندهد که به زودی زیان آن را خواهم گفت ولی هنوز این مطلب مورد بحث قرار نگرفته که عادت مذکور بهتر است صبح باشد یا ظهر یا شب و به همین اکتفا گردیده که وقت معینی باید داشته باشد اما اگر مطلب جالب جلد دوم را فراموش نفرموده باشید که از حضرت علی نقل کردم که به فرزندش حضرت مجتبی فرمود رعایت چهار چیز بفرماید که مستغنی از طبیب باشد و یکی از آنها چنین بود: قبل از خواب خود را به بیت الخلا عرضه بدار وعجب سخنی است یکی این که می رساند موضوع دفع عادت است و با رفتن به مستراح قبل از خواب به تدریج عادت خواهد شد و اگر چنین نبود حضرت می فرمود چنانچه اجابتی لازم داشتی به مستراح برو دیگر آن که شب که زمان استراحت است و بدون شک چند ساعت طول خواهد کشید و می دانم با گذشت زمان بیشتر قدرت جذب سموم مدفوع بیشتر می شود و زمان استراحت یعنی هنگام خواب با جذب سموم به علت حریان کند خون شعریها امکان ایجاد ناراحتی هائی می شود که صبح پس از بیدار شدن و حرکت کردن و به جریان افتادن خون زایل می شود و وجود مدفوع در کلن ها برای شخص خواب و در حال استراحت بسی زیان آور است و کسی که بتواند قبل از خواب

خود را عادت به دفع و اجابت مزاج دهد برایش بهتر و مفیدتر می باشد که از همه مهمتر احساس دفع قبل از رفتن به مستراح و تحریک کلن ها و دفع کلی فضولات است.

محل مستراح را کجا انتخاب باید کرد؟ مستحب است هنگام تخلی به شدت از انظار مردم مخفی بود و دوری گزید ونبی گرامی هرگز در حال غایط دیده نشدند غائط در لغت مکان پست را گویند و به همین جهت نجاست آدمی را غائط می گویند و نامگذاری حال به اسم محل می باشد کهباید از نظر مردم پست و بدون نظر وتوجه باشد.

و درحدیث است که از اوصاف لقمان حکیم این بود کسی او را در حال بول وغایط ندید و اهمیت این مطلب یکی این که کسی که دیده نشد خجالت ندارد و از طرف دیگرتفرقه حواس برایش به وجود نیامده و تخلی با آرامش و کامل نه منقطع صورت می گیرد مدفوع کردن در شارع یعنی راههائی که محل عبور مردم است و در مشرعه ها که اجای برداشت آب است و در مواضع لعنت یعنی مکانهائی که مردم به آن نیازمندند و کسی که آنجا را آلوده کند و لغنتش می نمایندو درجائی که کاروان بار میافکند و درمحل هایتأذی یعنی جاهائی که با کثیف شدن مردم اذیت می شوند و بر قبرستانها و میان قبرها، زیر درخت میوه، آستانه خانه ها ، سوراخ خانه حیوانات وبول بر زمین سخت و در آبها به ویژه آب راکد مکروه می باشد و از طرفی گفتم حضرت باقر فرمود من فقه الرجل ان یختار موضعا لبوله وباید مردم دانا محلی را برای بول کردن خود اختیار کنند و با دقت و توجه به مطالب اسلامی مذکور

میتوان گفت نظر اسلام این است محل مستراح آن گونه انتخاب شود که هیچگونه آزاری به دیگران وارد نیاورد حتی اگر مگسی می تواند بر مدفوعشان نشیند و دست و پائی آلوده کرده بر غذای همسایه وارد نسازد یا بو یا رطوبت یا حتی توجه اسلام را ملاحظه فرمائید که ادرار و مدفوع بر قبرستان را مکروه دانسته تا شخص با آن محل آلوده کمتر تماس گیرد و در قبرستان آلوده خود را کمتر برهنه کند و موضع مهمتر از همه آن که ممکن است ایجاد اختلاف شدید بین مسلمین به وجود آورد و یکی ببیند یا بفهمد دیگری قبر یکی ازخویشاوندانش را آلوده ساخته وکدورتی و تفرقه ای بین مسلمانان سبب گردد.

ولتر که برای تعریف کردن انسان می گوید حیوانی است انتخاب کننده آیا همان سخن 13 قرنی حضرت صادق نیست که می فرماید آدمی بین جبر واختیار قرار گرفته است مگر اختیار و تقویض و ارادهو انتخاب فرقی دارد بلکه کلمه انتخاب قلمرو کمتری از اختار دارد وجنبه روانی اختیار نیرومندتر است به هر صورت چون حضرت می فرماید از فقه و دانائی مردم با توجه به این که حضرت به فقی احترام گذارده و کلمه رجل ذکر فرموده آری از فقه رجل اینست که انسانیت و اراده و اختیار به کار برد و موضعی برای ادرارش منظور دارد آخر چقدر اسلامی برای حتی محل ادرار مراقب است که برای خوب و درست انتخاب کردن محل ادرار کلمات فقه، رجل، اختیار که همه دانائی و توانائی را شامل است به کار برده که محل ادرارش درست معین گرددوعجیب انتخاب کلمه موضع است که اگر حضرت به جای

این کلمه، کلمات محل، مسکن و ... را آورده بود چنین نبود موضع یعنی جائی که خود وضع کرده می سنجد برآورد می کند، به آن توجه می نماید که شرائط لازم به کار برده شود و در حقیقت همه را می توانم در یک جمله خلاصه کنم: اسلام همان گونه که برای انتخاب محل غذا و سفره و میز اهمیت قائل است برگزیدن موضع دفع فضولات و مستراح را مهم می شمارد.

شخص وارد مستراح می شود باید اگر مکان مذکور سرپوشیده است اول پای چپ را برای نشستن بنهد و تکیه بر پای چپ نماید و این نیز دستور جالب اسلامی است زیرا کلن دساندان (قولن نازله) که بر کتوم ومقعهد ختم می شود در طرف چپ قرار دارد و با این وضع نشستن سیگموئید و رکتوم راحت تر باز می نماید و دفع به خوبی و آسانی انجام می گیرد و قصد کلی این است که فضولات آمده بر کتوم مجدد به کلن بر نگردد و تحریک معکوس صورت نگیرد بلکه سیگموئید و رکتوم در استراحت تمام و بدون وجود عامل تحریکی بوده باشد. رو به قبله یا پشت به قبله نشستن و ادرار یا مدفوع کردن حرام است که نمی دانم همانگونه که مسیر جریان های مغناطیسی زمین هنگام خواب در صورت دراز کش به طرف قیبله اثر مفیدی بر بدن میگذارد که در جلد دوم شرح دادم آیا رو یا پشت به قبله اجابت مزاج یا ادرار کردن نیز اثر زیان بخش دارد؟ ولی کسی که به قانونی احترام گذارد محل قانونگزاری را محترم میش مارد و مسالمانی که برای کانون وحی و قبله اسلام به حقیقت احترام قائل بود غائط و محل پست را برابر آن مکان عالی و مقدی نخواهد نمود (البته کسانی هستند که اگر در وسط بیابان و تنهائی بخواهد از آنان بادی خارج شود باز به احترام قبله سعی می کنند در آن حال رو به قبله یا پشت به آن نباشند)

اصولا گفتم برگزیدن کلمه مستراح بهترینانتخاب است و همانگونه که زمان بر سفره نشستن به تفصیل برای شما گفتم باید آرامش خاطر داشت تا غذا خوب هضم و جذب شود صرفنظر از آنکه شخص مضطرب اشتهای خوردن هم ندارد کسی که برای اجابت مزاج در موضعی نشست باید ارامش خاطر داشته باشد مضرب نباشد کا اضطراب در حال تخلی خطرش بیشتر از مضطرب بر سفره نشستن است امروزه بیماری خطرناکی به نام یبوست تمدن دامن گیر بسیاری ازا فراد شده شخص وارد آپارتمانها، کاخها، آسمان خراش ها می شود محلی برایاجابت به زودی پیدا نمی کند یا جمعیت یا کاریا وضع موجود او را اجازه اجابت نمی دهد، معطل می ماند خود را از دفع نگه میدارد در نتیجه مدفوع از رکتوم تحریک شده که هم اکنون مضطرب است به سوی قولن بر میگیردد کهاین خطر بزرگی است و یبوست اضطرابی یا یبوست تمدن یا یبوست پسی شیک به وجود می آید که مبتلایان فراوانی دارد که درحقیقت نوعی مسمومیت تدریجی است و به همین جهت که موضع ادرار و مدفوع باید جائی دور از اضطراب باشد به آن مستراح گفته اند که در حقیقت باید جای استراحت باشد و ببینید چقدر اسلام دستور دارد و توصیه می کند هنگام مستراح رفتن با یاد خدا کردنآرامش خاطر فراهم گردد، هنگام ورود به یاد دستور خدا و پای چپ نهادن، وارد شدن بر پای چپ نشستن و بسیاری دستورات دیگر که همه در حقیقت یاد خدا کردن و ارامش خاطر فراهم آوردن است به ویژه چون می بینم دستور خواندن آیت الکرسی در مستراح داده شده که سرا پا نام خدا و وعده های بسیار عالی وخروج اهل ایمان ازظلمات به سوی نور و ورود مردمان

بی ایمان از نور به ظلمات است یقین می نمائیم کلمه مستراح بهترین انتخاب است که متأسفانه چون متجددین کلمات دیگری به کار می برند بگویم:

دانستم چرا استعمار لباس ما را عوض کرد زیراتکنیک پارچه زیادی تولید کرد پارچه زیاد بازار و مصرف کننده می خواست این هم تا مد و مدپرستی اشان پذیرفته نشود پارچه اشان پذیرفته و خریداری نمی شود. دانستم چرا کلاه سرمان گذاشتند زیرا کلاههایشان باید مصرف گردد دانستم چرا پلک بالای چشم پریرخان باید آبی گردد و پلک زیرین سورمه ای و لبها قرمز وگوشها بنفش و نوک دماغ زرد و ... برای این که محصولهای رنگی وآرایشی اشان مصرف داشته باشد دانستم چرا و چرا و چرا و ... و همه اش را دانستم برای اینست که ما بهتر سواری بدهیم و آنها بهتر سواری بگیرند وخدای ناکرده اگر هم در سواری ناراحتی برایشان پیش آمد آزرده خاطر نشوند ولی در اینمسئله خیلی خیلی مانده ام که بعضی ها چگونه زبانشان بهراحتی دبل یوسی و توالت می گوید ولی کلمات فارسی یا عربی قدیم خودشان را نمی گویند؟ آبریزگاه، مستراح و ...؟ این که از سواری دادن هم تجاوز کرده است و کسی سورای نمی خواهد و مصیبت اینجاست که کسی نگوید خم شو سوارت شوم و ما همین که به طرف رسیدیم خم شویم.

دزدی به قافله ای زد زنی زیبا را گرفتند آورند مجلسی ترتیب دادند گفتند برایمان برقص، زن از شوهر شرم می کرد شوهر رامجبور کردند به او دستور رقصیدن داد زن رقصی جالب و نمایان کرد و چشمکها زد و ابروها انداخت و ادا و اطواری بسیار

چون آزاد شدند مرد زن را سرزنش کرد واز خوش رقصی وی نالید.

استعمار هم اگر می خواهد پارچه اش مصرف شود یا لوازم آرایشش مشتری داشته باشد دیگر از کی و کجا و چگونه خواست نام پسرت نام دخترت نام تجارتخانه ات نام مغازه ات نام خانه ات و حتی مستراحت را فرنگی بگذاری؟ این نیست جز دهن کجی به فرهنگ گذشته امان و به شخصیت گذشتگان وآباء و اجداد و فقط هم شایسته کسانی است که دین گذشته، ملیت گذشته پدر ومادر گذشته، تاریخ گذشته همه را مسخ شده و پست و منحط به شمارند و زندگی خود رااز صفر که ابتدای سواری دادن و استعمار را راضی نگهداشتن است شروع کرده باشند!

مکروه است در موقع حدث بول و غایط با فرج روبروی آفتاب و ماه شدن یا در برابر باد نشستن و مکروه است ایستاده تخلی کردن زیرا آلودگی بیشتری پیش می آید وعضلات منقبض شونده که برای دفع باید کمک نمایند بیشتر برای سرین نگهداشتن فعالیت دارند و آن فشار واقعی که برای دفع لازم است وراد نیامده و مدفوع کاملا خارج نخواهد شدو چگونگی دفع فضولات را خواهم گفت مستحب است نگاه به مدفوع کردن واین دستور بسیار جالبی است که مدیر روزنامه از بی اطلاعای اینموضوع بسیار جالب علمی را به عنوان اهانت علم کرده و دربرگش با آب و تاب و استهزاء درج نموده بود.

امروز ارزش پرستار کمتر از طبیب نیست حتی آن باجی که ظرف مدفوع بیمار را می برد اگر زن خوبی باشد به مدفوع می نگرد

خونی، چرکی، انگلی یا ... در آن بود به پزشک اطلاع می دهد و چه بسا همین اطلاع به قیمت جان مریض تمام شده مخصوصا در بیماران جراحی شده که ارزش فوق العاده دارد و اسلام خواسته شخص خود پرستاری کند به مدفوعش بنگرد چرکی، خونی، انگلی داشت مراجعه و معالجه کند و بیماری را کهنه و مزمن نسازد به همین دلیل باید مستراح روشن باشد که مدفوع خوب دیده شود و نیز مستراح باید تمیز باشد و اگر دستورات نظافت اسلامی منظور گردد و در عین حال حساب شود آدمی در مدت 07 سال اگر هر روز را چند دقیقه حساب کند به مستراح می رود جائی که باید مدتی از عمرش در آن بگذرد مسلم است تمیز انتخاب خواهد شد و مستراح گر روشن و تمیز نباشد آمار دقیق نشان داده آدمی احساس ناهماهنگی و کثافت وناراحتی کرده ترک محل رااولی دانسته خود به خود تحریکات قولن ها برای دفع از بین می رود و یکی از علل ایجات یبوست همین است (برای رفع و درمان یبوست در جلدهای چندگانه مربوط به غذا و تغذیه به بسیاری از خوراکیها دافع و رافع یبوست اشاره کردم).

مستحب است پوشانیدن بدن و مخصوصا سر در هنگام تسلی و با توجه به اینکه موجودات ذره بینی متجاسر در فضای اکسیژن دار فوق العاده کمتر بوده و هر چه آلودگی هوا بیشتر باشد بر میزان و مقدار متجاسرین افزوده می شود (کما آن که در اجتماع آلوده نیز روز به روز تعداد متجاسرین افزایش می یابد) و تعداد آنها در جلد دوم گفتم که در باغ چقدر است و در خیابان چه اندازه و در بازار چه رقمی است و هم اکنون

باید گفت در مستراحی که غالبا گازهائی دیگر نیز متصاعد است و اگر سر و بدن برهنه باشد و شعریه ها عکس العمل انقباضی یا انبساطی نشان دهند و خون بیشتری به طرف احشاء رانده شود احتمالا برای دفع زیان آور است مخصوصا پوشاندن سرکه جای مرطوب چرب تاریک و بسیار مساعدی حتی برای رشد متجاسرینی است که احتمالا وارد خواهند شد اهمیت بیشتری دارد. مکروه است ایستاده و سر بالا ادرار کردن مکروه است خوردن و آشامیدن و حرف زدن زمان تخلی: آشامیدن که کمتر اتفاق می افتاد و خوردن نیز امکانش فقط ماندن مقداری غذا در دهان یا خوردن تنقلات است و حرف زدن نیز کمتر روی می دهد ولی در هر صورت هر کدام باشد مکروه است زیرا بزرگترین عملی که باید در مستراح انجام گیرد و ضروری تر از همه می باشد شخص باید حالت دفکاسیون به خود بگیرد (دفکاسیون یعنی تخلیه و دفع) و کسی که دهانش مشغول باشد (خوردن - آشامیدن - حرف زدن) نمی تواند مراقب مخرجش هم باشد و گفتم مستراح یعنی جای استراحت، جائی که بایداستراحت از لحاظ دفع انجام گیرد و مزاحمی برای تخلی پیدا نشود و مشغول بودن دهان همان گونه که در جلد چهارم شرح دادم خود باید با آرامش خاطر بوده باشد و کسی که فلینظر الانسان الی طعامه وی درست انجام نگیرد هضم و جذبش به دلائلی که قبلا شرح دادم خوب انجام نخواهد گرفت و کسی که نظر و مراقبت به خوردن داشته باشد دفعش به آرامش و مراقبت انجام نمی گیرد و انگهی نا چیز خون اضافی برای دفع متوجه پائین می شود ناچیز خون اضافی برای مضغ و بلع به بالا متوجه می گردد و در نتیجه ناچیز خونی

از احشاء و اندرون کسر می آید که قابل اغماض بوده ولی بهتر است انجام نگیردواگر حرف زدنهم ضروری و فوریت نداشته باشد به مستراح کشیده نمی شودو اغلب سخنانی که به مستراح کشیده می شود ناراحت کننده است و اضطراب هم گفتم سبب بد دفع شدن و ماندن فضولات و مسمومیت می گرد. مکروه است خود را به زحمت انداختن و به عجله و فشار مدفوع کردن و نبی گرامی نهی فرمودند که قبل از این که به طور کامل قضای حاجت انجام نگرفته از جا بلند شدن و کسی که مدفوعش کامل خارج نشده در حقیقت به مستراح نرفته و به استراحت نرسیده و شاهدش کسانی هستند که به علت اسهال به ورم رکتوم مبتلا شده اند اینها با آن که مدفوعی در رکتوم ندارند همان ورم زیادتی می کند و به جای مدفوع تحریکشان مینماید و برای اجابت می دوند و مأیوس بر می گردند یا به اندازه و مانند مرغی دفع می کنند و استراحت ندارند و کسی که مدفوعش به تمام خارج نشده همین حال را دارد که اگر ناراحت هم نمی شود و نمی دود ولی به استراحت واقعی هم نرسیده و همان مدفوع ماندهاگر به طرف کلن برنگردد با ماندن و جذب مجدد موادش مخصوصا تریپتوفان زهرآگینی برای بدن خواهد داشت.

پس از دفع کامل نیز نشستن و طول دادن در مستراح مکروه است و میدانیم هر جا به علت فشار امکان دارد وریدها بیرون بزنند در فشاری که درحمالان بر پایشان وارد می شود یا در کسانی که کار زیاد استاده دارند وریدها ایجاد دوالی (واریس) می نماید و در رؤسائی که زیاد بر صندلی و در ماشین می نشینند و مقعدشان باز میافتد به خصوص در کسانی که در مستراح معطل می مانند و طول می دهند

ورید بیرون میزند و بواسیر ایجاد می گردد.

همان گونه که به کار انداختن دهان در خوردن و آشامیدن و حرف زند هنگامی تخلی کراهت داشت از مسواک کردن و خلال نمودن نیز باید هنگام تخلی پرهیز نمود که هر گونه عمل مذکور در محیط آلوده ای چون مستراح انجام گرد مذموم است علاوه بر این که از تمرکز حواس برای دفع می کاهد.

سؤالی که در اینجا می شود اینست: چرا اسلام به پاره ای از مطالب مربوط به تخلی که فوق العاده اهمیت دارداشاره نکرده است مگر مطلبی مهمتر از این داریم که ماندن مدفوع و برگشت آن به کلن زیان کلی دارد و یاجاد مسمومیت می نماید در صورتی که می بینیم علاوه بر اشتغال به آیت الکرسی در حین تخلی دو دعا که هر دو تقریبا یک سطرند وارد شده در آن دو به زهر آگینی مدفوع و این که باید دفع کامل انجام گیرد اشاره کرده اند.

بسم اللّه و باللّه اعوذ باللّه من الرجس النجس الخبیث المخبث الشیطان الریجم که باید هنگام ورود به مستراح خوانده شود و به استغاثه و استعاذه از رجس و نجس و خبیثی مدفوع کند به خدای متعال.

مدفوع را چون شیطان بداند که باید همانند آن از خود دور سازد و طرد کند و اجازه ندهد بماند و آزارش رساند.

الحمد للّه الذی رزقنا نفعه و دفع عنا اذاء یالها نعمه لایقدر القا درون و صفها که مستحب است پس از فراغت از اجابت مزاج دست به شکم کشیدهخوانده شود که آنچه از غدا که بواسطه هضم تبدیل به خون می شود نافع و آنچه به صورت بول وغائط خارج می شود

اذیت است.(1)

هم اکنون دفع کامل انجام گرفته و شخص مسلمان که به دستور اسلام هر وقت حس اجابت مدفوع یا ادرار دارد آنهارا دفع می کند الان کار خود را کرده مستحب است استبراء کند یعنی سه مرتبه از مقعد به زیر بیضه ها دست بکشد و سه مرتبه از زیر بیضه ها به سه حشفه و سه مرتبه هم حشفه را فشار دهد و مجرا را از مانده ادرار احتمالی تنفیه و پاک کند.

مجدد به نظافت و تمیزی و روشنی لازم مستراح اشاره کنم که اگر جای استراحت و در واقع کلمه مستراح نباشد دفع کامل انجام نمی گیرد و هر چه زودتر شخص می خواهد از آنجا فرار کند خلاصی یابد لذا مقداری مدفعوش می ماند و یکی از علل تولید کننده یبوست نیز در بعضی مکانها وجود مستراهای ناراحت کننده است که آدمی خود را نگه می دارد تا با آنها تماس نیابد و در نتیجه مبتلا به یبوست می شود و به همین لحاظ هم تجدد یبوست می دهد و هم عقب ماندگی و در هر حال باید رعایت بهترین وضع را نمود.

اینک استبراء کرده می خواهد خود را بشوید اینجاست که می گویم متاسفانه نظیف بودن مستراح را متحددین تاسی نکرده اند، شلوار آلوده کردن را خوب آموخته اند و تقلید یعنی همین که آدمی همه چیز خود را بگذارد از اربابش تقلید کند گرچه آلوده کردن شلوار باشد و آزادی و بلکه کمال آزادی اینست که قرآن دستور می دهد: «فبشر عباد الذین یستمعون القول

1- آئین جاویدان آیت الله خالصی جلد اول صفحه 350.

فیتبعون احسنه» و بندگانی را بشارت میدهد که گوش میدهند و مغز را به کار میاندازند که خوب و بدش را سوا کنند و بهترینش را بگزینند در غرب تقریبا همه وهمه مقعد را با کاغذ پاک می کنند و محل ادرار را وا می گذارند و بعد خودشان آمار می دهند که در اروپا و امریکاومحلهائی که خود را با آب نمی شونید نواسیر (شقاق) رقم درشت تری را نشان می دهد.

در کسانی که با آب مخرج خود رامی شویند و از کاغذ توالت استفاده نمی کنند ابتلا به بیماری سنیوس پیلونیدال (Pilonibal Sinus)فوق العاده در آنان نادر است و در کسانی که با کاغذ توالت خود را پاک می کنند موهای موجود در اثر استعمال کاغذ در بالای جین بین دو کفل و یا در گودی پشت مقعد (در صورتی که موجود باشد) جمع می گردد و با ایجاد سینوس پیلنیدال کمک می نماید (نقل از جراحی دسگاه گوارش تألیف همیلتن بیلی مک نل لا و قسمت مربوطه) (سینوس پایلونیدال سینوس مزمن و عود کننده ای است که درخط وسط در حدود اولین مرهه دنبالچه وجود دارد که اغلب شرابه ای از مواز دهانه آن آویزان است ترشحات این سینوس معمولا خون آلود و حاوی مواد چرب و بد بو و گاهی مو است بیمار از ترشح، درد و وجود توده ای حساس در قسمت انتهائی ستون فقرات شکایت دارد.

در همان ماخذ همانند مآخذ دیگر چون به شرح علل ایجاد کننده خارش مقعد می پردازد چنین متذکر است که استعمال کاغذ توالت یکی از علل بوده و درکسانی که از آب برای شستن استفاده می نمایند بیماری مذکور دیده نمی شود.

ایراد به اسلام این است که دست به مقعد مالیدن و در نتیجه بن ناخنها را آلوده کردن سبب خود الودگی و نقل تخم انگلها و یا باکتریها به دهان می شود که با غذای بعدی وارد می گردد ولی دستورات لازم را که دراین مورد از اسلام برای شما می نویسم و قضاوت درست و نادرست بودنمطلب و مکتب اشکال کنندگان را به شما واگذار می کنم ولی قبلا نیز این مطلب را بگویم که فقه، تطهیر مخرج را اینچنین انقی می داند که ابتدا با سنگ یا چیزهائی که می توان مخرج را تطهیر نمود آن را پاک کرد یعنی تا اینجا به اصطلاح با فرنگی ها روش یکی است (1) و بعدانقی است که با آب هم شسته شود لذا اگر مسلمان و نصارا هر دو با کاغذ یا سنگ خود را پاک کردند و بعد پا و احتمالا دستشان به بدن وعلاوه تر به شلوارشان رسید و خود آلودگی پیش آورد مسلمانان خود را با آب می شویند و آن قدر هم می شویند که چون دست مالیدند آثاری از مواد سه گانه غذائی که آخر از همه چرب بودن است لمس وحس نشود و باز هم در مسلمان شرایط زیر جزو ضوابط محسوب می باشد:

1 - مسلمان ناخن هایش آنقدر کوتااست که باتوجه به این که مستحب است هفته ای دو متربه بگیرد میزانش را می توان سنجید و در همین جلدها در بهداشت ناخن بیشتر خواهم گفت.

2 - برای مسلمان یک دست معین کرده اند به دهان برده شودو یک دست به مخرج و در این مورد اصرار و ابرامی است که معلوم

1- اگر مدفوع سرایت به اطراف کرده یا خون داشته با کاغذ و سنگ و امثالهم پاک نمیشود و بقیه موارد مانند نصاراست با توجه به اینکه در اینصورت نواسیر زیاد میشود.

می شود اگر کسی خواست دست چپش را هم به دهان یا به غذائی که به دهان باید وارد شود وارد بنماید لازم است دست مخرجی را به وضع دست دهانی در آورد یعنی همانند آن یکی نظیف نماید مگر در جلد دوم نگفتم اسلام به کسی که دست و صورت خود را شسته دستور می دهد با هوله خشک کند ولی اگر شستشو به منظور بر سفره نشستن انجام یافته حتی اجازه نمی دهد به هوله اصابت کند در اینجاست که از شما می پرسم همین اسلام ایا اجازه می دهد دست به مخرج زده را به غذا برد؟ دست به هوله زده را که اجازه نداد این یکی را هم اجازه نخواهد داد.

3 - اسلامی که مایلست عادت شود قبل از خواب تخلی صورت گیردو پس از آن نیز با وضو خوابیدن را مستحب می شمارد آیا پس از خواب چند ساعته اگر متجاسری بر حسب اتفاق مانده باشد زنده خواهد ماند؟

4 - صرفنظر از آنچه گفته شد مستحب است بدون دست مالیدن مقداری آب ریخت و سپس دست مالید.

شستشو در مستراح

در جلد دوم گفتم چگونه حمام و مستراح ما مبدل شد و برای مزید اطلاع بیفزایم شستشوی با آب یا اینگونه است که ظرفی انتخاب می نمایند و آبی در آن کرده خود را می شویند که معمولا در این کشور آفتابه ظرف مذکور است یا اینست که لوله ای به آب لوله کشی متصل است و به محلی آویزان آن را برداشته شیرش را باز کرده خود را شسته مجدد بسته و به محل می آویزند.

از جمله خواص شستشوی با آب علاوه بر این که کمتر نواسیر ایجاد می گردد مسئله مهمتری را حل می نماید که آن عبور فضولات از فاضلابهاست. در آن جا که با کاغذ خود را پاک می کنند مجبورند برای راندن فضولات و کاغذها و ... مقداری آب وارد فاضلابها کنند که چون به نفرات محل تقسیم شود تقریبا آبی می شود معادل آبی که یک نفر مسلمان خود را شستشو داده و مخرج خود را تطهیر کرده است.

مستحب است ابتدا مخرج شسته شود و دو عمل بهداشتی انجام خواهد یافت یکی تحریک محل و بهتر جریان یافتن محتویات شعریه هائی که برای دفع پر خون شده اند دیگری هر چه زودتر آلودگی مخرج را که مواجه با سلولهای ظریف سطح داخلی مخرج است پاک نمایند که آزردگی کمتر خواهد بود و مسئله دیگر که امکان اتفاقش هست این که تنها محلی از بدن که درک حرارت نمی کند یعنی گیرنده حس حرارتی ندارد نوک آلت است و اگر ابتدا به شستن آن با آب داغ شود کمتر حسوس می باشد و نیز باید توجه داشت که اگر مخرج راابتدا بشویند و برای ریختن اب به آلت آب کم بیاید می توان آلت را خشک کرد و آبی تهیه کرد و آن را شست و مهمتر آنکه آلت شستن و در حالی تخلی مخرج شستن ممکن است اندکی ادرار وارد مجرای ادار شود و استبرائی که شده باطل گردد.

هم اکنون شخص از مستراح بلند می شود مستحب است سه مرتبه دست را روی شکم بکشد و خروج از مستراح عکس ورود

با پای راست باشد به همان دلیلی که گفتم تا پای راست خارج گذاشته شود کهاگر افتادنی پیش آمد در مستراح افتادنی نباشد.

ناگفته نماند برای شستشو رو به قبله بودن اشکالی ندارد ولی پوشاندن عورت آن قدر اهمیت دارد که اگر مجبور شدیم برای آن که ناحرم مارا نبیند باید رو به قبله یا پشت به قبله نشستن را انتخاب نمائیم برای کودکان نیز اگر پدر ومادر مباشر باشند باید وی را رو به قبله یا پشت به آن ندارند ولی اگر خودش نشست جلوگیری نباید کرد این هم برای این که کودک عصبانی نشود و تخلیه کامل انجام گیرد.

دستور جالب

اسلام از ریختن مواد غذائی به مستراحها ممانعت نموده وخود دستور جالبی است:

فضولات هر چه باشد از حیوانی و نباتی در زمان کوتاهی تجزیه شده بیشتری به مایع تبدیل می گرددو در فاضل آبها کود است و لجن و ماسه و مقداری مواد غیرمحلول چون کاه و چوب پنبه و غیره به علاوه مقادیر فراوانی باکتریها که اگر ثقل ماده محیط اطراف باکتری کمتر از ثقل ماده پرتو پلاسم سلول باشد داخل سلول از آن پر می شود و برعکس اگر ثقل ماده محیط بیشتر باشد آب سلول کشیده شده خشک می گردد (امروز برای حفظ بعضی مواد از همین عمل استفاده نموده نمک یا قند به کار میبرند دوچیزی که بیشتر از همه از ریختن در مستراح به نظر اسلام ممنوعیت دارد) پرتوپلاسم باکتریهاخشک و فعالیت آنها کاهش مییابد حال اگر این عمل جذب سطحی سبب شد پرتوپلاسم باکتریها

پر شود و به علت بودن اکسیژن کافی در مجاور باکتری توانست با اکسیداسیون مواد بازخود را برای تصفیه مجدد حاضر کند گازهای CO_2و N_2O_5وانیدرید سولفوریک SO_3 به وجود می آید. گازها مواد قلیائی موجود در فاضلاب ها کربناتها و نیتراتها و سولفاتها محلول درست کرده و CO_2باقی می ماند که یا در مایع موجود حل می شود یا متصاعد می گردد و به طور خلاصه مواد برای عبور و رانده شدن به سهولت آماده و حاضر می شوند اما اگر نمکیا نان که همانمواد قندی نشاسته ای است یا برنج یا چربی یا ... وارد مستراح شود بر سطح فضولات پرده ای عایق کشیده شده مانع از رسیدن اکسیژن هوا به باکتریهاشده و در نتیجه اکسیداسیون باکتریهای هوازی رو به کاهش و اعمال باکتریهای غیرهوازی رو به شدت نهاده گازهای خطرناک ایجاد و مواد به خوبی تصفیه نشده هزینه های بیشتر و خطرات غیرقابل جبران به وجود می آورند واین خود کنترل همه جانبه اسلامی برای خوب تصفیه شدن فاضلابهاست و چه بسا بودند کسانی که قبل از مکانیزه شدن بسیاری اعمال برای خالی کردن چاه فاضلابها همین که شروع کردند در اثر گاز افتادند و مردند.

برای مزید اطلاع اضافه شود: اینکه اسلام غذا خوردن و مسواک کردن را در مستراح مکروه و ممنوع داشته یک علتش این است که حتی هسته یا پوست و خرده غذائی و ... به فضولات افزوده نشود و مصیبت مذکور را به بار نیاورد.

یک دستور جالب دیگر

در مستراح متجددین پس از اتمام اجابت مزاج دسته سیفن را می کشند که فضولات برود و تعفن ایجاد ننماید ولی بسیار مهمتر روان شدن فضولات در فاضلابهاست که بدون آب موانعی را ایجاد می نماید اما آب فقط ریخته می شود و دو کار مذکور را انجام میدهد اما مسلمین سیفن مترحک دارند که یا بودجه ای بوده و لوله کشی داخل مستراح انجام گرتفه و لوله ای نیز آویزان است شیر را باز کرده و لوله را جلو آورده تطهیر می نمایند یا این که لوله کشی نشده آب در ظرفی است با آن شستشو به عمل می آید اما در اینجا سه کار می شود هم فضلات می رود هم فاضلابها روان است و هم مخرج با آب شسته شده و بیماریهای سه گانه ای که گفتم در کسانی که شستشوی مذکور را دارند در حداقل است و این دو قسمت را به اختصار قبلا درجلد دوم ذکر کرده بودم.

مستراح عمومی

ما که مقصودم اکثریت قریب به اتفاق مسلمانان است البته مسلمانان امروز زیرا قبلا کسانی باید به جای این کلمه «ما» گذاشته شوند که امروز می خواهیم «ما» یعنی خودمان را با آنان مقایسه کنیم و وضع فلاکت بار ما در موضوع مورد بحث که با طرز ابرومند غرب برابر است در روزهای قبل برعکس و ما آبرومند بودیم به هر صورت چه شده در برخی مسائل و قضایا از غرب جلو افتادیم و در بسیاری موارد عقب ماندیم و در بعضی قسمت ها

برابری می کنیم یک تجزیه و تحلیل اجتماعی لازم دارد آن هم متکی بر بررسی عوامل روانی افراد: مثلا در ساختمانهائی که برای سینما شده عمارتهائی که ما داریم از بسیاری عمارتهای سینمای غرب بهتر است و اگر درصد حساب کنیم فوق العاده ما جلوتریم.

ابنیه مذهبی امان را در نظر آوریم می بینم تقریبا برابریم و اگر کلیساها بسیار عالی است مساجد بسیار عالی داریم اگر در هر گوشه ای کلیساست در هر زاویه ای مسجد است در نقاط دور افتاده و فقیرنشین کلیسای زیبائی دارند در فلان قریه که از دور دیوارها و عمارتهای خشتی آن پیدا می شون که از باد و باران و هزاران عوامل دیگر گزند دیده و وضع تاسف انگیزی دارند آن چنان که تصور می شود قریه ترک شده ای است که دیگر در آن از زندگی اثری و خبری نیست اما در میان آن همه خرابه یک عمارت بسیار زیبائی می درخشد که هنوز نزدیک نشده می فهمیم یا مسجد است یا حسینیه هر چند چون نزدیک شدیم نباید وضع نظافت آن را با نظافت محلهای مذهبی دیگران مقایسه کرد مخصوصا اگر حوض آبی باشد که بلافاصله آدمی را متوجه می سازد کهاسلام به خصائص سه گانه آب (رنگ، بو، طعم) توجه داشته و آب برخی از مکانهای مقدسمه متاسفانه چیزی از سه خصوصیت مذکور را کم ندارد (البته همانگونه که اشاره کردم در دهات دور افتاده وضع آب مساجد یا حسینیه اشان چنین است در آن دهات که دستور استجاب مضمضه آب را هنگام وضو نمی دانند یعنی به آنان علامت داده نشده و خبر نداده اند که آب وضو و خوردن در اسلام یکی است) اما آن چه

را ما خیلی بدتریم فراوان است که نباید نوشت و آن چه را خیلی عقب افتاده تریم و باید نوشت و میتوان نوشت اولاکم داشتن بلکه نداشتن مستراح های عمومی و مهمتر آرزوی این که ایکاش همین کم را هم نداشتیم و هر کس در قهوه هانه های حتی نزدیک به بهترین و بزرگترین شهر پیاده شده باشد میداند چه می گویم.

تاکنون شرح می دادم اگر مستراح کثیف یا کمتر از مورد نیاز باشد آدمی چگونه به بیماریهائی دچار می شود اما مستراح های مذکور هنوز واردش نشدی بیماری و کافیست یک مگس یا پشه از روی فضولات هفتاد و دو ملت خیز گیرد و بر روی خوردنیهائی که در معرض فروش یا در سفره یا بر میز است بنشیند و اگر عده مگلسهای فعال زیاد باشد و به دست و پای هر کدام مقدار معینی چسبیده باشد تکلیف اضافی هم درست می نمایند و اگر به ذکر خیر یک مگس اکتفا گردد می تواند تخم انگلها. باکتریها و ... را از راه ذکر شده به حلقوم مسافرین وراد نمی اند یا اگر آبی است بر آب بنشینند و دست و پائی بزنند وبعد در آبها ضرفی شسته شود و بالاخره غیر مستقیم هرچه باید پیش آید بیاید.

در داخل شهرها هم کمتر نیست هرچا باشد آدمی خودش یا بچهاش ممکن است ادرارش بگیرد یا بیمار باشد و ناگهان مدفوع فشار آورد شخص نتواند جلوگیری و خودداری کند گوشه ای پنهان را انتخاب و خود را راحت می سازد و برای همسایگان همان زمینه فراهم می آید که برای مسافرین فراهم می آمد.

(صرفنظر از اینکه بوئی ایجاد شود یاحشراتی مزاحم بدین وسیله مسکنی پیدا نمایند) از این رو بر دولت و ملت است که

با صرف مختصر هزینه ای جلو آن همه ابتلا را که با بیکار شدن در اثر بیماری و خروج ارز کشور از راه دارو و .. بگیرند و بازهم اشاره به مستراحهای عمومی کنم که در بعضی راهها به وسیله حتی شهرداری ساخته شده با آن تابلو زیبا و ظاهری آبرومند اما با ورود به آن مستراح معلوم می شود نقشه راشهرداری محل از متصدی قهوه خانه مجاور گرفته است و در محلی که مردم از همه جور محل عبور دارند برای مستراح صحنی ساخهت که هر کس گوشه ای را صاف و تمیز دیده بچه اش را همانجا بلند می کدن و سرپا می گیردو صاف و برعکس صحن بزرگ ، دهانه مستراح برخلاف عادت مردم آن قدر کوچک و تنگ که اگر غفلت شود (که دائما در حال غفلت است) مستراح گرفته و پر می شود ثالثا یک دریگذاشته وبعد بریا آنکه در باز می شودشخص در حالت اجابت پیداست یک تیغه ای ساخته اند که خجالت می کشم بگویم با آن که شیر آب و وسائل تظهیر در مستراح هست و برخلاف بسیاری از مستراح های عمومی در راهها آب مجانی هم می باشد تیغه مذکور بچه کار برده شده که راستی شرم آور است نه تنها این که یک نفر غیر مسلمان آن را ببیند و آبروریزی باشد بلکه به جز همان کسی که پائین تیغه مذکور را با قدمشان و بالایش را باقلمشان ملوث کرده اند هر کس دیگر از این عمل و از نقشه ای که شهرداری یا مردم محل به کار برده اند متنفرند.

در ساختن مستراح عمومی باید چیزهائی رعایت شود: برآورد نمایند مردم وقتی مستراح را دیدند بچه خود را کناری نگه می دارند یا خیرو چه نحو مستراحی است که مردم رغبت به آن می کنند.

برای مستراحهای عمومی بهترین آنها کاشی هائی است که در برخی مستراحهای مساجد به کار رفته و گاهی هم از سمنت است دهانه فراخ دارد و به تدریج کم می شود و در پائین به سوراخی ختم می گردد و زیر سوراخ به وسیله دریچه ای گرفته شده که با سنگین شدن باز می شود و آب و فضولات خارج می گردد و از پائین چیزی متصاعد نمی شود و بالا نمی آید.

صحن مستراحهای عمومی باید حداقل باشد واندکی به طرف مستراح شیب داشته باشد دیوارها کاشی یا ساده و بدون سوراخ و رف و طاقچه و بقیه اش را باید از آقایان مهندسین ساختمان پرسید که نزدیک است نقشه من هم همان نقشه شهرداری شود که از قهوه خانه بغل گرفته است، مستراح عمومی نباید نبش خیابان باشد مگر آن که فقط برای ادرار کردن منظور گردد آن هم به شرطی که همیشه اندک ابی در حال عبور باشد که بویی تولید نگردد. برای نشان دادن مستراح عمومی باید کمال دقت در نصب تابلو یا تابلوها به کار برود و با فلش نشان داده شود همچنین برای مستراحهای عمومی علامتی یا حروفی به کار برود که هر با سواد و بی سوادی آن را بشناسد.

لوله اب که بتوان آن را برای تطهیر و رد کردن فضولات به کار برد یا حداقل کاغذ توالت باید به جای گذاشت (ناگفته نماند شخص مسلمان می تواند در صورتی که خون در مدفوعش نباشد و حالت اسهال و سرایت نداشته باشد با کاغذ توالت که پک باشد خود را تطهیر نماید همین طور میتواند آلت خود را خشک کند و چون به منزل رسید آب بریزد).

تعداد مستراحهای عمومی باید به تناسب ایاب و ذهاب و جمعیت محل درنظر گرفته شود در فواصل معین و استاندارد شده

یک مستراح عمومی ساختمان گردد برای هر 25 نفر در مکانهای عمومی یک عدد مستراح لازم است و بهتر است برای هر 25 نفر ذکور یک مستراح نشسته و یک ایستاده و جهت هر 15 دختر یک مستراح نشسته تهیه دید شرعا و عرفا ساختن مستراح عمومی در محلی که موجبات ازاد واذیت مردم فراهم می گردد قدغن است مراجعه کنندگان نیز باید رعایت نظافت بنمایند که اگر به قول معروف هزاری طرف خوب ساخته باشد خرابش می کنند.

ناگتفه نماند مستراحهای بعضی ساختمانهای عمومی حسابشان همان استکه گفته شدهاز مساجد، تیمچه ها سراها و کاروانسراها و سینماهاو غیره و از همه قابل توجه تر مستراح های مساجد است که اگر در قدیم به ندرت مسجدی پیدا می شد که مغذرت می خواهم بحث بین بدبوئی آب حوض یا مستراحش و سنجش بین آن دو بود هم اکنون خوشبختانه مومنین با آب دست نخورده وضو می گیرند و به مستراحی که چندان دور از اصول بهداشت نیست می روند.

بسیاری از مطالب مربوط به مستراح است که چون با بهداشت محیط سرو کار دارد در جلد اسلام و بهداشت محیط از آنها بحث خواهم کرد از قبیل : جمع آوری و دفع فضولات، اهیمت دفع مدفوع از لحاظ بهداشت همگانی، انتقال آلودگی توسط مدفوع در خاک خشک، تولید مثل مگس در مدفوع ولی چون نامی از مگس برده ام اضافه نمائیم مگس چه نوع معمول چه با بدنه آبی و چه با بدن سبز همه روی مدفوع در حال فساد تخم گذاری مینمایند و با برخاستن خود اندام موئین خود را به کثافات و میکروبهای زنده آغشته ساخته همان گونه که گفتم به خورد آدمی میدهند آنچه

دانستنش مفید است این که مگسها دارنده جنبش نوری مثبت اند یعنی تحت تاثیر روشنائی جذب شده و از تاریکی گریزانند (در جلد پنم که بحث از رنگها بوده گفتم مگس از رنگ ابی و پشه از رنگ زرد گ ریزان است) لذا مستراح خوب آن است که سریعا مدفوع در آن به حفره یا مخزن تاریک زیر وارد شود (برای جلوگیری از تولید مگس و پشه یک فنجان نفت در هفته به چاه مستراح ریخته شود کافیست).

دیگر از مطالبی که در بهداشت محیط خواهم گفت دفع فاضل آبهاست (چگونه مدفوع سبب انتشار بیماریها می گردد. فاصله چاه مستراح و چاه آب چقدر باشد. میکربهای فاضل آبها ترکیب و کیفیت فاضل آب، لوله کشی منازل و فاضلابها، تصفیه فاضل آب).

مسئله سرپوش گذاشتن بر مستراحها هنوز حتی در پیشرفته ترین کشورها عملی نشده است و جدار سازی چاه مستراحها، کناره سازی مستراحها، اطاقک مستراح ، در مستراح ، تهویه مستراح و چاه آن در بهداشت محیط خواهم گفت.

انواع مستراح ها: گودالی با چاله های کم عمق که در اردوگاه ها ومواقع فوری از آن استفاده می نمایند به عمق نیم متر الی 75 سانتیمتر و خاکهای آن را برای این که هر روز مدفوع را بپوشانند به کار میرود تا اینکه گودال پر شود و چاله دیگری حفر گردد ولی بهتراست در اطراف آن دیورای از خشت یا چوب یا پارچه و ... کشیده شود. مستراح های سطحی که در مواضع خلوت بدون چاله درست می کردند و چون مدفوع در معرض حشرات و

حیوانات است بهداشتی نمی باشد.

مستراح سطلی: که مدفوع را در سطلها جمع کرده هرچند روز یک دفعه حمل و به مصرف کود می رسانند و طریقه بسیار خطرناکی است مستراحهای کناره ای: که مستقیما روی رودخانه یا دریا باز می شود و کاملا بر خلاف اصول بهداشت می باشد بخصوص اگر رودخانه کم آب باشد.

مستراح آبی: که مدفوع وارد خزینه ای از آب می شود و شرح آن را در بهداشت محیط خواهم داد (ارتفاع آب بین 1 - 5/1 متر میباشد) مستراح معمولی یا با چاه: که مزایای بهداشتی چندی دارد به شرط آن که در ساختمان و به کار بردنش دقت شده باشد قطر چاه معمولا 50 - 80 - 90 - 100 و اگر دهانه مربع باشد 120 سانتیمتر هر ضلع و عمق 8/1 - 5 - 8 - 10 - 20 متر دارد که بوسیله مجرائی به مستراح متصل است.

محاسبه چاه مستراح اهمیت دارد زیرا هرچه فاصله تخلیه زیادتر باشد بهداشتی تر می باشد و با گنجایش بیشتر هزینه کمتری ایجاد می نمایند.

هر لیتر مدفوع چنانچه 100 گرم مواد جامد داشته باشد در چاه پس از یک سال به 80 درصد وزناولیهکاهش می یابد یعنی 20 گرم می شود و چون آب لجن بقیه 80 درصدش رطوبت است لذا در سال 100 گرم و برای هر نفر در سال 5/36 لیتر لجن بوجود می آید و لذا برای یک خانواده پنج نفر برای یک سال باید حجم 182 لیتر منظور داشت و بهتر است برای تمیز کردن موضع از موادی چون سبزه، سنگ، خاک، پوستها و ... برای هرنفر

به جای 5/36 بیست لیتز اضافه منظور داشت (5/56). چاه مستراح که تا 50 سانتیمتری زمین پر شده باید از خاک پرش کرد و آن را ترک نمود و چاه دیگری انتخاب کرد و در صورت امکان به چاه اولی وصل نمود که قسمت سطحی آن انتقال یابد . به هر صورت چاه پرشده باید 9 - 12 ماه برای تکمیل فعل و انفعالات به حال خود باقی بمان و سپس برای کود برداشته شود.

مستراح چاهکی نیز هست و به آن مستراحی گویند که قطر دهانه مستراح کمتر و عمق آن بیشتر است و در بهداشت محیط همه شرح داده خواهد شد.

نصب کاشی یا موزائی که از سیمان ساخته شده باشد بر مستراحهای آجری یا آهنی برتی دارد نشیمن مستراح باید طوری باشد که اجابت مزاج مستقیما وارد دهانه شود و نوع روستائی نشین ها از همه بهداشتی تر است (از انواع چندگی، چمپاتمه ای ، حتی نشیمن فرنگی) و آنچه اهمیت دارد این که باید نشیمن تا دهانه ای که مدفوع از آن به چاه وارد می شود بدون شکاف و درز و صاف باشد (نشیمن مستراحهای آبی بهتر است طرز دیگر باشد که در بهداشت محیط شرح خواهم داد).

فاصله مستراح از اطاق های نشیمن نباید از شش متر کمتر باشد.

فیزیولژی تخلیه به اختصار

ابتدا تخلیه معده است که اصولا به وسیله امواج دودی انجام میگیرد و به دوازدهه خالی می شود ولی باب المعده مانع عبور غذا می گردد. تا آن که بالاخره فعالیت امواج دودی باب را باز و تخلیه را انجام میدهد باهر موج دودی چند سانتیمتر مکعب غذای کیم شدهبه اثنی عشر وارد می گردد که درجه سیالیت آن و قابلیت پذیرش اثنی عشر در سرعت تخلیه موثر است و درجه سیالیت بستگی دارد به:نوع غذای خورده شده، میزان جویدن غذا، مدت توقف غذا درمعده، شدت امواج مذکور و امواخ مخلوط کننده غذا.

قابلیت پذیرش روده کوچک برای کیم نیز با : مقدار غذای ورودی به دوازدهه، اسیدیته کیم، نوع غذا بستگی دارد.

از عجائب خلقت در این قسمت ،: باب المعده به طرف معده به اسید حساس است و طرف متوجه اثنی عشر به قلیا، در محیط اسیدی معده چون غذا خوب اسیدی شد باب باز می شود ولی از آن طرف همین غذای اسیدی که به باب برسد بسته شده اجازه ورود مجدد غذا را نمی دهد تااینکه در محیط قلیائی روده غذا قلیائی گردد و از این طرف هم کمک به باز شدنکند و شگفتی دیگر آن که چون روده پر شد فشار وارد اورده به وسیله رفلکس اجازه بیشتر پرشدن و انباشته شدن روده را نمی دهد و بالاخره رفلکسهای معدی روده ای بوسیله مایعات هیپووهیپرتونیک ازجریان سریع این مایعات به روده کوچک جلوگیری کرده و لذا از تغییرات سریع الکترولیتی در مایعات بدن هنگام جذب محتویات روده ممانعت می نماید و بدین ترتیب رفلکس مزبور

شخص را از مسمومیت با آب یا کم آبی اسموتیک به دنبال نوشیدن سریع مقادیر فراوان مایع حفظ می کند.

وجود غذاهای چرب در کیم باعث می شود هر مون آنترو گاسترن از مخاط دوازدهه و ژژونوم خارج و به داخل خون جذب وحرکات معده را مها ر و تخلیه را به نصف تقلیل دهد و گاه یک غذای چرب به همین طریق تخلیه معده را سه ساعت به تاخیر می اندازد که این تاخیر در مواد بیاض البیضی متوسط و در مواد قندی ناچیز است.

در همه روده کوچک انقباضات حلقوی است که گاهی قوی و زمانی ضعیف واغلب بی نظم وهر 11 دقیقه یک بار در دوازدهه به وجود میآید و هرچه به طرف پائین آید میزانش کمتر می شود و با همینحرکات ترشحات روده یا کیم و قسمت های جامد آن مخلوط می گردد و بدون شک حرکات دودی و ضد دودی روده ها نیز در این امر شرکت دارندو کیم را زمان عبور از روده کوچک در جهت عکس عقربه ساعت چرخش داده سبب تماس بیشتر کیم با مخاط روده ها می شود که علاوه بر مخلوط کردن عمل جذب را هم آسان می نماید.

وجود محتویات درهر نقطه روده سبب ایجاد موج پریستالنیک می گردد که گاهی با شدت تا معقد و زمانی چند سانتیمتر را می پیماید چین های مخاطی نیز در اثر برخورد با محتویات وسعت سطحی یافته سطح جذب را زیاد می نمایند.

صفرا نیز مرتب به وسیله کبد ترشح و در کیسه صفرا جمع و تغلیظ می گردد و چون چربی وارد روده کوچک شد و از مجاور

سوراخ اودی (سوراخی که راه کیسه صفرا را به روده باز می کند) خواهد عبور کرد سوراخ بازو مقداری صفرا به اثنی عشر میریزدوچربی ها امولسیونه و به وسیله لیپازهای روده قابل جذب می گردد هماکنون به دریچه ایلئوسکال می رسد دریچه ای که اجازه نمی دهد فضولات روده بزرگ به روده کوچک برگردد و فقط باهر موج دودی CC5 و جمعا در 24 ساعت CC 450 کیم را از خود عبور داده وارد سکوم می نماید.

در کلن آب و الکترولیت ها جذب می شود مواد اضافی جمع و برای دفع آماده می گردد که نیمه اول کلن بیشتر عمل اول و نیمه دوم بیشتر عمل دوم مذکور را انجام می دهد. در قولون امواج دودی شبیه امواج روده کوچک وجود ندارد بلکه حرکات بزرگی است که چندبار در روز و اکثرا 10 دقیقه پس از صرف صبحانه بروز می کند و فضولات را به طرف مقعد می راند وچون مدفوع به سیگموئید و به ویژه رکتوم وارد شد اجابت مزاج به وجود می اید برای اجابت مزاج حرکات بزرگ روده ای قدرت کافی دارند ولی انقباض تونیک و مداوم دواسفنگتر (مضیقه) داخلی مقعد و خارجی مقعد وضع مذکور را پیش میآورند.

مدفوع که برکتوم رسید رفلکس از راه اعصاب لگنی و هیپوگاستریک به قطعات خاجی نخاع شکوکی رسیده و بعد در جریان عصبی رفلکسی در طول الیاف پاراسمپاتیک که داخل اعصاب نعوظی قرار دارند و کلن نازل، سیگموئید و رکتون رفته و باحرکات دودی و مهار اسفنگتر داخلی پدیده دفع به وجود می آید که در نوزادان و شخصی که نخاعش قطع شده جلوگیری از آن ممکن

نیست ولی دیگران می توانند از دفع نگهداری نمایند. در زمان دفع شخص ابتدا یک نفس عمیق کشیده دیافراگم را به پائین رانده و عضلات شکم را منقبض کرده و خلاصه از هر طرف به مدفوع برای راندن به طرف خارج فشار وارد آورده می شود.

(هم اکنون شخص برای مسواک زدن آماده است).

نظافت و اهمیت آن در اسلام

النظافه من الایمان

النظافه من الایمان جمله بسیار مشهوری است که نبی گرامی فرمودند چون به قرآن مراجعه نمائیم آنجا که پروردگار می خواهد رحیم بودن خود را بر مؤمنین که نظافت مربوط به آنان است بیان فرماید به خروج آنان از ظلمات به سوی نور اشاره می کند (لیخرجکم من الظلمات الی النور و کان بالمومنین رحیما 43 الاحزاب) و می توان با توجه به النظافه من الایمان و این که در قرآن همیشه نور مفرد و ظلمات جمع است نظافت را جزئی از نورانیت که همیشه یکی است و آلودگی و ژولیدگی را ظلمتی که برای پیدایش ظلمات لازم است محسوب داشت.

النظافه من الایمان مسئله و تنزل من القرآن ما هو شفاء و رحمه للمومنین (82 الاسراء) و این که نظافت یک شاخه از شفاء و رحمت است روشن می سازد و با دفت در مطالب جلدی که در دستتان است اطلاع حاصل خواهید نمود که چگونه نظافت شفا وچرا رحمت می باشد همینطور می توان هر جا اسلام از مومن بیانی دارد متوجه گردید که چگونه نظافت از ایمان است و پاکی و پاکیزگی از اهل ایمان جداشدنی نیست اصولا قرآن سوره ای دارد به نام مومنون که

شروع آن با ذکری از مشخصات اهل ایمان است که نماز با خشوعی دارند، از سخنان بیهوده دوری می جویند، حساب اموالشان طبق موازین اسلامی عمل می شود، دامنشان پاک ومحفوظ است، در امانت خیانت و در عهد شکستن ندارد. و بعد از اینکه مشخصات انسان غوطه ور در هوا را تمام نمود البته انسانی بر فطرت یعنی برایمان به ذکر انسان غوطه ور در آب مخصوص می پردازد و به مراحل خلقتش از عصاره خاک ، نطفه، علقه، مضغه و ... اشاره می کند و آن گاه به انسان غوطه ور در خاک او این که میمیرد و زنده می شود پرداخته و از آسمان و زمین واطعمه و اشربه و ... مطالبی ذکر می فرماید مثل اینکه باید همان گونه که همه چیز در حد آفرینش به راه فطرت واداشته شده انسان نیز باید ایمان با مشخصات مذکور داشته باشد تا هم آهنگ سایر کائنات بر فطرت بوده باشد و چون به شاخه ای از ایمان که نظافت باشد برسیم که در نظیف ترین صورتش تجلی فطرت است می بینیم آن قدر در سطح بالا قرار می گیرد که ذات مقدس ذوالجلال نیز در این امر شریک بوده ان اللّه نظیف و یحب النظافه به گوش می رسد.

بسم اللّه الرحمن الرحیم قد افلح المؤمنون الذینهم فی صلوتهم خاشعون و الذینهم عن اللغو معرضون و الذینهم للزکوه فاعلون و الذینهم لفروجهم حافظنو الاعلی ازواجهم او ما ملکت ایمانهم فانهم غیر ملومین فمنابتغی و راء ذلک فاولئک هم العادون الذینهم لاماناتهم و عهدهم راعون و الذینهمعلی صلواتهم یحافظون اولئک هم الوارثون الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون و لقد خلقنا الانسان من سلاله من طین ثم جعلناه نطفه فی قرار مکین ثم خلقنا

النطفه علقه فخلقنا العلقه مضغه فخلقنا المضعه عظاما فکسونا العظام لحمائم انشاناه خلقا آخر تبارک اللّه احسن الخالقین ثم انکم بعد ذلک لمیتون ثم انکم یوم القیامه تبعثون و لقدخلقنا فوقکم سبع طرائق و ما کنا عن الخلق غافلین و انزلنا من السماء ماء بقدر فاسکناه فی الارض و انا علی ذهاب به لقادرون فانشاناالکم به جنات من نخیل واعتاب لکم فیها فواکه کثیره و منها تاکولن و شحره تخرج من طور سیناء تنبت بالدهن و صبغ للاکلین و ان لکم فی الانعام لعبره نسقیکم ممافی بطونها و لکم فیها منافع کثیره و منا تاکلون وعلیها و علی الفلک تحملون.

اهمیت نظافت در اسلام

یک بار دیگر شرح دادم اسلام در گفتن همه چیز اقدام نموده و هیچ امری را فرو گذار نکرده ولی برای گفتن همیشه دو حالت به خود گرفته یا آن قدر به موضوع اهمیت داده که یک طرف قضیه را امر کرده و ضدش را نهی نموده همانند همین نظافت که النظافه من الایمان را دراد و در برابرش هم فرمیاد خداوند دوست نمی دارد کسانی را که کثیف و ژولیده اند و حالت دیگری فراموش کردن عکس قضیه است چنانچه در موضوع شهرنشینی ملاحظه فرمودید که اسلام چگونه قوانین جالی وضع می کند اما در چادر نشینی خاموش می شود مطلب را از نظر بشریت بالاخره فراموش شدنی پیش بینی می فرماید و در اهمیت نظافت همین بس که ایمان به خدا که هدف آفرینش است نظافت از آن باشد (النظافه من الایمان).

میل به نظافت در آدمی به ودیعت نهاده شده بلکه در تمام موجودات.

دفع فضولات یک نوع نظافتی از اندرون است و نظافت با آب و خاک و ... نوعی نظافت سطح و بیرون، با توجه به این که هر کدام رو به تعلل نهد دیگری صدمه بیند اگر پوست پاک نشود همان گونه کهخواهم گفت تنفس پوستی مختل و در نتیجه احشاء صدمه بیند و اگر شستشوی درونی به خوبی انجام نگیرد و فضولات دفع نشود اثر پوستی آن ظاهر شدهو از علائم تشخیص و راهنمای پزشکان خواهد بود چون آدمی اراده دارد و بین جبر و اختیار است و می تواند از این موهبت فرار کند لذا همان گونه که دین برای شستشوی اجتماع و فرد با وسعت کلمه تطهیر لازم است : دین لازم و النظافه من الایمان: پاکیزگی و نظافت نیز لازم است دین به وسیله نبی گرامی ابلاغ شد و النظافه من الایمان نیز از ایشان است.

و ان اللّه یحب التوابین و یحب المتطهرین خلاصه شده ای از آنچه برای فرد اجتماع و انفس و آفاق لازم است.

النظاقه من الایمان فشرده و خلاصه ای از آیه شریفه ان اللّه یحب التوابین و یحب المتطهرین می باشد زیرا النظافه اش می تواند خلیفه المتطهرین باشد و الایمانش به جای التوابین و مجموعه از همه آنها این که خدا و محمد و مومن و نظافت همه ردیف و باهم ذکر شده اند.

اینک برای مسواک کردن آماده می شویم:

دانستنیهائی ازمسواک و مسواک کردن

بشر ازچه زمانی دندانهای خود رامیشست، پیدایش اسباب یا مسواک برای شستشوی دندانها از چه وقت است خمر دندان یامادہ ای که برای شستشوی دندانها بکارمی رود از چه هنگام پیدا شد؟ همه و همه در تاریکیهای تاریخ فرود می رود امامسلم است از آنروز که حتی دفاع در برابر حیوانات را نمی دانسته خلال می کرده و آنچه در لای دندانهایش گیر کرده و آزارش میداده بلااراده دستش به طرف دهانش برای بیرون آوردن دراز می شده ولی بعدها فهمیده است که با سیخی یا چیز دیگری می تواند این کار را انجام دهد و به احتمال که شستن دندان را برای زیبائی آغاز کرده زیرا نیروی زیبائی در قاموس شناسائی انسانی نیرومندتر از قدرت بهداشت است ولی باز هم تاریخ توجه به زیبا شدن بوسیله داشتن دندانهای سفید تر از کی است؟ معلوم نمی باشد اما چنین حدس زده می شود در ضمن خلال کردن کم کم چوب یا ابزار دیگری را که به کار برده به همه دندانها کشیده باشد و باز گمان بیشتر این که انگشت را به جای مسواک به کار بردن تاریخ بعدی داشته باشد زیرا با توجه به عمرهای کوتاه انسانهای قدیم نیازشان به خلال کردن بیشتر بوده است که غیر ارادی بوسیله انگشتان انجام می گرفته است.

تصور می شود از آن زمان که آدمی دندان را سفیدتر و در نتیجه خود را زیباتر مشاهده کرد از مواد سفید رنگی برای پاک کردن دندانها استفاده کرده باشد و از آن روزی که نمک را به کار برده

توجهش به ریشه ها که می تواند نمک یا مواد دیگر را برای مالش به دندانها به کار برد جلب شده و در انتخاب ریشه ها به تدریج در اثر گزینش، بهترین آنها انتخاب شده و چه بسا قبل از این انتخاب بشری که در جنگلها با ریشه ها و گیاهان سرو کار داشته متوجه شده با دندان زدن به غذا دندانش پاک تر شده است.

اسلام و مسواک

شکی نیست مدتها قبل از اسلام برای پاک کردن دندانها ابزاری به کار برده شده ولی همان گونه که اشاره شد به احتمال قوی جنبه زیبائی داشته نه بهداشتی و برای پاک کردن دندان قوانین و مقرراتی وضع نشده بود و همانگونه کهبه وسیله پیامبران به آفرینش و هستی توجه گردیده و کلمات روح و نفس و ... به کار برده شده وعلم و فلسفه چنین آغاز گردیده که نوابغی به کلمات مزبور رو کرده بحث نایند، مسواک زدن هم بهعنوان شستشوی دندان که متکی به بهداشت و سلامتی بوده و مقراتی داشته باشد از پیامبران شروع گردیده و روایات زیادی در این باره داریم که برخی از آنها و از جمله حضرت صادق فرماید: السواک من سنن المرسلین (مسواک کردن از مقررات پیامبران است).

من سنن المرسلین السواک (از جمله مقررات پیامبران مسواک کردناست).

اربع من سنن المرسلین العطر و السواک و النساء و الحنا (چهار چیز از سنن پیامبران است بوی خوش، مسواک کردن، آمیزش با زنان، خضاب یا حنا).

ثلث اعطی الانبیاء العطر و الازواج و السواک (سه چیز پیامبران را دادند بوی خوش و زن و مسواک) د رحل وعقد چند مطلب شکی نیست: مسواک زدن سابقه قدیمی دارد.به وسیله پیامبران تحت انضباط در آمده است، اعراب عصر جاهلیت هم از این عمل اطلاع داشته اند بدین دلیل که حضرت ابراهیم پدر انبیاء و پسر حضرت به نام اسماعیل که جد اعراب حسوب میشده و در برابر بنی اسرائیل به آنان بنی اسماعیل گفته اند مسواک میزده اند بهعلاوه که نبی گرامی مسواک زدن را به اعراب یاد ندادند بلکه آنچه از اسلام در این باره توصیه شده و به آن یقین داریم توجه کامل و عنایت تمام به مسئله مسواک زدن و پافشاری تا سرحد وجوب رساندن عمل مذکور است و روایات زیادی در این باره داریم و اینکه بیشتر روایات که اصرار در انجام عمل مذکور دارد از نبی گرامی می باشد بلکه تمام روایات مربوطه از آن حضرت است خودنشان می دهد اعراب از مسواک زدن اطلاع داشتند اما توجهی نمی کردند و سستی می ورزیدند و برخی از آن روایات چنین است:

مازال جبرئیل یوصینی بالسواک حتی ظننت انه سیجعله فریضه (همیشه جبرئیل مرا به مسواک کردن سفارش کرد آنقدر که گمان بردم به زودی از جمله رائض دینی مسواک زدن خواهد بود).

اوصانی جبرئیل بالسواک حتی خفت علی اسنانی (جبرئیل سفارشم به مسواک زدن نمود که بر دندانهایم ترسیدم یعنی این چه عضوی است مگر غفلت از آن چه بلائی ایجاد خواهد کرد و چگونه است که این قدر مورد توجه باید قرار گیرد).

مازال جبرئیل یوصینی بالسواک حتی خفت ان احفی اوادرد (هر مرتبه جبرئیل مرا به مسواک سفارش کرد آن قدر که ترسیدم دندانهایم بساید یا از بین برود)

امرت بالسواک حتی خشیت ان یکتب علی (دستورم دادند به مسواک زدن آن قدر که گفتم این کار بر من نوشته شد و واجب گردید).

جای بسی خرسندی است که تاریخ اسلام با ضوابط خاصی اصالت خود را حفظ کرده و صرف نظر از آن که قرآن کریم بدون حتی کلمه ای کم و بیش یا پس و پیش به ما رسیده و تا دامنه ابدیت به همین نحو خواهد رسید اخبار و احادیث درست اسلامی نیز برای حفاظت و پایداری اصالت به نحو خاصی نگهداری شده چنانچه در همین مورد ملاحظه می شود فقط لازم است از نبی گرامی راجع به مسواک کردن چنین سفارشهائی به جای مانده و به ما رسیده باشد تا بدانیم عمل مذکور اهمیت خود را به آنجا رسانده که اگر تمام سخنان نبی گرامی جز و حی چیزی نیست و ان هو الا وحی یوحی مقبول همگانی می باشد در مورد مذکور باز نام جبرئیل به میان آمده تا اهمیت خاص موضوع مسواک مورد مداقه قرار گیرد وانگهی ارتباط نبی گرامی با مردم عصر جاهلیت تحت عنوان مقررات وضع شده ای درآید که اهمیت نزدیک به وجوب یابد و مهمتر از همه این که حتی در عصر فضا همگان متوجه گردند هنوز هیچ مکتبی برای لجلب توجه پیروان خود به بهداشت دندان و دهان چنین سفارشهائی نکرده و باز هم به خواندن ادامه دهید تا به بینید اسلام برای مسواک زدن چه می کد و چه می گوید و چگونه ارتباطی با یکدیگر دارند.

یاد آوری دیگر اینکه سفارش های نبی گرامی که برای ثبات و توجه مسواک زدن آن را متکی به دین و مقدسات گردانیده عمل مسواک کردن را آن چنان نزد مسلمین گرامی داشته که حتی عصر جاهلیت را به بهداشت و کسانی که به پاشنه های خود شاش میکردند به پاکیزگی دهان و دندان توجه ساخته است.

باز هم اسلام و مسواک

چند صفحه دیگر، این عنوان راخواهید دید: خضاب کردن در آنجا می بینید امام می فرمایند حنا بستن سبب خوشبو شدن دهان می گردد.

برای من این سئوال پیش آمده مگر ماده عامل حنا «هنو - توکسین» یا ماده رنگین دیگری که دارد از راه پوست جذب خون شدهو از آنجا وارد دهان می شود یعنی یکی از طرق دفع آن بزاق میباشد هر چه کردم کسی را پیدا کنم این مطلب را بداند یا از کتابی بخوانم نتوانستم ولی اگر همین عمل را خواننده ای که با آزمایشگاه مجهزی سرو کار دارد انجام دهد و مرا مطلع گرداند سپاسگزارم.

اما همین که می خوانیم اسلام فرموده مسواک کنید که راه خواندن و تکلم پاکیزه گردد و می دانیم دندان فقط در انسان عمل دومی غز ار حمله و جویدن و گرفتن و پاره کردن غذا دارد و آن هم برای تکلم است در شگفتی عمیق فرو می رویم که در 15 قرن قبل به عمل دوم دندان تکلم هم اشاره گردیده است.

پس به ریزه کرایهای اسلام حتی در خضاب کردن با حنا بر می خوریم که یا هنوز علم آن را مورد بررسی قرار نداده و یا این که وارد علم شده و من نمی دانم به هر صورت خواستم باز هم عنوانی درباره ارتباط اسلام و مسواک باز کنم و آنچه را از خواص مسواک کردن، اسلام شرح داده بحث نمایم و چیزهائی که نمی دانم تصور نشود در نوشتن فراموشی پیش آمده - نه خیر - هر چه را گذاشته و گذشته ام نمی دانسته ام وجون در 14 قرن پیش به این کلمات توجه نمائیم که از خواص مسواک کردن بحث شده خیلی تعجب می نمائیم زیرا آن چه را تا چند قرن پیش در آن استادی به کار رفته و موشکافیها شده و بحث ها از آن بهعمل آمده محدود به چند مطلب است که در راس همه فلسفه قرار دارد و این تنها اسلام است که با سابقه وقدرت خود به بحث هر مسئله ای پرداخته کلیه قسمتهای آن را مورد توجه قرار داده واز هر رویه وگوشه آن بحث کرده و مورد نمونه اش همین مسئله مسواک کردن است که نه تعریف از آن را فراموش کرده نه معرفی نوع ابزاری که باید به کار برود نه خمیری که باید دندانها را با آن شست و چگونه باید دندانها را شست و حتی نتیجه رعایت بهداشت دندانو دهان که هم اکنون روایات چندی در این خصوص آورده می شود.

فی السواک ثمانیه خصال، یطیب الفم، یشد اللثه و یجلو البصر و یذهب بالبلغم و یفرح الملائکه و یرضی الرب و یزید فی الحسنات و یصح المعده (نبی گرامی فرمودند در مسواک کردن هشت خصلت است دهان را پاکیزه می کند، لثه را محکم می سازد و چشمان را جلا و روشنائی می بخشد و بلغم را میبرد و فرشتگان را شاد و پروردگار

را خشنود می سازد، در حسنات می افزاید و بهداشت معده است) با آن که مسواک به دندانها زده می شود و آنها را پاکیزه و سفید می کند حضرت می فرمایند دهان را طیب می سازد.

کلمه طیب را در جلد چهارم معنی کردم و چه جالب به کار برده شده زیرا وسعت دامنه طیب از طاهر بیشتر است در اینجا گفته می شود مسواک زدن دهان را طیب می کند (نه دندان را) و هم شامل دندان می شود و قسمت های دیگر جوار دندان از لحاظ پاکیزگی از لحاظ زیبائی از لحاظ برطرف ساختن آلودگیهای چشائی و بویائی و بینائی و ... یعنی منظره بد و بوی بد ومزه بد را هم برطرف میسازد و باز هم شما را به شرح کلمه طیب به جلد چهارم حواله می دهم که اگر مایل باشید بیشتر در این باره بحث شود مراجعه فرمایید.

یشد اللثه و شدت و استحکام لثه با مسواک زدن به علت برطرف شدن آلودگیهائی است که در شیار بین دندانها ولثه وجود دارد و همین آلودگیهاست که با مسواک برطرف می شود و لبه لثه را که مرتب در آلودگیها غرق بوده از بین برده و لثه نو و محکم روئیده است و این هم از عجائب آفرینش است که اگر انگشت زیر ماشین رود وگوشتش برود سلولهای باقیمانده از خون مصالح ساختمانی اخذ و شروع به ساختمان می کند و همین که انگشت به سرحد شکل و اندازه اولیه رسید ساختمان خود رامتوقف و آغاز به ساختمنان سلولهای پوستی می نمایند نه کمتر میسازند کهنوک انگشت گود شود و نه بیشتر که بر جسته گردد همین طور اگر عضوی در داخل کم قسمتی از آن از بین برود و عضوی باشد که قابل رویش باشد به همان شکل و رنگ و وضع و اندازه و وزن و ساختمان اولیه ای

که داشت در میآید در اینجا هر چه از لبه های نازک و گرفتار لثه که در میان آلودگیها و مواد تخمیر و فاسد شده کمک می طلبید به وسیله مسواک طرد گردد به همان شکل ووضع و رنگ و ساختمان و اندازه قبلی روئیده می شود یاللعجب هر جای بدن زخم شود اگر به میکربی تماس یابد عفونت پذیرد و جدارهای گونه و لثه و دهان که بسیار ظریف و زود زخم و رنج اند و با جویدن مختصر نان خشکی خون از آنها جاری می شود و یا به مسواک زدنی جراحت می یاید هرگز در انسان سالم عفونت نمی یابد، ناگفته نماند از بین رفتن عضو و دوباره به شکل اول برگشتن هم مربوط به انسان است و چه بسا انگشتی زخم شود که بعد گود یا برجسته گردد در اثر غفلت آن که معالجه می کند یا آن که در مان می شود و در اثر مسواک هم هرگز با خراش و برطرف شدن لبه های گندیده لثه ها عفونت دیده نمی شود و باز در اینجا تعجب می کنم که چنین محیط را که خود دارنده عامل بسیار قوی و ضد عفونی است چگونه اسلام هم آن را پاک دانسته تا آنجا که اگر دهان خونی شد بدون آن که شستشو شود پس از برطرف شدن خون دهان پاک است و چشم بینای اسلام در همین ریزه کاریها جلوه بیشتر مینماید به هر صورت نبی گرامی فرمودند مسواک زدن دهان را طیب و لثه را محکم و دیدگان را جلا می دهد.

شما وقتی عینک غبار نشسته خود را خوب پاک می کنید یا سربازی که تفنگ خود را خوب تمیز می کند می گویند جلا یافت و آنچه در طب وارد است همین کلمه جلا ست برای چشمها که اگر در حوالی آن هر عامل عفونی و آلودگی برطرف شود جلا و جلوه خاصی می یابد وبر عکس اگر دچار همسایه بد شود روبه کدورت رود تاآنجا که ممکن است یک دندان چرکین یا یک سینوس عفونت یافته

چشم را تار و حتی به طرف کوری بکشاند و چه بسا وجود یک کانون عفونی در دندان یا ... بر کلیه یا کبد اثر وغیر مستقیم جلا و روشنایی چشم را کم نماید.

نبی گرامی در هر مطلب یحتی در مورد جلای چشم «باصد هزار جلوه برون آمدی که من - با صد هزار دیده تماشا کنم ترا» به ذکر خواص مسواک زدن و اثر آن بر اعضاء مجاور پرداخته اند و گویا اصطلاحات طبی است که از دهان حضرت خارج می شود مثلا برای دهان کلمه طیب انتخاب می فرماید و برای لثه کلمه شدت و برای چشم کلمه جلا و پس از این که انگشت برتکمه احساسات و عواطف پیروان خود می گذارند و می گویند : ای مسلمانی که خود جزو جامعه مسلمانانی و اگر فردی هستی تشکیل دهنده اجتماع هم هستی تو اگردهانت را طیب و لثه ات را شدید و چشمت را حلا دادی و برادرت و افراد دیگر خانواده ات و بالاخره همه این کار را کردند بر سلامتی اجتماع مسلمانان افزوده ای و پیشبرد اجتماع مسلمین به طرف یک بهداشت صحیح و اصولی نه تنها فرشتگان راشاد می سازد بلکه آن که خالق فرشتگان و دهان و لثه وچشم توست راضی می گردد و با توجه به اینکه هر کس خدا از او راضی است بهداشت روحی و روانی بسیار جالبی هم دارد علاوه بر این که بر حسنات خود افزوده و ماجور و مثاب است معده خود را صحت بخشیده است نمی دانم به این معجزه حضرت توجه فرمودید که چرا جلای چشم و طیب بودن دهان وجلا داشت چشم را اول آورده و بعد به خشنودی و رضای فرشتگان و خدا پرداخته و در آخر به بهداشت معده اشاره فرموده اند؟مگر نیست که در اسلام همیشه و همه جا

رعایت ترتیب شده و مطالب را بر حسب اهمیت ازمهمترین شروع کرده و به آخر میرساند یااز قدمت آغاز نموده ابتدا قدیمی ترین را آورده و به زمان حال ختم می نمایند اما در اینجا چه شد که بهداشت دهان وو دندان آغاز سخناست و در میان خشنودی خدا و فرشتگان و به صحت معده پایان می پذیرد؟

اگر بهداشت روانی شما درست نباشد مسواک زدن دندانها را پاک و دهان را خشبو و لثه را محکم می سازد امابا بهداشت روانی نادرست ناحیه هیپوتالاموس و سایر غدد و اعضاء اجازه نمی دهدگوارش درست باشد از این رو مسواک کردن و خشنودی خدا عینی رعایت بداشت قسمت های اولیه دستگاه گوارش و آرامش خاطر برای صحت معده و مگر نمی دانید همین دندانهای چرکین میتوانند آنقدر گوارش را ناراحت کنند تا به سر حد ابتلا به زخم بکشانند.

در جلدهای قبل مخصوصا جلد 3 و 4 به تفصیل گفتم چگونه بد خوردن و خرودن بد بر امعاء اثر بد می گذارد و نشان دادم به چه نحوی ورود غذای آلوده و در اینجا آلودگیهای دندان به معده زیان می رساند و مهمتر از همه ثابت کردم که با خطر پریشان بر غذا نشستن علاوه بر آن که اشتهائی نیست همان مقدار اندک خورده شده نیز هضم وجذب عادی نداشته معده خراب کن می باشد از اینرو چنانچه آلودگی دندان که غذا خراب کن است با عدم رضایت الهی که پریشانی خاطر میباشد هر دو با هم موجود بود از بهداشت معده خبری نیست و بر عکس همانگونه که نبی گرامی فرمودند غذای خوب و خدای خشنود نتیجه اش داشتن معده بهداشتی و سالم است.

لذا درود فراوان برنبی گرامی که درخواص مسواک زدن

چنین فرمودند: بهداشت دهان و دندان و دروازه معده به علاوه آرامش اعصاب مساوی است با صحت معده و صحت معده یعنی عمری دراز و شاداب داشتن.

ناگفته نماند دندان را مسواک زدن و دروازه معده را پاکیزه داشتن خود به آزامش خاطر کمک مینماید یعنی هم معده خوب آرامش خاطر ایجاد می کند و هم آرامش خاطر بوجود آورنده معده بهداشتی است.

حضرت صادق فرماید. فی السواک عشر خصال مطهره للفم و مرضات للرب و مفرحه الملائکه و هو من السنه و یشد اللثه و یجلو البصر و یذهب بالبلغم و یذهب بالحفر (در مسواک کردن ده خصلت است دهان را پاک و خشنودی پروردگار و فرح فرشتگان را جلب مینماید و از سنت است و لثه را محکم و چشم را روشن نموده بلغم و فساد دندان را می برد) آنچه در اینجا به چشم تازه می آید یذهب بالحفر می باشد و به جای طیب نز مطهره آورده است و تصور اینکه باید شرح داد نمی کنم زیرا فساد دندان از بین رفتن به وسیله مسواک توضیح واضحات است.

لکل شی ء طهور و طهور الفم السواک (از حضرت باقر است که هر چیزی را پاک کننده ای است و پاک کننده دهان مسواک کردن می باشد) بدون شک می دانید اگر برای بدن دوجبهه یا چند جبهه باز نشود همیشه بدن بر دشمن متجاسر غالب می گردد حتی اگر باکتری مقاوم و متجاسری چون میکرب کزاز وارد گردد و با آن خاک یا عناصر آلوده وارد نگردد احتمال ابتلا خیلی

کمتر است زیرا اگر خاک ومیکرب با هم وارد شود بدن باید اول با ذرات خاک که بیگانه تر از باکتریها نسبت به بدنند بپردازد (جماد، نبات حیوان به ترتیب اند و جماد از نبات و نبات از حیوان فاصله بیشتری به بدن دارند و باکتریها را اغلب از نباتات محسوب می دارند) و با این وضع که بدن مشغول با ذرات خاک است متجاسرین تکثیر و غالب و مبتلاد کننده می شوند، در دهان هم اگر دفاع از آلودگی های مربوط به تخمیرات و فسادهای دندانی به وسیله مسواک عمی گردد دهان خود قادر به دفع هر گونه دشمن متجاسری است و در جلدهای قبل گفتم یک بدن سالم در همان دهان میکربهایش کشته می شود و اگر نشد در اسید معده از بین می رود و اگر نرفت بدون شک ترکیبات صفرا فرصت زندگی به آن نمی دهد.

یک عنوان درشتی را که قبلا بحث شد و آیه قران است همیشه در مورد بهداشتی به نظر داشته باشید و ملاحظه فرمائید در هر حال نبی گرامی یا ائمه اطهار طبق آن آیه مدل و نمونه و الگو داده اند آیه شریفه مورد بحث ان اللّه یحب التوابین و یحب امتطهرین است و در این روایات دیدید که هم مرضات للرب بود و هم مطهره للفم و حتی از حضرت علی داریم السواک مطهر للفم و مرضات للرب که خود یک توجیه کوچکی از آیه مورد بحث می باشد السواک مطهر للفم برابر حیب المتطهرین و مرضات للرب قرینه یحب التوابین و حال آن که بهتر است گفته شود هم مطهر للفم و هم مفرحه للملائکه و هم ... همه موجب رضایت خداست.

چگونه باید مسواک کشید؟

بشر از روزی که قوه تشخیص یافت تا بداند در شکافها و درزها امکان ماندن آلودگیها بیشتر است سعی کرد اگر مسواک را به طول وس راسر دندانها می کشد به طور عرضی نیز مسواک بزد تا شکافها یعنی فواصل دندانها نیز تمیز گردد و مقوصد از مسواک هر چیزی است که برای پاک کردن دندانها به کار می رود الان هم اگر ز ندانپزشکی عصر فضا پرسیده شود چگونه باید مسواک کرد می گویند باید دهان را در حالی که نیمه باز نگه میدارند مسواک را به عرض دندانها بکشند و در آن موسساتی که بعنوان تبلیغات بهداشتی عکسهائی را منتشر می سازند میبینیم انسانی (البته تقریبا همیشه خانمی) را که دهان نمیه باز داشته و مسواک را به طرز خاصی در دست گرفته و زیر آن توضیح داده اند که مشغول مسواک زدن است امابه عرض دندانها میکشد یا باید کشید در اسلام نیز یعنی 14 قرن پیش چنین دستوراتی داده شده است:

نبی گرامی فرمودند : اکتحلوا و ترا و استاکوا عرضا (با مله سرمه به چشم بکشید (طاق بکشید) و مسواک زدن را عرضی انجام دهید).

و باز از حضرت است : اذا تستکتم فاستا کوا عرضا (هر گاه مسواک کردید به عرض دندانها مسواک بزنید).

چه وقت باید مسواک کرد

مسواک زدن قبل از خواب برای این که ساعتها محیط دهان در آرامش است و به راحتی در آن محوطه مساعد می تواند عمل تخمیر انجام گیرد یا اگر میکربی بود فعل و انفعالاتی صورت دهد.

مسواک زدن بعد از خواب زیرا هر چه را در زمان استراحت به وجود آمده و حاصل رشد میکربها یا عمل تخمیر است باید پاک کرد.

برای کسانی که کمی پیشرفته تر و محتاط ترند: مسواک کردن قبل از غذا که در اثر تماس غذا با آلودگیها حتی یک ذره کثافت وارد گوارش نشود و مسواک زدن بعد ازغذا تا چیزی نماند که عمل تخمیر یا آلودگی را کانونی باشد.

اما آن که خیلی خیلی متجدد و متمدن است : مسواک زدن باید قبل از خواب بعد از خواب و قبل از هر غذا و پس از هر غذا انجام گیرد.

و آن که مسلمان است چنین دستوراتی دارد:

نبی گرامی به حضرت علی فرمودند : یا علی ... و علیک بالسواک عند کل وضوء (یا علی ... و بر تو باد که با هر وضو مسواک بزنی) و فرمودند یا علی علیک بالسواک عند وضوء کل صلوه (یا علی برتو باد با هر وضوئی که نماز خواهی خواند به مسواک زدن) و از آن حضرت است: السواک شطر الوضوء (مسواک زدن نصف وضوست) و نیز فرمودند: لو لا ان اشق علی امتی لامرتهم بالسواک

عند کل وضوء (اگر امتم به رنج نمی افتادند آنان را دستور می دادم که با هر وضو مسواک کنند).

سفارش مسواک زدن با وضو را آن قدر مسلمین رعایت می کردند که مردی فراموش کرد مسواک بزند قبل از وضو زیرا زمان مسواک زدن با وضو قبل از آن است نزد حضرت صادق آمد و جریان را به عرض رساند حضرت فرمود: باید مسواک زدن قبل از وضو بود اما اگر وضو گرفته و مسواک زدن فراموش شد بعد از وضو مسواک بزن (سئلت ابا عبد اللّه عن السواک بعد الوضو فقال الاستیاک قبل ان یتوضا قلت ارایت ان نسی حتی یتوضا قال یستاک ثم یتمضمض ثلث مرات).

نبی گرامی به حضرت علی فرمودند: یا علی علیک بالسواک لکل صلوه (یا علی بر تو باد که با هر نماز مسواک بزنی) و از حضرت صادق است رکعتان بالسواک افضل من سبعین رکعه بغیر سواک (دو رعکت نماز کسی که با نمازش مسواک زده افضل از هفتاد رکعت نماز کسی است که مسواک نزده است).

حضرت علی فرماید : اذا توضا الرجل و سوک ثم قام فصل وضع الملک فاه علی فیه فلم یلفظ شیئا الا التقمه (هر گاه شخص وضو گرفت و مسواک کرد بعد به نماز ایتساد فرشته دهان به دهانش می گذارند هر کلمه از دهانش برآید فرشته فرو برد).

حضرت صادق فرماید: عن ابی عبد اللّه قال ان رسول اللّه کان اذا صلی العشاء الاخره امر بوضوئه و سوا که -فیوضع عند راسه مخمر افیرقد ماشاء اللّه ثم یقوم فیستاک و یتوضا و یصلی اربع رکعات ثمر یرقد ثم یقوم فیستاک و یتوضا و یصلی ثم قال لقد کان لکم فی

رسول اللّه اسوه حسنه.

(نبی گرامی هر گاه نماز خفتن را می خواند دستور می داد که اسباب وضو و مسواکش را نزدش می گذاشتند و رویش را می پوشانیدند قدری می خوابید سپس برمی خاست نخست مسواک و بعد وضو می گرفت و چهار رکعت نماز می خواند دوباره می خوابید بعد از آن برمی خاست باز مسواک و وضو و نماز می کرد سپس حضرت فرمود این عمل باید سرمشق پیراونش باشد لقد کان لکم فی رسول اللّه اسوه حسنه).

انه کان یستاک فی کل مره قام من نومه (هر نوبت رسول خدا از خواب برمی خواستند مسواک می کردند)

اذا قمت باللیل فاستک فان الملک یا تیک فیضع فاه علی فیک فلیس من حرف تتلوه و تنطق به الاصعد به الی السماء فلیکن فوک طیب الریح (حضرت صادق فرماید هرگاه بلند شدی شب مسواک کن که فرشته می آید و دهان بر دهانت می گذارد و هر حرفی می خوانی و می زنی ملک از آسمانها بالا می برد پس باید دهانت خوشبو باشد).

اذا قمت من فراشک فانظر فی آفاق السماء و قل الحمدللّه الی ان قال وعلیک بالسواک فان السواک فی السحر قبل الوضو من السنه ثم یتوضا (از حضرت باقر است: هر گاه از رختخوابت برخاستی به اطراف آسمانها نظر کن و بگو الحمدللّه ... و بر تو باد به مسواک زدن که مسواک زدن در سحر پیش از وضو از مقررات است سپس وضو بگیر).

نبی گرامی فرمودند: افواهکم طریق من طرق ربکم

فاحبها الی اللّه اطیبها ریحا فطیبوها بما قدرتم علیه (دهانهای شما یکی از راههای نزدیک شدن به خداست یعنی دعا کردن و مناجات نمودن پس محبوب ترین دهانها خوشبوترین آنهاست هر اندازه می تواند دهان را خوشبو نگهدارید یعنی همیشه بالخصوص هنگام عبادت از خوردن چیزهای بوداربپرهیزید و مسواک نمائید)

برای مسواک زدن در هر قسمت روایات بسیاری هست که از هر کدام یکی را انتخاب کردم و همه را فقط از کتاب وسائل الشیعه آوردم در اینجا بایداضافه نمایم آنقدر مسواک کردن به دفعات و روزانه چند مرتبه نزد اسلام ارزش داشته که چون برادر حضرت کاظم از آن حضرت راجع به کسانی که شب خیزی برای نماز دارند و مسواک در دسترشان نیست سئوال می کند می فرماید با انگشت مسواک کندو نبی گرامی نیز فرمودند با دو انگشت می توان مسواک در دل شب راانجام داد و این اجازه صرفنظر از اینکه پرده مواد تخمیری را می شکند و تا حدودی دندانها را تمیز می کند مهمتر آن است که سنت و مقررات فراموش نشده اجرا می گردد.

ملاحظه فرمودید: مسواک قبل ازخواب و بعد از خواب پسند بود و آن که یک قدم جلوتر رفته قبل از غذا و بعد از غذا را اضافه می کرد ولی با توجه به اینکه در اسلام غذا را با وضو خوردن مدح کرده اند و شرح خواهم داد مسواک هم باید قبل از غذا بده و هم قبل از خواب و هم صبح وظهر و شب یعنی حداقل سه مرتبه با نماز پنجگانه مسواک نمود و اگر برای نماز شب هم قیامی بود باید مسواک نمود.

سرپوش مسواک

الان وضع خوبی است مسواک های بهداشتی وجالبی به فروش میرسد و همه را جلدی و سرپوشی است و در نزد اسلام همین که وضع بسیاری مسلمانان به نظر آید تصور می کنم همیشه در مسواک کردن چنین روشی بوده که چوبی یا ابزار دیگری به کار برده شده وبعد هم کناری انداخته و مجدد آن را به کار میبردند و حال آن که الان نوشتم نبیگرامی دستور می فرمودند اسباب وضو و مسواکشان را هم سرپوش و مخمر بگذارندو آیا امروز هم اگر آب بسیار نظیفی را برای مسلمانی بیاورند آن هم نه برای آشامیدن بلکه برای شستشو مگر آن را خواهد پوشاند؟

حضرت رضا هم که مردم می توانستند از زندگیشان مطلع باشند و از ایشان علم آموزند همه دیدند مسواکهایشان را در کیسه ایمی کردند و به زودی برای شما شرح خواهم داد

یک یا چند مسواک

می گویند بهتر است مسواک قبل از خواب و بعد از آن جدا باشد که یکی خشک شود و به کار برده شود و دیگری برای نوبت بعد زیرا هم مویهای زبر و سفت آن آمادگی پیدا می کند و هم آن چه با رطوبت سازگار بوده در اثر خشک شدن از بین خواهد رفت شگفت اینجاست که حضرت رضا پنج مسواک داشتند هر کدام را برای نمازی به کار می بردند و بر آنها نوشته بودند نام نمازها را (صبح - ظهر - عصر - مغرب - عشاء) از این رو حضرت برای هر

24 ساعت یک مرتبه یک مسواک از محفظه اش بیرون آورده به کار می بردند.

جنس مسواک

جنس مسواک چه باشد و سطحش چه شکلی داشته باشد حد نرمی و زبری آن چه میزان باشد همه را شرح داده ام و اینک با پیشرفت صنعت و هنر بهترین نوع مسواک تهیه و در معرض فروش قرار می گیرد اما در اسلام چه وسیله ای به جای مسواک به کار می رفت آنچه را حضرت رضا از آن تعریف می فرماید چنین است: و اعلم ان اجود ما استکت به لیف الاراک فانه یجلوا الاسنان و یطیب النکهه و یشد اللثه و یسمنها و هو نافع من الحفر اذا کان باعتدال و الاکثار منه یرق الاسنان و یزعزعها و یضعف اصولها (بدان که بهتر وسیله ئی که برای مسواک دندان به کار میرود و محکم می کند و البته مسواکی به دندان خدمت می کند که به اعتدال باشد زیاد روی در آن عاج دندان را می برد و موجب لغزش و ضعف ریشه های آن می گردد).

توجه فرمودید با آن همه سفار شدر مسواک زدن زیادتر از آن هم مذمت شده و جالب تر انتخاب چوب اراک است (چوب اراک که درختش قریب به درخت انار و برگش عریض و خزان ندارد و خار داراست و گلهایش مایل به سرخی و میوه اش به قدر سماقو عدس که بعد از رسیدن سیاه می شود و کمی شیرین است

و چوبش مناسب مسواک کردن چون مقطع آن ریشه ریشه می شود و بوی خوش می دهد و کمی لعابدار است و ترکیباتی دارد که دندان را سفید می نماید)

مضمضمه کردن

امروز موجب شگفتی است اگر به کسی گفته شود پس از مسواک کردن باید آب در دهان کرد و مضمضه نمود و بیرون ریخت زیرا حس تنفر از پلیدیها ناخود آگاه چنین دستوری را می دهد ولی 14 قرن قبل برای اسلامی که می خواهد هیچ نکته را فروگذار نباشد ذکر این دستور که پس از مسواک سه مرتبه آب در دهان کرده و مضمضه نموده یعنی به شدت در دهان حرکت داده و به همه جای دندانها و نواحی مجاور تا سرحد جائی که به آن غرغره گویند رسانده بیرون ریخت نوعی تکمیل و به کمال رساندن دستور مربوط به مسواک زدن است و در خبری از حضرت صادق که با کلمات سئلت ابا عبد اللّه عن السواک شروع می شد در آخر چنین جمله ای داشت قال یستاک ثم یتمضمض ثلث مرات که پس از مسواک سه مرتبه مضمضه کردن را متذکر است و باز در جای دیگر می فرماید من استاک فلیتمضمض (کسی که مسواک می کند باید مضمه هم بنماید).

خمیر دندان

خمیر دندانهای فعلی را قبل از اینکه خمیر دندان بهداشتی بتوان گفغت باید خمیر دندان تجارتی نامید ولو این که رعایت شده باشد وعناصر لازم و مفید برای دندان هم در آن وارد کرده باشند زیرا خوشبو، خوشمزه و ... می نمایند که بازار فروش بیابند.

اسکلت خمیر دندان بهداشتی بر چند ماده نهاده شده که در راس همه نمک می باشد.

قبلا گفت تخمیر اسیدی دهان به دندانها صدمه می زند از این رو در فکر افتادند با تکریبات آمونیوم خمیر درست کنند تا از تشکیل اسید جلوگیری نماید.

در جلدهای قبل شرح مبسوطی از خواص کلروفیل دادم و در بعضی خمیر دندانها وارد کرده اند زیراعلاوه برخاصیت ضد میکربی آن برای خوشبو کردن دهان نیز مورد استعمال دارد و در دانه های سبز درختان و جوانه های آنها فراوان است.

مدتی انتی بیوتیک ها را به خمیر می افزودند که به کلی متروک شد.

فلوتور که به میزان معلومی وجودش در بدن و در آنچه به دهان وارد می شود جهت سلامتی دندانها لازم است در برخی خمیر دندانهاوارد می نمایند و میتوان در نمکهای طبیعی آن را یافت.

یک متخصص شوروی داروی جدیدی به نام پانتراسین ساخته که در درمان عفونت های گلو مخصوصا برخی انرژین ها اعجاز مینماید و داروی مذکور اسکلت داروئی (باز داروئی) آن بر

شاخ گوزن قرار گرفته است. (برای مزید اطلاع: به نظر میرسد وارد کردن ذرات ریز سیلیکات. در خیمر دندان توسط ایلئون جذب وتولید بیماری ایلیئت رژیونال یا بیماری کردن کند، 308 هملتن بیلی مک نل لاو)

هم اکنون خمیر دندانی که از طرف حضرت رضا معرفی شده و در طب الرضایش نیز منعکس است معرفی می نایم و قبل از بحث می خواهم دو مطلب مربوط به روایتی که گفته می شود مورد بررسی قرار دهید 1 - آنچه را که برای دندانها تاکنون مفید تشخیص داده شده از نمک، فلوئور، پانتراسین و ... در نظر آورید و به بینید حضرت رضا چه می فرمیاد.

2 - مهمتر آن که مواد مذکور از طرف حضرت باید مورد پژوهش آزمایشگاههای علمی مجهز قرار گیرد تا مواد مفید دیگری را که برای سلامتی دندان بعدها خواهند یافت زودتر بیابند و هم اینک آنچه حضرت فرمود:

فمن اراد حفظ الاسنان فلیا خذقرن الایل محرقا و کز مارخا و سعدا وورد او سنبل الطیب وحب الاثل اجزاء سواء و ملحا اندرانیا ربع جزء فیدق الجیممع ناعما و یستن به فانه یمسک الاسنان و یحفظ اصولها منالافات العارضه (کسی که مایل به حفظ دندانهایش است بگیرد شاخ گوزن و بسوزاندو اگز مارک (میوه چوب گز) و سعد کوفی وگل سرخ و سنبل الطیب و حب الاثل ازهر کدام به مقدار مساوی و یک چهارم آنها نمک ترکی و مجموع راکوبیده و سائیده و گرد حاصله را که نگهدارنده دندانها و جلوگیراز آفات وکرم خوردگی آنهاست مورد استعمال قرار دهد و اگر مایل باشد که

دندانهایش سفید شود مخلوطی ازنمک ترکی و کف دریا به میزان مساوی سائیده به دندانها بمالد و درهمینجاست که حضرت می فرماید نباید پس از خوردن طعام گرم آب سرد نوشید که فساد دندانها را موجب می گردد (و شرب الماء البارد عقیب الشی ء الحار و الحلاوه یذهب بالاسنان).

مختصری شرح از ترکیبات خمیر دندان مذکور

سنبل الطیب: گیاهی است علفی، خود رو در نواحی مرطوب جنگلها و اطراف جریانهای آب ودالها با ریشه معطر و ساقه راست و برگهای متقابل گلهائی که بین تیر و مرداد به رنگ سفید گلی ظاهر می شود و قسمت مورداستفاده اش ریشه آن می باشد که به درازی 2 - 5 سانتیمتر و قطر 12 - 15 میلی متر و از عده بسیاری ریشه های افشان پوشیده شده و به صورتانبوه به طول 8 - 10 سانتیمتر و قطر 1 - 2 میلیمتر دیده می شود که چون خشک شود قهوه ای تیره می گردد با طعمی ملایم و سپس تلخ و معطر و بوی مطبوع که زمان خرد شدنیا خشک گردیدن ظاهر می گردد و زا آن اسید و الریانیک اسید مالیک رزین و مواد قندی واسانس بدست می آید که اسانس آن مرکب از کامفن، پی نن چپ، یوزنؤل چپ که درگیاه تازه به حالت اترهی استیک، فرمیک، پروپیونیک، بوتریک و مخصوصا والرینیک و ... می باشد.

گل سرخ: که گل محمدی نیز نامند عطر مشهوری دارد و دارای پکتین، تانن، اسید گالیک، کرستیرین، مواد روغنی

اسانس.

سعد: ریشه ای است به اندازه زیتون و بزرگتر از آن و سیاه واندرونش سفید وخوشبو و به فارسی مشک زمین و به ترکی طبلاق گویند برگش شبیه برگ کندنا و از آن درازتر و باریکتر و با صلابت و اندک خشونت و کم عرض.

گزمارخ که میوه درخت گز است و به عربی طرفا گویند بری آن بدون میوه و کوچکش مورد بحث دارای شکوفه سفید مایل به سرخی و میوه اش مثلث میباشد و درخت های گز بزرگ را اثل وحب الاثل که در خمیر دندانمذکوراست از درختی چون سرو عظیم و برگش خشن و میوه اش بدون شکوفه و به قدر نخودی وبزرگتر از ان و تیره مایل به زردی که در میانش دانه های ریز به هم چشبیده است و در قدیم بهعنوان دارو مصرف زیادی داشته است.

ترک مسواک

کسی که مرتب با مسواک سرو کار دارد اگر روزی آن را ترک کند ناراحت است و متتب نوک زبانش را به دندانها می مالد گویا می خواهد با زبان مسواک کند اما اگر کسی مایل بود چند مرتبه یا چند روزآن را ترک نماید از نظر اسلامی حضر باقر فرماید در سه (آیا سه وضو گرفتن آیا سه نوبت آیا سه روز) نباید بیشتر آن را واگذارد (فی السواک قال لاتدعه فی کل ثلث و لوان تمره مره).

محلهائی که نمی توان در آنجا مسواک نمود.

روزی دانش آموزانی به من گفتند آیا شرکت در جلسات مذهبی که در فلان عمارت تشکیل می شود گناه است؟ چند نفری می پرسیدندوچند نفری خود جواب می دادند نه خیر عمارت که خشت و گل است و چیزی نمی فهمدم و اگر ساختمانش هم ترویج فسق و فجور می کند الان می خواهند در آن همه از مذهب یاد کنند و نام خدا را ببرند حتمی است که گناه ندارد گفتم مستراح از خشت و گل است محل فسق و فجور هم نیست نماز هم بهترین و نزدیکترین وسیله یاد خدا کردن است آیا می توان در مستراح نماز خواند مسواک زدن هم با توجه به اینکه قرار شد همراه هر وضو همراه هر نماز همراه هر عبادت باشد چون در حمام و مستراح نمی توان نماز خواند همراهان نماز را هم نمی توان در جائی که نماز مجاز نیست واردش کرد وارد کنند که روایت راجع به مسواک زدن در مستراح در چند برگ قبلی و هم اکنون از حضرت صادق بیاورم که فرمود : ایاک و السواک فی الحمام فانه یورث و با الاسنان (از مسواک کردن در حمام بپرهیز که ریزش دندان خواهی یافت) و نبی گرامی مسواک کردن در حمام را نهی فرمودند (نهی رسول اللّه عن السواک فی الحمام).

از مسواک کردن

همانگونه که گفتم روایات بسیاری درباره مطلب مورد بحث در کتابها به چشم می خورد که چندتای آن را آوردم و درهر قسمت به ذکر یکی اکتفا شد و هم اکنون از قسمت های گوناگونی از هر کدام یکی را به عنوان نمونه ذکرمی نمایم.

حضرت رضا فرمود: خمس من السنن فی الراس و خمس فی الجسد فاما التی فی الراس فالسواک و اخذ الشارب و فرق الشعر و المضمضه و الاستنشاق و اما التی فی الجسد فالختان و حلق العانه و نطف الابطین وتقلیم الاظفار و الاستنجاء (پنج سنت در سر است و پنج سنت مربوط به بدن و آنچه در باره سر باید رعایت کرد مسواک زدن و شارب گرفتن و مو را اصلاح کردن و مضمضه نمودن و استنشاق و آنچه مربوط به بدن است ختنه کحردن و موهای زهار تراشیدن و نظیف کردن زیر بغل ها و گرفتن ناخن ها و استنجاء).

از حضر صادق است : النشره فی عشره اشیاء المشی و الرکوب و الارتماس فی الماء النظر الی الخضره و الاکل و الشرب و النظر الی المراه الحسناء و الجماع و السواک و محادثه الرجال (نشره در ده چیز است: پیاده روی، سواری کردن، در آب فرو رفتن، نگاه به سبزه نمودن، خوردن و آشامیدن و روی زن زیبا دیدن و آمیزش و مسواک و مجالست با رجال) توجه فرمودید که دو کلمه نشره و رجال را ترجمه نکردم زیرا حشر و نشر را که گفتیم می توانیم بفهمیم یعنی چه و بین خودمان هم معمول است می گوئیم مرده در فلان باغی وارد می شود زنده می گردد.

رجال هم متوجه باشید به هر کس گفته نمی شود و در قاموس قرآن بین رجال و اکابر فرق است آنان مردان بزرگند و اینان نامردان بزرگ و آیات مربوطه را قبلا آوردم.

نبی گرامی فرمودند: خمس من سنن المرسلین الحیاء و الحلم و الحجامه و السواک و عطر (پنج چیز از مقررات انبیاست حیا و حلم و حجامت و مسواک کردن و بوی خوش) و تنها کلمه ناآشنای مربوط به پیامبران در اینجا کلمه حجامت است که می گفتند غیرطبی و ضد بهداشتی و متروک شده است در صورتی که تجدید حیات کرده و طبی و بهداشتی شده و در کسانی که آن را رعایت کرده و می کنند کمتر به انفارکتوس قلبی یعنی سکته های قلبی دچار می شوند و شرح آن را خواهم داد.

باز آن حضرت فرمودند : ثلاث حق علی کل مسلم الغسل یوم الجمعه و السواک و الطیب (سه چیز حق این است که مسلمان به جا آورد غسل جمعه و مسواک زدن و استعمال بوی خوش).

تقدیم به کسانی که مسواک نمی کنند

جنبه اثبات و نفی مسواک زدن بار دیگر اهمیت موضوع را در اسلام میرساند و فرمول کلی اسلام همین سات که در موارد بسیار مهم به یک مطلبی امر و به ضد آن نهی می کرد و بر عکس و از جمله ملاحظه فرمودید چقدر به مسواک کردن دستور و اهمیت داد و هم اکنون برای مسواک نکردن به عنوان نمونه روایت ذکر می کنم:

نبی گرامی کسانی را دیدند که دندانهای زرد آلوده داشتند

این همان رحمه للعالمین و لعلی خلق عظیمی است که کمتر دیده شده کسی را حتی سرزنش فرماید چقدر موضوع اهمیت داشته که نامبردگان راچنین عتاب و خطاب می فرمایند: مالی اراکم قلحامالکم لاتستاکون (چرا باید دندانهای شما را زرد و کثیف ببینم چرا مسواک نمی زنید) و حضرت صادق به شخصی فرمود: اتری هذا الخلق کلهم من الناس فقال الق منهم التارک للسواک (آیا همه مردم را آدم حساب می کنی از آنها هر کس مسواک نمی زند جداکن).

غذا و دندان

شاید این سئوال برای شما پیش آمده با این همه اهمیت که درباره ارتباط بینغذا و دندان گفته شد و هم اکنون پس از مسافرتها و پژوهشها و بررسی دندانهای مردگان و فراغنه وکارگران هرم ساز فمنیدند غذای نرم برای دندانها زیان آور و آنچه جویده خواهد شد مفید است خواهید پرسید چرا اسلام در این باره چیزی نگفته و حال آن که اگر به اهمیت جویدن غذا در اسلام و آن چه را که درباره همین مطلب درچند برگ شرح دادم مجدد مطالعه بفرمائید خواهید دید اسلام چه گوید: چششم داده اند زیبائیهای طبیعت را ببین؛ گوش داده اند فبشر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه، دست داده اند بگیرد و بدهد و بالاخره دندان داده اند نه برای آب و اش وچیزهای آبکی و نرم خوردن، بلکه برای جویدن و شرح مفصل جویدن و خواصی و امتیازات آن را در جلد سوم دادم اما چرا اسلام صریحا به مسواک کردن قبل و بعد

از غذا اشاره نفرموده زیرا آنچه خرابی دندانها را سبب می شود و مربوط به غذاست همان گونه که علم و اسلام گفته اند باید غذاها از لحاظ گرمی و سردی زیاد فاصله درجاتی نداشته باشند که دندان را خراب نمایند و الا هر چه بعد در اثر تخمیر ایجاد می شود مربوط به همان موقع غذاخوردن نیست بلکه مربوط به فواصل غذا و عوامل پیش آورد تخمیر میباشد که اسلام در آن فواصل مرتب همانگونه که ملاحظه فرمودید دستور مسواک کردن می دهد به علاوه همانطور که گفتم چون غذا خوردن مستحب است با شستن و بهتر وضو گرفتن باشد از این رو قبل از غذا دستور مسواک غیر مستقم داده شده.

دانستنیهائی از مسواک

بشر از چه زمانی دندانهای خود را می شست و پیدایش اسباب یا ماده ای که برای شستشو به کار میبرد از کدام وقت است؟ همه در تاریکیهای تاریخ فرو می رود فقط میتوان گفت شستن نداندها سابقه چند هزار ساله دارد که تا حدودی از آن بحث خواهد شد و موادی را نیز در قرون واعصار خیلی قدیم برای شستشو به کار میبردند که مختصر بحثی از آنها به عمل خواهد آمد ولی خمیر دندان را که قبلا در ظروف چینی و فلزی کرده به مردم می دادند در 1892 اولین بار به وسیله ندانپزشکی به نام دکتر واشنگتن شفیلداز ایالت کاتکتیک امریکا در لوله ای که یک سر باز و سر دیگر بسته داشت و تقریبا همانند لوله های خمیر دندان امروزی بود در دسترس قرار گرفت،

به ترتیب از : عمل مسواک کردن، دفعات مسواک کردن، انتخاب مسواک خوب و در آخر انتخاب خمیر دندان بحث خواهد

شد زیرا جنبه تجارتی و خوشبو و خوشمزه کردن دهان نیز در این آخری مطرح می شود لذا اهمیت نقش آن را در بهداشت دندان به ترتیب و در آخر ذکر کردم.

مسواک موئی بهتر از مسواک های نایلونی است موهای مسواک باید سفت و موازی باشد و سطحی مقعر داشته باشند رنگ موها بهتر است سفید باشد تا آلودگی در آن پیدا شد معلوم شود به علاوه که رغبت در مسواک کردن بیشتر می شود و بد رنگ تر از همه رنگ سیاه می باشد که پیدایش حالت تهوع نیز امکان وجودش هست عرض و طول قسمت موئی مسواک باید کم باشد که به خوبی و آسانی در دهان حرکت نماید و تمیز کند موهای مسواک که کج شده ممکن است مخاط گونه ها مجروح و یا زبان را صدمه زند و باید عوض کرد، مسواک موئی خوب در اثر تماس با آب و خمیر دندان اندکی نرم می شود.

بهترین طریق مسواک زدن این است که از لثه ها به طرف سر دندان بوده باشد و مسواک را طولی کشیدن و به عجله زدن کار درستی نیست. دهان باید در حال مسواک کردن نیمه باز باشد و مسواک به سطوح داخل و خارج دندانها یعنی همه سطوح دندان کشیده شود.

بهتر است دو مسواک داشت تا همیشه مسواک خشک شده به کار برد و به زودی خواهید دید اسلام برای هر دفعه مسواکی را نام می نهد (مسواک صبح، ظهر، عصر، شب و ...)

کودکان را باید یاد داد که دندانهای شیری خود را مسواک

بزنند.

برای تمیز کردن سطوح جونده دندانها باید چندین بار در جهات مختلف مسواک را روی دندانها کشید.

دانستنیهای چند از دندان

امروز سخن از لعاب دادن دندان به وسیله اشعه لیزر است و بحث از وضع دندان فضانوردان و اثر فضا بر آنها از این رو اقتباس از کنابهای دندانپزشکی چون برای همه ممکن است به ذکر مطلبی میپردازم متنوع و از اینجا و آنجا و در آخر طبق معمول فقط مختصری درباره فیزیولوژی دندان ها می نویسم. .

یک نفر عامی می گفت اگر هر روز که مسواک می کنم و آب در دهان مضمضه می نمایم با کثافات جدا شده از دندان ها در ظرفی بریزم و کناری بگذارم و آب ظرف پس ازمدتی تبخیر شود آلودگیهائی که در ظرف میماند چه میزان است و ایا اگر مسواک نمی کردم همین کثافات وارد معده و روده ام می شد؟ یعنی اگر قسمتی از لایه آلوده بسته شده روی دندان هر صبح و شام به وسیله غذا جدا و به حلقومم فرو می رفت چه بلائی به سرم می آورد؟ هر چند در مکتب عامیانه مربوط گوئی کرده ولی بحث این قسمت پاسخ واقعی را آماده می سازد.

برای تعیین نقش اغذیه نرم در فساد دندان ها سرخ پوستان ناحیه اندس Anbes که غذای خوب نمی خورند و مسواک هم نمی زنند در نظر گفته شد و دندان های آنها را سالمتر از اهالی شهر تشخیص دادند.

دندان های فراعنه و کارگران و اسرانی که باید در ساختن هرمها و قصور بزرگ آنها زحمت بکشند مقایسه شد و دندان های فراعنه خراب و فاسدو بقیه سالم و بی عیب بود و حال آن که خوراک آنها خوب و اینها پست به نظر می رسید.

دانشمندانی برای مطالعه دراین خصوص به مسافرتها پرداختند و پس از این که از هشت قبیله قدیمی در پرو و گواتمالا و مکزیک دیدن کردند دانستند خوردن اغذیه نرم موجب فساد وخرابی و پسیدگی دندان می باشد به هر صورت پژوهشها وآزمایشان عدیده نشان داد دندان برای جویدن خلق شده و اگر عمل مذکور را انجام ندهد گویا دندان لازم ندارد و خود بهخود رو به نیستی می رود و من اهمیت جویدن را چه از لحاظ علمی چه اسلامی بارها گفته ام به خصوص در جلد سوم یک بحثی تحت همین عنوان داشتم.

روی دندان یعنی قسمتی که دیدهمی شود لفافه محکم بلکه زرهی خلق شده که از محکم ترین عناصر شناخته شده می باشد به نام مینا ولی در برابر سرما گرما، اسید و ترشی به خصوص اگر محیط هر کدام ناگهان تغییر فاحش کند مثلا گرمی خورده و بلافاصله سردی به دندانها برسد تاب مقاومت نخواهد آورد و زیان خوهد دید و حضرت رضا به طرزی بسیار روشن از این عمل منع فرموده که از طب الرضا نقل نمودم به علاوه بارها به کلمه اعجاز آمیز «سخن» اشاره کردم که چگونه نبی گرامی دستور می فرمودند غذا نه گرم باشد نه سرد بلکه سخن باشد که حرارتی متعادل حرارت بدن خواهد داشت و رعایت این قسمت نه تنها مصرف انرژی بدن را برای گرم کردن سردی یا سرد کردن گرمی بدون جهت هدر

نمی دهد بلکه برای دندانها نیز بهترین محیط و برخورد خواهد بود به علاوه این دستور کوچک اسلامی را که در جلد سوم اشاره کردم توجه فرمائید چه اثری روی دندانها می گذارد گفتم مستحب است پس از غذا خوردن آبی در دهان کرد ومضمضه نمود و فرو داد و آب دوم را مضمضه کرد و بیرون ریخت و اگر پس از غذا خوردن پس مانده ای از غذا به جای بماند تخمیر در محیط مناسب دهان انجام و اسیدهائی حاصل می گردد که الان گفتم بزرگترین دشمن مینا و زره دندانهاست.

اگر رعایت قسمت های مذکور نشده و دندان شکاف بردارد یا به وسیله اسید تخمیر پس مانده غذا میناحل شود میکربها به درون سوراخها و شکافها رخنه نموده کرم خوردگی به وجود می آورند.

طبقه زیر مینا عاج است که مجاری چند دارد و تغذیه دندانها به وسیله اینهاست و میکربهائی که وارد این قسمت شوند به تدریج عاج را خراب و کرم خوردگی درجه دوم به وجود می آید.

کرم خوردگی به تدریج توسعه یافته به قسمت مغز دندان که مرکز تقسیم غذاست می رسد و در اینجا بر عکس قسمت قبل که میکربهای اسید و فیل (ترشی دوست) خرابی می کردند جای خود را به میکربهای استرپتوکک می دهند میکربی که در دهان فراوان و همیشه وجود دارد.

این قسمت از دندان مانند مینا و عاج زودتسلیم میکروبها نشده گلبولهای بدن را به کمک طلبیده همان می کند که در آخر جلد اول راجع به جنگ بین میکربها و بدن مفصل نوشت و در مجلات کشور منعکش گردید و حتی در یکی از مجلات طبی دو

مرتبه به چاپ رسید.

اگر میکرب غالب گردد قسمت مغز یا پولپ را چاره ای جز بیرون آوردن نیست و اگر خارج نشود امکان ایجاد دمل و ... می رود.

بسیاری عقیده دارند پوسیدگی دندان بیماری کودکان است و می توان با خوراندن فلوئور تا حدودی از آن پیشگیری نمودو کافی بودن فلوئور در دوران تکامل دندانها پوسیدگی دندانها را کاهش می دهد و میزان کافی در منطقه معتدل یک واحد RPM فلوئور است و در نقاط گرم که آب زیادتری نوشیده می شود رقم مذکور 7/0 و در آب و هوای سرد 2/1 واحد منظور شده است. بیشتر غذاهائی که ما مصرف می کنیم دارنده 2/0 - 3/0 واحد فلوئور است و اگر محصول دریائی باشد 5-15 واحد فلوئور دارد آن جا که راجع به سر انگشتی نمک خوردن قبل و بعد از غذا مخصوصا در نقاط گرم یا نمک و سرکه قبل و بعد از غذا در نقاط سرد در جلد سوم گفتم انتخاب نمک دریائی و طبیعی و چگونگی آنها را به نظر اسلام شرح دادم.

250 میلی گرم فلوئور در یک مرتبه خروده شود مسمومیت همراه با تهوع و استفراغ است و در شخص 70 کیلوئی 5-15 واحد آن مرگبار و در کودک 10 کیلوئی 7/0 - 5/0 واحد خطرناک است.

فلوئور زیاد مصرف شود بیماری فلوئوروز دندانی ایجاد می شود که خال دار شدن رشته های مینائی دندان هاست خالهای کوچک و سفید و نامنظم تا لکه های تیره و بزرگ و قهوه ای

که بالاخره به سوراخ شدن و شکستگی و شکفا مینا می انجامد ضمنا در استخوانها رویه آنها رشد بیشتر و استخوان دانسیته زیادتر می یابد و پیوندها و عضلات استخوان ناهموارتر می گرد و پی ها و پیوندها آهکی شده عوارض عصبی چون فلج سخت دو پا و یا دستها و پاها و فلج عصب های حرکتی پائین یا ضعف پا و ناتوانی حرکتی پا و دست دیده می شود.

یون های فلوئور از هر جا باشد خواص فیزیکی و شیمیائی و فیزیولوژیکی یکسان دارد و اگر فلوئور در محلولها باشد آسان از دستگاه هاضمه بگذرد و جذب شود و بخش بزرگی از آن در استخوانها و دندانها رسوب یابد. بیشتر بافت های بدن یک واحد یا کمتر فلوئور دارند و میزان آن در آب دهان، خون، صفرا، مایعات بیورن سلولی از 1/0 هم کمتر است و با زیاد شدن فلوئور آبهای آشامیدنی مقدارشان بیشتر نمی شود.

تقریبا 75 درصد فلوئور از پیشاب و مابقیاز مدفوع و تنفس دفع می گردد. با افزایش سن فلوئور استخوان افزایش می یابد و در کودکان کمتر از 10سال 200 واحد و در 80-90 سالگی 1300 واحد است.

فلوئور ممکن است نسبت جذب استخوانی را بالا برده از پوک شدن استخوان جلوگیری نماید. فلوئور دردندان بشکل ماده شیمیائی فلوئور و پاتیت ته نشین می شود و بتدریج در رویه ی مینا ساخته شده و بیش از بیرون آمدن دندان هنگام آهکی شدن مینا میزان ته نشینی فلوئور بالا میرود و چون آهکی شدن مینا پایان پذیرفت فلوئور رسوب یافته کاهش می یابد.

بالاترین اندازه رسوب فلوئور پیش از بیرون آمدن دندانهاست و در اینجا بامیزان فلوئور در آب آشامیدنی نسبت مستقیم دارد و توجه بمطالب فوق این مسئله را حل می کند چرا رویه مینای دندان چند سال پس از بیرون آمدن نسبت به پوسیدگی های دندانی کمتر آمادگی دارد و بلافاصله پس از نیش زدن استعداد پوسیدگی دندانها بیشتر است.

ناگفته نماند اخیرا گلوله شیشه ای پلاستیک شفاف روی دندانها قرار میدهند و بوسیله نورالکتریکی از قسمت درونی دندان مطلع شده قبل از اینکه صدمه و زیانی وارد دندان شود بیماری را کشف و درمان می نمایند.

از 3سالگی 50درصد بچه ها بطور متوسط 3 دندان کرم خورده دارند و در4 سالگی 60 درصد در پنج سالگی 75درصد در 6سالگی 90 درصد. اگر در آغاز اولین پوسدیگی دندانها مورد درمان قرار گیرد آمار فوق دگرگون شده و فک که با دندانهای شیری پیوستگی دارد سالمتر خواهد بود. (تجویز فلوئورید با سدیم اثر بهتری داشته و بعد دانستند فلورید روی مینا اثر بهتری دارد).

برای جلوگیری از کرم خوردگی دندانهای اطفال: باید آنان را به مسواک زدن آشنا ساخت مسواکی کوچک و سفت تا خرده غذاها در بن دندانها نماند. آب نبات و شیرینی های مکیدنی که محیط اسید برای دندانها درست می نماید از برنامه اشان حذف نمود. مراقب جذب فلوئور درآنان بوده دندانهائی که نادرست و کج و معوج و سوار بر یکدیگر بیرون آمده اصلاح

کرد بویژه اگر روی فک اثر گذارد که چانه جلو عقب میرود و اگر دندانهای ثنایا جلو آید لب بالائی بالا رفته دهان همیشه باز میماند و چه بسا جای زبان عوض وراه حنجره اشکال یافته تنفس کودک ناقص و چرت زد شدنش شروع گردید و رشدش را بد گرداند و در درجات بعد قفسه صدری را نامتناسب و در نتیجه گردش خون را خراب و مغز خوب تغذیه نشده شاگرد خوبی نباشد و با اصلاح تنفس کودک عقب ماندگیش جبران گردد بعلاوه بد جفت شدن دندانها با فشار نامتناسب و ضربه ای که به لثه وارد می آورد سبب برهنه شدن ای دندانها (الوئولیت) می گردد. شیرخواری کهاختلالات دندانی خواهد داشت هنگام شیر خوردن بجای آنکه سر راخم کند سر را بالا می اندازد و همین در ساختمان دهان و دندانش مؤثر است.

این را هم بدانید ترس کودکان از دندانپزشک، ناراحتی دندانپزشک از جیغ و داد اطفال و ... سبب شده متخصصین دندانپزشک کودکان مورد توجه قرار گیرد و حدود 15 سال است در کشورهای مترقی متخصص مربوطه تحویل جامعه داده اند.

تقریبا یک نظریه عمومی است که فساد دندان در ایجاد رماتیسم،بی نظمی های گوارشی و عوارض گاستریک برخی بیماریهای جدی و بعضی ناراحتی های قلبی مؤثر است.

در تاریخ اشاره شده یونانیان و رومیان دندانهای سفید و محکم بردگان را میک یدند و با شیوه مخصوصی در لثه ثروتمندان سالخورده پیوند میزدند و امروز نیز پیوند زدن دندان میرود که معمول گردد.

گفته می شود بزودی واکسنی برای پیشگیری از پوسیدگی و کرم خوردگی دندان در دست تهیه است که باتزریق آن موفقیت شایان توجهی بدست آمده است.

شایع است که می خواهند داروئی به خمیردندان اضافه نمایند که مانع رسوب مواد زائد بریشه دندان گردد.

حلقه ساعت خود را بین دندانها بگیرید و گوشها را محکم بگیرید تک تک ساعت را قشنگ می شنوید بتهون موسیقی دان مشهور که کرد بود سر عصایش را بین دندانها می گرفت و سر دیگرش را روی پیانو قرار میداد و می شنید و امروز قائل بارتباط عصب شنوائی با اعصاب دندان بوده و متکی باین عقیده توانستند برای اشخاص کر دستگاهی بسازند که کوچک و ظریف بوده روی دندان شخص کر نصب و فرستنده کوچکی مانند ساعت نیز به مچ ببندند میکروفن امواج صوتی را بصورت امواج رادیوئی پخش و گیرنده ظریف آنها را روی دندان دریافت و بمرکز شنوائی می فرستد (ناگفته نماند برای تقویت کامل صوت در دندانهای دیگر تقویت کننده های ترانزیستوری نیز نصب می شود).

در جلد سوم گفتم چرا دندانها وصل نیستند چر نیمدائره کامل نمی باشند چرا نوکشان صاف نیست چرا سفید رنگند در اینجا اضافه کنم اگر یکی از دندانها بیفتد دندانهای طرفین با یکی ازآنها بعلت فشارجویدن بیک طرف ممکن است خم شود و دندان برابر محل خالی هم که فاری بر آن وارد نمی آید تغییر محل دهد و اگر چند دندان پهلوی هم بیفتد فشار جویدن هماهنگ و یکنواخت بین دندانها

تقسیم نشده و نابرابری تقسیم فشار به فک و لثه باعث شل شدن سایر دندانها می شود و در نتیجه غذا لای فاصله های ایجاد شده میماند و عفونی شده و چنانچه گفتم سبب کرم خوردگی و پوسیدگی دندان می شود. در نتیجه جابجا شدن دندان مجاور در زیر لثه گودالی بوجود می آید.

غذاهائی که در آنها قند مصنوعی و جوش شیرین کرده اند موجب خرابی دندانها می گردد و سبزی و میوه های خام بهترین غذا برای دندانها محسوب می شود و این سخن گرچه از دکتر ربرتسون دندانپزشک معروف جهان است که تحت عنوان دندان درد یا مرض تمدن جدید چنین مطلبی را بیان داشته ولی حتما یادتان هست که اسلام چگونه خوردن سیب و خربزه را دستور میداد و حتی در مورد خوردن خربزه به دندانها توجه داشت.

قند و اقسام شیرینی و نان زیاد همان گونه که گفتم اسید لاکتیک ایجاد نموده و الکل و ترشی زیاد خوردن هم که اسید استیک به وجود می آورند و محیط اسید برای دندانها به وجود می آورند عامل مؤثری در پیدایش فساد و کرم خوردگی دندان ها می باشد.

از خوردن آب جوشیده خودداری فرمائید که چون فاقد کربنات کلسیم می باشد کمبود عناصر معدنی و آهکی دندان ها را سبب می شود باز تکرار کنم از خوردن غذاهای سرد و گرم خودداری فرمائید.

غذای نرم و زیاد پخته و کنسرو شده برای دندان ها ضرر دارد و خوب به موقع و تنفس هوای آزاد سودمند است.

لثه سالم رنگ صورتی داشته محکم به دندانها چشبیده بدون تورم و خونریزی است. بلوغ، قاعدگی، یائسگی و

برخی بیماریها می تواند شکل و یا رنگ و یا چسبندگی لثه را تغییر دهند.

دکستران ماده چسبناکی است که به وسیله عمل میکربها بر روی قند تولید می شود و عمده ترین عامل کرم خوردگی دندانهاست و با پیدا کردن داروئی به نام دکتسراناز که مورد پژوهش است امکان دارد روزی از عمل فساد مذکور با تجویز آن جلوگیری گردد.

در کودکانی که قند نیشکر می خوردند و بهداشت دهانی خوبی نداشتند کرم خوردگی کمتری مشاهده شده که پس از پژوهش معلوم گردید نیشکر متوی مقدار زیادی پیریدوکسین بوده وکلریدرات پیریدوکسین اثر مطلوبی روی فلور میکربی دهان و روده ها دارد.

معتادین به سیگار مخصوصا کسانی که بین 20 - 40 سالگی سیکار گش بوده اند دندانشان شبیه کسانی است که 15 سال از آنها مسن تر می باشند.

دندانهای سفید و شفاف و مترب، لثه های خوش رنگ و دهان خوشبو تبسم را ملیح تر می کند.

اولین دندان را کودک در چه سنی در می آورد؟ بستگی به وراثت دارد ولی اغلب در 6-7 ماهگی ظاهر می شود و در 12 ماهگی 8 دندان دارد چهار ثنایا در بالا و چهار در پائین و در 20 ماهگی دندانهای شیر کامل است ولی نوزادانی هم دیده شدند که حین تولد دندان داشتند و از جمله سپتامبر 1638 لوئی 14 پادشاه فرانسه.

حدود چهل روز بار داری که شد دندان ها در جنین شکل

می گیرند و در 9 ماهگی جوانه های کوچک حقیقی در جای خود واقع می شوند.

سلامت و تغذیه مادر در پیدایش نوزاد مؤثر است ویک بیماری عفونی مادر باردارد میتواند دندان ها را پیشرش نماید.

می گویند دندان در آوردن مانند مو در آوردن بدون سر و صدا و ناراحتی است باید افزود بعضی اختلالات و ناراحتی ها همراه ظهور اولین دندان و یا قبل از آن همراه کودک است چنانچه بدمی خوابد مضطرب است کم اشتها می باشد کمی حرارتش بالاست دهانش آبریزیش دارد لثه هایش سرخ و متورم است و در این حال فشار بر لثه او را ساکت می سازد و جویدن یک بیسکویت در کودک یک ساله یا قطعه ای چوب مناسب است.

امروز عقیده دارند با گرمای زیاد اشعه لیزر یاقوتی به ویژه با استفاده ازخواص محلولهای شیمائی فلز سدیم در مدت200001 ثانیه می توان قشر خارجی مینا را بدون اینکه صدمه به مرکزدندان برسد سوزانید و به اصطلاح قشر خارجی را لعاب داد.

امروز مسائلی راجع به اثرات فضا بر انسان و به ویژه دندان ی وی مطرح است (ائرودنتالژیا) که امکان دارد دندان هائی که در شرایط معمولی بر زمین دردی ندارد در ارتفاعات دردناک گردد که همه از بحث ما خارج است.

رنگ دندان ها یا کاملا سفید یا عاجی و یا متمایل به زرد می باشد و نوع رنگین آن محکم تر است و با هیچ مسواک و خمیر دندانی پاک نمی شود.

جریان آزاد و فراوان بزاق در کرم خوردگی دندان مهم

است زیرا باعث تمیز شدن مکانیکی دندان ها می شود و به هر علت مانند شب که جریان بزاق کم می شود استعداد و خرابی دندانها خیلی افزایش می یابد (البته متوجه دستور مسواک در شب اسلام به طرز مخصوصی که شرح دادم شدید).

ضایعه ابتدائی کرم خوردگی به صورت یک پلاک که از قارچ یا مخمر می باشد تشکیل شده است و با موسین ایجادی کماده منعقد شده می کند که در پناه آن باکتری اسیدی رشد می نماید ضایعه بعدا دو جانبه توسعه می یابد و بعد در حین جویدن دندان ها خرد می شود باد کالسیفیکاسیون مینا و خرابی آن خرابی دانتین (عاج) شروع می شود که اگر با درمان بهبود یابد یا خود به خود متوقف شود مغز دندان سالم می ماند و در مان عبارت از برداشت قسمت خراب و استریل کردن حفره و گذاشتن یک ماده پرکننده در حفره است که بهترین طریقه جهت حفاظت مغز دندان است اما اگر درمان نشود ضایعه به مغز دندان می رسد.

در مراحل اولیه خرابی دندان دردید وجود ندارد اما وقتی دانتین خراب شود به مرور که به مغز دندان می رسد درد شدت می یابد با شروع خرابی پولپ (مغز دندان) علائم آماس که تورم و فرمزی لثه و درد شدید باشد فرا میرسد بعدا مغز دندان می میرد (نکروزه می شود) و ایجاد آبسه و دردهای فوق العاده شدید می کند که با انهدام عصب و بیرون آمدن چرک ممکن است درد آرام شود (گاهی ممکن است در بعضی افراد درد دندان به علل عصبی باشد).

دندانی که پولپ (مغز) آن خراب شود و آن را پر کنند

یک دندان مرده تلقی می شود که به تدریج تغییر رنگ داده و تیره تر از دندان طبیعی می شود اما وظیفه خود را انجام می دهد تا این که شکننده شده به آسانی بشکند وامکان هم دارد این دندان مانند دندان سالم در مقابل کرم خوردگی مقاومت کند اما به تدریج عفونت یابد.

لثه میخکی رنگ است و هر تغییر رنگی به علت تغییرات عروقی است که در نتیجه بیماریهای موضعی یا عمومی به وجود می آید وجود کیسه هائی در لثه که حامل سنگ است مهم می باشد زیرا دلالت بر شل شدن دندان می کند.

عقب رفتن لثه از روی دندان بالاخص دندان نیش ممکن است به علت ضربه های مسواک باشد.

اگر چه دندان کشیده شود و در نتیجه فشار به قسمتهای دیگر غیرعادلانه وارد گردد خرابی دندان زودتر ایجاد می گردد پیوره یک بیماری التهابی لثه است که در دهانهای کثیف و به علت ذخیره مواد نرم در حفره های لثه پیش می آید بعدا املاح کلسیم روی آن را میپوشاند و منجر به التهاب می گردد. (قوس دندانی معیوب و به کار بردن خلال دندان و دندان های کرم خورده ای که درمان نشود ایجاد بیماری مذکور می نماید که ممکن است دهان را بگیرد ظاهر لثه مشخص است کلفت و قرمز رنگ شده به حقه دندان نمی چسبد و خونریزی کرده به تدریج از روی دندان عقب می رود و دندان درازتر نمایان می شود.

عمل دندان انسان

درست است که عمل مهم دندانها گرفتن غذا و جویدن آنست که در جلد سوم شرح دادم اما در درجه دوم عمل دیگری هم دندان ها دارند اما در انحصار دندان های انسان است و آن به کار رفتن در موقع تکلم می باشد در همین جلد به روایاتی برخوردید که پیشوایان گرامی اسلام فرموده اند دندان هایتان را مسواک کنید که راه قرائت قرآن پاکیزه باشد و این خیلی تعجب آور بود دندان را چکارش با تکلم و قرائت و امروز می بینیم به اهمیت دندان آن هم دندان انسان در تکلم پی برده اند و چرا فقط قرائت قرآن را ذکر کرده اند نه مطلق تکلم را؟ زیر دستور نبی گرامی اجرا کردن و دندان پاکیزه نمودن و وارد یک عملی شدن که همه موجبات اطاعت از قانون را فراهم کرده باید عاقبت به خیر هم باشد واز این اطاعت نتیجه گیری عاید شده بسیار عالی باشد لذا باید تکلم هم از کلام خدا باشد که بهترین سخنها و آرامش دهنده ترین کلامهاست آری دندان در حیوانات برای اعمالی چند است از گرفتن و پاره کردن و نرم نمودن و در برخی از آنها وسیله حمله و دفاع و در بعضی جهت بریدن حتی درخت و بوته برای ساختن مسکن و درماهی ها که به صورت دانه های ریزیدر آمده و از پوست سخت و سطح آن بیرون می آید و در پرندگان عمل خود را به قسمت شاخی منقار داده و در دو زیستان مانند لاک پشت آبی که دندان وجود ندارد و به وسیله تیغه شاخی منقارش عمل جویدن انجام می گیرد و در انسان برای تکلم نیز به کار می رود.

ناگفته نماند دخالت دندان در تکلم نزد بعضی زبانها بیشتر و برخی کمتر است و در سنین مختلف هم تفاوت می نماید و در سنین مخصوص توجه به آنها بیشتر است دخالت دندان در حرف زدن زیادتر است و اثر دندان های باز هم هر کدام نسبتی و اثری روی تکلم دارند و هر چه به عقب تر دهان برویم اثر دندان بر تکلم رو به کاهش می گذارد.

عده دندان ها

انسان بالغ و سالم که دندانهایش کامل وطبیعی باشد 32 دندان دائمی، قرینه واقع در دو قوس افقی فکهای بالا و پائین به طور تساوی 16 و16 عدد دارد که هر کدام به وسیله زائده الوئلی به فک چسبیده است 4 جلو ثنایا، در طرفین آنها بالا و پائین یک عدد انیاب یا نیش یا سگی و در عقب این دندانها آسیاهای کوچک و سپس آسیاهای بزرگ 12 عدد وجود دارد و ساده ترین فرمول برای تعیین موضوع مورد بحث این است که به چهار قسمت تقسیم شده و قسم افقی وعمودی هم دارد که 4 قسمت میسازد و هر قسمت 8 دندان دارد و هر مربعی از وسط شروع می شود.

87654321-12345678 شماره های یک و 2 دندانهای ثنایای مرکزی و طرفی و 3 نیش و 4 و 5 آسیای کوچک و بقیه آسیای بزرگند شماره 6 آسیائی که در 6 سالگی بیرون میآید و 7 در 12 سالگی و 8 که به نام عقل نامیده می شود.

اندازه دندان های انسان در افراد مختلف متفاوت است و

بستگی به جثه شخصی ندارد و در عین حال مقدار و اندازه دندان ها را نمی توان تحت فرمولی درآورد اما به طور کلی طول دندان مهم است واستحکام دندان ها بستگی به طول ریشه دارد که در حفره استخوانی فک قرار دارد و آنها که ریشه کوتاه دارند اگر صدمه ببینند به زودی کنده می شوند.

از لحاظ شکل و رشد دندان ها شبیه مویا بال یا فلس هستند که دارای منشاء اکتودرمی یا آندودرمی میباشند رشد دندان از مراحل ابتدائی حیات جنینی شروع می شود و منشاء آن غشاء مخاطی لثه است که سلولهای اپی تلیال آن تشکیل ساختمانی به نام عضو مینا می دهند و در زیر این قسمت نسج به خصوصی که شکل دندان آینده را خواهد گرفت تشکیل می شود با افزایش رشد ماده این پاپی (پولپ) دندان به دانتین تغییر شکل می دهد به استثنای قسمت مرکزی ان که تبدیل به مغز دندان می شود و شامل اعصاب وعروق است دانتین (عاج) ماده اصلی اغلب دندان هاست و در بعضی حیوانات مانند فیل وگراز دریائی رشد فوق العاده می یابد و ساختمان آن خیلی شبیه استخوان است حیوانات گوشتخوار نمی توانند عمل آسیاب کردن را در طول انجام دهند زیرا فک تحتانی که به سر لولا و مفصل شده فقط در یک سطح عمودی می تواند حرکت کند اما در علفخواران ممکن است حرکات لغزنده خوبی انجام گیرد که البته برای جویدن غذا لازم است زیرا فک تحتانی می تواند بر روی فک فوقانی در یک سطح جانبی حرکت کند و لذا دندان های آسیای زیرین میتواند بر دندان های آسیای فوقانی بلغزد.

وضع مفصل فک در انسان بینابین گوشتخواران وعلفخواران است در بین دندانهای مختلف هم تقسیم کار به وجود آمده است یک عده برای گرفتن غذا - جهت جویدن - حمله کردن و ... به کار می رود ناگفته نماند دندان های شیری 20 عدد 4 ثنایای میانی 4 طرفی 4 نیش 4 آسیای اول 4 آسیای ثانی است.

از عجائب خلقت

در اکثریت حیوانات آفرینش دندان طوری است که مدت دندان داشتن معادل عمر حیوان است وعمری از حیوان که بدون دندان زنده باشد کوتاه است ولی در انسان چنین نیست و به دو عامل (تمدن - رژیم غذائی) بستگی دارد.

دقت فرمائید دندان ها که در انسان به کار تکلم آید با تمدن ارتباط دارد وبا علم می توان هم دوران دندان داری را در انسان زیاد کرد و هم دوران بی دندانی را به مدت طولانی ادامه داد و هم دندان مصنوعی گذاشت و هم دندان های جوان را در لثه کاشت.

دندان های ثنایا و انیاب و دومین آسیای کوچکیک ریشه دارندو اولین آسیای کوچک دو ریشه و هر یک از آسیای بزرگ سه ریشه اما در فک پائین ثنایا و انیاب و آسیای کوچک یک ریشه و آسیای بزرگ دو ریشه دارند.

دندان های شیری از 6 - 8 ماهگی شروع و 18 - 24 ماهگی کامل می شوند و دندان های دائمی از 7 - 8 سالگی شروع و 17 - 21 سالگی دندان های عقل بیرون می آید و گاهی هم بیرون نمی آید (برخی امراض مانند راشی تیسم و کرتی نیسم رویش دندان را

به تاخیر میاندازد و بیماریهائی چند چون هیپرچنتی تالیسم Hypergenitalism رویش دندان راجلو میاندازد اما از همه مهمتر اختلالات غدد مترشحه داخلی و سفلیس و حاملگی است (با کم کاری تیروئید رویش دندان ها تاخیر افتاده دندان ها می افتد و به ای اینکه دندان های شیری بیفتد و دائمی بروید شیریها باقی می مانند و کوچک وکوتاه هستند و زود خراب می شوند.

در اکرومگالی قوس دندان پهن و وسیع و اندازه دندانها تغییر کرده و بین آنها فاصله به وجود می آید. در بلوغ زودرس رویش دندان ها جلو می افتد. سفلیس دندان های هوچینکسونی که دندان های انیاب دکمه دارو کوچک و آسیا در رفتگی هائی به شکل مخصوص در سطح دهانی دارند. حاملگی بر عکس مشهور که گویند با هر زایمان یک دندان از بین می رود عاری از حقیقت است و علت این شایعه اینکه حاملگی اغلب در 20 - 30 سالگی و شیوع خرابی دندان در همین حدود سن می باشد).

علت لکه شدن مینای دندان تشکیل ناقص سطوح دندانی است که منجر به ایجاد پیگمانتاسیونهای زرد رنگ می شود سطح دندان تیره و تباشیری رنگ (گچی رنگ) و زیر و دارای سوراخهای ریز است که با افزایش سن نواحی مبتلا گاه بی رنگ یا قهوه ای می شود مینای دندان زودشکسته می شود و علتش را جذب بیش از حد فلوئور موجود در آب آشامیدنی در موقع کالسیفیکاسیون دندان های دائمی دانسته اند.

(1)

اگر مقصود کشیدن دندان باشد که با ایجاد درد و ناراحتی شروع شده تاریخ دندان کشیدن به انسانهای اولیه میرسد که منطقه آنها رامی توان مصر و چین و هند و ... د انست اما چنانچه منظور ساختن پلهای طلا (بریج) به وسیله جواهر سازان یا کشیدن دندان بوسیله جراحان باشد تاریخش به اوائل یونان باستانی می رسد.

از بررسی فسیلهای انسانهای اولیه چنین معلوم می شود آنهاهم ناراحتی های دندان داشته اند ولی کرم خوردگی دندان در بین آنها کمیاب بوده است (یکی از عللش را در همین جلد گفته ام که همانا خوردن غذاهای غیر نرم بوده است) ولی سائیدن بیش از حد دندان ها در آنها بهعلتخوردن غذاهای زبر زیاد دیده میشده است کهآن هم از بررسی بقایای اسکلت و اسبهابهائی که از آنها باقی مانده معلوم می گردد بشر آن دوره اقدامی جهت درمان ناراحتی دندان نمی کرده است و هر دوره ای بشر موضوعی از دندان توجه اش را جلب مینموده واز پنج قرن قبل از میلاد تا قرن 18 مهمترین کار دندانپزشکان کشیدن دندان دردناک و از آن به بعد تا نیمه قرن 19 جانشین کردن بعضی مواد به جای دندان های افتاده و تا قرن بیستم پرکردن دندان و درمان پیوره و از 1930 توجه و علاقه به پیشگیری و کنترل بیماریهای دندان مخصوصا به عنوان قسمتی از بهداشت عمومی بوده است.

1- صفحه 690 جلد 8 امریکانا.

از 1000 - 3500 سال قبل از میلاد در مصر قدیم بیماریهای دندان وجود داشته و در نوشتجات آنها که به دست آمده بیماریهای دندان را به پنج نوع تقسیم می کرده اند که یک نوع آن به نام دندان شکل با یک نوع بیماری امروزی تا حدودی مطابق است.

در آن زمان کشیدن مرسوم نبوده ودر دربار هر عضوی از فروعن پزشک مخصوص و از جلمه برای دندان ، دندانپزشک وجود داشته ولی نه به نحو تخصصی که امروز دارندو مجربند. در بین النهرین از قرن هفتم قبل از میلاد بنابر آن چه در نوشته های آشوریها ضبط شده دندان کشیدن معمول بوده و درمواقعی که درد دندان ، شلی دندان ، تغییر رنگ دندان ، بوی بد دهان، افزایش مقدار بزاق و احتمالا کرم خوردگی وجود داشته کشیده می شده است آنها تصور میکردند که کرم علت پیدایش دندان درد است و درمانهای طبی وجادوئی معمول بوده است.

در 460 قبل از میلاد بقراط از بیماریهای دندان نام می برد جراحان انبرهائی داشتند که برای کندن دندان های شل به کار میبردندو تا اواخر قرون وسطی همین بود.

در یونان قدیم در پلهای طلائی دندان های انسان یاحیواناترا می گذاشتند و به جای دندان مصنوعی بود. فنیقی ها دندان های شل را با مهارت به وسیلهآتل هائی از سیم های طلا در چهار قرن قبل از میلاد درست می کردند و همان وقت در ایتالیا از بریجها که دندان های انسان یا حیوان در آن بود و لحیم می شد به کار میبردند.

در 400 - 1500 سال بعد از میلاد جراحان عرب و پزشکان مسیحی آثاری از خود باقی گذاشتند.

ابوالقاسم که تحصیلات طبی در قرطبه (کربا) داشت و حدود 1110 میلادی فوت نموده کتابی به نام التعریف دارد که راجع به بیماریهای دهان در آن شرح و بسطی داده است. گای دوشالیک در کتابی به نام طراحی کبیردرقرن 14 نیز در این موضوع آثاری دارد.

در اواخر قرون وسطی وسائلی پیدا شد که می توانستند دندان های محکم را هم بکشند و این وسائل تا قرن 18 مورد استفاده بود و در اینمدت مواد موقتی چون موم و رزین برای پرکردن دندان به کار می بردند که بعدها فلزات جای آنها را گرفتن که قبل از همه سرب بود هر چند قبل از سال 1500 گاهگاهی طلا به منظور مذکور به کار می رفت. رنسانس (1500 - 1700) اولین قدم اساسی برداشته شد و آلمانها اولین کتابها را تألیف کردند اما هیچ کدام رساله حرفه ای نبودند.

در قرن 18 از استخوان عاج فیل یا دندان اسب آبی دندان تراشیده به جای دندان معمولی به کار میبردند و در اواخر قرن 18 یک پلاک (صفحه) طلا که بر روی این دندان ها بریج میش د به کار میبردند. پس از سرب از قلع و بعد طلا برای پرکردن دندان استفاده کردند. ابتدا فقط قسمت خراب را برمی داشتند و محفظه را گشاد می کردند که بتوانند فلزات راجاهند البته در آن دوره پرکردن ماند امروز رایج نبود.

اوائل قرن نوزده دندان پرشکی به عنوان حرفه در برخی ممالک نضج می گرفت و موسساتی اولین مرتبه راجع به دندانپزشکی در ایالت متحده امریکا تاسیس شد در 1844 هارت سرد دندان

پزشک امریکائی اکسید ازت را در بی حسی دندان به کار برد و دو سال بعد ویلیام مورتون دندانپزشک دیگر سولفوریک اتر را به کار برد ولی تا 1860 بی حسی با اکسید ازت در دسترس همگان نبود و در حدود همین زمان دندانپزشکان متوجه شدند باید چیزی جانشین دندان های از دست رفته گردد و متوجه شدند کهاول باید قالب دهان را برداشت و سپس دندان مصنوعی ساخت ابتدا موم و بعد در 1844 گچ و در 1850 مخلوطی از مواد را برای قالب گیری به کار بردند.

کرم خوردن دندان

اوائل قرن 19 می گفتند قسمت های سخت دندان (مینا و عاج) مانند سایر اعضاء زنده بدن به وسیله عوامل تحریک کننده آماس می کند و آماس از دور مغز دندان شروع و به انهدام مینا و عاج انجامیده و ایجاد کرم خوردگی می نماید عده ای هم عوامل شیمیائی را علت میدانستند که با ماندن غذا لای دندانها ایجاد می گردید و خرابی می کرد.

در 1843 آموس وسکت Amos Wescottدندانپزشک امریکائی اثر اسیدهای مختلف را بر دندان کشیده شده که همانند کرم خوردگی حفره هائی ایجاد می کرد نشان داد.

از 1880 - 1890 درباره ارتباط کرم خوردگی و میکروارگانیسم ها بحث می شد که تجزیه املاح غیر آلی در دهان با حضور میکروارگانیسمها ایجاد اسید و در نتیجه کرم خوردگی می نماید و در 1903 فرضیه گفته شده با نشان دادن این که قسمت کرم خوردگی

جائیست که پلاکهای باکتری موجود است تکمیل شد از سال 1936 سعی در اثبات این مئسله بوده: اسیدی که مواد دندانی را حل می کن به وسیله تأثیر آنزیمهای باکتریها بر روی مواد هیدروکربونه به ویژه شکر وفرآورده هایش به سعرت تشکیل می شود و اسید ایجاد شده ایجاد اسید لاکتیک به سرعت تشکیل و در پلاکهائی که کرم خوردگی شروع می شود مقدارش زیادتر است و در 1910 موضوع کانون عفونی بودن دندانهای چرکین و ایجاد بسیاری از ناراحتی عمومی در اثر وجود کانونهای چرکی مطرح شد و عده ای ورم مفاصل (ارتریت) وب رخی ناراحتی های قبلی واختلالات گوارشی را به عفونت های چرکی از قبیل آبسه های دندان نسبت دادند و دندانپزشکان و پزشکان زیادی عقیده داشتند اگر مغز دندان سالم نبود باید دندان را کشید و این مسئله هنوز موضوع مورد بحثی است ولی امروز اگر دندان هائی با مغز خراب هم باشند و با حال مریض معارضه نداشته باشند نمی کشند بار دیگر هم گفتم یک دوره ای هر کس را دستور می دادند گوشت نخورد و دندان ها را بکشد و چون به روایاتی می رسیدم که خلاف این دو بود تعجب میکردم و مطمئن بودم اگر روایت صحیح است تشخیص غلط است).

خداحافظی از بعضی مؤمنین مسواک کن

گاهی با برخی از نمازگزاران در جماعتها روبرو می شویم که دگرگونی اسلام در بسیاری از موارد نزد آنان هویداست و حتی درباره مسواک کردن نامبردگان یک ریشه خار (چون حضرتفرموده اند ریشه خار باشد) از پدر بزرگشان بهارث برده وجانمازی را از مادربزرگشان آن قدر اینجوب را قبل وبعد و وسط نمازها زندگان و مردگان به دهان برده و می برند و کثافت کاری می کنند که جز مشابه خودشان کسی رغبت نمی کند در کنارشانجماعت را درک کند بعد هم چوب را در کنار جانمازشان می گذارند وآنقدر کنار مذکور از آلودگیهای برداشته شده از دهان کثیف شده که گویا با سمنت مخصوصی پارجه را آهار داده اند.

برادر جان اینکه ریشه چوب اراک انتخاب می شده متوجه باش اگر واجب بود نمی فرمودند به هر چیز و حتی انگشت می توان مسواک کرد و این همه دندان های مناسب و خوب که موجود است به علاوه اگر مسواک مستحب است آلودگیهای برداشته شده از دندان ها به وسیله مسواک فروبردنش حرام است و حداقل سه مرتبه مضمضه بعد از مسواک مستحب است چوننه شما این کار را می کنید به علاوه نبی گرامی از به کاربردن دستمال آلوده به موادب یاض البیضی صریحا نهی فرمودند اگر جا نماز محترم خود را با دستما بینی گرفتن مقایسه کنی خواهی دیده چه کرده ای و مهمتر که نباید کاری کرد برادر مومن که در پناه خدا و جوار شما به نماز ایستاده به تهوع و استفراغ بیفتد.

اینکه مسواک زدن را هنگام وضو بیشتر سفارش کرده که آب باشد و مضمضه نه برداشت آلودگیهای و پنهان کردن آن درپارچه به علاوه این خلال کردنهائی که میان دو نماز می شود چیزی جز تهیه زمینهمساعد برای ابتلاد به پیوره نیست و فایده ای جز ناراحت کردن کسانی که به امید خوشبو بودن نماز گزار کنار آدمی می نشیند ندارد خدا رحمت کند آیت اللّه بروجردی را که محال بود در برابر کسی حتی حبه قندی را در دهان بگذارد و بمکد و امان از دانشمندان بی دین و دینداران جاهل و اگر اسلام از خلال بحثی دارد خلال همان خالی کردن میان دنداناهست از غداهای مانده نه برای اذیت کردن برادر مومن که خلال بی موقع را به عنوان استحباب دستاویز نمود.

ممکن است به من گفته شود فرموده اند نمازی که با مسواک زدن خوانده شود هتفاد رکعت نماز بدون مسواک ارزش دارد ولی دو مطلب فراموش نشود یکی مضمضه کردن یعنی آب در دهان کردن و ریختن که مستحب اسب و با نماز ممکن نیست دیگر اینکه مسواک زدن زمان وضو یعنی نماز با مسواک کردن زیرا نماز بدون وضو وجود ندارد و مهمتر آن که روایات مربوط به مسواک زدن نزد وضو و نماز را مقایسه فرموده راه خود را انتخاب کنید.

مسواک زدن در اسلام و در عصر فضا

ملاحظه فرمودید هم اکنون سفارش می شود مسواک بزنید اسلام هم توصیه می کند بزنید آن گوید به عرض دندان ها بکشید این هم می گویند به عرض دندان هابکشید آن می گوید چند مرتبه اب در دهان کردن مضمضه نمائید و بریزید این هم می گوید.

مسواک صبح وعصرتان جدا باشد این هم می گوید.، بهتر است در خمیر دندان از فلان ماده وجود داشته باشد مطلبی است که قبول هر دو زمان بود و شگفتا که اسلام سفارش به مسواک زدن قبل از خواب و بعد از خوبا می نماید در عصر فضا هم می گویند در این فواصل استراحت عمل تخمیر انجام و بیشتر به دندان ها صدمه واردمی آورد ولی اسلام با هر وضو با هر نماز و در سحر هم می خواهد شخص مسواک بزند یعنی فرصت این که لایه ای از مواد قندی بر دندان عمل تخمیر را شروع نماید داده نشود در عصر فضا می گویند آنچه لای دندان ها مانده آلوده است و پر از میکرب و فاسد شده و تخمیر یافته باید خلال کرد و به دور انداخت و کسی که غذای بین دندان ها را بیرون آورد و بخورد و مرتب بر این کار عمل نماید امکان ایجاد زخم اثنی عشر یا معده برایش هست لذا باید خلال کردو اسلام قضیه را وارد فقه کرده و با تازیانه حلال و حرام مطلب را مورد مراقبت قرار داده می فرماید اگر چیزی از لای دندانها بیرون کشیده شد خوردنش حرام است و اگر با زبان از اطراف دهان جمع شد می توان جمع کرد و میل نمود یکی از والیان یزد در عصر قاجار صفره ای در دارالحکومه انداخت از هر دری سخنی بود حاکم

به یکی از روحانیان گفت چرا گوشت و مرغ سفره ما را مردم از حرام می دانند و همین اگر بر سفر شماباشد حلال می شمرند پاسخ دادما با زبانچرخاندن آن رافراهم می کنیم و شما با چوب به کار بردن بیرون می کشید. و اینک مختصری از خلال کردن

خلال کردن

خلال کردن از قدیم میان مردم رائج بوده رومیان قدیم جزو اسباب سفر که لازمش می دانستند می بردند و هر جا و هر وقت که غذا می خوردند هر کس از آنها با فراخور حالش خلالی همراه داشت.

در اروپا دکانهای خلال فروشی به چشم می خورد که ردیف دکانهای دیگر کسب میکردو خلالهای اشرافی که زرین و سیمین بود و بر روی آنها نقشهای گوناگون از گل و حیوان و انسان دیده می شد می فروختند و برخی از آنها حتی کشل خریدار را که در حال خلال کردن بو بر آن نقش مینمودند.

خلال مردم متوسط از چوبهای کاج و نسترن و .. بود. اشراف خلال را در جیب قبا و زنها در سرمه دان جای داده زمان بیکاری یا موقعی که مایل بودند خلال می کردند. در میان اقوام دیگر نیز خلال کردن کم و بیش دیده می شد و سابقه چند هزار ساله آن در اسلام به ثبت رسیده که اشاره خواهم کرد.

امروزه هم به علت اینکه وضع دندان ها همانند سابق طوری است که نمی توان ذرات گیر کرده میان دندانها را با مسواک خارج ساخت خلال کردن را ضروری می دانند.

خلال دندان که یک بار به کار رفت باید دور انداخت و رعایت پاکیزگی خلال فوق العاده اهمیت دارد زیرا ممکن است خون را آلوده سازد خلال کردن با فلزات کار درستی نیست.

حبذا المتخللون من المتی فی الوضوء و الطعام (نبی گرامی : چه نیکند از امت آن آنها که در وضو و غذاخلال می کنند. رحم اللّه المخللین من امتی فی الوضوه و الطعام (نبی گرامی: خدا رحمت کند خلال کنندگان از امتم را در وضو وغذا) تخللوا فانه نظافه والنظافه تدعو الی الایمان مع صاحبه فی الجنه (نبی گرامی: خلال کنید که مایه نظافت است و نظافت باعث ایمان می باشد و ایمان با صاحب خود در بهشت است ، به عقیده برخی همانگونهکه اشاره شد خلال کردن را ملاحظه فرمودید نزد اسلام پسندیده است که هنگام غذا و وضو انجام گیرد.

خلال کردنی که اسلام دارد مسواک کردنش هم اسلامی است یعنی اگر اسلام دستور میدهد پس از غذا و زمان وضو خلال کنید مسواک کردن را لازمتر دانسته و سفارش بسیاری کرده که در شبانه روز چند مرتبه انجام شود و مگر این همه مسواک زدن اجازه و فرصت ابتلا به پیوره را می دهد به علاوه خلال با غذا یعنی خالی کردن میان دندان ها از غذای مانده و خلال همراه مسواک زیرا سفارش بشتری چنین بود که وضو گرفتن با مسواک زدن همراه باشد و در عین حال هنوز عقیده کلی یعنی نظریه همه دانشمندان دندانپزشک باید اعلام گردد که خلال کردن چرا وچگونه استعداد پذیرش به پیوره به وجود می آورد و آیا این عمل اثر مستقیم دارد یا به طور غیرمستقیم مؤثر است؟

ص: 173

آب چگونه پاک می کند؟

(1)

موجودات ذره بینی در آب که مجاور سطح آبند می توانند از اکسیژن در آب اکسیژن هوا که مرتب در آب حل می شود استفاده نمایند و موجودات ذره بینی دو از هوا که رفع احتاجاتشان به همان اکسیژن اندک محول در آب است و به آنها غیر هوازی گویند و دسته اول هوازی.

اینها با اندک اکسیژن ماخوذه کثافات و آلودگیهای را به گاز انیدرید کربنیک (CO)2 یا متان (CH)4 و هیدروژن سولفوره (S H)2 و مواد آمونیاکی و ... تبدیل می نمایند و در صورتی که غلظت مایع بر موجودات مذکور چیره نشود و اکسیژن لازم در دسترشان باشد در مرتبه دوم مواد آمونیاکی را با دخالت اکسیژن به اسید نیتور (N)3O2 ضمن تصاعد هیدرژن مبدل و بالاخره نیتریت ها به وجود می آورند و با فعل و انفعال سوم باز بوسیله اکسیژن به صورت نیترات به شکل اجسام راسب و یا به صورت املاح محلول در می آیند.

اعمال مذکور همانطور کهاشاره شد با صاف و خالی بودن آب تناسب مستقیم دارد و نیز هر چه به علت جریان و تلاطم و وزش باد اکسیژن در آب بیشتر حل شود قدرت پاک کنندگی اش بیشتر است و در اینجا متوجه دستور اسلام می شویم که چرا هنگام وصل کر به آبی که می خواهیم آن را پاک کنیم بسیاری از علما دستور می دهند

1- نقل از مطهرات در اسلام آقای مهندس مهدی بازرگان.

آن را به هم بزنیم.

اگر قبلا در آب مواد آلی آن قدر ریخته شده باشد که جیوانات ذره بینی را مشغول به تجزیه کردن بدارد برای آلودگیهای بعدی قدرت کمتری دارند و در صورتی که مواد مذکور غلظتش بر موجودات ذره بینی غالب باشد ابدا قدرت دفاعی نداشته و شرعا نیز به حساب آب مضاف پاک کنندگی از آن منتفی است ولو آن که مواد آلی معطر به آب اضافه شده باشد مثلا گلاب یا آن قدر میکرب یا مواد آی اضافه شده باشد که اکسیژن موجودات ذره بینی مفید هم از بین برود و چه خوب است که در اینجا شما را به یاد فرمایش حضرت علی بیندازم که از آلوده کردن آب با درار منع فرموده و علتش هم اذیت و ستمی است که به موجودات ذره بینی مفید وارد میآید البته توجه فرمائید که تا آخر مطلب را حضرت علی می فرمایند نه علم جدید و چه آزاری بالاتر از این که مایه حیات موجودات یعنی اکسیژن از آنها سلب شود (الماء له سکان فلاتوذوهم ببول و لاغائط) چه عجیب است که حضرت صادق وقتی می خواهد از رودخانه بحث فرماید ماء النهر یطهر بعضها بعضا (اجزاء آب جاری یکدیگر را پاک می کنند) را ذکر کدره وب دون شک نهری که قسمتی از آن آلوده شده باشد میتوان گفت آن قسمت دیگر به پاک کردنش می شتابد و لذاعجب اینجاست که قسمت آلوده که موجودات ذره بینی اش مغلوبند به وسیله قسمت دیگر ممد می شوند و در غیر اینصورت یعنی چنانچه مواد آلی و آلودگی غلبه کند تجزیه و تحولات فساد آورد شروع و بوی نامطبوع بلند و رنگ و طعم آن متغیر می گرد که اسلام به این سه خصائص (بوی - رنگ و طعم) توجه فرموده است.

آب وهوا همانند بقیه خلق شده ها در یکدیگر اثر دارند. هوا مقداری از اکسیژن و ازت خود را به آب می دهد و آب تبخیر شده بخار خود را به هوا می فرستد.

بخار آب هوا ممکن است به حدی برسد که گویند اشباع شده یعنی دیگر قدرت قبول آ نرا نداشته باشدو به همین نحواکسیژن حل شده در آب نیز امکان دارد آن قدر زیاد شود که به حد اشباع برسد. با توجه به دخالت اکسیژن در عمل تطهیر و تصفیه آب باید دانست عواملی و از جمله گرما می تواند تعادل اکسیژنی آب را به هم بزند چنانچه در حرارت بیشتر بخار بیشتری را هوا جذب می کند و اندکی از هوای محلول در آب فرار می نماید مثلا در حرارت 5 درجه هر متر مکعب آب می تواند تقریبا 7/12 گرم اکسیژن در خود حل کند و اگر درجه حرارت به 25 برسد بیش از 2/8 گرم اکسیژن در آب باقی نمی ماند (هر قدر آب سردتر باشد اکسیژن محلول در آب بیشتر است و گرم کردن آب باعث اخراج اکسیژن می گردد) از این قرار آب آفتاب نخورده قدرت دفاعی بیشتری به وسیله داشتن اکسیژن بیشتر دارد (ناگفته نماند جذب سطحی آب از اکسیژن با کم شدن اکسیژن بیشتری می شود) به علاوه در هوای گرم موجودات ذره بینی فعالیت و در نتیجه کثرت محصول داشته گازهای انیدرید کربنیک (CO_2) و متان (CH_4) فرصت حل شدن و خروج تدریجی نداشته به شکل حبابهای کوچک

جمع می شوند و چون از آب سبکترند قطعات لجن را با خود به سطح می آورند و اسلام نیز شستشوی با آب گرم شده به وسیله آفتاب را مکروه می داند.

آبی که پاک نمی کند!

آبی که پاک است و پاک کننده و به هیچ وجه ناپاک نمی شود امکان دارد بر عکس شده نجس باشد و پاک نکند و این در وقتی است که مواد نجس و آلوده آن قدر باشد که محیط حیات و تحویل و تحول اکسیژن را بر موجودات ذره بینی فاسد سازد و در نتیجه فساد بوی مخصوص از آب بلند شود یا رنگ یا مزه اش تغییر یابد و این درست همان سخنی است که امام می فرماید: خلق اللّه الماء طهور الا ینجسه شی ء الا ما غیرلونه او طعمه او را یحته.

آب مضاف

با آن همه تعریفی که از قدرت تطهیر کنندگی آب و چگونگی عمل موجودات ذره بینی برای به انجام رساندن عمل مذکور کرده اند دیگر معلوما ست مقوصد از آب مضاف بی خواهد بود که هر چند از لحاظ کمیت زیاد باشد کیفیت تصفیه ای نداشته و بحث از موجودات ذره بینی و اکسیژن دهندگی و تطهیر و ... اصلا مطرح نبوده وآب مذکور مضاف به عناصری نیست بلکه عناصر یا مواد هستند که آبدار میباشند (گلاب، سرکه، عرق بید، عرق بید مشک،

آب هندوانه، آب گوشت و ...) در صورتی که اگر آبی باشد مضاف بهعناصری قدرت تصفیه و تطهیر خود را داشته و شرعا نیز پاک کننده می باشد چنانچه آبهای معدنی، آبهای گوگرددار، آبهای از این دسته اند.

اتصال بکر و شستشو با آب قلیل

در تطهیر با آب اصل کلی رقیق بودن و تهویه است. برای رسانیدن اکسیژن به موجودات ذره بینی مقیدی که در آب آلوده مشغول انهدام مواد آلی و ذرات متجارسند، دو راه عملی پیشنهاد شده است:

1 - مخلوط کردن آب آلوده با مقدرا زیادی آب تازه بطوری که محلول بسیار رقیقی حاصل گردد (صفحه 25 جلد پنجم ماربوتن و 84 ایمهف).

2 - تهویه آب به وسیله گستراندن یا جاری ساختن است که در مورد آب قلیل وضع شده و در اسلام است که برای تطهیر وجدا ساختن آلودگی چنانچه آب کمتر از کر یعنی قلیل بود نمی توان نجس را به آب زد تا آلودگی بر آب غلبه نماید بلکه یک مرتبه آب ریخته غلظت آلودگی را کم کرده با ریختن مجدد آب را بر آلودگی غالب ساخت (طبیعت در گستراندن و جاری ساختن به بهترین وجه اکسیژن به موجودات ذره بینی در آب میرساند چنانچه در کوهسار و جای تنگ با زیر و روکردن آب وجوش و خروش و کف نمودن هوا میبلعد و در دشت بر پهنا و سطح تماس خود با هوا می افزاید).

آب در اثر اعمال حیاتی و شیمیائی حیوانات ذره بینی کلیه کثافات را که منبع و منشاء آلی دارند از بین میبرد و از این رو آب طبیعتا پاک خلق شده و به ما نیز تعلیم داده اند چون با آب تماس یافتیم خدا را سپاسگزاری کنیم که آب را طبیعتا پاک خلق فرموده است (الحمد للّه لذی جعل الماء طهورا و لم جعله نجسا نه نجس و شگفتی اینجاست همانگونه که به ما تعلیم داده اند کلمه نجس را به دنبال پاک بیاوریم وب گوئیم خدا را شکر آب را پاک قرار داد نه نجس در کتابهای علمی هم پس از اشاره به انهدام و اعدام کثافات مذکور به وسیله آب می گویند: پس اب طبیعتا پاک خلق شده و نمی تواند ناپاک باشد (1) و در این باره سخن الهی کافی است و انزلنا من السماء ماء طهورا (48 الفرقان).

آب نظیف و آب کثیف

حضرت صادق فرماید : فی الماء الجن یتوضا منه الا ان تجد ماء غیر فتنزه (در موارد ضروری می توان در آب تغییر رنگ یا تغییر بویا تغییر مزه داده وضو گرفت).

در برابر دستور داده اند از آبی برای استحمام انتخاب شود که رغبت در خوردنش شود (... و ان امکن ان تبلغ منه جرعه وسائل کتاب الطهاره فی آداب الحمام باب 13 صفحه 71) اذا دخل احدکم الحمام لیشرب ثلثه اکف من ماء هافانه یزدی فی بهاء الوجه و یذهب بالالم من البدن (حضرت صادق - فی فضل الماء و انواعه 14 بحار).

1- رساله دکترای 383 آقای دکتر سید علی اصغر حاجی سید دانشکده داروسازی (بهداشت در مذهب تشیع).

و به همین مقیاس غسل که یک استحمام مذهبی است نباید آبش بدتر و ا رزش بهداشتی کمتری داشتهب اشد. آب یکه برای استحکام انتخاب می شود رغبت در خوردنش شودیعنی ارزش برابر آب خوردن داشته باشد و چه جالب استکه در جلد دوم درباره لوله کشی های آب گفتم آخرین متد تجدد و تمدن در آنجاست که آب خوردن و مصرف های دیگرشان هر دو تصفیه شده و یکسان در لوله جاری است و اسلام نیز می خواهد آب خوردن و حمامش یکی باشد جالب تر این مطلب است که قبلا ازحضرت رضا آوردم کسی که در آبی غسل کند که دیگری خود را در آن شسته و به بیمرای پوستی دچار شود ملامت نکند مگر خودش را (من اغتسل من الماء الذی قد اغتسل فیه فاصابه الجذام فلایلومن الا نفسه) اصولا استحباب مضمضه کردن در شستشوهای اسلامی از وضو و از غسل همه و همه رساننده این مطلب است که باید آبی که بر پوست می خورد و آبی که وارد بدن می شود باید در تماس و ذائقه یکسان و هر دو از یک آب بوده باشد.

چنانچه به مسائلی توجه نمائیم که درباره آب گفته شد و همه مورد علاقه اسلام است به اهمیت موضوع واقف میشویم که تا چه اندازه باید آب خوردن، آب استحمام و هرگونه آب مصرفی با رعایت اصول بهداشت منطبق باشد چنانچه به عنوان مثال: منع شستشوی پارچه ای که عنوان لباس و پوشش دارد در آبی که روز جمعه و تعطیل و روز تماس مردم با آب می بایست شسته شود. نهی از دمیدن و پف کردن در آبی قصد آشامیدن آن دارند به علت

این که با فشار موجودات و ذرات در هوای مسیر دمیدن وارد آب میشود و امکان افتادن ترشحی از بزاق در آن هست بزاق کسی که ممکن است بیماریهای مسری هم داشته باشد.

کراهت گرفتن آب از دست کسانی که به پاکیزگی توجه ندارند یا مانند مستان و اشخاص غیر امین و پست می باشد که توجه به اصول و واقعیت ها نمی گذارند. منع از بول وغایط کردن در جواری رودها و آبها و ...

آب در کرات آسمانی

آب از آسمان دانه دانه می ریزد نه جوی جوی و باریکه باریکه که خود از شگفتی ها و تطابق محاسبه ای نظام طبیعت است در اثر همین ریختن باریکه ها و جویها و ... مورد لزوم به وجود می آورد که بر سطح زمین لازم است و در میان آسمان و زمین دانه دانه لازم و بالاتر از ابرها غیرلازم است و نیست. می ریزد و برگها را جلا و گرد و غبار پراکنده در هوا و میکربهای منتشر در فضا را به زمین می کوبد و با کثافات سطحی در آغوش یکدیگر به دست خاک تطهیر کننده می سپارد که به زودی آفتاب بسیار میکرب کش پس از باران هم به کمکش بشتابد و چه بسیار آلودگیها را که به رودخانه و بالاخره به دریا می برد.

و جعلنا من الماء کلشی ء حی (30 الانبیاء) و انزلنا من السماء ماء طهورا (48 الفرقان) یک جا سخن از آب و ارتباطش با حیات و زندگی در یک شرط حصار شده که «الماء» و مطلق ماء برای هرچیزی زنده کننده قرار داده شده و جای دیگر آب از آسمان فرو آمده را طهور معرفی کردن جای بحثی را باز میکند

که همانا توجه به این مطلب است که آب آسمان طهور است و آب به طور کلی زنده کننده از این رو و آین آب در آسمانهای دیگر نیز یافت میشود و در کراتی دیگر نیز آب هست و بر عکس تصور که می گویند امکان دارد شرائط جوی بعضی کرات چنین اقتضا کند که مثلا الکل همان نقشی را در آنجا داشته باشد که آب در کره ما، یعنی زمین اب مایه حیات دارد و فلان کرده الکل مایه حیات دارد ولی اگر چنین چیزی هم درست باشدبه نظر قرآن در کرات دیگر آب یافت میشود و رل اساسی آن نگهداری حیات و زنده کنندگی است و همین که از آسمان ما به زیر آمد و نزول یافت در این محطی عمل تطهیر را خواهد داشت! و آیا در کرات دیگر علاوه بر این نقش تطهیر نیز ایفا می کند؟ به احتمال قوی چون می خوانیم الحمد للّه الذی جعل الماء طهورا و در اینجا به سپاسگزاری پورودگار از این که «الماء» را طهرو قرار داده میپردازیم می توان گفت در کرات دیگر هم آب «الماء» برای هر چیزی حی و طهور است.

آب پاک است و پاک کننده: و انزلنا من السماء ماء طهورا سوره نور یعنی فرو فرستادیم از آسمان آبی که پاک است و پاک کننده و از حضرت صادق است: خلق اللّه الماء طهورا - خداوند آب را پاک وپاک کننده خلق کرده است و باز از حضرت سات : الماء یطهر و لایطهر آب هر چیز را پاک می کند و با هیچ چیز پاک نمی شود و بررسی های علمی جدید نیز ثابت نموده که آب تنها جدا کننده و مستهلک آنهاست بلکه در اثر فعل و انفعالات حیاتی و شیمیائی حیوانات ذره بینی کلیه آلودگیها را که منشاء آلی دارند از بین می برد فقط در زمانی که به علت فراوانی

مواد آلی یا فساد محیط قدرت آب تحت الشعاع قرارگیرد یعنی مواد آلی یا فساد محیط بر آب غلبه نماید موجودات ذره بینی آب ناتوان شده اکسیژن کافی نداشته فساد شروع و بوی مخصوص متصاعد می گردد امکانا تغییر رنگ نیز به وجود می آید (ایمهف صفحه 79 - 83) بنابر این نشانه شکست آب با تغییر رنگی ا بو یا عمیقا با اضمحلال موجودات ذره بینی آب حاصل می گردد و تعجب اینجاست که آن چه را امروز در آزمایشگاههای شیمی (رنگ، بو ، مزه) بدان متوسل می شوند اسلام به سادگی در 15 قرن قبل مقرر فرموده است و حضرت علی فرمود خلق اللّه الماء طهورا لاینجسه شی الا ما غیر لونه او طعمه او رائحته (خداوند آب را پاک و پاک کننده قرار داد و هیچ آن را نجس نمی کند مگر آن که رنگ یا بو یا مزه اش را تغییر دهد و عجیب تر نشان دادن طرف دیگر مسئله است که حضرت رضا درباره آب چاه فرمود:

آن زمان که رنگ و بوی آب برطرف شدنشان پاکی آن است.

چرا آب کر حدی دارد !

آب کر آبی است که هیچوقت نمی تواند از نجاست اشباع شود: می دانیم که برای نابودی مواد آلی در آب وجود اکسیژن ضروری است برای آبهائی که با هوا تماس دائم دارند طبیعتا اکسیژن لازمه را از هوا کسب میکنند و حداکثر 20 روز وقت لازم است تا به طور کلی مواد آلی مبدل به مواد کانی گردد و خطر هرگونه فساد مرتفع شود و یان عمل در پنج روز اول شدید است.

اگر مقدار مواد آلی آب خیلی زیاد باشند و اکسیژن

به مقدار لازم نرسد پس از مدتی تولید گازهای گندیده مانند هیدرژن سولفوره می نماید و ضمنا رنگاب کدر خواهد گردید کهعلامت فساد آن است.

اصل بر این است که هر قدر آب از اکسیژن سیرتر باشد کمتر و کندتر اخذ اکسیژن از هوا می کند و هر قدر گرسنه تر باشد بیشتر و تندتر بنابراین اگر آبی مثلا چهل درصد از اکسیژن محلول در آن تحلیل رفته و غلظت نسبی اکسیژن 60 درصد باشد در مدت یک روز از هر متر مربع سطح خود یک گرم اکسیژن جذب میکند و اگر اکسیژن محلول به قدری کم شده باشد که غلظت نسبی پنج ردصد باشد قدرت جذب روزانه اکسیژن برای هر متر مرعب سطح به ده گرم خواهد رسید (90 ایمهف).

برای آبی که به حال خود گذاشته شده است راه دریافت اکسیژن از هوا میباشد و مطابق اصل فوق میتوان معلوم کرد که برای هر مترمربع سطح آزاد آب در روز چقدر جذب اکسیژن خواهد نمود.

اگر سطح آزاد آب را 6 مترمربع و حجم آن را 7 متر مکعب فرض کنیم اکسیژن مورد احتیاج برای هر متر مرکعب آب که به منتهای آلودگی رسیده است d گرم و قدرت جذب روزانه اکسیژن از هر متر مربع سطح aگرم باشد در این صورت برای این که در مدت 20 روز اکسیژن مورد نیاز به ذرات محلول برسد این رابطه موجود است $7 \times d = 206 \times a$ و از این رابطه عمق آب را بدست می آوریم $67h = 20 \times ad$ = و برای تعیین مقدار

صحیح عمق که به h نمایش دادیم باید دانست وقتی آلودگی آن به حد اشباع میرسد d چقدر است وچون در مورد نجاسات مختلف d ممکن است مقادیر متفاوت داشته باشد برای اطمینان بایستی کوچکترین d را انتخاب نمود.

از طرف دیگر باید دید در چنین محلول درجه غلظت اکسیژن و بنابراین مقدار متوسط aچقدر است و آیا رسیدن منظم اکسیژن در مدت 20 روز مکفی بوده است یا خیر. (در اینجا از صورت تجزیه هائی که ایمهف در صفحه 79 راجع به فاضل آبهای شهرهای آلمان داده است استفاده شده).

احتیاج پنج روزه اکسیژن را برای انهدام مواد محلول و مواد درد آلود (60+140) دویست گرم در هر متر مکعب اگر موجودی اولیه اکسیژن را که در آب تازه 16 درجه حرارت 10 گرم در هر متر مکعب می باشد از کل اکسیژن مورد احتیاج 20 روزه که 5/1 برابر احیتاج 5 روز است کسر نمائیم 290-10-(200×5/1) - از طرف دیگر مطابق اصل کلی در چنین محلولی مصرف اکسیژن با علی درجه و غلظت اکسیژن محلول بسیار ضعیف میباشد و ما آن را به طور متوسط پنج درصد فرض می کنیم بنابراین طبق اصل کلی که ایمهف در صفحه 90 داده است a = 10 گرم برای هر متر مربع از سطح در روز و لذا aa×20h=20×1010= 69/0 = و بطوری که اشاره شد دستور فقهی نیز سه وجب و نیم عمق هر طرف کر را با وجب شخص متوسط الخلقه یعنی حدود 70 سانتی متر معین کرده است (1) و در

1- کتاب مطهرات در اسلام.

جلد دوم گفتم سیصد و هشتاد و سه و نه دهم کیلو یا شصت وچهار من بیست مثقال کم به وزن من شاه یا سیصدو هفتاد لیتر حجم حداقل آبی است که میتواند کر نامیده شود و طول و عرض و عمق آن را 725/0 متر گرفته اند (با توجه به 69 تعین شده در ایمهف و احتیاط 72).

ناگفته نماند آب در اسلام به دو دسته تقسیم می شود قلیل و کثیر و حد قاصل این دو را کر گویند یعنی اگر از کر حتی اندکی برداشته شود قلیل میشود وآب بیشتر از کر را آب کثیر نامند.

آب کر همانطور که محاسبه نشان داده هیچ وقت نمی تواند از نجاست اشباع شود.

طرز پیدایش باران

در هیچ یک از زبانها و کتابها به جز کتابهای علمی جدید، حرکت باد را به طور کلی با کلمه گردش یاچرخش یاد نمی کنند و هرچه به کار میرفته کلماتی در قلمرو و مصادری چون : وزیدن، دمیدن، آمدن، زدن، رسیدن، خوابیدن، جرای شدن و مانند آنها به کار رفته است اما قرآن 15 قرن قبل درچند آیه کلمه «تصریف الریاح» را به کار میبرد کلمه ای که امروز پس از پژوهشهای علمی و محاسبات و مشاهدات جغرافیائی و هواسنجی وجوی ناچار از به کار بردنآنند زیرا تصریف به معنای گرداندن، مکرر آوردن، دگرگون کردن حالات است همچنین کلمه «ارسال» به معنای فرستادن در آیات چندی به کار رفته کهمانند کلمه قبلی درزبانها و ادبیات دیگران دیده نمی شود.

در قرآن به نقش اساسی خورشید و حرکت وضعی زمین در

به گردش آوردن بادها و ریزش بارانهااشاره شده است (ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف اللیل و النهار ... و تصریف الریاح 4 جاثیه) که مطلب علمی تازه کشف شده ای میباشد و برای اطلاع به مکانیسم نقش و عمل خورشید و زمین در عمل مذکور و همچیننی برای دانستن مطالبی که بعدا گفته خواهد شد می توان به کتاب مربوط - باد و باران در قرآن - که به خوبی و سادگی آنها را بیان داشته مراجعه نمود.

در جلدهای قبلی شرح دادم چگونه امام به وزن هوا اشاره می فرماید.

اکنون اضافه می کنم که قرآن به ثقل ابرها صراحت دارد (سحابا ثقالا - السحاب الثقال - 55 الاعراف 13 الرعد) و هم به نقش اساسی گردش زمین و آفتاب در گردش باد در سوره های نور (21-23) و نبأ (10-16) اشاره هائی دارد و در چهار آیه آغاز سوره و الذریات به مراحل متوالی بادهای مهاجر ... و در آیات دیگر طرز پیدایش باران اشاره گردیده هم اکنون از لحاظ علمی نیز باید مختصر آشنائی با آب حاصل گردد.

آب

در باره آفرینش و چگونگی پیدایش آب که فرمول O2H و شاید صحیح تر N O)2(H دارد در جلد اول مطالبی آوردم و اینک که ارتباطش با تطهیر بیشتر است بیشتر از آن می نویسیم.

آب یک ترکیب طبیعی است که تقریبا بیشتر از هر چیز دیگر

شناخته شده است. فراوان ترین ترکیب شیمیائی است که نسبتا به شکل خالص در سطح زمین وجود دارد. اکسیژن که فراوانترین عنصر شیمیائی است با هیدروژن ترکیب و آب را درست می کند با نسبت 98% اکسیژن.

آب 3/4 سطح زمین را می پوشاند. در شکافهای زمین نفوذ می کند در نواحی قطبی به شکل یخ جلوه می نماید، در جو زمین گاهی 1/0 درصد و زمانی 2 درصد (از نظر وزن) وجود دارد. هیچ عمل شیمیائی بدون آب انجام نمی گیرد زیرا خشک بر خشک بلا اثر است و برای شروع عمل شیمیائی باید آب وارد شود و قرآن با ذکر آیه و جعلنا م الماء کل شی ء حی هم اشاره به خاصیت حیات بخشی آب نموده و هم این که هیچ موجود زنده ای نیست که در او عمل شیمیائی انجام نگیرد. آب چون در تمام زمین و جو زمین و همه جا هست و در دسترس نیز میباشد معیار بسیاری از اعمال و سنجش آنها و حتی برای اوزان و مقادیر نیز آب انتخاب میگردد.

خواص فیزیکی آب : خواص فیزیکی آب کاملا غیر عادی است در هر اینچ مکعب آب 600000000000000000000000 (23 صفر) ملکول آب وجود دارد که همه در حرکتند همانند ماهی های فراوانی که تزاه صید شدهو در سبد روی هم میلولند و هر چه آب سرد شود حرکتها کندتر می شود و اگر سردی به 495 درجه فارینهایت زیر صفر برسد حرکتها متوقف می شود و هر چه آب گرم شود حرکتها سرعت می گیرد تا آنجا که بخار یا گاز شوند و در این حال است که با ذرات دیگر فضا تصادم می یابد.

هرچه حرکت ملکولها کمتر باشد اکسیژن بیشتری از

محیط می گیرد و از شگفتیهای طبیعت همین است که در تابستان چون احتیاج درختان و ... به اکسیژن بشتر است دریاها مثل این که رعایت می کنند و زمستان باید مراعات سردی هوا هم بنماید و یخ ایجاد حرارت می کند.

آب به هر شکل (جامد و مایع و بخار) در طبیعت وجود دارد و مورد استفاده قرار می گیرد گرچه وزن ملکولی آن کم است (تقریبا 18) اما نقطه جوش آن خیلی بالاست نئون که وزن ملکولی آن در حدود آب است (تقریبا 20) در 9/245 درجه سانتیگراد می جوشد اما آب در درجه حرارت خیلی وسیعی به صورت مایع وجود دارد.

وزن مخصوص آب هم غیر معمولی است زیرا وقتی به صورت یخ باشد و آن را به درجه حرارت 4 درجه سانتیگراد برسانیم وزن مخصوص آن مختصری افزایش می یابد اما اگر از چهار درجه بالاتر ببریم وزن مخصوص آن کم می گردد. نقطه جوش آمدن آب با هوا بستگی دارد چنانچه در 760 میلیمتر جیوه فشار درصد درجه سانتیگراد به جوش میآید اما تاثیر فشار روی نطقه انجماد آب مشخص نشده است در فشار یک جو (760 میلیمتر جیوه) صفر درجه حرارت سانتیگراد بخار آب و آب و یخ با هم به صورت تعادل هستند، اگر فشار جو را به صد برسانیم یخ در 1- درجه سانتیگراد ذوب می شود و در فشار 2000 جو یخ در 35- سانتیگراد ذوب می گردد و بر حسب فشار جوهای مختلف شش نوع یخ وجود دارد اما هیچ نوع آنها غیر از یخ معمولی در درجه حرارت محیط پایدارنیستند تغییر حجم آب وقتی یخ می بندد موضوع مهمی است که تقریبا

11 درصد به حجم آن افزوده می شود و تظاهرات آن را به علت نیروئی که در ترکسیدن لوله ها و شکاف برداشتن پیاده روها و خرد شدن صخره هاست می بینیم در آب بر عکس مایعات دیگر از سطح به پائین یخ می بندد و آب بسته شده یعنی یخ روی آب است و اگر غیر از این بود اجساد کنار دریاها در جزر ومد آلودگی وتعفن به وجود می آود به علاوه در هوای سرد احتیاج به محفوظ ماندن آب زیر و گرم شدن هوای بالا بیشتر می شود و یخ هر دو کار را انجام می دهد که در جلد اول چگونگی آن را شرح دادم.

آب با وزن ملکولی 18 که دارد باید در حرارت و فشار معمولی به حالت گاز باشد و درجدول تناوبی مایع بودن آب از عجائب است.

آب فوق العاده مورد احتیاج است مصرفش زیاد می باشد لذا نباید زود بخار شود و زود یخ به بندد و فوق العادهجالب است که برخلاف قواعد معمول فاصله بین این دو یعنی بین بخار شدن و یخ زدن زیاد است. فشار سطحی آب زیاد و لذا به سهولت از میان خاک به ریشه ها و از آنجابه ساقه ها می رسد. آب حلال عجیبی در درجه معمولیو فشار معمولی است آن چه لازماست نگهداری شود در رطوبت زمین و آسمان غیر محلول و آن چه لازم است حل شود محلول می باشد.

آب رنگ مربوط به کناره قرمز طیف نورمرئی را جذب می کند لذا آن را آبی رنگ می بینیم. ملکولهای آب بر عکس مایعات دیگر که روی هم می لغزند روی هم می غلطند . آب خالص عایق و با حل شدن الکترولیت ها در آن به ویژه اسید کربنیک هادی می شود.

در بین خواص دیگر آب خاصیت حرارتی آن که بالاخص سبب می شود در صنعت موارد استفاده قرار گیرد مهم است واحد حرارت یعنی کالری که عبارت استاز مقدار حرارتی که لازم می باشد تا یک گرم آب 4 درجه حرارت (در حداکثر وزن مخصوص) را یک درجه سانتیگراد گرم کند تقریبا 80 کالری حرارت باید گرفته شود که یک گرم آبی که درجه حرارت آن صفر درجه سانتیگراد است به یک گرم یخ صفر درجه سانتیگراد تبدیل کنیم و نیز 540 کالری حرارت لازم است که یک گرم آب صد درجه حرارت را تبدیل به بخار کند و توجه به کالری مذکور یعنی 540 موقعی که بخار متراکم در تامین حرارت منازل یا در صنایع به کار میرود خیلی مهم است.

خواص فیزیکی آب : آب مشروب بایدعاری از همان خصوصیتی باشد که اسلام منظور داشته است یعنی باید بی بود، بی طعم و بی رنگ و صاف و زلال باشد. بو و طعم آن امکان دارد ارتباطی با آلودگی آب نداشته باشد ولی برای شرب خوب نیست. الکها، دیاتمه ها، پروتوزواها سبب بودار شدن آب میشوند و اگر مواد آلی در عمق آبهای راکد که اغلب اکسیژن کمی دارند پوسیده و فاسده شود آب بوی نامطبوع می گیرد.

امکان دارد آب چاهها بوی هیدرژن سولفوره و آب نزدیک کارخانجات قند و غیره بوی و طعم نامطبوع پیدا نماید. طعم آبها بر حسب حل شدن املاح در مسیر جریان فرق می کند و چه بسا برای ضدعفونی کردن آب مثلا با کلر طعم نامطلوبی پیدا کند

بوسیله هوا دادن که یکی از مراحل تصفیه آب است و شرح داده ام مقداری از بوی آب گرفته می شود.

رنگهای آبهای سطحی اغلب از جنس گیاهانا ست و کمتر مواد حیوانی سبب به وجود آوردن رنگ آب میشوند آبهای زیر زمینی اغلب بی رنگند. رنگ غیر طبیعی آنها در نتیجه مواد منعقد کننده که در تصفیه آب مصرف می شوند از بین میروند کدر بودن آب دلیل وجود مواد در آن نیست و صاف بودنش هم نشانی از سالم و غیر آلوده بودنش نمی باشد.

خواص شیمیائی آب: وجود بعضی مواد شیمیائی در آب آشامیدنی ممکن است مطبوع وحتی از لحاظ تغذیه مورد توجه باشد اما برخی مواد هم ممکن است علاوه برنامطلوب کردن آب خطرناک و سمی بوده باشند و وجود بعضی املاح در آب از لحاظ اقتصادی هم زیان آور تشخیص داده شده است.

املاح محلول در آب را میتوان به چهار دسته تقسیم کرد: املاحی که اندکی خاصیت تغذیه ای دارند (آهن - مانگانز - روی - ید - مس) و کبالت که کمتر اثر تغذیه ای دارد و به طور کلی املاح آب که به کار تغذیه میرود از املاح مواد غذائی خیلی کمتر است . دوم املاحی که نه خاصیت تغذیه ای دارندو نه خاصیت سمی (آلمونیوم - قلع - کرمیوم - نیکل و ...) سوم املاح غیر تغذیه ای که مسموم کننده اند (سرب - ارسنیک - باریم - نقره و ...) باز شما را در اینجا متوجه حرام بودن ظروف طلا و نقره از لحاظ اسلام می نمایم که امکان دارد غذائی در ظرف نقره املاح نقره مسموم کننده به وجود آورد و در جلد سوم دلائل دیگری نیز آورده شده است.

املاح مذکور در طبیعت به طور پراکنده وجود دارد و مصرف مقادیر کم ولی ممتد آنها ممکن است ایجاد مسمومیت مزمن نماید. چهارم املاحی که هم خاصیت تغذیه ای دارند و هم سمی مانند فلوز که شرح آن را در همین جلد داده ام.

بطور کلی هر چند باید عناصر فوق در آب به مقادیر مختلف وجود داشته باشد ولی مجموع کلیه مواد جامد که در آب مشروب وجود دارد نباید از هزار قسمت رد میلیون تجاوز نماید و اغلب 500 و حتی رقم 300 دریملیون را توصیه می نمایند.

آهن به صورت فرو یاغیر محلول به صورت کلوئید یعنی فریک در آب یافت می شود. آبهای زیرزمینی دارای املاح بی کربنات دوفرو هستند و طعم نامطلوبی دارند و ایجاد زنگ زدگی لوله ها نموده لباسها را لکه می گذارند. راجع به ید که به علت کمبود ایجاد گواتر می ناید و قبلا شرح داده ام و در این آبها بر ماهی ها نیز اثر گذاشته می شود و در نقاط مرتفع و دور از دریا بدین سبب گواتر فراوان است.

سرب اگر کم باشد از راه کلیه ها دفع می شود و زیادتر سبب مسمومیت می شود و آبهائی که مقدار زیادی گازکربنیک دارند سربهارا حل می نمایند. سدیم اغلب به صورت کربنات و بیکربنات سولفات و کلرور دیده میشود که هیچکدام سبب سنگینی آب نمی شوند. کربناتها و بیکربناتها در اثر آزاد نمود گاز کربنیک سبب فساد لوله دیگ جوش می شوند در حالی که سولفات در آن ایجاد کف مینماید.

مواد آلی آب یا گیاهی هستند یا حیوانی که به انواع مقادیر مختلف در آب دیده می شوند.

خواص فیزیکی آب مربوط به ساختمان شیمیائی و ترکیب آب است.

فلاسفه آب را یکی از چهار عناصر اربعه (آب، هوا، خاک، آتش) می دانستند با توجه به این که کلمه عنصر در آن روز مفهوم دیگری غیر از امروز داشت و خواص آب به عنوان سرد مرطوب معرفی می گردید بعد از کشف اکسیژن و هیدرژن یعنی قبل از سال 1783 هنری کاوندیش با ترکیب دو عنصر مذکور با جرقه الکتریکی آب را درست کرد و طریق دیگر که به فرمول آب پی بردند از ترکیب هیدرژن با اکسید مس داغ بود که ایجاد آب می کرد

.O2 = Cu + H2(CuO + H

بر طبق فرضیه جدید آب به چهار شکل وجود دارد که معمولی ترین آن این ساختمان است. : H : O می باشد که زاویه بین دو اتم هیدرژن تقریبا 105 درجه است و چون بارهای مثبت و منفی از یکدیگر جدا هستند لذا ملکول آب یک ملکول قطبی و به عبارت دیگر مانند میله آهن ربا می باشد که اکسیژن به عنوان انتهای منفی و هیدرژن به عنوان انتهای مثبت این دو قطب است لذا آب یک حلال خوبی برای ترکیب یونیزه مانند اسیدها و بازها و املاح آنهاست.

اگر فقط قدرت جاذبه بین ملکولی در آب دخالت داشت نقطه جوش آن نزدیک نئون بود در حالی که حالت دو قطبی بودن آن و فاصله زیاد بین دو ملکول هیدرژن آن قدرت تبخیری آن را کاهش

میدهد . اینکه آب جهت تبخیر شدن احتیاج به حرارت زیاد دارد به علت باندهای هیدرژن آن است.

آب سنگین: از آن جا که آب از ترکیب هیدروژن و اکسیژن به وجود می آید به ازای هر پنج هزار ملکول آب معمولی یک ملکول آن چیزی است که معمولا به آن آب سنگین گویند و اسم شیمیائی آن اکسید دئوتریوم است (O2).

D Deuterioum Oxide که ایزوتوب هیدرژن است که وزن اتمی آن 2 می باشد نقطه انجماد آب سنگین 82/3 درجه سانتیگراد و نقطه جوش آن 42/101 و حداکثر وزن مخصوصش در 6/11 درجه سانتیگراد می باشد.

تجزیه آب : منظور جدا کردن اجسام محلول و شناور در آن است به استثنای آب دریا و آب بعضی چاهها که شور است . مواد محلول در آب های سطح زمین و چاه های زیر زمین نسبتا کم است مقدار مواد محلول یا مواد معلق در آب به صورت چند قسمت یک در میلیون قسمت آب و اصطلاحا PPM اندازه می گیرند (Parts Per Million Parts Of Water)

در آبهای معدنی که از لحاظ طبی مورد استقبال قرار گرفته PPM حدود پنج هزار است و در اغلب آبهای معمولی مقدار PPM از 300 تجاوز نمی کند مواد معلق در آب رودخانه غیر از مواقعی که سیلاب جاری است در حدود 1000 PPM می باشد که مقدار کمی است. از لحاظ امتحان شیمیائی آب نباید به مواد خیلی کم آن توجه کرد در امتحان آب معمولی معمولا مواد معلق در آب و کل مواد جامد محلول در آب و سیلیس و آهن آن را گزارش

می دهند. در بین کایتونها سدیم و پتاسیم و کلسیم و منیزیم و در بین آنیونها کربنات، سولفات، بیکربنات وکلرور را گزارش می دهند.

در سالهای اخیر اندازه گیری یون فلوئور مهم شده است زیرا اگر در آب PPM 10 یا همین حدود باشد فوق العاده برای دندانهای کودکان که در حال رشدند خطر دارد از طرف دیگر اگر مقدار فلوتور آب یک PPM باشد فوق العاده برای دندان مفید می باشد و چون اکثر آبهای معمولی بدون فلوئور است لذا در این گونه آبها که جهت آشامیدن به کار رود فلوئور را اضافه می کنند.

تجزیه بهداشتی آب در درجه اول بررسی باکتری در آن است که اگر کلی باسیل در آن باشد دلیل آلودگی با فاضل آب می باشد و یا ممکن است باسیل تیفوئید هم باشد و در این تجزیه توجه به مواد شیمیایی آب آزمایش را تکمیل می کند که مهمتر از همه احتیاج آب به اکسیژن و مشخص کردن انواع ازت آن است (توجه اسلام را به این مطلب که در حداکثر توجه بوده به زودی خواهید خواند) که منبع ویروسی یا آمونیاکی دارد اگر آب در جائی باشد که فضولات صنعتی در آن بریزند مقدار و نوع ترکیب فلزات که امکانا ممکن است سمی باشند باید بررسی شود.

موارد استعمال آب

در صنعت مقدار کمی از آن در واکنشهای شیمیائی دخالت می کند در حالی که مقدار زیادی از آب دون اینکه تغییر پیدا کند در صنعت مورد استفاده قرار میگرد و برای مورد استعمال آب کافی است همین یک جمله که تقریبا ترجمه آیه شریفهاست آورده شود: برای باقی بودن حیات و برقراری بهداشت آب مورد استعمال دارد (و جعلنا من الماء کل شی ء حی) و فراموش نشود بهداشت خود نوعی حافظ حیات است یعنی حیات سالم.

آب مشروب باید دارای کمی مواد محلول باشد و این نه تنها جهت تغییر نکردن طعم آن است بلکه در خواص فیزیولژیکی آ هم دخالت دارد وجود بعضی مواد مانند کلرور سدیم یا بیکربنات دوسود در آب قابل اغماض است در حالی که وجود بعضی مانند آهن و کلسیم و منیزیم مضر است.

چون در آب گرم کن آب در فشار نسبتا بالا به جوش می آیدلذا خلوص آب اهمیت زیادی دارد زیرا آب اینها به سرعت تغلیظ شده و لذا موادی که می توانند ایجاد کف نموده یا باعث سائیدگی و خراب شدن دستگاه شوند رسوب نمایند باید موجود نباشد حتی در قدیم که نسبت به مقادیر کم سیلیکات اهمیتی نمی دادند حالا آن را از آب جدا می کنند.

ترکیبات قلیائی مخصوصا املاح قلیائی در آبی که جهت کشاورزی به کار میرود قابل اعتراض است زیرا بعد از تبخیر آب ترکیبات مذکور در روی زمین باقی می مانند و اگر منطقه خشکی

باشد پس از باران هم برداشته و جدا نمی شود.

آبی که برای صنایع به کار میرود بر حسب آن که چه نوع کاری انجام گیرد متفاوت است و در هر حال نباید آهن داشته باشد. در صنایع نساجی و صباغی همانگونه کهگفتم صابون که دارای املاح کلسیم یا منیزیم است ناسازگار و لکه گذار میباشد و امروز مواد پودری (دتر جنت) که هیچ لکه ای نمی گذارد به کار می برند آب در صنایع شیمیائی و داروئی و غذائی باید خیلی خالص باشد.

تأمین آب

چاه ها ، قنوات، آب انبارها ، برکه ها و هرجا بشر درست می کرد که آب در آن جمع شود یا ببارد و در آنجمع شود یا بجوشد و انباشته گردد همه نشانی ازهمان حس ذخیره کنندگی او است که به وسیله کدو، مشک، کوزه، ظروف و وسائل دیگر آب را از منبع به محل سکونت خود می برد و این آسانترین و اولین راه تأمین آب بوده است.

تمام مجاری که باید آب جمع کنند یا آب جمع شده را به محل مقصود برسانند دو زمان را طی کرده اند زمانی که از روی قانون ثقل واین که آب سراشیب روان می شود مجاری حفر میشدند و اینک زمانی که با اختراع تلمبه های گوناگون وضع مجاری را عوض کرده اند.

از زمانهای قدیم و پیش از میلاد مصریها، بابلیها، اهالی بین النهرین، ایرانیها و فنیقیها وسائل آب رسانی را ساخته تصور می شود ابتدا در زمین های صف آن نواحی کهسیل گیر بوده منزل ساخته و در فصل سیر برکه ها و غدیرها را پر کرده و در فصول خشک،

از آن استفاده می کردند.

قدیم ترین چاه ارتزین از آثار فنقیها مشاهده شده که در زمان اقتدارشان (900 - 1000 پیش از میلاد) در آب رسانی مقام مهمی را داشتند و بهعنوان مثال می توان چاههای راس العین را نام برد که اینها چهار چاه عمیق ارتزین مجاور هم بود که بوسیله برچهای شش ضلعی سنگی که در حدود 18 - 20 فوت از سطح زمین ارتفاع داشت احاطه شده بود و از این ها آب را در مجاری به ساحل رسانیده و از آنجا در مشکهائی کرده در کشتی می گذاشتند و به جزائر نزدیک می بردند.

یونانیها در ابتدا از چشمه های بزرگی که در اطراف آتن وجود داشت آب را تأمین می کردند بعد کانالها برای زهکشی می کندند و برای اینکه بتوان به آسانی 148 کانالها را لاروبی و گل کشی کرد در فواصلی روی تونل ها چاه هائی می کندند و گل را از آنها خارج می نمودند و عمیق ترین چاه عمودی که به منظور مذکور حفر شده 216 فوت عمق دارد بقایای 16 عدد از این چاه ها که به فواصل متفاوت و بین 210 تا 666 فوت حفره شده و برای زهکشی دریاچه کوپس Copais اقدام به حفر آنها نموده اند هنوز موجود است شبیه این تشکیلات جهت تأمین آب در آسیای صغیر، سوریه و فنقیه وجود دارد برای حفر با وسائل دستی استفاده می شده گاهی هم از آتش استفاده میکردند بدین طریق که سنگ را داغ می کردند و ناگهان آب سرد بر آن می ریختند سنگ خرد میشد. وسائل اندازه گیری آب سرد بر آن می ریختند سنگ خرده می شد. وسائل اندازه گیری هم نداشتند و چه بسا در اوائل که حفر چاه ها اشتباه در می آمد و بر روی تونل نمی رسید. از عجائب آن روزگار حفر

تونلهای بسیار باریکی است که فقط میتوان در آنها خزید و پیش رفت.

بشر تا این اواخر از ممنبع های مخصوصی استفاده میکرد که گاهی در سطح زمین بود مانند اطلاقهای بزرگی غیرقابل نفوذ که ستونها و سوراخهای سرد کننده و تهویه داشت زمانی مانند مکعب یا مکعب مستطیل و انواع و اقسام دیگر و از جمله آب انبارهای شهری است که هم اکنون در آن به نوشتن مشغولم و مولد و موطن من است یزد که بسیار ارزشمند و جالب می باشد و آب انبارهائی که اگر بخواهند هم اکنون مشابه آن را بسازند بیش از بیست میلیون ریال هزینه دارد و هر کدام از اینها در این شهر کم آب بلکه بی آب قبل از لوله کشی که پنج شش سال است کشیده شده به وسیله خیرمندان که خدا رحمتشان کناد ساخته شده و مورد احترام همگان بوده زیرا در فصل گرمای سوزان کویر همین آب انبارها فریادرسی می کردند و هنوز دائرند ولی توجهی کهبه آنها می شد هم اکنون نمی شود.

آب انبار را چنین می ساختند استوانه ای مانند زمین را حفر میرکدند که بر حسب بزرگی و کوچکی منبع متفاوت است و حتی گاهی قطر انتخب شده به حدود 20 متر می رسد دیواره و کف آن را غیر قابل نفوذ کرده سر آن را گنبد وار می پوشانیدند و بر حسب بزرگی خزینه آن دو یا چهار یا شش بادگیر بر اطراف گنبد تعبیه می کردند که هم از لحاظ معماری فشار گنبد سنگینی بر زمین بوسیله سنگینی بادگیرها خنثی میشد و هم بادگیر که دارای سوراخهای مخصوصند و همیشه باد در آنها می چرخد سبب خنک کردن آب خزینه

می شدند و آنقدر این بادگیرها در شهر فراوان است که دستاویز تبلیغاتی روزنامه ها شده یزد را شهر بادگیرها گویند.

این بادگیرها اغلب در ضلع جنوبی خانه ها بر روی تالاری ساخته می شد و بازهم در بعضی خانه مقابل پنجره چاه آب زهی که دائم هم تهویه انجام می گرفت و هم خنک کننده بود و در برخی خانه نوع بسیار عالی آن وجود دارد که فوق العاده از کولر بهتر است.

در فصل پر آبی (زیرا آب در این شهر قطره قطره صحبتش است و بیشتر آرزوها روی هوا نیست بلکه روی آب است و چه عقده ها که در نتیجه بی آبی این شهر ایجاد نشده و اگر بررسی دقیق شود چیزها دیده می شود حتی می بینیم اغلب شعرای یزد تخلص خود را به جبران کم آبی شهر انتخاب کرده اند و معروفترین آنها سیجون، جیحون ، فرات، محیط، قلزم می باشند و فامیلهائی هم که کلمه آب در آن به کار رفته نسبتا زیاد دیده می شود.

در فصلی که گفتم آب انبار را آب می کردند و آب در مسیر خود هزار گونه آلودگی جمع می کرد و می آورد بعد مقدار معینی نمک و چیزهای دیگر در خزینه می ریختند سبب می شد پرده ای روی آب بسته شود (به اصطلاح عوام) و چون دیگر اکسیژن وارد آب نمی شد باکتریهای هوازی و انواع و اقسام دیگر الگلوتینه شده (جمع شده) به شکل لجن در ته خزینه جمع می شدند و تقریبا آب خالصی در تابستان در دسترس همگان بود (راجع به منابع آب و بهداشت چاه ها وچشمه هاو ... در بهداشت محیط شرح بیشتر داده خواهد شد.)

مراحل اولیه تصفیه آب

از جمله نکات جالب این که از زمان قدیم احساسی راجع به ارتباط بین آب آشامیدنی وابتلا به امراض وجود داشته است.

چهارقرن قبل از میلاد بقراط پدر طب می گفت آب آشامیدنی آلوده را قبل از استعمال باید تصفیه کرده جوشانید.

چینیها و مصریها عادت داشتند سولفات آلمونیوم را جهت تصفیه در ظروف آب بگذارند و تصفیه نمایند اما تصفیه واقعی آب از 1892 به وسیله ربرت کخ شروع شد وی متوجه دو شهر شد که در دو طرف رودخانه آلب بودند و اهالی یک شهر که التونا Altona بود و عادت داشتند آب را قبل از مصرف بجوشانند مبتلا به وبا نشدند در 1909 کلر مایع جهت تصفیه آب به کار رفت و بعد طرق دیگر که در صفحات دیگر همین کتاب شرح داده ام.

موارد استعمال و مصرف آب

در درجه اول برای آشامیدن، تهیه غذا و نوشابه، استحمام و شستن، مشروب کردن باغات و چمن زارها و در درجه بعد جهت مقاصد صنعتی، تجارتی، تولیدی، انتقال موادز باله در فاضل آبها، آتش نشانی ، آب پاشی خیابانها و پرکردن استخرهای شنا به کار میرود. جمعا هر نفر از ساکنین ایالات متحده در روز 140 گالن آب مصرف می کنند (هر گالن معمولی حدود 7/3 لیتر و هر گالن امپریال حدود 5/4 لیتر است) و آمار نششان داده با افزایش درآمد مصرف آب زیاد میشود.

حدود 20-50 درصد مصرف اب در کنتورهای آزاد نشان داده نمی شود یعنی به مصرف خیابانها و فاضل آبها و آتش نشانی و ... به کار می رود. موضوع دیگر این که هرچه فشار آب بیشتر باشد زیادتر مصرف می شود و در جای دیگر همین جلد آماری از مصرف آب در صنایع و غیره داده ام.

منابع تأمین آب

اجتماعات کوچک اغلب از آبهای زیرزمینی و اجتماعات بزرگ از آبهای سطح استفاده می نمایند (از رودخانه ها، دریاچه و ...) و در بررس 1948 در ایالات متحده مشاهده شد 6/54 درصد از آبهای روی زمین استفاده می کنند.

چاه منبع موردتوجه تامین آب است اما اشکلاتی دارد اولا باید کیفیت و کمیت آن را کنترل کرد و مخصوصا متوجه بو د که با آب شوره که در چاه ها نفوذ می کد مخلوط نشود یا آلودگی نیابد. دیگر آن که اگر بیش از آنچه آب وارد می شود برداشت گردد سطح آب پائین می رود و قیمت آب گزاف میگردد چون خرج بیشتری خواهد داشت.

چاه اگر مجاور دریا باشد به علت فشار هیدرولیک آب شور ممکن است وارد چاه شود و چاه از حیز انتفاع بیفتد و یک راه مباره ای است که قبل از کشیدن آب مقداری آب روی سطح مجاور چاه پخش کنیم یا از رودخانه یا سیل که این عمل را باردار کردن مصنوعی گویند ولی اگر قابلیت نفوذ زمین کم باشد مواجه با اشکال می گردد.

آبهای زیرزمینی معمولا صاف، سرد، بی رنگ و سنگین تر از آبهای سطحی همان ناحیه هستند و از لحاظ وجود باکتری معمولا تمیزتر از آبهای سطحی همان ناحیه می باشند، آبهائی که از سنگهای آهکی بگذرند معمولا سنگینترند و به علت شکافهائی که در سنگهای آهکی پیدا می شود احتمالا آلودگی بیشتری دارند و این آبها بیشتر در لوله ها رسوب می نمایند.

آبهائی که از سنگهای گرانیت بگذرد سبکتر بوده ومواد محلول آن هم کمتر است اما مقدار انیدرید کربنیک آن بیشتر می باشد. درجه حرارت آبهای زیرزمینی در طول سال ثابت می ماند، آبهائی که در عمق 10-50 فوت قرار دارند معمولا درجه حرارتی معادل درجه حرارت متوسط ناحیه دارند و اگر در عمق بیش از 50 فوت باشند معمولا در برابر هر 60 فوتی که پائین برویم یک درجه حرارت آب اضافه می شود.

ضد عفونی و کلر زدن آب: ضد عفونی آب عبارت از کشتن مقدار زیادی میکروارگانیسم ها به وسائل گوناگون (شیمیائی حرارتی، ازن، اولتر امیولیه و ...) می باشند کلر مایع از سال 1909 به کار برده شد و آن موقع قبل از تصفیه آب به کار می رفت اما حالا هم قبل از تصفیه آب و هم بعد از آن به کار می رود. کلر زند قبل رشد الگهارا کنترل می کند و از جمع شدن مواد آلی در صافیها می کاهد و لذا مدت بیشتری می توان از صافیها استفاده کرد و کلر زدن بعد از تصفیه آب شماره همه انواع باکتریها را کم می کند وقتی آمونیاک با کلر ترکیب شود رشد بعدی باکتریها را در لوله ها آب می کاهد با وجود ا ین کلر زدن یک عمل کامل نبوده

و باید اول موادشند و تصفیه آب هم لازم است. در مکانیسم عمل کلر زدن اتفاق نظر کامل وجود ندارد اما تصور می شود کلر با مواد بیاض البیضی و آمونیاکی دیواره میکرب و محتویات آن ترکیب شده باعث تجزیه دیوار میکرب می شود و فرضیه دیگر بر این است که عمل کلر با عث جلوگیری از عمل آنزیمی می شود که آنزیم مذکور کارش اکسیده کردن گلوکز می باشد و چون این عمل به وسیله کلر مختل شد سلول می میرد.

اخیرا میگویند اضافه کردن کلر به آب سبب پیدایش فعل و انفعالات شیمیائی و به وجود آمدن اسید هیپوکلرو می شود و اسیدها کشنده باکتریهایند. مقدار استعمال برای آبهای صاف مانند آب چاههای عمیق یا آب صاف شده از صافی شنی یک گرم در متر مکعب از هیپوکلریت کلسیم است ولی مقدار احتیاج در هر مورد فرق می کند ولی پس از 30 دقیقه تماس باید 5/0-2/0 میلی گرم در لیتر کلر باقی بماند. مقدار نیاز با درجه حرارت و PH و وجود مواد آلی و در نتیجه فصول مختلف فرق می کند. امروز در تصفیه خانه ها قبل از توزیع آب با وسائل مکانیکی کلر اضافه می شود.

علت این که تصویه می شود کلر به آب افزود چون کلر در آب باقی می ماند وعلاوه آن که نه تنها خاصیت اکسیدکنندگی دارد که با مواد گندزدای دیگر در این خاصیت مشتر کند بلکه از راه ترکیب با مواد ساختمانی سلول پدیده حیات را به سرعت از بین می برد و سابق تصورمی کردند اسیدهیپوکلرو ایجاد اکسیژن جدید الولاده کرده و اکسیژن مذکور سلول را اکسیده کرده می کشد ولی امروزه دو فرضیه دیگر مطرح است: اسید هیپو کلرو و یون هیپوکلریت با

جدار سلول یا پرتوپلاسم ترکیب شده اعمال حیاتی را متوقف می سازد دیگر آن که اسید هیپوکلرو و یون هیپو کلریت با آنزیم های سلول که برای انجام اعمال حیاتی به عنوان کاتالیزر به کار میروند ترکیب شده و آنها را از بین می برد، و در نتیجه هر کدام از این دو فعل و انفعال دیگر سول نمی تواند ملکول گلوکز را شکسته و آن را اکسیده کند و به مصرف نیروی حیاتی خود برساند.

برای تهیه کلر اصول و اسکلت عمل مبنی بر استفاده از نیروی برق است که اول نمک طعام را از طریق الکترولیز تجزیه کرده کلر به دست می آورند و سپس آن را از محلول آهک عبور داده و هیپوکلریت کلسیم تهیه می کنند.

هوا دادن آب : به وسیله پخش آب در هوا یا وارد کردن هوا در آب یا به وسیله تکان دادن آب به وسیله موانع کوچک است و این عمل سبب بیرون رفتن هیدرژن سولفوره و بوی کلرو بوهای مواد ارگانیک می شود همینطور مقداری آهن و منگانز از بین میرود.

عواملی که سبب دخالت در مزه و بوی آب می شوند عبارتند از گازهای محلول در آب مثل هیدرژن سولفوره و عوامل اعم از زنده یا مرده و فضولات صنعتی که قبل از همه مهمتر است. در آبهای سطحی بوی آب خیلی مهمتر از طعم آب بوده و مزه آب را به غیر از کلر می توان به وسیله عوامل اکسید کننده از بین برد که کربن فعال اهمیت بیشتری از سایرین دارد.

نفوذ آب دریا در مخازن آب زیرزمینی: مخازن آبهای زیرزمینی که در نزدیکی ساحل دریا باشد از جهتی مهم است زیرا آب را می کشند سطح

مخازن پائین می رود سطح آب از سطح دریا کمتر و پائین می شود آب دریا بدان سوی نفوذ میکند و این موضوع در آینده اهمیت بیشتری خواهد داشت و راه هائی برای مبارزه با کیفیت مذکور ارائه شده: کمتر کشیدن آب. آب کشیدن متناوب. باردار کردن چاهها به وسیله آبهای دیگر که اشاره شد. ساختن موانع مصنوعی در ساحل که مانع نفوذ گردد. کشیدنآبهای دریا که نفوذکرده اند شیرین کردن آب و ....

در جائی که نتوان از آبهای تصفیه شده استفاده کرد می توان آلودگی اب را به وسائل مختلفی بر طرف یعنی آب را بهتر کرد.

- ربع ساعت آب را جوشانده در کناری بگذارند که هوای خارج شده از آن دوباره به آن برگردد.

- با افزودن یک قطره آب ژاول (برای هر لیتر آب) پس از بیست دقیقه آب را مصرف نمود یا با افزایش داروهای دیگر به آن مانند کلر یا ... می توان آب را در مخازنی جمع و با آب ژاول یا ازن تصفیه نمود یا با صافیهای کوچکی که برای تصفیه اختراع شده آب را تصفیه کرد ولی در هر حال بهتر است آب از روی شن ها گذشته و کثافات و آلودگیهایش گرفته شده باشد.

آب فوق العاده برای بدن ضروری است، انسانی که از غذا محروم ولی آب به او برسد می تواند مدتها زنده بماند و اگر غذاهای بدون آب به او برسانند زودتر خواهد مرد، آب محیطی در بدن است که می توان گفت بدن را در خود شناور ساخته و تمام عملیات شیمیائی در آن را انجام می دهد. آب مواد غذائی را به سلولها می رساند

آب فضولات و مواد زیان آور را با خود از راههای مختلف (ادار، عرق و ...) از بدن بیرون می نماید، تجزیه الکترولتیک املاح هم به وسیله آب است و در تجزیه املاح به اسید و باز آب دخالت دارد و تقریبا 63 درصد کلیه بدن آب است (67 درصد بدن بالغ و 77 درصد بدن نوزاد و 97 درصد بدن جنین) 5 درصد آب در خون 35 درصد داخل سلولها 15 درصد بین سلولها 5 درصد به صور مختلف در حفره های گوناگون بدن.

و اللّه خلق کل دابه من ماء را که در جلد اول گفتم و شروع حیات را از دریاها آوردم و سخن 15 قرنی قرآن را که سراسر اعجاز بود ذکر کردم و در مورد تشویق بسیاری قرار گرفتم هم اکنون میتوانم اضافه نمایم از آن روز که متوجه شدند بدن حیوانات را این همه آب فرا گرفته و تازه سبزیها و میوه ها بیشتر دارند تا آنجا که خیار حدود صد درصدش آب است و بعد که دانستند مواد معدنی پیدا شده در آب درست مثل موادی است که در بدن انسان می باشد مخصوصا با توجه به ارتباط نمک با جنبندگان این اصل را که حیات از دریاهاست یک امر اصلی شناخته شد.

آب دریاها از آن روزکه حیاب به وجود می آمد مانند امروز شود بود و احتمالا سه درصد نمک داشت. سلول جاندار طوری با نمک خو گرفته که بدون آن نمی تواند زنده بماندو در جلد سوم گفتم نمک نگبهان بدن ماست زیرا علاوه بر آن که ضدعفونی کننده است اگر در بدن نباشد گلبولهای سفید که سرباز مدافع بدنند نمی توانند دفاع نمایندو اگر نمک بدن انسان خارج شود سی و حداکثر چهل روز بعد خواهد مرد.

در موجودات مدت لازم برای این که به اندازه وزن خودشان آب جذب کند متفاوت است و این رقم در موش دو هفته، شتر سه ماه لاک پشت یکسال انسان یک ماه، کاکتوس تمام عمر یعنی 39 سال میباشد. تاکنون این مسئله در پرده جهل بود که چرا آدمی نمی تواند آب دریا بخورد و پرنده و خزنده می خورند؟ با توجه به این که وقتی آب وارد بدن انسان شد وارد خون و بعد به فضای بین سلولها و بالاخره به سلولها وارد می گردد و اگر آب شور باشد نمک باعث میشود آب بین سلولها بماند و چون میزان نمک این قسمت بیشتر است آب از سلول برای رقیق کردنش وارد فضای بین سلول و از آنجا به خون وارد و از ادرار دفع می گردد (تقریبا برای هر لیتر آب شور یک لیتر و نیم ادرار دفع می شود و نیم لیتر اضافی آب داخل سلولهاست) اما چرا پرنده و خزنده می تواند آب شور بخورد بدون آن که تعادل بدنشان به هم بخورد؟ آنها غده ای مخصوص در سردارند که نمک را گرفته و به حال غلظت آن را دفع میکد و لوله ای که از آن غده راه دفع است در پرندگان به زیر زبان و در خزنده در کیسه اشک وارد میشود و پرنده ازنوک و خزنده از اشک غلظت مذکور را دفع می نماید.

با آن که نقطه جوش اجسام گوناگون به وزن ملکولی شان بستگی دارد مثلا پروپان با وزن ملکولی 44 در 42 سانتیگراد به جوش می آید آب با وزن مولکولی 18بایستی در 26 درجه جوش آید ولی در صد درجه میجوشد و علتش ایناست: از عجائب آب اینکه بارهای مثبت و منفی هر مولکول آب یکدیگر را خنثی نمی کنند.

هرمولکول آب دارای دو قطب میباشد و مولکولهای آب بعلت

دو قطبی بودن چون خوشه انگور بیکدیگر چسبیده اند و خوشه ها نیز نسبت به یکدیگر در وضعی قرار گرفته اند که قرینه پنج تائی شبیه شاخه های یک ستاره درست کرده اند که همدیگر را در یک نقطه قطع می نمایند هر گروه مذکور مجموع پنج مولکول است کهب شکل یک هرن با قاعده چهار گوش قرار گرفته است واین هرمها با نیروهای کهکشانی چرخش و تغییر شکل پیدا مینمایند و خلاصه گروههای پنج سطحی مذکور حساس به نیروهای کهکشان بوده میتوانند انرژیهای رسیده از کهکشان را در خود انبار و ذخیره نموده و سپس آنها را منتشر سازند.

کمبود آب یکی از بزرگترین نگرانیهای بشریت است زیرا با پیشرفت صنایع مصرف آب سرسام آور شده و میشود در کشورهای مترقی روزانه هر نفر 500 لیتر آب مصرف می نمایند،برای تصفیه 150 لیتر نفت به سه هزار لیتر آب و برای تصفیه یک تن فولاد 275 هزار لیتر آب و جه هزار لیتر اسید سولفوریک بیست زهار لیتر آب لازم است.

امروز نزدیک به یک میلیون نفر در نقاط مختلف جهان آب آشامیدنی خود را از دریا تهیه می کنند که روزانه حدود دویست هزار متر مکعب میشود که در برابر 1250 میلیون کیلومتر مکعب آب اقیانوسها چون قطره ای در برابر دریاست. مصرف آب برای صنایع همانگونه که اشاره شد سرسام آورد بوده و در فرانسه فعلاً 47 درصد در امور کشاورزی و 45درصد برای صنعت و 8 درصد از شش میلاید تن آب سالانه فقط برای سایر موارد مصرف میشود و پیش بینی می گردد، کشور مزبور در سال 2000 میلادی

میلیارد متر مکعب مصرف آب برای صنایع اتمی و هیدرولیک لازم خواهد داشت.

برای شیرین کردن آب شور میتوان آنرا بخار کرد و بخارش را سرد کرد، آب شور را تبدیل به یخ کرد و از آن آب شیرین تهیه کرد، قرصهایی از ترکیبات زلولیت، باریم، نقره درآب شور کرد و شیرین ساخت و این روش فعلاً متروک بوده فقط زمان جنگ بین الملل دوم توسط سپاه رومل در افریقا انجام می گردید روش دیگر الکترولیزه کردن آب است که آنرا میان دو غشاء جریان برق دار که غشاء های مذکور نقش الکترودها را بازی کرده و کلر بطرف یک قطب (آند) و سدیم بطرف قطب کاتد میرود و آب شیرین می ماند و امروز بار الکتوراتمی این کار بسهولت و فراوانی انجام می گیرد.

اصولاً تصفیه آب مراحلی را طی کرده است که تقریبا بقرار زیر می باشد:

1 هوادهی Aeration که جانشین کردن هواست بجای بعضی گازهای غیر مطبوع و بوداتر آب مثلاً SH2 که در بعضی آبهاست و بودار می باشد و عمل یا بوسیله پخش کردن اب در هوا و مجدد جمع کردن آن است یا ساختن حوض پله ای که فواره ای وسط آن می باشد و آب در پله های چندی میریزد و سرازیر و جمع می گردد.

2 ته نشینی Sedimentation: که یا ساده است یا همراه با انعقاد. نوع ساده ذرات ریز ماسه و شن را ته نشین میکند و غبار خاکی را که اغلب بحالت کلوئیدی می باشد پس از

مدتی طولانی راسب می سازد و لذاتیرگی آب بزودی تمام نمی شود و مدت مذکور از یک روز تا چند هفته ممکن است طول بکشد و عمل بدین نحو می باشد که آب رااز حوضچه ها که سرعت آب را کم میکند عبور می دهند.

در نوع انعقادی آن عمل دلمه کردن اساس کار است یعنی برای اینکه رسوب مواد زیر کلوئیدی که به آن اشاره شد طول نکشد مواد شیمیائی چندی به آب اضافه مینمایند تا با ذرات کلوئیدی ترکیباتی رسوب کننده دست نماید و اغلب از سولفات آلومینیون یا سولفات های فرووفریک و کلرور آهناضافه می نمایند و برای اینکه دلمه شدن خوب انجام گیرد بهتر است آب قلیائی باشد که با افزودن آهک آبدار CA(OH)2 منظور حاصل و برای جلوگیری از سنگین شدن آب گاهیجوش شیرین نیز بکار می برند.

3 صافیها Filters که بر دو قسند: ماسه ای کند ماسه ای تند.

ماسه ای کند: یک قشر 60 سانتی متری ماسه ریز ازرو تا 5/1متری و در زیر آن طبقات شن و قلوه سنگ و در زیر لوله هائی که کاملاً بهم متصل نشده و فاصله دارند و آب درآخر توسط لوله ها جمع آوری می شود و آنچه باید رعایت شود ثبوت ارتفاع آب بین یک تا 30/1 متر بر سطح آن می باشد که با دستگاه کنترل کننده انجام می گیرد پس از چند هفته یا چند ماه،بر حسب آلودگی آب سوراخها و فواصل ذرات طبقه اول گرفته میشود که باید آنها را شست و یا آنکه عوض کرد. در نقاط سردسیر باید برای جلوگیری

از یخ زدگی برای صافیها سرپوش تهیه نمود.

صافیهای تند: که اگر آب با فشار وارد شود صایهای تند فشاری گویند، مراح ته نشینی و دلمه کردن آب را قبلاً انجام داده بعد وارد این صایها مینمایند که قشر 75 سانتی شن قرار گرفته اند و زیر آن لوله های سوراخ دار کهابها را جمع و بمخزن میرسانند دراین صافی حدود 24-72 ساعت باید جریان معکوس از طبقات گذراند که سوراخهای مسدود پاک و باز شود.

در صافی های کند 98-99 و در اینجا 90 درصد باکتریها از بین رفته بحساب می آیند ولی هیچکدام برای تصفیه و تهیهآب آشامیدنی تناسبی ندارند. صافیهای تندکه میتوان با سطح کوچک انتخاب کرد میتوان در داخل بناها نیز بکار برد و ازیخ زدگی محفوظ داشت.

4 جمع کردن آب در منابع است که با کم شدن اکسیژن در آن باکتریها هم پساز رسوب ذرات بایکدیگر جمع و اگلوتینه شده رسوب می نمایند ولی باید از دستبرد انسان و حیوان مصون باشند.

5 برای تصفیه آخر که تهیه آب آشامیدنی باشد باید گند زدائی نمود. اگر آب دریاچه یا رودخانه صاف است با کلرزنی (افزایش هیپوکلریت کلسیم یا گاز کلر) عمل را انجام میدهند که در آبایجاد اسید هیپوکلرو می کند که اسید مزبور میکروب کش می باشد.

اگر آب چاه عمیق یا گذشته از صافی کند باشد برای هر متر

مکعب آب یک گرم هیپوکلریت کل سیم کافیست (ناگفته نماند احتیاج آب بکلر مذکور فرق دارد و در هر صورت باید سی دقیقه پس از افزودن کلر دو الی 5درصد میلی گرم در لیتر کلر در آب باقی مانده باشد و مقدار مذکور بادرجه حرارت آب مقدار مواد آلی در آن فرق میکند) علت اینکه در بین مواد گندزدا کلر انتخاب میشود این است که علاوه بر خاصیتاکسید کنندگی که در همه مواد گند زداست و کلر بطور شدید دارد با مواد ساختمانی سلولهای ترکیبی ساخته و میکروبها را فاقد حیات مینماید.

بی انصافی است در یانجا از ابن سینا یادی نکنم که گفته است برای تمیز کردن آب آنرا از شن بگذرانند و بالخصوص آنرا بجوشانند.(1)

موضوع جالبی که نباید آنرا فراموش کرد درمان با آب میباشد: در کتاب ایفی ژنه که مربوط به پنج قرن قبل از میلاد مسیح می باشد نوشته: آب تمام بیماریها و نواقص جسمانی انسان را اصلاح میکند. اگوست امپراطور روم از یک مالیخولیای سخت رنج میبرد و همه پزکشان ازدرمانش عاجز مانده بودند تا برده ای دانشمند دوش آب سرد را از روی حسا تجویز کرد و بهبود یافت.

در قرون وسطی کلیسا آب حمام های طبی را قدغن کردن آنها را خلاف اخلاق معرفی نمود در دوران جدید آب درمانی بوسیله سباتین کنایپ (1821-1897 متولد باویر) در شهر و ریش فن متداول شد بعد الکساندر سالمانف پزشک مخصوص لنین

1- خواندنیها شماره 59 سال 26 صفحه 22 نویسنده هانری کربن فرانسوی.

(متولد 1875) دیپلمه دانشگاههای برلن و مسکو به آب درمانی پرداخت و از نقاط جالب درمانش: گرفتن دوش آب سرد. تجویز آب سرد مخلوط با سرکه برای رفع نواقص عقلانی و تب اطفال بدن را با اب سرد و سرکه آغشته کرده بدون خشک شدن 15 دقیقه در بستر بخوابد و بدن را با پارچه آغشته به آب سرد بپوشاند برای تسکین اعصاب و دردها سودمند میدانست.

چشم را با آب سرد بشویند عفونت آن رفع میشود، نوعی درد زانو یا دوش اب سرد بهبود می یابد و دستگاه عصبی و نقرس و دردهای رماتیسمی را سودمند است. حمام سرد بمدت کوتاه 3-5 دقیقه در بیماریهایعفونی حاد مؤثر است و آب سرد برای بیماران قلبی و سکانیکه حساسیت های عصبی دارند زیان دارد نشستن در طشت آب گرم برخی بیماریهای شکمی را درمان میکند دوش گرفتن نیم تنه تنگ نفس را برطرف می سازد. فلجها با آب بحرکت می افتند.

برخی زخمها که متکی به ناراحتی نخاع است با بخور و ماساژ آب و دوش نیم تنه دوبار در روز کاملاً درمان میشود. کنایپ میگفت حیوانات برایدرمان بسوی آب سرد روی می آورند و معلوم می شود آب درمان طبیعی است وی میگفت طول مویرگها صد هزار کیلومتر یعنی دو برابر و نیم قطر استوائی کره زمین است که اگراین عروق را باز و پهن کنند 6300 متر مربع میشود و علت بسیاری بیماریها کندی خون دراین عروق است و درمان با اب جریان خون شعریه ها راتسهیل و تغذیه نسوج را بهتر میکند.

حمام پاها با آب 40 درجه فشار خون را پائین می آورد... از طرف دیگر چون به بیماران مبتلا به سکته قلبی در گلاسکو و لندن

توجه شد ملاحظه گردید تعداد مبتلایان 44-30 ساله درگلاسکو خیلی بیشتر از لندن مباشد در صورتیکه بین 45-49 ساله ها با نسبت جمعیت اختلافی دیده نشد در حالی که آب آشامیدنی گلاسکو سبک و دارای کمی املاح و آب لندن سنگین و پر از املاح کلسیم و منیزیم می باشد آماری که در آمریکا و سوئد هم گرفته شد همین نتیجه را دارد: هرچه آب آشامیدنی کم ملح تر باشد میزان مرگ و میر ناشی از بیماریهای قلب وعروق در سنین کمال بیشتر است وعلت آن را هنوز نهفمیده فقط دانسته اند منیزیم در جدار شریانهای عضله قلب کسانی که آب کم منیزیم می نوشند وجود دارد ولی چگونه منیزیم مزبور ایجاد بیمرای می نماید ندانسته اند عده ای نیز عقیده دارند نوعی موجودات ذره بینی ناشناس سبب بعضی انواع نارسائی قلب می شود و ادعا مبنی بر این آزمایش است که زمان عمل بر روی قلب ماده ای در آن یافتند که در انساج پستانداران وجود ندارد و این دلیل بر وجود موجودات ذره بینی است و شگفتی اینجاست که با تزریق ماده مذکور به موش حیوان را ظرف 24 ساعت تلف می نماید.

آب باران بیشتر در حالت تبخیر مانند مه زیاد اثر می کند و نفوذش فقط در حالت مایع چندان نیست ولی به طور کلی اثرات مکانیکی آب باران زیاد است: رفع خستگی می نماید حتی اگر صورتتان را زیرقطرات باران بدارید تصور می نمائید کمپرس تسکین دهنده ای آید. پوست را تقویت می نماید. فعالیت اعصاب و عروق دموی را زیاد می نماید و به زودی اثر خوش آب و رنگی را ظاهر می سازد. خون را تصفیه می کند چون گردش

خون را بهتر و دفع سموم را آسان تر می نماید.

به عقیده بعضی روز برقی کسی که ورزش می نماید باید از نفوذ نور احتیاط کند که عوارض و از جمله کک مک پوستی امکان پیدایشش هست نمی دانم متوجه مطالب جلدهای گذشته شدید که اسلام از آشامیدن و شستشوی آب نیسان تعریف می کرد به ویژه آخر جلد پنجم را که حضرت علی می فرمود برای تسکین عصابنیت ها خوب است ویادتان باشد گفتم آب باران چه عملهای سودمندی انجام می دهد و در نیسان ازن هوا که میکرب کش قوی است بیشتر بوده و درآب نیسان مقداری ویتامین ب 12 یافت میگردد.

آبی که دارای سولفات و کلرور و بی کربنات کلسیم و منیزیم زائد بر صد میلی گرم در لیتر باشد آب سخت نامیده میشود و برای شستن لباس احتیاج به مقدار زیادی صابون دارد علاوه بر آن در ترکیب با صابون دارد علاوه بر آن در ترکیب با صابون تولید دلمه کرده رسوبهائی بر لباس می گذارد و در ظرفها پس از حرارت و در لوله های توزیع و شبکه و کنتورهای آب زیرهای رسوبی آهکی مشاهده می گردد تا آنجا که ممکن است حتی سبب بستن کامل آنها گردد.

نمک زیاد آب را غیرقابل شرب و نامناسب برای مصرف می سازد ولی برای بعضی نقاط و برخی اشخاص این تناسب متفاوت است چنانچه اهالی بعضی نقاط شمال افریقا آبی که 300 میلی گرم در لیتر کلرور سدیم دارد به راحتی می آشامند در صورتی که برای بسیاری مسهل محسوب میشود.

آهن ایجاد طعم نامطبوع می کند، رنگ منسوجات را می گیرد موجب تشکیل رسوبی در لوله ها می شود. هیدرژن سولفوره اکسیژن محلول و انیدرید کربنیک در آب موجب اسیدیته و خورده شدن لوله های آهنی می گردند و انیدرید کربنیک از همه مزاحمتر است.

آب و قمر در عقرب

اسلام برای ازدواچ ، برای مقاربت، برای بسیاری اعمال زمانهای مخصوصی را تعیین نموده و ازجمله ساعت ازدواج را دستور میدهد دور از زمان محاقو مخصوصا در غیرهنگام قمر در عقرب بوده باشد و شرح مطالب مربوط به ازدواج در جلدهای بعدی (بهداشت نسل) داده خواهد شد ولی آیا منظومه شمسی یا کهکشانها اثری در امور مذکور یا اعمال دیگر انسانی دارند؟ نوعی از اثر مذکور را خاطر نشان می سازد:

با آن که نقطه جوش اجسام گوناگون بستگی به وزن ملکولیشان دارد مثلا پروپان با وزن ملکولی 44 در 42 درجه به جوش می آید و آب با وزن ملکولی 18 بایستی در 26 درجه بجوشد ولی در صد درجه جوش می اید و علت استثنائی بودن آب در این امر چنین است:

بارهای مثبت و منفی هر ملکول آب یکدیگر را خنثی نمی کنند و هر ملکول آب دارای دو قطب میباشد و ملکولهای آب به علت دوقطبی بودن به هم چسبیده و شبیه خوشه انگور می باشند و خوشه ها نیز نسبت به یکدیگر در وضعی قرا ردارند که قرینه بوده شبیه شاخه های ستاره درست کرده اند که یکدیگر را در یک نقطه قطع می نمایند. هر گروه مذکور مجموع پنج ملکول است که به شکل یک هرم با قاعده چهارگوش قرار گرفته است و این هرمها با نیروهای کهکشانی چرخش و تغییر شکل پیدا می نمایند با توجه به این که بدن در آب شناور است و تمام عملیات شیمیائی بدن به وسیله آب انجام

می گردد، و سبزی و میوه بیشتر از بدن آدمی آب دارد و خلاصه هر حیوان یا گیاهی روی زمین است قبل از هر چیز از آب تشکیل یافته و با توجه به این که نیروهای کهکشانی دخالت کلی در چرخش و تغییر شکل هرمهای ملکولهای آب دارند بدون شک کسی که در ماه فروردین به دنیا آمده اثر نیروهای کهکشانی بر دگرگونیهای جنینی اش با آن که در مهر ماه متولد شده اثر متفاوتی به جای گذاشته است و از کجا که هنگام قمر در عقرب اثر نامطلوبی بر اعمالی چند نداشته باشد؟

تندرسی و نظافت

اخبار و احادیث فراوانی درباره تندرستی واین که از نعمت های بزرگ الهی است در اسلام به چشم می خورد همین گونه چه بسیارند روایاتی درباره نظافت و پاکیزگی که در اینجا بااختصار هر چه تمامتر و بدون شرح و بسط به پاره ای از آنها که در انحصار گفتارهای نبی گرامی وعلی مرتضی است اشاره می نمایم.(1)

اللهم عافنی فی نفسی : خدایا مراسلامت بدار.

ان الاسلام نظیف فتنظفوا فانه لایدخل الجنه الا نظیف: اسلام پاکیزه است شما نیز پاکیزه باشید که هر کس پاکیزه نیست به بهشت نمی رود.

ان اللّه تعالی جمیل یحب الجمال، سخی یحب السخاء نظیف یحب النظافه: خداوند تعالی زیباست و زیبائی را دوست دارد بخشنده است و بخشش را دوست دارد، پاکیزه است و پاکیزگی را

1- از نهج الفصاحه و غررالحکم.

دوست دارد.

ان اللّه تعالی یبغض الوسخ و الشعث: خدای تعالی کثافت و ژولیدگی را دشمن دارد.

تنظفوا بکل ما استطعتم فان اللّه تعلای بنی الاسلام علی النظافه و لن یدخل الجنه الا کل نظیف : هر چه می توانید پاکیزه باشید زیرا خداوند اسلام را بر پاکیزگی بنانهاده و جز مردم پاکیزه کسی به بهشت نمی رود.

من اصبح معافی فی بدنه آمنا فی سربه عنده قوت یومه فکانما حیزت له الدنیا بحذا قیرها هرکس تنش سالم است و در جماعت خویش ایمن و قوت روز خویش دارد جهان سراسر مال اوست.

النظافه منالایمان: پاکیزگی از ایمان است که شرح مفصلی دادم وهم اکنون کلماتی از حضرت علی :

التنزد اول النبل : پاکیزگی اولین بزرگواری است.

النزاهه آیه العفه : پاکیزگی نشانه پاکدامنی است.

العافیه اهنأالنعم : تندرستی گواراترین نعمتهاست.

العافیه اشرف اللباسین : تندرستی شریفترین دو لباس است

الصحه اهنی اللذتین : تندرستی گواراترین دو لذت است.

اتعجب لغفله الحساد عن سلامه الاجساد : شگفتار شگبران تا چه اندازه از تندرستی بی خبرند.

اوفق القسم صحه الجسم : تندرستی سازگارترین بخشش و بهره است.

اهنا الاقسام القناعه و صحه الاجسام: گواراترین بهره ها

قناعت و تندرستی است.

شیئان لایعرف فضلهما الا من فقدهما الشباب و العافیه : دو چیز است که پایه و فزونی آن دو شناخته نگردد مگر گاهی که گم شوند یکی جوانی دیگر تندرستی.

سلو االلّه سبحانه العفو العافیه و حسن التوفیق: از خداوند سبحان گذشت از گناه و تندرستی و خوبی توفیق را بخواهدی.

ثوب العافیه اهنی الملامس: جلامه تندرستی گواراترین لباسهاست.

بالعافیه توجدلذه الحیوه : لذت زندگی در تندرستی پیدا می شود.

بالصحه تستکمل اللذه: لذت زندگی باتندرستی است لزومی که بیش از این نوشته شود نیست و در اهمیت نظافت و تندرستی آن قدر در جلدهای قبل نوشته یابعدخواهم نوشت که تجدید خاطره ضروری بهنظر نمی رسد زیرا پایه و اساسجلدهای بهداشتی همه برای آشنائی به مفاهیم تندرستی و اصول بهداشت در راه بدست آوردن تندرستی است با وجود این کلماتی را نوشتم و توجه به این که تنره - صحت - عافیت سلامت و ... اگر یکی یا دوتا سلامتی نفس را هم برسانند چون النظافه منالایمان قطعی است شامل صحت جسم هم میشود.

از حضرت صادق است : العافیه یعجز الشکر عنها - عافیت و سلامت نعمتی است که انسان عاجز از شکر آن است وحضرت رضا برای این که بیمار زودتر خود را به درمان برساند فرماید : حرم المریض خصلتین و لزمته خصلین ، حرم القناعه فافتقد الراحه و

خرم الرضا فاقتقد الیقین - برای بیمار دو کار حرام و دو کار لازم است قناعت حرام است که استراحت را میبرد (قناعت در وجه و وقت و کار و ...) رضا حرام است که یقین را می برد (منظور از رضا بی اعتنائی به مرض است).

این قسمت را با ذکر جمله ای از حضرت علی که بسیار شگفت آور است پایان می دهم زیرا حضرت از خدا مسئلت می نماید حتی هنگام رحلت در وضعی که دور از سلامتی است نباشد یعنی به اصطلاح عوام جا افتاده نگردد (اللهم اجعل نفس اول کریمه تنزعها من کرام).

پاسخ سربازی؟

غسل می کنیم نیت می کنیم، نماز نیت دارد، روزه با نیت است و خلاصه از چپ ور است می گردیم اسلام دستور می دهد نیت باید کرد و در نتیجه این سئوال پیش می آید: چرا این همه نیت؟ جوابهائی داده شده که پاسخ زیر جالب است: غلام شش سال درس خوانده هر سال نموره اول بوده استعداد خوبی در ورزش نشان داده به سن سربازی میرسد به خدمت سربازی را به خوبی می داند ولی باز هم یک ماه گذشت هنوز حرکات اولیه را به او دستور می دهند هر روز او را به صف کرده می گویند به راست راست، به چپ چپ، عق گرد. حوصله اش سر می رود. خدا یا من از دبستان چپ و راست را می دانستم الان نزدیک دو سال است هنوز هر روزه میگویند به چپ چپ عقب گرد و ...

خدمتش تمام و به اجتماع وارد و زن و فرزندی پیدا می کند. روز یکی به او می گوید: غلام هر کار می کنم اسلام میگوید نیت کن نماز صبح نیت ظهر نیت شب نیت باز هم فردایش نیت سی سال بعدش هم نیت جواب می دهد: در سربازی بودم هر روز چندین مرتبه میگفتند به راست راست یک ماه همین حرکت یک سال و دو سال همین حرکت هم اکنون می فهمم در اثر تکرار این عمل فرمان فرمانده ما را چون عروسک کرده بود که بدون چون و چرا همین که صدایش را می شنویم اطاعت کنیم و این همه دستور برای یاد گرفتن و چرخش و گردیدن به یک جانب یا به عقب نبوده بلکه هدف ایجاد روح اطاعت از دستورات فرمانده در سرباز است که در نتیجه فرمان تا اعماق روح وی نفوذ ورسوخ کند که هرگاه به سرباز دستور داده شد در برابر آتش گلولی پیش روی کند بدون چون و چرا چون عروسکی که در دست صاحبش تسلیم است به طرف جبهه ای که دستور دارد برود: اسلام هم دائم می گوید نیت مرتب می گوید خدا، صبح خدا ظهر خدا شب خدا وقت خدا بی وقت خدا ، غسل خدا، وضو خدا، نماز خدا و خلاصه تا آنجا که از همه انساج خدا و از کلیه سلولها خدا از سراسر وجود خدا همیشه دا همه جا خدا وآدمی در هر حال و هر وضع جز به خدا به هیچ، توجهی و اتکائی نکند وندهد وعجیب این دستور است که اگر کسی نیت وضو یا غسل کرد ولی در حین شستشو آن چناناز مرحله پرت و از کار دور شد که اگر از او بپرسند چه می کنی نداند چه می کند عملش باطل است یعنی یک نفر مسلمان باید علاوه بر اینکه نیت می کند باید بر نیت خود پایدار و وفادار بماند و اضافه

می کنم نیت کردنهای پی درپی برای تلقین است بدین معنی که شخص دائم به خودبگوید من که نیت کردم به طرف خدا، به جانب خدا، قربه الی اللّه و روبروی خدا باشم چرا دزدی کنم، به چه جهت مردم آزاری نمایم علت اینکه فساد نمایم چیست و از آلودگیها بدین وسیله بر حذر و دور بماند به علاوه قدرت نهفته در نیت نیز مطرح است که آدمی هر روز چندین مرتبه تمرکز قوای دماغی می یابد.

کار برای خدا

عده ای فرصت طلب که میخواهند شمشیر خود را هر چه زودتر به شاهرگ گردن دین برسانند میگویند کار خوب خوب است! عمل خیر به خاطر نفس عمل که خیر است انجام دادن خیر است! ما هم نمی گوئیم آنچه گفته شد خلاف دارد فقط فراموش نشود همان گونه که یک مرتبه دیگر گفتم: کسی که عمل خیر به خاطر خوبی انجام میدهد اگر قدرتی با عملش مخالفت کرد ممکناست یکی دو متربه باز به انجام عمل خیر مشابه یادگیری بپردازد و اگر باز تازیانه قدرت را به طرف خود دراز دید دست از عمل خیر برمی دارد آما آن که کار خیر به خاطر خدا می کند اگر صدهزار مرتبه با تازیانه دربرابرش سبز شوند او با صدهزار جلوه از روزنه ای دیگر سر بر میآرود به علاوه کار برای خدا باشد «ارزش» دارد نه «سود» یعنی کسی که مثلا عمارت خیریه ای میسازد به خاطر عمل خیر به مردم سود رسانده در صورتی که اگر برای خدا باشد عملی انجام داده که ارزش دارد کسی که برافطار می نشیندوسائل در می زند نان یک ریالیش را به خاطر خدا به سائل می دهد. یک ریال به

اجتماع سود نرسانده بلکه عملی را برای اجتماع انجام داده که کارخانه ریال سازی است.

استحمام

چرا از استحمام شروع می شود؟

حمام رفتن علاوه بر اینکه پذیرفته هر ملت و مذهبی است نزد اسلام دارای اهمیت خاص و فوق العاده ای بوده از لحاظ کیفیت و کمیت جلودار غسلهای واجب ومستحب اسلامی میباشد تا آنجا که می توان غسل را نوعی از حمام رفتن مذهبی و آن را استحمام سالم نامید! و چرا چینن نامی به غسل دادم؟ بهاینعلت که غسل نوعی شستشوی اسلامی است که با نیت انجام گرفته و با توجه به آن و مراعات بعضی شرائط و ضوابط به انجام می رسد و علاوه بر سالم نگهداشتن بدن به اطالعت از اسلام جان را نیز به طرف سلم و سلامتی سوق می دهد و من هم آن را متکی بر این قرار استحمام سالم نام گزاردم وچون استحمام عنوان درشت بهدشات بدن می باشد قبل از ذکر مطالب دیگر درباره استحمام نزد اسلام به بحث می پردازم.

آیا استحمام نیت دارد؟

کسی که لباسهایش را برداشته به قصد شستشو به حمام می رود فقط برای پاکیزه شدن و نظافت می رود ملسمان و غیرمسلمان، پیر و جوان، سیاه و سفید همین قصد را دارند اما مسلمان می تواند از همین حمام رفتن بدون نیت بهره عبادتی ببرد و از استحمام نیز رضایت الهی را جلب نماید:

فقه اسلامی چهار قسمت بزرگ دارد: عبادات، عقود، ایقاعات، احکام.

عبادات: طهارت، صلوه، زکوه، خمس، صوم، اعتکاف، حج، عمره، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، (ده تاست)

عقود: نوزده (رهن کتاب تجارت، گرو گذاشتن و گرو گرفتن و ...) ایقاعات یازده (طلاق و خلغ و مبارات و ظهار و ...) احکام دوازده (صید و ذباحه، اطعمه و اشربه و ...) می باشد.

عبادات اعمالیست که به قصد قربت و برای نزدیک شدن به خدا انجام می شود لذا نیت دارد مانند نماز و روزه و ...

عقود که انعقاد رسمی آنه به گفته دو طرف بستگی دارد مانند خرید و فروش و ...

ایقاعات که با گفته یک طرف رسمیت پیدا می کند مانند اقرار و طلاق و ...

احکام که در انجام و عملی شدن آنها احتیاجب یه گفتن و تلفظ نیست و قانونیست که خود اجرا می شود مانند ارث.

ملاحظه فرمودید که عبادات نیت دارد و به قصد قربت برای نزدیک شدن به خدا انجام می شود ولی یک مسلمان زرنگ می تواند این قصد را حتی در تمام موارد و ریزه کاریهای زندگیش وارد کند مثلا در مورد خوردنیها وآشامیدنیها و آداب وحدود آنها که ده جلد گذشته مرا تشکیل داد و از لحاظ فقه و جزو احکام محسوب می شود مسلمان زرنگ می تواند هنگام خرید، جنس مرغوب و تمیز خریداری کند و نیت کند که چون در خانه ام بچه مسلمان

معتقد بزرگ می شود مایلم غذایخوبی به آنان برسانم و تقربی حاصل کند! غذای خوبی به عنوان این که اهل وعیالش چشم به اویند تهیه و تقریبی بدست آورد و در هر مورد می توان حتی ریزه کاریهای زندگی را با نیت و به حساب تقر آورد و از جمله حمام رفتن کهچون خواست به استحمام برود نیت کند (در دل داشته باشد): پروردگار من ازجمله بندگانی از توام که لااقل یاغی نیستم و آرم اسلامی و علامت عدم یاغیگری که نماز باشد دارم هم اکنون به حمام می روم که خود را تمی کنم و به سلامتی خود که یک فرد وابسته به اجتماع مسلمانان می باشم و گفتم یاغی نیستم و ... کمک نمایم و بدین طریق تقربی حاصل نماید و بدون شک کسی که مرتب در نیت تقرب حاصل کردن باشد مهلت بد کردن و رسوائی به بار آوردن نداشته و به مقصود خود که سعادت و از خواسته های اسلامی است بدون شک می رسد بلکه رسیده است.

چند مرتبه درهفته باید حمام رفت

مشهور است که غربیها هر روز حما می روند و حال آنکه برخی از آنان چنین اند و بسیاری که هفته وماه و حتی بعضی که سال تا سال حمام نمی روند در صورتی که از آنان که هر روز حمام می روند اگر با دستور یک درمیان حمام رفتن مسلمانان مقایسه کنیم باید یگوئیم مسلمانان روزی دو مرتبه حمام می روند البته با در نظر گرفتن اینکه مسلمانان هم مانند نصارا خود را با کاغذ پاک کنند و اگر نصارا با چنین وضعی که اثارش در پیرژامه هائی که به لباسشوئی می دهند خواه و ناخواه پیداست. چنانچه هر روز به حمام نروند

به خود و به همراهان و هم منزلان ستم کرده اند و با این مقایسه که مسلمان با طهار است و دستور دارد یک درمیان به حمام برود رفتن مسلمان بیشتر از نصارا قلمداد می گردد (به علاوه مسلمین غسل دارند که درنصارا منحصر به غسل تعمید است.)

الحمام یوم و یوم لا از فرمیاشات حضرب الب الحسن و دیگر ائمه صلوات اللّه علیهم است حرف تازه ای بزنم که تصور نکنم شنیده یا خوانده باشید و آن این که نه تنها به زبان و کلام دستور یک در میان حمام رفتن داده است بلکه عملا نیز چنین دستوری مشاهده می گردد نه این است که اسلام دستور می دهد هر روزی که به اجتماعی وارد میشوید باید غسل کنید که بوی آلودگی وعرق از شما بلند و مجلس ازدحام را متعفن نسازد، روزهای قتل امام و پیامبر غسل دارد زیرا مسلمان تظاهرات وجمعیتی دارد.

ایام عید امام و پیامبر و اسلام غسل دارد چون که باید در اجتماعات شرکت کند به علاوه که مستحب است خود را خوشبو کند و وارد شود یا یکی در منزل بنشیند و به مردم گلاب بدهد یا به آنان گلاب بپاشد یا عطر بزند و اگر غسلهای واجب اسلامی (جنابت ، مس میت و ...) را با غسلهای مستحب جمع بزنیم در حدود نصف ایام سال میشود (با توجه به این که ثواب غسلهای جمعه که باز روز جماعت و دید و بازدید مسلمانان است زیاد و بسیار تاکید شده و در حدود پنجاه روز سال می شود) که باز یعنی عملا دستور داده شده است که یک درمیان باید به حمام رفت.

برای مزید اطلاع گفته شود تا حدودی می توان بوی افراد

مذهب های گوناگون را در شرائط مساوی تشخیص داد شرائط مساوی یعنی مثلا در افرادی که همه مرتب شستشو داشته باشند چنانچه بوی کسانی که پای آلوده دارند و خود را می شویند یاکسانی که به مذهب تجددند و سر خود را در نایلون می کنند و خود را می شویند و کسانی که با ادرار گاو تبرک می شوند وآنها که ... تا حدودی باز شناخته می شود.

ناگفته نماند یک در میان شستشو کردن از زبان برخی دانشمندان غرب نیز شنیده می شود که جای بسی شگفتی است.

خانم دکتر مارسل پیون که متخصص درمان بیماران با آب است میگوید: به طرو متوسط دو یا سه بار در هفته باید حمام کرد و هر روز استحمام در وان برای سلامتی خوب نیست و استحمام مکرر سبب شکنندگی و خشکی پوست می شود به علاوه صابون سبب میگردد قشر نازک و محافظ چربی که روی پوست می باشد از بین برود ولی می توان بقیه روزهای هفته را دوش گرفت.

برای کسانی که عضلات زیاد دارند مستحب است هر روز حمام بروند اگر برای کمتر شدن وزن به این عمل احتیاج دارند.(1)

کسانی که هر روز استحمام می کنند پوستشان لطیف و حساس می گردد و ممکن است بیماریهای مختلف پوستی در آن به وجود آید که مهمتر از همه قارچهای مختلف است که امروز به علت نظافت زیاد دیده می شود.

1- آئین جاویدان ترجمه احیاء الشریعه فی مذهب الشیعه جلد اول صفحه 258.

علاوه بر آن چه در جای دیگر گفته شد واجب است ستر عورت در حمام (آلت تناسلی جلو و مخرج - قبل و دبر) و می توان تخمها را با دست یا نوره پوشاند ولی مستحب است زانوها تا ناف پوشیده شود.

بالنگ باید به حمام رفت واگر کسی هم نبود مکروه است ترک آن، حمام باید دارای سه قسمت باشد قسمتی جهت کندن لباس که سرد نباشد و قسمت دوم که نیمه گرم است و باید لحظاتی در آن مکث کند و بعد وارد قسمت سوم که داغ است بشود زیان ناگهان داغ شدن را که سبب می ش ود خون در پوست جمع و قلب از آن بی بهره گذارد و زیانهائی به وجود آورد شرح می دهم. مستحب است به قسمت سوم که رسید آب داغ را بر سر ریزد و سپس بر دو پا و بعد قدری بنوشد و بعد شروع به شستن نماید و شگفتی اینجاست که اموز برای ورود به آب داغ دستور میدهند پاها رابگذار و آبی بر پشت و سینه بریز و سپس خود را بشوی در صورتی که اسلام جمع شدن و توجه خون را بهمکز عالیه بدن مهمتر دانسته سپس برای به جریان انداختن آن پارا دستور می دهد و از همه مهمتر میفرماید آبی که برای شستشو انتخاب می کنی آنقدر باید نظیف و تمیز باشد که به خوردنش رغبت نمائی.

مکروه است نوشیدن آب سرد در حمام و ریختن آن بر بدن و زیاد سرد شدن ناگهانی را در جای گرم شرح دادم. مکروه است در حمام خوابیدن مخصوصا به پشت خوابیدن و در حمام شانه زدن

و مسواک کردن و به صورت و سر مالیدن لنگ و اگر احتمال ضرر از به کار بردن چیزی داده شود استعمالش حرام است.

مستحب است درحمام به کسی که لنگ دارد سلام کردن و یا آیه قرآن بر او خواندن و مکروه است سلام و قرآن خواندن به برهنه. مکروه است برای زنان رفتن به حمامهای عمومی وعلتش را شرح خواهم داد. مکروه است با شکم گرسته یا پر یا سیراب یا تشنه وارد حمام شدن و شرح علت آن را خواهم نوشت.

مستحب است چه در زمستان چه تابستان هنگام بیرون آمدن سرخود را با پارچه ای پوشاند. رفتن پسر با پدر به حمام کراهت دارد و مکروه است حمام عمومی را برای تشخص یک نفر خلوت نمودن و شرح این قسمت در بهداشت روانی خواهد بود. متسحب است شستن سر با برگ سدر یا خطمی و تخصیص اسلام به شستن سدر با مواد مذکور جالب است زیرا شستشوی سایر بدن با چیز دیگر ریزش مو را سبب می شود.

مستحب است اگر حمام زیاد داغ است فرشی بیندازد و بنشیند و شرحمقایسه اشیاء هادی وعایق را درحمام با آن که حرارت مساوی دارند و اختلاف اثری که بر بدن می گذارند خواهم داد. مستحب است پس از خروج از حمام مقداری آب سرد بر پاها ریخته شود (عکس العمل شگفت بدن در برابر این عمل و توجه خون به قسمت های دیگر) و مستحب است پس از حمام برای سپاسگزاری از این که آب را نظافت کننده قرار داده و هم اکنون بنده اش تمیز شده و از آلودگی ظاهر رسته دو رکعت نماز سپاس به جای آورد

یعنی تسکین بدست آورد ظاهر را با ذکر خدا به آرامش واقعی اعلا درجه برساند که الا بذکر اللّه تطمئن القلوب.

نظیف بودن حمام آن قدر قابل توجه اسلام است ه آبش باید انسان را رغبت آورنده باشد که مشتی بنوشد و زمین و فضائی که شخص نظیف را مسرت بخشد و دلپذیر باشد و اسلام که ساختن حمام را در ردیف ساختمانهای مقدس در آورده و همیشه سعی مسلمین در این بوده هر چه را منسوب به دین و خداست بهتر وعالی تر و نظیفتر از حتی خانه خود بسازند بدون شک مسلمانان در ساختن و انتخاب بهترین حمام دقت خواهند نمود.

ناگفته نماند در سالام به برخی خواص جالب استحمام اشاره شده و از جمله حضرت علی فرماید، استحمام کوفتگی و خستگی را از بین می برد (1) و چگونگی آن را شرح می دهم. و با از آن حضرت این خبر عجیب است که اشاره به منافذ پوستی و در حقیقت تنفس جلدی نموده می فرماید : هر فرد مومن را شایسته است حمام بگیرد تا چرک که باعث مسدود شدن منافذ بدن است از بین برود (2) کسی که می خواهد گوشت برویاند یک در میان حمام برود و آنکه میخواهد گوشت کاهش دهد همه روزه استحمام کند.

حضرت باقر حمام رفتن را نوعی درمان معرفی فرموده و ارزش استحمام را ردیف حجامت و دوادربینی چگاندن قرارداده

1- مکتب اسلام مسلسل 76 صفحه 62.
2- همان مأخذ و صفحه.

است که هر سه در یک اثر شریکندو آن هم بهتر تنفس کردن و بهتر رسیدن و مصرف اکسیژن می باشد.

شستشو چه میکنند؟

خیلی به اختصار و به قول بازاریها تلگرافی بنویسم: شستن از بروز بثورات و ترکیدن پوست جلوگیری می کند، برخی بیماریهای پوستی را تا حدودی درمان است (داء الصدف و ...). چربی خارج شده به وسیله غدد تحت جلدی از پوست را که با گرد و غبار محیط مخلوط شده و خلل و فرج بدن را گرفته و مسدود نموده و تنفس جلدی را مانع اس تاز بین میبرد.

پوست دو طبقه دارد طبقهای که آن را می بینیم یا فوق جلد (اپیدرم) و طبقه بعدی یعنی طبقه زیر آن (درم) و اگر روئی را بکنیم زیرآن به رنگ گلی دیده می شود که حساستر از طبقه فوق خود است و همین قسمت حساس پوست اصلی را تشکیل میدهد و در این طبقه غدد عرق وجود دارد که تولیدعرق می نماید و در این طبقهاست غده هائی که موهاب بدن به آنها اتصال دارند و مواد چربی ترشح می کنند، سطح را چرب و نرم و محفوظ از خشکی و زود سرمازدگی و سریع گرمازدگی نگه می دارد.

گیسو و موها دیگر را نرم و لطیف و امان از سیخ شدن و چوبی گشتن و در هم شکستن میدارد، پوست سموم بدن ومواد مضره اندرون را دفع می کند، پوست سموم بدن و مواد مضره اندرون را دفع می کند. پوست به صورت عرق به کار کلیه وریتین و کبد کمک نموده اکسیژن جذب و مکمل تنفس است لذا پاک نکردن پوست اختناق دستگاههای تصفیه ای دیگر است و دقتی که اسلام برایتوجه به پاک کردن پوست نموده تا آنجا که اگر حتی یک سر

سوزن پوست زیرمانعی بماند مثلا چیزی چسبیده باشد و بقیه بدن تطهیر شود مثلا غسل داده شود غسل درست نیست و آن را در صورتی درستمیداند که هم نظافت ظاهر شود و آن ذره محل هم پاکیزه و بعد هم با نیت یعنی رعایت نظم و مقررات اسلامی پاک گردد یعنی اگر آن ذره محل طرف راست بود و برطرف و غسل داده شد باید طرف چپ هم مجدد غسل داده شود.

حرارت آب برای شستشو چقدر باشد

آبی که می خواهیم در آن شستشو کنیم چنانچه متناسب نباشد حالت های انرژی زای دفاعی بدن را جابجا می کند و بدن را مبتلا می سازد مثلا در آب سردتر از حد لازم باعث می شود شعریه های سطحی منقبض شودو خون به طرف داخل بدن رانده شده در نتیجه ویروسهای متجاسر در درجه اول و احتمالا باکتریها محیط مناسب را مورد تاخت و تاز قرار داده ابتلائاتی که بیشتر از همه سرماخوردگی و گریپ است به وجود بیاورند.

ناگفته نماند بدن در صورت مشاهده خطر، خود به دفاع برمیخیزد و در برابر گرما کولر خود را به راه انداخته و در مواقع سرما بخاری را روشن میسازد. همین که سرما طولانی شد بدن احساس خطر می کند و مهمترین توجهش به عروق پر از خون گرم است که باید بدن را گرم نگه دارد و غذا و هوا را به همه بدن برساند لذا برای اینکه خون در عروق سطحی در برابر سرما منعقد نشود عروق را به عمق میبرد با کلفت کردن پوست و پیچاندن عضلات ریز به یکدیگر که مانند دانه هائی روی پوست ظاهر میشود در ضمن برای

اینکه حداقل خون در برابر سرما قرار گیرد عروق منقبض میشود وانگهی اگر باز سرما رفع نشد با دور شدن از سرما - روشنکردن بخاری، ورزش کردن ، بدن با وسائل موجود خود را گرم می سازد یعنی بدن را به اجبار به ورزش کردن وامی دارد و لرز شدیدی عراض می گردد لرزی که تمام عضلات در آن شرکت می کنند تا بدن خوب گرم شود و همین طور هنگام احساس خطر گرما که عرق کردن و تعریق شروع و بدن را خنک می کند.

با توجه به مراتب مذکور چه بهتر است که بدن انرژی خود را در این راهها صرف نکند و آبی با حرارت سازگار با بدن انتخاب گردد و بهترین درجه آب در زمستان برای شستشو بین 30-35 و در تابستان 20-25 میباشد.

ناگفته نماند کسانی که حمام ماری و طریق پاستوریزاسیون را می دانند که حرارت پائین و نوسان دار به مدت طولانی کلیه میکربها را منهدم خواهد ساخت متوجه خزینه های حمامهائی خواهند بود که به طریق اسلامی در دسترس قرار می گرفت یعنی حمامهای مذکور که از اول شب تا صبح به مدت طولانی با حرارت نزدیک به جوش (70-90) خزینه هایش پر از آب بود عاری از هر گونه میکربی می گردید و با رعایت دستور اسلام که نباید در آبی رفت که دیگری در آن خود را شسته است خزینه های نیز چون دوشها می تواند آبی تمیز و نظیف داشته باشد.

نکاتی که رعایش لازم است

بیشتر قسمت های بدون قلیا و شور است و محیط معده اسید میباشد پوست بدن نیز اندکی حالت اسیدی دارد و رنگ تورسنل را کمی قرمز مینماید از این رو چنانچه برای شستشو خواستید صابون بزنید چون صابون از قلیا درست میشود نباید زیادی روی بدن بماند بخصوص روی پوستسر اگر زیاد بماند و تعادل اسیدی پوست را آزرده سازد پیازهای مو سست شده مو ریزش یا شکنندگی مو پیش میآید لذا بلافاصله پس از صابون زدن آن هم بدون معطلی آب بریزید از اول هم که آب میریزید دست به محل نمالید زیرا دوباره کثافت و چربی حل شده در صابون را به پوست خواهید مالید.

اگر بیماری قلبی دارید در آب سرد نروید. گفتم آب سرد شعریه ها را منقبض می کند می دانید بدن ما همیشه متوجه است که آنچه مهمتر است رعایت کند در این حال که شعریه ها تنگ میشود قلب می بینید ماده حیاتی نمی تواند به اندازه کافی به وسیله خونهای کم شده در شعریه ها به انتها ها برسد لاجرم به فشار خود می افزاید و چه بسا در آب سرد رفتن همان و فشار بر قلب تحمیل شدن همان و مردن بلادرنگ همان است. فشار خونیها نیز ناگهان به آب سرد رفتن را باید به کلی تعطیل نماید.

سخت ترین مواد را اگر زیاد گرم کرده بلافاصله سرد کنیم می شکند و یا اگر سرد است گرم نمائیم خراب میشود بدن آدمی هم تابع همین قانون و هماهنگ نظم کائنات است و هرچند درجه

حرارت بدن شاطر آقائی که در قلب الاسد صدها مرتبه تاکمر در تنور رفته و بیرون آمده ندرتا بیشتر از 3/37 بوده و آن متصدی پخش یخ که از انبار یخ صدها قلب یخ را بیرون داده و باید یخ بزند باز کمتر اتفاق می افتد درجه حرارتش از 26 درجه کمتر گردد ولی یک بار دربرابرتنور بودن وناگهان در آب یخ جستن یا بر عکس که باعث انقباض و انبساط های شدیدودگرگونیهائی میشود زیان فاحشی به بدن وارد می نماید و دستور اسلام را به زودی دراین باره خواهید خواندکه باید حمام سه قسمت داشته باشد معمولی نیم گرم - گرم و به تدریج شخص خود را گرم یا سرد کند و حتی دستور دارد در قسمت سوم که کاملا داغ است به طرز خاص یابد آب داغ برخود ریخت.

ساعت شستشو

هر کدام از اعضاء بدن وقت معینی برای شستشو دارند که در موقع خودش شرح آنها را می دهم.

مقصود در اینجا ساعت آب تنی است چه برای استحمام چه غسل چه آب تنی به معنای مشهور آن یعنی در آب رفتن باشد چه آب به بدن ریختن به وسائل دیگر.

در آنجا که از خام خوری صحبت شد مخصوصا آنجا که از خواص افطار با خرما بحث میکردیم گفتم شروع غذا با غذای غیرخام برای بدن جسم خارجی تلقی شده گلبولهای سفید برای دفاع بسیج می شوندو اگر آغاز باخام خوری باشد چنین وضعی پیش نمی آید ولی همین که غذا خورده شد حدار معده قرمز و متورم

می شود زیرا شعریه ها پرخون شده برای این که بتواند ترشحات لازم که با بسیاری گلبولها همراه است بر غذا بریزد و هضمش را شروع نماید در نتیجه مقدار زیادی خون متوجه احشا شده است و در این حال که لازم است خون در اندرون باشد، استحام و هر نوع آب تنی که سبب می شود خون بهس طح برگردد یا بیشتر به اندرون رانده شود قدغن و زیان آور است و عجیب دستور اسلام است که میفرماید با شکم پر به حمام نرود یعنی اگر شکم کمی غذا در آن باشد اشکالی ندارد و خوب است شما هم رعای تکنید با در شکم داشتن اندکی میوه یا غذا به حمام بروید تا کمی هم خون در معده متوجه نسوج گوارشی بماند و بقیه هم مشغول دگرگونیهای استحمامی گردد و طبق موازین پژوهشی بهداشتی بهترین ساعت شستشو قبل از غذا یا 4 - 5 ساعت بعد از می باشد (و اینک دستور اسلام که به زودی برای شما خواهم گفت که می فرماید با شکم خالی و پر به حمام نروید).

دانستنیهایی از استحمام

صابون باید در محل خشک نگهداری گردد که در غیر این صورت زودتر تمام شده، خاصیت و مخصوصا عطر خود را به زودی ازدست می دهد.

بهتر است صابونی که شب استعمال می شود معطر باشد و صبح صابون بدون بو بوده باشد. صابونهای مختلف را نباید پهلوی یکدیگر گذاشت، برای کسانی که بدنشان زیرا عرق می کندو بو دارد صابونهای معطر مخصوص می سازند و هر کس صابون تازه ای استعمال

کرد دفعه اول باید مراقب حساسیت آن باشد که اگر پس از شستشو بدنش قرمز شد یا خارش پیدا کرد یا ناراحتی دیگر به وجود آورد از استعمال آن خودداری نماید.

ماندن صابون بر بدن همانگونه که گفته شد به علن اینکه اثر لیاست و پست بدن حالت اسیدی ضعیف دارد به ضرر بدن است و اگر به سرمالیده شود و مدتی بماند پوست را کاملا آزرده، ساخته و ریزش مو به وجود می آورد، لذا پس از صابون زدن باید آب ریخت واز مالیدن دست خودداری کرد زیرا مجدد چربیها و کثافات حل شده در صابون به پوستمالیده خواهد شد و باقی خواهند ماند لذا ابتدا باید فقط آب ریخت و در اواخر دست مالید. برای بدن بهتراست بر لیفی از پارچه نازک صابون مالی را انجام داد به ویژه اگر از کتاب باشد بهتر است و لیف پارچه هائی که از پتروشیمی است امکان ایجاد حساسیت دارد.

آبی که برای صابون زدن به کار میرود اگر گرم نباشد آن گونه که شایسته است آلودگیها را در خود حل نخواهد کرد صابونهای بی ضرر ملایم هم وجود دارد.

کسانی که نوزادان خود را به حمام می برند مواظب باشند کف صابون در برابر سوراخهای بینی آنان به وجود نیاید که خطرناک است و اصولا بهتر است لیف صابونی شده را ملایم به صورت آنان کشید و لزومی ندارد برابر بینی آنها را با صابون تمیز کرد: متجددین صابونهای مختلفی به کار می برند که ارتباطی به بهداشت نداشته و انتخابشان فقط جنبه تشریفاتی دارد چنانچه دختران جوان به صابونهای زرد و یا رنگهای باز، عاشق پیشه گان

به صابون های به شکل قلب، مردان دودی به صابونهائی که بوی توتون یا چرم یا ادویه جات می دهند، زنان به صابونهائی که ویتامین دار یا خامه دار است ابراز علامه مینمایند.

اخیرا در ژاپن صابونهائی به بازار آورده اند که با شستشو مرتب هر لایه ای که مصرف می شود عکس خانمی را در وضعی تحریک آمیز نشان می دهد که مورد استقبال جوانانی قرار گرفته که همیشه دوست دارند کالاهای مورد مصرفشان به وسیله عکس خانمها تبلیغ شود یعنی همانها که زن را به زبان چیز دیگری معرفی می نمایند برای بهتر شدن فروش و مصرف تولیدات زن را وسیله ای ... قرار می دهند.

استعمال صابونهای قدیمی که در ایران ساخته میشد و می شود صابونهای بهداشتی و خوبی است. در صورتهای خشک و حساس بهتر است صابون مصرف نشود زیرا موادقلیایی صابون (پتاس و سود) پوست را خشک می نمایند و در اینجا صابونهای چرب و اسیدی بهتر است انتخاب گردد (صابون لانولین و گلسیرین) آبی که برای شستن صورت با صابون به کار می رود بهترین درجه انتخاب شده اش 39 درجه است و ب بسیار گرم صورت را زود چروک دارد و سرد صورت را سرخ و احتمالا خشک مینماید. یک یاز نکاتی که بسیار لازم است رایت شد یان که بهتر است صابون راب ه لیف یا اسفنج یا به دست مالید و به صورت کشید و مالیدن صابون به صورت خوب نیست اگر عادت دارید گردن و گوش را هم بشوئید به گوش آب نزنیدکه امکان ورم کردن گوش داخلی هست . پس از شستن صورت را با هوله خشک نمائید و استعمال هوله دیگران خطرناک و آلوده

کننده است و در اسلام نیز منع شده حضرت علی فرماید: ثلاثه لیس لها اشتراک المشط و المندیل والمسواک (سه چیز مشترک نباشد شانه و هوله و مسواک) بهترین آب برای شستشوی صورت که فراهم کردنش اشکال دارد آب باران است.

برای اطفال نیز هبتر است صابون گلسیرین که کمتر ایجاد حساسیت می نماید به کار برد. آنچه گفتنش لازم است این که بهتر است صورت را مرتب صابون نزد و آنچه را لازم است صابون زد دستهاست ان هم قبل از غذا و بعد از اجابت مزاج فوق العاده لازم است که دستها با صابون شسته شود که از ابتلای بسیاری بیماریها و انگل ها در امان بود.

قبل از غذا نباید دست شسته خود را به چیزی زد و شیئی را لمس نمود تا با دست کاملا پاک و پاکیزه به سفره نشست و این مطلب در اسلام نیز توصیه شده و حضرت علی هرگز برای غذا خوردن چون دست می شستند دست خود را به چیزی نمی زدند که عین روایت را در بهداشت دست خواهم نوشت.

آوازه خوانی در حمام

چرا دوست داریم در حمام آواز بخوانیم مطلبی است که مورد بررسی قرار گرفته و چنین نتیجه گرفته اند چون هنگام شستشو شادمان و سرزنده میشویم و در حقیقت سلولهای بدن به ما دعا می کنند که آنها را از کثافت و چرک نجات داده و راه بهتر رسیدن اکسیژن را به آنها باز کرده ایم که همان مسامات پوست می باشد آنقدر

زنده دلی دست می دهد که بی اختیار به زمزمه کردن آهنگ مورد علاقه می پردازیم.

علت به وجود آمدن حالت مذکور اینست که در حمام که فضای بسته ای دارد الکتریسته به وجود آمده و این ماده نقش بزرگی در ایجاد مسرت خاطر دارد. الکتریسته مذکور بیشتر با بازکردن شیرآب، جریان آب، آب ریختن ها و خوردنشان به جدارها به وجی آید. آب به جدارها برمی خرد ذرات الکتریسته منفی ایجاد می نماید و اگر حمام در بسته باشد الکتریسته منفی فضای حمام را پر و در نتیجه هوای حمام آزاد و تازه و به اصطلاح بهاری و همچون میان گل و سبزه میشود و زمزمه شروع می گردد.

کسی که مسرت خاطرش حاصل و زمزمه اش شروع شده با بازشدن در حمام ناراحت میشود زیرا هوای مذکور را از دست داده و برخلاف تصور که سرد شدن حمام موجب ناراحتی می ش ود چنانچه هوای بیرون با داخل حمام یکی هم باشد به علت تخلیه هوایحمام از الکتریسته منفی با باز شدن در حمام ناراحتی به وجود میادی (و چه بسا بد آوازی که تها باشد و در حجم حمام صدای خود را دلنشین و عوضی بشنود !).

نکاتی دیگر از حمام

واجب ترین نکته ای که باید در حمام رعایت شودو با کمال دقت متوجه بود از صابون زدن و شستشوی آلت نوباوگان و حتی کم سال تر از آنها و حتی بگویم از هفت سالگی به بعد جدا خودداری شود و درابسرواسیون گرفتن از جوانان مبتلا به استمنا چنین معلوم

می شود که علت گرفتاری برخی از آنان ناشی از لذت بردنشان هنگام صابون زدن و شستن آلت بوده که به تدریج دستی به کار برده شده و به عمل خلاف بهداشت مذکور تحریکی پیش آمده است که منجز به ایجاد لذت شده و به علت کنجکاوی کودک دانسته و ندانسته در موقع غیر استحمام نیز می تواند آلت خود را تحریک نماید لابد خواهید گفت چرا درباره چگونگی خشک کردن بدنچیزی گفته شند: هوله ای کهمی خواهید خود را خشک کنید اگر به صورت یک پالتو یا یک پیراهن باشد برای رعایت دستوری که خواهم داد بهتر است به ویژه اگر کلاه سرخود هم داشته باشد زیرا می توانید دستور اسلام را هم رعایت کنید که مایل است پس از استحمام و غسل چه با آب سرد و چه گرم سر را پوشاند و تنها فایده اش اینست که عضو عالیه بدن، سر، خون اطراف خود را از دست نمی دهد و حتی برای لحظه ای شعریه های کاسه سر یا پوست سرمنقبض ودر تعقیبش منبسط نمی شود وخون مغز را به خود جلب و جذب نمی نماید و از خونی که از قلب به طرف قسمت بالا سهمیه و بهره ای است در همان بهره همیشگی برخوردار خواهد ماند.

پس از شستشو هوله مذکور را میپوشید بلکه همه جای هوله را به اطراف خود می چسبانید برعکس لباس که در بهداشت مربوطه خواهم گفت باید هوله حالت کمپرس کردن در تمام قسمت بدن شما داشته باشد و اگر مقصودتان ماساژ نیست هیچ هوله به خود نمالید و به همین نحو که گفتم مانند کاغذ خشک کن که نامه ای را از رطوبت عاری می سازد خود را خشک کنید به ویژه اگر با آب باران اینکار را کرده باشید زیرا نفوذ آب باران در پوست بیشتراست.

در سرما عروق خونی پوست جمع و جریان خون کند و پوست کم خون می باشد و به سرعت استعداد خشک شدنش بیشتر می شود زیرا غدد تشرح چربی و سباسه اش کم ترشح می کند و خطوط پوست نمایان تر میگردد یا چروک می یابد در این موقع تا می توانید از استعمال صابون خودداری کیند وچربی مختصر بر پوست را برطرف نسازید (ناگفته نماند ادوکلن و محصولات الکل دار همین کار را کرده سبب ایجاد چنین و چروک می شود) همین مجالس اسلامی که می بینید یکی را در خانه مامور می کند به مردم گلاب بدهد یا عطر بپاشد تا اجتماع و ازدجام مجلس متعفن نباشد و بو ندهد به ویژه در تابستان آیا می دانید در زمستان خاصیتش چیست از خشک شدن و برطرف شدن چربی و چین و چروک یافتن صورتتان جلوگیری می نماید چه بهتر که شما صبح ها مخصوصا زمستان به ویژه اگر استعداد خشکی پوست صورت دارید گلاب بنید یا از مرهم های بدون وازلین بمالید و از همه بهتر که مرهم مغذی پوست هم باشد مانند روغن بادام یا روغن ماهی اما متوجه باشید اگر وارد منزل یا مجلس می شوید گلاب بنید مخصوصا همانطور که معمول است گلاب را نیمگرب کنید و به مومنین بدهید با صورت سرماخورده ای که شعریه هایش منقبض است باز شود و به اصطلاح حال بیاید و هیچ گاه در این حال مرهم و روغن بکار نبرید بلکه هنگام خروج از خانه و یا چه بهتر قبل از خواب روغن مالی بنمائید تا پوست پرخون بتواند بهره تغذیه ای هم بکند.

باد هم رطوبت پوست را برمی چیند و مانند تلمبه رطوبت پوست را می مکد و برعکس تصور باد گرم هم مانند باد سرد پوست

را خشک میکند و درنتیجه چین و چروک زود ظاهر می گردد زیرا تغذیه پوست به علت کندی جریان خون در پوست بخوبی صورت نمی گیرد و به تدریج سلولهای سطحی پوست پولکی شده و به صورت فلس در می آید.

در آنجا که باد به پوسستان زیاد می خورد از استعمال آب آهک دار خودداری فرمائید و اگر آب باران که از همه بهتراست در دسترس نبود بسیار کم بی کربنات دوسود یا برات دو سود به آب بیفزایید. صابون و مالیدنهیهای الکل دار به کار نبرید و از آب خیار یا مرهم های چرب یا آب گل خطمی و بابونه کمپرس و مرهم گذاری نمایند.

ماساژها و مشت و مالهای در حمام غیر از ماساژی است که برای بیمارانی به کار برده میشود که حرکت ندارند و باید خون سطحی را با ماساژ به راه انداخت و برای بدون سالم هیچ نیازی به ماساژ و مشت و مال در حمام نبوده و به هر نوعی باشد زیانبخش است.

ضوابطی مربوط به حمام

کسی که به کتابهای سه گانه ای بنگرد (بحار - وسائل - مستدرک) که بیش از کتابهای دیگر از آنها برداشت کرده ام همین که به ابواب مربوط به حمام و استحمام رسید با اخبار و احادیثی می رسد که با نظر اول تصور میکند همه خلاف یکدیگر و ضدو نقیضند در چند خبر از حمام تعریف کرده و در چند جای دیگر از آن مذمت شده است ولی با اندک دقتی که با توجه به اوضاع و احوال مرد و زن صورت گیرد که اسلام چه با فشاری عجیبی برای ستر عورت دارد

و تا چه حد برای جلوگیری از وسائل و مقدمات زنا و هرج ومرجهای اجتماعی وفسادهائی که در اثر لخت و برهنه شدن در برابر یکدیگر بر نوعی از حمام رفتن ها مترتب است به این اصل کلی وقوف حاصل می نمایند، به حمام رفتن هر چندمتکی به نظافت ظاهر باشد و نظافت کلی پوست حاصل گردد در براب راندک آلودگی روحی و باطنی نزد اسلام مذموم و ناپسند به شمار می آید مگر چه می توان فکر کرد برای اسلامی که نظافت را از ایمان نظافت را از عقل، نظافت را از دوستی خدا بداند و خود دستور ساختن حمام در هر خانه ای بدهد و آن همه قوانین و مقررات برای حمام و استحمام وضع کند و آن گاه از حمام بدگوئی و مذمت نماید.

جلد اول وسائل الشیعه از صفحه 69 تا 73 بست و هفت باز باز کرده که همه راجع به احکام و مسائل مربوط به حمام است و در اوائلش چنین متذکر که همه از نبی گرامی یا ائمه طاهرین است: حمام خانه خوب است که آتش را به یاد آورده چرک و آلودگی را زایل میکند.

حمام بد خانه ای است که پرده دری کرده عورتها در آن ظاهر می گردد. در حمام پرده میدرد و حیا می رود در حمام آزار و آلودگی برطرف می گردد.

نبی گرامی به علی مرتضی فرماید بدون پیش بند (لنگ) به حمام رفتن معلون است هم ناظر و هم منظور و خبرهای دیگری مشابه آنچه گفتم تا آنجا گفتم تا آنجا که حتی فرموده اند به حمام بالنگ بسته برو و باز هم چشم فراگیر و کمتر به بدنها بنگر و مهمتر ن که دستور داده شده کسی که به حمام می رود و ناظری هم ندارد به ویژه اگر در مکان بدون سقف باشد چه بهتر که عور و بدون پیش بند

یا حداقل چیزی که پس و پیش او را بپوشاند نباشد و آنچه بیشتر مورد تعجی من است ممنوع ساختن نبی گرامی بدون پیش بند در آب رفتن و علت آن را گفتن است! و آیا نبی گرامی چه فرموده اند همان اسلامی که برای آب ساکنانی و اهلی قائل بود وامروز پی به اهمیت وجودی آنها برده شده و ملاحظه فرمودید موجودات ذره بینی در آب چه رل اساسی را در پاک کردن داشتن آری پیشوای همین اسلام می فرماید (و نهی صلی اللّه علیه و آله و سلم عن دخول الانهار الابمئز رو قال ان للماء اهلا و سکانا) بدونا ینکه پوشیده باشید در نهرها نروید که نهرها را اهلی و ساکنانی است. توجه فرمودید برعکس آنچه من گفتم که نهر را اهلی است حضرت می فرمایند آب را ساکنان و اهلی است و اگر در همین نهر آب نباشد یا آن را دگرگون سازند اهل و سکته اش از بین خواهند رفت.

حضرت برای آب حمام اشاره به اهل و سکنه ای نفرموده اند و به همین جهت میتوانم این سئوال را مطرح سازم: آیا با بستن پارچه ای که پیش و پس را از نظرها نگه دارد از ابتلائی که سکنه و اهل آب ایجاد خواهند نمود مصون و در امان خواهد ماندولی با توجه به اخبار و احادیثی که اهل و سکنه آ برا در این مورد فرشتگان معین کرده اند به ما چنین پاسخ داده میشود در اینجا آزار و بیماریمطرح نبوده سعادت و صفا و دوری از شیطان که بیشتر به وسیله عورت وسیله شیطنت را فراهم می سازد مطرح است (فی وصیه النبی لعلی قال و کره الغسل تحت السماء الا بمیز رو کره دخول الانهار الا بمیز رفان فیها سکانا من الملائکه ... و قال فی الانهار عمار و سکان من الملائکه).

ولی فرشتگان برای شخص لخت در آب چه میکنند؟ به او چه خواهند گفت؟ و مهمتر از همه تا به حال موجودات ذره بینی آب را می دانستیم و از فرشتگان آسمانی چیزهائی شنیده بودیم آیا فرشتگان در آبچه چیز یا چه کسند؟ فعلا و اللّه اعلم.

به کدام حمام باید رفت؟

عقل هرکس میرسد وقتی اسلام به او دستور می دهد یک در میان حمام برود و عملا نیز همین وضع را برای او به وجود می آورد یعنی آن قدر غسل واجب و مستحب مقرر می دارد که یک در میان خود را بشوید که دو مطلب را درک کند:

1 - برای یک در میان خود را شستن کدام حمامی مهمتر از حمامی که در کنار خانه ساخته شده باشد که حداقل آدمی از اتلاف وقت ایاب و ذهاب نجات یافته و به قول بعضیها از استاد حمامی هم خجالت نکشد و اسام نیز دوست می دارد کنار هر خانه ای حمامی ساخته شود (از حضرت باقر : واجعلوا الحمام فی اکناف الدار).

2 - ایراد بعضی هم با چنین وضعی منتفی است که می گفتند این همه غسل برای چه؟ برای این که آدمی یک در میان خود را بشوید (با توجه به اصل شستشو نه رعایت قسمت های دیگر که شرح داده یا خواهم داد).

ناگتفه نماند ورود به حمامی که رعایت عفت نمی شود نزد اسلام حرام و ممنوع میباشد.

مسئله قابل توجهی را که نباید از نظر دور داشت و به بهداشت روانی ارتباط دارد ولی اشاره به آن را در اینجا لازم می دانم استحمامی

است که ایجاد عقده های روانی می نماید یکی از آشنایان من که مردی معیل و تحصیلات عالیه دارد هنوز در این سن نزدیک به چهلش از رفتن به حمام های عمومی سرپیچی دارد یعنی از حمام های مذکور روی فرار در او مستقر است تحقیق کردم معلوم شد زمانی که خزینه ها را دوش کردند حمامی آنها یک سوراخی گذاشته بوده پدرش او را در حال درازکش وارد خزینه می کرده و در آن آب نزدیک به جوش به اجبار می انداخته است به هر صورت رعایت دستورات اسلامی که همه در اعتدال است و نه عقده های ناشی از افراط ایجاد می نماید نه تفریط در کلیه سئون زندگی بهترین راه انتخاب شده می باشد که اندک اندک به آنها آشنا می شوید یا آشنا هستید به هر صورت اگر برادر کوچک یا فرزندتان را به حمامی عمومی می برید که ناگها از شما خواست از آن حمام صرفنظر نمائید بی اعتنائی نکنید در صدد تحقیق برآئید و چه بهتر که او را به حمام دیگر ببرید تا علتش را دیابید اگر همراه شما به حمام نمی خواهد بیاید پی جوئی کنید آیا عیب در شماست یا فرزندتان و هرگز خودتان قاضی نباشید زیرا ممکن است وسواسی که لعنتی ترین عملهاست در شما باشد و بچه را خسته و متنفر سازد یا در صابون زدن یا امر دیگری کار شما راه بد انتخاب شده ای باشد به هر صورت نه در کار حمام بلکه در هر امری چه بزرگ چه کوچک اگر به نظرتان رسدی سودمند و خداپسندانه است باز هم سعی کنید عقده ای ایجاد نشود باز شما را به یاد مردی می آورم که مسلمان شد رفیقش از صبح تا شب او را به دعا و نماز واداشت و روز بعد گفت این دین که به کار من که باید کار کنم تا زن و بچه ام گرسنه نمانند نمی آید بلکه دینی است که خدا درست کرده برای

بیکاران و حضرت صادق شنیدند و ناراحت شدند و از این گونه ایجاد عقده ها کردن دستور اجتناب دادند مشابه آن در حمام بردن بچه ها به وجود نیاید که فردا برای نظافت خانه ای حتی اگر عمومی هم هست روی خوشی نشان ندهند.

چه روزی باید استحمام کرد

اگر استحمام را جدا از غسل به حساب آوریم همانطور که اشاره شد یک درمیان باید شستشو انجام داد و حساب غسل در قاموس برخی چنین است که آمیزش نوابع بسیار زیاد است و لاجرم استحمام آنان بلکه غسلشان روز وس اعت نمی شناسدو پیشوایان اسلام برای نشان دادن این که باید یک دریمان استحمام کرد علاوه بر اینکه مثلا در باره غسل جمعه سفارشها کرده اند حضرت کاظم خود روزهای چهارشنبه به حمام می رفتو از جمله کارهای دیگر حضرت که در کتابها باقیمانده موضوع جالب توجه به گرمی کف و هوای حمام و فراز از اولی است که شرح آن را دادم و دستور می فرمود نمدی بر کف حمام بیندازند وبر آن می نشست.

این که گفتم حساب غسل و استحمام را اگر در دو سر فصل نبویسیم استحمام یک در میان است و غسل دبون قید ولی نزد دانشمندان لادین و یا دینداران جاهل باز عوامل دیگری که در زندگیشان بلکه در همه شئون زندگیشان حام است که به عنوان مثال همین استحمام را می گویم:

دانشند لادین هر روز به دستور علم مورد بحث عمل می نماید و علم هنوز هم مرتب دستخوش تغییرات لذا روزگاری دانشمند

می گوید باید هر روز حمام رفت و نقطه مقابل آن اظهار می دارد چون انسان حیوان پستاندار است و پستانداران با آب تطهیر نمی کنند آدمی هم بهتر است در خاک بغلطد!

دیندار جاهل که زمینه ارثی قدرتی بیشتر از مذهب بر او دارد زیراعلم ندارد که تشخیص بدهد لذا خرابکری می کند مثلا هزاران سال آباء و اجدادش با سنگهای تیز شده و بعد با کارد و بالاخره با شمشیر با یکدیگر جنگیده اند ترس از کارد برهنه آن چنان به ارث به وی رسیده که هم اکنون اگر کارد برهنه ای را در دست یکی ببیند و مسلسلی را در دست دیگری از کارد بیشتر میترسد و این قضیه که تحت عنوان (تابو) باید شرح دادهشود ازعقاید اولیه ای است که در بشر پیدا شده و درباره استحمام هم چنین فرک میکند اگر جنب باشدهمه کارهایش خرابی خواهد داشت و نکبت به دست و پایش خواهد پیچید لذا همین که به پیری رسید و جنب شدن تمام شد حمام رفتن هم تمام می شود وچه بسیار پیران به چنین وضعی دچارندو حال آن که در نزد دانشمند دیندار قدرت قانون و مذهب زیادتر از آنچه در اذهان به ارث رسیده و بر دین آباء و اجدادی است می باشد یعنی کسی که پیر هم شد استحمام و نظافت را هر چند دور از جنابت ها باشد انجام خواهد داد در پایان باید افزود روز جمعه را اسلام برای کسب طهارتهای معنوی (عیادت، دیدو بازدیدهای لازم، عبادتها و ...) و طهارتهای جسمی (شستشو، تفریح و ...) قرار دادهاست ولی حضرت کاظم چهارشنبه حمام می رفت تا نسبت به جمعه یک روز فاصله باشد و آن چه خود فرموده که حمام باید یک در میان باشد خود عمل فرموده باشد.

بخار گرم حمام

دریاهای زمین در قدیم گرم بودند گرمی امروز آنها البته در صورتی که گرم باشند از خورشید گرفته می شود اما گرمی قدیم آنها از گرمی خود زمین بود، اولین سلول، اولین نطفه حیات اولین جنبنده در کنار همین دریاهای گرم به وجود آمد و قرآن نیز آن را تایید می کند و آیات مربوطه اش را با نظریه قرآن راجع به پیدایش حیات و تکامل در جلد اول آوردم.

سلولها که عادت کردند در محیط گرم به وجود آیند بعدها نیز در محیط مذکور ماندند و در برابر سرما مردند و توجه به این مطلب مدتی است سرطان شناسان را برای درمان بیماری سرطان به خود مشغول داشته و تا حدودی نیز موفق شده اند یعنی امیدوارند در آینده این نظریه که سلول از گرما برای ادامه حیات و سلامتی و توالد کمک میگیرد اساس درمان سرطان قرار دهند و حتی ابسرواسیونهای زیادیست که بیماران ملانوم دار که سرطان خطرناکی است انتخاب کردند و خون ورید بیمار را خارج کرده تا چهل درجه و بعد تا چهل و سه درجه گرم نموده اکسیژن می دادند تا تصفیه شود آن گاه آن خون گرم را وارد بدن بیمار مینمودند و این روش را مدت سی و پنج روز ادامه داده در روزهای اول دوساعت و روزهای آخر 8 ساعت خون گرم را وارد بدن بیمار می کرد و از 26 نفر سرطان دار 6 نفر مردند و ده نفر معالجه شدند و در بقیه بهبود نسبی 20-80 درصد سلولهای سرطانیشان از بین رفته بود مشاهده گردید.

آزمایش مذکور نشان داد که سلولهای بدن ما که در آغاز به وجود آمدن حیات در دریاهای گرم تولید شدند از خون گرمتر برای مبارزه با سلولهایسرطان کمک می گیرندو آنها رااز بین می برند.

در اینجاست که دانشمندان از خود میپرسند: آیا در کشور فنلاند که به نسبت جمعیت چهل درصد کمتر از امریکا سرطانی دارد به علت عادتی است که به حمام بخارگرم دراند و آیا ژاپنی ها که عادت دارند هر روز بدن خود را با آب خیلی گرم بشویند و در ژاپن شماره بیماران سرطانی با توجه به نسبت جمعیت 20 مرتبه کمتر از آمریکاست علت کمی بیمرای سرطان در کشور مذکور همین است که آنها هر روز با آب خیلی گرم استحمام می نمایند؟ اسلام هم با حمام گرم و هوای گرم آن موافق است اما خوابیدن به پشت در حمام یا اصولا با در حمام خوابیدن مخالف بوده می فرماید پیه کلیه ها ذوب می گردد.

حمام گرفتن بدون عجله و حسابی اثر روانی بیشتر و بهتری از اثر جسمی دارد و کسانی که با وان حمام میگیرند دانسته اند اثر آرام بخش و تکسین دهنده دارد وعلاقه ورزشکاران به دوش به علات اثر تقویت کنندگی آن است. مزایای دوش سرعت جریان آب، سرد و گرم کردن و بهتر به جریان انداختن جریان خون و تسکین اعصاب و تقویت عضلات و در نتیجه برای قاچاق نیز بهتر است زیرا زمینه لاغر کردن دارد و وان گرم خستگی روزانه را برطرف می کند به ویژه اگر پس از ورزش یا کارهای سخت گرفته شود به علاوه به طور عمقی پوست را پاک می کند و خواب طولانی و آرام

مهیا می سازد، امروز به عقیده متخصصین بهتر است یک مرتبه استحمام با دوش ودفعه بعد با وان بوده باشد و بهتر از همه آنکه استحمام قبل ازخواب اگر بود با وان و پس از خواب اگر بود با وان و پس از خواب با دوش باشد ولی به زودی نظر بسیار جالب اسلام را خواهید خواند فقط انتظار دارم مطالب قطعی علمی را که می گویم در ذهن بسپارید تابیشتر و بهتر به دستورات اسلامی جلب و جذب شده موجب شگفتی شما گردد که دستورات چهارده قرنی چگونه است.

اثر آب را بر بدن در حالات گوناگون می توان چنین خلاصه کرد: اگر نیم گرم باشد رفع خستگی میکند. با آب پخش کن پوست تقویت می شود با دوش سرد قوت می بخشد با حمام گرم مسکن است به شکل مالش استحکام پوست را سبب می گردد به صورت بخار لاغر می سازد کمپرس مرطوب رفع اختقان می کند به شکل بخور اثر عمقی می نماید.

باران پوست را نرم و لطیف میسازد (گفتم باران نیسان که محتوی عناصر اضافی به ویژه ویتامین ب 12 می باشد مسکن عصبی است) آب دریا ضدعفونی می نمایدو خلاصه آب میاه حیات و نظافت است و بدون آن زندگی محال است و در قرآن کریم به کرات به هر دو خاصیت آب اشاره گردیده است.

پوردها، نمک ها، سبوسها، زیزقون و ... دوران می ریزند که اغلب پودر پاک کننده و مسکن و رافع خستگی است نمکهای معطر برای خوشبو ساختن و نمکهای دریائی برای تقویت و رفع خستگی و سبوس برای تسکین و زیبا شدن و زیزفون مسکن و خواب آور بوده موادی نیز برای درمان مانند گل الگ Algue وجود دارد، حمام به خاطر باعث تعریق می شود و امکان دارد یک ساعت یک کیلو لاغر کند و

کسی که نمی خواهد لاغر شود پس از خروج باید مقدرای آب بنوشد (نه زیاد سرد). حمام بخور جریان خون را سریع و سموم بدن را دفع می نماید ولی برای فشار خونیها و بیماران قلبی خوب نیست. حمام بخار یا سونا Sauna نباید از هفته ای 2 مرتبه تجاوز نماید و پس از حمام حداقل دو ساعت استراحت بایدکرد و بهتر است دوش سرد و گرم گرفتو ماساژ و مالش داد.

در هر حال باید این نکته را نیز توجه داشت که تنها منظور از استحمام رعایت نظافت نیست بلکه آرامش خاطر و ایجاد خصوصیات روانی و از همه مهمتر رساندن آب به سلولهای پوست می باشد استحمام اگر مذهبی و واجب بود باید برای نماز یا امر واجبی که دستور داده شده انجام گیرد و در غیر این صورت بهتر است در شب قبل ازخواب انجام گیرد تا فرصت بیشتر و استراحت بعدی داشته باشد.

آب 34 تا 36 درجه را آبی بی تفاوت و بیشتر از 36 درجه را گرم و از 33 تا 28 نیمگرم و کمتر از آن را خنک و معمولا سرد میخوانند ولی این قاعده کلی نبوده و برای استعدادهای مختلف درجات مذکور فرق می کند و برای شستشوی نوزادان 35-36 درجه بهترین درجه است و می توان هر هفته ای یک درجه از آن کاست و آنها را عادت داد و مخصوصا پس از حمام باید آنها راخشک کرد و ماساژ ملایمی داد. استحمام دروان یعنی درازکشیدن در آن نباید 10 دقیقه و حداکثر بیش از 15 دقیقه بوده باشد که اگر در وان داغ بیش از 20 دقیقه راز بکشد خون زیادتری در سطح جمع شده بر کار قلب فشار و تحمیلی خواهد بود به خصوص اگر مبتلا به سرما

خوردگی به عنوان بهبود حالش یا درحمام هوای سردکسی در وان داغ از مدت مذکور بیشتر بماند احتمال پیدایش سنکوپ میباشد زیرا از سردی و رگهای منقبض ناگهان به آب داغ وارد و خون زیادی به علت عکس العمل به پوست برگشته و قلب از خون بی بهره می ماند و جیره غذائی اش نمی رسد.

برای رفتن در داخل وان باید اندک اندک در آن فرو رفت یعنی ابتدا در آن نشست و مقداری آب به سینه و دوشها و پشت ریخت و بعد در آن خزید. استحمام طولانی در آب داغ برای مبتلایان به رماتیسم نیز زیان دارد گرچه دردکمتری را در آن روز خواهند داشت ولی روز بعد دردشان نیز شدیدتر خواهد شد، ماساژ دادن بعد از حمام بسیار خوب و مالش با ادوکلن و دفع مواد مسموم می کند و دومی سولهای بدن را تازیانه بیماری میزند که کمترین آن خشک و شکننده شدن پوست است.

حمام ساختن مکانی که امتیازات فوق و گفته شده را دارد نزد اسلام و علم هر دو ارزشمند بوده و همانطور که گفتم باید محلی باشد که حس حمام رفتن را تحریک نماید و لذا باید سعی شود به بهترین وجهی ساخهت شود.

کسی که بتواند از کاشی های ریز (سرامیک) در ساختمان آن به کار برد علاوه بر زیبائی در حفظ گرمی آن نیز کوششی کرده است کسی که به کتابهای اسلامی آنها که از حمام مطالبی دارند نظری کرده باشد می بینداز جمله مواردی که باز هم فراموش نشده توجه به اینست که ساختن مستراح و گذاشتن وان نباید فضای حمام را آن قدر اشغال

کند که فضای حمام زیاد تنگ باشد و حس آرامش و شادی را در آن از بین ببرد بلکه باید محیطی دلپذیر به جای گذارد. در صورتی که وان درگوشه ای قرار داده شود که بالاتر از سطح حمام باشد بهتر است اطراف وان پرده ای از الیاف مصنوعی یا نایلون کشیده شود.

کلاه حمام، شامپو، سنگ پا، لیف و نظایر آن در رأف فزی که پشت در پرده تعبیه شده گذاشته و بالای وان چراغ پرنوری که در عن حال حرارت پخش هم باشد نصبت گردد فرش مخصوص حمام در کنار وان بگذارند که بالافاصله پس از خروج از وان پا بر جای مناسب گذاشته شود که در فرق بین اجسام هادی وعایق در حمام شرح دادم. اشیائی که درحمام گذاشته می شود باید از نوعی باشد که رطوبت نپذیرد سرتاسر پنجره ای که در حمام است (در صورت بودن) بهتر است پرده نایلونی کشیده که هم از سرد شدن حمام جلوگیری نماید و هم زیباتر خواهد بود آن چه در حمام چشمگیر و باید کاملا مراقبت کرد انتخاب رنگ حمام و قسمت های و اشیاء در آن است که در جلد پنجم بحث نسبتا مفصلی از رنگها نمودم و رنگهای گرم کننده را معرفی کردم که برای جمام بهتر است انتخاب نمود شوفاژ یا بخاری مخصوص حمام فراموش نشود بخاری باید دور از وان و اطرافش پرده ای به کار برد که حرارت را یکنواخت پخش نماید مجدد درباره نظافت و تمیز بودن حمام که دلپذیر باشد یاد آور شده فراموش نفرمائید که جای آینه به دقت و ذلخواه تعیین شود و از به کار بردن رنگ سبز اطراف آینه خوداری نمایید که شکل آدمی راچون فضا نوردان خواهد نمودو چه بهتر در حمام که

هوای گرمسیری و مرطوب دارد دو سه گلدان مربوط به مناطق مذکور را که در آینه جلو می کند گذاشت.

ساختمان چرک : چرک تشکیل شده از املاحی که در عرق است و ترکیبات و عناصر موجود در عرق و میزان آنها را در همینجلد گفتم علاوه بر املاح مذکور چربی که از پوست ترشح می شود و مقدرای گرد وغبار که بر چربی می نشیند جزو ترکیبات چرک می باشد.

کیسه کشیدن برطرف کردن عناصر نامبرده است ولی با کیسه های سفت اپی تلیوم سطحی که محافظ بدناست با چرک جدا شده و خراشهائی ایجاد می شود که بعد ممکن است میکرب وارد و عفونتی ایجاد گردد.

هم اکنون چه بسیار واکسن ها را که میتوان فقط با پاک کردن قسمت محافظ پوست تلقیح کرد و با کیسه ای که بیمرای مسری را از یکی به دیگری منتقل نماید به علاوه منظره زشت لوله های چرکین جدا شده از بدن که در تعقیب آن فعالیت شدید بدن و برداشت هائی که باید برای تجدید ساختمان قسمت محافظ نماید ما را از کیسه کشیدن ممنوع می سازد ولی در صورت تمایل می توان لیف زد که بهترین نوع آن از کتان می باشدو در بهداشت لباس شرح خواهم داد.

چون سخن از حمام سونا شد گفته شود: کمیته تحقیقات پزشکی Fedral Heath U.S.اطلاع داده زیانهای حمام سونا

بیشتر از فوائد آن است. حمام مذکور حرارت بدن را به سرعت بالا می برد و ضربانات نبض زیاد میشود و بیماران قندی و قلب و عروق ضرر فاحش می بینند لذا باید قبلا موارد فوق با نظر پزشک انجام شود به علاوه کسانی که یک ساعت بعد از غذا به حمام می روند یا قبلا مشروب یا داروهای ضد انعقادی، انتی الرژی ،داروهای تنگ کننده رگها داروهای محرک، داروهای خواب آور، داروهای آرام بخش خورده اند حمام سونا اثربدی روی بدن آنها می گذارد به علاوه حمام سونا برای اطفال مضر است و اگر وسائل ایمنی در حمام نباشد و حال هم خوردگی پدید اید کار درستی نیست.

تاریخچه حمام و استحمام

(1)

قدیمی ترین حمام شناخته شده دوتاست یکی درموهنژودارو Mohenjo Daro واقع در دره سند پاکستان فعلی و دیگری در کنوسوس Cnossos واقع در جزیره کرت.

مردم موهنژو دارو هویتشان ناشناخته مانده ولی آن قدر دانسته شده که در زمانی قبل از مهاجرت قوم آریا در آن شهر حمام وجود داشته است حمامی که با دقت نقشی کشی و ساخته بوده اند و از کارهای جالب حمام مذکور لوله کشی آب و بلکه جالبتر لوله کشی آب منازل شهر بود.

در کاوشهائی که به سال 1920 شروع شد نشان داده شد که درهرخانه حداقل یک حمام وجود دارد با لوله های افقی که از آجر ساخته شده بود (امروز در بعضی قناتها به کار میررود و در یزد به آنها

1- اقتباس از انسیکلوپدی امریکانا جلد سوم صفحه 332.

گم بر وزن ام گویند و ابتدا از خاک رس مخلوط با خاک دیگر مانند لوله ها درست کرده سپس درکوره های آچرپزی آنها را می پزند) و در سقف هم لوله هیا سفالینی به کار میبردند (مانند نوع اولکوچکتر ونازک به ضخامت ظرفهای سفالین) که برای تعبیه مناسب بود لوله های مذکور را یا به وسیله آجر محفوظ میداشتند یااز جدار دیوارهای ضخیم عبور میدادند و ازجمله در حفاریها یک حمام به ابعاد 23×39 فوت یافته اند که حدس زده شده به قدمت 3250 تا 2750 سال پیش از میلاد مسیح بوده باشد.

آنچه درجزیره کرت دیده شد بقایائی است که دارنده فاضل آب و حمام و وان می باشد و قدمت آن به 1800تا 2000 سال قبل از میلاد می رسد.

مصالح ساختمانی در اینجا سنگ و سمنت بوده و لوله های عمودی که در آنها دیده شده به نظر میرسد مربوط به جهت جریانهای ابهائی است که باید از پائین به بالا جاری گردد و شگفتی آن که حدس زده میشود سازندگان به سیستم کنترل و تصفیه آب آشنا بوده اند.

درباره استحمام نیز در تمدن باستانی یونان مطالبی وجود دارد و همر در 800 سال قبل از میلاد از صحنه های استحمام اولیه Ulysses در کاخ سیرس Circe شرحهائی داده وراجع به این که به وسیله زنان زیبای کاخ حمام داغی مهیا و او را شستشو داده عطر زنده و بعد لباس میپوشیدند مطالبی آورده شده است و آبی که بدین منظور داغ میشد به وسیله دیگهائی بود که روی سه پایه قرار می گرفتند و حمامها از سنگهای براق و مرمر یا چوب ساخته می شد و حتی منلوس.

Menelaus یک دیگ نفره از مصر آورده بود. همینطور همر از قهرمانهائی یاد می کند که در حال استحمام از آنها توصیف شده و این عادت بعدا به عنوان یک رسم عمومی در مغرب زمین رسوخ یافت.

راجع به نظافت در نوشتجات خیلی قدیم مصریان مطالبی منعکس است بطوری که کشیشهای مصری هر روز دوبار و هر شب دوبار همه بدون خود را با آب سرد می شستند وحمامی عالی مربوط به 1360 قبل از میلاد در تل المعمر تای مصر کشف شده که از آن معلوم می شود مردم آنجا عاداتی شبیه عادات مردم جزیرت کرت داشته اند ولی این نظافت مربوط به طبقه اشراف و روحانیون بوده و نه این که عامه مردم استحمام نمی کرده اند بلکه استحمام در حمامهای عالی مربوط به طبقه اشراف و روحانیون بوده است.

در کاخ حضرت سلیمان (مربوط به حدود 1055 قبل از میلاد) نیز وجود فاضل ابها کشف شده و شبکه آبرسانی آن را گویند از مصریها فرا گرفته اند در آن زمان که در مصر در تحت امر فراعنه بودند. به نظر نمی رسید تا زمان استقرار رومیها حمام واقعی در بین اسرائیلیها وجود داشته باشد اما غلبه بابلی ها و اسارت یهود سبب آشنائی آنان با تأسیسات سومریها گردید و جالب این که سومریها استخرهای بزرگ شناداشتند که آثار آن در کیش ساحل فرات موجود است.

بنابر آنچه هرودت می نویسد در 450 قبل از میلاد در سرزمینی که به نظر میرسد اوکرائین کنونی باشد قبیله ای زندگی میکردند که برای اولین مرتبه حمام بخار را کشف کردند وحمام

مذکور این گونه بود : نمدی را به دور سهپایه ای می آویختند و در این فضای بسته دانه های شاهدانه بر روی یک سنگ بسیار داغ میریختند و در این موقع حمام کننده بدنش را که عرق می کرد با مشمعهائی از خاک اره می پوشاند تا یک روز. حمامهای بخار مشابه آنچه گفته شد در بین قبایل بدوی دنیاهم دیده اند.

اولین حمام طبی را به سرخپوستان امریکائی نسبت میدهند قبل از آنکه سفید پوستان به آنجا بروند.

هدف استحمام: مقصود از استحمام کردن این بود که یکی از سه عمل زیر انجام گیرد.

1 - استحمام برای رفع خستگی و احساس نشاط عمومی و در اولیسه که اشاره شد چنین شرح داده شده که یک پهلوان فقط برای تمیز شدن حمام نمی گیردبلکه جهت رفع خستگی و سرحال شدن این کار را می کند

2 - استحمام به منظور انجام تشریفات و رعایت اصول مذهبی: قدیم ترین اثر از مصر است که نشان داده میشود استحمام فقط جنبه تمیز شدن نداشته بلکه در ضمن رعایت مقررات اجتماعی هم بوده و امروز در نزد بسیاری از مذاهب و ملل استحمام هم جنبه نظافت دارد هم برای اجرای دستورات مذهبی به کار میرود که در نزد هندوها در درجه اول جنبه اداری وظیفه مذهبی دارد و عامه مردم مسلمان نیز به همین نحوند که شرح دادم چرا برخی پیران ما همین که جنب نشدند تا آخر عمر حمام نمی روند!

3 - استحمام به خاطر نظیف شدن : که قدیمیترین فکر بشر محسوب می گردد.

با آن که در یونان بنابر آنچه هومر می گوید استحمام با آب گرم انجام می گرفته ولی در جنگ ایران و یونان، یونانیان از حمام آب سرد استفاده میکرده اند.

حمام عمومی چگونه پیدا شد: در قرن پنجم قبل از میلاد با آن که مغایر با سنت گذشته بود در آتن حمامهای عمومی پیدا شد و به زودی رواج و توسعه یافت و در زمان سقراط مرکز اجتماعی شد و در نتیجه حمامها را به خارج شهر منتقل کردند. افلاطون به همشهریانش میگفت حمامهای گرم برای اشخاص مسن مفید است اغلب بعد از تمرین های ورزشی یا کارهای قهرمانی مثل کشتی و ... خود را با آب سرد و بعد گرم می شستند و سپس قهرمان بقیه روز را در حمام به صحبت می گذرانید و لذا حمامهای کوچک اما مجهز آتن کم کم مرکزی برای اشتغال و گذراندن روز یک عده جنتلمن بیکار شد و در نتیجه مصالح مملکتی چنین مقتضی دانست اداره ساختمان و امور حمامها را خود به عهده بگیرد.

رومیها قدیم بر عکس یونانیها ابتدا از استحمام بیزار بودند. در قرن چهارم قبل از میلاد حمامهای عمومی درست کردند و ابتدا با آب سرد استحمام می کردند و بقدری توسعه یافت که در قرن چهارم بعد از میلاد حدود هزار حمام در رم وجود داشت و حمامهای زیادی در شهرهای دیگر همچنین حمامهای بخار به طرز استادانه ای ساخته می شد و حمامهای با حرارت خشک و حمام با بخار آب که بر حسب مقدار حرارت اسامی متعددی داشتند: حمام با آب نیم گرم، حمام با آب داغ که به اشکال در آن میتوانستند بایستند وحمام با آب فوق العاده داغ که جهت مجازات بردگان

محکوم به کار میبردند.

حمام در جریان عمومی اجتماعی مردم آنقدر نضج گرفت که تمام مردم و سربازان و پسربچه ها و حتی فقرا به استثنای بردگان حق داشتند به طور مجانی از آنها استفاده نمایند و برای سایر مردم هم مخارج حمام ناچیز بود و به همین ترتیب از غارتی که امپراتوری روم از سایر سرزمین ها می کرد به همه مردم سهمی میرسید (و همیشه روزگار چنین بوده است).

امپراتوران حمامهای عالی میساختند که آثار دوتای آنها که به وسیله تیطوس و کارکالا (caracalla - Titus)ساخته شده باقیست و حتی طرح ساختمان راه آهن پنسیلوانیا در نیویورک از روی حمام کاراکالا اقتباس شده است و نقیس ترین حمام حمام دیوک لتیان Diocletiauدر شمال شرقی شهر بود که برای رفع احتیاج 3200 نفر ساخته شده بود شامل یک استخر شنای 290 فوت طول و آمفی تأتر و ...

بعضی از امپراطوران رم استفاده از حمامهای عمومی رادستور دادند فقط عصرها بوده باشد ولی هرچه کردند تا ارتباط اجتماعی با حمام کم شود بدون نتیجه ماند حتی زمان ژوستینین اول استحمام زن و مرد با هم یک موضوع عادی تلقی میشد ولی بعدها تحریم شد و فقط اجازه بود زن و مردی که با هم ازدواج کرده اند به حمام بروند.

حمام و مسیحیت

اولین سئوال که راجع به حمام شد از کلیسابود که ژوستینین اول امپراطور مسیحی کرد.

مسیحیان برای این که بتوانند استحمام کنند باید شرائط و محدودیتهایی را که داشتند رعایت کنند از جمله حق استحمام با یهودیان را نداشتند و مخصوصا کشیشهای اولیه با استعمال عطر و مواد زیبائی دهنده وعمل تنویر که رواج داشت مخالفت می کردند و به طرو کلی کلیسا به موضوعاتی مانند لوکس بودن فوق العاده حمامها و کاهلی مردم و تاثیری که حمامهای آن عصر روی اخلاقیات می گذاشت توجه داشت ولی با هجوم بربرها سیستم آبرسانی حمامها صدمه دید و غیرقابل استفاده شد و مهمتر آن که با فرارسیدن دوره سیاه (قرون وسطی) و از بین رفتن قدرت مرکزی رم صدمه بیشتری به استحمام وارد آمد هر چند کسانی چون گرگوری کبیر نسبت به استحمام نظر مساعدی داشتند و مشروط بر آن که وقت زیادی را نگیرد عمل خوبی تلقی میشد اما به طور کلی در قرون وسطی نظر کلی کلیسا این بود که کثافت بدن به منظور سبک کردن جسم روش مناسبی است ولی در قرن یازدهم اسقف اعظم از شستشو و استحمام پرهیز می کرد و آن را قدم اول ارتکاب گناه می دانست با وجود این در قرون وسطی در اغلب نقاط اروپا حمامهائی که اغلب شباهت به نوعی خزینه است و مورد پسند مردم بوده است و حمام رفتن مرد و زن مخلوط با وجود تضییقات زیاد کلیسا مرسوم بود و اغلب در حین استحمام از موسیقی و شراب و غذا بر حسب وضع اجتماعیشان استفاده

می کردند. در این زمان حمامهای داغ رواج چندانی نداشت و در قرن سیزدهم یکی از اطباء مشهور استفاده از آب سرد را در تابستان توصیه می کرد و استنادش این بود که در دیرهای فرانسه برای راهب ها حمام بخار ساخته می شد اما راهب ها به ندرت استحمام می کردند و زمان پیدایش استخرهای شنا که در اواخر قرون وسطی در اروپا معمول گردید آن را تحریم کردند.

در قرن 15 از حمامهای مختلط موجود در بادن بوسیله یک ایتالیائی توصیف شده است و به تضییقات رهبانیت متذکر است. اعلیحضرت ژان سالی سه مرتبه قبل از اعیاد رسمی استحمام می کرد و بیشتر راهب های انگلیسی هم در سال سه مرتبه استحمام میکردند و اکثریت عوام اصلا استحمام نمی کردند.

حمام و اسلام

مسیحیت با آن که تحت تأثیر دین یهود بود اما نظافت را که جنبه تشریفاتی داشت نپذیرفت اما اسلام جنبه تشریفاتی نظافت را پذیرفت و آنچه به علت زندگی سخت عربستان در این باره اشکالاتی به وجود می آورد با فتح آیالات روم حل شد به طوری که اعراب ساکن اسپانیادر قرون وسطی حمامهای فراوان و ساختمانهای عالی حمامها مشخص بودند چنانکه در قرطبه (Cordba) در حدود سیصد حمام عمومی وجود داشت (در اواخر جلد چهارم وضع بیمارستانهای فراوان کردبای را شرح دادم) و آب خالص جهت این حمامها و حمامهائی که در منازل وجود داشت از کوهها تامین میشد.

در زمان شارلمانی اعراب نظیف ترین ملت مشرق زمین بودند و در قرنهای بعد که جنگهای صلیبی برپا شد از نتایج غیرقابل پیش بینی که برای اروپا داشت رواج حمامهائی با طرح مسلمین بود که در واقع طرح اصلی از حمامهای امپراطوری روم بود که مجددا به اروپا برگشت (البته امروز چون قدرت در دست آنهاست همه چیز را بالاخره به خودشان می رسانند و حتی وجود آن همه پیامبر از مشرق را امروز به طرز جالبی به خود برگشت می دهند و فوق العاده شگفت انگیز است اخیرا آمده اند ویکی از پیامبران آرائی نژاد را مربوط به حدود هفت هزار سال قبل دانسته و پیدایش مذهب را از او محسوب میدارند و همانطور که همیشه در جنگها حق با ملت فاتح است و همه خوبیها به او می رسد و بدیها به مغلوب؛ ملتها هم اگر استعمار زده باشند به ویژه که اگر خدای ناکرده استعمار مغزی شده باشند زیرا استعمار اقتصادی به آن شدت بدخیم نیست همه فرهنگها وعلمها و تکنیکها و تمام شئون نگهدارنده حیات از طرف استعمار کنندگان است و همه و همه هیچ! از دیگران).

با آن که جنگهای صلیبی راه استحمام را به مسیحیان آموخت در قرن 14 یک نویسنده عرب از وجود حمامهای متعدد در قاهره نام می برد و نظافت مسلیمن را با کثیفی مسیحیان مغرب مقایسه می نماید و حقیت اینست که از جانب کلیسا با این امر آن چنان مخالفت می شد که همان اسپانیا (که قرطبه اش را به عنوان نمونه ذکر کردم) پس از آن که مجدد به دست مسیحیان افتاد حمامها را با خاک پرکردند و حتی از استحمام مسلمین جلوگیری نمودند. نکته مهم و قابل ملاحظه این که مادامی که در اروپا بیماری

جذام روا داشت (در قرن وسطی) به تدریج در بین مسلمان ناپدید میشد زیرا با توصیه اسلام راجع به نظافت و رعایت قوانین اسلامی و مخصوصا راجع به حمامهای بخار و سطح بالاتری که راجع به رعایت نظافت کرده بودند دراین زمینه نقشی داشت (عین جمله کتاب ترجمه شده و باید افزود که هم امروز و هم دیروز و همیشه مقبول همه و همه است که اسلام با بهداشت مخوصا نظافت در یک سطح بسیار بالا و عالی پیوند دارند ولی امروز برخی مسلمین را چه عرض کنم !).

اروپا پس از قرن وسطی

انقلاب فرهنگی و در نتیجه ایجاد رنسانس در هنر و ادبیات اروپا تحولات مهمی را در امور مذهبی و سیاسی به دنبال داشت زیرا از آخر قرون وسطی تا اوائل قرن 19 شهرنشینی در اروپا توسعه یافت اما به موازات آنها بهداشت آن چنان پیشرفت نکرد و عللی داشت از جمله: تنویر که به وسیله کلیسا مرکوه اعلام شدهبود در حمامهای عمومی بالاخص در فرانسه رواج کامل یافت.

در حدود دو قرن عطر جهت تمیزی به جای شستشو به کار میرفت و گو اینکه در بعضی منازل حمامهائی به صورت وان وجود داشت اما به طور کلی از آن استفاده نمی شد حتی ملکه الزابت که ماهیانه یکبار استحمام می کرد خیلی مشکل پسند تلقی می شد و در این دوره یک ضرب المثل انگلیسی می گفت، دستها را مکرر و پاها را بندرت بشوئید اما بدن را اصلا نشوئید در سایر نقاط اروپا هم همین وضع رواج داشت.

نه تنها کلیسا بلکه پزشکان آن زمان هم نسبت به حمام نظر خوبی نداشتن مثلا دکتر اگوستین کابانه که مواردی را از قرن 17 فرانسه شاهد می آورد می گوید: عقاید پزشکی تحت تاثیر رقابتهای شغلی بود زیرا سلمانیهائی که جراحی هم می کردند نه از حمامهای عمومی برخاست کرده بودند نه گاهی حمام را جهت درمان تجویز می کردند اما نظرشان این بود که استخر باعث شیوع بیماری می شود که البته با در نظر گرفتن عدم وجود سیستم ضد عفونی این موضوع تا حدی صحت داشت اما اطباء فرضیه های خطرناک و خنده آور زیادی مطرح می کردند که به طور کلی باعث برافتادن حمامهای عمومی شدو یکی از سلاطین به اسم Erasmas(1536 - 1466) جهت برانداختن طاعون امر به انهدام حمامهای عمومی داد معهذا تا قرن 19 نه سطح بهداشت بالا رفت و نه از تعداد اپیدمیها کاسته شد، در روسیه که از قرون 19 نه سطح وسطی تغییر خیلی کمی کرده بود حمام بخار رواج داشت که به همین جهت در قرون 17 و 18 از مغرب زمین به آنجا می رفتند اما این حمامها را خیلی کثیف و شپش دار توصیف کرده اند، امریکا که در این موضوع مستعمره اروپا بود از سطح بهداشت برتری برخوردار نبود و حتی در قوانین پنسیلوانیا و اوهانواثری هست که ساختن حمامهای خصوصی را قدغن کرده بودند.

همانند زمان جنگهای صلیبی در این موقع هم مشرق زمین باعث تغییراتی در عادات اروپا شد در این بین انگلیسها مانند دوک ولینگتون که مدتهای مدید در اواخر قرن 18 و اوائل 19 در هندوستان اقامت داشت عادت به استحمام روزانه با انگلستان آورد

و به نظر می رسد این عادت او قسمتی به علت وضع هوای هند بوده باشد و قسمتی هم تحت تاثیر تمدن هند قرار گرفته باشد در زمان لوئی چهاردهم (1638 - 1715) موقعی که سفیر ایران در دربار او در خواست حمام کرد خیلی عجیب تلقی شد زیرا تصور می کردند فقط بعد از ابتلا به بعضی بیماریها باید حمام گرفت در این زمان گو اینکه از چشمهای آب معدنی جهت درمان استفاده نمی شد اما جهت رفع خستگی به کار می رفت در قرن 19 اقدامی که از جانب ترکیه معمول شد سبب جلب توجه عموم به حمام بخار گردید زیرا شخصی به نام David Urquart (1877- 1805) با اقامت در ترکیه با روش حمامی ترکی وقوف حاصل کرد و در انگلستان راجع به موارد استعمال آن شروع به بررسی نمود و به علت نفوذش در 1862 یک حمام ترکی در لندن ساخته شد و بعدا اقدامات بهداشتی که به علت توسعه صنعتی پیش آمده بود تاثیر مهمی بر روی زندگی اجتماعی کشورهای مغرب زمین گذارد.

اثرات انقلاب صنعتی

لوله کشی اشکالات بهداشت شهری را برطرف کرد در قرن 18 عده کمی می توانستند با حمام رفتن نظیف شوند و عده زیادی آنها را تحسینکنند ماری انتوانت با اشکالات زیادی مرتبا استحمام می کرد زیرا باید دو نفر با او به حمام بروند وجهت رعایت عادت بایدخودش کاری انجام ندهد و یک لباس بلندی کههمراهش دکمه داشت بپوشید زیرا عقیده عمومی بر این بود که انسان تنها موقعی که برهنه باشد گناه کبیره ای انجام داده است.

انقلاب صنعتی که ایجاد شد در ابتدا نه تنها تسهیلاتی به وجود میآورد بلکه با تراکم جمعیت باعث توسعه کثافت بیماری شد افرادی مثل ادوین شادویک هم که باعث اصلاحاتی در بریتانیا شده بود امر استحمام را مسخره می کردو طب هم کمکی راجع به این موضوع نمی کرد تا این که در سال 1850 اپیدمی و با بریتانیا را فراگرفت و قریب پنجاه هزار نفر در بریتانیا مردند و دکتر کلرا Cholera انگلیسیها را مجبور کرد که وارد عمل شوند وچون از لحاظ صنعتی سابقه قدیمی تر از سارین داشتند پیشرو لوله کشی شدند بعدا در سایر کشورهای اروپائی سیستم لوله کشی و سیستم آب گرم رواج گرفت اما مدتها طرز تامین آب گرم مشکل بود تا بعدا فردی محفظهای درست کرد که زیر آن گز می سوختو آب را گرم می کرد، اقداماتی که در زمینه تامین نظافت هنگانی انجام شد اول مرتبه در آلمان و امریکا و بریتانیا انجام گرفت زیرا قدرتهای محلی شروع کردند برای افرادی که تسهیلات بهداشتی در منزل ندارند حمامهای عمومی بسازند اما بعدا استخرهای شنای همگانی در امریکا و اروپا توسعه یافت و در این محلها ورزش و استراحت و حمام آفتاب و برخوردهای اجتماعی که در حوالی آن هست انسان را به یاد طرح حمامهای قدیمی می اندازد.

خطراتی که منجر به بسته شدن استخرهای شنا در قرن 16 شد هم اکنون با سیستم ضدعفونی و هوا دادن آب برطرف می شود در سال 1952 یازده هزار استخر در ایالات متحده امریکا وجود داشت که 40 درصد آنها در هوای آزاد و ظرفیت آنها از چهل هزار گالون تا پنج میلیون گالن متغیر بود.

نصف این استخرها در اختیار همه مردم بود اما به نظر میرسد که هنوز هم احتیاج همگانی را کفایت نمی کند و صدها پرورده جدید جهت اجرا در انتظار تصویب است.

هم اکنون در اغلب ممالک غربی محال است که خانه ای ساخته شود بدون اینکه ساختمان حمام در آن منظور نگردد و در ممالک پیشرفته بسیاری از معادن و کارخانجات حمامهای کافی دارند و هرجا هتل هم ساخته می شود در آن وان هم می سازند.

تاسف نویسنده

درست است که برای ذکر تاریخجه حمام واستحمام اشاره به حمامهای خیلی قدیمی از پاکستان وجزیره کرت شده ولی بلافاصله همه چیز به اروپا و غرب تعلق گرفته و سخن از تطور و تغییر وتبدیل استحمام و حمام ازغرب گردیده است بسیار متاسفم با آن که در شاهنامه فردوسی یا کتابهای دیگر از شستشوهائی مربوط به دوره های قدیم ایران اشاره ای شده کسی به فکر تاریخچه حمام واستحمام در ایران نیفتاده و مهمتر که درباره اسلام هم هنوز کسی در پی این مطلب نبوده واگر کسی بعدا هم پیدا شود که بخواهد موضوع مربوطه را مورد مداقه و پژوهش قرار دهدو از حمام و استحمام در اسلام که آنقدر جالب و در سطح عالیست مطالبی نبویسد و پژوهشی بنماید یقین است از مغرب زمین خواهد بود و در برابر این تاسف مسرورم که غرب در کتابهایش در ضمن اینکه بادی به غبغب می اندازد می گوید: هم اکنون دستور عقلی است که هر کس در خانه اش حمام داشته باشد، در اوائل اسلام حضرت باقر دستور داد:

واجعلو الحمام فی اکناف الدار. که گوشه ایازخانه را اختصاص به حمام بدهید و نظافت اسلامی را ملاحظه فرمودید تا کجاست که حضرت رضا فرمود کسی در آبی شستشو نکند که دیگری خود را در آن شسته و یا دستور مضمضه کردن هنگام وضو وغسل که این معنی را دارد آب خوردن و شستن در اسلام یکی است همه و همه بسیار جالب است اما چه شد این قسمت هم از اسلام فراموش شد و باز از غرب تعلیم و شروع گردید! همانطور که قبلا گفتم مستعمره اقتصادی یا سیاسی شدن آنقدر خطرناک نیست که مستعمره عقل و مغز شدن.

استحمام در استخر

به کار بردن کلمه استحمام در آبهای سرد و بلکه آبهای غیر حمام درست نیست. فعالیت شدید شناگران دراستخر که تابستان مشتری زیادی دارد اجازه می دهد توقف بیشتری در آب داشت اما بهتراست بدن قبل از ورود بهاستخر سرد پده باشد (غالبا با دوش آب سرد) حرارت استخر 20-25 و آنچه برای شناگر اهمیت دارد باید فاصله غذا خوردنو شناکردن حدود 3 ساعت باشد که در غیر اینصورت واکنشهای قلبی عروقیو توقف فعالیت مراکز حیاتی و مرگ پیش می آید که اگر قبلا با دوش آب سرد بدن را سرد نکرده و ناگهان در آب پریده باشند این خطر امکان پیدایشش زیاد است.

چرا ناگهان در استخر آب سرد و یا وان گرم آدمی ناراحت

می شود؟ زیراگیرنده حس سرما ابتدا بشدت تحریک می شود ولی حسسایت گیرنده نسبت به تحریک در همان دقیقه اول بسرعت کاهش می یابد و حدود نیم ساعت یا بشتر مرتباروبه کاهش می رود یعنی گیرنده قدرت تطبیق پیدا می کند و چونه گیرنده بوضع جدید عادت کرد عمل آن در حد طبیعی تنظیم می گردد همینطور اگر ناگهان وارد وان آب گرمی شویم گیرنده های حرارتی به تغییر درجه حرارت بیش ازحرارتهای ثابت پاسخ می دهند و لذا اگر درجه حرارت بطور فعال درحال سقوط است سرمای بیشتری احساس می شود تا اینکه درجه حرارت در حدی اما پائین ثابت بماند و احساس گرما هم وقتیدرجه حرارت رو به افزایش باشد بیشتر از ان وقتی است که در حدی یکنواخت بماند و لذا با به وان داغ آنرا ناگهان خیلی داغ احاس می نمائیم.

مسئله پراهمیت رعایت بهداشت استخرها و کنار دریاهاست که درغیر اینصورت محلهای عمومی بسرعت ایجاد خر آلودگی دارند زیر برخی پلاژها آشغال و کثافات را بدریا می ریزند یا کنار ساحل می پراکنند و اب دریا در پخش آنها موثر است. مستراح و دستوشیی بسیاری پلاژها بهداشتی ینست و چه بسا غیر از آشغالهای مذکور چیزهای دیگر هم مستقیم وارد دریا شود و روز بعد مردم در میان آلودگیها شنا نمایند.

استحمام در چشمه

کسانیکه در چشمه شستشو می نمایند چون املاحش ماندن دریا زیاد نیست روی پوستشان رسوب نمی کند و در اینجا که اغلب آب چشمه در کوهستان یا دامنه هاست و سرد می باشد بیمارانی که شمردم (قلبی،فشار خونی،کبدی، کیسه صفرائی،معدی و روده ای) باید کاملاً مراقب باشند در چشمه نروند و پیران و کودکان را نیز مانع از رفتن درآنها گردند.

استحمام در رودخانه

مانند چشمه که در جریان است املاحش چون دریا بر پوست رسوب نمی کند توجه بجریان آب و شدت آن و همچنین در رودخانه های عریض توجه باینکه احتمالاً برگشت از وسط وردخانه بساحل مشکل خواهد شد بهتراست در کنارها بشنا پرداخت و در رودخانه هائی چون کارون و نیل باید در صورت پیش آمدی به بیماری بیلارزیوز متوجه بود در صورتی که از آب آشامیده شود).

استحمام در دریا

آبش سنگین، آفتابش سوزان، درجه سنگینی درهر نقطه ای مختلف، املاح و عناصر هر گوشه اشمتغیر،گاهی در وسطش که دریای سردی است رودخانه ای گرم عبورمی کند و زمانی در میان درای شور و قلیا، نهری شیرین و گوارا دیده می شود. اگر برای رفتن در استخر بهتراست قبلاً دوش آب سرد گرفت پس از خروج ا دریا لازم می باد زیر دوش آب سرد شیرین رفت تا املاح روی پوست از بین برود.

رفتن ساحل دریا برای کسانیکه ناراحتی هایروانی دارند که فقط بصورت خستگی و نارسایی است مفید بوده ولی برای آنانکهمبتلابه تحریکات روحی م باشند زیان آورد و موجب افزایش تحریکات می باشد. ملانین ماده رنگینی است که رنگ پوست را مشخص می سازد، کسانیکه پوستشان ملانین کمتی دارد یعنی سفید پوستند باید برای رفتن در دریا روغن را فراموش نکنند که درغیر اینصورت دچار سوختگی خواهند شد و سکانیکه دجار سوختگی شدید شده اند باید از رفتن در آب و قدم زدن کنار ساحل حتی با لباس بپرهیزند.

صبح زود و نزدیک بغروب که اشعه خورشید اثر کمتری بر پوست می گذارد ساعت بهتری برای دریا رفتن می باشد. نمک دریاها بطور متوسط 3 درصد می باشد.

راجع به آفتاب کنار دریا باید دانست آفتاب برای سلامت مفید است اما باید نکات زیر رعایت شود، درست است آفتاب به

رشد و نمو کمک می کند (ارگانیسم بدن را بحال تعادل نگهمیدارد) خواب مطبوع ایجاد می کند (باخود کلیسم و ویتامین D بهمراه دارد) متابولیسم سلولها را اصلاح می کند اما گذاشتن کودک برای مدت پیش بینی نشده سبب آفتاب سوختگی و آفتاب زدگی می شود و حتی پیدایش تب، پنج دستور را رعایت کنید: برای برنزه کردن پوست باید عمل تدریجی باشد روزاول 3دقیقه و پنجمین روز 30دقیقه تا 7-8سالگی کودک را با کلاه که آفتاب بسر و صورتش نخرود باید آفتاب داد. بهتر است کودک خیس باشد. نباید کودک مدتها بی حرکت بماند.اگر آفتاب ملایم است در اولین روزها پوست چهره و بینی و شانه کودک را باید باکرم مالی در برابر آفتاب محوظ داشت و اگر آفتاب تند است همه بدنرا.

اصولاً استحمام دردریا که اختلاف حرارت بدن و آب زیاد است سبب می شود انرژی زیادی بی فایده بمصرف برسد و انژی مصرف شده هم انرژی عصبی است.

هر وقت بدن انرژی زیادی بکار می برد حالت خوشی که آن را محرک گویند دست میدهد و در موقع شنا چیزی جبران کننده انرژی از دست رفته انرژی عصبی که اعصاب را خسته و فرسوده می کند بر همه اعضاء (گوارشی مترشحه داخلی و ...) اثر می گذارد و خواب را هم ناراحت می کند.

ماندن ممتد درحرارت کمتراز 20 درجه دریا خطرناک است زیرا بدن انسان در اب دوالی چهار برابر بیشتر حرارت از دست می دهد تا در هوای همان درجه و در پائین تر از 20 یعنی بین 10-20 درجه چند ساعت و کمتر از آن یعنی در آبهای یخ رده

و سرد داخلی و ...) اثر می گذارد و خواب را هم ناراحت می کند. ماندن ممتد در حرارت کمتر از 20 درجه دریا خطرناک است زیرا بدن انسان در آب دوالی چهار برابر بیشتر حرارت از دست می دهد تا در هوای همان درجه و در پائین تر از 20دیعنی بین 10-20 درجه چند ساعت و کمتر از آن یعنی در آبهای یخ رده و سرد حدود نیم ساعت می توان مقاومت کرد نا گفته نماند نوع و مقدار لباس ،قطر چربی زیر پوست ،تولید حرارت به وسیله شنا و لرز دخالت دارد و وقتی میگو ییم آب حدود 21درجه به بالا یعنی آبی که تعادل برقرار است وتولید حرارت واز دست رفتن آن تقریبا مساوی میباشد در صورتی که در حرارت پایین تر با وجود لرز از دست رفتن منهای کالری تولیدی به 800-650کیلو کالری نسبت به وزن شخص 70 کیلویی برسد حرارت بدن به 25 درجه سقوط ومرگ پیش می آیدکه اغلب با ایستادن قلب وعوارض انقباضی عضلانی بطنهای قلب خواهد بود وراه علاج سرمازدگان مزبور استحمام در آب 43-49 درجه یا دوش بخار ودر درجه بعد خوراندن مایعات گرم چون چای داغ وقهوه داغ و.....میباشد وقرار دادن شخص در هوای گرم چون در اثر گرما عروق سطحی بدن که در حال انقباض است ناگهان باز وخون سرد را وارد گردش خون مینماید و سبب سرد شدن دوباره حرارت مرکزی میشود که اثر آن را در برگ دیگری گفته ام باید با آب گرم عمل مذکور را انام داد که خون در اثر آب مزبور اطراف پوست قبل از رسیدن به قلب گرم می شود و15-20 دقیقه شخص را به حرارت معمولی (37درجه)نزدیک مینماید.

(اصولا هر چه حرارت بدن پایین آید مصرف اکسیژن متر وخون حالت اسیدی پیدا می نماید)امروز بعضی را عقیده بر این است که هوای سرد در پیدایش فشار خون ورماتیسم وآلرژی مؤثر است و آن چه مورد بحث است استحمام در دریاو آفتاب گرفتن

کنار ساحل است که به طور کلی آفتاب گیری باعث پیر شدن پوست وتولید بیماریهای میشود ،اصولا رنگ پوست را عوامل طبیعی بدن به وجود آورده ورنگی را که سازگار با قسمتهای دیگر بدن است انتخاب کرده وآفتاب گیری یا ایجاد رنگ مصنوعی کار دستی نیست وحتی برخی عقیده دارند آفتاب زیاد به پوست برسد یک نوع سرطان می نماید.

پوست هم مانند قد وشکل اشخاص متفاوت بوده بعضی کلفت وبرخی نازک وزیر پوست نیز در افراد مختلف میباشد ولذا استعدادابتلا در برابر آفتاب در هر کس فرق دارد .زیر پوست مواد رنگی مخصویقرار دارد که گاهی به سهولت میتواند اشعه ماوراءآبی ویا ماوراءقرمز آفتاب را در خود جلب وجذب وزمانی قادر به انجام این عمل نخواهدبود .پوست سیاهان مانع نفوذ نور خوشید به مقدار زیاد به داخل بدن آنان بوده وزیان آفتاب زدگی در سیاهان وسبزه رنگهاوسبزه رنگها کمتر است وبه همین جهت پوست آنان دیرتر پیرشده زن سی ساله گندمگون جوانتر از سفید سی ساله نشان داده می شود.

بدن ما طوری ساخته شده که بدون لباس ودر حال استراحت هم میتواند حرارت طبیعی خود را حفظ کند ونمونه آن هندیهای مقیم فورلاند (feuerland) مجمع الجزائر انتهای جنوب امریکا نزدیک قطب جنوب است که نسل بعد نسل عادت کردهاند در صفر درجه بدون لبا به طور زندگی نمایند.

ماهیچه ها 70 در صد نیرویی که از غذا کسب می نمایند به

حرارت مبدل میسازند ودر شرائط معمولیمیزان آن به اندازه رارتی است که در یک ساعت یک لیتر آب یخ زده را درجه جوشاندن می رساند واگر دست و پاراتکان دهیم علات حرارت بیشتری به وجود می آورد .کسی که در هر وضع یک لباس داشته باشد در 20 درجه حرارت یا استراحت و در 5درجه با راه رفتن ودر 20درجه زیر صفر با دویدن درجه حرارت مساوی داشته وهمه را به خوبی تحمل می نماید و کی که خود در سرما برای ورزش قیام نکند خود مجبور به ورزش دادن عضلات یعنی لرزیدن میگردد . (در سرما که حرارت بیشتر لازم است ماهیچه ها بیشتر حرارت تولید می کند و چون حرارت بیشتر احتیاج به اشتهای زیادتر دارد در زمستان معمولا اشتها بیشتر است)در لرزیدن پوست خود را جمع می کند که هم سطح تماس با سرما کم شود وهم فاصله بین خون و سطح بیشتر شود و همفشار بر شعریه ها وارد آید تا پوستی که در یک ساعت 190-285 لیتر در سطح بدن خنک می شد و بر می گشت به یک پنجم تقلیل یابد وکسانی که چاق وچربی دارند قسمتی از این دفاع را از دست میدهند زیرا چربی مانع میشود بعضیاز اعمال مذکور به خوبی انجام می گیرد و در حرارت داخل هم به قدر کافی به پوست برسد موها راست میشود تا فضای سرد در تماس با پوست کمتر شود در این حال اگر پای ما روی چیزی سرد باشد که هادی حرارت باشد وحرارت را خوب بگیرد بیشتر سردمان می شود تا این که پایمان روی چیزی به همان دجه ردی باشد و هادی خوبی نباشد و در حمام که سردمان شد پا را از روی موزائیک بر داشته بر پارچه ای

به همان درجه سردی می گذاریم .هوای متحرک بیشتر حرارت از بدن می گیرد و نسیم ملایم با سرعت 8 برابر هوای ثابت باعث فقدان حرارت بدنشان سقوط می کند با درمان اغلب بهبود می یابندا کنون بیهوش شدگان در سرما را که حرارت18 و16 داشتند با داروهای مقوی و ضد انعقاد خون و تزریقخون و استعمال اکسیژن نجات داده اند در سرمای بیشتر از 18درجه زیر صفر امکان سرما زدگی انگشتان میباشد و آنچه باید گفت این که بر خلاف تصور نباید آنها را با برف ماساژ داد بلکه باید آنها را با آب گرم و پارچه گرم کرد و نزدیک بخاری با حرارت زیاد نبرد ومالش نداد .مناسب است در اینجا از چگونگی یخ بستن آب شرح مختصری بدهم در صفر درجه حرارت و فشار جو اضافی تا 0072/0 درجه سانتیگراد کاهش می یابد و آب برای اینکه منجمد شود باید کمی کمتر از صفر درجه باشد یعنی در صفر درجه و فشار سطح دریا گاهی ملکولی از آب به یخ می چسبد و زمانی ملکولی از یخ آب می شود ولی همیشه سطح قطعه یخ را لایهای آب پوشانده و این موضوع تا درجه حرارت اندکی زیر نقطه انجماد وجود دارد و اگر آب مذکور را با نمک یا مواد قابل حل دیگر مخلوط کنیم نقطه انجماد پایین می آید ابتدا مخلوطغلیظی با لایه روی یخ درست می شود تا نقطه انجماد بسیار پایین به وجود می آید .جالب ذکراین نقطه است که انتقال حرارت سبب افزایش مقدار یخ می گردد نه تنزل درجه

حرارت و برای یخ کردن آب باید فوق العادهآن را سرد کرد در صورتی که در آب خیلی سرد اگر قطعه ای یخ بیندازیم به زودی همه یخ می بندد لذا یک قطعه کوچک یخ تهیه کردن از آب مشکلتر از به وجود آوردن قطعه بزرگ یخ از قطعه کوچک است الکترودها که یکی از آب و دیگری در یخ شناور در آب باشد اختلاف پطانسیلی بیش از صد نشان می دهد که ممکن است زمانی این گونه تجزیه پطانسیلها زیادی تولید و ایجاد برق نماید ورعد وبرق و باران صورت گیرد حباب چه های داخل یخ دیده نمی شود همین طور یخی که در آب جاری به وجود می آید حبابچه ندارد زیرا حرکت آب از تراکم و تمرکز هوای محلول می شود .

ورود به سرما تکان مخصوصی به بدن می دهد و غدد مترشحه داخلی مانند زمان خطر یا حادثه ترشحات بیشتری خارج می نماید و آزمایشی متناوبا سه روز در اطاق گرم و سه روز در اطاق سرد زیر صفر درجه در دانشگاه ماریج به عمل آمد روز اول در سرما بدترین روز بود ولی روز سوم به رما عادت شده جریان خون در سطح پوست به اندازه ای زیاد شده بود که حرارت پوست بالا رفته و در تغییر هوا بدن بهتر از خود دفاع می کرد به همین جهت کسانی که حمام سرد و گرم می گیرند تحمل ودفاع بیشتری دارند و مرکز تنظیم حرارت بلکه مرکز حرارت که در نقطه مخصوصی درجه دار مغز قرار دارد با کمال صحت کم وزیاد حرارت را مرتبا میزان نموده حدود 37 نگهمیدارد ،حرارت خون سطحی بدن 20 درجه و حرارت خون داخل احشاء بیشتر است و علت این که پریدن در آب سرد سبب می شود

ضربان 80 قلب به 40 تقلیل یابد برای میزان کردن حرارت خون با توقف بیشتر آن در احشاء گرم است .برای پیدایش مقاومت بیشتر در برابر سرما باید گاهی دستها را با آب سرد تماس داد . در سرما قوای فکری ضعیف می شود و سربازانی که 15 کیلومتر در سرما راه پیموده اند به نصف رسیده بود .حرارت بدن به 32 برسد اعضاء باز وظیفه خود را انجام می دهند ولی شخص در بیهوشی است و هیچ به خاطر نمی آورد .

دوش آب سرد

آیا دوش آب سرد ایجاد سرما خوردگی می نماید ؟این سؤالی است که تقریبا همه جواب مثبت به آن می دهند اما آزمایشهای مربوط جوابهای متناقض داده گاهی قرار گرفتن در معرض رطوبت ،سرما وجریان هوا گویند بدن را مستعد به آلودگی ویروسهای سرما خوردگی (colpverus) نمی کند و زمانی گویند مسلم است برخی عوامل محیط از قبیل سرما، گرما، جریان هوا و غیره ممکن است مقاومت بدن را کم کند و در نتیجه یک ویروس به تنهایی شروع به فعالیت نماید. اشکال در کنترل موارد مختلف و منشاء این اختلاف در نتایج حاصل است. در تحت شرائط مناسب محیط، دوش گرفتن پس از ورزش الزاما ایجاد سرما خوردگی نمی کند، اگر قبل از رفتن به خارج و در هوای سرد بدن را خشک و اندکی صب رکنند دوش گرفتن هیچ گاه آمادگی زیادتری برای سرما خوردگی در بدن به وجود نمی آورد ولی بهتر اس تکسی که حتما می خواهد دوش آب سرد بگیرد در حمام گرم بگیردو آنچه رعایت

آن فوق العاده لازم است اجتناب کسی که ضعف اعصاب ارند از تماس با آب سرد و اشتباه نشود دوش گرفتن آب سرد برای رفع عصبانیت با کسی که نوعی ضعف اعصاب دارد که آب سرد آن را تشدید می نماید.

سرد کردن بدن

امروز به دو طریق تب را پائین می آورند: سرد نمودن سطحی به وسیله کیسه های یخ که اطراف بدن می گذراند عبور دادن خون شریانی از دستگاه سرد کننده و برگرداندنش به بدن از راه ورید می توان بالونی از آب سرد وارد معده کرد و چون نصف خون شریانی به هر ضربان قلب وراد عروقی می شود که پشت معده قرار ارند بدون شک حرارت خون و در نتیجه حرارت عمومی بدن پائین می آید. ناگفته نماند در صورتی که با سرد کردن سطحی بدن نتیجه ای حاصل نگردید با دستگاه یا بالون داخل بدن را سرد می نمایند. (ناگفته نماند پائین آوردن تب به وسیله آب سرد به وسیله نبی گرامی دستور داده شده که خود تب کردند و دستور دادند آب سرد بر آن حضرت ریختند و در قسمت درمان شناسی و اسلام خواهم گفت).

اعمالی را که پوست انجام می دهد و دانستنی هائی از پوست

به طور خلاصه به اعمالی که پوست انجام می دهد اشاره می کنم تا وظیفه ای را که باید نسبت به آن مرعی داشت که اهم آن نظافت است دانسته شود و اهم وظایف پوست از اینقرار است:

عمل حفاظت : اجازه نمی دهد مواد خارجی و متجاسر وارد بدن شود.

دفع سموم: 2-3 ملیون غده عرق در پوست است که همه برای دفع سمومی چون کلرور سدیم، اوره، ترکیبات آمونیاکی و ... فعالیت مینمایند و فعالیت مجموع آنها یک چهارم عمل دفع کلیه هاست.

تنظیم حرارت: که به تفصیل شرح دادم چگونه در گرما با تبخری بدن را سرد می کند و چگونه در سرما با اعمال چندی و ازجلمه ایجاد لرز و ... حرارت را منظم می نمایند.

تنفس: که تنفس جلدی را در همین جلد شرح داده ام.

احساس و حس: احساس گرما، سرما، درد، لمس و لذات و ... به وسیله پوست انجام می گیرد.

پوست مرز بدن با جهان خارج است، بسیاری از خوشی ها یا ناخوشی ها در پوست نمایان است زیرا مغز هر گونه پیامی برای جهان خارج دارد یا از جهان خارج می گیرد از مرز بین کشور خودش و کشور خارجی یعنی از پوست می گیرد: پوست چنانچه متفکر روسی سلمانوف گوید مغز ظاهری است و اندره ژید مغز

را نمودار عمق ارگانیسم بشری می داند و اکلسیس کارل آنرا آئینه خصوصیات هر کس می شمارد.

پ هاش که از صفر تا 7 حالت اسیدی از 7 تا 14قلیائی است و 7 میزان معمولی در پوست اندکی اسید است وامروز به نظر عده ای پیری را چیزی جز قلیائی شدن پوست نمی توان شناخته ژ. بیماریهای پوست مانند ورم پوست، اگزما و غیره به علت آن است که پوست خاصیت ترشی خود را اکه مورد لزومش است از دست داده و به طرف شوری و قلیائیت گرائیده است. ترشی پوست بین 2/3 - 5/5 بوده و بر حسب نقاط مختلف فرق می نماید و حد متوسط آن 5/4 می باشد این روپوش اسید مانند اسید معده زره و اسلحه ای علیه دشمن متجاسر یعنی باکتریها می باشد. اسید بودن پوست بستگی به عرق کردن ناحیه مربوطه نیز دارد چنانچه در پشت و پیشانی و قسمت های خارجی اعضاء که مجاور هوا هستند و عرق زودتر تبخیر میشود آب است و ترشی و حموضت آن میماند دارای حداکثر ترشی یعنی بین 3-5/4 می باشد و برعکس بین دو پوست و زیر بغل و کشاله ران که کمتر تبخیر صورت می گیرد دارای پ هاش خنثی و تقریب قلائی میب اشد و اینجاست که مرز نیرومند اسیدی وجود ندارد و میکروبها بیشتر میتوانند رشد و نمو نمایند مخصوصا بزرگترین دشمنان پوست و بلکه بدن میکروبهای استرپتولک و استافیلوکک که در 7-8 درجه قلیائی موذی گری بیشتری دارند در نقاط مذکور بهتر زندگی می توانند کرد. همینطور در صورتهای چرب و کمتر اسید غرور جوانی بهتر یافت می گردد و پاهای بد بو و متعفن و عرق کن مورد ابتلایشان

بیشتر است و کورک و زرده زخم و سودا و بعضی اکزماهای کودکان به علت کم ترشی بودن پوست می باشد. کسانی که زیاد کرم و پودر استعمال کرده و مانع تبخیر می شوند به تدریج اسیدیته پوست کم و مانع تعرق و تبخیر شدن و ترشی کم شدن و ظاهر پوست را تغییر دادن و رنک برافروخته یا غرور جوانی پیدا کردن است.

نباید در موقع استحمام فراموش کرد که صابون طبی اگر به کار برده و خوب شستشو شود پس از شش ساعت پوست ترشی طبیعی خود را باز می یابد و اگر با صابون سیاه بشویند فقط پس از 48 ساعت به حال اول بر می گردد برای این که تقریبا همه صابونها قلیائی هستند و ترشی پوست را که در ناحیه عرق تولید شده خنثی نموده اند و در سیمانکارها و صباغها و رختشویها به همین علت است که دست آسیب پذیر دارند و اکزما در بینشان فراوان است، زنی که به علت خشکی پوست مانند هزاران نفر دیگر مبتلا به خشکی پوست به پزشک مراجعه کره از سیاه پوستان بود بر حسب تصادف سبب کشفت جدیدی گردید یعنی اگر تاکنون تیرگی و روشنی پوست را مربوط به بیشتر کمتر بودن ماده ای به نام ملانین می دانستند ولی نمی توانستند توضیح دهند چرا سیاه پوستان بیشتر جذب ماده مزبور می نایند و سفیدپوستان کمتر ولی پس از بررسیهای زیاد به وجود انزیمی به نام گلوتایتون رودوکناس که در پوست سفیدها بیشتر و سیاه پوستان کمتر است واقف شدند و عقید داشتند در سوختگیها و آفتابزدگی ها هم علت تیره شدن پوست کم شدن آنزیم مذکور می باشد. ناگفته نماند با این کشف امیدواری که بتوان رنگ پوست ها را به دلخواه انتخاب کرد بیشتر شده است.

و اینک مختصری از بافت شناسی پوست :

پوست از سه طبقه روپوست (اپیدرم) ، میان پوست (هیپودرم) زیرپوست (درم) تشکیل شده که طبقه اول بدون عروق و وابسته های پوست (مو، ناخن، غدد عرق، چربی) می باشد که در طبقات میان و زیر قرار دادند.

طبقه اول از بافت پوششی مطبق است و انتهای آزاد اعصاب حسی و مجاری عروق عرق در آن می باشد و به دو ناحیه تقسیم می شود سطحی یا شاخی، عمقی یا مالپیگی، طبقه سطحی از طبقات پهن شاخی نازک که از هم جدا بوده و زود به زود پوسته پوسته می شود و زیر آن طبقه شاخی که پرتوپلاسمی شاخی بوده و در آن رنگ دانه ها دیده می ش ود و سوم طبقه روشن و شفاف میباشد. طبقه مالپیگی هماز سه طبقه درست شده: طبقه سلولهای دانه دار، طبقه خاردار، طبقه زایگر که در حال تقسیم دیده می شوند.

میان پوست که ضخیم و مقاوم است و از دو طبقه درست شده که اولی از بافت همبند است و در فواصل آنها اعصاب و عروق دیده میشود و زیر آن از بافت همبند متراکم که در ان عروق و اعصاب وغدد عروق و مجازی ترشحی آن و غدد چربی وجود دارد.

زیر پوست که به استخوانها و ماهیچه ها متصل است یا به آنها می رسد و از بافت همبند که در ضخامت آن عروق غدد عرق و اعصاب وجود دارد درست شده است.

مجدد یادآور شود که در جلد سوم تحت عنوان با چه باید خورد مفصل از پوست شرح داده شده است.

اهمیت نظافت

اگر چیزی مهمتر از وجود خودت سراغ نداری، بهداشت بدن را رعایت کن تا عمری درازیابی آن هم نه عمری با رنج بلکه توام باشادابی و این که میگویم بهدشات بدن زیرا آنچه تا کنون گتفم همه و همه از بهداشت شهر و اجتماع و غذا همه بهداشت بدن است ولی اگر غذا را خوبا نتخاب کنی و به بدنی برسانی که مثلا در اثر عدم رعایت نظافت تنفس سطحی اش مختلف مانده کسی رامانندی که مواد اولیه خوبی را برگزیند و به کارگاه روغن نزده نامرتبی وارد سازد و از این جهت تنفس پوستی را مثل زدم که اهمیت به سزائی دارد و با خواندن این جلد تا حدودی به مراتب مذکور وقوف حاصل خواهی نمود و چه بهتر که مختصری از لحاظ علمی آن چه راجع به پوست با آن سرو کار خواهیم داشت مطالبی آورده شود:

حرارت بدن

آدمی غذا می خورد واکنشهای متابولیکی که محصولش پیدایش حرارت دائم در بدن است ایجاد می گردد حرارت مرتب از دست می رود و از طرفی ایجاد می شود و زمانی که ایجاد شده بیشتر از دست رفته گردد تعادل به هم خورده حرارت بالا میرود و بر عکس شود حررات کاهش می یابد. حرارت داخل بدن با حرارت پوست و طبقه زیر پوست فرق دارد و هر جا حرارت گوئیم مقصود حرارت بدن است حرارت متعادل بدن نزدیک 37 سانتی گراد یعنی

حدود 98 فارنهایت می باشد. از کارهای عجیب بدن این است که اگر درجه حرارت بدن به وسیله ای شروع به افزای شکند به همین علت تولید حرارت نیز به تدریج افزایش مییابد و در نتیجه با بالا رفتن حرارت بدن در رفع حرارت نیز اشکال به وجود می آید زیرا بدن به سختی می تواند حرارت بیشتری را که ایجاد می شود دفع نماید و در نتیجه بالا رفتن حرارت تولید حرارت نیز افزایش می یابد. شصت درصد حرارت بدن از راه تشعشع از سطح بدن شخص برهنه ای که در اطاقی با حرارت معمولی نشسته دفع می گردد و دفع آن به صورت امواج مادون قرمز یعنی جزو امواج الکترومانیتیک می باشد که 10-20 برابر طول موج نور معمولی یعنی حدود 5-20 میکرون می باشد. تمام آفریده شده ها که در درجه حرارت صفر مطلق قرار ندارد از خود شاعه حرارتی منتشر مینمایند لذا بدن هم علاوه بر آن که حرارت به جهات مختلف پخش میکند از اشیاء موجوددر محیط اشعه های حراتی می گیرد و واضح است اگر حرارت بدن زیادتر از محیط باشد (مانند زمستان) از بدن به محطو در تابستان از خارج به بدن حرارت می رسد. سطح بدن انسان شدیدا اشعه های حرارتی را جذب میکنند مثلا در برابر اشعه مادون قرمز حاصل از یک بخاری 97 درصد اشعه های تابیده شده راجذب میکند که میزان جذب مذکور با رنگ پوست ارتباطی ندارد در صورتی که جذب نور خورشید به وسیله پوست تیره بیشتر از پوست سفید است (برای اینکه به بحث های بعدی بهتر واقف شوید متوجه باشید که سلسله اعصاب در تیره پشت بوده و از سوراخهای ستون فقرات رشته های فرعی خارج و اعضاء را عصب می دهد و در این صورت

کسیه پشت خود را مثلاً به دیوار سرد بگذارد یا بطرف بخاری بدارد یعنی ریشه اعسبا را سرد یا گرم بدارد زودتر سرد ا گرمش می شود) حرارت بدن بطرق هدایت منتقل می شود و میزان آن مربوط به وضع محیط است و هنگامی که حرارت مجاور پوست با حرارت بدن مساوی باشد حرارتی از بدن بمجاور داده می شود (حرارت حرکت ملکولی دارد و ملکولهای حرارتی موجود در پوست مداوم در حرکتند و ملکولهای هوای جاور را نیز مرتعش می سازند و در نتیجه همیشه پوست با مجاور تماس مستقیم دارد) ناگفته نماند هوای مجاور بدن که گرم شد میل صعود می کند و در نتیجه حتی در اطاق دربسته هم 15 درصد حرارتبدینطریق ازدست می رود و همیشه بدن حرارت بخارج می دهد اگر باد بوزد گرمی مجاور پوست را دور کرده هوای گرم نشده جایش را می گیرد ودر نتیجه مجدد ومرتب حرارت بدن به مجاور منتقل می شودو اگر سرعت باد کم باشد با مجذو سرعت باد آدمی خنک می شود مثلاً اگر خنک کننده بادی که سرعت سیر آن 4 میل در ساعت است ولی در بادهای با سرعت بالا اثر خنک کنندگی ثابت می ماند زیرا بدن فرصت رساندن حرارت بیشتری ازدالخ به پوست ندارد، کاملاً بیاد داشته باشید که حرارت ویژه آب چند هزار برابر نواست ولذا کسیکه در آب می رود آب حرارت بیشتری را از بدنش می گیرد وچون قابلیت هدایت حرارت آب هم بیشتر است کسی که در آب می رود مرتب حرارت به آب مجاور آنرا به اطراف پخش می کند از اینرو دانسته می شود: 1 برای خنک شدن در هوا

باید هوای مجاور بدن را بوسیله ایازبدن درو کرد و آب اینکار را خو با انتقال حرارت بمجاور انجام می دهد 2 میزان انقال حررات بدن به آب جاری و ایستاده که در شرایط دیگر مساوز باشند برابر است 3 میزان دفع حرارت در آب چند برابر در هوا با همان درجه حرارت است 4 هنگامی که هوا و آب هر دو خیلی سرد شوند میزان دفع حرارتدر هر دو برابر و زیاد است زیرا همانطور که گفتم هر چه حرارت از درون به پوست وجود ندارد 5 اصل کلی این شد که از دست رفتن حرارت بدن بیشتر بوضع رسیدن حرارت از درون به پوست ارتباط دارد.

ششصد میلی لیتر آب از سطح ریه ها و پوست روزانه بطور متوسط تبخیر می شودو هر گرمش 64/0 کالری حرارت دفع می نماید وهر ساعت 15-20 کالری آب بطوردائم به پوست وریه ها می رسد و در هر هوائی تبخیر می شود.

گفته شد که بدن از حیط گرمتر از خود گرما م گرد بنابراین بدن د گرمای طاقت فرسا چگونه خود را خنک می کند؟ بوسیله تبخیر و لاجر اگر جلو تبخیر بدن گرفته شود حرارتش بالا می رود و در نوازادانی که بطور مادرزاد غدد مولد عرق ندارند می بینیم در تابستان از بین می روند همچنین اگر هوای گرم محیط مرطوب هم باشد یعنی بحد اشباع رسیده باشد تبخیر را کم می کند و در نتیجه عرق تبخیر نشده روی پوست بصورت قطبات ظاهر می شود و بدن هم با ندشتن تبخیر خمک نشده حرارتش بالا می رود (این طریقه متأسفانه ناپسندی برای کم کردن وزن است که در اطاقهای

بخار صورت می گیرد) همینطور اگر حرارت مجاور پوست عوض نشود تبخر ابتدائی هوای مجاور را اشباع از رطوبت کرده در نتیجه تبخیر بعدی که میخواهد صورت گرد باید هوای مجاور پوست با هوای نزدیک خودجای عوض نمایند که بطریق هدایت انجام می گیرد ولی تبخیر با عوض کردن هوای مجاور پوست بیشتر انجام می گیرد تا بطریق مذکور واثر خنک کنندگی وزش باد یا پنکه برق بدینطرق معلوم میگردد.

عرق کردن

عمل تبخیر با ترشح غدد عرق انجام می گیرد و تحریک قسمت قدامی هیپوتالاموس غدد عرق را برایعرق کردن تحریک می نماید و قسمت خلقی آن طور انعکاسی قسمت قدامی را مهار کرده از عرق ریزی جلوگیری می نماید، بعلاوه غدد مولد عرق بوسیله اپی نفرین و نور اپی نفرین موجود در خون هم تحریک می گردد. در هوای بسیار سرد تولید عرق صفر و در هوای گرم آزاد 5/3 لیتر در ساعت و دور از جریان هوا 5/1 لیتر می باشد. ترکیبات عرق سدیم و پتاسیم و کلسیم و منیزیم و کلر واوره و گلوکز و اسید لاکتیک و پروتئین است که مقادیر آنرا در جلدهای قبلی هنگام مقایسه با ترکیبات ادرار که بهیچوجه شبیه نیستند آوردم. چند هفته در هوای گرم بتدریج بر میزان تعریق می افزاید بطوریکه 5/1 لیتر گفته شده در ساعت در ده روز دو برابر و پس از شش هفته دو برابر و نیم می گردد، ولی بدن بتدریج بحفظ کلرور سدیم کمک می نماید ولی چون ممکن است تعریق شدید الکترولیت مایعات

بین سلولی بویژه کلرور سدیم را بهم زند بهتر است در مناطق حاره نمک به رژیم غ ذایی اضافه شود ولی شخصی که در مناطق حاره متولد شده یا مدت نسبتا زیادی در آنجا اقام نماید دانه های عرق بر بدنش دیده نمی شود و عرق روی بدن سبب نک شدن بدن از راه تبخیر نمی گردد و لذا مانع از دست رفتن الکترولیت و مایعات بدن می گردد واگر در آنجا بدنیا آمده باشد غدد مولد عرق فعال بیشتر است و برای کسیکه در مناطق حاره به دنیا آمده وبنقاط معتدله عزیمت نماید تعداد زیادی از غدد عرقش غر فعال می گردد.

حرارت پوست همیشه با حرارت محیط اطرافش متناسب می گردد ولی چون پوست و نسوج زیر پوست بویژه چربی عایق بسیار مؤثری برای بدن می باشد و در زنان این قدرت بیشتر است نمی گذارد حرارت درون پوست که به پوست می رسد هدر رود.

طبقه زیر پوست که قسمت عمده نسوج عایق را تشکیل می دهد چون بقسمت های با بدن (دستها، پاها و گوشها) می رسد دارای شبکه وریدی پیوسته ای می گردد که مستقیما بین آرتریولها و وریدها ارتباط برقرار است و حا آنکه در قسمت های دیگر بطریق نشر و نفوذ عرق خونی در طبقه زیر جلدی انجام می گیرد و میزان خون این شبکه ها از صفر تا 30 درصد میزان برون ده قلب است که افزایش خون این شبکه ها باعث می گردد بوسله خون حرارت بیشتری از اعضاء درونی به پوست برسد و بالعکس کاهش میزان آن سبب کاهش انتقال حرارت بپوست می گردد نتیجه آنکه اگر خون در پوست جریان خوبی داشته باشد حرارت ازداخل به پوست و بمحیط می رسد و اگر خون پوست کم شود حرارت درون به پوست

و از پوست به خارج منتشر می گردد و تنظیم انتقال حرارت به پوست از راه جریان خون بستگی بدرجه انقباض آرتریولها (شعریه های شریانی) که خون را بشبکه های عروقی پوست می رسانند، دارد.

این عمل تحت کنترل دستگاه عصبی سمپاتیک می باشد که مرکزش در هیپوتالاموس خلفی بوده و تحریکش انقباض شدید شعریه های مذکور را سبب شده جریان خون پوست را قطع می نماید و برعکس بعلاوه دستگاه واودیلاتاتور سمپاتیک که عروق کلیه نقاط بغیر ا عروق دستها و پاها را عصب می دهد در تنظیم خون پوست دخالت دارد و تحیکش خون موضع را دو تا سه برابر می نماید (تحریک دستگاه سمپاتیک غدد عرق نیز در این کار احتمالاً دخالت دارد) مجدد یادآور می شود برای بهتر رساندن مطالب اسلامی لازم است مسائ مود بحث را از نظر دور نداشت بخاطر داشته باشید.

ترکیبات موجود در عروق و پلاسمای خون چنین است: سدیم 80 Mcq 142 Meq پتاسیم 5-5 کلسیم 1-5/2 منیزیوم 5/0-5/1 کلر 103-5/86 اوره 15N/%Mg گلوکز 2-100 اسید لاکتیک 35-15 پروتئین -gm% 7%gm که تراکم کلرور سدیم در عرق کمتر از پلاسما و گلوکز پلاسما صد میلی گرم در صد و گروکز عرق صفر و اسید لاکتیک د عرق بیشتر از پلاسما و تراکم پروتئین پلاسما زیاد وعرق صفر است و با این توجیه سئوال کسانی که می گویند عرق، رقیق شده ادرار است اشتباه بوده وعرق نتیجه فیلتراسیون پلاسما نیست بلکه یکترشح غددی است که ترشح غددی را در هیچ قسمت دیگری از بدن نز اسلام نجس ندانسته است (راجع به اسپرماتوزئید گفته

شد و مطلب مذکور تکرار صفحه 241 جلد سوم است).

عرق وسیله دفاعی و لازم بدن هم دربرابر گرماست و هم سموم. در عفونتها و مسمومیتها که تب و حرارت پیش می آید عرق کمک می کند و تب را پایین می آورد. عرق وسیله لاغر کردن بوسیله حمام سونات یا آفتاب یا ... است آب زیادی بدن هم بوسیله عرق دفع می شود. عرق قلیایی است و در برابر هوا اسید می شود و در کشاله ران و زیر پستانها و بیضه و لای انگشتان بصورت اسید می ماند.

غدد عرق باعث عرق کردن شده و شماره اشان به سه میلیون می رسد که در کف دستها و پاها و زیر بغل بیشتر است و بر دو نوعند یکی غدد اکرین که مجرایشان به پوست باز می شود و آپوکرین که به غدد چربی باز می شود و کیه این غدد در سن بلوغ بحد کمال می رسند و بهمین جهت بالغین بیشتر عرق می نمایند عرق بو ندارد در برابر هوا و آلودگیها و میکروبها اسید می شود و کم کم بود می کند و کسی که خود را شست بو ندارد و بوی عرق برای تشخیص بیماریها د قدیم فوق العاده اهمیت داشت و هم اکنون نیز از آن بحث می شود.

مکانیسم عرق کردن اینست: حرارت جزئی باشد پوست آنرا دفع می نماید اگر حرارت و رطوبت هر دو زیاد باشد دستگاه تهویه بدن که تعرق است همانگونه که گفتم نمی تاند وظفه خود را انجام دهد و عرق به جای اینکه تبخیر شود و بصورت رطوبت و بخار آب درآید رطوبت و بخارآب محیط اجازه نمی دهد لاجرم عرق بر پوست میماند و بدن بیشتر گرم می شود. در اثر حرارت پوست خون گرم می شود و اگر خون زیاد گرم شد مرکز عصبی

تالاموس خبر می شود و این مرکز مکانیسم حساس تنظیم حرارت را بکار می اندازد و در نتیجه ضربان قلب بیشتر می شود برای اینکه زودتر حرارت زیانبخش را بین همه اعضاء تقسیم کند مخصوصا بهره بیشتر به ماهیچه ها که دیرتر صدمه می بیند برساند در این حال باز بدن احساس می کند اینقدر حرارت لازم ندارد آنرا بمرز می کشاند و از مرز خارج می سازد اما چگونه از مرز خارج کند در حالیکه پشت مرز یعنی لایه برابر پوست خود گرم است لذا بپاسبان بزرگ دفاعی بدن عرق دستور می دهد خود را فدای بدن کند و با تبخیر و از بین رفتن خود حرارت را از مرز بدن پوست بخارج براند.

تولید و دفع حرارت

تنظیم حرارت بدن علاوه بر آنچه گفته شد تابع تولید و دفع رارت بدن نیز می باشد. زمانی که حرارت بدن زیاد می شود قسمت هیپوتالاموس قدامی و هنگام کاهش حرارت بدن هسته های خلقی آن تحریمک می شوند (البته ایندو قسمت متقابلاً بر یکدیگر اثر نموده فعالیت یکی بوسیله فعالیت دیگری خنثی گردیده حرارت بدن تنظیم می گردد).

کم کردن حرارت بدن بدو طریق انجام می گیرد یا باید دفع حارت را بیشتر کرد یا میزان حرارتی که تولید می شودکم کرد.

برای بیشتر دفع شدن حرارت یا باید غدد عرق تحریک و تبخیر بیشتر شود یا اعصاب متسع کننده عروق پوست تحریک شوند تا خون بیشتری در پوست جمع گردد یا از عمل تنک کنندگی عروق با تحریک قسمت خلق هیپوتالاموس جلوگیری نمود. اما برای

کاهش میزان تولید حرارت بوسیله تحریک قسمت قدامی هیپوتالاموس است که اثر وقفه ای بر قسمت خلفی دارد (ناگفته نماند اثر همین قسمت با کم شدن تونوسیته عضلات که تونوسیته عضلات عامل توید کننده حرارت است سبب کاهش میزان تلوید حرارت می گردد) و با توجه به نکات فوق چنانچه هیپوتالاموس خلقی خراب شود بدن نمیتواند خود را در برابر سرما حفظ کند.

انقباض عروق سبب می شود جیان خون از درون بهپوست کمتر و در نتیجه دفع حرارت مربوط به حارتی باشد که از قسمت عایق پوست عبور می کند و در نتیجه کیفیت انقباضی مذکور سبب ذخیره حرارت می گردد (خون گرمتر که از کاروئید به سر می رود هیپوتالاموس را وادار می کند درجه حارت ا پائین آورد و برعکس رسیدن خون سردتر بسر هیپوتالاموس برای بالا بردن درجه حرارت بدن می کوشد) این مطلب دانسته شد که: در گرما تبخیر مهمترین عامل رفع حارت است و در سرما میزان تولید اهمیت داد.

اگر محیط اثر تحریکی بر بدن نداشته باشد در هوای سرد (کمتر از 97 درجه فارنهایت) یا گرم (بیشتر از 100 فارنهایت) حرترت درونی دگرگونی فاحشی می یابد با وجود این اگر حرارت بدن کم یا زیاد گردد هیپوتالاموس به تنهایی تحریک می گردد و گیرنده های پوست با آنکه ارزش زیادی در تنظیم حرارت بدن دارند نمی توانند از چگونگی حرارت درون باخبر شده جانشین عمل هیپوتالاموس گردند.

نقطه ای از پوست گم شود در ناحیه قرمزی و عرق ایجاد گشته و مدت کوتاهی ادامه دارد و اگر سرد شود عروق منقبض و

تعریق متوقف می شود تحریکات مزبور از پوست به نخاع رسیده و عکس العمل از نخاع به پوست برمی گردد و عکس العملهای مذکور از تبادل بیش از حد حرارت از نقاط ککگرم یا سرد شده پوست جلوگیری می نمایند لکن چون قسمتی ازپوست بدنی که بقیه اش سرد است گرم شود هیپوتالاموس بر رفلکس موضعی فائق می آید و اهمیت خود را در ثابت نگهداشتن حرارت درون به ثبوت می رساند.

اگر حرارت متغیر باشد بیشتر سبب تحریک پوست مشود تا اینکه گرمای یکنواخت یا سرمای یکسان وجود داشته باشد و این اثر بخوبی با رفتن در آب داغ که ابتدا احساس سوزش می شود و بعد حس راحت و مطبوعی ایجاد می گردد یا با پریدن در آب سرد زودت و بهتر معلوم می گردد لذا شخصی که در درجه حرارت ثابت پوست مثلاً 50درجه فارنهایت است بیشتر احساس گرما می کند تا آنکه بطور متناوب بین 45-55 در تغییر باشد.

از دانستنی های لازم اینکه اگر حرارت حدود 106 فارنهایت گردد ضایعات نسجی پیدا شده و حرارت چون به 110-114 برسد چند ساعتی نمی توان زنده ماند مگر آنکه درمان شروع شود که ماس با اسفنج آغشه بالکل که بسرعت تبخر می شود و شستشو در آب یخ مفید است و اگر 20-30 دقیقه بدن در اب یخ باشد بدون درمان می میرد زیرا ممکن است حرارت تا 77 درجه فارنهایت کاهش یابد ولی درمان کسی که تا 70 درجه پائین آمده با وان آب گرم و هوله گرم مفید است (آب مزبور اگر کمتر از 110 درجه فارنهایت باشد سرعت برگشتکم و بیشتر از آن درجه باشد پوست ضایعه می یابد.)

روز ولادت حضرت زهرا سلام اللّه علیها مرداد ماه 1350

مربوط به صفحه 185

درکتاب التکامل فی الاسلام (1) تحت عنوان آیه شریفه 43 سور النور «الم تر ان اللّه یزجی سحابا ثم یجعله و کامافتری الودق یخرج من خلاله و ینزل م نالسماء من جبال فیها من برد فیصب به من یشاء و یصرفهعمن یشاء یکاد سنا برقه یذهب بالابصار» و آیه کریمه 22 سوره الحجر «و ارسلنا الریاح لواه و انزلنا من السماء ماء فاسقینا کموه و ما انتم له بخازنین» کیفیت نزول و پیدایش باران وهمچنین تگرگ و برف از ابرها و بوجود آمدن کوههای یخی و حرکت آ نبوسله جریانهیا دریائی بیان شده و انچه که ا کشفیات جدید هاشناسی است از چهارده قرن قبل ا قرآن نقل می نماید:

دو آیه مذکور به ترتیب فعل و انفعالات جوی را که منجر به پیدایش باران می گردد متذکرند از رانده شدن ابرها که بوسیله بادهای مختلف صورت می گیرد، تألف ابرها که خود اشاره واضحی به ابرهای باردارد به الکتریسیته های مثبت و منفی است، تراکم ابرها که سبب پیدایش برق و صاعقه و بدنبال آن بوجود آمدن باران وتگرگ می گدد و جالب توجه به کلمات ثم وف است که هر دو در فارسی معنی پس و سپس را می دهد اما در آیه بین فعلا و انفعالات فاصله دار کلمه ثم آورده شده و ف مخصوص همان عمل ناگهانی

1- به قلم آقای احمد امین که قسمت اعظم آن بوسیله آقای احمد بهشتی به فارسی ترجمه شده و بقیه بوسیله دیگران، جزء پنجم صفحه 5.

است که صورت می گیرد و از لحاظ علم هواشناسی می بینیم همینطور کشف شده که قرآن فرموده است یعنی رانده شدن ابرها و تألیف وتراکمشان فاصله دار بوده و پیدایش باران بلافاصله پس از تراکم صورت می گیرد بعلاوه آنچه را که مرود تقف و اشکال مفسرین بود که تصور می کردند و ارسلنا الریاح لواقح یعنی بادها برای لقاح گیاهان فرستاده می شود در صورتیکه پس از آن به انزلنا من السماء ماء اشاره شده و جور در نمی آید امروز باثبات رسید. لقاح دو ابر یعنی ابرهای با بار مثبت و منفی و نتیجه لقاح انزلنا من السماء ماء و پیدایش باران.

نکته دیگر اشاره به نزول تگرگ و برف و پیدایش کوههای یخی بوسیله آنهاست (کوههای یخی یا Tceergs قطعات بزرگ یخها و برفهای منجمد می باشند که بوسیله جریانهای دریائی در اقیانوس ها در حرکتند).

از اتفاقات عجیب اثبات کننده قول خدایتعالی (فیصب به من یشاء و یصرفه عمن یشاء) مربوط به آیه اول درچهل سال قبل در اقیانوس اطلس روی داد. یکی از کستی های برگ امریکایی که کاملاً مجهز و محکم و قابل اطمینان بود بطرف اروپا می رفت در ضمن صحبت معاون به ناخدا که به کشتی مغرور بودگفت جمله اگر خدا بخواهد را بیجا گفتی و بدون شک با داشتن چین کشتی 20 روز دیگر در لندنیم که ناگهان کشتی دیگری به کشتی امریکائی چنین مخابره ای کرد در برابر شما کوه یخ برگی درحرکت است از آن دور شوید که نابودی شما حتمی است، تلاش شروع شد اما دیر شده بود و تلاش بی نتیجه ماند و نابودی فرا رسید.

جلد 13

اشاره

ص: 1

جلد اول: میکرب شناسی در اسلام - زیست شناسی در اسلام - جنین شناسی در اسلام.

جلد دوم: بهداشت شهر در اسلام - بهداشت اجتماع در اسلام.

جلد سوم: بهداشت غذا و تغذیه در اسلام (فلسفه روزه - دانستنیهائی از غذا و تغذیه).

جلد چهارم: بهداشت غذا و تغذیه در اسلام (چه باید خود و چگونه باید خود و ...).

جلد پنجم: بهداشت غذا و تغذیه در اسلام (عسل).

جلد ششم: بهداشت غذا و تغذیه در اسلام (شیر).

جلد هفتم: بهداشت غذا و تغذیه در اسلام (خرما و انگور).

جلد هشتم: بهداشت غذا و تغذیه در اسلام (گوشت).

جلد نهم: بهداشت غذا و تغذیه در اسلام (بقیه خوردنیهائی که نامشان در قرآن است).

جلد دهم: بهداشت غذا و تغذیه در اسلام (بقیه خوردنیهائی که اسلام نامشان را برده است).

جلد یازدهم: متمم آنچه تاکنون گفته شده و فشرده و خلاصه ای از ده جلد قبلی.

جلد دوازدهم: بهداشت بدن در اسلام (چگونه از بستر باید بلند شد، چگونه راه رفت، چگونه مسواک زد، چگونه تخلی و استحمام کرد.

از انتشارات کتابفروشی اسلامیه

حق چاپ محفوظ است

نقل مطالب از کتاب با ذکر مأخذ بلامانع است.

توجه

چهار تذکری که در آغاز جلد اول چاپ سوم ببعد و تذکراتی که در اوائل جلدهای دیگر داده شده است بقوت خود باقیست

ستایش

سبحان اللّه

توحید خالصی که اندیشه های عالمانه روز آنرا میطلبید و در انحصار مسلمانان است (1) مسلمانانی که هم در مرحله عقیده ایمان بخدا دارند و هم در مرحله عمل خدا را عبادت می کنند.(2)

درود:

درود بر نبی گرامی اسلام که:علم و قلم آغاز سخنان وحی شده: برایشان است و پیروانش را فرموده روزانه ده مرتبه از خدا بخواهند که همه مسلمانان را براه راست هدایت فرماید راهی که بکمال رسیدگان پیمودند نه راه دانشمندان لادین و نه راه دینداران جاهل.

درود بر 12 جانشین ایشان بویژه درود بر تشکیل دهنده حکومت واحد جهانی پیشوای وقت و امام زمان حضرت محمد بن الحسن العسکری ارواحنا فداه.(3)

و السلام علینا و علی عباد اللّه الصالحین.

1- شرح مبسوط در جلد اول چاپ چهارم به بعد.
2- شرح مبسوط در جلد اول چاپ چهارم به بعد.
3- شرح در ابتدای جلد هشتم.

سالها افرادی فریب خورده میگفتند و هم اکنون بقایائی از آنان میگویند بشر از ترس زلزله، طوفان و ... یا از بی علمی و جهل یا از ناتوانی یا از ... پناهگاهی برایخود درست کرد و این پناهگاه اندک اندک بصورتهای مختلف و بالاخره خداذیرفته شد و در سایه این پذیرش روابط و ضوابطیرا گردننهد که مذهب باشدو بدینطریق مذهب موجودیت یافت!

بطور قطع طرح این مسئله غلط است که ترس سبب بوجود آمدن مذهب گردید و امروز: اول از چیزی تعریف نمی کنند و بعد دنبال شناسائی آن بروند زیرا اغلب مشاهده کرده اند هنگام بررسی و بازشناخت بلکه زمان تجزیه و تحلیل بین آنچه شناخته میشود و آنچه تعریف شده اختلاف و تضاد دیده میشود و نمونه آنرا نشان دادم تکه تا چند سال پیش همینکه به کارهای اعجازآمیز یا نویسندگی در سطح بسیار بالا یا هنر خارق العاده ارادی برخورد مینمودند میگفتند نامبردگان مصروع بوده اند مخصوصا اگر سر و صدا هم براه میانداخته، میگفتند بدون تردید و محققا آنان صرع

داشته اند در صورتیکه امروز می بینیم پزشکان متخصص در نوشتجات خود از اینکه اسلاف آنها چنین تهمتی را به بعضی از بزرگان جهان زده اند معذرت خواهی نموده و خجالت کشیده اند و میتوان برای نمونه از پیامبران الهی نبی گرامی اسلام و از نویسندگان فلوبر فرانسوی را نام برد در صورتیکه امروز با بررسی و بازرسی مختصر و تجزیه و تحلیل اندک در شرح احوال و علاماتی که در دگرگونیهای مختلف اطز آنان دیده میشده نسبت صرع دادن بآنان را بکلی عاری از حقیقت میدانند.(1)

آری از اول بایدترس را مرود برسی قرار داد، علت بوجود آمدنش را دانست، عوامل ایجاد کننده اشرا شناخت؛ خصوصیاتی هک دارد و اثراتی هک بر جسم و جان میگذارد و عوارضی که باقی مینهد چه بر محیط بطور مستقیم و چه غیرمستقیم و بساریاز دیده ها و فعل و انفعالات مربوط به ترس را باید با تخصص دقت شناخت و سپس آنرا تعریف کرد و به کسانیکه سالیان دراز است خاک شده وتاریخی جز تاریکی ندارند نسبت داد و بهمین قیاس و سنجش برای مذهب نیز باید ابتدا درباره چگونگی پیدایش آن، روابطش با انسانهای اولیه و بعدی، پیوستگیش با مذهب با فرد با اجتماع به تحقیق پرداخت و معرفتی حاصل کرد و بعد تعریف و بحث درباره آن را شروع نمود.

مهمتر از همه یک تجزیه و تلحلی کلی ازتمام اوضاع و احوال شخصی که ترسیده با مذهب ضروری است که ناگهان بتوان موضوع باین بزرگی را که همیشه بشریت بآن مشغول بوده و هیچ

1- در پایان همین جلد بحث علت و چگونگی آنرا خواهم گفت.

قدرتی بعلت نیای که به آن داشته نتوانسته آنرا از بین ببرد یعنی ناگهان بتوان مذهب را که در اعماق وجود آدمی فطرتا جای دارد بحدی پائین آورد و کوچک شمرد که گفت:بر ترسید مذهب بوجودآمد در صوتیکه با همان شناختها و بررسیها میتوان گفت مذهب بوجود آمد بشر ترسید و در قاموس مذاهب نیزارسال پیامبران برای ترساندن و بشارت دادن خلاصه و توجیه میگردد (بشیر و نذیر و منذر و ...).

آیا بشر فقط در مقام ترس میگوید خدا؟ آیا در موارد دیدن قیافه وحشتناک مرگ یا بیچارگی یا جهل و ناتوانی خداشناس میگردد؟

جوابشرا هم اکنون خواهید خواند !

بشر هر چه تواناتر و عالمتر شد باصل مذهب توجه بیشتر نمود و حال آنکه بعقیده مادیین انسان باید برسیدن بواقعیات علمی بهمان اندازه از خدا دور شود، و می بینیم هرچه زمان میگذرد و بشر دانشمندتر میگردد دقیق تر به مذهب مینگرد و گفتن اینکه جهل و ناتوانی سبب بوجود آمدن مذهب میگردد نادرست است بعلاوه علم و قدرت تا بدست چه کسی افتد و در کدام مکتبباو تفویض گردد رابطه اش با مذهبمتفاوت است و چه با خود قدرت یا علم میخواهد با دین فراق و جدائی بنماید (اسلام جهل و نادانی را درو شدن و بلکه دور بودن از مذهب دانسته و آنرا وسیله بدست آوردن مذهب یا ثبوت دین قرار نداده بلکه آنچه در ترازویالام بمیزان فوق العاده بالا سنگین بوده و ارزش دارد تعقل و تفکر و علم آموختن میباشد که در سراسر قرآن مرتب تکرار شده و

بدینوسله بارتباط ناگستنی بین علم و فکر و مذهب مستقیم و غیرمستقیم اشاره گردیده و این همانا جهل است جهلی که عصر جاهلیت بهترین ادوار متصرفه اوست و باید به نور علم و عصر اسلام از بین برود و این بزرگترین تجربه روزگار است که نشان دهنده پیوند مستحکم بین علم و مذهب میباشد نه ارتباط ین جهل و دین).

دیدن قیافه وحشتناک مرگ هم جستجو گر امید و آرزوست نه بوجود آوروه مذهب،امید آنکه بشر با این همه سر و صدا و علم و تکنیک ایا فقط همینکه چند صباحی را بین تولد و مرگ گذراند باید از بین برود و ایا همه چیز همین بود و پایانش با خرابی یکی از دستگاههاییدن اعلام میگردد؟ انسان ابدا حاضر نمیشود تن بقبول این ملبدردهند بلکه میگود این تمام نشد من ازمیان کائنات جمادی جمع شدم دتیدرآب شناور بودم هم اکنون در هوا شناورم بعد در خاک و باز باید ادامه دهم و با تکمیل و گذراندن مراحل معین بالاخره در جائی که حیات جاودانی دارد بسر برم ! از اینرو دوباره این سئوال پیش می آید: آیا بشر مرگ را حتمی الوقوع نمیداند؟ میداند.

اما از خود بلکه از همه چیز این پرسش را مینماید: هر چه برای بشرخلق شد مجرائی نیز جهت پاسخگوئی به آن آفریده شده از شهوت غضب، اعضاء مختلف ولی پاسخ جدی به این سؤال که آیابشر با این همه سر و صدا و تشریفات همین بود؟ فقط میتواند این باشد که حیات جاودانی مجرای پاسخگوئی اوست.

در اینصورت آیا مرگ سبب بوجود آوردن مفهوم مذهب میگردد؟ مگر با بوجود آمدن مفهوم مذکور مرگ حتمی

نخواهدبود؟ از اینقرار گاهی گرایش بخدا عنوان علت گرایش ات و زمانی گرایش بخدا تسکین دلها و آرامش خاطر میباشد و چه بسا که در مقام شکر یا عشق یا ... هم بشر متوجه خدا شود. و حقیقت اینست که ساختمان همه بدن در خدمت قسمتیاز بدن (مغز) بهمین منظور خلق شده که چون در محاصره مشکلات یامخاطره آفات قرار گرفت برای شکستن محاصرهو رفع مخاطره، همان قسمت آنچنان در یک سطح بسیار عالی بیندیشد که جز خدا نبیند.

هر چه در بدن خلق شده یا رساننده عناصر لازم به مغز است یا گیرنده و فرستنده مواد غیر لازم است به خارج یا ابزاری است در خدمت مغز و همین مغز جایگاهی جدا از هم برایترس و جهت فطرت بر توحید بودن دارد و حساب ترس را از محابه مربوط بفطرت در دو جا نگهمیدارد و بشر نیازی به ترسیدن از عوامل طبیعی ندارد و روز بروز از سیره وعده وعده عوامل ایجاد کننده ترس میکاهد ولی هر روز نیاز بیشتری بفطرت را احاس میکند و رو بمذهب می آورد و همین جدا بودن مرکز ترس و اضطراب و خواندن و نوشتن (علم) و ... ازمرکزلا ادری فطرت که هم اکنون خواهم گفت کجاست برای اسخ کافیست که گفته شود همزمان پیدایش ترس، مذهب بوجود نیامد همانطور که تسها، جهلها، ناتوانیهای بشریت روز بروز کم میشود و نیاز بمذهب روزبروز بیشتر میگردد و نه درآغاز ترس و مذهب با یکدیگر بودند و نه در پایان با یکدیگرند. (شاید همدر انسانهای اولیه مرکز ترس قوی تر بوده و بعلت نیاز قاطع بشر به مذهب بتدریج

مرکزو عوامل موجد ترس در بشر رو بنصف نهاده و فطرت مذهبی در برابر نیرومند گردیده است)

آدمی یک ضمیر آگاه دارد که دانسته انتخاب میکند (بدر یافت شده ها و محسوسات اطلاع پاسخ میدهد مثلاً بهکسیکه از او احسان دیده احسان میکند) و یک ضمیر ناخودآگاه که ندانسته انتخاب مینمائیم (متوجه دریافت ومحسوسنیست و خودبخود پاسخ میدهد مثلاً کسی را که هرگز ندیده یا اثری بر او نداشته بدون جهت دوست میدارد).

و اینها از اول عقیده فروید روانشناس معروف بود و آوردن کلمه انتخاب بلاجالب است زیرا بسیاری دانشمندان در تعریف انسان گویند انسان موجودی است انتخاب کننده و حال آنکه هزار سال قبل از آن حضرت صادق فرمود انسان موجودی است واقع بین جبر و تفویض یعنی موجودی است که در برخی احوال و اوضاع میتواند انتخاب کند) و درعمل هم می بینیم آنقدرها انسان آزاد نیست که همیشه بتواند نسبت بانچه میل پیدا کرد انتخاب خود را قطعی و موفق بداند.

یونگ روانشناس بزرگ عقیده دارد یک ضمیر دیگر (نیمه خودآگاه) داریم و آنرا وجدان اجتماعی نامید زیرا قائل بود در تمام افراد نوعی کشش و تمایل بسوی جامعه مشاهده میشود و آدمی جایگاه خاصی را در عمق فطرت خود دارد که کشش بسوی اجتماع از ان جوشان است و بالاخره پس از یونگ مشابه بعد چهارم جهان، برای انسان نیز بعد چهارمی منظور داشتند و احساس و گرایش که قابل تصورذهننت و زائیده بعد مرموزی است

از جائی در ذات آدمی سراغ گرفتند که بعد جهارم نام میگیرند و این همان فطرتی می باشد که مذهباز آن متجلی است.

هر آنچه بعنوان مسائل فطری معرفی میشود االت و ریشه روانی عمیقی در ژرفنای روح اناسن دارد که همه آنها حتی غرائز اندک اندک با تحت تأثیر عوامی چند قرار گرفتن رشد میکند و به فعالیت میپردازد. (1)

از دانشمندان دیگر نیز چنین کلماتی هست و یکی از آنهاست آنچه آلبرت انشتین میگوید: خصیصه اجتماعی بشیر نیز یکی از تبلورات مذهب است. (2)

هم اکنون میخواهم از قرآن مسئله را مورد برسی قرار دهم و همانگونه که بارها گفته ام هر کجا مرا در برابر قرآن دیدید ارزش بررسی در خور ارزش خودم است و نه در خور عظمت قرآن.

منطق قرآن هم تا حدودی موافق کسانی است که میگویند آدمی در مواقعترس میگوید خدا، با این تفاوت کلی که مادیین میگویند انسان ترسید خداپرست شد قرآن میفرماید انسان، هرکس و هر چه باشد منهای اولیای گرام الهی که همه وقت خدائی و یکساننند بقیه همه و همه در مواع احساس خوف و خطر با خلوص خدا را میخوانند اما چون بساحل نجات رسیدند و احساس رفع خطر

1- شرح بیشتر در کتاب حس مذهبی بعد چهارم روح انسانی، ترجمه آقای مهدی بیانی.
2- صفحه 55 چاپ دوم کتاب دنیائی که من میبینم تألیف آلبرت انیشتین ترجمه آقای فریدون سالکی.

نمودند بدو دسته تقسیم میشوند یکدسته که فطرت پرستش در آنها نیرومند بوده و بعد از نجات و خاصی هم بر قصد قبلی و نیت خدائی خود باقی میمانند و باز هم میگویند خدا،اما عدهدیگر که زمان خوف و خطر مانند دسته قبل میگویند خدا، همنکه خوف و خطر رفع شد نروی تویت نیافته و نیرومند نشده فطرتشان بوسله سلطه شیطنی وحشت پوشیده شده و در نتیجه خدا را از یاد میبرند از اینقرار قرآن با مردمی که میگویند بشر ترسید گفت خدا تا همینحد همراه است که آغازش شروع ترس است و پایانش ختم آن یعنی همینکه ترسایجاد شد دعواالله مخلصین له الدینشان بگوش میرسد و پناه بخدا بردن و خدا خواندنشان ولی زمان قبل از پیدایش تس و بعد از آن مردم دو دسته اند یک گروه که فطرتشان نرومندتر بوده یانیرومندتر کرده اند و عده دیگر که فطرت پرستش آنها ضعیف است و کسیکه قدرت پرستش ضعیف بود مضطرب بوده و هنگام ترس بیشتر خود را میبازد از اینرو دسته ایکه فطرت پرستش آانن قویتر است همیشه میگویند خدا اما در مواقع احساس خطر خدا خواندنشان با اخلاص میگردد و این نوعی لقاءالله است که چون قبل و بعدش شایستگی ندارد که در همسایگی این نوع ملاقات باشد لاجرم در قرآن کلمه لقاء و ملاقات را برای کی کهدراین دنیا از همه جا مأیوس میشود و فقط خدارا می بیند و با اخلاص میخواند بکار نمیبرد بلکه آنرا برای روزی گذاشته که از آغاز تاابدش همیشه احساس خطر میشود و اینکه جز خدا پناهی و فریادرسی نیست و آنروز روز لقاءالله است روزی که خوف و خطر فوق العاده استو بهیچوجه قابل سنجش با خطرهایدنیائی نیست و با میزان

بیشتری بلکه با میزان دیگری انسان حس میکند جز خدا در آنروز مالک و صاحب و فریادرسی نیست لذا سراپا در برابر خداست و با اخلاص خدا را میخواهد و ملاقتی دیگر و دعوتی دیگرو امیدی دیگر و حتی انتظار و توقعی دیگر ندارد، و خود را با تمام آنچه هست در برابر خدا دیدن لقاءاللّه است نه اینکه لقاءاللّه و ملاقات با خدا العیاذ باللّه خدا را با چشم با حس و درک دیدن باشد که ازاول باید صفات سلبیه و ثبوتیه را در هر زمان که میخواهیم راجع بخدا فکر کنیم یا حرف بزنیم عنوان درشت مطلبمان و قصد اولیه مان باشد و همه چیز را در برابر صفات مذکورتوجیه و تحلیل کنیم از اینرو که پروردگار لایدر که الابصار و هویدرک الابصار و هرگز بچشم دیده نمیشود و به حواس در نمی اید ملاقات با خدا ملاقات با دل آگاه است (ناگفته نماند هر چه راجع به مصنوع و مخلوق فکر شود پسندیده و بهتر است از آنکه راجع بذات مقدس صانع و خالق).

هم اکنون آیاتی از قران را که به مطلب مودر بحث ارتباط دارد ذکر میکنم:

و اذا مسکم الضرفی البحر ضل من تدعون الاایاه فلما نجیکم الی البراعرضتم و کان الانسان کفورا (و چون در دریا بشما خوفی و خطری رسد بجز خدا همه را فراموش میکنید آنگاه که خدا شما را از خطر نجات داد (و بساحل سلامت رسانید باز از خدا روی میگردانید و انسان کفر کیش و ناپا است: 167 الاسراء).

و اذا رکبوا فی الغلک دعواالله مخلین له الدین فلما نجیهم الی البراذاهم یشکرون چون به کشتی نشینند (و بدست امواج

خطر افتد) در آنحال تنها خدا را با اخلا کامل میخوانند و چون از خطر دریا بساحل نجات رسیدند باز بخدای مشرک میشوند 64 العنکبوت.

و اذا غشیهم موج کالظلل دعوا اللّه مخلصین له الدین لما نجیهم الیالبر فمنهم مقتصد و ما یجحد بآیاتنا الاکل ختار کفور و هرگاه موجی چون کوهها آنان را فرو گیرد در آنحال خدا را با عقیده پاک و اخلاص کامل میخوانند و چون باز بساحل نجاتشان رسانید بعضی بر قصد (طاعت و شکر خدا) باقی مانند (و برخی بکفر شتابند و آیات ما را انکار نمیکنند مگر آنکس که غدار و کافر ناسپاس است : 31 لقمان.

اصولاً روز قیامت را نامی دیگر بنام روز ملاقات است (یلقی الروح من امره علی من یشاء من عباده لینذر یوم التلاق 15 غافر) و در آنروز ملاقات با خدا، فرشتگان و ... همه خواهد بود و چند تائی از آیات مربوطه چنین است:

ثم اتینا موسی الکتاب تماما علی الذی احسن وفصیلا لکل شی ء و هدی و رحمه لعلهم بلقاء ربهم یؤمنون) پس آنگاه بموسی کتاب کامل دادیم برای تکمیل نفوس هر نیکوکار و برای تفصیل و بیان حکم هر چیز و برای هدایت و رحمت بر خلق، باشد که مردم بلقاء خدا ایمان بیاورند 154 الانعام) ملاحظه فرمائید هر چه بر حضرت موسی نازل شد و هرگونه عنوان درشت مربوط به بنی اسرائیل در یک کلمه نتیجه گیری و بازده دارد و ان هم ملاقات با خداست که باید در برابر آنهمه کتاب و وحی و نیکوکاری و حکم ... مردم آنرا باور دارند.

قد خسر الذین کذبوا بلقاء اللّه و ما کانوا مهتدین (آنانکه لقای خدا را انکار کردند بسایر زیانکارند 45 یونس) یدبر الامر یفصل الایات لعلکم بلقاء ربکم توقنون (امر عالم را با نظانی محکم وایات قدرت را با دلائلی مفصل منظم ساخت باشد که شما بندگن بملاقات پروردگار خود یقین کنید (2 الرعد) پس همه رامانند قوم موسی آیات و بینات دارد که ملاقات با خدا را باور نماید.

فمن کان یرجوا لقاء بربه فلیعمل عملا صالحا و لا یشرک بعباده ربه أحدا (هر کس بلقای پروردگار امیدوار است باید نیکوکار باشد و در پرستش احدی رابا او شریک نگرداند 110 کهف) ملاحظه فرمودید که امیدواری ملاقات با خدا چه زاد و توشه ای لازم دارد: عمل صالح و عبادت پروردگار دور از شرک، و اگر توجه فرموده باشید اصرار مرا یاد دارید که بسیاری از اهل مذاهب در مرحله اعتقاد میگویند خدا و در مرحله عمل شریک برای خدا قائلند ودر اینجا دو چیزی که داشتنش سبب میشود اجازه و رخصت ملاقات با پروردگار حاصل آید در دو عمل خلاصه میشود عمل خوب نسبت به بندگن خدا. عمل خوب نسبت بخدا.

من کان یرجوا لقاءاللّه فان اجل اللّه لات (هر کس بلقاء ما امیدوار و مشتاق است بداند هنگام اجل و وعده معین خدا البته فرا رسد 3 العنکبوت).

اولم یتفکروا فی انفسهم ما خلق اللّه السموات و الارض و ما بینهما الا بالحق و جل مسمی و ان کثیرا من الناس بلقاء ربهم لکافرون (آیا در پیش نفوس خود تفکر نکردند (تا بدین حکمت

پی برند) که خدا آسمانها و زمین و هر چه در بین آنهاست (از انواع بی شمار مخلوق) همه را بجز بحق (و برای حکمت و مصلحت و بوقت و حد معین نیافریده است و بسیاری از مردم (چون فکر در حکمت خلقت نمیکنند) بشهود لقای خدای (در عالم غیب و وعده ثواب و عقاب بهشت و دوزخ قیامت) بکلی کافر و بی عقیده ند 8 الروم).

و قالوا اذا ضللنا فیالارض ائنا لفی خلق جدید بل هم بلقاء ربهم کافرون. کافران (از روی تعجب و انکار) گویند آیا پس از آنکه ما در زمین (خاک و در خاک) نابود شدیم باز از نو زنده خواهیم شد بلی (البته زنده خواهید شد لیکن) آنها بشهود لقاء خدایشان 0و بروز حساب اعمالشان ازجهل) کافرند 10 السجده.

الا انهم فی مریه من لقاء ربهم (ای اهل ایمان بدانید که کافران از لقای خدای خدو در شک و انکارند 54 فصلت).

ان الذین لا یرجون لقاءنا و رضوا بالحیاه الدنیا و اطمأنوا بها و الذین هم عن آیاتنا غافلون (البته آنهائیکه (به آخرت معتقد نشدند) بلقاء ما دل نبسته و امیدوار نیستند و بزندگی حیوانی دنیادلخوش و دل بسته اند و آنهائیکه از آیات و نشانه های ما غافلند ...7 یونس) و لو یعجل اللّه للناس الشر استعجالهم بالخیر لقضی الیهم أجلهم فنذر الذین لا یرجون لقائنا فی طغیانهم یعمهون (و اگر خدا بعقوبت عمل زشت مردم و دعای شری که در

حق خود میکند بمانند خیرات تعجیل میفرمود مردم همه محکوم مرگ وهلاک میشدند و لیکن ما آنانرا که (منکر معادند و) بلقای ما امیدوار نیستند بهمان حل کفر و طغیان (برای آزمایش) مهلت میدهیم 11 یونس).

و اذا تتللی علیهم آیاتنا بینات قال الذینلا یرجون لقائنا ائت بقرآن غیر هذا اوبدله قل ما یکون لی ان ابدله من تلقاء نفسی ان اتبع الا ما یوحی الی انی اخاف ان عصیت ربی عذاب یوم عظیم. (و هرگاه آیات روشن ما بر خلق تلاوت شود منکران معاد که امیدوار بلقاء مانیستند برسول ما اعتراض کرده و گویند که (اگر تو رسولیه) قرانی غیر از این هم بیاور یا همین را به قرآن یدگر مبدل ساز؛ ایرسول ما در پاسخ آنها بگو مرا نرسد که از پیش خود قرآن را تبدیل کنم، من اگر عصیان پروردگار کنم ازعذاب روز زرگ قیامت سخت میترسم 15 یونس).

و قال الذین لا یرجون لقاءنا لو لا انزل علینا الملائکه او نری ربنا ... (و آنانکه امید آقای ما را نداشتند گفتند چرا فرشتگان بر مانازل نشدند یا چرا خدای را بچشم نمی بینیم ... 21 الفرقان) در اینجا توجه فرمودید که حتی روز لقائ، خدا را با چشم نمیتوان دید.

قل هل انبئکم بالاخسرین اعمالا الذین ضل سعیهم فی الحیوه الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا اولئک الذین کفروا بآیات ربهم و لقائه فحبطت اعمالهم (ای رسول ما بامت بگو میخواهید شما را بزیان کارترین مردم آگاه سازم زیانکارترین مردم آنها هستند که عمرشان را در راه حیات دنیای فانی تباه

کردند و بخیال باطل پنداشتند نیکوکار میکنند همین دنیا طلبانند که بآیات خدای خود کافر شدند و روز ملاقات خدا را انکار کردند لذا اعمالشان همه تباه گشته و ... 102 الکهف).

و الذین کفروا بآیات اللّه و لقائه اولئک یئسوا من رحمتی (و آنانکه بآیات خدا و شهود و لقای او کافر شدند آنها از رحمت من ناامیدند 23 العنکبوت).

چند آیهدیگر هم درباره ملاقات بلکه صحیح آن لقاء خدا هست و چند آیه راجع به اینکه لقاء آخرت (33 المؤمنون 16 الروم و ...) یا ملاقات و لقاء با فرشتگان (103 الانبیاء و ...) صورت خواهد گرفت.

در پایان برای نشاندادن این مطلب که در فرد هم شروع ترس و مرکزیت ترس با آغاز مذهب و درک مذهبی تفاوت کلی دارد کودکان را بنگرید که تا چند سال ترس بسیار دارند اما شعور درک قایق ندارند و از فهم معانی و مجردات عاجزند و بتدریج که ترسشان کم میشود بطرف مذهب گرایش پیدا مینمایند.

اجتماع هم همینطور است درانسانها یقبل که دوران کودکی اجتماع باشد ترس بیشتر بوده یا مرکز آن قویتر بوده است آری ترس و جهل ریشه انحرافهاست و اصالتی در بوجود آوردن مذهب ندارد، این ریشه انحراف است که ناگهان فطرت نهفته در اعماق وجدان را جلوه گر میکند و دعوت از روی اخلاص در برابر خدا آغاز میگردد ولی ناگهان باز خود را بعب میکشد و بخانه خود برمیگردد در حالیکه بر فطرت بیدار هیچگونه اثری نمیگذارد جز اینکه در مواقع ترس تنها میشود.

و درباره مسئله مرگ و ارتباطش با مذهب: استقبال از مرگ که با علاقه خاص بوسیله بعضی از مردان روزگار دیده شده چگونه توجیه خواهد شد.

برای مزید اطلاع و در تأیید اینکه احتمالاً لقاء خدا همان دریافت رخصت عمومی و درعین حال اختصاصی از خالق بوسیله مخلوق میباشد بکلماتی که از حیث معنی در همین خانواده قرار دارند چون حضور، خدمت نگریسته می بینیم:

کلمه خدمت تکلیفش معلوم و در قرآن از آن یادی نشده است و اگر در اخبار و روایات از آن کلمه مشاهده گردیده عملی خواهد بود که میتوان حتی از راه دور بدون ملاقات یا حضور آنرا انجام داد و فقط خدمت کردن در این دنیاست و درآن دنیا عمل وجود ندارد و بنظر میرسد منظور از خدمت بخدا کردن همه جا خدمت به بندگان خدا کردن باشد همانگونه که چنین آرزوئی راعلی بن ابیطالب داشت و به پرودرگار عرض میکرد «قو علی خدمتک جوارحی» تا باو بازوئی توانا برای دستگیری از بندگان خدا و عبادت ذات مقدس او جل جلاله بوی عطا گردد.

راجع به فرق حاضر شدن و ملاقات کردن آنچه بنظرم میرسد وشاید هنوزکسی عنوان نکرده باشد اینست:

قراری که به زمان یا مکانی تعلق پذرد که معین باشند حضور است خواه برای سخنی باشد یاعملی دیگر تفاوتی ندارد و اگر زمان و مکان مطرح نبود و عملکرد ونتیجه مقصود است ملاقاتمیباشدو چون برای خدا تعیین زمان و مکان معنی ندارد از اینرو لقاءاللّه صورت میگیرد و شاهد بر عرضم اینکه:

هر جا قرآن فرمود حضر احدکم الموت (1) و مرگ بآنها رسید چون محل مردن و زمانش معین شده است کلمه حضر را آورده و هنگام آرزوی مرگ کردن که هنوز قراری ندارد و بعد معلوم میگردد (2) کلمه ملاقات بکار رفته است همینطور در آنجا که جایگاه معلوم است بهشت یا جهنم میباشد کلمه حضور عنوان شده و اگر به مطلب عمق بدون توجه به جایگاه و زمان اشاره گردیده باشد ملاقات بحساب آمده است از اینقرار هر کس در هر جا و هر زمان باشد چه دراین جهان بعد «فاینما تولو افثم وجه اللّه» بهر طرف رو کند خدا آنجاست با این تفاوت که چون در سرای دیگر جز خدا وجه دیگری بحساب نمی اید و مالک مطلق اوست بهر طرف رو کند فثم وجه اللّه و لقاء خداست.

نماز آیات

الان موقع آن است که بگویم چرا مسلمین باید دربعضی اوقات (اوقات ترس) نماز بخوانند خسوف میشود نماز، کسوف میشود نماز، زلزله نماز و ...: نماز آیات.

آدمی هرگز یادی از چشمش نمیکند مگر اینکه دردی یا عیبی بهمرساند گویا قلبش را فراموش کرده جز آنکه دردی، سوزشی، ... بهمرساند اگر دندانهایش سام باشند و اذیت نکنند

1- 37 البقره - 94 النساء - 105 المائده و دهها آیه دیگر.
2- تمنون الموت من قبل ان تلقوه 137 آل عمران و ده ها آیه دیگر.

یادش هم نیست دندان دارد یا ندارد اما هر عضوی درد آمد یادش میماند و توجهش بآن جلب میگردد، هر روز صبح برخاستیم خورشید جهان را روشن کرد و بسیاری شبها که ماه مهتابی نمود یادمان نیست که خورشیدی هست، ماهی هم وجود دارد و این مسئله در هر مورد و برای هر چیز مصداق دارد حتی برای سنگی که کنار خنه افتاده یا شکافی که در سقف اطاق ایجادشده بهمین علت که خداشناسی در هر زمان و همیشه ذکر و فکر بزرگان از دانشمندان را بخود معطوف داشته و تا ابد هم مشغمل خواهد داشت، بنابر انچه تاکنون اشاره کردم یک دلیل کوچکی بر وجود خداست.

از برنامه خارج نشوم خورشید مرتب می درخشد و ماهدائم میتابد، زمین مرتب بآرامی و ذلول میچرخد و یادمان نیست خورشیدی، ماهی، زمینی وجود دارد. اما همینکه کسوف یا خسوف یا زلزله میشود از آنها یاد میکنیم و ممکن است یکنفر مسلمان یاچند نفر در زمان کسوف یا خسوف یا زلزله بنشینند و بحث از این شرع شود که بشر اولیه از اتفاقات فوق وحشت و ترس داشت از اینرو خدائی یارب النوعی درستکردو با چنین فکر و بحثی لحظه ای آدمی از آچه واقعیت محض است یعنی از توحید غافل گردد و از خورشید و ماه پرستی یاد کند لذا باید در این موقع نماز ازات خواند وباز بوسله قضیه توجید همه چیز راتحت الشعاع قرار داد مشابه آنچه تشیع در روز عاشورای سید الشهدا سلام اللّه علیه دارد که چون ممکن است خدای ناکرده فداکاریها و جانبازیها و امتیازات فوق العاده وخصوصیات روز دهم محرم 61 هجری یک

نفر شیعه را مشغول بدارد و مقدم بر افکار دیگر عاطفه و احساساتش را تحت الشعاع قرار دهد برای شیعه مستحب است هزار مرتبه در روز عاشورا سوره توحید بخواند وباز هم واقعیت محض یعنی توحید مقدم بر همه چیز باشد، نماز آیات هم اجازه نمیدهد افسانه ها و باطلها و گزافهاو نادرستها و بتنها تجدید خاطراتی درست نمایند و هم رخصت اینکه غیر از توحید میتوان بچیز دیگری فکر کرده داده نمیشود.

تاکنون میگفتم قرآن میفرماید چون کشتی بغرقاب و گرداب بلا وخطر افتاد کشتی نشستگان و شکستگان باخلاص خدا را میخوانند و چون نجات یافتند آنان که خداپرستند بر قصد خدائی خود باقی اند و دیگران باز بهمان خانه عصیان و سرکشی برمیگردند؛ در اینجا هم بشر اولیه ترسیده فکر غلط او را از توحید دور ساخته، بجای آنکه هنگام ترس باخلاص خدا را بخواند غیر خدا را خوانده و مبادا این مسئله اثر ارثی خود را در فرزندان آدم بجای گذاشته باشد، برای رفع این خطر احتمالی فرزندان باید هنگام ترس با اخلاص رو بخدا آورند و از لحاظ روانی چه بسیار دستور جالب و عالی است زیرا نیروی بارث رسیده از آباء و اجداد یعنی از بشر اولیه فوق العاده نیرومند و انچنان بجای مانده که بشر عصر فضا اگر مسلسلی را در دست کسی ببیند که رو بطرفش می آید آنقدر نمیترسد که بجای مسلسل در دستش کارد برهنه ای باشد زیرا ترس ازحجر لبه تیز عصر حجر قدیم و جدید و بعد ترس ازکاردهای فلزی تاکنون بارث بفرزندان عصر فضا منتقل شده است و اگر نماز آیات در اسلام نبود افسانه ها و گزافها از رب النوعها مورد

بحث قرار میگرفت و خاطرات آباء و اجدادی رونق میگرفت.

صرع و پیامبری

در صورتیکه یکی دو برگ از اول همین جلد را خوانده باشید میتوانید شروع بفرمائید و در غیر اینصورت نخواهید دانست چرا باز از صرع و پیامبری سخن میگویم.

من نه بخاطر اینکه خواهید گفت تعصب دارم نه بسبب آنکه گفته شود بیطرفی ود را حفظ نکرده است هرگز و هرگز حاضر نیستم راجع به صرع و پیامبری چیزی بنویسم و هرگونه تهمتی را روا میدارم، فقط میگویم هر سک مایل اس در این باره چیزی بداند از متخصصینی که یادشان هست برایتعریف صرع گفته میشود: بیماری صرع میدان روشن شعور راتیره میسازد و در شعور ناخودآگاه طوفانی پدید می اورد. آری از متخصصین بپرسد تا رو در روی با تقسم دردناک پاسخگوی محترم مواجه گردد.

من متعصبم من طرفداری میکنم ولی آیا از نصارای متخصص هم فراتر روم که هم اکنون هر چه مینویسند اظهار شرمندگی کرده معذرتخواهی از اشتباه گذشتگان خود مینمایند که را نسبت به نبی گرامی اسلام چنین پنداری نادرست داشته اند؟

قبلاً گفتم بعلت نامشخص بودن علائم و مشخصات کلی صرع به بسیاری از هنرمندان ونویسندگان نیز چنین نسبت نارواىئ را میدادند و فلو بر را بعنوان مثال ذکر کردم و برای مزید اطلاع گفته شود منکر نمیتوان شد که بیماری صرع هر مبتلائی را بوضع روانی مخصوصی پیش میبرد یکی را حساس دیگری را خشمناک

و آندیگری را عقب افتاده و برخی را نیز بحد نبوغ میراند چنانچه نام نوابغی چند در تاریخ ذکر شده یا هم اکنون هستند که بصرع مبتلا بوده یا می باشند. ولی اگر جلد 11 را مطالعه فرموده باشید به حدود 90 اختلاف بین نابغه و پیغمبر وقوف حاصل کرده و هرگز بکلمه صرع و پیامبری فکر نخواهید کرد و حساب پیامبر را جدا ازدیگران خواهید داشت.

بیماری صرع میدان روشن شعور بیمار را غبارآلوده و تاریک میکند و درشعور ناخودآگاه طوفانی بوجود می آورد.

صرع نقش کنترل کننده و مهارکننده مراکز عالیه مغز را بر مراکز خودکار و انعکاسی (اتوماتیسم رمکنس) از بین میبرد و در لحظات بحران صرع تمام حرکات غیر ارادی بصورت تشنج از قوه به فعل در می آیند.(1)

لحظات «غیبت حضور» حالات «محوری و بیخودی» «فرار از خود و در خود» (فرار از دنیای خارج در حالت «بیهوشی و بیخبری» همه ناشی از قطع کنترل مغز و آشفتگی میدان شعور و بازتار محتویات تاریکخانه روح بشر در سطح روشن شعور است.

در گذشته هر کس را که دچار حملات قلبی یا بحران زود گذر عصبی هم میشد و یا احتمالاً رعشه و لرزشی اندامش را فرا میگرفت مبتلا به صرع قلمدادش میکردند در صورتیکه انطور نبود.

یکی از آن موارد اشتباه در تشخیص، شامل حال فلوبر

1- مجله سلامت فکر فروردین 1350.

نویسنده معروف فرانسه گردید برایاولین بار که فلوبر به بحران قلبی و رعشه و اضطراب زودگذری دچار شد پزشکان او رامبتلا به صرع تشخیص داده و مداوای دشواری بر او تحمیل کردند فلوبر درکلیه آثار خود از آن روز دردناک بحسرت یاد میکند مثل آنکه ازآنروز خود را مصروع دانسته و شخصیت روانی خود را شکافدار قلمداده و حتی مرتب مینویسند فلان موضوع مربوط به قبل از صرعم اس و فلان اثر را بعد از سرع بجای گذاشته ام و صرع برایش مبدأ تاریخی شده بود در حالیکه اضطراب فلوبر در برخورد با اجتماع و واقعیت های زندگی، تردید، هراس، بی تصمیمی و پیکار عبث و فرسوده کننده ای هک در درونش شورشی بپا کرده است. احساس کمبود ابتکار عمل و کاهش آزادی درونی که او را بصورت انسانی ناتوان و فلج بار آورده همه و همه با مطالعه دقیق و جدی علائم روشن یک (نوزر) یعنی خلاق حقیقی شاهکارهایاو رانشان میدهد و هیچ ارتباطی با صرع ندارد.

این عجیب است که دشمنان همه گونه تهمتی به نبی گرامی روا داشتند و اگر کوچکترین شباهتی وضع ایشان در زمان گرفتن وحی با علائم صرعی داشت آنقدر سر و صدا براه می انداتند و آخر یکنفر پیدا میشد آنرا مطرح سازد ولی چه شد در قرون وسطی و با پیش امدهای خصمانه جنگهای صلیبی فقط صرع نبی گرامی مطرح شد؟ معلوم اس تو برای یک دانشجوی پزشکی همینکه میخواهد زمان اخذ وحی یاجبرئیل بصورت واقعی یا بشکل جوانی خوش سیما با حضرت تماس میگرفت یا حضرت میفرمودند عبای مرا بیاورید و برای زمان وحی تشریفاتی قائل میشدند رد کردن

ص: 26

مسئله صرع انی و بدون تردید است.

بعلاوه خجالت میکشم بنویسم و آیا شرم آور نیست بکسی که کتابی چون قرآن بیاورد که تحدی کند و هل من مبارز بگوید و کسی نتواند آیه ای مانندش بیاورد و غیب گوئیها نماید و مطالب بیشمار علمی داشته باشد و فصاحت و بلاغت و ... و همیشه بالاتر از تفاسیری باشد که دانشمندان و مفسرین بر آن مینویسند آری مگر شرم آور نیست بآورنده چنین کتابی نسبت صرع داده شود؟

مگر بیماری صرع مبتلا را بوضع روانی مخصوص پیش نمی برد و هر زمان او را در نوعی خاص از اخلاقیات نشان نمیدهد و مگر نیست ه نبی گرامی در توقیفگاه شعب ابوطالب و زمان فتح مکه بهمان روش خاص الهی خود بدون تغییر بودند و مگر زمان ارتشداری پیامبری، جنگ، صلح، جشن، عزا، جوانی و پیری و همیشه و همیشه حالت مخصوصی و یکنواختی نبی گرامی دگرگونی می یافت؟

پاسخ به دائره المعارف

در برخی دائره المعارفها چنین نوشته شده: بنی اسرائیل در آن مدت که در مصر اقامت داشتند عادات و رسوم آنها را فرا گرفتند و زمان بیرون شدن از مصر بهمراه حضرت موسی آنهمه فرا گرفته ها را باخود بردند و از جمله استحمام مصریان رادیدند و یاد گرفتند و در معیت حضرت موسی معمول داشتند و آنچنان بینشان مرسوم بود که بتدریج از آداب مذهبیشان گردید و حضرت محمد نیز از بنی اسرائیل فرا گرفت و با ترتیب خاصی بصورت حمامهای مذهبی (غسل ها) به پیروانش دستور داد و این بود طرز پیدایش

غسلها در اسلام.

درهمین دائره المعارف نوشته شده: تاریخ استحمام و آب تنی تقریبا با پیدایش بشر همراه است، آدمی در کنار نهر مسکین داشت گرمش بود آب تنی کرد. تمیز شد خوشش آمد آنرا ادامه دادو حتی نفراتی را هم نشان میدهد از کشوری که حمام و استحمام را بد میدانستند ولی به مناطق گرم میرفتند آب تنی میکردند و چون بکشورشان برمی گشتند ارمغانشان بود که بمردم استحمام و نظافت را یاد بدهند و ملاحظه فرمودید از نامبردگان دوک ولینگتون را ذکر کرده بود که اواخر قرن 18 و اوائل 19 در هندوستان اقامت داشت عادت باستحکام روزانه را بانگلستان آورد!

مگر عربستان گرم نبود آب تنی لازم نداشتند که خنک شوند پس دیدند نظیف شدند خوششان آمد جزو دستوراتشان درآمد چرا باید از بنی اسرائیل گرفتهخ باشند؟ اگر کسیکه گرمش میشود و در آب میرود از کس دیگر فرا گرفته پس شرقیها که گرسنه میشوند و نان میخورند از غربیها یاد گرفته اند!

همه جا باران می آید آب پیدا میشود هر سک تشنه اش شد آب میخورد رفع عطشش میشود اما هر کس به نحوی آب میخورد لبنیها از یک ظرف با مهارت خاص آب میخورند بدون انکه لبشان بظرف تماس یابد و احتمال سرایت بیماریها و آلودگی بوجود آید. آیا درست استبگوئیم لبنانیها آب خوردن را از قفقازیها فرا گرفته اند؟

دوم: اگر مقصود اینست که اسلام غسلهایش را از بنی اسرائیل دارد و قمصود از فرا گرفتن اصل قضیه و شستشو نیست با آنهمه

اختلاف که بعنوان مثال برای یک زن حائضه در یهود و اسلام مشاهده میگردد و با آنهمه تفاوتی که دستورات غسل کردن در اسلام و یهود دارد آیا نمیتوان ابتکار و اقتراح اسلام را هم بحساب آورد.

سوم: چطور شد مسیحیت که با تورات و یهودیت جدا نشدنی است غسلکردن و تنویر و ختنه و... تورات را ترحیم کرد و اسلام را مصدق لمابین یدیه بود و ایمان به تورات حقیی و بعد از آن به انجیل واقعی راواجب میدانست تأسی به دین قبل از خود و آن که نزدیکتر است نکرد و فقط از بنی اسرائیل متأثر شد؟ س اگر هم فرا گرفته است از کار خوب بوده است.

چهارم: اسلام خود اشاره مینماید که چند چیز از سنت حضرت ابراهیم است و افتخار میکند از آنزمان وارد اسلام شده و بآن عمل میگردد که شرح آنها رادر همین جلد داده ومیدهم و احترامی که بحرت موسی وحضرت عیسی از طرف اسلام گذارده میشود یهود و نصارا بآن میزان محترمشان نمیشمارند و هر چه از آنان است اسلام قبول دارد و قرآنش لا نفرق بین احد من رسله راگویا و فرقی بین دستورات تورات و انجیل و قرآن نمی نهد همین گونه که قران حدود سی آیه نسخ شده دارد اما هر سی و چند آیه از خدا و قرآن محسوب و محترم است تورات و انجیل هم همان ارزش آیات نسخ شده قرآن رادارد و محترم و از طرف خداست و اگر چیزی از غسل کردن وارد ا سلام شده باشد قرآن را بنگرید که بسیاری از آیاتش همانند بسیاری از جملات همین تورات کنونی است که در دست می باشد.

پنجم: چرا اسلام حتما باید از یهود و نصارا همه چیز از

جمله شستشو را اخذ کرده باشد مگر سالیان دراز عربستان وبسیاری از کشورهای دیگر تحت فرمان کشور ایران نبودند و اگر احترام بآب و شستشو را از ایرانیان فرا گرفته باشند که از هر لحاظ نزدیکتر بودند چه می شود؟ در صورتیکه آداب و تشریفات غسلهای اسلامی هیچ شباهتی به شتشوهای بنی اسرائیل و زرتشتی ها نداشته و ندارد.

ششم: چطور شد که امروز برای شناخت موضوعی ابتدا برسی کامل درجزئیات مسئله نموده سپس به تعریف آن میپردازند اما بدون توه به مقدمات ومقارنات و تشریفات غسلهای یهود و اسلام آنها را اقتباس شده از یکدیگر شناخته اند؟ و صبر کنید در همین جلد به جزئیات غسل اسلامی آشنا شوید آنوقت اگر خواستید حرفتان را پس بگیرید!

هفتم: اسلام آب قلیل و آب کثیر و حد فاصل آنها آب کر دارد که هیچ ملتی ندارد. اسلام توجه خاص بدستور و قانون را در لحظه شستشوی مذهبی واجب میداند تا آنجا که اگر کسی مشغول غسل کردن گردد اما آنچنان پریشان خاطر باشد و حواسش متوجه اطاعت از قانونی که مشغول انجام آن است نباشد یعنی نیت کرده شده قطع گردد عملش و غسلش خراب و باطل است.

اسلامی که برای آبها باران، جاری، چاه، قلی هر کدام مسائل جداگانه ای وضع نموده، اسلامی که چهارده قرن قبل حمام رفتن یک درمیان را سفارش کرده و هنوز یهود و نصارا چند سالی است حمام رفتن را پیشه ساخته اند، اسلامی که تقلید از غسل تعمید واجب را کنار گذاشته چگونه شدناگهان در شستن مقلد یهود از آب درآمد؟

هشتم: وقتی دائره المعارف مینویسد: در آن زمان که اروپا حمام رفتن را مکروه میدانست و کلیسا آنرا گناه میدانست در کردبای (قرطبه) اسپانیا سیصد مام وجود داشت، ذکر این مطلب که اما در آب حمام رفتنش را از کنیسا فرا گرفته اند وارد نیست.

تا اینجا مطالبی راجع به حمام و استحمام گفتم که قسمت اعظم آن در جلد قبل است هم اکنون بشرح کارهائی میپردازم که احتمالاً در حمام صورت میگیرد از تنویر، صابون زدن، خضاب بستن و ندرتا روغن مالی نمودن.

ازاله مو

اصولاً بعضی ها دارای موی بیشتری هستند که یا جنبه ارثی دارد یا غدد مترشحه داخلی بویژه تیرو.ئید و فوق کلیوی ممکن است بد کار کند.

انسانهای اولیه با موهای زیادی یا بلند خود چه میکردند؟ هنوز موضوعی است که در تاریکی های تاریخ فرو میرود اما از زمانهای قدیم بشر سنگهای چخماقی را تیز کرده موهای زیادی یا هر جا که دلش یخواست می تراشید، دورانهای بعد بوسیله منقاش ازاله مو معمول گردید و تاکنون چندین منقاش مخصوصا از طلا درگورستانهای خیلی قدیم یافت شده است.

بسیاری بوسیله انگشت کار مذکور را انجام داده و هنوز هم همین کار را میکنند چنانچه در آن عده از اهالی هندوستان که همیشه بدن خود را چرب نگهمیدارند این عمل معمول و با سرعت

و مهارت انجام میگیرد و عقیده دارند چند نسل پیاپی چنانچه عمل مذکور را انجام دهد دیگر ایجاد درد نمیکند.

در چین باصطلاح حفه میکنند (ماخوذ ازحف جفا و حفافا ازال العشر عن الوجه) نخ پنبه ای را کمی مرطوب کرده گره زده گره را بین دو انگشت اشاره و وسطی طوری حرکت میدهند که با گذشتن روی پوست مرتب مو در میان گره گیر کند و ازاله گردد.

مصریها خمیری از قند و آب و عصاره لیمو و موم درست کرده گرم گرم بر روی پوست میگذاشتند و پس از سرد شدن یکدفعه آن را میکندند.

یونانیها و رومی ها بوسیله منقاش یا قیری که در روغن حل شده (مانند زفت که درایران بار برده میشود) و مخلوط با صمغ و موم گردیده موها را می کندند. در اروپا با آنکه کمتر ازاله مو مینمایند و اگر کسی قسمتی از بدن خود را تراشید تصور می کنند خود را برای جراحی آماده کرده ولی بعضی هم اکنون آب اکسیژنه می زنند تاموها بی دوام شده بریزند (هر روز محلول 20 حجمی مالیده که بدون عوارض است ولی باید مدتی ادامه داد) و آنچه حالب و بدون درد و جنبه عملی دارد گذاشتن دستمالی از خاکستر بر موضع برای چند ساعت است؛ در خاکستر کربنات دوشو فراوانی است که موضع را بی حس و کندن مو را بدون درد مینماید.

طریق دیگر سوزاندن ریشه مو را سیم های برقی است که هرگز نخواهد روئید و هم اکنون تجویز هرمون غددی مطرح است.

داروهای شیمیائی مختلف نیز میتوان بکار برد بشکلهای مختلف خمیری یا آبکی که اساس همه آنها گوگرد قلیئی است ولی در صورت و پوست های لطیف و حساس ممکن است تحریکاتی ایجاد نموده عوارضی پدیدار گردد. هم اکنون کرمهائی بنام کرم ویتو در بازار است که بکار برده میشود و بهترین و مؤثرترین وسیله با جریان گالوانیک و الکترودهای سوزنی اس که مستقیم بر فولیکول مو و پیاز مو اثر کرده آنرا میکشد این را الکترولیز گویند ولی آسانترین راه و ساده ترین وسیله همان بکار بردن آهک و زرنیخ است که تری سولفید ارسنیک جوشیده در آب قلیا باشد بشرط آنکه چون ازاله کننده قوی اس و تحریک پوست میکند دقت بکار رود و این طریق بین شرقیها و مسلمانان معمول میباشد (ناگفته نماند موی بدن شرقیها بیشتر از غربیهاست و یهود از اقوام دیگر موی بیشتری دارند).

برای مزید اطلاع گفته شود ارسطو 384 سال قبل از میلاد در کتابش (تاریخ حیوانات) ازاله موی عانه و زهار را لازم دانسته و گوید بجای گذاردنش سبب ایجاد شپشک میگردد.

غربیها میگویند علت علاقه شدید شرقیها به ازاله مو اینست کهاز لحاظ روانی میخواهند طرف خود را مانند دختران در آورند لی ما (مقصود غربیهاست) دوست داریم طرفمان بالغ وتکامل یافته و دارنده وضع معمول خود یعنی موددار باشد و میگویند پیاز مو در جوار نوک اعصاب حسی قرار دارند و احساسات را بمراکز میفرستند و حال آنکه تنویر هم پیاز مو را خارج نمیسازد

و بهمین جهت ازاله موی عانه نه موی زیر بغل و بقیه بدن چندان در بین غربیها معمول نیست حتی آلن ادوارد شرق شناس در کتابش مینویسد «اعراب و مسلمانان ازاله مو میکنند که دختر نما و مانند هلو باشد» توجیهی که شرقیها هم برای خود مینمایند درست نیست. اینها میگویند باازاله مو قسمتهائی از پوست دو طرف بهم میخورد که حساس و لذت بخش است در صورتیکه سطح داخل رانها حساس تر بوده و قسمت زیر مو در درجه دوم قرار دارد و حساس ترین قسمتها در مرد حشفه یا نوک آلت و در زن کلتیوریس (بظر) و لبهای کوچک فرج می باشد، اما آنچه شرقیها میگویند و حقیقت دارد اینکه تنویر نوعی نظافت است که اگر پوست عمل کننده حساسیت نسبت بمواد موجود درنوره نشان ندهد بهترین نظافت می باشد (ناگفته نماند در کشور ایران نوره را اسامی دیگری است: واجبی، دارو، داروی نظافت و دوا) و من هم آنرا دارو که مخفف داروی نظافت است بکار نوشتن خواهم آورد.

دارو چنانچه هنگام ترکیب به نسبت خوبی بکار برده شود و غلظت آن طوری باشد که از رقت بلافاصله از محل دور نشود یا برعکس آنقدر سفت باشد که بپای مو یعنی به حدود ریشه آنها نرسد، در ظرف دو الی سهدقیقه موها را جدا و شخص میتواند خود را بشوید و اگر از درستی ترکیب مواد در آن و میزان آنهامطلع نباشد برای اطلاع وکسیکه عجله دارد میتواند با انگشتان خود دو سه عدد مو را بآهستگی از جای بکند که در صورت سستی و سهولت جدا شدن میتوان بتدریج شستشو را شروع نمود.

تمام موهای بدن را میتوان بادارو برطرف ساخت ولی

بر حسب اهمیت آنچه بکار میرود به ترتیب: زهار و موهای بین دو ران یعنی بین سرینها و سپس راه و ساق و در درجه بعد موهای زیر بغل می باشد (هر چند معمول است که موهای زیر بغل با تراش ازاله گردد).

دارو ترکیبی است از آهک و زرنیخ که برخی مات و خاکستر نیز اضافه مینمایند یا یکی از آنها.

آهک ناحیه یقه مو را حل و جدا میکند بعلاوه ضدعفونی کننده است. زرنیخ مخلوطی استاز سولفور ارسنیک و کمی سولفور انتیموان که هردو ضد عفونی خوب برای پوست میباشند و رابطه گوگرد و مخصوصااسیدهای آمینه گوگرددار و پوست را تاکنون شناخته اید.

برعکس تصور زرنیخ اثر آهک را تقویت وتشدید نکرده بلکه آنرا ضعیف و معتدل میکند. بطور کلی کلسیم وگوگرد و اکسیژن و ارسنیک و انتیموان در صورتیکه ایزوتوپهای فعال عناصرشان جزءشان باشد امکان رادیواکتیویته بودن آنها هست. ممکن است ایزوتوپ استابل یا رادیواکتیو باشد و معمولاً در دارو املاح رادیواکتیو نیست مگر آنکه داخلش کرده باشند.

(ناگفته نماند بهتر است برای پاک کردن بدن از دارو از آب گرم استفاده نمود).

دارو هر چند ضد عفونی کننده خوبی است و در ضمن ازاله کننده مناسبی نیز می باشد و با داشتن ترکیبات گوگرددار و توجه به ساختمان پوست گوگرددار عدم تناسبی هم بین دارو و پوست تصور نمیشود و اگر به تناسب صحیح هم زرنیخ و آهک را مخلوط نمایند که بدستور حضرت رضا زرنیخ باشد یک ششم مجموع باشد اثر سریع خود را می بخشد، با وجود همه این امتیازات در بسیاری اشخاص ایجاد حساسیت یا خشکی یا شاقق مینماید که ناراحت کننده است و حتی برخی از بوی بعدی یا هامن لحظه استعمال ناراحت میشوند و باصطلاح خوش ندارند و چون بدستورات اسلامی مربوطه مراجعه نمائیم می بینیم چیزی را فروگزار نکرده و ته به حساسیت، شقاق، خشک شدن، بوی بد آن و ...کرده اند، از جمله طب الرضا را ملاحظه فرمائید همان رساله ذهبیه ای که درجلد دهم برایتان شرح دادم حضرت رضا تحت عنوان حمام و شرائط آن میفرماید و اذا اردت استعمال النوره و لا یصیبک قروح و لا شقاق و لا سواد فاغتسل بالماء البارد قبل أن تتنور (برایاینکه از استعمال نوره زخمی در بدن پیدا نشود یامبتلا به ترکیدن دست وپا نشویم و از لکه های سیاهی که در پوست پیدا میشود در امان بمانیم باید قبل از استعمال نوره بدن را با آب سرد شستشو بدهیم).

با آنکه بدون شک امام به هیچکدام از عوارض ناشی از تنوری دچار نشده دانستن و شرح دادن و درمان عوارض مذکور و وارد بودن به تمام مسائل و شئون زندگی نوعی معجزه بشمار می رود

بعلاوه توجه امام در 13 قرن قبل به اختلاف شستشوی پوست با اب سرد و گرم قابل توجه است.

و من اراد دخول الحمام للنوره فلیجتنب الجماع قبل ذلک باثنتی عشر ساعه و هو تمام یوم (هرگاه خواستید نوره مصرف کنید قریب دوازده ساعت یا یکروز تمام از عمل جماع برهیزید) سپس حضرت دستور میفرماید مقداری صبر زرد واقاقیا و حضض و بابونه و مرزنجوش یا گل بنفشه یا گل بنفشه خشک از هر کدام مختصری برداشته در آب گرم داخل کرده تا آب بوی گیاه و گل گیرد و سپس در آن آب یک قسمت زرنیخ و پنج قسمت مواددیگر (مجموع) مخلوط نماید، و بعد از تنویر هم میفرماید برگ شفتالو و حناء و گل سرخ و سنبل الطیب که در هم یا جداگانه تهیه شده بمالند که بوی آنرا برطرف می سازد، و اگر در همین جلد راجع به حنا و در جلد دهم راجع به شفتالو. یادتان باشد اینها خوردنشان ماده ضد آلرژی و حساسیت دارند و مخصوصامالیدن حنا پس از تنویر سفارش شده و روایات متعددی داریم واثر ضد حساسیت آنرا در همین جلد شرح داده ام، باز هم حضرت میفرماید چنانچه مایلید از سوزش تنویر در امان زیاد باشید زیاد دست به دارو نمالید و آنرا به پوست ماساژ ندهید و هنگام شستن از آب سرد مصرف کنید و بعد کمی روغن گل سرخ در محل بمالید و اگر هیچکدام از موارد نامبرده را انجام ندادید یا نخواستید بدهید و دارو پوست شما را سوزاند حضرت میفرماید قدری عدس پوست کنده را بکوبیدوبا مقداری گلاب و سرکه بیامیزید و در محل سوخته بگذارید، و بعد توضیح حضرت چنین است که بهترین چیزی که مانع زخم ناشی از تنویر میشود سرکه انگور

عسلی و روغن گل سرخ می باشد و عجیب است که هنوز هم استعمال برخی مواد مذکور در طب جدید وارد است مثلاً تجویز سرکه در مواردی که ایجاد خارش شده باشد (و. لیطرح فی النوره شیئا من الصبر و الاقاقیا و الحضض او یجمع ذلک و یا خدمنه الیسیر اذا کان مجتمعا او متفرقا و لا یلقی فی النوره شیئا من ذلک حتی تماث النوره بالماء الحار الذی طبخ فیه با نوبج و مرزنجوش او وردو بنفسج یا بس او جمیع ذلک اجزاء یسیره مجموعه او متفرقه بقدر ما یشرب الماء رائحته و لیکن الزرنیخ مثل سدس النوره و یدلک الجسد بعد الخروج منها بشی ء یقلع رائحتها کورق الخوخ و شجیر العصفر و الحنا والورد السنبل مفرده او مجتمعه.

و من ارادان یأمن من احراق النوره فلیقلل من تقلیبها و لیبادر اذا عمل فی غسلها و ان یمسح البدن بشی ء من دهن الورد.

فان احترقت البدن بشی ء من دهن الورد. فان احترقت ابدن و العیاذ باللّه تعالی یوخذ عدس مقشر و یسحق ناعما و یداف فی مائ ورد و خل یطلی به الموضع الذی اثرت فیه النوره فانه یبره باذن اللّه تعالی و الذی یمنع من آثار النوره فی الجسد هو ان یدلک الموضع بخل العنب العنصل الثقیف و دهن الورد دلکا جیدا).

وهم اکنون چند روایت درباره مطلب مورد بحث: ان النوره طهور (حضرت صادق: نوره پاک کننده است) النوره نشره و طهور للجسد (حضرت علی: نوره دفع دلگیری میکند و بدن را پاک مینماید) و شعر الجسد اذا طال قطع ماء الصلب و ارخی المفاصل و ورث الضعف و ان النوره تزید فی ماء الصلب و تقوی البدن و تزید فی شحم الکیتین و تسمن البدن (حضرت کاظم: و

موی بدن چون بلند شود آب پشت را قطع میکند و بندها را سست مینماید و ایجاد ضعف میکند و نوره آب پشت را زیاد و بدن را تقویت و پیه کلیه ها را زیادو بدن را چاق میگرداند).

السنه فی النوره فی خمسه عشرفان اتت علیک عشرون یوما و لیس عندک فاستقرض علی اللّه (حضرت صادق: سنت در تنویر آنست که هر پانزده روز یکمرتبه بکشند و اگر کسی بیست روز بر او بگذرد و در روایت دیگر 21 روز که تنویر نکرده باشد قرض کند و بکشد ودرروایت دیگراضافه شده و من اتت علیه اربعون یوما و لم یتنور فلیس بمؤمن و لا مسلم و لاکرامه: و کسیکه چهل روز بگذرد که نوره نکشد او مؤمن و مسلمان نیست واو را هیچ کرامت نزد خدا نیست).

احب للمؤمن ان یطلی فی کل مسه عشر یوما (حضرت علی: دوست میدارم از برای مؤمن که هر پانزده روز یک مرتبه تنویر کند).

طلیه فی الصیف خیر من عشر فی الشتاء (حضرت صادق: یک مرتبه در تابستان دارو کشیدن بهتر است در فضیلت و نفع از ده مرتبه که در زمستان بکشند) بدون شک متوجه شدید که در تابستان رشد مو شدیدتر است و دائما عرق محیط تاریک را مرطوب و آماده پذیرش متجاسرین و آلودگیها مینماید.

موضوع دیگری که در اسلام وارد است دارو گذاشتن زیر بغل هاست که عمل میشده و روایاتی است که از ذکر آنها خودداری میگردد.

مجددا توجه شما را به این قسمت جلب مینمائیم که: اسلام با

آن همه سفارش درباره تنویر به عوارض پوستی که ممکن است در اثر استعمال آن ایجاد گردد متوجه بوده و دستورات لازم جهت جلوگیری را داده است مرزنگوش تجویز فرموده که از جمله خواصش معطر ساختن بوده و التیام بخش زخمهاست (1) بابونه که برای بهبود زخمها و محفوظ نگهداشتن آها از الودگیها و رفع التهاب و التیام شقاق و ترک و حمام آنحتی ضد عفونی کننده و جوشانده اش دافع عفونت ها و رافع طفیلی ها و پمادش برای جلوگیری از آلودگیها و بهبود جوشها و سوختگی ها و جراحات و خراش و ترک پوست و نظائر آن بکار می رود (2) در استعمال خارج ریشه له شده آن برای رفع اولسرها استفاده بعمل آمده و نتیجه مثبت نیز گرفته شده است (3) لوسیون برگ بنفشه جهت رفع تحریک و التهاب اعضاء مؤثر است (4) ازدم کردن گلبرگهای گل سرخ برای شستشوی زخمها و التیام تومورها مصرف مینمایند (5) و چون روغن آن تهیه شود خود پمادی قلمداد میگردد. آرد عدس از بین برنده التهاب های سطحی است و از این جهت میتوان بصورت ضماد از آن استفاده کرد (6) له شده برگ تازه هلو (شفتالو) اثر آرام کننده دردهای سطحی بدن، زخم های سرطان، سوداهای

1- 607 جلد دوم گیاهان داروئی.
2- 231 جلد دوم گیاهان داروئی.
3- 89 جلد دوم گیاهان داروئی.
4- 172 جلد اول گیاهان داروئی.
5- 597 جلد اول گیاهان داروئی.
6- 461 جلد اول گیاهان داروئی.

توام با التهاب و درد و بطور کلی ورم سطحی نواحی بدن دارد.(1)

با آنکه در جلد مربوط به درمان و اسلام خواهید دید چگونه پیشوایان گرام اسلام بخواص طبی درمانی گیاهان و موادی دیگر اشاره کرده اند، دراینجا با آنکه نتوانستم از خواص موضعی اقاقیا و حضض و صبر زرد شرحی بدهم زیرا کتابی که ازآنها سخن گفته باشد بدست نیاوردم با وجود این ملاحظه فرمودید چگونه حضرت گیاهانی را معرفی فرمود که خواص وامتیازاتی داشتکه دافع و رافع هرگونه عارضه احتمالی از تنویر می باشد.

زرنیخ و آهک درکتابهای قدیم

زرنیخ: لغت فارسی است و بیونانی فرساطیس گویند و بمعنی کبریت الارض است و پنج قسم می باشد: یکی زرد و بهترین آن صفایحی براق نرم است و زرنیخ ورقی گویند. دوم سرخ و بهترین آن شبیه بسرکه و صاف و زودشکن است و یکی سفید و آنرا زرنیخ النوره و دواء الشعر گویند و زبون ترین اقسام و بدستور سبز و سیاه آن نیز غیرمستعمل است و قسم زرد در سیم گرم و خشک است و سرخ آن در چهارم و سفید و سیاه و سبز قوی تر و اقسام زرنیخ از سموماتند و محرق آن لطیف تر و در بدن موی قوی تر و متصاعدتر آن بسایر سرخ وشفاف و براق و در سمیه و افعال قوی تر از همه و مجموع آن معفن و لذاع ومحرق و باقوه قابضه و سترنده موی و گوشت زیاد زخمها و کشنده اقسام کرم معده و جالیآثار خون مرده و رافع جرب و سعفه و اکله و

1- 760 جلد اول گیاهان داروئی.

با راتیانج جهت داء الثعلب و باماست و آهک و خاکستر و امثال ان جهت ستردن موی و بازفت جهت برص ناخن و با روغن زیتون و امثال آن جهت رفع قمل و با پیه جهت تحلیل جراحات و با روغه گل سرخ جهت بثور مقعدو بواسیر و جراحت بینی وبا ادویه مناسبه جهت بردن گوشت زیاد و یا روئیدن گوشت بن دندان و بخور آن با راتیانج بدستوری که دود آن بحلق نرسد جهت سرفه کهنه و با میعه و مغز جلفوره و مغزبادام بالویه چون مکرر بخور کنند جهت ربو و ضیق النفس و سرفه مزمن بغایت مؤثر است و شرط است که بعد از بخور هریره آرد گندم با مغز بادام و روغن تازه جهت رفع مضرت دود آن استعمال نمایند و طلای زرنیخ سرخ با بول حمار و بدسور با آب بیخ سبز تازه بعد از کندن موی جهت منع روئیدن آن مجرب است و یکدانگ آن باعسل جهت تصفیه آواز و رفع کردن چرک سینه و آشامیدن آنرا با پیه و قی کردن جهت تب بع موثر دانسته اند و احتیاط آن است که به آشامیدن آن بهیچ وه چرؤت ننمایند و طلای آن با زهراه گاو و اب حی العالم و شبت جهت منع سوزانیدن آتش موثر و چون با بول صبیان سرشسته بسوزانند معجون آن جهت بردن گوشت متعفن دندانو رویانیدن صحیح آن ازموده است و با سرگین گنجشک جهت ثآلیل و با صبر و حب البانو اب گندنا جهت سقوط بواسیر و التیام جمیع زخمها بیعدیل است و چون در شیر حل کنند هر مگس که بر ان عبور کند بمیرد و بدل زرد آن نصف آن زرنیخ سرخ است وبدل هر دو در اکثر افعال کبریت و کلفی که از تضمید زرنیخ بهمرسد رفع آن را طلای گل عصفر و ارد برنج مینمایدو چون زرنیخ زرد را بتدبیرات

تصعید سفید کنند یکجزو آن ده جزو زهره را قمر سازد و از مجربات دانسته اند و طرق تدابیر بدستورات الیق است.

آهک: کلس بکسر اول جنس اجسام سوخته است که بحد سفیدی برسد و اجزای آن بسبب احتراق از هم بریزد مثل آهک و پوست تخم مرغ وصدف و حلزون و امثال ان و از مطلق آن مراد اطلا آهک است که آنرا جیر ونوره نیز نامند و جالینوس اسم کلس رامخصوص پوست تخم مرغ سوخته و آهک دانسته است نه غیر آن و مراد اهل صناعت اعم از آن است و بهترین کلس البیض آن است که پوست تخم مرغ را مکرر شسته پرده های آنرا کوفته و در کوز گل اندود کرده چند شبانه روز در کوره هکوزه گری بگذارند تا سفید شود و بهترین معدنی ان است که سنگ رخام و سنگ ریزه های صلب را بعمل آورند آب ندیده آن در آخر اول گرم و در آخر دوم خشک و تا بیست روز قوی القوه است وبا حدت و محرق و مقرح جلد و آب دیده قسم حجری آن را تا مدتی قوت احراق باقی است و بعد از آن مسخن می باشد و موی را در مدت بعید میبرد وزرنیخ و بردن موی مقوی فعل آهک است و نقلعصفر و برگ شفتالو رافع بوی آن است و روغه گل سرخ و آرد عدس و توتیای مغول و گل سرخ سائیده رافع جراحت نوره است و آهک شسته مائل باعتدال و قاطع نزف الدم و مکرر نفوخ کردن و فتیله را بسفیدی تخم مرغ آلوده و بآهک مغسول آغشته در بینی گذاشتن در قطع رعاف مجرب است و ضماد آن مقوی اعضاء و حابس اسهال و جهت سوختگی آتش و منع ادرار عرق و با پیه خوک جهت گشودن دمل و ورم صلب و روغن زیتون که در آن آهک را جوشانیده باشند جهت منع نزلات

و برودت هر عضوی مفید است و کلس البیض در بحس خون جراحات قوی تر وجهت جرب و حکه و رویانیدن گوشت زخمها و جبر کسر اعضاء مجرب و فرزجه آن قاطع خون حیض است و گویند چون آنرا با مثل آن نمک و ربع آن قاطع خون حیض است وگویند چون آنرا با مثل آن نمک و ربع آن سرسیر سائیده بانه مقابل آن سرکه سفید کرده پس تقطیر کنند مزبور کبریت را سفید میکند و سیماب را منعقد میسازد وخوردن آهک کشنده است بدرد معده و عسر بول و غشی و اهال دموی، و ابی که در آن اهک را مکرر ریخته باشندهر چه بآن آب طبخ نمایند کشنده است در اندک زمان و از اسرار مکنونه است.

کلسیم درکتابهای جدید = راجع به کلسیم و خواص آن درجلد پنجم که مربوط به عسل است بحث شد و اینک درباره انتیمون که عامل مؤثر دیگر در دارو است مطالبی ذکر میشود.

از نظر خواص شیمیائی وفارماکولوژی همانند ارسنیک است و سولفور آن از سه هزار سال پیش برای سیاه کردن پای چشمها بکار رفته است و در قرون وسطی آنرا بعنوان اتنی (ضد) موان (کشیش) بعنوان سم بکار میبردند. اثر قی آور شراب درآن روزها بعلت جام هائی بوده که از انتیموان و قلع میساخته اند و اثر قی آورش شدیدتر از ارسنیک است بعلاوخ خلط آور و معرق (از راه دهان) بوده و از راه تزریق داخل وریدی بمقدار زیاد هم قی آور است. تزریق عضلانی آن ایجاد دمل مینماید.

انتیموان نقش ضد عفونی هم دارد. انگلهای بیماریهای گرمسیری را میکشد و دردرمان بیماریهای انگی، تری پانوزومیاز

لیشمانیوز، فیلارزیوز، بیدارزیوز بکار می رود.(1)

بکار بردن صابون

با آنکه دوازده قرن از ساختن صابون بوسیله فنیقی ها میگذشت در عربستان هنوز صابون را نمیشناختند و ایران و بسیاری ازممالک دیگر حتی همه کشورهای اروپائی هم از پیدایش صابون بی خبر بودند و برای اولین مرتبه باز هم کشورهائی از اروپا که مسلمانان بآن وارد شده و اکثریتی داشتند (اسپانیا و ایتالیا) آنرا تهیه و بکار بردند.

بهر صورت در صدر اسلام شستشو با سدر و خطمی صورت میگرفت و در فضیلت آن روایات چندی وارد شده ازجمله حضرت صادق فرمود ناخن و شارب گرفتن و سر را با خطمی شستن فقر را زایل میکند (تقلیم الاظفار و الاخذ من الشارب و عسل الراس بالخطمی ینفی الفقر و یزید فی الرزق) و فرمود شستن سر با خطمی و در هر جمعه امان میدهد از پیسی و دیوانگی 0غسل الراس بالخطمی فی کل جمعه امان من البرص و الجنون) و باز فرمود که هر که ناخن و شارب بگیرد و سر را با خطمی بشوید و در روز جمع ثوب کسی را دارد که بنده آزادکرده باشد (من اخذ شاربه و قلم من اظرافه و غسل را سه بالخطمی یوم الجمعه کان کمنن اعتق نسمه) و فرمود شستن سر با خطمی امان میدهد از دردسر و بیزار میگرداند از پریشانی و سر را پاک میکند از گری (غسل الراس بالخطمی امام من الصداع و برائه من الفقر و طهور للراس من الحزاز) نبی

1- اقتباس از فرماکولژی آقای دکتر ناصر گیتی.

گرامی سر خود را با سدر می شستند (کان رسول اللّه یغسل راسه بالسدر) و از حرت علی نقل شده شستن سر با خطمی چرک وجانوران سر را برطرف می کند (غسل الراس بالخطمی یذهب بالدرن و ینفی الاقذاء) مردی پوسته ریزی سر داشت شکایت بحضرت باقر برد فرمود: مورد را بکوب آبش را بگیر و با سرکه ای که از شراب بعمل آمده و بسیار تند است بر هم بزند آنقدر که کفکند پس سر و ریش را بقوت تمام بمال (ماساژ بده) سپس با روغن شیر تازه سر و ریش را چرب کن.

مختصری راجع به ختمی: نشاء اصلی آنرا آسیا دانسته اند گیاهی است علفی، پایا، دارای ساقه ای بارتفاع 5/0 تا 5/1 متر و پوشیده از کرکهای نرم که ریشه ای دراز،دوکی شکل بضخامت انگشت و برنگ خاکستری مایل بزرد دارد. درنواحی مختلف مخصوصا در سواحل ماسه ای زمین های کم وبیش شور و نواحی مرطوب می روید.

برگهائی با پهنک بزرگ منقسم به 3 تا 5 لوب دندانه دار و گلهائی درشت برنگ سفید گلی یا مایل به ارغوانی دارد.

با آنکه ختمی گیاه داروئی است اما از لحاظ زینت بیشتر مورد توجه قرار گرفته است با گلهای درشت و رنگارنگی که دارد و نیز مورد استفاده کافی وکامل زنبور عسل قرار میگیرد که شرح آنرا در جلد پنجم دادم.

قسمت مورد استفاده گیاه ریشه و گل و برگ آن است.

استفاده از ختمی در زمانهای قدیم معمول بوده و تئومر است در قرن چهارم قبل از میلاد، استفاده از نوعی ختمی را که گل

زرد داشته ذکر نموده است.

طرفداران مکتب بقراط در قرنهای 4 و 5 قبل از میلا ختمی راموثرترین داروی التیام دهنده میدانسته اند ولی آیا بطور حتم همین ختمی امروزی بوده است معلوم نمی باشد.

دیوسکورید در قرن اول میلادی درباره اثر درمانی ختمی مطالبی نوشته و آنچنان ختمی را معرفی کرده که معلوم میشود همان گیاه مورد بحث می باشد.

در قرون وسطی ختمی مصارف گوناگون داشته و در قرن 16 برای رفع در معده، ورم روده، سرفه، نزله، ترشحات زنانگی، سنگ کلیه، بیماریهای عصبی، دردگلو ولثه و دندانها گزش زنبور و غیره بکار میبرده اند.

ریشه ختمی دارای 35 درصد لعاب، 37 درصد آمیدون، 10 درصد ساکارز، 78/0 درصد قند تبدیل یافته، 10-11 درسد مواد پکتیک 7/1 درصد ماده روغنی، 8/0 درصد آسپاراژین تبائین، آلبومین، لیستین، نوعی آنزیم، یک ماده معطر فرار، اسید مایک، تانن بمقدار 7 درصد، مواد معدنی و فسفات است.

برگ ختمی علاوه بر موسیلاژ دارای مقدار جزئی اسانس و یک اسید فرار با بوی اسیدوالرنیک است.

گل ختمی علاوه بر ماده قندی، موسیلاژ و غیره دارای 24/0 درصد اسانس است.

ختمی درزمان گل دادن دارای حداقل موسیلاژ و آمیدون است ولی بعد از گل دادن مقدار درصد مواد مذکور تدریجا در آن افزایش می یابد در عوض مقدار درصد ماده قندی در زمان گل

دادن بحداکثر می رسد.

گل ختمی اثر رفع تحریکات جلدی و نرم کننده داشته در مداوای بیماریهای سینه، سرفه و درد گلو بکار می رود از گل ختمی در رفع ورم ملتحمه نیز استفاده می نمایند.

برگ ختمی دارای موسیلاژ فراوان و اثر نرم کننده درمصار داخلی است در استعمال خارج بصورت ضماد، از آن استفاده بعمل می آید. جوشانده برگ ختمی را بصورت حمام، لوسیون کمسرس گرم، غرغره، تنقیه و غیره در موارد مختلف بکار می برند.

ریشه ختمی نرم کننده و رافع تحریکات جلدی آرام کننده بوده در موارد التهاب، سرفه های شدید، نزله، آنژینه ها، پرونشیت، بیماریهای منشاًالتهاب سینه، ورم معده وروده، شکم روش، دیسانتری، دل پیچه ها، یبوست، ترشح زیاد زرداب، بیماریهای مثانه، سنگ کلیه، عد دفع ادرار، کمی ترشحات ادرار، ترشحات زنانگی. سمومیت های حاصل از مواد محرق و غیره توصیه شده است.

در اولسر مده، به ریشه ختمی یک ماده تانن دار یا گیاه اسانس دار چون بابونه اضافه نموده مصرف مینمایند. شربت ختمی در طب اطفال مخصوصا بمنظور تسهیل خرج ترشحات سینه و همچنین تسکین سرفه و از بین بردن تحریکات شش بکار می رود.

در استعمال خارج، جوشانده ریشه ختمی و برگ آن بصورت غرغره در رفع التهاب اعضای مختلف مانند ورم مخاط دهان،

آبسه لثه ها، ممانعت از خشکی گلو در دوران تب، بکار می رود ضماد آن در رفع آماس، التیام زخمها و اولسرها، رفع دانه های صورت و نقاط دیگر بدن، باد سرخ و غیره مورد استفاده است.

برای تسریع دندان بندی اطفال، از ریشه خشک ختمی بصورت جویدن استفاده بعمل می آورند.

از خیساندن قطعات ریشه ختمی در آب محلولی بدست می آورند که جهت شستشوی قسمتهای مختلف بدن در موارد التهاب بکار می رود.(1)

سدر: درخت کتار یا درخت سدر درختچه ای است که شاخه های نازک برنگ مایل به سفید و برگهای بیضوی با حاشیه موجدار دارد. میوه اش شفت و تقریبا کروی شکل است.

در کازرون، بین راه شیراز ن بندر بوشهر و نواحی دیگر جنوب ایران میروید.

از گرد برگ آن مخلوط باموادمختلف جهت شستشوی بدن استفاده می گردد.

نام علمی آن Zizipohus Lotus، Lium است و در تیره Rhamnaceae جای دارد.

مورد یا مورت: درختچه کوچکی است بین 1-3 مترو در زمین های مساعد بیشتر برگهای همیشه سبز، پایا متقابل، ساده، نوک تیز، عاری از تار و دندانه، چرمی، معطر، بطول 1-4 سانتیمتر گاهی بیشتر و عرض 5/0 تا یک سانتیمتر.

1- اقتباس از کتاب گیاهان داروئی صفحه 237 جلد اول.

گلهای نسبتا درشت و زیبا و سفید و بوی مخصوص دارد که در اردیبهشت ظاهر میشود، داریا 5 گلبرگ مساوی و پرچمهای متعدد و فراوان است، میوه آن بصورت سته بیضوی یا مدور باندازه نخود برنگ سیاه مایل به آبی بندرت سفید وطمی گس و رزینی دارد. پوست ساقه از ان جدا میشود و مانند قسمتهای دیگر بوی معطر از آن استشمام میشود و بر ساقه برجستگیهائی است که مصارف درمانی دارد.

مورد، مورد احرام کلیمیان و زرتشتیان بوده و در مراسم مذهبی از آن استفاده میکرده اند و از قدیم مورد استفاده قرار می داده اند.

استفاده درمانی آن در قرون وسطی معمول وبده فق طاز قرن 16 میلادی ببعد اثر مقوی معده و رفع ورم روده و دیسانطری برای آن ذکر شده است.

برگ مورد دارای تانن، مواد رزینی و تلخ، کامفن و 30/0 درصد اسانس است.

برجستگیهای روی ساقه دارای تانن فراوان می باشد.

میوه مورد دارای تانن، اسانس مواد رزینی، قندهای مختلف، و اسیدهای آلی نظیر اسیدمالیک و اسید سیتریک است.

دانه مورد دارای نوعی ماده روغنی است که از اولئین، لینولئین، میریستین و پالمیتین تشکیل می یابد.

اسانس مورد شامل دیپانتن و میرتنول است.

مورد، اثر ضد عفونی کننده و ضد طفیلی دارد و مقوی معده، قابض، در رفع بیماریهای تنفسی و مجاری ادرار بکار می رود.

مصرف فرآورده های مورد در برونشیت های عفن، آستم، نزله ای، فراخ شدن ناحیه ای یا عمومی برونشها موجبات تسهیل خروج اخلاط را فراهم می سازد.

در استعمال خارجی از مورد در رفع بیماریهای جلدی م واقعی که بعلت بروز دانه های جلدی پوسته های کوچک و سفید رنگ در پوست ظاهر میشود و در پسوریازیس میتوان استفاده بعمل آورد. غرغره جوشانده آن در ضد عفونی کردن و دفع تحریک مخاط دهان مؤثراست.(1)

ملاحظه فرمودید برایحتمی خواصی کشف شده که اسلام و علم متذکر است و از جمه امتیازات 14 قرن اسلام توجه بخاصیت مخصوص ختمی می باشد که میفرماید از گی (کچلی) جلوگیری مینماید و شپش را برطرف می سازد، یعنی توجه بخواص درمانی و پیشگیری گیاهی است و جالب تر درست کردن پماد از کوبیده مورد می باشد که با روغن شیر تازه باید درست کرد و ضمنا سرکه که ضد خارش است دستور افزودن بآن داده شده و نیز امر به ماساژ دادن پماد تهیه شده بموضع منظور خود جالب میباشد.

1- 615 جلد اول گیاهان داروئی.

صابون از کتابی قدیمی

از مخترعات هرمس است و طریق ساختن آن این است که از قنی یکجزو و از آهک نصف آن نرم سائیده در ظرفی یا حوضی کرده با پنج مثل آن آب تا دو ساعت بر هم زنند و باید سوراخی در آن ظرف بوده باشد و مسدود نموده بعد از ته نشین شدن سوراخ را باز کرده آب صاف بطرف دیگر رود و باز آب تازه ریخته رهم زده تکرار عمل نمایند تا تندی درجرم آن نماند و آبها را جداگانه ضبط نوده بقدر ده مثل آب او روغن زیتون را بر روی آتش گذاشته بتدیج اولاز اب آخربخورد آن دهند تا مجموع آنها مثل خمیرگردد و سپسخشک نموده ریز کنند، و بعضی بجای روغن زیون روغن دنبه و روغن کنجد و روغن قرطم و بیدانجیر وامثال آن میکنندو بهترین همه قسم اول است در آخر سیم گرم و خشک و مقطع و معفن و اکال و منضح و ملین اورام و جالی و حمول آن مخرج جنین زنده و مرده و مدرحیض و در این امور مجرب است و ضماد آن با مثل آن حنا جهت درد زانو و عرق النسا و نمش و کلفو با زنبق و سلیمانی جهت درد مفاصل مزمنه مجرب و با روغن گل سرخ جهت خشک کردن زخمهای سر اطفال و قروح شدید که بهرچند روز ازاله و تجدید نمایند و با سرگین کبوتر و امثال آن جهت گشودن دمل، و شستن موی با آن جهت رفع چرک و قمل و رشک و با لعابها جهت حکه و جرب و رفع آثارآن نافع و شیاف آن مسهل و رافع قولنج و مخرج کرم مقعد و مدربول و شرب دو مثقال آن تا چهاردرهم کشنده بجراحت امعاء و احشاء است.

ص: 52

صابون از کتابی جدید

(1)پ

اختراع صابون به فنیقیها نسبت داده می شود که درحدود 600 سال قبل از میلاد در مصب رود رن (Rhone0 ساکن بودند. پلینی (Pliny) کبیر در کتاب تاریخ طبعی خو از صابون بعنوان رنگ کننده مو و نیز مرهم بوسله گلها (Gauls) یاد کرده است و از پیه بز و چند چیز دیگر مخلوط بوده است. از خرابه های شهر پمپئی که از زیر خاکستر آتشفشانی و زوو بیرون آمد یک کارخانه صابون سازی بیرون آمده که سابقه بیرون آمد یک کارخانه صابون سازی بیرون آمده است که سابقه آن به دو هزار سال میرسد.

اولین مرتبه بوسله جالینوس (Galen) که پزشک یونانی ساکن آسیای صغیر بود در قرن دوم میلادی بعنوان وسیله شستشو شناخته شده است و در قرن هشتم میلادی کشورهای ایتالیا و اسپانیا مقادیر زیادی ازاین ماده مفید را میساختند (متوجه باشید: دو کشوری که تازهمسلمانهای فراوانی داشند) پانصد سال بعد شهرهای مارسی و نوا (Genoa) از ایتالیا و نیس و ساونا (Savona) مرکز این تجارت شدند که احتمالاً کلمه صاون را از اسم این شهر گرفته باشند زیرا روغن زیتون و سودا در نزدیکی این شهر فراوان بود.

در پاریس یک خیابان صابون سازی وجود داشت و قبل از انقلاب کبیر متوجه عمل قلیای ارزان در صابون ساختن شدند و در قرن 19 به اهمیت سایدهای چرب و وابستگی آن به قلیا توجه پیدا

1- انسیکلو پدی امریکانا جلد 25 صفحه 154.

نمودند و صابون سازی بر اساس علمی استوار شد و چون دراین قرن گلیسرین بجای روغنهای خوراکی وارد صابون سازی شد قیمتش ارزان گردید.

صابون محلی اسید کربواکیلیک است که در حدود 10-22 اتم کربن دارد. صابونهای معمولی که از زمانهای قدیم برای شستشو بکار میبردند معمولاً دارای املاح سدیم، اسیدهای چرب هستند که 12-18 اتم کربن دارند معمولاً صابونها را بوسیله صابونی کردن چربیهای طبیعی و روغنهای طبیعی با هیدراکسید سدیم درست میکنند اما سایر مواد قلیائی و سایر اسیدهای کربواکسیلیک غیر از اسیدهای چرب هم برای درست کردن صابون بکار میرود.

گو اینکه بنظر می رسد صابون فقط برای شستشوبکارمی رود اما چنین نیست و موارد استعمال متعددی دارد: تهیه امولسیون جهت کرمهای زیبائی و داروئی و لوسیون ها و پمادها و رنگهای براق و امولسیونهای پخش شونده (Spray) مانند حشره کشها و قارچ کشها و مواد ضد عفونی کننده، صابون جهت بکار بردن روغن برای روغن کاریها و نیز مواد جنگی آتش زا و بعنوان خشک کننده وعامل پهن کننده در نقاشی و روغن برای ذوب پلاستیک و جهت چسباندن فلزات و ینز لاستیکهای مصنوعی و انواع پلاستیک در سولوسیون صابون ساخته میشود و همچنین برای ساختن منسوجات و اتروپروپ و جلوگیری از سائیدن فلزات و خرابی کشتی ها بکار می رود.

خواص صابون و موارد استعمال آن

خواص صابون بستگی به اسید کربواکسیلیک و کاتیون آن داد که قسمت اساسی ملکول صابون است. صابونها بر حسب کاتیون آنها بدو دسته بزرگ تقسیم می شوند: صابونهای محلول در آب (سدیم، پتاسیم، امونیوم و امین ها) صابونهای فلزی (المونیوم: کلسیم، منیزیم، باریم، لی تیم، روی، سرب، کبالت و مس) که اولی ها در آب و بسیاری از حلالهای آلی محولند و اینها بیشتر برای اناع ستشوها بکار می روند و امین دارها در حلالهای آلی جهت شستن فلزات و شستن و خشک کردن منسوجات و جلوگیری از سایش بکار می رود.

صابونهای فلزدار در آب غیر محلو ل و ممکن است در مایعات آلی حل شود یا پراکنده گردد و جهت ایجاد امولسیون آب د روغن بکار می رود مثل امواد روغنکاری و ...

اسیدهای چربی که د صابون سازی بکار می رود از چربیهای معمولی و روغنهائی است که در ساختن صابون بکار می رود و بقرار زیر است روغن نارگیل، روغن نخل، چربی گاو، چربی خوک، روغن پنبه دانه، روغن کرچک واسید نفتنیک یعنی رزین و روغن تال.

استئارات سدیم صابون خیلی سختی است و در درجه حرارت معمول خیلی کم در آب محلول است باین علت در درجه حارت معمولی یک پاک کننده ضعیفی ات اما بین 60-100 درجه سانتی گراد پاک کننده خوبی می باشد واگرآنرادر آب داغ یا الکل یا روغنهایهیدروکربن حل کرده و سپس در محیط معمولی قرار

دهیم ماده ژله مانند سختی بدست می آید، استئارات سدیم بیشتر برای ساختن کرمهای زیبئی و لوسیون بکار م رود و پیه و روغنهای نباتی هیدروژنه شده و روغن خوک و روغن ماهی از لحاظ تجارتی به استئارات سدیم نزدیکند و اینا خیلی سخت کف میکنند اما اگرکردند ا دوام است، از استئارات پتایم با مقدار کمتی استئارات سدیم و صابونهای نارگیلی پتاسیم و سدیم است که کرمهای کف کننده برای تراشیدن صورت درست میشود. صابونهای در شامپو 15-20 درصد ملح پتاسیم روغن نارگیل دارد و خوب حل می شود.

صابون با ملح سدیم محکم بوده کل بخود میگیرد و پاک کنندگی خوبی دارد واگر ملح سدیم و پیه انتخاب گردد از همه ارازنتر خواهد بود و روغن هسته نخل اگر انتخاب شود از همه بیشتر کف می کند. از املاح سدیم سیلیکات،کربنات، پیروفسفات و تری پلیفسفات هم در صابون سازی بکار می رود.

طرز ساختن صابون: روغن یااسید چرب را در ظرف صابون سازی ریخته محلول رقیقی ازهیدرواکسید سدیم اضافه نموده حرارت داده تا خوب بجوش آید مرتبا قلیا افزوده متجه باید بود تا موقع ابونی شدن قلیای اضافه موجود نباشد همین که کیفیت صابونی شدن ایجاد شد ملح خشک اضافه کرده صابون در آب نمک محلول بوده و محتوی ظرف صابون پزی بدو قسمت تقسیم می شود که قسمت فوقانی صابون بوده و قسمت تحتانی مخلوطی از آب نمک و قلیائی که زیاد آمده و گلیسرین می باشد ایندو را ازهم جدا کرده و قلیای اضافی را به صابون مخلوط کرده مجددا

می جوشانیم دوباره صابون آب نمک پس میدهد و اگر لازم بود این عمل را تکرار میکنیم،دیگر صابون آماده است ولی باید آنقدر حرارت داد تا حدی شکل بگیرد و سپس برای چند روز بحال خود میگذاریم، پس از چند روز صابونی که مانده دارای چهارلایه است رویهمه کف مانند لایه صابون تمیز لایه صابون کثیف که تقریبا 31 صابون موجود بوده و حاوی ناخالصی هائی است که در چربی و روغن وجود دارد و لایه صابون تمیز بین 63-75 درصد صابون و مقدار خیلی کم و صرفنظر کردنینمک و مقدار فوق العاده ناچیزی گلیسرین موجود است، اگر عمل بطور کامل انجام گرفته باشد چربیهائی که صابونی نشده باشد موجود نیست و فق کمتراز 1/0 درصد قلیای آزاد دارد (البته متدهای دیگری هم برای ساختن صابون یا ملح سدیم وجود دارد) وقتی صابون سرد شد کمی تغییر شکل می دهد در اینحال با سیمهای سفت و موازی بشکل قالبهای کوچک درآورده میشود و چون در کارخانه ساخته نشده بین 25-45 رطوبت آنها متغر است و مقدارگلیسرین آن بر حسبمتدکیه برای ساختنش بکار می رود فرق می کند.

مصرف صابون با پیدا شدن پاک کننده های مصنوعی (Syntheeic Detergents)رو بکاهش است مخصوصا که در نساجی چونصابونها با آبهای سنگین ایجاد ملح کلسیم یا منیزیم می کند که غیر محلول است و بر منسوجات لکه میگذارد بتدریج استعمال صابون در این مودر مطرود و ترژن ها جانشین آن میگردد (در 1952 در امریکا مصرف قبلی 1824 میلیون پوند به 1605 تنزل کرد و در 1954 به 1428 رسید).

در 1953 تولید صابون رانسه 306 هزار تن و آلمان غربی 108 هزار و اطریش 42 هزار و ژاپن 190 هزار تن بود.

قبل از پیدایش دترژنها درمسابقه ای که درین سؤال داده شده بود: چه کشوری مترقی و متجددتر از همه است؟ جوابی که برنده شده بود: هر کدام مصرف صابون و کاغذشان بیشتراست. وی بدین ترتیب امروز پاخس مذکور باید عوض گردد تا برای همیشه ماند و قابل عوض کدن نباشد: هرشکوی افرادش بهتر فکرمی کنند.

ناگفته نماند صابونها چنانچه از روغن هاینباتیمعدنی انتخاب شود کلسترول درشریانها رسوب نمی کند واگر استروژن بیفزایند برای زیبائیو بهداشت بسرعت جذب پوست می شود.

حنا بستن

مواد ضد عفونی کننده بسیارند وی جالب اینجاست که بهترینانها همیشه دارنده مواد ملونه وعناصر رنگن بوده اند و حال هم هستند و بعدها هم تصور میرود بهترین ضد عفونی کننده ها موايد باشند که محتویعنار رنگین میباشند،. جلوترها گوگرد احمر، کره گاوی، حنا، بکار میبردند و هم اکنون ترکیبات رنگین تنطور،ید، مرکوکرم، ریوانل و .. و در آینده نیز احتمال نمیرود قوی تراز آنچه عناصر رنگین دارا است انتخاب گردد.

رنگ حنا ضدعفونی کننده ای قوی است، تانن حنا مانع رطوبت میباشد، رنگ حنا را حنوتوکسین Henotoxine گویند

و در هر کیلو برگ حنای خشک فقط چند سانتی گرم یافتمیشود و نزدیکترین ضد عفونی کننده روز به حنا کورکرم است.

مواد نگی ضد الرژی و حساسیت نیز هست و در قدیم خمیر کرده حناو گل شاه طره و آب لیمو حنا و ماست حنا و ... را در دمان اگزماها بکار میبردند و مؤثترین داروی اگزما پودر گاهی بود که آنرا قمبیل میگفتند که ا روغن هسته هلو مخلوط کرده میمالیدند و مقصود این است که قمبل نیز محتوی ماده رنگین میباشد، ومواد رنگیدیگر ضد آلرژی داریم چون رناس زعفران، جنطیانا (ویوله گانسین) و بلودومتیل.

مرکورکرم، ورمطیل، ورکریستال، ورویوله، ویوله ژانسیان، دیوله مطیل، بلودومتیل همگی خصائص مذکور را دارند.مواد رنگی انلیک مشتق از نیل هستند. رنگهای طبیعی خیی بهتر از رنگهایمصنوعی است: حنا، وسمه، رناس، جنطیانا ... رنگ حنا تا مجاورت طبقه بازلرپوست اثر میگذارد و چند هفته رنگش باقی است، حنا ضد حساسیت، ضد انگل، ضدعفونی کننده قوی و حتی ازتوطور ید کدکس قوی تر است اما باید برگ حنا را پسازخمیرکردن مدت 2-1 ساعت در مجاورت هوا گذاشت تا فرمانتاسیون انجام و مواد رنگی خود را حاضر بعمل نماید و بهتر است با آب گرم خمیر درست شود.

برای مزید اطلاع گفته شود هم اکون محصولی از حنا ساخته اند که تمام خواص حنارا از شفاف کردن و درخشان نمدنو ضد عونی ساختن و تقویت کنندگی مو و ... را دارد ولی رنگ.

نمیکند.(1)

خضاب کردن

خضاب کردن رنگ کردن است و هرگاه تنها گفته شود در بین ما معمولاست که میرساند خضاب کردن یعنی حنا بستن در حالیکه خواهید جلد بعد آنجا که از بهداشت مو خواهم نوشت در سالام خضاب به حنا و وسمه و کتم نیز معمول بوده است و شرح خضاب کردن را هم در آنجا خواهم داد و اینجا بمختر شرحی ازحنا بساتن (خضابا حنا) اکتفا مینمایم:

اصولاً حنا بستن با توجه به چند اصل دستو داده شده است: در موردی که منظره زشت یا بوی بد باید برطرفشود همانگونه که پس از تنویر برای برگشت رنگ طبیعی ناخن ها دستور میدهند (قال ابوجعفر الباقر ان الاظاقر اذا اصابتها النوره غرتها حتی آنها تشبه أظافیر الموتی فلا باس بتغییرها حضرت باقر فرمود انگشتانی که با تماس بهنوره رنگ مردگی یافته با حنا برنگ اول خوشرنگ برمی گردد).

در انجا که باید رعایت نظافت شود و از هنوتولسین ضد عفونی کننده بهترین استفاده را نمود که گفته ام و باز خواهم گفت گاه زیبا ساختن و خود را قشنگ جلوه دادن (عن ابی عبداللّه قال الحنا یذهب بالسهلک و ییدفی مائ الوجه و یطیب النکهه: از حضرت صدق است رمود حنا بوی بدرا میبرد و آرو را زیاد و دهان را خوشبو می سازد) دهان را خوشبو ساختن امکان دارد

1- صفحه 5 کیهان 7750.

جذب شود و وارد بزاق گردد که حضرت اشاره میفرماید و بالاخرهاز خاصیت ضد الرژی حنا استفاده نمودن کهدراین باره سخن حضرت رضا اورده شده و حتی یک باب در این باره که مستحب است پس از تنویر حنا مالید در کتب مربوطه باز شده و همانگونه که راجع بهر قسمت یک روایت ذکر کردم اینجا نیز یک ازآنها را بنویسیم که گوای خاصیت جلوگیی کنندگی حنای پس از تنویر از تغیرات پوستی است (قال امیرالمؤمنین الحنا بعد انوره امان من الجذام و البرس حضرت علی فرمود حنا بعد از نوره از جذام و پیسی جلوگیری می نماید).

ناگفته نماند وایات دیگری دراین باره هست که به مسائل گوناگون مربوطه پردختهو از ذکر آنها خودداریشد طالبین میتوانند بکتابهای سه گانه ای که همیشه اسم برده ام (بحار، وسائل، مستدرک) مراجعه نمایند.

حنا در کتابی از قدیم

حنا بکسر حاء و تشدید نون نباتی است ساقش بقدر نیم ذرع و رخ و برگش شیه برگ موردو عریضتر از ان ونرم و گلش سرخ مائل بسفیدی و فاغیهنامن و خوشبو و سالی دوبار گل میکند مرکب القوی و مائل بردیو در دوم خشک و گویند در اول گرم است مفتح افواه عروق و مسدد و مخف پی لذع و محلل و در الحام قریب بدم الاخون و با قوه قابضه و آشامیدن آب نقیع آن روزی

سی مثقال با هفت مثقال شکر جهت ابتدای جذام بغایت نافع و چون یک ماه مداومت کنند و جدام زائل نشود قابل سائر عاجات نیست و هر روز هفت مثقال و نیم آنرا درصد و پنجاه مثقال آب خیسانیده بجوشانند تا بخمس برسد و اشامیدن آب نقیع ده مثقال آن در ده روز باعث روئیدن ناخن اصلی بجای ناخن کج و ناخن متاکل و جهت یرقان و سپرز و سنگ گرده ومثانه وعسر بول نافع و مسقط جنین و ساییده جرم آن بقدر نیم مثقال بالخاصه رافع قولنج و مضر حلق و ریه و مصلحش کتیرا و لعاب بزرقطونا و گویند زیاده از یکمثقال آن کشنده است و ضماد آن بر کف پای آبله دار مانع بروز آبله در چشم او خصوصا با اندک عصفر و زعفران آمیخته باشند و نطول آب مطبوع آن جهت حمره و سوختگ آتش و مضمضه آن جهت قروح دهن و قلاع اطفال و طلاء آن جهت اورام حاره که زرد آب از آن آید و با روغن گل جهت قروح سرو با برگ گردگان بالمناصفه جهت بیضه و خوذه و شقیقه و صداع ریحی و بلغمی مجب و به دستور با اب نمک بغایت مؤثر و زرور آن جهت تخفیف قروح و خوردن تخم آن بقدر یک مثقال با عسل و کتیرا جهت تقویت دماغ بغایت نافع و گل آن معتدل و لطیف و یک مثقال آن با سه و قیه آب و عسل جهت قطع نزلات وانواع صداع و تخفیف رطوبات و طلای آن جهت التیام قروح و رفع خناق و فالج و

امراض دماغی وعصبانی و درد اعصاب و با رکه جهت سردرد و با موم و روغن گل سرخ جهت درد پهلو و کوفتگی اعضاء و با ادویه مخصوصه سپرز جهت ورم و درد آن و گذاشتن آندرمیان لباس موئینهمانع کرم زدن آن وبرگ آنرا نیز صاحب این اثر دانسته اند و روغن گل حنا که دهن الفاغیه نامند بدستور روغن گل سرخ مکرر و روغنها پرورده کنند گرم و محلل و مقوی موی ونیکو کننده رخسار است بو بدلش روغن مرزنجوش و روغن حنا که از جمله مرکبات است در دستور ثانی مذکور است.

حنا Feuille DE Henne

(1)

گیاهان اینتیره دارای گلهای منظ مو هرمافرودیت که کاسه گل آنها شامل 4-8-10 و تا 12 تقیم است که در دو ردیف قرار دارد جام گل آنها شامل گلبرگهائی بتعداد کاسبرگها و میله هاینر بتعداد معادل و یا دو برابر گلبرگهاست، تخمدان آنها آزاد و شامل 2 تا شش خانه می باشد. درختچه ای است که امروزه در شمال و مشرق افریقا، درمصر (نزدیک قاهره)، عربستان، ایران، هندوستان، سیلان و غیره کشت میشود ولی منشاء آنرا عربستان تصور مینمایند، شاخه های این گیاه غالبا خاردار و پوست آنها برنگ مایل بسفید است، برگهای آن متقابل، بی کرک و دارای دمبرگ کوتاه میباشد در بازار تجارت برگهای خشک شده آن که بندرت بین آنها برگ کامل دیده میشود عرضه میگردد، گل حنا معطر، سفید و شامل 4 کاسبرگ 4 گلبرگ و 8 میله نر است، درختچه حنا تا جوان

1- گیاهان داروئی ایران، جلد اول صفحه 290.

است بدون خار میباشد و همینکه پیر شد خاردار می شود.

قسمت مورد استفاده حنا برگ آن است که بحالت کامل و یا بصورت گرد در معرض استفاده قرار میگرید. اراضی سبک و رو به آفتاب برای حنا مناسب است، تکثر آن ازراه بذر مباشد که قبلاً در محلی میکارند و بعد بزمین اصلی منتقل میسازند و یا آنکه دانه را اگر شرایط لازم جهت رشد موجودباشد مستقیما؛ در زمین اصلی میکارند و برداشت محصول معمولاً از سال دوم و سوم آغاز میگردد.

حنا معمولاً صورت پودر در معرض استفاده قرار میگیرد پودر آن رنگ قهوه ای مای بسبز دارد ولی در مجاورت هوا تغییر رنگ حاصل کرده برنگ مایل بقرمز در می آید.

ترکیبات شیمیائی حناهنوز کاملاً شناخته نشده است.

درحنا مودی نظیر قندهای قابل هیدرولیز، قندهای احزاء کننده، مواد چرب یک رزین محول دراتر، تانن، یک ماده ملون کهبصورت بلورهای سوزنی شکل و برنگ زرد مایل بقرمز متبلور میگردد یافت مشود. (بطور متوسط 5/7 درصد تانن 6 درصد مواد چرب 2/1 درصد اسانس 2 تا 3 درصد مواد رزینی و 2 در هزار ماده رنگی قابل تبلور دارد که بصورت بلوریهای سوزنی شکل و برنگ زرد نارنجی متبلور میگردد از برگ حنا بدست می اید و در رنگرزی بعنوان یک ماده رنگی اسید مورد استفاه قرار میگرید وهمین بولریها در برابر هوا و نور قرمز رنگ میشود و بهمین جهت می بینیم ظرف حنا وسطش سبز است و رویش قرمز رنگ شده است.

مقدار آب، مواد چرب، سلولز خام، مواد ازته، خاکستر

و مواد غیرازته قابل استخراج در برگ حنا به ترتیب عبارتند از 67/0 درصد 04/6-5/10-25/13-64/8-89/50- درصد و در شاخه حنا به ترتیب 40/10- 6/0- 92/2- 25/6- 28/3- 55/55 درصد میباشد.(1)

برای مالیدن حنا بسر مقداری آب نارنج هم بآن اضافه مینمایند. اگر ازحنا و آب اکسیژنه 20 حجم، بطور متناوب جهت رنگ کدن موی سر استفاده بعمل آید موها رنگ حنائی روشن با تلالؤ آتشی و زیبا پیدا میکند، در بعضی نواحی گرد برگ حنا، برگ هلو و برگ تانن دار گیاهان مختلف را مخلوط کرده بای رفع اگزما و جلوگری از عرق دست و پا بدان می مالند.

قرار دادن گرد حنا و یا خیسانده آن بر روی زخم و جراحات جهت بهبود آنها، بین مردم معمول است و همچنین برای جلوگیری از بوی ناپسند عرق دست و پا.

حنا در منبت کاری و رنگ کدن چرم و پشم هم مورد استعمال دارد و ازرنگهای بی زیان می باشد.

حنا را در بلوچستان مهندس نامند و در بلوچستان، بم و نر ماشیر محل رویش دارد، در یزد دارد، در یزد برگ آنرا از بم و نرماشیر وارد و بوسیله سنگهای بسیار بزرگی که به شتر بسته و آنرا پودر مینماید مخلوط با مواد دیگر و از جمله دانه بیدانجیر جزو صادرات کشور در می آورند که اخیرا بجای شتر که همیشه مرود تماشای تازه واردین بود وسائل برقی بکار برده اند. (ناگفته نماند حنا در سراسر نواحی مرطوب شما افریقا و عربستان و ایران و نواحیهند

1- 650 جلد اول گیاهان داروئی.

شرقیمی روید بوسله ساکنین آن نواحی جهت رنگ کردن ناخن انگشتان و یال و سم اسبان بکار برده می شود).

احتمال اینکه

اسلام حنا بستن را بعنوان یک سنت وارد دین نکرده همان گونه که خوداشاره نفرموده و حالآنکهمواردی چند (ختنه، تنویر، و ..) را از سنت دانته است و فقط ازچند خواص و امتیازات حنا حسن استفاده نموده دستوراتی داده که مخصوصا برای کسانیکه مجبورند زندگی مخصوصی داشته باشند که باید دستشان برای مدتی ضد عفونی بماند و درزها و خط های کف دست و نواحی مسامات همه پوست ضد عفونی گردد و بعد هم برای شستن آمادگی بیشتری داشته باشد که بدون صابون و ... تمیز گردد مخصوصا در نقاط گرمسیری که امکان عرقکردن کف دست هم هست و جالب تر آنکه ازراه پوست بر قسمت های دورتر هم اثر مطلوب را بگذارد مثلاً دهان را خوشبو کن دستور داده شده است و در غیرانصورت هیچ لازم نیست فقط بعنوان شستشو و نظافت کسی کهمیتاند بفوری دست خود را با آب و صابون بشوید و مثلاً مشغول تحصیل علم گردد خضاب با حنا یا هر چیز دیگر شاید بیهوده مصرف نمودن بلکه تلف کردن عمر باشد.

روغن مالی بدن

روغنمالی یا استعمال مرهم های پوستی برای زیبائی و بهداشت از زمان قدیم مرسوم بوده، کلئوپترا زن زیبا و معروف مصری که با چند قیصر روم سابقه جنگی یا مراوده دیگری داشت و آنقدر بینی زیبائی داشت که بقول آن دانشمند اگر اندکی بینی کلئوپاترا درازتر یا کوتاهتر یا کوچکتر یا بزرگتر بود نقشه جغرافیائی کشورهای قارات بوضع کنونی نبود! آری کلئوپاترا صورت و پوست خود را با روغن کروکودیل چرب میکرد و روغن مذکور را با قیمت گزاف از نقاطدور خریده جهتش می آوردند. یونانی های قدیم در زمان ورزش و ومی ها برای مجسمه و نقاشی آنها را بکار میبردند امروز نیز ترکیباتی گوناگون برای زیبائی عرضه میشود و چون تقاضا زیاد است هر کارخانه ای فقط بخار جمع آوری ثروت بیشتر نوعی را بمعرض فروش و بازار رونق گذاشته است و چه بسا وازلین را بهمان قیمتی که خریده صدها یا هزاران برابر بفروش برسانند.

اصولاً وقتی سخن از پیری می شود نقش مهم سلولهای ملتحمه رادر پیرشدن بیاد می آورد زیرا سلولهائی هستند که با میکروبها باید مبارزه کنند، زخمها را التیام بخشند، وسله تغذیه ودفع پس ماند، سلولها باشند نقش عوق خونی را بشکل مجاری اندوتلیال ایفا نمایند و خون را به تمام الیاف برسانند و با جوان نگهداشتن و تقویت انساج ملتحمه است که پیری دیرتر میرسد.

دکتر بوگومولنس بهترین وسیله برای رساندن مواد و

عناصر مقوی انساج مزبور ببدن را انتخاب از راه پوست میداند و سطح وسیع آنرا (حدود دو متر مربع) و قدرت جذب و دفعش و ابطه نزدیک پوست با اعصاب و ارتباط و شرکت مستقیمش با اعضاء و غدد و بالاخره نقطه مهم قشر عمقی پوست که درم می باد ازانساج ملتحمه تشکیل یافته و امتیازات مذکور پوست سبب می شود راه عملیات رساندن عناصر به الیاف ملتحمه را از پوست انتخاب نمائیم مخصوصا که طبقه ذکر شده یعنی درم نقش مهمی در این باره ایفا می نماید.

در جلد سوم آنجا که راجع به غذا خوردن با دست صحبت میکردم یک بحث مربوط به قدرت جذبیوست بود و دیگر لزومی ندارد در اینجا مطلب مزبور را تکار کنم فقط از کسانیکه با ماساژ و مالیدن روغنها پوست را جلا میدهند و باصطلاح جوانتر میکنند نقل کنم که انها در شیره بادام مخصوصا اگر تازه باشد خاصیت پاک کنندگی ذرات و چبیهای پوستی و مسامات پوتی را جسته اند و برای پوستهای خشک روغن زیتون را به تنهائی یا مخلوط با عناصر دیگرتوصیه مینمایند و قبا کرمهای گوناگونی که درجهان استعمالمی شود نام برده و ترکیبات هر کدام را ذکر کرده ام بهر صورتقدرت جذی پوست، نقش پوست در زیبائی و جوان ماندن و امتیازات دیگر پوتی را فراموش نفرمائید تا نظر اسلام را در این باره باختصار بگویم و بگذرم.

ناگفته نماند درهمین جلد گفتم کسانیکه پوستشان در اثر سرما یا باد استعدد خشک شدن دارد روغن مالی یا استعمالگلاب را باید فراموش ننمایند و حتیگفتم زمان ورود از محوطه سرد

به گرم یا از جای گرم به سرد رفتن چگونه مرهمی و چرا باید بکار برد و امروز استعمال پودرها و روغن ها بویژهاخترا ماسک ها برای طراوت دادن بصورت و نرم و لطیف کردن پوست و جلوگیری از چرب شدن زیاد پوستهای چرب خشک شدن پوستهای غیر چرب بازار فوق العاده گرمی دارد که شرح و بسط آن طولانی است و روزنامه ها و مجلات در این کار مبلغ خوب کالاهای تجارتی مذکوراند و اگر راهی هم برای مثلاً شستن صورت قبل از پودر یا مرهم یا ماسک گذاشتن یا شستن بعد نشان میدهند بالاخره تجارت را فراموش نکرده دلالی بین یکنفر برادر یا خواهر مسلمان خود را با کارتل کارخانه دار فراموش نمی فرمایند و اگر تحفه حکیم مؤمن هم ماسکی و مرهمی نشان داده باشد اگر آنرا سرطان زا معرفی ننمایند بعنوا ناینکه: مصاحبه ای شد بین کلئوم بیگم از دهات ابرقو و دوشیزه ریتا آرتا دکترای آرایش از دانشگاه هاروارد و دوشیزه این را پسندید و کلئوم آنرا ! بالاخره علاقه بفرهنگ و گذشتگان را نوعی عقب افتادگی و امل بودن نشان داده و باثبات میرسانند، و ترتیب دادن این نوع محاکمه در مجلات روز برای نویسندگانی که بنحوی میخواهند از علاقه مذهبی مردم بهره ضد مذهب بردارند روز بروز بیشتر میشود حتی اگر بخواهند مثلاً از کشف عورت هم تعریف نمایند (نه کشف حجاب) فورا بخط درشت مینویسند:دختران و پسران نظریه میدهند ! و عد چند اسم بسیار قدیمی که در کوهها به دختر و پسرشان میگذارند (نه در دهات) آورده اینان را پس از معرفی که مثلاً آقای رجب قلی پور ازیکی از آبادیهای فلان ده ابرقو چنین مخالفت خود را

ابراز داشته اند و اقای فرافر ژیگولیان که چند دقیقه از وقت گرانبهای خود را در حین پرواز بدور کره مریخ بما دادند با کمال مسرت چنینمواقت خود را اظهار فرمودند که ... در صورتیکه ازلحاظ علمی و تقسیم ندی کار نه مجله میتواند چنین مطلبی را حل و فصل کند و نه پسران و دخترانی که نمیتوانند متن اجتماع را درک کنند شایستگی اظهار نظر دارند زیرا قدرت تایخ فوق العاده بوده و بزودی بامخالفت یاموافقت یکدسته را خرد و خمیر می کند و مثلاً در مود بحث هرگزتاریخ وعده نداده است که: مینی ژوپها بر سراسر جهان مسلط خواهند شد! حال همه مجلات و همه فرافرها و ژیگولها موافق باشند، و یک دکتر، یا یک مهندس، یک قاضی که در رشته خود 20 آورده در علم الاجتماع شاید به صفر مستحق باشد! بهر صورت چند چیز را که در این اواخر کشف شده و راجع به پوستمیباشد در نظرداشته باشید تا روایات اسلامی 14 قرنی را برایتان بیاورم که بهمه انها که تازگی دارد اشاره نموده با این تفاوت که اینجا سخن از تغذیه و دفع پوست و قدرت جذبی آن و ... می باشد و در انجا نتیجهآخر را گفتهو اشاره به شاداب شدن پوست و نورانی گردیدن و چربی و اب و غذا در آن جمع شده شده است.

لیپیدها یا ساده اند یا مرکب، ساده آنهایند که ازکربن و هیدروژن و اکسیژن درست شده اند و مرکب که عناصر دیگری هم (فسفر، ازت، گوگرد) دارند.

اسیدهای چرب طبیعی که وارد ساختمان لیپدها میشوند دارای تعداد کربن 4 ببالا می باشند و دارنده یک عامل کربوکسیل

(منواسید) و از گروه زنجیری و یا حلقوی میباشند و امکان دارد عاملهای دیگری هم داشته باشد و لذا بدو دسته اسیدهایچرب زنجری و حلقوی تقسیم میشود.

الکلهائیکه بااسیدهای چرب ترکیب شدهو لیپیدها را تشکل میدهند فراوان و گوناگون و برخی حلقوی و بعضی غیر حلقوی گاهی ازت دار یا غیر ازت دارند.

گلیسریدهای خنثی که از لیپیدهای ساده اند در بافت های چربی ذخیره ای و بافت های نگهدارنده انسانی دیده میشوند که مقداری از آنهادرخون و اغلب سلولها وجود دارد و بر حسب اینکه آدمی لاغر یا چاق باشد 9-23 درصد وزن بدن را تشکیل میدهد.

امروز ثابت شده مالیدن چربیها به پوست صورت یا جای دیگر سبب تغذیه پوست و در نتیجه برطرف شدن چینو چروک پوست میگردد وساختن کرمهای مغذی و کنتل و مراقبت آنها از طرف دولتهای دلسوز موید پژوهش مذکور است.

پیوتر سیلینکو دانشند کف شوروی طریقی اختراع کرده که برای مدتی میتواند حالت واترپروف بودن پوسترا از بین ببرد.

وی بیمار خود را وادار میکند نفسهای بسیار عمیق بکشد و بعد با پائینآوردن ناگهانی درجه حارت، بیار برای چند لحظه از نفسمی افتد. در این لحظه پوست بدن برای چند دقیقه میتواند اجازه دهد که ترکیبات داروئی (بشکل آب) در آن نفوذ نماید. طی زمانی کمتراز یکدقیقه دارو از پوست بدن به زیر پوست نفوذ میکند و وارد جریان خون و لنف می شود (خواهشمند است این کسف را دوباره با دقت مطالعه بفرمائید عرضی دارم) ملاحظه

فرمودید: نفسهایعمیق، پائین آوردن ناگهانی درجه حرارت، از نفس افتادن، سهحالتی بود که پرفسور درابره شخصانتخاب شده معمول میداشت تا روغن هایمنظور خوب جذب پوست گردد و اگر جلد قبل را بیاد داشته باشید ویا حداقل حمامهائی که هم اکنون میروید با آب گرم و سپسخارج گردیدن در هوای سرد سر و کار دارید بدون شک وقتی دیگر پیدا نمیشود که تا این اندازه با وضعی که پرفسور مایلست در شخص پیدا شود شباهت داشته باشد یعنی آنچه را پرفسور بطور مصنوعی ایجاد میکند مشابه ترین آن وضع را حمام بوجود می آورد و اسلام هم روغن مالی را اگر دستور میدهد پس از استحمام میدهد زرا این هم دستور اسلام بود که یکدرمیان باید حمام رفت لذا روغن مالی همیشه با بدنی حمام رفته انجام خواهدگرفت، با توجه به اینکه یکنفر مسلمان متوجه امور و شئون زندگی بوده و هرگز ساعتی از عمر خود را که میتواند برای امر بهتر و شایسته تری اختصاص دهد صرف روغن مالی نخواهد نمود.

حضرت علی فرمود: روغن مالیدن بشره را نرم می کند و دماغ را زیاد مینماید و مجای آبرا در بدن آسان میکند و خشونت جلد یا بدحالی و تگی روزی را برطرف مسازد و صورت را نورانی می نماید (الدهن یلین البشره و یزید فی الدماغ و یسهل مجاری الماء و یذهبالقشف و یسفر اللون).

ازحضرت صادق است: روغن مالیدن توانگری را ظاهر میکند (الدهن یظهر الغنی) و در حدیث دیگر فرمود: فقر را زایل میسازد.

از حضرت باقر است: در شب روغن مالیدن در عروق بدن جاری میشود و بشره را سیراب میکند و رو را سفید میکند (دهند اللیل یجری فی العروق و یربی البشره و ینضر الوجه) در روایتی است که ماهی یکبار روغن بمالند و در روایتدیگر هفته ای یک مرتبه یا دو مرتبه ولی زنان اگر هرروز روغن بمالند اشکالی نیست و مردان از مداومت بر آن نهی شده اند.

از روغنهائی که مالیدنش ببدن تعریف شده روغن بنفشه و روغن بان (فستق هندی) و روغن زنبق و روغن زیتون (1) و روغن گل خیری می باشد، و در ضمن به اثراتی که بر بدن میگذارند اشاره فرموده ان که هم آنها ازاینقرار است: روغن بنفشه برایرفع دردو شکستن گرمی تب، روغن بان برای رفع ترک خوردگیهای دست و پا و جلوگیری از ورود شیاطین ببدن می باشد.

اگر بخواهم خواص روغن بنفشه وبان و ... را بنویسیم بدو گرفتاری دچار میشوم اول آنکه مدارک کافی در اختیار نداشته و نتوانستم آنگونه که شایسته بحث ایت مطلب بدست آورم، دیگر آنکه از بس راجع بخواص غذا و گلو گیاه در جلدهای قبل نوشتم خستگی برایخواننده کافیست ازاینرو باختصار بگویم:

امروز میدانیم با برطرف ساختن چربی پوست میتوان تلقیح کرد و این چربی سطحی اطت که مانع ورود میکروبها ببدن می شود

1- راجع به زیتون و روغن زیتون به جلد نهم اولین دانشگاه مراجعه فرمائید.

ودر جلد نهم راجع به روغن زیتون گفتم اگر بنقاط حساس تحریک شده بدن مالیده شود مانع ورود سموم خارجی ببدن می گردد و آوردم که روغن زیتون بسرعت جذب میود و لذا در داروسازی مصرف دارد که مخلوط با گومنگول و اسانس اکالیپتوس جهت چکاندن در بینی و در سوختگیها و تهیه پمادها و ...بکار میبرند.(1)

1 اسلام در هزار سال قبل و بیشتر به روغن مالی در شب توجه دارد و امروز برای جذب بهترآن میگویند باید پس از روغن مالیاستراحت کرد.

2 الام توجه به بشره نمودهو روغن ها را جلذب بشره نه جلد محسوب داشته و امروزمیدانیم روغن ها در طبقه جلدی و سطحی نیست و زیر جلد است و این چربیهاست که چروکها را برطرف می سازد نه پوت و جلد.

3 با جمع شدن چربی زیر پوت خشونت و خشکی آن برطرف م شودهمانگونه که اسلام میگوید.

4 بنفشه اش بهتر تب را پائین م آورند و بانش زودتر ترک خوردگیها را مرمت مینماید، همانکه اسلام گفت.

5 قبلاً ملاحظه فرمودید گفتم: بای صابون بهتر است روغن های نباتی انتخاب شود تا کلسترل در شریانها رسوب نکند در انجا میپسم آزا روغن مالی سبب نمیشود همانطور که حضرت علی فرمود مجاری جلدی را آسان کند؟ و اشاره به جریان آب در بدن که حضرت فرمود چیست؟

6 - از همه جالب تر از حضرتعلی است که فرمود روغن مالی بشره را نرم میکند و خشونت جلد را برطرف می سازد، و امروز میدانیم چربی در بشره جمع میشود و جلد را نرم می سازد.

1- صفحه 147 جلد نهم.

7 باز تکرار کنم که پیشوایان اسلام بر حب اینکه بدنی خشک باید یا چرب و نرم روغن مالی را سالی یکمرتبهو گاهی هفته ای دومرتبه پیشنهاد فرموده اند و زمانی نیز (از قرار معلوم برایبدنهای چرب) آنرا نهی کرده اند.

8 به اختلاف چربی زیر پوستی زن و مرد توجه شده همان گونه کهطبیعت آنرا بیشتر نموده آنان نیز بزن اجازه میدهند در صورت تمایل هر روز ببدن خود روغن بمالد (با توجه به این اصل که زنان صورت و پوت مردانه مردان را مپسندند و مردان صورت و پوست نرمو آب افتاده و چربی دار زنان را).

مطلب اضافیآنکه اخیرا برای این سؤال:در پوستبدن چه چیز وجود دارد که پشه ها را بطرف خود جلب میکند؟دکتر مایباخ آمریکائی متخصص مربوطه چنین پاسخ داده است: پشه ها از چشم خود استفاده نمیکنند بلکه آنتنی دارند که شبیه رادار آنها را بطرف انسان هدای میکند. رطوبت و بوی بدن و چربی پوست عواملجلب پشه اند. در مواردیکه شخص فعالیت بدنی می کند بوی عرق و بوی انیدرید کربنی که از ریه ها دفع میشود پشه را جلب مینماید. پشهاز رنگهای روشن گریزان است و بسوی رنگهای تیره کشیدهمی شود بهمین جهتبهتر است لباسهای روشن بپوشیم و وسائل خوابمان نیز رنگ روشن داشته باشد.

کمی ابلیموی ریقی اگر بقسمتهای بازن بدن بمالند پشه ها فرار می کنند و اگر شب یا صبح کمی اتر و پنبه به پوست بماید چربی آن پاک شده و پشه از آن فرار می کند (اما اگرچربی حافظ بدن برود و محل آلوده باشد عفونت ایجاد می گردد).

برای مزید اطلاع جالب است به پاره ای ارات درمانی جلدی و تأییدقدرت جاذبه پوستی اشاره گردد.

پزشکان عالیقدری نظیر Dr.H.Lecl erc و J.Brel که مطالعات بسیار ارزنده در مورد تأثیر نباتات در علاج بیماریها نموده اند نتایج مختلفی از تأثیر علف چشمهدر رفع بیماریها بدست آورده اند که از جمله مالش دادن شیره ان گیاه بر رویت پوست سر برای جلوگیری از ریزش موی سر بطور قاطع است (1) (شیره تازه علف چشمه صد گرم، الکل 90 درجه صد گرم، اسانس ژرانیون ده قطره).

بکار بردن روغن شول موگرا در بیماریهای پوست مخصوصا جذام اثر بسیار مفید ظاهر می نماید. مشابهت باسیل مولد جذام و سل که هردو از دسته الکل و اسید و رزیستان هستند موجب گردید که اثر این روغن در بیماریهای سل نز مرود آزمایش قرار گرفته این نتیجه حاصل شود که از آن بتوان در سل ریوی و سل نجره استفاده بعمل آورد. در سل حنجره محلول 10 درصد روغن شول موگرا را در وازلین مایع ح کرده بصورت مالیدن بر روی عضو یا تزریق در درون حنجره بکار می برند. (2)

ریشه و برگ له شده پنیرک در رفع التهاب های سطحی بدن یا قرار دادن بر روی عضو و همچنین برای رفع جوش صورت و

1- 119 جلد اول گیاهان داروئی، ناگفته نماند علف چشمه را آب تره و همچنین بولاغ اوتی و به عربی حب الرشاد، حرف الماء، قره العین نیز گویند.
2- 182 جلد اول گیاهان داروئی.

دانه های جلدی بکار می رود ضمنا درد و ناراحت های محل جوش و دانه ها راتسکین میدهد (1) مالیدن له شده ئ گیاه تازه لادن بر روی پوت سر اثر مفید داشته و پیاز مو را تقویت کرده از ریزش مو جلوگیری بعمل می آورد.

با مالیدن روغن دانه شاه بلوط هندی بر روی عض.ثر مفید در نقرس و رماتیسم ظاهر می گردد. (2)

پودر آراوبا اگر بر روی پوست تأثیر داده شود موجب تحریکات جلدی، ایجاد خارش و احساس سوختگی می شود بعلاوه براثر جذب از راه پوست عواضی نظیر بی خوابی و تب را بوجود می آورد. (3)

آرد عدس نرم کننده و از بین برنده التهاب های سزحی بدن دارد و از اینجهت بصورت ضماد میتوان از آن اتفاده بعمل آورد. (4)

له شده برگ هلو بصورت ضماد اگردر ناحیه شکم افال قرار داده شود نه تنها دل پیچه را ارام مینماید بلکه برای آن ار دفع کرم نیز قائلند. (5)

روغن بادام شیریناگر بتمام سطح بدن کودکان مبتلا به سرخک و مخملک مالیده شود خارش را در آنان تسکین میدهد.(6)

1- 232 جلد اول گیاهان داروئی
2- 327 جلد اول گیاهان داروئی.
3- 415 جلد اول گیاهان داروئی.
4- 461 جلد اول گیاهان داروئی.
5- 560 جلد اول گیاهان داروئی.
6- 571 جلد اول گیاهان داروئی.

برای تسکین محلدردناک رماتیسمی اسانس کاژه به پوست بمالند مؤثر است.(1)

شیره ریشه پخته فاشر را مخلوط با پیه خوک و گوگرد (بمقدار مساوی) در رفع کچلی اثر قاطع دارد.(2)

مخلوط آب خیار و موم و عسل درلطافت پوستبدن و رفع جوش و زیبا نمودن پوتس اثر فراوان دارد.(3)

تجربه نشان داده است مشمع شوکران کبیر اگر بر روی سینه مسلولین گذاشته شود و این عمل 4 یا 5 روز یکمرتبه تکرار گردد نه تنها سرفه را تسکین میدهد و خروج اخلاط را آسان میکند بلکه درد ناحیه سینه را که غالبا در مسلولین پیش می آید آرام میسازد.(4)

له شده گیاه جعفری در رفع انسدادمجاری شیر و تجمع آن در پستان و ضرب خوردگی و خون مردکی با قرار دادن بر روی عضو اثر مفید ظاهر مینماید. (5)

از گرد پوست گنه گنه برای از بین بردن کبره پوست بدن (قشر بافت های مرده سطحی) استفاده بعمل می آورند. (6)

عقیده کلی عده ای از دانشمندان در مورد تأثیر برگ له شده بابا آدم در گزیدگی مار این است که با قرار دادن برگ له شده گیاه در محل گزیدگی موجبات اکسیده شدن و زائل گردیدن سم

1- جلد اول گیاهان داروئی 626.
2- 671 جلد اول گیاهان داروئی.
3- 684 جلد اول گیاهان داروئی.
4- 723، جلد اول گیاهان داروئی.
5- 750، جلد اول گیاهان داروئی.
6- از این به بعد از جلد دوم گیاهان داروئی خواهد بود: صفحه 44.

فراهم میشود. گزیدگیحشرات مانند زنبور، پشه و غیره نیزبا تأثیر دادن برگ له شده بابا آدم بر روی پوست رفع میگردد و خارش و تحریکغت جلدی برطرف می شود. (1)

اثر دادن شیره بگرهای تازه شکاعی (طوبه) بر روی پوست بدن جهت رفع زخمها و معالجه کچلی، جرب و اولسرها مخصوصا اولسر ناحیه صورت Lupus و غیره توصیه شده است. (2)

اثر درمانی بابونه مربوط به اساسن آن است که ضمن فراخ نمودن عروق موئی، موجبات آنرا فراهم می سازد. (3)

گل همیشه بهار برای رفع جوشهای ورت (دانه غرور) کورک، پینه بستن دست یا پا، میخچه و زگیل مورداستفاده قرار می گیرد. (4)

استعملا روغن زیتون اثر آرام کننده و خنک کننده پوست بدن در موارد آفتاب زدگی دارد و از آن نه تنها در رفع آفتاب زدگی بلکه در گزش مار و حشرات نیز میتوان استفده بعمل آورد و حتی معتقدند که اگر بر روی پوست بدن مالیده شود د درمان استسقا و آب آودن انساج اثرات نیکو ظاهر مینماید. (5)

در کشور روسیه برای رفع دردهای رماتیسمی روغنی بدست می آورند که با قرار دادن گلهای یاس بنفش در روغن است و ظرف محتوی را 15 روز در مقابل آفتاب گذارده سپس به ناحیه مورد

1- جلد دوم گیاهان داروئی صفحه 104.
2- جلد دوم گیاهان داروئی صفحه 123.
3- جلد دوم گیاهان داروئی صفحه 230.
4- جلد دوم گیاهان داروئی صفحه 252.
5- جلد دوم گیاهان داروئی صفحه 313.

نظر میمالند. کورا سمی است که از راه پوست سالم جذب نمیگردد این مطب میرساند که هستند آنها که از پوست جذب شوند. برگ و دانه آفتاب پرست را در بعضی نواحی بر روی زگیل جهت از بین بردن میمالند. تجارب جدید دکتر لکلرک Dr. H. Leclerc نشان داد که در جنگ بر روی سختگیها عمیق فرآورده ریشه سنفیتون اثر قاطع در ترمیم بافت های آسیب دیده دارد بطوریکه بکمک آن زخمها و سوختگیها بسرعت تغیر شکل حاصل میکند و ترشحات آن حالت عفونی را ازدست میدهد، تدریجا کناره زخمها و سوختگیها بیکدیگر نزدیک میگردد و خاتمتا التیام کامل حاصل میشود. پونه در استعما خاج بمنظور رفع لکه های جلدی Tache De Rousseur مورد استفاده قرار می گرد. از تقطیر برگ عنب القطا که آنرا خضره الشتاء (Palommier) نیزگویند بکمک بخار آب اسانسی بدست آمد که آنرا اسانس وینترگرین (Essence De Winter-Green) گویند. اسانس مذکور بسهولت از راه پوست جذب گردیده بصورت سالیسلات دومتیل از راه ادرار و مدفوع دفع می شود. در اثر پوشاندن و بستن اکزما با Polythene سبب

جذب و نگهداری رطوبت در پوست میشود و نفوذ استروئید را در پوست تا حدود صدبار افزایش می دهد.

از آغاز استفاده استروئیدها در درمان آلرژیهای پوستی پانزده سال میگذد،در این مدت تحقیقاتی مربوط به استعمال آنها از راه پوست بعمل آمده است و از جمله معلوم شده مهمترین عکارضه سوء که از بکار بردن کورتیکواستروئیدهای ساختگی قوی حاصل میشود بخصوص اگر از روش بسته با پی تناتفاده شود ضعیف شدن کار غده های وی کلیه و غذه هیپوفیز است چه کورتیکواستروئیدها از راه پوست جذب میشود... بیمارانی که بامقدارهای زیاد اتروئیدهای موضعی و مالیدنی تحتدرمان هستند ماندند بیمارانی میباشند که مقدارهای متوس استروئید را از راه خوراکی بکار می بردند و مخصوصا باید استعمال آنها در کودکان بحداقل برسد که امکان دارد بضعف کار سورنال دچار گردند ولی بهر صورت باید بخاطر داشت که استروئیدها از راه پوست جذب میشوند. (1)

برگ تازه بارهنگ اگر چند ساعت در آب جوشیده قرار گرفته سپس قطعات آن بر روی زخمهای بازگذارده شود نه تنها زخمها را از خطر آلودگی حفظ میکند بلکه سرعت التیام و بهبود آنها را باعث میگردد، در ایران نیز از برگ بارهنگ بهمین منظور استفاده فراوان در التیام زخمها بعمل می آید. تجربهنشان داه است که کمپرس و ضماد برگ بارهنگ اگر بر روی

1- مجله طب عمومی سال نهم شماره دوم صفحه 9.

زخمهای ملتهب اثر داده شود معالجه سریع آنها را باعث میگردد.

جوشانده ریشه گیاه که با عسل شیرین شده باشد اگر بصورت غرغره بر روی مخاط دهان اثر داده شود ورم حلق و گلو را از بین میبرد.

Hufiland از تجربیات خود چنین نتیجه گرفت که له شده بگرهای تازه بارهنگ را اگردر ناراحتی های جلدی بر روی پست قرار دهند و مرتبا نیز آنرا تجدید نایند اثر معالج در رفع سوداهای بسیار دردناک ظاهر می کند ن حتیاگر حالت چرکین پیدا نموده و یا در شرف پیشرفت در ناجیه صورت باشد آنرا از بین میبرد.

دکتر لکلرک بکار بردن کرم (Creme) بارهنگ را در رفع جوشهای صورت، جوش ناحیه بینی، زنخدان و گونه توصیه نموده است. برگ تازه له شده بارهنگ،اگر در محل گزیدگی زنبور، زنور عسل و پشه شدیدا مالش داده شود درد را تسکین میدهد و بنظر میسد اثر خنثی کننده بر روی سم جانوران مذکور داشته باشد. (1)

ضماد مخلوط برگ پخته ترشک با ارد کتان و پیه خوک اثر مفید در رفع دانه ها و جوش صورت، سودا و بیماریهای پوست ظاهرمیکند. (2)

علف هفت بند اثر التیام دهنده قوی دارد و اگر بر روی زخمها و جراحات قرار گیرد سریعا آنرا بهبودی می بخشد. شیره رقیق شده آن التهاب و ورم را از بین می برد.(3)

1- جلد دوم گیاهان داروئی 716.
2- جلد دوم گیاهان داروئی 744.
3- جلد دوم گیاهان داروئی 756.

کافور دارای اثر ضد عفونی کننده است و اگر بر روی پوست بدن اثر داده شود موجب فرغخ شدن عروق سطحی و ایجاد قرمزی در پوست بدن شده باعث تسکین میگردد. کافور از کلیه راهها منجمله مخاط ها و پوست بدن جذب میشود. (1)

کرمهای فراوان و پمادهای بسیاریدر بازار بفروش می رسد که مصرف اغلب انها اختصاص بموادی دارد که حتما باید دز راه پوست جدب شوند تا اثرمطلوب را داشاته باشند و هر چند وجود انها برای اثبات مطلب کافی بود با وجود این مواردی را نشان دادم که عناصری چند چه روغنی و چه غیر روغنی از راه پوست جذب میشوند.

متوجه بودم که ذکر این قسمت برای اثبات مطلب کافی بود که: آنچه مسلم است آنکه اسید لینولئیک (یا لینهولیک) بفرمو C18H32O2 موجود در روغن بزرک در استعما خارجی برای رفع اگزما و خشکی پوست بدن اثر دارد. اثر آن بر روی پوست بدن دو جانبه است یعنی هم تأثی موضعی در رفع بیماریهای پوستی دارد و هم پس از جذب از راه پوست در بدن تأثیر می نماید، در مصارف داخلی میتوان با مصرف روغنهای نباتی حامل این اسید آنرا وارد بدن نمود. (2)

ولی برای مزید اطلاع و بیان اینکه مطلب منحصر به همین نیست نمونه های اضافی تری را نیز بیان داشتم.

بنظر میرسد روغن مالی در حجاز که معمول میداشته اند برای

1- 812 جلد دوم گیاهان داروئی.
2- 265 جلد دوم گیاهان داروئی.

نگهداشت بدن در برابرحرارت و قدرت دادن به بهداش تدر محیط گرم حجاز بوده همانگونه که امروز نیز بین اهالی ممالک حاره و مجاور خط استوان مخصوصا در هندوستان معمولاست و در اسلام نه جزء مستحبات ذکر شده نه از جمله سنت ها قلمداد گردیده است.

کار بعدی

کسیکه از بستر بلند شده، تخلی انجام داده هم اکنون باید وضو بگیرد یا غسل کند تا برای نماز آماده باشد، حمام رفتن همان غسل کردن است با تفاوتهائی که گفته خواهد شد لذا از حمام و استحکام گفته شد و اینک یا باید وضوگرفت یا غسل بجا آورد و چون تیمم با شرایطی میتواند بجای ه دو باشد یعنیدر صورت عدم دسترسی به آب یا نامساعد بودن مزاج برای رساندن آب ببدن یا ... چون بجای وضو و یا غسل باید تیمم نمود، لذا مختصریدرباره تیمم بحث کرده سپس بذکرمطالبی درباره غسل میپردازم.

خاک چگونه پاک میکند؟

اولین کاری که خاک انجام میدهد ایجاد تفرقه و جدا کردن مواد از یکدیگر است (صفحه 28 جلد 5 ماربوتن) چه خاک نسبت باجسام مختلف دارای خاصیت جذب و مکیدن متفاوت می باشد مثلاً مواد پروتئینی را بخود قبول نمیکند موادچربی را منتشر میسازد و مواد محلول و قابل تبلور را بداخل فرو میکشد و واسطه خاصیت جذب ذره ای (Aesorption) اکسیژن گازها را در

خود نگاه میدارد. بدینترتیباولین عملی که خاک انجام میدهد ایجاد تفرقه و جدائی میان مود است و این اولین قدم تأمین اضمحلال بوده و دراینحال اگر خورشید بسراغ آنها بیاید د همان حینی که اشعه گرمارسان مادون قرمز (انفراروژ) رطوبت مح را خشک میکند و در اثر گرم کردن فعالیتحیوانات ذره بینی را در جنگ با میکروبها زیاد مینماید اشعه ماوردآد بنفش (اولتراویوله) میکروبها را یکی بعد از دیگری بدیار عدم میفرستد ولی هرگاهآفتاب نتابد میکروبها ولو آنکه از خوراک محومباشند معدوم نخواهند شد فق طاجازه دارند در حال انتظار در سطح زمین بمانند و اگر بداخل زمین رهسپار شوند پراکندگی بین آنها بوجود آمده مغلوب موجودات ذره بینی در خاک میشوند (صفحه 41 ماندون) وجودمخرمهای ازتی و فرمانهای تجزیه کننده در خاک مواد آلی آنها را تجزیه کرده بصورت مواد معدنی در می آورند و همانگونه که فقه اسلامی دارد بهتر است خاک بصورت غبار نرم باشد آنهم برداشته شده از جای پاک مثلاً سر دیوار زیرا خاک آنجاست که موجودات ذره بینی اش هر چه بوده از بین رفته آماده پذرائی جنگی با متجاسرین تازه واردند و خاک مشغول با کثافات کنار کوچه ها نیستند که باید برای تازه واردین جبهه دیگری بازنمایند. بعلاوه در آنجا از زمین که قدرت تطهیر نداشت نیروی دیگری بکمکش شتافته آنتی بیوتیکهای چندی در ان سر زمین برای قابل حیات کردن و دادن قدرت تطهیر بآن قسمت در آنجا خلق شد (با توجه بقدرت ضد میکروبی چندی که تازه از خاک شناخته شده است و از برخی آنها هم اکنون بعنوان دارد در طب

مورد استعمال دارد و قبلاً بعنون نمونه نامیازآنها را ذکر کردم که طالبین میتوانند مراجعه نمایند).

تبدیل مواد آلی بوسیله فرمانهای موجوددر خاک به مواد معدنی این سمئله را حل میکند که چرا باید مراقب بود چاه آب چاه فاضلاب بالا و پائین ترباشند، بعلاوه توجه فرمائید که خاک پخته موجودات ذرینی اش کشته و فرمانهایش متغیر و قدرت دفاعی تقریبا ندارد و نیز باید دانست وجود شوره مانع وجود حیوانات ذره بینی و ریک مانع تفرقه مواد است و شرط الیعلم تصفیه زمین خشک بودن و کلوخ بودن یعنی متخلخل یا غبار نرم بودن است و خاک محجر یا ماسه خاصیت جذب ذره ای قوی ندارند (اسپیتالیه صفحه 151).

فراموش نشود: آب چگونه پاک میکند؟ عنوانی از جلد قبل بود که شرح دادم.

اسلام و تطهیر خاک

کسانیکه بمسائل اسلامی مربوط به خاک آشنایند با خواندن مطالب فوق در شگفتی ماندند ودیگران نیز تعجب خاهند کرد اگر به آنان بگویم وقتی به آیه مربوط به تیمم بنگریم (فتیمموا صعیدا طیبا فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم 43 النساء و 6 المائده) می بینیم دستور انتخاب خاک صعید و طیب داده شده است، مجمع البحرین صعید را چنین معنی کرده: خاکی است که با آن شوره و ریک مخلوط نشده باشد و ملاحظه فرمودید اگر همین دو خاصیت مزاحم از خاک برداشته شود قدرت تطهیر آن فوق العاده جالب می شود یعنی

دو مانع که یکیضد حیوانات ذره ینی بود و دیگری مانع از عمل تفرقه و هر دو مربوط به شوره و ریک است وجود نخواهد داشت اما آنچه امکان دارد با وجود نودن ریک و شوره باز قدرت دفاعی و تطهیر خاک را بکاهد آنستکه اک در میان آلودگیها قدرت خود را از دست داده و حداقل درمیان نبرد متجارین قبلی مشغول مبارزه باشد و بهمین جهت است که قرآن کلمه طیب را نیز بدنبال صعید آورده است. شگفتا که قرآن بمعرفی اک بدون شوره و بدون ریک اکتفا نکرده و میفرماید خاک بدون آلودگی را برایتطهیر انتخاب باید کرد و خاک پخته را نیز پاک کننده نمیداند.

وقتی امام میفرماید «اذا کان الموضع قذرا من البول او غر ذلک فاصابه الشمس ثم یبس الموضع فالصلوه علی الموضع جائزه، تعجب میکنیم چشم بینای اسلام حتی مراقب اثر و نفوذاشعه ماوراء بنفش بوسیله اولین طبقات سطحی بوده است که بین دو محل مرطوب نجس که یکی بوسیله آفتاب خشک شود و دیگری آفتا بر آن نتابد فرق گذارده است (حتی آزمایش شده باسیل حصبه در معرض نور مستقیم آفتاب درآبیکه تار باشد 9 روز و در آب زلال 15 روز زنده میماند. (1)

ناگفته نماند اگر پلیدی یعنی مواد آلی روی زمین بریزد و خشک باشد تغییریدر آن روی نخاهد داد بلکه قسمتی بویله باد باطراف پخش شده و بقیهنیز در محل میماند اما اگر محل مرطوب گردد یا پلیدی مایع باشد تفقه پلیدی چنانچه گفته شد شروع میشود که باتابیدن آفتاب همانگونه که شرح داده شده عمل تطهیر سریعتری انجام گیرید و این عینا همان دستری است که مسلمانان برای تطهیر

1- مطهرات در اسلام.

در دست دارند.

تیمم

تیمم گستراندن یک سطح رقیقی از گرد و غبار خاکی است بر قسمتی از دستها و صورت که صعید طیب بوده باشد صعید چه بهتراز صعودها! و سردیوارها برداشته شود که در آنجا بعلت دست نخوردگی خاکی طب و عاری از آلودگی دارد و چون رطوبت هوا در آن اثر کرده و بتدریج شوره و ... آنرا (صعید) متصاعد ساخته موانعی که گفتم مانع قدرت دفاعی و تطهیری خاک یمشود از ین رفته و بهترین خاک تیمم خاک سر دیوارهاست. کسی تیمم میکند که آب نداد و یا آب داد و بعلتی نمیتواند یا نباید آب ببدنش برسد و از اک نیرومود طیب صعید یک سطح رقیقی بر پوست بوجود آورده عمل خود را که تطهیر باشد انجام میدهدو با توجه باینکه اگر دست خاک آلود را طوری به پوست بکشیم که بر قسمتی از آن در هنگام عبور تماس نیابد تیمم درست نیست حداکثر تطهیر سطحی پوستی برای دست و صورت انجام می گیرد.

تیمم از آن جمله دستورهای بسیار معتدل علمی است از این رو کلمه اعتدال را آوردم که هنوز بین دانشمندانمربوطه درباره تطهیر انسان بحث جالبی است عده ای میگویند انسان از حیوانات پستاندار است و پستانداران حتی تمام بدن را با تیمم و بخاک غلیدن تطهیر میکنند و نباید انسان با آب خود را بشوید و در برابرشان بسیاری که میگویند تطهیر خاک برای انسان نوعی آلودگی است ویاسلام حد اعتدال را رعایت و تیمم را در مواقع

ضروری وضع و قدرت تطهیری خاک را از یاد نبرده است، ناگفته نماند کسانیکه میگویند انسان نباید خود را با اب بشوید عده بسیار کمی بوده و کلیه ایشان خود را با آب شستشو میدهند و استحمام میکنند و فراموش کرده اند که احوال انسان پستاندار غیر ازحیوانات پستاندار بوده و حتی د نعوظی که اغلب باید شستشو بدنبال داشته باشد در انسان نعوظ با غذا ارتباط دارد و در قریب باتفاق پستانداران فصلی بود و با غذا ارتباطی نداد و با هر گوهه دوا یا غذای مقوی باه حینان تطهیر کننده با خاک، نعوظی جز در فصل مربوطه نخواهد داشت و آزمایشات متعددیمیتوان بر گوسفندی کهدر اسفند یا حداکثر اسفند و ابان میشوند یا بر گربه اسفندی و ... انجام داد بعلاوه فراموش نشود آب علاوه بر تطهیر، منافذ سطحی پوستی را که 2 درصد تنفس بدن را انجام میدهند باز می کند و خاک به تنهائی نمیتواند و چه بسا حیواناتی که در خاک غلط میزنند و مسامات مذکور را نداند. موضوع دیگر علاقه اسلام به رعایت مقررات و قانون و ازدیاد نبردن روح نظم است که باید در اشخاص همیشه و بطور مداوم وجود داشته باشد یعنی تیمم برای این هم وضع شده که اگر آب نبود ال موضوع که رعایت نظافت و توجه بقانون است از یاد نرود.

از خاک بعنوان دارو از قدیم استفاده شده و هم اکنوننیز در قلمرو طب هومئوپاتی خاک درمانی بچشم میخورد.

مصریان از سه هزار سال یش اک درامنی داشتند بویژه خاک زرد را که حاوی مقدار زیادی اکسید آهن بود در بعضی بیماریهای جلدی بکار میبردند و از نوعی خاک نیز پس ازاستحمام بخود می مالیدند که دامنه اثر وتقلید آن تا عربستان کشیده شده بود و در اخبار زیاد می بینیم از مالیدن گل مصری ببدن نهی شده است. گاین (جالینوس) در دیسانطری، بواسیر و برخی بیماریهای گواشی و دیوسکوید پزشک مخصوص نرن در سوختگیها، باد سرخ، نقرس و مسمومیت های مخصوص گزش حیوانات توصیه میکرد. دربسیاری کشورها درمان با خاک معمول است و چه بسا خاک نقطه ای سبب توجه اهالی بآن منطقه گردیده است، در کشور خودمان زنبور زدگی را ا خاک و سرکه یا خاک و آب انگور یا ... درمان مینمایند. در این اواخر آدلف ژوست خاک درمانی را معمول میداشت و پرفسور ژولیوس استامف مبتلایان به وبا را با خاک رسد درمان میکرد و دادن خاک رس در بیماریهای جلدی، دیسانطری حصبه ازکارهای اوست، حمام برایخاک درمانی در آلمان و بعضی نقاط معمول است.

ترکیب گل در فرانسه چنین نتیجه بدست داده است: آلومین 97/27 30/36 سیلیس مرکب 41-59/33 سیلیس

آزاد 4/24-9/4 منیزیم 54/1-194/0 آهک 5/4-19/0 سزکوئی اسید دوفر 8/4-46/0 پتاسیم 3/3-18/0.

از شگفتیها توجه فیل ها و شیرها و ببرهای زخمی به زمین گل رس دار است که خود را به آن میمالند و شکارچیان گوزنهای زیادی که زخم خود را گل آلود کرده اند مشاهده نموده اند.

عناصر موجود د خاک هر کدام وجودشان درمان نوعی بیماری است. چنانچه سیلیس در سل و تصلب شرائین، آهک دراستخوان بندی، منیزیم ضد سرطان، آهنو فسفر و کبتلات که خواص همه را درجلد پنجم شرح دادم.گل رس آب زده خاصیت میکروب کشی دارد و در رویش سلولها مؤثر است و ازراه هاضمهتورم ها را برطرف میسازد. خاک رس دیاستازهایمؤثری در نقل و انتقال انرژی و متابولیسم بدندارد. به ثبوت رسیده خاک رسد بعلت وجود مود رادیواکتیویته اش در بیمارانی که به اشعه ایکس آلوده شده اند موثر و مخصوصا مخلوط با مواد نباتی سودمند است و در زکام علاج باطع و فوری دارد. در آزمایشهایی دیده شد موشهای مسوممم شده با استرکنین که بمرگ محکوم بودند با خورانن گ رس درمان شدند. گل رس در زخمهای وایس نوعی اختلالات معدی و کبدی، ورم شرائین، بواسیر، امیپیاز، انواعی اسهالهای مزمن، بعضیرماتیسم هایمفصلی، نوعی طپش قلب، بیماریهای جلدی، پاره اختلالات کلیوی و مثانه، سوختگیها، قسمی ضایعات چشمی، نوعی غمباد، گزش حشرات،. سیاتیک،لفانژیت،

نقرس مؤثر است و بعقیده دکتر شال پوشش با گل رس در حالت ابتلا به فلبیت اثر خوبی داد. خاک گازهای زیادی معده و روده را جذب میکند.

بین سلامتی و خاک ارتباط ناگسستنی وجود دارد بلکه سلامتی شخص تابع سلامتی خاک است زیرا تغذیه انان یا از گیاه ات که عناصر خاک را جذب میکند و در خود ذخیره نیماید یا از فرآورده های حیوانی است که حیوان همان گیاه را خورده است.

استفاده از مواد معدنی و آلی مربوط به خاک در یک زمان وجود دارد مثلاً اسید فسفریک که برای هر نوع ساختمانی ازبدنلازم است تغذیه اسنانی بستگی باین دارد که مقدارفسفر درخاک چه اندازه باشد و خاک فاقد اسید فسفریکم سبب میشود استفاده از غذای آن آب و خاک بسلامت بدن زیان وارد سازد.

کسانیکه در مناطق حاره زندگی مینمایند و محصولات اراضی کم اسید و فاقد کلسیم میخوند باختلال سوخت و ساز کلسیم در بدن دچار میگردند.

ازآنجا که گیاهان میتوانند با عمل کلروفیلی اجسام قندی نشاسته ای ضروری برای تغذیه را فراهم نمایند و بهمین نحو گیاه قادر است ازت معدنی را به اسید نیتریک و ازت آلی تبدیل نماید و چون خوردن فرآورده های حیوانی (گوشت شیر و ...) در حقیقت خوردن مواد بیاض البیضی گیاهی است که وسیله تشکیل ساختمان حیوان شده اند به اهمیت خاک وقوف حاصل میگردد و علاوه بر این ویتامین ها نیز که برای بدن ضوری اند منشأ گیاهی دارند.

بدلائل یاد شده گیاهانی که با کود شیمیائی پرورش یافتاند فاقد برخی عناصر لازمند.

ازت باید یک درهزار باشد و فسفر نیز یک در هزار و پتاس دو در هزار و آهک 5/1 درصد.

ازت کافی رنگ برگها را سبز تیره میکند و کمی آن برگ را سرخ مینماید و اراضی شنی که رنگ روشن دارند فاقد ازت اند اراضی سخت و اسید فاقد اسید فسفریک اند و لکه های مسی رنگ برگها و کوتاه ماندن قد گیاه و کمی محصول نشانی از کمی اسید فسفریک و خاکبرگ بهترین دارنده اسید فسفریک میباشد. اگر اطراف و دور و بر برگهای درختان میوه خشک شد و میوه ها کم شیرینی شدند یا زنگ زدگی و گال و لک زیاد در گیاهان دیده شد پتاس آن خاک کم است و پتاس را باید بعمق زمین رساند.

اگر اهک بخی میوه ها کم باشد زود فاسد میشود وفقدان آهن تشکیل کروفیل سازی را تأخیر انداخته گیاه زود زرد میگردد، وجودئ فسفر، منیزی، بر، مس، روی، کلر، سدیم، فلوئر، نیکل، کبالت بازده محصول را زیاد و زمین های اسید فاقد برومنگنزند.

فراموش نفرمائید

بزودی ازغسل، وضو. و ... بحثی پیش می آید. درآنها یکدستور عجیب است که عدم توجه به آن دستور سبب میشود غسل یا وضو یا ... بنظر دین باطل بحساب آید و ارزشی نداشته باشد.

شخصی که وضو میگیرد یا غسل بجا می آورد یا عملی دیگر کهبه آن برخواهیم خورد انجام میدهد باید متوجه باشد چه میکند و اگر آنقدر توجهش بجای دیگر منعطف گردد که از او بپرسند چه میکنی بلافاصله نتواند پاسخ دهد وضو میگیرم، غسل بجا می آورم و ... عملش باطل است.

غسل و وضو بمعنای واقعی و اصل آن امروز در اختیار مسلمانان است و اینکه بررسی و پژوهش علمی درباره آنها انجام نیافته علتشاین است که مردم در برابر اعمال و دستورات دینی چهار دسته اند یک عده که میگویند حرف حرفپیامبراستو امام و بدون شک و تردید پذیرفته و پژوهش و بررسی لازم ندارد؛ یکدسته هم که در این عوالم نیستند یک عده هم «خلطوا عملا صالحا و آخر سیئا» هر گونه مصلحت دنیایشان مقتضیباشد عمل مینمایند اگر فهمیدند باید قرآن ببوسند تا بمقصود برسند میبوسند و اگر حس کردند باید به تورات یا انجیل سوگند بخورند تا پیش بروند همان کار را می نمایند.

دسته ای هم دوست میدارند با حفظ اصالت دین نسبت به معارف اسلامی پژوش های علمی و برسی های دانشمندانه صورت گیرد تامروج دینشان گردد وی دستشان از چاره کوتاه است و بعللی که اهم آن همیشه قوای اجرائی، اقتصادی و مذهبی است که در برابر یکدیگر ایستاده اند یا برای کمک یا برای خصومت، لذا موفق نمیشوند ولی همینکه دیگران عملی در آن باره یا مشابه آن انجام دادند بحث مذهب خود را پیش میکشند و اظهار مسرت مینمایند.

آری غسل ووضو اگر آنچنان باشد که بکلی توجه بجای دیگر است و صورتی و دستی شسته میشود باطل است و چرای علمی

آن را فقط میتوانم بدینگونه پاسخ دهم:

ورزش که امروز بطرز خاصی مورد علاقه کشورهای متجدد و متمدن قرار گرفته، و لذا مورد تجزیه وتحلیل بسیار قرار گرفته و پژوهشهائی حتیدرباره کوچکتین مسائل مربوط بهآن انجام گردیده است از جمله مدتهاست ثابت شده کسیکه میخواهد عملیات ورزشی خود را برای نگهداری بدن و بهداشت انجام دهد میتواند حتی بدون اسباب و آلات ورزشی صبح و غروب درمنزل اقدام بحرکات بدنی نماید بشرط انکه فکرش فقط درهمان مقصود باشد یعنی اگرمیخواهد شکمش کوچک شود متصل توجه بعملی که طالب ا ناست بنماید و درباره ماهیچه های شکم که باید کوچک شود فکر نماید و اگر می خاهد لاغز شود بهمه بدن بیندیشد! و این مطلب مدتهاست در مجلات طبی ورزشی یا ورزشی طبی منعکس میگردد(1) از اینقرار اگر خاصیتی باید بر شستن اندام در وضوت یا غسل مترتب باشد چرا توجه به آن نگردد؟

مکانیسم عمل مذکور چیست و چا توجه بیک عضو بآن فایده میراسند یا بر آن اثر میگذاردأ د جلدهای قبل گفتم کسیکه مشغول نویسندگی است خون بیشتری در دستی که قلم را گرفته و فعالیت میکند جمع میشود که براحتی میتوان آنرا اندازه گرفت و حتی گفتم اگر خون دو دست یکی را اندازه بگیرند و این عملدر حال اتراحت انجام گیرد سپس شخص بیک دستش توجه و فکر کند با ستگاه مخصوصی معلوم میشود خون بیشتری در آن دست جمع شده و در نتیجه تغذیه بهتری دارد و درآنجا که اشاره شد هم نام

1- از جمله مجله تندرست صفحه 18 شماره 9 سال 10.

دستگاه آزمایشی و هم نام دانشمند آزمایش کننده را بردم.

خود شما الان توجهتان را به یک قسمت بدن معطوف دارید و فکر کنید در همان محل دردی وجود دارد و بلافاصله دردی را حس کنیدن (هر چند د اینجا متکی به تلقین است ولی خون بیشتری برای همان قسمت بهره داده میشود).

البته مقصود من این نیست که وضو یا غسل فقط همین وهمین را دارند و خاصیت آن دو مربوط به بیشتر جمع شدن خون در دستها و انگشتهاست بلکه نمیتوان این یکی را هم رد کرد بدلیل اینکه غل ارتماسی همانند کسی ملمیشود که فکر همه بدن و خود لاغر کردن بوسله ورزش است و وضو مانند انکه میخواهد یک یا چند عضو را ورزیده سازد!

پاسخ سربازی

در جلد قبل گفتم سربازی گفت با آنکه روزهای اول میدانستم بچپ چپ و عقب گرد چگونه است و در دوره دبستان بخوبی آنرا میدانستم باز مدت دو سال هر ردوز بمن گفتند براست راست عقب گرد و علتش که دانستم: این بود هک مرا آنچنان در برابر فرمان فرمانده ببار آورند که اگر در جنگ هم گفت به پیش تمام سلولهای بدنم آماده پذیرش باشد و بدون چون و چرا اطاعت نمایم، و بلکه تسلیم باشم.

غسل نیت دارد، وضو نیت دارد نماز نیت داد حج و ... همه وقت و همه روز وهمه ساعت و همه کار نیت نیت نیت برای اینکه آدمی در برابر فرمانده حقیقی اش تسلیم، بلکه بمرحله تسلیم

برسد، از اینقرار تاکنون دانسته شد چرا برای غسل یا وضوت باید نیت کرد و چرا باید در حین انجامعمل مربوطه توجه به آن داشت ولی ...

پاسخ فرماندهی

الاعمال ثمار النیات (عملهای مردم میوه نیت های آنهاست) یعنی نیت بمنزله ریشه درخت و ثمر و نتیجه آن عملهاست: النیه اساس العمل (نیت پایه و نتیجه عمل است) لا عمل الا بالنیه (عملی نیست مگر با نیت) لا یکمل صالح العمل الا بصالح النیه (عمل خوب کالم نمیشود مگر به نیت خور) ان اللّه یدخل بحسن النیه و صالح السریره من یشاء من عباده الجنه (با نیت پاک خدای تعالی مردم را بهشتی میکند و ارزش معنوی میدهد).

علی القدر النیه من اللّه العطیه (هر کس بقدر نیتش پاداش میگرید)ان اللّه تعالی یحشر النا عی نیاتهم یوم القیامه (خدای تعالی مردم را در روز قیامتبر نیتهایشان محشور میفرماید) رب نیه انفع من عمل (چه بسیار نیت ها که ازعمل سودمند تراست) صلاح العمل بصلاح النیه (عمل خوب وابستگی به نیت خوب دارد) رب عمل افسدتهالنیه (چه بسیار کارهای نیکی که نیت آنرا خراب میکند) و احتمال داده میشود مقصود تظاهر و ریا باشد. انما الاعمال بالنیات (ارزش اعمال به نیتهاست).

از حضرت صادق سؤال شد:، ما العباده (عبادت چیست) فرمود فقال: حسن النیه بالطاعه علیالوجه الذی امر به (عبادت نیت

پاک داشتن است در طاعت خدا بهمان کیفیتی که امر فرموده است). نبی گرامی فرمودند:لا یقبل قول الا بالعمل (هیچ گفتاری پذیرفه نمیشود مگر آنکهبا عمل هرماه باشد) بعمل کار برآید به سخندانی نیست. و لا یقبل قول و عمل الا بالنیه (هیچ گفتار و کرداری پذیفته نمیشود مگر با نیت) و لا یقبل قول و عمل و نیه الا باقامد السنه (و پذیرفته نمیشود گفتار و کردار و نیت مگر آنکه طبق مقررات اسلامی باشد).

روایات و اخبار فراوانی درباره نیت در کتابها ثبت شده و درباره اینکه چرا به نیت بیشتر از عمل ارزش داده شده بجث های بسیاری بعملآمده است مخصوصادرباره این روایت نی گرامی که فرمودند: نیه المؤمن خیر من عمل و نیه الکافر شر من عمله و نیه الفاسق شر من عمله و نیه الفاجر شر من عمله (ارزش نیت مؤمن بر اساس استوارتری از عمل وی قرار دارد و نیت کافر و فاسق و فاجر آتش افزونتر از عملشان است) بحها شده و عللی ذکر گردیده که اهم آنها این است:

نیت ریا ندارد در صورتیکه در عمل میتوان ریا کار بود لذا نیت از عمل بهتر است.

آدمی در نیت کردن آزاد است ولی دعملامکان دارد تحت سلطه شرایطی بوده و آزادی عمل نداشته باشد.

در نیت کردن موفقیت قطعی است و زمان عمل امکان دارد با موانعی روبرو گردد و توفیق رفق نگردد.

بطوریکه ملاحظه فرمودید در الام ارزش عمل و عبادت بر اساس نیت است و تمام ارزش اعمالی که منشاء ثواب و عقاب در قیامت می باشد در نهاد نیت واقعست، از اینقرار اگر عنوان نیت قام فرماندهی باشد و مقام عمل همان سربازی

یعنی اگر از سربازی سؤال شود چرا اسلام صبح میگویند نیت ظهر نیت عصر نیت نماز نیت روزه نیت دائم نیت همیشه نیت؟ میگوید برای اینکه رو اطاعت از قانون درافراد بوجود آید و جز به مام فرماندهی الهی بهیچ قدرت و مقامی توج نکنند اما همین پرسش اگر از فرماندهان عالم و شخصیت های درجه اول کشورها بشود میگویند: هیچ فکری بمنصه ظهور و به مرز عمل نمیرد جز از مجرای نیت.

یادتان باشد قبلاً گفتم: چند سالی قبل در یکی ازکشورهای بزرگ و مترقی این پرسش را بمسابقه گذاشتن وجایزه ای برایکوتاهتین پاسخ صحیح معین نمودند؛ سؤال چه کشوری از لحاظ تمدن جلوتر است؟ پاسخ برنده این بود: کشوری که مصرف کاغذ و صابون در آن بیشتراست (بهداشت هرکشور به سبت مصرف صابون و علم و قلم بر حسب بکار رفتن کاغذ) و امروز باید پاسخ را در قالب چنین بیانی قرار داد:کشوری جلوتراست که فکر افرادش پیشبرد و وضع بهتری دارد.

جای هیچگونه شبهه و اشکالی نیست که تفکر و تعقل ازنده ترین مواهبی مباشدکه به آدمی داده شده است و بدون شک فکر بر مرکب نیت اتوار است و باید از آن مرکب برای بعمل رساندن پیاده اش نمود. مجرای تفکر و تعقل نیت است، فکر درست علم تکنیک درست همه و همه و هرچه از آفریده شدگان است که به تمامی درست است همینگه به مجای نیت وارد شد امکان دگرگون شدنش هست و «نیه المؤمن خیر من عمله ن نیه الکافر شر من عمله». چه بسا نیروی بدست آمده از نیت فرد با ایمانی

صرف ساختن ها گردد و چون از طرف کافری بوده باشد جهت خراب کردنها و به آتش کشیدنها بکار رود.

این سخن نبی گرامی منزلت نیت را بوضعی جالب و ارزنده نسبت به سایر اعمال تعیین کرده که: سخن تا صورت عملنگیرد و عمل تا با نیت نباشد یعنی مورد بررسی قرار نگیرد پذیرفته نیست بلکه سخن بدون عمل هر چند اصلاح کننده و پاکیزه است اما بالا برنده و کامل نیست و همراه با ترقی و تعای نمیباشد مگر انکه با عمل صالح و نیکو همراه باشد (الیه یصعد الکلم الطیب و العمل الصالح یرفعه 11 الفاطر) و سخن هر چه باشد و عمل هر چند، باید با نیت و برسی و در نظر گرفتن مقصود و هدف انجام گیرد و ناگهانی و بدون توجه و نیت شروع نشود.

خلاصه آنکه: فکردرست یا نادرست در نزد مؤمن چون به نیتگاه رسد برایخدا و بخاطر خدا تصفیه و معتدل و خیرخواه و درست گردیده با اراده و تصمیم بصورت عمل در می آید و فکر درست یا نادرستنزد کافر و فاسق و فاجر چون به نیتگاه رسد برای هوی و بخاطر حرص و طمع با کفر فزونتر و فسق بشتر و فجور زیادتر به عمل می انجامد و در این صورت نیت در نزد الام بنظر سربازی آدمز را بکمال رساندن و تسلیم الهی نمودن است و با دید مقام فرماندهی بارور نمودن اتعدادها و فکرهاست برای ذیشر کمال و سلم و سلامتی، هردو در این جا بهم میرسند که:نیت اسلام یعنی فکرها را بصلاح جامعه بلکه بخاطر خدادست جامه عمل پوشاندن، و نیت با کفر و فسق و فجور یعنی فکرها را بنابر خواهش نفس یا اجتماع (همرنگ جماعت شدن) بصورت عمل درآوردن است و پلید

ترین آنها را میتوان نزد مشرکین یافت زیرا: خدا میخواهد دست آدمی را بگیرد و آنقدر بالا ببرد تا «مثلی او مثلی9 گردو و مشرک میخواهد خدا را آنقدر پائین بکشند تا بمرتبت انسانی بلکه پائین تر بصورت نبات و جماد درآورد (خداوند جل جلاله میخواهد آدمی را بخدائی نزدیک کن و این درصدد نزدیک کردن خدا به موادی پست).

بحث از نیت مربوط به جدهای بعد (روانشناسی و اسلام) بود اما گفته شد و بهمین جهت یک نکته جالب دیگر از اسلام را که مبوط به نیت است بیان کنم).

چقدر ارزنده و جالب است که اسلام برای نیت خوب هر چند به عمل در نیاید پاداش نیکو معین فرموده اما کسی که نیت بدی داشت و به عمل نیانجامید کیفر بدی درباره اش منظور نداشته است!

این عنوان درشت اسلامی را بخاطر داشته باشدی که اسلام برای فرد تکیه اش بمسائل روانی فوق العاده است و جهت اجتماع بسیار بسیرا به امور سیاسی و سیاست اهمیت میدهد.

کسیکه نیت کرد مثلاًبه عیادت بیماری برود مخصوصا اگر فقیر هم باشد که اجر بیشتری دار دو براه افتاد بعد یکی او را مانع شد یا ودش تصمیم به نرفتن گرفت یا اتفاقی دیگر رخ داد بعیادت نرسید همانگونه که در روایت است مأجور بوده و عنوان نیکوکار نامش ثبت میشود (اذا هم احدکم بحسنه فلم بعلمها کتب اللّه له حسنه) اما بعنوان مثال اگر کسی خدای نکرده نیت کرد به مجلسی برود که در او شرب خمر میشود یا قمار زده میشود و در

راه معطل ماند یا مانعی پیش آمد یا خودش تصمیم به نرفتن گرفت برای نیت بدش هیچ کیفر بدی و مجازاتی درالام منظور نمیگردد و این بهترین و عالیترین توجه برای تشویق و پیشبرد افراد بلکه اجتماع بسوی تکامل و خوبیهاست.

نیت خوب که بعمل نرسد تمرین خوبیهاست و بعنوان توجه اصلاحی افکار پذیرفته میوشد و هر چند افراد بیشتری نیت خیرخواهانه ای داشته باشند خوبیها بهمان نسبت بمرز افکار عمومی خدا پسندانه تری نزدیک میشود و چون سطح افکار عمومی به نیت خیر گرائیده خواه و ناخواه نیاز شدید اجتماع بهاعمال، سبب میوشد عملهای نیک بیشتری انجام گیرد و الاعمال ثمار النیات» صورت تحقق پذیرد.

نیت خیری که به عمل نرسد و پاداش نیک دارد» کسی را به شگفتی نداشته است اما اینکه الام میفرماید:نیت شری که به عم نرسد مجازات نخواهد داشت! بسیاری را متعجب ساخته که چرا فکر بد را کیفر بدی منظور نداشته اند؟! توجه فرمائید کسی که نیت شری داشته یا آنرا بعمل در می آورد که کیفر گناهش را منظور میدارند یا اینکه خود تصمیم میگیرد انجام ندهد و این خود جهاد با نفس و جهاد اکری است که با نوعی توبه عملی همراه بود و در اینصورت تطهیر کاملی انجام گرفته است، شکل دیگر ان است که نیت کننده بمانعی برخورد کند و مفوق به انجام عمل پلیدش نگردد کسی اورا بحرف گیرد یکی او را معطل بگذارد و راهی دیگر پیش آید که نیت به عمل نرسد، در این وضع نیز عدم موفقیت نوعی تطهیر روانی است که عقده حاصله یا تنبه نتیجه، مطهر نیت شر خواهد بود.

برای تأیید و تحکیم مطلبی که قبلاً بیان داشته ام حسن استفاده کنم واضافه نمایم:

مطب این بود:عده ای نامأنوس با رواط اجتمایع و روانشناسی گفته و میگویند: برو قلبت صاف باشد باطنتن را درست کن! ظاهرمهم نیست، حتیبا قمار و شراب و ... قلب پاک داشتن شرط است! که پاسخهائی چند داده بطلان سخن مذکور را ثابت کردم و در اینجا برای مزید اطلاع باید گفته شود:

بطوریکه ملاحظه فرمودید نیت های شرکه با باطن های خبیث دمساز بوده و از قلبهای ناجور سرچشمه گرفته است اگر بمرحله عمل نرسد یعنی ظاهر را آلوده نشان ندهد و در همان جای بروز مدفون گردد نگران کننده بوده و اسلام آنرا مستحق عذاب نمیشناسد یعنی کافی است مبارزه شدیدی بین طرز فکر و نحوه عمل درگیر شود و در صورتیکه فکر بد از مجرای نیت نگذرد و بعمل نرسد بحساب بدیها قلمداد نگردد، ولی به این مطلب توجه فرمائید:

آنکه نیت بد کرده و اراده ای از قلب ناپاکش برخیزد در صورتیکه عمل زیتش بر مبنای نیتش از او دیده نشود صاحب اراده وقی و مالک نفس خویشتن است و آنکه باطنش خوب و قلبش صاف و نیتش نیکوست چنانچه بد کرد و عملی زشت داشت با انکه چنین پیش آمدی ممتنع است باید گفت تسلط نفس از او سلب و تنها شیطان بر او مسلط شده است، از اینقرار هانگونه که سابق گفتم: قلب صاف و عمل پاک خوب و رحمانی است. قلب صاف و عمل ناپاک غیر ممکن و احتمالاً شیطانی است، قلب بیمار و عمل پاک تسلط بر نس و قهرمانی است. قلب بیمار وعمل ناپاک غیر انسانی است.

استحمام مذهبی یا غسل

هرگز نمیتوان غسل را استحمام مذهبی گفت، شستشو در انحصارامر بهداشت است و مذهب با عمل و نیت و گفتار شناخته میشود و اگر این سه اصل را با استحمام بهداشتی هماره دیدیم میتوانیم غسل را استحمام مذهبی نامگزاری نمائیم.

استحمام وغسل در بررسری لغوی و سنجش و مقایسه حرکات و دستوراتی که بر آنها مترتب است میتوان گفت دامنه بهداشتی غسل بیشتر است زیرا غسل بنظر اسلام شستشوی با آبی است که طهور و مطهر باشد و استحمام همان حمام گرفتن و آب را بانحصار داغی و گرمی دراوردن است.

وضو که یک کلمه مذهبی دیگر و همان معنای شستشو رامیدهد در منطق رایج بانحار عملی درآمده که محدود به شستن صورت و دستها و مسطح سر و پاهاست در صورتیکه به نطق قران غسل نیز به شستشوی عضوی اطلاق میشود و بهداشت، استحمام اعضائ را جدا جدا متذکر است.

غسل یک یا چند عضو در قرآن«فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم» است و استحمام بهداشتی یک عضو در درمانها معمول میباشد. شستشوی عضوی غیر از آنچه گفته شد عنوان وضو در متوضا که همان مستراح باشد تطهیر و شستشوی مخصوص را میرساند.

وقتی تیمم بعنوان جانشینی غسل یا وضو معرفی میشود و هیچگونه ارتباطی با استحمام ندارد متوجه میشویم در شستشوهای مذهبی بلکه در وضو یا غسل هدف بیشتر متوجه آمادگی برای اطاعت از قانون

بوده و میزان توجه به امرو معنوی بیشتراز بهداشتی و نظافت است.

آنچه بیشتر از همه وجهتمایز بین غسل و وضو با استحمام شناخته میشود اسکلت عمل یعنی نحوه رساندن آب به پوتس میباشد که در غسل به رسیدن رطوبت به پوست عمل انجام یافته و برای وضو با سنجش بیشتری منظور داشته اند در صورتیکه استحمام بطریقی است که هر کس دلخواه انتخاب مینماید و آب را بروشهای مختلف ببدن می رساند.

در غسل و وضو اعضائی را به ترتیب آب میرسانند و در استحمام انتخاب آزاد است و امتیازاتی دیگر برای هر کدام وجود دارد که به پاره ای از آنها مجدداشاره خواهد شد.

هم اکنون مطالبی را درباره غسل و سپس مربوط به وضو آورده آنها را در آن قسمت که وابسته بکتاب است مورد بحث قرار میدهیم:

چه غسلهائی؟

روز تولد نبی گرامی، روز تولد ائمه طاهرین و روز رحلت ه8ر کدام، روزهائیکه برای مسلمانان عید است. روزهائیکه عزااعلام گردیده، روزهای تعطیل، پس از جنابت، بعد از قاعدگی، زمانیکه دست بمرده ایاز انسان زده شود که هنوز غسلش نداده اند، غل نفاس، غسل استحاضه، غسی که با نذر و قسم و ... واجب میشود و غسل ... اینها غسلهای واجب و مستحب را تشکیل میدهند که یک نفر مسلمان ممکن است بجای استحمام، به غسل که از لحاظی استحمامی مذهبی است بپردازد.

همانطور که قبلاً اشاره کردم چنانچه غسلهای مستحب و واجب بجای آورده شود می بینیم همانکه امام رمود بجایآورده شده و روایت خود بخود بصورت عمل درآمده است یعنی «الحمام یوم و یوم لا» عمل گردیده است و غسلهای جمعه که تقریبا 50 غسل در سال میشود رقم درشت قسمت مورد بحث را تشکیل میدهد.

شبهای احیا غسل مستحب است زیرا فرد میخواهد اجتماع تشکیل بدهد و همچنین عید قربان، عید فطرو عید ...

روز شهادت امام حسین، روز عزای ... اینها همه غسل مستحبی دارد چونکه فرد باید در اجتماعاتی که بمنظور تعظیم شعائر اسلامی تشکیل میگردد شرکت نماید» روزهای جمعه روز ملاقات و جمع شدن ودید و بازدید و نظافت است روز تماس با افراد است، روزی است که هر کس برای خودش است یا برایکسانیکه آنان برایاویند لذا غسل دارد، خلاصه هر روز که مسلمان دعوت به شرکت در جمعیتی شده غل را بر او مستحب داشته اند و معطر ساختن برای او استحباب دارد تا نفرات مجاور از بوی عرق و آلودگیش آزار نبینند و از اجتماع مسلمانان بوی خوش برآید و هر کس رغبت در شرکت و نشستن در کنار دیگری داشته باشد و اینکه هنگام ورود به مجالس گلاب میدهند یا عطر میپاشند بهمین منظور است و حتی برای شخص زائر که باید با عده ای تماس داشته باشد غسل از آداب زیارت وی می باشد.

سالهاست ماه رمضان چند روزی به تهران می آیم، مردی را که از هر لحاظ شباهت به ژان والژان قهرمان کتاب شاهکار ویکتورهوگو (بینوایان) داشت جز اینکه کلاهی مخصوص بسر میگذاشت.

هر ساله میدیدیم شیشه های فراوانی پر ازعطر می آورد و بسرعت صفوف مسجدیان را می پیماید و بهرکس میزند، چه سلیقه خوبی داشت، ولی این کار هم مدرن و بهتر شد و یکیدو سال است عطر را در گلاب زنهای فشاری ریخته باصطلاح مردم را پمپاژ و در ضمن معطر میسازند نیز سالیاندرازیاست خیرمندانی خوش سلیقه را برای گلاب دادن به کسانیکه در مجالس مذهی شرکت میکنند در کنا در ورودی مجلس می نشانند و هنگام عبور دسته ها یا اجتماعات به آنان عطر یا گلاب میپاشند و اینها همه برای اینست که از اجتماعات مسلمین علاوه بر بوی خوش باطنی که ناشی از اجتماعات بوده و متصاعد است بظاهر نیز خوشبو بوده و بوی گل از اجتماعشان بلند شود.

باخوشبو بودن مجلس رغبت نشستن و شنیدن سخنان مذهبی بیشتر است. بوی خوش عامل تحریکی جالبی برایجلب توجه بهر چیز محسوب میگردد، بوی خوش آنهمه توقفی را که در هوای سنگین اجتماعات سبب خمیازه و چرت میشود بهم میزند یعنی چاشنی و کاتالیزوری برای تهویه بحساب می آید، و بزودی به چگونگی اثر تحریکی و تقویتی مخصوصا عطر گل سرخ یا گلاب آن بر اعصاب اشاره خواهم کرد.

غسلهای واجب (جنابت، حیض، نفاس، استحاضه، مس، میت، نذر و قسم) برای رفع اذیت و آزار از خود و دیگران یعنی برای پلیدیها و بدیها را پشت سر گذاشتن است و غسلهای مستحب (جمعه احیاء زیارت سوگواریها جشنها و ...) برای پیشگیری از ازار به دیگران. آنجا را واجب کرده اند زیرا

آزاری است که رسیده و باید درمان کرد و آزاری است که بدیگران هم میرسد از چرکی و پلیدی و بوی آنها «یسئلونک عن المحیض قل هو أذی» (242 البقره) حیض یک آزاریاست و غلدرمان آن اما اینجا یعنی در غسلهای مستحی فقط جلوگیری از ازار رساندن بدیگران است.

آنجا اگر بجای آورده نشود بر خلاف بهداشت بوده و صدمات جسمی و زیانهای اجتماعی دارد از اینرو واجب گردیده اما اینجا بمراتب زیان کمتری دارد و برای پیشگیری ازآزار رساندن بدیگران و تا حدودی نیز بخود مستحب شده است، آنجا که اتفاقی و دگرگونیهائی جسمی یا روحی رویداده باید برای سوق به اعتدال واجب باشد و اینجا که اجتماع را راغب و شایق میسازد مستحب، آنجا که اتاق واجب و اجبار در کار است غسل واجب و اجبار است (جنابت واجب 4 ماهه، حیض واجب واجبار یک ماهه و ... و نذر و قسم باجبار) و اینجا که رویدادها مستحب وغیر اجبار است غسلها نیز مستحب می باشد.

ناگفته نماند زمانی که رفت و آمد و برخورد و شرکت در اجتماع تقریبا هر روزه میشود غسل نیز هر روزه مستحب است، مانند غسل شب بیست و یکم ببعد در ماه رمضان یا هشتم و نهم از ماه ذی الحجه و اهم غسلهای واجب از اینقرار است: غسل جمعه، غسل شب اول ماه رمضان و شبهای طاق آن کم، سوم پنجم و ... (یک درمیان) ویهمانطور که گفتم زا 21 ماه رمضان تا آخر ماه هر شب، عید فطر و عید قربان و شب عید فطر، هشتم و نهم و بیست و چهارم ذیحجه، اول و پانزدهم و بیست و هفتم و آخر ماه رجب، عید غذر، عید نوروز، 15 شعبان، 17 ربیع الاول 25 ذیقعده، غسل نوزاد بهنگام تولد، غسل زنیکه بوی خوش

بخاطر غیر شوهر زده است، غسل برای کسیکه در حال مستی خوابیده، غسل میتی که غسل داده شده، غسل کسیکه تمام ماه یا خورشید گرفته و در موقع خسوف یا کسوف عمدا نماز آیات نخوانده، غسل برای کسیکه بعمد یا سهو چشمش به دار آویخته ای بیفتد، و ماحظه خواهید فرمود اگر غسلهای واجب و مستحب عمل گردد «الحمام یوم» و یوم لا» جامه عمل بخود گرفته و خود بخود یکروز در میان حمام رفتن انجام گرفته است.

حال میپردازیم به شرح مختصری از غسلها و چون حیض (طمث، قاعدگی، رگل، ناپاکی، عادت، علت و ...) شدن قدرت اجباری بیشتری دارد و ناچارا هر زنی در سنین معین (بطور متوسط از 12 سالگی تا 46) قاعده میشود که شرح چگونگی آنرا خواهم داد و بهمین نسبت وجوب و اجبار غسل کردنش هم واجب است و جنبه اجتماعی نیرومندی نیزدارد، از حیض شروع مینمائیم.

قاعده شدن زنان

حکم آزادی و آزادگی زنان بدون شک و بلا تأمل باید گفت برای اولین مرتبه در 15 قرن پیش، از طرف اسلام صادر شده است و حق مالکیتی که در کشور مترقی و متجدد فرانسه از طرف دو گل رئیس جمهور برایزنان در سالهای اخیر پیشنهاد و منظور گردید در آنزمان زنان ملمان از جمله حقوقشان بود، زنی که هنوز در دنیای عصر فشا باستقلال اقتصادی نرسیده در صدر اسلام رسیده بود. زن سیاهی که هنوز حق شرکت در بعضی مجامع و ورود به برخی

عمارتها را ندارد در اسلام خواهر محسوب میشد و حق رکت و ورود بهمه جا را داشت.

سارا زن حضرت ابراهیم بود و هاجر کنیز سارا، سارا وی را به حضرت بخشید و با وی مهاجرت کرد و هاجر نامیده شد و اسماعیل را زائید و فوت کرد. هم اکنون اسلام قبر این کنیز را مطاف قرار داده و از شوهرش بخانه خدا نزدیکتر است، و بالاخره این اسلام است که قرآنش سوره ای بنام زنان (نساء) دارد و بهشت را پیامبرش زیر قدم مادران نشان میدهد (الجنه تحت اقدام الامهات) که معنی آنرا در «بهداشت نسل» خواهم گفت ولی سوره ای بنام رجال در قرآن نداریم.

و صدها مطلب دیگر که نویسندگان دانشمند بنامهای مختلف تحت عنوان اسلام و زن، حقوق زن در اسلام، زن و اقتصاد وی دراسلام وغیره، نوشته اند و من هم اکنون میخوام یک آزادی بزرگ دیگری راکه اسلام بزنان داده در اینجا مورد بحث و بررسی قرار دهم و این آزادی بزرگ مربوط به وضع زن در چند روز قاعدگی وی خواهد بود.

ادیان رسمی این کشور یهودی، نصرانی، زرتشتی است که میتوانند از حق و حقوقی که برایاکثریت زنان مسلمان کشور وضع شده بوجه مشابهی برخوردار باشند اما زنان هر گروه بنابر اعتقادات مذهبی که دارند در وضع و حال خاصی بقرار زیر بسر می برند:

زن مسلمان در ایام عادت زندگی عادی خود را دارد فقط چند چیز براو حرام است: عبادتهائی که وضو یا غسل یا تیمم دارد

مانند نماز، ولی نمازی که وضو یاتیمم یا غسل ندارد حرام نیست مانند نماز میت.

هر چه بر شخص جنب حرام است (رساندن جائی از بدن بکلمات قرآن یا بنام خدا و پیامبران و امامان، رفتن به مسجد الحرام و مسجد نبی گرامی هر چند ازدری وارد و از دردیگر خارج شود، توقف در مساجد ولی اگر برای برداشت چیزی یا عبور باشد فرق میکند، چیزی در مسجد گذاشتن، خواندن سوره ای که سجده واجب داد یعنی سوره های 32-41-53-96 و حتی خواندن حرفی از آنها، و از توقف در حجرم امامان نیزباید اجتناب کند) و آمیزش.

ملاحظه فرمودید سه کاربر زن مسلمان در روزهای قاعدگی حرام است:

1 تماس زنی که خونریزی و جراحت دارد با اب و خاک، خونریزی از ناحیه از که درانسان تنها راهی است که بر روی احشاء باز میشود، از فرج به رحم و از رحم به لوله هایرحم و از لوله ها به شیپور آن که بر احشاء در مجاور تخمدانها باز است و میتواند ناحیه مجروح با شرایطی آب یا خاک آنها را آلوده سازد، مسئله قابل توجهی میباشد که مورد نظر اسلام بوده است.

نماز میت که تماس با اب یا خاک نداردو احتمال آلودگی و عفونت داده نمیشود بجای آوردنش برای زن در هیچ وضعی اشکال ندارد حتی در زمانیکه جراحت و خونریزی دارد.

اما تهیه اب و خاک ضد عفونی و استریل شده که زن میتواند ازآنها استفاده نماید و یا با آنها غسل یا تیمم نماید و آلوده و بیمار نشود باز بدین سبب که تکلیف سخت و شاقی است

و حرج است پیش بینی نشده و تجویز نگردیده است و بفرض آنکه اجازه داده میشد با آب یا خاک استریل زنان قاعده تشریفات عبادتی خود را برگزار نمایند آیا کدام روز را اختصاص بعمل مذکور میدادند اگر روزاول یا دوم یا ... یا هر روز بود حرج و تکلیف شاق و عمل زایدی بود و اگر روز آخر بود همان است که اسلام تجویز نموده است، بعلاوه با وجود باکترهای زیاد موجود در دهانه هر سوراخ و منفذیاز بدن مگر در شستشویبا آب استریل، بطور کامل و مطمئن از ابتلای به عفونت جلوگیری بعمل می آید،

2 تماس با کلمات خدا و نام خدا و وابستگان بخدا اگرچه با رساندن قسمت کوچکی از بدن باشد، و این دستور بزرگترین عامل محلم و کشوق ایجاد کننده روح اطاعت از قانون است زیرا احرتام بقانون و قانوزار و مبلغ و مروج قانون یعنی بهترین وسیله اطاعت از قانون را فراهم ساخته است.

3 آمیزش: در جلد قبل اشاره کردم دستگاه تناسلی زن در این ایام مجروح و مستعد پذیرش عفونت است و در صورتیکه ضربه ایایجاد شود بیماری امکان دارد به مثانه و قسمتهای مجاور مهبل سرایت نماید و چه بسا میکروبها را بقسمت های دورتر منتقل سازد.

هر چند آمیزش ها دورتر از زمان قاعدگی باشد احتمال تحیک وایجاد سرطان برای کل رحم کمتر مشاهده شده است.

زمان قاعدگی میل آمیزشی در زن بحداقل است و آمیزشهای مربوط در این ایام سبب بروز عوارض روانی از جمله سرد مزاجی

وی می گردد.

درایام قاعدگی تماسهای مخصوصی که بایدگرفتهشود نمیشود و امکان دارد اشمئزازی نیز بعلت ناپاکی برای یکی از طرفین یا هر دو طرف ایجاد گردد وعقده هایروانیایجاد نماید.

جز آنچه شرح داده شد زن مسلمان در ایام مخصوص میتواند زندگی عادی خود را داشته در هر اطاقی که میل دراد بخوابد، هر جا میخواهد پا بگذارد و هرچیز که لازم دارد دست بزند.

اما زن زرتشتی درایام قاعدگی چه میکند؟

چهار روز اول نباید درخانه دست به سفیدی و سیاهی بزند محلی در خانه مشخص است بنام دشتان خانه که زن قاعده درآنجا مسکنش میباشد و نمیتواند با دیگری همکاسه و حتی هم خوراک شود و بر یک سفره بنشیند، رختخوابش جداست و ظروفی که باو غذا میدهند معین و از شیشه یا بلور یا چینی باید انتخاب شده باشد، چهار روز اول میگویند شدت خونریزی است و شدت پرهیز و دوری نمودن.

هرچه در مدت قاعدگی از وراک وی زیاد آید نجس است و میگویند درمدت پاکی هرچه کثافت و نجاست است در خون جمع میشود و در ایام حیض خارج میگردد،. لباسشان هم جداست و اگر بلباس تماس یابد باید شسته شود، در این مدت نماز و اوستا خواندن و زیارت کردن واجب نیست، بعد از جهار روز غسل واجب است و کسیکه نتواند از این شرائط استفاده کند باید چهار روز هر روز یکدفعه آب تنی کند و لباسهایش را تمام عوض نماید.

کتابی است که مسائل علمی زرتشتیان بصورت شعر دران درج شده، جواب دهنده آقای ملافیروز ملا کاوس است بنام «پندنامه» که آقای اردشیر خاضع در بمبئی چاپ دوم آنرا تهیه و منتشر کرده است(1) در آن از دستورات دینی زرتشتیان مطالبی هست وکاملاً معلوم که روزگار چیزی برای آنان بجای نگذارده تا از آنها بحث کند و نظم و نثری بیاورند مثلاً در آن کتاب از بابت جنابت سؤالی می شود (تفاق افتد شما را اگر جنابت ...) جوابی داده میشود (تفاق افتد جنابت غسل باید بود فرض ...) وی برای زمان احتلام و انزال بدون آمیزش سخنی و دستوری نیست و همینطرو برای بسیاری از اعمال دیگر تا آنجا که گفته شود تمام اعمال در یک کتاب کوچکی بقطع جیبی و حدود صد صفحه جمع آوری گردیده و حروف نسبتا درشتی نیز بکار رفته است، در بابت قاعدگی سوال و جواب چنین است:

زنانهاتان ! چو میگردند حایض***شما را راه دین چون است فایض؟

بپاسخ آنکه چون حایض شود زن***بباید رفتنش بیرون ز برزن

نشیند گوشه ای با جام و ظرفی***ابا مردان نگوید هیچ حرفی

دهندش خوردنی تا روز چهارم***بشوید سر اگر پاک است آرام

مطهرات در اسلام (2) مینویسد: مرد محتلم و مخصوصا زن

1- ناگفته نماند پندنامه دیگری نیز بنام آدرباد ماراسفند دارند که بسیاری مسائل اعتقادیشان در آن است.
2- آقای مهندس بازرگان.

حائض (در آئین زرتشتیان) باید مدتی انزوا اختیار نموده دست بچیزی نزند و کسی نزد او نرود و الاخره بدست ملای جامع الشرایط و با ترتیب معینی از پلیدی بیرون آید.

در فروع مزد یسنی(1) که سعی شده در بسیای موارد مبانی آئین زرتشتی را با اساس اسلام یکسان معرفی نماید و آیات زیادی هم از قرآن دران ذکر شده است از غسلهای دیگر که بعدا خواهم گفت صحبتی شده اما از قاعدگی زنان نتوانستم مطلب دیگریبلکه مطلبی بدست آورم، همچنین از آثار استاد پورداود که بنفع زرتشتیان تلاشهای فوق العاده داشت نتوانستم چیزی در اینجا مربوط به بحث منعکس سازم.

در کتاب تاریخ طب ایران (2) صفحه 232 چنین مینویسد:

از باب 16 وندیداد تا انتها که 19 فقره است راجع به زن حایض میباشد (3):

زن حایض باید از خانه مزدا پرستان بمیزان نصف یا ثلث یا ربع یا خمس دور باشد. باید از آتش و از برسم نیز دور باشد. باندازه پانزده قدم. کسیکه برای زن حایض غذا بپزد باید سه قدم از او دور باشد. اگر از ین حایض بچه زائیده شود باید بچه را گرفته دستهایش و سپستنش را بشویند (فقرات اول تا هفتم باب 16 و ندیداد).

1- ارباب کیخسرو شاهرخ.
2- آقای دکتر محمود نجم آبادی.
3- صفحه 231.

(فقره هشتم تا یازدهم): باید زن در موقع قاعدگی تا شب چهارم تنها باشد، اگر خون قطعنشد تا شب پنجم تنها بماند. بعد از شب پنجم اگر خون قطع نشد تا شب ششم و بهمین نحودر صورت عدم قطع خون تا شب هفتم و شب هشتم و شب نهم باید زن در تنهائی بماند.

اما پس ازختم شب نهم اگر خون قطع نشد باید مزداپرستان ترتیبی برای رفع حیض بنمایند و غل ترتیب دهند و دویست حشره بکشند.

زن در موقع قاعدگی میبایست از شوهر خود دوری جوید ولی اگر احیانا زنی قاعده خود را از شوهر مخفی دارد شوهر حق دارد ویرا طلاق دهد و اگر مرد ندانسته با زن حایض مقاربت کند گناهکار محسوب میگردد و می بایست کفاره بدهد.

کفاره و مجازات مردی که درزن حایض که خون ازاو جاری باشد دانسته نطفه خود را بریزد و آن زن هم هوش و حواس داشته باشد چنین است: (1)

باید یک هزار حیوان متوسط (مثل گوسفند) بکشد و یکهزار دسته هیزم پاک از چوب سخت با پرهیزکاری خوب برای آتش نذر بیاورد و یکهزار دسته چوب نرم یا چوب وهو گئونه (یا وهوگئن) یا وهوکرتی (وهوکرته) یاهدانتپسته (هذائپ تلهذانئپاتا) یا یکدرخت خوشبوی دیگر با پرهیزکاری خوب برای آتش ذنر بیاورد و یکهزرا برسم دسته ببندد (برسم شاخه های بریده درخت است) و یکهزار نذر هوم وشیر پاک و درست بازدید شده و شیره درختی که هذانئپه (همیشه سبز) برای آب

1- صفحه 229 جلد دوم گیاهان داروئی.

مقدس ببرد و یکهزار مار بر شکم رونده را بکشد و دو هزار مار دیگر را بکشد ودو هزار وزغ زنده را بکشد و دو هزار وزغ آبی و سه هزار موریانه، و سی تیر چوبی بطور پل بر روی آب جاری بگذارد و دو هزار تازیانه به او زده شود، این بود کفاره و مجازات مردی که چنان گناهی مرتکب شده و در ضمن توبه هم نموده باشد.

اگر زنی در حال قاعدگی باشد و کسی جلو او را بگیرد مکافاتش چهارصد تازیانه و اگر فردی نزد زن قاعده برود برای دفعه اول شصت تازیانه و برای دفعه دوم صد تازیانه و برای دفعه سوم یکصد و جهل تازیانه کیفر دارد.

اما اگر مردی برای مرتبه چهارم نزد ین حایض برود و بنشیند و خون از زن به لباس آن مرد ریخته شود ولی نطفه در زن ریخته نشود سزایش یکصد و هشتاد تازیانه است.

وقتی در خانه مزدا پرستان زنی حایض شود یا کسی زخم یا ضربت بخورد یا جای نجس اجبارا استعمال گردد، لباس زنی را که بچه مرده زائیده برای اشخاص ماذکور فرش و روپوش انتخاب میشود تا وقتی که حایض و مریض سحت یافته دست بدعات بلند کند از آن ببعد دیگر استعمال آن لباس لازم نیست (باب پنجم فقره 59 وندیداد).(1)

آنکه با زنی در حال قاعدگی او در غیر موقع طبیعی یا هنگام معمول هم بستر گردد دست کمی از فردی که جنازه پسر خود را بسوزاند نخواهد داشت (فقره 17 باب 16 وندیداد). ازشگفتیها گناهان کبیره نزد زرتشتیان است که از باب پانزدهم

1- صفحه 231 جلد دوم گیاهان داروئی.

در فقرات اول تا هشتم وندیداد چنین نقل شده است:(1)

1- اگر مرد پرهیزکار زرتشتی را دانسته و فهمیده به مشرب دیگر یا دین دیگر و سخن دیگر (غیر زرتشتی) نسبت دهد.

2- اگر کسی به سگ پابان گله یا سگ پاسبان محله استخوان غیر قابل جویدن یا خوراک داغ بدهد که آن خوراک دهان سگ را بسوزاند و زخمی نماید.

3 اگر کسی سگ حامله را بزند یا براند یا او ا بترساند و در نتیجه آن سگ در گودال یا چاه یا دره یا چشمه آب جاری افتد و زخمی شود.

4 مردی که در زن نشان حیض دیده و نطفه خودرا در وی بریزد.

5 مردی که در زن حامله ای که شیر به پستانش آمده باشد یا نیامده باشد اما حمل بسته شده باشد نطفه خود را بریزد و زن مجروح گردد.

6 اگر مردی با دختر باکره ای نزدیکی نماید و دختر حامله گردد خواه آن دختر تحت کفالت ولی خود باشد یا نباشد خواه نامزد شده باشد یا نشده باشد، آن دختر نباید از خانه بیرون رود و خلاف احکام حیض چیزی را مس کند یا نگاه به آب و درخت نماید و در غیر اینصورت گناهکار است.

دختر حق دارد خود را دشتان کند (با آب یا دارو خود را قاعده سازد و بچه بیندازد) و گناهش به پدر و مادر سرایت مینماید.

1- صفحه 237 جلد دوم گیاهان داروئی.

در ایران باستان جذامی و برصی و زائوی تب دار وزن بچه مرده زائیده و سقط جنین کرده وزن حایض را از سایرین جدا نگه میداشتند (1) و هنوز در میان زرتشتیان علاوه بر اطاقهای معمولی و مسکن عادی محلی بنام دشتانخانه وجود دارد که زن موقع قاعدگی در ان محل زندگی میکند، رختخواب مخصوص دارد و کسی وارد آن نمیشود مگر آنکه درحال دشتان باشد.

با بیان قسمتی از مسائل آنچه مربوط به زن حائض زرتشتی بود ملاحظه فرمودید چقدر در این باره بر آنان سختگیری شده تا آنجا که در بسیاری موارد امکان انجام اعمال یادادن کفاره نیست.

اضافه کنم از زنی زرتشتی کهساکن شهرستان تفت بود و شوهرش درهند بسر میبرد سؤال شد چرا به فلان مسلک درآمدی، گفت:از بس کار زمان قاعدگی در اینجا هیچ است و آنجا همه چیز مشکل! خود را راحت کردم و برای مزید اطلاع بگویم هر مسلکی توسطدولتهای استعماری بوجود آمد چون اغلب استعمارگران خود را پیرو حضرت مسیح میدانند و مسلک سازان باید از آنان الهام بگیرند بدین سبب که نصارا خود را از قیود و ضوابط سخت تورات خلاص کرده اند و بزودی موادی از آنرا خواهید خواند بی قیدی و راحت طلبی و نداشتن آئین نامه همانند نصارا در آن مسلک ها آنچنان چشمگیر است که حتی برای مزان قاعدگی و دفن امواتشان هم به آنان تأسی میجویند.

بدتراز زنان زرتشتی زنان یهودی انند که از بس کار زمان

1- صفحه 244 جلد دوم گیاهان داروئی.

قاعدگی زندگی را بر آنان سخت میکند دوست دارند همیشه در آبستنی و بارداری باشند.

دنباله اعمال مذهبیمربوط به قاعدگی در زن یهودی 15 روز است در این مدت بهیچ کاری حق ندارد دست بزند حتی حق ندارد آتشی در اجاق روشن نماید یا سبزی پاک کند یا گوشت را بشوید، او خود را نجس میداند و بردختر خانه است که کارهایخانه را انجام دهد. هگام غذا ظرف غذائی که مخصوص اوست پرکرده جلوش میگذارند: او همه چیزش جدا و معین است ظرفش، لباسش، رختخوابش و اگر ظرفی را هم شست جدا میگذارند و بکار نمیبردند: او باید تنها بخوابد ولیدر مواقع ضروری اجازهداده میشود در کنار اطاق خواب رختخواب مخصوصش را انداخته بخوابد. دستش بهر چیز بخورد نجس میشود، پس از 15 روز میرود بحمام و پس از حمام واجباست در جوی آب روان برود و در آنجا استحمام است و اینجا غسل که بهمراه آن باید نیت کرد، هنگام بیرون آمدن نباید نگاهشان به گربه یا سگ یا موش بیفتد که فوق العاده بد است و لذا زن یهودی سعی میکند بچه نابالغی با خود ببرد که پس از بیرون آوردن سر از اب و هنگام اتمام غسل به صورتش بنگرد، چه سا که هفت روز پی در پی غسل کردن واجب میشود و بوا وجود این نجس است و همه چیزش باز هم جداست، 14 روز کهتمام شد یعنی شب پانزدهم حتی در سرمای شدید باید در آب روان رود و به رختخواب شوهر وب سوی کارهای منزل بازگردد.

زن نصرانی تا آنجا که توانستم اطلاعاتی بدست آورم مخصوص قاعدگی غسلی ندارد، آیا در قرنهای پیش غسلی داشته اند؟

نمیدانم، ولی دین توحیدی آسمانی که دنباله رو دین قبلی خود است، و پیامبر گرامیش میفرماید: من برای این نیامده ام که تورات را باطل کنم! و مسیحیت خودمعلوم است یک دین اسرائیلی است و هم اکنون خود عیسویان کتاب عهد جدید (انجیل ها) را با عهد عتیق (تورات) باهم یکجا چاپ مینمایند ولی هیچکدام تورات چاپ شده دیگری را قبول ندارد! بدون شک در اوائل غسل داشته است.

زن نصرانی مرتب حمام میرود، خود را تمیز میکند و زمان پاک شدن از قاعدگی هم خود را میشوید و تمیز میکند و تصور نکنم غسلی وشستشوئی متکی بمذهب جز غسل تعمید در نصارا دیده شود.

فیزیولوژی قاعدگی و غسل آن در اسلام

هر جا از اسلام نام میبرم از مذهب خودم و از فقه جعفری منظور است و نظر اکثریت مراجع رادرباره مسائل فقهی مورد بحث ذکر مینمایم.

برای آشنائی بادستگاه تناسلی زن و اعمال و هورمونهای جنسی آن مختصرا اشاره مینمایم:

قسمت مذکور به دو مرحله تقسیم میشود: آماده شدن برای بارداری بارداری.

ولی مطالب مذکور مربوط به بهداشت نسل بوده در جای خود گفته خواهد شد اما آنچه به جلد حاضر وابسته است:

قسمت اصلی دستگاه تناسلی شامل تخمدانها، لوله های

فالوپ، رحم و مهبل میباشد.

زندگی معمولی و عادی زن را تغییرات منظم ماهیانه ای است که در نتیجه دگرگونی میزان ترشح هورمونهای جنسی بوجود می اید و سرانجام اندامهای تناسلی وی را بطرز خاصی نمایان می سازد به این طرح منظم است که اسامی مختلف دوره جنسی زنانه یا قاعدگی یا ... گفته میشود و طول متوسط آن 28 روز بوده و ممکنست در زنان کاملاًسالم از 20 الی 45 روز تغییر یارد.

دو نتیجه مهم این دگرگونی ماهیانه و منظم عبارتند از: ازاد شدن تخمک ازتخدامنها برای بوجود آمدن نسل جدید بلکه برای حفظ قانون بقای نسل، و دیگر آماده ساختن اند و متر یعنی جدار داخی رحم برای پذیرش مهمانتازه واردی که باید آنرا در خود بنحوی خاص جایگزین سازد.

همانطور که قبل از تولد نوزاد پستان مادر شیر آمده و آماده پذیرایی کودک است جدار رحم هم قبل از جدا شدن تخمک از تخمدان آماده پذیرائی تازه وارد مباشد.اما این آمادگیمهمتر از شیر آمدن پستان است و برای کسانیکه خلقت را نتیجه تصادفها میدانند پاسخ معتبرتری میباشد زیرا شیر تهیه غذای مناسب قبل از نوزاد است و رساندن رحم تهیه مسکن مناسب و غذای لازم و هوا (اکسیژن) و ... می باشد جهت منظور آینده ای که همانا در پذیرائی در مخلوط نطفه های زن و مرد خلاصه میشود.

قاعدگی با ترشح هورمونهای گونادوتروپ از هیپوفیز قدامی بستگی دارد بدینطریق که تخمدانها بوسیله هورمونهای مذکور تحریک نشوند غیر فعال باقی می مانند چنانچه

در سراسر دوران کودکی در خواب و حالت غیر فعال بسر میبرد اما در حدودهفت سالگی هیپوفیز قدامی بتدریج و روز افزون ترشح گونادوتروپین ها را شروع مینماید تا در سنین بطرو متوسط 11 الی 13 زندگی جنسی یعنی بلوغ ظاهر گردد.

از عجائب خلقت آنچه مربوط به ترشح گونادهای نامبرده است اینکه تا جنین در رحم است بعلت تحریک گنادوتروپین های ترشح شده از جفت و یا احتمالاً هیپوفیز قدامی خود جنین تخمدانها کمی فعالیت مینمایند و لی از تولد تا زمان بلوغ بخواب میروند.

تخمدانها را قسمتی است که فولیکول نامند، در دوران کودکی رشدی ندارند و در زمان بلوغ رشدشان در اثر ترشح هورمونی از هیپوفیز قدامی آغاز میگردد. در این حال تمامی تخمدانها بویژه فولیکولهای آنها بزرگ میشود و تخمک نیز در این حال رشد کرده است. بدنبال این مرحله سلولهای گرانولوزا تکثیر می یابد و سلولهائی بنام تکا (Theca) در اطراف سطح خارجی سلولهای مزبور پدیدار میگردد کهاطرافشان را یک کپسول همبندی فرا می گیرد.

بعد ترشحات و فعل و انفعالاتی آغاز میگردد و حفره ای در فولیکولها پیدا میشود که در هر دوره ماهیانه حدود 20 فولیکول بمرحله تشکیل حفره میرسد که چگونگی آن را در بهداشت نسل خواهم گفت.

رشد فولیکولها بخصوص در مرحله آخر با ترشح شدید استروژن از تخمدانها همراه است.

بعد بطرز مخصوص تخمک گذاری انجام میگیرد و هر کدام

از فولیکولها جلو افتاد سبب وقفه اعمال بقیه میشود. مرحله بعد پیدایش جسم زرد بجای سلولهای مصرف شده است که پروژسترون و استروژن فراوان از پیدایش آن ساخته میشود.

هر 28 روز فولیکولهای تازه ای در تخمدان شروع برشد مینماید که یکی از آنها تخمک گزاری کرده لایای برای پیدایش جسم زرد بجای میگذارد. جسم زرد بنوبه خود تحت تأثیر هورمونهای گونادوتروپ هیپوفیزقدامی به ترشح هنرمونها میپردازد. و این عمل تا زمانیکه عامل محرک برقرار باشد ادامه می یابد از آن پس تواید هورمونهایتخمدانیکاهش فراوان میپذیرد و قاعدگی آغاز میگردد. سپس دوره جنسی جدیدی شروع می شود.

ملاحظه فرمودید که گونادوتروپین ها چگونه تخمدانها را به ترشح استروژنها و سپس به ترشح پروژسترون وامیدارند و چون ایندو پیدا شدند هردو بر هیپوفیز اثر نموده ترشح گونادوتروپین ها را کاهش میدهند و بورکامل میتوان گفت نتیجه اثرات همرونهاو گنادها بر یکدیگر که دوره قاعدگی را بوجود می آورند اینگونه است که F.S.H از هیپوفیز قدامی و استروژن از تخمدانها دخالت بیشتر دارن و اصل کار بدست این دو می اشد و سایر تغییرات هورمونی اثرات ثانوی می باشند که در نتیجه تخمک گذاری پدید می آیند.

همزمان با تولید استروژنها و پروژسترون توسط تخمدان لایه داخلی رحم (اندومتر) دگرگونیهای چندی را در مراحل زیر طی مینماید.

1 پرولیفراسیون یا مرحله تکثیر سلولی: قسمت اعظم

اندومتر در اثر قاعدگی فرو میریزد و در نتیجه طبقه پوششی، لایه زیر مخاطی بطور کلی و طبقه عروق قسمت بیشترش از بین میرود و در اخر قاعدگی یک طبقه نازک نسج همبندی در قاعده اندومتر باقی میماند و فقط سلولهای پوششی که در اعماق لایه اند بجای می مانند.

در نیمه اول دوره جنسی ترشح فراوان استروژن از تخمدانها سبب رشد سریع سلولهای بستر همبندی مذکور و سلولهای پوششی قلمداد میگردد و در ظرف مدت 4-5 روز پس از آغاز قاعدگی سطح اندومتر پوشش خود را باز می یابد و در دو هفته اول که به تخمک گزاری منتهی میشود ضخامت ادومتر با افزایش سلولهای گفته شده و غدد و عروق خونی شدیدا فزونی مییابد و زمانتخمک گزاری به 2-3 میلی متل میرسد.

پس از تخمک گزاری گفتم چگونه جسم زرد تشکیل می شود و یاد آوری گردید که پروژسترون و استروژنهای فرااان بوسیله جسم زرد ترشح میشود که استروژنها اثر اندکی در پیشرفت پرولیفراسیون سلولها دارند و احتمالاً پروژسترون که اراستروژن را تقویت مینماید موجب تورمآشکار اندومتر و افزایش پیچ و خم غدد، گردآمدن مواد ترشحی در سلولهای غددی و بالاخره ترشح مقدارکمی مایع اندومتریال ازغدد مزبور میشود و دراین هنگام سیتوپلاسم سلولهای بستر همبندی افزایش می یابد و ذخایر چربی و گلیکوژن در بعضی از آنها ظاهر میگردد و موجودی خون اندومتر متناسب با پیشرفت فعالیت ترشحی زیاد و عروق خونی بسیار پرپیچ و خم می شوند.

در مرحله ترشحی ضخامت اندومتر تقریبا به دو برابر میرسد بطوریکه در اواخر سیکل جنسی ضخامتی نزدیک به 4 تا 6 میلیمتر

پیدا میکند.

هدف کلی از تغییرات مزبور بوجود آمدن اندومتری با قدرت ترشحی فراوان و ذخایر غذائی زیاداست که بتواند شرایط مناسبی جهت نشستن تخمک بارور شده، در نیمه دوم دوره ماهیانه فراهم آورد. از لحظه باروری تا هنگام جایگزینیترشحاتلوله فالوپ و اندومتر غذای لازم را برای تخمگی که درمراحل اولیه تقسیم است تأمین میکنند.

قاعدگی: دو روز پیش از آنکه دوره جنسی به پایان برسد ترشح گونادوتروپین ها و هورمونهای تخمدانی سریعا تنزل یافته بمیزان ناچیزی میرسد و در پی آن قاعدگی برقرار میشود.

قاعدگی در اثر کاهش ناگهانی استروژنها و پروگسترون درپایان دوره ماهیانه جنسی است. ابتدا سلولهای اندومتر توسط دو هورمون نامبرده تحرکشان کم میشودو بدنبال آن اندومتر سریعا ضخیم و به کلفتی 65 درصد ضخامت قبلی خود میرسد.

24 ساعت قبل از شروع قاعدگی عروق پیچ و خم داری که به لایه های مخاطی رحم می آیند منقبض میشوند زیرااستروژنها که گشاد کننده عوقند کم شده اند. عروق منقبض میشود در نتیجه خون نمیرسد و نکروز در اندومتر شروع میگردد و بخصوص لایه عروقی که نکروز می یابد و خون بداخل طبقات عروقی اندومتر نشست و نفوذ می نماید و در 24 الی 36 ساعت گسترش کلی می یابد در این حال لایه های خارجی اندومتر که نکروزه شده اند بتدریج از رحم جدا میشوند بطوریکه 48 ساعت پس از آغاز قاعدگی تمام لایه های اندومتر فرو میریزد و این واریز در رحم سبب انقباض

رحم میگردد تا فروریخته ها را خارج و قاعدگی شروع میگردد.

در هر قاعدگی cc35 خون و cc35 مایع سرو (Serous)از دست میرود، خون قاعدگی در حال طبیعی قابل انعقاد نیست زیرا با نسج نکروزه مقدار فیبرینولیزین (ماده ضد انعقادی) وجود دارد و اگر خونریزی زیاد باشد لخته هائی در خون قاعدگی پیدا میشود که نشانی از اختلالات مرضی زهدان است.

نزدیک به 4 روز پس از آغاز قاعدگی خونریزی قطع میشود و اندومتر تازه ای سطح اخل رحم را میپوشاند.

همراه خون وبافتهائی که در جریان قاعدگیاز رحم خارج میشود تعداد زیادی گویچه های سید نیز ازاد میشود که وجود اینها و عوامل احتمالی دیگر با وجود برهنه بودن سطح اندومتر رحم را در برابر عفونت ها بسار مقاوم میسازد و ارزش حفاظتی آنها زیاد است.(1)

آیا قاعدگی آزار است؟

این بحثاز این جهت عنان شد زیرا در قرآن همانطور که در اول کتاب ملاحظه فرمودید برای قاعدگی کلمه «اذی» ذکر شده اس تو ما آنرا «آزار» ترجمه کردیم در صورتیکه بعدا خواهید دید قلمرواذی وسیع اتر از آنچه ما در فارسی آنرا آزار مینامم می باشد.

1- همانگونه که یادآور شدم مسائل فیزیولوژی از کتاب گایتون نقل میشود.

مجددا به چگونگی پیدایش قاعدگی اگر توجه فرمائید یادتان خواهد آمد که 48 ساعت پ از قطعترشح هورمونی خونریزی آغاز میگردد، قطع ترشح و پیدایش قاعدگی از آنجا که درتمام زنان امر حتمی است کیفیتینرمال و طبیعیحوب میشود و باعتبار اینکه فیزیلوژیکمان (از روی قواعد معرفه الاعضاء) عملی بوجود می آید بیماری قلمداد نمیگردد و مراجعه به پزشک لازم نیست ولی در عین حال وضع مزاجی و فیزیولوژیکی زن هم مشابه و همانند ایام غیر قاعدگی نبوده و دگرگونیهائی که واضحتر از همه ترشحی است در او بوجود آمده است که بدنبال اختلالات ترشحی دگرگونیهائی در تمام اعضاء و جوارح زن پیدا میشود که قسمت مهم و چشمگیر ان بر مخاط رحم وی میباشد که با این اوضاع و احوال و پیدایشدگرگونی در اعمال بدنی زن که حتی وی را نزد مردش غیر فیزیولوژی معرفی مینماد نوعی آزار برای زن محسوب میگردد چه از لحاظ خودش و چه از اینجهت که نزد شوهرش چیز دیگری شده است.

گفتم کودکی که بعدا قار است در برابر پستان قرار گیرد با آنکه هنوزدر محیطدیگر، در محیطمایع شناور است و بعدها با شناوری در محیط هوا از آن بهره غذائی و برداشت تغذیه ای خواهد نمود قبلاً فره پستان برای وی انداخته شده و شیر درآن جای و مهیاست و هم اکنون زنقاعده میشود تا برای فرزند خودش و فرزند شوهرش آشیانه ای مساعد و محل تغذیه ای گوارا مهیا سازد و در ضمن وسله حالت فحلی برایبعد خود بوجود آورد اما دراین اوضاع و احوال که باعتبار بیمار نبودن

حالتی فیزیولوژی است و در مقام مقایسه و سنجش با ایام غر قاعدگی آزار و رنجی می باشد، ممکن است تظاهرات چندی که میتوان آنها را عوارض همین پدیده نامید در زن بوجود آید که درانیجا جنبه اعجاز قرآن توجه ها را جلب مینماید که چگونه قاعدگی را بیماری قلمداد نفرموده است و در عین حال فراموش نیز کرده است که هر چند قاعدگی یک عمل فیزیولوژیکی است اما چون تظاهرات حتی بصورت نزدیک بعوارض دارد نمیتوان آنرا رنجی و آزای نیز بحساب نیاورد و آنرا همانند ایام غیرقاعدگی قلمداد نمود و اهم عوارض نزد زنان قاعده از اینقرار است:

1 دپرسیون و خمودگی.

2 (عود بسیاری از ناراحتی هائی که نهفته بوده است (حتی برخی بیماریهای نهفته و ...)

3 اضطراب از شروع آن در محل غیر منتظره یا زمان غیر متوقع.

4 پیدایش عوارضی چند که نزد زنان هر کدام بنحوی تظاهر مینماید و خودم بیماریکهبا هر قاعدگی مبتلا به اسهال میشد داشتم و از بحث و زیاده گفتن در این باره که نتیجه ای عاید نمیشود خودداری میگردد اما آنچه فوق العاده مهم اس تو روی سخنم با اقایان مفسرین می باشد و آنرا بصورت سؤا بیان مینمایم اینکه اگر بتوانیم نسبت «اذی» قران را که در جواب پرسش بیان میفرماید به زمان قبل از الام بدهیم یعنی اگر بتوانیم بگوئیم پرسیده شد حیض چیست؟ (یسئلونک عن المحیض) جواب دادند

(هو أذی) یعنی قادعدگی رنجی برای جهان زنان بود و هم اکنون اسلام این رنج را به آزادگی و رفاه مبدل ساخته است، بسیار جالب میباشد زیرا بطوریکه در همین چند برگ ملاحظه فرمودید زنان یهودی، زرتشتی و نصرانی که دنباله رو یهودیانند در روزهای قاعدگی چه رنجی و آزای داشته و دارند (باستثنای نصارا که تقریبا همه چیزشان فعلاً دنباله رو علم است) و اسلام آنان را نجات بخشیده است.

(خوشبختانه مفسرین این را هم متذکرن که چون قبل ازالام زنان را از همه چیز دور نگهمیداشتند بر آنان آزاری بود، اسلام آزاری را به آزادی مبدل ساخت).

باز معجزه ای از قرآن

الان آیاتی را که در آن کلمه اذی دارد مینویسم در یکی از آنها خواهید دید که کلمات مرض و اذی هر دو ذکر شده است یعنیدر منطق قرآن بیماری چیزی استو اذی چیز دیگر و اگر قاعدگی اذی است مرض نیست و نباید برای قاعده شدن که بیماری نیست در پی درمان رفت و به پزشک مراجعه نمود و در صورتیکه قاعدگی مرض باشد لا جرم اذی نمیباشد و شایسته است برای درمان مرض اقدام نمود و این خود معجزه ای است که 15 قرن قبل خونریزی قاعدگی را که پلیدترین حالات برای زنان محسوب میشده و برای آنها استراحت کامل و مسکن و فراش و خوراک جداگانه تجویز میکرده اند قرآن با ذکر یک کلمه «اذی» هم بر این مطلب صحه بگذارد که قاعدگی همان وضع ایام غیر قاعدگی نیست و هم آنچنان

نمیباشد که مرض و بیماری باشد و درمان کردن لازم داشته باشد، و هم اینکه آیاتی که کلمه اذی را دارد:

و یسئلونک عن المحیض قلهو اذی فاعتزلوا النساء فی المحیض (222 البقره آیه مورد بحث) و سؤال کنند ترا از عادت شدن زنان بگو آن رنجی است برای زنان، در آنحال از مباشرت آنان دوری کنید.

فمن کان منکم مریضا او به اذی من راسه ففدیه (196 البقره) و هر کس بیمار باشد یا درد سر داشته باشد سربتراشد و از آن فدا کند ...

ثم لا یتبعون ما انفقوا منا و لا اذی لهم اجرهم (262 البقره) و در پی انفاق (بمستحقان) منتی نگذارند و آزاری نکنند آنها را پاداش ...

قول معروف و مغفره خیر من صدقه یتبعها اذی (263 البقره) فقیر وائل را بزبان خوش و طلب آمرزش رد کردن بهتر است تا آنکه صدقه دهند و از پی آن آزار کنند.

یا ایها الذینآمنوا لا تبطلوا صدقاتکم بالمن و الاذی (264 البقره) ای اهل ایمان صدقات خودرا سبب منت و آزار تباه نسازید.

لن یضروکم الا اذی و ان یقاتلوکم یولوکم الادبار (111 آل عمران) هرگز (یهودیان و دشمنان اسلام) آسیب و زیان سخت بشما نتوانند رسانید مگر انکه از نکوهش ویاوه سرائی شما را اندکی بیازارند و اگر بکار زار شما آیند از جنگ خواهند گریخت.

من قبلکم و منالذین اشرکوا اذی کثیرا (186 آل عمران) و بر شما از زخم زبان آنها که پیش از شما کتاب آسمانی به آنها نازل شد آزار بسیار خواهد رسید ...

و لا جناح علیکم ان کان بکم اذی من مطر او کنتم مرضی (102 النساء) و چنانکه بارانی یامرض یشما را از بر گرفتنسلاح برنج اندازد باکی نیست.

یک معجزه علمی دیگر قرآن

در آیاتی که ملاحظه فرمودید: قاعدگی اذی است. (مریضا او به اذی) از اینقرار که مریض جداست واذی جدا و به کسیکه اذی نسبت میدهند مریض نیست همانگونه که زن قاعده بیمار نیست.

(اذی من راسه) بسیار جالب است و یک معجزه بسیار جالب و تکان دهنده که بزودی خواهم گفت چیست.

(قول معروف و مغفره خیر ... اذی) خوش زبانی بهتراز عملی است که صدقه و پسندیده باشد اما اذی و بدزبانی یا منت بدنبالش باشد. در آیه بعد اذی و منت را باز دو چیز جدا ازهم معرفی فرموده است (... بالمن و الاذی).

یهودیان قدرت جنگ گرم ندارند در صلح هم نیستند لذا جنگ سرد و اذی پیشه کرده اند (لن یضروکم ...) که این اذی و جنگ سرد همان زخم زبان است که یشتر هم داشته اند (من قبلکم و ...).

باران که میدان جنگ را برای جهاد نامساعد میسازد

اذی است و مرض که چیزدیگری است همانند باران دلاوران را از سلاح گرفتن باز میدارد.

بقراری که بیان شد: اذی بماری نیست، زیانی نمیرساند و عوارضی بدنبال ندارد. بمثابه بدزبانیها و جنگهای سردی اس تکه قدرت عصبی طرف ود طبیب ان است و مراجعه به پزشک لازم ندارد و پیش آمدی است تکوینی همانگونه که باران میدان جنگ را بصورت اذی برای دلاوران درمی آورد از اینقرار قاعدگی هم اجبار تکوینی است که زیانی نمیرساند و عوارض ندارد و مراجعه به پزشک لازم نمیباشد اما قدرت عصبی و تقویتی لازم دارد و نکته اعجاب انگیز و اعجاز آمیز آن کلمه اذی من رأسه میباشد که قران در 15 قرن قبل تمام حالاتی که در قلمرو کلمه اذی اتفاق می افتد آنها را همه و همه به رأس و سر نسبت میدهد.

با توجه به جدا بودن قلمرو بیماری و اذی که بیماری ممکن است متوجه پا، دست، احشاء، امعاء و ... و سر هم بشود اما آنچه اذی که همه و همه بگرتش ها، رنجها، آزارها، ضربه های عصبی است متعلق به مراکز عصبی میباشد که در سر واقعند.

آیا مفسرین به اذی که روانپشکی تقریبا آنرا در دپرسیون (خمودگی)خلاصه میکند اشاره ای دارند؟ برخی تفاسیرآنرا متذکرند و از جمله تفسیر ابوالفتوح رازی میگوید:الاذی ما یکره ریغتم به (هر مکروهی را که از آن دلتنگی آید اذی گویند).

برای مزید اطلاع گفته شود: گاهی هم قاعدگی حالت فیمابینی بوجود می آورد یعنی زن با خونریزی که قاعدگی و یک پدیده فیزیولوژیکی است بناراحتی قابل توجهی دچار میشود که هر

چند بیماری نمیتوان قلمدادش نمود اما مراجعه به پزشک یا حداقل درمان کردنش لازم است.

زنانی هستند که اگر زیاد بخوابند، استراحت هم داشته باشند صبح که از خواب برمی خیزند خسته اند و این خستگی در آنها مزمن شده و مدتها است از آن ناله دارند خستگی مزبور ممک است نشانه ای از بیماریهایچندی اشد ازقبیل: بیماریهای قلب، اختلال در غدد مترشحه داخلی، مرض قند، مسمومیت های غذائی و غیر ان، عفونت ها و علت عمده آنها خستگی بعلت بدکار کردن دستگاه هاضمه و سوء تغذیه و در زنان که فوق العاده زیاد دیده میشود بعلت کمبود آهن می باشد.

آهن از عناصری است که در ترکیبات گلبولهای سرخ وجود دارد، اگر مقدارش کم باشد گلبولهای سرخ کاهش یافته بهمین علت بخوبی انجام وظیفه نمی نمایند و در نتیجه عوارض کم خونی ظاهر میگردد.

زنان دو برابر مردان احتیاج به آهن دارند یعنی تقریبا در روز باید دو میلی گرم آهن ببدنشان برسد زیرا هر ماه مقداری خون از آنها دفع میشود که نمیتوان در سههفته غیر قاعدگی بوسیله غذای روزانه آهن کاهش یافتهرا جبران کرد و بهمین سبب روز بروز مقدار آهن در بدن کسر میشود و سبب بیماریهای مختلف مخصوصا خستگی و کم خوابی می گردد.

ناگفته نماند که خستگی ناشی ازتجدد هم اکنون از هر خستگیدیگر بیشتر بودهو ریشه روانی دارد و نامبردگانکسانی هستدن که یااز آینده میترسند یا به گذشته تأسف و اندوه دارند و قرآن را

توجه فرمائید که برای کسانیکه میگویند خدا و بر گفتارشان پایدارند این امتیار را قائل است که بر گذشته متأسف نیستند و از آینده نگرانی ندارند (ان الذن قالوا ربنا اللّه ثم استقامو تتنزل علیهم الملائکه الا تخافوا و لا تحزنوا).

برای مزید اطلاع: میتوان برای رفع کمبود آهن از غذاهای آهن دار مصرف نمود که در جلدهای گذشته شرح آنها داده شده است.

دانستنیهائی چند از مسائل

فقهای عظام ضمن بررسی مخصوصی که دارند ازاسلام بهره برداریهای جالبی کرده و دانستنیهای بسیاری را در اختیار ما قرارداده اند:

به غظت و گرمی و رنگ سیاه یا رخ خون قاعدگی که با فشار و کمی وزش بیرون می اید اشاره کرده اند در صورتیکه علم فیزیولوژی تازه در قرون اخیر فقط به بحث در حالات فزیکی آن پرداخته است (غلظت و گرمی و رنگ و ... آن) و اینکه در بخری از نژادها دوران یائسگی دیرتر پایان می پذیرد (زنان هاشمی) و در بعضی دختران قاعدگی دیرتر شروع می شود.

خونی که دختر قبل از نه سالگی و زن بعد از یائسه شدن می بیند حیض نیست. (چون باین قبیل مسائل برمی خویم یقین حاصل می نمائیم که مراجع گرام عین سخن امام بلکه پیامبر بلکه خدا رابدون کم و کات گرفته بما رسانده اند و الا 15 قرن پیش چه کسی میدانست دختر ممکن است قبل از 9 سالگی خونریزی کند یا زن مثلاً

در 70 سالگی حالت قاعدگی داشته باشد. جز اینکه امام بداند و امروز هم پس از گذشت قرنها آنرا شرح دهند در موردی ازان پیایش تومرهای تخمدانی در زنان یائسه و تومرهایجنینی دختران است که خونریزی بل از 9 سالگی و حتی در 2 سالگی برای آنان بوجود می آورد.

ملاحظه فرمودید که فیزیولوژی متذکر بود که نزدیک به 4 روز پس از آغاز قاعدگی خونریزی قطعمیشود و شروع آن 24 ای 36 ساعت پس از قطع خون از طبقات عروقی اندومتر آغاز میگردد آنچنانکه 48 ساعتپس از آغاز قعدگی تمام لایه های اندمتر فرو میریزد،و قها نیز گویند مدت حیض کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نمیشود.

وجود خون و مواد نکروزه و جدا شده ازاندومتر رحم در زندی که پرده بکارتش سوراخی ندارد یااگردارد بسیار تنگ است و سوراخ هم نشده و مانع خروج خون قاعدگی است سبب تورم و التهاب بافتهای مربوطه گدیده ایجاد دلدردهائی میکند اما بهر صورت این ماندن خون که احتمال هم داده میشود فقط به لکه دیدنبرگزار گردد قاعدگی محسوب میشود که برخی از مراجع محترم به آن متذکرند و بعضی از آنان نوعی دیگر اظهار نظر مینمایند و مسائلدیگری که میتوان آنها را در کتابهای مربوطه ملاحظه نمود.

ناگفته نماند که زنهای حایض بر شش قسمند (صاحب عادت وقتیه و عددیه و ...) که از بحث ما خارج است ولی ناگزیرم این مطلب را برای مزید اطلاع بنویسم که اگر سبب اطناب و زیاده

روی نمیشد یک جلد یا حداقل دههابرگ را به شش نوع مذکور اختصاص میدادم زیرا با آنکه 15 قرن پیش بطورکلی بحث از حالات مرضی قاعدگی مطرح نبوده مشاهده میشود در مسائل مربوطه انچنان به خونریزیهای قاعدگی و فیزیولوژی و خونریزیهای مرضی و غیر قاعدگی توجه شده است که اعجاب انگیز می باشد. و چه خوب است یکی از آقایان پزشکان که در عداد متخصصین زنان یا بیماریهای مترشحه می باشند و علاقه به شناساندن اسلام بکله توجه به غربت اسلام دارند در این باره اقدام بفرمایند.

غسل قاعدگی

ابتدا سر و گردن را میشویند و سپ نیمه طرف راست بدن و آخر نیمه طرف چپ ا به تمام بدن یک مرتبه آب میرسانند (به آب فرو میروند) اولی را غسل ترتیبی گویند که بهترتیب انجام میگیرد و دومی را غسل ارتمای نام نهاده اند که در آب فرو رفتن است.

همه غسلها یکجور بوده چه مربوط به قاعدگی باشد چه جنابت مس میت و میت و ... غل واجب باشد یا مستحب و ...بعضی همه پساز پاک شدن بدن به نحو ترتیبی یاارتماسی انجام میگیرد.

در غسل ترتیبی نیز یمتوان به ترتیب گفته شده ابتدا سر و گردن را به آب فرو برد سپ نیمه راست و بعد نیمه چپ جز در غسل میت که بهتر است بطور کلی غسل ترتیبی انجام گیرد و آن هم آب ریخته ودست بکشند و اعضاء زیر آب فرو برده نشود (بدین

ترتیب آب مستحب است در چاله ای فرو رود و با خاک میکروب کش مواجه گردد و اگر ارتماسی باشد آب آلوده شده را حتی اگر به فاضلاب سرازیر نمایند شاید مشکلاتی فراهم آورد).

در زمان قاعدگیانچه برای زن مسلمان مهم و چشمگیر است دور بودن زن از نظافت و عدم توفیق در اجرای دستور امام علیه السلام که مایل بوده است «الحمام یوم و یوم لا» را عمل نماید و هم اکنون محروم مانده و فرصت و حوصله ندارد تا هر چه زودتر غسل کند و توفیق عملکرد دتور امام نصیبش شده باشد و باز در کتاب شوهرش و مورد رغبتش قرار گیرد.

آیا غسل قاعدگی اثر درونی و برونی بر بدن دارد؟ کمتر مورد قبول واقع میگردد زیرا همانگونه که گفته شد پس از روزچهارم دوره ترمیم از دست رفته های رحم شروع میشود و هرگونه عکس العملی اعم از ترشحی یا عصبی در این مدت انجام گرفته و ایان پذیرفته و مدتی نیز بر آنها گذشته است از اینرو بنظر نمیرسد غسل زن حایضه باستثنای نیروی معنوی قوی حاصل شده از اطاعت مولا جل جلاله از لحاظ آنچه در قلمرو بحث است سودی جزبهره برداری بهداشتی و نظافتی داشته باشد اما آنچنان نظافتی که پس ازحداقل یک هفته صورت گرفته و زن مورد اذی را آزادی داده است.

غسل جنابت

قرار براین گذاشتم از غسلها هر چه نوشتم از دین های بزرگی که پیروان فراوانی دارند و به عقیده ما دین تحید و آسمانی می باشند نامی ببرم و بگویم آیا غسل مورد بحثدر انان هست؟ و اگر هست چگونه میباشد؟ از اینرو به غسل جنابت در بین مسلمانان مسیحیان، یهودیان، زرتشتیها اشاره میشود.

مسیحیان که مانند سایرموارد استحمامهای مرتبی دارند و نظافت مینمایند و چه بسا پس از جنابت کار ضوررری پیش آید و استحمامشان نیزحتی برای چند روز بتعویق افتد.

در بین یهودیان اگر مرد همسر داشت و در اثر آمیزش جنب شد سعی میکند بلافاله ود را بشوید وی شستشو باید درآب روان انجام گیرد و در صورت عدم دسترسی به آب جای دوش خواهند گرفت،. نیت آنان قط برای پاک شدن است همینطور برای کسیکه محتلم شد باید در آب جایو در غیر اینصورت زیر دوش غل نماد یهودیان این شهر یعنی یزد که تا چند سال قبل عده شان بالغ بر بیست هزر نفر بود و هم اکنون بیش از دو سه هزار نفر نیستند و بقیه به فلسطین یا شهرهای دیگر رفته اند عده زیادی از آنان یک محله (چهارسوق) را انتخاب کرده و ساکن شده بودند و علت اصلی انتخاب مذکور اینکه ازخانه های محله یاد شده جویآب روان میگذشت که هر کدام بین 30-50 پله میخورد تا به آب بسد و چون تقریبا تمام غسلهای نامبردگان بهتر است بلکه باید حتی المقدور در آب روان باشد جملگی محله ای را انتخاب کرده

بودند که آب روان از این خانه به آن خانه میفت و هر کدام هم آب از آن نمیگذشت باصطلاح آب بریده داشتند (آب بریده آبی است از شاه چوی زمین را بریده و به محل رسانده باشند).

اگر محتلم همانند جنابت عمل مینمایند.

از قرار معلوم یهودیان نیز نمیتوانند بدو غسل وارد کنیسا شوند یا به عبادت و نماز بپردازند.

مطهرات در اسلام مینویسد: انسان زنده در موارد ذیل (مربوط به احکام طهارت در مذهب یهود) نجس میباشد ... دراین موارد گذشته از بدن شخص لباس و بستر و گاهی نشیمنگاه او نیز نجس میباشد و همچنین است کسی که بیکی از آنها دست بزند.

شخصی که از احتلام شب نجس شود باید از اردو بیرون رود و داخل اردو نشود چون شب نزدیک شود با آب غسل کند و چون آفتاب غروب کند داخل اردو شود.

راجع به زرتشتیان گفتم اگر بدون آمیزش محتلم شدند دستوری ندارند (1) ولی اگر جنب آمیزشی شدند باید قبل از دمیدن آفتاب خود را بشویند و جنب حق ندارد لباس زیرش را بکسی بدهد برای شستشو باید خودش بشوید، و در کتاب پندنامه ملافیروز میگویند:

سه ظرف آب را ریزیم بر سر*** بخوانیم آن دعا را نیز بهتر

و لازم دانسته سه ظرف آب بر سر ریختن را.

فروع مزدیسنی و تاریخ طب در ایران از قرار معلوم راجع به جنابت زرتشتیها چیزی نگفته اند.

1- متعصبین از آنان میگویند اجتلام نیز غسل دارد ولی در جائی از کتابهایشان گویا ذکری نباشد.

در مطهرات در اسلام گفته شده که احتلام مردها را علل ناپاکی میدانندو مرد محتلم بایدمدتیانزوا اختیار نموده دست بچیزی نزند و کسینزد او نرود و بالاخره بدست ملای جامع الشرایط و ترتیب معینی از پلیدی بیرون آید.

فیزیولوژی احتلام و غسل جنابت در اسلام

پدیده جنسی مرد سه مرحله دارد: مرحله ای که اسپرماتوئید یعنی نطفه مرد ساخته میشود دوم انجام عمل جنسی سوم تنظیم فعالیت های جسمی مرد توسط هورمونهای گوناگون.

بیضه ها از تعداد زیادی لوله های منی ساز درست شده است لوله ها جایگاه تولید اسپرم میباشد اسپرمی که در لوله ها درست شد وارد لوله های راست میشود و بعد به اپیدیدیم میریزد و از آنجا بمجرای وابران وارد میشود این مجرا نزدیک غده پروستات (غده وذی) اتساع یافته آمپول وابران نام دارد. دو کیسه منی که در و طرف پروستات میباشد و بانتهای آمپول مذکور همانطرف راهدارد و با هم مگرای واحدی را که مجرای انزالی وبند درست مینماید که بقسمت پیشابراه متصل میگردد.

در حدود 12 سالگی اثر تحریکی گونادوتروپین هاتی هیپوفیز آغاز میشود و تا آخر عمر باقی است و در لوله های منی ساز اسپرماتوزئید درست میشود که در بهداشت نسل چگونگی آنرا خواهم گفت.

کیسه های منی نامبرده شده حاوی مقادیر فراوانی قند

فروکتوز و مواد دیگر است که همزمان با انزال اسپرماتوزئید تخلیه شده حجم انزال را شدیدا افزایش میدهد بعلاوه کمکی به تغذیه اسپرماتوزئید تا زمان رسیدن به تخمک مینماید و درعین حال ماده حفاظتی منی میباشد و محیط اسپرماتوزئیدها را مساعد و مناسب میسازد.

پروستات (غده وذی) نیز همزمان با انزالهای دوگانه نامبرده شده مایع قلیائی شیری رنگ بسیار رقیقی ترشح مینماید که محیط اسپرماتوزئیدها را قلیائی و مساعد میسازد و اثراسید بودن مراهای مردان و زنان را که قاتل اسپرماتوزئید محسوبند خنثی میگرداند.

منی: ازقرار گفته شده ماده ایکه بعنوان منی ضمن آمیزش یادر اثر احتلام از مرد خارج میشود مایعات مجرای وابران، کیسه های منی، غده پروستات و غده های کوچک مخاطی دیگر است با PH در حدود 6/6 و منظره شیری رنگ و بوی تقریبا نزدیک ببوی شکوفه خرما و قوام بلغمی که نیمساعت بعد از نزال قوام بلغمی آن از بین میرود.

نعوظ: نخستین اثر تحریک جنسی مرد، نعوظ است و شدت آن با درجه تحریک خواه جسمی یا روانی باشد متناسب است نعوظ دراثر تحریکات عصب پاراسمپاتیک نخاع خاجی است که ازراه اعصاب نعوظی به آلت میرسد و تحریکات پاراسمپاتیک شریانهای آلت را متسع ساخته، وریدهای آنرا منقبض مینماید و در نتیجه ورود خون شریانی را تحت فشار زیاد به بافت نعوظی آلت ممکن می سازد.بافت نعوظی چیزی جز سینوزوئیدهای وریدی

غاری شکل و وسیع (تقریبا همانند سوراخهای موجو در ابرهای اسفنجی) نیست که غارهای مزبور درحال عادی خالی هستند و چون خون شریانی با فشار زیاد وارد آنها شد متسع میشوند. بعلاوه اجسام نعوظی توسط لایه های فیبری مقاومی احاطه شده اند وقتی خون بشدت و با فشار وارد غارهای مذکور شد آنقدر متسع میشوند که غارهای تحت فشار دنده بدنده قرارگرفته آلت را بلند و سخت و محکم میسازند.

تفکر ساده یا رویاهای انجام مقاربت یا رویاهای شاهد مقاربت بودن سبب تحریک و نعوظ میشود و خروج منی را سبب میگردد بویژه احتلام در نتیجه رویا در سن بین 13 تا 19 شایع است.

حشفه یعنی نوک آلت خواستگاه امواج عصبی است که از راه عصب شرمی و شکه خاجی به نخاع خاجی و بالاخره بمناطق نامعینی از مخ کیفیت ح جنسی را میرساند و تحریک مناطق چند ممکن است بر شدت احساس جنسی بیفزاید که گفته خواهد شد همچنین بعضی داروها یا عفونت ها ممکن است کار مزبور را انجام دهند و چه بسا سرماخوردگی و التهاب و درد کمر و تحریک ناحیه مجاورمرکز نعوظی در نخاع سبب نعوظ شبانه شده احتلام پیش آورد یا علل دیگر (ناگفته نماند که ختنه کردم سبب رشد بیشتر حشفه میشود که در جلد بعد شرح خواهم داد)

بیرون آمدن منی چه در خواب چه در بیداری چه با شهوت چه بدون آن چه کم چه زیاد با اختیار و بدون اختیار همه سبب جنابت میشود و جماع کردن با مرد یا زن در قبل یا در بالغ یا نابالغ

اگر تا ختنه گاه وارد شود موجب جنابت است هرچند منی خارج نشده باشد.

برای چه و چرا باید غسل جنابت نمود؟

در اسلام یک فرمول کلی در اینباره دیده نمیشود که چرا باید غسل کرد؛ آیا غسلهائی که واجب شده یا مستحب است از نظر بهداشت و نظافت دستور داده شده است یا جنبه عنویت آن مقصو بوده و برای تقویت روح اطاعت از اوامر الهی منظور و وضع شده است؟

وضع اکثر غسلهای مستحب را میتوان بعنوان مساعدت بامر بهداشت تلقی کرد زیرا اغلب در مواقعی مسلمان را به شستشو و نظافت وامیدارد که باید در نوعی از تظاهرات اسلام شرکت نماید و از تشکیل اجتماعی کسانیکه چندین روز بدنشان آلوده باقی مانده باشد بوی زننده و آزار دهنده ای بلند میشود که در جمعیت آنان که بدن غسل داده و شسته گردیده دارند آن بو بمشام نمیرسد.

غسل حیض یک عمل تقریبا غریزی است و در صوتیکه از طرف ادیان هم توصیه نشده بود بجا آورده میشد کمتر زنی یافت میگردد پس از یک هفته ناپاکی که اجازه شستشوی در آن هفته را ندارد (زیرا تماس با آب در مدت مذکور امکان آلودگی دارد) خونریزی و آلودگی و یک هفته محرومیت از نظافت خود بخود زن را بطرف نظافت و شستشو میکشاند ولی صرفا غل حیض جنبه نیرومند بهداشتی دارد؟ نمیدانم! ولی رعایت بهداشت بهر صورت در آن منظور شده است و با توجه به نیتی و ترتیبی که دارد جنبه تزکیه نفسی آن

نیز فراموش نشده است بلکه اصالت دارد.

جالب ترین غسلها غسل جنابت است؛ چرا؟

عده ای میگویند پس ازانزال بر روی پوست موادی بوجود می آید که زمینه قلیائی دارد و برای پوست که مختصر اسید میباشد مضر است و باید با آب پوست ا از این بلیه نجات داد و هر چه زودتر دست قلیائیات ایجاد شده در نتیجه انزال را از سر پوست قطع نمود.

از برخی شنیده میشود: بعلت انزال عناصری بر پوست پیدا میشود که اگر آنها با یکدیگر ترکیب نشوند دست پوست از عناصری مفید کوتاه شده و این آباست که تحت عنوان دستور دینی غسل کردن ترکیب سودمند مزبوئر را درست خواهد کرد.

عده ای اعمال فیزیولوژیکی عصبی را پیش آورده و دخالت اعمال سمپاتیک و ترشحات آدرنالینی و غیره را مطرح ساخته و بدن را چون باطری فرض مینمایند که با غسل کردن تصور مینمایند اعصاب تحریک و ترشحات بخانه اولبگرشته واز دست رفته ها ترمیم و جبران شده و باصطلاح باطری مجددا شارژ و پر گشته است.

دسته ای عقیده دارند بهمراه انزال از تمام مسامات پوست بدن ترشحاتی غلیظ تر از عرق خارج میشود و در نتیجه مسامات مذکور در دو درصد کلی تنفس بوسیله آنها انجام میگیرد مسدود میگردد و این غسل است که مسامات مذکور را باز و راههای تنفسی پوستی را برای کمک به تنلس ریتین باندازه دو درصد بکار کردن می اندازد و در ضمن و سر و گردنی نیز آورده و در تأیید نظریه

خود میگویند چون با هر انزالی مقداری اکسیژن از روی انساج مغز و قلب و کلیه ها برداشته یمشود باز شدن راههای تنفسی پوستی نزدیکتر راه برای رساندن اکسیژن جبرانی باعضاء مذکور بوده و زودتر از رتین شاید عمل مذکور را انجام وظیفه نماید.

من هیچکدام از گفته شده ها را اصیل ندانسته و غسل جنابت را هر چند از قلمرو بهداشت نظافتی خارج نمیدانم ولی اصالت آن فقط جنبه ممانعت قانونی دارد تا برای هر کس آمیزش اسان نباشد و چه بسا یکی بخاطر ضیق وقت دیگری بعلت نداشتن وسیله استحمام و آخری بعلت ... آمیزش خود را تقلیل دهد و در نتیجه غسلنوعی مانع از خودکشی مطبوع (آمیزش زیاد) قلمداد گردد.

اگر مقصود از غسل جنابت پاک شدن پوست از آلودگی هائی بود که بعلت انزال بوجود آمده یا بجهت ترکیب عناصری باشد که در اثر انزال پیدا شده یا بخاطر باز نمودن مساماتی باشد که بهمراه انزال از آنها نیز مایعی خارج شده و مسدود گردیده اند،این دستور اسلامی داده نمیشود که ورود حشفه به قبل یا دبر بدون اینکه انزالی و حتی حالتی به عامل دست دهد غسل جنابت بر او واجب میگردد، بعلاوه اینکه گفته اند انزال باختیار یا بدون اختیار نیز سبب وجوب غسل جنابت میشود این حدسرا نیز برطرف میسازد که غسلبرای تحریک اعصاب و ر کردن جای خالی شده باطری سکسی است زیرا تحریک و ترشح و دخالت اعصاب در زمان اختیار و غیراختیار متفاوت انجام میگیرد، ازاینرو بنظر من دستور غسل جنابت بیشتر جنبه وضع یک ممانعت قانونی را دارد بخاطر اینکه

آمیزش کنترل شود و برای تأیید این نظر کافیست بگویم: برای کسیکه میتواند چند آمیش متوالی داشته باشد کراهت دارد حتی یکی ازآنها را بدون غسل انجام دهد بلکه برای هر دفعه نزدیکی غسلی انجام دهد تا بالاخره یکی از غسلها شمشیر قدرت جلوگیری کنندگی و ممانعت خود را در برابر عامل نگهداشته او از برداشت مرتب عناصر از همه اعصاب و مراکز عصب و از بیرون کشیدن از اعضای رئیسه سه گانه مذکوره باز دارد.

جنب شدن چه در خواب و چه در بیداری، چه با شهوت چه بدون آن، چه م باشد چه زیاد؛ چه باختیار باشد چه بدون اختیار همه و همه سبب جنابت میشود و چون وضع اعصاب و ترشحات در هر کدام از موارد مذکور مختلف است نمیتوان گفت غسل جنابت برای نظافت یا شارژ کردن یا ساختن عناصر لازمی واجبشده است هر چند نباید جنبه بهداشتی هیچکدام را از یاد برد اما اصالت عمل نبظر میرسد بمنظور وضع قانون شدیدیاست که ضمن دستور وجوب غسل جنابت برای کاهش آمیزش صادر شده است باز در ت.بید ظنریه ام روایاتی هست که از زیاد آمیزش کدن نهی مینماید و درباره یکی ازآنها قبلاً بحث کرده ام آنجا که از حضرت صادق پرسیدند چه کنیم عمرمان طولانی شود؟ فرمود: باکر الغذاء وجود الحذاء و خفف الرداء و قلل غشیان النساء (صبح زود بهترین غذا را بخور کفش را از هر لحاظ نیکو برگزین لباست را از هر جهت سبک انخاب کن و در آمیزش با زنان کاهش ده) و روایات دیگر که بزودی در بهداشت نسل پاره ای از آنها اشاره خواهم کرد.

بهر ورتباز هم مانند موارد دیگراز این واقعیت نباید دور ماند که غسل قاعدگیهم نیت دارد و جنبه فرمانبرداری و اطاعت و پارسائی و روحانیتو معنویت از سراسرش مانند هر دستوردینی دیگر میبارد و چشمگیر است. توجه مجدد به این نکته لازم است که هیچ شستشوئی در تمام ادیان این فرمولکلی و مشترک را ندارد که در تمام شستشوهای اسلامی اعم از وضو یا غسل وجود داد و آن برطرف کردن هرگونه مانعی است که از رسیدن آب به پوست جلوگیری مینماید ولو اینکه باندازه سر سوزنی باشد و کسیکه مثلاً یک ذرخ خمیر یا چسب یا سقز یا غذا یا انگشتر یا .. .به ناحیه ای از پوستش چسبیده و پس از پایان غل یا وضو باز در همان محل مانده وآب بزیر آن نرسیده باشد غسل یا وضوی انجام گرفته باطل میباشد.

مسئله ای مربوط به جنابت

چنانچه کسی با حیوانی وطی کند. چنانچه دیدم بیماری مبتلا به هاری (که تقریبا هنوز هم درمان پذیر نیست) بعلت وطی با سگ هار مراجعه کرده بود، و یا وطی با خ یا گوسفند یا ... که متأسفانه بدترش هم هست و از جمله ارمغانهای تجدد میباشد و آن شیوع وطی حیوان با انسان میباشد! و چه بسیارند که در روز آفتابی و صاف سگشان را بگردش میبزندو اگر فرصتی بود فرزندشان را، زیراسگ پدر سببی فرزندشان محسوب میشود. (1)

1- کسانیکه با یکی از آقایان دامپزشکان تحصیل کرده خارج آشنائی داشته اند اطلاع کلی دارند.

آنقدر این عمل شرم اور و غیر باور کردنی است که هنوز موردی نزد مسلمین پیدا نشده که مسئله ای درباره آن استفتائ شود و بدون شک اگر خدای ناکرده نزد مسلمانی این فاجعه روی دهد هرگز پرسشی بعمل نمی آید زیرا کی که در اخلاق باین حد رسیده با مرجع و تقلید و نماز و غسل و ... سر و کاری و خبری و اثری ندارد.

بحث از این است که اگر کسی با حیوانی وطی کند (صرفنظر از اینکه گوشت حیوان اگر حلال گوشت باشد خوردنش حرام میشود و در جلد هشتم که مربوط به گوشت بود از آن بحث کردم) یعنی با حیوان نزدیکی نماید و نی از او خارج شود غسل تنها بر او کافی است و اگر منی بیرون نیاید در صورتیکه قبل از وطی وضو داشته بازهم غسلتنها کافیست و اگر وضو نداشته هم باید غسل کند و هم وضو بگیرد.

حرام کردن گوشت حیوان مورد تجاوز قرار گرفته همانند سایر موارد از جمله شاهکارهاست زیرا کسیکه اقدام باین عمل می نماید بدون شک در تنگنای عجیبی قرار گرفته که دسترسی دیگری ندارد و جوانی بر او فشار وارد می آورد و شیطان جوانان هم که قدرت بیشتری دارد لاجرم با حیوان وطی میکند ولی روزی دراین فکر خواهد افتاد که فرزندی میخواهد و ازدواجی لازم است و داماد میشود ...

وطی با حیوان سبب عادت میگردد عادت دو طرفه است و حتی نزد برخی حیوانات علاقه هم دو جانبه میشود و چون ترک عادت سخت است امکان دارد تازه داماد هنوز بعمل زشت خود چشم داشته باشد

اما اینجا بیابان نیست و گله گوسفند یا سگ گله، اینجا زن است و شوهرش را ذیعلاقه بهرکس و هر چیز جز خود ببیند ناراحت میشودو اگ دیگراناز موضوع خبر دار شوند بآبرو و حیثیتش طمه شدیدی وارد می آید و باحتمال قوی کسی ان گوشت ولبنیان انعامش نخاهد نمود و ضرر اقتصاید حتمی بر این عمل مترتب خواهد بود؛ از اینرو اسلام همانند سایر مواردی که انسان میخواهد بی بند و باری کند شمشیر برنده و قانونیش دراز میشود در اینجا نیز مانع ورادع و بلکه نجات بخش میگردد و امکان دارد این حکمت یک وجهی ازوجوه مختلف تحریم وطی با حیوانات باشد.

فرض آنکه انسان و طی کننده با حیوان داماد هم نشود باز از ترس ضرر، مقررات خوبی در برابرش ایستاده و او را مانع خواهد بود.

برای مزید اطلاع در تأیید آنچه تاکنون گفتم که غسل جنابت نوعی ممانعت قانونی و رادع و مانعی برای آمیزشهای مکرر است همین قسمت را توجه فرمائید که هر چند آدمی با حیواناتی وطی میکند اما چون از او انزال میشود واجب است غسل نماید در حالیکه آمیزش با انسان هر چند بدون انزال باشد بعلت اینکه رغبت باینکار خود نوعی تبلیغ بر ضد قانون ممانعت کننده بلکه حتی تلقین ضد قانون نزد خود است غسل واجب میگردد در صورتی که زمان وطی با حیوان اگ منی خارج نشود نه از بدن کاسته شده و نه تبلیغ و ترویجی بعمل آمده است و فقط میتوان گفت چرا انسانی به حیوانی گرفتار گردیده است؟

غسل مس میت و میت

دیگر موردی ندارد از نصارا نام ببریم زیرا آنان فقط تحت حمایت نظافت و پاکیزگی زندگی میکنند شستشوی فراوان و استحکام دارند اما شستشوی متکی به مذهب تقریبا در انحصار غسل تعمید است لذا از این ببعد از ادیان بزرگ جهان زرتشتیها یهودیها مسلمانها را در نظر خواهم داشت و نصارا را به خدایشان که درعلم خلاصه میشود وامیگذارم.

زرتشتیها در این مورد بیداد کرده ان، آن چه را هم اکنون هنوز متعصبین و قدیمی هایشان انجام میدهند شرح خواهم داد و اول از کتابها هر چه نوشته اند ذکر مینمایم:

از مطهرات در اسلام: ارتکاب بگناه یا خویشاوندی با مرده ول در موقع مرگ از هم دور باشند باعث نجاست شخص میگردد. بطوریکه در کتاب زندمسطور است: موقعی که زرتشت بآسمان رفته فرشته خرداد با چنین میگوید ... و بعد فرشته اسپندار بنوبه خود چنین خطاب مینماید: ... و بعد فرشته اسپندا بنوبه خود چنین خطاب مینماید: «تو ای زرتشت که ... زمین را ازخون و از کثافت مردگان حفظ نما، مردگان را جائی ببر که خالی از کشت و زرع باشد و آب و انسان از ان جا گذر نکند ! این دو سفارش هر دو فوائد بزرگی در بر دارند ولی در عین حال انسان را در وضع مشکلی قرار میدهند و صد درصد با حقایق طبیعت تطبیق نمی نمایند.

اگر آلودگیها را به اب نشویند و ناپاکیها را در رودخانه نریزند پس چه میکنند؟ مگر طبیعت آبرا برای همین کار مسلح

نکرده است؟ برای وادادن مردگان و جلوگیری از مضار آنها چه حائی بهتراز درون خاک؟ کشت و زرع نه تنها ازدفن مردگان پلیدی و آزاری نمی بیند بلکه انتفاع و طراوت می برد.

در مذهب زرتشت جز در دو سه مورد استثنائی در هیچ مورد دیگر اعدام مقرر نشده است. یکی از زشت ترین اعمال که مستوجباعدام فوری میباشد انداختن مرده به رودخانه است ... آب رودخانه ای که در آن مرده افتاده باشد تا حدود شش قدم از دو سمت 9 قدم بالادست و فقط سه قدم پائین دست (قاعدتا باید برعکس باشد!) ناپاک است.

هرگاه مرده در چاه بیفتد پس از خارج کردن مرده بایستی یک خمس آب چاه را بکشند.

مده را در خاک که مقدس است نباید دفن کرد. در آتش که مقدس است نباید سوزاند. درآب که محترم است نباید انداخت لذا در دخمه یا عیدگاه میگذارند ... برای انتقال میت و تصدی کارهای مربوط به او باید حتماچندین نفر تشریک مساعی نمایند و اگر احیانا شخصی به تنهائی کفالت اینکار را از راه اضطرار یا دلبستگی بعهده بگیرد رانده دگاه خداوند و واجباقتل نزد مردم خواهد ود و اگر فورا یکنفر نرسد باید سر به بیابانها گذارده ابدالعمر از آب و آتش و مؤمنین دور باشد.

همینکه شخصی ازاین دا فانی رخت بر می بست نه تنها لباس تنو بستر بیماری و پرستاران او در ردیف ناپاکان قرار میگرفتند (تا اینجا حرف صحیح و احتیاط عقلائی است) بلکه تمام خانه و کاشانه و مایملک او از قبیل لباسهای داخل صندوق و

روف مطبخ و حتی درخت و باغچه و حیاط و حشم باید تطهیر شوند (این را هم میگوئیم مبالغه در احتیاط کاریاست) ولی ازان مشکلتر اولاد و اقوام داغدیده ولو آنکه دور و بیخبر از مرگ آن بیچاره باشند گرفتا بلیه ناپاکی میشوند.

دست زدن بمرده باعث نجس شدن است مگر وقتی که کوچک ترین ذرهگوشت از اسکلت مرده محو و استخوان خالی باقیمانده باشد. ارتکاب بگناه شخص را نجس مینماید. اگر کسی ناهاکار از دنبا برود ناپاکی خویشاوندان او مضاعف خواهد بود.

شخص ناپاک باید تا مدت معینی که بستگی بدرجه پلیدی او دارد در محل مجزائی اقلا بفاصله 0 قدم دور از آتش، اب، هیمه مقدس و مومنین قرارگرد و شدیدترین ناپاکی، ناپاکی است که در اثر موت به بستگان و بمایملک شخص تعلق میگیرد.

برای تطهیر درخت یا باغچه ودیوار خانه میت به بعضی اوراد که باید با آداب مخصوص توسط مؤبدان بعمل آید اکتفا می نمایند.

ظروف متعلق به میت را اول با ادرار گاو میشویند پس از آن خاک مال نموده و بالاخره با آب میشویند و این عمل باید بعده دفعاتی تکرار شود که بستگی به جنس ظرف دارد مثلاًبرای ظرف طلا یک مرتبه، نقره دو مرتبه، حلبی 3 مرتبه فولادی 4 مرتبه و بالاخره برای ظروف سنگی 5 مرتبه چنانچه ظرف از چوب یا سفال باشد تطهیر بردار نبوده باید از آن صرفنظر نمایند.

البسه مورد یا هر لباسی که بمیت خورده باشد قابل تطهیر ات آنرا ابتدا با ادرار گاو نر میشویند و پس از آنکه بزمین

مالیدند دست آخربا آب شستشو میدهند و این عملیات سه مرتبه تکرار میشود. آنوقت مدت سه ماه لباس را مقابل آفتاب قرار میدهند. این در صورتیست که لباس پوستی باشد. برای البسه پارچه ای عملیات شش مرتبه تکرار میشود و مدت باد دادن به آفتاب شش ماه خواهد بود... ولی هرگاه لباس کوچکترین لکه ای از مرده برداشته باشد قابل تطهیر نبوده باد آنرا چال کنند.

کسان مرده بر حسب درجه قرابتی که با مرده دارند پنج تا سی روز نجس بوده باید انزواختیار نمایند و اگر مرحوم نامرحوم باشد مدت انزوا دو برابر میشود.

پرهیز از مرده را بجائی میرسانند که هرگاه حیوانیاز عوفه ما ترک بخورد تا یکسال شیر آن حیوان قابل شرب نخواهد بود.

بعضی از ناپاکیها (مانند وضع کسیکه به تنهائی مرده ای را بلند کرده باشد و پاره ای گناهان دیگر) غیر قابل تطهیر میباشد و شخص محکوم به انزوای ابدی و نفی بلد است.

فروغ مزدیسنی بمختصری برگزار نموده مینویسد: (از صفحه 190 ببعد).

از اجتماعات مخصوص آسیائی مختلفه بمبئی در تعداد مردگان، پارسیان بمراتب کمتر از سایر اقوامند و بجرئت میتوان گفت که این نتیجه اوامر مذهبی است که پاکی و تمیزی و مراتب حفظ الصحه طبیعی آنها شده است.

از لمس کردن مرده و آنچه از مرده و هر کثافت از زنده سوا شده پارسیان ممنوعند که مبادا مرض مسریی شامل آنها باشد و

به لمس کننده سرایتنماید و ارگ بغتالمس کند تا خود را شستشوی کامل ننماید نمیتواند خویش را داخل جمعیت کند.

هر زرتشتی باید از غسال و مرده کش اجتناب نماید که مبادا مرضی به آنها سرایت کرده و از آنها بدیگری که آنها را لمس نماید سرایت کند و اگر اتفاقی واقع شود که بیامیزد باید قبل از آمیزش بجمعیت خود را نیک شست و شوی نماید و باین وسائل ضعف در ماده خبث و بدی و اضرار طاری شود.

اما از کتاب تاریخ طب ایران جلد اول(1): آلودن آتش و خاک و آب و گیاه ممن ع بوده است، در طب زرتشت بزرگترین ناپاکی مس میت بشمار میرفته است که بر اثر آن آدمی ناپاک شده و می باید طهارت یا غسل نماید.

این آلودگی نزد زرتشتیان بسیار موردنظر بوده حتی قبلاز مرگ نیز بدان توجه داشتند و پس از فوت شخص توسط روحانی و کمک وی با دستکشی که در دت داشتند میت را شستشو میدادند. غسل میت و اجتناب از هر چه که ازمرده و کثافاتی که از زنده جدا شده باشد واجب بوده چراکه ممکن است بیماری مسری به بدن سرایت کند.

اگر کسی اتفاقا لمس میت یا کثافات نماید تا خود را غسل ندهد نباید داخل اجتماع گردد... اجتناب از غسال و مرده کش از واجبات بوده است و اگر احیانا این آمیزش شده باشد باید شخص قبل از پیوستن به جمعیت شستشو نماید.

آنانکه عمدا آبرا آلوده نمایند و مثلاً مرده و لاشه در

1- صفحه 184.

آن اندازند تا حد مجازات اعدام محکوم بودند(1) اگر زمین زراعتی به مردار حیوانی و لاشه انسانی آلوده شده باشد باید یکسال در آن زراعت نگردد بلکه در معرض نور و آفتاب قرار گرد تا پاک و قابل زرع گردد و هر کس بر خلاف عمل نماید گناهکار محسوب گردیده و براز منزه شدن و بخشودگی گناهش میبایست مبلغی جهت آتش مقدس بپردازد تا رستگار شود. (2)

دفن اموات در زمین ممنوع بود. اگر جنازه انسان یا سگ را در زمین دفن میکردند برای مدت شش ماه که در زمین می ماند مجازاتی معادل هزار تازیانه بودو برایمدت یکسال دو هزار تازیانه واگر دو سال یا بیشتر میماند گناهی نابخشودنی و غیر قابل کفاره بود.

مردگان را در دخمه ای که ساخته بودند گذارده و آنان را در این محلها نگهداری مینمودند و بر سقف این دخمه ها با سنگ مواظبت نموده بطوریکه هیچ حیوانی نمی توانست ذره ا از آنرا برباید و با ؤلدن آب یا نبات سبب اشاعه بیماری گردد.

این دخمه ها (یا برجها) را بسیار دقیق میساختند بطریقی که نه به میت بی حرمتی و نه به آب و نه به آتش بی اعتنائی بعمل آید ان برجها عموما از شهر دور بنا گردیده و دور آنها را دیواری بلند احاطه نموده بود که در وسط آن چاهی که نام آن «استودان» (استخاون دان) بوده و در آهنی (فلزی) داشته است پس از آنکه مرده را تغسیل و تکفین مینمودند باین محل میبردند. آنگاه کفنش

1- تاریخ طب ایران جلد اول 186.
2- تاریخ طب ایران جلد اول 195.

را پاره می کردند تا لاشخور (یا پرندگان دیگر مانند کرکس) گوشتهایمرده را بخورند، سپس متصدی محل گاه و بیگاه بدانجا می آمد تااستخوان مرده ها را در چاه وسط بریزند.(1)

اشخاصی که اغعمال مرده را از تغسیل و تکفین و حمل آنها به دخمه و یا گذاردن در تابوت و سایر اعمال را بجا می آوردند و باصطلاح عمله موت بودند درآئین ایرانیان قدیم کثیف محسوب میشده اند این اشخاص نمیتوانستند وارد اجتماع گردند و مسکن آنان در خارج شهر در محلی نزدیک دخمه ها بوده است و هرگاه این دسته (عمله موت) می خواستند در اجتماع داخل شوند مراسمی خاص داشت بدین معنی کهباید مراسمی را اجرا نمایند (بمانند غسل) تا اینکه بتوانند باجتماع وارد گردند. (2)

درباب هشتم و ندیداد در فقره هشتم و نهم درباره دفن مرده آدمی دستور رسیده است که در زمین سخت بقد نیم پای معتدل (نفکف پا تا بیخ ران شخص متوسط القامه) و در زمین نرم بقدر یک قد آدم معتدل بکنند و در زیر آن خاکستر یا خاک بریزند و روی آن خاکستر آجر یا سنگ یا کلوخ گذارند پس از آن بدن مرده را در ان گودال گذارده دو یا سه شبانه روز یا مدت یک ماه

1- 196.
2- در مواردی که بین نویسندگان مطهرات و تاریخ طب اختلاف دیده میشود قضاوتی نشد فقط باید گفت آنچه هنوز بین آقایان زرتشتیان در یزد معمول است با آنچه آقای مهندس گفته اند مطابقت دارد و آنچه آرزوی آقایان زرتشتیان متجدد است با آنچه آقای دکتر نوشته اند بیشتر مطابق است.

بگذرد تا آنکه موانع برای حمل مرده رفعشود و باد زمین را خشک نماید و بتوانند روی زمین مرده خود را ببرند.

در اوستا دستور ساختن اطاق کوچک (یا باصطلاح اوستاکده) برای مرده (مرد و زن و بچه) آمده که سر مرده که روی بالش بلند است به سقف 0کده) نخورد (درارتفاع) و از پاهای مرده بلندت نباشد (در طول) و از دو دست مرده عریضتر نباشد (در عرض) که چنین گور را کده شرعی گویند.

برای مصون ماندن کالبد استخوانی آدمی در اوستا آمده است که باید استودان (استخوان دان) ساته شود که از دسترس سگ و شغال و گرگ محفوظ باشد واگر کسی استطاعت داشته باشد از سنگ یا آهک یا گل آنرا (یعنی استخوان دان را) بسازد و الا در تشک یا لحافی آنرا بگذارند و بعد از آفتاب دادن استخوانها را بسته دفن نمایند (فقرات 49-50-51 باب ششم وندیداد).

کسیکه انسان مرده یا مردار بخورد تا ابد نجس است و هیچگاه پاک نمیشود (فقره 23-24 باب هشتم وندیداد).

اگر دو حمه کننده به میت به لحاف و تشک مرده جهت رفع نجاست و ناپاکی سرایت نماید چه باید کرد؟ پاسخ میرسد «از بالاترین پارچه تشک و از پائین ترین پارچه رواندازکه متصل به بدن مرده است نجس خواهد بود مگر آنکه پارچه رواندازکه متصل به بدن مرده است متعدد باشد (باب هفتم وندیداد فقرات 7 تا یازده).

پارچه ای که بآن بول یا منی رسیده یا مرده بر آن کثافت نماد باید مزداپرست آن پارچه را پاره پاره کرده دفن نماید بهمین

نحو اشخاصی که حامل مرده گندیده باشد تا ابد نجس خواهد بود (فقره 27 باب هفتم وندیداد).

انداختن استخوانهای سگ و انسان مرده بر روی زمین ممنوع و عامل انرا مستلزم مجازات شدید میدانستند و این امر بستگی به حجم و اندازه استخوان داشته است مثلاً در مورد استخوانی که باندازه مفصل کوچک بود مجازاتش سی تازیانه و در مورد انداختنمام بدن منتهی و حد اعلای مجازات را مجری میداشتند.

بحث و مقایسه

قبل ازهر بحثی (مقصود بحث ازغسل میت و مس میت است) د قلمرو ادیان دیگر به بیان آنچه یکی از دوستانم در مجلسی شرح داد میپردازم مجسی که یکی ازشرکت کنندگانش هم جوانی تحصیل کرده زرتشتی بود.

سخن ازسرگدشت یک مرد زرتشتی بود که در گذشته و او را برای کفن و دفن میبرده اند و دوستم خود ناظر بوده است و سپس شرح آنرا نوشت و بمن داد.

ابتدا لباسش را بیرون آنرودند و تا گرم بود دست و ایش را جمع نمودن دستها روی سینه مانند کسی که دست بسینه است و پاها را انچنانکه زانوها روی شکم قرار گیرد، اوستا خواندن شروع شد تا آمبولنس پیدا گردید. او را بردند بسوی عیدگاه (دخمه)در حوالی دخمه عمارت کوچکی است، دخمه در بالا و در ارتفاعات ساخته میشودو عمرات قلمداد شده دردامنه و پائین که جائی از آن نیز اختصاص باطاقی داردکه آنرا پرسش گویند.

جسد را در آن محل میگذارندتا اقوام نزدیک برسند واجازه شستشو بدهند.

در محل شستشو ستونی است بلکه سکوئی که دستور (عام دین) نشسته و اوستا میخواند و در سکوی دیگر جسد گذاشته شده است برای شستشو.

یکنفر مأموراست تا ظرف نیرنگ (ادرار گاو) را بیاورد چون آورده شد بر آن جسد شسته شده میپاشند (با پنبه اینکار عمی میشود). شستشو بدینطریق پایان می یابد که یکی آب ریخته دیگری دست بمالد و بگذارند تا خشک شود. پس از خشک شدن و نیرنگ پاشیدن پارچه سفیدی بنام سدره (ستره) بر او می پوشانند و سپس او را طناب پیچ میکنند. طناب مخصوصی است که افته شده و دارای 33 رشته است، در حین انجام اعمال مذکور مرتب اوستا خوانده میشود. خواندن اوستا در محل بعدی بیشتر میشود محلی که هم اکنون جسد را بآنجا میبرند و آنجا را پرسش نامند دراینجاست که اسم در گذشته را از زرتشتیان حذف مینمایند و چهاردستور ایستاده اند با زیرپوش سفید (سدره) و کشتی (33 ریسمان بهم بافته شده) و مشغول خواندن اوستایند.

همینکه نامش از دفتر زندگان بدفتر در گذشتگان منتقل شد اجازه بردن بدخمه یا دفن کردن در دامنه دخمه از بازماندگان گرفته میشود. زرتشتیان قدیم یعنی آنان که بر سنت آباء و اجدادی باقی مانده اند دستور بردن بدخمه میدهند و بقیه یعنی متجددین امر به دفن کردن می نمایند.

آمبولانس با چهار نفر دیگر می اید و از دستور اجازه میگیرند

و جسد را میبرند تا محلی که باید دفن شود.

در محل دفن تختی آهنین است مرده را بر آن گذاشته می بندند و در این وضع او را ه قبر میگذارند آنچنان که مرده میان هوا و زمین قرار گیرد سپس بر قبر سنگی یکپارچه میگذارند و بر آن خاک می ریزند.

اگر به دخمه برده شد قفل بزرگی که بر در آهنین دخمه زده شده بوسیله دستور باز می شود. جسد را میبرند و بر سکو بنحو مخصوصی میگذارند و یک چوب دو شاخه زیر گلویش قرار میدهند که نیفتد (راجع به دو شاخه شنیده میشود ولی دیده نشده است). مشایعت کنندگان برمیگردند ولی خویشاوندان بالای دخمه میروند و گریه و زاری میکنند و هر چیزیکه دارند خیرات میکنند و باین طرف و آنطرف پرتاب مینمایند از انار و سیب و ... و از بالای دخمه سرازیر شده به پائین که رسیدند ظرف شراب مخصوص را که آورده اند میخورند و بسوی خاک برمیگردند و تا سه روز در جائیکه مرده خوابیده بود کندرو گلاب و اسفند و سرو و چیزهای معطر دیگری میگذارند و نباید بیکدیگر تسلیت گویند و برعکس مسلمانان و نصارا و یهود که اعلان تسلیت دادند از زرتشتیان فقط در موارد مخصوص بنابر مقتضیات تسلیت دیده میشود و چون بخواهند خیرات کنند میوه فصل را انتخاب مینمایند و گاه شراب می آورند و بر سنگ قبر می ریزند تا بروح میت برسد.

سگدید: مشهور است که در موارد مرگ مشکوک یعنیدر باره کسانیکه غرق شده اند یاسکته کرده یا صاعقه و برق زدگی و آتش سوزی و ... دارند و احتمال حتی بسیار ضعیفی است که مبتلا

فوت نکرده باشد سگی را بر بالین جسد حاضر مینمایند چنانچه سگ بصدا درآمد و عوعو کرد دفن مبتلا را به تعویقو تأخیر می اندازند و شاید این یک تجربه ای باشد که بعدها درست شناخته شود.

غسل مس میت و میت بین یهود

یهود به مرده میگوید «میتا» و چون مرگ حتمیاو را رسید او را غسل میدهند و تشخیص مرگ قطعی برای آنان همانند مسلمین ارزشمند است و در جلدهای قبل گفتم برای اینکه دانسته شود شخص واقعا مرده یا خیر تاکنون متدهائی معمول بود که بعد خواه گفت اما بالاخره امروز دانشمندان اسرائیل موفق شده اند با اندازه گیری اکسیژن خون رگ کردن که بمغز میرود و برمی گردد مرگ قطعی را بدانند زیرا اگر هیچ ذره اکسیژن مصرف نشود معلوم میگردد مرگ فرا رسیده است، بهر صورت یهودیان پس از قطعی شدن مرگ میتا را غسل میدهند و کفن میکنند کفنشان باید قیمتی باشد مانند کتان و ... و اگر از فلسطین آورده باشند بهتر است.

سید نباید پهلوی مرده باشد (سید به کسی گویند که از اولاد حضرت هارون برادر حضرت موسی است) حتیاگر میتا در اطاق بزرگی باشد سید نباید در آن مکان محصور باشد و همراه جنازه هم ناید برود و اگر رفت باید غسل کند.

کسانیکه مرده را در تابوت میگذارند یا دفن مینمایند یا میشویند غسل دارند و باید غسل کنند، از همراهان مرده اگر سید باشد یا اگر دست بمرده زده باشند غسل دارند.

مطهرات در اسلام مینویسد: درعداد نجاسات در مرحله اول لاشه حیوانات حرام گوشت و مکروه می اید و تعداد این حیوانات زیاد می باشد ... پس از لاش و مردار حیانات نوبت بمیت انسان میرسد که نجس است و کسی هم که دچار شخص محتضر حضور داشته باشد نجس میشود.

کسیکه لاش وحش نجس یا آدم نجس را لمس کند باید پس از اعتراف بنگناه خود قربانی مخصوص (بره مادر یا بز) نزد کاهن برده گناهش را کفاره نماید.

کسیکه میته بخورد یا لاش حیوانات و هر چیزی را که به آن نجس میشوند لمس کند ... تا شام نجس است.

کسیکه میته آدم یا شهید شمشیر یا استخوان یا قبر را لمس کند یا داخل چادری باشد و کسی در ان جا بمیرد تا 7 روز نجس می باشد.

غسل میت میت با آب تنزیه بعمل می اید (آب تنزیه آبی است کهبا خاکستر سوخته گاو قربانی که بطرز مخصوص باید کشته شود مخلوط کرده باشند. (در روز سوم و هفتم باید شخص طاهری زوفا در آب تنزیه فرو برده بر خیمه و ابابها و اشخاص و مس کننده میت و بر مقتول و بر قبر بپاشد، در روز هفتم شخص زنده ای که بدن میت را مس کرده یا داخل چادر میت شده باشد خویشتن را تطهیر کرده رخت خود را میشوید و به آب غسل میکند آنوقت در شام طاهر خواهد بود و اگر چنین نکرد از میان جماعت خداوند منقطع خواهد شد. ضمنا کسیکه آب تنزیه را پاشیده است و کسی

که او را لمس کند تا شام نجس خواهد بود).

ظرف سرگشاده ای که در خیمه میت باشد نجس است.

گوشتی که بهر چیز نجس برخورد، خورده نشود و به آتش سوخته شود و هر که طاهر باشد از آن گوشت نخورد.

غسل میت و مس میت در اسلام

قبل از هرچیز، چراکسیکه بمرده دست میزند اسلام باجبار وی را به شستشوی تمام بدن وامیدارد؟ دست بلکه نوک انگشت به جسدی خورده که کاملاً سالم و قهرمان بوده و هیچگونه بیماری نداشته و دراثر تادفی مرده است آیا برای چه و بکدام سبب باید تمام بدن را شست؟

سگ و خوک در اسلام نجس العین اند و بیماریهای مشترک با انسان دارند اگردست خشک کسی به مردار خشک آنها بخورد غسل ندارد اما ببدن انسان بخورد دارد چرا؟

غسل مس میت هم وعی مقررات بعنوان ممانعت قانونی می باشد:

اگر قرار بود هر کس که دست بمرده میزند فقط بر او واجب گردد دستش را بشوید هر کس برای چاپلوسی یا احتمالات دیگر بمرده یا مردگان دست میزد یا برای تملق بیشتر مرده متعلق به متمکنی را عده ای می بوسیدند و چه بسا از این راه باب سرایت امراض باز میماند، بابی باندازه دروازه ای. یا حداقل مرده را معطل کردن و صاحب مرده ها را ازار دادن؛ بدینوسیله طریقی حل شده در دسترس بود.

اگر دستور بود تماس با جسد بطرو کلی حرام؛ محققا دستورستمگرانه ای معرفی میگردید زیا مادری که فرزند منحصر بفردش مرده است و در مسافرت بوده و ناگهان ود را رسانده نباشد اجازه دست کشیدن یا بوسیدن صورت فرزندش به او داده شود؟

دستور اسلام است که اگر دست به سگ ازعفونت مرده بخورد غسل ندارد ولی به مرده برادر یا فرزند تماس یابد غسل دارد نوعی ممانعت قانونی است؛ لاشه سگ که بوسیدن و بغل گرفتن لازم ندارد اما صورت فرزند را بوسیدن و جسدشرا بغلگرفتن فقط با شرائطی باید بلااشکال بوده باشد تا هم به جسد احرتام گذارده شده باشد و هم ستمگرانه عمل نگردد (شرح کلیه قسمت ها جلد 11 صفحه 31 ببعد).

آیا قدرت غسل مس میت در اینکه ممانعت قانونی آن شاهکاریاست منحر است؟ اید گفت هرگز! زیرا این ممانعت بمحض آنکه میت راغسلدادند برداشته میشود و مهمتر آنکه اگر کسی در خواب یا بیداری ا باختیار یا بدون اختیار حتی ناخن دستش بناخن یا استخوان میت برسد باید غسل کند و اگر بخواهیم بگوئیم مقصود از این دستور اجتناب از بیماریهای مسری است که میت بآن دچار بوده و او را از بین برده است باز می بینیم برای مس مردای که تمام بدن او سرد نشده، غسل واجب نیست اگرچه دست بجائی از بدنش برسد که سرد شده باشد و جالب اینکه زنی که بچه مرده سقط میکند و نه ممانعت قانونی برای وی مطرح است نه بیماری عفونی نه احترام جسد بعلت اینکه بدنش با مرده تماس پیدا کرده باشد غسل نماید و چشمگیرتر آنکه اگر بچه ای از مادری

بدنیا آمدکه مرده است (بنابر فتوای بعضی مراجع اگر بدنش سرد شده باشد) بمحض آنکه به بلوغ رسید باید غسل مس میت بجا آورد و بهمین روش اگر بچه ای یا دیوانه ای مرده ای را مس نمود چون به تکلیف رسید و عاقل شد باید غسل بجا آورد.

میت را دو غسل داده اند و غسل سوم نیمه تمام است که دست ببدن مرده میخورد حتی بعضوی تماس می یابد که غسل داده اند باز باید غسل کرد.

اگر از بدن زنده یا مرده ای که غسلش نداده اند قسمتی که دارای استخوان است جدا شود و پیش از آنکه قسمت جدا شده را غسل دهند، انسان آنرا مس نماید، باید غل مس میت کند ولی اگر قسمتی که جدا شده استخوان نداشته باشد برای مس آن غسل واجب نیست.

اگر چند میت مس شود یک غسل کافیست و باز برای نماز غل مزبور مانند غسل جوابت کافی نیست و باید وضو گرفت و برای کسیکه غسل مس میت نکرده رفتن در مسجد و خواندن سوره هائی که سجده واجبدارد و جماع بلامانع است.

از قراری که گذشت قبل از هر چیز رعایت حدود و ثغور دستورات اسلامی مافوق تمام آنچه گفته شده می باشد و هر چند رعایتاصول بهداشت، نوعی ممانعت قانونی، احترام به جسد و ... درباره غسل مورد بحث مطرح میباشد اما تهیه وسائل اطاعت از قانون یک فرمول کلی و همه جانبه ای است که از سراسر وجود تمام دستورات الامی آشکار است و حکمت و علت وضع بسیاری از اوامر و نواهی و مقررات اسلامی که جنبه معنویت آنها تفوق

دارد و چشمگیرتر است هنوز مافوقدسترسی برای مورد بحث قرار دادن می باشد و ناشناخته مانده و برای مدتی نامعلوم ناشناخته خواهد ماند اما توجه به این اصل کلی بسی لازم است که: شناخت صدها و هزارها معجزات علمی از قرآن و مقرراتی که اسلام در 15 قرن قبل وضع کرده و هم اکنون تازه علم آنها را معرفی می نماید کافیست که در موارد ناشناخته نیز بگوئیم: این ضعف علمی و ناتوانی قدرت شناخت ماست که بسیاری مسائل مهم اسلامی هنوزدر چارچوبه وحی محفوظ مانده و کلید علم نتوانسته استآنها را باز و بررسی علمی از آنها بنماید و بدون شک شناخته و ناشناخته های اسلامی یعنی آنچه علت یا حکمتش از دریچه علم شناخته نشده و بوضع وحی شده باقیمانده از جانب خدای تعالی بوده و مطاع است.

امتیازات اسلامی

حال برای مقایسه بذکر امتیازاتی میپردازم که در احکام کفن و دفن اسلامی موجود است:

سوزاندن جسد برای دفع میکروبها کافی نیست زیرا بیماریهای مشترک بین حیوان و انسان فراوان است و حتی بگرهای درختان را باید سوزاند.

گذاشتن مرده در عیدگاه یا دخمه و مکانهای سرباز خطاست زیرا ممکن است لاشخوری ناگهان جمجمه مرده ای که به یک بیماری مسری خطرناک مرده در میان شهر یا نهر بیندازد و خطرات دیگر.

بطور کلی جلوگیری ازدفن سبب زمین مردگی میشود که

در جلد 11 تحت عنوان گوستان شرح دادم و اشاره کردم که خاک خود ضدعفونی و مطهر نیرومندی است.

علاوه، رعایت امور بهداشتی در کفن و دفن اسلامی از قبیل: شستشوها بعنوان غسل، شستشو با کافور که ضد عفونی سبکیاستو حنوط کردن و اینکه شستشو دهنده دستهایش باید پاکیزه باشد. آب شستشو در فاضلاب برود. سوراخهای بدن که احتمال زودآلوده کردن کفن میرود (یعنی قبل از رشد و تکثیر میکروبهای بی آزار و ساپروفیت در بدن میکروبهای بیماری زا میتواند خارج شود) مراقبت اضافی میشود یعنی با پنبه ضدعفونی شده مسدود میگردد و فرج زنها که تنها سوراخی که بر روی احشاء باز میشود شستشوی علاوه تری دارد. جسد را در پارچه می پیچند و بعد درپارچه سرتاسری، و احترام نظافتی بکفن مردگان نزد الام همانند احترام بلباس زندگان میباشد یعنی اگر کفن مرده قبل از در قبر گذاشتن آلوده شد مستحب است عوض گردد.

پارچه باید سفید و فرار دهنده باکتریها انتخاب شود. زمین بکر انتخاب شود و کاملاً عمیق باشد (زمین بکر یعنی هرگز آلوده نشده باشد و عمیق یعنی سطح زمین زندگان تا سطح زمین مردگان فاصله دار باشد) و چون ممکن است سوراخی در قبر ایجاد شود و حشراتی پس از برخورد با جسد آلودگی را بسطح آورند علاوه بر عمیق کردن قبر آب پاشی مستحب است تا سوراخهای عبور حشرات گرفته شود و از گرد و غبار شدن محیط آلوده قبرستان با آب پاشی جلوگیری بعمل آید. قسمت سخت بدن با قسمت نرم قبر و ناحیه نرم بدن با قسمت سخت قبر باید مواجه باشد.

چوبهائی که اسانس فرار دهنده حشرات دارد در قبر گذاشته میشود. قبر از همان خاکی که برداشته اند پر میشود نه از خاک آلوده دیگر.

توقف در گورستان که محلی آلوده است مکروه و تنها نمازی که رکوع و سجود ندارد نماز میت و در قبرستان است. شب که تسلط و اطلاع بر اوضاع و احوال گورستان کاسته میگردد توقف در قبرستان مکروه می باشد. بخور فرار دهنده حشرات پسندیده است مرده را در نزدیکترین قبرستان همان شهر باید دفن نمود تا اگر به بیماری مسری مرده شهر دیگری را آلوده نسازد. قبر باید در فضای آزاد و مواجه با خاک و آفتاب که هردو از مطهراتند باشد. نبش قبر و تماس مجدد با نعش حرام است. و دستورات جالب دیگر که در جلد 11 شرح داده شده است.

غسل نفاس

زن یهودی اگر دختر زائید پس از هفت روز و اگر پسر زائید پس ازده روز به استحکام میرود و بعد از بیرون آمدن تا چهل روز در رختخوابی جدا از شوهر میخوابد و دراین چهل روز آمیزش ممنوع است.

مطهرات در اسلام مینویسد: انسان زنده در موارد ذیل نجس میباشد: انسان زنده در موارد ذیل نجس میباشد: در درجه اول زایمان (در صورتیکه اولاد پسر باشد تا

7 روز و اگر دختر باشد تا 14 روز).

(1)

بعد از زایمان شرط تطهیر قربانی کردن است و در سفر لاویان باب 12 آیه 4 چنین میخوانیم: و سی و سه روز در خون تطهیر خود بماند و هیچ چیز مقدس را لمس ننماید و بمکان مقدس داخل نشود تا ایام طهرش تمام شود و چون ایام طهرش تمام شود و چون ایام طهرش برای پسر یا دختر تمام شود بره یکساله برای قربانی سوختنی و جوجه کبوتر یا فاخته ای برای قربانی گناه بدر خیمه اجتماع نزدکاهن بیاورد و او را آنرا بحضور خداوند خواهد گذرانید و برایش کفاره خواهد کرد تا از چشمه خون خود طاهر شود و اگر دت او بقیمت بره نرسد آنگاه دو فاخته یا دو جوجه کبوتر بگیرد یکی برای قربانی سوختنی و دیگری برای قبانی گناه و کاهن برای وی کفاره خواهد کرد و طاهر خواهد شد.

زنی که پسر بزاید تا هفت روز نجس است و پس از آن باید تا 33 روز در خون تطهیر خود بماند و چیز مقدس را لمس ننماید و بمکان مقدس داخل نشود تا ایام طهرش بپایان برسد. اگر دختر بزاید دوره نجاست او دو هفته و مدتی که باید در خون تطهیرش بخوابد 66 روز خواهد بود.

1- اختلاف عددی که بین دو کتاب دیده میشود به نظر میرسد عبارت مطهرات در اسلام درست باشد زیرا مؤلف آن محققانه از کتابهای مختلف معتبر آنرا نقل کرده اند در صورتیکه نویسنده این کتاب از یهودیان یا زرتشتیان مسلمان شده سؤال نموده است و شاید فراموش کرده باشند! یا در معرفت از دین مانند بسیاری مسلمانان باشند.

در مورد زایمان زن صحبت از غسل و تطهیر به آب در بین نیست و آیه 6 و 7 باب 12 سفر لویان میگوید: چون ایام طهرش برای پسر یا دختر تمام شود بره یکساله برای قربانی سوختنی و جوجه کبوتب یا فاخته ای برای قربانی گناه بدر خیمه اجتماع نزد کاهن بیاورد او آنرا بحضور خداوند خواهد گذرانید و برایش کفاره خواهد کرد تا از چشمه خون خود طاهر شود.

در سفر اعداد باب 8 آیه 21 باز چنین می بینیم: و لاویان برای گناه خود کفاره کرده رخت خود را شستند و هارون ایشان را بحضور خداوند هدیه گذرانید و هارون برای ایشان کفاره نموده ایشان را تطهیر کرد.

درباره زرتشتیان مطهرات در اسلام مینویسد: وضع حمل یکی از شدیدترین علل ناپاکی می باشد.

غسل را باراشنوم نوشابا: نمونه کامل این غسل مراسم روزه موسوم به باراشنوم نوشابا میباشد که درباره آلودگیهای مهم (مثلاً سقط جنین) و همچنین برای تطهیر مغ هائی که باید در مقابل آتش بهرام مشرف شوند یا تشریفات یسناوندیداد را برپا نمایند وارد شده است: در محل مجزائی که قبلاً علف کن و تمیز بوده کاملاً تسطیح کرده باشند محوطه مربع مستطیلی در امتداد شمال و جنوب رسم می نمایند در اطراف این چارگوش بسته یک عده شیارهایمعین به منظور جلوگیری از عبور شیاطین میکشند، در میان مربع مستطیل 9 سوراخ بفواصل دقیق و کم عمق حفر مینمایند (عمق وراخها درتباستان و زمستان فرق میکند) ملائی مأمور تشریفات در خارج خطوط می ایستد و شخص ناپاک که باید تطهیر شود در داخل

خطوط پهلوی سوراخ اول حاضر می گردد.

ملا در ضمن خواندن دعای مخصوص با قاشق بزرگ آهنین و سربی که دسته چوبی آن 9 گره باید داشته باشد بسر تا پای مؤمن یا مؤمنه مایع گومزونیر نگاب (ادرارگاو و آب مخصوص دعا خوانده) میپاشد. این عمل پای شش سوراخ سه متبه تکرار میشود آنوقت شخص ناپاک بدن خود را با خاک زمین کاملاً میخشکاند و بالاخره یکمرتبه پای سوراخ هشتم و سه مرتبه پای سوراخ نهم خود را با آب میشوید و پس ازخشک کردن عطر استعمال نموده بدون آنکه کسی را ببیند از خط خارج میگردد و نه روز تمام انزوا اختیار مینماید. در آنموقع دیگر پاک خواهد شد.

گومزادرارگاونر است و نیرنگ یک آب ورد خوانده و هر دوی اینها با مراسم مخصوصی توسط مغها تهیه میشود.

توضیح آنکه مغها پس از آنکه 9 شب متوالی تزکیه نمودند مدت 3 تا 6 روز مراسم وندیداد را اجرا می نمایند. و گاونری را که از سه روز قبل فقط غذای پاک باو خورانده باشند پیش می آورند و در محوطه ای نگهمیدارند. دو ظرف یا قدح نیز حاضر می نمایند اولی برای دریافت داردر گاو تخصص داده شده و در دومی آب ریخته اند. منع مأمور در حالیکه انتظار خروج مایع مقدس را میکشد دائما ادعیه و وردهائی بر آن ظرف میخواند. مایع اولی نیرنگ گومز و مایع دومی نیز نگاب نامیده میوشد و چون مقادیر حاصله ممکن است کفایت احتیاجات کلیه مؤمنین را نکند اجازه داده شده است هر کس شخصا از این دو مایع تهیه نموده و فقط یک قطره از نمونه هائی که با مراسم مفصل فراهم شده است در آنها

بریزد (شاید زرتشتیان امروز چنین کاری نکنند. در هر حال نوشته های زند و گفته های اوستا که تفسیر بر زند است بقوت خود باقی می باشد و مقصود مطالعه دستورات مذاهباست نه عادات ملل کما اینکه دستورات الام نیز با عمل مسلمانها خیلی تطبیق نمی نماید و اگر بنا بود ایرانیان نمونه مسلمانی باشند(1) بایستی الام را بیعلاقه ترین مذاهب به پاکیزکی و بهداشت بدانیم.

غسل نفاس در اسلام

نفاس خونی که زائو از وقتی می بیند که اولین جزء نوزاد از شکم بیرون می آید بشرط آنکه قبل از ده یا سیزده روز قطع گردد و خون قبل از آمدن اولین جزء نوزاد نفاس نیست.

خواه نوزاد کاملالخلقه باشد خواه هنوز آنقدر کامل نشده باشد جز اینکه مانند خون سته ای باشد اما همین خون بسته بشهادت چهار ماما اگر سقط نمیشد انسانی می گردید اگر باز سقط شود خون آن نفاس است.

اگر نوزاد دوران خود را بگذراند زایمان انجام می گیرد و اگر بین موعد مقرر و شش ماهگی بدنیا آید زایمان زودرس است و قبل از شش ماهه را بچه انداختن یا سقط گویند.

در پایان آبستنی مرتبا بر تحریک پذیری رحم افزوده میشود

1- اگر بنا بود یک نفر خارجی بیاید و از عادات ایرانیان درباره اسلام چیزی بنویسد مینوشت: از جمله دستورات اسلام است قماربازیهای شبانه - مشروب خواریها - سینما رفتن ها برای تماشای فیلم های سکسی - عدم توجه به مطالعه و ... .

تا آنقدر منظم و آنچنان پرقدرت میگردد که نوزاد را بخارج میراند. (علت افزایش قدرت قلمداد شده هنوز بدرستی شناخته نشده فقط دانسته اند تغییرات مکانیکی و هورمونی کمک کننده اند و تغییرات مکانیکی بعلت فشارداخلرحم می باشد که اگر رحمی را پر از روغنی نمایند دردها شروع می شود، و دوقلوها بطور متوسط 19 روز زودتر از بچه های یک قلو بدنیا می آیند.

عوامل متعددی دراواخر دوران آبستنی قابلیت انقباض رحم را افزایش میدهند که جمع آنها قدرت یاد شده را ایجاد مینماید و چون بسیار قوی و دردناک شدند انعکاسهای عصبی از مجرای زایمانی و شاید از خود رحم برخاسته به نخاع شوکی میروند و از آنجا به عضلات شکم منتقل منتقل گردیده آنها را بشدت منقبض میسازند و این کمک فراوانی بوضع حمل است.

95 درصد موارد سر نوزاد از اول خارج می شود، 8 الی 24 ساعت طول میکشد اولین مرحله زایمان یعنی گشاد شدن نخستین مانع سر راه زایمان گردن تا رحم باندازه وسعت سر بچه برسد ولی در زایمانهای دوم ببعد فقط چند دقیقه طول میکشد.

مرحله دوم در زایمان اول حدود نیم ساعت و در زایمانهای بعدی قریب یک دقیقه طول میکشد و آن باز کردن راه مجرا بوسیله سر در مجرای زایمانی است.

بلافاصله پس از تولد نوزاد رحم رویهم جمع و کوچک میشود و این کیفیت سبب میشود جفت از جدار رحم جدا شود و این جدا شدن باعث میگردد حوضچه های جفتی بازشده خونریزی گردد که شرح آنرا در جلد اول که بحث از جنین شناسی بود دادم و

مجددا در بهداشت نسل بنحو دیگری آنرا شرح خواهم داد، خونریزی در اینحال حدود 350 سانتیمتر مکعب می باشد و بندرت از این بیشتر خواهد بود زیر رشته های عضلانی صاف رحم که همانند عدد 8 عروق دیواره رحم را احاطه کرده اند منقبض شده آنها را مسدود مینمایند.

در طی 4 الی پنج هفته بعد از زایمان رحم بحال عادی خود بازمیگردد. در هفته اول نزنش به کمتر از نصف وزنی که بلافاصله پساز زایمان داشته و در صورت شیردادن پس از چهار هفته به حدود قبل از حاملکی میرسد.

در مراحل اولیه بازگشت رحم، ترشح مهبلی موسوم به لوشی که مربوط به در خود حل شدن (اوتولیز) محل اندومتر رحم در جایگاه جفت می باشد و ابتدا خون آلود است و سپس بشکل سرو درمی آید از زن خارج می شود که رویهمرفته نزدیک به 5/1 درصد هفته طول می کشد و بعد از آن سطح اندومتر پوشش تازه ای بدست آورده رحم برای یک زندگی جنسی عادی و غیر باردار آماده می گردد.

بطوریکه ملاحظه فرمودید همانگونه که فقها میگویند خون مربوط بزایمان و مربوط به نفاس از اول تا آخر قریب یک هفته و نیم خواهد بود.

خیلی جالب است، روزی که در جمعی از همکاران این مطلب را چنین بیان نمودم: دوستان عزیز، خون نفاس در کتاب مسائل 10-13 روز دوره اش معین شده و در کتابهای فیزیولوژی نوشته شده خون زایمانیدوره اش نزدیک به 5/1 هفته است و پس

از آن سلولهای تازه ای سطح زخم شده رحم را همانند قبل از زایمان کرده اند و اگر خونی دیده شد مربوط به زایمان و نفاس نیست مورد شگفتی قرار گرفت.

سقط: اما ممکناستزایمان بناشدو سقط صورت گیردو همانگونه که گفتم زن نفساء باشد از اینرو معرفتی برایمزید اطلاع از سقط لازم است.

سقط جنین بعللی پیش می اید که یا از طف مادر است کوفت بیماریهای کلیه عدم تجاوس گروه خون مادر یا پدر مسمومیت های مربوط بهابستنی یادر زمانآبستنی مرض قند لیستروسیس فیبرم رحم انحراف شدید رحم بیماریهای عفونی ترس و اضطراب و هیجان شدید فشار زیاد بر شکم درآوردن تخمدانها و ...) یا ازط رف پدر است (نقض نطفه ای) یا مربوط به خود جنین می باشد (ناهنجار چسبیدن جفت:تورم و سیدوا اندارتریت ویلوزیته ها انفارکتوس جفت عدم تکافوی فیطزیولوژیک جفت پیدایش مل هیداقی فرم آبستنی وقلو مخصوصا اگر تک زرده ای باشد) یا توسط کار بردن داروهای محک یا ... پیش می آید.

سقط جنین باز بدو مرحله تقسیم شده است: سقط تا ششمین هفتهرا سقط تخمک گویند سقط تا شش ماهگی را سقط جنین می نامند.

سقط تخمک پس از آنکه مدتی قاعدگی بند آمده است بناگهان بازمیشود و خون سرخرنگ فراوانی خارج میگردد. بیمار دردی ندارد واگر دارد مختصر است. تخمک داخل لخته های خون است (همانکه اسلام متذکر است و گفته شد). پس از قطع

خونریزی دهان زهدان بسته مشود.

سقط جنین که بیشتر میان هته ششمودوازدهم صورت میگیرد: بیمار درد کمر دارد و احساس سنگینی در لگن مینماید، فواصل دردها کوتاه و مانند دردهای زایمانی است و رفته برفته شدیدتر میگردد و معمولاً یک هفته قبل از سقط دردها آغاز میگردد.

پس ازدرد خونریزی است که هرچه آبستنی پیشرفت داشته باشد خونریزی آن هم بصورت لخته فراوان تر است و علائم دیگر.

بطوریکه ملاحظه فرمودید در هر صورت خونریزی هست که اگر فقط لخته ای باشد و بشهادت چهار ماما مربوط به آبستنی باشد نفاس است (همانطور که در قدیم بسیاری از بمیاریها را از نبض تشخیص میدادند ماما هم در قدیم با سؤالاتی که میکرد و دیدن لخته تشخیص خود را میداد).

یک دستور شگفت اسلامی

دین آسمانی این است که تام وجوه و جوانب مسائل را منظول بدارد و شئون فردی و فامیلی واجتماعی پیروان خود را محفوظ بدارد اسلام را بنگرید که برای شهادت بزرگترین مسائل دو شاهد عادل را کافی داسته ولی در مورد زنا چهار شاهد خواسته تاهم امکان تبانی افراد نباشد و هم شهادت و آبروی مردم ریختن مشکلتر باشد و هم مسئله فوق العاده مهم تلقی شود و سرسی گرفته نشود.

نمیدانم توجه فرمودید چه میخواهم بگویم شهادت چهار ماما هم یعنی شهادت چهار عادل در آنجا تهمت زنا در کار است و

اینجاهم سخن آبستنی است و امکان تهمت هست. آنجا عدالت شرط است و اینجا ذاقت و «الطبیب ضامن و لو کان حاذقا» قلمرو خود را تا به مامائی هم می کشاند و شهادت چهار ماما یعنی توجه اسلام به اصالت کار و تشخیص در مورد بیماران و زائوها و اگر اسلام شهادت چهار عادل را شرط میدانست مسخره بود زیرا اگر صد مرجع تقلید هم بخواهند لخته ای رامعین نمایند که مربوط به استنی است یا خیر باید علم مامائی را بدانند (کار ندارم که اغلب مردم درباره دین اظهارنظر می نمایند و خود را تا مقام مرجعیت هم می رسانند) و در غیر اینصورت کار تشخیص مورد منظور با ماماست و تعیین چهار نفر برای تشخیص بسیار جالب است تا تبانی نشود و برای آبروی مردم ریختن تهمت زدن آسنان باشد (هر چند امروز هم کار سقط و .. را با امضاء و شهادت چند پزشک یا ماما میتوان انجام داد اما همانکه گفتم قلمرو و حذاقت در عدالت سرشته و واقعی است).

مائل نفاس و ...

ممکنست خونیکه بنام نفاس خارج میشود اندک باشد که در برخی زایمانها یا سقط ها همینطور است.

دستگاه تناسلی زن پس از زایمان همانند زنی که قاعده است عفونت پذیر می باشد و بعلتالتهابی که دارد زود آفت را میپذیرد و لطمه به آن وارد می اید از اینرو هم در قاعدگی و هم زمان نفسا بودن آمیزش حرام است.

زنانی که عادت وقتیه و عددیه دارند سه دسته اند که دسته دوم آنهایند که از خون پاک نمیشوند ولیدو ماه پشت سر هم چند روز

معین مثلاً از اول ماه تا هشتم خونی مبینند نشانه های حیض را دارد یعنی غلیظ و سیاه و گرم است و با فشار و سوزش خارج میشود و بقیه خونهایشان نشانه هیا استحاضه را دارد کهعادت ایشان از اول ماهتا هشتم میشود) مصود معرفی نوعی از خون است که آنرا زنی که عادت وقتیه و عددیهدارد اگر چند روز پیش از عادت و همه روزهای عادت و چود روز بعد از عادت خون ببینند و رویهم از ده روز بشتر نشود. هه حیضاست و اگرده روز بیشتر شود فقط خونی راکه د روزهای عادت خود دیده، حیض است و خونیکه پیش از آن و بعد از آن دیده استحاضه میباشد (بهاستحاضه توجه فمرائید) ... و اگر همه روزهای عادت را با چند روز پیش از عادت خون ببیند و رویهم از ده روز بیشتر نشود همه حیض است و اگر از ده روز بیشتر شود فقط روزهای عادت او حیض است و خونی که جلوتر از آن دیده استحاضه می باشد و ... و اگر همه روزهای عادت را با چن روز بعد از عادت خون ببیند و رویهم از ده روز بیشتر نشود همه حیض است و اگر بیشتر شود فقط روزهای عادت حیض و باقی استحاضه است.

زنیکه عادت وقتیه و عددیه دارد اگر مقداری از روزهای عادت را با چند روز پیش از عادت خون ببیند و رویهم ازده روز بیشتر نشود همه حیض است و اگر از ده روز بیشتر شود وزهائی که در عادت خون دیده با چند روز پش ازآن که روی هم بمقدار عادت او شود حیض و روزهای اول را استحاضه قرار میدهد و اگر مقداری از روزهای عادت را با چند روز بعد از عادت خون ببیند و رویهم از ده روز بیشتر شود همه حیض خاهد بو و چنانچه بیشتر شود

باید روزهائی که در عادت خون دیده با چن روز بعد از آن که رویهم بمقدار عادت او شود حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد.

زنیکه عادت است چنانچه پس از سه روز یا بیشتر خوندید و پاک شد و دوباره خون دید و فاصله بین دوخون کتمر ازده روز باشد و همه روزهائی که خوندیده با روزهائی که در وسط پاک بوده از ده روز بیشتر باشد مثل آنکه پنج روز خون ببیند و پنج روز پاک شود و دوباره پنج روز خون ببیند چند صورت دارد:

1 آنکه تمام خونی که دفعه اول دیده یا مقداری از آن در روزهای عادت باشد و خون دوم کهبعد از پاک شدن می بیند در روزهای عادتنباشد که باید همه خون اول را حیض و خون دوم را استحاضه قرار دهد.

2 - آنکه خون اول در روزهای عادت نباشد و تمام خون دوم یا مقداری از آن در روزهای عادت باشد که باید همه خون دوم را حیض و خون اول را استحاضه قرار دهد

3 مقداری ازخون اول و دوم در روزهای عادت باشد و خون اولی که در روزهای عادت بوده از سه روز کمتر نباشد و یا پاکی وسط و مقداری از خون دوم که آن هم در روزهای عادت بوده از ده روز بیشتر نباشد که دراینصورت همه آنها قاعدگی است و مقداری از خون ول که پیش از روزهای عادت بوده و مقداری از خون دوم که بعداز روزهای عادت بوده استحاضه است مثلاً اگر عادتش از سوم تا دهم بوده در صوریکه یکماه از اول تا ششم خون ببیند دو روز 1پاک شود و بعد تا پانزدهم خون ببیند از سوم تا دهم حیض است و از اول تا سوم و همچنین از دهم تا پانزدهم

استحاضه می باشد.

4 آنکه مقداری از خون اول و دوم در روزهای عادت باشد ولی خون اولی که در روزهای عادت بوده از سه روزکمتر باشد. که باید در تمام دوخون و پاکی وسط کارهائی را که بر حایض حرام است ترک کن و کارهای استحاضه را بجا آورد یعنی بدستوری که بای زن مستحاضه گفته شده عبادتهای خود را انجام دهد.

زنیکه عادت وقتیه و عددیه دارد ارگدر وقت عادت خود خون بیند ولی شماره روزهای آن کمتر یا بیشتر از روزهای عادت او باشد و بعد از پاک شدن دوباه بشماره روزهای عادتی که داشته خون ببیند باید در هر دو خون کارهائی را که بر حایض حرام است ترک کن و کارهای استحاضه را بجا آورد.

زنیکه عادت وقتیه و عددیه دارد اگر بیشتر از ده روز خون ببیند خونیکه در روزهایعادت دیده اگرچه نشانه های حیض را نداشته باشد حیض است و خونیکه بعد از روزهای عادت دیده اگر چهنشانه هایحیض را داشته باشد استحاضه استمثلاً زنی که عادت حیض او از اول ماه تا هفتم است اگر از اول تا دوازدهم خون ببیند هفت روز اول آن حیض و پنج روز بعد استحاضه می باشد.

زنهائیکه عادت وقتیه دارند سه دسته اند: اول ... دوم زنیکه از خون پاک نمیشود وی دو ماه پشت سر هم در وقت معین خون او نشانه های حیض را دارد یعنی غلیظ و سیاه و گرم است و با فشار و سوزش بیرون می اید و بقیه خونهای اونشانه استحاضه را دارد و شماره روزهائی که خون او نشانه حیض دارد در هر دو ماه یک اندازه نیست مثلاً در ماه اول از اول ماه تا هفتم و در ماه دوم از

اول ماه تا هشتم خون او نشانه های حیض و بقیه نشانه استحاضه را داشته باشد که این زن هم باید روز اول ماه را از روز اول عادت حیض خود قرار دهد. سوم ...

زنیکه عادت وقتیه دارد و شماره عادت خویشان خود را حیض قرار میدهد باید روزی را که در هر ماه اول عادت او بوده اول حیض خود قرار دهد مثلاً زنیکه هر ماه، روزاول ماه ون میدیده و گاهی روز هفتم و گاهی روز هشتم پاک میشده چنانچه یک ماه دوازده روز خون ببیند و عادت خویشانش (چه پدری باشند چه مادری، زنده باشند یا مرده) هفت روز باشد یا هفت روز اول ماه را حیض و باقی را استحاضه قرار دهد.

زنیکه عادت وقتیه دارد و باید شماره عادت خویشان خود را حیض قرار ده چنانچه خویشاوندی نداشته باشد یا شماره عادت آنان مثل هم نباشد، باید درهر ماه از روزی که خون میبیند تا هفت روز را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد.

زنهائیکه عادت عددیه دارند سه دسته اند: اول... دوم زنیکه ازخون پاک نمیشود ولی دو ماه پشت سر هم چند روز از خونی که می بیند نشانه حیض و بقیه نشانه استحاضه را دارد و شماره روزهائی که خون نشانه حیض را دارد در هر دو ماه یکاندازه است اما وقت آن یکی نیست و در این صورت هرچند روزی که خون او نشانه حیض را دارد عادت او می شود مثلاً اگر یک ماه ازاول ماه تا پنجم و ماه بعد از یازدهم تا پانزدهم خون او نشانه حیض و بقیه نشانه استحاضه را داشته باشد شماره روزهای عادت او پنج روز می شود. سوم ...

زنیکه عادت عددیه دارد اگر بیشتر از شماره عادت خود خون ببیند و از ده روز بیشتر شود، چنانچه همه خونهائی که دیده یک جور باشد باید از موقع دیدن خون بمشاره روزهای عادتش حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد و اگر همه خونهائیکه دیده یک جور نباشد بلکه چود روز از آن نشانه حیض و چند روز دیگر نشانه استحاضه را داشته باشد اگر روزهائیکه خون نشانه حیض را داد با شماره روزهای عادت او یک اندازه است باید همانروزها را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد و اگر روزهائی که خون نشانه حیض دارد از روزهای عادت او بیشتر است فقط باندازه روزهای عادت او حیض و بقیه استحاضه است و اگر روزهائی که خون نشانه حیض دارد از روزهای عادت او کمتر است باید آنروزها را با چند روز دیگرکه رویهم باندازه روزهای عادتش شود حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد.

مضطر به یعنی زنیکه چند ماه خون دیده ولی عادت معینی پیدا نکرده اگر بیشتراز ده روز خون ببیند و همه خونهائی که دیده یک جور باشد چنانچه عادت خویشان او هفت روز است باید هفت روز را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد و اگر کمتر است مثلاً پنج روز است باید همانرا حیض قراردهد و بنابر احتیاط واجب در تفاوت بین شماره عادت آنان و هفت روز که دو روز است کارهائی را که بر حایض حرام است ترک نماید و کارهای استحاضه را بجا آورد یعنی بدستوریکه برای زن مستحاضه گفته شد عبادتهای خود را انجام دهد و اگر عادت خویشانش بیشتراز هفت روز مثلاً نه روزاست باید هفت روز را حیض قرار دهد و بنابر احتیاط واجب در

تفاوت بین هفت روز و عادت آنان که دو روز است کارهای استحاضه را بجا آورد و کارهائی را که بر حایض حرام است ترک نماید.

مبتدئه یعنی زنیکه دفعه اول خون دیدن اوست اگر بیشتر از ده روز خون ببیند و همه خونهائی که دیده یک جور باشد باید عادت خویشان خود را بطوری که در وقتیه گفته شد حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد.

مبتدئه اگر بیشتر از ده روز خونی ببیند که چند روز آن نشانه حیض و چند روز دیگر نشانه استحاضه را داشته باشد چنانچه خونی که نشانه حیض را دارد کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نباشد همه آن حیض است ولی اگر پیش از گذشتن دهروزاز خونی که نشانه حیض دارد دوباره خونی ببیند که آنهم نشانه خون حیض داشته باشد مثل آنکه پنجروزخون سیاه و نه روز خون زرد و دو باره پنج روز خون سیاه ببیند باید از اول خون اول که نشانه حیض دارد حیض قرار دهد و در عدد رجوع بخشاوندان خودکند و بقیه را استحاضه قرار دهد.

مبتدئه اگر بیشتراز ده روز خونی ببیند که چند روز آن نشانه حیض و چند روز دیگر آن نشانه استحاضه داشته اشد چنانچه خونی که نشانه حیض دارد از سه روز کمتر یا ازده روز بیشترباشد باید از اولی که خون نشانه حیض دارد حیض قراردهد و در عدد بخویشاوندانخود رجوع کند و بقیه را استحاضه قرار دهد.

ناسیه یعنی زنیکه عادت خود را فرامش کرده است اگر بیشتر از ده روز خون ببیند باید روزهائیکه خون نشانه حیض را دارد تا ده روز حیض قرار دهد و بقیه را استحاضه قرار دهد و اگر نتواند

حیض را بواسطه نشانه هایان تشخیص دهد. بنابر احتیاط واجب باید هفت روز اول را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد.

اگر خون نفاس زن از ده روز بگذرد چنانچه در حیض عادت دارد باندازه روزهای عادت او نفاس و بقیه استحاضه و اگر عادت ندارد تا ده روز نفاس و بقیه استحاضه می باشد و احتیاط مستحب آن است کسی که عادتدارد از روز بعد از عادت و کسی که عادت ندارد بعد از روزدهم تا هیجدهم زایمان، کارهای استحاضه را بجا آورد و کارهائی را که بر نفساء حرام است ترک کند.

زنیکه عادت حیضش کمتر ازده روز است اگر بیشتر از روزهای عادتش خون نفاس ببیند باید باندازه روزهای عادت خود نفا قرار دهد و بعد از ان تا روز دهم میتواند عبادت را ترک نماید یا کارهای مستحاضه را انجام دهد ولی ترک عبادت را ترک نماید یا کارهای مستحاضه را انجام دهد ولی ترک عبادت یک روز یا دو روز خیی خوب است پس اگر ده روز بگذرد وزهای عادتش نفاس است و بقیه استحاضه است و اگر عبادت راترک کرده باید قضا کند.

زنیکه در حیض عادت دارد اگر بعد از زائیدن تا یک ماه یا بیشترازیک ماه پی در پی خون ببیند باندازه روزهای عادت او نفاس است و دوه روز از خونی که بعد از نفاس می بیند اگرچه در روزهای عادتماهانه اش باشد استحاضه است مثلاً زنیکه عادت حیض او از بیستم هرماه تا بیست و هفتم ان است اگر روز دهم ماه زائید و تا یک ماه یا بیشتر پی در پی خون دید تا روز هفدهم نفاس و از روز هفده تا ده روز حتی خونی که در روزهای عادت خود که از بیستم تا بیست و هفتم است می بیند استحاضه می باشد و بعد از گذشتن

ده روز اگر خونی را که می بیند در روزهای عادتش باشد حیض است چه نشانه های حیض را داشته باشد یا نداشته باشد و اگردر روزها عادتش نباشد اگرچه نشانه های حیض را داشته باشد باید آنرا استحاضه قرار دهد.

زنیکه در حیض عادت ندارد اگر بعد از زایمان تا یک ماه یا بیشتر از یک ماه خون ببین ده روز اول آن نفاس و ده روز دوم آن استحاضه است و ونی که بعد از آن می بیند اگر نشانه حیض را داشته باشد حیض وگرنه آن هم استحاضه می باشد.

اگر کمتر از سه روز زن خون بیند و پاک شود و بعد سه روز خون ببیند خون دوم حیض است و خون اول اگرچه در روزهای عادتش باشد حیض نیست.

استحاضه

مطالبی که از حیض و نفاس و استحاضه آوردم همانند آنچه مراجع محترم آورده اند از لحاظ اینکه آنچه مربوط به آنان بود مرتب و منظم و شماره گزاری داشتو ازاینکتاب هر کدام را در جایدیگری ذکر نمودم قابل مقایسه نیست، آنان کار پیشوائی خود را کرده اند و من کار معلومی که دارم و ازلحاظ علمی میخواهم مسائل را مورد بررسی قرار دهم از این جهت است که پس از آوردن مسائل بسیاری مربوط به استحاضه هم اکنون تازه میخواهم وارد اصل مطلب شوم:

یکی از خونهائی که از زن خارج میشود استحاضه است و در اینحال زن را مستحاضه گویند.

خون استحاضه در بیشتراوقات زردرنگ و سرد است و دبون فشار و سوزش بیرون می آید و غلیظ هم نیست ولی ممکن است گاهی سیاه یا سرخ و گرم و غلیظ باید و با فشار و سوزش بیرون آید.

استحاضه سه قسم است: قلیله متوسطه کثیره. قلیله آن است که خون پنبه ای را که در داخل فرج کرده ان روساخ نکند و از طرف دیگر ظاهر نشود.

متوسطه آنکه خون در پنبه فرو رود و از طرف دیگر ظاهر گردد ولی بدستمالی که زن با خود جهت جلوگیری از خون می بندد جای نشودو کثیره آن است که بدستمال جاری شود.

در استحاضه قلیله باید زن برای هر نماز یک وضو بگیرد و پنبه را عوض کند یا آب بکشد و ظاهر فرج را هم اگر خون به آن رسیده آب بکشد.

اگر پیش از نماز یا در بین نماز خون اشتحاصه متوسطه ببیند باید برای آن نماز غسل کند.

در استحاضه کثیره علاوه بر کارهای استحاضه متوسطه باید برایهر نماز دستمال را عوض کند یا آب بکشد و یک غسل برای نماظ ظهر و عصر و یکی برای نماز مغرب و عشا بجا آورد و بین ماز ظهر و عصر فاصله نیندازد که اگر فاصله بیندازد باید برای نماز عصر دوباره غسل کند و همینطور نماز مغرب و عشاء.

دراینجا مسائل بسیاری است که مربوط به رفع اشکال و دستورات لازم است برای زنانیکه خون قلیله یا کیره یا متوسطه را با یکدیگر اشتباه می نمایند و بسیاری مسائل دیگر و آخرین مسئله را که میخواهم بیان نمایم این است:

اگرزن بداند خونی که از ان خارج میشود خون زخم نیست و شرعا حکم حیض و نفاس را همندارد بنابر احتیاط واجب باید بدستور استحاضه عمل کند بلکه اگر شک داشته باشدکه خون استحاضه است یا خونهای دیگر چنانچه نشانه آنهارا نداشته باشد بنابر احتیاط واجب باید کارهای استحاضه را انجام دهد.

استحاضه و علم و اسلام

از اینکه راجع به مسائل حیض و نفاس و استحاضه زیاد نوشتم خسته شدید و خانده باشید یا نه مطلب جالب و بسیار چشمگیر اینجاست:

از اول که به مسامئل استحاضه نگاه کردم و سطحی گذشتم دیدم بهتراست وارد نشوم و بقول خودمان سفره نینداخته بهتر از سفره بد انداخته شده است و چه بهتر که از استحاضه هیچ نامی نبرم و بگذرم بعد نگاه مختصری هم به کتاب بیمارهیای زنان کردم که مطالب مربوط رااز ان نقل خواهم کرد دیدم آنچه را که میخواستم در مسائل جناب تو حیض و میت و مس میت و ... نبود در اینجاست و آنقدر برایم چشمگیر بود که خواستم عنوان فوق را «استحاضه یک دلیل بر خاتمیت»بگذارم با یکی از دوستان همکار و متدین در میان گذاشتم گفت هر چیز اسلام دلیل خاتمیت است و چرا باید استحاضه را انتبخا کنی؟ و نکردم اما بگویم این مطلق این عمل یعنی تنها بحث از مسائل مربوط به استحاضه دلیلی بر خاتمیت نبی گرامی است ! چرا؟

تاکنون ادیان بزرگ را آوردم ملاحظه نمودید یکی درباره

حیض چیزی ندارد و دیگری راجع به نفاس دستوری نداده و ... چه برسد به استحاضه که آزمایشگاهی لازم دارد و میکروسکوپی و اساتیدی تا اگر خون قاعدگی بیشتر از ایاممربوط به قاعدگی شد از ون قاعدگی تمیز داده شود و در صورتیکه خونی مربوط به نفاس بود از خون عادت و سرانجام از استحاضه باز شناخته گردند.

هرگز قصد این جسارت را نداشتم که حضرت موسی یا حضرت عیسی چنینتوجهی را نداشتندو از عادت و حالت زنان مطالبی بیان نفرموده اند بلکه مقصود اینست که فعلاً مسائل استحاضه با شرح و وضعی بسیار عالی که گفته یا خواهم گفت فقط نزد اسلام است.

اینکه میگویم تشخیص خون قاعدگی از غیر آن میکروسکوپ یا آزمایشگاه لازم دارد افتخاری برای اسلام نبوده بلکه من خود را گناهکار می بینم زیرا تازه حضرت صادق را در مقام ریاست بزگرترین دانشگاه جهان نشان داده ام ن جبران اینگونه طمالب را از خدای متعال توفیق میخواهم تا در جلدهای مربوط به بهداشت روان بنمایم و حضرت صادق را از مقام استادی دانشگاه خیلی بالاتر در مقام خود که ولایتمداری و حجت خدا بودناست نشان دهم بهر صورت:

قاعده شدن و قاعده نشدن حیوانات پستاندار دیگر (جز آنچه قبلاً شرح داده ام) آیت عجیب آفرینش همه در داشتن رحم و تخمدان و دستگاه تناسلی مشابه و یکسانند و حتی نطفه نر و ماده جملگی مانند یکدیگر بهم رسیده لقاح و دگرگونیهائی را

مشابه هم تا مراحلی پیشرفته از جنین دارند. انسان خلق میشود از نطفه نر و ماده، آنها هم میشوند، نطفه لقاح انجام میدهد از آنها هم میدهد بعد خلق علفه و سپس مضغه میشود، آنگاه که در هر دو مخقه بود تبدیل به مضغه غیر مخلقه میشود سپس بر استخوانهایشان گوشت رویانده میشود و در تمام مراحل مذکور همانگونه که در جنین شناسی (جلد اول) گفتم در انسان و بسیاری حیوانات قلمداد شده دگرگونیها مشابه و مشترک است و خلقت ها پی در پی و یکی بدنبال دیگری است اما ناگهان چنین رو بمغز رو بانشان رو به رشد و به فکر رو به دست آوردن ابزار عبودیت و بندگی می آورد و در این خلقت است که در برابر خلقت های مرحله ای دیگر خدای متعال بخود تبریک و دست مریزاد میگوید (و لقد خلقنا الانسان من سلاله من طین ثم جعلناه نطفه فی قرار مکین ثم خلقنا النطفه علقه فخلقنا العلقه مضغه فخلقنا المضغه عظاما فکسونا العظام لحما ثم أنشأناه خلقا آخر فتبارک اللّه احسن الخالقین 11 مؤمنون).

خالق جز خدا کسی نیست و اگر حضرت عیسی ازاین کلمه نسبتی دارد (انی اخلق لکم من الطین کهیئه الطیر،و اذ تخلق من الطین کهیئه الطیر باذنی 49 آل عمران 110 المائده) عمل در مقام خالقیت نیست تا تمام قوانین آفرینش و نام خلقت بر خلق وی مترتب باشد بلکه بر هیئت طیر بعنوان معجزه و آیت الهی از گل مرغی خلق کرد (نه قانون بقاء نسل بر آن مصداق دارد نه در رده بندی وارد میگردد نه تخمی گذاشته و نه ...)(1) و اینکه در آیه به

1- با توجه به سابقه بسیار قدیمی و طولانی خفاش و بسیاری حیوانات منسوب. (مگر آنکه خلقت استثنائی بوده باشد).

چندین خالق اشاره شده برای جدا کردن مرحله خلقت انسانی از مراحل آفرینشی مشترک بین انسان و بسیاری حیوانات می باشد که در اینجا خلقت هاست و مرحله ورود بانسانیت یک خلقت که نسبت بجمع خلقت ها (خالقین) تبریک لازم داشته است.

زنان میلیونها سال است عادت میشوند ازروزیکه تاریخ به پیدایش آنان نظر میدهد اما تصور نمیشود خونریزی عادتی مذکور هیچگاه برای انسانهائی که توانسته اند ابزار و آلات یا نقاشیهائیاز خود بیادگار بگذارند شگتی یا وحشتی ایجاد کرده باشد زیرا از این عمل که برای انسانی بزرگ می باشد اثری بجای نمانده است و نز بنظر نمیرسد قبل از ادیان آسمانی انونی برای زمان عادت زنان وضع شده باشد.

آیا زن انسانهای اولیه و زمان تاریک همانند زنان دوران تاریخ عادت میشده و مدت قاعدگیشان هم بیک اندازه بوده است؟

بررسی از اعمال غدد مترشحه حیوانات قدیمی که هم اکنون بجای مانده اند نشان داده و میدهد زناندوره تایک و تاریخ در قریب باتفاق اعمال فیزیولوژیکی یکسان میباشند اما بنظر نویسنده بین زن و حیوانات پستاندارد در عمل فیزیولژیکی یکسان میباشند اما بنر نویسنده بین زن و حیوانات پستاندار در عمل فیزیولوژیکی عادت بعلت تنظیم ترشحات بوسیله سلسله اعاب و مراکز آن و ردش روز افزون مغز آدمی اختلافی بوده بلکه بین وضع عادت زنان دیروز وامروز وجه یا وجوه تمایزی موجود بوده است (ناگفته نماند این نظر هیچگونه جنبه اثباتی بنفع نظریه تکامل داروینیسم ندارد و فقط جلب توجه به مشابه و یکسان بودن بعضی اعضاء حیوانات پستاندار

با انسان می باشد) امروز هم در بین ایلات و شهرنشین های مناطق سرد و گرم اختلافی بویژه در دیرتر یائسه شدن دیده میشود.

چرا ادیان آسمانی قوانینی برای عادت زنان وضع کردند؟ برای اینکه زنان یا در غارهای نزدیک به آب و رودخانه زندگی مینمودند و با خوردن ماهی و ندرتا ریشه گیاه امرار معاش مینمودند یا در جنگلها بسر مبردند و با میوه و ... روزگار میگذراندند و تا زمانی که ادیان آنان را به زیان دیدن بدن متجه نساختند که در اثر عادت و شستشوی در آب و یا سرانجام نشستن خود پیش می اید باحتمال قوی زنان و مدان و انسانها در خونریزی عادتی زنان بی تفاوت بوده اند و حتی بنر میرسد همانگونه که نزد برخیقبیله ها که امروز همانند انسانهای اولیهزندگی می نمایند و عقیده دارند هنگام خونریزی زنان، دیوها و شیاطین از آنها خارج میشود در قدیم نیز قبل از تذکر ادیان نزد انسانهای نسبتا فهمیده یعنی انسانهای قابل ذکر (در جلد اول شرح داده شد9 همین عقیده برقرار بوده که خونریزی زن یعنی خروج شیاطین و دیوها.

افکار قلمداد شده کم و بیش نزد افراد باقی بود تا آنگاه که ادیان به نجات بشریت شتافتند و در قلمرو مأموریت خود مردم را مطلع ساخته هدایت نمودند و ازجمه به لوزم بعی شستن ها که غسل خونریزی زنان یکی از آنها بود واقف گرداندند که مطالب مربوط به آن که اسکلت صحیح اصی خود را دارد باقیمانده و به بعضی از آنها اشاره گردید تا آنکه زمان ظهور اسلام رسید.

اینکه خونریزی قاعدگی نمیتواند کمتر از سه وز یا بیشت راز ده روز باشد و اگر کمتر یا بیشتر شد باید آنها را بحساب دیگری گذاشت

و مسائل جداگانه ای دارد یا اگر آغاز خونریزی با پایان قاعدگی عادتی یا آغاز خونریزی با آنهمزمان باشد چه باید کد و از این قبیل مسائل تا ظهور اسلام جزو آنچه باید درباره اش فکر نمود درنیامده بود و اگر آمده بو دست ایام آنها را از صفحه دانستنیها برداشتهو بجایش مسائل سنجشی و قیاسی و برأی تفسیر شده گذاشته بود و این اسلام بود که ه بیان مسائل و مطالبی پرداخت که تازه متخصصین مربوطه برخی از آنها را متذکرند اما از کجا اسلام آنچنان توجه جالب و دقیق علمی به آنها داشته است جز آنکه بگوئیم اینها نتیجه و محصولاتال با مبدأعالم بوده است راهی بنظر نمی رسد.

نمیدانم توجه فرمودید که چگونه مراجع خواص فیزیکی خونهای قاعدگی یر از ان را متذکرند؟ نامبردگان که از خود چیزی ندارند علمشان و فقهشان یا کوششها و زحمات فوق العاده بجائی رسیده که میتوانند با شرایط و ضوابطی سخنان اسلام را آنچه نبی گرامی و جانشینانشان فرموده اند بدرستی بما برسانند.

اینکه امام خون قاعدگی را با خواص فیزیکی خاص و غیر از آن را بطرز دیگری معرفی فرموده و امروز با اجتهاد و کوشش مراجع محترم آنها بما رسیده و مربوط به زمانی است که امتیازی برای دو نوع خون قائل نبوده و خواص فیزیکی و غیر فیزیکی مطرح نبوده است قابل توجه می باشد.

آیا تعجب آورنیست که سخن 15 قرن قبل چنین باشد که معیار خونریزی زنی راکه نمیتواند از خونریزی دیگری باز شناسد

به حالات ارثی فامیلی حوالت دهند. مگر نخواندید که در بعضی اوقات زن باید ببیند مدت قاعدگی در زنان خویشاوندش چه بوده است وعجیب تر آنکه میفرمایند از خویشاوندانش که مرده اند یا زنده اند و مگر امروز پس از گذشت زمانها علم برای ما همین مطلب را شرح نمی دهد؟

آیا شگفت آور نیست که 15 قرن قبل به بی نظمی ها، جلو انداختن ها، عقب افتادن ها در هم افتادن ها، خونریزیهای حیض و نفاس و ... زنان توجه شده باشد.

آیا باور کردید که مرجع محترم وقتی میفرماید اگر خونریزی مختصری هم کمتر از سه روز شد عادت نیست و تازه علم همان را میگوید.

آیا باورکردنی است که هزار و چهارد سال قبل خونریزیهای زنان را از لحاظ همزمان بودن با ایام مخصوص، از لحاظ یک جور بودن یا متغیر بودن خون از لحاظ خواص فیزیکی و اختلاف بین آنان و بالاخره از بسیرای جهات آنها را در نظر گرفته و آنچنان تقسیم بندی برای خونریزی ها بنمایند تا در مزان آنهمه مسائل دستور پروردگار که باید غل حیض و نفا و استحاضه نمود مورد عملکرد قرار گیرد و ایام مذکور از وزهای دیگر باز شناخته شود. باز هم باهمیت تقسیم بندی پانزده قرنی خونریزیهای زنان اشاره می نمایم:

مطالب بسیاری است که اگر به شرح آنها بپردازم مطلب فوق العاده بدرازا میکشد چه بهتر که آنرا بدست متخصصین مربوطه بسپارم شاید یکی ازآنان از اسلام و مطلب مورد بحث چیزی بنگارد

فقط باختصار بذکر خونریزیهای زنان از لحاظ علم روز میپردازم تا هر کس مایل به بررسی و بازشناخت بیشتر مائل مربوطه بود مراجعه نماید و بر معلومات و شگفتیهای خود بیفزاید و با توجه بدقایق علمی به حقایقالامی وقوف بیشتری پیدا نماید. برای مزید اطلاع گفته شود: مقررات اسلامی لاضر و لا حرج بهیچ زنمسلمانی اجازه نمیدهد در صورتیکه احتمال داد خونریزی وی جنبه بیماری دارد برای دور کردن رنج و ازار از خود قصور ورزد و مرد مسلمان را نیز اجازه در ضرر رساندن از این طریق بزنان ازهرراهی باشد نداده است.

خونریزی های دستگاه تناسلی زن

بغیر از نفاس و خونریزی قاعدگیکه از لحاظ علمی انواع و اقسام دارد و شرع نیزآنرا تقسیماتی کده بود و نام برده شد در اینجا بذکر خونریزیهای دیگر زنان میپردازم آن هم خونریزهای از زمان بلوغ ببعد:

شروع قاعدگی در دختران بالغ ممکناست همراه با خونریزهاینسبتا شدید باشد هک باید در اینصورت بیشتر متوجه بیماریها بند آورنده خون بود (پلاکت ها سیلان و انعقاد لخته شدن فیبرینوژن نسبت پروترمنین و زمان کوئنیک را معین نمود) و به بیماریهای خونی فکر کرد (پورپورا کلروز لوستمی هرچکین و ...) وب یماریهای قلبی عروقی و اختلالات تیروئید و بیماریهای کلیه و نارسائیهای کبد را نیز منظور داشت.

در زن جوان ممکن است خونریزی علل موضعی داشته

باشد (ضربه به دستگاه تناسی خارجی - خونریزی پرده بکارت بکار بردن موا شیمیائی و ادوات و اسباب برای سقط کردن جنین احتقان لگن مثلاً بعلت آمیزش زیاد اضطراب روحی و ترس و وحشت) بعلت زخمهای رگدن رحم باشد (راه پیمائی زیاد و ورزش و مقاربت پوپپ سرطان (بسبب ضایعات جسخ رم (هیپرپلازی مخاط پلیپ فیبرم آدنومیوم اندومتریوز سرطان سل) بخاطر بیماری وابسته های رحم (ورم مزمن ضمائم اورام گوناگون تخمدان یا غده هایآن) خونریزی مربوط بحاملگی سقط و تهدید سقط آبستنی خارج از رحمی مول هیداتی فرم که در ماههای اول حاملگی بیشتر است و جفت سر راهی و جداشدن قبل از موقع جفت که مربوط بماههای اخر حاملگی می باشد) خونریزیهای وقع وضع حمل (خونریزی جفت ر راهی جدا شدن قبل از موقع جفت اتساع دهانه زهدان عبور عروق بند ناف روی پرده ها و عملکرد مخصوص پارگیهای رحمی) خونریزیهای بعد از زایمان (ضربه ها و پارگیهای گوناگون مجرای زایمانی پارگیهای قسمت وسط یا لبهای رج یا کلیتوریس یا جدار مهبل و گلوی زهدان وجود جفت اضافی) انیزسی رحم و نقصان یا نبودن فیبرینوژن و ماندن قطعه ای از جفت نیز از علل خونریزیهای بعد از زایمان ممکنست بوده باشد.

خونریزیهای قبل از یائسگی ممکنست بعلل زیر بوده باشد (فیبرم رحم پولیپ و سرطان گلوی رحم سرطان جسم رحم اختلال کار تخمدان هیپرپلازی رحم).

خونریزیهای بعد ازپائسگی: دیگر زن قاعده نمیشود باز هم خونریزی دارد، در این موارد باید علل زیر را در نظر داشت:

(پولیپ سرطان).

خونریزی بین دو قاعدگی را متروراژی گویند که بعلل زیر پیدا میوشند: ضربه و ضغطه گلوی زهدان یا ضربه مقاربت سرطان گردن رحم تهدید سقط آبستنی خارج از رحم غده های رحم چون فیبرم،پلیپ، سطان، کریواپی تلیوم انحرافات رحم آماس لوله هیا رحم دمل لوله ها و تخمدان اختلال در کار غده های مترشحه داخلی هیپرپلازی مخاط رحم ترس شدید.

خونریزیهای وظیفه ای (فونکسیونل): بعضیاز خونریزیهای غیر منظم است که دلیل جسمانی و حتی درمانهایهرمونی در آنها اثری ندارد و ممکن است با عوامل پسیکوژن و روانی یا حالت مخصوص شخصی مرتبط باشد مثلاً دیده شده است که هر وقت زنان مایل و حاضر به آمیزش نباشند و در برابر مردی که باو راغب نیستند قرار گیرند خونریزی می نمایند حتیدر شب زفاف بیم و ها ممکن است خونریزی ایجاد نماید که مربوط به قاعدگی نیست یا دیده شده زنان برای اجتناب از انجام امریدچار خونریزی می شوند.

هم اکنون به پاره ای ازخونریزیها که در آغاز یا انجام یا همراه قاعدگی اساشاره ای می نمایم:

هرگاه زن آبستن نشود ترشح جسم زرد که شرح آنرا داده ام نقصان میابد ولی از بین نمی ود در اینحال ترشح استروژن هم کاهش یافته و پائین افتادن این دو هورمونسبب جدا شدن مخاط رحمو خونریزی و حالت قاعدگی میشوت که شرح دادم یعنی اگر بخواهم خلاصه کنم میتوان گفت: قاعدگی به نوسان کردن هرمونهای

موجود در خون بستگی دارد (چه بسا نوزاد هنگام تولد بعلت ناگهان قطع شدن همون فولیکولین مادر خونریزی رحمی داشته باشد یا کسیکه تخمدان هایش را برداشته اند با هورمون مصنوعی قاعدگی برایش درست نمود و امکان دارد زن بدون تخمک گذاری قاعده شود و ...)

اگر مقدار استروژن و پروژسترون نسبتشان بهم بخورد مثلاً اولی بالا رود و دومی کاهش یابد منواژی پیدا میشود یعنی خن قاعدگی یا ایام قاعدگی یا هردو افزایش می یابد.

اگر ترشح فولیکولین کم شود و پروژستین بحالت عادی بماند مقدار خون قاعدگی کم و تعداد روزهای خونریزی هم کم خواهد بود واگر هر دو کم شود فقدان قاعدگی یا کاهش فوق العاده اش پیش خواهد آمد.

چنانچه استروژن و پروژسترون هر دو زیادتر از معمول ترشح گردد قاعدگی زودتر از موقع مقرر پیش م آید و بین دو قاعدگی هم فاصله اش کوتاه میگردد.

ممکن است بجای رحم اندامهای زیر بفواصل معین خونریزی نمایند: ینی معده شش نوک پستان لثه دندان گوش ساعد بصورت لکه های زیر پوستی مثانه ملتحمه زر ناخن ناف عرق.

طول مدت قاعدگی 3 تا 8 روز است و فاصله آنها درصد زنان 28 روز و در 14 درصد 30 روز و ندرتا 40 روز می شود.

مقدار خونریزی قاعدگی 100-150 گرم است که ابتدا آبکی بعد خونین و آخر خون خالص است که لخته نمیشود و تیره است

و دارای یاخته های پوششی مهبل و رحم و گلبولهای قرمز با واکنش قلیائی می باشد.

افزایش ترشح غده تیروئید چنانچه معتدل باشد سبب افزایش خون قاعدگی میگردد و اگر بطور خارق العاده افزایش یابد قاعدگی بند می اید.

در دیسمنوره های ثانو قاعدگی بی نظم و چن وز جلوتر یا عقب تر از معمول می اشد و مقدار خون هم کم و زیاد می گردد.

خون قاعدگی ممکن است بعلل زیر زیاد شود: یرقان وخیم هموفیلی پورپورا بیماریهای ریه چون سل وجود کانونهای عفونی چون دندانهای فاسد یا آماس تخمدانها تبهای عفونی چون حصبه و گریپ خستگی و کار زیاد بهنگام قاعدگی عدم تعادل و توازن ترشحات درونی (افزایش قسمت قدامی غده هیپوفیز تشح زیاد هورمون گونادوتروپ افزایش کار تخمدان اختالل دو ترشح غدد دیگر تومرهای تخمدان) ضربه های گلوی زهدان افرا در مقاربت عفونتهای مزمن لگن و ضمائم رحم مانند سوزاک سفلیس فیبرم زیر مخاط پلیپ زهدان هیپرپلازی مخاط زهدان).

خونریزی بین دو قاعدگی (متروراژی) ممکن است به سبب های زیر بوده باشد: خوردگی و پارگی گلوی زهدان یا ضربه در نتیجه مقاربت خونریزیهای آبستنی مانند تهدید سقط و آبستنی خارج از رحم تومرهای رحم کجراهی های رحم آماس لوله هیا رحم دمل های لوله رحم یا تخمدانها اختلال در کار غده های مترشحه داخلی هیپرپلازی مخاط رحم ترس شدید.

غسل تعمید

در آئین نصارا شستشوی مذهبی تقریبا منحصر به همین غسل تعمید است که در چند مورد عمل میشود و بقیه شستشوها را نصارا تابع عمند بلکه تابع تکنیک بلکه تابع و دنباله رو فلسفه اصالت لذت میباشند زیرا علمی که دستخوش طرح و طردهاست و امروز دیروز را باطل میسازد بیشتر متوجه خواهشها و هوی و هوسهاست تا تابع حقیقت.

غسل تعمید درباره نوزادان:

غسل تعمید درباره نوزادان ممولاً روز هفتم تولد انجام می گیرد و در همان ورز نیز مراسم نامگزاری جدید الولاده است.

تمام نصارا بر عکس تصور اتفاق ر.ی ندارند و انجام غسل تعمید درباره نوزاد را تصویب نمی نمایند بلکه عده ای بر این عقیده اند که انجام هرگونه عمی درباره نوزاد که درک واقعیت ها رانداشته و احساسات پذیرشی دراو رشدی ندارد بیهوده بوده و مخصوصا غسل تعمید را بعنوان اولین مثال بیان میدارند وانجامش را ممنوع اعلام مینمایند و پدر روحانی یا ضامن است که در اینجا دخالت مینماید که خواهم گفت.

فلسفه غسل تعمید بنظر نصارای طرفدار انجام آن بدینگونه توضیح داده میشود که حضرت آدم و حوا نافرمانی کردند و ازدستور اهی سرپیچینموده غذای منهیه را خوردند و درنتیجه مرتکب گناهی شدند که بنی آدم نیز بر آن گناه واقع و گناهکار است و باید هنگام تولد غسل تعمید کند یعنی شستشوئی برای پاک

شدن از گناهان بنماید و در نتیجه تا آخر عمر زندگی پاکی داشته باشد.

دسته های مختلفنصارا درباره غسل تعمید فکرهای مختلف دارند و هر کدام بنحوی خاص آنرا انجام میدهند و در ریزه کاریهای عملشان تفاوتها هویداست.

کاتولیک ها نوزاد خود را همینکه 7 روزه رشد برداشته بکلیسا میبرند بدست کشیش میدهند تا وی را غسل تعمید دهد و در همان موقع است که مراسم نامگزاری انجام میگیرد.

بعضی پروتستانها نیز همین کار را میکنند و برخی همانطور که گفته شد میگویند بچه خودش میتواند برای خودش فکر کند و تصمیم بگیرد تا مسیحی باشد و نباید در بچگیکه چیزی نمی فهمد او را مسیحی نمود و کسانیکه غسل مذکور را برای نوزادان واجب میدانند همانگونه که اشاره شد میگویند همه اولاد حضرت آدم هستیم و باید این کار را بکنیم که تاآخر عمر زندگی پاکی داشته باشیم.

دسته های مخصوصی هم یافت میشوند که اختلافات چندی بادیگران از نصارا دارند و بعنوان مثال میتوان انگلیکن ها را نام برد:

قضیه از اینقرار است: هانری هشتم پادشاه مقتدر انگستان به پاپ زمان نوشت تا اجازه داده شود زنش را طلاق دهد پاپ بطوراستثنائ این عمل را (قبلاً شرح داده ام) که غیر ممکن بنظر میرسید و امروز در بسیاری کشورها انجامش را امکان داده و تصویب نموده اند (یادتان باشد در جلد 11 نوشتم: هرقانون اسلامی را که

دست در آن بردند مجبور شدند آنقدر تبصره به آن بیفزایند و متورمش سازند تا منفجر شود و مجددا الامی گردد و هر قانون غیر الامی رامجبور می شوند آنقدر بصیرت درآن بکار برند تا اسلامی گردد یااسکلت اسلامی یابد و قانون طلاق مثال نزدیکی است) اجازه داد و هانری زنش را طاق داد. پساز مدتی باز برای زن دومش همین پیشنهاد را به پاپ نمود و پذیرفته شد و طلاقش داد اما نوبت سوم همینکه با مخالفت پاپ روبرو شد دستور داد کلیساها در اختیار پاپ نباشد و دسته انگلی کن ها با وجود مخالفت روحانیان با دربار بوجود آمد و امروز انگلیکن ها دو دسته اند انگلی کن های بالاو انگی کنهای پائین و آنقدر در جزئیات و از جملهغسل تعمید اختلاف دارند که اگر یکی از انگلیکن های بالا به کلیسای انگلی کنهای پائین برود یا این بهکلیسای آن وارد شو تصور میکند اعمالشان طبق مراسم و دستورات کاتولیک ها با دسته دیگری از فرقه های نصارا انجام میگیرد (با توجه به پرتستان بودن همه انگی کنها).

غسل تعمید را کشیش چنین انجام میدهد: نوزاد را گرفته ضمن دعا خواندن در آب فرو میبرد یا آنکه در آب می نشاند و مقداری بر او میپاشد برای تبرک شدن.

محلی که محتوی آب است اغلب در کلیسا ساخته شده است اما امکان دارد این عمل در ظرفی انجام گیرد که به کلیسا برده اند.

مقدارآبی که میتواند در ظرف یا خزینه باشد مقیاس مذهبی ندارد.

اما تعمید دادن در ایران چنین است: کسیکه قبلاً مورد

تبلیغ قرار گرفته مدتی باید با یکی از مقامات روحانی سر و کار داشته باشد تا در آن مدت اشکالات خود را بپرسد و چون آمادگی جهت مسیحی شدن پیدا کرد د یک روز یکشنبه به کشیش معرفی میشود، در آنروز یکعده اعضاء مقدس کلیسا حاضرند و یکعده که هنوزتعمید نگرفته ان و در مرحله آموزش هستند برای اینکه جزو شهود باشند و ضمنا وحشت و اضطراب از تازه مسیحی شدگان دور گردد، نیز حاضر می شوند.

شخصی که باید تعمید گردد بوسیله راهمایش به کشیش معرفی میشود کشیش سؤالاتی از وی مینماید که مبنی بر اصول مسیحیت است تا اقرار به پذیرش آن نماید و بعد عباراتی را میخواند که محض نمونه قسمتی ازآنها گفته میشود: من ایمان دارم بخدای قادر مطلق و به پسر یگانه او عیسی مسیح و بروح القدس و به قیامت ابدان و به حیات جاویدان و ...» و چون اعترافات مذکور را نمود همانطور که در جلدهای قبل گفته شد نان خیس شده در شراب را باو می خورانند بطوریکه دندانش به آن نرسد و با لب آنرا بگیرد.

کشیش در وقت خواندن دعای مخصوص که خواهم گفت دستی به اب میزند و بسر طرف میزند.

ناگفته نماند تعمید دادن کودک بطرز دیگری است و یکنفر ضامن میشود که تا زمان بلوغ کودک را هدایت کند تا بر مسیحیت بماند و علت ضمانت این است که گویند قبل از بلوغ دین تقلیدی است و یا بلوغ اختیاری خواهد بود و شخص ضامن را به پدر روحانی گویند.

میتوان برای کسب اطلاعات بیشتر به لغت نامه ها، دیکسیونرها

و کتابهای خود نصارا مراجعه نمود و هم اکنون باختصار از کتابهای (نماز دستگذاری از نماز نامه کلیسای ایران) و (قاموس مدس) راجع به غسل تعمید مطالبی نوشته میشود:

نماز مبارک تعمید از نمازنامه کلیسایایران «محض رحمت خود ما را نجات داد به غسل تولد تازه» (تیطس 3).

نماز تعمید اطفال: وقتیکه این نماز بعد از نماز صبح یا شام خوانده نشود ولی عیحده آنوقت اعتراف گناهان و اعلام مغفرت از نماز صبح یا شام قبل از این نماز خوانده خواهد شد.

جماعت ایستاده کشیش میگوید: ای عززان، چون که جمیت آدمیان از موقع تولد خود بهگناه مایل هستند و مرتکب آن میشوند ولی خدا اراده دارد که همه نجات یابند زیرا خدا محبت است.

و چونکه درانجیل مرقوم است که نجات دهنده ما با مسرتاطفال را مپذیرد پس معتقدیم که این امر مطابق اراده اوست که اطفال بوسیله تعمید مقدس اعضای کلیسای او شوند و قوت یابند تا مانند فرزندان خدا زندگانی نمایند.

بنابراین از شما التماس میکنم که بواسطه خداوند ما عیسی مسیح از خدای پدر درخواست کنید که از رحمت بینهایت خود بدین طفل ان چیزی را عطا فرماید که از طبیعتنمیتواند یافت یعنی که به آب و روح القدس تعمید بیابد و در کلیسای مقدس مسیح پذیرفته شود و عضو زنده آن گردد.

پس همه زانو زده و کشش این دو دعا را بخواند:

ای خدای قادر مطلق و پدر همه که جمیع مخلوق خود را محبت

مینمائی به حمایت و توجه پدرانه خود بدن و جان این طفل کوچک را از هر خطر و شرارتی نگاهدار و ببخش که او الان و در تام اوقات عمرش تحت نفوذ حیات بخش روح قدوس تو بوده باشد و نیز اراده و قدرت به او بده تا سلوک نماید در اثر اقدام خداوند ما عیسی آمین.

ای خدای قادر مطلق ... بجهت ماکه در آن میکوبیم بازکن تا این بچه از برکت جاودانی غل آسمانیتو محفوظ شود و ...

آنگاه جماع بایستند و کشیش بگوید:

کلام انجیل را بشنوید که حضرت مرقس نوشته است در باب دهم از آیه سیزدهم:

و بچه های کوچک را نزد عیسی آوردند ... پس ایشانرا در آغوش کید و دست برایشان نهاده برکت داد.

جماعت بنشینندن و کشیش بگوید:

ای عزیزان در این ... و چونکه هیچ شک نداریم که اینکار محبتانه ما را پسند میفرماید که این بچه را به تعمید مقدس او بیاوریم ...

همگی زانو زنند:

ای خدای قادر مطلق سرمد و پدر آسمانی ... روح القدس را بدین بچه عطا فرما تا در کلیسا که خانواده مقدس تو است جدیدا متولد شود...

آنگه کشیش بضامنان بگوید:

ای عزیزان، شما که این بچه را در اینجا آوردید تا تعمید بیابد باید وعده دهید که وظایف خنود را نسبت به او معمول داریدو

تا حین دستگذاری او عهده دار چندامر بشوید:

آیا باین بچه کمک میدهد که ازخود خواهی و بیرحمی و دروغ و غرور و هر شرارتیهک طبیعت انسانی را فاسد میسازد اجتناب نماید؟

هر یک از ضامنان جواب بدهند: من کمک میدهم، کشیش: آیا هر روز سعی خواهید کرد که اراده خدارا اطاعت کنید و به نمونه مسیح اقتداء نمائید و این بچه را تعلیم دهید تا چنین کارهائی را بکند؟

جواب: من سعی میکنم.

کشیش: آیا به تمامی حقایق مسیحی ازدل ایمان دارید؟

جواب: بلی ایمان دارم.

همگی ایستاده انون ایمان حواریون را بگویند:

من ایمان دارم به ... و «عیسی» در روز سوم ازمردگان برخاست و به آسمان صعود نمود و بدست راست خدای پدر قادرمطلق نشسته است و از آنجا خواهد آمد...

کشیش: آیا میخواهید که این بچه مطابق ایمان مسیحی تعمید بیابد و در کلیسای جامع مسیح پذیرفته شود؟

جواب: میخواهم.

کشیش بگوید دعا کنیم، و جماع زانو زنند: ای خدای ...

کشیش ایستاده دعای تقدیس آب را بخواند:

ای خدای قادر مطلق و سرمدی که پسر عزیز تو برای مغفرت گناهان ما از پهلوی مبارک خود آب و خون بریخت و شاگردان خود را امر فرمود: رفته همه امتها را شاگرد سازید وایشانرا به

اسم أب و ابن و روح القدس تعمید دهید، پس از تو اسادعا مینمائیم که دعاهای این جماع را اجابت فرمائی و این آب را (دراینجا کشیش دست خود را بر روی آب بنهد) برای غسل ناه بطریق سری تقدیس نمائی و بفرما که این بچه که در آن تعمید می یابدبتوفیق تام تو مستفیض شود و در زمره فرزندان برگزیده وامین تو تا به ابد بماند بواسطه داوند ما عیسی مسیح آمین.

پس جماعت بایستند و کشیش بگوید:

خداوند میفرماید آب پاک بر شماخواهم پاشید و طاهر خواهید شد و شما را از همه نجاسات طاهر خاهم ساتخت و دل تازه به شما خواهم داد و روح تازه دراندرون شماخواهم نهاد (حزقیال باب 36 آیه 25-26).

پس کشیش بچه را در آغوش گرفته بضامنان بگوید: اسم این بچه چیست؟ و چون اسم بچه را اظهار داشتند کشیش یا او را در آب فرو برد یا آب بر پیشانیاو بپاشد و بگوید: ای فلان من تو را تعمید میدهم بنام پدر و پسر و روح القدس آمین، و بعد بگوید: ما این بچه را درکلیسا و گله مسیح داخل میسازیم و علامت صلیب را بر او میکشیم (در اینجا کشیش شکل صلیب را بر پیشانی او بکشد) اشاره به اینکه ازاین ببعد از اعترا بایمان مسیح مصلوب عار نداشته باشد بلکه با دلیری زیر درفش او با گناه و دنیا و شیطان جوگ کن و سرباز و خادم امین مسیح بماند تا آخر عمر خود آمین.

و نیز بگوید: آنهائیکه در مسیح تعمید یافتند مسیح را د بر گرفتند هللویاه.

پس کشیش به جماعت بگوید: ای عزیزان چونکه اینفل حالا تولد تازه یافته و به کلیسای مسیح که بدن اوست پیوند شده است پس خدای قادر مطلق را بجهت این نمعت ها شکر بگوئیم و یکد و یکزبان شده از او استدعا کنیم که این بچه مابقی عمر خود را بطریق شایسته این ابتدا بسر برد.

آنگاه همه زانو زده دعای ربانی را بگویند و اینک دعای ربانی: ای پدر ما که در آسمانی ... ترا بجان و دل شکر میگوئیم که ازمهربانی خود این فرزند خویش را بوسله روح القدس تولد تازه عنایت فرمودی...

و نیز کشیش این دعا را بخواند: ای خدای قادر مطلق و پدر آسمانی ما که پسر مبارک تو در ناصره در حیات یک خانواده بشری شرکت نمود از تو استدعا میکنیم که پرورشگاه این بچه را برکت بدهی و بوالدینش و به هر شخصی که عهده دار تربیت او بشود روح حکمت و محبت را عنایت کنی بنوعی که آن منزلی که او دران بزرگ میشود شبیه بملکوت تو بوده...

پس همه بایستند و شکیش بضامنان طفل بگوید: شما که این طفل را برای تعمید آورده اید باید این تکلیف خود را در نظر داشته باشید یعنیهر وقتی که قابل تعلیم گرفتن است او را مسبوق سازید که چه نذر و وعده و اقرار عظیمی را شما بخاطر او کرده اید و تا اینکه این امور را بهتر بداند خودتان برای او نمونه خوبی باشید و ...

کشیش موظف است که آب تقدیس شده را در محل پاکی بپاشد.

نماز تعمید بالغان:

جماعت ایستاده کشیش بگوید: ای عزیزان چونکه جمیع آدمیان از موقع تولد خودبه گناه میل هستند و مرتکب آن میشوند ولی خدا اراده دارد که نجات یابند ... هیچکس داخل ملکوت خدا نشود جز آنکه اولا از آب و روح القدس تولد تازه یابد ... چیزی را عطا فرماید که از طبیعت نمیتواند یاتفت یعنی که به آب و روح القدس تعمید یابد... پس هه زانو زدهو کشش این دعا یا دعای بعد را بخواند:

ای خدای قادر مطلق و سرمدی که بوسیله تعمید پسر عزیز خود عیسی میح در نهر اردن اب را برایغسل گناه بطریق سریتقدیس نمودی ازتو استدعا مینمائیم کهاز رحمت ی نهایت خود بر این شخص نظر طف بفرمائی او را غل بده و بروح القدس مقدس بساز تا در کشتی کلیسای مسیح پذیرفته شود و در ایمان راسخ گشته ودر امیدمسرور شده ... نزد تو دعا میکنیم بجهت این شخص که برای تعمید مقدس تو آمده است تا بطریق تولدتازه روحانی آمرزش گناهان خود را بیابد... از برکت جاندانی غسل آسمانی تو محفوظ شود... آنگاه جماعت بایستند و کشیش بگوید: کلام انجیل را بشنوید که حضرت یوحنا نوشته است ... جمات بنشینند و کشیش بگوید: ای عزیزان دراین انجیل فرمایشات نجات دهنده ما مسیح را شنیدید که هیچکس نمیتواند داخل ملکوت خدا شود جز آنکه اولاً از آب و روح متولد شود، و از این معلوم است که ...

قاموس مقدس که تألیف ملترهاکس امریکائی است (چاپ بیروت 1938 صفحه 357) چنین بیان نیماید: (تعمید یکی از قواعد مقدسه دینیه است که قبل از شهور مسیح معروف بود و آن جناب آنرا از جمله فرایض کلیسا قرار داد (متی باب 28 ایه 19 مرقس باب 16 ایه 16) که چون آب را باسم تثلیث اوحده مقدس استعمال نمایند علامت طهارت از نجاست و ناپاکی گناه بوده نسبت آن شخص را که تعمید یافته با کلیسای مسیح نمایند.

پس میتوانگفت که فریضه تعمید در عهد جدید همچو فریضه ختنه در عهد عتیق میباشدو بواسطه اتیان باین فریضه خداوند عالم تصریح میفرماید که شخص تعمید یافته آمرزش گناه راتحصیل نموده و خلاصی را بدستآورده نفس خود را وقف خدمت و اطاعت او تعالی نموده است (اعمال رسولان باب 2 آیه 41 و رساله رومیان اب 6 ایه 3 و 4 و غلاطین باب 3 آیه 27 و اول پطرس باب 3 آیه 20) و ما را معلوم است که خود مسیحی فی نفسه کسی را تعمید نداد (کتاب یوحنا باب 4 ایه 2) و آنکه تعیمد اولی مسیحیان در روز پنجاهم بعد از آنکه شاگردان تعمید روح القدس و آتش را قبول کردند بود (متی باب 3 ایه 11 و لوقا باب 3 آیه 14).

و اما درباره تعمید در میان مسحیان اختلاف است بعضی بر انند که حکما باید بدن شخص را در آب فرو برد و دیگران گویند که باید سه مرتبه در آب فرو رود و جمعی بر آنند که اطفال را جایز نیست بلکه باید شخص مؤمنی که توانائی اقرار به گناهان خود دارد تعمید یابد و بسیاری از مسیحیان گمان میبرند که تعیمد اطفال مؤمنین واجب و همچو عهدی است در میانه ایشان و خدای

متعال و بسیاری از مسیحیان بر آنندکه تنها پاشیدن آب کفایت مینماید زیرا که فقط اشاره بغسل یافتن با روح القدس است، علیهذا علاقه ای بمقدارآب و چگونگی آن نخواهد داشت بلکه تنها آب پاشیدن أب و ابن و روح القدس کفایت خواهد نمود.

تعمید رح القدسو اتش (انجیل متی باب 3 آیه 11 وانجیل لوقا باب 3 ایه 16) اشاره بافاضه روح القدساست چنانکه در یوم الخمسین و سایر اوقات در تاریخ کلیسا بوقوع پیوست.

تعمید یحیی تعمید دهنده: (یحیی واعظ عدالت و تعمید) وی اشاره بطهارت باطنی که نتیجه توبه حقیقیاست میباشد و این مطلب مقدمه تعمید یافتن بروح القدس و آتش است است چنانکه خود آن حضرت در (انجیل متی باب 3 ایه 11 و انجیل لوقا باب 3 آیه 16) اشاره میفرماید و از اشخاصیکه قصد تعمید یافتن داشتند ثمرات لایق توبه که پیشمانی از ناهو توهو ایمان بخدا باشد طلب میفرمود و از قراری که معلوم است تعمید یحیی اسباب حلول وافاضه روح القدس نمیگردید و شاگردان مسیح که قلاز این تعمید یافته بودند مجدداتعمید می یافتند (کتاب اعمال روسلان باب 19 آیه 1-6 و متی باب 3 و اعمال رسولان باب 18آیه 25-26).

تعمیدات اموات: از قرار معلوماین مطلب از آن زمان مفهوم و رواج بوده و حا اینکه جز یکدفعه در کتاب ذکرنگشته ات (کتاب اول قرنتنیان باب 15 آیه 29) و بسیرای بر آنند که این آیه اشاره به علتی است که در میان مسیحیان سلف شایع بود که شخص زنده را تعمید داده آنرا در عوضتعمید شخص مؤمن متوفای تعمید نیافته محسوب میکردند لکن کلیسا بعد از چندی این عادت را ترک

نمود و جز در نزد بدعتیان (سرتشیین و مرسیسونییین و مرمونییین) حایه معمول نبود، یوحنا گوید: چون شخصی که مایل بدخولدر کلیسا بود بدون تعیمد وفات یافت شخص زنده را در زیر تخت او گذارده کاهن مطالبی را که از ان شخص در حال حیات می ایست سؤال نموده او را تعیمد دهد از آن شخص زنده سؤال میکرد و آن زنده در عوض میت تعمید می یافت و خطای این مطلب مثل آفتاب روشن است لکن پولس محض استحکام دلایل خود آن را ذکر مینماید تامؤمنین را بر قیامت مردگان ملزم سازد).

غسلها چگونه شرح داده شد؟

شاید برای خوانندگان این سؤال پیش آید: چرا فلان غسلدر فلان دین بیشتر شرح داده شده در صورتیکه ذکر غسل ... باختصار برگزار گردیده است؟ چرا بطور کلی از یهود مطالب کمتر دیده میشود؟ و چرا ...؟

در پاسخ باید گفت: اسلام دین نویسنده است و کتابهای مربوطه را دیده و دانسته و داشته و دارد، مطالعه درباره غسلهای زرتشتیان هم بنابر آنکه در این شهر عده زیادی از آنان سکونت دارند وکتابهای متعددشان هم دردسترس است آسان بو و آنچهتعجب است اینکه یهودیان همدر این شهر فراوانند اما دسترسی بکتاب و مقررات و سنتهایشان سخت و همه با آنکه ازدینشان چیزها میدانند اطرافیان خود را بی بهره و بی خبر میگذارند!

امتیاز بسیار بزرگ اسلام و رجحانش بر سایر ادیان و حتی دلیل خاتمیت پیامبرش اینکه: در تمام ادیان «عیسی بدین خود

موسی بدین خود»و «هرکسی آن درود عاقبت کار که کشت» هر کس مسئول خودش استر صورتیکه اسلام هر فرد را مسئول خود و اجتماعش دانسته و افرادش را بسلاح بسیارمؤثر ام بمعروف و نهی از منکر مسلح و مجهزساخته و همه و هه در این جمله خلاصه میشود که در الام تبلیغ هست و در ادیاندیگرنیست وارگ یهود و زرتشتیبه آن عمل میکنند و تبلیغی ندارند کار دینی انجام میدهند و مسیحیت مجبور است برای استحکام پایه و اساس جاسوسیهائی که در نقشه و نهاد دارد و جهت نگهداری پاله لرزان تخت اتعمارگری خویش جاسوسان را بنام دین، بنام پدر روحانی، بنام تبلیغ، با آنکه نزد دین ممنوع است باطراف گسیل بدارد و این تنها اسلام است که اجازه بلکه دستور ابلاغ دارد.

اینکه عمل به غسلها در نزد ادیان به چهره های گوناگون متظاهراست سخن امروز و دیروز نبوده حتی فخر رازی در تفسیرش ذیل آیه «ان اللّه یأمر بالعدل و الاحسان» نقل مینماید که یهود ابدا با زن در ایا ممعمول آمیزش نمیکردند و او را از منزل دور میساختند و نارا بعکس مانند حال عادی معامله مینمودند و امروز می بینیم نصارا دنباله رو علم بلکه در حقیقت دنباله رو فلسفه اصالت لذت میباشند و ایناسلام است که در حال اعتدال و متناسب با «امه وسطا» دسستور داده است.

بجاست مختصری از کتاب دیگرشان دراین باره مطالبی ذکر شود:

تعمید یا تعمید مقدس بنابر انجه نصارا مینویسند

سابقه بسیار قدیمی داشته و همانگونه که انجیل تقریبا استدراک تورات بشمار می رود و حضرت عیسی همانگونه که خود فراید نیامده تا احکام تورات رادگرگون سازد غسل تعمید هم در میان بنی سارائیل معمو بوده وحضرت یحیی آنرا بعنوان توبه و پاک شدن از گناه بکار برد (خداوند رسولان خود را امر فرمود که آنهائی را که به او ایمان می آورند تعمید دهند متی 28 : 20-18) (رسولان از روز تأسیس کلیسا فرمان او را اجرا کردند اعمال 2 : 42-36).

در ظرف مدت تاریخ مسیحی (1972 سال) تعیمد رسم جامعی بوده است.(1)

معنی تعمید آن است که علامتی می باشد که من زندگی خود را بوسیله عیسی مسیح بخدا تقدیم نموده ام و آرزودارم با کمک او زندگی تازه ای شروع کرده او را پیوی کنم (رومیان 6 : 4-1 علامتی است که او مرا قبول کرده و گناهان مرا بواسطه فدیه مسیح بر روی صلیب آمرزیده واینکه او مرا از آنها پاک میسازد و چون فرزندی بمن حیات ابدی میبخشد (یوحنا 1 : 14-12، یوحنا 3: 8-1 تیطس 3 : 7-4 سرود 106 بند چهارم).

علامتی است که بکلیسای جامع مقدس رسولان وارد شده ام و اینکه عضو زنده و مسئول در کلیسا گردیده ام (افسسیان 4: 6-4).

1- اصول اساسی مسیحیت س 29.

با آبعلامت صلیب بر پیشانی ما کشیده میشود که آنعلامت محبت خداستکه در صلیب مکشوف گردید و همچنین برای اینکه در پیروی خداوند و نجات دهنده خود نه فقطدر خوشیهای او بلکه در رنجها و زحمات او نیز شریک بشویم (متی 16: 26-24 رومیان 8: 17-16).

وضو

هرگونه فعالیت مادی محتاج است که نیروئی مصرف کند و امروز برای یکساعت رانندگی، یکساعت خیاطی، یکساعت پله بالا رفتن یکساعت نویسندگی یا سخنرانی تعیین کرده اند چه مقدار نیرو لازم است.

از شگفتی های بدن اینهک میتوان همانطور که رو بلطافت کارمادی میرویم مشاهده کنیم که مصرف نیرو بلکه مقدار نیروی لازمهم رو بلطافت میرود چنانچه یکساعت فکر کردن حتی درباره معظل ترین مسائل آن اندازه انرژی مرف مینماید که ناچیز است و بهین نحو که فکر لطیف است و انرژی مصرفی ان نیز لطافت دارد اگر پیش برویم چون بعالم روح و روحانیتمیریم می بینیم دیگر آنقدر لطافت پیش آمده که موضوع مادی مطرح نیست.

درباره توجه به وضوت گرفتن هم در یک حدنظافتی مخصوص آدمی خودرا متوقف میسازد وقتیآب بصورت میزند در فکر صورتش است و به همانجا خون بیشتری با فکر کردن متوجه میشود اما انرژی لطیف کمتری در این فکر کردن مصرف می گردد و چه فکری پاک که ناشی از اطاعت قانون می باشد و در نتیجه همان آب بصورت زدن بنام وضو مسئله ای را پیش میکشد که می بینیم غیر از آب بصورت

زدن معمولی است زیرادر اینجا لطافت فکری و عمل میکانیکی مادی نوعی اتصال بین عالم امر و خلق است که دراشخاص دائم الوضو بظاهر هم مشخص میگردد که زمینه پوست صورتشان تظاهر هر دو قسمت را دارد: هم زیبائی عالم خلق (نظافت) را نشان میدهد و هم شادابی عالم امر (روحانیت) را.

در جلدهای قبل گفتم نه تنها هر عضوی که مشغول فعایت و کار کردن است خون بیشتری در آن جمع میشود مثلاً در دست راست من خون بیشتری از دست چپم وجود دارد زیرا به چرخاندن قلم مشغولاست بلکه همان زمان که در فکربودم قلم را بردارم خون بیشتری در آن وجود داشت و قبلاً گفتم دستگاهی دراین باره اختراع شده که بسیار دقیق می باشد و برای اندازه گیری خون اعضائی بکار میرود که درباره اش فکر میشود بلکه به آن توجه میگردد از اینقرار وضو گرفتن و تحریک کردن پوست تنها باعث نیمشود انقباض و انبساطی در آن بوجو آید وبهترمشروب گردد و زیبا و شادابتر باشد بلکه توجه بوضو که لازم است هر عضو را مشغول هستیم توجه نمئیم و در غیر اینصورت یعنی اگر کسی بپرسد چکار میکنی نتوانیم ازحواس پرتی بگوئیم وضو میگیرم وضو باطل است، ای توجه بدین امر خود سبب بهتر تغذیه شدن پوست میگردد و چه بسا که عناصری هنگام فکر کردن بهمراه خون به پوست برسد که با آب زدن نرسد و مشابه آنرا در خواب می بینیم که فکر جائی از بدن نمیشود و فقط مغزاست که فعالیت شدیدی دارد و مرتب خواب میبیند و گفتم خواب دیدن برای تکامل لازم است و کسی را که بوسائلی نگذارند خواب

ببیند موجب خطراتی برایش میشود و در زمان خواب که فقط مغز در کاراست عناصر چندی و از جمله یونهای مخصوص کلسیم و فسفر لازمترین و بهترین عناصر برای مغز و اعصاب بسوی آنها می اید.

در هوای سرد نمیتوانید یکمرتبه از رختخواب خارج شوید بلکه باید اول سر و کردن را خارج ساخته بتدریج بیرون آئید با وجود این مدتی وقت لازم است تا شخص بدن خود را آماده به انجام وظفه نماید چون نبض و فشار خون هنگام صبح به نازل ترین درجه رسیده اند (همینطور بعضی عنار در بدن چون گلوکز و ...) و بعد فشار خون و نبض بتدیج با بالا رفتن درجه حرارت اعضاء بدن و ماهیچه ها و مراکز دماغی با کارکردن بالا میروند و معمولی شدن این حالات و تحولات در هوای سرد وقت بیشتری لایم دارم و بزودی خواهید دید جرا حضرت علی میفرمود وضوی زمستان را دوست دارم همانطور که در جلد سوم (مربوط به روزه) دانستید چرا روزه گرفتن های تابستان را دوست میداشت.

همینکه سراز زیر لحاف قیرون امد یک موج سرما تکان مخصوصی به بدن میدهد و مثل اینکه خطری متوجه شده غدد مترشحه داخلی ترشحاتی افزونتر به داخل بدن میریزند.

آزمایشی که در این باره انجام گرفته اینگونه است: اشخاص انتخبا شده باید سه روز متوالی در اطاق گرم و سه روز پی در پی همدر االق سرد که درجه حرارتش صفراست زندگی کنند وز اول در سرما بدترین اوقات است و در روز سوم بدن عادت کرده جریان خون در سطح پوت به اندازه ای زیاد شده بود که حرارت پوست بالا رفته و در تغیر هوا بدن بهتر از خود دفاع کرده بود.

اگرهوا یخارج سرد شود عروق سطحی منقبض میگردند تا بدن زیاد سردنشود، متخصصین حرارت سنج های مخصوصی وارد شریانها نموده دیدند که حرارت خون سطحی 20 درجه است در صورتیکه در داخل بدن بعلت تبادل غذائی خو نگرم شده با حرارت بیشتری به سطح بدن میرسد.

اگر یک دفعه داخلآب سرد شویم فورا ضربان قلب از حال طبیعی که به 80 بار دردقیقه بود به 40 بار در دقیقه میرسد و اینها میرساند دستگاه منظم جریان خون سعی دارد همیشه حرارت داخل بدن و خارج را مرتب و یکنواخت نماید.

دستگاه بوجود آورنده لرزیدن و بهم خوردن دندانها و سیخ سیخ شدن موها شش برابر حرارت ایجاد نموده و برای جلوگیری ازخروج حرارت از پوست هم اقدا مینمایند که در جلد قبل شرح داده ام.

حرارت عمده از راه دستها و پاها تلف میشوند و توجه بایننقاط مهمتراس تو کسانیهک با جوراب نازک یا کفش تابستانه در سرما خارج میشوند خوب به حقیقت این مطلب پی برده اند.

در سرمای شدید عروق سطحی خیلی منقبض میشوند و خون جاری در پاها خیی کم میشود.

گونه ها بیشتراز سایر نقاط گرم میشوند چون عروق خونی زیادی در آنجاستن و چرا عروق آنجا زیاد است زیرا حرفه های سینوسی آنجاست حفراتی که باید خون آنرا گرم کند و چرا باید آنجا گرم باشد زیرا هوا باید وارد سینوسها شودو بعد وارد ریه ها

گردد و هوای سرد وارد ریه شدن ضرر دار و ریه های ظریف زود سرما میخورند.

امروز میگویند تمام آنچه گفته شد با یک سطح پائین تری در شستن دستها و صورت خلاصه میشود یعنی اگر سرما یا ناگهان جستن در آب باعثانقباض و انبساط و کم و زیاد شدن ضربان قلب میشود با تخفیف و سطح پائینتری در شستن صورت و دست بطور ملایمتری انبساط و انقباض در عروق مربوطه بوجود آمده تغایه قسمتها بهتر انجام میگیرد ولی پاها را فراموش کرده اند که اسلام به انتهای اول و انتهای آخر بدن بله بانتهاها توجه نموده (مسح سر و نوک انشگتان دست و پا، در مسیر مصخصو) تحریک انتهاها را که بهترین وسیله پاسخ دان شعریه های تمام بدن برای باعتدال رساندن جیان در آنهاست دستور میدهد، امروز میگویند اگر شخص بخواهد در برابر سرما مقاومت بیشتری پیدا کند باید گاهی خود را در معرض سرما قرار دهد مثلاً دستکش ها را درآورد (و در نقاط فوق العاده سرد حداقل برفی به بینی و گونه های خود بمالد) دستها را در جیب پالتو قرار ندهد یا دستمالی را در آب سرد بشوید و ما میگوئیم وضوئی بگیرد (ناگفته نماند فوائد معنوی وضو ساختنآنقدر در برابر آنچه ما میگوئیم بزرگ است که در مقام مقایسه و سنجش نمیتوان برآمد).

قوای فکری در سرمای شدید فوق العاه کم میشود و بازاء هر درجه حرارت که از صفر پائین می اید دو درصد ضعیف میگردد و حتی در سرمای معمولی هم دقت و هوش شخص کمتر میشود مخصوصا در نظامیها این موضوع به آزمایش رسیده است و افرادیکه 15 کیلومتر

در هوای سرد شدید راه پیموده بودند در آنها توجه و قوای فکری به نصف تقلیل یافته بود.

اگر حرارت بدن به 32 درجه هم برسد اعضاء وظیفه خود را باز ادامه میدهند ولی شخص در کینوعاغماء بسر میبرد و هیچ چیز را بخار نم آورد و برای نجات ازاین وع هم بهتر است شخص خود را دار معرض سرماهای مخصوص و یاتحریکات گفته شده قرار دهد (ناگفته نامند مقصود وضع شخصی که حالت بیهوشی واغمائی پیدا کند نیست زیرا در این هنگام فقط تخت بیمارستان لازم است بلکه قصد سرماهائی است که از ضوابط و اختیارات محیط است و تاحدودی میتوانمقاومت را با وضو یا امثال آنها زیاد کرد با این فرق که امثال وضو فقط یک وجه دارند و آنهم بالا بردن مقاومت در برابر سرما ولی وضو همانند سایر عبادتها و احکام اسلامی دارای چند وجه است و با آنکه یک عمل انجام میگیرد متکی به حکمتم های مادی و معنوی می باشد یعنی آنچه مربوط بقرآن است همانگونه که آیات الهی چند بطن دارد آن هم چند وجه دارد.

کسیکه عادت ندارد و ناجار به کار در آفتاب بشوید یا چند روز ی در پی در آفتاب راه برود امروز عقیده دارند امکان دچار شدنش به حمله قبلی زیاد میگردد.

در جلد قبل گفتم قسمت کوچکی از حرارت بدن بوسیله پوست به خارج راه پیدا میکند و بدینوسیله حرارت کلی بدن متعادل میگردد ولی همینکه دفع حارت با عرق همراه شد سبب ناراحتی میشود و باید بدن را خنک کرد یعنی بدن را سرما داد.

خون اگر زیاد گرم شد چون به هیپوتالاموس میرسد ایجاد

اختلال و بالاخره اشکال در کار قلب و جریان خون میباشد.

خون حرارت را از عضلات و اندامهای داخی با خود برمیدارد و عدد مولد عرق از تقطیر پلاسمای خون عرق را ترشح میکنند و اگر این نسبت بهم بخرود فکر کنید چه روزگاری بسر جریان خون و قلب میرسد.

با توجه به اینکه عرق کردن در ار کار تا حدی که در جلد بعد حدودش را معین کرده ام (یعنی درجلد ورزش و اسلام) برای بدن مفید است باید متوجه بو که گرما و رطوبت زیادتراز حد قلب را مستعد ابتلائات مینمایند.

سرما نیز اثر انقباضی شدیدی روی شعریه هو رگهای بدن دارد و زمانیاثر سمرا بداخل بدن نیز سرایت مینماید و از جمله قلب است.

بحثی از وضو

جای بسی تعجب و تأسف است که در غالب فروع فقهیه و احکامی که مورد عمل است بین شیعه و سنی اختاف وجود دارد، ریشه اصلی اختلاف نامبرده به وصایت و جانشینی نبی گرامی برمیگرددو تا زمانی که جانشینی بحق علی و یازده فرزندش شناخته نشود رفع اختلاف عملی شدن بنظر نمیرسد.(1)

1- نویسنده نزد خود درباره حقانیت مکتب تشیع دلایلی دارد از جمله وجود دولتهای طولانی اموی و عباسیان است که کاخها و حدائق و هزاران تحمل وزر وزیور داشتند که لازم بود در نگهداری برخی عقاید بکوشند.

برادران سنی ما حدود 23 سال با ما زمان مشترکی دارند که برای مراجعه و گرفتن جواب کافی مربوط به کلیه فروع و مسائل آنها شناخته و پذیرفته شده و آن زمان وحیو سالامی و خدایت است اما از نبی گرامی بیش از تقریبا پانصد حدیث که در باب احکام می باشد آنان ندارند و از آنجاکه سنت بقول آنان منحصر بقول و فعل و تقریر نبی گرامی است در آن سمائل و احکام که از نبی گرامی سنتی بجای نبوده و نیست به ائمه اربعه خوت که سه قرن پس از نبی گرامی پی در پی پیبدا شدند مراجعه می نمایند و نامبردگان اینفاصله را بجای ارتباط قطع شده با قیاس و استحسان و مناسبت حکم و موضوع اجتهاد جران و پر نمودند در صورتیکه شیعه به 273 سال (13 سال قبل از هجرت و 260 سال تا غیبت کبری) همانند زمان وحی و اسلامی و خدائی متنعم و برخوردار است و کلیه فروع و مسائل خود را از نبی گرامی و علی مرتضی و یازده جانشین وی جواب کافی گرفته و ینازی به قیاس و استحسان و ... احساس نکرده است.

از جمله موارد اختلافی که بین برادران سنی با ما در فقه وجود دارد مسئله وضو گرفتن است که متأسفانه باید پرسید مگر هزاران هزار نفر وضو گرفتن نبی گرامی را ندیدند که چنین شد تا آنجا که از ابتدای وضو یعنی از شستن صورتها تا آخرش که مسح پشت پاهاست هیچکدام با هم مشابه و یکسان نیست اهل سنت و جماعت صورت را سه مرتبه میشویند و شیعیان یک مرتبه آب میریزند وجوبا و نوبت بعد ار استحبابا.

آنجا دستها را سه مرتبه و اینجا دو مرتبه. آنجا مسح تمام سراست و پشت گوشها و باطن آن و اینجا مسح جلو سر است، آنجا شستن

پاهاست و اینجا مسح از سر انگشتان تا کعبین و ملاحظه فرمودید آنچنان با هم اختلاف داند که گویا از دو مذهب الهام میگیرند. هر چند علامه شیخ محمود شلتوت نشان دهنده یان حقیقت بود که عمل فقه جعفری بر اهل سنت مجاز و عمل اسلامی است ولی باز هم همان اس تکه بوده است.

فقه جعفری برای وضو واجب میداند شستن صورت و دستها را و مسح کشیدن جوی سر و روی هر دو پا را، صورت از بالای پیشانی محل رستنگاه مو تا آخر چانه است و عرضش فاصله بین انگشت شست و انگشت وسط کسیکه دست یا صورت یا هر دو آنها غیرمعمولی باشد آدابی مخصوص دارد که همه جا رعایت حد اعتدال میشود و هر کس میتواند به مقلد خود رساله عملیه مربوطه مراجعه نماید.

اگر مو صورت را آنچنان پوشانده که پوست پیدا نباشد شستن مو کافیست و در غیراینصورت باید به پوست هم آب برسد و در هر شستن باید دست از بالا به پائین کشیده شودو آب به اندازه ای باشدکه بتوان گفت جاری شده است و این است آیه شریفه مربوط بوضو: یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوه فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق و امسحوا برؤسکم و ارجلکم الی الکعبین (6 المائده) ای اهل ایمان چون خواهید برای نمای برخیزید صورت و دستها را تا مرفق بشوئید و سر و پاها را تا برآمدگی پا مسح کنید.

شستن دستها دومین عضوی که باید در وضو شسته شود دستهاست و لازم می باشد هر دو دست که شامل ذراع و مرفق نیز می باشد شسته شود اول دست راست و سپس دست چپ از قدری بالاتر از مرفق تا سر انگشتان و آب ریختن بر دستها نیز مانند صورت دو مرتبه است دفعه اول وجوبا و مرتبه بعد استحبابا.

ظاهر آیه اینگونه است که دست الی (تا) مرافق آرنجها شسته شود اما الیدر اینجا بمعنای مع (با) بکار رفته و در مواردیگر نیز در قران دیده میشودکه همین معنی (مع با) را میدهد.

در عربی کلمات حتی و الی میباشد که به انجام کاری یا محلی اشاره مینماید و کم و بیش در فارسی خودمان نیز کلمه «تا» مطرح است. در فارسی میگوئیم برو تا تهران و اینطور فهمیده یمشود که مقصود رسیدن به خارج شهر تهران نیست بلکه ورد به تهران دراین دستور وارد است. در هندسه یک خط را در نظر بگیریم که به دو نقطه A و B محدود شده است اگر بگوئیم نقطه A حتی (تا) نقطه B تکلیف معلوم و خود نقطه B رانیز در بر میگیرد اما اگرگفته شود نقطه A الی (تا) نقطه B دو صورت دارد: یکوقت همان نقطه B نیز وارد طول خط میشود و گاهی مقصود رسیدن به نقطه Bمیباشد که در هندسه اغلب اینگونه بوده و در مواردی که رسم طول هندسی خط بخاطر بهره برداری از نقطه B میباشد نقطه مذکور نیز جزو در می آید و از قبیل بروالی

مسجد یا الی تهران یا الی ... می باشد که مسیر را بخاطرمسجد یا تهران یا ... آورده و ذکر کرده اند، بدین ترتیب معلوم میشودکلمه الی همیشه اینگونه نیست که با رسیدن و تماس یافتن بموارد کار خود را انجام داده باشد بلکه گاهی نیز موردی را قصد داریم که الی را برای رسیدن به آن بکار برده ایم.

الی مسجد، الی تهران در وضعی است که مسجد و تهران نیز همانند B جزو خط در می ایند و کسیکه الی مسجد یا الی تهران رفت داخل مسجد یا تهران خواهد گردید اما سؤال این است که آیا برای عضو یا اعضاء بدن نیز میتوان چنین پنداری داشت و گفت بشوئیددستها ای آرنجا را یعنی آرنج ها هم جزو دستهاست، در اینجا سه حالت انفاق می افتد: یا همه دانشمندان و لغت شناسان کلمه مرفق را جزو ذراع میدانند یاآنرا جزئی زا ساعد محسوب مینمایند یا درباره آناختلاف دارند اگر اتفاق نظر بود یا بطور کلی قسمت آخر پذیرفته میشد تکلیفها روشن بود اما می بینیم درباره مرفق هر کس بنوعی آنرا تعرف کرده و گاهی آنرا جزو ذراعو زمانی خارج از آن بحاسب آورده اند و لذا باز هم نمیتوان گفت آرنج واد در محدوده ذراعی است یا خیر!

آرنج از لحاظ تشریحی به حد تحتانی بازو و از پائین به خط اقی که پنج سانتیمتر زیر چین آرنج رسم شود محدود میگردد و هر چند از لحاظ شرعی حد مذکور تعیین نشده اما آنرج تشریحی هان آرنج شرعی است زیرا هر دو در مفصل بین ساعد و بازو خلاصه میشوند.

استخوان بندی آرنج از بالا انتهای تحتانی استخوان بازو

است و در پائین وداخل انتهای فوقانی زند اسفل و در پائین و خارج انتهای فوقانی زنداعلی.

انتهای تحتانی استخوان بازو در جهت عرضی کشیده شده و دارای سطح مفصلی است که با استخوان زنداسفل مربوط است و بر روی سطح مفصلی آن یک قسمت خارجی مدور و برآمده وجود دارد و یک قسمت بشکل قرقره که در عقب و بالای قرقره فرورفتگی عریضی است بنام فرورفتگی آرنجی.

انتهای فوقانی استخوان زنداسفل از دو زائده تشکیل شده است یکی قائم و خلفی ودیگری افقی و قدامی که از اتحاد آن دو چنگک استخوانی تشکیل میشود که بر قرقره استخوان بازو می افتد و با آن مفصل مشودو آکه قائم و خلقی است همینکه ساعد بر وی باز و بازو بر امتدادش قرار گرفت در عمق آن فرورفتگی قلمداد شده قرار گرفته نمیگذارد از طرف دیگر ساعد بر بازو تا نشود.

قسمتی را که مورد بحث است و زائده آرنجی گویند دارای سطح فوقانی خشتی است که در جلو به نوک برجسته ای بنام نوک زائده آرنجی تمام میشود و هنگامیکه دست و ساعد را باطراف بچرخانیم در صورتیکه دست دیگر را بر آن بگذایم کاملاً محسوس است و محسوس تر آنکه مسلمان اگر بخواهد طبق دستور قرآن ساعد را شستشو دهد چون زائده آرنجی قلمداد شده جزو استخوان ساعد میباشد و باید شسته شود چنین مطلبی که آرنج یا مرفق جزو ذراع است پذیرفته خواهدگردید، بعلاوه اخباردر این باره در کتابها ذکر شده است حتی از حدیث صحیح راجع به وضوی نبی گرامی

(و فی الصحیح الحاکی لوضوء رسول اللّه: فوضع الماء علی مرفقه فأمر کفه علی ساعده، و فی آخر: فغرف بها غفه فأفرغ علی ذراعه الیمنی فغسل بها ذراعه من المرفق الیالکف لا یردها الی المرفق) بر می اید که مرفق راشستشو میداده اند.(1)

روایاتی است که نب یگرامی چگونه وضو گرفته اند و چگونه به حضرت علی و حضرت خدیجه وضو ساختن را یاد دادند و روایتی که بمقداد و ابی ذر و سلمان هنگام تسلیم اسلام فرمودند: وضو شستن صورت و دو دست تا مرفق و مسح سر و دو پاست، و حد هر کدام را بیان فرمودندو روایتی کهحضرت باقر رف آبی طلبی ودر برابر چند نفر فرمود میخاهم بطریقی که رسول خدا وضو میگرفت بگیرم و آستین ها را بالا زد و ابتدا صورتو سپس دست راست و بعد دست چپ و انگاه مسح سر و آخر مسح دو پا را کشید و همه با حدودی بود که در قه شیعه دستور و عمل شده ومیشود و روایتی از شیخ مفید راجع به نخست وزیر هارون الرشید بنام عل بن یقطین که ازحضرت کاظم پرسید چگونه وضو بگیرم حضرت فرمود بآنچه میگویم عمل نما و با کمال تعجب ملاحظه نمود حضرت به او دستور داده بطریق اهل سنت وضو بگیرد اما چون میدانستن ملوایش به آنچه میفرماید عالم است امتثال امر کرد و مردم نزد هارون سمایت کرده بودندکه رافضی و شیعه است! هارون روزنه ای بر وضوخانه درست کرد و خود بنظاره رفت و نخست وزیر را دید بطریق اهل سنت وضو میگیرد فریاد زد ای علی بن یقطین دروغ گفتند آنها که بتو گمان

1- میتوان به کتابهای طهارت (شیخ علامه فقیه همدانی و ...) مراجعه نمود.

بد کرده بودن که رافضی هستی و چون سوء ظنش برطرف شد از طرف حضرت کاظم به علی بن یقطین پیغام رسید که از این ببعد وضو را آنچنان که گویم عمل نما و بطریق اشاره شده دستور فرمود.

از قرار معلوم 26 حدیث کیفیت وضو را در شستن صورت و دستها و مسح سر و اها بیان داشته و روایاتی نیز هست که با شستن گوشها و مسح گوشها و سر و شستن صورت از پائین به بالا مخالفت می نماید نزدیک به پنجاه حدیث نیز چگونگی وضو را بیان میفرماید و از روایات زیادی راجع به احکام گوناگون ومربوطبه وضو وجود دارد بعلاوه می بینیم حکومت حضرتعلی در زمان نبی گرامی بریمن سبب شده بسیاری از اعمال که آنحضرت انجام میداده اند در ان کشور بجای مانده و به آن عمل گردد و با ملاحظه اتصال زمان پیشوایان شیعه به زمان نبی گرامی و زمان احمد بن حنبل (164-241) محمد بن ادریس شافعی (150-204) مالک (95-179) ابو حنیفه (80-150) اشعری (270-330) خود مسئله تازه تری را بکمک فقه شیعه خواهیم دید.

و اجماع علمای مربوطه بر این مطلب و مورد تأیید بودن آن نزد کسانیکه تشخیص میدادند و مسلم و قطعی میدانستندکه عمل پیشوایان دین علیهمالسلام وارد است و در مورد عذر یا تقیه یا ... انجام نگرفته و نظر مفسرین که کلمه الی در الی المرافق مقصود مع المرافق است و مشابه آن در الی نسائکم (187 البقره) و نزد برخی قالمن انصاری الی ا= (52 آل عمران) مقصود مع نسائکم و من انصاری مع اللّه می باشد و ... کافیست که مرفق جزو ذراع محسوب و در وضو با آن شسته شود.

ممکن است آیه شریفه در مقام بیان مغسول بوده باشد نه

غسل یعنی حدودیکه باید شسته شود از سر انگشتان است تا مرفق مثل انکه از اول فلان زمین تا آخر آن ملک من است نه آنکه از اول انگشتان شروع شود بشتن و بمرفق ختم شود و پایان یابد.

بعد از شستن دست چپ باید با تری آب وضو که در دست مانده جلو سر را مسح کرد و برخی از مراجع عقیده دارند لازم نیست بادست راست سر را مسح نمود و محلمسح یک سمت از چهار قسمت سر می باشد که مقابل پیشانی است و بهر اندازه هر جای این قسمت را مسح کنند کافی می باشد ولی بهتراست درازای مسح یک انگشت و پهنای آن سه انگشت بوده باشد و مسح بر موی همان قسمت نیز صحیح است هر چند به پوست نرسد. بعد از مسح سر باید با رطوبتی که از اب وضو در دست مانده روی پاها را از سر یکی از انگشتان تا برآمدگی پا و بعقیده بعضی حتی تا مفصل را مسح نمود و پهنای پا هر قدر باشد اشکالی ندارد ولی پهنای سه انگشت بسته بهتر و همه پشت پا را مسح کردن بهترین است.

در مسح سر و پا نمیتوان دست را ساکن و آنها را حرکت داد بلکه باید دست را حرکت داد و کشید.

بجای مسح پا نیز اهل سنت و جماعت آنهارا میویند و شیعه ول اهل بیت را حجت و مطاع میداند بعلاوه فامسحوا بروسکم و ارجلکم که در آیه است و به نصب ارجلکم قرائت شده است و عطف بر وجود و ایدی گرفته و چنین استفاده کرده اند: همانگونه که بایدصورت و دستها را شست پاها را نیز عطف بصورت و دستها باید شست که چون ارجلکم به جرهم قرائت شده که عطف صریح بر رؤس است و ثانیا نصب ارحلکم هم عطف بر محل رؤسکم

است که محل آن نصب است چون مفعول امسحوا می باشد.

جواب بقالی

در جلد قبل یادتان باشد تحت عنوا ن«جواب سربازی» گفتم: سربازی شنید که رفیقش ایراد میکند چرا اسلام دستور داده صبح و ظهر و شب و برای هر نماز و هر عبادت . ... باید نیت کرد؟ بلافاصله گفت دوران دبستان بخوبی بچپ چپ براست راست عقب گرد را یاد گرفتیم الان نزدیک دو سال است باز مرتب می گویند براست راست بچپ چپ و برای این است که روح اطاعت از فرمانده آن چنان نافذ و ملکه شود که تسلیم باشیم و در هنگام فرمان حمله و در آتش و گلوله پیش رفتن نیز مطیع باشیم. در اینجا نیز از سخن یک بقال خوشم آمد نقل کنم:

وی مشغول نوشتن دفتر حسابش بود دوستانش از وضو بحث میکردند که چرا باید آنقدر بوضو گرفتن یا غسل کردن متوجه باشیم که اگر کسی پرسید چه میکنی باید بگوئیم وضو میگیرم یا غسل میکنم ونیت آنها لازم نیست بزبان جار شود یا از قلب بگذرد بقال فریادکشید آی الان جواب مشا عملاً برایمن اتفاق افتادو شاگردش را صدا کرد: بیاور چکی را که الان نوشتم و به بان کبردی و برگشت زدند و امضایش اشتباه است.

در دو بانک حساب جاری دارم. در هر دو موجودی داشتم میتوانستم از هر کدام مایلم با کشیدن چک برداشت کنم ولی امضای آن بانکم یک خط کشیده اضافه دارد یعنی برای احیتاط امضای دو بانک با هم تفاوت است الان که چک کشیدن بحرف شما بودم و هیچ توجه نداشتم چه بانکی و چه امضائی و با کجا سر و کار است

و امضای آن بانک را زیر چک این بانک شکیدم و چم برگشت شما هم باید آنقدر توجه داشته باشید که وقت وضو یا غسل حداقل بر خودتان معلوم شود که شستشوی معمولی نمیکنید و دست و صورت شستن نیست بلکه باری انجام و اطاعت فرمان خداست که دست و صورت میشوئید و در غیر اینصورت وضو یا غسل شما همان دست و صورت شستن است و تجه بقانون و امضایئ مخصوص به آن نشده و باطل می باشد و برگشت زده میشود.

مستحبات وضو

کسیکه وضو میگیرد مستحب است هینکه نگاهش به آب می افتد بگوید: بسم اللّه و باللّه و الحمد اللّه الذی جعل الماء طهورا و لم یجعلهنسا. کارش را نگاهش رانیتش را بنام خدا و برای خدا آغازکند و از او جل جلاله سپاسگزاری نماید که آب را پاک و پاک کننده قرار داد نه نجس و نجس کننده، در اینجا مانند همه جا و هر جا باز الگوئی از اولین آیه وحی شده بر نبی گرامی مشاهده میشود که (اقرء باسم ربک ... علم بالقلم) خواندن و نوشتن و ارتباط هستی با جهان در کار است اما با توجه به اینکه دست تربیت علام قدری بر همه امور محیط و مسلط می باشد، یعنی تا علم و قلم و خواندن همه با نظارت و تجه بخدا انجام گیرد و براه فساد و شهوت نچرخد و قلمداد نگردد و دعوتنشود در اینجا نیز توجه به خداستو تحریک به علم و امر طبیعی مربوط به آب که چگونه پاک و پاک کننده آفریده شده نه نجس، و سملمانی که در قرآنش مرتب دعوت به تفکر و تعقل و علم آموختن میشود و زمینه مساعدی برای تحقیق دارد در اینجا بخود تلقین میکند خود را وامیدارد خود را دعوت میکند

به جستجو پردازد که آب چگونه پاک میکند و چرا پاک میکند و از چه نجس و نجس کننده نیست و پاسخ همه را در جلدهای قبل داده ام.

شاید این پرسش پیش آید که چرا باید گفت خدا را سپاس که آب را طهور قرار داد و نجس قرار نداد و گفتن اینکه آب پاک است و پاک کننده کافیست در صورتیکه ذکر جمله دوم (سپاس که آب نجس آیده نشد) جالب و فوق العاده است: کسانیکه با آب سر و کار دارند و آب و آب کشی زیاد مینمایند و باصطلاح به وسواس مبتلایند و این خود نوعی بیماری روانی است که در روانشناسی و اسلام شرح خواهم داد برای نامبردگان این مطلب که آب پاک و پاک کننده است نه نجسو نه نجس کننده نوعی درمان و بحث روانی محسوب میشود:

میدانیند کسانیکه وسواس دارند وسواس در آب و آب کشی گاه آنقدر کارشان سخت میشود که آب و آب کشی حد اعلا و اعتای پرستش و عبادتشان میشود چنین کسان آب کشیدن مهمترین مسئله مذهبی و فقهی آنهاست و چه بسا در این مرحله متوقفند، کسانی را سراغ دارم که بخاطر معطل ماندن در دست آب کشیدن نماز خود را قاض کرده و حتی تصمیم میرگند آنرا بوقت دیگر موکول نمایند و دیگری که تمام شئون زندگی حتی شوهرداری و بچه داریش و نماز و وزه اش و ... تحت الشعاع جریان آب و آب کشی قرار گرفته است.

همینطور که کسی این جسارت را نمیکند که بگوید خدای را سپاس که پیامبر بر ما مبعوث کرد نه ... یا این حق را ندارد که بزبان

یا به دل بیاورد که چه خوب شد پیامبران هدایت میکنند نه ... واگرچنین سخنانی ممکن بود بزبان آید جز تحقیر و پائین آوردن سطح اهمیت مطلب چیزی نبود، ذکر این جمله که خدای را سپاس آب را طهور قرار داد نه نجس. کلمه آخر (نه نجس) برای کسانیکه آب را مورد پرستش قرار داده یا بحدی وسواسی هستند که آب در حدی از پرستش متوقفشان ساخته است با تکرارهای روزانه که اب نجس نیست آب نجس نیست درمان است و در صورت توجه کامل بمفهوم کلمه اینکه آب نجس نیست بسیاری از وسواسی ها را بخاطر اینکه مگر ممکن بود آب نجس باشد و اگر نجس بود چه؟ همین مفهوم کلمه آنان را نجات بخشیده است.

ابتدا یعنی قبل از اینکه وضو را شروع نماید دستها را میشودی و میگوید اللهم اجعلنی من التوابین و اجعلنی من المتطهرین. آری باید قبل از وضو دستها را شست و ابزار و وسیله ای که باید باعضاء مخوص وضو برسد و آنها را بشوید یعنی دستها باید پاکیزه باشد و همزمان با پاکیزه کردن دستها از پروردگار بخواهد او را توفیق دهد هم در انجام عمل پاک کردن جان موفق گردد هم برای پاک کردن جسم. و کسیکه بهر دو قسمت توجه کند یعنی متوجه باشد که هم فضولات روانی را باید با توبه شست و هم فضولات جسمی را با آب پاک کرد در حقیقت به حساب زندگی خود سیدگی کرده و فاصله زمانی بین وضوی قبلی و بعدی را دقیقا بررسی نموده و آلودگیهای غیر پوستی را با توبه و بدنی را با آب زدوده و تصمیم به عدم تکرار آن گرفته است یعنی توجه کردن قبل از وضوت به توبه و تطهیر نوعی بررسی به دقائق سپری شده زندگی است.

باز در اینجا ممکن است این پرسش پیش آید: چرا در قرآن و اغلب مطالب اسلامی کلمات توابین و متطهرین با همند و خدای متعال دوست دارد بنده توبه کننده و تطهیر کننده اش را؟

آدمی عملی که انجام یمدهد یا بنابر آنچه خدای متعال دستور فرموده میباشد و در اینصورت راهی را پیموده که ذات مقدسش خواسته انسان مثلی او مثلی بیماید یاعمی که مرتکب میشود خلاف خواست خداست و در اینصورت راه برعکس را پیموده و از خدا فاصله گرفته است و باید بازگشت نماید بازگشت همان توبه است و هم خدا (لقد تاب اللّه علی المومنین) توبه و بازگشت بسوی بنده اش را نیماید و هم بنده باید توبه کند و رو بخدا آرد و در اینصورت که بنده بسوی خدا میرود آیا تطهیر هم باید بنماید؟که تطهیر خود سه مرحله دارد:تطهیر ظاهر وتطهیر از گناه و آلودگیها و تطهیر از غیر خدا. از اینقرار:

کسیکه نماز نمیخاهد و خوش ندارد با خدا حف بزند باید بداند قبل از آکه او نخاهد با خدا حرف بزند خدا نمیخواهد سخن این بنده اش را بشنود و اگر توبه کرد یعنی به نماز خواندن رسید یعنی ان جهت خخالف و راهی را که از خدا دور میشده رها کرده بازگشت بسوی خدا نموده و خدا نیز بسوی ان توبه و بازگشت دارد.

سپس باید مضمضه کند یعنی آب در دهان بگرداند و بگوید اللهم لقنی حجتی یوم القاک و أطلق لسانی بذکرک:

اولاً آب در دهان کردن و مضمضه نمودن دستور بسیار جالب و عای بلکه تذکر فوق العاده علمی اسلامی است که میخواهد به مسلمان بفهماند و فریاد برآورد ای مسلمانی که میخواهی وضو بگیری باید

اب وضویت آنقدر تمیز و پاک باشد که آب خودرن و اب در دهان کردنت هست، این دهان میباشد که باید بین پلیدیها و پاکیها، بین آلودگیها و پاکیزه ها را با در دست داشتن ازمیاشگاه بسیار مجهز مشخص کننده چشائی و لمسی و گرمی و سردی و ... فرق بگذارد اینجات که باید معین کند این آب که برای شستشو و وضو بکار میرود همان آبی است که برای خوردن و ببدن و انساج رساندن انتخاب شده است.

به یک خاصیت دیگر مضمضه کردن توجه فرمائید:

ساختمان دهان که فوق العاده با باریکی یا کلفتی و وضع ساختمانی لبها در دگرگون جلوه دادن زیبائی صورت مؤثر است باختصار از اینقرار می باشد:

دهان در جلو به لبها در دو طف به گونه ها در بالا به سقف کامی و در پائین به نایه وق لامی محدود است. در عقب بوسیله تنگه گزیه (Gosier) به حلق مربوط است.

حفره دهان بوسیله دو قوس حفره ای دندانی به دو قسمت تقسیم میشود: کیی قدامی بنام دهلیز دهان دیگری خلفی موسوم به حفره دهان حقیقی. دهلیز و قوسهای حفره ای دندانی و حفره دهان حققی و زبان در این حفره واقعند.

دهلیز حفره منحنی بشکل نعل اسب میباشد که از عقب به قوسهای حفره ای دندانی و از جلو به لبها و گونه ها محدود است، این فضا در حالت طبیعی مجازی است ولی اگر لبهاو گونه ها را از قوسهای دندانی دور کنیم ظرفیت آن زیاد میشود.

ساختمان لبها باختصار از اینقرار است:

ص: 235

الف عضله تنگ کننده لب که دو قسمت دارد:

1 قسمت محیطی که از رشته های عضلات تشکیل شده و دیگر صورت.

2 قسمت مرکزی که از رشته ها از یک گوشه لب بگوشه دیگر میروند و کار آنجا جمع کردن لب است.

عضله های مخصوص (INCI... SU.INF) فوقانی و تحتانی که از کنار الوئول ثنایای خارجی شروع شده بطرف لبو بخارج میرود و با سایر رشته هیا عضلات حلقوی لب مخلوط میوشد و کار آن جمع کردن لب است.

ب عضلات گشاد کننده لب که یکی زیر عضله حلقوی پک از فک بالا بکنار خلفی بال بینی و لب فوقانی میرود. کارش اینست که قسمت خارجی لب را بالا میبرد و قسمت خارجی سوراخ بینی را باز میکند. دیگری از عضلات مذکوراز کنار تحتانی حفره چشم بپوست لب فوقانی و کنار خلفی بال بینی مبرودو کارش بالا بردن لب است.

عضله ای در خارج عضله قبل است. در بالا بعضی رشته هایش با عضلاتحلقوی پلک مخلوط میشود و از سطح خارجی استخوان گونه به پوست لب فوقانی میرود و کارش اینست که با عضله قبل لب را بالا برده منظره غصه و تنفر را میسازد.

عضله دیگر که در خارج و عقب عضله قبل است از استخوان گونه بگوشه لب میرود، کار آن گوشه لب را بخارج و بالا بردان است.

عضله دیگری که مثلثی است در جلو بگوشه لب میرود و

در عقب به پاروتید و قسمت ناحیه ای دیگر می چسبد و کارش بالا بردن گوشه لب بخارج است.

عضله دیگر که از عضله ای پوشیده شده از بالا از قوسکاتن شروع ودر پائین به وشه لب و لب پائین میرود،کار آن گوشه لب را ببالا بردن است.

عضله دیگر از فک پائین بگوشه لب و ب فوقانی میرود، کار آنگوشه لب را پائین بردن است.

عضله ای در پائین بتوسط عضله قبل پوشیده شده از قسمت قدامی ط مایل فک پائین به پوست و مخاط لب پائین میرود و کار آن لب را بپائینو کمی به خاج بردن است.

تصور نشود شرح از عضلاتی که اطراف دهان است باز شما را با مسائل تغذیه ای به درد سر خواهد انداخت راجع بغذا بقدر لازم گفته شده است منظوراین میبادهمانگونه که بی حرکتی بلکه کم حرکتی سبب پیدایش بیماریهائی خواهدگردید که در نتیجه آدمی قبل ازموقع پیر و گشسته میگردد که در جلد بعد مفصل در بره آن بحث کرده و گفته ام چگونه چربی حمع میشودو چگونه بعلت انباشته شدن چربی در بدن، دفاع بدن کاهش می یابد.

همینطور که تمام بدن با داشتن فعالیت های بدنی در عین حال که احساس سبکی مینماید زیباتر هم میشود میخواهم به اثر تمین های عضلاتی که در انحصار یک عضو است اشاره نمیام و بگویم حتی اگر شما یکدستتان را بفعالیت بدارید احساس راحتی درآن مینمایید و دارای برجستگیها و فرورفتگیهائی خواهد شد که

آنرا مردانه و زیباتر جلوه میدهد و همین حکم درباره عضلات لب نیز صادق است و کسی که مرتب مضمضه نماید چه زن و چه مرد سبب میشود عضلات مذکور و مربوط به لب که یکدیگر را پوشانده یا نگهداشته اند بتعادل درآیندو دهانی زیباتر درست نمایند، ولی مانند مواردیگر خاصیت مضمضه کردن بهمین ختم نمیشود و حرکات قسمتهای مختلفه صورت و یکمرتبه تحریک شعیه های بینی و دفعه دیگر تحریک و توجه خون به دنان و بالاخره دعوت و آوردن خون به ناحیه بالای قلب مخصوصا بطرف صورت که نوعی دعوت خون بمغز است ارزشمند میباشد.

بدون شک توجه فرمودید که آب در دهان نگهداشتن یعنی عضلات دهان را غنچه کردن و بطرف جلو آوردن و در مضمضه کردن همینکار میشود و هرگز در مضمضه مک زدن و عضلات را بداخل کشیدن وجود ندارد.

اسلام در عین حال که همه جا متوجه است تا تزکیه نفس بعمل آید امور مربوط به جسم و بهداشت را فراموش نکرده و حتی میخواهد پیروانش صورتی شاداب داشته باشند و بزودی پیری بسراغشان نیاید و چهره پرچین و چوک نداشته باشند المؤمن بشره فی وجهه و حزنه فی قلبه (از نبی گرامی: مؤمن چهره اش شاداب مینماید و اگر اندوهی دارد در دلش است) و دستور اینکه باید قیافه ای متبسم داشت و اینکه در جلدهای سوم و ... گفتم هر وقت نبی گرامی غذا (غذاش گوشت دار) میل میفرمودند و دست خود را در پایان میشستند دستها را بابروها میکشیدند و بهترین وسیله مشروب ساختن و آب رساندن بچهره مخصوصا زوایای ابروها که

زود چین برمیدارد همین موقع غذا خودن که مقداری وارد معده شده و قسمت معتنابهی از خون برای هضم غذا به معده متوجه گردیده وبه چهره مخصوص" نقاط چین بردار سهم کمتری از خون بلکه از غذا میرسد و اسلام نخواسته حتی لحظه ای به چهره غذا نرسد و از تغذه و شادابی دو بماند واینها همه یعنی متبسم باشید آب به ابروها بصورت و لبها برسانید و دستورات دیگریکه شرح داده یا خاهم داد همه و عمه علاوه بر مزایای بسیاری که داند یکی از آنها این است که اسلام نمیخواهد یروانش به پیری زودرس مبتلا گردند.

وضو ساختن برای نماز واجب است اما قاعده لاضرر و لا ضرار ولا حرج در اسلام جالب میباشد و الامی که میخواهد حتی پس از غذا چهره پیروانش آبیاری و شاداب شود د موقع مواجه شدن با حرج یا ضرر حتی اجازه میدهد از وضو گفتن صرفنظر گردد و برای نماز تیمم بجا آورده شود (فرق ضرر با حرج اینست که اگر ضرری در کار بود و عمل شد عمل باطل ات اما اگر حرجیدر کار بود و انجام گرفت مبطل عمل نیست مثلاً همین وضو: صبح زود زمستان هوا فوق العاده سرد شده و آبها یخ زده و اگ بخواهیم وضو بگیریم شکستنیخها معطلی داشتهو زحمت زیادی باید متحمل شد و در ضمن از سرما نیز آنقدر در رنج و عذابیم که احساس میشود وضو بصورت یک عمل تحمییدرآمده است در اینحال قاعده لا حرج بما اجازه تیمم ساختن را میدهد زیرا اسلام برای رنج دادن و بزحمت انداختن نیامده است: اما با اینهمه گرفتاری چنانچه بریخ کلفت حوض نشستیم و در یخ چاهی کندیم یا یخ را شکستیم و

آبی بدست آورده در این سوز و سرمای شدید وضو ساختیم وضویمان درست است.

اگر صبح بیدار شدیم هوا سرد است و تجربه بما نشان داده در هوای سرد وضو ساختن سبب میشود ضرری بچشم ما یا عضو دیگر برسد در اینصورت شایسته است تیمم نمائیم و اگر وضو بگییم وضو باطل میباشد.

دقت فرمائید چه دین قابل انعطاف و سازگاریاست که مراقب تمام دقایق و نکات زندگی است تا آن را با شئون بشریت مساعد میسازد گاهی آب را بصورت میرساند که شاداب بماند تا دوستش با دیدن چهره آلوده مواجه و ناراحت نشود و افراد مسلمان همه پیرنما و بدشکل نباشند و زمانی وضورا که مقدمه بلکه جزئی از نماز و معراج مؤمن محسوب میشود ممنوع میسازد تا ببدن کوچکترین ضرری نرسد.

مستحب بعدی: استنشاق

پس از مضمضه کردن استنشاق میکند یعنی آب در بینی نموده میگوید اللهم لا تحرک علی ریح الجنه و اجعلنی ممن یشم ریحها و روحها و طیبها.

بینی ها تنها عضو شامه نیستند اعمالی دیگر هم دارد که یکی از انها مورد بحث قرار میگرد. حفره های بینی شبیه دو دالان موازی در وسط صورت بوسیله دیواره ای از یکدیگر مجزا شده اند از جلون توسط سوراخ مثلثی شکل بنام منخرین بخارج راه دارند

و ازعقب بوسیله وراخ بیضی شکل به فارنکس مربوط میشود. هر یک ازاین حفرها دارای چهار دیوار میباشد:جدار فوقانی جدار تحتانی جدار داخلی جدار خارجی که سطح خارجی سه عدد کرنه (کرنه تحتانی کرنه وسط (کرنه فوقانی) میباشد و هر کدام از جدارها و کرنه ه تشکیلاتی و شرحی دارند از ذکر آنها خودداری میشود.

مجرای اشک در یک سانتیمتری سه کرنه تحتاتنی در بینی باز میشود و سوراخ سینوسهای فکی، پیشانی و اتموئیدهای قدامی نزدیکتر به کرنه وسط باز میشوند وسوراخی که عروق و اعصاب از آن میگذرند نزدیکتر به کرنه فوقانی می باشد (گاهی هم کرنه کوچکی که آنرا کرنه چهارم گویند وجود دارد) عوق بویژه آنکه از شریان صورتی جدا میشود شبکه پرخونی را در زیر مخاط بینی بویژه در منطقه تحتانی ینی که منطقه تنفسی گوین درست مینماید (قسمت بالائی بینی منطقه شامه ای است).

بینی معبر طبیعی هوا به ریتین است هوا در بینی همینکه به ناحیه سر کرنه تحتانی رسید دو قسمتمیشود قسمتی از منطقه تنفسی عبور کرده وارد ریتین میگرددو قسمت دیگر واردناحیه شامه ای شده ذرات بودهنده را به مخاط شامه میرساند.

هوای تنفسی در حین عبور از بینی تنها بعنوان معبر از بینی نمیگذرد بلکه بینی تصفیه کننده مرطوبکننده گرم کننده هوا بوده ومنظم کننده حرکات ریتین نیز هست.

شعریه های فراوانی در مخاط بینی پراکنده است و در نتیجه

محیطگرمی رادارد اگر هوائی که وارد میشود برای ریه اختلاف درجه حرارت داشته باشد در آنجا تعدیل میگردد.

محیط بینی مرطوب است، بخار آب از ریه ،اشکدائماز مجرای اشک با بهم خوردن پلک وارد بینی میشود، اینقدر این عمل جالب استکه گویا کوجمکتریندستگاه پمپاژ را در کنار پلک بکار گذارده اند که با هر چشم بهم زدن اشک مدام جاری در چشم را که بایددائم تعویض و درنتیجه برای چشم تازه و تطهیر گردد بوسله عضلات مخصوص بسیارکوجک مانند پمپاژ کردن از راه سوراخ اشکی وارد مجرا و داخل بینی میگرداند و بینی از این راه نیز مرطوب نگه داشته میشود و اگر کسی چشمها را باز نگهدارد که پلکها بهم نخورد اشک مزبور از گونه ها سرازیر میشود و بینی خشک تر میگردد بعلاوه رطوبت چربیکاری بینی یعنی موکوس بینی نیزموثر است و در نتیجه رطوبت بینی هوای مرطوب یعنی هوای مساعد وارد رتین میشود.

عمل تصفیه نیز جالب است از ابتدای مجاری هوائی فوقانی تان زدیک به دو شاخه شدن مجرای هوای تحتانی و ورود شاخه ها به ریتین در دو طرف؛ وسائل حفاظتی مخصوص که موها و کرکها باشد تعبیه شده است،از آغاز موها کلفت تر ومحکمتر و بتدریج نازک وکرکی و مخملین اند که در زیر میکروسکوپ متوان حالت مخصوص آنها را مشاهده نمود، موهای کلف تر از ورود گرد و خاک درشت تر جلوگیری مینمایند و هرچه پائین تر رود از غبار و آلودگیهای ریزتر و کوچکتر ممانعت مینمایند و کسیکه از گرد و غباری گذشته و خلطی می اندازد دیده است که چگونه خلطش به گرد و غبار بسیار نرم

مخلوط است بعلاوه کرکهای مذکور آنچنان به موکوسهای چسبنده و ضد باکتری مجهزند که اگر برحب تصادف توانسته باشد نوعی از آنها از موکوس مخاط حفره بینی که ود ضد باکتریهاست واز اشکی که به آن واردمیشود که قبلاً شرح دادم چند ضر میکروب قوی است واز عمل فاگوسیتونری شدیدی که سطح مخاط بینی دارد اینکه شعریه هایاپی تلیوم مخاط دائما از داخل بخارج متحرکند و قسمتهای مضره هوای تنفسی را بخارج میرانند آری اگر بر حسب تصادف میکروبی توانسته باشد از هفت خان دفاعی حفره های بینی عبور کند بدون شک در موکوسها وکرکهایآماده بدفاع گرفتار و نابود و دفع خواهد شد مگر اینکه باکتری آنقدر فراوان و ورودش همه روزه باشد و بدن نیز ناتوان شده دفاع خود را از دست داده باشد.

مخاط بینی در منظم بودن حرکات تنفسی نیز دخالت دارد وتنظیماین عمل مربوط به اعصاب سمپاتیک و تری ژومو میباشد که در مخاط پراکنده شده اند. هوا به مخاط بینی میخورد عکس العملی تولید میکند که درتنظیم حرکات تنفسی (ریتم تنفسی) دخالت دارد و اگر تراشه و زیر گلوی حیوان را سوراخی نمایند که تنفس حیوان از آن سوراخ انجام گیرد و سپس دربالای سوراخ تنفسی مصنوعی ازراه بینی برقرار نمایند می بینیم ریتم تنفسی طبیعی از ریتم تنفسی مصنوعی متابعت مینماید.

قسمت فوقانی بینی درعمل شامه دخالت دارد و علاوه بر این حفره های بینی در طنین صد اثر دارند که بحث درآنها خارج از مطلب ماست.

استنشاق علاوه بر صل کلی پاک نمودن بینی دارای امتیازات چندی میباشد از اینقرار: ابی که مستحب است زمان وضو گرفتن یعنیهر روز چند مرتبه یا حداقل کی مرتبه وارد بینی شود بدون شک دارای املاح و نمکهاست و اصولاً چون بخواهند عمر دریاها را اندازه بگیرند میگویند از اول که دریاها پر شد آبها شیرین بود و بعدها شور شد و املاح در آن وارد گردید.

درنتیجه عمل مذکور امتیازات زیر بهره عاملمیگردد:

1 ناگفته نماند اغلب متخصصین مربوطه برای کسانیکه مختصر ناراحتی از بینی ود یا ترشحات مربوط به آن دارند دستور استنشاق آب نمک یا سرم فیبولوژی میدهند که روزانه چند مرتبه تکرار شود یعنی شستشو و تحریک مخاط بینی با آب شور هم امروز جنبه عملی دارد و پزشکی محسوب است.

2 استنشاق سبب میشود محیط بینی را قلیائی سازد محیطی که باید دفاع خود را بحداکثر داشته باشد و برای دفاع بهتر باید محیط قلیا باشد و شرح آنرا در صفحات آخرجلد اول دادم که چگونه دفاع گلبولها در محیط قلیا بهتر صورت میگیرد.

3 بعضی از متخصصین از تجویز قطره های بینی رنج میبرند و با استعمالش مخالفت مینمایند و دلیل آنرا چنین بیان میدارند: افدرین یا ... موجود در قطره ها سبب میشود مخاط بینی آزرده شود. بینی های گرفته اغلبدرحال دفاعند. ویروس زکام یا ... موجود در ترشحات با مخاط تماس یافته است مخاط برای دفاع آمده شده شعریه ها پرخون میشود تا عمل دفاعی واعزام سرباز و گلبولها بهتر انجام گیرد در نتیجه پرخون شدن شعریه ها مخاط

برجسته و متورم و قرمز و باطلاح کنژسیونه میشود و سوراخهایبینی تنگ میگردد که در اطفال بعلت تنگتر بودن سوراخها ضیق زودتر پیدا میشود.

گرفتگی سوراخهای بینی سبب مراجعه به پزشک میشود، پزشک قطره ای تجویز مینماید در بینی میریزند خاصیت قره انقباض دادن شعریها است شعریه های پرخون منقبض میشود خون بداخل بدن برمیگردد بینی باز میشود تنفس راحت میگردد اما خون کم یعنی دفاع کم و اگر کسی عادت کند بمحض مختصر گرفتگی بینی قطره بچکاند واین کار را برای مدت طولانی اامه دهد این معنی را میدهد که برای همیشه میدان دفاعی و الت ضد متجاسرینی کهمخاط بینیازحقوق حقهخود میداند برای همیشه از او سلب شود در نتیجه مخاط بهمان حالت اجبار انقباضی که دمام بر آن واداشته شده است باقی میماند و چون خون برای دفاع نمیرسد و فضولات هوا و میکروبها میرسد در نتیجه بینی متعفن میشود و بیماریازن بوجود می اید که نزد خانمهائی که بلافاصله قطره میریزند بلافاصله پودر میمالند بلافاصله با کرم ماساژ میدهند این گونه امراض بیشتریافت میشود یعنی امراض تجدد! و این بیماری یعنی ازن از آن ابتلائات آزار دهنده استزیرا بحدی بینی متعفن میشود کهتا حدود سه متری شخص نمیتوان نزدیکتر شد.

اما آب در بینی کردن یعنی استنشاق با آب معمولی یا آب نمکدار عملی برعکس قطره ها دارد آب یا گرم تر از بدن یا سردتر یا متعادل حرارت بدن است همینکه وارد حفره ها شد اگر سردتر باشد رگها برای دفاع در برابر سرما منقبض میشود و میدانید عکس

العمل هر انقباضی انبساط است و در تعقیب آن پرخونی مخاط بوجود می آید و اگر آب گرمتر باشد خودبخود مخاطها پرخون میشود و در هر حال انقباض و انبساط بشعریه ها داده میشود و الاستیسیته جدار گرها را برای وضع گرفتن و منقبض و منبسط شدن تحریک بلکه آماده میسازد و پرخون شدن مخاطها را سبب میشود و اگر آب باعتدال بود بینی ها را پاک میکند و حداقل آزاریدراین باره ببدن نمیرساند و کمتر اتفاق می افتد آب مزبور درست حرارتش برابر حرارت حفرات بینی باشد.

4 موهای مقدم سوراخ بینی کلفت تر است و هر چه بطرف تراشه پیش رویم نازکتر و مخملینو کرکی میشود و استنشاق موجب میگردد آنچه در مقدمه گیر افتاده پاک شود و مجدد برای جلوگیری ار غبار بعدی آماده گردد در حالیکه اگر موهای مقدم کاملاً غباری باشد غبار بعدی بجایآنکه در بین موها بماند به داخل سرایت میکند و در اینصورت به سلولهای ظریفتر کار اضافه تری محول بلکه تحمیل شده است.

5 محیط بینی گفته شد چرا باید مرطوب گردد و چه بسا که ذرات گرد و خاک آنرا خشک کرده و اشک ورودی یا تنفس که ذرات گرد و خاک آنرا خشک کرده و اشک ورودی یا تنفس بخاری نیز نتواند جبران نماید و استنقاش خود کمکی محسوب میگردد.

6 استنشاق در تابستان و هوای گرم یعنی کمک کردن به بینی درخنک کردن هوائی که باید خنک شود و به ریه برسد و استنشاق در زمستان جالب تر که در تعقیب انقباض انبساطی و گرم کردنی بوجود می آید و هوائی را که باید به ریه ها برسد مساعد میسازد و تا

حدودی آدمی را گرم می نماید.

7 تحیک عضو با اب تا حدودی اعصاب سمپاتیک را محرک است و چون تنظیم ریتم تنفسی با اعصاب مذکور میباشد لاجرم استنشاق کمکی برایادامه حالت نظم ریتم تنفسی قلمداد میگردد.

حکم پیامبر

هر کس در هر نقطه ای از جهان متمدن و نیمه متمدن از طرف دولتها بسرپرستی محلی یا بعضویت اداره ای منصوب نمیشود از طرف اداره کل متبوعه یا وزارتخانه مربوطه اش حکمی دریافت میدارد که در ان به سمت و کاری که به وی محول گردیده و آنچه باید انجام وظیفه نماید اشاره ای گردیده است.

الان از من خواهید پرسید چرا مستحبات وضو یا غسل یا مسائل دیگر الامی جنبه شناسائی و بلکه آشنائی بیشتری از واجبات سالامی دارد و درباره مستحبات وضو یا ... زیاد بحثشده است؟ در جواب خواه گفت: حکمی را که پروردگار جل جلاله به نبی گرامیداد و به مأمویت و سفارش بر تمام مردم بعنوان آخرین پیامبر اعزامش فرمود در آن قید شده است که: محمد صلی اللّه علیه و اله و سلم بسفارت و رسالت بر تمام بشر فرستاده میشود تا آنان را تزکیه نفس کند و ایات الهی را تعلیم دهد و حکمت و علم بیاموزد.

آیاتی که در قلمرو مطلب مورد بحث است اینهاست:

کما ارسلنا فیکم رسولا منکم یتلوا علیکم آیاتنا ویزکیکم و یعلمکم الکتاب و الحکمه ویعلمکم مالم تکونوا تعلمون (151 البقره)

چنانکه رسول گرامی خود را فرستادیم که آیات ما را برای شما تلاوت کند و نفوس شما را از پلیدی و آلودگی جهل و شرک پاک و منزه گرداند و بشما تعلیم شریعت و حکمت دهند و از او هرچه را نمیدانید بیاموزید.

ربنا و ابعث فیهم رسولا منهم یتلوا علیهم آیاتک و یعلمهم الکتاب و الحکمه و یزکیهم انک انت العزیز الحکیم (129 البقره) پروردگارا فرزندان ما را شایسته آن گردان که از میان آنان رسولی برانگیزی که بر مردم تلاوت آیات تو کند و آنانرا علم کتاب و حکمت بیاموزد و روانشان را از هر نادانی وزشتی پاک و منزه سازد، و توئی که هر کار خواهی بر آن قدرت وعلم کامل داری.

لقد من اللّه علی المؤمنین اذ بعث فیهم رسولا من انفسهم یتلوا علیهم آیاته و یزکیهمو یعلمهم الکتاب و الحکمه و ان کانوا من قبل لفی ضلال مبین (164 آل عمران) خدا براهلایمان منت گذاشت که رسولی از ودشان در میان آنان برانگیخت که بر انان آیات خدا را تلاوت کند و نفوسشان را از هر نقص و آلایش پاک گرداند و به آنان احکام شریعت و حقایق حکمت بیاموزد هر چند از آن پیش گمراهی آنان آشکار بود.

هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمه و ان کانوا من قبل لفی ضلال مبین و آخرین منهم لما یلحقوا بهم و هو العزیز الحکیم (2 الجمعه) اوست خدائیکه میان عرب امی (یعنی قومی که خواندن و نوشتن را هم نمیدانستند) پیغمبری بزرگوار از همان مردم برانگیخت

تا بر آنان آیات وحی خدا را تلاوت کند و آنان ار از لوث جهل و اخلاق زشت پاک سازد و شریعت کتاب سماوی و حکمت الهی بیاموزد با آنکه پش از این ایشان در ورطه جهالت و گمراهی بودند و نیز قوم دیگری را که (بروایت از نبی گرامی مراد عجم اند) در آینده بعرب (دراسلام) ملحق شوند هدایت فرماید که او خدای مقتدر و همه کارش بحکمت و مصلحت است.

قبل از اینکه به بحث درمطب اصلی بپردازم توجه دادن به این نکته برای مزید اطلاع لازم است:

ملاحظه فرمودید حضرت ابراهیم از پروردگار مسئلت مینماید (129 البقره) از میان فرزندانش رسولی برانگیزد تا چنین و چنان کند و درآخر میفرماید ای خدا تو عزیز حیمی. درآیه سوره جمعه به ابراهیم بدین مضمون ها پاسخ داده میشود: ای خلیل ما، درخواستت پذیرفته شد و از میان فرزندان تو با آنکه در عصر جاهلیتو میان مردمان امی بود رسولی مبعو گرداندم که چنی نعمل کند و چنان باشد که تو مسئلت داشتی آری ما (هو) عزیز و حکیم هستیم.

اول آیه درخواستی با اول آیه اجابتشده برابر و هر دو بصورت پرسش و پاسخ و مسئلت و اجابت است و آخر آیه در مورد مسئلت ابراهیم عرض مینماید تو عزز حکیمی و پروردگار در اجابت میفرماید ما عزیز و حکیم هستیم یعنی ای خلیل ما به آن اسامی دوالجلال ما را خواندی و از ما درخواست نمودی که مورد داشت و تناسب بود آری برای ارسال رسلتا بمردم حکمت و دانش بیاموزند و آنانرا تزکیه نمایند، شایسته چنین است که آنان را از عزت و حکمت

خود بدون بهره نگذاریم. با آنکه بعد از ضلال مبین در تمام قرائت ها رمز وقف لا گذاشته شده تاایه بعدی بدون وقف بصورت وصل به قبلی قرائت گردد بنابر آنچه قلمداد شد که آخر آیات باید «عزیز حکیم» باشدو آخرین منهم ملما یلحقوا یعنی ایرانیان مسلمان شده نیز جزو درخواست حضرت ابراهیم بوده اند یعنی خلیل خدا از ذات ذوالجلالش درخواست نمده از میان فرزندانش پیامبری برگیزند که هه جهانین را علم و حکتم آموزد و تزکیه نفس کند و اعراب را قوم امی و ایرانیان را بقوم آخرین مرود درخواست قرارداد تا در قلمرو پیروان فرزند گرامیش حضرت محمد (ص) بوده باشند و این ازجمله غیبگوئیهای قرآن است.

بحث اصلی اینکه: حضرت ابراهیم به ترتیب تلاوت آیات تعلیم کتاب و حکمت -تزکیه (دین آموزش پرورش) را مسئلت میدارد و پروردگار تلاوت آیات تزکیه تعلیم کتاب و حکمت (دین پرورش و آموزش) را به ترتیب ذکر میفرماید یعنی در تقاضای پیامبر آموزش مقدم است ودرکلام الهی پرورش جو آموزش قرارگرفته است اگر بگوئیم پیامبر ادب کرده است همانگونه که شیوه مرضیه انبیاء گرام است(1) مسئله جدی بودن جنبه قانونی واینکه باید قرآن تا پایان جهان راهنما و راهبر بشریت باشد بیشتر مطرح بوده از اینروشاید بتوان گفت باریتعالی خواسته به نبی گرامی اش و غیر مستقیم به جهانیان بفهماند که پرورش مقدم بر آموزش است و تا زمینه اجتماعی مساعد نباشد و

1- جلد 12 تفسیر المیزان.

ابوذرها در آن پیدا نشوند و آموزشدر ان انحراف پذیر بوده و شیطان میتواند برآن اجتماع مسلط گردد چنانچه می بینیم بر بسیاری از کشورهای دانشمند تسلط دارد و اگر گفته شود خلیلالرحمن اشتباه نمیکند خواهیم گفت در برابر خدا قرار گرفته ومسئله اشتباه در برابری دانای مطلق مطرح نیست.

این شرح و بسط که هم خارج از موضوع محسوب میشود و هم نمیشود برای این بود که روشن شود در حکم نبی گرامی الامتوجه بهدین و دانش و پرورش شده و نمیتوان زیبا ماندن و بشاش بودن و تندرست زیستن را خارج از قلمرو انها قلمداد نمود، بعلاوه ذکر این اعجاز نیز لازم بنظر رسید که درخواست حضرت ابرهیم چگونه باجابت رسید و چگونه نبی گرامی مبعوث برعرب و غیرعرب گردید واین خود باز دلیل دیگری بر خاتمیت نبی گرامیاست و چه بزگروار بوده و هت شیخ الانبیاء خلیل الرحمن که موفق بوده و این درخواست را کرده و خواسته اش برآورده گردیده و خواسته دیگرش نیز که آنچنان دیل محکمی بر اثبات ولایت است که حتی برادران سنی ما نیزانرا متذکرند و آن آیه «و من ذریتی9 است (124 البقره) که از بحث خارج میباشد.

مستحبی دیگر از وضو

پس از اسنشاق بشستن صورت پرداخته میگوئیم: اللهم بیض وجهی یومتسود فیه الوجوهو لاتسود وجهی یوم تبیض فیه الوجوه، در اینجا توجه به صورت میشود توجهی که همراه با توجه خاص به صورت در آخرت باید داشت یعنی «الدنیا مزرعه الاخره» در اینجا

یک مصداق کوچک ودرعین حال عالی دارد که به آن عمل کرده میشود یعنی به صورت آب میدهیم که فردا محصول بدهد امروز شاداب گردد و فردا شاد باشد و درباره کار با اعضاء و توجه به آنها در حین کار و اثراتی که چنین توجهی میگذارد قبلاً به تفصیل بحث شده است.

سپس به شستن دست راست میپردازی و میگوئیم اللهم أعطنی کتابی بیمینی و الخلد فی الجنان بیساری و حاسبنی حسابا یسیرا و موقع شستن دست چپمیگوئیم: اللهم لا تعطنی کتابی بشمالی و لا من وراء ظهری و لا تعجلها مغلوله الی عنقی و اعوذ بک من مقطعات النیران.

قلب تلمبه ای عضلانی است که با انقباضات موزون خون را از داخل سیاهرگها بدرون سرخرگها میراند یعنی از آنها میمکد و به اینها میراند، بهر عضوی بقدر نیازخون میرسد وذره ای اشتباه کاری پدید نیم اید، کلیه، کبد، طحال، روده ها، استخوانها و همه و همه آن مقدار که لازم دارند تا بتعادل باشند خون بسویشان روان میگردد و در حین عبور ازانساج و اعضاء علاوه بر رساندن غذا و اکسیژن به آنها هم قسمتی از عمل دفاعی را برای آنها انجام میدهد و هم فضولات آنها ار گرفته بطرف خارج سرازیر میسازد.

دستگاه تنظیم تنماینده خیره کننده ای برای کنترل نمودن و بتعادل نگهداشتن مقادیر خون مذکور در بدن خلق شده که بپاره ای از آنها اشاره میشود:

اگر فشار خون در مویرگهای بدن در سرتاسر دستگاه

گردش خون افزایش فوق العاده یابد مایعات بسرعت از موئینه ها بدرون فضاهایبافتی نشست میکند و در نتیجه حجم خون کاهش یافته فشار آنها بحد طبیعی میرسد بعکس اگر فشار داخل شعیه ها کاهش یابد یعنی حجم خون در آنها کم باشد مایعات بوسله موئینه ه از فضاهای بین بافتی جذب میشوند تا فشار را بحد طبیعی برسانند.

اعصاب نباتی فعالیت قلب و درجه انقباض عروق را تنظیم میکنند و از اینراه چه بسا در فشارشریانی تغیراتی بوجودمی آورند اما رفلکهای مختلف دستگاه گردش خون بسرعت و در ظرف چند ثانیه تغیرات را تنظیم میکنند.

کلیه ها زمانی که کاهش شدید فشار شریانی بوجود آمد با تغییر دادن میزان آب بدن و انقباض تمام شعریه های شریانی سبب بالا رفتن فشارو رسیدن ان بحد طبیعی می شوند و برعکس تغییرات متناسبی در خود بوجود آورده باعث کاهش فشارو برگشت آن بحد طبیعی میگردند.

هنگام استراحت در هر صد گرم عضله مخطط تقریبا 4-7 سانتی مترمکعب خون جریان دارد که زمان فعالیت شدید عضلانی به 10-15 برابر میشود.

جریان خون عضلات مخطط تقریبا بطور کلی بوسیله مکانیسم تنظیم خود بخود موضعی تنظیم میگردد مثلاً هرگاه فشار شریانی کم شود بهمان نسبت شدت جریان خون نیز در عضلات مخطط کم میشود اما سی ثانیه پس از این کاهش شدت جریان خون در عضلات بحد طبیعی برمیگردد. تجربه نشان داده تغییرات ناگهانی تراکم

اکسیژن شریانی سبب میشود که تغییرات جبرانی برای تأمین کمبود اکسیژن درجریان خون ایجاد گردد.

افزاشی شدت جریان خون حتی در عضلات بدون عصب نیزدیده میشود و لذا جریان خون عضلات بیشتر بوسیله مکانیسم های داخلی تنظیم میگردد واعصاب درتنظیم آن چندان دخالتی ندارد و این قسمت جریان خون عضلات بوسله رشته های منقبض کننده و منبسط کننده تنظیم میگردد. رشته های مذکور سمپاتیک ادرنرژیک میباشند و تحریک شدید آنها جریان خون عضلات را تا حدود نصف میزان طبیعیکاهش میدهد که هر چند ضعیف میباشد اما در برخی حالات مرضی مانند شوک و یا دوره های استرس که لازم است شدت جریان خون در سرتاسر عضلات بدن کاهش یابد این انقباض دارای اهمیت فیزیووژیک خاص میباشد.

رشته های متسع کننده عوق عضلات مخطط گوللینرژیک میباشند و تحریک شدید آنها سبب افزایش جریان خون تا حدود 5 برابر معمول میشود.

این رشته ها راه عصبی ویژه ایدارند مرکز آن در کنار منطقه حرکتی در قشر مخ میباشد و رشته ها ازهیپوتالاموس و تنه دماغی گذشته وارد نخاع میگردند. بنابراین هر زمان که قشر مغز تحیکی برای شروع فعالیت عضلانی بفرستد در عینحال این رشته هیا گشاد کننده اهمیت فوق العاده ای در شروع ازدیاد جریان خون عضلات مخطط هنگام فعالیت دارند. بنظر میرسد که در فعالیت های طولانی عضله برای نگهداری افزایش جریان خون رشته های گشاد کننده دارای اهمیت کمی بوده و یا اصلاً اهمیتی

ندارند زیرا چه درانسان و چه در حیوانات پست حد نهائی اتساع عروق خواه عضله دارای عب سمپاتیک یا فاقد آن باشد تقریبا یکسان است بدین ترتیب ثابت میشود که مکانیسم تنظیم خودبخود و موضعی به تنهائی قادر است خون مورد احتیاج عضله را تأمین نماید.

گردش خون پوستی: با گردش خون در پوست دو عمل اصلی انجام میگیرد: تغذیه پوست تأمین میگردد سبب هدایت حرارت از اندامهای درونی به پوست و سرانجام حرارت بدن بمحیط خارج منتل میشود یعنی دو عملی را که گردش خون پوستی انجام میدهد یکی تغذیه پوست است و دیگری تأمین حرارت. خونی که درحرارت معمولی برایایجاد حرارت لازم است 5 تا ده برابر میزان خونی است که برای تغذیه آن مورد احتیاج است و لذا درسرامی شدید تغذیه پوست دچار اشکال میگردد و می ینیم در نقاط قطبی ناخن ها کم رشد میکند و در مناطق استوایی رشدش سریع است.

تنظیم حرارت بدن چون عمل اصلی پوست است و سلسله اعصاب در ان دخالت دارد لذا گردش ون پوست بوسیله اعصاب کنترل میشود نه بوسیله مکانیسم تنظیم خودبخود و موضعی و این دست عکس عملی است که در سایر نقاط بدن دیده میوشد.

عروق پوست از رشته های منقبض کننده و منبسط کننده سمپاتیک عصب میگیرند در پاها، دستها، لبه و نوک بینی و گوشها یعنی نقاطی که بیشتر در معرض سرما قرار دارند دستگاه منقبض کننده سمپاتیک قدرت زیادی دارد در حالی

که دربازوها، ساقها، تنه و گونه ها این قدرت کمتر است. باید دانست که هر دو قسمت دستگاه یعنی قسمت منبسط کننده و قسمت منقض کننده در تنظیم حرارت بدن دخالت دارند. در سرمای شدید، رشته های منقبض کننده سبب انقباض شدید عروق ناحیه ای میشوند کهدر معرض سرما قراردارند در حالیکه در سایر نقاط بدن که کمتر در معرض سرما قرار میگیرند فقطانقباض خفیفی پدیدار میگردد.

هنگامی که بدن در معرض گرمای شدید قرار می گیرد رشته های منقبض کننده غیر فعال میشوند و انبساط شدیدی در عروق دستها، پاها، لبها، بینی و گوش ایجاد میگردد. در این موقع رشته های منبسط کننده نیز فعال شده و سبب اتساع عروق در سایر نقاط بدن میشوند بدین ترتیب تمام قسمتهای بدن آماده برای از دست دادن حرارت میشوند. (1)

گرم کردن قسمتی کوچک از پوست سبب اتساع عروق همان ناحیه میگردد اینعمل نتیجه یک رفلکس حرارتی است که در پوست ایجاد شده به نخاع میرود و سپساز راه رشته های منبسط کننده سبب گشاد شدن عروق میشود بعکس سرد کردن موضعی سبب تنگ شدن عروق میگردد.

همراه با رفلکس انقباضی موضعی، سرد کردن قسمتی

1- همانگونه که بارها اشاره شده مطالب فیزیولوژی از پرفسور گایتون نقل میشود.

از بدن فورا از طریقرفلکس وبطور حقیقت سبب انقباض عروق سرتاسر بدن میگردد. همچنینگرم کردن موضعی سبب انبساط خفیف عروق سرتاسر بدن میشود:

رشته های گشاد کننده عروق احتمالاً کوینرژیک هستند و در انتهای آنها استیل کلین ترشح شده سبب اتساع عروقمیگردد. اما دلایلی وجود دارد که تا اندازه ای اتساععروق را به تحریک غدد مولد عرق نسبت میدهد زیرا معتقدند که غدد مزبور آنزیم پرتئولتیکی آزاد میکنند که بر روی مواد بیاض البیضی خونی اثر کرده و سبب تجزیه آنها و ازاد شدن ماده گشاد کننده ای بنام برادی کنین (Bradykinin)میگردد. یک چنین کیفیتیهنگام ترشح در غدد بزاقی صورت می گیرد.

یک امتیاز جالب از وضو

مکانیسم عمل اثر آب سرد یا گرم یا معتدل را بر پوست نوشتم که چگونه انقباض یا انبساط موضعی سبب انقباض و انبساط عمومی میشود و چونه عناصر گشاد کننده رگها ایجاد میگردد و ... اما از تکرار صرفنظر نموده عقیده ای را که هم اکنون دانشمندان ابراز میدارند نقل مینمایم:

اگر قطعه یخی در دست گیریم ابتدا حالاتی پدید می آید که در اثر مواجه شدن پوست بویژه انگشتان و دستها با سردی شدید پیش می آید: دستها درد میگیرد درد بتدریج شدید میشود و اندک اندک به بالاتر سرایت نموده بازوها و ... دردناک میگردد، دیگر

دیگر عروق ناحیه وسیعی منقبض شده و حتیانقباض به رگهای جدار قلب یعنیرگهائی که باید خود قلب را تغذیه نمایند سرایت مینماید همان رگهائی که اگر در حال انقباض بماند سکته قلبی پیش م آید و زمینه را برای ابتلا به انفارکتوس وتهدید بمگر آماده یمسازد و در حایکه یخ دردست چنین کسی باید یعنی در دست کسیکه در آینده نزدیک به انقباض عروق قلبی یا گرفتگی آن دچار خواهد شد قبل از آنکه بازویش درد بگیرد احتمال دارد سینه اش درد بگیرد و این محکی است بلکه هشداری است که برای پیشگیری اقدام کند و چاره جوئی نماید تا به آنگین دوپوانزین یا انفارکتوس و سکته قلبی دچار نشود.

در برگهای قبل این نکته را نیز تذکر دادم که آزمایشهائی انجام گرفت و نشان داده شده کسانیکه در سرما یا گرما قرارمیگیرند بتدریج به آن عادت کرده خو میگیرند با توجه به نتیجه این ازمایش و این حالت عمومی که تحریک انقباضی یا انبساطی موضعی بدن سبب انقباض و یا انبساط عمومی میگردد در کسانیکه مرتب وضو میگیرند و علاوه بر دستها که گفته شد در معرض رمای همیشگی قرار دارند قسمتی از ساعد را هم ششتشو مینمایند گویا به رگهای قلبی دائم استرسی وارد می آورند و آنها را در برابر استرسهای سرما و گرما و انقباضها و انبساطها عادت میدهند و در نتیجه عوامل مذکور و استرسهای قلمداد شده برای رگهای قلبی بی تفاوت تلقی خواهد شد.

علل متعددی است که در ایجاد انفارکتوس دخالت دارند و از همه مهمتر استرسهای روحی است که در شخص باایمان وجود ندارد یین سلمان با توجه به آیه شریفه «الا بذکر اللّه تطمئن القلوب»

منتهای کوشش خود را در زندگی دارد و هجا دچاراشکال گردید و عقده ای خواست ایجاد شود با ذکر خدا و با یاد خدا آنرا میگشاید و دلش بیاد خدا آرامش می پذیرد و در نتیجه ادامه این وضع و طرد مرتب ناراحتی ها به استرسهای روحی نیز معتاد شده و آنرا معمولی میپذیرد و همانند استرسهای سردی و گرمی رگهای قلبی او را رنج نمیرساند و برای پذیرش سکته آماده اش نمیسازد بلکه وضو که نوعی آمادگی روح اطاعت از قانون در شخص میباشد آدمی را در برابر هر دو نوع استرس عادی و مصون میسازد.

چندی پیش تحت عنوان «سرما عامل سلامیت قلب» نقلاز مجلات علمی چنین مطلبی قلمداد شده بود. (1)

ابتدا همانگونه که قبلاًاشاره کردم میگوید کار طولانی در آفتاب که مدت آن بر حسب استعدادهای بدنی متفاوت است سبب پیدایش حمله قلبی میگردد.

اندکی از حرارت بدن بوسیله پوست بخارج میرودو بدین طریق حرارت کلی بدن متعادل میشود وی هنگامی که دفع حرارت با خروج عرق باهم باشد انسان به مخاطره می افتدو باید بوسیله ای خود را خنک نماید تا آب کمتری از بدن خارج گردد.

حرارت خون در گرما بالا میرود هنگام گردش چون به هیپوتالاموس رسید ایجاد اختلال در آن نموده باعث ایجاد اشکال در کار قلب و جریان خون میگردد.

عرق از پلاسمای خون گرفته و ترح میشود و خون داغ شده از گرما که مقداری آب هم از دست داده اشکال برای قلب

1- مجله دانشمند مسلسل 62 صفحه 53.

و عروق فراهم می آورد.

دخالت گرما و رطوبت که موجب پیدایش امراض قلبی چندی میشود نظر دانشمندان را جلب و سبب شد بوسیله سرد کردن راه درمان جدیدی برای درمان بیماریهای قلب پیدا نمایند که به آن اشاره میگردد.

در جلدهای قبل شرح دادم که ادبزن فقط هوا را جابجا می نماید و در نتیجه هوای گرم شده مجاور بدن را دور ساخته بدن را با هوائی مواجه میسازد که میتواند مقداری از حرارت خود را مجددا به هوای تازه بدهد و اگر باد به پوتس بخورد بعلت انجام عمل تبخیر عرق موجود بر روی پوست احساس سردی میشود.

برای سرد شدن از دوش آب نیمگرممیتوان استفاده نمود و برای خنک کردن بهتر از انتخابآب سرد میباشد (علاوه بر آنکه سرماخوردگی هم پیش نمی اید) و این مطلبکشف شده تازه ای است که آب نیمگم بهتر از آب سرد بدن را خنک میسازد.

اگر چند نفر را در اطاق 45 درجه حرارت و رطوبت 75 درجه قرار دهند تا مدت درازی میتوانند رطوبت مذکور ار تحمل نمایند همینطور معلوم شده اگر قسمت بیشتری از بدن را در بین لایه هیا تقریبا سرد محصور کرده و رانها را نیز بوسیله نشستن بر صندلی مخصوصیکه در آن آب سرد جریان دارد سرد نمایند بمدت نامحدودی انسان میتواند هر گونه درجه حرارت و هرنسبت رطوبتی را با هم تحمل نماید و حتی آزمایش شده در حرارت 47 درجه و رطوبت زیاد میتوان براحتی کامل بمطالعه پرداخت.

علت اینکه فرو بردن دستها و ساعد در آب سرد تحمل آدمی را بالا میبرد اینستکه: انگشتان و ساعد بادزن بدن محسوبند گرچه بیشتر از 5/5 درصد مساحت کل بدن را تشکیل نمی دهند ولی وجود رگهایخونی فروان در نواحی قلمداد شده سبب تبادل بیشتر حرارت میگردد و ایجاد تحمل مینماید.

چرا؟!

علت اینکه در مقام مقاسه برآمدم و از غسلها و برخیمطهرات در بین یهودیان، زرتشتیان، مسلمین بحث کردهو آنها را با سنجش مخصوصی کنار یکدیگر قرار دادم سه علت فرعی و یک علت اصلی داشت:

1 نجاسات در اسلام تحت فرمولی احد در می اید و مطهرات هر کدام در برابرش متناسب و محققانه و علمی قرار میگیرد چنانچه مواد آلی فسادپذیر مولد یا موید میکروبهای متجاسر و موذی بامطهراتی پاک میشوند که متناسب با آنهاست مثلاً فعل و انفعالات شیمیائی دارند و اگر نجاست روانی بود باز بوسیله تغییر وضع روانی پاک کنندگی امکان دارد چنانچه کفر بااسلام پاک میشود و شرح مبسوط آنرا میتوانید در اوائل جلد اول که درباره نجاسات بحث کرده ام مطالعه فرمائید و حال آنکه ملاحظه فرمودید در ادیان دیگر تناسب یاد شده را ندارند و زمانی با پرداخت فاخته یا ریختن و یا سوزاندن و یا خاندن اوراد و اذکار عمل تطهیر انجام می گیرد.

2 تعیین مواد نجسدر ادیان دیگر و مقایسه آماری آنها با

آنچه در اسلام بعنوان نجاسات تلقی شده جالب و کافی است طالبین نام نجاسات تعیین شدهاز طرف هر کدام ادیان را بنویسند و کنار یکدیگر به آنها بنگرند و تماشائی بنمایند!

3 سختگیریهایی کهدر ادیان دیگرشده از قبیل انزواهائی که باید بنمایند یا شکستن و سوزاندن ظروف و اثاث نجس شده خود نشان دهنده گوشه ای از سخن حق نبی گرامی اسلام است که فرمودند بر شریعت آسانی مبعوث شده ام (بعثت علی شریعه سهله).

اما یک علت اصلی مرا برانگیخت تابه غسلها و نجاسات و مطهرات سایر ادیان نیز اشاره ای بنمایم.

همینطور که قبلاگفتم برای دین آخر واجب بود معجزه اش کتابش باشد زیرا اثر آیات نه گانه ای که بحضرت موسی داده شد یا آیاتی که به حضرت عیسی یا پیامبران دیگر تفویض گردید نمیتوانست ابدی و دائمی باشد و بدرد کار دین آخر که باید تا ابد پایدار بماند فقط ایاتی بصورت کتاب و علم میخورد که هم اکنون قرآن همان است که در دسترس است و قانونی برای ابدیت.

بهمین قیاس و سنجش مثلاً دستور پرداخت فاخته بکاهن یا ریختن ادرار گاو بهکسیکه سقط جنین داشته یا به میت دستوری است که معلوم میشود دین آخر نمیخورد نه فاخته همه جا یافت میشود نه دسترسی به گاو در همه مکانها امکان دارد نه معلوم است نسل فاخته منقرض نگردد نه نسل گاو معلوم است با انسانها تا پایان جهان بماند و دین آخر باید نجاسات و مطهراتش علاوه بر تناسبی که نسبت به یکدیگر دارند آنگونه باشد که همه جا

نجس شناختنش آسان و علمی باشد و همه جا امکان برداشت از مطهراتش نیز در حیات علمی باقی همیشگی بوده باشد.

بررسی و مقایسه از غسل و وضو

چنانچه در احوال ! و نحوه عمل و ریزه کاریهای مربوطه به وضو و غسل بدقت بنگریم می بینیم:

1 غسلهای واجب اغلباستقلالی دارندو غسلهای مستحی ندارند چنانچه میتوان بعنوان مثال گفت: کسیکه غسب جنابت در جمعه بجایمی آورد میتواند نیت غسل جمعه را نیز اضافه کند و نیت یک یا چند غسل مستحب دیگر را.

2 قصدی که بر ریختن آب بخاطر وضو بر اعضائ منظور است در غسلها بهیچوجه نست چنانچه در غسل چنانچه پوست مرطوب شود بدون آنکه رطوبت به موی سر برسد درست، اما مسح در وضو همان مرطوب ساختن موی ناحیه جلو سر است (برخی در غسل شستن مو را نیز بنابر احتیاط لازم میدانند).

3 بدون غسل واجب نمیتوان بعضی اعمال مذهبی را بجا آورد در صورتیکه برای غسل مستحبی چنین نیست و برای وضو وضع دیگری است.

4 در وضو دو عمل شستن و مسح کشیدن وجود دارد و در غسلها همه یکنواخت عمل میشود.

5 در وضو باید از بالا به پائیندست و صورت را شست و در غسل بهر نحوی که باشد اشکالی ندارد.

6 در وضو باید اندکی هم هست آب بر پوست جاری

شود و در غسل تر شدن کافی است.

7 در وضو نمیتوان صورت و دستها را با هم یک مرتبه زیر آب فرو برد و رعایت ترتیب دستور داده شده لازم استو در غسل میتوان همه بدن را بدون رعایت ترتیب سر وگردن و طرف راست و چپ به آب فرو برد.

8 اگر محل مسح در وضو آنقدر مرطوب باشد که آب آن بر آب مسح غلبه کند وضو درست نیست و در غسل رطوبت قبلی مطرح نیست.

9 اگر غیر از اعضاء وضو جائی از بدن نجس باشد میتوان وضو گرفت و چون غسل مربوط به همه بدن است چنین مسئله ای وارد نمیباشد.

10 کارهای وضو ا باید پشت سر هم و متوالی انجام داد یعنی بلافاصله پس از شستن صورت و دست راست و بعد دست چپ و بعد مسح سر و سپس مسح پای راست و بعد پای چپ وی در غسل میتوان سر و گردن را شست و پس از انجام کاری برگشت و طرف راست را شروع کرد و همینطور میتوان بین شستن طرف راست و چپ فاصله داد.

11 کاریکه برای ان باید غل کرد وضو را باطل میسازد ولی برعکس مطرح نیست.

12 برای چند چیز وضو گرفتن واجب است: نمازهای واجب (غیر از نماز میت که گفتم در محیط آلوده گورستان نمازش نه سجده دارد نه رکوع نه وضو نه معطلی!) برای سجده وتشهد فراموش شده برای طواف واجب خانه کعبه در مواردی که نذر

یا عهد کرده یا قسم خورده باشد که وضو بگیرد اگر باید جائی از بدن را بخط قرآن یا اسم خدای متعال یا نبی گرامی یا ائمه اطهار برساند. و برای چند چیز باید غسل کرد که غسلهای واجب را قبلاً نام بردم.

13 در وضو آب اول بصورت ریختن واجب و دوم را تجویز و سوم را نهی مینمایند و در غسل دفعاتی و آماری در کار نیست.

14 بعضی کارها بر کسانیکه باید غسلهای مخصوص بنمایند واجب یا حرام یا مکروه است که در وضع دیده نمیشود.

15 بعضی غسلها مستحب است مگر برای خواندن نمازکه واجب میشود برخی اینطور نیست و بدون نماز واجب هستند ولی وضو برای نماز یا جهت اموری است که الان شرح دادم.

16 اعضاء وضو باید قبل از وضو پاک باشد وی برای غسل اگرارتماسی است باید همه بدن پاک باشد و اگر ترتیبی میباشد هر قسمتی را که میخواهیم غسل بدهیم پاک باشد کافیست.

17 اگردر بین وض گرفتن حدث اصغر اتفاق افتاد وضو باطل است و برای غسل چنین نیست.

18 پس از غسل جنابت وضو گرفتن لازم نیست ولی با غسلهای دیگر نمیتوان نماز خواند و باید وضو هم گرفت. برای مزید اطلاع گفته شود بسیاری از اعمال است که در وضو و غسلها همانند است و از ذکر آنها خودداری میگردد.

ناگفته نماند آنجا که گفته شد غسل جنابت جنبه ممانعت قانونی دارد شامل مواردی که آدمی بدون اراده جنب میشود نیز هست زیرا از کسیکه مرتبا در خواب یا بیداری منی خارج شود طبق

آنچه گفته شود باید توجهش جب و حداقل غسل او را مجبور نماید به پزشک مراجعه و معالجه نماید و مهمتر ازهمه آنکه علت و حکمت دستورات الهی قبل از هر چیز جنبه تزکیه نفس و روشن ساختن جان داشته و آنچه دراین کتاب و مجلدات دیگر نوشته شده و میشود توه بیکیاز چند وجه حکمت یا علت اوامر و نواهی و مطالب الهی می باشد.

استدراک

در صفحه 23 ضمن بحث و تحقیق درباره «صرع و پیامبری» چنین نوشتم: امروز بعضی از دانشمندان مغرب از اینکه جلوترها بعضی از نویسندگان به پیامبر اسلام (ص) یا بزرگان دیگر نسبت صرع داده اند اظهار شرمندگی می نمایند.

لازم دانستم اضافه نمایم که حتی آلفرد گیلوم (Alfred Guillaum) که بر علیه اسلام کتابی به نام Islamنوشته و در چاپخانه کلارک شهر ایتبورگ بریتانیا به چاپ رسیده نسبت صرع دادن به پیامبر اسلام (ص) را مردود قلمداد کرده است.

جلد 14

اشاره

ص: 1

جلد اول: میکرب شناسی در اسلام - زیست شناسی در اسلام جنین شناسی در اسلام.

جلد دوم: بهداشت شهر در اسلام - بهداشت اجتماع در اسلام.

جلد سوم: بهداشت غذا و تغذیه در اسلام (فلسفه روزه - دانستنیهائی از غذا و تغذیه).

جلد چهارم: بهداشت غذا و تغذیه در اسلام (چه باید خورد و چگونه باید خورد و چه ...).

جلد پنجم: بهداشت غذا و تغذیه در اسلام (عسل).

جلد ششم: بهداشت غذا و تغذیه در اسلام (شیر).

جلد هفتم: بهداشت غذا و تغذیه در اسلام (خرما و انگور).

جلد هشتم: بهداشت غذا و تغذیه در اسلام (بقیه خوردنیهائی که نامشان در قرآن آمده است).

جلد نهم: بهداشت غذا و تغذیه در اسلام (بقیه خوردنیهائی که اسلام نامشان را آورده است).

جلد یازدهم: متمم آنچه تاکنون گفته شده و خلاصه ده جلد قبلی.

جلد دوازدهم: بهداشت بدن در اسلام (چگونه از بستر باید بلند شد، چگونه راه رفت، چگونه مسواک زد، چگونه تخلی و استحمام کرد).

جلد سیزدهم: بهداشت بدن در اسلام (تنویر- خضاب- غسل - وضو).

از انتشارات کتابفروشی اسلامیه.

تهران خیابان بوذرجمهری

حق چاپ محفوظ است.

نقل مطالب کتاب با ذکر مأخذ بلامانع است.

تقدیم

به کسانیکه نه از دانشمندان لادین اند و نه از دینداران جاهل

دکتر پاک نژاد

دانشمندان لادین که رابطه انسان و طبیعت را غرور آمیز کرده اما رابطه انسان و انسان را تیره ساخته اند، و دین داران جاهل که از آن غرور بی بهره اند و در این تیرگی سهیم.

توجه

چهار تذکری که در آغاز جلد اول چاپ سوم به بعد و تذکراتی که در اوائل جلدهای دیگر داده شده است بقوت خود باقیست.

پوزش خواهی

معذرت میخواهم اگر در این کتاب:

1- از امور فنی مربوط به ورزش مطالبی دیده نمیشود.

2- از مقررات بین المللی فدراسیونها به ندرت آن هم ناقص بحث شده است.

3- مقیاس و معیار لوازم و ابزار مربوط به بازیها و ورزشها هرچه گفته شده درست است اما از همه آنها گفته نشده است.

ستایش

سبحان الله

توحید خالصی که اندیشه های عالمانه روز آن را می طلبد و در انحصار مسلمانان است (1) مسلمانانی که هم در مرحله عقیده ایمان به خدا دارند و هم در مرحله عمل خدا را عبادت می کنند.(2)

درود

درود بر نبی گرامی اسلام که : علم و قلم آغاز سخنان وحی شده برایشان است و پیروانش را فرموده روزانه ده مرتبه از خدا بخواهند که همه مسلمانان را به راه راست هدایت فرماید راهی که به کمال رسیدگان پیمودند نه راه دانشمندان لادین و نه راه دینداران جاهل.

درود بر 12 جانشین ایشان به ویژه درود بر تشکیل دهنده حکومت واحد جهانی پیشوای وقت و امام زمان حضرت محمد بن الحسن العسگری ارواحنا فداه.(3)

و السلام علینا و علی عباد الله الصالحین.

1- شرح مبسوط در جلد اول چاپ چهارم به بعد.
2- شرح مبسوط در جلد اول چاپ چهارم به بعد.
3- شرح در ابتدای جلد هشتم.

مرد کتاب از بستر بلند شده(1) به قضاء حاجت رفته (2) مسواک زده(3) استحمام کرده (4)غسل یا وضویش را انجام داده(5) هم اکنون پس از نماز نوبت ورزش کردن اوست.

1- ناگهان از بستر بلند شدن عمر را کوتاه میکند. بهداشت میگوید بنشین و بلند شو، اسلام میگوید لحظاتی را در همان حال درازکش با چشم باز باش سپس بلند شو، و در جلد 12 به تفصیل شرح داده شده است.
2- پس از بلند شدن از بستر باید قدمی چند راه رفت و راجع به راه رفتن و پیاده روی در جلد 12 بسیار جالب و مبسوط شرح داده ام و از آداب تخلی هم مطالبی ذکر کرده ام.
3- از مسواک زدن و خلال نمودن و خمیردندان و مسواک در جلد 12 بحثی شده است.
4- راجع به آب و پاک کنندگی آن و آداب استحمام در همان جلد برگهائی برشته تحریر در آمده است.
5- در جلد قبل (13) از غسل و وضو بحث شده غسل و وضوئی که مقدمه نماز است و چون از نماز قسمتی در جلد دوم تحت عنوان مسجد نوشته شده و بقیه که جنبه روانی دارد در جلدهای بعدی مربوط بروانشناسی نوشته خواهد شد مرد کتاب خود را آماده مینماید تا پس از نماز به ورزش کردن بپردازد.

سخنی با ورزشکاران

ورزشکاران، پهلوانان، قهرمانان.

کتاب حاضر به شما تقدیم می شود از اینرو شایسته است مختصری مراسم معارفه به عمل آید و با یکدیگر آشنا شویم.

سال آخر دانشکده پزشکی چنین پایان می یافت: موضوعی را باید انتخاب و درباره اش بحث و تحقیق کنند یا کتاب ارزنده ای را ترجمه نمایند و همه را به صورت رساله و به نام رساله تقدیم دارند.

سال سوم بود، موضوع رساله ای را که باید بگذرانم انتخاب کردم: اوائلی که توت به بازار می آید یعنی توت نوبر است و از لحاظ داشتن مواد قندی و حدت انجام تخمیر و زمان لازم برای تخمیر شدن با توتهای دیگر فرق دارد اگر کسی آن را زیاد بخورد مسمومیت ناشی از تخمیر ایجاد شده سبب می شود حالتی به وی دست دهد که در شهر ما «یزد» به آن «توتی شدن» می گویند. توتی شدن که نوعی دگرگونی در متابولیسم مواد قندی است سر رشته بحث را به من می داد و می توانستم برگهائی چند بنویسم مخصوصا که توتی شدن نه درست مانند مستان الکل خورده بد مستی ایجاد می کند نه مانند دیوانگان زنجیری حملاتی دارد بلکه حالتی فیما بین به وجود می آورد و مطلب تازه ای بود و هنوز کسی متوجه آن نبود

از اینرو برایم انتخاب جالبی بود که رساله ای تحت عنوان «توتی شدن» بگذارنم.

سال آخر رساله هائی را ورق می زدم که از تخمیرات مواد مختلف مخصوصا مواد قندی موجود در توت بحثی داشت یا از بیماری دیابت و یا از انسولین بحث نمود بود در ضمن به چند رساله برخوردم که همه «نام اسلام و بهداشت» یا «بهداشت و اسلام» را داشت مهمترینش را خواندم و آنکه امتیاز بیشتری داشت مطالعه کردم و بعد یکی دیگر را نگاه کردم پیش خود گفتم: تو که می توانی غیر از بهداشت نظافت و بدن کهآن هم محدود به چند روایت و خبر است مطالبی از اسلام بنویسی اگر اقدام نکنی ستم کرده ای!

تحقیق کردم در شهرستانهائی که دانشکده داشت رساله یا رساله هائی دیدم یا دانستم که به عنوان یاد شده یعنی بهداشت و اسلام گذرانده شدهاست؛ رساله خود را به نام «گفتارهای طبی و بهداشتی پیشوایان اسلام» انتخاب کردم و بحث از تمام برنامه های پزشکی معمول روز را که اسلام هم در آن باره نظر داشت آغاز نمودم، هر جلد تحت عنوانی فراهم شده است که می توانید به صفحهدوم همین جلد مراجعه و بدانید عنوان هر کدام چیست تابه جلد حاضر رسیدم.

هر جلد که شروع می شد با آیه ای از قرآن کریم تبرکش می کردم و همه جا سعی داشتم حتی المقدور مطالب اسلامی از آیات قرآن باشد و تحقیقات علمی از آخرین اطلاعات روز؛ و به همین روش این جلد را هم به قرآن مشرف می نمایم و برای تبرک و تیمن سرلوحه آن را آیه شریفه ای قرار می دهم، آیه ای که در آن توجه و علاقه قرآن به ورزیدگی و توانائی چشمگیر است بلکه به

دانائی و توانائی (زاده بسطه فی العلم و الجسم).

مضمون آیه شریفه ای که هم اکنون گفتم و الان خواهم گفت چنین است:

پیامبری از بنی اسرائیل(1) به قوم خود اطلاع داد که به زودی طالوت بر آن ها پادشاه خواهد شد. بزرگان قوم گفتند اگر به زودی طالوت بر آنها پادشاه خواهد شد. بزرگان قوم گفتند اگر قرار چنین بود که ما انتخاب کنیم کسانی را داشتیم که شایسته تر بودند و عیب بزرگ طالوت را که نداشتن ثروت و مکنت بود تذکر دادند، پیامبر فرمود خدا طالوت را شایسته سلطنت دانسته زیرا مورد تأیید اوست و او را در دانش و توانائی فزونی داده است و پادشاه باید سه چیز در او باشد - بلکه پادشاه یعنی همه مردم - لذا سه چیز باید در مردم باشد : دین، توانائی، دانائی و اگر این سه باشد و سلطان متمکن و ثروتمند نباشد با این سه چیز موجبات سعادت دو جهان همه فراهم است و از جمله درست شدن و داشتن تمکن و اقتصادی بسیار عالی.

برای مزید اطلاع بگویم دین یعنی همه چیز یعنی اخلاق و فضیلت و کمال و شرافت، و در جلدهای قبل گفتم فرق بین خوب بودن به خاطر خدایا خوب بودن به خاطر خوبی زیاد و چگونه و چیست؟ و از آن استقبال گرمی به عمل آمد.

و قال لهم نبیهم ان اللّه قد بعث لکم طالوت ملکا قالوا أنی قال ان اللّه اصطفیه علیکم و زاده بطه فی العلم و الجسم و اللّه یؤتی ملکه من یشاء و اللّه واسع علیم (246 بقره) پیامبر آنها گفت همانا خداوند طالوت را به پادشاهی شما برانگیخت گفتند که از کجا او را بر ما بزرگی و شاهی رواست در صورتی که ما به پادشاهی

1- یوشع یا شمعون یا شموئیل.

شایسته تر از اوئیم او را مال فراوان نیست؟! پیامبر در جواب آنها گفت که او از این رو به شاهی شایسته تر خواهد بود که خداوند برگزیده و در دانش و توانائی او را فزونی بخشیده و خدا ملک خود را به هر که خواهد بخشید که او به حقیقت توانگر و داناست. (برگزیده شدن از طرف خدا یعنی دین و فزونی دادن در دانائی و توانائی مجموعا یعنی دین و دانائی و توانائی).

چون دوست و دشمن، موحد و ملحد همه و همه در عصر حاضر ایمان دارند موفقیت هر کشوری متناسب و هماهنگ با میزان دانائی و توانائی مردمش است از اینرو درباره دانائی و توانائی و بحث اطراف آنها سخنی ندارم فقط مطلب اصلی اینجاست که برای یک قهرمان ورزیده و ورزشکار ارزنده کافی نیست که فقط سنگین تر بردارد بیشتر بپرد بهتر بدود محکمتر بزند بالاتر بجهد زودتر بیفکند و ... بلکه باید روح بردباری و تحمل مشقت ها نیز در او قوی باشد و اصالت ورزشکار بیشتر و قطعا در این است که هم زورمندی توانا باشد و هم در اخلاقیات ممتاز و با مطالعه جلد حاضر خواهید دید اسلام همین را خواسته و در موارد عدیده نبی گرامی پس از تشویق قهرمانان و ورزشکاران فرمودند: اما پهلوان تر هم داریم عرض کردند کیست؟ فرمودند آنکه زودتر خشم خود را فرو برد و در عفو کردن مردم مسابقه را ببرد و پیشی گیرد.

از قراری که گفته شد تا اینجا همه جهانیان یک صدایند: توانائی دانائی - دانائی توانائی، و هر روز و هر زمان در گوشه و کنار جهان هم باری پیشبرد این دو مسئله فعالیت های تازه ای آغاز می گردد. آری فقط توانا بودن یعنی موجود پستانداری زورمند

بودن کافی نیست و این انسانیت است که باید توأم با توانائی باشد تا موجودیت انسانی بلکه ملکوتی بوجود آید.

آنچه می بینم اکثر مردم عصر حاضر با مفهوم آیه یاد شده در اختلافند، اینکه می گویند: درست است توانائی یعنی فقط قهرمان بازوئی بودن اما این علم است که آدمی را مغزی و قهرمان را بازوئی مغزی می گرداند! در اینجاست که باید بگویم بلکه باید تکرار کنم: اولین کلمه ای که در اسلام وحی و نازل شد سخن از علم بود اما علمی که خدا در آن راه دارد (اقرء باسم ربک ...) که اگر علم باشد و خدا فراموش گردد جز برای انهدام و در راه خرابی و همنوع کشی بکار نیاید؛

در قرآن است که خدا چون آدم را آفرید به او علم آموخت و شیطان را گفت سجده اش کن و تسلیمش شو شیطان که تسلیم آدم عالم بلکه علم نشد رانده و ملعون گردید اما بدین مضمون به خدای عرض کرد: من تسلیم و مسخر علم نمی شوم و چه بسیارند دانشمندانی که تسلیم و تسخیر خودم هستند و من فقط تسلیم کسانی خواهم بود که عباد اللّه المخلصین اند (فبعزتک لاغوینهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین - 40 الحجر) و در عمل هم می بینم دنیای توانا و دانای روز رابطه انسان و طبیعت را غرور آمیز کرده اما رابطه انسان و انسان را تیره ساخته و بخواست شیطان عمل نموده و تسلیم اوست و حتی در کشورهائی که صدها دانشمند دارند آنچه جای خالیش احساس می شود و خلاء موجود در آن کاملاً محسوس است وجود سلمانها و ابوذرهاست و نیاز بوجود کسانی کاملاً محسوس است که بیایند و لااقل گوشه ای

از جهان را آن چنان امنیت دهند که اگر کسی خواست به آن پناه ببرد و ساعتی بیاساید بتواند و از قراری که جهان رو به فساد می رود در یک سطح بالاتر و عالیتر نیاز بوجود مصلح کل بقیت اللّه حضرت ولی عصر ارواحنا فداء احساس می شود که بیاید و آن روزگار را که در منجلاب نا امنی و ستم غوطه ور است مبدل به جهان قسط و عدل نماید و بدون شک همانگونه که نبی گرامی فرمودند خواهد شد (یملا اللّه به الارض قسطا وعدلا بعد ما ملئت ظلما و جورا).

آری آن دانائی و توانائی که خدا در آن راه ندارد ارزش ندارد و مفهوم آیه عنوان کتاب همین (دین - دانائی - توانائی) و خوشا به حال کشوری که خدا و دانائی و توانائی در آن راه دارد و چه نیکو و بجاست که از حضرت علی این دو روایت را بیاورم که یکجا می فرماید: دانائی و دین با همند و هر کدام به تنهائی آتش افروزند (العلم و الدین توأمان و اذا افترقا احترقا) و در جای دیگر به لزوم ارتباط دین و توانائی با یکدیگر اشاره کرده می فرماید: کسی که بر نفس خود غالب شود به درجه نهائی قوت و قدرت نائل شده است (من قوی علی نفسه تناهی فی القوه) و از نبی گرامی است: ان الشدید لیس من غلب الناس و لکن الشدید من غلب علی نفسه (نیرومند و توانا آنکس نیست که بر مردم پیروز شود بلکه قوی و مقتدر کسی است که بر نفس خود غلبه نماید) و بازار آن حضرت است: لیس الشدید بالصرعه انما الشدید الذی یملک نفسه عند الغضب (نیرومند و قهرمان کسی نیست که در کشتی گرفتن رقیب خود را بر زمین زند بلکه نیرومند کسی است که هنگام خشم مالک نفس خود باشد).

خدا رحمت کند بعضی از شعرا را حق مطلب را در یک جمله کوتاه آنهم موزون به خوبی ادا کرده اند، بابا افضل کاشی می گوید:

تا در طلب گوهر کانی کانی*** ور در پی عمر جاودانی جانی

من فاش کنم حقیقت مطلق را***هر چیز که در جستن آنی آنی

حال خود را ببین و خوب دقت کن در جستن چه چیزی هستی آیا خدا را می جوئی یا چیز دیگر را.

خدا خواسته تو از ملک پران شوی و به مرتبه «مثلی أو مثلی» ذات مقدسش برسی(1) و اگر خدا گوی و خدا جوی بودی بهمان مرتبت سهتی و در غیر این صورت یعنی در صورتی که ورزش بدن تقوا و دور از خدا داشته باشی تو فقط بازوئی، سینه ای، گردنی، عضله ای، گوشتی، پوستی، استخوانی و هر چیزی که در جستن آنی آنی و اما اگر هم ورزش داشتی و هم خدا را تو هم جانی و هم جانانی، هم روحی و هم ریحانی، هم جسمی و هم روانی.

قهرمانان، پهلوانان، ورزشکاران! برادران عزیز خسته شدید ولی من تازه دستم گرم شده و قلمم در چرخیدن سرعت گرفته اجازه فرمائید با شما بیشتر درد دل کنم: مسئله خدا و دین را جدی بگیرید؛ این دم شیر است ببازی مگیر.

با آنکه در جلد بهداشت روانی درباره توحید و معاد صحبت خواهم کرد اجازه بدهید بسیار مختصر و ساده مطلبی را بنویسم: یا شما معتقدید که خدائی و معادی هست.

یا در زندگیتان با مور غیرمادی برخورد کرده اید مثلاً خوابی دیده اید که تعبیر شده و همانگونه که در خواب دیده اید واقع گردیده

1- اشاره به حدیث قدسی است.

یا از خطری آن چنان رهائی یافته اید که توجیه مادی ندارد و قسم می خورید دست غیب در کار بوده است، یا راهی به شما نشان داده شده که یقین دارید الهام گردیده و از این قبیل امور و لذا احتمال می دهید که خبری هست و مراحل غیرمادی هم وجود دارد.

یا به هیچ امر غیر مادی حتی کوچکترین عقیده و برخوردی نداشته و ندارید و در این صورت با شما کاری نداریم (جعلنا بینک و بین الذین لا یؤمنون بالاخره حجابا مستورا 47 الاسراء) شما آئینه را پست سر گرفته اید.

با دسته اول هم که معتقد و متدینند کاری نیست زیرا خود در راهند و بیراهه نمی روند.

فقط بنده مصرع دسته دوم هستم که احتمال می دهند چیزی هست و احتمال خبری می باشد.

آقای محترم میدانید احتمال در هر موضوع با احتمال موضوع دیگر مساوی نیست و احتمال هر مسئله ای متناسب و به میزان بزرگی و کوچکی موضوعی است که احتمال درباره اش مطرح می شود.

شما را برای مسابقه با باشگاهی که در شهرتان است دعوت می کنند بازی فوتبال در کار است یکی از رفقایتان بیمار می شود او بازیکن خوبی است با کناره گیری وی در گوشی به دوستتان میگوئید احتمال می دهم گل به ما بزنند، اینجا یک احتمال در برابر یک بازی با باشگاه همسایه تان.

یک روز اعلام می کنند باید در مسابقه فوتبال آسیائی شرکت نمائید همینکه به محل می رسید یکی از بازیکنان خوبتان بیمار می شود.

باز احتمال می دهید که گل خواهد خورد. اینجا یک احتمال در برابر یک بازی قاره ای.

نوبت چهار ساله بازیهای المپیک فرا می رسد در آنجا همین اتفاق روی می دهد اینجا هم یک احتمال در برابر یک بازی جهانی.

هر سه احتمال است اما آیا احتمالات در هر سه مورد ارزش مساوی دارند؟ بدون شک خیر! بلکه ارزش هر احتمال متناسب موضوعی است که احتمال درباره اش داده می شود.

آیا مسئله ای بزرگتر از توحید وجود دارد؟ آیا هیچ مطلبی به اندازه توحید بشریت را مشغول داشته است؟ آیا هیچ بحثی به اندازه توحید دانشمندان را بخود متوجه کرده و درباره اش وقت صرف کرده اند؟ بدون شک خیر! اینک از شما می پرسم پس احتمال اگر دادید که خدائی و قیامتی هست همان احتمال آن قدر ارزش دارد که فکر بشریت ارزش دارد و باز هم می گویم؛ این دم شیر است ببازی مگیر و مجددا می گویم آن چیز که در جستن آنی آنی و اگر در جستجوی خدائی مثل یا مثل اوئی و اگر در جستجوی بازوی قوی هستی بازوئی، پوستی، استخوانی، راستش بخواهید رباعی بابا افضل مصداق کلی جانانه ای برای توجیه قسمتی از زیربنای اجتماعات دارد اجازه بدهید یک مرتبه دیگر آنرا تکرار کنم:

گر در طلب جوهر کانی کانی*** ور در پی عمر جاودانی جانی

من فاش کنم حقیقت مطلق را*** هر چیز که در جستن آنی آنی

ملاحظه فرمائید چگونه آن کشوری که فقط در جستن پول است پول است دولتش پول است ملتش پول است انتحارش به خاطر

پول است افتخارش هم به خاطر پول است صلحش به خاطر پول جنگش برای پول هنرش برای پول بی هنری و آدمکشیش در راه پول و همه چیزش برای پول و اعلان می کند از 20 واحد پول بیشتر در جیبتان نباشد که برای جانتان خطر دارد؛ و آن کشوری که در جستن انسانیت است انسانیت در آن ارزش دارد و آنکه در فکر درآمد ملت است دخل ملت است و باجه دریافت و آنکه برای خرج کردن راهی می تراشد سربار ملت است و باجه پرداخت. الان اگر در فکر علمی، علمی، فکر سکسی عورتی، فکر دزدی کردن دزدی، فکر جنایتی جانی، فکر خیانتی خائن و فکر قتلی جانی هستی و بدتر از همه اگر فکر این باشی که امر به معروف و نهی از منکر را کنار بگذاری بر این قصدی که مردم را در منجلاب جهل و گناه خود بکشی و به خود واگذاری ، از این رو تو دیواری، دیوار هم تماشاگر فساد و جهل مردم است، تو مرده ای تو جمادی، منحطی دژنره ای، ضمور یافته ای، ضد اجتماعی ، ضد نیکیهائی ، ضد پیامبرانی، ضد خدائی، و وای بر ملتی که روح امر به معروف و نهی از منکر در آن بمیرد.

تو همین که قرآن می خوانی و به سادگی از این داستان می گذری که زعمای بنی اسرائل به حضرت موسی گفتند ما در این محل امن و امان منتظر می باشیم تو و پروردگارت بروید بجنگید و شهر را تصرف کرده آماده سازید تا ما وارد شویم (1) تصور می نمائی این سخن که بنی اسرائیل گفتند با آنچه تو حواله به تیغ برهنه حضرت عباس می دهی یا اشک می ریزی و استغاثه می کنی امام زمان

1- فاذهب انت و ربک فقاتلا انهناقاعدون 24 مائده.

بیاید و درست کند! تفاوتی دارد؟ بنی اسرائیل گفتند: موسی و خدایش بیایند بجنگند، تو هم می گوئی امام زمان و خدایش بیایند امر به معروف و نهی از منکر کنند؛ تو نباید امر به معروف و نهی از منکر را فراموش کنی که اگر مردم را در جهل و گناه خود واگذاشتی تو دیواری تو خدا و امام زمان را فقط برای تهیه وسائل آسایش و رفاه خود خواسته ای و در یک سطح بسیار بالا که از آن عالیتر نیست قرآن می فرماید: در جستن دنیائی، دنیائی، پولی، نوتی، اسکناسی، زمینی، خانه ای، آپارتمانی، ملیونی، میلیاردی، آزی، حرصی، هوسی. و اگر در جستن فضائل و بدست آوردن آخرت باشی دنیا مزرعه آخرت است، در دنیائی هستی که ابراهیم در آن خلیل خدا شد و حسین بن علی سالار شهیدان و تو هم در جستن دنیائی هستین که تخمی بکاری و درجهان همیشگی محصول و بهره برداری و در این صورت تو عاقبت اندیشی، نیک اندیشه ای، واقع بینی، همیشگی و جاودانی (و من یرد ثواب الدنیا نؤته منها و من یرد ثواب الاخره نؤته منها و سنجزی الشاکرین 145 آل عمران) هرکس برای یافتن متاع دنیا کوشش کند از دنیا بهره منش کنیم و هرکس برای ثواب آخرت سعی نماید از نعمت آخرت برخوردارش گردانیم و البته خداوند سپاسگزاران را جزای نیک (آسایش دنیا و بهشت آخرت) خواهد داد.

هر چه گفتم همه را در سطر زیر خلاصه کنم:

ورزش وقتی تأثیرات عمیق در انسان خواهد نمود که در آن واحد تأثیرات روحی هم بنماید یعنی دنیائی باشد مزرعه آخرت و کسی که بخواهد آقای دیگران باشد اول باید آقای اعصاب و عضلات خودش باشد و باز هم اگر به آقائی رسید همان

را بگوید و عمل کند که حضرت موسی فرمود:

شکرانه بازوی توانا***بگرفتن دست ناتوان است

(حضرت موسی یک قبطی را که بر یکی از شیعیان وی ستم می کرد کشت و فرمود ای خدا بر خود ستم کردم که خود را به فتنه فرعونیان گرفتار نمودم خدایا از من بگذر، خدا از او گذشت و نجاتش داد و موسی عرض کرد پروردگارا به شکرانه این نعمت که مرا دادی من هم هرگز کمک کار و یاور گناهکاران نخواهم بود: قال رب بما انعمت عل فلن اکون ظهیرا للمجرمین 16 القصص) آری ورزش تنها برای جسم قوی ساختن یعنی دست و پای عقل عضلانی را محکم کردن نیست.

تقدیم کتاب

ورزشکاران، پهلوانان، قهرمانان ! این کتاب به شما تقدیم می شود.

سرمایه این کتاب نیروی عضلات سلامت روح شماست.

من و شما در رحم محیط مایعی داشتیم و هم اکنون در هوا شناوریم در آنجا قریب 9 ماه و اینجا بر حسب آنکه در چه کشوری باشیم به طور متوسط کمتر از سی سال و از 70 سال بیشتر خواهیم زیست.

قبل از رحم نیز حداکثر 13 میلیارد سال عناصری تکوین می یافت تا از خورشید و ماه و زمین و همه عوالم آفرینش در گیاهان جمع شود و پدر و مادر ما از آن گیاهان بخورند یا انعامی از آنها چرا کنند و والدینمان از فرآورده شان (شیر و گوشت و ...) تغذیه

نمایند و ما به وجود آئیم و پس از این در جهان دیگر تا ابد زنده خواهیم ماند.

در محیط مایع رحم نه چشمی لازم بود نه گوشی نه دست و پائی زیرا دیدن و شنیدن و رفتن و گرفتن در کار نبود و با محیط مایع هیچکدام تناسب و سازشی هم داشت. همانگونه که پستان مادر قبل از زایمان شیر می آید و نشانی از این است که فردائی برای استفاده از آن با پیدایش نوزاد خواهد بود، وجود دست و پا و چشم و گوش و سایر اعضا در رحم نیز نشان از این است که به زودی دنیای بعدی و محلی وجود خواهد داشت که اعضاء پیش بینی شده و موجود در رحم در آنجا به کار خواهد آمد و به همین قیاس و منوال عناصر موجود در کائنات قبل از موجودیت در رحم پیش بینی شده و مهمتر وجود علاوه ترهائی در این جهال فعلی است که دلیل روشنی بر وجود مرحله دیگری می باشد که در آنجا همانها بکار آید (1) و بدون شک اگر این علاوه ترها برای زیست در این جهان پیش بینی نشده همانگونه که بسیاری از حیوانات علاوه ترها را ندارند و زندگی دارند و چه بسیارند کسانی که علاوه ترها را هم کار نمی فرمایند و حیوان مانند زندگی می کنند «بل هم اضل».

بدون شک با توجه به همین مختصر دانستید چرا سرمایه کتابم به نیروی عضلات منحصر نگردید و به قدرت بدنی دور از انسانیت وقعی و ارزشی نداد و سلامت روح را نیز سهیم دانست. و در جای دیگر از نیروهای خارق العاده بسیاری از موجودات دیگر اشاره خواهم نمود که اگر در انسانها نیز به همان نیروی عضلات و بدنی محدود

1- در جلدی مستقل مربوط به اثبات معاد به تفصیل خواهم گفت.

شود به همان میزان سنجش و قلمداد می گردد.

حرف آخر را اول زدن

در پزشکی دو مکتب بزرگ درمانی وجود دارد هر دو مکتب با داروهای مشابه درمان را شروع و با دواهای مثل هم معالجه را به پایان می رسانند و جدا شدنشان و مبدل به دو مکتب جدا از هم بودنشان از این جهت است که یکی چون به طرز و شرح درمان می رسد از داروهای قدیمی شروع می کند و به تدریج داروها مهمتر از نام می برد و سرانجام به ذکر مؤثرترین آنها می پردازد و دیگری برعکس با حربه ای های برنده و آنچه بحث روز و درمان حاضر است آغاز می کند و سپس به قهقرا برگشته قدیمی ترین دارو و بالاخره در آخر به ذکر درمانهای اولیه می پردازد.

مکتب ورزش اسلامی انتخاب شده در این جلد در قلمرو خود مشابه نوع دوم است یعنی آنچه را اسلام از ورزش می خواهد و چیزهائی را که از قهرمانان ورزیده متوقع است از اول می گوید و به تدریج از شاخ و برگهای ورزش چه از نظر اسلام و چه از دیدگاه فدراسیونهای تربیت بدنی بحث می نماید.

خوانندگان به هیچ وجه انتظار این را نداشته باشند که جنبه های فنی ورزشها و تمرینها و بازیها در این جلد ذکر شده باشد و اگر مختصری به آنها اشاره گردیده بنا بر مصلحتهائی است که مهمتر از همه اهمیت مطلب مورد بحث بوده و هرگز این چشم به راهی را هم نداشته باشد که نکند با دیدن نام کتاب که تازگی دارد و اسلام و ورزش که امروز کاملاً یکی امر آسمانی و دیگری خالص و

ویژه زمینی ها محسوب می شود و هم اکنون در کنار یکدیگر و در آغوش هم تلفیق شده مشاهده می شود شاهد این معنی باشد که پیامبران عظام یا پیشوایان دینی گرام هم صبح ها برخاسته و به ورزشهای سوئدی و نرمش ساعتی خود را مشغول می داشته اند! اینطور نیست و برای ورزشکاران ورزیده و اصیل و قهرمان عزیز همین افتخار بس که سفیران الهی بر قریب به اتفاق همه ورزشها صحه گذارده و آنها را مجاز معرفی کرده و از بسیاری ورزشها ترغیب و تشویق فرموده اند و خود نیز به بسیاری از آنها راغب بوده و به طرز خاصی به آنها اشتغال می ورزیده اند و یک فرمول کلی و اصل اساسی فراموش نشود آنان که با وحی و امر سروکار داشته اند به حد اعتدال جنبش های بدنی داشته و جسم سالم را برای اینکه بهره و توانائی خدمتگزاری بهتر و بیشتری را داشته باشد خواهان بوده اند و این مفهوم واقعی این مسئله در بسیاری موارد از پیشوایان گرامی اسلام به چشم می خورد.

اسلام امتیاز یک جوان را منحصر در نیروی عضلات و زور بازو نمی داند و نمی خواهد و ارزش یک قهرمان را تنها و تنها در بهتر دویدن و بهتر زدن و بهتر برداشتن و نظائر آنها محصور نمی نماید بلکه برای دوران جوانی به ویژه اگر با زیبائی اندام و قوت بازو همراه باشد ارزشی خاص قائل است.

قهرمان بازوئی ارزش اسلامی ندارد زیرا فقط نفس حیوانی بلکه خواسته های حیوانی را نیرومند ساخته است بلکه آنچه در زمینه اسلامی نیرومندی دارد قهرمان مغزی بودن است یعنی قهرمانی که به این قناعت نکند تا در مراحل رده بندی حیوانی باقی

بماند بلکه سعی کند با جسم حیوانی به روحانیت ملکوتی برسد و احساسی به او دست دهد که اگر برای بلند کردن یک وزنه بسیار سنگین مسروی می شود، هنگام بروز شدیدترین غضب هم بتواند فوری طرف را عفو کندو لذت ببرد و خلاصه ورزشی را دوست دارد که فضیلت آفرین است (نبی گرامی در خارج مدینه چند جوان وزنه بردار را مشغول دیدند پیش آمدند و سلام کردند و تبسمی نمودند و با تجویز ضمنی عملشان فرمودند: بسیار خوب، آن که بازوی قویتر دارد پهلوان است اما آنکه بتواند زودتر خشم خود را فرونشاند قهرمان تر است). (1)

هدف اسلام این است که زور بازو و ظاهر ورزیده در کنار زیبائی روحانی و قهرمانی معنوی بوده باشد.

اسلام برای پاداش بخشیدن و کیفر دادن ضرائب و ضوابطی منظور داشته است، قهقهه ای که یک جوان 18 ساله می زند اگر از مد 70 ساله ای به بیند گناه می شمرد و جست و خیز کودک 8 ساله را اگر از 80 ساله ای دید تازیانه مجازاتش دراز می شود و از طرفی موقعیت های سیاسی ، زمانی، اقتصادی، خانوادگی و ... را نیز برای محاسبه صواب و گناه منظور می دارد و چه بسا که اگر یک روحانی در راه رفت خود مرتب به هر طرف نگاه کند مذموم شمرد و از بسیاری مردم گناه نداند و قرآن کریم بر این بحث نمونه های چندی ذکر فرموده و از جمله شئون خانوادگی نبی گرامی را منظور داشته می فرماید اگر از خاندان نبی گرامی اسلام خطائی

1- در بحث از هالتر شرح خواهم داد.

سرزند دو چندان محسوب می گردد همینطور یک ورزشکار ورزیده که از زور بازو و قوت جسمی برخوردار است اگر قوای خود را در جهت مختلف و عرض اجتماعی بکار برد گناهش بزرگتر و کیفر فردایش بیشتر خواهد بود و در غیر این صورت:

شکرانه بازوی توانا***بگرفتن دست ناتوان است

و به گرفتن دست ناتوان مأجور و مثاب.

نبی گرامی اسلام فرمودند: طوبی لمن اسلم و کان عیشه کفافا و قواه شدادا (خوشبخت و سعادتمند آن انسان با ایمانی است که درآمدش برای معاش او کافی است و قنای بدنش نیرومند می باشد. یا اینکه اسلام همه سعادتها و خوشبختیها را در این دو کلمه جم کرد درست است و هر کس درآمدی کاف و بدنی نیرومند داشت سعادتمند است؟ آری همین است و ذکر یک کلمه «اسلم» در روایت رساننده همه آنچه اسلام خواسته است می باشد و همین یک امتیاز را داشتن همه سعادتها را داشتن است و برای روشن کردن مطلب یک بحث جزئی باید کرد:

یادتان باشد در جلد دوازدهم گفتم: از سربازی سؤال شد چرا هر کار می کنیم اسلام می گوید نیت باید کرد؟ نماز صبح نیت، ظهر نیت، عصر نیت، مغرب و عشاء نیت، روزه نیت، حج نیت همه و همه چیز نیت، در 20 سالگی نیت و در 40 سالگی نیت در 70 سالگی نیت. در سفر نیت، در حضر نیت و ... نیت نیت نیت؟!

سرباز گفت دوران شش ساله ابتدائی را گذراندم محصل خوبی بودم هر روز گفتند به راست راست به چپ چپ کلاس دوم گفتند سوم

گفتند، پنجم گفتند و با آنکه همان کلاس دوم خوب همه را بلد شده بودم به دبیرستان هم رفتم هر روز و هر ساله گفتند به راست راست به چپ چپ حال که سربازی هم آمده ام ماه اول هر روز به راست راست به چپ چپ، ماه دوم همین طور ماه دهم همچنین و تا آن روز هم که نزدیک به پایان خدمت است باز هم مرتب به راست راست به چپ چپ ولی یک روز ضمن عملیات صحرائی فهمیدم چرا با آنکه ده سال قبل همه این حرکات را به خوبی می دانستم باز هم هر روز باید آن را تکرار کنم!

آنقدر و آنقدر در گوشم قدم به پیش و به راست راست و به چپ چپ گفته اند که تمام سلولهای بدنم گویا تسلیم صدای فرماندهی است که امر و نهی مذکور از دهانش خارج می شود و من دیگر چون عروسکی تسلیم فرمان افسر خودم بودم و اگر مرا چنین تعلیم و تربیت نمی کردند، ممکن بودن در جبهه چنگ همین که صدا بلند می کرد قدم به پیش ما با دین آتش روبرو در مطاع بودن فرمان شک کنیم و حتی بگوئیم آتش است و گلوله اول خودتان بروید ولی تمام اعضاء بدن سرباز بطور خودکار در اثر مداومت تلقینی و روانی چندین ساله در اختیار فرمانده است و به مرحله تسلیم رسیده است. همینطور یک سرباز اسلامی یا یک فرد مسلمان که دائم نیت می کند نیت برای تقرب به خدا یعنی صبح خدا ظهر خدا عصر خدا مغرب خدا عشاء خدا وقت خدا بی وقت خدا سفر خدا حضر خدا همه وقت خدا همه جا خدا و ... خدا خدا خدا صبح نماز، ظهر نماز، عصر نماز ... و این شخص سراسر وجودش پر از ذکر خدا و وسیله یافتن تقرب به خدا و خالی از همه هوی و هوسها و قدرتها و مقامهاست و چنین شخصی

به مرحله بسیار بسیار ارجمند تسلیم رسیده و چنین شخصی اگر درآمدش هم برای امرار معاش کافی و بدنش هم نیرومند باشد راستی سعادتمند است.

کسی که تسلیم است همین یک اشاره برای اثبات سعادتمند بودنش کافی است که با بدن نیرومند و سلامتش کوشش وجدیت می کند تا مرتب پیش رود به کمال فضیلت بیشتر و بالاتری برسد و اگر مانعی پیش آمد چون تسلیم است می گوید خدا نخواست و راحت است برعکس آنها که به اینجا چون رسند هزاران قصد سوء یا نیت های سخت در برابرشان رژه می رود و خدای ناکرده کارشان به انتحار می کشد.

کلمه انتحار به میان آمد بجاست از روایتی یاد کنم: گویا حادثه ای پیش آمد و نفراتی هلاک شدند که در میانشان چند نفر نیکوکار متقی بودند، مردی به حضرت صادق عرض کرد این چه شد که نیکوکاران در حادثه تلف شدند؟ مگر برای مؤمنین نیز چنین پیش آمدی روی می دهد؟ حضرت بدین مضمون فرمود: مؤمن ممکن است در آتش بسوزد، با طوفان هلاک شود، زیر آوار رود، سیل او را ببرد، زلزله به قتلش برساند و ... ولی مؤمن فقط با یک وسیله نمی میرد و آن انتحار است.

«طوبی لمن اسلم و کان عیشه کفافا و قواه شدادا» پس این گونه معنی می شود سعادتمند کسی است که به مرحله تسلیم رسیده و در آمدش کافی و بدنش نیرومند است.

نبی گرامی در جای دیگر می فرمایند: مرد باایمان از نیروی بدنی خود به نفع خویشتن استفاده می کند از دنیای خود برای آخرتش

و از جوانیش قبل از رسیدن پیری و از زندگانیش پیش از مرگ (فلیأخذ العبد المؤمن من نفسه لنفسه و من دنیا لاخرته و فی الشبیه قبل الکبر و فی الحیوه قبل الممات) و حضرت علی (ع) درباره جوانانی که به غفلت روزگار گذرانده می فرماید: در ایام سلامت بدن سرمایه ای مهیا نکردند و در اولین فرصتهای زندگی و نیرومندی درس عبرت نگرفتند، درخشنده ترین ایام عمر را به رایگان از کف دادند. آیا کسی که در جوانی اهل تن پروری بوده می تواند در پیری جز شکستگی و ذلت انتظاری داشته باشد (لم یمهدوا فی سلامه الا بدان و لم یعتبروا فی أنف الاوان فهل ینظر اهل بضاضه الشباب الاخوانی الهرم).

قرآن و نبی گرامی و ورزش

پروردگار یکی از اولیاء دین خود را در قرآن چنین معرفی می فرماید: «وزاده بسطه فی العلم والجسم» و اشاره به بسط و فزونی وی در دانش و بدن می نماید و چون آیه شریفه را در کنار سخن نبی گرامی قرار دهیم که فرمودند : طوبی لمن اسلم و کان عیشه کفافا و قواد شدادا، مطالب زیر نتیجه می شود:

بسطه فی الجسم و در برابر قواد شدادا (فزونی در جسم یعنی نیرومند بودن اعضاء) قرار می گیرد و معلوم است فزونی جسم پیامبران چنان نیست که مبتلا به چاقی باشند و زیر پوستشان چربیهای فراوانی جمع شده باشد و این برای پیامبران نقص و مطرود است و بسطه فی الجسم همان است که نبی گرامی فرمودند یعنی قواه شدادا و نیرومندی اعضاء.

زاده بسطه فی العلم در برابر اسلم وعیشه کفافا است زیرا کسی که در دانش فزونی داشت و جنبه دینی وی نیز آن قدر در سطح بالا بود که پیامبر معرفی گردید به مقام تسلیم و أسلم رسیده و برای بدست آوردن در آمدی که کفاف عیش و زندگیش را بدهد با دانش فراوانی که دارد تواناست.

ضمیر «ه» در «زاده» که بجای یک پیامبر و معرف اوست با کلمه «العلم» همان است که قرآن از هر مسلمانی خواسته و اولین کلمه ای می باشد که بر پیامبر گرامی اسلامی نازن شده است (اقرأ باسم ربک ... علم بالقلم ...) یعنی اولین کلمه نازل شده در اسلام دستور خواندن و توجه دادن به نوشتن است اما خواندنی و نوشتنی که به نام خدا و یاد خدا باشد زیرا اگر علم را ناکس بدست افتد هلاکت و گناه به بار آورد و در آیه مورد بحث هم ضمیر مستتر به جای ربک بلکه نماینده آن است زیرا به پیامبری اشاره می فرماید که از جانب خداست و العلم هم شامل خواندن و نوشتن، از اینرو درست همین است: آنکه تسلیم بود تسلیمی که از فزونی دانش بدست آورده دانشی به یاد خدا بودن شک توجه به درآمد کافی برای زندگی و تقویت نیروی جسمانی خود خواهد داشت و اگر در سطح مملکتی آن را به حساب آوریم یعنی توجه به اقتصاد و ورزش اما اقتصادی برای خدا و ورزشی در راه خدا و خدای جل جلاله هم مشتری این دو می باشد مشتری اقتصاد درست و مشتری نیروهای انسانی ان اللّه اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم 112 التوبه).

ورزشکار و اجتماع

برخی مسائل اجتماعی بسیار ارزنده در برابر ورزشکاران و ورزش قرار می گیرد که ناگزیر باید به پاره ای از آنها اشاره کرد:

اولیاء امور باید متوجه کیفیت ورزش در سطح کشور بیشتر از بدست آوردن چند مدال باشند درست است که مدالهای افتخار بدست آوردن امتیازات ارزنده ای در جهان حاضر محسوب می شود اما در یک کشور چند میلیونی، چند نفر مدال داشته باشند و بقیه از ورزش و ضوابط و خواص آن بی خبر و دور، مایه تأسف است. ورزش در سطح همگانی آن چنان ارزش دارد که گویا در کشوری همه دانشمندند و چند نفر به علت نبوغشان ممتاز و گیرنده مدال، و همه بی خبر از ورزش و چند نفر قهرمان مدال دار چون کشوری است که همه جاهلند و چند نفر نابغه ای که با همه فاصله دارند.

ایراد نشود که ورزش را در کنار و ردیف علم آوردم. ورزش به نظر اسلام ارزش فوق العاده ای دارد که تنها کافیست گفته شود قرآن هم زاده بسطه فی العلم و الجسم را کنار و ردیف یکدیگر ذکر فرموده و زیادتی جسمی قرآنی بدون شک برای یک بدن چاق پرچربی یا پف آلود نبوده و مقصودش بدن ورزیده و شایسته می باشد از این رو باز اگر بگویم ورزش کیفیتش در سطح همگان ارزش دارد و کمیتش به ویژگی و خصوصیت در آمدن ، بسیار بجا گفته ام.

ورزش نباید قدمی به عنوان سد کننده راه تکامل و طریق حقیقت گذاشتن تلقی شود به گفته سعدی

ص: 29

غیر از خدا هر چه پرستند هیچ نیست***بی دولت آنکه بر همه هیچ اختیار کرد

... هر کس به عنوان نشانی از پرستش درست کند و حتی کسی را آن چنان معبون کند تا آنجا که عده ای را متوجه قدرتی سازد که شناخت آن قدرت به هیچ وجه در پیشبرد و تکامل مغزها مؤثر نیست یعنی خلاصه کنم ترتیب دادن شیوه بت پرستی و تجدید رسوم و تثنیت بزرگترین ستم به اجتماع است.

زمانی که جلد یازدهم اولین دانشگاه و آخرین پیامبر منتشر شد چه بسیار بودند کسانی که برایم گفتند یا نوشتند که از آنچه در باره شرکت گفته بودم لذت برده اند و فوق العاد برایشان جالب بوده است نه آنکه گفته بودم: شرک از این جهت بزرگترین گناه است که خدا می خواهد بشر را بالا ببرد تا مثلی أو مثلی ذات مقدسش گردند و مشرکین خدا را آنقدر پائین می آورند تا از انسانها هم پائین تر برود و به جماد و نبات و ... سردر آورد.

یک ورزشکار دارند. چندین مدال طلا را هم فقط به علت اینکه بهتر جسته یا بیشتر دویده یا سنگین تر برداشته یا بزرگتر افکنده یا ... آری به همین علت که نفس حیوانیت وی پیشی گرفته آن چنان معرفی کردن که دقت مردم، علم مردم، عمر مردم، آن هم مردمی که همه جوان و شاخص نیروهای انسانی اند این همه ارزشها به سوی وی متوجه و معطل و بلکه باطل بماند نوعی بت پرستی بلکه نزدیک به بت پرستی است و مدال باید برای مملکت افتخار باشد در برابر کشورها نه آنکه پرستش آفرین باشد برای جوانان همان کشور.

بعضی کتابهای اولین دانشگاه و آخرین پیامبر جنبه

دانشگاهیش می چربد و برخی بیشتر مطالب مذهبی دارد و به آخرین پیامبرش می رسد و کتاب حاضر آنچنان شده که مطالب مذهبی آن کم است و حق هم همین بود زیرا اسلام اگر بهداشت غذا دارد می گوید اول خدا بعد غذا، بهداشت بدن است اول خدا بعد بدن و نه مقصود ذات مقدس وی باشد که در برابر غذا یا بدن قرار می دهیم بلکه اسلام همیشه جنبه معنوی و تکامل و قسمت مغزی را بر همه چیز ترجیح می دهد و در مورد ورزش هم ملاحظه فرمودید هر جانبی گرامی ریسدند اگر صحابه اش در برابرش مسابقه می دادند و احسنت می شنیدند می فرمود می دانید کدام یک برنده حقیقی است آنکه بهتر بتواند خشم خود را فرو برد. آری اسلام اگر زور بازو می خواهد اگر هیکل متناسب و اندام زیبا را طالب است اگر تیراندازی و شنا و اسب سواری و پیاده روی و کوهنوردی و تقریبا همه ورزشها (به استثنای چند تا) را امتیاز می دهد و مباح و مجاز می شمارد همه را به خاطر بهتر رسیدن به سر حد شرافت و فضیلت می خواهد.

نزد نبی گرامی فردی که هیچ ورزش نمی کند و نکرده و صاحب شرافت و فضیلت است بر قهرمانی که جائی از سینه اش برای مدالهای طلائی که چند سال اخیر گرفته باقی نیست اما مزاحم اجتماع است سلب وقت از مردم می کند، عمر جوانان را معطل می گذارد ترجیح داده می شود.

یک ورزشکار حداکثر استفاده ای که حق دارد از نیروی اکتسابی بدنی خود ببرد اینست که در مواقع خیلی خیلی ضروری فقط از خود دفاع کند و الا حق ندارد حتی در دکان نانوائی برای زود پنجه زدن به نان

مشت بوکس باز خود را برابر سینه دیگران بیاورد، و حداقل استفاده ای که باید از یک ورزشکار به شکرانه نیروی ارزانی داشته شده به وی به اجتماع برسد اینکه:

شکرانه بازوی توانا***بگرفتن دست ناتوان است.

مدال افتخار بدست آوردن و امتیازی برای کشور کسب کردن بر سرو چشم اما اگر خواسته های نبی گرامی مراعات نمی شود لااقل محاسبات فرویدیسمی را از یاد نبرند نخواسته باشند عقده مستعمره مغز شدن را با مشت زدن و وزنه پرتاب کردن جبران نمایند! (شرح بیشتر را در قسمت رواشناسی خواهم داد).

اسلام روش مخصوصی دارد ای بسا که با آن همه شرف افتخار و اهمیت که برای علم قائل است صدها ابن سینا و رازی ایستاده اند و رو به جانب یک نفر یعنی کسی چون ابوذر غفاری دارد زیرا ابوذر را اصلاح کننده تیرگیهای رابطه بین انسان و انسان می شناسد و آنان سعی دارند رابطه انسان و طبیعت را سازگارتر و افتخار آمیزتر نمایند و وقتی نبی گرامی به شما توجه می فرمایند یا فرشتگان به تماشای عملیات قهرمانی شما می آیند که فقط سالار یا فرشتگان به تماشای عملیات قهرمانی شما می آیند که فقط سالار و سرپنجه نباشید بلکه اول آقای نفس خود سپس خدمتگزار نفوس و در غیر این صورت همانطور که گفتم : «هر چیز که در جستن آنی آنی، نه آقای خودی نه خدمتگزار اجتماع بلکه نفس کشی، عضله ای، مشتی، لگدی!

مسئله دیگری که آوردنش در کنار مطالب فوق سبک می باشد ولی گفتنش ضروری است، وجود بعضی باشگاههاست که افرادی در سنین مختلف که اختلاف فاحش و زننده سنی با یکدیگر دارند

در ساعات مختلف در آن جا کنار هم ورزش می نمایند.

مسئله دیگر: تعیین مسیر بعضی مسابقات است که به جای انتخاب محلی در هوای آزاد خیابانهای پرترافیک باهوای آلوده تعیین می شود و ساعتها از ایاب و ذهاب مرده و زنده و وسائل حمل و نقل هم جلوگیری به عمل می آید.

چه بسیار کمند ورزشکارانی که مشروب می خورند و به دخانیات سرگرمی دارند و در عین حال سالم به نظر می رسد و چون از آنها سئوال شود چرا چنین می کنید حیف است بدن ورزیده ورزشکار ارجمندی آلوده شود می گویند فلانی و فلانی را به بین که آجیلش درست و ورزشش به جا بوده و هشتاد سال عمر کرده است و هنوز هم محکم است در صورتی که نمی دانند همین شخص چنان بدن نازنینی داشته که با وجود مشروب و اعتیادات دیگر خود را به هشتاد رسانده و در صورتی که معتاد نبود هشتادش به صد و هشتاد می رسید بدون شک.

ایکاش جهانیان همانند بازیهای المپیک یک دوره چند ساله المپیک های علمی درست می کردند و ایکاش و ای آرزو که هر چند سال یک دوره المپیک اخلاقی پایه گزاری می شد که از همه ارزشمند تر بود! و در قسمت روانشناسی آنجا که بحث به اعمال حج می رسد خواهم گفت المپیک سالیانه اسلامی که همه جنبه اخلاقی و رو به فضیلت رفتن در نهادش نهفته و یک مانور بزرگ اسلامی و اخلاقی می باشد چگونه است؟ البته کار به شرکت کنندگان عصر حاضر نداریم که چگونه می روند و چسان بر می گردد و چه میزانی از آنان پس از مراجعت از رفتارشان معلوم می گردد، در المپیک اسلامی بلکه درست آن در فستیوال بزرگ اسلامی شرکت کرده و تحت

تأثیر قرار گرفته اند و حاج شده و دید اسلامی یافته اند.

هنوز که هنوز است فطرت پرعصیان بودن بشر تفوق دارد و به جای تهیه مسابقات علمی یا آماده کردن مردم برای شرکت در فستیوالهای اختلافی و کمال و فضیلت سعی در تربیت دادن المپیکهای انتخاب زنان زیبا را دارد و چه سودی از این بابت عاید بشریت می شود هنوز کسی جز سود یک مشت دلال و بلیط فروش را نفهمیده و ندیده و ندانسته است.

توجه و علاقه اسلام و ادیان آسمانی دیگر به جنبه های کمال و فضیلت انسانی و اینکه ورزش و فعالیت هر چند پسندیده و لازم است اما قدرت روحی و توانائی معنوی برتر است، امروز مورد توجه روانپزشکان نیز قرار گرفته به عنوان مثال می گویند.: قرص های مسکنی برای جلوگیری از سرفه کردن تجویز می شود که خورده می شود و سه رقم اثر بر بردن می گذارد یکی همان که حضرت علی فرمود ما من دواء الا ویهیج داءا (هیچ دوائی نیست که علتی دیگر تهییج نکند) دیگر اثر تسکینی قرص و جلوگیری از سرفه و سوم اثر روانی آن یعنی همینکه قرص و جلوگیری از سرفه و سوم اثر روانی آن یعنی همینکه قرص را خوردیم اراده ما بیدار می شود و مانع سرفه کردن می شود در صورتی که قبلاً این اراده را نداشتیم که خود را از سرفه کردن باز بداریم و لذا کسانی هستند که بدون خورد قرص اراده نیرومندی دارند که مانع سرفه کردنشان گردد.

در هیجانات، گناه ما این است که بدون توجه هر چه از فکر و اندیشه داریم تسلیم عواطفمان می نمائیم و بدون هیچگونه توجه و اراده ای خود را در اختیار ترس و غم و خشم قرار می دهیم در صورتی که اگر اراده کنیم که ترس و خشم را پس بزنیم موفق

خواهیم بود و اینست که گاهگاهی خودمان با کمک عواطفمان باعث بیماری خودمان می شویم و لذا بهترین ورزش این است که بر خود مسلط باشیم کنترل نفس به دست خودمان باشد که بدنمان بیمار نشود و کسی که می خواهد سالم باشد قبل از ورزش کردن باید سعی کند مریض نشود و بهم زدن واکنشهای طبیعی بدن با خشم و غضب و ناراحتی نه تنها باعث بیمار شدن بلکه بیمار بودن شخص است بلکه اثرات ورزشها و تمرینات را از بین می برد و اگر ورزش یک تن را سلام می کند خشم و غضب همان تن را که بیمار می کند اجتماع را هم ناسالم می سازد، درود بر نبی گرامی اسلام که هرجا قهرمانی دیدند تأیید فرمودند اما اضافه کردند پهلوان تر کسی است که زودتر عفو کند زودتر ببخشد زودتر بر خشم خود غالب آید والکاظمین الغیط و العافین عن الناس (128 آل عمران). درست است نیروی عاطفه قدرت فوق العاده ای دارد و عاطفه همه جا حاکم ا ست و بکار بردن عواطف برای نگهداری امنیت اجتماع و سلامتی بدن لازم است اما باید همه جا و همه وقت مراقبت کرد که بوسیله عقل کنترل گردد.

محل وابسته به نیروی بدنی

شعرا، ادبا، حکما در این باره داد سخن داده و گفته اند نیروهای عضلانی برای چه و در کجا باید مصرف گردد و ساده تر از همه را شاعری گفته است: شکرانه بازوی توانا***به گرفتن دست ناتوان است

اما جائی ندیده و نشنیده ایم که کسی یا قانونی نیروهای انسانی را تحت فرمان قوانین و مقرراتی در آورده و مقید ساخته

باشد مگر اسلام ! (از قرار معلوم اخیرا به آن توجه شده است).

نبی گرامی و ائمه اطهار که بیشتر توجهشان این بود مسیری را نشان دهند که قوای روحی و معنوی در آن آسانتر و زودتر به کمال خود برسد؛ مطالبی را به همین منظور بیان داشته اند که به پاره ای از آنها در همین جلد برخورد خواهید نمود اما همه در قلمرو قرآن و مورد تأیید و تصدیق قرآن.

قرآن کریم به صراحت محلی را معرفی می کند و نشان می دهد که شایسته آن است که تمام نیروهای عضلانی بلکه کلیه نیروهای انسانی در آن و برای آن مصرف گردد بلکه به آن محل تعلق داشته باشد چنانچه درباره دو آیه (یا بنی آدم خذو ازینتکم عند کل مسجد - ای فرزندان آدم بگیرید زینت خود را نزد هر مسجدی) و (انما الحیوه الدنیا لعب و لهو و زینه و ... - زندگی دنیا لعب است و لهو و زینت و ...) فکر کنیم دورانی از زندگی را که قرآن «زینت» نامگذاری فرمود مرحله ای می شناسیم که درست همان دوران جوانی و توانائی است که می توان گفت همان دوران سربازی کردن و پهلوانی نمودن و قهرمان شدن می باشد.(1)

جهان همیشه و هم اکنون به دو نیروی گرداننده اداره شده و بر آن دو پایه چرخیده و می چرخد: نیروی جوان و نیروی اقتصاد، پروردگان نیز همین دو را آن چنان مؤثر در نگهداری احوال و اوضاع معرفی می فرماید که خود را مشتری فقط همین دو قلمداد می نماید (ان اللّه اشتری من المؤمنین اموالهم و انفسهم ...).

فرمان «خذوازینتکم عند کل مسجد» پروردگار به قراری که

1- در جلد 11 مفصل شرح داده ام.

گفته شده جز این نیست که باید نیروی جوانان مسلمان متعلق به مسجد باشد همانگونه که نیروی جوانان کشورهای ... متعلق به کاج بوکتمیگهام، کاخ کرملین و ... محسوب می شود.

آن محصل مسلمانی که مطالعه می کند تا حد متوسط دانائی اجتماع مسلمین را بالاتر ببرد فوق العاده در کار مسجد سرمایه گذاری کرده و شریک است و آن ورزشکاری که نیروی افتخار و دستگیری و تملک نفس تهیه می نماید خود در سرمایه گذاری سهیم می باشد و در یک سطح بسیار عالی حضرت علی می فرماید: قو علی خدمتک جوارحی(1) (پروردگارا جوارح مرا برای خدمتگزاری خودت نیرومند گردان) و خدمتگزار خدا بودن یعنی خدمتگزار مقررات و قوانین الهی بودن یعنی تعلق به مسجد داشتن، و به ما نیز تعلیم داده اند روزهای اول ماه صیام رمضان از خدا بخواهیم برای انجام وظیفه نیرومندمان گرداند (اللهم قونی فیه علی اقامه امرک و ...).

و چون نبی گرامی یک کشتی گیر، یک هالتر زن! یک قهرمانی را می دهد که پهلوانی می کند می فرمودند تو پهلوانی اما پهلوان تر کسی است که نیروی تملک نفس دارد (نیرویش متعلق به مسجد است)(2) آری در اسلام همه نیروها متعلق به مسجد است و از این جهت به نام پاره ای از نماز (سجده) نامگذاری شد (مسجد) که نماز واقعی ملایم کننده تمام چرخهای تهیه کننده نیروهاست و نماز اگر قبول نشود سایر کارها نیز پذیرفته

1- این دو مطلب که مغز کلام است چندین مرتبه لازم بود تکرار شود.
2- این دو مطلب که مغز کلام است چندین مرتبه لازم بود تکرار شود.

نمی گردد زیرا تعطیل محل قانونگزاری با تعطیل نماز است (آن قبلت قبل ماسواها و ان ردت رد ماسواها) و باز همین یک دلیل دیگر که چرا نماز عمود دین است (الصلوه عمود الدین ان قبلت قبل ...).

شاید عده کمی در میان متجددین بودند که تصور می کردند روحانیت اسلامی با ورزش کردن و امر تربیت بدنی مخالف است و حال آنکه متکلمین و فلاسفه اسلامی زمانی که به تعلق خاطر روح با بدن به بحث می پرداختند به جائی که ناچار باید روح و جسم و بدن مثالی را کنار یکدیگر قرار دهند می گفتند روح جون درشکه چی است و بدن مثالی جون اسب و جسم درشکه آن و چون از آنان سؤال می شد: روح اگر کالم است چه نیازی به بدن داشت؟ باز مثالی زده می گفتند روح جون ماهیگیری است که توری را برای ماهیگیری آماده دارد و چون ماهی را گرفتن تور را به کناری انداخته به خود وا میگذارد، روح نیز برای پرورش و تمام کردن مکارم اخلاقی و کسب علم بدن را لازم دارد و بدن چون تور است و علم و اخلاق جون ماهیان در هر صورت برای بهتر رسیدن و بهتر درک فیض نمودن و بیشتر و بهتر راندن با اسب و درشکه و ماهیگیری کردن با تور درشکه ای نیرومند و توری محکم و قوی و زیبا لازم است، و با این دو مثل علمای اسلامی طرف داری خود را از ورزش ابراز می داشتند و حال آنکه مطالب اسلامی برای جهان ورزش و تأیید آنها کافی به نظر می رسید.

برای مزید اطلاع گفته شود چنانچه مال و اولاد پشت به مسجد دارند و تابع مقرراتش نباشند متلاشی کننده خانواده و سرانجام

ضد اجتماعند(1) و روزگار و زندگی خودشان و اجتماعشان را به سیاه روزی و تنگی می نشانند.(2) و دو نیروی مذکور به هر صورت وسیله آزمایش کلی اند. (3)

ورزش در اسلام

به زودی راجع به ورزش مطالبی خواهم گفت که مورد استفاده همگان قرار گیرد هم اکنون می خواهم نظر اسلام و برخورد قرآن و روایات را با مسائلی که می توان نام ورزش بر آنها نهاد مورد بررسی قرار دهم.

ورزش در اسلام طبق معمول دستورات ورزشی در دو قسمت بیان می شود: آنجا که برای قهرمانی و مسابقه به کار می رود و جائی که قصد دیگری در کار است از جمله سالم بودن یا سالم شدن یا تغییر کمیتی به بدن دادن.

چنین به نظر می رسد که در اسلام آنچه به مسابقه گذاشتن فوق پ اهمیت دارد سبقت گرفتن از یکدیگر در انجام کارهای خیر می باشد و آیه شریفه فاستبقوا الخیرات (148 البقره - 48 المائده) بر پیشانی عمارت هر استادیوم ورزشی و غیر ورزشی اسلامی

1- با توجه به اینکه قرآن یک جا میفرماید (لاتلهکم اموالکم و لا اولادکم عن ذکرالله) مبادا اموال و اولادتان از ذکر خدا غافلتان کند و جای دیگر میفرماید هرکس از ذکر خدا روی گرداند معیشت و زندگی بر او تنگ خواهد بود (و من اعرض عن ذکری فان له معیشه ضنکا - 124 طه).
2- با توجه به اینکه قرآن یک جا میفرماید (لاتلهکم اموالکم و لا اولادکم عن ذکرالله) مبادا اموال و اولادتان از ذکر خدا غافلتان کند و جای دیگر میفرماید هرکس از ذکر خدا روی گرداند معیشت و زندگی بر او تنگ خواهد بود (و من اعرض عن ذکری فان له معیشه ضنکا - 124 طه).
3- واعلموا انما اموالکم و اولادکم فتنه (28 الانفال).

می درخشد یعنی آنچه در اسلام فوق العاده ارزشمند است مسابقه در خیرات و پیشی گرفتن از یکدیگر در نیکوکاری است و چرا مسابقه در کارهای ورزشی و غیر ورزشی برای اینکه کلمه خیر در هر دو مورد بکار رفته است:

حضرت موسی چون از مصر خواست بیرون شود در ترس و نگرانی به سر می برد زیرا چون خواست بر یک نفر قبطی دیگر دست دراز کند فریاد زد می خواهی مرا هم مانند شخص دیروزی به قتل برسانی!؟ با نگرانی از مصر خارج شد و از خدا خواست از شر قوم ستمکار نجات یابد چون خارج شد رو به بیابان نهاد و به طرف شهر مدین پیش رفت تا به حوالی آن رسید بر سر چاه آبی که جماعتی حشم و گوسفندان خود را آب می دادند، دو دختر را دید دور از مردان به جمع آوری و منع اختلاط گوسفندانشان با گوسفند دیگران مشغول بودند.

حضرت به جانب آن دو رفت و گفت اینجا چه می کنید و کارتان چیست؟ گفتند منتظریم مردان، کار سیراب کردن گوسفندانشان تمام شود و مراجعت کنند و ما به سیراب نمودن گوسفندان خود بپردازیم و پدر ما شیخی سالخورده و فرتوت است و کسی دیگر را نداشت که به همراهی گوسفندان بفرستد ناچار ما آمده ایم حضرت به حالشان رقت کرده گوسفندانشان را آب داد با خستگی راه و هم اکنون کشیدن آن خستگی غلبه نمود به طرف درختی که سایه ای بیشتر داشت پیش آمد گرسنه بود آرمید و هیچ چیز و هیچ کس جز خدا نداشت دست به دعا برداشت و گفت بار الها من بخیری (سرو سامان بخشیدن به زندگی) که تو نازل فرمائی نیازمندم، طولی

نکشید یکی از آن دختران با کمال و وقار و در نهایت حیا برگشت و به حضرت گفت پدرم از تو دعوت می کند به خانه ما بیائی تا پاداش سیراب کردن گوسفندانمان را به تو دهد و چون حضرت موسی به نزد پدر دختران حضرت شعیب رسید از او سرگذشت پرسید هرچه گذشته بود بیان داشت شعیب گفت هیچ مترس که از شر قوم ستمکار نجات یافتی.

صفورا یکی از آن دختران گفت ای پدر این مرد را که به شجاعت و امانت آراسته است به خدمت خود اجیر کن که بهتر کسی که باید به خدمت برگزید کسی است که امین و توانا باشد (ان خیر من استأجرت القوی الامین آیه 18-25 سوره القصص) و شعیب تقاضای دختر را پذیرفت ... و بالاخره دختر به نکاح موسی درآمد.

در اینجا صرفنظر از اینکه مسلمین را بیدار می کند تا بفهماند دختر هم باید پسر را برای ازدواج بپسندد همانگونه که صفورا پسندید درس بزرگ زندگی را به دختران می دهد که فقط اندام زیبا را انتخاب نکنند بلکه متوجه سیرت زیبا نیز باشند از این رو صفورا که در دامن رسالت بزرگ شده پدر را متوجه صفات عالیه ای که باید در یک مرد ایده آل باشد می نماید و عرض می کند پدر جان این جوان هم باطنی نیرومند دارد هم ظاهری قوی هم باطنی امین دارد هم ظاهری امین هم از اندام و صورت زیباست و هم از اخلاق و سیرت و به هر صورت می گوید انه لقوی امین، و شرح بیشتر آن را در بهشت نسل خواهم داد و آنچه مورد بحث و منظور است بکار بردن کلمه قوی است برای جوانی که انتظار دارد دختر پیامبر الهی او را به پسندد و پسندید، آری اندامی لاغر و صورتی نحیف و مزاجی ضعیف نه تنها به کار دختر نیاید بلکه

برای پیامبر هم نمی تواند نه مروجی باشد نه مبلغی و حتّی با جرئت بگویم نمی تواند خدمتگزار خوبی برای ایمان باشد و خدا وقتی می خواهد از یک بنده صالح و پیامبرش تعریف نماید اگر دختر پیامبر وی و امین معرفی می نماید خدای پیامبر «وزاده بسطه فی العلم و لجسم» معرفی می فرماید و دختر پیامبر در سطح خانوادگی پیامبری خود سخن می گوید و به قوای پسندیده ظاهر و باطن جوان اشاره می کند و پروردگار خالق همه قدرتها و نیروها اشاره به انبساط و شادابی دو چیز می فرماید که ایجاد کنند ه هر چه پسندیدیگی ظاهر و باطن است می باشد، سلامتی در دانائی و توانائی. انبساط و مسرت در دانستنیها و توانستنیها، اندامی توانا و محتویاتی پر از معرفت و شناسائی ، و به همین مناسبت حضرت علی هم چون انتظار و تمایل شدید خود را به عبادت و بندگی ابراز می فرماید عرض می کند: قو علی خدمتک جوارحی و اشدد علی العزیمه جوانجی، و در هر حال تقاضای سلامتی و تمنای قدرت می نماید با بتواند خدمتگزار و عابد خوبی باشد و چون اسکندر ذوالقرنین در مجلس مشورتی قصد خود را مبنی بر ساختن سدی ابراز می نماید که زحمات طاقت فرسا و سختی به دنبال دارد و اطرافیان به او می گویند هر چه بخواهی در اختیارت قرار می دهیم می گوید من از شما زور بازو و قدرت بدنی و کار کردن می خواهم و تکمن در هر چیز دیگر از طرف خدا به من عطا شده است (قال ما مکنی فیه ربی خیر فأعینونی بقوه - 195 الکهف).

حتی آن کسی که به حضرت سلیمان گفت من تخت بلقیس ملکه سبا را پیش از برخاستن تو به نزد تو حاضر می کنم خود را قوی و امین نامید و پیامبر الهی با شنیدن این دو صفت که سلامتی

بدن و روان باشد بر او خرده نگرفت و انتقاد نکرد یعنی رسم چنین بود که جوانمرد به حضرت شعیب یا حضرت سلیمان به دو صفت ممتاز سلامتی جسم و جان باز نشناخت و معرفی گردد.

نمی دانم به کلمه خیر در آیات توجه فرمودید که هر جا سخن از قدرت و نیرو است کلمه خیر نیز به همراه دارد، همان خیری که پروردگار به مسابقه گذاشتن آن را خواستار است و در دو جای قرآن فاستبقوا الخیرات فرموده است که گفتم، از این قرار با توجه به وسعت قلمرو معانی خیر که قبل از هر چیز تعبیر به ثروت و هم اکنون به دلیل وجود در همین آیه مورد بحث «ما مکنی فیه ربی خیر) تعبیر به تمکن می شود، قدرت بدنی و قوت بازو نیز خیر است و «شکرانه بازوی توانا به گرفتن دست ناتوان است» و این وعده خدائی است که اگر آدمی یک ذره خر در قلب داشته باشد پروردگار آن را کانون و خمیرمایه خوبیها نموده خیر بسیاری به کسی که در قلبش حتی نمونه ای از خیر است می رساند (ان یعلم اللّه فی قلوبکم خیرا یؤتکم خیر" - 70 الانفال) و از جمله قلبی است که ابزار نیرومندی به نام بازوان توانا در اختیار دارد.

خیراتی که پروردگار می فرماید در مسابقه باشد و باید علاوه بر این در انجامش سرعت گرفت و شتاب نمود (اولئک یسارعون فی الخیرات و هم لها سابقون 161 المؤمنون) (آنهم کانوا یسارعون فی الخیرات - 90 الانبیاء) بنابر آنچه نبی گرامی فرمودند از جمله به جای گذاشتن فرزند صالح، جاری کردن آب، نوشتن کتاب خوب می باشد. فرزند صالح یعنی اجتماع خوب، جاری کردن آب یعنی اقتصاد خوب، نوشتن کتاب خوب یعنی افکار

خوب و چه خیراتی از این بهتر که افرادی در شهرهای آباد دارنده فکری عالمانه باشند، در قرآن کلمه خیر در مواردی چند به کار برده شده است که همه را می توان به مسابقه گذاشت و حتی با زمینه یسارعون فی الخیرات استعدادهائی را هم مهیا برای انجام اعمال پسندیده و خیرات گردانید:

و لتکن منکم امه یدوعون الی الخیر (14 آل عمران - 26 القصص) است که شعار انتخاب شده از طرف حسنیه ارشاد می باشد که امروز یکی از مکانهای ارزنده تبلیغاتی اسلامی کشور ماست و انتخاب خوبی کرده اند و چه مسابقه ای بهتر از دعوت به خیر، دعوت به قرآن، د عوت به اسلام، دعوت به ایمان (انهم کانوا یسارعون فی الخیرات و یدعوننا رغبا و رهبا - 90 الانبیاء)

و چرا «یدعون الی الخیر» دعوت به ایمان نباشد که اگر اهل کتاب ایمان بیاورند برایشان خیر است (و لو آمن اهل الکتاب لکان خیرا لهم - 110 آل عمران).

توبه کردن و زندگی جدید بر مبنای توجه به خدا آغاز کردن و تطهیر باطن کردن نیز خیر است (فان یتوبوا یک خیرا لهم 74 التوبه) و چقدر عده ای از این مطلب جلد قبل خوششان آمده بود در آنجا که گفته بودم (البته عنوان رابطه تطهیر و توبه بود و بحث از آیه ان اللّه یحب التوابین و یحب المتطهرین) کسی که تطهیر کرد و خود را از آلودگیهای ظاهر (چرک و ترشحات) و آلودگیهای اندرون (فضولات و ترشحات) پاک کرد هرگز حاضر نیست آنچه را با تطهیر از خود دور ساخته دوباره به خود بمالد یا بخورد برگرداند توبه کننده هم کسی است که آلودگیهای نجس تر و ناپاک تر و

خطرناکتر را از خود دور ساخته و اگر توبه بشکند مثل اینست که چیزی را که از او دور شده دوباره به خود برگردانده باشد.

حکمت نیز خیر است حکمت همان توجه علمی به ارتباط هستی و جهان نمودن با توجه به خداست و مخصوصا یکی از شاخ و برگهای بسیار مهم آن به حکیم که طبیب هم گویند داده شده که از جمله پزشک خداپرست را خیر کثیری عطا شده است (و من یؤت الحکمه فقد اوتی خیرا کثیرا - 269 البقره).

حکمت و عرفان تفاوتی ندارد و حکیم واقعی با عارف حقیقی یکی است زیرا حکیم شناخت حقیقت عالم را طالب است و عارف همین را می طلبد، شاید هنوز کسی نگفته باشد: حکیم از راه شناخت عالم خلق در جستجو است و عارف از راه شناخت عالم امر در طلب می باشد. چنانچه حکیم بزرگ و عارف بزرگوار نبی گرامی می فرماید «ربنا ارنا الاشیاء کماهی» و از پروردگارش می خواهد ماهیت ساختمانی عالم خلق را بداند و عارف بزرگ و حکیم بزرگوار علی مرتضی می فرماید «عرفت اللّه بفسخ العزائم و نقض الهمم» و چون به فرمان نبی گرامی برسیم می بینیم بالاتر می فرماید: ما عرفناک حق معرفتک.

توجه فرمودید حکیم در جستجوی معرفت به حقایق عالم و درک ناموس همگانی و سرمدی است که در همه عالمها جاری و ساری است و در راه شناخت آنچه اثر خامه قدرت در آن هودیاتس و بر تمام ذرات گیتی نقشی نهاده می باشد تا حکمت آفریدگاری را مشاهده نماید که همه چیز از سرچشمه فیض او کسب هستی می نمایند و عارف در مجاهده است که با روشن بینی و تند ذهنی آنچه را که دیدگان نمی بیند و ذهنها درک نمی کند مطالعه و تأمل کند و از راه خواندن

کتاب عالم امر به همان حقیقت واحدی برسد که حکیم می خواهد و با خواندن کتاب عالم خلق در طلب رسیدن به آن است و هر دو گرچه به ظاهر اختلاف دارند اما سرانجام هر دو به همان نقطه ای می رسند که هم صدا با نبی گرامی بگویند: من عرف نفسه فقد عرف ربه (هر کس خود را شناخت خدای خود را شناخت) زیرا در آدمی نشانی از هر دو عالم (خلق و امر) وجود دارد و هر دو رهنمون حکیم و عارفند تا بدانند همه فرمان برداران خدائی واحدند و از او نشانی دارند و از او کسب هستی می نمایند.

یک پزشک یک عالم فیزیک یک شیمیست یک ... می تواند حکیم باشد و یک نویسنده یک شاعر یک فیلسوف یک ... یک عارف. اما این فقط پیامبرانند که با عالم امر ارتباط دارند و عالم خلق را مرتبطند.

مراحل مختلف شنوائی و اطاعت و انفاق هر سه را با هم داشتن همانا سخن نبی گرامی است که خیرات را در سه چیز خلاصه فرمود فرزند صالح و آب جاری ساختن و کتاب خوب نوشتن و تأکید می فرماید برای خودتان خیر است آری آن که فرزند صالح را می بیند به پدرش دعا می فرماید برای خودتان خیر است آری آنکه فرزند صالح را می بیند به پدرش دعا می فرستد فرزندی که با حرف شنوی و ایمان و انتخاب درست در زمان همسر گزینی و تغذیه حلال و درست کودک به وجود آمده و کتابی که تمام مقدمات و مراحل اطاعت از قانون را در اجتماع فراهم می سازد و انفاقی که اگر آب نباشد نه زکاتی است نه خمسی نه انفاق، هر سه از جمله خیرات است و خیرا لانفسکم (و اسمعوا و اطیعوا و انفقوا خیرا لانفسکم - 16 التغابن).

ناگفته نماند کلمه خیر در چند مورد دیگر نیز بکار برده شده و آنچه جالب است و برای چندین بار تکرار می کنم اینکه: هروقت اسلامی به موضوعی اهمیت می دهد جنبه اثباتی آن را تأیید می فرماید و به چون پهلوی دیگرش می رسد آن را طرد و نفی می نماید و اولین مثالی که زدم در جلد دوم بود گفتم شهر نشینی و تمدن را تعریف کرد و از چادرنشینی و بیابانی بودن ابراز انزجار فرمود، در اینجا هم مسابقه در خیرات را توصیه فرموده و خیر را در کنار و حتی مقدم بر بقا و همیشگی ذکر فرموده زیرا خیر است که سبب بقای هر چیز است (و ما عند اللّه خیر و ابقی للذین آمنوا و علی ربهم یتوکلون - 163 الشوری) با توجه به اینکه خیری را که در نزد خدا می باشد برای بندگانش خواسته است در طرف مقابل و عکس آن مسابقه در عمل زشت را مذموم و ناپسند شمرده و کسی که شروع به کار بد از اوست و آنکه سابقه اش در شرارت بیشتر و جلوتر می باشد مورد سرزنش قرار گرفته و نمونه بسیار چشمگیر قرآن این مطلب عمل ناپسند قوم لوط می باشد که مورد غضب الهی قرار گرفتند و دو شهرشان (سدوم و عموره) زیر و زبر شد و کسی زنده باقی نماند و پروردگار هنگام عتاب به آنها می فرماید شما در این کار سابقه ای درست کردید (قبل از شما این عمل سابقه نداشت) (ما سبقکم بها من احد من العالمین 80 الاعراف - 28 العنکبوت) و به ما نیز آموخته اند که چون خواستیم به دشمنان آل محمد نفرین بفرستیم از کسانی که ستم را شروع کردند و سابقه درست کردند آغاز کنیم (اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد).

تا اینجا آنچه از مسابقه ورزشی اسلامی معلوم شد اینکه

داشتن بازوی توانائی که برای شرکت در مسابقه خیرات آماده گردیده یا آماده میگردد دست توانائی است که اسلام اجازه می دهد از آستین خدائی بیرون آمده باشد.

انواع ورزش در اسلام

ورزشهائی است که بطور صریح و واضح از طرف اسلام تأیید گردیده چون شنا کردن، اسب دوانی، تیر اندازی و ورزشهائی که غیر مستقیم مورد تأیید قرار گرفته باشد مانند دویدن و آنچه در قلمرو آنست و .. و بعضی ورزشهای معمول دیگر که به طرزی روشن حرمت آن تذکر داده شده است چون بکس بازی، گاو بازی و ...

اولا اگر صاحبان تکنیک و قدرت بوکس بازی و گاو بازی نداشتند و این دو عمل فقط در کشورهای دیگر معمول بود با هزار سر و صدا آن را (همدیگر زدن را) به عنوان توحش و گاو را زخم زدن به عنوان حمایت از حیوانات جلوگیری می کردند و دلائلی هم از این قرار ارائه می دادند که مورد پسند همه افراد بشر بوده و هست البته در آنهائی که روح انسانیت هنوز جانی دارد و پائی می کشد، بدون شک آنان به سازمان ملل می نوشتند: آقای دبیر کل، این چیست که دو جوان سالم را انتخاب کنند و در میان جمعیت آن دو را تحریص و تشویق کنند که به سر و صورت یکدیگر بکوبند و به محض آنکه یکی توانست شقیقه دیگری را خرد کند یا از کنار لبش خونی به راه اندازه همه هورا بکشد و دست و پای بکوبند و اگر پس از خستگی فراوانی توانست او را نقش بر زمین کند و احتمالا بکشد و نزد کلیه قوانین قاتل محسوب شود با آلاف و الوف بپذیرند و مالها و تمکن ها و

معرفی ها برایش به راه اندازند، ما که در قاموسمان اجازه داده می شود دو خروس را به جنگ هم اندازیم تا منقار به یکدیگر بکوبند این چه معنی دارد که دو جوان نیرومند و سالم سالها وقت خود را صرف کنند که بهتر بوانند یکی فک دیگری را خرد کند و در این مسئله چه نیروهای انسانی که هدر نمی رود ضمنا خواهشمندیم دستور فرمایند اگر انسان و گاو نیز خواستند با وضع ناهنجار خشمگین ساختن گاو با پارچه قرمز و زخم زدن و خون آلود کردن و بالاخره کشتن او با یکدیگر روبرو شوند ممانعت به عمل آورند.

بدون شک از دو عمل مذکور جلوگیری به عمل می آمد و هر گاه می خواست کسی از آنها مأموریتی در آن کشور که بوکس بازی و گاو بازی معمول است بگیرد دستمزدی که به عنوان حق توحش به وی داده می شد به میزان فوق العاده بالائی بود ولی چه باید کرد که قدرت و تکنیک در دست حتی فرد اگر باشد مردم اعمالش را می پسندند و تعریف می کنند حتی اگر به وقیح ترین کارها دست بزند همه دست می زنند و هورا می کشند! و با سنجش بیشتر، مطلب مذکور برای هر اجتماع متجدد و مقتدر مصداق دارد که اگر شهری از آنها همه و همه روسبی باشند مقلدین آن سکس عالی می نامند و اگر هر چه زشت تر از آنها سرزند نه تنها پسندیده بود بلکه باید سرمشق قرار گیرد.

بوکس به نام ورزش حتی نزد بسیاری از دانشمندان غربی مطرود است و کار را تا به آنجا کشانده اند که کورت فیشلر آلمانی می خواهد به جهانیان بفهماند: دنیای بوکس خجالت می کشد عملیات

گلادیاتورهای روم قدیم را علنا روی صحنه آورد از این رو رنگ آن را تغییر داده و بوکس را روی رینگ آورده استحتی دانشمند مذکور در مقام مقایسه سیرک های روم قدیم و رینگ های جدید برآمده چنین اظهار می دارد: «در سیرکهای روم قدیم اگر دو گلادیاتور به جای جنگ کردن حرف می زدند مورد اعتراض ناظم سیرک قرار می گرفتند و اگر بی درنگ مبادرت به جنگ نمی کردند ناظم سیرک آن دو را که برده بودند از پیکار خارج می کرد و هر دو را تازیانه می زد که چرا در میدان کارزار به جای اینکه بجنگند حرف زده اند؟

«امروز هم اگر دو بوکس باز در (رینگ) مسابقه به جای پیکار کردن حرف بزنند مورد اعتراض داور قرار می گیرند و اگر به حرف زندن ادامه بدهند فریاد اعتراض تماشاچیان بلند می شود چون آنها پول داده اند تا اینکه مسابقه بوکس را تماشا کنند واز مشاهده ضربات مشت که مبادله می شود لذت ببرند».(1)

من نمی دانم چه شده دوئل کردن بسیار خوب بود (گرچه در کشورهای اسلامی معمول نبود و لی تا غربیان داشتند بسیار خوب به حساب می آمد) و بعد دانستند باید قدغن شود و شد (همین که گفتند بد است و قدغن اکثر پسروهای کشورهای غربی مقیم کشورهای اسلامی هم گفتند بد است و حرام) ولی ای کاش بوکس زدن هم منحصر به طبقه مخصوصی می شد که همانند دوئل کردن قدغن می شد و بشر در انتظار آن روز است (الان از هر کس بپرسی بوکس زدن چگونه است اگر مغز استعمار شده باشد می گوید بسیار خوب اما همین که اعلام شد بساطش را برچیدند از همان شخص سؤال شود

1- کتاب امام حسین و ایران ترجمه آقای ذبیح الله منصوری.

بوکس زدن چه بود اظهار می دارد عملی بود وحشیانه و مستعد قدغن شدن).

اگر کتابی خوانده اید که عنوان سادیسم یا جنون آزار را دارد وقتی می خواهند مثال بزنند می گویند سادیسم در حقیقت یک انحراف است که شخص مبتلا از دیدن رنج و عذاب دیگران لذت می برد و چون ساده به این نوع انحراف مبتلا بوده سادیسم نامیده شده است و اشخاص زیر به عنوان نمونه معرفی می شوند: کسانی که سحرخیزی می کنند تا دار زده شده ای را تماشا نمایند - آنها که به تماشای مسابقه بوکس و کج می روند - اشخاصی که از دیدن مناظر گاو بازی ، گاو کشی، خروس ها را به جنگ یکدیگر انداختن لذت می برند . به هر صورت بوکس بازی حتی تماشا کردن به نظر اسلام گناه است و به نظر روانپزشکی سادیسم.

فرهنگ بدنی اسلام

در اسلام نه دنیا از آخرت جداست و نه جسم از جان. دنیا مقدمه و مزرعه آخرت است و جسم ظرف و مرکب جان. دنیا خراب باشد آخرت خراب است و جسم ناتوان جان توانائی ندارد و من کان فی هذه اعمی فهو فی الاخره اعمی و اضل سبیلا - 74 الاسراء (هر کس در این دنیا کور دل باشد در آن سرا نیز کور دل است و هر کس در اینجا قوی بود برای عبادت و بندگی نیرو دارد، قو علی خدمتک جوارحی (حضرت علی، دعاء کمیل) و خلاصه فرهنگ بدنی اسلامی اینست که نه تنها جانی روشن می خواهد بلکه جسمی روشن را نیز طالب است.

ما وقتی می بینیم نبی گرامی فرمودند : ان اللّه یحب عبده القوی خدا بنده قویش را دوست می دارد. متوجه می شویم علت آن را حضرت علی بیان فرمود زیرا بهتر می تواند خدمت خدا کند بلکه چون خدا نیازی به خدمتگزار ندارد بهتر می تواند خدمت دین خدا و خلاصه بهتر خدمت بندگان خدا نماید.(1)

فرهنگ بدنی اسلام در دو جلد قبل و این جلد و احتمالاً جلد بعدی خلاصه می شوند ولی توجه اسلام به ورزش منزلت خاصی دارد و اگر نظافت را همانگونه که گفتم از ایمان می داند پیاده روی را ردیف غذا خوردن به حساب آورده خوردن را برای زنده ماندن ضروری می داند و فرهنگ بدنی را نیز لازم زندگی دانسته است مگر در آیه شریفه «یأکلون الطعام و یمشون فی الاسواق» طعام و بازار با خوردن و پیاده روی قرینه یاد نشده و غذا و ورزش منسوب به پیامبران ردیف ذکر نگردیده است؟

اسلام به مردانی افتخار دارد که در محراب بهترین نمازگزار و در جبهه بهترین جنگنده اند اسلام هم «واتقو اللّه و اطیعون» (الشعراء) دارد و هم اعدوا لهم ما استطعتم من قوه (62 انفال) هم تقوی و اطاعت یعنی نیروهای تقویت کننده و سوق دهنده به سوی کمال و فضیلت را خواهانست و هم قوت و انرژی برای جلوگیری از حملات احتمالی دشمنان را یعنی طالب اجتماعی است که در هیچ جهت در حالت رکود و وقفه و سستی نبوده و در حال پیشرفت دائمی به سوی کمال و فضیلت است و خلاصه هم بدن افراد را سالم می خواهد و هم پیکر اجتماع را و به زودی در سر گذشت مربوط به حضرت یعقوب

1- صفحه 33 کتاب الریاضه فی ایران و العالم.

و حضرت یوسف خواهید خواند که چگونه قرآن ورزشکاری را می طلبد که دارنده جسم نیرومند و جان توانا بوده باشد یعنی در حقیقت اسلام می خواهد (Culture Physique) تاج افتخار خود را برداشته از قصر ورزش خارج شده بر تارک (Culture Psycho Physique) بگذارد و به قصر ورزش و غیر ورزش و به خانه همه انسانها بفرستد.

مقدمه ای بر ورزش

انسان از دید قرآن موجودی است (و لقدکرمنا بنی آدم) که از بسیاری از موجودات برتر و گرامی تر است. در ساختمان خلقتش فتبارک اللّه احسن الخالقین نازل شده و خدا در ایجادش به خود دست مریزاد گفت؛ خلیفه خدا می شود؛ مثلی أو مثلی هست و در برابر این همه امتیاز گاهی هم از اولئک کالانعام و همانندی چارپایان تنزل داشته و فرومایه تر و أضل است.

در مورد فعالیت و کار و آنچه مأمور و مسئول آن است تا در جهانی که مستعمره اش است و «فاستعمر کم فیها» از قرآن به او دستور عمران و آبادانی داده و انجام وظیفه ای است که پذیرفته و باید به خوبی به سرانجام رساند در برابر استراحتی و آرامشی نیز لازم است که باز مورد تأئید قرآن می باشد و در موقع بحث از خواب و استراحت که قسمت آخر بهداشت بدن است شرح خواهم داد.

تقریبا همه کار آدمی در میان جبر و اختیار قرار دارد: میان خوردن و نخوردن، میان خواب و بیداری، میان روز و شب، میان سفیدی و سیاهی، میان نور و ظلمت، میان ایمان و کفر ، میان

حرکت و توقف، میان فقر و غنا، میان حیات و مرگ، میان ... و ... و بالاخره میان فعالیت و استراحت (که از برخی باید هیچ نداشت و از بعضی همه را داشت و گاهی اندکی از این و آن یا بیشتری).

کسی که فعالیت و ورزش مدام را بخواهد در پی آن پیدایش بیماری است و آنکه به استراحت و توقف همیشگی چشم دوخته به دنبالش رنج و درد می باشد و برای اینکه رشد مناسب، تعادل مطلوب و بالاخره سلامتی و شادابی برقرار باشد باید میان فعالیت و استراحت زندگی کرد نه استراحت بدون ورزش ارزش دارد نه ورزش بدون استراحت سودی می رساند بلکه همه ضرر است.

پیدایش ورزش

انسان را از آن جهت انسان نام نهادند که سه چیز لازمه زنده ماندنش است: نوسان، انس، نسیان. اگر به یکدیگر انس و الفت نداشته باشند اجتماع انسانی جز یک مجتمع از حیوانات پستاندار چیزی نخواهد بود و اگر نسیان نباشد چه بسیار مصائب و اندوه هائی که به شخص وارد می گردد و فراموشی اجازه زنده ماندن و خندیدن به وی می دهد و مهمتر از همه نوسان است که جنبش و نوسان و حرکت و فعالیت لازمه زندن بودن است و آن قدر این قسمت اهمیت دارد که اگر حتی جنبش کم شود دفاع بدن کم می شود و چون زیاد گردد (تا حد اعتدال) دفاع بدن زیاد می گردد و سه چیز عمده است که دفاع بدن را کم می کند: کمی حرکت، زیادی چربی، نارسائی کبد.

بدون شرک حرکات اعضاء مختلف در زنده بودن بسیار مؤثر

است و هر کدام از فعالیت و حرکت بایستد یا مرده است یا رو به مردگی می رود و بستگی به اهمیت ارتباط عضو با جنبش دارد چنانچه سلولهای سازنده قلب در جنین هنوز قلب ساخته نشده که در جای قلب اند و می طپند و اگر از طپیدن بایستند عضو مرده است دست و پا و سایر اعضاء هم اگر حرکت و فعالیت نداشته باشند محکوم به مرگند.

از قرار آنچه گفته شد که هر حرکت موجب سلامتی می شود و حرکت را می توان نام ورزش بر آن نهاد لاجرم ورزش همان حرکات موجد سلامت است(1) و از لحظه ای که انسان بوده ورزش هم بوده است و تا آخرین ساعت زندگی هم هست لذا ورزش ابتدایش با آغاز زندگی است و انتهایش با پایان آن و چسبیدن دو کلمه علم و جسم در قرآن به یکدیگر در باره معرفی از پیامبران (وزاده بسطه فی العلم و الجسم) و اینکه نبی گرامی فرمود : زگهواره تاگور دانش بجوی (اطلبوا العلم من المهد الی اللحد) و در جای دیگر است که شخصی از آن حضرت پرسید اگر بدانم ساعتی بیش به مردنم نمانده در آن دم واپسین به چه کار مشغول باشم بهتر است؟ حضرت فرمود به تحصیل علم، و دانشمندان اسلامی همه به آنچه اسلام درباره علم اهمیت قائل بود احترام می کردند و از احوالات ابوریحان بیرونی خوانده اید که در دم واپسین به بحث علمی پرداخت منعش کردند، گفت می دانم به مرگ ساعتی بیش نمانده اما به علم و آن چه نبی گرامی فرموده بودند احترام کرد و در حال تعلیم و تعلم چشم از جهان بربست.

با توجه به اینکه قرآن علم و جسم را کنار یکدیگر آورده و نبی

1- اقتباس از کتاب تاریخ ورزش تألیف ابوالفضل صدری.

گرامی هم علم را از گهواره تا گور ارزشمند معرفی فرموده و جنبش و حرکت جزء لاینفک جسم است از این قرار هم علم باید از گهواره تا گور باشد هم حرکتی که بوجود آورنده سلامتی است که بدون شک می توان به قسمتی از آن نام ورزش نهاد.

انسانهای اولیه نیازمندد زور بازو بودند که حیوانات وحشی را برانند و از وارد شدن وحوش به غارها جلوگیری کنند و بعضی حیوانات را تعقیب کنند و بکشند و بخورند و روز و شبشان با انجام حرکات طبیعی می گذشته است. دوران بعد به تدریج کار زراعت (بیل زدن - هیزم شکستن بالا رفتن از درخت و ...) آب کشیدن از چاه و ... از جمله فعالیت های بدنی آدمی محسوب گردید اما تمام آنچه را که گفته شد نمی توان به حساب تربیت بدنی محسوب داشت بلکه به تحریکاتی که در وجود بشر جسما و فکرا خستگی تولید نموده و آن عملیات تحت اصول و قواعد معین برای قسمتی از بدن و یا تمام آن و برای احتیاج و منظوری اجرا می گردد تربیت بدنی گفته می شود.

انسان از زمانهای پیش دریافت بود در بسیاری موارد نیازمند به قوت بازو و چابکی و اراده و تحمل است و چون بکارهائی منظم که خسته کننده بود پرداخت ملاحظه نمود بسیاری از خواسته های جسمی و اخلاقیش برآورده شده و در ضمن شاداب تر و مصمم تر است و در برابر این مسئله چشمگیرش بود که اشخاص راحت طلب و کم حرکت با مختصر پیش آمدی اگر جسمانی بود قلبشان می طپید، عرقشان می تراود و نفسشان به شماره می افتد در صورتی که برای زحمتکشان کارهای مشابه اما بسیار سنگین تر حتی کوچکترین

اثری بر آنان ندارد و ناچار باید دید وسیع به فعالیت ها نگریستند و کارهای ورزشی و فعالیت های منظم برنامها برای خود وضع کردند.

همانگونه که شروع برنامه علمی از انبیاء الهی بود و کلمات روح و وحی و الهام و نفس و نفسانیات از آغاز بوسیله پیامبران عظام و از اول توسط حضرت نوح به آدمی یاد داده شد و در نتیجه دانشمندان را متوجه عالمی دیگر از نفس و روح و ... و در نتیجه فلسفه و ... کرد و این سرآغاز پیدایش دانش بود، برنامه های ورزشی هم بوسیله آنان آغاز گردید و مردم با دیدن کارهائی از آنان که فوق العاده بود معنویت و ارزشی برای ورزش قائل گردیدند و حتی معاندین هم این را پذیرفتند که پیروی از دستورات مخصوصی که تقویت قوای جسمانی را حائز است سبب طول عمر و شادابی مدت زندگانی می گردد و درباره اسلام اکنون همین فکر به خاطر بسیاری از غیر مسلمین نیز گذشته که رعایت دستورات بهداشتی اسلامی پایه و اساس حفظ سلامتی است و شما خوانندگان که قبلا این مطلب را باور داشتید بدون شک با خواندن سیزده جلد از کتابهای اولین دانشگاه و آخرین پیامبر بیشتر از پیش واقعیت ها را درک می نمائید.

آری این پیشوایان دین بودند که به معرفی و توجه پروردگار به یکی از پیامبرانش با ذکر کلمه «بسطه فی العلم و الجسم» واقف بوده و می دانستند با تنی سالمتر بهتر می توان به شئونات زندگی رسیده و بهتر خدمت کرد و آنچه بیشتر مورد علاقه پیشوایان دین بوده و هست بدست آوردن قوای معنوی و فضیلت و کمال بود که باید از راه تقویت قوای جسمانی بدست آید و اگر حضرت علی از خدا

می خواهد که قوای جسمانی اش به حد کمال باشد برای این که بتواند بهتر خدمتگزار گردد و لذا «قو علی خدمتک جوارحی و اشدد علی العزیمه جوانحی» را به پروردگار معروض می دارد.

پیامبران اولوالعزم را که در جلد دوم تعریف کردم کسانی بودند که فعالیت داشتند هم برای تقویت قوای جسمانی خود و مردم و هم برای رو به فضیلت و کمال بردن مردم که توجه به قوای جسمانی هم به خاطر بوجود آمدن فضائل انسانی بود حتی کوهنوردی پیامبران را که بر کوههای مختلف (سر اندیب - آرارات - سبلان - طور - ساعیر - حرا یا قاران) انجام می گرفت عامل تحرک خوبی برای توجه به فضای سالم و فعالیت بدنی نباید نادیده گرفت هر چند اصل مطالب همان تقویت و توجه به مسئله توحید بودهاست و بس (باز هم از فعالیت های بدنی و ورزش هائی که مورد علاقه یا تجویز پیشوایان ادیان بوده بحث خواهم نمود).

بدون شک کسی که یکی از اعضای بدنش ناسالم است بر اخلاق و معنویاتش اثر می گذارد و کافی است بد کاری یا کم کاری یکی از غدد را نام برد که تیروئید به عنوان مثال یکی از آنها می باشد که کم کاریش آدمی را خمود و عزلت پیشه و نامنظم و بی اعتنا به نظافت و ... می کند هر چند با ورزش نمی توان کار غده مذکور را به اعتدال کشاند اما شکی نیست کسانی که نیازمند پزشک نیستند به ورزش نیازمندند تا نگذارند با خمودی و سستی عزلت پیشگی به طرف کم کاری تیروئید یا کم کردن دفاع بدن پیش بروند.

پا رکابی و کلفت

گواه بر واماندگی و کمی طول عمر کسانی که فعالیت و جنبش چندانی ندارند آماری است که در ممالک چندی از پا رکابیها گرفته شده است. از رانندگان اتوبوسهای شهری که نشسته و ساعت کارشان برابر پارکابیهائیست که ایستاده و بالا و پائین می نمایند واز هر دو آمار گرفته ملاحظه شد طول عمر متوسط پارکابیها با عمر متوسط رانندگان اختلاف کلی داشته و پارکابیها عمر بیشتری می کنند.

در کشور خودمان ایران چه بسا به پیرزنانی برمی خوریم که سابقه کلفتی مدت درازی دارند و چون از آنان سؤال شود کجاها خدمت کرده ای در جواب وقتی نام اربابان را می برد بطور متوسط اگر سن کلفت به 70 رسیده باشد کلمه خدا بیامرز را جلو نصف بیشترشان خواهد آورد: خدا بیامرز ... که رئیس اداره .... بود خدابیامرز تاجر .... خدا بیامرز دکتر ... خدا بیامرز مهندس و ... و این خدا بیامرزها که نان خریدن، کاسه را جای کوزه گذاشتن ، حمل چمدان بچه خودشان را بغل کردن، آب باغچه دادن ، و ... و حتی در میان مردم پیاده رفتن برایشان کسر و ور از شئوناتشان بوده دست به دست هم داده و دور از احترام ریاست و پزشکی و مهندسی چاله شان کرده است.

باز هم باید خانه ساختن شیخ الانبیاء حضرت ابراهیم و سنگ به دوش گرفتن پسرش حضرت اسماعیل و کارهائی که پیامبران عظام می کردند و به بسیاری از آنها که نبی گرامی خودمان می کردند و در جلد دوم اشاره ای شد آری باید به کار نیکان و پیامبران توجهی

داد که دانسته شود آنچه ناپسند و دور از شئون اکابر و رجال است به گناه و ستم خود را آلوده کردن می باشد نه کار و فعالیت. که متأسفانه در کشورهائی اگر مستعمره مغزی شده باشند به هنگام دشنام نام مقدس حمال یا عمله را به طرف می گویند. با همین بلند شدن و کمک پیرزن خدمتکار منزل سفره انداختن چقدر برای خوردن و هضم و جذب به خودتان کمک کرده اید و در یک سطح بالاتر و عمیق تر هر گونه کمکی به اجتماع و به مردم کردن کمک و یاری به خود کردن است. کسی که سعی می کند با ورق پاره هائی به نام روزنامه مردم را به سوی گناه سوق دهد همانها مزاحم خود و خانواده اش اند.

اینکه پارکابیها و کلفت ها و دربانهای در اطاق مدیر کلها عمر متوسط بیشتری دارند و در حقیقت این پاداش دستگاه آفرینش است که به آنان داده زیرا آفریدگار چنین خواسته که تمام ذرات عالم در حرکت باشند و انسان نیز حرکت و فعالیت داشته باشد ولی همین پاداش کافی نبوده که آقای مدیر کل در همان عمر متوسط کمتر حداقل به نقرسی یا بیماری دیگری که اغلب منشأ گوارشی و بی حرکتی دارد مبتلا می باشند که در بانشان همان عمر را هم بهتر و شادابتر گذرانده است. گویا جهان همانند ظروف مرتبطه نیست به فرزندان آدم عمل می کند که ریاست و اتومبیل و پارک باید در کنار برخی اوضاع و احوال مساوی باشد با مرئوس بودن و پیاده روی کردن و بی غوله نشینی... و لی در عین حال این مطلب فقط در آن مجتمعی که مذهب در آن کم ارزش و نامطلوب است مصداق دارد در صورتی که در اجتماع مذهبی اسلامی که رئیس آن علی ابن ابیطالب باشد

رؤسا و مرئوسین همه و همه از نعمت های معنوی و مادی؛ روانی و بدنی برخوردارند.

اصولا خیلی چیزها را نظم کائنات به ما می فهماند چه بخواهیم و چه نخواهیم. در قدیم زورمندان خیلی مورد احترام بودند و در برخی کشورها مخصوصا در یونان به قهرمانان جنبه نیمه خدائی می دادند ولی در اثر پیشرفت علم و رشد و ترقی انسانها می بینیم ارزش روزهای نظامی و جنگاوری جای خود را به ارزش مغزهای نظامی و جنگجوئی داده است و آدمی با استخدام و تسخیر قوای قاهره طبیعت نازمندی خود را از قوای بدنی برداشته شده می بیند ولی از آنجا که فعالیت و جنبش و ورزش در تأمین تندرستی سهم به سزائی دارد و نا تندرستی بر مغز نیز سوء اثر دارد از این رو و همانگونه که قرآن فرماید زاده بسطه فی العلم والجسم درست است و بدن سالم و مغز عالم چون شی ء و سایه آن به دنبال یکدیگر و جدا نشدنی بوده و همانطور که نظر عالیه پیشوایان اسلامی حکم می کند: اندام سالم باید برای بوجود آوردن اجتماع سالم خواسته شده باشد و خواه و نا خواه نظم ائنات که یک رشته از قلمرو آن پیشرفت مدام علم است محقق می دارد هدف آفرینش تهیه فضائل اخلاقی بوسیله یک تن ورزیده است.

ص: 61

تعریف ورزش

برای تعریف ورزش نتوانستیم مطلبی بهتر از این بدست آورم: ورز اطلاق به چیزی می شود که ایجاد خوشی و وقت گذرانی کند و نیز سبب مشغولیت شود مانند مسابقه ها، شکار، ماهیگیری و بالاخره کارهائی که باعث دلیری و قدرت بدن و مهارت فرد می گردد.

بدون اینکه تعریف های دیگری را ببینم می خواهم خودم از آن تعریف کنم:

1 - ورزش راه گریختن از ناتوانی و تنبلی است.

2 - ورزش پیکار در زندگی است برای فرار دادن ناتوانی و تنبلی.

3 - ورزش تربیت کردن بدن است برای بهتر زیستن و بهتر تحمل کردن.

4 - ورزش نوعی دستور به بدن است که کارهای خود را بهتر انجام دهد.

5 - ورزش هنر زیبا داشتن و ورزیده کردن بدن است.

6 - ورزش علم نگهداری تعادل فیزیولوژیکی قسمت های ارادی بدن و تقویت قوای معنوی است (با توجه به اینکه شاید برای عده ای هنوز ورزش در تقسیم بندی به علوم وارد نشده ولی به نظر من با محقق شدن امتیازات ورزش می توان تاج افتخار را از سر هنر بودن ورزش برداشت و بسر دانش ورزشی گذارد ولی حقیقت این

است که شناخت ورزش با یک نسبت مستقیم به طرز فکر و استعداد مغزی ارتباط دارد از اینرو نزد بعضی هنر است و برخی علم می باشد)

7 - ورزش مجموعه ای از حرکات و فعالیت های پرورش دهنده جسم و تقویت کننده جان است.

8 - ورزش اینست که آدمی در راه فائق آمدن بر کارهای در زنجیر باز و شده توانا باشد و بتواند به نیروی عقل هم بر مشکلات پیروز گردد.

9 - ورزش بکار انداختن اعضاء به منظور ورزیده ساختن در برابر ناتوانیهاست.

10 - ورزش تهیه نیروهائی است که بر آیند آنها نیروی خدمتگزاری باشد و اگر کلام حضرت علی (قو علی خدمتک جوارحی - دعای کمیل) همین باشد که به پروردگار عرض می نماید قدرتش عطا فرماید تا در راه خدمت ذات مقدس وی مصرف گردد و چون خدمت به خدائی که احتیاج به خدمت ندارد خدمت بندگان اوست بهترین تعریف را از حضرت علی داریم که : تهیه نیرو برای بهتر گام نهادن در جاده خدمتگزاری و به هدف مقصود رسیدن است هدفی از شرافت و فضیلت و ما می بینیم هم پیشوایان اسلام و هم مربیان بزرگ ورزش از یک ورزشکار اصیل و ورزنده جز این نخواسته اند که ورزشکار ورزیده یعنی کسی که دارنده قوای بدنی است صاحب تحمل و سجایای اخلاقی، باشند و در نتیجه به نظر می رسد بهترین تعریف از روزش را در قالب دیگری می توان چنین بیان داشت:

ورزش پیکار با سستی و پستی است.

اصل ورزش را از یونان دانسته اند که به منظور چابکی بدن و ایجاد قوت انجام می یافت و پاروزنی، بوکس، کشتی، شنا، شمشیر بازی، تیراندازی، اسکی و ورزشهائی چون بیس بال و سافت بال و بسکتبال و انواع فوتبال و چوگان بازی، والی بال، گلف، انواع تنیس، شنا ، پرتاب وزنه و ... جزو ورزش محسوب می شوند.

شنا و پرتاب وزنه و بوکس زنی و انواع کشتی از زمانهای قدیم وجود داشته است.

کشتی و بوکس زنی در سه هزار سال قبل از میلاد در مصر و بین النهرین و یونان وجود داشته و اشکال ساده چوگان بازی از زمانهای خیلی قدیم در ایران مرسوم بوده است.

منظور از ورزش در ابتدا بیشتر برای آمادگیهای جنگی و مبارزه بوده و کمتر به منظور تفریح انجام می شده است.

آن چه امروز به اثبات رسیده این که: اغلب حیوانات بالاحض موقعی که بچه هستند با هم بازی می کنند منتها کارهائی که حیوانات انجام می دهند جهت ازدیاد قدرت و زیاد شدن چابکی جهت محافظت بعدی خود حیوان به وسیله خودش است و فرق انسان و حیوان اینکه ورزش و فعالیت و جست و خیز در هر دو برای ازدیاد قدرت و چابک شدن و محافظت خود است اما برای این که دانسته شود انسان امتیازی و مغزی هم دارد باید هرچه از قدرت و چابکی بدست می آورد با امتیاز و مغز تحت کنترل در آید

و به همان مقصدی برسد که در تعریف ورزش گفته شد: ورزش پیکاری است هم با سستی و هم با پستی (در صورتی که ورزش حیوان فقط پیکار با سستی است).

نیاز بشر به بازیچه و بازی

از نبی گرامی اسلام است : الهوا و العلوا فانی اکره أن یری فی دینکم غلطه: و چون دقت کنیم می بینیم این که گفته اند اسلام دین فطرت است و همه جا و در تمام شئون و موارد زندگی نمونه ای از آن به چشم می خورد حقیقت دارد. بچه گربه بازی می کند، بزغاله جست و خیز دارد، بچه شیر به سرو کول مادرش می پرد، کره الاغ به مادرش می پرد و لگد می زند و ... و همه برای رشد و نمو انساجشان لازم است و شرط زنده ماندنشان می باشد و اگر یادتان باشد گفتم اخیرا کشف شده نشخوار کردن نشخوار کنندگان و خواب دیدن حیوانات مغز دار مخصوصا در گوشتخواران و گربه گرفته تا چنین انسان همه برای تکامل مغزشان بوده و لازم است و جست و خیز کودکانه و بچه گانه و همچنین بازیچه و بازی برای سنین بالاتر جهت رشد و تکامل اعضاء و احتمالا مغز ضروری است و نبی گرامی همین را فرموده اند: بازی و بازیچه داشته باشید که دوست ندارم خشونتی در دین شما بوده باشد، و چرا اسلام چنین خواسته زیرا بازیچه و بازی در قلمرو فطرت است و اگر نوزادانی چند را جدا از عالم کودکانه بزرگ کنند همینکه به حد معین و سن بازی کردن رسید مشاهده می شود با جزئی اختلاف همان بازیهائی

را انتخاب می کنند که کودکان و جوانان در اجتماع برگزیده و به آن مشغولند و مهمتر آنکه اگر کودکان نامبرده دختر باشند به کارهای دخترانه اظهار علاقه می نمایند و اگر پسر باشند کار پسرانه می نمایند و حتی آن به طرف ابزار زنانه دست می برد و این وسائل مردانه را بر می دارد و دیده شده اگر میز و صندلی بچه گانه ای با یک گهواره و عروسکی را در کناری بگذارند اکثر پسران خردسال به طرف صندلی می روند و دختر بچه ها به سوی گهواره و عروسک و ... یعنی حتی فطرت خود را همیشه انتخاب بلکه دنبال می کنند.

بشر اولیه کودکش را می دید بازی می کند هر چند روزها در پی شکار بود و شبها هم در تاریکی غار یا پناهگاهی امکان اینکه شیرین کاریهای بچه اش را به بیند نداشت و به همین جهت پیدایش آتش بزرگترین خدمت را به او کرد و انقلابی برایش بوجود آورد که حتی بسیاری را به آتش پرستی واداشت زیرا آتش هم غار سردش را گرم می کرد و هم روشن می ساخت و بازی کودکش را می دید و هم ورود حیوانات درنده را به غار مانع می گردید و هم حشرات و مخصوصا پشه های خطرناک آن زمان را قاتل بود.

در کاوشهائی که در مصر و بابل شده و از حفریات یا نقاشی هابه اسبابهائی برخورده اند که نشان می دهد بچه ها همیشه تا توانسته اند ابزاری برای بازیچه یا برای خود درست کرده اند.

علمای غرب برای کلاسه کردن و ترتیبی دادن به وضع سیستم بازیچه و بازی های ملل مختلف در طول تاریخ آن را به دوره های پنجگانه نظامی - هنری - مذهبی - علمی - اجتماعی تقسیم کرده اند (خارج از برنامه بگویم به نظر مذهب خودشان . زیرا مذهب خودشان باعلم ناسازگاری دارد و زیر بنای اجتماعات اسلامی

هنوز اسکلت مذهبی دارد).

در دوره اول (بازی وتعلیمات نظامی) باز آن چنان پایه گزاری شد که هنوز کلیه کشورهای اسلامی جهان برای نظامیانخود آنها را منظور می دارند. در این دوره که باید فنون بهتر جمله کردن مخصوصا به قلاع و بهتر دفاع کردن را بیاموزند پرورش جوانان در سایه تعلیمات مخصوص که بدونشک تهیه قوای جسمانی را نیز در برداشتمعمول گردید و بیشتر از همه مراتب مذکور به صورت انضباطی خاص نزد ایرانیان و اسپارتیها و رومیها در آمد و شگفتی اینجاست که در آن زمان هم توأم با تقویت قوای بدنی به جوان درس اخلاق و دوستی دادهمی شود و در اسپارت جوانان رابه تحمل مشقات زیادی وامی داشتند.

دوره دوم (بازی و هنر): در این دوره شعر گفتن و شعر خواندن، مجسمه ساختن و مجسمه دادن، موسیقی نواختن و آواز خواند و کارهائی دیگر در قلمرو هنر در این دوره مشوق یا محرک یا جایزه ورزشکاران و کسانی که به بازی مشغول می شدند بود و شرح آن را در تاریخچه بازیهای المپیک داده ام.

دوره سوم (بازی و مذهب): متوجه این مطلب هستید در اول جلد قبل گفتم کسانی که قیافه وحشتناک مرگ یابلائی را می بینند چرا خداپرست می شوند؛ هم اکنون به این مطلب همتوجه فرمائید که در اروپا پس از سقوط امپراطوری رم در 486 بعد از میلاد به وسیله طوایف ژرمن و هجوم قبائل وحشی به سراسر اروپاو ایجاد خونریزیها و غارتها و متعاقب حمله وحشیانه مغول به کشورهای از مغولستان و تبت تا قلب بهستان که جز انهدام و قتل

چیزی چشمگیر نبود همه و همه باقیماندگان را عقیده به خرافات و توجه به ماوراء ماده زیاد شد و این سخن رایج گردید که ساختن برای چه؟ که بیایند و خراب نمایند و زادن برای کجا؟ کهبیایند وکشته شوند! و آن قدر روح درویشی و بی اعتنائی به دنیا قوت گرفت کهتحمل رنج ومشقت و محرومیت را مدرم استقبال میکردندو گوشه گیری و خانقاه داشتن را برهر چیز ترجیح می دادند مخصوصا در اروپا که این گونه فکر با روح اصول دستورات مسیحیت که می گفتند بر رهبانیت و روحانیت پایه گزاری شده سازگار بود و بهمین جهتتا رنسانس مدتی دراز این گونه افکار باقی ماند و انصراف از جسم و لذائد مادی در میان بر برزدگان و در بینمغول زدگان پیدایش تصوفی خاص، و یک درجه شدیدتر بوجودآمدن ملامتیون بهترین نمونه مردمانی بود که بازی و ورزش را مطرود می شمردند با اینتفاوت که در میان بربرزدگان ورزش یک امر شیطانی محسوب می شد و فقط هرگونه هنری که میتوانست در خدمت کلیسا درآید آسمانی و خداپسندانه و ارزشمند بود مانند حجاری ومعماری و نقاشی و اگر هنری به امور دنیوی تعلق می گرفت با مخالفت روبر می شد در حالی که مغول زدگان با روح اسلامی که بر فطرت استوار است به زودی بر سیطره غالبین گذشتند و همه را زیر پا گذاشتند و بازه مفهوم تعالیم اسلامی بر همه چیز احاطه پیداکرد و گرچه هنوز هم خرابیهای مغول جبارن ومرمت نشده ولی زیر بنای اجتماع به زودی اسکلت اسلامی یافت و حتی ورزشهای مطلوب اسلام نزد نوادگان مغول به ارزش دود واقعی رسید. آری این افتخار برای مسجد ازجمله افتخارات است که تازه کلیسا دربراه ورزش به جائی رسیده که اسلام

از اول خواسته است.

دوره چهارم (بازی وعلم): طرح این دوره برای مسلمانان مفهومی ندارد زیرا مذهب وعلم در اسلام سوائی و دوئیت ندارد تا آنجا که با وجود نفوذ شدید تکنیک و آداب و رسوم غرب بر تمام جهان هنوز زیربنای اجتماع اغلب کشورهای اسلامی مذهبی است.

ما وقتی در کتاب مربوطه «تئوری بازی» که نوشته یکی از اساتید دانشگاهی امریکاست می بینیم همین که از مبحث علم و بازی شرح می دهد از اول می گوید: معلوم بود که اساس تعلمیان قرون وسطی و طرز تفکر و درک مردم آن عهد از جهان نمی توانست دیری بپاید و جنبه حقیقی زندگی از نظر دور ماند.

شوالیه گری و رهبانیت هر دو از واقعیت زندگی دور بودند و ... و با اختراع چاپ، دانش و معرفت از کلیسا خارج می گردید و بسط و نشر می یافت به همین لحاظ است که حس کنجکاوی و تحقیق نسبت به علل قضایا و امور جهان روح عصر و ایده آل زمان را تشکیل می داد. مردم به ساختمان طبیعت و امور زندگی و تحقیق درباره مجهولات جهان علاقمند شدند و اکتشافات جغرافیائی و پیشرفت علوم و فنون بر وسعت این کنجکاویها افزود. در آغاز این دوره تماس با ملل شرق و بدست آمد کتب اصلی ارسطو و ... مردم را به معلومات جدید مشغول می داشت بعدا پیشرفتهای پی در پی ...».

ملاحظه فرمودید آنچه را استاد می گوید اسلام عاری از آن است، مسیحیت در قرون وسطایش تعلمیاتی داشت که نمی توانست پابرجا بماند و اسلام به همین نسبت آنچه دارد در قرنها 4-5-6 از

همه بهتر و بیشتر بوده و پاینده و تاابد باقی خواهد ماند مخصوصا آنچه را که ایرانیان از اسلام به جایگذارد.

شوالیه گری و رهبانیت که در اسالام حرام است ومگر نشنیده اید نبی گرامی فرمودند: لارهبانیه فی الاسلام (رهبانیت در اسلام وجود ندارد) بااختراع چاپ دانش و معرفت از انحصار کلیساخارج شد وبا چاپ دانش ومعرفت افکار وعقایدمربوط به مسجد رونقی یافت. اکتشافات جغرافیائی و توجه مردم به ساختمان طبیعت و امور زندگی یعنی چیزهائی که قرآن در چندمین مورد آن را ترغیب وتشویق فرموده و در اوائل جلد اول به پاره ای از آنها اشاره کردم: قل سیروا فی الارض فانظروا کیف بدء الخلق (بگو: در زمین گردش علمی بکنید تابدانید آفرینش چگونه شروع شده است 198 العنکبوت). افلا ینظرون الی الابل کیف خلقت (چرا بهچگونگی آفرینش ابر باران دار یا شتر توجه علمی ندارید 17الغاشیه) چرا به غذا چرا به آسمانها چرا به زمین چرا و چراها فراوان است و صدها افلا تعقلون افلا تتفکرون افلا ... چرا فکر نمی کنند؟ چرا تعقل نمی نایند؟ در سراسر قرآن وجود دارد که همه و همه دلالت بر مطرح نبودن عصر علم و بازی در اسلام بوده و این عصر دنبال همان عصر بازی و مذهب است که هنوز هم قهرمانان و پهلوانان جوان ما بدانها پایبندند یعنی یک جوان مسلمان که می بیند مسابقه دو و شنا و اسب دوانی و ...اسلامی است شرکت می کندو لذت هم می برد اما وقتی از بازیهای حرام (شطرنج - بوکس و ...) بحث می شود کمتر به آن رغبت می نماید.

سپس استاد به ذکر نام دانشمندانی می پردازد که بازی را

برای اطفال ضروری شناختند در صورتی که قرآن ما دوران زندگی یک نفر را از لحاظی چنین تقسیم فرموده: انماالحیوه الدنیا لعب و لهو و زینه و تفاخر و تکاثر فی الاموال و الاولاد (20 الحدید) ودورانهای بازیچه کردن و بازی کردن رابرای کودکان وجوانان از یکدیگر تفکیک فرموده و آن را متصل به دوران زینت کردنو فخر فروشی وتوجه به زیادتی مال واولاد کرده است و ملاحظه فرمودیدکه نبی گرامی با رعام داده فرمودند: بازیچه و بازی داشته باشید (خطاب به همه) که دوستنمی دارم در دینتان خشونتی به بینم: و در جلد مربوط به بهداشت نسل خواهم گفت بازیچه یک مرد سالمند باید با کودکانش باشد وچگونه باشد که این هماز دستورات نبی گرامی است.

بازی در موقعیت فعلی و اجتماعی عصر:در این زمان سعی می شود بر عکس قدیم که ورزش هم برای قوام و دوام دستگاه حکومت و نگهداری شوکت دولت مانند سایر امور بکار میرفت از یک طرف حس احترام به آزادی فردی را رعایت نمایند و از طرفی به جوانان فهمانند احترام به قوانین و نظامات اجتماع و مقررات بازیها باید مرتب نضج گیرد و در حال رشد باشد و احساس مسئولیت گردد و بدون شک این مرحله زیادی نامگذاری شده زیرا تمام آنچه گفته شد باید مبنایعلمی داشته باشد و از راه تعلیم رشد گیرد از این رو نمی توان مرحله اخیر را دنباله مرحله علمی قبلی محسوب داشت.

ص: 71

تعریف بازی:

نظریه هائی داده شده برای اینکه بازی را یک امر عادی حیاتی حیوانی معرفی نمایند: نظریه انرژی اضافی، نظریه تفریحی، نظریه ترجیعی، نظریه غریزی، نظریه بازیابی، نظریه زیست شناسی، نظریه تصفیه ای، نظریه بیان حال.

1 - نظریه انرژی اضافی: یک کودک بیشتر از احتیاجش انرژی در بدن دارد کودک کاری انجام نمی دهد اما انرژی زیادی در بدنش وجود دارد که آن را به صورت جست و خیز و بازی به مصرف می رساند و اسپنسر فیلسوف در مورد تجدید سلولهای عصبی که حتی وی عقیده دارد در اثر خستگی و فرسودگی می میرند و مجددا سلولها بوجود می اید می گوید: سلولهایجوان انرژی بیشتری دارند و این انرژی اضافی به طریق بازی باید مصرف گردد و هر کودکی بنابر عقیده برخی اعضایش و مغزش بهتر و بالاتر جست و خیز و بازیش به نام مصرف انرژی بیشتر است.

انرژی اضافی در حیوانات نیز به عقیده برخی همین طور آزاد می شود،یک شیر که شکارش را کرده وجست و خیزش را نموده و هم اکنون درحال استراحت است و انرژی اضافی ذخیره دارد آن را به صورت غرش و نعره طنین انداز می کند وآن پرنده به صورت بال زدن و چهچه کردن مصرف می نماید. اما آنچه تاکنون می گفتند که بال زدن و چهچه کردن آنان لغو و برای مصرف انرژی اضفی است امروز ثابت شده با هدف بوده و با بال زدن راه نشان می دهند. جفت می طلبند و امور دیگر ...

برخی بازیها را درجوانان به همان کیفیت و قصد یافته اند که هدف کشاورز در شخم زدن و تخم پاشیدن تعقیب می شود ولی عده ای هم جز برای تفریح یا تکمیل فن و تخصص خود قصدی ندارندو طرفدراان نظریه انرژی اضافی می گویند همانگونه که حیوانات پس از یک دوره استراحت انرژی اضافی در آنها ذخیره می شود و با یک عامل تحرک آن را به مصرف می رسانند طفل دبستان هم زمین و ورزش ووسائل باید در اختیارش باشد که پس از یک دوره نشستن سرکلاس و ذخیره کردن انرژی بتواند پس از زنگ زدن به بهترین وجه به مصرف انرژی بپردازد و تمام اعضاء و جوارح خود را که در ناراحتی از انرژی اضافی به سر می برد راحت نماید.

اسپنسر حتی بین بازی و هنر وجه تشابهی قائل است می گوید بازی و هنر هیچکدام برای مقاصد نزدیک و ضروریا مسلم زندگی به کار نمی روند بلکه هر دو تا حد زیادی برای بهبود و افزایش قابلیت آدمی در جریان زندگی طرف استفاده قرار می گیرد یعنی هم بازی و هم هنر فقط برای نشان ددن خود است و باز اسپنسر می افزاید چون میل به پیروزی و کامیابی و بزرگ منشی آدمی درجراین زندگید ر امور جدی اقناع نمی شود تا حدی به موفقیت در بازی ارضاء می گردد (و در یک سطح بالاتر برای کشورها نیز این مطلب اسپنسر صادق است) نا گفته نماند نظریه مذکور قدیمی ترین نظریه بوده و در فلسفه قدیم هم وارد و هنوز هم بین بسیاری مخصوصا برخی از آقایان طلاب علوم دینی طرفدارانی دارد.

2 - نظریه تفریحی: هر نظریه ای را که خواهم گفت

تصور می شود درست است و در آخر نظر اسلام را هم بیان خواهم داشت. نظریه تفریحی این است که آدمی هر کاری را دوست داشت همان سبب میشود نشاط یابد و استراحت کند کودکان جست و خیز را و نویسنده نوشتن را و خواننده آوازه خوانی را و حتی تفریح برخی به مرحله سادیسم و مردم آزاری می رسد و زمانی سر به مازوخیسم در می آورد کههمانند دراویش ملامتیه قدیم دوست دارند طرف آزار قرار گیرند و چه بسیار کسانی کهشروع استراحت برایشان به بطالت گذراندن و افزایش خستگی است و ملاحظه میشود گاهی یک نفر که با بازو کارهای سخت را انجام داده برای رفع خستگی به بازی مثلاً تنیس میپردازد.

بعضی آمده اند و نظریه قبلی (انرژی اضافی) و نظریه فعلی را به هم نزدیک نموده اند بدین نحو که فعالیت یا کار جسمی یا فکری را فقط شامل قسمت کوچکی از سلسله اعصاب و نیروی عضلانی دانسته گوین در سایر قسمت های عصبی و عضلانی انرژی زیادی همچنان اضافی و بی مصرف باقی است و به کار افتادن آن موجب رفع خستگی قسمت های فرسوده و تجدید قوای آنها می گردد و مصرف انرژی اضافی سبب مسرت خاطر و نشاط میشود.

3 - نظریه ترجیعی: G.T.W. Patrick می گوید: اجداد ما عادت به فعالیت بیشتر و کارهای سنگینتر داشته و در نتیجه عضلات و اعصاب بیشتر و مهمتری را به کار انداخته مخصوصا درجنگ های تن به تن و در شکار و دفاع از حیوانات و کوه پیمائی و ... دنیای ماشینی روز عضلات و اعصاب کمتر و ظریفتری را لازم دارد و ما به التفاوت انرژی بدن آن چه مایل به برگشت است و به اصطلاح

زمینه عادتی وارثی دارد با آنچه هم اکنون برای کار روزمره انجام می گیرد به هیچ طریقی جز به کار انداختن همان عضلات و اعصاب بوسیله بازی ارضاء نمی شود و به همین دلیل هرچه مسابقه هیجانش بیشتر و نزدیکتر به اعمال آباء و اجدادی باشد تماشاچیان لذت بیشتری برده بیشتر تحریک می شوند مثلا در بوسک بازی وتنیس یا فوتبال و والیبال.

4 - نظریه عمل غریزی: بسیاری این عقیده را داشتند ولی آقای Karl Groose سویسی که مطالعات وسیعی در این زمینه داشته در 1898 کتاب بازی حیوانات و چند سال بعد کتاب بازی انسان را منتشر ساخت و در آنها نشان داد بازی اعمال و حرکاتی است که برای رشد و نمو اعمال جسمانی و قوای فکری و فراگرفتن بسیاری از امور که در سراسر زندگی لازم و حتی برای توسعه و تکمیل عواطف و ... مؤثر است می باشد وی می گوید اگر گربه با پاره تخته ای بازی می کند طبیعت به او یاد داده تمرین و مشق موش گرفتن نماید و اگر او را از این کار باز دارند در بزرگی موشگیر خوبی نخواهد بود اگر بچه آدمی بازی می کند مشغول تمرین است تا زمان مواجه شدن با اشکالات زندگی و داشتن مسئولیت در امور مجهز و ورزیده شود گویا طبیعت اوان عمر و ایام کودکی را به خاطر بازی کردن پیش بینی کرده است و نمی توان بر عکس آن را بیان داشت که حیوانات بازی می کنند از این جهت که کوچکند بلکه کودک یک سلسله حرکات ناقص انجام می دهد و در حقیقت طرح و سیمای حرکات جدی بعدی را تکمیل می نماید.

5 - نظریه بازیابی: این نظریه را G.Stanley Hall

داده است او می گوید بشریت مراحلی را گذرانده از حیوانیت، توحش، چوپانی، کشاورزی و ... و هر یک نفر از تولد تا بزرگی الگو و نمونه مراحلی است که آباء و اجداد وی گذرانده اند.

6 - نظریه زیست شناسی: خانم Appletion گوید بازی کردن برای تکمیل و رشد ارگانها و اعضاء است و هر عضوی بوسیله بازی کردن به حد کمال خود رسید شخص به بازی دیگری می پردازد.

7 - نظریه کارتارزیس یا تصفیه: این نظریه را که اولین دفعه بوسیله ارسطو عنوان شده می توان در یک سطر چنین خلاصه نمود: بازی یعنی عقده گشائی. فطرت بر عصیان بشر اگر بوسیله بازی ارضاء نشود به جنگ و ستیز می پردازد و مخل آسایش خودش و اطرافیانش می گردد پس بازی اقناع آن فطرت است و این نظریه با نظریه انرژی اضافی تقریبا یکی است منتها یکی مربوط به انرژی جمع شده در ارگانهاست و دیگری راجع به انرژی جمع شده در مراکز ناشناخته، آنجا انرژی اعضاء است و اینجا انرژی اعمال. آنجا حرارت و انرژی و فیزیولژی جمع می شود و اینجا تأثیرات و عواطف و امیال و ...

8 - نظریه بیان حال و ابراز تمایلات: گویند حرکت و فعالیت شرط و ملازم حیاتند و لازم نیست گفته شود برای مسرت خاطر و ارضاء نفس حرکت و فعالیت آزادی دیده می شود بنابراین کافی است بازی و اشکال مختلف حرکات و اختیار یک دسته حرکات در برابر حرکات دیگر توجیه گردد و برای این کار اگر تشریح علت و توجیه تمام جهات مسئله با بیان خاصیت فعالیت و حرکت آدمی تمام بشود نظریه انرژی اضافی به تنهائی کافی به نظر می رسد و برای بحث از این قسمت به سه عامل اصلی باید اشاره نمود:

1 - ساختمان فیزیولوژیکی و وضع و شکل اعضای بدن انسان متناسب با حرکاتی است که انجام می دهد و برای پرواز یا شناوری ساخته نشده است.

2 - تناسب و قابلیت فیزیکی هر یک از اعضاء بدن تأثیر به سزائی در اعمال و حرکات آن عضو دارد چنانچه زمان بیماری و خستگی قدرت عمل مناسب از اعضاء برداشته می شود و همین قابلیت جسمی و توانائی و استعداد فعالیت است که ایجاد میل و شوق و رغبت به انجام آن را می نماید و بدون استعداد و میل چنین قابلیتی وجود نخواهد داشت.

3 - تمایلات روانی نوع حرکات و افعال را مشخص می سازد که دسته ای فطری و از روی تمایل پیدا شده و دسته دیگر به شکل عادت و در نتیجه تجربه بدست آمده است.

از قراری که گفته شد بازی وسیله ای است برای ابراز وجود و بیان حال زیرا بازی معرف ساختمان فیزیولژیکی و تشریحی و متناسب با وضع و شایستگی و بالاخره خصوصیات معنوی فرد می باشد یعنی معرف شخصیت طرف نیز هست.

بوسیله بازی تمایلات آدمی (میل به موفقیت، پیروزی) ارضاء می شود.

در حیوانات به مقتضای ساختمان و نوع کار و استعداد ارگانها بازی انجام می گیرد ولی انسان علاوه تری هم دارد و آن اثر عادت، محیط، اجتماع، امیال عمومی و کلی و ... است که دانشمندان نامبرده آن را در چند دسته به طرز زیر تقسیم کرده اند.

1 - تأثیر عادت در بازی: اگر قدرت غریزه برای تعیین

اشکال مختلف بازی کافی نباشد تمایلات و یا عواطف و ... روشن ساز خواهند بود.

همینطور که اکثر اعمال و حرکات آدمی موافق عادت است عواطف و تمایلاتش نیز بستگی به شرائط و وضع محیط و اجتماع دارد با این تفاوت که عادت، اعمال و حرکات انعکاسی است و حالات و عواطف با دخالت قوه تفکر انجام می گیرد و از این قرار هر دو با هم محرک انتخاب انواع و اشکال بازیها یند یعنی عادات و عواطف مربوط به فلان بازی یا تجدید خاطره آن، میل و رغبت به انجام آن ایجاد می شود و بازی مخصوصی انتخاب و مورد علاقه قرار می گیرد.

2 - تأثیر محیط طبیعی: به همین دلیل در مناطق سردسیر اسکی و بازیهای روی برف رایج و در مناطق معتدل بازیهای صحرائی و میدانی و در نقاط حاره میل به استراحت و تماشا و در سواحل توجه به شنا بیشتر است.

3 - امیال عمومی: الان گفتیم عادات و تمایلات مربوط به فرد مؤثر در انتخاب نوع بازی است ولی امیال عمومی نیز در انتخاب آنها شرکت دارند و تأثیر قطعی می نمایند مانند: میل به آزمایش جدید یا کنجکاوی بشر. میل به آرامش و امنیت. میل به فداکاری و محبت، میل به خودنمائی. میل به همکاری و همدردی، میل به اشتراک و عضویت در مجامع و گروهها.، میل به عشق و علاقه به جمال.

تا اینجا نظریه های مختلفی را که راجع به بازی داده شده

و از کتاب تئوری بازی استفاده گردید نقل کردم و هم اکنون می خواهم از قران بر حسب استعداد خودم نه به میزان بزرگی قرآن نظریه اسلام را راجع به بازی ذکر نمایم و همانطور که بارها یاد کرده ام دین آخر و کتابی که بعد از آن کانونی وحی تعطیل می شود و کتاب آسمانی دیگری نمی آید باید همینطور باشد یعنی خودش به امر و جنبش روشنگر تمام امور و شئون زندگی باشند و محال و ممتنع است هیچ کتابی و دینی در جهان موجود باشد یا بیاید که بتوان چنین برداشتی از آن کرد که الان ملاحظه خواهید فرمود و قبلاً ملاحظه کرده یا بعدا خواهید کرد.

نظریه اسلام راجع به بازی

قبل از شروع بحث آیاتی که کلمات لهو و لعب در آن است نوشته شود تا بتوان با صغری و کبری کردن آنها مطلبی را بدست آورد و نظر اسلام راجع به بازی شناخته گردد:

ارسل معنا غدا یرتع و لعب (12 یوسف) یوسف را فردا با ما بفرست برای اینکه در هوای آزاد چمنزار به جهد و بازی کند.

و لئن سالتهم لیقولن انما کنا نخوض و نلعب (65 توبه) و اگر از آنها بپرسی خواهند گفت در صحبت کردن و بازی بودیم.

فذرهم یخضوا و یلعبوا حتی یلاقوایومهم الذی یوعدون (83 زخرف - 42 معارج) پس آنها را واگذار در باطل خویش فرو روند و بازی کنند تا این که روز قیامت را ملاقات کنند روزی که وعده داده می شوند.

قل اللّه ثم ذرهم فیخوضهم یلعبون (91 الانعام) بگو خدا سپس واگذارشان در آنچه از باطل فرو رفته اند بازی کنند.

اوامن اهل القری ان یأتیهم بأسنا ضحی و هم یلعبون (98 الاعراف) آیا مردم شهرها ایمن شده اند از این که عذاب ما چاشتگاه بیاید در حالی که بازی می کنند.

فویل للمکذبین الذین هم فی خوض یلعبون (12 طور) وای بر دروغ گویان کسانی که در سخنان باطل خود به بازی رفته اند.

و ما الحیوه الدنیا الا لعب و لهو (32 انعام) نیست زندگی دنیا جز بازیچه و بازی.

و ما هذه الحیوه الدنیا الا لهو و لعب (64 عنکبوت) و این حیات دنیا نیست جز بازی و بازیچه.

انما الحیوه الدنیا لعب و لهو (36 محمد) جز این نیست که زندگی دنیا بازیچه است و بازی.

اعلموا انما الحیوه الدنیا لعب و لهو و زینه ... (20 حدید) بدانید که زندگی دنیا بازیچه است و بازی و زینت و ...

لاتتخذوا الذین اتخذوا دینکم هزوا و لعبا من الذین اوتوا الکتاب من قبلکم و الکفار اولیاء (57 مائده) آنان را که دین شما را به مسخره و بازی می گیرند و از آن گروه که ایشان را پیش از شما کتاب داده اند و نیز کافران را دوستان خود مگیرید.

و اذا ناديتم الی الصلاه اتخذوها هزوا و لعبا (58 مائده) زمانی که به نماز ندا می کنید آن نماز را به مسخره و به بازی می گیرند.

و ذر الذین اتخذوا دینهم لعبا و لهوا و غرتهم الحیوه الدنیا (70 انعام) واگذار کسانی که دینشان را بازیچه و بازی گرفته و

زندگی دنیا مغرورشان ساخته است.

الذین اتخذوا دینهم لهوا و لعبا وغزتهم الحیاه الدنیا (51 اعراف) آنها که دینشان را بازی و بازیچه گرفته ودنیا مغرورشان کرده است.

قل ما عند اللّه خیر من اللهو و من التجاره. (11 جمعه) بگو آن چیز که نزد خداست از سرگرمی و سوداگری بهتری است.

و اذارأ و تجاره او لهوا انفضوا الیها و تر کوک قائما (11 جمعه) و آن دم که سوداگری یا سرگرمی را به بینند به سوی او متفرق شوند و ترا ترک کنند و تا اینجا کلیه آیاتی که کلمات لهو و لعب در آنها دیده می شد نقل گردید و هم اکنون چند آیه از قران که حیات دنیا را معرفی کرده چیست ذکر می نمائیم.

ان هی الا حیاتنا الدنیا نموت ونحیا (37 مومنون) جز این نیست که حیات مجموعه ای است از مرگ و حیات (در آن می میریم و زنده می شویم).

و اللّه انزل من السماء مائا فاحیا به الارض بعد موتها (164 البقره) و خدا از آسمان آب را فرو فرستاد و بوسیله آن زمین مرده را زنده ساخت.

انما مثل الحیوه الدنیا کماء انزلناه من السماء فاختلط به نبات الارض (24 یونس) مثل زندگی دنیا مانند آبی است که آن را از آسمان فرستاده باشیم پس بوسیله آب باران گیاه رسته از زمین از آنچه مردمان و چارپایان می خورند آمیخته به آن شده باشد.

انما هذه الحیوه الدنیا متاع و ان الدار الاخره هی دار القرار (39 غافر) این زندگانی دنیا برخورداری اندک است و سرای دیگر همیشگی است.

نظر شما را به نکاتی چند که از مفهوم آیات استنتاج می شود جلب می نمایم:

هرگاه کلمه لعب در کنار کلمات: یرتع، نخوض، هزوا و مشتقاتی از آنها دیده می شود و زمانی کلمه لهو فقط در جوار کلمه تجاره مشاهده می گردد و در مواردی هر یک به تنهائی ذکر شده و در بقیه آنها (لهو و لعب) با یکدیگرند.

(یرتع = در سبزیها و چمن ها دویدن. خوض در آب فرو رفتن است و چون محیطی که آدمی باید در آن شناور باشد هواست و برای آدمی محیط آب نامساعد می باشد خوض یعنی در راه نادرست و باطل فرو رفتن. هزوا همان است که پروردگار چندین مرتبه آن را در قابل یستهزؤن و آنچه جسارت به پیامبرانش به صورت مسخره می شد بیان فرموده است).

لهو فقط در جوار یک کلمه بود از این قرار قرآن بازی کردن را به دو نوع متمایز از یکدیگر معرفی فرموده: لعب و لهو (بازیچه و بازی)

دنیا چیزی جز لعب و لهو نیست و در جای دیگر لهو را در آیه جلو انداخته (لهو و لعب) بدین معناست که اهمیتی به نسبت به لعب دارد و الا به ترتیب مخصوصی که بشر با آن روبرست و به آن عمل می نماید اول لعب است و بعد لهو همانگونه که قرآن همه زندگی را به لعب و لهو و زینه و تفاخر و تکاثر در اموال و اولاد تقسیم کرد

و لعب را جلو آورد و اگر در اینجا دیده می شود علاوه بر کلمات لعب و لهو کلماتی چون زینت و تفاخر و... در آیه است در صورتی که چند جای دیگر فقط دنیا را به انحصار لعب و لهو در آورده اند همانند کسی است که مرتب می گوید مدرسه جای خواندن و نوشتن است و یک مرتبه اظهار می دارد مدرسه جائی است که در آن خواندن، نوشتن، کاردستی، نقاشی و راه چاره جوئی برای زندگی و ... انجام می گیرد.

دنیا لعب و لهو و بازیچه و بازی است یعنی اسلام دو عنوان بزرگ دارد و بازی را دو نوع معرفی می نماید ولی با توجه به اینکه لعب در کنار کلمات یرتع، نخوض، هزوا قرار گرفته او لهو فقط در کنار کلمه تجارت و در بسیاری موارد لعب و لهو نیز کنار یکدیگرند می توان گفت اساس بازی در اسلام یا برای این است که یرتع و یلعب باشد و آدمی به عنوان بازی در چمن بدود هوای بهتر و اکسیژن بیشتر مصرف کند و جسمی سالمتر داشته باشد و با جسمی سالمتر جانی خدمتگزارتر عرضه دارد یعنی از چمن و مزرعه دنیا بهره برداری کند تا میوه اش را در بهشت و سرای جاودانی بچیند همانگونه که نبی گرامی فرمودند «الدنیا مزرعه الاخره» و در اینجا هم یرتع و هم یلعب از زبان فرزندان پیامبر بود و پیامبری (حضرت یعقوب) آن را شنید و گویا پسران برای استمالت و عذر خواهی از پدر که از قرار معلوم باید از فراق پسرش یوسف خشمگین شود اظهار می دارند و لذا یرتع و یلعب کلمات مورد پسند خانواده نبوت بوده است و چنانچه می دانیم حضرت یعقوب هم ایرادی نکرد و قضیه از این قرار بود که چون برادران اتفاق کردند و یوسف را در چاه انداختند

پیراهن یوسف را خون آلود کرده گریان نزد پدر آمده گفتند رفته بودیم در چمن ها بدویم و بازی کنیم (یرتع و یلعب) که گرگ آمد و یوسف را درید و پدر ...

گاه نخوض و نلعب با همند که درست برعکس قضیه بالاست در اینجا محیط یرتع جای خود را به نخوض داده ویرتع که رسم خاندان نبوت بوده مبدل به سخن مردمانی باطل گشته و به جای دویدن در فضای سبز و چمن زار محیط عوضی آب معرفی گردیده یعنی اگر آنجا لعب مشروع بود اینجا لعب نامشروع است.

لعب سومین آن است که نه جسم و جانی و دنیا و آخرتی آباد می سازد و نه آن گونه نامشروع و در محیط نامساعد و بر خلاف قرار گرفتن می باشد بلکه نوعی بازی است که جز استهزا و مسخره و بیهودگی نامی و نشانی نمی توان بر آن مترتب دانست. (همانکه در کنار هزوا قرار دارد).

اما لهو که در کنار تجارت است نوعی دیگر بازی است بلکه بازیگری انسان سودجود و تجارت پیشه است که با بازی می خواهد مشابه کار تجار انجام دهد و سود و منفعتی به طرف خود جر کند و بکشد.

با توجه به آنچه گفته شد: اسلام بازی را در دو دسته بزرگ لعب و لهو ذکر می کند و در تقسیم بندی آنها را مجموعا چهار قسم می شناسد:

1 - آنگونه بازی که مشروع است و تندرستی و فضیلت زاست.

2 - بازیهای نامشروعی که سر در لجن زار فرو بردن قلمداد می گردد.

3 - بازیهای بی تفاوتی که بدون هدف و مقصودی بوده و به کلی از آن بهره برداری نمی شود.

4 - بازیگری و سودجوئی به عنوان تهیه لوازم و مقدمات انجام هر بازی دیگر.

در قرآن ملاحظه فرمودید دنیا متاع و آخرت به حیوان و قرار تعبیر شده و راستی دنیا همانند متاع است و کسی که متعه ای دارد در مدت معینی از او تمتع بر می گیرد و از متاع دنیا نیز از تولد تا مرگ یعنی در مدت معینی می توان بهره برداشت و این دار آخرت می باشد که همیشگی و مقرر است و لذا مدت مقرر برای امکان انجام بازیچه ها و بازی ها محدود و متاع است و اینکه نبی گرامی فرمودند الهوا و العبوا بهره برداری از قسمت اول و چهارم مقصود است و جلو انداختن الهوا برای توجه به بازیهائی که باید در هیچ سنی فراموش نشود مثلا بازی پدر با کودکش و ...

تعریف بازی در اسلام

از قرار مذکور تقریبا می توان گفت اسلام به سرگرمیهای لذیذ مشروع - سرگرمیهای لذیذ نامشروع - سرگرمیهای لذیذ سودمند و سرگرمیهای بی تفاوت و بی فایده بازیها را تقسیم کرده است.

خصایص موجود زنده شش تا ست که قبلا شرح دادم و یکی از آنها تغذیه بود آدمی هم غذا می خورد که حرارت لازم و انرژی ضروری را ایجاد کند برای این که در انجام امور گوناگون آن دو را لازم دارد و از جمله برای بازی کردن.

در دو سر سیم اختلاف پتانسیل مخصوص ایجاد می شود تولید برق می کند. دو گوشه بیابان اختلاف درجه حرارت پیدا می شود باد بوجود می آید. دو گوشه اجتماع فاصله طبقاتی زیاد می گردد انقلاب حتمی الوقوع است و به همین نحو بازی بوجود می آید که الان خواهم گفت. بار دیگر چند آیه قبلی را ملاحظه فرمائید که فرمولهای زیر از آنها نتیجه می گردید.

حیات دنیا = بازیچه + بازی.

حیات دنیا = اعمال شیمیائی چندی که با دخالت باران شروع و انجام میگیرد.

حیات دنیا = بهره برداری در مدت معین و متاع.

حیات دنیا = آدمی + زیستن + مردن (از جهانی آمدن و به جهانی رفتن).

و بطور کلی :حیات دنیا = بازیچه + بازی = سرگرمیها = برقراری اعمال شیمیائی و فیزیولوژی بدن و تعادل عناصر و الکترولیت ها در آن = تمتع در مدتی معین و خلاصه از مطالب فوقچن نتیجه زیر را می توان بدست آورد:

1 - لزوم لهو و لعب و سرگرمیهای مشروع برای پایدار ماندن حیات همانگونه که نبی گرامی آن را خواسته اند و برای تمام دوران عمر آن را تعمیم داده اند که گفتم (الهوا و العبوا فانی اکره ان یری فی دینکم غلظه) و بطور کلی لزوم فعالیت های جنبشی و ورزشی و سرگرمیها در زندگی و گفتم سپاسگزاری انسان بدین علت است که باید نوسان و جنبش داشته باشد (و نیسان و انس هم

در او باشد). 2 - امکان بهره برداری بیشتر در حیات دنیا با فعالیت بیشتر و چون همانگونه که نبی گرامی فرمودند الدنیا مزرعه الاخره لذا امکان بهره برداری بیشتر برای هر دو جهان با فعالیت و جنبش بیشتر. 3 - بدست آوردن حیات بیشتر و بهتر در اثر فعالیت و جنبش بیشتر و خلاصه بدست آوردن حیات معتدل در اثر داشتن جنبش های به اعتدال و خلاصه تر: تندرست بودن با ورزش و سرگرمی (با بازیچه و بازی). 4 - در این قسمت است که نتیجه گرفته می شود: شیر وارد معده نوزاد 1) با پستانکی که سوراخی فراختر از اعتدال دارد 2) بوسیله پستان در حالی که وضعش نسبت به بچه نامتناسب قرار گرفته شده است 3) بوسیله پستان در وضعی که نوزاد نسبت به پستان درست قرار گرفته نشده است و در هر سه صورت احتمالاً مقداری هوا وارد معده نوزاد می شود معده هنوز قوتی ندارد هوای اضافی را رد کند و توانائی اینکه قلب و اعضاء مجاور را که از فشار هوای معده در رنجند نجات دهد در او نیست لاجرم یا باید آروغ بزند از بالا هوا را خارج کندو اگر نشد دیافراگم باید اقدام کند فعالیت نماید بجنبد و وسیله تحریکی شود تا معده و اطراف زودتر و سریعتر به فعالیت افتد و آنچه هست از خود دور کند و این تحریک حجاب حاجز است که جون شروع شد مادرها خوشحال می شوند که قرار است بچه شان راحت شود و شروع تحریک دیافراگم بوسیله سکسکه کردن اعلام می گردد (البته اگر اکسیژن در گاز نباشد از راه

جدار احشاء جذب خون می شود و بقیه باید بگذرد). کسی که در سرما قرار گرفت سردش شد اگر آتشی یا پارچه ای یا حرکت و ورزشی او را گرم کرد که هیچ و در غیر این صورت بدن خود اقدام می کند و تمام بدن را با ورزشی شدید می گذراند و تا زمانی که گرم نشود ورزش را ادامه می دهد. در آنکه گرمش است تبخیر و تعریق شروع می شود تا خنگ گردد. شخصی که باید هوا به او برسد و با تنفس عمیق به خود نرساند خمیازه می کشد. و ... خواص ششگانه ای که در موجود زنده است قبلا شرح دادم و یکی از آنها فعالیت بود و در یک سطح بالاتر برای بدنی که بخواهد همه چیز را در خود به تعادل بدارد از آن چه زیر پوستش است داخل سلولهایش خارج سلولها و ... نیازمند فعالیت های فیزیکی و مکانیکی چندی می باشد که می دانیم کمترین ضرر بی حرکتی کم شدن قدرت دفاعی بدن است و اگر دستی را به گردن بیاوریزیم به طرف قهقرا می رود و پشت به حیات مسیری را انتخاب و طی می نماید و در این صورت که فعالیت ها در استحکام روابط تعادلی بین الاعضاء و الانساج ذی اثر است چنانچه بدن به فعالیت برنخاست و فرمان انعکاسی همانند موارد ذکر شده (سکسکه - لرزیدن - تعریق و تبخیر و ...) صادر نشد و شخص بطور غریزی به فعالی تنی افتاد و همانند زمان سرما بودن فرمان انعکاسی فوری صادر نکرد بدن رو به عدم تعادل روی می نهد اگر آنچه لرزیدن بلافاصله است و اینجا فاصله دارد از این سبب می باشد که آنجا نجات بدت فوریت دارد و اورژانس است.

و اگر فوری به دادش نرسد و نلرزد و گرم نشود می میرد ولی در اینجا فرمان انعکاسی فوریت ندارد و اقدام نشود بدن نحیف و بی دفاع و ضمور یافته شده به تدریج به جانب مرگ می رود و شاهد بر این مطلب آن که در آن ملتها که تریاک و خانقاه و امثال آها برایشان درست نشده خود به خود فعالیند و تا به اینجا عمل غریزی است و بعدا با یک زیر بنای روانی اجتماعی برای ارضای خلاه های دیگر بدن دست به یک عمل فطری می زند که همانا سیستماتیزه کردن حرکات و به نظرم در آوردن آنها به صورت ورزشهاست و در تأیید مطالب اینکه اگر عضلات و انساج کسی را به وسائلی وادار به فعالیت نمایند یعنی حس غریزیش را افناع کنند فقط مایلیست با تماشا کردن صحنه ها ادراک فطری خود را اشباع و اقناع سازد.

جای آن است که به ذکر چند معجزه از قرآن کریم بپردازم و یکی از آنها که مربوط است ذکر می شود: اینکه قرآن دوران زندگی را به لعب و لهو و زینت و تفاخر و تکاثر تقسیم کرد اینگونه نیست که یکی جای خود را خالی کند و به دیگری بدهد مثلا دوران نزدیک شدن اعمال فطری لهوی وارد شود و تاج قدرت کودکانه و بازیگریهای حیوان مانند دوران غریزی لعبی را بر دارد و بر سر خود بگذارد و از قصر خارجش سازد و پس از مدتی باز دوران سرافرازی و جوانی و زینت وارد شود و قبلی را خارج سازد و همینطور تا آخر یکی جای خود را تحویل دیگری دهد و خود بیرون رود بلکه دوران غرائز نقش کودکانه لعبی خود را بازی کرده مشغول است که فطرت بر لهو بودن به بازی می پردازد و بعد سومی وارد می شود و هر سه مشغول ایفای نقشی هستند که به عهده

دارند و همین طور تا آخر، حتی کسی که در مراحل پیری و فرسودگی هم هست بازی با نوه اش لعب و پیاده روی برای او لهو است و لازم و این ضرائبی است که هم اجتماع آن را برای سنین مختلف ثبت می کند و هم اسلام بر روی آنها حساب می نماید چنانچه قهقهه یک جوان را با تبسم یک پیر سالخورده و هر دو ردیف می داند و برای هر دو لازم است و همین طور که نباید یک شیخ پیر قهقهه بزند برای یک پیر هم فوتبال کردن جایز نیست و پیاده روی به همان ارزش و ردیف برای حساب است به علاوه که بازیهای دیگری را هم نباید از دست داد تا آنجا که نبی گرامی به پدران دستور دادند با کودکان خود بازی کنند و در بهداشت نسل به تفصیل خواهم گفت و اینکه به تدریج با پیشرفت سن علاقه به ورزش کاسته می گردد ضوابط و شرایط دیگری نیز از قبیل عادت، تربیت و ضعف انرژیهای انعکاسی دخالت دارد و در تأیید این مطلب ملاحظه فرمائید که در کشوری حتی جوانانش هم ورزش نمی کنند و در مملکت پیشرفته دیگر پیرانش هم حرکات ورزشی چندی را انتخاب و به آنها اشتغال دارند.

اینکه گفتم لعب هست که لهو می رسد و لعب و لهو هستند که زینت می آید و ره سه در آدمی می باشد که تفاخر و بلکه تکاثر موجودیت می یابد نشانی از این است که آدمی هر چه پا به سن بگذارد تکلیفش بیشتر می شود و مسئولیتش زیادتر می گردد و زمان مکلف شدن در نزد اسلام همان وقتی است که غرائز حیوانی به تسخیر فطرت انسانی در می آید و مقدمه سازمان دادن بازیها و فعالیت ها نزدیک می گردد و از لحاظ علمی ثابت شده در همان سن و شرائطی است که اسلام معین کرده است که خواهم گفت.

لعب همان مرحله غریزی جنبش های کودکانه است که همانند حرکات حیوانات صادر می شود یا به طور تقلید از بزرگترها ظاهر می گردد او دوست می دارد دستی زیر توپ بزند و به طرف رقیب خود به عنوان فتح و فیروزی پرتاب کند و حد خود را هنوز نمی شناسد که با رقیب بوسیله توری متمایز باید باشد نخی می کشد و برایش تفاوتی نمی کند که در یک طرف باری سه نفر باستند وطرف دیگر 12 نفر او در مرحله لعب است و جست و خیز بدون نظم و سازمان از روی غرائز همانند حیوانات می جهد و می زند هر چند نخ کشیدنش مقدمه سازمان دادن و ابراز نشانه ای از نزدیک شدن زمان بر فطرت بودن و تکلیف رسیدن اوست و زمانی که اسلام شخص را انسان می شناسد و مکلف می داند و اگر لگدی زد مانند لگد حیوان محسوب نکرده گناه به حساب می آورد و تازیانه ثواب و عقابش دراز می گردد و خوبیها و بدیهایش نوشته می شود (توضیح آن که در جلد 11 نوشتم این دانشگاه تهران است که باید حافظ حقوق علمی تئوریها و پژوهشهای علمی کتابهایم باشد و اضافه کنم:

چوب را آب فرو می نبرد دانی چیست***شرمش آید ز فرو بردن پرورده خویش)

فراموش نشود اینکه در آیه ای فقط حیات دنیا را به لعب و لهو تقسیم کرده خود دلیلی است که باید دورانهای زینت و تفاخر و تکاثر هم بوسیله لعب و لهو تا حدودی با شرائط و ضوابط خاص اشغال گردد یعنی در همه دورهای حرکات مخصوص زمان و متناسب با سن وجود داشته باشد.

از جمله معجزات چشمگیر دیگر اسلام اینکه تا قبل از قرن

بیستم بازی هر یک از دوره های عمر را ویژه همان دوره می دانستند یعنی می گفتند همان گونه که آدم بزرگ می شود بازیها را متناسب با سنین بعدی انتخاب می نماید اما تحقیقات Lehman و Witty در 1927 ثابت کرد که ادوار کاملا متمایز و بدون رابطه با یکدیگر وجود ندارد بلکه هر گونه تغییرات قابل ملاحظه ای از یک دوره به دوره دیگر ادامه داشته و پیوسته و تدریجی است و ملاحظه فرمودید که نبی گرامی به بازی کردن پدران و مادران با کودکان خود اظهار علاقه فرمودند و بدون شک قضیه سواری دادن حضرت! به دو سبط گرامش حسن و حسین سلام اللّه علیهم و بازیهای دیگر را که با آن دو می فرمودند شنیده اید و در جلد مربوط به بهداشت نسل از این نویسنده هم خواهید شنید و بدون شک با دقت در آنچه نوشتم توجه فرمودید که اسلام در 14 قرن قبل یکجا آیه انما الحیوه الدنیا لعب و لهو آورد و جای دیگر زینت و تفاخر و تکاثر به آن افزود و ثابت کردم لعب و لهو هم تا آخر تکاثر کشش و پیوستگی دارد.

در بهداشت نسل ثابت خواهم کرد اینکه اسلام دستور می دهد سالهای اول کودکی بچه را برای بازی کردن باید آزاد گذاشت و قرآن لعب را بر دوره ای از عمرش برابر آورده یک معجزه علمی بسیار ارزنده ای است که اشاره به اثر کلی آن در اینجا کافی است گفته شود: اشتیاق و محبت بی اندازه مادر، طفل را لوس می کند و رشد او (جسمی و عقلی) مخصوصا رشد روانیش را به تأخیر می اندازد (شرح در بهداشت نسل).

در پایان این بحث باز بهتر است از قرآن کریم بگویم از آیه ای که عنوان درشت کتابم است «زاده بسطه فی العلم و الجسم»

و از شما سؤال کنم: آیاطالوت در چه سنی بوده که برای پادشاهی انتخاب شد بدون شک در سالهای بعد از بلوغ بوده و در سالهائی که فراوانی علم هم داشته است و چون قرآن زیادتی علم و جسم را با هم و چون شی ء و سایه به دنبال یکدیگر بلکه متصل به هم ذکر فرموده می توانم بگویم همانگونه که زیادتی علم با طول عمر نسبت مستقیم دارد و نباید در هیچ سنی علم را فراموش کد ورزش را هم تا آخر عمر باید از یاد نبرد. و سؤال دیگر: آیا توجه به چنین مطالبی یعنی در نظر گرفتن ورزشهای متناسب حتی برای پیران در سیزده قرن قبل و 10 قرن قبل و حتی بگویم در یک قرن قبل آیا جزو مسخرگی نبوده و کدام کتابی را می توان جز قرآن یافت که از اول پیدایش انسانها تا این اواخر برای فرتوتان و کهنسالان نیز متناسب با حال و وضعشان ورزش منظور فرموده باشد.

برای اینکه ثابت کنم اسلام ورزش را برای تا پایان عمر خواسته می توانم روایات دیگری را در تأیید بیاورم و برخی از آنها به اجبار در موارد مختلف خواهم آورد که نکته جالبی در آنها چشمگیر است مثلا چون به مبحث مربوط به تیراندازی می رسید می بینید از نبی گرامی نقل کرده ام که فرمودند: تیراندازی و سواری کنید و بعد سه چیز را حق می شمارند تیراندازی و تربیت اسب وبا زن خود بازی کردن اما وقتی سخن از تیراندازی و تربیت اسب است کلمه یلهوا بکار رفته که مرحله استفاده از نیروی انسانی است و انتخاب بازیهائی که باید سرچشمه فطری داشت و چون به بازی کردن با زن می رسد کلمه ملاعبه ذکر می فرماید که مرحله کودکانه و لعب برگزیدن بوده و بازی حیوانی و از روی غریزه بلند

می شود.

ملاحظه فرمائید بازی و رفتار با جنس مخالف عملی است که نیروی غریزی در آن قوی است و هرنری را طبیعت آموخت است در برابر جنس مخالف عملی چه رفتاری داشته باشد اما چون به تیر اندازی و تربیت اسب می رسد باید فطرت دخالت کند و کار سازمان دادن و تعلیم و تربیت پیش کشیده شود و پیشوایان اسلام هرگز احوال فیزیولژیکی آدمی را هم فراموش نکرده و رفتار با زن را با کلمه ای که مفهوم غریزی دارد و رفتار با اسب را با کلمه آموزشی فطری ذکر می فرماید و به همین دلیل است که اسب سواری و آمیزش با زن در سن های بالا نیز هست (1) اسلام برای پیران و برای سالخوردگان نیز فعالیت و جنبش و ورزش را لازم می داند و در صدر اسلام می بینیم همین طور بوده و کسانی که در سنین کاملا پیری بوده شجاعتها کرده اند چون حبیب بن مظاهر وعمار یاسر و ... یکی در کربلا دیگری در صفین دیگری در ... .

تأثیر جنس و سن در بازی

یک عده آمدند و افراد را در چند سن تقسیم کردند و برای هر سنی نوع خاص بازی و ورزش تعیین نمودند و آنچه در اینجا قابل توجه است اینکه هم تقسیم سن افراد به منظور خاصی می باشد که خود صاحب مغز در آن دخالت دارد و هم تطابق آنها با فعالیت و حرکات خاص اشتباه می باشد مغز و استعدادها در هیچ یک

1- روایت در بحث تیراندازی و اسب سواری نقل شده است.

از افراد بشر یکی نیست و حتی دو نفر هم شکل و هم سطح و هم مغز پیدا نمی شوند.

امروز به اثبات رسیده که بر عکس تصور قدیمی ها بازی ها متناسب با سنین نیستند بلکه بازیها متناسب با ذوق و علاقه بوده و یک حالت پیوستگی دارند یعنی ریشه و عوامل هر بازی را می توان در دوره قبل و ادوار سابق پیدا کرد که همین مایه و مبنای علایق ادوار بعد می گردد.

اینکه نتوانسته اند ادوار زندگی را تا کنون برمبنای صحیح تقسیم بندی نمایند بدین علت است که مسئله از جهات مختلف بررسی شده و ناگهان روبروی یکدیگر قرار گرفته است چنانچه یکی دوران رشد را به میزان قد و وزن مطالعه کرده و دیگری به رشد قوای عقل توجه داشته و آن دگر به بررسی عواطف و توسعه آن پرداخته و دیگری رشد را بر حسب تغییرات ناشی از علاقه و توجه به بازی سنجیده است.

یک عده زندگی را پنج دوره و عده دیگر به 6-7-8 و ... و حتی ده دوره و چند نفری هم فقط به دو دوره تقسیم کرده اند و آنچه مقبول تمام بوده و پیدایش مرحله بلوغ است که نزد دختران به تفاوت از 9 تا 13 سالگی و نزد پسران از 11 تا 16 سالگی حاصل می شود و این تقسیم نزد ملل متمدن و حتی پیش وحشیهای قدیم مبنائی از زندگی بوده و برای آن تشریفات خاصی قائل می شدند از قبیل اجازه شکار، جنگجوئی و .. و ادیان هم فوق العاده به بلوط احترام گذاشتند و آن را مبنای تکلیف و دادن حقوق اجتماعی و قلمداد کردند و در بهداشت نسل بلوغ را از نظر اسلام شرح

خواهم داد.

برخی شش سال اوان کودکی - شش سال کودکی و دبستانی و .. مبنای تقسیم آنهاست که در بهداشت نسل شرح داده می شود.

سابق 7 تا 9 سالگی را دوره فترت رشدی می گفتند ودر این دوره کودکان در برابر خستگی حساسیت دارند و با افزایش فعالیت احساس ضعف و ناراحتی می نمایند مخصوصا ممکن است از قلب شکایت نمایند و کودکان صرعی مکن است در این سالها شدت یابند و فقط باید دانست این حالت عمومی نبوده و تنها باید از خسته کردن شدید اطفال در این دو سال خوداری نمود و توجه آموزگاران و مربیان ورزش را برای 7 ساله ها تا 9 ساله ها به این مسئله شدیدا جلب می نمایم تا در حق فرزندان میهن ستم روا ندارد.

یک نوع تقسیم بر حسب تقسیم بندی مدار است: دبستان، سیکل اول، سیکل دوم، مدرسه عالی که این نوع تقسیم با ا شتباهات کلی که هنوز بر سرجهانیان مسلط است دستخوش تغییراتی خواهد بود تا زمانی که همانند خواست اسلام که در حوزه های علمی دینی معمول است استعدادهای بیشتر بتوانند پیشتر افتند و سن مخصوص را با مغز ممتاز مجبور نسازند در کنار همسن بی مغزی بنشیند.

هم اکنون تقسیمات بر مبنای زیر را منظور داشته بحث خود را شروع می نمایم: (1)

تولد تا شش سالگی که به آن اوان کودکی گفته می شود.

شش تا 12 دوران کودکی.

1- اقتباس از کتاب تئوری بازی ترجمه آقای کاظم کاظمینی.

ص: 96

12 تا 15 اوایل بلوغ.

15 تا 18 کمال بلوغ.

18 به بعد دوران رشد.

از تولد تا 6 سالگی بیشتر از هر سنی باید به کودک توجه نمود و این مسئله فوق العاده مورد توجه دانشمندان اخیر قرار گرفته است و فوق العاده تر نظر اسلام است که در بهداشت نسل به مطالب و مسائل مربوط به آن خواهید رسید.

از ارتباط کودک با بازی و ورزش تا دوران بلوغ (12 - 15) در بهداشت نسل بحث خواهم کرد و هم اکنون به ذکر مطالب مذکور و دوران بلوغ می پردازم.

از مشخصات این دوره ظاهر شدن اختصاصات جنسی و توسعه آن است در این سن رشد تدریجی ظاهر و شکلی و هیئت مخصوص به مرد یا زن پیدا و ناگهان در قد و وزن و نیرو تغییراتی بوجود می آید.

در این دوره بازیهای تقلیدی و بازیچه ها به تدریج فراموش می شود و جای خود را به بازی بالاتری می دهد و احساس شرکت در دسته ها و تیم ها در این دوران قوت می گیرد. فوتبال یا ... را که بطور غیر رسمی و تقلیل عمل می شد در این دوران به شکل رسمی و با تشریفات و درست تر انجام می گیرد و جوان نیاز خود را به مربی احساس می کند و فرمان بری از داور را درک و درست می داند.

در این دوره ورزشها و بازیها را سازمان می دهند اما احساس می شود قدرت خلاقه رو به ضعف رفته و تقریبا متوقف است.

در این دوره گردش دور از خانه بسیار مطلوب می شود و علاقه به قدم زدن و با دوستان و گردشهای خارج از شهر و اتومبیل سواری و ... زیاد می گردد.

هرچه از دوره بلوغ می گذرد بر حسب تجربه بعضی بازیها کنار گذاشته می شود و برخی توسعه یافته و رو به کمال می رود و تقریبا انتخاب تخصص مربوط به این دوره است همین که به اواخر دوره بلوغ رسید شخصیتی که برای خود قائل است او را از نرمشهای دسته جمعی با کوچکتران بیزار و منزجر می سازد و زود خسته می کند و در عوض بازیهای گروهی و تیمی مورد توجهش قرار می گیرد.

رقابت و همچشمی در اوایل بلوغ شدید و به تدریج کمتر می شود و در هر حال چون سنها تقریبا مساوی و نیروها مختلف است برخوردهای فراوانی از این لحاظ در این دوره به چشم می خورد. در این دوره می توان پیش بینی کرد و قهرمان آینده را در نظر گرفت و از میان بالغین انتخاب کرد و استعدادها را پرورش داد.

بر عکس تصوری که تاکنون می بود که در دوره بلوغ تغییرات ناگهانی مذهبی و اجتماعی و شخصیت و علایق خانوادگی و غیره پدیدار می گردد امور مذکور بر اساس پیوستگی و تکامل و توسعه تدریجی در حالات و عواطف و افکار و به تناوب ادوار و تحت تأثیر اجتماع و محیط بیش از عوامل شخصی و فردی به منصه ظهور می رسد.

کمال بلوغ (15-18 سالگی): در این دوره علاقه به دانستن معارف و دانستنیهای بشری شروع می شود و به تدریج رشته تخصصی صورت و سازمانی به خود می گیرد و قدرت تحمل و کنترل خود

بیشتر می شود شرکت در بازیهای گروهی بیشتر مورد علاقه قرار می گردد و خودنمائی و ابراز شخصیت چشمگیر است و در این دوره است که علاوه بر اینکه فعالیت می شود تا پیروزی بدست آید فعالیت بسیار شدید وجدی برای جلب توجه تماشاچیان نیز موکول می گردد و خستگی های رنج آور و حتی خطرناک پیش می آورد و فدراسیونها به این قسمت توجه داشته و ساعات ورزشهای مربوطه به این سنین را به حداقل رسانده اند و مسابقات بیش از یک میل دویدن از برنامه مدارس حذف شده است.

18 سالگی به بعد: دوره انجام کارهای سخت است و عملاً قهرمان در این دوران یافت می شود و شکستن رکوردها در این ایام می باشد. مسابقات مهیج و عملیات پهلوانی و نمایشهای قهرمانی و تقویت قوای فدراسیونها چه از لحاظ تشکیلات و چه از نظر مالی مورد توجه قرار می گیرد.

در این دوره است که تمایل به استراحت به تدریج نمودار می گردد و متأسفانه سرگرمیهائی که آدمی را عاطل و باطل می سازد جای ورزشها و بازیها را می گیرد بساط قمار، مشروب، و ... که در عین حال فعالیت عضلانی چندانی ندارد و موجب سرگرمی است در این دوره ظاهر می گردد.

تقسیم بندی دوران زندگی به نظر اسلام

تقسیم بندیهائی از روایات و اخبار مشاهده می شود که تمام ترجمان قرآن است و در جای خود خواهم گفت هم اکنون بار دیگر از آیه مورد بحث ذکر می نمایم: انما الحیوه الدنیا لعب و لهو و زینه وتفاخر بینکم وتکاثر فی الاموال والاولاد ... (20 الحدید) دقت فرمائید قران حیات دنیا را که متاعی بیش نیست و حق تمتع از آن مدت معینی دارد (از تولد تامرگ) به چند دوره تقسیم فرموده است:

دوره لعب و دوره لهو که شرح مفصلی از هر دو را دادم.

دوره زینت که آغاز آن بلوغ است و ثابت خواهم کرد چرا از بلوغ شروع می شود : مگر قران نمی فرماید المال و البنون زینه الحیوه الدنیا (مالنان و پسرانتان زینت زندگی دنیایند) و مگر قرآن نفرمود یا بنی آدم خذوا زینتکم عندکل مسجد و زینت را متعلق به مسجد قلمداد فرمود؟ از این قرار دوران زینت که شامل دوران پسر داشتن می شود که متعلق به مسجد است مگر پسر بالغ به مسجد تعلق نخواهد داشت؟

«المال و البنون زینه» یعنی هر دو متعلق به مسجد و وابستگان مسجدند و مگر آراء دانشمندان را ندیدید که گفتم در این دوره است که می خواهد بازیهایشان سازمانی داشته باشد و جمع و خرجی و مالی هم در اختیارشان باشد و اسلام خواسته نیروی انسانی که در اختیار جوانان است و نیروی اقتصاد (پسران و مال. المال و البون) هر دو متعلق به مسجد یعنی متعلق به خدا و در راه خدا و برای خدا باشد و مگر همیشه و الان دو چیز دنیا را اداره نمی کند: نیروی اقتصاد

و نیروی جوانان؟

قرآن را ملاحظه فرمائید: اگر دوران زینت را آدمی آن گونه که خدا خواست عمل نمود پیوستگی او به دوران فخر و مجد خداپسندانه ختمی است و عجیب همین حالت پیوستگی است که قران از لعب شروع می کند و تا مرگ آن را پایان می دهد و این را دانشمندان اخیرا متوجه شده اند که هر حالتی دنبال حالت قبلی و پیشرو وضع بعدی است و هیچ دورانی مستقل از دوران دیگر نیست و عجیب تر آن که برخی سالیان دراز در لعب می مانند و برخی در لهو و پاره در فخر و ...

آیا اسلام بازی کردن را منحصر به دوران اول زندگی را منحصر به دوران اول زندگی نمود؟ خیر قران به دنبال زمان بازیچه دوران بازی کردن را متذکر شد تا دانسته شود برای آدمی توقف معنی ندارد و آنچه برای انسان با معنی است تحرک و تکامل می باشد حتی بازیچه اش باید مبدل به بازی گردد و لعبی که می تواند در کنار هزوا و مسخرگی قارر گیرد (کنایه از لعبا و هزوا) دیگر در جوار تجارت و سازمان دادن امور مالی باشد (کنایه از تجاره او لهوا) و سپس دوران زینت و تعلق به اجتماع داشتن و مربوط به مسجد و قانون بودن برسد و دیگر حقوق اجتماعی برای جوانان قائل شد و تکلیفی معین کرد و حتی اسلام این دوره را نیز بدون سرگرمی و تحرک و ورزش نخواسته والهوا او العبوا که نبی گرامی آن را خواستند تا در دین غلظت و خشونتی نباشد شامل تمام ادوار زندگی می گردد منتها در هر دوره به تناسب نیروی بدنی و به میزان فعالیت مغزی بازیها بصورت برآیند این دو نیرو تظاهر باید کرد.

دوران تفاخر و تکاثر در اموال و اولاد زمانهای بهره برداری است و اگر هنگام لعب و لهو و زینت به خوبی و درستی امور برگزار شد لعب در کنار یرتع بود نه همراه نخوض و هزوا؛ و لهو در جوار تجارت قرار داشت بدون شک جوان زینتی است و در غیر این صورت نکبتی و مریض که قسمت اعظم آن بوسیله ایادی ناپاک پدر و مادر برایش مراحل نخوض و هزوا را فراهم آورده است و در صورتی که زینت و نیروی سالمت برای مسجد و اجتماع که مسجد همه جا سمبل قانونگزاری است چنانچه بین ما هم معمول است می گوئیم کاخ سفید چنین گفت و بوکینگهام چنان کرد و کرملین آنگونه نمود و ... آری اگر زینت و سلامت برای مسجد بود و تفاخر هم در راه صحیح و ادب و شرافت و فضیلت و علم است و در غیر این صورت تفاخر در راه بدست آوردن مقام و کرسی است بدون آنکه لیاقت و استحقاش را داشته باشند و تفاخر برای رسیدن به مرتبتی است که بیش از کلمه حرفه ای بودن برای آنها فخری و نامی قائل نمی توان شد و چون به مرحله ماقبل آخر یعنی تکاثر هم رسیدند محصول همان است که بذرش را کشت داده اند یعنی لعب و لهو و زینت و تفاخر درست مساوی است با داشتن فرزندانی متعادل و سالم و بدون عقده و ثروتی از راه درست بدست آمده و شرح هر کدام را باز در بهداشت روان خواهیم داد.

چرا ورزش خوب است؟

تغذیه بدن مدیون گردش خون است خون دارنده اکسیژن و مواد خوراکی می باشد و آنها را به تمام بدن و تک تک سلولها می رساند و هر ضایعه ای به رگها برسد چون مجاری خون در عین حال چرخهای دوران دهنده خونند گویا تمام سلولها مریض شده اند.

سن 16سالگی زندگی فیزیولوژیکی در اوج قدرت و ارزش زندگی است و در 18سال گردش خون کمال قدرت و انرژی خود را باری پاسخگوئی به گیرندگان غذا که تمام عضلات می باشند دارد در 25 سالگی این قدرت 40 درصد و در 35 سالگی 60 درصد کاهش می یابد.

قدرت بدن بر سه پایه اساسی متکی است: مقدار خون در گردش قدرت قلب در چرخاندن خون طبیعی بودن جریان خون نزد اعضای گیرنده یعنی در محیط که دارای مجاری بسیار باریک بنام مویرگ می باشند و اگر بدن حرکات و فعالیتی داشته باشد مویرگها باز شده تغذیه بهتری صورت می گیرد.

دکتر هانس سلی که تا کنون چند مرتبه نامش را آورده ام (در جلد 8) و گفتم به آزار خوکچه هندی پرداخت در حالی که خوکچه های دیگری ناظر بودند در نتیجه ناظرین در اثر استرس وارده به لرز و عرق افتادند و به اصطلاح علائم عمومی در آنها پیدا شد و مقصودم از ذکر این مطلب در آنجا این بود که اسلام اجازه نداده ذبح حیوان در برابر چشم حیوان صورت گیرد،همین دکتر

سلی که به برسی مسائل مربوط به استرس مشهور است دودسته موش انتخاب کرد به 10موش صحرائی دسته اول شوک تحت فشار عصبی وارد آورد و نور شدید و سر و صدای بسیار برای آنها درست کرد و جملگی پس از یک ماه تلف شدند ولی ده موش دیگر را که با فشارهای عصبی و نور و سر و صدای دسته اول نگه داشته بود قبلاً رژیم خاص ورزشی و تمرینات داده بود و مشاهده کرد نه تنها پس از یک ماه نمردند بلکه حال خوبی داشتند و بدین وسیله اعلام کرد: ورزش اعصاب را در برابر استرس مقاوم می کند.

میدانیم از قلب راست خون به ریه می رود اکسیژن می گیرد خون اکسیژن دار و صاف شده به قلب چپ وارد شده و قلب چپ آنرا به همه بدن می فرستد اما چگونه خون از نوک پا به قلب برمی گردد با اینهمه ارتفاع و فشار ستون خون باید گفت یک عامل مهم که کمک می کند تا خون خوب به گردش افتد و به قلب برگردد عضلات به ویژه عضلات اندام تحتانی مخصوصا پاهاست و با ذکر همین مطلب به اهمیت پیاده روی وقوف حاصل خواهید کرد.

از بس در جلد قبل راجع به پیاده روی گفتم و باز هم ول کن نیستم ممکن است شما را به خشم آورده باشم ولی چه کنم پیاده روی علاوه بر آنکه مورد تأیید کلام الهی قرآن است که شرح دادم و همین مطلب هم برای اهمیت پیاده روی کافی بوده و هست و یقین دارم آنان که شم مذهبی اسلامی دارند و آشنایی با قرآن فوق العاده بر آنان اثر گذارده و پیاده روی را اساس کار زندگی قرار داده اند بعلاوه هر مطلبی از انسیکلوپدیها راجع به ورزش می خوانم یا به هر مقاله و مطلبی درباره مسائل مورد بحث بر می خورم کمتر اتفاق

می افتد از پیاده روی تعریف نشده باشد و این در انحصار مسلمانان نیست و هر کس چه ملی و چه ملحد یعنی کلیه جهانیان در این باره متفق القولند.

اگر ورزش با شرایط صحیح بهداشتی انجام گیرد نتایج زیر از آن حاصل می شود:

1 قدرت انقباض و نظم ضربان قلب پس از مدتی ورزش کردن بهتر می شود. (کسانی که استراحت زیاد کرده وز یاد نشسته اند باید بتدریج شروع و اندک اندک به سختی ورزش بیفزایند و مبتلایان به ناراحتی های دریچه ای قلب باید از ورزش کردن بپرهیزند).

2 گنجایش ریه ها بیشتر می گردد و در نتیجه اکسیژن بهتر و بیشتری به بدن می رسد و آنکه مستقیما متوجه این موضوع است یعنی می خواهد ظرفیت ریوی خود را افزایش دهد باید در تقویت عضلانی که ریه با باز و بسته می سازند بکوشد و این عضلات به ترتیب اهمیت عبارتند از: عضلات دیافراگم عضلات چسبیده روی سینه و بازوها و هر چه حرکات مفاصل دنده ها و مهره بیشتر و عضلات آنها قوی تر باشند گنجایش ریه ها بیشتر می شود یعنی هر چه انبساط قفسه سینه از جلو و عقب و دو پهلو هنگام تنفس بیشتر باشد هوا به مقدار زیادتر وارد ریه ها می شود. ورزش صحیح و معتدل و متناسب با مزاج سبب نظم و ثبت حرکات تنفس می گردد و تنفس عمیق تر ولی شمارش آن کمتر می شود.

3 هر چه شخص ورزیده تر باشد مقدار سوخت بدنش نقصان می یابد یعنی در حقیقت دراثر مدتی ورزش کردن بدن بهتر از مواد

غذایی خود استفاده می کند.

4 رشد و نمو بهتر انجام می گیرد زیرا اکسیژن بهتر و بیشتر به تمام نسوج می رسد و در نتیجه فعالیت غدد داخلی افزوده شده و بنابر عقیده ای در عضلاتی که فعالیت می کنند موادی ایجاد می شوند که به رشد و نمو کمک می نمایند.

5 قوه جذب و دفع بهتر می شود.

6 بدن عادت می کند در برابر مختصر فعالیت ناگهان نفس تنگی پیش نیاید و ضربان قلب زیاد نشود و دیرتر خسته گردد و عرق نماید

7 هماهنگی بین اعصاب و مراکز عصبی و تقویت اعصاب ایجاد شده و کارهای فکری آسانتر می شود.

یک عمل جالب و سودمند ورزش

ورزش تغییرات چندی در بدن ایجاد می نماید و از جمله سرعت جریان خون است که زیاد می گردد و همین سبب می شود سرعت تبادلی بین پلاسمای خون و مایع بین سلولی افزایش یابد و گلبولهای انباشته شده در جدار رگها و مویرگها هم دراثر شدت جریان وارد جریان خون شوند.

سطح منافذ یک مویرگ در حدود 2/0 درصد مساحت کل غشاء آن است همچنین قسمت اعظم موادی که بین پلاسما و مایع بین سلولی مبادله می شوند در چربیها محلول نبوده و بنابراین بایستی از طریق منافذ رد و بدل شوند. با مطالعه ای که درباره درجه سهولت عبور مواد مختلف با اندازه های ملکولی متفاوت از منافذ مویرگ

صورت گرفته است نتیجه می گیریم که معمولاً قطر متوسط منافذ در حدود 70انگسترم و تعداد کلی آنها در هر سانتی متر مربع تقریبا یک تا دو بیلیون می باشد.

معمولاً ملکولهای بزرگتر از 70 آنگستروم نمی توانند از منافذ مویرگی عبور کنند و ملکولهای پروتئین از این دسته می باشند گاهی اندازه بعضی از منافذ بزرگتر از معمول می باشد بطوری که مقدار کمی از پروتئیهای پلاسما به خارج از مویرگ نشت می کنند. عبور ملکولهای کوچکتر از 70انگسترم از منافذ مویرگی نسبتا آسان است بشرطی که این ملکولها درست به مرکز منافذ برخورد کنند ولی ملکولهایی که قطرشان تقریبا به اندازه منافذ مطابقت کند به سختی با مرکز آنها برخورد می کنند مسلما؛ هر قدر ملکول کوچکتر باشد ضمن عبور از نافذ با مقاومت کمتری مواجه خواهد شد. یونهای کلر،سدیم، اوره و ملکولهای گلوکز کمی سخت تر از ملکولهای آب عبور می کنند و عبور ملکولهای درشت تر سخت انجام می گیرد.

قطر ملکولهای هموگلوبین با وجود اینکه اندکی کمتر از اندازه منافذ است ولی نفوذ این ملکولها صد برابر مشکل تر از ملکولهای آب می باشد زیرا ندرتا ممکن است که ملکولهای هموگلوبین دست به مرکز منافذ برخورد کنند. با وجود کوچک بودن سطح منافذ سرعت حرکت ملکولها در درجه حرارت طبیعی بدن آنقدر است که انتشار دو طرفه آب از جدار مویرگ و این امر نشان می دهد که تبادل ملکولی بین پلاسما و مایعات بین سلول تا چه حد

زیاد است.

گرچه سرعت نفوذ اغلب مواد دیگر مانند ملکولهای آب نمی باشد ولی به استثنای پروتئین ها و لیپوپروتئین های پلاسما، سرعت انتشار مواد دیگر کافی بوده و ندرتا می توان اختلافی بین غلظت این مواد در پلاسما و مایع بین سلولی پیدا نمود.

معمولاً نفوذپذیری مویرگ در محدودیت تبادل مواد بین پلاسما و مایع بین سلولی تأثیر زیادی نداشته بلکه سرعت جریان خون در مقدار تبادل مواد اهمیت بسیار دارد. اگر جریان خون کند باشد تماس پلاسما با مایع بین سلولی به قدری آهسته انجام می گیرد که میزان کلی تبادل بطور فاحشی پائین می آید ولی به نسبت افزایش جریان پلاسما سرعت تبادل نیز زیادتر می شود به عبارت دیگر جریان پلاسما بیش از عمل انتشار در محدودیت سرعت تبادل مواد مؤثر است.(1)

اثر درمانی ورزش

در بیماریهای عروقی قلب اساس درمان بر استراحت کامل دادن به بیمار است به ویژه در انفارکتوس میوکارد اما استراحت کامل در حالت خوابیده یا نشسته باشد مورد بحث است ولی در آنها که در هر دو حال فشارشان سقوط نمی کند و فشار خون سطحی شان قدرت خود را بین 11-14 نگه میدارد (اغلب نزد بیماران انفارکتوسی نوع خلفی و دیافراگماتیک چنین است) نشستن برای آنها بهتر است و به عقیده عده ای حتی در حال نشسته سبب

1- اقتباس از فیزیولوژی گایتون صفحه 58.

فعالیت بطنها شده و کارکرد قلب کمی زیاد شده جریان خون شریانهای جانبی را بیشتر و تغذیه محل آورده را بهتر نموده است (ناگفته نماند درمان داروهای ضد انعقاد در صورتی که استعمالش مجاز باشد نباید فراموش کرد) اصولاً کسانی که ورزشهای نرم و مداوم در محیط آزاد انجام می دهند : متر به ضایعات عروقی قلب مبتلا می شوند و نتیجه آزمایش دانشگاه مینوزتا را در روی سه دسته 700 نفری در جلد قبل تحت عنوان پیاده روی گفتم که چگونه پیاده روی و ورزشهای سبک سبب می شود اشخاص کمتر به بیماریهای عروقی قلب مبتلا شوند و مبتلایان هم تحت نظر پزشک درمان ضایعات عروقیشان با پیاده روی و ورزشهای سبک تسریع شده و حتی به حمله دوم انفارکتوس مبتلا نشده اند.

بیماران مبتلا به انفارکتوس بخصوص در نوع اوفارکتوس خلفی و دیافراگماتیک پس از مدتی ورزش، نوار قلبیشان طبیعی می گردد و اکثر کسانی که زندگی توأم با ورزشهای سبک مثلاً پیاده روی در محیط آرامی داشته اند نوار قلبی آنان طبیعی نشان داده شده و کتر به بیماری انفارکتوس میوکارد مبتلا می شوند در صوتی که ورزشکارانی که با ورزشهای سنگین قهرمانی و باستانی سر و کار دارند زودتر به بیماریهای عروقی عضله قلب دچار می گردند.(1)

اصولاً مشاهدات علمی نشان دهنده این واقعیت اند: افرادی که شغل آنها با فعالیت جسمی روزانه همراه است کمتر به بیماری سکته قلبی دچار می شوند.

1- مجله نظام پزشکی شماره 3 صفحه 202.

مگرنه این است که برق و بخار و بسیاری از عوامل ایجادکننده نیرو به تسخیر بشر درآمده و در نتیجه اعضاء و دست و پای آدمی مانند انسانهای ادوار گذشته فعالیت و حرکت ندارد؟ مگر انقلاب صنعتی و پیشرفت تکنیک بجای اعضاء در تلاش معاش وارد نمی شوند؟

از طرف دیگر مگر دست و پا برای حرکت کردن خلق نشده اند و اعضاء و جوارح برای فعالیت نمودن آفریده نگردیده اند، بدون شک جواب همه سؤالها مثبت و چراست از اینرو که ورزش برای بدن لازم بوده و چون مدام علم در گسترش و پیشرفت و مشاغل یدی و اعمال بدنی در اختیار تکنیک در می آید یعنی به عهده صنعت واگذار می شود با پیشرفت هر چه بیشتر بشر ارزش ورزش بیشتر می گردد.

زمانی که ذرات بدن ما در جهان در جهان بیکران پخش بود و می خواست از خورشید و ماه و زمین به گیاه یا مستقیم به انسان یا غیر مستقیم به حیوان و بعد از آن انسان از شیر و گوشت و فرآورده های حیوانی بهره گیرد و ما پرداخته و بزرگ شویم اگر کسی از عناصر مذکور می پرسید وجود شما در میان عالم جماد برای چه؟ فقط خدا می دانست برای اینکه کلروفیل گیری و سازندگی و زندگی بوجود آید. برای جهان بعد یعنی برای در رحم !

زمان بعد که در رحم بودیم اگر کسی می پرسید دست و پا و چشم و گوش و .. که در رحم لازم نیست در رحم که نباید دید که چشم دادند و نباید آمد و رفت که پا دادند و نباید گرفت و داد که

دست دادند و ... ولی معلوم است همه برای جهان بعد است یعنی برای در زمین.

هم اکنون مقرراتی و آئین نامه هائی که تصور می شود شاق است و ترک لذت و ... خواب دیدن و الهام گرفتن و نیکی و احترام به سالمندان و ترحم و کمک به کودکان و ... و کارهائی که به کلی تصور می شود در این جهان به کار ناید همانگونه که در رحم تصور می شد دست و پا ناروا و بی جاست اینها همه برای جهان بعد است یعنی در قیامت.

اما آنچه از دست و پا و .. دادند بدون شک اینجا باید به پاشیدن تخم در مزرعه آخرت (الدنیا مزرعه الاخره - نبی گرامی) و به خاطر بیشتر سبز شدن و بیشتر جلو افتادن به فعالیت مشغول گردد و در همین کتاب آراء روانشناسان جدید را خواهید خواند که می گویند نقش ایمان در جوان ماندن این است که شخص بی ایمان فقط می خواهد بازنشسته راحتی باشد و دلوت به وی برسد و پیر با ایمان برای بهتر کردن محصول مزرعه اش هر چه به طرف مرگ نزدیک تر می شود سعی می کند بیشتر بکارد تا بیشتر بدرود و لذا از فعالیت نمی افتد و جوان می ماند و خوشا به حال ورزشکارانی که توانائی بیشتری به ابزار و آلاتی (دست و پا و ...) می دهند که وسیله بیشتر کاشتن و بهتر درویدن است.

با همه این تفاصیل قدرت آفرینش بر همه محیط است: روز به روز جنگلها را بر انداخته به جای آن کارخانجات دودکن درست می کنند در نتیجه تازیانه قدرت طبیعت دراز می شود. اخیرا متوجه شده اند وجود برخی عناصر در دود و گاز سبب کمتر رسیدن نور

خورشید به زمین می شود و در نتیجه مجددا دوران پیشروی یخ از قطب شروع خواهد گردید و کارخانجات و شهرها مجددا جای خود را به جنگلها خواهند داد.

روزگاری که همه وسائل برقی شد دانشمندان به صدا درآمدند که وای به حال بشر آینده که همه کارش را با برق انجام خواهد داد و در نتیجه به زودی دست و پای بشر از کار افتاده کوچک خواهد شد و بشر آینده جمجمه ای بزرگ و دست و پائی کودکانهخواهد داشت طولی نکشید کامپیوترها پیدا شد دانشمندان فریاد کشیدند دیگر بشر فکر نخواهد کرد و فکر کردن به عهده مغزهای الکترونیکی واگذار می گردد و در نتیجه بشر آینده آیا مغزش کوچک نخواهد شد ولی در هر صورت و اللّه بکل شی ء محیط همانگونه که قرآن فرماید خدا، قدرت خدا بر همه چیز محیط و مسلط است و دخالت هائی که بشر می تواند در محیط بنماید باز باید به خواست او جل جلاله باشد و در هر حل باید همه چیز در حد اعتدال باشد. ورزش نکنی، فعالیت نداشته باشی رنجوری. زیاد ورزش و فعالیت داشته باشی بیماری.

نتایج حاصله از ورزش

1 - نتایج بدنی: اثر و نتیجه هر نوع ورزشی است در بدن

2 - نتایج روانشناسی : اهمیت و اثر ورزش در روحیه و صفات انسانی است.

3 - نتایج اجتماعی روانشناسی : که در جای خود شرح خواهم داد و خلاصه آنکه ورزش اگر تعمیم داده شود و همگانی باشد نتیجه بهتری داده است و در غیر این صورت کار زندگی آن به همان نسبت

افرادی است که ورزشکارند

4 - میزان خطر ورزش و حوادث و سوانحی که به یک ورزشکار وارد می گردد.

5 - میزان حظ و لذت از روزش و نحوه بهره برداری از آن .

6 - رابطه ورزش و ارتش که از قدیم برقرار بوده و کماکان برقرار می باشد و حتی منورهای نظامی و برآورده های فنی جنگی نیز در دین و غیر دین فراموش نشده و نخواهد شد.

فرصت ورزش کردن

اگر کسی هست که چون احساس پیدایش رنجی در بدن خویش نمود چنین اظهار عقیده نماید: بیماری مختصر است فرصت مراجعه به پزشک ندارم این هم خدمت به خلق است و مقدم بر پدرمان پرداختن اگر چنین شخصی را نشان دادید من هم مشابه آن را به شما نشان می دهم و آن کسی است که می گوید فرصت ورزش کردن ندارم و زبان حالش چنین : بدون شک سستی و تنبلی بد است و قطعی است ورزش کردن برطرف کننده آنهاست ولی کجاست فرصتی که بتوان به ورزش اختصاص داد و یا آن وقت فراغتی که به فعالیت بدنی پرداخت ولی به هر دو دسته از یاد شدگان باید گفت بیماری مختصر است و برای بسیاری از امراض چنین منطقی مصداق صحیح دارد که اگر صبح بیمار شدی و ظهر مراجعه کردی عصرش سالمی. چنانچه صبح بیمار شدی و فردا ظهر مراجعه کردی پس

فردایش بهتری و اگر هفته بعد آمدی هفته بعدترش شفا خواهی یافت (مصداق کلی ندارد). آنکس که فرصت ورزش کردن هم ندارد وقت را غنیمت شمرد که اگر در سنین راهنمائی شده به آن بپردازد پیری و ناتوانیش خیلی دیرتر فرا می رسد و در صورتی که دیرتر به فعالیت بدنی مشغول گردد به همان نسبت پیری زودرسی خواهد داشت.

کسی که یک ساعت قوتش را صرف مراجعه جهت معالجه کرد ساعتهای بسیار را با سلامتی توانست به انجام وظایف زندگی برسد و آنکه پاره ای از زمان را به ورزش کردن اختصاص داد عمری فرصت خواهد داشت به سلامتی زندگی نماید.

مربیان محترم ورزش بهتر است بیشتر درباره مسئله یاد شده یعنی ارتباط ورزش و فرصت متذکر باشند.

کمیت ورزش

چه اندازه باید ورزش کرد؟ سوالیست که هنوز نمی توان به آن پاسخ داد فقط می توان گفت آدمی همه چیزش اگر در حال اعتدال فرض نیم که هست معده اش اگر دو برابر کنونی ظرفیت داشت کره زمین نمی توانست تغذیه شان کندو اگر نصف بود جمعیت آنقدر بود که تشکیل اجتماع میسر نمی شد سرعت خون نمی تواند خیلی کم یا زیاد شود یا گلبولهای بدن ممکن نیست بسیار کاهش یا فزونی یابد آدمی نمی تواند خیلی کم یا بسیار پر بخورد بیاشامد بدود برود آمیزش کند و همه کارش در حد آدمی و به قیده ما در حد اعتدال است و به همین قیاس و سنجش اگر انس یانسیان یا نوسان انسانی کم و زیاد شود از انسانیت خارج می شود و بحث ما از کلمه آخری است که اگر جنبش و حرکت و نوسان کم شود کمترین ضررش کم شدن

دفاع بدن است و در صورتی که زیاد شد هر دانشمندی به نحوی از آن بدگوئی می نماید از جمله دکتر الکسیس کارل معروف است که(1) می گوید: زیاده روی در تغذیه و افراط در ورزش از رشد روانی جلوگیری می نماید و با حذف تلاشهای عضلانی در زندگی روزانه بدون آن که خود متوجه باشیم سیستمهای عصبی احشائی را از تمرینهائی که برای حفظ تعادل محیط داخلی لازم است محروم ساخته ایم. می دانیم که عضلات هنگام کار اکسیژن و قند زیاد مصرف وحرارت ایجاد می کنند و مقداری اسید لاکتیک در جریان خون می ریزند برای تطابق با این تغییرات، بدن بایستی قلب و دستگاه تنفسی و کبدو لوزالمعده و کلیه ها و غدد مترشحه عرق و سیستم عصبی مرکزی و سمپاتیک بزرگ را به کار بیندازد. بطور خلاصه محقق نیست که تمرین های ناکافی و غیر مرتبی که ما خود را به آنها مشغول می داریم بتوانند با فعالیتهای دائمی عضلانی نیاکان ما هم ارزش گردند.(2)

رأی و نظر دانشمند مذکور با کلیه دانشمندان مربوطه یکی است و همه عقیده دارند باید جنبش و ورزش در برابر استراحت قرار گیرد شخص راحت طلب سالم نخواهد بود و آنکه جنبش و ورزش زیاد هم دارد رشد روانیش متوقف خواهد ماند از این رو باید برای اینکه دانسته شود چه باید کرد خواند و خواند و خواند و عالم شد تا دانست چه باید کرد و در جلدهای بعد مقدار استراحت و ساعات کار و کوشش را تا حدودی معین و توجیه خواهم نمود.

ناگفته نماند در عفوت و ضربه وارد شدن و بی حرکتی تمام

1- انسان موجود ناشناخته صفحه 117.
2- انسان موجود ناشناخته صفحه 220.

بدن و حتی قسمتی از بدن به سرعت پروتئین ها متلاشی و مقداری زیاد ازت و پتاسیم از راه ادرار دفع می شود.

ورزش و درس

محصل مطالبی فرامی گیرد مطالب در مغز بایگانی می شود صرفنظر از بحث روانشناسی که چه عواملی سبب می شود مطالب برای همیشه در ذهن بماند یا به زودی فرار کند یا آنچه جایگزین در مغز شده تحت تأثیر چه عواملی خلل در امر فراگیری وارد می آورد فقط می خواهیم به بحث اثر ارزش در این باره بپردازیم.

دکتر گوناربورگ روانشناس سوئدی در مجله پزشکی سوتد مقاله ای منتشر نمود که حاوی نتیجه مطالعات و مشاهدات وی بود و خلاصه اینکه وی متوجه شد ورزشهای سنگین اگر در فاصله کوتاهی بعد از جایگزین شدن مطالب تازه در مغز انجام بگیرد اثر معکوس در یادگیری به جای می گذارد از این رو نباید بعد از کلاس درس یا آموختن درس تازه ای فعالیت بدنی یا ورزش شدید کرد یعنی ورزش و فعالیت تا حدی برای سرعت عکس العمل مفید است و در صورتی که از این حد تجاوز کند اثر معکوس می بخشد.

چه ورزشی ؟

کسی که نمی تواند یا نمی خواهد به ورزش نرمش یا متوسط یا سخت بپردازد و در عین حال مایلست برای نگهداری سلامتی خود ورزش نماید چه باید بکند؟ پاسخ این سوال در یک جمله خلاصه می شود که : نوع ورزش اهمیتش از مقدار ورزش بیشتر است یعنی وابستگی ورزش به کیفیت ورزشی بیشتر از کمیت ورزشی است.

در یکی از آزمایشگاههای آلمان از مالش عضلات به این نتیجه رسیدند که هر عضله ای در روز اگر 5/6 ثانیه به حد انتها کشیده شود حداکثر نموش را خواهد داشت و بدون شک همه کس می تواند از این مدت بسیار کوتاه یعنی شش دقیه و نیم استفاده کند و این اندازه وقت زائد دارد که در این مدت شکم را به درون بکشد یا چانه را عقب ببرد و تکانی بخود بدهد و کش و قوسی بنماید و دستها را خوب به عقب بکشد.

ادامه چنین کارهائی از دریچه ارتباط ورزش و سلامتی نتیجه بخش تر از هفته ای یک مرتبه ورزش سخت و سنگین کردن است کسانی هستند که هنگام صحبت کردن یا شنیدن مشت خود را در کف دیگر فشار داده یا زمانی که پشت چراغ قرمز معطلند شکم خود را به فشار تو می کشند یا همانگونه که گفتم مشت خود را در کف دیگر فشار می دهند یا دو دست را پشت سر گذاشته چانه را به فشار عقب می برند و با دست مقاومت می کند و انجام اینگونه اعمال در ملوانان زیردریائیها که محلی برای ورزش ندارند بیشتر دیده شده است.

شب در بستر می توان ابتدا خود را شل کرد و سپس به کشیدن عضلات از پا تا سر پرداخت یا صبح که بیدار شدید می توانید دست و پا را بکشید و خم کنید و تنفس عمیق انجام دهید یا اگر می توانید عادت نمائید پا را روی شکم خم کرده بند کفش را در میان هوا به بندید.

اگر قوز دارید پشت به دیوار بگذارید و سعی نمائید خود را با فشار راست نمائید و تکرار این عمل بر قوز شما اثر خوبی خواهد داشت.

پشت میز هستید پاها را به جلو فشار دهید مانند اینکه می خواهید دیوار را به عقب فشار دهید.

در صف اتوبوس ایستاده اید با پنجه پاها را تکان بدهید مشتها را بهم بمالید.

انواع ورزش با تقسیم بندی خاص

الف - ورزشهای ساده: که اسکلت و پایه و اساس ورزشهاست و جزو ضروریات زندگی محسوب می شود و بدن را در برابر بسیاری از شدائد و متجاسرین نیرومند آماده می سازد و برای بسیاری از بیماریها در عین حال درمان محسوب می شود و به پاره ای از آنها در همین جلد اشاره کرده ام و اهم آنها تنفس عمیق و پیاده روی است که چون عنوان خاصی برای آنها باز کرده ام تکرار نمی نمایم فقط برای مزید اطلاع کافیست گفته شود کسانی که از فضاهای پرجمعیت سرپوشیده خلاصی می یابند هرچند دستگاه تهویه هم تعبیه شده باشد بهتر است خود را به فضای آزاد و چه بهتر سبزی دار برسانند و

چند تنفس عمیق انجام دهند. ورزشهای سوئدی در این قلمرو واقعند و همه انواع آن را در مدارس انجام داده و یا خدای ناکرده اگر مدرسه نرفته ای وجود داشت بدون شک از محصلین دیده است.

ب - ورزشهائی که وسائل و ابزار در آن بکار برده می شود و بر چند دسته تقسیم می شوند:

1 - آنهائی که توپ در آن بکار می رود چون : فوتبال، والیبال، باسکتبال، پینگ پونگ، تنیس بال، بیس بال، واترپولو، گوی بازی ، چوگان بازی ورگبی.

2 - آنهائی که با وسائل چوبین یا آهنین انجام می گیرد چون ورزشهای باستانی، دمبل، پرتاب نیزه، ورزنه برداری، پرتاب وزنه، پرتاب دیسک ، ورزشهای ژیمناستیکی و اکروباتی، شمشیر بازی و شطرنج .

3 - ورزشهائی که برای انجامش به وسائل حمل و نقل نیازی است : اسب سواری، دوچرخه سواری، موتور سیکلت، ماشین سواری، موتور سیکلت، ماشین سواری، قایقرانی و کارتنیک و ...

4 - ورزشهائی که به وسائل پوششی در آن نیاز است : مایو برای شنا، دستکش برای بوکس، کفشهای مخصوص برای اسکیتینگ چوبها جهت اسکی (روی آب، روی برف)

5 - ورزشهائی زائیده شده از پیاده روی : راه پیمائی، کوهنوردی و شکار.

6 - ورزشهای موسمی : شنا، اسکی، اسب دوانی

7 - ورزشهای تعاونی که در آن با کمک ورزشکاران دیگر

انجام می گیرد: بستن پیرامیدها، درست کردن اشکال گلهای زیبا یا اجتماعات شکیل و یا اشکال هندسی جالب.

ورزشهای گوناگون

1 - ژیمیناستیک : عملیاتی است که بدن را نرم و استخوانها را برای پیچ و تاب دادن در ورزشهای دیگر آماده می سازد و در این زمره اند ورزشهای اکروباتی که با وسائل یا بدون ابزار انجام می گیرد و بالانس و ساختن اشکال هندسی از افراد مانند دایره و هرم و ...

2 - دویدن : که شرح آن را در جای مخصوص دادم مزید اطلاع گفته شود مبتدیان باید از روزی سه دقیقه دویدن را شروع و به روزانه بیست دقیقه ختم نمایند و می توان دویدن را در فواصل معین انجام داد.

زمان دویدن باید تمام بدن مستقیم باشد، گردن کشیده ، سینه را به طرف جلو داده آرنجهای هر دو دست به پهلو چسبیده و تکیه دویدن متوجه نوک پنجه پا باشد. قدمها متوسط و یکنواخت، سنگینی بدون به طرف جلو، دهان بسته از راه بینی نفس کشید و برابر خود را نگاه کرد.

دویدن پاها را ورزیده و نیرومند، عضلات را نرم و محکم تن را با نشاط و چهره را رنگین می سازد دویدن با کفش مخصوص و بهتر است با پای برهنه انجام گیرد و دارای انواع است : دو با مانع ، دو میدانی، دو سرعت و دو استقامت و ...

3 - پرش : ورزشهای قهرمانی سبکی است و به پرش ارتفاع

و پرش طول تقسیم می گردد:

پرش ارتفاع یعنی جستن از حدود معین زمین در هوای آزاد و پرش ارتفاع جهش از زمین به بلندی و با نهادن چوب مدرجی اندازه گرفته می شود همینطور با خرک و ... و در قدیم بین اعراب معمول بوده و آن را القفیزه می گفتند. (1)

4 - پرتاب : انداختن چیزی است به دور یا نزدیک و در سه مورد انجام می گیرد: دیستگ، پرتاب نیزه و تیراندازی، پرتاب وزنه.

5 - هالتر یا وزنه برداری: یا با دو دست بدون وقفه یکسره بلند کردن و بالا بردن وزنه و بالای سر قرار دادن است و اگر ایستاده بر دارند بر وش فرانسه به نام روش قیچی است و اگر نشسته آن را بردارند طریق آلمانی گویند.

راه دیگر که وزنه را برداشتند بالای سینه آورده مجددا از روی سینه به موازات آن با فشاری که روی شانه و بازوان وارد می آید به بالا می رود و به صورت قیچی در روش فرانسه در می آید (سرعت و دقت دو ضابطه لازمه این ورزش می باشد بخصوص در روش فرانسه و آلمانی).

6 - کشتی : که دارای انواع کشتی های باستانی، فرنگی، کیچ و جودو و ...

7 - ورزشهائی که احتیاج به نقل و انتقال دارد چون شکار و کوهنوردی .

8 - دوچرخه سواری .

9 - ورزشهای زمستانی.

1- ورزش در ایران و جهان ص 18.

10 - ورزشهائی که نامبرده نشده است.

پزشکی ورزشی

این هم یک رشته دیگر پزشکی که تازه متولد شده و به زودی متخصصین چندی که عنوان تخصص مربوطه را «پزشکی ورزشی» دارند با رشته های دیگر افزوده می شود.

برنامه تخصصی پزشکان نامبرده چیست و در اطراف چه موضوعی دور می زند؟

ورزشکار به ویژه در جهان روز که بازیکنان زیادی تحت عنوان ورزشکار برای شرکت در مسابقات تربیت شده اند عده شان روز افزون است. بدن نامبردگان مقاومتر و آمادگی بیشتری در انجام بعضی حرکات و اعمال دارد یکی بهتر و تندتر قدمها را بر می دارد دیگری سالمتر و بیشتر می جهد و قس علیهذا لذا برای چنین برد نهائی بهداشت و درمان مخصوصی باید منظور داشت به ویژه آنکه می دانیم ورزشکار از لحاظ عمل در تمرین و مهارت و از نظر محیط در مسافرت و آب و هوای متغیر و از حیث عوامل روانی در رقابت دائمی به سر می برد از این رو و ضوابط سه گانه ای که وی در آن غرق است (عمل - محیط - روان) باید آن چنان نیروئی به روی وارد آورند که برآیند خوشی داشته باشد و چنین نتیجه ای حاصل آید که بتوان گفت ورزشکار بدنش ورزیده و روانش متوجه فضائل و سجایای اخلاقی است و برای همین قسمت که جسم و جان یک ورزشکار ارزنده به مخاطره نیفتد رشته تخصصی و پزشک متخصص وجودش لازم است.

برنامه تدریسی یک متخصص پزشکی ورزشی به نظر نویسنده باید جامع و حاوی مطالب زیر باشد.

تأثیرات ورزش روی بدن انسان یا به زبان دیگر بررسی شرائط و ضوابط ورزش و نتیجه حاصله از رابطه و برخود آنها با انسان.

پژوهش درباره کلیه روابطی که بین ورزشکار و محیطش می باشد محیطی که در آن زندگی می کند اثر محیط بر وی و اثر وی بر محیط.

بررسی صدمات ناشی از ورزشها و توجه خاص به نحوه پیشگیری و درمان آنها.

رابطه بیماریهای ناشی از ورزش با بیماریهای کلی و عمومی.

ورزش برای بیماران، علیلان، کودکان، نوجوانان، سالمندان، پیران.

رابطه ورزشها با غذاهای مختلف.

ورزشهای متکی به تمرین و ورزشهای متکی به استعداد.

اثر مواد محرک و مخدر و دخانیات در ورزشهای مختلف.

انتخاب لباس مناسب در ورزشهای گوناگون.

اثر عوامل محیطی بخصوص آب و هوا و سردی و گرمی بر بدن ورزشکار (در زمان فعالیت و هنگام استراحت).

میزان فعالیت و استراحت برای ورزشهای مختلف در زمانهای گوناگون.

اثر ورزش بر زنان چه در زمانی پاکی و چه قاعدگی چه آبستنی و چه زایمان.

فعالیت هرمونهای غددی بدن در یک ورزشکار.

داروهائی که باید ورزشکاران جدا از اشخاص معمولی مصرف نمایند.

کنترل طبی کسی که همیشه یک ورزش را انتخاب می نماید یا به ورزشهای گوناگون می پردازد.

کنترل کردن قواعد و مقررات ورزشی وضع شده از طرف فدراسیونهای ورزشی به وسیله هیئت منصفه پزشکی .

شخیص اقلیم مساعد برای انجام مسابقات بزرگ جهانی به ویژه مسابقات المپیک.

انتخاب بدنهای مساعد برای ورزشهای سازگار مثلا راهنمائی لاغران به دویدن.

انجام معاینات دقیق پزشکی قبل از شروع مسابقات و وضع قواعد و مقررات مربوط به آن.

بررسی وضع و حال مردان و زنانی که به یک نوع مسابقه می پردازند.

تعلیم یک دوره خلاصه تشریح و فیزیولژی و تعلیم مفصل آنچه راجع به مفاصل و عضلات است.

تعیین دوره ای از استراحت که حداقل صدمه را به تأثیرات آموزشها و تمرینات وارد می سازد و قدرت قهرمانی وی را از بین می برد.

و مهمتر از همه برنامه فضیلت و کمال در صورت نبودن خلاء بزرگ و وحشتناکی از آن جلوه گر بوده و برای بشریت مصیبت بار است. برنامه ای که به اخلاق و نیروی روانی ورزشکار

توجه نماید فوق العاده اهمیت بیشتری دارد و ورزشکار بدون فضیلت هیچ نیروئی از خود را نمی تواند جز در مقام مقایسه با حیوانات عرضه بدارد.

پرش ارتفاع یک انسان قهرمان 5/7 فوت است و کانگور ماهی سالمون یوزپلنگ ماهی دولفین همه رکورد بیشتری دارند و دولفین تا 20 فوت می تواند پرش ارتفاع انجام دهد.

در مسابقه یک دو آدمی 25 میل در ساعت می دود و شتر مرغ 37 سگ 40 اسب 44 خرگوش و کانگور و 45 یوزپلنگ و نوعی آهو تا 60 مایل در ساعت می توانند بدوند.

در مسابقه دو استقامت (دو ماراتون): انسان 12 اسب 17 گوزن 25 و نوعی آهو 35 می باشد.

همینطور یک مورچه بنگرید 33برابر وزن خو از هسته خرما یا غیر از آن برمی دارد یا ... و اگر انسان فقط بتواند خوب زور بزند یا خوب بدود یا خوب بپراند یا خوب بجهد یا خوب یکی را بیندازد یا خوب ... جنبه نخاعی غصبی کارهایش که به کمک عضلات شتافته اند بر جنبه مغزی وی تفوق یافته و در صورتی ورزشکار مغزی خواهد بود نه نخاعی که قدرت تحمل و تسلط بر نفس و نیروئی که بتواند وسائل امنیت و آرامش وجودی و اجتماعی را تهیه و مهیا نماید داشته باشد و با خواندن همین کتاب خواهید دید اسلام هم در درجه اول و در درجه آخر و همه و همه نظرش به ورزشکار مغزی است نه ورزشکار نخاعی و محال است حضرت موسایش که سنگ بزرگی را از سر چاه برمی دارد که گوسفندان دختران حضرت شعیب سیراب شوند آن هم سنگی که یک نفر نمی توانست بردارد آری

محال بود قرآن در تعریفش کلمه قوی و ورزیده را به تنهائی بیاورد بلکه همیشه می خواهد کلمه ورزیده بوسیله کلمه ارزنده کنترل شود و انه لقوی امین (26 قصص) امین را کلانتر و مراقب قوی معرفی فرماید. تیغ دادن در کف زنگی مست و زور بازو و قدرت عضلات در جواب بی مغزی نه تنها ورزش به حساب نمی آید بلکه ارزشی هم محسوب نمی شود و چه بسیار که طبیعت اشخاصی را به عالم پزشکی معرفی می نماید که می بینیم بی مغزند و دارای بازوئی نیرومند هم ر می خورند و هم پر می خوابند و هم فعالیت و زورآزمایی دارند اما آنچه به نظر اسلام و ورزش به اصالت و واقعیت ورزش شناخته می شود و باید در رأس تمام برنامه ها منظور و عملی گردد افزایش قدرت جسمی و روانی و اخلاقی آدمی می باشد و در غیر این صورت همین بشر مغزدار کاری می کند که در بین دسته های حیوانات دیده نمی شود و یکی از آنها ریختن خون همنوعان خود است.

بالاخره تعیین برنامه رسیدگی به مطالب زیر که در جای خود از آنها مختصر شرحی داده شده ضروری است:

1 نتایج بدنی ورزش.

2 نتایج روانشناسی ورزش.

3 نتایج اجتماعی ورزش.

4 میزان خطر و حوادث و سوانح که به یک ورزشکار وارد می آید و رابطه آنها با انواع ورزش.

5 اندازه بهره برداریهای مختلف از ورزش.

6 رابطه ورزش و ارتش.

ورزش و بهداشت

مربیان واقعی ورزش وقتی مورد سؤال زیر قرار می گیرند که چرا ورزش می کنیم؟ یا خاصیت ورزش کردن چیست چنین پاسخ صحیحی را می دهند: منظور از ورزش و تربیت بدن فقط نیرومند ساختن تن نیست بلکه آنچه بیشتر اهمیت دارد بردبار گردانیدن شخص در برابر سختی ها و تولید اراده و روح قوی و اخلاق پسندیده منظور نظر پیشوایان ورزش بوده است.

ورزش مانند غذا در قلمرو دو عنوان درشت واقع و از آن بحث می شود: کیفیت غذا (فلینظر الانسان الی طعامه 24 عبس) کمیت غذا (کلوا و اشربوا و لا تسرفوا 29 الاعراف) کیفیت ورزش (تا چه حد توانسته ورزشکار را با اخلاق حسنه متصف و ممتاز سازد) کمیت ورزش (از توانایی بدست آورده چه توانایی بهره ناتوانان گردیده است؟).

کیفیت غذا که انسان بنگرد غذایش ازچه راه بدست آمده و چه اثری بر خودش و اجتماع می گذارد و کمیت غذا که باندازه بخورد تا جسم و جان و عمرش باندازه و اعتداتل گراید یعنی غذا گاهی با اندیشه درست سر و کار دارد و زمانی با جسمی سالم.ورزش هم گاهی غذاست و زمانی دوا. ورزش سلامتی غذاست و ورزش ترمیمی دوا.

ورزش مانند غذا باید متخصص داشته باشد که باقتضای سن و مکان و زمان و سلامتی و رنج و جثه دستور مقتضی بدهند تا بجای نتیجه مطلوب زیانبخش نباشد.

ورزش باید متناسب با سن و جثه باشد: طول قامت را اندازه بگیرید و بر اندازه عرض سینه تقسیم نمائید عددی که بدست می آید تقریبا در اشخاص متوسط القامه 5/5 الی 6 است و در اشخاص بلند از 6 بیشتر و در کوتاه قدان از 5/5 کمتر (عرض سینه یعنی فاصله بین دو بغل).

تناسبی بین شکل قامت و شکل قلب بطور فیزیولوژیکی وجود دارد که باید برای انتخاب نوع ورزش منظور گردد. در اشخاص کشیده و باریک شکل قلب باریک و در اشخاص کوتاه و چهار شانه شکل قلب کوتاه و پهن می باشد.

کسانی که باریک و کشیده اند قلبشان کوچک و اغلب فشار خونشان پائین و جریان خونشان کند است و برای کارهای سنگین و ورزشهای سخت شایستگی ندارند اما کوتاه قدان پهن دارنده قلب قوی بوده و برای کارهای عضلانی آمادگی و استقامت خاصی دارند ولی آنها که چاق و فربه اند یعنی چربی زیادی زیر پوست دارند اطراف قلبشان نیز مقداری چربی وجود دارد در اینهاست که جریان خون به خوبی انجام نگرفته اکسیژن کافی نمی رسد و گاز کربنیک لازم خارج نمی گردد لذا اینگونه افراد زود به تنگ نفس می افتند و دچار مسمومیت می گردند.

مبادله بین دو گاز اکسیژن و گاز کربنیک در بدن فوق العاده اهمیت داشته و باید به تناسب مذکور نام تنفس سلولی را داد و چه بسا کسانی که اکسیژن محلول در خونشان خوب و فراوان است و ریه هایشان نیز ظرفیت خوبی دارد با وجود این زود در اثر فعالیت و کار و ورزش خسته می شوند اینگونه اشخاص تنفس سلولیشان

خوب نیست ! و باید سعی نمود نکات زیر کاملاً مراعات گردد:

1 مجاری تنفسی هوائی فوقانی و غیر آن (بینی، حلق، حنجره، برنشها و ...) پاک و باز باشد.

2 کلیه ها و کبد و دستگاه گوارش و قلب و عروق باید بتوانند کار خو را به خوبی انجام دهند.

3 ورزش در هوای آزاد انجام گیرد.

4 لباس ورزشکار باید حداقل و کفشش بدون پاشنه باشد.

5 بدن باید تمیز باشد تا تنفس پوستی که کمکی برای ریه است به خوبی صورت گیرد و شرح آنرا در جلد قبل دادم.

6 ورزش نباید کمتر از دو ساعت پس از غذا باشد.

7 ورزش نباید ناشتا وبا شکم خالی انجام گیرد بلکه با مقدار کمی غذای مناسب صرف شده باشد و گفتم با شکم پر ورزش کردن خون متوجه اعضائ می شود و معده از ترشح و هضم می ماند و معده پر و سنگین شده بتدریج شکل می گیرد. و معده خالی هم باشد در اثر توجه خون درزمان ورزش به سطح و عضلات معده از تغذیه خوب خون مدتی محروم می ماند و ما می دانیم یک بدن سالم در حال تعادل آن اندازه دقیق خون را بین اعضاء تقسیم می نماید که اگر به گوئیم چشم چه مقدار لازم دارد یا گوش یا پیاز مو یا ناخن یا استخوان یا... باید جواب داد همان مقدار خونی را که بسیار بسیار محاسبه شده و دقیق به آنها بهره می رسد ولی با متوجه ساختن خون به یک عضو دیگر سبب کمتر رسیدن خون به عضو اولی می گردد.

لذا نه ناشتا ورزش کردن تجویز می شود نه با شکم پر ورزش کردن کار درستی است.

8 در زمستان باید ورزش بیشتر و شدیدتر و در تابستان ملایمتر باشد.

9 ورزش باید در آغاز کار کمتر باشد و با گذشت زمان بیشتر گردد.

10 شروع ورزش با ملایمت و بتدریج شدید می گردد.

11 پس از عرق کردن نباید در معرض هوا قرار گرفت یا آب سرد نوشید و یا یک مرتبه دست از ورزش کشید.

12 پس از کارهای فکری و یا بعد از فعالیت های سنگین ورزش کردن مجاز نیست به ویژه در کم سالان.

بهداشت محیط ورزشی

(1)

ورزشگاه نباید نزدیک کارخانه، جاده پرهیاهو، راه گرد و خاک درست کن، بیمارستان و ... باشد همینطور در کوهستانها انتخاب محلی مناسب است که نه ته دره باشد نه در ارتفاع کوه یا جای بلند یا سر تپه زیرا ته دره ممکن است مرطوب باشد و تعویض هوا معتدل نباشد و بلندیها سبب خستگی ورزشکاران و احتمالاً ناراحتی قبلی آنان گردد محلی را باید انتخاب کرد که بادگیر باشد و تهویه انجام گیرد، زمینش خشک باشد و چه بهتر که در نقاط گرمسیر روی بنا رو به شمال شرقی باشد که اطاقها و سالن در

1- استفاده از جزوه آقای دکتر پرویز ادیب فر.

عین حال که روشن هستند از تابش گرما در امان باشند و در مناطق سردسیری بهتر است رو به جنوب شرقی بود که آفتاب خور بیشتری خواهد داشت.

پی ساختمان ورزشگاه باید حداقل یک متر و نیم به عمق برود و با سنگ و آجر ساخته شود که رطوبت به بالا و کف ساختمان سرایت ننماید و در عین حال باید دور تا دور قسمتی از دیوار که در عمق زمین قرار دارد و کف پی ها و زیرزمین ها را با سیمان غیر قابل نفوذ نمود و قسمت سطح زمین راهم با قیر و گونی و سیمان و ماسه پوشاند (بهداشت محیط جلد مستقل دارد شرح داده خواهد شد).

ماهیچه های ورزشکار

اگر قرآن به بزرگی جثه کسی اشاره کرده باشد قبول دارید که به چاقی وی اشاره نکرده است زیرا کسی که مورد پسند قرآن قرار گرفته بیمار و معیوب نخواهد بود و اگر بیمار بود ایوب وار بیمار است نه همانند چاقانی که خود می دانند بیمارند.

چند مرتبه گفتم سه چیز اصلی است که دفاع بدن را کم می کند: نارسائی کبد، بی حرکتی و چربی زیادی زیر پوست و چگونه ممکن است خدا از کسی که دفاع بدنش کاهش و کمبود دارد تعریف نماید بلکه قرآن اگر از جثه ورزیده و توانائی تعریفی کرد و مخصوصا اگر تعریف از جثه مذکور را با تعریف از علم همان شخص ردیف و در کنار یکدیگر آورد معلوم می شود هم مطلب برای همه باید مهم تلقی گردد و هم جثه ورزیده ارزشمند می باشد زیرا سخن خداست و هم باید مورد بررسی و پژوهش بیشتری قرار

گیرد مطلب مربوط به جثه بزرگ در کنار مطلب مربوط به علم قرآن قرار گرفتن. علمی که آنقدر نزد قرآن ارزش دارد که شمه ای از آنرا تاکنون از کتابهای من دریافت داشته اید برای تعریف جثه ورزیده کافی است.

آری قرآن در تعریف از کسی که لیاقت سلطنت داشت می فرماید ان اللّه اصطفیه علیکم و زاده بسطه فی العلم و الجسم (247 البقره) و بسط و زیادی علم را در کنار بسط و نیروی جسم قرار داد.

اگر حرکات ورزشی طبق اصول حساب شده انجام گیرد می توان گفت کدام ماهیچه بدن رو به رشد و نیرو می رود و چه کار باید کرد تا تمام ماهیچه های بدن رشد مطلوب را بنمایند یعنی ورزشکار اصیل کسی است که ماهیچه های مسئول نوع ورزش انتخاب شده را می شناسد و از حرکاتی که بلااثرند و جز اتلاف وقت نتیجه ای ندارند مطلع بوده از آنها دوری می نماید. چه بسیارند حرکات حتی ساده ای که گروه بی شماری از ماهیچه های بدن را به فعالیت می دارند و چه بسا حرکاتی که عضلات همان عضو محرک را هم آن چنان که شایسته است نمی جنباند.

یک ورزشکار می داند هیچ عضله ای را نمی توان کشید بلکه فقط کوتاه می گردد و نیز می داند در یک حرکت مخصوص بعضی ماهیچه ها شدیدا کار می نمایند یا بطور مداوم فعالیت می کنند و برخی از آنها هنگام انقباض سرتاسرشان منقبض می گردند و بعضی قسمتی از طولشان انقباض می یابد. دسته ای از ماهیچه ها هستند که وقت کوتاه شدن حرکت می کنند و عضلاتی که فقط برای ثابت نگه داشتن یک عضو یا چند عضو یا همه بدن کار می نمایند.

ماهیچه ها از تارهای باریک عضلانی ساخته شده اند که

به آسانی در گوشت پخته شده می توان آنها را از یکدیگر جدا نمود و عمل هر ماهیچه مجموعه اعمال هر یک از رشته های یاد شده می باشد تارهای گفته شده می توانند هم خود را در حالتی ثابت نگهدارند و هم قادرند برای بوجود آوردن یک حرکت کوتاه شوند و یا برای کاهش شدت حرکت بطور ناگهانی و یا تدریجی از انقباض درآمده طولانی گردند.

رشته های عصبی جدا شده از مخ و ستون فقرات مسئول کنترل کلیه حرکاتی است که گفته شد.

انتهای ماهیچه ها بوسیله وترها به یک یا چند استخوان متصل می باشد و بین دوسر ماهیچه یعنی بین دو وتر یک بند یا دو بند قرار دارد. عضله منقبض می شود بندها را تا می کند عضله انبساط می یابد بندها باز می شود.

عضلات سه نوع حرکت انجام می دهند:

1 عضله کوتاه می شود فاصله بین استخوانهائی که بآن متصل است کم می شود مثلاً چیزی را با دست بالا آوردن نتیجه انقباض ماهیچه های دو سر جلو بازوست که دو استخوان ساعد و بازو را روی هم در ناحیه آرنج خم می نماید.

2 همان چیزی را که در دست دارید مدتها نگهدارید عضله در حال انقباض و سکون می ماند در اینجا عضله فعال است و ساکن.

3 شی ء نگهداشته شده را روی زمین میگذاریم عضله به وضع کنترل شده ای فعالیت خود را از دست می دهد و اجازه انبساط و دراز شدن به ماهیچه داده می شود.

حال به عنوان مثال فعالیت ماهیچه ها را در دو نوع بازی

رایج و معمول ذکر می نمائیم:

همینکه فوتبالیست ضربه ای از پا به توپ وارد کرد بسیاری از ماهیچه های بدنش به فعالیت می افتد. پایی که به توپ می خورد ابتدا کمی به عقب تر رود نیروی جلو آمدن و بر توپ خوردن بیشتر است در این حال پای چپ عضو نگهدارنده بدن است و پای راست و بقیه بدن اعضاء فعالیت کننده می باشند.

ماهیچه های ساق پا پاشنه را بلند می کنند. عضلات چهار سر جلو ران پا را از خم شدن باز می دارند. ماهیچه های زانوئی که از طرف لگن پیش می آیند و در زیر زانو وصل می گردند دو بند را به فعالیت می اندازند و خود وضع ثابتی دارند. در سمت چپ ماهیچه های کفل و لگن خود را محکم می کنند تا نگهداری بهتر انجام گیرد. ماهیچه های ایلئوپسواس استخوان زانو را به سمت جلو و بالا به طرف سینه می کشند ماهیچه های راست شکمی و عضلات شکمی فاصله بین قفسه سینه و لگن را کوتاه نمود باعث خم شدن مهره های ستون فقرات نیز می گردند. یکی از ماهیچه های عضلات چهار سر (رکتوس فموریس) به خم شدن کفل و راست گردیدن زانو کمک می نمایند.

عضله جلو استخوان ساق پا خود را در وضع ثابتی نگه می دارد که پای راست زیاد به عقب کشیده نشود. عضلات بینه دنده ای به خم شدن ستون فقرات کمک می نمایند. ماهیچه های بازو برای کنترل تعادل در خلال حرکت بکار می رود همانند بند بازی که چوب در دست دارد و تعادل خود را گویا با بازوی درازتر خود که چوب باشد نگه میدارد.

در پرتاب بیشتر ماهیچه های بزرگ بدن بکار می افتد:

وزن بدن روی پنجه ها قرار می گیرد و عضلات پشت پا را به حرکت در می آورد.

عضلات جلو رانها (ماهیچه های چهارسر) برای گسترده و راست شدن کوتاه می شوند.

عضلات کفل به جلو و بالا کشیدن ناحیه لگن کمک می نمایند.

ماهیچه های شکمی جلو بدن در طرف مقابل منقبض می شوند.

عضلات قفسه صدری که به دنده های قفسه و استخوان سینه متصلند از جلو بند شانه گذشته و به استخوان بازو متصل می شود برای اینکه بازو را به جلو و بالا بلند کنند منقبض می شوند.

عضله بند سر شانه (دلتوئید) حرکت مشابهی را انجام داده بازو را بلند می نماید.

ماهیچه سه سر پشت بازو و بند آرنج را گسترش داده و دست را راست می کند.

عضلات جلو ساعد در تحمل مچ و انگشتان مؤثرند.

تکرار واجبات و توجه به عمل

جلد قبل مربوط به غسل و وضو و ... بود و کسانی مشتری آن بودند که دوره کتابهایم را خوانده اند و می خواستند بیشتر بدانند لذا برای زیاد کردن معلومات عمومی، جهت این که با پیشرفت بیشتر علم به دقائق دین واقف شوند از جلد اول شروع کرده و بالاخره جلد سیزدهم را خوانده اند در آنجا اگر یادشان باشد گفتم علت اینکه شخص هنگام وضو ساختن یا غسل کردن باید توجهش به عملی که مشغول انجام دادنش است معطوف باشد چیست

تا آنجا که اگر ناگهان کسی پرسید چه می کنی در جواب دادن باز نماند و اگر نتوانست بگوید وضو می گیرم یا غسل می کنم و بالاخره معطل ماند عملش با طلب است در ضمن گفتم درباره ورزش نیز چنین موضوعی به اثبات رسیده و حتی مدرکی از مطلب مورد بحث را ذکر کردم.

در اینجا می خواهم با آن که مطلب کتاب قبل خواهد بود تکرار کنم و دوباره بنویسم زیرا چه بسیار ورزشکاران محترمی که چشمشان به پشت جلد این کتاب می افتد نام محبوبشان «ورزش» را می بینند و بدون آنکه به جلدهای قبلی توجهی کرده باشند آن را مستقلاً خریده و می خوانند لذا باید در اینجا تکرار کنم همانطور که زمان وضو گرفتن یا غسل کردن باید متوجه عمل خود بود شخص ورزشکار هم باید نسبت به عمل مورد علاقه خود همان توجه را داشته باشد مثلاً کسی که می خواهد شکم خود را لاغر سازد باید بکاری که می خواهد انجام دهد ایمان داشته باشد همانطور که برای وضو ساختن ایمان در کار است بعد باید هنگام فعالیت متوجه این بود که قصد لاغر کردن شکم است و اگر کسی می خواهد همه بدون خود را لاغر سازد باید متوجه موضوع و عملی را که انتخاب کرده بوده باشد مانند کسی که غسل ارتماسی می کند یعنی تمام بدن را ناگهان به نیت غسل در آب فرو می برد و مکانیسم عمل را هم گفتم چیست که این قسمت تکرار لازم ندارد و طالبین می توانند به جلد قبل مراجعه فرمایند.

کسانی که ورزش پرورش اندام و زیبائی عضلات را برگزیده اند بهتر از هر کس دیگر این مطلب را درک می کنند و چه بسا مدتی باز و

را به ورزشهای سخت تر واداشته بودند ولی هم اکنون که عضلات آن را بهتر و بیشتر خواسته و توجهشان به آن بوده می بینند رشد مطلوب را کرده است.

اشتباهی درباره ورزش

ممکن است به جزواتی یا مقالاتی برخوردید که طریق ورزش دادن احشاء و امعاء یاد دادهاست این گونه مطالب خالی از ارزش عملی بوده و کسی که توانست با منبع سوخت و ساز و تقریبا سفره بدن که عضلات باشند سرو کار داشته و آن را بهترین سفره و منبع بسازد و راه اصلی موفقیت در این کار ورزش کردن است خود به خود به کبد و کلیه و احشاء درونی همه و همه خدمت کرده و آنها را ورزش دادهاست ورزش برای بدست آوردن نیروی بازوست نه برای بیشتر تهیه شدن صفرا یا دیاستازها، ورزش جهت این است که غیر مستقیم بدن رو به سلامتی گراید نه بطور مستقیم یعنی ورزش جریان خون را بهتر می کند و درنتیجه به اعضاء غذا و اکسیژن بیشتر و بهتری می رسد و شاداب و سالم می شوند.

کسی که می خواهد کبد یا کلبه خود را با ورزش بهتر کند مانند کسی است که می گوید می خواهم چشمم یا گوشم را ورزش بدهم پس باید بیشتر بشنوم و بیشتر ببینم تا آن دو تقویت گردند در حالی که ساختمان چشم یا گوش ورزش داده شده خدائیند هر جا چشم باز کنی می بینی و چون پس از هر ورزش و فعالیت و بالاخره بعد از هر دیدنی استراحتی لازم است و هر جا قدم بگذاریم و به هر گوشه برای رفع خستگی از دیدن پناه ببریم می بینیم لذا در خلقت ما برای چشم

دریچه قرار داده شده که استراحت بتوان کرد اما گوش دریچه ندارد زیرا می توان به گوشه بی سرو صدائی پناه برد. کبد و کلیه هم همینطور است ورزش داده شده خدائیند هر جا چشم باز کنی می بینی و چون پس از هر ورزش و فعالیت و بالاخره بعد از هر دیدنی استراحتی لازم است و هر جا قدم بگذاریم و به هر گوشه برای رفع خستگی از دیدن پناه ببریم باز می بینیم لذا در خلقت ما برای چشم دریچه قرار داده شده که استراحت بتوان کرد اما گوش دریچه ندارد زیرا می توان به گوشه بی سر و صدائی پناه برد. کبد و کلیه هم همینطور است ورزش داده شده خدائیند و خود بهتر می دانند چگونه و چه اندازه ورزش نمایند و چگونه و چه اندازه استراحت داشته باشند بلکه همه موجودات زنده علام از نبات و حیوان همه و همه می دانند در زمستان چه مقدار به خواب پ روند و چه وقت کار و فعالیت داشته باشند و اینها همه علم خود آموخته بلکه خدا آموخته دارند جز انسان که علم آدم الاسماء خلق شده و باید مربی و معلم داشته باشد تا بداند چه وقت ورزش کند و چه وقت استراحت نماید چگونه ورزش ناید و چگونه استراحت کند و چه مقدار ورزش و چه مقدار استراحت تناسب بین ورزش با فصل و سن و شغل و ... و بستگی بین استراحت و فصل و سن و شغل و ... را همه و همه باید فراگیرد تا ورزشکاری اصیل و ورزیده به حساب آید و به زودی خواهید دید نه کسانی که همه جا ورزش همه وقت ورزشند خیری می بینند و نه آن ها که همه جا استراحت همه وقت استراحتند خیری خواهند دید.

در اینجا این سوال پیش می آید: اگر بدن یک حیوان در اصل آفرینش آن چنان است که می داند چه اندازه و چگونه فعالیت کند بدن آدمی نیز به همین منوال که حیوانی بیش نیست خود می داند چه کند و چگونه کند و مگر حرکات ورزشی عمل طبیعی است که ما انجام می دهیم؟

زلزله برای انسان و حیوان ضرر دارد گاو و سگ آن را می فهمد ولی آدمی باید درس بخواند تا بفهمند ساختمان بدن

انسان و حیوان حد فاصل و تمایز بزرگی دارد و آن درست فکر کردن و بین جبر و تفویض قرار داشتن و بالاخره مغز مخصوص داشتن است لذا باید پرسید آیا ورزش کردن برای سلامتی بدن مفید است یا خیر؟

آنچه در اینجا جای گفتن دارد این ا ست که حیوان می داند چه بخورد چه و چگونه و چه اندازه فعالیت نماید اگر چیزی را هم سراغ ندارد که مغرور شود و به آن متوسل شود و نتایج فعالیت خود را همه و همه بر باد دهد ولی یک ورزشکار ممکن است مغرور شود و با الکل یا سیگار یا آمیزش زیاد یا پرخوری یا ... رنج کشیدن خود را به رنج دیدن بلکه به رنجیدن جسم و جان مبدل سازد.

اصولاً آدمی دو نوع ماهیچه دارد :، ماهیچه های سرخ یا خط دار که تحت اراده آدمی هستند مانند ماهیچه های بازو و پا که با دستور مغز انجام وظیفه می کند و هرچه تاکنون راجع به ماهیچه وورزشکارگفته شد یا گفته می شود سر و کار با همین نوع ماهیچه هاست یعنی ماهیچه های سرخ مخطط که انقباضی بوده و با اراده شخص و ارتباط سلولهای عصبی با مراکز اعصاب مستقیما به حرکت می آیند.

دوم ماهیچه های سفید که نرم بوده و تحت اراده شخص نیستند مانند ماهیچه های روده و غیره که از طرف اعصاب خودکار اداره می شوند.

ماهیچه های تحت اراده و مربوط به مراکز اعصاب را می توان با اراده و توجه به مراکز اعصاب را می توان با اراده و توجه به مراکز اعصاب پرورش داده و ورزیده داشت اما ماهیچه های غیر مخطط و نرم و صاف که تحت اراده

نیستند باارادہ کار نمی کنند که بتوان در آن ها تغییرات متکی به ورزش به وجود آورد. ما دسترسی به تعلیم دادن مستقیم حتی بسیاری ماهیچه های بدنمان نداریم زیرا تحت اراده ما نیستند پس چگونه کبد یا کلیه ما که نه تنها اراده ما نیستند بلکه با ساختمان ماهیچه و نام ماهیچه و قلمرو ماهیچه فاصله بسیاری دارند می توان ورزش داد؟

ورزش در سن های گوناگون

6-13 سالگی : مقصود توسعه دادن و نمو دستگاههای تنفسی و قفسه سینه می باشد زیرا تا 20 سالگی استخوانهای سینه قابل تغییر شکل می باشد از این رو باید جای وسیعی برای قلب و ریه ها تهیه نمود (7 تا 9 سالگی ادا نباید خسته شد و گفتم چرا).

در سنین مذکور ورزشهای سنگین باید ممنوع شود زیرا رشد و نمو را به زودی مانع شده و قلب را به آسانی فراخ می نماید به علاوه ورزش برای قوی شدن ماهیچه های قدغن است زیرا هنوز محل اتصال ماهیچه ها سفت می باشد به علاوه که قوی شدن ماهیچه ها مانع قد کشیدن می گردد.

از 6 - 9 سالگی راه رفتن ، خواندن سرود و خوب ایستادن.

از 9 - 11 سالگی راه رفتن ، خواندن سرود و خوب ایستادن و شنا کردن.

از 11 - 13 سالگی راه رفتن ، خواندن سرود و خوب ایستادن

و شنا کردن و پرش و دو و خزیدن و بالا رفتن.

از 13 - 16 که رشد و نمو سریع است و سالهای بسیار بحرانی زندگی بوده و حساسیت عجیبی در این جند سال وجود دارد بدن با کمترین خستگی بدن و فکری و آسیب های زندگی صدمه زیادی می بیند و حتی ورزش زیاد و خسته کننده در این دوره بدن را مسموم می کند و برخی حتی بلافاصله تب می کنند. در این دوره بهتر است بچه ها را در هوای آزاد به ورزشی که مایلند انجام دهند واگذاشت ورزش های دسته جمعی که با حرکات منظم همراه است خسته کننده بوده و نباید به آنان تحمیل گردد مخصوصا معلمین ورزش را که به 13 تا 16 ساله ها سرپرستی دارند باید متوجه مطلب مذکور ساخت.

از 16 تا 18 سال که استخوانها قویتر و با استقامت تر شده و ماهیچه ها رشد بیشتری نموده اند بدن آن قدر ها خستگی پذیر نیست حتی جوانان در این سال دوست دارند زورآزمائی کنند در این دوره ورزش ترمیمی که رفع نواقص بدن می کند از همه بهتر است ولی باز هنوز بدن قدرت چندانی ندارد و نباید به ورزشهای سخت واداشته شود حتی دویدن های مسابقه ای و خسته کننده هنوز در این سنین جایز نمی باشد و اگر به میل خود دویدند باید استراحت نمایند.

از 18 سالگی به بعد هر کس بر حسب استعدادش به ورزشهای مختلف می تواند مشغول گردد.

ورزش پس از چهل سالگی

بعد از چهل سالگی دیگر سن بیست و بیست و پنج سالگی نیست. اگر برای جوانان ورزشهائی چون شنا، تنیس، اسب سواری، کوهنوردی، اسکی ، فوتبال، هندبال و ... و پیاده روی خوب است به شرط آن که خود و در نتیجه قلب را با ورزشهای سنگین و سخت و قهرمانی آزرده نساخته باشند برای پس از چهل سالگی ورزشهای سنگین و خسته کننده از آن جمله کوه نوردی، اسکی ، شنا ، ورزشهای باستانی چنانچه اصرار در انجام و ادامه دادن آنها باشد ایجاد بیماری آنژین صدری و انفارکتوس و خستگی عضله قلب که نتیجه آن ورم حاد ریه و قلب است پیش می آید و ورزش ایدآل برای اشخاص مسن پیاده روی است.

حرکات تحمیلی

گاه ورزش کردن طبق اراده است یعنی حرکات ارادی صورت می گیرد و در قلمرو چنین حرکات جلد در دسترس نوشته شده است اما گاهی ورزش کردن به اجبار است بلکه اگر بگوئیم به اجبار غلط بوده و باید گفت به ورزش واداشته شده ایم یا به انجام حرکات تحمیلی پرداخته ایم و آن ورزشی است که توسط شخصی دیگر یا بوسیله ابزار و آلات مخصوصی صورت می گیرد بدین ترتیب که یا یکی می آید مثلا دست طرف را گرفته مرتب خم و راست و بالا و پائین می نماید یا دست یا پای یکی را به دستگاهی می بندند که آن را به کار می اندازد و حرکات منظور را انجام می دهد و چون چنین ورزشی

بیشتر در قاموس پزشکی وارد بوده و اغلب برای معالجه و درمان بکار می رود از بحث فعلی ما خارج می باشد.

ورزش و ویتامین E

بدن یا فعالیت داخلی دارد کبد کار می کند کلیه و ... همه کار می کنند هم اثری لازم دارند هم حرارت همینطور است فعالیت خارجی بلکه کارهای مربوط به زنده ماندن از خارج : دست کار می کند پا کار می کند و ... بدن هم انرژی لازم دارد هم حرارت و این غذا و هوا است که تأمین و جبران کننده و بدل ما یتحللند و ایجاد حرارت و انرژی با اینهاست.

یک لقمه نان که وارد دستگاه گوارش شد جوهر کشتی می شود عناصر مفید وارد خون می شود در اینجا ضریب بسیار عجیب و شگفتی به کار می افتد بدین طریق که قلب می داند از خون مثلاً جه بهره و چه اندازه ای به کبد سهم بدهد اما به کبد قند بیشتری از خون سهم داده می شود زیرا باید ذخیره کند و خلاصه هر عضو از چشم و گوش و استخوان و مو و .. به اندازه ای که خون لازم دارند از قلب به طرفشان فرستاده می شود اما عناصر مورد لزوم چه بسا سهم یکی بیشتر و دیر به علت عدم احتیاج کمتر داده شود.

در حین اینکه قند یا چربی یا مواد بیاض البیضی سوخت و ساز دارند عناصری به عنوان کاتالیزور یا عناصر مورد احتیاج که در بدن وجود دارند یا به همراه غذا وارد شده اند کمک می کنند و چه بسا کمبود یک کاتالیزور سوخت و ساز را مختل یا تعطیل کند و حتی بر سوخت و ساز غذائی فرزند نیز اثر نامطلوب بگذارد.

یک تیغه کاردی را بر آیینه بگذارید آینه کج کنید می بیند سطح کارد بر سطح آینه گویا چسبیده و خیال حرکت کردن و سر خوردن ندارد چوب کبریتی را به روغن بزنید و اندکی از آن را به لبه تحتانی کارد بکشید می بینید به سرعت کارد به سر خوردن و پائین آمدن افتاد این روغن در اینجا کاتالیزور شد و با آنکه اندکی بود عملی را انجام داد کاتالیزورها هم در بدن کم هستند ولی کیفیت بزرگی دارند و عمل مهمی را انجام می دهند و اینکه گفتم حتی اثر ارثی و نسلی هم باقی می گذارند اگر یادتان باشد در اواخر جلد هفتم گفتم دستور اسلام است دختر به مشروب خوار به ازدواج داده نشود ولی بدین صراحت نامی از قمار باز یا زنا کار که کمتر از مشروب خوار نیستند برده نشده است و بعد علت آن را چنین بیان داشتم:

در مراحل سوخت و ساز گلوکز در بدن جائی می رسد که کاتالیزوری دخالت می کند و عمل به سهولت انجام می گیرد در معتادین به الکل این کاتالیزور دخالت می کند و عمل به سهولت انجام می گیرد در معتادین به الکل این کاتالیزور دخالت نمی کند تا الکل به بدن برسد و این را علت اعتیاد ذکر کرده اند و عجیب تر اینکه فرزندان معتادین نیز همینطور می شوند یعنی کاتالیزور نامبرده شده به سختی دخالت می کند تا اینکه الکل به بدن برسد هر چند فرزندان شخص معتاد لب به الکل نزده باشند و لذا فرزند شخص معتاد همیشه به طرف الکل کشانده می شود فرزند قمار باز یا زناکار اگر از طرف پدر توصیه نشده باشد! می تواند آدم خوبی باشد به هر صورت عناصر از دست رفته ای که صرف تهیه انرژی و حرارت رای بدن شده اند و باید با ورود غذا جبران آنها را کرد فراوانند اما ورزش اگر به خستگی و سختی

برسد ذخایر ویتامین E بدن را نابود می سازد در صورتی که همین ورزش نمی تواند عمل مشابهی را درباره ذخایر دیگر انجام دهد و لذا کسانی که از مسابقه برگشته اند باید به غذائی که ویتامین مذکور را دارد توجه نمایند.

اخیرا ضمن مطالعه ویتامین E متوجه شدند در رشد طبیعی گیاه، ازدیاد مقاومت در برابر بیماری ها بخصوص بیماریهای عفونی و بالاخره برای حفظ چربیهای حیوانی در برابر فساد وجود ویتامین E موثر است البته این خواص جدا از آنچه قبلا در باره اثر ویتامین E و زایمان و بارداری و بیماریهای پوستی و ... مطلع بودند کشف شده و از جمله اطلاع حاصل شده وجود ویتامین E مقاومت بدن را در برابر ابتلا به زکام بالا برده وعدم آن آمادگی ابتلا را به وجود می آورد از این رو بهتر است ورزشکاران پس از مسابقات و کارهای سخت مراقب زکام شدن باشند زیرا گفتیم فعالیت های سنگین ویتامین E را نابود می سازد و اینکه پس از بی خوابی و خستگی شدید زکامی می شویم یک سرش همین است.

ورزش و سیگار

برای بدن سخت است که دو جبهه بجنگد. مقدار زیادی میکرب کزار و ارد بدن شود ممکن است بدن آنها را نابود سازد و ابتلائی پیش نیاید اما اگر ضربتی وارد آید و نسج موضع ورود میکرب له و فاسد شود یا به همراه میکرب خاک وارد گردد چون نسج فاسد شده و خاک با بدن ناسازگار تر بوده و فاصله بیولوژیکی بیشتری دارند بدن جنگ با این جبهه ناسازگارتر را شروع کرده

ولی در عین حال که از عهده بر نمی آید زیرا نسج اطراف فاسد و یا آلوده است میکربها هم شروع به رشد می کنند و بدن را مبتلا می کنند و در حقیقت بدن شکست خورده است.

برای دین هم همینطور است چه بسیارند پیامبران گرام که با شرکت حاد مواجه شدند و فاتح گردیدند یعنی بر محیطی که سراسر میکرب فراگرفته بود غالب گردیدند ولی در برابر جانشینان همانها اغلب شکست خوردند زیرا با شرکت مزمن روبرو گردیدند شرکی که سرپوش مذهب داشت در اینجا نسج فاسدی از بدن وارد جبهه بدن شده و کسانی که در باطن مشرکند برای اینکه بتوانند ریاست کنند لباس پیامبر فاتح را در بر کرده وارد اجتماع شده اند و حتی زمانی که بوس شکست به مشامشان می رسد کتاب پیامبر را بر نیزه می زنند و باز نسج فاسدی از بدن (محیط) را وارد بدن (محیط) می سازند و لذا جانشین پیامبر در برابر این شرکت مزمن شکست می خورد : محمد فاتح می شود و علی مغلوب می گردد آنجا ابو جهل ها و ابو لهب ها در جبهه بودند و در این جبهه معاویه ها و عمر و عاصها در آنجا میکرب خالص وارد بدن اجتماع است و در اینجا میکرب با قسمتی از اجتماع فاسد وارد بدن اجتماع گردیده است و بدین منوال کسی که می گوید «کفر» و بر اسلام می تازد کاری از او ساخته نیست و آنکه می گوید «اسلام»و بر ریشه اسلام می زند خطرناک است به هر صورت ورزشکار به فعالیت مشغول می شود ضربان قلبش زیاد می شود و چه ضربان فیزیولژیک و خوب و شایسته ای که هم غذا را بهتر می رساند و هم هوا را اما یک ورزشکار معتاد که پک به سیگار یا دخانیات دیگر می زند از یک طرف اعصابش بلکه بدنش سعی می کند ضربان قلب زیاد نشود از طرف

دیگر ورزش می خواهد ضربان را بالا ببرد و جنگ درگیر می شود.

قضیه از این قرار است : الان نبضی یکی را بشمارید کسی که هنوز لب بدان نزده است و بعد بگویید یک پک به سیگار بزند بلافاصله می بینید سرفه افتاد حلق به تلاطم افتاد چشمش آبریزش افتاد به تنگ نفس افتاد واز این افتادنها زیاد دارد و اگر نبضش را بشمارید می بینید تا حداکثر 12 ضربه در دقیقه اضافه شده است اگر به همین شخص مرتب سیگار بدهید دفعات بعد می بینید فقط کمی سرفه کرد و نبضش هم مثلاً 3 ضربه بیشتر شد ولی بالاخره کار بجائی می رسد که همان بدن که به افتادن ها می افتد آرزو می کند سیگاری به لبش برسد ولی مسئله اینجاست که همان بدن که به افتادن می افتد آرزو می کند سیگاری به لبش برسد ولی مسئله اینجاست که همان بدن که به افتادن می افتد آرزو می کند سیگاری به لبش برسد ولی مسئله اینجاست که آیا واقعا ضربان نبض این شخص معتاد بالا نمی رود؟ ضربان نبض غیر معتاد بالا می رفت و در اینجا بدن است که اجازه نمی دهد ضربان بالا رود زیرا برای بدن لازم نیست بیش از حد معمول قلبش ولی در حقیقت بین خاصیت دود سیگار و نیکوتین که بالا برنده ضربان قلب است و بین بدن که ضربان بیشتری لازم ندارد کشمکشی است که برای یک ورزشکار که به کمک خاصیت نیکوتینی در اثر فعالیت خود در حقیقت کمکی می کند ناشایست و زیان آور می باشد (صرفنظر از اثرات شوم دخانیات بر راههای هوائی فوقانی بدن . ریه و ...).

اگر به بیمارستان برای عیادت بروید و یک سبد پر از گلهای گلاویل و میخک و مریم و نرگس و ... (صرفنظر از محصول زمستان و تابستان) به یک دست بگیرد و در دست دیگر یک پاکت پرتقال و جعبه های باقلوا و قطاب و پشمک می بیند تمام بیماران روانی از

شما سیگار می خواهند و علتش را در جلدهای قبل گفتم که چه ترشحی در مراکز اعصاب می شود و گفتم از کشفیات جدید است و مردم عصبی و عصبانی علاقه مفرطی به سیگار و دخانیات دارند و شخص ورزشکار قرار است ورزش را فقط برای تهیه نیروی بازو انتخاب نکرده باشد بلکه برای تحمل در برابر سختیها و برای رسیدن به فضیلت و کمال برگزیند و لذا برای یک ورزشکار اصیل استعمال دخانیات صورت خوشی ندارد.

ورزشکار و ناراحتی فکری

چه بسا باثبات رسیده ورزشکاری که از درد زانو و حتی ورم آن اظهار ناراحتی می کرده و پس از پژوهشهای روانپزشکی معلوم شده قهرمان جوان با عاطفه وجدانا ناراحت است و در مسئله ای خود را گناهکار می داند که پس از روانکاوی و بحث و سخنانی که بین وی و پزشک مربوطه اش شده است از حالت و وضعی ناراحت کننده که در آن قرار داشته بیرون آمده و درد زانو و حتی ورمش بهبودی یافته است و در جلد مربوط به بهداشت روان از آنها بحث خواهم کرد.

ورزش برای تازه کارها

برای مبتدیان که می خواهند تازه ورزش را شروع نمایند مخصوصا ورزشهائی که انرژی بیشتری مصرف می نماید بهتر است از مقدار کم شروع و رفته رفته به مقدار آن افزوده شود. در روزهای اول به نظر می رسد از پنج دقیقه نباید تجاوز کرد آنهم یک روز در میان تا مدت یک ماه و پس از یک ماه بر مدت آن بیفزایند تا به نیم ساعت برسد و در هر صورت باید استراحت یک در میان فراموش نشود (این به نظر بعضی بود) و نامبردگان چنین اظهار عقیده می نمایند که روز سختی بدن احتیاج خود را به خون بیشتر یعنی به غذای زیادتر اعلام می دارد و این روز استراحت است که عضله رشد می نماید و پس از هر دو ماه ورزش هم یک هفته استراحت را برای ورزشکار لازم اعلام می دارند.

قلب ورزشکار

اول باید اثر کار بدنی را روی قلب مختصری شرح داد اثر کار بدنی روی قلب زیاد است زیرا قلب محرک اصلی سازمانی است که به عضلات قند و اکسیژن رسانده و مواد زیان بخش ناشی از انقباضات عضلانی را که عمل اصلی و اسکلت عملیات ورزشی است می گیرد.

عضلات در حال ورزش 10 تا 18 برابر در حال استراحت احتیاج بخون دارند 20 دفعه بیشتر قند و اکسیژن مصرف می نمایند 50 بار زیادتر گاز کربنیک دفع می نمایند و با توجه به همین ارقام

اهمیت کار قلب هنگام ورزش روشن می گردد. ناگفته نماند ریه و عروق نیز در این عمل دخالت عمده دارند و علت اینکه فقط از قلب ورزشکار همیشه بحث شده و نم برده می شود اینست که بغیر از بیمارانی که سابقه ابتلا به سل دارند کسی به فکر تأثیر فعالیت بدنی بر روی ریه نبوده در حالی که واکنش قلب در برابر کار عضلانی مشاهده می شود ضربانات، دبی، حجم خون، فشار خون و حتی ترکیبات فیزیک و شیمیائی خون را دگرگون می سازد.

ضربان قلب هنگام کار بدنی یعنی زمانی که عضلات را به فعالیت می داریم 2-3 و حتی 4 برابر و امکان دارد به 200 ضربه در دقیقه برسد. جم خون 2-3برابر و دبی قلب 6-7 و حتی 8 برابر و گاه زیادتر می شود و دبی قلب از 4لیتر در دقیقه ممکن است به 30 تا 35 لیتر در دقیقه برسد یعنی این مقدار خون وارد قلب شود در صورتی که دبی قلب شخص سالم و ورزیده در حال معمولی 25لیتر است و چرا کلمه ورزیده را بکار بردم زیرا قلب ورزیدگان ابتدا حجم سیتول (زمان انقباض بطنها) را بالا می برد سپس ضربان قلب افزایش می یابد ولی در قلب پیر شده و غیر ورزیده حجم سیتولی نمی تواند افزایش یابد و فقط ضربان اضافه می شود و در اینجا مجددا شما را به قرآن توجه می دهم که چیزی را که از اساس و اصول باشد فروگذار نکرده و یادتان باشد گفتم این مسابقه دو بود که پسران یعقوب می کردند و آنچه به آن در هر سن نزد قرآن برای سلامتی اهمیت داده شده است و مربوط به مسئله مورد بحث می باشد برای چندمین بار گفته می شود پیاده روی است. در شخص ورزیده نبض به 150-160 و نزد غیر ورزیده به 110-120 در دقیقه

می رسد. فشار خون به علت اینکه خون بیشتری در شریانها جریان می یابد بالا می رود و آن هم بیشتر متوجه فشار حداکثر (ماکزیما) می گردد و فشار حداقل (می نیما) کمتر تغییر می نماید و تغییر آن اغلب یک الی 3 سانتیمتر جیوه بیشتر نخواهد بود و در نتیجه فاصله دو فشار زیاد می شود و اگر فشار حداکثر پائین آید یا فشار حداقل بالا رود یعنی فاصله کم شود علامت خطر است.

آنچه اهمیت دارد اینکه اگر فاصله گرفتن دو طرف فشار خون مربوط به فعالیت بدنی و کار و ورزش باشد در کمتر از یک ساعت بحد عادی برمی گردد.

حجم قلب ورزشکاران و کارگرانی که کار بدنی سنگین دارند بدون شک افزایش می یابد اما این افزایش به عقیده بسیاری فیزیولوژیک و کاملاً طبیعی است. دراثر فعالیت بدن حجم قلب افزایش می یابد زیرا جدار بطن ها به ویژه بطن چپ ضخیم می شوند. یعنی همانطور که عضلات بازو در اثر ورزش یا ابتلا به برخی بیماریها قوی می شود عضلات قلب هم در اثر کار قوی می گردد و در نتیجه قدرت انقباض قلب زیاد می شود و در صورتی که علت ورزش باشد نشانه سازگاری قلب و کار است نه علامت ناسازگاری قلب و کار و پیدایش عوارض. ضمنا حفره بطن ها نیز اتساع یافته و اجازه می دهد جدار بطن ها زیاد شود و این افزایش حجم امکان دارد زیاد باشد و قطر طبیعی قلب که 13-12 سانتیمتر است به 15-16 سانتیمتر برسد و چون ورزشکاران به سن 40 به بعد برسند می بینیم عوارض قلبی در ورزشکاران کمتر از دیگران است و هر چه دیرتر

فعالیت ورزشی را ترک کنند دوام این حالت زیاد می باشد.

اصولاً برای قلب چنین محاسبه ای را در نظر می گیرند:

یک قلب عادی در حال استراحت بدن در هر دقیقه پنج لیتر خون به داخل عروق بدن می فرستد که در 24 ساعت هفت هزار لیتر می شود. مقدار کار عضله قلب در هر ضربان 2/0 کیلومتر می باشد که در یک دقیقه 70 × 2/0 = 14 کیلوگرم متر و در یک ساعت 14 × 60 = 840 و در 24 ساعت 24 × 840 = 20160 کیلوگرم متر می گردد و در عمر متوسط کاری را قلب انجام می دهد که خارق العاده می باشد مثلاً در 60 سال که قلب حدود دو میلیارد و نیم دفعه زده است 155 میلیون لیتر خون را به جریان انداخته و 455 میلیون کیلوگرم متر کار انجام داده است.

هفت هزار لیتر خونی که قلب در شبانه روز به داخل عروق می فرستد اگر بدن از حال استراحت خارج شود رقم درشت تری نشان داده خواهد شد چنانچه قلب یک کارگر در حین فعالیت یا قلب یک ورزشکار که مشغول ورزش کردن است تا 3 برابر رقم یاد شده یعنی معادل 20هزار لیتر در 24 ساعت به داخل رگها می راند و اگر ورزش سنگین و برای مدت کوتاهی بوده باشد رقم مذکور تا 50هزار لیتر هم می رسد اما قلب یک ورزشکار ورزیده اعداد یاد شده را نشان نخواهد داد و زمان ورزش برای راندن سه برابر خون در رگها سه برابر نیرو بکار نخواهد برد بلکه به علت عادت و صرفه جوئی در عمل کارکرد قلب رقم مذکور کمتر نشان داده خواهد شد.

کار قلب معمولی همانطور که اشاره شد 20 هزار کیلوگرم

متر در شبانه روز است اما قلب ورزشکار در زمان استراحت رقم 7 تا 10 هزار کیلوگرم متر رانشان می دهد و با همین کار هر دو به اندازه یکدیگر خون به تمام اعضاء می فرستند و از شگفتیهای آفرینش بدن یکی هم این است که مصرف اکسیژن در قلب ورزشکار هنگام ورزش یا برای قلب کارگر زمان کار سنگین معادل مصرف اکسیژن در قلب معمولی است و باثبات رسیده که کنترل و تعادل و تنظیم عمل مذکور بوسیله دستگاه عصبی از راه اعصاب غیر ارادی روی قلب انجام می گیرد.

قلب ورزشکار در زمان غیر ورزش ضربان کمتری از دیگران دارد و در نتیجه در حال استراحت مدت استراحت و انبساط بطن های قلبی طولانی تر و سرعت جریان خون در رگهای قلب کمتر و فشار خون پائین تر می باشد و این هم علت دیگری است که مصرف اکسیژن قلب یک ورزشکار را پائین می آورد.

خارج از موضوع گفته شود که مرغ زرین در امریکا در هر دقیقه ضربان قلبش 1400 می باشد.(1)

رشته های ماهیچه قلب یک ورزشکار قابلیت اتساع بیشتر پیدا می کند حفره های قلب گشاد می شود در زمان استراحت با هر انقباض تمام خون را به داخل رگها نمی فرستد بلکه فقط یک چهارم تا یک سوم خون قلب را بیرون می فرستد و سه چهارم تا و سوم خون را به عنوان ذخیره نگه می دارد (ناگفته نماند در قلب های معمولی هم ذخیره ای از خون می ماند اما خیلی کمتر از قلب یک ورزشکار خون ذخیره قلبی دارد) عضله قلب هم مانند عضلات دیگر بدن در برابر کار بیشتر

1- مجله پیش اهنگی مسلسل 172 صفحه 21.

مقاومت می کند و ضخیم تر می شود و بزرگ می گردد.

یک شگفتی دیگر اینکه خون ذخیره در اشخاص معمولی در حال استراحت در طحال و کبد و زیر جلد به آهستگی جریان دارد و این ذخیره خون وریدی بدن می باشد و خون شریانی در نیمه چپ قلب و نزد دونده ها در وریدهای ریوی در حال ذخیره است و دارای اکسیژن فراوان بوده و زمان شروع ورزش به سرعت به مصرف می رسد.

قلب بزرگ شده یک ورزشکار آسانتر مورد هجوم میکروبهای عفونی قرار می گیرد و ملتهب می گردد (میوکاردیت).

تغییراتی در کار جهاز تنفس ورزشکار هم دیده می شود که به آنها اشاره می گردد:

این اقدام خود بدن است که گاه نیازمندی خود را می لرزاند که ورزشی باشد و گرم شود یا عرق می کند که تبخیری گردد و خنک شود و یا جریان خون را سریع و قدرت کار دستگاه تنفس را بالا می برد که رفع احتیاج به اکسیژن بیشتری که با فعالیت ورزش پیش می آید بگردد.

حدود 110 متر مربع سطح که جدا بسیار نازکی در بین دو سطح قرار داد یعنی این حد را سراسر سطح را به دو قسمت کرده یک سطح مالامال خون و سطح دیگر پر از هوا و همه را آن چنان در هم کرده اند که بتواند در قفسه صدری جای گیرد. آنچه از خون لازم دارد از اکسیژن از هوا می گیرد و آنچه را از فضولات خون است جایگزین آن می نماید همینطور آنچه را خود ریه ها لازم دارند از آنها می گیرند یعنی لایه ای که بین دو سطح قرار دارد عناصر لازم

را به بدن و مواد مضر را به خارج می فرستد.

در حال استراحت حجم تنفس در دقیقه 8 لیتر است یعنی حجم هوائی که در یک دقیقه وارد شده هفت لیتر است و در حال راه رفتن 14 لیتر و با دوچرخه سورای 42 لیتر و دویدن 100 لیتر می گردد.

وقتی نفس خود را پس می کشیم و قفسه سینه مرتب وسعت می یابد یعنی عمل شهیق انجام می گیرد آخرین حدی که بتوان هوا وارد ریه نمود اندازه اش را ظرفیت حیاتی ریه گویند که در بزرگسالان 5/3 لیتر است. زمان زقیر یعنی تا آخرین حد امکان بیرون راندن هوا از ریه ها باز هم مقداری هوای کم اکسیژن در ریه ها می ماند و اندازه اش حدود یک لیتر است و هوای همیشگی نامند از اینرو با هر فرو بردن هوائی مخلوط از تازه مانده در ریه هاست و تنفس عمیق سبب می شود سهم هوای تازه در اینجا بیشتر شود.

آنچه تازه به نظر می رسد اینکه باید از راه بینی نفس کشید زیرا مجاری هوای فوقانی همه محافظ ریه اند از ابتدای سوراخ بینی موهای درشت تعبیه شده که اشیاء درشت وارد نشود و اگر شد موهای نازکتر بالاتر از آنها جلوگیری می نمایند تا آنجا که به جای موها کرکهای بسیار ظریف در فصبه الریه می باشد که فقط گرد و غبارهای بسیار ظریف را با خلط موجود می گیرند نتیجه آن با انداختن اخلاط در گرد و غبار که مخلوط و رنگین است دیده می شود یعنی موها و کرکها و ... مانع رسیدن عناصر غیر لازم به ریه می گردند ولی مهم تر جلوگیری از ورود هوای سرد و خشک به ریه هاست؛ ریه جای هوای گرم و مرطوب است و لذا بر عکس تصور وقتی نفس

بالا می کشیم و شهیق داریم هوا وارد سینوسهای صورت می گردد تا گرم و مرطوب شود و هوای قبلی را به طرف ریه ها می فرستد باز عجیب تر آنکه با وجود یکی بودن راه تنفس هوای بینی راست بیشتر وارد ریه راست می گردد و از چپ وارد ریه چپ می شود و این شاهکار ریه بزرگ خلقت است که برای زمانهای مخصوص می تواند بینی به کمک ریه معیوب یا مئوف بشتابد. به هر صورت باید از بینی نفس کشید ولی در بسیاری اشخاص زمان ورزش سوراخهای بینی برای رساندن هوا کافی نبوده و به اجبار باید از راه دهان نفس کشید.

در ابتدای شروع ورزش حرکات تنفس را باید متناسب با ورزش کرد و ارادی است و شخص تنفس خود را در اختیار دارد اما کسی که تمرین کرده است این عمل غیرارادی و با انعکاس شرطی صورت می گیرد بدین طریق که بین مرکز حرکات در قشر خارجی مغز و مرکز تنفس ارتباط برقرار می گردد و موجب تطبیق خود به خودی حرکات تنفس با حرکات ورزشی می گردد.

یک عمل جبران کننده دیگر نیز بوسیله بدن صورت می گیرد نه این است که در یک فرد معمولی گلبولهای قرمز خون حدود پنج میلیون در میلیمتر مکعب است و سطح تمامی گلبولهای قرمز خون در بدن تقریبا 3 هزار متر مربع یعنی معادل نصف میدان فوتبال می باشد اما در افرادی که ورزشکار حرفه ای هستند گلبولهای قرمز به 8 میلیون می رسد و حدود 700 متر مربع به سطح جذب اکسیژن بوسیله ازدیاد سطوح گلبولهای قرمز اضافه می شود به علاوه که مقدار هموگلوبین 100 درصد به 140 درصد افزایش می یابد و لذا اکسیژنی که باید در سرم خون حل شود به تمام بدن برسد با سریع

شدن جریان خون زیادتر به اعضاء می رسد و آنچه باید بوسیله سطوح گلبولهای قرمز به تمامی سلولها و انساج برسد با زیاد شدن سطوح مذکور که باز هم سرعت جریان خون نیز در رساندن اکسیژن در اینجا فوق العاده مؤثر است زیادتر به بدن می رسد.

آنچه جالب است و در قرآن نیز به آن اشاره شده ارتباط بین تنفس و رفتن در ارتفاعات است.

کسی که از کوه بالا می رود اگر عادت نداشته باشد نفسش به شماره می افتد و نبضش تند می شود در این حال اگر خونش آزمایش شود دیده می شود گلبولهای سرخش افزایش یافته است زیرا بدن احتیاج بیشتری به اکسیژن پیدا کرده است و علتش اینکه علاوه بر فعالیت بدنی و نیازمندی به اکسیژن بیشتر، در ارتفاع کمتر هوا یعنی در جائی که فشار اکسیژن کم می شود باید جبرانش را گلبولهای قرمز و سرم خون که حمل کننده و رساننده اکسیژن به همه بدنند بنمایند. اگر هزاران ماشین مأمور رساندن غذا به ناحیه ای باشند اما یک روز وسائلی که غذاها را به ماشین ها می گذاشت کند شود و نتواند ماشین ها را پر کند برای جبران باید هم بر تعداد ماشین ها افزود و هم به آنها گفت سریعتر ایاب و ذهاب کنند نه می توان آن قدر ماشین ها را زیاد کرد که جبران کنند زیرا جاده ظرفیت معینی دارد نه می توان گفت سرعت فوق العاده باشد زیرا سرعت حدی دارد اما باید هر دو را به تناسب افزود تا جبران اینکه ماشین ها کمتر حمل می کنند بشود در کوه هم فشار اکسیژن که باید اکسیژن را در سرم و گلبولها حل کند کم می شود لذا کمتر اکسیژن حمل و حل می شود لاجرم باید جبرانش را با سریع کردن گردش خون و زیاد

کردن گلبولهای قرمز تأمین نمود ولی نمی توان فقط گلبولهای قرمز را زیاد کرد زیرا وجود سرم هم لازم است و زیاد شدن آنها حدی دارد و به همین نحو نمی توان گفت گلبولها زیاد نشود در عوض گردش خون چندین برابر سریع گردد این هم ممکن نیست زیرا قلب با کار ممتد و سریع و متوالی از پا در می آید و این فقط قلب کودکان است که می تواند نزدیک به سه ساعت در بازی کردن قریب 200 عدد در دقیقه بزند و عیبی پیدا نکند لذا همه جا همانگونه که قران فرماید (والشمس و القمر بحسبان) حساب در کار است آن قدر گلبول زیاد می شود که رگها آسیب نبینند و تعادل ها به هم نخورد و آن اندازه گردش خون سریع می شود که قلب بتواند همکایر نماید در عین حال کسی که به ارتفاع می رود سینه اش در اثر افزایش سرعت خون و نبض و ... و بواسطه کسر اکسیژن تنگی می کند و در هم فشرده می شود و به این مطلب 15 قرن قبل قرآن اشاره فرموده است : فمن یرد اللّه ان یهدیه یشرح صدره للسلام و من یردان یضله یجعل صدره ضیقا حرجا کانما یصعد فی السماء (سوره انعام) خدا هر کس را بخواهد هدایت کند سعه صدرش می دهد برای پذیرش اسلام و اگر کسی را خواست وابگذارد سینه اش را چنان تنگ کرده می فشارد گویا در آسمانها و به ارتفاعات صعود کرده است.

اینکه ندرتا ورزشکار در حین ورزش ناگهان می میرد، یا قبلا کرناریت مخفی داشته که بدون علامت بوده و سریعا بواسطه ورزش به انفارکتوس و سکته قلبی دچار شده است لذا لازم است در کسانی که 30 سال به بالا دارند زمان شروع به ورزش از لحاظ کرناریت و آنژین صدری آزمایش گردند علت دیگر اختلالات

متابولیکی است که بندرت اتفاق می افتد بدین طریق که ورزش طولانی باعث تغییرات متابولیکی به ویژه در هیدرات دو کربن می شود و در کالبد شکافی سه کوه نورد دیده شده ذخایر قندی قلب،کبد و لوزالمعده بکلی از بین رفته و مرگ فوری پیش آمده و بوسیله الکتروکاردیوگرافی می توان علائم خفیف این اختلالات را کشف کرد و شرایط تمرینات ورزشی را بر حسب آنها تغییر داد.

در جوانهای کمتر از 17-18 ساله به ویژه در اواخر سن بلوغ تکرار زیاد حرکات حتی ساده باعث ضایعات غیر قابل برگشت می نماید که نشانه آن افزایش تعداد ضربان قلب در حال استراحت (100-110 ضربان) و نیز افزایش فوق العاده آن در حال کار است به نحوی که کار بدنی ولو سبک باشد غیر مقدور می گردد.

برای اینکه دانسته شود قلب ورزشکار در چه حال است در کمتر از 30 ساله ها آزمایش های (Martnet, Lian, Schneider, Flack , ...)معمول است که پایه و اساس همه بر اصول واحدی استوار است یعنی ورزشکار را وا می دارند کار عضلانی معینی انجام دهد (پاها را خم کند، روی چهار پایه بالا رود و ...) و بعد کار قلب را با زمان استراحت مقایسه می نمایند (فشار خون، ضربان نبض و ...) و در قلب ورزیده ضرباناتش آهسته است انقباضاتش وسیع و دامنه دار بوده آزمایش ملون (Melon) در او مثبت است (شخص در حال شهیق یعنی در حالی که هوا را وارد ریه اش می کند چند ثانیه تنفس خو را اگر نگه دارد ضربان قلب بطور محسوس کم می شود) عکسبرداری از ریتین نیز برای بررسی وضع قلب خوب است

در افراد 35-40 ساله که ورزش را ترک گفته یا فعالیت بدنی نداشته اند امتحانات فوق کافی نیست و الکتروکاردیوگرافی باید کرد و از 45ساله به بالا را باید دقیقا آزمایش نمود.

اما یک دسته که اکثریت دارند با ورزش سخت و سنگین مانند بکس، وزنه برداری، دویدن زیاد و ... مخصوصا اگر به صورت مسابقه انجام شود مخالفند و می گویند مؤسسات یا اشخاص طماع در کشورهای متمدن این عمل را برای جلب منفعت به شکل نمایش و تأثر درآورده اند و عده ای جان خود را فدا می نمایند تا دسته ای دیگر لذت ببرند و تفریح کنند.

این دسته که اکثریت دارند ورزش های سنگین را کاملاً برای قلب مضر دانسته و صدماتی که از این راه به قلب و ریه و کلیه و مفاصل وارد می شود غیر قابل جبران می دانند و می گویند اعضاء مذکور همینکه از حد معین بیشتر فعالیت کردند بکلی خسته و فرموده شده ذخیره خود را به مصرف رسانده ناتوان گردیده و با زیاد شدن سن ابتلای خود را که بزودی مرگ آنرا پایان می دهد نشان خواهد داد.

نظر خودم به عنوان یک پزشک این است: برای قلب هائی که بدون فعالیت و تحمیل ضربان زیادی دارند برای آنکه خسته نشوند و از پا در نیایند به درمانشان می پردازیم و اگر اصرار بر انتخاب ورزش های سنگین بوده باشد بدون شک قلب و کلیه و ... برنج و ناراحتی افتاده بیمار می گردند و این چه اصراری است که جوانان را بیش از حد بکار و فعالیت های سخت و سنگین بدارند و از هر موضوعی روشن تر این است که افراط در هر کار بد است و از جمله فعالیت های

زیاد سنگین و سخت داشتن که بدون شک بر قلب و اعضاء دیگر اثر سوئی خواهد داشت.

ناگفته نماند اخیرا برای کنترل قلب ورزشکاران از فاصله دور دستگاه انتقال الکتروکاردیوگرام بوسیله بی سیم توسط آلمان فدرال ساخته شده است دستگاه تله متری است که انتقال الکتروکاردیوگرام را بوسیله بی سیم امکان پذیر می نماید و تا فاصله 5/1 کیلومتر اثر دارد ابعادش 8 در 5 سانتی متر و به وزن 220 گرم است و در جیب و کمربند و سرپوش جا می گیرد و مخابرات بوسیله آنتن سیمی در درون کمربند یا سرپوش انجام می شود و شش نفر می توانند همزمان با یکدیگر از آن استفاده نمایند.

تنفس عمیق و خمیازه

بارها در جلدهای گذشته به شگفتیهای خلقت بدن اشاره کردم و هم اینک از عجائب خلقت:

یادتان باشد گفتم بدن در محیط گرم واقع می شود بلافاصله اگر نیمی، بادبزنی،کولری به کمکش نیاید خودش کولرش را بکار می اندازد و چرا کولرش گفتم زیرا پوست هم همه سطح ها را مرطوب می سازد تا با تبخیر تبرید صورت گیرد و هرگاه بدن سردش شد اگر شخص با ورزش خود را گرم نکرد بدن خود را از سرما دور می کند که خون یخ نزند یعنی پوست را کلفت می کند و سطح تماس پوست را با سرما کاهش می دهد یعنی سطوحی را در هم می پیچد و دانه دانه می نماید باز هم اگر بدن حریف شد و احساس

کرد ورزش لازم است و خود بدن به وزنش نپرداخت بدن به اجبار به ورزش کردن واداشته می شود یعنی تمام بدن حرکاتش با لرزیدن شروع می شود تا اینکه گرم شود.

بدنی که در حال معمولی و استراحت است هرگاه اکسیژن کم آورد خودش دستگاه جلب و جذب اکسیژن را بکار می اندازد بدینوسیله که خمیازه شروع می شود خمیازه چیزی جز تنفس عمیق نیست و در اینجاست که می خواهم تنفس عمیقی را برای شما تعریف کنم که بپذیرید و از تشت آراء در این باره رهائی یابید و چه درسی بهتر از اینکه از طبیعت فرا گرفته شود.

میدانید هر کس تنفس عمیق را به نحوی تعریف و توضیح داده است که ذکر آنها زائد به نظر می رسد اما من می گویم از بدن باید یاد گرفت و خمیازه وار تنفس عمیق نمود که شرحش را خواهم داد چگونه است اما این نکته را فراموش نفرمائید و همیشه مراعات کنید که در حال استراحت تنفس عمیق کشیدن لازم نیست بدن ساعت درونی وقت شناس خوبی دارد و بهترین موقع را برای تنفس عمیق و لزوم آن اعلام و حتی آغاز می نماید و حتی به عقیده بعضی تنفس عمیق در زمان استراحت و عادی زیان آور است اما همینکه به ورزش پرداختند هر چند به محض اینکه بدن احساس کرد اکسیژن بیشتری لازم است جریان خون سریع می شود تا بیشتر بتواند اکسیژن برساند و سینه کاملاً جمع و باز و منقبض و منبسط می شود تا بتواند بیشتر اکسیژن وارد فضولات مربوطه را دفع نماید ولی با وجود این خوب است پس از ورزش چند تنفس عمیق و بنابر آنچه بنده عقیده دارم چند خمیازه مصنوعی کشید.

روایاتی است که به نظر می رسد مقصود اگر تنفس عمیق در هوای آزاد بوده باشد با توجه به اینکه کسی از آن را در پستوی خانه اش یا در اطاق دربسته نمی گوید جالب می باشد:

قال ابوجعفر: اذا ازذنت فافصح بالالف و الهاء (حضرت باقر: هرگاه اذان میگوئی با فصاحت الف و های آنرا بگو) عن ابی عبداللّه قال اذا اذنت فلا تخفین صوتک فان اللّه یؤجرک مدصوتک فیه (حضرت صادق:، هرگاه اذان میگوئی آهسته و مخفی مکن صدایت را خدا مزد می دهد بتو به اندازه کشش صوتت).

برای مزید اطلاع مختصرا تکرار گردد: از کسانی که در اجتماعات شرکت می کنند مخصوصا اجتماعاتی که محل انعقادش سرپوشیده است درخواست می گردد به محض خروج از آنجا بلکه به محض نجات از آن محل خود را به فضای آزادی که در حوالی سبزی و سبزه زار است رسانیده و چند تنفس عمیق و بنابر آنچه عقیده نویسنده است چند خمیازه اجباری بکشند.

زن و ورزش

اگر یادتان باشد در جلد قبل گفتم قرآن چنین انتظاری دارد: پیاده روی مرد به دنبال عقلش و برای کسب و کارش باشد و پیاده روی زن در پی عاطفه اش و جهت نگهداری و بقاء نسل و درباره مردان چندین مثال از همان کتاب عزیز آوردم و راجع به زن : مادر حضرت موسی (حضرت یوکائید) را گفتم که به دنبال ظرف بر آب نیل افتاده ای که فرزند دلبندش در آن بود پیاده روی

خارج از خانه انجام داد و به دنبال عاطفه مادری و جهت نگهداری و بقای نسل چنین کاری کرد.

نظر اسلام درباره سایر ورزشها همانند نظری است که به پیاده روی دارد و سخن جالب و عجیبی راجع به ورزشهای سخت و زنان زده شده که آخرین مجلات ورزشی تازه می خواهند آن سخن را بزنند.

اگر به آخرین مطلب ورزشی که از یک مربی بزرگ ورزش صادر شده باشد برخوردید خواهید دید درباره ورزش و زن چنین اظهار عقیده دارد: ورزش زن باید قبل از هر چیز نگهدار زیبائی و سلامتی زن باشد نه سبب خشونت وی و نبی گرامی اسلام توجه فرمائید چه مطلب جالبی را فرموده اند: زن گل است و قهرمان نیست (المرئه ریحانه لیست بقهرمانه) در همین جمله مختصر می بینیم تشبیه بسیار به جائی شده زیرا گل در خانه اش شاداب است و به زور و قهرمانی نیازی ندارد تا از خود دفاع کند از او طنازی و دلربائی خواسته اند تا زینت بخشد و هزار دستان را به نغمه سرائی وا دارد و خارج از زندگی خانه به زودی پژمرده و دور انداخته شده خواهد بود و آنچه مرد را لازم است نیروی نگهدارنده گلها و خانه ها و فرزندان می باشد.

مسئله جالبی که در مسابقات ورزشی زنانه به نظر می رسد اینکه تاکنون حتی در بزرگترین مسابقات مشاهده شده مردی که خود را به جای زنی قالب کرده و برنده جام افتخار شده از اینرو هم اکنون پزشکان زن را می گمارند که از زنان ورزشکار معاینه به عمل آورد و در حالی که لخت می شوند آزمایشات لازمه طبی را بنماید (1)

1- مجله دانشمند صفحه 82 شماره 52 سال پنجم.

شما را ناگهان از سخنی نبی گرامی دور ساختم ولی قصدی داشتم و اینک مجددا به بررسی ورزش زنانه برگردیم تمام پزشکان اکیپ ورزشی بر این عقیده اند که از 10 زن ورزشکار فقط 9 نفر آنها کاملا باقی می مانند و تمرین ها مداوم برای آمادگی جهت مسابقات بین المللی به لطافت زنانه آنها لطمه وارد نمی کند.

اما صادقانه باید قبول کنیم زنان ورزشکار در نظر اغلب مردم چندان جالب و جذاب نیستند (باید به قول نبی گرامی گل باشند که جالب و جذاب و جذاب باشند) توجه فرمائید که مطلب ترجمه یک بحث علمی از مجلات خارجی است و نقل قول از یک نفر مسلمان نیست و تنها از فرد شماره یک اسلام یعنی فقط از یک نفر مسلمان واقعی نظریه ای بلکه واقعیتی نقل شد. تکرار کنم : اما صادقانه باید قبول کنیم زنان ورزشکار در نظر اغلب مردم چندان جالب و جذاب نیستند هر چند اغلب ورزشها حتی ورزشهائی که مسابقات آنها جنبه بین المللی دارد ساختمان بدنی زن را زیاد تغییر نمی دهند و فقط عضلات رانها، ساقها، بازو و شکم را سفت می کنند و از لحاظ ظاهری این مطلب زیاد زننده و قابل رؤیت نیست اما تأثیرات آنها از نظر روانی و پیسیکولژی قابل تحقیق و تعمق است.

با وجودی که آمارگیری در این مورد مشکل است ولی متخصصین امر عقیده دارند که پنجاه درصد زنان ورزشکار روحیه زنانه خود را از دست می دهند (باز شما را متوجه فرمایش نبی گرامی می نمایم که زن باید گل بماند نه به طرف قهرمان شدن متمایل گردد و کسی که زن ورزشکاری را به همسری انتخاب کرده

این معنی را در زندگی خود به خوبی درک می نماید).

چون زنهای نامبرده برای رسیدن به مقام قهرمانی بین المللی متحمل ممارست و تمرین های مداوم و مشکلی شده اند خواه و ناخواه خشن بار آمده اند و به درشتی حرف می زنند.

برای آنها خوشایند مرد بودن مطرح نیست بلکه کمال مطلوب آنها ثانیه ها و سانتیمترها و جلو افتادنها و مدالهاست.

زن ورزشکار مانند مرد زندگی می کند مثل مرد حرف می زند مانند مرد تفریح می کند و به طور کلی زن در اثر کوششهای بدنی زیبائیش را از دست می دهد (از گل بودن به طرف قهرمانیت سوق داده می شود و بار دیگر گفته شود عین ترجمه مجلد خارجی نقل می گردد).

آنهائی که طرفدار تساوی مطلق زن و مرد در تمام موارد هستند در اشتباهند و اغلب مردم مخصوصا خود زنان این موضوع را قبول ندارند (خود زنان می دانند اصرار این که باید تساوی حقوق برقرار شود این معنی را می دهد که اصولا غیر ممکن است). یک زن کوهنورد که دائما عمرش در کوهستان می گذرد به تدریج صفت زنانه خود را از دست می دهد (از گل بودن تمایل به جانب قهرمان شدن پیدا می نماید) و حتی ممکن است از زن بودن خود خجالت کشیده و روحانیت زنانه خود را از دست بدهد.

زنان نباید فوتبال و رگبی بازی کنند اینها ورزشهای ظریف و زنانه نیستند و بایستی آنها والیبال و بسکتبال و اسکی بازی کنند بدون اینکه لطف زنانه خود را از دست بدهند (توجه فرمائید مطلب این است که زن نباید ورزشهای قهرمانه را انجام دهند و در

باره سایر ورزشهای غیر قهرمانه هم جانب احتیاط را رعایت کند که از گل بودن و لطافت دور نشود).

زنی که در دو 800 متر یا پرش طول و ارتفاع شرکت می کند یا به وزنه برداری و سایر ورزشهای سنگین می پردازد هر قدر هم زیبا باشد جنس لطیف نیست (بفرمائید همان است که نبی گرامی فرمودند : گل نیست).

بدون شک در ساختمان و اعمال زن اختلافاتی با مرد وجود دارد از ساختمان و وظایف الاعضاء و از شرایط و اوضاع و احوال اجتماعی.

استخوان بندی و قالب زن نسبت به مرد ظریفتر و سبکتر است و به سبب پهنای بیشتر لگن خاصره وضع استخوانهای ران زنان تا حدی متمایلست و لذا زن برای دویدن عامل خوبی نیست. پس زمان تولید سنگین تر از دختر و بلند تر و سینه فراختر است و تا 11 الی 14 سالی این اختلاف وجود دارد و در این حوالی ناگهان قد و وزن دختر نسبت به پسر فزونی می گیرد . بلوغ دختر تقریبا همیشه قبل از پسر است و این سبب دگرگونیها و اختلافات شدید بین آنهاست.

با آن که وزن زن با مرد مساوی باشد زن چاقتر به نظر می رسد زیرا اختلاف در سرعت متابولیکی (سوخت و ساز) و تعویض و تجدید سلولهای فرسوده بین مرد و زن وجود داشته و در مرد ده درصد شدیدتر می باشد در عوض در زن عوامل حیاتی و ذخیره کنند نه فقط برای ترمیم ضایعات ناشی از عادات ماهانه و باروری و شیر دادن قوی است بلکه موجب افزایش قدرت مقاومت زن در مقابل

سرما و درد نیز می باشد.

جنس زن انرژی را در مدتی طولانی تر از مرد ذخیره می کند یعنی دوره گرفتن مواد خارجی و بیرون دادن انرژی حاصل از آن درازتر است از آنچه که در مرد دیده می شود و همین است که زن همو زن مرد را چاق تر جلوه می دهد زیرا چربی ذخیره کرده است.

ساختمان و کار غدد زن و مرد با هم اختلاف دارند و به عقیده برخی کار غدد تیروئید و غدد آدرنال در زند شدیدتر از مرد است.

در زنها اختلاف افراد از خلقت متوسط کمتر است. توجه به جزئیات بیشتر می باشد. بیش از اشیاء به اشخاص و احساسات آنها توجه دارند. کمتر از مردها اهل تعقیب و ستیزند و بیشتر از آنها روح مواظبت و دلسوزی و تسلی دهنده دارند. بیشتر از مردها ثبات دارند. خصوصیات اخلاقی زن با تغییر طرز تربیت و اوضاع و احوال محیط زودتر عوض می شود.

در اوائل کودکی چگونگی بازی پسران و دختران کاملا مشهود می باشد در بازی پسران خشونت و شدت مشهود است و اگر هر دو به یک بازی علاقه نشان دهند بسیاری از مراتب مذکور در ریزه کاریهائی که انجام می دهند در خلال کارهایشان چهره ای دارد مثلا اگر هر دو به درست کردن کلکسیون بپردازند پسر به جمع آوری پنجه و دندان حیوانات و اقسام حیوانات شدید العمل شائق است و دختر دوست دارد پروانه و گل و اشیاء رنگین را جمع آوری نماید.

کلمه گل نیز باید مورد علاقه قرار گیرد که چرا برای زنان

در برابر قهرمانان از طرف نبی گرامی بیان شده است.

گل سمبل زیبائی، طراوت، خوشبوئی و تناسب و بسیاری از خوشایندهای دیگر آفرینش است که هم طبیعت را زیبا می سازد هم اشعار را و هم برخی روایات و اخبار را و از جمله روایت مورد بحث.

کسی که قهرمان است معمولاً عضوی بلکه اعضائی از بدنش رشد بیشتری داشته و فرورفتگی و برجستگیهای بیشتری در سطح بدنش نمودار می گردد و برای یک مرد بازوی ضخیم و برجستگی عضلات حسن است در صورتی که روزش و تمرینات قهرمانانه برای یک زن که نبی گرامی در برابر قهرمانان آنان را گل خواسته اند به هم زننده تناسب و طراوت بدنهاست و برجستگیها و فرورفتگیهای غضلاتشان را ناموزن می سازد همانگونه که گل با تمرینهای بیشتر طبیعت به زودی پژمرده و ناهنجار می گردد و ترکیباتش به هم می خورد و این مطلب یعنی این مسئله که آیا ورزش بدن زنان را ناهنجار می سازد مورد بررسی دانشمندان قرار گرفته و جملگی آن را تائید کرده اند واز جمله در این اواخر بوسیله روزنامه دیلی میرور در این باره مطالبی منعکس گردید که مجلات و روزنامه های سراسر جهان آن را درج نمودند و در مجله ای (1) به فارسی چنین نقل گردیده بود که بدون تغییر قسمت اعظم آن نقل می شود:

«این هفته خبر مهمی در انگلستان منتشر شد که در محافل زنان، انعکاس فوق العاده ای داشت. این خبر که بوسیله روزنامه «دیلی میرور» اعلام گردید از این قرار بود که از نظر علمی ثابت

1- اطلاعات هفتگی شماره 1562 صفحه 14.

شد ورزش، دختران و زنان را بد ترکیب و زشت می کند. زنان و دخترانی که ورزش می کنند صدایشان کلفت می شود و زیبائی اندام و برجستگی های زنانه خود را از دست می دهند و اندام و جثه درشت و قوی مانند مردان پیدا می کنند. کسی که این نظریه را از اول داشته است و اخیرا آن را به اثبات رسانیده پرفسور دکتر «لودویک پروکوپ» کارشناس پزشکی و ورزشی است این پزشک معروف در مسابقات المپیک مکزیک 911 دختر ورزشکار را مورد معاینه قرار داد و مشاهده کرد که نیمی بیشتر از این دختران زیبائی اندام خود را از دست داده و شبیه مردان شده اند.

حتی ورزشهای سبک و آرامی مانند شمشیر بازی (اسکریم) نیز برای زیبائی دختران زیان آور تشخیص داده شده است و کارشناسان اعلام کرده اند که این ورزش نیز چین و چروک صورت دختران را زیاد می کند. زیرا در تمرینات، چشم و ابروی آنها زیاد به کار می افتد و عضلات صورت آنها زیاد حرکت می کند».

در پایان لازمست گفته شود:

گلوی زاهدان در اثر ورزش زود متورم می شود و امکان خونریزی دارد. (1)

1- صفحه 130 کتاب بیماریهای زنان.

بهترین و سالمترین وزن بدن

با مطالعه روی متجاوز از چهار میلیون نفر به این نتیجه رسیده اند که مردان بین 30-40 سال که قدشان حدود 70/1 متر می باشد شایسته است ورزنشان 10-15 درصد از وزن معمولی کمتر باشد مثلا مرد باریک اندام 70/1 متری بین 8/64-2/60 و اگر باریک نیست 4/68-9/63 کیلوگرم برسد.

اغلب می توان با در دست داشتن مقایسهائی چند از بدن را حساب کرد مثلا از وزن، دور سینه، گنجایش ریه ها (ناگفته نماند اندازه قطعی و کاملا طبیعی بدست نمی آید)

فرمولهای زیادی در این باره داده شده که به ذکر سه نمونه آنها می پردازیم:

فرض کنید شخصی اندازه های زیر از مشخصات اوست: قد 174 وزن 75 دور سینه 100 دور شکم 91 ظرفیت ششها 4 لیتر (4000 سانتیمتر مکعب)

فرمول کلی: 4150 - اندازه قد - 100 - اندازه قد =وزن طبیعی

174 - 100 - 4150-174 = 74 - 6 = 68

و باید شخص مذکور 68 کیلو وزن بیشتر نداشته باشد.

قد (به سانتیمتر)ظرفیت ششها به سانتیمتر مکعب × وزن بدن به کیلوگرام= ظرفیت ششها و این شخص ظرفیت تنفسی عالی دارد زیرا بین 1200 تا 1400 متوسط و کمتر از 1200 به داو بیشتر از 1400 ظرفیت تنفسی عالی است. فرمول سوم : اندازه قد محیط سینه × 100 = 5/57 =174100×100 و محیط سینه بیشتر از 55 قفسه قوی و بین 50-55 معمولی و کمتر از 50 ضعیف است. = 75 × 1744000 = 1724

قد کشیدن

چند کشور در سالهای اخیر آمار گرفتند آمار از اندازه قد اهالی کشور خودشان و در نتیجه یک موضوع محقق شده را اعلام داشتند و آن بلند شدن قد متوسط مردم به طور متوسط یک سانتیمتر در هر ده سال می باشد.

در جلد هشتم که مربوط به گوشت بود گفتم چگونه گوشت نشسته قد را بلند می کند و آن هم به علت وجود خون در آن است و ضمنا به غذاهائی که باعث می شود قد بلند شود اشاره نمودم از مواد قندی و شیر و ...

بلند شدن قد پس از 25 سالگی سخت است زیرا از این سن

به بعد رشد استخوانها متوقف شده است با وجود این برخی عقیده دراند با یک دوره ورزش مرتب و دقیق و متوالی می توان به رشد قد کمک کرد.

شنا، شمشیر بازی و ورزشهای سوئدی را در این باره مؤثر دانسته اند.

توجه به فرزند در سن بین 10 تا 15 سالگی اهمیت دارد و می توان عقب افتادگی فرزندان را از نظر رشد قد به سادگی جبران نمود و باید متوجه بود دخترها معمولا در ده سالگی سه پنجم قد نهائی خودشان را دارند و پسرها در ده سالگی سه چهارم آن را و لذا در ده سالگی خوب است قد فرزند اندازه گیری شود و اگر از قد مطلوب و اندازه مرغوب کمتر است فکری نمود فکری برای بلندتر کردن قد فرزند.

هرمونها دربلند کرد قد اثر قابل توجهی دارند و این عمل را با کمک ویتامین ها انجام می دهند و لذا پزشک می تواند با دادن هرمون و ویتامین ها مخصوصا مخصوصا ویتامین آ و ث و د به کودکانی که رشد کندی دارند مؤثر و مفید باشد.

ورزش از همه مؤثرتر است مخصوصا که مناسب ترین ماههای سال برای رشد جسمانی ماههای اردیبهشت و خرداد و تیر می باشد.

سعی کردم قسمت اول کتاب حاوی مطالبی باشد که کمتر تغییر پذیر است یعنی حاوی آنچه مربوط به خلقت تکوین است و در انسان به گونه آمیخته با فطرت جلوه می نماید مانند اثر ورزش بر پوست و تغذیه و قد و ... و قسمت دوم اغلب محتوی مقرراتی که بشر وضع کرده و ممکن است فدراسیونهای بعدی که با مغز وسیعتر و قد و وزن دگرگون بشریت مواجه می شوند در آنها تغییراتی داده آنها را دگرگون سازند از این رو تعجب نکنید اگر در اینجا از پرتاب وزنه و نیزه و چکش یا برداشتن وزنه بحث می شود زیرا سخن از لحاظ فیزیکی و در قلمرو عالم تکوین می باشد.

1 - پرتاب کننده مخصوصا در لحظه پرتاب احتیاج به توان انفجاری دارد که از لحاظ فیزیکی به وسیله نیرو ضرب در سرعت عضله موضوع مورد بحث قرار می گیرد ولی توان انفجاری به عوامل ضروری زیر نیز بستگی دارد.

الف - نیرو خلاصه را در کانال حرکتی که به مهارت مربوطه بستگی دارد متمرکز و مستقیما در آن کانال پشت وسیله پرتاب وارد آورد.

ب - آزاد گذاردن عضله هائی خارج از قلمرو عضلات مورد احتیاج تا نیروئی مصرف خنثی کردن نیروی عضلات دیگر نشود.

ج - تحریک و بسیج آنچه از عوامل کمک کننده احساساتی است.

2 - تمرینات قدرتی پایه و اساس توان انفجاری است و سرعت

عضله را که نام بردیم همان سرعت غریزی عضلات است که هر یک از تارهای عضلانی در موقع انقباض ایجاد می نماید و در طول عمر سرعت تارهای عضلانی افزایش نمی یابد و فقط بستگی به این دارد که شخص بتواند تا چه حدودی تارهای عضلانی را به انقباض در آورد و نزد انسانهائی که تارهای عضلانی بیشتری وجود دارد نیروی بیشتری یافت می شود و نزد کسانی که فعالیت و ورزش ندارند تعدادی از تارها به خواب می روند ولیکن با حرکات و وزنه برداری می توان آنها را به کار واداشت و تحت کنترل اعصاب درآورد.

3 - معاینات پزشکی برای هر کدام از نامبردگان ضروری است.

4 - برنامه هر کس در هر رشته باید تنظیم و تجویز و معین گردد.

5 - نیرو مساوی است با سرعت ضرب در قدرت یعنی برای پرتاب وزنه سنگین تر قدرت بیشتری لازم است و برای سبکتر سرعت ضروری می باشد.

6 - برای بدست آوردن قدرت بیشتر تمریناتی و مهارتهائی لازم است که هر دو مخلوط انجام گیرد.

7 - وزنه های سنگین با تعداد تکرارهای کم قدرت عضله را بیشتر ولی در استقامت عضله اثری ندارد بر عکس وزنه های سبک که با تکرار بیشتر استقامت و قدرت عضله را بهتر می گرداند:

8 - بکار بردن متدهای بهتر و برگزیده هیچگاه از مدت و مقدار انرژی مصرفی برای تمرینات قدرتی نمی کاهد بلکه فقط برای نتیجه گیری بهتر اثر فراوان خواهد داشت.

9 - کسب قدرت بیشتر مانند کسب مهارت عالیتر احتیاج به تمرین متمادی و طولانی دارد حتی اگر ده سال باشد از این رو باید شروع را در سن پائین تر در نظر داشت.

10 - تمرینات باید با افزایش تدریجی وزنه یا ... صورت گیرد و از وزنه کم آغاز شود.

11 - تمرینات یاد شده در نرمش عضلات و مفاصل کمک نموده و حرکات نرمش هم در گرم نمودن و نرمش عضلات و مفاصل مؤثرند یعنی هر دو در یکدیگر اثر دارند.

12 - تمرینات مختلف خود نوعی تنوع است که رافع خستگی است و می توان در هفته سه روز یکی را که مورد بحث انتخاب نمود و سه روز دیگر را تمرینهای دیگر کرد یا هر روز مدتی به این و لحظاتی را به آن پرداخت ولی بهتر است در این صورت تمرینات قدرتی قبل از تمرینات مهارتی اجرا گردد.

13 - تمرینات قدرتی باید تحت نظر متخصص طبق برنامه با درنظر گرفتن خصوصیات هر ورزشکار انجام گیرد.

14 - خوردن مقدار بیشتری از غذاهای دارنده مواد بیاض البیضی به هیچ وجه بر ازدیاد قدرت مؤثر نبوده و آنچه اثر دارد انتخاب غذای کامل می باشد.

تیپ شناسی و ورزش

تیپ در اینجا یعنی بدنهائی که خصوصیاتی مشابه و وجوه مشترکی با یکدیگر دارند و ارتباطش با ورزش در اینجا یعنی انتخاب هر تیپی است برای هر نوع تمرینات مختلف کاملا مساعد و مناسب با همان تیپ.

حالت فیزیکی و تشریحی (قد و وزن - فرم عضلات - مشخصات اهرمی بدن و ...) و علاقه روحی و خصوصیات روانی را برای انتخاب رشته مساعد باید منظور داشت تا بتوان رکوردهای بهتر و عالی بدست آورد.

یک عامل اصلی و مهم در ورزش به نام وضعیت است که پزشکان تربیت بدنی آن را چنین تعریف می نمایند: وضعیت عبارت است از خواص و صفات ذاتی که با تغییرات مشخص از طریق ارث یا راه دیگر به شخص رسیده و از آنها بهره برداری می شود (راه دیگر که وابستگی به عوامل خارجی روانی و بدنی در طول زمان یا از راه تربیت بدنی دارد) اما برای یافتن استعدادهای عالی به طریق فوق باید همت و پشتکار و تمرینات ممتد در طی سالها که موضوع اکتسابی است در نظر داشت و چه بسا کسانی که با بودن خواص و صفات ذاتی اما پشتکار و همت و تمرینات متوسط به هدف عالی نرسیده یا با وجود خواص و صفات ذاتی متوسط علاقه و پشتکار و تمرینات بسیار به هدف عالی رسیده اند.

اغلب افراد مخلوطی از تیپ های مختلف اند که اهم آنها عبارتند از : تیپ ایپتوسومر - تیپ اتلیشه - تیپ پیکنیگر.

نوعی دیگر تقسیم بندی بر مبنای قدرت عمل و استفاده از توانائی بدن کرده اند که عبارتست از: تیپ سریع - تیپ استقامتی.

تیپ سریع که می تواند در حداقل مدت با فشار و شدت کار عضلات حداکثر سرعت را در کار عضلانی ایجاد نماید مانند دوهای سرعت و فوتبال.

تیپ استقامتی که قادر است در زمانی دراز عضلات خود را بکار وادارد مانند دوهای استقامتی.

نوع سوم هم دارد که بر مبنای ظواهر امر و نشانیهای روانی شخص به طریق زیر تقسیم بندی گردیده است: شخص نظری - صرفه جو - زیبا پرست - اجتماعی - سیاسی.

شخص نظری که بیشتر به جنبه های نظری و علمی ورزش متوجه است و چنین کسی با شرایطی چند می تواند معلم خوبی شود و اقتصادی کسی است که چون تجار کار می کند و باصرفه جوئی در نیرو مایلست حداکثر بهره برداری را از تمرین خود بنماید و زیبا پرست که توجه به آنهائی دارد که زیبائی حرکات در آنها مستتر است چون ژیمناستیک و شیرجه و ... و اجتماعی که سعی می کند در قلمرو رهبران وارد گردد و سیاسی که ورزش را وسیله رسیدن به هدف شخصی می خواهد.

تیپ لیپتو سومر یا تیپ کشیده که قدی بلند و تنه و اعضائی کشیده و لاغر و دنده های قابل شمارش و شانه و کمر باریک و کپل های کم گوشت داشته به نظر می آید دارای جنب و جوش سلام، دگرگونیهای آرام و تدریجی دوران بلوغ - خوش خوراک - سبک وزنند و از لحاظ روانشناسی سرد و گوشه گیر و با اراده و جاه طلب

و حساس اند در دوهای 800 و 1500 و پرشهای ارتفاع استعداد دارند و از همین تیپ کسانی که نقص دارند یعنی دارای رنگ و روی پریده و پژمرده اند اگر استعدادی نشان دهند در رشته های استقامتی چون اسکی استقامتی و کوهنوردی است.

تیپ اتلیشه: اسکلتی قوی و درشت با قد متوسط و عضلات محکم و قوی و تنه و اعضاء درشت و شانه های پهن و وزن زیاد و پوست سالم و محکم و شکم تو رفته و کشیده و چربی متوسط و سینه برآمده و بزرگ و دست و پای درشت دارند و از لحاظ روانی دارای روحیه قوی متکی به نفس و صدیق اما اندکی کند دهند و کشتی گیر و بوکسور و ... از آنهاست.

تیپ کم رشد (پیک نیگر) دارنده بدنی نسبتا چاق و قفسه سینه و گردن و دست و پای کوتاه با استخوان بندی تقریبا کوچک و ظریف با چربی فراوان (در مردها به روی شکم و در زنان روی بالا تنه و رانها) و صورتی گرد با خطوط چهره لطیف و وزن نسبتا زیادند. از لحاظ روانی مزاحمی دمبدمی، زود جوش و معاشرتی و اجتماعی و راحت طلب و خوشبین به زندگی می باشند و فوتبالیست ها و شناگران اغلب از اینها بر می خیزند.

هیپوکرات در 300 قبل از میلاد انسان را به امزجه چندی که هرکدام ذیعلاقه به نوعی ورزش و بازی می باشند چنین تقسیم کرد که تا چند سال پیش در سراسر دنیای علم تدریس می گردید.

مزاج دموی که زنده دل و شاد و جوش و خروش دار و دمبدمی و زود عاشق و زود فارغ گردد و حساس و فکر امروزند و کودکانش نیز اغلب چنین می شوند همیشه موضوعات را سهل می گیرد که از

تمتعات زندگی لذت ببرد.

صفراوی پرحرارت و احساساتی و علاقمند به طبیعت و با هدف و نقشه می باشند و بسیاری از دمویها بین 40 - 50 تغییر مزاج داده صفراوی می شوند.

سودائیها: غیر مصمم و بدون اراده و غمگین و گرفته و گوشه گیر و مستبد به رأی بوده و به خود تلقین می کنند که برای رنج بردن آفریده شده اند.

بلغمی مزاجها: بی حال و تنبل و بی اعتنا به امور زندگی و ساکت و متفکر و فاقد احساسات و قانع می باشند.

تاریخچه ای از تربیت بدنی

(1)

اصطلاح فوق به طور مطلق به هر نوع فعالیت بدنی گفته می شود که نتیجه حاصله تقویت بدن بوده باشد و معمولاً به برنامه هائی گفته می شود که شامل ورزشهای ژیمناستیک ، قهرمانی، تفریحی است و منظور از ورزش کسب قوت و قدرت جهت مقاصد نظامی و کسب قدرت بدنی و به منظور تفریح و وقت گذراندن و همچنین برای افزایش ارتباطات و آشنائیهای اجتماعی و تکامل قوای اخلاقی به کار می رود (در اینجا لازم است نظر اسلام را هم به اشاره بنویسم: کسب قوت و قدرت از راه ورزش، جهت مقاصد نظامی مشروع فوق العاده پسندیده بوده اما اگر برای کسب قدرت بدنی بوده باشد باید طرف بدل خود مراجعه کند که آیا قدرت بدنی را به چه منظوری می خواهد و بر حسب نظری که در خویش سراغ دارد خود را

1- ج 2 ص 25 امریکانا Physical education

از خواست اسلام دور یا به انتظاری که اسلام دارد نزدیک مشاهده نماید یعنی اگر بدنی می خواهد که در قلمرو «قو علی خدمتک» حضرت علی واقع می شود جای بسی مسرت است و در غیر این صورت بدنی که نیروئی تهیه دیده تا در راه هوی و هوس و شهوت صرف کند مایه تاسف و تاثر می باشد.

اما اگر تربیت بدن به منظور تفریح باشد در جلد دوم شرح دادم که چگونه قران می فرماید ان اللّه لا یحب الفرحین - (76 القصص) و تفریح بسیار کردن را مخالف است و در برابر نمی خواهد دین دارای غلظت و خشونت و بدون تفریح باشد و نبی گرامی فرمودند الهوا و العبوا فانی اکراه أن یری فی دینکم غلظه : بازیچه و بازی کنید که دوست نمی دارم در دینتان غلظت باشد (یعنی تقویت بدن برای بهتر تفریح کردن اگر تفریح به اعتدال و مشروع باشد)

تربیت بدن به منظور گذراندن وقت برخلاف اسلام است البته اگر گذراندن وقت و ورزش مفهوم اتلاف وقت بدون نتیجه را داشته باشد و در اسلام هر گونه عملی که عاطل و باطل و وقت گذران و بدون نتیجه باشد ممنوع است مثلا کسی بگوید من امروز می نشینم و برای گذراندن وقت می شمارم که چند عدد مگس وارد اطاق شد و خارج گردید یا می نشینیم و دانه های گندم و برنج را مرتب قاطی کرده و جدا می کنم در این صورت اگر پژوهش علمی در کار نباشد به نظر اسلام کار بسیار غلط و ممنوعی صورت گرفته است.

ورزش برای افزایش ارتباطات و آشنائیها باز اگر مشروع باشد و مفاسد اخلاقی به بار نیاورد مباح بلکه ممدوح است.

در آخرین قسمت : انسیکلوپدی چنین نظر داشت که

ورزش به منظور تکامل قوای اخلاقی است و این درست نظر اسلام می باشد که منعکس شده و اسلام قبل از هر چیز از یک ورزشکار نیروی تسلط بر نفس را وقع می دهد و ارزش می نهد و از او می خواهد).

از لحاظ تاریخی بعضی از انواع ورزش به وسیله کلیه نژادها و ملل مورد استفاده قرار می گرفته و هدف آن بیشتر جهت تناسب اندام و افزایش مهارت جنگی بودهاست و همینطور انجام آن جهت آماده شدن در اجرای مراسم مذهبی و فستیوالها و مسابقات قهرمانی به کار می رفته است منظور دیگر آن جهت سرگرمی و وقت گذرانی کودکان و تفریح کردن بزرگسالان و گاهی هم جهت درمان به کار می رفته است.

2500 سال قبل از میلاد مسیح ورزش به وسیله چینی ها جهت درمان بیماریها و طولانی کردن عمر به کار می رفته است همینطور بین آشوریها، بابلیها، مصریها و مخصوصا ایرانی ها ورزش خیلی رواج داشته است اما در بین همه ملل یونانیها ورزش را توسعه دادند و به درجه بالاتری رساندند.

در عصر همری مسابقات ورزشی در یونان رواج کلی داشت و زن و مرد تا اندازه ای در امور مربوط به ورزش شرکت می کردند.

در اسپارت ورزش یک قسمت عمده ای از تربیت اولیه زن و مرد بود اما در آتن زنان به کارهای عادی مشغول بودند و ژیمناسیومهای بسیار مجهز و وسیعی جهت مردان ساخته شده بود که به منظور تربیت بدنی به کار می رفت و علاوه بر ورزشهای معمولی ورزشهای ژیمناستیک طبی و رقص و آواز هم از جهت تکامل بدن

به کار می رفت.

بین رومیها ورزش به میزان وسیعی جهت آماده کردن مردان در امور نظامی مورد استفاده قرار می گرفت و بالاخره منجر به نمایشهای گلادیاتوری گردید و بعد با سقوط امپراطوری روم بدست فراموشی سپرده شد.

جنبش جدید: در دوران تاریک قرون وسطی یعنی در دوره ریاضت کشی جسم انسان به کلی فراموش شد و تربیت بدنی بیشتر شامل انجام مسابقات و آمادگی جنگی بود اما فلسفه انسانی قرون 16 ، 17 و 18 باعث تحریک و جنبش فعالیت بدنی گردید افرادی پیدا شدند که کتابها و مقالاتی راجع به ورزش و ارزش آن در پیشگیری بیماریها نوشتند اما تا قرن 19 ورزش جزو برنامه مدارس قرار نگرفت بعدا ژوهان هانریش زمینه تعلیم و تربیت جدید را فراهم آورده و فردریک فروبل کودکستانهائی تأسیس کرد و همینطور زمین های ورزش احداث نمود و تأکید زیادی روی ورزش نمود بعد اهمیت ورزش زیاد شد به این معنی که فقط به منظور قوی تر شدن و آمادگی جنگی و پیروزی در مسابقات به ورزش نمی پرداختند بلکه منظور آنها از ورزش رشد موزون جسم و روان هم بود و به کمک فلسفه روانشناسی، فیزیولژی و طب تخصصی یک جنبش وسیعی که باعث توسعه و رشد فوق العاده ورزش بالاخص در آلمان و سوئد شد شروع نمودند البته در آلمان بیشتر هدف میهن پرستانه شامل حال عده کمی می گردید رها گردید و ورزش بین کودکان و بانوان و بطور کلی جهت همه سنین عمر تعمیم دادند و علاوه بر ورزشگاهها بعدا باشگاههائی جهت رسم و نقاشی، ادبیات، آواز

و مناظره بوجود آمد بعدا در آلمان کارهای نامبرده شده به مدارس کشانده شد.

سالها بعد از تاسیس دو مکتب ورزش های آلمانی و سوئدی بین آن دو رقابت بود و رقابت سبب شد مطالعات بیشتری در این باره انجام گیرد یعنی راجع به تاثیر نوع ورزش در وضع بدنی و سلامتی و تناسب اندام .

هدفهای علمی : ادوارد هیچکاک که بعدها با دو دلی هلن همکاری می کرد آمارهائی درباره ابعاد بدن دانشجویان در شروع ورزش و نیز در پایان آن منتشر کرد و این اندازه سبب شد مطالعه در ابعاد بدن و راجع به انسان شناسی در امریکا آغاز گردد و سالها دبیرستانها و کالجها آمارهائی راجع به قد و وزن و طول و اندازه و محیط قسمت های مختلف بدن و نیز ظرفیت ریوی و قدرت عضلات مختلف جمع آوری کردند بیشتر این تست ها در مسابقات قهرمانی و نیز در مسابقاتی که بین کالجها برگزار می شد به کار می رفت در حقیقت این آمارها یک عامل محرک جهت رسیدن ورزشکاران به یک حدی بود که در مسابقات قهرمانی به کار می رفت.

تاریخ ورزش در ایران

(1)

قبل از دولت ماد تاریخ قوم آریا در تاریکی فرو می رود و آنچه از کتابهای دینی یا از قرائن تاریخ می توان بدست آورد قوم یاد شده بین 500 تا دو هزار سال قبل از میلاد به ایران آمده و

1- اقتباس از کتابخ تاریخ ورزش در ایران تألیف آقایان نصرت الله حاج عظیمی و سرلشکر دکتر ایزدپناه.

اینها شعبه ای از مردم هند و اروپائی محسوب می شوند. مردمانی جنگجو بوده و با مهارتهای که می کرده و جنگ های فراوانی که داشته بدون شک در اسب سواری و پرتاب نیزه و تیراندازی ورزیدگی داشته است و در کوهنوردی و پرتاب سنگ و دویدن و عبور از موانع نیز مهارت خاصی داشته اند.

مادها از شمال غربی ایران به طرف صوب آمدند و در قرن هفتم قبل از میلاد دولت تشکیل دادند که بیشتر در جنگ با دولت آشور بودند و از تربیت کردن فرزندان کشور و جوانان و آموختن فنون جنگ آوری و تیراندازی و اسب سواری و پرتاب نیزه و ... شواهدی از آنان در تاریخ به چشم می خورد.

پارسیان که از قوم آریا بودند و در جنوب ایران سکونت داشتند دولت ماد را برانداختند و در زمان آنان مخصوصا از زمان سلطنت کورش کبیر توجه به تقویت قوای جسمی و روحی آن چنان نزد ایرانیان دوره هخامنشی قوت گرفت که می توان گفت سرآغاز شروع ورزش اصیل از آن زمان بوده است حتی در آن زمان محلهائی به نام الوترا جهت تعلیم فنون جنگی و ورزشها درست کرده و جوانان را بر حسب سن به چهار دسته تقسیم کرده و مطابق سن و مناسب اندامشان به آنها تعلیم می دادند و مخصوصا به شکار کردن و آداب آن اهمیت مخصوص داده می شد.

جالب اینکه که گز نفون مورخ یونانی با آنکه ایران و یونان تقریبا در چنگ دائمی بودند و باید بر حسب تعصب ملی

که دارد از آن زمان تعریف نکند صفحاتی را اختصاص به چگونگی تعلیم و تربیت جوانان ایران چه از لحاظ جسمی و چه معنوی داده و از آنها تعریف کرده است.

ورزشهای مداول آن عصر عبارت بودند از کشتی، تیراندازی، اسب سواری، چوگان بازی، گوی زدن، پرش از موانع، ارابه رانی، شتر سواری، مشت زنی، شنا ، کوهنوردی، دو بود ورزش به تدریج نزد ایرانیان اهمیت خود را از دست داد و آن چنان مردم را سست و بی پروا کرد که قشون اسکندر مقدونی که بین 10 تا 50 هزار شماره آن را متذکرند توانست به قول کنت کورث مورخ قشون 350 هزار نفری داریوش سوم آخرین پادشان هخامنشی را شکست دهد.

اسکندر خودش ورزشکار بود و اعضای بدنش آن چنان که در تواریخ ثبت است قوی و متناسب بود و تا آنجا تربیتش پیشرفته بود که این سخن را همیشه می گفت: خستگی و شهوت دو علامت آشکاری از ضعف انسان است و به کار بردن تزئینات حق زنان است و زیبائی مرد تقوای اوست.

پس از اسکندر ورزشهای دو کشور ایران و یونان در هم شد در یونان قهرمانان را مقام نیمه خدائی می دادند و در برابر مجسمه یا مقبره آنها مجالسی که بیشتر جنبه ورزشی داشت ترتیب می دادند و با ترنم و آواز و موسیقی حرکات ورزشی انجام می گرفت.

باز شعبه دیگری از نژاد آریا که پارتها نامیده می شدند بر حکومت سلوکیدها که جانشین اسکندر بودند غالب شدند و اینها نیز از کودکی تا زمان مرگ تمرینات جنگی و شکار جزء لازم

زندگیشان بود اصولا کلمه پهلوان که از پهلوی یا پرتو که همان پارتی و اشکانی باشد گرفته شده زیرا پارتها یا پرتوها می خواستند همه آنها را پهلوان بدانند یعنی زورمند و پرقدرت.

بسیاری عقیده دارند سلسله پادشاهان کیان که در شاهنامه از آنها نام برده شده همان سلاطین اشکانی می باشند که تحریف نام شده اند.

ساسانیان حدود 220 سال بعد از میلاد سلطنت پانصد ساله اشکانیان را نقرض ساختند نامبردگان بر عکس اشکانیان که علاقه به مذهب نداشتند آن را رونق مجددی دادند و برای محو آثار سلسله اشکانیان هم اصرار وجدیت تمامی داشتند در عهد ساسانیان کشتی، تیراندازی، شکار، اسب سواری، چوگان بازی ، بازی شطرنج، ارابه رانی، شنا ، کوهنوردی، راهپیمائی معمول بوده است.

در این عهد کتاب آئین بابک نوشته شده که در آن از ورزشهائی چند نامبرده شده و در عهد این سلسله مربی و معلم ورزش نیز وجود داشته است.

دوران تسلط عرب بر ایران دوران قابل ملاحظه و بلکه قابل مطالعه ای است. درزمان نبی گرامی از یک طرف در مذمت منافقین مرتب آیه نازل می شد و دلی نبی گرامی و مسلمانان راستی از نفاق و دودستگی منافقین پر از خون بود اما پس از نبی گرامی و این نفاق و دوئیت چه شد؟ از بین رفت آن چنان که تقریبا منافقین وجود نداشتند؟ تا زمان علی بن ابیطالب رسید! دوران حکومت مخصوص همه برابرند و گرامی تر کسی است که پارسا تر باشد (ان

اکرمکم عند اللّه اتقیکم) یعنی دورانی همانند زمان رسول خدا در این هنگام بود که باز منافق زیاد شد ولی ایرانیان که نیرو گرفتن دین خدا و اجرای دستورات واقعی دین را دیدند و خود شاهد بودند که حضرت علی یک برده سیاه پارسا را بر یک امیر عربی که از تقوا بی بهره بود ترجیح می دهد دانستند حساب عرب از اسلام جداست و دستورات قرآن حاکم است کما آنکه بعدها ایرانیان راحتی به نام حیوانات می خواندند و حکومت قبیله ای جای قران را گرفته بود ولی ایرانی هوشیار ایرانی خوب تشخیص ده که می دانست اسلام واقعی زمان نبی گرامی و علی بن ابیطالب سلمان فارسی غیر عرب را به درجه نزدیک به امام رساند و لی همان اعراب با این دو بزرگواری کاری کردند که آیات مربوط به منافقین گوشه ای از کارهای آنهاست و همه غیر اسلامی بود اما نبی گرامی چون در برابر شرکت حاد قرار داشتند فاتح شدند و علی بن ابیطالب چون سرپوشی از قرآن بر شرکت مزمن گذاشته شده بود و حتی زمانی که احتمال شکست می رفت سرپوشها را برای فریب دادن مردم برنیزه ها کردند و بالاخره حضرت علی در برابر شرکت مزمن به ظاهر شکست خورد و همیشه احوال اولیاء و انبیاء چنین بوده است.

گرچه ایرانیان جز در زمان نبی گرامی و علی مرتضی که حکومت واقعی اسلامی برقرار بود نتوانستند یعنی اجازه شان نداند سلمانهای خود را معرفی کنند اما وضع ایرانیان چنان بود که در ضحی الاسلام نوشته شده روزی عبد الملک مروان خلیفه اموی می گوید: ایرانیها هزار سال حکومت کردند و ساعتی به ما محتاج نشدند و ما صد سال حکومت کردیم و لحظه ای از آنها

بی نیاز نماندیم.

ایرانیان تا قریب دویست سال هر چند تحت تسلط اعراب به سر بردند ولی همیشه در فکر آزاد شدن بودند و در این زمینه یعنی در زمینه فکر آزاد شدن به دو دسته تقسیم می شدند یک عده که به راههای مختلف اقدام می کردند (دعوت به دین جدید - تجدید خاطرات مذاهب قبلی و دعوت به آنها - داعیه به حکومت هائی رسیدن بر مبنای اسلامی و غیر اسلامی) و دسته دیگر که بهتر فکر می کردند کسانی بودند که می دانستند اگر حکومت واقعی اسلامی همانند زمان حضرت علی برقرار گردد و آنچه قران خواسته عمل گردد شرافت و فضیلت بیشتری از آن ایرانیان و بلکه هر کس پارساتر است خواهد بود از این رو در ترویج معارف اسلامی می کوشیدند و در راه معرفی اسلام به عنوان بهترین قانون سعی بلیغ می کردند که شاید به عنوان قانون مقبول همان عربهای حاکم گردد و به همین لحاظ است که می بینیم سهم دانشمندان ایرانی و آمار آنان در راه علم و معرفت اسلامی کیفا وکما بیشتر از سایرین می باشد و شاید این سخنان را هنوز کسی نگفته باشد که علت تلاش ایرانیان در راه ترویج و معرفی اسلام این بود که شاید به دلهای خلفای عرب یا سایرین نوری بتابد و خدایشان توفیق دهد که همان قرآن و همان اسلام را که به خود منسوب می دانستند به عنوان قانون پذیرفته شود و درست به آن عمل کنند و مردمان غیر از عرب هم بدینوسیله نجات یابند و از برادری و برابری اسلامی بهره مند گردند به هر صورت خاطر ایرانیان مکدر نباشد که منافقین و آزاردهندگان در زمانهای نبی گرامی و حضرت علی زیاد بودند و رشد می کردند و در هر عهد دیگر که ایرانیان

را پست می شمردند منافق و آزار دهنده ای ! پیدا نمی شد.

فتح نبی گرامی و شکست حضرت علی - وجود منافقین در زمان آن دو بزرگوار و عدمشان در زمانهای دیگر - تلاش ایرانیان برای این که بتوانند اسلام واقعی را حاکم سازند این سه مطلب را در نظر داشته باشید تا هر کس از این که ایرانیان بلکه غیر اعراب در زمانهای معلوم خوار و پست بودند ناراحت می شود با صغری کبری کردن این سه مسئله به کلی از ناراحتی بدر آید و به اصطلاح از وی رفع مزاحمت گردد.

از مطلب خارج شدم ولی جالب مطالبی پیش آمد. (البته اگر توانائی رساندن مطلب را داشتم). ورزش در این دویست سال در هر مورد به طرز خاصی درآمده بود.

چون مبنای سخن این جلد مانند جلدهای دیگر بر یک آیه قرآن کریم است: جلد پنجم آیه و اوحی ربک النحل ان ... جلد ششم و ان لکم فی الانعام ... هفتم ...النخیل و الاعناب تتخذون منه سکر"ا ورزقا حسنا ... هشتم ... و از جمله جلد حاضر (چهاردهم به آیه شریفه و زاده بسطه فی العلم و الجسم و فزونی دانش و تربیت بدنی را به شرط آنکه ضمیر «ه» زاده منظور گردد یعنی علم و ورزش متعلق به کسی باشد که کارهایش موجب رضای خداست آری آیه یاد شده عنوان درشت این کتاب بوده و باید توجه بحثی ما هم در هر زمان بر مبنای توجه به این سه مطلب (خدا - دانش - ورزش) بوده باشد.

تسلط اعراب بر اقوام دیگر هر چند برخلاف خواسته قرآن دوران تسلط و رفتار غالب بر مغلوب بود اما بعضی مسائل آن چنان

مورد توجه اولیه اسلام قرار گفته بود که پرده پوشی آن غیر ممکن می نمود و یکی از آنها اهمیت دادن فوق العاده به علم بود تا آنجا که اگر در مدت 1200 سال حکومت از هخامنشیان تا اسلام نام دانشمندان ایرانی از شمارش انگلستان یک دست کمتر بوده و از مهمترین آنها (بوذرجمهر حکیم -برزویه طبیعت) هم آثاری جز پند و امثال و کلماتی چند باقی نمانده بود اما روز به روز با پیدایش شاهراهی که به طرف کشور دانش به وسیله اسلام باز شد نور علم تابیدن گرفتن و شمارش دانشمندان فزونی یافت و از اسلام به ملل دیگر ساری و جاری گردید و روز افزونی علم بنابر گواهی دوست و دشمن با ظهور اسلام آغاز گردید که سهم عظیمی از آن متعلق به دانشمندان ایرانی است.

در زمانهای قبل از اسلام وضع سه مطلب یاد شده در آیه (مذهب - دانش - تربیت بدنی) تا حدودی بر مبنای تربیت بدنی آن هم به خاطر ورزیدگیهای لازم برای جنگ خلاصه می شد. از دانش که تقریبا چیزی و خبری نبود و مذهب نیز هر روز دستخوش مذهب پیشوایان وقت بود آن گاه که پرستش خورشید مذهب همگانی بود و مهردادها (به جای خدادادها) سلطنت داشتند همه چیز متعلق به مهر و خورشید (مهر - خور - آفتاب) بود و تنها در یزدما آبادیهای مهرایز (مهریز) سان ایز (سانتیج - باتوجه به اینکه سن هم در انگلیس خورشید و ریشه واحدی داشته است) مهر گرد - خوارایز (خور میز) و ... و از قرار معلوم کلمه ایز یا ایس یونانی بوده و در زمان سلوکیدها جانشینان اسکندر معمول گردیده و حتی یزدهم ایساطیس (ایسات ایز) نام داشته است.

دورانی طولانی و وسیع پس از پرستش جسم نورانی آسمانی خورشید عدول کرده به پرستش آن چه در زمین باعث روشنائی می شد پرداختند (شاید به دین علت که خورشید روز روشن نور می داد ولی آتش شبهای تاریک و روشن می ساخت) یعنی آتش پرستی: این آتش شبهای تاریک را روشن می ساخت) یعنی آتش پرستی: این آتش بود که شبها را روشن می ساخت. از ورود حیوانات وحشی به غارها و مسکنشان جلوگیری می کرد و شبهای آنها را گرم و مطبوع می ساخت و غذایشان را خوشمزه می کرد و هوز هم جشن آتش، آتشکده، عبادت آتش و به قول خودشان احترام به آتش بین زرتشتیان باقیست و به شیعیان مرتضی علی هم قاطی شده با جاق مرتضی علم قسم می خرند و آتشت روشن باشد دعا می نمایند و چراغ روشن می گردد صلوات می فرستند و همه جا اسلام را با آنچه بهار از قدیم دارند مخلوط می نمایند در این دویست سال حدس زده می شود مد زورخانه در پناهگاه با دریچه کوچک مشغول گردیده تا جوانان بتوانند دور از چشم اعراب آداب و سنن قبلی خود را تجدید نمیاند.

در تیراندازی هم هر جا می توانستند به تمرین می پرداختند و چون اسلام نیز مشوق تیراندازی و اسب سواری و شنا و ... بود جنبه مذهبی محرک بیشتری شد و جنبه ملی آن را فزونی داد.

طاهریان اولین سلسله ایرانی بودند که استقلال خود را اعلام داشتند مؤسس این سلسله طاهر بن حسین ورزشکار بود و در سواری و چوگان بازی مهارت داشت و از قرائن و امارات معلوم می گردد جوانان را به ورزش ها و تمریناتی که در جنگها به کار می آمده تشویق می کرده اند همین طور دوران صفاریان و سامانیان و دیلمیان

و غزنویان و خوارزمشاهیان و سلجوقیان ورزشهائی که به کار جنگ می آمد مرسوم و مرغوب بود در زمان دیلمیان در هفته بازار هم وسائل کشتی گرفتن فراهم می شد.

مغولها آمدند و چه بد آمدند آن چنان که خواندن تاریخشان هم هولناک است خوارزم را که گرفتند همه را از شهر خارج کردند مردان را کشتند و زنهای زیبا را جدا کردند و بقیه زنها را دو دسته کردند و گفتند در شهر شما مشت خوب می زنند دو دسته مشت به هم بزنید آن قدر زدند تا خسته شدند بعد دستور داد همه زنها را کشتند و این می رساند مشت زنی مرسوم بوده است و سعدی نیز که معاصر بوده از مشت زنی حکایتی دارد.

اصولا معمولا از کشتی گرفتن و مشت زنی لذت می بردند و شکار حیوان راهم دوست می داشتند (البته کمتر از شکار انسان). (1)

تیموریان پس ا ز مغول آمدند و کشتار بسیار کردند ورزشهائی چند مخصوصا کشتی را دوست می داشتند تا آنجا که کلادیجو سفیر دولت اسپانیا که به دربار تیمور آمده بود در کتابش می نویسد: ولیعهد اطلس زردوزی پوشیده بود در مسابقه کشتی اعتنائی به نمایندگان نمی کرد و تمامش نظرش به قهرمان بود. خود تیمور شطرنج بازی را دوست تر می داشت.

1- در کتاب داستانهائی شگفت انگیز از تاریخ پهلوانی ایران نوشته آقای کاظم کاظمینی نام 14 کشتی گیر معروف ایران و از جمله مربوط به زمان مغول نوشته شده است.

صفویه حدود 200 سال سلطنت کردند شاه عباس کبیر مشوق ورزشهائی چند مخصوصا چوگان بازی و قپق اندازی و ... بود.

نادر شاه بر عکس شاه عباس که قامتی اندک کوتاه و متوسط و صورت سبزه و چشمانی کوچک داشت دارای جسم تنومند قوی ورزیده و بنیه پرقوتی بود شکار را دوست می داشت زیاد در برابرش کشتی می گرفتند و جوانان را به ورزش ترغیب می کرد.

کشتی گرفتن در دوره های بعد (زندیه - قاجار) به همان اهمیت قبلی بود و مسابقات دو، شنا، کوهنوردی تیراندازی اسب سواری معمول و برخی بازیهای اروپائی چون فوتبال و بعضی تمرینات ورزشی در عهد قاجار معمول گردید و بازار زورخانه ها رونقی داشت تا به این زمان رسید که کتاب حاضر معرف آن می باشد.

نا گفته نماند ورزش صبحگاهی آن چنان که تحت برنامه مرتب و منظم دست جمعی انجام گیرد از ارمغانهای دیگران نبوده و قبلا سابقه داشته و از جمله در زمان حسن صباح بوسیله پیروانش در سینه تپه ای که قلعه الموت بر آن بنا شده انجام می گرفته است و قبل و بعد از آن زمان بوسیله کسانی که به آنان عیاران، فتیان، جوانمردان می گفتند و ورزش را در راه بدست آوردن تزکیه نفس یا استقلال انجام می داده اند دیده می شده است.

مختصری درباره زورخانه

تاریخ پیدایش زورخانه کاملا روشن نیست از چه زمانی بوده است ولی به علت شباهتی که میل زورخانه به گرز، سنگ به سپر، کباده به کام تیراندازی دارد می توان تاریخ پیدایش زورخانه را آن قدر به عقب برد تا به زمانی رسید که رابطه ورزش و آدمی را به جائی می رساند که باید برای دفاع از قلعه های خود یا جهت حمله به آنها تیراندازی کند یا سپر بر سر گیرد یا گرز را بر سری یا پیکری بکوبد و همانند اکتشافات و اختراعات دیگر قدیم و جدید که بیشتر در زمان جنگ پیدا می شوند پیدایش زورخانه نیز با تمرین های جنگجویانه ای که لازم می دانستند بی ارتباط نیست به علاوه سابقه کشتی گرفتن ها که از زمانهای بسیار قدیم معمول بوده و در شاهنامه فردوسی و کتابهای چندی از مورخین غرب به آنها اشاره شده حتی شعرای معروف نیز همانند سعدی از کشتی گرفتن و فنون آن نام می برند و قدمت سابقه کشتی که نمونه آن کشتی گرفتن معروف رستم و سهراب می باشد آیا همیشه صحرائی و در فضای باز بوده یا در فصل مخصوص و ایام غیر مساعد آن را به کناری و محوطه ای سربسته که در پناه باد و برف و باران بوده می کشانده اند؟

به احتمال قوی تاریخ زورخانه به همان زمان که کشتی گرفتن مرسوم شده می رسد که اطاق یا خانه ای را به منظور یاد شده انتخاب می کرده اند و زور و توانائی خود را در آن خانه محک می زدند و آن را خانه زور یا زورخانه می گفتند.

زورخانه در دویست سال استیلای عرب بر کشور ایران

استقلال یافت زیرا جوانان سلحشوری که میل به داشتن زور بازو بودند و از حکام عرب رخصت نمی یافتند به محلی که در پیچ و خم کوچه ای بود و از خارج منظره ای و رونقی نداشت و جلب توجهی نمی کرد و فقط با دریچه ای کوچک به خارج ارتباط می یافت خود را می رسانیدند و همین طور چنین رسم برقرار بوده و محل ورود به زورخانه به این مناسبت کوچک است که پهلوان هنگام ورود به زمین مقدس زورخانه به اجبار تعظیم کند و سر فرود آورد.

آنچه تاکنون گفته شد احتمال و حدسی بود که به نظر درست می رسد اما آن چه قطعی است تجدید سازمان زورخانه در حدود هفتصد سال پیش به عمل آمد و سازمان دهنده آن پوریای ولی است و تشکیلاتی که وی معمول داشته کما کان باقیست.

پوریای ولی در اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم هجری می زیست در تذکره ها نام وی را محمود بن پریای ولی گفته اند از عرفا بوده و شعر می گفته و از کراماتش هنوز نزد زورخانه کاران و قهرمانان حکایتهائی بر زبانهاست همین پهلوان که چون پهلوانی را از هند برای کشتی گرفتن با وی به خوارزم آوردند پوریای ولی روز قبل از کشتی برای نماز به مسجد رفت فقط در مسجد زنی را دید که بسیار زاری می کند و از خدا می خواهد که پسرش را پیروز گرداند پس از نماز ناگهان متوجه شد که این مادر پهلوان هندی است نزدش رفت و سلام کرد و گفت ای مادر مطمئن باش حاجتت برآورده است و فردا در کشتی معطل کرد و بالاخره خود

را در اختیار حریف گذاشت.

اشعاری از پوریای ولی به جاست که هنوز در هنگام ضرب زورخانه ها مرشد آن را مترنم می گردد و از جمله :

گر بر سر نفس خود امیری مردی***بر کور و کرار نکته نگیری مردی

مردی نبود فتاده را پای زدن***گر دست فتاده ای بگیری مردی

گر مرد رهی نظر به ره باید داشت***خود را نگه از کنار چه باید داشت

در خانه دوستان چو گشتی محرم***دست و دل و دیده را نگه باید داشت

البته توجه فرمودید که همیشه ورزشکاران پاک دل رو به جانب تقوا و ورزش یعنی توجه به جسم و جان هر دو داشته اند و خوشبختانه که امروز در زورخانه های فراوانی (حدود 50 عدد در تهران) که در مرکز و شهرستانها وجود دارد و همچنین در شهرستانها وجود دارد و همچنین در مراکز ورزشی جدید ورزشکارانی بسیار با خصائص یاد شده دیده می شوند که هم بر جسم دیگران غالبند و هم بر نفس خویش.

زورخانه به احتمال قوی در زمان تسلط خلفای اموی رونق یافته و کسانی که شیرینی حکومت قرآن را در زمان حضرت علی چشیده بودند و آرزوی تجدید آنرا در سر داشتند برای دور بودن از گرفتاری به جای گرز میل و عوض سپر تخته و مبدل تیر و کمان کباده بکار بردند و آنقدر این عشق در ورزشکاران قوت گرفته و دهان به دهان گشت تا آنجا که نام علی و زورخانه مانند شی ء و

سایه به دنبال یکدیگر می چرخند و شکل زورخانه ها را مانند مکانهائی که جهت تبلیغات دینی ساخته می شود در آوردند.

سکوئی تعبیه کرند که مرشد بر آن می نشیند و ضرب می گیرد هیچ زورخانه ای نیست که در آن مدح علی نشود و اشعاری در منقبت و بزرگواری آن حضرت و فرزندان گرامش ممتنم نباشد این سکوی را که سردم گویند اغلب در نزدیک در ورودی قرار دارد و جز مدح علی و اولادش صلوات اللّه علیهم اجمعین و اشعاری که همه دعوت به فتوت و جوانمردی و تحمل مصائب و مشقات است فقط اشعار حماسی که ابیاتی که از شاهنامه است انتخاب و خوانده می شود که اگر آدمی در هر مکان در حال چرت هم باشد بازوانش را کلفت می کند و سینه را پیش می دهد مثل اینکه پهلوان شده است.

ارتفاع سر در محدود یک متر و جنس آن اغلب از چوب و بیشتر به شکل مکعب می باشد.

گود زورخانه هم مخصوصا از زمان صفویه به یاد قبر شش گوشه حضرت سید الشهداء شش ضلعی یا به افتخار امام هشتم هشت ضلعی و گاهی کمتر یا بیشتر درست می شد که همه عنوان مذهبی داشت سردم هم در زمان صفویه آن چنان شد که بر آن می نشستند و علاوه بر آنچه که گفته شد حتی در تعزیه حضرت امام حسین شعره می خواندند و یا تبلیغ مذهب جعفری می نمودند مخصوصا تا این اواخر این عمل برای ماههای محرم و رمضان انجام می گرفت و هنوز هم در بسیاری زورخانه ها معمول است (سخنوران مذهبی بر سردم می نشستند و نام آوران را به معارف اسلامی اثنی عشری آشنا می کنند و در آخر آنان را به این هوس می اندازند که همه می گویند

یا ابا عبداللّه یا لیتنا کنا معک فنفوز فوزا عظیما (ای ابا عبد اللّه من تا حدودی زور بازوئی داشتم که چون به کمک تو بشتابم بتوانم ساعتی در برابرت جانبازی کنم و ای کاش با تو بودم و به رستگاری عظیم نائل می گردیدم).

زمانی مخصوصا معمول شده بود که مرشد چون بر سردم نشست بحر طویلی بخواند که آن هم خارج از حقگوئی و توجه پهلوانان به اخلاقیات نبود.

زورخانه در هند بوسیله پهلوان یوسف ساوی مرسوم شد در قرن نهم هجری و هم او بود که فرزندانش سلسله سلاطین بیجار پور بودند.

آنچه از تصاویر و نوشتجات در دست است شکل و وضع زورخانه از زمانهای 150 سال قبل تا کنون چندان تفاوتی نکرده است.

زورخانه در بسیاری از اوقات صبح و عصر و شب دائر بوده و هر کس به مقتضای کاری که پیشه داشته اوقات فراغت مخصوص خود را با وقت زورخانه متناسب می ساخته و ورزش می کرده به استثنای ماه رمضان که فقط شبها دائر بوده و می باشد.

جوانی که تازه به زورخانه آمده نوچه نامیده می شود و چون هنر کشتی گیری و رموز ورزشکاری را دریافت به او نوخاسته گویند و چون در این کارها ورزیده گشت ساخته نامیده می شود و در این مرحله است که چون وارد به زورخانه شود مرشد از حاضرین می خواهد که به افتخار ورودش صلوات بفرستند سپس آداب و رسوم میانداری و تعلیم به نوچه ها و نوخاسته ها را معمول می دارد و به مرتبه

پیش کسوتی می رسد که چون وارد زورخانه شد مرشد طبل خود را شدیدا می کوبد و طلب صلوات از حضار می نماید و چون پیش کسوتی صاحب کمال گردید علاوه بر آنها هنگام ورود زنگی را هم که در کنارش تعبیه شده به صدا در می آورد (امروز معمول است که قهرمانان مدال گرفته و چون وارد زورخانه ای شوند صلوات و زنگ و طبل بکار افتد).

گودی زورخانه برحسب انتخاب اهالی و اغلب بیش از یک متر و فاصله دو زاویه از هر کنار باز بر حسب بزرگی و کوچکی زورخانه متفاوت می باشد.

دور گود از چوب محکم ساخته شده که با خوردن میل و ... به آنها فرو نریزد و کف آنها با فیبر پوشیده شده و سابق با بوته زیر سازی کرده و روی آن را خاک رس و نرم و کوبیده می ریختند.

ابزار زورخانه که از قدیم تا کنون به کار برده می شده است یکی سنگ است که از چوب بسیار جسیم و ضخیم شبیه سپر بزرگی ساخته می شود و قسمت بالای آن مستطیل و پائینش به نیم دایره محدود می گردد ورزشکار به پشت می خوابد و جا دسته ای را که در وسط آن است می گیرد و یکی را با دست بالا می برد در حالی که روی دنده مقابل غلطیده است سپس به روی دنده دیگر می چرخد و با دست مقابل سنگ را بالا می برد.

تخته شنا به درازای 75 سانتیمتر و پهنای 8 سانتیمتر و قطر تقریبا 2 سانتیمتری است که در زیر آن کمی از عقب تر دو قطعه تخته چوب کوچک شش سانتی کوبیده شده که تخته کمی از زمین ارتفاع گیرد تا انگشتان و کف دست ورزشکار زمان شنا به زمین فشرده

نشود. پهلوان دستها روی تخته با فاصله از یکدیگر و پاها تا حد ممکن گشاد از هم چهار ستون روی زمین می آید و بدن را بالا و به عقب و پائین و رو به جلو به حرکت در می آورند و این را شنای کرسی گویند و شمارش اغلب به وسیله میاندار در حالی که پهلوانان دسته جمعی هم آهنگ و یکنواخت شنا می روند انجام می گیرد و شمارش آنها نیز مخصوص و اسکلت کاملا مذهبی و مخصوصا علوی دارد.

معمولاً قبل ازش نا سنگ می گیرند که به تفاوت از وزن کم تا زیاد دارد و اغلب هر یک عدد آنها بین 40 تا 60 کیلو وزن دارد و شمارش آن همانند شنا زمینه مذهبی دارد اما معمول است که چون به پنجاه برسد مجدد از پنجاه به یک برگردند و مجموعه سنگ گرفتن اگر به 117 رسید باید از یک شروع نمایند (شمارش سنگ گرفتن بوسیله مرشد انجام نمی گیرد چون سنگ گرفتن ورزش تکی و یک نفری است نه دسته جمعی).

مرسوم است پس از دویست شنای کرسی مرشد و زن ضرب را عوض کرده آهسته می خواند و متناسب با وزن آواز ورزشکاران رو به تخته شنا بالا پائین بروند ولی ناگهان ضربه های پرشور و بال انقطاع مرشد شروع می شود و ورزشکاران به شنای دو شلاقه رفتن مشغول می شوند و ورزشکاران به شنای دو شلاقه رفتن مشغول می شوند و در آخر به شنای پیچ می پردازند که مرتب روی شانه ها به توالی روی تخته پائین می آید و بالا می رود (مجموعه شناها اغلب به هزار می رسد و آنها که قدرت ندارند یک در میان می روند یا زانوان را به زمین نهاده هماهنگ دیگران سر تکان می دهند).

شنا در تقویت تمام ماهیچه ها بدن به ویژه عضلات سر شانه ها و بازوها مؤثر است (در قدیم مرشد جوشن کبیر می خواند که هزار

نام خدا در آن است و با هر نامی که می برد پهلوانان به شنا می رفتند و در پاسخ مرشد با یکدیگر می گفتند یا الله و احتمالا در بعضی شهرستانها هنوز مرسوم است).

میل که از چوبهای سختی چون نارون، گردو، زبان گنجشک، فوفل، ارژن و یا کیکوم ساخته می شد استوانه ای شکل با بدنه ای جسیم و دسته ای کوتاه می باشد و از ده کیلو تا سی بطور متوسط هر دو آنها وزن دارند میلها را در کتف می چرخانند از اول که مرشد می خواند آوای مخصوص دارد و میل گرفتن را گور گه (فتخ اولو ضم ثانی و کسر آخر) گویند بعد آهنگ مرشد عوض شده چکشی میل گرفته می شود و در آخر به میل بازی می پردازند. میل گرفتن چکشی سریع است ودائم رو به صدای بیشتر و شور زیادتری می رود و حدود ربع ساعت میل گرفتن گور گه و چکشی طول می کشد.

طرز ایستادن در گود زورخانه این گونه است که میاندار رو به مرشد وسط می ایستد و آن که پیش کسوت است در کنار دیوار گود و همین طور به ترتیب رتبه و سابقه زیر دست یکدیگر می ایستند تا آخر ولی اگر یکی از پهلوانان سید اولاد حضرت زهرا باشد به جای اولین نفر پشت به مرشد قرارش می دهند.

یکی دیگر از آداب زورخانه چرخیدن که از ورزشکار مبتدی شروع و به پیش کسوت ختم می گردد.

آنکه می خواهد بچرخد از میاندار رخصت می طلبد و به وسط گود قدم می گذارد ابتدا چهار قدم به راست می نهد و ناگهان با طمأنینه شروع به چرخیدن می کند صدای مرشد نیز آرام

و متوالی و متناسب است دستهای چرخنده به موازات شانه درد و طرف بدن کشیده نگه داشته و پای چپ پایه و پای راست وسیله حرکت کردن است و با هر پا به زمین زدن بدن را روی پای چپ می چرخاند و به تدریج سرعت می گیرد تا آنجا که دستها تشخیص داده نمی شود و شخص چون تیری به نظر می رسد.

همینطور یکی که رتبه بالاتری دارد وارد می شود و اگر دو نفر با هم وسط آمدنی یکی برمی گردد ولی تا پایان کار رفیقش با پنجه پا شلیگ بر می دارد و حرکت می کند.

در پایان چرخیدن صدای مرشد آهنگ دیگری دارد چرخنده سه چرخ می زند و یکی می پرد و آن که در چرخیدن شیرین کاری کرد برایش زنگ می زنند و آن که سابقه دارد جهتش صلوات می فرستند.

پای زدن نیز در زورخانه معمول است همین که آخر از همه چرخیدن میاندار تمام شد شروع به پا زدن می کند و همه به او تأسی می نمایند. قدمها در آخر که سرعت می گیرد مانند کسی است که برای دو سرعت پارا بلند می کند ولی به جای اول می نهند و چهار نوع پازدن وجود دارد.

پای زدن که تمام شد کباده می گیرند همه پهلوانان دور گود مرتب در حال استراحت می ایستند.

کباده کمان آهنین و جسمی است که مشابه کمان تیراندازی می سازند و به جای زه آن زنجیری با حلقه های درشت به دو سر کمان می آویزند که در وسطش جای دستی امکان دارد.

کباده ها را کنار گود می گذارند هر کس به فرا خور وضعش

آنها بر می دارد زنجیر در دست چپ و تنه در دست راست بالای سر می برند ابتدا با ضرب مرشد آن را در بالای سر می تکانند و سپس از روی شانه چپ به روی شانه راست به حرکت در می آورند چون یک دست افقی است دیگر بالای سر زاویه می شود و همین طور این عمل تکرار و نوسان داده می شود.

اگر پیش کسوتها کباده بگیرند مرشد می شمارد و در غیر این صورت اشعار حماسی می خواند. برخی در آخر کباده را به گردن انداخته می چرخند تا آنجا که کباده اندک اندک از بدنش پائین آمده به مچ می رسد در این حال آن را برداشته به کمر انداخته آن چنان می چرخند که دوباره به گردن برسد.

کشتی در آخر انجام می گیرد و قبل و بعد از کشتی مراسم دعا که جنبه مذهبی و تبلیغات مذهبی دارد انجام می گیرد و گاهی فقط قبل یا بعد از آن دعا کرده می شود و پس از آن مراسم مشت مال معمول و کار زورخانه پایان می یابد.

با لباس در گود زورخانه رفتن ممنوع و بی احترامی است بلکه باید با شلوارهای چرمین که تا پائین زانو می رسد بود همه شلوارها گلدوزی شده و حقه دوزی و حاشیه دوزی دارد و چون به زانو می رسد به قدرت کاسه ای برجسته می باشد.

در تمام زورخانه ها معمول است در ضمن شمارش یا خواندن اشعار مذهبی چون به نام امام وقت حضرت ولی عصر ارواحنا فداء می رسند گفته شود زیاد باد دین نبی یعنی بعد از امام دوازدهم امامی نیست و دین اسلام پایان دهنده دینهاست. (1)

1- اقتباس از تاریخ ورزش باستانی ایران (زورخانه) به قلم آقای حسین پرتو بیضائی کاشانی.

سرگذشت المپیک

(1)

در کتابها می نویسند که هدف ایده آل المپیک در یونان قدیم همانا رسیدن به کمال صفات عالیه و مقدس انسانی بوده است و هر کس به هر عنوان در جشنهای المپیک شرکت می کرد تحت حمایت امیر راهنمای بازیها قرار می گرفت. جشن برپا می شد و ورزشها در کنار معبد خدای بزرگ (زئوس) گویا مذهب و فرهنگ را به هم می آمیخت تا آن روزگار که تئودوسیوس امپراطور روم (346 - 395 بعد از میلاد) در سال 394 آن را تحریم کرد و بازیها و جشنهای المپیک تعطیل شد تا در قرن 19 سربازان فرانسوی و آلمانی با راهنمائی باستان شناسانی چند در کوهها المپیا حفاریها کردند و از گوشه به جای مانده آنچه در یونان باستان به نام المپیک می گذشت پرده برداری نمودند.

1200 سال در یونان باستان بازیهای المپیک معمول می گردید و شروع آن بین سالها 1253 تا 884 قبل از میلاد بود.

کلمه المپیا و المپس نام محراب و پناهگاه مقدسی است که خدایان اساطیر یونان در آنجا بر فراز کوه المپیوس داشتند. المپیا در کرانه غربی پلوپو نیز در کشور یونان سی کیلو متری ساحل بندر کاتاکونو در محل تلاقی دو زورخانه در قلب منطقه آلیس واقع شده است (رودخانه های الفئوس و کلادیسو در مغرب و جنوب میدان) هراکلس که او را پسرزئوس می دانستند در آنجا

1- اقتباس بیشتر از کتاب تاریخ المپیک عهد باستان و دوره کنونی تألیف آقایان عبدالله نادری و اسماعیل کدخدازاده.

دیوار و ساختمانهای بزرگ و کاخهای مجلل ساخت و به افتخار پیروزیش در یکی از جنگها جشنی به نام الپمیا برپا ساخت و هر چهار سال یک مرتبه آن را تکرار نمود و جوانان و نیرومندان برای جلب خشنودی خدایان خود انواع هنرنمائی در آنجا می نمودند.

در آنجا علاوه بر این که زاران مجسمه از خدا وجود داشت در معبد هر خدا هزاران نشانه پیروزی قهرمانان یافت می شد و پلی نی مورخ باستان تعداد مجسمه خدایان را سه هزار نوشته است.

در آنجا مقبره بزرگ زئوس به نام آلتیس و مجسمه مادر خدایان به نام فیداس که کوه پیکر بود و کاخ پریتانیوم که پس از مسابقه در آن غذا می خوردند و تالار بزرگ بلوتریون Bouleuterion که قوانین بازیها در آنجا مورد بحث و حل و فصل قرار می گرفت از جمله ساختمانهای معروف المپیا می باشد ساختمان معروف اکسدرا Exedra که از طرف سیاستمداران و سخنرانان یونان ساخته شده بود بسیار مجلل بود و خارج از دیواری که نام برده شد استادیوم اسب دوانی و راه یمائی و تئاتر و ژیمینازیوم بنا شده بود که از سال 1875 تا 1881 بوسیله ارنست کورتیوس آلمانی کشف گردید و گرچه دو زلزله آنها را زیر و رو کرده و ویران ساخته بود.

نخستین بازیهای المپیک در سال 776 قبل از میلاد انجام گرفت تا در سال 394 بعد از میلاد تحریم شد و علت تحریم آن حسادت بین دو قوم یونان و روم و بهانه مقام قهرمانی (پرفشیونلیزم) و خشمگین شدن تئودوسیوس امپراطور روم بود (معلوم می شود در آن روزگار هم گاهی از هدف ایده آل المپیک که رسیدن به کمال

و فضیلت بوده دود می شده اند).

علت برگزاری جشن های نخستنی المپیک به خاطر بزرگداشت پیروزی زئوس بر کرونوس بود که بر سر تصاحب زمینی با یکدیگر دعوا داشتند و بالاخره زئوس پیروز گردید (افسانه های اصطبل شوئی و به شاهی رسیدن یا رشوه دادن و عرابه شاه را خراب کردن و دختر شاه را تصاحب کردن و هر دو به شاهی رسید و و المپیک برگزار کردن نیز وجود دارد).

گویند این که چهار سال یک بار المپیک تجدید می شده اینست که یونانیان برای احترام به مردگان خود در پایان هر چهار سال جشنی برپا می نمودند و جشنها را المپیاد می نامیدند و در آن رژه می رفتند مسابقه ورزشی و شعری و موسیقی می دادند و عقیده داشتند هر چه جشن بهتر برگزار شود و از مردگان بیشتر تجلیل شود مردگان در سرنوشت آنها بهتر دخالت می کنند از این قرار ورزشهای نخستین المپیک به خاطر مذهب و مردگان بوده است.

بزرگان و سلاطین جهان روز بازیهای المپیک را مشوق بودند و حتی یک بشقابی از آن عهد باستان که بدست آمده و بر آن قوانین ورزشهای المپیک نگاشته شده و امضای پادشاهی نظیر پادشاهان اسپارت، پیزا و سرزمین مقدس الیس ذیل آن بوده است طرفداری آنها را از بازیهای المپیک تاکید می نماید.

مسابقات دو ابتدائی ترین مسابقات المپیک بود که هر کس خود را زودتر به قربانی می رساند با آتشی که در دست داشت آن را آتش می زد و افتخار گشایش جشن برای کسی بود که زودتر از همه قربانیش آتش می گرفت به همین نحو دوندگانی به اندازه یک استادیون

(که امروز استادیوم ورزشی از آن گرفته شده ولی استادیون محل ورزش و مسابقه دو بود و برابر 27/192 متر) می دویدند و به طرف خیابان می آمدند و مجدد بر می گشتند گویا برای اطاعت و احترام می آمدند و مجدد برگشته گویا برای اطاعت و احترام می آمدند و به علامت رساندن فرمان خدایان به همه کشور بر می گشتند بعد مسابقات دو 820 - 1500 - 4000 - 5000 متر معمول شد که دوره های 14 - 15 المپیاد صورت گرفت) سپس ورزشهائی که جنبه سربازی آن قوی بود چون پرش، پرتاب دیسک، پرتاب نیزه و کشتی در هیجدهمین دوره و آن گاه مشت زنی در بیست و سومین دوره رواج یافت و در المپیاد بسیت و پنجم مسابقه عرابه رانی و در سی و سوم اسب دوانی معمول گشت و در قرن پنجم پیش از میلاد بازیهای المپیک به منتهای عظمت رسید و یک جشن مذهبی بزرگ مربوط به سراسر کشور محسوب گردید.

ابتدا جارچیان در اطراف کشور برگزاری جشن را اعلام می داشتند. ورزشکاران حاضر می شدند در روز جشن همه در برابر مجسمه زئوس سوگند یاد می کردند قوانین و مقررات المپیک را رعایت کنند و مرتکب خلافی نشوند داوران نیز همانجا سوگند یاد می کردند حق کشی ننمایند و بی نظیر باشند سپس به دعا و نیایش می پرداختند بعد همه رژه می رفتند روز اول مسابقه بین خردسالان بود و روز سوم بین جوانان انجام می گرفت روز پنجم امور مذهبی و روز ششم که پایان مسابقات محسوب می گردید روحانیون و داوران بر جایگاههای افتخار می نشستند و نام قهرمانان را به اطلاع عموم می رساندند و آنها را جایزه و پاداش می دادند و جایز عبارت از تاجی بود از شاخ و برگ درخت زیتون که در پشت معبد زئوس

روئیده مخصوص این کار بود.

هنرپیشگان که استادان حجاری و موسیقی و آواز و سخنرانی بودند همه در آنجا مسابقه می دادند و هر کس در سه نوبت در المپیاد پیروز می گشت تصویرش روی ستونهای معبد زئوس حک می گردید و تا زمانی که جشنهای المپیک جنبه مذهبی داشت مرتب به رونق و عظمتش افزوده شد و از آن روز که وسیله رقابت و کسب درآمد گردید ارزش خود را از دست داد. (1)

نخستین المپیک در سال 776 واقع شد و المپیک آینده یعنی در سال 1972 سیصد و سیزدهمین المپیک خواهد بود.

در روی تپه های شمالی استادیوم مرمر به شکل دلپذیری ساخته شده بود و دو طرف جای نشستن شصت هزار تماشاچی را داشت و طول میدان 197 متر و عرضش 5/29 متر بود جای نشستن نیمکت های رو باز بود و جز شرکت کنندگان و داوران و علام کنندگان کسی حق ورود به میان استادیوم را نداشت زنان حق شرکت نداشتند و حتی اگر برای تماشا می آمدند اعدام می شدند.

میدان اسب دوانی و سواری از سنگ مرمر بود و 806 یارد در 405 یارد بود.

ورزشکارانی که در المپیک های باستان شرکت می کردند حق خورد مشروبات الکلی و آشامیدنیهای سرد را نداشتند خوراک آنها پس از صرف چاشت که نان و آب انگور بود پس از تمرین های زیاد به شامگاه می رسید و شامل مواد مفصلی بود که در اوائل سبزی و میوه و مقادیر زیادی پنیر بود و بعد گوشت و ماهی در

1- ص 25 کتاب تاریخ المپیک مأخذ قبل.

برنامه وارد شد لباسشان اختیاری بود و اغلب فقط پارچه ای برای ستر عورت داشتند. هزینه جشن ها همت عالی بود یعنی از طرف اجتماعاتی که آنها را به عنوان قهرمانان المپیک برمی گزیدند پرداخت می گردید. المپیا پس از گذشت سال تحریم (394) طولی نکشید مورد تاخت و تاز بربرها قرار گرفت و مظاهر تمدن ورزشی و تمام لوازمش به یغما رفت و سپس رومیها به آن جا حمله بردند و بالاخره دو زلزله بزرگ مسیر رودخانه های الفیوس و کلادیوس را تغییر داد و سبزی و زیبائی المپیا از بین رفت و شهر المپیا در زیر 25 پاشند و لجن دفن گردید.

المپیک از 776 شروع و در 394 تحریم و در 1896 میلادی تجدید گردید و در این میان با کوشش یک نفر یونانی به نام زاپاس در سالهای 1859 - 1870 دو المپیک برقرار گردید که دومی آن باثروت به جای مانده زاپاس طبق وصیتش برگزار شد. ولی فقر مالی و عدم توجه جهانیان به آن و نداشتن تجربه برگزاری سبب شکست آن گردید.

کوبر تن آمد و المپیک پایه گزاری شد وی اولین رئیس کمیته بین المللی المپیک است یعنی از سال 1896 تا 1925.

بارون پیر دو کوبرتن در اول ژانویه 1863 در پاریس متولد شد و دوم سپتامبر 1937 از دنیا رفت. ابتدا در ارتش بود مطالعه ادبیات و تاریخ می کرد در سال 1789 به تجدید عظمت بازیهای المپیک فکر می کرد و چهار سال در امریکا و انگلستان و فرانسه تبلیغ هدف می کرد و در پنجم نوامبر 1893 در دانشگاه سوربن پاریسضمن

سخنرانی احیاء بازیهای المپیک را اعلام نمد و در 1894 کنگره ورزشی درباره هدف مقصود در دانشگاه مذکور تشکیل داد که نماینده پانزده کشور در آن شرکت داشت و هشت روز طول کشید و در ژوئن 1895 با اکثریت تام تصمیم به تجدید و احیاء بازیهای المپیک گرفته که چهار سال یک بار در کشورهای مختلف جهان قهرمانان سراسر گیتی در یک جا جمع شوند و کمیته جهانی المپیک برای نگهداری و تأمین آنچه در باره مراتب یاد شده لازم است تشکیل گردد و در سال 1896 کشور یونان در استادیوم آتن جشن بازیهای المپیک را گرفت.

سوگندنامه و تشریفات بازیها را کوبر تن وضع کرد در سال 1925 ریاست افتخاری بازیهای المپیک رسما بوی داده شده و نیز شهر لوزان سوئیس را به عنوان مقر کمیته بین المللی المپیک تعیین کرد.

مظهر المپیک پنج حلقه است نمودار پنج قاره: آسیا، اروپا، امریکا، افریقا، استرالیا و مفهوم تو در تو بودنش دست اتحاد و دوستی میان ساکنین پنج قاره و رنگهای انتخاب شده حلقه ها آن چنان است که هر پرچمی در جهان حداقل یک رنگ از آنها را داراست.

سه کلمه Fortius - Altius - Citus که اغلب زیر حلقه ها نوشته می شود یعنی : تندتر - بالاتر - قویتر. حلقه ها بر پرچم سفیدی که نشانی از صلح است در حالی که سه حلقه در ردیف بالا و دو حلقه در ردیف پائین است نقش می شود و رنگها از چپ به راست عبارتند از : آبی - زرد - سیاه - سبز

و قرمز.

پرچم المپیک در دوره تجدید برای اولین مرتبه با مشخصات یاد شده از حلقه ها و رنگها و ... در 1920 به اهتراز درآمد.

سوگند نامه المپیک چنین است : ما سوگند یاد می کنیم در بازیهای المپیک نظم و مقررات را رعایت کرده و با روان صادق که خاص ورزشکاران است برای نگهداری حیثیت کشور خویش و صیانت و شرافت ورزش از صمیم قلب کوشش نمائیم.

آتش المپیک : بنابر نوشته ها و نقاشی های روی گلدانهائی که از یونان بدست آمده چنین حدس می زنند شخصی به نام آوی تی شی داس در نبرد وحشتناک 479 قبل از میلاد زنده ماند و به شکرانه آن آتش مقدس را از معبد اپولون که در شهر دلفی واقعست برداشت و به دو تا محل تولد خود رساند و در جشنهائی که برای مردگان نیز ترتیب داده می شده آتش را دست به دست می گردانده اند.

در اینجا باید از آتشی که مورد پرستش و علاقه ایرانیان قدیم بود نام برد زیرا عقیده داشتند آتش است که ظلمت و تاریکی منسوب به اهریمن را روشنائی اهورا مزدائی می بخشد و آتش نیز به دست هوشنگ شاه ایران کشف شد و در تابستان 1343 که آتش المپیاد از ایران می گذشت از احتراماتی که ایرانیان به آتش می گذاشتند یاد شد و از کشف آتش توسط آنان یادآوری گردید.

دومین رئیس کمیته بین المللی المپیک از سال 1924 تا 1942 هانری دو بایه لاتور بلژیکی متولد 1876 و سومین زیگفرید آدسترم سوئدی از سال 1946 تا 1952 متولد 18700 و چهارمین اوری برنداج امریکائی است که از 1952 تا

کنون می باشد.

نخستین المپیک (1896) در آتن تشکیل شد و به ترتیب در پاریس - سنت وئی - لندن - استکهلم - انتورپ - پاریس - آمستردام - لوس آنجلس - برلن - لدن - هلسینکی - ملبورن - رم - توکیو - هر چهار سال یک مرتبه تشکیل گردید و در سال آینده در مونیخ خواهد بود.

در آتن پادشاه یونان آن را افتتاح کرد پنجاه هزار تماشاچی تهیه جا کرده بودند شصت هزار شرکت کردند 13 کشور و 285 نفر مسابقه دهنده و تنها مردان بودند و در ده ورزش و چهل رشته فعالیت شد، امریکا - یونان - آلمان - فرانسه - انگلستان - استرالیا - اطریش - مجارستان - دانمارک - سوئیس به ترتیب 11 - 9 - 5/6 - 5 - 5/2 - 2 - 2 - 2 - 1 - 1 مدال طلا بدست آوردند.

در پاریس : به وضع نامرتبی مدت چهار ماه بازیها طول کشید و هنوز تا دو سال بسیاری به اخذ مدال نائل نگردیدند کشورهای فرانسه - امریکا - انگلستان - سوئیس - آلمان - بلژیک - استرالیا - هلند - دانمارک - کانادا - کوبا - مجارستان به ترتیب 28 - 22 - 14 - 7 - 5 - 3 - 3 - 2 - 2 - 1 - 1 - 1 مدال طلا گرفتند.

سومین المپیک در سنت لوئی: بسیار از قهرمانان اروپا حاضر به رفتن سنت لوئی امریکا نشدند واقعه مهم این المپیک ندادن ملا طلا به فدلورتز برنده مسابقه دوی مارتون بود که با ماشین تازه اختراع شده بسیاری از مسافت را طی کرده بود و بعد فهمیدند و ملت های امریکا - کوبا - آلمان - کانادا - هنگری - یونان - ایرلند با 78 - 5 - 5 - 4 - 2 - 1 - 1 امتیاز به ترتیب برنده بودند.

لندن: ادوارد هفتم پادشاه انگلستان آن را گشود ورزشکاران هیجده ملت شرکت داشتند جهل هزار تماشاچی بود باز هم نفر اول دوی ماراتون به علت تقلب از گرفتن مدال طلا محروم ماند انگلستان - امریکا - یونان - فرانسه - کانادا - آلمان - سوئیس - ایتالیا - نروژ - استرالیا - دانمارک - فنلاند - شوروی - آفریقای جنوبی به ترتیب 56 - 22 - 8 - 5 - 3 - 3 - 2 - 2 - 1 - 1 - 1 - 1 - 1 مدال داشتند.

استکهلم: سه هزار نفر که 57 نفرش زن بودند شرکت داشتند. گوستاو پنجم پادشاه سوئد آن را گشود.

در این بازی هم از شخصی که خود مراجعه و اعتراف کرد مدالش را پس گرفتند.کشورهای : سوئد - امریکا - انگلستان - فنلاند - فرانسه - آلمان - نروژ - افریقای جنوبی - کانادا - مجارستان - ایتالیا - استرالیا - بلژیک - دانمارک - یونان به ترتیب 5/24 - 23 - 10 - 5/9 - 7 - 5 - 4 - 4 - 3 - 3 - 3 - 2 - 2 - 1 - 1 مدال دریافت کردند.

انتورپ : آلبرت پادشاه بلژیک آن را برای نخستین بار (1920) پرچم المپیک با پنج حلقه و رنگهای گفته شده به اهتزاز در آمد و برای اولین مرتبه سوگند نامه قرائت گردید استادیوم با عجله ساخته شده بود جای سی هزار نفر تماشاچی داشت وضع طوری بود که بارانهای شدید مزاجم مسابقات دومیدانی گردید. از آلمان و اطریشی دعوت شرکت در مسابقات نشده بود دو هزار ورزشکار که 60 نفرش زن بودند در 22 رشته از 29 کشور شرکت کردند.

امریکا - سوئد - فنلاند - انگلستان - نروژ - ایتالیا - بلژیک - فرانسه - کانادا - دانمارک - هلند - افریقای جنوبی - سوئیس - برزیل - استونی به ترتیب 41 - 19 - 15 - 14 - 14 - 13 - 10 - 8 - 3 - 3 - 3 - 2 - 1 - 1 مدال داشتند.

پاریس : 3092 ورزشکار از 34 کشور که 136 نفر زن بود شرکت داشت برای اولین مرتبه پرچم کشورهای یونان - فرانسه - هلند برافرشته شد یونان اولین کشوی که در آن بازیهای المپیک ترتیب داده شده و فرانسه که در آن مشغول بودند و هلند که المپیک بعدی در آن تشکیل می گردید . باز هم از آلمان و اطریش دعوت نشده بود.

امریکا - فنلاند - فرانسه - انگلستان - نروژ - ایتالیا - سوئیس - سوئد - بلژیک - هلند - استرالیا - اطریش - دانمارک - هنگری - یوگسلاوی - آرژانتین - کانادا - چک اسواکی - استونی - افریقای جنوبی - اورگوئه به ترتیب 46 - 17 - 13 - 10 - 9 - 8 - 8 - 5 - 4 - 4 - 3 - 2 - 2 - 2 - 2 - 1 - 1 - 1 - 1 - 1 - 1 مدال گرفتند.

آمستردام : 3015 ورزشکار که 290 نفرش زن بودند از 46 کشور در چهارده رشته به مسابقه پرداختند ولیعهد هلند آن را گشود برای الوین مرتبه مشعل المپیک را از کوه المپیک از کشورهای یوگسلاوی - اطریش - آلمان - بلژیک عبور داده به هلند آوردند و برای نخستین دفعه مسابقات دو میدانی بانوان در المپیک انجام یافت. کشورهای : امریکا - فنلاند - آلمان - سوئد - فرانسه - ایتالیا - سوئیس - نروژ - هلند - کانادا - مجارستان - آرژانتین - دانمارک - انگلستان - چکسلواکی - مصر - استونی -

ژاپن - اطریش - استرالیا - هندوستان - ایرلند - زلاند جدید - لهستان - افریقای جنوبی - اسپانیا - اوروگوئه - یوگسلاوی به ترتیب : 24 - 5/9 - 5/9 - 9 - 7 - 7 - 7 - 5/6 - 6 - 5 - 4 - 3 - 3 - 3 - 2 - 2 - 2 - 2 - 5/1 - 1 - 1 - 1 - 1 - 1 - 1 - 1 - 1 - 1 مدل داشتند.

لس آنجلس : معاون رئیس جمهور بازیها را گشود. صد هزار تماشاگر بودند. غذا مطابق میل هر کشور تهیه می شد. امریکا - ایتالیا - فرانسه - سوئد - ژاپن - فنلاند - مجارستان - انگلستان - آرژانتین - استرالیا - کانادا - آلمان - نروژ - اطریش - هلند - ایرلند - لهستان - افریقای جنوبی - چک اسلواکی - هندوستان به ترتیب 47 - 12 - 11 - 10 - 7 - 6 - 6 - 4 - 3 - 3 - 3 - 3 - 3 - 2 - 2 - 2 - 2 - 2 - 1 - 1 مدال داشتند.

برلین : 140 ساختمان در دهکده ساخته بودند برای اقامتگاه سرپرستان و قهرمانان و نام شهرهای آلمان بر هر یک دیده می شد شکل مجموع دهکده نقشه آلمان بود و سالن غذا خوری شبیه نقشه برلین.

4538 ورزشکار از 51 کشور شرکت داشتند که 337 زن بود. در هر منزل 113 اطاق بود با دو خدمتگزار و استادیوم که جای یک صد و و ده هزار نفر را داشت و بیش از گنجایش تماشاچی آمده بود برای نخستین بار پرچم ایران برای شرکت در المپیک در دهکده به اهتزاز درآمد.

جس اونس سیاه پوست آمریکائی چهار مدال طلا (دوی 100 متر - 200 متر - 400 متر - پرش طول) بدست آورد ولی هیتلر که

بازی را افتتاح کرده بود حاضر نشد با وی که سیاهپوست است دست دهد. در اینجا یادآوری از دو مطلب لازم است یکی نظر یکسان اسلام به سفید و سیاه و سرخ و زرد و امتیاز قائل شدن به مرتبه تقوی وان اکرمکم عند اللّه اتقیکم (13 الحجرات) که هر کس تقوای بیشتری دارد گرامی تر است و فرقی بین انسانها از هیچ نظر دیگر نگذاشته و حتی نبی گرامی برای این که شکی و تردیدی نماند مردان قبیله خود را در برابر سیاه حبشی قرار داده و فرموده آن که متقی تر است گرامی تر و سیاه حبشی متقی بر سفید قریشی غیر متقی برتر است.

مطلب دیگر اگر زیاد نبرده باشید گفتم مردی با دست پر از پینه به نبی گرامی نزدیک شد حضرت دستش را در دست گرفتند که بفشارند گویا قطعه ای از چوب در دستشان قرار گرفت به مردم فرمودند: آیا می دانید چه دستی نزد خدا محترمتر است یک عده تصور کردند دست جبرائیل برخی دست حضرت ابراهیم و پاره ای دست ... نبی گرامی دست آن مرد را بلند کرد و فرمود این دست که از رنج و زحمت کار مشروع به این صورت درآمده نزد خدا بهترین دستهاست و خم شدند و بر دستش بوسه زدند و کجاست آن پیشوای کارگران که بر دست کارگری بوسه زده باشد مگرهیتلری زنده شود و از اینکه با دست هنرمند و ارزنده جس اونس دست نداده پشیمان شده باشد وای کار را بکند! ولی اگر همین جس اونس کارگر بود هیتلر برای صدمین مرتبه هم زنده می شد چه می کرد؟

در این المپیک (1936) که هنوز به شکوه و عظمت آن المپیکی بر پا نشده کشورهای : آلمان - امریکا - ایتالیا - هنگری

ژاپن - سوئد - فنلاند - فرانسه - هلند - انگلستان - اطریش - سوئیس - کانادا - چک اسلواکی - آرژانتین - لهستان - استونی - نروژ - دانمارک - مصر - هندوستان - ترکیه - مکزیکو - زلاند جدید - لات ویا - افریقای جنوبی - یوگسلاوی - بلژیک - فیلیپین - برزیل - استرالیا - یونان - پرتغال - رومانی - شیلی - به ترتیب 75/628 - 31 451 -3213 164 - 2215 152 -2213 151 -111 146 - 41 145 - 21 134 - 65 128 - 111 108 - 112 83 - 79 - 2213 63 - 111 58 - 53 - 39 - 38 - 34 - 33 - 14 - 14 - 12 - 10 - 9 - 9 - 9 - 8 - 7 - 6 - 31 5 - 5 - 5 - 5 - 3 امتیاز داشتند.

تا سال 1847 به علت جنگ بین الملل دوم المپیک برگزار نشد. لندن : 1948 تشکیل شد 59 کشور با پنج هزار ورزشکار شرکت داشتند ژرژ ششم پادشاه انگلستان آن را گشود در 136 رشته از 17 ورزش بازیها شروع امتیازات و مدالها به ترتیب چنین بود.

امریکا - سوئد - فرانسه - مجارستان - ایتالیا - انگلستان - فنلاند - سوئیس - دانمارک - هلند - استرالیا - ترکیه - چکسلواکی - نروژ - آرژانتین - بلژیک - اطریش - افریقای جنوبی - مکزیک - مصر - کانادا - جامائیکا - یوگسلاوی - کره - اوروگوئه - اسپانیا - لهستان - ایران - پاناما - پرو - هندوستان - برزیل - پرتغال -

سیلان - کوبا - تری نیداد - پرتوریکو - لبنان - پاکستان - ایرلند - فیلیپین - شیلی - یونان - افغانستان - برمودا - گینه - انگلیس - برمه - چین - کلمبیا - ایسلند - عراق - لیشتن - اشتین - لوکزامبورگ - مالنا - موناکو - زلاند جدید - سنگاپور - سوریه - و نزوئلا.

هلسنکی 1952 : امریکا - شوروی - مجارستان - سوئد - آلمان - ایتالیا - فنلاند - فرانسه - سوئیس - چکسلواکی - استرالیا - انگلستان - ژاپن - افریقای جنوبی - ایران - دانمارک - نروژ - جامائیکا - هلند - آرژانتین - بلژیک - لهستان - رومانی - ترکیه - کانادا - یوگسلاوی - برزیل - زلاند جدید - هندوستان - لوکزامبورک - شیلی - اطریش - لبنان - تری نیداد - اروگوئه - ایرلند - مکزیک - اسپانیا - کره - مصر - پرتغال - ونزوئلا - بلغارستان به ترتیب امتیازانی داشتند.

1956 مبلورن : شوروی - امریکا - استرالیا - مجارستان - آلمان - ایتالیا - انگلستان - سوئد - ژاپن - فنلاند - فرانسه - رمانی - لهستان - ترکیه - کانادا - چکسلواکی - ایران - بلغارستان - ایرلند - دانمارک - شیلی - افریقای جنوبی - نروژ - یوگسلاوی - زلاند جدید - مکزیک - بلژیک - آرژانتین - کره - اطریش - برزیل - هندوستان - ایسلند - پاکستان و ...

1960 رم : شوروی - امریکا - آلمان - ایتالیا - استرالیا - مجارستان - لهستان - انگلستان - ژاپن - رومانی - ترکیه - چکسلواکی - بلغارستان - دانمارک - سوئد - سویس - فنلاند - فرانسه - بلژیک - ایران و ...

1964 توکیو: شوروی - امریکا - آلمان - ژاپن - ایتالیا - لهستان - مجارستان و ...

1968 آخرین المپیکی بود که انجام شده و لذا اسامی تمام برندگان را به ترتیب با ذکر تعداد مدالهائی که گفته اند (مجموع مدالهای طلا و نقره و برنز) می نویسم : امریکا - شوروی - مجارستان - آلمان شرقی - آلمان غربی - ژاپن - لهستان - ایتالیا - رومانی - چکسلواکی - انگلیس - کنیا - مکزیک - بلغارستان - یوگسلاوی - دانمارک - هلند - ایران - کوبا - سوئیس - سوئد - اطریش - مغولستان - فنلاند - کانادا - برزیل - ترکیه - اتیوپی - نروژ - تونس - بلژیک - کره جنوبی - اوگاندا - آرژانتین - پاکستان - ونزوئلا - پامائیکا - کامرون - چین ملی - هندوستان تعداد مدالها 106 - 92 - 33 - 25 - 24 - 21 - 18 - 16 - 15 - 14 - 13 - 13 - 9 - 9 - 8 - 8 - 8 - 7 - 5 - 5 - 5 - 4 - 4 - 4 - 3 - 3 - 3 - 2 - 2 - 2 - 2 - 2 - 2 - 2 - 2 و بقیه یک مال داشته و اسامی کشورهائی که شرکت کرده و مدال نداشتند آورده نشد.

المپیک سال آینده در مونیخ خواهد بود و نزدیک به یک سال به آن مانده فرصت باقی است لذا به جاست از امکانات تهیه شده گزارش مختصری داده شود که چه چیزهائی از گفته شده ها را در آن به کار خواهند برد و چه کارهائی از آنچه وعده داده اند انجام خواهند داد:

26 اگوست 1972 با روشن شدن مشعل های المپیک شروع بازی اعلام می گردد 16 روز طول می کشد قریب صد میلیون نفر از تلویزیون آن را تماشا می کنند زمین های ورزشی به وسعت 3

میلیون متر مکعب در 8/3 کیلومتری مونیخ ساخته می شود دریاچه های مصنوعی، تپه های مصنوعی و فضاهای سبز و ده کیلومتر جاده ساخته می گردد. برای یازده نوع بازی وسائل و ابزار آماده می گردد قسمتی از استادیوم که 75 هزار متر مربع است به وسیله چادر بزرگ پلاستیک پوشیده شده است استادیوم بزرگ جای 80 هزار تماشاچی دارد 12 مرد و زن ورزشکار 14 روز در این دهکده المپیک زندگی خواهد کرد 2995 آپارتمان که 11715 تخت خواب دارد برای مردان و 800 آپارتمان برای زنان و 900 آپارتمان یک اطاقه و دو اطاقه اضافی در بالای آنها تهیه دیده شده است. کافه رتوانر، مرکز اطلاعات، اطاق کنفرانس، مغازه های گوناگون، سرویسهای مختلف، مراکز بهداشتی مجهز، مرکز تفریحات سالم (تئاتر، سینما، تالار کنسرت و ...) کلوپ بین المللی مجهز به رادیو و تلویزیون و وسائل ترجمه برای پنج زبان (آلمانی، فرانسه، انگلیسی، روسی، اسپانیولی) 80 اتوبوس 400 مینی بوس و صدها اتومبیل، سرویس هواپیمائی محل غذاخوری برای 2700 نفر همه در قلمرو ساختمانست 39 نوع غذا و سوپ و بقیه طبق دستور پزشک مربوطه با پیش بینی تهیه 148920 کیلو گوشت خوک و گوسفند و38680 کیلو گوشت مرغ و 26210 کیلو گوشت ماهی 1/1 میلیون عدد تخم مرغ 260 هزار قالب کره 160700 لیتر آب پرتقال 64500 لیتر شیر غذا تهیه می گردد. 1109 مدال طلا و نقره و برنز دستور تهیه داده شده است.

باشگاه ورزشی

(1)

مقصود از باشگاه ورزشی همان ورزشگاه است که در انسیکلوپدیها ژیمناسیوم گفته می شود (Gymnasium) که در اصل معنای مدرسه ای را می دهد که مخصوص تمرینهای بدنی است و این یک پیشنهاد یونان باستان بود که برای پسران جوان پس از 18 سالگی منظور گردیده بود.

شهرهای مهم یونان چه در خود یونان چه در متصرفات و مستعمرات آن حداقل یک ژیمناسیوم داشت اما در آتن سه ورزشگاه وجود داشت که به وسیله یک نفر و گاهی به وسیله عده بیشتری اداره می شد و بر تمرینهای پهلوانی جوانان که شامل بوکس بازی، پرتاب دیسک، پرتاب نیزه، پرش ، اسب سواری، بازیهای مختلف با توپ و کشتی نظارت می نمودند.

مؤسسات مذکور شامل قسمت های مختلفی بودند از جمله اطاقی داشتند که قهرمان قبل از ورزش در آن می رفتند و به خود پودر می زدند یا استحمام می کردند محلهائی که تماشاچیان می نشستند سالنهای خطابه که در آنها ادبیات و فلسفه مورد بحث قرار می گرفت جائی که مجسمه ها و تابلوهای نقاشی از الهه های گوناگون و قهرمانان قرار داشت (هزینه ورزشگاهها در برخی نقاط به وسیله مردم و در بعضی جاها توسط شهرداری محل تأمین می شد).

ژیمناسیوم یونان قدیم در دوره رنسانس و دوره جدید اثر

1- امریکانا ج 13 ص 587.

خود را باقی گذارده حتی متد آنها به کار می رود و نامهائی از آن زمان مثلا کلمات آکادمی و لیسه که به ترتیب افلاطون و ارسطو 4 قرن قبل از میلاد به مکانهائی می گفتند که در آن سخنرانی می نمودند امروز مورد استعمال دارد و کلمه ژیمناسیوم در مردم غیر انگلیسی زبان به مدرسه متوسطه (دبیرستان) اطلاق می شود و نزد انگلیسی زبانها یعنی محلی که در آن ورزش می شود.

تاریخچه ژیمناستیک

پیدایش ژیمناستیک به دوره های اولیه تاریخ روم و یونان می رسد و حتی مطالبی راجع به بوکس بازی و کشتی گیری در ایلیاد هومر نوشته شده است ولی در ابتدا انجام ژیمناستیک بیشتر حاکی از علاقه خود شخص بود و شامل مشت زنی و کشتی می شد اما بعدا ژیمناستیک مرتب و سیستماتیزه گردید و چهره شاخصی به خود گرفت که بیشتر به منظور تعلیم و تربیت به کار می رفت. افلاطون و ارسطو هر دو مربی این قسمت بودند و در اسپارت تا کید مخصوص می شد. که زن و مرد هر دو آن را به کار برند پرش با طناب: جستن، تمرینهای بدنی و کارهائی مانند دویدن، پارو زدن در ژیمناستیک به کار می رفت.

(متاسفانه آن قدر بی حال شده ایم که حتی حاضریم تاریخچه ورزشی را هم مانند سایر کارها هر چند جلوترها یا هم زمان یا بعدی ها در کشورمان ثبت و ضبط در کتابها باشد چشم پوشی کنیم و تاریخچه ورزشی آماده شده و بررسی گردیده کشور دیگری را بپذیریم مثلا میدانیم سالها قبل از آنچه در تاریخچه یاد شده یونان

گفتم در ایران ورزشهائی بوده و حتی در دوره هخامنشیان استادی که درس می داده قبلا شاگردان را به راهپیمایی وامی داشته و کشتی بسیاری پهلوانها یا مسابقه اسب در شاهنامه فردوسی هم ثبت است ... .

آری بسیار جای تأسف است که اگر رو به مذهب می کنیم می بینیم کشف المطالب و کشف الایات قرآن ما را باید فلوگل آلمانی و ژول لابوم فرانسوی کشف کرده باشد بهترین بررسی زندگی امام حسین را کورت فیشلر آلمانی نموده باشد و ... و اگر رو به اقتصاد می کنیم چه ... و رو به سیاست چه ... و حتی راجع به ورزش هم دوست داریم آماده شده باشد و از آن به افتخار غرب بحث نمائیم ولی غرب هم اکنون حتی برای اینکه ادیان شرقی را منتسب به غرب کند در صدد پیدا کردن پیامبرهائی از زمان قدیم در غرب است).

تا قرن 18 چند ورزش به خصوص ژیمناستیک به کار می رفت تا در اواخر قرن 18 یعنی در سال 1776 میلادی ژان برنارد برز دو ورزش را با برخی دستورات طبق روش خاص خودش در هم آمیخت. پروس هم در اواخر قرن 18 و اوائل 19 مرکز ژیمناستیک شد.

روش ژان در طول قرن 19 در همه جا منتشر شد به ویژه در انگلستان و سویس و پرتقال و دانمارک که شیوع یافت بعد سوئدیها در این رشته خیلی کار کردند بعد در سال 1861 موسسه ای در بوستن تاسیس یافت و شامل قسمت های تشریح، فیزیولوژی، بهداشت و ژیمناستیک بود و هدف آن حمایت و تربیت معلم و ورزش و Normal Institute For Phyysical Education

نام آن بود.

پس از اقدام به تاسیس مدرسه ای که تربیت معلم ورزش در آن بود به وسیله شخصی که خودش متخصص ژیمناستیک بود به نام Dr Dudley Allen Surgent ژیمناستیک جزو برنامه درسی کالجی به نام Bow Doin که خودش معلم آن بود درآمد و سپس استاد ژیمناستیک دانشگاه یال Yale گردید و بعد به عنوان دانشیار ورزش دانشگاه ها وارد مشغول کار گردید و آنچه بیشتر از همه مورد علاقه اش بود ترمیم اعضای ناقص او بوسیله ورزشهای به خصوص بود که بنام ورزش ترمیمی نامیده می شد.

(کسی که سرگذشت حسن صباح را خوانده باشد می بیند بر تمام پیروانش واجب گردانده بود در اطراف قلعه الموت هر روز به ورزشهائی بپردازند که تمام انواع ورزشها از ترمیمی گرفته تا قهرمانی در آن گنجانده شده باشد ولی همان که گفتم به عقیده مغز استعمارشدگان هر چه از غرب است فرهنگ آدمها است و و هر چه از فرهنگ ماست ناز بشریت).

در نیمه قرن بیستم اغلب کالج ها و دبیرستانها چه خصوصی و چه عمومی و دبستانها برنامه ورزشی داشتند که تحت رهبری معلمین تعلیم دیده اداره می شد و حتی بعضی کالج ها دسته هائی تشکیل دادند که در مسابقات شرکت می کردند.

امروز ژیمناسیوم دو معنی دارد:

1 - محلی که ورزشهای ژیمناستیک در آن یاد داده می شود.

2 - ساختمانی که دارای استخر شنا، محل ماساژ ، جای شمشیر بازی، مکان کشتی باشد.

در جلد دوم مسافری داشتیم که سری به ادارات و مؤسسات می زد و هر کدام را با دید اسلامی برآورد می نمود کسانی که آن را مطالعه کرده اند لابد یادشان هست که چون به وزارت خارجه رسید از آنجا که اطلاعاتی چندان نداشت فقط به بحث پیرامون مسئله ای پرداخت که مربوط به آن وزارت خانه بود (آیا دین و سیاست از یکدیگر جداست؟ و به قول نصارا سیاست برای امپراطور و دین برای کلیسا) و به همین منوال چون به وزارت جنگ رسید فقط مسئله ای را مطرح کرد که : آیا شمشیر باعث پیشرفت اسلام شد؟ و قس علیهذا.

الان هم چون مرد کتاب خبر از اندرون جگر و کلیه مکانهائی که به نام تفریحات سالم است ندارد به اجبار به بحث در اطراف مسئله ای می پردازد که بستگی به مؤسسات مذکور دارد و چندمربته به گوشش رسیده است !

دیده و شنیده شد همین که از روابط پسر و دختر یا مسئله قمار یا ... نام برده می شود کسانی که شکارچی هستند یا حرفه ای می باشند با ... می گویند: بابا این مسئله ها حل شده است روابط دختر و پسر در دنیای متمدن حل شده است. قمار و سلس و ...مسئله اش نزد عقلا حل شده است و برای پاسخ بلکه برای پرسش باید بپرسم همین عقلا مسئله را حل کرده اند که کوره های آدم سوزی داشتند و هیروشمیا را آتش زدند و خرمن های گندم کشورهای دوستشان

را به آتش کشیدند که با گرسنگی مردم بهره برداری سیاسی کنند؟

بدون شک هر قومی تشکیل شده از افراد خوب و بد، عاقل و غیرعاقل و چون اجتماع پیامبران در کشوری جمع نیستند هرچند پیشرفته و متمدن باشند سخن همان است که گفتم روابط انسان و طبیعت را غرور آمیز کرده اند و رابطه انسان را تیره از این رو اگر برای انسانها غمخواری کردند باز هم به نظر تیرگی به آن بنگرید بلکه اگر خیلی خوشبین هستید لااقل حدس تیرگی بزنید و اگر مرد معتقد و شیعه اثنی عشری هستید دستور حضرت هادی را به کار بندید که فرمود اگر در اجتماعی اکثریت با نیکان بود حرام است سوء ظن داشتن تا خلافش ثابت شود و در صورتی که اکثریت با بدان بود باید سوء ظن داشت تاخلافش ثابت گردد (اذا کان زمان العدل فیه اغلب من الجور فحرام ان تظن باحد سوءا حتی تعلم ذلک و اذا کان زمان الجور فیه اغلب من العدل فلیس لاحد ان یظن باحد خیرا حتی یری ذلک منه - نفثه المصدور صفحه143).

از این قرار لطفا نفرمائید عقلا مسئله را حل کردند زیرا در میان هزاران کار علمی و پسندیده ممکن است فطرت بر عصیان بشر هم گل کند و مسئله اش دگرگون حل شود.

ثانیا «مسئله اش حل شده» اصطلاح غلط و به کلی عاری از حقیقت است و فقط برای کسانی زیبنده است این گونه کلمات را بر زبان آوردند که مستمر مغزی شده اند حتی کسانی که به بردگی یا مستعمره اقتصادی افتاده اند باز هم در درجات بالاتری هستند و زیبنده نیست که اقرار کننده مستعمر مغزی هستند و وای بر ورشکستگی

آن قوم بدبخت و بیچاره ای که مستعمره مغزی شده تا آنجا که جوانانش هنگام حرف زدن هم کلمات را شکسته و سیلاب دار ادا کنند و از استعمارگران تقلید نمایند.

برادر جان یک نفر خارجی که می خواهد فارسی حرف بزند و با تأمل و کشیده صبحت می کند در جستجوی لغت است که پیدا کند و استعمال نماید در فکر صرف و نحو و دستور زبان است این که تقلید کنی دردی دوا نمی کند تو تقلید از خوبیهایشان کن از تکنیکشان از عملشان و وای بر ورشکستگی به تقصیر آن قوم زبون و سیاه روزی که مستعمره مغزی شود.

اینکه می گوئی ارتباط پسر و دختر حل شده زیرا نزد آنان برای این ارتباط قبحی و اشکالی وجود ندارد و اگر آنان این ارتباط را زشت نداسنتند تو هرگز نمی گفتی مسئله حل شده است به بین شیره کشی و استعمال هروئین را هنوز آن ها بد می دانند و تو هم بد می دانی و اگر یک روز آن قدر شیره کش خانه فراوان شود که دولت ... بگوید همانگونه که زندان کردن مردانی که با مردان لواط می کردند چون صرفه اقتصادی نداشت برداشته شد امروز هم از بس شیره کش در زندان است کشور رو به ورشکستگی است و باید این مسئله را حل کرد و شیره کشیدن را آزاد نمود بدون شک تو خواهی گفت مسئله شیره کشیدن حل شده است.

این حلال مشکلها دینهم دنانیرهم و قبلتهم نساءهم هستند که نبی گرامی برای من و تو پیش بینی کردند و گفتند روزی بیاید که دین مردم پولشان باشد و قبله اشان زنانشان. مگر امروز در برابر قبله آدمی به راز و نیاز

نمی ایستد و با خدای خود صحبت نمی کند و التماس و عجز نمی نماید؟ !

مگر تو در امور زندگیت عقاید و گفته های زنت را کور کورانه و بدون دلیل اطاعت نمی کنی؟ فی المثل اگر گفت فرزندت را بدون دلیل پانسیون بگذاری یا تنها به مسافرت روانه کنی یا مینی ژوب بپوشانی منابعت نمی کنی پس تو در برابر قبله به راز و نیازی و به اطاعت و انقیاد.

مگر حل مشکل لواط به خاطر اقتصاد نیست؟ مگر آزاد کردن سقط جنین برای اقتصاد نیست؟ مگر ... دینهم دنانیر هم نمی باشد این مطلب را در کتابهای خطی 600 - 700 سال پیش یا بیشتر که گفتارهای نبی گرامی را نقل کردند می توانید پیدا کنید که وضع امروز را با چگونه کلماتی روشن و بیان فرمودند و وضع فردا را هم.

تفریحات سالم که به سلامتی همه مراجعه کنندگانش برای سوق دادن جوانان به شاهراه ترقی و تکامل تأسیس شده چه نام گیرا و مطبوعی دارد که هم فرح انگیز است و هم مژده سلامتی را در بر دارد و خدا کند همان گونه که در پیشانی اش کلمات مسرت انگیز نقش است بر جگر و کلیه و احشاءاش هم نقش باشد و چون بعضی خانه ها نباشد که به قول مثنوی مولوی:

ظاهری چون گور کافر پر حلل***باطنش قهر خدا عزوجل

مسئله اسلامی این است: ورود مکانی که در آن معصیت شود قمار گردد، مشروب خواری باشد و لو اینکه شخص وارد به هیچکدام آلوده نگردد حرام است و امیدوارم از این قبیل خبرها نباشد و

«بر عکس نهند نام زنگی کافور» مصداق دیگری پیدا نکرده باشد که تفریحات سلام با ارتباط پسر و دختر - قمار - مشروب نام دروغ و فریب دهنده ای است. تفریحات سالم برای جوانان پیک نیک های مشروع، بازیها، ورزشها و ... می باشد که تقریبا همه را در این جلد شرح داده یا اشاره ای کردم .

در پایان از همه جوانان خواهشمند است مسائلی را که هنوز مورد بحث دانشمندان جهان است نفرمایند برای آنها حل شده است! و زمین تا آسمان بین نابغه و پیامبر فرق است به 74 وجه اختلاف بین آنان در جلد 11 اشاره کردم و مسلم بدانید حداقل 84 تفاوت هم بین شما که مسائل برایتان حل شده و دانشمندانی که داد و فریادشان درباره همان مسائل برایشان حل شده به عنوان بزرگترین معضلات بلند است وجود دارد که یک اختلاف اساسی آن است که توپچی به ناصر الدین شاه پاسخ داد.

غروب ماه رمضان توپ در نرفت از او بازخواست شد چرا در نرفت به عرض رساند به هزار و یک دلیل و یک دلیلش آن که باروت نداشتیم شما هم به 84 دلیل با دانشمندانی که مسائل برایشان حل نشده اختلاف دارید که یک اختلافش اینست که مغز آنها مستقلا فکر می کند و مغز شما مستعمرتا!

دیگری به کره ماه رفته و همین که پایش به کره ماه رسیده خدای بزرگ را حافظ صلح خوانده و دعا کرده و از او مسئلتها نموده و آیاتی از انجیل خوانده اما او مسئله برایش حل شده : بابا مردم به کره ماه می روند دیگر این صحبت ها که از دین و مذهب می شود و خدا و ... گذشت و قدیمی شد و مسئله اش حل شده است و مستعمره مغز شدن دیگر زردی سرخی ندارد بلکه دارد که در اینجا

فاتح ماه خدا را می خواند و جوان حل شده خدا را می راند! مجدد اول همین جلد را بخوانید: این دم شیر است به بازی مگیر.

این واقعیت را هم فراموش نفرمائید که نادر شاه جهانگیر خوبی بود اما کوچکترین مسئله مذهبی اش را از یک روحانی یک حجه الاسلام از یک آیت اللّه مرجع تقلید و حتی از یک طلبه می پرسید ای بسا دکتر داروسازی که ماهر و استاد و دانشمند است اما در علوم دیگر صفر می آرود. چه بسیارند مهندسین عالی مقام و دانشمند که هیچ گونه اطلاعی از معارف مذهبی ندارند و سر این که قرآن می فرماید در آن چه به آن علم نداری ایستادگی و بحث مکن (و لا تقف ما لیس ذلک له علم - 28 الاسراه) .

همین است که یک متخصص از ویژگی خود اصرار به دانائی نمی نماید و یک ورزشکار ورزیده ارزنده در صورتی می تواند درباره مطالب خارج از تخصص خود بحث نماید که تحت نظر متخصص مربوطه باشد.

لباس زمان ورزش

هر چند عقائدی اظهار داشته اند که برای هر ورزشی لباس مخصوصی دستور داده شود اما برای سهولت امر کافیست گفته شود برای ورزشکار داشتن یک شلوار کوتاه (شورت) و یک زیر پیراهن که بدن در آن تحت فشار نباشد و سفت به بدن نچسبد و فشار نیاورد کافیست ولی به زودی در بهداشت لباس خواهید خواند که چگونه اسلام اسراف در دو چیز را محترم شمرده است یکی داشتن نور به اندازه کافی دیگری داشتن تعداد زیادی زیر پیراهن

که بتوان هر روز آن را عوض کرد.

نام ابزار و وسائل ورزشی

1 - دمبل: چوبی و فلزی دارد. چوبی برای نو باوگان و اشخاص ضعیف است فلزی جهت جوانان که در ورزشهای دسته جمعی و فردی به کار برند. ورزش با دمبل سینه را فراخ، عضلات را قوی، ماهیچه ها را سخت و پیچیده می کند و گردش خون را منظم و ضربان قلب را یکنواخت می نمایند مخصوصا دمبل دو دسته شانه ها را پهن و سینه را برجسته می نماید و بیشتر به کار زیبائی اندام. می آید و دمبل یک دسته که هر یک جفت در دو دست قرار می گیرد (دمبل، را به یک دست می توان گرفت).

2 - توپ : دارای اوزان معین و حجم معلوم و حتی اشکال متفاوتند و جنس آنها نیز با یکدیگر فرق دارد.

3 - وزنه : گلوله آهنینی که در پرتاب به کار می رود.

4 - نیزه : برای پرتاب و تکیه گاه در پرش ارتفاع به کار می رود.

5 - دیسک : قرص مانند و آهنین بوده برای پرتاب کردن است

6 - حلقه : که ماهی وار از میان آن خارج می شوند و یا برای گذشتن از شعله های آتش می گذارند.

7 - ریسمان و طناب: که دو دسته شده هر دسته نصف طناب را گرفته به طرف خود می کشد.

8 - بارفیکس : دستگاه چوبی یا فلزی است که بدان می آویزند و عملیات اکروباتی انجام می دهند.

9 - پاراللل: جنس آن از چوب یا فلز می باشد و عمل ژیمناستیکی بر آن انجام می گیرد.

10 - خرک : از روی آن می جهند و دارای پیچهائی است که آن را بلند و کوتاه و درجاتی می نماید.

11 - فنر: حلقه های سیمی روی هم پیچیده شده است که با دو دست، یا دو پا و سرو پا کشیده می شود.

12 - کفشهای قرقره دار: که به کف آنها چرخهای کوچکی بسته شده برای سریدن به کار می رود.

13 - کفشهای چوبی : تخته صیقلی بلندی است که به کف پا بسته می شود و در اسکیهای روی آب یا برف به کار می رود.

14 - هالنر: وزنه هائی است که به دو سر میله ای نصب می شود و آن را از زمین بلند می نمایند.

15 - دستکش بکس : دستکش های مخصوصی است که درونش را نمد و پشم گذاشته اند که هنگام زدن ضربت به انگشتان صدمه نرسد.

16 - وسائل متفرقه دیگر: موتور سیکلت، میزبازی، ماشین، مایو، چوگان، شمشیر، جعبه شطرنج و ...

پیاده روی

از بس در قرآن، روایات، علوم پزشکی، ورزش راجع به امتیازات پیاده روی اشاره و مطلب دیدم بی انصافی دانستم در این کتاب مستقلا مربوط به ورزش است از آن چیزی ننویسم زیرا چه بسیارند کسانی که جلد قبلی مرا نمی بینند ولی جلد حاضر را که مربوط به ورزش است تهیه می کنند تهیه به عنوان کادو و هدیه به

دوستان ورزشکار خود می دهند و چون پیاده روی که مادر ورزشها و بهترین ورزشهاست اگر از کتاب ورزش حذف شده باشد چون غذای بی نمک و طعمی است که به اصطلاح حتی خان هم می فهمد بی نمک است منتها از پیاده روی در جلد قبل مفصل و مشروح نوشته شده و همه را به اختصار هر چه تمامتر در اینجا ذکر می نمایم.

قبلا از سمی و حالت بین دویدن و پیاده روی یک سئوال بکنم !

سؤال: هاجر تازه زا بود اسماعیل عزیزش متولد شده بود بین صفا و مروه با چنان وضعی که سعی گفته می شود دوید و اینک سؤال: آیا برای زائو که می خواهد تازه به فعالیت بپردازد چنان راه رفتنی که به نام سعی گفته می شود جنبه طبی ورزشی روانی دارد؟ جواب آن را باید اساتید فن توجه فرمایند و بدهند.

از قرآن آوردم که حضرت مریم تازه از تساقط علیک رطبا جنیا (25 مریم) شد و خرما خورد و خواص خوردن را برای تازه زا در کتاب مربوطه به خرما (جلد هفتم) آوردم و هم اینک اگر جوابی برسد باز هم از قرآن ذکر می نمایم یعنی جا می نویسم تازه زا خوراکش با خرما آغاز شود و حرکتش با سعی کردن شروع گردد.

خیلی عجیب است که اسلام این قدر به پیاده روی اهمیت می دهد تا آنجا که سعی بین صفا و مروه را هم در پناه پیاده روی نگه داشته گویا نمی خواهد برنامه پیاده روی هیچگاه تعطیل شود.

حالتی که باید هنگام سعی داشت و گفتم تقریبا وضعی بین دویدن و راه رفتن است آن چنانکه انسان گویا اندکی هم می جهد و همه عضلاتش و بلکه احشایش مختصر تکانی می خورد و اگر نتواند

پیاده این کار را که هروله گویند انجام دهد می تواند سوار شود اما اگر شترش راهم می برد بهتر است شتر هم هروله کند و صاحبش را تکان دهد اما هروله هم مخصوص قسمتی از فاصله بین صفا و مروه می باشد و بقیه آن پیاده روی است.

به کسی که اشکال کرده می گوید نبی گرامی عادات و رسوم آباء و اجدادی و قبیله ای را در دستورات خود وارد و به جای گذاشت باید پاسخ داد: همه عادات و رسوم مذکور در عقیده کلی بت پرستی جمع شده بود کسی نبود که شراب نخورد و قمار نبازد و زنا و دختر کشی نکند آیا نبی گرامی به چه دیدی به آنها نگریست بلکه فرمول کلی اسلام این بود:

چون حتی در بین وحشی ترین اقوام هم بالاخره عادات و رسوم پسندیده ای وجود دارد و از جمله در عصر جاهلیت بین اعراب هم امور شایسته ای چشمگیر بود و اسلام آمد نه برای لجبازی و برداشت همه عقاید و آداب و رسوم بلکه آمد و هرچه را پسندیده بود صحه گذاشت و هرچه را زیانبخش تشخیص داد مطرود دانست گفتند چهار ماه حرام است که در آنها نباید جنگ و ستیزی باشد گفت در همه زمانها الصلح خیر (127 النساء) و حرمت چهار ماه مذکور نیز تأیید می شود گفتند مهمان نوازی بین قبائل مرسوم است آمد و گفت مهمان نوازی بسیار بسیار شایسته است ولی باید میزبان و میهمان انتخاب شوند (به اواخر جلد سوم اولین دانشگاه و آخرین پیامبر مراجعه فرمائید) و به همین نحو بر بسیاری از کارها خط بطلان کشید ولی هروله کردن را تصدیق کرد.

هروله چرا؟

من و یکی از دوستان روشنفکرم در 1327 با اجازه از کسی که متصدی بود برگهائی چاپ کرده و در رواقهای ورودی و خروجی حضرت عبدالعظیم می ایستادیم و روزهای زیارتی آنها را به زائرینی که حدس می زدیم خواندن را می توانند می دادیم بر آنها نوشته شده بود همانگونه که اسلام بر زائرین خدا واجب کرده از دست راست خود حرکت نمایند (شانه چپ محاذی کعبه باشد) خواهشمند است شما هم رعایت بفرمائید تا با همین مختصر اقدام از نتایج آن که نشانه به ارزش آسودگی مربوط به نظم و ترتیب است برخوردار گردید. خوشبختانه به تدریج با اقدام اولیاء امور دلسوز این عمل در حرم شریف حضرت رضا نیز به مرحله اجرا در آمد و در برخی حرمهای دیگر.

تصور بفرمائید اگر برای حاجیان با عده و رقمی که دارند واجب نشده باشد شانه چپ محاذی دیواد کعبه بدارند یکی به چپ می رفت دیگری راست یکی مظاهر اعیان منشی خود را ظاهر می ساخت و با طرفداران خود برای خود نشان دادن بر خلاف مسیر دیگران می رفت و آن وقت چه برخوردهائی که نبود.

هروله نیز رعایت همین است اما برای کسانی که می خواهند اطراف عمارتی بگردند و منظم باشند به علت سنگین تر بودن نیمه راست بدن که کبد سنگینش کرده است و آدمی برای عقب گرد و گردیدن و سوار شدن از جانب چپ راحت است لازمه اش این بود

که چشم بینای اسلام هم به چپ گردیدن را دستور بدهم و هم توجه به یکنواخت بودن قانون و مساوات برای همه مسلمین تا روح برادری و برابری در آنان تخم ریزی نماید اما برای عبور از یک مسیری که در برابر آن همه حاجیان فوق العاده کم عرض می باشد گفتن این که باید به طرف رست رفت همه دردها را دوا نمی کند در اینجا در وهله اول سد شدن راه از توقف جمعیت منظور است و برادری و برابری از این رو در اینجا باید هروله کرد و چه بسا حکمتها و علتها که من نمی دانم.

ورزش منحصر به اسلام

کسانی که در گذشته ها می گفتند نماز نوعی ورزش و نرمش است که اسلام برای پیروان خود وضع کرده و دستور داده خیلی به فقر قضاوت دچار بودند زیرا این چه ورزشی است که پنج نوبت باشد؛ صبح نصف ظهر عمل شود و ظهر و عصر و عشاء برابر و مغرب سه چهارم آنها.

نیت و رکوع و سجود و تشهد و سخنانی آن چنان که جز توجه خاص به توحید و پرستش و مسئلت چیزی ندارد. قبل از آن وضو و اذان و اقامه و مقدمات و مقارنات و مستحبات و واجبات؛ ورزشی که اگر بر زمین غصب انجام گیرد باطل است و اگر چیزی از مال دیگران به بدن یا بر بدن باشد عمل نادرست می باشد پس معلوم می شود نماز الگوی دین است و شامل گفتار به زبان و عمل به ارکان و نیت و عقیده به دل و خلاصه حظ ملکوتی را اقناع کردن. (1)

1- در جلد 11 خلاصه ای از نماز ذکر شد.

اما این طور هم نیت که بتوان گفت همین حرکات و قیام و قعود و رکوع و سجود در قالب یک فعالیت حرکتی خدای ناکرده باطل و عاطل جزو دستور آمده بلکه بدون شک یک ذره هم اگر حساب کنیم جنبه حرکتی مساعدی برای بدن در برابر آن همه معنویت دار می باشد و اگر حرکات نماز ورزش و نرمش نیست بی ارزش هم نیست اما نه آن چنان ارزشی که بتوان نام ورزش بر آن نهاد بلکه باید گفت حرکاتی که ارکان و اعضاء را در بهره دادن هر نوع عملی خاصیت عالی خود را خواهد بخشید.

مشابه آنچه برای نماز گفتم هم اکنون مطرح می سازم و آن سعی بین صفا و مروه است.

اصولا سعی کردن در قرآن کوشش کردن معنی می دهد اما به شرط آن که کوشش معنی زیادتی را هم برساند. لیس الانسان الا ما سعی (40 النجم) که در قرآن است معنی درستش اینکه آدمی با سعی و پرکاری لیس و نیستی از او برداشته می شود. به قرآن که می گوید ان مع العسر یسرا و آن را تکرار و تأکید می فرماید ثم ان مع العسر یسرا (5 الانشراح) توجه فرمائید الف و لام (ال) را بر سر عسر و سختی درآورده یعنی عسر را محدود و معرفه و افسار زده نموده و یسر و گشایش و آسانی را وسیع و غیر محدود و بدون الف و لام و ناشناس ذکر فرموده تا هر کس بداند با عسری محدود به یسری نامحدود می رسد و هر کس حاضر به تحمل اندکی سختی باشد به بسیاری آسایش می رسد و در اینجا نیز لیس للانسان الا ماسعی از هر کس تحمل و کار و در آخرین مرتبه کوشش خواسته است.

سعی بین صفا و مروه هم مانند نماز صرفنظر از آن همه معنویت که در نهادش نهفته نوعی ورزش اسلامی است که برای حاجیان رفع خستگی می نماید و تنوعی ایجاد می کند حاج در همه جا به آهستگی قدم برداشته یا با فشار جمعیت به جلو برده ششده یا ... و هم اکنون باید تنوعی و کار تازه ای او را از خستگی درآورد و آن هم در فضای بین دو کوه، کوه های صفا و مروه، به یاد هاجر و اسماعیل و به یاد آن همه آزادی و آزادگی که اسلام به یک زن کنیز و برده داده که در عصر فضا اگر می بود حق نداشت به هر جا برود و در هر موسسه ای درس بخواند و خدای ناکرده به سفینه ای که به کرات تسخیر شده می رود نظر کند اما اسلام مقامش را مطاف قرار داده مطاف کنیز برده را و هم پسرش را اما پدر را واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی (119 البقره) و دورتر از خانه داشت زیرا نظارت با پدر انبیاست و برادری و برابری با کنیز و کنیز زاده.

سعی بین صفا و مروه درو از آن همه معنویت در فضای بین دو کوه انجام می گیرد و سعی همانگونه که گفتم پیاده روی است اما سعی در پیاده روی و پیاده روی بیشتر و تندتر کردن، از این قرار اسلام علاوه بر راه رفتن و پیاده روی و دویدن با نوعی دویدن و راه رفتن نیز موافق است که حد فاصل بین آن دو باشد یعنی در پیاده روی با آن همه امتیازاتی که به نظر قرآن و علم و ورزش دارد سرعت گیرد و زودتر انجام دهد گویا باید حاج تمام بدن خود را بدین طریق تکان دهد و به فعالیت و حرکت بدارد و هنوز چنین ورزشی و نرمشی در مکتبهای معروف ورزشی جهان وارد نشده است.

تیر اندازی و اسب دوانی

شنا و تیر اندازی و اسب دوانی از جمله کارهائی است که مورد علاقه خاص اسلام بوده و الان خواهید دید اسلام درباره آنها چه گفته است.

شاید هنوز کسی نشنیده باشد آنچه را درباره مسابقه دو از قرآن خواهم گفت یا مطالبی دیگر که همه استنتاج و استنباط خودم بوده و اقتراحی است ولی راجع به شنا و تیراندازی و اسب دوانی نقطه مقابل آن همه مطالب نشنیده است که در این جلد خواندید زیرا کسی که گاهی سری به مجالس وعظ و خطابه اسلامی زده باشد از آقایان واعظان شنیده است.

شنا و تیراندازی و اسب دوانی گاهی با هم تعریف شده و زمانی نام دوتای از آنها را برده و توصیه کرده اند و چه بسا که موقعیتی مناسب برای تذکر از یکی پیش آمده و از همان یاد شده است.

امروز شنا و تیراندازی و اسب دوانی با یکدیگر فاصله عنوانی گرفته اند یکی عنوان نظامی یافته و مسابقات تیراندازی روز بیشتر در قلمرو کارهای ارتشی است. دیگری مسابقه تقریبا نیمه مستقلی را در اختیار دارد یعنی اسب دوانی چه بسا که مانند مسابقات اتومبیلرانی جدا از هر مسابقه دیگر صورت گیرد.

با آن که در اسلام برد و باخت و قمار تحریم شده در اسب دوانی و تیراندازی شرط بندی و برد و باخت مباح و مجاز است.

سبق (بر وزن فتق) ورمایه اسب دوانی و تیراندازی است.

و سبق (بر وزن طبق با فتحه دو حرف اول) پول مسابقه اسب دوانی است که حلال می باشد اما اشتباه نشود کسی که اسب پرورش می دهد و بعد هم اسب سواری می کند و دو نیروی جالب نظامی را پیشبرد می دهد می تواند از پول مسابقه استفاده نماید نه آنکه به تماشا ایستاده و فقط به خاطر اسب یکی کف می زند یا دست می برد و به شانسش بلیطی بر می گیرد.

نبی گرامی خود در مسابقه اسب دوانی شرکت می فرمود (راهن رسول اللّه علی فرس له فسبق فسر بلذلک و اعجبه - نبی گرامی خود روی اسبی که داشتند شرط بندی کردند و مسابقه را بردند و این پیروزی باعث مسرت حضرتش گردید).

چند نفر از مشرکین برای دستبرد به گوسفندان مردم به اطراف مدینه آمدند نبی گرامی و جمعی از مسلمانان برای راندن آنها بر اسبها سوار شده به خارج رفتند و دزدان فرار کردند و دور شدند هنگام مراجعت شیخ به نام ابوقتاده به حضرت عرض کرد دشمن رفته است اگر موافقت می فرمایئد فرصتی هست مسابقه اسب دوانی بدهیم حضرت موافقت فرمودند و مسابقه راهم بردند (... فقال ابوقتاده یا رسول اللّه ان العدو قد انصرف فان رایت ان نستبق فقال نعم فاستبقوا فخرج رسول اللّه سابقا علیهم).

نبی گرامی فرمودند: ارموا او ارکبوا و ان ترموا احب الی من ان ترکبو کلی شی یلهوبه الرجل باطل الارمی الرجل بقوسه او تأدیبه فرسه او ملاعبته امرأته فانهن من الحق و من ترک الرمی بعد ما علم فقد کفر الذی علمه (تیر اندازی کنید و سواری کنید و اگر

تیراندازی کنید بیشتر دوست دارم که سواری کنید. هر چیزی که مرد بدان سرگرم شود بیهوده است جز آن که مردی با کمان خود تیراندازد یا اسب خود را تربیت کند یا با زن خود بازی نماید همه اینها حق است و هر کس تیراندازی آموزد و آن را ترک کند حق معلم خود را ادا نکرده است).

از ایشان است: حق الولد علی الوالدان ان یعلمه الکتابه السباحه و الرمایه و ان لایرزقه الا طیبا و ان یزوجه اذا بلغ (حق پسر بر پدر آن است که نوشتن و شنا کردن و تیرانداختن به او بیاموزد و جز غذای خوب به دو نخوراند و همین که بالغ شد زنش بدهد).

از ایشان است: رمیأ بنی اسماعیل فان اباکم کان رامیا (ای فرزندان اسماعیل تیراندازی کنید که پدرتان تیر انداز بود) و از ایشان: علموا ابنائکم السباحه و الرمی (فرزندان خود را شنا و تیراندازی آموزید).

باز از ایشان : علمو ابنیکم الرمی فانه نکایه العدو (فرزندان خویش را تیراندازی آموزید که سرشکستگی دشمن است).

و از ایشان صلّی اللّه علیه و آله و سلم است: من احسن الرمی ثم ترکه فقد ترک نعمه من النعم (هر کس تیراندازی بداندو آن را ترک کند یکی از نعمتها را ترک کرده است).

و فرمودند: فرشتگان در بازیهای شما جز در اسب دوانی و کستی گرفتن حضور نمی یابند (ما تشهد الملائکه من الهو کم الا الرهان والنضال) و شرط بندی در اسب دوانی را مباح دانستند (رهان الخیل طلق).

بدون شک به چند نکته توجه فرمودید یکی این که نزد نبی

گرامی و اسلام تیراندازی از همه محبوبتر بوده و چون این مطلب را کنار سخن دیگری نبی گرامی بگذاریم که فرمودند «الجنه تحت ظلال السیوف» و بهشت را زیر سایه شمشیرها نشان دادند و با توجه به اینکه سلاح روز شمشیر و تیر و نیزه بوده و نیروی روز حساب می شده برای هر عصری تکلیف چیست؟ آن را هم قرآن تعیین فرموده که : و اعدوا لهم ما استطعتم من قوه و من رباط الخیل (62 الانفال) هر چه می توانید نیرو و پیاده نظام تیه نمایند (ذکر کلمه نیرو معجزه است زیرا نیرو به کار هر زمانی می خورد از نیروی سنگ ، بازو، شمشیر واتم و هسته و بعد می فرماید تهیه این دو برای جلوگیری از حملات احتمالی متجاسرین باشد کو این که دشمنان خدا از شما بترسند نه برای آدم کشی و مستعمره کردن دیگران و این هم حقیقتی است از قرآن مشابه آن چه دیگران نیرو تهیه می نمایند و می گویند به خاطر نگهداری صلح !

اصولا انتظار فرج که نبی گرامی صاحب آن را صبور تلقی فرمودند (انتظار الفرج بالصبر عباده) امتیازاتی چند به اجتماعی می بخشد و سودهائی می رساند که یکی از آنها همین است که منتظر بودن یعنی همیشه از وضع موجود ناراضی بودن و توقع وضع بهتر داشتن و از زعمای قوم وضع بهتر خواستن و منتظرین همیشه تیراندازی می آموختند و چه بسیار پیرمردانی که قدرت چندانی نداشتند ولی تیراندازی می آموختند و همیشه شمشیری در نمازخانه خود آویخته بودند که با ندای مصلح کل حضرت ولی عصر آن را برگیرند و بشتابند و منتظر بودن یعنی مسلح بودن و دانائی به کار انداختن و برداشتن اسلحه داشتن و ما در جنگ بین الملل اول بسیاری

از علماء اسلامی و حتی مراجع بزرگوار را شناختیم که شرکت کرده و می جنگیدند خود تفنگ به دست داشتند و سنگری و حمله ای و ...

چون سخن از تیر در کشور ما می شود چند تیراندازی مشهور که جنبه ملی یا مذهبی دارند به یاد می آید و احتمالا برای خوانندگان جالب است که مختصری به وضع تیر و کمان در زبان فارسی آشنا شوند.

کمانداری و تیراندازی به انواع و اقسام در ادبیات فارسی دیده می شود و چند سطری نمونه گفته شود با تشبیهات و کنایات و استعمارات :

کمان سخت که داد آن لطیف بازو را***که تیر غمزه تمام است صید آهو را

(وحشی بافقی یزدی)

خم گشته مگر کمان ابرویش***به شکسته مگر خدنگ مژگانش

(قائم مقام فراهانی)

ای ابروی شوخ تو نمودار کمان***از قامت آن شکسته بازار کمان

ابروی تو با وسمه نمی گویند راست***آری بگژی راست شود کار کمان

(خواجه کرمانی)

تازه جوانی ز سر ریشخند***گفت به پیری که کمانت بچند

پیربخندید و بگفت ای جوان***چرخ کند قد ترا چون کمان

(نظامی)

دو تا شدم چون کمان از غم و نمی گویم***هنوز ترک کمان ابروان و تیرانداز

(حافظ)

چون قامتم کمان صفت از غم خمیده شد***چون تیر ناگهان زکمندم بجست یار

(سعدی)

چون قوس و قزح برگ رزان رنگ به رنگند***در قوس و فزح خوشه انگور کمان است

(منوچهری)

اگر به تیر جفا بر کمینه می فکند***چرا سپهر زقوس و قزح کمان دارد

(وحشی بافقی)

ای ماه چو ابروان یار گوئی***یانی چو کمان شهریاری گوئی

نعلی زده از زر عیاری گوئی***در گوش سپهر گوشواری گوئی

(امیر معزی)

بعضی گویند کمان همان خمان بوده به علت خمیدگی و شاعری گوید :

کمان گر از تواضع خم نگشتی***کجا تیرش به دل هر دم نشستی

سعدی گوید :

من از آن هر دو کمانخانه ابروی تو چشم***برندارم اگرم دیده بدوزند به تیر

حافظ گوید :

خمی که ابروی آن شوخ در کمان انداخت***بقصد جان من زار ناتوان انداخت

و از اوست :

دل که از ناوک مژگان تو درخون می گشت***باز مشتاق کمانخانه ابروی تو بود.

برخی گویند تفنگ از همان تفک است که به معنی چوب دراز میان خالی است و در آن گل میکردند و با زور نفس گنجشک و امثال آن می زدند و شاعر گوید:

بمقعر خود از آسیب هوا گردد باز***مهره ای کآتش داروش جهاند ز تفک

کمان را اسامی دیگر نیز بوده است : نیم لنگ.

شمس فحری گوید :

بیک تیر پای فلک شل کند***اگر بر گشاید بکین نیم لنگ

چاچی هم گویند. از فردوسی است:

هر آنکه کا چاچی به زه در کشم***ستاره فرو ریزد از ترکشم.

و فردوسی به جای کمان کلمات کثی و یا کیانی هم ذکر کرده است.

کمان را از چوب درختی که درست می کردند که به عربی آن را سراء و در فارسی زرنگ یا شنگ می گفتند یا از درختی که عربی آن سریان است یا از درختی که به فارسی بشجیر و به عربی یغ گویند و یا از درختی که عربی آن سندره است یا درختی که به عربی نشب گویند و یا از درختی که به فارسی آن را شیز گویند یا از درختی که عربی آن قضب است. شاخ حیوانات

را هم تراشیده بر پشت آن سریشم چسبانده روی آن را باپی یا پیه محکم می پیچیدند و بعد باتوزیاتوژ آن را محکم بسته رویش نقاشی می نمودند اما اصل کمان معروف لاهوریاز خیزران است که نرم می باشد و تیرانداز را خسته نمی کرده است همین طور در اصفهان کمانهای خوبی می ساختند.

در کمانهائی که در نقاشیها دیده شده یا به دست آمده کمانهای آشوریان از همه بزرگتر بوده و فقط چوبی یا نی ای بوده که آن را خم کرده و زه آن هم به او متصل بوده چنانچه اگر می خواستند آن را از زه خارج کنند ممکن نبوده است. کمانهای مصریان نیز همین طور بوده اما کوچکتر. کمان هخامنشیان (کیان) مانند کمانهای امروزی بوده است.

از قرائن و امارات معلوم می شود که ایرانیان باستان اگر هم موحد بوده اند آفتاب و آتش را احترام یا عبادت می کرده اند و از نقاشیهائی که نقش پادشاهان هخامنشی را دارد و بر در آرامگاهها، دخمه ها، مقابر در اقلیم پارس مشاهده می شود آنان را در حالی نشان می دهد که در برابر خورشید یا مجمر آتش به نیایش ایستاده اند و کمانی در دست دارند و تصور کنم این رسم که هنگام عبادت باید ابزاری که نماینده آلات و ادوات جنگی است در دست داشت ریشه واحدی از انبیاء اولیه داشته باشد کما آن که در اسلام هم زمان نماز جمعه خواندن خطیب باید شمشیری یاعصائی در دست گیرد.

(توجه فرمائید با این اختلاف که آنان زمان نیایش مسلحند و مسلمانان زمان نیایش تسلیم آنان در برابر آفتاب و آتش کماندارند و

خطیب اسلامی زمان توجه دادن مردم به آنچه باید انجام دهند که وضع داخل و خارج کشورشان رو به راه باشد و قبلا شرح دادم خطیب در خطبه اول اوضاع داخلی کشور را شرح می دهد و مورد انتقاد و اصلاح مردم قرار می دهد تا رأی دهند و افکار عمومی دانسته شود و در خطبه دوم همین کار را درباره اوضاع خارج کشور و ارتباط آن با کشور بیان می کند ولی در هر حال شمشیر در دست اوست و قرآنی که آیه و اعدوا لهم ما استطعتم من قوه در آن است در کنارش می باشد او هر چه می گوید شمشیر را نشان میدهد و آیه شریفه را به یاد می آورد).

به هر صورت نقش داریوش در بیستون و نقش خسرو پرویز در طاق بستان با تیر و کمان مشغول شکارند و کمانشان مانند کمانهای امروزی است.

در ایران تا اوایل سلطنت صفوی تیر و کمان به کار می رفت و آخرین کشوری که با تیر و کمان جنگ کرد کشور کره بود (اوایل قرن بیستم) و هنوز در میان قبایل وحشی افریقا و امریکا تیر و کمان از جمله سلاحهای آنان است که شباهت به کمانهای آشوریها و مصریها و بابلیها دارد ولی خیلی بزرگتر و به اندازه قد انسان .

کمان ژاپونیها از نی و بزرگ مانند کمان آشوریها بوده و کمان اهالی کره و اعراب شبیه کمانهای ایران و از مال رومیان و اروپائیان در حد فاصل کمانهای آشوری و ایرانی.

در سالهای اخیر در اروپا کمانها را از آهن می ساختند و پایه و قنداقی شبیه پایه و قنداق تفنگ داشت که به وسیله آن انداخته می شد و برای تیر انداز چندان زحمتی نداشت و نیز کمانهای بزرگی از

آهن می ساختند و در برابر صفحهآهنی قرار می دادند که سوراخهای متعدد داشت و در برابر هر سوراخی تیری بود ناگهان آن را می کشیدند و تیرها را به طرف دشمن رها می کردند.

نخ و ریسمان تابیده را که برای بافتن البسه تهیه کرده باشند جله گویند و بافندگان یزد به تارهائی که به هم پیچیده و آماده است که پودر در آن به کار رود چله گویند و چون زه کمان را از ابریشم درست می کرده اند آن را چله می نامیدند و برخی گویند چون کمان تازه را بخواهند زه بیندازند هل روز زحمت دارد و بدین جهت آن را چله گویند.

زهگیر شبیه انگشتری است و جنس آن از عقیق، یشم، استخوان، شاخ، فلزات، چرم و در شست دست راست که تیر و زه را گیرند می کردند و زه گیر باید اندازه باشد که اگر بزرگتر باشد تیر پراکنده افتد وا گر کوچک و تنگ باشد دست اول زند و اگر از چرم سازند شبیه دستکش یا انگشتانه در تمام دست یا مشت کنند.

تیر نباید از چوبی باشد سبک و سست مانند چوب بید و صنوبر زیرا اگر سبک باشد بادش می برد و پراکنده می افتد از چوبهای سخت و وزین هم نباشد چون گردو آبنوس و شمشاد که به واسطه سنگینی دور نمی رود و به نشان نمی رسد و بهترین آنها چوب نی است و بهترین آنها چوبهای نی چین و ژاپن و هند و چین به نام بامبووپس از آن چوب شیر خشت و سپس چوب آزاد که مازندرانی هم گویند. خدنگ چوبی از درخت گز بوده که اطراف تیر می ساخته اند از درخت گز نیز تیر می ساخته اند و گویند تیری که رستم به چشم اسفندیار زد از درخت گز بوده است.

از درخت ساسب یا سلسیب یا بغ نیز تیر می ساختند.

تیز نباید از 9 قبضه بلندتر یا کوتاهتر باشد. دو سرش باید از میانش نازکتر باشد اگر کجی یا تاب دارد باید به آتش راست کرد تیر را خدنگ هم گویند.

سر تیر سوراخی دارد که بر زه می نهند و به فارسی آن را سوفار و به عربی فاق گویند و منتهای تیر را پیکان نامند و آن آهنی است که بر آن قرار دهند که سوراخ کند.

3 تا 4 پر می توان چند سانتی پائین تر از سوفار چسباند که تیر راست و مستقیم برود.

گاه پیکان دوتا و زمانی سه تا بوده و تیر دو شاخه یا دو شعبه می گفته اند و تیری که رستم بر چشم اسفندیار زد دو شعبه داشته و تیری که حرمله در واقعه کربلا به دو کودک حضرت سید الشهداء زد سه شعبه یا سه پهلو بوده است که تموک نام داشته و خواهم گفت.

ناوک چیزی بوده که ناوی از آهن به قدر تقریبا یک ذرع و قطر یک انگشت وسطی و شکافی سرتاسری بر آن بوده و یک سرش شکل قلم تراش داشته و سوراخی بر آن بوده و بندی از آن گذارنده که در انگشت کوچک دست راست اندازند و تیری تقریبا 15 سانتی متر در میانش نهاده و مانند کمان و تیر معمولی اندازند.

تموک تیری خطرناک و غیرقابل علاج بوده و پیکانی دارد که سه پهلو است و طرز خاصی ساخته می شده زیرا پیکانهای معمولی دنباله دارد که در چوبه تیر جایگری شده و با سر پشم و پی آن را محکم می کرده اند که از آن بیرون نیاید اما پیکانهای سه پهلو دارای سوراخی است که چوبه تیر در آن قرار داده می شود و با کشیدن تیر

پیکان در زخم به جای می ماند و باید با زحمت و حتی شکاف دادن آن را خارج کرد.

پیکانی که به شکل دندان گاو درست می شده یا از دندان گاو استفاده می گردیده احتمالاً مربوط به دورانی است که هنوز آهن و فلزات را نمی شناخته اند.

تار چه تیرهای تاتاران و مغولان بوده که از ساختمان آنها اطلاعی در دست نیست.

جای تیر را ترکش، تیرکش، تیردان، کیش و شفا می گفته اند.

پیکان اشکال دیگری هم داشته که شرح آنها لازم نیست (پیکانهای: گنجشکی - مشقی - برگ بیدی - بیلکی و ...).(1)

اسب سواری و قوای جنسی

از زمانهای بسیار قدیم می گفتند اسب سواری قوای جنسی را کم می کند.

هرودوت چهار قرن قبل از مسیح می نویسد کسانی که همیشه اسب سواری می کنند به صفر اعضاء آمیزشی و ناتوانی جنسی دچار می شوند و حتی در صورت ظاهر هم شبیه زنان می گردند.

دکتر هاموند که پزشک ارتش امریکا بود و در 1850 در نیومکزیک خدمت می کرد گزارش داد: سرخپوستان ناحیه در نتیجه اسب سواری ممتد بر اسب های بی زین و انزالهای بی اراده

1- اقتباس از مجله بررسی های تاریخی شماره دوم سال ششم صفحه 4 نگارنده آقای ابوالفاسم جنتی عطائی.

به صورت خواجه ها در می آیند.

دکتر ویلهم استکل Stekel متخصص اعصاب در اتریش گزارش داد که جنگ بین الملل اول عده ای از سواره نظامیان که زیاد اسب سواری کرده بودند به علت انزال دائمی به ضعف قوای جنسی دچار شدند.

بازیکنان سیرکها که مدتها بر اسب می مانند وضعی مشابه آنچه گفته شده خواهند یافت.

در کتاب سدومی Sodomi که در 1967 به چاپ رسیده ریچارد کریستی Richard Christy متخصص بیماریهای روانی گوید: این که زنان هنگام اسب سواری سر و یال اسب را نوازش می دهند (البته زنانی که ران لخت دارند و به بدن اسب هم تماس می یابد) لذت بردنشان است که رانشان به بدن اسب تماس می یابد و عجیب این است که اگر در قدیم این نسبت را به فیل و خرس می دادند که نرشان به ماده آدمی و ماده اشان به مرد ذی علاقه اند امروز اسب را نیز در این زمره وارد کرده اند!

خلاصه آنکه اسب سواری سبب تقویت تمام عضلات و بدن مخصوصا اعضاء سافله شده و درنتیجه قوای جنسی را تقویت و تحریک می نماید ولی همانگونه که هر کار باید به حد اعتدال باشد اسب سواری زیاد هم سبب ضعف قسمتهای نامبرده می گردد.

بعضی مقررات مربوط به اسب سواری

جریمه کردن در مورد اسب سواری یا عددی است یا زمانی، عددی که به جرائم نرمه می دهند و جمع می نمایند

و زمانی که تعداد ثانیه هائی که برای هر خطا شده جمع می کنند. لباس سوار اجباری است که در غیر نظامیان شلوار سفید ، چکمه، کت و کلاه مخصوص و در نظامیان لباس فصل، چکمه ، شلوار سواری و همه نظیف باشد و وزن مردها در مسابقات بین المللی 75 کیلو و در مسابقات ملی آزاد است. در مسابقات عادی در آخر و در پرش صحرائی قبل از سوار شدن و بعد از پیاده گردیدن توزین اجباری است و ترازو در گوشه میدان می باشد و کسر وزن را در موقع لزوم باید با سرب که همراه دارند جبران نمایند. جوائز در اسب سواری نقدی یا اشیاء صنعتی است. مأخذ حساب جوایز سال از سه سال قبل می باشد. که جایزه نیز با شرایطی داده می شود.

اگر در مسابقه اسب سوار آسیب ببیند دوستش می تواند اسب وی را شرکت دهد اما اگر اسب آسیب ببیند نمی تواند صاحبش شرکت کند. در پرش عادی و پرش صحرائی زین و برگ در اختیار سوار بوده و داشتن شلاق و چشم بند و مچ بند و تعلیمی و دهنه های دیگر قدغن است و در مسابقات تربیت اسب زین انگلیسی دهنه آب خوری با زنجیر زیر چانه اجباری است استعمال داروهای تحریکی در اسب قدغن و دادن دواها به عنوان معالجه مجاز است. در هر مسابقه سپردن تعهد اجباری است و باید خط سیر و مسافت

تعیین شده را مراعات کرد. خط سیر علامت دارد محل شروع و ختم و مسیر با علامات و مشخصات است و پرچم ها به عناوین محدود کننده، نقاط اجباری برای عبور، تعیین سمت که هر کدام رنگ مشخص و معینی دارند به کار می رود. مسابقات قدرت 300 متر در دقیقه، شکار 350 متر در دقیقه، پرش عادی 350 و پرش صحرائی 45 با مانع ثابت 600 متر در دقیقه و مسابقه شش جزئی آزاد و مسابقه راه پیمائی در جاده و کوره راهها وجود دارد با توجه به زمانی که معین شده است.

طبقه بندی هر اسب روی آخرین پرش بدون خطایش انجام می ش ود. مانع عبارت است از دو پایه متمایل 35 درجه ای به ارتفاع 2 متر یا بیشتر با تیرهای سبک 3/7 متر به قطر 1/0 که با حصیری به ضخامت 02/0 متر پوشیده شده و موانع چیزی یا علفی یا جاروئی زیر آن است که اسب تمایل به عبور از زیر آن نکند و دو تیر 6 متری برای محدود کردن مانع و ابزار دیگر اما پرش طول خندق پر آبی است که بوسیله نمدانهای آن که شیب ملایم دارد پوشیده شده است و مانع علفی یا جاروئی به ارتفاع 45/0 متر با تمایل 45 درجه جلو خندق گذاشته شده است. نصابی که تاکنون در ارتفاع به دست آمده 49/2 و در طول 20/8 متر می باشد.

شنا

موجودات در آب یا بوسیله دستها، پاها، بال، تکان دادن دم یا بدن، پنجه های پرده دار و خزندگان به طور طبیعی شنا می کنند ولی انسان باید شنا را هم مانند بسیاری امور دیگر تمرین و تعلیم داشته باشد.

شنا از جمله ورزشهائی است که برای مقاصد مهمی به کار می رود و در این حال بدون در آب شل می شود و اگر خستگی شدید عارض شود اسید لاکتیک ایجاد شده در عضلات زیاده از حد بوده و فرصت تبدیل به مراحل بعدی و بالاخره تبدیل به آب و انیدرید کربنیک نداشته اسید لاکتیک زیادی سبب سفت شدن عضلات و راست ایستادن دستها و احتمالا پاها می شود و به اصطلاح شنا گرمی بندد که اگر شنای پشت بداند و بر آب به پشت بیفتد با استراحت اسید لاکتیک تبدیل و دفع می شود ولی ممکن است بستن در اثر سردی زیاده از حد آب پیش آید و چگونگی درجه آب و شناسائی مربوط به آن را در جلد 12 شرح داده ام.

شنا سرگرمی شخص و تماشاگران است و حس اعتماد به خود را بیشتر می کند.

در امر شنا سرمایه گزاریها زیادی می شود و برای مقاصد مختلف این ورزش به کار می رود و همین اهمیت به سزای شنا را می رساند.

کمک های مصنوعی جهت شنا عبارتند از کیسه های لاستیکی باد کرده که جهت حمایت و نگهداری سینه و شانه به کار می رود و

نیز پاروهائی که به قوزک پا تعبیه شده و با سرعت شنا می توان کرد اخیرا علاوه بر بازی رگبی یا چوگان بازی روی آب بازی بسکتبال روی آب نیز در بعضی کشورها رونق یافته است.

انجمن ورزشی بین المللی ابعاد استخرهای شنای قهرمانی را به شرح زیر تعیین کرده است درازا 75 فوت عرض 35 فوت عمق 10 فوت و کمتر از 3 فوت در قسمتهای سطحی انتهائی.

غیر از شنای به پشت تمام شناها با شیرجه شروع می شود.

دیوارهای انتهائی استخر باید تا 90 سانتیمتر زیر آب بدون برجستگی و عمودی بوده و طوری دیوار ساخته شود که شناگران بتوانند آرنج و دست و یا کف پای خود را در موقع بر گشت به آن تکیه بدهند.

سکوی شروع نباید بیش از 75 سانتیمتر از سطح آب ارتفاع داشته باشد در آبهای باز این ارتفاع نباید از 5/1 متری تجاوز نماید و از 30 سانتیمتر نباید کمتر باشد.

مسافت مسابقه شنای آزاد 100 متر و 200 و 400 و 800 و 1500 و شنای قورباغه و پروانه 100 - 200 و شنای پشت 100 - 200 معمول می باشد.

بازی واترپولو ورزش دسته جمعی با توپ است که شنا گران انجام می دهند و آنان که به شنای کرال خوب آشنایند و می توانند 100 متر کرال را در یک دقیقه و پنج ثانیه شما نمایند بازیکن خوب هستند.

فاصله دو گل حداکثر 30 متر و حداقل 20 متر و پهنای یکنواخت نباید کمتر از 8 و بیشتر از 20 متر باشد و عمق

آب نباید در هیچ جا کمتر از یک متر باشد.

پهنای دروازه ها سه متر و سطح زیرین چوب بالای دروازه در فاصله 4/2 متر از کف استخر باید قرار بگیرد.

توپ آن گرد و از چرم یا لاستیک پوشیده شده و پر باد و کاملا باید از باد سفت شده و محیط آن کمتر از 68 و بیشتر از 71 سانتیمتر نباشد و وزن آن بین 400 - 450 گرم باشد.

دسته های مخالف با کلاه سفید و آبی مشخصند و دروازه بانها کلاه قرمز دارند.

طول مدت بازی 20 دقیقه که در فاصله دو نیمه آن 5 دقیقه استراحت داده می شود و در نیمه دوم دسته ها جای یکدیگر را عوض می نمایند و نفرات هر دسته 7 نفرند.

یک دستور برای شناگر

هر سال در پلاژهای ممالک مترقی اتفاقاتی می افتد آمارگر به مسئولیت خطیر و مهم خود واقف است و راستی کشوری که آمار ندارد یا دارد و صحیح نیست هرگز تکلیف خود را نمی داند. آمارگر می داند نفراتی که در پلاژ هستند تعدادشان چیست اما باید سعی کند و در ممالک نامبرده می کنند تا آمار بیماریهائی که به شنا و پلاژ مربوط نیست ثبت کنند تعداد تشنجات سنکوپها و ... را که به شنا و پلاژ ارتباط دارند یادداشت نمایند و در نتیجه در رفع و دفع و ضوابطی که ابتلائات نامبرده را پیش می آورد کوشش گردد.

در نتیجه آمارگیری صحیح چنین معلوم گردیده در کشورهائی که ظهرانه متنوع و لذیذ و فراوان می خورند گرفتاریهای مربوط به پلاژ بیشتر از مکانهائی دیده می شود که غذای ظهرشان سبک و مختصرتر است.

به زیانهای پرخوری در جلد سوم اشاره کردم و هم اکنون باید مطلب زیر را به آن اضافه کرد: کسی که در پلاژ می خورد مقدار خستگی وارده بر معده و احشاءش بیشتر بوده و چون به شنا بپردازد چون نیروی عضلانی زیادی مصرف می گردد و بدن پیش از حد توانائی کار می کند سبب می شود هضم غذای بیشتر که می تواند کالری زیادتر ایجاد کند در نتیجه فعالیت عضلانی افزونتر گرمای داخلی زیادی ایجاد گردد و در اثر جستن یا رفتن در آب سرد عارضه تهدید کننده ای به نام هیردوکوسیون (Hydrocution) که چیزی جز توقف قلب نیست پیش آید از این رو به شناگران عزیز توصیه می شود از پرخوری برای زمان شنا و غیر شنا خودداری نموده و در مواقع شنا مخصوصا متوجه باشند غذائی را انتخاب نمایند که حجم کمتری داشته باشد تا عوارض کمتری به وجود آید.

کسانی که تب دارند، مبتلایان به امراض ریوی به خصوص بیماری سل، افراد ضعیف و علیل، بیماران قلبی، بیمارانی که گوش درد عفونی دارند و برخی از بیماران پوستی نباید شنا کنند و حتی در آب سرد بروند همین طور کسانی که حساسیت دارند و با در آب رفتن کهیر می زنند باید از شنا کردن و در آب سرد رفتن خودداری نمایند.

از شنا در حوض و استخرهای کثیف نیز باید خودداری کرد.

کسی که آشنا به فن شنا نیست نباید بدون مربی و حداقل دور از انظار به شنا بپردازد.

کسی که برای شنا به کنار دریا می رود خوب است با پزشک خانوادگی خود مشورت نماید.

کسی که آب سرد ناراحتش می کند باید روز اول اندک مدتی در آب بماند و به تدریج روزانه بر مدت مذکور بیفزاید تا عادت کند.

بهترین موقع شنا برای پوستهای حساس قبل از ساعت 10 صبح و بعد از ساعت 4 عصر می باشد زیرا اشعه آفتاب در فاصله این دو زمان عمودی بوده سوختگی بدن بوجود می آورد.

اما شنا به نظر اسلام همانگونه که گفتم ورزشی مفید و فعالیتی مورد توجه محسوب شده و حتی مسلمانان را به فرا گرفتن شنا تشویق نموده اند که چند روایت را در برگهای قبل گفتم و از نبی گرامی نقل و اضافه می شود: خیر لهو المؤمن السباحه (بهترین سرگرمی جهت مؤمن شنا کردن است).

نجات غریق

آدمی تا دندانش درد نگیرد از دندانش یادی نمی کند و تا چشمش سوزش نیابد متوجه نیست که چشمی هم دارد همین طور قلب و ریه و سایر اعضاء. در اینجا باید بگویم تا آدمی خودش غرق نشده باشد و نفسهای آخر نباشد و ناگهان فرشته نجات و کسی که او را از مرگ حتمی نجات داده به ساحل نیاورده باشد نمی داند نجات دهندگان چه ارزشی دارند و کسی که غریقی را از حال احتضار به

کنار می رساند و می بیند زنده ماند و نفس کشید و باز هم می تواند برای اجتماعش زن و بچه اش مفید باشد چه اندازه لذت می برد خود ناجی خبر دارد.

کسی که نزدیک به ساحل در حال غرق شدن است می توان با دراز کردن دست یا انداختن طناب یا هوله یا ... او را کنار کشید و اگر قایقی موجود است با قایق به طرفش رفت و در غیر این صورت با شنا باید به سوی او شتافت که در این حال دو وضع پیش می آید یا غریق به ناجی می چسبد یا ناجی با تعلیماتی که دیده و توانائی که دارد فرصت به او نمی دهد و وی را گرفته به کنار می کشد و اگر به او چسبید انواع و اقسامی دارد که شرح هر کدام مفصل بوده از طرز خلاص شدن و راه نجات دادن و غیره که چون فنی و تخصصی است از ذکر آن خودداری شده به کتابها حواله داد همی شود تا طالبین خواست خود را انتخاب نمایند.

پس از نجات دادن ممکن است تنفس مصنوعی دادن به غریق لازم باشد و چون ممکن است دادن تنفس مصنوعی در مواردی غیر از برای غریق در آب پیش آید و یا برای کودکی که در خانه به حوض افتاده لذا مختصری به شرح آن می پردازم شاید کسی بتواند باعث نجات یکی گردد و من هم بانی شده باشم.

کسی را که در آب افتاده یا برق گرفته یا صاعقه زده یا گاز خفه کرده یا ... و به هر عنوانی باشد چنانچه نفس می کشد دادن تنفس مصنوعی کار غلطی است و فقط باید به درمان بیماری مربوطه ای که به آن مبتلا شده پرداخت (ناگفته نماند در مواردی که مرکز تنفس رو به فلج شدن می رود مانند در فلج اطفال با آن که

هنوز تنفس برقرار است باید کودک را برای جلوگیری از خفه شدن در آن اسباب مخصوصی که قفسه سینه را شهیق و زفیر می دهد و بالا و پائین می برد گذاشت که با دست عمل مذکور غیر ممکن بوده و آن قدر باید در آن اسباب بیمار را گذاشت تا فلج از مرکز تنفسی بگذرد و هر جای دیگر که احتمالاً قرار است بماند متمرکز گرد و مبتلا خفه نشود).

کسی که دچار خفگی شده مانند غریق ولی هنوز نفس دارد کافیست که سرش را از پا پائین تر بگذارند و پاهایش را بلند نمایند و اعضایش را به طرف قلب ماساژ دهند و ...

اما کسی که لازم است او را تنفس مصنوعی دهند می توان بر شکم خواباند زیرا در این حال زبان به طرف جلو می آید و به عقب نمی افتد و مجرای تنفسی را نمی گیرد به یک دستش را به طرف جلو دراز و دست دیگر را خم کرده روی دست دیگرش گذارده سرش را روی دست خم شده گذارده صورتش را به طرف دست دراز شده بگردانید و پاهایش را از هم باز کرده یکی از آنها را بین دو زانوی خود گرفته زانو بزنید دو دست را در حالی که انگشتان باز نیست طوری روی دنده ها بگذارید که نوک انگشتان در روی پهلو باشد که از نظرتان مخفی باشد در این حال دست شما کشیده و ساعد و بازو در امتداد یک دیگرند و شما زانو زده و بر روی ران وی گویا به حال رکوعید.

کم کم خود را به همان حال جلو بیاورید بطوری که ساعد و بازو و خودتان عمود بر بدن غریق قرار گیرد یعنی وزن بدنتان بر دنده های غریق فشار آورد و این عمل باید تقریبا دو ثانیه طول بکشد بعد به سرعت خود را عقب کشید و دستها را از غریق بردارید

و بعد از دو ثانیه توقف باز عمل را تکرار کنید و بدین طریق 12 تا 15 مرتبه در دقیقه عمل تکرار می شود و آن قدر باید این عمل را تکرار کرد که تنفس طبیعی شروع گردد.

اگر کمک داشتید بگوئید یقه و کمربند و تکمه های غریق را باز کنند و سعی کنید در این حال داروئی به کار نبرید تا پزشک برسد غریق نباید بلافاصله پس از جان گرفتن به نشیند که به قلبش صدمه خواهد رسید سعی کنید نشستن و راه افتادنش با اجازه پزشک باشد.

حرکت دادن غریق از همان نقطه اولی به جای دگر ممنوع است و اگر ناچار به حرکت دادن شدید باید در وضع خوابیده در حالی که تنفس مصنوعی داده می شود او را انتقال داد.

اگر غریق بلکه مریض تنفسش به راه افتاد و مجدد ایستاد باید مجدد تنفس مصنوعی داد.

چنانچه لازم شد به علت خسته شدن ناجی باید یک نفر دیگر تنفس بدهد ولی به همان سرعت و همان طرز ادامه دهد آنچه اخیرا کشف شده و فوق العاده لازم است مطالعه ای است که یکی از روانشناسان انگلیسی مورد بررسی قرار داده و اعلام داشته و موضوع قطعی شناخت شده است وی در ضمن بررسی وضع روانی بیمارانی که تحت عمل جراحی قرار گرفته بودند ملاحظه نمود کسانی که به وسیله آقای ... جراح معروف عمل شده اند با آن که نتیجه عمل بسیار مطلوب و عالی و بدون عارضه بود تقریبا تمام مشتریهای وی از او رنجیده خاطرند روانشناس پس از پژوهش دانست جراح نام برده شخص بدگوئی است و چون بیمارانش عمیقا بی هوش می شدند

به آنها ناسزا می گفته است در حالی که معلوم می شود زمان بیهوشی احساس وضعی مخصوص از بیمار در برابر تلقین و سرزنش و تعریف کاملاً بیدار بوده و تشخیص خود را می دهد.

در بهداشت روان موضوع را به یک سطح بالاتری برده راجع به این که چرا در اسلام دستور داده شده مرده را هم تلقین کنند بحث خواهم نمود. شما هم سعی بفرمایئد هم اکنون که نجات بخش شده اید و دست و سر و تنه خود را در امر خیر به کار انداخته اید زبانیان را هم در راه خیر بکار ببرید که پروردگار در قرانش بدین مضمون می فرماید کالم خوش به سوی خدا صعود می کند ولی این عمل صالح است که او را بالا می برد (بدون شک فرق صعود و ارتفاع را می دانید هواپیما صعود کرد و کوهنورد در ارتفاع ... متری قرار گرفت و صعود آن است که هنگام بلند شدن رابطه خود را با زمین قطع می کند و ارتفاع گرفتن آن است که بلند می شود ولی با زمین مرتبط است)

به هر صورت هنگام دادن تنفس مصنوعی مرتب به اطرافیان بگوئید: حیف بود جوان به این خوبی که همه همه از نیکوکاریش صحبت می کردند بمیرد خوب شد الان هوای تازه مرتب وارد ریه اش می شود و هوای کثیف و کشنده خارج می گردد. خیلی باید کوشش کنیم امثال این جوانان که به درد اجتماع می خورند و مردم را دستگیرند نجات یابند اینک الان الان نفس خواهد کشید، از این قبیل سخنان و ... و چون نفراتی جمع شدند اولین نفر را به دنبال پزشک بفرستید و دومین را برای گرفتن چای و یا درست کردن آن و گرم نمودن بیمار و با نفری که لازم نیست کاری انجام

دهد باز از خوبی غریق و این که به زودی بهبودی خواهد یافت سخن بگوئید.

می توان غریق را به همان طریق خواباند و بالای سرش قرار گرفت در این حال باید هر دو دست بیمار را خم کرد و سرش را به طوری که صورتش متمایل به یک طرف باشد روی دستهایش گذاشت (آرنجهایش را خم کنید و کف دست را روی کف دست دیگرش قرار دهید) زانوی راست خودتان نزدیک دست چپ غریق و کف پای چپتان را کنار دست راست غریق قرار دهید کف دستهایتان را روی پشت و دو طرف ستون فقرات وی بگذارید و طوری قرار گیرید که سر غریق میان زانوی راست و ساق چپ شما باشد.

بدین طریق روی پا نشسته و دستها را روی غریق گذارده آرنج را کاملاً باز کنید که دستها کشیده و باز باشد دو انگشت شصتتان به هم برسد و بقیه انگشتان از یکدیگر باز باشد رد این موقع روی زانو بلند شده و زن خود را روی دستها انداخته بطوری که شانه و بازو و ساعد در امتداد یکدیگر عمود برغریقند فشار وارد می آورید و مانند طریق قبل مرتب به جای خود برگشته آن را تکرار می نمائید (تمام آنچه راجع به تلقین گفته شد باید در کلیه موارد مراعات گردد و فراموش نشود، در هیچ مورد نباید برای در آوردن لباس غریق تنفس دادن را معطل گذارد).

طریق دیگر که معمول گردیده و نزد بسیاری بهترین و آسانترین راه نجات غریق محسوب می شود اینست: غریق را به پشت باید خواباند (دستتان زیر سرش باشد آرام آرام سرش را به زمین گذاشته به نرمی دست از زیر آن بیرون آوردید در این حال

اگر چند نفر باشید یکی باید به عنوان سرپرست انتخاب گردد و دستور بدهد. یکی باید سر را به وضع خاص نگه دارد (کف دست چپش را طوری روی پیشانی غریق نگذارد که خط رستنگاه مو روی طول انگشت وسطایش باشد و دستی دیگر زیر گردنش آن را به طرف بالا بیاورد و پیشانی را به عقب ببرد بطوری که یک خط عمودی از زنخ و قسمت فوقانی لاله گوشش گذشته بر زمین عمود گردد).

به وسیله شصت باید دهانش را باز کرد و دو انگشت شصت را به دو کنار دهانش گذارد و دهان را کاملاً باز نمود و دهان را فوری به دهان غریق گذاشت و با یک دست بینی او را گرفت و دستی زیر فک او گذارد و به طرف عقب و بالا آورد که راه تنفس وی کشیده و باز مستقیم بماند (باید سعی کرد اشخاصی که گریب یا بیماری مسری دارند این کار را انجام ندهند مگر این که یک نفر تنها باشد و مجبور به اقدام گردد)

باید مراقب بود زبان غریق گرفته شود که به عقب رانده نشود و سبب گرفتن مجرای تنفسی نگردد . وقتی هوا در ریه غریق وارد می کنیم مرحله شهیق مصنوعی است و بعد باید دستهایش را روی سینه اش به طرف دو پهلو گذاشت و فشار داد که مرحله زفیر هم انجام گیرد (اگر معده حساس بود باید او را به طرف شانه ها خم و سرازیر کرد و در مواردی که لباس خیس نیست بهتر این است از فرصت استفاده کرد و به تنفس دادن پرداخت).

راههای دیگری نیز هست که اهم آن ها گفته شد و کافی به نظر می رسد.

کوهنوردی و دویدن

کوهنورد ورزیده نسبت به تمام متعلقات کوهنوردی دیده بینائی دارد زمان را و فضا را در وهله اول درک می کند و آنجا که مساعد است و هنگامی که سازگار می باشد انتخاب می نماید تا بهتر از دامان طبیعت و دیدار مناظر بهره و لذت ببرد، دقت و احتیاط اولین تصمیم جدی اتخاذ شده از طرف یک کوهنورد اصیل است و در عین حال برای کوهنورد احتیاط این معنی را نمی دهد که از معابر مشکل نگذرد و با دیدن موانع راه بگرداند بلکه بین دو مشکل و دو سختی را می سنجد و متعادل را انتخاب می نماید همان گونه که حضرت علی می فرماید عاقل کسی است که بین دو شر را بداند کدام شرش بیشتر است در صورتی که تشخیص بین نیک و بد در اکثر موارد قبلاً داده شده است در اینجا نیز تشخیص بین معبر سخت و راه پایه آسان و یک کوهنورد می اندیشد که بین سختیها بهترینش را انتخاب کند.

کوهنورد شکیباست و بر عکس پیاده رو که جلو قدمش را می نگرد دور اندیش بوده و هرگز برای خودنمائی به تظاهرات که دستخوش گرفتاریهاست نمی پردازد به علاوه که تظاهر یک کوهنورد یعنی غفلت از دور اندیشی و بلکه معنی پشت پا را دیدن می دهد.

کوهنورد آمادگی یک کوهنورد در دو کلمه خلاصه می شود: تجهیز و آگاهی، مجهز بودن به وسائل و ابزار کافی و کامل و حداقل و آگاهی کامل به منطقه.

کوهنورد که بهترین فضا را در بر گرفته و بهترین هوا را فرو

می برد باید بهترین بازده را داشته باشد و بازده بهتر برای یک کوهنورد اینست که هدف مشخص و جالبی داشته باشد و هدف وقتی مشخص و جالب انتخاب شده که کوهنورد مایل باشد آن را به مربی برساند چنان انتخابی کرده است که انتظار دارد همه آن را بدانند و بشناسند.

تردید برای کوهنورد بلائی است که یا کیلومترها راهش را دور می سازد یا نمی گذارد به مقصد و هدف برسد یا به مخاطره اش می اندازد.

در بین ورزشها پیاده روی چون نماز است و کوهنوردی چون روزه. همه عبادات، عبادت مثبت اند و روزه عبادت منفی، در همین نماز باید وضو گرفتن مقدمات و مقارنات را رعایت کرد تکبیر گفت حمد و سوره خواند، رکوع و سجود و قیام و قعود به جا آورد و همه کارها را انجام داد و همه جنبه کردن دارند و مثبت اند در روزه باید نخورد، نیاشامید، سر به زیر آب نکرد، استفراغ ننمود، آمیزش نکرد، و ... و همه جنبه نکردن و منفی دارد.

پیاده روی هم همه سخن از کردن است و جنبه مثبت داشتن قدمها را محکم بگذار، مانند کسی که باش که به سراشیب می رود، دستها را به اندازه پاها حرکت ده که در همه پستانداران به اندازه یکدیگر در حرکتند، اندکی به طرف جلوباش، چشم به زمین بدوز، با جاهلان سخن به نرمی و سلامت بگو، اما در کوهنوردی همه سخن از نفی است بلکه سخن از چیزهائیست که باید یک کوهنورد از خود دور سازد و عجیب اینجاست که پیاده روی و کوهنوردی که سرآمد و بهترین

ورزشها هستند تماشاچی ندارند و تمامی حس رقابت در اختیار اراده خوشان است.

در کوهنوردی است که باید توجه داشت آنچه جنبه منفی دارد اهمیت داده شود. ممکن است یکی بگوید کوهنوردی هم جنبه اثباتی بیشتری دارد و می توانیم بگوئیم ای کوهنورد مواظب باش پا را درست بردار، به وسائل کافی مجهز باش و ... و همه مثبت است و داشتن و کردن و آن چه مهم است این که در بعضی اعمال جنبه نکردن فوق العاده ضروری و لازمتر به نظر می رسد و در کوهنوردی چنین است.

پیاده روی مانند نماز است، آن در بین ورزشها و این در میان عبادتها، نماز برای همه مردان و کلیه زنان واجب است و درت مام سنین باید خواند و فقط در مواقعی از زنان ساقط است و لی روزه همانگونه که در جلد سوم شرح دادم تقریبا در انحصار یک عده جوان آن هم اکثریت مردان در می آید یکه سوخت و ساز شدید بدنی دارد پیاده روی هم برای همه مردان و کلیه زنان واجب است البته با شرایطی که در جلد قبل گفتم برای مردان چگونه پیاده روی خوب است و جهت زنان کدام پیاده روی مناسب می باشد و در تمام سنین می توان پیاده روی کرد ولی کوهنوردی تقریبا در انحصار یک سن معینی است. نماز هر روزه و همه وقته می باشد و روزه ایام معینی دارد پیاده روی هر روزه و همه وقت بوده و کوهنوردی فصلی و انتخابی و مکانی دارد.

در برنامه یک کوهنورد باید همیشه لغاتی به کار رود یعنی مورد عمل و سرمشق قرار گیرد تا به سلامت بگذرد و از مخاطرات به سهولت

عبور نماید و آن کلمات عبارتند از : تأمل، احتیاط ، دقت.

کوهنوردی که با فرارسیدن شب مواجه می گردد اگر در ارتفاع کم و مواجه یک آبادی است با کمک چراغ قوه می تواند به راهپیمایی خود ادامه دهد اما در ارتفاع زیاد که راهها در تاریکی محو است و چراغ هم بیش از چند متری را روش نمی کند باید توقف کرد و تنها به حفظ خود از سرما اگر وجود دارد پرداخت و اگر با وجود داشتن پناهگاهی سرما غلبه داشت لازم است تا صبح به نرمش و فعالیت و حرکات بدنی پرداخت.

اگر روز بود و مه غلیظی آمد و راهها در غبار محو و گم شد باید افراد زیاد از هم فاصله می گیرند و در صورتی که جاده باریکی بود که در آن اثر رفت و آمدی به جای مانده آن را انتخاب کرد و در غیر این صورت با تأمل و دقت و مشورت با یکدیگر به راه رفتن ادامه داد و این مشورت را مرتب در فواصل کوتاه تکرار نمود.

چنانچه کوهنوردی در آغاز بهار صورت می گیرد باید به این مسئله نیز توجه داشت که چه بسا نهری از آب که صبح قابل عبور است و بعد از ظهر و سر شب به علت باز شدن برف و یخ غیرقابل عبور عبور می گیرد و در این صورت باید با اطمینان پای در نهر گذاشت و عبور کرد یا قبل از زیاد شدن آب گذشت.

اگر فردی سقوط کرد و مصدوم شد بایستی در نجاتش کوشید و کمکهای اولیه پزشکی را انجام داد و وی را به نزدیکترین محل درمانی رساند و در صورتی که سقوط سبب حوادث ناگواری شد باید کسی روحیه خود را نبازد و اگر فردی روحیه خود را از دست داد باید به وسیله مربی آرامش یابد و در صورتی که عادی کردن وی

سخت باشد باید مربی یک نفر را به جای خود به عنوان سرپرست بگمارد و خود در معیت شخص یاد شده عقب عقب افراد به حرکت ادامه دهد.

افراد کوهنورد باید یکدیگر را خوب بشناسند و اگر برنامه سنگین کوهنوردی در پیش است با کسانی تصمیم به اقدام بگیرند که قبلاً در انجام برنامه های کوچک سهیم بوده اند و در غیر این صورت برنامه کوهنوردی مبدل به گردش تفریحی و پیک نیک خواهد گردید.

لباس کوهنوردان باید طوری باید که آنان را در برابر سرما حفظ کند سبک باشد بافت محکم و غیرقابل نفوذ در رطوبت آب و دارای قدرت نگهداری گرمای بدن یعنی از نوع پشمی ابریشمی و نایلون باشد. جوراب و لباس زیرین از نوع پارچه های پشمی ضخیم باشد بهتر است.

بلوز باید گرم و سبک و گشاد و با یقه بسته و بلند از پائین و بلند از بالا که تا زیر چانه را بپوشاند روپوش (آلوزاک) پارچه با بافت فشرده که زیاد فراخ نباشد تا در سنگها گیر نکند. کلاه بهترین نوع کلاه بره است. کفش سبک و دارای تخت ضخیم 15 میلیمتری و خصائص دیگر. پوشاک محافظ، عینک برف، دستکش، لباس گرم، روپوش بارانی، گتر برای جلوگیری از ورود خاک و برف به کفش.

طناب کوهنوردی بافته شده از رشته های شاهدانه که رشته 10 میلیمتری آن ششصد کیلو قدرت دارد و قبال انعطاف بوده نرم و مقاوم است و وزن طنابهای بافته شده از الیاف کنفی را مایل

نیز گویند که مقاومتش متوسط و کمتر از شاهدانه است. طنابهای بافته شده بهتر از طنابهای کابل مانند است. طناب های لازم عبارتند از: طناب حمایت برای صعود به ارتفاعات به قطر 10-11 میلیمتر و طول 30-36 متر. طناب فرود برای لغزیدن روی آن و پائین آمدن . طناب انفرادی که طولش متناسب با قداست به صورت کمربند و حمایل استفاده می شود.

طنابهای کمکی به قطر 5-6 میلیمتر و طول 5 تا 15 متر که به رنگهای الوان است برای شبهای خطرناک که بیم سقوط بهمن می رود به کمر می بندند که اگر بهمن ریخت سر طناب بیرون بماند طناب در کوهنوردی خیلی محترم است نباید زیر دست و پا بیفتد به سنگ های تیز مالیده شود مرطوب بماند یا گره دار باشد و پیچیدن آن باید طرز مخصوص کلافی یا زنجیری یا گرد باشد.

از لوازم دیگر کوهنوردی کلنگ است کلنگهای راهنما و همگانی و کوتاه. کفش یخ، میخها، بیلچه، چکش کوه، موسکتن که کارابین یا حلقه هم گویند، کوله پشتی، انواع گیره.

از دانستنی های مهم کوهنوردان دانستن انواع گره زدن هاست.

عالیترین ورزش اسلامی که می توان از آن نام برد بعد از پیاده روی کوهنوردی است و در جلد دوم گفتم حضرت آدم با کوه سراندیب و پیامبران اولوالعزم هر کدام با کوهی سر و کار داشتند یعنی دامنه مصفا و هوای فرحبخش آن را برای مناجات

و راز و نیاز انتخاب می فرمودند (حضرت نوح و کوه آرارات، حضرت ابراهیم و حضرت موسی کوه طور - حضرت عیسی کوه ساعیر - حضرت زرتشت سبلان کوه - حضرت محمد کوه فاران یا کوه حرا (با کسر حا).

اگر استناد ورزشهای دیگر مستقیم یا غیرمستقیم به اطرافیان و کسان پیامبر می رسد کوه نوردی نه به معنای کوهنوردی ورزشی بلکه به عنوان مکان غیر آلوده و دارنده امتیازاتی چند مورد علاقه پیامبران بوده و دامنه با صفا و هوای مصفایش را برای عبادت و مناجات و راز و نیاز انتخاب می فرموده اند. اتفاقا در دعای سمات که در هر کتاب دعائی است جملاتی است که مشابه آن در پاسوق سی و سه سفر تثنیه تورات دیده می شود و حتی متن عبری و عربی آن را درم جلد دو آوردم و در هر دو اشاره به رفتن حضرت موسی به کوه طور و حضرت عیسی به کوه ساعیر و حضرت محمد به کوه فاران می باشد.

انبیاء عظام نه با چادر نشینی موافق بودند نه با کوه نشینی حتی می بینم هنگام ورود حضرت یعقوب و همراهانش به مصر چون به حضرت یوسف نخست وزیر وقت که فرزندش بود رسید خیر مقدمی که عرض شد توأم با شکرگزاری بود که به شهر در آمده و از بادیه نشینی خلاصی یافته اند (با توجه به این که در کنعان خانه نیز وجود داشته است) یعنی آن چه از پیامبران عکس العملی درباره مطلب مورد بحث دیده و شنیده می شد تشویق مردم به انتخاب شهر و شهرنشینی بود اما گاه نیاز و راز هم به سوی کوه رفته واز همه امتیازات طبیعی و دست نخورده اش استفاده می نمودند و ما می دانیم پیامبران نه تنها شهرنشین بودند بلکه شروع شهرنشینی و ساختن اولین

خانه «و آن اول بیت وضع للناس بمکه» به دست پیامبر شروع گردید که در جلد دوم شرح دادم ولی با آن همه علاقه و دستور به شهرنشینی خود گاه گاهی به کوه می رفتند و شرح چگونگی آن را در جلد دوم دادم و این مجرب بوده و به تجربه رسیده حتی پس از چند روز کار خسته کننده کسی که کوهنوردی می کند احساس راحتی می نماید و هستند کسانی که ایام اداری را کار می نمایند و جمعه به کوهنوردی می گذارند و خود را شاداب می سازند.

صرفنظر از پیاده روی که به نظر قرآن نمی توان آن را ورزش نامید بلکه از ضروریات زندگی باید محسوب گردد و در جلد قبل شرح دادم دویدن و مسابقه دو از ورزشهای مورد نظر می باشد:

حضرت یوسف خواب دید یازده ستاده خورشید و ماه سجده اش کردند مراتب را به عرض پدر رسانید پدرش یعقوب فرمود ای فرزند عزیز خواب خود برای برادران بازگو مکن که شیطان در راه شیطنت و ایجاد حسادت آماده ایستاده و در این صورت برادران بر تو مکر و حسد خواهند نمود و تعبیر خوابت این است که خدا تو را برگزید و علم تأویل خواب را بیاموزد و لطفش را بر تو و پدرت و آل ابراهیم تمام گرداند.

برادران روزی به یکدیگر گفتند پدر یوسف را بیش از ما دوست دارد و دلبسته اوست باید یا یوسف را کشت یا کاری کرد که از دیاری دور از کنعان سر در آورد و برای این که بتوان نقشه را خوب اجرا کرد باید فوق العاده نسبت به پدر مهربانی کرد و جلب توجهش

نمود و خود را نیز صالح قلمداد نمود.

یکی از برادران به نام روبیل گفت از کشتن نام نبرید و اگر می خواهید حتما این کار را بکنید او را بر سر راه کاروان ببرید و به چاهی واردش کنید کاروانیان آمده او را با خود به دیار دور دست که مقصودتان است خواهند برد.

خوب که خود را نزد پدر صالح و مهربان معرفی کردند روزی گفتند ای پدر اینقدر که ما به صحرا می رویم مگر از ما درباره یوسف ایمن نیستی که او را با ما نمی فرستی که در صحرا بازی کنیم و از تپه و چمن ها بالا رویم و بدان او را حفظ می کنیم یعقوب گفت می ترسم شما سرگرم شوید و گرگ یوسفم را بدرد و بخورد فرزندان گفتند ما چند نفر ورزشکار و نیرومند در صحرا باشیم و گرگ به یوسف نگاه چپ کند ممکن نیست و اگر چنین اتفاق روی دهد از هر لحاظ در خسران و آبرو ریزی خواهیم بود.

اصرار کردند و پدر یوسف را فرستاد همین که به صحرا رسیدند متفق شدند که یوسف را به چاه افکنند و افکندند و در آن حال بود که به وی وحی رسید اندوهگین نباشد که روزی برادران را در حالی که مقامش را درک نمی کنند به کار بدشان آگاه خواهد ساخت برادران با حال اندوه و زاری به نزد یعقوب بازگشتند و چون یعقوب بدین حال آنان را دید گفت چه شده گفتند سرگذشت ما چنین شد مادر صحرا مسابقه می دادیم یوسف را گذاشتیم که از سفره و کت و شلوار و اثاث ما مراقبت کند چون از مسابقه برگشتیم ...

مقصود من از کلمه مسابقه بود که برای یعقوب در آن حال گفته شد حالی که پیامبر الهی عزیز خود را از دست داده

بود معلوم می شود که فرزندان متوجه نگران بودن حضرت و عنوان مسابقه دادن را پیش کشیدند مثل این که می خواستند به پدر عرض کنند: پدرجان ما به کاری پرداختیم که از لحاظ مذهب و ایده ای که نزد توست بلا اشکال می باشد و می بینیم که حضرت هم اگر حرف دیگری داشت از این که مسابقه داده بودند چیزی نگفت و چون و چرائی نکرد به علاوه اینکه از تقاضای قبلی فرزندان معلوم می شود این عمل یعنی دویدن (یا مسابقه دو دادن) در صحرا و تپه بازی کردن کار مدام و معمولشان بوده است.

از طرفی می دانیم تمام کارها در اسلام ضرایب و ضوابطی دارد که از روی آنها همه چیز سنجیده می شود و به حساب می آید مثلاً خنده کردنی که برای یک جوان 18 ساله لازم است برای یک مرد 70 ساله مکروه می باشد و جست و خیزی که جهت بچه شش ساله ضروری است اگر از مرد 60 ساله دیده شود مکروه می باشد و به همین نحو دویدن را که قرآن به فرزندان یعقوب نسبت می دهد نه به یعقوب یا پیران و اشخاص مسن همین است که دویدن جوانان با توجه به این که قرآن می فرماید در صحرا و هوای آزاد دویدند نه در خیابانهای پر از گاز وا ملاح سرب مسموم کننده و این که مدتها ایاب و ذهاب را معطل و سرگردان نمایند! دویدند اما کلمه یرتع و یلعب برای آنان به کار برده شده و یرتع آن عجیب است که هرگز در کنار کلمه لعب ذکر نشده مثل اینکه در اینجا همانگونه که مراتع سبز و خرم فایده می رسانند برای دوندگان هم سودمند می باشد و همینطور هم هست دویدن باید در هوای آزاد سبزی دار باشد و ما می دانیم دویدنهای قهرمانی را اگر بلافاصله پس از مسابقه الکترودیوگراف نمائیم

آثار ایسکمی (کم خونی) زودگذر عروقی در آنان می بینیم و لذا همین اثر برای غیرجوانها مؤثر است و قرآن هم به دویدن جوانان اشاره می فرماید.

در 1924 دانشمند آلمانی که جایزه نوبل برده بود به نام اوتووواربورگ نظریه ای داد بدین معنی که گفت کمبود اکسیژن موجب انحطاط یک سلول سالم و مبدل شدنش به یک سلول سرطانی می گردد تا ا ین که در این اواخر دکتر فن آگن اظهار داشت تأمین هرچه بیشتر اکسیژن از طریق دویدن متوالی و منظم بدست می آید و گروه هائی را انتخاب کرد و بر آنان آزمایش نمود و چنین اعلام داشت: اشخاص عادی هفت برابر بیشتر از دوندگان دچار بیماری سرطان می شوند و به اعتقاد وی ورزش منظم مانند دویدن ، شنای طولانی، پارو زدن، دوچرخه سواری و اکسی می تواند حداکثر اکسیژن را به بدن برساند و روزانه 5 - 8 کیلومتر دویدن آهسته را با حداکثر نبض 130 ضربان در دقیقه در تمام طول عمر توصیه می نماید و جذب اکسیژن را دقیقه ای 40 لیتر هوا با 7/1 اکسیژن دانسته و شتابزده مانند قهرمان دویدن را سودمند نمی داند.

من نظر اسلام را گفتم مسابقه دویدنی را برای جوانان از نظر اسلام آوردم و نظریه دانشمندی را که هنوز به صورت واقعیت اعلام نشده ذکر نمودم تا بی طرفی خود را حفظ کرده باشم ولی بر خودم یقین است دویدن بنا بر آنچه از اسلام می توان فهمید برای سنین جوانی است و پیاده روی همانگونه که قران می فرماید برای

تمام عمر سودمند است.

فرزندان یعقوب در آتش حد می سوختند که چرا یوسف گرامی تر از آنان است تصمیم بر قتل یا آواره نمودنش گرفتند نقشه خود را به اجرا درآوردند و از آغاز تا انجام چنین اعمالی از آنان سر زد : 1 - به پدر احترام کردند نه به خاطر جلب اعتماد که یوسف را تحویلشان دهد زیرا پس از مراجعت و همیشه پدر را گرامی می داشتند 2 - قلب و زبانشان با پدر عکس یکدیگر می تپید و می چرخید قلب می گفت شعله ور در آتش حقد و حسدم و باید یوسف را از پدر جدا کرد و زبان التماس می کرد که یوسف بهتر است به بازی و صحرا برود 3 - به پدر هنگام مراجعت از صحرا دروغ گفتند که یوسف را گرگ دریده است. 4 - به برادر خود ستم کرده در چاهش کردند 5 - تشتت آراء داشتند بر قتل یوسف یا آواره نمودنش 6 - مسابقه داده بودند و دویده و بازی کرده بودند و سابقه مسابقه خود را برای پدر شرح دادند 7 - همان طور که اشاره شد وسائل زمانی و مانی (غذا یرتع و یلعب و ...) برای فعالیت بدنی فرزندان حضرت آماده بود.

وقتی سوره یوسف را مطالعه می کنیم داستان عجیبی است که نه تنها بهترین قضیه ها و احسن القصص می باشد بلکه در آن می توان از وضع زندان، سیاست، اقتصاد، عشق، ازدواج، دعوت ، مهمانی ، ورزش و تقریبا کلیه ضوابط تاریخی مربوط به آن زمان یعنی به زمان حضرت یعقوب و یوسف مطلع گردید. و در هر قسمت یا تعمق از آن پند گرفت همین موضوع ورزش را بنگرید که قرآن چه می فرماید: ورزشکارانی همه برادر بودند اما آتش حقد و حسد و یک صفت

غیر پیامبری و دون یعقوبی بر آنان مسلط بود بازوی توانای خود را برای گشودن عقده حسد به پدر گروگان گذاشتند و نحن عصبه گفتند و یوسف را با خود برای سپردن بدست سرنوشت به صحرا بردند آیا منظور قرآن را فهمیدند؟ قرآن بلکه خدای قرآن انتظار دارد نیرومند ساختن تن تنها برای گروگان گذاشتن نیرو یا یوسفی را به چاه سرنگون ساختن یا گریه و زاری دروغین آغاز کردن یا پدر را گول زدن یا اجتماع را از پاکان بی بهره ساختن و بالاخره زور و قدرت وسیله ای نباشد که مغزها و یوسف ها را از کشور پیامبر اخراج کرده به دیار فرعونی بفرستند! در اینجا کسی ایراد نکند که اینها وسیله ترقی یوسف را فراهم ساختند فقط متوجه باشند آنان چه ماموریتی داشتند آیا حق داشتند به پدر دروغ بگویند یا برادر را به چاه سرنگون سازند؟!

امروز در بین عده انگشت شماری این سخن بیهوده رد و بدل می شود که ما خوبی نمی کنیم و جلو ستم را نمی گیریم تا دنیا پر از ظلم و ستم شود و امام عصر ظهور بفرماید ولی همین که از آقایان سؤال شود ماموریت شما چیست آیا برای زیاد شدن ستم یا رفع آن؟ به جای می مانند. آری قرآن انتظار دارد مقصود از ورزش فقط نیرومند ساختن بدن و کلفت کردن بازو نباشد بلکه آنچه باید در یک ورزشکار واقعی قرآنی دیده شود اینکه در اثر نیرومند شدن بردبار گردد و در برابر گرفتاریها ایستادگی پیدا نماید و دارای یک اراده و روح قوی و از همه بالاتر دارای اخلاق پسندیده گردد و پشتیبان و تاکید کننده سخنم همان فرمایش نبی گرامی است به جوانانی که سنگی بزرگ را می چرخاند و در قسمت مربوط به

هالتر زدن خواهم گفت درست آن قضیه مانند قصه حضرت یوسف است آنجا حضرت یعقوب به دوندگان ایراد نکرد اما فضیلت و کمال را برای آنان مسئلت داشت در اینجا نیز نبی گرامی بر زور بازو و هالتر زدنشان ایرادی نفرمودند اما فرمودند می دانید کدامیک پهلوان ترید آنکه اراده قویتر و روح پاکتر و اخلاق پسندیده تر دارد! و چه بسیار که صحابه نبی گرامی با یکدیگر در حضور ایشان مسابقه دو می دادند.(1)

واحد اندازه گیری عبارتست از یک متر = 093614/1 یارد = 280842/3 فوت = 37/39 فوت. یک کیلو گرام = 204622/2 پوند.

جز در مسابقات المپیک در کلیه موارد اگر تعداد شرکت کنندگان زیاد است باید مسابقات مقدماتی انجام گیرد و شش نفر را برای مسابقات نهائی انتخاب کنند و حداقل نفرات اول یا اول و دوم هر مسابقه مقدماتی برای نهائی انتخاب می شوند.

در مسابقات 100 - 200 - 400 - 800 متر با مانع و 110 متر با مانع قرعه کشی می شوند که حداقل 3 یا 4 نفر در یک دوره شرکت داده شوند و در مسابقه 1500 متر پنج یا شش نفر. استعمال داروهای تحریک کننده هنگام مسابقه ممنوع است.

عرض پیست نباید کمتر از 32/7 متر باشد و کناره داخلی آن حاشیه ای از چوب یا سیمان که ارتفاع آن از کف پیست بیش از پنج

1- صفحه 18 کتاب الریاضه فی ایران و العالم ماضیها و حاضرها (ورزش در ایران و جهان در گذشته و حال) تألیف آقای عبدالمهدی یادگاری.

سانتیمتر و قطر آن پنج سانتیمتر می باشد و اندازه گیرهای در داخل برای هر طولی بایستی از فاصله 30 سانتیمتری لبه پیست استفاده شود.

در تمام مسابقات دو تا چهارصد برای هر دونده بایستی یک خط در نظر گرفته شود که عرض خط 22/1 متر و قطر هر خط پنج سانتیمتر و به وسیله نواری از گچ یا ماده ای شبیه آن در زمین مشخص گردد.

دویدن، مسابقات مفصل دیگر دارد و دوهای بامانع سه هزار متر و بیش از سه هزار یعنی دو میل و ... که هر کدام شرحی از خود و چاله آب و موانعی که معین شده دارد و دو ماراتون 26 میل و 385 یاردی برابر 42195 متر و مسابقه امدادی و مسابقات تیمی و مسابقات صحرا نوردی و ...

هم اکنون که راجع به کشتی مطالبی خواهم نوشت به شرح منحصری از مقررات بین المللی فدراسیونهای مربوط به کشتی خواهم پرداخت برای آشنائی به طرز کار و آگاهی فدراسیونها به طور مطلق و مختصری نیز از مقررات مربوط به اسکی (یک بازی که قدیم بوده و تحت مقررت در آمده و یک بازی جدید که مقرراتی بر آن وضع نموده اند).

عنوان فوق در کلمه فیلا خلاصه شده و مرکب از کلیه فدراسیونهای ملی که صلاحیت برای کشتی آماتوری داشته و مقررات و قوانین فدراسیون بین المللی را اجرا و ضمنا به اعضای خود مفهوم آماتوری را توجیه می کند اطلاق می شود هدفش تشویق در توسعه کشتی آماتوری و تحکیم روابط دوستی بین آماتورها و فدراسیونهای ملی است و بازرسی ها و بررسی ها و نظارت در اجرای قوانین کشتی و پذیرفتن اساسنامه و مقررات فدراسیون بین المللی و نمایندگی کشتی آماتوری و دفاع از منافع آن در کمیته بین المللی المپیک و تمام مجامع ورزشی بین المللی و اتخاذ تصمیم برای رفع کلیه اختلافات اعضاء و باشگاهها.

مقر فدراسیون محل سکونت رئیس فدراسیون بین المللی و مکاتبات به زبانهای فرانسه و انگلیسی و متن فرانسه آن معتبر است.

فدراسیون بین المللی مرکب از فدراسیون محلی هر کشوی است که فقط یک فدراسیون کشتی حق شرکت در آن را دارد. فدراسیونهای عضو علاوه بر پرداخت حق عضویت سالیانه باید دو درصد کل درآمد خود را نیز به صندوق فدراسیون بین المللی بپردازند و برای مسابقات جهانی و کاپ جهانی ده درصد عایدات کل باید پرداخت گردد.

هیئت مدیره فدراسیون بین المللی از کنگره و دبیرخانه تشکیل شده و سالی دو مرتبه تشکیل جلسه می دهد یک بار در موقع

تشکیل بازیهای المپیک و بار دیگر در فاصله مسابقات قهرمانی جهانی یا کپ جهانی و رئیس آن برای دوره چهارساله انتخاب می گردد و هر کدام دارای اختیاراتی هستند. هیئت مدیره بین خود کمسیونهای نفی، مالی، برنامه ها، تبلیغات معین می نماید که هر کدام یک رئیس و چهار عضو دارد.

با تقاضای 50 درصد کشورهای وابسته می توان کنگره فوق العاده تشکیل داد.

در مسابقات المپیک هر یک از ملل شرکت کننده یک نفر و حداکثر سه نفر را در هر وزن معرفی می نماید.

مسابقات قهرمانی کشتی آزاد و فرهنگی هر سال (به استثنای سالی که مسابقات المپیک انجام می شود) به وسیله یکی از فدراسیون های عضو برپا می گردد و کسی که داوطلب شرکت در مسابقات جهانی است باید چهار ماه قبل از تشکیل مسابقات پیشنهاد لازمه را به دبیر کل فدراسیون ارسال دارد که در آن محل و تاریخ و مکان انجام روشن باشد.

جایزه برای نفر اول مدال طلا و دیپلم، نفر دوم مدال نقره و دیپلم، سوم مدال برنز و دیپلم است که هر کدام 30 میلیمتر قطر و 3 میلیمتر ضخامت دارند و به هر کدام از شرکت کنندگان، مسابقه دهندگان، سرپرستان، اعضاء کنگره باید دیپلم افتخاری و یک علامت مخصوص داده شود همین طور کاپ جهانی، کاپ و مدالها به وسیله فدراسیون بین المللی داده می شود و هزینه کلیه با کشوری برپا کننده مسابقه می باشد.

شش هفته قبل و قطعا سه هفته قبل باید نام نویسی کرد و ده

روز قبل نام همه شرکت کنندگان را برای دبیر کل فرستاد و شرح حال و عکس هر یک را برای تبلیغات. تأمین سکونت شرکت کنندگان با کشور برپا کننده مسابقه است.

برای طبقه بندی بزرگ رسم چنین است که کشور اول را که بیشتر از همه امتیاز دارد سه جایزه و بعد از آن را یک دیپلم با تعیین درجه می دهند و برای قهرمان اول 6 پوان و دوم 5 پوان سوم 4 چهارم 3 پنجم 2 و برای قهرمان ششم یک پوان منظور می شود و آن کشوری که امتیاز بیشتری دارد جلوتر است و اگر امتیازات مساوی بود آن که دقایق کشتی گرفتن قهرمانانش کمتر بود برنده قلمداد می گردد.

هر جا مسابقه برقرار گردد به دو زبان فرانسه و انگلیسی و زبان کشور برپا کننده زبان رسمی برای اعلانات و تبلیغات و غیره خواهد بود.

هیئت رئیسه مسابقات در بازیهای المپیک و جهانی و همچنین مأمورین رسمی و هیات چندی دیگر در تشکیلات مذکور یعنی کشتی وجود دارد. توزین و استحمام و مراقبت بوسیله پزشک همیشه اجرا می گردد.

وزن اول کشتی 52 کیلو دوم 57 سوم 62 چهارم 67 پنجم73 ششم 79 هفتم 87 و هشتم از 87 کیلو به بالاست و هیچ شرکت کنند حق ندارد جز در یک وزن شرکت کند ولی می تواند برای وزنی که مستقیما بالاتر است شرکت نماید. در روز اول سه ساعت قبل از کشتی باید تعیین وزن پایان یابد و در روزهای بعد یک ساعت و اگر شرکت کنندگان از 150 نفر بیشتر بود می توانند کمیسیونهای

فنی تصمیم بگیرند.

لخت وزن کشی می شود و به وسیله پزشک معاینه می گردند. ناخن ها باید کاملاً از ته چیده شده باشد. با قرعه کشی حریفان انتخاب می گردند. در دوره اول هر نفر با نفر بعدی کشتی می گیرد و اگر جمع نفرات طاق باشد آن که آخر است به نوبت بعدی منتقل می شد و آن قدر می ماند تا شرکت کننده ای که به همین منوال طاق شده بالاترین شما را بعد از او بدست آورد و از او جلو بزند. در دوره های بعد هر که اسمش بالاتر است با کسی که نزدیکتر به اوست کشتی می گیرد به شرط آن که با او کشتی نگرفته باشد مثلاً برای دوره دوم اگر در دوره قبل طاق وجود نداشته باشد 1 با 3 و 2 با 4 و 5 با 7 و 6 با 8 و اگر طاق وجود داشته باشد 1 با 2 - 3 با 4 - 5 با ...

لباس کشتی گیران یک مایو یک تیکه و زیرش مایو کوتاه چسبنده و شلوار کوتاه به بدن چسبیده و از قسمت وسط رانها به بالا تا دو وجب مانده به گردن می باشد

استعمال کفشهای پاشنه دار و زیر میخی، روغن مالی به بدن، باز بند و مچ پیچ و انگشتر و کفش سگک دارو دست و بند و کفش و جوراب و بند کفش سبز یا قرمز یا رنگهای مشابه قدغن است صورت باید تراشیده باشد و هر کشتی گیر باید یک دستمال همراه داشته باشد.

تشک کشتی به ابعاد 6×6 و قطر 10 سانتیمتر می باشد ولی در مسابقات المپیک قهرمان جهانی، کاپ جهانی کشتی 8×8 می باشد حاشیه دو متری اطراف تشک لازم است که درازی 80 سانتیمتر و پهنای 120 سانتیمتر فضای آزاد و بالا مانع داشته باشد.

رنگ حاشیه باید با رنگ تشک فرق داشته باشد و نرم و ثابت باشد و همه تشک روکش داشته باشد که مرتب شسته و ضد عفونی گردد وسط تشک دایره ای به قطر یک متر و عرض 10 سانتیمتر به غیر از خود تشک خطی کشی می شود.

مدت کشتی در کشتی های آزاد و فرنگی 12 دقیقه است که در مراحل 6 - 2 - 2 - 2 دقیقه ای انجام می شود اگر در شش دقیقه اول مسابقه مساوی شدند دیسک دو رنگ را به هوا می اندازند که بچرخد و بیفتد رنگی که زیر است مربوط به آن کسی است که باید خاک رود و رنگ رو کسی که باید رو کار نماید (دو رنگ مطابق باندی است که به مچ کشتی گیر می بندند (یکی سبز یکی قرمز) کشتی در دو دقیقه آخر ایستاده مانند مرحله اول است ولی در هر مرحله شرایطی دارد که مخصوصا در نوبت دو دقیقه ای اول می توان وقت را اضافه کرد.

در کشتی فرنگی گرفتن کمر به پائین، انگشتان دست، موها حد فاصل بین ابرو و دها، گلو، لباس، ضربه زدن، لگد زدن ، چنگ زدن، پیچاندن انگشتان ممنوع است و در کشتی آزاد گرفتن موی سر، گشت بدن، گوشها، اعضاء تناسلی ، لباس، پیچاندن انگشتان، لگد زدن، گلو فشردن، موکشیدن، پرت کردن و هر گونه خطری که باعث شکستن استخوان شود قدغن می باشد.

در کشتی جرائمی وضع شده که مواردی دارد، مسئله بی کاری یعنی بدون فعالیت در برابر حریف ایستادن مطرح است ، متوقف ساختن کشتی امکان دارد، امتیازات شرحی دارد، ضربه فنی، برد با امتیاز، امتیازات مجاز، مقررات برای فینال و ..

و مسائل دیگری مطرح است که از ذکر آنها می گذریم.

کشتی گرفتن (1) نزد نبی گرامی اسلام بدون اشکال بوده نوبتی از جائی عبور می فرمودند دو نفر به کشتی گرفتن مشغول بودند آنان را نهی و انکار نفرمودند (مرا النبی برجلین کانا یتصارعان فلم یفکر علیهما).

حضرت برای کشتی گیران فرموده اند: لیس الشدید بالصرعه انما الشدید الذی یملک نفسه (قهرمانی به کشتی گرفتن نیست بلکه به اینست که مالک نفس خود باشی).

و از آن حضرت است که افتخاری برای کشتی گیران به حساب می آید فرمودند: فرشتگان در بازیهای شما جز در اسب دوانی و کشتی حضور نمی یابند (ما نشهد الملائکه من لهو کم الا الرهان و النضال) و چون به بهداشت روان رسیدم خواهم گفت فرشتگان در چه زمین ها و برای تماشای چه اشخاص و بازیهائی شرکت می نمایند و شیاطین کجا فرود می آیند و به تماشای چه مناظری دلخوش دارند.

حضرت یعقوب و کشتی گرفتن

این یک سرگذشتی است که در تورات فعلی ذکر شده و هم اکنون به خاطر ارتباط حضرت یعقوب و پسرانش توجه مرا جلب کرد.

نه این است که از قهرمانی و مسابقات دو دادن پسران حضرت یعقوب مطلب زیاد گفتم و در ضمن آوردم که هنگام مراجعت از صحرا

1- کشتی گرفتن (مصارعه). کشتی گیر (عجار - عرنه)

به پدر گفتند رفتیم مسابقه بدهیم و پدر ایراد نفرمود صرفنظر از آن که عمل حضرت یعقوب تجویز مسابقه دو بوده یعنی آن را عمل مجازی معرفی می نمایند به نظر می رسد عملیات مسابقه ای ورزشی در آن زمان معمول بوده و حس و درک واقعیات مربوط به عملیات ورزشی نضج داشته و دلیل من این است که اگر حضرت یعقوب خود جثه کوچکی غیر ورزیده می داشت و شخص لاغری بود هنگام باز نوشت تورات پس از این که به دست بخت النصر از بین رفت هرگز علمای بنی اسرائیل سخن از کشتی گرفتن حضرتش با خدا را به میان نمی آوردند (1) یعنی خاطره ای از قهرمانی و نیروی بازوی یعقوب در اذهان باقی بوده که توانسته اند این جسارت را نموده وی را نامزد کشتی گرفتن باخدا نمایند و گرنه در مقابل چه شد که نسبت به لقمان حکیم (و اگر حکمت را ارتباطی نسبت به پیامبری بدهیم لقمان نبی) که جثه کوچکی داشته جز قهرمان زبان بودن و سخنان حکیمانه گفتن موضوعی قهرمانه بوی نسبت نداده اند.

برای مزید اطلاع گفته شود برخی از آقایان یهود و نصارا نسبت کشتی گرفتن خدا و اسرائیل را بدون انکار چنین پاسخ می دهند که در خواب اتفاق افتاده و به نظر اسلام چون برخی از انبیاء گرام راه ارتباطشان با ساحت قدس الهی در خواب بوده گناه این که گفته شود خدا را در خواب دیده و در خواب با وی کشتی گرفته بیشتر است زیرا کشتی گرفتن خدا با پیامبر در بیداری دروغی است که پشت بندی ندارد اما کشتی گرفتن پیامبر در خواب با خدا ضایع کننده مسئله وحی نیز می باشد.

1- باب 32 سفر پیدایش آیه 24 الی 31.

وزنه برداری

اصولاً هر کس می توانست با زور بازو جسم سنگینی را بلند کند در همان صدر اسلام از او تعریف و تجلیل می شده خواه در عالی ترین مقام ایمان باشد یا در پست ترین مرتبه کفر و شواهد زیادی در تاریخ مذکور چشمگیر است چنانچه بلند کردن سنگ و کشیدن دلو سنگین از چاه مدینه به وسیله حضرت موسی با از جا برداشتن در قلعه خیبر با آن همه سنگینی که داشت و به وسیله حضرت علی از جای کنده و بر خندق گذاشته شد تا پلی گردد و سربازان اسلام به طرف قلعه عبور نمایند از جمله وقایعی است که شرح مبسوطی از آن در کتابها داده شده و از آن تجلیل و تمجید فراوانی به عمل آمده است و در عین حال همان کتابها که بحث از در قلعه کندن نموده اند هنگام تعریف از دشمن بزرگ همین علی که می توان گفت دنیائی از کفر به شمار می رود و عمر بن عبدود نام داشت چنین می گویند که دسته ای از دزدان به قافله ای زد که عمرو در آن بود ...

قافله چپاول شد و اموالش به یغما می رفت که عمرو دوید و چهار دست و پای حاشیه شتری را در دست جمع و به عنوان سپر سر دست برد و با شمشیر به دزدان حمله برد و هرچه از قافله برده بودند پس گرفت ولی مقصود ما از این شرح توضیح واضحات نبود که بگوئیم هر کس می تواند از زور بازویش برای زندگی بهتر استفاده کند ممدوح است و آن که نمی توانتد حتی نوزادش را بلند نماید در نقطه مقابل قرار گرفته است بلکه آنچه باید پاسخ مطلب عنوان شده باشد اینست که آیا وزنه برداری نه به عنوان گذراندن امور

زندگی بلکه برای زورنمائی مورد تأیید اسلام است یا خیر؟

ما می دانیم در ترازوی اسلام آنچه سنگ تمام برایش گذاشته می شود و ارزش فوق العاده دارد اندیشه درست و درست فکر کردن در درجه اول آدمی را آن چنان به اجتماع معرفی می نمایند که شخص روح بلند و اخلاقیات عالی و کردار و پندار و رفتار پسندیده دارد.

در اسلام کسی قهرمان تر شناخته می شود که بتواند در برابر خشم سنگین تر خود را کنترل نماید قبل از آن که وزنه بیشتری از زمین بتواند بلند نماید. قهرمان اسلامی کسی است که توانائی بیشتری در شکیبا بودن دارد نه آن که سنگین تر چیزی را از جای بکند و خلاصه در اسلام در قلعه خیبر کندن از کسی چون حضرت علی پسندیده است زیرا کسی که شتری را با دست سپر می کند اما نتواند از یک خودخواهی بگذرد با یک خشم را به شکرانه بازوی توانایش فرو برد یا یک آتش شعله ور بین خود و فامیلش را که از روی سبک ترین سخنان و کمترین مسئله برخاسته خاموش نماید فقط می توان گفت به همان سنگینی که شتر محمولی را از زمین بلند می کند وی نیز می تواند بچه شتری را از جای بکند!

نبی گرامی از مدینه خارج می شدند چند جوان را دیدند که سنگی بزرگ را می غلطانند (از جای حرکت می دهند) جوانان حضرت را دیدند خوشحال شدند مرتب ایستادند حضرت با تبسم به طرف آنان آمدند سلام کردند حضرت جواب داده فرمودند چه می کنید عرض کردند ای فرستاده خدا سنگی را از جای حرکت می دهیم و قرار بر این است که بدانیم کدام توانائی بهتر در اجرای مسئله مورد بحث

را دارد حضرت فرمودند می دانید کدامیک از شما قهرمآن تر است عرض کردند بفرما، فرمود آن که بر غضب و خشم خویش مسلطتر است (1) و در جای دیگر نبی گرامی می گذشتند مردی را دیدند که سنگی را بلند می کند که به سنگ پهلوانان معروف بود و مردم ایستاده تماشا می کردند حضرت به مردم فرمودند آیا شما را خبر ندهم به کسی که از او نیرومندتر است آن کس مردی است که کسی او را ناسزا گوید و صبر کرده خود را حفظ کند چنین کسی بر نفس خود و بر شیطان مقابل خود پیروز شده است (قبل مر رسول اللّه بقوم فیهم رجل یرفع حجر الاشداء و هم یعجبون منه فقال ماهذا قالوا رجل یرفع حجرا یقال له حجر الاشداء قال افلا اخیرکم بما هو أشد منه رجل سبه رجل فحلم منه فغلب نفسه و غلب شیطانه و شیطان صاحبه).

ملاحظه فرمودید چگونه حضرت در عین حال که وزنهبرداری را رد نکرد و از آن بیزاری نجستند در مقابل مقایسه آن با عالی ترین صفات برآمدند و با حسنات افعال میازن کردند آری نبی گرامی جوانی می خواستند که اگر توانائی بازو دارند توانائی مفری نیز داشته باشند و کسی که اندیشه درست داشته باشد می تواند قدرت بازو داشته باشد و در صورتی که استعدادی برای فراهم ساختن قدرت بازو نداشته باشد بالاخره اندیشه درست می تواند قدرت وی را

1- از 17 بحار مجلسی و 320 سفینه البحار؛ اتی رسول الله قوما ید حرجون حجراً فقال اشدکم من ملک نفسه عند الغضب و احملکم من عفی بعد المقدره و در نهج الفصاحه است اتحسبون الشده فی حمل الحجاره انما الشدهأن یمتلی احدکم غیظاثم یغلبه.

به هر عنوان هست چشمگیر سازد. نبی گرامی جوانانی را می بینند که زور بازو دارند می فرماید: بسیار خوب شمار جوانانی مفتخرید شما جوانانی قهرمانید اما اگر نتوانستید جز بلند کردن وزنهای سنگین در اجتماع وزنه ای سنگین باشید چه؟

بعضی مقررات مربوط به وزنه برداری

(1)

وزنه برداری باید روی سکوی چوبی مربع 4×4 متر انجام گیرد و برای وزنه برداری فاصله بین دو صفحهبین 30/11 تا 35/1 متر و حداکثر قطر صفحهنول 45 سانتیمتر کچک.ه طول کیلخ 20/2 متر است وزنه به ترتیب می تواند 20 کیلو - 15 - 10 - 5 - 5/2 - 25/1 کیلو باشد (وزنه ها باید همیشه ضریب 5/2 داشته باشند) و قفل هر میله 5/2 کیلوگرم است.

لباس وزنه برداران پیراهن شنا با شلوار کوتاه و بالا تنه چسبان یا پیراهن و شلوار سرهم با یک کمر بند که پهنای آن نباشد بیش از 10 سانتیمتر باشد.

هفت وزن در مسابقات شرکت می کند خروش وزن تا 56 کیلو پر وزن تا 60 سبک وزن 5/67 میان وزن 75 نیم سنگین در مسابقات المپیک و جهانی و قاره ای در یک وزن بیش از 2 نفر نمی توانند از هر کشور شرکت نمایند. توزین یک ساعت قبل از شروع

1- وزنه برداری (رفع الاثقال) که امروز آنرا ربع گویند.

مسابقه است. رکود ملی و جهانی وقتی است که در رکورد قبلی 500 گرم اضافه باشد مثلاً 85 کیلو و 722 گرم همان 85 کیلو و 500 است.

وزنه پرس یا دو دست که میله را با کف دست گرفته و با یک حرکت به شانه ها می آورد خواه پاها را به طرفین باز کند یا جلو عقب بگذارد داور علامت می دهد و وزنه ها به طرف بالا بلند می شود تا حدی که بازوها کشیده شده باشد.

یک ضرب با دو دست: میله را با کف دو دست گرفته ضمن باز نمودن پاها به جلو و عقب و یا خم کردن به طرفین با یک حرکت میله را تا بالای سر تا حدی که بازوها کشیده شده باشد.

دو ضرب با دو دست پاها به جلو و عقب و یا خم کردن به طرفین با یک حرکت میله را تا بالای سر تا حدی که بازوها کشیده شده باشد. دو ضرب با دو دست پاها به جلو عقب و یا زانوها خم کرده از زمین تا شانه ها می کشد و بعد آن را چرخانده روی استخوان ترقوه یا روی سینه و بازوها می آورد و سپس پاها خم می شود و همزمان با خم شدن پاها بازوها باز شده میله به آخرین حد بالا می رود.

موقعی که شخص بدن را خم می کند و وزنه ای معادل 70 پوند از زمین بر می دارد مقدار 1050 پوند فشار به قسمت تحتانی ستون فقراتش وارد می شود اما اگر طوری آن را بلند کند که پشتش خم نشود فشار وارده بر ستون فقرات به 220 پوند تقلیل می یابد. بنابر عقیده ای هر قدر بدن را برای برداشتن وزنه بیشتر خم کنیم احتمال صدمه دیدن فقرات پشت بیشتر خواهد بود.

زمان بلند کردن وزنه اگر با بدن راست و مستقیم بلند کند وزن از عضلات ساعد به استخوان بازو و از آنجا به قفسه سینه و بعد

به مهره های وسط و پائین ستون فقرات و از آنجا به لگن خاصره انتقال می یابد.

اولین کسی که در صدر اسلام به فکر برداشتن وزنه افتاد جابر ابن عبد اللّه انصاری بود آن را تمرین می نمود و دارای عضلات پیچیده و نیرومندی شده بود.

پرشها

پرش ارتفاع با دور خیز و بدون دور خیز - پرش طول با دورخیز و بدون دور خیز - پرش سه گام - پرش با نیزه، حداقل دور خیز در پرش ارتفاع 15 و در پرش طول و سه گام و پرش با نیز 400 متر است. پایه های پرش برای اتفاع و با نیزه نباید کمتر از 66/3 و بیشتر از 02/4 متر از هم فاصله داشته باشد. نیزه پرش از هر جنس به هر طول و یا قطر می تواند باشد ولی اگر فلزی است باید صاف و صیقلی باشد ولی اندازه های قانونی این گونه است حداقل وزن 800 گرم حداقل طول 260 اکثر 270 سانتیمتر نوک فلزی بین 25-23 سانتیمتر و حداقل نوک وزنش 80 گرم فاصله نوک تا مرکز ثقل نیزه 80-90 سانتیمتر و حداکثر 95-110 و قطره نیزه در ضخیم ترین قسمت بین 20-30 میلیمتر و در قسمت باند پیچ 14-16 سانتیمتر می باشد.

تخته پرش طول از چوب به طول 22/1 و عرض 2/0 و قطر 1/0 متر می باشد و به رنگ سفید باید باشد.

چوگان بازی

(1)

اصل آن از ایران است و از ایران به هندوستان رسیده و در 1854 پس از نفوذ انگلیسها در هند از آنها اقتباس کردند و در 1863 کلوپ آن را تاسیس و آئین نامه ای نوشتند و بعد توسط باشگاهی در لندن تجدید نظر در آن کردند و کلیاتی نوشتند که امروز مقبول همگانی است.

اسب چوگان بازی باید سالم، چابک، سریع، نرم و ورزیده باشد بزرگ و کوچکی آنها اشکال ندارد اسبی که شرور یا سرکش یا از یک چشم نابینا باشد نمی تواند مسابقه بدهد.

زمین آن اگر محدود نباشد به درازای 273 متر (300یارد) و پهنای 182 متر (200 یارد) و اگر محدود باشد درازی 273 و عرض 7/163 متر و فاصله دو دروازه 250 متر و فاصله بین دو نماینده گل 38/7 متر است. ارتفاع نماینده گل از سطح زمین 73/2 متر و دیوارهای اطراف زمین نباید از 025/0 متر تجاوز نماید. زمین به وسیله خطوطی مجزا و معین شده است.

قطر توپ (گوی) از 2/8 سانتیمتر نباید تجاوز کند و وزن آن از 135 گرم نباید بیشتر باشد چوب چوگان متناسب قد اسب و عده بازیکنان هر طرف باید چهارنفر محدود گردد.

1- گوی (الکره). چوگان (الصولجان).

مقررات مربوط به اسکی

(1)

فدراسیون اسکی در ایران در امور زیر دخالت دارد 1 - مسابقه داخلی باشگاهها 2 - مسابقه بین باشگاهها و مسابقه های استان 3 - مسابقه بین استانها 4 - مسابقه قهرمانی کشور (ملی) 5 - مسابقه هائی که خارجی ها حق شرکت در آنها را دارند (تا اینجا اجبارا بر طبق مقررات فدراسیون اسکی ایران رفتار می شود) 6 - مسابقه های بین المللی 7 - مسابقه اسکی قهرمانی جهان (قسمت پنجم بر حسب قدرت و ارزش فنی شرکت کنندگان مقررات اسکی ایران یا بین الملل و در دو قسمت اخیر بر طبق مقررات مخصوص فدراسیون بین المللی اسکی اجرا می گردد).

تماس با فدراسیون خارج از کشور چه به وسیله فرد چه به واسطه باشگاه دعوت شده باید به وسیله فدراسیون اسکی ایران انجام گیرد و قبول یا رد دعوت هر فدراسیونی نیز با فدراسیون اسکی ایران بوده و اگر مسابقات اسکی باشگاهها یا شرکت خارجیها یا بدون شرکت آنها بخواهد معمول گردد باز نظریه فدراسیون اسکی ایران شرط است همین طور است همین طور است اجازه ترتیب مسابقات بین المللی در ایران.

کسانی که برای شرکت در مسابقه پول بگیرند یا برای گرفتن جایزه در مسابقه شرکت نمایند یا به عمد با اسکی بازان محروم

1- اسکی بازی (التزلج الثلجی). اسکی (التزحلق والانزلاق).

شده در مسابقه ای شرکت نمایند آماتور محسوب نشده و از این رو نمی توانند در مسابقه اسکی شرکت نمایند و دفعه اول یک سال در صورت تکرار برای همیشه مرحوم خواهند شد همینطور باشگاهی که اشخاص پول گرفته یا محروم شده را به مسابقه بفرستد یک سال از حق استفاده و مزایای فدراسیون محروم بوده و مراتب در بولتن رسمی فدراسیون منعکس خواهد شد. هر آماتوری پروانه دارد. مراتب هر کوهنوردی ای باید 15 روز قبل از آن به فدراسیون کشور گزارش شود و در ضمن وضع برف و محل مسابقه و تاریخ ذکر گردد و اگر تأخیر یا عذری پیش آید یک هفته قبل باید اعلام نمود.

برای مراقبت در اجرای مسابقه ها نمایند. فدراسیون کشور تعیین می گردد و اوست که به تمام قسمت رسیدگی نموده و در آخر وضع مسابقه را تنظیم و گزارش می نمایند.

12 - 13 سالگان 14 - 15 - 16 سالان و 17 - 18 - 19 از 20 سال به بالا با توجه به این که اول آذر هر سال مبدأ است در چهار گروه اسکی بازان قرار دارند و زنان همه در یک گروهند. اسکی بازان بر حسب ارزش و استعدادی که نشان می دهند در اسکی سرعت و همچنین اسکی مارپیچ به سده درجه تقسیم می شوند اسکی بازان ملی - اسکی بازان درجه دوم و درجه سوم و در اسکی استقامت فقط درجه اول و دوم داریم و اسکی بازان ملی با اجازه سازمان نوار سه رنگ ملی را به سینه نصب می نمایند.

نام شرکت کنندگان در مسابقه اگر در استان است 48 ساعت قبل و اگر بین استانهاست 72 ساعت و چنانچه بین المللی است یا

قهرمانی کشور باید شش روز قبل از تاریخ مسابقه به کمیته برسد. کوهنوردی اسکی استقامت برای بزرگسالان، امدادی بین دسته های باشگاهها یا دسته های شهرستانها و بالاخره سرعت، مارپیچ، مار پیچ بزرگ، ترکیبی سرعت و مارپیچ معمول می گردد.

اسکی نیم استقامت حداکثر 12 کیلومتر و مخصوص خردسالان، استقامت 15 - 18 کیلومتر برای بزرگ سالان و استقامت بزرگ 30 - 60 کیلومتر مخصوص کسانی که کمتر از 23 سال دارند.

معاینه پزشکی قبل و بعد از بازی انجام می گیرد . خط سیر مسابقه باید بدون مانع مصنوعی و در میان شاخ درختان و دارای شیب های تند و سربالائی خطرناک باشد و نباید خط سیر دیگری را متقاطع باشد. قسمت خسته کننده مسیر باید در اواسط مسیر بوده باشد. خط سیر با پرچمهای قرمز نزدیک به هم که حتی در مه هم دیده می شود معین می گردد. می توان از یک مسیر رفت و برگشت مکرر داشت اما نمی توان راه آسان تری را انتخاب کرد.

30 ثانیه الی 1 دقیقه می توان بین شروع حرکت نفرات اختلاف و فاصله زمانی گذاشت یا اگر امکان دارد با فاصله 200 متر نفرات را با یکدیگر فرستاد. در اسکی استقامت حق استفاده از چیزی جز اسکی ها و چوب دستها ممنوع است چوب دستها خراب شوند اجازه تعویض داده می شود ولی درباره اسکی ها فقط حق تعویض یک لنگه آن را دارند و واکس زدن و تعویض و اوضاع اسکی به وسیله شخص دیگری ممنوع و بواسطه خود بازی کن مجاز می باشد.

در مسابقه امدادی که 3-5 نفر شرکت دارند در طولحدود

15-25 کیلومتر بر حسب تعداد نفرات مسابقه می دهند و محل شروع و ختم مسابقه در زمین صاف شروع می گردد. به حکم قرعه به ترتیب حرکت می نمایند و از هر دسته چون به نفر بعدی خود رسید دستی به شانه اش زده به راهش می اندازد.

مسابقه سرعت بر حسب طبقه بندی شرکت کنندگان در روی مسیرها با اختلاف 100 متر برای خردسالان و 300 متر بزرگسالان تعیین می شود در اینجا علاوه بر پرچم قرمز که مسیر را نشان می دهد پرچم زرد که علامت خطر و پرچم آبی که هم برای تعیین مسیر و هم نشان دادن تنگی معبر و هم راهنمائی است نصب می گردد. تا ظهر روز قبل از مسابقه سرعت حق تمرین کردن دارند و از آن به بعد باید، کوبیدن برفها و زدن پرچمها و ... پرداخت. در فاصله زمانی یک یا نیم دقیقه نفرات حرکت می کنند.شرائطی است که اگر رعایت نشود از مسابقه محروم خواهند شد.

مسابقه مارپیچ که شرکت کنندگان تمام طبقات می توانند در آن شرکت نمایند و در اینجا مسیر عبور از دروازه های مختلف است.

مسابقه مارپیچ بزرگ که خطر سرش از یک سری پیچهای با شعاع بزرگ و دنبال هم تهیه شده و اختلاف ارتفاع 200-400 متر و تعداد دروازه ها 20-30 عدد است.

مسابقه ترکیبی که از سرعت و مارپیچ و ترکیبی از استقامت و پرش اجباری نیست.

جایزه در اسکی کاپ مدال یا اشیاء یادگاری یا فقط احکام قهرمانی است و دادن جوائز نقدی ممنوع است.

نا گفته نماند کمپانی (لینده) در مونیخ آلمان ماشینی ساخته که برف مصنوعی ایجاد می نماید و آن را در یک مقیاس معین در پیس ها توزیع و پخش نماید پودرهائی که تهیه می نماید وسیله دستگاههائی با آب مخلوط و توسط هواپیمای جت به مراکز ورزش ریخته و در اثر تشعشات مبدل به برف می گردد و نقصان پیس را مرتفع می سازد.

تا اینجا از ورزشهائی نام برده شد که قبل از جنبش جدید یعنی در زمانهای قبل عمل می شده یا به نحوی بازی می گردیده و از جمله اسکی است که نمی توان گفت بشر قبل از عصر فضا با آن سرو کار نداشته و بازی نداشته به هر صورت روی برف و مخصوصا روی یخ بازی هائی به نحو دیگری داشته است.

دوچرخه سواری

(1)

درس توازن در فرمان گرفتن می آموزد، عضلات را نیرو می بخشد، برای دادن مسابقات آن داشتن پا و ساق و ران قوی و ریه های سالم و قلب صحیح لازم است هر چند وجود اعصاب محکم نیز از واجبات است.

دقت در انتخاب دوچرخه متناسب با بدن از ضروریات است بطوری که هنگام نشستن و پا زدن باید جائی از بدن را بیشتر از نقاط دیگر متکی به دوچرخه نباید تصور کرد و ساعتها بر این نشستن

1- دوچرخه سواری (رکوب الدراجات) مسابقه دوچرخه سواری (سباق الدراجات).

سنگینی سر و شانه ها مزاحم دستها نباشد و یا شکم و کمر مدتها بتوانند با نشستن وی بر زین موافق باشند یا ساقها ناگهان دچار ناراحتی و کوفتگی نشوند.

بعضی مقررات مربوط به دوچرخه سواری از این قرار است : 18 ساله ها به بالا می توانند شرکت نمایند. کار دارند و دوچرخه کورسی بدون موتور ولی دنده تغییر دهنده می توانند داشته باشند جز در مسابقات سرعت. تبلیغ برای دوچرخه در حین مسابقه ممنوع است.

سه نوع مسابقه دارد: سرعت،، نیمه استقامت ، استقامت. سرعت 200 متر اسپرنیت، یک کیلومتر ساکن، یک کیلومتر متحرک، دو کیلومتر دو نفری چهار کیلومتر تعقیبی. مسابقات نیمه استقامت ده کیلومتر، بیست کیلومتر، 50 کیلومتر، یک ساعت وقت. مسابقات استقامت روی جاده از 80 تا 200 کیلومتر لباس همه لباس باشگاه با نمره ای که به پشت آنها نصب است پیراهن باید حتما جیب داشته و شلوار سیاه کوتاه لازم است. اگر دوچرخه در حین مسابقه خراب شد مسابقه انفرادی باشد شخصا می تواند تعمیر کند و مسابقه تیمی و باشگاهی باشد می توانند به وی کمک نمایند. داشتن تلمبه دستی آزاد و موتوری و اتوماتیک ممنوع می باشد.

ص: 300

فوتبال

زمین آن مربع مستطیل است که طولش باید بین 100 تا 130 یارد و عرضش بین 50 تا 100 یارد بوده باشد و در مسابقات بین المللی طول بین 110 تا 120 یارد و عرض بین 70-80 یارد می تواند باشد ولی در هر صورت باید طول زمین بیشتر از عرض باشد. خطوط زمین که علامت گزاری می شود به عرض 12 سانتی متر می باشد در هر گوشه پرچمی که نوک چوبش تیز نیست به بلندی 5/1 متر یا بیشتر نصب می شود و می توان پرچمهای مشابهی در دو طرف خطوط به فواصل نصب نمود در مرکز زمین یا سنتر دایره ای به شعاع ده یارد یعنی 15/9 رسم می نمایند.

محوطه دروازه مربع مستطیل است به طول 32/18 و عرض 5/5 متر که خط طولی آن در وسط خط عرضی دو طرف زمین جلو دروازه ها قرار دارد

محوطه پنالتی مربع مستطیلی است به طول 32/40 و عرض 5/16 متر که خط طولی آن در وسط خط عرضی دو طرف زمین بازی جلو دروازها قرار دارد و نقطه پنالتی از وسط خط عرضی زمین بین دو تیر دروازه ها (11 متر) به طرف مرکز زمین بازی پیش می رود بدست می آید و پنالتی از آن نقطه زده می شوند و از نقطه پنالتی نیز قوسی به شعاع 15/9 متر به خارج از محوطه جریمه (پنالتی) ترسیم می گردد که در موقع زدن پنالتی به غیراز

زننده پنالتی و گل تمام بازیکنان طرفین باید پشت این قوس قرار گیرند.

در هر گوشه دایره ای به مرکز پرچم و به شعاع یک یارد تا یک متر در داخل میدان رسم می شود و آن را کرنر یا گوشه گویند و کرنر باید از داخل این قوس زده شود.

دروازه ها در وسط خط عرضی قرار دارند دو عمود به زمین فرو رفته با فواصل متساوی از پرچم گوشه ها با فاصله 8 یارد که از یکدیگر جدا می باشند و با یک تیر افقی به هم وصلند که فاصله لبه زیرین تیر افقی تا سطح زمین (44/2) خواهد بود اندازه تیرهای دروازه (دو تیر عمودی و یکی افقی) 1 سانتیمتر (5 اینچ) و بستن تور به عقب دروازه ضروری است.

توپ فوتبال گرد و قسمت خارجی آن فقط از چرم و محیطش نباید از 28 اینچ (12/71 سانتیمتر) بیشتر و از 27 اینچ (58/86) کمتر باشد وزن توپ در شروع بازی نباید از 16 اونس (453 گرم) بیشتر و از 14 اونس (396) کمتر باشد و توپ در مدت بازی عوض نمی شود مگر با اجازه داور بازیکنان 22 نفر و هر دسته 11 نفرند که یکی از آنها دروازه بان است کفش فوتبالیستها مخصوص و دارای مشخصات چندی است .

مدت بازی دو وقت 45 دقیقه است مگر در موارد ضروری.

در 1857 اولین باشگاه فوتبال در انگلستان به وجود آمد.

فوتبال و استادیومهای بزرگ جهان

(1)

بازی مخصوص جوانان باید باشد آن هم جوانانی که بسیار سالم هستند و اینکه گاهی پیران دستای برای بازی تشکیل می دهند بیشتر به کار ملا نصر الدینی شباهت دارد و با بودن ورزش مناسب هر سن با آن همه خواصی که دارد و اثر سودمندی که بر بدن می گذارد یعنی با بودن پیاده روی (البته با شرائط و ضوابطی که در جلد قبل گفتم و باید بوده باشد) دیگر تناسبی ندارد که پیران بیا سالمندان چون 17 ساله ها بخواهند فوتبال کنند یا چون 7 ساله ها جست و خیز داشته باشند که آنچه نبی گرامی فرمودند گوشه ای هم به آنان بر خواهد خورد (خیر کم شباب یشبه بالکهول و شرکم کهول یشبه بالشباب و خوب است اگر انجمنی دارند این روایت را هم بر سر در انجمن نصب نمایند و اگر به سخن پیامبر بی اعتنایند به عمل پیامب رکه پیاده روی است بذل توجه فرمایند که در قرآنش از آن تعریف شده و خود عمل فرموده و به یمشون فی الاسواق و پیاده روی پیامبران در قرآن اشاره گردیده است (البته از ذکر زیانهای جسمی که دویدنهای سخت مخصوصا فوتبال برای سالمندان دارد قبلاً بحث شده است).

فوتبال هم نفرات بازیکنش از نفرات سایر ورزشها بیشتر است و هم تماشاچی و علاقمندانش فوق العاده زیادترند تا آنجاکه امروز متجاوز از پانزده ملیون بازیکن فوتبال درجهان وجود دارد. از هر بازی دیگر رواجش بیشتر تشریفاتش کمتر

1- فوتبال (کره القدم).

وابزار و آلاتی که باید به کار برده شود می توان در کی عده توپ خلاصه کرد.

قوانین بازی فوتبال به وسیله فدراسیون بین المللی FIFA تعیین و اجرا میگردد که از یک صد و بیست کشور عضو دارد.

آمار بازیکنان فوتبال جهان که در حدود شش سال پیش تهیه شده چنین است: اروپا 5/8 ملیون نفر آمریکای جنوبی 000/500/1 مکزیک 000/500 آسیا 000/274 افریقا 000/22 نفر می باشد.

بزرگترین میدان فوتبال جهان در ریودوژانیرو است که دویست هزار تماشاچی جا دارد چون مردم برای فوتبال فوق العاده احساسات دارند خندقی به عرض 5/7 متر بین تماشاچیان و بازیکنان مملو از آب وجود دارد و یا وجود این پلیس مسلح با گاز اشک آور مراقبت می نماید تا جلو هر پیش آمدی گرفته شود.

در بوئنوس آیرس هفت استادیوم ورزشی است که هر کدام گنجایش یکصد هزار نفر دارد در مکزیکوسیتی دو استادیوم 000/105 نفری گلاسکو سه استادیوم 000/150 - 000/120 - 000/92 نفری دارد.

بهترین سازمان ورزشی فوتبال متعلق به انگلستان است که 110 سال از عمرش می گذرد و حدود یک صد عضو دارد.

یک قرن از پیدایش فوتبال می گذرد در 1863 یکی از

باشگاههای ورزشی لندن تصمیم گرفتند توپ را بدون آن که دست به آن بزنند از حریف بگیرند و بدین طریق اسکلت بازی فوتبال ریخته شد پانزده سال بعد بزرگتر مدرسه ورزشی لندن به نام هارو فوتبالی را به نحو امروز اجرا کرد و از این جا به تدریج در همه جا رایج گردید و بدون تغییر به امروز رسیده و آنچه تغییر کرده مقررات مربوط به آن است.

برای اولین بار که فارغ التحصیلان مدرسه مارو به دانشکده کمبریج وارد شدند در 1855 بود که کلوپ فوتبال دانشگاه را تاسیس کردند و آن را باشگاه شفیلد نام نهادند.

تا سال 1882 بازی فوتبال هفت نفره ای بود (جمعا 14 نفر) سه نفر در وسط چهار نفر عقب تا در سال 179 که فوتبالیستهای خرفه ای به وجود آمدند بدین طریق که بازیکنان اکس به لانگشایر رفتند و قرار گذاشتند اوقات خود را صرف بازی فوتبال نمایند و آن را شغل خود قرار دهند (در 1937 سازمان تربیت فرانسه چهارصد هزار اجازه نامه برای فوتبالیستهای حرفه ای صادر کرد).

تا قبل از سال 1871 دروازه بان حق نداشت به توپ دست بزند و از 1871 اجازه مذکور به دروازه بان داده شد و 1882 به بعد بر تعداد بازیکنان افزوده شد و تعدادشان به 11 نفر افزایش یافت (شش نفر جلو - دو نفر وسط - دو نفر عقب - یک نفر دروازه بان) ولی همه می کوشیدند توپ را با قوه هر چه تمام تر رو به هوا بزنند.

قبل از سال 1931 هر تیم حق داشت فوتبالیست حرفه ای

خود را به تیم کشور دیگری بفروشد بدون آن که با خود او مشورت کرده باشد. سازمان فدرال این وضع را به هم زد و فروش فوتبالیست را منع کرد و این قانون سبب شد فوتبالیستهای حرفه ای پول بیشتری دریافت دارند.

شرط بندی و دریافت امتیازات مادی و معنوی برای بازیکنان و کلوپها فراوان است و مسابقات کاپ جهانی فوتبال که هر چهار سال بک متر به انجام می گیرد بیش از مسابقات دیگر در جهان سرو صدا دارد و اولین بار در 1966 تیم انگلستان برنده آن شد.

چمن هائی که برای فوتبال درست می شود هم اکنون دمیده شده زیرا هنگام باران اغلب به صورت مسخره و خنده برای تماشاچیان در می آید و امروز به جای آنها چمنهای مصنوعی درست می شود که بوسیله شرکت های 3 ام (M) و مونسانتو (Monsanto) به فروش می رسد چمن های مصنوعی از میلیونها صفحات نایلونی درست شده است و دوام پنج ساله داشته قیمت آن برای هر زمین حدود دومیلیون تومان تمام می شود ارتفاع چمن 13 میلیمتر از سطح زمین فوتبال را می پوشاند.

موضوعی که توجه پزشکان را به خود جلب نموده شیوع ناراحتی های زانو در فوتبالیستها می باشد و هر کس برای جلوگیری از پیش آمد مذکور دستوری داده است یکی می گوید حرکتی که بازیکن خود را بطور افقی به زمین می اندازد باید از بازی حذف شود دیگری گوید آمار گرفته شده نشان می دهد در کسانی که وترهای عضلاتی سستی داشته اند صدمه زانو دیده می شود و گروهی گویند بازی بر چمن مصنوعی صدمات زانو

را به حداقل می رساند و درباره مچ پا نیز مطلب مذکور صادق است.

در اینجا بارز لازم می دانم گریز خود را به ورزش پیاده روی بزنم و از پیاده روی که در همه جا از آن تعریف کرده و می کنم و بهترین و سرآمد همه ورزشها و ارزشهاست بگویم مفضل زانوی یکی از شاهکارهای خلقت است که از جلو و دو طرف تا نمی شود و بهترین لولائی است که برای پیاده روی و بعد دویدن و بالاخره شنا کردن حلق شده عضله چهار سر که بزرگترین عضلات بدن است به آن متصل بوده و حتی در آن غضروفی آفریده شده که فشارهای وارده را خنثی کند و اگر در خلقت به منظور فوتبال زانوئی آفریده می شد مانند صلی های چرخان زانو می توانست از هر طرف حرکت نماید و از این رو که هنگام زمین خوردن بدن می تواند بچرخد و زانوها نمی چرخند صدمات وارده بر زانو فراوان بوده و متجاوز از 50 درصد رنج کلیه بازیکنان فوتبال جهان از ناراحتی زانوست.

تاریخچه والیبال

(1)

والیبال به وسیله ویلیام جی مورگان آمریکائی که مربی ورزش در ماساچوست بود در 1895 اختراع شد و آن را مینونت نامید نوری دو متر از زمین بالاتر می بست و در سالن سرپوشیده بازی می کرد ولی علاقمند زیادی نداشت به تدریج در شهرهای دیگر جوار آنجا رواج یافت تا این که دکتر تی هاستلد در شهر

1- والیبال (کره الطائره).

اسیرنیکفییلد روی آن دقت نمود و پیشنهاد کرد آن را والیبال بنامند و بسیاری قوانین آن را عوض کرد و هوا خواهانش رو به فزونی گذاشت مخصوصا وقتی که از فضای سرپوشیده به مکان آزاد برده شد طرفداران بسیاری یافت و رواج پیدا کرد و در 1917 سربازان آمریکائی مقیم اروپا در جنگ جهانی اول آن را از آمریکا به اروپا آوردند ولی در 1910 در آسیا برده شد و طرفداران بسیاری پیدا کرد در 1922 مسابقه آن در آمریکا معمول گردید و در 1928 فدراسیون والیبال آمریکا تاسیس شد و در 1949 مسابقات قهرمانی جهان درباره والیبال معمول گردید و در المپیک 1964 توکیو جزو مسابقات درآمد.

مقررات بین المللی فدراسیون والیبال

میدان آن 18 در 9 متر صاف و عاری از هر مانعی است اگر در جای سقف دار بود باید 7 متر کمتر ارتفاعش نباشد خطوط اطراف و داخل به عرض 5 سانتیمتر و جزء میدان محسوب می شود

تور 5/9 متر در یک متر عرض می باشد که در بالای آن نواری به عرض 5 سانتیمتر دوخته شده ارتفاع تور از زمین تا لبه خارجی نوار برای مردان و بزرگسالان 43/2 متر می باشد و برای خردسالان قابل تغییر می باشد.

توپ باید کاملاً گرد و قسمت خارجی آن از چرم یک رنگ و نرم دوخته شود و قسمت داخلی آن از لاستیک یا ماده ای شبیه به آن باشد به قطر 65-85/6 و وزن 250-300 گرم.

بسکتبال

(1)

دو دسته پنج نفری در آن بازی می کنند و هدف انداختن توپ در حلقه است در زمینی مربع مستطیل شکل و همواره به ابعاد متوسط 26 در 14 متر (2 متر در طرف طول و یک متر عرض می توان کم و زیاد نمود) که حتما باید تماشاچیان حداقل دو متر با ابعاد زمین فاصله داشته باشند در زمین دائره هائی است و خطوطی که از بحث ما خارج است.

تخته ای که بر آن تعبیه می شود چوب یا ماده ماوراء حجابی سفید است به قطر سه سانتیمتر به طول 8/1 و عرض 2/1 متر و صاف و مستطیلی 59 ×45 سانتیمتر بر تخته رسم می شود که ضلع جنوبی آن موازی سطح حلقه است و همین ضلع تا زمین 75/2 متر می باشد با پایه هائی که در 40 سانتیمتری خط انتها در زمین محکم فرو شده است.

قطر حلقه سیاه رنگ 30 میلیمتری ضخامت از داخل 45 سانتیمتر و توری سفید بر آن به ارتفاع 60 سانتیمتر آویزان است و در 05/3 متری زمین فاصله دارد.

توپ گرد داخل کائوچوئی و خارج چرمی که بین 75-80 سانتیمتر محیط آن و 600-650 گرم وزن و باد آن 900/0 کیلوگرم در متر مربع است انتخاب می شود و برای آزمایش صحت انتخاب می توان توپ را محکم به به زمین انداخت از ارتفاع 80/1 متری چنانچه بین 25/1 تا 40/1 متر بلند شد نیکوست.

1- بسکتبال (کره السله).

مقرراتی مربوط به داوران و وظائف و اختیارات و بازرسی لباس و وسائل بازی بازیکنان و تصمیم داوران و تعیین خطاها و مقرراتی مربوط به کاپیتان بازی و وظائف و اختیارات وی و راجع به ذخائر و چگونگی اخراج بازیکن و نمره گزاری بازیکنان و توپ مرده و در بیل و خطاهای فنی و شخصی و پنالتی و ... و این که چگونه گلی قبول است و کدام مردود و نتیجه بازی چیست و مدت بازی و وقت اضافی و شروع مسابقه و مقرراتی راجع به پنالتی و تجاوز و جرائم و خطا و جریمه که همه را می توان در کتابهای مربوطه مشاهده کرد.

در بسکتبال تمام اعضاء به فعالیت می افتد.

بعضی مقررات مربوط به تنیس

(1)

بازی دو نفری است بر زمینی مستطیلی 68/23 در 23/8 متر که به وسیله توری به دو قسمت شده است که پایه های آن 06/1متر که به فاصله 915/0 متر خط تعبیه شده است ارتفاع تور در وسط 915/0 متر و بوسیله تسمه ای به عرض 05/0 متر به زمین بسته شده و نواری که بین 05/0 و 063/0 متر است طناب یا سیم فلزی را در قسمت بالائی تور می پوشاند (طناب یا کابلی که تور به آن آویزان است 01/0 متر می باشد) از هر طرف تور و به موازات آن خطی به فاصله 4/6 متر کشیده شده به نام خط سرویس و فاصله بین تور از هر طرف بین خط سرویس و خط پهلو توسط یک خط به پهنای 05/0 متر که به موازات خطهای پهلوست به دو قسمت

1- تنیس (کره المضرب).

مساوی تقسیم شده و چهار گوش سرویس نام دارد. هر خط انتها توسط خطی به طول 15/0 متر و پهنای 05/0 به دو قسمت تقسیم شده که علامت مرکزی نام دارد پهنای خطوط نباید کمتر از 025/0 متر باشد مگر خطوط انتها که می تواند 010/0 متر باشد و خطوط جزو زمین محسوب می شود.

سطح خارجی توپ تنیس یک رنگ و صاف و بدون دوخت و قطر بین 0635/0 تا 0677/0 متر و وزنش بین 70/56 و حداکثر 47/58 گرم می باشد. برگشت توپ بارها کردن از 54/2 متری روی سطح بتون باید بین 473/1 متر تا 346/1 متر باشد زیرا فشار 8 کیلو 163 (18 پوند) و حرارت 20 درجه سانتیگراد توپ تنیس باید بین 0673/0 متر و 0736/0 متر تغییر شکل دهد.

در بازی چهار نفری عرض زمین 97/10 و طول همان است.

استراحت پس از سومین دوره بازی در ممالک بین 15 درجه عرض شمالی و 15 درجه عرض جنوبی 45 دقیقه است که می توان آن را حذف نمود.

بعضی مقررات مربوط به پینگ پونگ

(1)

به صورت مسابقات بین المللی اجرا شده ولی هنوز وارد المپیک نگردیده است.

میز آن به طول 74/2 و عرض 52/1 و ارتفاع از سطح زمین 76 سانتیمتر در سطح کاملا افقی و کاملاً مستطیل و از چوب پر و سخت پرس شده باید باشد که اگر توپ از 30 سانتیمتری بر آن رها شود در حدود سه دوم ارتفاع خود بالا جهد و برای سهولت میرزا از دو قطعه که هر کدام 52/1 متر در 37/1 متر می باشد می سازند قسمت روی میز باید سبز سیر و مات باشد. و خطوطی به پهنای 2 سانتیمتر کناره های آن را مشخص سازد میز باید حتما در محل سرپوشیده گذاشته شود و در غیر مسابقات گذاشتنش در محل آزاد اشکالی ندارد زیرا توپ سبک است و با نسیم به طرفین می افتد در طرفین میز باید تا دو متر چیزی نباشد و ابعاد جای انتخاب شده 74/8 ×52/5 بوده باشد.

توری که سطح میرزا دقیقا نصف کرده به درازای 83/1 متر و ارتفاع 1525/0 متر که زیر آن با میز در تماس است.

توپ کاملاً کروی و از سلولوئید با رنگی بسیار باز و سفید با محیط حدود 12 سانتیمتر و وزن حدود 5/2 گرم (بسیاری توپها از دو نیمکره به هم چسبانده درست شده است و تقریبا کروی هستند لذا باید از توپهای کروی استفاده کرد).

راکت به شرط آن که رنگ سفید درخشنده نداشته باشد انتخابش آزاد است.

1- پینگ پونگ (الطاوله).

لباس بازیکن باید از یک پیراهن که سفید رنگ نباشد و یک شلوار کوتاه و کفش راحت لاستیکی تشکیل گردد.

مدت بازی هر گیم نباید از ربع ساعت تجاوز کند.

می توان با تمام شرائط گفته شده چهار نفری باز نمود.

چکش، وزنه، دیسک و نیزه

طول دور خیز برای پرتاب نیزه بین 5/36 و 40 متر می باشد. دیسک در دائره ای به قطر 5/2 متر پرتاب می شود و پرتاب چکش در دایره ای به قطر 135/2 متر و پرتاب به همچنین.

حداقل وزن دیسک 2 کیلو و قطر قاب فلزی 219 میلیمتر و از خارج 221. قطر صفحه50-57 کلفتی دیسک 44 میلیمتر و در مرکز 46 . کلفتی قاب از 6 میلیمتر به لبه مانده حداقل 12 میلیمتر.

وزنه حداقل وزن 257/7 کیلو و قطر حداقل 110 میلیمتر و حداکثر 130 .

سرچکش از آهن یا برنج یا فلز نرمتر از برنج ساخته می شود که گاه فلزی است که از سرب پر شده باشد. دسته چکش از آهن یا برنج یا فلز نرمتر از برنج ساخته می شود که گاه فلزی است که از سرب پر شده باشد. دسته چکش از میله های مستقیم پولادی فنری بوده و قطر آن نباید کمتر از 3 میلیمتر باشد و ملحقات دیگر دارد وزن آن به طور کامل حداقل 257/2 کیلو و زن سرچکش حداقل 257/2 کیلو و وزن سرچکش حداقل 8/6 کیلو و طول چکش از دسته تا انتها بین 188 تا 122 سانتیمتر و قطر سرچکش بین 102 تا 120 میلیمتر می باشد.

بازی رگبی

(1)

زمینی است به شکل مربع مستطیل به طول 100 متر الی 95 متر و دو قسمت اضافی برای گل که 12 تا 22 متر باعث می شود به طول زمین افزوده شود و عرض بین 66 تا 75/68 متر میدان به وسیله یک خط از طول دو قسمت مساوی می شود و به فاصله ده متر در طرفین این خط نقطه چین می شود و در فاصله 60/4 متری طول نیز به موازات آن نقطه چین می نمایند که خط اوت گویند از خطوطی که دروازه گلها بر آن قرار دارد به فاصله 22 متر دو خط رسم می کنند که خط 22 متری گویند.

دروازه دو میله عمودی و یک میله افقی، عمودیها حداقل 5 متر از سطح زمین با فاصله 65/5 متر از یکدیگر که ارتفاع میله افقی از سطح زمین 3 متر می باشد.

توپ رگبی بیضی و محیط دایره کانونی بزرگ آن 76 تا 79 سانتیمتر و محیط دائره کانونی کوچک 60 تا 65 سانتیمتر و وزن آن 375 تا 425 گرم می باشد.

لباس رگبی باید بدون برآمدگی و سگک و دست بند کمربند و ساعت و انگشتر و هر وسیله خطرناک باشد و کفش آنها هم مخصوص است.

مدت بازی بین المللی 40 دقیقه است.

نفرات هر تیم بیشتر از 15 نفر نمی تواند باشد.

1- رگبی (رجبی).

ژیمیناستیک

پارالل که دارای دو چوب موازی است و ارتفاع و گشادی آن اختیاری می ب اشد ولی به طور متوسط ارتفاع چوبها از سطح زمین 16 متر و عرض یا گشادی آنها 42 تا 36 سانتیمتر و طول میله ها معمولاً 5/3 متر می باشد. شکل چوب بیضی شکل که قاعده اش به طرف بالا و قطر بزرگش 5/5 و کوچکترش 5/4 سانتیمتر است.

خرک حلقه و خرک وسیله ای است که دارای دو حلقه می باشد که در وسط تعبیه شده است طول خرک 60/1 متر و پهنای آن بین 38 تا 43 سانتیمتر و فاصله دو حلقه 40 - 42 سانتیمتر و ارتفاع آن از زمین تا بالای حلقه ها 110 و ارتفاع از روی خرک 12 سانتیمتر و جنس حلقه ها از چوب صاف است که بالای آن کمی از حالت دایره خارج می باشد ضخامت چوبهای حلقه 3 سانتیمتر و مساحت بین پیشانیهای داخلی آن 35 سانتیمتر است.

خرک برای پرش به ابعاد خرک حلقه ای است به ارتفاع 35/1 متر.

حلقه یک داری است به ارتفاع 5/5 و چهار کابل یا مهار که به وسیله قلابهائی به زمین متصل می گردد و در وسطش یک جفت حلقه توسط دو عدد کابل آویزان است جنس حلقه چوب صاف با قطر داخلی 18 و قطر چوب حلقه 28 میلیمتر تا 30 میلیمتر

ص: 315

و ارتفاع حلقه ها در حال سکون از زمین 40/2 تا 50/2 متر و حلقه ها به وسیله تسمه چرمی به طول حداقل 50 سانتیمتر به کابل آویزان است ابعاد تشک برای حرکات زمینی 12×12 متر که داخل آن 10×10 خط کشی و مشخص شده و در این کادر باید حرکات ژیمیناستیک انجام گیرد و نمی توان از تشک کشتی به منظور مذکور استفاده نمود بلکه بهتر است از سکوهای تخته ای که با دو طبقه برزنت پوشیده شده استفاده کرد.

اردو رفتن

به قدر کفایت از این که باید ورزشکار با فیلت و قوا باشد بحث کرده ام و در اینجا مجدد لازم نمی بینم چیزی بگویم جز آنچه علی مرتضی فرمود: العیش اولها طرب و آخرها عتب تفریح طوری نباشد که خوش استقبال و بد بدرقه باشد اولش خوب باشد و آخرش به خود عتاب و سرزنش کردن اولش به هوای اختلاط و امتزاج بروند و آخرش با بار سنگینی از گناه مراجعت فرمایند که اگر کسی بداند اردو رفتن به حتی یک معصیت آلوده می شود از قمار از شراب از دیدن بدن دختران و ... کار حرامی را مرتکب می شود و در غیر این صورت اردو فرصتی است برای نزدیک شدن به عوامل طبیعی و ساعتی را دور ماندن از جنجال مردمان و آلودگی هوا و رسیدن به صفا و صحرا ... و از همه بهتر برداشتهای علمی و یافتن دلی آگاه.

برای اردو رفتن باید متوجه بود محل اردوگاه را معین کرد. لوازم اردو (چادر و وسائل کار - جعبه کمکهای اولیه - وسائل

عمومی - وسائل غذاخوری و روشنائی - لوازم انفرادی) را فراموش نکرد. فصل و موسم اردو را با توجه به نقاط بارانی و سرد و گرم و ارتفاعات منظور داشت. برنامه اردو را مرتب کرد.

مربیان و رهبران اردو را باید از میان اشخاص شایسته و باتقوا انتخاب کرد و شرح و بسط بسیاری دیگر که می توان به کتابهای مربوطه مراجعه نمود.

قهرمان روح

از قهرمانان جسم زیاد گفتم اکنون می خواهم مختصری از قهرمان روح بلکه سلامت روح بگویم:

یکی از علائم سلامت روح بلکه همه علائم سلامت روح در کلمه ایمان جمع است ایمان به خویشتن و ایمان با اجتماع و ایمان به کارهای جهان و باز هم خلاصه می شود و در ایمان به خدا.

صاحب ایمان خلاف می بیند شکست می خورد، دچار خطا و شبه خطا می شود ولی امیدوار است و در عین حال شرمسار یعنی بین خوف و رجا به سر می برد و حتی صاحب ایمان به زلزله به طوفان. سکته به آتش سوزی و به انواع و اقسام بلایا ممکن است دچار شود و بمیرد و تنها مرگی که حضرت صادق فرمود امکان ندارد شخص با ایمان به وسیله آن بمیرد انتحار است.

اجازه بفرمائید گاهی هم کلمه قهرمان را گرچه غلط باشد به کار ببرم زیرا به دنبال این کلمه غلط حرفهای درست اما حماسه آفرین دارم: قهرمان روح در زندگی معنی را می بیند و چشم به مقصود و مقصد دارد و با نور ایمان هدایت می شود و به هر سو در روشنائی در تاختن و به سوی تکامل در شتافتن است شخص

با ایمان تا بداند راهی که می رود بیراهه نیست، از خار راه، مانع راه، خطر راه هراس ندارد و انتقاد و بدگوئی ها را با روی خوش پذیرفته پشت سر می اندازد.

ایمان بزرگترین سرمایه است از این رو اهل ایمان با وسائل مختصر و امکانات ناچیز اما عزمی راسخ و شوقی کافی و همتی فراوان کاملترین مددکار را دارند و شاهد موفقیت را در آغوش و عین کامیابی را هم دوشند و در صورتی که شکستی به بینند به بررسی و بازرسی کار خود می پردازند تا برای نوبت بعد رفع نقیصه و دفع علت کننده و هرگاه تجربه و تلاش خود را به جا و درست تشخیص دادند علت شکست را وعسی ان تکرهوا شیئا و یجعل اللّه فیه خیرا کثیرا (24 النساء) دانسته دلخوش دارند که مصلحتشان بوده و چه بسا چیزی را که به ناخوشی رو آورده و خیر کثیری در آن باشد ولی باز همت کنند و ساکت ننشیند و آیات قرآنی و روایات اسلامی را مصالح اولیه و مواد تولیدی کار تازه خود قرار دهند و با تحمل بیشتر و امیدواری افزونتری باز به همت کردن بپردازند که هم اسلام تشنه کار و همت است و هم اجتماع نیازمند هر دو.

کسانی که در خانوده ای به دنیا آمده اند که تمام درها و پنجره های خانه نبی گرامی را بر آن مسدود کرده و حتی روزنه ای اگر بود سنگ و گل فرو نموده و مسدود گردانیده اند تحمل مشقت بیشتری باید بنمایند زیرا سرچشمه سلامت یا بیماری روح بیشتر از خانواده است و از پدر مادر امیدوار و با ایمان که رشته ای با اسلام پیوند دارند و در برابر مختصر ناگواری بی ایمانی نمی کنند و کفر نمی گویند و مایوس نمی نشینند و اراده را

از دست نمی دهند کمتر اتفاق می افتد فرزندی بی روح و زبون و از معرکه زندگی فرار کن و هر ناملایمی را ناهموار بین بوجود آید بلکه در آن خاندان که باقیمانده ها را به اراده و مشیت اسرار آمیزی وامی گذارند که از در و دیوار فاعتبروا یا اولی الابصار نمایان است قدرتی و اراده ای توانا و بینا و دست اندرکار همه چیز و همه جا دیگر ملولی معنی ندارد و مجهولی باقی نمی ماند و قوای روحی خود را از دست نمی دهد اما آنکه ایمانش نمی داند کجا و نزد کیست همیشه خاطر پذیرش خود را نیز به دنبال ایمانش نزد این و آن می فرستد و عدم موفقیت خود را ناشی از بی محبتی اجتماع می پندارد اجتماعی که خودش و امثال خودش آن را ساخته اند و در نتیجه با استقبال بدبختی ها و نامرادیها و بدبینی به اشخاص و بدخواهی به اجتماع می رود و با از دست دادن قوه سازش از سلامت روح بی بهره و از اسرار امور مطرود می گردد.

امروز عقیده تازه و شگرفی مطرح است می گویند؛ برای اینکه انسانی پیر را چند سال جوانتر کرده حالات خاص شیخوخیت را از او گرفته و کیفیت جسمی و روحی عهد شباب یا سالمندی را به او بدهند احتیاج به آمادگی روحی او یعنی نیاز به پذیرش نظریه علمی عجیبی دارند که همانا طرفدار تقویت مسئله ایمان به مذهب است.

از جمله نقش هائی که ایمان در دوران جوانی یا پیری ایفا می کند این که جوانان را از خراب کردن دوران نشاط و سرمستی با بطالت ها، افیونها، مخدرها و مخدرات ها و ... باز می دارد

و جالب تر از شگرفت که چون به شناسنامه خود می نگرند مرز از چهل گذشتن را مشاهده می نمایند ایمان در اینان اگر جوانی را به «زهد کردن در جوانی شیوه پیغمبری است» گذرانده که بقیه العمر را نیز با نیروی باقیمانده و هدر نرفته و ضایع نگردیده می گذرانند و «گرنه هر ملحد به پیری می شود پرهیزکار» باشند باز نقش ایمان به مذهب را در جوان نگاه داشتن انسان و دوام باروری نیروی اضافی عجیب آشکار می بینیم حتی کسی که به 80 سالگی رسیده اگر ایمان ندارد تابع مقررات بازنشستگی خود را می گذراند و برای دولت و ملت نفس کشی محسوب است اما اگر ایمان داشت هم اکنون برای بهتر کردن وضع خود در سرای دیگر عامل خدمات اجتماعی می گردد و عضو فعال و خدمتگزار مفید و پرثمری قلمداد می گردد و این در عین حال بهترین تدبیر و عالیترین تأثیر تربیت بدنی را هم برای جوان ماندن به جای می گذارد.

خلاصه ایمان به مذهب از درماندگی زندگانی جلوگیری به عمل می آورد و به نیروهای فکری و روحی ذخیره ای جهشی می دهد و نفس(1) کشی ها را مبدل به نفس (2) کش ها می نماید و کسی که مالک نفس خویشتن شد در ایجاد حالت تعادل و انتخاب و شناسائی راه بهتر موفق است.

1- بر وزن قاس
2- بر وزن نفت

استدراک 1

مربوط به صفحه17

تاکنون چندین مرتبه درباره اهمیت امر به معروف و نهی از منکر بحث کرده ام و مفصل آن را در قسمت های روانشناسی خواهم داشت اما چون معروف است امر به معروف و نهی از منکر بهتر سازنده اجتماع است و زنده نگهدارنده دین و ... از یک مطلب مهم آن کمتر یاد می شود قبل از رسیدن به بحث های روانی بگویم امر به معروف و نهی از منکر برای شخصی که امر به معروف و نهی از منکر برای شخصی که امر یا نهی می کند نیز جالب و سعادت بخش است به ویژه نهی از منکر که در اسلام هم مهمتر از امر به معروف تلقی می شود و نزد روانشناسان نیز تا به آنجا هم اکنون اهمیت یافته که یکی از آنان (دکتر رالف کرینسون استاد دانشگاه لوس آنجلس) می گوید: پنج دقیقه نفرت در روز سبب سلامت عقل است اما دستور می دهد شخصی که نفرت دارد باید خشمگین نشود (بنا بر روایات بر نفس خود مسلط باشد) و نفرت خود را ابراز دارد (اگر مسلمان است نهی از منکر نماید) خشم و نفرت دو چیز از هم جداست و عشق بدون نفرت هم وجود ندارد و باید بیاموزیم که خشم از نفرت جداست.

دکتر توضیح می دهد چون کوشش می کنیم خود را به ظاهر علاقمند نسبت به دیگران نشان دهیم و این عمل را حتم و فرض برخورد میدانیم در برابر آن چه نارواست به همین عقیده ماندن یعنی به خود فشار وارد آوردن.

اصولا نفرت خود را ابراز داشتن سبب می شود دروغ و فریب از آدمی دور شود مثلا مردی که گاه گاهی از کار بد همسر خود ابراز نفرت می کند بر کسی که دائم بوی می گوید ترا می پرستم فوق العاده برتر است زیرا قسمت اول با عذر خواهی و آشتی و مدارج پسندیده ای همراه است و دومی یک سردی و بی میلی و یکنواختی را نشان می دهد که جای دروغ و فریب نشسته یا خودش است.

این که گفته اند نباید به دیگران بدی یا توهین کرد ارتباطی با نهی از منکر نمودن ندارد زیرا نهی از منکر هم گویند و هم شنونده و هم اجتماع را موافق است و فقط به ظاهر ممکن است شنونده ناراحت شود در صورتی که برای وی نیز خفه کردن منکرات محسوب و مفید و راهنما می باشد.

کسی که قادر است باید تنفر خود را ابراز دارد یکی به صورت نهی، دیگری ... و حتی در نوع بسیار وحشتناکش روی ترش کردن و آن که قادر نیست عکس العمل طرف مقابل را تحمل کند تصور کنم به او اجازه تقیه داده شده است (البته نه از روی بهانه تراشی) و کسی که در تقیه بدون عذر موجه به سر می برد کسی است که در حقیقت دوست دارد همیشه و همیشه از افکارش استقبال به عمل آید خوب می کند بگویند خوب بد هم می کند بگویند خوب. حرف می زند بگویند آری سکوت هم می کند بگویند آری و «معنی زندگی اگر اینست - مرگ

را صدهزار تحسین است» برای مزید اطلاع گفته شود: نوع سبک نهی از منکر رو ترش کردن است و نوع انتهائی آن با شمشیر قیام نمودن (روی تشر کردن مثلا برای دربانی که نمی تواند رئیس را از بد نهی نماید) امر به معروف هم زمینه شخصی مشابهی از آنچه قلمداد شد دارد: اصولاً برخی بیماران مبتلا به بیماری مزمن مثلاً مبتلایان به انواعی از سلها یا زخم امعاء و احشاء حالت روحی آمرانه مخصوصی دارند دوست می دارند امر کنند آرزوی رئیس شدنشان خیلی است اگر چه به کار بدی گمارده شوند حتی در متینگ ها یا دسته های عزاداری و جمعیت های دیگر بدون آن که مأمور باشند دوست دارند شعار بدهند یا فریادی بزنند و حس تفوق طلبی مذکور که پرداخته و خواهان بشری است در صورتی که به راه درست امر به معروف نیز مصروف گردد عمل متقابل را دارد و از بیماریهای فردی و اجتماعی می کاهد.

کسی که بد یا خوب از او سرزده بدون شک سلولهای مغز تشخیص دهنده را متأثر ساخته است زیرا برای تشخیص بدی و خوبی سلولها متأثر می شوند و چون هر کس بر حسب زمینه ارثی، محیط فامیلی، کمیت و کیفیت معلومات و معرفتش بدیها و خوبیها را متفاوت تشخیص می دهد پاداش دادن یا مجازات کردن طرف نیز به همین نحو در اشخاص متفاوت متفاوت است و آن که مغزی سالم از مسمومیت های خانوادگی، علمی، بیماری دارد بدون آن که خشم کند یا غضب نماید به میدان امر به معروف و نهی از منکر قدم می گذارد که گاه سلاحش شمشیر ابروهاست و آنها را در هم می کشد و گاه سلاحش شمشیری است که از نیام می کشد و هرگز عدم تناسب

بین امر و نهی و فعل مربوطه طرف از مغز سالم دیده نمی شود بلکه آنچه زیاد اهمیت دارد اثر مغز دو طرف بر یکدیگر است و یک نفر سالم گاه ممکن است گناهی را از یکی ببیند و با او به نصیحت و صلح پردازد و زمانی در برابر همان گناه دست به شمشیر ببرد به هر صورت تشخیص بدی یا خوبی یعنی متاثر شدن سلولهای مغز تشخیص دهنده و اگر بنابر آنچه سلولها به عدل آفریده شده و بر فطرت است تنفر از بدیها و توجه به خوبی ها را از مغز بگیریم سلولها را از دو پدیده ای که مجری آنند باز داشته ایم.

نتیجه آن که عامل به امر به معروف و نهی از منکر هم سازنده فرد سالمی است هم اجتماع سالمی و تقیه در آن مورد که دین را صدمه می زند به هیچ وجه وارد نیست.

استدراک 2

مربوط به صفحه43

ساختمانهائی بسیار ارزنده و مشمول آیه شریفه فی بیوت اذن اللّه ان ترفع و یذکر فیها اسمه یسبح له فیها بالغدو و الاصال 36 النور (در خانه هائی که خدا رخصت داده آنجا رفعت یا به دو در آن ذکر نام خدا شود و صبح و شام تسبیح و تنزیه ذات پاک او کنند)، و ساختمانهائی که در آنها تبلیغ دین می شود و ساختمانهائی که می خواهند در آنها کاری به نفع دین انجام دهند بوده و هست و ساختمانهائی به عناوین دیگر که آنچه مربوط به کشور تشیع ایران است در صورتی می تواند خود را به خوبی معرفی نماید که مورد تأئید حوزههای علمیه باشد مخصوصا حوزه علمیه قم که علاوه بر آنچه

در فضیلتش از پیشوایان گرام اسلامی رسیده یکی هم این روایت است که حضرت صادق بدین مضمون فرمود: کوفه به زودی از مؤمن خالی می شود و همانند ماری که سر به شن فرو می برد و جای دیگر بر می آید علم در آنجا فرو می رود و در شهری بر می آید که به آن قم گویند شهری که جای علم و فضل می گردد.

(عن الصادق علیه السلام انه ذکر الکوفه و قال سیخلوا الکوفه من المؤمنین و یأرزفیها العلم کما تأرزاحیه جحرها ثم یظهر العلم ببلده یقال لها قم و یصیر معدن العلم و الفضل الخ - 425 جلد دوم سفینه البحار).

1 - با توجه به اینکه در زمان حضرت و هنوز هم نجف بخشی از قم است و قم جز شیعیان کسی دیگر را به عنوان مذهب نمی پذیرد حضرت شیعیان مورد توجه خود را مؤمن خطاب فرموده است.

2 - منظور از مؤمنین دانشمندان لادین نیستند زیرا به ایمانشان اشاره شده و دیندار جاهل هم نیستند چون به عملشان مثل زده شده است (هر چند کلمه ایمان به تنهائی مزیتی است اما افزودن کلمه علم به شیعیان از اهل علم اطلاق می گردد).

3 - کوفه از اهل علم خالی می شود نه از شیعیان. (توجه به اهمیت حوزه نجف).

4 - اکثریت اهل علم از قم پذیرنده ها خواهند بود و چون قم از ایران است به احتمالی ایرانی خواهند بود.

5 - از کلمه سیخلوا و خالی شدن معلوم می شود نجف مرکزیتی و حوزه ای است که خالی می گردد.

6 - علمی که با آنان است حکم مار را دارد هر جا باشد

وحشت زاست.

7 - در قرآن هم فقط یک بار کلمه ما آورده شده آن هم برای مار پر جنب و جوشی (حیه تسعی - سوره طه) که در دست حضرت موسی بود و معلوم می شود پیامبر که اعلم زمان است معجزه اش علمش هم می باشد.

8 - روایت حضرت صادق پیرو این روایت نبی گرامی است که فرمودند علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل زیرا مطلع اعجاز و علمی آنان حیه تسعی و اژدهاست و از اینان مار و علم و هر دو خداپسند.

9 - اژده ها سر زیر خاک نکرد تا جای دیگر خارج شود مار می کند یعنی سیاست آن روز مربوط به حضرت موسی روشن بود و اژدهایش عصایش و در دستش اما مار در اینجا از صاحبانش جدا می شود و سطح تاریک کننده ای از خاک و خاشاک سیاست، از زمان خالی کردن شهری و به زمین فرو رفتن و تا هنگام خروج از شهر دیگر علم اینان را می پوشاند.

10 - هر جا عقیده دارند سرمار را باید کوبید و موسای بدون مار هم ترسناک نبود و این می رساند اهل علم مومن آن شهر خودشان خارج نمی شوند.

11 - مارهای مصنوعی می توان ساخت که مار حقیقی آنها را می بلعد.

12 - از میان کسانی که سازنده مار مصنوعی اند کسانی یافت می شوند که به حضرت موسی یا کالنبیاء بنی اسرائیل به پیوندند ولی به سازندگان پیوستن امر خود به خود پیوستن است.

13 - راه عبور ما را از نجف به قم با راه عبور مومنین فرق دارد آن سطحی است و این عمقی و در بین راه مؤمنین بدون مارند و مگر علم از کسی می تواند جدا شود یعنی حوزه اشان و اجتماعشان مار است و تا پراکنده اند فقط مؤمنین اند و چون جمع شدند حوزه علم و فضل.

14 - اخبار جالب دیگری نیز در مجلدات بحار مجلسی تحت عنوان کلمه قم یاری وجود دارد طالبین می توانند مراجعه نمایند.

برای مزید اطلاع گفته شود اخبار قلمداد شده را به عنوان علائم قریب به ظهر حضرت ولی عصر ارواحنا فدا ذکر نموده اند.

راه چاره و درمان

استدراک 3

(این قسمت را بعد از صفحه60 مطالعه فرمائید)

با آنکه ورزشکاران، پهلوانان و قهرمانان همه و همه می دانستند روشن کردن جان، جان را روشن کردن فوق العاده بر ستبر کردن بازوان و زورمند ساختن عضلات برتری و مزیت دارد و به این واقعیت نیز متوجه بودند که پیشوایان دینشان همه جا ضمن تقدیر از آنان به برتر بودن نیرومند ساختن جان بر جسم سفارش می نموده اند چون ممکن است یکی هم در میان آن همه ورزشکار ارجمند پیدا شود که بپرسد راه اینکه بتوانم بر جسم نیرومند خودم مسلط

شوم چیست؟ به اختصار طریق که منطق و طریق قرآن است اشاره می نمایم:

در مثل مناقشه نیست! وزیری را در نظر آورید که فوق العاده علاقه دارد یکی را به ریاست واحدی بگمارد حکمی به او می دهد و به شهرستانی گسیلش می دارد رئیس مردی است بی پروا و بی علاقه پس از چندی به وزیر نامه ای خصوصی و محرمانه می فرستد از لطف شما متشکر مرا معذور بدارید من کارمند خوبی هستم و رئیس بدی ولی وزیر به علت علاقه مفرط به وی خصوصی پاسخ می دهد می نویسد: معاون فعال و مدیری برایت می فرستم تا کارها را رو به راه کند و تو هم همان رئیس باشی!

علاقه ای که خلاق متعال به مخلوق خودش دارد مخصوصا به انسان به حدی است که از دستوراتی که به وی می دهد معلوم می شود کما آن که یکی از آنهاست که می خواهد هر کس اول آقای خودش باشد بعد آقا و رئیس دیگران و چون می دانست ممکن است کسانی پیدا شوند که نتوانند آقای خود، رئیس خود، مسلط بر نفس خود ، طرد کننده شیطان خود باشند به علت همان علاقه ای که از خلاقیت و خالقیت وی سرچشمه می گیرد وی را راهنمائی فرموده و چاره جوئی نموده و برای رئیس بی پروائی که نمی تواند خود را اداره کند حتی دو معاون تعیین فرموده دستور می دهد از آن دو معاونت و استعانت و کمک بگیرد و آن دو معاون به تناسبی که طرف می خواهد جانش را روشن کند و مربوط به عالم امر است می باشد یعنی روزه است و نماز (و استعینوا بالصبر و الصلوه از خدا به صبر و نماز یاری جوئید 45 البقره) و آن قدر با صبر که روزه گرفتن قلمداد شده است

استعانت بهتری می توان گرفت که پروردگار در جای دیگر که همین مطالب را می فرماید جمله خدا با صابرین است اضافه می فرماید (استعینوا بالصبر و الصلوه ان اللّه مع الصابرین - 153 البقره) و چرا خدا باید به صبر و نماز یاری جست زیرا پیامبرش همین فرموده و به ما یاد داد و قرآن آن را نقل فرمود (قال موسی لقومه استعینوا باللّه و الصبروا 128 الاعراف) و در اینجا نیز صبر اضافه شده و در روایتی نیز داریم که به یکی که مایل بود دستوری به او داده شود تا بتواند از گناه چشم پوشد دستور روزه گرفتن داده شده و به همین سبب هم مقدم بر نماز آورده شده است.

آری کسی که نیروی بدنی قابل توجهی دارد و می تواند بسیاری از آدمیان را به خاک افکند اما در برابر شیطان و نفس اماره ذلیل و زبون است به علت بسی ارزشی آن همه گوشت و عضله اگر خواست به جانش به روانش و حتی به همان بازوان ستبرش ارزشی بدهد می تواند با صبر و علاقه با یاد خدا و توجه به آنچه ذات مقدسش فرموده است به کمال مطلوب برسد.

استدراک 4

مربوط به صفحه90-80

بارها اشاره کرده و مجدد یادآوری است: هرجا سروکارم با بحث و تفسیر قرآنی می باشد علاوه بر آن هر چه گفته می شود درخور مختصر معلومات نویسنده می باشد نه در خور حیات علمی قرآن شایسته است همانگونه که از زمان شهید اول تاکنون فقهای عظام امامیه به کتابهای فقهی قبل از نامبرده نظر می نمودید آقایان طلاب

علوم دینی نیز به همان نظر به مجلدات اولین دانشگاه و آخرین پیامبر بنگرند.

هرچند زمان بحث های قرآنی کلمات: به نظر می رسد، ممکن است، شاید، احتمال دارد ، و امثال آن به کار رفته با وجود این خوشبختانه زمانی که حقیقت یک موضوع علمی به نحو دیگری معلوم شود فقط کتاب مرا خواهد شکست نه قرآن را و با پیشرفت دقائق علمی حقایق دینی بهتر و بیشتر معلوم خواهد گردید و به قول شیخ محمد عبده هرچند دوستان از داخل و دشمنان از خارج تیشه به ریشه قرآن می زنند محکم برپای ایستاده و خواهد ایستاد.

یادآوری این نکته نیز فوق العاده لازم است: هرچند در این کتاب به کلمات لهو و لعب با دیده اسالت نگاه شده و بازیچه و بازی را در زندگی وارد دانسته است ولی حقیقت و واقعیت چنین است که هرگاه لهو و لعب مانع از توجه به خدا و تزکیه نفس شود ردیف کارهای بیهوده و مطرود شناخته می گردد.

جلد 15

اشاره

ص: 1

جلد اول: میکرب شناسی در اسلام - زیست شناسی در اسلام - جنین شناسی در اسلام.

جلد دوم: بهداشت شهر در اسلام - بهداشت اجتماع در اسلام.

جلد سوم: بهداشت غذا و تغذیه در اسلام (فلسفه روزه - دانستنیهائی از غذا).

جلد چهارم: بهداشت غذا و تغذیه در اسلام (چه باید خورد و چگونه باید خود و ...).

جلد پنجم: بهداشت غذا و تغذیه در اسلام (عسل اعجاز میکند).

جلد ششم: بهداشت غذا و تغذیه در اسلام (شیر غذای گهواره تا گور).

جلد هفتم: بهداشت غذا و تغذیه در اسلام (خرما و انگور غذای مستی و هوشیاری).

جلد هشتم: بهداشت غذاو تغذیه در اسلام (گوشت بهترین غذا و بدترین غذا).

جلد نهم: بهداشت غذا و تغذیه در اسلام (میوه و سبزی نشاط بخش زندگی).

جلد دهم: بهداشت غذا و تغذیه در اسلام (میوه و سبزی نظاط بخش زندگی).

جلد یازدهم: خلاصه و فشرده ای از ده جلد قبلی و متمم.

جلد دوازدهم: بهداشت بدن در اسلام (چگونه از بستر باید بلند شویم، چگونه راه رویم، آداب تخلی- مسواک زدن).

جلد سیزدهم: بهداشت بدن در اسلام (تنویر- خضاب کردن- تیمم- غسل- وضو).

جلد چهاردهم: تربیت بدنی در اسلام (ورزش).

و اینک جلد پانزدهم: بهداشت بدن در اسلام (بهتر ایستادن و نشستن، بهداشت گوش و حلق و بینی و مو).

مقدمه

تقدیم به کسانیکه نه از دانشمندان لادینند و نه از دینداران جاهل.

دکتر پاک نژاد

دانشمندان لادین که رابطه انسان و طبیعت را غرور آمیز کرده اما رابطه انسان و انسان را تیره ساخته اند، و دین داران جاهل که از آن غرور بی بهره اند و در این تیرگی سهیم.

و ستمکارتر از همه مشرک که خدا را آنقدر پائین می آورد تا حد انسانی یا یکی از ساخته های دست انسانی در صورتیکه خدا خواسته انسانی آنقدر بالا برود تا مثلی او مثلی ذات مقدسش گردد (مشرک خدای را پائین میکشد و خدای انسان را بالا میبرد).

توجه

چهار تذکری که در آغاز جلد اول چاپ سوم ببعد و تذکراتی که در اوائل جلدهای دیگر داده شده است بقوت خود باقیست.

ترجمه چاپ اول هر جلد با اجازه نویسنده و چاپهای دیگر آزاد است.

ستایش

سبحان اللّه

توحید خالصی که اندیشه های عالمانه روز آنرا میطلبید و در انحصار مسلمانان است (1) مسلمانانی که هم در مرحله عقیده ایمان بخدا دارند و هم در مرحله عمل خدا را عبادت می کنند.(2)

درود:

درود بر نبی گرامی اسلام که:علم و قلم آغاز سخنان وحی شده: برایشان است و پیروانش را فرموده روزانه ده مرتبه از خدا بخواهند که همه مسلمانان را براه راست هدایت فرماید راهی که بکمال رسیدگان پیمودند نه راه دانشمندان لادین و نه راه دینداران جاهل.(3)

درود بر 12 جانشین ایشان بویژه درود بر تشکیل دهنده حکومت واحد جهانی پیشوای وقت و امام زمان حضرت محمد بن الحسن العسکری ارواحنا فداه.(4)

و السلام علینا و علی عباد اللّه الصالحین.

1- شرح مبسوط در جلد اول چاپ چهارم به بعد.
2- شرح مبسوط در جلد اول چاپ چهارم به بعد.
3- و این سخن از اسلام است العلم و الدین توأمان اذا افتراقا احترقا (علم و دین که با هم نباشند آتش افروزند).
4- شرح در ابتدای جلد هشتم.

مرد کتاب هم اکنون که واردجلد پانزدهم میشود کارهای زیر را پشت سر گذاشته و باید بانجام وظایف دیگری بپردازد:

از بستر برخاسته بنحوی که گذشت آنچنانکه برگزیدن راه مذکور سبب میشود به قلب فشاری واردنیاید و اعصاب وی تا پایان روز درآرامش بسر بردو شب را بخوبی بخوابد.

برای انجام امور قدری راه رفته و طریق راه رفتن را دانسته است.

تخلی و آداب آنرا بنحو احسن گذرانده، مسواک کرد تیمم یا وضو یا سغل بجاآورده نمازش را خوانده، حمام و ورزش و نرمشی داشته انجام داده هم اکن ن مینشیند برای صرف غذا و خوردن ناشتائی لاجرم باید طرز ایستادن و نشستن و آداب آنها را بیاموید زیرا راجع به غذا ازجلد سوم تا یازدهم معرفتی حاصل کرده و غذا و تغذیه را شناخته و فراموش کرده است که قرآن فرمولهای کمیتی و کیفیتی غذا را بطور مطلق بیان داشته است.

کلوا و اشربوا و لا تسرفوا فرمول کمیتی است که نباید اسراف کرد نه به فقر غائی دچار شد و نه رخوری نمود و رح همه را به تفصیل داده ام.

فلینظر الانسان الی طعامه را که فرمول مطلق و کلی کیفیت غذائی است هنوز بیان دارد هک باید بغذایش نظر یعنی نگاه علمی کند به غذایش بنگرد که آزمایش سگ پاولف تازه ثابت کرد اگر در شکم سگ در حالی که حیوان توجه ندارد قطعه گوشتی بگذارند ترشحات معدی جهت هضم شروع نمیشود و باید گوشتی به او نشان داد تا ببیند

و ترشحات شروع شود بغذا باید نظر کرد تا موئی یا سنگی در آن نباشد به ان نظر کرد که وع پخت کشور، کشاورزی کشور، عناصر موجود در غذا و ... چگونه است مخصوصا نظر کند بغذاهای معنوی و روح که از راههای گوناگون بویگه گوش و چشم به او می رسد که همه را شرح داده و تکرارش بیجاست (1) و هم اکنون هک نشسته باید دید چگونه نشستن بهتر است.

هر چند درکتابهایدرسی بویچه آنها که درباره امور تربیتی نوشته شده راجع به طرز درست نشستن بحث گردیده و مخصوصا برای بهتر قرار گرفتن پشت میز با نشان دادن تصاویری فهم مطلب را نزدیکتر بذهن ساخته اند هم اکنون جهت کسانیکه انتظار دارند دوره کتابهای در دسترس بح رشته های تعهدی خود را از یادنبرد از مسائل مورد بحث مطالبی بیان میدام یعنی از صفحه چگونه باید نشست؟».

روشی را که در جلدهای قبل داشتم باجبار در این جلد باید از دست بدهم همیشه از مسائل مربوطه بحث میکردم و بعد از آنچه از اسلام بود درباره مسئله قلمداد شده م آوردم و در آخر به بحث فیزیولوژی و معرفت الاعضائی میپرداختن ولی هم اکنون باید از اول شرح مختصری راجع بهاعمال درشت و مهم ستون فقرات راذکر نمایم:

1- فقط باید افزود: روایات و اخباری که شاخ و برگ آیه شریفه محسوب میشود فراوان بوده بعنوان مثال مکروه بودن در تاریکی خوردن غذا.

ستون فقرات دربدن همانند تیرکی است که دروسط چادرها برای برپا نگهداشتن آن میگذارند اما تیرکی که اگر سفت تر از معمول شود خمش و چخش سخت است و در صورتیکه نرمتر و غضروفی گردد آدمی میتواند چرخشها و نرمشهای عجیب و غریب بنماید و حتی در تاریخ نام کسانی ثبت شده که بعلت استخوانی نشدن ستون ستون فقرات، زمان مسافرت آنها را از پا تا نزدیک سینه می پیچیدند و حمل و نقلشان میکردند و سطیح کاهن یکی از اینهاست که همزمان با نبی گرامی بود.

تا حدود 24 سالگی دیگر همه استخوانها از حالت غضروفی درآمده و هر جا لازم بوده تا الیان دراز غضروفهائی باقی میماند و از جمله همانگونه که بشر برای جلوگیری از سائیده شدن دو قطعه فلز درمیانشان مقوائی ... بنام واشر میگذرد و برای بهم مالیده نشدن و سائیده نگردیدن مهره هی ستون فقرات هم آفرینش بینا و دانا یعنی آفریدگار غضروفی در میان مهره ها قرار داده که زمان پیری و سالخوردگی با از بین رفتن غضروفها، مهره ها رویهم می خوابد و قد آدمی گویا در پیری کوتاه شده است و چرخش وگردش نیز محدودتر میگردد و چه بسا انحنائی یابد و پیر فرتوت خمیده ای را معرفی نماید

جوانی گفت با پیر دل آگاه***چه گم کردی که میجوئی در این راه

جوابش داد پیر خوش تکلم***که ایام جوانی کرده ام گم

خمیده پشت از آن دارند پیران جهان دیده***که اندر خاک میجویند ایام جوانی را

به پیری خاک بازیگاه طفلان میکنم بر سر***که شاید بشنوم زان خاک بوی نوجوانی را

جوانی شمع ره کردم که جویم زندگانی را

و از این قبیل اشعار که فراوان است.

ستون فقرات در عین حال که گوشتها، رگها و ... را برپا داشته و نگهداشته اند نخاع 45 سانتیمتری را هم حفظ مینمایند گویا ستون بتون آرمه محکمی در اطراف آن کشیده اند آنچنانکه از جمجمه خارج شدن مهره ها آنرا دربر میگیرند و در وسط خود جای عبوری به آن میدهند که بگذرد و محفوظ بماند و باز هم گویا نقش عمل اصلی خود راکه برپا نگهداشتن بدن استدر اینجا تکرار کرده اند زیرا اگر همین طناب که ازمیان مهره ها میگذرد آری همین طناب 15 میلیمتری قطر چنانچه پاره شود باز هم قسمت مربوطه به آن فلج و شل خواهد بود.

بشر از آفریدگار ود آموخته که اگر انتظار حفاظت طنابی داشت آنرا لایه ای بپوشاند و ضد عفونی کند و باچربی مخصوص که ضدمیکروب و ویروس است گریسکاری نماید، ستون فقرات همین کار راکرده است سه لایه بر نخاع یعنی بر طناب قلمداد شده پوشاندهو باز هم آنرا در مایعی زنده شناور ساخته است، مایع زنده یعنی مایعی که هم حفاظت را بعهدهدارد و همگریسکاری کردن را و هم دفاع در برابر متجاسرین و هم ...

31 جفت شاخه عصبی از طناب مذکور خارج میشود که تقریبا نصف آن رشته هی حسی بوده و طالاعات آفاقی را به انفس میرسانند و بقیه رشته های اعصاب حرکتی هستند که پاسخگوی رشته های حسی میباشند و فرامینی رااز انفس بسوی سرحد آفاق و انفس میفرستند و گاه نیز فرصت اینکه از آفاق با نفس و از انفس

به آفاق رد و بدل مخابراتی و اطلاعاتی شود نبوده و نخاع بکفالت از مغز فرامین را صادر مینماید مثلاً همینکه دست بجای داغی خورد اگر قرار بود خبر بمغز برسد و برگردد و محل بسیار سوزنده باد به بدن ستم و سوختگی تحمل شده بوداز اینرو نخاع بطور انعکاسی عمل کرده بسرعت به عقب کشیده میشود.

از زیر جمجمه هفت مهره گردنی است که سر را بر تنه نگهمیدارد و آدمی میتواند ستاره های آسمان و شنهای زمین و شانه هی طرف راست و چپ خود را بنگرد یعنی 180 درجه سر با به اطراف بچرخاند.

بعد 12 مهره سینه ای یا صدری است که زیر 7 مهره گردنی قرار دارد و دنده ها با این مهره ها متصل شده اند و قدرت چرخیدن آنها کمتر از مهره های گردنی است.

پنج مهره بعدی کمری هستند که مهره های سنگین و مهم محسوبند زیرا بیشتر وزن بدن را اینها تحمل مینمایند.

پنج قطعه خاجی که بهم چسبیده و چهار قطعه کوچکتر در آخر که استخوان دنبالچه را درست مینمایند.

زمان تولد ستون فقرات تقریبا مستقیم است وچون نوزاد وانست سر را مستقیم نگهدارد ستون فقرات گردنی انجنا پیدا میکند و چون راه رفتن را فرا گرفت فشار دیگری بر ستون فقرات وارد آمده انحنای دیگر در پائین تر بوجود م آید و این دو انحنا فوق العاده در مقاومت ستون قرات در برابر ضربات و فشار اثر نیکوئی دارد و گویا نفس با سر راست گرفتن و سپس راه رفتن خود را آماده پذیرش آفاق بلکه مقاومت مینماید.

ارمغان تجدد

دنیای متجدد چیزهائی را به ما عرضه داشت: صندلیهای اتومبیل، صندلی های چرخان چرمین، صندلیهای ... و بطور کلی زمان زندگی نشسته را در هر صورت به تناسب دوران فعالیت افزایش کلی داده است بلکه میتوان گفت بجای تحرک، نرم نشستن را بجانشینی آن برای انسانها ارمغان آورده است:

شهرنشینان متجدد بطور متوسط ده ساعت شبانه روز و سر جمع نصف عمرشان رانشسته گذرانده و اغلب ساعات مذکور را بر صندلیهائی میگذرانند که بهیچوجه با ساختمان فیزیکی بدن آدمی متناسب نیست و تحرک در آن ده ساعت غالبا منحصر به برداشتن قلم وامضاء کردن و نوشتن است و از این صندلی به آن صندلی رفتن بزرگترین عملیات تحرکی ده ساعته محسوب میگردد و بهمین جهت آمار مراجعین به پزشکان بعلت ابتلا به درد کمر روز بروز در تزاید و افزایش می یابد.

نزد کسیکه ایستاده ستون فقرات در سه نقطه دارای انحناست و چون نشسته انحنای گردنی بدن تغییر مینماید ولی تقعر ستون فقرات پشتی بیشتر میشود در صورتیکه اگر صندلی وی تکیه گاه پشتی داشته باشد و پشت خود را به ان بچسباند این تقعر کمتر خوهد بود. عمده تغیر وضعیت و تفاوت حاصله در ستون فقرات نزد شخص ایستاده یا نشسته آن است که در ناحیه کمری وی روی میدهد و بهر اندازه که رانها روی تنه خم شود بهمان نسبت باز نشدن انحنای ناحیه کمری صورت میگیرد.

این عضلات مخصوصی است که سبب میشود هنگام نشستن لگن خاصره بسمت عقب متمایل و نوکدار گردد (عضلات ناحیه سرین عضلات قسمتخلف ران که به برجستگی استخوان ایسکیوم و بلبه خلفی استخوان ایلیوم در لگن متصل میشوند) بلکه در حالت ایستاده این عضلات تاکننده قسمت قدامی ران میباشد که لوردوز (Lordose)یعنی انحنای طبیعی ناحیه کمری ستون فقرات را زیادتر مینماید و لذا هر چه ران بیشتر روی تنه خم شود لوردوز معمولی و طبیعی کمتر میشود و اگر زاویه بین رانها و تنه به 50 درجه برسد عملاً لوردوز کمر تمایل به معکوس شدن پیدا مینماید و کسیکه اینطور بنشیند یعنی آنگونه که لوردوز طبیعی کمرش صاف شود لبه های قدامی مهره هایستون فقرات یعنی لبه های متوجه بطرف شکم بهم نزدیک میشود و لبه های خلفی متوجه به خارج از یکدیگر دور میشود و فاصله دار میگردد و در نتیجه هسته کمری دیسک (غضروف میان مهره ای بالشک) بطرف عقب رانده میشود بدلیلی که بر لبه های قدامی بهم نزدیک شده از بالا و پائین فشار وارد آده و دیسک رابطرف لبه های خلفی از هم باز شده ک هفشاری از بالا وپائین ندارد میراند و چون دیسک بین مهره ای در نتیجه پژمردگی و دژنراسیون خراب شد حلقه فیبروزی (لیفی) که اطراف هسته مرکزی است الاستیسیته و حالت ارتجاعی خود را از دست داده بطرف عقب رانده میشود و در مسیر خود الیاف عصبی را تحریک مینماید و بهمین جهت میتوان فهمید چرا کسانیکه زیاد نشسته اند از درد کمر ناله دارند.

بنابر آنچه گفت شد بدترین نشستن آنست که بر صندلی

نشسته و بدون اینکه بجائی تکیه شود بجلو خم گردد یعنی زاویه بین رانها و تنه را بحداقل برساند و انحنای کمر خیلی کم گردد و در نتیجه فشار دیسگها را شدیدا افزایش دهد.

توضیح بیشتر درباره بد نشستن آنکه هرگاه در شخص ایستاده عمودی از وسط دیسگهای بین مهره ای بگذرانیم مرکز ثقل بدن در حدود نهمین مهره پشتی معین میشود و همین دیسک است که فشار وزن ردن را تحمل میکند و عمودی و بطور قائم عمل میکند. همینکه نه بطرف جلو خم شدمرکز ثقل بدن نیز بطرف جلو متمایل میشود و دیسک مربوطه هم از طرف جلو تحت فشار قرار میگیرد و فشار دراین لحظه مساویست با حاصل وزن تنه و اندازه فاصله ای که هسته مرکزی دیسک از محور عمودی مذکور در فوق گرفته باشد.

هسته مرکزی دیسک نقشه پایه و نقطه اتکاء را بازی میکند و در صورتیکه بتواند عضلات ستون فقرات که هنگام خم شدن بکمکش میشتابند زمان خم شدن بجلو اقدام مذکور را بنمایند فشار و کشش شدیدی که با خم شدن بجلو وارد می اید جبران خواهد شد و تعادل برقرار خواهد گشت بعلاوه اخیرا ثابت شده کار عضلات کمری نیروی دیگر تا حدودی سبک میشود مانند بالا رفتن فشار داخلی شکمی که از انقباض دسته جمعی عضلات قفسه سینه، حجاب حاجز و عضلات جدار شکم بوجود می اید و نیروی تازه علاوه بر سبک نمودن بار عضلات کمری مقداری از فشار وارده بر دیسک را نیز تحمل میکند از اینقرار معلوم میشود برای کمک به دیسکهای بین مهره ای عضلات قوی پشت و شکم لازم است و اگر طوری بنشینیم که

نشستن با خم شدن بجلو همراه باشد بعلت انقباض دائمی عضلات قفسه سینه و حجاب حاجز و جدار شکم همه عضلات قلمداد شده خسته میشوند و شخص احساس کوفتگی و حتی درد درنواحی مذکور می نماید و اگر نشستن با خم شدن ممکن است اسکولیوز بوجود آورد در صورتیکه کار یکطرفه باشد مانند نقاشی یا نویسندگی که یکدست کار مینماید سبب میشود استخوانهای پشت بجلو و یک طرف انحناء پیدا نمایدو اگر این نشستن نزد کودکان بوده باشد کاملاً ضرر دارد.

زمانیکه زاویه بین بدن وران 135 درجه باشد عضلات قدامی و خلفی ران در حال تعادل و غیر انقباضی و شل و راحت استو این وضعیت در مواردی چند برای آدمی روی میدهد یکی که به آرامی به پهلو بخوابد یا بر صندی براحتی نشسته و به یک پشتی مستقیم عمودی تکیه دهد و آنگاه که بدن به آرامش وشلی در آب شنارو است. در حالیکه زاویه قلمداد شده یعنی 135 درجه باشد لوردوز کافی و مناسب برایکمر بوجود می اید و نشستن بر میزهای بلند یا صندلی چرخان یا چهار پایه هایگردان چنین حالت را که بهترین طرز نشستن است خواهد داشت.

بین رانو ساق پانیز بهتر است زاویه محدبی بین 100 تا120 درجه و بین ساق و پا 85-95 درجه وجود داشته باشد تا سبب راحتی ساق و پا باشد.

برجستگی استخوان ایسکیوم و استخوان ران است که وقت نشستن وزن بدن را تحمیل مینمایند و استخوانهای مذکور است که بواسطه عضلات سرین و خلف ران باسطح نشیمن صندلی فاصله دارند یعنی استخوان بر صندلی گذاشته نمیشود و عضلات قلمداد شده در حقیقت بالشت آن محسوب میشوند ولی ضرر تا شدن رآنها

روی تنه همان ناراحت و ناهنجار شدن ستون فقرات نیست بلکه بعلت نازک بودن و ملایم بودن لایه های عضلانی ناحیه مذکور عروق و اعصاب بوسیله لبه جلو صندلی تحت فشار قرار میگرند.

کارخانه صندلی سازی

برای تهیه نشیمنگاهی که برای بشریت گرفتاری دیگری از عوارض تجدد است بگرفتاریها افزوده نشود باید مهندسین کارخانجات را توجه داد تا برای سالم سازی شرایط و لوازم نشستن که خواه ناخاه تا حدودی در انحصار صندلی و مبل درآمده است اقدام نمایند و تحقیقات فیزیولژزیستها ومطالعات انسان شناسان را نادیده نگیرند مخصوصا باین مسئله توجه نمایند که طول قد انسان در شصت سال اخیر ده سانتیمتر بلندتر شده و لذاباید افکار خلاقه و استاندارد ساز دهه های اسلیانه گذشته را فراموش نموده بر اساس قد وقواره انسان عصر حاضر قدرت سازندگی پیدا نمایند عصری که خاصیت تحرک بشری را بهوضع نشیمنی و نشستن بمدل ساخته است و این خود از حوادث عصر تجدد بشمار میرود که اگر صندلی و مبل نامتناسبی هم برایش تهیه دیده شود باید گفت نشستن از عوارض ناگوار عصر تجدد بر بشریت است.

ستون فقرات انسان در حال ایستاده در سه نقطه دارای احناست که با نشستن انحنای گردنی بدون تغییر بوده ولی تقعر ستون فقرات پشتی بیشتر میگردد که اگرصندلی وی پشتی داشته باشد که بتوان به تناسب آنچنان انتاخب کرد که به آن پشت تکیه داد یعنی صندلی تکیه گاه داشته باشد که به آن تکیه کنندکه در این صورت

تقعر قلمداد شده افزایش نخواهد یافت.

یک صندلی ایده آل یافت نمیشود زیرا صندلی در صورتی ایده آل میباشد که برای تمام موارد ایده آل باید باید دید صندلی را برای چه منظوری میخواهند و چه نوع استفاده ای از آن بای کرد و بر حسب مورد مخصوص صندلی خواسته شده را تهیه نمود و کی گان (Keegan) اولین کسی بود که مقیاسهای تشریحی و معرفه الاعضئی آدمی را منظور داشت تا عملاًصندلی مفیدی جهت وی تهیه نماید. برای تهیه این صندلی باید سعی نمود درجه 135 زاویه بین رانها و تنه رادر نظر داشت و در اینصورت پشت صندلی کمی متمایل بعقب خواهد بو که در ساختن مبلها و صندلی اتومبیلها رعایت آن آسان اما برای صندلی ادارات سخت استو این مشکل بدینصورت حل میشود که از نوع صندلیهائی انتخاب گرددکه در موقع دعای کلیساها مورد استفاده است و صندلیهای مذکور یک پیشامدگی طاقچه مانندی دارند که به نشیمنگاه لولادار پیشخوان مخصوص دعای کلیسا متصل است و به نحوی است که وقتی کشیش در آنجا مشغول ادای مراسم دعا میباشد بنظر می آید که ایستاده است در صورتیکه عملاً درجالت نشسته و یا نیمه نشسته قرار دارد.

میتوان از صندلیهای راست که لبه قدامی آن بپائین وجلو تمایل دارد استفاده نمود و اینگونه صندلیهاست که میتوان زاویه 135 درجه را در آنها منظور داشت.

در بین صندلیها آنچه باید فوق العاده مورد توجه قرار گیرد صندلی کودکان است زیرا چه بسیار دردهای پشت و کمر است که زمینه مستعد آن در کودکی فراهم میشود آن هم بوسیله صندلیهائی که

در ساختنش دقت نشده است. صندلی کودکان باید راحت و باتوه به انحنای ناحیه کمری آنها ساخه شود و سن و قدشان نیز منظور و به آن توجه گردد.

صندلی اتومبیل ها نیز جای مخصوص دارند بویژه آنه روز بروز بر تعداد مشتریهای آن افزوده میگردد و مسافرین بیشتری صندلیهای آنرا اشغال مینمایند. صندلی قلمداد شده باید از نظر ارتفاع و شکل آنگونه تهیه شود که چشمان راننده بتواند مستقیما بطور افقی جلو خود را ببینندو اگر چنین نباشد انحنای طبیعی گردن تغییر یافته و سبب دردهای گردنی خواهد شد.

لبه های طرفی در سطح نشستن صندی اتومبیل باید بطور ملایم بطرف بالا شیب داشته باشد تا سرپیچها و زوایای جاده استحکام استخوان لگن و استخوان شت را محافظت ناید. در اتموبیلهای کوچک که پدالها بطرف راست قرار گرفته و پیش آمدگی چرخ جلو به داخل اتموبیل است اغلب سر راننده باجبار به تغییر وضع و انحرافات دچار میشود بدین طریق که تنه خود را مستیم و عمودی نگهداشته و جلو را در وضعی مینگرد که قسمتهای تحتانی و لگن بطرف راست خم گردیده است.

آدمی در اتموبیل آنزمان که تکانش میدهد شبیه فنری میباشد که در سه ناحیه آن فنر لایه ها ضخیمتر و سنگین تر است. ببدن تکان ها و ارتعاشات وارد میشود و سر و قفسه سینه و لگن قسمتهای ضمیم فنرند و دیسکهای بین مهره ای وعضلات شکمی نقاط ضربگیر فنر بلکه محلهای جذب ضربه میباشند و در آزمایش هائی که با تخته های لرزان بدست آمده دیده میشود زمانیکه ارتعاشات کوتاه هستند ضریب قدرت

ضرب گیری عضلات کمر و شکم بالا میباشد یعنی فنر و ضرب گیرهای فنر خوب از خود دفاع مینمایند اما اگر ارتعاشات بلند و فاصله دار باشند ضریب مذکور پائین است و عضلات ضرب گیر استرس و فشار بیشتری را متحمل میشوند و تغییرات ناگهانی و غیر منتظره ای از نظر زمانی مابین ارتعاشات قفسه سینه و لگن خرناک و در نتیجه عضلاتیهک بطور مداوم تحت استرس وفشار میباشند خسته شده ممکن است انقباضات دردناک بهمراه داشته باشند و اگر نفاط ظرب گر تحت حداکثر فشار قرار گیرند چون طاقت مقاومت از آنها سلب میشود لاجرم فشار بلکه ارتعاشات بخود ستون فقرات بطور مستقیم وارد و بر دیسگهای بین مهره ای تحمیل و باری و ابتلائی تازه بوجود م آورد هسته مرکزی دیسک بطور مدام و بتدریج عقب رانده میشود و در نتیجه الیاف لیفی (لیگمان فیبروز) و مخصوصا ریشه های عصبی را تحریک مینماید و ایجاست که پی میبریم و بیشتر باهمیت تقویت نمودن عضلات ضرب گیر که نوبتی دیگر هم به آن اشاره شد وقوف حاصل مینمائیم.

در تهیه صندلی ماشین نویسها، نقاشها و ... نیز بایددقت کرد و نکات برجسته مربوط به طرز نشستن و اهمیت آن را از لاظ تشریحی، معرفه الاعضائی، بیماری زائی و حتی اجتماعی در نظر گرفت و متوجه بود ارتفاع هر کدام را مناسب با کارشان انتخاب کرد مثلاً برای نقاشان بین 50 تا 70 سانتیمتر ارتفاع.

ص: 20

معرفی صندلی خوب باختصار

کی گان (Keegan) دانشمندی که قبلاً معرفی شد به پژوهشهای وی درباره مسائل مربوطه واقف شدید یک صندلی خوب را چنین معرفی می نماید:

1 - تکیه گاه کمر یعنی آنجا که ستون فقرات تقعر پیدا مینماید پشتی صندلی اندکی مدب بطرف تنه باشد.

2 زاویه بین تنه وران برای بدست آوردن لوردوز طبیعی ستون فقرات متفاوت است اما هیچگاه نباید درجاتش کمتر از 105 درجه باشد.

3 پس از ناحیه تحدب تکیه گاه یعنی زیر آن ناحیه بلکه آنجا که تکیه گاه به سطح صندلی متصل میشود باید فضای آزادی برای کفلها و ساکروم منظور داشت.

4 لبه فوقانی تکیه گاه یعنی قسمت بالای ناحیه محدب باید کوتاه باشد تا برای کمر راحت و در عین حال جهت تغییر وضع دادن آسان باشد.

5 اگر تکیه گاه پشت باجبار یا از لحاظ دوست داشتن بلند انتخاب شد بایددقت کرد زاویه بین تکیه گاه وسطح نشیمن هیچگاه از 105 درجه زیادتر نشود.

6 عمق صندلی (فاصله بین لبه قدامی تا عقب) نباید بیشتر از 40 سانتیمتر باشد زیرا با رعایت این قسمت در قسمت پشت زانوها فضای آزادی وجود خواهد داشت.

7 ارتفاع صندلی نیز در حدود 40 سانتیمتر است چون

دراینصورت پاها براحتی روی زمین قرار میگیرند.

لبه قدامی نشیمنگاه صندلی گرد باشد تا پاها به آسانی و راحتی بتواند زیر صندلی خم شوند بدون آنکه بر عروق و اعصاب مربوط فشار وارد آید.

9 جلو پاها باید فضای آزاد وجود داشته باشد.

10 سطح فوقانی و نشیمنگاه صندلی با یک زاویه پنج درجه بطرف عقب و پائین شیب دارد تابدینوسیله تماس به تکیه گاه پشت آسان گردد.

باوجود رعایت موارد ده گانه همانطور که تذکر داده شد باید دید صندلی برای چه منظور است و در اتومبیل و جهت کودکان و ... رعایت قسمتهای قلمداد شده را نمود.

کسیکه خود را بر صندلی یا نیمکت برای اینکه استراحت کند پهن می اندازد بدین سبب که ماهیچه هایش مجبورند کوششهای تازه ای بنمایندتا نشستن مزبور بهتر انجام گیرد آرامشی نیافته اند و نشستن بر یک صندلی قدیمی کوچک که آدمی بتواند پاهایش را رویهم اندازد و خود را در وضعی استراحت دهنده قرار دهد بهتر است.

در اینجا به نکته قابل توجهی برخورد مینمائیم و آن گرفتاری بعضی از افراد بظهر پائین تر است که باید حتما در حضوب بظاهر بالاترها بلبه مبل یاصندلی نزدیک شوند و حق پاروی پا گرداندن را هم نداشته باشند و همانگونه که بار بسیار سنگینی از اجتماع را حمل میکند و بر ستون فقراتشان هم سنگینی و ستم وارد میشود در اینجا نیز بار سنگین و منفور بظاهر مافوق را بر ستون فقرات

خود وارد سازند و در صورتیکه آشنایان بمعارف اسلامی میدانند حضرت علی در مواردی مشابه که آدمی حقارت اجباری را باید بر خود تحمل نماید ممنوع داشته و از کسی که دوست دارد کسانی در برابر وی که نشسته است بایستند سخت چنین مذمت فرموده است. اذا اردت ان تنظر الی رجل من اهل النار فانظر الی رجل جالس و حوله قوم قیام (در صورتیکه خواستی مردی از اهل آتش را بنگری بمردی نگاه کن که نشسته و اطرافش جمعی ایستاده اند). (1)

بحث علمی از وضعیت راننده و ستون فقرات

از نیمرخ بالای گردن بجلو و سپس بعقب و باز بجلو انحنا دارد یعنی بالا وپائین آن لردوزو وسط سیفوز دارد.

در فقرات کمری هم گفتم لردوزی وجود دارد که در اثر کشش از بین میرود و ناحیه دچار سیفوز میشود که گاهی هم بطور حقیقی وجود دارد.

محوری که از رانها و لگن میگذرد اگر لگن از محور مذور بجلو بچرخد گویند لگن افتادگی بجلو دارد واگر بعقب رود گویند افتادگی بعقب دارد.

در اتومبیل نشسته ایم یا جلو که آنرا وضع کار گویند یا بعقب پشت داده ایم که وضع استراحت نام دارد دروضت کار سطح اتکاء بدن از برجستگی های استخوانهای ایسکیون میگذرد و پشت بوسیله عضلات پشتی که بحالت انقباضند نگهداری میشود. چون در حال نشسته مشغول کاری باشیم لگن بعقب متمایل است برعکس در حال

1- التنبیه و الاشراف و مدارک دیگر.

ایستاده و یا زمان راه رفتن و در ضمن ممکن است لوردوز صاف شود یا به مختصر سیفوزی مبدل گردد.

زمانی که بعقب یعنی در وضع استراحت نشسته ایم سطح اتکاء کم و از برجستگی های استخوانهای ایسکمون و نوک کوکسی میگذردو بالای بدن متمایل به عقب و گاهی بهتکیه گاههائی مربوط اتست.

برای پی بردن به خستگی عضلات هک در کدام وضع بیشتر پیش می اید امروز از روش اکترومیوگرافی استفاده مینمایند و دستگاه مربوطه کار بیشتر یا کمتر عضلات را بر حب پیدایش جریان الکتریکی عضلات بر فیلم یا صفحه می آورد.

کسیکه بر صندلیی بنشیند که کف آن افقی اس تو ارتفاعش آن انداهز که کف پا بر زمین باشد وزانو بزاویه قائمه باشد برای مدت کمی جریانیاز علات دیده نمیشود ولی بعدا جریان دوره ای پیدا میشود که اندک اندک پیوسته میگردد و این پیدایش در اشخاص فرق میکند مثلاً در کسیکه بحالت لوردوز کمری نشسته در نیم الی یک ساعت اول علائم پتانسیل کار ظاهر میگردد در صورتیکه در افراد دیگر که ابتدا با لوردوز کمری نشسته و بتدریج بحالت سیفوز درآمده اند بزودی علائم آشکار نگردیده است (کسیکه تغییر مکان وارده روی مقر افقی بدهد یا ستون فقرات را جزئی کج و راست کند یا به پشت تکیه بکند و نکند برای مدتی کم و بیش طولانی فعالیت عضلانیش متوقف خواهد ماند).

اگر ناحیه کمر پشتی و یا استخوانهای کتف تکیه گاهی داشته باشند خستگی کمتر ظاهر میشود و اگر محل نشستن خیلی انعطاف پذیر باشد اختلاف پتانسیل الکتریکی خیلی زودتر مجدد

ظاهر میگردد.

کسیکه بحالت لردوز کمری نشست عضلات پشتش مدت کمتری در استراحتند و در وضع سیفوز نشستن مدت بیشتری.

کسیکه خسته نیت یک عضله اش منقبض شود سایر عضلاتش نیز منقبض میشود و در شخص خسته نیز همین است با این اختلاف که نتیجه حاصله نه افزایش یافته نه تغییر کرده و حتی کاهش هم می یابد.

کسیکه مدت طولانی بنشیند عضلات پشتش خسته میشود و اگر تکیه گاه ستون فقرات کمری نداشته باشد زودتر خسته میگردد اینست: مخصوصا اگر بحالت لوردوز کمری باشد و علت خستگی عضلات

اگر عضله ای انقباض پیدا کند در ملامسه سخت است مانند عضله دو سرباز و در این حال فشار داخل عضله بالاست و اگر فشار بحدی برسدکه از فشار درون مویرگهای عضله بیشتر شود جدار بسیار نازک شعریه رویهم خوابیده و مقاومت محیطی بالارفته با آنکه فشار سرخرگی تغییر نکرده عضله خوب مشروب نمی گردد و بعلت نرسیدن اکسیژن بقدر کافی بعضلات خستگی عضله پیش می آید اما هر چند شدید باشدعضله خود استراحت بلکه زمان ترمیم و استراحتی ایجاد مینماید بدینطریق هک بعلت توقف خون فضولات حاصله از سوخت وساز در عضلات وارد خون ناحیه میشود و همین مواد است که سبب اتساع عروق و بهتر جاری شدن خون و در نتیجه رسیدن اکسیژن و استراحت عضلات میگردد ولی بشرط آنکه فشار داخل عضلاتی زیاد نباشد بحدی که اجازه ندهد شعریه ها متسع شوند.

مواد حاصل شده از سوخت و ساز که سبب اتساع عروق می شوند

در صورتیکه مدت بسیار کوتاهی هم رگها را متسع نمایند اکسیداسیون مواد را وارد مرحله طبیعی فیزیولوژیکی مینماید.

با اندک توجه دانستیم چرا کسیکه ایستاده اگر در فواصلش اندکی خم و راست شود یا آنکه نشسته جابجا یا پابپا گردد خستگی اش برطرف میشود زیرا تمرینات دینامیک سب بوجود آمدن مراحل استراحت عضلانی میگردند و همین حرکات جزئی و خفیف است که فضار داخل عضلانی را کاهش میدهند.

باز بخاطر دارات و علاقه به بهداشت و بهزیست بشری برای چندمین بار اقدام به تعریف دیگری از پیاده روی نمایم و یک مرحله کاملاً علمی را باجبار پیش کشم:

تمام قسمتهای ستون فقرات ناحیه سینه ای کمری دارای الیاف عصبی باریک آزاد میباشد از غلافها، رباطها، غضروفها و ... و همانند تامم مفاصل مفصلهای فقرات دارهی سه گونه رشته عصبی آزاد، داخل کپسول و بدون کپسول میباشد.

رباط های زرد در طبقه خارجی قسمت خلفی دارای الیاف ازاد بوده اما در طبقات عمقی از این رشته ها را ندارند و رشته های عصبی آزاد قط در دسته های خارجی حلقه های لیفی دیسگهای فقراتی که مستقیما مجاور رباط فقراتی مشترک خلفی هستند دیده میشود: ازاینرو هسته ه ژلاتینی دیسکها رشته عصبی ندارند.

رشته های عصبی آزاد از قرار معلوم متعلق بدرد وبدون کپسولها به پوستور (Postoure) و درک وضع مفاصل و کپسول دارها برای درک فشارند.

آزمایشهای مکرر ثابت کرده فشار داخل دیسک در

حال نشسته 30 درصد بالاتر از زمان ایستان است و قسمت خلفی حلقه لیفی کشش زیاد پیدا میکند لذا شما در زمان پیاده روی (آن پیاده روی که درجلد 12 چگونگی آنرا شرح دادم) دیسکهای بین مهره ای راحتی دارید.

نزد کسانیکه رشته های خلفی حلقه لیفی سست دارند اگر فشار داخل دیسک آنان زیاد بالا رود امکان پاره شدنشان است که در نتیجه ایجاد لمباگو مینماید هک 90 درصدش در ناحیه کمری ایجاد میگردد.

حال برای راننده مقدار فشاری را که ساق پا باید بر پدالها وارد نماید برای دنده عوض کردن یا ترمز نمودن شرح میدهیم:

در صورتیکه فاصله صندلی را روی دو خط افقی عمودی فرض نمائیم خط افقی نماینده زیر کف صندلی جائیکه تشک نرم بر آن میگذارند و خط عمودی نماینده پشتی جائیکه به آن قسمت پشت داده میشود بلکه قسمت سفت و مجاور خارج و شروع خط افقی از صفر باشد تا100 و صفر آن از جلو زیر پاها بلکه زیر ران و 100 آن جای نشیمن و صفر خط افقی از پائین به بالا از نقطه انهائی قسمتنرم بطوریکه وقتی نشستیم و قسمت نرم پائین رفت تامنهای 20 برسد و نزدیکترین وضع باشد به خط افقی حال اگر راننده طوری بنشیند که نقطه اتکاء نشیمن بفاصله 50+ باشد ساقش نسبت به ران اندکی در حال منفرجه است و فشار لازم بر پدالها به 90 کیلو خواهد رسید. فاصله 40+ گردد زاویه بین ساق و ران بازتر شده فشار 130 لازم است و در 30+ منفرجه تر و فشار 160. در 20+ فشار 190 و اگر طوری باشیم که ساق در امتداد

ران قرار گیرد 200 کیلو در 10- فشار 170 کیلو بر پدالها را ساق متحمل خواهد شد.

وضع ستون فقرات ناحیه کمری با وضع ساق اینگونه است که هر چه پا متمایل به طرف صافشدن باشد مهره های کمری رو به سیفوز پیدا کردن میروند و این وضع یعنی در سیفوز طولانی کشش عضلات پشت ناجور است.

زیاد نشستن ایجاد خستگی درعضلات پشت مینماید و با داشتن تکیه گاهی در پشت ناحیه کمری خستگی راکاهش میدهد و این تکیه اگه نهای لزوم را دارد زیرا همینکه مفاصل لگن خم باشند و ساقها بحالت شکش درایند سیفوز مهره های کمری بیشتر میگردد و انحناء مذکور روی عضلات اثر نامطلوبی بجای میگذارند و بهمین جهت دراتومبیلها بالش کمر در برابر ستون فقرات کمری تعبیه میشود که میتوان آنرا در جهت عمودی یا افقی تغییر مکان داد و زمانی هک عضلات نشیمنگاه وبرجستگی های ایسکیون نتوانند بجلو بلغزند تکیه گاه مزبور مید واقع خواهد شو و لذا فنرهائی بکار میبرند که نرم باشد و بجای اینکه در پهلوها و جلو باشد در وسط و عقب قرار دارد وبااین وضع راننده بخوبی بعقب نشسته در صندلی فرو رفته و راحت است و باوجود این همه مسائل باحرکات خفیف در زمان رانندگی میتوان عوامل زیان آور راتخفیف داد یا گاهگاهی توقف نمود و چند قدمی پیاده روی کرد و این راه منحصر فریادرسی اعصاب و عضلات مربوطه میباشد و شرح آنها را در پیاده روی و اهمیت آن داده ام.

باز پیاده روی

در اهمیت پیاده روی آنقدر در جلد 12 گفتم که برخی تصور کردند مطلبی نمیتوان اضافه نمود و باز درجلدهای 13 و 14 از پیاده روی بحث شد و هم اکنون در جلد حاضر و جلدهای دیگری اگر مربوط به بهداشت بدن باشد از ان سخن خواهم گفت و تازه همه و همه در برابر آنچه متخصصین مربوطه میدانند ناچیز است.

کسیکه دراز کشیده بخواهد برخیزد و بایستد در جلد 12 گفتم از لحاظ عمی عملش درست انجام گیرد آنقدر اهمیت داردکه اگر سئوال شود پنج دستور برای بیشتر زنده ماندن مخصوصا قلب چیست؟ این جواب به ششمین نمیرسد که باید برای ایستادن ابتدا نشستو بعد ایستادولی بین شخص از خواب بیدار شده و کسی که دراز کشیده فرق نمیگذارد و نیز شرح داده شد که اسلام میگوید کسیکه خواب است بیدار شد باید مدتی معین باچشم باز دراز کشیده بهمان وضع بماند و بعد بحالت های گوناگونی دراید و در آخر بایستد که همه را در جلد 12 شرح دادم و در یانجا برای مزید اطلاع باید بگویم کسیکه دراز کشیده بودو ایستاد بعلت نیروی ثقل پدیده های فیزیولوژیکی چندی در او پیدا میشود که اهم آنها عبارتند از:

1 افزایش فشار خون شریانی در نیمه تحتانی بدن و سقوط آن در نیمه فوقانی.

2 - پیدایش فلکس انقباضی عروقی بعدی که سبب طبیعی شدن فشار خون در نیمه فوقانی بدن میشود.

3 کاهش حجم خون بعلت بالا رفتن فشار هیدرواستاتیک شعریه ها.

4 با کاهش حدود 13 درصد جریان پلاسماتیک کلیه ادرار کم میشود و فیلتراسیون گرومرولی کلیه هانقصان می یابد و ترشح سدیم، کلرین، بیکزینات و آب تخفیف یافته و ترشح بن آمونیوم رو به افزایش میگذارد.

ناگفته نماند همین تغییرات قلمداد شده که در شخص دراز کشیده ای که ایستاد بوجود م اید در کسیکه نشسته و می ایستد پیدا میشود ولی بمقدار کمتر.

کسیکه ایستاده است و بنشیند طبق تحقیقاتی که در 1963 بمنظرو تغییرات فیزیولوژیکی انسانی درحالاتنشسته و ایستاده انجام گرفت بدینقرار است:

دو دانشمند (لوئی Lewis و سد Said) بر روی ده نفر داوطلب چنین پژوهش نمودند. از این افراد درخواست نمودند با معده خالی و گرسنه در صبح ابتدا سه ساعت بنشینند و سپس سه ساعت بایستند وباز همین عمل را برعکس انجام دهند و ساعت بساعت آزمایشات لازم را بر آنان انجام داده چنین نتیجه گرفتند.

1 فشار سیستویک بطور متوسط در وضعنشسته تقریبا سه میلیمتر جیوه پائینتر از وضع ایستاده بوده درحالیکه فشار دیاستولیک بطور متوسط 5/2 میلیمتر جیوه کمتر است (یعنی نسبت بهم خورده را رگها جبران باید بنمایند).

2 حجم متوسط ادرار در وضع نشسته 689 سانتیمتر مکعب و در وضع ایستاده 565 بوده یعنی 18 درصد افزایش داشته است.

3 - تخلیه معده در وضع ایستاده زودتر از نشسته انجام میگیرد.

4 دفع کلیوی مواد رنگی در وضع ایستاده افزایش دارد و آنرا چنین توجیه نمودند که معده در وضع ایستاده اسید کلریدریک بیشتری ترشح میکند و اسید که وجود دارد رزین مواد رنگی آزادمیشود.

در اینجا متخصصین مذکور چنین اظهار عقیده مینمایند: تا اینجا نتیجه بحث بنفع وضعیت نشسته میباشد و بنابراین آنهائیکه از ناراحتیهای معده رنج میبرند بایستی نشسته غذا بخورند و پس از آن مدت کوتاهی نیز استراحت نمایند. اما اسلام قبل از اینکه ناراحتیهای معده رنج ایجاد نماید میفرماید در حال راه رفتن غذا نخوید، بنشینید و غذا میل نمائید، پس از غذا مدت کوتاهی دراز بکشید (نه خواب کردن) و همه را در جلدهای قبل شرح داده ام.

دانشمند دیگری بنام بروها (Brouha) آزمایشات جالب دیگر انجام داده بقرار زیر:

سه دقیقه پس از ورزش کردن کسیکه دراز بکشد تعداد ضربان نبضش بطور منظم کم میشود.

اگر پس از ورزش ایستاده باشد تعداد ضربان نبض اول کم و بعد بطور اندک زیاد میشود.

چنانچه بعد از ورزش بنشیند تعداد ضربان بطور خفیف افزایش می یابد و دربارهعلت آنها و اینکه احتمالاً نتایج پاتولوژیکی و مرضی داشته باشد هنوز نتوانسته اند اظهار عقیده نمایند ولی نویسنده

میتوانم برای علاقمندان اظهار نظر کرده بگویم: بطور قطع و یقین با پیشرفت هر چه بیشتر علم دقایقی مذهبی بهتر شناخته میشود و کسیکه دوره کتابهای اولین دانشگاه را خوانده باشد باین واقعیت وقوف کلی یافته که روز بروز بموازات بالا رفتن سطح دانش علت یا حکمت بسیاری از اوامر و نواهی اسلامی شناخته میشود.

تا فراموش نکرده ام ناگهان بمطلب جهشی دست بزنم و آن ضربت های شدید روحی و اضطراب آفرین است که ماهیچه ها را منقبض مینماید و درنتیجه چند روز ماندن فشردگی مذکور دردهای شدید و نیز کشنده ای بوجود خواهند آورد.

مهره های ستون فقرات بشکل محدب واز جنس غضروف قابل ارتجاع محتوی هسته ای ژلاتینی ترکیب یاتفه و این خود عامل مؤثری در دفع ضربات میباشد.

درست ایستادن

منظور از درست ایستادن یادرست نشستن یا درست خوابیدن این نیست هک راست و منظم باشیم یا طرزی باشیم که دیگران خوششان بیاید بلکه منظور حقیقی درست قرار دادن اعضاء و صحیح بکار بردن و استفاده درست از اندامها در موقعیت های گوناگون بدن است برای اینکه بدن در بهترین حالتی که مبنی بر بدست آوردن سلامتی در یک عمر دراز است قرار گیرد و در ضمن با حداقل فشار وارد بر عضلات و مفصلها و استخوانها حداکثر استفاده بعمل آید و برای اهمیت دادن بطرز ایستادن و نشستن و خوابیدن کافیست توجه شما را فقط به یک نتیجه آن جلب نمایم که هرگاه بدن در وضع

وحالت صحیحی باشد اعضاء و احشاء داخلی بدن موقعیت مناسبی دارند که کار خود را بخوبی انجام داده و خون در بدن و درآنها بطور ازاد و طبیعی در گردش باشد.

بهترین راه جلوگیری از خستگی عضلات و درد پشت و ... در فعالیتهای روزانه این است که مرتب از یک کار به کار دیگر متوسل شویم و حتی کسانیکه خانه داری مینمایند دئر بین کارگاهی دراز بکشید و وضع بدن را نیز تغییر دهند، گاهی شکم را بداخل بکشند زمانی صافکنند مدتی زانوها را خم و زمانی دراز نمایند و ...

کسیکه صحیح ایستاده است خطی که از کنار گوشهایش کشیده شود از گوشه شانه و از مفل ران پشت قاب زانو و جلوی مفصل مچ پایش میگذرد.

کسیکه درست ایستاده چانه اش بداخل و سرش بالا وپشتش و لگن خاصره اش در امتداد بدنش است.

در ایستادن نادرست کمر بجلو خم شده گود می افتد.

آنکه غلط ایستاده لگن خاصره اش بجلو چرخیده چانه اش جلو و دنده هایش رویهم خوابیدهو احشاء داخلی شکمش تحت فشار است.

برای باقی ماندن بر حالت ایستاده صحیح بهتر است چهار پایه کوتاهی زیر یکی از پاها قرار داده شود یا بر میلی که سرتاسر کشیده شده و فاصله کمی تا سطح زمین دارد پا گذارده شود یا بر سکوئی که دیده میشود.

کسیکه درست ایستاده برای برداشتن چیزی زانو را خم

میکند کمر را واگر روی میزی واست تکیه کند کمر خود را گود و کفل ها را عقب نمی اندازد و بلکه زانوها را فقط خم میکند. کسیکه بخواهد بوضع قلمداد شده یعنی بحالت صحیح بایستد و لازم میداند عملاً باو یاد داده شود درست ایستادن بدن وسر را بچه وضع در می آورد بدستور زیر عمل نماید:

پاشنه پا را بدیوار بگذارید و سر پنجه خطی بکشید بعد آخر پاشنه را روی خط بگذارید یعنی باندازه طول یک پا از دیوار اصله بگیرید روی پای خود بآرامی بنشینید در حالیکه پشتتان بدیوار چسبیده است تا زانوها خم شود در اینحال عضلات شکم و پشتی لگن را سفت کنید تا لگن بعقب رانده شود و کمر بطور مستقیم قرار گیرد و دوباره به آهستگی با مستقیم کردن زانوها بوضع ایستاده خود درآئید بعد در اطاق راه بروید و باز عمل قبلی را تکرار نمائید...

دانستنیهائی مربوط به نشستن و ایستادن

کسانیکه ورزش میکرده اند و ازآن دور میشوند بعلت سست شدن عضلات شکم و پشت ممکنست بایک حرکت بیجا دچار سفتی عضلات ودردناک شدن آنها شوند که مدتی ادامه داشته باشد.

برای محکم شدن عضلات قلمداد شده حرکات ورزشی چندی مناسب است و از جمله دستها روی کمر داشتن و نشستن و برخاستن روی زانو و حرکات نرمشی دیگر.

کمبود عناصر استخوانی که ستون فقرات را تشکیل میدهند یا کمبود کلسیم و مواد پروتئینی و ویتامین ها که سبب ضعف عضلات پشت و کمر میشوند و انواع روماتیسمها و درد مفاصل و بیماریهای تغذیه ای

و گوارشی و کلیوی و عفونتها و ... ممکن است درد پشت و کمر ایجاد نمایند.

از سه عامل باید مراقبت کرد: پرهیز از حرکات نامناسب کمر وجلوگیری از کشش یا تحت فشار قرار گرفتن عناصر عضلانی ناحیه کمر درمان عوامل ضعیف کننده مانند بیماریهای عفونی و آرتریت و ... کم کردن فشارهای ناشی از کار روزانه و خستگی مداوم.

بحالت خبردار ایستادن نظامی و ایستادن متمادی قوس کمری را افزایش میدهد و برای کسیکه باید مدتی بوضع قلمداد شده بایستد بهتر است یک پای خود را بر بلندی یا چهار پایه ای که فقط اندکی زانو و مفصل ران خم شود بگذارد تا بستون فقراتش صدمه ای وارد نگردد.

مسئله قابل توجه اینکه باید ران و مفصل زانو را جانشین عضلات مربوطه و ستون فقرات نمود و هرگز بدون خم کردن زانوها و مفاصل لگن برای بلند کردن جسمی بجلو خم نگردید بلکه روی زانوی خود نشسته واشیاء را اگرچه سبک باشد با کمک عضلات پا بلند نمود و خم کردن زانوها یعنی خم نشدن پشت زیرا خم شدن در حالیکه زانوها مستقیم باشد نه تنها سبب کشش پشت میشود بله باعث تشدید قوس کمری در حال برخاستن و راست شدن بدن میگردد.

صدمه ای که بسیار سخت میتوان بر ستون فقرات وارد نمود اینست هک جسمی سنگین را در حدی بالاتر از سینه قرار داد که در اینصورت پشت بعقب و قوس کمری کاملاً افزایش خواهد

یافت.

باید مراقبت کرد که زمان بلند کردن اشیاء پا نلغزد و سر نخورد که خود سبب پشت درد یا کمردردخواهد شد.

بلند کردن بار سنگین چه با چرخش کمر چه با تعقر یا تحدب آن چه با تاکردن یا نکردن زانو و حتی بصحیح ترین طرز همه و همه بستون فقرات صدمه وارد خواهدنمود، جمله صفحه بار سبک از بهشت آمد» مربوط به اسلام و بهمین سبب است.

حتی اسلام دستورات جالبی در این باره برای پیشگیری از ورود صدمات احتمالی بستون فقرات چارپایان را صادر فرموده است که در جلدهای قبل مخصوصا جلد 11 به پاره ای از آنها اشاره گردید (تحت عنوان حمایت از جنبندگان در اسلام).

اگر مجبور بگرفتن چیزی شدید که در حال سقوط است پاها را کمی خم نمائید و پشت را مستقیم نگهدارید تا در گرفتن آن بستون فقراتتان صدمه ای وارد نگردد.

سعی کنید به پشت بزمین نخورید و اگر کسی را باین وضع دیدید سعی نمائید اگر شدیدا آسیب دیده از ناحیه گردن یا کمر بلندش ننمائید دسور آوردن بر انکاری بدهید یا بر انکاری درست کنید و به بیمارستان منتقلش سازید هک درغیر اینصورت امکان پارگی نخاع و فلج خواهد بود.

اگر بار سنگین بود و باید آنرا بجلو بکشید یا آنرا بطرف جلو فشار دهید سعی نمائید کمرتان پیچ نخورد و زیاد خوس برندارد و یا پایتان نلغزد و تکان شدید به پشتشان وارد نگردد.

راستای بدن در هر وضع و هر لحظه تابع اوضاع مفصلهاست که مفصلها بوسیله عضلات کنترل میشوند و تازه تمام بوسیله لیگمانها (رباطها) انجام میگردد که چگونگی آنها مرود بحث است و آنقدر در ساختمان رباطهای بدن نظم و ترتیب و قدرت و توانائی وحرکت و سکون و دقت بکار رفته که علمای فیزیولوژی در زمان مطالعه حیرت دارند وایمان به اینکه چه بسیار اعمالی که به آنها محول و ناشناخته میباشد.

بدنی که راست ایستاده بر رباطهایش فشاری وارد نمی آید، زیرا هر مفصلی در حد وسط و بینابین حرکات خود قرار گرفته است که از آن نقطه میتواند به تمام جهات ممکنه حرکت نماید.

اگر یادان باشد در جلد اول نقل از یک دانشمند فرانسوی بیان کردم که بزرگترین ضربت را بر عقیده داروین وارد کرد ضربت بر عقیده به اینکه انسان از نسل میمونهاست.

دانشمند مذکور ساختمان استخوانهای بدن انسان و میمون را که اسکلت وپایه و اساس بوده و کمتر دچار تغییر و تبدیل میگردد در نظر آورده و بداوطلبانی چند دستور داد بهر شکلی که میمونها بخودمیگرند در آیندگاهی دو دست بر مزین بگذارند زمانی نیم خیز و ... و در تمام اوضاع واحوال مشابه زوایای بین تمام استخوانهای مجاور را اندازه گیری نموده بجهانیان نشان داد که کمتر وجه تشابهی بین انسان و میمون در داشتن زوایای مساوی

در اوضاع و احوال قلمداد شده وجود دارد.

من در اینجا اضافه مینمایم انسانی که راست ایستاده و فشاری بر رباطهایش وارد نمیگردد رباطهائی را که در تعریفشان میگوئیم عناصری هستند سفت و محکم و تقریبا غیر قابل کشش و اتساع و چون بدن بوضع غیر مستقیم قرار گیرد نامبردگان آنرا با سفتی و محکمی خود نگهمیدارند و در بعضی نواحی آنرا محدود مینمایند و عملشان درحقیقت مکمل عمل عضلات میباشد یعنی عضلات حرکت وحالت را بوجود می آورند و رباطها حد نهائی حرکت و حالت را ثابت نگهمیدارند و چون عضلات خسته شدندو یا فشارزیادی بر آنها وارد گردید رباطها در تحمل فشار و ایجاد حرکت و وضعیت جانشین عضلات میشوند آری رباطها با این اهمیت که بدون شک آنچه را بعهده انجام گرفته اند مربوط بزمانهای اولیه انسانی نیز میباشند در حالیکه اگر انسان راست بایستد بر رباطهایش فشاری وارد نمیگردد آیا خود دلیل قاطعی نیست که اختلاف شدید اوضاع و اعمال رباطهای انسان و میمون خود خط قرمز دیگری بر عقیده مربوطه داروین بکشد؟

هر زمان بدن حرکتی کند حتی در شخصی که سرپا ایستاده گرچه حرکت دادن قوزک پا یا دست بمقدار کی اینچ و نیم بجلو باشد و حتی اگر حرف زدن باشد سبب بهم خوردن گرانیگاه (مرکز ثقل) بدن شده و وضع ناپایداری بوجود می آید که برای تثبیت آن و تثبیت اوضاع مختلف بدن فرمانهای حرکتی از اعصاب حرکتی نخاع صادر و سبب انقباضات جبرانی میگردد و تأثرات چشم و گوش و پوست نیز در اینکار دخالت دارند که بزودی در

آنجا که از مسئولیت گوش و چشم صحبت میشود شرح خواهم داد و نحوه یا مطلق اثر ازگوش و چشم و پوست بین انسان و میمون باز فاصله ای ایجاد مینماید.

مختصری از فیزیولوژی بدن

راستای بدن در هر لحظه و هر وضع پیرو چگونگی وضع مفاصل است و مفاصل پیرو وضع و چگونگی انقباضات عضلات و عضلات پیرو دتورات وفرامین اعصاب و اعصاب تابع و متأثر از آنچه از راههای مختلف گوش و چشم و پوست و ... وارد بدن میشود و نیز تابع حرکاتی که از انسان سر میزند تا آجا هک اگر حرکتی مختصر بقوزک پا بدهیم تعادلمان بهم میخورد اگر حرف جلو آوریم و ... همه سبب بهم خوردن مرکز ثقل بدن میوشد که برای جبران آن از اعصاب به عضلات و مفاصل فرامین جبرانی فرستاده میوشد و بزودی در آنجا که از گوش و چشم بحث میشود همین مطلب را پیش کشیده خواهم گفت چرا تصویر راستای بدن تابع شخصیت است و شخصیت نیز بستگی به وضع بدن دارد.

مدت مدیدی است هرگونه نقص و تغییر شکلی در کودکان را به شرایط محیط و لوازم نزدیک آنان منتسب مینمایند که بتدریج سبب ایجاد تغییر شکلها در آنان میشوند مثلاً گویند میز و صندلی مدرسه اشان بدبود یا لباس بد میپوشیدند، آرنجش را عادت داشت روی میز بگذارد و در نتیجه ستون فرراتش بیکطرف کج شود و از این قبیل علل؛ اما انچه اخیرا دانسته شده چگونگی پیدایش

نقایص است:

نقایص و تغییر کشلها بنظر عده ای بستگی به چگونگی و ماهیت رفلکسهائی دارد که در بعضی ازنقاط بدن ایجاد میشود و با رفلکسهای استاندارد مطابقت نمیکند و اغلب رفلکسهای مذکور در زمانهائی ایجاد میشود که شخص دچار هیجان و اضطراب است و قادر بکنترل خویش نمیباشد.

بیان علت صحیح آن اگرچه در بیشترِ کودکان گنگ و مبهم است ولی در بعضی نیز روشن و واضح میباشد مثلاًدر توکسمی که عفونت مزمن است. معمولاً اینها عوامل فیزیولوژی روشنی ندارند بعلت اینکه اختلالات هیجانی بسیار شدید و بزرگ است و اغلب ضایعات و ناراحتی های حاصله از آنها نیز کوچک میباشند.

راستای طبیعی بدن در اشخاص مختلف متفاوت و کاملاً بساخمان بدن و عادتها وشکل آنها بستگی دارد وتصویر شخصیت است، در شاخاصی که وزن بدن آنها طبیعی است حتی اگر این وزن از نظر فیزیکی کاملاً طبیعی باشد نمیتوان راستای بدن را طبیعی نشان دهد یعنی وزن طبیعی بدن برای راستای طبیعی بدن گویا نیست.

در بدن احوال بسیار خوبی وجود دارد که گویای ارزیابی راستای طبیعی بدن میباشد و عبارت است از حالت توازن و قدرتی که سر را روی گردن نگهمیدارد.

مفاصل خاصره ای مهمترین مفاصل تعیین کننده راستای بدن میباشد زیرا لگن را قرینه و ستون فقرات را راست نگهداشته و چرخش ساق و تغییر شکل دادن آنرا عهده دارند.

انحراف و حالت کجی لگن را شرح دادم در اینجا باید

بیفزایم زاویه بین دو لبه پرگار که یکی روی قسمت وسط خار خلفی فوقانی لگن و دیگری روی سمیفزپوبیس است با آنکه لگن دریچه ها افقی است و با نمو زیاد میشود دریچه هی چهار سالهدختر و پسر 22 درجه و در هفت سالگی 25 میباشد و از 0 الی 11 سالگی در مردها به 31 و زنها 27 درجه میرسد.

انواع نقایص ممکن است مربوط به انحرافات ستون فقرات پیش اید از انحراف لگن - سیفوزتراکولومبر (مربوط به دوره رشد که پهنای لبه مهره ها درجلو باریکتر میشود) لوردوز کمری پشت فرو رفته پشت گرد پشت صاف شانه های گرد (انحنای طرفی جبرانی (ناشی از عدم تساوی حقیقی یا ظاهری طول ساقها) اختلاف طول دریاها و آن چه مورد بحث ماست وضع و حالت انحراف طرفی میباشد که ماندن حالاتناقص دیگر بدن حالتی ناقص بوده ولی انحنای طرفی با اسکولیوز فرق دارد و مهره های ستون فقرات تغییر شکل ندارند و انحناهای قلمداد شده رامیتوان حتی با اراده شخص صاف و جبران کرد و اینحالت برعکس تصور قدما کمتر به اسکولیوز می انجامد و پیش آگهی آن در کودکان بسیار عالی است و در ضمن نمو خود بخود بهبودی یافته است و اگر در بزرگی پیش آمده باشد که خستگی فکری نیز در ایجادش مؤثر میباشد که با معالجات لازم بهبودی می یابد.

این قسمت را بخاطر بسپارید تا جائیکه از جمله نشستن های اسلامی برایتان شرح میدهم مطلب پخته و آماده باشد.

مختصری از فیزیولوژی پا

پاها دو وظیفه در بدن دارند. ایستان و بجلو راندن بدن و فرم و ساختمان مخصوص و شکل خاص پا که تمام احتیاجات مربوط به راه رفتن را مرتفع میسازد و از عجایب فوق العاده خلقت است.

اعمال مربوط به پا یکی قسمت داخلی پاهاست که فشار بدن روی آنها وارد میشودو فشار بدن را تحمل میکند و دیگری قسمت خارجی که راستا و تعادل بدن را وظیفه داراست واینگونه اعمال که پاها برای نگهداری راستا و تعادل بدن بکار میبرند توسط پاها که هر دو حکم واحدی رادارند اتمام میگیرد.

گرچه با یک پا میتوان بعضی ازکارها را انجام داد اما هر دو پا که حکم واحد دارد با یکدیگر همکاری کرده دو ستونی راکه وزنهای بسیار سنگین را متحمل میشوند بوجود می آورند.

دو پا نزدیک هم باشند تصویرشان تقریبا شکل دایره ای بخود می گیرد بدون اینکه باز بین آن دایره تماسی وجود داشته باشند یعنی قوس کف هر پا نیمدایره ای تقریبی است و از طرفی قوس کناری دو پا وقتی در کنار یکدیگر قرار گیرند تقریبا دایره ای را بوجدو می آورند کناره خارجی پا که ساختمان باریکی را دارد و از طرفی در یک قسمتش کمی پهن است سبب تعادل و مقاومت بدن میشود، هر چند ای نقسمت قوس حقیقی پا نیست ولی استخوانهای ثابت نگهدارنده در این قسمت واقع اند استخوانهائی که باید

هم محکم باشند و هم وزنی را متحمل باشند و ازاینرو آفرینش بینا و توانا کمی خمیدگی به آها داده است تا حالت فنری داشته باشند (استخوانهای کالکانئوم کروئید چهارمین و پنجمین متاتارسال) در بالا و پائین محلی است که بحرکت و تعادل بدن کمک زیادی میکند و در آن در مصل های چهارمین و پنجمین تارسومتاتارسال میباشد.

در وسط کف پا ساختمان نسبتا حجیم و بزرگ و متناسبی است که تحمل وزن روی آن است و این قسمت در بجلو راندن بدن نیز اثر بزرگی دارد، در این قسمت یک ساخمان قوسی بسیار مناسب وجود دارد که هم از نمای خارجی و هم از کناره داخلی بسیار عالی است این قوس تشکیل شده است از استخوانهائی چند (کالکانئوم تارس ناویکولر سه متاتارس داخلی پا).

خمیدگی و وضع کف پا فوق العاده عجیب و از شگفتیهای آفرینش بدن است زیرا بنحو مطلوب و خاص هر سن و سالی میباشد و هر وزنی و هر شخصی میتوان انرا مورد استفاده قرار دهد و آنقدر برای بدن ارزشمند است که در هیچ قانون سربازگیری کف پای صاف یا اندکی صاف شده را سرباز نمیشناسند و صاحبش را شخص دارنده راستای متعادل قبول ندارند، بازگفته شود که استخوان شناسان و استادان علم تشریح چون بساختمان کف پا و طرز انحنای آن میرسند کلمه جالبی را بخاطر رعایت نکات دقیق لطیف در آفرینش آن بکار میبرند و میگویند: کف پا وضع آرشیتتکی بسیار مناسبی دارد، وضع داخلی این استخوانها یک قوس کوچکی است، سطوح مفصلیشان خمیدگی دارد آنچنانکه اگر در عین حال عضلات بین استخوانها را برداریم آنها رویهم جمع

میشوند و باز به اهمیت بیشتر مفاصل و عضلات پا پرداخته به سه کاری که از عهده آنها بر می آید اشاره ای بنمایم:

1 میتوانند باکمترین فشار بر روی عضلات پا استخوانها را بوضع دلخواه نگهدارند.

2 سبب میشوند حالت ارتجاعی پا بتواند فشارهای سنگین وارده را تحمل و خنثی نماید.

3 باعث میشوند پا بهر طرف که میخواهد بچرخد و در موارد خستگی نیز کناره داخلی را بر زمین گذارده استراحت کند.

با آنکه راستای بدن همانگونه که شرح دادیم مربوط و منوط به عضلات و مفاصل میباشند با تغییر شکل دادن قوسهای قلمداد شده پا نیز تغییر می کند.

پا را حرکاتی است که از آن میان سه حرکت مهم دارد که از بحث ما خارج میباشد.

پا دارای عضلات کنترل کننده چندی است که طالبین باید بکتابهای اشاره شده مراجعه نمایند.

قدم طبیعی: کسیکه راه رفتن طبیعیدارد پارگی کفشش از اول در کنار طرفی پاشنه و پس از آن در کنار طرفی دیده میشود.

راه رفتن نزد انسان پدیده پیچیده و مخصوصی است که بنظر ظاهر بسهولت میتوان آنرا تماشا کرد و اما عواملی چند که در راه رفتن مؤثرند باید تحت بررسی و طمالعه دقیق قرار گیرند تا مطلب شاخته و روشن گردد (چرخش لگن روی مفاصل خاصره رانی تا

شدن بر روی زانو باز شدن بر روی قوزک ینی باز شدن بین پا و ساق)

حرکت قدم که در جهات افقی و عمودی انجام میشود با دخالت مفاصل وعضلات و چرخشها و تعدیلها و ساختمانهای بغرنج و در هم پیچیده ای صورت میگیرد آنچنانکه بسیار شگفت آور که چون پاشنه پا روی زمین است مرکز ثقل بدن نیز به پائین تین محل تنزل پیدات کند و تاساق دیگر بحرکت آید وزن بدن روی آن است روی قسمت اعظم کف پا و دو سوم وزن بدن را پاشنه و بقیه را استخوانها و مفاصل و انگشتان تحمل مینمایند.

در جلد 12 پیاده روی را مفصلاً مطالعه فرمائید.

اثر وضع بدن بر شخصیت و برعکس

در آنجا که سخن از غذای جان خواهم کرد و جایش همین جلد پانزدهم (تحت عنوان گوش و چشم راه رساندن غذای روح) میباشد به تفصیل نشان خواهم داد که تصویر وضع بدن چگونه تابع شخصیت اس تو چرا شخصیت نیز بستگی بوضع بدن دارد.

اما در اینجا روی سخن متوجه قرآن کریم است که میفرماید سیماهم فی وجوهم من اثر السجود (29 الفتح برخسارشان از اثر سجده نشانها پدیدار است).

از آنروز که پیشانی بر زمین میگذاشتند تا روزی که آیه شریفه نازل شد برای برخی فاصله زمانی چندان نبود و اثر ظاهری نمازهای مدام هم اگر بود خود، پیشانی بر زمین گذاشتن یعنی عالیترین عضو را بر پست ترین عضو آفرینش، زمین نهادن و همانگونه که

شرح داده ام متأثر شدن اعصاب مرکزی با تأثراتی که از عضله، چشم، گوش و پوست میرسد و نهادن مقدم اعصاب مرکزی بر خاک و در برابر عظمت بینهایت بدینوسیله اظهار کوچکی و حقارت کردن پرده مادی دریدن اس تو چون علاوه بر تأثرات اخذ شده از محیط هر کس از فکر و خیال خود نیز نسبت به وضع آنی بدن استفاده میکند سوبژکتیو میباش یعنی علاوه بر ت.ثرات خارجی تأثرات داخلی نیز در امر وضعیت بدن دخالت مستقیم دارند. قبلاً خواندید که نقایص و تغییر شکلهائی که در بدن ایجاد میشود تابع شرایط محیط و لوازم نزدیک آن است و علتش آنکه رفلکسهائی در بعضی از نقاط بدن ایجاد میشود که با رفلکسهای استاندارد شده مطابقت نمی نماید و اغلب رفلکسهای مذکور در زمانهائی ایجاد میشود که شخص دچار هیجان و اضطراب است و قادر بکنترل خویش نمیباشد و بزودی در روانشناسی خواهید خواند از جمله عواملی که در صدد آرامش اعصاب میدهد روزانه چند نوبت و هرنوبت چند دقیقه تمرکز قوای فکری داشتن و فکر متمرکز درست کردن است و همانگونه که برای رفع خستگی جسم حرکاتی به دست و پا و اعضاء دادن در هر ساعتی و مدتی لازم است برای جن نیز حرکاتی و دگرگونی ای و تمرکزی واجب میباشد و تمرکز قوای دماغی هر چند با توجه به موضوع مهمتری صورت گیرد آرامش بیشتری خواهد داد و کدام موضوع از توحید مهمتر و کدام توجه و تمرکز وای دماغی از نماز عالی تر و آن هم که روزانه و هر روز چند نوبت صورت میگیرد و شاید یک علت اینکه قرآن میفرماید الا بذکر اللّه تطمئن القلوب و با ذکر خدا و نماز که ذکر خداست دلها آرامش می یابد همین باشد و چون نماز مانع ایجاد

رفلکسهای هیجان آور و مخالف رفلکسهای استاندارد شده بدن بود در راستایبدن تغییری حاصل نشده و سیماهم فی اثر السجود و بعلت بر تعادل و اعتدال بودن خلقت فتبارک اللّه احسن الخالقین در اشخاص ساجد و نمازگزار چشمگیر و نشاندهنده راستای بدنی میباشد که علامت و نشانیهائی که با خلقت فتبارک اللّه مطابقت میکند با خود آورده است.

اصولاً تصویر راستای بدن کسانیکه خدای را ساجدند به تبعیت از شخصیت تسلیم شده اشان نسبت به آنکه سجده اش منمایند در ناصیه اشان هویداست و نه یک نشانه بلکه نشانه ها که بهر وضعی درآیند اثرش ظاهر است (و چه بسا تا حدودی شناخت برخی عقاید از سیما امکان پذیر).

در صورتیکه مجدد بحث مربوطه را بدقت مطالعه نمائید بحثی که در دست راست برایتان جالب خواهد بود زیرا هر کس در برابر معبودش از هر مذهب و ملتی باشد (حتی در برابر رئیسش به نسبت تملق گوئی) هنگام نیایش راستای بدنش را دگرگون میسازد: زانو میزند، دستها را بالا می اورد در حایکه کف هر دو برابر صورت است، در حالیکه کفها بهم چسبیده وقاعده دستها روی سینه است، یک پا دراز کشیده بعقب و دیگری خم شد هاست، رکوع، سجود و نوع عالیتر از همه که فتم نهادن عالیترین موضع بدن به دانی ترین موقعیت آفرینش در برابرآفریدگار است که فوق العاده جان را متأثر و روشن میسازد و مصدق مصداق سیما هم فی وجودهم من اثر السجود.

حتی دسته هائی از صوفیان که آنقدر در خود دگرگونی

ایجاد مینمودند و عقیده داشتند با تغییر شکل و وضع بدن (رقص و وجد و سماع) که آدمی میچرخد و میچرخد تا درسرحد بیتابی بوصال میرسد و به حقیقت میپیوندد ومعنویتی می یابد و چون در این حال مایعاتی در حلزونهای گوش و قسمتهای دیگر دوار و دگرگونی میدهد آدمی تصور میکند چیز دیگری شده و بحقیقت رسید هاست و بمعبود رسیدن نامبردگان بی شباهت با کسانی نیست هک از راه علم هیپنوتیسم یا ماینتیسم یا ریاضت میخواهند بمقامی برسندکه از آنان همانند مقربان درگاه خدا کرامت دیده شود،

حال میپردازم بذکر چند آیه ای از قران که کلمه سیما در آنهاست و بمعنی نشانه و علامت میباشد.

(272 البقره) مضمون این است که برخی از بینوایان از عفت و غیر صورت خود را با سیلی سرخ نشان میدهند از سر ضمیر، و در بدن اینجا با آنکه صورت را آب و رنگدار نگهداشته اند وضع راستای بدن نسبت به شخیت آنان یعنی حالت پسیکوسوماتیکشان گویای حالشان و فقرشان است و قرآن مجید نسبت هایچندی راکه از اطلاعاتعلمی جدید میباشد گویا قبلاً متذکر بوده است از جمله قیافه فقرا به نسبت فقر غذائی اما یک نکته بسیار جالب اینکه عفتشان مانع از تبعیت شخصیت آنان از فقر میشود ولی باز هم هر کسر و کمبودی از آنان را از طریق سیما معرفی مینماید و برعکس اعراف از یما شناخته شده و مورد سرزنش قرار میگرند بدین مضمون که: دیدید ثروت و جاه و جلالتان که فخر فروشی و تکبر

داشتیند سودمند نبود و آنچه سودمند بود همانکه از پیش برای امروز فرستادید (46 الاعراف).

بدون شک توجه فرمودید نسبت فقر و غنی، هر دو را با شخصیت و سیما متذکر بود و در آیه قبل بر جالی که آنان هم با سیمایشان شناخه شده و از خدا مسئلت دارند با بدکاران در یک جای نباشند یعنی به رابطه شخصیت ناشی از اعمال بانشانیهای ظاهری که دارند قرآن اشاره فرموده است. (در سوره الرحمن ایه 46 نیز در این باره کلماتی است).

یک مورد دیگر کلمه سیما در قرآن آورده شده است و آن اشاره قرآن میباشد حتی بارتباط شناسائی اشخاص با لحن گفتارشان (30 محمد) که با توجه بمعنای لحن که صرفنظر از آواز و صداست و طنین آن، میتوان قلمرو وسیع کلمه لحن قول را که بین دانائی و نادانی نیز قابل جادادن و انعطاف پذیری است منظور داشت ن گفت چون لحن و قول بدنبال یکدیگر آورده شده است شاید توجه بوسعت قلمرو کلمه باشد نه تنها به طنین و آوازش و در صورت صحت آنچه گفتم توجه قرآن را به ارتباط شناسائی اشخاص بوسیله قولشان است چه از نظر علم صداشناسی چه از لحاظ میدان دید علمی و ایمانی قولشان.

بهر صورت با پیشرفت روزافزون دانش بر وسعت توجهات علمی قران ودایره حکومت حیات علمی این کتاب عزیز افزوده شده و میشود بسی انتظار دارم مطلب مورد بحث را که جنبه نیرومند علمی دارد و جالب خواه بود پخته گردانم تا هضمش برای

مبتدیان آسانتر باشد.

بسیار شنیده اید که نبی گرامی انبار خرمائی را بمردم انفاق میفرمودند و این از جمله وصیت های جوان تازه در گذشته ای بود.

پس از آنکه هر چه بود در راه خدا بخشوده شد حضرت دست بردند و یک دانه خرمای پوسیده ای را که در گوشه ای باقی مانده بود برداشته آنار بحاضرین نشان داده فرمودند: بخدا قسم اگر جوان بدست خودش این دانه را انفاق میکرد اجر بیشتری از آن داشت که وصیت کرد فرستاده خدا پیامبرش این توده بزرگ خرما را انفاق نماید.

قبل از شناسائی راه و طرز انتقال صفات از طریق پدران و مادران بفرزندان یعنی پیش از آنکه بدانند ژنها نصف صفات از طرف پدر (و فامیلش) و نصف صفات از جانب مادر (و فامیلش) را بارث میبرند و سازنده انسان یا حیوان یا گیاه جدید میباشند فرموده نبی گرامی بانواع و اقسام توضیح و تفسیر میگردید اما هم اکنون میدانیم:

در صورتیکه جوان قبل از مرگش خود انفاقی میکرد این عمل خیرخواهانه سبب تبلیغ سخاوت و خوی پسندیده ای در اجتماع میگردید و درخودش نیز همان صفت نیرو میگرفت ژنهای خود و اطرافیانش پیشرفتی در جهت صواب پیدا کرده و جائی برای خود باز میکردند اما آنچه جالب و قصد من است اینکه بخشایش یک دانه خرما که جزو سرشت خود و مردم تاثری و اثری میگذاشت از بین رفتنی نبود همین عمل کوچک نصف میشد به فرزند میرسید

و از فرزند نصف میشد به نوه میرسید و همینطور تا دامنه قیامت ادامه داشت و از بین رفتنی نبود.

(هر چندمسائل بغرنج علم ژنتیک چون جهش و تعششعات وارده بر ژنها و صفات غالب و ... را در نظر آوریم و حتی بیادفرزند ناصالح حضرت نوح پیامبر اولوالعزم بیفتیم باز هم باید متوجه بود تخم یکدرخت کاشتن و سبز شدن درخت بالاخره روزی در فواصل بهاران همان گل درخت مربوطه را میدهد و این مسئله در ژنتیک ثابت شده و چون متوجه رو بکمال و جمال و حیات رفتن همه کائنات باشیم می توانیم توجیه کنیم که نیرومند ساختن ن صالح چگونه برای اعقاب و فرزندان میماند).

سنگی که در اقیانوسی می افتد مج برمیدارد امواج باطراف منتشر میگردد تا بساحلها برمیخورد و برمیگردد باز بمرکز و از آنجا بجوانب در رفت وبرگشت خواهد بود و در ضمن تموج هوا را و محیط را دگرگون و مواج و طوفانی میسازد.

گاه سنگ کوچک و خرماست و جان جوانی ناوارد و دگرگونی و انقلات درون و بیرو ندر خور آن زمانی سنگ کوچک است و جان بزرگ و گاهی سنگ بزرگ است و جان کوچک و بجای موج برداشتن هر چه آب از دریاچه کوچک است بیرون میریزد و بجای ایجاد موج در محیط انقلابی میکند و جانهائی را میگیرد و در راه خود خرابیها بوجود می آورد و چه بسا در تعقیب آن آبادیها و چه بسیار چون سدارم خارهای بیابانی بجای مینهد اما بندرت آسمانی در اقیانوسی می افتد عمل بسیار بزرگ و جان فوق العاده ظرفیت دارو وسیع است جان خودش و تمام برادران و

عموزادگان و اقوام و اقارب و یاران و حتی طفل شش ماهه اش سبب ایجاد امواج در اقیانوس بی انتهای ایثار و فداکاری و شجاعت میگردد و آنقدر امواج عواطف و احساسات بوجود می آورد که برای همیشه وبویژه در ماههای بهار جانبازی (محرم و صفر) مردم را فوج فوج برای نیرومند ساختن صفاتی که باید در شبکه های ژنها بنشیند همانگونه که ناگهان ما احساس میکنیم شادی یا حزنی بر شبکه جانمان فرود آمد آری مردم گروه گروه با انفاق و ایثار و ابراز احساسات و عواطف بسوی جاده سعادت و نیروند ساختن صفاتی که هرگز تمام نمیشود و نسل اندر نسل تا دامنه قیامت دامنه دارد و امیدوار و جانها را متأثر میسازد و بکمال سوق میدهد.

اینکه نبی گرامی فرمودند عمل صالح نوشتن کتاب مفیدی است یا بجای گذاردن فرزند صالحی یا جاری ساختن قناتی و ایجاد آبادانی و عمران توجه بهمین مطلب است که هر کدام علاوه بر آنکه در زمان خود یعنی آنزمان که کتاب نوشته میشود یا فرزند صالح موجود است یا حفر قنات برای مقنی ها و کارگزاران نان دارد و جهت صاحبش آب سه عمل مذکور در هر لحظه ای از زمان بهمان تازگی و طراوت باقی است و علاوه بر آنکه صفات پسندیده را در ژناه انتقال میدهد موجودیت آفاقی خود را که جنبه تحرکی دارد محفوظ داشته و در حال ایجاد تحرک و تأثر مینماید و به آیندگان منتقل میسازد.

سیماهم فی وجوههم من اثر السجود و اثر سجده بر قیافه حتی فرزندان سجده کنندگان نشانی میگذارد.

پدری که عالیترین عضو بدنش را بعنوان حقارت و کوچکی

و ماده ضعیف و محدود بودن در برابر کبریائی و عظمت و بینهایت بردانی ترین و اولیه ترین خلق شدگان، خاک، میگذارد چه امواجی چه احساساتی چه توجهی جه تمرکز قوای فکرئی چه فرامین پسندیده ای از مراکز عصبی بطرف اعضاء و از عضوها بجانب مراکز عصبی ارسال و سیماهم فی وجوههم من اثر السجود را سازندگی مینماید.

به بین یک تهی دست بی پناه که کارهای خدائی کرده و فعالیت های زندگی خداپسندانه داشته مرگش نیز بمردم چگونه تحرک و تأثر میدهد در حالیکه چه بسیار متمکنین و متمولین و سران قوم که همانند شلغم چغندر خورها زندگی کرده چون شلغم چغندر زیر خاکشان کرده اند نه در دنیا تحرکی و تأثریداشته اند و نه در مرگشان پیشرفتی و تحرکی بوجود آمده ونه برای خودشان در سرای دیگر دستاویزی وجود دارد.

یک مسئله میماند که چرا انفاق بدست مبارک رسول خدا آن هم انفاق خروارها خرما برای واقف اجر و اثر کمتری از ان داتش که خود جوان یک دانه بدست خود انفاق کرده باشد؟

گفتم انفاق، خود جوان علاوه بر آنکه در بسیاری موارد اثرش همانند اثری بود که نبی گرامی میفرمودند از تبلیغ سخاوت در اجتماع و تحرک برای پرداخت به اعمال پسندیده و ... ولی در صوتریکه جوان بدست خود انفاق کرده بود صفات نیرومند شده نسل اندر نسل تادامنه قیامت بفرزندان و اعقابش منتقل میگردید و این خود صله رحمی بجای آوردن است که شخص صفات بارز و غالبی جهت فرزندان بجای گذارد

و تجربه و آمار نشان داده میلیونها ثروت، کاخها، کارخانه ها، مزارع، طلا و نقره ها، ماشینها و ... و همه و همه کمتر به نسل پنجم متمکنین منتقل میگردد و حتی تاج و تخت نیز با آنکه تمام قدرتها و مذاهب بظاهر در دست است نمیماند اما آنچه بارث تا دامنه قیامت میماند صفات حاصل از عمل صالح اس تکه توسط ژنها با عقاب انتقال می یابد بعلاوه که رعایت حال نزدیکترین خویشاوند که فرزند باشد شده و صله رحمی انجام گرفته است.

اینکه قرآن مجید میفرماید هر کس عمل خیری و کار صالحی انجام دهد ده برابر خواهد گرفت و پاداش گناه باندازه گناه است یک علتش شاید اینست که عمل صالح دائم مواجه با برخوردها و مانعها و سدهاست عاملش توبه میکند اثرش از روی ژن برداشته میشود (البته از لحاظ روانی در صوتریکه شخص زناکار مبتلا به سفلیس گرچه خدای توبه اش را علم خدا قرار داده باید بپذیرد) موانعی چون پشیمانی، سرزنش و از همه مهمتر بر فطرت بودن مردم که صالحان را دوست دارند و گناهکاران را دشمن و یک قوه بسیار نیرومند و محو ناشدنی عادلانه و با رأفت بر سراسر جهان حاکم و جاری است که چیزی را که صالح و صادق برای زندگی دید حمایت و حراست مینماید و حتی تجلی اش میدهد و اما ما ینفع الناس فیمکث فیالارض (17 الرعد) و ما از خدا آمده ایم وبسوی او برمیگردیم انا للّه و انا علیه راجعون (156 البقره) و همینطور است رفتن جهان بسوی خدا که قدرت است بسوی خدا که علم است رفتنش

بسوی خدا که جمال است یعنی اینکه خدا خواسته مثلی بسازد.

می بینیم او جمال است و انسانها با گذشت زمان رو بکمال میروند او عالم است و انسانها رو بعالم شدن سوق داده میشوند او کمال است ... او قدرت است ... و همه کائنات در مجموعه ای که انسانها را نیز شامل روبجیات میرود تا آنجا که ان الدار الاخره لهی الحوان بوجود آید سرائی که حتی دیوارش حرف میزند(1) حیات دارد و مرگ و میر در آن غیر ممکن است.

لذا از چیزی و کسی که صالح و صادق برای زندگی است حمایت میکند و حتی دفاع اشخاص با ایمان را بعهده گرفته است 0ان اللّه یدافع ان الذین آمنوا 38 الحج) و آنچه بدو نامناسب وگناه و بر خلاف مسیر فطرت باشد نابود و فانیش میسازد و اگر چهار صباحی نور به ظلمت آغشته شد و حتی جلوه گری کرد بزودی سر از روزن بر ارد و پری روتاب ستوری ندارد و ساختمان رو بتکامل و جمال آفرینش نور را از آغشتگی بظلمت نجات خواهد داد (و بر بیماری قلبهای مریض آنقدر می افزاید: فی قلوبهم مرض فزادهم اللّه مرضا تا از استین آنها بیرون آید و رسوایشان سازد).

اینکه اسنانهای هر عصر، انسانهای ستمکار، انسانهای گناهکار و حتی بدترین انسانها این احساس وعاطفه را دارند که برای بهتر و بیشتر خوردن خلق نشده و اگر بدکار هم هستند این آرزو بدل دارند که بوسیله ای بمردم بفهمانند مردان شریف و بزرگواری میباشند خود دلیل بر حکومت قدرتی است که آفرینش

1- اشاره به روایت مربوطه.

را برای گسیل بطرف قدرت و علم و کمال و تکامل و زیبائی آفریده است و اینکه خدای شتری دو چیز است (ان اللّه اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنه 111 التوبه) بهمین علت که انسان راحت طلب ایندو رابهم پیوند داده و جانش را با دارائیش وابسته دانسته آنرا برای راحتی این و این را برای بهتر نگهداشتن آن تصور داشته است در صورتیکه نفس بارها ساختن ولده هایش جهشی از فضائل خواهد داشت که چون تابش کرد هر خس و خاشاک و گناهی را خواهد سوزاند و روح بزرگواری را آزاد خواهد ساخت، در راه پیشبرد صلاح اجتماع که در دین خدا خلاصه میشود اگر مالش را داد بهمان اندازه که آنرا برای جسمش جمع آوری کرده روح را از آن قسمت آزاد ساخته است و اگر جانش را داد که روح رابکلی از قفس محدود مادیت بسوی بینهایت آزاد گردانیده است.

یادتان باشد گفتم هر چیز که حرارتش از 273 کمتر نباشد بر روی آنچه درکنارش آفریده شده ار دارد و از لحاظ فیزیک این مطلب کاملاً شناخته شده است و در یک سطح بسیار بالا و عالی اثر گذاردن انسان است بر محیط و محیط بر انسان که محیط و آنچه در اوست و انسانها را نیز شامل میباشد رو به کمال و جمال و قدرت وعلم پیش میرود و انسان فضیلت داده شده و موجودی هک خدا در خلقتش بخود دست مریزاد گفت (14 المؤمنون) یعنی انسان علاوه تری دارد و گرامی داشته شدنش (و لقد کرمنا نبی آدم و ... 70 الاسراء) همین بس که علاوه تر را دارد و آن بطرف مثلی رفتن است که نمونه هائی از اینان فرستاده شده اند بنامهای پیامبران و امامان.

بهر صورت سیاهم فی وجوهه من اثر السجود و شناخت سیمای ساجدین از اثری نیست که خاک بر آن بوجود آورده یا علامتی که تربت بر آنجا باقی گذارده است بلکه اثر راستای بدن ساجد است اگر رباطهای بدنش، عضلاتش تمام سلولهایش، تمام عناصر در بدنش در ساختن شخصیت اوست و اثر شخصیت وی بر ساختن و پرداختن راستای بدنش، رباطهایش، عضلاتش، سلولهایش، همه و همه عناصرش و آنچه دوباره در قیامت او را خواهند ساخت که انشاءاللّه در جلد معاد مورد بررسی و بحث قرار خواهد گرفت.

شاخ وبرگهای زیادی نیز برای مطلب مورد بحث هست یعنی موارد وجود دارد که بظاهر نیز بر سیما اثر میکند که یک مورد آنرا به تفصیل در جلد 13 زمان بحث از وضو و شستشو صورت و شاداب ساختن پوست آن بوسیله آب که مسلمان را مجبور بوضو ساختن مینماید شرح دادم و گفتم شخصی که سجده میکند وضو دارد یعنی به صورتش نیز آب رسانده و ظاهر آنرا نیز شاداب ساخته است.

اصولاً آدمی که پیر و زمینگیر شد اگر بمعاد ایمانی ندارد فقط میخواهد تمایل استراحتش احیا ءگردد و رفاهش فوق برناهم باشد دولت بیمه اش کند و گنجی دنج به او بدهد بنشیند و با سگش بازی کند و روزنامه ای بخواند و بخوابد و بخورد و گاهی هم شکایت کند چرا پرستارش خوشگل نیست و چرا لوله بخاریش دود میکند و از این قبیل حرفها و با استراحت قلمداد شده در حقیقت از نوعی انتحار مزمن تدریجی بهره ببرد و بزودی از کم حرکتی به بی حرکتی برسد اما معتقد بمعاد زمان بازنشستگی سعی دارد توشه ای

از پیش بفرستد فعالیتش بیشتر میشود و در نتیجه تحریک و تمریناتی داردکه در قسمت ورزش گفتم امار داده شده عمر متوسط بازنشستگی معتقد بمعاد را پنج سال بیشتر نشان داده است بعلت رکات ورزشی ناشی از اعتقاد در راه تهیه توشه سرای دیگر، درباره سیمای ساجدین نیز همین قضیه است. ساجدین باید با وضو باشند و هر چه پیر شوند برای روز تنهائی از وضو و سجده جدا نمی شوند و در نتیجه پیران ساجد آبی بصورت میرسانند و دیگران از این موهبت نیز دور میمانند و سیماهم فی وجوههم من اثر السجود نزد پیران مسلمان و غیر مسلمان بوضوح قابل امتیاز است. هم اکنون وقت آن است که باین پرسش هم پاسخ دهم که چرا تمام مجلدات را بکسانیکه نه از دانشمندان لادینند و نه از دینداران جاهل تقدیم کرده ام؟

یادتان باشد گفتم روردگار با نقل داستان خلقت آدم و حوا و با ذکر نقشهائی که فرشتگان و شیطان ایفا کردند بسیاری مسائل مورد لزوم و اولیه برای زندگانی را حل کرده و نشان داده و متذکر است و از جمله متوجه ساختن انسانهاست و به طرد دانشمندان لادین و رد دینداران جاهل.

پروردگار میفرماید آدم را علم آموختم (و علم آدم الاسماء ... 30 البقره) فرشتگان بعرض میرسانند ما ترا عبادتمیکنیم (نحن نسبح بحمدک و نقدس لک 29 البقره) و باز آدم را آقرید و علم آموخت یعنی انسان عالم چیز دیگری از فرشته عابد است و عبادت و تسبیح و تقدیس فرشتگان کافی نبود و جهت رسیدن بمرحله کمال علم هم لازم است.

انسان عالم هم نمیتواند شیطان را مسخر و مسحور خود سازد

و چون قهرمان فضیلت صورت شیطان را بخاک بسازد ولی شیطان سوگند یاد کرد که انسانها را (گرچه عالم هم باشند) گمراه کند کما آنکه بسیاری ازدانشمندان و حتی کشور دانشمندان پیرو شیطان بلکه استاد شیطانند و تنها شیطان در برابر مخلصین که همان دانشمندان دیندارند و کسانیکه انما یخشی اللّه من عباده العلمایند اظهار عجز و ناتوانی کرده یعنی در برابر دانشمندان دیندار و بهمین علت باز هم کتابهایم را بکسانیکه نه ازدانشمندان لادینند نه از دینداران جاهل تقدیم میدارم.

فرشتگان عبادت میکردند به عمل متوجه شدند. انسان عالم شد باخلاص توجهش دادند. نه دین بدون علم نه علم بدون دین بلکه همان اول آیه و اول کلمه وحی شده بر نبی گرامی: اقرء باسم ربک ... الذی علم بالقلم (دین و دانش) خواندن و قلمی که خدا در آن راه دارد.

ناگفته نامند اگر مقصود از دانشمند علام ربانی باشد هرگز کلمه لادین بدنبال ندارد و در صورتیکه دیندار هم ربانی باشد کلمه جاهل دنبالش کشش نیست.

گردن سالم

ناراحتی گردن ممکن است با انقباضهای دردناک عضلانی، سردرد، حالت گیجی، احساس عدم تعادل و سیاه رفتن جلوی چشم همراه باشد. دردها ممکن است در صورت، پوست سر، حوالی گوش یاناحیه گوش پیدا شود. درد شانه و بازو دراشخاص 40 سال به بالا شایع ومربوط به گرفتاری ستون فقرات فوقانی و گردنی است (در صورتیکه ممکن است آرتریت، شگستگی یا در

رفتگی نیز علت بوده باشد).

سعی در نگهداشتن گردن در وضع معین برای مدتی آنگونه که چانه بالا و سر بجلو کشیده یا کردن بشدت در حال چرخش باشد یا کاری که فوق قدرت گردن باشد انجام گیرد همه در پیدایش ناراحتی گردن مؤثر میباشند.

خمیدگی فقرات گردنی بجلو کشیدکی گردن بجلو ه رشته عصبی کوتاه خارج شده از فقرات بهمراه آن کشیده میشود سائیدگی و خوردگیهای دیسک های بین مهره ای خمیدگی پتش که سبب کشش عضلانی شدید و خستگی کردن میگردد خستگی و درد عضلات اندامهای دیگر تمرین های ورزشی ناوارد کمبود بعضی عناصر چون کلسیم مواد بیاض البیضی ویتامین ها و مواد غذلائی اساسی دیگر عفونت فقدان فعالیت و بکار نبردن گردن چون کسیکه مدت طولانی بستری اس ت صدمه بگردن فعالیت خستگی آور پس از استرات طولانی بشکم یعنی دمر خوابیدن که گردن مجبور است پیچ خورده تا مدتی بماند متکای بلند زیر سر گذاردن که حتی ممکن است سبب سردرد، شانه درد، بازودرد، سرگیچه و ... هم بگردد. بافتن، دوختن، اتوکشیدن، تماشای تلویزیون کردن یا سخنرانی را بوضعی خاص و طولانی گوش کردن مطالعه در حال نشستن و افتادن سر و گردن بپائین بعضی کسب ها مخصوصا اگر گردن را بوضع بدی دراورند چون دندانپزشکی و... زیاد بحالت چرت بودن کسیکه عادت دارد بازوها را هنگام خاب بالای سر یا زیر سر بگذارد که غشدرد

بازوها نیز ایجاد مینماید روی دنده خوابیدن و بازو را بر ساق خم کرده بجای متکا سر بر آن گذارند که درد شانه وبازو و سوزن سوزن شدن دستها نیز ایجاد مینماید و کار کردن پس از خستگی همه و همه سبب گردن درد میگردد.

زمان نشستن گردنرا بعقب بکشید و چانه را تو بدهید اگر ممکن است کاغذ را بر زانوی خود بگذارید و بخوانید و بنویسید تا مجبور بکشیدن گردن بطرف میز نگردید زمان رانندگی به آنچه گفته شد توجه فرمائید.

اگر مجبورید مدتی پاشنه را از زمین برداشت و گردن را بکشید تا بالای سر خود را بنگرید سعی کنید زمان ایستادن چیزی زیر پای خود بگذارید تا وضع صحیحی داشته باشید. طرزی بخوابید که در آخر بهداشت بدن خواهم گفت وقتیکه مرد کتاب برای رفتن برختخواب آماده میود. کشش گردن با وزنه های 2-3 کیلوئی (از پنج کیلو بیشتر نشود) گرم کردن و ماساژ دادن ورزشهای مناسب گردن همه و همه برای درست قرار گرفتن و رفع درد گردن مفید است و بنوعی از آن ورش اساره میوشد: بالش کوچکی زیر گردن گذارده نفس عمیق را 5-6 مرتبه انجام دهید. بازوهای کنار بدن را به سر نزدیک کنید و دو مرتبه بحال اول برگردانید 3-5 مرتب تکرار نمائید. روی شکم بخوابید پیشانی یا چانه را روی حوله ای اشده قرار دهید دستها را روی سر بگذاید و آهسته سر و گردن و شانه را از روی حوله بلند نمائید و بحال اول برگردانید (این تمرین اگر گردن خیلی دردناک نیست مجاز میباشد).

روی پنجه پا بایستید ئودستها را بالای سر قرار دهید و تا حد ممکن آنها را ببالا بکشید و چانه را بداخل سینه و سر را بعقب بکشید و روی پنچه های پا چند قدم راه بروید. ایستاده سر را بجهات مختلف بچرخانید سر را بعقب کشیده و چانه را بداخل سینه فرو برید و نفس عمیقی بکشید و شانه ها را بعقب و بالا بکشید این تمرین را هم چند مرتبه در روز و هر بار 7-10 مرتبه تکرار بنمائید و در آخر گفته شود پیاده روی بسیار مؤثر است.(1)

---

cave of the back by: Willam Kisbmasel. M.D.F.A.C.P -1 Howard B. shorbe M.D.F.A.C.S 1962. care of the neek by: Willam k Is ... 1966. Instructional course Lectures By: Fred C.Reynolds. M.D.Volum XVIII 1961. Orthopaedies Principles and their Application by: Samuel L.Turek.M.D the lumbosacral Spin by: Paul C.William S.M.D 1965. و از ترجمه آقای دکتر منصور خلعت بری از نشریه انجمن پزشکان ایران و از برادر عزیزم آقای دکتر سید عباس نژاد که مطالب مورد بحث را از کتاب: Essential Of Orthopaedic تألیق آقای Philip Wiles ترجمه و در اختیارم قرار دادند.

دست و چانه

اگر از نیمرخ به ستون فقرات بنگریم ابتدا در بالا انحنائی دارد بطرف جلو (لردوز) بعد انحنائی که بطرف عقب برجستگی دارد (سیفوز) و مربوط به قفسه سینه میباشد و باز در پائین که انحنائی مانند قسمت فوقانی دارد.

در همین دو سه برگ شرح دادم زیانهای بد گرفتن سر چیست و چه عوارضی ببار خواهد آورد که یکی ازآنها راننده ای را گفتم که مجبور باشد چانه را بالا آورد وگردن را بکشد هم اکنون می افزایم در این گونه کسان که انحناهای ستون گردنی را بر اثر بد گرفتن نسبت سر به گردن دگرگون ساخته فواصل بین فقرات گردنی را دگرگون مسازند اعصاب صادره از دو جانب را تحت فشار قرار داده کمترین عارضه را که درد بازوها ودستها میباشد بوجود می آورند.

فراموش نفرموده باشید گفتم ستون فقرات نوزاد مستقیم است و انحنای گردنی هنگام سر راست گرفتن و بقیه انحناها با راه افتادن بوجود می آید. انحنای گردنی آن زمان در معرض تهدید

قرار می گیرد که علاوه بر بد گرفتن سر و گردن نسبت به یکدیگر بر خلاف تعدیلی که زمان سر راست گرفتن نوزاد بوجود می آید در وضع بدی که خواهم گففشار وزن سر نیز بر ستون فقرات گردنی برداشته میشود زمان دست زیر چانه گذاشتن است که اسلام نیز در اینجا دخالت میکند یعنی علاوه بر اینکه بهتر نشستن را بطرز دستوری یاد میدهد در اینجا بعلت اهمیت موضوع بوضع بد دراوردن را ممنوع و دست زیر چانه گرفتن را مکروه دانسته است.

قیام و قعود در قرآن

نشست و برخاست و کلماتی تحت عنوان و در قلمرو قعود و قیام در قرآن آورده شده است که 31 مورد آن مربوط به قعود متجاوز از صد مورد است که ارتباط با کلمه قیام دارد.

چنانچه بیاد داشته باشید در جلد هفتم آنجا که درباره کلمه خمر بحث میکردم گفتم قرآن ازچندین لحاظ معجزه میباشد و یکی از آنهاست: حتی کلماتی که بمورد آورده و هم ارزش و همانند یک دلیل بزرگ علمی اثبات کننده و بیان کننده وروشن کننده مطلب ا تو باز در اینجا میخاهم بگویم کلمات نشست و برخاست آنچنان در قران ذکر شده که گویا آن با همین دو کلمه میخواهد بگوید منشین، بایست. نشستن چرا؟ قیام کن. انسان جیوان پسدانداى است که راست ایستاده نه اینکه دو یانو یا چهار زانو نشسته باشد ای انسان تو برای قیام کردنی نه نشستن و حتی پروردگار از میان کلیه مواعضی که فرموده یکی را بعنوان بهترین موعظه ها انتخاب کرده گویا میخواهد بفرماید همه موعظه ها را در یک کلمه خلاصه میکنم و به بشر این کلمه را پیشنهاد مینمایم کلمه ای که

تنها راه اصلاح دو جهان است کلمه ای که از منزل تاریک طبیعت تا منتهای سیر انسانیت را بیان مینماید و آن فقط وفقط قیام برای خداست قیامی که ابراهیم انجام داد و از جلوه های گوناگون عالم طبیعت رهائ یافت و بمقام خلت رسید موسی کلیم را با یک عصا بر فرعون و فرعونیان چیره ساخت نبی گرامی اسلام را یک تنه بر تمام عقاید و عادات جاهلیت غلبه داد و بتنها را برانداخت و بجایش توحید و تقوی را گذاشت و بمقام مقدس قاب قوسین اوادنی رسید قیامی که تا فراموش است یا جهت منافع شخصی میباشد اجتما رع برده و مستعمره میسازد قیامی که با اکراه در آن بزندگی ننگین باید سوخت وساخت. قیامی که در غیر اینصورت یعنی در صورتیکه برای خدا انجام گیرد اجتماع رابسوی سلاتم و سعادت گسیل میدارد.

جالب اینجاست که در ایات شریفه آنجات که کلمه قعود آورده شده اغلب در عر مفهوم کلمه قیام میباشد و چه بسیار آیاتی که دوری جستن از قیام بجهاد یا آنچه ارتباط به آن دارد همه را تحت عنوان کلمه قعود ذکر فرموده است (90 التوبه) منظور میباش و صریحتر و جالبتر از همه داستان مرطوب به جهادی اس تکه به راهنمائی و پیشوائی حضرت موسی باید انجام گیرد و در گشودن شهری و مسکنی جهت بنی اسرائیل اقدام گردد که سربازان و همراهان به حضرت عرض کردند تو و خدایت (خدای قادر و مقتدر) بروید شهر را بگشائید (برای سکونت ما آماده سازید) ما اینجا می نشینیم (انا هیهنا قاعدون 24

المائده).

بنی اسرائیل خدا را قادر و مقتدر میدانستند و ذرات مقدسش را بجنگ دشمنان دین میفرستادند و وی جل جلاله نیز در هیچیک از کتابهای خون سخن از جنگ و اعلان حرب با بندگانش را نداده و تنها بایکافرین کلمه عدو را بکار برده (عدو للکافرین 98 البقره) و بهمین اکتفا فرموده که خدا با کافرین و کافران با خدا دشمنند و در هیچ کتاب آسمانی هم شاید و در قرآن مجید بطور قطع در هیچ مورد این مطلب ذکر وبیان نشده که بندگان خدا برای خدا اعلان جنگ داده باشند جز در یک مورد و آن هم :

رباخواری

است که بدین مضمون میفرماید اگر ربا خواران قدرت وهمت خودداری از رباخوار ندارند اعلان جوگ با خدا و رسولش را بدهند.

شروع جنگها برای بدست آوردن مال بیشتر، مستعمره زیادتر، فرونشاندن شهوت و سیر کردن شکم و بر آرزو رساندن مطامع است.

در حین جنگ تنها چیزی که حاکم بر نفس جنگنده است رسیدن به فتح و فیروزی میباشد در راهی که منظور دارد و اگر باره و برای فساد جنگ میشود آنچه همیشه وجود ندارد عاطفه و احساسات و ترحم میباشد.

فاتح جنگ یعنی کسیکه بسیاری را اسیر گرفته و برده خود ساخته، عده ای راکشته، برخی را از هستی ساقط کرده است.

الان یک جنگ در راه باطل یعنی جنگ با بندگان خدا بلکه جنگ با خدا را در نظر آورید که شروعش، ادامه اش، پایانش

چگونه است و آنار با یکنفر براخوار مقایسه فرمائید چه بسیار نتیجه عالی و جلالبی از قرآن عاید میشود که میفرماید رباخوار با خدا بلکه با بندگان خدا اعلان جنگ داده است زیرا رباخوار نیز همان جنگ را منظور دارد که فاتح جنگ طالب اس تاو هم میخواهد با تمکن خود تمکن دیگران را زایل سازد از آنها اسیر و برده بگیرد و برخی هم بدینوسیله با آگاهی قبلی وی که نتیجه رباخواری است از هستی ساقط خواهند شد.

اسلام برای هر یک از گناهان نوعی زیان و زهرآگینی قائل است و درباره هر کدام از آنها روایت مشخص و معینی که درخشنده تر است بیان فرموده مثلاً در جلد هفتم گفتم: میفرماید دخترتان را به همسری شرابخوار ندهید در صورتی که زناکار،قمارباز، نمام، دروغگو و ... کمتر از شرابخوار نیست اما امروز علم ثابت کرده است فرزندان اشخاص شرابخواب قبل از آنکه لب بالکل بزنند دیاستازی که باید در سوخت و ساز گلوکز عضلانی آنها شرکت کند آنقدر سختی دخالت مینماید که آنها الکل طلب میشوند و چگونگی آنرا در جلد قلمداد شده بیان داشتم برای رباخواری هم عنوان اعلان جنگ رباخوار با خدا و رسول خدا خیلی جالب است در صورتیکه مشروبخواری، قماربازی، دروغگوئی و ... کمتر از آن نیست ولی با مطالعه روانی اشخاص رباخوار میبینیم همان حالتی را که رباخوار در برابر بدهکار برای وصول بهره خود دارد یک سرباز در جنگ در برابر دشمن خود دارد و آن بی بهره بودن از بسیاری صفات انسانی است که در آنها مشترکند. برگردیم به مطلب اول یعنی به آیات مورد بحث:

گفتم آیاتی که دارنده کلماتی در قلمرو کلمه قعود میباشد

اگر کلمه قلمداد شده را به تنهائی داردیا مراد از آن نشستن خودداری از رفتن بجهاد میباشد یا مقصود نشست با ستمکاران بوده (68 الانعام 86 الاعراف 46 التوبه 140 النساء) یا به نشستن های حسرت آور و ملالت خیز اشاره گردیده (22-19 الاسراء) و گاه برای نشاندادن برتری مجاهدین بر قاعدین (95 النساء) حتی زمانی در حکم گمراه کردن از شاهراه مستقیم بیان شده است (16 الاعراف) اما گاهی نشستن ها با قیام و تحرک همراه است و بعنوان اینکه شخص واجد صلاحیت در هر دو حالت مذکور یکسان است بیان گردیده (191 آل عمران 103 النساء) و زمانی معرفت حالت روانی کسانی است که به زیان و ضرر رسیده اند (12 یونس) و کسیکه در هر وضعی از نشسته و ایستاده و خفته یکسان و خدا را میخواند اشاره گردیده است (هر چند استثناء نیز دارد و میتوان آنرا دستوری که نسبت به مؤمنین صادر شده باز شناخت 5 التوبه).

جالب ترین نشستن ها همان است که بنی اسرائیل به حضرت موسی عرض نمودند (24 المائده) که قبلاً اشاره کردم همانند نشستن های دور از امر به معروف و نهی از منکر ماهاست آنان بحضرت موسی عرض کردند تو و خدایت بروید شهر با بگیرید (همه رابکشید یا اخراج کنید شهر آماده پذیرفتن و استقبال ازما شود) ما اینجا می نشینیم خبر آمادگی شهر برسد بیائیم.

مطلب دیگر قرآن مربوط به جا دادن تازه واردین به مجلس است که صرفنظر از جنبه های نیرومند روانی و اجتماعی که در نهاد همین دستور جایگزین است در ایجاد وضع ظاهر مجلس

آراستن نیز مؤثر می باشد: دستور قرآن بدین مضمون که هرگاه بشما گفته شد جای دهید جای باز و جای دهید که خدای شما را جای خواهد داد (جای دادن خدا جای خوبی است و جائی دور از همه بدیها و دارنده همه پسندیدها) (یا ایها الذین آمنوا اذا قیل لکم تفسحوا فی المجالس فافسحوا یفسح اللّه لکم 11 المجادله).

نشست و برخاست نبی گرامی

نبی گرامی هیچ نشست و برخاستی نمیکرد مگر با ذکر خدا درهیچ مجلسی جای مخصوصی برای خود انتخاب نمیکرد و از صدرنشینی نهی میفرمود و در مجالس هر جا که خالی بود می نشست و اصحاب را هم دستور میداد که چنان کنند و در مجلس حق همه جلسا را ادا میکرد بطوریکه احدی از جلساتش احساس نمیکرد که او از دیگران در نزد او محترم تر است (1)چون بندگان می نشست. (2)

حضرت سه جور مینشست (3) یکی قرقصاء و آن عبادت از این بود که ساقهای پا را بلند میکرد و دو دست خود را از جلو بر آنها حلقه میزد یعنی با دست راست بازوی چپ و با دست چپ بازوی راست را میگرفت. دو زانوی خود و نوک انگشتان را بر زمین میگذاشت.

یک پا را زیر ران خود گذاشته و پای دیگر را روی آن پهن میکرد، و هرگز دیده نشد که چهار زانو بنشیند.

1- جلد 12 ترجمه تفسیر المیزان صفحه 189.
2- صفحه 192
3- صفحه 199.

بقدر کافی راجع به بهتر نشستن و درست ایستادن از لحاظ رعایت فیزیولوژی بدن در همین جلد صحبت کرده ایم و دستور اسلام درباره مواد مذکور چیست درباره درست ایستادن شرح مبسوطی در جلد 12 آورده شد و هم اکنون بحث از طرز نشستن نبی گرام بلکه درست نشستن اسلامی است که اگر باز بخواهم شرح دهم تکرار زیاد از حد میشود فقط یادآوری مینمایم که گفته شد همه جااز باز شدن مهره های ستون فقرات از جلو یا عقب مذمت شده و قدغن نموده بودند و نشستن های نبی گرامی را در نظر آورید مخصوصا وضع بسیار جالبی که حضرت ساقها را بالا آورده ودستهای خود را طوری دور آن قرار میدادند که با دست راست بازوی چپ و با دست چپ بازوی راست را میگرفتند و در حقیقت بوسیله دستها ستون فقرات را مهار میکردند می پیچیدند و از انحرافات غیر بهداشتی مهره های ستون فقرات بدینوسیله جلوگیری مینمودند (ناگفته نماند درانجا که از بهداشت لباس سخن خاهم گفت ملاحظه خواهید فرمود پیراهن های بلند یا پارچه دیگر بعناوین مختلف پاهای حضرت با میپوشانیده بعلاوه کسیکه بخواهد بازوان خود را در دست بگیرد ساقها را موازی نگهداشتن سخت بوده و در صورتیکه قیچی شوند یعنی ساقها چون ضربدر روی هم قرار گیرند چنین وضعی بهتر و آسانتر نگهداری میشود).

بحث اینکه آیا فرستادگان خدا بر کرسی یا صندلی نیز می نشسته اند در قرآن سوره یوسف اشاره به کرسی نشستن حضرت یوسف و در روایات بر کرسی نشستن حضرت صادق اشاره ایگردیده و طریق بهتر نشستن بر صندلی یا کرسی را به تفصیل شرح داده ام.

تکرار و خلاصه

دست زیر چانه گرفتن مکروه است. بد نگاه کردن یعنی گردن را بد نگهداشتن مکروه است نبی گرامی یا بر منبر می نشستند در حالیکه پاهایشان آویزان بود یا بر زمین می نشستند بطوریکه در درجه اول فواصل ستون فقراتی از عقب دهان باز نکند زیرا نخاع عقب است و متوجه شدن دیسک با باز شدن فواصل مهره ها بعقب زیان بخش. در درجه دوم عی میفرمودند آنگونه باشد که بجلو نیز ستون فقرا تفواصل پیدا نکند یکطرفه می نشستند آنگونه که سطخ خارجی ران و ساق و زانو وکنار خارجی پا بر زمین بود و سطوح داخلی پای دیگر بهمین موازات سطوح داخلی پای بر زمین نهاده شده و فرق نمیکند پای راست بزمین باشد یا چپ.

هرگز چهار زانو نمی نشستند و اگر دو زانو می نشستند با توجه به اینکه نوک انگشتان پا بر زمین مینهادند بنظر میرسد محکم بودند یعنی خدو را ول و شل نمیدادند که تعقر پشتی کم و زیاد شود ولی نشستن آنحضرت بطرزی بود که گفتم دستها را بدور پاها آنگونه مهار مینمودند که ستون فقرات وضع طبیعی و عادی خود را داشت و خلاصه از من بیاد داشته باشید که از قرار معلوم اسلام دوست میدارد: آدمی یا ایستاده باشد یا بخوابد (یا کار و زندگی یا خواب و استراحت).

نبی گرامی زمانیکه سخن میگفتند یا ایستاده بودند یا بر منبر بودند و جریان مسجد حنانه را همه شنیده ایم.

روزی با یکی از همکاران مطلعم از بهتر نشستن و خوب ایستادن بحث بود و میگفتم دستورات الامی دراین موارد چنین و چنان است آنقدر تعجب رکده بودکه بالاخره گفت راستی چرا قبلاً اینها بگوشم نرسیده است اما چرا درباره مستراح بداشتی نظریه ای از اسلام نیست؟ مستراح بهداشتی یعنی مستراحی که بلند است و کپل ها را بر لبه های آن میگذارند یعنی بر آن می نشینند و تخلی انجام میدهند یعنی مستراح سواره؟

جواب دادم اسلام درباره تخلی چنین و چنان گفته است (در جلد 12 برای شمانیز گفته ام) در اینجا باید اضافه کنم اشکال همکارم این بود که مستراح اگر بطریق مذکور یعنی در صورتی که بروش سواره و ایستادن نباشد تمام وزن بدن بر مهره های تحتانی تحمیل شده و عملی غیر بهداشتی است که گفتم.

در صورتیکه دستور اسلام که بجانب چپ تکیه کردن و فشار وزن بدن بر پای چپ تحمیل شدن باشد رعایت گردد مهره های قلمداد شده ستون فقرات نباید همه وزن بدن را متحمل گردند و تقعر آن نیز جانبی و بدون ضمضر است وانگهی دستور اسلام همان گونه که گفتم اینست که برای تخلی نباید عجله و تخلیه را ناتمام گذاشت که ضررش را شرح دادم و نباید زیاد طول داد که به زیانهایش اشاره نمودم و برای پاسخ کافیست گفته شود چند دقیقه تخلی در برابر 24 ساعت اگر اختصاص باین داده شود که تخلیه بهتر انجام گیرد و در بقیه مدت از ستون فقرات مراقبت شود و باز در همان چند دقیقه که با یک دستور هم تخلیه بهتر انجام میگیرد و هم فشار کمتری بر ستون فقرات وارد میگردد آیا یک دستور چهارده

قرنی بسیار جالب نیست؟

نماز آیات

با گرفتن خورشید یا ماه دستور اسلامی است که نمازی مخصوص بنام نماز آیات بجا آورده شود.

سؤال این است که چرا چنین دستوری داده شده است؟ و یکی از پاسخها چنین میباشد:(1)

اصیل ترین مسائل و مطالب اسلامی موضوع توحید است که همیشه باید فرد مسلمان به آن متوجه باشد و آنقدر اسلام از روابط و ضوابط توحیدی مراقبت فرموده که هرگاه حدس زده شود توجه یکی از پیروانش معطوف بجانب دیگری خواهد گردید پیشگیری بجای آورده و دستورات لازمه را داده است و از آنجمله اینهک: چون امکان دارد شجاعت بی نظیر و جانبازی و فداکاریهای حضرت حسین فکر فردی یا افرادی را بخود متوجه سازد و اصالت توجید با چنین توجهی با مسئله تازه ای روبرو گردد خواندن هزار مرتبه توحید در روز عاشورا مستحب گردیده است و با آنهمه اجر و ثوابی که جهت گریه کردن بر حضرتش منظور گردیده و روز عاشورا ویژه گریستن بر آنحضرت میباشد دستور خواندن سوره توحید آنهم هزار مرتبه یعنی برای مدتی نسبتا طولانی دستور داده شده تا فرصت خروج ازتوجه به اصالت قضیه نبوده باشد.

آدمی تا عضوی دردناک نداشته باشد از آن عضوی یادی نخواهد

1- در جلدهای قبل نیز راجع به نماز آیات بحثی شده ولی در اینجا مطالب تازه ای دارد.

کرد: کسی که دندانش درد نمیکند بیاد دندانش نیست و آنکه قلبش طپش ندارد متوجه نیست که قلبی دارد و هرعضوی زمانی ازآن یاد میشود که مریض شود.

هر روز خورشید را بیک وضع و هر ماه ماه را بیک حالت و دگرگونی دیده ایم و تا زمانی که آفاق نیز مانند انفس بیمار نشوند آدمی از آن یاد نمیکند و ماه و خورشید نیز تا خسوف و کسوفی نداشته باشند یادی از آنها نمیشود.

همینکه خورشید یا ماه بیمار شد اهالی محل به آن متوجه میشوند و آن وقت است که گرد هم جمع شده بدون شک از خورشید و ماه سخن میگویند و اسلام نخواسته است پیروانش حتی از باطل بحث کنند و مگر سخن از کسوف و خسوف داشتن باطل گوئی است؟

زمانیکه آفتاب پرستی یا ماه پرستی فکر بشریت را مشغول داشته و تحرک رشدی او را متوقف ساخته اگر مدتی بیشتر از مدت بر عقاید دیگر ماندن بشر نبوده باشد بدون شک کمتر نیست.

کاوشهای اخیر را ملاحظه فرمودید که در کویر لوت و نقاط دیگر قبور آفتاب پرستان کشف گردید که در خمره ها آنها را برابر آفتاب دفن نموده بودند و جریان دلیل آوردن حضرت ابراهیم برای آفتاب پرستان و ماه پرستان را در قرآن یدده اید و قبلاً نیز گفتم در همین شهر یزد آبادیهای فراوانی بنام خورشیدپرستان بجای مانده است چون مهرایز سان ایز خورایز مهرجرد و... و بدون شک نیروی زمینه ارثی عقیده ای را نباید ناچیز شمرد همانگونه که نیروی ارثی بجای مانده از زرتشتی گری در

میان ایرانیان مسلمان شده کم و بیش به چشم میخورد و جشو آتش را، از روی آتش پریدن را دوست دارند و حتی در بسیاری موارد مراسم مذهبی زرتشتیگری را صورت اسلامی به آن چسبانده اند هک هم رعایت حق میراث شده باشد و هم مذهبی ر که بر آنند چنانچه به اجاق آتش قسم میخورند، به اجاق مرتضی علی، و چون نوری یا آتشی روشن شود بر محمد صلوات میفرستند و ... دراینجا نیز زمینه ارثی آمادگی دارد که چون ماه و خورشید بیمار شدند بیاد ماه و خورشیدپرستی سخنانی مورد بحث قرار گیرد و چون اسلام بحث از باطل را نیز اجازه نداده از آن جلوگیری کرده و چون اصالت با توحید است چه در روز عاشورا که خورشید دین کسوف کرد و چه در ماه گرفتگی یا کسوف یعنی در ان روزها که خورشید و ماه پرستان تصور میکردند خدایشان خورشید یا ماه بر آنها غضب کرده است باید فورا به نماز بایستند و توحید همه چیز را تحت الشعاع قرار دهد و خدای خالق خورشید و ماه سجده شود نه پاره های جماد سرگردان در فضا.

اینکه دستور اسلامی است طوفان یا رعد و برق یا ... در صورتی نماز آیات دارد که آدمی بلکه جمعیت بلکه اکثریت اجتماع از آن بترسد فوق العاده جالب میباشد زیرا برای انسان های ماه پرست یا خورشید پرست مسئله خسوف و کسوف بعنوان پرستش مطرح نبوده بلکه زمان گرفتن آنها تصور میکردند خدایشان بر آنها غضب کرده است در صورتیکه زمان وزیدن باد اگرچه شدید و هر چند طوفان بود موضوع توجه به پرستش مطرح نبود و در موقعی متوجه پرستش میشدند که طوفان وحشتناک شود

و آنها بترسند درآنوقت بود که خدای خود را (ماه خورشید بت و ...) را تصور میکردند غضب کرده است واسلام نیز فقط نماز آیات را مخصوص زمان ترسیدن از طوفان وضع فرموده است.

آفتاب پرست یا ماه پرست علاوه بر اینکه کسوف یا خسوف را علامت غضب خدا میدانست اگر در این هنگام از طوفان و یا ... میترسید پرستش دومی و غضب خدای دیگر را نیز از یاد نمیبرد و در اسلام هم باید اگر دو اتفاق قلمداد شده روی داد و نماز آیات هم باید خوانده و عجیب تر بجا آوردن نماز ایات قضاست که اگر کسی مثلاً برای چند کسوف یا چند خسوف نماز قضا دارد هنگام خواندن لازم نیست نیت خود را متوجه دفعه معلومی از آن کند در صورتیکه اگر نماز آیات قضا برای کسوف و زلزله و طوفان و یا ... باید خوانده شود نیت باید معلوم گردد مربوط به کدام یک میباشد.

قلمرو اثری که بعلت اتفاقات در طبیعت سبب خواندن نماز آیات میشود همان قلمروی میباشد که انسانها آنرا میدیدند و آنرا بحساب غضب خدا می آوردند یا آنقدر بمردم آن سرزمین نزدیک بودند که همان فکر غلط در آنها نیز رسوخ می یافت و لذا خواندن نماز آیات هم بر چنین کسانی واجب میشود.

زمان شروع خسوف یا کسوف برای رفع غضب خدا حالات مخصوص پرستشی شروع میشد و نماز آیات نیز باید آنقدر تأخیر نیفتد که خسوف یا کسوف پایان پذیرد کسیکه مشغول خواندن نماز یومیه است اگر در بین نماز بفهمد که باید نماز آیات بخواند و وقت نماز آیات تنگ است باید نماز یومیه را بشکند و نماز آیات

را بخواند و بعد نماز یومیه را بجا آورد.

کسانیکه دعای رؤیت هلال را خوانده اند و به آنچه حضرت سجاد آنزمان که در راهی میگذشت و هلال ماه رمضان را دید و خواند توجه کرده اند بدون شک به مسائل علمی بسیار صریح و روشن در دعای مذکور وقوف حاصل کرده اند و دعا اینست:

«اینها الخلق المطیع الدائب السریع المتردد فی منازل التقدیر المتصرف فی فلک التدبیر» بیاد آورید که 13 قرن قبل است و دوران تسلط هیئت بطلبیموس و در تعقیب این تمرکز خاطره ببینید حضرت چه فرمود و چگونه ماه را به خلق شده ای فرمانبردار که بروشی نیو و یکنواخت سریع و گردنده در فرودگاههای معین و مشخص معرف میفرماید و بعد از اینه به اهم حرکات ماه اشاره کرده میفراید صفحه آمنت بمن نوربک الظلم و اوضح بک البهم و جعلک آیه من آیات ملکه و علامه من علامات سلطانه... فاسئل اللّه ربی و ربک و خالقی و خالقک و مقدری و مقدرک و مصوری و مصورک ان یصلی علی محمد و آل محمد و...» چقدر جالب و فوق العاده است که حضرت پس از آنکه ایمان خودش را به کسی که سب مهتاب پرتوئی و روشنگرائی در آفرینش ماه گردیده به وجوهی از آفرینش که مشترک بین انسان و جماد است و شاید قب لاز آنحضرت کسی آنرا ندانسته و اگر دانسته جرئت بیان آنرا نداشته اشاره فرموده وبه پروردگاری که درخواستش از اوست اشاره میفرماید پروردگاری که دست تربیتش از جماد تاریک و بظاهر مرده ماه تا منتهای کمال انسانیت که نمونه اعلای آن امام است بر همه جا گسترش دارد به پروردگاری که خالق ماه و امام است یعنی ماده اولیه مشترکی در

هر دو وجود دارد زیرا خلق غیر از بدع است و عناصر در خلق موجود.

به پروردگاری که مقدر ماه و انسان است و در هر دو اندازه ها و فرمولها و تناسب ها و جذر و کعب ها و خلاصه و الشمس و القمر بحسبان و آدمی را نیز بر فرمول ریاضی آفریده است.

به پروردگاری که صورت بندی کرد آنچه را بنام ماه یا باسم انسان جزو مخلوق خود درآوردو اگر این اشارات را به مراحل فیزیکی آفرینش که در قرآن به آنها اشاره شده (سبح اسم ربک الاعلی الذی قدر فهدی و ...) یا به مرحله هائی از خلقت انسان که در کتاب عزیز مذکور از آنها نامی ذکر گردیده است (هو اللّه الخالق الباری المصور) عرضه بداریم معرفت های چندی بهره امان میشود که از جمله بازشناخت مراحل گوناگون خلقت و وجوه مشترک و عناصر موجود و همانند در سراسر عالم میباشد.

در ضمن آنچه حضرت فرمود نکته جالب که مربوط به مطلب مرود بحث است آنکه: حضرت احوال و اوضاع و اشکال گوناگونی را کهبر ماه مترتب و اتفاق می افتد از هلال تا بدر و محاق و از طلوع و افول و خسوف و کسوف همه و همه را تحت یک عنوان و حد معینی مربوط به گردش ماه دانسته است صفحه ... فحدبک الزمان و امتهنک بالکمال و النقصان والطلوع و الافول و الناره و الکسوف فی کل ذلک ..» مخصوصا توجه شما را به کلمه اناره که از اوضاع و احوال مربوط به قمر است جلب مینمایم و بیادتان می آورم آیات الهی را که در قرآن خورشید را ضیاء و سراج و نور دهنده (16-5 نوح) و ماه را منیر و نور معرفی مینماید و به مجلسی که از

امام پرسیده شده از نور ماه فرمود از خورشید کسب نور میکند (جلد اول اولین دانشگاه و آخرین پیامبر) که همه و همه همانند سخن حضرت سجاد است که در اینجا اشاره میفرماید.

حال که سخن از نمازی بعمل آمد که ارتباط خاصی با امور تکوینی خسوف و کسوف داشت نمازی وابسته بیک امر تشریعی بسیار مهم که همانا شهادت امام سوم شیعیان باشد بجاست:

برخی افراد که آمادگی خاصی برای اشکالگیری دارند میپرسند اینکه نمازگر چه واجب باشد در بسیاری از موارد که خوف ضرر است میتوان آنرا قطع نمود مثلاً میتوان برای کوئدکی که در معرض خطر است یا ثروتی مختصر که دستبرد به آن زده میشود نماز را برید، این چه بود که در روز عاشورا دو نفر ایستادند تا اام و چند نفری که بوی اقتدا کردند بتوانند نماز خوف خودرا تمام کنند و دو نفر مذکور سینه خود را سپر میکردند که تیر به نماز گزاران بویژه به امام علیه السلام نرسد؟

تعداد زیدی (قریب به پنجاه نفر) از 72 نفر اصحاب حضرت صبح با اولین تیراندازی بشهادت رسیدند که آنرا واقعه طف گویند چند نفر دیگر نیز در جنگهای تن به تن یا غیراز آن شهید شده بودند طهر شد یکی نماز را بیاد آورد و حضرت او را دعا فرمود که خدا او را بخاطر یادآوری از نماز جزو نمازگزاران محسوب فرماید.

از آنجا که نمازگزاران با حضرت شهید شدنشان حتمی بود چه بهتر که بتوان با وجود آنکه شهادت عالیترین مرتبت و موفقیت است در میدان شهادت هم درس داد و با عملیات جنگی یا

غیر جنگی مکتب اخلاقی باز کرد (چنانکه رفتاری مشابه با فرزند بزرگش شبیه پیامبر و یکی از سپاهان از همه بظاهر زشت تر در حین احتضار نمود تا درس رفع تبعیضات نژادی را عملاً آموخته باشد) یاوسیله ای برای پیشبرد مقاصد اسلامی گردیده یا راه مبرازه با معاندین را گشوده و همین نماز علاوه بر آنکه اهمیت نماز رامیرساند بنظر نویسنده بزرگترین عامل متلاشی سازخطرناکترین دشمنان روزاسلام یعنی خارج بود زیرا مردم طفدار معاویه و پیروانش و حتی خوارج که بعلت قرآن بر نیزه کردن معاویه در زمان احساس شکست پیدا شدند ناگهان متوجه گردیدند ارتباط خاصی بین حضرت علی و فرزندش حضرت حسین و از طرف دیگر معاویه و فرزندش یزید با قرآن و نماز برقرار است که اهم آنها چنین می باشد:

معاویه احساس شکست کرد از حیله گری عمروعاص استمداد نمود. دستور داد بگرهائی از قرآنها بر نیزه کنند و فریاد زنند ما پیروان این کتابیم و بدینوسیله پیش آمدها کرد کهمربوط به تاریخ و با متن کتاب بیگانه است تا آنجا که فریاد الحکم للّه بلند و دسته ای بنام خوارج پیدا شدند دسته ای نیرومند و بظاهر دوست مسلمین اما بباطن نمونه هائی چون عبدالرحمن بن ملجم مرادی از آنها پدیدار شد اینکه لشکریان پسر همین معاویه امام را در حین نماز با تیر زدند این فکر در خاطره ها غلیان پیدا کرد که قرآن از لحاظ آیات و احکام الهی با پیامبر و امام سنجیده میشود اما قرآن در پوست و بر برگ در برابر حتی یکنفر عالم ربانی برتری با عالمست که زبان گویای تبلیغاتی قرآن را دارد و لذا اگر معاویه برگهائی از قران را علم کرد که از تیر و شمشیر مصون

بماند چرا یزیدیان مجریان واقعی احکام قرآن را که خود عام بقران بودند در حین اجرا بهتیر بستند و همین فکر در مدت 12 سال لغایت 73 هجی قمری متجاوز از 22 انقلاب بر ضد رژیم اموی بپا نمود و متلاشی شدن افکار خوارج که تاب مقاومت در برابر حیات علمی نماز عاشورا را نداشتند و با سنجش آن نسبت به عمل معاویه در جنگ صفین بسرگردانی دچار میشدند اندک اندک همبستگی خود را از دست داده با یک عمل واجب امام، اسلام از شرشان بتدریج نجات یافت.

میپرسند: چرا امام حسین هنگام رفتن جوانش به میدان جنگ فرمود خدایا شاهد باش بسوی میدان شهادت فرستادم کسی را که شبیه ترین مردم است به رسولت از خلق و خلق؟

خوارج خطرناکترین دشمن اسلام بودند و چه دسته ای برای اسلام خطرناکتر که جمعیتی بسیار باشند و بنام قران و اسلام علیه قران و اسلام قیام کنند و نمونه قدرتشان تبانی کشتن حضرت علی و معاویه و عمروعاص که در موعد معین سحرگاه نوزدهم رمضان در محبار باشد کشته شوند و یکی بشهادت رسید دیگری بیمار بود غلامش کشته شد و سومی ضربه برانش رسید ودرمان گردید بهر صورت جمعیتی زیاد بودند مسلمان و معتقد و از روی ایمان اسلام را میکوبیدند بتصور آنکه کفر را میکوبند.

امام حسین بمردم یادآور شد که میراث ژنها و صفات ظاهری و باطنی نبی گرامی از لحاظ خلق در میان ماست و از طرفی نماز خواند و توجه دادن مردم به دو امر بزرگ مذکور نبی گرامی و

نماز جانانه تین ضربه منهدم کننده خوارج بود و من بر خلاف تمام مورخین که قیام حسینی را علیه دستگاه ستمگر یزید متذکرند قیام مذکور را در درجه اول برای قلع و قمع آن جمعیت نیرومند اسلامی ضد اسلام بنام خوارج و درنوبت بعد قیام برای تخریب لانه فساد و قیام ضد دربار کثیف یزید میشناسم. یزید یک ضد اسلامی حاد و مقابل اسلام بو و کارهای زشت تنفرآمیز فراوان داشت و گردش فطرت تکوین بزودی از اعمال و آثار وی اثری بجای نمیگذاشت و نمونه های چنگیز مانندش در تاریخ فراوان است که اعقابش با آغوش باز و فطری باسلام گرویدند و حتی معاویه فرزند و ولیعهد یزید با مشاهده کارهای پدرش خود را آماده طرد و رد آنها مینمود از خلافت خود را مغزول داشت و آنقدر یزید ضد اسلامی و بر خلاف فطرت بود که نظم کائنات حتی بفرزند بلاواسطه اش یا به بعد از او مهلت ادامه کارهایش را نمیداد و باز تکرار کنم هرگونه عمل یا حرکت یا سخن از امام در روزهای جنگ سرزد مکتبی از اخلاق از علم از شجاعت ازاسلام از خداباز شد و همانگونه که 75 درصد اکتشافات و اختراعات در جنگهای بزرگ جهانی عاید گردید متلاشی شدن خوارج، سرنگون شدن یزید و یزیدیان، بیدار شدن مردم فرو رفته در خواب غفلت، درس انقلاب، درس قیام، تعلیم و اثبات بهتر بودن مرگ شرافتمند بر زندگی ننگین، توجه دادن مردم به نیکیها، سوق خلق به جانب کمال، گسیل داشتن جمعیت بطرف قرآن و بالاخره گرایش دادن افکار بسوی یک ایده بسیار عالی خدائی همه و همه در جنگ های دو روزه تاسوعا و عاشورای حسین عاید و واصل اسلام گردید.

اینکه امام فرزند خود را از هر لحاظ شبیه نبی گرامی معرفی فرمود بمردم فهماند که یزیدیان اگر خود نبی گرامی را هم بر خلاف آمال و آرزوهای شهوتزای خویش میدیدند بقتل میرساندند.

ارقام و ابعاد بعضی قسمتهای بدن

بدن مرد کتاب هم اکنون آماده برای رفتن بجانب کار و کسب شده باید سر و صورتی درست کند، لباسی بپوشد و ... ازاینرو به بهداشت سر و مو آغاز و قبل از آن بجاست به ذکر ارقام و ابعادی از بدن بپردازم.

در صورتیکه فرض شود بشر از دو میلیون سال قبل روی زمین زندگی میکرده (10 ×7/9)97 میلیارد نفر بطور تقریب تاکنون اززمین برخاسته و بزمین برگشته یا آماده برگشتند (منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تاره اخری ما شما را هم از این خاک آفریدیم و هم باین خاک برمیگردانیم و هم بار دیگر در قیامت از این خاک بیرون می اوریم 55 طه).

5/3 میلیارد بشر زنده که فعلاً ساکن زمین اند از یک کرمک و یک تخمک یعنی از 7 میلیارد سلول جنسی که 5/2 لیتر جم دارند، بوجود آمده اند که 5/3 میلیارد کرمک آن حجمش از یک قرص آسپرین کمتر خواهد بود و اگر جلد اول اولین دانشگاه بحث ارث و ژنتیک آنرا اد داشته باشید متوجه خواهید شد تمام صفحات ارثی اجداد پدری از خلق اولین تا آخرین حجمش کمتر از نصف یک قرص آسپرین خواهد بود.

تعداد ترکیبات کربن داری که میتوان ساخت بینهایت بوده و تاکنون حدود دو میلیون جسم مرکب کربن دار شناخته شده اس تو از عجائب آفرینش اینکه تمام موجودات زنده از ترکیبات معین و محدود انتخاب و ساخته شده اند ودر این باره در جلد مربوط به معاد انشاءاللّه تعالی بیشتر سخن خواهم گفت.

همه لولهای بن نوزاد زمان تولد دویست میلیارد و زمان بلوغ ده هزار بیلیارد است که دارای 1026 ×17 اتم در همه سلولها است.

کسیکه 70 سال عمر کرده و قلبش بطور متوسط دقیقه ای 70 مرتبه ضربان داشته 2575440000 مرتبه در عمرش طپیده است.

عروق بدن 112 هزار کیلومتر سطح مویرگهای بدن حدود یک هکتار وده هزار متر مربع هر کلیه یک میلیون و دویست هزار دستگاه صافی (نفرون) بطول پنج سانتیمتر دارد که طول تمامش 120 کیلومتر میشود. طول تمام میورگهای کلیه در حدود 60 کیلومتر که در سال 438 لیتر ادرار محتوی 9/21 کیلوگرم مواد جامد از کلیه ها دفع میشود.

300 میلیون حبابچه هوائی (اکوئول) در ریه های شخص بالغ وجود دارد که سطح کل آنها 90 متر مربع اس که سالی سه میلیون و 942 هزار لیتر حجم هوای ورودی به آنهاست.

وزن مغز ادمی دو درصد کل وزن بدنش بوده ولی 17 درصد حجم خونی که از قلب خارج میشود و 20 درصد کل اکسیژن مورد نیاز بدن سهمیه مغز اس تمغزی که 9 میلیارد سلول عصبی در قشرش

و 12 میلیارد در کلیه قسمتهایش وجود دارد و 7 کیلومتر راه در رشته های عصبی در هر دقیقه بعنوان تحریکات عصبی عبور میکند در حالیکه در سیم هادی برق این رقم به 18 کیلومتر در دقیقه میرسد.

یک واحد وزن از عضله مخطط در زمان معین هفتهزار برابر همان وزن و زمان در اعصاب حرارت ایجاد مینماید.

هر گلبول قرمز در عمر 120 روزه اش سیصد هزار مرتبه در ریه اکسیژن گیری کرده تا بهمه بدن برساند.

ناخن هر روز 119/0 میلیمتر رشد متوسط دارد و در سرما بحداقل 112/0 و در گرما بحداکثر 132/0 میلیمتر میرسد در 32 سالگی 117 روز طول میکشد تا ناخنها باندازه طول خود روی انگشتان رشد کند و در 39 سالگی این عدد به 133 و در 40 به 136 روز میرسد.

یک شخص بالغ هر پنجاه روز به اندازه وزن بدنش غذا مصرف میکند و یک طفل سالم بطور متوسط هر ده روز و شخص مسن 65 روز هموزن خود غذا میخورند.

یکنفر بطور موسط 7000 قدم در روز برمیدارد و میتوان کار وی را اگر 70 کیلو باشد حساب کرد.

رحم قبل از حاملگی 2 تا 5 سانتیمتر مکعب حجم دارد که نزدیک زایمان به 5000 تا 7000 میرسد و وزن آن زمان بلوغ 60گرم و پس از زایمان 1000 گرم است.

چنین آدمی روز اخر تقریبا هشتادهزار برابر روز اول وزن دارد و آخر ماه دوم 500 برابر روز اول ماه دوم است

و در ماه سوم 11 و ماه چهارم 4 برابر وزن خودش در آغاز همان ماه بوده و در طول 70 سال تقریبا 20 برابر روز تولد میشود.

بعقیده اسپارف اگر بخواهند ماشینی بسازند که تمام کارهای بدن توسط آن انجام شود دستگاهی که منظور است کوچکتر از شهر نیویورک نخواهد بود.

خون از شاهرگ وداجی راست تا شاهرگ وداجی چپ حدود 22 ثانیه و از یک پا تا پای دیگر قریب 28 ثانیه طول مشکید تا برسد.

در انسان و اغلب جانوران خون گرم زمان گردش کامل خون در بدن تقریبا مشابه و برابر زمان 28 طپش قلبی است.

هم اکنون اشاره ای به مقاومت های انسان که در شرایط و مکانهای مخصوص آزمایش شده میگردد:

در 55 درجه سانتگراد گرما مدت 2 ساعت و در 128 درجه 15 دقیقه و نیم که در آزمایش اول ناراحتی های قلبی و در دوم خیرگی شدید تهوع و ناراحتی های بینائی و شنوائی و ازدیاد ضربان قلب پیش آمده است.

در منهای 55 درجه سرما با کم شدن نامحسوس وزن و پائین آمدن درجه حرارت همراه بوده است و در منهای 45 درجه با بادی بسرعت 130 کیلومتر درساعت توام بااشکالی تنفس و ناراحتی دید بوده است.

در باد بیشتر از 800 کیلومتر در ساعت رکورد بدست آمده میباشد اما بالاتر از سرعت 600 باد سبب میشود چشمان باز بماند

و گردن بشکند و عضلات صاف و پوستهای نازک کنده شود.

صدای 120 تا 140 دسی بل رکود بدست آمده است (صدای بوئینگ 707 مساوی 106 دسی بل است) و پس از آزمایشات متوالی خستگی مغز و اختلالات عصبی بوجود می اید.

با توجه به اینکه درد شدید دندان دودل و میگرن 5 دل درد دارد درد ده د و نیم ببالا علائمی ندار و این موضوع نزد مرتاض ها به ثبوت رسیده است.

رکورد مقاومت در برابر موادرادیو اکتیویته 200 روآژن میباشد که توام با تهوع، از دست دادن موها، زیاد شدن گلبولهای سفید و ... میباشد اما مدتی بعد شخص مورد آزمایش تعادل خونی خود را بازیافت و موهایش دوباره رشدکرد و دو فرزند سالم پیدا نمود.

نه روزی روی تخته پاره بدون هیچ غذا و آب توام با ضعف بیش از اندازه اختلالات عصبی چشمی و شروع بیماریهای آویتا مینوز بود.

پس از 900 ساعت بی خوابی که رکورد بدست آمده است اشباحی دیده و عکس العملها از بین رفته تعادل کم شده سطح تفکر و استدلالات مغزی پائین رفته gg بوده است.

رکورد سقوط آزاد در 10894 متر با پاره شدن شقیقه ها با خونریزی زیاد و بیهوشی در آخر ازمایش و ضربان کاملاً تغییر یافته قلب.

در g31 رکود جاذبه بدست آمده و در g4 رکورد جاذبه با ازدیاد و کم شدن ناگهانی آن سبب متلاشی شدن بیرون پیدن چشم از حدقه گردید.

از 7400 تا 8075 متری در زمان پئین آمدن ناراحتی های تنفسی، سنگینی سر، اشکال در راه رفتنم سرگیجه تند شدن ضربان قلب پیش آمد.

235 ساعت در رطوبت 100 درصد اژاک ارتوتحمل نمود.

5 سال دیوید سلکیک در جزیره ای تنها زندگی و خود را رگرم ساخت و آدمیرال ببرد در مرکز اقیانوس منجمد شمالی در 1934 هفت ماه در خانه کوچک یخی با ناراحتی هائی توجه و حافظه و جهت یابی و زلما آرمان در اطاق ساکت و تنها و تاریک هفت روز ماند و رکودرهای بدست آمده این سه بود.

خلبان فرانسوی گیومه 60 روز در کوههای آندوماسون استرالیائی در قطب شمال 41 روز برای زنده ماندن راه پیمائی کردند و زنده ماندند.

پل آبلوندی 16 ساله در بیمارستان فرامینگهام ماساچوست که مرگ کاملش را اعلام کرده بودند پس از 14 بار کوشش دوباره پزشکان بعد از 2 ساعت و 34 دقیه زنده ماند.

هنوز رکوردهای چندی مانند غواصی در اعماق و سرعت در پائین آمدن و ... ذکر نشده و تاکنون رکوردهای ذکر شده ماندن رکودرهای ورزشی بجای مانده است (شماره 54 مجله فضا).

قد بشر روز بروز در بیشتر شدن است آنچنانکه سربازان در 1961 قدشان بطور متوسط 5/7 سانتیمتر از سربازان 1941 بلندتر بوده است و علت آنرا برخی توسعه روز افزون صنعت و تکنیک دانسته بعضی اثر نور ماه و کنار دریا رفتن و حمام آفتاب گرفتن با اشعه های کیهانی مؤثر محسوب داشته اند اما آنچه محقق

و مسلم شده اینکه با افزایش گازکربنیک در هوا میزان تنفس بالا رفته و تنفس زیاد میدانیم موجب نمو سریع ناحیه سینه و بطور غیر مستقیم سایر اندام میگردد و تکنیک و صنعت که درست برعکس طبیعت عمل مینماید یعنی از ابتدای خلقت که هوا مخلوطی از ازت و گازکربنیک و متان و ... بود و شرح آنرا در جلد اول دادم و اکسیژن بحالت آزاد وجود نداشت با پیدایش باکتریها و گیاهان تولید اکسیژن آزاد نیز شروع شد که با اجرای عمل فتوسنتز از نور خورشید وعمل کلروفیل سازی انجام میگرفت و در نتیجه گاز CO_2 هوا را تجزیه و اکسیژن آزاد را بدرون اتمسفر میفرستاد کاری که عکس آنرا در صنعت روز انجام میدهد اکسیژن را گرفته با کربن ترکیب نموده به جو تحویل میدهد بعلاوه از دوازده هزار میلیون جریب جنگلها در 150 سال گذشته ثلثش نابود شده و این خود کمکی به افزایش CO_2 حو میباشد (اجساد سربازان کشته شده درجنگ پل ثاوابین روس و سوئد در قرن 18 نشان میدهد 20 سانتی متر قدشان از سربازان موجود کمتر بوده است).

برای کسیکه میخواهد بداند بدنش وزن متعادلی دارد تابلوهائی در دست و موجود میباشد که ارقام مربوطه را متذکر میباشد وانگهی شخص میتواند با یک عمل بسیار ساده تا حدی باین مطلب یعنی بچاقی و حدود وزن بدن خود وقوف حاصل نماید و برای انجام این عمل کافی است با انگشت شست و سبابه گوشتهای زیر شکم، روی شانه یا زیر بازو را بگیرد در صورتیکه فاصله دو انگشت از 5/2 سانتیمتر بیشتر بود چاقی و علامت وزن نامتعادل بدن است.

ص: 89

دو گوش چرا؟

چرا دو گوش داریم همانند سؤالیست که چرا دو چشم داریم چشمها ما را در اینکه بتوانیم فاصله یک شی ء را نسبت بخود تخمین بزنیم کمک مینماند و کارهای ظریف را هم کمتر میتوانیم با یک چشم درست انجام دهیم گوشها هم در شنیدن اصوات و اصله و حنت منبع تولید آنرا راهنمائی میکنند.

کسیکه چشمها را بهم گذارده و یک گوش را بگیرد به آسانی نمیتواندمحل تولید صدا را تشخیص دهد بلکه باید سر را باطراف حرکت دهد تا منبع تولید را پیدا نماید واگر فقط چشمها بسته باشدصدا از هر طرف به آرامی بهر دو گوش میرسد و این عملدر فضای باز که صدا منعکس نمیود بیشتر از فضای بسته ارش دارد و استقرار گوشها در دو طرف سر در کیفیت درک صوت بوسیله دو گوش اختلاف ایجاد شده همین تأخیر زمانی مختصری که دردرک صوت بوسیله دو گوش بوجود می اید شخص را در جهت یابی منبع صدا راهنماست و کسیه راست در برابر منبع صدا آنچنان بایستدکه فاصله دو گوشش تا آنجا مساوی باشد اگر چشمهایش بسته بود سرش را میگرداند تا زمان رسیدن صدا وفاصله دو گوش تا منبع اختلاف پیدا کن و تشخیص محل و منبع آسان گردد.

آفرینش تصادفی

به آفرینش ذرات تا اجرام بهرچه و بهرجا نظر کنیم تناسبات و ظرافتکاریها و امتیازاتی را می بینیم که امکان ندارد بتوانیم تصور کنیم تصادف درگوشه ای از عمل آفرینش دخالت کرده باشد و اگر تصادف بود صرفنظر از پیچ و خمها و ظرافتهای ساخمان اعضاء بینائی وشنوائی خوب بود به بشری که نیازمند به دور و نزدیک دیدن است یک چشم برای دید دور و یکی جهت نزدیک دیدن داشته باشد و گوشها نیز بهمین نحو آفریده شود بعلاوه شوری آب چشم که محافظ چشم و ضد اسیدها و سوختگیهاست و تلخی ترشح داخلی گوش برای ممانعت از ورود حشرات به گوش چگونه رابطه و ضابطه ای را میتواند بین نیاز گوش و ترشح تلخ و ممانعت ورودی متجاسرین و تصادف بوجود آورد آن هم ترشحی که برای اقسامی از جنبندگان که از بوی بد فراری هستند بوی بد میدهد و جهت آنها که از تلخی گریزانند تلخی میکند و در برابر آنها که چربی سد کننده است خود را قلعه ای چرب و مزاحم مجسم میسازد اما خود انسان و جنبندگانی که لازم نیست از تلخی وچربی آن آزار کشند نمیکشند آیا این هم روابط و تناسبات و ضوابط که همه و همه با فرمولهای ریاضی حساب شده است با دخالت تصادف موجودیت یافته است.

بعلاوه دخالت در امور فیزیولوژیکی گوش حیوانات باز هم ارقام ضوابط و روابط قلمداد شده را با صوتها و شنیدنیها بیشتر

کرده و احتمال تصادف بودن آفرینش را بیشتر از بیش دور و تصور بیجائی جلوه گر میسازد و یکی از استفاده های صوتی سمعی بتوسط خفاش بعمل می اید. گوش حیوان مذکور آندر حساس است که گفتم از میان سیمهای در هم پیچیده شده و سوراخ کوچکی که در گوشه ای تعبیه شده خارج میگردد

خفاشی است که دهان نعل مانند دارد و فوق العاده انتخابش برای بررسی های پژوهشی مساعد و برای آزمایشهای فیزیولوژیکی شنوائی و زیست شناسی برای کمک به نابینایان مناسب میباشد: زیرا حیوانات قلمداد شده و ماهی های دلفین از طریق انکعاس صدا جهت یابی مینمایند و چون عمل مذکور در خفاشها نیرومندتر است آنها را برگزیده اند آنچنان نیرومند که سیمهای نازکتر از یک دهم میلیمتر و کوچکترین حشرات را در حین پرواز با صدا تشخیص داده و حتی در زمان کمتر از یک ثانیه آنها را می بلعند.

خفاشها دایم صداهائی باامواج مافوق صوت از خود بیرون میدهند کهگوش ما قادر به شنیدن آنها نیست دانشمندان الکترودهای بسیار ظریف بوسیله عمل جراحی در مغز خفاشها جا میدهند و بعد دستاگه ویژه ای را در آزمایشگاه صداهای معینی را در مرزهای مشخص مافوق صوت میفرستند و جریان برق ضعیفی که بدینگونه وارد مغز خفاشها کرده و از آن گذشته بر نوار یک کامپیوتر ضبط و ارزش یابی مینمایند و بدینوسیله تعداد پارامتر در انعکاس صدای خفاشها و چگونگی ارسال و دریافت فرکانسهای مختلف و پرواز و فاصله حیوان تا مانع را بررسی میکند.

چگونه می شنویم؟

پیامهای نوسانی صدا که مایع درون گوش را به نوسان در می آورد به اعصاب شنوائی انتقال می یابد و بعقیده سابق سلولهای دراز عصبی اندام کورتی همانند سیم های پیانو یا چنگ عمل مینمایند که هرگاه سیم بلندش را بنوسان آورند نت بمی ایجاد میشود و چنانچه سیم کوتاه آنرا انتخاب نمایند صدای زیری بوجود می آید که بنابر عقیده جرج فن بکسی (G. Vonbekesy) مجارستاین که بهمین جهت جایزه نوبل گرفت هنگام مطالعه گوش کسانی که تازه مرده بودند متوجه شد امواج صدا در مایع درون حلزون گوش و پرده صماخ تا اندازه ای شدید میشود و قسمت کوچکی از پرده قلمداد شده بیشتر از قسمتهیا دیگرش زمان برخورد امواج صدا به آن متأثر و مرتعش میگردد آنگونه که قسمت کندتر مرتعش میگردد و این میرساند که اندام کورتی یاد شده برای هر یک از نتها پیام عصبی جداگانه ای بمغز ارسال میداد و این پیامهای عصبی از طریق یک عصب بنام عصب شنوائی بمغز ارسال میگردد و پس از رسیدن به مغز به محل مخصوص در سطح مغز بنام قسمت گیجگاهی که مخصوص احساس شنوائی است منتقل میشود و پس از رسیدن پیامهای عصبی شنوائی به این منطقه است که اصوات بخوبی شنیده میشوند.

گوش و تعادل بدن

عمل بزرگ گوش شنیدن و پس از آن دخالت در مکانیسم توازن بدن میباشد.

عمل قلمداد شده توسط بوسیله مجاری مخصوصی بنام مجاری نیمه حلقوی انجام میشود که در بالای گوش داخلی قرار داشته و به لابیرنت متصل میگردند و از مایع درون گوشی پرمیباشند.

کسیکه میچرخد و ناگهان می ایستد احساس میکند باز در چرخیدن است و علتش اینستهک بهمراه چرمیدن مایع نامبرده نیز میچرخد و آدمی که ایستاد هنوز مایع میچرخد و سر را بدوران می اندازد و پیامهای مرتب که بگوش میرسد و بمایع درون گوشی میرسد و آنها را بمغز میرساند بدن را همیشه بحال تعادل نگه میدارد.

لاله گوش انسان

گفتم لاله های گوش امواج را جمع وجهت یابی مینمایند و گودی بلندی آن جبرا لاله های کوچک را نمده سطح آنرا زیاد مینمایند و در سابق طبق تحقیقات دانشمندان برخی از انسان شکلها بوده اند که گوش خارجی بزرگی داشته وبا حرکت دادن گوش و قرار دادن آن در مسیر صدا میتوانستند اصوات را درک نمایند و نظیر آن امروز در بعضی از حیوانات مثلاً خردیده میشود که با گوش بزرگ خو حرکات عضلانی زیاد و سریع آن در تمام جهات میتواند اصوات را جمع آوری نماید و بطور کلی در

حیوانات پست لاله گوش متحرک بوده میتواند بطرف منبع صدا متوه گردد.

از عجائب آفرینش انسان قرار داده شدن گوشهاست آنگونه که از کیفیت یا برگشت صدای شخص جلوگیری میگردد.

پرده صماخ

اولین دستگاه ارتعاشی است بشکل مخروط که تقعرش پائین و متوجه مجرای شنوائی است و در قسمت فوقانی مجرا قرار گرفته و در صورتیکه پائین بود عناصر سختی که در گوش می افتاد بلافاصله آنرا زیان و آزار میرساند و آنچه فوق العاده عجیب است کشش دائمی پرده بداخل میباشد که بهمین علت ارتعاشات صوتی هر ناحیه از پرده را مرتعش سازد به استخوان چکشی که به آن چسبیده منتقل میشود و از این به استخوان سندانی که بهم مفصل شده اند انتقال و آنرا به استخوان رکابی که روی دریچه بیضی است میکوبد و بدینوسیله ارتعاشات پرده بدون تغییر و کم و کاست به دریچه ای که گوش داخلی برای اخذ اصوات در گوش میانی باز کرده میرسد.

یک چرخ بزرگ را که در کارخانه ها به کوچک تبدیل مینمایند یا برعکس یا در دنده های اتومبیل که یک و دو سه و ... دارد درست مانند ساختمان پرده است نسبت به استخوان رکابی.

سطح پرده که مرتعش میشود 22 برابر سطح صفحه مقابل استخان رکابی است (70 میلیمتر 2/3 میلیمتر) از اینرو که فشار و میدان نوسانات در هر دو یکسان است لذا فشاریکه به

مایع درون حلزونی وارد میگردد 22 برابر فشار وارده بر پرده است و این آفرینش جالب برای اینست که ایجاد ارتعاش در مایع غلیظ فشار بیشتری لازم دارد تا مساوی فشار همان وضع در هوا و فشار برای ایجاد همان میدان نوسانات در مایع حلزونی 22 برابر قدرت لازم داشته است که درعین حال این فشار از انعکاس مجدد صدا به هوا جلوگیری هم مینماید بعلاوه استخوانها نسبت به یکدیگر آنگونه مفصل شده و بوسیله بندها نگهداری گردیده اند که با تشدیدی که ایجاد میکنند میتوان گفت امواج صوتی از امواج دیگر بهتر منتقل میشوند.

ارتعاشات بین 800 تا 6000بخوبی بحلزونها میرسد و کمتر از 800 وبیشتر از 6000 بخوبی انتقال نمی یابد و از عجائب آفرینش طبیعت خلقت رباطها و ساختمانهای دیگری است که به استخوانهای گوش متصل است زیرا هر دستگاه ارتعاشی دارای قدرت و ساختمان ارتجاعی باشد کرچه بهتر و آسانتر مرتعش میگردد اما اگر ارتعاشات باید معین و معتدل و در حد معینی باشد فقط چسبندگی های قلمداد شده از آن جلوگیری مینمایند و این مسئله در ساختمان گوش دیده میشود.

صدای قوی همینکه بگوش رسید در مدت حدود ده هزارم ثانیه (دقت فرمائید در حدود یک شصت هزارم دقیقه) عکس العملی ایجاد و عضله رکابی و کشنده های پرده صماخ را منقبض کرده و راه انتقال را آنگونه مسدود میسازند که عمل انتقال صداها بحلزونها بطور فوق العاده کاهش یابد و این نوعی حفاظت است برای جلوگیری

از آزار رسیدن بحلزونها که نمیدانم کسانیکه خلقت تصادفی را عنوان مینمایند چه میگویند.

اگر ارتعاشات صوتی مساوی بهر یک از مجراها برسد دستگاه گیرنده صدا تحریک نمیشود ولی اگر صدا بقدر کافی باشد ممکن نیست تعادل صددرصد در دو مجرا ایجاد گردد و لذا صدا شنیده میشود و بهمین علت است که اگر دیاپازنی را که ارتعاشات بقدر کافی شدید داشته باشد روی برجستگیهای استخوانی جمجمه قرار دهیم صدا شنیده میشود.

در گوش سه حلزون وجود دارد که یکی جداست و دو تای دیگر در حقیقت یکی استو فقط غشاء نازکی بین آندو میباشد برای اینکه در یکی وجود مایع لازم است و غشاء یاد شده آنرا محدود و محفوظ میدارد مایعی که برای انجام عمل طبیعی سلولهای مژده ار و دریافت کننده ارتعاشات صوتی ضرورت دارد.

غشاء بین دو حلزون از 20 هزار الی 30 هزا رشته آزاد درست شده که مانند سازهای دهنی مرتعش میشوند از قاعده حلزون بطرف دیگر طولشان بیشتر میشود و از 04/0 میلیمتر به 5/0 میلیمتر میرسد برای اینکه امواج پرتو اتر رشته های کوتاه لازم دارد وکم تواتر رشته های بلند.

علاوه بر اختلاف طول رشته ها اختلاف بار بر رشته ها نیز خصوصیت قابل توجهی دارد بدین معنی که از طرف مایع حلزون که در رشته های انتهائی مقدارش بیشتر از مایع در برابر رشته های ابتدائی است اختلاف بار اجازه میدهد اصوات پرتو اتر در ابتدای حلزون سبب ارتعاش شوند و امواج کم تواتر در قسمت انتهائی.

در یک قسمت از گوش که لازم است بسرعت عملی انجام گیرد و موج مایع بکندی پیش میرود این عمل به غشاء حلزون محول شده و مکانیسم آنرا میتوان در قسمت مربوطه فیزیولوژی مطالعه نمود و عجیب تر آنکه همین غشاء آنچنان ساختمانی دارد که انرژی امواج تشدید شده را در خود مستهلک نموده امواج با تواتر کم بقیه طول غشاء را طی مینماید و ساختمان شگفت انگیز غشاء مزبور بعلت داشتن ضریب ارتجاع خیلی زاید آن در ابتدای غشاء است: 3500 سلول موئی درداخل در یک ردیف بر رشته های قاعده ای قرار دارند و بیست هزار عدد در 3 تا 4 ردیف بنام سلولهایئ موئی خارجی که همه بالاخره به بصل النخاع میروند.

خم شدن زوائد موئی در جلو و عقب سبب تغییر متناوب پتانسیل الکتریکی زوائد موئی سطح سلولهای مزبور شده و پتانسیلی متناوب بین مایع دو مجرا ایجاد مینمایند که تناوبش بطور مستقیم یا غیر مستقیم از راه هورمون سبب تحریک رشته های عصبی شبکه اطراف قاعده سلولها میشود.

غشاء قاعده ای که گفتیم سلولها بر آن قرار دارد در جهت بالا و پائین مرتعش میشود بخاطر آزادش موج انتقالی را در جهت طول بطور عرضی مرتعش میسازد و این دو حرکت سبب تحریک عصب شنوائی میگردد.

معذرت میخواهم مطلب برای برخی بعلت نارسا نوشتن سنگین شد اما قرار بر این بود به تناسب نام انتخاب شده صفحه اولین دانشگاه» جنبه علمی کتاب فرموش نگردد و در برابر معتقدین به آفرینش تصادفی مخصوصا به شگفتیهای اعجاب انگیز خلقت تکوین

اشاره گردد و بهمین قیاس بخاطر صفحه آخرین پیامبر» از آفرینش تشریع نیز بحث گردد تا از مصداق سنریهم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم که مربوط به صفحه اولین دانشگاه» بوده و در قلمرو خلقت تکوین است سهم وبهره تبلیغی به نویسنده جهت حتی تبین انه الحق که وابسته به صفحه آخرین پیامبر» و خلقت تشریع است بعنوان مختصر ناچیز انجام وظیفه ای عاید و واصل گردد و از خدای مسئلت دارم هرگاه قلمم بجانب خطا و آنچه موجب سخط اوست میگراید مرا حفظ فرماید.

مطالب دیگری مربوط به شنوائی وجود دارد مخصوصا شرح راه شنوائی، مکانیسم های مرکزی شنوائی و ... که طالبین باید بکتابهای مربوطه مراجعه نمایند هرچند شگفتیهای زیادی در آنهاست که از ذکرشان خودداری میگردد مثلاً شرح دو قسمت از مغز که یکی منطقه درک ساده است و دیگری منطقه تفسیر اصوات و دیگری ... . بالاخره موضوع هدایت معکوسی ه ناچار باید به آن اشاره ای بشود:

در هر قسمت از دستگاه عصبی مرکزی راه برگشتی وجود داردا که راه عصبی قشر شنوائی به حلزون از آن جمله است و این رشته های بگرشتی عمل وقفه ای دارند و هر کدام حساسیت قسمت معینی از عضوت کرتی را متوقف میسازند و بهمین واسطه است که یک شخص میتواند فقط بیک صدا با کیفیت مشخص توجه نموده و توجه خود را از سایر اصوات با خصوصیات دیگر دور نماید و شاید علت اینکه در قرآن کریم کلمه گوش مفرد و چشم و ... جمع ذکر شده همین باشد که در جای خود شرح خواهم داد.

شما قدری نمک و فلفل در برابر ذائقه اتان قرار داده بخواهید فقط تیزی فلفل را بفهمید ممکن نیست و شوری هم درک میشود. نگاه به تلفن روی میز نمائی و بخواهید فقط آنرا ببینید امکان ندارد اشیاء اطرافش هم دیده یمشود.

انگشتان بر پارچه میمالید مایلید فقط نوعی از آن لمس شود نمیشود و هیچ حسی قادر نیست از طریق برگشت قدرت انتخاب داشته باشد مگر کوش که غش غش رادیو پارازیت ساز و آواز و صدای سخنرانی مخلوط اس تو شما فقط سخنرانی را گوش و انتخاب مینمائید.

قدرت شنوائی

قدرت شنوائی با عوامل چندی بستگی و تناسب دارد: موقعیت صدا وضع جسمی تغذایه و انفعالات تخمیری و از همه روشنتر سن میباشد که رابطه مستقیم و فناناپذیری با طول مدت عمر دارد باعتبار اینکه سن غلظت قدرت گوش را زیاد می سازد. گوش کامل و بی عیب ان اندازه قدرت دارد که با صدای ظریف و مبهم برخورد مولکولهای موجود در هوا پرده صماخش مرتعش و سلولهای نشوائی مغز را متأثر می سازد.

گوش خارجی و لاله گوش گیرنده و جهت یاب برای گوشند و در عینحال گوش خارجی دستگاه تعدیل کننده است و اگر تناسبی بین این دو قسمت نبود هیچ صدائی بدرستی و روشنی شنیده نمیشد در ورتیکه هم اکنون تمیز بین دو صدای بسیار نزدیک در خور توانائی گوش است و صداهای ناشی از اشعه آفتاب و برخورد آن با اجزاء بزرگ و کوچک موجود در آفاق و تموج ذرات

ماوراء صوت بشر را در ناراحتی و فلاکت عجیبی بدون گریزگاه نگهمیداشت.

بشری که هم اکنون بیشتر از اجداد خود در فضای بسته زندگی میکند بتدریج در قدرت شنوائی کمبود پیدا مینماید زیرا اجداد بشر که زندگانی خود را در دشتها، جنگلها میگذرانند و در آنجا انعکاس صدا ایجاد نمیگردید برای تشخیص مح تولید صدا و تمیز نسبت بین اصوات به قدرت شنوائی بیشتری نیازمند بودند.

چرا در قرآن گوش مقدم بر چشم و قلب آورده شده است

سخن از چشم است بیاد این سؤال افتادم که چرا در قرآن گاهی گوش مقدم بر چشم آورده شده و زمانی موخر ... السمع و البصر و الفؤاد (78 النحل 36 الاسراء 78 المؤمنون 9 السجده 23 الملک 26 الاحقاف 46 الانعام).

گوش به آلت شنوائی معروف است و چشم بعنوان عضو بینائی شناخته میشود اما اگر گوش خراب شود علاوه بر اینکه کری بوجود آمده شخص لال نیز میگردد یعنی اگر کودکی را نزد کسی یا کسانی بگذارند بهمان زبان آشنا خاهد شد و اگر مادر یا اطرافیانش لال باشند و وی گوشهای سالم داشته باشد بهمان زبانی که بدون سیلاب و ... است و لالها با هم صحبت میکنند وی نیز تقریبا بهمان روش سخن خواهد گفت اما شخص کور عضو دیگری را از دست نداده حتی بعقیده چند نفری قوای باصره ای وی

در جای دیگر کمک خواهد کرد مثلاً لامسه یا حافظه یا ... او را قوی تر خواهد ساخت.

حدفاصل حداقل و حداکثر شنوائی تقریبا هزار برابر بوده در صورتیکه این فاصله در بینائی بسیار کمتر است (گوش از 16 نوسان در دقیقه تا 16000)

چشم تعدادی معین از رنگها را تشخیص میدهد و حدود آن مشخص و بسیار اندک می باشد ماوراء بنفش ومادون قرمز را نمی بیند اما گوش انواع و اقسام صداها را تا آنجا که قدرت شنیدن حداقل و حداکثر دارد می شنود یعنی عضو گیرنده امواج صوتی (ارگان کرتی) در گوش داخلی به 1500 نوع صدا با فرکانسهای مختلف 335 نوع صدا باشدتهای مختلف یعنی به 33300 آهنگهای مختلف حساس است هر کدام از سلولهای موئی عضو کرتی به یک عضله اصبی متصل است که از آنجا به مغز میرود و هر کدام از این سلولها مانند کلید یک دستگاه پیانو به یک آهنگ مخصوص حساس است و آنرا از میان تمام اصوات انتخاب می کند که از راه پنجر بیضی وش به قسمت حلزونی گوش داخلی و از آنجا به سلولهای فوق الذکر میرسد.

در همین قلمرو محدود رنگ برای تشخیص سیصد هزار وع رنگی که تاکونن بشر بدست آورده چشم باید از آلات و ادواتی کمک بگیرد در صورتیکه گوش در قلمرو شنیدنیها قبل از آکه بیمار شود نیازمند به کمک نخواهد بود.

الان گفتم با اراده وبوسیله گوش میتوان هر نوع صدائی را در میان صداها انتخاب کرد و چشم و هیچ حس دیگری قدرت

انتخاب ندارد.

اگر بپرسند چرا چشم را دریچه ای است و برای گوش دریچه آفریده نشده است؟ زیرا از دیدن خسته شدیم می توانیم پلکها را بهم بگذاریم اما از شنیدن خسته شدیم عضوی کهکمک کند برایگوش نیست؟ بایدجواب داد هر جا دیدنی است اما پناهی برای نشنیدن وجود دارد و جائی که صدا نباید وجو دارد و شاید بتوان گفت عضوی هک لازم دارد از ضعفش است وما میدانیم سر و صدا نقش مهمی درایجادبیماریهای مخصوصا عصبی دارند.

عضو مذکور اضافی چشم برای چشم است و بکار دیگر جز برای ندیدن صدمه و جسم خارجی بچشم نرسیده و اشک زیادی را بخارج و بطرف بینی راندن نباید در صورتیکه لاله های گوش برای جمع آوری ارتعاشات و مخصوصا برای تشخیص جهت صدا و جهت یابی است و اگر با موم یا خمیر یا... پستی بلندی هایلاله گوش را هموار سازیم جهت یابی صدااز دست میرود.

چشم در برابر امواج نورانی بسیار شدید یا ناهنجار صدمه می بیند چنانچه با نگریستن به کسوف یا نور جوش اکسیژن یا مرتب به فیلمهای سینما یا صفحه تلویزیون نگاه کردن ته چشم و قسمت عمده بینائی رنج میبیند در صورتیکه صداهای اضافی همانگونه که شرح داده شد رد شده بگوش صدمه نمیرساند.

به یکی بگوئید بنقطه ای نگاه کند قلمی را از بالای سرش به پائین آورید همینکه نوک قلم را دید بعد از طرف راستش و سپس چپ و بالاخره از پائین قلم را بطرف چشمش بیاورید در هر زمان که اظهار داشت نوک قلم را دیده منعکس کرده این میدان دید بر

صفحه ای در فاصله معین میدان دید چشم است یعنی چشم جلو خود را در محدوده معین می بیند در صورتیکه میدان شنوائی در شش جهت می باشد و تنها برای حضرت موسی نبود که صدا از شش جهت با هم بگوشش می رسید یعنی خدای متعال با حضرت تکلم میفرمود. در مزیت گوش همین بس که هنوز نام حیوانی بعنوان اینکه چشمش حساسیت شنوائی داردثبت نشده در صورتیکه همان قانون وحدت حاکم بر سراسر عال حساسیت بینائی را برای گوشها با قدرتهای متفاوت درحیوانات مختلف قرار داده که حداقل آن را در آنتن ها یا شاخک های حشرات و حداکثر ان در خفاش است تاآنجا ه اگر خفاش را دراطق بسیر بزرگی که سراسر آن سیم کشی های دربر هم فرا گرفته باشد ول کنیم با صداهائی که از خود صادر مینماید و گوش بسیار حساسش میشنود بوسیله همین قدرتحاسه شنوائی مرتب بدون اینکه به سیم ها برخورد نماید از میان آنها میگذرد واگر در گوشه ای سوراخی باشدباز با صورت وسامعه اش تشخیص داده از آن بسرعت خارج خواهد شد و در کمتر از یک ثانیه وجود حشرات راحس کرده آنها را می بلعد.

اینکه در فارسی وزبانهای دیگر سمعی بصری بودن موردی را متذکرند (نه بصری سمعی) یک مطلب صحیح وضع شده ای است زیرا القاء آنچه رساندنش ضروری بنظر میرسد از راه گوش ثمربخش تر می باشد.

با توجه ب اینکه اسلام همیشه و همه جا متوجه و خواهان جان پاک، جان روشن، قلب آگاه، قلب خالی از غیر خدا می باشد با وجود آنکه بدلایل گفته شده یا نشده از لحاظ ساختمان و اعمال

فیزیولوژیکی گوش بر چشم مقدم است ولی علت اصلی برتر داشتن گوش بر چشم در قران موضوع توجه به اولویت و رجحان توانائی گوش درتزکیه نفس از چشم می باشد.

راههای نهدارنده جسم یعنی طرقی که میتوان بجسم غذا رساند تا زنده بماند دهان اس (بینی!) و تنقیه و تزریق و ماساژ و عبور دادن عناصر از عضو بوسیله جابجا کردن آناه از کاتد به آند یا برعکس در صورتیکه راههای نگهدارنده جان گوش است و چشم ودیگر هر چه باشد باید بالاخره تحویل ادوات شنوائی یا بینائی شود و بجان برسد اما در این قسمت هم گوش راه مهمتری از چشم میباشد زیرا کسیکه گوشش نشنود بلکه گوش شنوا نداشته باشد زبانش هم لال است بلکه گویا نیست و آنقدر که زبان از گوش پیروی میکند از چشم نمیکند امروز نتیجه ثمربخش تدریس زبانها وعلوم ریاضی درخواب بهمه جهانیان رسانده شده است در صورتیک هشخص بیدار آن هم با شرایط و ضوابطی چند میتواند مطالب را ببیند بخواند و بفهمد و در خواب نمی بیند، گوش توانائی شنوائی در خواب و حتی در بیهوشی دارد و این مسئله جدیدی است که در یکی از کشورها باز شناخته شد.

پیرمرد جراح معروفی که در کار خود مهارت کلی داشت و اعمال جراحیش بطور صددرصد رضایت بخش بود مشاهده گردید مورد نفرت کسانی قرار داشت که مورد عمل قرارگرفته بودند پس از پژوهشهای روانی معلوم گردید جراح ماهر در همین عمل در حالیکه بیمارش بیهوش بوده بر عادت همیشگی آنان را توهین و تحقیر میکرده و دشنام میداده است.

اینکه ندای آزادی بخش قرآن در مورد شنیدنیها بلند است اما دیدنیها رابا چنین مقامی معرفی نمی نماید اهیمت بیشتر مطلب را میرساند و آیا فلسفه کدام یک از مکتب ها این سخن را دارد که فبشر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه (18 الزمر) و به کسانی بشارت بدهد که در برآورد سخن ها کوشایند و از آنچه را که پسندیده است برگزیده و پیروی می نمایند.

برای روشنتر شدن قلمداد شده ها کشوری را تصور فرمائید که بخواهد یک عقیده ای را برچیند یا بگذرد آیا یک اه هر روز و شب از راه رادیو درباره آنهاسخن گوید بیشتر اثر دارد یااگر فیلم صامت درباره همان مطلب شب و روز نشان دهد مؤثرتر خواهد بود بفرض آنکه د هر دو حال مطالب مذکور نوشته شود و از راه دید باز بهر دو وضع کمک گردد (مقصود این است که آنچه را میتوان نوشت میتوان بیان کرد اما آنچه را میتوان شنید نمیتوان خواند).

با آنکه میتوان حین اشتغال مطالب را شنید و برای دیدنش در وضع مذکور اشکال بیشتری موجود است این مسئله مهمتر قطعی است کسی که مثلاً غذا میخورد اگر بمطلبی گوش دهد گوارش عادی خود را بسر انجام خواهد رساند در صورتیکه درحین خرودن اشتغال بمطالع موجبات ابتلا به سوء هضم فراهم میگردد ودر هر نوع اشتغالی هنگام رؤیت و نظر هولت امر همانند زمان شنیدن نیست.

بنظر میرسد سهم گوش طبق نظر آیات الهی (27 ق 22 المجادله) در سازندگی قلب و جان بیشتر از چشم باشد زیرا در

آیات اشاره شده بدون اینکه نامی ازچشم برده شود آن دو دیگر را در کنار یکدیگر ذکر فرموده است.

تا آنجا که اطلاع داشتم توانستم علت مقدم داشتن گوش بر چشم را از دید قرآن کریم نشان دهم اما آنچه اهمیت دارد بیان مطلب زیر است:

هرگاه به سالن غذاخوری بروید میزی را انتخاب میکنید اگر دانه ای برنج یا خرده ای نان بر میز باشد با عصبانیت بمیز کوبیده متصدیان را صدا زده میگوئید این چه محل کثیفی است این چه سالنی است چرا شهرداری اجازه افتتاح چنین محلی را داده است؟؛ بعد که قاشق چنگال را آوردند آنرا خوب مینگرید اگر آلودگی داشته باشد محشر بپا میکنید وای اگر غذایشان اندکی مانده یا کهنه یا ... باشد چه غوغائی که نمیشود. تمام این مراقبت ها، دقت ها، وجهات و ... برای این است هک غذای جسم شما خوب باشد و صدمه ای بشما وارد نیاید و باحتمال بسیار ضعیف اسهال نگیرید بهمین طریق از غذاهائی که ممکن است یا باید از راههای دیگر ببدن وارد شود مراقبت مینمائید ولی این سؤال باید با شرمندگی و تأسف از بسیاری مردم جهان بلکه از قریب باتفاق جهانیان نموده گفت شما که اینقدر مواظب خوراک جسم خودید تا بشما صدمه ای نسد آیا به خوارک جانتان توجه دارید؟ آیا همه چیز را می شنوید یا همه چیز را می بینید؟ آیا هر سازی نواخته یا هر پرده ای انداخته شود شما مشتری انید. اندکی بخود آئید و جان روشن را از جسم سالم خود لااقل کمتر نشمارید و در غذای روح نیز همانند غذای

جسم مراقبت نمائید تا سخنان زهرآگین و مناظر شهوتزا بشما و برای شما و جهت فرزندانتان بگوش نرسد و جلوه گری نکند و ...

دقت فرمائید: سابق گفتم رباطهای بدن بکمک عضلات آدمی را در وضعهای گوناگون نشان میدهند در اینجا اضافه مینمایم:

شخصی که ایستاده و این وضع نزدیکترین حالت تعادل را دارد یعنی در حال تعادل کامل نیست اگر کوچکترین حرکتی به بدن خود بدهد مثلاً کمترین حرکت به قوزک پا داده شود بوسیله انقباضات تاکننده وباز کننده تعادلش تصحیح میشود اگر دست خود را باندازه 5/2 سانتیمتر بجلو حرکت دهد و حتی اگر حرف بزند همه و همه سبب بهم خوردن گرانیگاه (مرکز ثقل) بدنش شده و وضع ناپایداری بوجود آورند که برای تثبیت اوضاع مختلف بدن و یا برای جبران این حرکات فرامین عصبی از اعصاب حرکتی نخاع می آید و سبب انقباضات جبرانی میگردد و دراین زمان حالات واعمالحساس دیگری نیز بوقوع می پیوندد که فقط ایجاد آن برای هماهنگی بین حرکات و ترتیب آنها با یکدیگر است. این اعمال حساس و منظم تحت نظر سیستم اعصاب مرکزی بوجود می آید و خود اعصاب مرکزی بوسیله تأثراتی که از عضله، چشم، گوش و پوست میگیرند تحریک میشوند و بعد از آن تنظیم مقدار تأثر و تحریک برای هر عضله و یا هر عضوی در سیستم عصبی مرکزی تعیین میشود از اینرو میتوان نتیجه گرفت که وضعیت راستای بدن و حفظ آن در جهات مختلف یک پدیده ای است پسیکوسوماتیک (هم مربوط به جان و هم جسم) که فرامین

و دستورات از مغز صادر میشود و عضلات آنرا بمرحله اجرا در می آورند و سالهای قبل آقای هانری هد HenryHeabگفته است: هر شخصی هر وضعیتی را که بخود بگیرد نسبت بوضع آنی خود علاوه بر تأثرات اخذ شده از محیط از فکر و خیال خود نیز استفاده میکند. بطوری که میگوید کوچکترین حرکات انسان تابع دو اثر ابژکتیو و سوبژکتیو است یعنی علاوه بر تأثرات خارجی تأثرات داخلی نیز درامر وضعیت بدن دخالت مستقیم دارند این منابع داخلی که مستقیما موثرند عبارت می باشند از: تحریکاتی کهاز چشم می اید، تحریکاتی که دراثر لمس و تماس حاصل میشود (سعی میکنیم خود را نبت به اشیاء در حالت مخصصوی نگهداریم) و تحریکاتی ازقوه باصره (رفلکس های بصری هک راستای بدن بدانوسیله سنجیده میشود)و از همه مهمتر تخریکاتی است مربوط به احساس عمقی (تحریکات Propioceptine) که با این حس است که هنگام بالا رفتن پله ها یا پائین آمدن پاها را بهمان اندازه ارتفاع پله بلند یا کوتاه مینمائیم.

آقای Block prichard عقیده دارد امداد بدن در حال راه رفتن باشخصیت رابطه مستقیم دارد. آنها که در خود احساس حقارت دارند امتدادبدنشان در حال راه رفتن قائم نیست و کودکان کند ذهن یا بدون عضو یا فلج که احساس کمبود مینمایند و تصویر شخصیت نزد آنان کوچکی است عامل مهمی در رفتار و حالات آنان است و بطور کلی تصویر راستای بدن (BodyImage) تابع شخصیت است و شخصیت نیز بستگی بوضع بدن دارد.

شخصیت انسان از زمان تولد تا سنین بالا به آهستگی ترقی میکند و هر کدام نمو مخصوص بخود دارند و در طول این مدت تأثرات است که تعادل بدن و راستای آنرا تنظیم مینماید حالتی که تابع وضع مفاصل است ومفاصل تابع انقباض عضلات وعضلات تابع چگونگی کنترل اعصاب و بزودی شرح خواهم داد که چگونه و چرا قرآن اشخاصی را که ساجدند و پیشانی که عالیترین عضو فرماندهی بدن است بر خاک میگذارند از سیما نیز شناخته میشوند ودر اینجا باید بیفزایم تأثراتی که از گوش و چشم وارد میشوند تا چه حد اهمیت دارد که علاوه بر سازندگی جان حتی سازنده جسم وراستای بدن و ظاهر نیز می باشند.

گوش راه جان روشن ساختن

ملاحظه فرمودید چگونه گوش و چشم جان را روشن میسازند و بچه سبب گوش اهمیت بیشتری در این مورد دارد و نیز ملاحظه فرمودید که چرا گوش و چشم علاوه بر سازندگی باطن و شرکت در ساختمان جان در ایجاد وضع ظاهر و موجودیت وشخصیت نیز سهیم وبهره بزرگی دارند و باین مطلب نیز توجه فرمودید که اگر خورک جسم کثیف باشد آمدی عکس العمل شدیدی از خود نشان میدهد اما سبب چیست هیچ اظهار تنفری و حتی ابرو درهم کشیدنی در برابر غذاهای پلید تهیه شده برای جان و حتی زهراگین شده از خودنشان نمیدهند و آن همه صداهای ناهنجار و خلاف واقع و دروغ را میشنوند اعتراضی ندارند آن همه تهمت

و ناروا و حتی شمشیر کشیدن بر عقایدشان بصورت فیلم از راه چشم و گوش بجانشان وارد می نمایند و باز همانگونه هک اسلام میگود آبادی مساجد از نمازگزاران است آبادی سینماها نیز از گروندگان است و من بعنوان یک پزشک، یک نویسنده، یک علاقمند، یک ایرانی یک مسلمان میگویم کسانیکه بای دیدن بخری فیلمها وجهی میپردازند یا برای بچاپ رسیدن بعضی مطالب هزینه ای دارند مسیری بر خلاف خواست اسلام برگزیده اند.

کسانیکه اخیرا در دیدن فیلمی شرکت کردند که بوسیله آن یک مسئله اسلامی را بتصور خودش تجزیه و تحلیل میکرد و سراپایش توهین بمذهب و تحقیر ملیت بود آیا پیش خود در کدام سرفصیاز حساب زندگیشان وجه پرداخت شده ر محسوب داشته اند بدون شک پول دادن در حساب کوبیدن اسلام، پرداخت و جه برای اثبات دروغگوئی محمد بن عبداللّه، پرداخت هزینه برای نشاندادن بیراهه رفتن وگمراه کردن اسلام و بالاخره شرکت در تظاهراتی هک نشان میداد اسلام بر پایه ای اجتماعخراب کن قرار گرفته است در صورتیکه سراپای فیلم جز خلاف واقع و دروغ و تهمت و قصد تهیه وجه چیزی نبود، بهر صورت گوش و چشم راه رساندن غذا بجان است و آنقدر در اسلام سفارش شده تا به غذاهای جان توجه و دقت شود که برخی از آنها چنین است:

از حضرت علی: مالی اری الناس اذ قرب الیهم الطعام لیلا تکلفوا اناره المصابیح لیبصروا ما یدخلون بطونهم ولا یهتمون بغذاء النفس بأن ینیروا مصابیح ألبابهم بالعلم لیسلموا من لواحق الجهاله و الذنوب فی اعتقاداتهم و اعمالهم (برای چیست که

میبینم مردم را هنگامیکه در شب طعام نزدشان حاضر میشود بمشقت و رنج چراغ روشن میکنند تا خوب ببیند چه داخل شکم خود مینمایند لکن همت آنکه در غذاء نفس یعنی مطالبی که در سینه ها وارد و اعتقاد بهآن می نمایند نظر نماینده و آنرا با چراغ عقل روشن سازند تا سالم بمانند از آنچه به آنها از ضرر جهالت و گناهان بر اعتقادات و اعمالشان میرسد ندارند).

از حضرت مجتبی: عجبت لمن یتفکر فی ماکوله کیف لا یتفکر فی معقوله.

از حضرت سجاد: عجبت لمن یتمی من الطعام لمضرته کیف لا یحتمی من الذنب لمعرته.

چرا قلب در آخر؟

در آیاتی که از آنها بحث شد به ترتیب ازگوش چشم ودر آخر از فؤاد یا قلب که هر دو بمعنای دل میباشد نام برده شده است.

گفتم چرا گوش بر چشم مقدم است و هم اکنون باید گفت چرا دل در آخر است و در برگهای بعد خواهم گفت چرا گاهی فؤاد وزمانی قلب ذکر شده ودر این صفحه نیز مختصر اشاره ای مینمایم.

دل نتیجه و محصول گوش و چشم است دل در اینجا آن توده گلابی شکل گوشتی که چهار حفره دارد نیست بلکه خانه آگاهی و محلی است که شنیدنیها را مورد بررسی قرار داده و نسبت به آنها تصمیم گرفته است اگر خوب شنیده و خوب دیده فؤاد آگاهی و دل خالی از غیر خداداردودرغیر این صورت قلب یعنی دلی که میتواند قلب و دگرگون شود از اینقرار قلب در آخر ذکر شده

تا شناخه شود که ایجاد شده از محصولات وارداتی گوش و چشم میباشد.

در بعضی آیات دیده میشود ردیف اعضاء قلمداد شده بهم خورده یا درست برعکس میباشد و ابتدا نام قلب وسپس چشم و در آخر گوش ذکر گردیده است 0مثلاً آیه و لقد ذرأنا لجهنم کثیرا من الجن و الانس لهم قلوب لا یفقهون بها و لهم اعین لا یبصرون بها و لهم آذان لا یسمعون بها اولئک کالانعام بل هم اضل 179 الاعراف) و در برخی آیات چشم مقدم بر گوش بیان گردیده (12 السجده 195 الاعراف) و نیز قلب و سمع و بصر به ترتیب آورده شده (7 البقره 108 النحل) و چه بسا که ترتیب اصلی خود را دارد (سمع بصر فؤاد) اما بجای دل کلمه جلد مشاهده میگردد (20 فضلت) و در اهمیت و تقدم سمع کافیست گفته شود گاهی نیز فقط کلمات سمع و فؤاد یا سمع و قلب درکنار یکدیگر دیدهمیشود (27 ق 22 المجادل له) یعنی سمع به تنهائی توانسته است سازنده دل باشد.

اما در آنجا که جریان درست عکس شده و قلب و چشم و گوش به ترتیب ذکر گردیده است این چنین بنظر میرسد که هر چه بهمان ردیف آباد شده برعکس خرابی بهم میرساند آدمی از گوش و چشم، قلبی یا فؤادی یافته که اگر دریافت ها خوب بوده دلش نیز خوب و هدایت یافته و فؤاد تثبیت شده بخوبیهاست و در غیر اینصورت با اخذ آلودگیها و بدیها فؤاد پابرجائی از ضلالت موجود خواهد گردید اما آنکه هنوز میتواند دگرگون و قلب شود قلب است و از گوش و چشم متأثر که فؤاد هدایت گردد یا فؤاد

ضلالت و درآنها که جریان عکس فطرت و انسانیت بل هم اضل وجود دارد خرابی از قلب مهمتر است که محل ت.ثر و تحصیل است و بهمان ردیف که انسانیت بوجود می آید و از گوش و چشم قلبی از آدمیت پدا میشود برای عقب گرد به حیوانیت و کالانعام بل هم اضل بایدخرابی از قلب شروع گردد و قلب را که بازدهی به چشم وگوش است و آندو را نیز کور و کر خواهد ساخت باز شناخت.

چقدر فوق العاده است که قرآن برای سازندگی انسانیت برای گوش و چشم، سمع و بصر یعنی ادوات شنوائی وبینائی را ذکر فرموده است اما گاه پستی و حیوانیت بجای سمع و بصر کلماتی بکار برده که درانسان بل هم اضل با حیوانات و انعام مشترک است (اذن و عین) و گوش انسان و حیا در این صورت اذن است و آیات الهی را همانند گزارشی که برای خور و خواب و خشمش میدهند یکسان میشنود و چشمش که بصر نیست و بصیرتی ندارد وجه مشترکی با عین که تنها آلت بینائی در حیوانات است همسان و همانند می بیند و نه از آنچه باید ببیند و عبرت گیرد خواهد گرفت و نه بر آنچه باید نظر کند و بصیرت بکار برد میبرد.

و چرا کالانعام بل هم اضل و انسانهای بدون قلب و سمع و بصر را همانند انعام خوانده به مانند درندگان یا حشرات یا حیواناتی دیگر که چشم و گوش دارند زیرا قرآن است و از طرف خدا و نمیتواند به یکسان دیدن آلات و ادواتی اشاره فرماید که در ساختمان ظاهری و فیزیولوژیکی آنها اخلاف وجوددارد و ما میدانیم اشاره و مقایسه قرآن بین ساختمان چشم و گوش و دل انسان با چشم و چوش و دل انعام یعنی حیوانات شیرده یعنی حیوانات

پستاندار خود اعجاز 15 قرنی بشمار میرود.

بعلاوه اگر آدمیان را با مثلاً درندگان مقایسه کرده بود چون خور و خواب و خشم انعامی و آدمی صفت غالب بر درندگی بود اشتباهی قلمداد میشد و همینطور در سایر انواع.

چرا بل هم اضل و آدمی ناشنوا و نابینا و ناآگاه را که ساختمان اعضاء شنوائی و بینائی و آگاهی مشابه با پستانداران دیگر دارد بل هم اضل و گمراهتر است زیرا آدمی همانگونه که آنچه از عالم توقع دارد از جاهل ندارد و آنچه از جاهل انتظار دارد از دیوانه ندارد آنچه را هم از دیوانه متوقع است از حیوانی که اصلاً مغز عوضی دارد و حتی صاحب همان مغز معیوب آدمی نیست از اینرو گناهی که بر عالم نویسند بر جاهل ننویسند و آنچه بر جاهل نویسند برای دیوانه و همچنین برایانعام مطرح نیست و لذا اگر کسی مغز بدون عیب داشت و میتوانست دلی آگاه و گوشی شنوا و چشمی بینا درجوار مغز سالم وغیر مجنونش تحویل دهد و ندهد آیا گمراهتر از حیوانی نیست که وجوه مشترک با حیوان را احراز کرده ولی با مغز آدمی حتی حیات خور و خشم و خواب و شهوتش را نیز از حیوان عقب تر برده است و آیا این بل هم اضل نیست؟ (... لهم قلوب لا یفقهون بها ولهم اعین لا یبصرون بها و لهم اذان لا یسمعون بها اولئک کالانعام بل هم ال 179 الاعراف).

بیک مطلب بسیار جالب توجه فرمائید: میخواهید دوچرخه سواری یاد بگیرید دستها را محکم بفرمان گرفته نگاه نافذی بجلو انداخته رانها را به دو طرف زین چسبانده پاها را محکم

به رکاب دوخته با وجود این فاصله زیادی تا عابر مانده که میترسید و ترمزی میزنید. مغز در اینجا دخالت دار دو احوال و اوضاع را دستور و کنترل و تنظیم میکند ولی پس از فاصله کوتاهی فرماندهی آنرا به نخاع میدهد و عمل خودکار انجام میگیرد و در اینز مان همان شخص سوار است و دو دستش را بدون اختیار بسینه گذاشته یادر جیب کرده و فکرش جای دیگر است و همینکه نزدیک به عابر شد ویراژی میدهد و میگذرد و این معنی رامیرساند که مغز برای دوچرخه سواری کردن نیست، همینطور کسیکه میخواهد ماشین راندن بیامورد یا بسیاری از امور زندگی است که مغز آنها را بمرکز فرماندهی نخاع منتقل میسازد و میرساند بمغز کار مهمتری محول است.

بسیاری ازکارهای پست زندگی اس تکه آن هم مرکزش در نخاع است چون نعوظ آلت، باز و بسته شده مضیفه مخرج و ... و خلاصه مغز برای مرکزیت حافظه، مرکزیت هوش مرکزیت کتابت مرکزیت نطق و ... خلق شده نه برای دوچرخه سواری کردن یا نعوذ آلت یا دفع ادرار و مدفوع یا ... و اگر چنین مغزی که خلق شده برای تفکر و تدبر و رو بکمال سعادت رفتن هزار کتاب خوانده باشد باز ظرفیت بیشترش را جلو م آورد اگر هزار کار پسندیده کرده باز میخواهد انجام دهد و بهمین وسیله مرتب رو به ترقی و تکامل میرود آری اگر همین مغز فقط برای بهتر بدست آوردن وسیله گناه یا بهتر پیروی هوا و هوس کردن از ان استفاده شود یا در مرحله پائین تر آن ... آیا

مغز اوعام که با نداشتن ظرفیت برای خوردن و آمیزش و خواب و ... خلق شده مغز ادمی هم با داشتن آنهمه امتیازات در صورتیکه در همان عرض مغز انعام کار کند آیا اضل نیست؟

در اینجاست که آدمی میفهمد چرا پس از آفرینش آدمیکه ما به الامتیاز آفرینشی داد خدا به خود تبریک گفت (فتبارک اللّه احسن الخالقین).

اما اینکه گاهی چشم اول است و دل آخر یک حالت فیمابینی را میرساند و اگر در آیه نگریسته دقت شود معلوم میگردد در اینان بل هم اضل مصداقی نداشته و کارشان بآخر و انجام رو بخرابی ننهاده است آنچه را دراینجا بصورت نظریه ای ذکر میکنم و بدنبال نظریه ها و فرضیه های قبلی باید حقوق علمی این مطلب نیز محفوظ بماند اینکه:

چنانچه بچند آیه از قرآن بنگریم:

به یکدسته آیاتی که مسئولیت از گوش و چشم و دل خواسته اند و آیاتش قبلاً نوشته شد و آیات دیگری که بهمان ردیف از گوش وچشم نامبرده ولی بجای دل، پوست را ذکر فرموده است (و ما کنتم تتترون ان یشهد علیکم سمعکم و لا ابصارکم و لا جلودکم و شما که اعمال زشت خود را پنهان میداشتید برای این نبود که گوش و چشمهای شما وپوست بدنهاتان امروز شهادت ندهند) و چند آیه جلتر (20 فصلت) مطلب از اینقرار است که: 0حتی اذا ما جاؤها شهد علیهم سمعهم و ابصارهم و جلودهم بما کانوا یعملون تا چون همه بدوزخ برسند آن زمان گوش و چشمها و پوستها بر جرم و گناه آنها گواهی دهند).

دقت فرمائید در میان این دو آیه که از اول آیه حتی اذا ما جاؤها ... و آخر آیه و ما کنتم تسترون میباشد پروردگار بمطلبی بسایر جالب اشاره نمده میفرماید (و قالوا لجلودهم لهم شهدتم علینا قالوا انطقنا اللّه الذی انطق کل شی ء ... و آنها باعضاء بدن خئود یا به پوستهای خود گویند چگونه بر اعمال ما شهادت دادید آنها جواب میدهند خدائی که همه موجدات را بنطق آورده ما را نیز گویا گردانید.

حال دو مطلب در اینجا یکی چرا گوش را مفرد و چشم و پوست جمع ذکر شده است؟

در چند برگ قبل گفتم تمام حواس بجز گوش قادر نیستند خواسته خود را در میان آنچه به حواسشان در می اید جدا کنند چشم میخواهد گلی را تماشا کند از دیدن برگ و شاخه فارغ نیست و باجبار آنها را میبیند، ذائقه مخلوطی از فلفل و نمک را مجاور است میخواهد فقط شوری را بچشد ممکن نیست انگشتان میخاهند فقط زبری را لمس کنند محالاست و این فقط گوش است که از راه دستگاه عصبی مرکزی راه برگشتی دارد و میتواند صدای دلخواه خود را از میان صداها گوش دهد و یکی را برای یکی برگزیند و مفرد را برای مفرد و شاید قرآن بهمین علت مفرد آورده است.

کلمه سمع را مفرد اورده نه اذن را زیرا کیفت صدا برای روشن ساختن جان مهم است نه کمیت آن و اگر کمیت اصوات جانرا روشن میساخت اذن ذکرمیفرمود اذنی که در سگان و اسبان و گاوان و ... کمیت بیشتری را درک مینماند و حتی صدای

زلزله ها را و چون سمع کییت صدا را جدا میکند و آن هم قادر بانتخاب یکی است مفرد آورده شده است.

دوم مطلب مورد بحث اینکه اگر در دو آیه مذکور یا آیه قلمداد شده در قبل ان السمع و البصر و الفؤاد کل اولئک کان عنه مسؤلا 36 الاسراء) کلمات مساوی را در نظر آوریم معلوم میشود جلود جای قلب را گرفته است و در اینصورت چه جلود را بمعنای اعضاء بدانیم چه بمعنای پوستها این سال بصورت نظریه پیش می آید:

اینکه سمع و بصر راههای سازندگی قلبند و در دنیا مسئول اما در آخرت از گوش و چشم و پوست شهادت خواهد بود آیا قلبی را که در قرآن اینجا میفرماید در سینه هات (فانها لا تعمی الابصار و لکن تعمی القلوب التی فی الصدور 46 الحج) ای خود را به جلود خواهد داد؟ و آیا در آینده نزدیک با پیشرفت بیشتر علم پوست را مرکز ذخیره گیرنده های سمع و بصر خواهند شناخت؟

خلاصه اگر روزی احساس سامعه را نوعی احساس لمسی یا احساس دیگری مربوط به پوست شناختند بدانند این هم یک مورد دیگر که قبل ازکشف مطلب از زبانقرآن بیان گردیده است. برای مزید اطلاعگفته شود چون اصوات در طبیعت دارای وزن و آهنگ هستند و احساس لامسه فقط قدرت توزین را دارد تا آنجا که تمیز وزن یک صدای موتور بایک صدای بلبل یا کمتر یا بیشتر برایش میسر است اما پوست قدرت تشخیص آهنگ ها را ندارد باید توجه داشت که علم تاکنون باین رابطه بین شنوائی و پوست رسیده که میتواند از وزن اصوات مطلع گردد.

فرق قلب و فؤاد

132 مورد در قرآن کلمه قلب بصورتهای گوناگون مفرد و جمع و ... بچشم میخورد و 16 دفعه از کلمه فؤاد یاد گردیده که هر دو را در فارسی آنرا به دل ترجمه میکنند اما قرآن است وبدون شک برای هر یک معنی خاص و مورد ویژه ای قائل وبیان فرموده است که شناسائی آن دو بنظر میرسد از طریق زیر وارد باشد:

جلو نقاشی می ایستم و میگویم نقش مرا بکش، شروع میکند و شکلی را بمن میدهد در حالیکه ایستاده ام و دستهایم روی هم انداخته و سرم راراست گرفته ام و از اول تا آخر همین وضع را داشته ام و نقاش توانسته است همان وضع را نشان و بمن دهد. اما اگرمرتب قدم بردارم و براست و چپ، عقب و جلو بروم یا سر و دست و ... را تکان دهم هرگز نمیتواند از من نقاشی کند زیرا من ثابت نیستم و شکلی نگرفته ام که او بگیرد.

در آفرینشی هم که خدای متعال کرده دو عالم امر و عالم خلق وجود دارد(الا اله الخلق والامر 54 الاعراف) دارد و تازه در نهاد هر کدام عواملی است همانگونه که درنهاد بشر است و بهترین مثالش را علی مرتضی علیه السلام نشان داد، اعتزعم انک جرم صغیر و یک انطوی العالم الاکبر. و انت الکتاب المبین الذی بأحرفه یضمر المضمر. ای بشر تصور میکنی جرمی هستی کوچک در صورتیکه در تو بهم پیچیده شده است جهانی بزرگ. تو همانند کتابی هستی که هر حرفش خود کتابی است.

در آنچه از آفریده شدگان است همانگونه که مورد تأیید قرآن میباشد سکون وجود ندارد و همه و همه کل یجری الیاجل مسمی بوده و بسوی هدف و مقصود معین شده ای در حرکتند اما در مواردی ازآفرینش مقررات و قونینی وضع شده که همه جا ثابتاست و هر زمان ثابت است و در تمام شرایط ثابت است چنانچه همیشه الکترون اطراف است و پرتون در وسط، همیشه فرمولهائیکه جهان بر آن ساخته شده و الشمس و القمر بحسبان بوده و بر حساب و یکنواخت و ریاضی است، جمادات را قوانینی است و مایعات را مقرراتی و نباتات راساختمانی و حیوانات را اوضاع و احوالی که در برابر بشر چون مدل نقاشی بظاهر ثابت ایستاده و پروردگار مغزی به بشر نقاش داده تا بتواند به نهاد آنها فرو رود و از آنها فرمولهائی بدست آورد و علوم را بسازد و فیزیکو شیمی ومکانیک و ... را از جمله محصولات بشری معرفی نماید.

اما اگر مدل ثابت نبود یا باید نقاش عالم باشد تابداند با هر حرکتی و نوسانی که مدل مینماید تکلیفش چیست و چگونه از آن شکل بسازد یا بوسیله ساکت کردن مدل آشنا باشد.

بشر اوضاع و احوالی و روابط و ضوابطی دارد که بسیاری از آنهابظاهر ابت است و بشر میتواند بر آن فکر کن و در قوانین خلقت که بر آنها مترتب است پژوهش انجام دهد و چه بسیار از آنها کهثابت نیست که یا باید علم بشر بجائی برسد کهبداند برای مطالعه در آن باره چه باید کرد و یا آنکه خدایش تفضل فرماید و بعلت ضعفی که بشریت در شکل کشیدن از مدلهای ناثابت دارد قوانین شکل گرفتن را بیان فرماید و به آدمی بیاموزد و تفضل

فرموده و همینکار را کرده است:

جسم ما را احوال و اوضاعی بیشتر ثابت است و درباره آن مطالعات عمیق و فوق العاده ای شده و نتایجی بدست آمده است برای بهتر نگهداشتن آن و جهت بیشتر زنده ماندش اما جان ما چگونه باید بهتر باشد راه روشن ساخمان جان چیست چون جان ثابتنیست همان جانی که در قرآن به قلب تعبیر شده از اینرو پروردگار تفضل فرموده و برای روشن ساختن آن دستوراتی داده که خود بهترینش را نماز معرفی فرموده که آرام بخش دلهاست (الا بذکراللّه تطمئن القلوب 28 الرعد).(1)

جان ناثابت ما هر ساعتی درتصمیمی است و هر لحظه ای درخیالی یکدم شاد و دم دیگر غمگین و ... و مطالعه در آن چون مدل ثابتی نیست غیر ممکن است و از اینرو پروردگار تفضل فرموده و بریزه کاریهای مربوط بمقررات و قوانینی که روشن کننده جن است اشاره وبیان فرموده است و همین جاست که میگوئیم بشر نمیتواند بپرسد چرا رکوع نماز یکی است و سجده دو تا و این روشن کننده وضعی از بشر که ناثابت است یعنی روشن کننده جان اوست روشن کننده دل اوست دلی که در 132 مرود قرآن آنرا بکلمه قلب بیان دارد اما گاهی نیز آنقدر همین دل بر یک راه مستقیم میرود و خالی از همه چیز جز خدا میشود که وضع ثابتی گرفته و همان قلبی شده که نبی گرامی دارد و پروردگارش آنرا فؤاد ثابت معرفی میفرماید (کذلک لنثبت به فؤادک 32 الفرقان) آری دلی که دیگر بچپ و راست و جلو و عقب منحرف نمیشود و

1- ذکر همان یاد خداست و به ذکر نیز نماز گفته شده است.

در جهت هدایت یا ضلالت ثابت میباشد فؤاد است و آن دل که هنوز میتوان قلب و دگرگون گردد قلب میباشد.

ما صبح بیدار میشویم روحیه خوبی داریم دقیقه ای بعد بدون جهت ناراحتیم ساعتی نمیگذرد تصمیم بمهاجرت داریم طول نمیکشد در دیار خود ماندی میشویم و بالاخره روح و جان ثابتی نداریم که بتان بر ان مطالعه کرد و درباره اش عالم شد و شاید مقصود قران هم همین باشد که یسئکونک عن الروح قل الروح من امر ربی و ما اوتیتم من العلم الا قلیلا (85 الاسراء) ای محمد از تو درباره روح میپرسند بگو روح از آرینش امر است ودرباره روح بشما فقط اندکی علم داده شد یا اینکه درباره روح فقط بقلیلیاز مردم علم داده شد بهر صورت روح از همه چیز کمتر برای مطالعه بدست می آید ولذا علم مربوط به روح قلیل است و خواهد بود.

اینک آیاتی که درجهت هدایت یا ضلالت دل ثابت (فؤاد) را نشان میدهد:

(32 الفرقان 113 الانعام 110 الانعام و ...)

ممکن است ایراد شود که در آیه: ... لهم قلوب لا یفقهون بها و لهم آذان لا یسمعون بها ولهم اعین لا یبصرون بها اولئک کالانعام بل هم اضل با آنکه قلب کاملاً در جهت بهیمیت تثبیت شده است باز قران آنرا قلب نامیده که باید گفت چون در اینجا صفت غالب با وجه تشابه و ساختمانی و ظاهری بین انسانهاانعام است قلب ذکرشده زیرا انعام و انسانهای بدون تفقه و بدون بینائی و شنوائی همانند انعام دارای قلبند و نمیتوان فؤادی در زمان وجه تشابه برای انسانها حتی تصورش کرد.

جلد پنجم اولین دانشگاه را که خواندید بیاد دارید نکات زیر را که با ارقام و اعداد نشان داده شده یک کندوی متوسط چند زنبور دارد و خوراک سالیانه اش چه مقدار است و چند نوبت اگر روزانه بر گل نشیند تکافوی قوت سالیانه اش میکند و میتواند طبق معمول در بهترین وضع زندگی کند و تولید نسل نماید و در حفظ نسل بکوشد و نشان داده شد زنبور عسل فوق العاده زیادتر از آنچه لازم دارد عسل تولید مینماید و نیز ثابت شده این عمل احتیاطی زنبور عسل است که ذخیره کند و تمام مخلوقات ذخایر احتیاطیشان هم با نیازمندی بعدیشان متناسب و لازم است جز انسان که چون به حرص و از افتد هفتاد کارخانه پشتش اگر روزانه هر کدام هزار تومان خرج کنند باز هم داردباز هم دستش دراز است و این ظرفیت مغزی ما به الامتیاز آدمی از سایر مخلوقات است که خلق شده تا اگر هفتاد کتاب خوانده باز هم بخواند هزاران کار خیر در ذخیره داد باز هم اقدام کند و خلاصه ظرفیت مغزی آدمی پذیرش باندازه ظرفیت آسمانها و زمین باو داده شده تا مثلی پروردگار گردد نه آنکه هفتاد و هشتاد داشته باشد و در همسایگی اش یکی برای هشتاد ریال دوای یگانه فرزندش در فکر این است از کجا و از کی دست سئوال دراز کند مغز آدمی تا آنجا در این جهان پذیرش و ظرفیت و استعداد دارد که چون هانی

ابن عروه سفیر سیدالشهداء سلام اللّه علیه یعنی مسلم را که در برابر یک شهر دشمن قرار گرفته پناه دهد و فراموش کند که او رجل بزرگ کوفه است و در خطر می افتد و همه چیزش مصادره می شود اما مغز او در قیاس و سنجش با هر چه مغز در آن شهر است باز فزونی دارد و ظرفیت خدا خواستگی اش بحدی است که امام حسین زمان تنهائی همینکه کشتگان در رکابش را خواند هانی را با یکی از بزرگان صحابه اش حبیب بن مظاهر و با پسرعمویش مسلم ردیف خواند.

حال که مثال کوچک زنبورعسل دانسته شد که ذخیره احتیاطی ندارد و فوق العاده زیادتر از مصرفش تولید عسل مینماید و این بنابر آنچه قرآن فرماید و اخیرا علم باثبات رسانده است برای انسانهاست تا صفحه فیه شفاء للناس» باشد که در جلد مربوطه شرح دادم.

فکر و عقل آدمی نیز زیادتر از آنچه رفع نیازمندیها کند احساس میشود. کارهائی که روز به شب میرسد چه در آن روز تیرگیها بوسیه شخص بوجود آیدچه آنکه روشنائی بخش باشد محدود و فکری که اداره کننده همه و همه امور مادی و دنیائی باشد از میان همان ماده محدود و فکری که اداره کننده همه و همه امور مادی و دنیائی باشد از میان همان ماده محدود و متناسب با آن برخاسته و محدود است اما جای شکی نیست که فکر وعقل در حد و حصر نیست از محدوده مادیات فراتر تابجائی است که اندازه اش را نمیدانیم.

جنین که دست وپائی و چشم و گوشی پیدا میکند در نظر آورید اگر دست یا دستها، پا یا پاهایش را قطع کنند تعادلش در رحم بهم میخورد و دست و پای جنین همان لنگر کشتی که در اقیانوسی از آب شناور است و عمل مینماید در مقع آب آمینوی در شنا و عمل می نماید: با وجود این شکل دستها و انگشتان

و مخصوصا مفصلهای پا و دست بویژه مفصل زانو آنچنان خلق شده که بجنین میرساند این ابزار و آلات که هم اکنون در جنی دارای و نه میخواهی بوسیله آنها راه بروی نه بگیری نه بدهی نه ... علامت اینست که جهانی دیگر که در آن آلات و ابزار مذکور مورد نیاز است در پیش است بویژه چشم و گوش که اگر بنحو خاصی در رحم کور و کر شوند چندان اثری بر وضع و شکل و حیثیت جنین وارد نخواهند ساخت و معلوم میشود بهمان نسبت که رو به آخرت میرویم مورد استعمال اعضاء بدن نیز نزدیکتر بجهان بعدی میشود همانگونه که نوزاد هر چه آمدنش بدنیا نزدیکتر گردد متناسب تر با اوضاع آن میشود و لذا آدمی از راه چشم و گوش بیشتر و فوق العاده تر میتواند جانی بهشتی یا جهنمی فراهم سازد.

دست و پا در رحم اندکی بکار آید و درجهان بعدی (دنیا) بیشتر و بقیه در جهان باقی ولی چش و گوش که دررحم بکار م اید و اگر آید ناچیز است در جهان بعد بیشتر بکار آمادگی و متناسب ساختن آدمی برای زیستن در سرای جاوید بکار آید تا آنجا که اگر اهمیت اعضاء را منظور داریم هر عضوی مجموعه ای از اهمیت هایش در رحم و دنیا و آخرت با ارزش آفرینشی خود جلوه گر خواهد شد.

همانگونه که وجود چشم و گوش و دست و پا در رحم جنین را بزبان حال میگوید: ای جنین اگر امروز می بینی این اعضاء آنقدر که به آنها نیاز داری نیستند و فوق العاده بیشتر و پیچیده تر خلق شده اند و انگشتان و اعصاب و رگها و مفاصل و بینائی در محیط

هوا و شنوائی در محیط غیر مایع دارند همه بتو میفهماند که بزودی به جهانی خواهی رفت که باید از اعضاء مذکور استفاده ببری. همینطور این فکر و عقل زیاده بر احتیاج داده شده برای اینست که جهان دنیا بتو زیادتر از احتیاج داده شده برای اینست که جهان آخرت را ارزانی داشته و یقین بدانی و بدانی و بتوانی با ابزار و الات عقلائی و افکار صحیح از هم اکنون وسائل مورد استفاده جهان دیگر تهیه نمائی.

گوش و چشم و دل آدمی مسئول است زیرا از حیوانات آنچنان خلق نشده اند که ظرفیت پذیرشی مسئولیت را داشته باشند آدمی است که فؤاد تثبیت شده در جهت خدائیش آنگونه است که هر چه خوبی کند کمش است هر چه مطالعه صحیح نماید کسر میبیند و در برابر اگر فؤاد ثبوت یافته در جهت مادیت باشد تمکن خودش و هفتاد پشتش را دارد که بخوبی عیش بگذرانند اما باز میجنبد و میدود و حرص میزند و اگر ابدا فوادی نداشت و همانند انعام صحب خورد یادی از ظهر نداشت ظهر میل نبود شب را منظور نمیکرد یا بل هم اضل چون گرگان و سگان یک نعش پوسیده ای از دنیا را تصاحب کرد وپارس نمود که دیگران محروم بمانند همانند کسانی که همه چیز دارند و هیچ خیری ندارند بل هم اضل برایشان آفریده شده و برعکس جانهائی که در قلمرو همان فکری که گفتم محسوس است که ظرفیت بیشتری دارند.

دوستان بسیاری را دراین کوتاه عمر خود از دست داده ام که بلا استثناء همه متدین بوده اند اما همین امروز (7/1/1351) که تشییع جنازه احمد فتاحی بود کاملاً چشمگیر که با جثه لاغرش

معنویتی بیش از آنچه لازم بود تا در معاشرت و انجام کارهای این دنیایش بکار برد با خود برد و ازاد آن بویژه کشته شدنش در حین انجام وظیه دینی همانند گوش و چشم داشتن جنین در رحم برای دنیای بعد بکارش آمد.

هر چند در جلد مربوط بروان درباره اینکه چگونه کشته شدگان در راه خدا بنابر آنچه در قرآن است از پروردگارشان روزی داده میشوند بحث خاهد شد در اینجا باید گفت شهادت حتی یکنفر بسیاری از کارهای بد را حداقل اگر یک روز هم هست تعویق می اندازد و در سطح وسیعتری اجتماع را متأثر میسازد و ژنهای وراثتی متأثر شده تا دامنه قیامت نسل به نسل در تعقیب یکدیگر اثر پسندیده را ظاهر خواهند ساخت و در مرتبت فوق العاده بالا چون حضرت حسین که طرد ناپسندها و جلب پسندیده ها را همه جا و همیشه مشمول میدارد.

ناگفته نماند اخیرا درکشورهای اسکاندیناوی که اختلاف شب و روز زیاد است پژوهشهائی انجام و معمول گردیده چشم تنها آلت بینائی نبوده بلکه اثر آفتاب بر گیاهان و کلروفیل سازی و رشد آنها مشابهش در اسان است یعنی آفتاب در رشد آدمی مؤثر بوده و شبها رشد تقریبا موقف میباشد و محروم امدن از دو چشم نیز که نور را بهبدن نرساند رکورد شدیدی را سبب میگردد و اینگونه قوانین مشابه و یکسان و همانند که بسیار و همه جائی و هر زمانی است خود حکومت و دست قدرت یک استاد مدبر و ناظم را نشان میدهد رب العالمین و تربیت کننده هر چه خود آفریده است.

مسئله ای را که گذشتگان مقدم بر ما عنوان میکردند اینکه:

هرگاه جنین را زبانحالی باز شود خواهد پرسید مار در این محیط قصد از دادن چشم وگوش و ... چیست همانگونه که کسانی دراین محیط میپرسند مقصود از خم و راست شدن و رکوع و سجود و روزه ن حج و ... چه باشد در صورتیکه گوش و چشم و ... بکار جهن دیگر آمد که دنیا باشد و سجود و رکوع بکار جهان دیگر آید که آخرت باشد.

مسئله بهمین سادگی نیست و در اطرافش بحث ها شده گفته اند همه چیز باندازه و بمقدار خلق شده و وجود چشم و گوش و پا و ... در رحم در همان محل نیز بکار آید و فکرهای خارق العاده و افون در یکعده دیده میشود برای ترمیم کوتاه فکری بقیه است در صورتیکه اگر یک لحظه قبل از تولد و بعد از آن را در نظر آوریم هر چند کره زمین نیز یک قعه سنگ بزرگی چرخنده در فضا بیش نیست ولی ناگهان از تنگنای رحم به دنیای وسیعتری آمدن بدون اینکه بفوریت تعویضی و دگرگونی و دگردیسی بوجود اید خود دلیل مقدمه چینی در رحم برایجهان دیگر است و بهمین قیاس و سنجش فکر بشری که میتواند با بندگی کردن خدا و عبادت از میان ماده محدود و تنگ مخصوصا از میان زندان کره زمین از محبوس ماندن در یک قطعه سنگ چرخان در فضا که بتازگی بشر توانسته یک قدم کوتاهی از این زندان بزندان دیگر بنام ماه برود، آری با عبودیت میتوان تمام بردگیهای مادیت و محصوریت و محدودیت ماتی را درید وبرید وپاره کرد و از میان ماده به جهان فراخنای بینهایت معنویت که خد نشانی از آماده ساخته و تهیه استعداد برای پذیرش

جهان دیگر منتقل ساخت.

(ناگفته نماند مراحل زندگی انسانی که هفت سال اول بین حال در جنین و دنیا دارد و بعد ... و هر چه بگذرد گویا ابزار و آلات جهان دیگر و فکر سرای دیگر تهیه می بیند در این بحث وارد است که در جلد مربوط به معاد انشاءالله گفته میشود).

چند برگ قبل گفتم مغز آدمی پس از آنکه تعلیماتی چند از زندگی را به شخص خود آموخت بعلت پستی و تقریبا غیر آخرتی بودن موضوع مرکزیت آنرا به نخاع وامیگذارد و نخاع تقریبا مشابه مغز بسیاری حیوانات عمل میکند ومثال زیادی زدم از قبیل مرکز فرماندهی و توجهبه دوچرخه سواری، ماشین رانی و ... مشابهات ومرکز نعوظ آلت و دفع مدفوع و ادرار و مشابهات و ...

از قراریکه گفته شد مغز فکر کردن را، حافظه را، نطق و ... را ابزار و آلاتی که با جنبه نیرومند معنویات ارتباط را دارد برای خود نگه میدارد واز اینقرار: نخاع و پارای از اعمال مربوط به مغز برای انجام امور مادی و برآوردن نیازمندیهای زندگی دنیا کافی بنظر میرد و بقیه بعنوان راهنما و مرکز تعقل و رساندن بسعادت بمصداق العقل ما عبد به الرحمن و اکتب به الجنان میباشدو همانگونه که دست وپای بزرگ کودک دررحم تنگ متناسب برای جهان بعدی اس تمغز بزرگ و اندیشمند آدمی محصور در این پاره سنگ چرخان در فضا بنام زمین که متناسب نیست ابزار و آلاتی برای جهان دیگر است.

مطلب خیلی جالب است توجه فرمائید: مغز برای خود انتخاب کرد فکر کردن را فکر مقدس یا فکر نامقدس و واگذارده شد

برای مغز حرام مرکزیت وابسته بامور مادی و دنیوی و بدین ترتیب: مغز با مزیتی که بر مغز حرام دارد به نسبتی که نخاع مأمور اناجم امور لازمدنیایی است و مغز وابسته به تفکر و تعقل و تدبر، لاجرم نباید مغز پست تر از نخاع باشد و فکر پلید و نامقدس داشته باشد بلکه برای پاکی و بر فطرت و فکر مقدس کردن آفریده شده و چون نخاع همانند مغز انعام امور دنیوی (نعوظ و آمیزش دفع و ...) را اداره مینماید اگر مغز از نخاع پست تر شد یعنی کارهائی پست تر از دفع فضولات و ... از او سرزد یعنی اگر فکر نامقدس داشت یعنی از نخاع یعنی از مغز انعام پائین تر است یعنی کالانعام بل هم أضل.

باز جالب آنکه همانگونه کهبیان شد راه رشد بدن و طریق رساندن غذا بجسم دهان است و ... و راه رساندن غذا به جان برای رشد و تکامل گوش اس تو چشم و دل و گر دل آگاه و چشم ینا و گوش شنوا نبود (لهم قلوب لا یفقهون بها آذان لا یسمعون بها اعین لا یبصرون بها) مغزی بالاتر از نخاع که درهمان وضع مغز انعامی است نبوده بلکه از آن پائین تر و کالانعام بل هم اضل می باشد.

تاریخ و پیدایش موسیقی

بنظر نویسنده همانگونه که تضادهای جهانی سبب پیدایش مهام امور شده اند و تعرف الاشیاء بأضدادها ثابت است سلامتی و بیماری بوده که گیاه، سپس عصاره گیاه و بالاخره علم شیمی را بوجود آورد.

جنگ و صلح که ابزار و آلات و ... تا آنجا که باثبات رسیده قسمت اعظم اکتشافات و اختراعات از ضوابط و روابط جنگهای

بین الملل اول و دوم میباشد، آهنگهای خوش بشر اولیه نیز درزمان برخورد با تضادهای زندگیش بوجود آمد: اگر باتفاق صدائی میکردند که هم آهنگ بود سنگی بهتر میغلطید و عرابه ای سریعتر بطرف باروی دشمن پیش میرفت ...

با مطالعه ای که هم اکنون برای شناسائی و چگونگی موسیقی اولیه بعمل آمد و نزد اقوام وحشی و نیمه متمدن بوسیله دانشمندانی چند مورد مطالعه و پژوهش قرار گرفت چنین بنظر رسیده که آهنگهای ساده موزون با قدم برداشتن مبدء پیدایش آهنگها بوده و ضربهای غیر مساوی و متغیر در زمانهای ماقبل تاریخ معلوم بوده است (1) و طریق پیدایش شعر در تعقیب پیدایش آهنگها بوده همانگونه که ترانه های محلی هم اکنون موجودیت می یابد.

از قرار معلوم یونانیان پایه گزار موسیقی غربی و ایرانیان موسس موسیقی شرقی بوده اند و سابقه آن نزد سفید پوستان آسیای غربی و آفریقای شمالی و چینی ها و ... بیشتراز دیگران قدمت دارد و ابتدا از کشورهای سامی مصر و کلده و سومر و اسرائیلی ها بوده است.

آثار 2700 سال قبل از میلاد در حفریات خرابه های اور عراق مربوط به اقوام سومری که نوازنده و رقاصای را نشان میدهد و مجسمه یک رقاصه ای مربوط به پنجهزار سال قبل از میلاد در حوالی اهرام مربوط به مصریها یافت شده و معلوم گردیده

1- کسانی که طالب اطلاعات بیشتری باشند به کتاب تاریخ موسیقی تألیق آقای سعدی حسنی مراجعه نمایند و مورد استفاده ما نیز بوده است.

خواندن سرودها و نواختن چنگ و کرنا در آنزمان در مصر معمول بوده است.

یونانیان اولین قومی بودند که درباره موسیقی مطالبی نوشتند و انهنگا را با حروف یادداشت کردند و مانند نضج مدارج علمی و هنری دیگر این کار هم مبوط به قرن هشتم قبل از میلاد میگردد و چون فرشتگان هنرهای زیرا را موز میگفتند (Muse) کلمه موزیک (موسیقی) مشتق از آن پایه گزاری گردید.

نمیتوان بمطلب رسید و حقیقت را ناگفته گذاشت و گذشت! نمیدانم پیدا شدن موسیقی از یونان همانند پیدا شدن همه چیز از یونان است زیرا اخیرا آنچنان نضجی در میان مسیحیان پیدا شده که بهر وسیله ای است مطلبی را پیدا کنند و به یونان ویونانیان بچسبانند و بگویند ما غربیان هم از فرهنگ و هم از تکنیک وهم از علم خود ساخته ایم و حتی سر و صدای اخیر که یکی از آنان خواست پیدایش پیمبری را نیز ثابت کند از یونان بوده است بسمع خوانندگان عزیز رسیده است.

در یونان شعر و موسیقی با هم اجرا میشد و در زمان همر شاعر کور یونانی با چنگ که چهار سیم داشت معمول بود تا بوسیله ترپاندر د قرن هفتم هفت سیم برای چنگ اختیار کرد و اندک زمانی شد که هفت درجه اصلی گامهای امروزی بوجود آمد. قواعد موسیقی ابتدا در فلسفه بیان میشد و فیثاغورث و آریستوکسنوس و بطلیموس محاسبات و فواصلی بر آنها مترتب داشتند تا در قرن 16 میلادی بوسیله تسارلینو Zarlinoگامهای با فواصل امروزی بوجود آمد.

از موسیقی تا زمانی که جزو پایه و اساس کلیسا قرار میگرفت اطلاعات جالب در دست نیست در چهار قرن اول مسیحی نامی از سرودهای دسته جمعی موافق آنچه حضرت مسیح هنگام صعود بکوه زینون میخوانده اثر بیشتری ضبط نشده تا از سال 951 تا 604 که پاپ گراگوار اول اسقف اعظم گردید و آوازهای مذهبی را بصورت کنونی دراورد که حتی بسیاری از آنها در نزد طوایف منشعب شده از پروتستان و غیر آن هنوز اجرا قرار میگیرد و در کلیساها خوانده میشود.

آوازهای سرود گرگوری بزبان لاتین و بر حسب شعر تنظیم گردید و از فرمهای آن سرود گرگوری مس رکویم میباشد که امروز بزرگترین فرم موسیقی مذهبی است. مس متن دعائی است که پنج قسمت دارد:

1 - سه آواز دسته جمعی است و هر قطعه آن جملات: خدایا بما رحمت کن. مسیح بما رحمت کن.، خدایا بما رحمت کن.

2 افتخار و ستایش پروردگار و استغفار گناهان در نه قسمت.

3 ایمان بخدای آفریننده زمین وبهداشت و ایمان به تثلیث (پدر، پسر و روح القدس).

4 در تقدیس خدا و رستگاری متوکلین بخدا.

5 ای (بره) خدا که گناهان دنیایی را بخشیده ای ما را درياب و آرامش و صفا عطا کن.

رکویم بیاد مردگان اجرا میشود و از کلمه آرامش شروع و قسمت مهم آن آهنگ رستاخیز است و هر دو قسمت مس رکویم نزد

کاتولیک ها دسته جمعی و نزد پروتستانها بعضی قسمتها مبدل به آواز یکنفره یا دونفره میشود.

گوئیدو ایتالیائی در کتابش (میکرولکوس) خطوط حامل موسیقی را بوجود آورد و ربع پرده را از موسیقی حذف کرد و اصوات را نامگذاری نمود و کلمات اول سرود سن ژان (اوت ر می فا سل لا سا) را بجای کلمات یونانی بکار بردو این کار در قرن یازده بود.

در قرن دوازده بجای اوت کلمه دو و بجای ساکلمه سی قرار داده شد (دو ر می فا سل لا سی).

اندک اندک صداهای یکنواخت به دو صدائی تبدیل شد آهنگ ها، نت ها تکمیل گردید، مکتب فلاماندر بوجود آمد، خوانندگان دوره گرد زیار و مطلوب گردیدند تا زمان رسانس فرا رسید و نت نویسی و اصلاح گامها که مهمترینش در قرن 16 بوسیله جوزه تسارلینو اهل ایتالیا صورت گرت با فواصل معین (د ر می فا سل لا سی دو: 1 89 45 34 33 35 315 2 که بنام وی (گام زارلن) معروف مانده است.

تقریباکلیه سازهای معمول امروز که در ارکستر بکار میبرند در قرن 16 معمول بود ولی هنوز ارکستری که شامل همه سازها باشد بوجود نیامده بود.

در قرن 17 موسیقی آوازی و سازی شکل مشخصی پیدا کردند واپراوبالت بوجود آمد اپرا در ایتالیا و او بالت بمعنای امروزی در 1581 هنگام ازدواج ماگارت لورن خواهر

هانری سوم ودوک ژوابو در کاخ ورسای و نخستین دسته منظمی که مأمور اجرای سویت دوباله گردند (24 ویولون) زمان لوئی 14 بود.

اندک اندک مکتب کلاسیک جای خود را به مکتب رمانتیک داد و بجاست از این دو بلحاظ کلماتی که برای آنها انتخاب شده جهت مزید اطلاع سطری نگاشته شود.

در قرون وسطی قوم لاتن به اشراف و طبقه عالی کشور کلاس Classe و آنچه مربوط به آنان بود کلاسیک میگفتند و موسیقی که در انحصار و در دربار آنان بود موسیقی کلاسیک و در برابر کلاس لفظ رمان Roman که معنای عام وبومی میدهد و موسیقی متعلق بمردم. در مکتب کلاسیک فرم و در مکتب رمانتیک بیان حالت و احساسات در آن فرم نقاشی و در این اثر رنگها و ترکیبشان، در آن قافیه شعر و در این به مفهوم شعر، در آن تنظیم کردن سجایا و رذائل اخلاقی و در این متوجه طبیعت و حقیقت کیفیات نفسانی و ... مورد مداقه قرار میگیرد.

موسیقی در قرن اخیر

بیشتر اختراعات و اکتشافات حتی نزدیک به 75 درصد آنها زائیده نیازمندیهای دوران جنگ است و در این میان اکثرا بر حسب تصادف کشف میشود. جنگی که یعنی یکی را باجبار به صلح واداشتن و لحی که یعنی فاصله دو میان جنگ و خلق لوازم صنعتی و آثار هنری در برابر تکنسین و هنرمند با هم همانند دو خط

موازی در جنگها با جهشی خاص پیش میروند تحول عظیمی از هر دو در طول دو جنگ بزرگ (1914-1918) (1939-1945) مشاهده شد یعنی در برابر زندگی پر سر و صدای ماشینی قرن، هنر نیز جار و جنجال خود را باوج رسانید تا آنجا که حتی تعریف سابق موسیقی را دستخوش تغییر قرار دادند زیرا سابق موسیقی را هنر ترکیب موزون و مطبوع اصوات جهت حظ سامعه تعریف میکردند در صورتیکه امروز همانند نقاشیهای در هم و برهم بنامهای مختلف کوبیسم و غیره که نشان دهنده تفکر واحساس خاصی است موسیقی هم ترکیبی از ترکیب ناموزون و نامطبوع یا موزون و ناموزون و مخلوطی از هر یک برای بیان مقصودی و القاء تفکر و احساسی می باشد.

آنچه فوق العاده در هر قرن اخیر مرغوب است که هنرنمائی و منظور گردد توجه به بعد چهارم یعنی نمایاندن زمان میباشد بدین معنی که مثلاً نقاش میخواهد با نقاشی دو دست که با هم اختلاف کمیتی دارند و یکی دراز شده و آماده گرفتن و پذیرفتن بوده اما برای کمک و مساعدت آمادگی نداشته است یا با نشان دادن یک گوش باندازه گوش فیل و گوش دیگر چون موش که گوشی است میشنود اما شنوا نیست و یا نشان دهنده اینهک ازاول نزدیک بوده گوشش بزرگ جلوه داشته سپس دور شده و فاصله زمانی را نشان میدهد.

پیدایش هنر موسیقی جدید با مخالفت و استهزاء مردم پاسخ و استقبال شد تا اینکه در اواخر قرن 19 بوسیله کسانی چون ریچارد

واگنر بوهاتس برامس فرانتس لیست مقید بودن به مکتب کلاسیسم را با تغییراتی در موسیقی داند شروع به ازاد نمودن کدند مخصوصا آنکه ترانه های محلی و ملی را معمول و مودر توجه قرار دادند و باز با استقبالی از انتقاد روبرو شدند تا آنکه کلودو وبوسی فرانسوی با توجه کامل به اصوات طبیعی و تقلید از آنها در صدد اصلاح موسیقی برآمد ولی در اسمان دو دستگی ایجاد شد یکدسته که در طلیعه آنان واگنر قرارداشت سبک رومانتیک را پذیرفت و عقیده داشتند قالبهای کلاسیک محدود است و نمیتوان از نهاد آن آثار هنری مخصوصا موسیقی را توسعه داد بلکه باید مطالب و مفاهیم جدیدی بر آن افزود و همان گونه که قوای مقننه زمانیکه حاضر به پذیرفتن لزوم انقلاب نیست و در ضمیر باطن قبول کرده با پیشرفت مغزها قوانینش نارساست عنوان قانون شوئی را پیشنهاد مینمایند اینان نیز عنوان افزایش محدوده اثار هنری مذکور را سرلوحه کار خود قرار دادند در صورتیکه دسته دیگر انقلاب و تحول در آن را لازم میدانستند و بدنبال تغییر لحن و نوا و مقام و آهنگ رفتند و سه دسته اشان آرنولد شونبزگ میباشند و باز فراموش نشود همانگونه که فتح و شکست که از عوارض جنگند در همه چیز کشورها حتی نویسندگانی و شاعری و وضع قوانین تأثیر میکند و جز قرآن که در زمان جنگ و صلح و زمان مهاجرت به حبشه و محبوس ماندن در شعب ابوطالب با هنگام فتح مکه آیاتش یکنواخت و یکسان و ... بود هر کتاب دیگری از شکست یا فتح کشورش متأثر و مأثر است بهر صورت در جنگ بین الملل اول کسانیکه درکشورها میماندند اگر کشورشان فاتح بود سبک متحوله فاتحانه اجرا میکردند و آنانکه شکست خورده یا منقلب شده بودند بدو دسته تقسیم میشدند مهاجرت کنندگان

برنگ یکی از دسته های کشور پذیرفته شده در می آمدند یا می نشستند و برای خلق سرزمین خود که همیشه و مدام تحت رهبری فاتح شکست خورده کشورشان رو بتعالی و ترقی بود آثار هنری پیشرفته خلق مینمودند.

از جمله کسانی که قواعد مسلم همه مکتب های مربوط به هنر موسیقی را در هم ریخت ایگوراستراواوینسکی است که هرگونه خواست آهنگ ساخت و هیچ قانونی متابعت نکرد و ضرب های متغیر را بر ریتم های ثابت برگزید و تأثیر ضرب را بر زیبائی نغمه بیشتر دانست.

همزمان با تحولات هنری موسیقی در اروپا موسیقی جاز امریکا جنجالی شد که در نئوارولئان بوسیله سیاه پوستان بوجود آمده بود تا آنجا که موسیقی جاز در موسیقی کلاسیک رخنه کرد و بوسیله جرج گرشوین امریکائی شیوه جاز کلاسیک ابداع گردید.

با آنکه سعی شد بیاد کلمه اولین دانشگاه شرح هنر موسیقی در قرن اخیر هم فراموش نشود باید بخاطر و یاد آخرین پیامبر جهت مزید اطلاع از سخن کسانی که گفتند اسلام سبب عقب ماندن مسلمانان در موسیقی و شطرنج و مجسمه سازی و ... شد در مقام مقایسه مشخصات و خصوصیات موسیقی که مرود بحث است با مفاهیم و خواسته های اسلامی از انسان برآمد تا سرانجام با ابراز خوشوقتی از فعل و انفعالات اسلامی که مقامی بزرگوار با ناشناسائی در پذیرفتن موسیقی انجام داده و احراز کرده مطلب را پایان داد.

صرفنظر از آنکه هنر موسیقی نصف بشریت یعنی طایفه نسوان را نشاط ظاهری هم نمی بخشد برای بقیه نیز در صورتیکه مطالب

مرا مورد مداقه قرار دهید به اهمیت دستور اسلامی بادیده پذیرش توام با تکریم خواهید نگریست ولی باید افزود مشخصات و خصوصیات موسیقی قرن اخیر یکی آنست که هیچ آهنگساز دیگری را پیروی نکنند و ضربهای متغیر بر ثاب برتر شمرده شود و فواصل انواعی از پرده ها فقط برای احیاء و تکمیل سنن گذشته بکار برده شود و حتی شنونده باید مجبور باشد اگر نوعی هنرمندان مطبوع طبعش نبود در صدد براید به آن عادت کند و بالاخره بجای هفت نت اصلی و پنج نت رعی دوازده نیم پرده مساوی قارر دادن و ... در برابر دستور اسلام که اگر آهنگ موسیقی بعنوان درمان از طرف پزشکانی با شرایط خاصی که دارند تجویز شد اقدام به آن جایز و در غیر اینصورت خصوصیات و مشخصات قلمداد شده نمیتواند مستغنی از زیانهائی باشد که بر جس مو جان وارد میسازند بویژه آنکه تشتت آراء هنرمندان در اینکه آیا میتوان پای بند سنن گذشتگان ود و آنها ا احیاء و تکمیل نمود یا خیر نوعی دستخوش شدن هنرمند و تبعیت وی از سالاری یا بردگی اجتماع و تلون آن است.

آخرین و نیرومندترین حربه ای که شیطان میتواند بکار ببرد اینکه مردمی پس از تحقیق اسلام را نپذیرند و علی مرتضی را جانشین نبی گرامی بشناسند و به اینکه قیامت، مرگ، سؤال منکر و نکیر بهشت دوزخ و ... حق است و دوازده امام اولشان حضرت علی و آخرشان حضرت ولی عصر حجه ابن الحسن العسکری است ایمان داشته باشند اما یکدسته با دسته دیگر در اختلاف و کشمکش که چه شده اینان از فلان مرجع تقلید میکنند وآنان

از مرجعی دیگر و همین نیروی شیطان از آخر به اول چون برگردد در میان هنرمندان به سردسته آنان میرسد که شیطان بدون حربه و خلع سلاح شده قدرت یافته است اولیاء امور هنر را جلودار کاری گرداند که زنان از آن مستغنی اند و مردان بدیده غیر اجتماعی و انتقادی و فرهنگی و اقتصادی و سیاسی و فلسفی و علمی به آن مینگرند که همان لهو الحدیث قرآنی باقی میماند و همان فقط بر آن مترتب و بکار آید.

شیطان بین مقلدین دو مرجع بعلت اینکه با یکدرجه تعای یعنی با توجه حتی به مرجع که جانشین امام است شاید نتواند کاری از پیش ببرد اما با عنایت و توجه علاقمندان به ساز و آواز بدون شک از اینکه تا باولیاء امور مربوطه و اساتید فن راهی شیطانی باز و فراخ آماده است پیشبردش آسان میباشد و بالاخره آیا اسلام که مانع پیشرفت شطرنج و موسیقی شده همان اسلام زمان فارابی و ابن سیناست یا اسلام امروز می باشد که علاوه بر جلوگیری از پیشرفت موسیقی مانع ساختن یک دکمه یا یک سوزن خیاطی یا یک پژوهش علمی در کشورهای اسلامی است وایا اسلام مانع پیشرفت موسیقی در بسیاری کشورهای غیر اسلامی هم گردید؟! و در پایان از کسانیکه بدیده مخصوص خودشان باسلام می نگرند استدعا مینمایم اگر بعد از این خواستند نظر اسلام را درباره زنا، مشروب، قمار و ... بنویسند و تذکر دهند که اسلام مانع پیشرفت آنها شد متوجه باشند درباره موسیقی کلمه اسلام را بکار نبرند و آنرا برداشته بجای آن کلمه تشیع بگذارند زیرا در برخی کشورهای برادران سنی ما موسیقی رواست و اگر پیشرفتی نکرده همانگونه که در حبشه

مسیحی یا ... پیشرفت نکرده اسلام مرتکب گناهی نشده است.

موسیقی در ادیان

آفتاب پرستان و مجوسیان در پرستشگاه مهر ارغنون مینواختند و صدای ارگ را مایه تفکر تصور مینمودند.

نصارا که آهنگهای موسیقی را از فروع نیایش میدانند و قبلاً شرح دادم چگونه شراب و موزیک دو پایه اصلی نگهدارنده اعمال کلیسائی یکشنبه های آنان می باشد.

فرقه های چهار گانه اهل تسنن هر کدام درباره مطلب مورد بحث نظریه ای دارند پیشوایان مذهب حنبلی و مالکی بر حرمت آن فتوا داده اند و حنبلی ها حتی آواز خواندن را سخت منع و در خور مجازات سخت میدانند. رئیس مذهب حنفی ها موسیقی را جایز دانسته و راوندی آنرا واجب شمرده و غزالی در کتاب معروفش احیاءالعلوم بابی بنام غنا و وجد دارد که آراء کلیه مذاهب و فرق اسلامی را بیان داشته است.

غزالی نظریه علمای سنت را چنین بیان میدارد که خلاصه اش اینست: شافعی در کتاب آداب القضاء میگوید غناء لهوی است ناپسندیده شبیه بباطل و هر کس زیاد به آن آلوده شود سفیه است و شهادتش مردود.

قاضی ابوالطیب استماع غناء را از زنیکه محرم نیست نزد پیروان شافعی بکلی جایز ندانسته خواه زن مکشوفه باشد یا از پشت پرده چه زن آزاد باشد چه کنیز.

شافعی گوید صاحب کنیزی که مردم را جمع کند برای شنیدن

آواز خوانی سفیه است و شهادتش مردود (ناگفته نماند نزد اهل سنت عدالت را شرط برای شهادت ندانند مقصود ایکه شخص نامبرده از عقلا خارج است).

مالک گوید: هرگاه کسی کنیزی را بخرد و ببیند که او خواننده است حق دارد او را رد کند و مذهب باقی اهل مدینه هم اینست جز ابراهیم بن سعید.

ابوحنیفه غناء را نمی پسندید و گوش دادن به آن را از گناهان میشمرد.

در بین علمای شیعه اسماعیلیه و زیدیه نفراتی موسیقی را جایز دانسته اند و در بین بزرگان از علمای امامیه بجز سید اسماعیل صدر عاملی و شیخ المشایخ شیخ مهدی کجوی و شیخ بهاء الدین عاملی که یاد گرفتن موسیقی را از قرار معلوم اجازه داده اند نظر بقیه را بطور کلی خواهم آورد و اجماع بر حرمت آن است.

سیر موسیقی در بین مسلمین

بدون شک توجه فرمودید عنوان سیر موسیقی در بین مسلمین است نه اسلام زیرا بنظر ما اسلام در تشیع خلاصه میشود که نظر آنرا ذکر کرده ام.

از صحیح ملم و ترمذی که از اهل تسنن اند روایت شده چون نبی گرامی از غزوه احد بازگشتند زنی پیش آمد و دامن حضرت را بوسید و گفت نذر کرده ام اگر از جنگ باز آئی در برابرت بنشینم و آواز بخوانم و داریه بزنم. نبی گرامی تبسمی کرده فرمودند به نذری که کرده ای بپرداز. زن دف میزد و اشعاری میخواند و

حضرت و جمعی از صحابه آنرا میشنیدند که ناگهان غوغائی شد زیرا صدای زن بگوش عمر رسیده بود و بطرف صدا آمد. زن بلرزید و داریه خود پنهان کرد و در گوشه ای ساکت نشست. عمر وارد شد نبی گرامی از کردار زن آنچنان خندید که دندانهایشان آشکار شد و در ضمن بعمر توجه کرده فرمودند تو چه بلائی هستی که شیطان هم از تو میترسد.

روایت ذکر شده را اگر بخواهیم خوب پخته کنیم تا مغزهای مذهبی بتوانند آنرا هضم نمایند این معنی را میدهد که یکی از دو نفر نامبرده خلاف شرع نمودند (نبی گرامی عمر) زیرا یکی میشنید و می خندید و دیگری میلرزید و منع میکرد اما در پایان روایت که نبی گرامی فرمودند شیطان هم از عمر میترسد و زن را شیطان خواندند معلوم میشود چون گوش نبی گرامی فقط آمادگی شنیدن صدای رحمان را داشته است روایت بنوان استفاده از مواهب اجتماعی نقل شده است نه بخاطر پیشبرد و تبلیغ دین.

ابن جوزی نیز نقل میکند زمان فتح مکه و ورود نبی گرامی زنان عرب ببامها و بلندیها برامدند و هلهله میکشیدند و میرقصیدند و دف میزدند و آواز میخواندند (توجه فرمایند که زنان ان روز در مقابل اسلام بودند و بقیه خبر که چه عکس العملی از طرف نبی گرامی روی داد ذکر نشده است).

و خبری از بسیاری علمای عامه که عایشه جشنی برپا کرده در آن دف میزدند و آواز میخواندند و عمر رسید و تغنی را ایراد کرد وعایشه از پیامبر نقل کرد که در یک جشن عروسی نبی گرامی بدین علت که انصار تغنی را خوش دارند اجازه فرمودند (که باز

هم خرده گیری و دلیل که در برابر همند مطلب را روشن نمیسازد).

برای مزید اطلاع گفته شود: بعضی از هنرمندان اظهار تأسف مینمایند علت عقب افتادگی مسلمین درموسیقی ونقاشی بعلت مت یا سخت گیری اسلام در موارد قلمداد شده میباشد در صورتی که می بینیم در موارد مباح و حتی واجب نیز بر بسیاری از مسلمانان باید حتی بی هنران هم اظهار تأسف نمایند. اینکه غیر مذهبی ها سوزن خیاطی و قاشق دیگشان از رژویلنگتون و برنارد گرتن است و دسته های ذهبی کشف المطالب و کشف الآیات قرآنشان از فلوگل آلمانی و ژرژلابوم فرانسوی و اینکه اسحق موصلی مسلمان پدر موسیقی و اسحق فلسطینی غیر مسلمان در موسیقی پیشرفتی ندارد به دین چه ارتباط.

دین اگر حرام و حلالی دارد برای جان روشن ساختن است و بسوی خدای تعالی رفتن نه برای ویالون بهتر ساختن یا گامهای ضربی پی درپی نواختن و توجه مسلمانان بدنیا پس از نبی گرمی برای همیشه دین را جزو عوامل پیشبرد دنیا و مادیات در آورد و چند صباحی که حضرت علی اقدامی فرمود و کار از پیش نرفت و بوضع دین و دنیائی برگشت یعنی بجای اینکه دنیا و آخرت باشد دین و دنیا جایگزین شدو از جمله مانند سایر موارد علمی و هنری اسلامی که ایرانیان اکثریت داشتند و در صف مقدم دانشمندان قرار میگرفتند در مورد هنر موسیقی نیز چون مرود علاقه درباریان خلفای عباسی بود همیشه ایرانیان راجزو موالیان میشمردند و عربها را بر آنان برتر میدانستند و بدینوسله یعنی با هنرمند شدن میتوانستند بدربار راه یابند و به آلاف و الوف و تمکن برسند در این

هنر یعنی در موسیقی نیز کسانی از ایرانیان به مهارت و استادی رسیدند که مشهورتر از همه ابراهیم موصلی متوفای 188 هجی معاصر مهدی و هادی و هارون عباسی بوده و نزد آنان احترام خاصی داشته است عود (یا بربط) را خوب مینواخته و آواز خوبی نیز داشته و برادر زنش منصور زلزل نیز نزد او فن مذکور را فرا گرفته و بشهرت رسیده است و وی را موصلی از آنجهت گفتند که مدتی در آنجا سکونت داشته است در صورتیکه وی نزد جوانویه زرتشتی در ایران موسیقی را شروع و بعدها در موسیقی ایرانی، عربی، رومی و یونانی تسلط یافته است.

اسحق موصلی فرزند ابراهیم و عماد فرزند ابراهیم نیز هنرمند موسیقی و مشهور بودند.

فارابی، بوعلی سینا، صفی الاید ارموی و ... نیز موسیقی را بخوبی عالم بوده اند و ساز زدن فارابی در بزم سیف الدوله که مدتی همه خندیدند و با تغییر آهنگ همه را بگریستن واداشت و در آخر با نواختن آهنگ دیگر همه اه مجلس را بخواب فرو برد مشهور است.

کتاب موسیقی الکبیر فارابی جلد اولش هشت فصل و دومش 2 فصل دارد از تعریف موسیقی و صداشناسی و محاسبات ریاضی مربوط به موسیقی و حدود اصوات و گامهای موسیقی که اسحاق موصلی تنظیم کرده مطالبی دارد و آهنگها را به متصل و منفصل تقسیم کرده است.

ابن سینا در زیباشناسی و هم آهنگی رساله ای دارد.

(اصولاً اعراب در راه پیمائیها و همراهی با کاروان شتر

و اسب و ضربهائی ساختند. حباب آهنگ چهار نعل اسب و غناء الرکبان آواز سواران بود.

در دوران بنی امیه برسم پادشاهان ایران آهنگهای چندی مخصوصا در دبارشان رواج یافت که آهنگهای ضربی بنام الطاق الاول، الطاق الثانی و رمل معروف بود).

عیسی بن عبداللّه معروف به طویس (123-150).

ابوعثمان سعید بن مسجح که دوسیم زیر و بم به عود عربی اضافی کرد.

مسلم بن محرز ایرانی در اواخر خلافت اموی فواصل مطبوع را بوجود آورد و رمل را که آهنگ تندی بود اختراع کرد و حتی دسته های خواننده از دختران بوجود آورد.

یعقوب کندی (متوفای 260) متولد بصره.

ابوالفرج اصفهانی متولد 274 که نسبش به مروان حکم از خلفای اموی میرسد.

صفی الدین ارموی قرن هفتم تمولد در رضائیه که نزد مستعصم بود و چون هلاکو بغداد را گرفت نزد وی رفت و کتاب موسیقی اش ادوار نام دارد و اولین کسی اس تکه آهنگی را با حروف و عدد نوشت.

عبدالقادر مراغه ای در قرن هشتم کتاب زواید القواید و مقاصد الالحان را نوشت و در نواختن عود و تصنیف شهرت داشته است.

در قرآن آیاتی وجود دارد که پیشوایان دین آنرا عنوان حرمت موسیقی معرفی کرده اند و از جمله کلمه زور در آیه اجتنبوا قول الزور (اجتناب کنید از قول زور 30 سوره الحجج) که در چند تفسیر و در کتاب کافی روایاتی ذکر شده و قول زوررا به موسیقی تفسیر و تعبیر نموده اند و در کتاب اخیر این آیه (و.الذین لا یشهدون الزور 73 الفرقان) را بدو طریق از حضرت صادق بدین مضمون معنی نموده است که بندگان خدا کسانی میباشند که در مجالس موسیقی حاضر و شاهد نیستند.

و من الناس من یشتری لهو الحدیث لیضل عن السبیل اللّه بغیر علم و یتخذها هزوا (برخی از مردم کسانی اند که میخرند کلماتی که آنها را از حق باز میدارد تا اینکه مردم را از راه خدا گمراه نمایند و قرآن را به استهزاء میگیرند (و در صحیح ابن مسلم وروایات متعدددیگر لهو الحدیث به موسیقی تعبیر شده و در کتاب کافی بچهار طریق از ایه قلمداد شده در حرمت موسیقی استفاده شده است.

و اذا مروا باللغو مرواکراما (بندگان صالح زمان روبرو شدن بالغوبه بزرگواری از آن میگذرند 39 الاسری) ه بسندهای معتبر از حضرت صادق نقل شده که منظور از آیه این است که به موسیقی گوش ندهیم تا باوقار و کریم باشیم و آیات والذینهم عن اللغو معرضون (سوره مؤمنون) و اذا سمعوا اللغو عرضو عنه (سوره قصص) به کسانی اشاره است که از لغو که مقصود موسیقی است روی

گردانند.

درباره موسیقی روایات نیز فراوان است که به برخی از آنها اشاره میگردد:

حضرت صادق فرمود: از قول زور دوری کنید از غنا دوری کنید و این مطلب را تکرار فرمود.

باز از حضرت صادق است: خبیث ترین چیزیکه خدا خلق کرد موسیقی است موسیقی عامل فقر و نفاق میباشد (الغناء اخبث ما خلق اللّه الغناء شر ما خلق اللّه الغناء یورث النفاقالغناء یورث الفقر).

از نبی گرامی است: پنج طایفه اند که در روز قیامت خدا به آنان نمینگرد تا آنجا که فرمود یکی از آها اهل موسیقی است (قال رسول اللّه: خمسه لا ینظر الیهم یوم القیامه الی ان قال و المغنی).

باز از آنحضرت است: کسیکه به موسیقی گوش دهد خدا در گوش وی تخم باط و افترا میریزد (قال رسول اللّه من استمع الی اللهو یذاب فی اذنه الا فک).

و از آنحضرت: کسیکه دردنیا آلت موسیقی داشته با همان آلت ولی از آتش به محشر قدم میگذارد 0قال رسول اللّه یحشر صاحب طنبور یوم القیمه و هوا سود الوجه وبیده طنبور من نار). واز آنحضرت: کسیکه با خوانندگی و آواز مردم را از اعمال سودمند و خیر باز دارد روز رستاخیز کور و کر و گوگ محشور میشود (یحشر صاحب اغناء من قبر اعمی و اخرس وابکم).

از حضرت باقر است: خوانندگی و آواز از جمله گناهانی است که صاحبش را خدای متعال وعده آتش داده است (ان الغناء

مما قد وعداللّه علیه النار).

از حضرت صادق: خوانندگی و صدای موسیقی در هر خانه ای بلند شود آن خانه از بلاهای بزرگ ایمن نیست، دعا در آن مکان پذیرفته نمیشود و فرشتگان رحمت در آن مکان فرود نمی آیند (بیت الغناء لا تؤمن فیه افلجیعه و لا تجاب فیه الدعوه و لا یدخله الملک).

مردی نزد حضرت صادق میرود عرض میکند همسایگانی دارم که کنیزانی دارند که گاهی میخوانند و مینوازند و من چون برای اجابت مزاج میروم مدتی درنگ میکنم که صدا و نایشان بشنوم حضرت فرمود چنین مکن. عرض کرد بقصد این کار نمیروم بلکه خود بخود آن صدا بگوشم میرسد. فرمود مگر نشنیده ای کلام خدای را ان السمع و البصر و الفؤاد کل اولئک کان عنه مسؤلا.

عرض کرد گویا آیه مذکور را از هیچکس نشنیده بودم و انشاء اللّه دیگر گرداگرد این عمل نمیروم و اکنون از خدا آمرزش میطلبم حضرت فرمود برخیز نماز کن و آنچه بتوانی نماز بگذار که بر امر بزریگ بودی و جقدر برایت بد بود اگر در چنین خالی اجلت میرسد.

ناگفته نماند کسیکه درخانه خود مجبور بشنیدن ساز و آواز شد بر او گناهی نیست و چه بسیارند همسایگان مردم آزار که چون نمیتوانند عقده سادیسمی خود را از ترس پلیس از راه دیگر ظاهر سازند با بلند کردن صدای رادیو یا تلویزیون عقده گشائی مینمایند و عجیب اینست که بلا استثناء نزد کسانی این عمل دیده میشود که از نوکیسه ها میباشند و حتی رئیس یکی از قسمتها دراین شهر که

نسبت به بلندگوی روضه ها و مجالس وعظ حساسیت داشت همیشه بدستور او مردم دکاکین و خیابان از صدای دلخراش بلند گوهای چهار راه رنج میبردند گرچه عمل اولش بسیار پسندیده بود زیرا بلندگوی مجالس را مخصوص مجلس میدانست و وضع بلندگوهای این شهر و بعضی شهرهای دیکر متأسفانه آنگونه است که دهانم خرد باد شاید خدای ناکرده کسی را به ناسزا گفتن به پیوشایان دین وا دارد و چه بسا مادری که با هزار رنج و زحمت و بی خوابی کودکش را که چند روز از بماری بخواب نرفته و تازه مژگانی بهم نهاده ناگهان نزدیک به نیمه های شب از ان گوشه شهر بوسیله بلندگوئی بلکه بلندگوهائی که بر بادگیرهای اختصاصی تعبیه شده صدای دلخراش اعظی که تقلید از منبر حضرت سجاد در دمشق مینماید کودکش را مجدد به بی تابی و رگیه می اندازد و انوقت است که باید گفت حضرت سجاد در سراسر صحیفه اش دستورها و دعاهائی دارد که امر میفرماید یا از خدا مسئلت مینماید که نه تها مردم حتی خودش موفق گردد مردم را نسبت به دین و پیامبر واسلام خوشبین گرداند و این بلندگوها و اینگونه منبرها که صدایش نه تنها کدکان و پیران و بیماران را برنج می اندازد از یهودی و زرتشتی و ... سلب آسایش و ایجاد تفرقه و فاصله گرفتن مینماید و بر خلاف دستور مؤلفه قلوبهم قران و تحبیب قلوب عمل شده است و خطبه مذکور برای یهودیان و زرتشتیان شهر ما عنوان خاصی پیدا کرده آنچه مسلم است آنها را به اسلام نزدیکتر نمیسازد بعلاوه غیر از خطبه مذکور نیز بوسیله بلندگوهای مذکور در نیمه های شب رساندن مطالب خاصی برای غیر مسلمین سودمند بوده و چه بسا بحث هائی

که مورد تعجب آنان قرار گیرد بهر صورت رئیس قلمداد شده که صدای غرای واعظ را برای آدم زیانبخش و نواز نازک هنرمند کشور را سودمند میشناخت و همیشه در چهارراهها دستور میداد مردم را برای بنشاط نشستن مستفیض نمایند صاحب مغازه ها را پشت بنشاط از بساط فراری ساخته و اغل شاگردان بیچاره مغازه ها مجبو به شنیدن و محکوم در برابر امروز جر رئیس بودند چه خوب بود آقای رئیس متوجه بودند بلندگوهای مذهبی در دلهای شب مردم را نسبت به مذهب همان میکند که مطالب مربوط بساز و آواز و موسیقی مردم را نسبت بدستگاه و مردم را بپرسید در همسایگی مغازه های صفحه فروشی تا چه حد خاطرات مسرت امیزی دارند که همیشه بر بساط نشاط اند.

مسله دیگر جارچی بازار فرستادن ات که در قدیم اگر کسی چیزی گم میکرد یا ... یکنفر که صدای غرائی داشت در کوچه و بازار فریاد میزد که ... گم شده آدرس صاحبش فلان مغازه است امروز صدای غرای بلندگوهای نصب شده به ماشین ها همان جارچی جنجالی دیروز است که در برخی موارد کارش و تبلیغاتش بسیار وارد و خوب است اما در اکثر مواقع ناهنجار و ناوارد.

چرا مردم از تردد مرتب و ایاب و ذهاب چند بلندگو که بر ماشینهائی چند تعبیه شده باید چند روز هر ساعت چند مرتبه بر عصبانیتشان افزوده شود که چه؟ برای چه و جهت چه تبلیغ میشود: کهنه های ماشین پاک کنی ما از لنگهای حمامهای پائین شهر است و چرب ونرم و بر شیشه های ماشین شما کوچکترین خطی

نمی اندازد یا چه شده: بر نرخ حساب سپرده ثابت بانک مردم برانداز نیم در هزار اضافه بهره تعلق گرفته است. بابا بر مردم رحم کنید، سر و صدا مردم را عصبانی میکند مردم را میکشد. چطور جلو بیمارستانها بوق زدن ممنوع اما جار کهنه حمام زدن ممدوح.

بوق زدن در عروسی حرام و جار زدن نیم در هزار واجب؟! زهی بدبختی، زهی فاصله، زهی مردم آزاری. بیائید فکر مردم را تعالی و ترقی بدهید و عوض کنید. عوض کردن نرخ بهره و کهنه حمام جزو جبر تاریخ است خود عوض میشود.

مردم الاغ سوار نشوید سوار ماشین شوید خودش میشود اما مردم فکرتان را از میان توده منجمد و محدود ماده خارج و نجات دهید و در جستجوی کمال و تکامل و در طلب بینهایت باشید و با افکار عالی و روش انسانی یخهائی که در جانتان بسته است ذوب کنید و خارج سازید اینها بدرد میخورد و فطرت بر عصیان بودن را بطرف کمال و تکامل سوق میدهد.

آخر اگر مردم از عصیان دور شوند برای خودتان هم خوب است و هر کس خوبی کند برای نفس خودش خوب است اجتماع خودش را اصلاح کرده و سودش باری خودش، اهل و عالش هم هست. شما که پیکار با بیسوادی دارید و پیکار با جهل و بیسوادی را چقدر ممدوح میدانید همینطور هم هست و حتی برای تبلیغ در این باره هزاران عکس از حمالی را انتشار دادید که بار سنگینی بر دوش دارد و عرق میریزد و کمرش میشکند و آدرسی را که در دست دارد تا محمولش را تحویل دهد باین و آن نشان میدهد تا برایش

بخوانند و نشانش دهند چه خوب است بهمین یک تبلیغ عملی اکتفا نمیکردند و پخش اعلامیه را برای تبلیغات و اطلاعات جانشین سر و صدای بلندگوها میساختید و این کار دو فایده دارد یکی محرک و مشوق بیسوادان است که مجبور میشوند اگر بخار علم هم نیست بخاطر طبع جستجوگرشان به خواندن و نوشتن رو آورند و دیگر انکه در بلندگو میتوان همه چیز را گفت زیرا باد میبرد اما در اعلامیه که سند و مدرک است نمیتوان همه چیز نوشت و ملیت را رنگین و ننگین ساخت.

برخی روایات دیگر

از نبی گرامی: ان من اشراط الساعه اضاعه الصلوات و اتباع الشهوات و المیل الی الاهواء الی ان قال فعندها یکون اقوام یتعلمون القرآن لغیر اللّه و یتخذونه مزامیر و یکون اقوام یتفقهون لغیراللّه و تکثر اولاد الزنا و یتغنون بالقرآن الی ان قال و یستحسنون الکوبه و المعارف و ینکرون الامر بالمعروف و النهی عن المنکر الی ان قال فاولئک یدعون فی ملکوت السماوات الارجاس الانجاس (از نشانیهای ظهرو حضرت ولی عصر ضایع کردن نمازها و پیروی شهوات و میل به هوا و هوسهاست و در آن زمان گروههائ باشند که قرآن را یاد گیرند برای غیر خدا وفرا گیرند آنرا آلت خوانندگی و گروههائی که علم فقه بیاموزند برای غیر خدا، اولاد زنا زیادتر شود و غناء بقران کنند و ساز و طبل را نیکو شمارند و امر بمعروف و نهی از منکر را انکار نمایند واینان را در ملکوت آسمانهاناپاکهاو نجسها نامند.

و در همان کتاب (وسائل) از آنحضرت است که خسف (زمین فرو رفتن خود بخود یا با وسائل صنعتی) و قذف (از اطراف باریدن سنگ یا تیر یا ...) و این زمانی است که تار و طنبور و زنان خواننده و نوشابه های مست کننده اشکارا شود و ... و حرام خواران بصورت خوک شوند (به جلد هشتم راجع به گوشت خوک مراجعه رمایند و شاید مقصود از بصورت خوک شدن یعنی بظاهر غربی شدن باشد) از آنجهت که حلال شمرند نگهداشتن زنان خوابنده و نوشیدن شراب و ربا و پوشیدن حریر را و چون پانزده خصلت در امتم پیدا شود بلا بر آنان نازل گردد: زمانکه عایدات مملکت را دولت خود قرار دهند، امانت را فایده، صدقه را جریمه انگارند مرد زنش را اطاعت و مادرش را نافرمانی ودوستش را وفا وپدرش را جفا کند و صداها درمسجدها بلند شود و برای در امان ماندن از شرش یکی را گرامی دارند پست ترشان رئیس قوم گردد، حیر بپوشند و زنان خواننده نگهدارند وساز و نواز بیاموزند وشرب خمر زنا را زیاد مرتکب شوند (فارتقبوا عند ذلک ریحا حمراء و خسفا او مسخا و ظهور العدو علیکم ثم لا تنصرون) آماده باشید که در آن زمان باد قرمز و خسف و مسخ شدن و پیروز دشمن بر شماست و نصرت نخواهید شد.

در صوریتکه بخواهم دراین امر وارد شوم یعنی علائم ظهور و آنچه را که مربوط به موسیقی است بنویسم جریان همانند جلد ورزش خواهد گردید که چون بنوشتن بهداشت بدن پرداختم مطلب ورزشی زیاد شد و یک جلد را مستقلاً را گرفت از اینرو که پیش گوئیها و پیش بینیها و ذکر واقعیات مربوط به زمانهای مختلف

آنچه از نبی گرامی و ائمه اطها صلوات اللّه و سلامه علیهم رسیده بسیار جالب و شگفت انگیز و فراوان است و حداقل یک جلد را بانحصار درخواهد آورد واز مطلب مورد بحث دور خاهم ماند به ذکر نام کتابهائی میپردازم که اشاره به چگونگی اوضاع و احوال ساز و آواز و روابط و ضوابط آن با زمانها کرده اند و شگفتا که دربعضی سال آنرا نیز ذکر کرده و حتی نام برخی شهرها یا کسان را برده اند که این خارج از آنست که برخی تجددین گویند که: پیشگوئیها زیاد است و حتی جلسات خصوصی سالیانه در فنلاند بمنظور مذکور تشکیل میگردد ولی فوق العاده برای حتی نامبردگان جالب است که آنچه از علائم ظهور مربوط بفواصل هزار و چند هزا ساله از گذشت آن با زمانش است با مطالبی که بعنوان پیشگوئیهای یک ساله ذکر می شود مقایسه نمایند و سوگند آنکه حتی کسانیکه عناد دارند یا سر تعظیم و تسلیم فرود می آورند یا جزو کسانی باید محسوبشان داشت که قران فرماید: جعلنا بینک و بین الذین لا یؤمنون بالاخره حجابا مستورا و بر اینان ترحم فرموده تا دچار دو شخصیتی نگردند:

سوگند آنکه مطالب نبی گرامی وائمه اطهار آنچنان بیان گردیده که گویا نمایندگانی در هر عصر داشته اند که ساپورتاژی از مهمترین انها را بعرض میرسانده اند بلکه حقیقت آنکه بینائی چشم نبوت و ولایت همه زمانها را میتواند در نور دیده و هر چه را لازم دانسته زودتر خبر دهد و اینک نامی از برخی کتابهایمورد بحث:

از وسائل که در آخرالزمان دف و دائره و ساز و آواز را

نیکو شمارندو امر بمعروف و نهی ازمنکر را انکار نمایند و مفصل شرح داده شد و نیز که تار و طنبور و زنان خواننده آشکارا شوند و گفته شد.

در مسامرات از محی الدین عربی که از علائم ظهور رغبت مردم بیاد گرفتن موسیقی است (در اینجا به اجتماعاتی که زنان تشکیل میدهند و به لباسهای گوناگونی که میپوشند و ... اشاره گردیده است).

در سیزده بحار: قسمتی از هزینه رمدن در آخر الزمان مربوط به خرجی است که در راه غنا و مطرب کرده اند (محکم ساختن عمارات و بلند ساختن صداها در مساجد مردان باسهای چون زنان پوشند و ... اشاره شده است.

در مجمع النورین علامه مرندی و از لمعان الانوار ایشان: اتصال خطوط آهن اختراع تلگراف یا تلفن بی سیم یا تویزیون و جمع شدن علم از نجف و ظهورش در قم وسیع شدن بازارها و کوچه ها و اتصال بازارها و دکانها بیکدیگر اشاره به بسیاری امور سیاسی از جمله سرپیچی برخی اعراب از اطاعت اروپائیان و جالب تر اشاره به پیدا شدن جراید و روزنامه هاست که امام علیه السلام حتی اشاره به منظوری که از انتشار آنها داند فرموده است و بجاست عین عبارت نقل شود: عن محمد بن علی علیه السلام کأنی بجرائد شتی تدعی بأسماء شتی لا اری لهم رشدا و لا لدینهم صیانه کلما مالوا الی جانب انهدرمهنهم الاخر یعاضهم ...) خطبه مظهوره حضرت علی و بیان علائم ظهور که در ان از معمول شدن ساز و آواز و طرب و غنا در آخر زمان بحثی است (گوشها آماده برای

شنیدن دروغ است. پسران را چون شب زفاف بعروسی برند. موسیقی وغنا حلال و شرب خمر جایز وسه دسته بحج روند برای خوشگذرانی تجاب و دستمزد گرفتن، مسئلت (و بنده اضافه کنم هر سال دسته هائی برای جیب بری که همان مسئلت مشروط میباشد!) قشونها را برای نشان دادن عظمت سان دهند. مساجد را تزیین کنند و آلات غنا به آن ببندند وکسی مانع نشود ... و حکومت و فرمان آنزمان بدتر از الاغهایند میجهند بهمدیگر چنانکه چارپایان به همدیگر می جهند و کسی یافت نشود که زجر و منع کند مردان آنچنان با موهای خود آرایش کنند که زنان برای جلب توجه شوهر خود را بیارایند (و امتشطوا کما تمشط المرئه لزوجها) و ... و نوشیدن مشروبات الکلی درحالیکه نام دیگری بر آنها می نهند و در مجلس شرب تار و طنبور و طبل و زنان خواننده وساز و آواز و ظروف طلا و نقره بوده باشند و اخبار و روایات بسیاری که از موضوع خارج است و برخی از آنها که جالب است در آخر کتاب الغناء و الاسلام آورده شده است.

برگردم بذکر روایات باختصار:

از حضرت صادق: الغناء غش النفاق (غنا و آوازه خوانی بوشش یا آشیانه نفاق است) یعنی کسیکه غنا میکند همانند منافقین دارای دو شخصیت است شخصیتی که او را با حوائج اجتماعش روبرو مینماید و شخیتی که محیط آوازه خوانیش باو نیازمند و از او انتظار دارد و لذا بنظرم آشیانه نفاق گیراتر باشد که معنی گردد.

نبی گرامی: انهاکم عن الزفن و المزمار و عن الکوبات و الکبرات (نهی می کنم شما را از رقص و نی و ساز و آواز و طلبهای کوچک و بزرگ) ان اللّه بعثنی هدی و رحمه للعالمین و امرنی ان اسحق المزامر و المعارف و الاوتارو امور الجاهلیه (خدا مرا برانگیخت هدایت و رحمت برای عالمیان و امر فرمود مرا بنا بود نمودن آلات لهو و لعب و ساز و آواز و تار و طنبور و رسوم جاهلیت از سوت زدن و کف زدن و ...) ان المزامیر شراؤها و بیعها و ثمنها و التجاره بها حرام (آلات نوازندگی خرید و فروش و پول و تجارت آن حرام است() الناء رقیقه الرنا (غناء آدمی را بالا میبرد و میرساند بزنا) ان اللّه یقول یوم القیامه ملائکتی من حفظ سمعه و لسانه عن الغناء فأسمعوه حمدی و الثناء علی (روز واپسین خدای میفرماید فرشتگانش را که هر کس گوش و زبانش را از غنا نگهداشته بشنود ستایش و سپاس مرا) کان ابلیس اول من تغنی (شیطان اول کسی است که غنا کرد) من استمع الی الهو یذاب فی اذنه الافک (کسیکه به لهو و خوانندگی گوش کند بگوشش بهتان ریخته می شود) و آخرین روایت از نبی گرامی نقل شود که بحضرت علی فرودند: یا علی ثلاثه یقسین القلب استماع اللهو و طلب الصید واتیان باب السلطان (یا علی سه چیز قساوت قلب می آورد گوش کردن ساز و آواز و طلب شکار و رفت و آمد در خانه سلطان).

از حضرت صادق است هک روزی یکی از اصحاب نبود فرمود کجا بودی؟ تصور کرد حضرت میداند کجا رفته گفت یکی مرا چسبید و بخانه اش بر دو کنیزش را گفت آوازه خوانی کند حضرت فرمود: غناء خبیث ترین و ناپاکترین مخلوقات خداست (الغناء

اخبث ما خلق اللّه الغناء شر ما خلق اللّه الغناء یورث التفاق الغناء یورث الفقر) شرالاصوات الغناء (بدترین صوادها خوانندگی است)

ابزار و آلات موسیقی دوره اسلام

سازهائی که زه مضرابی داشت در این دوره معمولتر بود. چنگ (هارپ) با سیم های متعدد که ساز قدیمی ایرانی بود. بربط ساز مضرابی معملو در ایران بود بوسیله ابن مسجح به چهار سیم تبدیل و عود نام یافت وی که در ایران تحصیل موسیقی کرده بود دوسیمش را نام ارانی (زیر بم) و دو تا را نام عربی (مثنی مثلث) داد و به ترتیب زیر مثنی مثلث بم برای اصوات لا ر سل دو بکار برد.

تنبور (طنبور) هک بوسیله فارابی اختراع شد دارای فقط دو سیم و دسته بلندی بود که باز بدو قسم خراسانی و بغدادی تقسیم گردید. قانون که بشکل مثلث و شبیه سنتور امروزی بود.

رباب الشاعر که دارای یک سیم و آرشه بود و برای همراهی با آواز بکار می رفت و بتدریج در اروپا مبدل به ویولون گردید. ساز بادی بنان نای (فلوت) و سیاه نای (قره نی کلارینت). کرنا. سرنا و شیپور بود. دف با پولک دف بدون پولک، دهل طبل کوچک، طبل بزرگ سنج جزو آنها بوده است.

تار شانزده پرده (اوعر) 24 پرده (سامبان) گیتار (قیتاره)، ارگان کلیله و مرمر.

و امیدوارم بزودی غربیها مدرکی بدست آورند که باثبات برسد رباب الشاعر هم کلمه لاتینی است و فارابی نیز تولدش در

اسپارت بوده است که جزو لشکریان اسکندر بایران آمده است.

غناء

غناء در زبان فارسی: خوانندگی سرود دوبیتی و نزد فقها و علمای لغت صدای طرب آور یا حن انگیزی است که آنرا بغلطانند نه مطلق صدای خوش، یا صدا را بالا و پائین آورند که رور یا حزن ایجاد نماید یا سبب سبک روحی و در نتیجه سلب وقار گردد و همچنین آوازهائی که مناب مجالس فسق و فجور بوده و یا با تار و طوبنر و الات موسیقی خوانده شود همه و همه حرام است و سم اخیر کرچه به تنهائی صدای خوش باشد بملاحظه ضوابط و روابطی که با آن میباشد حرام می باشد.

آوازهائی که دروغگوئی، غیبت، تهمت، شهوت انگیز و مدح فاسقان یا هجو مؤمنان در آن باشد هر چند بلحن آوازه خوانی و غناء هم نباشد حرام است.

سر و صدا و گوش

گرچه در جلد دوم درباره اثر سوء صر و صدا بر گوش بحث مختصری شده است در اینجا باختصار یادآور می گردد:

سر و صدا علاوه بر تهدید حس شنوائی جهت بیماریهای قلبی و ناراحتی های اعصاب زیانبخش است و متأسفانه فرار از آن مشکل و تأسف بیشتر آنکه روز بروز سر و صدا در افزایش است و آمار دقیق نشان داده در شهرها ظرف پانزده سال سر و صدا بطور متوسط دو برابر و در نواحی مرکزی شهرها شصت برابر شده است و باز تأسف

فوق العاده تر آنکه رحم مادر عایق نیست و زیان سر و صدا در حال جنین بودن آدمی شروع میشود و حتی مزارع ساکت قدیمی را با صداهای ترافیک و تراکتور و هواپیما و ... شامل میگردد.

تحقیقات یک جراح دانشمند و متخصص بیماریهای گوش (ساموئل روزن) استاد دانشکده پزشکی مونت سینائی باثبات رسانده کری متأثر شده از سر و صدا غیر از کری در نتیجه پیری که تجزیه بافت ها آنرا سبب میشوند می باشد.

صدای ناگهانی شریانها را منقبض، مردمک چشم را گشاد آدرنالین ترشح، روده پیچ خورده ضربان قلب را زیاد می نماید و در حیوانات کوچک آزمایشهای مکرر نشان داده شده سبب ازدیاد کلسترول خون و انقباض دائمی رگها و در نتیجه استعداد به حملات قلبی و شوکهای مغزی بوجود می آید. همینطور روی حیوانات ثابت شده سر و صدا حساسسیت را نسبت به حمله ویروسها زیاد می کند و ناراحتی های کلیوی، زخم های هاضمه ای، فساد دندانها و حتی برای انسان و غیر انسان موجبات مرگ پیش رس را فراهم می سازد (حتی موردی از شخصی بنام دونالد مورتون و صرعی که بوسیله موزیک ایجاد می شد ثبت شده است).

اعتیاد در برابر موزیک

آیا موسیقی اعتیاد می آورد؟ سؤالی است که هنوز نمیتوان به آن پاسخ صحیح داد:

هر چند بسیاری از ارکسترها سبب می شود بزودی سر و دست جوانان تماشاچی را بحرکت درآورد و همه را بصورت توده و احدی به عکس العمل و باصطلاح طرفداران با جذبه مشترک وادارد اما جوانی که همیشه در پیدا کردن محل ارکستر و میخانه نمره خوبی می گرفته در صورتیکه بخوهد با اصواتخانه و جای مشروبخواری ناگهان قهر کند قدرتش را دارد؟

صرفنظر از ایمان یا قدرت تسلط بر نفس که در برخی است قهر با میخانه مشکل است و بدلیلی که در آخر جلد هفتم گفتم چون یک مرحله سوخت و ساز گلوکز در عضلات که باید دیاستازی شرکت کند و تا الکل نرسد نزد معتادین بسختی دخالت می کند حتی در فرزند معتاد بالکل نیز قبل از روی آوردن به میخانه و پیش از بسراغ الکل رفتن دیاستاز مذکور بسختی در فعل و انفعال قلمداد شده شرکت می نماید و لذا فرزندان معتادین الکل نخورده عطشان اند والکل می طلبند و شاید اینکه اسلام فرموده دختر بشرابخوار ندهید برای حفاظت از نسل بوده در صورتیکه در مورد قمارباز یا زناکار دستوات دیگری است ولی کسیکه بخواهد از خانه موزیک قهر نماید جز اینکه خود را در اتراحت هائی چند مبیند که کوچکش انقباض شریانها و عصبانیت است قهرش بهآسانی و بدون عکس العمل های مربوط به اعتیاد صورت می گیرد.

بزرگترین طرفداران موسیقی که آنرا زبان همه کس شنو معرفی کرده اند و میگویند موزیک زبان بین الملل بوده و همه آنرا میشنوند و از آن لذت می برند چه بسیار دیده یا شنیده یا خود آمار گرفته اند که چه مردمان علاقمندی که ناگهان خود را از کلمات مذکور یبان قلمداد شده آزاد وبی نیاز ساخته و دیده اند که از زجر شنیدن کلمات بین المللی چگونه آسوده شده اند.

تا اینجا پیشرفته اند که موسیقی حالتی شبیه هیپنوتیزم در آدمی بوجود می آورد و هم اکنون در این زمینه شروع بکاوش کرده اند که اثر خاص هر نت و هر پرده را جداجدا بر روان و جان و جسم انسانی معلوم نمایند اما بعضی از علوم و هنرها جان راروشن و جد و جهد در آن باره خود سبب هدایت و مساعدت آنان در مورد علاقه مندیشان میگردد اما موسیقی هر روز بعلت اثری که در پژوهشگران میگذارد جانشان را در همان نت ها و پرده ها میپیچد و بخارج از ان عالمی که روشن کننده جانهاست می برد.

زن و موسیقی

کسیکه یک روز یکشنبه ای ناظر بوده تا در کلیسا چگونه عبادت میشود همه و همه آنچه را دیده بدو بخش تقسیم کرده که یکی مربوط به قرائت آیات انجیل و دستورات دینی و نصایح کشیش است و دیگری که در ارتباط مؤمنین با دین بویله شراب و موسیقی خلاصه می شود از ناقوس زدن و خواندن سرودهای دسته جمعی که برای بیشتر اجر بردن به دختران جوان محول می شود و از دادن خرده نانهای خیس شده در شراب بعنوان خون حضرت مسیح.

شراب و موسیقی ارگان مؤمنین و اسکلت کلیساست و بدون شک باید تلاش کرد در اینکه فواید بیشماری برای هر دو پیدا و بیان شود تا پایه و اساس دین نلرزد و بر چهره های گوناگون عشق و محبت لکه و آبله ای نیفتد و این معمول هر صاح عقیده ای است که ماجرای معبد خود را حداقل نازل شده از آسمانها معرفی نماید و چون علم در دست نصارا بیشتر است بقرار مذکور شراب و موسیقی وابسته بکلیسا باید عزیزتر و سودمندتر معرفی گردد.

در آغاز شراب الکل دار همه جانبه نیکی داشت و خصوصا چون محتوی الکل میکروب کش بود. مخافین مشروبات الکلی کسانی بودند که ابلهانه فکر می کردند و ضد بهداشتی قلمداد می شدند تا اینکه پری روتاب مستوری نداشت و از هر طرف پوشانده میشد سر از روزنی دیگر برآورد.

چون در کلیسا اندکی شراب (خون مسیح) بدهان مؤمنین گذاشته می شود پس ایمان پیرون مسیح و تابعین پیروان مسیح لازم است چنین باشد که مشروبات الکلی اندکش بسیار بسیار نافع است که متأسفانه این هم امروز باین صورت درآمده است که خوردن کمی مشروب الکل دار ضرر ندارد و حقیقت آن است که یک قطره اش هم مضر است و در جلد مربوط به انگور علتش را شرح داده ام (جلد هفتم).

موسیقی هم همان راهی را دنبال میکند و از همان معبری میگذرد که الکل گذشت طرب افزا بود مصفای روح بود نغمه های آسمانی بود، بر جان مینشست استراحت بهمراه می اورد شادی می آفرید، غم ها و رنجها را قتل عام میگردد و چون سخت به محراب

کلیسا چسبیده بود همینکه کشف میشد موسیقی جاز شیر گاو را زیاد میکند تام رادیوهای جهان آاب و تاب نقل میکردند و مجلات و روزنامه های بدون شک مسلمان ما هم آنرا با حروف درشت و صفحات اول چاپ میکردند و عجبا که چنین کشف کلیسائی بزرگ مواجه شده بود با ناگهان مسلمان شدن چهارده هزار نفر در افریقا که نه رادیوئی گفت و نه روزنامه ای نوشت و اگر فهمیدیم بوسیله مجله مکتب اسلام بود و بر حسب اتفاق در پائین یکی از ستونهای وسط یکی از روزنامه ها همانند خبری که باعث آبروریزی بود و بملیت و حیثیت کشور برمیخورد درج شده بود ولی پری ور تاب مستوری ندارد میپوشانش و بیهوده در پوشیدنش مکوش که سر از روزن برآرد سنریهم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین انه الحق (53 فصلت زود باشد که آثار و آیات الهی در آفاق و انفس ما را وادار به این حقیقت و گویای این واقعیت نماید که:

با صد هزار جلوه برون آمدی که من***با صد هزار دیده تماشا کنم ترا

بسیاری از صوفیان را عقیده بر این است که جبرئیل بر هر کس که تقوا و ورع پیشه گیرد نازل می گردد.

با یکی از آنان بحثی داشتم جائی گرفتار شد پرسید مگر ممکن نیست فرشته ای بر غیر پیامبران نازل گردد گفتم خدای را یک فرشته بسیار مقرب است که بر همه و همه از خوب و بد نازل میشود خوشحال شد و پرسید آن ملائکه مقرب کیست گفتم عزرائیل آانچنان در او اثر کرد که دیگر بحث را تمام شده دیدم یا براست یا بچپ بالاخره بحثی نشد و خدای را شکر که همین ملک مقرب

با احترام هر چه تماتر بر مدران جرائد هم نازل می شود و سلام میکند و قبل از گذراندن عالم بزرخ به آنان میگوید سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین و بسوی دروازه بهشت با صلوات و سلام راهنمائیشان میفراید و خدای را شکر که روح توجه به آرزوی بهشت داشتن در قریب باتفاق مدیران جرائد نیرومند اس تو بدون شک با هر چه نزدیک شدن نزول ملک مقرب خدا این آرزو نیرومندتر میگردد البته بشرط آنکه از تحلیل و تجزیه و اظهار عقیده درباره خوب و بد بودن فیلمها، میخانه ها، کاباره ها، سکسها و ... خودداری نموده باشند و بشرط آنکه این مطلب زیر را که خودم در مجله ای خواندم بچاپ نرسیده باشد و انواع و اقسام مشابه اش.

مطلب باین مضمون بود: زنی هستم 21 ساله یک پسر و یک دختر دارم شوهرم مهندس است من او را و او مرا دوست دارد زندگی شیرینی داریم اما اخیرا جوان ژنتلمن مؤدب! تحصیلکرده ای اظهار عشق و علاقه شدید بمن می کند مرا راهنمائی فرمادی (در حقیقت برایم کار پیامبران کنید!) جواب مجله چنین بود ببخشید راهنمائی مجله: زندگی شیرین خود را از هم نپاشید ولی از نوشته های شما معوم می شود قلب رئوف و مهربانی دارید لذا جوان را هم بطرز ... محروم نکنید؛ و بدون جهت نیست که من و همه ایرانیان چه مسلمان چه غیر مسلمان بغیر از کسانیکه مجله را مشترک اند خدای را سپاسگزارند که ملک مقرب خدا اگر بر پیمبران اولوالعزم نازل میشود با احرام هر چه تمامتر بر مدیران بیشتر جرائد هم نزول اجلال میفرماید و آرزوی بهشت رفتن آنان را پاسخ میدهد.

اصولاً در میان آنهمه تفاوت که زنان با مردان داند یکی هم اینست که عکس العمل زن در برابر وسیقی همانند مرد نبوده و از موسیقی لذت نمی برد بحدیکه اگر صدای موسیقی بلند شود و زن نجیبی باشد میگوید خواهش دارم کمی یواشش کنید و این تجربه روزانه تمام مردان علاقمند به ساز و آواز است که یا نجیبانه بآهنگهای ملایم گوش میدهد یا این هم یکی دیگر از عوارض مبتلا به زندگیان است حتی از خانمهائی که بنابر مصالحی چند باجبار خود را دوستدار موزیک معرفی نموده اند مراقبت کنید بدون شک در مواردی که بحث از موسیقی و موزیک است یکی ازاین جملات را تکرار خواهد کرد: چرا بعضی اصرار دارند صدای موزیکها را بلند بشنوند؟؛ موزیک ملایم تر نمی بهمراه دارد. هر چه صدای موسیقی کمت باشد بیشتر اثر دارد بیشتر بر جان می نشیند و ...

تصور کردید در حقیقت زن موسیقی ملایم را دوست دارد؟ بهیچوجه. وی میخواهد از شر د امان باشد و مانع خواسته شوهرش نگردد بور کلی زن با موسیقی میانه خوبی ندارد باور ندارید ازمایشهای زیر خیلی ساده و در دسترس شماست:

1 همینکه همسرتان گفت بچه خواب است رادیو را یواش کن یا گفت سر و گوشی ندارم صدای رادیو را کم کن شما آنقدر صدا را پائین و کم کنید که با هم بلند محسوس باشد، ملاحظه خواهید کرد میگوید یواش تر. باز هم صدایش را پائین اورید و تا حدی آنقدر که زیر و بم آهنگ ها مخلوط لکه شنیده نشود ببینید همسر شما که در آخر سر خجالت می کشید بگوید باز هم آهسته تر

در این حال نفسی می کشد و میگوید های راحت شدم خدا پدرت را بیامرزد.

2 بدون شک اتوبوس نشسته اد و دیده اید یکی از مصائب بزرگ مزاحم رادیو و گرامهای اتوبوسهاست که سهم من هر چه تاکنون به راننده ها داخته ام چون وسائل ایاب و ذهاب راحتی برای مسافرین تهیه کرده اند حلالشان باد و حرام بر آنها که اگر 24 ساعت در اتوبوس بودم همان 24 ساعت را (منهای زمانیکه میتوانستم از شر سر و صدای موزیک قهوه خانه ها در اتوبوس راحت و بی سر و صدا ساعتی استراحت کنم) مدام و پیوسته صفحات مبتذل را تا آخرین درجه صدا مجبور بشنیدن بودم (و یاد آنزمان هم نه بخیر نه بیاد که نه گرامی بود و نه رادیوئی و آنقدر از نفراتی دستور صلوات و یاد سراشیبی قبر و تشویق راننده به سبقت گرفتن میشد که میترسیدم خدای ناکرده کسی در دلش بساحت مقدس الام بخاطر بچه بیمارش که اجازه نمیدهند دقیقه ای استراحت کند یا بعلت دیگری خاطره بدی بگذرد) خلاصه در اتوبوس گرامدار نشسته اید و کمتر اتوبوسی است که کی دو نفر جاهل در آن نباشند جاهل به احوال بیماران یا کسانیکه ساز و آواز را دوست ندارند جاهل به اینکه نه تنها اسلام شنیدنش را حرام کرده بلکه جاهل به معرفت و علم الاجتماع. همین ها بلافاله دستور چنین می دهند آقای راننده لطفا گرامتان ... و آقای راننده هم به کمک راننده و کمک راننده هم به مغزش مراجعه و مغز کمک راننده بدرخواست ناآگاهان بآخرین درجه سر و صدا راه می اندازد.

من و کسانی چون من هستند که میگویند پروردگارا چشم

را آنگونه خلق فرمودی که هرگز از دیدن خلاصی نداشته باشد و دریچه ای بر ان نهادی که هرگاه میل باستراحت داشت چشم را باستراحت بدارد و گوش را نیز چنین آفریدی که گاه استراحت به گوشه بی سر و صدائی پناه برد و دریچه ای لازم نداشت از اینقرار رانندگان چه فکر میکنند آیا از اثر کشنده سر و صدا بویژه صدای موسیقی بی خبرند؟ آیا ساعتهائی که مسافرین اسیرشان هستند باعمال شاقه محکومند؟ کاش آفرینش دریچه ای برای گوشهای مسافرین قرار میداد؟

این قسمت اخیر که بهیچوجه درست نیست و همه چیز بمقدار و اندازه و صحیح خلق شده و اگر گوش دریچه ای میداشت انسان از سر و صدا بجای اینکه بگوشه ای ساکت بگریزد همانجا گوشش را دریچه ای مینهاد و ار سر و صدا از راه پوست و استخوان همان عوارض را بدون توجه شنونده بوجود می آورد پس فتبارک اللّه احسن الخالقین و بار دیگر حرامشان باد آنها که اسیران بیگناه خود را باعمال شاقه محکوم و دستمزد حاکمیت مگیرند حاکمیت ا بکار بردن سلاحهای گوشخراش.

برگردیم باصل مطلب آیا هرگز دیده اید زنی تقاضای باز کردن گرام در اتوبوس کند و اگر بر سرباز کردن و نکردن بین مسافرین اختلافی شد از دسته موافق طرفداری کند مگر زمانیکه ببیند میل شوهرش است و سخت به خشم و تکاپو افتاده است و در غیر انصورت همیشه زنان دراینجا بصلح اندیشی برمی خیزند و اگر روانکاری شوند می بینید مصلحت میدانند که گرام خاموش شود تا صلح برقرار گردد.

3 در مجلسی که چند مرد و چند زن بسیار مؤدب و نجیب موقر نشسته و تکانی نمی خورند و صدای ساز و اواز بلند است یکی بگوید صدا بس است در صورتیکه بلافاصله مردی بلند نشود می بینید چند زن جستن میکنند برای خاموش کردن صدای موزیک.

4 زن درآن موقع که با شوهرش احساس یگانگی کلی میکند بهیچوجه حاصر به شنیدن ساز و آواز نیست و از همان آهنگ ملایم در زمان آمیزش شدیدا تنفر دارد.

5 زن و مرد از کار روزانه خسته شده اند می نشینند تجربه اشان میدهد با اقدام اشتباهی مرد مبنی بر گرفتن ساز و آواز جهت رفع خستگی همسرش اگر بفهمد برای شوهرش دلخوری ایجاد نمی گردد مجدد با آنهمه خستگی که داد دور از سر و صدا بکار خانه میپردازد.

6 مردان قیافه زنانه نه قهرمانانه و طنازی و دلربائی را دوست دارند و زنان قیافه مردانه و قهرمانانه و مردانگی و مدیریت را و این یکی از مواهب بزرگ آفرینش است و بهمین سبب زن هر چه را که بر طنازی و دلربائیش بیفزاید دوست دارد و تنها آن نوع موسیقی که بتواند فریبش دهد که او را طناز جلوه خواهد داد بطور آزمایشی مورد علاقه اش قرار خواهد گرفت و با شعاری که برای خواندن انتخاب می کند توجه شود همه برای گرایش دادن مرد در انتخاب زن است.

7 کل شی ء عنده بمقدار (8 عدد) و همه چیز باندازه خلق شد که قدرت قوانین هم متناسب و در خور نیازمندیهاست. حفاظت از نسل و انکه بشر باید تولید شده و بماند آنقدر

زورمند است که جوان دور مانده از ازدواج چه پسر و چه دختر بوسیله طبیعت بوسیله اجتماع و حتی بوسیله ترشحات بدنی خودش بیمار ومجازات میشود و نقش زن در حفاظت از نسل بیشتر و نیرومندتر از مرد است تا آنجا که گویند:مردی صبح زود به در خانه دوستش رفت در کوبید زنش گفت تشریف برده اند حمام صبح زود بعد رفت باز گفت تشریف برده اند حمام روز سوم رفت زن گفت خبر مرگشان رفته اند مسجد و این مثل بظاهر مبتذل تا حدودی بما می رسد چرا زن در ایام قاعدگی مسجد و عبادت ندارد.

زنیکه در این ایام تولید مثل ندارد مسجد هم ندارد و موسیقی بطریق اولی مورد تنفر اوست بدین سبب که فطرت بر حفاظت نسل آفریده شده اش با زبان موسیقی بیگانه است و این همان است که میخواهد زمان استراحت هم شوهرش را از او بگیرد و ساعتی که فراغت دارد او را مشغول کند.

8 کسانیکه معلم موسیقی اند به این نکته توجه نمایند: بدون شک برگهائی را برمیدارید و نت ها و اشکال موسیقی بر آن میکشید و برگهائی نیز برداشته چیزهای دیگری بر آن مینویسید یا میکشید بروید ببینید خانمتان آن برگها را چه میکند؟ تجربه ثابت کرده زن سعی ی کند برگهائی را که اشکال موسیقی دارد یا مربوط به موسیقی است اگر میتواند به اشکال دلفریب دراورد یا اگر کیکی یا شیرینی دیگری درست میکند آنها را جلدش کند و بهر طریقی است یدسنوسیله با ضمیر باطن ضد موسیقی خود بشوهرش هنرهای دیگر را در برابر موسیقی علم کند و بزبان بیزبانی باو بفهماند من دوست دارد هنر موسیی را بوسیله هنر خانه داری

خرد و مبدل سازم.

9 اگر از زنی که شوهرش در اداره رادیو کار میکند و سرآمد همه مثلاً ویالونیست هاست بپرسید شوهرتان چگاره ند خواهد گفت کارمند اداره رادیو هستند در صورتیکه اگر شوهر یک امتیاز بسیار کوچک اجتماعی دیگر داشت بلافاصله آنرا برخ اجتماع میکشید و به آن افتخار میکرد و این نوعی اظهار تنفر از موسیقی است.

10 صدای رادیو را انقدر پائین آورید که مورد ایراد همسرتان قرار نگیرد بعد خود را به خواب بزنید در صورتیکه پرده گوش همسرتان بعلت سر و صدای بلند و مدام از ارتعاشاتی که باید بنماید باز نمانده باشد می بینید همسرتان یواشکی رادیو را خاموش میکند و این نه بخاطر این است که شمابخواب رفته اید و بیدارتان نباید کرد زیرا بوسیله دیگری بیدار شوید مورد تقاضاست.

11 زن هیچگونه صدائی را برای تمتع انتخاب نمیکند مگر بوسیله یکی از این دو راه: یا فریبش دهند و گویند مثلاً هرگاه صدای فلان خواننده را میشنو چهره ات جلوه خاصی پیدا میکند و به آب و رنگ می افتی و چون نمیتوان برای همیشه وی را فریب داد علاوه بر تنفری که از موسیقی دارد عقده اینیز هست به آن پیدا میکند و راه دیگر آن است که او را در برابر ساز و آواز منظور بطنازی و دلربائی و آنچه امتیاز برای زن محسوب میشود وادارند مثلاً رقص، پایکوبی، وعده، و ... و بهمین دلیل است که مردان آوازه خوان زمان آوازه خوانی و ساز و موزیک دوست دارند موقر و مردان بایستند و زنان در صورتی آوازه خوانی می نمایند که احساس

در آزادی و اصالت در طنازی و دلربائی بنمایند و موزیک و آوازه خوانی فرع بر اتیازات زنانگی آنها باشد یعنی دوست دارند دستمالی بچرخانند یا عضوی از اعضاء حرکت و نشان دهنده و حداقل زنانی که خود را نگهمیدارند یا زلفها را باطراف می پرانند یا چشم و ابرو می آورند.

12 احساسات و عاطفه در زن وعقل و اندیشه در مرد نیرومندتر است مرد احساسات و عاطفه را از زن طالب است و زن عقل و اندیشه را از مرد میخواهد و بهمین دلیل زن اگر موزیکی را انتخاب کرد مثلاً برای اینست که مود بی مهری شوهرش قرار گرفته است موزیک را بگیرد و گریه کند و اشکی بریزد و مرهمی بر احساسات جریحه دار خود بگذارد و در اشعاش کلمات فراق و اشک و هجر و قلب و وداع و ... بکار می برد.

13 زنی که بر حسب تصادف علاقه به موسیقی پیدا کرده تمتع وی همانند اوقات غذا خوریش فاصله دار و کوتاه مدت است.

14 یادتان باشد در جلد یازده تحت عنوان تعدد زوجات گفتم: مرد همینکه تنها شد و هوای عشقبازی بسرش زد زنی را در نظر آورده با او عشقبازی میکند ولی زن کمتر چنین هوائی بسرش میزند و دختران نیز برای عشقبازی یک عضو خود و اغلب ران خود را انتخاب می نمایند و در مورد موزیک همراه آواز نیز چنین است هرگز زنی با شنیدن صدای مردی عاشق نمیشود ولی صدای نازک و محرک زنان چه بسیار مردان را که عاشق و گرفتار ساخته است و شاید قرآن مجید که برای زنان صدا را باریک و طناز کردن و

خضوع در صدا را حرام ساخته است (فلا تخضعن بالقول فیطمع الذی فی قلبه مرض 32 الاحزاب) بهمین علت باشد که علتش را هم قرآن بیان میفرماید (زنهار نازک و نرم سخن مگوئید مبادا آنکه دلش بیمار است بطمع افتد) و به ار تحریکی و تأثیری که بر قلبهای از هوا و هوس بیمار شده میگذارد اشاره می نماید.

توجه فرمائید قرآن حتی در سخن گفتن از زنان خواسته قلبهای بیمار را بیدار نکنند چه رسد به آوازخوانی و تصنیف و ... . بدون شک همه و همه میدانند اگر صدای غنائی از مرد شنیده شود یا صدائی همراه موزیک از مرد هر چند از زنان نیز شنیدن همانند مردان حرام است ولی صدای زن شنیدن بهمین وضعی که قرآن اشاره می فرماید اصالت خاصی دارد که خواندن و شنیدن آن گناه سنگین تری را موجب میگردد.

اجازه بفرمائید بیشتر درباره این مطلب اعجازانگیز قرآنی صحبت کنم.

ارتعاشات تارهای صوتی هر چند صدا را بوجود می آورد ولی تکلم انسان فقط موج نیست بلکه ناقف هیجانات و خصوصیات وضع روحی گوینده نیز می باشد و اثرات آن در برخی گویندگان کاملاً هویداست.

گفتار و لحن کلام نیز آنچنان مؤثر است که آمار زیادی داده اند که در اثر صدای فلان خواننده در فلان مجلس اعمالی از پسران و دختران حاضر سر زده که در غیر آن مجالس تصور آن هم موجب خلت آنها میگردید و خوانندگان بزرگ کاملاً باین مطلب واردند و میدانند با چه صدا و آهنگی میتوان تحریکات جنسی

را نزد شنوندگان ایجاد کرد.

طنین و آهنگ و لحن صدای زن اثر شگرفی بر مرد دارد و اگر صدا کلفت و بمی بوده باشد مرد را میگریزاند اما صدای زیر توام با اظهار زن بودن خود که همراه با لحن غیر آمرانه و غیر مردانه باشد که همه را تقریبا میتوان در کلمه حضوع جمع نمود اثر عجیبی بر مردان دارد.

بین صدا و ترشحات غدد داخلی ارتباطاتی دقیق برقرار است و دگرگون شدن صدا نزد نوجوان در زمان بلوغ یک نشانه از اثر آندو بر یکدیگر است و مؤسسات تبلیغاتی و توریستی و رادیوتلویزیونی باین امر بخوبی واقفند و برای هدایت یا اغوا میدانند چه صدائی را انتخاب نمایند.

بهر صورت دگرگونی و اثر صدای زن در مرد بهمین علت که زن با موسیقی میانه خوبی ندارد و مرد مخصوصا در برابر صدای زن قلب مریضش بطمع می افتد باید توجه داشت که حساب اسالم با صدای زن حساب تحریم تنها نیست و وضع اجتماعی پیروان خود را نیز منظور و از اینرو آنرا ممنوع ساخته است.

به نکته جالب دیگر اسلامی توجه فرمائید: مگر نیست که زمان یائسگر هرمن زنانه کم و صدای زن کلفت میشود و اسلام باین مطلب توجه نموده به شنیدن صدای زنی که به این حد رسیده آنقدر اهمیت نمیدهد که زمان موجود بودن هرمن های دخترانه و جوانی میدهد و بدون شک جریان سلام نمودن حضرت علی را به زنان مسن و سلام نکردن به دختران را بارها شنیده اید مبادا که جواب دختر ...

15 حس مخصوصی که در زنان همیشه بارور است حل کننده بسیاری از مسائل ارتباطی زن و مرد میباشد و از جمله حسادت آنان که در مورد موسیقی چون امکان توجه مرد به زن خواننده میرود زنان از شنیدن صدای خواننده ای که زن باشد بویژه اگر مرد از آن صدا تعریف نماید نفرت دارند و بطور کلی زن هنگام شنیدن برنامه کودک که اغلب کودکان نسبت به آن بی پروا هستند خوشحال است زیرا در این زمان نیز عملی در طول نیروی بر فطرت آفریده در وجودش انجام می گیرد نیروئی که بکمک حفاظت نسل اظهار وجود می نماید برنامه کودک.

16 از آنجا که نسبت آمار طلاق نزد هنرمندان بالاست تهیه آمار مورد بحث آسان بوده و دیده اند هنرمندان که تقریبا همه اشان زن خود را بعنوان انسانی علاقمند بموسیقی نزد آشنایان معرفی می نمودند و زن نیز برای کمک بفطرتی که بر آن آفریده شده که بعلاقه شوهر نسبت بخود بیفزاید در صورتیکه در محل حاضر باشد آنرا تصدیق و از هنر موسیقی ستایشی مینماید اما پط از جدا دن از شوهر بهر کس میرسد اولین شکایتش از قید و بند واجباری می باشد که او را وادار بشنیدن موسیقی و سر و کا با سر و صدا میداشته و حداقل اعصابش را خرد و خمیر ساخته است و کسانیکه زن آوازه خوانی داشته اند هنگام طلاق اغلب چنین شکوه می نماند که خانم هنگام کار و زندگی میومیو میکرده اما زمان ابراز هنرمندی چهچهه می زده اما زن میگوید من نمیتوانستم همیشه در چهچهه زدن بسر برم و حتی اینکه در جائی که اواز میخواندم هم میترسیدم لبهایم شقاق بردارد یا رنگش پاک شود (توجه فرمائید ترسش از

کمتر شدن نیروی فطری دلربائی و طنازی است نه توجه به هنر آواز خواندن).

17 کسانی که در نظر دارند کادوئی برای زنی ببرند و مطب را با خود زن در میان گذاشته اما کادو را منحصر به ضبط صوت، رادیو،آلات و ادوات موسیقی کرده اند چون ضبط صوت نسبت به دیگر آلات نزدیکتر به تمایل فطری و اسباب زندگی است اغلب زنان آنرا انتخاب مینمایند.

18 لابد میدانید صفحات یا نوارهائی پر کرده اند از صدای برخورد باران بشیشه های درها و پنچره ها و برای کسانیکه میل به آرامش اعصاب دارند و بعلت عصبانیت خواب نمی روند آنها را بکار می برند. (البته هر صدای آفریده شده در طبیعت حتی برخورد باران به زمین دارای آهنگ موزون و مناسب است) ولی میشه برای مردان نوارهای پشده بکار اید و رفع عصبانیت زن تقریبا در انحصار نوازش مرد است و موسیقی برای هیچکدام.

19 زنی که شوهر هنرمندی وزیسین دارد هرگاه با کسی که رودربایستی ندارد مثلاً با مادرش روبرو گدد و عصبانی باشد خواهد گفت این نمیگذارد گوشمان راحت باشد و در صورتیکه بداند یا دیده باشد همان صداها یا سخت ترش در راه فرت طنازی زنانگی یا حفاظت از نسل بکار میرود ایرادی نمیکند مثلاً شوهرش با آهنگ مخصوص زن را خطاب کند دوستت دارم یا کودکان را طوری سرگرم کن که بر مادرثابت گردد به کودکانش اظهار علاقه شده است.

20 مرد آقابالاسر زن است و الرجال قوامون علی النساء

(34 النساء) در هر گوشه ای از زندگی مشترک بین زن و مرد جلوه و خودنمائی دارد و موسیقی که بقول هنرمندان زبان گویای احساسات است مقبول زنان نیست همینطور که اگر مرد قوای آمرانه خود را بکلی از دست بدهد و بطرف زنانگی برود بطرف احساسات که بزنان نزدیکتر است یا بطرف زبان گویای احساسات موسیقی زنان احساس میکنند که الرحال قوامون خود را از دست داده یا میدهند.

21 - فطرت آدمی بر بسیاری از آفریده شده هاست که همه در نهاد فطرت بر توحید توجیه میگردد از جمله فطرت بر روبکمال و تکامل رفتن است و از جمله جچلوه گریهای این مرتبه داشتن و نداشتن مردان و زنان میباشد که حتی در زمان زندگی مشترکی که دارند حاضر نیستند بهیچوجه از دست بدهند: مرد از زن میپرسد روغن داریم؟ زن پاسخ میدهد داریم.

اما زن ناگهان بشوهر میگوید روغن داریم اما ذره ای شرینی در خانه ات نیست و همینطور در داشتن امور معنوی است چون هر کس دوست دارد مورد تقدیس قرار گیرد و در راه فطرت جلوه گری نماید آماده پذیرش سخنان نیکوست و شخص نیکو هرگز عاری از خصلت های نیکو نیست وچه نیکو و چه غیر از آن هر کس مرتبه شرافتی را قائل است که به آن سوگند میخورد و هر فردی قبل از آنکه در جستجوی غذای خوب و هوای خوب باشد در جلد دوم شرح دادم در جستجوی خدای خوب است یعنی بیشتر در آرزوی اینست که کار پسندیده ای کند تا بمردم بفهماند او مرد شریف و کریمی است و بهمین جهت وقتی از بچه ها بدی سرزد مادر

فریادی متوجه شوهر بر می آورد: آی بچه ات چه میکند یا بچه ات شکست یا بچه ات قهر کرد یا ... و اگر کاری بر فطرت وشایسته از او دیده شد: ناز بچه ام بشوم، بچه ام خندید، بچه ام ایستاد بچه ام یواش زمین گذاشت و... پدر هم چنی است: بچه ات را بگیر صدا نکند، بچه ام چه قشنگ و بزرگ است ...

محال و ممتنع است یک ویالون بسیار مجلل و عالی و بی نظیری هک از بتهون بارت ریده هرگز زن بگوید ویالونمان در صورتیکه به آن کاسه سفالین حاضر است بگوید کاسه امان کوزه امان ظرفمان ... و این نوعی طرد است که زن نسبت به موسیقی در خاطره دارد و از طرف وی صورت میگیرد و حتی بندرت دیده شد هنگام ناز آمدن زن و ابراز شدت علاقه برای جلب توجه تام و خاص مرد فقط بطرف خود و طرد همان ویالون یاواشکی پاش ر کنار ویالون معظم گذاشته میگوید اینها چیه از اینجا بردار یعنی حتی در شناسائی ان اظهار شک مینماید یعنی حاضر نیست موجودیت آنرا برسمیت بشناسد یعنی این شی ء نکره مزاحم و سد راه زندگی مشترک و فیمابینی است که باید برداشته شود این زبان گویای احساسات و عواطف است که در زنان قوی تر بوده و باید باشد و آنچه باید در مرد نیرو گیرد زبان گویای عقل و اقا بالاسر بودن و الرجال قوامون علی النساء است که دخرت شاه هم زمان بلوغ در آن کاخها و دربارها احساس میکند در خرابه ای با شوهر دخواه وطاب (اشاره به آیه شریفه 3 النساء) برایش خوشتر و بهتر است از اینکه در کاخ سایه پدر و مادر بر سرش باشد سایه شوهر بر سر زن تاج اوست و قوام زندگیش و پدید آورنده و

جلوه گر سازنده فطرتی که پایه و اساسش بر حفاظت از نسل بنا نهاده شده است.

22 بسیار میشود که زنی هنرمند را بطور رادیو تلویزیونی مودر مصاحبه قرار دهند اگ با چنین صحنه ای برخوردید توجه فرمائید که اگر از زن پرسیده شود: حال که شما از کارتان اینقدر راضی هستید و فرمودید پسری و دختری دارید آیا آنان را نیز هنرمند خواهید ساخت؟

زن برای اینکه کارمند رادیوتلویزیون است و یا شرط ادب یا ... کرده و آخرین تعارفی که میکند بدون شک چنین پاسخ میدهد: به بچه هایم آزادی داده ام که هر رشته را دوست دارند انتخاب کنند. (اضافه شود با مطالعه مختصر در اوضاع و احوال زنان آوازه خون که چه شد به زمره هنرمندان پیوستند میتوان تشخیص تکلیف فرزندانشان را داد).

23 مطالب دیگری نیز هست که چون بدرازا کشید فقط در پاسخ کسانیکه میگویند ما دیده ایم زنانی را که شدیدا به موزیک علاقمندند باید گفت انحرافات زیاد است و چه بسیارند زنانی که شدیدا علاقه دارند لباس مردانه بپوشند و چه بسا پسرانی که در آرزوی بخانه شوهر رلفتن و شب زفاف دیدن بسر بردند تا دو سال قبل در پایتخت کشور تشیع بآرزوی خویش رسیدند و عقده مفعولیت آنها گشوده شد. اما گوش آلت شنوائی می باشد و مغز پاسخگوی شخصیت و نشان دهنده واقعیت.

آدمی دو نوع ظرفیت دارد جانش بوسعت آسمانها و جسمش آنقدر که اگر بیشتر بخورد گرفتار است و کمتر در آزار، زیادتر بردارد کمرش میشکند و کمتر میماند، بیشتر بشنود کر می شود و کمتر کور اما جانش آنقدر که هزاران کار خیر انجام داده وباز میطلبد و هزاران کتاب مطالعه کرده باز میخواهد و عمده تفاوتش با حیوان از اینجا معلوم که اگر ظرفیت دلش، گوشش، چشمش همانند ظرفیت اعضاء حیوانیش گردد کالانعام است بل هم اضل چرا بل هم ال زیرا کسیکه ظرف و ظرفیت دارد و خالی میدارد باز هم بل هم اضل (و لقد ذرأنالجهنم کثیرا من الجن و الانس لهم قلوب لا یفقهون بها و لهم اعین لا یبصرون بها و لهم آذان و لا یسمعون بها اولئک کالانعام بل هم اضل اولئک هم الغافلون 171 الاعراف).

آری ظرفیت جان بسیار وسیع و هم فوق العاده ناثابت و ظرفیت جسم کم و ثابت و از اینجهت که جان ناثابت وهر لحظه در هوائی، هوسی آرزوئی، شری، خیری، دوزخی، بهشتی نمیتوان از آن مدل تهیه کرد یا وجود ناثابت را مورد مطالعه قرار داد و لذا قل الروح من امر ربی است و آدمی نمیتواند در آن غور و پژوهش انجام دهد اما جسم ثابت و قوانینش معلوم و مغز آدمی نیز اندیشمند و میتواند و توانسته آنرا موشکافی کند و قوانینش را در جهت طول و عرض مورد مطالعه قرار دهد و تا اعماق ذرات وسلولهایش فرو رود و بررسیها نماید

و از جمله شناخته آدمی را ازجمله دو نوع اعصاب است سمپاتیک و پاراسمپاتیک و دانسته جسم را که طاقت بیشتر برداشتن نیست وباید سمپاتیک پاراسمپاتیک را که همیهش آزادانه یکدیگر را کنترل میکنند و اگر آن آدمی را بطرف فعالیت و تنگی زیاده از حد ببرد این باز میدارد ودر صورتیکه این بجانب خمودگی و فراخی بکشاند ان نمیگذارد و با موسیقی که میتوان با نغمه ای خنداند و با نوائی گریاند این معنا را میرساند که موسیقی در هر پرده و هر ضربی باشد مزاحم و تحمیل کننده بر اعصاب است در صورتیکه کار خیر و توی و در مرحله فوق العاده ونهائیش شهادت که حداقل اجتماع ننگین را اگر در مدت کمی باشد از شر خندیدن و بد کردن باز میدارد یا چون شهادت حسین علیه السلام تادامنه قیامت از دو جانب فعال و زنده است هم بخیر وامیدارد و هم از شر باز میدارد.

اینگونه اعمال که اجتماع خاموش را گویا و جانهای تاریک را روشن میسازد غیر از موسیقی است که تعادل اعصاب مراقب یکدیگر را از مراقبت باز دارد و در نتیجه غدد مترشحه را نیز بکم کاری یا پرکاری بدارد، و از جمله کشف جدید است درباره:

اثر موسیقی بر معده

آنچه را بعنوان یک مطلب علمی پژوهش شده میتوان در باره اثر موسیقی بر بدن تقدیم داشت نتیجه تحقیقاتی است که بوسیله آقای لودویگ دوملینگ پروفسور طب فرلانژ معمول و در پانورامای علم و تکنولوژی انتشار یافته است.

در آزمایشات پرفسور موسیقی های شب کوتاه موزارت

سمفونی سرنوشت بتهون موزیک بیت آوازهای پاپ یعنی موزیک مدرن نسل جوان مود بررسی و آزمایشات مکرر قرار گرفت و نتیجه اینکه ترشح عصاره گوارشی معده و اسید کلریدریک در کسانیکه به موزیک پاپ گوش کرده بودند بیش از سایرین تقلیل و کاهش یافته بود.

ناگفته نماند قبل از این نز تا حدودی مسئله قلمداد شده مورد پژوهش و بحث طبی قرار گرفته از جمله مشاهده کردند شخصی را که در برابر تلویزیون قرار گرفته و ناظر صحنه های وحشتناک میباشد ترشح اسید معدیش زیادتر شده و زمان تماشای صحنه های فرح انگیز و مخصوصا هنگام شنیدن موسیقی های کلاسیک ترشح اسیدی معده اش بمیزان قابل ملاحظه ای کاهش یافته است (1) ودر اینجا باز شما را به اعصاب سمپاتیک و پاراسمپاتیک که عملی معادل آنها در اینجا انجام داده شده متوجه میسازم یعنی مشاهده صحنه های وحشتناک و دیدن مناظر فرح انگیز که در برابر یکدیگرند و با نظر سطحی تصور میشود همانگونه که خدای متعال پاراسمپاتیک را مهار سمپاتیک و سمپاتیک را متعادل کننده پاراسمپاتیک آفریده صحنه های زننده نیز جبران کننده یا مهار مناظر فرح انگیز است و برعکس در صورتیکه ملاحظه فرمودید هر دو زیانمند و غیر بهداشتی عمل می نمایند و روبرو ساختن قوانین انفی با مقررات آفاقی جز آنکه با توجه به فطرتی که بر آن پایه و اساس آفرینش نهده شده است بهیچوجه دیگر قابل توجیه و تصحیح نیست و قیاس و سنجش وارد نمیباشد و تنها آنکه بنحو احسن و بر فطرت هر دو

1- مجله تندرست دیماه 1348 صفحه 54.

را (آفاق و انفس) آفریده دانسته چه باید کرد و چگونه باید کرد و همه را بوسیله سفرا وفرستادگانش معلوم و معین داشته است.

میگویند و باثبات رسانده اند کسانیکه لغت زیاد میدانند و وارد باین کارند یعنی فقط رشته تخصصی اشان لغت دانستن و همانند یک لغت نامه اند حس تفوق طلبی در آنان فوق العاده است و آنقدر خود را برتر میدانند که از اعاظم آنها یکی تا آنجا خود را برای زندگی در جوار انسانها و بر عالم خاک کوچک دید که دو بال برای خود درست کرد تا در آسمانها، جائیکه درخور زندگی اوست به پرواز دراید و محلی در شأن خود بیابد و سکونت اختیار نماید و با اولین پرواز روحش به آسمانها رفت و بخواسته اش نایل گردید و دیگری سر به بیابان نهاد که دیدن و تماس به آدمها بر او گران است و ... و اثبات رشد حس تفوق طلبی در کسانیکه لغت زیاد میدانند با توجه بسرانجام زندگانیشان بهترین راه است و بهمین قیاس و سنجش میتوانیم به اثر زیانبخش موسیقی بر اعصاب با توجه دادن به مطالعه اوضاع و احال اکابر و اعاظم اهل فن مربوطه وقوف کلی حاصل نمائیم و بدون شک کلیه آنان از اثرات شوم عدم تعادل اعصاب سمپاتیک و پاراسمپاتیک آزرده خاطر بوده اند و بر حسب آنکه استعدادهای نهفته ارثی و برآیند صفات غالب فامیلی در کدام جهت جلوه گری داشته در شرح احوالشان عده ای را مبتلا بضعف شدید اعصاب و برخی را به کاهش قوای باصره ای یا حسی دیگر مخصوصا قوه سامعه یا دچار اختلالات ذهنی یا هیجانات فکری و یا مبتلا بسقوط به طرف تمایل به پدیده های سمپاتیکی و هیجانی یا پدیده های پاراسمپاتیکی و خمودگی و افسردگی با توجه به

رابطه دستگاههای صاف کننده کلیه ها به نارسائیهای کلیوی دچار شده می بینیم و چه بسیار معتاد بمواد مخدره.

اینکه قوای سامعه ای را تخصیص زدم از اینجهت که از دو جهت بوسیله موسیقی متأثر می شود یکی از اینکه موسیقی نشاط انگیز یا اندوهبار بر غدد مترشحه و اعصاب نامبرده اثر کرده تمام احوالات فیزیولوژیکی بدن را زیر و رو می نماید و دیگر آنکه پرده صماخ در برابر ارتعاشات اصوات بتدریج حالت ارتعاش پذیری خود را از دست داده رو به سفتی و پیری سوق داده میشود و در همین جلد در آنجا که باثبات رساندم چرا خدای متعال گوش را در بسیاری موارد در کتاب کریمش مقدم بر چشم ذکر فرموده است نشان دادم اثر سمعی بصری بر بصری سمعی مقدم و متأثر است و ناچار آلت شنوائی بر بیائی راه عمیق تری بجانب جان و دل کشیده شده دارد.

از جمله کارهای ارزنده دو تن از نویسندگان کشور خودمان (1) جمع آوری طول عمر 46 نفر از اکابر و اعاظم نوازندگان ایتالیائی، فرانسوی، انگلیسی، آلمانی و غیره است که عمر متوسط آنان نیز این نویسنده حاسب و رقم متوسط را بدست آورده است و از نامبردگان 3 نفر 59 سال یکنف 58، چهار نفر 56، دو نفر 55 دو نفر 54 شش 53 و 52 دو 51 دو 50 یک 49 دو 48 سه 47 یک 46 یک 45 یک 44 دو 42 سه 39 یک 37 یک 36 یک 35 یک 34 یک 42 یک 31 یک 27 و یک نفر 26 سال عمر کرده است که حد متوسط عمر آنان 5/47 سال میگردد و با

1- آقایان سعدی حسنی و حسین عبداللهی خوروش.

توجه به :

طول عمر متوسط هنرمندان بزرگ موسیقی

باید گفت: ان لم یکن لکم دین فکونوا احرارا فی دنیاکم اگر کسی هست که نسبت به اسلام علاقه ای ندارد حداقل برای اینکه عمر بیشتری کند در رابطه اش باساز و آواز تجدید نظر بعمل آورد. بعلاوه این سؤال را دارم:

اینکه میفرمائید موسیقی زبان گویای عواطف و احساسات ماست و برای ما نشاط آور می باشد آیا اسلامی که فرمول کلی اش درباره غذا این بود و الطیبات من الرزق قل هی للذین آمنوا (قرآن مجید) و غذاهای پاک و پاکیزه را برای مؤمنین میخواست و حضرت رضا فرمودند خداوند هر چه را که بدن را بفساد و تباعی کشاند حرام فرموده و چون به از بستر بلند شدن میرسد میگوید ناگهان نایست که قلبت ناراحت میشود و چون به راه رفتن میرسد چنین و چنان و مسواکش آن و. تخیلش چنان و هر جا و هر زمان مراقبت کامل و دلسوزی از پیروانش بعمل می آورد اما چون به موسیقی نشاط انگیز میرسد پیروانش را از این لذت عظمی و فیض بزرگ محروم میسازد ! بخدا قسم چنین نیست واسلام برای روشن کردن جانها از هیچ دریغ نداشته و چون بالتبع داشتن جان روشن با جسمی سالم همراه است در این باره یعنی برای بهداشت و در راه بهداشت قصوری نورزیده است. اصولاً نمیدانم به:

توجه کرده اید یا خیر. هیچ بحث لازم ندارد که چگونه موسیقی وقت دانا و نادان را میبلعد فقط باید متوجه بود اثر تخدیری ساز و آواز بر اعصاب بویژه در هوای گرم که مدتهاست باثبات رسیده و یک امر بتجربه رسیده ای برای همگان است علاوه بر بلعیدن همان زمان با اثر مخدر خود مدتها اثرش باقی و شخص را بی پروا می سازد و در صورتیکه اصالت موسیقی را منظور رداریم که کمتر بدون می و معشوقه است ببیند علاوه بر انکه با جان و ناموس مردم بازی میکند گردش ایام را چگونه ببازی می گیرد؟

من از کسانیکه یک برنامه مذهبی را گوش میکنند و از شنیدن مطابش متأثر می شوند خواهش می نمایم بلافاصله دستگاه را خاموش کنند زیرا نشیدن موسیقی بلافاصله پس از یک سخنرانی مذهبی در جانتان رخنه ای وخللی ایجاد می نماید: دو سر سیم اختلاف فاز دارد برق میدهد د گوشه بیابان اختلاف حرارت دارد طوفان میشود دو قسمت اجتماع اختلاف طبقاتی است انقلاب را بوجود می آورد؛ شما که علاقه مذهبی اتان سبب شد بشنیدن سخنرانی مذهبی بپردازید و سخنان خدا را از راهی به جانتان فرستاده اید ورود لهو الحدیث و سخنانی که ورودش از نظر اسلام به جانتان ممنوع است اختلافی دگرگونساز در شما را سبب میگردد.

الان سخنرانی مذهبی شما را بیاد خدا و آرامش اعصاب و تعادل و تسلط بر نفس و روشن شدن جان دعوت کرده بلافاصله موسیقی نشاط انگیز یا حزن آور و بهر صورت صداهائی که آدمی را از تعادل خارج میسازد وارد و جان انسانی را ببازی و دگرگونی

میگیرد.

اینکه هنرمندان سینماها و تآترها و ... روحیه مخصوص بخودشان را داند تمام آن از راه چشم دچاغرشان نساخته بلکه گوششان هم سهیم است و حاکم بودن سکس بر دسته های شناخته شده با داشتن وزیرانی چون موسیقی و رقص و نگاه های مخصوص و ... بقدرت خود باقی است و اگر کافران هم بنده هوی و هوس نشوند دریچه امیدی را می بینیم که بر رویشان باز است اما بظاهر مسلمانان بنده هوی و هوس بلکه مسلمانان جغرافیائی که بنده تاریخند تصور کنم باز شدن حتی روزنه ای که نوری از آن بر جانشان بتابد مشکل بنظر می رسد.

پدر جوانی متدین روزی به پسرش گفت شیخی ظهر میهمان ماست جوان که همانند همه جوانان عطش وافری نسبت بمعارف اسلامی داشت (و چه بسیارشان که از آب زلال بی بهره می مانند و مجبور میگردند آنچه را بخوردان می دهند بجای آب گوارا جهت رفع عطش ببلعند) خوشحال شد. شیخ که فقط چهار رکن عالم نمائیش چهار عین (عبا عصا عمامه نعلین) درست بود آمد و بخوبی بر سفره نشست و کرد آن چه را کرد جوان بر سر سفره از او مسئله ای پرسید گفت بعید العهدم پس از برچیدن سفره مسئله دیگری مطرح ساخت گفت پاسخ در حورقهم شما نیست بدرقه اش میکرد از خانه خارج شد سؤالی نمود گفت باید ببینم رکابش میگرفت که سوار شود پرسشی نمود جواب داد بفرصت مناسبی موکول باشد جوان عصبانی شده گفت هر چه نان پدرم خوردی حرامت باشد!

ما هم از هنرمندان کشورمان می پرسیم و در آخر بوسه برکابشان میزنیم و چهار سؤال داریم:

آیا شغل شما چیست؟ اگر بعید العهد نباشید هنرمندید خاصیت هنرمندان در زمان اشتغال به ساز و آواز چست؟ اگر پاسخ در خور فهم نویسنده، باشد آنقدر خواص دارد که همیشه جای هنرمندان نزد سلاطین بوده است! سلاطین بدون شک بعدل و داد با مردم فتار میکرده اند و خیر ملتشان میخواسته اند؟ در صورتی که نباید بکتاب مراجعه فرمائید بلی! پس شما وسیله رساندن عدل و داد بمردم بوده اید یا برای شما همین قدر و قیمت کافیست که مردم را بنشاط یم اورید و زبان گویای عواطف و احساسات مردمید یا در نیرومند ساختن صفاتی که از آنها بروز عدل و داد میگردد سهیمید یا وسیله احیای عدل و اعتدال بدست شماست یا ... یا از گوشه میخانه و شراب و آمیزش و ... تعریف و تشویق و بلکه تحریک می فرمائید!

در اینجاست که اگر پاسخ را بوقت دیگری موکول بفرمائید میگویم هر چه نان دولت یا ملت میخوید حرامتان باشد و اگر پاسخ میدهید بفرمائید صفحه رنگ رخساره نشان میدهد از سر ضمیر» ما همه خودمان غرق در نشاط و عواطف و احساساتیم و میخوهیم خرد و پا شش را بمردم برسانیم! و این بود:

و کسانی که هموزن خودشان پولسازند و گاهی جزو صادرات کشورشان هستند و با ابراز هنر و هنرمندی که در کشورهای دیگر می کنند بر ارز کشورشان می افزایند و زمانهائی جایشان دربار سلاطین بوده و ندرتااگر متمکنی میخواسته دسته ای طرب انگیز دعوت کند بخجر می افتاده و هم اکنون همه خانه ها دربار سلاطین است و با کلید زدن طرب انگیز و نشاط بخش میگردد و اگر بر یکی از شما امر مشتبه شود که خدای ناکرده بنشاط آمدن ما موجب نشاط استعمار هم میشود که علاوه بر نان هوا هم حرامتان.

خدا کند که فرزند خودتان پرفسوری محقق شود و از زبان پروریده خودتان زیانهای محرمات اسلامی که از جمله موسیی و غناست بشنوید و آنوقت اگر قاچاق تریاک و هروئین را که بمردم ضرر میزند بد دانستید در اینکه شما هم با آلات و ابزار خدا داده و آزادانه قاچاقچی هستید وقوف کلی حاصل نمائید.

من منکر نیستم که اگر قطعی و مسلم شد بیماری است که فقط با نوعی موسیقی درمان میشود مجاز است اما مگر همه بیمارند و همه حق دارند دمان کنند؟

یادم آمد که جراید می نوشتند فلان دسته که آواز میخوانند و ساز می زنند جوانان چه پسر و چه دختر جیغ میکشند بهت زدگی پیدا می نمایند و ... آیا موسیقی شما که زبان عواطف و احساسات است و چنین عکس العملی در جمعیت ایجاد مینماید این حرکات

و اطوار شنوندگان را چگونه توجیه فرموده و آیا چه پاسخی نسبت به هنر شماست و چگونه تعبیر می شود چرا زبان احساسات طرف را مبهوت میسازد؟

ارزش کار شما زمانی معلوم می شود که یک دستگاه فشار خون و یک دستگاه سنجش فشار اعصاب و یک دستگاه تعیین آزردگی ضمیر باطن به شنوندگان نصب شود و فشارهای وارده بر آنان را بشما نشان دهند چون فشار خون بالا و متغری را که ایجاد مینماید و مود ناسائی است برای نتیجهئ عمل کافی بنظر میرسد باید ارزش کارتان را از نظر فیزیولوژی انسانی بلکه قدر و قیمت خود را بدانید.

در صوتیکه از میان دوستانتان دانشجوی پزشکی یا پزشک باشد کافیست بپرسید کدام بیماریهاست که هیجانات یکی از علل ایجاد کننده آنند؟ و برای شنیدن پاسخ خود را آماده نمائید که نام بسیاری بیماریها را بشنوید که در قلمرو امراض قلب و عروق و بیماریهای هاضمه ای و اعصاب میباشد سپس به یکی از موسیقیدانها یا کسانیکه در ان باره اطلاعاتی دارند از تعریف موسیقی بپرسید بدون شک گویند موسیقی زبان گویای عواطف و ترجمان احساسات است اما اگر دنباله سؤالات را بآنجا بکشانید اینکه مرتب در جراید مینویسند ارکستر در فلان محل دختران و پسران را بپایگوبی و هیجان و چاقوکشی و حتی به تجاوز کشاند یا درباغ وحش فلان انواع حیوانات با فلان ارکستری برقص و هیجان افتادند بپرسید هیجانات ناشی از ساز و آواز چیست میگویند اینها تلاطم احساسات درونی است ! از اینقرار شما میتوانید کتاب پزشکی

دوستتان را حاشیه بزندی و هر جا هیجان را علت پیدایش بیماری معرفی نموده درحایه بنویسید از جمله موسیقی و ساز و آواز.

در کتاب صفحه موسیقی از نظر دین و دانش» بحث جالبی تحت عنوان احساسات شده است (1) که خلاصه اش چنین است: روح ما را دو پایه است عقل واحساسات که عقل خشن و مدبر و راهنماست و امور استدلالی و راهنمائی بسوی سعادت با اوست و چون خورشیدی عالم تن انسانی را روشن کرده و جلب منفعت و دفع ضرر را بعهده دارد.

احساسات به روح انسان حرکت و شور و نشاط می بخشد خنده ها، لذتها، گریه ها، جنبش ها، خشمها، شورها همه از احساسات سرچشمه میگیرد. عقل بمنزله اسکلت و ساختمان فیزیکی موتور تن آدمی و احساسات بمنزله بنزین آن است.

اگر عقل چراغش خاموش بماند سعادت در فرار راه زندگی بشر کشته میشود ولی اگر احساسات از روح انسان رخت بربندد زندگی مانند سرابی تاریک و خشک و بی روح و نشاط میگردد از این جهت عقل و احساسات را باید بطور جداگانه ارضاء کرد.

خوراک عقل علم است که با افزایش علم تکامل می یابد و خوراک احساسات در دل طبیعت نهفته است از دیدن مناظر زیبا و آهنگهای شیوا، مجالست ها روا و ... و توازن بین عقل و احساسات یعنی سلامتی زندگانی و در این بین نیروی فطری پرسش که در انسانها بصورتهای گوناگون تظاهر مینماید که اگر به توحید گراید نجات دهنده انسان است از میان ماده محدود و قرار دادن

1- اثر آقای سید محمدرضا جوهری زاده.

عقل و احساسات متعادل است در یک عالم بینهایت و سرشار از بسوی کمال و تکامل و سعادت رفتن.

موسیقی احساسات پاک خدائی را که پرده های محدودیت مادی را دریده و در بینهایت بهه مند است باز به عالم محدود و ماده برمیگرداند و آدمی را در خیالبافی و هیجانات خود نگهمیدارد.

زیاده از حد به بحث پرداختم از اینرو با یک خطاب دگر که بگذارید ساعتی هم بجای ساز و آواز ما را از بحث های علمی متنفع گردانند عنوان:

نظریه برخی دانشمندان جهان درباره موسیقی

را باز کرده و بهمین علت که تصور میکنم مطلب بدرازا کشیده شد طالبان را به کتابهائی هک در این باره بفارسی نوشته شده: الغناء و الاسلام، موسیقی از نظر دین و دانش، اسلام و موسیقی، اثر موسیقی بر سلسله اعصاب، تاریخ موسیقی، و ... (1) جهت مطالعه دعوت می نمایم هر چند برای اهل ایمان آیات و اخبار ذکر شده کافی و نیازی به سخن و اظهار نظر دیگری نیست ولی مطالب بیان شده در طول فرمایشات پیشوایان دین هر کدام ترجمان کلماتی از مطالب آنان و در میان سخنان نوابغ و بزرگان جهان جای مخصوص خود را دارد یعنی آنچه را چهارده قرن قرل از جانب

1- اثر آقایان حاج سید محمود علوی - سید محمدرضا جوهری زاده - حسین عبداللهی خوروش - سعدی حسنی - حسین عبداللهی خوروش و ....

آفریدگار ابلاغ گردیده هم اکنون بنحوی هر قسمتی از آن بوسیله دانشمندانی بانواع و اقصسام بازگو می گردد.

موسیقی و کار

بهمان سنجش و نسبت که اسلام و کار چون شی ء و سایه بدنبال یکدیگر روابط و ضوابط مستحکمی دارند بین موسیقی و کار و موسیقی و الام بر خلاف تصور فاصله و تفرقه است.

برخی گمان کرده و میکنند برای بهتر کار کردن و مخصوصا کار بیشتر ازکارگر کشیدن بهتر است ترنمهائی را بمغزش وارد و از این راه بکار وادار و تحریکش نمایند در صورتیکه همانطور که در جلد سوم مربوط به روزه ثابت کردم در اثر رساندن مواد غذائی بهتر بویژه غذاهای پروتئین دار مخصوصا در صبح هم حوادث و سانح بین کارگران کمتر اتفاق می افتد و هم محصول بهتر و بیشتری تحویل داده می شود و پژوهشی در این باره انجام گرفت بر حسب تصادف نبوده بلکه بعلت پیدایش تصنیفی بود که در آلمان چند سال پیش طرفدارانی پیدا کرد و در ضمن این امر خلاف نزدیک ببار شده بود که هر کاری با موسیقی بهتر و احتمالاً بیشتر پیشرفت دارد و اندک اندک این عقیده در مورد کارهای خارج از خانه و بعدها نزد مردم خارج از آلمان سرایت کرد و عده ای از دانشمندان را باجبار به تحقیقات واداشت و نتیجه آن در آلمان نشان داد که این مسئله واقعیت ندارد.

ناگفته نماند باز هم در این پژوهش اسکلت مذهبی کلیساها (موسیقی) بطور کلی طرد نشد و اعلام گردید در مورد بعضی

از کارها بخصوص فعالیت های بدنی مانند اطوکشی یا برای سکانی که کنار نوارهای متحرک کارخانه ها کار میکنند شنیدن موزیک ملایم موجب نشاط گردیده و نافع است و در برابر آنچه را با حدت و شدت بیان داشته و آنرا به آزمایشهای متعددی که به انجام رسانده ژاند نسبت میدهند اینکه بطور قطع کسیکه چیزی می نویسد موزیک هم گوش میدهد تعداد غلطهایش زیاد میشود زیرا زمان شنیدن موزیک توجه یک جانبه و مقصددار آدمی مانند شاقول در نوسان خواهد و در برآیند شنیدن و توجه نوشتن فعال است بعلاوه باثبات رسیده مدت کار طولانی تر شده و به اعصاب فشار زیادی وارد میگردد و بطور کلی عقیده دانشمندان بر اینست که شنیدن موزیک در ضمن کار توانائی انسان را برای انجام کارهای فکری کم میکند و سبب پیدایش اختلالاتی در کار اعصاب میشود.

بدون شک ملاحظه فرمودید موزیک توانائی مغز (کارهای فکری) را کم میکند و فقط بر توانائی نخاعی (کارهای دستی) می افزاید یعنی اگر تازه سخن آقایان درست باشد که بدون شک هر چه بر خلاف دستورات و مصالح اسلامی عنوان شده یا میشود مردود و مطرود است و محرمات الهی جز زیان و فساد نتیجه ای بر آنها مترتب نیست و تازه اگر سخن آقاین درست باشد که موزیک برای کارهای یدی نافع است ما هم برای کسانیکه دست بدون مغز دارند هیچ کاری را بد نمیدانیم.

کار بیشتر، شیر زیادتر و اقتصاد بهتر

مینویسند فلان موسیقی اگر در طویله گاودان نواخته شود شیر بیشتری میدهند یا اگر ترنمی از موزیک فلان کس در کارخانه بگوش کارگران برسد کار بیشتری تحویل میدهند.

اسلام را دیدید در آنجا که درباره طولانی شدن عمر سؤال شده بود از جمله دستوراتش این بود که بهترین غذا را باید صبحانه خورد و آمار علمی مربوط بکارگاهها را گفتم چنین بوده که در بین آندسته کارگران که صبحانه اشان از ناهار یا شام بهتر بوده محصول بیشتر و بهتر تحویل داده شده و حوادث و سوانحی بینشان کمتر رخ داده است اما مگر اسلام در اینجا بخواب رفته بوده که دستور مترنم ساختن محیط کارگاهها را نداده است و چرا اسلام همه جا از کارگر طرفداری کرده تا سرحدی که گفتم نبی گرامی در مسجد با کسانی دست دادند ناگهان دستی چون قطعه ای کنده سفت در دستشان قرار گرفت نگاه کردند دستی را دیدند که از فرط کار سخت شده و پر از پینه بود دستش را رها نکرده بطرف منبر مراجعت فرمودند مردم برگشتند که چه خبر است و چه شد نبی گرامی تجدید سخن می فرمایند.

حضرت بر پله منبر قرار گرفته پرسیدند چه دستی عزیزترین دستها نزد خداست؟ جمعیت پاسخ داد دست رسول خدا محمد. خیر دست ابراهیم پدر انبیا. خیر دست جبرئیل خیر و هم اکنون دستی که محبوب ترین دستها نزد خداست بشما نشان میدهم و

دست چون قطعه ای چوب کارگر را بالا آورده نشان دادند و بر آن بوسه زدند و هنوز تاریخ یاد ندارد هیچ پیشوائی حتی آنانکه برای کارگران خودکشی می نمایند و تظاهراتی دارند بر دست کارگری بوسه زده باشد که سفیر الهی شخص اول اسلام این کار را کردند اما برای رعایت حداقل بهداشت رواین کارگران مگر اسلام در خواب بود که دستور مترنم ساختن محیط کارگاهشان را نداد بلکه بر عکس شنیدنش را حرام ساخت درست این قضیه همانند جریانی است که در جلد سوم مربوط به روزه گفتم:

پیشوائی در ماه صیام سخنرانی کرد که کارگران چون در اقتصاد به علت گرسنگی کشیدن به کشورشان صدمه می زنند روزه شدن بر آنان واجب نیست در صورتی که به اثبات رساندم برای پیشوا تهیه غذای بهتر جهت کارگران مطرح است و کسانی که مواد پروتئینی به قدر کافی به آنان برسد با روزه شدن به اقتصاد کشور صدمه نمی زنند و حتی به اجتماع و انقلاب.

قضیه مترنم ساختن کارگاهها نیز در ید قدرت کارفرماست کارفرمائی که سی واحد پولی از کارگر کار میکشد و به او ده واحد می پردازد احساس کسر و کمبود دارد چه بهتر که با موزیک چهل واحد کار کند و ده واحد بگیرد هر چند سالیانه پنج نفرشان به گورستان یا تیمارستان روانه شوند، شیر گاو هم با موسیقی بیشتر شود باز همه جاده ها از راه استعمار آدمی یا استثمار حیوانی به رم ختم می شود.

چه شد موزیک های تند را همه مضر دانستند (1) و ترنم

1- حتی تحت عنوان نسل آینده کر میشود موزیکهای پر سر و صدا را تخطئه میکنند (مجلات سلامت فکر سال چهاردهم صفحه 21) یا برخی موسیقی را کر کننده جوانان میدانند، صفحه 18 کیهان 8131.

خوب است، ارکسترهای دسته جمعی بد است اما صدای ملایم از نوار شنیدن مفید زیرا آنها هزینه بردار است و اینها نیست و التماس دعا!

بلندترین کمات و ابراز احساسات درباره موسیقی

معمول شده و تقریبا تازگی هم دارد که کلمه ای را عنوان مینمایند و هر کس از اکابر جهان که راجع به آن چیزی گفته است ذکر منماید بعنوان مثال کلمه خوشبختی را می آورند و کلمات قصاری که درباره اش بیان گردیده است مذکور می دارند یا کلمه کتاب یا شراب و ...

از جمله در قلمرو و کلمه موسیقی همانند موارد نامبرده مطالبی از بزرگان جهان ذکر شده است و چون برای جهانیان و حتی متأسفانه کتابهای مذهبی چون کتابهای من سخن بزرگان یعنی سخن اکابر از کلیسا از اینرو که هر چه را به آسمان رفتگان و بمب به هیروشیما افکندگان و کوره های آدم سوزی را شعله ور گردانندگان بگوید چون صاحب تکنیک و قدرتمند مقبول و مورد اعتماد است آنچه را در اینجا ذکر می کنم از بزرگان اهل کلیساست کلیسائی که شرح دادم از جمله پایه و اساسش بر موسیقی و شراب و ... هم هست.

ناگفته نماند کتابهای اولین دانشگاه هم قول دانشمندان

را خدای ناکرده برای تأیید مطالب اسلامی ذکر نکرده است بلکه اگر مطلبی از اسلام و سپس از دانشمندان بیان می گردد هر چند در خور عظمت قرآن واسلام نیست بلکه ذکرش لزومی ندارد فقط برای نشان دادن سوابق اسلامی است و اینکه فلان مطلب علمی اگر تازه بیان شده است سابقه حیات علم اسلامیش چهارده قرنی می باشد.

اما باختصار هر چه تمامتر بذکر چند مطلب بلکه بذکر کلمات قصاری چند در بزرگداشت موسیقی می پردازم:

زندگانی موسیقیدانان جزئی از حیات اجتماعی ماست و موسیی آنان وجهی از بیان حال و احساسات وعواطف ماست.

موسیقی زبان احساساتی و بیان زیبائیهائی است که از عالم انسانیت انتظار آنرا داریم.

راد مردانی که عمر خودرا در راه پیشرفت هنر موسیقی صرف نمودند در حقیقت بزیبائی دست یافتند و در مساعی عالم انسانیت و تشکیل اجتماع حقیقت گوئی سهیم اند.

همه قادر به فهم و تقدیس هنر موسیقی نیستند جز آنانکه حتی اگر از آن بی بهره اند در دوست داشتن موسیقی باقی مانده اند.

و ...

شرح و توجیه و در آخر استنتاج آن بهیچوجه لازم نیست زیرا کافی است کسانیکه با خواندن مطالب فوق به موسیقی علاقمند شدند مطالبی را که درباره یک کلمه قابل بحث مثلاً کتابخانه، شجاعت، و ... بصورت کلمات قصار آورده اند بامطالب فوق مورد

سنجش و قیاس قرار داده قضاوت خود را بنمایند و قضاوت درباره موسیقی را هم اکنون پس ازمطالعه اوراق چندی که در این کتاب ملاحظه فرمودد ...:

زندگانی موسیقیدان جزئی از حیات اجتماعی ماست زندگانی نانوا و بقال هم خارج از حیات اجتماعی نیست (با توجه به مفهوم حقیقت که نتیجه عمل درست است).

موسیقی زبان احساسات و عواطف و بیان زیبائیهاست مادر اسلام هم داریم که خدا زیباست و زیبائی را دوست دارد (ان اللّه جمیل بحب الجمال) و میدانیم همه کائنات از خدا آمده بسوی او باز میگردد او علم است دائم علم زیاد میشودو بخدا نزدیک میگردد او کمال است همه کائنات رو به تکامل و در نتیجه بکمال می رود و بخدا نزدیک میشود او جمال است و همه آفرینش رو به جمال می رودو بخدا نزدیک میشود حتی گیاهان دورانهای بعدی زمین شناسی از دوران قبل خود زیباتر است و گلهای هر قرن از قرن قبل قشنگتر است (گرچه اخیرا دست انسان عالم نیز در اینکار دخالت کرده است) و حتی انسانها رو بزیبا شدن میروند زیرا جنس زیبا مرغوب تر و زودتر انتخاب می شود و عوامل و ضوابط دیگر.

تا آنجا که بشر آنقدر رو بخدا میرود که مثل ذات مقدسش می گردد. (1)

همین برگ را مینوشتم که در یکی از مجلات در خدمت نسوان

1- اشاره به حدیث قدسی است و در اینجا مثل بر وزن عسل درست میباشد زیرا طرز دیگر گفته شود با «لیس کمثله شیء» جور در نمیاید.

مصاحبه ای درج شده دیدم.

آقائی فیلمساز و خانمی که درفیلم بازی می کردند خدمت پیرمردی که استاد روانشناس معرفی شده رسیدند روانشناس ضمن تعریف و تمجید از کارگردان و هنرمند و ابراز خوشوقتی از اینکه آقا و خانم کار انبیا و پیامبران الهی را دنبال میکنند از خانم میپرسند چرا در مقابل دوربین فیلمبرداری برهنه می شوید و سئوالات دیگر.

آنچه ما در کلاس روانشناسی نزد استاد غیر روزنامه ای خوانده ایم این بود که پیران عقیده دارند، اگر بهترین ویسکی و دکاها را خورده باشند روزی کبد اجازه ادامه آنرا نمی دهد و اگر وجیه ترین زنان را بقول خودشان درک کرده باشند زمانی از خودکاری نخاع خبری نمی شود و بهمین قیاس و سنجش تمام کارهای بد و گناه روزی آدمی را دمغ و وازده و دکوراژه میکند بجز دین و علم و ... که اطلبوا العلم من المهد الی اللحد و تا نزدیک مرگ همیشه مشوق و محرک اند.

خلاصه آنکه در پیرمردان بعلت نتوانسن عقده ها ایجاد شده کارهائی میکنند مثلاً دوست دارند در آنجا که زنی یا زنانی هستند دکمه شلوارشان باز باشد و یا ... ولی باز کردن عقده باین نحو ندیده بودیم که استاد روانشناس به خانم بگویند کار پیامبران میکنید بعد دکمه شان را باز کرده بپرسند چرا لخت می شوید ایشان هم بگوید اگر برای ارائه شخصیت داستان فیلم لازم آید هنرمند برهنه شود(بقول روانشناس کار پیامبران کند) برهنه شدن لازم و ضروری است و در این موارد از برهنه شدن ابائی ندارم

(کار پیامبران کردن که بسیار خوب است) بعد روانشناس میگوید هیچ اشکالی ندارد هنرمند به اقتضای نقشی که ایفا میکند در مقابل دوربین برهنه شود! بعد خانم از اینکه چند نوبت ازدواج کرده و شکست خورده و عشق واقعی بدست نیاورده اظهار تأسف می کنند و چون دقت شود جگر آدمی بیشتر بحال عقده های باز نشده و نیروی عظیم نهفته شده و اقناع و ارضاء نشده در روانشناس بلکه روانکاو می سوزد صرفنظر از اطلاعات دینی اشان.

بهر صورت همه آفرینش رو بزیبائیها میرود و کدام قسمت موسیقی در این امر سهیم و شریک است شاید همانگونه که زندگی همیشگی اشان در دربار خلفا و سلاطین مروج عدل و داد آنان بوده است در این امر نیز بهمین نحو مؤثر بوده و هستند.

همه قادر بفهم و تقدیس هنر موسیقی نیستند جز آنانکه حتی حتی اگر از آن بی بعهره اند در دوست داشتن آن باقی مانده اند و فهم این مطلب هم عملاً به ثبوت رسیده است زیرا کسانیکه دوران پیری را میگذرانند و در قاموسشان تقدیس و تکریم مفهومی دارد در دوست داشتن و توجه شدید بموسیقی ابراز احساسات مینمایند تا در آینده بدون توشه باقی نمانند و تنها هنرمندان بسوگ ننشینند.

(آنچه ناگفته نماند و جالب بود مسئله آزمایشاتی است که تحت شرایط قابل کنترل انجام می گرد تا صدا را که تاکنون بگوش می شنیدیم با چشم ببینیم).

بهداشت بینی

در جلد 13 بحث از وضو بود و از مستحبات آن گفته میشد تحت عنوان صفحه مستحب بعدی: استنشاق» اشاره ای مختصر به ساختمان بینی و عمل آن کردم و شرح دادم: بینی تصفیه کننده است و مانع ورود ذرات و گرد و غبار و ... به ریه هاست محیط خود را مرطوب نگهمیدارد، چربی کاری داخل و مخاط بعهده اوست که عامل مهم ضد متجاسر و میکروبها می باشد. مخاط بینی در منظم نمودن حرکات توفسی دخالت دارد و قسمت فوقانی آن در عمل شامه و بوئیدن دخالت داشته و بکمک قسمت پائین در طنین صدا اثر دارند.

ظاهر بینی مرد اگر بزرگ باشد بنابر مشهود مورد استدعای زن است (بشرط آنکه شهادت دروغ ندهد) و اگر بینی زن بزرگ بود بهتر است اندکی ان راتره تر از رنگ طبیعی کند و بین ابروها را هم زیادتر نماید و برعکس کسانیکه بینی کوچکی دارند با ابروی پیوسته و بینی روشنتر جلوه بهتری دارند.

راجع به بو و بوئیدن و چگونگی عمل مشامه و برگشت آنچه مربوط به عطر است د جلد بهداشت لباس مورد بررسی قرار خواهد گرفت و چرا حوله به آنجا داده میشود گفته خواهد شد بعلت مرتبط ساختن کلمه شامه و گل و لباس بیکدیگر میباشد که بوسله نبی گرامی انجام گرفته است.

از ارتباط بین گوش و تکلم قبلاً بحث شد (کسیکه کراست چون نمی آموزد گنگ می ماند) در اینجا به بستگی بین قوای شامه

و ذائقه یعنی بینی و زبان اشاره یم گردد:

بظاهر کسی از غذایش لذت می برد که اگر ذائقه اش را خوش آمد بوی بدی نداشته باشد یا برعکس.

بیمارانی که حملات تشنجی دارند و علتش ناشی از وجود اختلالی در ناحیه تامپورال میباشد ممکن است قبل از حمله (او را) در مقدمه شروع از اختلال در حس شامه و ذائقه شکایت داشته باشند که زیاد طولانی نیست اما اگر ضربه ای بر سر وارد شود و شکستگی بر هر دو استخوان اتموئید وارد گردد و شکستگی تا حفره قدامی کاسه سر پیشرفت کرده باشد حس بویائی و بدنبال آن حس چشائی برای مدتی طولانی اختلال خوهند یافت گاه نیز بدون ضربه و صدمه اختلال مذکور پیش می اید که با سرگیجه، ناراحتی شنوائی، کاهش میل جنسی، زیاد شدن فار خون یا ... ممکن است همراه باشد و در هپاتیت ها سه ماه اول آبستنی اختلال در میزان املاح فلزی مس یا نیکل یا ... سابقه عفونت قسمت فوقانی راه تنفی نزد 34 ساله تا 68 ساله ها ممکن است دیده شود).

امروز باثبات رسیده که انسان یا حیوان در زمانی که دچار ترس میشوند بوی مخصوصی از آنها پخش میشود که علت حمله سگ به شخص بیگانه را که آزاری به سگ رسانده ناشی از همین میدانند که قوه شامه سگ بوی ترس را از آن شخص درک کرده است.

تا چند سال قبل با انگشت نگاری جنایتکاران را می شناختند و امروز بونگاری و صدانگاری نیز در اختیار پلیس است یعنی با

یک طیف نگار صوتی اصوات را به منحنی های مخصوصی مبدل کرده و چون هر صوتی منحنی مخصوص بخودش را دارد وسیله خوبی برای تعیین هویت می باشد.

دانش جدید الفاکترونیک نیز بر اساس بونگاری می باشد و بونگاری امضای شیمیائی اشخاص شناخته شده است که میتوان بوسیله آن سن، جنس، نژاد، رژیم غذائی و حتی وضع مزاجی و سلامتی اشخاص را شناخت.

یکی از خواص بو اینست که آثارش بر خلاف آثار و علائم روشنائی و صدا و ... زود از بین نمیرود و ساعتها بلکه روزها طول میکشد تا اینکه آثار بو از ناحیه بکلی از بین برود و با ساختن بینی های الکترونیک که به حس شامه اسنانی سی که بو را از نمرکز ده میلیارد ملکول در یک سانتی متر مکعب احساس میکند کمک می نماید و با تجزیه بوهای ناشی از غده های پوستی یا زیر بغلی یا ... آنرا تشخیص می دهند.

بعضی مواد و عناصر از راه مخاط بینی جذب می شوند و از جمله ویتامین ب 12 می باشد که بدون تحریک موضعی ومخاطی پودر کریستال ویتامین مذکور که در محلول قندی یا نمکی حل شده باشد جذب و با تجویز 150-200 میکروگرم آن رد درمان کم خونی پرنسیوز نیز نتیجه رضایت بخش بوده است.

بینی میتواند 200 میلیارد مولکول اجسام مختلف را حس کرده بو نماید و بطور معمول قادر به بودکردن پنجاه هزار بو و عطر مختلف میباشد.

یک قطره الکل دویست و پنجاه هزار مرتبه کوچک شود و

با آب مخلوط گردد باز بوی آن را میتوان حس کرد.

برخی اطبا از بوی بیمارنوع آنرا تشخیص میدهند و گویند بیماریهای زیر بوی مخصوصی دارند: سیاه سرفه بوی رطوبت. تیفوس بوی موش دیابت آستون رماتیسم آسید سرخک بوی گنجشکی که تازه پرش را کنده اند وبا و طاعون بوی سیب یا عسل (مینویسند در پاراگوی بیمار زیر پیراهن یاشلوار یا ادرار خود را جهت پزشک میفرستد و وی دستور می نویسد) و (در بهداشت لباس از پیراهن یوسف و ... ز مصرش بوی پیراهن شنیدی و ... را شرح خواهم داد).

بسیاری شکارچیان از راه بوی شکار خود را می یابند و حیوانات شامه قویتر دارند و یک بز کوهی ازنیم کیلومتری شکارچی یا محقق را از بو تشخیص میدهد.

سگ باحس شامه خواب می بیند یعنی عطر و بوی مختلف را در خواب حس مکند و حس شامه سگ بسیار قوی است تا حدیکه صاحب خانه از مسافرت برگردد در کوچه است که سگپارس و عوعو میکند حس شامه موش قویتر از گربه است و موش وجود گربه را زودتر از گربه وجود موش را درک میکند. سگ ماهی از بوی سگ ماهی مرده بدش می اید و در قدیم و جدید سگ ماهی مرده رابه قایق می بستند تا مورد حمله سگ ماهی قرار نگیرند.

خوشحالی، تعجب، تمایل، ترس و وحشت هر کدام بوی مخصوصی دارد و سگ و اسب وقت طرف خود را از بوی، ترسو تشخیص دادند یاغی میشوند.

انسان بجا ایستاده بو نمیدهد و سگ صاحبش را که هنوز

تکان نخورده تشخیص نمیدهد.

بو برای انسانهای اولیه اهمیت خاصی داشت و در تعقیب شکار، تشخیص غذا، جدا ساختن دوست و دشمن بکار می رفت.

با تجربیات متعدد بر 600 ترکیب آلی هفت بوی اصلی را انتخاب کرده اند: کافور مشک(1) گل نعناع اتر تندی و زنندگی فاسد و گندیده (برخی هم آنها را در معطر، ترشیده فاسد شده و سوخته یعنی در چهار نوع بانحصار درآورده اند) و همانگونه که رنگها حدود سیصد هزار از رنگهای اصلی (قرمز، آبی و زرد) اشقاق و شناخته یا تهیه شده است بوها نیز حدود سی هزار از بوهای اصلی معرفی می گردد.

در کسانیکه خیال تزویر دارند و ادعای از بین رفتن حس شامه مینمایند میتوان بوهائی که از راه غیر شامه بو میشود جلو بینی آنها آورد و به دروغشان مطلع گردید مثلاً آمونیاک یا کلر که قسمت پوششی داخلی پلک چشم در انسان وپوست در ماهی و قورباغه و ... است که کار شامه را انجام میدهد.

یکی از عجائب مربوط به شامه که مورد مطالعه قرار نگرفته و نامعلوم مانده ارتباط سن با بوی عطر میباشد و چه بسیار است بوی عطری که جوانان خوش ندارند و از 50 ساله ببالا آنرا دوست میدارند.

امروز بوی مخصوص ایجاد و حشرات را بدینوسیله جمع و نابودشان می سازند.

1- ناگفته نماند مشک بر وزن خشک نبوده و قرآن مجید «ختامه مسک» بر وزن خشت آنرا معرفی فرموده است.

یکی از عجائب این است که باید قدرت عبور بو یامقدار آن در برابر مژکهای شرح داده شده بحد معین برسد لذا یا بو میکشیم یا آن قدرت بدست آید یا مقدار بو زیاد است ولی عجیب تر آنکه عقیده بسیاری است که بوی ساده وجود ندارد و مثلاً از قهوه پنجاه نوع بو کشف شده است.

قدرت شامه با الکل و دخانیات و پیری کاسته میشود و در زنان نیرومندتر است.

فیزیولوژی بینی باختصار

مطالعه درباره حس بویائی بچند علت مشکل بوده و از اینرو مسائل مربوط به آن همانند حس های دیگر روشن نیست و علل عمده آن از اینقرار است:

محل عضو بویائی در قسمت بالای بینی و در محلی میباشد که دسترسی مطالعه ای به آن با اشکالاتی مواجه است.

حس بویائی در حیوانات پست چگونه بوده و چیست؟ در تاریکی های جهل فرو میبرد واز آنجا که مطالعه پدیده ها بر حیوانات ساده تر که کمتر ساختمان پیچیده و بغرنج دارند روشنگر است.

در انسان نیز حس بویائی کمتری نسبت به برخی حیوانات رده های پائین تر وجود دارد.

سطح بویائی در قسمت بالائی خلفی بینی بوسعت 4/2 سانتیمتر مربع قرار دارد.

سلولهای بویائی دو قطبی هستند که از اعصاب مرکزی منشأ

دارند و در سر انتهائیشان تکمه یا گرهی است که تقریبا یکهزار مژه بقطر یک دهم میکرون و طول 1 تا 2 میکرون بر آن است که در سطح داخلی حفره بینی پخش می شوند و در حقیقت مژها گیرنده بویائی اند که بعلت دو قطبی بودن اختلاف پتانسیل بوجود آورده سلول دراکه محسوب میشوندهمانگونه که اگر چندین عدد سیخ کباب برداریم و یک طرف همه را در آتش فرو بریم و سیمی بسرهای آزادشان و سیم دیگر بسرهای در آتش گذارده شده وصل کنیم جریان برق بعلت اخلاف پتانسیل برقرار میگردد تحریک یک قطب سلولها بوسیله بو وآزاد بودن طرف دیگر جریان مربوطه از عصب میگذرد و منتقل میگردد.

در ضمن غده های کوچکی در آن ناحیه یعنی در فواصل اعصاب ایجادموکوس مینمایند یعنی گریس کاری می کنند که در آنها بعقیده برخی عناصر شیمیائی شگفت انگیزی است که سلولهای بویائی را محرکند و چون مرتب و تازه بتازه ترشح می شوند دائم برای تحرک بوی تازه تر و یا رساندن آن آماده می شود و شاید بهمین علت باشد که باید مواد بو شونده اندکی در آب محلول و قابل استنشاق و محلول در چربیها هم باشند زیرا انتهای خارجی مژه های سلولها از ماده لیپیدی و چربی است.

بو کردن همراه با دم است و اگر دم زیاد شود یعنی هوا را بیشتر ببالا بکشیم بیشتر بو می فهمیم و زمان بازدم احساس بو نمی شود.

یادتان باشد گفتم تنها گوش است که میتواند صدای دلخواه خود را انتخاب کند و در عین حال که مثلاً صدای پارازیت و ساز و

آواز می آید به صدای گوینده توجه نماید ولی بخواهد فلفل و نمکی را که با هم بزبان ریخته چشمش یکی را انتخاب کند ممکن نیست و جدا رکدن مطلوب مخصوص گوش است و در بویائی طرز مخصوص بخود وجود دارد یعنی بوها همه بمشام میرسد ولی بوی قویتر باجبار استشمام میگردد مثلاً کسیکه بدنش بوی بدی دارد عطر میزند یا تعفن مستراح را باترکیبات سدارود پنهان می سازد.

بعضی عناصر به اندازه 000/000/000/000/251 گرمش در یک سانتیمتر مکعب ها باشد بویش استشمام میگردد مانند متیل مرکاپتان که با گازها مخلوط میسازند که شناخته شوند و عطرهای دیگر هم با غلظت های ملیونیوم در سانتیمتر مکعب هوا استشمام میشوند درباره گوش میگفتم باید نوسانات کمتر از فلان مقدار یا بیشتر از ... نباشد تا بشنود و چشم نیز دیدش تا ... است ولی برای بینی وجود یا عدم ماده بودار مطرح است نه تعیین مقدار آن.

بویائی همانند چشائی عادت میشود و هر چه خوشبو یا تنفر انگیز باشد بزودی زمینه احساس بکلی از بین میرود.

حدس زده میشود تعداد سلولهای بویائی مرکزی شصت میلیون بنده باشد و قلاب و قسمتهای هسته بادامی شکل ناحیه پیریفرم مغز مرکزیت اصلی حس بویائی را دارند و از قسمت قدامی این ناحیه رابطه هائی به ناحیه هیپوکامپ و سپتوم میروند که مسئول آثار ثانویه بویائ میباشند مانند تغییر عواطف مربوط بغذا و جنسیت و ... زیرا این دو ناحیه مرتبط با تحریکات هیجانی مختلف

کشش جنسی، احساس تمایل و طلب غذا هستند.

سلسله اعصاب مرکزی تحریکات بویائی را در جهت مخالف از ناحه بویائی مغز به لب بویائی میفرستد و این رشته ها در سلولهای مخصوصی از پیاز ختم شده و ازآن دنباله های عصبی بسلولهای باز دارنده یا تسهیل کننده بنام سلولهای میترال میروند و در راه بویائی تشکیلات در هم پیچیده دیگری است که از بحث ما خارج می باشد.

پیامبر و زکام

تاکنون چند مرتبه این مطلب را تکرار کرده گفته ام مبادا به بهانه ای بدیده بی اعتنائی نسبت به یکی از اخبار و احادیث قطعی اسلامی بنگرید و مثالهائی را بارها ذکر کرده ام و این هم یکی از ان مثالها:

برای مزید اطلاع مطالبی پیرامون زکام ذکر می شود: نه زمستان ونه شهرهای سردسیری و نه کمی لباس هیچکدام موجب بروز و گسترش زکام نیست و در نقاطی که زیر صفر درجه است زکام مجال خودنمائی ندارد بلکه غیبت خورشید، رطوبت فوق العاده و تغییر درجه حرارت عوامل مستعدکننده ای می باشند.

حرارت کمتر از 22 درجه در تابستان سبب خشکی هوا و چون رطوبت آن 20 درصد کمتر است خشکی مخاط را بوجود آورده و انسداد مجاری بینی کودکان را سبب شده به زکام دچارشان میسازد.

عاملی که نزد برخی از پزشکان در ایجاد زکام رل بسیار مهمی را دارد خستگی و ناراحتی های عصبی است.

ناگفته نماند توقف خارج از منزل حتی بمدت کوتاه در برابر جریان هوای سرد بالاتر از صفر هر چند لباس کافی هم پوشیده باشند به سرماخوردگی کمک می نماید.

بعد از یک همگانی شدن گریپ غلظت مواد ایمنی بخش در ترشحات بینی زیاد میشود و در زمانیکه نسبت قلمداد شده بالاست شخص دچار گریپ وجود دارد و ترشحات حامل پادزهرها رل مهمی در محدود نمودن عفونت های ویرال و جلوگیری از انتشار آنها را دارند عجیب تر آنکه دانشمندان دانشگاه کیوتوژاپن توانستند باین کشف پی ببرند که ویروسهای مولد سرماخوردگی حتی میتوانند در بدن انسانهائیکه به بعضی انواع سرطان دچارند حالت بهبودی بوجود آورند(1) بویژه در سرطانهای نسج همبند که زمان سرماخوردگی وضعشان خیلی بهتر میشود و این خاصیت را برخی از ویروسهای مولد سرما دارند مثل ویروس 2MM آنفلانزای تیپ هنگ کنگ که حتی در برخی مبتلایان به سارکم و کسالت و ناراحتی ا بکلی برطرف نموده است.

توکسین که معناس سم دارد در بدن آدمی یا بطور ارثی یا اکتسابی وارد گردیده است ارثی از پدر یا مادر یا آباء و اجداد به نسل بعد میرسد و اکتسابی که در نتیجه سوء تغذیه یا سوء هاضمه یا مصرف داروهای شیمیائی یا تلقیح واکسن و سرم وبوجود آمده است و اگر بدن آدمی فاقد توکسین بود بهیچوجه میکروبها و ویروسها بمصداق جغذ در ویرانه آشیانه مینماید نمیتوانستند در آن بدن نشوو

1- اخبار پزشکی شماره 324 صفحه اول.

و نما نمایند و در جلد دوم که اثبات طول عمر حضرت ولی عصر ارواحنا فداه کردم به شرح این مطلب بیشتر پرداختم حال اگر خرابه ایجاد شد یا عمل حذف سم (نه دفع سم) را باید انجام دهیم یا بدن خود بدفع سموم یا ایجاد نزله اسهال عرق کردن غیر عادی و ... میپردازد که آب ریزش از بینی خود سبب آنچنان وضعی حتی برای دماغ میشود که طب جدید همان جمله را بیان میدارد که نبیگرامی در چهارده قرن قبل فرمودند یعنی کسیکه زکام میشود.

علم طب را مکتب هائی است مکتب طب معمولی یا مکتب اللوپاتیک، مکتب هوموپاتیک، مکتب طب طبیعی و ... و در تمام آنها موضوع سمها (توکسین ها) اهمیت دارد که هر کدام بنحوی آنرا تقسیم بندی کرده اند: اللوپاتیک به توکسین های داخلی آید و هموپاتیک تقسیم شده، به توکسین های ارثی و اکتسابی، ارثی بوسیله پدر و مادر یا آباء و اجداد میرسد و عبارت است از آثار امراضی که از اجداد ما حتی پس از درمان به فرزندان منتقل میگردد (یکی از حضرت صادق پرسید بچه را چه گناهی است که با بیماری متولد میشود بدین مضمون فرمود این را دست پدران یامادرانش از قبل برایش فرستاده اند) آنقدر طب هموپاتیک دراین باره اهمیت قائل است که میگویند سوزاک های درمان شده هم زهرهائی را بفرزندان منتقل می سازند زهرهائی که هنوز ازمایشگاهها قادر به تعیین و تشخیص آن نیستند و فقط علائم مخصوص فیزیکی یا جسمانی دارند که بوسیله آنها شناخته می شوند.

توکسین ها کسبی که در اثر سوء تغذیه یا سوء هاضمه یا

داروهای شیمیائی خوردن یا تزریق سرم یا واکسن وارد بدن شده اند و از بهداشت حقیقی برخوردار بودن یعنی عاری از توکسین ها بودن که در نتیجه عمری بسیار طولانی با مسرت میتوان داشت.

توکسین های ارثی است که اگر در اطفال بوده باشد می بینیم با هیچ داروئی معالجه نمی شوند وباید بوسایل دیگر توکسین ها را از بدنشان خارج کرد.

چه بسا که طبیعت انسانی برای دفع توکسین های گوناگون موجود در بدن اقدام مینماید و هستند کسانی که ناراحتی اشان با عرق کردن خوب میشود و این نوعی از دفع توکسین بوسیله طبیعت بدن است و زکم نزله ای و اسهالهای خفیف دائمی و ... نوعی دیگر دفع سموم است و چقدر جالب و اعجاب انگیز بلکه اعجاز آمیز (همانند کلیه موارد) میباشد این سخن نبی گرامی که فرمودند زکام لشکری است از لشکرهای خدایتعالی که آنرا بر سر دردها می فرستد و زکام دردها را فرو می آورد.(1)

نمیدانم به کلمه لشکر که بنظر اسلام همیشه باید مدافع کشور باشد توجه فرمودید؟ اگرتوجه فرمودید بدانید چهارده قرن قبل نبی گرامی به مدافع کشور بدن اشاره فرموده اند و از جمله زکام را لشکر بدن معرفی کرده و عجیب تر آنکه میفرمایند لشکری است که دردها را فرود می آورد (تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل).

میدانیم مصونیت طبیعی بدن با محصول دوگانه طبیعی از بدن است دو مواد فعال : پادزهرها که زهرها و انواع میکروبها را از بینمی برند و مواد لنفوسیتی که سلولهای غریبه و متجاسر و اعضای

1- مکارم الاخلاق 212.

پیوندی را دفع مینمایند.

از جمله کشفیات روز اینکه سلول سرطانی سلول غریبه ای است مواد لنفوسیتی برای دفع آنها میشتابند و از طرفی بدن برای زهرهای ناشی از سلولهای سرطانی نیز پادزهر درست میکنند ولی متأسفانه لنفوسیت ها چون به پادزهرها میرسند که در اطراف سرطان در این محل خواهد بود قبل از آنکه بدفع سرطان بپردازند پادزهرها به دفع لنفوسیتها مشغول میشوند.

پادزهرها بسرعت دور سلولهای سرطانی را میگیرند و میکوشند با قوی ترین انزیم های خود سلول بیمار را که به میکروبی بزرگ شباهت دارد از بین ببرند اما سرطان در برابر پادزهر مقاومت میکند و پادزهر هم که اطراف سرطان را احاطه کرده مانع از رسیدن لنفوسیتها به سرطان میگردد و این نوعی دفع لوفنسیت از بیماری است و عجیب اینست در حیوانات تا آنجا موفق شده اند که با دفع پادزهرها لنفوسیت ها توانسته اند به سرطان رسیده آنرا از بین ببرند.

در اینجاست که با در نظر گرفتن فرموده نبی گرامی که رفع جنون را هم به زکام نسبت داده اند وبا توجه به اینکه پادزهرها با آنزیم های قوی در پائین آوردن رنج و بیماری مؤثرند نظریه دیگر خود را مبنی بر اینکه بسیاری از جنون ها بلکه انواعی از جنون در اثر اختلال مواد انزیمی در بدن یا در اعصاب بوجود می آید ابراز داشته از دانشگاه تهران بخواهم در حفظ حقوق علمی شاگردش توجه بفرماید.

ناگفته نماند طب جدید هم موضوع زکام شدن و دیوانه

نبودن را متذکر است.

دانستنیهائی از مو

موها از ماه سوم دوران جنینی پیدا می شوند و پس از تولد پوست قادر به وجود آوردن فولیکول تازه ای نیست و حتی اگر آنچه از سابق مربوط به مو داشته از دست بدهد برگشت ندارد.

مو از دو قسمت ساخته شده است ساقه و ریشه، ساقه یعنی ناحیه مرده ناحیه ای که اگر به برق برسد یا به آتش و کارش بسوختن نرسد دردی و سوزشی ایجاد نمیکند و عایق است، ریشه که فعال و زنده می باشد.

رنگ مو از سلولهای رنگ زا است که رنگدانه را ازخون برمیدارد و بمو می برد و بر حسب نژادهای مختلف فرق میکند: موی سیاه، سرخ، بور و ...

موهای کاسه سردو روز میلیمتر نمو میکنند و مانند ناخن درگرما سریعتر رشد مینمایند و با کندن وبند انداختن از بین نمی روند.

غیر از کف دست وپا دو سه نقطه کوچک دگر همه بدن مو دارد حتی موهای کرکی هر چه طاس هم باشند موهای کرکی هر چه طاس هم باشند موهای کرکی وجود دارد.

موها را از لحاظ کلی بدو دوره قبل از بلوغ و بعد از آن باید تقسیم کرد: موهای قبل از بلوغ که هرمن های جنسی کمتر بر آنها اثر دارند مگر در رشد یا پیشرفتشان مانند موهای کاسه سر، ابرو و مژگان و موهای بعد از بلوغ که یا هرمن مردانه یا هرمن زنانه در پیدایش آنها و بلکه در نگهداریشان مؤثرند مانند موهای زهار،

زیر بغل، ریش و این موضوع تا آنجا اهمیت دارد که هرمن زنانه که مانع ریش درآوردن می شود و در عوض موهای سر را محکمتر و افزایش میدهد بهمان مقدار که میدانیم در هر مرد اندکی هرمن زنانه نیز با هرمن مردانه است موهای اطراف کاسه سر مرد تحت اثر هرمن زنانه موجود در بدنش میباشند و بهمین لحاظ که زن طاس کمتر داریم ناحیه اطراف سر مردهای طاس نیز زنانه باقی میماند (علت آنکه اشخاص طاس نواری از مو در اطراف جمجمه دارند).

موها همه با هم نمی ریزند بلکه تعدادی مرتباز بینمی روند و دوباره بجایش میرویند و بهین سبب همیشه گیسوان یکنواخت بنظر می رسند).

همراه هر مو غده سازنده چربی وچود دارد که دهانه ترشحی آن در قسمت بالای فولیکور مو باز میشود که بر حسب شدت ترشح این غده ها موهای چرب و معمولی و خشک داریم.

هنوز نتوانسته اند بین ریزش مو و سلامتی و بیماری ضوابط و روابطی پیدا نمایند و چه بسا بسیاری بیماریها که ریزش مو نداده یا بیماریهای مخصوص که سبب مو ریزی می شوند و چه بسیارند اشخاص سالم که به ریزش مو دچارند.

آفتاب هر چند برای رویش مو لازم است ولی زیادی آن ممکن است سبب خشکی و کدورت آن گردد و چه بهتر که کاسه سر بوسیله روسری یا کلاه های مناسب پوشیده شود مخصوصا در زنان که هرمن زنانه را طبیعت آنقدر بر خلاف مردان بر ایشان مقتدر و مناسب ساخته که بتواند از ریشه در حد اعتلای نگهداری و ظرافت

دهندگی موهایشان باشد باید برای جلوگیری از صدمات جوی سر خود را روسری یا کلاه های مناسب بپوشانند کلاه سنگین یا روسری تنگ سبب ریزش مو میگردد.

شانه کردن و برس زدن برای رشد موها و تنظیم آن بویژه جهت حالت دادن بمو لازم است با این شرط که با خشونت انجام نگیرد و جنس شانه از مواد طبیعی چون عاج یا چوب یا ... باشد نه از مواد صنعتی.

برای شستشوی مو بقدر کافی در جلدهای قبل صحبع شد ولی یادآوری مجدد این نکته لازم که پوست بدن اسید است و صابون و بسیاری مواد شستشو دهنده قلیا هستند و باید کسیکه آنها را بسر مالید بفوریت بدون آنکه دست بمالد آب بریزد زیراغ اگر دست بمالد مولکولهای چربی حل شده در صابونهای مجدد به پوست و مو مالیده میشود و در حقیقت مقداری آلودگی میماند لذا پس از ریختن مقداری آب دوباره باید آب ریخت تا اثر قلیائیت بر پوست باقی نماند و آنرا آزرده نسازد مخصوصا صمه به پیاز مو نرساند و چه بسیارند آنانکه دچار مو ریزش شده اند بهمین علت که صابون را باصطلاح بسر می مالند و میگذارند تا سرشان خیس بخورد که به تصور خودشان بهتر پاک شود.

موهای چرب یا خشک یا معمولی باید بطرق مختلف شسته شود که قبلاً شرح داده ام.

ناگفته نماند هر چه قلیائیت و حتی آب املاح دار بیشتر بسر برسد موها را نیز خشک تر می سازد و هر چه آب سبک تر باشد برای شستن موها بهتر است.

عادت قدیمی جالبی است که زنان ما دارند و آن باصطلاح خودشان سر کردن تخم مرغ است ولی متوجه باشند اگر موی چربی دارنده سفیده و زرده را مخلوط بسر نمایند.

سدر برای شستن های زیاد چرب و کتیرا برای شستن موهای خشک و معمولی خوب اس و اگر مخلوطی از هر دو باشد برای همه انواع موها مفید است و در جلدهای قبل آنجا که از سر شستن نبی گرامی و ائه اطهار بحث شد شرح هر دو را داده ام.

شانه کردن در هوای آزاد صورت گرد بهتر است و استعمال شانه دیگران سبب انتقال عفونت های باکتریال، قارچها، انگلها و ... میگردد.

کسیکه با آب شور سر شسته یا در آب شور شنا کرده بهتر است بعدا بر سر خو آب خالص بریزند.

وقتیکه به آب کلر می زنند مثلاً زمان شیوع وبا یا مواد شیمیائی دیگر به آب میزنند شستشوی مو در آنها خشکی مو پدید می آورد.

آبی که اندکی سرکه یا اب لیمو به آن اضافه شده باشد درآخرین شستشو سبب از بین بردن اثرات زیان آور مواد قلیائی آب یا صابون یا شامپوها یا ... خواهد شد.

حاملگی، شیردان، یائسگی، بیماریهای عفونی، مصرف برخی داروها، کمبود بعضی ویتامین ها، اختلالات غدد داخلی، عمل جراحی، شوکهای عصبی (هر دو در سقط جنین می باشد) بکار بردن مواد رنگ کننده یا بی رنگ کننده مو، استعمال زیاد از حد سشوار، پیچیدن، فرفری کردن، فر زدن، بیگودی،

مش و ... ممکن است سبب ضعف یا ریزش موها گردند.

در پائیز و زمستان موها مانند صورت خشک می شوند.

مغز حرام گاو تاحدودی شبیه ترشحات چربی موی می باشد و موجب تغذیه پیاز مو می شود ولی به موهای خشک باید قبلاً روغنی رساند و سپس موها را با روغن مغز حرام گاو ماساژ داد که یک الی دوبار در هفته کافی می باشد که مجموعا 4-8 مرتبه بگردد.

برای موهای چرب شامپو، صابون گوگردی، سدری، گودرنی خوب است.

یک کاسه آب گرم و یک قاشق پر سدر و دو زرده تخم مرغ که وب زده شده باشد برای نظافت و تقویت موها نیکوست که در آخر، سر را با اب گرم بشویند و چنگ بزنند.

روغن نوعی سمور بنام Visonو روغن کوسه ماهی، لاک پشت و ماهی فلتان نیز برای موها مورد استعمال دارند.

زیادی مو در بن زنان سب عقده و واراحتی آنان می شود که اغلب بعلت زیاد بودن هرمون مردانه است.

ریزش وی سر بر اثر رژیم غذائی سرشار از نمک دیده می شود که در طی اولین رژیم غذائی کم نمک بحال عادل و پس از یک الی دو هفته بوضع عادی برمیگردد.

شاید هیچ عضو سالمی در بدن باندازه مو هزینه نداشته باشد از کوتاه کردن، فر زدن، رنگ کردن، شستن و ...

استقامت مو همانند آلومینیوم است و اگر موی سر یکنفر معمولی را بتابند یک تن وزنه را میتواندبلند نماید.

موی سر ماهی دو سانتیمتر بلند می شود و در تابستان بیشتر از

زمستان و روز زیادتر از شب.

مقطع مو مانند درخت است پوست خارجی آن دندانه دندانه ورقه بعد سلولهای درازی است که استحکام و روگ مو مربوط به آن میباشد در وسط لوله حاوی مغز مو است.

مو در پوست فرو میرودو ریشه اش برجستگی دارد بنام پیاز مو که به رگ نازکی متصل می باشد که خون را بمو می رساند که رشد کن بدینطریق که سلول در ته بوجود می اید و سلول بالائی را داخل لوله مو فشار داده بالا می آورد و چون به مو مبدل شد همانند ناخن و شاخ مرده است و عایق و اگر خشک به برق بخورد او را نمیگیرد و چون آنرا ببرند ایجاد درد نمی نماید.

در کنار هر مو عضله ای است که در سرما یا بر اثر ترس یا احساسات وحشت، برخی لذائذ شهوانی کشیده میشود و مو را سیخ می نماید.

لوله مو اگر گرد باشد مو صاف اس تو اگر پهن باشد فرفری و اگر بیضی باشد وزوزی است.

سلولهای مرده پوست بر سر بوفوق میماند و شوره سر را درست می کند.

نیم میلیون موی بدن و موهای سر همه پیاز دارند هر تار از آنها عمرشان حداکثری دارد که گفتم و پس از گذراندن عمر خود پیازش جمع شده بحالت خواب و استراحت فرو میرود و همیشه حدود ده درصد پیازهای موی بدن و نود درصد پیازهای بقیه بدن در حال استراحتند.

آماری که داده میشود صدی چهل مردان و ده درصد زنان

طاس نسبی یا کامل دارند.

رنگهای مو را تقریبا میتوان بدین طریق فهمید آیا برای بدن زیان آورند و ایجاد حساست می نمایند:اندکی از آنرا پشت گوش بمالند اگر پس از دو شبانه روز آزاری ایجاد نکرد و ناراحتی بوجود نیامد باحتمال قوی مضر نیست. .

کسیکه تا سی سالگی ساط نشده بعد از آن کمتر دچار می شود.

در بین خوجه ها اشخاص طاس شاید دیده نگردد.

موی چرب جاذب گرد و غبار و آلودگیهاست از اینرو کسانی که دچار جوشهای صورتند باید موهایشان را که چرب و الوده است از اطراف چهره دور سازند.

یکی از محققین درباره آرایش مو میگوید آنقدر اهمیت دارد که قاب عکس هر چند عکس زیبا باشد اگر در قاب ژولیده بدرنگ زشتی قرار گیرد جلوه ندارد و چه بسیارند عکسهای موسطی که قاب زیبا آنرا جلوه میدهد بخصوص آنها که آرایش متناسب با شمکل و وضع صورتها را میدانند.

مو مانند پر طیور و شاخ حیوانات و ناخن از ماده ای بنام کراتین ساخته شده که اگر این ماده را تجزیه کنیم کربن، ئیدروژن، اکسیژن، گوگرد و ازت بدست می اید و قسمتی که محتوی گوگرد می باشد در برابر فر زدن حساس می باشد.

موی سر شمارش و قدرت و قوت خود را با پیشرفت تمدن از دست میدهد و حد متوسط شمارش تارموها که 100 تا 120 هزار است در کشورهای پیشرفته 70 هزار می باشد و رقم متوسط 120 هزار نزد موبورها 150000 مو درکسانی که موی قرمز دارند به 90000 می رسد.

عمر متوسط یک مو از چند ماه تا چهار سال تغییر می کند و اگر عمر متوسطش را دو سال حساب کنیم در طول 70 سال عمر 35 مرتبه مو عوض میشود یعنی 4 میلیون و 200 هزار الی سه میلیون و 150 هزار تار مو در مدت عمر روی جمجمه می روید.

استفاده زیاد از آب دریا رنگ مو را کم میکند.

موی سر تمام مردم یا چرب است یا معمولی یا خشک و برای شناسائی آنها: سه روز پس از استحمام اگر مویتان خشک است و روغن نزده اید سیگاری را از توتون خالی کنید و انگشتان خود را همانگونه که سر میشوئید لابلای موها ببرید و 5 دقیقه موها را جنگ بزنید و پوست سر را ماساژ دهید و بلافاصله کاغذ سیگار را بین دو انگشت گرفته فشار دهید اگر روی کاغذ سیگار اثری از چربی دیده شود موهایتان چرب است و اگر اثر نامحسوسی از چربی است معمولی و در غیر اینصورت موی خشک دارید.

نوع موها را که شناختید جنس آنها نیز یا کلفت و زبر است یا نازک و نرم و یا مجعد.

طبق تحقیقاتی که در چند شخص طاس بعمل آمد که طاسی آنها نبی ارثی بود معلوم گردید در مادر و دختر انومالی ساختمانی فولیکولهای مو دیده نمیشود ولی در ادارشان انومالی مشابهی وجود دارد بدین معنی که فقدان سیستئین کاهش دفع سولفاتها و بالا بودن مقدار ستواسیدها و چند امینواسیدها (گلیسین، سیرین، ارژنین) که مهمتر از همه فقدان سیستئین بود که یکی از ترکیبات مهم ساختمانی موها می باشد و با تجویز آن توام با پیریدوکسین و

اسید فولیک سر کدک پرمو گردید و مادر با اضافه نمودن اسید پانتوتنیک و متیونین بآنها از طاسی نسبی نجات یافت.

طاس شدن عللی داد که علت اصلی ان وراثت است اما پاره ای بیماریها (تیفوئید، سرخک، مخملک، امراض ریوی، عوارض زایمان) استعمال داروهای مخدر، عملهای جراحی، رنگ زدن مو، فر زدن ازروی اصول غیر علمیهم میتواند طاسی نسبی یا کامل موقت یا دائم ایجاد نمایند.

شستن موهای چرب حداکثر پنج روز الی هفت روز و موهای خشک بیشرت شود اشکالی ندارد. بعد استراحت (خواب) و قبل از آن برس نیمه زبر یا شانه که جنس طبیعی (عاج چوب ...) داشته باشد باید آنچنان بکار برد که به پوست سر نیز برخورد کرده آنرا تحریک و خون را به جیان اندازد و موهای مرده را کنار افکند (استعمال شانه های غیر طبیعی مخصوصا از کائوچو که در اثر اصطکاک برق بوجود می آورد و در ایجاد موخوره مؤثر است ممنوع می باشد).

کسیکه روزانه حداکثر صد عدد تار مویش بریزد بریزش مو مبتلاست.

کسیکه اقدام به پیچاندن مو میکند باید از آب لیمو یا آب خیار استفاده نماید.

تاممکن است برای خشک کردن مو از سشوار استفاده نکنید و در صورت لزوم اول روی درجه زیاد قرار دهید و بعد همزمان با خشک شدن موها درجه آنرا کم نمائید تا به شکنندگی مو دچار نشوید.

بسیاری از زیست شناسان عقیده دارند مو در تکامل تدریجی

بشر و پیشرفت تمدن محکوم به نیسیت است و بعدها از بین خواهد رفت و دلیل برخی از آنان اینست که مو اصولاً اعمال مثبتی را در بدن انجام نمیدهد و اینکه در سر باقمانده از نظر مواظبت زیادی است که جهت حفظ زیبائی به آن مبذول میگردد.

محققین مربوطه عقیده دارهد حیوانات مودار در هر سال دو جنبش موئی دارند که در آن زمان یک قسمت از موها و پشمهایشان یم ریزد و دوباره می روید و آدمی نیز چنین جنبشی را دارد که کمتر دیده میشود.

آنها که میگویند بدن انسانهای الویه نظیر جانوران پرمو بوده و بتدریج کم شده و با پوشیدن لباس و عدم احتیاج به آن روز بروز کم میشود در برابر کسانی می باشند که در ابتدای مو خلقت انسانهای اولیه را حدود موی انسانهای امروزی میدانسته اند.

عقیده تازه ای بین بسیاری از متخصین است که مو بر خلاف تصور عضوی زنده و جاندار می باشد و این قسمت خارجی یا ساقه مو می باشد که ماده بی جانی بوده وبا بریدن وف شار بر آن احساس درد و ناراحتی نمیکند اما قسمت دیگر که همان ریشه یا پیاز موست و در پوست فرو رفته و با چشم دیده نمی شود کندن یا کشیدن آن درد دارد و هر نوع صدمه و ناراحتی به آن وارد آید رشد مو را متوقف و حتی ممکن است رنگ و منظره طبیعی مو را تغییر دهد.

برای سازگار بودن تارهای مو با خلقت فطری بشری باید موها چرب و نرم و لطیف باشند که این عملها بدینوسله تأمین می شود:

در مسر کیسه مو غده های چربی واقعند که در قسمت های انتهائی آن سلولهائی قرار دارند که در حقیقت همان بوجود آورنده

پیاز مو می باشند که تغذیه اش بوسیله رگ خونی تأمین می شود. غده های چربی که در مسیر فلیکولها قرار دارند دورشان را یک طبقه بافت پوششی فرا گرفته و خود نیز کلفت و برآمده است و تشکیل همان پاپی یا پیاز مو را میدهند لذا باید گفت در هر حره مو مجرای دو غذه چربی باز میشود که مو را چرب و نرم و لطیف می نماید و مواد لازم که باید هر سه عمل را بنماید در آنهاست و سطح پوست را نیز متناسب میسازد و بهمین سبب غده های چربی قلمداد شده در مناطقی از بدن حتی کف دست و پا وجودارد که بدون مو می باشد.

ترکیب ترشح از غده های چربی نام برده شده از اسیدهای جرب تری گلیسرید و گلیسرول و ذرات جسم سلولی است که بوسیله مسیر کوتاهی به مجرای مو می ریزد.

غده های چربی مذکور دربدن انسان خیلی بیشتر از پستان داران است و در پیشانی و گونه و قسمت داخلی پلک چشم بیش از سایر قسمت ها غده چربی وجود دارد.

مختصر اشاره ای به ساختمان مو گردید که دارای مغز و پوسته خارجی است و دو پوست نازکی هم دارد که در پوست سطحی اندکی فرورفتگی پیدا کرده و قیف پیازی را میسازد که جدارش همان ساختمان روپوستی را دارد و در موی انسان ماده مغزی قسمت عمده و قسمت قشری آن در حقیقت بمنزله غلاف مو محسوب میگردد و در موی انسان ماده مغزی یک پنجم و یا یک سوم موی حیوانات است.

چون تغذیه سالم رشدو رنگ و وضع مو را سالم نگهمیدارد از ظاهر موی اشخاص نیز میتوان به تندرستی و رژیم درست یا نادرست آنها تا حدودی وقوف حاصل کرد.

تنها پستانداری که مو در بدن ندارد نهنگ دریائی است که بجای مو قطرهای محکم چربی سرتاسر بدنش را فرا گرفته و مانند مو در پستانداران دیگر جز انسان برای حفظ حیوان در برابر سرما و گرما و صدمات دیگر است و اگر پشم گوسفند یا موی بز و سگ و گره را بچینند مقاومت آنها در برابر عوامل آفاقی کم میشود.

در انسان موهای مفیدی چون موی بینی که شرح آن در جلد قبل داده شد و موهای ابرو که مانع ورود عرق پیشانی و صورت که اغلب با اجسام خارجی همراه است به چشم میشود و شیب مژگانها که حافظ عجبی برای ورود اجسام به چشم میشود و موهای ریش و سبیل که در جای خود گفته خواهد شد.

سدیم، منگنز و کرم در موی مردها بیشتر از موی زنان است و جیوه روی، کلسیم و مس در موی زنها زیادتر از مردان می باشد و در موی زنان ناچیزی طلا یافت میشود.

قطر موی سر انسان 5/0-10/0 میلیمتر است که ریش صخیمتر و زنخ 175/0 و سبیل 115/0 و موی گونه ها بقطر 104/0 میلیمتر می باشد.

موهای پشت زهار غالبا بدور خود پیچیده و حداکثر 8 سانتی متر طول پیدا می نمایند. موی زیر بغل، داخل حفره های بینی، گوش سطحهای نامساوی و ناهموار دارند.

در موی پشت دست و پا در اثرترشح عرق و ترشحات مخصوص دیگر در وسطشان یک حفره خیلی کوچک و یک انتهای کروی شکل دیده می شود.

برای موهائی که همه چیز را جذب میکنند استعمال شامپوی

تخم مرغ دار بهتر است.

ماساژ با روغن کرچک قبل از شامپو زدن که با پارچه پشمی یا پنبه ای صورت گیرد در برخی ریزش موها مؤثر می باشد.

ملایم کشیدن موها مفید و جریان خون را در ریشه ها بهتر می سازد.

موها را در عقب سر جمع کردن در صورتیکه محکم بسته شود به پوست آسیب میرساند و اگر بیشتر از سکیال موها را در یک طرف جمع نمایند در آن ناحیه موها کم پشت میگردد لذا بهتر است آنها را تغییر جا دهند.

برای خشک کردن موهای لبند بهتر است با حوله رشته های مو را بگیرید و پائین بکشید و سس با شانه دندان درشت آنرا شانه بزنید.

ریزش مو در زائوها که بطور اتفاق حدود 3 ماه پس از زایمان روی میدهد عادی است.

بیماریهای عمده ای که متوجه موها میشوند: کچلی، میکروسبوریدی، ریزش مو، سفید شدن نابهنگام مو، شکنندگی مو، خشکی زیاد مو، موخوره است که با قسمت آخر مختصر آشنا میگردیم:

موخوره شکاف خوردن نوک موست و دو سه شاخه شدن آن همراه با زبر شدن و شکنندگی پیدا نمودن و خشکتر و نازکتر شدن.

موخوره زیبائی مو را از بین برده ریزش مو و پیدایش شوره سر راسبب میشود و گاهی رنگ مو راکمتر میسازد و مسری نیز میباشد وکسیکه شانه چنین شخصی را بکار برد مبتلا میگردد و

سرایتش سریع است و ابتلای یک رشته مو بزودی سبب ابتلای بقیه میگردد.

موی خشک: شستشوی موها با محلولها و شامپوهای اسیددار؛ شستشوی زیاد با صابون، خشک کردن مو در برابر حرارت شدید، برسهای بدوشانه دارنده دانداه ریز، فر زدن، خستگی بدنی و نارسائی کبدل و دستگاه گوارشی و کمبود ویتامین ها و ... سبب میشود باسیل یونا (یونائیس) در قسمت انتهائی موهای خشک جسارت خود را شروع کند و باعث پوک شدن و سستی و شکاف خوردن مو گردد.

چرب کردن مو با روغن های طبیعی چون روغن بادام شیرین، کرچک، زیتون و شستشو با صابونهای قلیائی ملایم و برس زدن وشانه کردن و بدینوسیله مو را تقویت کردن و خلاصه توجه به نظافت واوصل بهداشت و سوزاندن یا چیدن ناحیه مبتلا و اضافه کردن 5-6 قطره آمونیاک در یک لگن آب و ریختن آن بر سر و رفع بیماریهای قلمداد شده و جبران کمبودهای ذکر گردیده راه نجات از بیماری موخوره می باشد.

از غدد زیر پوست سر مایع چربی ترشح میشود که مو را جلاغ داده و از خشکی و پوسته ریزی جلوگیری می نماید و اگر ترشح مذکور کم باشد پوست سر خشک و پوسته ریزی شروع میشود و در صورتیکه بیشتر از معمول باشد پوسته های مرده شوره ریزی و ریزش مو را سبب میشوند و ماساژ مرتب سر با روغن زیتون و ادامه آن از خشکی و هر چه بیشتر شستن و چنگ زدن و شانه کردن از چربی زیاد جلوگیری مینماید ولی پوسته ریزی را باید دقیق شد

در صورتیکه مانند کاغذ خشک و بدون چربی است که همانند خشکی سر رفتار نمود و اگر چرب بود شوره سر است و باید به پزشک مراجعه کرد تا اگر مربوط به ترشح غدد است درمان گردد و برای مو خوره پس از استحمام و شستن موی سر دو یا سه قطره آمونیاک در یک لگن اب ریخته و سر را بشویند و موها را کوتاه و با روغن بادام شیرین یا روغن زیتون و ماساژ آنرا برطرف سازند.

گاه موخوره وجد ندارد اما صبح روی بالش مقداری موهای کوتاه و بلند شکسته شده ریخته، دست بسر می زنیم مقداری در دستمان میماند یا میریزد و هیچکدام از بیماریهای ذکر شده سبب نیستند نه موخوره است نه شوره سر نه ... باید دانست علت ضعف پیاز مو است. ماساژ که غذا بوسیله برقرار شدن جریان خون بهتر به پیاز مو میرسد یا تقویت مصنوعی مو و کوتاه کردن آن و چرب کردن با روغن بادام شیرین یا روغن زیتون نیز مؤثر است.

خوردن چربی زیاد، شستن سر با صابونهای اسانس و عطر دار سبب ریزش مو میگردد.

دانستنیهائی از آرایش مو و آرایش

تاریخ آرایش به اولین دوره های عصر توحش میرسد و اولین آرایشی که آدمیزاد انجام داده است میتوان رنگ کردن بدن مردگان را نام برد که حتی جسد زنی از انگلستان که در غار ناحیه ویلز پیدا شده مربوط به شست هزار سال قبل می باشد که با اکسید آهن قرمز رنگ شده است از آنها بعنوان نمونه معرفی می شود. (ناگفته نماند آرایش مو بطوریکه متخصصان برآورد کرده اند

استقلال داشته و چهل درصد زیبائی مرد و زن را بعهده دارد).

آثاری از صحرای کبیر افریقا بوسیله هنری لهوت بدست آمده که معلوم میدارد بیست هزار سال پیش مردان بدوی و وحشی بدنهایشان را با خط موازی چون ببر و زرافه رنگ میکردند که این شیوه و رفتار هنوز هم در بین برخی اقوام وحشی افریقا و سرخپوستان باقی است.

از آرایش های جالب و تاریخی مربوط به زنان مصر قدیم و کاهنان درباره فراعنه می باشد وتاریخ سورمه دان تا آنجا که تاریخ آرایش درمصر بعقب میرود جلوه گر است و خارج از ستون بگویم که نام سورمه دن چندین مرتبه در تاریخ آنچنان ذکر شده که میتوان گفت سورمه دان تاریخ آفرین بوده است و از آن جمله سورمه دانهای طلا و نقره فراوانی است که سپاه هلاکو از دربار آخرین خلیفه عباسی پس از گرفتن بغداد بدست آورد وخواجه نصیر الدین طوسی بزرگترین دانشمند شیعه از میان آنها چند عدد انتخاب کرد و جهت سعدی شاعر بزرگ ایران به شیراز فرستاد تا پاداشی جهت شعر:

آسمان را حق بود گر خون ببارد بر زمین***در عزای مرگ مستعصم امیرالمؤمنین

به سعدی برسد که وی در شیراز نبود.

کلئوپاترا ناخن های خودرا با حنا رنگ میکرد و موهایش را با آن خضاب مینمود و بدن خود را با روغن تمساح که از نواحی نیل سفلی می آوردند چرب مینمود.

در مقبره توتان خامن کوزه های کوچکی کشف شد که هم

اکنون پس از چهار هزار سال هنوز بوی مشک میدهد.

کهنه مخصوصا رؤسای آنها سرشان راهمیشه تراشیده و گل سرخی به سر می مالیدند و رئیس کل کاهنان که همیشه بر تختی چهارزانو نشسته و بوسیله چهار کاهن حمل و نقل میشد دارای کاکلی دروسط سر بود که آنرا می بست و آرایش میداد و روغن میزد ولی بعلت کم حرکتی بلکه بی حرکتی همیشه بیمار و عمر کوتاه داشتند.

در یونان قدیم فرزدن مو و بکاربردن عطر معمول بوده است.

هر چند با این تصور که آرایش زن را هوس انگیزتر می نماید و اگر درست انجام شد حقیقت هم دارد و نزد اسلام نیز بیک شرط ممدوح می باشد و شرط مذکور اینکه آرایش برای شوهر و در درجه بعد بلکه آخر برای محارم انجام گرفته باشد و در غیر انصورت حرام می باشد یعنی زنیکه برای هر زمانی و هر کسی آرایش می نماید بنظر اسلام گناهبزرگ و حرامی را مرتکب شده و بدتر از ایندسته زنانی هستندکه در خانه و برای شوهرشان چگونگی آرایش و زیور مطرح نبوده و تنها آنچه فکر میکنند زیباتر جلوه نمودن نزد دیگران است و برای شرکت در مجالس.

گذشت روزگار نشان داده است خودآرائی زنان در انحصار نژاد و قومی مخصوص نبوده و آنچه زن را از آرایش دور مینماید فقر و تنگدستی بوده و هست.

اصولاً آرایش معنای این دارد که زن بشوهر بگوید بیشتر و بهتر بمن بنگر و عمل آرایش دامنه محدودی دارد و میتواند

لکه ها و دانه ها و برجستگیها و فرورفتگیها را پنهان سازد پوست را جذاب تر و قیافه را موقرتر یا جذاب و لطیف نشان دهد و بکار بردن زیورها از طلا، نقره، مفرغ، آهن، گچ، صدف و انواع سنگها بوده و هست جنبه سماجت به آرایش میدهد و عجیب این است که شوهران با برخورد او بدیده تنفرآمیز بزن می نگرند و بعد از مدت کوتاهی به آن بی تفاوت شده طولی نمی کشد آرایش و زیوری که دو مرحله قلمدا شده را گذرانده مورد علاقه اشان قرار میگیرد که علت آن بحث روانی دارد وبه جدهای روانشناسی مربوط است.

زنان ایران نیز بنابر آنچه سرهنگ دورویل نوشته همیشه به آرایش و زیور علاقه داشته و کریشمن در کتاب خود بنام صفحه ایران از آغاز تا اسلام» تحت عنوان ساکنان دشت مینویسد: اشیاء کوچک مسین مربوط به پایان عهد حجر ظهور نمود و در این دوران که فقط متوجه نرم بودن مس شده بودند اما آب کردنش را نمیدانستند مرد و زن هر دو به آرایش و زیور علاقه داشنا و گردن بندهای صدف داشتند و محتملاً خالکوبی نیز میکرده اند دوره بعد آب کردن مس را دانستند وآئینه را در هزاره چهارم قبل از میلاد همزمان با ساختن سنجاقک از خود نشان دادندوعلاوه بر صدف و عتیق و فیروزه مهره ها و حلقه های سنگی و بلوری و لاجوردی و شمی سبز درست نمودند تا به آغاز هزاره سوم رسید که مرده ها را دولا در عمق 25 سانتیمتری کف اطاق با زینت الات نقره ای و صدفی و طلائی که گوشواره طلا و لاجورد از آنها بود و گردن بندهای طویل و دستبندها از طلا و لاجورد و سنگهای سفید یا عتیق دفن می نمودند.

در شوش گردن بندی از گوش ماهی و سنگهای مختلف و

مجسمه ای از یک زن از عاج که کف دستها را زیر پستانها نهاده و النگوهائی در مچ دست و طوقی بر گردن دارد مربو به 4 تا 5 هزار سال پیش از میلاد بدست آمده است و در ایلام مربوط به دو هزار سال قبل ازمیلاد گوشواره ای مخلوط از طلا و نوعی بدل چینی و کمربند 15 سانتی متری منقوش از صحنه های شکارو اساطیر در لرستان مربوط به دو هزار سال قبل از میلاد و آثار طلائی ونقره ای و عاجی یکهزار سال قبل از میلاد مروط به آذربایجان و در ناحیه تپه حسنلو مربوط به آذربایجان غربی بازوبندو النگو و انگشتر و گوشواره و دکمه با قدمت 1500 قبل از میلاد یافت شده است که بیشتر از طلا و بعد استخوان و مفرغ می باشد و آثار فراوانی در چراغعلی تپه گیلان (مارلیک گیلان) و بسیاری اشیاء و زیور الات مربوط به زمان هخانشی در ناحیه ای از کناره رودانه سیحون و بسیاری اشیاء قلمداد شده و وی بند مربوط به دوره ساسانیان نیز بدست آمده است.

در زمان ملکه الیزابت اول لوازم آرایش و پودرها و سرخابها که از ریشه و برگ گیاهان بود در انگلستان رایج شد و حتی خوابیدن در حمام شیر به تقلید کلئوپاترا معمول بود و ملکه اسکاتلندی ماری در حمام شراب استراحت مینمود.

در روم قطره اطروپین به چشم میچکاندند که حدقه آنها گشاد و زیبا جلوه کند و در بیشتر مکانهای نامبرده اگر کرمهائی بکار برده میشد با ترکیبات سرب ساخته شده بود و زنان را مسموم مینمود.

در بهار 1965 مجلات گزارش دادند زنان امریکا برابر تمام پولی که در صنایع فولاد بکار میرود صرف آرایش خود

میکنند و با آنکه زن فرانسوی کمتر از زنان دیگر اروپا و امریکا به آرایش میپردازد در آن سال 27 میلیون لوله و 8 میلیون قوطی کرم و 11 میلیون شیشه لاک ناخن و 13 میلیون جعبه پودر و 30 میلیون روژ لب و معادل 270 میلیون فرانک ادوکلن و شیر زیبائی و 46 میلیون فرانک لوسیون مو و 15 میلیون فرانک بریانتین و کرمهای مو و 89 میلیون فرانک شامپو و 124 میلیون فرانک رنگهای متعدد جهت مو تهیه شده است.

انسان بالغ اگر موی مشکی دارد حدود 140 هزار و قهوه ای حدود 100 هزار می باشد.

در تمام بدن حدود نیم میلیون تار مو وجود دارد.

خصوصیات موی بدن در نژادهای گوناگون بدینقرار است:

نژاد سفید: موی سر: رنگ بور روشن تا قهوه ای تار با وضع ظریف و بشکل راست یا مواج. موی بدن: از نظر کمیت متوسط یا فراوان. رنگ آبی روشن تا قهوه ای سیر.

نژاد زرد: موی سر: رنگ قهوه ای تا قهوه ای سیاه زبر و راست، موی بدن: تنگ و کم مو.

نژاد سیاه، موی سر: قهوه ای سیاه و زبر و مجعد و وزکرده، موی بدن:

مختصر مجدد گفته شود آرایش نزد زن و مرد دو معنای مختلف دارد مرد میخواهد مقبول و زن مایل است محبوب گردد. مرد باید

در وضعی از آرایش باشد که نتوان گفت از اجتماع جدا شده است و زن باید حالتی بخود بدهد که مرد خودش آقای خودش همسر خودش می پسندد زیرا همه کس یکجور نمی پسندد و مرد با وضع خاصی که در اولین برخورد عشقی عقده اش راحتی تا حدودی همواره کرده رابطه بهتری دارد پس باید مرد سعی کند بدلواه اجتماع با موافقت همسرش خود را بیاراید اما زن فقط باید بدلخوه همسرش آرایش کند و اجتماع در این دستور جائی برای امر و نهی ندارد و اسلام دارد.

مختصر مطالعه ای که در اطراف مسائل مربوط به طلاق کرده ام ندیدم این حقیقت را تذکر داده باشند که هرگاه زن در برابر مردش حالت مردانه بخود بگیرد مرد که دشنام داد بدهد مرد پرخاش کرد بکند مرد که زدبزند و بدتر که شروع هر کدام از طرف زن باشد در این وضع زن در برابر مرد حریف معرفی میشود نه دلبر و دلربا و تصور میکنم سرایت سردمزاجی بیشتر از این راه امکان داشته باشد از زن بمرد برسد.

زن که باید ظریف و لطیف و جالب و جاذب و تمکین کننده و غیر قهرمان باشد با زبان یا بازوانش آنچنان مرد را از قدرت و قوه مردانگی دور و متمایل بدیگری میگرداندکه زن باشد نه زننده، زن باشد نه قهرمان، باید لطف و مهر باشد نه قهر و زبان و گرایش مردان از این طریق بسوی طلاق دادن سدی جز حفظ آبرو در برابر جلوه گر نشد و هیچ نیروئی یارای مقاومت ندارد.

دار و ندار آدمی در سه قمست مشاهده و نزد دیندار و بی

دین باجبار وجود دارد:

صیانت ذات خوردن و آشامیدن قدرت کشش به جنس مخالف.

صیانت ذات یا وجود شخصی دارد (میخواهد خود را زیبا سازد نامش خوب باشد و ...) وجود ذهنی (دیگران او را دوست دارند) وجود کسبی (هر چه را کسب کرده خوب باشد مثلاً ماشینش).

ملاحظه فرمائید که زیبا ساختن خویش هم مربوط به وجود شخصی است و هم وجود ذهنی و هم کسبی و زن اگر میخاهد هر سه را داشته باد باید خود را فقط برای شوهرش بیاراید لا غیر و آراستن زن خود را برای دیگران محال و ممتنع است هر سه مرحله وجود شخصی و وجود ذهنی و وجود شخصی را بقدر کفای حتی تا سرحد فطرت برساندیعنی زن زیباس تاما کسیکه باید بر فطرت او را دوست دارد و آن شوهرش است وجود ذهنی خوبی نسبت بخود در او سراغ نمیگیرد و حتی پدر و مادرش و کسانیکه در حقیقت زن را دوست میدارند از ترس و دلهره اینکه دخترشان خود را برای دیگران می اراید و نکند مورد بی مهری شوهر و آقایش قرار گیرد وجود ذهنیشان معکوس است.

وجود کسی زنی که خود را برای دیگران میسازد نه برای شوهرش چیست؟

در صورتیکه برای شوهرش بسازد خانه بهتر است زندگی شیرین تر است، اعصاب راحت تر است و بالاخره فرزندان سالمتر.

اینکه اسلام میگوید زن چون خود را بیاراید و از خانه خارج شود هر قدمی برمیدارد تا بمنزل برگردد فرشتگان لعنتش میکنند شاید این چنین باشد:

ملائکه عباد مکرمون و بندگان بزرگواری هستند که در تملیک خدایند و همانند کارخانه و ملکیه! در اختیار ذات مقدسالهی می باشند صفحه منهم قوم» عده ای همیشه برای عبادت پروردگار در حال قیامند صفحه و منهم سجد» و برخی در حال سجده صفحه و منهم رکع» و از آنان که همیشه در رکوعند و بندگانی که نیروهای شدید القوائی هستند از آنان است ملائکه ای که فاصله خورشدی و زمین را نگهمیدارند تا آنجا که با هر قطره بارانی فرشته ای است و خلاصه آنکه لعنت کردن فرشتگان یعنی لعنت کردن اجبار لعنت کردن فطرت لعنت کردن مقررات و اینکه زن در خارج از منزل آرایش کرده جلوه گری نماید لعنت کرده میشود یعنی دندانه های منظم چرخ فطرت که بر نیروی بسیاری استوار است درست در دندانه های چرخ نامنظم شده زن جا نمیگیرد و او را بعلت همین کارش حتی بر آن فطرتی که باید بوده باشد دور میسازد و بظاهر نیز معلوم است و فیزیک ثابت کرده است هر چه حرارتش از 273- کمتر نباشد بر همه چیز دیگر مؤثر واقع شده در محیط خود اثر میگذارد و برداشت هائی که بوسیله زنای چشم، زنای دست، زنای فکر، زنای نیت با زن قلمداد شده میشود فوق العاده از نیروی سکسی و آمیزشی وی میکاهد و شوهرش آنگونه که باشد از او حظ نمیبرد و این خود نوعی لعنت فرشتگان و دور شدن از فطرت اس تکه زن از مرد و مرد از زن متمتع نگردد اینکه یک کشاورزی پشت کوه قاف بهره

برداری سکسی فراوان و بحد انتها را از زن خود میبرد زنی که تازه نان پخته و بوی سرگین که وسیله پخت اوست از زن متصاعد و دستهای زحمت کشیده اش مانند قطعه ای چوب سفت و سخت می باشد بعلت اینستکه نیروی سکسی در هر دو بوقت خود باقیست و زنی با او همبستر می شود که در خیابان با آرایش کلی گذشته و مورد زنای چشم و نیت دیگران واقع نشده است و شرح بیشتر آنرا در جلد بهداشت نسل خواهم داد.

سفید شدن مو

ممکن است بعلت وجود عوامل ارثی از روز تولد موها سفید باشد و خارج از این وضعیت با بالا رفتن سن سفید شدن مو امری طبیعی است که چهل سالگی تقریبا آغاز اجباری محسوب میگردد آنچنان که کمتر کسی است در این سن موهای سفیدی نداشته باشد و آنچه سبب میشود زودتر از سی سالگی و حتی حدود بیست سالگی موها شروع بسفید شدن نماید عواملی است که سبب میشود رنگدانه های موجود در ریشه و ساقه مو از بین برود و یا تغذیه مو دچار اتلال و نارسائی گردد و عوامل قلمداد شده عبارتند از هیجانات شدید تشویش و اضطراب مداوم غم و اندوه زیاد مسمومیتهای مزمن که از راه دستگاه گوارش وارد شود بیماریهای مزمنی چون سل، دیابت، مالاریا، برخی کم خونیها و ... مانع رسیدن رنگدانه به پیاز مو می شوند و نارسائی تیروئید.

مصرف زیاد برخی از مواد چون قهوه، خردل، و ... بعضی مواد محرک دیگر که همانند آنچه قبلاً گفتم بعلت کم کردن ویتامین های لازم برای ریشه مو بویژه ویتامین های گروه ب و اینکه سبب میشوند اکسیژن لازم برای جذب ریشه مو کاهش یابد مانع رسیدن رنگدانه به پیاز مو می شوند.

شوکهای شدید عصبی ممکن استناگهان تمام موهای سیاه را سفید نماید و در جنگ بین المللی دوم نام کسانی که موهای سیاه داشتند و با حملات هوائی شبانه یا رسیدن خبر مرگ عزیزشان روز بعد عاری از موی سیاه بودند ثبت شده است و در احوال نبی گرامی نیز نوشته اند همینکه آیه فاستقم کما امرت (سوره هود) نازل شد موهای مکی حضرت سفید گردید.

بعضی از کسبها نیز در زودرس سید شد موها مؤثر است چنانچه دیده شده کسانیکه مسگرند یا تراش مس میدهند چون قلیان کشیدن برای آنها در آن محط با بوی خوشی که دارد مطبوع می باشد اغلب بقلیان کشیدن علاقه دارند و در محیط مذکور با آن وضع مشروح سفید شدن موها زودرس خواهد بود.

سابق تصور میکردند بمناسبت فعال شدن گلبولهای سفید خون است که دانه های رنگی را میبلعند و مو را بدون رنگ میسازند اما امروز گفته میشود املاح فلزات چندی موجود در مو (روی، آهن، تیتانیوم، منگنز) میباشد هک در هر نوعی از مو به نسبت معینی می باشد: در موی سیاه بعلت زمینه ارثی یا فامیلی منگنز و در موهای بور روی زیادت است و این تفاوت ترکیب موها و تفاوت ترکیب املاح فلزات مذکور است که اختلاف رنگ موها

را بوجود می اورد و از بین رفتن ناگهانی املاح فلزات مذکور موها سفید میشود و لذا تحت نظر پزشک یا مصرف داروهای قلمداد شده میتوان موها را سیاه نمود.

موهای سفید از موی معمولی تردتر و شکننده تر ولی اغلب ریشه محکمی دارند.

درکتابهای متعدد طریق سیاه کردن مو از راه رنگ زدن مطالبی دیده میشود که چون رنگهای مصنوعی بیشتر سبب آزار پوست سر یا ضایع ساختن مو میگردد و همچنین از ذکر مطالبی که چگونه با غذا یا روزه گرفتن میتوان موها را سیاه کرد میگذرم چون در 8 جلد مربوط به غذا و در جلد سوم راجع به روزه گرفتن بود بقدر کافی بحث شده است.

موی ریش

«موی ریش» عنوان و انتخاب شد نه صفحه ریش» زیرا هیچ عضوی (اگر ریش را عضوی بپذیرید) باندازه موی ریش در ترازوی کیفیت در گرو قدرتها، مذهبها،قوانین توارث اجدادی،مقررات توافق با اجتماع و ... کمیت نشان نداده است تا آنجا که میخواستم عنوان را صفحه دکور انسانی» انتخاب نمایم دکوری که استخوانهای جمجمه و صورت با آنها شکل می گیرد.

نه اینست که خاصیت عجیب و متمایزی در مو (و ناخن بوضع دیگر) از سایر اعضاء وجود دارد که اگر: قسمتی از عضله از بین برود سلولهای ناحیه و حدود باقیمانده عناصر لازم را از خون گرفته آنرا تا آنجا ترمیم مینمایند کهعضله باندازه، به شکل به حجم و به میزان و وضع اولیه درآید که اگر اندکی مانده باشد تا هم سطح بقیه گردد تلاش می کند باقیمانده را بانجام برساند و در صورتیکه بخواهید برجسته تر و بیشتر از حالت قبلی سازمان بدهد ممکن نیست (مگر مریض بوده باشد).

نوک انگشت میان دو تیغه تیز میماند و گوشتش را بکلی می برد و می رود. اما بزودی ترمیم میشود و انگشت حتی به همان خطوط و اندازه و شکل و حجم قبلی در می آید، عجبا که بین هر سه میلیارد نفر بشر فقط خطوط انگشت دو نفر همانند استن اما پوست هر انگشتی که برای چندیم بور روئید میداند خطوط قبلی و اولیه را چه نحو داشته و باید داشت اما مو چنین نیست و در برگهای قبل به نحوه

رویش و ریزش آن اشاره گردید،رویشی که هیچ عضوی ندارد و ریزشی که هیچ عضوی نباید داشت و بهمین دلیل که مو را میتوان دگرگون ساخت رویاند، ریخت، برید، قطع کرد، چید، فر زد، طولانی کرد، عریض نمود، رنگ آمیخت، به آن چیزی آویخت، از آن شکل ساخت. به آن افراد مشخص نمود، بوسیله آن آبرو برد یا افزود یا ... آری بهمین دلیل از عهد حجر تا کنون همیشه مو حلال بسیاری ازمسائل دیگر که نزد بینوایان بدون سر و صدا زاده و مرده است ریش هم همیشه دستاویز قدرتها بوده اعم ازآنکه نیروی مذهب بوده است یا ریاست و سلطنت.

ریش نزد نامبردگان دافع مشکلات بود نزد نیروئی که بر جان و مال و همه چیز مردم تسلط و حکومت داشت اما همیشه دو نیرو مجری بوده اند نیروی جوانان و نیروی اقصتاد و برای همیشه هر قدرتی حاکم باشد براین دو استوار است و لذا چون به نیروی جوانان میرسم می بینیم ریش قبل از آنکه مشکلشان را حل کند عقده اشان را باز نموده است زیرا غرور جوانی بر پایه هائی استحکام یافته که یکی از آنها عقده هائی فراوانی است که دمبدم ایجاد میگردد و بنحوی باید آنرا گشود و از جمله بازی کردن باریش و سبیل و سر.

هر مردی به هرمون مردانه مرد است و اندکی هرمن زنانه نیز دارد و هر زنی هرمون زنانه دارد و ناچیزی مردانه.

هرمون مردانه بر موی ریش و موی زهار و طنابهای صوتی حاکم است و هرمن زنانه بر موی سر و پستان و موی دگرگون زهار.

همان اندک هرمون زنانه نیز دارد و هر زنی هرمون زنانه دارد ناچیزی مردانه.

در زن آثاری دارند چنانچه هرمن زنانه در مرد با حاشیه ای از موی دو طرف و پشت جمجمه مرد همان میکند که با موی زن می نماید و درکسانیکه سرشان کاملاً طاس میشود هرمن زنانه هاله ای از موی زنانه بشکل نوار گرد سرشان بجای می گذارد.

جوان که به نیروی ترشحات مردانه یا زنانه بغرور رسیده است چون پیل مست حس تفوق طلبی خود را میخواهد بنحوی ارضاء کند به چهره یا گیسو یا پاچه شلوار یا ... ور می رود یعنی آنچه را میتوان در آن دخل و تصرف کند تغییر م دهد و مو بهترین عضو انعطاف پذیر است.

باز اگر جوان موجودیت خود را نتوانست بنمایاند آستین فراخ مینماید موی می افشاند میگستراند می آویزد تا با موئی وسیع و استین و پاچه ای فراخ نظرها را منعطف و منحرف سازد و باین نحو خلاء ناشی ازکمبود اختراع و اکتشاف وعلم و فضل و ... را پر نماید یا بعنوان اعتراض بلکه بعنوان کمبود فضیلت و انسانیت در اجتماع آستین فراخ وموی افشان برخ هیئت حاکمه بکشاند و این غرور هست و هست تا به سن چهل برسد زمانی که عقداه اش را سراشیبی زندگی خاموش میسازد و چه بسا که در سن شصت هنوز غرور بصورت جوانی تظاهر کند و اینجاست که نبی گرامی فرمودند: بهترین جوانان شما آنستکه رفتار پیران پیش گیرد و بدترین پیران شما آنستکه روش جوانان داشته باشد (خیر شباکم من تشبه بالکهول و خیر کولکم من تشبه بشبابکم) و پیران هیپی و جوانان موقر مصداق خوبی اند.

همه چیز وارد ریش شده است از دین، ملیت، اخلاق،

شخصیت، تفوق طلبی و حتی سیاست که دست از سر ریش برنداشته است البته سیاست حاکم و حافظ حکومت.

موی ریش، موی سبیل، موی سر، موی ابروها در کسانی که همه چیزشان را حد متوسط بحساب آوریم در حدود دو ثلث استخوانهای جمجمه و صورت را میپوشانند و بهمین قیاس و سنجش میتوان حساب کرد تا چه حدود میتوان به موها دستبرد و شکل ساخت و باسنجش بیشتری باهمیت زلف و گیسوی زنان که ریش ندارند و موی سر به آنان شکل و زیبائی میدهد وقوف حاصل نمود اما موی ریش در مرد و گیسو نزد زن ارزش کیفیتی بیشتری دارد هر چند ضوابط و روابط نسبی بین موهای ریش، سر، سبیل و حتی ابرو را که در قدیم نزد دراویش تراشیدندش مرسوم بوده و امروز متروک می باشد نباید ازنظر دور داشت.

موی ریش همیشه شخصیت آفرین و مسئله درست کن بوده و چون بسیاری را عقیده بر این است که بتدریج از موهای هر قسمت مردان کاسته میشود لذا نکند که راست گویند و انسانها هم به تبعیت از قانون وحدتی که بر عالم حکمفرماست از هر لحاظ بیکدیگر نزدیکتر شوند اما ممکن نیست زیرا سیره نیرومند صیانت از نسل تحت قوانی نو مقررات تکوینی متکی بر جفت ها حاکم است سخنی که قرآن کریم آنرا تعمیم داده و برای هر چیزی زوجین را متذکر است و خلقت آدمی را من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا قبائل از جنس نر و ماده دانسته با آنکه سالیانی چند بیش نیست که دانستند حکما اشتباه بود که زن گلدانی است و مرد بذری در آن می افکند در صورتیکه قرآن چهارده قرن قبل

نسل را از نطفه امشاج نبتیه و مخلوطی از ذکر و انثی معرفی نمود.

اصلاح ریش سابقه 60 هزارساله دارد (1) و ازآن زمان تاکنون بانواع و اقسام به اصلاح و تراش آن پرداخته اند:

در میان انسانهای اولیه که در غارها یا بیشه ها زندگی میکردند آثاری بدست آمده که نشان میدهد با سنگهای تیز اصلاح میکرده اند در عراق پنجهزار سال قبل شیشه های تیز را که از آتشفشانها بدست می آمد مورد استفاده برای اصلاح سر و صورت قرار میدادند و سربازان روم قدیم هم همینکار را میکردند.

در مقبره ای از فرعون مصر قدیم (تاتس) تیغی پیدا شده که از آن در اصلاح صورت استفاده میشده است و با آنکه قرنها از ساختن آن تیغ میگذرد آن اندازه تیز است که قابل استفاده می باشد.

مهر 1348 دومین نمایشگاه بازرگانی بین المللی آسیائی درتهران غرفه ای که نام براون داشت پر از وسائل ریش تراشی مربوط به چند هزار سال قبل از میلاد مسیح تا مدرن ترین وسائل بود از کاردهای بلند، کاردهای اره مانند،کاردهای همانند ساطور، اسبابهای انبر مانند، موی کن ها، شیشه ها، سنگهای آتش زنه، نی خیز ران، سنگ تیز و ... (ناگفته نماند که در جائی خواندم از دندان کوسه ماهی و پوست گردوی داغ کرده نیز استفاده می کرده اند).

سلاطینی از بابل، آشور، ایران و یونان قدیم ریش خود را فر میزده اند و نمونه های آن در مجسمه های سرگون، داریوش بزرگ و حتی نزد حکمائی چون افلاطون، ارسطو و سقراط دیده میشود.

1- مجله رنگین کمان شماره 84 دیماه 1348.

برخی از فراعنه مصر سنگهای قیمتی و مروارید بریش می آویختند و آنرا دوقاق (چون رستم دستان) یا مانند خنجر نوک تیز می نمودند و در زمانی آنرا بلند یا کوتاه می کردند.

کاهنان فراعنه ای که همزمان با حضرت موسی بودند (منف به رامس دوم) سر خود را همیشه تراشیده گل سرخی به آن می مایدند و رئیس آنها کاکلی داشت و همیشه بر تختی می نشست که چهار کهنه دیگر باید آنرا حمل و نقل نمایند و بعلت بی حرکتی اش عمری کوتاه و مفاصل مخصوصا زانوهائی خشکیده داشتند.

در یک مدت زمان مردمان مصر قدیم جز در ایام سوگواری سر و صورت خود را میتراشیدند و بر آن کلاه گیس و موی عاریه میگذاشتند و کسی جز کاهنان حق نداشت با سر تراشیده و برهنه یا با کاکل بوده باشد و کهنه بابل همیشه سر و صورت تراشیده بودند.

اقوامی چون حیتان که همیشه سر و صورت و حتی موهای ابروها را میتراشیدند و موابین که موی ربع حلو سر را تراش میکدند و طوایفی از اعراب که ناحیه شقیقه خود را اصلاح می نمودند.

هرودت (485-425) مورخ معروف یونان در جلد دوم کتابش (بند 36) مینویسد: از جمله عادت و آداب مصریهاست که در مواقع معمول مو نداشته باشند و چون یکی ازنزدیکانشان فوت کرد موی سر و ریش بگذارند (و هم اکنون نیز معمول ریش تراشها و زنان بی حجاب بسیاری کشورهاست در عزاداری خویشاوندان ریش و حجاب پیدا نمایند).

یونانیان و رومیان قدیم ریش داشتند اما اندک اندک تراشیدن

ریش در روزهای خوشی و شادی معمول گردید.

نزد ایرانیان نیز معمول بودکه ریش بجاییگذارند.

اولین کسیکه فرمان ریش تراشی دسته جمعی را صادر کرد اسکندر مقدونی بود. وی در جنگی ناگهان بامنظره ای روبرو گردید دشمنی بر سینه سربازش نشست و ریشش را در دست گرفت و سر ازتنش جدا ساخت.

اسکندر دستور داد همه سربازان و افسران ریشه بتراشند تا دستگیره ای برای دشمن نباشد بعلاوه مردان همانند خدایان اساطیری زیبا و بدون ریش باشند و مردم یونان و روم نیز از او تقلید نمودند و از اولدر یونان و سپس در ایتالید ریش تراشی رواج یافت.

فرمان ریش تراشی دسته جمعی دوم را فیلیپ هفتم در اسپانیا و فرمان سومی را پطرکبیر در روسیه صادر کرد و آنچنان سخت گرفت که هر کس از نجبا بود و ریش داشت 100 روبل جریمه میشد و از افراد عادی یکصد کوپک و در 1705 فرمان (اوکاز Oukaze) صادر شد بدین نحو که ریش اشراف و بزرگان و صاح منصبان دولتی و پیشه وران سالیانه شصت روبل مالیات دارد و ریش بازرگانان صد روبل و کشیشان و بردگان سی روبل و کشاورزان در خارج از شهر آزاد بودند و چون بشهر می آمدند مالیات ریششان به شصت کوپک می رسید.

چهارمین فرمان را شاه عباس صفوی درایران صادر نمود.

تمام انبیاء الهی ریش داشتند و موی سر نبی گرامی بلند بود و گاهی بر شانه های مبارکشان میریخت.

عبرانیان از زمانهای بسیار قدیم ریش میگذاشتند و بر طبق

ص: 250

شریعت حضرت موسی مجاز نبودند ریش خود را بتراشند و کندن ریش نزد آنان علامت تحقیر و بی احترامی بود (کتاب مقدس 250 و 435) و حضرت موسی آنگاه که با رجالی از بنی اسرائیل بکوه طور رفت و امر رمود با دعائی که میکند همه آمین بگویند از جمله به کسانیکه ریش میتراشند نفرین کرد و همه آمین گفتند.

یهودیان این شهر که قریب بیست هزار بودند و در این اواخر بجز نزدیک سه هزار بقیه به فلسطین رفتند تا چند سال اکثرا ریش داشتند و هم اکنون بیشتر ریش را میتراشیدند و دو طرف صورت را مانند دم کبوتر تا مجاذی لبها میگذارند و بسیاری از جوانان مسلمان نیز همینکار کرده اند و مشهور است که این گونهه موی دو طرف صورت آرم صهیونیسم بین المللی می باشد (تا چه حد درست باشد)

پیشوایان اسلام همه ریش داشتند.

پیروان اسلام با موی سر و ریش و سبیل بازیها کردند.

پادشاهان همه ریش داشتند و سلاطین ایران قبل و بعد از اسلام ریش بجای می گذاشتند ریش سلطان سنجر سلجوقی معروف است آنقدر طول و عرض داشت که زمان شکار و تیراندازی غلامان دویده زمین ادب بوسه زده ریش شاه را با پارچه ای بسته به پشتش گره میزدند. ریش فتحعلیشاه قاجار و اکابر و رجال و درباریانش نیز بزرگ بودو زمان تیراندازی آنرا می بستند.

پس از شاه طهماسب صفوی ریش تراشی میان سلاطین ایران معمول گردید. شاه عباس ریش خود را تراشید و دستور تراشیدن صادر نمود پدرش شاه محمد هم ریش خود را میتراشیده است و جانشینان وی نیز تراشیدند تا به سلطان حسین رسید که نتراشید

و بعد هم سلاطین ریش گذاردند تانوبت به ناصرالدین شاه رسید که دیگر همه تراشیدند.

گاهی ریش توپی و گرد معمول بود زمان غزالی دم کبوتری میکردند. گاهی مربع دوره ای مربع مستطیل که دو طرف صورت موی زیادتر بود و عباد برادر عبیداللّه بن زیاد طویلترین ریش از دو طرف صورت را داشت و ضیاءالدین قزوینی عفیفی استاد سعد الدین تفتازانی ریش درازی که به پشت نعلین هایش میرسید و درخوابآنرا کیسه میکرد و چون بر مرکب مینشست و باد آنرا متفرق می نمود منظره ای جالب داشت و عوام مصر چون آنرا میدمیدند فریاد میزدند سبحان الخالق سبحان الخالق و او میگفت عوام مصر ایمان دارند زیرا از مصنوع به صانع پی میبرند.

قلندران در سابق موی سر وابرو میتراشیدند و فخرالدین عراقی شاعر آنرا متذکر است ولی قلندران ایران در این اواخر شارب گذاردن را شعار خود قرار داده اند.

زمانی تاری از موی ریش و زانی دیگر رشته ای از موی سبیل را بعنوان مردی و وفای بعهد یا بعلامت ارادت و ادامه دوستی یا برای شرط و نذر ارسال میداشتند یا بگرو میگذاشتند و دوره ای طولانی که اگر کسی ریشش را میکندند یا آب دهان بر آن می انداختند آنقدر توهین و تشحقیر بحساب می آمد که مرگ را بر آن ترجیح می دادندو برعکس ریش کسی را روی دست کردن و بوسیدن نهایت احترام محسوب میداشتند و چه بسا دولت ها ریش یکی را تراشیده تبعیدش میکردند یا تراشیده و پیاده یا سواره اطراف شهر گردانده در معرض تماشای مردم قرارش میدادند.

سیخ (سیک)های پنجاب گویا پس ازاسلام به ریش انبوه احترام گذارده آنرا بالا آورده زیر چانه اشان سنجاق کرده وحتی امروزهم آنرا یک ضرورت اصلی برای مردم میدانند.

مسیحیان در کتابهای خو مینویسند: حضرت محمد به پیروانش حکم کرد ریش خود با به اندازه ای بگذارند که از بت پرستان متمایز باشند.

نویسنده دار عمر کوتاه خود در این شهر (یزد) که تعداد یزادی یهودی و زرتشتی بوده و هنوز هستند تماشاگر بازیهائی بوده که پریوان ادیان و مسلکها با موی سر و صورت خود کرده اند.

سبیلها بانواع دیده شد: هیتلری کهدو تودهموی سبیل در برابر دو سوراخ بینی باقی می ماند و بقیه موهای صورت تراشیده میشد. استالینی که مربع مستطیلی میماند که سراسر لب فوقانی را فرامیگرفت و همانند شارب قلندرهائی بود که آنرا اصلاح و تمیز نگهداشته باشند و زرتشتیان نیز اغلب چنین سبیلها داشته و دارند ولی گاهی نزد زرتشتیان آنقدر عرض سبیل زیاد انتخاب میشود که تمایل به مربع پیدا میکند. سبیلهای شاه عباسی، چنگیزی، مثلثی که قاعده بزرگ محاذی لبها و یک زاویه در برابر تیغه بین دو بینی و دو زاویه کنار لبها قرار داشت یا از آنها دورتر یا نزدیکتر ختم میشد و سبیلهای خطی و قیطانی و سبیلهائی که بندرت دو طرف غیر قرینه بودند امادر ریش هنوز غیر قرینگی ندیده و نشنیده ام هر چند باحتمال زیاد با رونق وضع هیپیگری و دستبرد شدیدی که انسانهایعصر به مو برده اند بزودی ریش غیرقرینه هم در صورت تقاضا عرضه خواهد شد.

اما آنچه در خارج از این شهر یعنی در کشور می بینم و مربوط به مسئله مورد بحث است بهم تاختن نویسندگانی است که یک عده له ودیگران علیه حرمت ریش تراشی نوشته اند کتابها بلکه جزواتی که بنامهای مختلف منتشر شده و برای اثبات حرمت خلق لحیه در آنها مطالبی دیده می شود (ریش تراشی در اسلام، زیانهای تراش ریش، تراش ریش، تراش ریش از نظر بهداشت، ین حنیف درباره تراش ریش و ...) از همه جامع تر کتاب المنیه فیما یتعلق بالشارب و اللحیه است که بفارسی بوسیله آقای محمدرضا طبسی نوشته شده و مرحوم آیت اللّه اصفهانی بر آن تقریضی نوشته و چندین نوبت بچاپ رسیده است در آن فتاوی اغلب فقهای بزرگ مطالبی مربوط به دیه هائی که دیگری ریش کسی را بتراشد و اگر کاری کند که موی ریش یا سر دیگری برای همیشه نروید و ... همه مورد بحث قرار گرفته است.

چند سال قبل در تهران مردی پس از اخطار چند نوبته بزنش که سر برهنه خارج نشود شب در خواب با قیچی موهای زیبا و بلند زنش را قیچی میکند و زن شکایت میکند بازپرس به دادستان تلفن می زن چه باید کرد جواب می دهد قانون در این مورد گویا نیست هر دو را بوعد ووعید راضی ساز! و بازپرس متدین برایش جالب بود کهاسلام در هیچ موردی ساکت نبوده و در کلیه شئون حیات وارد وگویا و رساست.

در برابر جزواتی نوشته شده از قبیل رساله تحفه در مذمت حلق اللحیه و دیگری صفحه تحقیق در یک مسئله فقهی» که کتاب اخیر چند نوبت چاپ شده و نویسنده فاضلش با نویسنده کتاب صفحه بحث

و تحقیق در حکم ریش تراشی» آنچنان کلماتی در کتابهای خود برای یکدیگر آورده اند که متأسفانه از قدرت علمی کتابشان بسی کاسته است.

ناگفته نماند دو کتاب اخیر حکم بحلیت ریش تراشی نداده بلکه در راه اثبات حرمت حق لحیه بذکر مطالبی پرداخته اند.

نویسنده کتاب تحقیق در یک مسئله فقهی که دکتر در ادبیات می باشد هر چند کلمات ناهنجار درمطالبش کمتر نسبت به دیگران آورده ولی در آنجا که میگوید ابن اثیر در کتاب خود کامل از حوادث سال ششم هجری می نویسد:

کسری خسروپرویز به بازان حاکم یمن نوشت دو نفر به حجاز بفرستد تا نبی گرامی را گرفته نزد وی بفرستند. بازان دو نفر بنامهای نابوده و خرخسره فرستاد و نبی گرامی چون ریش تراشیده اشان را دیدند فرمودند پروردگار ما دستور داده ریش بگذاریم و سبیل کوتاه کنیم و ... سپس اینگونه ادامه می دهد: ایرانیان هیچگاه قبل از اسلام ریش خود را نمی تراشیدند. از عکسها و سکه ها وآثاری که ازآن دوره مانده و ... ثابت میکند که جملگی ریش داشته اند.

آقای دکتر فراموش کرده اند کسیکه بر کتابشان مقدمه ای بعنوان یشگفتار نوشته است مینویسد (1) پادشاهان ایران هم مانند پادشاهان کشورهای دیگر جز چند تن معدود قبل از اسلام و بعد از آن ریش داشته اند و ...

ملاحظه فرمودید که نویسنده استثنائی قائلند و کسانی را

1- چاپ دوم صفحه 4 سطر 16.

که ریش نداشته معرفی مینمایند بعلاوه در عکسهائی که از مناظر جنگی یا شکار یا با رعام در دست است تصویر نگهبانان یا ... که ریش ندارند دیده شده است وانگهی مگر برای تحبیب قلوب نمیتوان گفت بازان دستور داده باشد سربازانش بصورت بت پرستان که هنوز در اکثریت بودند در آیند یا مگر نبوده است که سپاهیانی را برای کیفر دادن از دیار خود بنقاط دوردست بفرستند و دستور دهند که ریششان تراشیده باشد و مگر ریش گذاشتن هم تحصیل علم بود که کسری ها در انحصار و اختیار خود درآورند و ...

نویسنده با قلت بضاعت علمی نمتیواند در این بحث ها مخصوصا برای قضاوت وارد شود فقط میتواند بگوید اتفاق واجماع مراجع است بر حرمت تراش ریش بحدی که از صدق عرفی خارج گردد یعنی بهمان مقدار برداشته شود که علم رور نیز برداشتنش را سبب صدمه رساندن به پوست میداند بهر وسیله ای بوده باشد از برق، ماشین، تیغ، شیشه، مواد شیمیائی و ... و اگر آنقدر بلند باشد که از یک قبضه تجاوز نماید مازاد من اللحیه من القبضه فهو فی النار (حضرت صادق) زیادی آن در آتش است و برخی نیز احتمال حرمت داده اند (ریش را آنچنان در دست گیرند که سطح جانبی خارجی انگشتان سبابه و شصت که اطراف ریش حلقه شده به پوست بچسبد آنچه از جانب دیگر خارج بماند از قبضه زاید است).

علاوه بر مراجع عالیقدر شیعه مسائل فتوائی ائمه اربعه راکه قائل به حرمت تراش ریشند در بسیاری از کتابها بویژه در صفحه المختار» و ... (ابوحنیفه) شرح رساله ابی الحسن و حاشیه عددی (مالک) کتاب انصاف (حنابله) و ... که همه را شیخ علی

محفوظ استاد دانشگاه الازهر در دو کتاب (الابداع فی مضار التبتداع) چاپ دوم ذکر کرده میتوان دید.

ناگفته نماند موهای صورت ضخیم تر از موهای سر است و در برخی موارد به چهار برابر آن می رسد. موهای صورت نزدیک بهم و در حدود 700-800 عدد و هر اینچ مربع میروید، هرگز راست نمی ایستند و به آسانی چیده نمی شوند و انحناء آنها بین 31 تا 59 درجه است و در زیر چانه اغلب خوابیده اند و یا پنهان می باشد اگر شخص متوسطی ریش بگذارد 5/36 ساعت در سال برای اصلاح سطح 600 متر مربع از صورت و 2ماه از دوره زندگی متوسطش صرف اصلاح ریش شده است. موی ریش نیم اینچ در ماه می روید.

مطلب مورد بحث از ریش است و کسانیکه کتاهایمنتشر شده مرا مرتب نمیخوانند یعنی فهرستش را نیمگرند و دلخواه را برگزیده مطالعه می نمایند بدون شک همینکه در فهرست به صفحه موی ریش» برخورند آنرا خواهند خواند از اینرو جای آنست که برای چندیم بار بنویسم بنده نه پروفسور عالیمقامم نه روحانی عالیجناب لذا هر جا از قرآن گفته ام قصد تفسیر به رأی نداشته و ندارم و خوشبختانه اگر مطلبی را از قرآن آوردام ملاحظه فرموده اید همه جا کلمات شاید، احتمالاً بنظر میرسد، ممکن است بکار برده ام و خوشبختی بیشتر آنکه گذشت زمان و روز افزون بودن معلومات بشری سبب خواهد شد همانطور که روز بروز دقائق علمی قرآن

روشنتر میگردد کار دیگری هم صورت گیرد و آن مدفون ساختن اظهارنظرهای بیجا و خلاف اسلامی کسانی چون من و امثال من خاهد بود و نه نبش قبر انسان تجویز شده و نه کائنات قبر نبش علوم تکوینی یا تشریعی خواهد کرد و ان الباطل کان زهوقا از مقررات خلقت است و بر هر چه خط بطلان کشید و دفنش کرد نبشش نخواهد نمود و دوباره بر سر زبان کسی جز کفن دزدها نخاهد افتاد.

قبل از ما هم بزرگترها چه بسایر به آیات الهی رسیدند و بدون اینکه قصد تفسیر برأی داشته باشند همینکار را کردند و علم بیشتر روز حقیقت را روشن ساخت وبطلان نظر آنان را ثابت نمود بعنوان مثال: تفاسیر را اگر ملاحظه رمائید می بینید درآنجا که سخن از عجز انسان در زمین و آسمان است (مثلاً آیه 22 سوره العنکبوت) و ما انتم بمعجزین فی الارض و لا فی السماء و ...) مفسرین که باور نمیکردند رسیدن انسان به آسمان روزی تحقق پذیرد تعبیرهای گوناگون کردند، یکی گفت: معجزین ی الارض انسانها و معجزین در آسمان فرشتگانند و دیگر گفت ارض الدنیا مقصود است و سماء الاخره اما معجزین در زمین و معجزین درآسمان سومی هم دارد و آن معجزین در قران بوده وهست و باید حضرت بقیت اللّه بیاید و همه را روشن سازد وبالاخره معلوم گردید مقصود از معجزین ی السماء هم انسانی است که امروز به آسمانها دست یافته است که دیروز آنرا غیر ممکن تصور می نمودند.

یا در تفسیر آیه 22 سوره الحجر (و ارسلنا الریاح لواقح فانزلنا من السماء ماء ...) یک روز درباره اینکه باد باردار کننده بود لقاح انجام میدهد تعبیرهائی گردید باز مدتی توجیه دیگری شد و امروز میگویند همانگونه که باد عنصر نرینه را از آلت نر گل برداشته بر آلت ماده اش می افکند و آنرا باردار کرده

و بدینوسیله عمل لقاح را انجام میدهد و عمل لقاح یعنی نر و مثبت را به ماده و منفی رساندن (یا نر و منفی را به ماده و مثبت رساندن) چون در آیه قلمداد شده بلافاصله پس از اشاره به عمل لقاح باد سخن از ریزش باران است مقصود رساندن ابرهای مثبت و منفی بیک دیگر و نزول باران می باشد وازاین قبیل آیات.

نتیجه آنکه کمال مسرت حاصل است که پیشرفت روز افزون علم بر وسعت دامنه حکومت قرآن می افزاید و آنچه زایل و از بین رفتنی می باشد مطالبی خواهد بود که بر خلاف مقصود قرآن آورده شده است.

جوانی روشنفگر و متدین را که مادرش سیدای بود گفتند تو هم از طرف مادر به پیامبر میرسی حداقل صفحه شیر را بچه همی ماند بدو توبه پیغمبر چه میمانی بگو» خوب بود باندازه نصف بچه شیر باشی گفت من بیشترم! نبی گرامی فرمودند از دنیای شما زن و عطر را دوست دارم و نور چشم من نماز است و من از نصف بیشتر دو ثلث به پیامبر جد مادرم شباهت دارم زن و عطر را دوست دارم، من (نویسنده) هم در یک قسمت با مفسرین شباهت دارم و آن داشتن مطالبی از گدشت زمان و پیشرفت علم خط بطلان بر آن خاهد کشید و اگر مطلبی بجای ماند فقط بدین علت است که مایلم از راه نشر حقایق اسلامی ناچیز ادای وظیفه ای نسبت به فطرتی که در من بودیعه نهاده شده است بنمایم و تا میتوانم دینم را به دینم ادا کنم وباز بگویم خوشبختانه گذشت زمان حفهای باطل مرا دفن میکند ولی نیت مرانگهمیدارد زیرا خدا میداند هیچگاه قصد سد راه مستقیم نداشته ام.

پروردگارا بمداد علما و دماء شهدا که آندو بوسیله نبی گرامی اس تمرود سنجش نسبت بیکدیگر قرار گرفت (مدد العلماء افضل من دماء الشهداء) مداد مرا نیز به پیروی از مداد علمات بچرخان و در آخر دم، دم مرا نیز همدم آنان گردان.

پروردگارا بارها نوشتم و این سخن امام را بگوشها رساندم که چه بسیار از حقایق اسلامی که باید با پیشرفت بیشتر علم از آن پرده برداری گردد (اذا سمعتم حدیثنا ما لا تعرفون فردوه الینا و فقواعنده و سلموا حتی یبین لکم الحق اگر حدیثی از ماشنیدید که نمی فهمید آنرا بما برگردانید و در آن توقف کنید و تسلیم شوید تا حقیقت آنرا بدانید) و نیز آوردم بدین مضمون که جمعی درباره سوره توحید و اللّه الصمد بحث میکردند نبی گرامی فرمودند ده آیه اول سوره الحدید و سوره توحید را بگذارید تا مردمی در آخرالزمان از آن بحث کنند، و خود چه بسیار که بر این منوال عمل کردم.

سبیل

در آنجا عنوان صفحه موی ریش» بود و اینجا سبیل بدون موی عنوان شد و اسلام هم آنجا را خواسته بدون مو نباشد و صدق عرفی کند که ریش هست اما اینجا میخواهد سبیل نباشد و اگر بود از لب تجاوز نکند شارب بوجود نیاید.

هیپی های روز هم چندان به سبیل دلبسته نیستند و در برابر موهای قلندری سر و ریشهای عقده ای قاجار (عقده ای زیرا آقا محمدخان نداشت و فرزندانش بلکه جانشینانش تلافی کردند یعنی

عقده را گشودند و با یک دید بسیار بالا باید گفت هر کاری هر فکری هر دیدگاهی و هر چه صادرات و واردات مغزی بشری است اگر بر خلاف فطرت بود یعنی اگر برای خدا نبود با روانکاوی عمیق میتوان جائی را که در میان عقده ها باز مینماید شناخت) مانند هم اعتراضشان بلند است که همه کوتاه است.

بنابر تحقیکقات اخیر که در دانشگاه کمبریج انگلستان صورت تحقق پذیرفته است هیپی گری پدیده ای است که از جمله بیماریهای اجتماعی کشورهای توسعه یافته محسوب می شود (جوان افریقائی دگردیسی اجتماعی میکند تا لقمه نانی بکف آرد که شکم سیر کند جوانان کشورهای توسعه یافته نان گرم و آب سرد دارند اماخلاء روحی آنان مجبورشان میسازد بدنبالاقناعگر فطرت خود که ایمان است بدوند و اگر مادر نبود که شیرشان بدهد وام القری که کشورشان را از پستان فطرت شاداب سازد ناچار به خاک خوری و معدن بلعیدنه میپردازند. اماسؤال: هیپی های کشورهای در حال توسعه یا توسعه نیافته چه می گویند؟ جواب: مستعمره مغزی بدتر از استعمار زدگان اقتصادی است !).

تحقیقات این بود که پدیده بیماریهای اجتماعیکشورهای توسعه یافته هیپی گری است و در آن کشورها که انتحار رقم بالائی را در میزان سرکشی و عدم موفقیت ها نشان میدهد و در نسل جوان عدم علاقه نسبت به ماشینیسم و تکنیک چشمگیر است هیپی گری بموازات خوتکشی دامنگیر کشورها شده است که جوبه مثبت آن نارضایتی از اداره امور کشورهاست و جنبه منفی آن که حاضر نیستند نقشی را برای پیشبرد امرو کشور بعهده بگیرند و من خلاصه کنم

هیپی گری در کشورهای توسعه یافته یعنی بدنبال قلندری گشتن و در ممالک دیگر قلندری یعنی در جستجوی هیپی هائی که مغزشان را ربوده اند آنان موی میگذارند نکند که خلاء مغزیشان را پر کند و اینان موی میگذارند که نشان دهنده خلاء مغزی ندارند ! و حالا تقلید کورکورانه پر کرده است.

اسلام و موی گربه

با دیدن عنوان تصور نشود بحث مفصلی از اعمال فیزیولوژی، تشریحی، بیولوژی و ... گربه و رابطه اش با آنچه اسلام مربوط به گربه ذکر فرموده خواهم نمود مخصوصا از دیدگاه اجتماعی هم بررسی درباره گربه دور خواهد بود و آنچه عنوان مورد بحث است مسئله موی گربه است که در لباس باشد نمیتوان با آن نماز خواند.

در دوران بارداری عواملی چند ممکناست سبب ایجاد خطر جانی شود و کودک را بمرگ تهدید نماید و چه بسا مادر را نیز بخطر اندازد. عوامل مذکور یا دار طبیعت موجود است و آدمی خود سبب جلب آن میشود مانند کسی که با گربه سر و کار دارد یا طبیعت بعلت جهل بشر او را مبتلا میسازد یا بشر سود جو بلکه شکارگر آنرا بوجود می آورد و نوزادان را معیوب یا مقتول میسازد مانند تالید و مید و ...

توکسوپلاسموز که بعلت شباهت عامل بیماریزای مرض به کمان که توکسون در کلمات یونانی معنای کمان را دارد نام گزاری شده است از اول در حیوانات کوچک جوینده ای بنام گوندی

عامل بیماریزایش را درالجزایر و تونس و طرابلس یافت.

اغلب حیوانات خون گرم امکان دارد به بیماری مذکور مبتلا شوند مانند سگ و گربه و خوک، گاو، بز، خرگوش،. موش و ... و نیز کبوتر و ... از طیور استعداد ابتلا دارند.

حیوانات مذکور معمولاً در صورت ظاهر علامتی ازخود نشان نمیدهند فقط عصبانیت و اسهال ممکن است در سگها ظاهر شود.

انتقال بیماری از قلمدادشدگان به انسان از راه ترشحات دهان و بینی و چشم و مدفوع و گوشت و تخم مرغ خام و شیر نجوشیده آنها امکان دارد.

انسان مبتلا ممکن است عوارض قابل توجهی از خود نشان ندهد ولی گاهی با لرز و بثورات پوستی و ورم غدد لنفاوی و مجاری هوائی ریوی، بیماری روده و قلب و مغز و پرده های دماغ و اختلال در بینائی و ... پیش آید.

بیماری مذکور برعکس تصور خیلی شایع است اما مورد توجه نمی باشد.

عامل بیماری زا از راه جفت و خون وارد جنین میشود و 50درصد مادران مبتلا فرزندان بیمار می آورند و چه بسیارند سقط جنین وتولد قبل از موقع و ناقص بودن یا مرگ نوزادان که مربوط بهمین بیماری است که در نتیجه عده ای از نوزادان چند ساعت پس از تولد وعده ای بعد از یکسال خواهند مرد و آنها که زنده میمانند به اختلالات ذهنی، فکری، بینائی، شنوائی، حملات تشنجی دچارند.

سگ و گربه را در تخت خود یا بر دامن خواباندن در غذا شرکت دادن با دست نوازش کردن با کودکان خود ببازی داشتن راه ابتلا را آسان می سازد.

آنچه اهمیت دارد کشف جدیدی است و آن پیدا نمودن ویروسی در موی گربه تغذیه شده از گوشت پرندگان میباشد که برای مادران آبستن خطرناک بوده و کودکان آنان را مبتلا به انسفالیت مینماید.

خطر آلودگی انسان بوسیله انگل در سگ و گربه نیز نسبتا زیاد و شایع است.

تعداد زیادی از ائوزینوفیلیها و همچنین حالات آلرژیک بدون علت روشن در انسان مربوط به آلودگی بانگلهای نامبرده میباشد اخیرا در مغز اطفالی که بعلت بیمای فلج اطفال فوت کرده بودند انگل کانیس Canis را یافته دانستند ضمن سوراخ کردن روده و عبور از آن ویروس فلج اطفال را هم باخود بمراکز عصبی برده اند.

انگل کانیس قادر است ویروس انسفالیت ژاپونی نوع ب را همراه خود از جدار روده عبور داده بمراکز عصبی برساند.

در برسی روی 349 بیمار مصروعتوسط آنتی ژن مخصوص انگل مذکور (تزریق داخل پوستی) و مطالعه نتایج حاصله با آزمایشهائی که روی شاهدهای سالم انجام داده شد 6/13 درصد مبتلایان به فلج اطفال به انگل مذکور آلوده اند و مصروعین 5/7 درصد.

ناگفته نماند در لندن 3/21 درصد سگها و 21 درصد تمام

گربه ها به انگل مذکور آلوده بودند.(1)

جهت مزید اطلاع آنکه بیماریهای مشترک بین انسان و دو حیوان قلمداد شده زیاد بوده که از ذکر نامشان صرفنظر میشود فقط توجه به چشم بینای اسلام مبنی بر دستور اجتناب از تماس با گربه و اینکه نامی از پشم گربه برده است داشت بعلاوه بنظر میرسد انسانهای قدیم نیز متوجه زیانهائی که از گربه و سگ بانسان میرسد داشته اند که با وجود اهلی بودن و پاس داشتن هرگز به پرستش آنها نپرداخته اند و می بینیم انسان جاهل خرس، فیل، مادر، کرکس، کبوتر، اسب،گاو، شیر، عقاب و ... را مورد توجه پرستشی خود قرار داد و با آنکه با سگ و گربه تماس کافی داشت هرگز رو به آنها نکرد.

این خلاصه ای بود از آنچه تاکنون علم توانسته است کشف کند و تا حدودی خود را به معلومات چهارده قرنی اسلام نزدیک گرداند اما چه زیانهای دیگری در اثر وجود موی گربه یا تماس با سگ عاید انسانها میشود باید منتظر بود تا دانش آینده آنها را روشن سازد.

ناگفته نماند ذکر روایات در این باره یعنی در اینکه موی گربه بلباس باشد نماز ندارد لازم بنظر نمی رسد زیرامطلب آنقدر روشن و وارد میباشد که به کتابها و رساله های عملی مراجع محترم نیز وارد گردیده است.

1- شماره 101 مجله پزشک خانواده صفحه 30.

جویدن مو

جراحان تاکنون سوزن، سنجاق سر، قطعات شکسته دندان طبیعی یا مصنوعی و کلید، پیچ، تیغ سلمانی برحسب کسب و کار و ... را بطور تصادف از معده آدمی خارج کرده اند، اشیاء بلعیده شده اگر نوک تیز باشند ممکن است به جدار معده وارد و آنرا زخم یا حتی پاره نمایند و مری قابلیت اتساعش آنقدر هست که اجسام قلمداد شده از مری گذشته و در معده یا دوازدهه گیر کرده اند! بیماری گیسو خوردن (تریکوبنروار فیتوبنروار) مخصوصا بین دختران جوان و بانوان دیده شده که حتی آنقدر دیده شده که موهای خورده شده در معده جمع و ترکیب و شکل معده یا دوازدهه یافته اند و نیز کسانی که عادت دارند شانه را در دهان بگیرند و چند تار مو را ببلعند ونزد زنانی که ویار دارند نیز دیده شده است.

در بین مردان نیز کسانی هستند که موهای شارب خود را لای دندانها گذارده میجوند و ذراتش را میخورند یا سر ریش خود را برگردانده آنرا جویده جدا شده ها را بلع می نمایند.

اولین مرتبه بوسیله دانشگاه ریودوژانیرو این حقیقت کشف و اعلام گردید گردید که خوردن مو سبب پیدایش خمودگیهای روحی میگردد و کسانیکه عادت به مو خوردن یافته اند دچار تزلزل روحی میشوند ولی سابقه اسلامی آن به 14 قرن میرسد که جویدن آنرا ممنوع داشته اند.

ناگفته نماند بیماری جنون کشیدن و کندن موها (Tricho Tillomania) پاره و قطع کردن مو که بهترین روش درمانی ازطریق روانشناسی است.

اسلام و گیسو

کسانیکه مختصرآشنائی بمعارف اسلام داشتند با خواندن مطالب مورد بحث باز بر مسرتشان افزود که چگونه اسلام در انتخاب حتی نوع شانه دخالت کرده و بریزه کاریهای مربوط به آرایش اشاره فرموده است.

اینها کلماتی است از نبی گرامی:

ان اللّه تعالی نظیف یحب النظافه (خدای متعال پاکیزه است پاکیزگان را دوست دارد).

الاسلام نظیف فتنظفوا فانه لا یدخل الجنه الا نظیف (اسلام پاکیزه است پاکیزه باشید که داخل بهشت نمیشود مگر شخص پاکیزه).

ان اللّه تعالی یبغض الوسخ و الشعث (خدای متعال چرکین ژولیده موی را دشمن میدارد).

الشعر الحسن من کسوه اللّه تعالی فأکرموه (موی نیکو از پوشش های خدائی است گرامیش دارید).

من اتخذ شعرا فلیحسن ولایته اولیجزه (بدقت این روایت را توجه فرمائید که نبی گرامی فرمودند: یا ولایت و سرپرستی

مویت را داشته باش و نیکویش دار یا آنرا کوتاه کن).

ابصر رسول اللّه رجلا شعثا شعر رأسه و سیخه ثیابه سیئه حاله فقال من الدین المتعه (رسول خدا مردی ژولیده مو و چرکین لباس و در وضعی بد دیدند فرمودند که متاع و ارزنده بودن و بهره مشروع از دنیا داشتن جزو دین است).

من اتخذ شعرا و لم یفرقه فرقه اللّه بمنشار من النار (کسی که موانتخاب میکند و شانه نمیزند و از هم جدا نمی سازد خدای با آتش آنرا از هم جدا می سازد).

علم، حمال،قدرت و ... و حتی نظافت همه و همه به خدا نسبت داده میشود بلکه همه ازخداست و اینکه آفرینش در علم، جمال، قدرت و ... نظافت روزافزون است و اگرهر کدام رشته ای جداگانه و تارهای علیحده بودند سرانجام همه جمع شده گیسوی یار را نشان میدهند یعنی همه نشان میدهند مخلوق هستند رشته های مختلف علم، بحث های گوناگون جمال، مطالب متنوع انرژی و ... را ملاحظه فرمائید که چگونه تقسیم شدند، تارهای موی و رشته های گیسوی خود را بجلوه گری انداختند و باز با پیشرفت بیشترعلم جمع میشوند تا زلف یار بسازند (مثلاً: دیگر فیزیک به تنهائی علم نیست و شیمی هم بدون فیزیک تدریس نخواهد شد. ریاضیات بلاهیئت و هیئت جدا از ریاضیات و ... کمتر مورد بحث است و ...).

رشته هایعلمی سرانجام منحصر در علوم: جهان شناسی، خودشناسی، وظیفه شناسی و انحراف شناسی میگردد همانگونه که حضرت صادق فرمود (وجدتعلم الناس کله فی اربع اولها

ان تعرف ربک والثانی ان تعرف ما صنع بک و الثالث ان تعرف ما اراد منک و الرابع ان تعرف ما یخرجک من دینک) که باز هم هر چهار یکی است و همه درباره ارتباط هستی و جهان یعنی مربوط بخداشناسی است.

علم یکی می شود و هر چه زمان می گذرد باتصفیه ای که در آن بعمل می آید باطل هایش میرود و با روز افزون بودنش حیات علمی وسیع و نیرومندتری بوجود خواهد آمد و چون در عمل مفید واقع خواهد شد بحقیقت نزدیک میگردد یعنی به خدا، خدائی که عالم است.

جمال که رشته هایش صد هزار جلوه داد همه یکی می شود و جلوه گر جمال حق خواهد بود حقی که جمیل است.

انرژیهای پراکنده که در هر گوشه و کنار، در میان ذرات یا نهاد اجرام در نگهداریها میکوشند وقیت به همه و همه یکجا بیندیشیم دست قدرت آنکه ماده و حرکت را بوجود آورد و آندو را هماهنگ ساخت پیدا میشود و هو علی کل شی ء قدیر.

نظافت هم وقتی در قالب معنائی که باید شخص نظیف باشد تا ظاهری بصلاح و آراستگی داشته باشد تا بتواند سالم بماند و سالم باد تا بهتر بتواند تعقل و تدبر داشته باشد می بینیم کائنات با فطرتی که بران الباطل کان زهوقا دارد رو به دور ریختن پلیدیهاست و رو به خدا پیش میرود و ما بر فطرت آمدیم و بسوی همان برمی گردیم (انا للّه و انا الیه راجعنون با معنی خاص و مربوط به انسان و تعمیمی که شاید بتوان درباره آفرینش داد) و در نتیجه نظافت نیز در یک سطح بسیار عالی که بخدا نسبت داده میشود قرار دارد و اگر کسی توانست نظیف باشد توفیقی از ما اصابک من حسنه فمن اللّه

(79 النساء) بهره اش شده و در صورتیکه به وسخ و شعت مبتلاست از و ما اصابک من سیئه فمن نفسک (79 النساء) خود آزردگی ساخته است.

و اینک مطالبی مربوط به بحث:

سنت مؤکدی است موی سیل را کوتاه و هر چه بیشتر از ته بگیرند بهتر است.

نبی گرامی فرمودند لا یطولن احدکم شار به فان الشیطان یتخذه مخبأ تسترفیه (شارب خود را دراز مکنید که شیطان آنجا را پناهگاه خود قرار میدهد) و میدانیم در شارب وسائل رشد متجاسرین از قبیل تماس با غذاها، بخار آب حاصل از بینی ها و تاریکی بین تارها فراهم است و در جلد اول توضیح داده ام.

کسیکه نگیرد شارب را از ما نیست (من لم یؤخذ شار به فلیس منا). آیا زدن شارب از مقررات است؟ فرمود: اری (عن قص الشارب امن السنه قال نعم).

(احفی شاربه حتی الصقه بالعیب) حضرت آنقدر شارب را زده بود که آنرا به محل روئیدن رسانده بود (ذکرنا الاخذ من الشارب فقال نشره و هو من السنه) مذاکره از شارب بود فرمود نسیمی خوشو پاکیزه و درمان دیوانگی است. (اخذ الشارب من الجمعه الی جمعه امان من الجذام) هر جمعه شارب زدن امان است از جذام. شارب گرفتن غم و وسواس را برطرف می سازد. از سنت نبی گرامی است گرفتن موی شارب تا برسد بلبه لب بالا. هفت سنت در سر و هفت در جسد است و از جمله سنت های مربوط به سر گرفتن شارب میباشد همه از معصومین صلوات اللّه علیهم اجمعین

میباشد.

شرح دادم شانه کردن برای رشد موها و تنظیم آنها وبویژه برای حالت دادن بمو و ... لازم است در اسلام مستحب است شانه کردن موی سر (برایزن ومرد) و موی ریش نزد هر نمازی.

گفته شد شانه بهتر است از مواد طبیعی باشد و از حضرت کاظم است که اگر از عاج باشد بهتر میباشد.

شانه زدن در هوای آزاد بهتر اس تو در اسلام اینکه نماز در هوای آزاد و شانه زدن نزد هر نماز وارد گردیده است.

استعمال شانه دیگران سبب انتقال عفونت های باکتریال، قارچها، انگلها و ... می گردد که قبلاً شرح داده شد چگونه اسلام نظر داده تا آنجا که حضرت علی آنرا بشعر درآورده میفرماید در سه چیز اشتراک نیست در شانه و حوله و مسواک (ثلثه افیه اشتراک*المشط و السندیل و المسواک).

مستحب است هر جا مو در بدن گرامی داشته شود و گرامی داشتن مو آن است که از آن مواظفت شود، شانه بزند، روغن و عطر بمالد و در غیر اینصورت بتراشد.

مکروه است کندن ریش و زیر بغل و مستحب است دفن کردن مو.

سبک کردن موی ریش از سنت است. شانه کردن امان است از علت های بد و روزی را می افزاید و موی را نیکو میسازد و حاجت را بر می آورد و پشت را قائم برمیگرداند و قطع بلغم میکند. شانه

کردن مو دفع وبا میکند و ریش شانه زدن دندان را سخت مگرداند. موی نیکو از کسوت حضرت عزت است پس گرامی دارید آنرا. کسیکه ریش برآورد باید نیکو تربیت کند.

شانه زدن در حال ایستاده و در حمام مکروه است و ... همه از پیشوایان گرام دین است و اشاره به آنچه آخرین اطلاعات علمی بیان میدارد منتها با کلمات و جملات تازه ای: شانه کردن وی را نیکو میسازد و الودگیها در آن دور میسازد با اینک گفته شود بمو حالت میدهد و دفع کثافات مینماید یکی است.

شانه زدن ریش دندان را سخت میسازد چه فرقی دارد گفته شود شانه زدن ریش سبب بهتر بجریان انداختن خون و بهتر تغذیه شدن لثه ها و ریشه دندانها و در نتیجه سبب سخت شدن آنها میگردد.

مکروه است کندن مو یا کندن موی موبج نفوذ میکروبها میگردد و قس علیهذا همه در اسلام وارد گردیده است.

باز دانستنیهائی چند از مو

مقطع عرضی موهای زلف دایره (نژاد زرد و سرخ) بیضی (نژاد سفید) نزدیک به مستطیل (سیاه) می باشد. موهای راست در قطع عرضی گرد، مجعد بیضوی یا مستطیلی، موی نرم گرد یا بیضوی، موی قوی و زبر (موی صورت و زهار) مثلثی یا کلیوی است.

موی دراز و نرم در سر و ریش و بغل و زهار بطولهای مختلف و در سنین متفاوت و بوضع خوابیده در روی پوست قرار میگیرد.

موی کوتاه و زبر در مژه ها و ابروان و سوراخهای بینی و سوراخ خارجی گوش است و نعوذ ندارند و در مژه ها فولیکول عمودی دارند و لذا ایستاده اند (آیا میتواند همین قسمت که چندان مورد توجه نیست بر حسب تصادف باشد یعنی موی ابرو نعوظ نداشته باشد و مژگان در نعوظ دائم).

موهای نازک و ظریف که جز در کف دست و پا و گوشه و حاشیه لبها و نوک پستان و ناف واطراف مقعد و نزدیک وراخهای ادراری و تناسلی وحشفه و نوک انگشتان و سومین بند انگشتان پا و دست در تمام بدن دیده میشود و گاهی بی رنگ اند، نعوذ ندارند و غده چبی بزرگی دارند.

ترشح غده چربی مو بین یک الی دو گرم وزانه است در هوای سرد کم در بچه ها و زنان پیر کمتر و در مردان پیر کم نیست. گلیسریدها واکس ها کلسترول هیدروکاربونها، الکلهای اشباع شده و نشده، ویتامین E کارتن و ارگوسترول است و با مصرف مواد هیدروکربن زیاد میشود و مصرف چربی زیاد هم تا حدی اثر مینماید.

ترشح تحت کنترل غدد داخلی هستند، تستوسترون و پروژسترون آنرا زیاد و اتروژن فعالیتش را کم مینماید. تومور فو کلیوی و زیاد کاری آن فعالیتش راافزایش و کم کاریهای هیپوفیز آنرا کاهش می دهد.

با رنگ کردن چربی داخل خون دیده اند همان رنگ در

سبوم یافت میشود یعنی چربی خون را غده های مو گرفته به سطح می آورند و عرق بدن آنرا پخش بر پوست مینماید.

مو را که بکنند سریعتر میروید. برخی حیوانات چون خرگوش و گوسفند انقره فولیکول موساز دائمی دارند.

موهای پشت سگ و گربه در زمان عصبانیت همانند موهای انسان در سرما راست می ایستد. موهای طلائی مخلوطی از رنگدانه های قرمز و زردند و موهای قرمز تیره از سیاه و قرمز و موهای قهوه ای روشن از قرمز سیاه و زرد و موهای قهوه ای تیره رنگ دانه های سیاه دارند. در هر سانتیمتر مربع سر 150 عدد مو بطور متوسط است.

از 16 تا 24 سالگی رشد موی دختران از همه بیشتر است و زمان بارداری کندتر. تراشیدن و چیدن مو اثری در رشد مو ندارد. آفتاب رشد مو را سریع میکند. مو با کشیدن و شانه زدن کشیده تر و درازتر میگردد.

مو رطوبت را جذب و طولانی و قطور میگرداند و اگر مجعدند پیچش بیشتری می یابند. گاهی موهای سفید شده برنگ مشکی درمی آیند. مسمومیت های گوارشی آب و هوای گرم مالارا کم خونی سل کم کاری یا پرکاری هیپوفیز مطالعه زیاد کار فکری مداوم اضطراب و نگرانی پتی رناریس سیکا سبب زود سفید شدن مو می شوند. نورالرژی عصب پنجم موهای ناحیه مربوط بعصب را سفید میکند. کمبود ویتامین های B کسر اسید پاراآمینوبنزوئیک کانونهای چرکی نیز سبب مو سفید شدن میگردند. پس از بعضی بیماریها مثلاً حصبه ممکن است موی پررنگ تر از قبل بروید.

پیلوکارپین، داروهای ضد مالاریا، درمان لوپوس ارتیماتو مو را رنگین می سازد. لوسیون های آمونیک دار موهای خاکستری را روشن و سیاه را قهوه ای میسازد و کسانیکه با سرب کار میکنند و مصرف موضعی پمادهای رزوسین دار یا بی کربنات دوسود یاداروهای قطران دار ایجاد رنگهای مختلف مینماید.

موهای کدر و غیر شفاف ممکن است در نتیجه مواظبت نکردن از پوتس سر باشد (شانه نزنند وچربی را به همه مو نرسانند و تغذیه پیاز مو که با شانه کردن جریان خون بهتر میشود با شانه نکردن کندتر انجام گیرد) بیماری پوست سبب شود (پوسته سر و شوره سر) ناراحتی عمومی (حتی چند وز ناراحتی پی درپی ممکن است موها را کدر کند) کم و زیادی رطوبت کمی تهویه کلاه سنگین و تنگ عرق زیاد در هوای گرم همه میتوانند موها را کدر نمایند.

جز آنچه در جلدهای قبل آورده شد که بمصرف رنگ کردن موها میرسد: دم کرده گل بابونه برای طلائی کردن مو در قدیم و پودر و روغنش امروز در صابونها و شامپوها و لوسیونها مورد استعمال دارد. آهن (مخلوط 02/0 سولفات فرومتبلور در شراب قرمز) سرب و نقره و مس (سرب چون دستها و پوست را رنگ نمیکند بانواع مورد استفاده است و حتی شانه سربی که به مو میکشند آنرا سیاه میکند ولی مسمومیت میدهد و سردرد، کم خونی، کلیک، آلبومین ادرار، خستگی های بدون علت از علائم است) پیسموت، کبالت، کادمیوم، منگانز، پیروگالول ازمازو بدست آمده که مسمومیت میدهد.

مخلوط حنا و مازو بارب و کاتکو که هر یک یا همه را با حنا میتوان مخلوط نمود، ماده متبلور و مشتق آمینه بنزن، رنگهای پارافنیلن دیامین، الوان مختلف از رنگ پارا، رنگهای با مبدأ زغال سنگ بکار برده میشود.

برای پاک کردن رنگ موها باید قدری مو را قیچی کرد و با: آب اکسیژنه مخلوط با آمونیاک (20 تا 30 قسمت آب اکسیژنه 20 حجم و یک قسمت آمونیاک) اسید اگزالیک 04/0 امتحان نمود و بکار برد.

حنا همانگونه که قبلاً شرح داده شد هیچگونه عارضه و مسمومیتی ایجاد نمیکند و رنگهای سمی به نسبت زیان بخشی پارافنیلن دیامین رنگهای با مبدأ سربی، نقره، مس و پیروگالول میباشد و رنگهای گیاهی مخصوصا حنا بی ضرر است و مخلوط حنا با انذیگو جالب و براق و زیبا کننده می باشد.

اخیرا ادعا کرده اند موی بلند سر برای سلامت و بهداشت جسمانی زیان آور است.

یک باستان شناس ایتالیائی ادعا دارد کرم زیبائی کلئوپاترا را یکنفر روحانی برای ویدر قرن چهارم قبل از میلاد ساخته و فرمول آنرا بیک مسافر یونانی گفته واز وی بزبان یونانی بجای مانده و بدست وی (باستانشناس) افتاده و یکی از ترکیبات آن نوعی پیاز بوده که در کشور لیبی کاشته میشده است.

برخی مواد مصرف آرایشی

وازلین، پارافین، سرزین، لانولین، موم عسل هر کدام به تنهائی یاترکیبی از آنها برای کنترل موهای نافرمان و پریشان و در ضمن برای براق و شفاف کردن مو بکار میرود.

موادی نیز برای ضد عفونی و تحریک جریان خون پوست سر ساخته اند که در آنها معمولاً محرکاتی چون تنطور کانتارید، کاپسیکوم، ژایوراندی، کنین، پیلوکارین و بعضی قطرانها مانند روغن کاد که جریان خون پوست سر را بهتر میکند و مواد دیگری که ضد عفونی کننده اند و اغلب از ترکیبات فتولی اند (تیمول (کلروتیمول بنانافتول رزورسینول اسید سالیسیلیک و ...) که تقریبا همه ایجاد درماتیت می نمایند.

کراتین موی انسان مواد بیاض البیضی مشخصی دارد که با زیادی سیستین شناخته میشود و الیاف کراتین مذکور زنجیرهای پولی پپتیدی با ارتباطات متعددی دارد که اتصالات مخصوصی سبب خاصیت ارتجاعی طبیتی مو میگردد و پاره شدن ارتباط مذکور است که الاستیسته وخاصیت ارتجاعی مورا کم میکند تا حدی که قادر به برگشت به حال عادی نیست و آمونیوم تیوگلیلولت این کار را انجام میدهد که وها را به آن آغشته کرده دور سنجاق میپیچند و بدینوسیله از فر سرد که رایج روز است استفاده می نمایند در PH مخصوص و ... که از بحث خارج است.

موادی نیز برای صاف کردن موی مجعد بکار میرود که آنرا فر معکوس مینامند و اغلب از ترکیبات تیوگلیکولات

استفاده مینمایند و یا بطور مکانیکی از صمغ یا ... استفاده کرده با شانه گرم را بکار میبرند یعنی مو را اتو مینمایند یا صاف کننده های قلیائی است ولی ترکیبات تیوگلیکولات جای همه را گرفته است.

برای نگهداری چین و شکن های گیسو (فرهای همیشگی) از صمغهای کارایاو تراگاکانت و لاک ها و ... استفاده میشود.

امروز بجای آب لیمو یا سرکه که جهت زدودن خاصیت قلیائی صابونها و همچنین جهت براق کردن موها بکار می بردند ترکیبات آمونیوم بکار می برند که در کرمهائی بنام رنس (Rinse)بفروش میرسد و تحریکات پوستی و چشمی بهمراه دارد.

استدراکات

صفحه 20 : اخیرا تحقیاتی بعمل آمده دانسته اند در کشورهائی که مردمش زیاد روی صندلی می نشینند و سر و کار بیشتری با صندلی دارند بیشتر از دیگران به واریس مبتلا میشوند در حالیکه در کشورهائی چون ژاپن که مردم از صندلی کمتر استفاده نموده و روی زمین می نشینند شمارش مبتلایان به واریس کمتر می باشد.

علت پیدایش واریس را در وضع قلمداد شده چنین آورده اند که صندلی به شاهرگهای اصلی ساق فشار وارد می آورد رگ برای غلبه و جبران خود ر متسع میسازد و در اثر مداومت این امر بتدریج وریدها گشاد میماند و اتساع یافته واریس بوجود می آید وعلت اینکه اخیرا دیده میشود بسیاری از مردم مغرب سعی مینمایند در لحظات ممکنه بر زمین بنشیند همین اعلام تحقیقاتی پزشکی است.

صفحه 56 : مقصود انتفاء اثر خاک بر سجده گاه پیشانی نیست بلکه شاید مشخص ساختن امتیاز وجوه ساجدین از قامتشان میباشد.

صفحه 77 سطر 2 : همچنین نشانه رهبری ماه و امام در ظلمات ماده و معنی دراین بیان حضرت بچشم میخورد.

صفحه 114: با آیه الذین کانت اعینهم فی غطاء عن ذکری و کانوا لا یستطیعون سمعا (101 الکهف) شاید بدین علت تعارضی نداشته باشد که اگر بجای سمع کلمه اذن آورده میشد کلمه استطاعت به آن تعلق نمیگرفت و اذن ظرفیتی کیفیت پذیر ندارد که استطاعتی داشته باشد.

صفحه 118 قسمت اخر: کسانیهک میخواستند به نبی گرامی آزار رسانند ایشانرا اذن گفتند و منهم الذین یؤذون النبی و یقولون هو اذن (61 التوبه) و پروردگار اصالت حقوقی و رسالتی حضرت را تأیید نموده میفرماید هر نامی خواهید بگذارید و از جمله همان اذن چکار بنام دارید به اصالت موضوع و حق بنگرید قل اذن خیر لکم.

صفحه 121: با آیه و اصبح فؤاد ام موسی فارغا (10 القصص) تعارضی ندارد زیرا همینکه در برابر فیض قرار گرفت فؤاد است.

244: مطالب با دو آیه که در آن به قلب سلیم اشاره کرده (89 الشعراء 84 الصافات) مغایرتی ندارد زیرا فؤاد خودش سلیم است و قلب سلیم فؤاد می باشد و با وجود این هر جا در برابر قرآن قرار گرفتم همانطور که بارها تذکر داده ام قصد تفسیر برأی الفاظ از روی عناد نیست و چه بسا که اشتباه نموده باشم.

صفحه 176: بعد از جواب دختر ... اضافه شود: مبادا که سلام به دختر موجبی جهت تأسی پیروان آنحضرت

ص: 280

گردد.

صفحه 204 بعد از بنابر مشهور جمله مرود دوستی ندارد (بجای مورد ...)

صفحه 266: باز از جمله آداب اسلامی مربوط به مو این است:

زنان حق تراشیدن سر ندارند و همانگونه که شرح داده شد مردان باید یا بتراشند یا بگذارند و خوب تربیت کنند و نبی گرامی باندازه چهار انگشت مو داشتند که در حج و عمره میتراشیدند.

نبی گرامی نهی فرمودند از آنکه زنی بحد بلوغ رسیده باشد و موهای سرش را درجلو سر یا در میان سر یا در اطراف سر گره بزند و نیاوزید ونیز نهی فرمودند از کاکل گذاشتن و موی را در پیش سر گره زدن.

پیوند کردن موی خود با موی حیوانات حرام گوشت یا حلال گوشت جایز است جز آنکه اگر حرام گوشت بود باید هنگام نماز آنرا از خود دور ساخت.

ضمناً صفحه 324 جلد قبل (14) سطر 11 به جای «از قم» از کوفه درست بوده است.

جلد 16

اشاره

ص: 1

ص: 2

جلد اول: میکرب شناسی در اسلام- زیست شناسی در اسلام- جنین شناسی در اسلام

جلد دوم: بهداشت شهر در اسلام- بهداشت اجتماع در اسلام

جلد سوم: بهداشت غذا و تغذیه در اسلام (فلسفه روزه- دانستنی هایی از غذا)

جلد چهارم: بهداشت غذا و تغذیه در اسلام (چه باید خورد و چگونه باید خورد و ...)

جلد پنجم: بهداشت غذا و تغذیه در اسلام (عسل اعجاز میکند)

جلد ششم: بهداشت غذا و تغذیه در اسلام (شیر غذای گهواره تا گور)

جلد هفتم: بهداشت غذا و تغذیه در اسلام (خرما و انگور غذای مستی و هشیاری)

جلد هشتم: بهداشت غذا و تغذیه در اسلام (گوشت بهترین غذا و بدترین غذا)

جلد نهم: بهداشت غذا و تغذیه در اسلام (میوه و سبزی نشاط بخش زندگی)

جلد دهم: بهداشت غذا و تغذیه در اسلام (میوه و سبزی نشاط بخش زندگی)

جلد یازدهم: خلاصه و فشرده ای از ده جلد قبلی و متمم.

جلد دوازدهم: بهداشت بدن در اسلام (چگونه از بستر بلند شویم، چگونه راه رویم، آداب تخلی، مسواک زدن)

جلد سیزدهم: بهداشت بدن در اسلام (تنویر- خضاب کردن- تیمم- غسل- وضو)

جلد چهاردهم: بهداشت بدن در اسلام (بهتر ایستادن و نشستن، بهداشت گوش و حلق و بینی و مو)

و اینک جلد شانزدهم: بهداشت بدن در اسلام (بهداشت چشم و دست و پا و اعضاء تناسلی و ...

از انتشارات کتابفروشی اسلامیّه

حق چاپ محفوظ

1351 شمسی

تقدیم به کسانی که نه از دانشمندان لادینند و نه از دینداران جاهل

دکتر پاک نژاد

دانشمندان لادین که رابطه انسان و طبیعت را غرورآمیز کرده اما رابطه انسان و انسان را تیره ساخته اند، و دین داران جاهل که از آن غرور بی بهره اند و در این تیرگی سهیم.

و ستمکارتر از همه مشرک که خدا را آنقدر پائین می آورد تا حد انسانی یا یکی از ساخته های دست انسانی در صورتی که خدا خواسته انسانی آنقدر بالا برود تا مثلی ذات مقدسش گردد (مشرک خدای را پائین می کشد در صورتی که خدای خواسته انسان را بالا ببرد).

ص: 5

توجه

چهار تذکری که در آغاز جلد اول چاپ سوم ببعد و تذکراتی که در اوائل جلدهای دیگر داده شده است بقوت خود باقیست

ستایش:

سبحان الله

توحید خاصی که اندیشه های عالمانه روز آنرا می طلبد و در انحصار مسلمانان است(1) مسلمانانی که هم در مرحله عقیده ایمان بخدا دارند و هم در مرحله عمل خدا را عبادت می کنند.(2)

درود:

درود بر نبی گرامی اسلام که پیروانش را فرموده روزانه ده مرتبه از خدا بخواهند که همه مسلمانان را براه راست هدایت فرماید راهی که بکمال رسیدگان پیمودند نه راه دانشمندان لادین و نه راه دینداران جاهل.

درود بر 12 جانشین ایشان بویژه درود بر تشکیل دهنده حکومت واحد جهانی پیشوای وقت و امام زمان حضرت محمدبن الحسن العسکری ارواحنا فداء(3)

والسلام علینا و علی عبادالله الصالحین.

1- شرح مبسوط در جلد اول چاپ چهارم ببعد.
2- شرح مربوط در جلد اول چاپ چهارم ببعد.
3- شرح در ابتدای جلد هشتم.

مرد کتاب مختصر آشنائی به بهداشت خود پیدا نموده است از آنچه مربوط به بهداشت غذا و تغذیه می باشد معرفتی حاصل کرده و نزدیک به صد طعام یعنی چیزهای خوراکی را شناخته و خواص و آثار آن را دانسته است. چرا باید روزه گرفت و بسیاری مطالب مربوط به روزه را خوانده در چه ظرفی باید خورد چه زمان و چه مقدار و در چه محل با چه کسی باید غذا خورد دانسته و پس از بیدار شدن به بهتر بلند شدن از بستر، بهتر تخلی انجام دادن، بهتر ایستادن، بهتر راه رفتن، بهتر مسواک زدن، چگونگی وضو یا غسل یا استحمام و بهداشت های مو و گوش و حلق و بینی همه و همه وقوفی حاصل نموده و مورد توجه و مداقه قرار داده پس از انجام و اتمام کارهای روزانه که برعهده داشته بطرف بستر خواهد رفت اما در انتظار است درباره سایر اعضای بدن نیز چیزهائی بداند همانگونه که قبلاً از میکرب شناسی، زیست شناسی، جنین شناسی و ... مطالبی را دانست و نیز توجهش کاملا به این نکته جلب شد که هرچند جلد 14 در انحصار ورزش درآمد اما ورزش در مکتب اسلام و تشیع موضوعیت خاص و مستقلی نداشته و فقط برای تیز و تند کردن ابزار و آلاتی که به وسیله آن بتوان بهتر دانا و بینا و شنوا گردید و در سایه اعضای نیرومندتری جان وسیع و عزیزتری بدست آورد ورزش را شایسته می داند به خصوص درباره ورزش های دسته جمعی و مسابقات بین الافراد در صورتی که سبب بازداشت جوانان از کار اصلی و انحرافشان از توجه به هدف اساسی گردد مخالف می باشد و خلاصه شد ورزشکار حقیقی کسی است که بتواند خود را زمین زند قبل از آنکه دیگران را زمین زند و جلوتر از آنکه آقای دیگران

بگردد آقای خودش باشد.

اینک مرد کتاب درباره بهداشت چشم می اندیشد.

مختصری از فیزیولوژی دستگاه بینائی

از لحاظی چشم همانند دوربین عکاسی است شامل یک دستگاه عدسی، یک دیافراگم قابل تغییر بنام مردمک، و بجای فیلم قسمت شبکیه.

دستگاه عدسی تصویر را بر شبکیه میاندازد تصویر بر شبکیه معکوس می افتد اما مغز ما عادت کرده است که آن را مستقیم درک نماید.

قطر مردمک می تواند از 1/5 میلیمتر تا 8 میلیمتر تغییر کند و چون با نور بیشتر روبرو گردد قطرش کمتر می شود و برعکس می توان گفت میزان نور وارد بچشم برحسب تغییرات قطر مردمک تا 30 برابر متفاوت می باشد.

اگر فاصله شیء تا عدسی 17 متر و فاصله تصویر تا عدسی 17 میلیمتر باشد نسبت شیء به تصویر هزار به یک خواهد بود بنابراین شیء یک متری در فاصله 17 متری تصویر یک میلیمتری دارد.

شبکیه که قسمت حساس بنور است شامل سلول های مخروطی و استوانه ای است. سلول های مخروطی که به رنگ های خاصی حساسند و سلول های استوانه ای که نسبت به همه رنگ ها به جز قرمز پر رنگ حساس می باشند و چون سلول های مذکور تحریک شوند تحریکات عصبی از نورونهای متوالی شبکیه گذشته و سرانجام از طریق رشته های عصب بینائی بقشر مغز می رسند.

سلول های مخروطی و استوانه ای را هم قسمتی از سلسله اعصاب

می دانند که محتوی ماده ای حساس بنور هستند که در برابر کمترین مقدار نور تجزیه می شود و تجزیه اشان موج تحریکی خاص به وجود آورده که به سیستم عصبی منتقل می گردد.

در سطحی به وسعت یک میلیمتر مربع از شبکیه فقط سلول های مخروطی درازتر وجود دارد که دارای توانائی دید بسیار دقیق و قدرت تشخیص جزئیات می باشد و آن را ماکولا و مرکزش را لکه زرد گویند که در آن قسمت بازدید دقیق تر و عمل گیرنده بیشتری وجود دارد.

مشیمیه لایه پرعروقی است که بین طبقات رنگدانه ای شبکیه و سلبیه واقع شده است و قسمت خارجی شبکیه مخصوصاً سلول های مخروطی و استوانه ای قسمتی به وسیله مشیمیه تغذیه می گردد.

چشم می تواند افزایش میزان نور را که در حدود 2 تا 5 درصد باشد درک کند. اگر شدت نور 100 باشد و به 102 برسانیم افزایش نور درک می شود و اگر نور شدید و 1000 باشد باید 20 در هزار یعنی همان 2 درصد اضافه شود یعنی به 1020 برسد تا درک گردد.

کسی که مدت طولانی در محیط پرنوری قرار گیرد مقدار زیادی مواد شیمیائی حساس بنور تبدیل به عناصر ساده تری می شود و حساسیت بنور دروی کاهش بسیار می یابد و برعکس اگر مدت زیادی در تاریکی بود عناصر حاصله تبدیل به مواد حساس بنور می شوند و آنقدر این مسئله که تذکری از آیه شریفه است برای شما جالب خواهد بود آنجا که در جلد بعد خواهم گفت قرآن

می فرماید بلکه خواهم گفت از جمله هزاران اعجاز این کتاب باز هم یک.

معجزه دیگر از قرآن

اینست:

پروردگار در سوره انعام آیه 96 می فرماید: فالق الاصباح و جعل اللیل سکنا و شب را آرامش و سکوت آدمی معرفی می فرماید و می بینیم از طرف سبب دوباره ساخته شدن از دست رفته ها و از جمله مواد شیمیائی حساس بنور می گردد و از طرف دیگر چون در ظرف همین یکی دو ماه اخیر کشف کرده اند که چشم علاوه بر بینائی دستگاه رشد هم می باشد و حیات بخش نیز هست از این رو به عنوان اعجاز ضمن فرود آوردن سر تعظیم به قرآن کریم آیه شریفه را معرفی نموده می گوئیم 15 قرن قبل قرآن شب را سکن و روز را که نور خورشید می تابد رشد دهنده و تحرک بخش معرفی فرمود و حتی اگر به آیه قبل از آن بنگریم می بینیم قرآن روز را حی و زنده و شب را با مرده و میت ردیف آورده که در جلدهای قبل چگونگی آن و جنبه معجزه بودنش را بیان داشتم.

چشمی که ساعت ها در معرض نور شدید بوده کندتر از چشمی که فقط چند دقیقه ای در معرض نور بوده به تاریکی خومی گیرد و کسی که مدتی مدید در تاریکی بوده چون در معرض نوری بسیار شدید واقع شود فقط در ظرف چند دقیقه با محیط جدید خو خواهد گرفت ولی برای هماهنگ شدن با تاریکی حدود 10-20 دقیقه وقت لازم است تا هماهنگی متوسطی حاصل شود و حداکثر این هماهنگی به 10 تا

18 ساعت می رسد و خو گرفتن چشم از مسائل بسیار جالب آفرینش چشم است که می تواند با آن در نور خورشید که سی هزار برابر نور ماه شدت دارد یکسان عمل خود را به خوبی انجام دهد.

نوری که از یک دهم ثانیه کمتر با نور قبلی سبب تحریک شبکیه گردد با نور قبلی متصل درک می شود چنانچه تصاویر فیلم سینما که 24 بار در ثانیه بر پرده عوض می شود یا تصاویر تلویزیون 60 بار در ثانیه حرکت مداومی را نشان می دهند.

سه گروه سلول مخروطی مختلف در شبکیه موجود است و هرکدام نسبت به رنگ های قرمز، سبز، آبی واکنش نشان می دهند و اگر تحریک تقریباً یکسان باشد یعنی سلول های مخروطی مربوط به رنگ های قرمز و سبز و آبی را تحریک تقریباً یکسان برسد احساس رنگ سفید می شود.

تفسیر رنگ قسمتی در شبکیه و قسمتی در قشر مغز انجام می گیرد مثلاً اگر صافی سبز خالصی جلو چشم چپ و صافی قرمز خالصی جلوی چشم راست بگذاریم و بعد به جسم سفیدی نگاه کنیم آن را زرد می بینیم این اختلاط رنگ در شبکیه صورت نمی گیرد زیرا شبکیه یک چشم فقط در معرض نور سبز و شبکیه چشم دیرگ در معرض رنگ قرمز است.

علاوه بر سلول های مخروطی و استوانه ای دولایه مجزا از سلول های عصبی برای انتقال تحریکات بینائی وجود دارند و سلول های پرانشعاب و بدون آکسون طویل در قسمت درونی که کار قسمت های شبکیه را هماهنگ می سازند.

هر سلول مخروطی ناحیه لکه زرد به یک تار عصبی متصل

است و در نقاط دیگر یک تار عصبی به اجتماع عظیمی از سلول های استوانه ای و مخروطی مرتبط می باشد و هرچه به طرف محیط برویم به تدریج سلول های مخروطی کم و استوانه ای زیاد می شود تا اینکه در محیط حدود 400 سلول استوانه ای و تعدادی سلول مخروطی بیک رشته عصبی متصل اند.

سابق می گفتند هر سلول مخروطی یا استوانه ای تحریکات بینائی را مستقیماً به مرکز بینائی در قشر مغز می برد و بر زمینه قشر مغز نقاط تحریک شده نوری هم نتابد تحریکات عصبی خفیفی در برخی از رشته های عصب باصره در جریان است با رسیدن نور شدید هم ممکن است رشته های چندی تحریک بشوند و تعدادی نشوند که در اینجا سئوالی دارم؟

سئوال: آیا اینکه قرآن می فرماید شب را سکن قرار دادیم هرگاه روز شخص در تاریکی قرار گیرد رشته های عصبی اش همانند تاریکی شب پاسخ خواهند داد یعنی در هر دو وضع یکسان تحریک خواهند شد؟

چقدر دستگاه آفرینش شاهکار دارد از جمله اینکه چون اشعه نورانی به شبکیه خورد نقاط مجاور نقطه روشن مهار می شوند و در نتیجه بین ناحیه روشن و اطرافش وجه تمایز بهتری حاصل می گردد یعنی رشته هائی از عصب باصره که از قسمت روشن شروع شده در معرض تابش نور تحریکات را بقشر بینائی مغز می رسانند و رشته های مجاور تحریکات مربوط به روشنائی و تاریکی یعنی از هردو را می رسانند و رشته های قسمت های مهار شده تحریکات قسمت های تاریک را منتقل می سازند.

از جمله شاهکار دیگر اثر تحریکی مغز بر شبکیه و توجه دادن شخص به برخی دیدنی هاست که به وسیله رشته اعصاب برگشتی صورت می گیرد اعصابی که در شبکه اطلاعات بینائی رشته هائی هستند که مخالف از مغز به شبکیه می روند. (یاللعجب اعصاب برگشتی به گوش در میان چند صدا یکی را برای ما جدا می کرد و اینجا در میان آن همه دیدنی به یک قسمت متوجه می سازد).

لکه زرد به قسمت پشت سری قشر بینائی مربوط می گردد و هر قسمتی از آن نماینده بخش های متفاوت شبکیه می باشد.

اگر قسمت های مختلف قشر بینائی را تحریک نمائیم سبب می شود که شخص انوار درخشان کوتاه مدت، رنگ ها، و گاه اشکال ساده ای همانند ستاره- صفحه- مثلث و از این قبیل را به بیند و هیچگاه تحریک این ناحیه موجب دیدن تصویر مفصل نخواهد شد.

در حیوانات پست تیزبینی قسمت های محیطی شبکیه یا ناحیه مرکزی آن مساوی است و برای حیوان مهم نیست که چشم خود را برای دیدن به جسمی بدوزد لکن در انسان قسمت مرکزی شبکیه که لکه زرد نامیده می شود هم دقت بینائی فوق العاده یافته و هم در تشخیص رنگ ها و تمیز درجات مختلف شدت نور و امثال آن ظرافت زیاد دارد.

شخص به طور ارادی به طرف چیزی برای نگریستن قراول می رود و غیر ارادی آن را بر شیء مورد توجه ثابت می کند اما مهم ترین حرکت چشم تثبیت در برابر اشیاء متحرک است مثلاً اگر موجی حرکت بالا پائین به سرعت چندین بار در ثانیه داشته باشد ابتدا ممکن

است چشم اصولا نتواند نگاه ثابت بر شیء داشته باشد لکن پس از زمانی در حدود یک ثانیه چشم ها شروع به حرکات جهنده ای تقریباً به همان طرح و آهنگ حرکت شیء خواهند کرد و آنگاه پس از چند ثانیه حرکات چشم به تدریج نرمتر می شود تا بالاخره تقریباً حرکت شیء را به دقت دنبال کند و این کیفیت نمودار و توانائی قشر مغز در محاسبه ای دقیق به معیاری وسیع است.

تحریک اعصاب پاراسمپاتیک سبب کوچک شدن مردمک و تحریک سمپاتیک باعث فراخ شدن آن می گردد و این نوعی هماهنگ کردن چشم است خود را با نورهای مناسب که با نور شدید مردمک تنگ می گردد.

اسلام و چشم

در جلد قبل به اندازه کافی شرح دادم که خلاصه اش چنین است.

همان گونه که جسم رشد دارد و برای رشدش باید به آن غذا رساند جان هم باید رشد کند و روح هم غذا لازم دارد.

راه رساندن غذا به جسم دهان است و بینی است و برای درمان مقعد و تزریق و مالیدن و ... و راه رشید ساختن جان گوش است و چشم و دل و گفتم امام فرمود: تعجب می کنم از آنان که می نگرند چه غذائی به جسمشان وارد می شود اما فکر این نیستند که چه غذائی به جانشان رسانده می شود.

دهان که مسیر اصلی ماکولات است در اسلام اهمیت خاص تغذیه ای داشت که در هشت جلد به تدریج شرح داده شد و اینک

راه های اصلی معقولات که گوش و چشم و دل است مورد بحث می باشد که از گوش شرح داده شد راجع به چشم هم باید خلاصه کنم همان گونه که اسلام به راه اصلی غذا (دهان) توجه ماکولاتی داشت به راه اصلی معقولات (گوش و چشم و دل) نیز فقط توجه معقولاتی دارد و کمتر به اینکه چگونه باید مژگانها را راست کرد یا عینک فلان نوعی زد یا ... توجه کرده بلکه آنقدر عنایت معقولاتی به شاهراه اصلی جانها کرده است که با توجه به آنچه قرآن گوش و چشم و دل را در برابر بی علمی ها مسئول دانسته حتی می فرماید المنافق یملک عینیه یبکی کما یشاء (منافق دیدگانش در اختیارش است هر زمان بخواهد گریه می کند) و گریه بسیاری از سیاستمداران مهربان تر از روباه را تاریخ قبل و زمان حاضر ثبت کرده و می کنند.

بزرگترین بهداشت چشم نزد اسلام حفظ چشم است از دیدن حرام و ناروا و توجه به علم است و شایسته هائی که سبب روش شدن جان می گردد و اینک به:

چشم چرانی

که موضوع مهم اسلامی است می پردازم هرچند مورد ذکرش در بهداشت روانی است.

اگر مطالب مربوط به روانشناسی را قبول دارید آن هم رئوس مطالب آن را مطالبی که مورد تأیید و تصدیق و اتفاق روانشناسان است بیادتان می آورم که از اصول قطعی روانشناسی جدید یکی هم این است که عوارض روحی از محرومیت های قبلی منشأ دارد و هرکس

آنچه در زندگی می خواهد و در دسترش است یعنی محرومیت ندارد یعنی وصولش ساده است جریمه دارد و جریمه اش سهل البیع بودن فقدان لذت است چه لذت در محرومیت است و اگر زنان لخت و عور شوند و بهر مردی میرسند او را مجبور به نظاره کردن و چشم چرانی نمایند مردان بمحض دیدن زن فرار می کنند و به تدرج خانه نشین می شوند و اگر زنان مرتب وارد خانه اشان شده برهنه گردیده مرد را باجبار وادار به چشم چرانی نمایند مرد آنچنان از جنس زن متنفر می شود که همیشه یکی از دستورات صادره بینائیش به هیپوفیزوی ترشحات متغیر تنفرآمیز اوست و به همین نسبت سطح عوری و لختی را پائین آورید یعنی زنان را بگویند فقط جلو و عقب خود را بپوشانند و مردان را مجبور به چشم چرانی کنید در این حال مردان به دو دسته تقسیم می شوند: یکدسته آنان که عورتشان اداره اشان می کند و دسته دیگر که بر نفش سرکششان مسلط اند دسته دوم که تکلیفشان معلوم است و چشم چرانی در قاموسشان جائی ندارد اما دسته اول فقط در انتظارند که همان صفحات جلو و عقب برداشته شود و در غیر این صورت متنفرند و دادشان بلند که بپوششی که زنان دارند متعرضیم قبول ندارید کارمندان مؤسسات استریبتیز یعنی مکان هایی که تفریحات سالم خیلی بی سر و صدا در آنها انجام می گیرد و زنان بدون اینکه بچه ها از خواب بیدار شوند خیلی خیلی آهسته و مؤدبانه سرا پا لخت می شوند آری کارمندان چنین مؤسسات را مجبور به تماشای صحنه ها کنید یا از مشتریان پر و پا قرص مؤسسات مذکور بپرسید نسبت به پوشیدن زن چه فکر

و عقیده ای دارید بدون شک مرحله بالاتری را در حرصگاه خود که سیر شدن ندارد آرزو می کنند و چه خوش فرمود امام: طالب علم و حریص دنیا هرگز سیر نمی شوند.

باز اگر سینه زنان و جلو عقب را بپوشانند همان دسته اول متعرضند که چرا پوشیده اند و متنفرند که چرا لختند و هم فی کل وادیهیمون که قرآن درباره اطرافیان شعرا متذکر است شاهد این چنین سرگردانی باشد که خودشان هم ندانند چه کنند و چه بگویند.

بالاخره اگر زن سرش و ساق هایش برهنه و بدون دستمال و جوراب و شلوار باشد دسته اول مایلند برهنگی بیشتر پائین به بالا و بالا به پائین رود و مناطق لخت بیشتر گردد و دیگر سر لخت و ساق پائی برایشان دیدنی است که از لحاظ زیبائی درجه اول باشد و بقیه مطرود است و به همین قیاس و سنجش می توان فهمید چرا فلان مرد دهاتی زمان آمیزش با همسرش که دستش سفت شده از فرط کار و بوئی ناپسند از بدنش بلند است (باتوجه به اینکه خواهم گفت بوی بدن نه بوی چرک محرک قوای جنسی است) به اوج لذت (ارگاسم) می رسد و سرد مزاجی بین زنان آنان کمتر است اما مردی که بسیاری از نیروهای جنسی خود را به وسیله زنای با چشم یا به وسیله زنای با دست هدر کرده چرا با زیباترین زن که آمیزش می کند احساس لذت واقعی و حتی لذت معمولی نمی نماید و چون هرکس سینه و ساقی زیباتر را می بیند حداقل ضرر چشم چرانی اش این است که سینه و ساق زنش اهمیت قبلی خود را نزد شوهر چشم چران از دست داده است و بالاترش را طالب می باشد.

زیان دیگر آنکه چشم چرانی ایجاد عقده های ناگشودنی می نماید: کسی که دائم به ساق و پای و سر و صورت و سینه خواهر این و مادر آن نظر می زند و روزی مواجه با ناراحتی ها و پیرچشمی ها و فارسائی ها می گردد دیگر وامانده و دکوراژه شده و سر خورده و از لحاظ روانشناسی عقده ای برایش به وجود می آید.

ورنی Verney در انگلستان و رانسن Ranson در امریکا مطالعات بسیاری روی اثرات اعصاب عمومی قسمت خلفی هیپوفیز کرده و طبق تحقیقات آنان ریتم جنسی حیوانات بستگی کامل به شرایط محیط زندگی اشان از قبیل طرز تغذیه- برودت- حرارت- نور- حتی وجود یا عدم جنس مخالف دارد یعنی محرک های خارجی روی سلسله اعصاب مرکزی اثراتی دارند که به نوبه خود روی هیپوتالاموس اثر می گذارد و ترشحات آن را تغییر می دهد و از آن راه دستورات صادره به هیپوفیز نیز تغییر می یابد.

آیا باور ندارید که تفریح در هوای آزاد و محیط مساعد میل جنسی را رساتر می سازد و غم و اندوه بی علاقگی نشان می دهد.(1)

در سوئد پارا فراتر گذاشته می گویند: مربیان امور جنسی در عین اینکه با مطالب و تصاویر جنسی که جنبه تبلیغاتی دارند کاملاً موافق نیستند مخصوصاً با تبلیغاتی که زن را به صورت شیء (چیز) مجسم می کنند سخت مخالفند زیرا معتقدند که گرایش مردم به این گونه مطالب به تدریج از بین می رود(2) و طلیعه آن آشکار

1- چرا بیمار می شویم صفحه 9
2- طب و دارو صفحه 3 شماره 32

شده است.

بیچاره زن، جگر کسانی که سنگ تساوی حقوقشان را به سینه می زنند بسوزد که دنیای متمدن روز فقط آن را وسیله فروش کالاها و راه بیشتر پول درآوردن قرار داده است: هواپیمایش را با ساقهای زیبای مهماندار، دارویش را با چشمک زدن کمک پرستار، صندوق کالایش را با یک پای جمع و یک پای تفریق دختر خانم، موتور سیکلتش را با موهای افشان شده زن که پلیس های کلاه خود بسر بگردش نمی رسند و حتی باستثنای جراید که قصد مذکور را نداشته و نخواهند داشت و در جلد قبل تحت عنوان موسیقی از مغیبات مربوط به آخر زمان گفتم اما درباره جرائد آخرالزمان چه فرمود آری زنان را باستثنای جرائد که محض رضای خدا عکس های لختشان یا نیمه عورشان را چاپ و منعکس نموده و وسیله ساز جوانانند زن ها را حتی برای بهتر جنگیدن به میدان های جنگ نزد سربازان می فرستند تا وی بهتر برقصد و آنان بهتر بجنگند و اگر زن به جبهه جنگ نمی رود رفته باشد تا در اینجا هم اصل تساوی حقوقشان رعایت شده باشد.

اینکه گفتم چشم چرانی زنای با چشم است و دست به نامحرم زدن زنای با دست سخن من نیست قبل از هرکس نبی گرامی فرموده اند (النظر سهم مسموم من سهام ابلیس- الریبه سهم من سهام الشیطان- زنا العینین النظر. نگاه بد تیری مسموم از تیرهای شیطان است- نظر شهوت تیریست از تیرهای شیطان- زنای چشمان نگاه نارواست).

هرچه حیوان پست تر باشد مسائل جنسی ساده تری دارد و نزد حیوانات به سادگی در هرجا و هر زمان و با هر حیوانی که مایل

باشند (استثناء کم وجود دارد) اعمال جنسی خود را انجام می دهند و قوانین و مقرراتی دست و پایشان را نمی بندد اما به انسان که می رسد انسانی که مغزش عرشش و ارزشش است باید همه چیز مغزی باشد نه چون حیوانات نخاعی لذا همان گونه که نزد قریب به اتفاق موجودات زمان و فصل معینی (زمان استروس- زمان فحل و نر شدن) برای آمیزش وجود دارد در حالی که همیشه آلت های نر و مادگی را با خود دارند و معلوم می شود با آنکه موجودات نخاعی و پست تر از آنند قانون آمیزش آنها متکی بر صیانت از نسل و حفظ و بقای نوع می باشد و نباید انسان تابع مقررات همین که توانست برای هر لحظه و هر زمان از عورت خود استفاده کند قانون حفاظت از نسل را در درجه دوم اطفاء شهوت قرار دهد و چون چشم چرانی ارتباطی با حفاظت از نسل ندارد و در قلمرو حکومت شیطان و یا اطفاء نائره شهوت قرار دارد لذا چشم چرانی نوعی مقدمه زنا بلکه زنای کوچک و در حقیقت زنای چشم است و شرح بیشتر را در جلد مربوط به لباس خواهم داد.

اما می توان تصمیم گرفت و چشم چرانی نکرد؟

گناه که یک تعبیرش عبارتست از: چیزی که لذتش در قبال دقیقه ها زائل می گردد و اثرش تا قیامت می ماند خاصیت دیگری هم دارد و آن قدرت عمل در زیادت طلبی آن می باشد کسی که یک قطره شرب خمر کند متوقف نمی شود و روز به روز رو به زیاد شدن می گذارد آنکه قمار می کند اول بدون برد و باخت است و سر آخر همه چیز باختن و از جمله چشم چرانی در اول نظر ملایم است و در آخر مبتلا به سادیسم شدن و چه بسا سر به نزاع و پرونده و گناه

دیگر و زندان در آوردن، چه خوش فرمودند نبی گرامی که دو کس سیر نمی شوند طالب علم و طالب دنیا و تمام گناهان در شأن طالبان دنیا نازل شده است.

حقیقت آن است که عامل زیادت طلبی در هر گناهی وجود داشته و هست و همان گونه که نبی گرامی بدین مضمون فرمودند هرکس چهل سالش شد و دست از کار یا کارهای بدش برنداشت شیطان شرفیاب می شود و تبریک عرض کرده دستی به صورتش (به صورت گناهکار) کشیده عرض می کند: پدر و مادرم فدای این صورت باد که دیگر راه رستگاری بر او مسدود است. والکسیس کارل نسخ شناس معروف در کتاب انسان موجود ناشناخته می گوید در چهل سالگی صفات جزو سرشت انساج می شود. به هر صورت عامل زیادت طلبی گناه سبب می شود گناه مسیر روزافزون خود را به پیماید و عجیب اینست که هرکدام علاوه بر دگرگون ساختن و تاریک نمودن جان جسم را نیز مبتلا می کنند الکل سر به نارسائی کبد و ... درمی آورد. قمار به نارسائی اعصاب و ...، و از جمله چشم چرانی به سادیسم و ... و همه گناهان در سن بالا و چهل به بعد برای گناهکاران نیز منفور و تعجب آور است.

آماری دقیق نشان داده که چشم چرانی نیز یکی از عوامل عمده تصادفات است و طلاق در بین ازدواج هائی که به دنبال چشم چرانی بوده رقم درشت تری دارد.

چشم چران ها بیشتر به عوارض:

1- دشواری در تنفس

2- درد اطراف قلب

3- طپش قلب

4- ضعف و خستگی عمومی

5- سردرد

6- بیقراری

7- بیخوابی و کم اشتهائی

8- خستگی فکری و دماغی دچار می شوند(1)

اما مگر می شود از گناهی که ملکه شخص شد و بر آدمی مسلط گردید و وی را بنده ساخت دست برداشت و راه چاره اش چیست؟

یکبار دیگر گفتم فرض کنید شما شخص بی عرضه ای هستید اما خویشاوندان متمکن و کاردانی دارید ریاستی برای شما منظور می دارند می گوئید من نمی توانم اداره کنم معافم دارید می گویند معاون یا معاونینی می فرستیم که کارها را اداره کنند و تو می خواهیم رئیس باشی و همه کار همان طور که خواسته اند می شود.

قرآن برای کسانی که عرضه ندارند و نسبت به موضوعی معطل مانده و قدرت آقائی کردن بر خود ندارند دو معاون تعیین فرموده است و استعینوا بالصبر والصلوه (45 البقره) و کسی که نمی تواند آقای خود باشد باید از معاونین کمک بگیرد استعانت از روزه بخواهد و نماز، روزه شود و نماز بخواند. اما نه روزه واجب نه نماز واجب که باید گرفت و باید خواند روزه ای که تعبیر به صبر شده و مقدمه بر نماز آورده اند روزه ای که هم صبر می خواهد و هم صبر می دهد روزه شکیبائی روزه ای که سپر آتش جهنم است. روزه ای که مقدمه بر نمازی ذکر شده که تنهی عن الفحشاء والمنکر

1- جوانی پر رنج صفحه 235

است (اشاره به آیه شریفه ان الصلوه تنهی عن الفحشاء والمنکر- 45 العنکبوت) و روزه ای که هم جسم را به دور شدن از چشم چرانی به علت کم شدن انرژی مربوطه وامی دارد و هم جان را با نیت روزه داری پاک می گرداند و نمازی که روح و جان را روشن می سازد و نمازی که می تواند از همه بیشتر از کار زشت نیروی باز دارنده بدهد نماز نافله شب است نماز یازده رکعتی دل شب که امکان دست یافتن به مقام پسندیده ای را نیز خدای متعال وعده داده است (و من اللیل فتهجد به نافله لک عسی ان یبعثک ربک مقاماً محمودا- 79 الاسراء) آری برای خودداری از گناه و تسلط بر نفس و آقای خود بودن اگر همت عالی و نیروئی حریف در خود سراغ ندارید از دو معاون ارزنده - روزه و نماز کمک بگیرید.

مقام چشم

ارزشی که چشم برای چشم دارندگان دارد تا حدودی از مطالب زیر احساس می شود:

بسیاری از بیماری های جسمی را می تواند با دقت و دید ظاهر چشم یا دیدن ته چشم تشخیص داد.

اوضاع و احوال روانی هرکس مخصوصاً ارتباطش را با طرف همین که چشمش به چشم وی افتاد معلوم و اشخاص عصبانی و غضبناک یا آرام و متعادل را هم به وسیله چشم می توان شناخت.

بسیاری از حواس فقط درک کیفیتی اشیاء را می نمایند و بسیاری تنها به کمیت آنها واقف می شوند یکی می فهمد شور است یا تلخ

دیگری چه وزنی دارد و این چشم است که درباره هر دو می تواند نظر بدهد.

چشم کارش از حدود احساس خارج می شود مثلاً با صدای بوق اتومبیل که تشخیص وجود آن را می دهیم نمی توان رنگ یا ... آن را بدون چشم دانست یا بوی سوختگی وجود آتش را بدون چشم روشن ساز چگونگی آن نیست.

ارزش بزرگ چشم در دکوراسیون و زیبائی قیافه است که اتفاق کلی در برابر این سئوال: کدام عضو بیشتر از سایرین در زیبا نشان دادن شخص نفوذ و دخالت دارد؟ پاسخ اینست: چشم، و شاید اینکه پروردگار متعال نیز به همسران بهشتیان حوریه و چشم سیاه نام داده بهمین سبب باشد که زیبائی قیافه بیشتر از قسمت های دیگر مرهون داشتن چشم گیرا است.

در جای دیگر گفته شد دو نفر اوضاع و احوال یکدیگر را به وسیله اشعه های دوچشمی که درهم می افتد می خوانند در اینجا باید بیفزایم گوش فقط از صدا منفعل می شود و شرح دادم اثر صدای زن در حالی که خضوع در گفتار دارد بر غدد مترشحه مرد چه می کند و اثر غدد مترشحه را بر طناب های صوتی که صدای زن را نازک و مرد اخته شده را همانند زن می نماید آوردم و معجزه قرآن را در این باره ذکر نمودم اینجاست که باید از انفعال و شعفی که به وسیله نگاه و برای هرکس روی می دهد مختصر بحثی بنمایم.

هرچیز که حرارت کمتر از 273- درجه نداشته باشد یعنی همه چیز در محیط بر یکدیگر و از جمله بر آدمی اثر می گذارد و فعل و انفعالی را سبب می شود و با شدت بیشتری انسان ها بر انسان ها به وسیله

نگاه بر یکدیگر مؤثر واقع می شوند حتی دوخت لباس طرف را که می نگرید در شما حالت پسند یا تنفر ایجاد می نماید. کسی که از برابر شما می گذرد و دوستش ندارید فوق العاده شما را دگرگون می سازد و ...

به قرار مذکور چشم نه تنها آلت بینائی است بلکه وسیله رشد جسم و راه رشد جان و وسیله تشخیص اوضاع و احوال و امراض و طرح و طردها و ... نیز می باشد.

اشک

شاید بشر تنها موجود زنده روی زمین است که با اشک گریه می کند هرچند کسانی هستند که با صدها فغان و داد و آشوب قطره ای اشک از چشمشان خارج نمی شود ولی بشر گریه اش اشک دارد.

اینکه عوام می گویند سگ گریه و اشک دارد عاری از حقیقت است و اشک معروف تمساح همان قطرات ذخیره شده بین پلک و چشم سوسمار می باشد که بدون اراده با بستن چشم می ریزد و در موردی که انسان بخواهد با پوشیدن مظلومیت ظلم کند ضمن آنکه صورتی حق به جانب گرفته اشکش جاری می گردد که به آن اشک تمساح گفته می شود و چه خوش فرمودند نبی گرامی که گریه بسیاری از سیاستمداران مهربان تر از روباه نیز شامل فرمایش ایشان است (المنافق یملک عینیه یبکی کما یشاء- منافق بر دیدگانش مسلط است هر زمان بخواهد اشکش می ریزد).

اشک ریزش نزد زنان آسان تر از مردان صورت می گیرد، نزد

زنان اغلب برای جلب نظر یا تحریک احساسات و عواطف دیگران به کار می رود ولی مردان همان گونه که از نظر احساسات و عواطف دیگران به کار می رود ولی مردان همان گونه که از نظر احساسات و عواطف در سطح پائین تری از زن قرار دارند اشکشان نیز به جز مواردی چند از روی تعقل و ناچاری بلکه بیچارگی است.

اشک مایع مخصوصی است که از غده اشکی ترشح می شود مانند محلول رقیق آلی نمک طعام، اشک علاوه بر نمک دارای قند، پروتئین و ماده آنتی سپتیک می باشد.

آنچه فوق العاده جالب است کیفیت ترکیبات اشک می باشد که در بین زنان و مردان اختلاف دارد و با آزمایش های دقیق به علت اختلاف کیفیتی قلمداد شده می توان فهمید اشک ها از کدام نوع زیر می باشد (اشک شوق- اشک در مرگ عزیز- اشک فراق- اشک کتک خورده و رنج دیده- اشک کودک در برابر مادر به عنوان اعلام گرسنگی- اشک از خوف خدا- اشک تأسف- اشک حسرت- اشک تمساح- اشک تحریک عواطف و احساسات- اشک انتظار- اشکی که طرف خواب می بیند و می ریزد- اشک عشق- اشک در اثر پیاز خرد کردن یا بو کردن چیزهائی چون آمونیاک که از راه غیر معمول بویائی اثر می نماید و در بهداشت بینی چگونگی آن را شرح دادم.

ارزشمندترین اشک ها که روشن ساز جان است به حدی که به راستی پرده حایل بین ماده و معنی را می شوید بلکه آدمی را از میان ماده محدود نجات می بخشد اشک خوف از خداست و سنگین ترین اشک ها اشک حسرت می باشد.

معروف است که چون اجل برسد محتضر چندین نوبت تلاش می کند برخیزد و به زندگی برسد اما تلاشش بیهوده بوده مجبور

می شود سر بر بالین بگذارد باز تلاش می کند ولی نتیجه نمی یابد تا دقایقی که احساس خطر و رفتن حتمی می نماید کاخ و کارخانه زن و فرزند و دارائی و ... در نظرش مجسم می شود کجا می روی این همه رنج بردی حلال و حرام کردی تا گرد آوردی چگونه می گذاری و می روی با نهایت قدرت تلاش می کند تلاشی مذبوحانه یعنی در برابر مرگ بلکه تلاشی مرگبار اما آنچنان خود را بیچاره و در چنگال مرگ اسیر می بیند که از شدت ناراحتی سر به بالین می نهد و اشکی از گوشه چشم آهسته اشکی غلیظ اشکی سخت اشکی آخرین اشکی واپسین از شدت تأسف و بیچارگی می ریزد اشکی که با ترشح دیگری همراه است ترشحی که می گویند انزال منی است و هر محتضری محتلم می شود که حقیقت چیست و ترکیبات آن را در جای خود شرح خواهم داد.

عجیب ترین اشک ها، اشک ندامت و توبه و اشک به خاطر نابود شدن فضیلت است که می گویند با اشک خوف از خدا ترکیباتی مشابه دارد و اختلاف اشک ها بیشتر ناشی از اثر و وجود غدد مترشحه داخلی است که برای هر موضوع روانی ترشح خاصی با اختلاف کیفیتی یا کمیتی نوع آنرا متمایز می سازد.

اشک ندامت و توبه از این لحاظ عجیب است که گاهی یک قطره اش بدن 70 کیلوئی و روحی به وسعت آسمان ها را می شوید و پاک و راست می نماید و زمانی سوزانتر از اشک تمساح ریخته می شود و آن زمانی است که ستم کردن در حال ادامه یافتن است و طرف دلش می خواهد به عنوان توبه و ندامت اشکی بریزد و می گویند خواهر گرامی سالار شهیدان رئیس سپاه ستمگران عمر سعد را دید که

زمان کشتن امام اشک می ریزد به او فریاد زد ایستاده ای و اشک می ریزی در حالی که حجت خدای را می کشند و اشک عمر بدون شک از ترس واقعیت ها و حقیقت ها بوده است و گرفتارترین تماساحان اشکشان چنین سوزناک است. و چه بسا توبه وارد نباشد و اشک توبه ریخته شود و آن زمانی است که باید توبه با مسترد داشتن مالی که دزدیده اند یا وجهی که در قمار یار با برده اند بوده باشد ولی فقط به عنوان توبه اشک و به جای تحویل مال به صاحبش آه صادر و تحویل گردد که به هیچ وجه توبه مورد ندارد.

به هر صورت هر اشکی باشد بار تحمیلی را می کاهد و بر حسب اهمیت موضوع قطرات اشک اهمیت دارد که اشک از خوف خدا یا اشک کودک یتیم یا ... از جمله آن هاست به همراه اشک آنزیمی خارج می شود که ضدعفونی کننده قوی محسوب می گردد.

آزمایشاتی که به عمل آمده کسانی که گریه زیاد می کنند کمتر به زخم های معده و اثنی عشر دچار می شوند و علت اینکه اولسر نزد مردان بیشتر از زنان است بعضی را عقیده بر این که چون مردان کمتر اشک می ریزند بیشتر مبتلا می شوند.

به همراه اشک سمی خارج می گردد که هرگاه شوکی وارد گردد بیشتر دیده می شود و در زنان همیشه بیشتر از مردان می باشد منشاء آن را از عصب اشکی می دانند که سپس توسط غده اشکی جاری می گرد.

امروز برای اشک ارزش تشخیصی قائلند و ادعا می نمایند برخی از بیماری ها را می توان از راه شناسائی اشک تشخیص داد.

اشک سطح ملتحمه دارای کمی موکوس ترشح شده از ملتحمه

است به علاوه دارای فرمان باکتریولیتیک موسوم به لیزوزیم می باشد که کبسول پای ساکاریدی میکربهای چندی (استافیلوکک- استر- پتوکک- منگوکوک) را حل کرده و آن ها را از بین می برد.

مقدار ترشح اشک در هر ساعت 0/03- 0/05 گرم است که 6/9 آتمسفر فشار اسمزی و 7/95 7/53PH- داراست.

هر لیتر اشک محتوی 98/2 گرم آب 1/8 گرم مواد جامد 1/05 گرم خاکستر 0/158 گرم ازت کل 0/051 ازت غیرپروتئینی 0/669 پروتئین کل 0/394 گرم آلبومین 0/725 گلوبولین 0/030 اوره 0/065 گلوکز 0/658 کلرور 0/394 کلر 0/445 سدیم 0/116 پتاسیم و 0/005 گرم آلومینیوم می باشد.

یکی از روایات مربوط به گریه کردن بر آن سالار شهیدان است یا حالت گریه به خود گرفتن یا کسی را به دو وضع مذکور درآوردن جهت آن حضرت که صلاحیت بررسی در صحیح یا سقیم بودن روایت را ندارم، و بدون شک از برخی واعظان به ندرت شنیده اید.

باید توجه داشت ارزش مقام علم نزد اسلام فوق العاده تر از هر چیز است و کسی که بخواهد بر امام مظلوم گریه کند یا حالت گریه به خود بگیرد ناچار به مجالسی می رود که در آن از علوم و معارف مورد توجه و علاقه امام یعنی علوم اسلامی بحث می شود و بسیار بجاست که برای چنین کسی اجر جزیل و ثواب بسیار منظور داشته شود و این مطلب مؤید سخنی است که خون حسین ریشه درخت اسلام را

آبیاری کرد و یک ثمره اش اینکه کسی که بر آن مظلوم بخواهد عزاداری کند از علوم و معارف اسلامی بهره مند خواهد گردید و بدون شک کسی که مال کسی را دزدیده یا در قمار از او برده یا به صورت ربا یا رودربایستی از او اخاذی کرده همان گونه که تا مال را به صاحبش مسترد ندارد خدا توبه اش را قبول نمی کند برای امام حسین هم خون گریه کردن و مشغول ذمه مردم بودن یعنی معرفت به اسلام و اعتنا به امام حسین نداشتن و بی نتیجه و معطل ماندن است و معروف و مذکور است اول کسی که در قتل امام برایشان اشک ریخت قاتل آن حضرت عمر سعد بود آری اشک از دل برمی خیزد و از چشم می ریزد اما دلی سیاه تر از ظلمت عمیق شب یلدا و ناآگاه تر واضل از دل انعام و چشمی که هیچ بینائی و بصیرتی ندارد و پرده ای از حب و حرص دنیا آن را پوشانده است؟ پس گریه یا اشک یا حالت گریه به خود گرفتن برای امام نتیجه و محصولی بسیار عالی دارد در صورتی که اشکی باشد از سرچشمه معرفت جدا شده و از مجرای تقوا عبور کرده از چشم بینائی سرازیر گردیده و از چهره حقانیت گذشته بر دامن تقوا خشک شده نه اشکی که از چشمه حسد و غیبت و کبر و تهمت و ستم تراوش کند و از معبر خلاف کاری ها و از چشمی خیانتکار بچکد و از صورتی به ظاهر آدمی بگذرد و بر دامنی ناپاک بخشکد.

من واعظی را دیدم در مجلس ترحیم فاسقی فاجر منبر رفت و با آنکه دوستانش و همه همکاران محترمش از شرکت در آن مجلس بهانه کرده عذر خواسته بودند به جای رسول خدا پانهاد و باتوجه به اینکه عزاداران متوفی جمعی از اکابر بودند داد سخن داد

تا جائی که به دوستان اطرافم گفتم ای کاش بعد از این فقط در مجلس ترحیم کسی به منبر رود که فقط با خوار است یا فقط زناکار است یا فقط ستمکار است یا فقط شرابخوار است یا ... و خدا کند دیگر به تعریف کسی که آنچه خوبان همه دارند وی تنها دارد نپردازد و چون در مجلس ترحیم دیگری به منبر رفت ترحیم بینوائی انسان بینوائی بافضیلت بینوائی باتقوا که فقط گناهش این بود که نزد مردم و حتی خویشاوندانش ارزشی نداشت و عزادارانی جلو مسجد جلب نظر خطیب نمی کرد همان سخنانی را که برای آن فاسق فاجر گفت حتی حاضر نگردید برای این انسان این بینوای باشرف و بافضیلت بگوید گفتم به خدا قسم اگر روزی به من می گفتند هرکس را می شناسی یعنی هرکس را برحسب ظاهر می شناسی به اجبار باید شناسنامه اش را طبق تشخیص خود تغییر دهی به آن واعظ تنها کلمه ای که می توانستم برای شناسنامه یعنی به عنوان یکی از صدها القابش انتخاب کنم کلمه فضیلت کش بود تا به آزادی به حریت به انسانیت به فضیلت به اسلام به دین به توحید لطمه و صدمه وارد نیاید و وی بهتر بتواند هرکس او را دعوت می کند به عنوان آقای فضیلت کش دعوت کند و بر منبر رود و در تعریف حتی ملعون اولین و آخرین ابن ملجم هرچه می خواهد بگوید یا به مستمعین چون خودش، معاونین فضیلت کش هم به عنوان امیدواری بگوید حال که دلتان در مرگ ابن ملجم جریحه دار شد برای امام مظلوم نیز دستی به سر بزنید که آمرزیده شدنتان حتمی است.

امام مظلوم از جمله برای جلوگیری از آنچه تو می گوئی و می کنی و فضیلت کش های دیگر ان خود و خویشاوندان و اعوانش را در طبق اخلاص و تسلیم نزد پروردگار نهاد امام چگونه به

فضیلت کش ها خواهند نگریست تو می خواهی مردم سرگردان شوند و به بینند اگر تقوا داشتند وعده وعده نداشتند حتی در مرگشان هم کسی به آنها گوشه چشمی نمی کند اما مردم عاری از حقیقت و فضیلت که جز دین همه چیز دارند حتی در مرگشان هم واعظ خود به اسلام بسته او را ستایشگری می نماید زهی بدبختی که واعظ اجتماعی عملاً موعظه خلاف کند و حق کشی و طرد فضیلت پیشه گیرد و به جای آنکه به مفاد ان اکرمکم عندالله اتقیکم عمل کرده پرهیزکاران با فضیلت با شرف باایمان را به جرم نداشتن عزاداران متمکن تمجید و تعریف کند از خلافکاران دیوسیرت فامیلدار مدح و ثنا گفته یقه درانی نماید. بقال و عطار و راننده و مهندس و دکتر و روحانی و کاسب و تاجر همه و همه از مرگ متمکن فامیلدار مطلع شدند و جنازه اش را چهار حمال با چک و خانه زدن در حمل و نقلش بلند کردند و در بدرقه و تشییع جنازه اش فقط همان عزادارانش شرکت داشتند در صورتی که باید دکاندارهای محله اش لااقل همراهی کنند ولی چه شد که فقط واعظ عزادار شد و واعظ از پاپ کاتولیک تر گردید و واعظ در مجلس تذکر فضیلت کشی و یقه درانی می کند؟ جوابش اینست که اگر یک منبر محض رضای خدا برود مجبور به تعویض لباس خواهد گردید و پیوستن به کسانی که از آنها بوده و با لباس خود را به اجتماع روحانیت چسبانده است یعنی به اجبار باید لباس اجتماع بافضیلت را بگذارد و به جماعت فضیلت کش به پیوندد.

مگر امر به معروف و نهی از منکر در آنجا که دین در خطر است تقیه بردار است؟ اگر نیست چرا واعظ مذکور برای خراب کردن دین حاضر شد عملا نهی از معروف و امر به منکر کند و از کسی که منکر

معارف الهی و مروج منهیات بود تقدیر و تعریف نماید؟

همان گونه که راجع به ساختمان چشم و معرفه الاعضائی آن هیچ ننوشتم درباره چگونگی پیدایش اشک و مکانیسم ترشح آن نیز معذورم زیرا در هر کتابی از دبستان و دبیرستان شرح آن را داده و کسانی که با کتاب های اولین دانشگاه سر و کار دارند وقوف کلی بر آنها دارند فقط برای مزید اطلاع می گویم اشک که دائم روان است و برای شستشوی دیدگان به کار می رود و همان گونه که در بهداشت بینی گفتم با یک چشم بهم زدن از مجرای اشک گذشته وارد بینی می شود و این عمل با عضله ای که در حکم یک پمپاژ است و مسلط بر مجرا و در کنار پلک قرار گرفته و در اثر به هم خوردن پلک انقباض و انبساط می یابد و اشک را به طرف بینی جاری می سازد انجام می گیرد و اگر چشم را باز بگذاریم که پلک ها به هم نخورد و تلمبه زده نشود چشم و اشک کار خودشان را کرده ترشح و شستشوها را داده اشک را از گونه سرازیر می سازند.

بجاست از گریه هائی که در زمان حیات نبی گرامی از آنها یاد شده برخی را نام ببریم:

نبی گرامی فرمودند هر وقت گریه حسین را می شنوم اذیت می شوم (خطاب به مادر امام حسین حضرت زهرا: الم تعلمی ان بکائه یوذینی).

در چند کتاب و از جمله عقدالفرید است که نبی گرامی به یاد شهادت فرزند خود حضرت حسین گریه می کردند (فی عقد الفرید قال و من حدیث ام سلمه زوجه النبی صلی الله علیه و آله قالت کان عندی النبی و معی الحسین علیه السلام فدنا من النبی صلی الله علیه و

آله فاخذته فبکی فترکته فدنا منه فاخذته فبکی فترکته فقال له جبرئیل: اتحبه یا محمد؟ قال نعم- قال امااان امتک ستقتله و ان شئت أریتک من تربت الارض التی بقتل بها فبسط جناحه فأراه منها فبکی النبی).

در کتاب صواعق المحرقه که چون حضرت علی به طرف جنگ صفین می رفت عبورش به کربلا رسید از نام زمین پرسید گفتند کربلا آنقدر اشک ریخت که زمین نمناک شد و فرمود وارد شدم بر رسول خدا در حالی که گریه می کرد گفتم چرا گریه می کنید؟ فرمود: جبرئیل از کشتن حسین نزدیک فرات در زمینی به نام کربلا خبر داد.

در اسلام گریه های پسندیده عبارتند از: گریه از خوف خدا، گریه برای اینکه فضیلت رو بنا بودی می رود- گریه برای مظهر فضائل و فداکاری ها حضرت سیدالشهدا.

گریه از خوف خدا در سطح فوق العاده بالائی قرار دارد و با آنکه گریه در نماز آن را باطل می سازد نماز را گریه از خوف خدا نزدیک تر به خدا می گرداند و تمام نزدیکان و مقربان الهی گریه از خوف خدا داشتند و در روایات است که ضرار ابن ضمره گوید در شبی تاریک حضرت علی را دیدم محاسن شریف خود بر دست گرفته مانند مار گزیده به خود می پیچید ناله می زد و گریه می کرد.

گریه بر داغ عزیز از دست رفته مباح است: نبی گرامی بر جنازه حمزه سیدالشهدا گریستند و جهت جعفربن ابیطالب و زید و فرزند خودشان ابراهیم گریه کردند و چون عبدالرحمن بن عوف گفت یا رسول الله شما هم در مرگ فرزند گریه می کنید؟ فرمودند:

انهارحمه (گریه رحمت خداست) و گریه را ادامه دادند و فرمودند چشم اشک می ریزد و دلم می گدازد ولی نمی گویم آنچه را که رضای خدا نباشد و در مرگ یکی از بچه دخترهایشان گریستند سعد نامی عرض کرد: این چیست یا رسول الله؟ فرمودند: هذه رحمه حملها الله فی قلوب عباده و انما یرحم الله من عباده الرحماء (این رحم و دلسوزی است که خدا در دل بندگانش قرار داده است و خداوند به بندگان دل رحم خود ترحم می فرماید).

آنقدر مردم به نبی گرامی ارادت و علاقه و اخلاص داشتند که چون روزی نبی گرامی دیدند زنان بر کشتگان خود گریه می کنند و کسی برای حمزه سیدالشهدا گریه ای نمی کند و فرمودند لکن حمزه لابواکی له (حمزه گریه کننده ای ندارد) از آن روز تاکنون مردم مدینه در عزای هرکس ابتدا بر حضرت حمزه گریه کرده و می کنند و سپس بر عزیز از دست رفته خود.

گریه دیگری را که تاریخ مربوط به آن زمان ضبط کرده گریه حضرت زهرا سلام الله علیها بر جعفر طیار است که چون نبی گرامی گریه ایشان را دیدند فرمودند (علی مثل جعفر فلیبک البواکی) برای کسانی چون جعفر باید زنان گریه کنند.

این قسمت را به یاد گرفته از خوف خدا پایان می دهم گریه ای که جان بشر جانی به وسعت آسمان ها را شستشو می دهد گریه ای که سرچشمه فطرت یخ زده را گرم و یخ های آن را ذوب کرده پرده مادیت را دریده جان را از میان قفس محدود ماده رهائی می بخشد

عینک

عینک به عنوان زیبائی، عینک برای مقاومت در برابر عوامل طبیعی، عینک جهت غیرطبیعی بودن چشم و بالاخره عینک برای اشتغال به کار مورد استعمال دارد.

در سال 1966 در فرانسه قریب 150 میلیون تومان صرف خرید عینک آفتابی کردند که بیشتر به خاطر زیبائی اقدام به خرید آن گردیده بود.

چه بسا چشم زیبا، بینی زیبا، دهان زیباست اما تناسبی بین آنها نیست و قیافه چندان جالب نمی باشد و گاهی هیچ کدام به تنهائی چندان زیبائی ندارند اما متناسب و به وضعی شایسته ردیف شده اند و چهره نمکین و جذابی جلوه می نماید.

گاه اگر صورت بلکه نصفش آن هم حوالی چشم ها به وسیله ای گرفته شود بقیه صورت شکل جالبی پیدا خواهد کرد در این صورت است که عینک با شیشه بزرگ تار انتخاب می شود به همین تناسب باید امتحان کردن و حدقه و چشم های نامتناسب را پوشاند و بدون شک کسی که چشمان جذاب و جالبی دارد عینک تار نخواهد داشت.

گرچه برای صورت های دراز یا پهن یا مدور پیشنهادهای مختلف کرده و طراحان مد برای هرکدام به نوعی انتخاب عینک امتیاز زیبا شدن را می دهند ولی کسی که مایل است عینکی را برای فقط زیبا جلوه نمودن انتخاب نماید باید عینک های گوناگون برداشته و در برابر آینه تمام قد آن را که قصد دارد برگزیند مخصوصاً

کسانی که بین ابروها و شروع بینی اشان گودی عمیقی وجود دارد یا هیچ فرورفتگی دیده نمی شود در این انتخاب محق تراند.

آنچه مسلم است عینک را برای بینی های کشیده باید به شکل H انتخاب کرد و هرگز عینکی که نیمی از ابرو را فرا گیرد و نیمی را نمایش دهد زیباساز نبوده باید یا همه ابروها را بپوشاند یا بیرون بگذارد.

چشم آنچنان به اعتدال آفریده شده است که سایر اعضاء و لذا در برابر روشنائی عادی مقاومت مخصوص و لازم را دارد و نباید عینک آفتابی جز برای کسانی که حساسیت دارند و سوزش چشم پیدا می نمایند مطرح شود.

کسی که مدت مدیدی در آفتاب تابان کار می کند دید چشمش در شب به نزدیک نصف تقلیل می یابد که چگونگی آن را شرح دادم و چنین کسی اگر به منظور پیشگیری بخواهد عینک دودی انتخاب نماید می تواند اما عینک تاریک را شب تاریک زدن تیرگی است.

پیرانی که می خواهند چروک اطراف چشمان را تاریکی عینک مخفی سازد به سختی زیبا می بینند.

باید در انتخاب شیشه عینک مراقبت کرد که انحراف نداشته و مدرج می باشد و اگر احساس خستگی با زدن عینک نمودید به احتمال قوی شیشه معیوبی برداشته اید.

استعمال عینک های آفتابی پلاستیکی به عقیده بسیاری ضرر ندارد.

بهترین رنگ برای شیشه پس از دودی سبز سیر یا روشن است ولی می توانید برحسب نوع استفاده ای که مایلید بنمائید رنگ

انتخاب کنید ولی در هر صورت باید در مواقع عادی 20 درصد و در رانندگی 30 درصد نور و ده درصد اشعه مافوق بنفش از شیشه گذشته به چشم برسد و کمتر از آن شایسته نیست.

به طور کلی عده ای از دانشمندان بر این عقیده اند که سه علت اصلی قدرت بینائی افراد را دستخوش خطر قرار داده و برای چشم خستگی فراهم می آورند: اتومبیل، عینک دودی و نورهای مصنوعی.

رانندگانی که غروب به طرف غرب اتومبیل می برند ماده ارغوانی شبکیه اشان خراب می شود همان ماده ای که عمل اصلی را در دیدن اشیاء در نورهای کم و تاریکی به عهده دارند.

اگر در سایه عینک دودی به کار رود به تدریج قدرت بینائی کاهش یافته همانند انسان های ماقبل تاریخ از نور گریزان خواهند بود و اگر بخواهند عینک را در سایه برداشته در آفتاب بگذارند کار درستی نیست و عینک نیم رنگ هم که نصف بالایش دودی و پائین بی رنگ است تا بتوان در آفتاب از بالا نگریست و از پائین شیشه با حرکت جزئی دیدگان باید دائم خود را در برابر نور و تاریکی تطابق دهد و خستگی فراهم سازد.

می دانیم جاده های مستقیم رخوت مغزی ایجاد می نماید و رانندگی در این جاده آن هم به طرف خورشید زیان بیشتری خواهد داشت مخصوصاً اگر جاده جنجالی باشد که دائم نور شدید شیشه های ماشین های مقابل نور اضافی را به چشم بتاباند که یک الی دو ثانیه در جاده مستقیم به طرف غروب با افتادن نور شدید به چشم قدرت بینائی از دست می رود و در همین مدت با سرعت 60 کیلومتر نزدیک به چهل متر ماشین پیش رفته است و اگر شب بود و نور چراغ معمولی یک

اتومبیل به چشم افتاد و دور شد 40- 45 دقیقه طول می کشد تا اثر این ضایعه به کلی برطرف گردد.

اصولاً به کار بردن عینک های قرمز و بنفش و برخی رنگ های دیگر قدرت رؤیت نور را تا 85 درصد کاهش می دهند و زدن آن برای رانندگان مجاز نیست زیرا علائمی چون چراغ های قرمز و سبز و چراغ های چشمک زن اتومبیل ها را از چشم راننده پنهان می نماید.

در برف یا آفتاب عینک های گلی و زرد قادر به حفظ چشم در برابر برقی که از روی برف ها برمی خیزد یا شعاع های تابناک آفتاب نیستند و در این دو مورد زدن عینک سبز یا خاکستری بهتر است.

ناگفته نماند در کشورهائی که هم کنترل شدید بر شیشه های عینک های طبی و بهداشتی می شود و هم تسعیر و نرخی را برای آنها قائل می گردند به کار بردن عینک های طبی و بهداشتی به نظر می رسد بی ضرر باشد مخصوصاً باید در به کار بردن عینک هائی که نصف آن رنگین و نصف بی رنگ است یا عینک هائی که قسمتی از آن را فرام های مخصوصی فراگرفته یا بدون فرام است و تمام اشعه های تابنده را به پوست صورت منعکس می سازد و از همه مهم تر عینک هائی که نصف شیشه اش برای دید دور است و نیمی برای دید نزدیک دقت و مراقبت کامل به عمل آورد.

آنچه را درباره عینک نوشتم مسئولیت آن را به عهده ندارم. زیرا نتوانستم از مدرک و مأخذ اصلی مطالبی بیاورم و مهم تر آنکه اسلام هم در این مورد همانند بسیاری از موارد تشخیص و تعیین آن را به مغزهای آزموده و در عین حال الطبیب ضامن ولو کان حاذقاً محول داشته است و چون علم دستخوش تغییر و دگرگونی است برای

نویسنده در صورتی که اخبار و احادیث پذیرفته شده ای در دست بود بدون شک همان را مورد پذیرش و بی زیان محسوب می داشت.

به جای عینک می توان برای کسانی که دوست ندارند عینک بزنند عدسی بر روی قرنیه گذاشت. عدسی یک شیء خارجی برای چشم تلقی می شود که زیر پلک می گذارند به علاوه عدسی نامرئی روی متابولیسم قرنیه به علت اینکه مانع از خوب رسیدن اکسیژن به آن است اثر می گذارد و لذا نباید 24 ساعته آن را بر چشم نگهداشت بلکه باید پس از چند ساعت آن را خارج سازند و با رعایت این موضوع در صورتی که با دقت و کاملاً خوب عدسی بر قرنیه گذاشته شده باشد بی ضرر به نظر می رسد.

لوازم عجیب و غریب برای چشم هائی که به عیوب جزئی یا کلی دچار شده اند کشف و ساخته شده است از جمله:

قرائت خط است به وسیله نابینایان که اساسش تاباندن امواج صوتی بر روی حروف برجسته می باشد.

استارلایت اسکوپ است که آن را می توان در شب جهت رؤیت فاصله چند صدمتری به کار برد و حتی آن را بر تفنگ نصب کرد و دشمن را تشخیص داد و اساسش تقویت انعکاس انوار ماه و ستارگان می باشد.

عینک حاجب نوری ساخته و در دسته آن دستگاه کوچک الکترونیکی نصب می کنند که مغز را تحت تأثیر امواج آرام بخش قرار می دهد و کسانی را که به بی خوابی دچارند به خواب می برد و نتایج حاصله رضایت بخش بوده است.

در کشورهای مترقی مدارسی مخصوص و یا سازمان های ویژه

نابینایان درست شده است از جمله در شهر دانشگاهی ماربورک آلمان فدرال دبیرستانی به منظور مذکور وجود دارد و در کشور خودمان نیز دبستان و دبیرستان ابابصیر در اصفهان که به وسیله نیکوکارانی تأسیس و به خوبی اداره می شود.

جهت کوران میکرومتری که تا یک صدم میلیمتر اندازه می گیرد - ساعت های شماطه دار- عصاهای ویژه- ترازو- گرماسنج- وسایلی که نخ را به سوراخ سوزن می کند- زرده و سفیده تخم مرغ را جدا می سازد- زنگی که چون شیر یا آب به جوش آمد صدا می کند- اطوهای تنظیم شونده و ... ساخته شده است.

تاریخچه ای از عینک

بدون شک بشر سالیان درازی است که با آنچنان قطعات شیشه ای و بلوری برخورد کرده که چون آن را بر ریزه کاریها می گذاشته و به علت پیرچشمی قبلاً آن را نمی دیده و با شیشه یا ذره بین آن را دیده مشعوف و مسرور گردیده و به عنوان ابزار کمکی چشم از آن استفاده برده است.

در موزه هائی چند که در درجه اول جهانی اند قلمدان هائی را دیدم که اگر بیشتر آنها مربوط به کشور خودمان نبود بدون شک نصفش بود. قلمدان ها از لحاظ کیفیت (منبت کاری- نقاشی- رنگ آمیزی- انتخاب جنس- قدمت) و از نظر کمیت (آنقدر بزرگ همانند گهواره ای که دختران خردسال جهت عروسک های خود دارند- آنقدر کوچک و ظریف که از اندازه یک انگشت معمولی تجاوز نمی کرد) متعدد و متنوع بود. در آنها انواع قلم، کاردهای

قلم سرکنی- قطعات کف دریا به جای مرکب پاک کن- بسته ای از دوده و صمغ عربی مازو و ترکی زاج که آماده برای تهیه مرکب باشد- دوات به انواع و اقسام که همیشه به ارزش قلمدان اعضاء دولت و اکابر و رجال افزایش می داد و به نظر اینجانب در برخی از آنها علاوه بر خاتم (انگشتری که برای پایان دادن بلکه به عنوان پایان رسیدن کتابت به آخر نوشته ها به جای امضاء زده می شد) بلورها بلکه منشورهائی بوده که پیر چشمان آن را بر سطرهای ریز نهاده و خوانده و در امتداد خط ها سرتاسر برای خواندن می کشیدند و اغلب در قلمدان همراه داشته اند بلکه چنین بلورها یا شیشه ها را که آنچنان انتخاب می کردند که با نهادن بر خط درشت نمائی و تطابق چشمی خوبی داشته باشد و بعدها به شکل ذره بین از آنها استفاده شد می توان عینک های اولیه نامید.

از چه زمانی از عدسی به عنوان عینک آنچنان انتخاب شد که به توان آن را برابر چشم نهاد مأخذی در دست نیست فقط در اروپا نام Roger Bacon در قرن 13 میلادی به عنوان مخترع عینک(1) در کتابها ثبت شده است که شیشه آن بیضی یا مدور در کمان ها قرار می دادند و پلی بین آنها وضع می کردند و دو دسته هم داشت.

نوعی از عینک که دارای شیشه های مستوی با لبه های بزرگ همانند پوست لاک پشت است و زمان رانندگی در برابر شن به کار می رود و گاهی نیز چشم بند درست می کردند و بر آن می زدند برای

1- عینک (Spectacle)

مبارزه باشن.

عینک گاه یک چشمی به کار برده می شد زمانی بدون اطراف که فقط قسمت بالای آن گیره ای داشت و زمانی دیگر اطراف درشت یا پل کلفت و خلاصه به انواع و اقسام انتخاب می گردید.

مختصری درباره خطای دید

چشم قادر است فرم و رنگ اجسام را تشخیص دهد و برای شناسائی واقعی اشیاء اطلاع از رنگ و شکل آن کافی نیست به علاوه که چه بسا همین دو نیز حقیقی نبوده قابل اطمینان نیست زیرا در نورهای مختلف رنگ اجسام دگرگون است مثلاً زرد در زیر نور آبی سیاه است و در نیمه تاریکی همه اجسام خاکستری یا سیاهند.

گاه سایه درختی را رانندگان پیچ حساب کرده سرنگون شده یا خلبانی قله کوه را ابری تصور کرده افتاده است.

گاه خطای حواس دیگر سبب خطای دید می شود:

اگر چند وزنه متساوی الوزن و مختلف الحجم به شما بدهند آنکه کوچکتر است سنگین تر تصور می گردد زیرا جسم بزرگ فرمان مغز را آنچنان برای مغز صادر می کند که عضلات بیشتری باید در نگهداری جسم آمادگی پذیرش داشته باشد.

گاه از خطای دید استفاده می گیریم مثلاً چراغ فلورسنت را که در هر ثانیه 50 ثانیه روشن و خاموش می شود در برابر پنکه ای قرار داده مضرب گردش پنکه را چنان مرتب می نمائیم

که تصور می شود ساکت ایستاده و نمی چرخد در حالی که به خوبی باد می زند.

اشتباه دید در مسائل ساده فراوان است:

چند خط عمودی و به همان اندازه افقی رسم کنید عمودی ها بلندتر به نظر می رسند و به همین دلیل اگر طول لبه کلاه سیلندر با ارتفاع آن یکی باشد خیلی بلندتر از معمول جلوه می کند.

دو مخروط- دو دایره- دو مربع و ... یکی سیاه یکی سفید همیشه آن دو را که مساوی انتخاب کرده ایم غیرمساوی به نظر می رسند:

یادتان باشد تاکنون چند مرتبه راه هائی را که باید غذا به جسم رساند (دهان و ...) و راه هائی که می توان به وسیله آنها جان را رشد داد (گوش- چشم- دل) معرفی نموده و از آنها بحث کرده ام باز در اینجا به عنوان فوق که خطای دید است توجه فرمائید. یک خطای دیدگان دید ظاهر است که مثلاً یک خط را کوتاه تر از دیگری و یک مربع را کوچکتر از دومی در حالی که مساویند تصور نمود اما خطای دید که واقعاً خطاست آن که آدمی نظر به گناهان نکند که: گناهان لذتشان در اندک مدت که برحسب دقیقه برآورد می شود از بین رفته زائل می گردد ولی اثرشان تا دامنه قیامت می ماند.

در بهداشت نسل شرح خواهم داد چگونه اثر یک گناه بر ژن شخص و بر اجتماع اثر گذارده و نسلاً بعد نسل تا قیامت به عنوان ارث به جای می ماند و اثر می گذارد هرچند لذتش پس از چند دقیقه زائل شده باشد و می شود.

خطای دید قابل صرف نظر است ولو اینکه خط عمودی مساوی با خط افقی بزرگتر یا کوچکتر دیده شود و تازه چنین خطائی به مرحله عمل هم برسد چون در عمل اندازه گیری لازم است خطائی به وقوع پیوسته است اما خطای دید از نظر بصیرت نه همانند خطای دید از لحاظ بصر است زیرا بصیرت شاهراه وصول به جان است و نباید اجازه داد هر منظره ای را نگریست و بهر تصویری نگاه کرد و بهر بی پروائی نظر انداخت و جان را از راه بصر آلوده بصیرت ساخت و رشد و استعداد پذیرشی آن را متوقف نمود بلکه کاهش داد.

چشمی که می تواند مطالعه کند و علم بیاموزد و بنابر اصل قرآنی که بین عقل و علم تناسب مستقیم قائل است (و ما یعقلها الا العالمون- 43 العنکبوت) با علم، عقل را افزایش دهد چرا به آنچه عقل را بپوشد و شهوت را برانگیزد دیدگان دوخته شود که این سهامی است از سهام شیطان همان گونه که نبی گرامی فرمودند.

دانستنی هائی چند درباره بینائی

سر و صدا باعث رؤیت لکه های نورانی در مرکز بینائی می شود برخی می گویند امواج عصبی حاصله به مغز می رسد و عصب بینائی را هم تحریک می نماید و بدین ترتیب لکه های نورانی در چشم به وجود می آید.

برخی عقیده دارند دید چشم در درجات سرمای پائین تر از صفر کاسته می شود.

امروز توانسته اند دوربین پشت مایع زجاجیه چشم قرار

داده از مردمک عکس بگیرند.

امروز دانسته اند 120 میلیون تار نازک و 70 میلیون تار ضخیم در چشم انسان است که نازک ها نور کم را دریافت کرده و تصویر سیاه و سفید می دهند و تارهای ضخیم نورهای شدید را در دریافته رنگ ها را مشخص می سازند. (و بنابر تجربیاتی سلول های مخروطی سه دسته اند و هرکدام به یکی از سه رنگ اصلی آبی، قرمز، زرد حساسند.)

چشم انسان با مغزش که اطلاعات بینائی را مورد مداقه و بررسی و حل و فصل قرار می دهد منحصر به فرد می باشد اما چشم به تنهائی کامل نیست و در برخی حشرات چشم کاملتر از آدمی وجود دارد.

گفته شد دو عصب بینائی ضخیم از پشت چشم به دو طرف مغز بزرگ می رود هریک از این میلیون تر رشته عصبی اطلاعاتی را که سلول های بینائی به دست آورده به مغز می رسانند تا در آنجا تصویر به وجود آید و شخص چیزی را ببیند دو رشته ضخیم مذکور به صورت ضربدر همدیگر را قطع کرده به مغز می رسند از این قرار چشم چشم به نیم کره راست مغز و راست به چپ مغز مربوط است و تصویری را هم که ایجاد می نمایند معکوس و سر بالاست ولی در اثر عادت همه چیز را عادی و معمولی تشخیص می دهیم و اگر به اشخاص عینکی بدهیم که تصویر را سربالا کند یعنی در مغز تصویر معمولی باشد تا ده روز همه چیز را معکوس خواهند دید و چون عینک از آنان گرفته شود دوباره تا ده روز همه چیز را سر بالا خواهند دید و عجیب است مدت تطابق بدن با محیط که در جلد سوم نیز در مواردی شرح دادم که همه جا ده روز می باشد.

اگر یادتان باشد گفتم چرخش ها در نزد انسان و حیوان و حتی گیاه از چپ به راست آسانتر است و گفتم اینکه شتر آبستن اگر

از جانب راست چرخانده شود سقط می شود یا مار در طرف راست به سختی گردن می چرخاند و آدمی نیز از طرف راست به اشکال بر مرکب سوار می شود و بیشتر گیاهان خزنده از چپ به راست بهتر می روند و در اینجا باید این قانون را تعمیم دهم که چشم شما نیز از چپ به راست آسان تر و راحت تر حرکت می نماید باور ندارید به جائی که در و دیوار طرف راست و چپ پر از تصویر است بروید و اگر به ندرت دیده شد از راست به چپ کسی نگریست یا استثناء است یا بیماری دید دارد و اگر توجه کرده باشید نقاشان نیز دوست دارند اول قسمت چپ شکل مثلاً چشم چپ را بکشند و کسی که وارد مسجد یا مغازه بزرگی یا مجلس دعوتی می شود دوست دارد از طرف راست حرکت کند تا اینکه جا یا جنس را بیابد.

چشم بسیاری از چیزها را بنا بر حکمت آفرینش و فطری دوست دارد و بسیاری را دوست ندارد از زوایای قائمه خوشش نمی آید از عدم تقارن اعضاء متنفر است و اگر یکدست از دست دیگر کوتاه تر یا گوشی از گوشی دیگر کوچکتر باشد دلخور است ولی از اینکه دو انگشتش مساوی باشد ناراحت می گردد.

تصویری را که آسمان و دریا و زمین در آن خودنمائی می کند آسمان سه هشتم تا پنج هشتم آن را تشکیل باید داد و این مشابه وضعی است که با زندگی خود در تماس است و غیر از آن باشد سعی می کند زودتر چشمش را از آن بازگیرد.

همان طور که چشم از چپ به راست آسان تر حرکت می نماید نگاه به زمین کردنش فوق العاده آسان تر از بالا نگریستن است تا

آنجا که دیده اند در سربازانی که سر بالا می رفته اند و تعلیمات کوهستانی داشته اند چون مجبور به بالا نگریستن بوده اند آنچنان شده اند که تعلیمات را به خوبی نیاموخته اند در صورتی که هنگام سراشیبی تعلیمات را بدون سختی فرا می گرفته اند و کسی که وارد محل بیگانه و تازه ای می شود اولین چیزی که توجه اش را جلب می نماید زمین است تا آنجا که اگر شخص وارد شده به اطاق را بلافاصله از دیدن بازداشته چشمانش را ببندیم و بگوئیم در اطاق چه دیدی از فرش یا کف اطاق اطلاعاتی خواهد داشت.

یادی از معجزات قرآنی

یک کله قند یعنی یک مخروط که رأسش بر زمین باشد دیدنش برای چشم سخت تر از نگریستن به قندی است که کعبش بر زمین باشد و در وضع اول زودتر برای چشم ایجاد خستگی می شود به همان دلیل که گفتم چشم راحت تر است از چپ به راست و از بالا به پائین بنگرد و اینجاست که شما را متوجه دستورات عجیب اسسلامی می نمایم که امام می فرماید تعجیل در سراج (اول مغرب چراغ روشن کردن) و مقدار آن (نور به اندازه ای که خوب چشم ها به بیند باتوجه به اینکه با سپری شدن هر سال عمر باید نور را دو برابر کرد تا خوب دید یعنی اگر در 16 سالگی و نزدیک به دیپلم گرفتن در اطاق خود با یک لامپ 60 خوب می توانستید مطالعه کنید حال که نزدیک پنجاه رسیده اند با 120 همان گونه خوب خواهید دید آن هم به شرطی که عینک برای پیرچشمی لازم نداشته باشید) یعنی داشتن روشنائی به اندازه کافی اسراف نیست که در

بهداشت مسکن شرح خواهم داد.

شما را به این نکته متوجه می سازم: اگر نور به اندازه کافی، هوا مساعد، کاغذ و قلم خوب باشد هم بهتر می توان نوشت و هم بیشتر (از قرار معلوم برای کتاب های اولین دانشگاه نه نور به حد کافی بوده نه قلم نه هوا و نه علم و اطلاع).

آنچه درباره چشم ها فوق العاده ارزشمند و قابل توجه است رنگهاست که در جلد پنجم شرح دادم چگونه رنگ در تمام فعالیت های زندگی اثر می گذارد و انسان در محاصره رنگ ها و تحت سلطه آنهاست و جملات کتابی را که از فرانسه بود و از کتابخانه ای در همسایگی دانشگاه سورین پاریس دیدم و گرفتم ذکر کردم که گویا ترجمه آیات قرآنی بود در آنجا که فرمود رنگ زرد لیموئی پررنگ مسرت آور است (... صفراء فاقع لونها تسر الناظرین) و آنجا که از رنگ سبز برای آرامش اعصاب و ... تعریف شده بود و گویا مضمون آیه شریفه «حدائق ذات بهجه» بود باغ های سبز بهجت انگیز و امنیت بخش و ... و چندین معجزه دیگر از قرآن کریم.

در اینجا می خواهم اضافه نمایم: چند برگ بردارید از رنگ های قرمز، زرد، آبی، سیاه، سبز و سفید بعد نوارهای خاکستری رنگ درست کرده هریک را بر آن صفحات بگذارید می بینید هیچ کدام از نوارهای خاکستری که همه از یک برگ و یک رنگ بوده اند یک رنگ دیده نمی شوند آنکه بر قرمز است متمایل به سبز است و آنکه بر سبز است قرمز کمرنگ و ... جلوه می نماید.

رنگ قرمز قوس و قزحی اثرش بر چشم از همه رنگی

بیشتر است.

اخیراً می گویند چشم قادر به تشخیص حدود پانصد هزار رنگ است و تعجب خواهید کرد وقتی که به جلد فیزیک و اسلام می رسیم مشاهده می کنید امام علاوه بر اینک رنگ های اصلی را سه عدد شمرده به رنگ های فرعی بی شماری اشاره فرموده است.

چشم سالم روشنائی یک شمع معمولی را از 17 کیلومتری تشخیص می دهد.

مطالب بسیار جالبی راجع به نور و ارتباط آن با جسم و جان در اسلام داریم که مخصوصاً قرآن اصرار عجیبی در معرفی آن نور که منتها عنایت الهی اینست که آدمی را از ظلمات خارج و داخل آن نور نماید دارد و در بهداشت روان آن را شرح خواهم داد نوری که همیشه یکی است و ظلماتی که همیشه چند می باشد و قرآن هم همیشه آن را مفرد و این را جمع ذکر فرموده است و در اخبار و روایات نیز در این باره مطالب بسیاری به چشم می خورد اما آنچه از روشنائی است که با دید و بینائی ظاهر ارتباط دارد و هم اکنون به خاطر دارم یکی دستور بسیار جالب امام می باشد در تعجیل سراج و اینکه در روشن کردن چراغ پیشی باید گرفت و اینکه فرمود در نور اسراف نیست و تا آنجا که بهتر می توانی ببینی چراغ بهتر و روشنتری بکار بری اسراف نکرده ای.

دیگر دستور امام راجع به کراهت مطالعه در زمانی است که خورشید مشغول جمع کردن نور خود می باشد و از روشنائی به تدریج کاسته می شود و تطابق مدام چشم سبب خستگی چشم می گردد.

ناگهان به خاطرم رسید که روز گذشته (1351/3/1) یکی از روزنامه های عصر تهران که راجع به تیراژ کتاب و آمار مطالعه کنندگان بحث داشت می خواندم جالب ذکر این قلم بود «با آنکه رقم باسوادان افزایش کلی یافته آمار مطالعه کنندگان تکان چندانی نخورده است» که باید پرسید چرا در بسیاری از موارد مردم تکان کلی می خورند و استقبال گرمی به عمل می آورند اما درباره مهم ترین مسئله مربوط به دین و دنیا که همیشه نزد اسلام و اولیای بزرگوارش دوش به دوش دین آن را ذکر فرموده اند یعنی از علم و مطالعه چرا استقبال به عمل نمی آید و به اصطلاح تکانی نمی خورند؟! من نمی توانم مطلب را آنچنان پخته کنم تا قابل هضتم برای هر معده ای باشد فقط می گویم روزنامه قلمداد شده همان روزنامه ای است که اگر ابن سینا و فلان هنرمند معروف در گذشته با هم زنده شوند و به تهران بیایند اگر ستونی به جای بماند پس از ذکر نامی از کتاب های ابن سینا و نشانی از سال ولادت و وفاتش از کسانی که بهترین تصویر را از ابن سینا نقاشی کرده به سزا یاد نموده و بقیه مربوط به سرگذشت ازدواج ها، طلاق ها، سقط جنین ها، و کارهای هنری دیگر هنرمند خواهد بود و چه خوش گفت همین اواخر نویسنده فرانسه (آقای سارتر) که در دنیای روز ارزش یک ستاره سینما برای مردم فوق العاده زیادتر از یک دانشمند نابغه است و در کشور خودمان تشییع جنازه ای که از یک هنرمند به عمل آمد هنرمندی که مست رانندگی و تصادف کرده بود در کشوری که ایمان عمومی بر این است که حضرت ولی عصر بر کارها نظارت دارد آنچنان تشییع جنازه ای که چشم تهران آن را هرگز ندیده

بود و ثابت کرد شهری است که نفرات حقشناس و ناسپاس فراوان دارد و تهرانی که ارزش علم، ارزش فضیلت، ارزش انسانیت برای همه ساکنین آن یکسان نبود و در مرگ بسیاری از دانشمندانش فقط چند خانه همسایه را خبر داد اما چنان به مرگ سراینده تصنیف هائی که به تناسب اینکه پولسازترین هنرمند سال شناخته شده بود آلوده سازترین تصنیف ها را نیز داشت آنچنان کرد که گویا برای حق و حقانیت حتی یک گوشه ای که به آن پناه ببرد نیست و دین العیاذ بالله در تشخیص خود دچار اشتباه شده و اسلام برای تعیین تکلیف و موضوع امر به معروف و نهی از منکر راه صواب و صلاح نرفته و مصلحت ملت را ندانسته دستور داده است.

برگردم به موضوع اصلی که تاکنون ثابت شده و حتی روزنامه ها نوشته اند گرچه آمار باسوادان قوس صعودی را پیموده است اما رقم کسانی که با کتاب و مطالعه سر و کار دارند کما فی السابق باقی مانده در صورتی که چندی قبل در یکی از جرائد بود که در کشور ... دیده می شود زنانی که گاری دستی های پر از زغال سنگ را از تونل معدن بیرون می آوردند کتاب خود را بر آن نهاده و در ضمن کار مشغول مطالعه اند و عکس پیرزنی را نیز در حین کشاندن گاری و مطالعه نشان داده بود.

برای همین معدود نفرات که مطالعه می کنند و با علم که عزیزترین آفریده شدگان خداست سر و کار دارند گفته شود مطالعه در اتومبیل که مرتب تکان های بالا پائین برنده دارد و فاصله چشم و کتاب را مرتب تغییر می دهد زیان بخش است.

برای مطالعه به کار بردن چراغ هائی که فقط صفحات را

روشن می سازد متناسب نبوده روشنائی یکنواخت که همه جا را روشن سازد بهتر است. تابش نور از جانب چپ برای کسانی که از چپ به راست می نویسند لازم است زیرا نوری که از راست بتابد سایه دست را بر صفحه انداخته مزاحم است و برای دیگران نور رو به رو باید انتخاب گردد و به طور کلی تابش نور از سمت چپ و رو به رو مخصوصاً برای کلاس های مدارس باید مورد توجه و مداقه بوده باشد.

در پایان با توجه به اینکه چشم آلت بینائی است و این مغز است که می بیند بار دیگر به اهمیت چشم از این لحاظ که راهی به سوی جان دارد و این گوش و چشم و دل است که می تواند جان را رشید و روشن سازد نابینایان نابغه جهان را که آلت بینائی خاموش و گیرنده بینائی روشن داشتند به یاد آورید و بصر را از بصیرت باز شناسید و چشم و آلت بینائی را از مغز و مرکز بینش تمیزدهید که زندگانی جهان بر این پایه استوار خلق شده که: حق بماند و باطل برود چشم باز برایش بماند و چشم بسته به حسرت نشیند.

مربع و دایره و طلسم و چشم

هم زمان با نوشتن مطالب مربوط به چشم از میان جمعیتی که برای شنیدن مطالب مذهبی حاضر بودند پرسش زیر مطرح گردید.

پشت جلد برخی قرآنها و در برخی کتاب ها شکل هائی می کشند مربع، دایره، هذلولی و غیره و در آنها شکل هائی، ارقامی،

کلماتی نوشته و چنین توضیح می دهند:

هرکس به شکل فوق هر روز صبح بنگرد چنین و چنان می شود و اجر و ثواب و ... دارد آیا حقیقت آن چیست؟

باز شما را متوجه آلت های شنیدن و دیدن (گوش و چشم) می کنم یکی از دو راهی که به جانب جان کشیده شده و کیفیت فوق العاده ای دارند (کمیت اولی را نمی توان تعیین کرد و دومی یعنی هر چشم به طور متوسط سی گرم وزن دارد).

کسی که می خواهد پزشک شود یا مهندس یا ... از اول قبول کرده است که به تحصیل بپردازد یعنی متعلق به حیات علمی باشد کلاس های اول، دوم، سوم ... دبیرستان را پایان داده وارد دانشگاه و احتمالاً رشته تخصص و بهر صورت روزی فارغ التحصیل می شود.

چه روزی می تواند نسخه بدهد، قضاوت کند، مهندسی نماید یا ...؟ روزی که مدرک فارغ التحصیلی را گرفته است و ارتباطی خاص با علم پیدا می نماید، دیگر باید خودش تعلیم و مطالعه و مدرسه داشته باشد و هرگز با علمش قطع رابطه نمی تواند کرد بلکه احساس احتمال قطع رابطه را نمی نماید.

آنکه مسلمان می شود با ادای شهادتین است، سپس مقررات دیگری را می پذیرد تا آنگاه که مدرک فارغ التحصیلی به او می دهند پزشک مدرک به دست آورده و با همین سند تمام نسخی که تجویز می نماید برای داروخانه ها و ادارات و مقامات ذی صلاحیت و مربوطه قابل پذیرش است. مسلمان هم به محض رسیدن به نماز که نمایندگی از فروع دین دارد و مخصوصاً بازدارنده ای از پلیدی ها و زشتی هاست

(ان الصلوه تنهی عن الفحشاء والمنکر 45 العنکبوت) حالتی مشابه کسی دارد که سند فارغ التحصیلی را به دست آورده و دیگر می تواند نسخه بدهد، مهندسی کند اما بعد از آن هم سبب نمی شود به او اجازه عدم رعایت مقررات دینی داده شود. اینکه گفته می شود الصلوه عمود الدین ان قبلت قبل ما سواها و ان ردت رد ماسواها، و اگر نماز قبول شد بعد از آن همه چیز قبول است و قبول نشد چیز دیگر مقبول نیست همان گونه است که بگوئیم همه کلاس ها را تا نزدیک به دست آوردن سند فارغ التحصیلی به دست آورده اما اگر این یعنی سند را دارد حق دارد نسخه بدهد و در غیر این صورت نه.

ادای شهادتین اولین رتبه و آغاز پذیرش است گفتنش قبول اسلام است و رتبه و کلاس بعد و بعد و بعد تا آنجا که نماز مورد توجه قرار می گیرد و به همین کیفیت و رتبت و مرتبت بعدتر و بعدتر را تا آنگاه که به پذیرش چنین مطلبی برسد که مربعی یا دایره ای باشد که بر آن علائمی اما علائمی متعلق و مشیر از علائق دینی و علائم مذهبی بدون شک کسی که مراحل قبلی و قبلی و فعلی را تا آغاز پذیرفته تا آنجا که به شکل تشریفاتی از نام های مقدس رسیده بدون نگاه به دایره و مربع مذکور هم به مقاماتی رسیده که نظر کردن وی به هر شکلی متعلق به مذهب مثاب و مأجور می باشد.

بهداشت دست و پا

جای چشم سوم در انسان ها یا اثر سومین گوش به حرف برگزار می شود اما می توان شخص یا عکس کسانی که دارای سه دست یا یک دست یا سه پا یا یک پا هستند در دایره المعارف ها یا حتی در همسایگی خود دید.

کمتر یا بیشتر از دو دست و دو پا داشتن که نوعی نقیصه مربوط به سموم حاصله از گناه یا داروست که بر نسل اثر گذاشته و به ارث رسیده فراوان دیده شده و با آنکه چون از حضرت صادق سئوال شد نوزاد چه گناهی دارد که معیوب و ناقص به دنیا آمده است فرمود این را دست پیشینیان از پدران و مادران برایش فرستاده اند ولی حیات علمی این مطلب بسیار جدید و تازه مورد توجه و مداقه قرار گرفته است.

انگشتان دست و پا نیز که مجموعاً بیست عدد است و انگشت شست دست ها از شاهکارهای خلقت در انسان ها و میمون می باشد، بسا چهار عدد کمتر یا چند عدد در مجموع کمتر بوده یا زیادتر باشد و از جمله درازی و کوتاهی انگشتان که در برخی مساوی یا بلندتر یا کوتاهتر و یا نسبت به یکدیگر کوتاه و بلند دیده می شود که سندرم ترنر در زنان نوع جالب آن می باشد.

دست و پا در قرآن

120 مرتبه کلمه ید و آنچه در قلمرو آن است و 16 دفعه کلمات مربوط به رجل در قرآن ذکر شده است.

قرآن گوش و چشم و دل را راه هایی به جانب جان کشیده می دانست و آدمی را توجه می داد همان گونه که از راه دهان جسم خود را رشد می دهد از راه های گوش و چشم و دل جان را رشید و روشن سازد و به همان علت که از غذا از ترس بیمار شدن می پرهیزد از گناهان به خاطر درنار شدن پرهیز کند و این سخنی است که حضرت باقر فرمود: عجبا لمن یحتمی من الطعام مخافه الداء کیف لا یحتمی من الذنوب مخافه النار.

دست در برابر سایر اعضاء به همین سادگی که تصور می کنیم ابزار گرفتن و دادن و ... نبوده و قرآن به صفات و امتیازاتی چند آن را مشخص ساخته است:

مشخص قدرت خدا و بندگان اوجل جلاله.

گشاد بودن دست ها نشانی از انفاق و در غل و بند بودنش ناشی از بخل و گرفتگی و عدم توانائی بر انجام امور.

وسیله رساندن خوردنی ها و آشامیدنی ها به جسم.

وسیله رساندن آیتی از آیات الهی به صورت ید و بیضا به مردم و روشن کردن جان ها.

دستی که چون دست ابولهب فقط برای شکسته شدن و قطع گردیدن خوب است نه برای اینکه دستی از اجتماع محسوب شود زیرا دستی است که می خواهد گردونه اجتماع بر خلاف فطرت

بچرخد، شکسته باد.

دستی که هرچه را انسان از پیش به عنوان سرمایه اخروی فرستاده به آن نسبت می دهند و می گویند دستش آنچه را از پیش فرستاده است خودش برای آخرتش یا سال های بعدی عمرش یا آباء و اجدادش به جای گذاشته اند برای آیندگان و نسل خود.

آنچه متعلق به زمان است از کتاب، از رحمت از مصدقاً لما بین یدیه و بشراً بین یدی رحمته یا برعکس بین یدی عذاب شدید.

فسادهائی که در بر و بحر می شود به دست ها نسبت داده شده است.

به دست خود خویشتن را به هلاکت انداختن.

دست ابزاری برای طهارت تیمم، وضو و ... و به جای آوردن برخی مقررات الهی.

دست در مورد به کیفر رساندن، به صلیب زدن یا قطع کردن یا زمان دزدی بریدن.

دست برای نوشتن و تحریک کردن کلمات و آیات الهی که بدترین دست هاست و کلمات الهی را دگرگون ساختن انواع دارد نوع شدیدش قانون الهی را تحریف کردن و رقیق آن راهنمائی یا تجویز طرق رسیدن به مکروهات است.

دست وسیله شهادت در روز جزا که به کمک زبان و پا هرچه عمل کرده باز گوید.

دست ابزار و آلات تهیه خوردنی ها.

دست برای خرابی کردن.

و بالاخره دست بریدن زنان مصر زمان تمرکز تمایلات بلکه هرچه داشتند به جانب زیبائی حضرت یوسف.

اینها مراتب و منزلت هائی بود که به عقیده قرآن نصیب دست می شود و صاحبش را به نیکی ها یا بدیها پیشنهاد می کند یا سوق می دهد.

از این قرار دست عضوی است که گاه به عضلات و استخوان ها و پوست و ... شناخته می شود و از کتف به بعد را دست گویند از آرنج به پائین دست از مچ به بعد دست و حتی مجموعه چهار انگشت را به اتکای قطع ید سارق دست گویند اما هر قسمت آن نامی جدا دارد از بازو- ساعد و کف و انگشتان.

دست از لحاظی عضو نیست بلکه قدرت، شهادت، رحمت یا ضعف، هلاکت و فساد به شمار می آید و به همین علت دستی که پانصد دینار دیه اش می باشد در مورد سقوط ارزش معنویش به ربع دینار کاهش می یابد و پانصد دینار را از یاد برده به خاطر ربع دینار سرقت آن را قطع می سازند.

شناخت تشریحی و فیزیولژیکی دست

به اختصار هرچه تمام تر: نواحی قدامی اندام بالائی به ترتیب زیر مورد مطالعه قرار می گیرد: ناحیه زیر بغلی- منطقه قدامی بازو- چین آرنج- ناحیه قدامی ساعد- ناحیه کف دست.

استخوان کتف، استخوان چنبر (ترقوه)، استخوان بازو، زنداعلی، زنداسفل، استخوان های مچ، استخوان های کف دست و استخوان های انگشتان و عضلات، عروق و رباط ها و نیام ها و ... دست را درست می نمایند که استخوان های مچ از هشت

استخوان که در دو ردیف بالا و پائین قرار گرفته تشکیل شده است که بالائی از خارج به داخل عبارتند از استخوان های ناوی، هلالی، هرمی و نخودی و ردیف تحتانی استخوان های ذوزنقه، شبه ذوزنقه، استخوان بزرگ و استخوان چنگکی.

کف دست پنج استخوان دارد در بالا از خارج به داخل استخوان های اولین، دومین، سومین، چهارمین و پنجمین کف دست نامند.

هر انگشت به استثنای شست سه بند دارد و شصت دو بند و بندها را اولین دومین سومین از کف به نوک شمارند.

سراسر دست را عضلات، نیام ها، رباطات، عروق و اعصاب و ... نیز تشکیل داده اند.

درباره فیزیولژی دست در جلدهای سوم و ... بحث شده است و برای طالبین کتاب های ارزنده و جالبی می تواند مورد استفاده قرار گیرد.

از ناحیه خلفی اندام فوقانی نیز بحثی نبوده مختصر اشاره ای به استخوان های پا می شود:

استخوان ران که در هر پا یک عدد است، استخوان کشکک که قسمت قدامی زانو می باشد- ساق ها که از دو استخوان درست شده اند درشت نی و نازک نی و کسانی که چرخ های اطاق های قطار راه آهن را دیده اند می بینند برای اینکه چرخ ها روی خط ها خوب و پابرجا بماند چرخ ها لبه دار است اما لبه داخلی بزرگتر و ضخیم تر می باشد و این از ساختمان این دو استخوان گویا الهام گرفته که برای بهتر ایستادن و مقاومت بیشتر درشت نی داخل است

و نازک نی خارج همانند لبه بزرگتر چرخ که داخل می باشد.

استخوان مچ هفت عدد است که در دو ردیف قرار گرفته است ردیف خلفی و قدامی در خلف دو استخوان قاب و پاشنه و در جلو پنج استخوان ناوی، تاسی، میخی های یک و دو و سه.

استخوان های کف پا پنج عدد است از داخل به خارج، اولین دومین ... پنجمین استخوان کف پا.

بندهای انگشتان پا همانند دست است با این اختلاف که بندهای شست درشت تر و از سایرین ضعیف تر می باشد.

اشاره به بقیه قسمت های دست و پا شد که عضلات پس از استخوان بیشتر از همه در ساختمان آنها دخالت دارد از این رو به اختصار چند سطری درباره عضلات بدون اینکه عضلات دست و پا را شمرده و عمل هرکدام را بیان دارم می پردازم:

عضلات در انسان و حیوان برخلاف نباتات که آن را ندارند سبب حرکات به هر طرف می شود و می توانند انواع و اقسام کارهای بدنی را تولید نمایند به علاوه که به طور خودکار چند مسئله مهم حیاتی را عهده دارند چون تنفس، جریان خون، گوارش و ...

عضلات 40- 50 درصد وزن بدن را تشکیل می دهند 75 درصد آب 20 درصد پروتئین و 2 درصد چربی و مواد معدنی و ...

عضله 3 میلی متری گوش میانی و 45 سانتی متری ساق و بلکه بیشتر و عضلات زیر موها که منقبض شده موها را راست می کنند و عضلات جسم های غاری که چون غارهای آلت پرخون شده منقبض شده برگشت خون را مانع می شوند، عضلات قلب، عضلات ریه، عضلات در مگس ها که در هر لحظه 1046 مرتبه تکان می خورند

همه از انواع و اقسام عضلاتند.

عضلات گاه با اراده حرکت می کنند و خط دارند چون عضلات صورت و ممکن است بدون اراده شخص انجام وظیفه نمایند و صافند چون عضلات عروق و رحم و ... و نوعی دیگر عضله قلب است. (عضلات ریه ها هم با اراده و با تنفس عمیق همکاری دارند هم بدون اراده و در خواب کار می نمایند).

در مرد عضلات قلب و در زن عضلات رحم محکم ترین عضله است و عضله قلب شکل و ساختمان مخصوص و تا اندازه ای شبیه عضلات صاف دارند.

عضلات خط دار از دو طرف بر روی استخوان چسبیده اند و چسبندگی آنها به وسیله وترها صورت می گیرد و می توانند کوتاه شوند و دو استخوان را که بر آنها چسبیده اند روی هم تا کنند یا بلند و متسع گردند و این عضلات معمولاً مانند بسیاری اعضاء جفت هستند و حتی وقتی به صورت گروه درآیند باز هم جفتند مثلاً در بازو یک گروه بازو را جمع نموده و گروه دیگر آن را باز می کند و همه تحت فرمان دستور اعصاب خودکارند.

عضلات از الیاف شبیه رشته نخ تشکیل شده و روی آنها از لفافه بسیار نازکی پوشیده شده و الیاف مذکور دارای عناصر خاصی به نام های میوزین واکتین می باشند که نقش عمده انقباض را به عهده دارند و در زمان انقباض یکی از این عناصر در مسیر عضله به حرکت در می آید.

تحرک عضلات نیاز به مصرف اکسیژن و ازت دارد که خون به آنها داده و پس از مصرف به اسید کربونیک و اسیدلاکتیک تبدیل

و به خون داده و دفع می شوند و از جمع شدن اسیدلاکتیک است که احساس خستگی می شود.

خون موادغذائی لازم را به عضلات می دهد و فضولات عضلات را جمع می کند ولی هنوز معلوم نشده موادغذائی چگونه در عضله تبدیل به نیروی مکانیکی و حرکت می شود.

عضلات خط دار همیشه در انقباض مختصر و دائمند یعنی به حال آماده باشند که از اعصاب دستور برسد و به کار مشغول شوند و حدس زده می شود همیشه نصفی استراحت می کند و نیمه دیگر به کار می پردازند و با احساس خستگی پست عوض می نمایند.

بهداشت عضلات در پیاده روی که بهترین ورزش هاست و در جلد 12 دستور قرآن کریم را درباره پیاده روی آوردم کافی به نظر می رسد.

خواب و غذا نیز برای عضلات لازم است و با وجود این اضطراب مداوم ممکن است خستگی عضلات را سبب شود که در بهداشت روانی شرح داده خواهد شد.

از اینکه قسمت عمده سوخت و ساز بدن در عضلات انجام می گیرد در جلد هفتم شرح دادم آنجا که بحث بود چرا امام می فرماید دختر به مشروبخوار ندهید و فسق و فجورهای دیگر فقط دسته هجمعی مطرود شده و می گویند دخترتان را به شخص معتقد مؤمن بدهید.

گفتم در مرحله ای از سوخت و ساز گلوکز در عضلات دیاستازی به عنوان کاتالیزور وارد عمل می شود که در معتادان تا الکل نرسد به سختی وارد عمل می شود و این خاصیت به ارث به فرزندان می رسد

حتی قبل از مشروب خواری دیاستز به سختی وارد می شود و لذا عطش مشروب خواری دارند و اگر یک ذره خوردند آنچنان راحت می شوند که برای همیشه خواهند خورد یعنی فرزند مشروب خوار عطش و علاقه مشروب خواری را به ارث می برد و ممکن است این یک علت دستور قلمداد شده باشد و بعدها مطالب بیشتری شناخته گردد.

بریدن دست دزد

دوست و دشمن هر وقت بخواهند دست رد یا انکار یا توقع به سینه اسلام بگذارند به ما می گویند آیا قوانین اسلام در عصر فضا هم قابل اجراست؟ و چون سئوال شود چه قوانینی؟ فوراً بریدن دست دزد و درست کردن بانک قرض الحسنه را مثال آورده با آب و تاب هرچه تمام تر می گویند: آقا مگر ممکن است دست دزد را ببرند این چه کاری است این چگونه مقرراتی است به علاوه در این دنیای وانفسای بهره مند (مقصود بهره بانک هاست) بلکه در جهانی که به عنوان مثال حدود دو سوم اموال غیر منقول مردم در گرو بانک ها می باشد مگر می شود پول به کسی به عنوان قرض الحسنه داد و کیست که بدون بهره جواب سلامت را بدهد؟

خوشبختانه صندوق هائی به منظور مذکور یعنی جهت دادن قرض الحسنه در مرکز و بعضی شهرها تأسیس شده و برای مؤسسین و چرخانندگانش همین افتخار بس که یک نتیجه کارشان اینکه به اثبات رساندند قوانین اسلامی در عصر فضا و هر دورانی هرچند بانک

قرض الحسنه هم باشد قابل تأسیس و اجراست و امیدوارم این عمل به وسیله جوانان متمکن سایر شهرها جامه عمل بپوشد و مه به صف اثبات کنندگان حق و حقیقت بپیوندند.

راجع به دست بریدن دزد قبلاً داستانی را بگویم. در مطبم بودم یکی از دوستان روشنفکرم نشسته بود رئیس شهربانی وقت وارد شد در اطاق انتظار نشست متصدی تزریقات خبرم داد گفتم بفرمائید مریض ندارم دوستم است، آمد و نشست، رئیس شهربانی اهل مطالعه بود می خواست به همان روشی که دیل کارنگی آئین دوست یابی را درس می دهد با من رفتار کند؛ طبق مذاقم سخن را شروع نمود:

آقای دکتر این که اسلام می گوید دست دزد را باید برید آیا مقصودش قطع معنوی دست دزد از دزدی کردن است یا راستی باید دستش را قطع نمود؟

- شما بدون شک دزدان زیادی دیده اید؟

- رئیس شهربانی شهر ... بودم دزدی های عجیبی می شد یکی این بود: دزدی از پنجره وارد اطاق یکی شده او را کشته و روده هایش را خارج کرده به دست و پا و گردنش گره زده و اسباب و اثاثیه اش را برده بود. دیگری ... دزد دیگر ... و چند دزد باسابقه را شرح داد که با وضع فجیعی نسبت به مردم رفتارهائی کرده بودند.

- شما می فرمائید با چنین دزدانی چه باید کرد؟

- آنها را باید اعدام کرد!

- چطور شما از اینکه اسلام چهار انگشت بریدن را دستور

می دهد استشمام خشونت و ستم می کنید و خود حاضر نیستید از قتل پائین تر آمده تخفیفی بدهید، حقیقت دست بریدن دزد در اسلام چنین است:

از آن روز که بشر برگی از تاریخ برای خود گشوده تاکنون نزد همه اقوام و ملل از مترقی ترین تا وحشی ترین آنان دزدی را بد می دانستند و اگر بخواهم هر دین و ملت و قومی آنچه را در نکوهش از دزدی کردن آورده اند بازنویس کنم صفحات چندی را معطل خواهم داشت فقط ذکر این مطلب بجاست که امروزی ها با آب و تاب نقل از خشت های خامی که حمورابی قوانین خود را بر آن نوشته می گویند در آنها دزدی سخت نکوهش شده و برای دزدان مجازات های سنگین در نظر گرفته بوده اند در صورتی که قرآن در یک سوره به نام یوسف به وضع سپاهی، اجتماعی، اقتصادی و حتی زندان های فراعنه مصر در زمان حضرت یوسف فرزند حضرت یعقوب فرزند حضرت اسحق فرزند حضرت ابراهیم خلیل الرحمان اشاره کرده در یک آیه روشنگر نحوه مجازات دزدان است که در کنعان اجرا می شده و کشوری چون مصر نیز دزدان هر ناحیه را به همان مجازات می رسانند که کشور متبوعشان واضع قانون کیفری مربوطه بوده است و چون در کنعان کسی که دزدی می کرده است صاحب مال حق داشته دزد را به بردگی بگیرد در آن هنگام که سرهنگ مأمور انتظامات دربار نخست وزیری مصر «حضرت یوسف» در تعقیب برادران یوسف فریاد زد: پیمانه طلای دولت که با آن به شما گندم داده شده به سرقت رفته ممکن است از شما کسی برداشته باشد برادران یوسف با کمال ناراحتی گفتند از ما کسی چنین

کاری نخواهد کرد و هرکس دزدی کرده باشد می توانید وی را نزد خود نگاهدارید و پس از جستجو از عدل گندم بن یامین برادر یک مادری یوسف پیمانه خارج شد و وی را نزد برادرش بردند (قالوا نفقد صواع الملک و لمن جاء به حمل بعیر و انا به زعیم* قالوا تالله لقد علمتم ما جئنا لنفسد فی الارض و ما کنا سارقین* قالوا فما جزاؤه...

برگردیم به اصل مطلب که قرآن به دزدی و نحوه مجازات دزدان که قریب یک هزار سال قبل از حمورابی در مصر مجری می داشته اند اشاره کرده و عجیب اینجاست که حکم سرقت نزد کسانی که اموال سلطان را می بردند حتی نزد حمورابی قتل بدون چون و چرا بوده در قانون حمورابی نیز از کیل و پیمانه دولت بحث شده و سرقت آن را مستوجب عذاب شدید و قتل نفس دانسته تا آنجا که می گوید اگر با سوراخ کردن دیوار دزدی انجام گرفته است دزد را باید به آن سوراخ آورده سر برید و در داستان مصر هم کیل و پیمانه دولت مورد بحث است.

به هر صورت عزیز مصر حضرت یوسف با این توجه که سخن از کشتن به میان نیاورده نگهداشتن آن کسی که کیل در حملش پیدا شود دستور می دهد و قرآن روشنگر قانون موضوعه زمان است.

اینک به این نتیجه رسیدید که سرقت نزد تمام ملل تقبیح شده جرم بزرگی به شمار می رفته است با توجه به اینکه تمام فقهای اسلام در تعریف دزدی اتفاق نظر داشته و می گویند: دزدی برداشتن پنهانی چیزی است که به گیرنده و بردارنده سپرده نشده و در جائی مخفی نگه داشته اند.

و مجازات عمل مذکور طبق حکم قرآن قطع ید است.

والسارق والسارقه فاقطعوا ایدیهما جزاءاً بما کسبا نکالا من الله والله عزیز حکیم* فمن تاب من بعد ظلمه و اصلح فان الله یتوب علیه ان الله غفور رحیم (دست مرد و زن سارق را به کیفر عملی که مرتکب شده اند ببرید، این مجازات از طرف خداست خدای مقتدر حکیم.

پس آنکه توبه کند و کار خویش را اصلاح نماید پروردگار توبه اش را می پذیرد و خدای بخشاینده مهربان است - آیه 38 سوره المائده).

قبلاً توجه فرمائید همان گونه که بارها گفته ام پایان دادن مطالب و آیه را سر رساندن در قرآن روش خاصی دارد و در آنجا که از عسل و شیر و ... سخن است مثال هائی آوردم در اینجا هم در آیه اول که بحث به کیفر رساندن دزدان است به خدای فرمانده حکم کننده به خدائی که قوای مقننه و مجریه در دست اوست و در قبال دزدان همه اختیارات و عزت و حکومت با او است اشاره می فرماید و همین که سخن از توبه و عذرخواهی و پوزش می شود در پای سبقت رحمته غضبه جلو آمده خدای بخشاینده مهربان را نشان می دهد.

نکته دیگر جلو انداختن نام مرد دزد از زن دزد است زیرا اوضاع و احوال دزدی و شرارت مربوط به سرقت قبل از آنکه پای زن در آن باشد به دست مردان دگرگون می شود و مرد اگر پاک باشد زن و دخترش به سهولت به دزدی آلوده نمی شوند و تنها در یک آیه نام زن قبل از مرد در قرآن ذکر شده و آن در مورد زناست (الزانیه والزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائه جلده و ... 2 النور) که نکته بسیار جالبی هماره دارد دقت فرمائید.

در اصل و ریشه مسائل مربوط به سرقت و مجازات آن که قطع دست باشد بین فقهای اسلامی اختلافی نیست بلکه آنچه سبب اختلاف نظر شده مربوط به شیء به سرقت رفته و ارزش آن و محل سرقت و شرایط و موجباتی است که انگیزه سرقت گردیده و نسبت سارق با صاحب مال و ... می باشد.

دزدی کمتر از ده درهم، دزدی در آنجا که مال مورد حفاظت نیست سبب قطع ید نمی شود و یکی از فقهای اهل سنت دزدی از پدر و مادر و برادر و خواهر را نیز مستوجب آن ندانسته است.

دزدی که توبه کند به نظر ابوحنیفه از عذاب اخروی معاف است و شافعی توبه اش را مسقط مجازات هم درد دنیا و هم در آخرت می داند.

سارقی مستوجب قطع ید است که:

در حین دزدی به سن بلوغ شرعی رسیده باشد.

عاقل بوده باشد.

به اجبار به دزدی واداشته نشده بلکه با اختیار و اراده بوده باشد.

مال دزدیده شده اقلاً ربع دینار شرعی (4/5 نخود طلای سکه دار) ارزش داشته باشد.

مال مسروقه متعلق به فرزند سارق نبوده باشد.

دزدیدن طعام در سال قحطی نباشد.

شریک از مال شریک با ادعا برنداشته باشد.

شبهه در کار نیاید و احتمال داده نشود که بردن مال به قصد

سرقت نبوده است.

پیش از ثبوت جرم بر حاکم شرع مال را مالک نشده یا نخریده باشد.

مالی که حفظ نشده یا آشکارا به طور قهر و گردن کلفتی با اطلاع صاحبش برده نشده باشد که در این صورت عنوان های دیگری خواهد داشت.

برای اثبات دزدی دو نفر شاهد عادل باید شهادت دهند یا یک نفر عادل شهادت دهد و صاحب مال قسم بخورد یا سارق دو مرتبه اقرار و اعتراف کنند اما اگر اقرار دوم را نکرد صاحب مال باید به مالش برسد و بر ذمه آورد مال ثابت است اما حد بر دزد جاری نمی شود با وجود این اگر سرقت به اقرار دزد ثابت شده باشد، امام و حکومت اسلامی می تواند صلاح اندیشی کرده بنا بر مصالحی از اجرای حد درگذرد.

ای کاش آن آقای رئیس شهربانی این قسمت را بخواند که چون به ایشان گفتم ممکن است دزدان را یک طبقه بندی عوامانه ای بنمایند؟ گفت آری یک دسته بیچارگان از شدت فقر ده تومانی دزدیده و در کلانتری می لرزند و التماس و توبه می کنند. دسته دیگر در زندان مورد پند و اندرز قرار گرفته به راستی شرف و فضیلتی می یابند و دیگر دزدی نمی کنند. دسته سوم ... هستند که اگر صد مرتبه زندانشان کنی یک ذره عطوفت و غیرت با هزاران منبر و محراب و کتاب در آنها پیدا نخواهد شد و توبه نخواهند کرد در اینجا بود که گفتم با اینها چه باید کرد؟ گفت باید اینها را که

مزاحم جامعه اند گردن زد.

با شرحی که دارم ملاحظه فرمودید اسلام چه گفت؟ بار دیگر تکرار می کنم:

در تمام مواردی که سرقت از راه اقرار خود دزد ثابت شده حکومت اسلامی مختار به اجرا یا عدم اجرای حد بنا بر مصالحی می باشد.

می دانید یعنی چه یعنی اگر حکومت اسلامی دزد حرفه ای را که همه راه ها را به روی خود جز راه سرقت بسته مصلحت اندیشی می کند و باز هم با شرایط و ضوابطی انگشتانش را می برد یعنی در حقیقت انگشتانی که حاضر نیست برای سیر کردن شکم خود یا حداکثر برای رفاه خود و عائله اش حداقل افتخاری را کسب کند، کاری انجام دهد و حتی با جرئت بگویم دستی که حاضر نیست برای دست آوردن وجهی یک درجه تخفیف برای عمل خود قائل شده به جای دزدی گدائی کند آیا چنین دستی به جای بماند یا فقط ارزش آنرا دارد که بر خاک افتد و خاک شود و به ارزش واقعی خود برسد؟

باز اگر ایرادی دارید و در برابر آنچه نوشتم هنوز بر این عقیده اید که دزد را باید زندان کرد آیا آنچه را زندان ها می سازند قابل توجیه است یعنی منفعت اقتصادی بر آن مترتب است یا بعدا شخص عاقل با فضیلتی را تحویل جامعه خواهند داد یا آنکه محرومیت های جنسی در زندان دزدان را به کیفر خواهد رساند یا از اینکه زندان آبرویشان را بر ده ادب خواهند شد یا زندان محیط اهل ادب و سخن است و روی یکدیگر حسن اثر دارند یا زندان از شمال محدود است به دیواری بلند و از مغرب به پلیس آماده با تفنگ

و از جانب در به دری بتون آرمه و ساختمان عبرت آمیز پندآموزی است که باید به آن نگریست و همان گونه که اسلام به دیوار و در خانه عالم نگریستن را عبادت می داند زیرا اثر تحریکی جالبی به جانب علم و تقوا دارد دزد هم به هر طرف بنگرد افرادی شایسته و در و دیواری به جانب بهشت کشیده او را موعظه و دلالت خواهد نمود و دلیل خواهد بود. راهی دیگر هم غیر از زندان دارید پیشنهاد بفرمائید فقط برای کسانی که قدر نعمت عقل را نمی دانند کافیست که برای یک روز تمام ساکنان دارالمجانین ها را در شهر ول کنند و جهت آنان که پیشنهاد بهتری برای دزدان دارند از هرچه سارق است معذرت خواسته درها را گشوده بگویند فی امان الله. آن وقت اگر پیشنهادی جز قتل نفس و اعدام برای دزدان در مخیله ات گذشت درست اندیشیده ای!

کشورها همه و همه فقط بر مبنای عدالت اجتماعی قانون وضع کرده اند و اگر کسی اموال بیوه زن فقیری را پاکباز ببرد و شکایتی نشد آب از آب در هیچ یک از کشورهای جهان تکان نمی خورد اما هنوز خیلی وقت باقی است تا علم بشریت به حدی برسد که زیر بنای قوانین کشورها همانند اسلام بر سه اصل عدالت اجتماعی، عدالت فردی، عدالت عقیده ای قرار گیرد اسلام اگر ترا دید که از خودت هم می دزدی شلاق مجازاتش دراز می شود اگر در کنج خانه ات به تنهائی خواستی استمناء کنی با آنکه عقیده خودت است و بدن خودت است و دست خودت است و تنهائی است و همه از خودت و شاکی هم نیست چون از خودت می دزدی شمشیرش را دراز می کند.

در جلسه ای که درباره بحث از آزاد کردن سقط جنین دعوت شدم و شرکت کردم یکی پرسید اگر اظهار عقیده بنابر آنچه منشور ملل متحد می گوید آزاد است می توان چنین و چنان کرد. گفتم اگر مواردی را به شما نشان دهم که سازمان ملل متحد اعتراف کرده همه عقیده ای نمی تواند آزاد باشد چه؟

گفتم همه اهل فضلید یادتان هست سه چهار سال قبل در هند قحطی شد روزنامه ها نوشتند روزانه هزاران کودک و بینوا از گرسنگی می میرند وزیر کشور وقت نطقی کرد و از همکیشان گاوپرست خود خواست از میان آن همه گاو که مزاحمت های ترافیکی و ... دارند آنها که پیر و فرتوت و قریب الموتند بکشند و فرزندان خود را از مرگ نجات دهند گاوپرستان اعتصاب کردند وزیر کشور استعفا داد کشوری تعهد کرد مقدار زیادی گندم جهت هند بفرستد اولین کشتی که در بندرگاه لنگر انداخت باز موجی از اعتصاب پدید آمد؛ چه خبر است؟ قطعنامه صادر گردید: گاوان گرسنه اند معبودان می میرند اول گندم را به گاوان بدهند تا نمیرند سپس به دیگران در اینجا بود که همان حالی به اعضاء سازمان ملل دست داد که هم اکنون برای شما و دنیا فریاد زد همه عقیده ای نمی تواند آزاد باشد.

عقیده بر اینکه نباید با خشونت رفتار کرد و انگشتان آدمی را در دزدی برید اگر با زندان کردن دزدها روز به روز از کانگستریت و سرقت ها کسر و کاهش دیده اید تجربه هم به اثبات رسانده تکلیف چیست و به شما می گوید آفرین بر عقیده اتان! والا هر عقیده ای نمی تواند آزاد باشد.

اگر از اینکه مردان به کره ماه رسیده دسد دزد بریدن را بد می دانند بین شما و مسائل اجتماعی هفت پرده حائل است و اگر من پشت پرده اول قرار دارم شما در جلو پیش پرده قرار دارید زیرا جهان روز هر وقت صلاح داند کشتن برایش از آب خوردن آسانتر است چه کشتن های دست جمعی باشد چه فردی، چه برای جاسوسی کردن خلاف مصالح کشور باشد چه به خاطر چند گرم مواد مخدر، چه برای هواپیما دزدی چه جهت رسیدن به مقاصد سیاسی و ...

دیگر بیشتر از این می توان گفت؟ دستی که حاضر نیست به عمل حرام دیگری که گدائی کردن است پرداخته و از این راه امرار معاش کند مگر اینکه بخواهد با استفاده از فرصت سیاهی یک شب ناگهان به آلاف والوف برسد و با این دست اگر قرار مصاحبه ای با شما در میان بگذارند به آن چه خواهید گفت و چه خواهید شنید و بدون شک قسمتی از مصاحبه شما با آن دست چنین است:

ای دست سلام بر تو، انسان ها همانند حیوانات دست دارند دست حیوان ابزار زندگی اوست که متناسب با عملکرد مغزی بلکه نخاعی وی باید انجام وظیفه نماید ای دست انسان ای دستی که به فرمان مغزی پرافتخار و اندیشمند درآمده ای، تو محصول آنچه را دست دیگری به زحمت و عمر گذراندن به دست آورده به چپاول و دزدی بردی یعنی دست کار شده را در برابر کاری که انجام داده بیدست کردی. او که با یک چپاول شبانه پاکبازش کردی زنش را سفارش می کرد به فرزندان برسد و در عین حال بشوید و بپزد و کار کند تا وی بتواند با دلی فارغ تر عرق بریزد و از صبح تا شب به هزار

شکل درآید تا حاصل رنج یکساله اش را فرشی بخرد تا بر دل عائله اش آرزوی از زمین به فرش نشستن نماند ای دست انسان ای دستی در کنار مغز آدمی تو حاصل آن همه چشم انتظارهای زن و فرزند و زحمت های آن مرد را با یک جست و خیز بر باد دادی و یگانه فرشش را بردی ای دست تو را می بوسم که آن را به صاحبش مسترد داری و دلهای نومید و شکسته و آرزومند را بیشتر در همنشینی با غم و اندوه نخواهی ای دست تو افتخار آفرینی تو می توانی با آن بنویسی با آن دستگیری کنی با آن بر نیکی ها بیفزائی و از رنج ها بکاهی. ای دست چه می اندیشی در چه خیالی؟

توجه فرمائید من (نویسنده) هرچه به تفاسیر نگاه می کردم که معنی آیه و جعلنا بینک و بین الذین لایؤمنون بالاخره حجاباً مستورا (45 الاسراء) را آنگونه که باید برای هشتم خود پخته کنم نمی توانستم تا اینکه روزی در میان جمعیتی که چند نفر معلوم الحال معاند حضور داشتند به پاسخ دادن سئوالات پرداختم:

همه دیده اید اگر کودکانی به سنین 6-7-8-9 ساله مشغول گردو بازی باشند پیش روید سلام کنید فرزندان عزیز این کار غلط است حالا که هنوز گناه ندارید بروید کارهای بهتری انتخاب کنید و ... شما حرف می زنید اما دست های کودکان به طرف گردوها رفته آنها را برداشته اندک اندک آنها را به طرف جیب خود می برند همه و همه در این خیالند نکند شما می خواهید گردوهایشان را بقاپید و به چپاول گرفته فرار کنید و موعظه و سخنرانیتان برای بدست آوردن گردوهاست! من هم وقتی به جاهائی رسیدم که همه تحت تأثیر فوق العاده حرف هایم قرار گرفته بودند ثابتم شد آن

چند نفر خیال می کنند می خواهم گولشان بزنم و گردوهایشان که هوا و هوس تفوق طلبیشان بود از کفشان بربایم و اینجا بود که باز آیه دیگری از قرآن مکتبی را برایم باز کرد و دانستم چرا قرآن می فرماید بین خودتان و کسانی که ایمان به سرای دیگر ندارند حائلی قرار دهید زیرا فکر آنها از صاحبان گردو، دارندگان میز ریاست، کارتل های تمکن، تجاوز نمی کند و کسی که ایمان به معاد نداشت یعنی فکرش اگر بسیار به فراخنای آسمان ها رسیده باشد باز از سرحد ماده تجاوز نکرده و متأسفانه همانند کودکی که مغزش در گردوئی محصور است فکر وی نیز در ماده محدود می باشد.

در اینجا شما هم دارید با دست دزد حرف می زنید ولی او فکر می کند شما چون نمی توانید با یک جهش روی دیوار ملیونر شوید می خواهید گردوهایش را بربائید و او را از این فیض عظمی محروم سازید آیا دستی چنین در خدمتگزاری مغزی چنین باز هم بماند؟

برای مزید اطلاع یادآور می شود که قطع ید فقط چهار انگشت سوای شست بریدن است و الا دست از بازو به پائین هم دست است و ...

در صدر اسلام قریب بدون قرن گذشت با آنکه بدون معطلی و رعایت و جانبداری احکام مربوط به سرقت اجرا می شد جمعاً چهار دست بریده شد یعنی اگر دزدان بفهمند دستشان قطع می شود دزدی نمی کنند و تجربه نشان داده دزدی به حداقل برسد اما مگر دست بریدن و احکام عصر فضا را اجرا کردن دزدی و ارقام و آمار کانگستریت را به چه حد و حدود و بلکه انتظاری کاهش داد؟

چه بسا که حاکم اسلامی دزد شناخته شده را به دیگری می بخشید و عواطف و احساسات دوجانبه را بیدار و مستحکم می ساخت یا دزدی را به چیزی می بخشید که ناچار دزد به آن توجه می کرد و همان و همان او را متأثر می ساخت و به فضیلت و شرافت می رساند چنانچه دارد که حضرت علی دزدی را به سوره بقره بخشیدند و بدون شک سوره بقره تأثیرات شگفتی بر او نموده است همان سوره ای که نجات بخشش شده بود و احساسات و عواطفش را بیدار و به سوی خود جلبش نموده بود.

موقعیت دست

موقع آنست که اشاره به موقعیت معنوی دست در برابر اعضای دیگر کنم همان دستی که به خاطر بزرگداشت معنویتی که دارد به خاطر ربع دینار باید بدون انگشت (باستثنای شست) گردد.

هرچه در ادبیات زبان ها به اوائل برگردیم می بینیم نزد آنان و نزد ادیان دست به همان تعبیر که امروز آن را سمبل قدرت می دانند همیشه چنین بوده و دست کوتاهی را نشانی از ضعف می دانستند.

وقتی می گوئیم آقای فلان در اداره دست دارد بدین معنی نیست که دستش را بریده و در اطاق مدیر کل قاب گرفته به دیوار تعبیه کرده باشند بلکه اینگونه است که زنده بودن وی و آنچه را دستش کسب کرده و برایش افتخار آفرین بوده وضعی را برایش پیش آورده که در آن اداره و در هر جا نامش با تکریم و تقدیس همراه است و از خواسته های او بدون چون و چرا استقبال شده و جملگی جامه عمل می پوشد.

یدالله فوق ایدیهم یعنی دست ذات مقدسی که آفریدگار دست هاست قدرتی که عزتش مافوق قدرت ها و عزت هاست و همه جا و

همه چیز و همه کس در برابرش خاشع و خاضع و ذلیل و ضعیف اند.

دست خدا

کسانی که معنویت راهی به جانشان دارد این معنی را پذیرفته اند که اگر خدا اراده دگرگون کردن فرمود شدنی و قطعی است از این رو به کسی که آرزو دارد در هدفی که پیش گرفته موفق باشد می گویند خدا به همرات!

این حرف مخلوق محکوم است که اگر خدا همراهشان بود مخلوق حاکمند اما خالق هم حرفی دارد که سفیر و فرستاده اش آن را بیان فرموده و اگر به آن عمل شود همانند حرف مردم نیست که می گویند خدا به همرات و گاهی درست درآید و گاه نیاید و زمانی مخلوق حاکم باشند و وقتی محکوم بلکه همیشه حاکمند و آن کلام بزرگوار و کلام بزرگوار و کلام الملوک ملوک الکلام است که نبی گرامی فرمودند یدالله مع الجماعه دست خدا، قدرت خدا، اراده خدا، عزت خدا با جماعت است. افکار عمومی نیرومندترین انرژی هاست، افکار عمومی همه چیز را در دست دارد و آن دست خداست که با افکار عمومی همه را به راه صلاح و صواب می چرخاند و باز دست بسیار نیرومند شیطانی است که با افکار عمومی غلط و ناوارد می باشد.

آنقدر افکار عمومی نزد اسلام محترم بوده و هست که گاهی با شرایط و ضوابطی تقسیم می شده است مثلاً در اجتهاد که یک پایه از اسکلت دین است افکار عمومی اشخاص ذی صلاحیت (اجماع) را در مواردی به مساعدت یا جهت روشن کردن ارکان سه گانه دیگر

(کتاب، سنت، عقل) فرستاده است.

چه بسیار بوده که اسلام از فطرت بر توحید بودن همگانی استفاده کرده و چون هرکس در هر شرایطی چه خوب و چه بد دوست دارد تقدیس و تکریم شود از عالم و جاهل بلکه از افکار عمومی همه برای پیشبرد مقاصد خیرخواهانه استفاده کرده است و داستان مردی را که مورد آزار قرار می گرفت و هرچه کردند همجوارش دست از ستم نکشید و نبی گرامی فرمودند هرچه داری به کوچه ببر و زن و فرزندت را کنار اثاث به نشان و به هرکس از آن ستمکار فغان کن عمل کرد و در حداقل زمان مردم شماتت کردند و همجوار با التماس ستمدیده را به خانه برد و فشار افکار عمومی او را مجبور به تسلیم ساخت.

یدالله مع الجماعه همان نیروی افکار عمومی است که علاوه تری هم دارد و آیه شریفه واعتصموا بحبل الله جمیعا ولا تفرقوا (103 آل عمران) و سوره مبارکه (بسم الله الرحمن الرحیم تبت یدا ابی لهب وتب* ما اغنی عنه ماله و ما کسب * سیصلی ناراً ذات لهب* وامرأته حماله الحطب* فی جیدها حبل من مسد» آن علاوه تر را باتوجه به کلمات حبل در هر دو قسمت و توجه به ید در یدالله مع الجماعه و تبت یدا ابی لهب بما می فهمانند.

جمعیت باید به حبل خدا چنگ بزند دستی در راه درست دستی در حال قیام دستی در وضع روانی خاص که تصمیم بر این دارد پراکنده نشود و جمعیت خود را حفظ نماید دستی که اگر حبل من مسد به گردن داشت و به جای خدا منسوب به ابولهب و زنش بود بریده باد آن دست های ابولهبی که بیچارگان نمی دانند

آن حبل به جای اینکه باید دستگیره محکم زندگیشان باشد طوق لعنتی به گردنشان است و علاوه بر وزر و وبالی که باید متحمل شوند چون افساری به گردن آویخته و حماله الحطب شده و سر آن حبل را به دست شیطان که هدفش رساندن به دوزخ است داده اند! آری یدالله مع الجماعه در مرحله فکر متوقف نیست و باطن را نمی رساند که باطن چون ایمان است و ظاهر عمل به آن و ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات شامل حال کسانی که ظاهر و باطنی پاک و پاکیزه دارند و اگر بر کاری اجماع و اجتماع کنند دست به ریسمان خدا گرفته و پراکنده نخواهند شد و با چنین جمعیتی که ظاهر و باطنی با هم دارند دست خدا همراه است و در هر کاری موفق و مؤیدند.

دست بده

از جمله دست هائی که تعبیر قرآنی دارد دست های غل شده به گردن آویخته ای است که باز همانند ابولهب که از دستش و گردنش نامی است در اینجا نیز به اشخاص لئیم و خسیس و بخیل بلکه به بخیل نسبت داده شده از دستش که وبال گردنش است نامی می برد و چقدر عالی که دست و گردن ابولهب در غل نیست و به سوی جهنم سوق داده می شود اما دست و گردن بخیل متحمل سنگینی غل نیز می باشد و از آن خلاصی و نجات ندارد زیرا ابولبها برای پیشبرد مقاصد شومشان دستی از غل باز شده دارند اما بخیل بیچاره هرچه به خود فشار آورد هرچند قصد کند چندان که تصمیم بگیرد دستش از

مغزش فرمان نمی برد و از غل باز نمی شود بخیل دو شخصیتی که می بیند اگر کمک کند مقدس و مکرم است اما دستش در غل است و نمی تواند هرچند می داند اگر در آن خیرات شرکت کند به نفع اجتماع و از جمله خودش و اهلش که جزئی از اجتماعند می باشد اما شخصیت دیگرش آزاد نبوده در غل و بند است (بخیل آن است که شرح داده شد خسیس آنکس که نه تنها برای بهتر شدن اجتماع دستی در غل دارد بلکه برای خودش هم دست در غل دارد و دارد و نمی خورد دارد و نمی پوشد دارد و فرزندش را نمی دهد و به درسی و تربیتی نمی گذارد و قرآن کریم چنین کسی را به ردیف قاتلان می شمارد لاتقتلوا اولادکم خشیه املاق (31 الاسراء- 151 الانعام) و خسیس از لحاظی بدتر زیرا قرآن می فرماید از ترس تنگدستی قاتل مباش و خسیس کسی است که تنگدست نیست وامالئیم که آخرین درجه است به کسی گفته می شود که دیگری را نمی دهد خود را نیز همانند دیگران می انگارد و اگر دید دیگری هم به کسی کمک می کند ناراحت می شود و از او ممانعت به عمل می آورد).

توجه فرمودید ابولهب ها برای پیشبرد مقاصد شوم خود با دست هایی که شکسته باد می دهند و تشویق به تحرک می نمایند و بخیل نمی کند.

ولا تجعل یدک مغلوله الی عنقک ولا تبسطها کل البسط فتقعد ملوماً محسورا (29 الاسراء) قرآن نه دستی در غل شده به گردن آویخته بخیل را تأیید می نماید نه دستی مبرا از عقل و فکر و گسترش یافته به هر جانب که آنچنان اسیر افکار است که سرانجام باید بنشیند و خود را حسرت زده ملامت کند.

دست خدا با جماعت است. دست ابولهب بریده باد که جهنمی است و از مال و کسبش حماله الحطب بود. دست بخیل در غل و به گردن آویخته است. دست پاکباز کل البسط و بهر جانب آنچنان گسترش یافته است که از مغز و مرکز فرماندهی و تفکر و تعقل جدا مانده و چون از بی بند و باری برگشت مغز او را ابزار حسرت زدگی و ملالت آور می شناسد. (خاطر نشان می سازد که بخل برای مردان مذموم است و زنان را زیبنده می باشد و نیز کبر و بزرگ فروشی برای زنان پسندیده) دقت فرمائید چه زیبا بیان فرموده است قرآن:

دست پول ساز بخیل به گردنش آویخته است و در حقیقت هرچه بیشتر به دست آورد بر او تحمیلی می شود و فشار بیشتری به گردنش وارد می سازد.

دست ابولهب که شکسته باد حماله الحطب جهنم است و چه بسا پای زن هم به میان آید و به مقاصد شوم مادی و دنیائی خود برسند.

دستی اسیر افکار همانند بدنی می شود که دست در بدن ندارد و نشسته دستش از مال دنیا جدا و خالی است و حسرتش را می خورد و چون دست سمبل قدرت بود هر سه در این سه جمله خلاصه می شود:

قدرت بخیل که در ثروتش خلاصه می شود باری بر دوش اوست قدرت ابولهب ها که اغلب با روابط جنسی برای به دست آوردن خواسته های نفسانی همکاری و همرازی دارند بالاخره نصیب آتش دوزخ می باشد.

قدرت از دست رفته اسیر افکار سبب ملامت و ملالت است.

دست دادن

بسیاری از دانشمندان از جمله انسان شناس مشهور (دکتر اشامونتاگورودریگرز) بر این عقیده اند که پوست بیشتر از اعضاء دیگر و حتی در برخی موارد زودتر از خود شخص به حرکات و رفتار شخص آشنائی پیدا می نماید مثلاً می داند کی گرمش شده کولرش را به راه می اندازد و با تعریق عمل تبرید انجام می دهد.

(البته می دانید اخیراً دانسته اند اینکه اسب و حیوانات بدون شاخ زمان دویدن زیاد عرق می نمایند اما شاخداران آنچنان عرق نمی کنند بدین علت است که آنها مجبورند با تعریق خود را خنک سازند در صورتی که شاخ حیوانات به طور فوق العاده ای همانند کولر حیوان را خنک می سازد).

می فهمد چه زمان به عنوان دفع سموم باید دستگاه عرق را به کار اندازد و با عرق آن را خارج سازد یا زمانی که باید آب زیاد را دفع نماید متوجه است، و بهمین جهت دانشمند مذکور توصیه می کند انسان باید به همان اندازه که به مغز خود اهمیت توجهی می دهد به پوستش نیز متوجه باشد و آنجا که درباره شهادت دادن پوست روز قیامت بحث می کنم در این باره مفصل خواهم گفت. به هر صورت دانشمند مذکور به رابطه بین پوست و تفکر با ذکر شواهد و دلائلی می پردازد و تماس پوست با پوست را اطمینان بخش محسوب داشته اظهار می دارد و شاید علت تکان دادن و فشردن است به هنگامی که دو دست یا آشنا به همین به هم می رسند دلیل باشد و تماس پوستی در کودکی فرزندان جهت نوازششان بیشتر لازم است و دست کشیدن به سر یتیم که شرح

آن را در جلد 2 و 11 دادم که تا چه پایه نزد اسلام ماجور است در اینجا اضافه می نمایم به علت تماس پوستی نوازشی که با دست از فرزند یا همسر می شود سبب ایجاد اختلالات احساسی می شود که در طفل بعدها به سرعت گسترش می یابد و نزد همسر به صورت ذخیره ایجاد عکس العمل می نماید.

از اسلام مافوق آنچه تصور می شود بشنوید که در ضمن تعریف دست دادن به یکدیگر (اذا لیقتم اخوانکم فتصافحوا واظهروا لهم البشاشه والبشر تتفرقوا و ما علیکم من الاوزار- چون به همکیشان رسیدید دست دهید و بر آنها لبخند زنید و شادمانی نشان دهید تا از یکدیگر جدا شوید که در این صورت گناهانتان ریخته باشد - صافح عدوک و ان کره فانه مما امر الله عزوجل به عباده ادفع بالتی هی احسن السیئه فاذا الذی بینک و بینه عداوه کأنه ولی حمیم) دستور فرموده(1) و در اجتماعات حتی در ارزنده ترین اجتماعات اسلامی که نماز جماعت باشد به دست دادن با یکدیگر اشاره ای اسلامی نشده و اگر بعد از نماز مؤمنین دست می دهند تشریفات خود درآوردی است و چه بسیار عجیب و فوق العاده است این سخن نبی گرامی که فرمودند: لایورد ذوعاهه علی المصح وارد نمی شود (تصور نمی شود که کسی این کار را بکند یعنی وارد گردد) کسی که بیماری مسری دارد بر آنکه سالم است! و چه بهتر کسانی که به آنفلونزا یا بیماری های واگیرداری که اجتماع را آلوده می سازد مبتلا

1- دقت فرمائید که با مسلمان و غیر مسلمان دست دادن چه اختلافات جالبی را اسلام منظور داشته که باید عمل نمائید.

هستند توجه نمایند و اگر مسجدی هستند در ایام ابتلا به بیماری مسری از بیمار کردن مردم خودداری نمایند.

به طور کلی اسلام بر دست دادن بین الافراد صحه گذاشته و با دست دادن در اجتماعات باحتمال سرایت بیماری ها شاید موافق نباشد.

بهداشت ناخن و انگشتان

از بهداشت پوست و ساختمان و وضع ناخن ها به قدر کافی در جلدهای قبل نوشته شده اینک به اختصار درباره بهداشت آنها بحث می نمایم.

آفرینش دست اما بیکار گذاشتن آن اعصاب را به گرو می دهد و ثابت شده کسانی که با دست کار می کنند کمتر عصبانی می شوند و در جلد 12 که درباره پیاده روی بحث بود گفتم خداوند حیوانات را آنچنان آفرید که به همان اندازه که پاها را برمی دارند دست ها را هم حرکت دهند و شرح دادم چگونه پیاده روی مانع پیدایش بیماری های تغذیه ای می شود اما کسی که دست هایش را در پیاده روی حرکت نمی دهد کیفیت قبلی و اثر کلی را ندارد.

امروز ثابت شده قدرت عضلانی دست ها با قدرت تأمل و تفکر نسبت مستقیمی دارد و کسی که انگشتانش خراب است و نمی تواند افکارش را به علت زخم دست بر برگ ها منعکس سازد احساس جراحت مغزی می نماید و برعکس هرکس به قدر کافی از مصنوع خود لذت می برد گرچه مصنوع بهتری را از دست دیگری سراغ داشته باشد.

رابطه پوست با مغز در عصر جدید بیشتر شناخته شده و می گویند

با نوازش و دستی به سر طفلی کشیدن یا با کسی دست دادن به همان اندازه افکار یکدیگر را می خوانند که درباره یکدیگر فکر می کنند یادتان باشد در جلد دوم آنجا که راجع به پرورشگاه ایتام می نوشتم گفتم قرآن «کلا بل لا تکرمون الیتیم* ولا تحاضون علی طعام المسکین» دارد و با آنکه یتیم از لحاظ دسترسی به طعام نیروی کمتری در اختیار دارد به گرامی داشتن وی سفارش می فرماید و حتی نبی گرامی فرمودند هرکس دست نوازش به سر یتیمی بکشد هر موئی از زیر دسترش بگذرد حسنه ای است و امروز معلوم شده تماس پوست به عنوان نوازش به سر طفلی که دست نوازش به سرش نمی رسد سبب ایجاد انعکاس های احساسی در کودک می شود که مداوم گسترش می یابد تا آنجا که چون بزرگ شد بر خود لازم می داند به اجتماعی که او را نوازش کرده خدمت نماید در غیر این صورت پرورشگاهیان همیشه به کوبیدن اجتماع تمایل خواهند داشت اجتماعی که در نوازش آنها حتی با دستی قصور ورزیده است. (چون حس لامسه در انگشتان بیشتر است بحث را به قلمرو انگشتان کشاندم).

در جلدهای قبل گفتم چگونه اسلام سفارش می کند که در شستن فواصل انگشتان دقت شود و این مطلب به تازگی مورد توجه قرار گرفته است.

هفت سال از چاپ جلد اول می گذرد در آنجا گفتم فقها نجاسات را بول و غایط و خون و ... شناخته اند و در برابرش مطهرات را ذکر کرده اند آب و زمین و ... اما نجاسات دیگری هم داریم سیاست نجس، اجتماع نجس، اقتصاد نجس و از جمله نجاسات دیگر که نجاسات میکربی است و امام باقر فرمود:

انما قصوا الاظفارلانهم مقیل الشیطان (ناخن ها را بگیرید که آنها مقیل شیطانند(1)

و نبی گرامی دستمال آلوده به گوشت را مربض شیطان و جای دیگر خاکروبه را مقعد شیطان نامیده اند که با مختصر توجهی به معانی مقیل، مربض و مقعد به نیروی علمی و اعجاز آن وقوف حاصل می نمائیم:

مربض جائی است که وسائل خورد و خوراک و استراحت در آن مهیاست که بخورند و بخوابند و چه مربضی بهتر از آنجا که عوامل رشد دهنده میکرب (تاریکی، مواد بیاض البیضی و رطوبت) جمع باشد که همه در دستمال به گوشت آلوده کهنه و مانده شده مهیاست. مقعد جائی است که موجود قاعده خود بر آن می نهد اما حمل و نقل می تواند شد و خاکروبه می شود و عجیب تر معنای مقیل است که همان مربضی را گویند که خورد و خوراک دائمی نیست بلکه هر وقت انگشتان به طرف غذا وارد شد یا به جای آلوده ای رسید چاشتگاهی برای شیاطین بن ناخن ها مهیا شده است.

و نیز از حضرت صادق است که در زیر ناخن های آلوده شیاطین کمینگاه خوبی برای تسلط بر فرزندان آدم دارند: ان أستر أخفی ما یسلط الشیطان من ابن آدم ان صار یسکن تحت الاظافیر. و نیز فرموده اند: قصوا اظفارکم فان الشیطان یجری ما بین اللحم و الظفر (ناخن خود را کوتاه کنید که شیطان بین گوشت و ناخن در جریان است).

با ده انگشت می توان صد تریلیون حالات و اوضاع مختلف

1- جمله «و منها یکون النسیان» هم اضافه دارد.

به انگشتان داد و انگشت شست آدمی عطای بزرگی است که به او داده شده و علم و امام هر دو به این موهبت اشاراتی دارند از جمله در آنجا که قرآن از ولقد کرمنا بنی آدم ... آیه ای دارد امام به گرامی داشتن انسان از اینکه انگشتان مخصوصی به او عطا شده اشاره می فرماید که در جلدهای قبل شرح داده ام.

از جمله مسائل بهداشتی انگشتان غذا خوردن با دست است که در ثلث آخر جلد سوم مفصلاً شرح آن را داده ام.

چیدن ناخن به انواع و اقسام از طرف نبی گرامی و ائمه اطهار سفارش شده است از جمله:

نبی گرامی فرمودند: ناخن گرفتن دردهای بزرگ را مانع می شود و روزی را فراخ می گرداند (تقلیم الاظفار یمنع الداء الاعظم و یزید الرزق) و در روایت است که چند صباحی وحی قطع شد سببش پرسیدند حضرت فرمودند: چگونه وحی باز نایستد و حال آنکه شما ناخن نمی گیرید و چرک انگشتان را ازاله نمی نمائید (عن ابی عبدالله قال احتبس الوحی علی النبی فقیل له احتبس الوحی عنک فقال و کیف لا یحتبس و انتم لاتقلمون اظفارکم ولا تنتفون رواجبکم).

دستور است که در هر جمعه ناخن گرفته شود و نبی گرامی می فرماید ناخن و شرب را در هر جمعه بگیر اگرچه به سائیدن باشد (... خذها ان شئت فی یوم الجمعه و ان شئت فی سایر الایام).

مردی ناراحتی مخصوصی در چشم داشت حضرت رضا به وی فرمودند هر پنج شنبه ناخن بگیر چنین کرد و بهبودی یافت و روایات زیادی است که بین درد چشم و کثافات بن ناخن ارتباطی را متذکر

می باشد و روایتی آن را با درد دندان مرتبط می سازد و روایتی که چهارشنبه ناخن باید گرفت.

ناخن گرفتن را دستور است از انگشت کوچک دست چپ شروع کرده و به انگشت کوچک دست راست ختم کنند.

به حضرت کاظم عرض شد شنیده ایم باید ناخن ها را جمعه گرفت فرمود اگر خواهی جمعه بگیر وگرنه صبر نباید کرد، و در روایت دیگر است که هر وقت بلند شد باید گرفت (قصها اذا طالت) از نبی گرامی است که فرمودند هفت چیز از آدمی است که چون از او جدا شد باید دفن شود: مو- ناخن- دندان- خون- قاعدگی جفت- نطفه که پاره خون سقط شده است (کان یأمر بدفن سبعه أشیاء من الانسان الشعر والظفر والدم والحیض والمشیمه والسن والعلقه).

ملاحظه فرمودید: فردی خدمت امام می آید به تمام ضرایب زندگی وی توجه می شود و سپس دستور گرفتن ناخن در روز چهارشنبه صادر می گردد متناسب شغلش، سنش و شئون دیگر و ضرایب زندگیش و به اکثر افراد دستور ناخن گرفتن در جمعه داده شده است روز تعطیل روز آزادی روزی که به نظافت و استحمام باید پرداخت ولی دستور کلی را ملاحظه فرمودید چه بود: ناخن ها را جمعه یا قبل از جمعه بگیر خلاصه تر آنکه ناخن ها هروقت بلند و قابل کوتاه شدن شد بگیر.

برای مزید اطلاع تذکر مجدد ارتباط بین عصبانیت و کار کردن نوک انگشتان و در تماس و لمس بودن آنهاست که قبلاً به تفصیل شرح داده ام و در اینجا باید افزود ناخن بلند مانع از تماس بهتر

و بیشتر نواحی حساس انگشتان با اشیاء شده موجبات عصبانیت را فراهم می سازد اما چرا برای زنان نبی گرامی فرمودند: اترکن من اظافرکن فانه أزین لکن (از ناخن هایتان مقداری جای گذارید که برای شمار نیت است) آیا این مطلب اشتباه است که ناخن بلند موجبات عصبانیت را فراهم می سازد یا زینت داشتن زنان بر عصبانی شدن آنان ترجیح دارد یا احتمال بیشتر آنکه خواص لمسی و ناخنی مردان و زنان مختلف است که بعدها علم چگونگی آن را توضیح خواهد داد یا داه و اطلاعی ندارم.

اطلاعاتی از ناخن

ناخن قطعه جسم شاخی است عبارت از کراتین که کاملاً به مو شباهت دارد با این اختلاف که ناخن نیمه شفاف است رنگ سرخ ناخن از عروق موئی پوست زیر ناخن می باشد که به علت شفاف بودن ناخن پیداست.

ناخن از ریشه- جسم- نوک تشکیل می شود.

ریشه زیر پوست قرار دارد. جسم قسمتی است که از پوست خارج گردیده و در قسمت پائین آن نیم دایره سفید هلالی شکلی ضخیم تر از قسمت های دیگر درست می نماید. نوک جسم مرده و بی حسی که مرتب می روید و قطعش می سازیم.

روئیدن ناخن به وسیله ماده کراتین است که دائم از مواد موجود در خون اخذ و تهیه و داخل ریشه ناخن شده و روئیده به نوک می رسد.

هرچه سن کمتر باشد رویش بیشتر و در 30 سالگی روزانه

12- 14 صدم میلیمتر رویش دارد در صورتی که بعد از شصت سالگی فقط 4-6 صد میلیمتر می روید و روئیدن آن تابع سلامت یا بیماری بدن است و لذا از روی رنگ و شکل ناخن می توان برخی بیماری ها را شناخت.

در بدن مرده هم مقداری از ناخن همانند موها رویش دارد یعنی کسی که ناخن گرفته و ریش از ته تراشیده پس از چندی که در قبر گذاشته شده ریش و ناخن دارد.

رشد ناخن های وسطی اندکی بیشتر و در انگشت کوچک از همه کمتر است.

شستشو با پودرهای آنزیم دار سبب از دست دادن ناخن ها می شود بدین ترتیب که ابتدا ناخن ها زرد و ضخیم و غیر عادی شده پس از مدتی از جا کنده می شود و حدود دو ماه در اثر پرهیز از پودرها نامبرده تجدید رویش ناخن به وجود می آید.

رل ناخن را در زیبائی بدین گونه بیان کرده اند که: ناخن اگر زشت و بد شکل نگهداشته شود بیشتر به زیبائی صدمه می زند و زیبا کردن ناخن برعکس چندان به زیبائی نمی افزاید. تشخیص بیماری ها از روی وضع ناخن سابقه قدیمی دارد و حتی ناخن هیپوکراتی (بقراطی) که به نام وی ثبت شده به قوت تشخیص خود باقی است و آن ناخن برجسته ضخیم نوک تیز می باشد که بنابر ادعای بقراط در کسانی که استعداد ابتلا به سل دارند دیده می شود و به طور کلی تهویه ناقص بدن یا وجود کانون های چرکی در بدن امکان پیدایش ناخن های هیپوکراتی را تقویت می نماید و چه بسا حادثه یا بیماری ناخن مذکور را به وجود می آورد که پس از رفع

بیماری مجدداً به حال اول برمی گردد.

ناخن های بادامی شکل که کنار برآمده بر روی جسم ناخن دارند به بسیاری از کسانی که دچار تصلب شرائینند منسوب می شود.

ناخن های دراز را به کسانی که حساسیت جسمی و روحی دارند ناخن های پهن را در اخلاق مثبت. ناخن های کوتاه نزد کسانی که فعالیت زیاد دارند. ناخن های خیلی کوچک در عدم تکافوی قوای آمیزشی. ناخن های مسطح در ضعف قلب، عدم تکافوی عمل تخمدان ها، لمفاتیسم. ناخن های مقعر در ضعف اعصاب و افراط در الکل. ناخن های سه زاویه در مستعدین به ناخوشی های مراکز اعصاب. ناخن های چهارگوش نزد اشخاص خیالاتی. ناخن های بادامی شکل در ضعف ریتین. ناخن های محدب نزد کسانی که به بیماری های دستگاه تنفس مبتلایند دیده می شود.

رنگ ناخن نیز در تشخیص امراض مهم است: ناخن پریده رنگ در لمفاتیسم. ناخن زیاد سرخ بدی دوران خون در پوست. ناخن آبی کم شدن موادغذائی. ناخن زرد بیماری کبدی صفراوی. یکرنگ نبودن ناخن ها اختلال دوران خون. ناخن های سیاه کم شدن اکسیژن را می رساند.

تیروئید کم کار کند ناخن تیره رنگ و زیاد کار کند شفاف می گردد. قسمت هلالی ناخن کم یا نباشد اثر خستگی و کار زیاد و هلالی زیاد باشد در سرعت ضربان قلب (تاکیکاردی) دیده می شود. اسدیته بدن بالا رود به علت کم شدن موادمعدنی ممکن است لکه های سفید بر ناخن را به وجود آورد یا سبب کار زیاد و خستگی

یا افراط در خوردن غذاهای چرب و پرقند باشد. لکه های سیاه ممکن است به سبب مسمومیت مزمن ناشی از پوست یا ... باشد.

ناخن های نازک در حساسیت مفرط و اختلال تغذیه عمومی، ناخن های کلفت وجود مواد معدنی زیاد، تصلب شرائین پیری زودرس، ناخن های نرم در عدم تکافوی ترشح غدد پاراتیروئید یا هیپوفیز، ناخن های سرد در استعداد ابتلا به بیماری های عصبی. ناخن های شکننده در قلب کلسیم و سیلیس، ناخن های صدفی در ترسوها و عصبی مزاج ها، ناخن مخطط در بیماری های کلیوی و سوزاک مزمن. ناخن های شیاردار عمودی در بیماری های تیروئید. ناخن شیاردار افقی در اختلالات گردش خون مشاهده می شود.

ناخن جویدن

جویدن مو را در جلد قبل شرح دادم و نظر اسلام را مبنی کراهت جویدن مو و حرمت خوردنش و چرا نباید جوید و نباید خورد شرح دادم و هم اکنون به اختصار درباره جویدن ناخن که اسلام آن را مکروه و خوردنش را حرام می داند ذکر می نمایم.

آلودگی زیر ناخن نه تنها مورد توجه بهداشت و اسلام قرار گرفته که شرح داده ام بلکه نزد مردم عادی بدمنظره و تنفرآمیز است.

کثافات زیر ناخن با تماس انگشت به دهان به آسانی وارد بدن می گردد و اگر سبب ایجاد بیماری نگردد به علت اینکه مقداری از انرژی بدنی باید صرف قلع و قمع و دفع آلودگی ها گردد موجبات ضعف بدن را فراهم می سازد به علاوه تماس زیاد آلودگی با رأس

دندان های جلو سبب خرابی آنها نیز می گردد و لبه ناخن ها را هم زشت می نماید.

ناخن جویدن در بین دختران شایع تر و در دوره بلوغ از هر سنی بیشتر و به تدریج با افزایش سن رو به کاهش می گذارد و چون نزد نوجوانانی که با موقعیت های ناراحت کننده رو به رو شده اند یا بین کسانی که در پرورشگاه ها بزرگ گردیده اند بسیار زیادتر دیده شده علت ناخن جویدن را ناشی از عقده های حاصله در تعقیب ناکامی ها و محرومیت های دوران کودکی دانسته اند. چه بسا فرزندی که پدر و مادرش کمتر از فرزندان دیگر نوازشش نموده به جویدن ناخن مبتلاست و حتی در ایام کهولت نیز با آنکه ترک عادت کرده دیده اند همین که با تصمیم سنگین روبه رو می گردد یا اضطراب و ناراحتی برایش به وجود می آید شروع به جویدن ناخن می کند.

دسته دیگر ناخن جویدن را جانشین استمناء دانسته و دلائلی ذکر می نمایند و به قول بذله گوئی دست خود را به عنوان مجازات گاز می گیرند.

جویدن ناخن در برابر اشخاص بدمنظره و غیربهداشتی است و در خفا و دور از اشخاص جویدن نوعی درون گرائی است و غیر بهداشتی.

آلودگی های بن ناخن فوق العاده آسان با رطوبت دهان جدا به وسیله نوک دندان ها گرفته شده وارد بدن می گردد.

در دوران بلوغ که چه بسیار صفاتی نوعی تموج و وسواس پیدا می نماید جویدن ناخن نیز رو به افزایش می گذارد و سپس رو به کاهش نهاده در سن 30 به حداقل می رسد، دختران و پسران در این

موضوع متساویند ولی باز هم اختلافی دارند و مجموع طول مدتی که دختران ناخن می جوند از مجموعه زمانی که پسران مشغولند بیشتر است.

برخی ناخن جویدن را مرحله دهانی فرویدی می دانند و عده ای آن را به جای استمناء گرفته اند و دسته ای آن را به عنوان فرونشاندن غضب مشخص می سازد و قرآن نیز در اینجا ارتباطی بین انگشت جویدن (نه ناخن جویدن) که ناخن هم جزئی از آن است با غضب کردن را متذکر است (... اذا خلوا عضوا علیکم الانامل من الغیظ- چون تنها شوند از شدت کینه سر انگشت خشم به دندان گیرند 118 ال عمران).

دو مرتبه هم در قرآن بنان و بنانه ذکر شده که همان انگشت باشد (فاضربوا فوق الاعناق واضربوا منهم کل بنان- 12 انفال) (بلی قادرین علی ان نسوی بنانه 4 القیامه).

با آنکه هر وقت می خواهم راجع به قرآن بحث کنم به خود می لرزم زیرا قلت بضاعت علمی سرچشمه افکارم را یخ می زند و سردم می کند و به لرزه ام می افکند ولی چون به یاد می آورم که اگر اشتباه کنم ان الباطل کان زهوقا و باطل رفتنی است زیرا هرچه غیر باطل باشد از خداست و ریشه مستحکم و مداومی دارد و می ماند اما آنچه غیر خدائی و از جانب ماست باطل می باشد و چون غیر خدائی است تمام شدنی است و رفتنی (ما اصابک من حسنه فمن الله و ما اصابک من سیئه فمن نفسک- هرچه نیکوئی به تو رسد از خداست و آنچه شر رسد از خودت می باشد 79 النساء. ما عندکم ینفدو ما عندالله باق- آنچه نزد شما هست نابود خواهد شد و آنچه نزد

خداست خواهد ماند 96 النحل ان الباطل کان زهوقا 81 الاسراء).

به هر صورت من جهت یابی می کنم اگر به جانب قرآن است می ماند و جای بسی مسرت و در غیر این صورت به زودی متمایز و مشخص گردیده از بین خواهد رفت به علاوه من که تفسیر به رأی نمی کنم برای خرابکاری بلکه نظر می دهم به عنوان خدمتگزاری.

پروردگار یک مرتبه انامل و دو مرتبه بنان و بنانه را بیان می فرماید انامل در مورد وابستگی داشتن به غیظ و چون احساس و ادراک مربوط قوای لامسه و ... مقرر در نوک انگشتان است و ناخن جویدن با غیظ کردن مرتبط است انامل هم معنای انگشتی می دهد که ناخن دارد اما بنان که پروردگار می فرماید قدرت مستوی داشتن و سازندگی مجدد آن را داریم همان بند انگشت اول است که نکته جالب آن خطوط پوستی آن می باشد که در دو نفر از بشر سه میلیارد نفری یکسان نیست و چون سوخته یا بریده شود و باز بروید به همان خطوط اولیه بازگشت و منقوش و مخطط می گردد (انگشت که فقط ساختمان تشریحی آن مقصود است و به کار در گوش کردن برای اینکه صدای خلقت تکوین (19 البقره) یا آوای خلقت تشریع را نشنود می رود (7 نوح) به آنها اصابع گفته می شود.)

یادتان باشد در جلد اول که مراحل فیزیکی چهارگانه آفرینش سبح اسم ربک الاعلی* الذی خلق فسوی والذی قدر قهدی (خلق- سوی- قدر- هدی) را شمردم گفتم مرحله فیزیکی- ماوراء فیزیکی- متافیزیکی چون مراحل طبیعت- ماوراء طبیعت مافوق طبیعت (درخت طبیعت- شیره پرورده در آن ماوراء طبیعت-

قانون حاکم و مربی برای مافوق طبیعت) می باشد که در اینجا برای دوباره ساختن بنان و بند اول انگشتان در مرحله خلق (به کار بردن مواد و مصالح سازندگی) و سوی (حالت و شکل دادن) را اشاره و شرح چگونگی برگشت بنان را بیان می فرماید.

قرآن یازده مورد به کلمه غیظ و آنچه در قلمرو آن است اشاره فرموده و یک فرمول کلی را به دست داده است و آن ارتباط غیظ با مرگ و کفر و پلیدی و وابستگی فرو بردن غیظ و عفو مردم و تسلط بر نفس با زندگی و انسانیت و شرافت است از جمله آیه ای را که در آن از ناخن جویدن و غیظ کردن بود گفتم؛ در برابرش آیه ای را ذکر کنم که اشخاص انفاقگر سختی که در راه خدا بذل مال می نماید به ردیف کاظمین غیظ نامشان را ذکر فرموده است (الذین ینفقون فی السراء والضراء والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس- 134 آل عمران) و اثبات علمی این موضوع که چگونه و تا چه پایه غیظ غدد مترشحه داخل و تمام بدن را زیر و رو می کند و آرامشی که پس از فرو بردن آن بلکه همراه و هم زمان غیظ فرو بردن آن در بدن ایجاد می نماید و ظاهر شدن غیظ و انحراف بدن تا کجا و چه میزان عمر را کاهش و کوتاه می نماید و فرو بردنش سبب سلامتی شده موجبات دستیابی به روش زندگانی را فراهم می سازد، در بهداشت روانی انشاءالله شرح خواهم داد.

برای اینکه ثابت کنم نبی گرامی اسلام آخرین پیامبر می باشند و با رحلت ایشان ارتباط به صورت وحی یا بهر طریقی که بین خدا و فرستادگانش قبلاً بوده برای همیشه قطع گردیده است قصد نوشتن نکرده ام زیرا:

اولاً: موضوع مربوط به بهداشت روانی است و اگر قرار بحث شد وعده آنجا.

ثانیاً: خاتمیت نبی گرامی آنقدر روشن و معلوم و بلاشک و تردید است که علاوه بر پشتوانه آن از آیات و اخبار بسیاری که از کتاب های آسمانی دیگر و مخصوصاً قرآن و اسلام به جای مانده به وسیله عقل و راهنمائی خود نیز کفه میزان اثبات خاتمیت همیشه پر و سنگین و آنقدر آشکار و حتمی است که هرکس توانسته به سهولت دلائل و براهین خود را در کتاب هائی به دست بشریت بدهد.

از جمله آیاتی که نبی گرامی را نام می برد به همان نام مشهور محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) تا دیگری طمع در جازنی و ادعا ننماید آیه شریفه «ما کان محمد ابا احد من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین» 40 الاحزاب) (محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست بلکه او رسول خدا و ختم کننده پیامبران است) می باشد و جای آن دارد درباره کلمه خاتم که فرصت طلبان آن را به معانی گوناگون انگشتر یا زینت ذکر کرده اند مختصر بحثی بنمایم و سخن اضافه من اینکه: با صغری کبری کردن کلمه زینت در آیات قرآن به هیچ وجه جور در نمی آید که نبی گرامی اسلام را زینت انبیاء بدانیم

ثانیاً اگر خاتم با کسر تا خوانده شود نیروی فعلی نهفته در خاتم با فتحه تارا ندارد.

برای 25 پیامبری که علاوه بر نبی گرامی نامشان در قرآن آمده است کلماتی به عنوان آنان صلوات الله و سلامه علی و نبینا و آله و علیهم السلام ذکر گردیده است که با آنان از لحاظ جنس و نوع مقام متغایر و دگرگونساز نیست مثلاً همان گونه که ما می گوئیم تو آقائی تو بزرگواری تو شرافتمندی و ... و انسان مورد خطاب را خارج از صفات پسندیده یا ناپسند انسانی نمی نامیم و نمی گوئیم تو کتابی تو قلمی تو سکه ای تو انگشتری تو میزی تو ... قرآن هم کلمات سید حصور، نبی، رسول و خاتم و ...، برای پیامبران الهی ذکر می کند و اگر خاتم به معنای زینت مقصود بود به جای 19 مرتبه ای که در قرآن آورده شده یک مورد اضافه کرده می شد 20 مرتبه، و در صورتی که بخواهیم خاتم را معنای زینت کنیم زینت سنخیت آن را دارد که با خشت و گل مسجد ذکر شود.

به علاوه زینت که می تواند هم متعلق به مسجد باشد (خذوا زینتکم عند کل مسجد 31 الاعراف) و هم متعلق به یوم الزینه فرعون (59 طه) نسبت دادنش به نبی گرامی اسلام حسنی ندارد به علاوه اگر نتوانستم حرفم را رسا برسانم این قطعی و مسلم است که خاتم به فتحه هم معنای ختم کننده و به پایان رساننده است و اگر کتاب لغاتی که مسلمانان نوشته اند مقبول نیست کتاب المنجد که عرب غیر مسلمان عیسوی نوشته ملاحظه فرمائید و مهم تر ذکر این مطلب است که اگر فیلم بدهند بر آخرینش می نویسند پایان و فیلم آخر پایان و خاتم است که در مرتبت مفعول و منزلت فاعل قرار گفته

و خاتم به کسر و پایان دهنده فیلم کسی است که عامل است و متصدی دادن فیلم و اگر خاتم به کسر بود باز برای کسی که جنسش عجین از عناد است این سئوال مطرح بود که مگر محمد خداست که خاتم و پایان دهنده انبیا و فاعل باشد و ورود در قلمرو خدائی اشکال بزرگتری می شود از این قرار با آنکه یکی دو نفر از قراء به کسر هم خوانده اند چون تمام کتب لغات چه از مسلمان چه غیر مسلمان خاتم و خاتم هر دو را پایان و آخرین می دانند و نبی گرامی هم پایان بودند (خاتم به فتحه) نه پایان دهنده و خاتم (به کسر) اشکالی باقی نمی ماند.

هر لغتی ممکن است علاوه بر معنای حقیقی که دارد دارای مانی مجازی نیز باشد مانند شیر که مجازا به اشخاص شجاع و دلیر نیز شیر گفته می شود و اگر عرب به انگشتر یا سر شیشه یا مهر یا صفحه آخر کتاب و نزد برخی به سقف اطاق خاتم گفته می شود معنای مجازی آن است اینکه وقتی شیشه شسته شده خشک گردید ضدعفونی نمودند، به اندازه معلوم مایع در آن ریختند، برچسب زدند در پایان که درب روی آن کوبیده می شود و از نوار خارج می گردد به آن در خاتم و پایان گویند کاغذ می نویسند از بسم الله شروع کرده 2 خط 3 خط پنج خط و ده سطر نوشته همین که تمام شد آخر سطر دهم را به عنوان آخر شد و پایان مهر می زنند و چون مردم امضاء نداشتند و نامه ها را مهر می کردند و مهرشان امضاءشان و گران قدر بود بر روی عقیق یا یاقوت یا ... کم کم آن را حک کرده برای جلوگیری از مفقود شدن به انگشت نمودند و لذا اسم مجازی مهری که در انگشت شد باز خاتم گردید یعنی همان پایان کاغذ

و به جای امضاء.

صفحه آخر کتاب، سقف اطاق و ... هم پایان است و خاتم با فتحه از این قرار انگشتر و سرشیشه و صفحه آخر کتاب و سقف اطاق و ... که پایانند خاتم اند نه آنکه خاتم به معنی انگشتر و سرشیشه و صفحه آخر کتاب و سقف اطاق باشد؛ مرد دلیر و شجاع چون اسد است نه آنکه واقعاً اسد همان مرد باشد شیرمرد درست است نه مرد شیر و خاتم را چه به معنای حقیقی چه به معنای مجازی حساب نمائیم از نظر اعتبار آنها راهی جز این نیست که خاتم الانبیاء را پایان پیامبران حساب کنیم.

از اول گفتیم نیروی لغوی خاتم (با فتحه) برای اثبات خاتمیت بیشتر از خاتم (به کسر) است زیرا در آیه شریفه مستتری که کاملاً آشکار است خاتم و پایان دهنده سلسله پیامبری خدا می شود که عده ای را از آدم فرستاد و اراده فرمود که خاتم و پایان آن نبی گرامی اسلام باشند.

به زودی ملاحظه می فرمائید که اسلام برای ناخن گرفتن (بلکه برای اینکه هیچ دستوری یرا فروگزار نکرده باشد) دستور می فرماید از ناخن کوچک دست چپ شروع به گرفتن نمایند و به انگشت کوچک دست راست ختم کنند یعنی انگشت کوچک دست راست خاتم و پایان باشد از طرفی مستحب است اولین خاتم را در انگشت کوچک دست راست نمایند پس خاتم را در خاتم نمایند و خاتم به خاتم شناخته می شود که هیچ کدام پایان دهنده نیستند بلکه کوتاه کننده ناخن ها صاحب ناخن هاست و کسی که مشغول قطع کردن همین که به انگشت پایان (خاتم به فتحه) رسید او که قطع می کند پایان دهنده

(خاتم به کسر) است و استحکام مطلب اینکه بعد از انگشت کوچک دست راست که پایان است دیگر انگشتی وجود ندارد هرچند کسی که قطع ناخن می کند توانائی بر قطع مجدد دارد اما دیگر انگشتی وجود ندارد و خاتم به معنی انگشتر و خاتم به معنی پایان هم به همین سرنوشت بسیار عالی و جاذب قرآن بستگی دارد و محمد خاتم الانبیاء است چون هر رسالتی خالی و فارع از نباء و خبر نمی تواند بود و لاجرم هر رسولی نبی هم هست این معنی را می دهد که محمد پایان و نفر آخری در ردیف کسانی می باشد که خبری و نبی ای از وحی و خدا دارند و خدا پایان دهنده این ردیف است با آنکه قدرت داشت باز هم بفرستد و لازم ندانست.

دانستنی هائی از خاتم

خاتم بر وزن ماتم انگشتر است و طبق برنامه ای که در بهداشت لباس از اسلام ارائه خواهد شد هرچه بر لباس است و از لوازمش به شمار آید در بهداشت لباس باید گفته شود و چیزی که تماس مستقیم و مستقل با بدن داشت فارغ از بهداشت لباس و بدن باید آورد و چون سخن از انگشتان است و خاتم را معمول که در انگشت می نمایند چندان دور از انتخاب نیست که ذکر شود.

انگشتر به دستور پیشوایان تشیع مستحب است (مرد و زن) در دست راست انگشت کوچک (خنصر) نمایند و اگر پیر شد به پهلوئی آن کنند و بعد مکروه می شود یعنی انگشتر به سبابه و وسطی نمودن کراهت دارد و مستحب دیگر که هرچه می توان

انگشتر را از نوک انگشت باید دور و به بیخ انگشت نزدیک ساخت.

مستحب است فلز انگشتر از نقره باشد و از آهن و مس و برنج مکروه است و طلا برای مرد حرام می باشد در گذشته جهت تقیه از بنی امیه یا برای خود شیرینی انگشتر در دست چپ می کرده اند.

احوط ترک برگرداندن انگشتر از انگشت دیگر به جهت یادآوری حاجت است ولی برای حفظ عدد رکعات نماز بی عیب است.

در کتب ثبت شده که قوم لوط انگشتر در نوک انگشت می نموده اند.

امروز در کشورهای غرب انگشتر (حلقه) را وارد پدیده های اجتماعی کرده اند یکی دو کشور اروپای مرکزی برعکس سایرین حلقه را در دست چپ می کنند به عنوان اینکه رفیق یا رفیقه دارند و در دست راست که نامزد دارند با داشتن هر دو کمتر احتمال آنکه در هر دو دست کنند که هر دو را دارند جوانان عزیز مسلمان، جوانان غیور مسلمان، جوانان جوانان تقلید کردن یعنی کپیه بودن، اگر اداری هستید می دانید کپیه بودن یعنی اصل جای دیگر بودن؛ شما هم با تقلید کردن در مو، در رو، در لباس، در حلقه، در طرز راه رفتن، طرز عینک نهادن، طرز سیگار کشیدن، طرز ... یعنی سراپا کپیه بودن و اصالت را از دست دادن، راستی اگر حلقه طلا، انگشتر طلا به دست می کنید که طلاست و در شأن شماست که حلقه اتان طلا باشد شانتان بالاتر از اینست و در خور شماست که کلفتتان حلقه طلا داشته باشد و شما به خاطر اسلام که آن را حرام کرده طلا را به کلفتتان بسپارید و

علم تا اینجا رسیده که در موی سر زن ناچیزی طلا یافته که در موی مردان نیست یعنی خلقت زن با طلا دمساز است در صورتی که مرد لازم نداشته است و بدون شک بعدها علت و حکمت حرمت انگشتر طلا برای مرد معلوم خواهد گردید.

حلقه ازدواج که امروز تقریباً معمول همگانی شده و نزد مسیحیان باید به عنوان وفاداری از روز ازدواج تا پایان عمر در دست زن و شوهر (اغلب کشورها در انگشت چهارم) به عنوان تعلق به یکدیگر داشتن باشد از زمان قدیم به وسیله یهودیان معمول و همانند اکثر کارهایشان جنبه معاملاتی و داد و ستدی داشته است و پدر داماد یک سکه و یا حلقه طلا به عروس می داده است.

یونانیان قدیم و رومیان هم برای خواستگاری یک حلقه طلا جهت دختر می فرستادند و اگر وصلت انجام نمی گرفت آن را پس می فرستادند و در مسیحیت مرسوم گردید که مرد هم حلقه طلا در دست کند.

در هندوستان حلقه ارسالی ازدواجی را به جای گوشواره در گوش آویز می کردند.

عقیق مبارک است و در دست شیعه باشد فقر و نفاق از وی دور گردد و حوائجش برآید و از انواع بلاسالم بماند و امان است از شاه جائر و دزد و هرچه از او حذر کند و بترسد و مکروه و غم به او نرسد و به خیر و عاقبت خیر بگذراند و مادامی که در دست وی است در حفظ خداوند باشد و کفی که در آن عقیق باشد محبوب ترین دست هاست و خدا می فرماید که به آتش عذاب نمی کند دست صاحب عقیق را به شرط آنکه به ولایت معرفت داشته باشد.

حضرت صادق تعجب می فرماید از دستی که در او عقیق باشد چگونه از درهم و دینار خالی شود.

عقیق سرخ و زرد و سفید کوهی است در بهشت ... و از زیر آن شیرین تر از عسل سفیدتر از برف و صاف تر از شیر انهاری جاری است.

داشتن عقیق در سفر مستحب مؤکد است و حرز و امان است و دو رکعت نماز با عقیق برابر یک هزار رکعت بدون آن است.

نبی گرامی انگشتری عقیق به رنگ سیاه و مدور داشتند.

کلمات الهی بر عقیق حک شود بهتر است که می توان به کتب مربوطه مراجعه و اطلاع حاصل کرد.

یاقوت به هر رنگ باشد از جمله بهترین نگین هاست و فقر را زایل می کند.

زمرد موجب یسر بی عسر است.

فیروزه فقر را دور می کن روشنی چشمان مؤمن است و سینه را بگشاید و قوت قلب را زیاد می کند و موجب نصرت گردد و نبی گرامی می فرمایند حیا می کنم که دست با فیروزه را ناامید کنم.

و آب شسته شده آن باعث شفای بیماران است. با شرایطی که در کتاب ها ذکر شده دست کردن آن سبب پیدایش فرزند ذکور می شود.

زبرجد موجب یسر بی عسر می شود.

حدید سینی برای مواقع خطر انتخاب می شود.

جذع یمانی کید متمردین شیاطین را دفع کند و نماز با آن 70 برابر بدون آن است.

نگین نقره هم وارد شده است.(1)

کسی که این قسمت را خوانده بخش زیر را نیز مطالعه نماید.

شگفتی مسلمان و غیر مسلمان

یکی از روزنامه های صبح مرکز چند سال پیش نوشت .... مفاتیح الجنان را بردارید به بینید در آن چه نوشته است .... به مردی که از شدت تنگ نفس ناراحت بود امام فرمود شاش شتر بهتر از شیرش است ... چون به مستراح رفتی بهتر است به مدفوعت بنگری ... آیا این حرف ها به چه تعبیر می شود؟ اینها

1- نقل مطالب از کتاب سراج الشیعه فی آداب الشریعه حاج شیخ عبدالله مامقانی.

چیست؟ و ...

نویسنده اگر چهل سال پیش چنین مطالبی را می نوشت اهل ایمان فقط می گفتند اگر روایت صحیح و مورد اعتماد باشد باید صبر کرد علم آن را بیان و توجیه نماید اما امروز با یک دنیا اعجاز و اعجاب به همین دو روایتی که تقریباً مورد استهزای روزنامه نویس قرار گرفته مواجه هستیم زیرا در زمان امام ترکیبات مشهور به کرتن یا آنچه سبب تحریک ترشحاتی چون ماده مذکور شود که بر آستم مؤثر است. در ادرار پستانداری که اگر شیر بدهد بیشتر از حتی شیرش یافت می شود و شخص مورد نظر اگر ادرار که در حیوان سالم بدون میکرب است و چون ادرارش با شیر مقایسه شده بدون شک شتر ماده منظور بوده است و برای تنگ نفس آستمی در آن روز درمان جالبی بوده است نباید هرگز به دیده تحقیر به ظاهر کوچک ترین مسائل اسلامی نگاه بشود به علاوه کسی که بخواهد طبق دستور به مدفوعش بنگرد مجبور است مستراحش روشن باشد و با همین نگاه است که می تواند اگر خون، چرک، انگل یا ... در مدفوع خود دید به پزشک مراجعه کند و هرچه زودتر بهبود یابد و امروز به خدمتی که یک باجی با مشاهده مدفوع بیمار در بیمارستان می نماید و به پزشک اطلاع می دهد ارزش فوق العاده ای قائلند.

موضوع نگین انگشتر هم که فقر را زایل می سازد درد و رنج را برطرف می کند یا قوت قلب و نصرت را سبب می شود تا ده سال قبل یک مشکل شگفت آوری بود که چگونه می توان این مطلب را پخته ساخت تا مسلمان و غیر مسلمان برایش قابل هضم باشد که یک قطعه سنگ به نام عقیق یا یاقوت یا فیروزه بتواند چنین و چنان کند تا آنجا

که در کرموزهها هم اثر بگذارد و عامل محرکی برای تعیین نوع جنس به شمار رود و مولود پسر به دنیا آورد تا اینکه دیدیم ناگهان جهان روز با وقوف به خواص اشعه لیزر حاصل از عقیق و یاقوت دگرگون شد آنچنان دگرگونی که به صراحت اعلام گردید دانش بشریت از ابتدای تاریخ تا 1960 مسیحی با ده سال علم 1960- 1970 برابری می کند بلکه قسمت دوم مزیت و افزودگی دارد.

اشعه لیزر

همان گونه که به اثبات رسیده هر چیزی که حرارت آن از 273- درجه کمتر نباشد بر محیط و اطرافیان اثر می گذارد هر شیء هم چون دارای اتم هائیست که دارای هسته مرکزی و مدار یا مداراتی است که الکترون یا الکترون هائی بر آنها قرار دارد استعداد این را دارد که نشان دهد در نهاد خود چه نیروی عظیمی نهفته دارد که برحسب اینکه مورد چگونه تحریک (بمباردمان) قرار گیرد عکس العمل مختلف و ممتاز از یکدیگر نشان خواهد داد و از جمله اشعه لیزر است که از آمونیاک- یون کرم دار- یاقوت و عقیق می توان آن را بدست آورد و بیرون کشیدن همین اشعه از یاقوت و عقیق حداقل توجه کردن به خواص نگین ها را از حالت ابهام خارج ساخته است.

همین که اتمی را به وسیله ای بمباردمان (تحریک) نمایند الکترن از مدار به مدار دیگری جهش می کند از مدار پائین به مدار بالاتر که انرژی بیشتری دارد و در موقع برگشتن مازاد انرژی را که پس گرفته به صورت انرژی تابش پس می دهد (w: w= hn انرژی h ضریب ثابت پلانک n- فرکانش اشعه های مختلف)

در موقع برگشتن مازادها ممکن است با حالات ختلف برگردند (اشعه X با موج کوتاهتر و بمباردمان قوی است) ولی اگر به وسائلی (بمباردمان- حرارت و ...) بتوانیم الکترنهای تحریک شده را یک دفعه برگردانیم کوهرانس ایجاد شده اشعه لیزر به وجود می آید.

به زبان ساده اشعه لیزر اشعه ای است که الکترون های فرستاده شده به مدار بالاتر را با هم برگردانند و به زبان علمی لیزر وسیله ای است که با استفاده از انرژی ذخیره شده در اتم ها یا مولکول ها پرتوهای نیرومندی از نور مرئی تولید می نمایند.

چراغ ها- لامپ ها با انتشار تصادفی و بدون نظم «فوتون» نور ایجاد می کنند (فوتون موجی از نور یا انرژی الکترومانیتیک می باشد) و لذا نور چراغ ها یعنی فوتون ها همه انرژی یکسان و یک رنگ و یک طول موج ندارند اما لیزر در هر سه قسمت برابرند.

نویسنده لیزر را چنین فهمیده بود که قلمداد نمود و اینک نقل از یک مجله علمی:

لیزر مخفف این جمله است: تقویت نور به وسیله تحریک انتشار تشعشع به طور کوتاه

.Light Amplification By Simulated Emission Of Radiation

چراغ ها و لامپ ها به طور انتشار تصادفی و بدون نظم فوتون ها ایجاد نور می نمایند (فوتون موجی از نور یا انرژی الکترومغناطیسی است) اما در لیزر طریق انتشار منظم فوتون ها که همگی دارای انرژی مساویند مطرح است.

یک اتم یا ملکول یک ماده از نقطه نظر داشتن انرژی می تواند در مرحله هائی جدا از یکدیگر قرار داشته باشند. فرض کنیم یک مولکول از دو سطح انرژی مجاور یکدیگر در سطح پائین تر قرار دارد این مولکول ممکن است که با جذب یک فوتون به سطح بالاتری از انرژی صعود نماید فوتون باید درست به اندازه تفاوت موجود میان دو سطح انرژی مولکول دارای انرژی باشد بالعکس اگر مولکولی در سطح بالاتر انرژی باشد ممکن است که با از دست دادن یک فوتون به سطح پائین تر نزول کند این از دست دادن فوتون با همان انتشار فوتون ممکن است که یا خود به خود انجام گیرد و یا آنکه بر اثر برخورد مولکول با فوتون دیگری که انرژی آن نیز دقیقاً به اندازه تفاوت موجود میان دو سطح انرژی باشد صورت پذیرد. در مورد اخیر، پس از آنکه عمل به پایان رسید دو فوتون یکسان ظاهر می شوند. از راه برانگیزاندن انتشار فوتون ها در یک ماده و جمع آوری فوتون هائی که در یک جهت خاص حرکت می کنند می توان پرتوی نور تولید نمود.

بیشتر مولکول های یک جسم معمولی در سطح های پائین تر انرژی قرار دارند فوتون هائی که در درون جسم حرکت می کنند، بیشتر با مولکول های کم انرژی برخورد می کنند تا با مولکول های پرانرژی بدین ترتیب جذب فوتون بیشتر از انتشار آن به وقوع می پیوندد. اگر کاری کنیم که اغلب مولکول های یک جسم در سطح های بالاتر انرژی قرار گیرند آن گاه انتشار فوتون بیشتر از جذب آن صورت خواهد گرفت و یک پرتو نور می تواند تولید شود.

برای بالا بردن سطح انرژی اتم ها در سطح لیزر نورانی

یا الکتریکی استفاده می شود. پس از آنکه سطح انرژی اتم ها بالا رفت بار دیگر شروع به بازگشتن به سطح های پائین تر انرژی می کنند و با انجام این کار تشعشع لیزر یا پرتوی لیزر را از خود ساطع می نمایند.

توضیح بیشتر بلکه به همین اندازه هم لازم به نظر نمی رسید و تصور کنم مورد استفاده قرار دادن آن اگر به اختصار برگزار گردد برای مزید اطلاع بجاست ولی قبل از آن باز توجه شما را به بحث اصلی معطوف می دارم:

زمانی می گفتند پاره سنگی فقط به این علت که کمیاب و جرم گرانبهاست به عنوان عقیق یا یاقوت در دست کردن چه خاصیتی دارد اما امروز با بیرون کشیدن اشعه لیزر از نهاد آنها و اینکه تشعشعات حتی ساعت های شب نما و تسبیح های نورانی و شب نمازیان بخش است و داشتن یک فرمول کلی که هرچیز که کمتر از 273 درجه حرارت دارد بر جسم دیگر در محیط اثر می گذارد و اینکه قبل از این نیز می دانستند یاقوت و ... اثر اضافی دارد مثلاً در دهان بگذارند دهان سرد شده رفع عطش می شود و از این قبیل خواص لذا امروز مسئله انگشتر به دست نمودن لااقل از حالت ابهام خارج شده است و برای شناسائی کلی از دانشمندان مربوطه استدعا دارم بفرمائید بدون در سیلندر گذاشتن یاقوت و عقیق یعنی بدون تحریک نمودن به وسائل آزمایشگاهی آیا به ساده دست نمودن آنها نیز چگونه اثری از لحاظ علمی بر آنها مترتب و تاکنون کشف شده است؟

بسا ممکن است با اشاره به خواص اشعه لیزر و مواردی که آن را مورد استفاده علمی یا عملی قرار داده اند خواننده ای بتواند خواص یاقوت و عقیق را به همین نحو که ساده در دست می نمایند بیان داشته

همگان را مسرور سازد از این رو پس اززز ذکر خواص اشعه لیزر به ذکر چند نوع احجار کریمه که بیشتر مورد نظر پیشوایان اسلام می باشد می پردازم.

و اینک خواص اشعه لیزر به اختصار:

الماس را به آسانی سوراخ می کند.

اشعه آن را می توان به ماه رساند و از آنجا به وسیله دستگاهی به زمین بازتاباند.

می توان آن را تقویت نمود که نوری یک میلیارد مرتبه درخشان تر و نیرومندتر از نور سطح خورشید بدهد.

در مهندسی برای هماهنگ و میزان کردن آلات دقیق و پیچیده و تعیین فواصل.

برای مخابره چند مدار یا عکس روی یک موج یا خط.

تهیه عکس های سه بعدی و نمایشگاه های خبری و هنری.

برای برش های دقیق، جوشکاری های ظریف، سوراخ کردن های سخت.

برای کنترل مرغوبیت محصولات صنعتی.

درمان بدون درد بیماری های چشم مانند شبکیه پاره شده.

برای از بین بردن غدد.

درجه 4100 درجه سانتیگراد زغال تبخیر می شود و اشعه متمرکز شده در یک میلیونیم ثانیه کار مذکور را انجام می دهد.

قطع اعضاء بدون خونریزی- جراحی قلب- تعویض سلول های بدن- از بین بردن پاره ای سلول های سرطانی داخل بدن جلوگیری از پوسیدگی و کرم خوردگی- به کار بردن اشعه لایزر

حاوی اکسید دو کربن به جای کارد جراحی که هنگام بریدن غده را ضدعفونی و با سوزاندن زخم را التیام می بخشد سوراخ کردن سنگ های ساعت (سنگ الماسی که دو روز برای سوراخ کردن وقت لازم داشت دو دقیقه آن را سوراخ می نماید.

برای حفر مستقیم تونل ها

جهت پیشگوئی وضع هوا

به وسیله برخورد اشعه با ابرها تعیین ارتفاع و نوع آنها و سرعت نزدیک شدنشان

راننده لکوموتیو از مسافت بعید پی به وجود اشیاء خطرناک می برد.

نگین ها

تا ده سال قبل اگر از ما می پرسیدند پاره سنگی گاه قرمز گاه آبی آسمانی گاه ... به نام های یاقوت و فیروزه و ... که مستحب است به صورت انگشتر در انگشت بنمایند چه خاصیتی دارد و از یک سنگ و حلقه ای فلز چه کاری ساخته است جوابی نداشتیم جز اینکه بگوئیم عقیده و ایمانمان بر این است که چون از طرف کسانی به این کار توصیه شده که با وحی و خدا ارتباط داشته اند بدون شک خواصی دارد که گفته اند و بگذارید به زودی با پیشرفت بیشتر علم دقایق دینی و از جمله مسئله مورد بحث روشن خواهد شد و هم اکنون طلیعه روشنی آشکار شده و طلیعه آن خارج شدن قضیه از حالت ابهام است هرچند هنوز از لحاظ علمی قابل بحث نیست و آنچه مسئله را از تاریکی مطلق جهل خارج ساخته و حالت ابهام

به آن داده است همین چند کشف زیر است که نسبت به همان سنگ هائی شده که سابقاً تصور می کردند سنگ بی جان و روح چه اثری بر جسم و جان دارد:

ملاحظه فرمائید دیگر ساعت های شب نما ساخته نمی شود و تسبیح های شب نما در دست گرفتن قدغن شده است زیرا اثر سوئی بر انساج بدن دارد.

از همین یاقوت و عقیق که جز همان سنگ های قدیمی چیزی نیستند موفق به استخراج اشعه لیزر شدند که امروز آن را توأم با کامپیوترها درآورده پیش بینی یک دنیای پرغوغائی می شود.

و مهم تر از همه فرمول کلی چند مرتبه گفته شده است که هر چیزی حرارت کمتر از 273- درجه نداشته باشد بر محیط خود اثر می گذارد.

برای مزید اطلاع مختصری از ساختمان و مسائل مربوط به سنگ های قیمتی قلمداد شده نوشته می شود هرچند می توان از کتاب های چندی مطالبی بسیار نقل نمود اما آنچه به نظر لازم تر رسید نقل می گردد(1) که ده ها کتاب دیگر در مقدمه تنسوخ نامه ایلخانی نامشان ذکر شده و از جمله کتاب احجار جابر بن حیان می باشد.

1- طالبان می توانند به کتاب های: تنسوخ نامه ایلخانی تألیف خواجه نصیرالدین طوسی عرایس الجواهر و نفایس الاطایب تالیف ابوالقاسم عبدالله کاشانی. فرخ نامه تالیف ابوبکر مطرز جمالی یزدی. گوهر تألیف آقای یحیی ذکا و ... کلیه دائره المعارف ها (به سال های حدود 655-700 قریب 580 هجری قمری 1346 شمسی و ...)

بشر اولیه شکار می کرد یا با حیوان درنده می جنگید و برای نشان دادن غلبه و تفوق خود پر و بالش، دندانش، سرشاخش را حمایل می کرد به گردنش به بازوانش به دور کمرش می آویخت بعدها هم که علاوه بر دندان و استخوان و ... با سنگ های قیمتی آشنا شد قیمتش منظور بود و فخری که در سایه بهایش نصیب می گردید و اندک اندک زیور و زینت گردید و بالاخره نور از آن ساطع گردید و اشعه های تابناک و بسیار سودمندی چون لیزر و ... از نهاد آنها بیرون کشیده شد، از نهاد یاقوت از درون عقیق از ... و چه بسا فردا از آنها چه چیزها که به دست نیاید حتی نوری که فرمایش اسلامی را بر کرسی اعجاز علمی نشاند و نشان دهد چگونه با در دست داشتن فلان گوهر فرزند ذکور به وجود می آید (آیا لیزر کرموزمها را جدا و منحرف می سازد؟)

شکل یافتن جواهر به صور گوناگون گوشواره و تاج و گردن بند و خلخال و دستبند و ... تحت تأثیر عقاید سحری و جادوئی و پزشکی بوده و به تدریج جزو لوازم ضروری و بلکه وجه تمایزی بین متمکن و بینوا درآمده و راهی بیشتر برای به وجود آمدن دزدان و جانیان و ستمگران بر روی دردهای فراوان اجتماع بشری بازو تحمیلی افزوده شده است.

وقتی قرآن کریم عالم آخرت را سرای جاودانی و دار حیوان معرفی می فرماید خانه ای که همه چیزش جاودانی است باید نهرهایش نیز از دو ماده ای باشد که می توانند از خود در برابر متجاسرین دفاع کنند و مایعاتی محسوبند که حیات دارند یعنی دردار حیوان (و ان الدار الاخره لهی الحیوان- 64 عنکبوت)

نمی تواند نهری جز شیر و عسل که هر دو مایع و ماده زنده ای هستند داشته باشد (و انهار من عسل- انهار من لبن 15 محمد) به همین قیاس و سنجش همین که بحثی از جواهر سرای باقی می گردد نباید قیمت آن را منظور داشت و همانند انسان هائی که باید فقط از سارق مراقبت کنند و یا جسم و جان خود را در راه صیانت و حفاظت سنگ ها بکار ببرند فکر کنیم و فقط بگوئیم به به چه بهشتی است بهشت عدن و پر از معدن (معدن از عدن گرفته شده است) معادنی از جواهرات و همیشه متظاهر به جنبه سودجوئی خود باشیم بلکه باید توجه کنیم که دار حیوان و همیشگی که نهرهایش هم حیوان است منتظریم که جواهراتش هم (کانهن الیاقوت والمرجان 58 الرحمن یخرج منهماللولؤ والمرجان 22 الرحمن- کانها کوکب دری 25 نور) حیات علمی خود را به ما بنمایاند و من هم اکنون باز این فرضیه الهام گرفته از اسلام را به نام خود در اینجا متذکر شده به جای می گذارم.

سرای دیگر که تاکنون به عنوان جناتی و باغ هائی پردرخت معرفی می شد که از زیر آنها نهرهائی از عسل و شیر جاری بود و در آنها میوه هائی از خرما و انار و ... داشت که هم زنده اند و از خود دفاعی و علائم حیات را دارند و شرح همه خوراکی ها را در هشت جلد دادم هم اکنون می خواهم بگویم دختران بهشتی هم که کانهن الیاقوت والمرجانند (سوره الرحمن) به همین وجه شبیه شده سادگی نباید قناعت کرد و ارتباطی بین یاقوت و مرجان با ابدیت و خلود و حیات وجود دارد.

از کدام گوهر به اختصار بگویم: کشور تشیع ایران عزیز دارنده بهترین فیروزه هاست و به افتخار هر سه از آن شروع کنم:(1)

1- باز توجه شما را به تنسوخ نامه ایلخانی جلب می نمایم.

باستثنای مروارید و مرجان و کهربا و شبق و ... که سنگ های بهادار آلی می باشد بقیه سنگ های گرانبها و نیمه قیمتی از مواد متبلور معدنی می باشند که از سرد شدن مواد گداخته آتش فشانی پدید می آیند یا از بقایای سنگ هائی هستند که از دوران های زمین شناسی هنگام تکوین مبدل به بلور و سنگ های قیمتی شده اند.

نام چهار حجر کریمه در قرآن کریم است و در حقیقت سه تا زیرا در و لؤلؤ هر دو نوعی از مروارید می باشد و نام چهار گوهر مذکور:

در (به شرط آنکه کوکب دری- دری را منسوب به درخشش و روشنایی دربیاوریم)

لولو

یاقوت

مرجان

به قرار قلمداد شده در قرآن از سه نوع سنگ های آلی بهادار و فقط یک نوع سنگ معدنی گرانبها نام آورده شده و به اختصار از آن سه شرحی خواهم داد. فیروزه که بیشترین و عالی ترین نوع آن در کشور تشیع ایران و عقیق که استحباب و کثرت استعمالش عامل محرکی است که به اختصار از آن دو نام و شرحی آورده شود و لذا از پنج گوهر گرانبها مختصر بحثی داریم (مرجان- مروارید- یاقوت- فیروزه- عقیق).

جهت مزید اطلاع می توان از 42 نوع یاقوت 89 قسم مروارید و انواع و اقسام جواهرات و حتی کوچک ترین معدن مربوطه آنها که تا زمان قلمی شدن کتاب کشف شده به کتاب هائی که نام بردیم به ویژه دو کتاب خزائن الجواهر و تنسوخ نامه مراجعه کرد.

مرجان

درباره مرجان اطلاعات کافی در دست نیست حتی برخی آن را همان بیجاده پنداشته و شرحی در آن باره داده اند در صورتی که اغلب قریب به اتفاق بیجاده را از احجار کریمه ای می دانند که بین لعل و یاقوت بوده وضع خاصی دارد.

در هر صورت مرجان سنگی است که ابتدای تحول جماد به نبات پنداشته اند که ساختمان حجری داشته و شکل نباتی یافته و نام دیگر آن بسد است.

برخی گویند استخوان بندی بعضی از جانوران دریائی است که قسمت اعظم آن را کربنات آهک که از آب شور دریا گرفته تشکیل داده است.

نوع مرغوب مرجان در کرانه های دریای مدیترانه و سواحل تونس و الجزایر و مراکش یافت می شود و نوع عالی آن در نواحی ناپل و جنوا و جزائر ساردنی.

مرجان به رنگ های سفید- سرخ- سیاه دیده می شود.

لؤلؤ- دُر

جواهرشناسان در و لولو را نوعی از مروارید دانسته اند و در کتاب های مربوطه حکایات شیرینی درباره مروارید و چگونگی و سرگذشت مرواریدها نزد شاهزادگان و نقل و انتقالاتی که در جنگ ها بر آنان رخ داده و سبب نامگزاریشان شده آورده اند که جالب است مثلاً یک عده در یتیم را به علت اینکه بی همتا بوده نامگزاری

کردند و برخی گویند نزد پادشاه مصر آن را به دختر یتیمی که صاحبش است چون دیگری نمی توانسته آن را تصاحب معنوی و ارزشی کند نسبت داده اند به هر صورت لؤلؤ و در همان مروارید است که سنگی می باشد در درون صدف بهترین نوع آن در سواحل خلیج فارس نواحی کیش- بحرین- خارک و قطیف و سرخیمه و ... پیدا می شود که معروف ترین آنها قطیفی و بحرینی است.

گویند عمق آب کم باشد حرارت آفتاب اثر گذارد و رنگ لؤلؤ را زردفام یا سرخ سازد و هرچه عمق بیشتر باشد سفید و با طراوت تر و شاهوار است.

گاه در درون صدف گل سیاه است و مرواریدی تیره یا در سیاه دارد یا ریگ در آن است یا سنگی که به آن کشر خوانند.

غواصان در ماه های سرطان و اسد بهتر می توانند صدف به دست آورند زیرا حرارت آب و مهاجرت ماهیان مزاحم در این دو ماه مناسب است. (اما امروزه از خرداد تا مهر کار می کنند و اگر با ماه رمضان مصادف گردد تعطیل می نمایند).

صدف های بزرگ کمتر مروارید دارند و صدف های معتدل که به اندازه کف دست باشند بیشتر دارند

مروارید از نوع سنگ های آلی است و صدف دارای دو قطعه غشاء آهکی محکم می باشد لایه داخلی همان جنس مروارید است.

غشاء صدف دو قسمت مختلف دارد که در اندازه و حجم یکسان نیستند قسمت خارجی و لبه و حواشی آن مضرس و داخلش از کربنات کلسیم درخشان و صاف که همه از ترشحات خود صدف

است درست شده که با رشد جانور رشد می کند و حجیم می گردد.

قدیم تصور می کردند اگر قطره ای باران نیسان در صدف بچکد مروارید می شود اما امروز دانسته اند اگر تخم حیوانات یا برخی شن ها هنگام تغذیه صدف وارد غذایش شود از اینکه دائم به اطراف می چرخد مدور نشده و چون همان ترشحات گفته شده را تراوش می کند بر آن رسوب نموده لولو می گردد.

مروارید پوسته پوسته است برحسب آنکه مرتب صدف ترشحات خود را بر آن تراوش داشته است.

برخی مرواریدهای بد رنگند که چون پوسته خارجیشان را بردارند خوش رنگ می گردد.

در و لولو به مروارید های درشت گفته می شود.

صدف دریائی حیوانی است که در کتاب های طبیعی مقدماتی شرح آنها داده شده است موضوع صدف چون در قسمت درمان شناسی اسلام برای نوبت دیگر مورد بحث قرار خواهد گرفت هم اکنون بجاست فقط اشاره ای به انواعی از آن بشود آنچه هنوز وارد کتاب های درسی نگردیده است:

دانشمندان تقریباً چهار درصد چهارصد هزار نوع گیاه روی زمین را مورد مطالعه قرار داده اند. پانزده هزال نوع باکتری در دریاست و یک قاشق معمولی آب از کنار ساحل یک اقیانوس نزدیک به چهارصد هزار موجود ریز دارد. حدس زده می شود در دریاها سیصد نوع قارچ و پنج هزار نوع اسفنج و پانصد هزار نوع ماهی وجود داشته باشد و دریا محل زندگی چهار پنجم حیوانات کره زمین می باشد که بسیاری از آنها زهرآگین اند در صورتی که فقط قریب

12 نوع آن مورد مطالعات شیمیائی و داروئی قرار گرفته اند.

از کنکوس جئوپرافوسن که در صدف مخروطی شکل زندگی می کند سمی شناخته شده که با تکمیل آن داروی ضد تشنج خوبی به دست خواهد آمد.

از کنوس گمنوس در صدف سم دیگری برای درمان عضلات منقبض یا فلج شده می توان به دست آورد.

از نوعی صدف دو لپه ای سم موسل که حد هزار بار اثر بی حسی موضعی قوی تر از کوکائین و پروکائین دارد جدا می شود.

از انواع صدف های خوراکی ماده ضد ویروسی بسیار قوی به نام پرولین 2 که از ترشحاتش است به دست می آید ناگفته نماند که انواعی از مرجان های دریائی هم گزش دارند و آب دریا آنها را بدتر می کند؛ بهر صورت صدف ها دارای خواصی هستند که شرح بیشتر آنها را در قسمت مربوطه خواهم داد.

یاقوت سرخ

یاقوت گوهر سرخ و شفافی است از جنس کرندوم با درجه سختی 9 وزن مخصوص 4 که اصیل ترین معدن آن در کووی واقع در کارولینای شمالی استخراج می گردد و نوع مشابه و بزرگتر آن در برمه می باشد و همه در صخره های آتشفشانی که کاملاً تجزیه گردیده اند یافت می شود. یاقوت های برمه ای از سنگ آهک متبلور به دست می آید و اغلب در سنگ ریزه هائی که ابر اثر سایش صخره های بزرگ به دست می آیند.

نگین های یاقوت همانند کلیه سنگ هائی که از جنس کروندوم هستند تشعشعات بوقلمونی و رنگ وارنگی دارند یعنی نوری که از داخل سنگ می گذرد از زوایای مختلف به رنگ های گوناگون جلوه گر می آید.

ساختن یاقوت مصنوعی سخت بوده اما موفق شده اند از آمیختن و ذوب آلومینات سرب با سیلیکات آنها را بسازند و برای تشخیص یاقوت طبیعی از مصنوعی شناخت حفره های بین ذرات آنهاست که در طبیعی زاویه دار و متبلور و در مصنوعی مدور و حبابی می باشد.

از همه خوش رنگ تر را بهرمانی و سپس دانه اناری و درجه بعد ارغوانی که تیره تر است و چهارم گلسرخی گویند و رنگ های دیگر خلی (سرکه ای) بنفسجی- لحمی (رنگ گوشت)، خمری، گلناری و مجموعاً 42 نوع.

بهترین یاقوت سرخ دنیا را انوشیروان داشت که بعدها به دست خلفای بغداد افتاد و سرگذشت جالبی دارد که می توان به کتاب های گفته شده مراجعه نمود.

یاقوت کبود

در خارج آن را سافیر گویند از شفاف تا کدر پیدا می شود همه اکسید آلمونیوم اند که با داشتن اندکی آهن و تیتانیوم به رنگ های گوناگون درآمده اند و جنس اصلی آنها همان کروندوم است که با یاقوت سرخ از یک فامیلند و از همین جنس که رنگ زرد دارد. یاقوت زرد و صورتی و سفید به همان نام خوانده می شود.

معدن بهترین یاقوت کبود در کشمیر است و سپس در بانکوک- سیام- موگوک در برمه علیا و ... با آنکه یاقوت کبود و انواع آن در صخره های متبلور به دست می آید و بیشتر از رسوبات رودخانه استخراج می گردد.

یاقوت زرد را تحت شرایط حرارتی خاص می توانند به رنگ های دیگر درآورند.

بهترین نوع یاقوت زرد رنگ مشمشی سپس معصفری بعد شمعی- نارنجی- زعفرانی- ترنجی و ... می باشد.

یاقوت کبود را اغیس و اکهب و نیز کحلی گویند و از همه دو نوع سرخ و زرد ارزش کمتری دارد.

یاقوت سفید در دهان گیرند دهان را سرد کند و عطش را بنشاند- یاقوت کبود در نور روشنائی سرخ نماید.

برای تمیز یاقوت با گوهرهای دیگر که امکان اشتباه دارد به عرائس الجواهر یا تنسوخ نامه مراجعه و اطلاع حاصل نمایند.

فیروزه

از چهار گوهر گرانبهائی که در قرآن از آنها نامی آورده شده است شرح مختصری دادم درباره فیروزه هم چون به اندازه ای که عقیق در این مملکت نگین است نگین انگشترهاست و معدن عالی ترین فیروزه هم در نیشابور ایران می باشد و از مهم تر که پیشوایان اسلامی درباره نگین کردنش سفارشات چندی نموده اند از این رو فیروزه پنجمین گوهر پس از (یاقوت- لولو- مرجان- در)

چهار گوهر قرآنی است که شرح داده می شود.

گرچه از جواهرات دیگر نیز برای در دست نمودن سفارش شده ولی برای اینکه قسمت اعظم کتاب مربوط به گوهرها و سنگ های قیمتی نباشد و چیزهائی که جسم را زینت می بخشد و به جای آن از جواهر گرانبهائی که جانها را روشن و گرانبها می سازد بحث کنم و طالبان نیز می توانند به کتاب های نام آورده شده مراجعه نمایند.

یاقوت برمه، عقیق سینا، الماس آفریقای جنوی زمرد کلمبیا و نواحی اورال و ... و فیروزه ایران و هر معدنی که به بنیه اقتصادی کشورها مرتبط است جزو انفال و ثروت های عمومی بوده و در صورتی که گزارشات مرقوم در کتاب ها مثلاً در کتاب گوهرها که به آن اشاره شد گویای رفتار با معدن فیروزه باشد باید از ارتباط انفال با قرآن و قرآن با خدا چنین نتیجه گرفت: همان گونه که بدون علم به بحث مسائل پرداختن ممنوع و نوعی انحراف است بدون تکنیک و مهارت و علم معدن را زیر و رو ساختن حق کشی خاصی است و ثروت همه را زیر و رو ساختن و ... و انفال را هدر دادن.

شاید فیروزه قدیمی یترین احجار کریمه ای باشد که مورد استفاده بشر قرار گرفته است. قدیمی ترین اطلاعی که هست 3400 سال قبل از میلاد و استخراج فیروزه از شبه جزیره سینا و به کار بردن آنها به وسیله فراعنه می باشد ولی در همان زمان های قدیم فیروزه از ایران استخراج و از راه ترکیه به اروپا صادر می گردیده و اروپائیان آن را تر کواز Tour QuoiSe می نامیدند.

جنس فیروزه از هیدروفسفرهای آلمونیوم است که وجود اندکی مس در آنها رنگ آبی و سبز به آنها می دهد و فرمول شیمیائی فیروزه پیچیده ترین فرمول هاست

cualb (pho) 4 (oh(8 4h2)

درجه سختی فیروزه بین 5 و 6 وزن مخصوصش بین 2/6 تا 2/8 و به شکل تخته سنگ، قلوه سنگ و دانه های ریز به دست می آید. درخشش مات شمعی دارد انواعش از سبز تا زرد و بهترین آن آبی آسمانی رنگ است نور از آن عبور نمی کند مگر پرده بسیار نازکی از آن بسازند بسیار خوب باشد صیقل برمی دارد و چربی را جذب می کند و در عرق بدن و بعضی تیزاب ها و آفتاب و حرارت به رنگ سبز مایل به آبی در می آید زیرا آفتاب و حرارت رطوبتش را تبخیر می نماید.

در مناطق خشک و بیابانی مخصوصاً در کوه های آتشفشانی ترک خورده یافت می شود و به وسیله آبها و چشمه هائی که از زیر کوه های نام آور شده و صخره ها جاری است بیرون آمده پیدا می گردد.

محصول عمده فیروزه دنیا از مصر و ترکستان و حبشه و استرالیا و سیبری و آلمان و فرانسه به دست می آید و چندین معدن نیز در آمریکا (مکزیک جدید- اریزونا- نوادا- کالیفرنیا) کشف گردیده است که قبلاً اغلب آنها توسط سرخپوستان مورد بهره برداری بوده است.

بهترین نوع فیروزه که زیبائی رنگش شهرت جهانی دارد معادن فیروزه نیشابور است.

مرحوم محمدحسن خان صنیع الدوله در مجلد سوم مطلع الشمس درباره معادن فیروزه نیشابور و انواع آن و طرز استخراج و تراش آن مطالبی را متذکر است که بسیار مختصر شده اش چنین می باشد:

معدن فیروزه نیشابور یا کوهی است یا خاکی کوهی که در کوه واقع شده و فیروزه متصل به سنگ استخراج می شود و خاکی که در خاک و یا نقب که در خاک زده شده در دامنه و پای کوه پیدا می شود و چون برف و باران و آفتاب و باد از سنگ ریزه های کوه ریخته و با خاک مخلوط گردیده در میان آنها یافت می شود و فیروزه های در خاک اعلی و بسیار خوب است.

فیروزه های کوهی در شش دره واقع است (گزارش حدود 88 سال قبل است) که از شرق به غرب نامگزاری شده است دره اول چهار غار دارد که اولی را امروز عبدالرزاقی و در قدیم بواسحاقی می نامیدند که فیروزه آن گرانبها و پرجلوه و صفا بوده و حافظ که می گوید: راستی خاتم فیروزه بواسحقی- خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود- دو کار کرده هم به شیخ ابواسحاق منتسب داشته و هم استعاره به فیروزه معروف روز کرده است بعد غار سرخ و سومی غارشاه و چهارم غار آقالی و هر سه متروک است.

دره دوم دره سفید دارای چهار غار مالکی- رزاقی علیا رزاقی سفلی- میراحمدی که مرتب و منظم به وسیله دولت ها تا انقراض صفویه در آنها کار شده و سپس به رعایات و اهالی و اشخاص غیر وارد اجاره داده شده و هر طرف تصور نتیجه بهتر و احتمال عایدی بیشتر داده می شده چاهی، نقبی، ستونی؛ بریده- کنده و عملی انجام یافته است و کار کردن در آنها به جهت بدی وضع و خرابی آن، دشوار

و خطرناک است.

دره سوم کوه که غارهای کربلائی کریمی و غار دره کوه دارد و به علت غیر علمی کار کردن راه های خطرناکی دارد که خطرناکتر از همه را پل صراط گویند و فیروزه آن خوب و مرغوب است.

دره چهارم دره سیاه که غار علی میرزائی (علی مرتضائی) و غار علی رئیش نام دارد اولی خاک های سست و پرریزش و خطرناک دارد و فیروزه هایش زود رنگ پریده می شود.

دره پنجم دره سبز که غارهای اردلانی- سبز- انجیری دارد که دوتای اولی قدیمی و انجیری جدید می باشد که فیروزه های خوش رنگ دارد اما زود زایل می شود و سفید و بی رنگ می گردد.

دره ششم کمری است که غار کمری دارد و فیروزه هایش کم بها و فقط به مصرف گل کمر و بازوبند و ... می رسد.

غارهای زیاد دیگری هم هست ...

فیروزه سه قسم است: انگشتری، بارخانه ای، عربی، انگشتری یا جلا و خوش رنگ و ترکیب انگشتری است و دانه دانه می فروشند.

فیروزه بار خانه ای که به مصرف مرصع کردن قلیان و چیق و یراق اسب و اسلحه و ... می رسید.

فیروزه عربی که سبز و کم رنگ است یا برص و بهق دارد و در ایران خریداری ندارد و نوع سفید رنگ آن را شیر بو گویند و اگر پوست سفید دارد چغاله نامند که به کمربند و بازوبند می بستند و برخی انواع عربی قیمتی است.

فیروزه سبز که گل کاسنی نام دارد که افغان ها طالبند.

رنگ بسیار مرغوب رنگ آسمانی سمت الراس است نه رنگ

آسمانی اطراف افق، صفت ممتاز دیگر فیروزه آن است که ذات داشته باشد و ذات عبارت است از لطف و صفائی که فیروزه دارد و درک می شود اما وصف نتوان کرد همانند آب در یاقوت و الماس و طراوت در مروارید اعلی یعنی در لولو.

فیروزه ای که به رنگ نیل است فیروزه تلخ گفته می شود و بهای قلیلی دارد.

عقیق

سنگی است سیلیسی و آبدار که از لحاظ معدن شناسی نزدیک به کواتز به شمار می رود و جنس سیلیس خالص دارد دارای N ملکول آب که تا 18 ممکن است برسد و به طور کلی می توان فرمول عقیق را چنین نوشت Slo2, NH2o و وجود همین ذرات آب در آن است که اگر عقیق را خرد کرده بر آتش ریزند همانند نمک که تک تک کنند صدا می نماید.

عقیق برخلاف کوارتز که شکلی به خود می گیرد آمروف و بی شکل است و خاصیت ژلاتینی و کلوئیدی دارد آنگونه که ممکن است منظره صمغی پیدا نماید. وزنش سبک، رنگ های مختلف دارد در قلیائیات همانند سود و پطاس حل می شود وزن مخصوصش 1/9- 2/3 و گاه آنقدر سبک که روی آب می ایستد درجه سختی اش از کوارتز کتروئین 5/5 و 6 می باشد.

رنگ آتشی عقیق مرغوب است.

ذرات میکا که در عقیق وجود داشته باشد جلوه مخصوصی می یابد و آن را دلربا گویند.

عقیق در اثر جریان های آب در سنگ های سیلیسی یا سنگ های سیلیکات دار و در اثر برخاستن گازهای اسید از درون زمین ایجاد می شود.

عقیق به رنگ های مختلف وجود دارد سرخ، زرد، سفید، سیاه و برخی رنگ زرد را بر سرخ ترجیح می دهند.

گویند عقیق اصل چون بر آتش افتد سفید گردد و ساییده آن خون را بند آورد.

با آنکه عقیق در سنگ های آتشفشانی و رسوبی هر دو پیدا می شود ولی بهترین آنها در سنگ های آتشفشانی مرمری سیاه یافت می شود.

عقیق در تورات، سفر پیدایش، باب 28 آیه 19 از جمله سنگ های سینه بند کاهن بزرگ یاد شده است ولی شخصیت حقیقی سنگ های اصلی معلوم نیست.

حلقه طلا

یکی از دوستان روشنفکر، متدین، دانشمند مشغول تهیه المعجم المفهرسی است که بزرگ ترین مشکل کتاب های مرا رفع خواهد کرد و برای بسیاری از طالبان نیز حلال مشکلی خواهد بود، فاضل مذکور که مرا ممنوع ارذکر نام خود کرده اند و علتش را امکان عدم توفیقی دانسته اند که تا خدای چه خواهد به هر صورت کتاب هائی را به کتاب های عالم تشیع خواهند افزود که با حداقل مدت می توان هر روایت و خبری را در آن جست و محصولش خلاصه ای در یک جمله «خدمتی بزرگ به اسلام» آنچه تاکنون اطلاع دارم از طرف

یک نفر انگلیسی دکتر ا-ی و نسنک استاد دانشگاه لیدن المعجم- المفهرس لالفاظ الحدیث النبوی عن الکتب السته و موطء مالک و مسند احمد بن حنبل منتشر شده که جلدهای بعدی را کمک داشته از نصارا و همان فقیدی که المعجم المفهرس قرآن را نوشته است (محمدفؤاد عبدالباقی مصری)

در تشیع المعجم المفهرس صحیفه سجادیه به وسیله دارالتبلیغ قم منتشر شده و از جلد اول وسائل نیز تهیه شده و چیزی مانند کشف المطالب نیز از کتب اربعه شیعه در نجف از قرار اطلاع نوشته اند به هر صورت: در آن زمان که المعجم المفهرس قلمداد شده به چاپ رسید هرچه را که کتاب های بنده از آیات و اخبار فرو گذاشته و یا سند و مأخذ نداده و مورد ایراد همگانی قرار گرفته و یا به علل دیگر ذکر نشده همه و همه را به وسیله المعجم المفهرس در کمترین مدت می توان جست و اگر نویسنده ماخذ و سند داده بود بهتر بود اما جلد اول که نوشتم از بس روایت و اخبار داشت دیدم حدود ربع کتاب ماخذ و سند خواهد بود لذا ننوشتم و بعد هم کار از کار گذشته بود.

راجع به حرمت حلقه طلا دست کردن بر مرد که علمای دین و فقها بر آن اتفاق رای دارند اخبار و احادیث چندی در دست است و این داستان که اغلب بر منابر تذکر داده شده که جوانی از نبی گرامی دعوت کرد حضرت پذیرفتند جوان خانه و خود را آراست و منتظر آمدن حضرت شد و از جمله حلقه ای از طلا در انگشت کرد حضرت آن را دیدند و ورود به خانه اش را موکول به زمان دیگر کرده گفتند این قطعه ای از آتش است که در انگشت داری.

آنچه از جنس طلا تاکنون مورد توجه محافل پزشکی و بهداشتی قرار گرفته آلوده بودن آلات تزئینی از جنس طلا به مواد رادیواکتیو می باشد که اخیراً آلودگی مخصوصاً حلقه های طلا به فرآورده های رادون تأیید گردیده است.

انالیز حلقه ها نشان می دهد که آکتیویته و فعالیت آن به علت وجود فرآورده های تجزیه رادون یعنی رادیوم D و E با نیمه عمر 20 سال که اشعه بتا صاعد می کند بوده است.

رادون 222 یک گاز بی اثر می باشد که از عنصر رادیو 226 حاصل می شود گاز مدکور در لوله نازک طلائی تحت فشار قرار داده به شکل دانه هائی برای کاشتن در غده ها به کار می رود.

رادیوم D با سرب 210 و رادیوم E با بیسموت 210 فرآورده های مهم تجزیه رادون هستند که روی طلا رسوب کرده و می تواند سال ها سبب واکنش های جلدی سطحی شود.

اخیراً یکی دو کارخانه مجهز طلا را قبل از شکل دادن از نظر رادیو آکتیویته امتحان می کنند و فقط نوعی از طلا سوای نوع دیگر را قابل تحمل برای پوست اعلام می دارند.

ممکن است سئوال شود آیا حلقه طلا که به واکنش رادیاسیون مشکوک است در مرد فقط واکنش می دهد یا زن را نیز مورد زیان و خطر قرار می دهد باید گفت بر زن نیز اثر آن را گزارش کرده و آنچه را من می توانم به عنوان سئوال مطرح سازم اینکه اخیراً مقدار ناچیزی طلا در موی زنان یافته اند.

سئوال آیا قرار دادن طلا به وسیله طبیعت در وجود زن هیچ گونه مجوزی درباره استعمال و عدم استعمال آن نیست؟ ولی یک چیز

هست که چشم بینای اسلام چون حلقه و انگشتر طلا را بر مرد حرام ساخته است بدون شک زیان دارد!

به زودی خواهم گفت چگونه خروج مرد از مردانگی و تمایل و انحراف شکلی، وضعی، اخلاقی وی به جانب زن ناروا و هم چنین شکل و وضع گرفتن زن و انحرافات اخلاقی و سوق آن به جانب مردانه نمائی در اسلام مجاز نبوده و نیست یعنی مرد در مرحله اول نمی تواند پیراهن زنانه و شورت زنانه بپوشد و زنانگی کند بعد حق ندارد پودر و سرخاب و مانیکور بمالد و زنانگی کند بعد نمی تواند طلاآلات و ابریشمی و ... داشته باشد و در آخرین درجه حق ندارد به جای زن مفعول قرار گیرد که بدترین یاغی گری است و شدیدترین کیفر را دارد (ناگفته نماند زینت کردن مردها به نحوی با احجار کریمه که مجاز است شرح داده خواهد شد).

تسبیح

به قدر کافی در آن جلد که راجع به غذا خوردن با دست بحث کردم (جلد 4) راجع به این مسئله که اگر انگشتان کسی را از کار باز دارند دیوانه می شود و لمس نوک انگشتان سبب رفع عصبانیت ها می گردد مطالبی آوردم و از جمله در اینجا باید برای مزید اطلاع بیفزایم که چرخاندن تسبیح با نوک انگشتان سبب می شود اشخاص عامل به شدت احساس رفع عصبانیت نمایند و حتی دستوراتی که متخصصین داده اند که در مواقع شدت عصبانیت باید انگشتان را چنین و چنان کرد برخی به شدت و سرعت دانه های تسبیح را بین انگشتان می گذرانند و آن را مسکن و آرام بخش اعصاب می دانند و معرفت به آرام بخش بودن تسبیح را تا آنجا رسانده اند که نقل کرده اند: چون حضرت

زهرا سلام الله علیها به پدر بزرگوارش نبی گرامی مراجعه و از تنهائی شکایت نمود حضرت استفاده از تسبیح را به ایشان توصیه فرمودند.

پس از هر نماز سی و چهار مرتبه الله اکبر و سی و سه مرتبه الحمدالله و سی و سه مرتبه سبحان الله بخواند.

در ابتدا حضرت زهرا ریسمانی از پشم بافته بر آن گره هائی زده 34 گره آن را تسبیح نامید و به دستور پدر عمل فرمود تا آنکه حضرت حمزه عموی بزرگوار نبی گرامی در جنگ احد شهید شد حضرت از تربتش تسبیحی ساخت و با آن ذکرخوانی می نمود و چون تربت سالار شهیدان موجودیت یافت مردم از تربت مطهرش تسبیح ساختند و تهیه تسبیح از تربت آن حضرت خود تذکری است که روح شجاعت و فداکاری و فضیلت و شرافت را در هنگام در دست چرخاندن ذخائر مجدد آدمی می گرداند و آثار روانی و روحی بدون تردید تسبیح تربت علاوه بر لمس دانه های تربت کاهش اندوه و ناراحتی ها به علت توجه به اثر نهائی جنگ کربلا می باشد و ثواب تسبیح تربت سیدالشهدا از طریق ائمه اطهار زیاد وارد شده است به علاوه که ارتباط با تربت سالار شهیدان چه بسیار کسانی که به شرح زندگانی و معارف اسلامی کشانده و جانشان را روشن ساخته است.

انسان های اولیه نیز تسبیح داشتند دانه های قیمتی و سنگ های شفاف را سوراخ کرده برشته درآورده به گردن می انداختند و نوعی از آن از جنس شیشه با قدمت چهار هزار سال از اهرام ثلاثه مصر به دست آمده است.

مسیحیان به تسبیح صورت مذهبی دادند آن را به گردن آویختند همان گونه که قبلا می کردند اما به انتهای آن صلیبی آویز می نمودند که نزد بسیاری مسلمانان صلیب شکل و رنگ مسلمانی یافت و شیخ

تسبیح نامگزاری گردید.

مسیحیان تسبیحی را که به گردن داشتند و هنوز هم بسیاری از راهبه ها و کشیشانشان دارند تسبیح طویلی بوده و هست با این اختلاف که امروز آن را به کمر می بندند و حتی گاهی رنگارنگ تهیه کرده مجسمه های حضرت مسیح را با آن زینت می نمایند و در اوایل جنس تسبیح ها تقریباً همه از شیشه بود که بعدها نستوری های شرقی آن را از گل تهیه کردند ولی پروتستان ها به این علت که نامی از تسبیح در کتاب مقدس نیست استفاده از آن را مذموم می شمرند.

کلمه تسبیح که به معنای سبحان گفتن است و باید به دانه هائی که در رشته می کنند و به تسبیح معروف شده به درست آن را سبحه نامید امروز جنبه مذهبی خود را کمتر از تفنن دارد و مردها بیشتر از زنان به تسبیح علاقه دارند.

دانه های تسبیح گرد یا دوکی انتخاب می شود و رشته آن را اغلب قیطان به رنگ سبز انتخاب می نمایند که در رأس آنها منگوله ای آویزان است که در تسبیح های گران منجوق های ذیقیمت ضمیمه آن است یا انواعی از زربفت.

شیخ تسبیح از جنس تسبیح است که شکل مخروطی دارد و بر آن نقاشی های مذهبی می شود یا عدسی هائی در آن می گذارند که تصویر بقاع متبرکه در آن بزرگ و نمایان می گردد و نوع سنگین و ذیقیمت تسبیح دارای شیخ بدون نقش و نگار است یعنی گرانقدرهایش آن است که شیخ متظاهر همراه ندارد بلکه شیخی دارد که رغبت سبحان الله گفتن ایجاد می نماید نه تفنن و نقش و نگار دیدن. دو عدد عدسک هم برای فاصله گذاشتن و اینکه تسبیح را به رقم های 33

عددی در دو طرف و 32 عدد در وسط که مجموع صد عدد می شود می گذارند که جنسشان همان جنس تسبیح است.

(33+33+32+2عدسک=100)

معروف ترین تسبیح ها سنگ شاه مقصود است که از معادن سنگ نزدیک قندهار افغانستان تهیه می شود و رگه های ذیقیمت معادن مذکور از قرار مشهور در 2-3 سال اخیر تمام شده است رنگ شاه مقصود از همه مرغوب تر تیره آن و سپس خرمائی روشن، نباتی سبز، حدیدی، غوره ای سیر و روشن روغن چراغی سیر، روغن چراغی روشن و سفید می باشد.

معدن سنگ جوین ایران که به رنگ های یشمی- زرد- سرخ اناری و تیره و روشن دارد که اناری تیره آن را علی مرادی گویند جالب می باشد.

تسبیح کار عبدالله که در قدیم از اختلاط گل های مخصوص و افزودن ذرات طلا و نقره به آنها به وسیله عبدالله نامی که از عرب بوده کم و بیش یافت می شود که شناخت آن با ذره بین ممکن و فوق العاده محکم و ارزشمند می باشد. مرد مذکور که کار خود را به کسی نیاموخته آن چنان استاد بوده و تبحر داشته که وزن پنجاه عدد دانه های تسبیحش با 50 عدد تسبیح دیگر با دقیق ترین ترازو مساوی نشان داده می شود.

تسبیح پادزهری محمودآباد خراسان نیز معروف است.

تسبیح از یاقوت- عقیق- فیروزه، گل ها، گیاهان مخصوصاً چوب های قیمتی، جانوران، هسته میوه جات، سنگ های قیمتی، شیشه ها، فلزات و ... درست شده و مرسوم تسبیح آن است که 34

عددی و معمولاً 100 دانه ای باشد و نزد دراویش هزار عددی و به ندرت بیشتر دیده می شود از ذکر نام ممالک تسبیح ساز، عربستان و چکسلواکی قابل توجه است.

دو مطلب جالب وابسته به تسبیح دارم:

حضرت زهرا شکایت از تنهائی کردند پدر بزرگوارشان تسبیح را تعلیمشان دادند. این داستان را در کنار دو مسئله علمی زیر قرار داده دقت فرمائید:

1- تماس سر انگشتان با اشیاء رفع عصبانیت می کند.

2- تماس سر انگشتان با اشیائی که ساخته و مصنوع تماس دهنده است لذت بخش می باشد دو مسئله فوق را توجه فرمائید و بعد به دستور نبی گرامی که از یک طرف به دخترشان دستور فرمودند مواقع تنهائی و زمان ناراحتی که عصبانیت آفرین است علاوه بر اینکه با الابذکر الله تطمئن القلوب و با یاد و ذکر خدا قلب ها مطمئن و جانها در آرامش است جنبه آفرینش تکوینی آن را نیز باید رعایت و تماس انگشتان را فراموش نکرد.

قبلاً بیان داشتم چگونه نبی گرامی منزلت کسی که در پی کسب و کار است تا امرار معاش کند و با دستمزدش موجبات رفاه و آسایش اهل و عیال خود و اجتماع را فراهم آورد همانند کسی معرفی فرموده اند که شمشیر برداشته در راه خدا جهاد می کند و در درجه بسیار پائین مادی آن ملاحظه فرمودید اگر تماس انگشتان مواقع بیکاری و تنهائی با تسبیح و زبان با ذکر خدا و تمام انساج به یاد او متمرکز باشند رافع عصبانیت هاست و اگر به جای تسبیح، کسب و کار و مصنوع طرف انتخاب باشد و در حال کار به فرمایشات نبی گرامی که الکاسب حبیب الله و دوست خداست و همانند شخص مجاهدی

است که در راه خدا کسب و عمل می نماید تماس انگشتانش با مصنوعش لذت بخش است یعنی تماس با تسبیح رافع عصبانیت است با همان اهمیتی که دعا خواندن مستحبی دارد و تماس با کاری که مصنوع خود است با همان اهمیتی که جهاد در راه خدا دارد نزد اسلام به قیاس و سنجش درآمده است.

مطلب دیگر مربوط به استخاره است.

چنین معلوم می شود مسلمانان صدر اسلام احتیاجی به استخاره نداشته اند پیامبر و امام برای جوابگوئی به مردم و ارشادشان آماده و آزاد بوده و اموی و عباسی و دیگران که خود را رئیس می دانستند آنان را از تماس با مردم باز نمی داشته اند و در نتیجه مردم با دل آگاهی که داشتند از دو دستور بسیار جالب قرآن «و شاورهم فی الامر- 159 آل عمران» «و امرهم شوری بینهم 28 الشوری» برخوردار بوده و هر کاری داشتند با اشخاص متخصص و وارد مشورت کرده در کارها معطل نمی ماندند.

آنگاه که به تدریج قدرت ظاهری به دست هواپرستان دنیا دوست افتاد و رابطه امام و مردم اندک اندک کاهش کلی یافت و شناخت دین از راه فلسفه مکتبی شد با آنکه نبی گرامی فرموده بودند «اذا هبت امرا فقع فیه» در هر کاری که شرعی و غیر حرام است و می ترسی نترس و خود را در آن بیفکن و یک مسلمان نباید مج مج و تعلل و تسامح ورزد و معطل بماند. با آنکه چنین دستوری را می توانستند پس از مشورت های قرآن خواهی انجام دهند همه چیز و همه کار مسلمین به تدریج به وضعی در می آمد که در زمان حضرت صادق اتفاق زیر نمونه ای از آن است و اتفاقات سخت و عمیق تر

آن در زمان ما نمونه هائی که فقط به ذکر مضمون آنچه در زمان حضرت رویداد می پردازم.

مردی به حضرت عرض کرد دو نفرند به نام های زید و عمر که پسرم دختر هر دو را برای همسری پذیرفته است بفرمائید کدام را انتخاب کنم؟

- هرکدام از فامیل سالمتر و معتقد و با ایمانتری هستند؟

- هر دو را سنجیده ام مساویند.

- هرکدام دخترشان از لحاظ تقوا و عفت و زیبائی جلوتر است؟

- هر دو مساویند و از لحاظ زیبائی هم اگر یکی در چشم مقدم است دیگری در دهان و ...

- هرکدام ...

- هر دو مساویند

و ...

- به بین آیا کدام یک از این دو فامیل زودتر از دیگری بدوی و عربی و چادرنشینی را ترک کرده شهرنشین شده اند.

- یابن رسول الله پدر و مادر فدایتان باد اتفاقاً این مطلب را هم پرسیده ام هر دو قبیله در یک روز کوچ کرده و به شهر آمده اند.

- به کتاب خدا تفال بزن. تسبیح بردار و استخاره کن.

بدون شک کسی که مشورت کرد و کار خود را به متخصصین عرضه داشت و فاسئلوا اهل الذکر را رعایت نمود از حالت شک در می آید و شک نوعی تردید است که 50 درصد می باشد و اگر از شک یعنی از حالت تساوی کمتر شد همان گونه که در نماز به ما آموخته اند

باید آن طرف را که احتمال بیشتر داده ایم انتخاب کنیم و اگر کسی بین دو کار تردید داشت اما یکی اندکی بهتر بود استخاره کردن معنی ندارد و باید بهترینش را انتخاب کرد و این فقط برای رفع معطلی و جلوگیری از تسامح و تعلل مسلمان است که چون بین دو امر کاملاً مشابه و یکسان مردد ماند معطل نکند و در بیکاری و سرگردانی باقی نماند و اگر برای یک کار خواست اقدام نماید به فرمایش نبی گرامی «اذاهبت امرا فقع فیه» با یک استخاره و دو دانه یا یکدانه تسبیح آمدن یا مشغول شود یا ولش کند و مشغول دگری گردد.

درباره بهداشت دست و انگشت و ناخن مطالب دیگری نیز بوده و هست از قبیل شستشوی دست قبل از غذا و بعد از آن و بهتر شستن میان انگشتان و اینکه باید قبل از غذا دست به هیچ چیزی حتی هوله نزد و بعد از آن شست و اگر غذا از مواد بیاض البیضی بوده دست ها را به ابروها کشید و با هوله ای که هرگز دیگری در آن شرکت نکرده خشک نمود و هوله باید در محلی آویز و در حفاظ باشد و جریان پارچه ای را که حضرت علی بر میخی آویزان داشته و به آن دست خشک می فرمود و مطالب دیگری مربوط به بهداشت دست که در جلدهای قبل شرح دادم.

پاشنه پا را با سنگ پاهای نرم به طور نرم و آهسته و دورانی ماساژ دهید و تمیز کنید تا شکاف ها اگر موجود است بیشتر نشود و اگر نیست هست نگردد.

پاشیدن اندکی پودر در تابستان لابلای انگشتان و در کفش هم بهداشت و رفع بوی پا و هم دوام کفش را تأمین می نماید.

زمین خانه اتان تمیز است مقداری پابرهنه راه روید که بهترین راه استراحت دادن به پاها همین روش است.

در نوشته های مصری از بهداشت پا سابقه 1500- 2000 ساله قبل از میلاد به خط هیروگلیف در دست می باشد.

اصطکاک بین سطح پوست و آستر داخلی کفش اندک اندک میخچه هائی از پوست کلفت شده به وجود می آورد فعالیت پا نتیجه همکاری 26 استخوان 107 پیوند 19 ماهیچه می باشد که در طول عمر متوسط حدود یکصد هزار کیلومتری را با وزن متوسط 70 کیلوگرم طی می نماید.

قنداق کردن به روش عامیانه و زود جوراب و کفش به کودک پوشاندن کاملاً غیر بهداشتی است.

بخش مهمی از بهداشت پا در بهداشت لباس (کفش) بیان خواهد شد.

تکامل تدریجی انواع و پا

کسانی که مختصر آشنائی به علوم طبیعی یا تکامل تدریجی انواع دارند یا قسمت مربوطه در جلد اول اولین دانشگاه و آخرین پیامبر را خوانده اند به یاد دارند که تکیه اساسی دانش تکامل و مبنای تقسیم بندی آن بر وضع دست ها و انگشتان دست می باشد که هنوز هم در کلاس های جهان تدریس می گردد.

قرآن ضمن اشاره به اینکه همه جنبندگان از کنار دریا پیدا شدند و از آنها خزندگان و سپس پرندگان و بعد چارپایان و در آخر انسان به وجود آمد برای همیشه این تکامل خلقتی ادامه دارد و ما را متوجه مبنای تقسیم بندی انواع برحسب وضع پاهایشان می نماید (والله خلق کل دابه من ماء فمنهم من یمشی علی بطنه و منهم من یمشی علی رجلین و منهم من یمشی علی اربع یخلق لله ما یشاء ان الله علی کل شیء قدیر... و خدا هر جنبنده را از آب آفرید از آنهایند آنها که بر شکم راه روند و از آنها که برو و پا و برخی که بر چهار پا حرکت کنند و خدا هرچه خواهد بیافریند که حق به قدرت کامله بر هر کاری تواناست- 45 النور) اگر ضمایر بالاخره به دابه مربوط باشد معلوم می گردد دوره سیادت به ترتیب با خزنده و پرنده و پستاندار بوده و اگر هر ضمیری مربوط به قبلی باشد معنی می دهد از جنبدگان خزنده و از خزنده پرنده و از پرنده پستاندار به وجود آمد و در هر صورت مبنی و اساس تقسیم بندی بر پاهاست.

رحم و پا

مطلب تکراری است که به اختصار برگزار می گردد:

در رحم با آن فضای تنگ که هیچ تناسب با جنین ندارد برای انسان شناور در آب (مایع آمینوس) دستی و پائی است که هیچ کدام در آنجا لازمشان نیست (هرچند لنگری برای جنین می باشد) اما وجود دست و پا معلوم می گردد آینده ای را موجود در پیش دارد که نیازمند آن دو می باشد و چون به دنیا آمد می فهمد دست و پایش برای چه بوده است پایش باید در عمر متوسط چند ده هزار کیلومتر برود دستش چند ملیون شکل به انگشتانش بدهد.

در این پاره سنگ کوچک به نام کره زمین نیز که فضای بسیار تنگی نامتناسب با مغز آدمی است و به همین دلیل می خواهد از آن خارج شده بلکه فرار کرده به کرات آسمانی برود مغز آنچنان وضعی دارد که معلوم می گردد برای انسان شناور در هوا و فضا ساخته نشده و برای تمشیت امور مادی دنیائی او مغزش زیادتی می کند و هرچند به همه کهکشان ها هم مسافرت نماید مغز او بزرگتر است و چون به جهان دیگر آمد همان گونه که قرآن فرماید احساس این می کند که مغزش در خور خودش و آفرینش وی خلق نشده بلکه در خور عبادت آفریدگاری که پس از خلق فرمودنش به خود دست مریزاد گفت (فتبارک الله احسن الخالقین- 14 المومنون) خلق شده بوده است از این رو ناله می زند که او را برگردانند تا عمل صالح انجام دهد (رب ارجعونی لعلی اعمل صالحا فیما ترکت- 99 المومنون)

در همین دنیا اگر انسان ها را برحسب شرافت و فضیلتی که داشته اند و بنابر آنچه توانستند و در حیطه قدرت داشتند ستم نمودند تقسیم نمائیم خود نمونه هائی به دست می دهد از اینکه سرای دیگر به دو قسمت بهشت و دوزخ منتهی می شود.

الجنه تحت اقدام الامهات

سابق بر این برخی عبارات اسلامی را غیر قابل معنی تصور نموده و برای هیچ زمانی احتمال نمی دادند حیات علمیش شناخته گردد مثلا عبارت معروف نبی گرامی که فرمودند اطلبوا العلم من المهد الی اللحد ز گهواره تا گور دانش بجوی و سپس اضافه می کردند چگونه نوزاد بیاموزد یا شخص محتضر معلم داشته باشد نه بچه تازه تولد یافته چیزی می فهمد و نه محتضر در حال رفتن.

اما امروز به مربی نوزاد و سرپرست فرتوت فوق العاده اهمیت داده می شود که در بهداشت نسل شرح خواهم داد.

بهشت زیر پای مادران است نیز نزد برخی به همان سرنوشت اطلبوا العلم من المهد الی اللحد هنوز گرفتار بوده می گویند مادری فاسد و غیرمربی از کدام قسمت زیر پایش باید بهشت را جستجو کرد در صورتی که اگر به هشت آیه قرآن که کلمه قدم در آنها آورده شده مراجعه نمائیم می بینیم همان گونه که سمبل قدرت را دست معرفی می فرمود و یدالله و ید ... داشتیم که گفته شد استقامت در امور بر و نیکی را هم به عنوان ثبوت قدم معرفی و تبهکاری و آلودگی

را در انحصار اخذ پیشانی و قدم (یعرف المجرمون بسیماهم فیوخذ بالنواصی والاقدام- 41 الرحمن) درآورده گویا می خواهد بفرماید هر کجای مجرم از پیشانی تا پایش از فرق تا قدمش معرف گنهکاری و تبهکاری اوست به مویش بنگری ضداسلامی است به صورتش غیرمجاز به لباسش به کفشش به ... و سراپای مجرم جرم و معرف اوست.

برخی گویند بهشت زیر پای مادران آورده شده تا نهایت رعایت احترامی را که باید فرزندان به مادران بنمایند تذکر داده شده باشد اما اگر چنین قصدی بود گفته می شد بهشت پشت پای مادران جای مهیا شده بوسه فرزندان است و آنقدر اخبار و احادیث داریم و قرآن هم اصرار دارد مبنی بر اینکه باید به پدر و مادر احترام گذاشت اما ناگهان احترام به والدین را نصف کرده بگویند بهشتش زیر پای مادران است بهتر اینکه فکر دیگری هم بنمائیم:

در بهداشت نسل ثابت خواهم کرد اطلبوا العلم من المهد چقدر ارزش دارد و تا چه پایه در انسان سازی ذیمدخل است. همین ایامی که مادر شیر می دهد یا باید بدهد و همان چند ماهی که آبستن است و نزد اسلام به حساب مجاهدی است که شمشیر برداشته در راه خدا جهاد می کند یا روزها روزه دار و شب ها به عبادت مشغول است آری با چنین مقام و منزلتی اگر بتواند منحرف نشود و نوزاد را منحرف نسازد و معلم خوبی برای فرزندش در مهد و گهواره باشد سراپائی بر زمین ایستاده ای است که هرجا پا نهد بهشت زیر پایش است.

گفتم قدم علامت و آلت پیشی گرفتن و جلو افتادگی و ثبات قدم است و رجل پائی که از پوست و گوشت و استخوان درست شده و مشترک بین انسان و حیوان می باشد.

زیر قدم بهشت است آیا به جای قدم می توان کلمه رجل را آورد و گفت زیر رجلش بهشت است؟ خیر. نمی توان گفت بلکه زیر پایش زمین است.

علی یدالله حسین ثارالله، زیر قدم مادران بهشت همه و همه گویای مطالبی است که جان ها را روشن می سازد حسین ایثار کرد و ثار شد و اگر در راه هوای نفس کشته می شد دمش به زمین ریخته می شد نه ثارش و دم خون مشترک بین انسان و حیوان است اما ثارالله و خون خدا مرکب از گلبول و سرم و ترشحاتی و فلزاتی نیست و خونی که در راهش ایثار شد همان خونی است خارج شده از نفسی که خدای مشتری آن است (ان الله اشتری من المومنین انفسهم و ...) خونی که از بدن فرد معمولی خارج می شود و همزمان با آن مقداری از تعلقات و دلبندی های مادی خارج می شود. خونی که از بدن مردم آزار ستمگری خارج می شود به مردم جان می دهد به مردم بشارت می رساند به مردم مژده می دهد و با انرژی هائی که چون به زمین رسد لعنت و نفرت زمین بلند می شود و ناله اش با ورود پلیدی خارج می گردد اما خونی که از بدن حسین سیدالشهدا خارج می شود حق را به جای خود می نشاند انحرافات را به راه مستقیم برگردانده اصالت و حقیقت می بخشد بر هر قطره اش نام مکتبی از شرافت و فضیلت که به بشریت نوید می دهد و بر هر ذره اش اسم جهانی از علم و کمال که به انسان ها وعده می دهد به صورت بذری بر خاک افشانده

می گردد بر زمین می ریزد به تبعیت مقررات جاذبه ای که پروردگار وضع فرموده است تسلیم خدا می گردد این خون نثار خداست و ایثار کرده ثارالله است و نثار شده تا بهتر و زودتر درخت حقیقت از خشک شدن نجات یابد.

هر درختی منتظر است رطوبتی به خاک برسد اعمال شیمیائی در خاک انجام گیرد بدون آن اشیاء خشک بر یکدیگر اثر ندارند و این آب است که همه چیز از آن حیات دارد (و جعلنا من الماء کل شیء حی- 30 الانبیاء) و اولین علامت حیات شروع اعمال شیمیائی است و رطوبت ثارالله آبادکننده جهانیان است.

درخت اسلام به آیات قرآن و اخبار برپای ایستاده اما آنقدر سرپوش مادی و سموم دنیوی بر آن نهاده یا به پایش ریخته اند که از تابش آفتاب وحی دور گردد و از معنویات مربوط بدین محروم ماند اینک فعل و انفعالاتی لازم است دست به کار باید شد تا درخت جانی گیرد سایه ای بیندازد و کاروان ها را بپذیرد تا در زیر سایه مرحمتش به سر برده به سعادت ها برسند و پدیده ها با ایثار خونی که فقط لایق آن است که در مقام سنجش و اهمیت به خدا نسبت داده شود درخت را آبیاری و بارور نمود.

زیاد از موضوع خارج شدیم: بهشت زیر پای مادران است زیر اسلام به خانواده و خانه ارزش داده و مقام ارزشیابی در سطح بالاست و وظائف خاص و ضوابطی ویژه در ارتباط مرد جدا از زن نسبت به خانه و مسکن تعیین گردیده و خانه را مرکزیتی برای مادر محسوب داشته و ثبات قدمی برای زن در توجه به کار خانه خواسته است اما نه کار شستشو و پخت و پز که زن می تواند با مرد تقسیم کند یا

از مرد مزد بگیرد و انجام دهد و در غیر این صورت نکند بلکه آنچه می فهماند و می رساند جنت زیر پای مادران است اینکه خانه مرکز فرماندهی زن است و محل آماده ای که ثبات قدمش را به اثبات برساند حتی زن بهتر است نمازش را در خانه اش بخواند تا در مسجد، زن خانه را از این جهت که حصار تربیتی فرزندانش است و شبانه روزی حداقل دو ثلث وقت فرزندانش همه در خانه می گذرانند باید دقت کند کجا می رود و پایش به کدام جهت می چرخد و هوای کدام محلی دارد. بهشت زیر پای مادران است که فرزند دارد و قبل از فرزند داشتن مادر نیست و اگر هست هنوز گرچه قدم است اما بهشت زیر پایش نیست پس مقصود تربیت فرزند است و چون پای مادر بیشتر از سایر اعضایش می تواند فرزند را بهشتی سازد بهشت زیر قدمش است.

فرزند را به همان طریق که در نوزادی تربیت کنند تا حدود معتنابهی بار می آید و این فرزند است که تا مدت ها ردپای مادر می گیرد و هرجا قدم نهاد می نهد؛ لهجه اش، حرکاتش، رفتارش در او اثر می گذارد و اگر نبی گرامی فرموده بودند بهشت و جهنم زیر پای مادران است تا گفته شود قدمی که به سوی پاکی و فطرت برداشته می شود به سوی بهشت است و در غیر این صورت زیرش جز حفره ای از حفرات جهنم باز نمی شود این اشکال وجود داشت که چون قرآن می فرماید هرچه خوبی به تو می رسد از خداست و هر بدی به تو رسد از نفس تست با این مطلب که بر فطرت است و از خداست که کودک از راه شیر از راه رفتار از راه همه چیز مادر طبق مقررات وضع شده بر فطرت که اراده مقدسش به آن تعلق گرفته در نوزاد اثر نماید حواله

به جهنم دادن یعنی دخالت جهت غیرفطری بر نوزاد که غیرممکن است به زبان ساده تر آنکه اگر گفته بودند جهنم هم زیر پای مادران است دیگر نمی توانستیم اثر شیر را بر نوزاد که امر فطری و از جانب خداست به این مطلب محول بداریم.

یادم آمد چند ماه قبل یکی از دوستان روشنفکرم گفت دو سه نفری که برای تبلیغ مسیحیت به این شهر آمده بودند گفته اند همان گونه که شما می گوئید السلام علیک یا ثارالله وابن ثاره و خون حضرت علی و حضرت حسین را خون خدا می داند ما هم در کلیسا شراب به مؤمنین داده می گوئیم این خون عیسی است.

به آنها پیغام داده شد سخن از دم که معنی خون می دهد از حضرت علی و حضرت حسین نیست بلکه اشاره به معرفت و حقیقتی است که به وسیله خون در اعضاء جهت یابی کرده و ایثار گردیده و لذا به جای دم، ثار آورده شده است وانگهی آندو بزرگوار از خود بخشیدند و شما از خود چرا نمی بخشید دیگر آنکه در کتاب دینی این دو نفر عالی ترین مقام را نصیب و بهره چنین کسانی دانسته که حیات و هستی خود را در راه حقیقت هستی می دهند در صورتی که همان شرابی که شما خون پیامبر بزرگوار اولوالعزمی معرفی می نمائید حتی در کتاب دینی خودتان از آن مذمت شده است (جلد هفتم اولین دانشگاه و آخرین پیامبر که مربوط به خرما و انگور است ملاحظه فرمائید) و ما در روایت داریم که هیچ پیامبری مبعوث نگردید جز اینکه برای خمر حرمت قائل بود و اگر هیچ کدام را قبول ندارید برخلاف مسیر آب که نمی توان حرکت کرد و گفت چیزی بهتر از شراب یافت نمی شد که خون عیسی را به آن منسوب داشت!

غلغلک

از قدیم الایام می دانستند غلغلک کف پا قوای جنسی را تحریک می نماید و در آنجا که غلغلک را به همین عنوان می شناسند چون اثر تلقینی به همراه دارد مؤثر شناخته می شود.

سلاطین قدیم روسیه ندیمه های مخصوص برای غلغلک دادن پا داشتند تا بدین وسیله آنها را تحریک نمایند و در اطاق خواب ملکه آنالئوپولدوونا زنان تعلیمات دیده ای بودند که با خواندن اشعار و حکایات و غلغلک پا آنها را به هوس می آوردند.

غلغلک کف پا رفلکس روی اعصاب اعضاء آمیزشی داشته و جریان خون را در آن قسمت بیشتر نموده تحریک قلمداد شده را به وجود می آورد.

ختنه

از جمله سنت هائی که به وسیله حضرت ابراهیم خلیل الرحمن وضع شد یکی ختنه کردن است و انبیاء بعد هم از شیخ الانبیا پیروی کرده بلکه به دستور خدا از جمله مقررات مذهبیشان ختنه کردن می باشد.

بنی اسرائیل هنوز ختنه می کنند و از جمله مقررات سخت مذهبیشان است و دستور مذکور مکرر در کتاب های دینی آنان از جمله تورات در سفر لاویان باب 12 آیه 3 چنین است ..... و در روز هشتم گوشت غلفه او مختون شود.

ص: 150

در انجیل هم دستور ختنه همانند بسیاری از مطالب دیگر متضاد دیده می شود:

انجیل لوقا باب 2 آیه 21 .....و چون روز هشتم وقت ختنه طفل رسید او را عیسی نام نهادند چنانچه فرشته قبل از قرار گرفتن او در رحم او را نامیده بود.

در رساله پولس به غلاطیان باب 5 جمله 3: اینک من پولس به شما می گویم که اگر مختون شوید مسیح برای شما هیچ نفع ندارد.

یهود را بحثی نیست پیامبرشان بر دین شیخ الانبیاء ختنه کرد و پیروانش کردند و می کنند اما در مورد نصارا با سه مسئله مواجهیم: اقرار انجیل به ختنه شدن حضرت مسیح. نصیحت دستورانه پولس که اگر کسی ختنه کند مسیح از او رو گردان است و حتی به شفاعت ایشان نمی رسد.

تاسی نکردن به عمل پیامبر خود و ختنه نکردن نصارا که چون این سه مطلب را در برابر سه مطلب قرار دهیم:

حضرت مسیح فرمود نیامده ام چیزی از تورات کم یا زیاد کنم.

امروز تحقیقاتی که درباره پولس شده با آنچه درباره حضرت مسیح مسلم است.

تجارب علمی مربوط به ختنه.

آری چون این سه مطلب را در برابر یکدیگر قرار دهیم یقین خواهیم کرد انبیاء به تاسی از شیخ الانبیاء ختنه کردن از دستورات دینشان می باشد.

از کسانی که مباحثه یا مناظره ای به انصاری دارند انتظار دارم این سئوال را از آنان بفرمائید همان گونه که قبلاً گفتم چون به یهود رسیدید بپرسید این چیست در یک آیه همین تورات موجود می گوید «پیامبری از میان بنی اسرائیل چون موسی برنخواهد خاست» و در آیه دیگری است «در میان برادران بنی اسرائیل پیامبری همانند موسی برخواهد خاست» و کسی جواب شما را نخواهد داد و بحث در فعل ماضی و مضارع و سردواندن و مطلب آوردن برگزار می شود و اگر خواستید بنی اسماعیل را بشناسند به لغت نامه مورد اعتمادشان یوسفیوس مراجعه اشان دهید که می گوید بنی اسماعیل برادران بنی اسرائیلند و اسماعیل جد حضرت محمد بود (یوسفیوس تاریخی هم دارد که خوانده ام و از جنگ های دارا و اسکندر و مطالبی دیگر نام می برد و حتی از خلیج فارس)

از نصارا بپرسید این چیست که هرچه در اسلام حرام یا سنت است از شراب، قمار، ختنه و ... در کتاب شما متضاد بررسی و جزو مقررات درآمده است و بعد آنچه را در جلدهای مربوط گفته ام و آدرس داده ام بیاورید.

مسلمین هم ختنه کرده و می کنند و پیشوایان اسلام و تشیع آنچنان در برابر این موضوع سخن گفتند که هیچ گاه خارج از برنامه الهی نبوده و حتی حضرت باقر اشاره به دین حنیف اسلام که بر دین حنیف ابراهیم می باشد نموده می فرماید: آخر حنیفیت چیزی را فروگزار نمی کند حتی گرفتن شارب و ناخن و ختنه کردن جزء آن است و در جای دیگر از حضرت

صادق است.

ثم انزل علیه الحنیفه و هی عشره اشیاء خمسه منها فی الراس و خمسه منها فی البدن فاما التی فی الراس فاخذ الشارب و اعفاء اللحی و طم الشعر والسواک والخلال و اما التی فی البدن فحلق الشعر من البدن والختان و تقلیم الاظفار والغسل من الجنابه والطهور الماء فهذه الحنیفیه الطاهره التی جاء بها ابراهیم فلم تنسخ ولاتنسخ الی یوم القیامه (خدای متعال نازل کرد بر حضرت ابراهیم ده قانون مستقیم و بدون اعوجاج که هرکس را بدان رغبتی است که پنج قانون آن در سر است پنج قانون آن در بدن پنج قانون سرگرفتن شارب گذاشتن ریش- قطع مو- مسواک خلال، پنج قانون بدن از اله مو، ختنه، گرفتن ناخن، غسل جنابت، شستشوی به آب ده قانونی است راست و درست و پاکیزه که حضرت ابراهیم برای امت خود آورده و منسوخ نشد و منسوخ هم نخواهد شد تا روز قیامت.

اخبار و احادیثی که از طرف شیعه و سنی راجع به ختنه کردن رسیده فراوان و به اختصار و اشاره ای به پاره ای از آنها در جای خود پرداخته ام.

زمانی که مشغول خواندن مطالب مربوط به ختنه هستید اگر دستورات دینی آن را پذیرفتید کافی است به موسساتی که درمان مردم را به عهده گرفته و ختنه کردن را ممنوع داشته و جزو اعمال پلاستیک و زیبائی محسوب دانسته اند بفرمائید در عقیده خود تجدید نظر نمایند و اگر دستورات مذهبی کافی به نظرتان نرسید توجهات علمی خود را پیش آورید و اگر هیچ کدام نبود معلوم می شود فقط ایمان به کشور دلارها و لیره ها دارید آن وقت است که باز می توانید

به خاطر اینکه هم اکنون 80 درصد آنان هم فرزندان خود را ختنه می نمایند پیشنهاد مذکور را به خاطر آسایش فرزندان کشور خودتان نیز بنمائید.

دیده اید که برخی از بچه ها می گویند اگر دروغ گفتن بد است خوب بود هرکس دروغ می گوید خدا زبانش را لال کند. اگر دزدی بد است خوب بود دزد دستش چلاق گردد و از این قبیل حرف ها و الان می خواهم نمونه نفرین شده اش را تحت عنوان ختنه کردن هم صدا با بچه ها نشان داده بگویم هرکس ختنه نمی کند به هزار درد و مرگ مبتلا می شود! و زیان های دروغ و دزدی هم پیداست اما چشم بینا می خواهد ولی ضررهای ختنه نکردن را هر چشمی می بیند.

(1) هنوز در بین مسلمانان و یهودیان که ختنه می کنند حتی یک مورد سرطان آلت دیده نشده است و این سرطان به علت وجود حفرات خونی و مجاری فراوان دیگر در آلت سبب شده است یکی از سرطان هائی باشد که فوق العاده سریع پیشرفته به زودی صاحبش را از پا درآورد.

قبل از این سالیان دراز بر سر این مطلب مباحثاتی می شد یک عده له و دسته ای علیه آن نظر می دادند بحث جالبی بود اما کیفیت آن مربوط به این بود که دستور مذهبی و در قلمرو آن می باشد و الاعمل بسیار ساده که نه جراحی محسوب می شد و نه درمان بیماری ارزش چندان بحث را نداشت اما امروز ختنه به عنوان نوعی واکسن و پیشگیری از سرطان محسوب می شود.

دفعه دیگر گفتم ظرفیت حیات علمی ابتدای پیدایش انسان

تا 1960 میلادی معادل نصف ظرفیت 1960 تا 1970 می باشد و از جمله معلومات کیفیتی بشری ختنه است که تا حدود 1960 بلکه کمتر تنها یک دستور ساده مذهبی به شمار می رفت اما امروز به نقش عمده آن در تندرستی نفس و سلامت زیست پی برده اند و این همانند همه موارد معارف و دستورات دینی است که یک روزی یا به علت فصاحت و بلاغت آن را به عنوان معزه می پذیرفتند و بقیه را به دنبال شناخت پیامبری که از جانب خدا بود قبول می کردند اما به موازات پیشرفت علمی وضع معارف و دستورات دینی دگرگون شده نقش تازه ای ایفا می نمایند که مثال کوچک آن را به عنوان نمونه می توان در ختنه کردن ملاحظه نمود.

کتاب هائی در اثبات وجود امام زمان حجت خدا (به طور مطلق) نوشته شده است که همیشه در سخنرانی ها یا بحث هائی که کرده ام این 3 مطلب را افزوده ام و امیدوارم غلط نگفته باشم:

در قرآن است که آنچه بدی است از خودمان بوده و هرچه خوبیست از خداست (ما اصابک من حسنه فمن الله و ما اصابک من سیئه فمن نفسک 89 النساء) و روشن است چرا؛ از آنجا که هرچه بدی ها شناخته شود و بر مردم حتی به اجبار ثابت گردد بدی ها کدام است و اجتناب از آن قبول افتد باز هم پلیدی و آلودگی تازه ای جای آن را خواهد گرفت اما از آنجا که ریشه بدی ها از مردمی است که ابتدا و انتها دارد و تمام شدنی است و اصل خوبی ها از خداست که تمام شدنی نیست و قرآن نیز بر دو مطلب مذکور صحه می گذارد یکی آنکه بالاخره باطل تمام شدنی است (لیحق الحق و یبطل الباطل 8 انفال- فماذا بعد الحق الا الضلال 32 یونس - جاء الحق و

زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا 81 الاسراء و ...) دیگر آنکه تمام شدنی ها از شماست و تمام نشدنی ها از خدا (ما عندکم ینفذو ما عندالله باق 96 النحل) بالاخره روزی می رسد که بدی ها از جهان رخت بربسته و وعدالله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات ... (55 النور) رسیده و باز هم چون هر خوبی خوب تر دارد آن شخص مقدس والامقامی که از همه بهتر است همیشه نماینده خدا بوده و آن روز هم خواهد بود و چه خوب است این مطلب جالب جدا از مسئله مورد بحث به نام

اثبات وجود ولی عصر

ذکر گردد.

دومین دلیل آنکه: در جلد چهارم گفتم چهار انقلاب بزرگ بشریت را به نهایت (درجه و فوق العاده به تکامل و کمال سوق داده است (پیدایش آتش- راه شناخت کشاورزی و تهیه غذای بیشتر بلکه طرز ذخیره کردن، خانه سازی، اختراع چاپ) اما بشر مرکب از جسم و جان بلکه بشری که راه های (دهان و ...) به طرف جسمش کشیده شده تا بدل مایتحلل را وارد سازد و راه های (گوش و ...) به جانب جانش که آن را رشد دهد و روشن سازد؛ آیا برای همیشه استعدادش در این محدود می شود که فقط انقلاب مادی برایش رخ دهد اما از جهت جان و روان منقلب نگردد و ثابت کردم یک انقلاب جهانی روانی با پرچمداری ولی خدا برای بشر ضروری و حتمی الوقوع است.

سومین آنکه: همه شاهد این معنائیم که روز به روز شناخت علمی

معارف اسلامی افزوده می شود و اعجاز آیات و اخبار محمدی رو به افزایش است از طرف دیگر آلودگی به مادیات و فسق و فجور در بین بشر روزافزون می باشد. یک طرف علم ثابت می کند حقانیت اسلام را و کفه این قسمت با گذشت قرون و اعصار مرتب سنگین تر می شود از طرف دیگر با آنکه مردم مخصوصاً دانشمندان جهان می فهمند حق این است که دین و آنچه تعلق به آن دارد از هر لحاظ حقیقت دارد و از طرف دیگر با وجود درک حقایق بر فسق و فجورشان افزوده می گردد یعنی دائم بین علم شناخت دین و آلودگی به ناپاکی ها فاصله زیادتر می شود و می شود و می شود تا آنگاه که از هم آنچنان فاصله گیرد که باید از هم بگسلد در آن زمان باید یکی بیاید و فریاد برآورد: ای بشر آلوده و ستمگر! کجای دین است که ناشناخته مانده پس برای چه به قبولی آن گردن نمی نهید و گردن های سرکش را کسی که به راه می آورد همان شخص امام عصر است.

از جمله شناخت های معارف اسلامی هم عمل ساده ختنه است.

دکتر ادوارد پوداتسکی در مجله ریالایف گاید که درباره ختنه مطالبی نوشته می گوید امروز عمل ختنه در بین تمام ملل مسلمان ایرانیان، ترکان، اعراب، الجزایر، قسمتی از بالکان، آسیای صغیر، بخشی از هندوستان، مجمع الجزایر مالاکا، سراسر افریقای شمالی مرسوم است.

ختنه از عادات مسیحیان حبشه و قبطیان نیز هست و در بخش وسیعی از استرالیا و نیکاراگوئه امریکا، مکزیک و در سراسر منطقه

آمازن و دراوریتوکو عمل مذکور صورت می گیرد(1) باید بیفزایم که امروز بسیاری از مردم مسیحی و زرتشتی و ... نیز ختنه می نمایند.

برخی را عقیده بر این است که ختنه از لحاظ ریشه لغت به معنی ازدواج هم آمده است و چون از آغاز، بشر این عمل را در موارد ازدواج داشته لذا آن را مربوط به ازدواج و ختنه نامیده اند و در تأیید آن می گویند ابتدا جشن عروسی و ختنه با هم بوده و چون در کودکی انجام یافته باز از جشنی برای ختنه نیز سهمی داده اند ولی این حدسی است که متذکر آنند و ما در اخبار داریم که از سنت های حضرت ابراهیم است و حضرت ابراهیم و حضرت موسی و حضرت عیسی و حضرت محمد همه و همه دستور اقدام به این عمل در کمتر از ده روز سن کودک داده اند که گفته خواهد شد.

برآوردی که کرده اند در آمریکا یک هشتم تلفات ناشی از سرطان ها مربوط به سرطان اندام های تناسلی است که ختنه تمام آنها را کاهش می دهد از این قرار ختنه سبب می شود:

(1) سرطان آلت نزد ختنه شده ها به کلی دیده نشود که گفتم بین مسلمین و یهود دیده نشده است.

(2) سرطان گردن رحم (محل نزدیک تماس آلت با رحم) به خصوص در فواصل نزدیک به وسیله آمیزش با رحم هائی که هنوز التهاب های بعد از زایمان یا قاعدگی دارند در نزد ختنه شده ها کمتر می باشد.

1- این قسمت از مجله فرزین پزشک خانواده مسلسل 10 صفحه 36 استفاده شد.

(3) سرطان پرستات نزد آنان که ختنه می کنند کمتر است.

(4) پیلونفریت و آلودگی های چرکی مجاری ادراری از مثانه و حالب و کلیه کاهشی نزد ختنه شدگان دارد.

قطع پوست غلفه آلت (فورسکین) سبب می شود دفع ترشحات به آسانی صورت گیرد ترشحات مذکور که از ناحیه معلومی است و برای شناسائی بیشتر آن بهتر است مختصری از ساختمان آلت مرد بحث شود:

آلت مرد که در حال عادی بر قسمت جلوئی بیضه ها نرم و شل افتاده از دو قسمت متمایز درست شده است تنه و نوک که حد فاصلشان را دایره ای به نام تاج از یکدیگر مشخص می سازد و در منتهی الیه آلت که آن را حشفه گویند سوراخی است که در انسان مجرای مشترک خروج منی و ادرار می باشد.

بزرگی آلت که مقصود بزرگی آن در حال نعوظ و سفت شدن می باشد هیچ تناسبی به وضع ظاهر آلت در حال عادی یا تناسبی با بزرگی بینی یا نژاد مخصوص ندارد و چه بسا آلتی که در حال عادی کوچک می نماید و زمان نعوظ بزرگتر است ولی اکثر قریب به اتفاق آلت متوسط دارند و همیشه این تناسب برقرار که نازک تر درازتر و کوتاه تر قطور یعنی حاصلضرب قطر در طول تقریباً عدد ثابتی را به دست می دهد.

یک قلم باریک در زیر که جنس آن اسفنجی است و دو قلم قطورتر که کنار یکدیگر آنچنان بالای اولی قرار گرفته اند که جسم اسفنجی در قسمت پائین شیار بین آن دو قرار گیرد. وسط قسمت اسفنجی مجرای ادرار و اسپرم می گذرد و وسط دو جسم دیگر که

جسم های غاری (Corps caverneau corps) گویند شریانی عبور می نماید و در شیار بین دو جسم بالا یعنی قرینه نسج اسفنجی دو ورید سطحی و عمقی است که راه برگشت خون از آنهاست.

به محض آنکه شخص تحریک شد، دو جسم توخالی و جسم اسفنجی پرخون می شود و هر حوضچه ای از آنها که پرخون شد در اثر تحریک عضله ای در حال انقباض مانع برگشت خون از حفرات به خارج می گردد یعنی خون با فشار هرچه تمام تر حوضچه ها را پر می کند اما امکان خارج شدن خون با اتمام عامل تحریک می باشد و گاه در اثر دارو (اکونیت یا ...) یا نوعی بیماری (لوسمی) آن قدر نعوظ سفت و مداوم و دردناک می شود که مجبور به قطع آلت شده جراح آن را شکافی داده یا به اجبار بلکه به التماس بیمار آن را به کلی می برد.

ساختمان سر آلت (حشفه) و کلیتوریس زن (خروسک- بظر آلت تذکیر زن- چاچوله) یکی بوده و در جریان انگیزه های تحریکی هر دو پرخون می شوند.

پوستی بر حشفه قرار دارد به نام غلفه که سطح داخلیش را رشته های عصبی فراوانی فراگرفته و لذا آن را فوق العاده حساس ساخته است در آن قسمت که به تنه آلت می چسبد غدد مترشحه فراوانی موجود است که ترشحات شیری رنگ و غلیظ را بر روی حشفه پخش می کند و در زیر حشفه استطاله ای است که حشفه را مستقیماً به غلفه متصل می سازد و آن را لگام یا لجام یا افسار گویند.

ترشحات شیری رنگ قلمداد شده که اسمگما (Smegma)

گویند با ختنه کردن در برابر هوا و نور و مواجه با طهارت روزانه قرار گرفته از بین می رود و به سرعت پاک می شود و همین ترشحات است که توانسته اند از طریق آزمایش در حیوانات آزمایشگاه به وسیله آن واکنش های سرطانی ایجاد نمایند.

در اغلب موارد غلفه دارای سوراخ بسیار تنگی است و این سبب می شود بر حشفه و آلت فشار وارد آورد و از آسان خارج شدن ادرار جلوگیری نموده احتباس ادرار صورت گیرد و قطره قطره خارج گردد؛ احتباس ادرار سبب التهاب و تورم شده تجمع ترشحات غددی و التهاب و گرد و غبار و ... و باکتری ها محل بسیار مناسبی که سه پایه اصلی (تاریکی، رطوبت، خوراک) را دارند ایجاد عفونت نموده باز باتوجه به اصل کلی که هر ضایعه حتی کوچک مجرای ادراری که با عفونتی مواجه شود از پائین به بالا عفونت را به تدریج به مثابه و حالب و بالاخره کلیه می رساند و پیلونفریتی را که تحت شماره (4) شرح دادم ایجاد می نماید.

(5) نعوظ در اشخاص ختنه شده بدون مزاحمت است در صورتی که نزد کسانی که غلفه دارند دردناک می باشد زیرا طول اجسام سه گانه مشروحه پرخون و زیاد می شود اما غلفه که جسمی اسفنجی و توخالی نبوده پوستی است نمی تواند به موازات آنها دراز و باز شود و در نتیجه غلفه بر حشفه فشار وارد آورده آن را متورم و دردناک می سازد آنچنان که بعضی بدون توجه به مذهب به همین علت مراجعه و مختون شده اند.

(6) موارد بسیار تنگی غلفه و عفونت هم نعوظ را دردناک

می سازد هم آمیزش را سوزناک و مشکل.

(7) شرح دادم سطح وسیعی از غلفه را شبکه عصبی فرا گرفته است و چون غلفه پرعصب بسیار حساس با فرج مواجه شد هنوز آمیزش کامل نشده تحریکات شدید ایجاد و سبب انزال زودرس می گردد.

(8) هنگام جدا کردن غلفه یعنی با عمل ختنه یک حلقه نازکی از غلفه در مجاورت تاج باقی می ماند که انتهای شبکه شدید عصبی در آن حلقه است این اعصاب که وسعت قبلی خود را از دست داده اما محل اتصالشان باقی است سبب گردد با آنکه انزال زودرسی رخ نمی دهد اوج لذت و ارگاسم نیز موجود باشد.

(9) توجه فرمودید چگونه آلت ختنه نشدگان مستعد پذیرش عفونت هاست حال اگر عفونتی یافت باید گفت و تجربه نیز نشان داده است که درمان سوزاک نزد ختنه نشده ها سخت تر و بدتر می باشد.

(10) آنچه فوق العاده مهم است و باید از آن بحثی شود اینکه ختنه کردن سبب آزاد گردیدن حشفه می شود و حشفه ای که حاوی سلول های لذت برند می تواند بزرگ شود و رشد کند و در نتیجه باید گفت آمیزش برای ختنه شدگان لذت بخش تر است به علاوه در اینجاست که باید تعظیم مجددی به دستورات اسلامی بلکه به دستورات الهی کرد که چرا امر به ختنه در دوران مخصوص نوزادی می فرماید و بجاست جمله ای را که یکی از اساتید بزرگ دانشگاه اصفهان(1)

1- آقای دکتر عبدالحسین نواب

در کتاب خود (رازهای جنسی و فرهنگ آن) نوشته است بدون تغییر بیاورم:

«امروز علاوه بر سنت پسندیده ختنه که در بین مسلمانان بدعت گذاشته شده بیش از 0/080 امریکائی ها فرزندان خود را ختنه می نمایند. گرچه تا قبل از بعثت حضرت محمد به این مسئله که از هزاران هزار سال قبل توجه مردم کره خاکی را به خود جلب کرده بود دستور اکید و سفارش مطلق داده نشده بود با وجود این حضرت ختمی مرتبت و پرچمدار دین مبین اسلام با دانش و بصیرتی واقع بینانه که ملهم از الطاف خداوندی بود بر این امر صحه گذاشته آن را امری واجب الزامی و سنتی مقبول برای کلیه افراد جهان به ویژه مسلمانان جهان قائل شدند و امروزه پس از گذشت قرن ها فوائد و منافع ختنه آشکار گردیده است.»

(11) وجود شبکه عصبی و التهاب و خارش و ... نزد کسانی که ختنه نشده اند و به همین علت سبب می شود دستشان برای خاراندن یا نگریستن یا ... بیشتر به طرف پایشان دراز شود آمار مبتلایان به استمناء چنین نشان می دهد که نزد ختنه نشده ها به مراتب بیشتر از ختنه شدگان است.

آری ختنه را باید در دوران نوزادی به عمل آورد و جا دارد به خاطر اهمیت موضوع بحث مستقلی از آن نمود از این رو عنوان:

چه وقت باید ختنه کرد؟

گرچه عنوان غلطی است و باید گفت چرا دستور داده اند روزهای اول تولد باید ختنه کرد ولی برای جلب نظر بود:

رشد همه اعضاء نوزاد سریع است حشفه اش هم نباید محبوس بماند حشفه ای که سلول های مخصوص آن را می سازند که درک لذت با آنهاست و ختنه در روزهای اول سبب می شود حشفه آزاد بماند و سریع رشد کند همان سرطان آلت که گفته شد در بین مسلمانان و یهود دیده نمی شود به ندرت بین کسانی که دیرتر ختنه شده اند دیده شده است(1) و علتش را چنین بیان می دارند:

در آن مدت که غلفه بجاست تحریک شیمیائی مترشحاتی که به جای می ماند و تحریکات مداوم مکانیکی Smegma که خشک شده از طرف دیگر سبب سائیده شدن سطوح ظریف می گردد.

تأثیر عوامل محرک مذکور از چهار تا نه سال امکان هرگونه عکس العمل سلولی و بافتی را جهت تهیه زمینه مساعد بعدی به خوبی نمایان می سازد و به همین علت می فهمیم چرا باید در روزهای اول تولد ختنه نمود.

تحقیقات متعدد نشان داده است که تمایل به سرطانی شدن در مواردی بیشتر است که پوست پیشین آلت سخت و محکم می باشد و عقب رفتن آن به سهولت انجام نمی گیرد و رعایت نظافت مشکل می شود در این هنگام یک سلسله تحریکات مزمن روی می دهد که به موقع خود موجب بروز لکه های سفید روی آلت می شود و این حالت شرایط

1- ماخذ قبلی از دکتر ادوارد پوداتسکی

پذیرشی قبل از سرطان است و با گذشت زمان به تدریج با وضع خاصی به سرطان مبدل می شود. اما به این سهل و سادگی نباید درباره تعیین وقتی که اسلام کرده گفت و گذشت بلکه باید به جنبه

اعجاز علمی تعیین وقت

ختنه از طرف اسلام نیز اشاره کرده مطالبی را ذکر کرد

وقتی از پرفسوری درباره ختنه کردن پرسیده شد نکات جالبی جوابی که داد این چند جمله بود:

زمان پروترومبین نزد نوزادان در روز چهارم از همه وقت پائین تر است (در چهار روزگی احتمال خونریزی بیشتر از سایر اوقات می باشد.)

برخی پزشکان ختنه را در روز اول تولد انجام می دهند و ظاهراً عوارض نامطلوبی مشاهده نمی کنند عقیده عمومی بر اینست که به جز در مواردی که شرایط و مقتضیات عمومی کودک تعیین زمان سیلان و انعقاد را ضروری سازد این روش ها در مقدمه ختنه (تعیین زمان انعقاد و سیلان خون) لازم شمرده نمی شود.

برای مزید اطلاع گفته شود که بعد از یک هفته فاکتورهای انعقادی خون در نوزاد به حد اکمل می رسد و هم اکنون کتابی که در اطاق دارید و آداب و سنن اسلامی نوشته بردارید ملاحظه خواهید کرد:

از حضرت صادق است: ختنه کنید فرزندان خود را در روز هفتم که بیشتر پاکیزه می کند بدن طفل را و گوشت بدن او زودتر می روید و زمین کراهت دارد از بول کسی که ختنه نکرده باشد (روز

هفتم روزی است که فاکتورهای انعقادی کامل شده احتمال خونریزی به حداقل رسیده و اولین روزی است که با توجه به کمال فاکتورهای انعقادی سرعت رویش نسج از روزهای بعد بیشتر می باشد و چرا زمین از ادرار ختنه نکرده که کانون احتمالی عفونت هاست کراهت نداشته باشد.

سنت است روز هفتم ختنه کردن پسر و اگر روز هفتم نکنند سنت است تا بالغ شدن طفل (توجه به بلوغ و احتلام و ارتباط حشفه و غلفه با آمیزش را که تاکنون شرح دادم فراموش نفرمائید) و بعد از بالغ شدن بر خودش واجب است و برخی گفته اند نزدیک بلوغ برولی طفل واجب است(1)

نبی گرامی فرمودند: زمین نجس می شود از بول کسی که ختنه نکرده باشد چهل روز و باز فرمودند زمین ناله می کند به سوی خدا از بول ختنه نکرده.

از حضرت کاظم است: ختنه کردن پسر در روز هفتم سنت است و اگر جلو اندازند باکی نیست برای مزید اطلاع گفته شود که ختنه در نزد زنانی که بظر بزرگ دارند در اسلام وارد شده و علت آن را لذت بردن بیشتر موقع آمیزش دانسته اند و به ختنه زن خفض گویند (بظر نیز در زن موقع تحریک التهاب می یابد و در برخی بزرگ و ملتهب می شود که آلت مرد را برای یکی دو ثانیه محکم نگه می دارد.)

بدون شک توجه به این اصل بسیار جالب فرمودید که دستور داده شد تا روز هفتم و بالاخره تا روزگار بلوغ (یکی از علائم آن

1- حلیه المتقین

احتلام است) ختنه کردن را جزو سنت ها محسوب دارند اما از بلوغ به بعد بر صاحب آلت یعنی بر کسی که با مختون شدن قسمتی از سلامتی خود را تضمین می کند و از بلوغ به بعد است که می تواند قسمتی از سلامتی همسرش را نیز تضمین نماید آری از بلوغ به بعد ختنه کردن بر او واجب می گردد.

مطلب دیگر توجه دادن است به این که همان باقیمانده ختنه نزد مرد و زن سبب حظ بیشتر در زمانم آمیزش می گردد و نبی گرامی به ام حبیب نامی که دخترها را خفض می کرد فرمودند لاتنهکی ای لاتستاصی واشمی فانه اشرق للوجه واحظی عند الزوج (از بیخ ختنه مکن بلکه کم گیر که صورت را تابان می کند و نزد شوهر بسی حظ دارد).

ختنه حیوانات

پستانداران مخصوصاً آنها که بیشتر در ساختمان های مشترک تناسلی با مردان نزدیکی دارند با آلت ختنه شده دنیا می آیند ولی آنها جز میمون ها بقیه فصل معینی فحل می شوند و برای آمیزش آمادگی پیدا می کنند گوسفندان اصیل در آبان و اسفند و دسته دیگر یا در آبان یا در اسفند. اغلب گربه مانندها در اسفند به علاوه آمیزش همه و همه آنها تابع مقرراتی است و بیماری های مشترک با ایشان که جنبه تخصصی آمیزشی داشته باشد وجود ندارد وانگهی غلاف شدن حشفه ذکور شناور در مایع آمینوس پر از ترشحات مادینه ای و دستور آزاد گذاردن حشفه پس از اینکه محیط شناوری خود را از آب تبدیل به هوا می نماید مطلب جالبی است که چیزی یا چیزهائی علاوه تر از

رشد بعدی حشفه دارد که فعلاً نمی دانیم یا دیگری می دانند و من اطلاع ندارم به علاوه اگر قرار این بود که حشفه خر و گاو و میمون و ... هم غلفه داشته باشد و به انسان بگویند اگر از غلفه آزادش کنی جنس نرینه آن حیوان لذت بیشتری می برد (برحسب اینکه سلول های حشفه همه پستانداران و از جمله انسان عملی مشابه داشته باشند) به نسبت اینکه حیوان نرد و ماده از یک صاحب با صاحب های مختلف بوده باشد اختلاف های اجتماعی و صرف نیروهای انسانی در راه لذت بردن حیوانات جزو کارهای صددرصد بیهوده خلقت محسوب می شد و ستمی بر حیوانات وحشی بلاصاحب بود که کسی بدادشان نمی رسید و لذت بیشتری با مختون ساختنشان بهره اشان نمی ساخت.

شاهکار خلقت

همه چیز خلقت شاهکار است اما چون به آن عادت کرده یا به همه چیزش اطلاع داریم متوجه نیستیم آیا هوا- آب- خورشید- درخت- انسان و حتی آفرینش خاک شاهکار نیست؟

اینکه عنوان را شاهکار خلقت گذاشتم شاهکار خلقت از این جهت تلقی می شود که موجودیتی است که می بایستی به آن متوجه شده باشیم و نشده ایم.

شاید این سئوال برای شما مطرح شد که پروردگار حیوانات را ختنه شده آفرید زیرا اگر با غلفه متولد می شدند ختنه کن پیدا نمی کردند یا باید غلفه داشته باشد و عوارض آن را متحمل شوند و

کمتر لذت جنسی ببرند و از جانب خلقت ستمدیده باشند یا ختنه شوند یا خلقت اضافی پیدا نمایند اما:

به موازات تکامل اتصالی تدریجی انواع می بینیم در جنس نر به تدریج اثر غلفه و در ماده پرده بکارت پیدا می شود و هرچه چین های مغز بیشتر می گردد غلفه نیز بیشتر خود را ظاهر می سازد مغز سگ و گربه از گاو و خر به نحوی نسبت تکاملی دارد و به همان اندازه پرده بکارت هلالی کوچکی در قسمت پائین مهبلش قرار گرفته و اثر غلفه در سگ و گربه ظاهرتر از خر و گاو است و به همین نسبت پیش برویم در میمون اثر تکاملی در جنس نرد و ماده بیشتر است ولی چه ارتباطی بین غلفه و پرده بکارت با تکامل مغز وجود دارد؟ هنوز توجهی به آن نشده و آنقدر هم نشده که شاید قبل از من (نویسنده) کسی به ارتباط مغز و بکارت توجه نکرده است و به نظر می رسد غلفه که باید در مرد پاره شود و بکارت در زن به همین دلیل که ارتباطی ازدواجی فوق العاده ای در حظ و لذت بردن دارند خلقت هر دو علاوه بر جریان امور مربوط به بهداشت جنبه نیرومند اجتماعی را حائز بوده باشند.

تذکری به والدین درباره ختنه

تذکر لازمی که به پدران و مادران داده می شود توجه کامل به ختنه فرزندانشان است اولاً باید سخن عوامانه زشت و زیبا شدن آلت که با ختنه پیدا می شود فراموش نموده این فکر ناوارد را طرد نمایند در عوض مراقبت کلی و کافی نمایند که کوچک ترین صدمه ای

به سوراخ آلت وارد نیاید که در غیر این صورت عوارض ناهنجاری را به وجود خواهد آورد یعنی اگر مقداری از سر حشفه بریده شود یا بد بریده شده و زخمی پیدا نماید به محض آلوده شدن مجاری استعداد عجیبی برای پس زده شدن ادرار عفونت یافته به مثانه و حالب و کلیه به وجود خواهد آمد یا صدمه ای به لجام وارد آید و آلت را در حالت نعوظ اندکی کج بدارد.

آدمی سوراخ های وارد کننده یا صادر کننده ای دارد و گاه در هر دو عمل مشترک است آنچه را صادر می کند اگر فضولات جسم است که قابل درک و احساس می باشد از بخار آب و ادرار و مدفوع و اشک و عرق و چرک گوش و ... و اگر صادرات از فضولات ماوراء جسم باشد به وجود آن می توان بدون درک و احساس وقوف یافت چون لذت چشم یا زنای چشم.

فضولات یعنی آنچه زیادی و فضله و زیادتی است و نباید بماند و اگر بماند برای بدن سم و زهر است اما هر جائی نمی توان فضولات را تخلیه کرد: در اطاق، در راه، در برابر مردم، (حتی به وسیله نظر برزنی که صاحبش نیست)

گاه عضو نیرومندی چون گوش است که در معیت چشم جنبه وارداتی قوی به مافوق جسم دارند و صادرات آنها قابل اغماض است چون چرک گوش برای دفاع از ورود حشرات به گوش یا اشک چشم که شرح داده شد و چون واردات آن دو به جان فوق العاده سنگین و دگرگونساز است انرژی های حاصله به صورت صادراتی های غیر قابل درک و احساس که اغلب تشکیل دهنده خصائص و صفات می باشد جلوه گر است و تمام صفات و خصائص ساخته عصاره های از خاک و

محیط در اجداد یا خود شخص یا وارداتی های از گوش و چشم می باشد که در بهداشت نسل آن را شرح خواهم داد.

گاه سوراخی چون بینی است که صادرات و وارداتی جسمانی و مادی دارد هم می رساند و هم دفع می کند به هر صورت مطلب را سنگین و ناپخته نکرده هدف و قصدم را بیان دارم:

یک سوراخ کوچک دفع کننده ادرار و اسپرم اگر زهر و سمی جسمانی که باید دفع کند باز پس زند و به طرف بدن بفرستد چه غوغاها که نمی شود و چه سلامتی ها که به خطر نمی افتد اما مراقبت از راه های به جان کشیده شده (گوش- چشم- دل) هرچه رسید هر صدائی هر سختی هر عقیده ای وارد شود هر منظره ای هر شکلی هر فرمولی وارد شود هر قانونی هر تشکیلاتی هر فتح و قهری وارد شود وای بر این گوش و وای بر این چشم و وای بر این دل که باز باید شعر بابا افضل کاشی که در جلد 14 از آن شرح مفصلی دادم تکرار نمایم: گر در طلب جوهر کانی کانی- ور در پی عمر جاودانی جانی من فاش کنم حقیقت مطلب را هرچیز که در جستن آنی آنی. آیا گوش و چشم و دلت ترا چه خواهد ساخت از گوش پول از دل پول وارد می شود پس تو پولی. از چشم چشم چرانی از گوش عشوه گری از دل دلبری وارد می شود پس تو عورتی. اگر از گوش علم از چشم علم از دل علم وارد می شود پس تو علمی از گوش خدا از چشم خدا از دل خدا وارد می شود و چیزی در وجود تو نیست تو تسلیمی تو راضی به رضای اوئی میل تو میل خداست پس او می خواهد برگ بیفتد تو خواسته ای او می خواهد ماه و خورشید بتابد تو خواسته ای او می خواهد... تو خواسته ای ... پس تو مثل خدائی (مثل بر وزن عسل)

پرده بکارت

فلانی ابتکار دارد یعنی کاری انجام داد دست نخورده و بلکه کاری که قبل از دیگران ابتدا دست او انجام داده است. فلان زمین بکر است یعنی دستی به آن نرسیده و عملی بر آن انجام نیافته است. مبتکر اولین کسی است که بکارت عمل را ببرد و بعد به دست اختراع و اکتشاف دیگران بدهد تا نطفه تحقیق و تجربه را در آن بارور سازد و نتیجه و محصول بردارند و پرده بکارت نیز به همین قیاس و سنجش عضوی بلکه حائلی است که دست نخوردگی و بکر بودن را رسانده و اگر مقصود پرده بکارت دختران باشد یعنی هنوز عملی بر آن انجام نگرفته و عامل مبتکر آن فقط شوهر و همسر اوست.

پرده بکارت چیست و انواعش کدامست بعد خواهم آورد.

آیا دختر باید با پرده بکارت به خانه شوهر رود یا خیر؟

پرده بکارت نزد دختران از انواع تشریفات بیش نیست! از آنجا که خدای متعال همه نوع جنبنده ای دارد آنکه در 50 درجه سرمای زیر صفر سیبری زیست می کند تا آنکه در 50 درجه گرمای صحراءالکبیر افریقا به سر می برد در میان انسان ها نیز انواع و اقسام عقاید نسبت به داشت و نداشت پرده بکارت نزد دختران که از این به بعد آن را پرده می گویم وجود دارد اما پیدایش عقاید اختلافی ناشی از ارتباطات فامیلی و عقاید دست اولی است که درباره ازدواج و نکاح و تولید و نگهداشت نسل به عنوان سنت ها و مقررات بر جان افراد مسلط و حاکم است.

خداوند متعال انسان هائی دارد که در مترقی ترین کشورها

زندگی می کنند و چنین فهمیده اند که دختر قبل از ازدواج حتی با پسری که می خواهد بااخلاق و رفتارش آشنا شود باید آمیزش کند تا پس از ازدواج چون به مرحله فیزیولوژیکی ازدواج هم رسیدند از آمیزش یکدیگر راضی و بهره مند باشند یعنی قبلاً یکدیگر را برای تمام مراحل به بوته آزمایش درآورده و سنجیده باشند و نیز انسان هائی دارد که در ولایتشان زنهای یکدیگر را عوض کرده یا به یکدیگر قرض می دهند و انسان هائی که عقیده دارند مردها نمی توانند چند زن بگیرند اما زنان شایستگی این را دارند که همزمان چند همسر داشته باشند.

در همان کشور متجدد و مترقی که هر پسر و دختری خیال ازدواج کردند باید به اخلاق و رفتار (که آمیزش هم جزئی از رفتار است) یکدیگر آشنائی قبلی حاصل نمایند آری در همان کشور نزد برخی پرده ارزشمند، و جوان، دختر پرده دار می خواهد.

در اینجا خارج از موضوع سرگذشت مختصر قابل توجهی را ذکر نمایم: دکتر اقتصادی با همسرش به یزد آمده بودند اهل همان کشوری که بیشتر از هرجا باید قبل از ازدواج همسران آینده بدانند آمیزشی هم که خواهند داشت پسند یکدیگر است یا خیر.

یکی از دوستان آشنا به زبان از وی پرسید عقیده شما درباره پرده بکارت چیست؟ گفت پرده بکارت چیست! باز پرسید گفت نمی دانم! به همسرش روگرداند و گفت تو میدانی پرده بکارت چیست؟ گفت.... و در آخر افزود که در برخی خانواده های روحانی عقیده دارند دخترشان باید آن را داشته و با آن به خانه شوهر رفت که در اینجا سئوال دیگر پیش می آید: آیا پرده بکارت

که نزد خانواده های روحانی اهمیت دارد یک موضوع مذهبی است یا خیر؟ اگر هست چرا بقیه مردم جزئی از مذهب را محترم نمی شمارند و اگر نیست چرا به روحانیانی که به خرافات تا این حد حتی برخلاف عقاید همگانی معتقدند احترام می نهند؟ ! در اروپا کشوری چون یونان وجود دارد که پرده دختر بزرگ ترین سرمایه اوست (از قدیم هم در یونان به این مسئله اهمیت داده می شده و حتی خدای عروسی به نام هیمن یعنی پرده بکارت داشته اند) و در همان اروپا کشور .... که دختر پرده دار را بی عرضه و پرده در را روشنفکر می شناسند اما در همین کشور که تبلیغات سکسی آن بیشتر در دست فریدویسمی ها بود امروز بیشتر در اختیار شکارچیان دخترهاست (دقت فرمائید)

از قرار آنچه آوردم پرده داشتن تشریفاتی بیش نیست بدین قیاس که عامل مبتکر یعنی شوهر داشتن هم تشریفاتی بیش نیست یعنی می توان هم شوهر یا شوهرانی دلخواه داشت هم شوهری دلخواه و قانونی و هم شوهری برای تمتع یا تولید نسل و شرح قسمت اخیر که برای عده ای ناآشنا به نظر می رسد با کسانی می باشد که مختصر آشنائی به روابط خانوادگی برخی متجددین غربی دارند.

سابق بر این حرف اضافه تری هم بود که امروز آورده نمی شود: بسیاری از متخصصین زنان اگر شکم زنی را باز می کردند و کاردان هائی که شکم مرد را جراحی می نمودند هرچند عضو دیگری باید مورد عمل قرار گیرد آپاندیس را هم برمی داشتند و چون علت پرسیده می شد می گفتند لوزه ها، آپاندیس، پستان مرد از زوائد آفرینش است که هیچ به کار نیاید و طرفداران بلااشکال نداشتن پرده هم به زوائد

آفرینشی اضافه کرده پرده بکارت را نیز می افزودند اما پس از شناخت اعمال چندگانه لوزه ها و آپاندیس و اثر فیزیولوژی مهم آنها بر سلول ها و انساج دیگر حتی کسی از پستان های مردان نیز سئوالی نمی کند چه رسد اینکه بگویند پرده بکارت برای چه مقصد و مقصود آفریده شده است.

اشکال ناوارد دیگر مقایسه بین پرده بکارت و غلفه مرد می باشد که چون این زائد است و ختنه باید کرد آن هم را باید برداشت و آنقدر ناوارد مطلبی است که شما هم حق دارید اعتراض کنید که چرا از آن نامی آورده شد.

دسته ای گویند پرده حائل ورود میکرب هاست و سوراخ های طبیعی پرده همانند تمام سوراخ های بدن قوای دفاعی طبیعی کاملی را در اختیار دارند و اینکه حائل توسط همسر برداشته می شود به همان علت که ورود اسپرماتوزئیدهای گوناگون و اشخاص مختلف سبب می شود بدن پادزهرهای مختلف تهیه کند و مجموعه ای از تهیه شده ها هر نوع اسپرم وارد شده را خواهد کشت و به همین علت فواحش نازا و عقیم می شوند حائل و مانع ورودی متجاسرین یعنی پرده پس از دریده شدن به وسیله همسری که قوای دفاعی خاص و مخصوص خود از دیگران دارد همسر را نیز از این راه بهره مند می سازد.

آنچه طرفداران فراوانی دارد اینکه پرده سد طبیعی عفت است و اینکه مرد ندارد چون که نه قاعده می شود نه حامله و دختری که می گوید با خوردن قرص های جلوگیری یا به کار بردن ابزار و آلات از آبروریزی (در صورتی که آبستنی نامشروع برای آنان آبروریزی باشد) جلوگیری می نمایم باید گفت خوردن قرص و

جلوگیری نوعی مبارزه ضعیف بلکه مبارزه موقت با طبیعت است که در نوع شدیدتر و دائمیش در بستن لوله های رحم یا درآوردن تخمدان ها می توان جستجو نمود.

کسانی که به تکامل اتصالی تدریجی انواع عقیده دارند می گویند اعضاء غیرقابل استفاده در انواع متکامل هرچه به طرف بالا برود تحلیل یافته تا سرانجام از بین رفته یا خواهد رفت و اعضائی که مورد استفاده باشد با تکامل حیوان رشد بیشتری پیدا کرده و به شکل کاملتری در نوع بالاتر ظاهر می شود همانند مغز در انسان که لب های فرنتال و ... که مرکز تعقل و تفکر و لازمه زندگانی موجود برتر یعنی انسان است به تدریج از رده های پائین به بالا تکامل یافته و چین خوردگی های بیشتری پیدا می نماید همین طور است تکاملی که گذشت زمان بر پرده بکارت انواع از راه پائین به بالا اعمال داشته و نوع کامل تر از همه را در انسان به وجود آورده است.

آثاری از وجود پرده بکارت را در قسمت انتهائی خارجی مهبل حیوانات حدس می زنند و پرده نزد هیچ کدام جز سگ و گربه که به صورت هلالی و سطحی و نصفی در قسمت پائین یافت می شود وجود ندارد و نزد میمون ها نیز تکامل نیافته و همانند انسان نیست(1) و به همان نسبت که مغز پیشرفته است پرده بکارت نیز با انحرافاتی که باز نسبتی با اجتماعی بودن حیوان نیز شاید داشته باشد پیدا می کند تا به انسان برسد از این قرار:

1- نزد کره اسب کمی نمو کرده و در گوساله بیشتر است و شکل حلقه دارد.

اگر خر و گاو و ... ختنه کرده به دنیا می آیند و آدمی ختنه باید کرد. حیوانات به وسیله بال و پر و پشم و مو گرم می شوند و انسان لباس لازم دارد و هر چیزی از انسان را در نظر آورید تا آنجا که به پرده بکارت برسیم می بینیم نوعی ارتباط و وابستگی بین اعضاء آدمی با اوضاع و تحولات اجتماعی وی برقرار است که خواه و ناخواه باید بر خودش نیز ثابت شود یک موجود اجتماعی آفریده شده که باید پوستش، مویش، پرده بکارتش، آلتش همه و همه او را از اجتماع متأثر سازند و خود نیز بر اجتماع وارد باشند یعنی اجتماع فراموششان نکند.

دختری که در اجتماع خاص آورده شده زندگی می کند و اگر هنگام اولین آمیزش با شوهرش پرده داشت حتی او را سرزنش می کند و بی عرضه می خواند همین خود نوعی ارتباط منفی پرده با اجتماع است که اگر آن را از دست نداده باشد بی عرضه تلقی می شود و گفتم این از قراردادهای اجتماعی است که دو کشور در جوار یکدیگر هر دو دارای دانشمندانی و صاحب خردمندانی است یکی کمونیسم را می پسندد و دیگری با آن ضد است یکجا سرمایه داری آنقدر عزیز است که چون به هم رسند سلام و تعارفشان در کلمه «چند می سازی» یعنی درآمدت چه پایه است خلاصه می گردد و همسایه اش نقطه عکس و مقابل به عقاید سرمایه داری مانند دشمنی می نگرد که ضد بشر است. پرده داری و پرده دری هم یک جا خوب و جای دیگر بی عرضگی است اما طبق تحقیقاتی که به عمل آمده کلیه دختران حتی نزد آن مسلک و مرامی که گفته می شود بکارت به چه کارت آید چشمداشت خاصی

نسبت به آن رفیقی دارند که ازاله بکارتشان کرده است یعنی در ضمیر باطن کلیه دختران ارزشی برای پرده وجود دارد و پسرانی که بدون انتظار و توجه به نامزدی و قصد ازدواج ازاله بکارت کرده اند کمتر حاضرند دختر ازاله شده را به همسری برگزینند یعنی در ضمیر باطن پسرانی که در محیط آزاد یعنی در محیطی که پرده فقط به کار معرفی بی عرضگی می آید زندگی می کنند باز برای پرده ارزشی به حساب خود می آورند ممکن است بگوئید در آنجا که مانند ولایت دکتر اقتصاد نام آورده شده است و نمی دانند پرده بکارت چیست مسئله را چگونه تلقی می نمائیم؟ باید گفت درمونت کارلو هرگز کسی نسبت گناه به قمار نمی دهد! و نوع عامیانه اش که ابلهی سر در آب می نوشید گفتند اینگونه آشامیدن عقلت کم می شود گفت عقل چیست؟ گفت بیاشام! و اگر در محیطی بوده باشد که پرده سرمایه دختر محسوب گردد همانگونه که دزد ستمگر به قصد پاکباز کردن سرمایه داری کارگاهش را آتش می زند پسر یا مردی که ازاله بکارت کرده به قیاس و سنجش می آید و در هر صورت از طرف کلیه ادیان آسمانی پرده بکارت سنت عفت و در حصین و حصار بودن فرج زن محسوب گردیده و در تورات و انجیل هرجا نامی از آمیزشی و ازاله بکارت شده اظهار تنفر گردیده و معرفی مریم عذرا که قرآن نیز معظم لها را تحت عنوان «والتی احصنت فرجها» (91 الانبیاء) نمونه اعلای عفت و پاکدامنی و سیده زنان جهان عصر خویش معرفی می فرماید و در برابر آنقدر نصارا افراط کردند که چون حضرت مریم به بکارت ماندن و راهبه شدن و طرد تمایلات جنسی را مدح و ثنا کردند و زمانی برای مادران روحانی برای اینکه از یاد خدا دور نمانند

داشتنش را واجب دانستند اما اسلام پرده بکارت دختر را که باید به وسیله همسر عزیزش از دریچه عفت و عصمت به کناری زده شود هرگاه دیگری چنین کاری کرد به شوهرش اجازه می دهد در صورتی مایل به زندگی با دختر باشد باز اختیار تصمیم دیگری دارد که مهریه اش را بپردازد یا خیر یعنی پرده ای که از طرف دیگری دریده و اینک به شوهر رسیده شوهر را نیز می رسد نسبت به مهریه ای که بوی روا داشته هرگونه تصمیم مقتضی و لازم را بگیرد اما اسلام عزیز دو مکتب دارد مکتب اخلاق و مکتب مقررات و بدون آنکه شرحی دهم با ذکر مثالی آن را پخته و قابل هضم می نمایم:

دوست شما که بسیار نزدتان محترم است به شما می گوید رفیق از زندگی در خانه اجاره ای خسته شدم شما که او را دوست دارید و صاحب چند خانه اید می گوئید خانه فلان محل مرا دیده ای؟ آری. مشتری داشت که چهل هزار بخرد ندادم و به تو می دهم شما می روید و هرچه دارید حتی لباس ها و کتاب ها را می فروشید و برمی گردید که اینک چهل هزار اما دوست شما می گوید نمی دهم! چرا؟ فقط صحبتی شد پشیمان شدم صیغه که جاری نگردید! در اینجا مقررات که باید تحت شرائط مخصوصی به استحکام و قدرت واقعی اجرا گردد شما را گنهکار نمی شناسد اما مکتب اخلاق اسلامی شما را سرزنش می کند.

دختری ازاله بکارت شده گرفتید و مهریه دادید یا ندادید باید رعایت مکتب اخلاق اسلامی هم نمود و به خاطر خدا چون هرکس به قدر کفایت رنج دارد و دار بالبلاء محفوفه هم به اندازه لازم گرفتاری دارند شما باید سعی کنید اگر رنج بردار نیستید لااقل رنج به گزار نباشید و بر گرفتاری کسی نیفزائید. شما تصمیم خود را

لحظه اول بگیرید نه آنکه عمری دختری را سرزنش کرده او را در قلاده زخم زبان خود زندانی و به تازیانه جلوگیری از آبروریزی وی که تن بذلت ها می دهد مدام مجروح سازید.

با وجود آنکه همانند اسب دیوانه افسار گسیخته ای روابط جنسی رو به خانه فساد به سرعت روان است و روز به روز وضع روابط جنسی زننده تر و رو به تزاید می باشد اخیراً در کشورهای اروپائی و امریکائی تمایل بیشتری بین جوانان پیدا شده و مایل هستند حتماً با دختر «دست نخورده» ازدواج نمایند امروز به وسائل مختلفی پرده بکارت درست می نمایند یا پاره شده را بخیه می زنند و اخیراً روشی که دکتر زیلوزایدل (Sillo-Seidl) مجارستانی متخصص بیماری های زنان و زایمان در فرانکفورت ابداع و به جای دوختن با چسب پلاستیکی مخصوص در عرض دو دقیقه پارگی را به هم می چسباند (از همین چسب امروز برای اتصال بافت ها و عصب های جدا شده نیز استفاده می شود)

پرده بکارت ممکن است با آنکه پاره می شود خونریزی ندهد.

پرده چند جور است: حلقوی، هلالی، غربالی، عمودی، لوله ای، دوکی، دندانه ای که نوع اخیر قبل از آمیزش تصور پارگیش می رود که همواری و منظم بودن کنارهای مضرس پرده سبب روشنی آن می گردد.

سوراخ پرده از نوک سنجاق تا کلفتی انگشت و گاه دو انگشت با هم می باشد.

در جلد 14 مربوط به ورزش گفتم اغلب ورزش ها امکان دارد پارگی پرده بدهند.

پارگی پرده بیشتر در بخش پائین آن است.

پرده بدون سوراخ نیز وجود دارد که با قاعده شدن دختر و جمع شدن خون در پشت آن درد ایجاد می گردد. گاه پرده آنقدر محکم و غضروفی است که باید با عمل جراحی پاره شود.

در نزد برخی از دختران حتی اثری از پرده نیست و نزد بعضی آنچنان خاصیت ارتجاعی و سوراخی که قطورترین آلت شوهر هم وارد و خارج می شود بدون آنکه قطره ای خونریزی کند و چه بسا در اثر سانحه یا حادثه ای بکارت پاره شده باشد و خودم برای یک دختر چهار ساله بینوائی که بر شاخه ای از درخت افتاده و پارگی داده بود کمیسیون پزشکی کردم و به پدر و مادری دادم که اشک می ریختند و مومی کندند تا زمان ازدواج به مدعیان بدهند!

به افتخار کسانی که طرح این بحث برایشان جالب بود که پرده بکارت همانند رشد مغزی نوع کاملش در انسان دیده می شود آری به افتخارشان این مطلب را اضافه نمایم تا اگر مورد سئوالی قرار گرفتند که انسان در آمیزش همانند پستانداران دیگر عمل می نماید بگوئید:! اختلاف آنقدر هست که حتی گذاشته شدن عانه به عانه (زهار به زهار) در انحصار و اختیار انسان است و اعمالی مشابه آن که .....

استمناء

گاه سرکشی و طغیان انسان ها در مقام سنجش کمیتی و مقیاس کیفیتی از آسمان ها و آنچه آفریده شده سنگین تر و نابکارتر می باشد.

چه بسا تمام سفر او فرستادگان الهی بر امری اتفاق کرده اند که زشت است. پلید است. حرام است اما بنا بر مصالح و مقتضیاتی همان آلودگی از طرف انسانی یا اجتماعی حتی مفید و ضروری شناخته گردیده و با چنین وضعی گفته می شود که برای نابکاری هیچگونه دریغ و قصوری نشده است:

آدمکشی را همه بد دانسته اند اما به عناوین: پاسداری و حفظ صلح، پایان دادن بداختلافات، برقراری امنیت و ... قتل های دسته جمعی را به صواب و صلاح بشریت قلمداد و اقدام می نمایند و سر آخر هم به قول یکی از دانشمندان کسی که بر یک نفر غلبه کرد و وی را کشت قاتل محسوب است اما اگر اجتماعی را نابود ساخت و بر آنها غالب شد و هزاران نفر را کشت فاتح شناخته می شود.

لواط چون دستگاه های انتظامی و قضائی را معطل ساخته و سبب گسترش و امتلای زندان ها شده و بودجه مملکتی را تهدید به کاهش و کمبود می نماید قانونی و به صلاح عمومی است و حتی مقالاتی به نفعش نوشته و از عمل شنیع مذکور تعریف ها می نمایند.

شراب، قمار، دزدی و .... و هر گناهی تصور شود که بالاتفاق پیامبران الهی آن را مذموم شمرده حرامش کرده اند باز طرفدارانی دارد و از جمله مطلب مورد بحث یعنی استمناء و جلق زدن می باشد که هرچند کتاب های فراوانی علیه آن قلمی گردیده اما گوشه و کنار

جملاتی به نفع آن نوشته می شود و عجیب آنکه نویسندگان موافق اغلب همان کسانی هستند که گناهان دیگر را هم با شرایط و ضوابطی صواب بلکه صلاح معرفی نموده اند و از آنهاست آنکه می گوید: صرف اندکی مشروبات الکلی مفید می باشد و سخنی مشابه که استمناء کردن با فواصل زیاد زیان بخش نیست و اگر جلد هفتم اولین دانشگاه قسمت مربوط به الکل را خوانده باشید یقین حاصل کرده اید که خوردن حتی قطره ای مشروب مضر است و با ادامه مطالعه در این قسمت باور خواهید نمود که حتی یک مرتبه استمناء زیان بخش می باشد.

کسی که حکم خدا را دگرگون ساخت تنها در زمره کسانی نیست که منکری را معروف کرده است بلکه غیر از خودش نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد و همه پیامبران الهی صلوات الله علیهم همه و همه را در اتفاق به حرمت گناه (العیاذ بالله) چنین معرفی کرده که در اشتباه بوده اند و چه کسی نابکارتر از ستمکارانی که در برابر پیامبران الهی مکتب باز کرده و حاضر نباشند بپذیرند که روزی با پیشرفت علم جنبه های زیان بخش تازه ای کشف و به استمناء نسبت داده شود همان گونه که بسیاری از مطالب علمی مدت ها مسیری برخلاف آنچه پیامبران آورده بودند داشت و امروز مشاهده می کنیم به مسیر اصلی بر فطرت و موافق انبیاء برگشته است.

خدای متعال جماد را آفرید و اشعه های تابناکی در آنها قرار داد که نوعی دفاعشان است در برابر متجاسرین و ...

نباتات را آفرید که تا زنده اند و اعمال شیمیائی در آنها انجام می گیرد علیه قارچ ها و انگل ها و باکتری ها و عوامل متجاسر قدرت دفاعی داشته باشند (در جلد دوم آنجا که از دستور حضرت یوسف

مبنی بر ذخیره کردن گندم های در خوشه برای سال های قحطی بحث شده و همه از قرآن است شرح داده شد)

حیوانات را به پادزهرها و گلبول های سفید و متحرک و ثابت و سلول های همبندی و ... مجهز ساخت تا باکتری ها و عناصر متجاسر و اجسامی که برای کشور بدن خارجی و بیگانه تلقی می شوند بهر نحوی است نابود سازند (در جلد اول آنگونه جالب از جنگ بدن با میکرب ها بحث شد که یکی از مجلات پزشکی وزین کشور(1) دو مرتبه آن را به نقل از کتاب منعکس ساخت)

اجتماع ملت ها، میمون ها، دلفین ها را راهنمائی فرمود بلکه آفرید و به روش مادر شاهی یا طریقه دیگر وسیله دفاع و دوری از بدی ها آموخت و زنبورعسل و مورچه و موریانه و هر جنبنده دیگری چه به روش اجتماعی آفریده شده چه نشده باشد هرکدام را به طرزی خاص دوری از پلیدی ها و زشتی ها یاد داد.

برای انسان اجتماعی تر از همه پیامبرانی فرستاد تا همانند نسوج همبندی و گلبول های سفید که به جان دردها، رنج ها، بیماری ها، پلیدی ها می افتند و از خود گذشتگی و فداکاری می نمایند آری همانند مدافعین سلول های بدن و عناصر بدن و اعضاء بدن پیامبران نیز با فداکاری و از خود گذشتگی و به شهادت رسیدن گناهان، پلیدی ها یا زشتی ها که بیماری ها و رنج های اجتماع اند همه و همه را از بین ببرند و کشور اجتماع را خالی از شیطان ها و زهرها نمایند.

پادزهری که پیامبران تهیه می نمایند آنچنان پادزهری است که دشمنان را خسران و دوستان را شفاء می باشد که همان آیات

1- پزشک خانواده

الهی است (و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمه للمومنین ولا یزید الظالمین الا خسارا- 82 الاسراء) و عجبا که برای دوستان هم شفاست هم رحمت هم بدن را به سلامت دارد و هم اجتماعشان هم این سرایشان و هم آن سرایشان.

باز به یاد جلد 11 افتادم آنجا که نظریه هائی داده و از دانشگاه تهران درخواست کرده بودم حافظ حقوق علمی نویسنده، شاگرد خودش باشد و به نظریات قبلی می افزایم مطلب دیگری را که نشان مجددی است از برهان یکسان و یکنواخت بودن عالم آفرینش و اینکه سازمان دهنده همه و تربیت کننده همگی ذات مقدس عالم مدبر حکیم یگانه ای است که سلطه و حکومتش بر سراسر آنچه آفریده از کوچک ترین ذرات تا بزرگ ترین اجرام مستولی و مقبول می باشد و نظریه فعلی که آن را به دست توانای محققین و پژوهشگران می دهم چنین است: گیاهان نیز در ساختمان خود و هم برای دفاع خود دارای پادزهرهائی هستند همان گونه که بسیاری از آنها زهر دارند. مار که مار را می زند و مسموم نمی شود چون ساختمان شیمیائی بدنشان خاص خودشان بوده و برای آنها و جهت زنده ماندنشان ساخته شده و مفید است اما همین که زهرمار وارد محیط شیمیائی انواع دیگری شد مانع به انجام رسیدن اعمال شیمیائی و فعل و انفعالات حیاتی موجود نیش خورده به طور طبیعی می شود.

گیاهان زهردار هم اگر حیوان را بزنند و چه بسا گیاه زهردار دیگر را همین گونه که می توانند طرف را زهرآگینش سازند و اعمال شیمیائی جثه اش را مختل کنند حاشا و کلا که پروردگار وسائل دفاعی در آنها قرار نداده و پادزهرسازی را به آنها عطا نفرموده باشد

یعنی به همان دلیل که گیاه زهر دارد پادزهر هم دارد و شاید خواص درمانی گیاهان از همین قسمت (وجود زهر و پادزهر) شروع می شود. سلول ها، گلبول ها، عناصر بدنی همه و همه با متجاسر می جنگند و در صورت لزوم پادزهر تهیه می نمایند اما آلوده شدن آدمی به گناه که برخلاف فطرت ساختمانی آفرینش است سبب نمی شود بدن عکس العملی نشان دهد و پادزهری تهیه نماید و آیا گناه و بدن با یکدیگر ارتباطی دارند و خلاصه خصایص یک گناه چیست؟

میکرب متجاسر به بدن حمله می کند بدن به دفاع برخاسته سربازانش را بسیج می نماید و در صورت لزوم پادزهری تهیه و به مقابله با دشمن می شتابد اما گناه، میکرب مخصوص یک بدن نیست که بتوان با از بین بردن متجاسر یا دور ساختن بدن یا به وسیله قطع رابطه بین متجاسر و بدن برای حفظ سلامتی بدن کاری انجام داد بلکه گناه به همان نسبت که جان بر بدن برتری و افزایش دارد قدرت آلوده کنندگی اش بیشتر و وسیع تر است یعنی میکرب کشور جسم را مورد حمله قرار می دهد و گناه مملکت جان و اجتماع انسان ها را و به همین لحاظ سربازان فداکارش پیامبران و پادزهر تهیه شده اش که باتوجه به موجودیت شیطان به صورت آیات و مقررات مهیا و آماده شده است خصایص یک گناه بلکه عوارض گناه را به صور گوناگون زیر معرفی می نماید؛ خصایصی که به وسیله پیشوایان اسلام برشمرده شده و به ویژه در نهج البلاغه به عالی ترین وجه مورد مداقه قرار گرفته است و به تفصیل در جلدهای مربوط به روان بحث خواهد شد:

1- گناه عامل زیادت طلبی دارد از کم شروع می شود و به تدریج افزایش می یابد.

2- ارتکاب به گناه قبح آن را برمی دارد و علت اینکه عامل زیادت طلبی در گناه نیرومند است همین برداشت قباحت از گناه می باشد که در نتیجه گرایش به طرف گناه را با هر مرتبه تکرار بیشتر می گرداند و به تدریج ملکه آدمی گردیده سرشت ها جزوی از انساج در می آیند.

3- عامل به گناه حاضر به شنیدن اینکه عامل گناه بوده نیست تا آنجا که نمی توان وی راحتی به همان نام خواند: بزانی گفته شود زناکاریا به کسی که دزدی کرده بگویند دزد عصبانی می شود و همه دوست دارند اجتماع آنها را مقدس و تکریم کند.

4- زمان لذت از گناه کوتاه و زودگذر است اما سرزنش ها و اندوه فراوان را به دنبال دارد (قال علی علیه السلام: العیش اولها طرب و آخرها عتب؛ و روایات دیگر)

5- یعرف المجرمون بسیماهم: شناخت گناهکاران هم به وسیله نیکوکاران انجام می گیرد و هم توسط گناهکاران. به وسیله نیکوکاران که تاب هم نشین شدن، هم سخن شدن و هم ... شدن آنها را ندارند تا آنجا که چون پای به مجالسشان گذارند در دهشت و وحشت به سر می برند و مترصد فرار از آنندو روایت: المنافق فی المسجد کالطیر فی القفس مصداق خوبی از آن است و نیز روانشناسان ثابت کرده اند شناخت مجرمین به وسیله مجرمین آسان تر صورت می گیرد و یک نفر زناکار یا لواط کننده، فاعل و مفعول زودتر از هرکس می توانند طرف خود را در میان جمعیت بشناسند و گناهکاران دیگر به طرزی خاص.

6- چند مرتبه تکرار شد که قرآن فرماید هرچه نیکی

است از خدا می رسد و هر بدی است از نفس خودتان می باشد از این رو اثر گناه که ریشه انسانی دارد باطل می باشد و باطل زهوق و رفتنی است (ان الباطل کان زهوقا- 81 الاسراء) اما خوبی که ریشه الهی و ابدی دارد برجای می ماند و نسل اندر نسل تا پایان جهان آیندگان را متأثر می نماید و اینکه اجتماع آینده را چگونه می سازد و چسان پرورش می دهد چند مرتبه شرح داده شد.

7- گناه عامل زیادت طلبی دارد و گفتم علتش اینست که قبح عمل کم می شود و لذا کمیت در برابر کم شدن کیفیتش زیاد می گردد و بدتر اینکه برای عامل، کششی به سوی لذت گناه جزو عادت می شود و در نتیجه کنترل تقوا اندک اندک کاهش می یابد و در روایت است که نقطه سیاهی در قلب آدمی است که با افزایش گناه وسعتش افزون می گردد تا همه دل را سیاه می کند.

8- خدای ممکنست توبه از گناه را بپذیرد ولی گناه توبه گناهکار را قبول نمی کند مثلاً خدا توبه زناکار را می پذیرد اما سفلیس توبه کسی را نمی پذیرد و شخص را مبتلا می سازد.

9- خطرناک ترین عوارض گناه کم شدن ظرفیت افاضه از فیاض است یعنی به فرض آنکه رو به کمال رفتن انسان یا خواب دیدن یا علم آموختن و مهم تر از همه باتقوا شدن و بالاتر از همه با خالی کردن دل از غیر خدا قطعی باشد و با این وضع خدای ناکرده گناهی صورت عمل گیرد و بلافاصله عامل توبه کند اما به فرض قبولی توبه رو به کمال رفتن نقص می پذیرد و آنگونه که باید و شاید دریافت ها به کمال نمی رسد و مثال عامیانه اش همانند اتومبیلی است که پنچر کند اما زاپاس بگذارد و به راه افتد که هرگز راننده در مورد ماشین

خود در وضع دوم همانند وضع اول فکر نخواهد کرد.

حتی اگر القاء شبهه ای شود و بلافاصله از نیت دور و طرد گردد باز رو به کمال رفتن را متأثر می سازد و نمونه اعلایش بدین مضمون است: دو نفر با هم به جهاد شتافتند و سعادت شهادت یافتند یکی وجه شبه آن دو را که در درجات مساویند نزد نبی گرامی نقل کرد حضرت فرمودند: آن یکی بر دومی برتر و مقامی والاتر دارد. پرسیدند چرا؟ فرمودند: در میان راه برای دومی القاء شبهه شد که نکند در اشتباه است اما بلافاصله تصمیم قاطع بر جهاد کردن گرفت و سپس به درجه رفیعه شهادت رسید در صورتی که اولی به سرعت و بدون القاء شبهه به سوی کمال می رفت و رسید.

10- نمی خواهم درباره کسی که معتاد به استمناء شده و با دیدن رنگش، چشمش، ضعفش، وضعش، حالش و ... بهترین معرفت نسبت به عوارض استمناء حاصل می گردد مطالبی بنویسم و از اینکه مبتلایان به لرزش دست، سوء بینائی، کاهش قوه باه، تغییر صدا، لاغری، رنگ پریدگی و ... مبتلا می شوند(1) بحث کنم زیرا هنوز کسی جرئت نکرده از کسانی که معتاد به استمناء شده اند استمالت نماید و از آنها دلجوئی به عمل آورد و بگوید پایان شب سیه سپید است(2) و کتاب ها پر از ذکر بیماری های ناشی از استمناء

1- ابتلای به بسیاری از مواردی که می گویند جز نزد معتادان عاری از حقیقت است.
2- جز در ایران که خانم هنرمندی کتابی نوشت. هنرمندی که پس از چندی در حال مستی تصادف کرده و درگذشت اما در اروپا و امریکا نویسندگان چندی در مجلاتی وابسته به جمعیت های طرفدار استمناء و لواط و زنا و ... این کار را دارند.

می باشد و ... بلکه مقصودم از ذکر عوارض مترتب بر گناه در پاسخ کسانیست که در برابر ادیان الهی مکتب باز کرده و بالاترین سخنی که به گمان خودشان بزرگترین دلیلشان است چنین آورده اند:

خود جلق نیست که زیان آور می باشد بلکه ترس از آن در نتیجه شایعات نادرست است که پر شکنجه و جانکاه است و سخن دیگر که سرلوحه مکتب اخلاقی آنها بلکه برهان همان یک نفر به نفع استمناء معتدل است: جلق معتدل به خودی خود به هیچ وجه نه زیان بدنی دارد و نه زیان جانی.

ناگفته نماند زمانی که روانشناسان و روانکاوان و تحقیقات جدید پزشکی معلوم نکرده بودند یک مرتبه جلق زدن چه زیان هائی دارد و از جمله چه در جلق معتدل و چه در آمیزش مشروع با هر انزال مقداری اکسیژن از اعضاء رئیسه بدن (مغز- قلب- کلیه) برداشت می شود جلق معتدل تجویز می شد و گذشت آن زمان و همان گونه که بارها گفته شد علم در پایان به آنجا می رسد که از اول پیامبران الهی رسیده بودند.

شما گرچه مختصر معلوماتی داشته باشید می توانید مبتلایان را متوجه برداشت اکسیژن از اعضاء رئیسه بدن نمائید. نبض کسی که مثلاً 72 ضربه در دقیقه دارد بلافاصله پس از استمناء بیشتر می شود برای جبران کمبود اکسیژن در اعضاء رئیسه و لذا در اوائل حتی برداشت اکسیژن از روی نبض معلوم می گردد کم کم با جلق زدن بیشتر احساس سوزش در مغز و ... می شود که علت مراجعه بعضی مبتلایان را به پزشک تشکیل می دهد.

دهمین عارضه مترتب بر هر گناه و از جمله جلق زدن کم شدن

توانائی عامل برای لذت بردن از همان گناه است یعنی کسی که استمناء می کند بدون شک اهل تقوا و در سطح والائی از ایمان نیست و به ندرت نزد معتقدین مبتلایان به عمل مذکور را می توان سراغ گرفت بلکه بیشتر کسانی آلوده می باشند که جوان نورسی بوده و کشش حتی معتدلی هم به سوی مذهب نداشته اند یا نزد کسانی یافت می شود که به بی بند و باری دیگری هم علاوه بر استمناء دچارند از این قرار:

همان گونه که هر گناه بالاخره روزی عامل را دفع می کند و سر خور می سازد یعنی زمانی پیش می آید بهترین مشروب برای مشروب خوار آماده است اما کبدش اجازه شربش را به وی نمی دهد عالی تر وسیله برای زناکار مهیاست و توانائی ندارد و به همین قیاس و سنجش مبتلا به استمناء

به فرض کسی که N مرتبه جلق زده یا آمیزش مشروع کرده و در 40 سالگی از پا درآمده است! باید توجه داشت که اگر N+100 عمل کرده بود حتی چند روز یا چند ماه قبل از 40 سالگی ناتوان می گردید و در صورتی که N-100 مرتبه بود زمانی پس از 40 سالگی بیمار بود (با در نظر گرفتن استعداد، بنیه، سلامتی قبلی و شرایط و ضوابط دیگر) و به همین قیاس و سنجش به تدریج از رقم N بردارید خواهید دید هیچ عمل و گناهی نیست که یک مرتبه انجام دادنش عمل یا گناه نباشد و همان یک مرتبه هم اثر رو به کاهش رفتن یا اثر سوء خود را ندهد.

از این رو باید دید استمناء یک عمل است یا یک گناه و چه بهتر که عنوانی باز کنیم برای:

استمناء فقط برای یک مرتبه

کسی که استمناء می کند و تازه شروع کرده بلکه برای اولین مرتبه می باشد که دستش را به طرف پا برده است یا پیرو یکی از ادیان آسمانی می باشد یا معتقد به دینی نیست و کسی که اطلاع بر حرمت استمناء ندارد در همین قسمت مربوط به استمناء جزو دسته دوم محسوب است گرچه متدین جغرافیائی و منطقه ای بوده باشد (صرفنظر از استمناء تکلیف نرسیده ها که خواهم گفت)

از آنجا که هیچ دین آسمانی استمناء را تجویز نکرده است و پیروانشان به همین لحاظ آن را گناه و عاملش را گناهکار می شناسند از این رو حتی برای یک مرتبه، استمناء کننده احساس گناه می کند و احساس گناه همان نیروی تبدیل شده به تنفر از خود است و کسی که حتی یک نوبت از خود متنفر شود جسم خود را به راهی دون رضایت روانش رها ساخته و در نتیجه دچار تزلزل شخصیت شده و اگر عمل مذکور تکرار شود مبدل به اسکیزوفرنی (شیزوفرنی) که ما آن را جنون جوانی می گوئیم می گردد که عاری از هرگونه فعالیت انسانی است.

درست است که اکثریت قریب به اتفاق جمعیت همان گونه که آمار نشان داده حتی برای یک مرتبه استمناء کرده اند و در برابر اشخاص مبتلا به جنون جوانی بسیار رقم کمی را نشان می دهد اما مسئله ای را که اخیراً شناخته شده و همانند کلیه مسائلی که در زیر گفته خواهد شد متدین و بیگانه را مشمول آن خواهد ساخت به شرح زیر می باشد:

قبل از جنون جوانی مرحله درون گرائی است و کسی که استمناء کرد چه معتقد و چه بی اعتقاد همین که از خودش به جای همسری که باید آرامش بخش وی بوده باشد استفاده نمود برداشت از خود به جای همسرش سبب در خود فرو رفتن و از خود برداشتن و انتخاب عزلت می شود که تشدید کننده آن هم مهیاست زیرا محل پنهانی برای انجام استمناء عمل را بهتر و گواراتر جلوه اش خواهد داد و بدون مزاحم کار به لذت و بلکه به نظر وی به ثمر می رسد.

هرچند کسی که یک مرتبه استمناء کرده بدون شک با جنون جوانی و درون گرائی نمی توان پیوستگیش داد اما:

هر عمل یا گناه برای اولین مرتبه کلید خانه آن عمل یا گناه محسوب می شود و ظرف سالم را شکسته می سازد:

شما از آنجا که برای مادر خود احترامی قائلید و هرگز حاضر نمی شوید بوی دشنام دهید با آنکه یک مرتبه دشنام دادن بوی نه زیان جسمی وارد می سازد نه روحی آیا حاضر به دشنام دادن وی خواهید بود؟ حتی ممکنست به شما ارفاق کرده اجازه دهیم قبلاً از مادرتان هم اجازه بپرسید و پوزش خواهی نیز بنمائید و سپس دشنام دهید ! آیا حاضرید؟

اولین ارتکاب به گناه کلید خانه گناه است و آنقدر اثر فتح البابی دارد که ناراحت کننده و گاه کمرشکن می باشد کسی که اتومبیل زیبا و قشنگ خود را از کمپانی تحویل گرفته و مدت هاست در آن لمیده و هرکجا خواسته رفته همین که گناه را از اتومبیلش دید یعنی اولین عیبی که از ماشین سر زد، دلش می شکند و می گوید ای وای که خرج شروع شد و سد شکسته گردید. بدن بر فطرت

آرمیده و بر نواری از اعتدال چرخیده اینک فقط یک دست دهنده و عطابخش که بوی ارزانی داشته اند به پایش دراز شد و استمناء کرد ای وای که ماشین خرجش و کسرش آغاز گردید و بوی آلودگی ها بعدی به مشام رسید. برای آزمایش یک عده جوان نورس را که هرگز استمناء نکرده بودند انتخاب کرده به دو دسته مساوی تقسیمشان نمودند به صد نفر از یک دسته پس از آنکه روزهای متوالی از عادت به استمناء و زیان های جسمی و روانی مترتب بر آن شرح داده شد و گوشزد گردید که چه زیان هائی دارد ضمن آنکه از همه قول گرفتند استمناء را تکرار نکرده و فقط برای یک مرتبه عمل نمایندن پس از مدت کوتاهی مشاهده گردید در میان کسانی که یک مرتبه آزادی عمل یافتند اشخاص مبتلا فوق العاده بیشتر از دسته دیگر است و قبلاً شرح دادم همان اولین ارتکاب قبح عمل را از بین می برد و عامل ملاحظه خواهد نمود نه تنها زیان های جسمی و روانی را نمی بیند بلکه لذتی هم می برد و کاری موافق طبع بر عصیان آرمیده اش صورت انجام می پذیرد اما از عاقبت آن بی خبر است.

فرد در برابر اجتماع انسانیت ناچیز است و مسئله گناه، آلوده کردن اجتماع است و اگر می توان اجازه داد به یک فرد که اجتماع بزرگ هم از افراد تشکیل می شود آری همان یک نفر معتاد شود می توان به یک نفر هم که اجتماعی از سلول های تناسلی است اجازه داد جلق بزند.

ممکنست گفته شود یک مرتبه جلق زدن برای کسی که شب های متوالی احتلامی برایش رخ می دهد چگونه تلقی می شود؟ فقط می توان فرض نمود یک مرتبه بیشتر محتلم شده است!

باتوجه به اینکه قطعی و مسلم گردیده است بسیاری از حیوانات حتی ماهی و گربه و ... خواب می روند و خواب می بینند و خواب دیدن از اصول مسلم تکامل مغزی است احتلام شبانه صورت دیگری دارد مغز سیر تکاملی خود را می پیماید که انزال صورت می گیرد اما مبتلا به استمناء انرژی عقلانی خود را در زمان اشتغال به راه سدکننده تکامل کشانده و در حالی که دارنده آمال و آرزوهای شیطانی و مخالف مسیر عمل خواب دیدن است برداشت می کند و چه بسیار زیبا و عالی فرموده اند نبی گرامی که چون آلت سفت شد دو ثلث عقل از دست رفته است (اذا قام الذکر ذهب ثلثا عقله)(1) یعنی اگر ثلث مانده توانست عقالی به پای عامل بزند موفق به جلوگیری می شود و الا به دنبال نعوظ یا جلق است یا زنا یا ... و به هر صورت نوعی بی عقلی.

هیچ اجتماعی اجازه می دهد یک نفر که جزئی از اجتماع است حتی برای یک لحظه دو ثلث عقلش را از دست بدهد؟

زنا برداشت از طرفین است، لواط برداشت از طرفین است، استمناء برداشت از خود، و نمی توان آمیزش که حق فطری اجتماع است با استمناء که ضایع کردن حتی حق خود به طور مستقیم و حق دیگران غیرمستقیم است مقایسه نمود!

مصیبت بارترین استمناء حتی برای یک دفعه آنست که خدای ناکرده برای شخصی روی دهد که در تلاش دور شدن از گناه و درصدد انتخاب راه کمال و سعادت بوده است که ناگاه متوجه می شود توقفی در پیشرفتش با ارتکابی که از آن خلاصی نتوانسته روی داده

1- صفحه 10 جلد 2 جامع السعادات نراقی چاپ نجف

است (البته این مسئله نزد کسانی که استمناء را گناه می دانند معتبر است و دیگران به طرز ناخودآگاه دور می سازد)

اولین استمناء نه تنها فتح باب گناه است بلکه جستجوگر انتخاب راه گناه می باشد و روایتی بدین مضمون داریم که در بهداشت روانی از آن بحث خواهم کرد: مردی گناهکار که ادعا داشت برای اولین مرتبه است که آلوده به گناه شده نزد امام اقرار به ارتکاب نمود امام فرمود خدای متعال ستارالعیوب است و به زودی عیب کسی را آشکار نمی سازد و کمتر کسی در ارتکاب اول گرفتار می گردد. کسی که می خواهد برای اولین بار زنا کند نه تنها فتح باب کرده بلکه جستجوگر بوده و در تهیه مقدمات و تشریفات گناه کوشیده و راه گناه کردن را هموار ساخته است یعنی برای دفعه اول لرزیده و ترسیده و پنهان شده و تاریکی راه رفته و به پدر مادر دروغ گفته و به دوستان حقه زده تا به گناه رسیده اما برای دفعات بعد راه مراجعه را هموار ساخته است:

اولین استمناء هم گناه است هم مقدمه گناه و هم از تشریفات گناه و عجیب اینست در بین کسانی که حتی یک مرتبه استمناء کرده اند و طی در دبرزن را خوشایند است زیرا مهبل نمی تواند فشاری که برای اولین استمناء به آلت وارد آمده و لذت بخشیده وارد سازد و مگر در روان شناسی به اثبات نرسیده اولین برخورد لذت بخش همیشه پایه و زیربنای لذت بخشی های بعدی است تا آنجا که برای شخص اگر اولین معاشقه با زنی که چشم معیوب مخصوص دارد بوده باشد همیشه انتخاب چشم مشابه برایش آرزو و امید است و کسی که برای اولین مرتبه به جای جنس مخالف خود را برای استمناء انتخاب

کرده یعنی برداشت لذت از خودش بود به همان اندازه درون خودش فرو رفته و حتی برای یک مرتبه تا یک اندازه درون گرائی را انتخاب کرده و موضوع درون گرائی آنقدر اهمیت دارد که حتی مکتب داران سوای مکتب های آسمانی هم آن را نوعی ابتلای خطرناک برای بشریت محسوب داشته و می گویند در نتیجه درون گرائی شخص دور از اجتماع، ترسو، حساس و ... بار خواهد آمد.

از آغاز تا پایان که مرد و زن خود را آماده آمیزش می نمایند به هر قسمتی و حتی جزئی از رفتار و اعمالشان چه ارادی و چه غیر ارادی توجه شود می بینیم همه و همه برای آمیزش مشروع در نهادشان بودیعت قرار داده شده است. نعوظ را بنگرید در هر حیوان به تناسب ابزار و آلت آمیزشی هر دو جنس نر و ماده آفریده شده تا آنجا که عمل مخصوص سگ که پرش منی به طرف رحم لازم نمی باشد حیوان بدون وزیکول سمینال خلق شده است اما آدمی دارای عضو مذکور می باشد تا منی به طرف رحم با جهش ریخته شود و در موارد احتمالی که آلت های کوتاه یا ... از آن جمله است باز هم قانون صیانت از نسل برتر باشد و آلت کوتاه یا ... را با پرتاب منی به دهانه رحم جبران کند و اگر عیبی در کار نبود باز هم نطفه به سوی جایگاه مخصوصش سوق داده شود اما از کسی که یک مرتبه جلق زدن را عیب ندانست باید پرسید نعوظ و جهش و انزال برای این خلق شد که تو با دست نوازش دهی و لذت ببری و بپرانی؟! و کجای ساختمان اعضاء تناسلی مجوزی برای یک مرتبه جلق زدن است؟

در بحث بسیار مختصری که از لواط خواهم کرد به اثر ضد

میکربی مایع پروستات اشاره خواهم نمود اما مگر ضد میکربی بودن آن برای حفاظت کرمک ها از متجاسرین است یا برای اینکه جلق زده شود یا ...

باز به شما بگویم: یک مرتبه جلق زدن یعنی کلید عمل مذکور را به کار بردن و راه همان عمل یا همان گناه یا گناه بزرگ تری را هموار ساختن و قبح عمل را از بین بردن و راه کمال و تکامل را سد شدن و عملی برخلاف فطرت انجام دادن و صدمه به جسم و جان وارد ساختن و روح عصیان در برابر مقررات را پرورش دادن و به درون گرائی تمایل یافتن و اگر شخص معتقدی است به علت بی ضرر معرفی کردن آن به وسیله نفراتی از همه مهم تر گناه بزرگ را ناچیز انگاشتن.

انعطاف پذیری انسان از یک طرف که عقل را در مواردی از دست بدهد مانند مستی از خمر- مستی از نعوظ- مستی از هوا و هوس- مستی از مکنت و ریاست در برابر آنچه از عقلش خواسته اند آیا کافی نیست که درباره استمناء حتی برای یک مرتبه گفته شود نبی گرامی فرمودند اذا قام ذکر الرجل ذهب ثلثا عقله(1) و در مقام مقایسه با شخص مست از الکل که در حال مستی به کلی عقل ندارد یا شخص مست از موارد قلمداد شده دیگر که سراسر سال را در وضعی که عقل را به غل و زنجیر کشیده به سر می برد شخص در حال نعوظ اگر ثلث باقیمانده عقلش توانست او را مهار کرده نجات دهد که هیچ والا برای بد معرفی کردن حتی یک مرتبه استمناء که نعوظ بلاثمر هر ضرری را در بر دارد همین حالت ذهب ثلثا عقله و از دست دادن دو ثلث عقل اگر برای چند ثانیه هم هست کافی می باشد و باز این قسمت را با بحث چند مرتبه تکرار شده خود پایان دهم.

1- جامع السعادت نراقی جلد 2 صفحه 10 چاپ نجف

در رحم شناور بودی دست و پا داشتی که به کار شنا نمی آید و در محیط تنگ رحم زائد و اضافی به نظر می رسید بعد معلوم شد که در این جهان آنها را لازم داری اما نه برای استمنا! در این جهان تنگ که فرصتت نیست از آن فرار کرده به ماه و مریخ به روی باز فکر و عقلی زیادت داری بعد معلومت خواهد شد عقل برای جهان دیگر بوده است تا تو را به سعادت برساند (العقل ما عبد به الرحمان واکتسب به الجنان) به یاد دو روایت حضرت باقر به اوضاع و احوال خودت و آنچه با ثواب و عقاب ارتباط داری و از پیش فرستاده ای بیندیش که فرمود: عجبا لمن یحتمی من الطعام مخافه الداء کیف لایحتمی من الذنوب مخافه النار (درشگفتم از کسانی که از غذای فاسد پرهیز می کنند که نکند بیمار شوند اما از گناه نمی پرهیزند که خوف در آتش افکندشان می رود) عجبا لمن یتفکر فی ما کوله کیف لایتفکر فی معقوله (عجبا که آدمی به خوردنی هایش و آنچه رشد جسمی اش را درخور است توجه می کند اما درباره آنچه رشد روانیش را سبب می شود نمی اندیشد.)

آیا دست را در رحم از پیش برای تو خلق کردند که بیائی و چون رشید و بالغ شدی آن را به کار جلق زدن ببری.

اصولاً فرمول کلی اسلامی است که مرد نباید به شکل و وضع زن درآید از اندکش که زیور و زینت کردن و لباس زنانه پوشیدن است تا جائی که خودش را به جای زنی به کار استمناء گرفتن باشد و در نوع بسیار دور از حق و فطرت بودنش خود را به جای همسر در اختیار دیگری قرار دادن!

زن خود را مردنما کردن یا مرد خود را نامرد نشان دادن

استمناء نیست که طرفدارانی داشته باشد حتی همه روانشناسان متفق القولند زن مبتلا به استمنا بلکه استشها و مرد مبتلا اگر تمایل به نمائی طرف دیگر داشت یعنی اگر مثلاً دختری بود که لباس مردانه می پوشید یا جوانی که موی زنانه داشت درمان کردنش سخت تر است و عوارض دیگر که شرح خواهم داد.

درمان پزشکی

ممکن است پرسیده شود راه نجات از استمناء چیست؟

با آنکه جلد درمان شناسی و اسلام بعدها خواهد بود به طور استثناء به اشاره ای راه چاره و درمان گفته می شود:

بزرگ ترین راه جلوگیری توجه به جهاد اکبر که جهاد با نفس و داشتن همت عالی است می باشد اما اگر توفیق نیست و نشد: عامل باید همیشه کسی را با خود داشته باشد و چه بهتر که با پدر و مادر یا برادر بزرگتر خود باشد حتی در حمام به تنهائی نرود و در اطاق مطالعه به تنهائی ننشیند و ...

شکیات نماز فراگرفتن برای کسی که در نماز هرگز شک نمی کند هیچ فایده ای جز افزایش معلومات ندارد اما بر کسی که در نماز شک می کند فراگرفتنش واجب می شود به همین نحو کسی که ازدواج نکمرده تا زمانی که به همین علت چشم چرانی ندارد، جلق نمی زند و ... خواست داماد شود نخواست مختار است اما اگر ابتلائاتی پیش آمد ازدواجش واجب می گردد و بسیاری از مبتلاشدگان به استمناء از این راه نجات یافته اند چه ازدواج دائم چه موقت.

دور شدن از زمان ها و مکان های مفسده جو و محرک چون

سینماهای مبلغ و مجلات مبلغ شهوت و دوستان ناباب و ... تهیه برنامه های سالم تفریحی، تقویت عمومی جسمی و روانی از راه تلقین به خود، خسته به بستر رفتن و از همه مهم تر استمداد از مواهب و انرژی های دینی است که مختصری شرح داده می شود: (ناگفته نماند جلق روحی نزد دختران وجود ندارد یعنی ممکن است پسران شخصی را درنظر آورده عمل نمایند اما دختران جلق روحی ندارند و یک عضو را انتخاب می نمایند)

باز برای چندمین مرتبه تکرار می کنم: دولت می خواهد یکی را رئیس کند خودش می داند عرضه ندارد ناتوانی خود را به عرض می رساند پاسخش می دهند معاون یا معاونان با عرضه ای برایت می گذاریم.

شما می خواهید اول آقای خودتان باشید و خود را در برابر هوای نفس و شهوات محفوظ بدارید یعنی میل دارید تقوا داشته باشید و از جمله در یک مورد مثلاً مایلید جلق نزنید اما نه می توانید آقای خودتان باشید نه آقای دیگران و کسی که نتواند رئیس خود باشد به طریق اولی نمی تواند بر دیگران ریاست کند رئیس دزد قمار باز شرابخوار چگونه بر دیگران آقائی کند او در استخدام هوای نفس است اما اگر حاضر شدید دست از اعمال زشتتان بردارید اما عرضه و همت آن را ندارید خدای متعال دو معاون خوب برای چنین کسان تعیین فرموده است واستعینوا بالصبر والصلوه (صبر و نماز- روزه و نماز را معاونان خود سازید) و اگر نتوانستید دست از گناه بردارید روزه بگیرید نماز نافله مخصوصاً شب بخوانید و صبر و شکیبائی اختیار کنید بدون شک موفقید زیرا در این دو عمل همه

چیز هست از تلقین به نفس- تمرکز قوای دفاعی، دوری از مفاسد (ان الصلوه تنها عن الفحشاء والمنکر) و .... و بدون شک نماز و روزه شما را از هر گناه باز می دارد.

بر پدران و مادران است که فرزندان را ختنه نمایند تا خارشی ایجاد نشود و دست کودک به آلتش از راه خاراندن آشنا نگردد.

هنگام باز و بست کردن کودک به آلتش ور نروند و اگر کلفت یا نوکری است مراقب باشند آلتش را نوازش ندهند و مخصوصاً اگر در بیمارستان بستریش کردند چنین عملی با وی نشود و از کمک پرستاران و بهیاران بخواهند که کودک را به دست پزشک آرام کنند نه .....

هر وقت دست کودک حتی به قسمت بالای رانها متوجه شد باید او را به تدریج آموزش داد که موضوع وحشتناکی به سراغش نیاید و .....

واستعینوا بالصبر والصلوه

بفکرتان رسید که جوان نورس اما تکلیف نرسیده مسئله ای جدا از روزه و نماز دارد و فکر درستی است.

اگر به فرزند بگوئید مادرت از اینکه تو به جلق زدن مبتلائی بیمار شده- تو پسر بد عملی و از ما نیستی- برادرت از تو بهتر است- کاش تو دختر بودی (یا به دختر که کاش پسر بودی) تو نمی توانی بعداً داماد (عروس) شوی- آخر کور یا دیوانه می شوی تو را همه مردم زشت می دارند- بالاخره آلتت را می بریم .... هرچه از این قبیل بگوئید یا هرگونه خشونتی پیش گیرید اثر

نامطلوبی روی فرزند خواهد گذاشت و شاید درباره اثرات نامطلوب هر قسمت به تدریج بحث شود به عنوان مثال اگر به دخترت بگوئی کاش پسر بودی سعی می کند لباس مردانه بپوشد و زلف ها را مردانه و یا حالت مخصوص آرایش دهد و سینه بندهای محکم به بندد که پستان ها پیدا نباشد و سخن از آشپزی و خیاطی و بچه داری ننماید و در نتیجه همان شود که تا به حال بارها گفته و باز هم خواهم گفت که زن مردنما شود یا مرد زن نما تا اگر والدین پسر دارند پسرنما داشته باشند و این عمل چه عوارض خطرناکی به دنبال خواهد داشت و هنوز مردم وقتی دختری را می بینند که شلوار به پا کرده و عینک زده می پرسند فلانی چند دختر دارد این عینک زدن ها و شلوار پاکردن ها وسیله شوهریابی است در صورتی که مرد زنی را دوست می دارد که زن باشد و تمام حالات زنانگی را داشته باشد و اگر عینک زد و تسبیحی یا عصائی به دست گرفت مرد از او می گریزد (استثنا فقط دختر شلواری برای برخی هم جنس بازان مطلوب است) بلکه علت پسرنما شدن دختر اینست که پدر یا مادرش دائم در برابر دخترش هوس پسر داشتن کرده و دختر مطابق دلخواه والدین عمل کرده و پسرنما شده است و همین جاست که اهمیت دستور اسلام که مبنی بر شکرگزاری از داشتن فرزند سالم شناخته می شود که خود نوعی دیگر بلکه جنس مخالف را خواستن ناسپاسی است

جوان تکلیف نرسیده مبتلا به استمناء را اگر به نماز و روزه به اجبار و خشونت بدارند آنچنان نسبت به دین خواهد نگریست که به ستمگران می نگرد پس واستعینوا بالصبر والصلوه برای والدینش چنین تکلیف است؟

همان گونه که سابق اشکال می کرد و امروز سر تعظیم فرو می آورند در برابر این فرمایش نبی گرامی که اطلبوا العلم من المهد الی اللحد یعنی چه مگر نوزاد می تواند بیاموزد و امروز می گوئید نوزاد است که باید پرستار و مربی داشته باشد و در بهداشت نسل شرح دادم واستعینوا بالصبر والصلوه هم برای نوزاد است هم الی اللحد برای پیران فرتوت.

صبر و صلوه پدر و مادر در برابر فرزند اینست که به نحوی اسلامی با وی رفتار کنند و با اخلاق خداپسندانه با فرزندان تماس داشته باشند برای آنان تنها عقده ای را بلکه ایمان و عقیده ای که می توان ایجاد نمود که با مفاد و مفهوم واستعینوا بالصبر والصلوه موافق است اینکه حس احترام به پیامبران و امامان و بزرگان و دانشمندان دیندار را در فرزند قوت دهند وبا و بفهمانند تمام کسانی که نزدش محترم و معتبرند از جلق زدن تنفر دارند و مهم تر آنکه عقده بلکه عقیده ای را که لازم است در هر فرد ایجاد کرد ترس از عذاب الهی و به ویژه از جهان دیگر است و هر پیامبری بر این دو امر (بشارت و انذار) بشارت دادن و ترساندن اعزام و ارسال شده اند آری به همین عنوان که ادامه دادن به گناه موجبات سخط و غضب الهی را در دو جهان فراهم می سازد فرزند را از گناه بازدارند که خود نوعی نماز و روزه و رعایت مفاد دستور واستعینوا بالصبر والصلوه برای به تکلیف نرسیدگان است و در عین حال وعده عذاب در سرای دیگر دادن فرصت دادن و ایجاد عقده نکردن و بلکه رحمت کردن می باشد و عقده ایجاد شدن بازتابی از پدیده های همین جهان محصور در ماده است.

جلق نوزادان

تکرار می شود که با وسائل جدید توانستند انگشت مکیدن، ادرار و مدفوع کردن، حرکات جنینی را بر صفحه تلویزیون آورده نشان دهند و صدای گریه اش را نیز به گوش ها برسانند و از جمله نشان دهند در نزدیکی های تولد آلتش نیز نعوظ پیدا می نماید.

در کودک شیرخوار ممکنست روزانه چند مرتبه نعوظ دست دهد و اغلب زمانی است که مثانه از ادرار پرشده و تحریک مضیقه شروع می شود تا راه ادرار باز شود و در چنین حالت است که نعوظ روی می دهد. نزد بعضی زمان شاشیدن، نزد عده ای در پایان ادرار کردن نعوظ روی می دهد.

اثر سوزآور آمونیاک ادرار به تنهائی سبب نعوظ می شود و دختران و پسرانی که در کهنه شاش کرده و دیر باز و کهنه اشان عوض می شود مخصوصاً اگر علقه یا فرج و مهبل ملتهب شود که اثر تشدیدکننده بر نعوظ دارد و حتی کودک ران ها را در این حال ممکن است به هم بمالد و لذت ببرد اما نمی دانند لذت بردن اطفال چگونه است و چون قشر مغز کودک قبل از یک سالگی فعالیت قابل توجهی ندارد و تا زمان به کار افتادن غده های آمیزشی که اثر بر غدد دیگر دارند رویدادهای محیط همانند زمان بلوغ درک و احساس نمی شود و جلق تکلیف نرسیده ها قاعدتاً بدون انزال می باشد اثر سوئی که بعد از به کار افتادن غدد در زمان تکلیف و بلوغ بر بدن دارد غیر قابل مقایسه با زمان کودکی است و احتمالاً یکی از علل جدا بودن سرنوشت غیر مکلفین در برابر گناه همین بوده باشد.

استمناء دختران

استشهاء نزد دختران فراوان است. حالت التهاب به بفرجشان و نواحی مجاور رخ می دهد اما بدون انزال است. نسبت به پسران کمتر بین آنان شایع است. دختران حاضرند رسوائی های بزرگتری را به روانپزشک بگویند اما کمتر حاضرند استشهای خود را با کسی در میان بگذارند و هنوز نتوانسته اند بفهمند علتش چیست.

(به نظر نویسنده باتوجه به اینکه باید رعایت حقوق علمی ام بشود چون جلق زدن روحی نزد دختران وجود ندارد یعنی پسران ممکن است زمان اشتغال یک نفر دلخواه را در نظر آورده باشند اما دختر هرگز برای عشقبازی حز یکی از اعضای خود و بیشتر ران خود را انتخاب نمی کند و چون جلق زدن نوعی بهره برداری از عشقبازی بلکه به اوج لذت رسیدن است نوعی از عشق انتخاب شده است دختران حاضر با قرار محرومیت کشیدن خود به صورت های متضاد که شخصیتشان را متزلزل می سازد نیستند که سخت تر از همه اینکه: پسر اگر خودش را به جای همسرش انتخاب کرده یا دیگری را در خیال و آرزو به عنوان همسر گرفته و سپس خود را باقناع تمایلات جنسی رسانده اما دختر حتی حاضر نشده در آرزو و افکار خود بی عفتی را وارد ساخته همسر خیالی انتخاب کرده باشد لذا به قرار اینکه خیلی از مسئله پرت است حاضر نمی باشد)

نزد پسران مکیدن آلت به وسیله خودشان (در صورت امکان) که نوعی جلق دهانی گفته می شود بسیار نادر بوده اما دختران با

مکیدن پستان خود رقم بیشتری را نشان می دهند در عوض جلق روحی که شرح دادم پسران دختری را زمان عمل در نظر آورده مشغول می شوند دختران هرگز حاضر به چنین عملی نشده و انتخاب یک عضو خود را که زیباتر از لحاظ سکس تصور می نمایند نزد آنان معمول است.

نزد پسران به ندرت کسی پیدا می شود که با وارد کردن قلم یا چیز دیگر به آلت مشغول شوند بلکه عده ای که سخت مبتلایند آن را وارد مقعد می سازند و بدین طریق استمناء می کنند اما وارد ساختن قلم و ... در مجرای ادرار نزد دختران باکره و در مهبل و مجرای ادرار نزد بقیه زنان نسبتاً فراوان می باشد و به کار بردن اشیاء و اسباب که علاوه بر زیان های گفته شده موجب پیدایش عفونت ها نیز می گردد از همه ناپسندتر و خطرناک تر می باشد.

مکتب موافق انبیاء

بی انصافی است گفته نشود: همان گونه که برخی نویسندگان اصرار دارند قلم برداشته از امور و مطالبی که پیامبران الهی آن را زشت و گناه معرفی و نهی کرده اند بدون اطلاع به حرمت آنها تعریف و طرفداری کنند و نوع بدترش که مکتب در برابر پیامبران باز کردن است نویسندگانی که با اطلاع کار مذکور را می نمایند اما در برابر کسانی را معرفی ننمایم که ناخودآگاه یا بهتر کاملاً آگاه قلمشان به راه حق و حقیقت می چرخد نوعی بی انصافی است.

من پیش از آنکه از نویسندگان مذهبی و مطالبشان لذت می برم از کار نویسندگان آورده شده مسرور می گردم به همان نسبت که

زایل کردن گناه بر اشتغال به صواب برتر است مثلاً کسی که اخیراً کتاب رؤیا را به فارسی ترجمه نموده و به طرفداران پر و پا قرص فروید نشان داد یک پایه اساسی و اصیل مکتب فرویدیسیم متزلزل شد و گرایش به جانب سخنان اسلامی یافت و تعبیرات رویای علمی دانشمندان روز و تعریف و توجیه و استنتاج از آن اسکلت قرآنی یافت به همان اندازه که برخی نویسندگان از نوع اول مکتبی در عرض خواسته های الهی باز کرده اند چنین نویسندگان یا مترجمانی که به اثبات می رسانند سخنان مربوط به خواب و رویای فروید نیز در حدود اضغاث و احلامی که قرآن متذکر است (سوره یوسف) مقبول و بقیه اش همان گونه که نبی گرامی فرموده اند رقمی از پیغمبری کردن می باشد به راستی چنین نویسندگان یا مترجمان کمک به مکتب راستین فرستادگان الهی کرده اند و به زودی درباره خواب و رؤیا با یکدیگر صحبت خواهیم کرد.

دانستنی هائی از استمناء

استمناء بالید- جلق زدن خضخضه- Qnanisme Masturbation و اسامی دیگری که بر عمل مورد بحث گذاشته معرف بلکه سیمای همگان پسندانه بلکه همگان آلوده شدن به آن است چنانچه برخی روانشناسان عقیده دارند 95 درصد افراد اگر برای یک مرتبه هم بوده آزموده اند.(1)

1- صفحه 181 الزواج المبکر عامل مهم فی شفاء الامراض. (ناگفته نماند در برخی ممالک رقم کمتر و در بعضی آمار صد درصد داده شده است)

اصلاح فنی استمناء یعنی انانیث را به اونان پسر دوم یهودا منسوب و ماخوذ می دارند.

یهود با دختر کنعان ازدواج نمود از سه فرزندش (هر- اونان- سقولا) اولی با دختری تامار نام ازدواج کرد و پس از مدت کوتاهی از دنیا رفت و طبق قوانین روز که اگر زنی بدون داشتن فرزند شوهرش می میرد بر برادر متوفی واجب بود زن برادر را بگیرد و فرزندان خود را هم به نام برادر متوفی کند اونان مامور ازدواج با تامار شد و چون کراهت داشت فرزندانش به نام برادر شوند برخی نوشتند استمناء می کرد ولی طبق تحقیقات بعدی و حتی اثباتی که ولتر فیلسوف قرن 18 نموده اونان عزل می کرده که در بهداشت نسل آن را شرح خواهم داد (عزل یعنی کنار کشیدن خود که نطفه وارد مهبل نگردد)

استمناء گرچه به نظر برخی به اونان منسوب است اما شکی ندارد سابقه تاریخی آن در تاریکی تاریخ فرو می رود زیرا بشر از آن روز که هنوز قابل ذکر نبود و تاریخی نداشت یعنی قبل از خلقت حضرت آدم نبی بزرگوار (شرح آن را در جلد اول دادم) با مشاهده بلکه با برخورد خود به اشیائی که سبب احتلام یا انزالش می شد به استمناء مخصوصاً در مواقع تنهائی آشنائی داشت و حتی اگر بگوئیم عمل وی مغزی و از روی آگاهی نبوده اشتباه نکرده ایم و در این وضع است که می توان گفت انسان از حیواناتی چون اسب، فیل، گربه، موش سفید- خرگوش، شتر، زرافه و مخصوصاً سگ عمل تحاعی بیشتری نداشته و استمناء نمی کرده است و از همه میمون ها.

باز شما را متوجه مراحل تکاملی مغزی و ارتباط آن با داشتن غلفه، بکارت و توجه به استمناء می نمایم که سگ حتی با چسباندن خودش به صاحبش و میمون با یک درجه نزدیک تر به انسان های مبتلا، کار گفته شده را انجام می دهند.

استمناء کلمه ای که نمی توان آن را به دست نزدیک یا محدود نمود بلکه قلمرو وسیعی حتی نزدیک به آمیزش داشته می توان گفت استمناء درک لذت توام با انزال یا بدون انزال است در آنجا که جماع طبیعی صورت نگیرد.

همان گونه که گفتم کتاب هائی چند درباره مسئله مورد بحث نوشته شده و لذا به اختصار هرچه تمام تر آن هم سعی در اینکه مطالبی آورده شود که از آنها کمتر بیان شده می پردازم:

استمناء از غریزه نیست و کسی که همیشه به پشت خوابیده و آلتش در اثر مالش به فراش یا زین یا ... تحریک نشده و ... که امکان آن بسیار کم است، از آن بی خبر می ماند و نیازمند نیست.

استمناء به وراثت منتقل نمی شود و همانند زنا هم نیست که سرایت فامیلی داشته باشد و دلیلی لازم ندارد.

استمناء همانند گناهان دیگر عامل زیادت طلبی دارد و روزگاری می رسد که یکی از اعضاء اجازه ادامه آن را نمی دهند و ...

بین 13- 30 سالگی زمان شدت و رواج عمل مذکور بوده و در سنینی کمتر و سنینی بالاتر و نویسنده نزد متجاوز از 90 ساله که به مطب مراجعه کرده بود دیده است.

استمناء اقسامی دارد: استمناء ذهنی یا روحی- استمناء دستی- استمناء عضوی- استمناء با به کار بردن اشیاء- استمناء

با فرو کردن چیزی در سوراخ آلت تناسلی- و نوعی بسیار نادر وارد کردن چیزی در نشیمنگاه است (استمناء عضوی به صورت مالیدن رانها به یکدیگر نزد دختران بیشتر و دست به کار بردن نزد پسران فراوان تر است جلق نزد دختران به جای استمناء کلمه استشهاء را آورده اند و به آن نزد پسران جلق و دختران طبق زدن گفته می شود، و جلق بدون انزال مخصوص کودکان نابالغ است). جلق نزد پسرانی که به شرب دخانیات دچارند بیشتر است.

اطلاع دیگر آنکه جلق زدن نزد ابلهان و سفیهان زیاد بوده تنها جنبه حیوانی و نخاعی آن حتی به شکل بسیار وحشیانه دیده شده است.

در پزشکی قانونی علائمی را یاد می دهند که می توان از آنها شخص مبتلا را شناخت زیرا جلق های مکرر حالت لمسی و نرمی و وضع غارهای نسوج اسفنجی و تشکیلات شبکه ای وریدی حوالی آلت و بیضه ها را دگرگون ساخته علائم التهاب به ویژه در سوراخ آلت که با سرخی و مایع بی رنگ یا سفید مرطوب دائمی همراه است شناخته می شود و در کسانی که زیاد دست به پا می زنند و خون از آنها خارج می شود احساس سنگینی بیشتری در بیضه ها می نمایند.

روایات در مورد استمناء

ان الخضخضه الاستمناء اثم عظیم نهی الله عنه فی کتابه الحکیم فاعله کنا کح نفسه و لو علمت بمن یفعله لما اکلت معه فقال السائل: فبین لی یابن رسول الله من کتاب الله نهیه فقال قوله تعالی فمن ابتغی وراء ذلک فاولئک هم العادون و هو مما وراء ذلک فقال السائل ایما

اکبر الزنا ام هی فقال هی ذنب عظیم (حضرت صادق فرمود: استمناء گناه بزرگی است خدای متعال در کتاب حکیمش این عمل را نهی فرموده و استمناء کننده همانند کسی است که با خود ازدواج نماید و اگر بدانم کسی چنین عملی را مرتکب می شود هرگز با وی غذا نمی خورم.

شخصی که سئوال می کرد پرسید: ای فرزند رسول خدا بفرما در کجای قرآن از این عمل نهی شده است حضرت فرمود: آنجا که حق تعالی می فرماید فمن ابتغی وراء ذلک فاولئک هم العادون، و استمناء را انتخاب راه منحرف از معمول و طبیعی معرفی فرموده است باز پرسید: بفرمائید آیا زنا از نظر گناه بزرگ تر است یا استمناء؟ حضرت فرمود: استمناء گناه بزرگی است.

ثلاثه لایکلمهم الله تعالی ولا ینظر الیهم ولا یزکیهم و لهم عذاب الیم الناتف شیبه والناکح نفسه والمنکوح، من دبره (حضرت صادق فرمود: سه کسند که خدای تعالی نه با آنها سخن گوید و به آنها ننگرد نه پاکشان از گناه گرداند و آنها را عذابی دردناک است آنکه ریش خود را بکند و کسی که با خود نکاح کند (استمناء نماید) و کسی که بر او لواط گردد (یعنی مفعول شود) و روایات دیگر که از ذکرش خودداری می شود:

تنها چیزی که ذکرش لازم به نظر می آید اینکه: یک مرتبه جلق زدن یا چند مرتبه یعنی قبل از اعتیاد ابتلائاتی که ظاهری نمایان داشته باشد برعکس آنچه بعضی متذکرند پیش نخواهد آمد و حتی باید بگویم چه بسا بیماری هائی که می بینیم در چند مورد از عواقب شوم و وخیم مبتلایان به استمناء آورده شده و حال آنکه عاری

از حقیقت است.

آنچه با خواندن همین چند برگ بر شما یقین حاصل گردید که مورد قبول اتفاق روانشناسان و پزشکان است اینکه: چون شخص مبتلا از خودش به جای همسرش برداشت آمیزشی می نماید و این همان سخن امام است که فرمود فاعله کناکح نفسه (استمناء کننده همانند کسی است که با خود ازدواج کند) و نکاح با ازدواج فرق دارد و نکاح مرحله فیزیولوژیکی ازدواج است و می توان ولی طفل را دید و دو کودک را به عقد ازدواج درآورد ولی نکاح در نزد اسلام باید در سن و سالی صورت گیرد که صدمه ای برای یکی از طرفین به وجود نیاورد و اینکه امام کلمه نکاح و مرحله فیزیولوژیکی برداشت از همسر را به استمناء نسبت داد فوق العاده جالب است.

درون گرائی که محصول نکاح با نفس خویش به جای نکاح با همسر است و نتیجه حتی یک مرتبه استمناء درون گرائی به همان اندازه برآورد می شود که شخص علاقه به آن عمل پیدا کرده است و محصول اعتیاد که شخص را مجسمه درون گرائی می سازد و بالاتفاق علماء آن را از عوارض استمناء می شناسند از اینکه امام متجاوز از یک هزار سال قبل از طرفی به ذکر نتیجه استمناء پرداخته و از طرف دیگر عارضه مهم آن را برشمرده حائز بسی اهمیت می باشد.

سکس و کتاب

تضاد خوب است و قدرت خلاقه در دست تضادهاست، شیطان دنیای متضادی در برابر رابطه بین فرشتگان و آدم است و در این میان آدمی عالم بااخلاص و تقوا به وجود می آید. قطب مثبت و منفی اشعه آفرین است و پر تن و الکترن تولید ماده می کند و ماده و ضد ماده و انرژی سازها و سرد و گرمی ها که مولد باد، و فقر و غنی ها که موجب انقلاب و بیماری ها و سلامتی که مسبب پیدایش علومی چون شیمی و درمان شناس می گردد هم ارتضاد است.

اما تضاد در نتایج حاصله از نظرات و فرضیات مخالف موجب پیشرفت علم هست یا خیر؟ تا آنجا که با مانع فطری و غریزی تعارضی نداشته باشد پیش می رود و سپس متوقف شده معدوم می شود و دانائی مربوط به استمناء یکی از اینگونه موارد شرح داده شده می باشد.

دسترسی به کتاب در هر شهرستان تناسبی مخصوص به خود دارد در تهران بیشتر از اصفهان است و در اصفهان افزون تر از یزد، اما در همین شهر برای مطالعه مطلب مورد بحث به تناسب فوق العاده تری توانستم مطالعه کنم چه از موافقین ابتلای باستمناء و چه آنکسانی که مخالفت کرده بودند و آنچه از دسته اخیر به رشته تحریر درآمده بود همه انتخاب راه مشابهی بود و نزد بعضی حتی رونویسی از مطالب یکدیگر و آنچه در هیچ یک از آنها دیده نشد توجه به یکبار در عمر جلق زدن یا چندبار مبتلا شدن و بحث و چگونگی از آنها بود که من در خور استطاعت علمی ام اقدام کردم اما هم اکنون که می خواهم

از مراحل بالاتری از شناعت و قباحت سکسی یعنی درباره زنا و لواط مطالبی بنویسم چون بسیار کسان نوشته اند و خوب و محققانه آورده اند و منبعی جهت مراجعین فراهم است از این رو به اختصار هر چه تمامتر با سعی در اینکه سخنان تازه ای ذکر شود برگزار می نمایم.

زنا

می خواستم از زنا بحث نکنم و احتمالاً عده ای از خوانندگان هم پس از خواندن خواهند گفت ای کاش به قصدش عمل کرده بود اما نکاتی هست مربوط به زنا که می پرسند و باتوجه به اینکه قصد خدمت است و خدا بر دلها و نیت ها آگاه به اختصار به ذکر پاره ای از مسائل مربوط به آن می پردازم.

بحث از زنای محصنه و زن و مردی که در حصار و حصینند و صاحب دارند (زن شوهر دارد شوهر زن دارد) نیست زیرا حکم فنا و نیستی چنین کسان توام با چهره درهم کشیدن اسلام در برابر شناعت و آلودگیشان بر همه روشن است.

در بهداشت نسل که راجع به صیغه و متعه بحث است خواهم گفت متعه بهترین روش جلوگیری از فحشاء و بازداشت از زناست که به تازگی بعضی از کشورهای مترقی روشی که اسکلت متعه اسلامی را دارد به مورد اجرا و عمل گذارده و پلیس را دستور مراقبت داده دانسته اند روش مذکور بهترین راه انتخاب شده جلوگیری از مفاسد مربوط به سکس می باشد.

زنای محصنه حرام و گناه بزرگ- زنای غیرمحصنه حرام اما راه اقناع و ارضای تمایلات جنسی برای افرادی که محظوراتی دارند به وسیله متعه باز است از این رو بجاست آیاتی که درباره زناکاران وحی شده قبل از هرچیز آورده شود و در اسرع وقت ستم زناکارانی که راه فطرت بر آنان مسدود نیست روشن و ذکر شود.

ولا یقتلون النفس التی حرم الله الا بالحق ولا یزنون 68 الفرقان (در بیان خصایص عبادالرحمن می فرماید و نفس محترمی را که خدا حرام کرده به قتل نمی رسانند و هرگز گرد عمل زنا نمی گردند)

یبایعنک علی ان لا یشرکن بالله شیئا ولا یسرقن ولا یزنین 12 الممتحنه (سخن از زنان مومنه ای است که به قصد بیعت با نبی گرامی می آمدند پروردگار در وصفشان فرماید با تو بیعت کنند که دیگر هرگز شرک به خدا نیاورند و سرقت و زنا نکنند(ولا تقربوا الزنی انه کان فاحشه و ساء سبیلا 32 الاسراء (و هرگز نزدیک به عمل زنا نشوید که کاری بسیار زشت و راهی ناپسند است.)

الزانیه والزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائه جلده 25 النور (زن و مرد زناکار هرکدام را به صد تازیانه مجازات و تنبیه کنید)

دو نکته جالب در آیات چشمگیر است یکی به ردیف آوردن زنا بلافاصله پس از دو گناه عظیم شرک به خدا و دزدی و دیگر آوردن زنا پس از قتل نفس که اهمیت و عظمت موضوع را رسانده و شدت بدبودنش را نزد دین متذکر است.

مسئله دوم اینکه (آیه 2 سوره النور) باید زناکاران را صد

تازیانه زد و جالب تر آنکه در برابر چشم عده ای از اهل ایمان باشد و همین جاست که پرسش هائی چند طرح می شود:

1- چرا باید مجازات زناکاران تازیانه زدن باد.

2- چرا باید عده ای از اهل ایمان ناظر صحنه باشند.

گناهکار را می توان به مجازات های زیر رساند: اعدام- قطع عضو- زندان- نفی بلد- شلاق زدن- جریمه

مجازات باید متناسب با گناه باشد همان گونه که برای لواط و زنای محصنه فنا و نیستی توام با خواری و تحقیر مقرر گردیده است.

در صورتی که برای زناکاران جریمه معین می گردید زنا در بین ثروتمندان کار آسانی بلکه تجویز می شد و نسبت به فقرا تحمیلی بود که اسلام آنان را با اغنیاء فرقشان گذاشته بود که روح مساوات و برابری بلکه با روح اصالت اسلام ناسازگار است.

به علاوه اشکال بزرگتر در این که مرد جریمه بدهد یا زن و اگر مرد جریمه می دهد به چه کسی بدهد و اگر زن مثلاً مورد تجاوز قرار گرفته جریمه هم باید بپردازد و به کدام قسمت یا به چه کسی بپردازد و در صورتی که جریمه به هر دو تعلق می گرفت و هر دو ثروتمند بودند یا فقیر موضوع ستمکاری پیش کشیده می شد و باز هم مورد پرداخت و محل پرداخت و شخص گیرنده ناشناخته می ماند و ...

اعدام و قطع عضو هرکدام به طرز خاصی در اسلام جزو دستورالعمل قرار گرفته و جز انگشتان دزد که قطع می شود و مواردی از قتل نفس یا زنای محصنه و لواط که حکم سنگسار و کشتن دارد به ندرت حکم اعدام صادر گردیده است.

شلاق زدن: قبل از هر مجازاتی باید متوجه بود اسلام برای حفظ آبروی خانواده ها آنچنان تمایل و انتظار دارد که نه تنها بدون جهت به کسی تهمت زده نشود بلکه تا سرحد امکان از شیوع فحشاء و بر زبان آمدن زنا و ریختن آبروی فامیل ها جلوگیری به عمل آید تا آنجا که هرجا شهادت خواسته دو نفر شاهد عادل را کافی دانسته و پذیرفته جز دو مورد که هر دو مربوط به عمل زناست چهار شاهد را خواسته است:

زنی خونریزی می کند خونش لخته می شود در نتیجه متهم به سقط جنین می گردد تاکنون بر شوهر و خویشاوندانش مسلم بوده زن حامله نیست چه باید کرد و دستور اسلام چیست؟

اینجا باز پای نوعی زنا میان آمده چهار شاهد باید شهادت بدهند اما مگر اسلام به غیر متخصص اجازه می دهد دخالت کند؟ هرگز، بلکه در اینجا باید شاهدها در رشته مامائی وارد باشند تا بتوانند در میان لخته ها جنین را بیابند و نظر تخصصی خود را بدهند و در مورد زنا نیز باید چهار شاهد تخصص نوع دیگر داشته باشند در عدالت و باید عدالت را به اختصار معنی کنم تا نظر بلند و صائب اسلام تا حدودی معرفی شده باشد.

عرب همین که بر شترش بار می بست از جمله نامی که بر محمول می گذاشت به هر قسمت از دو طرف یعنی به هر نیمی از محمول که نصفش بر پهلوی دیگر حیوان بود عدل می گفت و عقیده داشت نباید از لحاظ کیفیت و کمیت دو نیمه مذکور تفاوتی داشته باشد که در غیر این صورت ستون فقرات حیوان صدمه خواهد دید. او نمی پذیرفت که یک طرف عدلی از پنبه باشد و طرف دیگر به همان وزن بسته ای

از سنگ، یک طرف گندم باشد و بی حرکت و طرف دیگر مشک آب باشد و تلق تلق کند و حیوان را آزار رساند.

شاهد عادل هم کسی است که باید سهمی از اخلاقیات خود را در مورد مربوطه از قوه به فعل رسانده به شهادت گذارد نیمه کند نیمی برای یک طرف و نیمی جهت طرف دیگر تا ستون فقرات اجتماع صدمه نبیند و آزار نکشد و در مورد زنا باید به همان چشم که به مرد و خویشاوندانش می نگرد به تساوی به زن و اقوامش بنگرد و هرچه دارد سهمی به نیمه جهت طرفین منظور بدارد.

زنا به چند چیز ثابت می شود:

1- چهار مرتبه اقرار کردن.

2- شهادت چهار شاهد عادل

3- شهادت سه مرد و دو زن عادل

اگر دو مرد و چهار زن شهادت دادند مجازات زنای غیرمحصنه یعنی فقط تازیانه حتی بر هر نوع زنای دیگر اجرا می گردد یعنی سنگباران نخواهد شد.

زنا به کمتر از آنچه گفته شد ثابت نمی شود و اگر سه نفر یا دو نفر شهادت دادند علاوه بر اینکه شهادتشان بلااثر است باید حد قذف بر آنجا جاری گردد یعنی بر شهودی که نفرات کامل برای شهادت کاری که نباید آبروریزی شود نداشتند و اقدام نموده اند باید هشتاد تازیانه (با شرائط و ضوابطی دیگر) زده شود.

توجه فرمودید اگر شخص متهم در چهار مرحله اقرار کرد یعنی حاضر شد همه چیز را از دست بدهد خودش کار خود را کرده است اما اگر اقرار کرد و سپس انکار نمود یا اقرار کرد و توبه نمود

در صورت اول باز سنگسار کردن از او برداشته می شود و در صورت دوم اختیارش با حاکم است که او را ببخشد یا مجازات کند. اما اگر شهود به تمام شهادت دادند و توبه کرد اثری نداشته باید حد جاری گردد و اگر باز زنا را تکرار نمود باید حد زده شود و تکرار سومین حکمش اعدام است و در هر صورت بر زن باردار و مریض قبل از وضع حمل و پیش از بهبودی حد اجرا نمی گردد.

صد تازیانه زدن مجازات مرد عاقلی است که از روی علم و عمد با زن بیگانه ای آمیزش نموده و در شرایطی یک سال نفی بلد دارد که هنگام نفی باید سرش را تراشید و اقدام کرد.

زن نیز اگر از روی رضا و اختیار تن به آمیزش دردهد اگر محصنه باشد به هر دو (تازیانه و سنگسار) و در غیر این صورت با تازیانه تنها مجازات خواهد شد.

زنا با محارم نسبی یا رضاعی یا زن پدر یا اینکه کافر ذمی با زن مسلمانی زنا کند و یا به عنف و اجبار با زنی عمل انجام گیرد حکمش اعدام است. (1)

شلاق چرا ؟ گفتم چرا برای زنا اجرای حکم دیگری تناسبی ندارد برخلاف آیا شلاق اثر مثبتی در مجازات کردن دارد؟ اغلب بلکه قریب به اتفاق مبتلایان به بیماری های آمیزشی در اثر آمیزش های مشکوک و غیر مشروع بوده که دچار شده اند ولو به فرض آنکه بهداشت بین الملل هم دخالت کند و به زنان مبتلا پروانه زنا یا ... ندهد در عمل دیده می شود که موفقیت شایان توجهی کسب نکرده است علیهذا موارد ابتلا برای آمیزش های مشکوک فراوان

1- آئین ما تألیف مرحوم آل کاشف الغطاء

بوده و انتقال میکرب های بیماری های آمیزشی در سطح همگانی به آسانی صورت می گیرد.

از یک طرف می دانیم اقدام به اینکه مبتلا به بیماری های آمیزشی اگر به تب کوچکی دچار شود چه به طور طبیعی چه مصنوعی حداقل میکرب های چند بیماری آمیزشی که ظریف و غیرمقاوم بوده در برابر گرمای مختصر تلف می شوند و با همین اندک گرما از بین می روند و در عمل نیز می بینیم تزریق شیر یا آمپول های مخصوصی که فقط ایجاد حرارت در مبتلا می نماید امروز معمول بوده و اگر درست انجام گیرد مخصوصاً اگر اوائل ابتلا باشد نتایج رضایت بخشی به دست خواهد داد.

از طرف دیگر می دانیم کسی که باید در انظار عده ای از مؤمنین درازش کنند و بدون رافت او را صد تازیانه بزنند آن هم برای اولین مرتبه یا دومین مرتبه بدون شک حرارت بیشتر از گرمای محصول تزریق (222) شیر برایش ایجاد می شود.

به قرار مذکور شلاق زدن در انظار نتایج زیر را خواهد داشت:

برخی از میکرب های متجاسر از بین خواهد رفت.

ناظرین که به نام مومنین نامیده شده اند و حتی در مواردی گفته می شود کسی که خود یک مرتبه زنا کرده حق ندارد برای اجرای حکم کمک کند و این خود درس عبرتی است و اگر غیرمومنین حاضر باشند می توانند شیطنت نمایند که لازم به ذکرش نیست فقط در پاسخ کسانی که چنین مجازات را نوعی آدرس نشان دادن تلقی می کنند کافیست گفته شود مؤمنین حاضرند نه شیاطین (دقت فرمائید)

کتک خورده یا کتک خورده ها هرکدام باشند اگر تقصیر

با دو طرف است و هر دو تازیانه خورده اند به عناوینی که یکی سبب رسوائی شده یا دیگری او را لو داده و یا به بهانه های دیگر که در رسوائی از هر گناه همیشه وجود دارد طرفین نسبت به یکدیگر از خوشبینی دور می شوند و اگر یک طرف مجازات شد همیشه طرف مقابل از مجازات شده به علت ترس فرار می کند و تازه اگر مجازات موضوعه اسلامی را نپذیریم در مقابل مقایسه و سنجش آیا اقدامات عصر فضا در برابر عصر درخشان صدر اسلام خود بهترین آمار به تجربه رسیده ها نیست؟

ناگفته نماند آنچه را از مطالب اسلامی به آن جنبه علمی می دهم و به ذکر علت یا حکمتش از دیدگاه علوم طبیعی می پردازم برفرض آنکه درست باشد در برابر امتیازات معنوی که به آن تعلق می پذیرد ناچیز و به حساب نیامده باید پذیرفته گردد.

وجه شبهه ای در تمام مراحل ساختمانی، ذهنی، روحی، علمی، اجتماعی بین زن و مرد در زمان آمیزش وجود دارد هر دو نعوظ دارند، هر دو را مکانیسم تنظیم کننده عصبی است، دستگاه تناسلی هر دو پرخون می گردد، واکنش های لذت بخشی در هر دو وجود دارد و ... اما تفاوت بزرگ بین آن دو رسیدن به اوج لذت و ارگاسم است که در مرد به سرعت و آسانی صورت می گیرد اما مرد تا برای زن به اثبات نرساند که مرد است به ارگاسم نخواهد رسید. برای مرد کافی است زن را فقط زن حساب کند اندام های آمیزشی زنانه و رفتار زنانه و به همین جهت است که مرد از زنی که پستان کاملاً مردانه دارد یا ریش و سبیلی بیرون آورده خوشش نمی آید و بدتر از همه تمکین نکردن اوست که مرد را با ناراحتی شدیدی

روبه رو می سازد، و چنین زنی نزد اسلام مذموم خطاب شده است و برتر از همه که مرد زن را مرد حساب می کند و از روح زنانگی و روحانیت مادری دور می بیند و آن در مواردی است که زن بر مرد مسلط باشد و در نوع شدیدش آنکه شوهر را کتک بزند که در این صورت مرد را می توان گفت اگر آمیزشی آن هم به اکراه صورت گیرد فقط به وسیله تحریک فیزیکی به ارگاسم رسیده و انزالی صورت گرفته است ولی زن از مرد مردانگی می خواهد و با وجود این بین دو حد همه و هیچ را می پیماید یعنی گاه آمیزش سبب خشم و نفرتش می شود و زمانی به اوج لذت می رسد و اگر آنچه را مرد برای ارگاسم لازم داشت و تقریباً در تحریکات فیزیکی خلاصه می شد برای زن برعکس دخالت عوامل روانی و فیزیکی هر دو لازم بوده و حتی می تواند فقط با تخیل و تجسم به اوج لذت جنسی برسد.

اگر مرد از زن لطافت و عفت و ظرافت و نجابت و خلاصه زن بودن را می خواهد و بر خوردش با دستگاه تناسلی زن با سادگی کار را به پایان و اوج می رساند زن نمی تواند با عوامل فیزیکی و دستگاه تناسلی آرام و ساکت مرد به لذت جنسی برسد بلکه باید آلتش در رفت و آمد مهبل و لب های کوچک و بظر و ... را تحریک نماید و زن بدن مرد با فشار و تماس و ... و عوامل روانی هم باید مردانه باشد یعنی مرد در زمان آمیزش صدایش شبیه به این نباشد که ناله و آه می کند بلکه صدایش عشق آفرین باشد، عملش غالب و مغلوب کننده باشد و بالاخره زن بفهمد که با هیجان و صورت و سیرتی که مرد به خود گرفته تصرفش کرده و او را به تصاحب درآورده است و در هر مرحله از شئون زندگی الرجال قوامون علی النساء

به قوت خود باقیست و از جمله زمان آمیزش.

آنقدر اثر روانی و تخیل و تجسم برای زن جهت رسیدن به ارگاسم اهمیت دارد که اگر زنی را که دستگاه تناسلیش برداشته و از پوست بدنش مشابهینی درست کرده اند فقط کافی است زن بفهمد از لحاظ روانی به تصاحب مرد درآمده است بلاشک او را به ارگاسم می رساند.

گفتم در اغلب موارد که قرآن به مرد و زن خطاب می کند اگر نام یکی برده می شود صفت غالب مذکور مورد تذکر است مانند کتب علیکم الصیام و ... علیکم و ... که ضمیر «کم» برای هر دو است و بر شما واجب شد (شما مردها) روزه یا ... شامل هر دو می شود و اگر نامی هم از هر دو برده شود باز معلوم می شود در عوامل روانی مرد از زن عاقل تر و در جای صفت غالب است مثلاً در السارق والسارقه فاقطعوا ایدیهما ... و تنها موردی که نام زن در قرآن باتوجه به عوامل روانی و انگیزه های غالب در زن جلو آورده شده در این جاست که از زنا بحث گردیده است (الزانیه و الزانی فاجلدوا کل ...) و اگر همین زنا با آن همه نیروی فعاله آمیزش و عوامل و ضوابط مربوط به واکنش های جنسی خود بخواهد پای ایجاد مرحله فیزیولوژیکی آمیزش (نکاح) را به میان بیاورد تفوق نیروی مردانگی باز در قرآن قبل از زنانگی است (الزانی لاینکح الازانیه او مشرکه و ... 2 النور) زیرا اگر زن بخواهد زنا ندهد به همان نیرو و قدرت است که مرد نخواهد همسر معینی را انتخاب نماید و اینجاست که باز اهمیت تعیین مجازات شلاق زدن را درک می نمائیم زیرا اگر زن

بخواهد و به عنف و اجبار زنا واقع نشود شکایتی و آثاری و مجازاتی کمتر در بین خواهد آمد و در غیر این صورت مجازات زن مقدم است والزانیه باید قبل از الزانی ذکر شود که شده است و اگر تجاوز به زور انجام گرفت و مرد باید شلاق بخورد زنی که بین هیچ و همه چیز به اوج لذت می رسد نیاری به مردی که مردانگی خود را با شلاق خوردن از دست داده احساس نمی کند و سعی دارد هرگز تسلیمش نشود.

نزد تمام ملل حتی کسانی که عمل لواط را قانونی کرده اند این مسئله قاطع و مسلم است که زن عامل اصلی سکس طبیعی است و در برابرش باید مجسمه عفت هم بوده باشد و به همین لحاظ پلیس تمام کشورها اگر مردی را ببیند که از پشت پنجره خیابان به زن لختی می نگرد او را جلب می کند و اگر زنی را مشاهده کند از پشت پنجره مرد عریانی را می نگرد باز مرد را جلب می نماید بدین معنی که در هر دو صورت زن ناموس است و جریحه دار شدن عفت عمومی با بودن زن صورت می گیرد و عنوان مجازات باز کردن پای زن را مقدم از مرد به میان می کشد هرچند فقط مرد به مجازات برسد و در قرآن نیز هرچند مجازات فقط شامل حال مرد شود باز هم نام زن را مقدم ذکر فرموده است.

این را هم گفته باشم که در قدیم هندوان زناکاره را جلو سگ های گرسنه انداخته زناکار را می سوزاندند- مصری ها زن را می کشتند- یونانی ها بینی زن را قطع و مرد را صد تازیانه می زدند آشوری ها مرد را غرق می نمودند- بحرانی ها زن را سنگسار می کردند.

برخی روایات مربوط به زنا

نبی گرامی فرمودند لایزنی الزانی حین یزنی و هو مومن (شخص زانی هنگام عمل زنا، ایمان ندارد)

و فرمودند: اذا کثر الزنا من بعدی کثر موت الفجاه (پس از من زمانی که زنا شیوع یابد سکته ها فراوان شود)

و نیز: ان فی الزنا خمس خصال: یذهب بماء الوجه، و یورث الفقر، و ینقص العمر، و یسخط الرحمان، یخاد فی النار و نعوذ بالله من النار (در زنا پنج خصلت است آبرو را می برد، فقر به وجود می آورد، عمر را کوتاه و خدای متعال را غضبناک و جایگاه آدمی را آتش قرار می دهد و پناه به خدا می بریم از آتش)

و: لن یعمل ابن آدم عملا اعظم عندالله تعالی من رجل قتل نبیا، او اماما، او هدم الکعبه التی جعلها الله قبله العباد، او افرغ مائه فی امراه حراما (فرزندان آدمی کاری نمی کنند که نزد خدای متعال بزرگتر باشد از اعمالی که شرح داده می شود: کشتن پیامبر یا امام، خراب کردن کعبه که خدایش قبله بندگان قرار داد، ریختن آب منی در زنی به حرام.

حضرت علی فرمود: ان فی الزنا ست خصال: ثلاثه فی الدنیا و ثلاثه فی الاخره اما اللواتی فی الدنیا فیذهب بنور الوجه و یقطع الرزق و یسرع الفناء و اما اللواتی فی الاخره فغضب الرب، و سوء الحساب والوصول فی النار لا الخلود فیها (در زنا شش خصلت است: سه تای آن مربوط به دنیا و سه تای دیگر وابسته به آخرت می باشد

سه تای اول رفتن آبرو، قطع روزی، مرگ زودرس و سه تای مربوط به آخرت غضب پروردگار، بدی حساب، رسیدن به آتش (نه مخلد بودن در آن) می باشد.

و از آن حضرت است: الا اخبرکم باکبر الزنا قالوا بلی قال هی امراه توطی فراش زوجها فتاتی بولد فتلزمه زوجها فتلک هی التی لا یکلمها الله ولا ینظر الیها یوم القیامه ولا یزکیها ولها عذاب الیم (آیا خبر ندهم شما را به بزرگ ترین زناها؟ عرض شد بفرمائید فرمود: آن عمل بی عفتی زنی می باشد که در خانه شوهر مرتکب شود و از زنا بچه ای پیدا کند و آن بچه را هم به گردن شوهر خویش بیندازد، این زنی است که خداوند اصلاً با او تکلم نمی کند و روز قیامت به او نمی نگرد و از گناهان پاکش نمی نماید و برای اوست عذاب دردناک)

از حضرت باقر: اذا زنی الزانی خرج منه روح الایمان و اذا استغفر عاد (زانی در موقع زنا روح ایمان از وی سلب می شود و هرگاه طلب آمرزش کرد برمی گردد)

از حضرت صادق: ان الله اوحی الی موسی لا تزنوا فیزنی نسائکم و من وطی فراش مسلم و طی فراشه و کما تدین تدان (خدای متعال به حضرت موسی وحی فرستاد که زنا نکنید که با زنان شما زنا می کنند. کسی که با زن مسلمانی زنا کند با زنش خواهند کرد و از هر دست بدهی از همان دست خواهی گرفت)

بدیهی است هر گناهی مقدمات و مقارنات و تشریفاتی دارد که در هر قسمت و هروهکه و هر مرحله و هرکدام بدون شک سر و کله رفیق بد هویداست و چون پایه و اساس مصالح ساختمانی

حقیقت و انسانیت به وسیله پدر و مادر و برادر و خواهر و دبیرستان و دانشکده و اجتماع و رفقا تهیه می شود یکی می گوید دروغگوئی بد است دیگری بهداشت را درس می دهد سومی درس اخلاق می گوید باید از آنچه عامل پایه گزار یا سبب مستعد کننده یا حتی ناظر بدون اعتنای گناه است هرکدام از نامبردگان خواهد بود

پرهیز نمود و از جمله عواملی که نبی گرامی آن را مقدمه نزدیک شدن زن و مرد به یکدیگر دانسته اند غنا و موسی است (الغنارقیه الزنا)

بهداشت نشیمنگاه و لواط

در اینجا مقصود تخلی و بهداشت نواحی نشیمنگاه نبوده، فقط به اختصار هرچه تمام تر درباره بیماری همجنس خواهی مختصر بحثی می شود:

این عمل را اگر بین مرد و مرد باشد لواط گوید، زیرا ارتباطی با قوم حضرت لوط دارد که اولین قوم شناخته شده اند که عمل مذکور در میان آنها به طور دسته جمعی و به تصور خودشان قانونی! در شهرستان، بدون توجه به قبح و شناعت آن انجام می گرفت و شرح مفصل آن را می توان در کتاب هائی که به نام خود آن قوم «الواط» نوشته شده یا از شهرهایشان «سدوم- عموره» نام برده خواند و اگر این عمل بین دو زن صورت گیرد سحق نامیده می شود.

عمل همجنس خواهی چنین به نظر می رسد که به طور انفرادی سابقه بسیار قدیمی دارد اما آنچنان که بین ساکنان دو شهر مذکور شیوع داشته است و موجبات سخط و غضب الهی را برانگیخته تا

آنجا که می فرماید چنین روشی (دسته جمعی) که سابقه قبلی نداشته (اتاتون الفاحشه ماسبقکم بها من احد من العالمین- 80 الاعراف) در انحصار همگانی بودن دو شهر قلمداد شده ثبت تاریخ شده است.

سابق بر این یادآور شدم اگوست دانشمند روشی با وسائل مخصوصی که داشت به وجود مواد رادیو اکتیو در اطراف دو شهر سدوم و موره واقف شد و شگفت این بود که هرچه به شهر نزدیک می شد وجود مواد مذکور شدت می یافت و عجیب تر آنکه سکوئی در نزدیکی آنها یعنی در نواحی کوه های بعلبک آنچنان ساخته شده دید که حدس اینکه بشری بتواند آنها را بسازد نمی رفت و تصورش را نکرد تا همان را گفت که تقریباً کتاب های آسمانی می گویند: شاید یک نفر یا چند نفر از کرات دیگر آمده و سکوی به این عظمت را برای فرود آمدن یا پرواز درست کرده و ماموریت تخریب دو شهر عموره و سدوم را که داشته اند به انجام رسانده باشند و قرآن داستان را چنین خلاصه می فرماید: (قالوا یا لوط انا رسل ربک لن یصلوا الیک فاسر باهلک بقطع من اللیل ولا یلتفت منکم احد الا امراتک انه مصیبها ما اصابهم ان موعدهم الیس الصبح بقریب فلما جاء امرنا جعلنا عالیها سافلها و امطرنا علیها حجاره من سجیل منضود ...- از آیه 60 و لقد جائت رسلنا شروع می شود از سوره هود که چگونه می فرستد فرستادگانش را خدایمتعال تا آنجا که شهر زیر و زبر می شود و طالبان می توانند به قران هائی که خوب ترجمه شده مراجعه نمایند یا اگر امکان دارد به تفاسیر)

امروز بسیاری از شهرها جانشینی آن دو شهر را پذیرفته اند بدین طریق که چه بسا کشورهائی که عمل لواط را قانونی کرده اند

با این تفاوت که اصالت سکسی قوم لوط در اینجا به صورت تمام وجه در انحصار اقتصاد درآمده بدین معنی که رسیدگی به شکایات مفعولان و هزینه در زندان نگه داشتن فاعلان بودجه کشوری را سنگین می کرد سبب اقدام به قانونی نمودن آن گردید.

امروز عده زیادی از بیماران همجنس خواه سازمان هائی تشکیل داده اند تا دولت ها را مجبور سازند قوانینی به نفع لواط وضع نمایند یا حداقل آزادی بیشتری برایشان قائل گردند و در این باره از پای نمی نشینند و انتشار جزوات و نشریات و فیلم ها جزئی از تبلیغات آنهاست.

بدو علت سحق کمتر از لواط شایع بوده و گسترش و اشاعه آن کمتر می باشد زیرا مبتلایان به سحق سخت در مخفی کردن کار خود می کوشند و شناخت دختران مذکور نیز به وسیله دختران مبتلای دیگر مشکل است در صورتی که یک نفر ملوط مفعول با یک نگاه در میان صدها نفر به سهولت می تواند فاعل را بشناسد یا یک فاعل مفعول را، به علاوه استادان روان شناس نیز قبل از آنکه بتوانند تحقیقات لازم را از دختران بنمایند کمتر موفق به شناخت آنان شده فقط توانسته اند این دو مطلب را متذکر شوند که بیشتر مبتلایان به سحق دخترانی هستند که ادای مردان را درمی آورند، مخصوصاً اسافل اعضاء را مردانه می سازند شلواری می پوشند آن شلواری که نزد پسران مد است و ضمناً سعی دارند وسط آن فرو رفته و چروکی هم نگردد.

دختران مبتلا کمتر به پزشک مراجعه می کنند و چون سحق با دو امتیاز! فوق مزاحمتی برای عدالت اجتماعی که در این جمله

خلاصه می شود: بیداری عدالت اجتماعی با شاکی است ندارد لذا دولت ها هرگز کلمه سحق وارد قانونشان نشده و نخواهد شد و بیداری عدالت اجتماعی با شاکی است همین جا بهتر شناخته می شود که تا کسی شکایت نکند قانون مداخله ای نمی کند اما ادیان آسمانی چنین نیستند: ازاله بکارت یا عمل لواطی واقع شود و پدر مادر مفعول جرئت شکایت نداشته باشند یا فرزند یتیم باشد و صدایش درنیاید دولت سری را که درد نمی کند به دستمال نمی بندد و دولت های جهان روز را همه بر این عدالت اجتماعی پایه و اساس قانونی نهاده شده است ولی ادیان زیربنای عدالت های انفرادی، عقیده ای، اجتماعی است که تا به حال چند مرتبه گفته ام.

سر و سامان بخشیدن به روابط جنسی امروز به نظر اتفاق روانشناسان مهم ترین وظیفه اخلاقی محسوب است و تمام نویسندگانی که از لواط بحث کرده اند قانونی کردن آن را در قلمرو اخلاقی درآوردن یک عمل جنسی به شمار نیاورده و حتی حاضر نشدند آن را جزو آنگونه روابط جنسی محسوب دارند که باید سر و سامانی به آن بخشید و اگر کسانی مانند ایزنیک روان شناس انگلیسی که به نفع لواط کتابی نوشته است باتوجه به اینکه قبل از قانونی شدن عمل مذکور در کشورش به رشته تحریر درآمده معلوم می شود از همان روز فکر بکر دستگاه با چنین امر سازگار بوده است.

کتابی که روانشناس قلمداد شده آن را قبل از قانونی شدن لواط در کشورشان نوشته است و شاهکار دلیل خود را بر آزادی عقیده بنیان نهاده است و گرفتاری روزگار بسیار زیاد شده و بزرگتر از همه اش آزاد بودن هر عقیده ای است در تمام کشورهای

جهان بنابر آنچه در منشور ملل متحد است (به شرط آنکه دولت عضو هم در داخل کشورش آن عقیده را آزادمنشی بداند) و از جمله اینکه آدمی اختیار اعضاء بدنش دارد که ... !...

چند مرتبه تکرار کردم که تا به حال آنچه را سازمان ملل آزاد گذاشته از اختیار مسکن، همسر، شغل، لباس همه بر فطرت و دین پسند است اما آزاد گذاردن هر نوع عقیده ای نباید آزاد تصور و قانونی شود و یکی از آن موارد که همه به یاد داریم قحطی شدید هند در چند سال قبل بود که وزیر کشور رقت نمود و چنین سخنرانی نمود: همکیشان عزیز گاوان محترمند و ... از آنها که پیر و فرتوت و ناراحتند بکشید و فرزندان مشرف به موت خود را نجات دهید مردم غوغا کردند وزیر کشور مجبور به استغفا گردید دیگری انتخاب شد کشوری برای کمک به قحطی زدگان کشتی های گندم روانه هند کرد. اولین کشتی در ساحل لنگر انداخت باز غوغا شد چه خبر است؟ مردم تقاضا دارند اول گندم به معبودهایشان گاوهای مقدس داده شود سپس ... اینجا بود که سازمان ملل دانست هم عقیده ای درست نیست و نباید آزاد بود و ... و آن آزادی که بشر را به سوی فنا و نیستی سوق می دهد یا استعدادهای نهفته درونی را که خواهان رو به کمال رفتن است محترم نمی شمارد ناپسند و ناوارد است.

صرفنظر از آیات و اخبار فراوانی که درباره لواط و سخت نکوهش کردن آن و احکامی که بر فاعل و مفعول مترتب است از سنگسار و سوزاندن و ... و علاوه بر آنکه کتاب های فراوان در

نکوهش و زیان های حاصله از همجنس طلبی به رشته تحریر درآمده که ذکر آنها لازم به نظر نمی رسد و کتب مربوطه در دسترس می باشد توجه به اینکه عمل مذکور عمل برخلاف فطرت است و مقعد مجرای دفع فضولات است نه دفع شهوت و شاید یک علت اینکه اسلام مفعول را پست تر از فاعل می شناسد همین باشد که آلت منحصر به فرد دفع فضولات را برخلاف فطرت به کار واداشته بوده باشد به علاوه فرویدیسم ها هم که می گویند مفعول ها در مرحله مقعدی باقی مانده اند (به عقیده فروید نوزاد ابتدا مرحله، دهانی دارد که از مکیدن لذت می برد سپس مرحله مقعدی که از دفع فضولات لذت می برد و ...) و در سنین بالاتر خود را در یک نوعی از نیروی فطری تمایل جنسی متوقف ساخته اند خود تحقیر مفعول را می رساند یعنی فاعل حداقل به دنبال غریزه اش انجام داده اما مفعول غریزه خود را متوقف ساخته و ترکیباتی را برای ورود به مقصد خود پذیرفته و آنها را مجاور فضولات قرار داده که در ساختمانش متجاوز از سی عنصر از دماستازها، مواد معدنی، مواد آلی عناصر میکرب کش شرکت دارد و به طوری که ملاحظه خواهید فرمود منی مجموعه ای از ترشحاتی است که از چند موضع جدا شده و به هم آمیخته و فقط به کار مهبل و رحم و تخمدان بلکه به کار نسل و تولید و صیانت آن می آید و قرآن شریف چون فرماید نساؤکم حرث لکم فاتوا حرثکم انی شئتم (223 البقره) باید توجه داشت که و طی باد بر حرث نیست و محصول نمی دهد! به طور کلی عواطف جنسی زن و مرد که به یکدیگر متعلق نباشد و هرکدام به طور نامحدود از تمتعات نظری و جنسی و آمیزشی دیگران بتوانند بهره بردارند سبب می شود حکومت

عواطف تاج افتخار خود را برداشته از خانه عشق خارج شده عشقی پاک که انسان به انسان داشت و مقدمه عشق های معنوی دیگر بود جای خود را به عشق های فقط انسان به انسانی ببخشد که تاج افتخار را بر سر حکومت لذائذ و هوس ها گذاشته و از محدود مادیت خارج نگردیده باشد و در اینجاست که عدالت اجتماعی برای سر و سامان بخشیدن به روابط جنسی و عورتی حق حاکمیت بیشتری خواسته و اعمال می کند و کمتر نیاز به عاطفه و محبت نشان می دهد؛ و وای بر آن وقت که زنان بین خود معامله کنند و مردان بین خودشان که نه حکومت عاطفه معنی دارد نه حاکم عادل اجتماع و دیگر نسل در خطر است و نوعی آدمکشی و انحراف و برخلاف مسیر طبیعت راه حیات پیمودن؛ عجبا همه چیز نر و ماده دارد گیاه نر با گیاه ماده عشق می ورزد حتی پست ترین آنها قارچ ها موادی دارند که تعیین کننده جنسیت است دو شریک جنسی را هم جلب می نماید (در قارچ آشلیا، هورمومنی به وجود می آید که حالت ناقل جنسیت به نام انتریدین را برمی انگیزد. این انتریدیول مشابه اسکلت ساختمانی «استرپن» در هرمون های جنسی حیوانات است و مسبب یک سلسله تأثیرات متغیر جنسی و ایجاد و پرورش اعضاء جنسی مونث در گیاهان.)

بالاخره به این نتیجه رسیده اند که جلب کننده مشابه تأثیر عطر است و در واقع هورمون های مذکور نوی مواد معطرند که اثرشان تا فواصل معینی مشاهده شده است آری گیاه نر و ماده عشق می ورزند یکدیگر را می خوانند حیوان سالم نر و سالم ماده یکدیگر را می طلبند و اگر حیوان نری با حیوان نر دیگر آمیزشی داشت

تا آنجا که در شتر به تحقیق رسیده برای مغلوب و منکوب کردن مفعول حتی در دایره هستی و حیات در تلاش می باشد:

هرگاه شتر نری و چند شتر ماده بیابانی را مرتع داشته باشند صاحب شتران شتر نر دیگری را به آنها بیفزاید دو شتر نر به یکدیگر حمله ور می شوند و آنقدر می جنگند تا یکی کشته شود یا تسلیم گردد اما اگر تسلیم گردید شتر غالب با شتر نر تسلیم شده آمیزش می کند ولی شتر مغلوب پس از این عمل فرار می نماید و صاحبش نخواهد توانست با چوب و چماق هم او را برای نوبت دیگر به آن بیابان ولو اینکه شترهای دیگر هم در آن نباشند باز گرداند و اگر چنین موضوعی را نزد پستانداران بر فطرت جنسی بین ماده و نرشان تعمیم دهیم می بینیم در بین انسان ها نیز مفعول و فاعل با آنکه هر دو گنهکار اجتماع و دین شناخته شده اند شرمندگی از آن مفعول است و همیشه فاعل توقع دارد مفعول نسبت به وی همانند شتر مفعول منکوب و مغلوب احساس نماید و بدین طریق انرژی هائی را که باید نزد هیچ بنی آدمی جز برای پیمودن راه تکامل مصرف دیگری نداشته باشد به اجبار گردن می نهد که با نام فاعل یارویت فاعل آن را تخلیه کند یا بگذارد و از شهر بگذرد و از آن مرتعی که برخلاف فطرت در آن عملی انجام شده بگریزد و اگر در آن شهر که بر او لواط شده حتی سکنه ای نباشد و جنبنده ای نماند بدیده نفرت بنگرد و بر اجتماعش بدیده بی اعتمادی نگاه کند و از این راه که اعتمادها از یکدیگر سلب می شود اجتماع پراکنده گردد و اوضاع اقتصاد کساد و احوال سیاست پریشان شود و در صورتی که شهری آنچنان آلوده گردید چون سدوم و عموره شهرهای قوم

لوط از آنجا که به اثبات رسیده اغلب فاعلان خودشان نزدیک به صد درصد روزگاری مفعول بوده اند و فرزندانشان نیز امکان زیادی بر مفعول واقع شدنشان نه از راه ارث بلکه از راه تاسی و سرایت مترتب است، آری در شهری که عمل لواط همگانی شود دیگر یک شتر از مرتع گریختن و یک نفر ازشهر خارج شدن معنی نداشته فرمان کلی بر این صادر می شود که بر قوم لوط شد که بالاخره بر افتادن و نیستی آنها قطعی ترین راه انتخاب شده است به هر وسیله ای که مد روز و بهتر تلقی می شود و چرا نشود چونکه برخی را عقیده بر این است هر امر معنوی اصل و پایه طبیعی دارد و هر امر مادی یک گسترش و بسط معنوی و چون برخلاف فطرت مسیری انتخاب شد اصلها و بسطها به هم می ریزد و جز انهدام نتیجه ای به بار نمی آورد.

در جلد اول به اثبات رساندم آدمیان فراوانی بودند که مدت ها بر زمین زیست داشتند اما همان گونه که قرآن می فرماید قابل ذکر نبودند و تاریخ نداشتند، زمانی فرا رسید مغز انسان تکامل آنچنان یافت که لیاقت یافت پیامبری و رهبری پیدا کند و حضرت آدم انتخاب گردید و به همین نحو که مغز بشر تکامل می یافت پیامبری با قانون تکامل یافته تری مبعوث می گردید تا آنجا که آنچنان مغزها تکامل یافت که به پیامبری به وسیله محمد پایان داده شد و دین و دانش در اختیار مغزهای پیشرفته و تکامل یافته ای قرار گرفت که در مرتبت پیامبران محسوبند (علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل) و باز به محاذات تکامل مغزی بشر و در نتیجه وضع قانون تکامل یافته تر، برای هر گناهی که بزرگتر محسوب بود قبل از دیگری دستور تحریم می رسید و ممنوع می گردید در قرآن کریم ابتدا یعنی

همزمان با حضرت آدم سخن از قتل نفس است و باز هم به وسیله هابیل و قابیل از آن قاتل نفس که با آلت قتاله همراه با نقشه کشی و هدف گیری از روی حسادت به وقوع پیوست سخن است زمان حضرت ابراهیم و خواهرزاده ایشان حضرت لوط می رسد در دو شهر بودند یکی قتل نفسی را به عنوان تعصب و انحراف مذهبی داشت که نخست زادگان را در برابر بعل قربان می کردند و در شهر دیگر قتل نفسی و جلوگیری از ایجاد نسلی که آمیزش مردان با مردان آن را سبب می شد آنها که مذهب خود را غلط فهمیده و خدای خود را آفتاب و ماه پنداشته و بعل را مظهر بزرگ دانسته و نخست زاده را به پایش سر می بریدند حضرت ابراهیم پس از اثبات اینکه خدای واقعی حقیقی خدای آفریدگار علیم قادر است عملاً نشان داد نخست زاده را نمی توان حتی برای آنچنان خدای قربان کرد و این گوسفند است که باید قربان نمود اما در آنجا که قتل نفس با جلوگیری از ایجاد نفس معمول بود چون یک امر عقیدتی گسترش یافته بود راهی جز توسل به دخالت تکوینی و انهدامشان با سرنگون کردن زمین بر آنها وجود نداشت و عشقبازی با زن دیگری در مرتبت بعد از آن به فاصله کوتاهی به وسیله حضرت یوسف بد و پلید معرفی و نشان داده شد و با آن مبارزه گردید که باز خود نوعی آدم کشی بلکه اجتماع کشی محسوب می شد که دنبال عمل لواط قرار داشت.

برای مزید اطلاع گفته شود از ذکر زیان های بهداشتی لواط (آلودگی های مخرج و عفونت های فاصله و ...) و زیان های اجتماعی و اقتصادی و حتی سیاسی مربوط به عمل مذکور صرفنظر گردید و کتاب ها به قدر کافی برای طالبان در دسترس می باشد.

آنچه در پایان این قسمت تذکرش لازم است اشاره به ریشه پیدایش همجنس خواهی است: امروزه پسر یا دختر علل مهم اینکه به بیماری همجنس خواهی مبتلا می شوند چنین می دانند:

- پدر و مادری که از داشتن پسر یا دختر اظهار ناراحتی کرده و در برابر دختر تظاهر و آرزوی داشتن پسر یا در مقابل پسرشان کلمات نیش دار و برخوردی مبنی بر اینکه کاش دختر داشتیم می نمایند.

- دختر را سرزنش کردن که عقل ندارد استعداد ندارد نمی تواند مانند برادرش باشد و یا پسر را عتاب نمودن که خواهرت از تو عقلش بیشتر و استعداد و پیشرفتش زیادتر است که به زودی دختر را به جنس پسر و پسر را نسبت به دختران متنفر ساخته توجه را از جنس مخالف به هم جنسان معطوف می دارد.

- دختر و پسری که آشنا به سکس و جنس شدند قبل از آنکه با هم بخوابند و در یک خانه تنها بمانند و یا نزدیک شدن درک مسائل جنسی نمایند باید آنان را از نزدیک شدن مراقبت کرد و مسائل جنسی را به زیانی که پذیرنده استعدادی آنهاست مطرح ساخت.

- مادری که دائم فرزندان را امر و نهی می کند و بیش از اندازه امر و نهی می کند و بیش از اندازه در کوچک ترین کار آنان دخالت می کند یا پدری که کمتر با زن و فرزند خود تماس داشته و در منزل است فرزندانشان به بیماری های روانی و از جمله همجنس خواهی مبتلا می شوند.

- بازی در محیط کثیف و آلوده به وسیله همبازی ها و همکلاسان

کثیف و بیمار و همجنس خواه.

- عدم توجه به ارتباط فرزندان با همبازی ها و معلمان (به اتفاق کلیه روانشناسان معلمی که به شاگرد خود تجاوز نماید از تمام بیماران همجنس خواه پست تر و بیمارتر است زیرا در امانتی هم که به او سپرده اند تربیتش کند خیانت کرده است)(1)

ناگفته نماند پزشکی (دکتر رابرت هیث از دانشگاه تولین تئو اورلئان) توانسته الکترودهائی در ناحیه مخصوصی از مغز بیماران هم جنس خواه گذاشته با برقرار ساختن جریان الکتریسیته ضعیف القسمت را که مربوط به سکس و لذت از جنس مخالف یعنی از راه فطرت است تحریک و آنان را کاملاً درمان نماید.

سرکوب نکردن غرائز یعنی آزاد گذاشتن میلها یعنی رفع تمام قیود و مقررات و به زبان دیگر خود را در اختیار دل و دل را در اختیار هوا و هوس قرار دادن همان سرکوب نکردن غرائز است اما اگر همین غرائز انحراف دیگری نیز پیدا کرد یعنی غریزه نبود و شخص خود را در اختیارش نهاد می شود هم جنس خواهی.

امروز فریاد برخی بلند است که چرا زن که باید در قلمرو عشق وارد باشد برای بهتر به فروش رسیدن کالاها و ... از او استفاده شده به حال ابتذال و مستعمره درآمده است اما اگر مرد را نتوان حتی برای بهتر به فروش رساندن کالا به جای زن گرفت می شود همه، هم جنس خواهی و هم بی ارزش نشان دادن مرد همجنس طلب:

در محیط های آزاد عشق سوزان کم پیدا می شود اما اگر زن

1- کتاب کندوکاو در مسائل تربیتی ایران به برخی از علل که معلمان را به چنین گناه بزرگی می کشاند اشاره شده است.

را برای مدتی از محیط آزاد جدا کنیم عشق سوزان پیدا می شود اما با برگشتن مجدد زن به همان محیط به اثبات رسیده اگر آمیزش فطری هم صورت گیرد بین بیماران هم جنس خواه تصور ذهنی لواط پابرجاست و اگر زنان را به جای مردان بگذاریم در تمام شرائط و ضوابط مساویند تا آن زمان که اجازه برگشت مجدد مردان را در محیطی از زنان بدهند که هرگز زن هم جنس خواه قبلی ممکن نیست در زمان آمیزش فطری با مرد توجهی به عمل انحرافی سحق خود بنماید مقصود این است عشق مرد بمرد که ابتدا و انتهای مادی دارد با وجود آنکه زن در اختیارش قرار گیرد از او جدا شدنی نیست و فروید علتش را مضیقه مخرج دانسته که با فشار بیشتری بر حشفه و آلت مرد را به ارگاسم و اوج لذت رسانده در صورتی که زن چنین توانائی را ندارد و اگر کلیتوریس (بظر- خروسک- آلت تذکیر زن) در شدت التهاب بتواند این کار را انجام دهد سریع می باشد و در نتیجه مرد تصور ذهنی اوج لذت را نمی خواهد از یاد ببرد در صورتی که امروز به اثبات رسیده پسران قبل از آمیزش نیز اگر بخواهند به تنهائی در فراش عشقبازی کنند و مبتلا به همجنس خواهی نباشند دختری را در نظر می آورند و دختر چون بخواهد با همان شرایط عشقبازی کند عضوی از بدن خود و بیشتر ران را انتخاب کرده با آن عشقبازی می کند از این قرار تفاوت همجنس خواهی در مرد و زن اینست که بیماری مرد برای همیشه ضد نسل بوده و عمل نسل ناخواهی تلقی می شود در صورتی که زن مبتلا به بیماری حادی شده که با وجود عوارض متعددی که دارد نسل ناخواهی از آنها نیست یک فرمول کلی در اسلام وجود دارد

که مرد را مرد خواسته و زن را زن یعنی شیوه مرضیه اسلام نگهداشتن هر چیزی است در همان حد اعتدال و بلکه فطری آن اگر زن لباس مردانه بپوشد تازیانه ادبش دراز می شود و اگر مرد بخواهد لباس زنانه بپوشد شمشیرش را به حوالت می فرستد و یکدر به بالاتر بخواهد همانند زنان زیور و زینت به خود آویز نماید و باز در مرتبت بیشتر آرایش زنانگی کند سرخاب و پودر و ابرو را هم به زیور و زینت بیفزاید و در درجه آخر خود را به جای زن قرار دهد و مفعول باشد.

اینکه نفرت اسلام نسبت به مفعول بیشتر است زیرا مرد فاعل به جای مرد به عمل شنیع و گناه کبیره آلوده شده است اما مرد مفعول جانشینی آن را در ارتکاب پذیرفته است و در هر صورت باید برای فع شهوت از راه فطرت مرد فاعل اسپرم دفع کند اما اسپرم فقط حاضر است همان گونه که یک چرخ دندانه دار با چرخ دیگر جفت و قالب می شود یا اول (تخمک) جفت و چفت گردد اما در لواط اشتباه مرد فاعل اینکه اسپرم خود را در مجرای غیر فطری وارد کرده و به سوی کلی باسیلها و فضولات فرستاده ولی مفول چند اشتباه دارد اول اینکه خود را به جای آنکه باید همانند زن، تخمک بفرستد تا با کرمک دیگری آمیزش یابد وی نسل را فاسد ساخته و مجرای دیگری را با تصور جانشینی زن در اختیار فاعل قرار داده است و دوم آنکه علیه فطرت قیام نموده گویا خواسته در آفرینش زن که باید مفعول باشد عملاً به وی ثابت نماید راه خطا رفته و از مرد نیز ساختگی و از عهده برآمدن و ایفای نقش زن را به اثبات برساند.

نطفه مرد در زمان آمیزش اگر خود عزل کند و خارج بریزد دیه ای ندارد اما اگر قرار بر این بوده که نطفه وارد مهبل زن کند و کسی با صدا یا داد و فریاد ناگهانی باعث شد مرد نطفه اش به خارج ریخته شود ده دینار دیه باید بپردازد بدین سبب که مرد به زن وعده داده و دیگر نطفه صاحب پیدا کرده و دیه ای به آن تعلق گرفته است اما کسی که نطفه اش را وارد مخرج فضولات مردی می کند صرفنظر از اینکه به جای هر مرد مفعولی یک زن یا حداقل یک نوبت زنی محروم مانده است در این حال نطفه ای که در برابر زن امکان عزل و در نتیجه دور ریختن آن و یا دیه آن تعلق گرفتن داشت هم اکنون نباید به عنوان فضولات جنسی آلت مرد وارد فضولات دفعی مخرج مرد گردد یعنی یک عمل جنسی باریک عمل دفعی آمیزش نمایند.

مقصود اینست که اگر مردی آلت خود را در سوراخی از دیوار کرد و دفع منی نمود نوعی استمناء بوده به نظر اسلام و علم کار حرام و زشتی را مرتکب شده است اما تنها خود را خالی از اسپرم ها به حرام و غیر بهداشت نموده است برعکس کسی که اسپرم خود را وارد محل دفع فضولات مردی می کند آیا انتظار دارد همانند سوراخ دیوار هیچگونه عکس العملی به وجود نیاید در صورتی که با همین عمل فسادهای اخلاقی- ناتندرستی های بغرنج- عدم اعتمادهای انفرادی و اجتماعی و خلاصه تباهی نسل را به دنبال خود می کشاند.

در غل لواط نه تنها مفعول را مردی به جای زن می گذارند بلکه استمنائی است غلط که مفعول هم جانشین زن است هم آلت محرک یعنی استمناء نوعی بی عدالتی انفرادی است و لواط بی عدالتی اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و همه خلاصه در نوعی بی عدالتی در

اخلاقیات. بازی سکسی از حدود 3 سالگی بین بچه ها شروع می شود و به صورت های ابتدائی چون نگریستن به آلت یکدیگر به انجام می رسد و در پنج سالگی اگر بچه سینما رفته ای باشد در آغوش گیری و بوسه های داغ را یاد گرفته و اگر نرفته باشد با پاهایشان بازی می کنند و به یکدیگر فشار می آورند و از همین سن است که باید بدون شک و تردید اجازه نداد فراش بچه ها یکی باشد و در کنار یکدیگر بخوابند و دستور اسلام نیز چنین است و اگر رعایت نشده باشد نزد کودکان سینما رفته اداهای خاصی دیده می شود گرچه هیچ کدام چه دختر و پسر نعوظی و تحریک اندام آمیزشی ندارند و اگر نعوظی بود مربوط به تمایلات جنسی نیست ولی لذت خاصی که اگر در لذت از رفع تنهائی خلاصه شود باز هم اثر سوء خود را در هر دو گذاشته و دوست دارند در سنین بالاتر هم پهلوی هم بخوابند و در نتیجه عواقب شومی به بار آید که مقدمه اش در همان سنین پائین با بالا زدن دامن دختر یا پائین کشیدن شلوار پسر آشکار است.

کودک تا سه سالگی با عروسک بازی و با تخت و دیوار حرف می زند و اگر با کودکی دیگر هم مکان باشد گاه با تقدیم یکی در اسباب های بازیش به دیگری خود را از تنهائی نجات می دهد و الا در میان جمع کودکان هرکدام اغلب اوقات را به خود مشغولند.

از سه سالگی تا پایان شش سالگی دختر و پسر به طور تساوی با یکدیگر بازی می کنند و از هر موقع دیگر بیشتر بازی می نمایند ولی از 8 سالگی بین دختر و پسر فاصله ایجاد می شود که در 10-12 سالی شدت می یابد و به جدائی می انجامد و دوباره نزدیک بلوغ گرایش به سوی هم در سایه قدرت غدد مترشحه به شدت برمی گردد.

دختر 3-5 ساله در برابر پسر پنج ساله یعنی در همان آغاز

کودکی رل منفی در برابر پسر مثبت را دارد یعنی اگر پسر مشغول پیراهن بالا زدن دختر و تماشا و حتی دست رساندن به وی شود دختر با تکبر و خاموشی و رل خاص بی تفاوتش وقت را می گذراند.

خطرناک ترین زمان هم جنس خواهی پسران در سنین 8-13 است که بهترین و عالی ترین و نتیجه بخش ترین درمان جلوگیری از فاعل بلکه بیشتر مفعول واقع شدن آنان باید نگذارند خلوتی بیابند یا در یک جا بخوابند و مهم تر از آن اینکه فرزند خود را از محبت و آسایش دور نسازند که اگر مختصر محبت و آسایش از همجنس بزرگ تری دید زود تسلیم وی می شود و درمان مهم تر اینکه اگر در خانه ای است که مادر تسلط بر پدر دارد و چه در خلوت و چه در برابر فرزندانش پدر را منکوب می سازد بدون شک عوارضی چند گریبانگیر فرزندان خاندان مذکور می شود و یکی از آنهاست تمایل به همجنس خواهی زیرا پسر از پدر متابعت می کند و در برابر دیگران عاری از غیرت و شجاعت و استقلال خود را تسلیم می نماید.

لواط نزد سیاه پوستان بسیار کمتر از سفیدپوستان است. ارثی نیست اغلب مفعولان در بزرگی فاعل می شوند، همان گونه که علت آن قبلاً بیان شد اکثرشان با همسر خود نیز نزدیکی دردبر زیاد دارند، در زمان بلوغ 20 درصد همجنس بازان به رفتار خود ادامه می دهند. پیرانی که به ناراحتی عروق و مغز دچارند امکان دارد در زمان پیری به همجنس بازی بپردازند که اغلب نعوظ ندارند و اگر دارند با مختصر مقاومت به پایان می رسد، و اکثر نزدیک شدن پیران به صورت حمله و آن هم به سوی کودکان بی پناه بوده و ابتدا به عنوان نوازش و بغل کردن صورت می گیرد، جوان بالغ عزبی که زیبنده است در مخیله خود به بیند دست زن و فرزند خود را گرفته

در صورتی که به بیند آلت مرد دیگری به نحوی در برابرش می باشد فوق العاده باید مراقب خود باشد که به همجنس طلبی دچار نگردد. گاه تمایل به جنس موافق مقدمه و شروع بیماری های بزرگ روانی است. نزد الکل خوران که اغلب رابطه با همسر در تیرگی می گذرد تمایلات همجنس خواهیشان روشن است اما اغلب به عمل نمی انجامد.

معلمان ورزش که با ریاضیات و طبیعیات و سرگرمی های مغزی احتمالاً کمتر از دیگران سر و کار دارند و قوای بدنی پابرجا و هرمون های بکار در سراسر وجودشان در کار است باید برای جلوگیری از رسیدن به تمایلات جنسی خود بیشتر فداکاری و مبارزات فکری و از خود گذشتگی نشان دهند.

بار دیگر به گناه بیشتری که از مفعول سر می زند بلکه به یکی از گناهانش اشاره شود: در برخی حیوانات آزمایشگاه نیز توانسته اند با خارج ساختن غدد یا ترشحات نرینه ای وی را به مفعول شدن راغب سازند و مفعولی را که تخم و آلت و ترشحات مردانگی و آلات تناسلی جنس نر را دارد برخلاف مسیر خلقت تشریع تنها نرفته بلکه با آفرینش تکوین هم تعارضی نشان داده است و به طور خلاصه همان گونه که در احبار داریم و به زودی خواهم گفت گناه لواط فوق العاده عظیم تر از زناست زیرا در زنا عوامل گرایش دهندگی نیرومندی بین مرد و زن یعنی نر و ماده موجود است در صورتی که مفعول و ملوط قرار گرفتن یعنی تحت تأثیر مراکز عالی مغزی قرار گرفتن اما مراکز عالی را به انحراف فرماندهی متهم ساختن و از آن به فطرت اطاعت نکردن است و عجیب نیست اگر توجیه

کامل آن به وسیله علی مرتضی به عمل آمده باشد که فرمود پرورش استعداد مفعول واقع شدن با مقدمات و تشریفات قبلی که همانا تسلیم ملعبه قرار گرفتن است می باشد یعنی گناه مفعول اینست که با فرصت و طول مدت و داشتن مراکز عالی مغزی که همه برای بهتر فکر کردن و توجه به کمال است طبق نقشه و با عقل و آزادی رو به مفعول واقع شدن پیشرفته است (قال علی علیه السلام من امکن من نفسه طائعا یلعب به القی الله علیه شهوه النساء)

مفعول گاهی به آرایش ظریف زنانگی می پردازد و بسیاری از آنها تزلزل شخصیت مردانگی دارند و حتی همانند زنان یکی را انتخاب کرده خود را تحت الحمایه وی قرار می دهند و برخی روانشناسان تا آنجا پیشرفته اند که می گویند حتی نزد مفعولانی که باهوشند این مسئله اهمیت دارد که همه مفعولان در زندگی بی اراده می شوند و سرپرستی می خواهند و پذیرفتن آلت یک مرد را جبران بی ارادگی و کمی شخصیت به عنوان نیرو گرفتن همانند کودکی که پستان می گیرد و اسپرم وی به جای شیر مادر است می باشد.

بزرگ تر بودن گناه مفعول از فاعل ناشی از ادامه کارش نیز هست که فاعل واقعی که داماد نشده از سی سالگی به بعد مرتب عملش کاهش یافته و حتی پس از مدتی قدرت انجامش را ندارد اما مفعولان معتاد (ابنه دار) تا آخر عمر تقاضا دارند به علاوه برای فاعلان پس از پایان جوانی در صورت پایداری قدرت به ندرت عمل صورت می گیرد در صورتی که مفعول می تواند روزانه چند نوبت عمل نماید به علاوه عادتی که در فاعل به ازمان در می آید در مفعول با شدت بیشتری از معتادین مزمن شده می باشد.

باز تکرار شود زن مسلط بر مرد به فرزند خود تفهیم می کند که جنس زن چنین است که آزاردهنده مرد باشد و صحبت از بی عرضگی شوهر در برابر فرزندان چنین وانمود می کند که مرد مورد طعن زن قرار خواهد گرفت و لذا در هر دو حالت که نوع سومی نیز دارد پسران را از جنس مخالف به همجنس طلبی می کشاند و نوع سومش ایجاد وحشت و اضطراب در پسران است که به زنان نزدیک نشوند و اگر شدند آلتشان خشک می شود یا آلت دختر دندانشان می گیرد یا قفل می شوند و رسوا می گردند و از این قبیل سخنان.

والدینی که به پسر خود لباس زنانه می پوشانند نام دختر بر او می گذارند، آرزوی داشتن دختر به جای پسر در برابر پسر می کنند پسر سعی می کند برای جلب رضایت والدین اداهای زنانگی درآورد که قبلاً شرح داده شد و حتی در نوع شدیدش مفعول یعنی به جای زن واقع شود.

استعداد کسی که فاعل ولا طی می شود گاه بدین علت ذکر شده است که در زمان کودکی یا نوجوانی چشم به مادر یا خواهر بزرگ یا عمه داشته و از یکی خوشش می آمده و اینک در سن بالا اگر به مادر چشم داشته پسری را در آنچنان سنی انتخاب می کند که تفاوت سنی بین خودش و مادر موجود بوده و اگر به خواهر علاقه داشته پسر را در سنی مناسب با اختلاف سن خود و خواهرش برمی گزیند و فاعل می شود.

فاعلان بلند قامت لاغر اندام برای اینکه حداقل به چند نفر از مردان بفهمانند که به خوبی از عهده نقش پدر شدن برمی آیند اقدام به لاطی شدن می نمایند و مخصوصاً سعی می کنند این عقده را

برای پسرانی چاق ثابت و بگشایند و به آنها بفهمانند لاغری و نحیفی چه بسا پدر شدن است و چاق و چلگی زن گردیدن.

فاعل و مفعول خطرناک و غیر قابل درمان آنهایند که از اجتماع دلخورند که چرا بر اعمالشان صحه نمی گذارند تا بتوانند از خفا و پنهانی درآمده علنی و آشکار لواط کنند و در شهرهائی که این مسئله همگانی شد اغلب مردم خواه و ناخواه به مطلب مذکور گرایش پیدا می کنند و اظهار گلایه از قدرناشناسی اجتماع می نمایند و حتی در آشکار و انظار هم به جای عمل لواط اداهای تشریفاتی و مقدماتی از خود درمی آورند چشمک زیاد می زنند کلمات زنانه- مرده شور ریختت ببرد- الهی بمیرم- نباشم بسیار می گویند انگشت ها را زیاد به شکل آلت یا مقعد دراز و گرد می کنند همانند زنان راه می روند یا ساعد را چسبانده به بدن دست را حرکت می دهند یا ... و در نوع پیشرفته باسن را حرکت داده به جای دستبند زنجیر به دست می کنند و در نوع پیشرفته تر از همه آن است که در بین قوم لوط شایع بود و در اخبار اسلامی وارد شده که چون به هم می رسیدند از خود باد صدادار خارج می ساختند و دائم در حال جویدن کتیرا یا سق (احتمالاً مخلوط با شیرینی) بودند و چون همان گونه که گفتم بیمارشان مزمن شده بود جز برگشت خلقت تکوین بر آنها و زیر و رو کردنشان چاره ای نبود. (علائم زیادی برای شناخت نامبردگان در کتاب ها ثبت شده که برخی از آنها اغراق گوئی بوده و آوردنشان موجبات تشخیص بی جا را فراهم خواهم ساخت)

یکی از عوامل مهم گسترش همجنس خواهی، محیط آماده

شده الناس علی دین ملوکهم است که در سطح بالایش همانند ابتلای بعضی از سلاطین گذشته است که هم زمان با آنها لواط شیوع کلی یافته بود و در تواریخ ثبت است.

اصولاً اگر در برگ های این کتاب گاهی نام فاعل و زمانی مفعول از یکدیگر جدا نوشته می شود باید توجه داشت قریب به صد در صد فاعلان حتی برای یک مرتبه هم اگر هست مفعول واقع شده اند و طبق پژوهش هائی که به عمل آمده فاعلان در برخورد با افراد سالم که فریبشان داده اند از ترس بی آبروئی تقاضای مفعول شدن فاعل را نموده اند و در نتیجه هر دو مفعول واقع گردیده اند.

گرچه در همجنس طلبان نیز جهانی چون دنیای فواحش وجود دارد و پسرانی هستند که برای دستمزد گرفتن فاحشگی می کنند و حتی در مواردی «نشانده» می شوند اما هنوز حتی یک مورد دیده نشده که «نشانده مرد» با کسی که او را نشانده، بتواند برای مدتی قلیل نزد هم بمانند و هیچ همجنس بازی برای مدت قابل ملاحظه ای رغبت به طرف نخواهد داشت.

بزرگ ترین خطری که متوجه فرزندان اجتماع است اینکه یکی از همجنس طلبان داوطلب می شود و به فرزندی پاک و سالم به هر قیمتی هست تجاوز می کند و سپس دوستانش مفعول را تهدید به افشاء سر نزد پدر و مادر و معلمانش می کنند و به او تجاوز می نمایند و مراکزی که برای پیدا کردن افراد سالم انتخاب می شود در هر کشوری مخصوص به خودش بوده و در ایران دکان های دوچرخه سازی یکی

از آنهاست زیرا سن و سال کسانی که دوچرخه سوار می شوند و به دوچرخه سازی می روند مقتضی است که خود دوچرخه ساز عامل فعل باشد یا ناخودآگاه یکی از الواط دکانش را پایگاه قرار دهد و پدر و مادر باید سخت از تماس فرزندانشان با افراد کنترل به عمل آورند و مخصوصاً اگر دیدند دوچرخه ساز فرزندشان را تعارف می کند مثلاً بدون درخواست دعوت به یاد دادن موتورسیکلت یا ... کرد اقدام مقتضی معمول دارند.

همجنس خواه مذهبی

موضوع جالب ارتباط همجنس خواهان با دینداری می باشد که نزد اکثرشان بدین گونه است:

همجنس بازان واقعی که تا پایان عمر داماد نمی شوند و همچنین آنها که مفعول واقع می شوند در صورتی که تصور نمایند مردم از کارشان بی خبرند در آن اجتماع به لواط جنبه قانونی داده نشده و پایه و اساس اجتماع بر اسکلت مذهبی است سعی می کنند خود را به تشریفات مذهبی بیارایند، به مجالس منسوب به مذهب زیاد می روند حتی اگر مطمئن باشند که شناخته نشده اند به جد و جهد خدمتگزاری می کنند و اگر در سنین بالا باور نمایند که با گذشت زمان علاوه بر آنکه نشناخته مانده اند هم اکنون فقط در برابر خدا یا وجدان قرار دارند خدمتگزاریشان ممکن است با حقیقت و به خاطر جبران گذشته ها بوده باشد اما کسانی که می دانند شناخته شده اند احساس می کنند که مورد نفرت مردم قرار گرفته اند و اگر روزی یکی از آشنایان بدون توجه از او بگذرد تصور می کند او را شناخته و از او

بدین وسیله اظهار انزجار نموده است لذا متشبث به تخیلات و افکار خود می شود و راهی را برای جلب نظر مردم به سوی خود انتخاب می کند و چون تصور می نماید اگر راه طرفداری از مذهب را برگزیند مردم بیشتر از او فاصله می گیرند و کمتر مورد توجه قرار خواهد گرفت و همه لاطی و مذهبی بودن را حقه بازی می دانند از این رو رل معاند مذهب را پیش می گیرد و اغلب فاعلان واقعی و کمتر از آن کسانی که برای مدت مدیدی مفعول بوده اند روابط جنسی خود را گرچه در خفا انجام می دهند اما عناد مذهبی خود را تلاش در آشکار کردن دارند و همیشه سعی می کنند نسبت به کسی که گوشه عبادت را انتخاب کرده دشنام دهند که چرا فعالیت ندارد و با آنکه فعالیتی در جهت مذهبی دارد با عنوان کردن خرافات و روایات غیر معتبر با وی به جدال بپردازند. اغلب افراد مذکور اگر به پزشک مراجعه نمایند یا به مهندسی کار رجوع کنند یا حتی به یک روحانی برخورد نمایند و ملاقاتشان در خلوت بوده باشند سعی می کنند بدانند طرفشان فاعل یا مفعول است یا خیر و اگر حتی یک حرکت نامناسبی از آنها به بیند- مثلاً حتی خنده بیجا- حاضرند روز بعد هرجا می رسند طرف خود را همجنس خواه معرفی نمایند- افراد مذکور اگر در مناظره و جدال در امور مذهبی به تصور خودشان فائق گردند به پاس آن چند مرتبه لواط می کنند یا مفعول می شوند و اگر باور کنند که شکست خورده اند باز برای رفع ناراحتی دست به دامان اعمال خود می گردند (مرتکبین به گناهان دیگر نیز کم و بیش ارتباط تقریباً مشابهی با مذهب دارند)

از جمله مسائل ارتباطی لواط با مذهب ما اینست که فاعل و

مفعول (در هر سنی صورت گرفته باشد) حق ندارند با یکدیگر ازدواج فامیلی محار می نمایند یعنی مادر و دختر و خواهر پسری که لواط داده بر لواط کننده حرام است گرچه هر دو نابالغ بوده باشند ولی اگر شک کند دخول شده یا نه بر او حرام نمی شوند و اگر با مادر یا خواهر یا دختر کسی ازدواج کرده و بعد از ازدواج لواط صورت گرفته آنها بر او حرام نمی شوند و شاید تا حدودی بتوانیم علتش را چنین تعبیر کنیم که ازدواج پسر از لواط سبب جدائی و نفاق و جنگ اعصاب بین مفعول و خویشاوندانش می گردد یعنی در حقیقت مفعول همسر با همسر مفعول هووی یکدیگرند و اگر لواط پس از ازدواج باشد در صورتی که دستور تحریم صادر می گردید خانواده ای که استحکام یافته با ستمکاری مواجه و متلاشی می شد و علت ها و حکمت های دیگر که ما نمی دانیم.

تاکنون می گفتند تخم هر گیاهی کشت شود همان نوع گیاه خواهد روئید و دنیا نیز مزرعه آخرت است از این لحاظ که هر کار در این دنیا کردی و هر تخمی از هر نوع عملی کشتی در آخرت از همان نوع محصول برخواهی داشت؛ خوبی کشتی خوبی میدروی و بدی کاشتی بدی درو می نمائی اما امروز معنای روانی گسترده تری هم از این فرمایش نبی گرامی (الدنیا مزرعه الاخره) فهمیده می شود که شاید یک علت و حکمت تعیین محل مجازات در سرای دیگر نیز بدین وسیله توجیه شود و در ضمن دلیل دیگری بر دلائل اثبات وجود معاد افزوده گردد.

اسلام جز در مواردی معدود(1) فمن یعمل مثقال ذره خیراً یره و من یعمل مثقال ذره شراً یره را بر هرگونه تخیلات یا توجیهات یا ... حکومت داده و اصالت تعیین نوع سرنوشت و حساب شد هرکس را در آخرت از جمله بر مفاهیم واقعی همین دو آیه شریفه که سخن پروردگار می باشد استوار داشته است که هرکس یک ذره خوبی کرد در آنجا به پاداش می رسد و اگر ناچیز گناهی از او سر زد عقوبت می بیند و خلاصه هر تخمی کشت همان محصول را برمی دارد اما معنای بزرگتری نیز از نهاد آنچه نبی گرامی فرمودند مفهوم می شود:

1- پرداخت دیه- تعزیر- رجم- قذف و ...

اگر به دنبال ضمیر ناخودآگاه خویش به راه افتیم از ابتدا تا انتهای مسیری را که می پیمائیم و در ازایش از تولد تا به مرگ می باشد همه جا را پر از عقده ها، عکس العمل ها، پدیده ها می نگریم اما همین که مسیر قطع شد در صورتی که مسیر تازه ای آغاز گردید چه توقعی داریم؟ باز هم عقده ها، عکس العمل ها، پدیده ها؟ نه خیر متوقعیم ارگ در این جهان خوبی کرده ایم و بدی دیده ایم یا خوبی کرده ایم و هیچ نشده است در مسیر تازه عقده نباشد، عکس العمل نباشد، ناراحتی نباشد فقط یک چیز باشد و آن هم پاداش خوبی هائی که کرده و دریافت نشده است.

اما چنانچه بدی کرده ایم و به ظهار به ما خوش گذشته در مسیر دوباره آغاز شده حداقل متوقعیم ما را ببخشند و شتر دیدی ندیدی و کسی که در سرای همیشگی حاضر باشد فقط او را ببخشند در عین حال که از عطایا و مواهب و نعمای الهی محروم مانده خود نوعی عذاب کشیدن را در برابر بدی هائی که کرده پذیرفته است از این قرار:

یا جهان دیگر را قبول نداریم که چون به ساختمان کیفیتی و کمیتی تشریحی و فیزیولوژیکی بدی بنگریم با آن همه نظم و ترتیبی که در آفرینش آنها بکار رفته می بینیم در اشتباهیم زیرا در قبال نظام ساختمانی جسمی مشاهده و قبول آن همه آشفتگی های روانی موجود که (باتوجه به عدم قبول معنویت) مآلا محصول مادی بدن تصور می شود درست نمی آید و جای دیگری از کائنات را سراغ نداریم که نظم و ترتیب کاملاً حساب شده داشته باشد اما نتایج بیهوده بلکه محصول آشفته و سر و ته درهم داشته باشد پس بدن چرا داشته باشد؟

ممکن است گفته شود درست است بدن به نظم و حساب ساختمان شده اما تزلزل شخصیت و آشفتگی های روانی باید با پیشرفت علم

نظام درستی پذیرد که در پاسخ خواهیم گفت از خواص روان یکی هم انعطاف پذیری آن است که از جمله علم عاقلانه بتواند آن را حداقل وجه شبهه ای از منبع اصلی خود که بدن به نظام است درآورد و در این حال دانشمندان با روان چه خواهند کرد با آن قلمرو وسیعی که در هر رشته دارد؟ یعنی مثلاً در برابر گناه و یا یک عمل بد که حالت خاص روانی پذیرفته شده است دانشمندان روانشناس چه خواهند گفت و چه خواهند کرد؟

هر بدن در هر وضعی باشد دانشمندان در برابرش ایستاده بگویند اگر چنین و چنان با کودک یا بزرگ رفتار کنید عکس العمل بدی به وجود می آید ایجاد عقده می کند کسی را نترسانید کسی را سرزنش نکنید کسی را طرد ننمائید و کسی را ... و اگر کردید تزلزل شخصیت در آنان ایجاد می شود عقده پیدا می کنند بلکه سعی نمائید به چنین کسانی بفهمانید و حالیشان کنید که عمل بدشان با طبع و پسند عده ای از مردم سازگار نیست مردمی که از نیکان و پاکان بشمارند و تجربه آموخته و جهاندیده می باشند یعنی در حقیقت باید به آنها گفت اگر کسی را از اوضاع و احوالی که در آن واقع و گذران است ترساندی تزلزل شخصیت یا ناراحتی های روانی پیدا خواهد کرد اما اگر زمانی و مکانی و کسانی فاصله دار را به عنوان زمان و مکان و کسان پاداش دهنده و عقوبت کننده معرفی نمودی تنها ممکن است با دیدن معرفی شدگان انفعالی روی دهد و اگر همین اوضاع و احوال یعنی وعده و وعید از این مسیر برداشته و به زمانی و مکانی دیگر به نام سرای ابدی و حیات جاودانی که برای همه کس در پیش است حوالت

داده شود هرکس بدون تزلزل شخصیت قبل از آنکه انفعالی پیدا کند یا عقده و عکس العملی در وی به وجود آید برای همیشه در حال بین خوف و رجا که بهترین وضع روانی و رو به کمال رفتن است در خواهد آمد زیرا همه کس سعی در بهتر کردن وضع آینده خود دارد و به امید آینده ای موافق طبق نیکان حداقل امتیازی که به آن رسیده تلاش در دور شدن از بدی ها خواهد کرد و به امیدواری زنده خواهد ماند و زندگی خواهد نمود و اگر چنین معاد و سرائی نباشد تناسب بین نظام و ترتیب ساختمانی بدن با اوضاع و احوال روانی وی به هم می خورد یعنی آیا این همه حساب و فرمول و نظم و ترتیب در ساختمان بدن به کار رفته که کسی در طی گذشت این جهان بدون عقده و عکس العمل نماند؟

خلاصه تر بگویم: زندگی را از تولد تا مرگ مسیری است که بدن با آن همه به نظم آنرا طی می نماید و با آن همه بی نظمی در آنچه خارج از ساختمان تشریحی و فیزیولوژیکی بدن است.

آیا بدن منظم باید محصول نامنظم داشته باشد؟ اگر بگویم علم باید بیاید آن را منظم کند علم و عقل که تناسب مستقیمی دارند با افزایش هرکدام دیگری افزون می گردد و عقل همان چیزی می شود که اسلام آن را معرفی فرموده و بدن منظم در جوار روان به نظم را به سوی بندگی و سعادت سوق می دهد (العقل ما عبد به الرحمان و اکتسب به الجنان) اما مگر انتهای مسیر همین جهان هدف عقل و علم است در عمل و تجربه می بینیم نیست و هرچه پیر شویم بیشتر از زندگی دوریم و حتی زیادی شود خواهان مرگ و طالب آن. اگر گفته شود همین وضعیت پیری و گرفتاری را هم علم اصلاح خواهد

کرد می گوئیم تربیت روان در برابر ترساندن حتی علمی یا عقلی از عوامل دهشتناک همین مسیر از تولد تا مرگ نتیجه درستی نداده و نمی دهد و تنها برداشت صحیح از تربیت روان یعنی تنها راهی که برای تربیت روان و به سوی کمال راهنما شدنش شناخته شده اینست که در حین طی مسیر مذکور به وعده هائی در مسیر دیگر بشارت داده شود و از وعیدهائی که در آینده وجود خواهد داشت انذار گردد همان دو کلمه ای که پیامبران بر آن دو اعزام و ارسال شده اند: بشارت و انذار (صلوات الله علیهم اجمعین) و بحث اثبات معاد کتاب جداگانه ای خواهد داشت که انشاءالله در بهداشت روانی خواهد آمد تاکنون چند مرتبه تکرار کرده ام: دادن دست و پا و چشم در محیط مایع رحم که در آنجا به کار نیاید دلیل بر وجود عالم بعدی است که در آنجا به کار آید یعنی در این دنیا که می نویسیم و می خوانیم و دادن فکر و عقل بیش از حد لزوم برای اداره امور مادی زندگی دلیل بر وجود عالم بعدی است و چه پیوند خوبی بین مطلب مورد بحث و این مطلب برقرار است که از یک طرف می بینیم فکر و عقل زیادی دلیل بر وجود عالم بعدی است و از طرف دیگر نظام دادن همین فکر و عقل و قرار گرفتنشان در برابر روانیات نشان دهنده مسیر دیگری جز مسیر تولد تا مرگ می باشد و سومین نتیجه آنکه به نظام و ترتیب بودن اوضاع و احوال فیزیولوژیکی و تشریحی بدن با داشتن آن همه فکر و آن همه روانیات که زیاده بر مصرف جهت گذراندن امور مادی است اما در زیادیش و با وجود فراوانیش به نظم و ترتیب بدنی نیست کسری و خللی به نام سرای مساعد و سازگار با این کمبود و بلکه برای جبران کمبود احساس می گردد.

شما یکی از چهار قسمت زیر را که مربوط به زندگانی در همین مرحله است بدون شک و به اجبار باید بپذیرید.

1- تکامل سالم ضمیمه اضطراب

2- تکامل ناسالم ضمیمه اضطراب

3- تکامل سالم بدون اضطراب

4- تکامل ناسالم بدون اضطراب

آثار تکامل که در پیشانی هر موجودی از جماد- نبات- حیوان پیداست و اگر ناسالم بود حداقل رو به علم رو به زیبائی رو به کمال رو به قدرت پیش نمی رفت و به همین دلیل ما می گوئیم تفاوت مقررات الهی و قوانین موضوعه بشری همین است که مقررات الهی یعنی وصول به مرتبه ای که صفات الهی آخر آن است و در نتیجه رسیدن به کمال می باشد اما قوانین موضوعه بشری اگر خوب وضع شود و درست اجرا گردد ادعا می کند که او را از انحطاط ها و لغزش هائی که برخلاف اخلاق اجتماع پسند بوده حفظ کرده است به هر صورت از چهار شکل فوق دو قسمتش که تکامل ناسالم در آن آورده شده خود به خود مردود و تکامل سالم بدون اضطرابش هم دروغ است و در عمل می بینیم بسیاری از تضادها و اضطراب ها و جدال ها موجبات پیدایش تکامل را فراهم می سازد از این رو فقط می ماند تکامل سالم ضمیمه اضطراب! و چرا تکامل سالم باید اضطراب ضمیمه اش باشد. چون ظرف کوچک تر از مظروف است و فکر و عقل بزرگتر از قفس مادئی که انسان در آن زندانی شده است و باید پرده مادیت را بدرد و تکامل سالم بدون اضطراب را در آن محیط به وجود آورد که خواه و ناخواه همان سخن نبی گرامی می شود: العلم حیات

والایمان نجات، و نجات یعنی چه؟ یعنی رستگاری! رستگاری یعنی چه؟ یعنی رستن از عذاب خدای! عذاب در کجا؟ عذاب در سرای دیگر!

روایاتی چند مربوط به مطلب مورد بحث

عن الائمه (ع) الوطی فی الدبر هو الکفر بالله العظیم (پیشوایان دین فرمودند: لواط کردن کفر به خدای بزرگ است)

نبی گرامی فرمودند: من جامع غلاما جاء یوم القیامه واعد له جهنم و سائت مصیرا (کسی که با پسری لواط کند روز قیامت وارد می شود در حالی که جهنم برای وی مهیا می باشد و آن بدجایگاهی است.)

حضرت صادق: حرمه الدبر اعظم من حرمه الفرج و ان الله اهلک امه بحرمه الدبر ولم یهلک امه بحرمه الفرج (گناه لواط از زنا بزرگتر است و خدای امتی را برای ارتکاب به لواط نابود نمود ولی برای ارتکاب زنا قومی را هلاک نکرده است.)

نبی گرامی: ان اخوف ما اخاف علی امتی فعل قوم لوط (آن چیزی که بیشتر از هر چیز از آن بر امتم بیمناکم عمل قوم لوط است)

حضرت علی: عن النبی من عمل من امتی عمل قوم لوط ثم یموت علی ذلک فهو مؤجل الی ان یوضع فی لحده فاذا وضع فیه لم یمکث اکثر من ثلاث حتی تفذفه الارض الی جمله قوم لوط المهلکین فیحشر معهم (از نبی گرامی است که هرکدام از امم که عمل قوم

لوط را مرتکب شود و با آن عمل از دنیا برود پس او نگهداشته می شود تا اینکه در قبر گذارده شود و چون در قبر پنهانش کردند بیشتر از سه روز در آنجا نمی ماند مگر آنکه زمین او را ملحق به قوم لوط که از هلاک شدگانند نماید و با آنان محشور می گردند)

حضرت علی: من امکن من نفسه طائعا یلعب به القی الله علیه شهوه النساء (کسی که از روی اراده خود را حاضر کند مورد ملعبه قرار گیرد شهوت زنان را خدا به او القا می کند)(1)

بسیاری از روایات و احادیث دیگر هست که طالبان می توانند مراجعه نمایند ولی ذکر این روایت از حضرت علی جالب است که توجه به طرز سخن گفتن مفعولان ردیف خود را در معرض نکاح چون زنان قرار داده است (اذا کان الرجل کلامه کلام النساء و یمکن من نفسه فینکح کما تنکح المراه فارجموه ولا تستحیوه)(2)

1- در مواردی از کتاب شعله های فساد تألیف آقای حبیب الله مرزوقی شمیرانی استفاده شد.
2- رجم فاعل و مفعول از رجمی که خدا بر قوم لوط کرده اخذ شده است.

همجنس خواهی دختران و زنان

شیوع آن نزد طایفه نسوان از نصف مردان نیز کمتر و نزدیک به یک سوم آنهاست. عمل شنیع مذکور کمتر از همجنس طلبی مردان مورد توجه قرار می گیرد و به ندرت در محاکم مطرح می شود و کمتر زن همجنس خواهی است که همانند مرد مشابه که هرگز حاضر به ازدواج نیست تا پایان عمر جنس مرد را برای همسری نپذیرد اما بسیاری از آنها برای همیشه شوهرشان را دوست ندارند.

نزد زنانی که شوهرشان در 2-3 ماه اول ازدواج قدرت نداشته اند آنها را به اوج لذت برسانند دیده می شود و این موضوع شناخته شده ای است که از قدیم نیز شوهر بی عرضه همیشه تا تصرف همسرش در رنج و ناراحتی شدید بسر می برد.

زنان همجنس خواه ممکن است در انتخاب همسر فقط برای پیدا کردن فرزند شدت عمل به خرج دهند و چون فرزندی یافتند تقاضای طلاق و پافشاری و اصرار بر آن نمایند و اغلبشان اگر فرزندشان دختر باشد بسیار خوشحال می شوند.

زنان نامبرده در هوش و فعالیت همانند دیگرانند با هوش و فعال و کودن و تنبل هم در آنها هست اما همه آنها ناراضی اند و تمایلات ضد اجتماعی در آنها نیرومند است و کمتر در بین آنها فاحشگی دیده می شود ولی اغلب آنها که مرد را برای فاحشگی کردن می پذیرند فقط حاضر به تحویل دبر خود به مرد می شوند و در آن حال نیز اغلب حس تخیلاتی همجنس بازیشان در کار است.

اغلب نامبردگان اداهای پسران در می آورند لباس مردانه می پوشند، پستان خود را پنهان می نمایند یقه آهاردار می پوشند و اغلب سیگار می کشند و اگر سینما رفته باشند همیشه از مردی هنرمند سیگار کشیدن را تقلید می نمایند و در غیر این صورت ناشی بودنشان هویداست و گاه آنقدر تمایل به مرد بودنشان شدید است که به جراح مراجعه نموده تقاضای مرد شدن می نمایند.

گفتیم دو مرد همجنس باز که یکی نشانده دیگری است دیری نمی پاید از یکدیگر جدا می شوند اما دو زن که یکی شوهر و همیشه نشانده اش کم سن تر و ظریف تر است و همسر اوست ممکن است تا پایان عمر با هم باشند اما دقت در زندگی آن دو و بهانه گیری ها و خرج کردن و پخت و پز نمودن و نحوه رفتار و حرکات آنها از همان روزهای اول تا پایان هیچ شباهت به روابط زن و شوهری نداشته بلکه همانند مادر و دختر است و کسانی که اطلاعات بیشتری لازم دارند به کتاب های چندی می توانند مراجعه نمایند.(1)

1- به نظر اینجانب از کتاب هائی که دیدم سکسو فیزیولژی تألیف آقای دکتر حسن حصوری وزین تر از سایرین بوده و مورد استفاده نیز قرار گرفت.

وطی با حیوانات

پشه بر مگس نمی نشیند و پروانه به دنبال زنبور نمی افتد و حتی وزغ با قورباغه نمی آمیزد و جز در چند مورد استثنائی (سگ و گرگ- اسب و خر و برخی پرندگان و مخصوصاً بوقلمون و مرغ و ...) که آن هم تولید نسل جدیدی می نماید یا بهره برداری غریزی دیگر در سایر موارد غیرممکن است دو نوع مختلف حیوان به هم آمیزند مگر آنکه حالت مرضی داشته باشند و اینجاست که می توان گفت کسی که با حیوانات وطی می کند آن هم بیمار است اما در عمل مشاهده می شود چه بسا کسانی که هنگام رابطه انسان با انسان هدف انسانی را دارند اما چون به عادت زشت خود برمی گردند حیوانی را مورد عمل قرار می دهند و باز هم باید به آنها گفت بیمار همان گونه که هنوز دنیای بی تفاوت در برابر لواط و سحق هیچ کدام را از ردیف بیماری ها خارج نساخته است.

گرایش یک نوع به یکدیگر از کجا سرچشمه می گیرد هنوز نزد غیر موحدین ناشناخته مانده ولی موحدین آن را از جمله مقررات آفریده شده که نوعی راهنمائی است می شناسند اما نحوه توجه جنس نر و ماده به یکدیگر چگونه است؟ باز هم به مقدار قابل ملاحظه ای به وسیله دانشمندان شناخته شده است. صدای گربه، بوی خاص، پروانه، صدای بال پشه و ... از آن جمله کشف شده هاست تا آنجا که توانسته اند چون پشه ماده گزنده است اسبابی تهیه کنند که از پشه های نر تقلید می کند و بدین وسیله

پشه های ماده به درونش آیند و با یک اتصال به برق همه را منهدم سازند.

سابقه آمیزش انسان با حیوان بسیار قدیمی است در قدیمی ترین آثار مذهبی نیز درباره آن بحث شده است.

نزدیکی با حیوانات از 9 سالگی شروع و تقریباً از 20 سالگی رو به کاهش می گذارد و اگر ازدواج پیش آید به کلی ترک می گردد.

چوپان ها با سگ گله و یا بره و میش سر و کار دارند و نویسنده چوپانی مبتلا به هاری را که در اثر آمیزش با سگ گله دچار شده بوده دیده ایم. اهالی روستاها با گاو و گوسفند و به ندرت با مرغ های بزرگ آمیزش می نمایند و در شهر اگر به ندرت آمیزشی دیده شود اغلب با سگ یا پرندگان بزرگ می باشد ولی در غرب موضوع سگ و اهمیت آمیزشی آن طرز دیگری است و عمل خاصی به عهده سگ ها می باشد که نویسنده ناگهان متوجه چیزی شدم و چون سئوال نمودم معلوم شد زن به وضع خاص نشسته و سگ فرجش را لیس می زند و بعد معلوم شد اینکه روزهای بارانی برخی اول سگشان را برای تفریح و گردش می برند و سپس فرزندشان را از این جهت است که به ندرت سگ هم برای آمیزش تعلیمات دیده است و در محیطی که دختران نورس مومن و معتقد به فرویدیسم در اختیار انتخاب کنندگان باشند دختران بیشتر از سی سال یا بیشتر چه می کنند؟ خود سئوالی است که طرح آن بجاست!

اغلب حیوانات مخصوصاً سگ و گاو و خر و گوسفند در اثر آمیزش زیاد عادت می کنند و همین که دانستند باید آماده شوند خود را مهیا

نشان می دهند اما پرندگان همیشه با ترس و لرز و فرار گرفتار شده و بسیاری از آنها با پارگی و خونریزی و مرگ روبرو می شوند.

عوارض عفونی که ممکن است پیش آید در سگ ها که قفل می کنند آماس شدید و دردناک غلفه و آلت و زخم شدن آن و ابتلای به هاری (در سگ مبتلا) و بسیاری موارد گاز گرفتن سگ به آلت مرد و زخم آن و شکستگی دنده ها در اثر فشار حیوان یا به علت تلاش و لگدپرانی یا ... پیش آید.

کلیه حیوانات مذکور اگر حلال گوشت باشند گوشت خود حیوان و نسل آن حیوان حرام است و باید ذبحش کرد و پس از ذبح آنرا سوزاند و اگر حیوان دگری است باید به شهر دیگری برد و آن را فروخت و کسی که با حیوان عمل منافی عفت انجام داده باید قیمت حیوان را در هر صورت بپردازد و تعزیر شود.

حد لواط و مساحقه

در هیچ کیفری و مجازاتی که اسلام وضع کرده حکم سوزاندن با آتش دیده نمی شود جز در مورد لواط که حاکم اسلامی می تواند یکی از طرق زیر را برای مجازات شخص لواط کننده انتخاب نماید:

کشتن- سنگباران کردن- از بلندی پرتاب نمودن به طوری که استخوان هایش درهم بشکند- سوزاندن و درباره مفعول هم اگر عاقل و بالغ و مختار باشد حد قتل اجرا می گردد و اگر نابالغ باشد وی را تعزیر می نمایند (تعزیر به معنی تنبیه است و به مجازات های بدنی گفته می شود که متناسب با حال و وضع شخص انتخاب می شود و در بسیاری از موارد 25 تازیانه انتخاب می شود)

راه اثبات لواط همان راه اثبات زناست که گفته شد.

در مساحقه نیز راه اثبات همان است و حدش یکصد تازیانه برای هرکدام از طرفین و اگر محصنه باشند بعضی از علماء رجم (سنگباران) را معین کرده اند.(1)

مجازات کسی که با حیوان عمل منافی عفت انجام دهد تعزیر است و اگر مکرر مرتکب شد در هر نوبت باز باید تعزیرش کرد و اگر روی گردان نبود اعدام باید نمود.

1- نقل از: این است آئین ما تألیف مرحوم محمد حسن آل کاشف الغطا

ناگفته نماند که زنا اقسام و انواع دارد- همجنس بازی تقسیماتی شده، عمل منافی با عفت با حیوان فقط تقسیم بندی ندارد چه در مهبلش باشد چه در مقعدش و تمام موارد را می توان در کتاب های مربوطه ملاحظه نمود و حکم زنا و لواط و مساحقه گفته شد فقط حکم زنا با جسد نوع دیگری است:

کسی که با زن بیگانه ای پس از مرگ زنا کند به همان مجازات و حدی می رسد که اگر زنده بود و با وی عمل می کرد اما اگر جسد مربوط به همسر یا کنیز اوست باید تعزیر شود و راه اثبات این عمل نیز شهادت چهار نفر عادل است.

مجازات استمناء کردن نیز حکمش تعزیر نمودن است.

هم اکنون که تقریباً بحث گناهان مربوط به سکس پایان می یابد و گناهان مذکور از هر عمل دیگری بیشتر و شدیدتر انسان ها را بنده خود ساخته این چنین به این قسمت پایان دهم:

انسان در سه جنگی که دارد: در جنگ انسان با طبیعت تا حدودی فائق آمده- در جنگ انسان با انسان روابط را تیره تر ساخته و متاسفانه در جنگ انسان با خود ابداً مسئله ای عنوان نشده و موضوع مطرح و وارد نیست و تنها اسلام مورد سوم را جنگ واقعی و جهاد اکبر می شناسد.

مختصری از فیزیولوژی اعضاء مورد بحث

درباره ساختمان آلت هنگام بحث از ختنه به اختصار اشاره ای شد.

بیضه- در شخص بالغ تخم چپ کمی پائین تر از راست است هرکدام حدود 4 سانتیمتر طول و 2/5 عرض و 3 قطر جلو عقب آنهاست که اگر از 3 سانتیمتر کمتر باشد حالت مرضی باید تلقی شود وزن هرکدام 20 گرم بود پرده ای به نام سپید پرده بر تخم است که در قسمت عقب وارد تخم می شود و آن را به 250-400 لبول تقسیم می کند که هر لبول چهار لوله 50 سانتیمتری دارد که منی سازند و مجموعاً 250 متر می باشند و در داخل لوله هاست که اسپرماتوزئیدها ساخته می شوند.

برنج یا اپیدیدیم که به کنار عقبی تخم چسبیده است که با تخم هر دو در کیسه تخم قرار دارند و کیسه تخم زمان سرما جمع می شود و تخم را از سرما محفوظ می دارد و با گرما بر وسعت خود می افزاید زیرا همیشه باید گرمای تخم 4-5 درجه کمتر از گرمای بدن باشد و اگر گرمای تخم بالا رود برای مدت ها اسپرماتوزئید سازی مختل می شود.

مجرای وایران که از دم اپیدیدیم تا کیسه های منی است و کیسه های منی که دوتاست به طول 5 سانتیمتر در عقب مثانه و هریک گردن باریکی دارد که به هم نزدیک شده به مجاری انزالی می ریزد که مجاری اخیر به میز راه باز می شوند.

غده پروستات زیر مثانه قرار دارد حدود 20 گرم وزن و حدود 2/5 سانتیمتر از قسمت عقبی میز راه را فرا گرفته است و ترشح شیری رنگی دارد- غده های کوپر که در طرفین پیاز میز راه واقعند.

تخمدان زن توتوده مادابی 3-2/5 سانتیمتر طول 1/5 تا 2 عرض و نزدیک یک سانتیمتر ضخامت دارد. ناهمواری سطح آن از وجود فلیکولهاست فلیکول ها می رسد می ترکد و تخمک آزاد می شود.

لوله های رحم به طول 12 سانتیمتر و قطر یک سانتیمتر با حرکات موجی خود تخمک آزاد شده را به سوی رحم می برد و در مجاور تخمدان سر قیفی شکلی دارد که حالت مکیدن دارد تا تخمک آزاد شده را ببلعد و بر احشاء نیفتد.

رحم عضو عضلاتی توخالی مثلثی شکلی است که قاعده اش در بالا و وسط لگن قرار گرفته و گردن و تنگه و تنه دارد و در زن چندزا حدود 8 سانتیمتر طول و 3 سانتیمتر ضخامت دارد و پهنای آن در قاعده حدود 5 سانتیمتر و در گردن 3 سانتیمتر است و در زن نازا کوچکتر می باشد. از دو زاویه بالائی رحم لوله های رحمی خارج می شود قسمتی از گردن رحم وارد مهبل می شود. سوراخ رحم در زن نازا گرد و منظم به قطر تقریباً 6 میلیمتر و در چندزا فراختر است و اگر بسیار زایمان کرده باشد هرگز آلت نمی تواند وارد آن شود و در آن سوراخ ترشح چسبناک غلیظی وجود دارد.

مهبل مجرای ناهموار قابل اتساعی است به طول 8-10 سانتیمتر از بالا به پائین و از عقب به جلو به موازات راست روده که چون

زن بخوابد به حالت افق درمی آید. ترشحات داخلی آن خاصیت ضدمیکربی شدید دارد.

فرج قسمت خارجی عضو آمیزشی زن است که شامل قسمت برجسته شرمگاهی است که به علت وجود چربی برآمده است روی آنها را مو فرا گرفته و از پائین در امتداد لب های بزرگ است که 8 سانتیمتر طول و 1-1/5 سانتیمتر ضخامت دارند و این دو از وسط به هم می رسند و شکل فرج را چون شکافی می سازند. در زیر لب های بزرگ دو چین کوچکتر به نام لب های کوچک وجود دارد به طول 5 سانتیمتر که در بالا به هم نزدیک شده بظر را می سازند. بسیار حساسند و برعکس لب بزرگ مو ندارند.

بظر یا کلیتوریس- از نظر جنین شناسی و نسج همانند آلت مرد است و همانند مرد ساختمان دارد که غلفه اش چون نخودی بیش نیست و تنه اش با غلفه مجموعاً 3-2/5 سانتیمتر می باشد که در پرکاری غده سورنال به 12-10 سانتیمتر می رسید و در قسمت مربوط به ختنه گفتم مستحب اسلامی است که بظرهای بزرگ هم ختنه شود و می دانیم داشتن کلیتوریس بزرگ زن را به همجنس بازی مقاوم تر می سازد.

دهلیز که بین دو لب کوچک واقع است و مهبل و مجرای ادرار در آن باز می شود.

پرده بکارت که شرح آن داده شد فقط باید افزود هرچه سن بالا رود زمان پارگی خونریزی کمتری دارد.

تخم دو عمل دارد اسپرماتوزئید می سازد و هرمون می سازد و به سوی خون تراوش می کند. از 35 سالگی اسپرماتوزئید سازی

رو به کاهش می نهد ولی تا اواخر عمر فعال است.

هرمون سازی که اندروژن و مهم تر از همه تستوسترون باشد سبب بروز صفات جنسی ثانوی در زمان بلوغ می شود و از غده سورنال نیز 9 هرمون مرد ساز که ترشح می شود شناخته اند.

ترشح هرمن مردساز در زمان بلوغ آلت و پروستات را بزرگ کیسه های منی را نمو داده ترشح فروکتوز از آنها را زیاد کرده کیسه تخم را پرچروک و سلول های نابالغ لوله های منی ساز را مختصری رشد داده اسپرماتوزئید سازی را که محرک اصلیش فعالیت هرمون هیپوفیز است شروع می نماید: رویش موی صورت و شرمگاه و زیر بغل و بعدها روی سینه؛ کلفت شدن صدا، نمو عضلات سینه و بازو، نمو سریع استخوان ها آغاز می شود اما اثر معکوس بر موهای سر دارد که شرح داده شد و از همه مهم تر تمایلات جنسی آغاز می شود.

اثر دیگر اندروژن ها بر سوخت و ساز بدن است که دفع ازت ادرار را کم و ساخته شدن مواد بیاض البیضی را آسان و مقدار خون را در بدن افزایش می دهند.

بر غدد دیگر نیز اثر می گذارد که شرح مفصلی دارد باید به کتاب های مربوطه مراجعه نمود.

از پرستات ماده شیری رنگی قلیائی ترشح می شود که از مواد آلی و معدنی و انزیم ها تشکیل یافته و 20 درصد حجم منی مربوط به ترشح پرستات است. اثر ضد میکربی مایع پرستات زیاد و بر باکتری های کرم مثبت و منفی مؤثر است و عجیب آن است که قسمت ضد میکربی در برابر حرارت مقاومت دارد و عفونت مجاری ادراری

مرد یک دهم زن به همین علت می باشد.

غده های کوپر که مواد موکوئید ترشح می کنند و هنگام تحریک جنسی آن را به میز راه می ریزند تا محیط مرطوب و اسید خنثی و عبور منی آسان گردد به آن آب ذوق نیز گویند و اگر نباشد یا اندک باشد انزال دردناک می شود.

منی- CC 3-1/5 حجم محتوی 90-180 ملیون کرمک در هر CC می باشد درصد آن ترکیب شده از ترشحات: 10 درصد آمپولا (40-80 (Ampullae درصد سمینال وریکول (10-30 (Seminal-vesicule درصد پرستات 5 درصد آورتر (Uretbra) با واکنش قلیائی (7/3-7/5) وزن مخصوص 1028-1030 که ترشحات پرستات، کیسه های منی هرکدام محتوی مقدار زیادی مواد آلی و معدنی و دیاستازها می باشند.

تخمدان زن- تخمک سازی شبیه کرمک سازی مرد دارد در دوره فعالیت جنسی حدود 400 فولیکول می رسد و به سوی رحم روان می شود همانند مرد هرمون سازی هم دارد هرمون های استروژن که از تخمدان و جفت و غدد سورنال ترشح می شود و سبب بروز صفات ثانوی در زن می گردد (رشد پستان ها- عریض شدن لگن و ...) و اثرات بر قاعدگی و رحم و متابولیسم بدن و حاملگی و روانی و ... که باید به کتاب های مربوطه مراجعه نمود و شرح مختصری را در بهداشت نسل خواهیم داد.

پستان

مرد و زن پستان دارند هر وقت نامی از پستان برده می شود اختلاف بسیار شدید و چشمگیر و بد شناخته شده بین پستان زن و مرد سبب می شود هرگز تصور پستان مرد هم نشود و پستان یعنی پستان زن و سابق بر این فاصله بیشتر بود یعنی حتی از مرد متمایل به صفر و از زوائد خلقت محسوب می گردید و می گفتند چرا لوزه ها، آپاندیس و پستان مرد آفریده شده است و همین که خواص قابل توجه آن دو شناخته شد دیگر درباره پستان مرد بحث قطع گردید.

گرچه هنوز نتوانسته اند عمل فیزیولوژیکی حتی کوچکی را پیدا نموده به پستان مرد نسبت دهند ولی به مذهب ما هرچیز به مقداری که علم یقین نموده و معلوم داشته می باشد (و ما ننزله الا بقدر معلوم- 21 الحجر) و هیچ چیز نیست جز آنکه اندازه گیری شده و خلق گردیده و سپس اسکلت بندی گردیده و آنگاه به میزان و اندازه جزو آفرینش درآمده است و قبلاً مراحل چهارگانه فیزیکی آفرینش را که قرآن می شمرد آوردم (سبح اسم ربک الاعلی الذی خلق فسوی والذی قدر فهدی).

اگر بخواهیم فرمول گسترده یک ملکول گندم را بنویسیم در صورتی که با خط متوسطی نوشته و فواصل آن هم به حد اعتدال و خوانا باشد باید طول کاغذمان در حدود دو متر و عرضش حداقل عرض کاغذ همین کتاب باشد. حال یکی از اسیدهای امینه موجود

در گندم را در نظر آورده به فرمول شیمیائی و گسترده آن نگاه کنید و سپس این سئوال را پاسخ دهید:

زنجیره های مستقیم یا غیرمستقیم و پیچ در پیچ ها و رشته های جانی و همه عناصر و ارقام مربوطه اش را در نظر آورید آیا اگر از آن همه خطوط یک رقم کوچکش برداشته شود باز هم ملکول مورد نظر گندم است؟ بدون شک خواهید گفت نیست پس قدر و اندازه گیری تا چه پایه دقیق است که لطیف خبیر توانا آن را به مقیاس و معیار درآورده است این که کوچک هایش و ترکیبات جزئی از یک ملکول گندم می باشد بزرگترها و اجرام آسمانی را هم اگر یک الکترن از یک آتمش را بتوان نابود بلکه نیست نمود می دانید آن جرم بزرگ هم نخواهد بود و چه بهتر درباره آن دانه گندم هم اگر گفته شود چنانچه یک الکترن از یک اتم یک ملکول گندم خاموش شود گندمی نخواهد بود.

پستان مرد چرا آفریده شده و به چه کار آید وجه شبهی با سئوال چند سال قبل دارد که لوزتین چیست و خلقتش برای چه؟ نمی دانم دنیای علم توجه نکرده یا مردان حاضر نشدند پستان های خود را در اختیار پژوهشگران قرار دهند همان مردانی که حاضرند برای تحقق بخشیدن بسیاری از پژوهش های علمی یک چشم یا یک کلیه خود را بدهند چه شد پستان های خود را که هنوز نمی دانند به چه کار آید در اختیار علم قرار نداده اند یا اینکه توجه به این قسمت نداشته یا لازم ندانسته اند.

پستان در زن و مرد تا قبل از بلوغ در هر دو جنس یکسان و مردانه است و بعد بنا بر احتیاجی که در آینده برای زن پیش می آید

و باید حافظ تغذیه نسل باشد در وی رشد می کند و الا بعد از بلوغ هم نوک و هاله و توده پستان مرد خیلی کوچک است و همین پستان بین 14/5-10 سالگی نزد پسران ممکن است برآمدگی پیدا کرده دردناک شود که بدون درمان بهبود می یابد و همین ها هستند که از ترس افشاء یک صفت زنانه در آنها که همان بزرگ شدن پستان است برای اثبات مردانگی خود بیشتر از دیگران سبیل می گذارند یا هیپی می شوند یا صدا را کلفت می کنند و ادای هنرمندانی که مردانه کار می کنند در می آورند مثلاً در برابر دوستان زیاد پس و پیش می روند و مشت خود را به سایه طرف می زنند و اگر شدت ناراحتی پیش آید حتی آلت رشد کرده اش را نشان می دهد و اینکه پستان مرد هم ممکن است به علل فیزیولوژیک- مرضی- داروئی (استروژن آندروژن- گود ناتروپین های جفتی- دزاکسی کوتیکوسترون استات- دیژیتال- آمفتامین- ید رادیو اکتیو- رزرپین- کرتیکوئیدها و ...) و حتی با خوردن بعضی خوردنی ها چون چغندر زیاد خوردن بزرگ شود معلوم می شود پستان مرد هم حاضر به همکاری با بیماری ها و داروها و غذاها و محیط هست و در برابر تأثیر محیط خود را به عنوان پستان متأثر نشان می دهد.

در جلد ششم کتاب های اولین دانشگاه و آخرین پیامبر که در انحصار شیر آورده شده از ساختمان پستان، چگونگی ترشح شیر و آنچه در قلمرو شیر می باشد بحث شده و به جنبه های اعجازآمیزی که در آیات مربوط به شیر می باشد اشاره گردیده است.

کلمه ثدی و پستان در قرآن دیده نمی شود یعنی از محل خروج شیر که پستان ها باشد نامی برده نشده و به جای آن مخرج مخرج هائی

تحت عنوان کلمه بطون را متذکر است زیرا تشکیل شیر ناچار به وجود بطون پیوستگی داشته و ارتباطش با منابع اولیه ای است که باید عناصر لازمه متشکله شیر از آنها گرفته شود یعنی خون و کیم در امعاء و احشاء که چون به آیه مربوطه بنگریم می بینیم علاوه بر توجه به مخرج هائی به نام بطون از فرث و دم و کیم و خون نیز نامی هست به علاوه که اگر پستان حیوان آبستنی را قطع کرده زیر پوست مثلاً گوشش (آزمایش مربوط به خوکچه هندی است) پیوند نمایند غده پیوندی بزرگ شده و پس از وضع حمل شیر ترشح می نماید و با این وضع اگر قرآن از پستان نام برده بود و بطون یا فاصله بین فرث و دم را فراموش نموده بود اشکال واردی به وجود می آمد.

در جلد سوم نیز که از مضار پرخوری بحث شد به ذکر این نکته پرداختم که در اثر پرخوری چربی زیر پوستی زیاد می گردد که در اینجا اضافه می نمایم چون چربی ناحیه سینه و پستان زیاد شد (بخصوص پرخوری در زمان حاملگی که اثر بیشتری در آنچه می خواهم بگویم دارد) که در موقع حاملگی چربی پستان زیاد و اما در زمان شیر دادن چربی ها شروع به کم شدن گذارده پستان ها کوچک می شود و پوست آن چین و چروک برمی دارد و سینه را شل و نازیبا می سازد.

از جمله آنچه مربوط به پستان و ذکرش واجب است لزوم معاینه پزشکی پستان ها می باشد که دختر خانم ها مخصوصاً باید خود از این امر مراقبت حدی نمایند: چون تولید غده سرطانی در پستان و اندام های آمیزشی زن به خصوص در رحم نسبت به سایر نقاط بدن زیادتر دیده می شود لازم است حداقل سالی یک بار خود را تحت

معاینه پزشکی قرار دهند. امروز در بسیاری از کشورها امکانات فراوانی برای معاینات احتیاطی حتی مجانی برای همگان بخصوص در موارد مذکور وجود دارد و ملیون ها نفر خود را به عنوان پیشگیری از وجود علائم اولیه سرطان در اختیار پزشک قرار می دهند زیرا تشخیص سرطان در مراحل اولیه قابل درمان می باشد.

ساده ترین راه وقوف به امر مذکور لمس پستان به وسیله خود خانم هاست که با دست چپ پستان راست و با راست چپ را لمس کرده و در صورت لمس غده ای حتی بسیار کوچک به پزشک مراجعه نمایند و کسانی که مایل به شناسائی پستان از هر لحاظ می باشند می توانند به کتاب های مربوطه مراجعه نمایند.(1)

دختران و زنانی که تمایل جنسی شدید دارند قبل از هرچیز مایل به نشان دادن خصوصیات پستان خود به مردان می باشند که در نوع شدیدتر از همه عریان کردن آن می باشد و یا پوشیدن پستان بندهای اسفنجی که آنها را بزرگتر سازد یا لباسی که از پائین فشار آورد.

از نکات جالبی که شناخته شده دریا رفتن و شنا کردن زنان مسنی است که قبلاً پستان های سفت بزرگی داشته اند و اینک شل افتاده و تنها زمانی که آب تا زیر پستان ها می آید آنها را به وضع سابق درآورده یاد ایام جوانی بخیر را زنده می سازد و احتمالاً شوهر یا ... را از فراموشی درمی آورد.

زنان و دخترانی که پستان خود را محکم بسته مستور می دارند یا به علت اینست که پدرشان دائم نق می زند که پسر می خواسته یا به علت

1- مثلاً کتاب پستان شناسی آقای دکتر قائمقامی

سرد مزاجی یا انحراف جنسی یا حسادت به برادران است و در آنان که زیاد متاثرند حتی توسل به اشارب و غیره نیز برای مستور داشتن پستان پیش می آید.

بحث مناسبی برای این کتاب نیست که شرح داده شود تا کنون چندین مرتبه پستان های بزرگ یا کوچک مد شده ولی از جمله تحقیقاتی که برخی روانشناسان به صحت آن علاقمندند اینکه:

از جمله مصائبی که شیر ندادن مادران به فرزندان پیش می آورد عقده ای است که باعث می گردد نامبردگان به پستان های بزرگ علاقه بیشتری داشته باشند.

در ازاکا که دو حومه کاملاً شرقی و غربی دار یعنی یک حومه این شهر ژاپونی کاملاً بر آداب شرقی خود باقی مانده زنان خانه داری می کنند و فرزندان را از شیره جان و شیر پستان برخوردار و سیراب می سازند و ... و زنان قسمت دیگر عینک مشکی پنسی می زنند و رانندگی و شنا و ... دارند و شیر دادن فرزندان را نوعی توهین به خود و عمل ضد بهداشتی و برخلاف سلامتی خود دانسته و عقیده دارند در کوچک شدن برخی اعضاء تناسلی و زود و شل افتادن پستان ها مؤثر است اما آمار اخیر که مشابه آن در برخی نواحی دیگر نیز گرفته شده نشان می دهد که مبتلایان به سرطان پستان نزد زنانی که فرزندان خود را شیر می دهند فوق العاده کمتر است.

عوامل ارثی و نژادی در کوچکی و بزرگی پستان ها مؤثر می باشد که گاه به اندازه پستان پسران باشد یا تا نزدیک ناف برسد

و هر دو ممکن است تولید ناراحتی روانی نماید و درمان های طبی و جراحی برای آنها که پستان مردانه دارند بی اثر یا موقتی است و پستان های بزرگ را فقط می توان با عمل پلاستیک تا حدودی بهتر ساخت.

از عجائب شناخته نشده آفرینش اختلاف اثر هرمون های غدد تناسلی آمیزشی بر رشد پستان ها در انسان و حیوانات مختلف می باشد یعنی اثر هرمون ها در حیوانات مختلف متفاوت است در یکی پروژسترن آن را رشد می دهد و در دیگری نمی دهد و ... و مطالعه روابط هرمونی تناسلی آزمایشگاهی برای بیشتر دانستن درباره پستان آدمی بی نتیجه است!

پستان که عضوی از اعضاء سکس و عورت زن محسوب می شود بیشتر از سایر اعضایش زن را به عنوان کالا در قلمرو عرضه و تقاضا قرار داده است و استثنای آن فقط نزد ادیان آسمانی دیده می شود و در انحصار آنهاست زیرا همه الهیون پوشاندنش را نزد مردان اجنبی تایید و در غیر این صورت تحریم می نمودند و شرح چگونگی آن را به زودی در بهداشت لباس خواهید خواند.

در افسانه هاست که هرکول آنچنان به پستان مادر مک زد که شیر در آسمان ها پخش شد و جاده شیری (جاده مکه) را به وجود آورد. اقوامی از پرو عقیده داشتند پسری که از پستان بزرگ تغذیه شود در بزرگی جوانمرگ می شود و تاتارهای روسی زن پستان بزرگ را محکوم به مرگ می نمودند. در حدود سه هزار سال قبل از میلاد زنان رومی سینه را باز می گذاردند و چون دین آسمانی مسیح پیدا شد مجبور به پوشاندنش شدند و مردان روم قدیم جامهای

مشروبخواری خود را به شکل سینه معشوقه های خود درست می نمودند. اروپای قرن 15 و نزد سرخ پوستان معمول بود که سرپوش فلزی بر پستان ها بگذارند و آن را با توری به بندند و الیزابت ملکه انگلستان آن را قدغن نمود و کرست هائی عرضه گردید که قبل از ازدواج دختران حق داشتند سینه ها را به مردم بنمایانند و پس از ازدواج بپوشانند.

از قرار تحقیقاتی که به عمل آمده هوای خشک کوهستانی سینه را بزرگ و مرطوب دریائی کوچک می نماید.

به هر صورت باید متوجه بود این عضو که به طور متوسط 170 گرم وزن دارد یعنی پستان قبل از آنهک عضو زیبائی و جنسی زن باشد عضو سازنده شیر است که زمان عبور خون از خود آن را مبدل می سازد و در بهداشت نسل صحبت خواهیم کرد.

مرگ و پستان

برخلاف آنکه کلمه ثدی در قرآن آورده نشده در روایات و اخبار ذکر گردیده که بسیاری از آنها مورد بحثش فقط در بهداشت روانی می باشد و آنچه در اینجا پیش کشیده شد روایت مشهور از حضرت علی است که علاقه خود را به مرگ بیش از علاقه به پستان مادر ابراز فرمود: ... والله لابن ابیطالب آنس بالموت من الطفل بثدی امه.

علاقه نوزاد به پستان مادر چیست؟ نوزاد پستان نمی شناسد پستان به گذاری می مکد پستانک را یا انگشتت؛ اما شیر مادر از پستان

مادر است و شیرش رشد جسمی می دهد عضلات و استخوان ها را می رویاند طناب های صوتی را نیرومند می گرداند و بر هر عضوی اثر رشدی خاصی دارد و خلاصه آنکه انساج و ارگان های بدن را که ظرف پذیرش روح و تکامل معنوی است رشد می دهد و باز مرگ همانند پستان مادر که رشد دهنده است یک مرحله تکاملی و کمال می باشد مرحله ای که جهشگاه ارسال سلام و سلامتی از طرف خدا بر کسانی چون حضرت مسیح و حضرت عیسی است (و سلام علیه یوم ولد و یوم یموت و یوم یبعث حیا- 15 مریم- والسلام علی یوم ولدت و یوم اموت و یوم ابعث حیات 33 مریم) و به همین قیاس و سنجش هم کسانی چون حضرت علی می توانند پذیرشگاهی در آن هنگام که سلام و صلوات پروردگار بر آن وجود مقدس باد داشته باشند (ان الله و ملئکته یصلون علی النبی یا ایها الذین امنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما 56 الاحزاب و انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا- 32 الاحزاب)

در عوض که کلمه ثدی در قرآن نیامده مکه را که کانون وحی و مرکزیت قانونگزار اسلامی دارد ام القری نامیده و قرآن را ام الکتاب نام می گذارد تا هر شهری از پستان مادرش و هر قانونی از پستان مادرش باشد در انشعابات عروقی و مغزی و فکری و روانیش شیر پاک ام القری و ام الکتاب روان و دوان باشد.

تنها برای جلب توجه عنوان فوق نوشته شد زیرا مطلبی که می خواهم راجع به آن بحث کنم کمتر به آن بستگی دارد و بیشتر ارتباطش به طناب های صوتی و عوامل دیگر است از دهان و ...

بحث مورد نظر ایرادی است که به تصور بعضی وارد بوده می گویند چرا همه مسلمانان جهان که به زبان های مختلف فارسی- ترکی- انگلیسی- فرانسه و ... سخن می گویند اگرچه کلمه ای عربی ندانند باید بسیاری از وظایف دینی خود را به زبان عربی ادا کنند در حالی که اگر هرکس به زبان ملی و قومی خود برگزار نماید حداقل می فهمد چه می گوید؟

پایه و اساس اسلام و شناخت کلیات آن مربوط به قرآن است و در ضمن ایمان به اینکه قرآن وحی الهی است پس اگر کلماتی از قرآن ترجمه شود از صورت وحی خارج شده و می توان آن را فقط (ترجمه وحی نامید و کسی که ایمان دارد قرآن از جانب خدا وحی شده این اندازه معرفت حاصل کرده و فهمیده است که وحی چیز دیگری است و ترجمه وحی چیز دیگر.

هر کشوری سرودی دارد که در مواقع دید و بازدیدهای رسمی یا اعیاد یا ... آن را به عنوان بازشناخت استقلال و اهمیتی هر کشور سروده و به آن ادای احترام می کنند کسی که گفت من اهل فلان کشورم و در مشرق سکنی دارد و به لهجه خاصی و حتی زبان ویژه ای تکلم می کند نمی تواند سرود ملی خود را به زبان محلی خود مبدل ساخته بنوازد، تازه ایمان داریم سرودهای ملی از طرف بشر

وضع شده، شاعری سروده و بدون شک شاعر تواناتری بهترش را می سرود و احترامش و دگرگون ناپذیریش به خاطر وابستگی اش به کشور و موطن و مولد و ملیت و ملت است تا چه رسد به اینکه بگوئیم ایمان داریم قرآن از جانب خداست و سرود ملی همه مسلمین نماز اما نماز را چه بهتر به ترکی یا فارسی خواند که افتخار ترک ها یا ایرانیان به زبانشان است (هنوز به فارسی خوانده نشده است و از جمله افتخارات ایرانیان)

لهجه یا زبانتان کردی است، ترکی است، نائینی است، خراسانی، گیلکی، اما سرود ملی ایرانی همان فارسی سلیس و رسا. زبانتان ترکی، فارسی، انگلیسی، رومی، فرانسه، آلمانی ولی سرود مذهبی و آسمانی مسلمانان همان زبان قرآن، نه به گیلکی اجازه می دهند سرود ملی را به گیلکی بخواند و نه به خراسانی که به خراسانی و به همین قیاس و سنجش اجازه نمی دهند قرآن به فارسی یا ترکی یا ... خوانده شود.

شما گیلک اید و با پدر و مادرتان درد دل می کنید به زبان گیلک با خدا هم گیلکی صحبت کردید ارتباطتان با رئیس قبیله لهجه کردی است با خدا هم کردی باشد چه اشکالی دارد اما اگر خواستید ارتباط همه جانبه ملی را رعایت کنید فارسی رسا صحبت می کنید و با رعایت ارتباط همه جانبه اسلامی زبان اسلامی همان قرآن به لسان عربی مبین است.

کسی که پذیرفت قرآن وحی است پذیرفته است که اسلام دین جهانی است و محمد مبعوث بر همه مردم (158 اعراف- 28 سبا- 52 قلم- 85 آل عمران- 70 یس- 33 توبه و ...)

و به مقررات اسلامی که اصرار دارد پیروانش با یکدیگر آشنائی داشته باشند وقوف کلی دارد و کنکره حج را نمونه ای از آن می داند و مآلا پذیرفته است که وجود یک زبان که حداقل مسلمان های غریب وارد به یک شهر بتوانند مسلمان دیگری را بشناسند ضروری است.

بعضی لغات در زبان عربی است که در زبان های دیگر معنای مخالفی دارد یا در زبان دیگر است که مشابهش در عربی زشت و ناپسند است و کسی که آشنا به زبان مسلمانی قرآنی نباشد ممکن است با چنین اشتباهی روبه رو گردد.

داشتن یک زبان وسیله گسترش احساسات برادرانه بین همگان است و کسانی که تازه به نقاط دوردست جهان رفته و در آنجا با یک نفر هم زبان خود ملاقات ناگهانی دارند این مطلب یدرک ولایوصف را بهتر از همه درک می نمایند.

وجود زبان بین الملل که برای مسلمانان بهتر است زبان وحی گفته شود پایه اصلی و اساسی استحکامی مجالس بین الملل آنهاست و کسانی که در سازمان های دسته جمعی کشورهای جهان شرکت کرده اند این مطلب را بهتر درک می نمایند زیرا در آنجا مجبورند زبان های انگلیسی و فرانسه یا ... را بدانند گویا صاحبان دو زبان مذکور برای همیشه حق حاکمیت بر جلسات را دارند و تازه دولت ها به اجبار باید برای اعزام نماینده به سازمان های مذکور قبل از آنکه مغز طرف را می سنجد تکلمش را به سنجش درآورد و اگر هر دو (فهم و کلام) نزد کسی وجود داشت مگر همان اندازه می فهمد که یک نفر انگلیسی یا فرانسوی فهمیده است؟

اگر زبان وحی در مواردی که برخی وظایف مذهبی بجای آورده می شود و حتماً باید به زبان وحی بوده باشد مثلاً در نماز مجبور شویم به زبان ملی خود مثلاً ترکی یا فارسی آن را برگزار نمائیم شرکت یک مسلمان انگلیسی زبان در نماز جماعت ترکها یا فارسها چه صورت پیدا خواهد کرد

عربی را نمی توان ترجمه کرد. الله هم اولین کلمه دین است و هم همه چیز آفرینش و مقدس ترین و بزرگ ترین کلمه و چند معنا دارد از مصدر اله- وله- الاه. (از پنهان بودن- در برابرش حیران شدن- معبود بودن) و اگر اولین کلمه نماز و اذان و اقامه (الله اکبر) را یعنی همین جمله کوتاه و کوچک پرمعنا را که مخفف الله اکبر من ان یوصف است توانستید باتوجه به معنای الله- اکبر- ان- یوصف، در یک صفحه با زبان سلیس و رسائی که دارید ترجمه کنید و ترجمه اش را در یک برگ به اندازه همین کتاب بگنجانید ادعای ترجمه بقیه قبول.

چنانچه به جای وحی «ترجمه وحی» به دست کسی داده شود به هیچ وجه نمی توان بعضی از آیات آن را در آن «ترجمه وحی» ذکر کرد به عنوان مثال: قرآن تحدی می کند که کسی نمی تواند مانندش و مانند یک سوره یا آیه اش را بیاورد اما وقتی «ترجمه وحی» در میان بود تحدی از میان برداشته می شود زیرا تحدی کردن قرآن به چیزهائیست که مربوط به وحی است و در قسمت بعدی به برخی از آنها اشاره می شود.

اگر قرآن را به صورت «ترجمه قرآن» درآوریم بطن هائی که بر آن مترتب است از بین می رود مثلاً سابق می گفتیم و ارسلنا

الریاح لواقح یعنی بادها را می فرستد برای عمل لقاح گیاه اما بعد که معلوم شد ابرها هم باردار می شود می گوئیم این درست تر است زیرا بعد از ارسال باد سخن از نزول باران است و امثال آن.

قبلاً گفتم هر قانونی با پیشرفت و تکامل مغزهای انسانها و انقلاب آنان عوض می شود و قرآن نیز باید مشمول همین سیر تکاملی مغزها گردد اما همین انقلاب را هم قرآن خودش انجام می دهد مثلاً به محض آنکه در فواصل کرات ایستگاه هائی پدید آمد خواهیم گفت در قرآن هم فلک که همان سفینه است ذکر گردیده و آنها را مشحون و پر از مردم در حالی که در ایستگاه هائی به هم می رسند آورده هر زمانی که (و هو علی جمعهم اذا یشاء قدیر) ذات مقدس الهی خواسته باشد و اگر به جای قرآن «ترجمه قرآن» در دست باشد متناسب با مغز مردم همان زمان و ترجمه ای که کرده اند آن کتاب ارزش دارد و انقلابی اگر صورت گیرد همانند اصالت انقلاب های واقعه بر قوانین موضوعه بشری است و مردم زمان بعد ترجمه بهتری خواهند نمود.

قرآن را نمی توان ترجمه کرد زیرا به هر زبانی تفسیر یا ترجمه شد نفر بعدی که با پیشرفت علم عالم تر بود بهترش را آورد اما همیشه قرآن بالاتر از تفاسیر است. داستانی است که وجه شبهه ای با مطلب ما دارد: خوشنویسی خطی از میر معروف به دستش به جمعی از خوشنویسان آمد آنقدر هم مات و مبهوت واوی که میر نوشته بود شدند و آفرین ها گفتند تا آنکسی که حاضر بود و به استادی قبولش داشتند داوطلب شد مشابهش را بنویسد واوی نوشت و همه گفتند به به خیلی خوب است و از میر زیباتر اما چون

در کنار واومیر قرار دادند و مقایسه کردند مجبور به نوشتن واو دیگر شد. واو دیگری نوشت که چون با واو قبلی کنار یکدیگر قرارش می دادند خوشتر بود اما در کنار واو میر مجبور به نوشتن واو دیگری می گردید تا یازده واو نوشت که هرکدام از قبلی بهتر بود اما در کنار واو میر اسباب شرمندگی و همیشه واو میر، میرواوها بود و با توجه به اینکه تناسبی در تشبیه کار خالق و مخلوق نیست همیشه قرآن کلام خداست و هرچه به آن نسبت داده شود کلام مخلوق.

بزرگ ترین و گسترده ترین مفاهیم را فقط در زبان عرب می توان در یک جمله کوتاه گنجاند و بیان نمود و لذا اگر بخواهیم جریان را معکوس کنیم آیا نماز چه طول و عرضی خواهد یافت. شاهد این معنی مطلبی است که چندی پیش خواندم و مجدد نیافتم که چرچیل نخست وزیر انگلستان در اواخر جنگ بین الملل دوم از وفور تلگرافات دستور داد به زبان عربی مخابره شود تا ادای مفاهیم بیشتر با جملات کمتر ممکن گردد.

چنانچه به جای قرآن «ترجمه قرآن» منتشر شود نمی توان به ترجمه آیات آن آیات گفت بلکه باید گفت جملات و در متن هم به جای آیات باید جملات آورد نه نشانی ها زیرا کلمه معجزه در قرآن نیست بلکه هرجا معجزه ای را به پیامبری نسبت داده اند کلمه «آیه» را آورده اند چنانچه تسع آیات بینات و نه آیه روشن به حضرت موسی نسبت داده شده و شایسته هم چنین است که معجزه پیامبر آخر، کتابش باشد اما پر از آیات (معجزات)یعنی همه اش معجزه باشد اما «ترجمه قرآن» معجزه نخواهد بود.

قرآن را نمی توان ترجمه کرد زیرا وقتی خود قرآن می گوید

هر پیامبری به زبان قومش فرستاده شد و اگر یک نفر عرب برای عجم یا یک عجم برای عرب یا انگلیسی برای عرب ها یا روسی جهت ایرانیان به عنوان رسالت فرستاده شود اشکال در شناسائی وی پدید می آید یعنی نمی توان کانون اولیه دینی را به وسیله پیامبری که زبان قومش را ندارد و نمی توان او را شناخت تشکیل داد.

هر روز و هر دوره مردم متوجه یک جنبه خاصی از اعجاز قرآن می شوند روزگاری که علم و صنعت و تکنیک معمول نبود و اگر بود ناچیز و اندک بود جنبه فصاحت و بلاغت قرآن جالب و جذاب و معجزه بود و روز دیگر وجه ... و امروز وجه دیگر از علم و صنعت و تکنیک و مسائل روانی و معنوی و فردا وجه دیگر اما اگر «ترجمه قرآن» مرسوم گردد اولین برداشت آن مشاهده عدم وجود فصاحت و بلاغت اعجازآمیز آن است در صورتی که «ترجمه وحی» جای وحی را بگیرد بپذیرید که اگر به زبان عربی هم قرآن را ترجمه کنند برحسب آنکه چه کسی مترجم باشد اگر نبی گرامی باشد وجه شبهه ای از نهج الفصاحه درخواهد آمد و اگر از حضرت علی است به صورت نهج البلاغه و اگر از اساتید ادب عرب به صورت ... باور بفرمائید اگر به زبان غیر عرب ترجمه شود بهترینش آن است که شما نمی دانید کدام ترجمه را انتخاب کنید!

می گویند قرآن را کسی بخواند که نه عربی بداند نه هیچ بفهمد آهنگ و پرده هائی که می توان آیات را بر آنها پیاده کرد آنچنان بر اعصاب اثر نیکو دارد که بدون شک در ترجمه اش مشاهده نخواهد شد. (در کتاب ها ثبت است که استادی سوره اذا جاء

نصرالله والفتح را می شنید چون به افواجا رسیدند گفت غلط خواندید دوباره به همان وضع خواندند گفت غلط است قرآن آوردند دیدند بر کلمه افواجا کلمه لا نوشته شده یعنی وقف کردن جایز نیست این دفعه افواجن خواندند و گفت درست است)

در پایان باید بیفزایم: بیائید یک برگ دیگر از یک کتاب آسمانی جز قرآن که دلیل و برهان بر وحی بودن تمام جملات در آن برگ را دارید بیاورید اگر نتوانستید چنان برگی را بیاورید افتخار کنید که کتاب آسمانی شما به همان صورت که از وحی آمده به دستتان رسیده است و همین افتخار بزرگ ترین مانع از تخیلات و بیراهه رفتن هائی می باشد که قرآن اگر به زبان ملیت ادا شود آبرو و پیشرفتی است در صورتی که بسیاری از پیشرفته های بزرگ جهان با آنکه کتاب صد درصد اصیل و مطمئنی را ندارند به همان زبان که به آنها گفته شده عبادت می کنند و اگر هیچ کدام را قبول ندارید پس بدانید:

اگر قرآن به زبان رسمی کشورتان برگردانده شود بهانه دارید به لهجه منطقه ایتان درآید و اگر درآمد می گوئیم همشهریان ما را لهجه خاصی است و بالاخره شما شخص فرصت طلبی هستید اما در اشتباه!

خندیدن

از بهداشت لب ها نیز شرح زیبائی و نرمی و نازکی و کلفتی دادن را به کسانی وامی گذارم که برای زیبا کردن و نرم و نازک یا کلفت کردنش علاقه مخصوصی دارند و فقط به ذکر چند روایت مربوط به خندیدن می پردازم که هم با کتاب مورد بحث وابستگی بیشتری دارد و هم نحوه خندیدن خود یکی از معرف های شخصیت می باشد هرچند می دانیم خندیدن در اختیار فقط لبها نیست.

بارها گفته ام اسلام برای هر نیک و بدی ضوابط و شرایط خاصی قائل است و همه شئون زندگی را براساس مذکور منظور فرموده آنگاه پاداش تعیین می کند سن را، شغل را، محل، اجتماع قراردادها، تشریفات و ... و از جمله مطلب مورد بحث خنده را که در سه مرحله و سه نوع می پذیرد: تبسم- ضحک- قهقهه و برای وقوف و آشنائی به چگونگی ارتباط خنده با ضوابط اسلامی کافیست گفته شود تبسمی که حتماً باید بر لب افراد مسن نقش بندد اگر از کودکی مشاهده شود عادی تلقی نمی گردد و در صورتی که قهقهه یک جوان 18 ساله از پیرمردی شنیده شود گناه به حساب می آید در صورتی که برای جوان همان قهقهه مباح محسوب است به علاوه از روز تکلیف و بلوغ تا پایان عمر در هر حال تبسم خوب ضحک برحسب مواردی که متعلق به آن است خوب یا بد و در هر حال قهقهه زدن در سنین مخصوص به بعد بد می باشد و حضرت صادق می فرماید شخص مؤمن ضحکش هم تبسم است (ضحک المؤمن التبسم) چه رسد به قهقهه زدن که از شیطان می باشد (القهقهه من الشیطان)

و نبی گرامی خنده زیاد کردن را موجب دل مردگی معرفی فرمودند (لاتکثر الضحک فان کثره الضحک تمیت القلب) و حتی حضرت باقر مطلب را تا آنجا رسانده که به یکی از ارادتمندان خود می فرماید کسی که پندت می دهد که به گریه می افتی پیروش باش و از کسی که با خنده گولت می زند متابعت مکن (یا صالح اتبع من یبکیک و هو لک ناصح ولا تتبع من یضحکک و هو لک غاش و ستردون علی الله جمعیا فتعلمون)

نه اینست که بسیاری از مردم همین که متمکن یا اکابری را در جمعیتی دیدند متوجهش می شوند و در صورتی که سخنی گفت و تقاضای خنده از مردم داشت همه بدون آنکه حرفش خنده دار باشد می خندند و اگر حرفی زد که نشانی از اندوه و ملال بود برای تملق همه قیافه می گیرند اما اگر بینوائی خنده دارترین حرف ها را زد کسی اعتنا نمی کند و این خود نوعی جلوگیری از تکامل دیگران است از این رو حضرت صادق از کسی که حرف خنده دار نشنیده و می خندد به عنوان اینکه کار بزرگی در جهت دشمنی با خدا انجام داده وی را ردیف کسانی آورده که چون سیرند باز هم غذا می خورند و زیاد می خوابند و خواب و بیداری با هم ندارند و وجه شبهه ای که بر این سه مورد مشاهده می شود جنبه اعجاز علمی دارد که به زودی خواهید خواند (ثلاث فیه المقت من الله عزوجل نوم من غیر سهر و ضحک من غیر عجب واکل علی الشبع).

برخلاف مسیر اخلاقیات و تشریفات اجتماعی سیر کردن (به شرط آنکه خلاف شرع نباشد) و آزرده ساختن روح مسرور مشعوفی یا غمگین ساختن غمدارانی به یک خنده از طرف نبی گرامی

ممنوع شده است (من ضحک علی جنازه اهانه الله یوم القیامه علی رؤس الاشهاد ولا یستجاب دعاؤه) و می فرمایند وعده خدائیست که روز قیامت در برابر بسیاری از حاضرین سبک شود و دعایش نیز مستجاب نگردد.

دستور اجتماعی جالب دیگری که از طرف نبی گرامی صادر شده و در میان مردم متجدد متمدن مخصوصاً رعایت کامل می شود اینکه به پیروان خود می فرماید چون به دیگران رسیدید دست بدهید و اگر برادر دینی و مسلمان بود با تبسم دست بده (اذا لقیتم اخوانکم فتصافحوا و اظهرو الهم البشاشه والبشر تنفرقوا و ما علیکم من الاوزار) و شادمانی نشان ده که گناهانتان ریخته شود صافح عدوک و ان کره مما امر الله عزوجل به عباده یقول ادفع بالتی هی احسن السیئه فاذا الذی بینک و بینه عداوه کانه ولی حمیم) به دشمنت هم دست بده گرچه اکراه دارد که این همان فرمان الهی به بندگانش است که می فرماید همیشه بدی خلق را به نیکی پاداش ده تا همان کس که گوئی با تو بر سر دشمنی است دوست و خویش تو گردد.

اصولاً نبی گرامی خواسته اند هرگز قیافه احدی از پیروانشان درهم و نشانی از وازدگی و اندوه نداشته باشد از این رو بدون اینکه دستور معینی بر امر مذکور بفرمایند طوری آن را بیان داشته اند که بوی توقع و انتظار از آن می آید یعنی گویا می خواهند بفرمایند هرگز شخصی معتقد و با ایمان قیافه اندوه و بدخلقی را نخواهد داشت و اگر غمی و اندوهی گریبانش را گرفت در قلبش جای می دهد نه در وجهش (المومن حزنه فی قلبه و بشره فی وجهه) و همیشه

قیافه ای بشارت ده و خبر خوش دهنده دارد و از لحاظ روانشناسی به اثبات رسیده کسی که قیافه خود را از ماتم دور سازد تا نشانی از اندوه نباشد اثر وضعی درونی خاصی بر او داشته و لذا اندوهش نیز به مقدار قابل ملاحظه ای کاهش می یابد و اگر همه پیروان از پیامبرشان همین یک دستور را رعایت می کردند اجتماعی از راضیان و کسانی که محبت بیشتری به یکدیگر داشتند تشکیل می شد که ظاهر چون در برابر باطن قرار گیرد بمنزله عملوا الصالحات نسبت به آمنواست و خوشا به حال اجتماع استوار بر الذین آمنوا و عملوا الصالحات.

دانستنی هائی چند از خندیدن

بدون شک کسی که واضع قانون است به ویژه اگر در سطح دستور وجوب احساس نماید و با وحی ارتباط داشته باشد بیش از هرکس خود عامل به قانون می باشد و از این قرار تبسم نبی گرامی بیش از هرکس بوده و چنانچه منابع و مآخذ نشان می دهند همین طور بوده است و حتی گاهی حضرت مزاح می فرمودند و ایرادی که در شورای شش نفری برای تعیین خلیفه سوم پس از خلیفه دوم بر هر شش نفر وارد گردید مزاح بودن حضرت علی بود که چون عیب دیگری در ایشان ندیدند به تصورشان مزاح کسی چون حضرت علی هم در تاریخ ثبت خواهد گردید.

مزاح ملایم و مساعد که بدون مبالغه و دروغ باشد نزد اسلام ممدوح و مزاح دائم که عرض و وقار و احترام و مهابت یکی را بکاهد یا آنچنان به صورت عادت درآید که جای یاد خدا باتوجه به علم را کاهش دهد مذموم بوده و مجاز نیست و مخصوصاً نبی گرامی

فرمودند وای بر کسی که با سخن دروغ دیگران را بخنداند.

در کتب مواردی چند را نشان می دهد که نبی گرامی اصحاب را خندانده اند یا اصحاب ایشان را و از جمله:

مرد کوری ادرار داشت کمک طلبید یکی دستش را گرفت و به گوشه غیرمجاز برد. کور ادرار می کرد و عابرین به او اعتراض می نمودند. کور گفت چه کسی مرا به اینجا آورد همان مرد گفت عثمان و دستش را گرفت و در مسجد بر سر عثمان آورد و وی عصایش را محکم به سر عثمان کوبید و چون به نبی گرامی خبر دادند خندیدند و از اینکه دروغ سبب خنداندن شود دستور ممانعتی دادند.

روزی نبی گرامی با حضرت علی خرما می خوردند اما نبی گرامی هسته ها را بر هسته های جلو روی حضرت علی می گذاشتند خرما نزدیک به اتمام بود که نبی گرامی فرمودند: من کثر نواه فهو اکول (هرکس هسته بیشتر داده پرخورده است) حضرت علی فرمود: من اکل نواه فهو اکول (کسی که هسته ها را هم فرو دهد پرخورده است) و از این قبیل مزاح بین حضرت و خویشاوندان و اصحاب زیاد دیده می شود.

بحث از پسندیده بودن تبسم و زیاد داشتن قهقهه بود که مختصری از منافع اجتماعی و فردی مخصوصاً اثر فوق العاده در اقتصاد عمومی تبسم شرح داده شد و هم اکنون باید گفت:

قهقهه برای تمام افراد ضرر دارد و برای کسانی که ناراحتی های عروقی قلبی دارند خطرناک است.

امروز فهمیده اند که مرگ کسانی چند از مشهوران عالم که

در اثر خنده پیش آمده احتمالاً به علت ناراحتی های قلبی عروقی بوده است: ونیس پادشاه ظالم سیراکوس یکی از آنهاست که یک قهقهه اش ملتی را به آسایش و آسودگی رساند.

پاپ لئون دهم چون خبردار شد که سپاه فرانسوای اول سلطان فرانسه به وسیله اهاهلی میلان ایطالیا شکست خوردند با خنده مختصر اما توام با شوق و شعف بسیار جهان فانی را وداع گفت.

موفوکل نمایشنامه نویس یونان نیز با آنکه در 90 سالگی سرحال و به ظاهر سالم بود با یک قهقهه از دنیا رفت.

مکانیسم اثر سوء قهقهه اینگونه است: قهقهه 12 ثانیه جریان کامل تنفس طبیعی را مختل می سازد و ضربان قلب برای جبران همین معطل ماندن و اکسیژن نرسیدن بالا می رود و با قهقهه های شدید به 120 ضربه در دقیقه می رسد و در نتیجه ریه ها نیز هوای بیشتری می بلعند و شخص سالم را کمبودی است و مبتلایان به ناراحتی های عروق و قلب که اکسیژن دائمی متعادل لازم دارند خطری یعنی مرگی.

ممکن است کسی ایراد کند که ما را ملت گریه ببار آورده اند که در جلدهای قبل به آن اشاره شد در اینجا باید بیفزایم آیا پیشوای مذهبی که دستور می فرماید پیروانش همیشه متبسم باشند ملت گریه را خواسته است؟ اصولاً شخص غمناک و اندوهگینی هم از کنار جمعی بگذرد که می خندند به اجبار می خندد یا حداقل تبسم می کن و از خمیازه سرایت بیشتری به او نموده غم از دلش می رود و در اجتماعی که همه متبسم باشند بدخلقی و کج خلقی کمتر است

و چه بسیار رنج ها و اندوه ها که با خنداندن درمان شده است و اولین کسی که به اثرات شفا دهنده خنده های ملایم (تبسم) اشاره کرده بقراط حکیم بوده است و فلاسفه و پزشکان بسیاری را سراغ داریم که دستور داده و خواهند داد که تبسم اثرات معجزآسائی بر سلامتی بدن دارد و سخنی درباره خنده بالاتر از این یافت نشود که علی مرتضی فرمود: اضحک علی الدهر یضحک علیک بر دنیا بخند تا دنیا بروی تو بخندد و بالاتر از آن که خدایمتعال درباره کفار می فرماید. فلیضحکوا قلیلا و لیبکوا کثیرا ... سوره توبه (پس آنها باید خنده کم و گریه بسیار کنند) و سپس پروردگار به همین که در این جهان با گریه زیاد و خنده کم مجازات شده اند نیز کافی ندانسته می فرماید در آنجا نیز به مجازات سخت اعمال خود خواهند رسید.

آنچه فوق العاده جالب است اینکه: همان گونه که در اول جلد گفتم گریه مخصوص انسان است در آخرش نیز بیاورم که خنده نیز در انحصار انسان است و اشک تمساح و قهقهه کبک یک امر غیر از آنچه مربوط به اشک و خنده است می باشد.

مختصری از فیزیولوژی زبان و لب ها

صوت از دو عمل مکانیکی جدا از هم به وجود می آید: تولید صوت که مربوط به حنجره است- نحوه تلفظ که توسط ساختمان های موجود در دهان انجام می شود.

حنجره دارای عناصر مرتعش شونده به نام طناب های صوتی

است که تصور می شود ارتعاشی در جهت جریان هوا دارند در صورتی که ارتعاش جانبی از این قرار دارند: همین که دو طناب به هم نزدیک شد هوا خارج می شود و فشار هوا آنها را از پائین از هم جدا می سازد و جریان سریعی از هوا بین دو لبه طناب ها به وجود می آید و این جریان سریع ایجاد فشار منفی می کند و یک بار دیگر آنها را به طرف هم می کشد. جریان هوا قطع می شود فشار در پشت طناب ها بالا می رود مجدداً باز می شوند و به همین منوال ارتعاشات ادامه می یابد.

نحوه تلفظ و ادای کلمات و تشدید صوت به وسیله لب ها، دهان، کام انجام می گیرد و زبان با حرکات خودش سبب می شود حروفی که می خواهیم به جای خود یعنی در مخرج خود ادا شود و با آنکه رل زبان بسیار در حرف زدن همین اندازه است ما آن را در بهداشت زبان به جای تکلم انتخاب کردیم که موضوع مذهبی روز بود و مجموعه از کلمات در هر کشور به نام زبان خوانده می شود زبان فارسی- زبان ترکی- زبان فرانسه و کسی نمی گوید طناب صوتی فارسی- طناب صوتی ترکی، طناب صوتی فرانسه و ...

اما عمل عمده زبان حس چشائی است که چهار حس اصلی چشائی وجود دارد: ترشی- شوری- شیرینی- تلخی که به وسیله جوانه چشائی در دهان انجام می شود و مخلوطی از آن چهار همانند ترکیب سه رنگ اصلی که رنگ های دیگر را به وجود می آورد مزه های دیگر را به وجود خواهد آورد و قبلاً شرح مختصری داده ام.

یک جوانه چشائی به قطر تقریباً یک بیستم میلیمتر و طول یک دهم میلیمتر از سلول های اپی تلیال درست شده و محلشان یا در پرزهای کاسه ای که به شکل 7 می باشد جمعند یا قارچی شکل در سراسر

زبان پخشند و یا کمتر از همه که در پرزهای رشته ای شکل در چین های حلفی طرفی سطح زبان وجود دارد واقعند.

از عجائب زبان آنکه پرزهای مربوط به احساس شیرینی در قسمت قدامی سطح زبان- ترشی در طرفی و تلخی در قسمت خلفی سطح زبان و آنها که مربوط به احساس شوری اند در سراسر زبان گسترده اند.

لب ها نیز از چند عضله درست شده اند که در اوضاع و احوال مختلف چندتای از آنها منقبض و منبسط می شوند و از جمله در تبسم و در خنده و در قهقهه و مختصری در موقع بحث از جویدن اشاره شد.

استدراک

مربوط به صفحه 33 سطر 14:

از شگفتی های آفرینش اینکه مجرای درد و پلک کاملاً مقابل یکدیگر قرار ندارند تا زمان به هم گذاشتن پلک ها روی هم فشار وارد نیاورند و تلمبه ها از کار نیفتد.

مربوط به صفحه 77 سطر 8:

آنچه را باید متوجه بود اینکه فرمان اسلام مبنی بر بریدن دست دزد پس از رعایت آن همه روابط و ضوابط جنبه مجازات نداشته و مجازاتش با آنکه دستش قطع شده در سرای دیگر خواهد بود و در جلد بعد خواهید دید که چگونه ثابت کرده ام حواله دادن مجازات به سرای دیگر دو امتیاز بزرگ دارد: ایجاد عقده و کمپلکس های روحی نمی کند و هم متناسب با گناه کیفر تعیین می گردد که امکان رعایت هیچ یک از این دو در دنیا نمی باشد و اگر علاوه بر وعده

عذاب به بریدن دست اقدام می گردد جنبه تادیبی و آگاهی داشته یعنی اگر دزدی پس از اثبات و اعتراف و رعایت موازین اسلامی حاضر نشد با اجتماع مسلمین یا با صاحب مال به هیچ طریقی کنار آید باید به او فهماند که دستی در کنار چنین مغزی وسیله و ابزار بی جا و زائدی است و برای نجات مغز وی و اجتماع وی آن را از او گرفته اند.

مربوط به صفحه 171:

نظر غرب چیست؟

چنین مشهور است که مسائل جنسی در غرب حل شده و گرفتاری و عقده ای مربوط به سکس در میان آنان نیست یعنی ختنه نکردن و بکارت نداشتن که خود جزئی از آن مسائل است بدون اینکه کسی را آزرده سازد یا اجتماع را متأثر سازد در غرب مقبول همگانی می باشد اما در واقع چنین نیست و امروز همان گونه که اشاره شد اکثر غربی ها ختنه می کنند و به بکارتشان احترام می گذارند یعنی نظرشان به اسلام نزدیک می ود که مرد باید پرده برگرفته و زن پرده دست نخورده به یکدیگر برسند و ملاحظه فرمودید که اگر پرده حشفه برداشته نشود و مرد به زن برسد چه زیان های جبران ناپذیری ببار خواهد آورد اما باور نخواهید کرد اگر بگویم دنیای مترقی برای حرمت پرده بکارت هم فکر مشابهی دارد و کتاب ها و مجلات علمی اخیر پر از مطالب و مسائلی است که گویا تفکر اسلامی بر نویسندگانش حاکم بوده است و آنقدر مسئله شور شده و راز از پرده بیرون افتاده که مجلات بانوان کشورهای اسلامی

هم گوشه ای از آنها را منعکس می نماید و از جمله(1) مجله ای تحت عنوان «یک مسئله اجتماعی که هنوز در مغرب زمین هم حل نشده است!» می نویسد: بی بند و باری قبل از ازدواج موقوف! پیشروان علم جامعه شناسی دنیا به این نتیجه رسیده اند که دختران باکره در خانه شوهر خوشبخت تر و زنانی بهتر از آنها هستند که قبلاً با مردها روابطی داشته اند.

خاطره نخستین هماغوشی همیشه در ذهن زن زنده است و چه بهتر که این خاطره را از شوهرش داشته باشد.

از هر 190 پسر و 120 دختر 18 تا 20 ساله امریکائی که ازدواج نکرده اند 96 درصد با جنس مخالف خود روابط جنسی دارند و در بسیاری کشورها به خصوص سوئد و نروژ و دانمارک و ... جلوه هائی از آن نشانه آزادی جنسی هویداست و ...

چندی پیش ساندی تایمز هفته نامه معروف انگلیسی نوشت لذت سعادت زندگی زناشوئی را دخترانی حس می کنند که بکر و دست نخوره و سالم به حجله می روند ...

دو پیش آمد ممکن است به عنوان طرح مسئله دوگانه زیر در برابرمان قرار گیرد:

1- چرا همین مجله که از آن نام برده شد هنوز بیش از یک شماره از آن نگذشته یعنی در هفته قبل 15 شهریور از قول کسانی! مطالبی مخالف و مغایر این هفته را نوشته است: «معاشرت دختر و پسر قبل از ازدواج بر سعادت زندگی زناشوئی می افزاید» و نه تنها

1- اطلاعات بانوان 22 شهریور 351 صفحه 2

این مجله بارها نوشته یا می نویسد بلکه مجلاتی در همین کشور اسلامی است که بیشترش را هم می نویسند و چه گناهانی را که ترویج و ترغیب نکرده و مرتکب نشده و نمی شوند.

تشریح و تحلیل مطلب در جلد مربوط به بهداشت نسل به زودی خواهد آمد اما عامل محرک چنین انتشارات چیست؟ اینست که مجلات منتشر شده در کشورهای اسلامی خاصیت آهن ربائی دارند باید دو قطب داشته باشند یک قطب که حق دارد خواسته غربیان را اشاعه دهد و قطبی که حق دارد نوشته آنان را منتشر سازد. می گویند معاشرت قبل از ازدواج خوب و با بکارت به خانه شوهر رفتن بد، ما هم می گوئیم خوب و بد و ما که اگر بسرمان هم بزنند همانند کودکی که مادرش بسرش می کوبد و او به دامن مادر پناه می آورد ما هم ...

و اگر بنویسند معاشرت قبل از ازدواج بد و با بکارت به خانه شوهر رفتن خوب، ما هم می گوئیم بد و خوب یعنی 180 درجه با میل مافوق چرخیدن که در دهان شیر رفتن نیست ! براست است بچپ چپ عقب گرد فرمانبری است. اما از آنجا که ممکن است در بین کسانی که با مجلات ناشر گناه در تماسند افرادی معتقد هم باشند باید بیفزایم: قمارباز توبه اش این است که پول هائی را که برده به صاحبانش پس بدهد. دزد در صورتی توبه اش مقبول که اموال مسروقه را به مالکش مسترد دارد و ... و گفتن التوبه التوبه استغفر الله انرژی بیهوده بلکه مخالف مصرف کردن است، اما آیا می دانید توبه کسانی که مردم را گمراه کرده اند چگونه است؟

صرفنظر از آنکه هرکس به وسیله قلم یادرم یا دم آنها گناه

کرده با یکدیگر شریک جرم شناخته می شوند باید تک تک گمراهان را هدایت کند تا توبه از گناهش پذیرفته شود!

2- مطلب دوم که چرا ندارد و آن اینکه چرا بعضی احتیاج به انتشار مسائل مروج و مشوق گناه دارند در آنجا که از گناه بحث خواهم نمود تجزیه و تحلیل همه جانبه ای خواهم کرد و اگر کسی از من بپرسد مهم ترین موضوع علمی عصر که جهان را دگرگون خواهد ساخت چیست آیا تسخیر فضاست؟ آیا مغزهای الکترونیکی است آیا ... خواهم گفت بزرگ ترین علم دگرگونساز اقدام جدید روانکاوان می باشد که درصددند از کسانی که جهان را متأثر ساخته اند روانکاوی به عمل آورند و از جمله کسانی که روانکاوی شده زیگموند فروید پایه گزار روانکاوی است که خوشبختانه نتیجه به نفع دین و اخلاق و به زیان آزادی و بی بند و باری در روابط جنسی مورد اعتقاد وی بوده است.

مربوط به صفحه 220

اینکه گفته ام شلاق زدن ایجاد حرارت می نماید و استرس وارده میکرب کش است پس از بررسی بیشتر دانستم چه بهتر که آن را به دست پژوهشگران برای تحقیق بسپارم تا صحت و سقم اظهارنظر دانشمندی که اولین بار آن را متذکر است معلوم گردد.

غلطنامه

صفحه سطر نادرست درست

18 15 وغم و محیط آلوده غم

18 15 بی وبی

29 2 پای های

34 11 ظهر مظهر

48 17 سال سی سال

76 18 بدون بدو

80 19 ابولب ها ابولهب ها

83 20 است دست

83 20 دو دست دودوست

84 21 بهمین بهم می رسند بهم می رسند بهمین

84 18 کی کسی

93 7 قلب کلسیم قلب و اختلال کلسیم

120 5 نشده شده

121 5 سم باسم

123 19 است است فیروزه هم

123 20 مهمتر همه مهمتر

159 1 Corps زائد است

194 9 الذکر ذکرالرجل

220 14 222 .2C.C.

226 22 وهکه وهله

240 14 یا با

241 11 باریک با یک

241 21 غل عمل

280 7 عیسی یحیی

282 4 ملی انسانی

جلد 17

مشخصات کتاب

سرشناسه : پاک نژاد، رضا، 1303 - 1360.

عنوان و نام پدیدآور : اولین دانشگاه و آخرین پیامبرصلی الله علیه و آله و سلم/ از رضا پاک نژاد.

وضعیت ویراست : ویراست 2.

مشخصات نشر : تهران: کتابفروشی اسلامیه، 1360 -

مشخصات ظاهری : 40 ج.

شابک : 220 ریال (ج. 2) ؛ 180 ریال (ج. 19) ؛ 180 ریال (ج. 20) ؛ 80 ریال (ج. 7، چاپ ؟) ؛ 80 ریال (ج. 1، چاپ سوم)

وضعیت فهرست نویسی : برون سپاری

یادداشت : فهرستنویسی براساس جلددوم، 1363.

یادداشت : چاپ سوم:ج. 1: 1388(فیپا)

یادداشت : چاپ چهارم.

یادداشت : ج.7 (چاپ ؟: 1354) .

یادداشت : ج. 1(چاپ سوم: 1349).

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

مندرجات : ج. 3. میکروب شناسی - زیست شناسی حیوانی - جنین شناسی.-- ج. 19 و 20. بهداشت لباس.--

موضوع : اسلام و علوم

موضوع : اسلام و بهداشت

موضوع : اسلام و مسائل اجتماعی

رده بندی کنگره : BP232/پ2 الف8 1363

رده بندی دیویی : 297/485

شماره کتابشناسی ملی : م 63-2840

مبسوطی از رساله دکترا که با درجه ممتاز گذشته و اینک به نام:

اولین دانشگاه و آخرین پیامبر

از

دکتر سید رضا پاک نژاد

جلد هفدهم: بهداشت بدن (بهداشت خواب و خوابیدن)

تقدیم میگردد

ص:1

اشاره

جلد اول: میکرب شناسی در اسلام - زیست شناسی در اسلام - جنین شناسی در اسلام.

جلد دوم: بهداشت شهر در اسلام - بهداشت اجتماع در اسلام.

جلد سوم: بهداشت غذا و تغذیه در اسلام (فلسفه روزه - دانستنیهائی از غذا).

جلد چهارم: بهداشت غذا و تغذیه در اسلام (چه باید خورد و چگونه باید خود و ...).

جلد پنجم: بهداشت غذا و تغذیه در اسلام (عسل اعجاز میکند).

جلد ششم: بهداشت غذا و تغذیه در اسلام (شیر غذای گهواره تا گور).

جلد هفتم: بهداشت غذا و تغذیه در اسلام (خرما و انگور غذای مستی و هوشیاری).

جلد هشتم: بهداشت غذاو تغذیه در اسلام (گوشت بهترین غذا و بدترین غذا).

جلد نهم: بهداشت غذا و تغذیه در اسلام (میوه و سبزی نشاط بخش زندگی).

جلد دهم: بهداشت غذا و تغذیه در اسلام (میوه و سبزی نظاط بخش زندگی).

جلد یازدهم: خلاصه و فشرده ای از ده جلد قبلی و متمم.

جلد دوازدهم: بهداشت بدن در اسلام (چگونه از بستر باید بلند شویم، چگونه راه رویم، آداب تخلی- مسواک زدن).

جلد سیزدهم: بهداشت بدن در اسلام (تنویر- خضاب کردن- تیمم- غسل- وضو).

جلد چهاردهم: تربیت بدنی در اسلام (ورزش).

جلد پانزدهم: بهداشت بدن در اسلام (بهتر ایستادن و نشستن، بهداشت گوش و حلق و بینی و مو).

جلد شانزدهم: بهداشت بدن در اسلام (بهداشت چشم - دست و پا و اعضاء تناسلی و ...).

و اینک جلد هفدهم: بهداشت بدن در اسلام (کی بخوابیم - کجا بخوابیم- در چه بخوابیم- چگونه بخوابیم- با چه کسی بخوابیم- چه مقدار بخوابیم- چگونه بیدار شویم- مرحله خواب و بیداری)

از انتشارات کتابفروشی اسلامیه

توجه

چهار تذکری که در آغاز جلد اول چاپ سوم ببعد و تذکراتی که در اوائل جلدهای دیگر داده شده است بقوت خود باقیست.

***

ترجمه چاپ اول هر جلد با اجازه نویسنده و چاپهای دیگر آزاد و نقل مطالب کتاب با ذکر مآخذ بلامانع است.

مقدمه

تقدیم به کسانیکه نه ازدانشمندان لادینند و نه از دینداران جاهلدکتر پاک نژاد

دانشمندان لادین که رابطه انسان و طبیعت را غرورآمیز کرده اما رابطه انسان و انسان را تیره ساخته اند، و دین داران جاهل که از آن غور بی بهره اند و در این تیرگی سهیم.

و ستمکارتر از همه مشرک که معبود خود را آنقدر پائین می آورد تا حد انسانی یا یکی از ساخته های دست انسانی در صورتیکه خدا میخواهد انسانی آنقدر بالا برود تا مثل ذات مقدسش گردد (مشرک خدای را پائین میکشد در صورتیکه خدای انسان را بالا میبرد).

به بیان دیگر انسان در سه جنگی که دارد (جنگ انسان با طبیعت جنگ انسان با انسان جنگ انسان با خویشتن. در اولی نسبتا فائق شده در دومی مشغول و در سومی شکست خورده است)

ستایش

سبحان اللّه

توحید خالصی که اندیشه های عالمانه روز آنرا میطلبید و در انحصار مسلمانان است (1) مسلمانانی که هم در مرحله عقیده ایمان بخدا دارند و هم در مرحله عمل خدا را عبادت می کنند.

درود

درود بر نبی گرامی اسلام که: علم و قلم آغاز سخنان وحی شده: برایشان است و پیروانش را فرموده روزانه ده مرتبه از خدا بخواهند که همه مسلمانان را براه راست هدایت فرماید راهی که بکمال رسیدگان پیمودند نه راه دانشمندان لادین و نه راه دینداران جاهل.

درود بر 12 جانشین ایشان بویژه درود بر تشکیل دهنده حکومت واحد جهانی پیشوای وقت و امام زمان حضرت محمد بن الحسن العسکری ارواحنا فداه.(2)

و السلام علینا و علی عباد اللّه الصالحین.

1- شرح مبسود در جلد اول چاپ چهارم به بعد که خلاصه چنین است: از هرکس سؤال شود تو را که خلق کرد؟ میگوید خدا، اما در مرحله عمل محسوسات را عبادت کرده و احترام میگذارد از قبیل بت، آتش، گاو و ... یعنی همه در مرحله اعتقاد میگویند خدا و چون به عمل رسید به غیر خدا متوجهند جز مسلمانان که اعتقادشان به غیب است و نماز و هر عبادتشان نیز متوجه به غیب (خدا).
2- شرح در ابتدای جلد هشتم.

مقدمه ای بر خواب

مرد کتاب نسبت به برخی از اعما روزانه ای که ناگزیر باید آنها را در سراسر دوران زندگی انجام دهد مختصر آشنائی یافته است.

هنوز از بهداشت های لباس، مسکن، نسل و ... هیچ ننوشته ام خوابیدن را که باید آخر از همه وپایان باشد از ردیف خارج کرده جلوتر آوردم تا ارتباطش را که با بهداشت بدن بیشتر است محفوظ بدارم.

با توجه به اینکه ثلث عمرمان در خواب میگذرد و کسیکه 72 سال عمر کرده است 24 سالش در خواب بوده و برای دو ثلث دیگر که هیچکدام مربوط به زمان خواب نیست، غذا خوردنمان در خواب نیست،ادرار کردن و مدفوع در خواب نیست، راه رفتن و حرف زدن در خواب نیست، تعویض لباسمان در خواب نیست و هر چه باید انجام دهیم و مربوط به خواب نیست در بیداری هست و تاکنون 16 جلد کتاب مرتبط به شئون زندگیدر زمان بیداری نوشته شده و بعدها نیز تعدادی نوشته خواهد شد آیا حق این نیست که برای ثلث عمرمان «خواب» هم یک جلد کتاب نوشته شود؟

اسلام عجیب دستورات و تشکیلاتی دارد چه حرفهای علمی جالبی که 14 قرن قبل زده است. به چیزهائی اهمیت داده که مدتها مورد تعجب عده ای بود و دسته ای هم آنرا ناچیز میشمردند مثلاً برای شخصی که در حال احتضار است دستورهائی داده که تا چندی قبل زائد بنظر میرسید و امروز نوعی اعجاز علمی بشمار می رود و

اخیرا برای چگونگی برخورد و رسیدگی بمحضر استاد گذاشته اند و تدریس می شود.

به لباس مردگان (کفن) همان اهمیت را میدهد که به لباس زندگان تا آنجاکه اگر زمان دفن کفنی آلوده شود باید تعویض نمود واوائل جلد 11 شرح مفصل دادم.

از جمله بهمین خوابی که آنرا زمان بی سر و صدائی طبیعت و سادگی و سطحی گذران عمر تلقی و تصور می نمودند آنچنان وقعی نهاد که در برابر همه منافعی که سابق برای خواب قائل بودند و آنرا در صفحه احتیاج به خواب جهت رفع خستگی» خلاصه می کردند تقصیم بندیهائی قائل شد و بخواب همان اهمیت را داد که به بیداری و در آن زمان که منتهای جهالت بر بشریت حکمفرما بود آنقدر درباره خواب مطلب و مورد ذکر فرمود که با خواندن همین جلد که شمه ای ازآنها را دارد خواه ناخواه سر تعظیم نسبت به اسلام فرود آورده می شود؛ آخر:

تکامل مغزیمان در خواب است؛ ذخایر چندی در خواب عایرد می شود؛ اگر غذا خوردنمان در خواب نیست غذا رساندنمان هست؛ اگر لباس عوض نمی شود شب خود لباس خاصی (1) بر خلایق می پوشاند و تعجب نکنید اگر بشماگفته شود همانگونه که در بیداری ضمیر آگاه و ناآگاه داریم و حالت درونی روانی مرتبط به خود و محیط ما را مشغول میدارد درخواب هم از دو قسمت تشکیل یافته ایم یعنی در خواب هم دو نوع زندگی داریم یکی زندگی با آن جسدی که از اعضاء و جوارح و سلولها و انساج

1- اشاره به آیه شریفه که شرح داده خواهد شد.

درست شده و با تغییرات فیزیولوژی خاصی که گویا پشت بقوانین و مقررات حاکم بر بدن، دارد باعماق فرو میرود و مادون جسد شده است و دیگری زندگی با مافوق جسدی که چیزهائی می بیند از آنچه سالیان درازی از وقوعش گذشته و یا در آینده ای ور بوقوع خواهد پیوست و یا حالات تغییر شکل یافه و نمودارهای دگرگون شده ای که وجهی از تمایلات و آرزوهای سرکوفته و برآورده نشده است و یا دنبال و بقیه مطالب و سمائل ناتمام مانده که نشان داده خواهد شد (اضغاث و احلام) که آنرا خوابدیدن یا رؤیا گوئیم و یک جلد مخصوص آن در بهداشت روانی خواهد داشت.

دو حالت مذکور در خواب: دون جسدی فوق جسدی را منمراحل انقباض و انبساط خواب نام گذاشته ام. انقباضی که شخص را بحد فاصل نباتات عالی و حیوان عالی تنزل داده بلکه بوضع حیاتی آنها نزدیک میکند و انبساطی که آدمی از ملک پران و برتر شود و در این انبساط پیامبران خواب میدیدند و با وحی ارتباط پیدا میکردند.

شگفتی بیشتر اینجاست که هر چه برای بدن در خواب اهمیت دارد در بیداری بهمان اهمیت است اما مرحله ای را که در خواب بنام صفحه انبساط» داریم آنقدر مهم می باشد که مشابهش را حتی در بیداری نمیتوان یافت زیرا از طرفی کسی حاضر نیست با بی خوابی انتحار کند و در برابر جلوگیری از خوابدیدن انسان وبقیه موجوداتی که خواب می بینند (تقریبا همه موجودات) سبب مرگشان می شود که بزودی خواهید خواند و برعکس ثابت شده

است تکامل مغز حیوان و انسان با خوابدیدن یعنی در مرحله انبساط صورت میگیرد مرحله ای که مغزهای تکامل یافته و بکمال رسیده هم ارتباط وحی آنان از آن هنگام است.

اسلام علاوه بر تکامل مغز که با خوابدیدن حاصل می شود در انتظار کمال بالاتری است کمالی چنین: نه تنها اسلام بلکه همه پیامبران آمدنشان برای نظم و ترتیب دادن بزندگی زودگذر شصت هفتاد ساله نیست؛ چه توهینی و تحقیری از این بالاتر که آدمی را مجبور برعایت آنهمه مقررات شرعی کنند و از آنهمه لذات تحریم شده به چشم پوشی بدارند بامید آنکه هفتاد سال زندگی در پیش است! هرگز چنین نیست؛ ارسال رسل ارزش یبیشتری داشته برای اباد کردن و رونق دادن شئون زندگانی هر دو سراست بلکه کوشش پیامبران برای بهتر نمودن اوضاع و احوال جهان همیشگی است و بر این مدت کوتاه دنیا اگر مقرراتی وضع کرده اند برای بهتر کاشتن می باشد تا بتوان در سرای بعدی بیشتر محصول بدراری داشت و برای اینکه روان زندانی در تن ما که روز بروز ضعیفتر و شکسته تر میشود نیرومندتر گردد و افزایش یابد.

خوابیدن که در ضمن آن خوابدیدن پیش می آید و از جمله نتایجش تکامل مغزی یافتن است جزئی از ناموس طبیعت می باشد.

آفرینش بانواع و اقسام رو به تکامل میرود و هر چه نوع آفریده شده عالیتر باشد رقم انتخاب شده ای که ملزم به سوق دادنش بسوی کمال هستند بهمان نسبت درشت تر است. هر مخلوقی که از حیات بهره دارد و این نصیب را باجبار بر او مقرر داشته اند محکوم به مرگ و نیز مجبور به خوابیدن بلکه خوابدیدن بلکه رو

بکمال رفتن است یعنی حیات و ممات و خواب و بیداری یکی سبب پیدایش و موجودیت دیگری می شود.

نباتات پست، روئیدنیهای عالی، جنبندگان پست، حیوانات عالی همه بنحوی خاص ریتم خواب و بیداری دارند اما همینکه برنامه به انسان میرسد انسانی که تکامل یافته ترین است عواملی چند در سوق دادنش به کمال و تکامل دخالت میکنند که ازجمله خوابیدن و خوابدیدن اوست خوابی در خور خلقتش و انسانیتش بدین نحو: آدمی ترکیب شده از دو نوع آفرینش که یکی از هر لحاظ ثابت است و دیگری که ثاب نیست ثابت سلولها و بافتها و اعضایش هستند همه مشخص که ازچه درست شده اند و کارشان چیست وعناصر موجود در انها چه کمیت و کیبتی دارند و هسته اتمهای هر عنصری از آنها معلوم می باشد و این عالم ثاب و مدلی است که میتوان بعلت ثبوتش از آن نقاشی کرد از آن عسک گرفت از آن پژوهش بعمل آورد تحقیق و بررسی کرد و خلاصه آنکه مورد مطالعه قرار داد و از نهد آنها علم را بیرون کشیده علم ریاضیات فیزیک شیمی تشریح فیزیولوژی و ... اما قسمت ناپایدار که هر لحظه در شکلی و وضعی است و لذا نمیتوان از آن نقاشی کرد، تحقیق نمود و سرانجام نمیتوان تحت فرمول و حساب و علم درش آورد و آن اندیشه و فکر و ... است که بر هر کسی و هر چیزی حکومت دارد الان در فکر مهاجرت است دقیقه بعد تصمیم بر شرکت در امری میگردد ساعت بعد رأی دیگر و خلاصه آنگونه ناپایدار است که نمیتوان تسخیرش کرد و بر آن مطالعه نمود و بهمین مناسبت خدای متعال میفرماید ای نبی گرامی اگر

از تو درباره روح (روحی که یهود قائل بودند) می پرسند بگو توفیق شما همین اندازه خواهد بود که اندکی درباره آن دانش و بینش بهم رسانید و چون روح تسخیر ناپذیر و ناثابت است نمیتوان ردیف علمی برایش منظور داشت (یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی و ما اوتیتم و والعلم الا قلیلا 85 الاسراء)

آنچه در کائنات از ذرات تا اجرام با قوانین و مقررات ثابتی آفریده شده عالم خلق و بقیه را عالم امر گویند (او را دو گونه آفرینش است خلق و امر الا له الخلق و الامر 154 الاعراف)

نیروی عالم خلق یا امر بهمان نسبت که آفرینش رو بتکامل می رود افزایش می یابد یعنی سلطه حاکمیت اندو بر وجود آدمی بیشتر از سایر حیوانات بوده و بهمین قیاس و سنجش هر موجودی عالیتر است بیشتر میتواند از آندو استفاده ببرد بلکه هر موجودی عالیتر بود از خلق وامر بیشتر بهره دارد و هر چه موجود کامل شود خوابیدن و خوابیدنش حقیقت بیشتری پیدا مینماید.

آدم ترکیب یافته از امر و خلق یک تقیم دیگر هم دارد بلکه در بین آندو قرار گرفته است یکی که میتواند بمیل خود دگرگونش سازد یا درباره اش تصمیم بگیرد قسمت دیگر که ارده اش هر چه نرومند باشد امکان اینکه بتواند در آنها تغییری دهد نیست: بخاهد یک چشمش نزدیک بین و دیگری دوربین گردد قلبش کمتر یا بیشتر ضربان داشته باشد هضم و جذب و دفعش نحوی دیگر شود دگردیسی چنین بروش جدیدی پیش آید و ... از قدرت اراده وی خارج است اما چه چیزی وارد دستگاه هاضمه کند از حلال، حرام، سرد، داغ، خشک، مرطوب می تواند ببلعد

یا بریزد. چه کسی را وارد رحم نماید از نطفه تهیه شده از مال حلال، مال حرام، مال دل سرد کردنها، مال اجتماع داغ نمودندها، مال حاصل از خشکی و خست یا از گشاده دستی و انفاق و ... همه را می تواند به اختیار و میل انتخاب نماید.

هیچ پیامبری نیامد در آن قسمت که انسان قدرت بر دگرگون کردنش ندارد دخالت کند بلکه همه آمدند تا اموری را هادی باشند که انسان میتواند انرا براه کج یا راست بکشاند، هیچ پیامبری ادعا نکرد که با بعثتش باید دگردیسی ها هضم و جذبها، تعداد ضربه های قلبی و ... کمتر یا بیشتر یا دگرگون شود بلکه همه امدندتا بشر را از سوء استفاده از اختیاراتی که بوی داده شده است بر حذر دارند.

آیا خوابیدن و خوابدیدن از کدامیک محسوب می شود؟:

نسبت خاصی بین این چهار برنامه (خلق امر حبر تفویض) در تمام موجودات برقرار است مثلاً تفویض در جمادات صفر است و در انسان حداکثر را دارد. جماد هیچ نمی تواند بمیل خود عمل کندو انسان بیشتر از همه می تواند و بطور کلی مسائل چهارگانه مذکور چون به انسان میرسد نسبت هایش بطریق خاصی بهم می خورد و باز همین نسبت ها زمان بیداری و خواب با یکدیگر تفاوتهائی دارند که برای جلوگیری از درازگوئی فقط به اشاره نسبت های چهارگانه دگرگون شده در خواب انسانی را ذکر می نمایم:

خلق در خواب بهم می خرود و دگرگونیها حاصل می گردد (بسیاری از اعمال فیزیولوژیکی بدن کم یا زیاد می شود که بزودی شرح

داده خواهد شد)

تفویض که در بیداری در نوع انسانی بالاترین رقم را داشت در خواب با سایر انواع وجه شبهی پیدا می کند و چون خوایدن و خوابدیدن در ماهی ها، گربه ها، پستانداران و ... تقریبا همانند همان انسان است و همه برای تکامل مغز صورت می گیرد که چگونگی آنرا شرح خواهم داد باید گفت تفویض در خواب بعلت اینکه متأثر ساختن خود یا محط از قدرت آدمی خاج می گردد فوق العاده کاسته شده و در حقیقت تفویض در خواب به قلمرو اجبار اگر در نیامده به آن نزدیک شده است.

جبر: افزایش کلی می یابد (باجبار خوابیدن، باجبار خوابدیدن و در نتیجه تکامل مغزی یافتن و همانگونه گه گفتم دخالتی نمی کنند و بهمین نبت که اجبار حاکم بر عالم خناب است تکالیف شرعی هم در خواب کم می شود)

امر: آنچه در تمام حیوانات و مخصوصا انسان شگفت انگیز است خواب رفتن نبوده بلکه بیدار شدن از خواب می باشد.

آنچه در تمام حیوانات فوق العاده است اینکه اگر آنها را بویژه اعصابشان بهم خورده و پس از چندی می میرند.

آنچه حیرت آورتر از همه است اینکه اگر بین دو مسئله بسیار برگ زمان بیداری حیوانات را بسنجند و اتفاق یا اختلافشان را رقم زنند و درشت تر از همه را برگزینند می بینند در برابر اختلاف حاصل از دو مستله ناچیز در خواب آن رقم درشت ناچیز

نشان داده یم شد که شرح خواهم داد و لذا آنچه برای آدمی چه در خواب چه در بیداری اهیت دارد عالم امر،. عالم شرع، عالم اطاعت، عالم تسلیم و عالم سلم و سلامتی و اسلام است و ارز روی همین بحث می توان فهمید چرا اسلام از یکطرف می فرماید بیدار کردن هر کس از خواب جز برای امری واجب حرام است و از طرف دیگر می فرماید و من اللیل فتهجد بن هافله لک عسی ان یبعثک ربک مقاما محودا 79 الاسرا و انتظار دارد انسانی از خواب بیدار شود و تهجد کند تا مقام پسندیده ای را تصرف نماید:

تکامل مغزها که باجبار با خوابدیدن صورت م گیرد پس در وقتی که از اثر و تاثر می افتیم و زمانی که اراده از ما سلب شده است تکامل یافتن اجباری می شود.

کمال یافتن زمان بیداری بنظر اسلام از جمله بوسیله کسب دانش است و رو بکمال رفتن یعنی عقل یافتن و در نتیجه راهی بسوی عبادت خدا داشتن (العقل ما عبد به الرحمن و اکتسب به الجنان) و قرآن می فرماید هر چه بر علم شخص افزوده شود عقل وی بیشتر می شود و بین علم و عقل نسبت مستقیمی برقرار است (و ما یعقلها الا العالمون 43 العنکبوت) از اینقرار زمان بیداری و داشتن اراده و اختیار رو بکمال رفتن کسبی و اختیاری است.

شب بلکه در خواب اراده نیست اختیار نیست کمال یابی و سپس بیدار شدن هست وز بلکه در بیداری اراده هست اختیار هست کمال یابی باید باشد و خواب رفتن هست. آیا روز را گذراندن با وضعی که اراده و اختیار هست چه کسیر و کاهشی دارد؟ تصور میکنم فقط در صورتیکه کسب کمال نشود کمبودی موجود می باشد.

آیا شب را بنحوی که بیان شد بصحب برسانیم کسری دارد، کسرش آن است که آدمی از آن عطیه بزرگی که بنام اراده باو مرحمت شده و در اختیار اوست استفاده نکند و نیوی اراده را معطل بگذارد و بهین علت است که پروردگار میفرماید خوابیدن و خوابدیدن رادر دو ثلث اول شب بانجام بساند و در ثلث آخر اراده کن فاصله بین انسان و خدا را کوتاهی کنی و با بجای آوردن نماز بمعراج روی و روح خود را به جوار قرب الهی بکشانی و نیروئی که ترا میتواند راه پیمای این فاصله کند در نماز است.

اراده کن از خواب بیدار شوی که هم اراده ات نیرومند شود و هم از غفلت بیدار شوی بپای خیز و آنچه از دو ثلث شب باجبار بکمال رسیده ای با اتصال، با تهجد، با نماز، با معراج. و نجه را بدستآورده ای به اختیار به کمال و ثمر برسان.

خلق امر جبر اختیار و همه و همه چیزت در صورتی که تنها به ماده و خواب و خوراک منحصر باشد و فقط به دنیا بپردازی حق خودت را نپرداخته ای بالاتر آی کسب دانش، کسب فضیلت،تقوی، قرب حقتعالی، سیر از تتنگنای فقس مادیت بسوی ابدیت بی آغاز و انجا که مثل خداشدن است و بس. نه دین بدون دانش بکار اید و نه دانش بلا دین به پشیزی ارزد. خدای چون خواست اولین پیامبر بفرستد فرشتگان گفتند ما ترا عبادت و تسبیح و تقدیس می کنیم (نحن نسبح بحمدک و نقدس لک 30 البقره) اما پروردگار ضمن اینکه عبادت و تسبیح وتقدیس را مردود و مطرود نشمرده تأیید فرمود سخن از تعلیم و آموزش و دانش برای حضرت آدم داشت

آدمی که با دین و دانش خلیفه خدا معرفی گردید؛ تو نیز اگر خواستی مثل خدا، نزدیک خدا، خلیفه خدا شوی هر دو را لازم داری و پیشوایان دین همه قبل از هر چیز در این دو بیشتر از همه بهره داشتند و چون مطلب بدرازا کشید با ذکر چند روایت این قسمت را پایان میدهم. مطلبی که همه در این سطر خلاصه می شود: نه روز مشغول بدیگران را شب کوتاهی در پیش است و نه شب فرو رفته درخویشتن بروز بی انتهائی متصل می گردد روز بدون خدا شب بدون خدا، عمر بدون خدا، اجتماع بدون خدا، بشریت بدون خدا،همه و هم در بر زنی، در شهری در کشوری، در منطقه ای، در قاره ای و بالاخره در یک پاره سنگ چرخان در فضا بنام کره زمین و فعل و انفعالات وابسته به عناصر آن رسوب کرده فانی می شوند.

نبی گرامی فرمودند: صفحه من عمل علی غیر علم کان ما یفسد اکثر مما یصلح»: (کسیکه بدون علم و دانش عمل کند فساد کارش بیش از نتیجه خوب آن است).

از حضرت علی: صفحه کمال الدین طلب العلم و العمل به»: (ای مردم، کمال دین تحصیل دانش و عمل به آن است) صفحه و العلم و الدین توامان اذا فترقا احترقا»: (دین و دانش با یکدیگرند جدا شونده می سوزانند) از حضرت صادق (ع): صفحه العاقل علی بصییره کالسائر علی غیر الطریق»: (هر کس بدون بینائی و علم عمل کند چون کسی که در راهی بر خلاف مقصد حرکت کند، سرعت بیشتر او را دورتر می کند).

اهمیت خواب

حیات چه اهمیت و ارزشی دارد؟ وابستگان بحیات هم بهمن قیاس و سنجش ارزشمندند و یکی از بخشهای مهم وابسته بحیات خواب است که مسلط بر نباتات و حیوانات و همه و همه آفریده شدگان است.

اختلاف عمل گیاه در شب و روز که اکسیژن دادنش بمحیط در روز و افزایش شیره نباتی در شب از جمله آنهاست آدمی را بفکر وامیدارد که ریتمی و نظمی و تناوبی متناسب با طلوع و غروب آفتاب جهت گیاه منظور بدارد و در تأیید آن می بینیم گل اقاقیا و گل ابریشم در شب برگهایش جمع شده بشکل لوله در می آید و برای بقیه گیاهان نیز بطور نامحسوس عمل مذکور وجود دارد همانگونه که زمان جزر و مد دریاها همان لیوان آب دست شما نیز به پیروی ای این قانون عمومی جزر و مد نامحسوس ناچیزی مینماید گیاهان نیز بیکدیگر نزدیکتر و با نور خورشید بازتر می نمایند و شاید عمل غنچه ا بتواناز این نوع عمل بحساب آورد که شبانه و روزانه دارد و غنچه ای که باید حافظ نسل باشد و دانه را بپروراند و بهمین تناسب خواب و بیدرایش نیز با شدت بیشتری از سایر اعضاء گیاه متظاهر خواهد بود.

از عالم روئیدنیها همینکه متوجه حهان جنبندگان می شویم همه چیز را دگرگون و تکامل یافته می بینیم و این تکامل با پیدایش اعصاب کاملتر شده و در درجات بالا همینکه ستون فقراتی درحیوان

ظاهر شدبا کمال فوق العاده تری تظاهر مینماید و از اینجاست که علاوه بر خواب که قسمتی از سازمان عمومی حیات می باشد خوابدیدن نیز از ضروریات حیات وبخشی از خواب به خوابیدن علاوه می گردد که نوع ماهی های اولیه نیز از آن بهره داشته و دارند.

شاید تصور این احتمال پیش آید: همانگونه که جزر و مد در ظرفهای کوچک ظاهر نبوده و خواب روئیدنیها نامحسوس است روزی خواهد آمد که خوابدیدن جنبدگان پست، نیز کشف و قطعی گردد. اما من در آنجا که از قرآن درباره خواب بحث خواهم کد خلاف این تصور را خواهم آورد.

همینکه به خواب انساناه میرسیم هر چند کافی است در اهمیت آن گفته شود خواب و خوابدیدن از یکدیگر جدا نیستند و محروم ساختن حیوان و انسان از آن دو سبب مرگشان می شود یعنی در اهمیت خواب همین بس که اگر از آن جلوگیری نمایند مرگ قطعی است اما خواب برای انسانها نزد اسلام اهمیت خاصی دارد.

خوابدیدن و خواب رفتن که همیشه چون شی ء و سایه بدنبال یکدیگرند و از جمله خصایص موجود زنده از انواع مخصوص محسوب می گردد نزد انسان مقام والائی دارد.

مسلمین و ادیان اسمانی دیگر هر چه را که بستگی به وحی الهی پیدا کرد محترم می شمارند. برگهائی از کاغذ را که ممکن است بر آن محاسبه یا نقاشی یا ... کرد همینکه به کتاب خدا تعلق گرفت میبوسند. زمانی، زمینی، کسی که وحی در آنجا، بر آنجا، بر او نازل گردید تعظیم و تکریم می کنند. برخود خوابدیدن

اصالت موضوع مترتب است زیرا بسیاری از پیامبران خوابدیدنشان وحی بودکه از جمله حضرت ابراهیم: صفحه یا بنی انی اری فی المنام انی اذبحک ...» ولذا اهمیت خواب صرفنظر از اینکه پاره ای از خلت تکوین محسوب و از ضروریات حیاتی بوده و تکامل مغزی ایجاد می نماید محترم می باشد جنبه تشریعی نیز داشته و واجب التکریم است و نباید آنرا کوچک و ضایع انگاشت.

اشکال خواب

انسانها و بسیاری از حیوانات در فعالیت وحوش و خروشند اما همینکه خورشید بجمع آوری شعاعهای طلائی خود پرداخت نامبردگان نی زدر فکر جمع آوری نتایج فعالیت های جنبشی و فکری خود افتاده برای اینکه تجدید قوا و تکاملی حاصل نمایند تا نیروئی جهت فردایشان باشد که باید بمصرف برسانند یکی پس ازدیگری بوضع خاصی که برای خوابیدن سلیقه و انتخاب بلکه آسایش دارند در می ایند و از جمه قامت رسای انسانها یکی پس از دیگری کج شده بر زمین می افتد بدین معنی که عمود بر زمین در وضع گیرندگی از خورشید و سایر کائنات قطبی از خود رابر زمین و سر را بطرف محیط داشته و همینکه شب فرا رسید بر دامن مادر خوراک دهنده اولیه خود صفحه خاک» دراز می کشند یعنی روز بر سینه مادند و شب بر دامانش.

انسانها همه بخواب نمی روند و اگر خواب رفته اند همه بحالت درازکش در نیامده اند، چه بسیار ساربانها که باجبار باید شبانه طی طریق کننده تا صدمه ای به حامل و محمول وارد نیاید و آفات روزانه

از آنها دو بماند لذا چوبی به پهلوی حیوان آویخته دست خود را با حقه طنابی که بر آن چوب است محکم نموده حیون میمیرد و ساربان هم در خواب است و می رود، دیگران با سر و صدا بیدار می شوند ساعتشان، تلفنشان زندگ میزند از خواب می پرند اما ساربان با خاموش شدن سر و صدای زنگ بیدار میشود. مادرانی هم که در کنار نوزاد خوابیده اند یا کمک راننده همین وضع را دارند. مادری که اگر خودش و کودکش را با فراشش برداریم و بگوشه ای منتبل سازیم اصلاً نمی فهمد با اولین صدای فرزندش از خواب می پرد.

کمک راننده ای کهبر صندلی عقب خواب است با خواموش شدن یا خراب شدن صدای ماشین بیدا می شود.

چه بسیار انسانها که منحنی زندگیشان را اواج مواج کوتلاه بلندی تشکی می دهد با ک مختصر سودی و سختی که مطابق میل باشد آنقدر خوشحال می شوند که خوبشان نمی برد و چه بسا کسانیکه با اندک ناراحتی و ضرر مژه هایشان بهم نمی رسد و اسلام با اعتدال و هر چه کمتر بودن شدت اماج مذکور موالفق است تا آنجا که چون بحضرت باقر خبر رسید رمدی را زاهد گویند که در گوشه متعک بعبادت و یام و صیام اشتغا دارد رمود: خدای متعال تمام زهد را در آیه شریفه صفحه لکی لا تأسوا عی ما فاتکم و لا تفرحوا بما اتیکم» (23 الحدید) جمع کرده است که بعلت از دست رفتن چیزی یأس غلبه نمی نماید و با رسیدن و دریافتی به مسرت و نشاط نمی نشیند و منحنی فکر و ذکر زندگانیش تضاریس وحشتناکی را رسم نمی کند.

اسب در همان حال که ایستاده خواب می رود. میمون می نشیند و خواب است اما بوزینه مانند انسان دراز می کشد. گوزن سرش را

بر چیزی (شاخه درخت و نباشد سنگی) گذاشته خواب می کند. نوعی هدهد (شانه بسر) به پشت افتاده پاها را بلند کرده بخواب می رو. زرافه ایستاده خواب می نماید. خفاش می نشیند و سررا بعقب تکیه می دهد و گاه یدو پا را بشاخی آویز کرده می خوابد.

گرچه مرغ و خروس خانگی هم روز و هم شب خواب دارند و گاهی یکپای خود را بالا گرفته ن چشمها را بوسیل پلک سوم می پوشانند وزمانی پاها را کنار بغلها خم کرده سینه را بر زمین میگذارند و در اینحال یا نوک خود را به پهلو بر زمین می نهند یا همانند چرتی ها آویزدارند و سرشان بالا و پائین می رود وی برای مطالعه در اوضاع و احوال پرندگان وضع دیگری است:

مطالعه درباره خواب پرندگان چون اغلبدر لانه و آشیانه پنهان بوده اند سخت و با اشکالاتی روبرو شده است از اینرو عقائد مختلفی درباره شان ابراز گردیده است. یکعده گویند جنسی که مأمرو حفظ نسل می باشد بر تخم ها می نشیند و خواب بچشمش نمی رسد در مراقبت و صیانت کلی است و جفتش که شب قبل همین مأموریت را داشته نوبت خواب کردنش شده در گوشه ای امن دور از اشیانه خواب می کند. دسته ای عقیده دارند آنکه نبوت نشستن در آشیانه دارد خوابش را نیز همانجا بسر می رساند خلاصه هر حیوانی بشکلی خاص می خوابد و خواب می کند و بتدریج با انواعی از آنها برخورد خواهیم نمود.

اوقات خوابیدن

انسانها یکی پس از دیگری با تاریک شدن هوا آرام و ساکت دراز می کشند و خواب می کنند. قورباغه های سبز شبه می خوابند ولی نوعی دیگر از قورباغه روزها خواب می کنند. گاو و گوسفند و برخی پستانداران هم شب می خوابند هم روز. خواب پرندگان که در آشیانه اند و شبهادر آنجا بسر می برند احتمالاً شبانه یا روزانه برابر با ریتم مأموریت آنها در حفاظت از نسل در زمان تخمگزاری و بچه داری است و در غیر اینصورت خوابشان احتمالاً شبانه می باشد.

برخی از حیوانات در زمستان بخواب می روند و همانند گیاهان بعلت سرما و کمی نور خورشید و کاهش تغذیه مغز وسطی و نخاع باجبار به خواب رفتن کشانده می شوند. در زمستان ضربان قلب، حرارت بدن، تنفس، قند خون کاهش می یابد. علت خواب زمستانی را قطع مواد ترشحی غده تیروئید و فقدان اشعه ماوراء بنفش خورشید که وتامین 5 در بدن بوجود می آورد دانسته اند و تزریق مواد ترشحی تیروئید در زمستان بدن حیوان را بیدار و فعال میسازد.

جوجه تیغی چهار ماه و مارمولک 6 ماه در خواب زمستانی بسر می برند و بسیاری خرسها بطور تقریب سراسر زمستان در خوابند و خرسهای آسیائی ممکن است بوسیله شکارچیان خوابشان بهم بخورد که در اینحال حیوان بسیار خطرناکی می شوند.

زنبورهای عسل از قرار معلوم ریتم خواب و بیدرایشان با ریتم باز شدن گلها همزمان می باشد تقریبا از هر نوعی نمونه خواب

بیان شد و همینقدر کافیست در صورتیکه دراین باره مطلب مفصل می باشد.

خواب موجود زنده

با کشف خواب در عام روئیدنیها توجه دانشمندان به خواب تمام موجودات جلب شده و خواب رفتن گیاهان را در زمستان مورد مطالعه قرار داده میگویند بعلت سرما و کمی نور خورشید و کاهش تغذیه نباتات بخواب می روند.

اصولاً وقتی خصایص شش گانه موجود زنده (که در جلدهای قبل شرح دادم) را در نظر آورم می بینیم بهمان علت که زنده اند باید بمیرند و بهمان سبب که فعالیت دارند باید استراحت کنند بلکه بهمان نسبت که فعالیت ترکیب بغرنجی دارد باید استراحت نیز ترکیبی پیچیده داشته باشد و دارد.

خواب و چرت برای دفع ضرر و بکمال رسیدن در این سرا و مرگ برای بکمال رسیدن در سرای دیگر که همه را شرح خواهم داد و چون ذات مقدس خدا عین کمال است از هر چرت و خواب و مرگی بدور می باشد.

بی خوابی

هر موجود زنده نیازمند استراحت بلکه خواب است. آثار بی خوابی بر روی برخی حیوانات و انسان مورد مطالعه قرار گرفته که آنچه مربوط به انسان است بعدا شرح داده خواهد شد.

سگ را 8-9 روز از خواب محروم سازند خواهد مرد و

اگر از خوابدیدن محروم کنند اما مراحل انقباض را داشته باشد تحمل خواهد کرد انسان نیز پس از مدتی بی خوابی می میرد گویا دستگاه آفرینش مغزی را که حاضر نیست د بیداری بطریق اطاعت از دستورات الهی که در دو چیز (دین ودانش) خلاصه می شود بطرف کمال برود با جهل این سر او آتش آن سرا مجازات میکند اما مغزی که حتی در خواب هم از تکامل بی بهره میماند بهیچوجه قابل زیست نمی شناسد و تمام موجودایت که خواب می بینند اگر از خوابدیدن محروم شوند تلف شدنشان حتمی است و چگونگی آنرا خواهم گفت.

محل خواب

انسان محلی را: اطاق، تختخواب و ... برای خوابیدن انخاب می کند اما در اثر کار هر زمان خسته شود هر چا باشد بخواب می رود بلکه خواب غلبه کند همانجا خواب می رود گرچه درحال راه رفتن همانند ساربانان باشد.

حیوانات چون پرندگان لانه و آشیانه یا محی دور از آنها یعنی محلیامن و امان راانتخاب می نمایند واکثر حیوانات بزرگ دیائی برای خوابیدن بخشکی می آیند. روباه دوست دارد بر درخت بخوابد. و آنها که خواب زمستانی یا خوابهای بلند مدت دارند غاری یا زاویه درختی را انتخاب می نمایند ولی انتخابشان فوق العاده عجیب و علمی است.

درختی که انتخاب می شود یا غار برگزیده از لحاظ مقدار رطوبت

اندازه حرارت، فشار جو آنگونه است که عمل هیبرنه کردن را انجام یمدهد و در جلد دوم شرح دادم که مختصر ان چنین است: هیپرناسیون اساسش کند کردن متابولیسم عمومی بدن بیمار (بتوسط داروهای فلج کننده عقده های عصبی نباتی با یا بدون سرد کردن بدن بتوسط عوامل فیزیکی) و بعبارت دیگر قرار دادن بدن انسان خون گرم در یک وضع زندگی شبیه بزندگی حیوانات خونسرد و خواب زمستانی است.

همانگونه که بسیاری از حیوانات بزرگ دریائی خواب خود را در خشکی می نمایند بعضی از آنها با آنکه قادر به آمدن در خشکی می باشند در حالتی که شناورند بخواب می روند و عده ای که چون ماهیان محکوم به خواب کردن در آبند یا چون انسانها محکوم بخواب در هوا. اما انسانها باید بدانند خانه و اداره و کوچه و خیابان و گردش وتفریح و میهمانی و میزبان شدن سبب می شد فقط ثلث عمرشان که در خوابند در یک محل کوچک بنام تختخواب یا فراش بگذرد و بقیه جای ثاتی نداشته باشد و اگر هم داشت نقل و انتقالش زیاد است از اینرو آدمی باید به محلی که ارزان و کم وسعت است و به ثلث عمرش مرتبط است اهمیت بدهد و باز با شما صحبت خواهم کرد.

اندازه خواب

انسان بطور متوسط ثلث عمر خود را در خواب می گذراند اما هر چه بر سنش افزوده شود خواب کمتر می شود و شرح آنرا خواهم داد که نوزاد چه اندازه خواب می کند و یک پیرمرد چه مقدار باید بخوابد.

هر چند نزد پستانداران فرمول گفته شده صادق است و نوزادشان خواب بیشتری دارد اما بطور کلی گوسفند پرخواب است و گاو کم خواب و خواب اسب با دقیقه محاسبه می شود و یک چرت او را کافی است و هر موجودی خواب مخصوص بخود دارد.

از شگفتیهای خواب نزد موجوداتی که قادر بدفاع از نسل خود می باشند اینکه با وجود در خواب بودن بمحض نزدیک شدن خطر بیدار می شوند و موجودات مذکور هیچ خطری را باندازه خطری که متوجه نسل وی خواهد شد تلقی نخواهند نمود تا آنجا که تصور می شود هر حیوانی زمان بچه داری در خواب و بیداری بسر می برد اما بسیاری بر این عقیه اند که احوال و اوضاع سایرین همانند انسان یمباشد که چه بسا مادری بخواب عمیق آنچنلان رفته که اگر با فرش و لحاف وی را بردارند و جابجا کنند نمی فهمد ولی بمحض آنکه کودکش اولین صدا را بلند کرد بیدار می شودو همانند کسی که اصلاً خواب نبوده و چرت نزده کار خود را بخوبی انجام می دهد.

توجه بخطر سبب شده دانشمندان کلیه حیوانات را در برابر

خواب به دو دسته تقسیم نمایند: شکار کننده و شکار شونده و میگویند چون شیر میداند هیچ نفس کشی جرئت بیدار کردن سلطان حیوانات را ندارد یا انسانی که درامنیت است مشابه یکدیگر بخواب ناز می روند و خوابشان قابل اندازه گیری است اما شکار شونده ها و صیدها که باید همیشه مراقب صیاد باشند خوابشان با نوعیدقت و مراقبت همراه است و جز دشمن (بویش از پ1وست یا دهان، صدایش) هیچ عامل تحریکی سبب بیدار شدنشان نمی شود اما من اضافه می کنم همینکه از انسان سلطان موجودات یا از شیر سلطان حیوانات بمقام مقدس مادری رسیدند از مرحله و مرتبت صیادی به صیدی می رسند و خواباشن در برابر نسل همانند حیواناتی که در خواب مراقب دشمنند منتظر صدای بچه اشان است و هم مراقبت دشمنان احتمالی نوزادشان وبدون شک خوانندگان میدانند زن در آزمایش آبستنی بنظر اسلام چون کسی است که روزها روزه دارد و شبها بعبادت مشغول و هنگام شیر دادن و پرورش کودک چون کسیکه شمشیر در دست دارد و در میدان جهاد براه خدا می جنگد (و اگر فرزندی صالح تربیت کند اجر و ثواب بیحساب که در بهداشت نسل خواهم گفت چه اجری و چه ثوابی که اشاره ای از آن را نبی گرامی فرمودند: در آنجا که عمل صالح بجای گذاشتن را به سه چیز برشمرند و از جمله فرزند صالح بجای گذاشتن و انشاءاللّه در بهداشت نسل شرح خواهم داد).

وضع خوابیدن

انسان دراز می کشد اما اگر نداند به رو یا پهلو یا پشت خوابیدن کدام را باید انتخاب کند ضرر میکند و بدست خود بیمار می شود. همین انسان که دراز می کشد و بخواب می رود آنقدر اراده نیرومندی در نهادش قرار داده شده که خود نیز واقف و آگاه به آن نیروی عظیم است تا آنجا که ساربان دستش را به طناب آویز به شتر می گرد و شبانه طی طریق می کند زیرا راه پیمائی کاروان شبانه است و شتر که مخصوص نقاط گرم است در افتاب کمتر براهش می برند تا بساربان و محمولات ضرر نرسد شترها میروند و زنگها هماهنگ قدم برداشتن آنها صدا می کند و مشوقی برای بیشتر رفتنشان است در اینحال که دو مانع مخالف برای شخص خواب موجود است و بشدت با خواب هر کس سر مخالفت دارد در برابر تصمیم و اراده نیرومند انسانی بنام ساربان وسیله خواب ووضع خوابیدن راه رفت اوست یعنی ساربان باید زمان خواب دراز بکشد و ایستاده اغست مانع دیگر صدای زنگهاست بحدی که تا شترها می روند و زنگها صدادارند ساربان درخواب عمیق و دلچسب است و بمحض باز ایستادن صدای زنگها ساربان بیدار می شود و می فهمد اتفاقی روی داده که سبب توقف شتران شده است. یعنی ایستادن و صدا کردن با خواب ساربان سازگار می باشد و امروز شاگرد راننده که در خواب است و با یک صدای ناموزون موتور بیدار می شود.

اوضاع اعضاء در خواب

گرچه هنگام خواب هر حیوانی فیزیولوژی خاص بدن خود را دارد در انسانها توانته اند بفهمند یک عده انساج و اعضاء کارشان زمان خواب کمتر و برخی بیشتر می شود که شرح داده خواهد شد. انسانها معمولاً در خواب ساکت و صامت افتاده اند ولی بتبعیت برخی از شئون زندگی یا بیماری انسانهائی که بسرعت راه می روند و خوابند و انسانهائی که بخواب عمیق رفته از خواب بلند شده اعمالی را انجام می دهند و در هر حال خوابند و انسانهائی که هر چه حرف زدن و پرگوئی دارند در خواب انجام می دهند و انسانهائی که در خواب سر و صدا و دعوا دارند و ... و شرح داده خواهد شد.

ماهی ها برعکس بسیاری از حیوانات هنگام خواب مضطربند و علتش را هنوز نفهمیده اند.

برخی سر را نسبت ببدن تغییر محل میدهند چون خفاش که سر را بعقب می اندازد.

منقار پرندگان در خواب یا آویزان است یا زیر بال خود کرده اند یا نوکش را بزمین گذارده اند یا بر دیوار لانه گذارده اند گویا مراقب خطرات احتمالی می باشند و باحتمال قویتر منقار یک آلت گیرنده دشمن شناس نیرومند ناشناخته می باشد.

اسبها و برخی حیوانات دیگر که خواب کوتاه مدت دارند در تابستان دوست میدارند مجای تنفسی شان در سایه و سردی قرار گیرد لذا طوری می ایستند که سرشان سایه بدنشان قرار گیرد

و در زمستان برعکس به چیزی نزدیک می کنند که بخار گرم نفسشان بخودشان بر می گردد و اگر دو رأس باشند سرها را آنقدر بهم نزدیک می کنند که حداکثر استفاده از بخار گرم دهان و بینی یکدیگر ببرند.

حیوانات گربه مانند چه در گرما چه در سرما بینی خود را حفظ می نمایند زیرا صدمه وارده به آن خطرناک و در مصاف با دشمن از بینی خود مراقبت می نمایند و در جنگ گربه با مار یا دشمن بوضوح پیداست که دستی محاذی بینی داشته با دست دیگر می جنگد و در سرما سعی می کند بینی خود را حظ کرده و در میان یکدست تا شده که حداکثر پشم و مو فراهم نموده فرو برد تا حداکثر گرما تهیه شده باشد.

حیوانات شاخدار که شاخشان خنک کننده و کولر آنهاست و در گرما سعی دارند سرشان را آنچنان بدارند که گردش خون در بن شاخها برای انجام تبرید حداکثر باشد و در فصل گرما بحد اقل برسد، و باز گفته شد بحث اینقسمت نیز مفصل است خودداری می شود.

زمان خواب

زمان خواب موجودات یکی از پدیده های بسیار عجیب آرینش بوده و بنظر می رسد دلیلی مهمتر و بزرگتر از این علیه نظریه تصادف بودن آفرینش وجود ندارد:

درختان در زمستان بخوابند همان گیاهانی که اکسیژن از جمله ثمراتشان است. درخت از لحاظی ارزش اکسیژن دادنش

بیشتر از سیب و انگور دادنش می باشد ولی زمانی در اکسیژن دادن خود قصور می ورزد که در عوض یخ بستن آبها و سرمای محیط جبرانش را میکند و در جلد اول تحت عنوان عجائب آفرینش آب شرح و چگونگی آنرا آوردم و اگر مطالعه مجددی پیش آید فهم اینکه جهان بسیار منظم و حسابی است بسهولت انجام می گیرد و کمبود یک قمت عظیم کائنات بوسیله ازدیاد بخش بزرگ دیگری از افرینش جبران می شود و وزنه کوچکی از یک ذره خلقت توسط یک سرپوش کوچکی از یک مقدار ناچیزی از مخلوق پوشانده می شود بزودی و به آسانی شناخته میگردد و فرمول کلی شناخته شده دنیای اضداد و ماده و ضد ماده و ماده و عکس ماده و شیطنت و اخلاص و در جهان کوچکها الکترون و پروتن و مولکول و ... بهترین معرفهاست.

همانند درختان که خواب زمستانه دارند بسیاری از موجودات نیز خواب زمستانی دارند که به انواعی از آنها اشاره گردید.

انسان باید شب بخوابد و خواب روز او را کافی نیست و شرح داده خواهد شد.

خواب زنبور عسل در زمان گل دادن گلها و خواب پرندگان هنگام تخمگزاری و بچه داری موافق با نظام و ریتم گل دادن گیاه یا زمان بعهده گرفتن انجام وظیفه حفاظت از نسل حیوان است که اشاره گردید.

بسیاری از حیوانات روزها می خوابند و شبها در جستجوی

طعام برمی آیند و در جنگلها بسیارند و نوع جنگلی و غیر جنگلی آن خفاشهایند و چه بسا حیوانات با زیاد شدن تابش خورشید خواب دارند و در هوای تاریک بیدارند و فعالیتشان آغاز می گردد.

حیوانات پست خواب و بیداریشان را ریتم روشن و ترایک شدن همزمان است و همانند گیاهان که شب و روز دارند اکسیژن دادن و گاز کربنیک گرفتن و برعکس، در روز و شب از انها صادر میگردد. انواع پست جوانبان نیز بیداری و خواب دارند.

اکثر پرندگان همزمان پیدایش اشعه آفتاب تلاش خود را شروع کرده و همینکه خورشید بجمع آوری شعاعهای خود پرداخت آنها نیز بسوی لانه و آشیانه خود می شتابند. تاباندن اشعه هاینورانی بر پرندگان نامبرده سبب بیدار شدنشان می شود.

پرندگانی که در تاریکی فعالیت داند چون خفاش و چه بسیار موجوداتی که شب و روزشان یکی است چون مورچگان که در ایام مخصوص باستراحت می پردازند و چه بسیارند حشراتی که با دیدن نور بفعالیت می افتند و همینکه تاریک شد ارام گرفته استراحت می کنند و اینها با نور و تاریکی زندگیشان ریتم و همراهی دارد.

خزندگان وضع جالبی دارند و اغلب آنها هنگام گرسنگی بیدارند و چه روز باشد چه شب و برخی که در زمستان سر بخاک فرو برده تا ایام گوارتری در آنجا بسر برده و سپس خارج شده و باز هم خواب و بیداریشان تا حدودی با طعمه خواستن و نخواستن یتمیک است چون سوسمارها و مارمولک ها و مارها و ...

پستانداران اهلی اغلب خوابشان مرتب شده است اما پستانداران بر حسب وضع آب و هوا و غذا خوابشان تنظیم می گردد.

بسیاری از حیوانات که در 24 ساعت یک مرتبه استراحت دارند و برخی که بطور تناوب چندین بار خواب و بیداری آنها صورت می گیرد و اگر بچه گربه منزلتان را خسته کنید می بینید بگوشه ای آرام رفته و خرخر خوابش را براه می اندازد.

خارپشت خرس راسو گورکن موش صحرائی در فصل سرما در حالت بیحسی مخصوص بلکه استراحت یعنی خواب بسر می برند اما در نقاط استوائی حیواناتی هستند که همین عمل را در تابستان انجام می دهند و شدت گرما را مانند حیواناتی که در شدت سرما استراحت دارند در همانوضع میگذرانند بطور کلی دانشمندان حیوانات را به دو دسته بزرگ صید و صیاد تقسیم کرده میگویند حیواناتی که شکارچی هستند خاب می روند و آنها که شکار شونده م باشند شبه خواب دارند و در خواب نیز مراقب دشمنند در صورتیکه بنظر من هیچ صید بدون صیاد و هیچ صیاد بدون صید وجود ندارد و لذا همانگونه که ساربان با خاموش شدن صدای زنگ شتر کارگر با ایستادن یا بد کارکردن قسمت مادر با اولین ناله کودک کمک راننده با نخستین صدای غیر عادی موتور و ... بیدار می شوند، دستگاه آفریشن بموازات همان قدرت شناختی را که به صید داده تا صیاد را بشناسد نیروی بیدار شونده و توجهی نیز از راههای گوناگون (صدا بو اشعه) برای شناخت نزدیک شدن دشمن به صید عطا فرموده است همان نیروئی که مادر، کمک راننده، ساربان و ... را بیدار می کند.

مرحله و مراحل خواب

موش صحرائی، خرگوش و بیشتر دوندگان و ... و کودک آدمی خواب چند مرحله ای داند یعنی در شبانه روز چند نوبت خواب و بدنبالش بیدارند.

قناری، مار و ... و انسان بالغ خواب یک مرحله ای دارند و هر چه تمایل به زندگی و سازش با نور بیتر می شود خواب به یک مرحله ای نزدیک می شود.

ناگفته نماند دسترسی به غذا داشتن و نداشتن گرم و سرد بودن محیط و ... حالات استثنائی بوجود می آورند.

هر چه مغز رو به تکامل رود خواب اهمیت بیشتری پیدا کرده و منظم تر می شود.

درباره خواب یک یا چندمرحله ای انسان بعد شرح بیشتر داده خواهد شد.

آفرینش ساخته دست یک استاد

یادتان باشد در جلدهای قبل گفتم: دانشجویانی در معیت اساتید خود برای گردش علمی به شهر صفحه یزد» آمده بودند مثل اینکه هم درسشان را خوب خوانده و هم برای گردش علمی آمده و هم اساتید دلسوزی داشتند زیرا فعالیت چشمگیری در شناخت ها داشتند و سر و کاری با دانش رشته خود. گنبدهائی چند را دیدند متوجه شدند سه چهار تای از آنها هشت ترکی است اعلام داشتند زمان مأمون ساخته شده بافتخار کسیکه ایرانیان او را بصمیم قلب

دوست می داشتند و هم اکنون نیز تنها امام میهمان آنان است صلوات اللّه و سلام علیه امام هشتم. هشت ترکی که امام هشتم را بواند به خدعه و تمنا بقبول ولایت عهدی بدارد و ایرانیان را با عرض ارادت سیاسی بامام دوستدار خود گرداند.

بعد گفتند دو تای از گنبدها بدلائلی ساخته دست یک استاد است و بدلائلی دیگر شاگرد بر دست در هر دو یکی بوده است و حتی ادعا کردند کسیکه گاز میگذاشته (پاره سفالها یا پاره آجرها را در لابلای خشت ها گذاشتن) در دو گنبد یکی بده است بدین دلیل که کار هر کس حتی ریزه کاریهایش مخصوص خودش می باشد.

در یک سخنرانی که بسیار مورد توجه قرار گرفت داستان فوق را گفتم و متذکر شدم اینکه الفبای تمام خلقت تکوین بیش از قریب 104 عنصر نیست و در زوایائی از ساختمان جماد و نبات و حیوان وجه شبهی از این لحاظ موجود است که فرمول جذر بکار رفته و در مواردی مشابه فرمول کعب و جمع شدنها و پذیرشها در هر سه قسمت با شرایط و ضوابطی مساوی و یکسان صورت میگیرد و بسیاری وجه شبه یکسان که درجد مربوط باثبات صانع پاره ای از آنها را خواهم آورد. آری با یکسان دیدن همه و همه آفرینش و اینکه صفحه ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت 3 الملک» و همانگونه که پروردگار خود فرماید همه جا یکسان و بدون تفاوت است معلوم میگردد استاد سازنده همه یگانه مقدسی عالم مدبری است که خواب هم از جمله وجه شبه یکسان در عالم نبات و حیوان می باشد:

در فعالیت حیاتی موجودات چه حیوان چه نبات مراحل

گوناگونی چشمگیر است که در پاره ای حیوانات که در سطح بالا قرار دارند و اعساب کاملتری دارند نسبت به مراحل پائین همانند مراحل خواب و بیداری تلقی می شود و هر کدام دارای خصوصیاتی ویژه خود می باشند و اختلاف و خصایص مذکور در گیاهان بیشتر با تغییر شکل عمل تنفسی و صعود شیره پرورده نمایان می باشد مثلاً گیاه روز اکسیژن می دهد و شب اکسیژن میگیرد و در عوض روز گازکربنیک میگیرد و شب گاز کربنیک میدهد و بهمین دلیل صعود شیره پرورده نیز در شب بیشتر انجام می گیرد و جالب تر آنکه برگ بعضی گیاهان چون گل ابریشم و اقاقیا در شب جمع شده و بحالت خواب در می آید.

در میان حیوانات نیز بلا استثناء مراحل خواب و بیداری وجود دارد و فاصله بین این دو مرحله هر چه حیوان کاملتر و بانسان نزدیکتر شود بیشتر می گرددو نظم و ترتیب خاصی بین آندو بوجود می آید. در انواع پست تر ریتم خواب و بیداری حیوان با ریتم شب و روز همراه ریتم جهان نباتی است ریتمی منظم و مرتب که پیوستگی تکاملی آفرینش را نشان داده و استاد سازنده عالم قادر مدبر عزیز را معرفی می نماید.

شگفت بیشتر ذخیره گیاهی و مشابه آن ذخیره حیوانی است بدین معنی که اگر گیاه در شب اکسیژن می گیرد و در عضو خود برگ یاگل یا... ذخیره می نماید بسیاری از اعضاء بدن هم در خواب فعالیتشان کاهش و برخی افزایش می یابد بدانگونه که امروز از جمله خواص خواب را هدف ذخیره ساختن دانته اند وبزودی بشرح اعضائی می پردازم که در خواب تغییراتی چه در جهت افزایش عمل یاکاهش خواهد یافت و چگونگی عمل ذخیره زمان خواب را نیز خواهم آورد.

فرضیه های خواب

سبب پیدایش خواب و تشریح چگونگی پیش آمدی که قهرا جنبندگان را مغلوب خود می سازد و خواب نام دارد همزمان با پیدایش فلسفه مورد بحث انسانها قرار گرفت و درباره آن فرضیه های متعددی آورده شد که اهم آنها از این قرار است:

تامدتها مطلق خستگی را که در اثر فعالیت بوجود می آید بدون اظهار نظر بیشتر علت خواب می دانستند.

در قرن پنجم قبل از میلاد یکی از فلاسفه یونان پیدایش خواب را نتیجه ورود خستگی بدن به شریانها اعلام داشت.

افلاطون نظر داد همینکه خستگی پیش آمد روح برای استراحت از بدن مفارقت حاصل نموده بسیر و سیاحت می پردازد و هنگام مراجعت ببدن است که شخص بیدار می شود و با ورود فلسفه یونان در کشورهای اسلامی بویژه در زمان هارون الرشید و مأمون خلفای عباسی که نهایت جدیت را بکار می بردند تا در صورت امکان علوم و معارف اسلامی را در برابر آنچه از یونان و مکتب های علمی دیگر می توانند وارد اسلام نمایند تا بدینوسله شاید از رونق پایه علمی رزندان علی بن ابیطالب بویژه امامین همامین حضرت کاظم و حضرت رضا صلوات اللّه و سلامه علیهم اجمعین بکاهند و از جمله عقیده افلاطون درباره خواب بودکه بطرز قلمداد شده پس از ورود بکشورهای اسلامی جهان بهمان نیروی اولیه هنوز نزد برخی ناآگاهان باقیست یعنی هنوز می گویند در خواب روحمان پرواز

می کند و استراحت می نماید و باز ببدن برمی گردد و بیدار می شویم.

مدتها تغییرات گردش خون در مغز را سبب خواب می دانستند یکعده می گفتند خون در مغز فشارش کم شده موجب پیدایش می شود و دسته ای که بالا رفتن فشار خون را در مغز علت محسوب می نمودند.

آنجلو موسو دانسمند ایتالیای تختخواب مخصوص ترازو داری درست کرد که متحرک بود و دستور میداد شخص مورد آزمایش بر آن خوابیده تختخواب را در وضعهای مختلف آنگونه درآورند که گاهی سر در بالا زمانی پائین و هنگامی ردیف تنه قرار گیرد. موسو مشاهده نمود زمان خواب طرف سر سبک تر و در بیداری سنگین تر است وی بعدها اشتباه موسو بدینطریق محقق گشت که چون زمان خواب خون به احشاء هجوم می آورد سر سبک می شود. نقطه ثقل تختخواب بر تیغه منشوری مانند قرار داشد و آنچنان متعادل بود که اجر جزئی چیزی بر یکطرف نهاده می شد همان کفه ترازوئی حساس پائین می رفت.

نظر موسو مجددا پس از چندی نضح گرفت و مورد قبول واقع گردید زیرا دانشمندی مغز گربه و خوکچه هندی را زمان خواب با برداشتن جمجمه برنگ سفید مشاهده کرد ادعا نمود چون خون ازمغز خارج شده سرخی رنگ مغز به سفدی گرائیده است که پس از مدتکوتاهی دانشمندی به نظریه فوق شک کرد و با توجه به اشتباهات دید و خطاهای باصره از مغز حیوانات مذکور در بیداری و خواب مقداری برداشته نسج شناسی بعمل آورده در زیر

ذره بین مشاهده نمود که برعکس نظر موسو مغز حیوانات در زمان خواب پرخون می شود و علت سفید شدنش اینکه در خواب عناصر لازم برای هر قسمت بدن بقدر ضروری بهره می رسد و چون کلسیم یونیزه بیشتراز همه برای مغز لازم است بعلت هجوم کلسیم که سفید است بمراکز عصبی آنرا برنگ سید در می ورد و شگفتی آفرینش اینکه اگر مجموع کلسیم یونیزه جاری در خون N باشد و سهم مغز مثلاً32 و استخوانها 5N و عضلات ... و اعضاء دیگر ... باشد و بر حسب اتفاق یا بعلت خونریزی مثلاً یک هفتادم کلسیم از بین برود سهم مغز بهمان قیاس و استخوانها بهمان اندازه و هر عضوی بهمان تناسب کاهش می یابد یعنی ا بهره مغز یک هفتادم و از استخوانها یک هفتادم و از عضلاتیک هفتادم و از ... یک هفتادم کم م شود و در ایر موارد همچنین است حتی درباره کلیه عناصر و مواد غذائی نیز همین است بدن میداند از مجموع خون محتوی عناصر و مواد غذائی چه اندازه به ناخن ها به موها به پوست به استخوان به عضلات به مغز به چشم به گوش به ... برساند و اگر از مجموع یک ناچیزی خون هم کم شود از همان ناچیز بهمان نسبت از بهره هر کدام از اعضاء نامبرده بوسیله بدن کاهش داده می شود.

طرفداران فرضیه های شریانی با آنکه ارنست وبر دانشمند آلمانی آزمایشهای موسن را باطل نشان داد دلائل دیگری داشتند که از جمله می گفتند بدون شک گردش خون که مغز است دگرگون می شود و در نتیجه خواب غلبه می نماید. نامبردگان می گفتند شریان سیات را در گردش فشار دهیم خواب غلبه می کند. التهاب

یا ورم یا غده ای در نواحی مخصوص مغز پیدا شود خواب آلودگی پیش می اید ... و بمحض آنکه زمان ترقی و نضج پزشکی رسید و توانستند حالات مرضی را از سلامتی جدا سازند پایه های فرضیه های شریانی عروقی خواب بکلی از هم فرو ریخت.

فرضیه شیمیائی خواب: سگهائی را انتخاب کردند بدو دسته نمودن یک عده را با مشغول نمودن بکارهای سخت و طاقت فرسا نگذاشتند بخواب روند و پس از چندی که مانع خوابشان شدند سرم خون آنها را گرفته به آندسته از سگها که تازه از خواب کافی بیدار شده بودند تزریق نمودند و نوبت دیگر مایع نخاعی سگهای نخوابیده را به نخاع سگهای خواب کرده واردنمودند و در هر دو دیدند آندسته از سگها که باندازه کافی خواب کرده وتاه بیدار شده بودند مجدد بخواب رفتند و دانشمند فرانسوی لوژند Logenre و پیرن Piron در این قسمت بیشتر از سایرین تحقیق نمودند.

در جنین حیوان یا انسان ممکن است بعلتی دوقلوها در ناحیه مخصوصی بهم چسبیده و با همان حال بدنیا ایند. از قسمت فوق جمجمه بهم چسبیده شانه ها بهم چسبیده کفل ها و ...

ماشا و داشا (ایرا گالیا و ماشا داشا) دوقلوی بهم چسبیده سیامی از ناحیه تحتانی چون دارای گردش خون مشترک و دستگاه مستقل عصبی بودند چون یکی از آنها از آبله واکسینه شد دیگری مصون گردید. مایع رنگی به رگ یکی تزریق کردند در خون دیگری مشاهده گردی اما پوست یکی را تحریک نمودند

همان یکی جواب داد و بهمین نحو هر آزمایشی رکدند نتیجه این بود که دستگاه گردش خون داشا و ماشا یکی است در صورتیکه سیتم عصب مغزیشان مستقل می باشد و هر انسان بهم چسبیده در هر قسمتی از بدن را با خاصیت مذکور دوقلوهای سیامی گویند. (دوقلوهای سایمی دو انسان بهم چسبیده اند که دستگاه عصبی مغزیشان مجزاو گردش خونشان در حکم یکی است).

دوقلوهای سیامی ممکن است یکی بعلت تأثر و اندوهی که دارد خواب نرود در حالیکه دیگری در خواب عمیق فرو رفته باشد رژیم غذائی یکی خواب آور باشد و همان نفر خواب رود و چه بسا زمانی که بدون جهت یکی خواب رود و دیگری بیدار باشد علاوه بر اینها که بیعت خواب آندو یا خوابدیدنشان که مختلف بوده است همه نشان دهنده این واقعیت می باشد که اگر فرضیه شیمیائی درست بود آنچه را عقیده داشتند و می گفتند مسمومیت ناشی از سوخت و ساز بدن و فعالیت اعضاء در زمان بیداری وارد خون شده سبب ایجاد حالتی می گردد تا سموم دفع گردد و آن حات را خناب گوئیم بایستی هر دو یامی ها با هم بیدار شوند و باتفاق همزمان خواب روند بعلاوه تزریق مایع سگهای خواب نرفته به سگها خواب کرده که سبب ناگهان بخواب رفتن مجددشان میشد دلیل بر اثر سموم ناشی از خستگی در سگهای دسته دوم نیست زیرا سم بتدریج اثر میکند و خواب ناگهانی پیش نمی آورند بعلاوه در اثر مساعی پیتورانوخین Plitor Anokhin و تاتیانا الکسیوا Tatiana Alexeyeva دانشمندان شوروی وشروسبوری اگلیسی Shcrewsury

(1949) که مطالعات سیامی ها مرهون زحمات آنهاست باثبات رسید که از زمان تولد تا پایان عمر خصوصیات خواب و بیداری هر دو مستقل از یگدیگر می باشد.

تئوری مرکزی مغزی: اکنومو Ecnomo دانشمند اطریشی لئوهس Leohess فیزیولوژیست سویسی اناتونکیخ محقق شوروی Ana, Tonkikh و پاولف دانشند معروف شوروی و شاگردانش سولودوگالکین و ماگون موروزی Moruzzi Magoun الکتروفیزیولوژیست و رااستراتیان در این قسمت پژوهشهائی انجام داه اند که باختصار شرح داده می شود.

طرفداران این فرضیه می گویند همینکه یکی از تظاهرات ناشی از بدن صورت استقلال یا اهمیت بخود گرفت یا امی مهم وابسته ببدن بحساب آمد باید پذیرفت که مرکزی نیز درمهمترین قسمت بدن یعنی در مغز دارد و بهمین قیاس و سنجش در صورتیکه خواب از جمه تظاهرات حیاتی بدن می باشد بایست مرکزیت در مغز داشته باشد.(1)

طرفداران این فرضیه به وجود مرکز زیر پوشش خاکستری نیمکره های مغزی (زیر کورتکس) عقیده دارند و اساس ادعایشان بر پایه دو دسته دلیل استوار است:

اکونومو متوجه شد بیمارانی که در شرح حالشان از تورم قسمت زیر قشری بحث شده حالت خواب آلودگی داشته اند یا در

1- غیر متخصصین میتوانند از مطالعه این فصل به فصل بعدی جهت جلوگیری از خستگی عدول نمایند.

آنها که خواب آلودگی داشته و کالبد شکافی شده اند و التهاب و تورن ناحیه مذکور را مشاهده نموده اند.

هس حیواناتی را بیهوشکرد و الکترودهائی در شکافهای داده شده در جمجمه شان آنچنان گذارد که انتهای هر کدام در قسمتهای گوناگون پایان می یافت.

الکترودها از دو سیم فلزی که در انتها از یکدیگر مجزا می شدند درست شده بودو همینکه جریان برق برقرار می شد فقط در قسمتی از انتهای سیمها جریان می یافت. یکطرف سیمها روی جمجمه محکم مشد و محل شکاف بخیه می گردید و پس از بهبود زخم آزمایشها آغاز می گردید آزمایش عبور دادن الکتریسیته بود به قسمتهای مختلف الکترود بطوریکه هر دفعه یک ناحیه ای از مغز که الکترودی در آن قرار دارد تحریک شود.

هنگامی که انتهای الکترود نزدیک قاعده مغز در ناحیه هیپوتالاموس قرار م گرفت حیان بخواب می رفت در صورتیکه انتهای آنها در هر منطقه دیگر قار داده میشد حالت خواب بوجود نمی آمد. (اناتونکیخ حالت مشابهی را آزمایش کرد و تنیجه با آنچه هس بدست آورده بود یکسان نشان داده میشد)

پاولف برای خواب مرکزیت قائل نشده گفت وجود ضایعه در ناحیه مذکور مغز سبب می شود رابطه تحریکات احشائی با مغز قطع گدد و این تحریکات که در نگهداری حالت بیداری عامل محرک و بیداری می باشند از بین رفتنشان خواب را ظاهر می سازد و سگی رابا شاگردش گالکین مورد آزمایش قرار داده اعصاب رابط مغز و اعضاء شنوائی، چشائی، بینائی سگ را قطع و

بدینوسیله که رابطه عوامل تحیکی را تا حدودی از مغز قطع نموده بود نشان داد وصول تحریکات دنیای خارج کاهش یافته و در نتیجه خواب پیش آمده است.

پاولف آزمایشات هس را نیز اینگونه مردود دانسته گفت تحریکات الکترودی فقط گروه خاصی از سلولهای عصبی را که بوجود آورنده خوابند تحریک نمی کند بلکه تنها مانع خاصیت هدایت سلولهای عصبی را بطرف نیمکره های مغزی می شوند و با وجود این قشر مغز تحریکات ضعیف و مرتبی را که بوسیله جریان الکتریکی از سمت داخی مغز بدانجا می رسد دریافت می کند در حقیقت همانوضعی را بوجود می آورد که زمان مساعد برای خواب بوسیله تحریکات ضعیف و منظم دریافتی از محیط خارج بوجود آورنده آن است.

در حقیقت پاولف اهمیت نقش ناحیه مذکور در خواب رفتن را انکار نکرده بلکه پذیرفته است که دخالت مغز در خواب رفتن اصالت دارد و متذکر است که نزد حیواناتی که قشر مغزشان رشد کمتری دارد یا حیواناتی که برای آزمایش قشر مغزشان برداشته می شود یا نزد نوزادان که تازه شروع رشد کرده خوابشان مؤید شرکت نواحی زیر کرتکس در نظم دادن خواب و بیداری می باشد.

ماکون و موزی با پژوهشهای فیزیولوژیکی نشان دادند در ساقه مغز ساختمان عضو شبکه ای وجود دارد که در انتقال تحریک به کرتکس دماغی اهمیت داشته و مانع تحریک شدن در این مورد تولید خواب می نماید بعلاوه نقش قشر مغز در توقف و

ایجاد مانع در راه این امواج که از تشکیلات شبکه ای مذکور به قشر نیمکره های مخ می رسند باثبات رساندند.

فرضیه پاولف درباره خواب: انعکاس را قبل از پالف هم می دانستند و همانند وی می گفتند پاسخ نظم ارگانیسم بوسیله اعصاب نسبت به انگیزه خارجی می باشد 0همانند خورندن غذا و ترشح بزاق) اما قبل از پاولف درباره این سؤال که چرا با شنیدن نام غذا یا بوی آن هم ترشح بزاق آغاز می گردد.

جواب می دادند حیوان فکر غذا را درک می کند اراده غذا خوردن در او بوجود می آید و در نتیجه ترشح شروع می شود و پاولف انعکاس شرطی را کشف و مسئله را توجیه و روشن ساخت و نمونه ای از آزمایشات وی را بارها گفته ام که همزمان با غذا دادن سگ نوری می انداخت یا زنگی را می زد و چون حیوان عادت می کرد بدون غذا نور یا صدا بکار میبرد و نشان میداد غذا غذا همزمان بانور یا زنگ نور یا صدا بدون غذا در هر کدام از سه مرحله ترشح بزاق یکسان شروع می گردد و این نوع انعکاس راشرطی نامید.

حیوانات در ابتدای تولد تمام انعکاسهائی که دارند ساده بوده و از محیط به کورتکس راه عصبی ان می باشد که باز از کورتکس بخارج مسیر عصبی دارد و با تکامل حیوان در طول زمان انعکاس های شرطی بوجود می اید بلکه بوسیله حیوان فرا گرفته می شود بدین معنی که صدابا نور همزمان با تغذیه سبب ایجاد و کانون تحریکی می گردد و در عین حال بتدریج بین اندو مرکز راه عصبی برقرار می شود در نتیجه اگر غذا هم نرسد وکانون دیگری از

طریق نور یا صدا تحریک شود کانون غذائی را از راه عصبی ایجاد شده تحریک می نماید.

هر چه حیوان تکامل یابد استعداد تشکیل کانونهای تحریکی بیشتر در او بوجود می اید و شگفت انگیزتر که بکار بردن شیوه مخصوص انعکاس در او به تناسب تکامل وی گوناگون و مهمتر می گردد و نسبتی مستقیم با عامل تحیک پیدا می نماید مثلاً اگر خطر مرگ برسد شیوه های بهتر و مهمتر از آنکه خطر صدمه مختصری احتماداده شود بکار می رود و شگفتی آفرینش درکاینجا همینکه به انسان میرسد بیان اوست که جانشین بسیاری از عوامل یا علامات میگردد یعنی انسان همانند حیوانات یا محط بوسیله انعکاسهای شرطی و غیر شرطی مرتبط است اما اتصال انسانها با انسانها بیشتر بوسیله بیان می باشد ولی تعقل وتفکر چه؟ اینجاست که می گوئیم اگر لازم باشد ناچیزی کافیست اما این همه حس و درک و فکر و عقل مازاد احتیاج برای تمشیت امور مادی برای چیست؟ در جلد مربوط به معاد خواهم گفت برای اینکه دنیا را مزرعه آخرت بشناسیم و کشت خوبی کنیم تا محصول خوبی برداریم که صفحه العقل ما عبد به الرحمن و اکستب به الجنا» تعقل و تفکر و درک و احساس نه برای خوردن و نوشیدن و پوشیدن که همان انعکاسهای شرطی و غیر شرطی مشترک بین انسان و حوان برای سپری ساختن زندگی مشترک انسان و حینانی کایت می نماید. اما نباید غافل بود همانگونه که قرآن فرماید با تعیم و تعلم و تربیت عقل زیاد می شود (و ما یعقلها الا العالمون) و بوسیله انتخاب را شکل می گیرد.

قبل از پاولف می گفتند: دو جریان مخالف امر و نهی

(تحریک

و توقف حرکت و وقفه) که همیشه مکمل یکدیگرند سازندگی احوال واوضاع عصبی را در اختیار دارند و پاولف به آنها افزود که:

نه اینست که تحریک فعایت اعصاب کلیه اندام وکار آنها را از مراکزش گرفته بخود اندام آورده آنها را اداره می نماید و وقفه مراکز واندام قلمداد شده ار در مواقع لزوم ضعیف یا قطع می سازد وبرای روشن شدن مطلب بهتراینکه بگوئیم دو سلول مجاور یکدیگر که با هم ارتباط ندارند و در عین حال با یکدیگر تر تماسند یعنی اگر اولی از تحریکی متأثر شددومی با اولی ارتباط برقرارگرده تحیک را از اول می گیرد و باز از قبیل بریده به بعدی خود میدهد و خود دروقفه می ماند ینی هر سلول عصبی همیشه و در هر حاتل دارای اعمال وقفه و حرکت است و بر مبنای این دو خصلت پاورف عقیده داشت:

ارتباط و هم آهنگ وفعالیت های مختلف و اندامهای متعدد وجود هر دو عمل (تحریک و وقفه) را به ثبوت می رساند و دو نوع وقفه وجود دارد:

1 وقفه ارجی که وقفه غیر شرطی است.

2 وقفه داخلی که وقفه شرطی می باشد.

به سگی همزمان غذا دادنش زنگی را بصدا درآورده واین عمل را چندین مرتبه تکرار می کنیم دفعات آخر فقط صدای زنگ کافی است که همانند دفعات قبل که غذا و زنگ با هم بوده و ترشح بزاقش شروع میگردید هم اکنون بزاقش ترشح شود اما اگر همزمان با دادن غذا وبصدا درآوردن زنگ پس از آنکه سگ به آنها

عادت کرد یک سوت هم بزنیم می بینی مسگی که در برابر صدای زنگ ترشح می کرد هم اکنون متوجه صدا شده جست و خیز کرده پارس مینماید و ترشحی هم نمی شود.

اینکه سگ و زگ و غذا در هر دو آزمایش کی و یکسان انتخاب شد اما عکس العمل و نتیجه در هر کدام مختلف و بنحوی خاص بود یعنی تحریک در اولی سبب ترشح و د دومی موجب وقفه ترشح گردید بعلت همان خصلت ذاتی و فطری غدد مترشحه در برابر تحریک بود که یکجا ترشح کرد و جای دیگر در اثر هیجان متوقف گردید (وقفه حاصل شد) و چون کنترل غدد با سلسله اعصاب است باید گفت وقفه یا از محیط خارج یا ا منطقه تحریک شده ای در مغز سرچشمه می گیرد و مشروط بر اینکه محرک خارجیش چه باشد نتیجه و عکس اعمل خودرا بروز میدهد یعنی جریان تحریک در مغز بشکل مشروط یا القائی صورت می گیرد و در پی آن چه بسا وقفه پیش آید و این وقفه خارجی است که غیر شرطی می باشد.

وقفه شرطی داخلی اینست که محرک شرطی بتعویق افتد یا بوسیله محرک غیر شرطی تقویت نگردد و بتدریج از بین برود: همان سگ را که بکرات با غذا دادن همزمان با صدای زنگ ترحش بزاق شروع میشد می بینیم بعدها با صدای زنگ تنها هم بزاق ترشح میکند اما بعدها مرتب صدای زنگ تنها را بشنود بتدریج ترشحش کم می شود تا آنکه پس از چندی هیچگونه رفلکس ترشحی نخواهد داشت و ازترشح بزاق جلوگیری خواهد شد و این وقفه شرطی داخلی است که با مرک غیر شرطی هم تقویت نشده است و این وقه بدو دسته تقسیم می شود: تأخیری و افتراقی. همان

سگ که عادت کرده با غذا و زنگ ترشح کند انخاب کرده در دفعات بعد زنگ را بصدا در می آوریم و دو دقیقه بعد به او غذا می دهیم می بینیم بتدریج ترشح بزاق در برابر صدای زنگ کاهش یافته و کاهش آن با تأخیر یعنی همزان با خوردن غذا جبران شده و پس از چند نوت فقط با صدای زنگ ترشحی نمی شود و با غذا دادن می شو و این وقفه شرطی داخلی تأخیری است.

بسگ غذا می دهیم همزمانش نت موسیقی دو و یک مرتبه نوت لا را می زنیم بطوریکه سگ با هردو نوت یک در میان غذا خورده و بدفعات تکرارا صدای هر دو را شنیده و عادت کرده است.

حال بسگ غذا داده و نوت دو را بصدا می آوریم و دفعه بعد فقط نوت لا هست وغذا نیست می بینیم در هر دو حالت ترشح بزاق هست اما اگر عمل مذکور را تکرار کنم مشاهده میشود با نت لا بتدریج ترشح کم شده و بالاخره قطع میگردد در صورتیکه عکس العمل نسبت به نت دو بطور کامل باقی میماند.

آنچه باعث میشود نت لا در قشر مغز سگ ایجاد وقفه نماید اینکه محرک غیر شرطی که دادن غذا باشد آنرا تقویت نکرده است در صورتیکه نت دو که با دادن محرک غیر شرطی تقویت مشود بقوت خود باقیست و رفلکس کامل را انجام میدهد.

یقین است عمل ضعیف شدن رفلکس شرطی بوسیله اعمال بی تفاوت ایجاد نمی گردند بهر حال همانطور که دیدیم رفلکسها با یکدیگر معدوم نمی گدند بلکه باوقفه ای که آنرا افتراقی گویند ا بروزشان جلوگیری می شود.

اهمیت عمل وقفه منحصر به فعالیت تطابقی قشر مغز و شرکت

در کار سازش نیست بلکه وقفه همانند داروی نیروبخشی برای سلسله اعصبا و مغز است.

انسان دربرابر تحریکات متضاد و رقیب قرارگرفته و اگر نمیتوانست در عین آکه میتواند نسبت به برخی تحریکات عکس العمل نشان دهد در برابر بعضی عمل وقفه ای داشته باشد برقرار نمودن ارتباط حسنه ای که باید با محیط ودیگران داشته باشد با اشکال روبرو میشد و از حرکات نامناسب و اعمال ناشایست و عدم تعال مبرا نبود.

خصلت ذاتی اعصاب اینست که تحمشان در مقابل تحریکگات حدود معینی دارد و تکرار و افزایش آنها آدمی را فولادین می سازد زیرا بتدریج عکس العمل رو به ضعیف و سرانجام نابودی کشانده میشود و در حقیقت عمل وقفهبرایسلویهای عصبی حالت نیروبخش و استراحت دهندگی پیدا مینماید و بزباندیگر همانگونه که پاولف معتقد است سلولهای نیمکره های مغزی بعلت آنکه با جزئی ترین تغییرات محیط تحریک شده و حساسیت نشان می دهند بنابراین باید در برابر تحریکات شدید محافظت گردند و وقفه عاملی است که آنها را حفظ میکند.

پاولف و همکارانش اوسیب سلومونوف A.Solomonav و آدام شیشلو A.Shishlo رفلکسهای شرطی چندی را در حیوانات بوسیله محرکهای حرارتی و غیر ایجاد نمودند (حتی حرارت درونی) و مشاهده کردند تحریکات مذکور هیچگونه رفلکس شرطی ایجاد نکرده بلکه فعالیت های انعکاسی را متوقف ساخته و در نتیجه خواب غلبه می نماید و با چنین وضعی استنباط

میشود ماهیت فیزیولوژیکی خواب توقف کامل فعالیت سلولهای عالی مغز نبوده بلکه انتشار وقفه در سطوح مختلف آن است.

پاولف در 1935 در مجتمعی از متخصصین اعصاب و روان در لنینگراد مکانیسم پیشرفت و انتشار وقفه را در مغز سگی مورد آزمایش قرار داد و آنرا تا برقراری خواب عمیق تشریح کرده نشان داد که ابتدا وقفه در قشر مغز ناحیه کنترل حرکات زبان قرار دارد و سپ به مراکز حرکت فکها رسیده در این حال اگر چیزی در دها نسگ می گذاردند قادر بحرکت فکها نبود و بی اختیار غذا بخارج می افتاد سپس وقفه به مراکز کنترل کننده حرکات عضلات کدن میرسد و گردنش شل میشود و سپس به تمام عضلات بدن سرایت کرده خواب غالب می گردد.

خواب بر اثر گسترش وقفه های خارجی غیر شرطی و وقفه های شرطی داخی بوجود می اید و از اینقرار که وقفه نقش حمایت از سلولهای عصبی و مراکز آنها را دارد ماهیت فیزیولوژیکی خواب بر دو اصل متکی است:

1 گسترش پدیده توقف در سراسر قسمتهای مغز سبب پیدایش حالت خواب می شود.

2 خواب عامل تقویت کننده و نیروبخشی برای مغز می باشد.(1)

1- از نظریه خواب پاولف به نامهای خواب از نظر پاولف - نظریات پاولوف در مورد خواب و رؤیا - خوابیدن خواب کردن با هیپنوتیزم - خواب دیدن که پروفسور وخلین تألیف کرده بوسیله آقایان دکتر ولی الله آصفی - مهندس غلامرضا اربابی- دخانیاتی ترجمه شده است.

ص: 53

خلاصه نظر پاولف

انعکاس های غیر شرطی نتیجه توانائی های مادرزادی سلسله اعصاب است که زمان تولد نیز وجود دارند چون انعکاس مکیدن که با تحیک دهان انجام می گیرد ترشح بزاق بعلت بوی اغذیه حرکت جهشی اندامهای فوقانی با یک صدای شدید یا ...

انعکاسهای شرطی آنست که تحریک حسی تازه ای را با حریک حسی ساده و طبیعی که شرح دادیم و انعکاسهای غیر شرطی نتیجه آست همراه شود مثلاً صدای زنگ که تحریک حسی تازه ای است با غذا دادن که محرک طبیعی موجود انعکاس غیر شرطی است همراه شود سبب می شود پس از آنکه مدتی سگ را همزمان با تغذیه به صدای زنگ عادت دادیم دفعات بعد بدون غذا یعنی تنها صدای زنگ باعث آغاز ترشح بزاق سگ گردد و این انعکاس شرطی است (زنگ همزمان با صدای غیر شرطی می شود شرطی)

میتوان چند انعکاس شرطی ثانویه و ثالث و ... را هم اضافه کرد و همان نتیجه راگرفت مثلاً زمان تغذیه سگ هم زنگ زد و هم نو تاباند و سگ را به آن عادت داد و دفعات بعد با هر کدام یعنی هم با زنگ تنها یا با نور بزاقش را وادار به ترشح نمود اما بسیاری از تحریکات غیر شرطی یا شرطی است که غیر شرطی ها از خارج میرسد و شرطیها از داخل و هم سبب وقفه و بلکه مانع از این میشوند که باز هم مغز بفعالیت فرماندهی خود ادامه دهد و این نوعی حفاظت از سلولهای عصبی مغزی است که خود ایجاد خواب هم می نماید.

بار دیگر نظر پاولف را خلاصه کنم: وی خواب را توقف رفلکس ها مغرفی و تعریف کردو ترشح بزاق را در اثر دیدن یا تجسم غذا معلول وقفه موقتی سایر اعمال قسمت های بالای مغز دانسته و عقیده داشت در صورتیکه تحریکات مختلف عصبی با هم اثر نمایند مغز بمرحله ای از خستگی میرسد که تمام عکس العملهای متوقف می شوند و خواب عارض و مستولی می گردد.

پاولف که مسئله خواب را مانند یک پدیده تخدیری در انعکاسات شرطی میدانست نشان داد همانگونه که حیوان را میتوان با ضربات هماهنگ و یکنواخت خواب کرد حرکات ریتمیک و منظم نیز در انسان سبب خواب م شودوتجربه را بر عده ای از دانشجویان هروئیک اکسفورد انجام داد بدینطریق که چشم آنها راکودیون باز نگهداشت و باجبار به نگریستن بیک نور خیره کننده نمود و موزیک را شروع کرد و مراتب بفواصل مساوی بهمه شوک الکتریکی وارد کرد.

سه عامل (نور موزیک شک) متناوبو مرتب افراد را تحریک ومشاهده نمود بر مرکز رتیکوله اثر نموده و مرکز بیداری را از کار باز داشته و سبب خواب شده است وقتی بیشتر باین تجربه عقیده پیدا شد که توانستند علت بی حرکت ماندن خرگوش را هم در برابر مار همینگونه توجیه نمایند و تیک تیک ساعت و چک چک آب را هم خواب آور معرفی کنند و لذا گفتند ممکن است بعلت خستگی اعصاب ونرسیدن تحریکات بمرکز بالا که در نتیجه سیستم رتیکوله تحریک مربوط به بیداری تحریک نمی شود خواب فرا رسد.

عده ای گفتند ارتباط بعضی از سلولهای عصبی کار کرده و فعالیت نموده و خسته شده با سایر اعصاب قطع میشود و خواب پیش می اید.

روزگاری نیز تغییرات شیمیائی حاصل شده در عضلات مخطط را سبب پیدایش خواب میدانستند مثلاً می گفتند خستگی پیشرونده عضلانی سبب نقصان تحریکات ویژه ای (Proprioceptive)می شود که به سیستم فعال کننده مشبک میرسند واین خود باعث خواب می گردد ولی به تجربه ثابت شده است که خستگی عضلاتی نقش اساسیدر ایجاد خواب ندارد.

زمانی نیز تصور می کردند خستگی سیناپس عصب و عضله موجب بروز خواب خواهد شد ولی اکنون معلوم شده است که خستگی سیستم انتقال عصبی عضلانی در شخص سالم ارتباطی با ایجاد خواب ندارد.

تغییرات شیمیائی متابولیسمی در خود سلولهای سیستم فعال کننده مشبک پیدا میشود در مرحله ای از سیکل این تغییرات شیمیائی افزایش ترحیک پذیری نورونی و در بقیه مراحل نقصان تحریک پذیری نورونی بروز می کند. (1)

1- فیزیولوژی گایتون صفحه 978. اعتقادی نیز بر این بود که در سلسله اعصاب مرکزی برای خواب مرکزی (Sleep - center) وجود دارد که تحریک آن موبج بخواب رفتن شخص می شودوی نشان داده شد که تحریک الکتریکی قسمت مزانسفالیک تشکیلات شبکه ای و هسته

های غیر اختصاصی تالاموس، سبب فعال شدن فوری وقابل توجه قشر مغز شده حتی موجب بیداری ناگهاین حیوان خفته می گردد و این همان وضعی است که گفته شد چنانچه آسیب عمیقی در ناحیه تشکیلات شبکه ای مزانسفالیک پدید آید (چون تومور یا خونریزی) خواب پدیدار می گردد.

فروید اصل موضوع خواب را از لحاظ جنبه فیزیولوژیکی و پسیکولوژیکی آن مرود تدقیق و بحث قرار می دهد. البته بایستی از نقطه نظر بیولوژیک و زیست شناسی هم تعمیمی برای آن قائل شد. خواب حالتی است که فرد از جهان خارج ادراک و احساسی نمی نماید آدمی با امتناع از قبول ادراکات و احاسهای خارجی اظهار خستگی و خمودگی نموده و برای استراحت می خوابد این استراحت مستلزم رفع توجه از تحیکات و افعال جهان خارجی است و جنبه استراحت آ نوابستگی به عمل بیولوژیک و امتناع از تحریکات خارجی، مبین حالت پسیکولوژیک آن است و این وابستگی را نارسیسم خواب گوئیم.

این امتناع از قبول تحریکات خاجی که ایجاب استراحت جسمی و روانی را مستلزم می شود نوعی گریز است گریز از ناراحتی ها و رنگها و تکاپوهای کسالت آور آدمی در محیط، حاصل این مبارزه از دو گونه خارج نیست، یا بنابر تشبثاتی حالت همسانی با محیط می کند یا دگگونی محیط بر خواستخود را عملی می نماید در مورد اول فرد در اثر قبول تحریکات خارجی حالت انطباق خود بر محیط را بوجود آورده و بوسائلی خود را کم و بیش اقناع می نماید لیکن حالت دوم یعنی در دگرگونی محیط بر خواست خود چون

وسیله اقناع تمایلاتش حاصل نمی شود بخاطر بوجود آوردن محیطی دلخواه به خواب و خیال ماتشبت شده و بنابر اصطلاح پسیکانالیست ها پناه بر بیماری می برد. خیالبافی پلی است مابین بیداری و رؤیا خیالبافی و ساختن یکدنیای تصوری از همان کودکی آغاز می یابد. کودک هنگامی که دنیای واقعی را برای ارضای تمایلات و خواسته های خود کافی نمی بیند دنیائی تصوری مطابق با دلخواه خود در ذهن بوجود می آید. بدین سان از محیط حقیقی و ناسازگار بریده به جهان پرداخته و درونی خود پناه می برد. این حالت در ه مرحله ای می تواند تکوین یابد و تنها کافیست فرد قادر به انطباق با همسانی با محیط نبوده باشد تا به خواب و خیال پناه برد.

بطور کلی بنابر توجیه فروید چون حالت بیداری متضمن رفاه وآسایش آدمی نیست فرد می حوابد پناه به خواب می برد تا آسایش و راحتی خود را تأمین نماید بشر از قبول زندگی ناراضی و شکوه مند است و همیشه آرزو می برد تا به حالت اولیه باز گردد. چون او قادر به تحمل بار توان فرسای زندگی نیست بنابراین اصل است که گاهی به حالتی که قبل از تولد داشته ایم باز میگردیم در این حال هر چه وضع ما شبیه تر به حات جنینی باشد آسودگی بیشتری حس می کنیم. همه ما هنگام خواب سعی می نمائیم محیطی هم چون رحم مادر برای خو آماده نمائیم که عواملی چون گرما تاریکی و عدم هر نوع تحریکی در آن حکمفرما باشد وانگهی اغلب بهنگام خواب خود را جمع می کنند و به حالتی در می آورند که در زهدان داشته اند چنین می نماید که جهان هنگام بلوغ بیش از دو سوم ما را در حیطه تسلط خود ندارد و یک سوم از وجود ما هنوز

زاده نشده است پس بیداری هر صبح در واقع برای ما تولد جدیدی است. (1)

ناگفته نماند که آناتول فرانس بروش هنیشگی خوددر باره خواب هم می گوید: خوابدیدن اثر بدبختی هائیست که ما از آنها غافلیم و انتقام اشیاء و موجوداتی است که از آنها تنفر داریم.

مراکز خواب و بیداری مغز

خواب یک مرحله به قشر مخ بستگی دارد. گرچه برخی سگها روز هم می خوابند اما خوبشان یک مرحله ای است همانند آدمیان و خواب توله هایشان چون نوزاد انسان چند مرحله ای میباشد و اگر قشر مخ سگ را بردارند که مغزش تقریبا مغزتوله ای شود خوابش هم توله سگی می شود یعنی چند مرحله ای میگردد یعنی برای نیازمندیهایش بیدار میشود و باز خواب میرود بیدار میشود رفع گرسنگی میکند خواب میرود بیدار میشود آب میخورد بلافاصله خواب میرود و در نوزاد آدم هم که بدون قشر مخ متولد شده اند و تا حدود دو سال هم زنده مانده اند همین وضع دیده میشود یعنی خواب چند مرحله ای چون کودکان دارند.

غده یاتورم ناحیه هیپوتالاموس تمایل غر معمولی به خواب رفتن ایجاد می نماید اما چون بیماری به نواحی بیشتری سرایت میکرد توجیه قطبی نتیجه سخت بود لذا آمدند و بطور مصنوعی به

1- فروید و اصول روانکاوی صفحه 142 که در حقیقت بحث ارتباط خواب و رؤیاست.

نواحی تالاموس و هیپوتالاموس بوزینه ها آسیب رساندند و مسلم داشتند تالاموس با خواب ارتباطی داد و با خراب کردن تالاموس دو طرف اختلالی در خواب و بیداری طبیعی حاصل نمیگردید اما با خراب کردن بخش عقبی هیپوتالاموس خواب آلودگی عمیقی پیش می آید و بوزینه های عمل شده به تفاوت از چهار تا هشت روز در خواب بودند و بعد هم استعداد و آمادگی به خواب اینگونه نشان می دادند که با محرکهای قوی بیدار شده دو مرتبه بخواب می رفتند اما آسیب قسمت قدامی هیپوتالاموس ایجاد خواب آلودگی نمیکرد از اینرو قسمت خلفی هیپوتالاموس را مرکز بیداری معرفی می کردند.

در موشهای صحرائی نیز همان آزمایش را انجام دادند و نتیجه مشابهی دست داد بعلاوه که مرکزی هم در قسمت خلفی هیپوتالاموس بنام مرکز خواب پیدا نمودند.

آسیب رساندن به هسته های دیگر پائین تر از قشر مخ (جز هیپوتالاموس) اثری بر خوا نشان نداد جز خواب خراب کردن دو طرفی اجسام پستانی که روی بوزینه ها سبب بوجود آمدن خواب عمیق آنگونه که فقط با محرکهای قوی بیدار میشد گردید.

در سایر حیوانات پس از خراب کردن دو طرفی قسمت قدامی هیپوتالاموس بیداری همیشگی پیش می اید و موشهای صحرائی مورد آزمایش پس از اینکه از عمل بهبودی یافتند همانند سابق عادی شدند کما ی السابق میخوردند و می آشامیدند ومیرفتند وحرارت بدنشان نیز طبیعی بود اما فقط چیزی کهاز ان خبری نبود خواب بود اما پس از 24 ساعت آثار خستگی ظاهر شده بتدریج گیج گردیده پس از سه روز به اغماء افتاده و بیدار نشده و بعد از مدت

کوتاهی می مردند.

وجود مرکز خواب در قسمت قدامی هیپوتالاموس تأیید شده است و در همه حیوانات همانند یکدیگر نتیجه داده است اما آزمایش مربوط به مرکز بیداری در همه موجودات مورد آزمایش نتیجه یکسان نداده است.

در 1954 اعلام داشتند که تحریک هیپوتالاموس جوابهای ضد ونقیض میدهد حتی گاه تحریک قسمت خلفی سبب بروز خواب می شود و زمانی موجب پیدایش برافروختگی می گردد.

بعدها با قطع ساقه مغز آزمایشات شروع شد و دریافتند اگر عمل برداشتن مخ انچان باشد که قسمت سطحی فوقانی آن دست نخورده بماند حیوان به خواب عمیق فرو میرود و منحنی مغز نمونه منحنی خواب و با آن یکسان میشود. آزمایش بعدی نشان داده که اگر راههای حسی اخصتاصی را در عمل مذکور از بین ببرند حیوان بطور عادی میخوابد و بیدار میشود و دانستند خواب آلودگی مربوط به قسمت بالا رونده و دستگاه فعال ساز شبکه ای مربوط است (Reticular Activating sistem0یکدفعه قشر مخ را تحریک الکتریکی کردند و مرحله بعد از روی رفتار عمل را مورد مداقه قرار دادند تحریک ساخمان شبکه ای منحنی مغز را بصورت فعال نشان داد و اگر ساختمان شبکه ا را در بیداری تحریک نمایند امواج حالت استراحت که همزمانند و نشانه بیداری در حا استراحت هستند به امواج سریع کم ولتاژ حالت فعالیت یعنی به منحنی کم دامنه مغز تبدیل میشوند این تغییر منحنی مغز را به نامهای فعالشدن، ناهمزمان شدن یا بیدار شدگی گویند. این

تغییر ممکن است در حیوان دیده شود اگر محرک جدیدی اثر بدهد یا پس از بیداری حیوان در حال استراحت برانگیخته گردد و خلاصه آنکه دستگاه فعال ساز شبکه ای مسئول بیداری است و با تحریک و نوبتی با خراب کردن قسمت قلمداد شده این مطلب تأیید شده است یعنی دستگاه تحریک شود گربه و بوزینه خواب بیدار می شوند و خراب نمایند هر دو را علامت خواب فرات گرفته منحنی مغز علائم خواب را نشان می دهد و آزمایشات عدیده بر روی حیوانات مختلف مطلب را تأیید کرده است.

یکجا گفته شد هیپوتالاموس مرکز بیداری است و هم اکنون گفتیم ساختمان شبکه ای مرکز است و امروز هر دو را که مربوط به مرکز بیداری می دانند دنباله یکدیگر دانسته یعنی رویهم آنها را مرکز بیداری میشمردند.

تالاموس: گروهی هسته در تالاموس وجود دارد که با دستگاه فعالساز شبکه که از این ببعد آنرا شبکه میگوئیم ارتباط نزدیک دارد و رشته های عصبی پراکنده ای به قشر مخ میفرستد تحریک الکتریکی این دستگاه که 6 تا 12 مرتبه در ثانیه تکرار شدو پاسخی بنام تجدید نیرو در بسیاری از مناطق قشر مخ بوجود می آورد هر ضربه تحریکی پاسخی در قشر مخ وجود می آورد و هر چه ضربه ها تکرار شد پاسخ بزرگتر است.

بهمان طریق که تحریک شبکه موجب فعال سازی و برانگیختگی میشد تحریک قسمت مرود بحث نیز همان نتیجه را میداد اما اثر قسمت اخیر زودگذر بود و پاسخ بستگی به فراوانی عامل تحریک داشت یعنی اگر تحریک فراوان بود برانگیختگی را سبب میشد و

اگر کم بود خواب آلودگی پیش می آورد.

خراب کردن دستگاه مورد بحث یا قطع کردن رابطه آن با قشر مخ دخالتی در فعالیت شبکه ایجاد نمی کرد و تحریک شبکه همچنان موجب واکنش برانگیختگی قشری می شد. (باربیتوریک ها بر شبکه اثر دارند و بر قسمت مربوط به گروه هسته تالاموس بی اثرند همینطور اپی نفرمن بر قسمتی از شکبه که در قسمت بالائی میان مغزی قرار دارد مؤثر است و بر دستگاه مربوط به تالاموس بدون اثر می باشد).

نتیجه آنکه شبکه متابولیسم اصلی برانگیختگی را فراهم می سازد و حالات باثبات خواب و بیداری را معین مینماید در صورتیکه قسمت مربوط به تالاموس متابلویسم شرعی در تشدید برانگیختگی و توجه نقشی زودگذر و دوره ای ایفا می کند نتیجه آنکه:

قشر مخ بیداری انتخابی یک مرحله ای را سبب می شود و بیداری الزامی چند مرحله که متابولیسم اساسی بیداری است بوسیله ساقه مغز و دستگاه شبکه ای تالاموس اداره میگردد.

بین قشر مخ و دستگاه مذکور (شبکه) بوسیله راههای عصبی حسی غیر مستقیم که از شبکه به قشر مخ میرود با یکدیگر ارتباط دارند ارتباطشان بوجود آوردن بیداری الزامی است شبکه نیز از اعصابی که قشر مخ به آنجا می فرستد فعا میشود یعنی هر دو بر یکدیگر اثر میگذارند و یکدیگر را فعال می کنند مثلاً وقتی که شبها بعلت اشتغال ذهنی خوابمان نمی برد فعالیت قشر مخ به دستگاه فعال ساز شبکه است که تحمیل مینماد.

امروز منحنی امواج مغزی را ثبت کرده برای بررسی و تجزیه و تحلیل بدست کامپیوترها می دهند.

ناگفته نماند از بحث های بعدی بویژه از قسمت مربوط به اختلاف مراحل خواب و بیداری خواهید دانست برای خواب و ارتباطش با مغز و سایر قسمت های بدن با محیط مطالب دیگری نیز وجود دارد بعلاوه با خواندن قسمتی که مربوط به قرآن است و این کتاب عزیز از خواب بحث میفرماید بوضوح متوجه سرگردانی علم درباره خواب خواهید شد زیرا بنظر نمیرسد تعریفی را که قرآن از خواب مینماید هنوز از قلم دانشمندی به برگی آمده باشد.

منحنی مغز خواب و بیدار

تغییراتی که زمان خواب برای مغز پیش می آید در هیچ قسمت از فعالیت ها و جنبه ها مشاهده نمیشود بطوریکه میتوان گفت خواب متعلق به مغز است همانگونه که باید بیداری به مغز بگذد. فعالیت های ارادی بدن که برخی در خواب کاهش می یابد و بعضی تشدید پیدا مینماید.

فعالیت های غیر ارادی و تحریک پذیی انعکاسها که گاه مبدل میشود زمانی تغییر نم یابد همه را شرح دادم و آنچه تغییر کلی دارد فعالیت مغز است در خواب.

تغییرات منحنی مغز درخواب و بیداری آنچنان تفاوت دارد که میتوان کسیکه خود را بخواب زده یا بیداری همراه با اطراب دارد تا کسیکه در خواب عمیق فرو رفته باز شناخت و در همین جلد حتی شرح مختصری از منحنی مغز کسانیکه در حال احتضارند داده

شده است.

منحنی های مغزی خواب و بیداری سه اختلاف دارند 1 دامنه (ولتاژ) امواج ثبت شده 2 کثرت و قلت 3 نظم و بی نظمی.

در بیداری بدون اضطراب بلکه برای کسیکه در قلمرو صفحه الا بذکراللّه تطمئن القلوب» قرار دارد بلکه برای کسیکه اراده کرده بسوی آن روی آورد منحنی مغزیش را بیشتر امواج همزمان الفا تشکیل میدهد که دامنه اش متوسط و نزدیک به ده عدد در ثانیه است و مرکب میباشد و این بهترین علامت بیدار بودن می باشد.

بتدریج که میخواهد خواب عارض گردد امواج الفا تاج حکومت خود را برداشته از قصر سلطنتی مغز خارج شده جای خود را به امواج دلتا نام میدهند که امواج کند کم ولتاژ نامنظمی هستند.

در خواب سبک امواج الفا وجود ندارد موجهای دلتا با خصائص ذکر شده اما تعداد 1-4 عدد در ثانیه ظاهر میگردد با موجهای بزرگتر؛ ولی در این میان گاهگاه امواجی قریب 14 موج در ثانیه ودنمائی میکند امواجی دراز و باریک که بهترین نشانی از وجود خواب سبک می باشد.

در خواب عمیق منحنی باریک و دراز قلمداد شده دیده نمیشود بلکه منحنی از امواج دلتا و کند تشکیل یافته است.

اخیرا بین 2/1 الی دو ساعت پس از خواب مشاهده کردند که یگانه منحنی همانند مغز کسیکه آماده خواب رفتن است ظاهر می گردد.

مجدد یادخیری از دانشمندانی بنمایم که آزمایش ها برادران سیامی و سگهای متقاطع را انجام دادند (موجوداتی در سلسله اعصاب مستقل و در گردش خون سهیم و شریک) زیرا از زمان آنان ارتباط خواب با مغز دانسته و پژوهش و تحقیق مربوطه شروع گردید.

اختلاف اوضاع و احوال خواب و بیدار

اغلب موجوداتی که خواب و بیداری دارند اگر مختصر اختلافی هم هست ذره بینی یا چشمی بین خواب و بیداری ظاهر میسازند که به برخی از آنها اشاره گردید و اغلب قریب به اتفاق انسانها قامت تقریبا؛ عمودشان بر زمین بموازات آن درمی آید یعنی:

قرآن میفرماید همانگونه که صلاح و قصاب پوست از گوسفند برمیدارد شب و روز از زمین جدا میشوند و حتی درآیه کلمه سلاخی صفحه نسلخ» آورده شده است (و آیه لهم اللیل نسلخ منه النهار 37 یس) و باز هم حتی یکی از مسافران فائی در حین صعود پیغام مشابهی داد که شب چنان از روز کنار میرود که گویا سیاهی را از زمین برمیدارند.

نه اینست که سلاخ اندک اندک پوست گوسفند را از لاشه اش جدا کرده کنار میزند و در نتیجه پرده چربی مانند سفید رنگ زیرش آهسته نمایان میگردد که سفیدیش همانند روز و رنگ پوستش شبیه شب اسب میتوان گفت با فرا رسیدن روز (نه فرا رسیدن

شب) شب را بر روز مقدم داشت و این خود علاوه براینکه کلمه نسلخ معجزه پانزده قرنی قرآن است اینکه ظلمت و فرا رسیدن شب را مقدم بر روز داشته خود معجزه ای است معجزه ای که یک قسمتش میرساند تاریکی بود و سپس روشنائی پدید آمد.

با فرا رسیدن روز قامتهای بیحرکت بر زمین افتاده یکایک بلند شده به جنب و جوش افتاده تلاش واجب در راه صیانت حیات را آغاز می نماید و باز در حاشیه قرارگاه تاریکی یکایک بزمین می افتند.

اینکه گفتم ظاهر موجودات در خواب و بیداری اگر مختصر اختلافی هم هستدارند قبلاً شرح داده آوردم که اینحالت در نباتات هم هست.

حال تفاوت جاندا با شخص بیدار و خواب در چه چیزهائیست؟

فعالیت های سماتیک کاهش بسیار می یابد: ماهیچه های نگهدارنده بدن رها می شوند و جاندار معمولاً بوضعی سازگار با ماهیچه ها درمی آید تمایل به بستن چشمها در جادار دیده می شود ولی فعالیت سوماتیک بکلی از بین نمیرود و چندین بار در فواصل ظاهر می شود بلکه بوسیله فعالیت سوماتیک کرارا مقطع می گردند و هر یک بطور متوسط در حدود چند دقیقه است:

در آنها که مضطربند یعنی خواب بیقراری دارند 5-10 دقیقه یکبار تغییر بدنی می دهند و در دیگران 20-25 دقیقه یک مرتبه باصطلاح می غلطند.

بیاد یک مطب جالب افتادم و بدون شک وقتی کلمه جالب را آوردم توجه فرمودید همه جا مربوط به قرآن است اما مطلب

را عنوان می کنم و بدست توانای دانشمندان متخصص و اهل فن میدهم بامید آنکه توضیح دهند و روشن سازند.

در سوره کهف (آیه 15 به بعد) همینکه مطلب را به جائی میرساند که اصحاب در غار وارد شده بخواب مخصوص رفتند بارتباطشان با نور خورشید اشاره فرموده است (و تری الشمس ذات المال و هم فی فجوه منه ذلک من آیات اللّه ...) که من حتی ترجمه اش را هم نمی توانم بنویسم زیرا ارتباط طلوع و غروب خورشید با طرف چپ یا راست کسانکه در خوابند آنچنان در عمق دانش فرو میرود که فعلاً اگر برای دیگران نباشد برای من در جهل قرار دارد.

مطلب دیگر که مرود بحث سات فعالیت های سماتیکی جاندار و اشخاص در خواب می باشد که برای مسلمانان تازگی ندارد زیراقرآنشان می فرماید اصحاب کهف را خدایشان از این دنده به آن دنده و از راست به چپ می گرداند (و نقلبهم ذات الیمین و ذات الشمال...) و 15 قرن قبل ذکر این مطلب در قرآنی که رؤس مطالب رامتذکر است بسیار جالب می باشد (باید دانست طبق تجارب انگلند رسلیپ فوندیشن بطور متوسط هر شب چهار پنج دقیقه وقت ما صرف از این پهلو به آن پهلو گشتن می گردد و دستگاه انسفالوگرام نشان میدهد که این حرکات بهیچوجه استراحت دماغی را بهم نمی زند بلکه با این حرکات عضلات خسته نشده و بهتر استراحت می کند.

آنهائیکه در تمام مدت شب حرکتی نمی کنند و باصطلاح خواب سنگینی رفته اند امکان دارد صبح دچار سردرد یا تشنج یا

کوفتگی یا خستگی یا مجموعه ای ازآنها بوده باند.

مسئله سوم بکار برد کلمه رقود است برای در خواب رفتن اصحاف کهف (و تحسبهم ایقاظا و هم رقود اصحاب کهف را بیدار پنداشتی در صورتیکه در رقود بودند) به کلمه رقود که محلش را مرقد گویند توجه نمائید تا بقیه را بگویم. قرآن می فرماید اصحاب کهف را بیدار پنداشتی و ان مسئله هیچ ارتباطی به خداپرستی وایمانشان ندارد بلکه نوعی از مقررات الهی است که به کافر و مؤمن دست می دهد. اما آنچه بیشتر به اهل ایمان مربوط است اینکه برای مردنشان کلمه فوت بجای موت بکار برده شود و درخوابگاهشان و تربتشان را مرقدشان هم بتوان گفت و چرای آنرا شرح خواهم داد و اشاره شود بجاست که در قرآن آیه ای است بدین مضمون: می فرماید آنان که در راه خدا شهید شدند زنده اند و از خدا سهمی از رزق و روزی دارند (و لا تقولوا لمن یقتل فی سبیل اللّه اموات بلاحیائ و لکن لا یشعرون 154 البقره - و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل اللّه امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون 169 آل عمران) و بر تربت چنین کسانی که بیدار و ایقاظ نیستند بلکه مرده و خواب هم نبوده رقودند مرقد گذاشته می شود (مرقد دارند) و هم این سه مسئله را آوردم که چون به بحث خواب از قرآن می رسم مختصر آشنائی بعمل آمده باشد.

در خواب آستانه بسیاری از انعکاسها افزایش می یابد و پاسخگوئی به غالب تحریکها کم می شود.

هشیاری در آدمی از بین میرود و فردا از تحریکها بی خبراست و رویدادهای دوره خواب را بیاد ندارد.

جاندار را می توان با تحریک بسیار قوی بیدار کرد در صورتیکه خوابهای عارضی چون دارو یا اغماء یا آسیب چنین خصوصیتی ندارد.

فعالیت خود مختار چه درخواب و چه در بیداری بر خلاف فعالیت سوماتیک ادامه دارد ولی درخواب تغییرات زیر در آنها بوجود می آید:

ضربانهای قلب کم میشود 20-30 ضربان در دقیقه که همزمان با رها شدن عضلات کاهش می یابد.

فشار خون 20-30 میلیمتر جیوه کم میشود چهار ساعت پس از خوابیدن بحداقل میرسدو بعد بتدریج بالا میرود و زمان بیدار شدن ناگهان بالا میرود.

تنفس کند و دامنه اش وسیع میگردد ولی منظم تر می شود.

حرارت بدن آنقدر پائین می اید که زمان خواب حداقل یک درجه کمتر از زمان بیدار شدن است و زمان بیدار شدن کمتر از زمان فعالیت.

انقباضات معدی روده ای هضمی یا معمولیست یا شدید می شود.

ناگفته نماند در زمان استراحت با آنکه خوابی در کار نیست چون نیازی وجود ندارد فعالیت های خودمختاری وجود دارد.

تحریک پذیری: تحریک پذیری برخی قسمتها میماند و در بعضی کم می شود: زردپی زانو انعکاسش از بین می رود چون مربوط به حس حرکت است اما تحریک پوستی پابرجاست مثلاً اگر تار موئی را روی چهره شخصی که در خواب است حرکت دهند ماهیچه های صورت بحرکت در می آیند یا ناحیه ای را غلغلک

دهند شخص خواب محل را میخاراند.

فعالیت الکتریکی: این نیز خود دلیلی است به نفع عقایدیکه می گویند مغز با خواب مرتبط است و این فعالیت از همه واضحتر می باشد. مراحل بیداری و خواب در منحنی مغز منعکس است و شخص را می توان از منحنی مغزیش دانست که در واقع خواب رفته یا خود را بخواب زده است.

ناگفته نماند شدت و ضعف تحریک پذیری اعصاب در دنبال خواب و بیداری تظاهر می کند و عملاً اعضای محیطی را تحت تأثیر قرار میدهد مثلاً در جریان بیداری با افزایش فعالیت سمپاتیک تعداد تحریکاتیکه بعضلات میرسد فزونی یافته و تونیسیته آنها زیاد می شودو برعکس زمان خواب فعالیت سمپاتیک نقصان یافته و گاهی بر فعالیت پاراسمپاتیک نیز افروده می شود و تونیسیته عضلانی تقریبا از بین میرودو بهمین علت زمان خواب فشار خون کم، ضربان نقض نقصان عروق سفریه ای گشاد و متابولیسم باز ال 10-20 درصد پائین می آید وضع انگشتان و خطوط چهره تغییر می نماید. اجازه بفرمائید باز در برخی قسمت ها روشنتر و بیشتر بگویم:

برای کسیکه معلومات نسبتا بالاتری را دارد چگونگی عمل سلسله اعصاب و ماغز را در مورد مذکور باختصار شرح می دهم:

چه در خواب و چه در بیداری در هر ثانیه بیش از پنجاه میلیارد پیام عصبی بین قسمت های جلو و عقبی مغز و اندامهای مختلف بدن در حال مخابره و نقل و انتقال است و همین پیامهاست که حرارت بدن را در خواب و ضربان قلب و انبساط و انقباض ریه ها را همانند در بیداری بکار وامیدارد.

فعالیت مغز بصورت ارتباط الکترونیکی طبیعی است زیرا مغز کارهای خود را بوسله ارسال و دریافت جریانهای الکترونیکی توسط یک سلول عصبی به میلیونها سلول عصبی دیگر موجود در اندامهای گوناگون بدن انجام یمدهد و این سلول عصبی که یکواحد عصبی از سلولها تشکیل دهنده مغز می باشد نورون ها نام دارند که یا دوکی شکلند یا تخم مرغی یا گردند و اندازه متوسط آنها حدود یکهزارم اینچ می باشد.

هر نرون موجود در بدن یک نیروی الکتریکی خاص بخود دارد که نیروی آن را واکنشهای مختلف شیمیائی که بین کناره های نورون و محیط مجاورش انجام میگیرد بوجود می اورند مثلاً چیزی را که لمس می کنیم سبب می شود در توازن شیمیائی بین نورون و محیط مجاورش تغیری پدید آید و در نتیجه تغییر الکتریکی بوجود آید که آنرا خاصیت الکتروشیمیائی گویند.

تولید نیروی الکتریسیته در یک عصب یک سری تغییرات الکتریکی در طول نورنهای مسیر بوجود می آورد که در حقیقت نورن اولی حکم استارت ماشین را دارد.

تغییر الکتریسیته در یک نرون به سایر نرونها انتقال می ابد و آندر ادامه می یابد تا بمغز برسد. مغز بسرعت تغییرات شیمیائی مذکور را که در هر ثانیه زندگی به میلیونها دفعه بالغ می گردد مورد مطالعه و مداقه قرار داده بی اهمیت ها را بلاجواب گذارده و فرمانهای لازم را توسط همان عصب بعضو مربوطه ابلاغ می نماید مثلاً دستمان به بخاری می رسد اعصاب بمغز خبر میدهند سوزنده است مغز فرمان میدهد بازو تا شود و دست بشدت دور گردد.

در خواب

ادراکات و احساسات و عکس العملهای بدن نسبت به تحریکات خارجی یا بسیار ضعیفند یا بر حسب سلامت بدن، عمق خواب، سن و علاقه به عامل تحریک بکلی محو می گردد.

شروع خواب با رخوت و سستی عضلات شروع میشود و ابتدا از عضلات گردن آغاز می گردد و بهمین علت چت زدن با عدم قدرت نگهداری سر بر تنه مشاهده می گردد. درچرت زدن ابتدا سر بطرف جلو یا طرفین خم می شود و با عمیق شدن خواب سست شدن عضلات بهمه بدن سرایت می کند و سر در همان طرفی که خم شده بهمان وضع می ماند از عجائب خلقت عمل عکس در برخی عضلات است که در خواب عهده دار انجام وظیفه دیگری هستند مثلاً عضلات حلقوی چشم برعکس عضلات دیگر که سست شده اند منقبض می گردند تا چشم در خواب بسته و از خطرات احتمالی و آلودگی مصون و در امان بماند و عضلات مضیقه مخرج و مثانه که باید شخص را از دفع نگهدارند تا بدن بخواب ناز رفته بیدا نشود.

ضربان قلب ضعیف تر و آرامتر و فواصل بین دو صدا طولانی تر و فشار خون پائین می آید و گردش آن در اعضاء رئیسه مغز کبد کلیه کند می گردد. رگهای پوست منبسط شده کمیت خون در آنها افزایش می یابد؛ پوست گرمتر احساس می شودتنفس بطی تر و عمیق تر و یکنواخت می شود مردمک چشم تنگ و چه بسا زبان کوچک شل شده لبه آزادش معلق شده وتنفس را با سر و صدا همراه می سازد.

(طول امواج مغزی در خواب 9 تا 12 سیکل در ثانیه است) متابولیسم که گفتم یعنی سوخت و ساز و اکسیداسیون کاهش می یابد. کلیه ها 2-4 مرتبه کمتر ترشح می کنند بسیاری از غدد مخصوصا آنها که در نواحی صورتند فعالیت کمتری می نمایند و بهمین علت کسیکه تازه از خواب بیدار شده چشمان و صورت خود را مالش میدهد تا غدد اشکی و ... فعالیت کنند و صورت و ... را مرطوب و ... بدارند. جهاز هاضمه، کبد، لوزالمعده فعالیتشان خیلی اندک کاهش می یابد و فعالیت غدد عرق زیاد می شود.

بطور کلی وضع بدن در خواب آنچنان است که گویا هدف بخواب رفتن ایجاد فزونی درآمد بر مصرف می باشد درجه حرارت پائین می آید مصرف اکسیژن که به بافت ها مرسدکم و سوخت و ساز تغییر می کند. فعالیت گردش خون تخفیف و ماهیچه ها باستراحت کامل می پردازند و مجموعه اعمال مذکور در خواب سبب تأمین و پر کردن منابع مادی بدن می شود منابعی که در دوره فعالیت و ساعات بیداری تخلیه و مصرف شده است.

عمیق ترین مرحله خواب بعد از 20 تا 30 دقیقه پس از آنکه بخواب رفتیم آغاز می گردد و امواج ضبط شده در مرحله چهارم که بنام دلتا نامگذاری شده بسیار آهسته و بزرگ می باشد و این مرحله فراموشی بدون رؤیا و خوابدیدن است سپس مرحله سبکتری پیش می آید چشم ها زیر پلکها در زیر حدقه بشدت حرکت می نماید گویا در جستجوی چیزی باطراف می گرد و در اینوقت است که خوابدیدن شروع شده و 10-15 دقیقه طول میکشد ولی با یک حرکت یا تکان به آسانی از این مرحله به حالت چهارم یعنی

مرحله قبل که خواب عمیق است برگشت داده می شود و هر شب چهار پنج مرتبه این عمل تکرار می گردد و هر خواب عمیق 60-90 دقیقه است سلولهای مغزی د مرحله عمیق فعالیت کمتری از خود نشان میدهند و فعالیت در نواحی مختلف مغز متغیر است و راه رفتن در خوا از این محله آغاز می گردد که شرح داده خواهد شد.

در آن مرحله که چشمها حرکت میکند و خواب می بنیم مصرف اکسیژن بالا میرود و درجه حرارت بدن افایش می یابد.

اولین حرکت سریع چشم معمولاً بعد از اینکه شخص بخواب رفت اتفاق می افتد و 5-10 دقیقه ول میکشد و دفعات بعد همانگونه که گفتم 10-15 دقیقه است و گاهی تا 25 دقیقه هم میرسد. تاکنون برای خواب چهار مرحله قائلند: مرحله اول که شخص بیش از چند دقیقه نیست خوابیده و به آسانی بیدار میشود.

مرحله دوم که فعالیت الکتریکی شدید همراه با گردش آرام تخم چشم به ناگهان شروع میشود و حرارت مغز از اوقات معمولی هم بیشتر است و در تمام مراحلی که چشم حرکت میکند فعالیت های فیزیولوژیکی و روانی شخص خوابیده همانند زمان بیداری اندکی کمتر یا بهمان فعالیت برمی گردد.

مرحله سوم که آهسته و تدریجی شروع و مستقر می گردد با امواج مغزی بزرگ ولی آرام تقریبا در هر ثانیه با ولتاژی پنج برابر و نیم مرحله بیداری با ضربان آرامتر قلب و سقوط حرارت بدن و فشار خون وشل شدن عضلات (باستثنای عضلات قلب و ریه).

مرحله چهارم که عمیق ترین قسمت خواب است و شخص نسبت به سر و صدا و جنجال هیچگونه عکس العملی نشان نمدهد و

قسمت اعظم بخش اول شب در این مرحله میگذرد و همانطور که شرح دادم راه رفتن در خواب هم مربوط بهمین مرحله است.

چیزی در درون آدمی است که از رسیدن به این مرحله که فقط اندک فاصله ای بامرگ دارد در وحشت می افتد سعی می نماید بمرحله سوم و دوم و اول و بالاخره بسطح نزدیک بحیات دنیا برسد (این کشف مربوط به 1950 ببعد است) اما بدن خود را می آزماید و این نظریه اینجانب است (مربوط به سال 1351) که بدن بوسیله نیروی مرموزی آگاه در خویشتن می شود که زمان رفتن از دنیا نیست و هنوز باین جهان تعلق دارد و باید بماند تا برای رفتن کمال بیشتری یابد و چون کار وی قبول محسوسات بوده است هم بقیه آنچه را در روز ناتمام گذاشته دنبال می کند و هم از مرحله مادی رها می گردد بلکه تن درمیدهد همانگونه که در روز به اوهام وتخیلاتی گرفتار است بهمان گرفتاری دچار می شودیعنی در واقع به حالات تغییر شکل یافته و نمودارهای دگرگون شده حوادث و تمایلات مبتلا گردیده است (اضغاث و احلام) و هم بهمان اندازه که قفس محصور مادیت را شکسته و خلاصی یافته به واقعیات گذشته و آینده مطلع می شود (رؤیای صادقه پیغمبری کردن) که در جلد مربو به روان نظر خود را مفصل تر بیان خواهم داشت (حفظ حقوق علمی ام با آنچه در جلد 11 گفته ام) یعنی بنظر نویسنده شخص خوابیده در انبساط و انقباض خاصی بسر می برد که دامنه نوسانش بین حالت زندگی داخلی (هنوز ناشناخته) با دنیائی در وضع واقع می باشد و تناوب ارتباطی برای اطمینان وی محسوب می گردد تا

مطمئن گردد شخصیتش هنوز با آینده ای که جنبه فیزیولوژیکی و روانی قبلی را دارد سازگار می باشد؛ انقباضی 60-90 دقیقه ای بدون حرکت چشم مشخص به فعالیت های فیزیولوژیکی و روانی که بحد امکان خواب عمیقی را بوجد آورده تا لحظه ای که بسرحد اعلای خود برسد و بمرگ نزدیک گردد که ناگهان حات خاص زندگی داخلی مبدل به دوره انبساطش می کند انبساطی که بسراغ تحقیق درباره سازگار بودن اوضاع و احوال خودکیفیت قبلی را دنبال می کند و 10-15 دقیقه برای جستجوی شخصیت خود صرف وقت می نماید و برای اطمینان خاطر به امور جاری یا گذشته و آینده می نگرد.

بهر صورت همینکه وحشت نزدیک شدن بنگر در خواب عمیق مستولی شد برای باور داشتن اینکه تعلق خاطر مرتبط به همین دنیاست به آنچه نشان داده می شود چشمها نگران می گردد و بدنبال آنها دور می چرخد و در همین مرحله است که چشمها حرکت دارند و پلکها نیمه باز است و همه بخوبی می توانند گردش چشمها را ببینند یعنی می خواهم بگویم چشمها شیئی را برای باور داشتن وضع حیاتی خاص دنبال می نمایند.

کسی که مانع از ادامه خوابش در آن مرحله که مرحله صفحه حرکات سریع کرات چشم» Rapid eye movementمی باشد بشود که بعلامت مخفف مرحله صفحه ریم» R.E.Mنامند در خواب بعدی جبران میکند یعنی مرحله 10-15 دقیقه ای وی ممکن است تا به 25 دقیقه برسد.

از اینکه خواب از مغز هدایت میشود تا امروز دیدی نیست

و دانشمند سویسی دکتر هس (Hess) توانست ثابت کند گربه با هدایت سیمی که در مغزش وارد کرده و به برق متصل است خواب با فشار دکمه ای بوجود آورد.

در یک ازمایشیداوطلبان را از ابتدا تا انتهای خواب 30 مرتبه بیدار م کردند بطورکه خواب باشند اما خواب نبینند و بزودی مشاهده کردند بر حسب قدرت و مقاومتی که دارند به کم حافظگی، هذیان گوئی، دیدن حرکت اجسام و اثاث خانه و هالوسیناسیون مبتلاشدند و در آنها که جراحی های قسمتی از مغز لازم داشتند که باجبار باید قسمت مربوط به فعالیت صفحه رم» را بردارند ملاحظه نمودند بیماران مذکور قادر به خواب دیدن نبوده و بزودی به بیماری عصبی پرخوری و عصبانیت غر طبیعی دچار و پس از مدت کوتاهی جان سپردند و عجب اینست که یک عده عقیده دارند نوزادان نارسی که نوار خواب و بیداریشان یکسان است ولی رؤیا و خوابدیدن را دارند و باز این آزمایش نشان میدهد هر چند زمان خواب دیدن همان زمان صفحه رم» است اما در نوزاد قبل از اینکه مغز کامل شود و خواب را به 4 مرحله (بنابر عقایدی 6 مرحله) تقسیم نماید رؤیا داد و چون مردی از حضرت صادق علت خنده نوزاد را پرسید حضرت بنحوی بخوابدیدنش که پایه و اساسی بر فطرت و عالم ملکوتی داشت اشاره فرمود (شرح در جلد روانشناسی)

ناگفته ناند نوزاد بیش از نصف خوابش در رؤیا می گذرد در حالیکه افراد بالغ قریب 20 درصد خوابشان را فقط رؤیا فرا میگیرد.

در ژاپون اثر هورمونها بر روی خواب مورد مطالعه قرار

گرفته و درباره اثر تستوسترون و پروژسترون (هرمونهای مردانه و زنانه) اطلاعاتی بدست آورده اند.

در 1966 هانتروریگال از طرفی و کابه از طرف دیگر ثابت کردند که در طول خواب منحنی ترشح سوماتورمون صعود می نماید:

هوندا و همکارانش ده نفر داوطلب راکه همیشه در خواب راحتی بودند بطور مداوم الکتروانسفالوگرام، نبض، تنفس و حرکات چشمیشان را اندازه و مورد مطالعه و ثبت و ضبط نمودند در ضمن سراسر شب کاته تری داخل ورید هر ده نفر بود که هر 20 دقیقه بطور خودکار مقداری خون برای آزمایش بخارج می فرستاد و این عمل هیچ اثری بر خوابشان نداشت. در نمونه های بدست آمده قند خون را دیدند هرگز تغییری نکرد و در مراحل چهارگانه (شش گانه) خواب همیشه بیک میزان بود اما سوماتورمون در آغاز خواب افزایش تدریجی مقدار نشان میداد و سپس بتدریج کاهش می یافت و هرگاه شبی داوطلبان را از خواب محروم می ساختند افزایش سوماتورمون بهیچوجه بوجود نمی آمدوعجیب تر آنکه افزایش ترشح سوماتورمون مربوط به ابتدای خواب می باشد و حی اگر بغیر از عادت سه ساعت زودتر یا دیرتر بخواب رود این افزایش مشاهده می گردد در حالیکه همین پدیده با ثابت ماندن گلیسمی (مقدار خون) در سراسر شب همراه بوده و هیچ ارتباطی با زودتر یا دیرتر خوابیدن یا زودتر یا دیرتر شام خوردن ندارد.

اکنون سرگرم مطالعه ارتباط ماده سوماتورمون با فعالیت ماده رتیکوله که تغییرات آن مبدء خواب است می باشند.

بیدار شدن

هیچ واقعه ای در سراسر عمر باهمیت و شگرفی مرحله بیدار شدن نیست !

شرح داده شد که طبق کشفیات جدید د مرحله چهارم که خواب عمیق است و عضلات شل نبض و شار خون وحرارت بدن اندک می شودو آنچنان بدن بخواب عمیق فرومی رود که بنابر نظریه نویسنده احساس نزدیک شدن بمرگ را می نماید (مرحله انقباض)

بیدار شدن خوابیده هم بنظر من اقدام به احقاق حق کردن اوست. ابتدا بدن سعی می کند بمرحله سوم ودوم و اول بگریدد تا از مرگ دور و بدنیا نزدیک شود و چون برگشت آن با عضلات شل و فیزیولوژی کاهش یافته غیر مقدور بلکه بصلاح نیست و باید بطرف خوابدیدن و کمال سوق داده شود لذا وحشت زده غئه مترشحه داخلیش دگرگون گردیده هرمونهائی به خون می ریزند قلب شروع می کند به نامنظم زدن، فشار خون بسرعت تغییر م کند. تنفس سطحی و سریع می گردد. سوخت اکسیژن زیاد می شود و حرارت مغز بالا میرود و همانطور که قبلاً بیان داشتم در هر شب چهار پنج مرتبه این عمل تکرار می گردد تا بیدار شود. (همین عمل بعقیده من این سئوال را توجیه و حل می کند که چرا هر کس فعالیتش بیشتر است خواب کمتری دارد)

بدن بیدار می گردد برای احقاق حق بدین معنی یا تصور

می کند حیات می خواهد با او وضع تازه غیر از زمان بیداری داشته باشد ونزدیک شدن بمرحله وحشتناک مرگ بهمین علت و همین روش است یا اینکه در خواب مورد ضرب وشتم دگرگونیها و افزایش و کاهشها قرار گرفته عصبانی می شود همان اضطراب او را فرا می گیرد غدد، ترشح تقریبا مشابه مرحله بیدار شدنی را که تذکر دادم شروع می نماید و در نتیجه شخص بیدار می شود ویا برای احقاق حق کسی که دلبستگی مادی عجیبی دارد و کارخانه دار میلیاردری است اما در خواب می بیند یک ریال از او گرفتند و فرار کردند که وحشت زده بیدار می شود (البته اگر اخذ همان یک ریال جنبه روحانی پیدا کرد مثلاً شخص میلیاردر دید از کف یتیمی ربوده شد و بیدار گردید ممدوح است و شرح در جلد مربوط به رویا داده خواهد شد)

گفتم 4-5 مرتبه عمل مورد بحث در سراسر شب اتفاق می افتد که هر کدام بفاصله 90 دقیقه به 90 دقیقه تکرار می شود یعنی هر مرحله یکساعت و نیم طول می کشد.

بنظر اینجانب کسانیکه از خواب شبانه محروم می مانند یا محروم می ژشوند در آن لحظات هر چند بظاهر بیدارند ولی حالتی مشابه وضعی خوابیده دارند و همان مراحل بر آنها خواهد گذشت و خود دقت کرده ام کسانیکه در جلسات طولانی شرکتکرده و خوابشان می آمده و بزور بیدار مانده همان چهار مرحله مشابه در خواب را گذرانده و به فیض مرحله یکساعته و نیم چهار نیز نائل آمده اند بدین معنی که پلکها سنگین شده و بعد چرت زده و سپس

شل شده و چون از آنها سئوال شود فهمیدی آنچه را گفتم پاسخ بسیار جالبی میدهد که: در عالم دیگری بودم. (گویا حالت زندگی درونی وی در خوا این کلمه صفحه عالم دیگر» را بوی تعلیم داده است) و این نظریه وضع خواب و مراحل گوناگون آنرا در ساربانان که شبها راه میروند و خوابند شاید بتواند توجیه نمود.

درست است که طبق آزمایشهای انجام شده ملاحظه نمودند کسانیکهعلاقه و عشق شدیدی بکار دارند چند شبانه روز را بدون چرت زدن گذرانده اند اما همان دختری که پس از کشیک شبانه بیمارستان به معشوقش رساندند و دو شب متوالی را در کاباره با پایکوبی و رقص بدون چرت زدن گذاند اما اعتقاد من براینست که مراح گذران روانی وی از طلوع تا غروب آفتاب با آنچه شبانه داشته جدا از یکدیگر قابل تقسیم بوده و بخش اوضاع و احوال رفتار وروان شبانه اش بموازات شخص خواب قابل تقسیم است.

علت اینکه شخص در مرحله چهارم نمی تواند بمرحله سوم برگردد اینکه با عضلات شل و سقوط و کاهش بسیاری اعمال توانائی آنرا ندارد و لذا می توان گفت خوابدیدن بدو طریق انسان را بکمال می رساند یکی خوابدیدن دومی بیدار کردن (نظر نویسنده).

ویلیام وی نت تحقیقات سیگال روانشناس معروف آمریکا را چنین دنبال کرد: وی تصمیم گرفت تا بداند اگر شخص را در آغاز مرحله چهارم که مرحله صفحه رم» نامگذاری شده بیدار کنند چه می شود.داوطلبانی چند را انتخاب و آزمایش مربوطه را بر آنها انجام داده اید جملگی به حساسیت عصبی و فراموشی مبتلا گردیدند آنان دیگر نمی توانستند حواس خود را روی چیزی متمرکز سازند

احساسات عجیب و غریبی در خود میدیدند.

از شگفتی هاست که اگر کسی را از مرحله چهارم محروم سازند خواب بعدی را بدون ناراحتی زیاد، بیشتر در مرحله چهارم می گذراند و اگر کسی را که در مرحله چهارم است فقط از خوابدیدن محروم کنند عوارض و ناراحتی بیشتری داشته و در خواب بعد خابهای بیشتری خواهد دید و معلوم می شود بدن نیاز خود را به تکامل بیشتر از استراحت پذیرفته است و اگر مدتی زیاد از خوابدیدن محروم بماند تلف می شود که گفته شد.

کودکانی که 7 ماهه بدنیا آمده اند بیشتر از به ترم رسیده ها نیاز به مرحله چهارم خواب داند و باز اهمیت تکامل مغز را در خوابدیدن میرساند زیرا مغز هفت ماهه رشد کمتری دارد، بطرو کلی کودکان احتیاج بیشتری به رشد مغز و در نتیجه به خواب در مرحله چهارم دارند و نتیجه اعلام شده که اصل کلی را میرساند اینکه: نیاز انسان بمرحله چهارم خواب بیشتر است و همین مرحله است که در نیمه اول شب بیشتر رخ می دهد و هر چه خواب عمیق تر باشد خوابهای فاصله دار و قدیمی تر دیده می شود. (یعنی در نیمه اول شب نیاز به مرحله چهارم خواب و در ثلث آخر شب نیازمند بکار انداختن بعد دیگران بدن که احتمالاً بعد ششم است می باشد.

و بنظرم برای حد فاصل ین خواب و بیداری در انصورت میتوان یک لطافت خاص معنوی قائل گردید که اسلام در همین زمان دوست دارد به تهجد و کسب مقام محمود سپری گردد.

در این اواخر یک نمایش تلویزیونی متخصصی چهار خواب

یک داوطلب را بدون رؤیا ساخت پس از آن مشاهده شد شخص مذکور چیزی را که می خواهد کتمان کند آشکار می سازد و چیزی را تصمیم به اشکار ساختنش داد پنهان می نماید.

گربه هائی چند را که از خوابیدن محوم ساختند پس از 20 روز تلف شدند که خستگی قلبی آنها در کالبد شکای شناخته شد. (بچه گربه 90 درصد بچه موش 95 درصد و نوزاد 50-60 درصد خوابش در خوادیدن می گذد ومدت خوابدیدن انسان 10-25 دقیقه بفواصل 90 دقیقه طول می کشد).

هر چه شخص از نظر شعوری عقب افتاده تر باشد بسیار کمتر از اشخاص سالم خواب می بیند ولی بیاد داشتن خواب پس از بیدار شدن هیچ ارتباطی بشعور نداشته و هنوز تحت بررسی و پژوهش می باشد و آنچه بدست ما رسیده فقط نظریه یکی از دانشمندان است که بیاد داشتن و نداشتن رؤیا بسته به نیاز شخص می باشد که مخالفین دلائلی ابراز و آنرا مردود شمرده و در جلد مربوطه شرح خاهم داد ولی هگاه شخص را در حین خوابدیدن بیدار نمایند هر آنچه را مشغول دیدن بوده بیاد دارد.

جنین انسان همانند موجودات پست در برابر عوامل و تحریکات خارجی عکس العمل از خودنشان میدهد و امروز توانسته اند با وارد کردن لوله بسیار نازکی در رحم مادرناظر تمام جریان اوضاع و احوال جنین باشند و صدایش را بر نوار وحرکاتش را بر تلویزیون در دسترس دیگران قرار دهند از جمله مشاهده کرده اند در اواخل دوره عم جنینی انگشت خود را میمکد. ادرار و مدفوع دارد، مایع آمینوس را قورت میدهد، انگشت خود را میمکد، و

در مواردی از طفل نعوظ آلت دیده شده و آنچه مرود بحث ماست الکتروانسفاوگراتی از مغز نوزادان نارس در موقع خواب و بیداری منحنی های یکسان دارد و این بهترین گاه بر اینکه بیدارینه تنها باز بودن چشم و حرکات بدنی است و نه اینکه کسی میتواند تکامل مغزی مربوط به خواب بلکه خوابدیدن را مردود شمارد.

از عجائبی که آزمایشگاهها بدست آوده اند اینکه چنانچه منطقه مسئول خوابدیدن را با جراحی یا بوسیله دارو ازکار بیندازیم باز هم رؤیا بصورت اسرارآمیزی باقی میماند و بوسله اشعه ماوراء بنفش توانسته اند بین اعصاب مربوط بخوابیدن که متمال برنگ زردند و اعصاب متمال به رؤیاو خوابدیدن که تمایل برنگ سبز دارند جدا کرده و ماده اصلی و منشاء رؤیا را که بوسیله یاخته های عصبی تراوش می شود و عامل شیمیائی پیدایش رؤیاست و درخوابهایمصنوعی کم و در خوابهای طبیعی فراوان است و سروتونین نام دارد جدا نمایند (در محلی از مغز موسوم به پل هسته ای از سلولها به درشتی یک نخود کوچک وجود دارد که تمام رؤیاها از آنجا سرچشمه می گیرد و سلولهای عصبی واقع در خط میانی مغز بنام هسته های رافه اگر حذف شوند دوره خواب کند یا سبک یا حذف می شود).

ملاحظه فرمودید که خواب از دو قسمت تشکیل شده است لذا اگر کسی را از خواب بیدار کنیم یا در بخش خوابدیدنش او را از خوابدیدن محوم ساخته ام یا در قسمت دیگ از خواب کردن باز داشته ایم یا اینکه او را از مدتی که ازم است بطور مجموع در خواب بگذراند بی بهره گذاشته ایم که خود کم خوابیدن، کم خوابدیدن، کم به عمق خواب رفتن هر سه زیانهائی دارد که مفصل شرح دادم لذا نه طب اجازه میدهد نه بهداشت اجازه میدهد نه اخلاق اجازه میدهد کسی را از خواب بیدار نموده البته اجازه دادن و ندادن طب و بهداشت و اخلاق عمرشان باندازه ای است که سابقه علمیشان است یعنی سابقه هیچکدام به یکقرن نمیرسد و این تنها اسلام است که اجازه نیمدهد کسی را از خوا بیدا نمود مگ برای انجام کار اجب یا دفع ضرر از وی مثلاً کسی که نمازش نخوانده فرصتی باندازه یک وضو و نماز باقیست یا آنکه ممکن است مود حمله جانداری واقع گردد میتوان از خواب در همان فرصت بیدار کرد.

از آفریده شدگان میتوان بسراغ یکی رفت که قدرت بویائی نیرومندی دارد چون مورچگان، دیگری که بینائی اش قوی است مثلاً مار. یکی که شنوائی... چشائی... و حیوانی که احساس خارق العاده ای دارد چون خفاش که با بوجود آوردن صدای مخصوصی که گوش انسانها قادر بشنیدنش نیست میتواند د یک محوطه بزرگ سربسته سوراخ کوچکی را هر چه زودتر تشخیص داده از آن خارج گردد که شرح چگونگی آنرا در جلدهای قبلی دادم.

سگی را عادت داده بایم که زمان گرسنگی همینکه غذا نزدش می گذایم زنگی را بصدا درآوریم یا اشعه های نورانی بصورتش بیندازیم پس از چندی اگر همزمان با گرسنه شدنش بدون آنکه غذائی برایش ببریم همان زنگ ا یا همان نور را بکار بریم می بینیم انعکاسهائی در حیوان بوجود می آید که قبلاً با دیدن غذا یا از بوی آن یا ... پیدا میشد مثلاًترشح بزاق. این انعکاس را انعکاس شرطی گویند و عقیده دارند بین مراکز چشائی و بویائی و شنوائی و بینائی در مغز سگ ارتباطی است که بب میشود همان بینائی بوسیله نور یا شنوائی توسط زنگ کار چشائی یا بویائی را آغاز نماید یعنی بزاق ترشح شود.

انعکاسهای شرطی درمورد مار و خفاش و ... هم به تناسب نیروی بیشتر از حد بویائی یابینائی آناه و تفوقشان بر حواس دیگر وجود دارد اما همه تحت تسلط آن یکی که نیرومندتر است قرار

گرفته و نظم و مقررات خاص خود را دارند.

انسان دو نیروی مرکزدار، دوحس فطری مرکز دارد و ودیعه مهم مرکزدار دو مرکزی که یکی مشخص ساز اوت و او را انان معرفی می نماید و در سایر جنبندگان وجودندارد و دیگری مرکز ممتازی که هر چند مشترک بین او و تمام موجدات حتی در نهاد جماد و نبات هم هست اما در مغزش بیشتر جای گرفته و اخیرا در انسان تشخیص و شناخته شده است ولی در انسان چیز دیگری می باشد و آن مرکز خداشناسی است که بوسیله دانشمندان شوروی کشف و اعلام گردید و مرکز اولی بیان اوست که این مکز با انعکاسهای شرطی هم پاسخ میدهد یعنی اگر انسان گرسنه باشد و نام غذای مورد طبعش را بگوشش برسانند ترشح بزاقش شروع میگردد ولی هزاران مرتبه به حیوانات دیگر نام غذا گفته شود چیزی نمی شود.

البته واضح و روشن است که آدمی انعکاسهای شرطی انواع پائین تر از خود را نیز حائز بوده و با بوئیدن، چشیدن، بینائی، و ... نیز بزاقش ترشح میکند و اگر نور هم در چشمش انداخته و به آن عادتش داده باشیم باز هم کاری می شود و در ضمن بین مراکز قلمداد شده بدلیل قبلی ارتباط حسنه برقرار است اما ایا بین مرکز خداشنای وی با مراکز دیگر چه؟ آیا روابط حسنه است؟ آیا مرکز خداشناسی، مرکز حس دینی، مرکز احساس مذهبی مرکزی که اخیرا در کشور غیر خداپرستان کشف شدهبا انعکاس شرطی وابستگی و رابطه ای دارد؟ و بالاخره خواب با مراکز مذکور چه ربطی خواهد داشت؟

یک انعکاس هم داشتیم که همیشه بوسیله انعکاسهای ساده (غیرشرطی) تقویت میشد مثلاً همان تغذیه و صدای زنگ که اگر فاصله ا بین آنها میدادیم بتدریج خاصیت شرطی زنگ کم میشد یعنی سگ با شنیدن صدای زنگ کم کم ترشحش کم و بالاخره از بین میرفت وباز اگر با غذا دادن همزمان میشد اثرصدای زنگ تقویت میگردید. خواستم بگویم فرض آنکه مرکز خداشناسی در مغز وجود نداشته باشد اگر همه نیت ها برای خدا باشد این نیت تمام اعمال را برای کشاندن براه خدا و برای خدا تقویت می نماید و اینکه صبح نماز، ظهر نماز، شب نماز، صبح نیت، ظهر نیت، شب نیت، نماز نیت، روزه نیت، همه چیز نیت، که همیشه وهمه کمالی برای تقرب دارند یک حکمتش همین است که آدمی را بمرحله تسلیم و خودکاری اعمال طبق مقررات الهی برساند و قبلاً مثال دیگری آوردم تحت عنوان صفحه دلیل سربازی» بهمین کارش میداشتند که بمرحله تسلیم برسد و سخن فرمانده برای او چون نیروی غیر قابل انکار و تردید درآید که اگر در برابر باران گلوله و خمپاره و آتش فرمان پیشروی داد سرباز بدون تعلل و تسامح خودکار باشد وپیش رود نه آنکه به افسرش بگوید آقا جان گلوله و آتش است خودتان بفرمائید. برگردیم به مطلب اصلی.

قبلاً به مطلبی از جلد 15 که گفته بودم بچنددلیل اهمیت گوش بیشتر از چشم است اشاره کنم که خدای در قرآن در مواردی گوش را مقدم ذکر فرموده است و در اینجا باید بیفزایم که این هم

یک علت دیگر که گوش مقدم است زیرا در انسان انعکاسات شرطی پاسخ او میتواند باشد اما گوش حیوانات آنگونه راه شنوائی نیست که انعکاسش شرطی را در قلمرو آن بتوان وارد کرد یعنی اگر نام غذا را برای غیر انسان ببریم بزاقی ترشح نمی شودو ترشحی که جنبه انعکاس شرطی ناشی از وجود مرکزیت بیان و نطق را دارد مختص انسانهاست.

مراکز بینائی، شنوائی، بویائی و ... و هر چه مرکز فرماندهی در مغز است چه برای کنترل انعکاسهای غیر شرطی باشد چه شرطی همه و همه در بین خودشان بوسیله اعصابی در مغز بیکدیگر متصلند و اگر مرکز خداشناسی هم که اخترا آنرا یافته اند منظور بداریم همه با این یکی هم ارتباط داند و مرکزی نیز بنام خواب و یا بیداری که قبلاً شرح آنها را دادم وچه بهتر که خواب طبق خواسته و انتظار دین وعلم هر دو آغاز شود یعنی خواب در اول شب بوده باشد و بر حسب آنچه درخواست دین است که بدون شک علم نیز بعلت نارسائی هنوز درباره اش فکری و اثری ندارد چه بهتر که در ثلث آخر شب بیداری توام با تقویت ینروهای مراکز درک و حس ضمن تمرکز قوای دماغی در جهت حق انجام پذیرد یعنی خواب بنابر اصول بهداشت و سلامت نفس شروع گردد وبا یک برنامه ای بر پایه روشن ساختن جان و وسعت دادن روح پایان پذیرد و این فقط با تهجد امکان پذیر است که پروردگار آنرا در مقام محمود بعنوان شایسته ترین پاداش متهجد خلاصه می فرماید و مقام محمود را نمیتوان جائی جز برای کسیکه سلامت جسم و جانرا بدست آورده معرفی نمودو شناخت. آری چنین است و گفتم نیاز بمرحله

چهارم خواب در نیمه اول شب است و ثلث آخر نیاز به تقویت قوه اطاعت و تسلیم دارد.

همه چیز و همه کس از ذرات تا اجرام و محتویات آنها بر فطرت پرستش آفریده شده و همه و همه بر خداگوئی و خداجوئی تسبیح گویان بجایگاهی معین و اجلی مسمی رهسپارند؛ اما همینکه نوبت به مجموعه ای از آنهمه عناصر و ذرات میرسد که سازندگی انسانرا بعهده داند مغزی را و در میانش مراکزی و از جمله مرکز خداشناسی را می سازند که خاص الخاص انسانهاست.

در جلدهای قبل گفتم اگر عکسی ساده را که از شکم آدمی گرفته اند بدست شما بدهند فقط یک صفحه سیاهی را می بینید در صورتیکه چشم یک متخصص بسیار چیزها را، همینطور گوش من و شماست که صدای تسبیح کائنات را نمی شنود و گوش هائی هست که می شنود. مجتهدی را کسانی مود اعتمادم نقل کردند که پس از تهجد همینکه میگفت سبوح قدوس ربنا و رب الملائکه و الروح در و دیوار و درختهای خانه با او می ژگفتند و به یکی از هم منزلیهایش که متوجه شده بود سپرد که تا زنده اتراضی نیست ماجرا به کسی بازگو شود.

کسیکه شنید و دید و آگاهی یافت علم پیدا می کند علمش هم در انتخاب شنیدنیها و بینائیها و آگاهی ها به تناسب پیشرفت علمش اثر می گذارد تا هر چه می شنود و م بیند و به آن توجه میکند انسانی و علمی وانتخابی باشد نه عاطل و باطل و از جمله خواب عالم است که اسلام آنرا نوعی عبادت محسوب داشته است.

خواب عالم عبادت است نه تنها بخاطر اینکه در خواب

تجدید قوا می کند قوائی که فردایش د راه تعلیم و تعلم بکار خواهد برد بلکه طرز خوابیدن، طرز برخاستن، طرز انتخاب فراش، طرز برداشت و گذاشت خوابیدن و حتی بگویم طرز خوابدیدن را هم تعلیم میدهد یعنی خوابیدنش هم جزئی از علمش است که عملاًتدریس می شود.

خواب عالم عبادت است زیرا یاد میدهد کجا باید خوابید، چه اندازه باید خوابید، در چه خوابید. چگونه خوابید. با چه کسی خوابید و خواب را چگونه آغاز و چسان به انجام رساند یعنی خوابش نیز جزو تدریسش است.

یادم نیست در کدام جلد از کتابهایم بود که گفتم: بنابر تجربه ای که دارم امام جماعتهائی که پدر یاپسر یا برادرشان به آنان اقتدا نمی کنند اغلب کسانی هستند که به تظاهر و ریای در اجتماع بخاطر اینکه دین را با کسب یکی گرفته اند مبتلا می باشند و چون نزدیکان دیدند امام همینکه نزد مریدان است متدین است و در خانه ماسک را برداشته شخصیت دیگری دارد شخصیتی که حقیقت او را نشان میدهد از اینرو در عدالت و اقتدا بوی در تردید میمانند و شگفتی اینکه در بین فرزندان و نوادگان چنین کسانی هم کمتر دیده می شود کسی که خدمتی انجام دهد و این مسئله منحصر به ائمه جماعت نبوده بلکه در بین دارندگان مشاغل و مانصب دیگر هم وارد است و سالهای قبل شهربانی یزد رئیسی داشت که برای خودش مقرراتی سوا دز مقررات وضع شده شهربانیها تصور کرده بود و فرزندانش را دیدیم چند نفری که به مرام غیر قانونی درآمدند و نفراتی به مسلکی غیر رسمی و در یک واحد بسیار بزرگ مطلب را تعمیم دهیم

این سئوال پیش می اید: چه شد فقط فرزندان خلیفه چهارم همه حسن و حسین و سیدالشهدا و ... و ما منا الا شهید او مسموم شدند!؟ و هم اکنون نیز اغلب مشعلداران و مجاهدین و مراجع اسلامی از آن ناحیه بهره دارند و از آن خصائص ارثی نصیب برده اند؟!

کسانیکه در خانه و اجتماع دو شخصیت مذهبی یا علمی دارند یکی از خصایص قلمداد شده اشان (علمشان، عملشان، ایمانشان) منحرف است و بدون شک علت به عقده عارض شده است و الا عملشان به آنها فهمانده است که بین مردم دین نما باید بود همانگونه که در روزگار مادین به برخی رسانده است باید عالم نما بود!

خواب دو شخصیتی ها برای مجازاتشان کافی است زیرا باجبار باید در خارج بمیل مردم بخوابند و در خانه بخواست خود یا از خواب خارج چشم بپوشند و خواهید خاند پریشان خوابیدن و از انتخاب که تنها صفت انسانهاست صرفنظر کردن و به انتخاب دیگران عمل نمودن چگونه آدمی را در فشار روحی قرار میدهد و این گوشه ای اززندگی صفحه و من اعرض عن ذکری فان له معیشه ضنکا» می باشد (24 طه)

باینجا که رسیدم خیلی دوست دارم خارج از موضوع بحث کوتاهی کنم: لابد توجه فرمودید که عالمی که علت نمائی دارد و علتش را دین برگزیده یا متدینی که علت نمائی دارد و علتش را علم انتخاب کرده است بدین سبب که ریای در علم زود رسوا کننده است و جاهل نمیتواند از علم جز سرقت لباس عالمانه دستبردی بزند اما

عالم خیلی میتواند به حریم معنویت و مقدسات تجاوز و ریاکاری نماید اما مجازاتش در هین دنیا بس که زیر ماسک دین دراختناق است که نمونه اش را گفتم نمی تواند حتی خوابی که میخواهد انتخاب نماید. ملاحظه فرمودید که در جلد قبل گفتم کسیکه دخترانی چند دارد و ناشکری می کند مثلاً می گوید ای کاش یکی از شما دختران پسر بودید دختران سعی می کنند ادای پسران درآورند سینه بندهای محکم می بندد که پستانها پسرانه شوند و شلار می پوشند و ... و بالاخره به انحرافاتی هم ممکنست دچار شوند و آنکه پسرانی دارد و میگوید اکش یکی از شما دخت بود اداهای دخترانه پسر شروع میشود که در مو و لباسش و اغلب در مفعول شدنشان تظاهر میکند. علم نزدیک است باثبات برساند کسانیکه خلاف احکام الهی مسیری انتخاب مینمایند ضنک و تاریک شدن همین جهان بر آنها بصورت پسر ادای دختر درآوردن، زن مرد خانه شدن، مرد زن خانه شدن و امر و نهی از زن به شوهر روانه شدن و خلاصه همه چیز عوضی شدن درآید و اینجا رسیدم مجبورم بگویم در احتماعی که مادرشاهی حاکم است (نه پدرشاهی) مجازاتش، مکافاتش پیدا شدن بچه های اسکیزوفرن بیشتر در آن خانواده است و یکی از همکاران فاضل رساله دکترایش در این مورد است (1) و بابات رسانده اگر مادر سالاری باشد اسکیزورنی (جنون جوانی) خیلی شایع است (راجع به دستور اسلام نسبت به اینکه باید زن تمکن از مردکند

1- آقای دکتر حسین فوده رساله دکترای دانشکده پزشکی تهران 1352.

در آینده بحث خواهم کرد)

اصولاً یک خاصیت اینکه پاداش و کیفر را وعده بقیامت داده اند اینست که روانشناسان متوجه شده اند برای درمان بسیاری از ابتلائات (همانند استمناء) مهمترین روش اینست که به جوان فهمانده شود کسانی در اجتماع هستند که در راه خدمتگزاری یر شده موهایشان را سفید کرده و اگر چنین اشخاص محترم بفهمند جوان دست به طرف پای خود برده همان اندازه ناراحت می شوند که ببینند در برابرشان انگشت خود را به سوراخ بینی خود کرده اند یعنی ثابت شده است چون از طرفی مجازات کردن افراد در اغلب موارد (نه همیشه) سبب پیدایش عقد و عکس العملهای زیانمند میگردد و اعمال و پدیده ها که مربوط به زمان معینی است اگر برای کیفر و پاداش و درمان افصله زمانی ومکانی نسبت به آنها قائل گردند هر چه فاصله بیشتر باشد عقده کمتی ایجاد میگردد و بهمین قیاس و سنجش صفحه و ماربک بظلان للعبید» خدا بر بندگانش ستم نکرده و اگر بندگان را چنین آفریده که پدیده های مستوجب پاداش و کیفر ایجاد عقده بر آنان کند حوالت بهشت و جنهم را فاصله زمانی و مکانیر غیر محدود داده که موضوع بوجود آمدن عقده ها منتفی گردد.

یک خاصیت دیگر این حوالت را بگویم و بقیه را به جلد معاد وعده دهم.

کسی که دیگری را سیلی زده اگر 52 ریال جریمه کنند یا صدای تظلم ضارب بلند میشود یا مضروب ممکن است مضروب بگوید این احمق پست مرا که بزرگواری هستم سیلی زد و انتخاب

52 ریال در برابر بزرگواری من ناشایست بود و چه بسا ضارب بگوید من با این مقام بگوش این فرد زدم چرا باید جریمه بدهم و فرض آنکه اجتماعی اسلامی باشد که اختلاف طبقاتی در اینگونه موارد وجود نداشته باشد باز هم ممکن است شدت ضربه با جریمه متناسب نباشد اینجاست که متوجه میشویم چرا بکسی که سیلی زد سیلی اسلامی باید زد و بعلاوه تنها راه انتخاب تناسب گناه و عذاب اینست که گفته شود هر کس در قیامت نیاز خود را بهمان تناسب که انتخابش با اسرع الحاسبین و بهترین حاب کنندگان است احساس کرده قبول می نماید.

برگردیم به خواب عالم دین نما (بی حاصلگی نگر که شماریم مغتنم ایام عمر آنچه بخواب گران گذشت) که کیفرش داشتن خواب و خوابیدن تحمیلی است که باید انجام داد.

بلکه برگیدیم به سخن اول که تهجد بین مراکز مغزی چندی حالت ارتباطی برقرار میسازد و بینائی وشنوائی و آگاهی و ... را که بیکدیگر متصلند به یک مرکز دیگر که خداشناسی باشد مرتبط می سازد دیگر هر چه دیده یا شنیده یا فهمیده و باز دههایش تولید و مصرفهایش،قیام و قعودهایش، قهر و اشتی هایش، شدت و رحمتش، لطف و غضبش، دوستی و دشمنیش همه و همه در هر جا صادر شود برای هر کس باشد بوسیله مرکز مغزی خداشناسی که به آنها متصل است کنترل می شود دیگر صفحه ان الصلوه تنهی عن الفحشاء و المنکر» صورت تحقق یافته و نیست کاری مگر آنکه خدا درآن راه دارد وبراه صلاح وصواب تولید و مصرف داشته دنیا را نیکو مزرعه ای برای محصولبرداری در آخرت می سازد.

هر چه میگوئیم بوسیله گوش کنترل می شود اگر صدا بلند کرده ایم گوش تسخیص میدهد آهسته اش مینمائیم اگر آهسته است بلندش می نمائیم چشم هم فاصله را منظور میدارد که صدا تا کجا برسد و تمام احساسات و عواطف و بویائیها و شنوائیها و بینائیها و آگاهی ها همه و همه یکدیگر را کنترل می نمایند و اگر مرکزیت خداشناسی دخالت کند همه بحد اعتدال و خدا پسندانه بوده آدمی درمرحله تسلیم است یعنی هر چه میگوئیم علاوه بر رعایت اعتدال شدت وضعف صوت یا فاصله آن و ... توجه خواهیم داشت سخنی باشد که فکرها را بالا ببرد، کسی رانیازارد، و حداقل بهمان اندازه که انرژی صوتی مصرفی شده تا آن سخن گفته شود ارزش گویائی و شنوائی و آگاهی داشته باشد.

اما خواب عالم متدین عبادت است نه تنها بدین سبب که خوابش تجدید قوایش است ذخیره اش است و چون ذخیره را روز بعد در راه پیشبرد فکر مردم مصرف میکند نیکو و عادت است بلکه طرز خوابیدن، طرز برخاستن، طرز انتخاب فراش، طرز برداشت و گذاشت خوابیدن و حتی بگویم طرز خوابدیدن را این همان عالم است که خوابیدن خداپسندانه را تعلیم میدهد یعنی خوابش هم جزئی از علمش است که عملاً تدریس میشود.

خواب عالم عبادت زیرا یاد میدهد کجا باید خوابید چه اندازه خوابید، در چه خوابید، چگونه خواید، با چه کسی خوابید و خواب را چگونه بسرانجام رساند که یکبار دیگر همه را گفتم حال اگر عالمی فقط رؤیایش پشتوانه عمش است یا بدنبال

علمش، اگر مرازک بویائی، چشائی، گویائی، شنوائی و بینائی و ... را که از یکطرف به مرکز علم و عقلش متصل است از جانب دیگر به مرکز خداشناسی وصل کنند آیا چه میشود؟ همان میشود که باید بشود، جان روشن میشود، انسان یک متر و نیمی جانش وسعت آسمانها مییابد، انسان گرفتار و محبوس در کره خاکی کوچک از مادیت آزاد میگردد، انسان بنده شیطان یا بدتر از همه بنده خود، بنده خدا میشود و چه سعادتی بالاتر وبزرگتر از بنده شدن؟

باز هم درباره خواب عالم، عابد و حتی ظالم صحبت میکنم. ظالمی که اگر بخوابد مردم در رفاه و آسایش اند و این خود نوعی عبادت است و تفاوت خوابش که عبادت است با خواب عالم که عبادت است اینکه اگر ظالم به آن نیت بخوابد که مردم فرصت تعلیمی و تعلم و انجام عم صالح داشته باشند خود عبادتی است و ظالمی که چنی ننیتی را حاضر باشد بخود راه دهد بدون شک عملش نیز بدنبال نیتش نیکو خواهد شد و اگر ظالمی بدون نیت و پس از خستگی ناشی از ستم بخواب رود مراقبت از خوابش عبادت یعنی کسیکه ماوع از ایجاد عوامل بیدار کننده ظالم گردد نوعی عبادت بجای آورده است.

اگر شاعری و نویسنده ای و مهندس ساختمانی و پزشکی و ... با هم وارد شهری شوند (باستثنای اربابان سیاست که وارد هر شهری شوند با استقبالی کهاز آنان میشود و بخانه ای که واد میشوند و غذائی که میخورند و ... در پایان اظهار میداند با کمال خوشوقتی باید معطل نشد و اذعان کرد که همه چیز در نهای خوبی و پیشرفت است از نان و ارزاق و برق و ساختمان و بهداشت و اسفالت و عمران

و آبادانی و حتی عطوفت و مهربانی و ...) هر کدام از نامبردگان بنحوی بر خورد و برداشت دارند آن یکی از جلسات ادبا و شعرا را سراغ میگیرد و این انگشت ندامت بدندان که چرا معماران سبک جدید را جانشین سبک قدیم کرده همه چیز را دگرگون و خراب ساخته اند و دیگری که اوضاع درمان و بهداشت چگونه است اما به مهندس و زشک هم شعر خوب نشان داده شود لذت می برندو دکتر و شاعر ساختمانی مناسب بینند نشاط می یابند و مهندس و نویسنده اگر از مرگ نجات یافته ای را بشناسند تحسین می کنند و مراکز تشخیص و تعیین و تحسین همه و همه بهم مربوط است و مجموعه آنها شخصیت را می سازند.

حال اگر مرکز مغزی خداشناسی هم در معیت شاعر و نویسنده و هندس و پزشک و ... وارد باشد با اثری و تشخیصی که همه روی یکدیگر گذارده و دارند تنها میتوان گفت پیامبری هم وارد شده است پیامبری که شاعر و پزشک، نویسنده و مهندس را هم متأثر می سازد حال شما خوابتان را کرده و رؤیایتان را دیده قلمرو خقت تکوین را بخوبی و بهداشتی و بر فطرت گذرانیده اید یا باید باز هم نیروی تکوینی، لباس شب را از تن شما دور سازد و فیزیولوژیکمان بیدارتان کنند یا احتیاج مبرمی به صلاح و صواب گذراندن خلقت تشریع هم دارید و اگر این سؤال مثبت است باید لباس شب را اراده خودتان از تنتان دور سازد. شما قرص خواب آور بخورید خواب میروید و زمانی که اثر قرص تمام شد بیدار میشوید به نیروی تکوینی جا داده شده در قرص خواب رفته و بیدار شده اید همانگونه که به نیروی سلطه دارد خواب به فراش

رفته و از آن جدا گشته اید اما اگر با اراده مهمترین پدیده حیات را که بیدار شدن است تسخیر کنید و خود بیدار شویدو با نیروی مدبر حاکمی بر همه چیز و هم جا اتصال پیدا کنید در مقامی محمود مقامی که سلامت جسم و جان شایسته قرار گرفتن در آن است.

اتصالی که در تهجد بدنبال خواب حاصل می گردد یکنفر مجاهد در راه خدا بدنبال بیداری بدست آورده و یک شهید بدنبال حیات؛ اولی شایسته به مقام محمود رسیدن است و مجاهد بدرجه ای که خدا میدهد نائل گردیدن (و فضل اللّه المجاهدین علی القاعدین 95 النساء) و شهید که بدنبال حیات اتصال پیدا نموده شایسته اینکه حیات دنیویش قطع نشده به حیات همیشگی اخرویش به پیوندد یعنی هرگز نمیمیرد و تصور اینکه مرده است نشود (اشاره به آیه و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل ا امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون 169 آل عمران)

چه بسا اتفاق افتاده که در حین مطالعه بر یک کتاب پزشکی یا علمی ی اختیار بوسه زده ام از بس مطب برایم جالب بوده است و اگر قرآن را هم میبوسم و هر مرتبه برمیدام بر آن بوسه میزنم بهمین قیاس و سنجش است که به هر آیه اش نزدیک شدم بوسیدن آنرا واجب دانستم.

این جلد هفدهم کتابهای خودم است و تاکنون چند مرتبه دانسته ام آنرا ببوسم (جلد 11 مطلب گورستان جلد 11 که 84 تفاوت بین پیامبر و نابغه را شرح دادم جلد ششم که گفتم قرآن شیر را استخوان ساز معرفی فرموده و چون هنگام دوشیدن عناصری از آن منهدم می شود لذا اگر دایه شیر از پستان بدهد محرم طفل

میشود و الا نمی شود زیرا عناصری که جنس بچه را باید جنس مادر کند از بین رفته و چند مورد دیگر) و هم اکنون می خواهم در آنجا در آن حد در آن مرز که حیات آخرتش متصل می گردد و همانگونه که آبی مضاف به آب گوارای آسمانی متصل و از آن وی می شود حیات جسمی مادی فنائی شهید هم به حیات همیشگی اخروی لحیم ! می گردد بوسه زنم و آن لحظه ای است که آخرین قطرات خونش خارج و اولین لحظات ابدیت وارد میگردد واینکه بوسه بسیار عاشقانه و پرالتهاب و یا لیتناکنا معهم من بر محلی که آخرین قطرات خون تمام شهدای راه حق از آن خارج گردیده و گردونه هدایت و فضیلت و سعادت را بگردش درآورد.

دانشجویان عزیز:در صدر الام هم بر قرآن بوسه می زدند حتی بر برگی بر شاخه ای بر استخوانی که آیه ای بر آن بود اما آنروز موطوق قرآن وامروز مفهوم قرآن. شما در صورتیکه فهمیدید انس و جن اگر بیکدیگر کمک کنند همانگونه که قرآن فرموده است نمی توانند مانند آیه ای از قرآن را بیاورند و این قران از همان 28 حروف درست شده است (خلقت تکوین هم همینطور است با قریب 104 عنصر ساخته شده و مثلش را نمی توانند آورد و اگر همه هنرمندان اتفاق کنند مانندش را بیاورند باز هم قرآن می فرماید ضغف الطالب و المطلوب و بعنوان مثال: کدام نقاش یا نقاشانی توانستند طبیعت را طبیعت نشان دهند و بهمین قیاس که نمی توان خلقت تکوین را آورد خلقت تشریع که امروز در انحصار قران است نمی توان آورد. پس دانستید چرا میگویم دیروز

منطوق قران بود و امروز مفهومش آنروز به فصاحت وبلاغت و ... و امروز به حکومت علمی آن بیشتر توجه می شود و ...)

بخش فیزیولوژی مربوط به خواب

مطالبی مذهبی گفته شد باز نوبت اینست که از دانش بظاهر هنوز با مذهب نوعی جدائی دارد بیاورم در صورتیکه بقول یکی از دانشمندان، عوم تکوینی غذاست و تشریعی دوا.

آنچه هم اکنون میگویم تنها بپاس خاطر کسانیست که علاقه بعلم دارند و درصدد روزازون نمودن معرفت و دانش وکمال خویشند و چون متأسفانه در این کشور هنوز کتابی جامع درباره خوابیدن (نه خوابدیدن) نوشته نشده آری بپاس خاطر دوستداران علم و کتاب مطالبی علمی که تقریبا آخرین اطلاعات علمی است هر چند برای همگان مفیدبلکه قابل فهم نیست ذکر می نمایم.

مراحلی از خواب را که من انبساط یا انقباض نام گذاردم شناختید تفاوت مرحله انبساط با سایر مراحل اینست که قشر مخ بیشتر از زمان انقباض در فعالیت است ولی آستانه محرکهای حسی آن به اندازه آستانه خواب سنگین بالا نیست (البته توجه فرمودید که قبلاً اختلاف بین بیداری و خواب را آوردم و این اختلافی است مربوط به دو سمت از خواب)

سابق برای تشخیص عمق خواب صدا را انتخاب می کدند قبلاً می گفتند فلانی آنقدر در خواب عمیق فرو رفته که با ... دسی بل صدا یعنی دو برابر صدائی که برای خواندن شخصی از فاصله ... لازم است بیدار می شود اما امروز منحنی مغز را بکار

برده اند روی آن می فهمند.

اولین کسیکه تئوری تکامل مغز را در خواب عنون کرد کلاتیمان (1939) بود وی به دو نوع بیداری اعتقاد داشت بیداری الزامی و بیداری انتخابی که اولی وابسته به تحریکات حسی می باشد و دومی به قشر مخ پیوستگی دارد و امروز این فرضیه یعنی وابستگی خواب را به قشر مخ قبول دارند.

بیداری الزامی با تناوب چندمرحله ای خواب و بیداری شناخته می شود.

در نوزاد آدمیان و در حیوانات پست و در آنها که فاقد قشر مخ اند مثلاً در سگی که قشر مخش را برداشته اند خواب چند مرحله ای دارند.

هر زمان فعالیت فرامینی اعصاب حسی حاصل از محرکهای خارجی یا از فعالیت های ماهیچه ای فارغ می شود فعالیت مراکزی از زیر قشر مخ که با بیداری سر و کار دارند تخفی می یابد اما همینکه محرکهائی از انبساط ... انقباضات معد یا از آشفتگی جهان خارج ناشی می شود این مراکز تحریک می گردند و جاندار از خواب بیدار میشود و هر زمان در حا آرامش است و از محرکهای خارجی در امان جریان تحریکات حسی کم می شود و جاندار در دوره های هشداری خواب و بیداری است و هر چه قشر مخ رشد بیشتر دارد تناوب خواب و بیداری به پدیده های مراکز قشری و زیر قشری بیشتر ارتباط پیدا می کند.

بیداری الزامی را مراکز زیر قشر مخ سبب می شوند و بیداری انتخابی بوسیله اثرات مستقیم فعالیت مرکز قشر مخ بر اثرات

بیداری زیر قشر مخ تحمیل می گردد.

قشر مخ از محیط تعلیم می گیرد محیطی که تاریک و روشن است و بدینطریق خواب به تعویق می افتد و آهنگ یک مرحله ای خواب و بیدرای بوجود می آید و حیان شب میخوابد و روز بیدار میماند وقتی خواب یک مرحله ای شد مغز همان طریق را ادامه می دهد چه بخوابد چه نخوابد و آهنگ خواب هر سیمائی داشته باشد مدت بسیار زیادی دوام پیدا می نماید مثلاً حرارت و فعالیت بدن در شب و روز کم و در روز زیاد می شود وکسی را که بیدار نگهداشته اند عصر روز سوم بیدارتر از شب دوم است لذا مکانیسم خواب دوره ای است.(1)

اثرات فیزیولوژیک خواب دوتاست یکی بر سلسله اعصاب و دیگری بر سایر سازمانهای بدن احتمالاً اثر اول مهمتر است زیرا اگر نخاع در ناحیه گردن قطع گردد در قسمتی از بدن که زیر محل قطع شده قرار دارد هیچگونه تغییری که رابطه ای با سیکل خواب و بیداری هیچ آزاری در بدن بوجود نمی آورد و حتی در اعمال آن اختلالی ایجاد نمی کند. از طرف دگر جای هیچ تردید نیست که بی خواری مسلما بر سلسله اعصاب مرکزی تأثیر می نمایند.

بی خوابی طولانی اغلب سبب اختلال در اعمال مغزی و فعالیت هخای رفتاری سلسله اعصاب می شود و کندی پیش رونده جریان فکر در زمان یک بی خوابی طولانی روشن است بعلاوه ممکن است پس از خواب طولانی اجباری شخص تحریک پذیر شده حتی به

1- از کتاب روانشناسی فیزیولوژیک اثر کلیفوردتی مورگان ترجمه آقای دکتر محمود بهزاد.

پسیکوز (Psychosis) گرفتار شود لذا خواب اثر بسیار مفید در باز گرداندن تعادل عصبی بین قسمتهای مختلف سلسله اعصاب مرکزی دارد.

چگونگی بوجدو آمدن درجات مختلف خواب و بیداری: باید دانست مدارهای دو جانبه خواب و بیداری شامل میلیونها رشته موازی است اگر سیستم دو جانبه فقط در تعداد معدودی از این رشته ها اعمال اثر کند شخص از میزان بیداری بسیار کمی برخوردار خواهد بود ولی اگر این کیفیت در تعداد بسیار زیادی از این راهها همزمان با هم برقرار گردد شخص از میزان بیداری بسیار زیادی بهره مند خواهد شد علاوه بر این تعداد رشته هائیکه در هر زمان تحریک می گردند وابسته به تحریکات متعددی است که سیستم فعال کننده مشبک دریافت میدارد یعنی هر چه شدت تحریکات ناشی از دستگاه حسامه بیشتر باشد و هر چه شدت تحریک نواحی فعال شده قشر مغز فزونی یابد بهمان نسبت بر شدت بیداری افزوده خواهد شد.

یکی از دلائلی که تئوری دو جانبه را بشدت تأیید می کند اینست که حالت شلی و استراحت کامل (Relaxation) در عضلات محیطی حتی هنگامیکه خستگی عصبی و عضلانی وجود نداشته باشد بسهولت سبب بروز خواب می شود. تردید نیست که شلی و استراحت کامل عضلانی یکی از مهمترین مدارهائی را که برای حفظ بیداری لازم است قطع می نماید.

الناس نیام مردم همه خوابند

الناس نیام اذا ماتوا انتبهوا (مردم همه خوابند همینکه مردند مردند بیدار می شوند) سخن نبی گرامی است و چه سخنی اعجاز آمیز همچون کلیه سخنانش، سخنی کلام الملوک ملوک الکلام.

در برابر کلمه نوم که معنای خواب دارد و نوم را همانگونه که شرح داده و خواهم داد باید قسمتی از خواب دانست که در آن خوابدیدن انجام م گیرد و قرآن دارد صفحه انی اری فی المنام انی اذبحک» که حضرت ابراهیم در خواب دید ... که خود تأیید می فرماید نوم قسمتی ازخواب است که چشم چیزهائی می بیند و چون نبی گرامی م فرمایند مردم خوابند و کلمه نیام را آورده اند باید اولین اعجاز علمی روایت را چنین بنویسیم:

نه آنست که مردم می بینند و می شنوند و لمس می کنند و الاخره حس و درک دارند و زمان خوابدیدن را دانشمندان فقط مرحله چشمی و دیدن دانسته می گویند زمان خوابدیدن اگر کسی در حال پله بالا رفتن باشد می بینیم حدقه بطرف بالا مینگرد و در صورتیکه سرازیر رود بپائین و خلاصه آنکه دیدگان مناظر را مینگرند در صورتیکه بنابر مقایسه ای که نبی گرام فرموده اند من این احتمال را میدهم که زمان رؤیا گوش هم متأثر است لامسه، ذائقه و ... هم عکس العمل و انفعال دارد منتها چون گردش دیدگان تظاهراتی دارد دیده می شودو بقیه بظاهر ساکت و آرام است و در حقیقت بنابر آنچه نبی گرامی فرموده اند همه مشغول انجام

وظیفه اند (و باز هم صدها دفعه دیگر از کسانیکه باید حافظ حقوق علمی اینجانب باشند در این مورد و موارد دیگر استمداد می طلبم) مگر نیست فروید هر چه را راجع به رؤیا ذکر کرده است از بخش رؤیای کتاب دینی شان تلمود برداشته است چه می شود اگر دانشمندان ملمان هم توجهی بقرآن بنمایند با این اختلاف که بنابر قول پرفسور ریچاردن فرای (1) و بسیاری از دانشمندان دیگر که گفته اند کلیه ادیان زبانهای بومی و محلی خود را شایان اینکه کتاب مذهبیشان به آن نوشته شود ندیدند جز قرآن و قرآن تنها کتاب اسمانی دست نخروده ای است که بهمان سان و روش وحی شده در دسترس ماست و تلمود که درست آن تلموذ است (همانند تلمذ و تلمیذ و شاگردی کردن و آموختن در عربی) از آنزمان که یهودیان مقیم ایران شده از بیقیدی و سرگردانی نجات یافته بودند زمان حکومت ساسانیان در بابل کتاب (ماسور) سنت یهود یعنی دانش (تلموذی) را تدوین نموده اند(2) آری فروید معروف از قسمت رؤیای تلموذ الهام گرفته و چه سر و صدائی براه انداخته است که پنج سال اخیر آنرا نسبتا خاموش و بسیاری از

1- کتاب پرفسور ریچاردن فرای تحت عنوان میراث باستانی ایران بوسیله آقای مسعود رجب نیا ترجمه شده صفحه 191.
2- صفحه 153 کتاب تألیف پرفسور هانری ماسه ورنه گرسه که بوسیله آقای جواد محبی ترجمه و بنام تاریخ تمدن ایران نامگزاری شده است.

آنها را باطل اعلام داشته اند که در جد مربوط به رویا خواهیم آورد. حال چه می شود مسلمین هم از قرآن الهام بگیرند مسلمینی که در رشته های مختلف متخصص اند و می توانند کار کنند و بنویسند و من که پزشکم چقدر مطالعه داشته باشم که از خواب و رؤیا بتوانم خوب بیاورم از خدا مدد می طلبم.

اینکه گفتم متخصص اقدام کند همین روزها بود دانشجوئی که در اقتصاد مشغول تحصیل است گفت استادم آقای ... که شخصیت عمی مورد احترامی است بارها در کلاس گفت: اگر اقتصاد اسلام مورد مداقه وتجزیه وتلحیل قرار گرفته بود بخدا قسم تمام مکتب های اقتصادی جهان اقتصاد خود را مخفی می داشتند: گفتم چه چیز اسلام مورد توجه قرار گرفته که اقتصادش باشد مگر بجز فقه که تا حدودی بر آن کار شده از اعتقادات، سیاسیات ووو. چه دارم که مود مداقه و پژوهش قرار گرفته باشد؟ مگر کشف المطالب قرآن ما را فلو گل المانی و کشف اایات را ژول لابوم فرانسوی ننوشت.

من در برابر اینهمه کتاب که اخیرا درباره اقتصاد اسلامی نوشته شده و براستی زحمت کشیده اند بویژه کتاب اقتصادنا (اقتصاد ما) که در رأس قرار دارد باز هم نتوانستم سئوا اولیه واساسی دانشجویان را پاسخ گویم: از ما می پرسند دولت اسلام چند درصد درآمد مسلمانان را مطالبه می کند؟ ما میمانیم مگر آنکه آن استاد دانشگاه دستی از آستین برون آرد و کاری بکند. داد میزنم فریاد فریاد که جوانان ما تشنه آبی بکامشان برسانید. دانشجویان به مطالب علمی اسلامی، معارف دینی عطش دارند

کجاست کیست به کجا پناه ببرند. باید من غیر متخصص دست و پا شکسته بگویم اسلام مالیاتی بنام خراج داشته که 12 قرن است تعطیل شده. خراج یعنی مالیاتی که دولت اسلامی به نسبت درآمد اشخاص می گرفت و در عوض به تساوی سهمیه ای برای مردم مقرر میداشت که آن هم 13 قرن است تعطیل گردیده یعنی بهر نفر از بیت المال فقط بعنوان اینکه مسلمان است ماهیانه یا سالیانه ای مقرری میداد (احتمالاً صد دینار) و همه آنرا می گرفتند جز حضرت علی که قریب پنج سال حکومتشان بعنان سهمیه از قنواتی که خود درحدود مدینه داشتند برداشت می نمودند بعلاوه زکات، خمس، سهم امام، رد مظالم، دیه، و ... و مهمتر از همه توجه به فقرا و ابن السبیل و ... و تعاون رقم بزرگی را تشکیل میدهد که جزو مطالبات اسلام است که از بحث خارج می باشد)

کلمه نیام احتمالاً می رساند که شخص در حال رؤیا درک و حس مخصوصی دارد و اما در برابر کلمه نوم و رؤیا و خواب بایستی بیداری و یقظه و ... را اورده باشند در صورتیکه حضرت فرمودند انتبهوا یعنی بیداری با انتباه، بیداری با دل آگاه، بداری با خطاباتی که بدرون خود می فرستند و بخود می گویند ای کاش در جهان قبل چنین نکرده و چنان کرده بودیم و این که نبی گرامی همه ناس را ذکر فرمودند باز خود معجزه ای است:

داستان عوامانه ای است اما بسیار بجا که مردمانی بسفر رفتند به ریگستانی رسیدند شیخ غافله گفت از این شن ها بردارید که در شهر موطن و مولدتان همه جواهر خواهد شد همه خندیدند

که ریگ و سنگ ریزه وخاک را با جواهر چه کار اما نفراتی چند برای آنکه شیخ بداند اطاعتی بعمل آمده اندکی از آن خاک برداشتند و چون به زادگاه رسیدند همه جواهر شد. کلیه مسافران انگشت تأسف بدندان بسر مبزدند؛ آنها که بر نداشته بودند متأثر که چرا برنداشتند و آنان که برداشته چرا اندک گرفته اند. نبی گرامی هم همه مردم را مورد توجه قرار داده می فرمایند همه وقتی مردند متنبه و بیدار می شوند زیرا آنکه توشه ای برنداشته ناراحت و متأسف که چرا ندارد و آنکه توشه ای را با آن گوشه رسانده ناراحت و متأسف که چرا بیشتر برنداشته است.

هر چه موجود تکامل مخصوصی را از درجات خلقت بهره بیشتر برده باشد تفاوت ظاهری بین خواب و بیداری فاحش تر دارا می باشد و یک انسان چه بسا نتاند بین حالت ظاهر در خواب با وضع ظاهری بیداری وی تفاوتی را مشاهده نماید و این چشم بینای پیشوای الام است که می بیند بهمین قیاس و سنجش گفته شده: مردم در خوابند و چون مدند بدار می شوند. ما با این همه پیشرفت آیا بدون آزمایش و پژوهش چه اختلافی ا بین خواب سرش شب و خواب صحب او آفتاب دانسته و معرفتی که درباره آندو داریم چیست؟ اما چشم مسح به علم (همانگونه که نبی گرامی زمان حلت فرمودند:العلم سلاحی علم سلاح من است) اما چشم مسلح به علم میتواند به اختلافات آشکار بین دو خواب اول شب و اول صبح وقوف کلی حاصل نماید و چشم نبی گرامی در یک حد وسیعتر ببیند که مردم خوابند و چون مردند بیدار می شوند؛ مگ خواب در تاریکی انجام نمی گیرد؟ این چشم پیغمبر است که می بیند بشریت

در چه تاریکیها و ظلماتی که خود تهیه اش دیده بسر می برد تاریکی جنگ، تناریکی فساد، تاریکی حقد، تاریکی حسد، تاریکی استعمار و استثمار، تاریکی فحشا ومنکر، تاریکی سفید پوست و سیاه پوست، تارکی ویتنام و سارائیل، تاریکی هوا پیمادزدی، تاریکی ترور، تاریکی وحشت وهزاران تایکی که می توانم الان یک دوربینی بشما بدهم و بگویم و بگویم و بگویم در آن بنگرید و در حالیکه آنرا بطرف مقتدرترین رؤسای جهان قراول رفته اید از او بپرسید آیا می توانی یک گوشه بدون اظطراب از جهان را در نظر بگیری که حاضر باشی در آن لحظاتی بدون محافظ بسر بری اگر جواب شما منفی است نفی نور است نفی سعادت است نفی کمال است نفی انسانیت است و اثبات ظلمات و با کمال جرأت بگویم نفی مقررات الهی است و چه ظلمتی از آن بالاتر (و الذین کفروا اولیائهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات) آری آر آری نبی گرام بشریت را در نیامی که موضع شبانه و ظلمات دارد می بیند بشریتی که چون مرد ناگهان بیدار می شود و بیداری مربوط به زمانی است که طرف می فهمد شب را چگونه گذرانده و چسان بصح رسانده و هم اکنون در روز متنبه و آگاه بسرنوشت و کار و کسب و سود و زیان خویش است و آدمی همینکه صبح شد می فهمد آیا شب لگد به چراغ زده انداخته و شکسته و سوزانده یا خیر صبح میفهمد آیا پا در ملافه انداخته و دریده و یا خیر صبح میفهمد آیا شب بکدام وجهی غلطیده و بدترین بیچارگان که صبح میفهمند شب را حتی توط کرده اند و آدمی که مرد و چم حقیقت بینش باز و بیدار شد میفهمد آیا چراغ انداخته؟ آیا آتش سوزی کرده؟ ایا دریده و شکسته و بریده و ...

و آیا تغوط هم کرده است؟ و اینکه روزانه ده مرتبه میخوانیم مالک یوم ادین (1)و به خدای روز دین و پاداش توجه مینمائیم نه خدای شب دین و پاداش و نمیگوئیم مالک لیل ادین زیرا مردم در اینجا شبشان است و خوابند و چون مردند آنجا روزشان است و روشنائی و کار هر کس پیدا و عمل و حساب هر کس معلوم در شب که حاب کسی را نمی کشند روز است که سود و زیانها یعنی بهشت و عذابها بررسی و معلوم میگردد.

من یک جلد مستقل میتوانم بنویسم که فقط شرح همین روایت نبی گرامی اسلام صلی اللّه علیه و آله و سلم باشد اما مطالبم را انتخاب کرده معین می نمایم یعنی آنچه بنظرم بهتر است برگزیده ذکر میکنم و آن هم بدون شرح بلکه بدون آنکه افتخار کسبی نمایم و شما را در برابر معطل بگذارم.

الدنیا مزرعه الاخره هم سخن همان بزرگوار است وکسیکه در مزرعه خواب رفت هنگام انتباه و محصولبرداری کارش روزانه و روشن است و کشت شبانه مزرعه روز محصولبرداری دارد.

بسیاری ار رویاهای خواب مکمل و بلکه نتیجه اعما روز است وبهره بردن هر کس از بهشت یا جهنم نیز بدنبال اعمال بلکه احتیاج آنها به آندو می باشد در بیداری توقع و انتظار داریم و در خواب نداریم و کیست آنکه از امامش در دنیا جز برای پیشبرد هدف مادی یا بدست آوردن جاه و مقام توقع و انتظار کرده باشد اما روزیکه مردیم وبیدار شدیم در توقع و انتظاریم : شفاعت شفاعت.

در خواب دنیای بیداری، بیگانه است و در بیداری جهان

1- مضمونی از دعای بعد از نماز ماه رجب

خواب غریب می نماید و ما تا زنده ایم با احکام و مقررات تکوین وتشریع هر جا که اراده مان دخالت می تواند کرد مگر بیگانه نیستیم؟ اما وقتی بیدار شدیم قیامت غریب می نماید.

در بیداری اگر احساس نیاز به گناه کردیم در خواب نیاز به رؤیاهای ادب کننده محسوس می باشد و بهمین قیاس و سنجش احساس نیاز در این جهان احساس احتیاج به جهنم در آن سرا خواهدب ود.

در خواب با عام ثابت و متغیر مراحل انقباض و انبساط مواجهیم و چون بدار شدیم نیاز بوجود جسمانی اشیاء داریم و پدیده ها و عقده ها اطراف ما را احاطه می نماید همانگونه که در این جهان در انقباض و انبساط دائمی وامواج نمایشگر یک زندگی متعادل بسر می بریم اما همینکه مردیم و عالم بیداری رسید نیاز بوجود جسمانی اشیائ داریم و پدیده ها و عقده ها اطراف ما را احاطه می نماید همانگونه که در این جهان در انقباض و انبساط دائمی و امواج نمایشگر یک زندگی متعادل بسر می بریم اما همینکه مردیم و عالم بیداری رسید نیاز بوجود جسمانی آنهائی داریم که به برخی از آنها در سوره الرحمان اشاره شده است.

در خواب خودبینی و جاه طلبی و حل مشکلات است و در بیداری واکنش ها و بطرف سود و بهشت ها یا ضرر و جهنم ها دویدن و بهمین قیاس و سنجش هم از گناهی که در رؤیا مرتکب شده ایم نیاز به آتش پیدا نخواهیم کرد.

در خواب کارهایمان قابل درک و احساس برای دیگران نیست و در بیداری تا حدودی هست اما در آن بیداری بزرگ که یوم تبلی السرائر بوده پرده ها کنار زده می شودو همه چیز آشکار می گردد هست!

در خواب از قید زعماء آزادیم و در بیداری تحت سلطه ایم و در بیداری بزرگ مالک یوم الدین اوست.

خوابیدن اجباری است مرگ هم اجباری است و بیدار شدن از هر دو اجباری تر!

مردم خوابند و همه چیز دنیا آنها را بخاب می برد. از پدیده ها، آهنگها، حرکات و ... و همین خواب سبب بیدار شدنشان میشود همانگونه که مرگ موجب زنده شدنشان میگردد و در هر حال چون اولین نظر را به جهان جدید کردند از خواب گران بیدار می شوند که آی راست گفتند که جهان دیگری هم هست.

خواب امتناع از قبول پاداش و کیفری است که در بیداری پذیرفته است در این جهان هم که در خوابیم باور نداریم کارهایمان رادر پایان سود و بهشت، پاداش است یا زیان و دوزخ، کیفر.

چون حالت بیداری متضمن رفاه و آسایش نیست پناه بخواب می بریم قیامت هم همینطور است که مردم بیدار شدند می گویند ایکاش به خواب (دنیا) برگردیم (رب ارجعونی لعلی اعمل صالحا فیما ترکت المؤمنون)

می گویند بیاد رحم مادر که تاریکی و گرما و رطوبت بود میل داریم یک سوم عمرمان را که در خواب است در جائی چون رحم بگذرانیم حتی زمان خوابیدن بهمان حال در رحم در می ائیم. یعنی در حقیت دو سوم ما را این جهان پذیرفته و یک سوم مربوط به جهان قبل است یعنی بیدار شدن از خواب تولد جدیدی است و من میگویم روز ولادت روز درگذشت، حشر و بعث تولد جدیدی است (والسلام علی یوم ولدت و یوم اموت و یوم ابعث حیا والسلام

علیه یوم ولد و یوم یموت و یوم یبعث حیا) (33 مریم 15 مریم).

محل خواب آدمی با محل مردنش وجه تشابهی دارد آنجا یک سوم عمرش می گذرد یا یک رقم بیشتر یا کمتری ولی جائی را می خاهد به پهنا و درازای قد و بالایش، نردنش هم که یک رقم بزرگ یا کوچکی از بعد این دنیایش است جائی را می خواهد به پهنا و درازای قد وبالایش.

ولتر گوید انسان موجود انتخا کننده ای است دیگری گوید انسان صاحب اراده است و قرآن انسان را موجود روشنگر معرفی می فرماید (خلق الانسان علمه البیان) که در حقیقت هر سه یکی است اما همن انسان عقل و ادراک و احساس (انخاب اراده روشنگری) همه و همه را در خواب از دست داده در گوشه ای مالک آنچه منشاء حیات و حرکت غیر ارادی اوست افتاده و باز صبح با ابزار و آلات انسانیت خود بیدار می شودیعنی با عقل و درک و حس بیدار می شود اما ابزار و آلت انسانیت را در چه راه و هدفی بکار برد خدا همه را موفق بدارد. آری انسان غیر ارادی در خواب که در حقیقت اراده و نصف شئون زندگی را از دست داده صبح روز بعد این نیمه محصول بلکه نیمه خصایص باو برمی گدد همانند روز بیدار شدن بزرگ که هر دو نمه (اراده و غیر اراده) باو باز می گردد.

در پایان باید افزود که ائمه اطهار همانند نبی گرامی مردم را بحالت خواب تشبیه کرده اند که یکی از آنها از حضرت علی است که می فرماید: صفحه اهل الدنیا کرکب یسار یهم نیام: و مردم بر کره زمین سوار را که مرکب را هوای است همانند مرکب سوارانی که در

حرکتند و در خواب برشمرده است.

آنچه تعجب آور است اینکه کسانی هستند خوابند و از خواب برخاسته کارهائی انجام داده و مجددا خوابیده اند در حالیکه هیچ در صبح بخاطر ندارند که بزودی شرح خواهم داد اما نامبردگان سه خصیصه دارند از خود مراقبت کامل می نمایند و هرگز گرد خطر نمیروند ولی خطری که از طرف محیط به آنها متوجه شود نمی بینند مثلاً نمی بینند که ماشینی می اید و سوم آنکه بعلت اینکه تمام نیروی خود را متمرکز برای مراقبت از خود کده اند به پرسشنها درست پاسخ نمی دهند و سخنان صحیح نمی گویند یعنی فقط آنچه دارند صرف حفاظت از خود بدون توجه بموجودیت مخاطرات خارجی می نمایند و در حقیقت مردم و انفسایشان بلند است راه میروند و فقط خود را می پایند و هیچ توجهی به محیط و مخاطراتی که با آلوده کردن جو محیط، انسانهای دیگر، موجدات آفرینش پیش می آید ندارند یعنی در حقیقت خوابند و راه می روند اما همینکه بیدارشان کنند متوجه می شوند خبرهائی هست و عجیب تشبیهی نبی گرامی فرمودند زیرا راه رفتن در خواب و انجام کارهای غیر ارادی مشابه منحر به انسان بوده و هیچ حیوانی در خواب چنان نیست.

اگر آدمی را ک شب از خوابدیدن محروم کنند یا یک گربه را میکوشد در خواب بعد جبرانش کند شش هفت مرتبه خواب می بیند اگر باز محرومش کنند 16-18 بار به خوابدیدن پناه می برد و در شب چهارم رقم به 20 میرسد یعنی کسر خواب راحتی پ ساز 72 ساعت بی خوابی در 60 درصد خواب دیدن بعدی جبران میکند و اگر از میزان مذکور درگذشت کسر خواب جبران پذیر نیست

و حالات عصبی روانی گفته شده پیش آمده حیوان خواهد مرد و در کالبد شکافی وی مشاهده می شود غده های فوق کلیوی جانور زخم است.

اعمال روز ما هم چنانچه بر خلاف فطرت یعنی بصورت آلودگیها و پلیدیها انجام گیرد تا حد با اعمال نیک جبران میشود و اگر از حدی گذشت که توان همانگونه که در روایات داریم شخص خود را به نبی گرامی یا ائمه اطهار برساند جبران پذیری را از دست داده است.

وجه تشابه دیگری نیز در قرآن می بینیم که یکجا خلق الموت و الحیاه (سوره تبارک) گفته و مرگ را مقدم بر حیات آوده زیرا ابتدا مرگ است و در اثر پیدایش آب و اعمال شیمیائی حیات بوجود می اید و جعلنا من الماء کل شی ء حی 30 الانبیاء) و در آیات مربوط به خواب هم ملاحظه نمودید خواب را بر بیداری مقدم داشت اما انجا چه عاملی سبب تبدیل خواب به بیداری می شود همانگونه که آب موجب پیدایش حیات میشد باید خواب را بنابر گفته آقای دکتر غیاث الدین جز اثری همانند همه مسائل و شئون دیگر زندگی مورد تجزیه و تحلیل قرار داد و آنرا یافت (آیا میتوان کلمه یتوفی را که برای بالا بردن حضرت مسیح و همچنین برای خوابیدن بکار رفته در نظر گرفت و گفت اثر کیهانی بر شخص خواب برای بیدار کردن همانند اثر حیات بخش آب است؟)

در روایات و اخبار داریم که از مردن تا روز برانگیخته شدن برای نیکوکاران اندکی است و یکی را که حضرت مسیح زنده فرمود و نیکوکاری بود که مدت مرگ طولانی را اندکی تصور کرده

بود و داستان عزیز نبی در قرآن نیز که متجاوز از صد سال را قریب یکروز احساس نموده بود و برعکس بر بدکاران سخت می گذرد مشابهش در خواب است که باید جبران کننده عقده ها و کمپلکس های روحی وز باشد و یا سخت بگذرد و یا سهل.

بزودی شرح خواهم داد که قران کلمه وفات را برای بدنی که به آسمانها رفته یا در حال خواب عمیق یا در احتضار مرگ است بکار برده که مؤید روایت نبوی مود بحث می باشد.

دیگر اذهان حاضر به شنیدن مطالبی از قرآن گردیده است مطالبی که بارها تکرار کرده ام همینکه می خواهم به آن نزدیک شوم لرزه بر اندامم می افتد و چه بسا اتفاق افتاده که تصمیم بر گذشت گرفته ام که هیچ بطرف آن نروم و ناگفته بگذارم و بگذرم اما در برابر نیت و قصدی که دارم می بینم با آنهمه کلماتی که همه جا بکار برده و می برم کلمات: شاید و احتمالاً، ممکن است، بنر میرسد و ... چه بهتر از خدای مسئلت دارم توفیق دور ماندن از خطا گوئی را عطا فرماید و آنچه را لازم تر میدانم ذکر نمایم در اینصورت توجه شما را جلب می نمایم به:

خواب و خوابیدن از قرآن

دو مرتبه کلمه نعاس یک دفعه سنه و نه آیه مربوط به نوم در قرآن آورده شده است:

«اذ یغشیکم النعاس امنه منه و ینزل علیکم من السماء ماء لیطهرکم و یذهب عنکم رجز الشیطان و لیربط علی قلوبکم و یثبت به الاقدام یاد آورید زمانی که نعاس شما را فرا گرفت برای اینکه از جانب خدا ایمنی یافتید و از آسمان رحمت خود آبی فرستاد که شما را با آن آب پاک گرداند و وسوسه و کید شیطان را از شما دور سازد و دلهای شما را برابطه ایمان با هم متحد گرداند تا در کار دین ثابت قدم و استوار باید 11 الانفال».

«ثم انزل علیکم من بعد الغم امنه یغشی طائفه منکم و طائفه قداهمتهم انفسهم یظنون باللّه غیر الحق ظن الجاهیه یقولون هل لنا من الامر من شی ء قل ان الامر کل للّه یخفون فی انفسهم مالا یبدون لک یقولون لو کان لنا من الامر شی ء ما قتلنا هیهنا قل لو کنتم فی بیوتکم لبرزالذین کتب علیهم القتل الی مضاجعهم و لیبتلی اللّه ما فی دورکم و لیمحص ما فی قلوبکم و اللّه علیم بذا الصدور: پس از آن غم و اندیشه خداوند شما را ایمنی بخشید که خواب ایاش گروهی از شما را فرا گرفت و گروهی که وعده نصرت خدا را از روی جهل و نادانی راست نمی پنداشتند هنوز در غم جان خود بودند از روی انکار می گفتند آیا ممکن است ما را قدرت و فرمانی بدست آید؟ بگو ای پیغمبر تنها خداست که بر عالم هستی فرمانرواست منافقان سست ایمان که از ترس مؤمنان خیالاتباطل خود را با تو اظهار

نمیدارند با خود میگویند اگر کار ما بوحی خدا و آئین حق بود شکست نمیخوردیم و گروهی در اینجا کشته نمیشدیم بگو ا پیغمبر اگر در خانه های خود هم بودید باز آنانکه سرنوشت آنها در قضای الهی کشته شدن است از خانه بقتلگاه بپای خود البته بیرون می آمدند تا خدا آنچه در سینه پنهان دارند بیازماید و هر چه در دل دارند پاک و خاص گرداند و خدا از راز درونها آگاه است 154 آل عمران»

«و هو الذی جعل لکم اللیل لباسا و النوم سباتا و جعل النهار نشورا و هو الذی ارسل الریاح بشرا بین یدی رحمته و انزلنا من السماء ماء طهور النحیی به بلده میتا و نسقیه مما خلقنا انعاماو اناسی کثیرا: و او خداتیسئ که ظلمت شب را برای شما لباس گردانید و خواب را مایه آرامش و ثبات شما قرار داد و روز روشن را برای جنبش و کار مقرر داشت و او خدائیست که بادها را برای بشارت پیشاپیش رحمت خود فرستاد و از آسمان آبی طاهر و مطهر برای شما نازل کردیم تا به آن باران زمین خشک و مرده را زنده سازیم وآنچه آفریدیم چارپایان و آدمیان بسیاری را سیراب گردانیم 47 و 48 الفرقان»

«الم نعجل الارض مهادا و الجبال اوتادا و خلقناکم ازواجا و جعلنا نومکم سباتا و جعلنا اللیل لباسا و جعلنا النهار معاشا و بنینا فوقکم سبعا شدادا و جعلنا سراجا و هاجا و انزلنا من المعصرات. ماء ثجاجا لنخرج به حبا و نباتا و جنات الفافا (آیا زمین را گهواره آسایش خلق نگردانیدیم و کوهها را عماد و نگهبانش نساختیم

و شما را جفت نیافیدیم و خواب را مایه حیات و استراحتتان قرار دادیم و شب را لباس و روز را معاش مقرر داشتیم و بر فراز آنها هفت آسمان محکم بنا کردیم و جچراغی رخشان برافروختیم و از فشار و تراکم ابر ما آب باران فرو ریختیم تا بدان آب دانه و گیاه رویانیدیم و باغهای پر درخت پدید آوردیم 9 10 11 12 النباء».

«افأ من اهل القری ان یأتیهم بأسنا بیاتا و هم نائمون او امن اهل القری ان یأتیهم باسنا ضحی و هم یعبون: آیا اهل شهر و دیار از آن ایمنند که شبانگاه که در خوابند عذاب آنها را فرا گیرد؟ آیا اهل شهر و دیار از آن ایمنند که بروز که سرگرم بازیچه دنیایند عذاب ما آنانرا فرا رسد 97 98 الاعراف».

«فطاف علیها طائف من ربک و هم نائمون: بدین سبب هنوز خواب بودند که از جانب خدا آتش عذابی نازل د 19 القلم»

«قال یا بنی انی اری فی المنام انی اذبحک فانظر ماذا تری: ابراهیم گفت ای فرزند در عالم خواب چنین دیدم که ترا قربانی کنم چه رأی داری؟ 103 الصافات»

«اذ یریکم اللّه فی منامنک قلیلا و لواریکهم کثیرا لغشلتم و لتنازعتم فیالامر و لکن اللّه سلم انه علیم بذا الصدور: یا آر ای رسول انگاه که دشمنانت را در چشم تو اندک نشان دادیم و ارگ سپاه دشمن را بسیار بچشم شما نشان داده بودیم کاملاً هراسان و بددل شده و در امر جدل و مخالفت می کردید لکن خدا بسلامت داشت که او دانا و متصرف در اندیشه های درونی دلهای خلق است 44 انفال»

«و من آیاته ان خلقکم من تاب ثم اذا انتم بشر تنتشرون و من آیاته ان خلق لکم من انفسکم ازواجا؛ لتسکنوا الیها و جعل بینکم موده و رحمه ان فی ذلک لایات لقوم یتفکرون و من آیاته خلق السموات و الارض و اختلاف السنتکم و الوانکم ان فی ذلک لایات للعالمین و من آیاته منامکم باللیلو النهار و ابتعاؤکم من فضله ان فی ذلک لایات لقوم یسمعون و من آیاته یریکم البرق خوفا و طمعا و ینزل من السماء ماء فیحیی به الارض بعد موتها ان فی ذلک لایات لقوم یعلمون و من آیاته ان تقوم السماء و الارض بامره ثم اذا دعاکم دعوه من الارض اذا انتم تخرجون (و یکی از آن قدرت خدا این است شما را از خاک خل کرد سپس که بشر شدید در همه روی زمین منتشر گشتید (و باز یکی از آیات الهی است که برای مشا از جنس خودتان جفتی بیافرید که در بر او آرامش یافته و با هم انس گیرید و میان ما رأفت و مهربانی برقرار فرمود و در این امر نیز برای مردم با فکرت ادله علم وحکمت حق آشمار است.

و یکی از آیات قدرت الهی خقت آسمانها و زمین است و یکی اختلاف زبانها و رنگهای شما آدمیان که در این امور نیز ادله صنع و حکمت حق برای دانشمندان عالم آشکار است و یکی از ایات حق همینکه در شب و روز بخواب رفته و از فضل خدا طلب روزی می کنید در این امر هم ادله قدرتش برای قومیکه سخن حق بشنوند بدیدار است و یکی از آیات اهی بق است که هم شما را از صاعقه عذاب می تساند و هم برحمت باران آسمان که زمین را پس از مرگ زنده میکند امیدوار می گرداند در این امر نیز ادله قدرت ایزد برای اهل خرد آشکار است و یکی از آیات قدرت خدا آنکه آسمان

و زمین را بفرمان خود برپا داشته است سپس که در محشر شما را از خاک برخواند و زنده گرداند همگی سر از قبرها بیرون می آورید 23 الروم تا ...»

«اللّه یتوفی اانفس حین موتها و التی لم تمت فی منامها فیمسک التی قضی علیها الموت و یرسل الاخری الی اجل مسمی ان ی ذلک لایات لقوم یتفکرون: خداست که وقت مرگ ارواح خلق را می گیرد و آنرا که هنوز مرگش فرا نرسیده نیز در حال خواب روحش را قبض می کند سپس آنرا که حکم بمرگش کرده جانش را نگاه میداد و آنرا که نکرده ببدنش می فرستد تا وقت معین مرگ د این کار نیز ادله قدرت الهی برای متفکران پدیدار است. 41 ازمر»

باید دانست سه مرتبه از کلمه بیات نیز در قران ذکری شده است که بقرینه بیاتا او نهارا (50 یونس) بیات فقط انتخاب بیتی بلکه محلی می باشد که شب را در آن بروز میرسانند و هیچگونه ارتباطی با اصل موضوع که خواب و خوابدن باشد نداشته و از کلمه رؤیا و آنچه در قلمرو آن است هفت مرتبه در قران آورده شده که مربوط به روانشناسی و جلد وابسته به رؤیا می باشد.

92 متبه از لیل و 57 دفعه از نهار نامبرده شده است که 7 ایه از آنها اشاره بهسکن و اکن بودن شب می باشد و حتی در دوتای از آن مستقل از کلمه نهار اشاره به مطلب مذکور یعنی ساکن بودن شب است (آیه 96 سوره 6 72/28) و پنج آیه دیگر عبارتند از: 13/6 60/6 86/37 73/28 6/40.

تصور نمیرود جز کلمات لیل سنه نوم نعاس رقود و

آنچه در قلمرو آنهاست (بیات وفات لباس و ...) که همه آورده شد کلمه دیگری مربوط به مطلب مورد بحث در قرآن آورده شده باشد.

هم اکنون وقت آن است که کلمات مورد لزوم جهت بحث را باختصار مورد بررسی قرار دهیم:

لیل در فارسی شب نهار روز گفته شده است.

سنه و (سن) نوم نعاس هر کدام را معانی مختلفی است که در کتاهای مربوطه می توان آنها را یافت اما کسانی چون راغب اصفهانی که کتاب خود را به کلمات قرآنی مخصوص داشته و در حقیقت بهترین معانی یعنی آنچه را بمورد برای درک مطالب آن کتاب عزیز تشخیص داده در کتاب خود (مفردات) آورده اند کلمات سه گانه فوق را چنین متذکرند:

الوسن و السنه الغفله و الغفوه قال لا تأخذه سنه و لا نوم و رجل و سنان و توسنها غشیها نائمه و قیل و سن و اسن اذا غشی علیه من ریح البئر.

نعاس با توجه به دو آیه ای که کلمه مزبور را دارند همان خواب کمی است که پس از تحمل نا امنی و گرفتاری یک محیط امن برای خوابیدن پیدا شود و خواب پیش آید و از اینقرار نعاس همان خواب و خوابیدنی است که پس از خستگی دست میدهد و نوعی نعاس که شرح خناهم داد. سنه را هم ملاحظه فرمودید فقط یک مرتبه از آن کلمه در قرآن دیده میشود و از طرف دیگر هان غفلت و غفوه است که معنای ردیف آن کسی خواهد بود که بخار و بوی چاه او را برده باشد یعنی سنه درحقیقت همان قسمتی از

خواب است که حالتی همانند باغماء رفتگان بوجود آورد.

اما هر چه قرآن حرف دارد بر سر کلمه نوم است. نوم قسمتی از خواب است که برای قرآن اهمیت دارد و اگر یک مرتبه از سنه و دو نوبت از نعاس در آن کتاب کریم یاد شده نه مرتبه کلمه نوم را آورده است.

در نوم یعنی در آن قسمت مخصوص از جواب است که خلیل خدا خواب دید (103 الصافات ... انی اری فی المنام ...) یوسف نبی (3-4-99 سوره یوسف ... انی اری ... لا تقصص رؤیاک ... هذا تأویل رؤیای من قبل ...) خواب دید. هم زندانی حضرت یوسف خواب دید (... انی ارینی اعصر خمرا... 34 یوسف) فرعون خواب دید (و قال الملک انی اری سبع بقرات... 42 یوسف) برا نبی گرامی چنین حالتی بود (اذیریکهم اللّه فی منامک ... 44 الانفال) و بهر صورت رؤیا و رؤیت همه جا به مرحله نوم نسبت داده شده است.

منامکم باللیل و النهار نشانی از اینست که چه در روز چه در شب خواب پیش آید مرحله رؤیا را دارد (23 الروم) و نعاس خوابی است ترکیب شده از سنه (غفلت) (انقباض) و نوم (آگاهی) (انبساط)

مرحله نوم است که پروردگار آنرا به وهه احتضار نیز حواله و خلاصه فرموده و معلوم می شود نزدیک مرگ هم حالتی چون زمان رؤیا پیش می آید و چیزهائی دیده می شود و چه بسیارند کسانی که در حال احتضار باین مطلب اشاره می کنند و نویسنده پیرزنی

که دخترش را می خواند تا ظرف انار و سیب را از دست یکی که مرد تازه در گذشته نیکوکاری بود بگیرد شاهد بوده ام و این مطلب بحد شیوع رسیده و پذیرفته ای می باشد (41 الزمر)

در همین آیه جمه و التی لم تمت فی منامها که پیش آمد مرگ را هم به منام (هر چند محل نوم باشد) حواله می فرماید رؤیا نیز با منام (انی اری فی المنام انی اذبحک) بستگی دارد سبب شد بگویم مرگ نیز در مرحله انبساطی یعنی زمان متعلق به رؤیا روی میدهد چه در روز چه در شب زیرا منالکم یاللیل و النهار داریم (23 الروم).

جالب اینجاست که پروردگار شب را لباس و در کنار آن نوم را سبات معرفی فرموده است و لبس بفتح لام پوشاندن جسمی است که تر آن واجب است برای اینکه کشف آن قبیح است یا برای اینکه به ستر احتیاج دارد و لبس بضم لام بمعنی پوشاندن حق است و پوشاندن امر معنوی است و این معنی گویا استعاره از معنی اول م باشد و ریشه هر دو یکی است.(1)

بدون شک توجه فرمودید که شب لباس است (47 الفرقان 9 النباء) و شب ساتر جسمی که واجب است پوشاندنش و شرح داده شد که چگونه وود خواب برای بدن واجب است و هرگز خواب روز جای خواب شب را نمی تواند بگیرد و با وجود این در کنار صفحه جعل لکم اللیل لباسا و جعلنا اللیل لباسا» دو جمله والنوم سباتا و جعلنا نومکم سباتا آورده شده است با این اختلاف که در آیه اول اشاره به لباس بدن شب مقدم بر سبات نوم می باشد و در آیه

1- تفسیر المیزان جلد 13 فارسی صفحه 29.

بعدی مؤخر در اول می فرماید صفحه و هو الذی جعل لکم اللیل لباسا و انوم سباتا و ... در دوم ... و جعلنا نومکم سباتا و جعلنا اللیل لباسا و ... (یکجا نوم مقدم است و جا دیگر مؤخر)

شاید بتوان گفت هر اراده ای که فرموده (بصور گوناگون: خلق - جعل (ارسل و ...) که در اینجا عل بین موارد فاصله مشخصی گذارده است.

در ایه اول دو مرتبه کلمه جعل و یک نوبت ارسل انزل نحی نقیه و در آیه دیگر پنج مرتبه جعل و یک دفعه خلقنا بنینا انزلنا لنخرج دارد و آنچه مربوط بمطلب مورد بحث است یک جا: جعل لکم اللیل لباسا والنوم سباتا می باشد و در جای دیگر و جعلنا نومکم سباتا و جعلنا اللیل لباسا یعنی بودن شب و سات بودن خواب را جعل اول در بر گرفته در صورتیکه دو جعل بین سبات بودن خواب و لباس بودن شب فاصله گذاشته است که احتمالاً می توان گفت خلقت بلکه جعل هر دو جدا از هم بوده دو مطب سوا از یکدیگر با آنکه از لحاظی هم هر دو در قلمرو یک جعل واقعند یعنی هم خواب به شب تعلق دارد و هم از لحاظی مستقل و جدا است. اینکه نوم در شب باید واقع باشد مؤخر است و استقلالش تقدم دارد و با معنی کردن کلمه سبات شناسائی بهتر حاصل می گردد.

راغب سبت را قطع کردن دانسته می گوید: و جعلنا نومکم سباتا یعنی قطعا للعمل.

ناگفته نماند در سوره کهف آیه 18 مسئله مربوط به اصحاب کهف می فرماید و تحسبهم ایقاظا و هم رقود (تصور می کردند بیدارند در صورتیکه رقود !! بودند)

در جلد دوم سئوای پیش آمد: کجای قرآن است که بر

قبر پیغمبر و امام می توان مرقد و گنبد و بارگاه ساخت و چه ملت و مذهبی این علم را تأیید می کند که پاسخ تأییدیه هر ملت و مذهبی را دادم و از جمله گفتم در چند کلمه پروردگار هم از ساختمانهای مشاهد و عتبات متبر که نام برده و هم از مرقدشان.

قرآن می فرماید (در همان سوره) کسانیکه مسلط بر احوال گذشتگان بودند (دانشمندان تاریخ) پیشنهاد ساختمان (مسجد) بر محل (خوابگاه) اصحاب کهف نمودند (و قال الذین غلبوا علی امرهم لنتخذن علیهم مسجدا): مسجد جای عبادت و فی بیوت اذن اللّه ان ترفع و یذکر فیها اسمه ...)

رقود هم بخواب طولانی نزدیک بموت گفته می شود و چون پیغمبر و امام هم اکنون احیاء عند ربهم یرزقون بود بظاهر مرده اند و حالی دارند همانند زندگانی قبل از مرگ کلی همگانی آفینش که جز وجه پروردگار هر چیز را فرا خواهد گرفت (کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذوالجلال و الاکرام سوره الرحمن) از اینرو با توجه بمفهوم واقعی کلمه رقود برای آنان صلوات اللّه و سلامه علیهم مرقد که محل رقود است مهیا می سازند معنای کلمه وفات نیز با توجه به آیات (و اوفوا الکلیل اذا کلتم 35 الاسراء فاوف لنا الکیل 88 یوسف و اوفوا بعهد اللّه اذا عاهدتم 91 النحل انما یوفی الصابرون اجرهم، 10 الزمر و ...) که 66 مرتبه کلمات در قلمرو آن در قرآن اورده شده بهترین معنایش با تمام رساندن و لبرزی کردن حق طرف است.

جرحتم نیز بمعنای کسب کردن (جرح) است و جوارح باعضائی گفته می شود که وسله کسب کردند و لذا همانگونه که

اعضاء باید کسب کنند (ذخیره انرژی کنند) تا بتوانند جوارح باشند (کسب نمایند کار کنند) جرحتم بالنهار بعد ازیتوفاکم باللیل معنای خاص خود را خواهد داد که شب حق هر کس تا با تمام داده می شود (تا عمل خیر انجام گیرد و حق داده شده تا حق برگزار گردد) اما خدا میداند انرژی داده شده (بلکه چیزی جز انرژی که باید علم آنرا تعیین کند چه است) چگونه صرف می گردد (... یعلم ما جرحتم بالنهار ...) اینجاست که من بمطلبی اشاره می کنم که از قران الهام می گیرم، مطلبی که علم هنوز نتوانسته و نمی تواند بحدود آن وارد گردد: مجموع آنچه بدن در خواب بدست می اورد فزونی کلی بر آنچه از دست میدهد داشته و خواب وفات کوچک (مرگ کوچک) است و وفات یافته نیز بکمال رسیده و از دست نرفته است.

بهر صورت تاکنون معنای کلمات زیر شناخته شد:

لیل = لباس است (47 الفرقان 10 النباء) زمان آرامش و رحمت و سکونت است (67 یونس 72 القصص و ...) (شب لباس و سکن است مرد برای زن و زن هم برای مرد لباس و سکن است 187 البقره 21 الروم . ...) فراموش نفرمائید که بین عملکرد و چگونگی وضع شب و اثری که بر افراد می گذارد از یک لحاظ (لباس و سکن بودن) وجه شبهی با یکدیگر دارند یعنی زنی که همسر اختیار نکرده یا مردی که زن نگرفته همانند کسیکه شب را نخوابیده در وجه شبهی از عدم آرامش بسر می برند.

شب آدمی پر می شود ذخیره میکند در صورتیکه روز زمان

خالی شدن و دشارژ (روز مرحله مصرف است و وهله جراحت و برداشت) 41 الزمر) شب لباس است پوششی لازم پوششی که همانند لباس مانع از تشعشع بیهوده گرمای بدن می شود و حائلی از گرمی چون زره بر اطراف بدن نگهمیدارد و سرما را نمی گذارد نزدیک گردد شب هم نمیگذارد چیزی از بدن مصرف گردد و مزاحمی نزدیک شود.

آیت و نشانی پروردگار این بود که مرا را لباس زن و زن را لباس مرد قرار داد و این دو آیت تکوینی اوست و هر چه را خلق فرموده رحمت و نعمت و خوب است (79 النساء). حال به این مطلب توجه فرمائید: صفحه و من آیاته منامکم باللیل و النهار و ابتغاؤکم من فضله» که نوم در روز و شب است و یکسان از فضل خدا ازخواب روز و شب بدست می آید اما فقط خواب شب لباس است با چنین مقدمه آیا جز این میتوان فهمید که: خواب کردن روز لباس نیست اما نومی در جستجوی فضل خدا هست اما خواب شب هم لباس است هم نوم با خصایص ذکر شده.

لباس مرد زن اوست و لباس زن مرد او یعنی لباسی که بتن داریم اگر ما را در باربر بی اعتدالیهای گرما و سرما حفظ میکند زن و مرد هم یکدیگر را لباس معنایند و هر دو یکدیگر را از بی اعتدالیهای اجتماع (زنا قمار ناراحتی اعصاب و ...) محفوظ میدارند خواب هم لباس تکوین است که آدمی را باعتدال فیزیولوژیکی رسانیده از بهتر فکر کردن بهتر گذاشتن و برداشتن و از همه چیز در حد تحدید اعتدال برخوردار میسازد و چه بسیار کسانی که دیده اند در برابر یک مسئله بغرنج بسردی مغزی مبتلا شده یا گرفتار داغی

مغز شده اند و با یک خواب کوچک ناز و مطلوبی نیروی مقابله و اعتدال را احساس کرده اند ناگفته نماند از فرمایش حضرت سجاد در صحیفه خود معلوم میشود لباس بودن شب هر دو قسمت خواب را فرا می گیرد و حضرت خواب را بدو بخش راحت و نوم تقسیم فرموده است (فخلق لهم اللیل ... لیلبسوا من راحته و منامه)

نتیجه آنکه شب بزبان قرآن زمان با تمام رساندن آنچه بدن لازم دارد زامن در حصار و پوشش محافظتی بودن که آنچه رسیده خارج نشود و آنچه از خارج مزاحم است وارد نگردد زمان ذخیره و زمان آرامش است. خواب شب لباس تکوینی بر مردو زن میپوشاند که خواب روز نمیپواند.

ایها الناس قرآن را مورد نظر علمی قرار دهید ببینید چه ذخائری در شب انجام می گیرد. ذخائر چیست و چگونه در ارام بخشیدن و تسکین بدن اثر میگذارد و اثر محیط بدون خورشید اما پرستاره برای ذخیره و آرامش با توجه به اثر معلوم شده آفتاب و ماه و ستارگان بر موجودات پست تر (گیاهان) که همان ذخیره و آرامش است در مقام سنجش با موجود عالیتر چگونه می باشد درمقام تحقیق و پژوهش برآئید.

ایها الناس نفرمائید هر چه را دیگران کشف کردند مسلمانان آمدند و گفتند ما قبلاً داشتیم قرآن ما داشت اسلام ما داشت هم اکنون در علم این همه طمالب مربوط بخواب هنوز نیست از لباس بودن شب از تسکین دهندگی و رحمت بودن و آرامش بخشیدن و وفات یافتن و ... (جز اندکی در بعضی موارد)

نوم: در قلورم شب یعنی در شکم آن واقعست (و جعلنا اللیل

لباسا) و النوم سباتا) و از لحاظی نوم برتر و مقدم و مستقل از شب (و جعلنا النوم سباتا و جعلنا اللیل لباسا)

نوم روز هرگز جبران کننده عدم وجودنوم در شب نخاهد بود.

نوم زمان رؤیاست (انی اری فی المنام)

نوم زمان قطع عمل است عملی که واقع است و شخص در آن است یعنی نوم آغاز و شروع حالت دیگری و زمان سبات است.

نوم هنگام بدست آوردن دهر و روزگار مخصوصی است یعنی نوم برای خود استقلالی و روزگاری و اهمیتی دارد.

نوم وقتی است که با سنه (و سن) اختلاف دارد: سنه مربوط به آغاز زندگی و مربوط به موجودات حی است و نوم وابسته به آنچه از مخلوقات که خدایشان حالت قیام عطا فرموده است و اگر نوم نداشته باشند قیامشان وجود ندارد و سنه هم نیست وحی مبدل به میت میگردد.

نتیجه آنکه همین خواب کوتاهی (نعاس) که در محلی امن روی میدهد شامل دو قسمت است: سنه و نوم، سنه زمان مشترک بین انسان و هر موجود حی و زنده دیگر و نوم زمان رؤیا و ذخیره و قیام و رحمت و ...

در پایان یادآوری مجدد اینکه نظریه خود را دارم و با الهام از قران پیشنهاد بررسی و پژوهش آنچه در اسلام درباره خواب وارد شده نمودم و انتظار دارم همانگونه که بارها گفته ام حقوق علمی ام محفوظ بماند اما در برابر قرآن با سرمایه بسیار اندک علمی

ناچار بیادآوری مطلب دیگری هستم که بارها تکرار کرده ام که قصد تفسیر به رأی نیست و هرگونه تفسیری از بهترین تفاسیر همیشه تحت الشعاع عظمت قران قرار دارد و برای ابد قرآن بالاتر از تفاسیری است که بر آن نوشته می شودو این مطلب در انحصار قرآن و مخصوص اوست و هر کتاب دیگری با پیشرفت علم بهترش نوشته می شود و خوشبختانه نظریه هائی که من یا دیگران داده و میدهم می ایند و میروند و به قران کاری ندارند اگل غرط از آب درآمدند عظمت قرآن را میرساند و اگ ردرست بودند بر عظمت قرآن می افزایند و در هر صورت همه در قرآن حل و تطهیر می گردند اما چیزی که مسلم و یقین است اینکه تا چند سالی قبل هر ملت و مذهبی بزبان خودش همان کلمه ای را که درباره خواب وضع کرده بود داشت و اضافه بر آن مفهوم کلمه خوابدیدن را اما قرآن در چهارده قرن قبل چه تقسیم بندیها و چه نسبتها و چه خصائصی را درباره خواب که شرح داد و آیا می توان چیزی و فکری دیگر داشت جز اینکه گفت تجزیه و تحیل های قرآنی چهارده قرنی را باجبار پذیرفت که از منبع آگاه و علیم خبیری سرچشمه گرفته و تراوش کرده است؟ بدون شک تصور دیگری نمی توان داشت.

باز هم قرآن

موریس مترلینگ راست گفت که خدای هر کس باندازه مغزش است و من می خاهم اضافه کنم عظمت هر ایه و نشانی خدا هم متناسب با بزرگی مغز کسی است که با همان نشانی سر و کار دارد مغزی که متخصص علوم هسته ایهاست به بزرگی یک الکترون یا پروتن باندازه مغزش واقف است و آنکه کاردان علوم آسمانی و هیئت شناس می باشد عظمت آسمانها و سحاب ها را به تناسب مغزش میداند اما عدول از جهان محسوس و محصور به عالم بی انتهای خارج از ماده و وصول به حقیقت که شناسائی ذات مقدس خالق همه آنهاست باز با مغزها نبت مستقیم دارد و در درجات بسیار بالا با مغز کسی که می فرمود: رب زدنی تحیرا رب زدنی علما. آری هر چه علم زیاد شود درباره عظمت ذات باریتعالی بر حیرت شخص افزوده می شود و بین علم و بی علمی نسبت مستقیمی برقرار است و هر سک در کنار دانائیش نادانیها که همان تحیر است بوجود می آید.

بدین معنی که چاهل نمیداند و هر چه جهلش بیشتر ندانستنش بیشتر است اما عالم هر چه بیشتر بداند تحیرش بیشتر می گردد و کسیکه نمیداند جاهل است اما چون دانست و هر چه بیشتر دانست مجهولاتش هم بیشتر شد بر تحیرش افزوده شده است نه بر جهلش.

برای بیرون کشیدن مطالب علمی چند از این جهت مطلب در جلد روانشناسی بحث خواهد شد:

(1) عظمت هر عنصر و هر گوشه ای از آفرینش تکوینی باندازه عظمت مغز هر کسی است.

(2) عظمت هر کلمه ای از آفرینش تشریعی باندازه عظمت مغز هر کسی است (و کلمه اللّه هی العلیا 40 التوبه)

(3) نه همانند یک آیه خلقت تشریع را کسی می تواند بیاورد (23 البقره)

(4) نه همانند یک ساختمان خلقت تکوین را کسی میتواند بیاورد (73 الحج) و علم نقاشی که از هنرهای دیگر نبتا پیشرفته تر است آیا میتواند نقش یک درخت را با اصل درخت برابری دهد حتز از لحاظ رنگ و قرار گرفتن زوایای دمبرگها نسبت به برگها و ...

(5) عالم بیک مسئله ندانستنیهایش بیشتر از جاهل به آن است اما آن جهل دارد و این تحیر.

کسیکه بخواب بهمان اندازه می نگرد که: خسته شده شب فرا رسیده شامش را خورده باید چشمش را بفراشش اندازد و بخوابد و صبح هم بیدار شود دانائیهایش بهمین ختم می شود و نادانیتهایش هم بهمین قیاس و سنجش بیشتر نیست و اگر خیلی درباره خواب دانشمندانه فکر کند نزد عده ای می گودی هر کار کردم صدای خرخر خودم را بفهممد نشد! و جالبتر سؤال زیر یا سؤالاتی که وجه شبه با آن دارد چرا نوزاد بیشتر خواب می کند؟ چرا آدم در فکر که رفت خواب نمی رود؟ چرا تب سرماخوردگی بیداری می آورد؟ چرا ... و در سطح بسیار بالا چنین سئوالی که چرا خواب می رویم.

نبی گرامی هم در برابر خالق عالم هر چه عرض می کردند رب زدنی علما هم بر علمشان و هم بر تحیرشان افزوده میشد و بهمان نسبت که گفتم خواب عالم عبادت است زیرا نیرو ذخیره می کند و در خواب هم تعلیم میدهد که چگونه باید خوابید و کجا خوابید و ...

و نبی گرامی در یک سطح فوق العاده بالاتر خوابشان هماهنگی مخصوصی با بیداریشان داشته تا انجا که اگر از ما بپرسند کارهای خارق العاده مرضتان با پیامبران شبیه اند و مگر آنها هم میتوانند ادعا کنند؟ پاسخ میدهیم یکی از جوابها اینست که مرتاض در خواب همانند غیر مرتاض بخواب رفته است اما تسلط علمی و هدایتی انبیاء در خواب بهمان نیرو و قدرت در بیداریشان موجودیت دارد.

شگفتی اینجاست که نشنیده و نفهمیده ام کسی برای کسب معرفت جز این ادعا را داشته باشد که خدایا بر دانشم بیفزا یعنی هر کس جز نبی گرامی یکطرف مطلب را طلب می نمودند در صورتیکه ایشان رب زدنی علما گفته و درخواست روز افزونی دانش خود را نموده و در برابر رب زدنی تحیرا نیز از ایشان است.

نعاس خواب

می خواهم بحث را عوض کرده بذکر مطالبی بپردازم که برای مطالعه همگان مطلوب باشد و این چند سطر دیگر عطف به قبل.

از قران کلماتی و لغاتی آوردم و از انها مختصر بررسی در خود بضاعت علمی خود نمودم ولی چون از نعاس مطلبی ذکر کردم وعده دادم باز اشاره بنمایم و اینک می خواهم در این مورد که مربوط به نعاس است سمئله جدیدی را مطرح سازم:

نه این بود که گفتم نعاس خواب است که تقسیم بندی می شود اما همین نعاس و خواب را ملاحظه فرمودید که گاه عمیق است و زمانی سطحی و چرتی می گذرد و شخص بیدار میشود یا بیدارش

می کنند یا جرئت خواب رفتن و فرو رفتن باعماق آنرا ندارد و عجیب است که اسلام این قسمت را نیز ناگفته نگذارده و از نبی گرامی است که چون بنده ای از خوابگاه لذت بخش خود برخاست و نعاس در چشمانش است (سطحی شده) برای خشنودی پروردگارش عزوجل که نماز شب بجای آورد خدای متعال به فرشتگانش مباهات کرده می فرماید مگر این بنده را نیم بیند که از خوابگاهش برخاسته بجانب نمازی روی آورده که کسی او را نمی بیند شاهد باشید که او را مورد غفران قرار دادم (عن النبی ص: اذا قام العبد من لذید مضجعه و النعاس فی عینیه لیرضی ربه عزوجل لصلوه لیله باهی اللّه به ملائکته فقال اما ترون عبدی هذا؟ قد قام من مضجعه الی صلوه لم اخرجها عینیه اشهدوا انی قد غفرت له)

توجه فرمائید که نعاس در برابر رقود است و جای خوابیدن در اولین بعلت اهمیت آن که نوم نامگذاری شده مام می باشد و جای خوابیدن در دومی مرقد.

اصاب کهف را قبول دارید که شهدای راه حقند و پذیرفته اید که از یکطرف پروردگار شهدای راه حق را احیاء عند ربهم یزرقون و زندگان بحساب آورده که از پروردگارشان بهره و روزی داده می شوند و از طرفی در قرآن است ه تحسبهم ایقاظا و هم رقود گمان میبردند اصحاب کهف بیدارند در صورتیکه رقود و در خواب بودند پس رقود و مرقد در انحصار اشخاص شهید و عند ربهم یرزقون میباشد و رقود حالت خوابی است که نوم و در نتیجه قسمت رؤیا را ندارد از اینرو با توجه به اینکه قرآن کلمه وفات را برای بسر بردن در ظلمات شب و مرگ بکار برده و رؤیا و خوابدیدن

را برای هر دو مسجل داشته است (بشرط آنکه در شب خواب رفتن در کار باشد) معلوم می گردد.

شهید زنده روزی خورنده ای است که در خوابی بنام رقود است و در جایگاهی بنام مرقد.

حضرت مسیح که متوفی به آسمانها برده شد (یا عیسی انی متوفیک و رافعک الی 55 آل عمران) و کسانیکه میمیرند (قل یتوفاکم ملک الموت الذی و کل بکم 11 السجده) و آنانکه شب را درک کرده اند (یتوفاکم باللیل و یعلم ماجرحتم بالنهار 6 الانعام) همه در موضع مشترک یا اثر مشابهی بنام وت واقع اند اما د بین وفات یافتگان ممکنست عده ای به رقود برسند اما بقیه نمیرسند لذا نعاس تعمیم دارد و رقود تخصیص ونمیتوان رقود را بجای نعاس گرفت و بنظر میرسد نعاس همان خوابی ست که در گفتار و بحث معمولی به خواب اطلاق میگردد و شاید در تائید آن بتوان گفت از آنجا که نعاس از دو قسمت نوم و سنه تشکیل شده است که در اولی اراده و احساسات و عقل برقرار و در دومی اعمال فیزیولوژی وغیر ارادی وجود دارد پروردگار نیز د برابر دو مرتبه نامی که از نعاس آورده است که آیاتش را نوشتم بلافاصله پس از یکی به پشتوانه و زیربنای اعمال غیر اادی و فیزیولوژی حیات یعنی به نزول بااان و احیاء جهان اشاره میفرماید و بدنبال نعاس آیه دیگر به فتح وفروزی در دین وسرسبز و خرم شدن و احیاء جان میپردازد (آیات 11 الانفال و 154 آل عمران) (ناگفته نماند از حضرت سجاد نیز نقل کردم که خواب را بدو بخش راحت و نوم تقسیم فرموده بود).

از خواب برخاستن

همینکه خواستم بهداشت بدن را شروع کنم متوجه درماندگی خود شدم که چگونه و از کجا بدانم که آیا اسلام درباره چگونه از بستر بلند شدن دستوری داده یا خیر زیرا از بستر ناگهان بلند شدن برای قلب خطرناک است اما چنان آنرا یافتم که بمعجزه ای شباهت داشت و چه یافتنی زیرا در کتابی که لجو دستم بود آنرا دیدم و اگر علم جدید میگوید پس از بیدار شدن اندکی بنشین و سپس بلند شو دیدم اسلام میفرماید اندکی درهان حال با چشم باز بمان و سپس بحالت سجده درآی و آنگاه برخیز و شگفت انگز مدت هر مرحله را که خود جوبه اعجاز علمی دارد با درست قرائد کردن دعاهائی معین نموده و شگفتی اثر خارق العاده آنست که همه را به تفصیل در ابتدای جلد 12 که مرد کتاب میخواست از خواب برخیزد شرح دادم.

در اینجا برای مزید اطلاع اضافه نمایم یک شورای تحقیقاتی پس از مدتها پژوهش اعلام داشت کسانیکه بلافاصله پس از بیدار شدن از بستر خارج میشوند معمولاً از لحاظ روانشناسی اشخاصی غیرمعاشرتی بوده و بعرکس انها که مدتی در ان حال دراز کشیده و سپس با تأمل از بستر دور میگردند ادمهائی دوست داشتنی هستند و شاید یک علتش همانست که در جلد 12 تحت عنوان آمادگی برای بلند شدن و وضع عضلات و اثر عضلات بر اعصاب حیاتی نباتی (نوروژ تاتیف) باشد که با رعایت وضع مذکور آمادگی از بستر بلند شدن

را یافته بر اعصاب تحمیلی وارد نمی آورند و در نتجه دور از عصبانیت و همسر و همزمان با خوش خلقی و نیکرفتاری میباشند ودر جلد ورزش گفتم کسی میتواند آقای دیگران باشد که اول آقای خود باشد و آنکس قهرمان است که قبل از همه بتواند خود را بزمین بزند و اینک باید افزود کسیکه اعصاب متعادلی داد میتواند معاشرتی باشد و دوست یای بلکه نروی دوست نگهداشتنش برجا و بسیار بلند است و یکی از طرق رفع نگرانیها و عصبانیت رعایت همین یک دستور خدائی ات و همه طرق به دوم ختم می شود که الا بذکر اللّه تطمئن القلوب 0آرامش دلها بیاد خداست 28 الرعد) و کسی آرامش دارد که سعادت بدست آوردن آرامش رادارد و کسی سعادتش را دارد که بتواند با نظام حاکم بر جهان هماهنگی داشته باشد نظامی که حکایت از داشتن هدف و عقل و فکر ناظم آن می نماید نظامی که از یکطرف نشان میدهد دسته دسته و سپاه سپاه خورشیدها، آسمانها، کهکشانها با یکدیگر همکاری داشته رو بهدفی پیش می روند. نظامی که نشان میدهد اعضاء یک قسمت با یکدیگر همکاری دارند مثلاً کرات موجود در یک کهکشان و قسمتهای مربوط بیک عضو نیز با کدیگر همکاری مینمایند مثلاً اتمها، ملکولها، سلولها، بافتها، چشمها، گوشها، احشاء و...

نظمی که برای ساختن کیفیت مخصوص، کمیت مخصوص، خاصیت مخصوص، الکتریسته مثبت و منفی به ذرات داده ودر دل هر ذره ای نیروی بسیار عظیمی برقرار ساخته و هر جا و همیشه باندازه معین آنها را بیکدیگر رسانده که به حساب احتمالات اگر ناظمی نبود امکان چنین ترکیبی در این مدت که عمر آفرینش است نبود

نظمی که نه هنرمندی میتواند از خلقت تکوینش مشابهی بیاورد و نه مدعائی از آفرینش تشریعش آیه ای همانند نشان دهند با آنکه الفبای 104 گانه خلقت تکوین و الفبای 28 رقمی سازنده خلقت تکوین معلوم و در دسترس همگانی است.

نوار مغز و مرگ و خواب

هر قسمت از اعضاء تا زنده اند و فعالیت دارد میتوان نواری از آنها گرفت همانگونه که امروز نوار گرفتن از قلب و مغز رایج است منتها برخی را باید با دستگاههای بزرگ و ظریف و دقیق آزمایش و برخی که همانند مغز نوسانات الکتریکی عصبی داند که دائم در تغییر وتحول می باشد هر چند پیچیده تر و بغرنج ترند اما به نوار درآوردنش آسانتر می باشد.

امروز در بعضی جراحی ها بجای متخصص بیهوشی دستگاهی بکار می برند که با ثبت امواج مغزی نشان میدهد شخص خوابیده بطرف بیدار شدن می آید یا بطرف مرگ سوق داده می شود چنانچه رو به بیدار شدن است اتر یا ماده دیگر بیهوشی را بیشتر می نمایند و در غر اینصورت آنرا کاهش می دهند و نام اتر را از این سبب آوردم که موفق شده اند آزمایش بسیار جالبی را بر سگ انجام دهند:

سگی را با اتر بیهوش کردند و امواج مغزی او را بر نواری ثبت نمودند سپس همان امواج را بمغز سگ که درحال بیدار شدن بود تغذیه نمودند سگ بخواب فرو رفت و آزمایش کاملاً موفقیت آمیز بود.

قریب 60 سال است الکتروانسفالوگرافی مغز مرسوم گردیده اما هم اکنون که امواج ثبت شده را بدت کامپیوترها میدهند و ماشین های مذکور منحنی ها ا قسمتهائی کرده و هر بخش را جداگانه مورد مطالعه و تفسیر قرار می دهند توانسته اند به بسیاری از رموز امواج مغزی آشنا شوند.

از جمله آزمایشات جالب بر روی مغز دانشمند معروف انیشتن است که منحنی مغزی وی مشابه مغزهای معمولی بود ولی ناگهان تغییراتی اضطراب آمیز از خود نشان داد و این همان موعی بود که بجائی از محابه روز گذشته خود رسید که باشتباهی دچا گردیده بود و سراسر منحنی نشان داد هر وقت تمرکز وای فکری دانشمند بوسیله اشتباه تغییر محسوسی می یابد اثر کاملاً واضحی بر منحنی های الکتروانسفالوگرافی مشاهده میگردد و در نتجه با آزمایش مذکور و آزمایشات مکرر دیگر معلوم گردید هر گونه مشکی که پیش آید در تشعشعات مغزی انسان تغییرات فوق العاده نشان می دهد.

رسم امواج مغزی آنقدر پیشرفته است که توانسته اند ضمن رسم امواج مغی کسیکه در مرحله چهارم خواب و مشغول خواب دیدن است با بررسی امواج مغزی داوطلبانی که زیاد خواب میدیده و بسایر هم بیادشان بوده تا آن حد پیش ورند که از روی امواج بطرف بگویند در خواب راه میرفته یا حرف میزده یا اکت بوده یا ... اما هنوز نتوانسته اند قدمی فراتر رفته علاوه تر از اینکه فهمیده اید راه میرود بکجا میرفته و آیا چگونه طی طریق مینموده است. حرف میزده اما چه گفته یا شنیده نتوانسته اند

تشخیص دهند و ...

و اینک نتیجه آزمایش جالب دانشمندی:

چنانچه انواع مسرتها و شعف ها را نوار کنند: کسیکه مدتها در انتظار فرزندی بوده ناگهان تولد اولین فرزندش را به او خبردهند و بلافاصله نوار مغزی از وی بگیرند. مستأصل و بینوائی که ناگهان به ثروت رسیده نوار مغزیش دانشجوئی که باور نمیکرده در آن کشور که دانشگاه محدود محصوری دارد و قدرت پذیرش بیش از یک دهم داوطلبان را ندارد و ناگهان قبول شده ات نوار مغزیش مادری که مدتهاست خبر از فرزند گم شده اش نداشته و ناگهان او را نیابد نوارش و انواع و اقسام چنین حالات.

در صورتیکه انواع ناراحتیها و رنجها را نوار کنند: کسیکه ماری او را تعقیب کرده است نواری از مغزش بلافاصله گرفته شود آنکه در جنگ گرفتار بمباردمان شده و فرار کرده نوار مغزیش شخصی که خبر تصادف و درگذشت یگانه فرزندش را شنیده نوار مغزیش بازرگانی که میخواهد بیلان ببندد ناگهان متوجه وضع ورشکستگی آینده نزدیک خود میشود نوار مغزیش صاحب کالائی کهانبارش آتش گرفته و بدون اطلاع میرسد و می بیند نوارش و انواع و اقسام چنین حالات.

انواع و اقسام نواها چه در شدت اضطراب و رنج چه در نهای تمسرت و شعف هر کدام بنحوی مشخصند و یکی ا متخصصین پس از اینکه نوار مغزی کسانی چند را در حالات مختلف گرفت بر بالین محتضری رفت و نواری گرفت و با تکرار آزمیاش مشاهده نمود نوار شخص محتضر آنچنان متغیر و دگرگون میباشد که جز

طرح این سؤال نمیتوان هیچ گفت:

آیا شخص محتضر چه د پیش دارد و چه منظره ای را مشاهده میکند که علائم هرگونه اضطراب و رنج با شدت وحدت هر چه تمامتر در امواج مغزی وی هویدات.

البته توجه فرمودید که قرآن رسیدن لحظات احتضار را همانند مرحله انبساط (نوم) دانسته است از طرفی گفتم کلمه وفات را هم برای رسیدن مرحله موت عنوان کرده و هم برای مرحله شب و حات نزدیک باحتضار بلکه احتضار و آن سمت از شب را که د رؤیاست بوسله نوم مشخص فرموده است در صورتیکه اگر مطلب غیر علمی و عامیانه بود باید کلماتی دیگر (نعاس سنه رقود بیات و ...) را بکار برده باشد پس بنظر قرآن هم شخص باجبار خواب می بیند و هم مرگ که رسید چیزهائی می بیند که دانشمند متخصص قلمداد شده (1) با الکتروانسفالوگرافی هم میگوید نمیدانم شخص محتضر چه می بیند که در حالتی مخلوط از ترس و وحشت و اضطراب و نگرانی که نوعی از آن را نمیتوان در دنیا مشاهده نمود بسر میبرد.

هر چند مرحله مذکو را همه و همه باجبار خواهیم دید اما مرحله اعجازآمیزی را که باید به چشم دل دید توجه به بحث های قرآنی و بعنوان مثال از اینگونه مطالبی است که تازه دارد وارد دستورات علمی می گردد.

من نمیتوانم جز با یک اتفاقی که برای خودم روی داده

1- الاحتضاریات و القبریات مفصل بیان داشته است.

مطلب را برای رساندن پخته نمایم یعنی اینکه میگوم شخص محتضر اوضاع و احوال را آنچنان می بیند که نوار مغزیش هر چند مخلوطی از اضطرابها، تشویشها، نگرانیها، دردها، رنجهاست اما وصف نمیتوان کد و توجیه آنرا فقط میتوانم با چنین سرگذشتی نسبتا رساتر سازم:

تعطیلات فروردین 1351 بود از همکارانم هم قرار مسافرت داشتند مجبور شدم کشیک بدهم و از مراجعین عیادت و تجویز دارو نمایم ششم فروردین شب شد ناگهان از خواب پریدم نگاهم بساعت دیواری افتاد یک و 25 دقیقه را نشان می داد چه حالی داشتم نمیدانمبگویم نه درد داشتم نه رنج نه اضطراب نه ناراحتی اما نه می توانستم بنشینم نه بایستم نه بخوابم آنقدر وضعم نااحت کننده بود که همسرم تصور کرده بود مردنم حتمی ات چند دقیقه ای که نمیدانم چه مقدار بود گذشت ناگهان کاملاً آرام شدم صبح خسته بودم با ناراحتی به درمانگاه آمدم به رئیس داروخانه که از دوستان روشنفکرم است جریان را گفتم و درخواست نمودم مراقب باشند مراجعین منظم بدون سر و صدا واد شوند که فوق العاده خسته ام ساعت قریب 5/8 بود شروع بکار کردم نزدیک یک نه و یک چهارم مرجع روحانیت شهر تلفن زد که اتومبیل یکی از دوستان در حوالی رفسنجا تصادف کرده و سراغ دو نفر را گرفت گفتم کسی از آنها فوت کرده است وی آنچنان عالمانه جناب داد که نه دروغ بود نه فهمیدم نتیجه چه شد بعد یکی از مسافرین مرکب تصادفی رسیده بود در شهر شایع شد حوالی ساعت 7 تصادف شده و یکی فوت کرده است مسافر نجات یافته نیز تصادف را حدود ساعت 4 یادآور شد. برای آوردن جسد در معیت

نفراتی ازدوستان برفسنجان رفتم آنجا د بازجوئی که با دقت تهیه میشد معلوم گردید حرکت از رفسنجان یک و زمان تصادف قریب 1و25 دقیقه بعد ا نیمه شب بوده که من 1 و 25 دقیقه از خواب پریدم و بعد معلوم گردید بهمان مدت که دوست مجاهد و متدینم (احمد فتاحی) در احتضار و جان کندن بوده بنابر مقررات قطعی تلپاتی من هم در جان کندم بوده ام.

اولاً جالب اینجاست که حدود ساعت نه و یک چهارم خبر تصادف به یزد رسید و من جریان جان کندنم را به 6-7 نفر حدود ساعت هشت و یک چهارم گفته بودم و خبر رسیدن تلفات حدود ساعت ده و نیم بود و در صورتیکه قبلاً جریان رابه همکارانم گفته بودم ارشی نداشت و لذا پس از خبردار شدن از آنچه گذشته بود فوق العاده اثر معنوی بر همگان گذاشت (همسرم که پس از شنیدن خبر در رأس ساعت مذکور متحیر مانده بود).

ثانیا آوردن این سرگذشت برایان بودکه بگویم به تمام مقدسات آن وضعی که من داشتم یدرک هم نیست چه یوصف باشد حتی نمیتوانم بگویم چه حالی بودم نه دردی داشتم نه تبی نه رنجی ولی همه چیز و بدترهایش را که سبب اضطراب اطرافیانم شده بود داشتم همچنانکه شخص محتضر نوار مغیش آنچنان نگران کننده است که دانشمندان نوار کننده را مضطرب می سازد اما نمی توان آنرا وصف نمود.

آنچه را باید افزود اینکه کسی که فاصله اش تا مرگ کم شد یعنی مرگ را حتمی تصور نمود مانند مواقع معمولی که تسلیم آن نیست بلکه از آن می گریزد در آن موقع آنقدر تمرکز قوای مخصوصی در وی بوجود

می آید و مرگ را آنچنان استقبال میکند که خواب را:

آقای سامسون روزی گرفتار شیر شد بقیه را از خودش بشنوید پس از آنکه نجاتش دادند:

همینکه صدای غرش شیر را شنیدم از خود بیخود شدم در جایم میخکوب گردیدم چون دیدم حیوان درنده با خشم تمام بسویم می آید و چشمم به چشمش افتاد چنان مجذوب گردیدم که بی اختیار چند قدم بسویش دویدم و همانگونه که پس از سالها انتظار هنگام وصل عاشق خود را به آغوش معشوق می اندازد می خواستم خود را بکام آن حیوان دنده که در نظر من فرشته نجات بود بندازم وقتی چنگال و دندانهای او به بدن من فرو میرفت احساس درد و ناراحت نمی نمودم بکله برعکس مثل این بودکه دستی مهربان مرا نوازش میدهد و رنج و آلام را از تن من بیرون می کشد خلاصه چنان لذتی بمن دست داد که درعمر خود نظیر آنرا ندیده بودم اما افسوس که زودگذر و ناپایدا بود و یکمرتبه احساس سوزش و درد کردم و این موقعی بود که عده ای هیزم شکن برای نجاتم رسیدند و با تبر خود شیر را کشتند. ناگفته نماند آقای سامسون در مرحله غیر تسلیم ورضا کو چاره ای اینچنین شدند که همیشه میشویم و نمونه کوچکش زکام شدن است: در اب سرد میرویم تمام سلولهای بدن ما از اینکه ویروس زکام را بپذیرد لذت می برد و ابتلا پیش می اید اما سپس بعذاب می افتیم.

یک اعجاز علمی دیگر از قرآن

روزنامه ها و مجلات پزشکی چندی در این کشور منتشر میشود که اغلب کاگردانان هر یک را می شناسم خوشبختانه ساقه فامیلی، شخصی، علمی اکثر قریب باتفاق آنان خوب بده و هست و زمینه مذهبی هم نزد آنان زنده و اگاه می باشد چنانچه هر مطلبی در یکی از کشورهای مترقی بعنوان اطلاع جدید علمی راغ داشته باشند و مطلب جدید همان باشد که قرنها قبل آنرا بیان داشته است بویژه اگر مخصوص قرآن کریم، آنچنان استقبال گرمی از آن بعمل آورده می بینم مطلب مذکور در همه و همه اوراق پزشکی منعکس شده است و از جمله مطلب مورد بحث می باشد که همه نامبردگان آنرا در برگهای علمی خود درج نموده ند.

صاحبان جرائد مذکور اگر مسلمان یا غیر مسلمان د یک کشور اسلامی اگر برای یک مرتبه هم بوده شنیده اند که در قرآن است: پروردگار شب را سکن و برای آرامش آفریده است (73 القصص 61 غافر 86 النمل 96 الانعام) و ذهن متوجه نامبردگان باحتمال قوی سبب شده جملگی آزمایش زیر را منتشر سازند:

خوابیدن در روز نمیتواند نخوابیدن در شب را جبران کند

هشت دخت پرستار را که در یکی از بیمارستانهای آلمان فدرال می کردند و برای پست شب استخدام شده بودند پس از پایان سه ماه خدمت شبانه به یک آزمایشگاه منتقل کردند تا در آنجا روزها بخوابند تا خوابشان تحت بررسی و پژوهش قرار گیرد و دانشگاه فنی مونیخ مسئول آزمایشات بوده.

دستگاههای مجهز به الکترودهای متعدد همه چیزشان (امواج مغزی تنس کار قلب و ضربان آن تغییرات درجه حرارت متابولیسم جیانهای الکتریکی اغلب اعضائ) را ثانیه به ثانیه کنترل و ثبت مینمود.

در پایان دویست و پنجاه هزار مطلبعمی مشخص الکتروفیزیولوژیک برای ارزیابی به کامپیوتر سپرده شد.

پس از بررسیها چنین اعلام گردید که خواب شب و خواب روز آنقدر اختاف دارند که هیچگونه نمیتوان ارزشهای اندو را با یکدیگر بسنجش و مقایسه درآورد و خواب روز حتی در اطاق تنهائی وبدون سر و صدا و تاریک که هه چیزش بهداشتی باشد از نظر کیفیت نمیتواند دارای مزایا و خصایص خواب شب بوده باشد.

جالبترین قسمت تحقیق شده برداشت علمی از جریانهای الکتریکی مغز بود که اطلاعات ارزشمندی را بدست داد و معلوم

داشت سیکلهای طبیعی خواب روز در حدود 20 دقیقه کوتاهتر می شوند و موجب کاهش مراحل خواب سبک و خواب دیدن میگردند (همان خواب دیدنی که یک امتیازش کمک به تکامل مغزی نمودن می باشد) و خواب روز همیشه شخص را ناخودآگاه به کمبود استراحت مبتلا می سازد گرچه در روز خواب بسیار عمیقی نیز انجام پذیرفته باشد و تکرار ترک خواب شبانه نوعی خستگی مزمن و مفرط را بوجود می آورد.

آیا میتوان اطاق را تایک کرد بحدی که تاریکی آن بهمان اندازه تاریکی شب باشد و رعایت رقت تاریکی در اول و آخر شب و عمیق بودنش را در ساعت یک بعد از نیمه شب نمود و مشابهش را مصنوعا بوجود آورد و اشخاص شبکار را در آن مح بخواب بدون عارضه دعوت نمود؟ این سئوالی است که برای پاسخ دادنش ازمایشات مکرری انجام گرفته و جواب منفی بوده است زیرا تهیه تمام انچه بهمراه طلوع و غروب خورشید بهره زمین می شود هنوز زمان امکان تهیه اش نرسیده است.

صد نفر داوطلب شدند هیچکدام نمیدانستند برای چه مدت و با چه وضعی در اطاق تاریک انتخاب شده خواهند گذراند فقط این را میدانستند که بمحض از دت دادن قدرت مقاومت از آن اطاق تاریک بلکه از آن زندان نجات خواهند یافت.

در اطاق وسایل آسایش، غذای کافی، آب را باندازه و هر چه مورد تقاضای داوطلبان بود فراهم گردیده و ناظرانی از بیرون بکمک فرستنده های دقیق صدا و حرکات آنها را دقیقا تحت نظر داشتند. داوطلبان نیز در آنزمان که قدرت مقاومت از دست میدادند

حق داشتند تکمه خطر را فشار داده نجات یابند.

داوطلبان از او به خواب پناه می بردند و بتفاوت از 24 ساعت قسمتی یا همه را می خوابیدند ولی عکس العملهای عصبی از تمامشان بروز می کرد ولی همه در اثر کوفتگی و خستگی از پای درآمدن خود را اعلام میداشتند. همه از نداشتن ساعت رنج می بردند وعده ای نبض خود را میشمردند تا بدانند چند ساعت می گذرد ولی تقریبا همه محاسبه خود را گم می کردند. در سر آخر مقاوم تین آنها هم با آنکه سعی کرده بودند به مسائل شخصی وخصوصی زندگی خود را مشغول بدارند غرق در اوهام وتخیلات شده بودند یکی از داوطلبان چهار مرتبه در 24 ساعت اول تکمه را فشار داد اما باز هم اجازه داد آزمایش را ادامه دهند ولی کلیه داوطلبان پس ازچهار شبانه روز مقاومت خود را از دست داده از سلول خارج شده بودند و نتیجه ازمیاش چنین اعلام گردید که اگر موجود درتاریکی مطلب قرار گیرد مغزش از کنترل خارج می گردد و تاریکی که باید آرامش دهنده باشد مختل کننده است.

بهر صورت علت غائی اختلاف خواب شبانه و روزانه مورد بحث و تحقیق می باشد اما بنظر ما که مختصر آشنائی بقرآن داریم اگر به ایاتی که کلمه سکن را دارد و به آیاتی که کلمه سباتا را دارد مراجعه کنیم می بینیم تمام پایداریهای سکونتی و حتی ویژه ای که بکار جسم و جان آدمی آید و آدمی را بحد اعتدال بتواند از مزایای یک خواب ناز طبیعی درست انجام رگفته بهره مند سازد فقط در شب بدست می آید. قرآن اینگونه استدلال می فرماید:

اعجاز علمی دیگر قرآن

اول یک جنبه اعجاز علمی قرآن را یادآور شوم: الان که مشغول خواندن بودید بدو مطلب علمی جدید برخورد نمودید خواب روز و خواب شب هر دو خوابدیدن و رؤیا را دارند با آنکه از هر دو خواب قسمتی در رؤیا میگذذ باز خواب شب بر روی رجحان دارد.

اما مطلب الو را در آیه 23 الزمر که فرمود: منامکم باللیل و النهار و اشاره به مرحله نوم در شب و روز کرده د عین حال شب را مقدم بر روز داشته ملاحظه فرمودید با وجود این قرآن فقط شب را لباس معرفی فرموده و جالب اینجاست که وقتی شب را لباس معرفی میفرماید در کنارش هم نوم را بات میشناسد یعنی نوم شب ثبات دارد که سبات داشته باشدو قبلاً شرح دادم لبس بفتح لام پوشاندن جسمی است که ستر آن واجحب است برای اینکه کشف آن قبیح است برای اینکه به ستر احتیاج دارد او لبس بضم لام بمعنی پوشاندن حق است و پوشاندن امر معنوی و ریشه هر دو یکی است و بدون شک توجه فرمودید که شب لباس است (47 الفرقان 9 النباء) و شب ساتر جسمی که واجب است پوشاندنش و چرا واجب نباشد زیرا خوابدیدن شب از جمله کمپلکس ها و عقده های روز را می پوشاند و چرا زنی که پسر منحصر بفردش فوت کرده پس از چندی میخندد؟ زیرا مرتب در خواب باو دلداری وتسلیت داده می شود.

خلاصه اینکه قرآن هم به رؤیای موجود در خواب چه روز و چه شب اشاره فرموده و هم فقط رؤیای شب را بر روز ترجیح داده

که یک جنبه اعجاز بسیرا بزرگ و جالبی از این بابت را در جلد رؤیا انشاءاللّه بعرض خواهم رساند.

خواب سر شب

مجدد آزمایش هائی که انجام گرفته تا ثابت کند خواب سر شب ارزش بیشتری داشته و بر خواب آخر شب برتری دارد خوابی که ثابت کردم بهتر است در اتال بمبدء خیر، سپری گردد.

آزمایشات ویلیام وی نت و محققین دیگر را آوردم که ثابت کردند نیاز انسان بمرحله چهارم خواب بیشتر است مرحله ای که در نیمه اول شب بیشتر رخ می دهد و تکرارش لازم بنظر نمی رسد.

این مطلب را هم مسلما از یاد نبرده ای که در 1966 هانتر وریگال از طرفی و کابه از طرف دیگر ثابت کردند که در طول خواب منحنی ترشح سوماتورمون صعود می نماد و ده نفر داوطلب انتخاب کردند که شرح دادم و در نتیجه اعلام داشتند در مراحل چهارگانه (شش گانه) خواب تغییری در قند خون و بسیاری هرمونها و عناصر حاصل نمی شود الا آنچه شناخته شده این است که سوماتورمون در آغاز خواب افزایش می یابد و سپس بتدریج کاهش پیدا می کند و عجیب تر آنکه افزایش ترشح سوماتورمون مربوط به ابتدای خواب می باشد و حتی اگر بغیر از عادت سه ساعت زود یا دیر بخواب رود این افزایش مشاهده می گدد نتیجه آنکه خواب سر شب خواب ناز و خواب اعتدالسازی است که امروز علم و دیروزی 15 قرنی اسلام اعلام داشته و اگر الف و لیل را خوانده باشید ملاحظه خواهید نمود نبی گرامی مسلمین را آنچنان برای خوابیدن عادت داده

بودند که تا زمان هارون الرشید عباسی هنوز آنرا ترک نکرده یعنی صبح صادق بیدار میشدند و بدنبال عبادت و سپس کسب و کار میرفتند و قبل از شهر قیلوله را بجای می آوردند که الان خواهم گفت و شبها را نیز پس از عبادت و تغذیه هر چه زودتر به بستر میرفتند.

ناگفته نماند در اسلام خواب اول شب مستجب و تعجیل در خواب اول شب را مستحب نموده اند و نیز ذکر کرده اند که خواب قیلوله قوم لوط طولانی بود و روزها می خوابیدند تا شبها را بتوانند بیدار بمانند.

از حضرت باقر (ع)

خواب قیلوله

کلماتی که در قلمرو ریشه ان کلمه واقعند: هم آب دادن شتر و هم دوشیدن شتر و هم آب خوردن و خوابیدن نیمروز را میرسانند.

سابقه خواب قیلوله و نیمروزی اگر بر حسب اتفاق، داستن سازها از قومی آورده باشند اما قرآن بهمان روشی که قبلاً بیان شد این مطلب را نیز متذکر و به خواب نیمروزی اقوامی قبل از اسلام اشاره می فماید (3 سوره الاعراف تحت کلمه قائلون).

بنظر برخی از مفسرین اصحاب الجنه یومتذ خیر مستقرا و احسن مقیلا (24 الفرقان) اشاره به خواب قلوله اهل بهشت باتکاء کلمه مقیلا کرده است. بهر صورت خواب قیلوله هنوز بعنوان خوابی شناخته می شود که قبل از غذا خوردن ظهر یا بعد از آن بوده باشد اما انچه بشتر بنظر صحیح می رسد شاید بهداشت نیز بر آن صحه بگذارد اینکه:

معده بلکه بدن استراحت کرده صبحانه بهتری را میپذیرد و در جلدهای قبل گفتم دستو صریح اسلام و بهداشت است که باید صبح هر چه زودتر بهترین غذای انتخاب شده را خوردو بهمین نحو خواب قبل از ظهر نیز بدن استراحت کرده و معده آماده برای پذیرش غذا داشته و در صورتیکه پس از غذا بخواب عمیق رویم قبلاً شرح دادم چه زیانهائی داد و چگونه ذرات چربی وارد مجاری لنفاوی می گردد.

برای مزید اطلاع گفته شود از جمله انچه امکان دارد بتوان بیان داشت انکه مقصود ازآن (ناشئه اللیل هی اشد و طئا و اقوم قیلا سوره المزمل) احتمالاً قرار داشتن بهترین قیل و خواب قیلوله باشد در ناشئه اللیل که آنرا هم شاید بتوان به سبات لیل و ان قسمت از شب که هنوز ناشی و جوان و سر شب است منتسب داشت و باز این خود دلیلی بر بهتر بودن خواب سرشب می باشد.

بعلاوه رواتی نیز اریم که همانند قران میرساند خواب قیلوله برای کمک به بیداری و تهجد در شب کمک می کند (مربوط به وعظ و خطابه نبی گرامی در روز آخر ماه شعبان: قد اقبل الیکم شهر اللّه و ...)

ناگفته نماند در اسلام خواب قیلوله مستحب است ولی همانگونه که در جلدهای هشتگانه مربوط به غذا گفتم مستحب است برای خوابیدن قبل از ناهار هم چاشت خوردن و با شکم کاملاً خالی نخوابیدن ولی خواب قیلوله باید کوتاه و اندک باشد و خواب روز قوم لوط دراز بود.

از حضرت باقر است که خواب قیلوله نعمت است و نبی گرامی

به شخصی که شکایت کرد حافظه قوی قبلی را از دست داده فرمودند خواب قیلوله داشته ای و ترک کرده ای عرض کرد اری فرمودند باز خواب قیلوله بکن چنان کرد و حافظه اش برگشت.

خواب شبانه زیر درخت

واقعیتی که دانش آوزان سالهای ابتدائی هم بر ان وقوف کلی دارند اینکه اجزاء خاک خشک در انجام اعمال شیمیائی ناتوانند قطره ای آب بر آن می افتند پدیده هائی آغاز می گردد محصول فعل و انفعالات مذکور اگر در جواب ریه گیاهی باشد آنرا جذب و به تمام نقاط بدن خود از ساقه و گل و میوه می فرستد همانگونه که در تن آدمی رگهای پر از خون جاری است وآنرا مبدل به شیر و شیره جهت حفظ نسل درآورده است د رگهای (آوندها) وجودی گیاه خون نباتی برای صیانت از نسل و بذر بشکل شیره پورده به میوه میرسد و هسته را که خود گیاه جدیدیاست بوجود می آورد. دستگاه تغذیه بلکه بخش گوارشی گیاه باختصار همین بود که گفتم و قسمت تنفسش جالبتر که روزها بمساعدت حیات اکسیژن بخارج می فرستد و بقیه را نگهمیدارد و شبها بکمک تغذیه گاز کربنیک و ... بخارج می فرستد اما زمستان که پر و بال خود می ریزند و دستگاه تنفی شان برای اکسیژن دادن معطل م ماند چه؟ باید دانست نه دهم اکسیژن جو را گیاهان پست دریاها بویژه جلبک ها تأمین می نمایند و بقیه نیز بوسیله یخ بستن آبها که خود در برابر عرضه جهانی، نوع کم شدن تقاضاست کاهش می یابد که در جلد اول شرح آنرا داده ام.

جائیکه درختان ظریف تو در تو و فراوان و شادابند اکسیژن بسیار است و بوی مبوعی بمشام یم رسد که چون شدت یابد و به وزش درایدِ یا نباید آنرا نسیم گویند نسیم بادی یا هوائی بدون گد و غبار و در حداقل آلودگی و پراکسیژن و جان پرور است و قبلاً آوردم که بوسیله حضرت علی به مصرف نسیم در زمان تنفس اشاره شده و در بخش مربوط به جنین شناسی گفتم که حضرت صادق در پاسخ مردی که گفت جنین در رحم آیا نفس کشیدن دارد؟ حضرت فرود (تنسمه تنسیما: جنین از نسیمی که ماد می بلعد از نسیم نصیب می برد) و آیا بجای اکسیژن ممکن بود کلمه ای بهختر و نزدیکتر از این بکار برد؟ !

بحث از خواب و خوابیدن است که آدمی هر چه هوای بهتر و تازه تر و پر اکسیژن تری را که در نسیم خلاصه شود ببلعد بهتر و به فطرتی که بر آن آفریده شده و پاک ترین نمونه اش برای جنین مهیاست نزدیکتر شده و لذا تنفس در هواب مود پسند یعدی در کنار آب و زیر سایه بید از آن خوشتر ندیده ماه و خورشید سعادتی است اما دین مطلب مباین با کسب و کار و کوشش یا امری که استشمام غیر علمی داشته باشد ندارد وتشخیص اینکه چگونه جان روشن میشود برای دین مودر نظر است جائی که باید در تنی سالم باشد آخرتی که باید مزرعه اش دنیا باشد نه سعادتی که کنار جوی و زیر سایه بید فراهم گردد هر چند اگر از روی دانش آنرا بحال خود مفید دانست کار مباهی است که دین آنرا خلاف نمیشمارد و در جمعه و تعطیل حتی تأییدش می کند اما زیر درخت خوابیدن در شب را که اکسیژن محیط در حداقل و 2 بیشتر می باشد و آنچه لازم است ببدن

برسد کمتر میرسد و احتمال زیان پیش بینی می گردد ممنوع داشته و تازیانه ادب خود را بدینوسیله که شبانه زیر درخت خوایدن مکروه است دراز می نماید.

چه بجاست شما را باز بمطلبی که مفصل شرح داده ام و از موضوع خارج نمی شود و جالب است حوالت دهم که قران میفرماید صفحه فمن یرد اللّه ان یهدیه یشرح صدره للاسلام و من یردان یضله یحل صدره ضقا حرجا کانما یصعد فی السماء 125 الانعام»: هر کس را خدا خواست هدایت فرماید صدری منشرح برای پذیرش اسلام باو می دهد و هر کس را اراده فرمود گمراه بماند (بحال خود واگذارد) دل او را از پذیرش اسلام تنگ گرداند همانند کسیکه گوا در آسمان صعود می کند.

بدون شک توجه فرمودید که هر کس صعود کند و از کوه بالا رود در ارتفاعات بعلت کمی فشار هوا و کسر اکسیژن صدرش ضیق و تنگی پیدا مینماید که قرآن آنرا 15 قرن قبل متذکر است.

دخالت بینی در خواب

برخی از متخصصین بیماریهای گوش و حلق و بینی عقیده دارند: جابجا شدن در خواب و از وضعی بوضع دیگر درآمدن با بینی ارتباط دارد. روز هم تنفس چنین است: از آنجا که با وجود یکی بودن مجرای اولیه ریوی بینی راست هوا به ریه راست می فرستد و بینی چپ به ریه چپ در سراسر روز مرتب یکی کار می کند و دیگری

یعنی ریه در استراحت نسبی می ماند و کلید اتراحت بلکه اجازه اش در دست بینی هاست و شب که صورت بر بالش است طرف فرورفته در بالش بینی استراحت کننده ای دارد و همینکه خواست از طرف دیگر پست کار را تحویل گیرد سر شروع بگردیدن مینماید و به پیروی از سر همه بدن می چرخد.

عده دیگر دانشمندان که اکثریت قاطع و قریب باتفاق دارند علت گردیدن و جابجا شدن در خواب را چنین بیان یمدارند: بدن در حال خواب بانجام وظیفه خود کاملاً آگاه است. فرض کنید بر آرنج شما کورکی شده باشد در کوچه راه میروید و با دوستان مشغول حرف زدنید اما همینکه کسی بشما نزدیک شد آرنج را جلو سینه می آورید تا صدمه نبیند. در خاب نیز شگفت است که دست دیگر مراقب است که فراش و پتو به آن نخرد و زمان جابجا شدن جالبتر است که دست حائل کورک قرار می گرد و بدون آنکه شخص بیدار شود از آن محافظت می نماید.

شخص خواب با وزن متوسط 70 کیلو بر یک قسمت از بدن فشار وارد آورده گردش خون شعریه های همان قسمت را مختل می سازد در نتیجه اکسیژن در آنها مصرف شده گاز کربنیک زیاد می گردد و این برای رفع مسمومیت از بدن است که میغلطد و قسمت تحت فشار پست را به قسمت دیگر میدهد و بهمین نحو تا پایان خواب هر وجهی از بدن که به مسمومیت نزدیک شد وجوه دیگر او را نجات می دهند.

نباید مطالب جلدهای قبل را که مربوط به بهداشت بینی

بود از یاد برد که از جمله آورده بودم مخاطهای بینی عهده دار نظم آهنگ حرکات تنفسی می باشند.

از خواب بیدار کردن

بارها گفته ام مقررات اجماعی کشورها هنوز همان قوانین زمان حمورای است کهبیل و کلنگشان بمدل به تراکتور و آکتور گردیده است و الا اصالت هر دو را زیربنائی یکسان می باشد و از قلمرو عدالت اجتماعی خارج نگردیده و نبوده و نیست و دیر هم نشده است زیرا از زمان خلقت تشریع تاکنون فقط نزدیک به 8-9 هزار سال گذشته و از ظهور عصر اسلام تاکنون زمان کوتاه چهارده قرنی سپری گردیده است.

ادیان آسمانی بعدالت اجتماعی تنها قیام ندارند بلکه عدالت اعتقادی و عدالت انفرادی (فردی) نیز جزو برنامه آنهاست و بشریت هم بتدریج که عالمتر می گردد بقبولی آندو تن در خواهد داد و در آینده آندو را خواهد پذیرفت و طلیعه آنها میباید که آشکار شود.

مقررات فعلی جهان این است که اگر ستمی واقع شد و شکایتی نبود تعقیبی و مجازاتی هم نباشد اما ادیان آسمانی چنین نیستند؛ اگر بعنف از دختر نابالغ روستائی فقیری از له بکارت شد و شکایتی نشد در مقررات بشر مترقی آب از آب تکان نمیخورد اما شمشیر ادب ادیان دراز می شود درباره خواب که فقط شصت سال است وابستگی آنرا به مغز دانسته اند و از زمانی که برادران سیامی را دیدند و سگهای متقاطع را مورد آزمایش قرار دادند که شرح آنا داده ام این مطلب بهتر شناخته گردید و با آنکه باثبات رساندند کسی را که حتی برای

اولین مرتبه در حا خوابدیدن و انبساط است بیدار کندن روز را بسختی و عصبانیت می گذراند و اگر نوبت بعد باز مانع خوابدیدنش شدند سرگیجه می گرد و با ادامه این مسئله مرگش فرا میرسد.

هنوز بشریت برای این امر مربوط به بیدار کردن از خواب در خواب است و یادش هم نیست که باید برای این مسئله مهم که همانا بیدار کردن مردم از خواب است و عوارض مهمی را بوجود می آود اصلاً حرفی هم بزند اما از آنجا که الام هیچنقطه ای را فراموش نکرده و نکته ای را بجای نگذاشته الا آنکه دستوری داده و اگر یادتان باشد درباره مردی که گیسوان زنش را در خواب قیچی کرده بود و بازپرس از دادستان کل تهران و ا بالاترها حکمش را خواسته بود و موردی د قانون نداشت قبلاً بحث کردم که چگونه بیکدیگر رساندند که فقط اسلام به این ریزه کاریها توجه نموده است و این هم ورد دیگری که اگر در سراسر جهان فردی پیدا شود و باشتباه بگوید قونین جهانهای مترقی روز کامل عیارند و نقطه ابهامی برایشان نیست همین از خواب بیدار کردن را عنوان کرده می گوئیم مگر بیدار کردن کسی از خواب صدمه جسمی و روحی را به شخص بیدار شده وارد نمی سازد واگر میسازد در صورتیکه شکایتی به دادگاه از این بابت داده شود آیا حکمش چیست و مقررات چگونه است؟ در اینجاست که باز باید گفت پاسخ این مسئله را هم اسلام داده است که:

بیدار کردن شخص در خواب جز برای امر واجب حرام میباشد و بهیچوجه اجازه بیدار کردن کسی را نداده است.

شخص درخواب است می بیند الان مورد حمله قرار می گرد و باو صدمه میرسد می توانید بعنوان دفع ضرر بیدارش کنید یا خوابیده آنقدر بآفتاب زدن نزدیک شده که زمان فقط برای وضوگرفتن و دو رکعت نماز خواندن باقیسمت میتوان برای انجام وظیفه (امر واجب) او را صدا زد و بیدار نمود.

مطلب جالبی که اسلام متذکر است اینکه اجازه نمیدهد کسی را در خواب (مطلق خواب) چه در قسمت انبساط و نوم و چه در بخش سنه و انقباض بیدار کرد در ورتیکه علم را هم عقیده بر همین است و ملاحظه نمودید دانشمندی که گربه را بر مکان محصور در آب که سراشیب بود بخواب میکرد و چون گربه به قسمت انبساط و رأیا میرسید به آب افتاده بیدار میشود و هم اکنون حیوان رااز قسمت عمیق و انقباض خواب محروم ساخته عواقب آنرا متذکرند و اسلام 15 قرن قبل به آنها توجه داشته که اازه بیدار کردن شخص خواب را نداده است.

ایا جای هیچ ذره اشکال و بلکه ناچیز شکی برای شما در باره آسمانی بودن دستورات اسلام مانده ات، اگر مانده است اسلام را نفهمیده اید و چیزهائی رانشناخته اید:

امروز باثبات رسیده اگر شخصی را در خواب اعم از آنکه در قسمت انبساط و خوابدیدن باشد یا قسمت انقباض نباید بیدار کنند و اگر مراعات نکرده بیدا کنند به اعصاب خوابیده زیان وارد می گردد و اسلام هم همین را میگوید که نباید کسی را در هر قسمت خواب بیدار کرد اما باثبات رسیده و قطعی و مسلم گردیده که اگر شخص ساعتش را میزان کند که مثلاً سه بعد از نیمه شب زنگ زند و بیدارش کند

یا مثلاً به مادرش بگوید مادرجان اگر بیدار بودی مرا ساعت 3 بیدار کن یعنی اگر اراده و تصمیم در کار بود و ساعت یا مادر صدایش کرد چون ساعت درونی بدن (که شرح خواهم داد) آماده بیدار شدن ساعت 3 می باشد بیدار کردن طرف صدمه ای به اعصاب و روان شخص وارد نمیسازد و اسلام هم اجازه داده است بااجازه و تصمیم قبلی کسی را از خواب بیدا کرد و مگر 14-15 قرن قبل چه خبر بوده که ریزه کایهای علم آن هم مربوط به خواب که یک امر بسیار ساده حیات تلقی می شده تا این حد حلاجی و تجزیه و تحلیل شده است؟ جز آسمانی بودن آن.

خواب در آسمانها

در قرآن آیه ای است (اذ قال اللّه یا عیسی انی متوفیک و رافعک الی ... 54 آل عمران) که کلمه وفات را به حضرت مسیح نسبت داده میفرماید هنگامی که خدا فرمود ای عیسی من ترا متوفی ساختم و بسوی خودم بلند نمودم و ...

نکند آیه آورده شده بر سخن نصارا صحه میگذارد که میگویند حضرت مسیح را مصلوب و متوفی ساختند و سپس بخاک سپردند واز آنجا برخاست و بسوی پدر به اسمانها رفت زیرا سخن نصارا هم اینست که پس از وفاتش به آسمانها رفت؟

قرآن ایات دیگری هم مربوط به مطلب مورد بحث دارد: یکی که بروشنی میفرماید نه حضرت مسیح را کشتند و نه به دار زدند بلکه وجه شبهی از آنحضرت را دیگری یافت و بجای ایشان مصلوب گردید (و ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شبه لهم 157 النساء)

موضوع شبیه شدن دیگری به حضرت مسیح بهمان طرزی که در مخیله عوام است مورد بحث می باشد که در قسمت روانشناسی آورده خواهد شد.

آیه دیگری همدر قرآن هست که میرساند کلمه وفات منحصرا برای نشان دادن رحل از این سرابسرای دیگر نوده و در انحصار مردن نمیباشد بلکه برای کسیکه درک و احساسش را از دست داده و برخی از اعمال فیزیولوژیکی بدنش کاهش یافته و بعضی فزونی گرفته و عده ای تفاوتی نیافته ینی برای کسیکه از بیداری به خواب رحل اقامت می افکند وشب لباس خود را بر او می پوشاند همان رحل زمان خواب بزرگ (مرگ) کلمه وفات را قرآن ذکر فرمده است (و هو الذی یتوفاکم باللیل و یعلم ما جرحتم بالنهار 60 الانعام)

از طرف دیگر قران برای شهدای راه حق ابدیت قائل بوده و آنان را احیاء و زندگان بحساب آورده زنده ای که حتی از پروردگارشان روزی داده میشوند (و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل اللّه اواتا بل احیاء عند رفهم یرزقون 169 آل عمران) و زمانیکه همه چیز فانی و هلاک یمشود باز هم شهدا و ... را وجه پروردگار و باقی میدانند (کل شی ء هالک الا وجهه 88 القصص و یبقی وجه ربک ذی الجلال والاکرام سوره الرحمن).

با ذر کاین روایت که امام فرمود کسی از مانیست جز آنکه شهید یا مسموم میشود و از دنیا میرود و با توجه به اینکه پیروان آنان نیز رعایت نموده روز رحلتشان را وفات مینامند و در قمت مربوط به بحث از خواب به معنای کلمه وفات وقوفی در این باره حاصل گردید که معنای لبریز شدن به کمال و تمام گردیدن و ... دارد

دیگر میتوانیم بگوئیم با در دست داشتن مطالب زیر:

(1) حضرت مسیح وفات یافت به آسمانها رفت.

(2) همگان در شب وفات می یابند

(3) زمان تعطیل کلی فعل و انفعالات بدن هنگام وفات است.

(4) شهدا وفات دارند اما ممات ندارند و احیا و عند ربهم یرزقوننند.

(5) همه از خدا و انا للّه آمدیم و منها خلقناکم و از راه خاک بسوی او برمیگردیم اما حضرت مسیح نیمی از نطفه حضرت مریم داشت و بر همین منوال بر کره خاکی زیست و بیه را از طریق خاکی نیامده بود و از همین راه بسوی خدات برگردد لذا بجای الیه راجعون رافعک الی و بسوی خود بالایش برد.

نتیجه آنکه تمام کسانی که بطرف خدا میروند چه مستقیم چه غیر مستقیم وفات می یابند از آنکه محیط خاک را با فلاک میبرد یا آنکه محیط خاک را به دل خاک. بهر طریقی که تعویض کلی روی میده و حرکت مطلق موجود بسوی کمال به نقطه سکون و آرامش میرسد همه و همه در سرحد تعویض وفات می یابند یعنی نقطه وفات همان لحظه ای است که کمال ادامه دارد اما مرکب خود را عوض می نماید.

همه موجودات بدون تعلیم درس زندگی و بچه داری از

آفرینش آموخته اند اما انسان دارای دو نیروی خارق العاده و علاوه تری است که اید سعی کند نیروها را از حالت قوه به فعل برساند نیروی کسب علم و نیروی بر فطرت پرستش که اگر کاملاً هر دو متوقف بماند کل شخصیت در مرحله حیوانیت متوقف مانده است و اگر هر دو رو به افایش نهد کل شخصیت رو به کمال دین و دانش و ملکوتی نهاده و چون مرکب نیروهای دوگانه رسوده شد و نتوانست متحمل بار گران نیروهای متوقف مانده یا بکمال رسیده باشد نیروهای دوگانه و نیروهای نگهدارنده حیات حیوانی همه و همه از مرکب بدن جدا شده همانگونه که در خواب نوعی کما اجباری وابسته به جسم انجام میگرفت کمال اجباری بدو نجسم در یک جهت انتخاب شده (بهشت یا جهنم) انجام میگیرد اما همانگونه که در این دنیا هم موانعی بر سر راه آلودگیها و پلیدیها وجدو دارد چون توبه، سرزنش، مخالفت مقررات آفرینش یا گناه و می توانند اثر ناه را برطرف سازند، کمال بسوی عذاب هم اگر بحدی نباشد که بتوان خود را به یکی از اولیاء اللّه رساند جهت کما بسوی نعمت ها و فردوس عوض خواهد شد.

نمیدانم ایا توانائی اینکه مقصود خود را بیان نمایم داشتم یا نداشتم؟ اگر نداشتم ساده تر آنکه درجواب نصارا باید گفت هان قرآنی که کلمه وفات را برای حضرت مسیح آورده برای کسانیکه شب را درک می کندن ذکر می فرماید یعنی می توانیم بگوئیم حضرت مسیح همانند کسانیکه وضع مخصوصی رادر شب دارند داشته و به آسمانها برده شده اند بلکه اعمال فیزیولژیکی بدنشان مانند آنچه در شب برای انسانها روی می دهد حضرت را نیز متأثر ساخته و بدون آنکه مرگ و میری دکار باشد با همان تغییرات خواب مانند به آسمانها

برده شدند بعلاوه مردن دیگران نیز اگر در طول راهی که بسوی حق کشیده شده انجام گرفته همان وضع وفات یافتگان را دارد که عند ربهم یرزقوننند و در صورتیکه در عرض راه و معارض با حق و حقیقت باشد وضع دیگری است که در بهداشت روانی قسمت معاد باید به بحث آن بپردازم.

برای مزیداطلاع بیاورم که موضوع مصلوب شدن حضرت مسیح را مدتها پس از آنحضرت وضع کردند و چگونگی آنرا در جلدهای قبل شرح دادم.

یک اعجاز علمی دیگر قرآن

به کلمه ای که در مورد بحث موقعیت قرآنی یافته و وجهی از مرگ با ذکر آن نشان داده شده و نیز زمان اشاره به خواب رفتن همان کلمه را آورده است توجه فرمائید.

سابق بر این فکر می کردند مغز فقط برای حل مسائل بوجود آمده است ولی مطالعات دانشمندان علم تشریح و فیزیولوژی معلوم ساخت که مغز تنها برای حل مسائل آفریده نشده لکه بوسیله اعصاب بسیار ریزی با گوش، چشم و سایر اندامهای بدن مربوط است.

فرانس ژوزف گال در 5218 ثابت کرد کوچکترین اعمال حیاتی و فعالیت های زیستی بدن بوسیله نواحی کوچکی ازمغز انجام می گیرد ولی امروز میدانند کدام قسمت مغز مرکز کنترل کننده کدام عضو می باشد واز مله دانسته اند در هر زمان و حتی درخواب هر ثانیه بیش از پنجاه میلیارد پیام عصبی بین قسمتهای جلو و عقب مغز و اعضاء و اندامهای در حال مخابره و اطلاع و دستور گرفتن و

دادن است و همین پیامها سبب می شود درجه حرارت بدن در خواب ثابت بماند، قلب بزدن، ریه ها به تنفس خون ادامه دهند و مهمتر آنکه همین پیامها به لزوم خواب و اینکه بدن باید مدتی در استراحت و خواب بماند توجه داشته اعمالی را که ناچار باید آدمی بیدار شده انجام دهد یا کاهش داده یا متوقف می سازند مانند ادرار کردن، مدفوع نمودن که در شخص سالم عمل مربوط به آنها کاهش کلی می یابد و در جای خود اثر خواب و تاریکی را بر برخی اعضاء در خواب و بیداری خواهم آورد.

آنچه را اخیراکشف نموه اند اینکه بسیاری ازحیوانات هینکه خواب رفتند خواب می بینند و خوابدیدن در ماهی ها، گربه ها، و. ... نیز مورد مطالعه قرار گرفته است و این مطلب را قدما نیز دانسته و مثالهائی چون گربه خواب پیه می بیند یا شتر در خواب بیند پنبه دانه از قدیم باقیست اما بنابر آنچه بتازگی معلوم گردیده که خوابدیدن موجب رشد و تکامل مغزی می گردد و همه و همه از مؤمن و کافر و معتقد و ملحد خواب می بینند و از تکامل تکوینی مغزی برخوردارند.

حال به کلمه وفات فرمائید که قرآن حضرت عیسی زمانی که محیط زمینی را ترک نمود بکار برده و جهت کسانیکه میمیرند و محیط عوض می نمایند نیز بکار می برد وجهت آنکه بخواب رفت نیز عملی تحت عنوان همین برایش قائل است!

اینک باید پرسید وفات (به آسمانها رفتن خواب رفتن مردن) چه وضع بخصوصی را ایجاد مینماید که در قسمتی دیگر از

آفرینش یعنی در اسمانها زنده بودن بدن همان حالت را دارد که نزدیک مردن و در خواب رفتن.

کم خوابی

بی خوابی داریم و کم خوابی، بی خوابی بیشتر جنبه مرضی و ناراحتی دارد و در مواردیکه مرکز وقفه دهنده مشغو و آلوده باشد و حار به پذیرفتن نباشد بی خوابی پیش می آید اما کم خوابی اغلب به اشخاص فعال نسبت داده می شود وامروز هر کس از شش ساعت کمتر بخوابد کم خواب گویند.

دکتر ارنست هارتمن (رئیس لابراتوار خواب و رؤیا از دانشگاه تا جنس امریکا) می گوید کم خوابها (کمتر از شش ساعت خواب کنندگان) افرادی پر انرژی و اهل عمل و فعالند و آنان که بیش از نه ساعت خواب دارند افرادی کند و افسرده اند.

دکتر مذکور می افزاید: بعقیده من اشخاص پرخواب و کم خواب اختلاف زیادی دارند پرخوابها افرادی هستند درون گرا و منفی و اغلب از افسردگیهای مزمن رنج می برند و کم خوابها پرکفایت بوده اغلب بهدفهای خود نائل می گردند و ضمن بررسی بر روی چهارصد نفر معلوم شد که پرخواب و کم خواب حدود 75 دقیقه در خواب عمیق و حالت انقباضند ولی پرخوابها دو برابر کم خوابها در رؤیا بسر می بردند و این مطلب رساننده اهمیت خواب عمیق نیز علاوه بر رؤیا می باشد.

همانند یک بازرس متخصصی که وارد اداره می شود و کارکنان شروع می کنند به مرتب کردن آنچه درجای خود نیست منتقل کردن و در موضع خود گذاشتن و نظافت کردن و ... خواب هم زمان متشخصی است که با آمدنش دسته بندی منظم پرونده کارهای انجام گرفته موجود در بایگانی مغز صورت می گیرد و نیروی تازه ای برایتجزیه و تحلیل و گره گشائی و راه یابی آینده را به آدم می بخشاید و نیروئی که شرح دادم قران آنرا در یک کلمه سبات خلاصه کرده است و این مئله مجربی است که همه به آن واقفند هرگاه با مسئله ای بغرنج روبرو شده اند با یک خواب طبیعی و ناز آمادگی مقابله با مسئله را احساس کرده اند.

با معذرتخواهی باید بگویم الان عنوان بی خوابی با باز کرده و راجع به آن بحث خواهم کرد و هر چه راجع به پیکار با بی خوابی است در آنجا ذکر خواهم نمود و معذرخواهی من از آن جهت است که هر چه مطلب علمی بود به ترتیب بدون آنکه نظمی به آنها بدهم و دسته بندی کنم آوردم مثلاً می بینید جهت درمان طبی بی خوابی ناگهان در برگ سوم و بعد در برگ ششم به آن اشاره شده است و این جریان درست عکس برخوردی است که با قسمت خواب در قرآن داشتید زیرا در خواب آنچه مربوط به آن کتاب کریم بود سعی وافر نمودم مرتب و منظم بیاورم و آنچه بنظم نیامده از عدم اطلاع کافی است.

بی خوابی

همینکه قسمت مربوط به صفحه مقدار خواب» را خواندید خواهید دانست احتیاج بخواب برای اشخاص مختلف متغیر است یکی هفت ساعت خواب برایش بی خوابی است و دیگری 5 ساعت و آخری 3 ساعت.

بی خوابی هم مانند بسیاری اعمال دیگر از ره آوردها و سوغاتهای تجدد و دنیای فعلی است بهمین دلیل که امار نشان داده و اینکه از هر چهار نفر درکشورهای متجدد یکنفرشان از طرز خواب رفتن خود ناراضی است ودلیل دیگر ازدیاد روزافزون قرصهای خواب آور.

بی خوابی ممکنست علل مختلف داشته باشد:

یکی از شئون زندگی که اهمیت بسیار زیاد دارد و به آن کمتر اعتنا و توجه می شود عادت است و بهم خوردن عادت بهر نحوی باشد چه آنکه عادت مکانی باشد یا زمانی یا روانی و ... سبب بی خوابی می گردد:

کسیکه عادت داشته همیشه درمکان معینی بخوابد ممکنست در محل جدید بخواب نرود.

آنکه عادت داشته همیشه سر شب بخوابد بعلت گرفتاری زیاد تأخیر افتد امکان دارد بخواب نرود. زنی که عادت داشته قبل از خواب مورد بی اعتنائی قرار گیرد خواب از چشمش فرار می کند.

اینکه طلبکار رسیده و وجه نبوده و بی خوابی میرسد، اینکه در امتحانات تجدیدی شده و بخواب نمی رویم، اینکه پلیس احضار میکند و اینکه ... همه و همه عادت بهم زدن است زیرا همیشه عادت بوده بدهی خود را بپردازیم، عادت داشتیم تجدید نشویم، بر عادت امنیت زندگی رکده ایم پلیس آنرا به تشویش انداخت و همه بر هم خوردن عادت است که موبج واراحتی و بی خوابی میگردد حتی پرخوری و افراط در نوشیدن الکل، سیگار، قهوه نیز بی خوابی می آورد که نوعی پیکار با اعتیاد می باشد.

بطور کلی مرکز وقفه دهنده انعاسات را برای شما شرح دادم کسانیکه قائل بمرکزیت آن می باشند بی خوابی را هم میگویند بعلت اینست که مرکز وقفه که خواب بوجود می آورد آلودگی و مشغولیتی دیگر پیدا کرده است و اجازه پذیرش دیگری نمی دهد.

بی خوابی در اثر ترس، بی خوابی با کمبود ویتامین ها (ویتامین B و ...) یا کلسیم نیز دیده می شود خستگی زیاده از حد نیز بی خوابی می آورد قرص کامل ماه دیدن نیز نزد برخی بی خوابی می دهد.

برای پیکار با بی خوابی باید جسم و جان را از هر لحاظ آماده پذیرش خواب نمائیم. جسم را با رعایت اصول بهداشت مربوط به خواب که شرح داده ام و جان را با تلقین که روش مهم آن از اینقرار است:

باید بخود تلقین کرد خواب لازم است بدن احتیاج به خواب دارد وباید اطمینان پیدا کرد برای خواب رفتن آمادگی دارد زیرا خطری متوجه نیست و اگر مسئله دشواری هم پیش آمده با خواب کردن میتوان نیروی تازه ای برای مقابل با آن بدست آورد.

افکار تشویش انگیز را باید از خود دور ساخت و خود را بخواب یعنی بدنیائی سپرد که درآنجا حکومت با ضمیر ناخودآگاه است و برای موفقیت باید سعی کنید از هر فکری دور شوید.

کسیکه در خواب است ابتدا آرام نفس می کشد آرام و پیوسته و محکم بعد کمی توقف می کند و بعد تند و محکم هوای بلعیده شده ا بخارج می فرستد شما هم سعی کنید قبل از خوابیدن چندنوبت این علم را تکرار کنید. گردش در هوای آزاد، انتخاب درجه حرارت اطاق (15-17) و جوشانده هائی چون کاسنی، ریزفون و گل ساعتی مفید است.

مژگان خود را به آرامی رویهم بگذارید فشار دادن آن بشدت بهیچوجه لازم نیست.

محیط آرام و امن در خواب رفتن شما کمک می کند و چه بسا آهنگی که قبلاً در خواب رفتن شما مؤثر بوده است (آهنگ طبیعی) مثلاً کسیکه در نقاط بارانی مسکن داشته و در کودکی با برخورد قطرات باران مسکن داشته و در کودکی با برخورد قطراع باران به شیشه های پنجره ها خواب میرفته هم اکنون اگر بتواند نواری را تهیه کند که صدای برخورد قطرات باران به شیشه ها از آن منعکس گردد و آنرا حتی در نقاط کم باران که دچار بی خوابی شده بکار برد کمک بسیاری به خواب رفتن وی خواهد نمود.

شستن دست و صورت قبل از خواب خواب را آسان میکد (وضو با نیت همراه و آرامش دهنده بیشتری است)

انتخاب مکان فراش نور وضع هوا سر و صدا همسایگی و بسیاری از مسائل دیگر نیز در پیکار با بی خوابی حائز

اهمیت می باشد که هر کدام را در جای خود شرح داده ام.

سئوال اینست آیا بی خوابی حالت روانی را دگرگون می سازد؟:

پس از جنگ دوم جهانی روانپزشکان امریکائی اعلام نمودند نسبت مستقیمی بین نتایج محرومیت از خواب و بعضی علائم ناراحتی های روانی بخصوص بیماری فقدان شخصیت و عدم تعادل احساسات وجود دارد اما هیچگاه در آزمایش مدت بیخوابی را از 120 ساعت تجاوز نداده بودند در آزمایشات بعدی افزایش خستگی تدریجی و همچنین ضعف قدرت درک و سپس نابودی شخصیت نشان داده شد که پس از پنجمین روز محرومیت از خواب همراه با عدم درک صحیح حالات مایخولیائی و بدخلقی را همراه داشت.

بعدها با آزمایشهای متعدد ادعا کردند هیچ گونه دلیل صحیحی در دست نست که بین محرومیت از خواب و ناراحتی های روانی وجود نداشته و پیش از آنکه علت اختلال دماغی را به بی خوابی نسبت دهیم باید بدنبال ناراحتی های دیگر طرف رفت و بدرمانش پرداخت اما مجدد بی خوابی را آنچنان برای سلامت نفس مخصوصا عضلات مضر دانستند که گفتند از کار کردن در 40 درجه حرارت زیان بیشتری دارد.

ورزش کردن استحمام از جمله عواملی هستند که برای خواب رفتن مفید می باشند و روشنائی طبق آزمایشاتی که در قطب شمال انجام گرفته است آنجا که ماهها روز و ماهها شب است در خواب اثری ندارد اما تلقین در اینموضوع مؤثر بوده و کسانی هستند که ادعا دارند با روشن بودن چراغ خوابشان نمیبرد و راست هم میگویند چون اینان بخود تلقین کرده اند اما آنچه حتمی است اینکه

وجود نور بهر کیفیتی باشد در تغییر دادن برخی اعمال فیزیولوژیکی که باید در خواب انجام گیرد مؤثر می باشد بعنوان مثال:

میدانیم بدن حاضر نیست خودش را از خواب ناز محروم سازد همه دستگاهها را مراقب خواب خود میگرداند از جمله برای اینکه مثانه پر نشود و ادرار فشار نیاورد و شخص را باجبار بیدار نگرداند ترشح کلیه در تاریکی کم می شود (دفع فضولات نیز همین مکانیسم را دارد) اما با روشنائی حتی چراغ ترشح ادرار شدت بیشتری متناسب با مقدار نور خواهد یافت.

رژیم غذائی بر حسب انکه محتوی چه عناصری باشد در خواب و بی خوابی کاملاً مؤثر می باشد که در هشت جلد مربوط به غذا به تفصیل شرح داده ام.

کتاب خواندن و مطالعه برای عده ای بهترین خواب آور است و حتی کسانی هستند که خوابشان نمیبرد اما بمحض آنکه دراز کشیدند و کتاب بر سینه نهاده بازش کرده و نکرده و چشمشان به سرط اول افتاد هنوز به آخر همان سطر نرسیده در خواب عمیق فرو رفته اند در صورتیکه بهیچ وسیله دیگری خواب نخواهند رفت و این عادت درباره هر چیز پیش می آید؛ زنی بود که تا قطعه ای نبات (قند و شکر کریستالیزه و بلوری شده) را در دهان نمیگذاشت خوابش نمیبرد و چه بسیار کودکانی که به پستانک عادت کرده اند و تا نباشد ننگی کرده خوابشان نمیبرد و بمحض آنکه پستان بدهانشان رسید خرخرشان بلند میشود.

بهترین درمان بی خوابی های موقت همان بی خوابی است بشرط آنکه بدست خود در ادامه یافتن بی خوابی عملی صورت نگیرد

بشرط آنکه ترس بی خوابی در کار نباشد.

قبلاً بیان داشتم برای آزمایش بی خوابی چه درمرحله انقباض و چه در مرحله انبساط (رؤیا) داوطلبان را بیدار کردند و تا 1969 داوطلبی پیدا نشد که بتواند بیش از هشت روز مقاومت آورد و حاضر باشد همیشه در این مدت بمحض آنکه منحنی مغزش نشان داد به خوابدیدن مشغولست او را بیدار کنند.

آزمایشهای دکتر منت و دکتر ژووه را بر روی حیوانات بویژه گربه قبلاً بیان داشتم که نتیجه اعلام شده چنین خلاصه می شد: کلیه گوشتخواران بلا استثناء خواب می بینند و چرندگان کمتر احتیاج به آن مرحله دارند و پرندگان باز کمتر و خزندگان احتمالاً خواب نمی بینند یعنی هر چه موجود کاملتر باشد نیازش بخواب بیشتر است.

وقتی آدمی را یک شب از خوابدیدن محروم کنند یا یک گربه را میکوشد در خواب بعد جبرانش کند شش هفت مرتبه خواب می بیند اگر باز محرومش کنند 16-18 بار به خوابدیدن پناه می برد و در شب چهارم رقم به 20 میرسد یعنی کسر خواب را حتی پس از 72 ساعت بی خوابی در 60 درصد خواب دیدن بعدی جبران می نماید و اگر از میزان مذکور گذشت کسر خواب جبران پذیر نیست و حالات عصبی روانی گفته شده پیش آمدن بالاخره حیوان خواهد مرد و در کالبدشکافی وی مشاهده می شود غده های فوق کلیوی جانور هم زخم است.

دکتر تیلر Tiller پرفسور دانشگاه لویزانیا عقیده دارد از هر ده زنی که بعلت خستگی و فرسودگی و کسالتهای مختلف

شکایت دارد هشت نفرشان قلب و ریه و کبد خوبی دارند و علت آن فقط کمبود خواب است.

اما چرا زنان بیشتر از مردان به کم خوابی بلکه بی خوابی مبتلا می شوند؟

اولاً طرز زندگی و خوابدیدن زن و مرد تفاوت دارد مرد که خود را مسئول کار اداره یا تجارتخانه یاکارخانه میدانسته و با مختصر پیش آمدی در مکانهای نامبرده از جا پریده به بررسی می پرداخته هم اکنون بخانه اش یعنی به محل امنی پناه آورده است در صورتیکه زن درخانه که اداره اش می باشد مسئولیت دارد و هرگز از اداره اش خارج نمی شود و اگر صدای مثلاً ریزش آبی از شیری بلند شود سراسیمه میشود مگر اینکه زن هم کارمند باشد که دراینصورت وجه شبهی با مردی پیدا میکند که هم مسئول اداره است و هم خانه و راجع به زیانهائی که بر کارمند شدن زنان در اجتماع مترتب ات بحث خواهم کرد و حتی قبلاًاشاره کردم باثبات رسیده و اما بسایر دقیقی نشان داده که حتی روش مادرشاهی سبب خواهد شد فرزندان اجتماعی بیشتر اسکیزوفرن و مبتلا به جنون جوان شوند و رساله دکترای مربوطه را ذکر نمودم و کارمند شدن زن را هم شرح خواهم داد وخواهم گفت بعضی از مفسرین آیه صفحه ان فرعون علا فی الارض و جعل اهها شیعا یستضغف طائفه منهم یذحبح ابنائهم و یستحی نسائهم انه کان من المفسدین 4 القصص و 49 البقره و 6 ابراهیم».

چنین گفته اد که مفسد بودن فرعون در اینکه زنان را احیاء می کرد و سران را میکشت و کشتن پسران این بود که دست آنان را

از کارها کوتاه میکرد و دختران رابکارها میگماشت بهر صورت زنان تا جوانند هم بچه داری دارند و هم کار نزل و هم میتوانند کامند شوند و تا جوانند در برابر مسئولیت های خانه بدین علت که باید شوهرداری را بنحو احسن نشان دهند سخت تحت تأثیر قارر میگیرند و بهمین دلیل که اگر کارمند هم باشند (در جوانی کارمندند و در سنین بالا بازنشسته) کاملاً از منزل متأثرند و در اداره هم باید فرماندهی مردی یا مردانی را بعنوان مافوق بپذیرند د اینصورت برخورد روانی متشتت اعصاب زن را آنچنان خاهد کد که شرح خواهم داد.

(از تشنجات عضلات و اختلال دستگاه گوارش و ...)

دکتر تیلر با استفاده ازکامپیوترها به بررسی ساعات خوابی که زنان داشته و نتایجی که ببار آوده رداخته که در قسمت مربوط به صفحه مدت لازم برای خواب» شرح داده ام.

با آنکه در جلدهای مربوط به غذاشناسی آوردم که پرخوری موجبات کم خوابی را فراهم می سازد در اینجا باید بیفزایم اگر بین خوردن غذای سنگین با زمان خواب فاصله باشد چندان اثری ندارد اما اگر در همین فاصله به کار دماغی پرداخته شود خون بیشتری به دماغ متوجه شده دستگاه گوارش دچار کم خونی و بدکاری در هضم و جذب خواهد شد.

رکود بی خوابی تا سال 1963 را مردی بنام تولیمی سیلو داشت که 51 ساله ساکن هاپف در جنوب شرقی فنلاند بود که یازده شبانه روز و نیم بی خواب ماند و کمپانی فیلمبرداری از او فیلم تهیه

و درتلویزیون نشان داد. (1)

صرفنظر از قرص های ضد بی خوابی (قرصهای خواب آور) که بالاتفاق میگویند ایجاد خواب می نماید اما مرحله رؤیا ندارد ولذا شخص از اندرون وسائل ضعف اعصابش و عدم آرامشش بشدت فراهم می گردد. هر چند بعضی گویند برخی از آنها که اثر ملایمی دارد این کار را نمیکند و بسایر اندکی ینز بر آنند که احتمالاً پس از مدتی عادت کردن اثر ضد رویائی آن از بین میرود. بهر صورت کسیکه بخوابش نمیبرد میتواند از دم کرده ها و جوشانده های قدیمی استفاده کند و از جمله از دم کرده (سنبل الطیب 20 گرم بادرنجوبه یا ترنجان 20 گرم رازیانه 20 گرم ده دقیقه در یک لیوان آب جوش) میل نماید.

تهیه دو ظرف آب گرم و سرد و دوپا را در یکی گذاردن و نیم دقیقه بلافاصله دو پا را در دیگری نهادن و چند مرتبه تکرار کردن مؤثر و نسبتا خواب آور می باشد.

اخیرا برای کسانیکه به بی خوابی شدید دچارند درمان با خواب الکتریکی مورد مطالعه قرار گرفته است که یک ماسک روشن روی چشمها گذارده و دو الکتروکمی بالای کاسه چشم و دو الکترود روی برجشتگیهای ماستوئید و با گذراندن جریانی بقدرت 1/0 تا 25/0 MA یک احساس مرموز خفیف و مطلوب در شخص ایجاد مینماید (بقیه بحث تخصصی است فقط باید گفت در بیماریهای روانی عاطفی هنوز نتیجه مطلوب تا سال 1970 بدست نیاورده اند).

1- اطلاعات 11321 صفحه 9.

مطلب دیگر آنکه هنوز کسی این توفیق را بدست نیاورده که با بی خوابی انتحار نماید زیرا هر چه سعی کند خواب نرود خواب خواهد رفت.

فروید خوابدیدن را که عمل اتفاقی می دانست امروز عمل ضروری میدانندن و خوابدیدن را گفتم هر چند کاهش دهند جبران میشود اما مدت 90 دقیقه ای خواب (مرحله انقباض) را کم کرده اند و جبران لازم نداشته است.

بی انصافی است از بی خوابی بگویم اما یک مطلب جالب امام علیه السلام را تکرار نکنم با آنکه در جلد ششم مربوط به شیر گفتم:

در مصاحبه ای که با دکتر جولیوس سگال که با خواندن این کتاب با اسمش و تخصصش که مربوط به خواب است آشنائید چون از او می پرسند آیا خوردن شیر قبل از خواب برای بی خوابی موثر است جواب میدهد این امر بی اساس نیست زیرا شیر حاوی نوع مخصوصی از اسید امینه می باشد که حتی مقدار زیادش اثر خواب آور دارد.

در جلد ششم یادتان باشد از امام هفتم نقل کردم که دستور دادند شب را بدون شام بخواب نروید ولو اینکه با خوردن قطعه ای نان شیرمال باشد و شرح دادم چرا کسیکه مرتب شام نمیخورد و نزدیکیهای صبح قند خونش بسیار پائین می آید ادرنالین ترشح میشود تا گلیکوژن ذخیره ا بخون بریزد وترشح مرتب ادرنالین ایجاد فشار خون مینماید و آوردم که حضرت نان را برای جلوگیری از پائین افتادن قند خون دستور دادند و نیز شیر را برای بهتر بخواب

رفتن و کلسیم فراوانش بمصرف مغز و اعهصاب رسیدن که در شب بیشتر کلسیم های یونیزه بدن اطراف مغز است بعلاوه از حضرت صادف نیز نقل کردم که برای طولانی شدن عمر چه دستوراتی دادند از جمله صبح هر چه زودتر خوردن و بهترین غذا را صبحانه خوردن که شرح مفصلی دارد و ذکر کردم (برای اینکه زودتر گلوکز برسد و ادرنالین ترشح نشود).

برای مزید اطلاع باید افزود: در برابر ماه تمام (بدر) خوابیدن و شبهائی که مهتاب شدید است اغلب بدخوابی پیش می اید که علت آنرا ندانسته اند اما بعقیده من امکان دارد زمینه ارثی چند میلیون ساله آباء و اجدادی در ما باشد که بیدارمان میدارد که در برابر مهتاب بیدار میماندند و به برخی کارها میپرداختند که باجبار باید در زمان بخواب رفتن حیوانات جنگلها آنرا انجام دهند.

چه اندازه باید خواب کرد؟

با شما حرف می زنم، متخصصین خواهند گفت عقده دارم راست هم خواهند گفت و تشخیصشان درست است! اما مگر میتوانم نگویم؟ سه سال است در تعقیب مسافرتهای عدیده داخل و خارجی که داشتم ناگهان دیدم خواب 3-4 ساعته ای که داشتم به 6-7 ساعت رسید و باز هم اگر وقت اجازه میداد میخوابیدم.

دوستانی که دارم کمترین تعریفشان این است که همه و همه قابلیت این را دارند که شخص برقابتشان علاوه بر رفاقتشان توجه کند تازه

همین ها از من می پرسند: تو شبها کنفرانس میدهی در دبیرستانها عصرها کنفرانس داری کار اداری خود را اگر ظلهرش را هم درست میکنی تا نگویند این هم دکتر متهم بمسلمانی تا به اسلام صدمه نرسد درست میکنی مطالعه و کار خارج و ... تازه کتاب هم مینویسی و ...! و من تازه در خود احساس قصور و واماندگی مینمایم و مایلم رقیب بعضی باشم.

با آنکه دوستانم میدانند در دوران تحصیل نیز شعار منحصر بفردی که در اطاق طلبگی من تعبیه شده بود چنین بود صفحه لحظات بیمصرف عمرا را کم کن» و هم اکنون نیز در مطب همان را دارم و یک تابلو که بر آن این آیه شریفه صفحه و کلمه اللّه هی العلیا» نوشته است اما باید بخاطر داشت: سرمایه عمر، جوانی است و سرمایه کار، وقت و کسیکه یک روزش را گذراند همانگونه که حضرت سجاد فرمود یک روز روزیش راخورده و برده و یک روز بمرگ نزدیک شده است اما همین وقت فرار را باید بدانیم به ثانیه ها تقسیم کرده و بدست ما داده اند تا بدانیم همانگونه که قطره قطره جمع گردد وانگهی دریا شود ثانیه ثانیه جمع گردد وانگهی ساعتها، روزها، سالها و عمر شود. یک ساعت از اینجا یک ساعت از آنجا ا احتیاط فوق العاده ای که باید برای دور ماندن از تردید! شوم داشت جمع ثمربخشی بدست خواهد داد و اگر نبایست بکمک همسرم طبق موازین اسلامی کمک کنم که من اندکی از آنرا معمول میدارم و همسرم در امور تحصیلی فرزندانم جدید میکند میتوانستم بیشتر بتلاش خود بیفزایم و بر وقت افسار زنم و مهارش کنم و جدیت بیشتر .... پرگفتن از قرآن خوش است و از علمی متعلق به آن.

همین وقت را که اشاره کردم آیا همیشه به 24 ساعت تقسیم می کرده اند؟

کسی نمیداند جرا عدد 24 را انتخاب کرده اند و از کجا این عدد امروز بین تمام ملل و نحل مورد پذیرش است هفته اش نیز ماهش همینطور و سالش ...

در زمان مصریان و یونانیان (البته توجه فرمودد زمان یونانیان مصریان همانند این سخن ات که سالهای سال بعد بگویند زمان امریکائیان و شورویان زمانی روشنائی و تایکی را به 12 تقسیم می کردند خاه زمستان باشد و شبشان 18 ساعت و روزشان 6 یا تابستان و 6 و 18 در هر حال شب را به 12 و روز را هم 12 بخش مینمودند تا اینکه در قرن 13میلادی ابوالحسن ریاضی دان مسلمان روش ساعات یکسان را در سراسر سال معمول کرد و روش مذکور بر مبنای یک دوازدهم ساعات روشنائی در دو نوبت در سال (اول فروردین و اول مهرماه) که بنام اعتدال شب و روز مشهور است استوار کرد.(1) و این آغاز تنظیم وقت بود اما قرنها طول کشید تا بصورت صحیح امروزی درامد. (ناگفته نماند تقسیم 12 ماهه و 30 روزه توسط مصریان صورت گرفت و تقسیم بندی هفته از مشرق برخاست که خارج از برنامه است).

حال با توجه ه اینکه شبانه روز 24 ساعت است از نظر اسلام و علم چگونه و چقدر از آن باید ه خواب اختصاص داد؟ بلاز این سئوالیست که از جولیس سیگال متخصص امور مربوط به خواب

1- صفحه چهارم روزنامه پارس 22 خرداد 1351 نقل از دائره المعارف جوانان ترجمه آقای علی اصغر هژبری.

شده و آنرا منعکس می سازم:

وقتی از پرفسور میپرسند یک فرد عادی رد شبانه روز به چند ساعت خواب احتیاج دارد پاسخ میدهد:

هشت ساعت خواب انداهز معمولی و طبیعی است اما تحقیقات علمی نشان داده است که احتیاج آدمی به خواب مسئله پیچیده ای است مثلاً پاره از مردم به 5 ساعت خواب بیشتر احتیاج ندارند و پاره ا به شش ساعت اما بیشتر مردم بین 7-8 ساعت خواب می روند و حتی قریب 14 درصد آنها تا 10 ساعت خواب دارند و حتی گاهی به بیشتر از این نیز احساس احتیاج می نمایند و بدین ترتیب معلوم می شود مسئله خواب موضوع فردی است و نمیتوان برای آن قاعده و فرمول معینی عیین کرد.

وقتی از دکتر ویلنکسون انگیسی که کتاب معروف صفحه عوارض کم خوابی» را منتشر ساخته سئوال شد چند ساعت خواب بای یک فرد بالغ که بتواند حافظ سلامتی وی باشد ضروری است چنین پاسخ داد: پزشکان هنوز نمیدانند بشر برای حفظ سلامت جسمی و روانی در یک شبانه روز بچندا ساعت خواب نیازمند است ولی این را میدانند که حداقل مدت لازم خواب پنج ساعت ودهو بهتر از آن هفت ساعت خواب شبانه وزی است.

ما حصل سخنان نوشته شده دکتر این جمله است: کانی که در شبانه روز 3 تا 5 ساعت میخوابند بهیچوجه ظرفیت کار اشخاصی را که هفت ساعت میخوابند ندارند.

بعقیده جالبی در ضمن مطالعه برخوردم و آن تفکیک بین مدت خواب اهالی قطبی و نواحی معتدله می باشد که لازم میدانند

هر چه اختلاف شب و روز بیشتر میوشد باید بر مدت خواب افزود.

اسلام از یک طرف اجازه نمیدهد مردم تمام اوقات شبانه روزی خود را صرف معنویات کرده از مظاه زندگی و تمتعات مربوط به آن بی بهره بمانند از طرف دیگ راجازه اینکه فرد فقط بعنوان یک بنده دلیل مادیگری عمر خود را سپری ساخته خود را از کمالات معنوی و آرامشهای عصبی و روحی حاصل از اطاعت دستورات اخلاقی و عادت و توجه بمبدء و معاد باز بدارد بلکه در تمام شئون زندگی و موارد مربوط به آن رعایت حد اعتدال را مطلوب دانسته کار و کوشش و استراحت و فراغت را در کنار یکدیگر سفارش می نماید.

حضرت علی علیه السلام چنین فرماید: صفحه للمؤمن ثلاث ساعات فساعه یناجی ها ربه، وساعه یوم فیها معاشه و ساعه یخلی بین نفسه و بین ثلاث: مرمه للمعاش، او خطوه فی معاد اولذه فی غیر محرم»: صفحه شخص مومن بایستی اوقات شبانه روزی خود را به سه قسمت نماید قسمتی از آنرا در از و نیاز با پروردگارش صرف کند و قسمتی دیگر را درباره معاش و کارهای مربوط بزندگیش اختصاص دهد و قسمت باقیمانده را هم در خوا و خوراک واستراحت و تفریح و امثال اینها مصرف کند و برای خردمند روانیست که جز برای یکی از سه امر زیر اقدامی نماید: برای اصلاح تأمین زندگی برای امور مربوط به آختر برای تفریح سالم و آنچه که حرام و ناروا نیست»

حضرت کاظم (ع) فرماید: صفحه اجتهدوا فی ان یکون زمانکم اربع ساعات ساعه لمناجات اللّه و ساعه لامر امعاش و ساعه لمعاشرت الاخوان

الثقات الذین یعرفونکم عیوبکم و یخلصون لکم فی الباطن و ساعه تخلون فیها للذاتکم فی غیر محرم و بهذه الساعه تقدرون علی الثلاث ساعات: بکوشید پاره وقت شما چهار قسمت شود پاره ای برای مناجات با خدا و قسمتی جهت گذراندن زندگی و بهره ای با برادران مورد اعتمادی که بظاهر بتو عیوبت را گویند و در غیابت از تو باخلاص باشند و زمانی دور از جنجال و دغدغه برای درک لذت هائی که دای معتعال حلال دانسته و بوسیله همین قسمت اخیر است که برای انجام وظائف به قسمت دیگر توانائی بدست می آورید»

حضرت رضا نیز مشابه پدر بزرگوارش فرمود که چون ترجمه هر دو یکی است فقط روایت نقل می شود:

اجتهدوا ان یکون زمانکم اربع ساعات ساعه للّه لمناجاته وساعه لامر المعاش و ساعه لمعاشرت الاخوان الثقات و الذین یعرفونکم عیوبکم و یخلصون لکم فی الناس و ساعه تخلون فیها للذاتکم و بهذه الساعه تقدرون علی اثلاث الساعات:

برای کسی که آشنائی مختصر بمعارف اسلام دارد توضیح تقسیم بندی ساعات شبانه روز برای کار لزومی ندارد زیرا فوق العاده مطلب روشن و چشمگیر می باشد.

برای بیشتر توضیح دادن مطلب ضروری است فقط مختصر بحثی در اطراف کلمه ساعه بعمل آید: 48 مرتبه کلمه ساعه در قران آورده شده است و جمع آن در آن کتاب کریم دیده نمیشود.

ساعت هم مانند کلمه یوم اطلاق به یک لحظه تا یک واحد زمانی بسیار بزرگ میشود و در قرآن نیز لحظه رسیدن مرگ (34

الاعراف) پاره ای از زمان که مهاجرین و انصار در عسرت و گرفتاری بودند (117 التوبه) پاره ای از وز (45 یونس) تا قیامت (آیات بسیار) یعنی یک واحد زمانی لحظه ای تا یک زمان خلود همه را به ساعت تعبیر نموده است از اینرو میتوان گفت ائمه اطهار علیهم السلام که میفرمایند زمان خود را تقیم کنید و اشاره به روز و هفته و سال نمیکنند که این خود معجزه ای ات زیرا تقسیم بندیهای مربوط به گردش خورشید و زمین و ستارگان از زمان آنات صلوات ا و سلام علیهم تاکنون چندنوبت دستخوش تغییرات شده وباز هم تقاویم مختلفی که بهترین آن نزد ایرانیان است در جهان مشاهده میشود اما امام در انزمان تقسیم را بر مطلق زمان پایه گذاری نموده و آنرا دستور میفرماید به چهار اره از زمان که ممکنست لحظه ای باشد یا زمان درازی تقسیم باید کرد.

ممکن است بمن ایراد کنند که امام، زمان را به چهار قسمت مساوی تقسیم فرمود و در عم می بینیم با 6 ساعت خواب جور در می آید اما سئوا من این است کجای روایت اشاره به 6 ساعت خواب یا کمتر و بیشتر آن شده است بعلاوه شش ساعت مناجات و ارتباط با خدا و شش ساعت با کسانی مرود اعتماد و شش ساعت برای لذت بردن هیچ ضامن اجرائی علمی ندارد بعلاوه زمانی که با شتر و استر مسافرت انجام میگرفت چه بسا آدمی یکسال عمر خود را که در حال مهاجرت بسوی خداست بعنوان مناجات با خدا محسوب بدارد اما از همان ناحیه که حج وی یکسال طول میکشید امروز میتواند در یک هفته آغاز انجام برساند و همان را بحساب مناجات بیاورد از اینرو بکار بردن کلمه ساعت خود بزرگ معجزه ای

است زیرا:

برای هر چهار قسمت (مناجات امر معاش معاشرت لذات) ضوابط زمانی و مکانی موجود و هر چهار در قید مغز آدمی است است و یکنفر نابغه با یک عقب افتاده و حتی یکنفر متوسط الحال نمیتوانند همانند یکدگر از آن بهره ببرند.

جنبه اعجاز دیگر روایات اینکه اندازه ای از برای ساعات لذت بردن امرار معاش مناجات با خدا معین نشده و معجزه بزرگتر آنکه اصلاً نام خواب را در شکم و در قلمرو لذات و استراحت ها ذکر فرموده گویا به خواب آن اهمیتی را که ما داده و میدهیم به همانقدری که شرح داده ام بوده و انتظار اسلام در این است که اول شب از آن بهره ای برگرفته شود و حتی در خواست حضرت علی را از پروردگار که معذرتخواهی از خوابیدن زیاد است در جای دیگر همین کتاب ذکر کرده ام.

توجه فرمودید امام ضمن تقسیم بندی زمان به درس دادن نیز پرداخته برای ارتباط با خدا کلمه مناجات ذکر فرموده و جهت انتخاب دوست صفاتی را که باید دارا باشند مشخص ساخته زیرا آدمی می تواند در ضمناینکه مینویسد، میگوید، کب میکند با خدا راز و نیاز و مناجات داشته باشد و رعایت مقررات و دستورات الهی در حال نوشتن و گذاشتن و برداشتن خود نوعی راز و نیاز خاموش ودرونی است و پیدا کردن دوستانی که در برار عیب گو باشند و در غیاب مخلص عامل محرک بسیار نیرومندی هستند که اقبال رو آورده و بهره مند گردانیده تا آدمی را بسرعت هر چه بیشتر بطرف کمال سوق دهد.

و شگفت آورتر از همه، قسمت اخیر مطلب است: مناجات با خدا را مقدم برهمه ذکر فرموده وباید هم مقدم باشد زیرا زیربنای همه است و هر کدام بر آن استوار نباشد در تزلزل است و ار اضطراب و سپس امر معاش و راه زیستن و قوانین صیانت از نفس و نسل و محیط را تذکر داده اند یعنی بدنبال مناجات با خدا وروشن ساختن جان بیان از مناجات با خود و روشن ساختن جسم است و سپس نشان دادن بهترین راه ارتباط و مناجات با اجتماع بوسیه داشتن دوستانی با خصوصیات آورده شده و پس از آنهمه تذکر (مناجات با خدا مناجات با خود مناجات با اجتماع) که اساس تقسیم بندی علم الاجتماع ملکوت و یک مدینه فاضله نیز بر این سه می باشد چون برای تهیه مواد اولیه جهت بکار انداختن معزی اعصابی اعضائی در راه مناجاتهای سه گانه انرژی وقدرت لازم است به راه تهیه سوخت و انرژی و حرارت نیز اشاره فرموده و طرق برداشت قدرت از پرداختن به لذات غیر حام را نشان داده است از خوردن، پوشیدن، نوشیدن، حظ جنسی بردن و استراحت و تفریح و مرخصی رفتن و ...

تقسیم اوقات را گفتم اجازه بدهید چند مبدو. تاریخی مهم را هم بگویم:

مبدء تاریخی مسلمانان روز هجرت نبی گرامیشان از مکه بمدینه که با 622 میلادی مطابق است و آنرا سال هجری گویند و امروز در بین مسلمانان بهترین تقویم که مبدئ هجرت نبوی دارد و بر حسب سالهای شمسی ترتیب داده شده و آغاز سال با اولین روزی که شب و روزش مساویست و همزمان گرفته اند سال 1351

شمسی هجری است که بعلت 10 روز و پاره ای از روز اختافش با سالهای قمری 1392 هجری قمری می باشد. (با توجه به اینکه مبدء را هجت گرفتن خود امتیازاتی دارد و تقویم ایرانی مبدءش همان هجرت بوده و بهترین تقویم است لذا تقویم کشور ما بر تقاویم فعلی جهان برتری دارد)

مبدأ تاریخ مسیحیان از تولد حضرت مسیح شروع میشود و آنچه را قبل از هجرت نبی گرامی اسلام روی داده باشد سالهای قبل از هجرت (ق.ه) و آنچه بعد از آن باشد بعد از هجت (ب. ه) نامند و آنچه قبل از تولد مسیح باشد قبل از میلاد که مخفف آن (ق.م) (B.C) است و بعد از میلاد را (ب.م) (A.D) بعد از میلاد گویند که اموز 1972 می باشد.

یهود مبدأ تاریخشان روز تولد دنیا می باشد و فرض! دارند که دنیا 5732 قبل تولد یافته است.

البته تاریخ میحیت و یهود را که ملاحظه فرمودید یکی تولد حضرت مسیح است آنهم بغلط دیگری تولد دنیا که معلوم است و باید گفت علاوه بر آنکه ساعت و روز و ماه و سال هجرت نبوی مشخص و معلوم ات انتخاب هجرت نه تولد پیامبر که با پیشنهاد حضرت علی برای مبدء گرفتن برگزیده شد شاهکار توجه و انقلاب است زیرا با توجه به آیاتی که قران در اهمیت هجرت ذکر فرموده است هر روز و هر ماه و سال کلمه هجت گفتن نوعی توجه و دستور بشمار می رود و امتیازات دیگری که بعد شرح خواهم داد.

اما چرا تاریخ مسیحیت غلط است؟:

رومیان روز بنای شهر رم را مبدأ تاریخ و تا سال 532 مسیحی کلیه مسیحیان که درحو و حوش یهود بودند از تاریخ آنان و بقیه از اریخ رومیان پیروی مینمودند تا آنکه د سال مذکور کشیش دیونیزوس آنی گوس (Dionysus-Eniguus) پیشنهاد داد تاریخ مسیحیان از روز تولد حضرت مسیح باشد ودر نتیجه رزو 25 دسامبر 753 رومی (پس از ساختمان رم) را پس از تحقیقات سالروز حضرت مسیح محسوب داشتند و چون سال رومیان اول ژانویه بود آنرا اول سال گرفتند و در نتیجه اول ژانوزه 754 یعنی یکسال پس از تولد حضرت مبدء تاریخی شد ولیاخیرا معلوم شده حتی سال تولد حضرت مسیح در یکی از سالهای 748 یا 749 یعنی پنج شش سال زودت بوده است زیرا هرود (Herod) در سال 750 مرده است و بدون شک حضرت مسیح قبل از مردن وی متولد شده است.

زرتشتیان هم از ادیان رسمی کشورند اما بنابر نوشته کتابهای خودشان (کیکاوس نامه و ...) کلمه زرتشت کنیه پیامبران ایرانی همانگونه که عرب نبی گوید بوده و زردشت بزرگ هم بنابر ادعای دیگران تاریخ تولدش معلوم نیست اما در معتبرترین کتابهائی که اخیرا خودشان نوشته اند تاریخ تولد حضرت زرتشت را بین 600 تا 6500 قبل از میلاد مسیح دانسته اند.(1)

1- صفحات 36-32 بررسی یسناتاً تألیق آقای م. اورنگ.

خواب چند مرتبه یا یک مرتبه

قبلاً شرح دادم برخی حیوانات و نوزاد آدمی خواب چند مرحله ای دارندو حتی برخی از حیوانات فصلی در بیداری و تلاند چون مورچگان و خوئابشان در فصل دیگری است اما از قرار معلوم هر چه مغز حیوان تکامل یابد و قشر مخ رشد بیشتری یابد خواب تبیدل بیک مرحله ای میگرددولی این سئوال نیز مطرح است: یک آدم معمولی آیا بهتر است خوابش را در یک وهله انجام دهد یا چند مرتبه بخوابد؟

باز همین سئوال را از دکتر سگال معروف کرده اند و چنین پاسخ داده است:

خواب مداوم بهتر است و مطالعاتی که شده نشان میدهد افرادیکه بعللی خواب خود را قطع می کند یا بطور مداوم از آن استفاده نمیکنند بخستگی و نااحتی دچار می شوند اما پاره ای از مردم هستند که خواب خود را تقسیم کرده اند و زیانی هم ندیده اند و چه بسا با چت زدن هائی د بعدازظهر و ساعات دیگر روز از خواب شب خود صرفنظر هم کرده اند.

مطالعات علمی دیگر نشان داده است که خواب نیمروز برای سنینی بین 40-50 سبب طول عمر میگردد.

نظر اسلام را تحت عنوان خواب قیلوله بیان داشتم در اینجا باید بیفزایم برای اطلاع به دستورات اسلامی باید وقوف کلی بمسائل مربوطه دشت و بخواندن یک قسمت اکتفا نکرد و من سعی کرده ام تا آنجا که تمکن علمی اجازه میدهد در هر قسمت

فروگذاری ننمایم و ازجمله ملاحظه نمودید نظر اسلام اینست که با خواب کوتاه قیلوله کمک به شب زنده داری تهجد گردد.

آیا باید همیشه ساعت معینی خوابید؟

قبلاً بیان داشتم از جمله تغییراتی که به آن توجه شده که در خواب پیش می آید افزایش مقدار سوماترمون می باشد که شرح چگونگی آنرا دادم و در ضمن گفتم در همین قسمت اختاف اگر سه ساعت خوابیدن بر حسب عادت دیر یا زودتر آغاز گردد اختلالی در خواب بوجود نخواهد آمد.

دستور دکتر جولیوس سگال اعتباری است که برای ساعت معین به خواب رفتن قائل بوده چنین اظهار نظر مینماید:

تا آنجا که میسر باشد این عادت مطلوب و پسندیده است اولین سفارش هر پزشک خانواده این است که عادت سر وقت خوابیدن یکی از عادات خوب است و پژوهشهای علمی نشان میدهد که دستگاه بدن انسان با نظم و آهنگ مخصوص کار میکند در بیست و چهار ساعت شبانه روز این آهنگ با ضربان مرتب قلب و نبض و گردش خون و بکار افتادن غده ها تنظیم میشود، سر وقت خوابیدن آهنگ زندگی شبانه روزی انسان را منظم میکند و ...

اسلام ساعت معینی را برای انتخاب بفراش رفتن معرفی نکرده اما و نظر در این باره دارد 1 تمایلش به اینکه پیروانش به درک خواب اول شب نائل گردند 2 همانگونه که زمان گرسنگی اجازه میداد اقدام به خوردن گردد بنظر میرسد درباره

خواب نیز همین نظر راداشته باشد.

قبلاً بیان داشتم اگر خواب را چهار مرحله ای بدانیم (در برابر کسانیکه شش مرحله ای دانسته اند) مرحله اول ان است که چند دقیقه طول میکشد و شخص خوابیده بسهولت بیدار می شود و امواج الکتریکی مغز خوابیده غیر منظم و با ولتاژ کم است.

مرحله دوم با آغاز ناگهانی فعالیت شدید اکتریکی همراه با گردش آرام تخم چشم شروع می شود.

مرحله سوم بسیار تدریجی شروع و مستقر میگردد. امواج مغزی بزرگ اولی آرام تقریبا هر یک ثانیه با وتاژی 5/5 برابر بیداری و ضربان قلب آرام و حرارت بدن و فشار خون پائین و علات شل است و بدن وارد مرحله چهارم که خواب عمیق است میگردد که نسبت به حنجال و سر و صدا و پریشانی عکس العمی نشان نمیدهد و قسمت اعظم بخش اول شب معمولاً در این خواب عمیق میگذرد یعنی خواب نشاط آوری که نزد اسلام انجامش مستحب است مربوط به سر شب می باشد.

خواب کافی

از کجا بفهمیم خواب 7-8 ساعته برای ما کافیست؟ دکتر سگال چنین پاسخ میدهد انسان باید زمانی که در تعطیلات و استراحت است و زمان و مکان و محیط و بدنش در حد اعتدال نسبی هستند متوجه باشد چند ساعت میخوابد و آن روزهائی که پس از خواب خستگی و اضطراب نداشته مقیاس و معیار خواب همیشگی قرار دهد.

اسلام نیز خواب را باندازه ای که بدن را باعتدال بدارد تجویز کرده و هرگونه عملی که سبب زیان به جسم و جان بدن گردد آنرا ممنوع میدارد.

گذشت سن و خواب

بدون شک هر چه کا انجام گیرد سوخت بیشتر لازم است در کودکی و سپس جوانی فعالیت داخلی سلولها وبافتها و تمام بدن بیشتر بوده و درنتیجه تغذیه نسبت بوزن بدن، خواب نسبت به وزن بدن باید بیشتر شود. انکه بسن پیری رسید شکایت از بی برکتش گندم و کم شدن شیرینی خربزه ها مینماید غلافل از آنکه ذائقه وی کمتر میچشد و کمتر درک و احساس میکند و چشم وی اگر در 20 سالگی با 50 ولت برق خواب میدیده اس تهم اکنون اید با دو برابر آن همان دید را انتظار داشته باشد. خواب هم همینطور است خوابهای چند مرحله ای کدکی و عمیق جوانی در سنین بالا بتدریج کم شده در آخرها به چند چرت متصل به هم مبدل میگردد که هیچ زمره ای ندارد و آدمی نمیداند هیچ از دست رفته ای جز عمر باهمیت از دست رفتن خواب ناز و لذیذ برای آدمی نیست. خواب نوزاد چه بهتر که در یک فصل مستقل نوشته شود.

خواب نوزاد

خواب ضامن سلامتی نوزاد و تعادل عصبی اوست و ضمانت اجرائی اگر قبول گردد بعهده مادر و در درجه بعد پدر است که

محیط امنی برای نوزاد انتخاب کنند مخصوصا رنگ اشیاء اطرافش را طبق برنامه ای که در جلد پنجم اشاره کردم و در جلد لباس مفصلتر خواهم گفت باید برگزید رنگهای شادی آفرین و تکامل دهنده.

تا سه ماهگی بنابر عقیده اغلب متخصصین تاریکی و سکوت از جمله قیود لازم الاجرا برای ایجاد محیط خواب نوزاد نیست و هر چه انسان و حتی حیوان پستاندار بزرگ می شود ارتباطش با حیط بیشتر میشود گویا:

آدمی از تولد برای خودش است و هر چه بعمرش افزوده میشود بهمان نسبت خود را بمحیط می سپارد تا انکه ناگهان تحویل و تحول انجام گیرد.

تشخیص خواب و بیداری نوزاد در روزهای نخستین سخت بوده تا آنجا که در خواب همان آشفتگیهای در بیداری از او دیده میشود و حتی سخت گریه میکند و از پانزدهمین روز چشمها را باز میکند و حالت بیدرای بخود می گیرد اما در همین ایام خوابش از 15-19 ساعت طول میکشد در صورتیکه در روزهای نخستین به 22 ساعت هم میرسید.

محل گهواره کودک باید در جهت مخالف جهت در و دریچه باشد ن از بخاری نی فاصله کلی داد و از هر منبع سرد و گرم کننده زیرا مرکز تنظیم حرارت کودک رشد ندارد باید در گرما او را سرد کرد و در سرما گرمش نمود.

آنچه فوق العاده مهم است اینکه باید در اطاق نوزاد مخصوصا تا 3 ماهگی گل و گیاه قرار نداد و اجازه نداد سگ و

گربه وارد اطاق شود و مخصوصا بر فراشش یا در نی نی وی خوابید.

بیمارستان 250 ساله ای در مونیخ مخصوص اطفال دائر است که تحت نظر متخصصین مربوطه تجاربی بدست آورد و چنین تعلیم میدهند:

اطفال تا سن 15 سالگی ابدا احتیاج به خواب 12 ساعته شبانه روزی ندارد (توجه شما را به سن 15 و سن بلوغ اسلام جلب م کنم زیرا تقسیم بندی پزشکی برای اطفال هنوز 12 سالگی است) و شیرخواران نیز لازم نیست تمام مدت را در گهواره بخوابند و خواب نوزادان بطور معمول 14 تا 16 ساعت بیشتر نبوده و مدتی را در التی شبیه خواب می گذرانند.

در 8 هفته اول نوزاد را باید از خواب بیدار کرد و داروی خواب که همان شیر و بهتر از همه شیر مادر ات باو خوراند و معطل بیدار شدن طفل نماند و 20 دقیقه شیر دادن ضامن استراحت 200 دقیقه ای نوزاد است.

در ماه سوم بتدریج کودک عادت به بیداری روز و خواب شب پیدا میکند و کودکی که در اطاق خوابش تنهاست و جیغ میکشد باید اعتنا نکرد تا بتدریج عادت کند و خواب را شبانه سازد و بهمین موازات احتیاج غذائی شبانه ای وی نیز بتدریج کاهش یابد. اطفال بین یکسالگی و شش سالگی بیشتر بخواب علاقه داند و با وجود سر و صدا خوب بخواب می روند و خواب بعدازظهر برای اینها اهمیت دارد.

60 درصد اطفال بین 2-5 سالگی در ساعت پنج صبح و 30 درصد 6 صبح بیدار می شوند و در تخت و فراش خود نشسته یا ایستاده می شاشند و هوس بازی و سر و صدا کردن داند زیرا فطرت پاک آنها مستقر بر سحرخیزی است و بطور طبیعی کودکان سحرخیزند و اگر والدین سحرخیزی داشته باشند با سلامتی و خوشی همیشگی سحرخیزی را ادامه میدهند و در غیر اینصورت با پدر و مادر میخوابند و خواب صبحانه عادتشان شده در نتیجه بعجله بیدار شده بسرعت دست و صورتی شسته بعجله غذائی قورت داده با وجشت بطرف مدرسه می دوند و در نتیجه اشخاصی عصبانی و زده شده از مدرسه و درس بار می آیند.

بین 6-10 سالگی بعد از ناهار 80 درصدشان تمایل به خواب رفتن دارند و روی سخن من با مربیان اطفال است که چون اجازه و وقت استراحت به آنان داده نمی شود اجازه هم ندهند در این ساعت کار سنگین و برناهم سختی به آنان داده نمی شود اجازه هم ندهند در این ساعت کار سنگین و برنامه سختی به آنان واگذار شود و آزمایش نشان میدهد اگر ساعت ریاضی دو کلاس که در استعداد یکی و معلمشان یکی باشد اما یکی را قبل از ظهر و دیگری را ساعت اول بعدازظهر بگذارند در آخر سال کسانیکه برنامه صبحگاهی داشتند مجموع نمراتشان بسیار بالاتر از گروه دوم خواهد بود.

یک پیشنهاد علمی

گفتم نوزاد حتی در شکم مادر خواب می بیند و شکم برخی حیوانات که نوزادشان زیاد خواب می بینند در زمان آبستنی همینکه بروزهای آخر می رسیدند باز کرده دستگاه الکتروانسفالوگرافی به سر جنین وصل نموده او را طبق معمول بداخل رحم رانده پس از رسم منحنی های مغزی جنین دانستند جنین در رحم هم خواب می بیند و من یک پیشنهاد علمی الان دارم:

چون کسانی از بزرگان روانشناس گفته اند رویا و خوادیدن برای جبران کمپلکس های وارد در روز یا برای تکمیل اقدامات ناقص مانده قبل ازخواب می باشد بدین دلیل که جنین خواب می بیند و کمپلکس و اقدام ناقص و کاملی ندارد نظریه فوق و از جمله نظریه فروید در این باره نادرست بوده و امکان اینکه نظریه رؤیا جزئی از خلقت ضروری است بدینسویله قوت می گیرد بهر صورت هم جنین خواب می بیند و هم نوزاد.

از طرف دیگر میدانیم اگر نوزاد را در مرحله خوابدیدن بیدار کنیم صدمات عصبی بی حد از تصور بر وی وارد می شود و از اینرو پیشنهاد دوم خود را می نمایم:

سعی شود به کودک نگاه کنند اگر تشخیص بین محل انبساط و انقباض وی دشوار نیست او را در مرحله انقباض دعوت به سینه و شیرخوردن نمایند یعنی در آنوقت که بین پلکها باز نیست و چشم در حرکت نمی باشد و بنظر میرسد علت ننگی زیاد ناگهانی برخی کودکان بهمین عت باشد که بر حسب تصادف او را چند مرتبه

پشت هم در مرحله رؤیا بیدار کرده اند.

نظر شما را بیک مسئله دیگر جالب اسلامی معطوف میدارم: نه آنست که مراقبت از اوضاع و احوال نوزاد فوق العاده اهمیت دارد و علم بر آن نیز برای رعایت حال نوزاد ضروری است از اینرو نبی گرامی از گهواره تا گور علم آموختن را فریضه دانسته اند که نوزاد هم باید درحقیقت متعلم در برابر پدر و مادر دانا و معلم دانست.

خواب زیاد

بارها تکار شده است که آدمی بین جبر و اختیار میان دو حالت خوف و رجا بر فطرت است یعنی چنین آفریده شده و اطلاع وایمان بهمین وضع خود نوعی قدرت و توانائی برداشت بهتری از زندگیست آدمی قدش باجبار و اختیار تا حدودی معین است. خوراکش باید بخورد و نمی تواند کمتر بیشتر بخورد ولی اختیاری هم دارد و همه چیزش و از جمله خوابیدنش: نه می تواند نخوابد که میمیرد نه ممکن است همیشه در خواب باشد که خواهد مرد و اندکی اختیار وارد خوابش را کم و زیاد کند و خدا مستقیم دست مشیت و ربوبیتش در همه شئون حیات در کار است جز آنکه اراده فرمود اندکی اراده اش را به بندگانش از نوع آدمیان عطا فرماید و برای اینکه در طی شاهراه تکامل سرعت گیرند پیامبران را فقط فرستاد برای همین اندک قسمتی که اراده و اختیارش را به بشر داده است یعنی خدا بر همه چیز محیط است و همه کارها در ید قدرت و مشیت اوست و یک شعبه و شاخه و شریعه ای از این خلقت را جدا ساخت که

خود شاخه و شعبه معنای شریعت میدهد و آنرا خلقت تشریعی معرفی فرمود در برابر آفرینش تکوینی که با یک صفحه باش» بود شد (کن فیکون)

هیچ پیامبری نیامد ادعا کند که با آمدنش باید قلبها صد ضربان در دقیقه داشته باشد و گوارش غذاها دگرگون گردد و دگردیسی جنین تغییر پذیرد و قامتها با آمدنش درازتر یا کوتاهتر گردد یا ادمی ابدا نخوابد یا هرگز بیدار نماند و دخالت پیامبران در همان لحظه کوتاهی است که اراده بشر دخالت دارد غذا را فرو ببرد یا بریزد جنی را ایجاد نمیاد یا خیر، خوابش چه اندازه و در کجا و چگونه و چه زمان و با چه وضعی و چه شخصی بوده باشد زیرا خواب نکردن و همیشه خواب کردن خارج از اراده است و اراده آدمی فقط دخالت در تغییر دادن جزئی اوضاع و احوال خواب می باشد.

اصولاً هنوز پدیده ای و ذره ای را برای خستگی و تجدید نیرو بهتر از خواب خوب و کافی نیافته اند و اگر خواب کمتر از حد ضروری باشد خستگی حاصل شده بهیچ وجه جبران نمی شود جز با خواب کافی اما اگر خواب زیادتر از حد معمول باشد چو در خواب زیاد و عامل ضرر رسان وجود دارد سبب کوتاهی عمر می گردد بعلاوه هنوز هیچکس از معمرین علت طول عمر خود را خواب زیاد معرفی نکرده بلکه همه معرف فعالیت خود در طول عمر دراز بوده اند. دو عامل ضرر رسان یکی بی حرکتی است هر چند شخص خواب نرود و فقط دراز بکشد و زیانهای بی حرکتی را در جلد 14 مربوط به ورزش شرح داده ام وعامل زیانبخش دوم اینکه چون در خواب

بعضی اعمال فیزیولوژیکی بدن کاهش یافته و برخی زیاد می گردد لذا مدت دراز در آن حال ماندن اثر بسیار زیانبخشی دارد وکیست آنکه نداند در خواب ترشح کلیه کاهش م یابد و یک علت کاهش ادرار کاهش فشار خون بوده و دیگر عدم وجود نور که منقبض کننده است و بهمین قیاس و سنجش تمام صادرات بدن که فضولات و سموم است بهم میخورد و بدن بزودی مسموم می شود و چه بسیارند کسانیکه حتی پس از خواب معتدل ناحیه ای از بدنشان مسمومیت یافته و درد می ژگیرد مثلاً کسانیکه بضعف اعصاب نباتی حیاتی دچارند بعضی از آنها پس از خواب بعلت فشار بدن بر شعریه های پشت رکود خونی را سبب شده و در نتیجه فضولات و سموم حاصله از متابولیسم سلولها در شعریه ها پشت رکود خونی را سبب شده و در نتیجه فضولات و سمون حاصله از متابولیسم سلولها در شعریه ها جمع شده و سبب دردناک شدن مخصوصا ناحیه کمر می شود و چنین کسان هستند که می گویندا‌گر پس از خواب مختصری حرکت و ورزش کنیم درد کمرمان برطرف می گردد زیرا جریان خون در شعریه ها سریع شده سموم را دفع می کنند.

خواب زیاد اگر در فضای آزاد نباشد دفع OC2که خود خاب آور است سبب خواب بیشتر شده و مسموم کننده نیز می باشد

بر خلاف تصور کسانیکه زیاد می خوابند آرامش ندارند و عصبانی هستند و شاید بعلت مسموم بودن بدنشان است.

در اسلام نیز خواب زیاد مکروه شناخته شده و از امام ششم است: ثلاث فیهن القمت من اللّه عزوجل نوم من غیر هسر و ضحک من غیر عجب و اکل علی الشعب (سه چیز نزد خدای دشمنی سخت محسوب است خوابی بدون بیداری و خنده در جائی که شگفتگی

و خنده اور نباشد و خوردن در حال سیری).

تاکنون زیانهای پرخوری (جلد 3) و خنده بیجا و زیادی (جلد 16) برای شما شرح دادم و اینکه هر دو عامل را که مسمومیتی مشابه و از طرفی هم مشابه پرخوابی ایجاد می نمایند ردیف ذکر فرموده اند و از نبی گرامی است که خواب زیاد فقیر می آورد (ایاکم و کثره النوم فان کثره النوم یدع صاحبه فقیرا یوم القیامه). در حقیقت خواب زیاد از چند جهت فقرآور است از اینکه صاحبش بجا کار خوابیده از اینکه خنابیده و مسموم شده و نمی تواند کار کند از اینکه خوابیده و انرژی مصرف نکرده و احتیاج به غذا ندارد و انرژی ایجاد نم شود و از اینکه از رشد مخصوص فعال کننده نور خورشید که در جلد 15 شرح دادم محروم مانده است و باز از امام ششم است که ان اللّه یبغض کثره النوم و کثره الفراغ: خدا دشمن دارد خواب زیادی و فراغت زیادی را) که راجع به فراغت که خود نوعی بیکاری یعنی در برابر کار داشتن وقت گذراندن است مفصل شرح داده شده است.

در صورتیکه بیاد داشته باشید گفتم کلمه خمر که بمعنای پوشاندن است و خمار چادری که زنان خود را پوشاند و خمیر که پوشانده می شود تا تخمیر یابد و خمر که سکرآورد و مغز و در نتیجه عقل را بپوشاند ما را بیاد فرموده حضرت علی می اندازد که سکر و مستی چهار چیز را ردیف آورده و در حقیت هر چهار مستی مشغول کننده دور ساز از فکر کردن که در حقیقت باید در راه بهتر ساختن شئون زندکی باشد اینگونه تعبیر می توان کرد: کسیکه مست

مال است همه وجودش مال است و آنکه مست مقام همه چیز را ریاست می داند و شخص مست از خمر سراپا در الکل می سوزد و فارغ از دنیای هوشیاری و مست از خواب که زهرا به سستی و بیکاری و بی حرکتی و از همه بدتر زهرا به بیفکری و زهرا به عدم قیام در روز مغزش را مخمور و پوشانده و در حقیقت هر چهار بردیف یکدیگر و همگونه سازند.

قال علی علیه السلام: صفحه اربع سکرات: بیب و سکر المال و سکر النوم و سکر الملک».

بالاپوش زمان خواب

در جلد 13 شرح دادم چرا شخص نشسته در حرارت معینی سردش نیست اما همینکه دراز کشید در همان محل و همان درجه حرارت سرمایش می شود و این فرمول کلی است که شخص دونده راه رونده ایستاده نشسته خوابیده به ترتیب مقاومت بیشتری در برابر سرما داشته و هر چه بوضع بعدی که فعالیت کمتری دارد درابد مقاومتش کاهش می یابد که علتش را گفته ام و بهمین دلیل شخصی که با لباس بحد اعتدال خوابیده روپوش دیگری باید بخود اضافه نماید تا سردش نشده به سرماخوردگی و زکام مبتلا نشود.

از طرف دیگر در سابق ثابت کردم از روزیکه نطفه زن و مرد بهم می رسند اگر موجود جدید را بحساب ماشین فرض نمائیم جز سرما همه چیز دیگر زندگی اورا به پیری سوق می دهد غذا میخورد یر می شود نفس می کشد پیر می شود، حرف می زند پیر می شود و ... و لذا پیری همزمان با آغاز حیات شروع می شود و

بهمین حساب که تنها رما همان سرمائی که شخص را بیمار و مبتلا می سازد و از این راه عمرش را کوتاه و تباه می سازد آری قط همین سرماست که از پیرشدن جلوگیری بعمل می آورد و در داستانهاست که اسکندر ذوالقرنین در جستجوی آب حیات بود بشهر ظلمات رفت تا برای همیشه زنده بماند حقیقت اینست که بطرف قطب که ظلمات است میرفت تا سردی از پیر شدنش جلوگیری نماید.

سومین مطلبی که باز هم باید بگویم قبلاً شرح داده شده است وجوب رعایت حالت اعتدال در هر وضعی است و انسان نیز در تمام شئون زندگی بر همین فطرت آفریده شده و در برابر ناموس طبیعت هم باید بپذیرد که بین جبر و اختیار قرار دارد و در موضوع سرما و گرما نیز همین وضع را دارد وباید حالت بین سرما و گرما را برگزیند سردش شود سرما می خورد گرمش گردد از عمرش کاسته می شود و روپوش نوزادان اگر بوسیله کیسه آب گرم یا پتوهای الکتریکی گرم شود احتمال مرگ آنها پیش می آید و مواردی از تلف شدن نوزادان بوسیله مذکور گزارش شده است.

پروفسور هانیس کلاین پزشک قانونی کشور جمهوری آلمان فدرال در هایدلبرگ در مجله دنیای پزشکی (دی مدیسینیشه ولت Die Medisinische Welt) نوزاد یک ماه و نیمه ای را که بوسیله لحاف برقی کوچکی گرم و پس از 5/3 ساعت تلف شده و نوزاد دیگری که 5/4 ساعت پس از روشن کردن کیسه برقی مرده یافتند از جمله گزارش دهندگان می باشد.

باید توجه داشت که خوابیدن درمکان بسیار سرد و در عوض روپوش گرم داشتن احتمال خطری که شخص بغلطد و روپوش بیک

طرف متمایل گردد و شخص سرما بخورد زیاد بوده لذا باید سعی کرد درهای اطاق خواب بسته باشد و در عوض پنجره ای در بالا باشد که اگر نسیمی میوزد بسقف بخورد و تهویه ای مناسب انجا م گیرد چقدر برای شما جالب و حیرت آور است اگر بگویم در آن روزگار که معماری نوده، در و پنجره ای به آن وضع که امروز می شناسند نشناخته، تهویه و تنظیف هوا معنی نداشته آری در آن روز آنچنان دستور جالبی را اسلام داده که هم تهویه است و هم مانع از کوران هوا و جریان مبتلا کننده و چه دستوری که همیشه مسلمانان عمل کرده و از منافع آن بهره مند شده اند و اینست آن دستور مبنی بر کراهت خوابیدن در بیتی که در و پرده ای ندارد از حضرت علی و حضرت صادق(1) که اگر با خطر ورود مزاحم روبروست باید در داشت و صورتیکه کوران هوا و تهویه مطرح است وجود پرده لازم می آید.

درمان با خواب

درمان باخواب غیر از پیکار با بی خوابی است یعنی درمان خواب و درمان بی خوابی دو مطلب جدا از یکدیگرند.

در قسمت صفحه بی خوابی» گفتم تمام بی خوابی های بشر ناشی از بهم خوردن عادت اوست زیرا عادت یک پایه امنیت و آزادی عطا شده به بشر است و لذا درمان با خواب یعنی عادت های از دست رفته را با خواب ناز و آرام بخش برگرداندن.

1- صفحه 155 آئین جاویدان جلد سوم.

دکتر تیلر که با نامش اشنا شده ژاید گروهی از بیماران خسته خود را انتخاب کرد و برای انان بین 9 تا 10 ساعت خواب شبانه و 7-2 ساعت روزانه تجویز کرد و در ضمن به آنان دستور داد در روز اگر خوابشان نیمبرد دراز بکشند بدون اینکه مطالعه ای کنند یا رادیو گوش نمایند یا حرف بزنند و نتیجه حاصله بسیار رضایت بخش و عده زیادی را بکلی ازخستگی نجات داد.

در بین یکعده دویست نفری از زنان نفراتی چند بودند که بادستور پزشک به استراحت روزانه حتی مختصری پرداخته از خستگی نجات یافتند و در عمل و تجزیه بر خودمان ثابت شده چه بسیار خستگی ها که با خواب از بین می رود.

بدون شک با خواندن مطالب کتاب به این قسمت رؤیای آن یک خصیصه اش برطرف کننده عقده ها و حیران نماینده کمپلکس های روزانه می باشد آشنا شده اد و برای وقوف به اهمیت درمان خوابی همین بس که بی خوابی مرتب و مدام مرگ آور می باشد.

خستگی پس از خواب

سابق بر این خستگی صبحانه را بندرت نزد بعضی خانمها می دیدیم و ظرف دو سال اخیر چه شده مرد و زن شاکی از خستگی صبحانه رقم درشت رماجعه کنندگان را تشکیل می دهند. آیا آلودگی هواست؟ اندک باقیمانده پودرهای شستشو دهنده بوسیله آب وارد دستگاه گوارش می شود؟ اشعه های رادیواکتیو ناشی از آزمایشاتت اتمی با نتایج حاصله از سفرهای فضائی یا ... آیا سبب این خستگی

مزمن گردیده است؟ بهر صورت تجدد خستگی آور است و هنوز هم شمارش زنانی که بعلت خستگی صبحانه مراجعه می کنند بر مردان مراجعه کننده فزونی دارد.

خستگی صبحانه ممکن است بسیار ساده یا علت یک بیماری مهم بوده باشد کسیکه عادت دارد دستهایش را بالای سرش بگذارد پس از سن چهل چون قدرت سابق برقرار نیست و قرار گرفتن دست در وضع مذکور سبب انقباض عضلات بازو و ساعد تا صبح می شود و خستگی زاست لذا صبح از غشدرد بازوها و دردهای مبهمی در سینه و پشت شکایت میکند و گاه نیز دردهای رنج آور تحت عنوان خستگی مربوط به پیدایش سیروز کبد و ضمود و اطروفی آن می باشد.

از بیماریهای مهمی که سبب میشود خستگی صبحانه تولید شود بیماریهای قلبی، اختلالات غدد مترشحه داخلی، بیماری قند مسمومتی ها عفونت ها، سوء تغدیه را نباید فراموش کرد و مخصوصا باید در نظر داشت که قریب 40 درصد مراجعه مخصوصا زنان مراجعه شان بعلت خستگی صبحانه ناشی از کمبود آهن می باشد.

علت اینکه بیماری نزد زنان بیشتر است احتیاج مبرمشان به آهن (2 میلی گرم روزانه) می باشد زیرا هر ماه مقداری خون و در قلمرو آن آهن از آنان دفع می گردد که در ظرف چهار هفته فاصله بین دو قاعدگی نمیتوان آنرا با غذای معمولی جبران نمود و بهمین علت روز بروز بر کمبود آهن و پیشرفت خستگی زن افزوده میشود تا آنجا که به پزشک مراجعه مینمایند.

خستگی صبحانه نزد کسانیکه فشار خون کمتری دارند نباید

از یاد برد و خستگی هائی که علت روانی دارد فراوان بوده باید در رفع علت کوشید.

ساعت درونی

مختصری از اهمیت بیدار شدن را آورده گفتم هیچ پدیده ای در طول حیات مهمتر از بدار شدن از خواب نیست و گفتم چا اسلام دوست داشته شخص خواب شبانه اش آنهم در جوانی آن یعنی اول شب بوده باشد و برای بیدار شدن هم خودش بیدار شود و حتی برای بیدار شدن که از طرف دیگری جز در مواقع ضروری اقدامی گردد حرمت قائل گردیده و خواسته است شخص اراده داشته باشد خود بیدار شود و تازه از همه مهمتر آنکه انتظار دارد اگر به نظام خلقت تکوین خوابیده و با مقررات تکوینی خواب را سپری میسازد اما بوسیله آفرینش تشریع بلکه برای رعایت مقررات آن بیدار شود تا خودش خودش را بیدار کرده باشد نه دیگری و خودش هم برای اتصال بمبدء نیرو و خیر و اراده از خواب برخیزد اما مگر تصمیم بر بیدار شدن هر ساعتی که میل دارد بیدرا شود میتوان بگیرد؟

تاکنون برای کسیکه همیشه یکساعت بوقت اداریش مانده بیدار می شد یا یکساعت به آفتاب زدن یا یکساعت به سر کار رفتنش یعنی برای کسیکه وقت معینی داشت برای بیدار شدن فقط کلمه عادت را بکار میبردند و میگفتند عادت کرده است سر ساعت معین بیدار شود اما امروز به وجود حس مادزادی وقت شناسی درافراد بشر و دیگر جانداران از طریق علمی وقوف حاصل کرده اند یا بعبارت

دیگر باین حقیقت پی برده اند که نامبردگان با داشتن نوعی سایت درونی خاص میتوانند رنامه عادی زندگی خود را بر اساس قوانین بسیار دقیق و تقریبا غیر قابل انعطاف تنظیم نمایند.

امروز باثبات رسیده است بر خلاف نظرات قدیمی که ریتم زندگی را با روشنائی تاریکی مطابقت می کردند. روش زندگی موجودات زنده و نظم زیستی انها به روز و شب بستگی نداشته و سپری شدن زندگی و هماهنگی حرکات و رفتار موجودات با عامل زمان بیش از هر چیز توسط ساعت درونی بدن موجودات تنظیم می شود که بنابر عقیده پرفسور یورگن آشوف استاد بررسی فیزیولوژی رفتار و حرکات انسان وابسته به انستیتوی ملی کاکس پلانک دستگاه مذکور که نام آنرا دستگاه زمان شناسی درونی گذاشته هرروز باید بوسیله یکی از عوامل پایداری و ثابت زمانی تنظیم و باصطلاح چرک گیری گردد که ازجمله این عوامل همان تاریک و روشن شدن هوا و از لحاظ علمی تغییرات ثابت فلکی است.

آزمایشهای متعدد ثابت کرده این دستگاه بر اساس یک برنامه دقیق و در رأس وقت معین اوامری را به دستگاههای دیگر بدن می دهد که نور و گرما در فعالیت دستگاه مذکور رل تشدید کننده و سرما و تاریکی نقش تضعیف دهنده دارد که حتی ممکنست زمانی بصفر هم برسد.

تاکنون چند مرتبه اشاره به اینکه ساختمان عالم خود نشان میدهد بدست یک استاد ساخته شده نمودم و نشان دادم در کلیه موارد سازندگی با یک فرمول و تحت برنامه وحدت و یگانگی ناخته شده و از دل ذرات تا درون اجرام صدای

تسبیح متکی بر توحید بلند است باز اینجا شما را متوجه حالت بصفر رسیدن نباتات در سرما و تاریکی پائیز و زمستان نموده و یاد آور می شوم این قانون وحدت بر سراسر عالم و حتی بر جانداران و بشر هم جاری و حاکم می باشد.

اینکه عاشق بدنبال معشوق بدون توجه به آهنگ نور و ظلمت بی خوبیها را متحمل می شود یا مغز دانشمندی بهمان نیروی تفکر که صبحانه داشت شبانه را نیز در پژوهش و تحقیق بسر می برد مربوط به همان دستگاه زمان شناسی درونی است.

اصولاً من یک تزی دارم می گویم پروردگار بشر را آنچنان آفریده که در پایان آنهمه حرفها، آهنگها، رنجها، شعفها، زندگیها، تولدها، مردنها نیازمند فقط دو جهت مخالف می گردد دوزخ وفردوس یعنی محصول تمام پدیده های آفرینش پیدایش نیازمندی به بهشت یا جهنم است یعنی آنچه را بشر داشته و دارد برگشتی به نیازمندی اوست و این که می تواند عشق خود را بر خواب غالب سازد علتش نیازمندی اوست.

محل این ساعت درونی وقت شناس را هنوز ندانسته اند در کجاست فقط پرفسور آشوف آلمانی توانست ثابت کند این قسمت با توالی شب و روز ارتباطی ندارد و خودش را با ساعت کیهانی میزان می کند. وی چند نفر را در محیطی قرار داد که از توالی شب و روز بی خبر بودندوبعد بکمک نور مصنوعی کار کرد که برخی از آزمایش شوندگان شبانه روز را 20 و بعضی 30 ساعت احساس نمودند.

آنچه را هنوز علم متذکر نشده اما اسلام معرفیش کرده است

اثر تلقین بر ساعت درونی است.

اسلام با یک دستور جامع که اراده بر تهجد نمودن و نماز نافله شب خواندن باشد نه تنها رسانده و فهمانده است که آدمی می تواند ساعت درونی خود را (حتی در زمانی که ساعتی نبوده و با گردش ستارگان یا ... وقت شناسی انجام می گرفته است) برای هر موقع به بیدار کردن وادارد بلکه آیه ای از قران را معرفی می نماید که اگر خوانده شود در رأس ساعت مقصود شخص را بیدار خواهند گرد که آخرین آیه سوره کهف می باشدکه خواندنش جنبه روانی خاصی هم دارد که در جا خود بحث خواهد شد.

حال که تاحدودی ساعتدرونی را شناختید از اسلام بشنوید: اسلام اجازه نمیدهد کسی شما را از خواب بیدار کند زیرا بر اعصاب شما صدمه وارد آورده است که شرح چگونگی آنرا داده ام اما خودتان می توانید به یکی از نزدیکان سفارش کنید در رأس موعد بیدارتان کند یا چنین عملی را بعهده ساعت شماطه دار بگذارید که در اینصورت اسلام اجازه می دهد طرف شما را بیدار نماید! میدانید چرا؟ برای اینکه ساعت درونی شما بیدار و منتظر رسیدن صدای بیدار کننده یا زنگ ساعت است و در اینصورت با صداهای مذکور براحتی بیدار می شوید نه با اضطراب و وحشت و خرد شدن اعصاب.

سحرخیزی

با مطالعه کتابهادی که سرگذشت مسلمین صدر اسلام و زمان خلفای اموی و عباسی را دارد مثلاً کتاب الف و لیله سحرخیزی کلیه مسلمین و چگونیگ تقسیم کردن اوقاتشان را می توان دانست ولی سحرخیزی به انسانهای اولیه میرسد که در جنگلهای برای استشمام هوای آزاد و بدون گرد و خاک و بهره بردن از نسیم سحر، آنرا داشتند و هنوز هم انسانهائی که در جنگلها زندگی می نمایند سحرخیزی را دارند.

آمار جنایات همیشه نشان داده بیشتر در شب و یا تاریکی صورت می گیرد و در بین سحرخیزان با آنکه رونق و انرژی و بشاش بودن برای کار فراوان است اما برای انجام جنایت نزدیک بصفر می باشد.

تصادف اتومبیلها که در سراسر جهان متعلق به هر زمانی است امار اول صبح صادق که طراوت نسیم پر اکسیژن همراه اولین اشعه خورشید فضا را دارد و الان مزیت آنرا شرح خواهم داد از هر وقت دیگر کمتر نشان داده است.

برای نوشتن برای فکر کردن برای ورزش برای هر کاری که مصرف اکسیژن بیشرت وبهتری لازم بوده ودر برابر حوادث و سوانح کمتری را در بر داد سحرخیزی را باید فراموش نکرد یعنی حداقل آدمی درحال انقباض همزمان با غنچه انبساط یافته گل شود.

رشد گیاه و رشد انسان و حیوان با صبح صادق رابطه

مستحکمی داشته و عقیده بر این است صورت گلگون سحر خیزان بعلت استنشاق اکسیژن بیشتر و وجود ذرات آهن یونیزه ای است که خورشید زمان فرستادن (صبح صادق ببعد) و جمع کردن شعاع های طلائی خود (غروب ببعد) از راه تنفس به خون رسیده ارزش گلبولی و مقدار هموگلوبین خون را که گلگونی از اوست بالا می برد.

سحرخیز باشد تا کامروا باشیم که از بوذر جمهر است مرا بیاد این مطلب انداخت که تاریخ قبل از اسلام کشور ما چند دانشمندی چون بوذر جمهر و ماسویه دارد و بعد از اسلام چه؟

اما بهر صورت سخن حکیمانه بوذر جمهر باقیمانده و سحرخیزی انسانهای اولیه وبعدها که حکمت و فلسفه نیز روشنگر جهان بود همیشه مورد تمجید و توصیه بزرگان بوده است و از جمله ارسطو می گوید: بهتر است که آدمی پیش از شگفتن صبح از خواب برخیزد زیرا چنین عادتی بسلامتی و ثروت و حکمت او می افزاید.

بزرگان عالم راجع به سحرخیزی مطالبی دارند که بنظر نمی رسد آوردنش لازم باشد.

دکتر رابرت آیانک در انستیتو پژوهشی استانفورد کالیفرنیا لوله های 5/3 متری شفافی شبیه چراغهای فلورسنت انتخاب کرد که ازخود نور سبز مایل بزردی منتشر می ساختند. در داخل لوله ها نمونه ای از اتمسفر درصد کیلومتری زمین ایجاد نمود. نور مذکور بوسیله بمباران ذرات هوا با امواج میکروویو ایجاد میشد که اساس روشن کردن شبها خواهد بود زیرا نیروهای در حال.

حاضر موجود طبیعی ده نوع درخشندگی در تاریکی ایجاد می نمایند:

بقایای اشعه افتاب که از شمال یا جنوب دیده می شود و زمانی بوجود می آید که ذرات اتمهای هیدروژن با بار الکتریکی که بوسیله خورشید آزاد می شوند بطرف زمین می ایند. ذرات مزبور گویا یک حلقه نورانی در 30 هزار کیلومتری زمین بوجود می آورند و بطوریکه قابل رؤیت نیست این حلقه از شرق به غرب می چرخد و برخی ذراتش وارد جو زمین شده بوسیله قطب های مغناطیسی زمین جذب می شوند از ارتفاع 65 تا 150 کیلومتری این ذرات به هیدروژن و ازت تبدیل می شوند و در نتیجه مقداری انرژی آزاد می شود که قسمتی از آن تولید نور می کند.

این نور در حقیقت از جابجا شدن اتمهای اکسیژن و ازت بوجود می آید.

نوریکه در شب بدون مهتاب تاریکی آسمان را روشن میساخت و آنرا تاکنون به نور ستارگان نسبت میدادند هم اکنون بعلت بمباران جو بوسیله ذرات دارای بار الکتریکی میدانند.

اصولاً ما اجسامی را که در درجه حرارت معمولی و در سطح زمین قرار دارند می شناسیم و به خواص و کمیت و کیفیت آنها مطلعیم از جمله ملکولها و اتمها را. اما اتم هم دارای ساخمان داخلی از هسته با بار مثبت و الکترونها بابار منفی درست شده است. اگر چسمی را زیاد حرارت دهیم یا در میدان الکتریکی خیلی قوی قرار دهیم الکترونهای اتمها از آنها جدا می شوند و آنچه که پس از جدا شدن الکترونها و با بار مثبت باقی میماند یون نامیده

می شود و عمل مذکور را یونیزاسیون گویند.

مخلوط ذرات آزاد وبا بار الکتریکی مثبت و منفی نتیجه عمل یونیزاسیون می باشد که مخلوط مذکور را پلاسما گویند. خورشید بزرگ و عظیم از پلاسمای داغ درست شده است و در عین حال در تمام جهات نور ماوراء بنفش پخش می کند که یان اشعه بر روی اتمهای هوا تأثیر نموده و الکترونهای آنرا جدا می کنند و عمل یونیزاسیون انجام می دهند و بدین ترتیب قشر بالائی اتمسفر زمین (یونسفر) از ذرات یونیزه هوا و بعبارت دیگر از پلمسا تشکیل شده است و اشعه خورشید در شب اثر خود را قطع و یونها با هم در اتمها ترکیب می شوند و غلظت پلاسما پائین می آیدو علت از بین رفتن امواج رادیوئی کمتر از 19 متر در شب همین است زیرا پلاسما مانند آئینه امواج رادیوئی را منعکس م کند و امواج با طول موج کوتاه در آن نفوذ می کنند.

مقصود از این همه شرح و بسط نشان دادن وضع فوق العاده ای است که در نتیجه رسیدن اشعه های خورشید به جو زمین پیش می آید و چه بهتر که صبحگاهی نسیم بیشتر و گرد و غبار و الودگی هم کمتر باشد وادمی با فعالیت خود جلب و جذب بیشتری ازآن هنگام داشته باشد و کار روزانه اش را هم بهتر بتواند انجام دهد! چگونه؟

سراسر روز آدمی با دهها رنج و آزردگی و مشکلات روبرو می شود که هر کدام بنحوی او را متأثر می سازد و عقده ها و کمپلکس هائی در وی بوجود می آورد اما دیگر خوانندگان عزیز ما میدانند قسمت رؤیای خواب از جمله اعمالی که انجام میدهد

زدودن رنجها بوسیله جبران کمپلکس ها و عقده های روز است تا آنجا که اگر کسی از دیگری رنجی داشت و نتوانست روز بر او غالب گردد خواب که می بیند از جمله یکی در این راه و روش است که شخص در خواب را بر ظالم غالب سازد یا ظالم را در خواب به پوزشخواهی وادارد. از اینقرار سحرگاهان شخص در حالی بیدار می شود که خستگی جسمی و روانی نداشته و عقده هایش حل گردیده و خود و مکان و زمانش آمادگی بیشتری برای بهتر کار کردن و بهتر فکر نمودن دارند و کسیکه دیرتر بیدار می شود همان برنامه را در وقت کوتاهتری باید انجام دهد یعنی باید فشرده تر کار کند آن هم زمانی جنجالی تر و پرغوغاتر و آلوده تر.

و بیان را به فرموده نبی گرامی متبرک می سازم که فرمودند: تسحروافان فی السحور برکه (سحرخیز باشید که سحرخیزی مایه برکت است).

سحر ماه رمضان

این مطلب را بایستی در جلد سوم که در فلسفه روزه نوشتم آورده باشم اما در اینجا هم بی تناسب نیست بشرح مختصری از آن بپردازم.

قبلاً شرح دادم چرا قرآن شب را لباس آدم معرفی فرموده است اما بیدار شدن برای غیر انسان بدو طریق صورت نمی گیرد و تنهاراه بیدار شدنشان از طریق غیرارادی و فیزیولژیکمان اس تدر صورتیکه انسان هم میتواند آنقدر بخوابد و خروپف کند تاسیر شود و بیدار گردد و هم می تواند اراده نماید و سر ساعت معین بیدار

گردد یعنی حیوانات و کلیه موجوداتی که بخواب می روند بدون اراده بیدارمی شون و انسان هم گاهی در ردیف ورده سایر خواب دیدگان بوده بدون اراده بیدار می شود و زمانی ه از روی اراده انسانی که از عطایای مهم آفرینش باوست بیدار م گردد یعنی هر واب کننده ای خواب رتن و بیدار شدنشان تکوینی است و ان انسان است که هم می تواند باراده بخوابد و باراده بیدار شود و هم می تواند تکوین او رابخواباند و تکوین بیدارش کند.

اما چه بهتر که انسان را فقط در محل و موضع تشریع قرار می گیرد با معرفت به تشریع بخوائبد و با اراده که تنها محل ورود و منزلگاه وحی و پیامبران است بیدار گردد زیرا هیچ پیامبری نیامد در کاری که اراده ادمی بر آن تعلق نمی گرد دخات نماید مثلاً پیامبری نبامد تا وضع گوارش و مکانیسم زایمان و دگردیسی جنین را تغییر دهد بلکه آمد تا چگونگی کیفی و کمی خوردن و مقررات آمیزشی و جنسی را که اراده بر ان ارد است تحت نظم و بر فطرت درآورد حال چه بهتر که بخواب رفتن واز خواب جدا شدن هم با اراده باشد و قسمتی دیگر از زندگی انسانی خود را به قلمرو خلقت تشریع بکشانیم و خوشا بحال کسیکه توانست خلقت تکوین خود را تا سرحد امکان خلقت تشریعی سازد و دو نیروی نهفته در خود را بفعل رساند هر دو نیروی متخصص انسان یکی نیرو برای علم و کسب کمال ودیگری نیروبرای ایمان و کسب کمال و هر چه آدمی بتواند خلقت تکوین خود را به قلمرو علم و ایمان بکشاند یعنی از خلقت بر اجبار دور شده به قلمرو

اراده و شریعت وارد شده آنرا به خود بیفزاید به خدا نزدیکتر شده است.

قبلاً شرح دادم بیدار شدن چه بهتر تشریعی باشد و به تهجد و تشخیص ویقین بپیوندد بلکه به توحید متصل گردد و شخص با اراده بیدار گردد و به نافله و تهجد بپردازد. هم اکنون باید بیفزایم گاهی خلقت تشریع بیدار می کند و به خلقت تشریع بیدار شده بوسیله نماز به توحید پیوند می خورد اما سحر ماه رمضان پیوند به توحید پس از بیدار شدن بوسیله اراده و تشریع در تعقیب بلکه در جستجوی نت روزه صورت می گیردودر همن سحر است که اگر تهجد هم صورت نگرفته باشد آن دعای مأثور وماجور و بسایر معتبر معرف به دعای سحر خوانده می شود و خدای را باسماء حسنایش می خوانند و چه بسا الان که به دعا رسیدم بگویند سرنوشت هر کس معین است پس دعا چه اثری دارد؟ اجازه بدهید عنوان مستقلی باز کنم:

اثر دعا کردن

اثر دعا کردن را باید از کسانیکه اقام کرده و نتیجه گرفته یا نگرفته اند سراع گرفت و در تمام موارد باید این فرمول کلی را بیاد داشت که تجربه علمی است که نتجه ببار آورده مثلاً ازموسیقیدانان اگ سئوال شود موسیقی چه خاصیتی دارد می گویند قوت روح است یا روح پرور می باشد اما سوراخهای بینی بعضی از آنها هروینی است و لب بسیاری از آنان آنقدر آثار

دخان دارد و دهان برخی بوی الکل میدهد و هر کدام باید بوسیله مواد مخدر روحی پیدا کنند تا بتوانند بهتر بنوازند و گیراتر بخوانند و مسلم است موسیقی چنین ارواحی را پرورش خواهد داد و با چنین خصیصه ای روحپرور است.

مگر مسائلی از زندگی که آرامش اعصاب بدهد در موسیقی جمع است که روح پرور است اگر هست چرا باید اعصاب با هروئین و مرفین والکل و سیگار آرامش پیدا نمایند و اگر نیست چه کاری است! و چه روحی! و چه پرورشی!

از کسانیکه دعا کرده و گر گدا کاه بود تقصیر صاحب خانه چیست و ول کن نبوده و مقدمات و مقارنات دعا کردن اسلامی را رعایت نموده و بهدف شرعی و مقصود روحانی خود نرسیده اند چقدر می توان شمارش کرد و رقم کسانیکه حتی دعاهای آنقدر بزرگی داشتند که باور نمی کردند مستجاب شود و شده ات چیست؟ اگر مقایسه شود می بینیم (ای گرفتار بگو حاجت خود را و بگیر گرمسیر شودت خلوت و آهی یابیم).(1)

بعضی می گویند هر کدام از مخلوقات خدا بوسیله رشته بسیار باریکی مربوط به عالم امر به محل اصلی خود که منبع رتق و فتق امور در آنجاست متصلند و دعا یعنی تکان دادن آن رشته و در نتیجه آنقدر تکان دادن و اصرار ورزیدن تا همان تکان و همان اصرار رشته مقررات و امور مقدر به نفع و مطابق درخواست را آنقدر جابجا کند که اقدام گردد اما من سخنی دیگر دارم:

1- سطری از اشعاری که مؤلف در سالهای قبل گفته است.

یادتان باشد گفتم تقسیم آفرینش از لحاظی به عالم تکوین است و عالم تشریع و در یک تقسیم بندی دیگر الا له الخلق و الامر (54 الاعراف) به عالم امر و عالم خلق بخش گردیده است عالم خلق عالمی است که عناصر معین و ثابتی دارد و همانگونه که الفبای آفرینش تشریع (قرآن) 28 حرف می باشد الفبای آفرینش تکوین قریب 104 حرف می باشد. عالم خلق مدل ثابت دارد لذا میتوان از آن نقای کد یعنی بعلت ثبوتش علوم را از نهادشان بیرون کشید از ریاضیات و فیزیک و شیمی و ... اما عالم امر ناثابت ات و الفبای آن نزدیک خداست مانند فکر که هر لحظه در زمانی و مکانی دیگر می باشد و چون عالم خلق ثابت و در برابرش مغز توانائی به انسان داده شده تا تفکر و تدبر و تعقل کند لذا ادیان فقط سررشته علوم مادی را بدست داده اند وبقیه را بعهده تشخیص را تعیین معلوماتی بشر سپرده اند مثلاً حصبه و دیفتری و ... را که مغز بشر توات بالاخره آنرا بشناسد و درمانش کند ولی بشر که در برابر عالم امر ناتوان است چه کند و بچه اندیشد اینجاست که پروردگار بوسیله رسولانش همه را گفته واگ بیماریهائی و درخواستهائی هم بود درمانش رادر ادعون استجب لکم (مرا بخوانید تا بشما پاسخ دهم 60 غافر) بدست بشر داده پس دعا کدن داروی دردها غر مد اس تو راه جلوگیری از آلودگیهای روحی ونیز از این راه بخواستهای دیگر رسیدن.

اما مکانیسم عمل دعا چگونه است؟ بنظر می رسد همانگونه که روانشناسان شناخته و دانسته اند توجه و تمرکز قوای دماغی فوق العاده بر آدمی اثر می گذاد و ادعونی همان توجه و خود را تکان دادن وبیک سمت که همه تملک ها و تمکن ها از آنجا بدست

رب العالمین در تربیت است متوجه ساختن می باشد یعنی دعا کردن از بلا خود را نجات دادن است: گلوله ای است می آید و مقدر است بیاید دعا سب می شود شما که هدفید خم شوید یا بچپ و راست منحرف شوید و گلوله از شما بگذرد یا گلوله بیاید و عذاب نازل شود اما برد انها قبل از رسیدن بشما باشد و نیروئی که آنرا بشما برساند از او سلب گردد یا رحمتی از پروردگار که (و رحمتی وسعت کل شی ء 54 الاعراف) می باشد در راه وی قرار گیرد و اتفاقا قبل از دعا باید رعایت آداب آنرا نمود و از جمله توبه کردن است و اینکه به وسعت رحمت پرودگار اشاره کردم ذات مقدسش آنرا در برابر توبه کنندگان قرار می دهد (ربنا وسعت کل شیئ رحمه و علما فاغفر للذین تابوا 7 غافر) از اینقرار بنظرم دعا کردن بر خود اثر گذاردن و خود را درمسیر رحمت واسعه خدا که همه خیر و خوبی ها در ان یم باشد قرار دادن است.

نتیجه آنکه برعکس آنچه تاکنون نظر میدادند: دعا کردن یعنی نظم و ترتیب آفاق و نفس را بنفع خود تغییر دادن بنظر من دعا کردن یعنی خد ره به مسی رحمت و منفعت رساندن و ابزار و آلات طی چنین طریق توجه به ذات مقدس پررودگار و بدست آوردن نیروئی که در جهات مختلفه فعالیت آغاز می کند و یکی از آنها تلقین بسیار به خویشتن است که به زودی چگونگی تلقین رادر بحث از خواب مؤثر هیپنوتیزمی خواهم آورد.

در هر صورت رشته برقرار است و دعا همان رشته متصل کننده یک موجود ضعیف مادی است به عظمتی آگاه و بی نهایتی توانا اما رشته در محل اتصال به موجود مادی نمی تواند پیوند خورد مگر

آنکه انسان هم معنویتی فراهم کند که اسلام دستور داده قبل از دعا چه باید کرد از صدقه دادن و دستگیری رنجوران و بینوایان و به مسجد رفتن و توبه کردن و بالاخره محلی معنوی بدست آوردن که استعداد یابد برای گره خوردن به رشته ای که همان دعاست و در اینحال جا داد سخن الکسیس کارل را تکرار کنم که نوشته است: بعضی فعالیت های معنوی می تواند با تغییرات تشریحی و عملی بافتها و عضوها همراه گردد کیفیات مذکور در موارد مختلفی دیده می شود که میان آنها باید حالت صفحه نیایش» را نام برد.

عصر کمی وقت

هر چه میدویم احساس می کنیم شبانه وز 24 ساعته کم است و بکاری نمی رسیم و چه خوب بود شبانه روز 34 ساعت میشد اما اگر چنین میشد اوضاع و احوال باز بهمان قیاس و معیار کسر زمان داشت اما الان نه وقت تفریح داریم نه زمان مطالعه و نه فرصت خواب و باید اقرار کرد عصر فضا، عصر اتم، عصر کامپیوتر که در نامهای متشتت بدست بشر زیر و زبر و بزیانش نامگزاری می شود چه بهتر همه را در صفحه عصر کمی وقت» خلاصه می کردند و این بهترین نامی است که انتخاب می کنم. اما چه باید کرد؟ حداقل باید سعی کرد وضعی پیش آورد که هنوز سر آدمی روی بالش نرسیده مژگانها بهم رسیده باشد! و مگر ممکن دارد؟ باید سعی کرد آفاق و انفس را مستعد چنی ناوضاع و احوالی نمود که دراز کشیدن همان باشد و خواب رفتن همان اما آماده کردن بدن را باختصار در قسمت

مربوط به بی خوابی شرح دادم دراینجا باید بیفزایم: اطاقی که هوای نظیف داشته باشد اطاقی که بوی بسیار اندک و ملایم عطرآمیزی داشته باشد اطاقی که سرد نباشد اطاقی که زیاد گرم نباشد ملافه تمیز، بالش تمیز تختخواب یا جای خوابی بهمان تناسب که شرح دادم، اطاق بدون سر و صدا (یا دارنده صدای ملایم از طبیعت برخاسته چون ریزش باران یا نغمه پرندگان) و ... از جمله خصائصث است که باید برای محل خواب در نظر داشت.

آماده کردن انفس که هر چه اهمیت دارد اینجاست در یک کلمه خلاصه می شود و آن توجه به خداست و بارها شرح دادم که حضرت باقر در برابر کسانی که خود را زاهد معرفی کرده بودند و از این نام سوء استفاده نموده به تنبلی و تن پروری و گوشه نشینی پرداخه بودند فرمود خدای متعال تمام زهد را در آیه لکیلا تأسوا علی مافاتکمو لا تفرحوا بما اتیکم (73 الحدید) جمع فرموده و چه وسیله بهتر از اینکه حضرت فرمود برای آرامش و سکون وبهتر بخواب رفتن که شخص حد اعتدال داشته باشد و بمختصر انگوری شیرین وبدانه ای غوه ترش نشود وبا یک بهتر جواب دادن رئیس بشادی نگراید و با دیدن گره های ابرویش به زندگی اهل و عیالش گره نزند و راهی برای بهتر بخواب رفتن از این نیست که با یاد خدا و توجه بخدا آرامش برقرار بوده باشد.

خرخر کردن

راه تنفس از بنی و از دهان نیز تنفس را انجام می دهند یعنی از این دو راه است که هوا وارد گلو و ریه ها می شود. سقف دهان در جلو استخوانی بوده ولی قسمت عقبش نرم و بزبان کوچک منتهی می شود و اگر زمان خوابیدن این دو راه تنفس را تنگ نمایند هنگام رد شدن هوا صدائی که آنرا خرخر نامند بوجود می آید.

بزرگی لوزه ها گوشت های زیادی یا انحراف در استخوان بینی توم و التهاب در مجرای گلو و هر علت دیگری که مجاری هوائی فوقانی را تنگ کند ازعلل خخر کردن محسوبند.

گاه مجرا تنگ نیست ولی هوا زیاد است مانند کارگرانی که مشقت های سخت به آنها محول شده زمان خواب با تنفس شدید خود خرخر می نمایند و بهمین سبب که زنان را کمت بکارهای سخت میدارند خرخر کردن نزد مردان شایعتر است.

نزد بعضی صدای خرخر ملایم و نغمه ای است و برخی لکوموتیوی خرخر می کنند که نویسنده شاهد خرخر یکی از بازرگانان بودم که خرخرش از هر لحاظ مخصوصا از طول مدتی که هر مرحله اش داشت تعجب آور بود و گمان نکنم صاحب خرخر در بیداری بتواند بهمان طول مدت تنفس عمیقی انجام دهد. برای شدت صدای آن تنها کافیست گفته شود میزبانان باجبار یک اطاق حد فاصل بین اطاق خود و میزبان داشتند و بچه های کوچک خود را از وحشت صدا اید پناه دهند. اما خوشبختانه خواب بازرگان

همینکه عمیق میشد و به پشت می خوابید و دو آرنج خوئد را در دستها گرفته بالای سر می گذاشت همه دوستانش میدانستند اگر او را بغلطانند و دمر بیندازند بیدار نمی شود و خرخرش نیز اهنگ دیگری که وحشت زا نیست پیدا می کند و هر دفعه همین کار را می کردند و از طرق درمان خرخر علاوه بر مراجعه به متخصص گوش و حلق و بینی و رفع انسداد یکی هم این است که خوابیده را در وضع مناسبی بخوابانند و چون بسیاری از خرخر کنندگان نیز در وضع به پشت خوابیده عضلات شل شده سقف مجرا را تنگ می کند با به دنده غلطاندنشان آرام می شوند.

دوختن یک قرقره به پشت لباس خرخر کنندگن اجازه نیمدهد به پشت بخوابند و خرخر کنند و اخیرا پرفسور دکتر کنوس H.Knaus المانی دستگاهی بنام باند سکوت.

Silenizia Bandage ببازار عرضه کرده که جلو خرخر را می گیرند و بندهای ساده ای داد که همه میتوانند انرا بکار برند و در بالا بشکل بیضی بر سر می افتد در پائین نیز بیضی کوچکی زیر زنخدان.

چگونه باید بخوابیم

شاید هیچ عنوانی باندازه این عنوان صفحه وضع و شکل خوابیدن» جلب نظر نکند زیرا آدمی مایل است بداند چه شکلی بخوابد تا سلامت جسم و روحش در ار بد خوابیدن از دست نرود بعلاوه نه تنها امام صادق فرمود 0فان النوم اخ الموت: همانا خواب برادر مرگست» ارسطو هم گفت، شکسپیر هم گفت و دیگران هم گفتند و عجیب احساسی که هر انسان بالغ عاقل هم میفهمد خواب یک

مرگ کوچکی یا برادر کوچک مرگ است و بهمین جهت نه کسی حاصر می شود زمان مردن دور از تظاهرات و مقررات مذهبی امور مربوطه را انجام دهد نه کجاست آنکه جرئت کند زمان خوابیدن اندیشه ای ممتاز از روز نداشته باشد.

الان نام انسان بالغ عاقل بردم چون در تقسیم بندی اسلامی علاوه بر تقسیم بندی مشابه آنچه پزشکان دارند و همچنین آنچه روانشناسان جدا از پزشکان داند که بر حب آنها سن آدمی را از زاد تا مگ پخش می نمایند اسلام در برابر پذیرش مسئولیت ها یعنی برای تعیین وظائف و تکالیف تقسیم بندی خاصی دارد و اهم آنها که مورد بحث است سن بلوغ عقل کمال می باشد مثلاً پری را که 15 سالش تمام شد میگوئیم بالغ (با شرائط دیگر) اگر فهم معتدل و متوسط چون همگنانش داشت میگوئیم بالغ عاقل اما وقتی بسن چهل رسید، باز بنظر دیگری بوی مینگرد و او را برشد رسیده میشناسد (باز هم با شرایطی).

حال بسیاری از کسانیکه برشد عقلی رسیده اند و برخی هم از بالغین عاقل باعتبار اینکه در خواب بدن ساکن وساکت و حس و ادراک غائب میشود و از طرفی به این لحاظ کهنفس بالا پائین میرود و خون در رگها میچرخد و ... خواب خود را بین مرگ و زندگی دانسته اگر اندک توجهی هم هست به معنویات مینمایند و دوست دارند اگر دینی دارند به روش دینی بخوابند و اگر نداند از دینداران تقلید کنند و برای خواب بزرگ یعنی مرگ هم چنین است؛ پسر ملحد بی اعتنا بدین جسد پدرش را دستور میدهد

بنابر سنن مذهبی کفن و دفن کنند و طبق مقررات دینی بخاک بسپارند.

کسی هم که ارتباطی بادین ندارند اگر بداند بهتر خوابیدنش موجبات بهتر بهره بردن روزش و بیداریش میگردد سعی در بهتر خوابیدن مینماید از اینروست که همه علاقه دارند بدانند چه وضع و شکلی ا باید بعنوان خوابیدن بهداشتی برگزید و ثلث عمر که در خواب است چگونه برای جلوگیری و فرسودگی بدن باید گذراند.

خواب وسیله راحتی و پناهگاهی است که آدمی پس از تلاشها و تماسها و رنجها به آنجا پناه می برد پس حاضر نیست ملاذ و ملجاء خود را به غیر معمول بگذراند و با بد خوابیدن از تعادل منحرف سازد.

خواب قوام زندگیست و نیروبخش بیداری و اگر از روی نظم و بهداشت باشد نشاط و نیروی عمری دراز موجودیت خواهد یافت و در اهمیت آن گفتم از طرفی خوابدیدن را هک برای هر فردی بنابر آنچه نبی گرامی و ائمه اطهار فرمودند یک شصت و سوم یک هفتادم پیامبری است و برای کسانی چون حضرت ابراهیم زمان وحی، مکان وحی و از طرفی می بینیم اسلام درباره خواب و احکام و مقررات مربوطه اس کمال اهتمام را داشته و نعمت خواب را در ضمن آیاتی چند از سوره قصص که دلالت بر وحدانیت ذات مقدسش داشته و نعمت های اورا که موجب مزید تشکر ا تیاداوری میفرماید (قل أراتیم ان جعل اللّه علیکم اللیل سرمدا من اله غیر اللّه یأتیکم بضیاء افلا تسمعون - قل ارایم ان جعل اللّه علیکم النهار سرمدا الی

یوم القیامه من غیر اللّه یأتیکم بلیل تسکنون فیه افلا تبصرون و من رحمته جعل لکم اللیل تسکنوا فیه و لتبتغوا من فضله و لعلکم تشکرون بگو بمن بگوئید اگر خدا تا روز رستاخیز شب را برایتان همیشگی کند کدام خدا غیر خدای یکتا برای شما روشنی می آورد آیا نمی شنوید؟ بگوئید بمن اگر خدا تا روز قیامت روز را برایتان دائمی کند کدام خدا غیر خدای یکتا برای شما شبی می آورد که در آن آرام گیرید چرا نمی بینید از رحمت خود شب و روز را برای شما آفرید تا در آن آرام گرید و از کرم وی (روزی) بجوئید شاید سپاسگزار باشید.

چرا خواب آیت الهی نباشد در صورتیکه انسان عقل و ادراک و حس خود را از دست داده و در کنای افتاده و باز هم به تماشای گوشه ا از خلقت موجود یا از آنچه گذشته و حتی به تماشای زوایائی که هنوز سالها بعد خواهد آمد می پردازد، در خواب آنچه را در تعریف وی که انسان موجود انتخاب کننده ای است و روشنگر مسائل و دارنده اراده می باشد همه را از دست داده فقط آنچه منشاءحیات و حرکت غیر ارادی اوست بجای مانده و باز هم صبح بهمان وضع و حالت اول برمیگردد.

شخص خوابیده باید در استراحت کامل بخوابد پس از آنکه محیط خواب را بنابر آنچه گفتم آماده ساخت باید قبل از خواب افکار پریشان دور گردد تا عوارض آن در خواب متأثرش نسازد یعنی پیدیها و آلودگیهای روحی طرد و صاف گردد. کثافات و فضولات داخلی نیز باید دور شود و سخن علی مرتضی را قبلاً گفتم که به فرزند بزرگوارش حضرت حسن فرمود پسر عزیزم نمی خواهی

چهار خصلت ترا بیاموزم که بی نیاز از طب گردی عرض کرد بلی. فرمود بر غدا منشین مگر آنکه گسنه باشی و از آن برمخیز مگر آنکه هنوز اندک اشتهائی تا باقی باشد غذایت را جویده فرو بر و چون قصد خواب کردی خودرا از فضولات خالی و صاف کن (یا بنی الا اعملک اربع خصال تستغنی بها عن الطب فقال بلی قال لا تجلس عی الطعام الا و انت جاعئع و لا تقم عن الطعام الا و انت تشتهیه وجود المضغ واذا نمت فأعرض نفسک علی الخلا فاذا استعملت هذا استغینت عن الطب).(1)

قبل از خواب بهتر است غذائی که خورده ام محتوی مقداری مواد قندی و کلسیم بوده باشد و در جلد ششم سخن حضرت کاظم را که دستور نان شیرمال خوردن را قبل از خواب در پاسخ پرسش کننده ای باو فرمود ذکر کردم و در اینجا باید اضافه نمایم که حضرت علی قبل از خواب بنابر عادتی که داشت شکر زیاد میل میفرمود (کان ابالحسن الاول کثیرا ما یأکل السکر عند النوم) و شرح دادم چرا در خواب گلوکز باید در دترس متابولیسم بدن قرار گیرد و نیز گفتم یونهای کلیم و فسفر که بیشتر مصرف غذای عصبی مخصوصا اعصاب مرکزی دارد در شب برف جمجمه هجوم می آورد و لازم به تکرار انها نیست (البته در اینجا فقط دستورات مذهبی را آوردم و مکانیسم علمی آنها را قبلاً بیان داشته ام و نیز شرح دادم کلن پر از مدفوع و مثانه پر از ادرار چه زیانها و مشغولیت هائی برای بدن بوجود می آورد) تا آنجا که خود بدن هم ناخودآگاه در خواب از تهیه فضولات برای دفع و ترشح ادرار

1- 215 خصال.

جهت پر شدن مثانه و بیدار کردن شخص عمل را بحداقل میرساند)

از جمله مطالبی که در اسام معمول بوده سرمه کشیدن در چشمها قبل از خواب میباشد که علت یا حکمت آنرا نمیدانم ولی این احمال را داد که چون ضد عفونی کننده ضعیف و ملایمی است و پیشگیری دستوری برای پیروان اسلام که تماس اجباری با آلودگیها دارند بوده است.

از مستحبات اسلامی اینست که شخص چون قصد خوابیدن نمود رختخواب خودرا وارسی کند تا چیزی در ان نباشد و به نظافت تمام آنچه باید مورد استفاده اش قرار گیرد مطمئن گردد و قبلاًدر همین جلد آوردم که چه بسا کثافت و آلودگی جزئی فراش که سبب بی خوابی می گردد.

نبی گرامی فرمودند صفحه اذا اوی احدکم الی فراشه فلیمسحه بطرف ازاده فأنه لا یدری ما حدث علیه»: (هرگاه یکی از شما به رختخواب خود ماوی گرفت باید با گوشه ازار خود رختخوابش را مسح کندو دست بمالد زیرا نمیداند چه روی خواهد داد) در جلد بعد درباره لباس هائی که نبی گرامی داشته یا از آنها نام برده اند بحث کرده خواهم گفت ازار چیست.

کسیکه با طهارت و وضو و شستشو به بستر بود بسترش مسجدش منظور میگردد (حضرت صادق: من تطهر ثم اوی الی فراشه بات و فراشه مسجد) و در جلد 13 درباره طهارت و انواع آن آوده ام وبخواص بهداشتی بدنی و روانی آنها اشاره کرده ام.

مستحب اسلامی است که زمان خوابیدن چراغ را خاموش کنند (انواع چراغها میتوانند باعث تجمع حشرات شوند آتش

سوزی ایجاد کنند آزمایشات انجام شده اینکه نور بر حسب درجات و شدتی که داند برخی اعمال فیزیولوژی بدن را که باید در خواب بوضع خاص باشد همانند روز نموده و از جمله ادار بحداقل رسیده در نور ترشح بیشتری خواهد داشت)

مستحب است نزدیک خواب خود را از تمام هم وغم دنیا خای نمود و خواب را بمنزله مرگ فرض نمود و وصیت نامه خود را زیرسر گذارده چنین تصور کند که از خواب برنخواهد خاست (اعمل لدنیاک کما تعیش ابدا و اعمل لا خرتک کما تموت غدا برای دنایت چنان باش که همیشه زنده خواهی ماند و برای آخرتت آنچنان باش که گویا فردا خواهی مرد از سخنان امام که قبلاً شرح دادم).

بدون شک توجه فرمودید که این دو دستور اتحبابی که با یکدیگر داده شده مکمل یکدیگرن یعنی کسیکه هم و غم خود را بخواهد فراموش کند تا خواب خوشی را دریابد باید بیاد مرگ باشد تا آنچه ازدنای چند روزه او را مهموم و مغموم ساخته بی ارزش گردد و آنکه بخواهد مرگ خود را از آن شب دور بدارد و بر عمر خود بیفزاید باید خواب خوشی را با خالی شدن از هم و غم بدست آورد و بقیه اثر طرد ورد هم و غم از خویش قبل از خواب بریدن در روانشناسی شرح خواهم داد. (البته کسیکه بیاد مرگ بود ظلم کردنش بحداقل میرسد و ظلم بوی نیز در حداقل خواهد بود).

مستحب است به پهلوی راست رو بقبله خوابیدن و دست راست زیر گونه و طرف راست صورت نهادن ونبی گرامی بهمین

نحو می خوابیدند.

اصولاً در اسلام خوابیدن به دست راست و به پشت ممدوح بوده و بر پهلوی چپ و دمر خوابیدن ممنوع می باشد (دخلت علی ابی محمد فقلت جعلت فداک انی مغتنم بشی ء یصبنی فی نفسی و قد اردت ان اسئل اباک فلم تنفقالی ذلک فقال ما هو فلت یا سیدی روی لنا عن آبائک ان نوم الانبیاء علی اقفیتهم و نوم المؤمنین علی ایمانهم و نوم المنافقین علی شمائلمهم و نوم الشیاطین علی وجوههم فقال کذلک.

نبی گرامی هم فرموده اند و خطاب بحضرت علی چنین گفته اند که معنای آن با روایت قبلی یکی است صفحه یا علی النوم اربعه نوم الانبیاء علی اقفیتهم و نوم المؤمنین علی ایمانهم و نوم الکفار و المنافقین علی ایسارهم و نوم الشیاطین علی وجوههم»: ای علی خواب چهار نوع است خواب انبیا بر پشت است و خواب مؤمنین بر دنده راست و خواب کفار و منافقین بر دنده چپ و شیاطین خوابشان بر رو افتادن می باشد.

قبل از اینکه وارد چگونگی اوضاع و احوال اشکال خوابیدن شده از خوبی یا بدی آنها بحث نمایم باید بگویم امروز نه تنها جنبه جسمی و فیزیولوژی بدن را در وضع خوابیده بخصوص مورد بررسی قرار داده بلکه روانشناسان میگویند: بگو چگونه می خوابی تا بگویم چطور آدمی هستی.

اگر دوران دانش آموزی خود را بیاد آورید بدون شک روزی که خبر قبولی خود را در جعبه اعلانات دیدید که با درجه ممتاز اعلام داشته اند شب بخانه آمدید چون زمان خواب رسید در

برابر والدین و خواهران و برادران خویش ابتدا نظرشان را بسوی خود جلب کرده سپس بوسط بستر پریده به پشت خوابیده پاها را از هم باز نموده دستها را بدو طرف اداخته چنین خود را نشان میدهید که فاتح و پیروز از امتحان بیرون آمده اید و اگر رفوزه بودید یواشکی بسوی رختخواب میرفدیت و در آن خود را بحداقل حجم می رسانیدید یعنی دستها را بغل گرفته پاها را آنچنانکه زانوها بشکم فرو رود درآورده در لای لحاف پنهان میشدید یعنی در حقیقت با امتیازی که بدست آورده بودید میخواستید چنین بگوئید که این فضای اشغال شده برای شما کم و در خور شأن شما نیست و شب شکست خوردگی میخواهید برسانید که همین اندک جا هم زیادتان است و توجه باین اوضاع و احوال سبب شده اخیرا روانشناسان بگویند:

اگر کسی هستید که به پشت میخوابید دلیل این است که آدم شجاعی هستید و هیچ نوع حقارتی ندارید.

اگر هنگام خواب خودتانرا جمع میکنید معلوم می شود که مضطرب هستید و از چیزی رنج میبرید و این وضع خوابیدن همانند وضعی است که در شکم مادرتان داشته اید و بهمین علت میتوان گفت شما آدم ضعیفی هستید و ناخودآگاه بدنبال محل آرام و پناهگاه و تکیه گاهی میگردید.

اگر زمان خواب تعداد زیادی روپوش و شمد روی خود می اندازید آدمی هستید خجالتی و هدفتان همیشه اینست که خود را در گوشه ای پنهان کنید و اگر دوست نداشتید چیزی بروی خود اندازید موانع شما را خشمگین میسازد. بهر صورت علاوه بر این

مختصر شرح که توجه دانشمندان را برای توجیه روانی اشکال خوابیدن میرساند باید افزود.

امروز کمتر کسی است که از خوابیدن روی تختخواب فنردار اجتناب نکند و چه بسیار در رفتگی های دیسک های بین مهره که بعلت خوابیدن بر آنها پیش آمده و شخص را بدرد کمر یا سیاتیک مبتلا ساخته است.

مهره ها روی هم قرار داده شده ستونی رد درست می کنند که سبب میشود ادمی با چنین عمودی از زمین بطرف خلاف قوه جاذبه بالا رود و چون سایش استخوانها بیکدیگر مزاحمتی بود همانند یک استادکار که بین دو قطعه فلز برایجلوگیری از سایش یک قطه واشر قرار میدهد که چرب است و نرم خدایمتعال بین دو مهره استخوانی غضروفی چرب و نرم قرار داده که اگر بر تختخواب فنری بخوابیم و جابجاشود و بر اعصابی که از جانبش خارج می شود فشار وارد آورد دردهای عصبی چندی و از جمله التهاب عصب سیاتیک را بوجود می آورد واگ بر تخت فنری خواستیم بخوابیم باید بر آنها تخته های چوبی محکم بگذام و در غیر اینصورت بر زمین بخوابیم و هر جا بخوابیم با گذشت زمان هم لوزه ها ذوب می شود و هم دیسک های بین مهره ای و هم ... و بهمین لحاظ مهره ها رویهم میخوابند و قد بلندان بهمین علت زمان پیری کوتاهتر می شوند.

خوابیدن در نی نی که برای نوزادان درست میکنند زیان آور است و همچنین باید از خوابیدن در بسترهای زیاد نرم خودداری کرد. (نی نی پارچه بخصوصی است که از چهارطرف بوسیله چوب هائی

نگهداشته شده و آویز به طنابهاست).

خوابیدن به پشت در یک سطح افقی کمک به تشدید قوس کمری و تشدید درد کمر می نماید. (1)

بکار بردن بالش خیلی بلند سبب فشار و صدمه ستون فقرات گردنی و درد در بازوها و شانه ها میگردد. (2)

خوابیدن روی شکم در سطح افقی سبب تشدید قوس کمری و گردنی و تشدید دردهای کمر و گردن میگردد. (3)

دمر خوابیدن و حتی خم کردن یک زانو و ران کاهشی در قوس کمری نداده و درد را تسکین نمیدهد. (4)

در رختخواب خوابیدن روی شکم سبب افزایش قوس کمری و گردن بیک طرف می شودو از دمر خوابیدن باید در هر حال اجتناب نمائید. (5)

گذاشتن متکای بلند علت شایعی از کمردردها، درد گردن، شانه و بازوها می باشد، سرگیجه و سیاه رفتن چشم هم ممکن است ایجاد گردد. (6)

بازوان را چنانچه یکی زیر صورت و سر و دیگری را روی سر بگذارند ممکن است سبب سوزن سوزن شدن دستها یا بی حسی آنها و درد شانه و بازوها گردد.

دو دست را بالای سر گذاشتن سبب انقباض عضلات بازو تا

1- از صفحه 30 کتاب دردهای پشت و گردن مراقبت و پیشگیری از آنها وابسته به انجمن جراحان ارتوپدی ایران.
2- از صفحه 30 کتاب دردهای پشت و گردن مراقبت و پیشگیری از آنها وابسته به انجمن جراحان ارتوپدی ایران.
3- از صفحه 30 کتاب دردهای پشت و گردن مراقبت و پیشگیری از آنها وابسته به انجمن جراحان ارتوپدی ایران.
4- از صفحه 30 کتاب دردهای پشت و گردن مراقبت و پیشگیری از آنها وابسته به انجمن جراحان ارتوپدی ایران.

5- صفحه 45 مأخذ قبلی.
6- صفحه 45 مأخذ قبلی.

صبح شده و در نتیجه انقباض زیاد صبح دردناک و خسته می باشد.

هیچوقت روی شکم نخوابید یا زیر سر خود را زیاد بلند نکنید. بهترین اندازه برای بالش زیر سر شما مقداری است که وقتی آنرا زیر سر خود قرار دهید محور سر و گردن و بدن در یک امتداد قرار بگیرند و با هم زاویه ای تشکیل ندهند. (1)

خوابیدن به پهلو (پهلوی راست) و خم کردن زانوها کمک به تصحیح قوس کمری می نماید و مخصوصا گذاردن دستها در کنار بدن یکی از بهترین حالات برای استراحت در حال درازکش است. (2)

هیچوقت بیش از 5-3 دقیقه در حالت دمر نمانید یا بخواب نروید. (3)

اگر میخواهید معده در حال استراحت باشد و همچنین قلب شما در بهترین وضعی قرار گیرد روی طرف راستتان دراز بکشید و پاها را کمی تا کنید. این بهترین وضعیت خوابیدن برای همه و مخصوصا برای افرادی است که در دوان بلوغ هستند.

نوع دیگر به پشت خوابیدن است. ستون فقرات در زیر و سینه در بالا در این طریقه تنفس ساده و کامل انجام می یابد هر وضعیت دیگر غیر از این دو تا غیربهداشتی خواهد بود. (4)

در اینجا برای مزید اطلاع و مخصوصا بخاطر پیرانی که در معرض خطر اسکار و زخم شدن پشت یا پهلو هستند ذکر این نکته لازم که خوابیدن بر پوست گوسفند که براحتی قادر به جذب

1- صفحه 55 همان مأخذ.
2- صفحه 55 همان مأخذ.
3- صفحه 57 همان مأخذ.
4- ترجمه از یک کتاب فرانسوی مخصوص خوب خوابیدن صفحه 53 مجله دانشمند مسلسل 77.

مواد مایع است در یکی از بیمارستانها بعنوان ضد اسکار مورد استفاده قرار می گیرد.(1)

دمر خوابیدن فقط سینه را گرم نگهمیدارد در صورتیکه گرم کردن پشت که محل خروج اعصاب از مهره های ستون فقرات است همه قسمت ها را گرم میکند. دمر خوابیدن باتوجه به اینکه باید سینه و شکم در مردان و کم و سینه در زنان (زیرا تنفس مردان بیشتر سینه ای و زنان بیشتر شکمی است) آزاد باشد تا تنفس براتی انجام گیرد خود تحمیلی ناروا برای بدن است بعلاوه که اگر صورت در حال دمر بیکطرف گذاشته شود تا هوا از بینی ازاد وارد و خارج گردد گردن صدمه می بیند و در صورتیکه صورت بر بالش نهاده شود آنچنانکه بنی در آن فرو رود شرح دادم که چون تنظیم ریتم تنفس با مخاط بینی است چگونه بر تنفس فشار وارد میگردد بعلاوه به دگرگون شدن ستون فقرات در اثر دمر خوابیدن اشاره گردید و باید افزود از لحاظ تحریکات سکسی نیز وضع خاص مالش پیش آمده التهاب بیشتر قسمت هائی از مجاری ادراری را سبب میشود و اینکه نبی گرامی و ائمه اطهار آنرا خناب شیاطین گفته اند اگر در جلد اول که بحث از شیاطین کردم یادتان باشد بخوبی خواهید دانست دمر خوابیدن که شیطنت های روانی و جسمی پیش می آید چاره ای جز این نیست که شیطنت ها را به شیطان نسبت داده و خواب شیطان را هم شیطانی بنامیم (باستثنای احتلام در اثر خوابدیدن)

1- صفحه 987 نامه دانشکده پزشکی تهران شماره دهم سال بیستم.

به پهلوی چپ خوابیدن هم با توجه به اینکه اگر بدن را درست نصف کنند نیمه راست که کبد سنگین را دارد و زن بیشتری دارد و جائی از تمام بدن خالی نیست جز اندکی میان دو ریه که فضائی برای طپیدن قلب باقیسمت که اگر بر پهلوی چپ بخوابید چون ریه چپ نمی تواند بعلت وزن سنگین تر طرف راست خوب بازی کند و لاجرم فشاری بر قلب خواهد بود باید از این حالت هم که کفر و نفاقی است و کفر یعنی زرع و حق را زیر خاک پنهان کردن همچنانکه زارع دانه زیر خاک پنهان می کند و نفق هم همانند نقب است و همان زیر خاک عبور کردن و کافر حق را زیر خاک ی کند و مانفق آنرا از زیر خاک عبور داده بجائی دیگر بر می آورد و درد و وضع آنرا معرفی می نماید آن جا میگوید حق و انجا باطل یا برعکس و کسیکه بر دنده چپ خوابید خوابش خواب شیاطین نیست اما خواب کافر و منافق است خوابش سراسر شیطنت و آزار نیست اما مانع و رادع و پوشاننده می باشد.

مطلب دیگر بالش زیر سر است که چه بهتر فقط باندازه ای باشد که فاصله بین سر و گردن و شانه را پر کند و الان شکلی که در جلو من است و در چند جای کتاب قبلی وابسته به انجمن جراحان آن شکل نمایان می باشد مخصوصا در صفحه 29 و همه اقتباس از مآخذ و منابع متخصصین بزرگ خارجی است نشان بمدهد که در بهترین وضع خوابیدن یک بالش کوچک ملایم تا شده و زیر گردن و بازوها را پر کرده است و در روایت داریم که خباب بر نبی گرامی وارد شد دید حضرت برده خود را تا کرده زیر سر نهاده اند.(1)

1- صفحه 58 کتاب فرهنگ البسه مسلمانان.

مسئله ای که ناگزیر بذکر آن هستم اینکه به روایت گفته شده بنگرید نبی گرامی کلمه نوم را در تقسیم خواب ذکر فرمودند نه کلمه نعاس را که میتوان جواب داد بعلت اینکه باید مراقبت بیشتری از قسمت انبساط و نوم و رؤیای خواب بعمل آید و چرا آنرا دیگر میدانید از اینجهت حضرت آنرا تذکر فرمودند و چه اشکال دارد که بعلت اهمیت نوم همیشه آنرا سمبل قرار دهند.

ناگفته نماند نوزادان را بهتر است به پهلوی راست خواباند تا فشار به پشت جمجمه استخوانی نشده شان وارد نیاید و سرشانرا به شمکل کتابی در نیاورد و بهمین جهت است که اموز در یکی از کشورهای مترقی بچه راحتی در وضع روی پهلوی راست خوابانده و بالش بسیار نرمی برای اینکه فشاری هم از طرف راست بصورتش وارد نیاید جهت وی درست می نمایند ولی همیشه خواباندن نوزاد بطرف راست سبب بهتر تغذیه شدن قسمت راست صورتش شده دو نیمه راست و چپ صورتش از قرینه بودن خارج می گردد لذا بمحض استخوانی شدن جمجمه باید گاهی نیز کودک ا به پشت خواند ولی در هر صورت او را از دمر خوابانیدن باید مانع شد.

برای جلوگیری از دمر خوابیدن بزرگان می توان تختخواب مورب برای آنان درست کرد که زمانی برای همگان دستور داده میشد و امروز موافقتی ندارند.

اینکه نبی گرامی دست راست خود را زیر صورت میگداشتنند بعقیده بعضی سبب می شودنفس کشیدن فقط از راه بینی انجام گیرد که دراین صورت دندانها و حلق و لوزه ها از هجوم آلودگیهائی که بوسیه موها و مخاط بینی گرفته می شوند در امان خواهند.

بود و آدمی تنها بوسیله راه درست یعنی از راه بینی نفس خواهد کشید بعلاوه یمدانیم هوای وارد شده در بینی بهوای گرم و مرطوب شده در سینوسهای اطراف صورت فشار وارد آورده آنها را بطرف ریه ها رانده خود جای آنرا می گیرند و برای نوبت بعد گرم و مرطوب و بدون غبار و آلودگی یعنی مساعد ریه ظریف میگردند بعلاوه که تماس هوا با مخاسط بینی سبب تنظیم ریتم تنفسی هم میگردد شرح دادم.

فراموش کردم بنویسم کسیکه به رومی خوابد بیشتر از دیگرا دچار کابوس و رؤیاهای ناراحت کننده می شود و بعد از آن چنین وضعی نسب کسانیست که بر معده یعنی بر پهلوی چپ میخوابند و شرح آنرا در جلد مربوط به رؤیا خواهم داد.

نهم مستحب است که پس از خواب هم دندانها مسواک گردد و شرح آنرا در جلد 13 دادم که چگونه باید بدینوسیله ار انجام تخمرات مضره ای که در برابر دندانها صورت می گیرد و موجب فساد دندانها و هم بدن می شود جلوگیر بعمل آورد.(1)

برای مزید اطلاع باید گفت در روایتی نیزاز حضرت علی آورده اند که عده ای به چپ میخواند برای گوارده شدن غذائیکه خورده اند ولی تمام روایات از دمر وابیدن مذمت کرده اند واخیرا برخی فیزیلووژیست میگویند دمر خوابیدن سبب میشود اختیار تنفس از بنی سلب شود و ما میدانیم تنظیم ریتم تنفس با مخاط بینی است.

1- برخی موارد از آئین جاویدان ترجمه احیاءالشریعه فی مذهب الشیعه علامه فقید حاج شیخ محمد خالصی استفاده شد.

کتاب میخواندم جالب، زندگی یکنفر غربی را تقسیم کرده بود که بطور متوسط در کجاها میگذراند از جمله نوشته بود چه مقدارش در لمانی، در مستراح، در خیابان، د اداره، در ... سپری میشود ولی آنچه مسلم است و بارها شنیده اید ثلث عمر هم بطور متوسط در خواب میگذد و اگر خوب دقت کنیم زمانی باین درازا و وسعت را در جائی به تنگی و این حداقل میگذرانیم چه خوب است در انتخابش کمال دقت را مرعی داریم مگر کسی که در فراش یا بر تخت میرود با قد و بالای متوسطش چه مکانی را با چه وسعتی اشغال خواهد کرد اما میخواهم بیشتر از این بهمحل خوابتان اهیمت بدهید زیرا اگر هم مکان کوچک مسکن ثلث عمر شماست کلید دو ثلث دیگر عمرتان را هم در دست داد یعنی اگر در یک سوم عمر خوب نخوابید در دو سوم بقیه نمیتوانید خوب باشید.

البته عنوان مطلب اینست: کجا بخوابیم؟ اما باید نظر اسلام را مقدم داشت زیرا جز خیرخواهی و مصلحت هیچ مقرراتی از طرف خالق برای مخلوقش وضع نشده است و اسلام در درجه اول انتظار دارد جان روشن باشد و از جمله کسیکه میخوابد در میان طبقاتی از نور و روحانیت و آرامش فرو رود حساب کرده و بیلان کار روزانه را بسنجش درآوردهو حلال و حرام کرده ها خوبیها و بدیهای انجام داده شده و همه را براورد کرده فرض کند بپای میز محاکمه کشیده شده باید آنها را بازگو نماید و اگر صوابها بر

آلودگیها اندکی فزونی داشت اجازه خواب رفتن و مژگان بهم رساندن باو داده شودو در غیرانصورت بیدار بماند و من نمیدانم سه میلارد و نیم بشر بیلان روزانه اشان چگونه خواهد بود؟آیا دیگر قرص های خواب آور بوسیله آنان بفروش نخواهد رسید؟ یا خواب ناز را جزو خوابدیدنهای طلائی و کیمیا و سیمرغ ثبت باید کرد؟

باز هم اسلام سخنی دارد قرآن رادیدید که خواب را لباس، سبات، سکن و امر ضروری حیاتی شمرده و انتظار دارد حتی المقدور در شب و آن هم اول شب خواب انجام گیرد در محلی که ثبات لباس و سبات و سکن خواب را بهم نزد یعنی انتظار دارد بدنی سالم و راحت بر فراش افتد و در فراش بگذرد و از فراش برخیزد و در حالیکه آمادگی برای فردایش دارد تا بتواند بنحو احسن انجام وظیفه نمایدوخود را سالم باجتماع معرفی کند و برای بدست وردن چنین خصائص و اوصافی هم باید محیط خوابگاه آرام و هم خوابگاه به کام باشد تا خواب هم بسلم وسلام دلپسند و ناز ازد.

اسلام حتی خوش ندارد کسی تنها بخوابد و چه بسا یکی نیاز به کمکی پیدا کرد که تلفنی بزند یا طبیعی را بخواند یا داروئی بحلقش رساند یا ... و در اینحال تنها بودنش نزد نبی گرامی پسندیده نیست کهانتظار دارد کسی تنها غذا نخورد تنها بمسافرت نرود تنها نخوابد که علت اولی را قبلاً گفته و دومی را خواهم گفت و هم اکنون سومین را مشغولم که بگویم (لعن رسول اللّه ثلاثه الا کل زاده و حده و راکب فی الفلات وحده و النائم فی البیت وحده)

مهماتما گاندی پیشوای فقید هندی اظهار شگفتی از کسانی

میکرد که در اطاقهائی میخوابند که هوایش را تنفس دیگران، آلوده و غیر قابل تنفس کرده است ودر ضمن اصرار داشت بپرسد چرا در عصریکه مردم می خواهند مرتب خود را با آب تمیز بشویند از جوله دیگران بکار نبرند، شانه کسی را استعمال نکنند، آب ضد عفونی شده بیاشامند چه شده است در مورد هوا که بیشتر از هر چیز مورد مصرف است توجهی ندارند و حاضرند در محیط سر بسته ای آلوده بخوابند و جایش خالی ببیند امرو سخن از مقایسه دو هواست و می گویند آیا هوای فلان شهر مقدار مواد سربی یا گاز کربنیکش بیشتر است یا شهر ... و آیا عناصر رادیو اکتیو دو ناحیه فلان و ... کدامیک زیادتر می باشد و چیزی که از آن یاد نمی شود هوای ازاد و جان افزاست اما اسلام برای هر فصلی دستور مشابهی ندارد و نبی گرامی حکم مدبر احد واحد را که بر سراسر دستگاه آفرینش بصورتی احد واحد چشمگیر است در اینجا نیز یادآور ساخته می فرماید از باد خزان دوری جوئید (بادی که طبق یک خصیصه و فرمان همه دمبرگها را چوب پنبه ای می کند و بدن آدمی را نیز مستعد پذیرش انواع و اقسام ویروسها و طفیلی ها می نماید) و از پوشاندن تن در باد بهار روح افزا و گ پرور خودداری نمائید؛ اصولاً بنظر می رسد اسلامدسوت دارد اطاقی که شخص در آن خوابیده بزرگترین اطاق بوده اما برعکس آنچه عقیده فعلی است خوشتر دارد درها حداقل بوسیله پرده ها بسته بوده باشد و فرمول کلی اسلامی آنکه هر گونه عوامل و عناصری از محیط بزیان بدن تمام شود آلوده ساختن و ابتلای کسبی ممنوع و حرام می باشد حتی اجازه نمیدهد کسی دو

بلندی یا بامی که بدون نرده کشی یا محجر بوده باشد بخوابد (نبی گرامی: من نام علی سطح غیر محجر فقد برئت منه الذمه)(1) و از اهل بیت عصمت وارد شده است که کمترین چیزی که از محچر کفایت می کند آن است که بقدر یک ذارع و یک وجوب از چهار جانب بام نه از یکطرف بلندتر بوده باشد. (2)

همان اطاق بزرگ انتخاب شده برای خواب اگر محتوی بوی نامطبوعی است یا دود و یا بوی سیگار در آن پیچیده است حتما باید قبل از خوابیدن آنها را خارج نمود.

در صورتیکه ممکن است وسائل گرم کننده را نیز خاموش یا بحداقل ممکن و حداکثر اطمینان آنرا نگهداشت و حتی اگر شمعی می سوزد خاموش نمود و اگر عطری است برداشت و مکان اطاق را به حداقل بوی خوش سازگار داشت تا ریه ها فقط از حداکثر هوای غیر مضاف استفاده ببرند.

از جمله پیش بینی هائی که می شود و حتی آنرا برای بیست سال دیگر حتمی میدانند اینکه: اطاقهای خواب بشکل دایره خواهد بود نه مانند امروز مستطیل و اگر تابستان بود آدمی مجبور نخواهد بود خود را در لافی خنک بپیچد یا در زمستان زیر لحاف و پتو پنهان سازد بلکه کلید اشعه گرم و سردی که دستگاهش در سقف تعبیه شده همانند کلیدهای چراغ برقهای امروزی در دسترس

1- 354 امالی صدوق.
2- 154 آئین جاویدان ترجمه احیاء الشریعه جلد سوم.

است و با آن می توان هر نوع حرارت مطبوع و معتدلی را ایجاد نمود.

از جمله چیزهائی که باید رعایت کرد شستن دست و صورت قبل از خواب می باشد ونبی گرامی فرمودند صفحه لا یبیتن احدکم و یده غمرفان فعل فاصابه لمم الشیطان فلا یلومن الانفسه نباید یکی از شما بخوابد در حالیکه دستش چرب و کثیف باشد پس اگر چنین کند و باو صدمه ای از شیطان برسد نباید جز خود کسی را ملامت کند».

خوابیدن مخصوصا پیرمردان با شکم خالی کراهت دارد و در جلدهای غذائی شیخفیرح دادم که چگونه نزدیکهای صبح قند خون که شدیدا پائین می آید آدرنالین ترشح می شود تا گلیکوژن های ذخیره در کبد به گلوکز تبدیل شده به خون بریزد تا بدن گرسنه نماند و با متب شب گرسنه خوابیدن و مرتب ادرنالین ترح شدن فشار خون بالا رفته و صدمه به رگها وارد می گردد.

همانگونه که خواب قبل از ناهار در اسلام که اندک است و قیلوله نام دارد مستحب می باشد خواب بین مغرب و عشاء کراهت دارد و در این باره از نبی گرامی روایتی بجای مانده که می فرمایند خواب بین مغرب و عشاء سبب محرومیت از روزی است و از کار باز داشته شدن و از ادای نماز بموقع در اول شب باز ماندن.

در اینجا جا دارد به توضیح مطلبی مربوط به خواب بپردازم: عجیب است هر وقت پیشوایان اسلام صلوات اللّه و سلامه علیهم برای نماز در دل شب برمیخاستند در صورتیکه ناگهشان به آسمان و ستارگان می افتاد گویادیگر پایشان را از خاک برداشته

و با همان نگاه به آسمانها رفته و در حالتی خاص حیرت در آفرینش کرده اند و در جلد اول گفتم حضرت سجاد بیدار شد طشت آبی برداشته دست در طشت گذارد ناگهان چشمشان به آسمان افتاد شروع بخواندن آیاتی کرد و آنچنان بود که دست حضرت در طشت بود تا صبح صادق دمید حضرت وضو گرفت و نماز واجب بجای آورد. در انجا باید بیفزایم از حبه مغربی است که گفت با نوف خوابیده بودمی حضرت علی هم خوابیده بودند در حالیکه دستشان بر دیوار بود مانند کسی که حیران است و میفرماید: ان فی خلق السماوات و الارض ... و باز قرائت فرود و همانند کسی شد که جان از تنش خاج می شود پس بمن فرمود خوابی یا بیداری ... تا آنجا که فرمود ایکاش مرا طول خواب اینقدر نبود و بهمین وضع ماند تا طلوع فجر. صفحه عن حبه المغربی قال بیننا انا و نوف نائمین فی رحیه القصر اذ نحن بامیرالمؤمنین فی بقیه من اللیل واضعا یده علی الحائط شبیه الواله و هو یقول ان فی خلق السماوات و الارض ... قال ثم جعل یقره هذه الایات و یمر شبه الطائر عقله فقال لی اراقد انت یا حبه ام رامق قالت قلت رامق هذا انت تعمل هذا العمل فکیف نحن قال فارخی عینیه فبکی ثم قال لی یا حبه ان للّه موقفا و لنا بین یدیه موقفا و لنا بین یدیه موقفا لا یخفی علیه شی ء من اعمالنا یا حبه ان اللّه اقرب الی و الیک من حبل الورید یا حبه انه لا یحجبنی و لا ایاک عن اللّه شی ء ثم قال اراقد انت یا نوف قال لا یا امیرالمؤمنین ما انا براقد و قد اطلت بکائی هذه للّه فقال یا نوف ان طال بکائک فی هذه اللیله مخافه من اللّه قرت عیناک هذا بین یدی اللّه ثم جعل یمر و هو یقول لیت شعری فی غفلائی

امعرض انت عنی ام ناظر الی و لیت شعری فی طول منامی و قله شکری فی نعمک علی ما حالی قال فواللّه مازال فی هذا الحال حتی طلع الفجر.

باید افزود که برخی خوابیدن در مساجد وعده بیشتری خوابیدن در مسجدالحرام و مسجد نبی گرامی را مکروه دانسته و دسته ای نیز تجویز کرده اند.

خواب صبح

بهمان اندازه که خواب سر شب (بلکه بهتر است بگوئیم اول شب چون ملاحظه نمودید مرحله چهارم خواب که عمیق و لذیذ و نشاط آور است قسمت اعظمش در اول شب است) نزد اسلام مرغوب است خواب بین الطلوعین یعنی خوابی که بین طلوع فجر صادق تا طلوع آفتاب می باشد کراهت دارد و اگر شخصی عمدا بخوابد تا آفتاب طلوع کند حرام است زیرا سبب فوت نمازش می گردد.

آوردم که بتدریج همزمان با پنهان شدن خورشید پرندگان، پستانداران، میکروبها، گرد و غبار همه و همه بر زمین افتاده هوا را تطهیر می نمایند (متأسفانه اگر دود کارخانه ژها و موتورها بگذارند و میدانیم چون آلوده شدن هوا سبب افزایش CO_2 محیط می گرددهوای زمین روبه گرمی بوده و در نتیجه بتدریج یخهای قطبها آب شده طح آبها بالا خواهند آمد) هوای جو زمین مرتب تطهیر و تمز شده تا اینکه نسیم سحری وزیدن گیرد و خورشید اولین اشعه طلائی خود را به پیغام دل شب را بشکافد و خود را به حیات کره

زمین عرضه بدارد در این هنگام آفاق و انفس همه پاک و تطهیر شده است آفاق با تطهیری که خود بوسیله باد و باران و نور و ظلمت و خواب انجام میدهد و نقش تطهیر انفس که بعهده رؤیا و خوابدیدن می باشد و هر چه عقده و کمپلکس روحی زندگی است در رؤیا حل و بتدریج تمام می شود (بر حسب شدت کلپلکس برخی در اولین رؤیا و بعضی بعد از چند نوبت)

آری در حالیکه آفاق و انفس در نشاط و طرب است و هنوز میکروبها گرد و غبارها، ستمگرها از خواب برنخاسته اند چه بهتر که بدن تطهیر شده در محیط تطهیر شده فعالیت آغاز کند و بدیهی است هر چه دیرتر بیدار شود فرصتش کمتر و زمانی که باید اعمالش را که همیشه اندازه معلومی دارد در زمانی فشرده تر انجام دهد که خود تحمیلی و سختی است بعلاوه هر چه بطرف روز پیش آید با محیطی آلوده تر سر و کار خواهیم داشت بهمین لحاظ است که در اخبار وارد شده کسیکه بخوابد تا آفتاب طلوع کند از روزی خود در خواب مانده و آن وقتی است که شیاطین در آن در حال غفلتند و فرشتگان شب و فرشتگان روز در آن وقت با یکدیگر تلاقی و اجتماع می کنند. (با توجه به آنچه در جلدهای قبل گفتم که ملائکه در تملیک خداست و چون کارخانه خود کار عملش را انجام میدهد و نافرمانی ندارد و به نیرو هم تعبیر شده است لذا شگفتی است که بگویم زمان طلوع خورشید و رسیدن اولین شعاع خورشیدی تا رسیدن آفتاب بزمین اسلام به نیروهای شب و نیروهای بوز (آیا از ستارگان و خورشید یا از ...) اشاره می فرماید یا اینکه کنایه از نیروهائی که در برابر خورشید از فعل بقوه در می آید یا از قوه به

فعل (کلروفیل گیری و ...) می بلاشد یا مقصود عمل تطهیر خورشید و ستارگان می باشد.

با توجه به اینکه قبلاً راجع به سحرخیزی بحث کوتاهی نموده ام در اینجا بدون آنکه اتهام غرب زدگی وارد باشد باید بگویم برعکس تصور، دانشمندان و اشراف غرب هم قبل از آفتاب مشغول کارند و حتی کشاورزان و کسانیکه تا نزدیکیهای سحر در کاباره ها بیدارنمانده اند بکارشان رسیده اند و اینکه غربی ها چنین معرفی شده اند باید پرسید چه کسانی چنان خبری را آوردند و خبرگزاران آیا کدامشان غیر کاباره ای بودند.

حضرت سجاد به ابی حمزه ثمالی فرمود: خواب مکن قبل از طلوع آفتاب که من از برای تو دوست نمیدارم زیرا حقتعالی روزی بندگان را در این وقت قسمت مینماید، و از نبی گرامی است: زمین بسوی خدا ناله و فریاد می کند از سه چیز: از خون حرامی که بر آن ریخته شود یا غسلیکه از زنا کنند بر آن یا خواب کردن پیش از طلوع آفتاب، و از حضرت صادق که خواب بامداد شوم است و روزی را منع می کند و رنگ را زرد می نماید و چهره را متغیر می سازد ... ومرغ بریان و ترنجبین بر بنی اسرائیل دراین وقت نازل میشد و کسانیکه در خواب بودند بی بهره می ماندند اما وارد شده است کسیکه صبح صادق بیدار شده و تا قبل از طلوع آفتاب عبادت و کارهای واجب انجام داده در آنوقت بخوابد اشکالی ندارد و آورده اند که حضرت رضا بشخصی فرمود فردا بعد از طلوع آفتاب بیا که قبل از آن خواب می کنم و در پایان از نبی گرامی بگویم که فرمودند: ان الصحبه تمنع الرزق (خواب

صبحگاهی مانع رزق می شود).

حالات مشابه خواب

سنکوب، غش و ضعف، شوک، اغماء هر کدام حالتی در انسان بوجود می آورند که بنظر مرسد شبیه خواب میباشد در صورتی که نباید آنها را با خواب اشتباه کرد وباید آنها را تشخیص داد.

در حالات قلمداد شده هم انسان نسبت به تحریکات خارجی بدون درک شده و همین وجه مشترک با خواب است که اشتباه پدید می آورد در صورتیکه خواب یکامر فیزیولوژیکی ضروری حیاتی است و حالات مذکور نوعی اختلالات شددی است که در فعالیت های عصبی مغز بوجود آمده است.

سنکپ یا غش و ضعف در اکثر موارد بعلت نرسیدن خون کافی بشکل ناگهانی بمغز حادث می گردد.

شوک اختلالات شدید فعالیت هخای عمومی بدن است که با اختلالات فعالیت جهاز تنفسی و گردش خون و نقصان فشار خون همراه می باشد.

اغماء با مسمومت شدید مغز پیش می آید.

با توجه به تعریف های مختصری که از حالات مشابه خواب بعمل آمد می فهمیم که خواب عادی یک حالت سالم و طبیعی مغزی است و دمی برای برخاستن از خواب خودش کمک می کند خواب می بیند تغییراتی در بدن خود معمول میدارد یک عمل را تشدید و دیگری را کاهش می دهد تا بیدار میشود در صورتیکه برای برخاستن از حالات مشابه خواب از دیگری باید کمک گرفت تا درمان کند و

او را از آن حالت نجات دهد.

نوعی اغماء و نیمه اغماء که ناشی از مسمومیت شدید یا نیمه شدید عوامل روانی است که فقط چشم بینای انبیاء عظام متوجه مسمومیت مغز شده و نوعی از آن که امروز سبب جلب توجه خیرخواهان نز گردیده اغمای مغزی بسیار شدید استعمارزدگی است.

استعمارزدگی اقتصادی در برابر استعمارزدگی مغزی آنچنان کوچک است که تمکن مای کشور در برابر تمکن روانی اجتماع و متأسفانه استعمار مغزی را امروز بانواع و اقسام در گوشه و کنار که دامنگیر بلکه مغز گیر جامعه اسلامی شده می بنیم یک جوان تحصیل کرده مسلمان قبل از آنکه بیندیشد ناگهان بشکل یکی در می اید پیش از آنکه فکر کند ادای دیگران در می آورد جلوتر از آنکه مخترعین و مکتشفین درصدد آزمایش مواد تازه کشف با گذشت زمان شوند و آنرا بر حیوانات آزمایشگاه بکار برند و تحقیق و بررسی بعمل آورند مغزهای آماده آزمایشگاهی باغماء بررسی و آزمایشی فرو می رود و اگر برای همه مردم همانگونه که نبی گرامی فرمودند: الناس نیام اذا ماتوا انتبهوا 0مردم همه خوابند زمانی که مردند آگاه و بیدار می شوند) برای استعمارزدگان مغزی باید گفت در اغمایند و زمانی از اغماء خارج می شوند که متوجه میشوند نه فرمان طبیب را اعتنا کرده اند و نه بدستور خیرخواهان وقعی نهاده اند و آنچه داشتند از دست داده اند حتی زندگی معمولی یک فرد عادی را.

خوابهای مصنوعی

میان خواب معمولی با خواب که با متأثر ساختن سلسله اعصاب پیش می آید و آنها را خواب مصنوعی و ساختنی گویند باید تفاوت قائل شد مثلاً خوابهائی که با تزریق مواد مخدر بیهوش کننده یا خوردن آنها پیش می آید.

علامت خوابهای مصنوعی اینست که تا اثر هست خواب هم هست و آدمی همانند خوابیده در برابر تحریکات خارجی هر چقدر قوی باشد حتی با یک عمل عمیق جراحی هم در خواب مصنوعی است و بمحض تمام شدن اثر، خواب هم تمام میشود و از علامت مشخصی که درمنحنی مغزی چنین اشخاص قابل توه است بدون رؤیا بودن خواب آنان می باشد.

خواب مصنوعی که با عبور جریان ضعیف الکتریکی از مغز روی می دهد بهمان خصایص گفته شده می باشد و با قطع جریان قطع خواب پیش می آید.

هیپنوتیسم و تلقین

هیپنوتیسم را جزو خوابهای مصنوعی بحساب آورده اند سرگذشت عجیبی دارد از زمانهای قدیم انجام میگرفته و حتی کاهنان معابد باستانی مصر، هندوستان، یونان قدیم آنرا میدانستند و شگفتی آنکه افراد مستعد یعنی واسطه های خوابی را انتخاب کرده با آنها بسئوال و جواب پرداخته به رونق روحانیت خود با پیشگوئی های عجیب و خبردادنهای شگفت می افزودند.

در قرون وسطی کار هیپنوتیسم نضجی یافت و وارد طب شد و اطباء و منجمین آنرا ابزار کار گرفته بشکلی صوفیانه آنرا برای تظاهرات باستخدام درآورده بودند و معروفترین آنان وان هلمونت و پاراسلزوس (Van Helmont , Paracelsus) هستند که هر دو می گفتند همانند آهن ربا که از فاله زیاد آن را جذب می نماید، هیپنوتیسم هم میتواند چنین عملی را بر روی آدمی انجام دهد. مسمر (Franz Antuan Mesmer) طبیب اتریشی آنقدر در این کا شهرت یافت که بیماران درمانده از همه جا مأیوس را برای شفا گرفتن نزدش میبردند و بالاخره در 1774 دولت فرانسه قانونی به تصویب رساند تا دست مسمر و همکارانش باز باشد و اینچنین بسمیت شناخته شد.

البوت فاویوپرتقالی در 1815 به ادعای مسمر که میگفت دستها ماده سیاله مخصوصی را بوجود می آورند که بر واسطه و شخص بخواب رونده اثر مینماید وی وجود هر نوع مایع سیاله را منکر شد و برای تحقیقات بیشتر بسرزمین مرتاض ها و هیپنوتیزرها یعنی به هندوستان رفت و نزد یوجی Yogi که معروفیمت عامه داشت رفت اما پس ازچندی با قاطعیت سیال بودن ماده مورد بحث را منکر گردید.

تحقیقات علمی هیپنوتیسم با نام جمس برد جراح انگلیسی آغاز می گردد (James Breid) وی برای اولین بار بکار بردن هیپنوتیسم را درجراحی پیشنهاد نمود: برید با تلقین و تمرکز دادن نگاه کارهای خود را انجام میداد.

بعد سه نفر فرانسوی بنامهای لیبولت و برنهایم و شاکورت

کارهای قابل توجهی در این زمینه انجام داده عامل خواب هیپنوتیزمی را تحریکات یکنواخت و یکسان یا برعکس محرکهای قوی و نور شدید و سر و صدای ناگهانی دانسته اند.

در پایان قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم در روسیه تحقیق درباره هیپنوتیسم رونق گرفت و زحمات بخترف توکارسکی کوسارکوف و از همه مهمتر پاولف قابل توجه است.

کسانی که در خواب شروع به حرف زدن مینمایند چنانچه با آنها تماس بگیریم و سخن آنها را تحویل بگیریم و شروع به نظم دادن سخن آنان شویم می بینیم هامنند کسیکه بخواب هیپنوتیزم رفته تابع میشود و آماده پاسخ به سخنان ما میشود. این جریان پاولف را به تحقیق واداشت و چنین اظهارنظر نمود:

قبلاً گفته شد که چگونه پاولف خواب را منفی و وقفه ای میداند که سراسر نیمکره های مخ و بیشتر نواحی مجاور انرا فرا میگیرد اما گفته نشد تبدیل بیداری به خواب ناگهان روی نمیدهد و ممکنست دارای مراحل انتقالی باشد و چون وقفه و منع ناحیه مخصوصی را فرا گرفت و کاملاً قسمت عالی مغز را اشغال نکرد کانونی آگاه در آن باقی میماند و فعال باقی ماندن چنین مراکز که آنها را نقاط نگهبان یا مراقبت می نامیم پدیده خواب هیپنوتیزمی را توجیه مینماد و مادری که با صدای کوچک نوزادش بیدار میشود نه با تحریکات قوی و ساربانی که با خاموش شدن صدای زنگ بیدار میشود نه با صدای جنجال زنگها بعلت فعال باقی ماندن نقاط نگهبان می باشد. در خواب هیپنوتیزم هم ناحیه فعال همان کانون هشیار مغز است که رابطه با عامل برقرار میکند و لذا خوابیده فقط نسبت

به حرفهای هیپنوتیسم کننده رام است و به انگیزه های دیگر و تحریکات خارجی جز سخن عامل اعتنائی ندارد و بهمین جهت ات که خواب رونده را اگر بیدار نکنند خوابش تبدیل به خواب طبیعی می شود و کیکه در خواب طبیعی است و سخن میگوید همانگونه که گفته شد میتوان او را به خواب هیپنوتیسمی برد پاولف میگوید همانگونه که نوازش و لالائی یکنواخت و ملاطفت آمیز مادر نوزادش را بخواب میبرد حرکات یکنواخت و یکسان و صدای آرام و فرمانده مآبانه عامل که مرتب با تلقین همراه است بر اصل بازتاب شرطی که شرح داده شد سبب ایجاد خواب هیپنوتیزمی می گردد.

پاولوف ضمن آنکه نشان داد درجات وقفه ای مغز با گسترش در منطقه مربوطه متناسب است و نیز سلسله مراحل وقفه ای مربوط به ناحیه کرتکس را متمایز ساخت و یک سلسله مراحل مربوط به این ناحیه را مراحل هیپنوتیکی نام نهاد که نسبت به تحریکات داخل و خارج متمایز از واکنش های زمان بیداری می باشد.

اگر مغزی سالم تمام نیمکره های مخ و لایه های قسمت زیرین آن مورد منع و وقفه قرار گیرد خواب طبیعی انجام یافته که نظر پاولف را قبلاً شرح دادم ولی در خواب هیپنوتیزمی باز داشت و وقفه جنبه خصوصی دارد و ناحیه ای از کرتکس را فرا گرفته است.

ناگفته نماند که خواب هیپنوتیزمی وسیله درمان کننده خوبی برایتسکین سلسله اعصاب بوده و حالت تلقین پذیری هر چند مانند زمان عادی است اما بسهولت انجام گرفته و واسطه تحت تأثیر خواب کننده قرار می گیرد.

بوسیله هیپنوتیزم میتوان وقت و حافظه و قدرت کار بوجود آورد و خستگی و بی اشتهائی و عصبانیت را از بین برد.

پاولف تلقین را دومین سیستم آگاهی انسان دانسته آنرا ویژه انسان و رابط نخستین سیستم آگاهی میداند.

قرار بر این شد که کلمات ایجاد انعکاسهای شرطی و غیر شرطی فقط در انسان نماید و هیچ حیوانی با بردن نام غذا انعکاسی نشان ندهد اما انسانها با وسعت میدان مفهوم کلمات که از هر عامل تحریکی وسیعتر اس تپاسخ میدهند و تلقین قسمتی از پاسخ در برابر کلمات می باشد.

کلمات در مغز انسان با سابقه قبلی، پدیده ها و انگیزه ها و خاطره هائی بجای گذاشته اند ورساندن همان کلمات به شخص بیدار کننده یعنی بیدار کردن تمام آنچه قبلاً در سابقه بوده است و لذا میتوانم بگویم اگر به شخص محتضر که در پذیرش کمتر از عادی قرار دارد نام خداو پیامبر و دین برده شود در آن لحظات کلمات فقط حامل نیروی بیدار کننده پرونده هائی میباشد که مربوط به آنهاست و باید با انها به جهان دیگر منتقل گردد منتها اسلام یک درجه بالاتری هم دارد و آن گفتن تلقین برای میت است که داخل قبر گذاشته می شود یعنی زمانی که منحنی های مغزی وی فقط یک خط بدون تضاریس و تموج یعنی خطی مستقیم را نشان میدهد و در آن وقت است که اصول عقاید نه تنها بشخص تلقین بلکه بوی تعلیم داده با خطاب اسمع افهم یا امنت اللّه (بشنو و بفهم) وحدانیت و رسالت و ولایت را وی می آموزند که علم هنوز وارد مرحله تحقیق خط مستیم غزی نشده مشغول خط منحنی مغزی می باشد.

بنظر پاولف تلقین از لحاظ فیزیولوژیکی انگیزه و متمرکز و

شدید غیر قابل شکستی است که در ناحیه آگاه مغز متمرکز می گردد و چون بقیه مغز در دخالت کردن ممنوع شده است و هیپنوتیزرنیز با همان ناحیه آگاه در تماس می باشد از اینرو هر چه تلقین شود با اوضاع و احوال مربوط به ناحیه دیگر مغز یعنی با هیچ افکار و احساسات و مقاصد مخالف روبرو نخواهد شد و در نتیجه احتمال پذیرش آن زیاد می باشد حتی موفقیت در تلقین غیر واقعیات را واقعیت نشان میدهد چون دخالت مراکز وجود ندارد ومرکز آگاه دخالت داد مثلاً لیوان آب ا بجای شربت دادن و طرف در صورتیکه هیپنوتیزم شده باشد با رضایت بجای شربت آنرا مینوشد و عجیب آنکه ترشح معدی او نیز همانند زمانی است که شربت خورده باشد و علت این امر را پاولف چنین تشریح میکند: شیرینی شربت انگیزه قوی و صفت ممتاز شربت است اما در هیپنوتیزم شده مرکز تلقین نیرومدن است و انگیزه کلامی که میگود شربت را بخور قویتر بوده و مرکزیت تلقین کار خود را انجام میدهد و از اینجا پاولف گوید به نقش مهم کورتکس در فعالیت های حیاتی هم پی میبریم و من گویم متوجه اثر تلقین باشید مخصوصا در انتخاب معلم که درست در برابر دانش آموزان بعلت تمرکزیت مغزی متعلمین و تحکم هیپنوتیزر مانند معلمین همان اثر را دارد که هر گونه آنان را تعلیم دهند بهمان روش بزرگ خواهند شد و اینجاست که باز بعظمت اسلام پی می بریم که با این همه تلقین که از مدارس و مجلات به دانش آموز و دانش جو می شود باز هم بسیاری از جوانان ما شیفته و عاشق قرآن و محمد و علی و یازده فرزندش می باشند چرا؟ برای اینکه دانش آموز جو یعنی سر و کار با علم داشتن

و علم یعنی چه؟ یعنی در جستجوی حق بودن معذلک باید دانست که اگر بما اجازه داشتن یک فرستنده رادیوئی میدادند زیرا ما شناخته شده سیاست نشناخته هرگز حزب وارد نشده سابقه داریم و فرستنده را فقط برای دیکته کردن سخنان خدا که از نبی گرامی بما رسیده جهت مردم بخاطر به شرافت و فضیلت رساندن اجتماع می خواهیم و آنوقت میدیدند که اثر تلقین در جهت انسانی چه نیروئی دارد زیرا نیرومندترین هیپنوتیزرها نمیتواند با کل شخصیت کسی روبرو شود و محال است کسیکه مشروبخواری را حام میداند باو تلقین خوردن نمود و کسیکه دزدی نکرده باو گفت دزدی کن و بهمین قیاس و سنجش هر چه تلقین مدارس و مجلات بر خلاف فطرت باشد فقط بر کسانی اثر میگذارد که فطرت خود را خدشه دار کرده اند و مشمول آیه: و جعلنا بینک و بین الذین لا یؤمنون بالاخره حجابا مستورا (45 الاسراء) می باشند همانگونه که تلقین در کسانیکه ژن خراب و توارث ناهنار دارند در جهت خیر کمتر و در طریق شر بیشتر است و رساندن هر وز تلقین پیگیر در جهت موافق فطرت و کل شخصیت چنان است که همه مغز را مراکز متصل به حق کرده است و کسیکه کلام حق موافق شخصیت تایم که کسب کرده بشنود از یک روحانیتی خاص لبرزی آنچنان می شود که فقط میتوان تظاهرات کوچکی از وی را در لؤلؤ شاهواری که از چشمش بگونه سرازیر و بدامن تقوایش میچکد شناخت (و اذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع مما عرفوا من الحق 83 المائده).

چشم زخم

اگر هیپنوتیسم و تلقین را خوب فهمیده اید این قسمت را بخوانید و در غیر اینصورت مجدد به مطالعه آن دو بپردازید در آنجا خلاصه ان شد که اراده ای آمرانه بمعزی میرسید که آمادگی پذیرش را در یک نقطه جمع نموده است و نقاط دیگر مغز در وقفه بسر می برند و این نقاط همان مراکزی هستند که هر چه فرمان بمغز برسد در حال تحرک و احساس و ادرارک بر یکدیگر اثر گذارده و همین متأثر ساختن هاست که سرپیچی ها، تردیدها، عدم پذیرشها، خلاف کردنها را بوجود می آورد. اما اگر مراکز مذکور همه دروقفه بسر بردند و منطقه پذیرش امر و نهی بدون دخالت سایر مراکز، فرمانی را بپذیرد بدون چون و چرا آنرا اجرا مینماید (البته بشرط آنکه درعرض اخلاق بخواب رفته نباشد چنانکه اگر بکسی که مسلمان معتقد است گفته شود مشروب بخور محال است اقدام نماید).

همانگونه که بوسیله تمکز اراده عمل تلقین و یا هیپنوتیسم انجام می گیرد تمرکز حسرتها و ناامیدیها نیز نیروی چشم زخم را بوجود می آورد.

در 1867 پرفسور بارون ریختن باخ اتریشی ادعا کرد از بدن انسان امواجی خارج میشود که میتوان آنرا مشاهده کرد بعد کارل دوپول ثاب تنمود امواجی را که از بدن خارج میشود میتوان با چشم دید و آنرا آتش زندگی (اود) نام نهاد و شدت امواج مذکور با وضع مزاجی و کیفیت روحی اشخاص بستگی کامل دارد.

مدتی بعد ثابت شد امواجی که از طرف راست بدن خارج می شوند رنگ آبی وامواج بیرون شده از طرف چپ بدن رنگ سبز دارند و باز طولی نکشید امواج مذکور را خارج شده از بدن حیوان و گیاه و جماد دانستود و از همه آنها عکسبرداری نمودند. طولی نکشید و الترکیل نیز مقداری محلول دی سیانین در الکل را وارد لوله شیشه ای استوانه ای صاف و سفیدی نمود ودر محیطی آرام و بدون تکان هوا در برابر یک انسان بدون لباس قرار داد و با چشم بدون سلاح مشاهده کرد که امواج اود از بدن او خارج می شود.

دکتر گرافورد انگلیسی استاد دانشگاه ایرلند زن جوانی را بخواب مغناطیس بر دو نصف وزن بدنش را کم کرد و او را از 58 کیلو به 29 کیلو رساند و آنچه از بدنش خارج میشد با آنکه دیده نیمشد لمس می گدید وبتدریج دکتر گرافورد توانست آنچه را از بدن شخص خارج میسازد مشاهده کند و حی بگوید جسمی است نرم و لطیف و سرد و لزج و آورا اکتوپلاسم نام نهاد و موقعی که انرا مجددا وارد بدن زن میکرد شخص مورد آزمایش و زن عادی خود را دوباره پیدا مینمود.

موضوع مذکور در حیوانات نیز آزمایش شده است: کبوترانی که در کما سلامت وبدون جراحت و خراش از دهان گربه نجات داده میشوند یکمرتبه وزن خود را از دست میدهند و از خوردن و حرکت باز می مانند و پس از یکی دو روز میمیرند.

چوپانان میدانند گوسفندانی که از چنگال گرگ نجات داده شده اند زنده نمی مانند و لذا انها را ذبح می کنند و ثابت شده

در اینجا عامل ترس همان کاری را در خروج امواج از بدن انجام میدهد که هیپنوتیزم در آزمایش دکتر گرافورد.

در اثر هیپنوتیسم گفتم آنچنان است که اگر سکه ای را بر بازوی شخص خواب رفته گذارده بگوئیم سکه گداخته می باد بازوی طرف میسودز و طاول می زندو اگردرجات عمیق آن حاصل شود دری از عالم مجهول بر وی باز میوشدو چیزهائی خارج از حوزه ادراک و حواس خود درک می کند.

مهمتر میباشد که باید گفت چشم آدمی در مقایسه با چشم انواع دیگر در کار خود تا آن حد جهش نموده که انسان بهمان اندازه که ازراه چشم می بیند از راه چشم او را می بیند.

امروز آدمی را صاحب شعور باطن و شعور ظاهر میدانند و مسلم گردیده افکار و تجسماتی که از شعور ظاهر رانده و باصطلاح روانشناسان واپس زده شود از بین نمیرود بلکه در شعور باطن انباشته میشوند و در آنجائیکه قلمرو بسیاروسیعی از عرائز حیاتی نیز جا دارد و اگر روان انسان را چون استخری تشبیه کنیم ضمیر باطن همه چیز استخر است جز سطح صاف و روشن آب زیرا هر چه در آن افکنده اند و یا بوده در آنجاست در طبقه زیرین.

عقده های روانی و آرزوهائی که کامیاب نشده یا بدست فراموشی سپرده شده در طبقه زیرین است و کمی بالاتر از ان طبقه نیمه تاریک که محتویاتش محرک روانی اوست و کمی بالاتر قسمت نیمه روشن که محل بایگانی تمام تجارب و محفوظات انسانی از تولد تا مرگ میباشد که در موقع لزوم آنها در اختیار شعور ظاهر قرار می گیرد و اموز که میگویند در خواب میتوان

از آینده خبردار شد بدین علت است که برای شعور، باطن گذشته و حال و آینده یکی است و فضا و مکان نیر مانعی برای او ایجاد نمی کنند و در یک لحظه میتواند از اقیانوسها و کوه ها بگذرد و از مرگ ها، حوادث، اتفاقات و ... خبرها بیاورد.

شعور باطن، طبقه نیمه تاریک، قسمت نیمه روشن، شعور ظاهر نزد برخی فقط از عشق و محبت پر شده و چنین کسانند که درراه حقند و در درجات بالا در راه حق بشهادت میرسند و چه بسا نزد بعضی هر چهار قسمت (شعور باطن و ظاهر قسمت های تاریک و روشن) مالامال از تفوق طلبی ها و بزرگ خود بینی هاست یا مملو از ناکامی ها، حسرتها، ناامیدیها و بهمان اندازه که ارتباط شعور باطن دسته اول با اجتماع از هر طریقی باشد (لمس تکلم - نظر ...) زنده میسازد، شفا میدهد، شکل میدهد، مستعد میکند . ... هر گونه احساس از دسته دوم از دست مالیدن نگاه کردن و ... میتواند بکشد بیمار کند ویران سازد از هم بپاشد و ... و تعجب کردید چرا تفوق طلبان و حسرت زدگان را بردیف قاتل و خرابکار معرفی کردم؟ تعجب نکنید زیرا شعور ظاهر آن طبقه همان کا را با دیکتاتوری و خودسری انجام یمدهد که دسته ناکام با انداختن امواجی از اقیانوس ناکامی و حسرت خود به گردن جماد یا نبات یا حیوان و انسان و هر دو دسته به یک طریق مزاحم اجتماعند و اسلام روش ملایم (لکی لا تأسوا علی مافاتکم و لا تفرحوا بما آتیکم قرآن) خواسته است.

اما چرا چشم زخم در برابر زیان های لمسی دیکتاتوری

لفظی بالاستقلال معرفی شده؟ برای اینست: همانگونه که بوسیله تمکز اراده و عمل تلقین و هیپنوتیسم انجام میگیرد گفته شد امواجی از بدن حیوان و گیاه و جماد خارج کرده و از آنها عکسبرداری هم نمودند اما در آنجا که خلقت به انسان میرسد. شاهکاری دیگر از آفرینش به جلوه گری می افتد ن آن چشم آدمی است که بلافاصله پس از چشم عالیترین حیوان حتی میمون با اختلافی فاحش ظاهر میگردد (و باز فاصله بین انسان ومیمون را در مسئله دارونسم زیادتر می کند).

چشم انسان علاوه بر اینکه ماندن چشمهای انواع دیگر، آلت بینائی و رشد است شاهد احساسات و عواطف و حی عشق و محبت هم می تواند باشد.

امواجی از جماد خارج کرده اند و همان را بدن مادی ما صفحه نفس جمادی» هم دارد؛ از نبات خارج ساخته اند که دارای قوه نامیه می باشد و صفحه نفس نباتی» ما هم دارد و نیز نفس حیوانی که دارنده نیروهای حسی و حرکتی حیوانی می باشد دارنده همان امواج است و بطور کلی از بدن حیوان و انسان امواجی را که بیان داشتم خارج ساخته اند.

در جلدهای قبل نقل از کتابهای فیزیولوژی(1) به اثر دیگر کلیه موجودات مجاور هم بر یکدیگر اشاره کردم که تنها شرطش داشتن حرارتی بالاتر از 273- درجه بود و هم اکنون امواج اخراجی ازموجودات را شناختید و باز هم نیروئی وجود

1- از جمله فیزیولوژی گایتون.

دارد که اسلام آنرا معرفی فرموده اما نزد علم هنوز ناشناخته است و از جمله سخن امام است که گربه حاضر شده بر سفره را سه لقمه بدهید واگر سفیدی یا بوداری بر سفره داشتید او را محروم مسازید که از راه چشمانش غذاهای نامبردهرا مسموم می ژسازد و چه بسا بنابر مشهور کهانواعی از خزندگان از راه چشم تخم خود را بارور سازند یعنی امواجی نیز از چشم خارج می شودتا از خزندگان بارور ساختن واز گربه مسموم نمودن و از آدمی بیان عشق و حالت داشت معمول گردد و در انسان آنقدر مسئله چشم از راه چشم نیز شناخت مواردی که همیشه موجبات ناکامی و حسرت را فراهم آورده بهتر و آسانتر صورت می گیرد بعلاوه که تمرکز امواج مربوطه نیز از این راه می باشد هر چند پوست و ... نیز اعمالی مشابه کارهای چشم می توانند انجام دهند بلکه برخی را بعهده دارند.

نتیجه و خلاصه: آفاق و انفس نه تنها باعتبار اینکه از عناصر موجوددر جسم یکدیگر تغذیه می کنند و خاصیت هر عنصر ورودی در دیگری آنرا با خاصیتی که دارد متأثر می سازد بلکه در آن هر شی ء بر چیز مجاور خود از لحاظ فیزیکی اثر م گذارد و علاوه بر اینها به امواجی اشاره کرده گفتم از همه موجودات خارج ساخته اند و درانسانها امواجی سرشار از عشق و محبت یا نومیدی و مکنت که از راه چشم شناخته می شوند وجودشان حتمی است. ضمنا در انسان ذخائر واپس زده شده از عشق و محبت و سبقت یاانباشته از حسرت و نومیدی و مسکنت موجود است که بر حسب ضعف و شدتی که دارد می تواند یا شفا دهد یا بکشد زنده کند

یا بمیراند بینا کند یا کور ترمیم نمایم و مجروح و ... و همه با یک نگاه است،نگاهی که گاهی خاک را بنظر کیمیا کنند و یا کیمیا را بخاک کشند.

یک هیپنوتیزر با وقفه مراکز مغزی مرکز پذیرش را تحت سلطه فرماندهی خوددرآورده اثر تلقینی خود را الفا می نماید و یک نیرو چشم زخم که بسی نیرومندتر بوده و از ذخائر سنگین تری برداشت می نماید قادر است با آتش برخاسته از اقیانوس حسرتها و ناکامی ها همه مراکز را وقفه دهد بلکه بسوزاند همانگونه که ذره بین اشعه های جدا شده از اقیانوسهای نورانی خورشید را متمرکز نموده می سوزاند چه بسا چشم نیز از ان اقیانوس واپس زده ها آنچه خارج می شود متمرکز سازد و بر جان افکند و بسوزاند. و چه کلمه جالبی اعجاز انگیز در قران بکار برده شده صفحه زلق» و ان یکاد الذین کفروا لیزلقونک بابصارهم لما سمعود الذکر و ... که معنای زلق را آیه دیگری که درسوره کهف است صفحه زلقا» روشن می سازد آنجا که باید حیات از باغ رخت بربندد یا با صفحه غور» و فرو رفتن آب بزمین یا با صفحه زلق» و از جای خود جابجا شدن و لغزیدن و رفتن آنچه در باغ است و حیات دارد.

در قرآن است که: و جلعنا من الماء کل شی ء حی و حیات همه چیز را به وجود آب نسبت میدهد وراستی همین است زیرا در چیز خشک عمل شیمیائی که نخستین شرط وجود حیات است شروع نمی شود مگر رطوبتی برسد و در داستان باغ سوره کهف هم از طرفی به نابودی باغ از مجای رژمعموی وطبیعی که همان حذف و

داشت آب است اشاره شده و از طرف دیگر به زلق باغ که نوعی عمل غیر طبیتی و ناشناخته و غیر معمول است اشاره می فرماید زیرا آب هست وباید با زلق حیات از باغ رخت بربندد.

زلق در چشم زخم هم که قرآن آورده همانند سایر موارد نوعی معجزه می باشد زرا با بودن مجاری طبیعی که آدمی میتواند از آنجا جابجا شود نوع خاصی غیر معمول وجود دارد که زلق بوسیله چشم زخم است.

بیاد روزنامه ای ...

بیاد روزناهم ای افتادم که چندی پیش محدث والامقام قمی را از طریق مفاتیح الجنانش به جهنمی که همان ستون روزنامه اش بود کشانده نوشته بود درای نکتاب مفاتیح الجنان که مورد عاقه بسیاری استمسائل مسخره ای وجود دارد از جمله اینکه: بهتر است هنگام اجابت مزاج به مدفوع نگاهی شود مردی تنگ نفس داشت در مجتمعی نزد امام نفس نفس میزد اما باو گفت شاش شتر بهتر از شیر شتر است و چه خوب بود من هم اعتبار محدث قمی قس سره را داشتم که بکیفر نقل داستان گربه و زهراگین ساختن غذا به قید و بند روزنامه افتاده باشم.

رؤسای بخشهای بیمارستانها میدانند آن باجی دسوز که طشت مریض میگذاد و برمیدارد و به پزشک مربوط وجود خون یا چرک را در مدفوع بیماران بویژه بیماران عمل شده اطلاع میدهد در طول حتی یکسال چند نفر را از مرگ نجات میدهد و آنکه به مدفوع خود نظر می کند زودتر از دیگران به وجود انگل یا خون یا چرک یا رنگ غیر عادی یا ... اطلاع حاصل

و هر چه زودتر به پزشک مراجعه و به داد خود رسیده است.

کسانیکه مختصر اطلاعی از وجود ماده کرتن مانند، در ادرار حیوانات و آنهم اگر شیرده باشد دارند واثر آنرا با انواعی از تنگ نفسها بخوبی میدانند بر اعجاز علمی مطلب واقفند که مقایسه کردن شیر شتر با ادارش و اینکه نه تنها در شیر جزئی از آن ماده برای درمان موجود است بلکه در ادرارش بیشتر م باشد و این ملب تازه کشف شده است و من در جلد دوم هر دو را به تفصیل شرح داده ام جنبه اعجازعلمی و فوق العادگی دارد نه در روزنامه به مسخره گذاردن.

گربه در بین جبندگنی که با ادم سر و کار دارند پس از موچه و سگ از دیگران شامه ای قوی تر دارد!

هر حیوانی یک رنگ یا چند رنگ را تشخیص میدهد که در جلد پنجم شرح داده اما انسان هم از قرمز تا بنفش را می بیند و نه مادون قرمز و نه ماوراء بنفش را میتواند با چشم غیر مسلح ببیند و امام به دو نیروی قوی موجود درگربه به نیروی بیشتر دیدن رنگ سفید و بوئیدن و قدرت شامه اش اشاره فرموده ومهمتر اشاره به مسموم ساختن غذا از راه انداختن اواج یأس و نومیدی خارج شده از دو مکز نیرومند اقناع نشده (بینائی بویائی) بر آن غذاها می باشد که بوسله چشم انجام می گیرد و آیا بوسیله بینی چه میشود که امام اشاره می فرماید؟ باید منتظر پیشرفت بیشتر علم باشیم!

@ عکس صفحه 268 تا 272 موجود نیست@

راه رفتن در خواب کمتر کسی است که با عنوان فوق ناآشنا باشد یعنی یکی را سراغ نداشته باشد که بتواند درباره اش بگوید از خواب بلند می شود فلان کاری را انجام داده مجدد به بستر برمی گردد. من دوستی داشتم که هم اکنون شهرها بین ما فاصله است شب بلند میشد تابستان بود به استخر میرفت شنا می کرد برمیگشت و نمی فهمید یک شب مهمان بود در کمد ا باز کرده بود و آنچه از روی تخت خوابش بود حتی تشک را در تا کرده در کمد گذاشته و درش را قفل کرده بود و کارهای دیگر که تصور کرده بودند دزد آمده است و در کتابها از این قبیل کارها که از خواب بلند شده انجام داده اند زیاد است ولی تعجب اینست همه می نویسند شخص آنقدر مراقب است که صدمه اش بجانش نرسد که مواظبت در بیداریش به آن پایه نمیرسد ولی من یک روحانی با تقوائی را سراغ دارم (البته وضع طوری شده است که با کمال معذرت باید بگویم شما هم اگر از یکنفر روحانی صحبت کردید از دینش بپرسید نه از علمش!) که در خواب راه میرفت ازحوزه علمیه به موردش آمده بدو چون در خواب راه می رفت شبهای گرم را که بر بام میرفت یک حلب بپای خود می بست که اگر راه رت صدا کند و با وجود این که فاصله اش تا لب بام زیاد بود بلند شده راه رفته وپس از آنکه بر زمین افتاده پایش شکسته بیدارشده بود بهر صورت

طبق آماری که گرفته شده حوادث و سوانح بین کسان مورد بحث با سنجش اشخاص مشابه که بهمان امور اشتغال ورزیده اند کمتر بوده است. قبلاً یک مسئله جالب را بدانید و اینست که انسان تنها موجود زنده ای است که قادر به راه رفتن و انجام حرکات عادی درخواب می باد. (و شاید تنها موجودی است که در راه رفتن خواب می کند همانند ساربانان) بظاهر کسانیکه درخواب راه می روند در بیداری کاملاً طبیعی هستند و در خواب نیز عملهای واقعی و طبیعی دارند یعنی بخوبی رانندگی، شنا، شکار، مسافرت، پرش انجام می دهند وبدون اینکه ازخواب بیدار شوند به نحو احسن کار را به پایان می رسانند. تا این اواخر عقیده ها بر این بود که انسان در آن قسمت از خواب که رؤیا دارد خوابی را که می بیند به عمل مبلد میسازد مثلاً خواب می بیند که بطرف رودخانه میرود و بلند شده براه می افتد و باز در خواب می بیند که بطرف رودخانه برای شنا رفت و میرود اما اخرا به نتیجه اضطراب آمیزی رسیده پس از الکتروانسفالوگراف مغز کسانیکه در خواب راه می رفتند معلوم شد راه رفتن در قسمت رویا و انبساط نبوده بله زنان خواب عمیق و انقباض اقدام می گردد و در بچه های کوچک نوار مغزیشان نشان داد راه فتنشان موقعی است که بطور ناگهانی یک مقدار امواج مغزی با ولتاژ قوی از مغزشان می گذرد و چنین امواجی بطور طبیعی در 95 درصد شش سالهتا یازده ساله ها بوجود می آید که با زیاد

شدن سن کاهش میابد یعنی اعصاب ناکامل بچه ها تحمل فشارهای ناگهانی ناشی از فعالیتهای مغزی را نداشته و با کامل شدن بتدریج مقاوم می گردند ولی تا 30 سالگی امکان وجود آنها هست. بعدها متوجه شدند در کودکانیکه راه رفتن در خواب را دارند و اختلال دیده می شد یعنی شب شاسی ودیگری ترس از تاریکی و اغلب سه اختلال با یکدیگر پیدا می شود مثلاً بچه می تسد و میشاشد و از جای خود بلند شده براه می افتد و این پیش ادها بشتر در خواب عمیق اتفاق می افتد یعنی راه رفتن هم معمولاً یک ساعت و ربع تا دو ساعت و نیم پس از خوابیدن انجام می گیرد و شگفتی اینجاست که اگر کودکان رادرچنین مواقعی از خواب عمیق بیدار کنیم حالت راه رفتن در خواب داشته و سئواات را نیز با تردید جواب میدهند و چه بسا بالغین که در این وضع مانند کسانی که هیپنوتیزم شده اند تسلیم گردند اما هرگز چه در اینحال چه درحال تابع هیپنوتیزم شده حاضر نیستند کاری مغایر طرز فکرشان انجام دهند. با توجه به اینکه شخص درحال خواب که راه میرود دنبال خطر نمیرود و از خودمراقبت می کند اما خطری که به او متوجه است نمی بیند مثلاًماشینی که بطرف او می ل آید و نیز سخنان و پرسشها را درست ادا نکرده صحیح پاسخ نمیدهد معلوم می شود در خواب یک برداشت نفسانی فقط با تمرکز تمام نیروها بجهت درون گرائی خود می نماید. ناگفته نماند زمینه ارثی در اشخاص مورد بحث وجود دارد ولی یک قانون کلی نمی باشد بعلاوه پدیده های آورده شده مورد

بحث در بین پسران چندبرابر (الی 4 برابر9 دختران می باشد و علت راه رفتن عکس العمل شخصیت شخصی در برابر بعضی از اختلالات و یا برخی از حالات روانی مانند دلواپسی و غیره می باشد و در بررسی هائی که اخیرا بعمل آمده نتیجه گرفته اند که افراد مورد بحث زمان کودکی در رؤیا تشویق به راه رفتن شده اند و چه بسا افرادی بوده اند که برای تحصیل مجبور به جلای وطن شده در آنجا از فرط ناراحتی دوری ازخویشاوندان رؤیا بکمک آنان شتافته برای رفع عقده و کمپلکس روحی تشویقشان براه رفتن نموده باشد. درمانیهنوز برای رفع حالت فوق الذکر وجود ندارد فقط باید متوجه بود کسی رابعلت انجام عمل غیر ارادی تنبیه نکرد که عکس العمل پیچیده تری را ایجاد خواهد نمود. در صورتیکه راه وند درخواب سابقه دار است و کارش را انجام داده به آرامی به بستر میرود با او کاری نباید داشت و در صورتیکه انجام اعمال خطرناکی دست میزند که فوق العاده بندرت دیده شده است باید او را بیدار کرد بدون آنکه دست باو ببرند فقط باید اسم او را ابتدا یواش برد و بتدرج صدا را بلندتر کرد و از او خواست بیدار شود و متوجه اوضاع خود بوده باشد.

چرا نیت خوب پاداش دارد و بد ندارد

چرا نیت خوب در اسلام بحساب نیکی هائی که شخص انجام داده محسوب می شود گرچه برحله عمل نرسیده باشد در صورتیکه هرگاه شخص نیت بدی نمود و به آن عمل نکرد بعنوان اینکه نیت بد داشته کیفر نخواهد داشت؟

شاید از جمله پاسخهائی که بتوان بسئوال فوق داد مسئله ای مربوط به خوابدیدن باشد.

نه اینست که گفتم ازجمله فوائد خواب اینکه در قسمت انبساطش عقده ها باز و کمپلکس بوجود آمده در روز برطرف می شود از اینرو کسیکه نیت بد داشت و به عمل نرسید هر چند قصد انجام عمل را هم داشت در شب که مسلوب الاراده است عملش را بدنبال نیتش انجام میدهد و همینطور است فردی که نیت نیکی داشته باشدو حتی موفق به ثمر رساندن و انجام آن نگردیده و با توجه بمسائل خواب عمل نیک خود را نیز در خواب که مسلوب الاراده است بدنبال نیت پاکش انجام خاوهد داد پس تاکنون نیت خوب و بد بنظر ظاهر هر دو راهی مشابه را پیمودند مثلاگسیکه قصد زنا کرده در خواب احتلام بوی دست می دهد و آنکه نیت ماسعدی برای یتیمان داشته در خواب دستی بسر یتیمی کشیده است اما از این ببعد برای کسیکه بانیت قبلی عمل بد یا خوب رؤیایی داشته تفاوت فاحش بوجود می آید و هر کدام از نامبردگان براهی که

انحراف 180 درجه ای دارند طی طریق می نمایند:

کار بدچه در خواب چه دربیداری همانگونه که حضرت علی فرمود (اولها طرب وآخرها عتب) اولش طرب است و در پایان سرزنش بخویشتن یا مانع بزرگتر چون توبه و در بیداری هر کس ایمان به بد بودن عملی داشت و به آن آلوده شد در پایان پیشمان است یا توبه کار و در خواب هم هر کس با آنکه مسلوب الاراده بوده اگر عملی بر خلاف طبیعت و در عرض اخلاقش از وی سر زند همینکه ازخواب بیدار میشود خسته و ناراحت می باشد در صورتیکه انجام عمل نیک در بیداری از آنجاکه همه دوست دارند مردم تکریم و تقدیسشان کنند و در خواب نیز چون با طبیعتشان سازگار و درطول اخلاقیاتشان بوده همان نیت خیر روز گذشته صبح قبلی در صبح بعدی یک عامل محرک کار نیک برای آنها محسوب می گردد یعنی: نیت شر به موانعی برمیخورد و اگر بعمل نرسد پس اندازی ندارد در صورتیکه نیت خیر کانون اولیه تحریکات خیرخواهانه می باشد هر چند عملی بهمان نیت صورت نگیرد.

و نیز صفحه نیه المؤمن خیر من عمله و نیه الکافر شر من عمله» از اینجهت که کافر در نیتش است که همه مؤمنین رامثلاً قتل عام کند اما دستش نمیرسد و اگر برسد در عمل آنقدر نمیتواند که در نیتش خواسته است و نیز مؤمن آنقدر میخواهد همه را مسلمان کند و یا عمل خیر انجام دهد که چون به عمل رسد آن توانائی نیست و نیتش خر من عمله.

با وجود همه اینها نیت بد کردن علامت جرئت بخود دادن است که لحظاتی چند رو بکمال رفتن نیروی اطاعت از قانون متوقف بماند.

ولایت

هر چند برای کسانیکه هفده جلد کتاب مرا خوانده اند اگر خدای ناکرده در مسئله ولایت شک و تردیدی هم بوده مرتفع شده و به آن معرفت حاصل رگدیده است اما نمیدانم توجهی به این قسمت شد یاخیر که ائمه اطهار چگونه به تنسیق وتنظیم احکام و مقررات و آداب مربوط به خواب و خوابیدن پرداختند آن هم در زمانی باقدمت 14 قرن که در آن عصر جز برگزاری عمل ساده جبران کننده ختگی های روز چیز مهمتری درباره خواب عنوان نمی شد و ائمه اطهار چه چیزها که از علوم حتی علم مربوط به خواب و رؤیا که نگفته اند و عجیب تر آنکه مردم عصر فضا را بنگرید بعلت وجود زمینه ارثی و اینکه به رؤیا و خوابدیدن احساس نیاز بیشتری کرده اند چقدر کتاب راجع به رؤیا که نوشته شده و می شود و در باره خواب چه اندازه تحقیق و بررسی ناچیز است و حتی در کشور ما ببیند چه کتابی درباره خواب نوشته شده در صورتیکه چندین کتاب درباره رؤیا ترجمه شده است و اگر بخواهید به سنجش درآورید جلد 11 مرا مراحظه فرمائید برای استفاده از مطالب غذائی چه تعداد زیادی کتاب در اختیارم بوده است و جلد در دست را بنگرید که از چند کتاب مربوط به خواب که درایران بچاپ رسیده یا ترجمه شده استفده گردیده است حتی از پنج جلد کمتر

در حالیکه می بنیم مسائل مربوط به خواب که از ائمه اطهار رسیده اگر بیشتر از مطالب مربوط به رؤیا نباشد کمتر هم نیست و این مطلب ارتباط آنان را با نبی گرامی و با وجی رسانده و نوعی ازجزئی اثبات ولایتشان است.

از تمام کسانی کهدر طول تاریخ در برابر ائمه اطهار قرارشان داده اند چقدر مطالب و مسائل علمی باقی مانده و چه ادازه می تان قدرت هدای تکردنشان را عنوان کرد مگر اینکه باز هم شاگردی از مکتب آنان علیهم السلام چیزی گفته باشد؟

ناگفته نماند کسی از مسلمانان هنوز که هنوز است زعماء دینی نصارا را (بجز حضرت مسیح) در برابر ائمه اطهار برای قیاس و سنجش قرار داده است و اگر داده بودند جریان بسیار مهم دگما (Dogma) برای رفع اختلاف و تعیین تکلیف کافی بود (دگما فرامین صادره از پاپ است که خسود و دیگران برای ابد نمی توانند آنرا تغییر دهند و از اولین پاپ تا پاپ فعلی نمیدانم 17 الی 21 دگما صادر شده ات که آخرین آن دگمای مربوط به قرص ضدحاملگی و جالب ترین دگمای علمی مسئله مربوط به گالیله است که پس از محکومیت وی درباره اینکه زمین نمیچرخد ا طرف پاپ دگمائی مربوط به اینکه زمین ساکت و ساکن است و نمیچرخد صادر شد و این عقیده را دیگر کسی تا پایان جهان نمی تواند تغییر دهد یعنی نمی تواندبگوید زمین حرکت میکند در صورتیکه از اختیارات مسلم پاپ همیشه بوده و هست که دین را با اوضاع علمی روز تطبیق دهد اما دگما تغییرپذیر نیست.

زرتشتیان هم از لحاظ علمی که هیچ تکلیفشان معلوم است

زرا شناسنامه حضرت زرتشت پیغمبر بزرگشان نامعلوم است محل تولدش، تاریخ تولدش و حتی نامش مورد اختلاف است و از کتابهایش چه مانده است؟

یهود هم که پول ارباب بدی است و نوکر خوبی واهداف عالیه دینی و غیر دینیشان متمایز و جز گروهی کوچک از صابئین که بر دین حضرت یحیی و در ایران ساکنند دیگری ادعای آسمانی بودن دین خود نکرده است و اگر کرده است قبل از هر چیز منکر معجزه شده تا پیروانش دلیل آسمانی از پیشوا نخواهند و آسمانی بودن مسلک را دستاویز کار اسمانی و اعجاز کدن قرار ندهند و پایه و اساس هر مسلکی بر انکار معجزه است تا صاحب دعوت عاجز نماند و پایه و اساس هر دینی بر تأیید و در آوردن معجزه تا هر کس به پشتیبانی ازاستعمار یا دولت یا دوستان نتواند ادعا کند.

من این جلد کتاب را به حساب اینکه راجع به خواب و خوابیدن (نه خواب دیدن) نتوانستم کتابی، مدرکی دراین کشور جز دو سه موردی که نام بردم پیدا کنم و پس از زحمات زیاد که از هر طرف بدرخواست و جستجو پرداختم تا بهمین اندازه که ملاحظه می فرمائید مطلب گرداورده ام لذا بعلت کمیاب بودن مطلب مورد بحث مفتخرم که توانستم هم اکنون یک جلد کتاب بعنوان خواب و خوابیدن (نه رؤیا) به دوستداران عم و فضلای کشور تقدیم بدارم باشد که ثلث عمر مسلمین را که درخواب می گذرد از قلم خود در جهت بهداشت بدن و سلامت روان متأثر ساخته و خدمتی انجام داده و در ضمن نیز تا حد بسیار ناچیزی رسانده باشم کهعلی و یازده

فرزندش صلوات اللّه و سلامه علیهم اگر می گوئیم ولی دایند یعنی علم نزد آنان است و از گذشته وآینده آنچه گفته اند نه تنها مقرون بصلاح و صواب زندگی کوتاه شصت هفتاد ساله این دنیا بوده بلکه بیشتر برای به سعادت سوق دادن همگان در سرای ابدی می باشد.

با چه کسی بخوابیم؟

با چه کسی بیدار باشیم؟ آنقدر در پاسخ این سئوال روایات و اخبار در بهداشت روان خواهم آورد که به اهمیت موضوع و اینکه باید با چه کسی بسر برد و با که در دوستی و آشنائی بود وقوفی حاصل خواهید نمود که خلاصه همه آنها را میتوان چنین توجیه کرد:

در انسان دو قوه است هک باید به فعل برسد نیروئی بر فطرت پرستش و نیروئی بر مبنای بدست آوردن کمال یعنی باید با کسی زندگی داشت که وجودش سبب بفعل رسیدن دو نیروی مذکور یعنی ایمان وعمل بوده باشد.

اما با چه کسی بخوابیم؟

درجلد 16 شرح دادم که کودک چگونه استمناء دارد اما عملش انگیزه جنسی نداشته و چه بسا محرکهای گوناگون نیز بعلت نقص سازمانی وی سبب نعوظش گردد مثلاً تماشای آتش سوزی، تصادف، زد و خورد، هیجان همبازیهایش و ... ممکن است سبب نعوظش گردند.

همزمان با رشد روانی جسمی کودک رشد جنسی وی نیز پیش می ود و لذت جنسی در وی بوجود می آید و نمی خواهم به مراحل:

پوستی (که در آغاز تولدو حتی در رحم هم هر جای پوستی تحریک می شود لذت می برد(دهانی (که بین چهار ماهگی الی یکسالگی و حداکثر چهار ساگی است که کودک لذات جنسی اش متمرکز در ناحیه دهانی اوست و لذا می خورد می آشامد انگشت میمکد و گاز می گیرد) مرحله مقعدی (یکسالگی تا سه سالگی) و بالاخره مرحله تناسل کودک که فروید آنرا وضع کرده اشاره نمایم و بگویم.

فروید می گفت حدود 6 سالگی تا نزدیکی بلوغ میل جنسی درکودک رو به پنهان شدن می رود و در طی آن کودک به آموختن اصول و ارزش های اجتماعی می پردازد و پدیده های روانی چون شرم، تنفر، عفت، اخلاق وغیره در او پایه ریزی می گرد و تکامل این اوضاع زیربنای رفتار جنسی بعدی می شود اما کینزی و هاتندر (Hattendrof) ثابت کردند که در چهارپنجسال قبل از بلوغ هم رفتارهای جنسی فعال است و د پنهانی نمی باشد.

کودک از سه سالگی در صورتیکه عقب افتاده بناشد همجنسان خود و افراد دیگر را می شناسد و اگر به پسری بگوئیم تو دختری انکار نمی کند و گاه نیز برای اثبات قضیه اقدامی می نماید اما به دختی گفته شود پسری می خواهد انکار کند و میداند دختر است و ارگ بر حسب تصادف انکار کرد اقدامی برای اثبات نمیکند اما اگر تماس دکتر و پسر با یکدیگر نباشد دیرتر شناسائی جنس مخالف صورت می گیرد و با وجود این پرسشهای مسائل جنسی نزد دختران زودتر شروع می شودو بالاخره هر چه در کتب سکسوفیزیولوژی بررسی نمائید نظریه های مختلف کمیتی برای خوابیدن کودکان در کنار

یکدیگر می بینید و در تعیین سن کودکانی که باید فراش جدا داشته باشند اختلاف مشاهده خواهید کرد اما اسلام همیشه یک فرمول کی دارد که باید بکار تا پایان جهان آید و (حلال محمد حلال الی یوم القیامه وحرامه رام الی یوم القیامه) مثلاً در مفطرات روزه یکی از مسلک ها می بینیم که حد مسافرت را دو ساعت حرکت با مرکب ذکر کرده است زیرا نمی توانسته این پیش بینی رابنماید که جز اسب و خر مکب دیگری هم خواهد آمد و با این دستور کسیکه از خانه عمویش می خواهد با مرکب قلمداد شده به منزل خاله اش برود هنوز یک خیابان نسبتا طولانی را طی نکرده که دو ساعت شده وروزه اش را باید افطار کند و حتی باماشین هم چه بسا دو ساعت شده و روزه اش را باید افطارکند و حتی با ماشین هم چه بسا دو ساعت باید ازیک گوشه شهر بوشه دیگر رفت و در اینصورت مسافر محسوب شده روزه ندارد و برعکس کسیکه با جت سریع السیری از قاره ای به قاره دیگر رفت و بیش از یکساعت و نیم نشد مسافر نیست و باید روزه بگیرد اما اسلام متوجه وسعت یافتن شهرها و پیدایش وسائل سریع السیر بوده که روایات مربوطه را درجلدهای مختلف مخصوصا جلد اول آوردم و ذلا هر چه شهر وسعت یابد چهار فرسخ شرعی رفت و چهار فرسخ برگشت یا 8 فرسخ طی طریق کردن که برای خروج از یک قریه یا یک شهری چون توکیو نیویورک لندن یکی خواهد بود وزه افار می گردد همچنین برای تعیین سن که در آن مسلک حدی معین کرده که اگر چند سال دیگر متوسط عمرها به 200 برسد بدستور آن مسلک حدود دو سوم عمر را نباید روزه گرفت در صورتیکه اسلام توجه به اینکه با پیشرفت علم عمرها طولانی می شود داشته و روایات مربوطه را در جلدهای 2 و 11

آوردم و لذا تشخیص فرسودگی و عدم توانائی بر روزه داری را بعهده شخص گذارده است و همینطور است تعیین سن کودک برای اینکه لحافشان را از یکدیگر جدا سازند و آن دقتی است که باید پدرو مادر مرعی دارند و بمحض پیدایش ح تشخیص در کودکان آنها را ازیکدیگر بتستور صریح اسلام جدا از یکدیگر بخوابانند در صورتیکه نزد دیگران سنین مختلف آورده شده است.

درباره بالغین هم که تکلیف معلوم است: روزی پرسیدند تفاوت حاصل از دستورات ادیان دیگر با اسلام چیست؟ گفتم ادیان دیگر حکم سرم را دارند و درمان می کنند و اسلام حکم واکسن دارد و پیشگیری می نماید حتی در اسلام به مرد اجازه داده گرم است و همینطور در جائی بخوابد که گرمی زن باقیمانده است (یعنی پیشگیری).

نبی گرامی فرودند در خانه ای که زن و مد اجنب تنها باند سومین آنها شیطان است و خوابیدن حتی در نزدیکیهای کس که احتمال عصیان و گناهی داده میشود حرام است و کاملاًعریان خوابیدن همسران در کنار یکدیگر کراهت دارد و شرح دادم که در ابتدای نوزادی و حتی در رحم لذت جنسی همه پوستی است و بتدریج متمرکز در نواحی مختلف و بالاخره در ناحیه حیائیه (شرمگاهی) می گردد (با اختلاف جزئی در زن و مرد مخصوصا متوجه پستانهای مردان و زنان که حتی زن به پستان مرد دست بزند احساس تنفر می شود و نوزاد هم دهانش به پستان پدر بگذاد همان درک را دارد در صورتیکه هر دفعه مکیدن نوزاد از

پستان مادر که همراه با دست زدن نوزاد به پستان برای تحریک و زیاد شدن ترشح صورت می گیرد مادر بحد یک آمیزش با ارگاسم لذت می برد) و لذا کاملاً عریان ماندن هر دو جنس انفجار سکسی و لذت تقسیم می گردد.

در اسلام حتی به جدا کردن جای خواب پدر از فرزندان و مادر از فرزندان در آن زمان که حس تشخیص در کودکان بوجود آمد توصیه شده و فقط در کنار همسران خوابیدن را تأیید و به آن سفارش می نماید و از نبی گرامی است (حق الزوج علی المرآه ان لا تهجر فراشه و ان تبر قسمه و ان تطیع امره و ان لا تخرج الا باذنه و ان لا تدخل الیه من یکره) حق شوهر بر زن آنست که از بستر وی دوری نگیرد و زن قسم او را انجام دهد و فرمان شوهر را بپذیرد و بی اجازه اش از خانه بیرون نرودو کسی را که دوست ندارد بخانه نیاورد.

ناگفته نماند: جدا کردن فراش نوزاد و کودک امتیازاتی دیگر رانیز در بر خواهد داشت و چه بسا حرکت بیجای بزرگان سبب افتادن دستشان یا فرششان بر جائی از نویاد یا کودک شده و به قتلشان رسانده است بعلاوه ظرافت پوست و وضع و حالت بافتی و جمی و اختلاف فاحش سنی بین والدین و نوزاد سبب بسهولت مبتلا گردیدن فرزندان می شود مخصوصا برای اجتناب از بیماری های واگیردار توجه به این مسله حائز بسی اهمیت می باشد در صورتیکه بهمان نسبت کنار یکدیگر بودن همسران که خدای در قرآن آنان را لباس یکدیگر خوانده موجبات آرامش اعصاب خانوادگی را فراهم آورده و مسئله بیش از آن حائز اهمیت است

و باید در جلد مربوط به نسل شرح داده شود و گوشه ای از آرنا اشاره کردم که یکی از همکارانم در رساله دکتی خود باثبات رسانده در خانواده ای که روش مادرشاهی معمول است آمار فرزندان اسکیزوفرن و مبتلا به جوون جوانی خیلی بالاتر و درشت تر از سایر خانواده ها که به روش پدرشاهی اداره می شوند می باشد.

بازی یا خواب

گویند ادیسن روزی چهار مرتبه هر مرتبه نیم ساعت می خوابید و آنها را جزو خواب شبانه بحساب نمی آورد و هر کس از او میپرسید شبانه روزی چند ساعت خواب می کند خواب شبانه 3-4 ساعته خود را پاسخ میداد.

لوئی چهاردهم چند تختخواب داشت لختی بر یکی و زمانی بر دیگری و ... می خوابید.

زنی در کلیسا استخدام شده و دستمزد می گرفت که هر کس چرت میزد بیدارش کند یکی چهار تختخواب داشت بر یکی دراز می کشید چوم گرم میشد بدیگری می رفت تا آخر ناپتئن خوابش بطور متوسط چهار ساعت در شبانه روز بوده است.

در بین خلفائیکه ادعای جانشینی نبی گرامی را داشتند یکی بود که لخت میشد و دوشیزگان بمسابقه سینه های خود را به بدنش باید بسایند تا خوابش ببرد و دیگری از آنها که ادعای جانشینی و خلافت داشت دانه اناری را انداخت کنیزکی زیباروی با دهان آنرا بگیرد در حلقش افتاد و جابجا مرد و مدعی جانشینی رسول خدا سه شبانه روز جسد را در بغل داشت و ماتم سرایی می کرد و هم اکنون نیز

چه کسانیکه بر جایگاه ولی عصر ارواحنا فداه تکیه زده اند که خوابشان و خوابگاهشان همه طلایی و با گزافها سر و کار دارد.

خواب لب تنوران درویش و زیر روپوشی از پوست سمور که سلطان محمود غزنوی گذاند معروف است (خواب لب تنور و شب سمور). خواب شاه عباسی نیز مشهور که پس از ورود به اصفهان وپایتخت قرار دادن آن شهر، خود با باس مبدل به بازرسی می پرداخت و شبی که مجبور شد درجائی بیتوته کند و سرما بود گویند پالانی بر خود نهادو خوابید (خواب شاه عباسی معروف شد)

خواب معروف کریم خان زند نیز همه اطلاع دارند که بازرگانی دزد زده زدش آمد که دزدان در سفر مال التجاره ام به یغما بردند. کریم خان پرسید در چه حالی بودی که دزدان بردند گفت به خواب رفته بودم گفت چرا خواب رفتی که ببرند جواب داد گمان کردم کریم بیدار است کیم خان را خوش آمد اشک ریخت و دستور داد مال التجاره اش را جستند و مسترد داشتند.

معروفترین خوابها در اسلام لیله المبیت می باشد که کفار قریش تصمیم دسته جمعی گرفتند بر بستر نبی گرامی شبیخون زنند و حضرتش را قطعه قطعه سازند و حضرت علی بجای ایشان خوابیدند و هر نقسی که مرتضی کشید با عبادت جن و انس برابر بود.

خوابهای جالب فراوان در تاریخ ثبت شده که میتوان کتاب جداگانه ای از آن نوشت که جنبه علمی آن ناچیز بوده و از بحث خارج است.

نقطه عطفی بر خوابها

بحث غیر علمی برای رفع خستگی اینکه در کتابهای علمی و ادبی و بین مردم عادی و عامی از خوابهائی نام برده میشود که بسیاری از آنها آورده می شود.

خواب خرگوشی خوابی هک طرف خود را چنان نشان دهد گویا در خواب است اما درحقیقت مراقب اوضاع می باشد همانند خرگوش که زمان خواب چشمش باز و محیط را ناظر است.

خواب غفلت آیه ای را ملاحظه کردید که خواب رامرگی معرفی فرموده بود و آیه ای اس تکه مردم بظاهر بیداری را که گوش شنوا ندارند (انک لا تسمع الموتی همانا تو ایرسول ما نمیتوانی که مردگانرا سخنی بشنوائی 80 النمل) همانند مردگان معرفی میفرماید به چنین عدم توجهی را بخواب غفلت رفته گوید یعنی زمانی که عقل کار نکود خواب غفلت چیره شده است.

خواب عالم خواب عالم عبادت است یک واقعیت و حقیقت وارد شده از طرف اسلام می باشد زیرا زمان خواب انرژی تازه ای برای بیداری بعد بدست آورده و جبران خستگی های گذشته را نموده و مهمتر از همه آنکه زمان انبساط در خواب را بانبساط علمی سپری می سازد و در خواب نیز تکامل مغزی را با علم به انجام می رساند.

خواب ظالم ظالمی راخفته دیدم نیمروز گفتم این ... و چه خوش بیان داشته سعدی که خواب ظالم هم رحمت است اما

رحمت برای اجتماع زیرا در حقیقت ستم خفته و مردم از شر ستمکا در رفاه اند.

خواب قیلوله که شرح آن داده شد.

خواب لب تنور و شب سمور داستان مربوط به زمان سلطان محمود غزنوی است که شب را در زیر پوشاکی از پوست سمور گذراند و بینوائی که کنار تنوری سرمای شب را بحب رسانده بود باو چنین گفت: شب سمور گذشت و لب تنور گذشت...

خواب شاه عباسی معروف است شاه عباس کبیر با لباس مبدل هر شب بشکلی و وضعی خود را به متن اجتماع می انداخت تا بحال ملت آگاهی یابد از قضا شبی درمکانی گیر افتاد و از فرط سرما ندانست چگونه صبح کند پالان خری کناری بود آنرا بر خود گذاشت و امرز کسیکه درگوشه ای بدون پوشاک مجبور بگذارندن شب گردد خواهد گفت شب را شاه عباسی خواب کردم.

خواب تنهائی که در اسلام وارد و شرائط و مقرراتی دارد و شرح داده شد.

خواب مصلحتی خوابی که در میان اجتماع دامنگیر کسی نشده ولی نمی خواهد وارد مطالب مورد بحث شود خود را بخواب زند گویند.

خواب نیمروز که در اشعاری چند دیده می شود.

خواب عمیق خوابی است که پس از اشتهاء و احتیاج زیاد بخواب پیش می آید.

خواب سنگین تفاوت خواب عمیق و خواب سنگین همانند اختلاف مفهوم کلمات صبر و شکیبائی است که صبر کردن با نوعی

وقار را شکیبائی کردن گویند و خواب سنگین ارزش کیفیتی خواب عمیق را نداشته و بیشتر نزد چاقان پرخور دیده می شود.

خواب صبحگاهی که مورد بحث اسلامی واقعست و شرح داده شد.

خواب سبک خوابی است که نزد کسانی است که بیماری عصبی روانی دارند خواه بدست خود آنرا کسب کرده باشند یا از طریق ابتلا وبیماری پیش آمده باشد.

خواب مادرانه کسیکه بخود تلقین کده یا علاقه شدید بموضوع خاصی دارد و در برابر هیچ امر و مسئله دیگری جز همان مطلب مورد علاقه بیدار نمیشود خوابش را مادرانه گویند چنانچه مادر فقط بااولین صدای کودک بیدار میشود نه صدا یا محرک دیگر.

خواب ناچاری در بعضی شهرها خواب لابدی نیز گویند و آن خوابی است که باجبار پیش آید مثلاًکسیکه عادت بمطالعه دارد در محلی بدون کتاب تنها بماند. (ناگفته نماند بسیارند کسانیکه مطالعه بهترین خواب آور برایشان بوده هر زمان قصد خواب رفتن کنند دراز کشیده و کتابی باز کرده شروع بمطالعه بلکه شروع بخواب می نمایند).

خواب ابدی: مرگ.

این بود خوابهائی که بیشتر از سایر خوابها مصطلح می باشد اما بندرت از خوابهای زیر نامی آورده می شود:

خواب راحت: کسیکه بعلت ناراحتی جسمی یا روانی مدتها خواب حسابی نداشه بخواب درست می رود آنرا خواب راحت گویند.

خواب بی لالائی کسیکه آمادگی دارد تا بااشاره ای نسبت بدیگران ستم کن میگویند این شخص بدون لالائی خواب میرود (مقابل بی می مست است).

خواب بی برکت: کسیکه براحتی خواب رفته فوری بیدار شود.

خواب سطحی: کسیکه چرتی زده مدتها در چرت بماند و بیدار گردد.

خواب سردستی: کسیکه جای خوابش نامناسب باشد اظهار غلبه خواب کند و باختصار آنرا بپایان رساند.

خواب با برکت: کسیکه اشخاصی را بانتظار گذاشته و بر خواب معمولی نیز هر روزی بیفزاید.

خواب دنباله دار: خوابی است که کسی را به انتظار نگذاشته زیادتر از حد معمول باشد.

خواب فقیرانه: از فرط خستگی باندازه تعیین شده قبلی در خواب خوش بگذرد.

خواب پولدارها: مدتی قبل از خواب را دراز کشیده بیدار بماند و بعد از خوابی که هر شبی اندازه پیش بینی شده ندارد در خواب یا خواب و بیداری بگذرد.

خواب ادبی - کسیکه تمام اعضایش در خواب منطبق بر وزن راستای بدنش در بیداری گردد.

خواب بی وقت زمانی که همه در جستجوی روز بعد بخوابد.

خواب شیرین: خوابی که کیفیت خوبی دارد وکمیت منظور نیست.

خواب چسبناک: خوابی که از آن لذت برده شاداب بیدار شود.

خواب عشقی : کسیکه بخاطر دیگری دراز بکشد و بخواب رود.

خواب اردیبهشتی : مخصوص محصلین است که در اردیبهشت زمان امتحانات این بیت را زیاد میخوانند: اردیبهشت در همه جا سبز و خرم است اردیبهشت ماست که اردی جهنم است و خوابشان را هم خوابی اردیبهشتی گویند بوسائلی (در آب رفتن قهوه خوردن کند بپا گذاشتن کسی را دیدم ظری مسین بر آتش مینهاد و بر پله ای می نشست تا اگر چرت زند سرش بظرف اصابت کند و ...) از خواب رفتن جلوگیری می نمایند در صورتیکه با این وضع هیچ پیشرفتی حاصل نشده و آزمایشات زیادی نشان داده در حال خستگی قوای دراکه و حافظه بحداقل خود میرسد و اگر بدانند با وسائل نام برده شده صدمه ای ببدن واد میگردد شرعا حرام خواهد بود.

تخت خواب رفته: ادعای خواب نرفتن کند و ناگهان به خواب عمیق فرو رود گویند تخت خوابیده.

خواب زدگی: در میان مخموین که موادشان دیر رسیده و دهن دره می کنند شخص معتاد خواب زدگی پیدا مینماید.

خواب ناز: به خواب نوزادانی گفته میشود که غذا خورده تمیز شده با وجود سر و صدا خواب راحت دارد.

خواب لوندی: بزرگ سالانی که همانند کودکان ادای خواب رفتن دارند.

خواب الکی: خواب کشکی هم گفته میشود که هیچ هدفی حتی هدف خوابیدن هم در آن نیست.

خواب خفته: خواب کابوسی که در مبتلایان به نفخ شکم با احساس سنگینی شدید قسمتی از خواب را گذرانده بیدار می شوند.

خواب روباهی: خوابیده مشغول نقشه کشیدن بدنبال امیال ناپاک است.

خواب ملکوتی: خوابیده درجستجوی راهی برای بدست آوردن عنون خدمتگزاری در راه حق و حقیقت است.

خواب چون مادر: همانند مار که در سردی خوابیده آفتاب رسد و بیدارش می کند خوابش فقط با محرک بهم میخورد.

شکر خواب: که در بیتی از حافظ بجای خواب خوش (خواب شیرین) عنوان شده است.

مست خواب: کسیکه کاملاً نیازمند خواب بوده همینکه به خواب رود آنچنان باز می افتد که گویند مست خواب است.

خواب لایتناهی: همان خواب ابد و مرگ است.

بهداشت خواب همه در این کتاب خلاصه شده که فهرست آنها چنین است:

انتخاب اطاق تهویه شده و جای پاکیزه در مکانی مساعد، بدن تطهیر شده و حداقل دست و صورت شسته، خواب قیلوله انجام داده، آرامش اعصاب را با توجه به خدا و طرد ورد کلیه هم و غمها برقرار نموده اول شب به خوابگاه رفته، سحر برخاسته، با شادی و نشاط تمامتر برای انجام وظیفه خدمتگزاری در یک روز دیگر خود را باجتماع معرفی و بکار اشتغال ورزیده خلاصه ای از انتخاب بهترین روش برای گذراندن لث عمر که در خواب می گذرد بوده و میباشد. مهرماه 1351.

استدراک جلد 14 در جلد 17

در جلد 17 نوشتن مطالبی پیرامون جلد 14 که در انحصار وزش بود شگفت آور است ولی:

نضج بازی شطرنج بحدی رسیده که قابل گفتنیست و همه جا سخن از شیوع بازی قلمداد شده بین افراد است از اینرو من بافتخار فقط کسی که در روزی نامه اش در تعریف شطرنج می گوید: بازی شطرنج حدت ذهن را افزایش میدهد جلد در دست را به جلد قبلی مرتبط میسازم و از اینکه در جلد 14 درباره حرام بودن شطرنج بقدر کافی ننوشته و حق مطلب را ادا نکرده ام معذرت خواسته و درباره اش حدت ذهن بوسیله بازی با شطرنج تنها ذکر نظریه یکی از کارشناسان بزرگ شطرنج جهان را کافی میدانم و وی شانتال شود دو سیلان فرانسوی است که درباره وی گفته شده است: کسی جز شانتال نمیتواند عنوان قهرمانی شطرنج جهان را بدست آورد و مطبوعات جهان مخصوصا مطبوعات ورزشی شوری قدرت بازی او را ستودند و برتری اش را بر سایر حریفان ستایش کردند و اینک سخنان وی:

همین کافیست برای اثبات اینکه شطرنج یک وزش است و ورزشی است بسیار خسته کننده زیرا پس از انتهای حرکت چهلم اگر نتیجه ای بدست ینامد بازی به تعویق می افتد چنانکه در صفحه ریک یا ویک» اتفاق افتاد و در واقع بیش از پنج ساعت نمیتوان بر اعصاب خود مسلط شد و قدرت خود را حفظ کرد. حساب کرده اند جمع ترکیبات احمالی در چهار حرکت اول 318976584000

و در ده حرکت اول 169518829100544000000000000000 می باشد. سپس به قهرمان شطرنج که ممکن است استعدادش در هر مود دیگر از حد متوسط پائین تر باشد اشاه کرده می گوید: می خواستم همین را بگویم ! این خطر واقعی شطرنج است پرداختن به شطرنج سایر منابع ذهنی را از کار می اندازد و دیگر فعالیتهای ذهنی، بیهوده و پوچ می شود. شطرنج می تواند به مفهوم لغت صفحه پاسکالی» اختلال حواس ایجاد کند... بعد شانتال نظر صفحه الخین» قهرمان نابغه را تکرار میکند که همیشه می گفت: برای برنده شدن باید از حریف خود متنفر(1) شد و زیانهای دیگر که در جلد 14 به آنها اشاره شده است.

نمیدانم توجهی به نظریه الخین فرموید؟ وی می گوید آنچه را ماسلو میگوید که احتیاجات اساسی هفت تاست یکی ابزار وجود یا کمال گرائی که میخاهد طرف را شکست بدهد و دیگری میگوید قمارباز قبل از آنکه ببرد یا ببازد فکر خودش را روی میز می گذارد ولی قرآن چقدر زیبا و عالی میفرمیاد که شیطان میخواهد بین شما دشمنی و بغض ایجاد کند و اینجاست که می فهمیم چرا اسلام قمار را حتی با اسم باشد حرام میداند یعنی فقط شطرنجی یا نردی یا برگی در میان باشد و هیچ وجهی در کار نباشد باز حرام میداند زیرا این برد و باخت در فکر است در وجود است در کمال است !

1- نقل از صفحه 8 کیهان شماره 8720 یکشنبه 15 مرداد 1351.

هر چند بزرگترین مصائب روز این شده که برخی جنانان فقط قول شانتالها را می پذیرند و اگر کسانی چون او در برابر کسانیکه میگویند شطرنج ذهن راباز میکند فریاد براورند نه خیر شطرنج ذهن را کور می کند قبول است ولی قول اسلام چه؟ که: صفحه لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه» و هرگز تا پایان جهان بطلان پذیر نبوده و نیست؟

بهر صورت چند روایت درباره شطرنج ذکر می شود:

عن ابی بصیر عن ابی عبداللّه (ع) قال: بیع الشطرنج حام و اکل ثمنه سحت و اتخاذها کفرواللعب بها شرک و السلام علی اللاهی بها معصیه و کبیره موبقه والخصائض یده فی لحم الخنزیر لا صلاه له حتی یغسل یده کما یغسلها من مس لحم الخنزیر و الناظر الیها کالناظر فی فرج امه و اللاهی بها و الناظر الیها فی حال ما یلهی بها و السلام علی اللاهی بها فی حالته تلک الاثم سواء و من جلس علی اللعب بها فقد تبوء مقعده فی النار و کان عیشه ذلک حسره علیه فی القیامه و ایاک و مجالسد اللاهی المغرور بلعبها کانه من المجالس التی باء اهلها بسخط من اللّه یتوقعونه فی کل ساعه فیمعک معهم (ابی بصیر از قول حضرت صادق نقل می کند که فرمود خرید و فروش شطرنج حرام وگرفتن بهای آن حرام و نگه داشتنش کفر و بازی با ان شرک و سلام کردن بر بازی کنندگان گناه و یاد دادنش گناه کبیره و کسی که دست به اسباب بازی شطرنج بزند مانند کسی است که دست به گوشت خوک زده است وباید پیش از نماز دست را شست ونگاه کردن به آن مانند نگاه کردن به عورت مادر است بازی کن و نگاه کننده در حال

بازی و کسیکه بر آنها سلام می کند در گناه مساوی هستند و کسیکه درملجسی نشیند که بازی می کنند جای خود را در آتش جهنم باز می کند و این زندگی برای او در قیامت حسرت است پرهیز کنید از همنشینی با بازی کننده مغرور چون این از مجالسی است که اهل آن دچار غضب خداوند می شوند. (1)

روایات دیگری نیز هست اما برای کسانیکه میپرسند آیا نزد مسلمانان دیگر غیر از ما شیعه هم بازی شطرنج حرام شده یا خیر چند روایت از طریق برادران سنی نقل می گردد. (2)

سئل ابوبکر الصدیق عن الشطرنج فنهاه و کرهه و شدد فیه (از ابوبکر صدیق سئوال شد درباره شطرنج نهی کرد آنرا و کراهت دانست انرا و شدیدا در این بار نهی نمود)

سئل عمر بن الخطاب عن الشطرنج فقال و ای شی ء هو فوضعوا له فقال هو القمار بعینه (از عمر بن الخطاب پرسیده شد از شطرنج پرسید چیست آن وقتیکه برایش توصیف کردند گفت خود قمار است).

سئل عثمان بن عفان عنه فقال هذا من عمل الجاهلیه حرام علی المسلمین (عثمان بن عفان شطرنج را از اعمال دوران جاهلیت شمرده آنرا بر مسلمانان حرام دانست).

مسئل علی بن ابی طالب (ع) عنه فقال هو التماثیل

1- السرائر صفحه 470 - بحار جلد 79 صفحه 235- گناهان کبیره جلد اول صفحه 238.
2- تفسیر کشف الاسرار جلد 3 صفحه 14.

و الاباطیل و هو عمل الجاهلیه وهو حرام حرمها اللّه و رسوله (از علی ابن ابیطالب درباره شطرنج سئوال کردند فرمود مجسمه های بیروح وچیزهای بی فایده و عمل جاهیت بوده و آنرا خدا و پیامبرش حرام کرده اند).

سئل ابن عباس عنه فقال هو القمار بعینه و هو حرام (ابن عباس گفت شطرنج البته قمار است و حرام)

سئل ابوهبریره عن فقال تسألنی عن لعب المجوس الناظر الیها کالزانی (از ابوهریره چون پرسیده شد گفت از چیزی می پرسید که بازی مجوس است و ناظر بر آن مانند زنا کار است).

سئل سعید بن جبیر والحسن البصری عنه فقالا الذی یلعب بالشطرنج هو فاسق لا یقبل شهادته و لا یسلم علیه (دو نفر از بزرگان اهل سنت گویند کسیکه بازی کند بشطرنج فاسق است و شهادتش پذیرفته نیست و بر او سلام نکنید).

سئل الاوزاعی عن اللعب بالشطرنج فقال هو خبیث معه شیاطینوصاحبه ملعون (یکی از بزرگان مفسرین اهل سنت گوید شطرنج ناپاک و همراه شیاطین بوده و کسیکه آنرا دارد لعنت شده است).

سئل سفیان الثوری عنه فقال هو لعب المجوس و هو الاطیل (از سفیان ثوری است که شطرنج لعب مجوس واز کارهای باطل است).

سئل احمد بن حنبل عنه فقال هو التماثیل و الاباطیل ما رأیت احدا من العلماء یلعب و لا احد من السلف رخص فیه

(احمد بن حنبل گوید شطرنج از مجسمه های بیروح و کارهای بیهوده است و ندیدم کسی را از دانشمندان گذشته بازی کند و نه احدی از آیندگان که اجازه داشته باشد در بازی کردن با آن).

طالبان میتوانند برای کسب اطلاع بیشتر به مدارک زیر مراجعه نمایند:

لمعه انتشارات علامه صفحه 148 والالات القمار کالنرد و الشطرنج ...

تبصره علامه اسلامیه جلد اول صفحه 229 و االالات القمار کالنردوالشطرنج.

تفسیر ابن کثیر جلد 2 صفحه 92 هو من المیسر و نص علی تحریم مالک، ابوحنیفه، احمد.

روح المعانی جلد 7 صفحه 15 و جزء 17 صفحه 55

....

اما آنچه مربوط به قرآن است باختصار:

«یا ایهاالذین آمنوا انما الخمر و المسیر و الانصاب و الازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون سوره مائده» (ای اهل ایمان مشروبات الکلی و قمار و ... ناپاک و از عمل شیطان است پس حتما از آنها دوری کنید تا شاید رستگار شوید.

«ما هذه التماثیل التی انتم لها عاکفون»: (این مجسمه های بیروح و بت های بی اثر چیست که عمری بر آن متوقف شده اید

سوره انبیاء).

از حضرت باقر است: الشطرنج و النرد میسر (شطرنج و نرد قمار است(1) و حضرت صادق نیز همین را فرماید و (و فی مناهی النبی انه نهی عن النرد و الشطرنج و نهی عن بیع النرد و الشطرنج) نبی گرامی از بازی شطرنج و نرد و خرید و فروش آنها. (2)

و هم اکنون به اختصار بر تغییرات حاصله در خواب اشاره مجددی می نمایم:

1- بحار جلد 79 صفحه 235.
2- امالی صدوق صفحه 255.

خلاصه ای از تغییرات فیزیولوژیکی که در خواب بشر ایجاد می شود

1 درجه حرارت بدن یک درجه پائین می آید در صورتیکه حرارت پوست بالا میرود و در موقع بیدار شدن بشدت پائین می آید و علت اینکه شخص زمان برخاستن سردش میباشد همین است.

2 متابولیسم بازال بمیزان 10-15 درصد کاهش می یابد.

3 نبض بمیزان ده ضربان یا بیشتر کم می شود.

4 فشار خون 10-30 میلیمتر جیوه کاهش میابد.

5 عرق زیاد می شود.

6 ترشحات معده و غدد بزاقی و چشمی کم می شود .

7 فعالیت روده ای اداهم دارد وی اسفنگرها بسته می شود.

8 حجم ادرار کاهش می یابد.

9 پوپی ها منقبض شده و چشمها از یکدیگر دور می شوند.

10 عضلات آتون (شل) شده و رفلکسهای تاندونی کاهش یافته یا وجود ندارد.

11 علامت بابنسیکی در بعضی اشخاص وجود دارد.

12 تنفس عمیق و آهسته شده ودر برخی افراد پیر بصورت تنفس شین استک بیرون می آید.

13 الکتروانسفالوگرافی در اولین مرحله قطع اواج الا و ظاهر شدن امواج کوتاه را نشان میدهد و سپس امواج تیز که 15-18 در ثانیه و بالاخره امواج دلتا 2-3 در ثانیه ظاهر می شود وقتیکه شخص خواب است و امواج الکتریکی فعالی دارد در حال خوابدیدن است و تمام خوابها در پارادکسیکال اسلیپ

(P.S) بوجود می آید یک چهارم خوابها در مرحله P.S است. (درکتاب شرح داده شده است)

تئوریهای متعددی وجوددارد که مرکزخواب را در جاهای مختلف مانند دیواره بطن سوم مشخص می کند. در حیوانات که از آنها قشر کرتکس را برداشته سیکل خواب و بیداری طبیعی است اما خواب P.S وقتیکه ضایعه درناحیه برجستگی دکمه های شرح داده شده است از بین رفته می باشد پرفسور پیرون Piron نشان داد که ماده ای بنام هیپوتوکسیون Hypno Toxin در مایع مغز سگ خسته ای پیدا میشود که با تزریق آن بداخل بطن یوان دیگر سبب خواب رفتن وی شود و پرفسور مونیر Monnier ماده ای در آنالیز خون حیوانی که در خواب بود بدست آورد که باتزریق آن بحیوان دیگر باعث خواب رفتنش شد ولی ساختمان آن ماده هنوز ناشناخته است.

در بچه ها P.S بیشتر از بزرگهاست تا در بالغین به 25 در صد کاهش می یابد. در زمان قبل از بلوغ 10-11 ساعت در روز و در بلوغ 7-8 ساعت، زنان یکساعت بیشتر از مردان به خواب احتیاج دارند. کسانیکه در بعدازظهر کار می کنند صبح برای بیدار شدن سخت تر بیدار می شوند آقای کلیتمان Kleitman پیدا کرد که در یک شخص طبیعی در مدت 8 ساعت خواب 30-60 حرکت وجود دارد و زمان هر حرکت بین 8-10 ثانیه است و رویهم رفته 5 دقیقه در 8 ساعت خواب اعضاء در حال حرکت است و ثابت کد تبداران حرکتشان کمتر می شود.(1)

1- هاریسون 1971 جلد اول صفحه 157 چاپ افست ایران.

و اینک مختصری از اطلاعات جالب دیگر مربوط به خواب:

ویلیام ه شلدور معتقد است اشخاص شل و فربه و گوشتی خوابشان سهل و عمیق و زیاد و لاغران حساس و استخوانی بی خوابی دارند و کم خوابی و پرخوابی نیز با ارث فامیلی بی رابطه نیست.

مدت خواب لازم را نمیتوان معین کرد همانگونه که در کتاب شرح دادم اسلام چگونه آنرا بیان میفرماید و برخی 5ساعت خواب زیادشان است و بعضی ده ساعت کمشان می باشد و بر حسب استعداد فرق میکند و هیچ نمیتوان گفت شخص کم خواب یا پرخواب بیمار است.

گرچه خواب عمیق مخصوص نوزادان است اما در آستانه بلوغ ممکن است ازجمله دگرگونیها میل مفرط به خواب بوده باشد.

اشخاص مسن بهمان اندازه جوانان دراز می کشند اما ازکیفیت خواب کمتر بهره میبرند.

خواب یکسره و پیوسته بهتر است از مجموع خوابهای منقطع.

ساعت درونی ماکه بنام سجع شناسی شرح داده شد بهمان ارزش است که گردش خون و لذا باید خواب خود رامنظم کنیم و هر چه اول شب را بخوابیم بهتر است و اگر خیلی دیر شود ترشحات غددی فرق می کند و حتی خواب از چشم می پرد چه بهتر همانگونه که گرسنه شدیم میخوریم هر وقت خوابمان گرفت بخوابیم.

کسانیکه اطفال خود را مجبور به خوابیدن در ساعت معین یا بیدارتر کردن ساعت معلوم می کنند اجازه نمیدهند خودشان با سجع شناسی درونی خواب و بیداری داشته باشند به آنها ستم می نمایند.

تغییر دادن نظام خواب و بیداری کاملاً غیربهداشتی است و در همین زمینه بعضی ها در مسافرتهای قاره ای ساعت کشور خود را مد نظر داشته خواب و بیداری عادتی خود را انجام می دهند.

خاموشی تنها برای خوب خواب رفتن کافی نیست و هر کس بهر چه عادت دارد اشتغال ورزد تاخواب رود همان راه انتخاب شده است.

برای خوب خوابیدن خوردن شیر وکمی شیرینی بسیار خوب است و در جد ششم مربوط به شیر روایت حضرت کاظم را در این باره آوردم.

از خوردن قهوه و کشیدن توتون و آشامیدن الکل باید قبل ازخواب پرهیز کرد.

و در اینجا بمناسبت گفته شود که شیر از جمله حاوی اسید آمینه ای بنام تریپتوفان است که آرام بخش خوبی است هم برای کودکان و هم بزرگسالان و الکل بر دوره انبساط که شرح آنرا در کتاب داده ام اثر فوق العاده زیان آوری میگذارد و اینست که دوره فعالیت مغز که شرح دادم سبب جبران کمبودها و حل عقده ها و در نتیجه تکامل مغز می شود یعنی دوره خوابدیدن را کاهش می دهد یا بکلی از بین میبرد و ازکسانیکه درباره مضرات الکل مطلب می نویسند یا

سخن می گویند انتظار دارم این اثر فوق العاده زیان بخش را که نوعی مخالفت تکامل مغز محسوب است از یاد نبرند.

شغل مخصوص سبب بدخوابی یا بی خوابی نمی شود اماهیجان و اضطراب و خستگی زیاد جسمی میشود و این موضوع آنقدر مهم است که اگر شخص روز خوبی را در پیش دارد بمحض آنکه بیدار شد میگوید چه خواب خوشی رفتم ولی اگر باید روز را بسختی بگذراند دوست ندارد بلند شود یا خواب خود را کافی بداند همینطور است روز راتمام کردن و شب را بد گذراندن برای کسیکه کابوسها می بیند یا از خوابیدن وهم و ترس دارد.

ماده زنده فقط نفس جمادی و طبیعی دارد مانند قطعه گوشت یا تکه استخوان و موجود زنده که قادر است موادغیر آلی را در اثر جذب تبدیل به خود کند ولی ماده زنده از انجام چنین کاری ناتوان است و اینکه میگویند جان همان است که اگر استخوان دیگری که ماده زنده است یا قرنیه چشم دیگری که ماده زنده است به دیگری پیوند کنند همانند لامپ برق که وصل به نیروی برق می شود تبدیل به وجود زنده میگردد درست نیست زیرا در خواب موجود زنده بحدی تنزل نیافته که مواد غیر آلی را دراثر سوخت و ساز به آلی تبدیل نکند و با وجود این بدن نه ماده زنده است نه موجود زنده بلکه حالت فیمابین است و در قسمت معاد شرح خواهم داد.

موضوع دیگر اگر یادتان باشد بارها تکرار کرده ام که خدایمتعال را دو آفرینش است عالم امر و عالم خلق (الا له الخلق و الامر)، عالم خلق که مدل ثابت دارد و امر که ندارد و شرح

داده شد فقط خواستم با توجه به آیه شریفه صفحه اتاها امرنا لیلا او نهارا» (سوره یونس) نسبت دادن عالم امر را به شب و روز از طرف باری تعالی تذکر بدهم و توجه قرآن را بجهانی دیگر در هنگام خواب یادآوری کنم و چه بهتر که باز هم به اختصار از عام خلق و عالم امر بحث شود. عالم خلق مدل ثابت دارد همه جا الکترون است و پرتن همه چیز ترکیب شده وتشکیل یافته از عناصر معین که خارج از عناصر 104 گانه معلوم شده نیست و لذا میتوان آنها را مورد مطالعه قرار داد و سینه علوم را شکافت و محاسباتی انجام داد اما عالم امر ناثابت است درعوض غیر محدود چنانچه فکر، کمال، زیبائی،ماهیت ناشناخته ایدارند و ناثابتند و الان درفکری و لحظه بعد فکر دیگری بوجودمی اید و از اینرو نمیتوان آنرا مورد بحث و مداقه قرار داد و بهمین جهت سرانجام هر چه درعالم امر است و از جمله روح (یا روحی که بنی اسرائیل از نبی گرامی پرسیدند) چون ازعالم امر است اندکی از مردم (پمبران الهی و وابستگان)ازآن مطلعند یامردم از اندکی علم رمبوط به روح واقف خواهند شد وی در هر صورت امر پروردگار شب و روز در کار است و ذات مقدسش کل یوم هو فی شأن.

ص: 304

توضیح و تتمیم

مربوط به صفحه 19سطر9: خلاف این تصور را خواهم آورد یعنی از قرآن الهام گرفته مطلب علمی دیگر بعنوان نظیریه مربوط به خواب بعضی جنبندگان که ناشناخته مانده ذکر خواهم کرد.

مربوط به صفحه 136 سطر20:

اگردر قران کریم است که یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا و مرقد بهمه، چه مؤمن و چه کافر وابستگی پیدامی نماید توجه فرمائید که کلمه مرقد را باز کسانی ذکر می نمایند ک زنده شده و حرف زده می گویند یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا...

مربوط به صفحه 213 سطر 69:

سئل عن الرضا علیه السلام ما بال المتهجدین باللیل من احسنالناس وجها؟ قال علیه السلام لانهم خلصوا باللّه فکساهم اللّه من نوره.

آخر صفحه 220 هر چند با شرح فوق نیازی به اثر تلقینی دعا نبود زیرا اتصال مصادیق عالم امر در انسان به مبدء مقتدر عالم حکحیم کیفیت اثر دعا را مشخص می سازد و اگر بتوانیم عالم خلق را سایه ای از عالم امر بدانیم در تمام کائنات وسیله برانگیختن را که مشیت مقدس الهی است و در ید قدرت دارد بنفع داعی امر به دگرگونسازی میدهد.

جلد 18

اشاره

ص:1

مبسوطی از رساله دکترا که بادرجه ممتاز گذشته و اینک به نام

اولین دانشگاه و آخرین پیامبر

از شهید دکتر سید رضا پاک نژاد

جلد هجدهم: بهداشت لباس در اسلام (44 مستحب یا مکروه در احکام لباس)

حق چاپ محفوظ از انتشارات کتابفروشی اسلامیه تهران

1360 هجری شمسی

ص: 1

جلد اول: میکرب شناسی در اسلام - زیست شناسی در اسلام - جنین شناسی در اسلام.

جلد دوم: بهداشت شهر در اسلام - بهداشت اجتماع در اسلام.

جلد سوم: بهداشت غذا و تغذیه در اسلام (فلسفه روزه - دانستنیهائی از غذا).

جلد چهارم: بهداشت غذا و تغذیه در اسلام (چه باید خورد و چگونه باید خود و ...).

جلد پنجم: بهداشت غذا و تغذیه در اسلام (عسل اعجاز میکند).

جلد ششم: بهداشت غذا و تغذیه در اسلام (شیر غذای گهواره تا گور).

جلد هفتم: بهداشت غذا و تغذیه در اسلام (خرما و انگور غذای مستی و هوشیاری).

جلد هشتم: بهداشت غذاو تغذیه در اسلام (گوشت بهترین غذا و بدترین غذا).

جلد نهم: بهداشت غذا و تغذیه در اسلام (میوه و سبزی نشاط بخش زندگی).

جلد دهم: بهداشت غذا و تغذیه در اسلام (میوه و سبزی نظاط بخش زندگی).

جلد یازدهم: خلاصه و فشرده ای از ده جلد قبلی و متمم.

جلد دوازدهم: بهداشت بدن در اسلام (چگونه از بستر باید بلند شویم، چگونه راه رویم، آداب تخلی- مسواک زدن).

جلد سیزدهم: بهداشت بدن در اسلام (تنویر- خضاب کردن- تیمم- غسل- وضو).

جلد چهاردهم: تربیت بدنی در اسلام (ورزش).

جلد پانزدهم: بهداشت بدن در اسلام (بهتر ایستادن و نشستن، بهداشت گوش و حلق و بینی و مو).

جلد شانزدهم: بهداشت بدن در اسلام (بهداشت چشم - دست و پا و اعضاء تناسلی و ...).

جلد هفدهم: بهداشت بدن در اسلام (کی بخوابیم - کجا بخوابیم- در چه بخوابیم- چگونه بخوابیم- با چه کسی بخوابیم- چه مقدار بخوابیم- چگونه بیدار شویم- مرحله خواب و بیداری)

و اینک جلد هجدهم: بهداشت لباس در اسلام (44 مستحب یا مکروه در احکام لباس).

از انتشارات کتابفروشی اسلامیه

مقدمه

تقدیم به کسانیکه نه از دانشمندان لادینند و نه از دینداران جاهل

دکتر پاک نژاد

***

دانشمندان لادین که رابطه انسان و طبیعت را غرور آمیز کرده اما رابطه انسان و انسان را تیره ساخته اند و دینداران جاهل که از آن غرور بی بهره اند و در این تیرگی سهیم.

و ستمکارتر از همه مشرک که معبود خود را آنقدر پائین میاورد تا حد انسانی یا یکی از ساخته های دست انسانی در صورتی که خدا میخواهد انسانی آنقدر بالا برود تا مثل ذات مقدسش گردد (مشرک خدای را پائین میکشد و خدای انسان را بالا میبرد).

به بیان دیگر انسان در سه جنگی که دارد (جنگ انسان با طبیعت - جنگ انسان با انسان - جنگ انسان با خویشتن) در اولی نسبتا فائق شده- در دومی مشغول و در سومی شکست خورده است.(1)

1- تنها کسیکه جنگ چهارم دارد (جنگ انسان با خدا) رباخواری میباشد که قدرت ترک تمرکز تمکن دیگران را نزد خود ندارد (قرآن 279 البقره).

تذکر

چهار تذکری که در آغاز جلد اول چاپ سوم ببعد و تذکراتی که در اوائل جلدهای دیگر داده شده است بقوت خود باقیست.

***

ترجمه چاپ اول هر جلد با اجازه نویسنده و چاپهای دیگر آزاد و نقل مطالب کتاب با ذکر مآخذ بلامانع است.

ستایش

سبحان اللّه توحید خالصی که اندیشه های عالمانه روز آنرا میطلبد و در انحصار مسلمانان است (1) مسلمانانی که هم در مرحله عقیده ایمان بخدا دارند و هم در مرحله عمل خدا را عبادت می کنند.(2)

درود:

درود برنبی گرامی اسلام که پیروانش را فرموده روزانه ده مرتبه از خدا بخواهند که همه مسلمانان را براه راست هدایت فرماید، راهی را که بکمال رسیدگان پیمودند نه راه دانشمندان لادین و نه راه دینداران جاهل.

درود بر 12 جانشین ایشان بویژه درود بر تشکیل دهنده حکومت واحد جهانی پیشوای وقت و امام زمان حضرت محمدبن الحسن العسکری ارواحنا فداء.(3)

و السلام علینا و علی عباداللّه الصالحین.

1- شرح مبسود در جلد اول چاپ چهارم به بعد که خلاصه چنین است: از هرکس سؤال شود تو را که خلق کرد؟ میگوید خدا، اما در مرحله عمل محسوسات را عبادت کرده و احترام میگذارد از قبیل بت، آتش، گاو و ... یعنی همه در مرحله اعتقاد میگویند خدا و چون به عمل رسید به غیر خدا متوجهند جز مسلمانان که اعتقادشان به غیب است و نماز و هر عبادتشان نیز متوجه به غیب (خدا).

2- شرح مبسود در جلد اول چاپ چهارم به بعد که خلاصه چنین است: از هرکس سؤال شود تو را که خلق کرد؟ میگوید خدا، اما در مرحله عمل محسوسات را عبادت کرده و احترام میگذارد از قبیل بت، آتش، گاو و ... یعنی همه در مرحله اعتقاد میگویند خدا و چون به عمل رسید به غیر خدا متوجهند جز مسلمانان که اعتقادشان به غیب است و نماز و هر عبادتشان نیز متوجه به غیب (خدا).

3- شرح در ابتدای جلد هشتم.

مطالبی پیرامون بهداشت لباس

مرد کتاب به مطالبی پیرامون آنچه در اطراف خود مینگرد از آفرینش آسمانها و زمین، چگونگی پیدایش حیات، جان موجودات ذره بینی، تکثیر و تولید بوسیله بذر و نطفه و دگرگونی و دگردیسی آنان وقوفی یافته و از علم آفاق بر دانستیهایش افیزوده شده است و از غذا و تغذیه و بهداشت بدن نیز اطلاعاتی بدست آورده علم انفس را نیز افزایش داده هم اکنون در انتظار است تا از بهداشت لباس نیز کسب معلومات کند و بسی موجب خوشوقتی و جای مسرت است که آنچه از طریق دانش بوی رسیده است اکثرا مورد تأئید دین بوده و حقیقت داشته و همانند پاره ای ا ز علوم دستخوش طرح و طرد نبوده و نیست و نیز افتخار اینکه آنچه را اسلام می گوید سابقه 15 قرنی و قدمت و سبقت علمی دارد و اینک درباره بهداشت لباس:

لبس بفتح لام پوشاندن جسمی است که سترش واجب است برای اینکه کشف آن قبیح می باشد یا برای اینکه به ستر و پوشاندن نیازمند است و لبس بضم لام معنی پوشاندن حق می باشد و پوشاندن امر معنوی است و این معنی نیز از قرار معلوم استفاده از معنی اول می باشد و ریشه هر دو یکیست.(1)

از ریشه کلمه مربوط به لباس (لبس) که 23 مرتبه کلمات در قلمرو آن را قرآن اورده است چنین برمی آید که باز همانند همیشه این کتاب آسمانی باندازه ای که من می فهم در یک کلمه دو عمل انجام داده است هم مقرر میدارد و هم به علت یا حکمت آن اشاره می فرماید و قبلاً بمواردی از این قبیل برخورده اید و اگر

1- تفسیر المیزان.

یادتان باشد در جلد هفتم که بحث از مسکرات بود گفت م قرآن همه جا کلمه سکر و مستی را آورده اما در مقام حکم و وضع مقررات بجای کمله سکر و مسکر کلمه ای را می گذارد ک هممام نعنی را داشته و علاوه براین علت حرمت مسکرات را متذکر است:

کلمه جانشینی مسکر، خمر است (انما الخمر و المیسر و... 90 المائده)

که از جمله می فرماید خمر و... از پلیدیهای شیطانی است از آنها دوری کنید و چون خر پوشاندن و خمیر که سرش را می پوشانند تا خمیر شود و خمار پارچه ای که قسمتی از اعضای بالای بدن را فرا می گیرد و از جمله خمر که سرپوشی برای مغز و عقبل خواهد بود خود علت حرمت را که پوشاندن مغز و عقل است می رساند.

ملاحظه فرمودید یک کمله خمر هم ماده اولیه و وسیله مستی را نشان داد و عملی که بوسیله آن انجام می گیرد و هم حکم و علت تحریمش را تذکر داد. خمر همان مسکر است از عمل شیطان است و آفاق و انفس را به شیطنت سوق می دهد از اینجهت که خمر و سرپوشی بر عقل آشامندگان می باشد.

لباس هم امر معنی است و هم پوشاندن چیزی که نباید برهنه بود یا برای اینکه به ستر و پوشاندن احتیاج دارد و ذا باز همان یک کلمه است و ذکر آلت و ابزار و چگونگی بکار برنش و حکمی که بر آن مترتب می باشد.

امر معنوی است چرا؟

قبلاً آوردم آفریدگار جل و علا آفرینش خود را از لحاظی به

عالم امر و عالم خلق (الا له الخلق و الامر - 54 الاعراف) تقسیم فرموده است عالم خلقش که ساختمانی خارجی از محسوسات و مدرکات ندارد و هرچه هست الفبای ساختمانی و مصالح اولیه آن خارج از قریب 104 عنصر نمی باشد و لذا می توان از این خلقت که مدل ثابتی است نقاشی کر و از نهادش سینه علوم را شکافت اما عامل امر نا ثابت اس و بمین دلیل تسخیر ش برای بشر دشوار همانند فکر کرد نو آن روحی که یهود از نبی گرامی چگونگی آنرا پرسیدند حاصل نمی گردد (یسئلونک عن الروح قل الروح م نامر ربی و ما اوتیتم من العملم الا قلیلا - 85 الاسراء)

لباس هم از عاغلم امر و یک امر معنوی است زیار یک سند برازنده دگر گونسازی در مهمترین امر اجتماع که روابط آمیزشی از آن جمله است می باشد و چه بسا عقده ها که با بیشتر پوشاندن خود حل شو دبلکه تصور گردد حل شده است و چه بسیار آبروها که با کمتر پوشاندن بریزد بلکه در سرای دیگر تعقیب گردد. لباس امری معنوی است شکلش، رنگش، اندازه اش همه و همه آفاق و انفس را متأثر می سازد و چگونگی همه را خواهم آورد. لباس امر معنی اس تو چه بسا همین لباس که برای نوزاد انتخاب می شود فوق العاده انو را شخصی سریع التاثر و عصبانی بار آورد و برعکس بر او اثری نیکو بجای گذارد و چه خوش فرمودند نبی گرامی که (اطبوالعلم من المهد الی الحد) در گهواره نیز باید علم آموخت یعنی معلم داشت و از جمله معلمی که بداند چه شکل لباسی، چه رنگ لباسی، چه اندازه لباسی، چه مقدار لباسی

در کجا، در چه زمان، در چه سن و چگونه باید باو پوشاند تا کودک بدون کملکس های روحی بزرگ شود.

لباس امر معنی است و اداره قسمتی از امور اقتصادی را بعهده دارد و چه بسا در تولید و توزیع ورعضه و تقاضاهای دیگر هم دخالت کند مثلاً اجتماعی که درتس می پوشد تا حدودی رفع نیاز داروئی از خود کرده است بعلت آنکه او را از سرما محفوظ داشته و کشوری که به لباسش بی اعتنا نیست و رنگ و جنس و دوخت و اندازه و مقدار لباس ملتش عالمانه انتخاب می گردد رعایت نوعی عدالتخواهی بر آحاد افراد نموده است.

لباس امر معنی است زیرا این هم راهی برای ورود استعمار است یا سدی برای ورودش که شرح داده خواهد شد.

چه معنویتی برای لباس از این مهمتر که خدای متعال مرد را لباس همسرش محسوب داشته و زن را لباس شوهرش می خواند (هن لباس لکم و انتم لباس لهن - 187 بقره) همان زنی که برای مرد نگهدارنده آیندگان می باشد و اگر نسل باید از سفره نطفه و سپس رحم و در آخ ر پستان مادر تغذیه کند تا موجودی کامل گردد بشریت نیز باید سر رشته هائی را که لباسش از آن تهیه می شود محکم کند تا در لباس تنیدن پیش نیاید بلکه آرمیدن باشد.

ممنویت لباس همه جا متظاهر است حتی نزد خانواده ناشکری که می گویند ایکاش بجای این چند دختر پسری داشتیم یا چه خوب بود یکی از این چند دختر پسر شده بودند که در این صورت لباس معنویت فامیلی را از راه غیر مشروع که کلیدش را بدست

ناشرکی و گلایه داده اند از تن خاندان خود رها ساخته اند دختران که می بینند پدر و مادر آرزوی پسر دارند رقت می کنند عاطفه دستور می دهد سینه بندهای محکم سینه را پسرانه و شلوراهای تنگ اسافل اعضا را مردانه سازد و می سازند و از آن پسران که والدین خود را در تب داشتن دختر سوزان مینگرند زلفها میافشانند و منسوجات زنانه می پوشند و کارهای زنانه و اداهای دخترانه در می آورند و حتی به جنسیت غائی بنات تمایل پیدا نموده دیگر چه لباس معنویتی که از قامت آبروی فامیل بدر نمی کنند؟ !

جالب اینجاست که در معنی کردن کلمه لبس هم اشاره به پوشاندن جسمی شده که سترش واجبست برای اینکه کشف آن قبیح می باشد و هم برای پوشاندن قسمتی که به ستر نیازمند است و باز شما را به کمله خمر متوجه می ازم که هم نشا ن می دهد لباس برای پوشاندن قسمتی از بدن که سترش واجبست (عورت و ...) بکار آید و هم برای قسمتی که بآن نیازمند است.

تنها وجوب داشتن لباس برای پوشاندن عورت نبوده کسیکه مطمئن باشد لباسش کم است و سرما خواهد خورد و زیان خواهد دید بر او واجب است خود را بپوشاند همچنین آنکه یقین دارد با برهنگی اش کسی در زیان اجتماعی افتاده به پلیدیهای شیطانی آلوده می گردد چه بسا که بر او واجب است خود را بپوشاند.

تاریخ آندلس را اگر خوانده و در علت سقوط اسپانیا تعمق کرده باشید می بینید نه تنها جوانان اسلامی را به دیدن تصاویر عریان زنان یا رفتن به مکانهائی که تماس با دختران آسان بود یا

یا برای نوشیدن مشروبات الکلی تحریص و تشویق می کردند بلکه به معنویت لباس نیز وقوف کلی داشته زمینه تقلید کردن حتی پوشیدن لباس را از نصارا همانند قومی که مغلوب شده و تقلید می کند فراهم آورند تا آنجا که ابن صاعد تصریح می کند قبای اعراب اسپانیا شبیه قبای مسیحیان بود (1) و آنچه از مطالعه ام نتیجه گرفتم حساس بودن مسلمانان از تقلید در پوشیدن لباس اقوام دیگر بد، که هرچه زودتر بشکل آنان یا متمایل به آنها در میامده اند و شیوه نامرضیه و تاریک ایرانیان همیشه بوده و هست که به جهانیان می نگرند هر کشروی را مقتدر دیدند بدون آنکه بعلت اقتدار یافتنش که در سایه علم است بنگرند از او تقلید می نند بویژه از لباسشان و غذایشان که حضرت علی (ع) این پیش بینی را فرمود ه خواهم گفت.

اوضاع روشن نبی گرامی

عنوان فوق موجب شگفتی است زیرا به تنهائی نمی تواند رونشگر یک مطلب باشدو حتی خودش جمله نادرست است اما اتمالاً عامل تحرکی می باشد تا متن خوانده شود برای اینکه معلوم گردد مقصود چیست و برای روشن ساختم مطلب جای آن دارد سرگذشت کوچک جالبی را بیاورم:

1- فرهنگ البسه مسلمانان تألیف پرفسور روپ.آ.دزی ترجمه آقای حسینعلی هروی انتشارات 1087 دانشگاه تهران.

همین اواخر یک جوان زرتشتی نزد من آمد و پرسید راست می گویند ما دوگانه پرستی و ثنویت داریم و آیا حقیقت دارد در برابر آتش نیایش می کنیم و اگر چنین باشد نمی خواهم زرتشتی بمانم.

خارج از برنامه بیاورم که مسلمان شدن غیر مسلمین در این شهر برای روحاینیت و اندکی هم برای من روشن است که از کجا شروع و به کجا ختم می شود و مسیری که یکنفر زرتشتی یا یهودی یا دارندگان مسلک ها دارند متمایز از یکیدگر بوده که جای توضیح و شرح آنها نیتس فقط باید ناگفته نگذرم که غیر آسماینا برای پیشگیری از توقعات پیروان خود منکر معجزه می شوند و اختلافات دیگری هم با ادیان دارند که در جای خود گفته خواهد شد اما این یکی که خطر سئوال و بدنبال آن نسبت ها و کذبها مطردها و جود دارد نزد کلیه مسلک ها و حزبها وار نشده و گویا در قاموس غیر آسماینه است که نعوذباللّه خدا را هم عاجز از اعاز کردن بدانند اما ادیان معجزه دارند تا هرکس و ناکس به پشتینبانی دوستان یا دولت یا بدسوتور و کمک استعمار اعدعا نکند و مسلک ها منگر معجهزه اند تا از میان پیروان ناکساین مزاجم تقاضای: اگر ادعا آسمانی است معجزه می خواهیم ننمایند.

بهر صورت این جوان زترشتی نه بخاطر علاقه به دختر مسلمانی مسلمان می شد نه از امور اقتصادی درخواستی و بحثی داشت راستی می خواست بفمد و اگر از طرف اولیا امرو زرتشتی از تماس ممنوع نشود مسلمان نشدنش حتمی است.

جوان پرسید آیا دوگانه پرستی و احترام به آتش آنگونه

که به زرتشتیها نسبت می دهند درست است؟

- بلی.

- از کتابهای خودمان مدرک می خواهم

- بسیار خوب می نویسم و بشما میدهم (انجام دادم) اما باو گفتم از شما سئوالی دارم: مگر نست که دین بدون پیغمبر و کتاب چیزی ته اش نمی ماند آیا زرتش بزرگ نامش چه بود چه زمانی متولد شد و مشخصات دیگر، وول این را بدان زرتشت که از زرتشر بمعنای شتر زرد مو می باشد نام مطلق پیغمبران پارسی است و ال تولد زرتش بزرگ مورد اختلاف بوده زمان بسیار فاصله داری در اختلاف است ولی نزد کتابهای معتبر خودتان و از جمله کاب بررسی یسنا بین 660 بعد از میاد تا 6500 قبل از میلاد می باشد (1) و شرح و بسط مفصل دیگر دارم که جای گفتن نیست.

اما پیغمبر اسلام آنقدر هم اوضاح و احوال زندگیشان روشن است که حتی کتابهائی چون اسدالغابه (شیران بیشه) را بر دارید و ببینید و شرح زندگی اصحابشان را ملاحظه نمائید که از تمام بزرگان ادیان دیگر اصحاب حضرت هم اوضاع و احوال روشن تری دارند. کتابهای شما کجاستو اصل کتابها ادیان دیگر کو؟ اما دوست و دشمنن متقد به اصالت قرآن بوده و آنرا تنها کتاب آسمانی تحریف نشده دست نخورده می شناسند کتابی که مستقیم و بالواسصطه به خود پیامبرش می رسد.

1- صفحه 33-32.

همه این مقدمه را برای این آوردم تا بگویم من هم انتظار دارم توفیق یابم از خوان نعمت دانشمندان بهره گیرم و بقدر توانائی خود روشنگر اوضاع و احوال البسه نبی گرامی اسلام باشم ینی حتی جدا از مطالب دیگر به آن هه روشنی اوضاع و احوال نبی گرامی یک احوالپرسی هم از طرف من صورت تقق گیرد و بآن همه روشنیها یک روشنی هم در جهت البسه حضرت افزوده گردد.

لباسهای نبی گرامی

بیاد دارید که در جلد 12 چون خواستم از پیاده روی مورد پسند اسلام مطالبی بیاورم گفتم چه کسی بهتر و درست ترا از نبی گرامی راه میرفت که از وی بگویم. از ایرنو بشرح راه رفتن نبی گرامی پرداختم و و هم اکنون نیز مایلم از لباسهای نبی گرامی یاد کنم با این اختلاف که پیاده روی نبی گرامی را نمی توان با نظر دادن یا بعنوان اینکه مد روز نیست نپذیرفت در صورتیکه با رخصت و اجازت نبی گرامی اجبار بداشتن لباسهائی همانند آن حضرت نبوده و تا حدودی می توان دخل و تصرفی به میل شرعی خود در آنها نمود و امام عصر هم راه رفتن، یک امر انسانی کاملاً متمایز از قلمرو سلیقه دخالت هوا و هوس در آن بوده و ساختمان پاها آنچنان بنظم و دقت و به تعاون خلق گردیده که چون بهرتش را نمی توان تصور سازندگی کرد و نیز غیر ممکن است کسی بهتر از نبی گرامی بتواند از بهترین سازندگیها نوعی استعمال و برداشت بهتری بنماید لذا با هدف مخصوص

آفریشن و هنظم مترتب برای معنای انحصار د تعلیم از نبی گرامی و تقدلی از آنحضرت چشمگیر است اما لباس حضرت متنوع و هر روز یکی از پوشیده و خود نیز اجازه دگرگونی و انتخاب آنرا با شرایطی داده که ذکرش خواهد آمد و دانشمندان دیگر و مسوساتی که دم از جانبداری رفاه بشریت را در انتخاب لباس خود آزاد گذارده اند با این اختلاف که نبی گرامی آنجا که بوی بی بند و برای مشام می رسد و پوشیدنی آنچنان که ق را بپوشد یا برهنگی آنگونه که دیگران را الوده سازد ممنوع و حرام ساخته اند و سازمان ملل را به روشن ساختن جان چکار؟

نبی گرامی در آغاز پیراهن نخی سفیدی می پوشیدند که آستین هایش تا روی مچها می رسید. شلواری از پارچه نازک کتان یا پنبه بپا می کردند. روی پیراهن و شلوار ظاهرا چیزی جز یک لباس نمی پوشیدند این لباس یا جبه بلند پشمینی بود کهاز جلو باز می شد حاشیه ای ابریشمین و آستینهائی تنگ داشت یا قبای درازی بود که ر جلو چند دکمه داشت.

و گاهی نیز بجای اینها ردائی از یک پارچه خشن می پوشیدند این لباس معمولاً یک «برد» یعنی قطعه بزرگی پارچه پشمی خشن، راه راه قهوه ای رنگ بود که تمایم بدن ایشان را در بر می گرفتم.

عمامه سفید یا سیاهی بسر می گذاشتند که یک سر آن روی شانه شان آویزان بود. کفششان (صندل) بود از پوست شتر با دو بند که یکی از وسط پا و دیگری از میان انگش بزرگ و انگشت دوم

می گذشت با استوار می گردید. گاهی تیز پوتین می پوشیدند. (1)

در کتاب عیون الاثر است که نبی گرامی یک ازاری داشتند که در عمام بافته شده بود ازار برای انواع لباس استعمال می شده است.

و در جای دیگر است که از حضرت ازاری بطول پنج وجب پس از رحلت بجای ماند (2) (ازار طوله خمسه شبار) و نیز دستور فرمودند زمان زیارت ازار بپوشند و در صورتیکه یافت نشد سر اویل و شرح جملگی را خواهم داد که ازار چیست و سراویل کدام است و هر نامی از البسه مسلمین آورده می شود.

نبی گرامی یک برد نیدز داشتند و خباب روزی ایشا نرا دید که سر بر برد گذاشته خوابیده بودند و اانس بن مالک در خدمت حضرتش بود در حالیکه بر نتجراین که حاشیه خشنی داشت و به تن کرده بودند ناگهنان مردی اعرابی رسید و بشدت انچنان ردای حضرت را کشید که نقش حاشیه بر شانه حضرت بجای ماند پس به وی گفت ای محمد اندکی از وجواهات خدا را که نزد خو داری بمن بده نبی گرامی بوی نگریستند و تبسمی کردن و دستور دادند هدیه ای باو داده شود.(3)

زنی بردی (4) را به مجلسی آورد که جمعی در خدمت نبی گرایم بودند و گفت میدایند این چیست سهل بن سعد گفت بلی

1- صفحه 12 فرهنگ البسه مسلمانان.
2- صفحه 36 همان مأخذ.
3- 58 همان مأخذ.
4- شاید بجای برد باید برده نوشته شده باشد.

این شعله است که حاشیه اش با زینت بافته شده است پس زن خطاب به نبی گرامی گفت این فرستاده خدا من این را با دستهای خود بافته ام تا بشما قتدیم دارم نبی گرامی آنرا نپذیرفتند چون به آن نیاز داشتند وبرد بجای لباس رو (ازار) به تن کردند و بجانب جمعیت آمدند یکی از حاضرین دست خو را بر آن کشید و گفت ای فرستاده خدا آنرا به من به بخش نبی گرامی فرمودند چنین خواهم کرد سپس چند لحظه در اطاق نشست و دوباره باز گشت برد را تار کرد به آن مرد داد.

حاضران مرد را گفتند رفتارش در مطالبه لباس پسندیده نبوده است زیرا نبی گرامی هرگز چیزی را از کسی که طلب کند دریغ ندارد آن مرد جواب داد: بخدا من تنها بدین جهت آنرا طلب کردم که در هنگام مرگ کفنم باشد.

بدون شک خوانندگان به ادب بی منتهای نبی گرامی توجه فرمودند: زنی با هزار دل و امید بدست خود پشم از شتر یا گوسفند بر گرفته بدست خود ریشته و بافته و با چشمانی پر آرزو و امیدوار که ایی خدای بزرگ، فرستاده ات این هدیه ناقابل را از من بپذیرد بخدمت حضرت رسیده، حضرت آنرا پذیرفته و به تن کرده دیگری نیز همین را درخواست می کند تا جسد بی روحش را در میان همان پارچه ای نهند که تن گیرنده وحی که جانش بوسعت آسمانها و بلکه بزرگتر است در میان همان پارچه رفته است حال زن داده و مسرور که نبی گرامی پذیرفته و به تن کرده اند و مرد می طلبد و اندوهگین که حضرتش دست رد بسینه اش گذارند اما مگر موردی دیگر را از نبی گرامی سراغ دارد که دست رد بسینه سائل

گذارده باشند لذا هم زن امیدوار بود و هم مرد. اما زن هنوز خوشحال است و دیدگانش با آنکه مسافتی از مجلس دور شده نگران بهمان جانب که نبی گرامی آنرا از تن بر نکنند و نبی گرامی مترصد آنکه زن مطمئن گردد که هدیه اش پذیرفته شده است از اینرو بمرد فرمودند این را لحظاتی بعد بتو خواهم داد و دادند.

در عیون الاثر باز آمده است که نبی گرامی روزهای جمعه برد قهوه ای رنگ می پوشیدند (و کان یلبس یوم الجمعه برده الاحمر) و همین را المقتدر باللّه خلیفه عباسی بر سینه و پشت و شانه های خود میاناخت و بآن افتخار میکرد (از قراریکه تواریخ نشان می دهند خلفای اموی و عباسی منتهای ادب و احترام را به تمام اشیاء و لوازم و آنچه منسوب به پیامبر بود بجا آورده و به تماس داشتن آنها و مالکیتش بنهایت افتخار می نمودند و تنها استثنائی که قائل بودند فقط برای فرزندان حضرت بود که آنچه در قدرت داشتند از رنج و جرح و ضرب و بالخره زهر و قتل دریغ نمینمودند مبتلا می سازد که خواندنش آدمی را بهمان وضعیت و احوال اشاره شده بود بانواع و اقسام شکنجه ها و کشتارهائی که در زمان خلفا مخصوصا عباسیان درباره سادات و ذریه نبی گرامی دستور داده می شد و اجرا میگشت از میان دیوار گذاشتن آنان، در چاه معکوس آویز نمودن و مدتی جسد را بهمان وضع نگهداشتن و از... و از جمله یکی از ن ملاعین اطاقی محکم داشته که سادات را در آن میکرده و هر کس را میگرفتند بفشار وارد آن جمعیت می کردند و لحظه ای بعد در اثر فشار جسدهای متعفن و پوسیده و تازه

در گذشته و نیمه جان سید تازه وارد هم بانان رضوان اللّه علیه ملحق می شده است و چرا خلفا به ردا و عصای نبی گرامی فخرها می فروختند و پاره های تن حضرت را بفجیح ترین وضع نابود می نمودند هارون الرشید قضیه را در یک جمله بهترین پاسخ داده است به پسرانش مأمون و امین که پرسیدند چرا چندی قبل ما را امر نمودی در رکاب حضرت کاظم چراغ برداشته بمنزلش برسانیم و هم اکنون در زندان شکنجه انداخته ای گفت صفحه الملک عقیم» و نبی گرامی هم در برابر این سخن فرموده اند صفحه اخسر من خرج من قلب المومن حب الجاه». عصا و ردای پیغمبر که نمی گوید چرا یک جا شکم ها از سیری بدرد است و جای دیگر از گرسنگی برنج و انی مروج دین پیغمبر است صفحه خوشبختانه از غیبت کبرای حضرت ولی عصر ارواحنا فداء اکثریت مروجین را سادات تشکیل می داده و داده اند» که مزاحم شکمهای از سری بدرد افتاده و مدد کار قلبهای از گرسنگی رنج کشیده اند.

برای مزید اطلاع گفته شود برد نبی گرامی یا رنگ قهوه ای داشته یا خاکستری که کلمات احمر و اخضر را که معنای سرخ و سبزهم میدهد بر آنها اطلاق کرده اند.

یاد آوری آنکه در جلد چهارم گفتم نبی گرامی دوست می داشتند روز جمعه بزرگ خاندان اگر میتواند به فرزندانش بفهماند روز عید است، روزی آزادی و نظافت و تعطیل، روزی است ه باید کودکان و اهل و عیال بدانند تعلق به اسلام دارد و لذا چه بهتر که روز جمعه اگر رئیس بیمارستانی است حتی یکذره هم غذای تجویزی علاوه تری می تواند دستور بدهد تا بیماران بستری

هم توجه عید اسلامی خود باشند. رئیس فامیل حتی یک خوشه انگوری زیادتر از ورزهای دیگر بر سفره بگذارد تا معلوم شود روزنه ای از خانه محمد و علی و دوستداران آنان بر روی آن حیاط و آن برزن و آن بیمارستان و شهر و کشور هنوز باز است و درباره لباس نیز صفحه یا نبی آدم خدوا رینتکم عند کل مسجد - 31 الاعراف» وحی شده و باید شخص چون به پیشگاه ذات باریتعالی بار مییابد و رخصت سخن گفتن با ذات مقدسش در یافت می دارد به نظیف ترین بدن و پاکیزترین لباس بخدمت ایستد و چه روزی بیشتر از جمه به اسلام و به خدا متعلق است آری در این روز که روز جمعه و جماعت و دید و بازدید و برخورد برادران مسلمان با یکیدگر است باید عسل نمود و بهترین لباس را انتخاب و پوشید و نبی گرامی نیز روز جمعه برد قهوه ای خود را که متمایز از روزهای دیگر باشد به تن میکردند.

انطلق النبی صلی اللّه علیه و آله و سلم لحاجته ثم اقبل فتلقیته بماء فتوضا و غسل فی جبه شامیه فمضمض و استنشق و غسل وجهه فذهب یخرج یدیه من میه و کانا ضیقین فاخرج یدیه من تحت الجبه فنسلهما و مسح یدیه براسه و علی خفیفه (نبی گرامی بقضای حاجت رفتند در بازگشت من آب برایشان بدرم ایشان خود را شتستند و پاک نمودند در حالیکه یک جبه شامی به تن داشتند سپس غرغره کرده و آب در بینی نمدند و صورت خود را شستند و آنگاه سعی کردند آستین های خود را بالا بزنند و بشستن ادامه دهند اما چون آستین ها بسیار تنگ بود بازوان خود را از آستینها بیرون آوردند و دستها را شستد و با آنها سرو خف های

خود را مسح نمودند) (1)

قال: کنت مع النبی صلی اللّه علیه و آله و سلم ذات لیله فی سفر فقال اممک ماء قلت نعم فتزل عن راحلته فمشی حتی توارى عنی فی سواد الیل ثم جاء فافرغت علیه الا دواه فنل وجهه و یدیه و علیه جبه من صوف فلم یستطع ان یخرج ذراعیه منها حتی اخرجهمامن اسفل الجبه فنسل ذراعیه ثم مسح براسه ثم اهویت لانزع خفیه فقال دعهما فانی ادخلتهما طاهرتین فمسح علیها (پدر عرو بن المنغیره گوید شبی همراه نبی گرامی در سفر بودم از من سوال فرمودند آب همراه دارید؟جواب دادم آری. آنگاه از شتر خود فرود آمدند و در سیاهی شب رفتند تا جائیکه از چشم ناپدید شدند پس بازگشتندئ و من به آهستگی از ظرفی آب میریختم و ایشان دست و صورت خود را می شستند یک جبه پمشی در برداشتند که نمیتوانستند آستین های خود را بالا بزنند نااچار دستهای خود را از آستین بیرون آوردند آنگاه سر خود را مسح کردند (با دستها) بسوی ایشان شتافتم که خفها را بیرون آورم... و آنها را مسح کردند). (2)

روی عن النبی علیه السلام لبس جبه مکفوفه بالحریر (روایت شده است که نبی گرامی جبه ای که حشایه ابریشمین داشت می پوشیندند). (3)

قال قلت له ای الثیاب کان احب لی النی صلی اللّه علیه و آله و سمل قال الجبره (پرسیدم چه لباسی بیشتر مورد علاقه پیامبر

1- 103-104 مأخذ قبلی.
2- 103-104 مأخذ قبلی.
3- 103-104 مأخذ قبلی.

بود جواب داد حبره). (1)

ان رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم حین توفی سجی ببرد حیره (فرستاده خدا را پس از وفات در یک برد از آن نوعی که حبره نامیده می شود بعنوان کفن پیچیدند. (2)

قالت رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم من خمیصه له لها اعلام فنظر فی اعلامها نظره قال فلاسلم قال اذهبوا بخمیصی هذه الی ابی جهم فانها الهتنی انا عن صلاتی و ایتونی بانبجانیه ابی جهم بن حذیفه بن غنم بن بنی عدی بن کعب (فرستاده خدا روز ملبی به خمیصه حاشیه دار خود نماز مزگراد و نظر وی بر حواشی آن افتاد پس از ختم نماز گفت این خمیصه حضور نماز مرا برده آنرا نزد ابوجهم ببرید و از ابوجهم بن حذیفه بن غانم از قبیله عدی بن لبک نان روغنی دو آتشه بگیرید و بیاورید. (3)

اتی النبی صلی اللّه علیه و آله و سلم بثیاب فیها خمیصه سوداء صغیره فقال من ترون ان نکسوا هذه فسکت القوم فقال ایتونی بام خالد فاتی بها تحتمل فاخذا الخمیصه بیده فالبسها و قال ابلی و اخلقی و کان فیها علم اخضر واوصفر فقال بام خالد هذا سناه و سناه باالحبشیه حسن (برای نبی گرای البسه ای آوردند که یک خمیصه سیاه کوک در میان آنها بوده پیامبر فرممود گمان می کنید آن را به چه کسی خواهم بخشید مردم خاموش ماندند پس فرمود ام خالد را باینجا بیاورید ام خالد را نزد ایشان بردند آنگاه خمیصه را بر تن او پوشانیده در حالیکه می فرمودند: انرا بپوشید .

1- 129 همان مأخذ.
2- 129 همان مأخذ.
3- 163 همان مأخذ.

تا تکه تکه شود این لباس یک حاشیه سبز یا زرد داشت پایمبر فرمودند ای ام خالد این سناه است (سناه در زبان حبشی یعنی زیبا و چون ام خالد در حبشه بدنیا آده بود حضرت چنین) فرمودند.(1)

قال لما ولدت ام سلیم قالت الی بانس انظر هذاا النلام و لا یصیبن شیئا حتی تغدوا به الی النبی صلی اللّه علیه و آله و سملم یحنکه فغدوت به فااذا هوفی حائط و علیه خمیصه حریشیه و هویسم الظهر الذی قدم علیه فی الفتح (وقتی ام سلیم مادر شد گفت مرا ای انس کودک را نگاه کن مبادا پیش از آنکه او را نزد پیامبر ببری و او خرمائی را بجود و در دهان طفل بگذارد چیزی در دهان بگیرد. من با طفل نزد ن حضرت رفتم او را دیدم که بدیواری تکهی داده یک خمیصه حریشی ب تن دارد و در کار نقش کردن داغ بر پشت اسبی است که در روز فتح مکه با آن از دیگران سبقت گرفته بود). (2)

عمامه ای را که نبی گرامی بر سر می گذاشتند السحاب (ابر) نامیده می شد و آنرا به حضرت علی بخشیدند و از نامش پیداست که سفید رنگ بوده است بعلاوه که عمامه در قدیم اغلب سفید رنگ بوده و زیباترین عمامه را در آنزمان سعید بن العاص ابن امیه بسیار می گذاشته ولی گاهی نیز عمامه برنگهای دیگر درست می شده است.

آویزان کردن یک سر عمامه رسم بسیار دقدیمی است.(3)

در زمان الملک الاشرف شعبان سلطان مصر و سوریه (773

1- 164 مأخذ قبلی.
2- 164 مأخذ قبلی.
3- 288

هجری) دستور داده شد سادات و بازماندگان نبی گرامی تکه پارچه سبز به عمامه خود وصل کنند و در زمان ما عمامه سبز بر سر می گذارند (و برخی سیاه) و راجع به عمامه در قسمت مربوط به کلاه بیشتر خواهم گفت. (1)

قال اهدی لرسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم فروج حریر فلبسه ثم انصرف فنزعه نزعا شدیدا کالکاره له ثم قال لا هذا للمتقین (به نبی گرامی یک فروج ابریشمی هدیه کردند آنرا پوشیدند و نماز گزاردند و سپس با خشونت از تن خود بیرون کردند چنانکه گوئی کوله باری از پشت بر میدارند و فرمودند این شایسته مردان خدا نیست) (2)

حضرت نه تنها بخاطر حریر بودن آنرا از تن دور کردند بلکه با شما صحبت خواهم داشت که چرا شایسته نیست دکمه های لباس و جای بار شدن آن در برابر ستون فقرات و محل خروج اعصاب بوده باشد و احتمال دارد حضرت انیقسمت را نیز دستور عملی داده باشند.

در زمان نبی گرامی پوشیدن قبال معمول بوده و خود حضرت نیز آنرا می پوشیده اند (قسم رسول اللّه صی اللّه علیه و آله و سلم اقبیله و لم یعط مخرمه شیئا فقال مخرمه یا بنی انطلق بنا الی رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله و سلم فانطلقت معه فقال اخل فادعه فدعوته له فخرج الیه و علیه قباء منها فقال خبات هذا لک قال فنظر

1- 290.
2- 308.

الیه فقال رضی مخرمه) روزی نبی گرامی قباهار را تقسمی فرمودند و به مخرمه هیچ نداند مخرمه بمن گفت فرزند عزیزم بیا با من نزد درسولخدا برویم، من با او رفتن بمن گفت شما داخل شوید از پیامبر خواهش کنید که بیرون آیند تا با ایشان صحبت کنیم، چنین کردم نبی گرامی در حالیکه یکی از قباهای خود را به تن داشتند بیرون آمدن و گفتند این را برای مرخمه نگه داشته ام بمحض آنکه مخرمه چشمش به لباس افتاد گفت: مخرمه راضی است.(1)

در عیون الاثر است که نبی گرامی پیراهین که می پوشیدند از پارچه نخی دوخته شده بود و آنرا قمیص می نامیدند.(2)

و قال ابن عباس خرج النبی صلی اللّه علیه و آله و سلم و علیه عصیه دسماء (ابن عباس گفت که نبی گرامی بیرون آمدند در حالیکه عصبه خاکسرتی رنگ بر سر داشتند).(3)

نبی گرامی را کفشی بوده که آنرا سندل و نیز نعل می نمایده اند که شرح خواهم داد.

از حضرت صادق (ع) است کان رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم یلبس من القلانس الیمنیه و البیضاء و المضر به و ذات الذنین فی الحرب و کانت عمامته السحاب و کانت له برنس یتبر نس به (نبی گرامی از لنسوه های یمنی و سفید و مضر به می پوشیدند که دو گوشه داشت ودر جنگ و عمامه ای بنام سحاب داشتند و برای ایشان بر نسی بود که می پوشیدند و شاید مضربه عبائی دولا پهنا باشد که

1- 333
2- 351
3- 353

لای آن پنبه است. (1)

از حضرت صادق: کان رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم یلبس قلنسوه بیضاء مصریه و کان یلبس فی الحرب قلنسوه لها اذنان (نبی گرامی کاه سفید مصری بر سر مینهادند و در جنگ کلاهی که دو گوش داشت) (2)

از ابن عباس: کان رسول اللّه ص یلبس القلانس تحت الممائم و یغیر العمائم و یلبس العمائم بغیر القلانس و کان رسول اللّه یلبس القلانس الیمانیه و من البیض المصریه و یلبس ذوات اذنان فی الحرب منها ماکان من السبحجان الخضر و کان ربما نزع فلنسوته فجعلها ستره بین یدیه و هو یصلی (نبی گرامی قلنسوه زیر دستار می پوشیدند و گاه قلنسوه بدون دستار و یا دستار بدون قلنسوه ای قلنسوه های یمنی بر سر می بستند و از قلنسوه سفید مصری و قلنسوه ای در روز جنگ بر سر مینهادند ک گوشه از دو طرف داشت و برخی سبز بود و گاهی بود که قلنسوه از سر برداشته و در پیش روی ستره قرار داده و نماز می گزاردند.)

در سفر گاهی عمامه از خز سیاه بر می بستند و در غیر سفر نیز گاهی و بر بالای دستار بعضی اوقات چیزی می پوشیدند آنچنانکه گوشها و گردن بدان پوشیده می شد و گاه دستار نمی بستند و عصابه ای بر اطراف سر و پیشانی می بستند و زیاد عصا به می بستند و دستاری بنام سحاب داشتند که آنرا به حضرت علی دادند.

اهدی له النجاشی خفین اسودین ساذجین فلبسهما و قالت

1- جلد ششم بحار صفحه 169.
2- جلد ششم بحار صفحه 169.

عاشیه کان فراش النبی ص الذی یرقد فیه من ادم حشوه لیف و کان ملحفته مصبوغه بورس او زعفران و کان یلبس یوم الجمعه سواه و کانت له ربعه فیها مشط عاج و مکحله و مقراض و مسواک و یاقل: ترک یوم مات عشره اثواب ثوب حیره و ازارا غمانیا و ثوبین صحاربین و قمیصا صحاریا و قیصا سحولیا و جبه یمنیه و خمیصه و کساء ابیض و قلانس صفارا لاطئه ثلاثا له اربعا ازارا طول ثثه اشبار وتوفی فی ازارا غلیظ من هذاه الثمانیه و کایدعی بالملبه و کان له سریرا عطاه اسعدبن زراره (1) (عایشه گوید فراش نبی گرامی که در آن میخوابیدند از پوست دباغی شده بود که لائی آن لیف خرما و ملافه آن رنگ شده بود با اسپرک یا زعفران و رزو جمعه برد قرمز (قهوه ای) می پوشیدند و عمامه سحاب بسر می گذاشتند و داخل شدند در روز فتح در مکه در حالیکه عمامه مشکی بر سرداشتند و جعبه کوچکی داشتند ک در آن شانه عاج و سورمه دان و قیچی و مسواک بود و گفته می شود روزیکه فوت کردند ده لباس لاز خود باقی گذاشتند ثوب حبره و ازار عمامنی و دو لباس صحاری و پیراهن صحاری و پیراه ن سحولی و جبه یمنی و پیراهن پشمی نشاندار وکلاههای کوچکی که بسر چسبیده می شد (عرقچین) 3 - 4 عدد و ازاری که طولش 3 شبر بود و.... در جای دیگر است که «آن حضرت شمله (2) پوشیدی و از آن ازار ساختی و

1- صفحه 165 همان مأخذ.
2- الشمله کساء دون القطیفه.

گلیم دو رنگ که او را نمره (1) گویند از آن نیز ازار ساحتی و آن زیبا و خوش آیند بود چه سیاهی نمره با سفید آنچه ظاهر بودی از ساقین و قدمین مناسب می نمود و گویند تا وقتیکه حق سبحانه و تعالی قبض روح اطهر وی فرمود آن حضرت را نمره بود که در بنی عبدالاشهل بافته بودند آن را پوشید و چون از عالم رحت فرمود آن نمره از او ماند و چون با مردم نمازگذاردی شمله پوشیدی و انس بین مالک گوید که بسیار می بود که آنحضرت با ما نماز پیشین می گذارد و با وی شمله ای بود که هر دو طرفش بر کتف مبارکش عقد کرده بود (فکان رسول اللّه ص یلبس الشمله یاتزر بها و یلبس النمره و یاتزربها ایضا فتحسن علیه النمره لسوادها علی بیاض ما یبدو من ساقیه و قدمیه و قیل: لقد قبض اللّه جل و علاو ان اله لنمره تنسج فی بنی عبدالشهل لیلبسها ص و ربما کان یصلی بالناس و هو لابس الشمله و قال انس: ربما ر.یته ص یصلی بنا الظهر فی شمله عاقدا طرفیها بین کتفه).

و چون حضرت جامه نو پوشیدی فرمودی که صفحه الحمدللّه الذی کساین ما یواری عورتی و اتجمل به فی الناس و چون جامعه را از تن برکندی ابتدا از جانب چپ کردی و از عادت آنحضرت بود که چون لباس نو پوشیدی ستایش بسیار فرمودی حق جل و علا را و دعا خواندی و مسکینی طلب کردی و جامعه کهنه را بوی دادی و فرموید که هر مسلمانی که مسلمانی را جامه خود بپوشاند خالص از برای خدای تعالی دائما او در ضمان

1- نمره کفرحه شمله لها خطوط بیض و سوداء و برده من صوف یلبسها الاعراب.

و امان خدای تعالث باشد و او را نزد خدای تعالی قدر و منزلت باشد در زندگی و مردگی... و آن حضرت را دو جامه بود یکی خاصه از برا روز جمعه و دیگری جهت غیر جمعه و آنحضرت را فرقه و مندیلی بود که روی مبارک خود را خشک ساختی از وضو و گاه بوید که باو ی مندیلی نبودی بطرف ردائی که با وی بودی روی خود را خشک ساختی...

(و کان اذانزعه نزع من میاسره اولاوکان من افعاله ص اذالبس الثوب الجید حمداللّه ثمن یدعو مسکینا فیعطه القدیم ثم یقول: ما من مسلم یکسو مسلما من شمل ثیابه لا یکسوه الا للّه حیا و متیا... و کان له ص ثوبان للجمعه خاصه سوی ثیابه فی غیرالجمعه و کانت له ص فرقه و مندیل یمسح به وجهه من الوضوء و ربما لم یکن معه المندیل فیمسح و جهه بطرف الرداء الذی یکون علیه).

جامه خواب حضرات در وقتی که از دنیا رحلت فرمود از پلاسهای وادی قری بود از پشم شتر پر کرده و گویند درازای آن دو گز بود و پهنای آن یک گز و وجبی بود. از امیرالمومنین علیه السلام است که جاه خواب آنحضرت عبائی بود و متکای آنحضرت پوستی بود پر از لیف خرما شبی فرمود که آن را دو تا کردند و بر آن خواب کرد صبحاش فرمود که مرا جامعه خواب از نماز منع کرد و فرمود که آنرا یکتای کردند و جامه خوابی داشت از پوست پر از لیف خرما و او را قطیفه بود قدکی که پوشیدی آنرا و بدان خشوع کردی قالیچه دیگر

داشت مصری کوتاه ریشه و گلیمی نیز داشت از موی که بر آن نشستی و گاهی بر آن ناز گزاردی و مروی است که آنحضرت خواب فرمودی بر روی حصیر»(1)

(و کان فراشه ص الذی قبض و هو عنده من الشمال وادی القری محشوا و برا و قیل کان طوله ذراعین او نحو هما و عرضه ذراع و شیر.

عن علی علیه السلام کان فراش رسول صلی اللّه علیه و آله و سلم عباء ه و کانت مرفقته ادم حکشوها لیف فثنیت ذات لثله فلما اصبح قال: لقد منعنی اللیله الفراش الصلوه فامر ص ان یجعل له بطاق و احد و کان له ص فراش من ادم حشوه لیف و کانت له عباءه تفرش له حیثما انتقل و تنثنی ثنتین و کان ص کثیرا ما یتوسد و ساده له من ادم حشوها لیف و یجلس علیها و کانت له قطیفه قد کیه یلبسها یتخشع بها و کانت له قطیفه مصریه قصثره الخمل و کان له بساط من شعر یجلس علیه و ربما صلی علی.

کان ص ینام علی الحصیر لیس تحته شی ء غیره.

نعلین حضرت همانند کفشی بود میان باریک و پاشنه برجسته و پنجه اش پهن بود و بدستور ایشان در شام میدوختند و اغلب نعلین بیتیه می پوشیدند که موی در آن نبود و زمان پوشیدن از پای راست شروع می کردد و هنگام بیرون آوردن از پای چپ و گاه دستور میفرمودند که هر دو را با هم بپا کنند و هر دو را با هم در اورند و این برای شدت کراهت یک لنگ پوشیدن و یک لنگ نپوشیدن

1- 24 مکارم الکرائم و 37 مکارم الاخلاق.

نبود و از موزه همه نوع می پوشیدند.

کفن نبی گرامی را کتاب وسائل (1) «ثوبین صحاریین و ثوب یمنیه باری او اظفار و الصحیح عبری من ظفار و هی بلدان (ثوبین صحاریین و ثوب حبره و الصحاریه تکون بالیمامه) فی ثلثه اثواب ثوبین صحارتین و ثوب حبرء و کان فی البرد قله ثلاثه اثواب بردتین ظفریین من ثیاب الیمن و ثوب کرسف و هو ثوب قطن دانسته و تاریخ یعقوبی (2) ثوبین صحاریین و برد حبره ذکر کرده و دیگران هم در پذیرفتن دو ثوب صحاری و یک برد تقریبا اکثریت را دارند و در بیشتر روایات اینگونه است.

قرآن و مبلغ قرآن (نبی گرامی) و قرآن و مرجوین قرآن (ائمه اطهار) همه جا روشنگر و راهبر یکیدگر بودند آن یکی راهنمای این است و این روشنگر مطالب آن و ما هم آرزومند اینکه اگر لباسهای برتن رفته آنان را گفته ایم و البسه بر صفحات رفته این را الان می گوییم باریتعالی بر شناختمان بیفزاید و نادرستی هایمان را توفیق کاستن دهاد. و اینک بدنبال لباس پیامبر لباسهای کتاب پیامبر:

1- صفحه 138.
2- صفحه 75 جلد دوم.

همیشه سعی کرده ام بذکر مطالبی بپردازم که از جنبه تخصصی خارج باشد تا مورد بهره افراد بیشتری قرار گیرد. هم اکنون اچار به دول از نظر خود هستم و ضروری میدانم به این قسمت جدا از هر فصل جنبه نیمه تخصصی بده م زیرا وقتی میگویم نبی گرامی ازاری داشتد یا خباب نقل می کند که حضرت زهرا جلباب بسر افکنده نزد پدر خود که بیمار بودند رفته و آنحضرت حدیث جالب مربوط به ولایت حضت علی و یازده فرزندشان و اینکه نام آخرین آنها مهدی است (صلوات اللّه و سلامه علیهم اجمعین) را بعنوان ملاطفت و مهر فرزند نوازی در این موقعیت مناسب بیان فرمودند در آنجا که از کت و قبا و حجاب بحث پیش می آید ناچار باید جلباب یا ازار را معرفی کرد و چه بهتر که یک قسمت را اختصاص به معرفی نمودن البسه ای که در صدر اسلام بوده و نامشان بدست ما رسیده بپردازم و آنچه را توانستم بیابم بیاورم.

ناگفته نماند نام برخی از آنها را بحار مجلسی شرح داده یا جوهری یا فیروزآبادی یا تاریخ مسعودی یا عیون الاثر یا بحار به توضیح آن پرداخته اند.

اجازه می خواهم طبق معمول ابتدا بشرح البسه ای که در قرآن نامشان آورده شده بپردازم و سپس به ترتیب بقیه را بیاورم.

ص: 34

قمیص

شش مرتبه این کلمه در قرآن آورده شده است.

قمیص پیراهن است که بر عکس غرب که آنرا در زیر شلوار می نمایند عرب برروی آن میاندازد از جنس کتان، موسلین، نخی، ابریشمی ساده، پارچه کرشه الوان و اغلب سفید و بندرت سیاه رنگ تهیه می شده است.

پیراهن توانگران اغلب ابریشم دوزی یا گلدوزی می شده است. شکل آن زماین با استین های گشاد تکه تا مچ میر سیده و دامن آن تا نیمه ساق بوده است. در برخی از کشورهای اسلامی زنان نیز آنرا می پوشیدند. در بعضی نواحی بدون یقه بوده است و در ایران جلو آن تا روی ناف باز می باشد. برخی آستینهای چاکدار دارند که از پشت بهم می رسد که بازوان عریان است و اغلب اطراف یقه این پیراهن ها گلذوزی شده می باشد. این بود شرح مختصری از قمیص که نزد مسلمانان بوده و هست و کلمه Chemise نیز از آن (Camis) گرفته شده است و برخی عکس گویند که عرب از دیگران گرفته است ولی عرب به پرده ای که بر جنین در رحم باشد نیز قمیصص گوید و میرساند که کلمه پوشاک را عرب قبلاً داشته است. نبی گرامی قمیصی که از پارچه نخی سفید دوخته شده بود می پوشیدند (قمیصا صحار و اخر سحولیا). برخی گویند پیراهن غیر از جنس نبه ای قمیص نیست

(و استحباب اسلامی آنرا خواهید دید)

بطور کلی هر گونه لباس را قمیص هم گونید بشرطی که دوخته شده باشد (1) و اما المخیط منها فهو قمیص.

کسوه: در قلمرو کلمه (کسوه - کسا) پنج آیه در قرآن کریم است و بنظر میرسد قرآن مطلق پوششی را که بحد لزوم و در شأن هرکس و باعتدال برای پوشاندن منظور بدارند کسوه معرفی می فرماید (و ارز قوهم فیها و اکسوهم و قولوالهم قولا معروفا 5 النساء) (من اوسط ما تطعمون اهلیکم اوکسوتهم 89 - المائده). (و علی المولودله رزقهن و کسوتهن بالمعروف - 233 البقره) و باز برا شما تحت عنوان کمله کسا صحبت خواهم کرد.

فرش: شش مرتبه در قلمرو کلمه مذکور قرآن آنرا متذکر است و معنای عمومی آن گسترده شدن و گسترش یافتن می باشد ولی به بستر (متکئین علی فرش بطائنها من... 56 الرحمن) هم معنا شدن و معانی دیگر هم دارد ک از بحث ما خارج است.

سراویل

کلمه مذکور که در نقاط مختلف نواحی اسلامی: سراول، شروال، سرول، سراویل نایمده می شد مشتق از کمله فارسی سلار یا شلوار می باشد که بعدها در اسپانیا به ساراگل مبدل گردید.

در الجزایر زن و مرد آنرا می پوشیدند که تا قوزک آنان میامده است در فارس بهمچنین اما نزدیک قوزک خیلی تنگ می شده است و زنان در اطراف قوزک آنرا چین دار می کرده اند. بدویان

1- بحار جلد 79 صفحه 297.

مصر شلوار کوتاه که در زیر بوده می پوشیده اند و بطور کلی کلمه لباس را در معنای سراویل بکار می بردند یعنی در مصر لباس معناتی شلوار زیر را دارد که بروایتی از اهل تسنن پوشین زیر شلوار بلند از طرف نبی گرامی منع شده است.(1)

پوشیدن زیر شلوار چه بلند یا کوتاه نزد بدویان مصری معمول نبوده است. در سوریه فقط زنان شلوار و جوراب می پوشیدند و در حلب هر دو جنس آنرا داشتند که بلند بوده است و شیوخ و امرای سوریه در زمستان شولاری از پنبه یا کتان بپا می کنند و شلوار زنان که روی درزها و سرپایچه هایش گلدوزی شده است. و اغلب آنچه گفته شد جنس نخی یا کتانی دارند.

در یمن رنگ آبی را انتخاب می کردند. زنان مکه نوعی راه راه بلند و گشاد که روی پوتین آنها میافتند در بین النهرین رنگ آی پشمین داشتند.

برخی گویند شل بمعنای ران و وار که نسبت است 0شلوار لباسیکه به ران نسبت دارد و پوشنده ران است)

موصده: اگر کلمه موصده را نیز که معرف پیراهن کوچکی است که در زیر لباسها پوشیده می شود و یا پیراهنی که اغلب دختران کوچک آنرا می پوشند منظور بداریم این نیز کلمه ای مربوط به لباس می باشد که نامش در قرآن آورده شده است هرچند در قرآن منظور پشویده شدن به استحکام بوده استو سه مرتبه در قلمرو آن قرآن متذکر است: سوره البلد آیه 20 سوله الهمزه آیه 8 سوره

1- 373 فرهنگ البسه مسلمانان.

الکهف آیه 18).

ناگفته نماند موصده - موصد، اصیده، اصده، نیز وارد شده است.

دف: یک مرتبه در قرآن آورده شده (و الانعام خلقها لکم فیها دف ء و منافع و منها تأکلون) با آنکه در جلد ششم مربوط به شیر شرح مفصل داده ام باید تکرار کنم ترجمه آن در قرآن (5 النحل) گرمی و ضد سردی می باشد و هرچه گرم کننده باش د ور اینا همانگونه که در جلد ششم ثابت کرده ام علاوه بر اشاره به گرمی ناشی از پشم و پوست حیوان به کالری زائی و حرارتی که شیر و چربی شیر ایجاد می نماید شده است ولی دف - دفاء، دفیه نوعی لباس پشمین یا موئین است و به ردائی گفته می شود که برای حفاظت از سرما پوشند.

ریش: یا بنی آدم قد انزلنا علیکم لباسا یواری سواتکم و ریشا (26 الاعراف) آیه منحصر بفردی است که در قرآن کلمه ریش را دارد و اشاره به لباس انسانهای اولیه تا پایان جهان و اشاره به پوشش لازم حیوا و انسان و وجه مشترکی که در هر دو برای نگهداری بدن دارد.

دقت فرمائید لباس پوشاننده عورت برای بنی آدم ذکرش مقدم و لباس حافظ بدن که عمل فیزیولوژیکی آن همانند عمل در پرندگان می باشد موخر آمده و چون معنای اسلاح امر را میدهد معجزه اش جلوه بیشتری می نمای زیرا می توان گفت قرآن لباسی را فرماید ک عورت بنی آدم را پوشاند و اصلاح امر وی کند در برابر حوادث محیط و عوامل تحریک کننده و چون انسانهای

اولیه از ریشه یا برگ درختان یا پوست حوانات لباس تهیه می کردند تا پایان جهان که شاید لباسی از الیافی بساختمان موی انسانها یا از تابش شعاعهای مخصوص تهیه شود همه در قلمرو ریش قرارد ارند زیرا با پر و بال پرندگان مقایسه شده است و معلوم می گردد لباس بنا بنظر قرآن در آینده از قلمرو انتخاب پارچه و پشم خارج خواهد گردید.

نمیدانم از عهده برآمدم که جنبه اعجاز بودن کلمه ریش را بیاورم یا خیر اگر نتوانستم با تکرار مطالبی آنرا روشن سازم.

در قرآن آن است: صفحه و اعدوالهم ما استطعتم من قوه و من رباط الخیل ترهبون به عدواللّه و عدوکم و اخرین من دونهم 68 الانقال» بدینمضمنون که ای مومنی هرچه میتوانید و در استطاعت دارید قوه و نیزرو تهیه نمائید و پیاده نظام برای آنکه دشمنان خدا و دشمنان شما و کسانیکه آنها را دشمن نمی شناسید همه از شما بترسند (که با کمال معذت قبل از هر چیز با ید عرض کنم انتخاب نیرو و پیاده نظام در کشورهای اسلامی تبدیل به احسن ! شده و چیزهای دیگری را انتخاب کرده اند تا دیگران را بترسانند.)

آیه در زمانی نازل شد که اگر مسلمین شمشیر خوبی یا نیزه و کمان درتسی داشتند به جدیدترین سلاحها مجهز بودند اگر قرآن برای تا پایان جهان نبود باید گفته باشد آنچه می توانید شمشیر یمانی و تیر سه شعبه زیرآبداده و اسبهای اصیل تهیه کید که مشرکین قریش و یهویدان اطراف مکه و مدینه از شما بترسند اما قرآن برای تا پایان جها است کمله ای بکار می برد (قوه - نیرو) که روزی در نیروی بازو - روزگاری در نیروی باروت - زمانی

در نیوری اتمیک - امروز در نیروی سلاحهای هسته ای و فردا در نیروی... خلاصه می شود و نام دیگری که می برد پیاده نظام است که هرگز از صفح ارتش جهان خارج نخواهد شد.

ریش هم یعنی للباسی که عمل مشابه پر و بال پرندگان دارد هم لباس بشرهای اولیه را شامل میی شود هم بشرهای آخریه را. (در بحار است که ریش همان رداست که تشبیه شده به پرو بال پرنده که بالهایش را می پوشاند همانگونه که ردادستها را می پوشاند).

لباس: تصور کنم جز کلمه لباس کلمه دیگری در قرآن که معنای پوشاک بدهد نداشته باشد.

کلمه لباس که اگر بخواهیم آنرا با کلمه ریش مقایسه کنیم باید بگوئیم ریش پوشاکی است که فقط بر قامت جسم می توان پوشاند اما لباس پوشاکی است که بر جسم و جان پوشانه می شود بلکه تعمیم بیشتری دارد و لباس پوشاکی که بر قامت الم امرو عالم خلق هر دو پوشانده می شود هم لباس بنی آدم (26 العراف) داریم هم لباس التقوی (26 الاعراف) هم لباس حریر (23 الحج) مرد لباس زن است و زن لباس مرد (87 البقره) شب لباس آدماین است (47 الفرقان - 10 النباء) و،...

بطور کلی در قلمرو کلمه مذکور 23 مرتبه در قرآن آورده شده است که انواع و اقسام پوشیدنیها را شامل می گردد از عالم امر و عالم خلق و تحت عنوان لاس و چگونگی آن باز صحبت خواهم کرد.

صاحب قاموس کتاب مقدس گوید: لباس متقدمین پنج قسم

بود یعنی پیراهن و عبا و کمربند و کفش و عمامه، اما پیراهن متقدمین لباسی بود که بدنرا از شانه تا زانوها می پوشانید و آنرا آستینی نبود پس از آن باقتضای زمان بتدریج آنرا بلند کرده آستین را نیز بر آن افزودند و کمربندی نیز برای آن قرارد ادند (سفر داوران 14: 13) و پیراهم مذکور را از کتان یا پشم بموافق میل اشخاص باختلاف انواع می ساختند.

سلاطمین زمان سلف را عادت براین بود که لباس وضی برای میهمان می فرستادند (دوم پادشاهان 5: 5 و 22) و چون ترکیب لباسها متفاوت نبود بزودی در کمال سهولت لباس یکی با لباس دیگری عوض می شد (پیدایش 27: 15 و 1 شموئل 18: 4 تثنیه 22: 5 لوقا 15: 22)

لباسها را با جواه نفیسه و طلا و نقره و سجاف زینت می کردند و تمام مردم گوشواره ها در گوش و حلقه ها در بینی و بازو بند در بازو و خلخال در پا میداشتد (2 شمئویئل 10 اشعیا 3: 6، 16 و 19 و 20) و بسیار جملات دیگر که از بحث ما خارج بود و این چند جمله را که مشابه زیاد دارد از کتابهای مقدس ادیان دیگر ذکر کردم که منظورم معلوم است ذکر معنای لباس و آنچه در قلمرو آن می باشد بوده و مطالب علمی یا غیر علمی آن چشمگیر است.

کور: یزدیها به ظرفی که سفالین و عمامه مانند می باشد کاسه کواره (کاسه همان کاس عربی است) گویند و کواره هم معنای عمامه و دستار میدهد و هم تکویر معنای پوشیدن و کور که در قرآن

آمده بدین مناسبت آوردم که باز در این قسمت بذکر چند معجزه قرآنی بپردازم.

یادتان باشد یکی از اولین فضانوردان بفاصله معینی از زمین چون قرار گرفت پیغام داد برداشت شب از روز و جدا شدنشان از یکدیگر بر کره زمین همانند برداشت و جدا کردن پوست گوسفندان سیاه از نعش وی می باشد (با توجه به اینکه زیر وپتس سفید رنگ و رنگ چربیهای موجود را دارد) یعنی گویا شب از زمین سلاخی می شود که قرآن نیز در این مورد همان کلمه سلاخی را با قدمت و سبقت و اهجاز آورده است (و آیه لهم لالیل نسلخ منه النهار فاذا هم مظلمون 37 یس) و اشاره به سلاخی شدن شب از روز می فرماید اما یک چیز است:

همینکه گفتم این فصل نیمکره شمالی گرم است و جنوبی سرد، این معنی را نمی دهد که ناگهان سرما از یک نصف برداشته و جای گرمای نصف دیگر را بگیرد و برعکس، یا اینکه تاریکی و ظلمت که سلاخی می شد درست لبه تاریکی روشنائی تطابق بر یک نصف النهار نماید و همه اینها بخاط تمایل محور کره زمین است یعنی نور خورشید ابتدا قطب شمال را جاروب کرده همینطور که زمین میچرخد زمان بعد بر نقطه غربی آن نمیتابد بلکه جنوبی غربی آنرا جاروب می نماید و همینطور سرما و گرما تا آخر یعنی اگر شما بخواهید طنابی یا شالی را بدور کره ای بپیچید می بیند مرتب آن شال هم رو بغرب پیچیده می شود هم بطرف جنوب و پائین و آیا در زمان نزول قرآن و دوران عمامه پیچی که هیچکس یکنواخت بدور سر نمیپیچید چه کلمه ای بهتر از «کور» و عمامه پیچی

می توان آورد که قرآن فرماید (یکورالليل علی النار و یکور النهار علی الیل..... 5 الزمر).

ناگفته نماند که به عمامه، مکور، مکوره، مکواره هم گویند.

ستبرق: معرب استبرگ فارسی است و به دیبای کلفت یا دیبای به زرد دوخته شده یا جامه: سطبر حریر یا اطلس گویند و تاج العروس گوید کلمه سریانی است و نیز به درخت کائوچو و دیبائی که در دو ران هخامنشی از گیاه آن درخت درست می کردند گفته می شود(1) و(و یلبسون ثیابا خضرا من سندس و استبرق - 21 الانسان)

سندس: کلمه یونانی است دیبائی رقیق و گرانبها و بنابرقولی تنگ و بنابر قولی بر خلاف استبرق که دیبای سطبر است نازک و پارچه لطیف و نیز گفته اند از پارچه پنبه لطیف. (21 الانسان آیه فوق الذکر)

حریر: پارچه از ابریشم طبیعی را گویند که اگر ساده و بدون نقش بده در فارسی آنرا پرند و اگر نگارین و منقش بود پرنیان گفته می شود و در قدیم نامه پادشاهان و معشوق و عاشق بر حریر می نوشتند (و لباسهم فیها حریر - 23 الحج و 33 الفاطر).

رفرف: بساط گرانمایه - جامعه های سبز که از آن پرده هائی سازند که رو پرده ای دارند جامه های سبز، فرش گستردنی، دامنهای خرگاه، خیمه، کناره فرشها که زیاد آید، روشن، روزن، باجه، بالش (متکئین علی رفرف خضر و عبقری حسان - 76 الرحمن).

1- لغت نامه دهخدا.

عبقری: از جمله معنایش نوعی گستردنی فاخر و دینابی نگارین می باشد. (67 الرحمن)

از انواع البسه و پارچه هائی که توانستم از کتاب کریم صفحه قران» ترجمه و مختصر شرحش را بیاورم آوردم باشد اگر از قلم افتاده یا اشتباهی هست مرا اگاه کنند.

فرهنگ البسه

اتب: مثتبه: از یک قطعه پارچه بخصوص راه راه درست میشده از وسط شکاف داده سر را در آن میکردند آستین ندارد جلو سینه باز نیست. در مورد لباس کوتاه که تا نیمه ساق برسد یا نوعی شلوار بدون پاچه و پیاهن بدون آستین نیز کلمه اتب آورده می شود (هر جامه که کوتاه باشد و تا نصف ساق رسد، شلوار بدون پاچه، تنکه، پیراهن بدون آستین، سینه بند زنان، همه اتب گفته شده است)

ازر: ازار- ایزار: ازار بهر پوشاکی گفته می شود اما در زمان نبی گرامی به روپوشهائی که اغلب از عمان می آوردند ازار می گفتند و از آن حضرت زمان رحلت یک از ارعمانی باقیمانده بود. ازار به پارچه ای که زنان بسر انداخته تا پیشانی آورده نواری بر آن افکنده و بقیه اش اطراف بدن تا حوالی زمنی میرسیده و تمام لباسها را می پوشانیده و در زمان نبی گرامی هم زنها آنرا بسر می کردند که در داستان رقاعه آنرا آوردم. ازار و ملحفه و جلباب و حیره و لیسیا در نواحی مختلف به چادر یا روپوشی که لباسهای دیگر را بپوشاند گفته اند.

ازار به نوعی شلوار نیز گفته می شد و وارد شده که نبی گرامی مومنان را هنگام زیارت از پوشیدن شلوار (سراویل) منع و دستور پوشیدن ازار را داده اند که شاید همان لنگ بوده باشد مگر در زمان ضرورت (من لم یجدازارا فلیلبس سراویل).

زمانی که نبی گرامی بشارت فتح ایران را به مومنان دادند از جمله معجزات حضرت تذکر دادن ایشا است به اینکه: قلمرو ملک ایران را خواهید گشود و در آنجا بناهای بزرگی خواهید دید که حمام نامیده می شود زنهار کسی در آنجا بی ازار داخل نشود (آنهاستفتح علیکم ارض العجم و ستجدون فیها بیوتا یقال لها الحمامات فلایدخلها الرجال الا بازار).

(آیا می توان گفت ازار برای مرد همان پوشاندن عورت است و چون زن بطور کلی پوشانده باید بود به آنچه تمام بدشن را می پوشاند باید ازار گفت).

ازر: بضم اول بند تنبان و جای بستن ازار نیز گفته شود.

مئزر- مئزره - مئزار: همان زیر شلواری کوتاه است. لنگ - رداء، نوعی کلاه روپوش نیز گفته شده است.

بجاد: لباس مخططی است که اعراب بدوی می پوشند و پدر نبی گرامی مرد دویجاده گفته می شده اند - گلیم مخطط، کساء مخطط، چادر منقش و نام این عثمان از بنا کنندگان مسجد ضرار نیز می باشد.

برد: برده: قطعه پارچه پشمی دراز و ضخیمی که روزها برای پوشاندن بدن و غالبا شبها بجای جامه خواب بکار می رود به رنگهای قهوه ای یا خاکستری که در قدیم مخطط بوده است

و درباره برد نبی گرامی قبلاً بحث شد. کشور یمن بهرتنی بافنده برد بوده است قماشی که از پشم شتر بافند، گلیم سیاه چهار گوش که عرب بخود پیچد.

برقع - برقوع: اوائل به پارچه ای با لکه های الوان نقش شده گفته می شده و سپس به پارچه ای که چهره را از نقطه مبدء بیتی می پوشاند و از اطراف و روی پیشانی به سر بند متصل می گردید و در برخی نواحی به چادر بزرگ نیز گفته می شود - پرده - روپوش شب و بنظر علامه دهخدا برقع تمام صورا را می پوشاند بر خلاف خمار.

بریم: بندی است که از دو رشته سرخ و سفید به م تابیده شده و زنان آنرا بعنوان کمر بند بکار می برند ممکن است جنس چرمی نیز داشته باشد هنوز هم بدویان آنرا می بندند و معتقدند که نبی گرامی نیز چنین کمربندی را می بسته اند. معانی صبح، رشته تابیده ریسمان مزین بجواهر، لباسی که ابریشم و کتان در آن بکار رفته حمایل از مهره ها و چشم زخم بندها نیز دارد.

برنس - برنوس: به شبکلاه، عرقچین، رداء و لباسی که برروی بقیه لباسها می پوشیدند ولی در زمان قدیم به شبکلاه وعرقچین گفته می شد. جامه ای که از پشم سیاه بافند و نادر سفید هم باش و آن لباس ترسیان است. جبه ای که تمامی بدن و لباس را پوشاند. جامه ای ک کلاه بر سر آن باشد مانند بارانی کلاه دراز کشیشان، کلاه دراز درویشان، کلاه درازی که در صدر اسلام به سر می گذاردند.

تبان: تحریف شده همان تنبان فارسی است و به شلوار کوتاه (شورتهای کوچک) گفته می شود و یکی که از عمار یاسر مطالبی دارد اشاره باینکه روزی در نماز بود در حالیکه تبان داشت اشاره می نماید. شلوار کشتی بان، شلوار کشتی گیر.

ثوب: در قدیم به مطلق لباس گفته می شد و امرزو در برخی نواحی به البسه مختلفه ای ثوب گویند.

جبه: جبه برای سفر و حضر دو تا بوده است و آنکه برای سفر بوده جبه پشمی در جنگ مقدس می باشد و شرح آنرا دادم که نبی گرامی در بر کرده بودند و آستین های تنگی داشت و امروز در برخی کشورهای عربی نمی پوشند و در نواحی دیگر آنرا باشکال و انواع در آورده اند و اغلب در مردان آنرا کوتاه کرده بر پیراهن می پوشند و زنان نوع بلند آنرا دارند در صدر اسلام همه دامن بلند داشته است و آستین نسبتا کوتاه و تنگ. پیراهن، لباس بلند بی آستین که بر لباسها پوشند - جامه پیش ناشکافته نیز گویند.

جلباب: چادر بزرگ است که زنان برای بیرون رفتن از خانه بسر می کردند و در زمان قدیم به پیراهن گشادی که زنان زیر ملحهف می پوشیدند و امروز به البسه گوناگون و از جمله ژاکتی از پارچه خشن با آستینهای تنگ و کلاهک نفوذناپذیر برای پوشاندن سر نیز گفته می شود.

جورب : زمانی که زمین مسجد الحرام آنقدر گرم بود که طواف کعبه پاها را آزرده می ساخت مسلمانان پارچه ای بدور پای خود می پیچیدند که جورب نامیده می شد.

مجول: پیراهنی است که زنان کوتاه قد می پوشیدند و در ع پیراهن زنان بلند قد می باشد.

حبره: روپوش راه راه فراخی که در یمن درست می کردند و چندان تفاوتی با برد نداشت.

احرام: حریم: تکه پارچه ای است که زمان زیارت مکه بکار م برند بمعنی نوعی کلاه نیز هست.

خرقه: لباس یا ردای خشنی است که صوفیان به تن کنند.

خف: کفشی است که پشت پا را هم می گرفته و پوتین مانند است و نبی گرامی مومنان را از پوشدین زمان زیارت منع فرموده و تنها وقتی به پا کردنش را اجازه فرموده اندکه شخص نتواند نعلین تهیه کند.

خف: تخفیفه لباس نازک و لباسی که در خلوت پوشند و خلوت به معنای اطاق کوچک حجره چادری که در آن ساکن شوند و در گوشه ای از باغ زده شود و بمعنای مجامعت نیز آمده است.

خفتان - قنطان: آستین کوتاه تا آرنج دارد و درازی تا نیمه ساق و گاهی از سر زانو می گذرد برنگهای مختلف.

خفیه: ردای بزرگی که تمام بدن را می پوشاند و بمعنای پوشاندن نیز هست.

خمر: بضم خاء کمربندی مخفی را گویند و قفل خمر به معنای پوشاندن و پنهان کردن است.

خمار: نوعی حجاب زنان است که قسمت جلو گردن چانه و دهان را می پوشاند و روی فرق سر بهم متصل می گردد.

خمیصه: لباس سیاه چهار گوش مزین دو حاشیه مختلف اللون که از نب گرامی وتای آن شرح داده شد.

درع: پیراهن بلند زن (پیراهنی که زنان بلند قامت می پوشیدند).

دراعه: که در قدیم از پشم درست می کردند و جلو آن تا محاذات قلب باز و مزی به تکمه و جا تکمه بوده است.

مدرع: مدرعه: همان لباس پشمی خشنی است که غلامان و خرده پایان به تن می کردند و در سراج الملوک طرطوشی است که شخصی پوشانده از شمله و یک مدرعه پشمی نزد خلیفه معاویه میرود او را سرزنش می کنند که چرا بدین ترتیب رعایت ادب را نکرده است.

ما وقتی رفتار نبی گرامی را در برابر غلامان و خرده پایان می خوانیم و چون در کابای معتبر مطالعه می نمائیم بدین مضمون که مردی ژنده پوشش دید جامعه خود را جمع کرد و اندکی از آن فقیر فاصله گرفت و موجبات خشم و ناراحتی نبی گرامی را فراهم اورد که در نتیجه حضرت جملاتی در این باره فرمودند که در جای خود بحث خواهد شد چه شد دربار پرزرق و برق معاویه آماده پذیرائی کسانی که اگر نزد پیامبر م رفتند استقبال می شدند نبود. ما وقتی می خوانیم که هزاران سال قبل از اسلام هم فرعوونی که ادعای الوهیت داشته به ژنده پوشی حضرت

موسی و حضرت هارون ایرادی نمی کند و وردشان را بکاخ خدائی توهینی ندانسته فقط در مقام مقایسه خود با آن دو تن علیهما سلام برمیاید تعجب می کنم در زمانی که هنز سخنان نبی گرامی در گوش بعضی ها طننی ناندار بود چه می شد و چه شد که معاوین ها مدرع پوشی را ب ادب خطاب کردن دکه در شأن دربارشان لباسی نپوشیده است اسلام همانند آنچه بعد از قرنها اولیاء امور جهان دور هم نشستند و آزادانه انتخابش را باختیار بشر گذاشتند در 15 قرن قبل همان را انجام داد و با شرایطی اختیار لباس مسکن، شغل، همسر را به بشر انتخاب کننده صاحب اراده واگذاشت اما آنچنان بلافاصله س از نبی گرامی به اسلا تاختند و هر کس بنحوی انرا آزرده و متأثر ساخت که می بنیم پس از مدت کوتاه اسلام برازنده زنده بصورت جسد نیمه جانی در آمد و پیروانش در لباس اسلام جغرافیائی شناخته شدند نه اقتصاد اسلام رعایت شد نه اجتماع نه سیاست نه هیچ و هیچ. بجای صفحه ان اکرمکم عندالله اتقیکم» هر عربی بر غیر عرب برتری داده می شد و بعوض علی بن ابیطالب که گرسنه بسر می برد که نکند در یمامه کسی از پیروانش گرسنه به بستر رود قصرهای الخضراء و الحمراء و البیضاء از خون دل مردم ساخته می شد تا خلفه پیامبر در آنها بتواند با یکی از حرمسرایانش در وسعت و گشادگی دل خواسته روزی را بسر برد و چه قتل نفسها که باشارتی نکردند و چه گروه گروه ذریه رسولخدا را که بانواع وسائل که همان وسائل از طرفی موجبات تفریح و سرگرمی درباریان هم بود پس از شکنجه ها و انذارها نکشتند و چه عیش و نوشها که نکردند و چه اختلاف طبقاتی که بوجود

نیاوردند و چه ریا وظاهر سازیها که ننمودند و در برابر چه اسلام محکم ریشه داری که انیش دوستان و در رأس دوستان و پیروان انیش رئیس قوم بنام خلیفه و جانشین پیامبر و چه اسلام محکم و ریشه داری که انیش ددوستان و بقیه جهان دشمنان و باز بر پای و جای بمحکمی ایستاده و فریاد صفحه لیظهر» علی الدین کله از هر کدام از احکام و مقرراتش بلند.

دلق: به کسر دال که به فتحه نیز بیان شده است فارسی است و لباس فقیران و درویشان و داعیه دارانی چون قضات و علماء می باشد لباسی فراخ و جلو بسته که مدخل آن برروی شانه قرار دارد.

ذیل: دامن رداء و قباء را گویند.

زنار: کمربندی است که امروز فقط آنرا منسوب به مسیحیان میدانند.

سبحه - سبیح - سبیحه: کساء سیاه را گویند و نیز به معنای بقیره آمده است که پیراهن خواب باشد.

سروال - شرووال سرول سراویل همان گرفته شده از شلوار فارسی است و در اوائل اسلام استعمال می شده است و زن و مرد آنرا می پوشیده اند و نبی گرامی در زیارت مکه پوشیدن آنرا ممنوع و ازار را تجویز فرموده اند.

شد: پارچه ای ک ه سر را در آن پیچند عمامه، شال، گردن، (شاید شده ای ه در موکب های عزاداری درست کنند و ب آن شالها به بندند از همین باشد).

شودر: همان چادر فارسی است (جاذر)

شمله - مشمله: همان برده است که حاشیه دوزی ندارد

و نیز گویند کسئی است غیر از قطیفه در زمان نبی گرامی معمول بوده است و حضرت آنرا داشه اند که خواهم گفت.

صقاع - صوقعه: پارچه ای که زنان زیر خمار برروی موهای عطر و روغن زده می بستند که خمار روغنی نشود.

عباءه - عباه - عبایه: روپوش کوتاه جلو باز بدون آستینی است که سوراخهائی در آن تعبیه شده که دستها را از آن می گذرانند و پوشاک عمومی بدونیان است که تقریبا در همه اوقات از آن استفاده می نایند و زنان بدوی هم می پوشند ولی ضخیم و کوتاه است در قدیم اغلب نقاط رنگ آنرا متلف انتخاب می کردند و جنس آن نیز از پشم و کروک شتر و بز بوده است.

اما عبا در کتاب مقدس (متی 21: 8 و 5 و 40) عبارت از لباس مستطیلی بود که از قماش ساخته طولش از 6 تا 9 قدم و عرضش 6 قدم بوده بدور خود می پیچیدد و گاهی از اوقات بدوش و گاهی در زیر بغل می گرفتند (خروج 12: 24 دوم پادشهان 4: 39 لوقا 6: 38) و شب نیز آنرا برای روپوش خود استعمال می کردند (خروج 22: 26 و 27 تثنیه 24: 13 ایوب 22: 6 و 24: 7)... اما لباس زنان با مردان چندان تفاوتی نداشت مگر اینکه لباس خارجی را که مردان عباء و زنان مادر گویند قدری فراخ می گرفتند (مرقس 14: 51) و در اواخر این روبند یا دهان بند را بر آن افزودند (پیدایش 24: 65) (1)

1- لغت نامه دهخدا در قلمرو کلمه لباس.

معجر: پوششی که سراپای زن را می پوشاند.

عصبه - عصابه: با فتح اول به عمامه و عصا به نیز به پرچم گویند و نیز پارچه ابریشمی سیاه و چهارگوشی که حاشیه زرد و قرمز دارد و بطور مورب تا کرده در پشت سر می بندندو یک گره می زنند.

عصا خمار و حجاب زنان است که مشبک می باشد و بدویان روی شانه اندازند.

عقال: بفتح اول بندی از پشم شتر است که بجای عمامه دور سرپوشی که کوفیه گویند بسته می شود.

علقه: بکسر اول پیراهن ساده و گاه بدون آستین است که پسر بچه های بدویان آنرا منحصرا می پوشن.

عمامه: به کس اول درست است و به عرقچین یا قطعه پارچه ای که بدورش پیچند گفته می شود و کاملش را عمه (بر وزن قصه) نیز گویند معمولاً سفید رنگ و از جنس موسلین و گاه سیاه و زمانی با خطوط طلائی و شال کشمیر و پشم سفید بوده است و عمامه نبی گرامی السحاب نامیده می شد که به حضرت عل بخشیدند.

اروپائیان تصور می کنند اعتبار فقاهت به نسبت بزرگی عمامه می باشد در صورتیکه چنین نیست و اگر بنا بر نوشته پرفرفسور ر. پ. آ. دزی که قبلاً معرفی شد قفقهای اسپانیا چین معمول میداشنتند در جای دیگر بویژه در بین فقهای شیعه بزرگی و کوچکی عمامه فقط به سلیقه مربوط است و چه بسا هم اکنون در یکی از دهات یزد عمامه برگ مرسوم است و همه بیسواد و نبی گرامی اسلام و حضرت علی و ائمه اطهار گاهی دستمال بسر می بستند گاهی

عمامه که بمردم برسانند عینک سواد نمی آورد و این حرفها بین مسلمانان نباشد.

آویزان کردن یک سر پارچه عمامه رسمی بسیار قدیم است که هنوز در این ایام وجود دارد و آن را عذبه یا ذاوبه نامند (تحت الحنک اصطلاح فعلی رعایت استحباب در هنگام نماز).

سادات که امروز عمامه سیاه یا سبز دارند درقدیم فقط به عمامه خود نوار سبز رنگی می آویختند و این رسم تا این اواخر در ایران که تعویض کلاه پی آمد در برخی نقاط بچشم می خورد که بعضی از سادات نوار کوچکی از پارچه سبز بکلاه خود میزدند.

عمامه برای گذاردن بسیاری از ابزار و آلاتی که باید طرف مراه داشته باشد نیز بود مثل پول و انگشرتی که باید بجای امضاء بعنوان مهر به کاغذ زده شود و دعاها و حرزها و گاهی نزد برخی شیعیان تربت و انچه باید در نماز بر آن سجده نماید و حتی نزد برخی قلمدان کوچک ظریف که در آن قیچی و کارد و... وجود داشت و نیز گروهی که تصمیم بر فتح یا مرگ می گرفتند عمامه ای بگردن اسبها میآویختند و در برخی کشورها ک که بر قبر مرد نقش عمامه وزن نقش پوشش زانه می کشیدند چنانچه هم اکنون در بسیاری از نقاط ایران قبر مردها را به آجری که یک ضلعش پیداست و زنان یک زاویه اش مشخص می سازند.

غفاره: به کسر اول در قدیم به پارچه ای که زیر چادر زنانه بسر میانداختند تا روغن غطها به چادر نرسد گفته می شد و بعدها عرقچین را نیز غفاره می گفتند.

فروج: به فتح اول تشدید دوم : قبائی است که در

عقب چاکدار باشد.

فوطه: پارچه ای هوله مانند که بسر میتوان بست به کمر بجای لنگ به پشت انداخت که آفتاب زدگی پیش نیاید.

قبع: بضم اول عرقچین است.

قبقاب: کفش چوبی که در خانه یا حمام بیا می کنند.

قبا: که جریان قبا بخشیدن به مخرمه را بوسیله نبی گرایم آوردم. لباس مدانه است که روی لباسها پوشند و ایرانیان می پوشیدند و بزیر نعل بطور مروب بسته می شد بعد تغییراتی دادند و از جلو تکمه می خورد. لباس درازی است که گاهی آسترش را از پوست کنند. از قرا معلوم روزگاری اعراب، تاتار، ایرانیان، جدا از یکدگر به قبای خود شکل دادند و از اینرو در کتابا نام قبایا ذکر نام ملتش همراه است. مردم رعایت نظافت این لباس را زیاد می کرند و چند دست از آنرا داشتند و بسیاری بودند که هر روز یکی از آنها را می پوشیدند.

مقرونه: چاارقدی که زنان بدوی بسر می ککنند اغلب دختران قرمز رنگ و سالمندان سیاه

قلنسوه: کلاه ساده بی لبه عرقچین مانند.

مقنعه - قناع - مقنع: قطعه پارچه ای (چارقد) که زن و مرد بسر می بندندو برخی آنرا با عصبه و کوفیه یکی گرفته اند که از موضوع عصبه نبی گرامی اشاره ای شد و قناع و سعتش بیشتر از مقنع است و نیز هر سه را به حجاب چهره هم گویند که زنان بکار میبرند و از بالا زیر چادر میکردند و از جلوتا حوالی شکم آویزان بود و نازک که مانع دید خارج نگردد.

کساء: به کسر اول بمعنای لباس است و از کساء بمعنای پوشاندن یا لباس پوشاندن می باشد مشتق شده و به پوشش نیمکت، صندلی، رختبخواب که بدون درز باشد گفته می شود. کساء تقریبا همان ردای فقرا را نیز گویند که بدن خود را در آن می پیچند.

کف- کفوق: دستکش را گویند.

مکور، مکوره، مکواره: عمامه را گویند.

کوفیه: چارقد مربع شکلی است که برنگهای مختلف راه را که ریشه ها دارد و با آن منگوله ها بافته اند از جنس نخ یا نخ و ابریشم یا ابریشم زربفت که هم اکنون بین دهاتی ها و بدوی ها معمول است.

لباس: البسه: که بمعنای پوشاک است و در مصر بمعنای خاص زیر شلوار نیز گفته می شود.

اختلاف کلمه لباس با کلمات دیگری که آنها هم عمومیت داشتند و بجای پوشاک بکار میرفتند اینکه لباس به پوشاکی که وارد عالم امر نیز می گردد اطلاق شده است و حتی گایانگوس در سفرنامه خود پس از آنکه همه جا کلمه ثوب را درباره پوشاک اهالی شیراز بکار می برد به طایفه کثیری از اهالی شیراز کو پوشاک فتوت داشتند و منسوب به حضرت علی بودند اشاره می نماید (وله طائقد کثیره م ن التلامیذ و لهم فی الغتوه سند یتصل الی امیرالمومنین علی بن ابیطالب علیه اسلام و لباسها عندهم....) (1) و نیز پروردگار مرد زن را لباس یکیدگر و شب را لباس همگان و پوشاندن حق را با باطل به کمله لباس آورده است.

1- 374 فرهنگ البسه مسلمانان.

لشام: کسیکه گناهکار است و نمی خواهد دیگری او را بشناسد تا انتقادمجوئی کند پارچه ای که خود را به آن میپشاند لثام گویند.

لحاف: به کسر اول روپوش بلند و کشاد زنانه یا چادر است.

ملحفه - ملحف: روپوش مردانه است و از نبی گرامی ملحفه ای بجای ماند که شرح دادم و گیاانگوس زنان شراز را که در حجاب (ملحه فکار برده) و برقع بوده اند شرح میدهد زیرا در زمان قدیم ملحفه به روپوش مردانه می گفتند و پس از آن به چادر و روپوش زنانه نیز گفته می شد.

ملفه: به کسر اول و تشدید فا، روسری است که خمار و چادر از روغن سر متأثر نشود.

مرط: در قدیم به مرط سیاهی که همان کساء باشد و نبی گرامی می پوشیدند اشاره شده و نیز به نوعی شلوار گفته اند.

مسح: به کسر اول لباس ساده ای که در عزا می پوشیدند یا لباس فاخر برای روفتن نزد امیران.

ممطر: ممطر - ممطره: به کسر و فتح اول لباس بارانی است.

ملطوه: روپوش فراخی است که روی لباسها می پوشند.

موزح: همان فارسی موزه و نوعی پوتین می باشد.

مندیل: دستمال است و نبی گرامی آنرا برای خشک کردن صورت بکار می بردند (مندیل یمسح به وجهه) و نیز به مندیل حضرت

علی که بر میخی آنویزان بود و دست و صورت خو د را به آن خشک می نمودند اشاره کرده حتی گفتم برای غذا خوردن پس از شستن دستو صورت حتی آنها را ه دستمال نمیزند. مندیل بمنای عمامه، بقچه پیش بند، کمربند نیز آمده است.

نطاق: به کسر اول: نوعی لباس زنانه است و در تاریخ آمده هنگام مسافرت نبی گرامی با ابابکر آذوقه در کیسه کردند و اسماء دختر ابابکر خواست در کیسه را ببندد از نطاق خود قطعه ای جدا کرد و آنرا بست و از اینرو وی را ذات النطاق گفتند.

نعل: همان سندل است که نبی گرامی هم داشتند از پوست خام شتر ساخته می شد بوسیله دو بند یکی از رو وسط پا دیگری از وسط انگشت بزرگ و انگشت دوم می گذشت و از جمله اشیاء گرانبها است که از نبی گرامی نزد مسلمانان بجای مانده بود و سرگذشت جالبی دارد و هر روز بدست کشور فاتحی افتاد تا بالاخره در سال 843 هجری معلوم گردید که آنرا قطعه قطعه کرده هرکس قطعه ای را دارد.

نقاب: نوعی پرده که در برابر دو چشم سوراخ می باشد و هرچه بطروف پائین می آید عرضش کم می گردد.

نقیه: پوزبندی که چانه و دهان زنان را می گیرد.

نمره: به کسر اول نوعی برد است که از جمله عکاشه بن محصن الاسدی یک از اصحاب نبی گرامی به تن مکرد و نیز آنرا بر وزن فرحه گویند همان شمله است که خطوط سفید و سیاه دارد.

همیان: کمربندی کیسه دار که پول خود در آن پنهان کنند.

وقایه: نوعی طاقیه است و به مقنعه نیز معنی گردیده است.

پیدایش لباس

حدس نزدیک به یقین اینکه پایه گذاری لباس برای پوشیدن و حراست از بدن در برابر عوامل محیطی بوده تا از سرما و گرما و آزار و گزندهائی که متوجه انسان عریان می گردد در امان بوده باشد اما شکی نیست که جنبه تزیینی لباس هم حتی از زمانهای قبل از تاریخ از نظر بدور نبوده است.

آنچه را هم اکنون گفتم نظریه ای است که در معتبرترین کتابها و حتی در انسکلو پدیها منعکس گردیده و من هم انتخابی از آنها کردم و نوشتم.(1)

قرآن همانند مسائل دیگر بعنوان مساعدت به قملرو علمی بشر روشنگر زمانی است که دست توانای علمی بشر از دامنش کوتاه است و مثلاً همین موضوع پیدایش لباس که نه فسیلی از آنها مانده و نه آثاری بر جای نهاده است روشنگری می نماید و به پیدایش لباس هم جنبه معنویتی را که در خور شأن انسان است نسبت می دهد و هم به صلاح امر جسمش میاندیشد.

همانگونه که قبلاً بیان شد آدمی هم بر فطرت پرستش و هم برخصیصه عصیان آفریده شده است و همانگونه که قرآن متذکر است دورانی از زمین سپری شد که اثری از انسان نبود و موجودی بنام انسان مشاهده نمی شد (اولاً یذک الانسان انا خلقناه من قبل ولم یک شیئا - سوره الکهف) و بعد دورانی از زمین سپری گردید

1- صفحه 328 دائره المعارف امریکانا جلد نهم.

انساهائی بودند اما در تاریکی تارخی و لذا قابلذ ذکر نبودند (هل اتی علی الانسان حین من الهذر لم یکن شیئا مذکورا، سوره انسان) علی الانسان حین من الهر لم یک شیئا سوره الکهف) و بعد دورانی از زمین سپری گردید انساهائی بودند اما در تاریکی تاریخ و لذا قابل ذکر نبودند (هل اتی علی الانسان حین من الهدر لم یکن شیئا مذکورا - سوره انسن) لذا بنشر قرآن تاکنون کره زمین در برابر انسانها سه احالت داشته است دورانی خالی از انسان بوده - دورانی انسانهائی بصورت انسان و غیر قابل ذکر و بدون تاریخ داشته و چون انسان قدم بیمدان تاریخ گذاشت یعنی در آنزمان که استعداد یافت تا روحانیت و رهبری داشته باشد اولین پایمبر بر او فرستاده شد در اینجاست که انسان رشید می شود انسان رشد فکری و عآغاز می کند دیگر رهبر آسمانی دارد و از پدر شاهی و مادر شاهی و جنگل و غار نجات یافته ساختمان اولین خانه را پروردگارش باو تبریک می گوید (ان اول بیت وضع للناس للذی ببکه مبارکا 96 آل عمرانٍ) دیگر رهبرش دستورات خود را برای انسانهای تازه استعداد یافته عملاً تشریح کرده روشن می سازد (فبدت لهما سواتهما و طفقا یخصفان علیهما من ورق الجنه (22 الاعراف). (1)

انسان متوجه می شود ناحیه حیائیه ای دارد باید شرمگاهیش را بپوشاند و نمنونه آن هم اکنون نزد بومیانی که همانند انسانهای اولیه زندگی می کنند دیده می شود که پس و پیش خود را می پوشانند و مهمتر آنکه می بینیم در نقاطی که آب و هوای معتدل آزمایشگاهی دائمی چهار فصلی دار (همانند جزائر قناری و...) با آنکه انسانها نه از سرما صدمه می بینند و نه از گرما به آزاری می رسند باز هم پوشیده اند آری انسان هرچه عریان تر شود در برابر جنس

1- در جلد اول شرح داده شد.

مخالف خود شارژ می شود ابتدا ساقش لخت می وشود دیگر ساق دیدن بی ارزش است بعد ران و بالخره سر و سینه و... اگر همانند حیوانانت عورتش و شرمگاهیش نیز نمایان گردد این خطر پیش می آید که آدمی نیز بطرف تعیین مرز جنسی پیش رود و برای خودش زمان فحلی و نریقه شدن و بوجنود اورد و اگر میمنون را می بینیم که سالیانه مدام فحل است و عورتش عریان و باز فصلی نشده و همانند قوچ و گاو آبانماهی یا چون ببر و پلنگ و گربه اسفندی نگشته هیچگونه رخصت علمی که بتوان میممون را با انسان میقایسه کرد در دست نیست زیرا پایه و اساس زندگی که بر انعکاسهای شرطی و غیر شرطی است در انسان آنقدر با سایر موجودات تفاوت فاجش قرآن در 15 قرن قبل اشاره فرموده است (خلق لانساان علمه البیان) و اگر می گویند انسان روشنگر مطالب است و با نطقی که می کند دلش نیز گواه بر صحت و سقم آن می باشد باید این مطلب را نیز افزود و توجه داشت که این مطلب را من بعنوان نظریه عملمی محفوظ بقصد بزرگترین دلیل رد بر نظریه داروین در قسمت از نسل میمنون بودن انسان ذکر می نمایم زیرا خلق الانسان علمه البیان تنها نطق روشنگر او نیست بلکه ه علمی هم معلم دارد هم متعلم و اگر انسانی بیانی داشت اهمیت طرف مقابلش بیشتر است که متعلم بیان است و باز هم انسانی است وابسته به بیان. انسانی تابع انعکاسهای شرطی و غیر شرطی است همانند سایر حیوانات اما با این تفاوت که بیان در هیچیک حیوانات تاثر آور نیست و اگر صدها مرتبه بگوش میمون نام ترشی ببریم و لو اینکه به زبان خودش هم باشد بزاقش ترشح نمی کند ودر صورتیکه داستان

سکسی ترین آمیزشها را برایش دیکته کنیم فحل و مضطرب نمی شود و این تنها انسان است که نزدیک به نصف انعکساهای غیر شرطی و شرطی زندگی اشت تابع بیان اوست و چه اختلافی شدیتر از این که انسان را در رده دیگری بدون میمون وارد سازد. بهر صورت در عمل هم می بینیم بسیاری از متخصصین بیماریهای زنان و زایمان و مجاری ک ه بیشتر با عورت ها سروکار دارند در مقام مقایسه و سنجش با سایر متخصصین بسهولت حرفهای اجتماع ناپسند مربوط به سکس را میزنند و اگر در یک مجموعه ای همه را بحاسب آوریم چنین نظر قطعی است و وبدون شک لذتی که باید از آمیزش خود ببرند با در نظر گرفتن ضوابط سنی و شغلی مشابهین هرگز عاید کسانیکه با عروتها سرو کار بیشتری دارند نمی گردد و متصصین زایمان و زنان زودتر از سایرین با ارگانیسم وداع می گویند.

آری قرآن می فرماید حضرت آدم و همسرش معنویتی یافتند دیگر جوروحانی زندگی انسان بدشن را به نوای سرو سینه و شرمگاهی و اسافل اعضاء تقسیم می کند و نمی خواهد عروتش نمایان باشد اما نه پارچه ای است و نه مترصد اینکه الیافی می توان از درختها درتس کرد و همانند نوادگان نسل بعد خود را پوشاند لاجرم صفحه یخصفان علیها من ورق الجنه» از آن باغ پر درخت برگهائی برگرفته و خود را می پوشانند و قین است انسان از اول خود را بعنوان باززندگی به فت انسانیت پوشاند برای پوشاندن ناحیه حیائیه نه بخاطر سرما و گرما همانوگونه که اکنون طوایفی لخت در سرما و گرما بسر می برند و عورتشان پوشیده است و یقین است لباس و خوراک انسانها

در اول از جنگلها و رودخانه ها بود و یقین است قرآن از طرف ک آکادمی یا ک شخص دانشمند عالیمقام نوشته نشده و اگر شده بود همانند انسیکلوپدیدهایئی که تحت نظر گروهی از بزرگترین دانشمندان نوشته می شود برای کساین چون من آبشخوری برای اشکال و ایراد داشت و اگر قرآن مورد ایراد مغرضین قرار گرفته است خوشبختانه روز بروز با پیشرفت هرچه بیشتر علم ایراد و اشکال آن رو بکاهش کلی می گذارد آنچنانکه دوست و دشمن هم اکنون خاموش شده اند زیرا مید انند عقربه اشکال و ایراد بصفر نزیدکرت شده و شده و شده و خواهد شد.

باز چند کلمه ای زا همان اسیکلوپدی بنویسم:

در لباس تغییراتی در طول تاریخ همراه با دیگر شاخه های فرهنگ روی داد که ناشی از وضع مفید بودن لباس های آب و هوا، شرایط اقتصادی، تکنولژی، دین، ذائقه عمومی و رسوم ملی بود.

در قسمت های سردسیر مردم نخستین لباسهایی خود را مانند اسکیموهای امروزی از پوست حیوانات می ساختند.

در قسمتهای گرمسیر نخستین لباسهای آنها از قرار معلوم از ساقه های بهم بسته شده و بافته گیاهان ساخته شده بود.

هنرهای بافندگی، رنگرزی، جواهر سازی بصورتی قابل توجه هزاران سال قبلا ز میالد مسیح در مصر ظهور کرد (در جلد 15 مختصری شرح داده ش).

در بین بابلیها، آشوریها، یوناینیها و رومی ها که استیل

لباسهایشا اجدادی است لباسهای (دامه دار) می پوشیدند.

شلوار پوشیدن در بین بربرهای شمال و ارپای غربی پایه گذاری شد. هنگامیکه امپراطوری روم سقوط کرد (در برخورد و هجوم بربرها) در قرن پنجم و ششم فرهنگ بربری و رمی بهم آمیخت تا آخر و مگر قرآن منکر است که آدمی برای صیانت و درامان بدن از عوامل محیطی و تحریکات ناشی از گرما و سرما هم در انتخاب لباس نقشی داشته است؟ هرگز چنین نیست قرآن انتخاب لباس را در نوع بشر مقم از همه چیز بپاس احترام به شرم و حیای خو دو جهت پوشاندن ناحیه شرمگاهی میداند و سپس او را محق در برگزیدن لباسی میداند که در استفاد و استفاضه از آن عملی را چون پرندگان (فیزیولژیکمان) درباره خود مرعی داشته است: (یا بنی آدم قد انزلنا علیکم لباسا یبواری سواتکم و ریشا - 26 الاعراف) خدای لباس را نازل فرمود یعنی اشیائی از گیاهان و غیر گیاهان را مبمرز قابل استفاده نمودن پائین آورد تا بشر سوات و نواحی حیائیه خود را بپوشاند و نیز پوشاک باشد بر آنها همانگونه که پرو یبال پوشاک پرندگان است و در برابر عوامل محیط نوعی زره و محافظ.

ملاحظه فرمائید هم جنبه تاریخ پوشاندن ناحیه حیائیه مقدم بر پوشاندن سایر اعضاء است و در میان بومیان اولیه که همانند انسانهای نخستین در نواحی مختلف کرفه زمین زندگی می کنند می بینی فقط عورت ها را پوشانده اند و هم جنبه غریزی و بر فطرت اخلاقی بودن انسان را مقدم بر خوسات های غیر اخلاقیش که منحصر

به پوشاندن خود از سرما و گرما باشد ذکر فرموده است و چه باید گفت کلام خداست کلام کسی که خلق فرموده و بر اوضاع و احوال مخلوق خوود از اولین و آخرین آگاه است و هوالعلیم الخبیر.

اینکه گفتم آثاری از البسه قدیم بدس نیاده نه آنکه قدیم را بتوان رقم حتی 3 - 4 هزار سال هم حساب نکرد زیرا انواع و اقسام لباسها یا قطعات پارچه از زمانها ی قدیم 3 - 4 هزار ساله بدست آمده و از جمله یکی از استادان دانشگاه ها را وارد در پاکستان غربی آثاری بدست آورد که مدلل میداشت 3 هزار سال قبل از میلاد مسیح یعنی در پنجهزار سال قبل از پنبه برای تهیه لباس استافده می شده است و پارچه های پنبه ای متداول بوده است.(1)

هر دکام از اعضاء خانواده لباس (کلاه، کفش - پیراهن، شلوار، دستمال و کراواتو...)تاریخچه پیدایش جدا از هم دارن د و متمایزند همین دستملا در زمان رومیها که بزکام دچار می شدند یعنی قبل از میالد معمول بده و گرفتن آب بینی را با دستم نفور می دانستند و حتی می گویند پیدایش جیب بدینطریق صورت گرفت: نه آنکه رومیها یک لباس بلند به تن می کردند که تا زیر زانوهایشان می رسید و یک شال بر شانه چب انداخته یک سرش را بدور کمر می پیچیدند اما دستمال زکامی را کجا بگذارند ابتدا شیاری ر آن شال دادند و اند ک اندک به جیب مبدل گشت. این جریان به بیزانس رسید اهالی بیزانس آنرا جزو تجملات در آوردند و در مجالس رمسی یک صفحه اوراریوم» که دستمالی ظریف بود در چین شانه چپ قرار میدادند و پیدایش جیب طرف چپ و گذاردن پوشت

1- صفحه 15 اطلاعات 11412.

در آنرا چنین گفتنه اند.

در قرون وسطی روحانیون دستمال ساده ای با خود داشتند که در مواقع زکام بکار می بردند.

در قرون 16 و 17 که از همه چیز رومیها تقلید می شد دستمالهای رنگارنگ و ظریف را رواج دادند و حاشیه دوزی معمول بود و برخی حاشیه دوزیها ی گران قیمت داشند و کم کم جزو جهیزیه دختران داشتن دستمالهای حاشیه دوزی شد و کم کم جزو تعارفات درجه اول درآمد. دوک دو اسفورزا شاهزاده میلان 400 دستمال از نوع مکذور به معشوقه اش داد و هانری چهارم پادشاه فرانسه دودستمال به قیمت 1900لیره به گابریل دستره داد و در دربار چارلز اول تعارفات برروی دستمالهائی که دکمه داشت دور میزد و اندک اندک در آلمان نیز داشت ندستمال مرسوم شد و در آنجا بود که فیلسوف معروف آراسم گفت: انسان متمدن باید با دستمال دماغ بگیرد.

دستمالهای تعارفی که گفته شد همه معطر می شد و گاه شیشه های عطر در میانش می گذاشتد و به تعارف می فرستادند اواخر قرن 17 دوختن حرف اول اسم بر دستمال مرسوم شد تا اگر گم شد صاحبش معلوم باشد و مدتی خانم ها گوشه دستمال عطر زده خود را به انگشرشان وصل می گکردند و زمان صحب کردن بادیگری آنرا تکان می دادند تا بوی عطر پخش شود زیرا در آنرزو هماهگونه که در جلد 13 شرح دادم حمام گرفتن در اروپا منفور یا قدغن بود.

اواسط قرن 18 دستمالهای ساده معمول شد و همزمان با آن

جیبهای مرسوم امروزی متداول گردید و در اثر انقبلاب کبیر فرانسه این دو همه جا شایع شد و اگر دستمالی غیر ساده ای بود مناظر جنگی و تارخی بر آن حک و نقش می کردند و با اختراع ماشین بافندگی در قرن 19 دستمال شیوع و محبویتی ییافت و بتدریج دستمالهای ابریشمی مرغوب گردید و در این دوران در بعضی نقاط فرستادن دستمال علامت درخواست ازدواج محسوب می گردید و دیگر دستمال دگرگونی جالبی تا این اواخر که پیدایش دستمال های کغذی است پیدا نکرد و امروز فوق العاده مصرف دستمالهای کاغذی که ارزان است و هر کدام یک مرتبه بکار می رود شایع می باشدوو چون در آن برای نظافت اشتراکی نبوده و دو نفر با یک دستمال کاغذی خود را تمیز نمی کنند کاملاً مورد تأئید اسلام و موجه است.

اما در صدر اسلام نیز دستمال معمول بوده و در لغاتی که بکار می رفته کلمه ندیل که شرح دادم بجای همان دستمال می باشد که جانشین حوله بوده و شرحی از مندیل نبی گرامی و مندیل حضرت علی که آنرا به میخ آویزان می کردند دادم و دگرگونی دستمال نیز بحثی نیست که به اسلام واردش کنیم همچنین دگرگونیهای لباسهای دیگر از شلوار - روپوش - پیراهن و... و تها کراوات و پاپیون است که چون جنبه مذهبی بخو دمی گیرد و در صورت استفاده و سئوال از حرمت بست ن آن بگردن مراجع عالیقدر پاسخ خواهند داد و در بحث از کروائات شرح پیدایش آنرا خواهم داد و حرمت یا عدم حرمت آنرا.

حسنو الباسکم و اصلحو رحالکم حتی تکونواکانکم شامه فی الناس

نبی گرامی صلی اللّه علیه و آله و سلم لباس خود را نیک و لوازم مربوط به لباس را صالح کنید چنانکه در میان مردم گل باشید.

«حسوا الباسکم و اصلحوا رحالکم حتی تکونوا کانکم شامه فی اناس» که سخن نبی گرامی است و ترجمه ای که کرد م باید چنین باشد: ما لباسی داریم و چیزهائی که معمول و مرسوم است ب هلباس تعبیه یا دوخته شد از دکمه و جای دکمه و جیب و... که آنهارا ارحال گویند و نبی گرامی درباره انتخاب خود لباس کلمه حسن یعنی آنچه از لباس سبب می وشد بر حسن و زیبائی پوشنده بیفزاید بکار برده و در مورد برگزیدن رحال و وابستگان به لباس کلمه اصلحوا را بیان فرموده اند که خیلی جالب است زیرا باید رحال به لباس بخورد و در صلاحیت و تناسب لباسی باشد که شایسته است به سحن بیفزاید و مجموعه آنها یعنی مجموعه ای از لباس و متعلقاتش آدمی را آنچنان سازد که فی الناس و در میان مردم شامه باشد و موافق با حس شامه و چه چیزی بهتر و نزدیتر و سازگارتر از گل برای شامه که من آنرا ذکر کردم و گفتم نبی گرامی اسلام پیروان خود را آنچنان خواسته اند که نه تنها در دین و دانش مرتب رو بکمال روند و دو نیریو نهفته در خویشتن را از قوه بفعل در آورند نیروئی بر رستش و نیروئی که باید بوسیله علم بکمال رود بلکه ظاهر را نز در کمال می خواهند آنچنانکه در میان مردم گلبی باشد. اصولاً در اسلام تجمل در لباس متسحب بوده و اظهار فقر و بی چیزی کردن در لباس کراهت دارد و بکسی اجازه داده نشده لباس کهنه یا پاره یا کثیف بپوشد تا کسی تصور کند فقر و فاقد بوی روی آورده و از قدر ومنزلتش کاسته شود بلکه اینکار را ممنوع داشته اند و حضرت صادق فرمود: ان اللّه یحب الجمال و التجمل و یبغض البوئس و التباوس (خدای متعال دوست دارد زیبائی و تجمل

را و دشمن دارد فقر و تظاهر بفقر نمودن را و حضرت علی فرمود: ان اللّه جمیل یحب الجمال و یحب ان یری نعمته علی عبده (خدا جمیل است و جال را دوست دارد و دوست دارد که نعمت خود را به بنده خود ببیند.) و مشابه آن از حضرت صادق است که: هنگامی که خدا بنده اش را به نعمتی انعام فرمود دوست دارد که آن نعمت را بر وی ببیند برای اینکه خدا جمیل است و جمال را دوست دارد و البته باید از حلال باشد.

شکل، رنگ، عطر

در جلد پنجم نشان دادم عامل کشش زنبوران عسل بسوی گلها سه چیز است: شکل گل، رنگ گل، بوی گل.

گفتم ارگر چند قطره عسل بر کاغذ آبی رنگی ریخته به زنبورها نشان دهیم بسوی آن هجوم می آورند یا اگر کندوهائی به رنگهای مختلف کناری گذارده یک ملکه و خانواده اش را برای آن چند کندو منظور بداریم مشاهده می شود همه بطرف کندوی آبی رنگ هجوم می آورند یا اگر چند قطعه کاغذ برنگهای مختلف به زنبور نشان دهیم می بینیم بطرف آبی روانه می شوند و پس از رنگ آبی رنگ زرد و در درجه سوم بنفش را انتخاب می نمایند و از رنگ قرمز گریزانند و اگر در همان جلد به علاقه زنبور نسبت ب گلهای قمرمز خشخاش اشاره شده از اینجهت است که گل خشخاش رنگ بنفش از خود منعکس می سازد.

بقیه حشرات هر کدام به رنگی علاقمند و حساسند و از رنگی

گریزان مثلاً پروانه برعکس زنبور عسل رنگ قرمز را دوست دارد و پشه از رنگ زرد و مگس از آبی گریزان می باش.

حیوانات دیگر نیز چین اند، انسان م با آنکه چنین خلق شده که رنگ سبز مسکن و آرامش دهنده و رنگ زرد مسرت بخش برایش باشد اما چون موجود انتخاب کننده ای است همانند کلیه موارد و شئون زندگی که تردید در انتخاب دارد ممکن است همانگونه که مثلاً قمار کردن یا مشروب خوردن را دوست دارد رنگهای زیان او را که جانش و جسمش صدمه میزند انتخاب نماید.

بالاتر بگویم همینکه نامی از مخلق می بریم باید گفت رنگها آنرا مت.ثر می اسزند حتی جمادات و بارها تکرار کرده ام کائنات همیشه در جلوه گری نشان دادن خالق یکتای خود است دائم ساختمان یکنواخت و یکسان که قطعی است سازنده دست یک استاد است دلائل و براهین خود را در کف اخلاص بما نشان میدهد و از جمله در اینجا.

رنگها بر جمادات بر نباتات بر حشرات بر موجودات و بر همه آنچنان انثر گذاشته و آنها را متأثر می سازند که قبلاً درباره رشد نباتات در رنگهای مختلف و متأثر شدن جمادات در رنگها اشاره کرده ام و حتی رشد اسنان و حیوان که اخیرا معلوم شده از راه باصره و رنگها نیز می باشد.

عطر هم چنین است با این اختلاف که اثر آن بر جمادات شناخته نشده و متأثیر شدن گیاهان از عطرها و بوهای مختلف یک مسئله تازه ای است که اخیرا با آن متوجه شده اند.

اما در عالم حیوانات مسئله شناخته شده ای بوده و در قسمت مربوط به عطر و ارتباط حس بویائی با عضاء مخصوصا اعضای تناسی در همین جلد مختصر بحثی کرده ام و در جلد پنجم درباره زنبور عسل نیز باخسار از توجه زنوبران به انواع عطرهای مورد علاقه مطالبی آورده ام یعنی بقدر کافی این مسئله را روشن ساخته ام که جنبندگان همه و همه از بوئی خوششان می آید و از بوئی متنفرند. (ناگفته نماند بویائی انسان نمی تواند برای سایرین مشخص نوع بو بوده باشد جنانچه حشرات بهمان اندازه که جلب بوی خوش اسطو خودس یا پونه صحرائی می شوند به بوی بد و زننده گل صلیان علاقه دارند اما شکل: درست است که رنگ و بو و شکل سازند ولی بهمین سادگی هم نیست و ثابن شده حشرات خانواده هیمنوپترها بیشتر جذب گلهای نامنظم می شوند تا گلهای منظم و زنبورهای نرگل ستاره ای شکل دوازده دندانه ای را براسایر گلها ترجیح می دهند. اصولاً حشرات در جائیکه گلهای نامنظم وجود داشته باشد آنرا انتخاب می نمایند و در جائیکه گلهای نامنظم کاسنیو گلهای منظم شمعدانی و جود داشته باشد این مسئله بچشم می خمورد.

گلهای بصورت ریز و در حال تجمع بیشتر جلب توجه حشرات می نمایند و خلاصه شکل هر چیزی نیز برای موجود زنده دیگر کاملاً جنبه بی تفاوت نداشته و ندارد و در اینجا مقصدودم ذکر این مسئله فیزیکی نبود که هر چیز که حرارتش از 273 - کمتر نباشد بر شی ء مجاور خود اثر می گذارد بلکه علاوه تر از این اثر اجباری فیزیکی تأثیر اجباری برای موجوداتی است که قدرت بینائی دارند و در برابر اشکال موجودیت خلقتی آنان متأثر می شود و از جمله شکل برای انسانها

که فوق العاده اهمیت دارد.

از قرار مطلب مورد بحث انتخاب با سه عامل اصلی موجبات نیاز به انتخاب را فراهم می سازد: بوی خوش، رنگ خوش، شکل خوش، از اینرو اهمیت لباس را همین جاست که درک می نمائیم زیرا لباس هم برای انتخاب رنگ و هم انتخاب شکل نقش اساسی را دارد و چه بسا انسان متوسط الشکلی که با توجه به البسه خود و حسن سلیقه ای که در تهیه رنگ و دوخت و شکل آن مصروف داشته توانسته خود را در عداد شکلهای جاذب در آورد و عجیب سخنی در اینجا (مانند سایر موارد) نبی گرامی دارند راستی سخنی بسیار شگفت انگیز مگر 15 قرن پیش هم کسیکه مسئله توحید و روح و جان آدمی را متوجه بوده وآنچه تواسنته به نماز و روزه و مخصوصا امر به معروف و نهی ا منکر اهمیت داده آیا چنین شخصی چگونه و از کجا و از چه زماین تا آنجا به لباس و شکل پیروانش توجه نموده که می فرمایند: لباست را آنچنان نیکو انتخاب کن و رحال لباست (آنچه باو متعلق است از دکمه و...) آنچنان بر گزیین که در میان مردم چون گل باشی (مردم بخواهند ترا ببویند) نمیدانم آیا توجه فرموید چگونه پیامبر روحانی به حتی رحال و لوازم متعلق به لباس توجه فرمود؟ و باز بیاد شما می اورم آنچه تاکنون آوردم روایاتی چند در مذمت از کثافت و آلودگی و اینکه آنچه نبی گرامی فرمود ند تا هر کدام از پیروانشان حتی در شکل ظاهر گل میان مردم باشند (حسنوا لباسکم و اصلحو ارحاکم حتی تکوانوکانکم شامه فی الناس).

کان رسول اللّه یحث امته علی انلظافه و یأمرهم بها (نبی گرامی پیروان خود را به پاکیزگی فرمان می داد و به آن تشویق

می فرمود.

النظافه من الایمان و الامان فی الجنه (نبی گرامی فرمودند پاکیزگی جزئی از یامان است و ایمان آدمی را به بهشت رهبری می کند.)

الطهر نصف الایمان (حضرت علی فرمد: پاکیزگی نصف ایمان است).

من اتخذ ثوبا فلینظفه (نبی گرام فرمودند: هر کس لباسی که دارد باید همیشه آنرا پاکیزه نگهدارد)

لیس من لباسکم شی ء احسن من البیاض فالبسوه (نبی گرامی: از لباسهای شما هیچکدام بهتر از لبسهای سفید نیستند برای پوشیدن آنرا انتخاب کنید).

بسی متوقعم که خوانندگان عزیز کتباهای اولین دانشگاه همشه و همه جا بیاد سر گذشت مربوط به چند گنبد خشت خامی که بارها گفته ام بوده باشند گنبدهائی که هم اکنون نظر معماران بزرگ جهان را بخود جل نموده و یزد فراموش شده ا رزونامه ها شهر جهانی معرفی می نمایند. سرگذشت را باز تکرار می کنم،: چند سال قبل اتوبوس هائی از دانشجویان مدرسه عالی آرشیتکت به یزد آمدند و راستی گردش علمی داشند زیرا بحث علمی آنان بر بحث های دیگرشان برتری داشت آمدند و از جمله گنبندهای هشت ترکی را که چند عدد بود دیدند علت انتخاب عدد هشت را پرسیدند گفته شد به افتخار امام هشتم ساخته شده است پرسیدند آیا یک زمان ساخته شده؟

- آری

- ایا استاد سازنده آنها یکی بوده؟

بسیار سوال خوبی است: سازنده دو تای آنها استادش یکی بوده زیرا طرازها و انتخاب زوایا و ریزه کاریها در هر دو یکی است و حتی دو شاگرد یکی آنکه بر دست استاد بوده و دیگری... یکی بوده زیرا د هر دو جا تمام روشها یک طریق انتخاب شده و کارها بیک نحوه انجام پذیرفته است.

در سراسر کائنات نیز آنچه را می بینم همه جا ساخته دت یک استاد است:طفل زمان خونسازیش، آهن لازم دارد به او نرسد خاک می خورد که آهن دارد. مرغ زمان تخم گذاری برای سفت شدن تخم کلسیم لازم دارد به او نرسد به کنار دیوارها نوک میزند از گچ و آهک می بلعد و گیاه نیز میخواهد دانه های خود را رنگین سازد گل درست کند، خوشه، میوه و اگر عناصر لازم نرسد رنگ پریده می شود و به بچه آهن نرسد رنگ پریده و کم خون می شو و به مرغ هم کلسیم نرسد تخمش رنگ پریده و شل می شود و از این قبیل مثلها فراوان در کتابهایم خواهید دید که ثابت می کند همه جها ساخته دست یک استاد عالم قادر مدبر است و اگر چنین نوبد نسبت به قوانین و احکامی که چرخاننده عالم تکوین و عالم تشریع است ممکن نبود اطمینان حاصل کرد مثلاً اگر یک جا هیدروژن و اکسیژن تولید آب میکرد و جای دیگر تولید زهر یا قوانین سازنده یک جا به خوردن خاک و یک جا به نوک زدن دیوار و دیگر به بلعیدن عناصر از زمین رهبری نمی گردید امکان اطمینان بقواین و جود نداشت و حتی پیدایش علوم بی معنی بود در اینجا نیز در انتخاب رنگ و شکل و بو ثباید متوجه بود همانگونه که حشرات و حیوانات در برابر رنگها کس العملهای مشابه از لحاظ دید خود ندارند اما از لحاظ

قانون کلی سازندگی یکسانی دارند انسان نیز تابع همین قانون و حدت و سازندگی دست یک استاد است یعنی انسان نیز در برابر رنگ، لباس شکل لباس، بوی لباس عکس العملهای متفاوت دارد با این فرق که انسان باید از طریق علم بر دانستنی های خود بیفزاید یا از کسانیکه با وجی ارتباط دارند کسب کند و متوجه باشد علم دستخوش تغییر بوده و آنچه حتمی است رسیده های از همان استاد یکتای سازنده است و نبی گرامی در یک بیان بسیار کوتاه ارتباط سه گانه انسان را که باید با لباس به خوبی برقرار باشد یعنی با شکل و رنگ و بو مرتبط باشد بیان فرموده اند: حسنوا با زیبائی و شکل، اصلحو با رنگ و زیباتر شدن، شامه با عطر و رنگ و زیبائی که شامه نتیجه حسنوا و اصلحوا و جمع همه چیز (شکل و رنگ و بو) می باشد.

مطلب دوم استحباب اظهار نمودن نعمت است با خوش پوش بودن و کراهت کتمان نعمت با پوشیدن آنچه درزی و ش.ن شخص نیست و ظاهر آیه در سوره نساء که می فرماید: و یکتمون ما اتاهم اللّه من فضله و اعتدنا للکافرین عذابا مهینا (و پوشیده و پنهان میدارند آنچه را خداوند از فضل خود بدیشان داده و برای کافران عذابی خوار کننده مهیا کرده ایم) دلیل است بر و خوب اظهار نعمت و حرام بودن کتمان آن، مگر برای ضرورتی و حضرت صادق بعبداللّه بن زیاد (غیر از آن ملعون معروف است) فرمود: اظهار النعمه احب الی اللّه من صینانتها فایاک ان تنزیا الا فی احسن زی قومک (اظهار نعمت باریتعالی کردن در نزد خدا محبو ب تر است از نگاهداری آن نعمت پس بر حذر باش که لباس بپوشی مگر اینکه در بهترین پوشاک قوم خود باشی) و مستحب است برای کسیکه مردم

گمان فقر بدو می برند غنای خود را ظاهر کند هرچند غنی نباشد و این عمل، عمل دروغ نیست. (1)

در المنثور از کتاب نوادر الاصل و ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم و بیهقی از کتاب اسماء و صفات از اب الاحرص از پدرش نقل کرده که گفت شرفیاب خدمت نبی گرامی شدم در حالیکه لباسهایم کهنه بود حضرت روی بمن کرده فرمودند از مال دنیا چیزی دارای؟ عرض کردم آری، فرمودند از کدام صنف؟ عرض کردم از هر صنفی چیزی دارم شتر دارم گوسفندان و اسب و سایر حیوات باربر، آرد هم دارم، فرمودند حال که خدا بتو داده تو هم بر خود تنگ مگی و باید اثر نعمت در تودیده شود.....

در کتاب المبین صفحه 430 از حضرت علی است که مردی عبا پوشیده بود در حالیکه زیر آن لباسها تمام نبود (مثل روی زیر پیراهنی و تنبان) حضرت بدینمضمون فرمد این درست نیست و باید حتی با لباس درست پوشیدن از آبروی اهل و عیالت هم مراقبت کنی و ایات چندی از قرآن بر او تلاوت فرمود که ذکر نعمت های الهی که بخلایق عطا فرموده و اثر آنرا بر آنها خواسته و انتظار اظهار نعمت نمودن کردن در آنها ست مرد در پاسخ به حضرت عرض کرد چرا خود لباس خشن و طام ناچیز می خورد که پاسیخ فرمود بر پیشوایان عدالت چنین است که با کمترین مردم همدردی کنند

1- در فصل مورد بحث از جلد اول آئین جاویدان ترجمه احیاء الشریعه آیت الله شیخ محمد خالصی قدس سره استفاده شده است و فقط از کتابهای وسائل الشیعه و مکارم الاخلاق و اگر از کتاب دیگری بود مأخذ ذکر میشود.

فی احتجاج امیرالمومنین ع علی درجل لبس العبا و ترک الملا فقال و قد عبس فیی وجهه اما استجیبت من اهلک اما رحمت و لدک اتری اللّه احل لکل الطیبات و هو یکره اخذک منها انت اهون علی اللّه من ذلک اولیس اللّه یقول و الارض و ضعها لالنام فیها فاکهه و النخل ذات الکمام اولیس یقول مرج البحررین یلتقیان بینهما برزخ لایبغیان الی قوله یخرج منهما اللؤلؤ و المرجان فیاللّه لابتذال نعم اللّه بالفعال اجب الیه من التذالها بالمقال و قد قال اللّه عزوجل و اما بنعمه ربک فحدث فقال الرجل یا امیرالمومنین علی ما اقتصرت فی مطعمک علی الجوشیه و فی ملبسک عل الخشونه فقال و یحک ان اللّه عزوجل فرض علی الائمه العدل ان یقدروا لنفسهم بضعه الناس لکیلا یتبع بالفقیر فقره فالقی الرجل العبا و لبس الملا.

نبی گرامی مردی را دیدند که می سرش ژولید و لباس هایش چرکین و حالش بد است فرمودند: از جمله احکام دین بهره ور شدن است یعنی استفاده کرد ناز نعمت هائی که خدا برای بندگانش خلقت فرموده است.

شیخ شلتوت رئیس جامعه الازهر فقید می گید اینکه قرآن آرایش را بهنگام عبادت دستور میدهد می خواهد صورتی از اجتماعات فاضله را مجسم سازد(1) خوشبختی در نیرومندی روح و بدن است چه زنگی مملو از دردها و آرزوهاست که باید دردها را کنار زد تا آرزوها را دریافت و ادیان این دو نیزو (روح و بدن) را پروراندند

1- در کشتزار اجتماع ترجمه آقای خلیل خلیلیان صفحه 43.

روح را با عبادت و رهائی از حرص و ترس و اضطراب و یا س و بخل و... و توجه به صبر و بردباری و مهرورزی و همکاری و... و داشتن ایمان و نیرومندی بدن و با توجه به بهداشت (بهاشت غذا - بهداشت شهر، اشجتماع، نسل مسکن و لباس...(1) حضرت صادق به مردی بنام محمد بن ابی نصر فرمود لباس بپوش و تجمل کن که علی بن احلسین علیمها السلام جبه ای می پوشید که قیمت آن پانصد درهم بود و ردای خزی بقیمت پنجاه دینار و زمستان را در آن سر می کرد و چون در آن تمام می شد آنرامی فروخت و قیسمتش را تصدق می فرمود واین آیهراتلاوت می کرد: قل من رم زینه اللّه التبی اخرج لعباده و الطیبات من الرزق (بگوی ای محمد کی حرام کرده است زینت هائیکه خدا برای بندگان خود بیرون آورد و همچنین روزیهای پاکیزه را) که از این حدیث معلوم می شود که مسلمانن باید در صورت توانائی همیشه لباسش نو و تازه باشد زیرا تصدق و بخشیدن هر ساله آنها مین مطلب رامی رساند.

سوم: مستحب است که مسلمان برای مسلمان و برای بیگانه و برای اهل ادیان و برای دوستان زینت کندو به آئینه نظر نماید برای تکمل تجمل و لباس و اگر آینه نوبد به اب نظر نماید و خوانده اید که نبی گرامی خودشان چگونه لباس می پشوید و سروریش مبارک را با نگاه کردن در آب شانه میزدند و وضع خود را مرتب می کردند و مسجد سازان قدیم اغب بر سر در کنار ستونی آینه ای نصب می نمودند که مومنین وقت ورود خود را از نامرتبی لباس و ژولیدگی بتوانند

1- در کشتزار اجتماع صفحه 85.

رهائی بخشند و در مشاهد مشرفه اولین کاری که شد نصب همین آئینه ها بود که هر کس می خواهد خدمت امام برسد اول غسل مستحب است و پاکیزه شود عطر بزند خود را خوشبو سازو سپس خود را مترب کند و بازهمگام ورود در آینه تعبیه شده در سر در خود را کنترل و بررسی مجدد نماید تا ژولیده و نامرتب وارد نشود و گشفتی اصرار اسلام است که در برابر بیگانگان هم شخص مسلمان نباسد با لباس کهنه یا مندرس آبروی خود را پائین آورد.

نبی گرامی فرمودند دوست میدارد خدای تعالی از بنده خود که چون نزد برادران خود رود خود را بلباس خوب ترتیب و تزیین و آراسته دارد: ان اللّه یحب من عبده اذا خرج الی اخوانه ان یتهیالهم و یتحمل (1) و از حضرت صادق است که چون ابن عباس از جانب امیر المؤمنین علی علیه السلام به پیش خوارج میرفت میپوشید بهترین جامعه ها که ببوی خوش مطیب ساخته بود و به نیکو ترین مرکبها سوار شده بسوی ایشان روانه میگشت خوارج گفتند ای پسر عباس خیال میکردیم تو در میان ما بهترین ناس باشی و تو در لباس جبابره و مرکب ایشان به پیش ما آمده ای ابن عباس این آیت را خواند: قل من حرم زینه اللّه التی اخرج لعباده و الطیبات من الرزق، پس من لباس زیبا پوشیدم و بر مرکب راهوار سوار شدم زیرا ک خدای تعالی جمیل اس و جمال را دوست میدارد ولیکن باید که از حلال باشد. (2)

(عن ابی عبداللّه علیه اسلام قال: ان ابن عباس لما بعثه

1- 36 مکارم الاخلاق.
2- 109 مکارم الاخلاق.

امیرالمؤمنین علیه اسلام الی الخوارج لبس افضل ثیابه و تطیب باطیب طیبه و رکب افضل مراکبه و خرج الیهم فوافقهم فقالوا: یابن عباس بیننا انت خیرالناس اذا اتیتنا فی لباس الجبابره و مراکبهم فتلا علیهم هذا الایه صفحه قل من حرم زینه اللّه التی اخرج لعباده و الطیبات من الرزق» فالبس و اتجمل فان اللّه جمیل یحب الجمال و لیکن من حلال)

ابن عمار از حضرت صادق پرسید از مردی مالدار که تجمل بسیار می کرد و او را جامه ها و پیراهنهای متعدد بود که هر با با یک لباس بیرون می آمد آیا این اسراف است یانه؟ فرمود که حق سبحانه و تعالی فرمودکه که لینفق ذوسعه من سمعته. (1)

(عن اسحاق بن عمار قال: سألته عن الرجل الموسی المتجمل یتخذاالثیاب الکثیره الجباب و الطیالسه و القمس یصون بعضها ببعض و یتجمل بها ایکون مسرفا فقال ان اللّه یقول «لینفق ذوسعه من سعته»)

سفیان ثوری به امام صادق گف که روایت می فرمائی امیرالمومنین جامه های درشت می پوشید و تو جامه های نازک می پوشی فرمود آنحضرت در زمان تنگ واقع شده بود و این زمان وسیع است پس بمقتضای زمان عمل کردن اولی است (عن سفیا الثوری قال: قلت لابی عبداللّه انت تروی ان علی بن ابیطالب کان یلبس الخشن و انت تلبس الوقوهی و المروی قال و یحک ان علی ابن ابیطالب کان فی زمان ضیق فاذا اتسع الزمان فابرار الزمان اولی به) و حضرت رضا فرمود که یوسف پیغمبر جامه های

1- 109 مکارم الاخلاق.

حریر مصری مطر زبطلا می پوشید و بر تخت حکومت مینشست امام محتاج بعدل و راستی است (1) (عن الرضا ع قال: کان یوسف یلبس الدیباج و یتز بالذهب و یجلس علی السریر و انما ینام ان کان یجتاج الی قسطه).

و امام سجاد دو جامه می پوشید در تابستان که به پانصد دینار می خرید و در زمستان جامه خز می پوشید و در تابستان پنجاه دینار می فروخت و صدقه می فرمود (کان علی بن الحسین ع یلبس الثوبین فی الصیف یشتریان یخسمائه دینار و یلبس فی الشتاء المطرف للخزویباع فی الصیف بخمسین دینارا و بتصدق بثمنه) امیرالمومنی می فرمود که باید شما زینت کنید جهت برادری که نزد شما آید همچنانکه زینت می کنید برای غریبی که به بیند شما را بصورت و هیئت خوب!؟) (عن امیرالمومنین ع قال: لیتزین احدکم اخیه اذا اتاه کمایتزین للغریب الذی یحب ان یراه فی احسن الهیئه)

حضرت سجاد در مزاج مبارکش سرما زود تأثیر کردی آنحضرت در زمستان جامه خز را بهزار درهم یا پانصد درهم خریدی و چون زمستان بسرآمدی جامه را فروختی و قیمت آنرا تصدق فرمودی.(2)

کسی از حضرت صادق پرسید این جامه خزر را می پوشم و تار او ابریشم است این جایز است یا نه فرمود که با کی نیست چون به ابریشم چیزی دیگر باش و فرمود روزیکه امام حسین علیه السلام را شهید کردند جبه ای پوشیده بود که تار آن ابریشم بود و پود آن موی خزی بعد پرسید ما جامه های صوف می پوشیم که موی آن از حیوان مرده است این جایز است یا نه آنحضرت فرمود که در پمش جان نیست

1- 109 مکارم الاخلاق.
2- 109 مکارم الاخلاق.

نمی بینی که گوسفند با وجو دآنکه زنده است پمشم او را می برند و می فروشند(1)

(ناگفته نماند نماز خواندن با برخی لباسها که می توان در غیر نماز پوشید حکم دیگری دار که باید هر کس به نظر مرجع خود مراجع نماید)

در حیقت این سه قسمت همه و همه را براین میدار که اجتماع اسلامی را در برابر دیگران متشکل از افرادی جلوه گر نسازد که فقر و فاقه از سر و رویشان می بارد و ژولدیگی و الودگی بر آنان مسلط است و بهمین مناسبت مثل اینکه اسلام آرام ندارد و در اضطراب خاصی بسر می برد که نکند اجتماعی را که از پیروانش درست می شود از لحاظ لباس و ظاهر هم آنان را در برابر دیگر ان بینوانشان دهد یا چنین باآنان برساند که همه بیمارند که به سرو و ضع خود نمی رسند زیرا بسیرای از بیماریها شخص را از رسدیدگی بیماریهائی که متوجه غده تیروئید یا... می شود) از اینرو مسلمان بچپ و راست می چرخد دستور خوشبو ساختن و لباس خوب و سر وضع آراسته گرفتن میدهد: از خانه بیرون ی وری چگونه بپوش چسان خود را خوشبو ساز بچه طریق هر روز تعطیل چه روز عزا چه روز شادی عسل مستحبی داردی بجای آور و باز هم زمان ورود به اجتماع و مجلس خود را خوشبو گردان یکی گلاب بدهد یا کسیکه وارد این را خوشبو سازد ماجور و مثوب است و مثل اینکه اسلام در تلاش دائم است که اگر در تظاهرات اسلامی روح اطاعت از قانون هویاداست بوی خوش و ظاهری نیکو نیز جلوه گر باشد تا آنجا که اجازه نمی دهد حتی کسی مباشر گردد برای فروش لباس

1- 109 مکارم الاخلاق.

هائی که پست و کهنه بوده و پوشیدنش مغیرشأن مسلمان است و مطلب دیگری که بزودی به آن توجه خواهد نمود اینکه فرمولها در اسلام همیشه معتدل کننده است اگر ابن عباس نزد خوارجی می رود که دائم در ذکر ورود و قرآن خواند نند و لباسهای خشن و کهنه و پاره پوشیده اند عملاً به آنها ثابت می کند که لباس خوب را باید اشخاص خوب بپوشند و خوارج از هر لحاظ در اشتباهند و از قرآن برای آنان دلیل می آورد اما حضرت علی و حضرت قائم که سلطنت ظاهری و امپراطوری اسلامی را هم در کف با کفایت الهی خود دارند (در صورتیکه هیچیک از امامن دیگر را نگذاشتند بحق خود برسند) برای اینکه فقیرترین افراد ملت که نمی تواند لباسی فاخر همانند متکنین بپوشد و در نتیجه جهت اینکه عقده ای نسبت به اجتماع یا اسلام برای وی پدیدار نگردد و بزرگوار نام برده شده جنس لباس خود را کرباس و کم بها بر گزیده حضرت علی حتی وصله هائی بر آن زده و با همان بر منبر می نشست و در میان کرباس وصله هائی بر آن زده و با همان بر منبر می نشست و در میان کرباس وصله خورد جهانی علم قرا داش و جهانی را ا ز سخنان خود روشن و عالم می ساخت و فرزند بزرگوارش حضرت ولی عصر نیز وقتی سرافراز فرمودند لباس مخصوصی دارند که شرح داده خواهد شد.

برای مزید اطلاع گفته شود تحت عنوان «زبان لباس» باز از این مقوله بحثی بمیان آمده است.

چهارم - مستحب است برای مرد که جهت زن خود زیت نماید چنانکه مستحب است زن برای مرد خو د زینت کنند و اینکه مراعات کنند آنچه دوست دارند از زینت های حلال باشد.

حضرت رضا فرمود: آرایش مرد بر عفت زن میافزاید

همه کائنات بسوی خدا میرود (اللّه یبدوالخلق ثم یعیده ثم الیه ترجمون 11 الروم - و هو خلقکم اول مره و و الیه ترجمون 85 الزخرف) و نیز (انا للّه و انا الیه راجعون 156 البقره)

خدا عالم قادر حکیم جمیل کمال و... است.

در همه کائنات هر موجودی که شعور دارد مجموعه کائنات را از لحاظ علمی افزایش مید هد و نیز قدرت رو به زیاد شدن است و هرچه زیبائی است بهتر و بیشتر نگهداری می شود و هر لحظه بعدی همه چیز بهتر از لحظه قبلی است از اینرو شاید بتوان گفت نه تنها مجموعه آفرینش بسوی خدا باز می دد بلکه راه و رفتار انتخاب شده را نیز مسیر و طروق الی اللّه برگزیده و بسوی اوجل جلاله بسوی رجعت و باز گردند.

خدا حی است و زنده و هم کائنات دائم از مردگی در می آید و بر زندگی و حیاتش افزوده می شود و آنقدر اضافه می شود و می شود تا آنگاه که در رستا خیز دیوار بهشت هم حرف می زند و زنه است.

هرچند نحوه انتخاب زیبائی نزد انسان شاخته شده و مفهوم واقعی زیبائی چون نزد خداست ناشناخته مانده اما مکانیسم انتخاب آن نزد گیاه و حیوان چگونه است که گلهای این عصر از هزاران سال پیش زیباترند یا... هنوز جائی در علم در برابر چنین سئولا و حتی بررسی بز نکرده اند.

وقتی می گوئیم انسان موجود انتخاب کننده ای است و از جمله زیبائی را انتخاب می کند باید متوجه باشیم که هر نوع انتخابی با انجام وظیفه خاصی صورت می گیدر و مرد مأمور است به زبیائی

زن متوجه باشد و زن به زیبائی مرد و زیبائی زن لطافت و ظرافت و اعتدال و جلوه خاص زنانگی است و زیبائی مرد در قدرت و برتری و مدیریت و جلوه خاص مردانگی اوست ولی برای هردو جنس افزایش جمال ظاهر همیشه جای خود را محفوظ نگهداشته و ارزش بالای خود را دارد یعنی زن با آنهمه خصائص که باید دار باشد اگر نظافت و بهداشت را رعایت نکند یا بعنوان مثال در جلوه دادن لباسهای خود سعی ننماید گلی ارزنده را ماند که در دستمال نامتناسبی است و در نتیجه بمرد عاشق گل هم اگر آنرا بهدیه برند از حظش کاسته و از علاقه اش فروهشته خواهد شد همینطور در صورتیکه مردی ارزنده در داشتن صفات مردانگی اما بهیچ بهداشت و لباس خود وقعی ننهد در نظر زنی که باو علاقه بسیار هم دارد از بسیارش اندکی هخ هست کاهش خواهد داشت و قلم مطلای ارزنده ای را ماند که قسمتی از خارجش در مرکب افتاده باشد و تا آنها زدوده نشود دست اندر کار نزدیک شدنش با آنهمه گرانبهائی سخت است.

نهایت بی انصافی است مرد به زن بگوید چنین و چنان خود را آراسته کن که بر لطف زنانگیت بیفزاید و مرا خوشتر آید اما زن مرد را بدون آرایش بلکه آراستگی و مردانگی به بیند و بدون شک هرچه از نیوی جنسی ذخیهر در مرد برای همسرش بفعل در آیید یا از قوه جنسی زن در برابر شوهرش بفعل رسد از صغیان بیگانه خوابی آنان کاسته خواهد شد و بهمین مناسبت سخن پیوای اسلام را آوردم که توجه بوضع لباس و بدن خود بر عفت زن می افزاید و چرا تخلقوا به اخلاق خدائی در آمدن ه از جمله انتخاب زیبائی است و همه کائنات همانگونه که گفتم مدام در بیشتر

و پیشتر بر دل آیند مرد را برای زن و زن را برای همسرش نباشد؟

پنجم - مستحب است برا ی زند که زینتب کند بزیورهائی از طلا و نقره و حله ها و دستهای خود را با حنا خضاب نماید هرچند شوهر نداشته باشد و مکروه است برای آن ترک زینت خصوصا در نماز.

مردیکه زن ندارد از این دستور و قواعد اسلامی مستثنی نیست که باید نظیف باشد، مرتب باشد، گل میان مردم باشد چه آنکه زن نداشته یا داشته و فوت کرده است و روایاتی در این باره آورده شد که اسلام همه را متخلق به اخلاق خدائی خواسته ک از جمله نظافت و جمال (پاکیزیگی و زیبائی) است (ان اللّه نظیف یحب النظافه - ان اللّه جمیل یحب الجمال)

زن نیز در بسیاری موارد حقوق مساوی مرد داد در برابر کار نیک هر دو یکسان پاداش می گیرند ازدواج صحتش به تساوی در اختیارقبولی عروس و داماد است استقلال مال هر دو، حق مالکیت هر دو و... در اسلام مساوی معین شده و از جمله پذیرش معنویات و مسئولیت کاردانی آنها در برابر اوامری که سبب کمال و سعدتشان می شود و همین پاکیزگی و زیبائی از آنهاست که زن هم باید پاکیزه و زیبا باشد و لو اینکه بیوه است و هرند همسرش را از دست داده اما آبرویش، احساساتش، عاطفه اش که ارتباط مستقیم و مستحکم با زیبائی و پاکیزگی دارد از دست نداده و نخواهد داد و باصطلاح عوام اوهم دلی دارد و می خواهد نزد همگان گل باشد از اینرو اسلام حساب پاکیزگی و جمال را دور ا هوی و هوس و بی بند و باری میدارد و خلاق متعال چه زیبا رویانی که آفریده و همین ها باید بیش

از سایرین از خود مراقبت و صیانت بعمل آورند و در برابر بیگانگان جمال نمائی و جلوه کردن و زینت به نمایش گزاردن می باشد که بر زن حرام بوده و از پذیرش جمال و نظافت جداست.

موضوع دیگر مسئله نماز است که قرآن صفحه یا نبی آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد» دارد و روایاتی فراوان و عقل نیز متوجه که چون آدمی در پیشگاه کبریائی به سخن گفتن و عرض ادب نمودن ایستاد باید با طهارت و نظافت باشد و عملاً ثابت کند روح اطاعت از قنون الهی در او بقوت خود باقیست و یا هر ایاک نعبد گفتن آنرا نیرومندتر می سازد. اسلام انتظار دارد شخص مسلمان زیبا باشد لذا باید در نماز با ثبات برساند اگر اسلام می فرماید پاکیزه باشد در نماز صدق گفتار و اعمال خود را نشان داده و دستور خذوا زینتکم عند کل مسجد را بسیار خوب و برچشم گذاشته و زینت خود ا که در نماز باید داشت داشته است.

ششم - حرام است برای مرد زینت کردن بطلا و پوشیدن لباس ابریمشم.

اسامه بن زید خدمت نبی گرامی آمد و جامه ابریشمین پوشیده بود حضرت فرمود این لباس کسی است که او را نصیبی در آخرت نیست پس فرمود که این را معجر زنان ساخته و در میان ایشان پخش کرد.

حضرت صادق فرمود پوشیدن لباس ابریشم جائز نیست ولکین می توان فروخت و در جنگ می توان پوشید و گرچه در آن صورت و تمائیل بافته باشند.

حضرت علی فرمود که نبی گرامی مرا نهی فرمودند از

اینک حریر بپوشم یا انگشرتی طلا در دست کنم یا زیر پوش سرخ بر اسب افکنم یا در رکوع قرآن بخوان.

هم اکنون که چند قسمت مربوط به آستن ظاهر را پشت سر می گذاریم یادآوری این نکته ضروری است که اسلام اگر به ظاهر چیزی می پردازد و اصلاح اظهر را دستور می دهد برای سوق دادن به صلاح باطن و سعادت و کمال می باشد و در این زمینه سخن فراوان است که در جلدهای روانشناسی بحث خواهد شد و از جمله نبی گرامی می فرمایند: لیس البرقی حسن اللباس و الزی و لکن البرا السکینه و الوقار (نیکی بخوبی لباس و ظاهر نیست بلکه نیکی آرامش و وقار است).

هفتم - کراهت مباشت نمودن پوشش های پست است برای اشخاص محترم مگر آنکه پوششها مربوط به عیالش بوده است و همانگونه که شخص محترم مسلمان اجازه ندارد با اشتغال به بعضی امور که در شأن وی نیست مبادرت ورد مباشرت نمودن وی از البسه کهنه و مندرس نیز که خود نوعی آبرو دادن بآنهاست کراهت دارد یعنی شخص محترم وقتی مثلاً شروع به خرید و فروش پوشش های بی آبرو کرد خود نوع تبلیغ در انیجهت بشمار می رود و اسلام را که تا کجای امر مراقبت کرده است حضرت صادق مرد محترمی را دید که حمل می کند سبزی فرمود تناسبی با شخصی شریف چون تو ندارد (.. قال ارانی ابو عبداللّه ع و انا احمل بقلا فقال یکره للرجل السری ان یحمل الشی ء الدنی فیجترء علیه)

عن عبداللّه بن جبله قال استقبلنی ابولاحسن و قد علقت سمکه فی ید فقال اقذفها انی لاکره للرجل السری ان یحمل

الشی الدنی بنفسه ثم قال انکم قوم اعدائکم کثیره عاداکم الخلق یا معشر الشیعه انکم قد عاداکم الخلق فتزینوالهم بما قدرتم (حضرت کاظم مردی را دیدند از دوستان خود که ماهی بدست گرفته بمنزل می رود فرمود بینداز آنرا که خوش ندارم مردی شریف ناچیزی را بدست گرفته خود بمنزل ببرد سپس فرمود شما دشمنان زیادی داردی ای شیعیان بلکه همه مردم دشمن شمایند هرچه میتوانید در برابر آنها اظهار شرافت و شخصیت بنمائید.

ناگفته نماند روایاتی نیز هست که از کسانی تمجید شده که برای اهل و عیال خود خرید کرده و خریدی در شأن خود دارند و بدست خود اهل و عیال خود را در گشادگی و نشاط قرار میدادند و بنحوی از کساین که مباشرت در فروش پارچه و عطر دارند تعریف شده است (نبی گرامی فرمودند: اگر خدا باهل بهشت اجازه تجارت داده بود تجارت پارچه و عطر می کردند - لو اذن اللّه تعالی فی التجاره لاهل الجنه لاتجروا فی البز و العطر).

میدانید که کهنه فروشی در صورتی از خطر اتش کاسته می شود که:

لباسها کاملاً ضد عفونی شه باشد و با رعایت اصول بهداشت آماده پوشیدن مجدد گردد چه بسا که لباس از در گذشته ای است که به بیماری خطرناکی مسری تعلق داشته است.

بوی لباس کاملاً گرفته شده باشد ودر آنجا که درباره بوی پیراهن حضرت یوسف در همین جلد بحث کرده ام می بینید ارتباط بوی لباس با اوضاع و احوال پوشنده چه پیوستگی روانی عجیبی دارد و کسیکه لباس کهنه می پوشد قبل از آنکه به بوی آن عادت

کند (در صورتیکه بوی آن گرفته نشده باشد) در نوعی تنفر بسر می برد و اگ ر بظاهر هم بوی ندهد بر حسب آنکه طرف درچه نوعی از اوضاع سکسی و جنسی بسر بدره طرف را متأثر خواهد ساخت و از همه مهمتر فروش شخص محترم است که خود باعث ترویج و تبلیغ کهنه فروشی می گردد و بطور کلی از لحاظ اقتصاد هم همیشه صرفه با خرید اشیاء استعمال نشده است.

در آنجا که از بوی لباس بیشتر بحث شده می بینید تا چه حد بوی یکی دیگری را متأثیر می سازد تا جائیکه اگر در قفسی موشهائی نر باشند که تازه آمیزش کرده اندو بلافاصله آنها را خارج ساخته موشهای آبستی را وارد آن قفس نمیاند سقط خواهند نمود و همانند بسیاری از موارد قوانین در قلمرو عالم حیوانات انسانها را نیز متأثیر می سازد و اثر سوء لباس کنه بدینسویله ناشناخته می ماند که باید مورد مداقه قرار گیرد.

هشتم - پوشیدن لباسهای فارخر گران قیمت کراهتی ندارد بشرط آنکه منجر به شهرت نشود بلکه پوشیدن آن مستحب است و پوشیدن لباس کهنه هم اگر مودی بشهتر شود یا لباس زیر که منجر به ریا و تهمت گردد اگر مردم آنرا ازشت شمارند کراهت دارد.

نبی گرامی لباسهای (عبای وسیع گرد - قبای ساده - لباس چهار گوش) می پوشیدند (عن ابی جعفر ع قال لبس رسول اللّه ص الساج و الطاق و الحمایص) از حضرت رضا ست که حضرت سجاد دو جامه ای که به پانصد درهم خریدداری کرده بود در تابستان می پوشید (. سمعت الرضا ع یقول کان علی بن الحسین یلبس

ثوبین فی الصیف یشتریان بخسمائه درهم).

حضرت صادق فرمود در طواف بودیم که مردی نظرش به جامه ام جلب شد و پرسیه آیا چنین لبسا می پوشی در صورتیکه در مقامی هستی که حضرت علی بود؟ من جواب دادم حضرت علی در زماین بود که چنان پوشیدن بر او تناسب داشت و ما در زمانی هستیم که باید چنین بپوشم (.. سمعت ابا عبداللّه یقول بینا انا فی الطواف و اذا رجل یجذب ثوبی و اذا عباد بن کثیر البصری فقال یا جعفر تلیس مثل هذه الثیاب و انت فی هذا الموضع مع المکان الذی انت فیه من علی ع؟ فقلت قرقبی اشتر یته بدینار و کان علی فی زمن یستقیم له ما لبس فیه و لو لبست مثل ذلک اللباس فی زماننالقال الناس هذا مرائی...) مرد دیگری حضرت را در لباس مزینی دید و ایراد کرد که بر اهل بیت نبوت چنین لباس فاخری زیبنده نیست حضرت آیه شریفه تلاوت فرمود (قل من حرم زینه اللّه التی اخرج لعباده و الطیبات من الرزق که در جلد سوم و چهارم شرح دادم که پروردگارم دوست دارد مومنین، بهترنی و بهداشتی ترین غذا و لباس و زینت را داشته باشند) و سپس افزود پروردگار دوست دارد چون نعمتی به بند اش عطا می فرماید آنرا بر او به بیند (.. فقال یا اباعبداللّه ع و یلک یا عباد من حرم زینه اللّه التی اخرج لعباده و الطیبات من الرزق ان اللّه عزوجل اذا انعم علی عبد نعمه احب ان یراها علیه لیس به باس.....)

از حضرت صادق است که چون ابن عباس از طرف حضرت علی به نزد خوارج میرفت بهترین جامه ها را که خوشبو ساخته بود پوشید و بر بهترین مرکبها سوار شد بسوی آنها رفت خوارج گفتند ای پسر عباس چنین ترا میدانستیم که در میان ما بهترین مردم باشی و تو در لباس جبا بره و مرکب آنها نزد ما آده ای ابن عباس آیه: قل من حرم زینه اللّه النی اخرج لعباده و الطیبات من الرزق را خوانده گفت لباس زیبا پوشیدم و مرکب راهوار سوار شدم زیرا خدای تعالی جمیل است و جمال را دوست می دارد ولیکن باید که از حلال باشد (عین روایت را در سومین قسمت مستحبات آوردم).

باز بدین مضمون بین حضرت صادق و مردی گفتگو بعمل آمد... عرض کردم نیدم که حضرت علی لباس خشن و پیراهن چهار درهمی می پوشید و شما لباس گران قیمت؟ حضرت فرمود حضرت علی در زمان تنگی بود و اگر چنین لبسای می پوشید شهرتی بود و بهترین لباس لباس اهل همان زمان است بغیر از قائم ما که چون قیام فرمای لباس علی را بپوشد و بسیرت او رفتار کند (.. اذقال له رجل اصلحک اللّه ذکرت ان علی بن ابیطالب ع کان یلبس الخشن یلبس القمیص باربعه دراهم و ما اشبعه ذلک و نری علیک اللباس الجید قال قفقال له ان اعلی بن ابیطالب ع کان یلبس ذلک فی زمان لاینکرو و لولبس مثل ذلک الیوم الشهر به فخیر لباس کل زمان لباس اهله غی ان قائمنا اذا قام لبس لباس علی و سار بسیرته).

حضرت رضا درباره مردمی که اندک می خوردند و خشن

می پوشیدند و تواضع می کردند فرمود مگر نمیدانید یوسف نبی پسر نبی پوشاکهای دیباج طلا باف می پوشید و در مجلس آن فرعون می نشست تا آنجا که فرمود پروردگار متعال حرام نفرمود خراکی و آشامیدنی از حلال بلکه حرام فرمود آنچه حرام است کم باشد یا زیاد و پروردگار فرمودر قل من حرم زینه اللّه التی اخرج لعهاده و الطیبات من الرزق (.. الی ابی الحسن ع قال قلت له جعلت فداک ما اعجب الی الناس من یاکل الجشب و یلبس الخشن و یتخشع فقغال اما علمت یان یوسف نبی ابن نبی کان یلبس اقبیه الدیباج مزروره بالذهب و یجلس فی مجالس آل فرعون الی ان قال ان اللّه لم یحرم طعماما و لا شرابا من حلال انما حرم الحرام قل اوکثر و قد قال جل و عز، قل من حرم زینه اللّه التی اخرج لعباده و الطیبات من الرزق).

در روایتی از حضرت صادق است که امیرالمومنین علی علیه السلام در نماز ظهر بود و بر ایشان حله ای بود به بهای هزار دینار که از طرف نجاشی به نبی گرامی تقدیم شده بود پس سائلی آمده گفت السلام علیک یا ولی اللّه و اولی با لمومنین من انفسهم، صدقه ای به مسکین مرحمت فرما و حضرت حله را نزد وی افکند و آیه انما ولیکم اللّه و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوه و یوتون الزکوه و هم راکعون بهمین مناسبت نازل شد (ناگفته نماند روایات بیشتری علت نزول آیه را دادن انگشتر از طرف حضرت به سائل ذکر می نمایند.)

سفیان ثوری به حضرت صادق عرض کرد که روایت می فرمائی حضرت علی جامه های درشت می پوشید و تو جامه های نازک

می پوشی؟ فرمود آنحضرت در زمان تنگ واقع شده بود و این زمان ویع است پس مقتضای زمان علم کردن اولی است (روایت در قسمت سوم مستجبات نقل شد)

البس جدیدا و عش حمیدا نیز از نبی گرامی است که لباس تازه و نوبپوشید و زندگی دلخواه داشته باشد.

نهم - مستحب است پوشیدن لباس بر از زی و لباس خوب از رو و عکس آن رفتار کردن کراهت دارد و مستحب است اگر لباس درشت یا کهنه دارند در خانه بپوشند نه درمیان مردم.

در جائی که بحضرت صادق از اینکه لباس غیر خشن پوشیده بودند سئوال شد حضرت پس از بیاناتی لباس روی خود را بالا زده لباس زیر را که خشن بود ناشن داد (. فجرها الیه ثم رفع الثوب الاعی و اخرج ثوبا تحت ذلک علی جلده غلیظا فقال هذا لبسته لنفسی غلیظا و ما رأیتته للناس ثم جذب ثوبا علی سفیان اعلاء غلیظ خشن و داخل ذلک ثوب لین فقال لبست هذا الاعلی للناس و لبست هذا لنعک تسترها) و در ضمن لباس سئوال کننده که از روی ایمان نبودنشان داده شد که از رو برای مردم خشن پوشیده شده بود و از زیر لباس ملایم و نرم.

لباس خشن از زیر پوشیدن آیا بعلت تماس با پوست و تحریک دائم آن در بهتر ساختن جریان خون در شعریه ها کمکی است سئوالی میباشد که جوابش را باید از متخصصین پرسید یا در انتظار علم بیشتر و آینده بود فقط آنچه مسلم است در لباس خشن تهویه بهرت انجام می گیرد و لایه حرارتی را که شرح آن را در همین جلد داده ام نیکوتر نگهمیدارد.

پوشیدن لباس نرم و ملایم بر لباس هم علاوه بر آنکه در حفظ و حراست آبرو و نگهداری زیبائی موثر است نوعی دور نگهداشتن از ریا و سمعه نیز محسوب می گردد.

مطلب دیگری که از فحوای کلمات اسلام شاید درک شود اینکه پیشوایان دستور میدهند چاقان لباس زبر زیر بپوشند و لاغران لباس نرم چه بسا ممکنست چربیها انباشته شده زیر پوست در چاقان که گردش خون شعریه ها در آن بدشواری انجام میگیرد با تحریک مداوم البسه زبر صورت گیرد و نوعی سوخت و ساز و لاغری و حداقل جلوگیری از بیشتر چاق شدن بوجود اورد و برعکس لاغرن را از طرف لباس نرم چنین نباشد و از جمله روایات مربوط چنین است: ثلاثه یسمن و ثلاثه یهزلن فاما التی یسمن فادمان الحمام و شم الرائحه الطیبه و لبس الثیاب اللینه و اما التی.. (از حضرت صادق است که سه چیز چاق می کند و سه چیز لاغر می سازد اما آنهاکه چاق می کند حمام گرفتن مداوم (که شرح داده شده است) استعمال بوی خوش و پوشیدن لباس ملایم و اما...)

دهم - جائر است لباسهای زیاد تهیه کردن هرچند بسی دست برسد بلکه در روایتی به صد عدد و در آن اسراف نیست و اسراف در این است که لباس آبروی خود را در مورد غیر لزوم بوشد و فرقی نگذارد بین لباسی که در وقت کار و شغل می پوشد و لباسی که برای دید و بازدید و زیارت و زمان تعطیل و تفریح می پوشد بلکه مستحب است برای هر حالتی لباس مخصوصی باشد و لباس کار کردن غیر از لباس معاشرت باشد.

قال سئلت ابا عبداللّه عن الرجن یکون له عشره اقصمه

یراوح بینها قال لاباس ا(از حضرت صادق پر سیده شد درباره مردی که ده پیراهن دارد و آنها را به نوبت می پوشد فرمود باسی بر ن نیست) و دیگری از آنحضرت پرسید مومن را میرسد ده پیراه ن داشته باشد فرمود بلی گفت بیست عدد فرمود بلی عرض کرد سی عدد فرمود بلی این اسراف نیست بلکه اسراف اینست انسان لباسی را حه جهت حفظ آبرو دارد در کارهای پست استعمال و او را کهنه کند (قال قلت لابی عبداللّه یکون للمومن عشره اقمصه قال نعم قلت ثلثون قال نعم لیس هذا من السرف انما السرف ان تجمل ثوب ثونک بذلتک). عن ابی عبداللّه ع قال سئلته عن لارجل الموسی یتخذ الثیاب الکثیره الجیاد و الطیالسه و القمص الکثیره یصون بعضها و بعضا یتجمل بها ایکون مصرفا قال لا لان اللّه عزوجل یقول لینفق ذوسعه من سعته (از جشرت صادق پرسیده شد از شخص متمولی که برای خود لباسهای بسیاری را که نو و فاخر هستند لباسهای اعیان و متشخصین و پیراهن های بسیار که حفظ آبرو و شئون خود کند از پوشیدن آنها و اظهار جمال و تشخص کند وبواسطه آنها آیا اسراف است؟ فرمود اسراف نیست خداوند متعال میفرماید باید انفاق و خرج کند صاحب مکنت از ثورت خودش). این هم نظر اسلام درباره زیاد بودن لباس است که بیشتر توجهش به کثرت قمیص و لباسی است که با بدن در تماس می باشد و چون کسی تعداد زیادی لباس داشت مرتب آنرا عوض خواهد کرد و از لحاظی با جبار از بهداشت برخوردار و بهره مند خواهد گردید بویژ لباسی که با بدن در برخورد است و باید نظیف باشد تا بهتر

تهویه و تبخیر عرق و حفاظت از لایه حرارتی را انجام دهد و از لباس چرکین آلوده انجام وظیفه بنحو احسن برنمی آید بعلاوه که خود و اطرافیان را متاذی میسازد بویژه در تحریکات جنسی اثر نامطلوب دادر که جای دیگر شرح داده شده است.

اسراف در لباس

مارک تو این می گوید: بشر از قوه درونی خود اطاعت می کند. بودا گوید: اعمال ما از افکار درون ما سرچشمه می گیرد. کارل ماکس: هر نیروی محرکه ای را به اقتصاد نسبت می دهد. فروید: نیروی غرائز جنسی را حاکم می شمارد. نیچه: اراده را و مولوی امواج عاشقانه را و من باالهام از قرآن نیازمندی و احتیاج را صاحب اختیار بشر بلکه همه کائنات میدانم و این تنها خداست که اللّه الصمد و بی نیاز است و تو پر است و جائی خالی ندارد که نیاز به پرکردن جای خالی داشته باشد و این آفریده شد گانند که در ذات فضای فوق العاده خال دارند و در بین اجرام نیز وستعتیعظیم خالی و هرکدام در خور خود. حتی بشری که از قوه درونی یا فکر یا اقتصاد یا غریزه جنسی یا امواج عاشقانه، آری از هر کدام پیروی کند بسبب نیازمندی او است به عشق، اقتصاد، غریزه تا آنجا که نیت و عمل آنچنان مسیری را می پیماید که نیاز به جهنم دارد یابه بهشت یعنی کسیکه دوزخش

سزاست نیازمندیهاش دوزخی بوده و آنکه را فردوس برین برند براین برند که احتیاجات بهشتی خو را کفایت کرده است. شما به چه مقدار پول احتیاج دارید؟ به اندازه ای که پول نوکر خوبی است و ارباب بدی و بمحض آنکه خواست زیادتی و تکبر کند و بر صاحب خود ارابی نماید شروع عدم احتیاج و اسراف است و چه بهتر و زبیاتر که حضرت علی بدین مضمون فرمود: آنجا که ثروت و مکنتی انباشته شد بلاشک در اطرافش حقوقی ضایع شده و ستمی روا گردیده است. شما به چه مقدار فرش احتیاج دارید؟ حدی دارد و تشخیص حد اسراف در آن بسیار آسان است: بچه اندازه خانه، اتومبیل و .... نیازمندی؟ نه تنها از طرف متخصصین جواب داده و مقدار تعیین شده بلکه هرکسی تا حدودی مسئله برایش روشن است فقط دو چیز در اسلام است که همیشه و هرچه باشد آنرا کم و ناچیز میداند و در وچیز نیز اسراف وارد نداتسته است. بدون شک بریا درک هرچه بهتر جهان خارج آدمی نیازمند درون هرچه بهتری است و هرچه درون کاملتر شناسائیش کاملتر می ابشد اما با چه چیز می توان دورنی را روشنو و کامل ساخت؟ ا ایمان و علم و هر کدام در آدمی نباشد دیگری انسان را براهی که خود دارد می کشاند. دو خط یک زاویه را فرض کنید یکی خطی که نماینده کمیت و مبین مسیر ایمان است و دیگری خطی نماینده و روشنگر تدریجی مسیر دانش آدمی باید خطی در میان آندو برایند آنها باشد و ببیند هرچه علم و ایمان مسیر بیشتری می پیماید وسعت بیشتری

در اطراف خط برآیند بوجود می اورند تا آنجا که جان آدمی بوسعت آسمانها رسد و هرچه و هرجا رسد باز اسلام ایمان و علم بیشتری را طالب است و برای بزرگترین فرد اسلامی دستور قل ربی زدنی علما صادر می فرماید. اما در دو چیز نیز اسراف وارد ندانسته یکی تعجیل در سراج و مقدارش و دیگری داشتن پوشاک مخصوصا پوشاکی که به تن در تماس است هوا اندکی تاریک شده میزان شدت نور کاهش یافته جبرانش با روشن کردن چراغ و افزایش نور محیط بعمل می آید و تا اندزاه ای روشنائی اضافه می شد که به هیچ حس و درکی زیان نرساند آیا اسراف شده است؟ نه بر پوست حیوانات بال و پر و پشم و مو پوشاک است و بر تن آدمی سراپا بیش از پانصد هزار تار مودیده می شود اما پر و بال و پشمی ندارد بلکه همه شعر است و مو و اگر آنقدر شعر ندارد که تنش را پوشاک باشد عرب به آن لباس زیرین که ب تنش و جای شعرهایش است شعار و به لاس روتر از آن دثار نام نهاده است ود اشتن شعار و زیر پیراهن دارد اسراف نیست، پاسخ داده شد اسراف نیست یعنی اسلام دوست میدارد با آنکه استحباب در لباس سفید داشتن را وضع کرده تا زود به زود عوض شود با وجود این میل دارد هر رو بدنی پاک با پارچه ای پاک در تماس باشد. نه تنها چنین امری در انحصار لباس زیرین است بلکه هر چه پوشاک است مترتب دانسته و رای کسیکه لباسهای متعددی دارد بعنوان اسراف سرزنشی وارد نیست.

پاکی و پاکیزگی لباس

در جلد چهارم شرح مفصلی از فرق بین پاکی و پاکیزگی دادم هم اکنون پاکی و پاکیزگی لباس مطرح است: ان الصلوه تنهی عن الحشاء و المنکر (45 العنکبوت) یک مورد بسیار جزئی اش که نماز چگونه بازدارنده از فحشاء و منکر می باش اینجاست که می گوید اگر پوشاکی دارید دکمه اش غصبی است یا وجه دختش را نپرداخته و دوزنده ناراضی است و... نماز با چنین لباسی مورد اعتراض نماز و نادرست است. لباس بهمان دلائلی که شایسته است جنسش، دوختش و لوازم مربوطه اش نیکو انتخاب شود و زیبا باشد اشاره به فرمایش نبی گرامی: حسنوا لباسکم و اصلحو رحالکم کانکم تکونوا مشامه فی الناس باید حقیقتش نیز خدا پسندانه و مورد پذیرش نماز باشد و این پاکی نماز است که دور از فحشاء و منکر بجای آورده شده قربه الی اللّه یعنی برای تقرب و نزدیک شدن بخدا که نزدیک شدن بخدا معراج رفتن مومن است بوسیله نماز که نبی گرای فرمودند الصلوه معراج المومن (نماز معراج رفتن مومن است).

پاکیزه بودن لباس نیز با نماز ارتباط کلی دارد: یا بنی آدم خذاو زینتکم عند کل مسجد که فرمان عمومی قرآن برای نوع بنی آدم از هر مذهبی است که برای خود سجده ای و سجده گاهی دارد صدر شه تا زنیت خود را برای هر نماز داشته باش و چون در برابر پیشگاه ذات مقدس باریتعالی ایستاد با بدنی پاک و پاکیزه که در پوشاکی از پاکی و پاکیزگی رفته بوده باشد و متوجه باشد که

پرودرگار با آلودگی و ژولیدگی دشمن است (ان اللّه یبغض السو خ و الشعث) و در حالیکه خدا را بغضب و سخط و دشمنی آورده با او سخن نگوید و تعظیم و تکریم و سجده نکند ذات مقدسش زبا و جمیل است و زیبائی را و نظافت را دوست دارد (ان اللّه جمیل یحب الجمال ان اللّه یحب النظافه) و قبلاً شرح دادم تکامل تدریجی کائنات بسوی صفات خدا رفتن است و می بینم جهان و به علم میرود، جهان روبه زیبائی میرود رو به قدرت، رو به... و همین است خقیقت همه چیز و همه کس بسوی خدا رفتن و اینکه بشر باید فطرت بر قوه درون خود را به فعل در آورد و مدام برایمان خود بیفزاید و کسب علم کند همین دو بیشتر او را بخدا نزدیک می سازد و یقین و مسلم است که ردو درباره نظافت و بهداشت و پاکیزگی اصرار رویدانده تا جائیکه اسلام بنای خود را بر نظافت گذاشته (بنی اسلام علی النظافه) و آنرا از ایمان میداند(النظافه من الایمان) و بالخص سفارشهائی درباره نظافت البسه و پوشاک نموده است که در هیمن جلد برخی از آنهارا خواهید دید.

یازدهم - مستحب است پوشین لباس نظیف.

سمت ابا عبداللّه ع یقول الثوب النقی یکبت اعدو (حضرت صادق فرمود لباس پاکیزه دشمن شکن است)

عن ابی عبداللّه قال قال امیرالمومنین الظنیف من الثیاب یذهب الهم و الحزن و هو طهور للصلوه (از حضرت صادق است که حضرت علی فرمود لباس پاکیزه می برد هم و حزن را و برای نماز پاکیزه تر و بهتر است).

عن ابی عبداللّه قال رسول اللّه من اتخذ ثوبا فلینظفه (از حضرت صادق است که نبی گرامی فرمودند کسیکه لباسی می پوشد

باید پاکیزده باشد)

نبی گرامی فرمودند: الاسلام نظیف فنظفوا فانه لایدخل الجنه الا نظیف (اسلام نظیف است نظیف باشید که جز شخصی نظیف وارد بشت نمی شود) و از ایشان است اغسلو اثیابکم و خذوا من شعورکم و استاکوا و تزینوا و تقطفوا (لباسها را بشوئید و موها را بگیرید و مسواک و زینت و نظافت داشته باشید) و روایت های دیگر در همین جلد که چند تای دیگر در همین جلد که چندتای دیگر در مستحب اول و دوم آورده شده است.

لباس برای نماز

دوازدهم - مستحب وقت نماز به بهترنی و پاکیزه ترین لباس و زینت کرده و برخی آیه یا بنی آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد را دلیل آورده اند.

نه تنها باعتبار اینه کارهای واجب را باید به تظاهر انجام داد و کارهای مسحبی را در خفا و پنهانی نماز واجب باید به جماعت بود نه نماز مستحب و روزه واجب را در برابر بزرگترین شخصیت باید بافطار شرعی کشاند و در صورت دعوت به ذغیا یا چای به جد گفت مسلمانم و روزه دارم اما روزه مستحب را اگر بدعوت برادر محترم دینی همان صبح افطار کنی بدون آنکه بفهمد روزه داری هم اجر روزه را داری و هم اجر کسی که مولفه قلو بهم بوده بلکه چون برادر دینی است اجر بزرگداشت برادر دینی. حج را باید بجماعت، جهاد بجماعت، امر بمعروف و نهی از منجر بجماعت، خمس و زکاتی هست به تظاهر یعنی به جماعت چکی در دست داری از تو می پرسند کجا می روی؟ چک است سهم امام علیه اسلام است میروم بپردازم و اینگونه گفتن ها و کردنها رد کارهای واجب معلوم

می شود اسلام در اجتماع زنه اس برازنه است فعال است بعلاوه که موجبات تشویق و تغریب دیگران را فراهم می آورد اما انتفاقف مستحبی است نباید با این دست که میدهی آن دست خبر دار شود.

نه تنها باعتبار اینکه نماز به جماعت برگزار می شود و در ماس با برداردن دینی و زمان شرکت در اجتماعات باید نظیف و خوشبو و اراسته بود و بهرتین لباس را پوشید بلکه در پیشگاه الهی ایستادن و با ذات مقدسش گفتن که فقط ترا می پرتسیم و از تو استقامت و یاری م طلبیم (.. ایاک نعبد و ایاک نستعین...) یا سرو وضعی که عابد در برابر معبودش به تناسب نیست و سخن گفتنش با سرو وضعش نمی خواند و نمیاید جای آن است که باز تکرار شود که در برابر خدا ایستاندون و با او سخن گفتن باید به بهترین و زیباترین وضع و لباس و بدن بود.

درباره خذوا زینتکم عند کل مسجد در جلد 11 باعتبار آنکه قرآن دوره زندگی را انما الحیوه الدینا لعب و لهو و زینه و... تقسیم کرده ثابت کردم زینتبی را که بای متعلق به مسیجد باشد زینت دوره زندگی یعنی جوانان برومند اسلامی اند که باید با مسجد سرو کار داشته باشند و دست اندر کر و در فکر قوانین مربوط به مسجد باشند ولی یک دنده مطلب و یک بطن آیه هم اشاره به زینت کردن در نماز است.

اصولاً لباس نماز گزارش شرط دارد: پاک باشد. مباح باشد. اجزاء مردار نباشد، از حیوان حرام گوشت نباشد اگر مرد است ابریمش خالص و طلا باف نباشد و مستحبات لباس نماز گزار عبارتن از: عمامه تحت الحنک دار پوشیدن عبا و لباس سفید

و پاکیزه ترین لباسها و استعمال بوی خوش و دست کردن انگشرتی عقیق و آنچه در لباس نماز گزار کراهت دارد: پوشیدن لباس سیاه و چرک و تنگ و پوشیدن لباس شرابخوار و کسی که پرهیزی از نجاست کاریها ندارد و لباس که نقش صورت دارد و باز بودن دکمه ای باس و انگشتری که نقش صورت ارد در دست کردن و آنقدر روایات و مسائل مربوط به لباس مصلی زیاد است که طالبین می توانند به کشف الغطاء یا وسایل یا... مراجعه نمایند.

سیزدهم- ممنوع بودن دست مالیدن انسان به لباس پوشیده نشده.

قال رسول اللّه ص لا یمسح احدکم بثوب من لم یکسه (از نبی گرامی است که دست به لباس کس که آنرا نپوشیده نمالید)

عن النبی صلی الله علیه و آله قال اتحقرن شیئا و ان صغرفي اعینکم فانه ا صغیر بصغیر مع اصارار و اا کبیر بکبیر مع استغفار اا و ان اللّه سئلکم عن اعالکم حتی عن مس احدکم ثوبت اخیه بین اصبعیه (نبی گرامی فرمودند مبادا چیزی را کوچک بشمارید و بسا در چشمتان کوچک آید و کوچک نباشد با اصرار و کبیره نباشد کبیر با توبه الا آنکه پروردگار خواهد پرسید از همه اعمالتان حتی از للمس کردن یکی جامه برادرش را بین انگشتان) و اگر رساله بینهایت کوچکها(1) را خوانده باشدی درک مطلب جالب و آسان خواهد آمد.

لباس را ملاحظه فرمودید کلمه ای است که قلمرو وسیعی

1- آقای مهندس مهدی بازرگان.

دارد از امور معنی و مادی و شرح دادم. از قرائن معلوم می شود همین لباس با قمرو وسیعش چون به پارچه و پوشاک اختصاص یافت کمه ثوب به آن اطاق می گردد و یکجانبی گرامی نهی می فرمایند از حتی مسح و دست کشیدن به باس کسی که هنوز آن را پوشیده و جای دیگر مطق ثوب را چه پوشیده چه نپوشیده از مس کردن نهی مینماند و انی خود جای پرسش است که مگر پارچه ای که پوشیده شد و بوی شخص را به همان سرنوشت پیراهن حضرت یوسف پذیرفت دیگر خاصیت مخصوص می یابد و مسح دست نمی تواند به آن زیان برساند؟ و این در خور تعمق و بررسی است که عم آینده به آن پاسخ دهد اما هرچه باشد تماس دستنها بویژه انگشتان با اشیاء و وازم بیشتر بوده و آودگی و تماس آنها از هر عضو دیگر زیادتر و در نتیجه پوشاک دیگران را بین انگشتان مس کردن اضافه کردن اودگی به باس دیگران است.

ناگفته نماند از آداب اسلامی است که اگر مردی خواست کمال ادب و نهایت احترام به بانوئی بجای آورد ملایم دستش را زیر گوشه ای از پوشاکش کرده بر آن بوسه 44زند و این غیر از اصطکاک و افزاش و مالش ثوب با اصابع است.

چهاردهم - لباسها را با بخور دادن می توان ضبط و در جائی محفوظ نمود.

مرازم نامی با حضرت ابوالحسن کاظم (ع) بحمام رفت می گوید چون حضرت به جامه کن آمد مجمر طلب کرد و بخور نمود و فرمود که از مجمر نصیب بگیرید (.. قال دخلت مع ابی الحسن الی الحمام فلما خرج الی المسلخ دعا بمجمره به ثم قال

جمروا یا مرازم قال قلت من اردان یا خذ نصیبه با خذ قال نعم) حضرت صادق فرممود بر مرد سزاوار است که جامه های خود را بخور کند اگر قدرت آنرا داشته باشد (قال ینبغی للمره المسلم ان یدفن ثیابه اذا کان یقدر).

حضرت امام حسن فرمود که تحفه زن آن است که موی را شانه کند و جامه را بخورد هد و شاید توضیح لازم نبوده باشد زیرا لباس را با موادی که هم آنرا خوشبو کند و هم ضد عفونی نماید بیشتر شباهت به این دارد که دستورات مجلدات پزشکی اخیر کشورهای مترقی باشد در صورتیکه ملاحظه فرمودید اسلام دین همیشگی است و هر مان بتناسب با علم پیشرفته همان زمان پاسخگوی اکتشافات و اختراعات جدید بوده و خواهد بود و قبلاً به تفصیل شرح داده ام.

پانزدهم - مگروه است آدمی لباس خود را بدون ضرورت از تن در آورده عریان شود مرد باشد یا زن در شب باشد یا روز و این در صورتی است که ناظر محترمی نباشد و اگر باشد و احتمال نظر کردن او داده شود برهنه شدن حرام است خواه آن ناظر یک جنس و مماثل باشد مانند مردیکه بمرد دیگر بنگرد یا زنی به زن دیگر نظر نماید یا جنس مخالف یعنی مغیر باشند مانند همرد و زن که همسر یکیدگر نیستند و مستحب است زیر جامه و اشباه آن پوشیدن آنچه عورت را می پوشاند.

عن امیرالمومنین قال اذ ا تعری احدکم نظریه الشیطان قطمع فیه فاستتروا (حضرت علی فرمود کسیکه برنه شد منظور شیطان قرار می گیرد خودتان را بپوشانید).

نهی رسول اللّه ص عن التعری بالبیل و النهار و نهی ان ینظر الرجل الی عوره المرأه (نبی گرامی نهی فرمودند برهنه شدن را چه در شب چه روز و نهی فرمودند که مردی بصورت باراد مسلمانش بنگرد که در اینصورت لعنت هفتاد هزار از فرشتگان را بهره دارد و نهی فرمودند که زنی به عورت زنی بنگرد).

عن علی ع فی حدیث الاربعمائه قال اذا تعری احدکم نظر الیه الشیطان فطمع فیه فاستتروا لی للرج ان یکشف ثیابه عن فخذیه و یجلس بین قوما (حضرت علی در آن چهارصد حدیث معروفشان فرمود منظور طمع شیطان بدن برهنه است خود را بپوشانید و برای مرد شایسته نیست رانهایش برهنه باشد و بن جمعی به نشیند.).

در این قسمت چند مستحب و مگروه ذکر شده است اول اینکه پسنیدده نیست بدون ضرورت کسی عریان شود ولی ضروری شد لباسش را می کند چنانچه در حمام کسی پیراهن و لباس ندارد و شرطش این بود که ناظر محترمی نباشد که در غیر این صورت هیچ قسمت از بدن نمی تواند در برابر دیگرری عریان شود مثلاً در همان حمام زنی مثلاً قسمتی از پایا بدنش را عریان سازد هرچه باشد حرام است.

یک مسئله دیگر اسلامی است که شرح آنرا در بهداشت نسل خواهیم داد و آن عریان شدن زن و مرد زمان آمیزش است که در روایات به حیوانات که بدون لباسند توجیه شده و در صورتیکه تماس به

نقاط تحریک آمیز متحصر شود و سطح جنسی تیزتر بوده و همانند متمرکز ساختن اشعه ها که سوزان تر می شد تماس انحصاری نقاط حساس چه در سینه و چه اعضاء تناسلی بهتر شخص را به ارگاسم و نهایت لذت می رساند (ناگفته نماند داشتن لباس رمسی که همیشه اسلام خواهان آن استو انتظار دادر پیروانش مخصوصا در حضور پروردگار زمان نماز و یا در دید و بازدیدها و تماس با برادران و خواهران دینی با لباس تمام ملاقات داشته باشند در آمیزش لباسهای خواهران دینی با لباس تمام ملاقات داشته باشند در آمیزش لباسهای فضول و مزاحم بدون آنکه عاری از لباس گردند باید خارج نمود).

عریان شدن در برابر دیگران و حتی انتشار تصاویر عریان کسانی که خود ر در سطح بالا تصور می نمایند به شئونشان لطمه می زند و نه تنها زیان مذکور در انحصار مسائل اجتماعی است بلکه همانگونه که نزد قبایل پیشرفته لباس بیشتر و نزد قبائل عقب مانده برهنگی بیشتر (و هرگز برهنگی کامل جز نزد افراد کمی از متجددین بسیار تجدد یافته دیده نشده است) دیده می شود زیان لباس کمتر نزد افراد بالاتر کاهش امیداروری نسبت به آنان استو بسیار دیده شده اگر عکسی از اکابیر و بزرگان با پیراهن یا زیر شلوار دیده شود بلافاصله دانش آموزان مبتدی که مقام او را میدانند می پرسند آیثا کت و شلوارشان را گم کرده اند آیا دزد برده آیا می خواهند بالفاصله لخت تر شوند و حمام بگیرند یا خیال شنا دارند و همین تعجب بدون پرسش نزد کسانیکه عادت اجتماعی انان باس کامل داشتن است مورد تجزیه و تحلیل قرار میگیرد

از جلمه عریان شدنها که اثرات روانی سوئی داشته و از طرف اسلام نیز اجازه داده نشده است لخت شدن مادر یا پدر در برابر کودان خود آنن که حس تمیز جنسی در آنها بوجود آمده یا پرسشهای عورتی می ننمایند می باشد و حتی مادر نیز نباید در معیت دختر خود که شنسائی بمسائل مربوطه پیدا نموده لخت شود کاملاً عریان گرد گرچه در حمام بوده باشد که در نتیجه ظاهر ساتن عورت برای وی بتدریج یک امر معمولی و بدون توجهی خواهد بشد و چه بسا عواقب نافرجامی را بدنبال خود خواهد کشاند تی بقیده برخی برهنه شدن کامل همسران در برابر یکدیگر نیز از حظ واقعی و ارگاسم آنها را بی بهره می سازد و در بهداشت نسل خوا گفت که را اسلام نگریستن به فرج زن را زمان آمیزش ممنوع داشته است.

مسئله دیگر استحباب پوشیدن شلوار یا زیر شلوار است یعنی رفتن در چیزی که رآنهاو عروت را مستقل از پوشاکهای اعضای فوقانی بپوشاند.

بعضی عربها در فصول گرما پیراهن می پوشیدند و گیر هیچ و در نتیجه امکان اینکه نگاه نظر محترمی به عورتشان بیفتد ووجود داشت بهمین مناسبت استحباب پوشیدن پوشاکی که ساتر رآنهاو عورتها باشد تذکر داده شد گرچه کسانینی ک به پیری می رسند یا در سنین متوسط از توانائی آمیزشی بی بهره اند دوست دارند حتی اگر شلواری دارند دکمه اش باز باشد باین امید که نظر جنس مخالف به عرورتشاان افتد ولی جالبتر وضع قواینننی خاص است برای شلوار مردان و زنان در برخی کشوهرا که اگر مردی با تنبان (بدون

شلوار) ا خانه اش برای خرید خارج شود پلیس او را بعنوان چریحه دار کردن عفت عمومی جلب می کند در حالیکه پلیس ناظر ورق پاره ائیست که زنان را تشویق به هرچه بیشتر لخت شدن می کند و قانون جریحه دار شدن عفت عمومی در بوته فراموشی است مگر آنکه بگوئیم مرد باید عفت داشته باد زیرا در موارد دیگر نیز جریان موید مطلب مذکور است: اگر زنی پشت پنجره می شمارد و در صورتیکه مرد لخت پشت پنجره بخوابد و زنان از کنارش بگذرند باز مرد است که مسئولیت بوجود آورده است.

حال که سخن از پوشیدن شلوار شد به یک استحباب دیگر مربوط به وشیدن شولار اشاره کنم:

مستحب است شلوار پوشیدن ومستحب اس نشستن و پوشیدن آن و مکروه است ایستاده با پنمودن.

عن ابی عبداللّه قال اوحی اللّه الی ابراهیم ان الارض قد شکت الی الحیا من رویه عورتک فاجعل بینک و بینها محابا فجعل شیئا هو اکبر من الثیاب من دون السراویل فلبسه فکان الی رکبته (حشرت صادق فرمود پروردگار به ابراهیم خلیلش ویحی فرمود که زمین شکایت کرد از دیدن عورت تو پس پوششی داشته باشک ه مواجه با زمین هم نباشد پس پوششی بزرگتر از پیراهن و کوچکتر از شلوار بپوش که بوده باشد تارکبتین و هم اکنون مخصتری شرح مسئله:

پوشیدن شلوار

دستاری اگر داری یا در صورتیکه کلاهی هست که باید فقط سرخود ت بگذاری ! دستور اسلام است که در حالل ایستاده با عضو عالی خود مشغول باش و در حال قیام مغز خود را لفافه کن اما اگر پوشاکی مربوط به اسافل اعضاء است از شلوار و شورت و... مستحب آنکهه نشسته آنرا بپوشی و من نمیدانم چرا باید شال سرخود را ایستاده بست آیا در قدیم مراقب نبودن و نشسته آنرا در حالیکه بمزنی کشیده و آلوده می شد می بستند که چنین نیست زیرا برخاک تمیز نشستن و تمیم کردن آنرا رد می کند و شلوار را باید نشست و پوشید و عمام ه را ایستاده بسرپیچید؛ فقط یک چیز هست که در حال نشستن و بسر پیچیدن پارچه خواه و ناخواه اگر مدت قلیلی هم هست انحنای ستون فقران بهم می خورد و احتمالاً هم دستور ایستادن بمنظور مذکور بقرینه شولوار پوشیدن یک امر بهداتی و برای حفظ سلامت جسم می باشد.

کسیکه شرح احوال و اوضاع زندگی کندی رئیس جمهور اسبق آمریکا را خوانده میداند تا قبل از قبقلت رسیدنش کسی نمی دانست وی با حتمال مبتلا به مال دوپوت ستون فقرات (سک یک مهره فقراتی) می باشد و تنها اطلاعی که عده ای داشتند این بود که رئیس به درد کمری مبتلایند.

از جمله مطالبی که درسرگذشت وی جالب بو داین دو مطلب که از او پرسیدن سعادت در جچیست گفت در اینکه آدمی زن خوبی داشته باشد و اتوموبیلش خوب باشدو فندگش زود روشن شود و خوانندگان میدانند نبی گرامی سعادت مرد را در داشتن مرکبی

راهوار، زنی صالح و خانه ای وسیع دانسته اند که چون کاخ سفید ارث مسلم روساء جمهور بود و خانه وسیع مورد گفتن نداشت اما گای هی ممکن بود فندکشان زود روشن نشود جای یکیدگر را در سعادت گرفته اند.

مطلب دوم دستور پزشک خصوصی رئیس جمهور بود که بوی دستور میدهد بنشیند و شلوارش را بپوشد تا ستون فقراتش به رنج نثفتد که با ستون فقرات سالم نیز بای آنرا مراعات نمود و قبلاً شرح دادم.

ناگفته نماند: چه بسا فوائد دیگری که بر فوائد این دستور مترتب است که همانند سایر موارد علوم بیشترو پیشرفته تر آنها را متذکر خواهد گردید.

شانزدهم مکروه است پوشیدن لباس شهرت و بسا باشد موقعی که مستلزم استهزاء یا حقارت گردد حرام شود و لباس شهرت هر لباسی است که پوشیدن آن در میان مردم و اهل شهر در آنعصریکه می پوشد متعارف و معمول نباشد هرچند در عصر دیگر یا در بلد دیگر متعارف و معمول بوده و در احادیث وارد شده: ان خیر لباس کل زمن لباس اهله: بهرتین لباس هر زما نلباس اهل آن زمان است.

حضرت صادق فرمود برای رسوائی مرد کافی است که لباس شهرت پوشد و سواری برای شهرت کند خادی تعالی دشمن می دارد شهرت لباس را: (قال کفی بالمرء خزیا ان یلبس ثوبا بشهره او یرکب دابه بشهره)

مردی بنام عباد بن کثیر بصری خدمت ابی عبداللّه علیه السلام (حضرت صادق) آمد در حالیکه جاه شهرت پوشیده بود امام فرمود که ای عباد این چه جامه است؟ گفت یا ابا عبداللّه عیب می کنی بر من این را؟ فرمود بلی نبی گرامی فرمود که هرکه بپوشد لباس شرهرت را در دنیا حضرت عزت لباس خواری بر او پوشاند دبر قیامت (من لبس ثوبا بشهره کساء اللّه یوم القیمه ثوبا من النار).

حضرت صادق مردی را دید که ب پیراهن ازار پوشیده فرمود چنین مکن که این کبر است و حضرت باقرا ین را مکروه میداشت و میفرود این از فعل جباربره است و نبی گرایم نهی فرمود پیروان خود را از آن و از کشف ران.

از حضرت صادق است که خدای متعال لباس شهر را دشمن دارد (ان اللّه یبغض شهره اللباس)

باز از آنحضرت است که شهرت چه از خوبی باشد چه بدی در آتش است (الشهره خیرها و شهرها فی النار) و در حقیتقت دنبال همان سخن نبی گرامی است که فرمودند الشهره آفه و الان شرح خواهم داد و چه آتشی بدتر از آفت؟

لباس شهرت

کلمه آفت را عوام الناس بسیار خوب معنی می کنند: بادنجان بم آفت ندارد یا فلان اقدامی آفت داشت یا محصول امسال آفت ندارد روشن می شود هرگونه ضرری کیفی یا کمی ناخوانده و پیش بینی نشده افت است.

نبی گرامی فرمودند(الشهره آفه) شهرت آفتی است و واقعا به درستی کسانی این آفت را درک می کنند که شهرتی دارند و به تناسب شهرت تشان آفتشان افزون تر می باشد.

شهرت خواه حسن شهرت باشد خواه قبح شهرت هردو آفت دارد بااین اختلاف که قبح شهرت در همان فاصله ای از حسن شهرت قرار دارد که یک ستاره سکسی سینما و یک عالم بزرگ ریاضی خداشناس و لباس شهرت هم در این فاصله قرار دارد و اگر فاصله مذکور را بین دو نقطه توحید و الحاد قرار دهیم آنچه شهرت است در این فاصله قرار گرفته با این تفاوت که هرچه حسن و نیکوست از نقطه وسط به طرف توحید تمایل یافته و هرچه بیشتر احسن نزدیک تر و در برابر هرچه قبیح و پلید است از نقطه وسط بجانب شرک و الحاد متوجه شده و هرچه اقبح و زشت تر نزدیکتر با ن و از جمله پوشیدن لباس شهرت است که در فواصل بین نقطه شرک و نقطه وسط خط مذکور قرار دارد.

لباس شهرت پوشیدن یعنی پواشکی داشتن که مشار بالبنان است لباسیکه چند امتیزا معیوب را بدنبال خود همه جا می کشاند:

خودش در تهی آن رنج بیهوده برده زیرا آنچه معمول و مداول نیست بسهولت فراهم نمی شود تا زمانی که آنرا دارد بازرنج بی فایده می برد زیرا برای اصلاح چیزی که دیران ندارند اسباب و اثاث یدک و تعمیرگاه و دوخت و دوزندگی اختصاصی می خواهد (مرکب شهرت - لباس هرت).

مردم بادیدن آن لباس انرژی بیهوده مصرف می نمایند و

بجای اینکه چیزی را بیکدیگر نشان دهند که سوق بکمال میدهد لباسی را نشان میدهند که هرچه بآن تلق دارد بیفایده است از پوشیدنش از نشاندادنش از حرف درباره اش زدن که این نیز نوعی عاطل گذاردن حق مردم است که باید حرف بزنند آن هم درباره لباس بیفایده ای که اگر بطرز کامل و درست انتخاب می شد رفع معطلب خود و بیگانه می گردید.

مسلمانان لباسی دارند همه متحد الشکلند و این خود پیوستگی و اتحاد است و یک رشته از اتصال بین افراد مسلمین و رخنه کردن اسعتمار نیز راهنائی دارد از جمله لباس تازه ای را عرضه داشتن و مردم را بشکل و دوخت و پارچه استعمارگر مشغول داشتن و به تقدلید سوق دادن و سرانجام بازار درست کردن و در پایان مغزها را استعمار نمودن و هر استعماری که در مرحله اقتصاد متوقف شد باز سودی و بردی کرده که استعمار شدگان مغزی هیچ از خود نبردی و جنبشی نشان نداده و ندارند و هیچ نبرده اند.

لباس شهرت آفتش چیست؟ آفتش بلاهائی که تصور رسیدنش نبود از تعرض های اقتصادی و اجتمای و سیاسی تا آنجا که برخی را بهوس می اندازد به کشور دیگر بروند تا لباسشان را آنجا بدوزند و آنج ااطو بکشند و انجا بپوشند و حتی به انجا بفرستد برای شستشو.

لباس شهرت یعنی لباس خود بینی و تکبر و لباسی که دیگران در برابر آن امکان دارد احساس حقارت کنند و در نتیجه لباس شهرت یعنی لباس تکبر و تکبر یعنی آلودگی به صتفی که از آغز شیطان آلوده و مطرود گردید پس لباس شهرت یعنی لباسی پوشیدن برای دور شدن از خدا.

ناگفته نماند لباس شهرتی که چشمهای زیادی را بطرف خود جلب کند صرفنظر از آنکه طبق قانون فیزیکی هرچه حرارت کمتر از 273 درجه داشته باشد بر مجاور خود اثر میگذارد براثر اشعه های خارج شده از چشمها مخصوصا اگر از روی حسرت و نومیدی باشد در جلد قبل شرح دادم چگونه جماد - نبات - انسان را بحالت مسمومیت مخصوص میکاشند یعنی آفت لباس شهرت یا مرکب شهرت بطور کلی مسمومیت های نشای از توجه شگفت آمیز یا نظرهای مأیوسانه و حسرت بار دیگران نیز می باشد.

زبان لباس

در بسیاری از موارد می بینید به سخن گفتن لباس اشاره شده است لذا باید شرح دهم مقصود چیست.

اندازه لباس سخن می گوید که آیا متعلق به نوزاد است یا کودک یا برگسال.

شکل لباس که آیا باید در ایعاد پوشید یا در مهمانی ا یا در خانه، افسر باید بپوشد یا پاسبان، کارفرما ما یا کارگر یا...

زبان رنگ که اخلاق و رفتار پوشنده در چه حدوودی از تمایلات و غرائز است.

تعداد لبا که تا حدودی با بهداشت پوشنده مرتبط است.

جنس پارچه لباس که میزان تعیین کننده بنیه های احتمالی مالی میباشد.

پاکیزگی، ژولیدگی، چرکین بودن، مرتب و نامربت بودن

لباس که معرف سجایای اخلاقی و بازشناخت شخصیت هاست. از همه مهمتر ژست گرفتن و حال دادن به لباس است یعنی در موارد فوق لباس خود سخن می گفت و معرف پوشنده بود هم اکنون پوشنده لباس لباس را بزران در میاورد و وادار به معرفی کردن می کند: لباس پاره چرکین پوشیده و در ضمن ژشست حق به جانب گرفته و بین گردن کج و لباس مخصوصش همکاری صادقانه برای گدائی برقرار کرده است.

لباس افسریش یا کلاه گذاشته و شمشیر آویز و قد سفت به بالا کشیده و قدمهای بلندی که بر میدارد برای تشخص و اخطار اینکه همه از من بترسید در همکاری موقتند.

اسلام همه را در شهرت خلاصه کرده و لبشس شهرت پوشیدن را مذموم معرفی فرمده و زبانی درازرتر از زبان لباس شهرت نیست زیرا این لباس به اجتماع می گوید پوشیده من در خودخواهی گرفتار است انتظار دارد نظرهائی که باید به مواهبی بنگرد که صاحبش را بکمار می برد روی بنگرد و اوقاتی که باید صرف تماشای نیروی پیشبرنده انسانیت گردد در تماشای قدو بالای ای زمین بر قامت رعنا نگر زیر پای کیستی بالانرگر مصرف گردد زبان لباس شهرت زبان تفرقه انداز وپراکند ه ساز و سراسر هوس و از بوده پوشنده را جدا از اجتماع و تک رو معرفی می نماید و در اسلا می بنیم هرجا جوشه گیری، عزلت، رهبانیت، جدائی، تفرقه و تکروی است مذموم و ناپسند بشمار می باشد.

فرق کسیکه ژست گرفته و لباسش او را هیبت اللّه یا گدا صفت معرفی می کند با آنکه لباس شهرت می پوشد زیاد و ازجمله اینکه

در وضع اول معرف ظاهر وعمیقا معرف یک صفت غالب در اوست در صورتیکه پوشنده لباس شهرت یعنی لباس که طرف را انگشت نما کند معرف صفات باطنی طرف خواهد بود هرچند لباسی هیبت اللهی و گدائی نیز در قلمرو لباس شهرت در اورد میشود.

ناگفته نماند لباس بازبان رنگ، شگل، بوی خود نیز سخنان دارد که تاکنون چند نوبت اشاره شده است.

مرد به لباس زن در آمدن و برعکس

هفدهم - حرام است بر مرد که در لبسا شبیه زن شود و بالعکس و مستحب است که جوانان در لباس شبیه مردان کامل باشند و عکس آن مکروه است.

ابن مهران گوید که حضرت صادق مردی را که دامن جامه خود را بر زمین می کشد فرمود که مرا مکروه می اید که می فرودند مردی را که مانند زن می ساخت خود را در لباس وزننیزاین چنینبین مردمو میفرمودندبهترینجوانان شماآناندکهخودرامانند کنند به پیران و بدترین پیران آنانند که خود را شبیه کنند به جوانان.

(عن سماعه بن مهران عن ابی عبداللّه ع والی الحن ع فی الرجل یجرثیابه قال انی لاکره ان یتشبه بانساء عن ابی عبداللّه عن آیائه قال کا رسول اللّه یزجر الرجل ان یتشبه بالنساء و ینهی المراه ان یتشبه بالرجال فی لباسها و قال خر شبابکم من تشبه بالکهول و شرکهلوکم من تشبه بالشباب).

از نبی گرامی است ثلاثه لایدخلون الجنه ابدا الدیوث و الرجله من النساء و مدمن الخمر (سه کس هرگز داخل

بهشت نشوند دیوث و زنان مرد نما و شرابخوار) ثلاثه لایدخلون الجنه العاق لوالدیه والدیوث و رجله النساء (سه کس داخل بهشت نشوند عاق والدین و دیوت و مردان زن نما) لعن اللّه الرجل یلبس لبسه المرأه و المرأه یلبس لبسه الرجل (خدا مردی را که چون زن لباس پوشد لعنت کند و زنی را که چون مرد لباس پوشد لعنت نماید) لعن اللّه الرجله من النساء (خدا زنان مرد نما را لعنت کند) لعن اللّه المتشبهات من النساء بالرجال و المتشبهین من الرجال بالنساء (خدا زنان مرد نما و مردان زن نما را لعنت کند).

بهره شکرگذاری از لباس

تاکنون چشم مطلع تاریخ چند نوبت شاهد مشابه شن شکل ظاهر زن و مرد بوده است تا آن جا که پرفورشارل وینیک Charl Winickمتخصص و استاد جامعه شناسی دانشگاه نیویورک در نتیجه همین روش که ملل متمدن قدیم یونان و ورم را که به اوج ترقی رسیده بودند و سرنگون شدند بیدار باشی بجهانیان دانسته می گوید اختلاط زن و مرد امروزه تمدن را همانند تمدنهای دو هزار سال پیش تهدید می نماید.

قبل از آنکه آتن قدیم از اسپارتها شکست بخودر مردان همانند زنان لباس بلند می پوشیدند و حتی آرایش مطابق آنها می نمندند و اگر مجسمه ها و تصاویر آنزمان را بنگریم برای مردان امتیازی جز ریش (آنهم اگر در شکل باشد) دیده نمی شود (آن هم در زمانی در فرانسه زنان گذاردند که خواهم گفت).

در روم قدیم هم آنزمان که باوج ترقی و تمدن رسیده بودند اوضاع لباس مرد و زن مشابه بود و کار انحرافهای جنسی نیز بجائی رسیده و آنچنان شایع شده بود که سزار قیصر روم عشق دوجانبه ای (Bixexuelle) را علنی ساخته و برای اطفاء شهوات و هوس بازی خود حرمسرائی از پسران و دختران بوجود آوره بود و حتی می نویسند (نیرو) با یک پسراخته شده رسما ازدواج کرد و جشن گرفت.

پروفسور مذکور عقیده دارد کشورهای غربی و مخصوصا امریکای شمالی مد اختلاط زن و مرد که پی ریزی آن را بصورت مدارس مختلط عرضه میدارند در پیش گرفته و مین اختلافط دو جنس (Mnisex) و تقلیدی که پسران از دختران و دختران از

پسران می نمایند و مردانیکه آرایش زنانه دارند نشانه بزرگ تحول جامعه امروز می باشد که در صورت ظاهر منحصر و خلاصه نمی شود بلکه از حیث جسم و روان و امیال جنسی نیز تحولات زیادی در این دو جنس بوجود آمدها است.

بعقیده پرفسور باید بشر بداند مرد است یا زن و لازم است به جنسیت خود اعتراف کند و اگر جنس خود را قبلو ندارد و حاضر است مخالف آن عمل نماید قطعا به بی نظمی اجتمعی و خانوادگی و سیاسی دچار شده بهمان سرنوشیت می رسد که یونانیان و رومیان قدیم رسیدند.(1)

قیافه، انام و وضع هورمونی پسرانی که رتفتارهای دخترانه دارند تفاوت محسوسی با مردان و نابالغان دیگر ندارد و حتی بلوغ هم معمولاً بطور طبیعی در آنها آغاز ی شود ولی با وجود این رفتار شان دخترانه است و حتی بسیرای از آنها در دوران بلوغ چاق بوده اند و در سابقه کودکیشان عروسک بازی و رفتارهای دیگر دخترانه و پوشیدن لباسهای زنانه و بازی با دختران مشاهده می شود بزرگتر که می شوند دختران آنها را ببازی نمی گیرند اما آنها هنوز سخن از گلدوزی و آشپزی و خیطای می گویند و تمایل به پوشیدن لباس زنان دارند یا آنها را می پوشند و اگر ظاهر لباس هم مردانه باشد جوراب زنانه و شورت زنانه دارد و ساعتها جلو آئینه ایستاده اطوار زنانه در میاورند و چه بسا برخی از آنها احساس تنفر به آلت خود نمایند و اگر تنفر شدید باشد به درد بی درمانی گرفتار شده اند.

پسران نو بالغی که رفتار دخترانه دارند گاهی استمناء می نمایند و بیشترشان با آنکه توانائی جنسی معمولی دارند تمایلی مگر

1- مجله تندرست شماره 4 ساله 24 صفحه 13.

بصور خاص و غیر عادی از خودنشان نمی دهند.

دخترانی که رفتار پسرانه دارند چون در برابر پران قرار می گیرند بانان می گویند ما از شلوار پوشیدن دختران خوشحالیم زیرا اینکا دلیل دیگری است بر ضعف جنس لطیف، آنها همه رقم لباس دوختند و پوشیند و انواع مدها را ازمایش کردند و سرانجام فهمیدند که لباس مردها بهتر است و بهتر از آنان حس انتخاب دارند.

دختران چون در برابر پسران زن گرا قرار میگیرند می گویند: تمایل مردها به لباسهای، رنگارنگ گذاشتن موهای بلند انگیزه ای جز انتقام ندارد: سالیان دراز مردها مجبور بودد معطلب لباس پوشیدن زنان و شانه زدن و آرایش شوند اکهون نوبت زنان است که ساعتها معطل شوند تا مردان ناخن ها را مانیوکور زده موها را شانه کرده، سبیلش را هم آوای گیسوهایش سازد بهر صورت زن سابقه دارتر از مرد در پوشیدن لباس اوست زیرا تا بحال هرچه را تاریخ ضبط کرده از شجاعت ژاندارکها و زنانی بودند که لباس مردان پوشیدند و سپس متوجه اقتضاحات ناشی از اینعمل گردیندند اما هرگز تاریخ به پسرانی که لباس زنان پوشیدند نسبتی چز انحطاط اخلاقی و اینکه مثلاً در آتن یا اسپارت بزرگانه قوم پسرانی در اختیار داشتند که لباس زنان می پوشیدند هیچگونه نسبتی دیگر نمی دهد اما اگر مرد خود لباس زن یا زن لباس مرد را به اختیار پوشید اغلب نتیجه ناشکری و ناسپاسی والدین می باشد که شرح خواهم داد.

ژاندارک اولین دختری بود که لباس مردانه پوشید و در جنگ

شرکت گرد و بیگانگان را از خاک فرانسه بیرون راند و پس از این زنان فرانسه شلوار پوشیدند و آنقدر مرد نما شدن مد شد و رواج یافت که برخی از زنان ریش مصنوعی گذاشتند تا اینکه لوئی سیزدهم پادشاه فرانسه قدغن کرد زنان لباس مردان نپوشند اما این رسم در همین زمان (اواسط قرن 17) در سوئد رایج شد بویژه که ملکه سوئد کریستن مشوق آن شد و خود لباس مردان پوشیده و آنقدر در نشان دادن قدرت زنان اصرار داشت که روزی گفت موقعیکه مردان در برابرم بخاک می افتند و از وحشت میلرزند لذغ می برم اما بزودی انقلاب و تشنج شروع و ملکه استعفا داد و جانشین وی پوشیدن لباس مران را بر زنان قدغن کرد و زنان از این عمل که زن باید زن بمان دجشن گرفتند و پایکوبی و مسرتها نمودند. در فرانسه پس ا انقلاب کبیر بار دیگر مد شد که زنان شلوار بپوشند تا اینکه ناپلئون حکومت را بدست گرفت و در هفتم سپتامبر 1800 دستور داد پلیس چنین اعلام بدارد صفحه چون دیده می شوده عده ای خانمها لباس مردانه می پوشندو این اقام به احترام مقام و شخصتی زن لطمه وارد می ارود از این تاریخ فقط با اجازه پلیس زن می تواند لباس مردانه بپوشد و زنانی که برخلاف این دستور رفتار کنند به پرداخت ده هزار فرانک جریمه و دوسال زندان محکوم خواهند شد» و بدینطریق مدتی زنان از پوشیدن لباس مردان منصرف شدند تا اوائل قرن نوزدهم که خانم ژرژساند که نوینده بد در همه چیزش از مردان تقلید کرد سیگار و پیپ می کشید، لباس مران می پوشید حتی اسم خود را که لوسیل دو پن عوض کرد بعد دیولافراکه

برای حفاری به ایران امده بود وهمسر بیحجابش مجبورشدلباس مردانه بپوشد انقدر در این لباس ماندکه حاضر نشد هنگام مراجعت بفرانسه انرا ترک کند.

در اروپا و امریکا وضع خانوادگی طوری است که زنان بدون شوهر را بسیاری از زنان دیگر مجبور بکار کردن هستندو از میان آنان نفراتی که کارشان ایجاب می نماید شلوار بپوشند و بندرت آنان نفراتی که کارشان ایجاب می نماید شلوار بپوشند و بندرت زنی امروز در غرب بخاطر مدپرستی و فانتزی لباس مردن می پشوند همانگونه که در ولایات ماکمتر زنی است که بخاطر کار با لباس مردانه در آید و تقریبا همه بدنبال احساسات و با هوس لباس خود را عوض می نمایند که دسته اخیر یعنی دخترنی که در قلمرو مسائل روانشناسی زیر قرار می گیرند اکثریت آنها را تشکیل میدهند.

پدری که چند دختر دارد و یا چند پسر یا چند پسر دارد و دائم زبان ناشکری و ناسپاسی وی درازاست: خدا یا چرا این همه دختر بمن ددی. ای کاش پسری هم داشتم. به بین چند دختر و هیچ پسر. این همه اطراف مرا گرفته اند چه از جتنم می خواهند. اگر پسری داشتم کمکی داشتم. دختر چرا درس نمی خوانی به بین اگر پسری بودی مانند برادرت درس خوان و عزیز بودی و از این قبیل حرفها که چون تکرار شد حس عاطفه را که در دختران نیرومند است به حرکت در می اورد که اگر پدرشان پسر ندارد یا مادرشان پسر خواسته است خود را پسر نما کنند لذا اداهای پسرانه در می اروند و از جمله لباس مردان پوشیدن و بهمین قیاس و سنجش ناسپاسی و ناشکری سبب خواهد شد پسران دختر نما گردند.

ناگفته نماند تمایل پوشیدن جامه جنس مخالف بطور کلی جنبه بیماری دارد و گاه مسئله عمیق و خطرناک شده بهمین پوشیدن جامه جنس مخالف اکتفا نشده دوست دارند بعنوان جنس مخالف پذیرفته شوند و حتی نامشان را عوض نمایند در اینها آشفتگی هویت جنسی بیماران در کار است در صورتیکه خودشان میدانند چه جنسی دارند اما برای اینکه بیشتر ثابت کنند تغییر جنسیت داده اند با هم جنسان معاشقه می کنند یعنی اگر مردن د لباس مرد پوشیده اند با مردان مصاحب می شوند و در بین آنها همچنس بازی نیز شایع است.

بیماری مذکور را که ترانسوسیستم Transvestism گویند معمولاً از کودکی اشکار می شودو کودک کارهائی می کند که نشانی از آشفتگی هویت جنسی اوست و در ایناست که پدر و مادر و مربیان نقش رساندن فرزند خود را دارند بجائی که کاخ سعادت یا بییغوله بدبختی آنها در پشت پدر و رحم مادر پی ریزی شه است، بیماری نامبرده نزد مردان هم فراوانتر است یعنی بیشتر از زنان، ماینذل لبسا جنس مخالف را بپوشند و هم در بین آنان انتحار و بریدن آلت و جنون و الکیسم بیشتر است بلکه اکثر قریب باتفاق ترانسوستیسم ها حتی آنها که در درجات خفیف از آن قرار دارند و ازدواج وزن و فرزند دارندبه الکیسم مبتلایند.

از آنها که بدرجات خفیف آن دچارند گاه باشد در خانه به بهانه بازی جهت کودکان پیراهن مادر بپوشندو چادر مادر بسر کنند و صدا باریک نمایند و روژی به لب بمالند و گاه نیز که کسی خانه

نیست لخت شوند و آلت را پنهان نمایند و وسط پوست بیضه را شکافدار چون فرج زنان سازند و برخی ک دوست دارند پیراهن خانم بپوشند و پیش بند زن به بندند و بظرفشوئی و جاروب کردن و پخت و پز بپردازند و حتی برخی از آنان که چون گیسوان بگذارند و لبی قرمز کنند و ببینند کسی بآنها تعارف کرد آنرا بحساب تغییر جنس گذارده خوشحال می شوند یا اگر تلفنی برای آنها شد صدا را باریک می گیرند در صورتیکه طرف بآنها بگوید خانم دیگر مرتب مزام تلفنی طرفند که جنس ایشان را باکمال هوشیاری تشخیص داده است.

اما آنان که بدرجات شدید مبتلایند که بیماری را ترانس سکسوالیسم Transsexvaiisme گویند یقین دارند روحشان زن است و در جسم مرد حلول کرده و اینها همیشه در تنفر از اندام خودند و از پزشکان و جراحان برای عمل که جنسشان تعویض گردند کمک می طلبند، التماس می نمایند و اگر اعتنائی بآنها نشد تهدید به خود کشی می کنند و برخی که بجای تهدید بخودکشی آلت خود را می برند و اینها از لحاظ اندام نیز پای زنانه چرمی زنانه، پوست زنانه دارند یا آنکه اغلبشان دارنده کرموزمهای مردانه و هرمونای مردانه می باشند فقط برخی از آنها هرمونهای زنان تزریق و پستان بزرگی برای خود بوجود آورده اند اکثرشان زمان آمیزش که قاعدتا بطور متوسط است چشم ها را بهم گذارده خود را زن تصور و تجسم می نمایند. در انواعی از آن موهای صورت بیرون می آورند و موهای پاها را می کنند و زمانی شکمشان را جلو داده برای خود تصور آبستنی می نمایند و یک از آروزهایشان اینست که در فیلمها و نمایشها

نقش یک زن بانان واگذار شود.

زن اگر مبتلا به ترانسوستیسم باشد اغلب همچنین باز است و در نوع خفی آن ازدواج و همسر و فرزند در کار است اما همیشه از زن بودن خود تنفر دارد و چه بسا مردی که مردی کیسه کشی در حمام کرده یا شغل مردانه داشته و فقط پزشک جواز زن بودنش را صادر و مرده شوی زن بودنش را دیده است.

اگر باجبار مردان را بلباس زنان در آورند مانند مواردی که جاسوس درست می کنند در صورتیکه از میان نامبردگان انتخاب شود امکان دارد بسیار عاقلانه کار کنند (البته باید متوجه بود که حتی در میان انواع خفیف ترانسوستسیسم ها اختلالات روانی فراوان است و زبان جاسوسی دارند) و کارشان را با نقشی برازنده و شگفت بسر انجام رسانند امااگر زنان را بجابر بلباس مردان در آورند چون تمایل به تغییر جنس در بیماران زن که مبتلا به ترانسوستسیسم می باشند کمتر است امکان خستگی و عصبانی بودن و خو را زندان تصور نمودن پیش می اید و اگر کار مردانه نیز بانها محول شد و در زمان ازدواج رفتار تحقیرآمیزی نسبت به فامیل جدید خود پیش گیرند چون کودکان آنها نظر زندگانی مخصوص مادرشاهی شدند همانگونه که گفته شد فرزندان اسکیزوفرن در بین آنان فراوان تر بوجود خواهد آمد و مجازاتی و شکنجهی ای سخت تر و هولناکتر از این برای زنان نیت که آنان را بکارهائی بدارند که با زمینه احساساتی و عاطفی آنان مغیرات داشته باشد و آنان را آماده کند که اگر خدای ناکرده کارشان به ازدواج کشید روش مادرشاهی پیش گیرند و در نسل و نواده خود جنون جوانی فراوانی

بوجود آورند و این تنها یک مجازات زنان است که برخلاف فطرت و غرائز رفتار کرده زن بودن خود را فراموش کرده بطرف مردانگی گرایش یابند و چه بسا عیوب دیگر که بعهدها شناخته و این فقط اسام بود که زن را برای آماده شدون استعداد دان روش مادر شاهی ممنوع و دور ساخت زیرا اجازه نداد زن مرجع، قاضی، سر باز و افسر وجنگی و.. شود که همگی را شرح خواهم داد.

مسئله دیگر انتظار اسلام از اینکه جوانان لباس بزرگها را بپوشند خود معلوم است که وسائل استحکام یافتن شخصیت را قبل از تشخیص دستور داه است همانند کسانیکه برای کودکان 5 - 6 ساله خود هنگام مسافرت یک صندلی خدا برای ایجاد شخصیت در آنها می گیرند.

رنگ لباس

هیجدهم - مستحب است در رنگ لباس که سفید باشد و مکروه است که سیاه باشد مگر در دراعه و آن لباسی است که اشمل جمیع بدن می شود یا اینکه حاجت و ضرورتی ایجاب نماید و مکروه است که سرخ سیر یا زعفرانی باشد و آن رنگی است که با زعفران می سازند یا معصفر باشد و آن رنگی است که با همسفر درست می کنند مگر در عروسی یا وقتی که شوهر با زنش می نشیند و هیچ رنگی حرام نیست.

اکثر لباسهای نبی گرامی سفید بود.

حضرت صادق فرمود نبی گرامی فرمودند لباس سفید بپوشید که بهتر و و پاکیزه تر است و کفن مرگان را از آن کنید

(عن ابی عبداللّه ع قال: قال رسول اللّه ص البسوا البیاض فانه اطیب اطهر و کفنو ا فیه موتاکم).

و پسر رشید گوید پدرم گفت دیدم برامام رضا علیه السلام طلسان کبود و دیگری گفت بر حضرت سجاد دیدم در اعه سیاه و طیلسان کبود (رایت علی ابی الحسن الرضا ع طیلسا نا ارزق بن رشید عن ابیه قال رایت علی بن الحسین و علیه دراعه سوداء و طیلسان ازرق).

حضرت باقر را دیدند که بیرون آمد تا نماز بگذارد بر بعضی اطفال و جامه خزر و زرد پوشیده بود و عمامه خز زرد بر سر بسته نبی گرامی فرمودند رنگ سیاه در جامه بد اس مگر در سه چیز عمامه و موزه وردا.

از حضرت باقر است که هیچ لباسی بهتر از لباس سفید نیست پس آنرا بپوشید و کفن مردگان را از آن کنید (عن ابی جعفر ع قال قال رسول اللّه ص لیس من ثیابکم شی احسن من البیاض فالبسوه و کفنو ا فیه موتاکم).

و باز از آنضحرت که کراهت داشت از پوشیدن لباس سایه مگر در سه مورد چکمه و عمامه و عبا و حضرت علی به اصحابش فرمود لباس سیاه نپوشید که لباس فروعون است (لاتلبسوا السواد فانه لباس فرعون)

از نبی گرامی است ان الشیطان یحب الحمره فایاکم

و الحمره و کل ثب ذی شهره (شیطان سرخی را دوست دارد از سرخی و هر لباسی که باعث انگشت نمائ است بپرهیزید) ایاکم و الحمره فانها حب الزینه الی الشیطان (از سرخی بپرهیزد که سرخی از همه زینت ها به نزد شیطان محبوبتر است).

رنگ لباس

اثر رنگ در فعالیت های بشری بلکه در هر چیز که آفریده شده بیش از حد تصور است.

وقتی جلد پنجم را که درباره عسل است منتشر ساختم و به مناسبتی که کمله الوان در آیه مربوط به نحل و عسل آورده شده (.. مختلف الوانه فیه شفاء للناس...) از رنگها مختصر بحثی کردم طولی نکشید در شهر مقدس مشهد سمیناری از آقایان و دبیران تعلیما دینی سراسر کشور تشکیل شد و یکی از اساتید بزرگوار در سخنرانی خود از بحثی که من راجع برنگها در آن جلد کرده بودم مطالبی آورده بودند(1) هم کنون که چند سال از نوشتن آن جلد گذشته علم بیش از پیش به اهمیت رنگ و نقش آن در فعالیتهای روزمره اسانی واقعشده و اینکه خلاصه ای از آنرا ذکر می کنم و در بحث دیگر به آنچه اسلام درباره رنگها آورده ه فوق العاده ایه حیرت ات که 15 قرن قبل و اینگونه مطالب جز آنکه ایمن باید داشت از طرف خالق رنگها چنین مطالبی و

1- استاد علامه محمد تقی شریعتی مزینانی.

چنان سخنانی بیان شه راهی و تصوری پیش نخواهد آمد.

اولین رنگی که پیدا شد آبی آسمانی بود بعد آبی دریائی و سپس سبز کلروفیلی (سبزینه ای) و آنگاه رنگ های دیگر و همان گونه که بارها گفته ام آنچه آفریده شده بسوی خدا بر می گردد و از ظاهر و باطن همه چیز هویدا است که در سیر بسوی خداست زیرا خدا عالم وحی و جمل و... است و نیروی علم و حیات و زیبائی و... در همه چیز روز بروز در ازدیاد می باشد فقط بشر است که برای نجات از رده حیوانات پساندارد باید دو غریزه دو فطرت دو راهمراه بشد به خدا برسد یا همانگونه که خودش، ذات مقدسش فرمود مثل خدا گردد و آن دو نیرو برای بکمال رسیدن و سعادت یافتن که باید بفعل در آید یکی دانش است تا بداند چگونه راه ستعادت و بهشت را طی نماید و دیگری دین که بداند چسان با آنچه تسخیر دانش نشده و نمی شود ارتباط داشته ابشد تا دانش و دانستیهایش براه انحراف و گمراهی کشانده نشود یعنی بوسیله آندو که معجونی از عقل سالم است بداند پروردگارش را چگونه عبادت نماید.

آری سیر الی اللّه کائنات خود نشان دهنده این واقعیت است که از جمله همه چیز رو به زیبائی می رود و یکی از آنها نقش و نگار بیشتر یافتن گلها که امروز با مداخله انسان بوسیله تزریقات به گیاه سریعتر هم شده است.

ابتدا آبی آسماین و بعد آبی دریائی و در این فواصل رنگ هائی از شعله ور بودن زمین و.... و بالاخره داشتن قوه باصره و اینکه بی رنگی هم خودرنگی است و بهرچه بنگریم غرق در رنگ

است باید گفت آدمی بلکه همه افریده شدگان اسیر رنگند.

آفریده شدگان همه اسیر شکل هائی هستند که خارج از دایره نبوده چه به اعمالشان بنگری و چه بفکرشان و چه بکردار شان و چه به کرات و ذرات و کهکشانها و پدیدهائی که روی داده و میدهد و همچنین اسیر رنگهایند زیرا ایه آفرینش رنگ بود و این مطلب را هنوز علم نتوانسه حتی نزدیکش شود و اسلام آنرا متذکر می باشد که خواهم گفت.

قبل از اسلام نیز به برخی خواص رنگها پی برده بودند و چه بسا برای درمان بیماریها بکار م بردند یا سفارش میداند که در مواردی مخصوص از آنها لباس تهیه شود یا ساختمانی منقش و الوان گردد اما امروز برعکس سابق رنگ در دست بشر نیست بلکه بشتر در دست رنگ است.

کارهای فوق العاده جالبی درباره رنگها شده و می شود که برای نمونه یکی دو تا ذکر کنم:

باشگاه اتومبیل آلمان فدرال چندی پیش اعلام داشت: اطفال و سالخوردگان بیش از سایرین در معرض خطرایاب و ذهاب و ترافیک وسائل صنعتی و ماشین ها می باشند ولی طبق آزمایشی که برروی 1200 نفر کود ک و 200 سالمند انجام گرفت مسلم شد در صورتیکه باسهای زرد یا سرخ یا شطرنجی سیاه و سفید به تن عابرین بوده باشد توجه رانندگان سریعتر جلب شده و میتوان آنها را لباسهای ایمنی نامید.

در جلد پنجم نشان دادم که انواع ناراحتی های عصبی و حتی برخی جنونها را توانسته اند با الوانی مختلف بنحو رضایت بخش

آرام نمایند غذاها را خوشرنگ سازند تا اشتهاء بهتر و فروش بیشتر داشته باشد، خانه ها و محل نشیمن و مبل و صندلیها و کار گاها را برنگی مخصوص در آورند که کار بیشتر و محصول افزونتر و حوادث و سوانح کمتر داشته باشند، بیمارستانها را آنچنان رنگ آمیز کنند که بخش اعصاب رنگ مخصوص و بخش عفونی رنگ دیگر و هر بخشی رنگی که مایه تسلی و ارام ش ستری شدگان باشد، برای بیشتر بدست آوردن مواد تخمیری رنگ آزمایشگاه، بیشتر داشتن تخم طیور عینک مخصوص و... بکار برند. حمام هی با الوانی مختلف برای درمان، شیشه های گلخانه ها را برای نمو بیشتر و گل دادن زیادتر و رنگ میوه ها را دگرگون ساختن، بر کرم ابریشم که کدام رنگ پیله بیشتر میدهد، بر ماهیان که تخمشان قبل از موعد بشکفد و ماهی تازه زودتری داشته باند در باغها و خانه ها که پشه ها از نور زدر می گریزند و مگسها از رنگ آبی نفرت دارند و خلاصه در بسیاری از موارد که بیاد به جلد پنجم مراجعه نمود اما تکرار بهتر و علمی تر اثر هر رنگ اما بسیار مختصر در اینجا بجاست.

رنگ سبز: از 20 لوکس اثرش واضح و چون از 200 لوکس تجاوز نماید اذیت کننده می شود و معتدل ترین رنگها را برای هر محیط برگهای گیاهان محل دارند.

اگر محمولات رنگ سبز داشته باشند کمتر از رنگهای سیاه و خاکستری ایجاد خستگی می نمایند (کارگرانی را سه دسته کردند بیکدسته صندقهای سبز، بدسته دیگر سیاه و سوم خاکستری دادند اغلب مراجعین بدرمانگاه از گروه دوم و سوم بعلت دردکمر یا.. بودند) بجهت و آرامش دهنده می باشد و پلی سیاه در لندن بود که

انتحار زیادی ر روی آن میشد سبزش کردند کاهش زیای یافت. در درمان بیمارهای ی صبی و اختلالات روانی، هیستری، خستگی و کیسکه بخواهد ایام بر او بسرعت بگذرد، بهرت درک کند، تحمل پذیر باشد، امیدوار گردد معتدل باشد، بی خوابش مرتفع شود، فشار خونش پائین تر آید (چون شعریه ها منبسط می شود) سردی سطحی بدن گرم گردد، درد عصاب و میگرنش تسکین یا بد رنگ سبز را انتخاب می کند.

کسیکه در برخورد اول رنگ سبز را انتخاب می کند اغلب مهربان و صمیمی است و از تعادل روحی برخوردار می باشد و اگر با فکر و تأمل آنرا برگزید روشن بین و متکی بنفس بوده با خرافات بد است و در صورتیکه از رنگ سبز بدتان میاید اراده ای ضعیف داشته احساس تنهائی کرده و برنامه سردگمی دارید.

رنگ سبز در اسلام: یک جلد هم انشاء اللّه بنام فیزیک و اسلام خواهم داشت و در آنجا از مطالب فیزیکی بحثی خواهم کرد و از جمله وایات متعددی ا آوده مود بسی و بحث قا خواخم داد و دا ینصوت د این جلد اگ از رنگ مربوطه ذکری در قرآن شده اقدام به اشاره ای درباره اش خواهم نمود و در غایر اینصوت بحث مذهبی رنگها را به جلد فیزیک و اسلام منحص می نمایم.

در قرآن هشت مرتبه از کلمه خضر او آنچه در قلمرو آنست نامی آورده شده باینطریق:

فاخر جنا به نبات کلی شی ء فاخر جنامه خضراء (99 الانعام)

الذی جعل لکم من الشجر الاخضر، نرار (80 یس)

انی اری سبع بقرات سمان یأکلهن سبع عجاف و سبع

سنبلات خضرو اخریابسات (آیات 43 و تقریبا مشابه آن 46 سوره یوسف).

متکئین علی رفرف خضرو عبقری حسان (76 الرحمن)

عالیهم ثبات سندس خضرو استیرق (21 الانسان)

و یلسون ثیابا خضرا من سنس و استبرق (31 الکهف)

الم تر ان اللّه انزل من السماء ماء فیصبح الارض مخضره (63 الحج).

و سه مرته نیز کلمات مربوط به بهجت آورده شده است:

فانتنا به حدائق ذات بهجه (60 النمل)

وتری الارض هامده فاذا انزلنا علیها الماء اهتزت و ربت و انبتت من کل زوج بهیج (5 الحج)

و القینافیها رواسی و انبتنافیها من کل روج بهیج (7 ق)

الان ترجمه آیات شریفه را برایتان می نویسم تا آنچه را می گویم از خود قران بشنوید ولی قرآن چه می فرمائید؟

میفرماید:

(1) رنگ حقیقی سبز متعلق به سبزینه کلروفیل گیاهی است و در جلد هشتم اشاره قران را به کلروفیل سازی آوردم

(2) رنگ سبز را با آنکه میتوان در بسیاریا زا مور بکار برد اطاق را سبز کرد - اثاث را سبز کرد - مرکب را سبز کرد و... قرآن فقط به رنگ سبز لباس چه پارچه به تن اتکاء یابد و چه تن به پارچه اشاره فرموده است (پارچه به تن اتکاء یابد = ثیاب سندس خضر.تن به پارچه اتکاء یابد متکئین علی رفرف خضر).

(3) از قرار گذشت هرنگ سبز بیعی مربوط به برگ گیاه است و شایسته آن است که در انتخاب البسهه بکار برده شود اما چرا خیلی شگفت و اجاز امیز است وقتی راعب اصفهانی میخواهد در مفر داش کلمه بهج را معنی کند می گوید: البهجه حسن اللون و ظوهر السرور فیه... و قد ابتهج بکذا ای سر به سرور را بان اثره عام و جهه و البهجه کذا.

من نمی خواهم بگویم افرین بر قران و هرگز هم نخواهم گفت برای اینکه قرآن کاری نکرده کلام خالق توانسات و عالم بر هر چیز و فروده: رنگ سبز طبیعی مربوط بگیاهان است و اجتماع آنها که حدیقه ورا می سازد یک اثر مهمترا ز همه اش اینکه صاحب بهجت و ذات بهجت و دارنده بهجت اند و در اینصورت سبز رنگ نیکوئی است که سرور و شادمانی از آن ظاهر می شود و بهجت انگیز است بلکه باید بدانشمندانی که مخلوقند و نیروی علمی خود را با پژوهش و کسب بفعل در اورده اند تبریک گفت که به اهمیت تشخیص علمی مطلب قرآنیپس از 15 قرن واقف شدند.

(4) در این چند آیه چند اعجاز علمی دیگر نیز هست ک 9به همه آنها در جلدهای قبل اشاره شده است اما هم اکنون متوجه یک مطلب علمی دیگر شدم و چون اطلاعم در باره اش کامل نیست بصورت سئوال ذکر می نمایم:

اینکه یک جا گیاه زنده را خضر و خشکیده اش را یابس نامید و ما میدانیم درخت یابس است که با یک شعله شروع بسوختن می کند و آنچه حرارت در طول مدت سالیان از خورشید گرفته در مدت قلیلی بصورت آتش پس میدهد اما چه شد در آیه دیگر (الذی جعل

لکم من الشجر الاخضر نارا) بیرون آمدن آتش را به شجر اخضر پیوند میدهد: مگر کلروفیل و سبزینه گیاه نقش شعله ور شدن دارد؟

اما ترجمه آیات بهمان ترتیب اورده شده:

بروبانیم از باران هر گیاهی را و از زمین سبزه ها را بیرون آوریم (99 الانعام)

آن خدائیکه از درخت سبز برای انتقاع شما آتش قرار داده تا وقتی که برافروزید (80 بس)

جریان خاب دیدن فرعون است که هفت گاو فربه هفت گاو لاغر را می خورند و هفت سنبه سبز بود و هفت سنبله خشکیده (43 یوسف)

در حالیکه بر رفرف سبز 0که شرح رفرف داده شده است) و بساط زیبا تکیه داد اند (76 الرحمن)

بالا پوش آنان پوشاکهای سندس و استبرق است و... (31 الکهف).

و لباسهای سبز حریر و دیبا پوشاک کنند. (21 الانسان)

آیا نیدید که خدای آب را از آسمان فرو بارید که زمین را سبز و خرم کردم (63 الحج)

تابا نزول آن (باران) ستانهای سبز خرم میرویانیم (60 النعمل).

زمین را مینگری وقتی خشک و بدون گیا شد آنگاه باران بر آن فرو باریم تا سبز و خرم شود و ور آید و بروید از هر نوع گیاه بهجهت آور

توجه به کلمه ربت که معنای تخمیر شدن میدهد و اعجاز علمی است و شرح داده شده بفرمائید و زمین ابتدا بوسیله موجودات

ذره بینی تخمیر می یابد بعد استعداد پرورش درخت پیدا می کند (5 الحج).

در زمین گوههای استوار قراردادیم و هر نوع گیاه بهجهت آور از آن برویانیدیم (7 ق)

زرد: دومین رنگ قرآن ذکر شده است رنگ خشوخوئی و خوشحالی و گرم کنندگی است (اصولاً رنگهای روشن خوشحال بخشند9 رنگ روحانی و ایده آل و فیلسوفی و تحریک کننده فکری و ارام کننده برخی الات عصبی است اگر روشن اشد نگاه با ن سرور آور و خشوحالی بخش است و اگر به تابان و هیجان انگیز و مسکن بوده و نبض را بآرامی زیاد می کند.

اگر رنگ زرد را در بین بدون ت.من انتخاب کردید می گویند در کارهای خلاقه موفقید و حس ابتکار در شما زنده است و از نیروی تخیل فوق العاده ای برخوردارید و درصورتیکه فکر کردید و زرد را در میان رنگها رگزیدید نسبت بدوستان خود مهربان و صدیق بوده اما همیشه باید شما را تشویق و تأئید کنن و کمی هم ترسو می باشدی. اما چنانچه از رنگ زردبدتان میاید معلوم می شود به جای فکر عمل می نمائید و بهمه چیز خوش بین بوده از زندگی لذت می برید.

قرآن و زردی: صفرا - صفر - مصفرا سه کلمه ای است که در قران در ضمن پنج آیه آورده شده است.

انه یقوله آنهابقره صفراء فاقع لونا تسرالنظارین (69 البقره) حضرت موسی جواب داد خدا می فرماید گاو زرد

زرینی باشد که رنگ آن بینندگان را فرحبخش است.

آنهاتر می بشررکالقصر انه جمالت صفر (33 المرسلات) آتش دوزخ آنچنان شراری بیفکند که شعله اش مانند قصری است و گوئی آن شراره شتران زردموئی را همانند می باشد.

ولئن ارسلنا ریحا فراوه صفرا (51 الروم) و اگر باز بادی فرستیم آن کشت سبز ر را زرد کند... ثم یهیج فراء مصفرا ثم یجمله حطاما (21 الزمر) بازرو بخزان آرد و بنگری که زرد شود و آنگاه آنرا خشک گرداند.

ثم یهیج فتراء مصفرا ثم یکون حطاما (20 الحدید) بازر و بخزان و خرابی آرد و بنگری که زرد شده سپس می باشد خشک

در اینجا باز سخن از برداشت سبزینه از گیاه و بجای ماندن زردی آن است آنگونه زردی که چون شتر زرد موی و همانند شعلهای درهم پیچیده شده کوتاه مانند دوزخ است و گویا شترانی زرد موی نامنظم در هم می پیچند و بالا و پائین می روند.

در این آیات آنچه را میتوان به مطلب مورد بحث وابسته دانست دو مطلب می باشد:

(1) زردچوبی شتری گاوی اگر فاقع (سرخ فام یا زرین) باشد تسرالناظرین بوده و نظر برآن داشتن موجب مسرت ست و بازباید بدانشمندانی که مخلوقند و پس از 15 قرن از طریق علمی سخن خالق خود را از سمعی به بصری در آورند افرین گفت.

(2) هرچند در آیات مذکوره سخنی از پارچه و لباسی نیست اما باید توجه داشتکه اگر در این آیات زردی را به موی شتر منسوب داشت در آیه دیگری موی آنها را برای دف، و گرم کردن

بدن آدمی مفید می شمارد (والانعام خلقها لکم فیها دف و منافع و منها تأکلون 0 5 انلحل- هرچند عرب به شتران انعام می گوید اما چارپایانی که پشم و گوشت و خوردنیهای حلال و پاک دارند مقصود است و میفرمائید چارپایان را برای انتفاع شما نوع بشر افرید تا از خود بموی و پمش آنها دفع سردی و گرمی کرده و شما هم فوائد بسیار دیگر ببرید و از شیر و گوشتشان غذای مأکول بسازید).

بدون شک متوجه این معجزه نیز دشدی که رنگ زرد حالت گرم کنندگی دارد و قرآن هم غیر مستقیم آنرا منسوب به پشم شتر که گرم کننده است داشت و خدای شاهد قبل از اینکه باین مطلب بر خورم هیچ متوجه نبودم که در کتابها به رنگ زرد حالت گرم کنندگی منسوب داشته اند و چون پیدا کردم رنگ زرد پشم شتر گرم کننده است آنرا یفتم و قبلاً ملاحظه فرمویدد که نبی گرامی از پشم شتر البسه ای داشتند و در اینصورت برگهای زردچوبی شتری را خواهیم باد و امتیاز گرم کنندگی و مسرت بخشی معرفی نمود.

قرمز: نیروبخش - محرک - فعام 0 سمپاتکیکی است به کار می برد بر میانگیزد، خلق می کند اما اعمال هیجانی را، تسکین دهنه برخی بیماریهای پوستی است، هیپراستزی و حساسیت زیاد قوای بیمار را بالا میبرد، اشتها را مرتب می کند هضم را تنظیم می نماید در آستنی موثر است، گرم کننده بوده در مجاورت قمرتز تمایالات احساسات حمله امیز بوجود میآیبد، قرمز افزایش میدهد کشش عضلات را و افزون می نماید فشار خون را اما تنفس را کمتر می سازد قرمز رنگ جوهر زندگی و عمل بوده و اثر نیرومندی بر مواد

طبیعت انسانی دارد.

اشعه قرمز غنی و دارنده شعاعهای حرارت بخش است. محرک فکری و گرم بوده و التهاب را تشدید و فعالیت جنسی را زیاد می نماید، در ملانکولوی موثر.

قرمز همسالگانش خون مادون قرمز که در پوست نفوذ می کند کشش عضلات را افزوده وفشار خون و تنفس را هم اندکی زیاد می نماید.

اگر یا انتخاب اول یعنی بطور غریزیز آن را خواستید بی اندازه تابع احساسات آتی خود هستید اگر بعد از تفکر انتخاب کردید قوه تخیل خوبی داردی اجتماعی بوده و مورد پسند جنس مخالفید

اگر مخالف آن رنگ هستیند زود با اشخاص مأنوس می شوید و احساساتتان زود جریحه دارد می گردد و همیشه می ترسید.

قرمزی از قرآن: تنها در آیه سوره فاطر (27) دیده می شود: الم تر ان اللّه انزل من السماء ماء فاخرجنا به ثمرات مختلفا الوآنهاو من الجباب جدد بیض و حمر مختلف الوآنهاو غرایب سود و من الناس و الدواب و الانعام مختلف الوانه کذلک انما یخشی اللّه من عباده العلماء ان اللّه عزیز غفور (آیا ندیدی که که خداباران را از آسمان فرود آورد و به آن انواع میوه های گوناگون و رنگارنگ پدید آورد و در زمین از کوهها طرق زیاد و اصناف و رنگهای مختلف سفید و سرخ و سیاه خلقت فرموده و از اصناف مردم و اجناس جنبندگان و حیوانات نیز برنگهای مختلف آفرید هیمنگونه (بندگان هم مختلفند) و از اصنفا بندگان تنها مردمان

دانا مطیع خدا ترسند).

قبلاً باید دو سه مطلب را تذکر داد کی نکه به تفصیل در جلد پنجم گفتم بدلائلی علم مربوط به رنگ فوق العاده نزد اسلام ارزشمند اسو آنقدر به آن اهمیت داده که:

باوجود آنهمه تعریف و ترغیب از دانش و دانشمند تنها در این آیه است ه به خشیت دانشمندان در برابر ذات باریتعالی اشاره گردیده یعنی بدبنال آیه ای که آغاز سخن از نزول باران است و سپس به پیدایش جماد و نبات و حیوان اشاره شده بالاخره انسان هم در آخر به انسان دانشمند که حشیت دارد پایان می یابد و عجیب تر آنکه صفت مشترک قابل بررسی و قابل ذکر در قرآن را برای هر سه مورد خلقت (جماد، نبات، حیوان) رنگها دانسته و حتی به سیاه و سفید و قرمز اشاره کرده است لذا خارج از برنامه باید گفت که آیه را برای زمان خواندن شرح سیاه و فید هم فراموش نفرمائد و نیز بارتباط باریدن و پیدایش رنگهای موجودات و اینکه در قرآن فقط از سبز، زرد، قرمز و سیاه و سفید نام برده شده مطلع باشید و نیز توجه فرمائید رنگهای آبی، قرمز، سبز سه رنگ اصیلی اند و سیاه یعنی همه رنگ ها نه و سفید یعنی همه رنگها(1) آری و قرآن در مسئله مورد بحث ما که مربوط به لباس است ملاحظه

1- مقصود اینکه نه تنها سه رنگ اصلی (سبز و سرخ و آبی با هم رنگ سفید میدهد زیرا سبز و گلی یا زرد و آبی یا سرخ و فیروزه ای هم سفید میدهد و اگر جسمی همه نورهای تولید کننده سفید را جذب کند سیاه بنظر میرسد.

فرمودید سبز را بیشتر به پارچه البسه ای ارتباط داد و سپس به انواع زردچوبی، شتری، روشن زرینی اشاره غیر مستقیم فرمود و ایا قرمز را چرا یکدفعه آن هم به رنگ جاده ای کوهها منحصر ساخت باید از نظر دو نداشت که رگه های قرمز، نارنجی، و رنگهائی در این قرمرو که به کوه مروط است در زمین شناسی و معدن یابی و مهمتر از همه شناسائی آفرنیش نقش مهمی را دارند و بهمان نسبت که کلماتی در قلمرو حم معنای آتش و برافورتگی را میدهد در بین دامنه وسیع بی رنگی ها تا همه رنگها ک سیاه تا سفید باشد تنها رنگ کوهی را که حمر و نماینده آتشفشانی است تعیین می فرماید. (آیه مورد بحث تاکنون چند مرته آورده شده است 27 الفاطر)

سفید: نروهای مکمل که تولید سفید می نمیاند و نیز مجموع سه رنگ اصلی است کهایجاد سفید می کند و اگر رنگهائی که تولید رنگ سفید میکنند به جسمی تابیده شد و آن شی ء آنرا جذب کند و نگذارد به چشم یا به محیط برگردد آنرا سیاه می بینیم بلکه فرمول کلی این است هر رنگی را جسم جذب کند برنگ مکملش دیده می شود یعنی اگر باطن جسم سفید است و سفید را جذب می کند سیاه بنظر می رسد یا اگر شی ء آبی را جذب کند چون آبی یا زرد می شود سفید جسم زرد دیده می شود. سفدی رنگی است ملیح و راق و چون تمام اشعه را رد میکند گریزاننده میکربا علامت پاکی ظاهر و باطن است همانگونه که رنگ زرد پشه ها را فراری میدهد و مگسها از آبی خوششان نمی آید.

اگر سفید را بدون فکر انتخاب کردید شخص حساسی هستندی و در صورتیکه با تأمل برگزیدید صفای باطن شما را می رساند و اگر از آن بدتان می اید موجب شگفتی است کسی تا کنون از آن بدش نیامده

خدا کند در امور دیگرتان هم چنین اشتباهی از شما دیده نشود.

سفیدی در قرآن: 12 مرتبه در قلمرو کلمه مذکور قرآت ن آنرا آورده استو گفتیم مجموعه رنگها سفید است و قرآن هم اولین اشعه های ارسالی از طرف خورشید را برنگ سفید معرفی فرموده (وکلوا و اشربوا حتی یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود - 187 البقره) و تبیان آنرا بارنگ سیاه قرارداده است که اشعه ای از خورشید ندارد.

برنگ طبقات جاده مانندی که در کنوهها برنگهای سفید یا... دیده می شود اشاره فرموده (ومن الجبال جدد بیض و حمر مختلف الوآنهاو غرابیب سود 27 فاطر)

دیده از حزن و اشک سفید شده (آب سفید آوره؟) حضرت یعقوب متذکر است (فابیضت عیناه و هو کظیم 84 یوسف).

نور سفید که از کف حضرت موسی تابش می کرد (ایات 108 الاعراف - 22 طه 23 الشعراء - 12 النعل 32 القصص) تاسفیدی روی بهشتیان (آیات 106 آل عمران و 107 - 46 الصافات)

بطوریکه ملاحظه فرمودید بسط دامنه رنگ سفید از ظاهر جماد هست تار خساره بهشتیان و الان خواهید دید که رنگ سیاه هم از جما داست تا صورت جهنمیان.

سیاه: رنگ سبک، غلط انداز، افسرده کننده و نماینده پنهان داشتن است.

اگر آنرا انتخاب کردید بین آنچه هستید و آنچه میل داردید بشوید زیاد فاصله است زندگی ناهمواری دارید. احساساتی هستید

اما راز دارومهر بانید. اگر با تأمل آنرا انتخاب کردید امور اسرارآمیز خود را جلوه میدهید و در صورتیکه از رنگ مشکی متنفرید حتی بزندگی حیوانات هم ذی علاقه اید.

سیاه در قران: هفت آیه که کلمه سیاهی را دارد در قرآن است و همانگونه که اگر شی ء رنگ مکمل را بگیرد مثلاً سفید را بگیرد سیاه دیده می شود و برعکس، در قرآن هم قلرمو سفیدی و سیاهی مشابه و از جماد تا چهره دوزخیان و کسانیکه ناسپاسی از پیدا کردن دختری می نماید به رنگ سیاه توجیه شده است (آیه مربوط به رنگ سیاه کوه را آوردم). اذا بشرا حدهم بالانثی ظل و جهه موادا و هو کظیم - 58 النحل (چون خبر آوردند که دختری به خاندانش افزوده شده صورتش سیاه می شد) یا: یوم تبیض وجوه و تسود و چوه (106 آبل عمران یا 60 الزمر) که رخساره بهشتیان و جهنمیان در شناسائی یکدیگر مکلند.

تصور نکنم از رنگی دیگر جز (سبز، زرد، قرمز، سفید، سیاه) در قرآن نامی از رنگ ها دیده شود اما در روایات و اخبار نسبتا فراوان و در جلد مربوط به فیزیک و الا شرح داد خواهد شد.

آبی: ضد درد، استراحت بخش، مسکن مخصوص ا دردای عصبی و هیجانات است برای وسواسی ها و دیوانگان و تبداران و بی خوابها مفید است، نقش سردکنندگی دارد، تمایالات بهرت خالصانه می شوند، رنگ با طراوت و شفافی است که نمی توان آنرا در تنگنائی متمرکز ساخت، کشش عضلانی کاهش میابد لذا برای فشار خونی ها خوب و آرامبخش نبض و تنفس بوده

آرامش درونی و ضمیر باطمن میدهد، رنگی است محافظ، حساس، جدی، دقیق و دوراندیش و تعدیل کننه، ترشح چرک را کاهش میدهد انتی سپتیک است، بررماتیسمی ها اثر خوبی دارد زیاد در جلو آن قرار گرفتن ضعف و خستگی بوجود می آورد پشه ها جاذب آبی و مگسها از آن گریزانند (برخی هم عقیده دارند انقباض عروق داده فشار خون را بالا می برد)

اگر بآسانی آنرا انتخاب کردید شخص محتاطی هستید و در صورتیکه با تأمل برگزیدید با هوش و احساساتی بوده و بعقاید دگران در مورد خود بسیار اهمیت میدهید و تنفر شما از رنگ قلمداد شده علامت اهمیت دادن به آزادی خودتان است و کمتر موفق به کنترل اعصاب خود می شوید.

نارنجی: اثر آن برگوارش اثبات شده، حرارت بخش و تابان درخشنده است مهیج و آرام کننده می باشد، هم مسکن است و هم هیجان بخش، تحریک کننده اسحاسات بوده و به سبکی و آرامی نی ض را زیاد می نماید، روی فشار خون اثری ندارد رنگ مستعدی برای زندگی است دوست داشتنی بوده خوشحالی میدهد و تحریک زیاد با آن انیجاد خستگی می نماید.

اگر بزودی انتخاب کردید کنجکاو پرانرژی و با نشاطید و خوش بینی و جاه طلبی زیادی دارید.

در صورتیکه با فکر برگزیدید فلسفه خاصی دارید زندگی کردن با شما آسان است در صورت تنفر از آن سختگیر و زندگی را جدی تلقی کرده از اعمال خودتان نیز گاهی انتقاد می نمائید.

بنفش: ضد درد بوده رل سردگنندگی دارد. ضعف و مالیخوالیائی بوجو می آورد روی قلب و ریه و رگهای خونی موثر است. مقاومت نسبی را زیاد و فعالیت جنسی زن را افزایش میدهد.

ارغوانی: آرام بخش و خون آور و با ابهت و جلال می باشد. اسرارآمیز، آرتیستی، خشنود کننده، انتقادی، دمدمی است.

خاکستری: آرام، حساس، محافظ است انتخاب آن در وهله اول نشان میدهد بههمه کس و همه چیز سوء ظن دارید و از درآمد خود کمتر خرج مینمائید ولی در برابر نامیلائمات تحمل عجیبی دارید و اگر با تأمل آنرا برگزیدید به توجه دیگران نسبت بخود بی اعتنائید و تنفرتان از آن نشان اینست که غم پنهانی دائمی احساس مینمائید و در درون شما احساس نارضایتی عمیقی وجود دارد.

آنچه را از رنگها نوشتم یا ا رنگهائی که ننوشتم میتوان در جلد پنجم یافت و ارزش مطالب مربوط به انتخاب رنگها که اگر بدون فکر انتخاب شد یا با فکر برگزیدید یا از آن تنفر داشتید با روش و اعتار علمی بقیه مطالب نیست زیرا بوسیله تست براشخاص بدست آمده و بعنوان دشمن رنگها از شخصیت افراد معرفی شده است.

چند مطلب تازه کشف شده را برای مزید اطلاع ذکر مینمائیم.

طبق بررسی هایکه یعمل آمده برای بخش کودکان داشتن

روپوش پرتقالی (جهت پزشکان) و روپوش آبی فیروزه ای (برای پرستاران) برروی روحیه کودکان اثر بهتری میگذارد و در جدیدترین کلینیک کودکان در هانور آلمان اقدام مزبور

آزمایش بر 510 پسر و دختر چنین نتیجه داد که رنگ بعمل آمده است.

های زنده بیشتر مورد توجه اطلاف می باشد بویژه سرخ، ارغوانی، نبنفش و صوتی و زرد، و رنگهای مورد نفرت کودکان سیاه، خاکستری و قهوه ای سیر می باشد بهمین جهت در و پنجره ها و اثاثیه اطاق برنگ سرخ پرتقالی دیوارها زرد و لافه های آن صورتی می باشند.

بطور کلی رنگهای با طول موج زیاد چون سرخ و زرد و نرانجی پس ا مدتی کوتاه که از طریق حس باصره اثر کرده است موجب افزایش فشار خون و ازدیاد ضربان قلب شده و رنگ های با طول موج کوتاه چون سبز، آبی و بنفش از فعالیت سلسله اعصاب میکاهد.

پرفسور مات لارسین matt larsin، پزشک راونشناس معروف که از شاگردان زیگوند فروید بوده و رئیس بیمارستان رواین شیکاگو می باشد عقیده دارد: رنگ خاکستری مخصوص زنانی است که شوهر دارند یا مایلند هرچه زودتر همسری انتخاب نمایند و این قبیل زنان همسر با وفائی بوده و خانه و مادر خوبی می باشند.

رنگ زرد مورد علاقه زنانی است که تحولات را دوست دارند آن هم در تمام شئون زندگی نه تنها برای انتخاب مد، از زندگی یکنواخت بیزارند در اجتماع بسیار گرم و شادابند و از شرکت در

محافل مردان لذت میبرند. خنده و معاشقه بیشتری دارند حتی اگر از آنها بدروغ تمجید شود خوشوق ت می شوند و لذا چنین زنان برای مردانی که طالب انزوا و راحتی می باشند خوب نیستند.

زنانی که رنگ گل یاسن را دوست دارند پرتوقع بودنه و اغلب میهمانی دارند یا میهمان می شوند.

رنگ سفید را زنان جاه پرست دوست دارند و اغلب دوست دارند همسر صاحبان مقام و ثروت شوند لباس آبی را زنانی دوست دارند که درصدد جلب محبت شوهرشان می باشند و زیاد به نوازش و محبت نیازمندند و اگر بفهمند شوهر شان بدیگری تعلق دارد وفادار بمانند باید از ازدواج با چنین زنانی خودداری نمایند.

لباس قرمز برای اهل عشق و زنانی که تمایل جنسی فراوان دارن و حتی ابا ندارندکه تمایل جنسی آنان شناخته گردد آنرا دوست دارند زنان مذکور شاد و خرم و خوش برخوردند (ناگفته نماند در صاعقه ایکه هفت سال قبل میدان فوتبالی را گرفت چند نفر از آنها را که مایو قرمز داشتند هلاک کرد و مسئله مورد مطاله می باشد)

مقصود از بحث مفصل درباره رنگ، عطر، شکل را در همین جلد آوردم ولی میل دارم بیشتر بمطالب قرآنی و اسلامی توجه فرمائید زیار علم در پایان پس از طرح و طردها که وجه حقیقی خود را نمایش میدهد یعنی علم در آن زمان که حقیقت می شود میی بینیم همان دین است از اینرو انتظارم اینست که رعایت دستورات اسلامی را فراموش نفرمائید تا اگر فردائی شد و علم،

مطلب امروزی علمی مرا یا دیگری را مغیر با دین دید و فردا موافق دیدن بلکه با دین یکی برای شما یا اختلافتان سبب ندامت و جهت نوسینه موجب عذاب نگردد.

لباس سفید

اغلب خوانندگان بیاد دارند دروبائی که قریب 15 سال پیش در شمال افریقا پدیدار شد ناگهان ارتباط پستی با ممالک آن طرف میترانه قطع گردید تا مبادا آلودگی از راه دریا بوسیله ارسال مراسلات سرایت نماید اما پس از مدتی کوتاه بوسیله ارسال مراسلات سرایت نماید اما پس از مدتی کوتاه دانشمندان اعلام نمودند قبول پاکت هائی که رنگین نبوده و سفید باشد بعلت فرار بسیرایز از باکتریها از رنگ سفید بلا اشکال می باشد و من نیز در جلد اول بحث از میکربها بود گفتم همه متجاسرین باکتریها و غیر آن تاریکی و حرارت مساعد و رطوبت را دوست دارند.

رنگ سفید علاوه بر امتیازاتی که دارد و در بحث رنگها گفته شده زود چرک و آلوده می شود و صاحبش را مجبور بتعویض لباس می نماید یعنی رنگ نوعی عامل مجبر ساز برعایت یک اصل بهاشت است.

لباس اگر سفید و سبک و بلند هم باشد لباس خنک کننده خوبی است زیرا تمام اشعه تابیده شده بسراپای را گفرته منعکس میسزاد و در نتیجه گرمای زیادی تولید نمی کندو مکانیسم طبیعی تنظیم حرارت بدن که مرکز آن در قاعده مغز (هیپوتالاموس)

فرارداراساسانترصورت میگیرد و اهالی مناطق حاره همه باین مطلب از روی تجربه وقوف کلی دارند و عربها ردای سفید بلند و هندیها و نواحی گرمسیری جنوب آسیا همه پیراهن بلند سفید می پوشند اما اگر از نایلون های بدون منفذ که اجازه تهویه نمیند پیراهن تهیه شده باشد مقصود حاصل نمی شود و بقیه امتیازات لباس سفید را در زمان مطالعه کتاب خواهید خواند که نسبتا فراوان است.

و یکی از آنها آزمایش جالبی است که اشخاص در قفس های محتوی پشه ها قرار دادند تا مشاهده کنند پشه ها دوست تر دارند به چه اشخاصی نیش بزنند در نتیجه معلوم شد: گندم گونها، کسانی که پوستشان حرارت بیشتری دارد، آنها که ترشح یا تعرق نامرئی پوستشان زیادتر است، کسانی که سالمترند، اشاصی که شدت تنفس و در نتیجه اکسید دو کربن بیشتری متصاعد می نمایند، کسانی که فعال و پرجنب و جوشند، اکثر عطرها و لوسیون های بودار بخود میزنند، لباس هرچه تیره تر باشد مورد علاقه بیشتر پشه هاست اما لباس سفید پشه ها را دور می سازد و ما میدانیم پشه ها زهر ندارند ولی همان قطره خونی را که می خواهند بمکند قبلاً با تزریق بزاق خود زیر گوشت آماده هضم می سازند و سپس می مکند و این بزاق که دارای پورتئین است ایجاد حساسیت و خارش می نماید که لباس سفید از جمله وسائل پیشگری است برای مزید اطلاع گفته شود نز تمام کشورها مرسوم است که کارهای دسته جمعی را که مورد تمجید خواستند قرار دهند کلمه سفید و در اغیر اینصورت سیاه بکار می برند.

در پایان اضافه شود که رنگ سفید مبرا از مواد سمی چون ارسنیک، رکمات، سرب و انیلین می باشد که هرکدام ممکن است ایجاد الرژی یا مسمومیت یا هر دو نمایند.

جنس لباس

نوزدهم - مستحب است جنس لباس از پنبه و کتان بوده و محکم بافته شده باشد و مکروه است که نازک باشد خصوصا چیزهائی که شفاف باشد.

از حضرت علی است که فرمود: لباس پنبه ای بپوشید که آن لباس رسول خدا است و لباس ما و لباس آن حضرت پشمینه نبد مگر بنا بر ضرورت چه حق سبحانه و تعالی جمیل است و دوست میدارد جمال را و نیز دوست میداد که بنماید اثر نعمت خود را بر بندگان و فرمود که کتان از لباس پیامبران است (السواثیاب القطن فانه لباس رسول اللّه و هو لباسنا)

از حضرت صادق که کتان لباس پیامبران است و گوشت را میرویاند (الکتان من لباس الانبیاء و هو ینبت اللحم)

در چهار صد حدیث که حضرت علی فرمود برشما باد به جامه پوشیدن، کسی که لباس نازک بپوشد دلیل ضعف دین اوست بویژه در زمان نماز از پوشیدن لباسی که بدن نمودار باشد خودداری نمائید)

(علیکم بالصفیق من الثیاب فان من رق ثوبه رق دینه لا یقومن احدکم بین یدی الرب جل جلاله و علیه ثوب یشف)

به کلمه یشف توجه فرمائید و لااقل یک کتاب لغت بردارید که چگونه در یک کلمه سه عیب پوشاکی را تذکر میدهد لباس تنگ لباس ننگ لباس فشار آورنده که زیان همه را در جای خود

شرح داده یا خواهیم داد.

بیستم - مکروه است پوشیدن لباس پشمی و موئی مگر علتی داشته باشد (حضرت صادق: لا تلبس الصوف و الشعر الامن علة) و در وصیتی پیغمبر صلی اللّه علیه و آله به ابی ذر غفاری فرمودند... در آخر الزمان جماعتی بیایند که در تابستان و زمستان پشم می پوشند و چنین پندارند که با این عمل بر دیگران فضیلتی دارند در صورتی که اهل آسمانها و زمین آنها را لعنت می کنند.

عن رسول اللّه فی وصیه قال یا اباذر یکون فی آخر الزمان قوم یلبسون الصوف فی صیفهم و شتائهم یرون ان لهم لفضال بذلک علی غیرهم اولئک یلعنهم اهل السموات و الارض) که برای توجیه و توضیح باید از حضرت علی آورد که: لا تزال هذه الامه بخیر مالم یلبسوا ملابس العجم و یطعموا اطعمه العجم فان فعلوا ذلک ضربهم اللّه بالذل که پیروان اسلام را زمانی از خیر و خوبی دور و به ذلت و خواری نزیک میداند که از لباس و غذای بیگانگان مصرف نمایند.

ابتدا شرح مختصری از آخرین روایت قلمداد شده داده و سپس تحت عنوان جنس لباس از آن بحث می نمایم.

از یکطرف می خوانیم نبی گرامی و ائمه اطهار صلوات اللّه علیهم اجمعین همه لباس پشمین پوشیده اند از طرف دیگر می بینیم نبی گرامی به ابوذر غفاری می فرمایند در اخر الزمان جماعتی بیایند ک هرد زمستان و تابستان خود پشم می پوشند و از پشمینه پوشی نکوهش شده است.

ابتدا همه عبارت را به تعبیر مساوی (مهفوم تعبیر همه جا مساوی است) دیگر می نویسم تقسیم در سه قسمت اعجاز

آمیز شگفت انگیز:

در آخر الزمان جماعتی بیایند (پس در صدر اسلام آنچنان جماعتی با وصفی که در پوشیدن لباس پشمی داشته اند معرفی نشده اند. یعنی مطلق پوشیدن لباس پشمی در برابر علت سرما یا... منع و حتی مکروه نشده است) در زمستان و تابستان پمش می پوشند (صد در صد تقلید از دیگران را میرساند زیرا در صدر اسلام و بعد از آن همیشه و همیشه مردم عاقل و جاهل همه و همه در زمستان لباس پشمی می پوشیدند و در تابستان آنرا از تن دور می ساختند و از انجا معلوم می شود پوشاک تقلیدی است از محلی که مردمش همه فصلو را در سردسیری و منطقه شمالی بسر می برند و زمستان پشمی می پوشند وتابستن هم پشمی و در تائید این مطلب سخن حضرت علی است برای کساین ه لباس بیگانه را خواهند پوشید)

و بتصور خودشان فضیلی است (هرچه حرف است در اینجاست و اشاره به مستعمره شدگان مغزی همین جاست آن بیچاره هائی که تابستانهم بتقلید از بیگانگان سردسیری پشمی می پوشند تصور میکنند با همین تقلید به تنیک آنان رسیدند یا علم آنها قدرت آنها بدون آموزش و پرورش بدست میاید و تنها با تقلید و از جمله لباس پشمی تابستان پوشیدن مسافرت به کرات آسمانی را بدنبال دارد.

حضرت می فرمایند پشمینه پوشندگان در تباستان فقط به تصور خودشکان کسب فضیلت کرده اند در صورتیکه لعنت اهل آسمانها و زمین بسویش روان است و یکی از ان لنعنت ها گرما زدگی

گرما خوردن، عرق ریختن، عناصرمتابولیکی بدن را با تقلید بی جا بهم زدن و بالاخره لعنت دیگری که در همه جا وارد است در حق کسانی که علیه فطرت اقدامی دارند و از جمله در تابستان لباس پشمینه پوشیدن.

ممکن است گفته شود شاید مقصود آن حضرت پشمینه پوش های خانقاهی است که بتصور خودشان انتخاب خانقاه ممتاز از مسجد کسب فضیلیتی است.

ملاحظه فرمائید کشورهائی چند از جمله سوئد و دانمارک در منطقه سردسیری اند و هر دو در بسیار قسمت ها بویژه سکس پیشرفته و تجدد یافته حال ن عده از ما که زبون دیگرانیم اگر خواستیم تقلید کنیم کورکوارانه است زمستان و تابستان آنها سرد است در هر دو فصل پشمینه می پوشند ما هم می پوشیم، دخترانشان پسرانشان بلوغ دیر رس دارن سن ازدواجشان بالا میبرند مدرسه مختلط درست می کنند و هزران فعل و انفعال ملایم و سازگار با منطقه سردسیری که تحریک شوند و بلوغ دیررسشان جلو افتد اما چون ببرخی از جوانان ما رسد برایشان کافی است که سوئد باشد و سویس و آمریکا دیگر چه کار دارند گرم است یا سرد اقتصاد است ای اجتماع ی ا سیاست آنها می جهند میرقصند تصور روشنفکری می کنند و با بوق و کرنا در تابستان پشمینه می پوشند و در س مسائل جنسی در مدارس می دهن دکه بلوغ زودرس

حاصل شود و با بلوغ دیررس دیگران جبران گردد در صورتیکه سوئیدها می خواهند خوشان این جبران را بکنن شما را ببلوغ زودرس تر از این چه کار و بالا بردن سن ازدواج که با این بلوغ زودرس ضد و نقیض است اما چه باید کرد یکی در سوئد اجرا شده برا حصول به بلوغ زودرس و دیگری مثلاً در سویس برای بدست آوردن بلوغ دیررس و ما مقلدیم نه مرجع.

لباس گرم و سرد

انسان موجودی خون گرمی است و خصوصیت دیگرش آنکه هموترمال نیز هست یعنی حرارت بدنش همیشه ثابت است. کارگری که روزانه در میان قالبهای یخ زندگی می کند حرارتش فقط چند عشر کمتر و شاطر نانوئی که ساعتها بیش از صدها مرتبه از سر تا کمرش را در ماه گرم تابستان در تنور فرو برده تنها چند عشر بیشتر از حد معمول حرارت دارد یعنی هرچه درجه حرارت محیط تغییر کند و بال پائین رود اناسن خون گرم هموترمال حرارتش ثابت می ماند و حدود 37 درجه سانتیگراد.

خونسردان چون قروباغه ها و سوسمارها اگر هوای اطرافشان سرد شود آنها هم سرد می شوند و سوخت و ساز بدنشان کاهش می یابد زیرا برای پائین نگهداشتن حرارت سوخت و سازی لازم ندارد اما گاهی هم تغییر حرارت محیط سبب مرگشان می گردد و بهمین سبب هزینه اشان برا باغ وحش زیاد است.

حیواناتی هم هستند که در سرما قادر بانجام اعمال حیاتی خود حتی برای بدست آوردن غذا نیستند چنانچه ملخها قبل از صبح در هوای سرد نمی توانند پرواز کنند در برابر آفتاب میچرخند و روی خود به آفتاب کرده گرما ذخیره نموده فعالیت آغاز می نمایند.

غذا ببدن که می رسد هم انرژی لام ایجاد می شود و هم حرارت اما کنترل تعدیل حرارت با آنزیم هاست بلکه متابولیسم و سوخت و ساز بدنمان بوسیله آنزیمهاست بلکه تابولیسم و سوخت و ساز بدنمان بوسیله آنزیمها مراقبت می شود و آنزیمها بین صفر درجه تا یکصدودده درجهه فعالند و در صفر بپائین از فعالیت ایستاده و از یکصدوده درجه ببالا نابود می گردند و در 37 درجه بهترین فعالیت را دارند (بلکه همه اعال بدن حتی ذژجذب و حمل اکسیژن بوسیله هموگلوبین در حرارت 37 که حرارت معمولی است بهتر انجام می گیرد)

در داخل بدن حرارت بعضی اعضاء حدود 36 و برخی 5/37 می باشدو تازه در ساعات روز یک الی دو درجه در کاهش و افزایش است صبحها بحداقل و بعدازظهرها به حداکثر می رسد و در کسانی که کشیک شبانه میدهند نظم مذکر بهم می خورد و در جلد قبل شرح داده ام.

حرارت بدن کودکان 1 - 2 درجه بالاتر از بزرگسالان می باشد و شدیدتر کاهش یا افزایش می یابد و با عصبانی دشن و گریه کردن بالا میرود و چون در نوزادان مراکز مربوط بتنظیم حرارت هنوز کامل نشده است باید آنها را در گرما خنگ کرد و در سرما گرم گرفت.

پیران حرارتشان کمتر است و قادر به تحمل گرما یا سرمای زیاد نیستند.

زنان با قاعدگی حرارتشان کم و زیاد می شود 14 روز قبل از قاعدگی 50 و 0 درجه بالا میرود و زمان حاملگی حدود 2 و 37 می باشد.

یادتان باشد گفتم اگر یکذره از عنصر ضروری بدن م شود (مثلاً از راه خونریزی) دستگاه تنظیم کننه بدن بقدر السهم ضروری از هر عضوی به نسبت مستقیمی که آ ن ماده را دارند کسر می گذارد و درباره حرارت نیز همین است همینکه غذا در اثر سوخت و ساز ایجاد حرارت یا انرژی نمود هر عضور بقدر السهم و باندازه ا که لازم دارد از آن حرارت بهره می برد و خلاصه بدن آنگونه تنظیم شده که بهر اندازه گرما جذب می کند بهمان اندازه هم حرار دفع می نماید.

هرگونه فعالیت بدنی ایجاد حرارت می نماید و در مدت کوتاه ترمینات ورزشی قادرند تولید حرارت بدن را به ده تا پانزده برابر افزایش دهند. ماکار می کنیم و حرارت تولید می شود و اگر دفع نمی شد می سوختیم و می مردیم ولی در هر ساعت یک مرد بالغ در حال استراحت تقریبا چهار کالری گرما از هر فوت مربع پوست بدنش دفع می گرد که چون مجموع پوست حدود 18 فوت مربع است لذا یکمرد 1700 و یکزن 1500 کالری از دست می دهد (البته کارهای روزانه نیز سبب از دست دادن مقداری گرمای دیگر می شود)

در صورتیکه هوای اطراف ما از بدن سردتر باشد بدن حرارت را مستقیما بهوا میدهد یعنی از قانون کالی مجاروت ها تبعیت می نماید اما هوا هادی خوبی نیست و بلافاصله هوا را از آنجا به لایه مجاور خود پس نمید هد تا بسرعت از بدن دور شود بلکه لایه اطراف بدن گرمی را بیشتر نگهمیدارد و بهمن دلیل در

تابستان که لایه اطراف بدن گرمتر شده است آن لایه را با بادبزن متلاشی می کنیم تا هوای خنکتری ببدن برسد اما اگر هوای خارج بیشتر از حرارت معمول بدن باشد احساس هوای گرمی می نمائیم ولی در هوای سرد که لایه دور بدن گرم شد چون هوای گرم سبکتر است خودش صعود میکند و سرما پیش می آید و لذا لباس پوشیدن لازم می گردد.

حیوانات در هوای سدر برای نگهداری این لایه که هوای گرم دفع شده از بدن هدر نرود موهای خود را یا رشته های پروبالهای خود را راست می کنند تا اطرافشان حجمی ایجاد شود نگهدارند گرمای دفع شده از بن و انسانهم نا آگاه متوجه هادی بودن لایه مذکور است چنانچه زمان پشت دادن بدیوار موزائی یا پا گذاشتن بکف حمام موزائیک متوجه می شود خیلی سرد است و پارچه ای یا شی ء دیگری بین خود و دیوار و کف قرار میدهد و با آنکه شی ء هم حرارتش یعنی چیز تازه همانند حرارت موزائیک می باشد اما چون حررت بدن را هدر نمی دهد و هادی خوبی نیست حرارت لایه اطراف خو را بدین طریق حفظ می نماید.

برعکس تصور که لباسهای پسمی گرمتر است بدین علت که جنس گرم کننده تر دارد گرمی که بعلت ایست که لایه گرم اطراف بدن را نگهمدیدارد و بهمین دلیل کسانیکه دو عدد زیر پیراهنی روی هم می پوشند احساس سرمای کمتری می نمیاند تا اینکه یک زیر پیراهنی باشد و بجای آن یک پوشاک نوع دیگر (اصولاً پارچه های هادی گرما در جهت عکس ضخامت پارچه اند

و در جهت عکس خلل و فرجی که نگهدارند گرمایند مثل؛ فلانل پشمی و کرکدار قابلیت هدایت حرارتشان کم است)

در وقت خواب هم در جلد قبل گفتم باید از این موضوع مراقبت کرد و چه بسا کسانی ک در طاق گرم خوبابنده اند و احساس سرما می نمایند زیرا پوشاک و لحاف آنها کافی نیست و لایه هوای گرم اطراف بدن ثابت نمی باشد.

زیر پوشهای توری و پالتوهای پوست چون لایه مجاور را نگهمیدارند گرم کننده اند ولی بمحض دور کردن آنها هوای گرم زیادی را که نگهداشته اند با شدت دور می شود و لذا نباید در زمستان در جای سرد لخت شد که بلافاصله سرما اطراف بدن را فرا می گیرد و سرمائی که اطراف بدن یکنفر گرم گرفه شده را می گیرد بیشتر از کسی است که زیاد خود را گرم نگهداشته است و یشه در هر حالی نیمی از حرارت بدن بوسیله همان مختصر حالت هاد بودن هوا و یا جابجا شدن حرارت لایه اطراف در محیط از دست می رود (اصولاً پارچه پشمی یا کرکی در هوای گرم سبب می شود مجاری هوائی فواصل الیاف را عرق بجای هوا پر کند و چون عرق هادی حرارت است با بیرون آمدن در هوای آزاد سرما را منتقل ساخته سرماخوردگی پیش می آید)

حرارت محیط چون به 37 نزدیک شد بدن آماده خنک کردن خود بوسیله تبخیر عرق می گردد و برای هر یک لیتر عرق 590 کلری حارت از بدن دفع بلکه خنگ می شد و چون در هوا از رطوبت اشباع عرق بسختی تبخیر م شود هوای شرجی

ناراحت کننده می باشد.

از راه تنفس و ادرار و... هم مقداری رارت از دست می ورد.

هیپوتالاموس بالای سقف دهان در یک قسمت کوچکی از مغز قرار دارد اگر هوا گرم بود خون گرم شده به آن می رسد هیپوتالاموس دستور میدهد رگهای خونی حرارت داخل را به سطح آورده غدد عرق و تبخیر شروع گردد و اگر خون سرد بود فرمان می رسد رگهای خونی بمعق روند تا کمتر گرما از دست برود و بعمق رفتن رگها با ضخیم شدن پوست و حتی پیچ خوردن عضلات کوچگ که مانند دانه ها بر پوست ظاهر می شود می باشد.

اخیرا می گویند لای چربی قهوه ای رنگی بین دو شانه دور گردن قرار دارد که پر از شعریه ها خونی است و خون در سرما چون به آنجا رسد تغییر حرارت میدهد و باز ما را متجه ساختمان کائنات که ساخته دست یک استاد است می نماید که کشف شده شاخ هم که سلولهای تقریبا همان رنگدانه را دارد در حیوانات همین عمل را دارد که قبلاً شرح داده شد.

هر یک درجه حرارت داخل بدن بالا رود درصد سوخت و ساز افزایش می یابد و در 6/40 درجه به 50 درصد افزاش می رسد که درجه مذکور را درجه افوق تب گویند و اگر درجه بدن به 44 برسد هرچه آنزیم تولید شود تا حرارت را تعدیل کند مرطوب هم باشد دفع کلروسدیم زیاد و کوفتگی پیسش می آید و ادامه باید گرمازدگی پیدا می شود.

سرمای زیاد هم خطرناک است و اگر از 35 - 32 درجه زیر صفر پائین تر آید در تنفس و کار قلب اختلال بوجود می اید و در 20 درجه زیر صفر ضایعات جبران ناپذیری پیدا می شود و باز همه اینها برحسب توانائی بدن و مدت که تحمل می نماید فرق می کند.

آب سرد کمتر از 34 درجه بیشتر از هوای بهمان درجه حرارت بدن را دفع می نماید و بهمین دلیل باید لباس مرطوب و سرد غریق را از تنش بیرون کرد آب 20 درجه حداقل درجه حرارتی است که می توان تا مدتی در آن ماند.

کسیکه سردش است خود را مانند زالو جمع می کند تا سطح پوست بحداقل برسد خود پوست هم جمع و منقبض می شود که شرح دادم و 190 الی 285 لیتر خونی که در پوست مجاور هواست در سرما تا یک پنجم تقلیل می یابد.

50 دقیقه در آب دریای 4/4 درجه بدن یخ می زند و بعد از 30 - 120 دقیقه مرگ فرا می رسد.

جورابهای پشمی و چکمه اگر خنک باشند در حرارت 18 درجه زیر صفر می توانند پاها را گرم نگهدارند ولی اگر مرطوب شوند عذاب و زیان پاها شروع می شود.

انسان خون گرم که حرارتش ثابت است یک خصیصه دیگر هم دارد و آن سوب تر و پیک بودن اوست یعنی موجودی است که در بابر حرارت کمتر از میزان معمولی مقاومت دارد.

انسان آنگونه خلق شده که در حال استراحت بدون لباس دربرابر حرارتهای مختلف می تواند مقاومت نماید چنانکه هندی های مقیم فورلاند (Feuerland) که مجمع الجزایری

نزدیک دماغه انتهای صوب آمریکا نزدیک قطب جنوب است به علت عادتی که نسل در نسل دارند در درجه صفر لخت در منازل قدیمی که در سرما محفوظ نیست زندگی می کنند.

عضلات 70 درصد نیورئی که از غذا می گیرند به حرارت تبدیل می نمایند و عضلات یک بدن شخص بالغ در شرایط معمولی به اندازه حرارتی اس که در یکساعت یک لیتر آب یخ را به درجه جوش می رساند.

بالباس معمولی در 20 درجه حرارت در حال استراحت و در 5 درجه موقع راه رفتن و در 20 درجه صفر در حال دویدن شخص یکنوع سرما را تحمل می نماید و هر لباسی باشد آزمایش یکسان است و بهمین جهت سخن قدیمی ها درست است که می گفتند گرم بودم فلانی در راه مرا نگهداشت و سخن گفت ایتادم و سرما خوردم زیرا ایستادن اکسیداسیون پائین می آید.

چون در سرما احتیاج به گرمی بیشتر است باید زیادتر غذا خورد و دستگاه آفرینش در سرما اشتها را بهمین مناسبت زیادتر می نماید و یاد رساله ذهبیه حضرت رضا صلوات اللّه و سلامه علیه به خیر که برا هر ماه شمسی دستور غذائی جداگانه ای داده بودند و در جلد دهم شرح دادم و اینک اضافه می کنم که ثابت شده در هوای محیط زیست دو نوع ذرات (مثبت و مفی) وجود ارند. ذرات منفی از نظر سلامت روانی و جسمی بسیار مفیدند چنانکه هم اکنون در یکی از کشورهای مترقی برای کمک و تسریع و بهبودی بیماران مصنوعا این ذرات را در هوا پخش بیمارستانها تولید می کنند و بعکس ذرات مثبت که موجب افسردگی و کدورت و تشدید بیماری است.

فلزات ذرات منفی را در محیط جذب می کنند و از این لحاظ پورسانتاژ و درصد ذرات مثبت در فضا افزایش می یابد و در نتیجه سالم و بیمار را ناراحت می کند و... و رساله ذهبیه میهمان عالیقدر کشور ایران حضرت رضا را می توان در واقع یک کتاب کروند ایتیتیک یا کرونو نوتروسیون تلقی کرد زیرا با بصیرت تمام عامل زمان را در عمل تغذیه تداخل فرموده است (با توجه به اینکه کرونوبیولژی علمی است که پدیده های حیات را با در نظر گرفتن عامل مان بیان میدارد) در ایجا می خواهم دو مطلب خارج از موضع بیان دارم یکی بسیار مبتذل و مسخره و دیگری بسیار عالی و پنسدیده: اول اینکه کرونوبیولژی لمی است که زمان شرح پدیده حیات عامل زمان را منظور می دارد و تقلید کورکورانه هم جهلی است که در منتطق گرم یتمعتدل حتی در فصل گرما چون سردسیری های غرب پشمینه پوشند یعنی عامل زمان رادربرابر پدیده حیات منظور ندارند.

اما مطلب جالب دوم مربوط ب بهداشت محیط و مسکت است و لذا به اشاره برگزار می کنم وی هرکس مطلب نارسای مرا فهمید استدعا دارم در راه عظمت اسلام گامی بردارد یا لبی بگشاید یا درمی بگذارد.

ملاحظه فرمودید که فلزات چرا محیط را برای سلامتی جسم و جان کدر و ناملایم میسازند آیا توجه فرموده اید که آیه ای در قران کریم است (33 الحجرات) بدین مضمون که اگر مومنین را کدورتی پیش نیامد (مردم همه یک ات واحد نمی شدند) سقف های اطاق کافران را نقره می کردیم. با توجه به اینه نقره مثبت تر از

فلزات دیگر و ضریب حرارتی و قدرت جذب ذرات منفی زیادتر دارد و محیط را بیشتر نا امن می کند و اطاقی که سقفش نقره باشد جهنم است نه اطاق و منزل و خدا خواسته در این دنیا هم با ثروتشان کافران برای خودشان جهنمی درست کنند و در ضمن با این قضیه بیشتر به حل نزدیک شد که چرا استعمال ظروف طلا و نقره حرام است و خوب است که توجه شود پروردگار می فرماید و سقف اطاق کافران را نقره می کردم (نامی از گنج و دفینه نیست که بگوئیم شرح در جلد بهداشت محیط بعلاوه توجه شما را به اواخر جلد سوم تحت عووان ظروف اسلامی جلب می کنم که چگونه چشم بینای اسلام در 15 قرن قبل در جهت تمامس غذائی و غیرغذائی آدمی با فلزات تأمل میفرمائید.

هرچه مدار زمین یکدرجه کم و بطرف قطب نزدیک شود باید 30 کالری حرارت ببدن بیشتر برسد و بهمین تناسب باید کسی که عادت ندارد از لباس پوشیدن خود مراقبت نماید.

اشخاص چاق برخلاف تصور مقاومتشان در برابر سرما کمتر است زیرا چرب فراوان زیر پوستشان مانع و سدی برای انتقال حرارت از داخل بدن به پوست می شود.

کودکی که در زمستان باندازه کافی لباس دارد و بازی می کند و خیس عرق می شود باید فوری لباسش را عوض کرد زیرا لباس مرطوب گفتم چگونه لایه نگهدارند گرما نبوده بچه شروع به لرزیدن کرده سرما می خورد و عاقلانه آن است که زمان بازی لباس کمتر داشت و پس از بازی بیشتر.

هوای ثابت بهمان اندازه که برا حفاظت سرما مناسب است بهمان اندازه هوای متحرک برای بدن بعلت دفع حرارت زیان دارد و یک نسیم یا سرعت 8 کیلوتر 8 برابر هوای ثابت سبب دفع حرارت می وشود و اینکه نبی گرامی فرمودند تن از باد بهار نپوشانید اما در برابر باد خزان قرار نگیرید شاید علتش این باشد که با بهار زنه کننده و رویاننده و قاتبل باکتریهاست اما باد خزان باد مرگ آور برگ خشک و ضد حیات است و چون کائنات مبارز با باکتریها را از حیات دور ساخته بادی است پر باکتری و بادی زکام آور و زلزله زا و مقصود نهائی از دستور حضتر همان کمله جریان است که به لاتین امروز کوران گویند و در تائید این مطلب دو دستور اسلامی جالب است یکی کراهت نشستن در کنار درگاهها که محل جریان و کوران باد است و دیگری استحباب در بستن درها که باد بصورت می رساند و مستقیما باد به بدن می خورد آن هم باد پائیز و شگفتی بیشتر دستور کنار رفتن از باد مرگبار خزان در صورتیکه اگر قصد باد زمستانی و سرما بود اشاره می فرمودند که تن را از باد زمستان بپوشانید در صورتیکه باد خزان مرگبار و برگ خشک کن و باد زمستان منبع و ذخیره و طلیعه حیات و بهار می باشد.

جنس لباس

لباس برای چه درست شده؟ برای هر قصدی ساخته و دوخته شده لازم است ملاحظه نمود پارچه لباس چه جنسی باید بود تا در همان مورد به هدف رسید و از قصد خود بهتر بهره برداشت.

لباس آدمی را از تأثیرات مختلف محیط، گرما، سرما، اشعه های شدید خورشدی و اشعه های ختلف دیگر، نیش حشرات باران، باد، رطوبت و تا حدی فشار و ضربه نگهمیدارد.

پارچه های حفره دار لایه گرم اطراف بدن را ثابت نگهمیدارد مانند بافته شده های از پشم تا تهیه شده از خز یا... که گرم کننده می باشند بعلاوه حفره بین دو لباس هم که ایجاد هوای عایق خوبی می نماید نگهدارنده گرماست و لذا کسیکه دو زیر پیراهن بپوشد گرم تر است.

چلوار و پارچه های کتای و ابریشم های مصنوعی و الیاف های مصنوعی گرم کننده نیستند زیرا بین تارو پودشان حفراتی که هوای ثابت عایق نگهدارنده حرارت وجود داشته باشد نمی ماند (ناگفته نماند جوشاندن الیاف مصنوعی چون پرلون و نایلون سبب خرابی آنها می شود.)

لباسهای برزنتی، لاستیکی، روغنی ضد رطوبت و باران می باشد.

رنگ لباس نیز مهم است زیرا لباس سیاه حرارت را نگخکیدارد و سفید تمام اشعه را پس میدهد از اینرو انتخاب رنگ تیره برای زمستان و سفید برای فصل گرما بهتر است.

در ضمن مطالعه اگر می بینید پیشوایان گرام اسلام لباس پنبه ای را مقدم بر لباسهای از جنس دیگر داشته اند و مزیت باس های پنبه ای مخصوصا در آنها که به تن تماس دارن دیا نزدیرت به بدن می باشند زیاد بوده متضمن علتبی بوده که می توان چند تای انرا شمرد.

(1) منسوجات از الیاف مصنوعی بسهولت شسته می شوند و سبک و زنند اما در آتش سوزی خطرات مهیب دارند و طبق تجربه پزشکان هیچگونه مصونیتی ندارند و در صورت بروز جراحت موجب صدمات بیشتری می گردند.

پرفسور دکتر بارون گزارشی دربار آزمایشهای باخوکچه های هندی تقدیم داشت که بوسیله حلقه های مسی داغ جراحات کوچکی بر بدنشان وارد ساخته بودند بهنگام وارد آوردن جراحت تکه ای از پارچه های مصنوعی مانند نایلون یا هلانکا بین حلقه داغ سی و پوست بدن خوکچه قرار داده بودند پس از شش ثانیه تأثیر حرارت تمامی پوست میان حلقه مسی نابود شده وبد و حتی پس از 14 روز طاولهای سوختگی بچشم میخورد اما در آزمایش مشاهبی که با پارچه پنبه ای بعمل آمد میزان سوختگی بمراتب خفیف تر بود و پس از دو هفته بهبود یافت.

با افزایش مدت سوزاندن به یک دیقیقه پوست زیر پارچه پنبه ای نیز نابود شد ولی محل زخم گسترش نیافت و عوارض شدید بروز نکرد در حالیکه در مورد پارچه مصنوعی حدود زخم و شدت عوارض گسترده و شدید بود بعلاوه اثر الیاف مصنوعی برروی محل سوختگی موجب تطویل دوران معالجه و بهوبد می گردد. بررسیها و

مطالعات کمیسیون فوق الذکر این نتیجه صریح را داده است: از همه زیرپوشها زیرپوشهای بس خطرتر زیرپوشهای پنبه ای هستند و منسوجات کاملاً مصنوعی عرض می دارند مطلب فوق از منابع خارجی بود که ححتی بوسیله روزنامه های کشور اعلام گردید(1) و در علم می بنیمی در سراسر جهان برای پانسمان سوختگیها و زخمها پارچه های پنبه ای خالص را می پسندند.

(2) گزارشی راجع به حساسیت و حساس نشان دادن پوست در برابر منسوجات پنبه ای در کتابخانه پزشکی مطلبی دیده نمیشود هر چند الرژی مربوط به پشم که بر پوست اثر بگذارد فوق العاده ناچیز است اما مواردی که تنگ نفس های مربوط به بوی پشم که ناشی از همان بوی مربوط به حیوان باشد پیش اورده شده گزارش شده و حساسیت پوستی الیاف مصنوعی چیز ناشنا خته ای نیست وگزارشهائی شده و میشود و من خودم پاسبان باز نشسته ای را که مدتها به اکزمای گردن دچار بود و در برابر درمانهای متعدد ومقاوم وی را مجبور به ساختن و سوختن نموده بود در مجلسی که گلایه و ناله داشت هبا دتور ترک یقه نایلونی به بهبودی کامل رساندم

(3) هیچه پارچه ای چون پارچه های پنبه ای در براب تبخیر و تعریق بدن روی سازگاری کامل ندارند که شرح داده شد.

1- از جمله روزنامه بهار ایران شیراز سال 42 شماره 2512.

(4) تهویه بدن با پارچه های پنبه ای بخوبی انجام می گیرد.

(5) تحفظ لایه حرارتی اطراف بدن در پارچه های پنبه ای اگر بضخامت پارچه های پشمی باشد آنرا با خصائص بهتر منسوجات پنبه ای مقایسه نمائیم بهر صورت باشد صرفه و صلاح با منسوجات پنبه ای می باشد.

(6) بیمارانی که بعلت ابتلا به قارچ پوستی مراجعه کرده اند و علتش پوشیدن پشینه بوده داشته ایم و احتمالاً ابتلا به سیاه زخم (البته در پارچه های پشمی و اغلب دستباف).

(7) ناگفته نماند آب هفت برابر هوا حرارت را منتقل میسازد لذا انساج پشمی بعلت دیر خشک شدن (کمی سرعت جذب گرما) سب می شوند بدن کمتر در مرعض سرما خوردگی قرار گیرد.

بیست و یکم مستحب است در لباس تواضع کردن و اقتصار بر کرباس مودن و لباس را کوتاه گرفتن و آنچه از آستینی که از انگشتان تجاوز می نماید قطع نموند و کوتاه کردن لباس از دامن آگر دراز باشد یا بالازدن آن و پیراهن را بالای کعب گرفتن و ازار را تا نصف ساق و ردا را از میان دستها تا پستانها و از پشت تا حقوین، امیرالمومنین علی علیه السلام فرمد هذا اللباس ینبغی للمسلمین ان یلبسوه اینست که لباسی که سزاوار است مسلمانان آن را بپوشند و حضرت صادق علیه السلام فرمود ما امروز نمی توانیم آن لباس را بپوشیم و اگر بپوشیم مردم خواهند فت که دیوانه است و یا می گویند که ریا کار است و حال اینکه خدا می فرماید و ثیا بک فطهر

لباس خود را پاکیزه کن می گید که بلندی لباست را از زمین مکش پس وقتیکه قائم ما قیام نماید لباس مردم چنین خواهد بود. (عن ابی عبداللّه ع قال ان علیا ع کان عندکم فاتی بنی دیوان فاشتری ثلاثه اثواب دبینار القمیص الی فوق العکب و الازار الی نصف و الساق و الرداء من یدیه الی ثدییه و من خلفه الی البیه ثم رفع یدیه الی السماء فلم یزل بحمداللّه علی ما کساء حتی دخل منزله ثم قال هذا الباس الذی ینبغی للمسلمین ان یلبسوه قال ابوعبداللّه و لکن لانقدرون ان نلبسوها هذا الیوم و لوفعلنا لقالوا مجنون و لقالوا مرائی شیئ و اللّه عزوجل یقول و ثیابک قطهر قال و ثیابک ارفعها لاتجرها فاذا قام قائمنا کن هذا اللباس)

این حدیث دلالت می کند برایکه پوشیدن لباسی که مردم آنرا زشت می شمارند و عیب می دانند بالعرض مکروه است هرچند در اصل شرع مستحب است وپس سزوارا نیست پوشیدن لباسی که مردم آنرا مکروه میدارند.

اندازه آستین

عبداللّه بن هلال گوید حضرت صادق فرمود بجهت وی ازاری بخرم گفتم گشاده باشد فرمود بلی اما دراز نباشد و الامقدار سجاف از آنرا قطع کن که پدر بزگروارم می فرمود که هرچه تجاوز کرد از کعبین در آتش است (قال امرنی ابوعبداللّه ان اشتری له ازارا فقلت انی لست اصیب الا و اسعا فقال منه و کفه ثم قال ان ابی قاب ماجاوز الکعبین ففی النار)

از نبی گرامی است که من جامه را تانصف ساق می پوشم یا تاکعبین و برشماست که حذر کنید از جامه دراز پوشیدن چه آن از شعار متکبران است و خدای تعالی دوست نمیدارد متکبران را

و نیز فرمودند بوی بهشت هزار سال راه آید و متکبران جامه بر زمین کشان بوی او را نشوند و نیز از آنحضرت است که سه طایفه باشند که حق سبحانه و تعالی بایشان سخنی نگوید که ایشان ا خوش آید در وز قیامت و پاک نگرداند از آلودگی گناه و ایشان را عذاب دردناکی خواهد بود یکی آنکه دامن جامه خود بر زمین کشد بجهت کبر و بزرگی و دیگر پاکی ورزد بدروغ و دیگر مردی که اظهار گشاده روئی کند در روی تو و دل او پر باشد از کین تو نبی گرامی به ابوذر غفاری فرمودند بیشتر دوزخیان تکبر انند مردی گفت یا رسول اللّه هیچکس باشد که از کبر خلاصی یابد فرود بلی کسیکه جاه پشمین بپوشد و برخر سروار شود و گوسفند دو شد و با مسکیننان نشیند ای ابوذر هرکه از بازار چیزی برخد بجهت طفلان خود و خود بردارد و بخانه بردو بخانه برد از تکبر خلاص باشد ای ابوذر هر که دامن خود را بر زمین کشد جهت تکبر حق سبحانه دروی نظر نکند در روز قیامت.

حضرت علی روزی از راهی عبور میفرمود شخصی را دید جامه دراز پوشیده بود بانگ براوزد که جامه خود را بردار که زمین او را نخورد. حسن بن صیقل گوید روزی حضرت صادق جامه ی که حضرت علی را در آن شهید کرده بودند بیرون آورد و ملاحظه نمود از کرباس است و دامن آن دوازده بشر بود و بدن و آستینش هر یک سه شبر (عن ابی عبداللّه ع فی حدیث انی راه قمیص علی ع الذی ضرب فیه فاذا هو قمیص کرابیس و اذا اثر دم قال فشبرت بدنه فذا هو ثلاثه اشبار و شبرت اسفله فاذا هو اثنی عشر شبرا و حضرت باقر فرمود که امیرالمومنین علیه اسلام دو پیراهن می خرید وغلام خود را مخیر می ساخت که هر کدام از

این دو می خواهی بردار و آن دیگر را بر من گذار چون پوشیدی از آستینش آنقدر که دراز بودی بریدی و خدای را شکر بسیار گفتی

حضرت علی فرمود: سه چیز است اگر کسی عادت کند بمحسنات آن ابدا واگذار نخواهد کرد آنها را: ازاله مو از بدن و کوتاه گرفتن لباس و نکاح کرن کنیز (ثلث من عرفهن لم یدعهن جزالشعر و تشمیر الثوب و نکاح الاماء).

حضرت صادق فرمود اینکه پروردگار می فرماید و ثیابک فطهر و جامه ات را پاکیزه بدار فطهر فشمر است یعنی جامه ات را کوتاه کن (عن ابی عبداللّه ع فی قول اللّه عزوجل و ثیابک فطهر قال فشمر).

حضرت علی فرمود جامه نبی گرامی طاهر و پاک بود اینکه پروردگار فرمود وثیابک فطهر مقصود این بود که جامه ات را کوتاه گردان (قال ابوالحسن ان اللّه عزوجل قال لنبیه ص و ثیابک فطهر و کانت ثیابه طاهره و انما امر بالتشمیر)و از ایشان است تشمیر الثیاب طهور لها قال اللّه تعالی و ثیابک فطهرای فشمر (کوتاه بودن لباس سبب پاکیزگی اوست خدای متعال به پیغمبرش میفرماید لباست را تهطیر کن یعنی کوتاه کن.

از حضرت صادق است که در قول خدای تعالی و ثیا یک فطهر معنایش وثیابک فقصر ولبات را قصیر و کوتاه کن (عن ابی عبداللّه ع فی قوله تعالی و ثیابک فطهر قال معناه ثیابک فقصر).

حضرت علی جوانی که لباس را بزمین میکشید دید و فرمود بلند کن ازارت را که برای دوام لباس و پرهیز دلت اینگونه بهتر است (نظر امیراملومنین عل الی فتی مرخی ازاره فقال یافتی ارفع ازارک فانه ابقی لثوبک و اتقی لقلبک) و حضرت

صادق مردی را دید که پیراهش برزمین می خورد فرمود این لباسی طاهر نیست (نظر ابوعبداللّه ع الی رجل قدلبس قمیصا یصیب الارض فقال ما هذا ثوب طاهر) و نیز درجائی که مردی پیراهش را به زمین می کشید فرمود کراهت دارم که کسی به زنان شابهت داشته باشد (عن ابی عبداللّه ع فی رجل یجر ثوبه قال انی لاکره ان یتشبه بالنساء).

یکی گفت خدمت حضرت باقر بودم که فرزندش حضرت صادق وارد شد پدر فرمود ای فرزند آیا تطهیر نمی کنی لباست را پس تشریف برد که گمان کردم کثافتی به لباس او رسیده پس از مراجعت حضرت فرمود اینست اندازه لباس عرض کردم قربانت کردم چه شده بود لباسش را ایشان فرمود لبا او بلند بود امر کردم او راکوتاه کند لباس را خداوند متعال به نبی گرامی فرمود کوتاه کن لباس را (قال الروای کنت عند ابی جعفر اذ دخل ابوعبداللّه فقال ابوجعفر یا بنی التطهر قمیصک فذهب فظنت ان ثوبه قد اصابه شی ء فرجع فقال انهن هکذا فغقلنا جلعنا فداک مالقمیصه قال کان قمیصه طویلا فامرته ان یقصره ان اللّه عزوجل یقول و ثیابک فطهر).

از حضرت علی است (سته فی هذه الامه من اخلاق قوم لوط الجلاهق و هوالیندق و الحذف و مضغ العلک وارخاء الازار خیلاء وحل الازار من القبا و القمیص (شش چیز از اخلاق قوم لوط است تیر کمان بازی کردن و موی صورت کندن و جویدن آدامس و مانندها و سست بستن بند شلوار از روی تکبر و بازگذاردن دکمه ای قبا و پیراهن).

نبی گرامی فرمودند هرگز بوی بهشت را نخواهند شنید

انانکه عاق والدیند یا قاطع رحم یا متکبرانی که ازار خود را بر زمین می کشند (قال رسول اللّه ص لا یجدریح الجنه عاق و لا قاطع رحم و لامرخی الازار خیلاء).

لازم به توضیح نیست که اصابت لبا بزمین چند زیان دارد ایجاد گردو غبار کرده به تنفس مردم آزار میرساند و خاکی که در معبر و همیشه آلوده است بحلوقم مردم سرازیر مینماید. گردو غباری که به لباس می چسبد انتخاب می شود و آلوده ترین به آن می چسبد و از طفی همانگونه که حضرت علی فرمود زمین لباس را میخورد همانگونه که سخت ترین چیزها را می خورد همانگونه که سخترترین چیزها را میخورد و در صورتیکه چنین نبود جهان از استخوان و فضولات پربود و حتی خاک فولاد در میخورد دیگر آنکه لباس هرچند نظیف باشد در مجاورت بدن از مختصر حرارت چربی از بدن بهره برده و لذا آلوده ترها به آن چبسیده و چون لباس در منزل وارد شد به فرش به اثاث به کمد به.. اصابت یافته در نتیجه بسیاری از عناصر مضر را با خود آورده لانه ای برایشان درست خواهد کرد، لباسی که با خاک در تماس است خاک آنرا خورده زودتر کهنه شده زیان اقتصادی بهم یرساند.

آستین و پاچه کوتاه باشد و اصراری که اسلام براین مطلب دارد هنوز ناشناخته مانده جز آنکه شاید تصور شود از طرفی دستور برای دوری از الودگی است و از طرفی برای دورماندن از عصابنیت ها که در صورت جلوگیری از تماس دست و مخصوصا انگشتان با اشیاء بوجود میاید که شرحش را باز خواهم داد و دگی آنکه تهیوه دست و پا چنانکه خواهید دید در بهتر کردن جریان خون مؤثر می باشد و قستی از آنرا در بهداشت شستشو و وضو گفتم

اما اینکه توجه به کرباسی بودن لباس میفرماید و حال آنکه قبلاً تجویز لباسهای فاخر را کر کردم باید گفت هیچ منافاتی با کیدگیر نداشته زیارت حضرت رضا هم حج فقرا است و پوشیدن پارچه از جنس پنبه خود فوایدی در بر دارد که گفته شد و احیانا عبت ها و حکمت های دیگر که من نمیدانم.

بیست و دوم مکروه است برای مردان دراز کردن لباس و تجاوز کردن آن از کعبین و برای زنان مکروه نیست و حرام است به ناز و خیلا راه رفتن و نبی گرامی در آخرین خطبه ای که خواند ند فرمودند: کسیکه لباسی بپوشد و در آن بنازد و با تکبر راه رود خدا او را فرو میبرد در شفیر جهنم که در آن فرو میرود مادامیکه آسمانها و زمین وجود دارند و قارون حله ای پوشید و در آن بهتکبر خرامید پس خدا او را بجهت این گناه بزمین فرو برد تا رز قیامت فرو میبرد (عن رسول اللّه ص ان ه قال فی آخر خطبه خطبها و ن لیس ثوبا و اختال فیه خسف اللّه من شفیر جهنم خطبها: و من لیس ثوبا و اختال فیه خسف اللّه من شفیر جهنم یتخلل فیها مادامت السموات و الارض و ان قارون لبس حله فاختال فیها فخسف به فهو یتخلل الی یوم القیامه)

درباره دراز کردن لباس زنان آن هم تاحدی که معین شده با توجه به اینکه مخفی داشتن حجم هر عضوی از زن و جلوگیری از مفاسدی که موجبات رنجش جانها را فراهم می سازد مقدم بر رعایت نظافت ظاهری است به زن اجازه بلند کردن لباسش از مردان داده شده است و در تکبر کردن و به ناز راه رفتن نیز مردان را احکامی جدا از زنان است و کبر و بخل که دو صفت بسیار ناپسند بر مردان می باشد زنان را زیبنده است ولی زن نیز نباید آنچنان

راه رود که راه رفتنش جلب توجه کند و نظر مردان را بجانب خود برگرداند و هرچه میتواند باید در جلب نظر همسرش کوشا باشد و بهمان اندازه ه نمایان بدن قسمتی از اعضاء بدن زن به سبب کوتاه بودن آستین یا لباس نزد اسلام اهمیت دارد لباس بلند پوشیدن به زن اجازه داده شده است اما آن هم نه اینکه روی زمین بکشد و کثافت و آلودگی درست نماید.

بیست و سوم - مکروه است بلباس کمک گرفتن یعنی آنرا بعنوان ظرف و بقچه بکار برن و صورت و دستها را با دامن لباس پاک کردن مگر در وضو و مکروه است چیزی را در آستین و دامن برداشتن و رایات مربوطه را میتوان در کتابهائی که سند و أخذ است و نامشان قلمداد شده ملاحظه نمود.

دیگر کسی جز در نقاط دور افتاده یافت نمی شود که از لباسش بعنوان بقچه یا ظرف استفاده نماید یا صورت و دست خود را با دامنش پاک یا خشک کند که کمک گرفتن از لباس بعناوین مذکور ستمی محسوب می شود زیرا ظلم آن است که چیزی در موقع و محل مناسب بکار برده نشود حتی کسیکه ساعت بیدار کن زنگ را ب جای ساعت مچی در جیب گذاشته حمل و نقل ناید ستمی است و باس هم برای ظرف و بقچه شدن و اجناس آلوده یا متفرق را بجای بن در خود جای دادن تیه نشده است یا برای اینکه صورت و دستها را با گوشه آن پاک نمودن و آنرا آلوده ساختن ولی حکمت تجوز خشک نمودن آب وضو با دامن چیست؟ نمیدانم اما ناگفته نماند همانند مسادل دیگری که بنظر کوچک می رسد و همیشه مورد سئوال و چرا قرار می گرفت و امروز جنبه اعجاز دارد این مسئله مربوط به وضوهم روزی بعنوان یک مطلب علمی

شناخته خواهد شد و از جمله تمام مطلب قلمداد شده یکی اینکه زمان ورد به مستراح با پای چپ داخل شوید خرده غذا و نان و نمک به مستراح نریزید ادرار شتر بهتر از شیرش است در جلد دهم هر سه شرح دادم).

بیست و چهارم مستحب است در موقع پوشیدن لباس نو حمد خدا کردن و دعای ماثور را خواند و قرائت سوره الحمد و صوره قدر و دو رکعت نماز گزاردن به طرزی که در احادیث وارد شده و مستحب است بسم اللّه و الحمد للّه گفتن در موقع کندن لباس و رایات زیادی در کتابهائی که نام بردم باذکر دعاهای مربوطه موجود است.

فراموش نفرموده باشید چندین مرتبه تکرار شد که اسلام اجازه نمیدهد هیچ کار بدون یاد خدا انجام گیرد بدو علت یکی آنکه کار مورد نظر به بدی کشانه نشود و چه کاری نزد اسلام گرانباتر از تحصیل علم و باز هم برای اینکه چودزدی با چراغ آید گزیده تر رد کا، بوسیله لم کار غیر خلافی صورت نگیرد و از علم برای بهتر کشتن و بیشتر دوشیدن و افزون مستعمره ساختن استفاده نشد حتی اولین کلمه ای که در اسلام نازل می شود که همان خواندن باشد صفحه اقرء» بالفاصله در اختیار و کنترل ذکر خدا و نام مقدس وی در آرده می شود تا بسوی زشتکاری و پلیدی کشانده نشود (اقرء باسم ربک الذی خلق) و از علم به نفع خلق بهره برداری گردد.

اسلام هر کاری را دوست دارد با نام خدا آغاز و با نام خدا پایان یابد تا هیچگاه و هیچ لحظه از مقررات الهی دور نگردد یگر آنکه توجه دادن به اینکه باید در هر کار بیاد خدا بود نوعی نیرومند ساختن روح اطاعت از قانون در افراد

مسلمان است و بتدریج وی را بمقام تسملی م رساندن و آغاز آن با توجه به دستورات اسلامی است که سعی می کند پارچه ای ک خرید، خیطای که دوخته، رنگرزی که رگ کرده اهل و عیالش که لباس نو بروی می بینند و... هیچکدام ناراضی نباشد و این نوعی پیود اجتماعی برقرار کردن است.

از جله گرفتاریهائی که ممکن است حتی در موقع پوشیدن لباس پیش آید بشرط آنکه با نام خدا همراه نباشد و نام خدا را کسی میبرد که ایمان بذات مقدسش دارد و کسی که ادعای ایمان به خدا دراد بدون شک مطیع اوامر مولایش که فقط اوست می باشد و مطیع اوامر کسانی را که او معین میفرماید و از جمله مطیع و متوجه سخن حضرت علی که دوبار تکرار د و بدین مضمون فرمود ذلت و خواری زماین بر این امت وارد می وشد که لباس بیگانه بپوشد و طعام بیگانه بخورد و مسئله را طرزی دیگر مورد بحث قرار میدهم.

لباس بیگانگان پوشیدن

بیست و پنجم - کراهت پوشیدن لباس بیگانگان: از حضرت عل علیه السلام که میفرماید لاتزال هذه الامه بخیر مالم یلبسوا ملابس العجم و یطعموا اطعمه العجم فان فعلوا ذلک ضربهم اللّه بالذل (زماین که این امت لباس بیگانه پوشید و غذای بیگانه خورد خیر از او برمیخزد و رو به پستی و ذلت می گذارد).

گذشت زمان روشن ساز خیلی از روایات و اخبار می باشد

مثلاً در جائیکه زن نباید لباس مرد بپوشد یا مرد حق دارد پوشاک زن به تن کند حتی فقها را می بینیم وقتی می خواهند مسئله را روشن کنند صریحا مثلا آورده می گویند: بر مرد حرام است که کفش زنانه بپوشند و چادر زنان بسر کند و... مگر ممکن بود باورشان شود رزوی بیاید که پسری جوان موی سر زنانه موی صورت زنانه، لبا گلدار و زنانه همه چیز و همه چیز زنانه تا به حدی که تشخیص و تمز پسر از دختر مشکل باشد یا مگر در مخیل اشان می گذشت روزگاری دختران شلوار بپا کنند و پیراهن پسران بپوشند و برجستگی سینه را محو نایند و کلاهی نیز بسر گذارند و ادای پسران هم درآورند.

با گذشت زمان دختر بشکل پسر شدن و برعکس معلوم گردید و مهمتر تقاضاائی بدنلا ادای یکیگر در ادرن که تغییر جنسیت بهند و با عمل جراحی پسر دختر شود و دختر پسر.

در اخبار آخر الزمان می خواندیم روزگاری زنانی بیایند کاسیات عاریات در حالیکه پوشیده اند برهنه اند همه خیال می کردند خودشان را در پوشانن جمع وجور نمی کنند و باصطلاح ولنگ و وازند و ای مطلب را در ذیل خبر قلمداد شده هنوز در کتابهای چند سال پیش می بینیم بهمین صورت که نقل شد توجیه می کردند اما امروز دیدند که زنان پارچه پوشیده اند اما زیرش پیداست پوشانده اند اما برهنه اند و ازا ین قبیل سخنان از پیغمبر و اا زیاد است که چشم بینا و دلی آگاهشان با برداشت فاصله مکانی و زمانی برایشان مسجل و مسلم بوده و خبر داده اند و بتدریج با گذشت زمان و پیشرتف علم یکی یکی از آنها میرود که چهره

واقعی خود را نمایان سازد و از جمله این مسئله است که کسی خود را بلباس کفار در نیاورد.

این مسئله را هم مانند سایر مسائل که کسی حق ندارد بشکل کفار در آید اغلب اقوال چنین توجیه می کردند که بشکل آنان شدن بشمار آنان در آمدن است و محکوم آمار آنان بودن: و من تشبه بقوم فمنهم.

اما سخن بزرگتر از این استو کسیکه خواست شکل لباش همانند کفار باشد در مرتبه بعد می خواهد جنس لباش هم جنس کفار باشد و جنس پارچه ش همانند و یکی بودن یعنی بازار دیگری شدن و اعستمار دیگر چه میخواهد همین را می خواهد که مسلمان خریدارش باشد و از اول مستعمره اقتصادیش تا اینکه برای استعمار زدگی مغزیز پخته گرد د و کسیکه بخواهند مغزش را بپزند اول ناخن ها، بعد دست و پا و... را می پزند و در آخر مغزش را. استعمار اقتصادش را هم از اول بوسیله دوستداران خود عرضه میدارد و یکعده که در سطح بالاتر خود را تصور می نمایند شکل لباس، دوخت لباس آنها را انتخاب می کنند بعد طبقه بعد و بعد دسته پائین تر و بالاخره همه شهر را فرا می گیرد اما هرچه به انتظار می نشینند که دهات هم بازارشان باشد نمی شود دهقانها هنوز خود گوسفند می پرورانند و از پشمشان ریسمان و پارچه و لباس تهیه می کنند چه بهتر که طرحی برای تاسی روستائیان از شهری ها داده شود طرحی که موفق گردد دهات هم بازار فروش استعمار شود لذا دامن بازار شهر را به دهات می کشانند و همه یکپارچه شکل لباس، دوخت لباس، جنس لباس کفار را دارند و در آخر مغزی

در لباس بازار استعمار و بالاخره مسلمانان به لباس کفار پوشانده میشود و در حقیقت این هم نوعی حق را به لباس باطل در اوردن است

بتدریج که شکل دوخت جنس لباس به ناحیه سرایت کرد مراوده آغاز میشود و چه بسا نوجوان مسلمان در الوین برخورد عشقی که موجبات ارضاء وی را فراهم ساخته با دختری از کفار بوده باشد و ما میدانیم در اغلب چنین جوانانی انحراف لباس پرستی (Fetichismus) بوجود می اید و زمان ازدواج جوان همسر خود را مجبور خواهد ساخت همان چگمه ای را که دختر غربی بپا داشته بپا کند و همان لباس چرمی که بدوش می انداخته بدوش اندازد زیرا اولین برخورد عشقی با چکمه پوش لباس چرمی بوده است و سرانجام یک سیکل محدودی ایجاد شده و وسائل مستعمره مغزی شدن در بین اینگونه رد و بدلها فراهم آمده است.

سفیر فرانسه که از دربار شاه اسماعیل صفوی بیرون آمد شاه غضبناک به نگهبانان گفت این کافر بر هر چند آجرهائی قدم نهاد آنها را بر کنید و بسوزانید و اگر فرزند شاه، شاه عباس کبیر برادران جمیز وادوارد (شرلی و انترلی) را بدوش نکشیده بود دهان گشاد استعمار تا آنجا وارد معرکه نمی شد که لی لی ها (اترلی و شرلی) کتاب ملانصرادلیدن بویسند و قصه های ابونواس عرپ و فلان ترک و دیلم را بنام صفحه ملا» و نصر صفحه الدین» برای تحقیر روحانیت مجلد کنند و رواج دهند و چه اثری گذاشت که قبل از آن ملا به کسی گفته می شد که پر بود چنانچه ملای

رومی و ملاصدرا پر بودند و حال کسی دوست ندارد ملا خوانده شود و تقریبا جای آنر ا به علامه داده اند که چ ندان همه کمله جانشین لایقی نیست بهر صورت پوشیدن لباس بیگانگان بر پوستی که خلقت تکوین برآدمی پوشیده باید از خلقت تشریع باشد نه از ارمغان بیگانگان. خدای متعال پوست را حدود حصر قرارداده و مجم وعه هر کس را در لفافه ای جدا از دیگری بنام پوست پیچیده و بندگان نبیاد راین لفاله، پارچه ای از کفر و بیگانگی بپوشاند بدلیل آنکه ب هزیر اثر کند و کم کم به جوا و آخر سر ب ه بالا و مغز و یک مرتبه می بینی فقط لباس کفر پوشیده ولی در آخر اجتماعش در کفر غوطه ور است.

تأثیر لباس بیگانگان پوشیده همیشه مورد توجه دو دسته بوده است یکدسته که نخواسته اند پیروانشان استثمار شوند و آنرا ممنوع داشته اند و دسته ای که خواسته اند استثمار کنند یا برده گیری و سعی کرده از راه هم لباسی و هم شکلی وارد شده اولین پیشاهنگ و پیش پیام را از کلاه بسر گذاشتن و کفش به پا نمودن معرفی و به زور بر تن برازندگان پوشانده اند و تاریخ پر از چنین معاملات و مکاشفات که تبدیل اندلس اسلامی به اسپانیای مسیحی نمونه ای از آنهاست (رجوع شود به ابن صاعد به نقل المقری در تاریخ اسپانیا مورح مشهور ابن خطیب در فرهنگ رجال و...).

بیست وششم - مستحب است مواظبت کردن بلباس و پیچیدن آن و مکروه است آنرا در شب پرکنده و ولوا انداختن و مسحب است که لباس گشاد و فراخ باشد و مکروه است که تنگ باشد.

سروکار بالبسا در سالام با دو کلمه مواظبت و پیچیدن جنبه اثباتی داشته و با دو کلمه پراکنده ساختن و ولو کردن روی ناسازاگری نشان میدهد. لباسی که باید اطو شود صاف گردد در کمد زده شود یا بر جالبسای جای یرد در قلمرو کلمه مواظبت قرار داشته و همانگونه که قبلاً گفتم باید مرتب رس زده شود تا از گردو غبار و الدگیهائی که باصطلاح لباس را میخورد در امان باشد و چگونگی عمل خوران و قدرت تطهیری خاک را در جلد 13 شرح دادم. اما یچیدن لباس که استحباب آنرا بیان کرده اند مربوط به لباسهائی است که در ضمن گردگیری و اطو کشی ونظافت خواسته اند تماس آنرا با محیط بشرطی کاهش دهند که صدمات وارد بر زیبائی لباس را ببا نیاورد مثلاً پارچه ای است ک اخیرا اختراع شده و بیهچوجه اطوی اولی خود را از دست نمیدهد حتی پس از شستن اما در برابر نور و حرارت و هوا بعلت تهیه مموا‌د اولیه آن بطریق شیمیائی مورد عملکرد فضا قرا می گیرد و در اینصورت صلاح است پیچیده شود از سطح تماس آن با اطراف کاسته گردد و یا پارچه های دیگر از قدیم یا جیدد.

پراکنده ساختن و ولوکردن لباس با نحصار شرط زمانی در آمده دستور اینست که آنرا رد شب پراکنده و ولو نسازید و در جلدهای 2 و 11 نظر اسلام را درباره اینکه ددوست دارد امور زندگی در روشنائی انجام گیرد تا تسلط کلی برآن اعمال گردد شرحی دادم و از جمله ولو انداختن و پراکنده ساختن لباس در شب است که تازه اگر همه اهل خانه به موضوع وارد و مسلط باشند ممکن است یکی بیار شود و لباسهای پراکنده و ولو مزاحمتی

ایجاد نمایند وانگهی لباسها را کجا ولو و پراکنده خواهند ساخت که از دستبرد حشرات و گردو غبار محفوظ باشند و از لطافت و ظرافتشان د اثر عدم رعایت همین دستور بظاهر کوچک بدون شک کاسته خواهد گردد.

اما موضوع گشادی لباس و کراهت تنگ بودن آن که اهمیت خاصی دارد هم اکنون بالاستقلال و باختصار شرح می دهم.

لباس تنگ

نه در پزشکی بکسی اجازه میدهند لباس تنگ و چسبیده ببدن بپوشد نه اسلام آنرا تجویز می کند اما با مخصتر اختلاف:

یقه تنگ باشد برشریانهای گردنی فشار وارد آورده خون که مجبور است از جای تگ و فشرده به جای اصلی وارد شود سوت میزند و صدا می کنند و گوش آنقدر صدا دارد که شخص را به مراجعه به پزشک مجبور میسازد و ما خودمان جریانی بقرار زیر را شنیده ایم:

سناتوری که در مجلس سنا مسئله را مورد بحث قرارداده بود چنین یان کرده: صدای ناراحت کننده ای مدتها در گوشم می آمد به متخصصین مراجعه کردم و اینک نسخ تجویزی ارائه میشود بعد کمیسیونی می شود تا مقدمات اعزامم به کشوری که متخصصین معروفی داشت فراهم داشت فراهم شود به خیاطی مراجعه کردم تا برای سفری که در پیش داردم چند پیراهن بدوزد پرسید آقا می دانید اندازه یقه اتان چند است؟ گفتم - خودش اندازه گرفت و

گفت آقا چرا اینقدر یقه تنگ انتخاب کرده اید یقه تنگ که سلب آسایش از شما میکند و آنقدر در گشتان صدا ایجاد خواهد کرد که ناراحت خواهید بود گفتم آقا می خواهم برای همین به خارجه بروم و چند روزی که یقه ام را باز گذاردم بهبودی کام یافتم و یاد استادمان بخیر که می گفت برای تشخیص اول فکر سندرمهای سخت بسیار نادر نکنید بلکه اول متوجه ابتلائات سهلتر و شایعتر از همه باشید مثلاً نوزادی را که بلعت ابتلا به استفراغ نزد شما میاورند اول به سوراخ فراخ پستانکش بیندیشید نه به فلان سندرم که شاید در سراسر جهان سالیانه ده مورد یافت نشود خلاصه آنکه یقه تنگ مانع از خوب عبور کردن خون از شریانها می شود و ایجاد مزاحمت می نماید. و حضرت صادق نیز در این باره دستوری دارند.

سعه الجریان و نبات الشعرفی الانف امان من الجذام سعه الجیب و العشر فی الانف امان من الجذام که در جلد او شرح دادم)

آستین زیاد تنگ باشد یا شلوار یا... بآن حدی که مختصر مانعتی برای گدرش خون باشند زیان اور است.

همه چیز جهان بنظم است و هرکدام را انسان باید توجه کند اسلام دستور داده تا زندگی طولانی تر و شاداب تری داشته باشد:

وقتی علل ابتلا به زخم معده و اثنی عر را می خواندیم از جمله بما می گفتند یک علت که زخما هزد مردان بیشتر از زنان است بواسطه این می باشد که زن بیشتر از مرد اشک می ریزد و با

خارج شدن لیزوزیم که دیاستازی در اشک است استعداد ابتلا کاهش می یابد و نیز وقتی علل پیدایش سنگ کیسه صفرا را درس میدادند و علت اینکه نزد زنان شیعتر از مردان می باشد چنین توضیح داده می شود و عجیب استنجاست که تا آنروز تصور میکردیم ایکه اسلام دوتس ندارد مردان لباس چسبیده ببدن بپوشند یا زنان را ممنوع از پوشیدن لباسی مینماید کیبدنشان چسبیه است تنها برای اینست که حجم اعضایشان نمایان و تحریک آمیز نباشد اما امروز می گویند:

کمتر کسی متوجه سنگهای ریزی می شود که در کسیه صفرایش وجود دارد زیرا اثری و رنجی از آنها بوجود میاید اما همین سنگها رای دیگران منشاء ابتلا و رنج می باشد و در آزمایشی که برروی پنجهزار نفر گرفته شده نشان دادند سنگهای مذکور (ریز ودرشت) اغلب نزد افراد مسن که زندگی اجتماعی مرفهی دارند همانطوریکه 60 درصد مردان شصت سال ببالا کانون سرطانی پرستات دارند (و 80 درصد هشتاد ساله ها ببالا) شصت درصد زنان مسن تر از جهل سال هم دارای سنگ کیسه صفرا می باشند و بیشتر نامبردگان بعلت عدم وجود درد از این که سنگ کیسه صفرا دارند بی اطلاعند.

سنگهای موجود معمولاً عوارضی ندارند و اگر یکی از سنگها از کیسه خارج شود (کیسه صفرا زیر کب قرار دارد و وظیفه اش جمع آوری ترشح کبد بنام صفراست که بمحض رد شدن غذای مخصوصا چرب از برار سوراخی بنام اودی که از آن به

وسیله لوله ای به کیسه صفرا متصل است صفرای محتوی کیسه با انبساط سوراخ اودی بر غذای در حال عبور میریزد و برای ضم مخصوصا چربیها نقش مهمی دارد. برخی حیوانات چون شتر و اسب و آهو فاق د کیسه صفرایند، سنگهای تولید ده 60 - 80 درصد شان جنس کلسترلی دارند که همان مربوط به چربی مخصوصی از صرف است و 15 و 30 درصد از جنس کلسیم می باشند و در آنها عناصر دیگری چون اهن و مس یافت میشود).

سنگ که از کیسه صفرا خارج شد اگر کنار دریچه خروجی کیسه صفرا قرار گیرد فشار وارد آورده و سبب انباض کیسه شده و در نتیجه مقداری صفرا بخارج ریخته مشود اگر سنگ در مجاری گیر کرد و صفرا برای هضم فشار آورد و بالاخره یا در نتیجه التهاب کبد و یا... صفرا بجای ریخته شدن به روده و از راه مدفوع دفع شدن به جریان خون وارد شد بجای رنگ کردن مدفوع ادرار را رنگ می کند یعنی مدفوع سفید میامند و ادرار سرخ مایل به قهوای می شود و اگر در این جریان زخمی، جراحتی، عفونتی پیدا شود با آنکه قبلاً بعلت فشار و حرکت سنگ ایجاد درد تنها می شده است بیمار با حال بدتری مراجعه میکند.

تاکنون برای یافتن علت اصلی تولید سنگ کوششها شده و چیزهائی کشف شده و چیزهائی در پرده الهام مانده اما آنچه به ثبوت رسیده پوشیدن البسه تنگ است که در تسریع ایجاد سنگ های آورده شده موثر می باشد.

در جلد 16 شرح دادم که علل استعداد کننده برای استثناء

چیست و از جمله پوشیدن شلوار تنگ می باشد که عورت را تحت فشار مختصر قرار دهد.

کفشهای تنگ و پاشنه بلند، تفریحات خسته کننده، سافرتهای طولانی، پرخوری، شب زنده دای، آمیزشهای طولانی ورزشهای سنگین و خسته کننده. مقاربتهای بر شکم، خوابیدن به شکم و... و پوشیدن لباس تنگ از دستورات ممنوعه ای است که باید زنان باردار در اواسط و مخصوصا اواخر بارداری آنرا رعایت نمایند زیرا گرد آمدن آب و ذخیره آن در بدن در اواخر دوران حاملگی از جمله علائمی است که بصورت ورم ظاهر می گردد زیرا هرمونهای مترشحه از جفت سبب ذخیره سدیم، تجمع آب و تورم و افزایش وزن بدن می گردد.

همچنین بعلت ترشح هرمن دیگری در ماههای آخر حاملگی از غده هیپوفیر بنام هرمون انتی دیورتیک ترشح ادرار را مخصوصا زمان خوابیدن به پشت و ایستادن کم می کند و نیز بعلت تغییرات ناگهانی فشار خون بعلت فشار رحم برروی ورید اجوف تحتاینی سبب میشود که در زمان حاملگی به پهلو خوابیده از فشار و کشش رحم برروی عروق بزرگ جلوگیری شود کم شدن حرکات روده ای و افزایش زمان عور مواد غذائی و دیرخالی شدن فضولات زنان را دچار یبوست می ناید و علامات دیگر که منظور از پوشیدن لباس تنگ و کفش تنگ و هرچه بر بدن متورن م زن حامله اندک فشاری وارد آورد می باشد که باید حتی المقدور از آن جلوگیری بعمل آورد و باز در صفحات بعد راجع به اهمیت یقه تنگ بنظر

اسلام و علم بحث خواهیم کرد و بعلت اهمیت موضوع جداگانه آورده شد.

بیست و هفتم - عن ابی عبداللّه قال سعه الجریان و نبات الشعرفی الانف امان من الجذام (خوب و بد راحتی گردش کردن خون و رویش موهای بینیا امانی است از ابتلا به جدام).

بقدر کافی در جلد اول دباره توجه اسلام به گردش خون مغزیز و در جلد 13 راجع به آنچه سبب می شود موهای موجود در بینی که به نحوی دیگر تا قصبه الریه کشانده شده و در آنجا نیز بصوتر کرک وجو د دارند و از عفونت ها و گردو غبار و آلودگیها جلوگیری می نماید بحث کرده ام در اینجا مقصود از ذکر روایت که مشابه آن باز در کتابها یافت میشود توجه خاص به ازادگذاردن جریان و گشایش در کار گردش خون و مراقبت از آنهاست که جا دارد آنچه مربوط به لباس سبک و توصیه ای که درباره انتخاب کردن ان می شود باختصار بیاورم.

لباس خفیف

هرچند جایز این بود که بدنبال فصل قبلی که عنوان لبسا گشاد درا داشت آنچه را هم اکنون خواهم آورد نوشته باشم اما بعلت اهمیت موضوع آنرا مستقل ذکر کردم.

تا بحال چند دفعه آوردم که چون از حضرت صادق پرسیندند چه باید کرد که عمری دراز و شاداب و موفق داشت حضرت فرمود: باکرالغذا جودالحذا خفف الذدا و لیقل غشیان النساء،

غذای خوب خود را هرچه زودتر صبح خوردن (مفصل در جدهای غذائی شرح داده شد)

کفش را با حسن وجه و بهترین انتخاب کردن (در همین جلد شرح خواهم داد).

ردا و لباس را خفیف انتخاب کردن (که الان شرح می دهم).

بحداقل رساندن آمیزش (که در جلد نسل شرح داده خواهد شد).

لباس تنگ را گفتم استعداد یافتن به سنگ کیسه صفرا را افزایش میهد فشار بر هر نقطه سبب تحریک همان ناحیه و استعاد یافتن به التلای بیماریهای پوستی شده و گردش خون را نیز زیان میرساند و اگر بر سینه یا پستان فشاری آورد مانع خوب رسیدن هوا به ریه ها و سد تهویه طبیعی می گرد.

لباس ناقل میکروبهاست و اگر فشاری بر پوست داشته باشد می تواند چربی محافظ پوست را برداشته میکربی کشت دهد و کورکی یا عفونتی بوجود آورد.

میکرب حصبه 27 روز و میکربهای جوش، دمل و... بیست روز و میکرب باد سرخ 18 ساعت و ازوبا سه ساعت روی لباس زنده می ماند و از سیاه زخم می تواند تا یکسال بر پارچه کتانی باقی بماند.

شرح زبان لباس تنگ را در زمان بارداری دادم و لازم به تکرار نیست اما کلمه ای را که امام ذکر فرموده ملوک الکلام کلام الملوک است و کلمه خفیف علاوه بر قلمرو وسیعی که تاکنون

گفته ام و آنرا داراست خفیفی و سبکی وزن و قیمت بلباس را هم در بر دارد.

لباسی که حضرت از آن نام می برد رداست لباس روست و کسی لباس بزرگ خود را بر بدن عریان نمی پوشاند و کسیکه پس از پوشیدن لباس از خفیف و سبک بودن البسه خود مراقبت نکند حتی اگر شلواری باشد سنگین که بوسیله بند شلوار برشانه ها افتاده یا ردائی سنگین که بردوشها فشار دارد در صورتیکه قبل از 26 سالگی باشد نمیگذارد قد کشیده و قامت رسائی پیدا نموده و اگر پس از 26 سالگی باشد تحمیلی بی جا و خسته کننده الی 7 کیلو و گاه بیشتر بربدن مخصوصا برای قسمت تهویه و تنفس و قفسه صدری خواهد بود.

خفیف بودن قیمت نیز با توجه به روایاتی که در این باره داریم باید متناسب با درآمد کلی بوده باشد.

بطور کلی اگر انسان بخواهد لباس بهداشتی در تابستان داشته باشد مانند کارگران یا چون دوران خردسالی باید شلوار و پیراهن سرهم داشت تا هوا از هر طرف وارد و از طرف دیگر خارج گردد یعنی شلوار با پیرااهن بوسیله دکمه متصل گردد و پیراهن یقه گشاد داشته باشد و آزمایش نشان میدهد در ایحال هوا از پا و دست وارد و از گردن خارج می گردد و تهویه و تبخیر و خنک کردن بخوبی انجام میگیرد و در غیراینصورت اگر یقه وآستین و پاچه تنگ باشد حرارت بالا می رود حتی تا دو برابر میرسد و این خود فشار و تحمیلی برقلب و عروق می باشد بعلاوه اگر ناحیه

تناسلی حرارتش از 38 بالارود چه بهمین علت که گفته شد چه بواسطه پوشیدن شورت و زیر شلوار تنگ هم استعداد به استمناء پیش می اید و هم نطفه مرد یعنی کرمک ها (اسپرماتوزئیدها) به هلاکت میرسند.

اگر لباس در ناحیه کمر تنگ گیرد یا کمر بندتنگ بفشار د چون پرده صفاق و اعضاء محتوی در اینصورت پائین میاید و شکم جا برای اینها خالی می کند تنفس دچار اشکال می شود و چند مورد سالخوردگانی را نشان داده اند که بعلت محکم بستن کمربند به آستم مراجعه کرده و میابیست به جای پزشک به خیاط مراجعه کرده باشد (همانند سناتوری که شرح داده شد بعلت داشتن یقه تنگ و صدای گوش درصدد اعزام بخارجه بود و پیراهن سفارش شد و خیاط باو توصیه کرد از نمره یقه داده شده صرفنظر کند که دار صدای گوش میشود و از رفتن بخارج منصرف شد) البته یقه تنگ علاوه برایجاد صدا چون نمیگذارد خون باندازه کافی بمغز برسد ایجاد درد سر نیز مینماید و اخیرا مجلات و روزنامه ها را دیند که از قول یک متخصص قلب عنوان شده بود که یقه تنگ استعداد سکته قلبی را زیاد میکند و وقتی سفارش کرده بود بجای کراوات که احتمال دارد مختصر سنگینی یا فشار برگردن و عروق تحمیل ناید دستمالهای سبک و ملایم بزندی و بهر صورت ت درسرهائی که در زمستان مراجعین نسبتا زیادی هم دارد یکعهده معلوم می شود لباس پشمی با یقه داشته اند و پیراهن یقه داری را برای اینکه بتوانند در دعوتی که شده اند کراوات بزنند باس پشمی یقه دار پوشیده اند وهمان چند ساعت با مختصر اختلال در گردش خون قسمت بالای قلب به دردسر دچار شده اند.

بستن کمربند محکم ممکن است کبد را جابجا کند واندکی فشار برآن وارد آید و نگذارد اعمالش را بخوبی انجام دهد و دردناک شود و چه بسا التهابی بوجود آید.

مجدد یاد آور می شود: دفع حرار ت از بدن همراه با تبخیر عرق تحمیل و فشاری بر عروق و قلب اس ت و ناراحتی اهای قلبی در اینگونه موارد بیشتر از همیشه پیش میاید.

برای سردنگهداشتن که کمکی بقلب خواهد بود علاوه بر تحریک بعضی اعضاء که در فصل مربوط به وضوح در جلدهای قبل گفم بهتر این است که جنس لباس هم علاوه برگشادی آستین ها و پاچه ها و یقه از کتان یا از ترکیب آن یا از الیف جذب کننده عرق بوده باشد و مکانسیت چنین پارچهائی این است که خیس می شوند و به بدن می چسبد و آنرا خنک میکنند و مخصوصا آنکه اجازه عبور هوا برعکس پارچه های از فرآورده های پتروشیمی از خلل و فرج خو داده خنک کننده خوبی برای بدن خواهند بود.

اما اگرفصل زمستان بود بهتر است نکات زیر رعایت شود:

زیر پیراهن جنس خوبی داشته باشد اخر زیر پیراهن است که همسایه دیوار بدیوار بدن ماست و باید چیزی به تن بخورد که بهرتین است لذا بهتر از آنکه جنس کتان انتخاب شود تا بهتر با حرارت و عرق سروکار داشته و رابطه اش با جذب چربی و پوسته ریزه های بشره و گرفت و تحویل عزت پوست بخارج درست باشد.

زیر شلوار بهتر است در زمستان بلند باشد که لایه حرارت اطراف پاها را نگهدارد مخصوصا برای مبتلا به دردهائی که سرما ازارشان میدهد بهتر است زیر شلواری پشمی بپوشند.

بیست و هشتم - پوشیدن لباس نازک مکروه است مگر در مواردی چند:

در جلد بعد خواهم آورد که در اخباری که مربوط به آخر الرمان داده شده از جمله کلماتی است که پیشوایان دین می فرمیند (کاسیات عاریات) زنان پوشنده اند و برهنه ان و تا کنون هرکس بوجهی آنرا توجیه و تفسیر میکرد مثلاً عده ای می گفتند لباس پوشیدن و برهنه بودن جز این نیست که خود را جمع وج ور نمی کنند و ولنگ و واز می اندازند ولی دلچسب نبود و چاره ای هم جز چنین گفتن نبود تا اینکه قرن اخیر رسید و لباسهای عریان نمامد شد و دیده می شوند بسیاری کسانی که پارچه ای پوشیده و پیراهنی. برتن دارند اما جنس لباس کمتر از جنس زیر لباس می تواند خود را معرفی نماید و از نبی گرامی است کسکیکه جامه نازک بپوشد دینش ضعیف است و از حضرت علی است که فقط در عرسات و حمامیات و ناحیات میتوان لباس رقیق پوشید.

بیست و نهم - مستحب است تبرعا روغن زدن بمومنین و همچنین بخشیدن بخور و عطر و بیکیدگر هدیه دادن آن هیچ بوی خوشی نبد که برنبی گرامی عرضه شود الا آنکه از آن چیزی قبول نموده و بآن تطیب کرده فرمودند که بوی خوش بویش خوب است و بارش سبک.

حضرت علی فرمود با اب بوی گند را از خود دور سازید که خدای متعال دشمن دارد بندگان نا پاک را.

بنی گرامی به مردی بنام انس فرمودند بسیار پاکی کن که حق سبحانه و تعالی میافزاید در عمر تو پس اگر توانی چنان کن که

شب و روز بطهارت باشی که اگر بر طهارت بمیری شهید مرده ای.

از حضرت ابی الحسن است که چهار چیز از اخلاق انبیاست بوی خوش و بدن و لباس را پاک داشتن و موی ستردن به نوره و آیزش بسیار با زنان.

نبی گرامی فرمودند بوی خوش دل را قوی می گرداند.

حضرت صادق فرمود خدای متعال دوست میدارد جمال و نیکوئی و زینت و خوشخوئی را مکروه میدارد گرفتگی و چیرگی و ترشروئی و خدای تعالی هرگاه نعمتی را بر بنده انعام فرمود دوست میدارد که اثر آن نعمت براو نمایان باشد پرسیدند چگونه است اثر انعام الهی بر او؟ فرمود که پاک دارد جامه را و بوی خوش بکار دارد و خانه را بعد از نای به گچ سفید کند و اطراف خانه را بجاروب رفت و روب دهد و چراغ را قبل از فرو رفتن آفتاب روشن کند که منع می کند فقر را وروزی را می افزاید.

نبی گرامی هر روز جمه بوی خوش برخود میزدند و اگر نیافتند غالیه را از بعضی زنان خود گرفته و آب بر آن افشانده بر تن خود میمالیدند و فرمودند قبول نکردم از دنیای شما مگر بوی خوش و زنان را و نیز فرمودند آنچه صرف بوی خوش شود اسراف نیست.

نبی گرامی فرمودند هرگاه برادر مسلمانی گلی را برای یکی از شما بیاورد رد میکندی که آن از بهشت است و بیرون آمده از آنجا و احضرع علی فرمود ما بوی خوش را رد نمیکنیم (قال اتی امیرالمومنین بدهن و قدکان ادهن فادهن فقال انا لانرداطیب)

حضرت رضا فرمود: بوی خوش تعویذ است و غسل تعویذ و نگاه کردن بسبزی تعویذ و سواری تعویذ است.

و نیز از آنحضرت که جای سجده حضرت صادق در مسجد بجهت بوی خوشی که داشت معلوم بود.

حضرت صادق فمود دو رکعت نماز با بوی خوش گذاردن بهتر است از هفتاد رکعت نماز که با آن بوی خوش نباشد.

از حضرت صادق و حضرت رضاست که رد مکنید بوی خوش را که کرامت است و کرامت را نباید رد کردن مگر کسی که عقل او مانند عقل حیوان باشد (قال سالته من الرجل یرد الطیب قال لاینبغی له ان یرد الکرامه... لایابی الکرامه الحمار) نبی گرامی فرمودند بر شما باد بعود هندی که در او هفتاد شفاست و خوش ترین بویها بوی مشک است.

نبی گرامی قبل از سفره و طعام بوی خوش ایثار میرفمودند و بحضرت علی گفتند یا علی برتو باد بوی خوش در هر جمعه که آن از سنت های من است و مینویسند ثواب آنرا مادام که وبی خوش از تو میاید و سزاوار آن است که مرد در هر روز یکبار بوی خوش بکار برد و اگر قارد نباشد پس در هر دو روز یکبار و اگر آن نیز نتواند پس در هر روز جمعه یکبار.

نبی گرامی فرمودند هر زنی که بوی خوش بکار برد و از خانه بیرون آید بلعنت باشد تابخانه باز گردد.

نبی گرامی انتفاق در بوی خوش بیشتر از انفاق در خوراک می فرمودند (کان رسول اللّه ینف ق فی الطیب اکثر مما ینفق فی الطعام).

و نیز فرمودند بوی خوش زن آن است که رنگش ظاهرو بویش پنهان باشد و برای مردان برعکس طیب مردان آن است

که بویش ظاهر و رنگش مخفی است (قال رسول اللّه طیب النساء ما ظهر لونه و خفی ریحه و طیب الرجال ماظهر ریحه و خفی لونه).

از حضرت حسین است که نظافت دشمن را منکوب میسازد (متن عربی تمام روایات را در کتابهائی که در جلدهای قبل گفتم می توان دید)

مکروه است برای مرد که همیشه روغن بمالد و زیاد استعمال کند بخلاف بوی خوش پس ماهی یک مرتبه یا هفته ای یک مرتبه یا دو مرتبه استعمال کند و زیاده از این نکند بعکس زن که مستحب است همیشه روغن بزند چنانکه عطر میزند بهترنی روغن ها بنفشه و سپس از خیری و بعد بان (فستق هندی) سپس زنبق و رازقی و کنجد می باشد.

«نبی گرامی بمشک طیب فرودی و بر فرق سرمالیدی و به ذکور بویها طیب کردی که آن مشک است وعنبر و گاه بغالیه نیز خود را خوشبوی ساختی و گاه زنان آن حضرت آنرا تطیب کردندی و بعود قماری تطیب و بخور کردندی و در شب تاریک بی آنکه کسی وی را به بیند از بوی خوش او ویرا دانستندی و گفتندی که این پیغمبر است».(1)

نبی گرامی چون سر و محاسن خود را با برگ کنار میشستند دوست میداشتند روغن مالی را و مکروه میدانستند آشفتگی و ژولیدگی موی را و فرمودند که روغن ها لیدن ر اعضاء میبرد حزن و اندوه را و با انواع روغن ها تدهین میفرمودند و چون روغن میمالیدند ابتدا از سرو محاسن شروع میکردند و به روغن بنفشه بیشتر تدهین کرده میفرمودند این از بهترین روغن هاست و اول بر هردو ابرو بعد از

1- ترجمه مکارم الاخلاق صفحه 25 بنام مکارم الکرائم.

آن بهر دو شارب و بعد از آن قدری در بینی چکانیدی و بوئیدی. و روایات چندی که استحباب خوشبو ساختن یا مشک و زعفران و عود و...را میرساند.(1)

برای مزید اطلاع می توان در جلدهای مربوط به شستشوی بدن و سر روایات بیشتری را ملاحظه نمود و چون در قران از پیراهن حضرت یوسف چند مرتبه نامی آورده شده و احتمالاً نوبتی از آن به بوی پیراهم مربوط می گردد از آن بحث مختصری می شو.

پیراهن یوسف

داستان پیراهن حضرت یوسف فرزند حضرت یعقوب فرزند حضرت اسحق فرزند حضرت ابراهیم خلیل اللّه صلوات اللّه و سللامه علی نبینا و آله و علیهم السلام هم در تورات آمده هم در قرآن.

در قرآن شش مرتبه کلمه قمیص آورد شده که همه مربوط به پیراهن حضرت یوسف می باشد.

قبلاً گفتم قرآن معجزه است و کلمه اعجاز و معجزه ددر قرآن نیستو معجزات نه گانه حضرت موسیو معجزات تمام پیامبران را به آیه و نشانه ای از پرودگار معلوم و معین میفرماید و منطق قرآن بر این پایه است که هر فرستاده راستنی از طرف حقتعالی قدرتی دارد که بفعل آنچنان درمیاورد که دیگران از آنگونه

1- باب 86 وسائل صفحه 85.

عمل کردن عاجزند و آنرا معجزه می گویند و این نیرو داشتن برای اینست که هرکس و ناکس به پشتیبانی از دولت وقت یا کشورهای اسعتارگر یا دوستانش نتواند ادعا کند و بزرگترین فرق بین یک دین و یک مسلک اینست که مبلغان دینی فریاد میزنند معجزه داریم و مدعیان دروغین از اول منکر معجزه می شوند تا پیروان تقاضای معجزه از آنها نکنند و در قلمرو چنین مکاشفاتی، آنها که معجزه اشان تکابشان است دائم سند و مأخذ و حواله یه آن دارند و آنها که کتابشان غیر خدائی است با پیشرفت هرچه بیشتر علم شدت پنهان کردن کتابشان افزون می گردد و چون فرق بین معجزه و کرامت مسئله ای شده آورده میشود که معجزه یا چیز ثابتی را نفی می کنند یا نفی آن را ثابت در وصرتیکه کرامت تنوعی یا تعدیلی دلخواه در امور ثابت صورت میگیرد چنانچه پیامبر قدرت حمل و نگهداری شمشیر را از یک قرهمان سلب می کند (بودای را نبود کرده) یا عصائی را اژها مینماید (نبودی را بود کرده است) اما کرامت تنوع و تعدی یا بهتر بگوتیم خرق عادتی است مثلاً کفش جلوپای یکی جفت شدن (نه بودی نبود شده و نه نبوید بود گردیده است).

بجای هر معجزه در قرآن آیه آورده شده و چون تمام قرآ معجزه است کلیه جملاتش را آیه گویند و دره ر رشته قرآن وارد و سررشته را بدست داده و از جمله در یک سوره آنچنان بشرح اوضاع و احوال درباری، اجتماعی، اقتصادی، وضع زندان، وضع پخت و تغذیه و... زمانی قدیم پرداخته که خود جنبه اعجاز و فوق

العادگی دارد و از جمله شرح و بسط ارتباط بین پیراهن شخص، او ضاع و احوال جسمی، روانی، اجتماعی او و اشخاص دیگر که همه مربوط بزمان بسیار قدیم یعنی همزمان فراعنه ای می باشد که حضرت یوسف در زمان یکی آنها عزیز مصر شد ککه انتخاب کلمه عزیز برای نخست وزیران فراعنه باز خود بحث جالب تاریخی دارد که از لحاظی چون مقام بعد از فرعون را دارد درست و از اینرو که تشکیلات اداری فعلی را نداشت کلمه نخست وزیر نادرست می باشد.

و جاوداعلی قمیصه بدم کذب: این اولین نام از قمیص است در قرآن آمده است.

پس از آنکه برادران بر یوسف رشک بردند و از پدر خواستند او را باآنان بصحرا بفرستد و پدر را با تذکر به اینکه همه ما قهرمانان و عصبه ایم و میتوانیم یوسف را نگهداری نمائیم راضی نمودند تا اجازه دهد یوسف با آنها باشد و داد همه بصحرا رفتند و نقشه قتل یوسف را طرح نمودند و با پیشنهاد یکی از برادران از قتلش صرفنظ نموده قرار شد وی را به چای اندازند.

با آنکه قبل از رفتن به صحرا یعقوب به فرزندان یادآوری کرد که میترسم یوسف را گرگ بخورد پس از آنکه یوسف را به چاه انداختند نزد پدر آمده گفتند رفته بودیم مسابقه بدهیم یوسف را نزد لبساه و آذوقه و متاعی که داشتیم گذاشتیم تا از آنها مراقبت کند گرگ آمد و او را خورد و دلیل بر ادعای خویش را چنین ارائه دادند که رفتند و پیراهن خون آلود یوسف را آوردند و اینجاست که قران در یک ثلث آیه (و جاوا علی قمصه بدم کذب)

مطالب چندی را متذکر است.

(1) قبلاً با پدر مذاکره کرده مطالبی را فرزندان به پدرشان یعقوب گفته بودند و معلوم میشود پدر از آنان نپذیرفته که با آنها شرط و اشاره کرده است و برادران طبق نقشه قبلی حاضر به آوردن پیراهن خون آلود یوسف شدند.

(2) کلمه کذب که در پی سه کلمه: جاوا - قمیص دم آورده شده معلوم میشود نه تنها دم کذب بوده و خون یوسف را به پیراهنش آغشته نکرده بودند بلکه جاواو آمدنشان هم حقیقت نداشته شاید پیراهن را قبلاً درز همان حوالی پنهان کرده برای آوردنش تظاهراتی کردند و تنها پروردگار قمیص یوسف را درست و مربوط به وی به ضمیری که دارد معرفی فرموده است.

(3) هرچند قمیص بهر لباس دوخته گفته میشود که شرح دادم اما در ایجا بطور قطع مقصود پیراهم حضرت میباشد زیرا کسی که لباس خون آلودگرگ دریده دیگری را بخواهد نشان دهد بطور قطع پیراهنش را نشان میدهد

(4) کنعنان سرزمینی است که فصول مختلف متمایز از یکدیگر دارد و معلوم می شود زما این داستان در فصل گرمی هوا بوده که یک پیراهن داشته و در غیر اینصورت باید لباسهای خون آولدی دیگر را نیز ارائه دهند.

(5) یوسف از دیگران کوچکتر بوده که بعنوان مراقب اثاث و لوازم گمارده شده و انگهی به پدر گفتند از او که عصبه و قهرمان نیست که ما که عصبه ایم محافظت می نمائیم این نیز از کوچکی

ظاهر یوسف است

(6) نمی توان حدس زد که همانند بدویها در آنزمان بر کودکان در فصل گرما فقط یک پیراهن پوشانه میشده است زیرا ممکن است پغمبر زادگا از اینکه شلوارش را ارائه دهند شرم کرده باشند.

(7) خون دروغین بر پیراهن را از کشتن گوسفندی را به یغما نبردند زیرا در ایات بعدی آن زما که سخن از دزدیدن پیماه عزیز مصر شد همه فریاد برآوردند که چنین چیزی در خاندان ما نبوده و نیست

(9) ارتباطپدر فرزندی و اصالت خانوادگی مستحکم بوده و تنها چیزی که بر برارادان حضرت سلطه داشت حسادت بود که بالاخره تسلیم شدند.

(10) ابتدای چند آیه از شروع درخواست برادارن که پدر اجازه دهد یوسف را بصحرا ببرند تا زمانیکه کلمات ارسله، اذهبوا، و دو مرتبه جاوا بکار رفته معلوم می شود شرو شور رفت و آمدی بوده تا بالاخره پیرهن خون آلود پدر را مجبور نمود کار خود را به استعانت از خدا محول دارد... و اللّه المستعان علی ما تصفون

(11) معلوم می گردد پوشیدن زیر پیراهن معمول نبوده تا مدرک بهتری بدست برادران افتد.

دومین آیه ای که کلمه میص را دارد (و استبقا الباب و قدرت قمیصه من دبر والفیاسیدها لدی الباب...)

پس از آنکه کاروانی رسید و برای برداشت آب دلو خود را به چاه افکند یوسف در دلو نشست و چون به فراز رسید و با کاروان به مصر آمد بهخاندان زلخیا فروخته شد و زلیخا بر او عاشق گردید روزی جبور به فرار از نزد زلیخا شد، زلیخا که او را تعقیب می کرد از عقب دست به یقه پیراهن یوسف انداخت و در نتیجه آنقسمت پاره گردید.

در آیه شریفه کلمه و استبقا آورده شده است شگفتا در آنجا برادران بدروغ گفتند یوسف را مراقب متاع خود گذاشتیم که به مسابقه رویم (.. انا ذهبنا نستیق و...) تا امروز خود یوسف با زلخیا در برابر آن مسابقه ناشی از حسادت که بدورغ ذکر می گردد امروز باید در عفت و عصمت و تقوا مسابقه دهد و پیشی بگیرد و باز در اینجا سخن از لباس معشوق است که خود مطالبی را از اینقرار روشن می سازد.

(1) مصریها و کنعانیها هر دو رسمی مشابه در پوفرزندان خود داشتند و برآنها پیراهنی می پوشانندند.

(2) برای کسیکه از خاندان نبوت است و آنکه در دربار زندگی می کند پوشیدن پیراهن معمول بوده و زیر پیراهن را نه در کنعان داشته اند نه در مصر.

(3) نزدیک در مانعی وجود داشته یا در بسته بوده که زلیخا به یوسف رسیده و یقه اش را گرفته است و الا نباید زلیخا به یوسف برسد

(4) شاید یقه گرفتن علامت خشم بوده که دامنش را نگرفته یا اینکه نزدیک در پله اییوسف در پائین و زلیخا بالا بوده و دستش فقط به یقه وی رسیده است اما ذکر کلمه قمیص در اینجا به نظر می رسد برای آماده ساختن و پخته نمودن مطلب باشد تا در آیات بعد بتوان از آنها بهره برداری همه جانبه نمود.

سومین آیه ای که کلمه قمیص را دارد... و شهد شاهد من اهلها ان کان قمیصه قد من قبل فصدقت وهو من الکاذبین می باشد در این اییه یک وضع اجتماعی بسیار جالب را قران روشن میسازد میفرماید شوهر زلیخا نزدیک بود بمحض انکه زلیخا و یوسف را در ان حال دید زلیخا پیشدستی کرد و شکایت یییوسف را که قصد سوئی داشته بشوهر عنوان کرد اماکودکی در گهواره زبان بازکرد و یا ذکر دلیل بیگناهی یوسف را با ثبات رساند.

(1) شاید عشبازی برای درباریان فراعنه چندان اهمیت نداشته بدو دلیل یکی اینکه چرا در جائیکه شورهش به آن نزدیک است نسبت به حضرت یوسف اظهار علاقه میشود دیگر آنکه داستان مربوط به روز بوده نه شب و مهمتر آنکه زلیخا حاضر میشود با چاک زدن گریبان به جوانی پاک نسبت چنان ناروا و نامناسبی بدهد.

(2) اختناف اجتماعی و خفقان ملی آنچنان حکمفرما بودکه نه تنها ملت جرئت نداشتند در عین پاکی و بی گناهی از خود در برابر یک زن درباری فرعنی دفاع نمایند بلکه جوان درباری نیز بلحاظی که از فامیل نیست هرچند در دربار است قادر بدفاع نبوده و نباید حرفی برخلاف آنچه درباریان براست یا بدوغ میگویند به زبان بیاورد و اینکه پروردگار اشاره به نزوادی می نماید که به زبان

آمده است گواه بر خفقان ملی زمان می باشد که فقط میتواند بصورت معجزه ای خلاف درباریان نشان داده شود و آن هم اگر بدست پیغمبری صورت گیرد محکم بوده تنها نوزاد میتواند باعجاز سکوت و خفقان عمومی را بشکند.

(3) در عین حال شهادت نوزاد گرواه براینست که برای تصدیق بر طهارت یک نبی الهی شخص لایقی جز نوزاد بیگناه وجود نداشته است.

(4) و پنجمنی کلمه قمیص اینست که پروردگار می فرماید شاهد که خاندان خودشان بود، گفت اگر پیراهن از جلو پاره شده معلوم می شود یوسف به زلیخا قصد کرده و زلیخا برای دفاع از خود یقه حضرت را گرفته و پاره شده است و در اینصورت زلیخا راستگو و یوسف از دروغجویان است اما چنانچه پیراهن از پشت دریده باشد چنین میرساند که زلیخا یوسف را تعقیب کرده و یقه اش را گرفته و در اینحال یوسف از راستگویان بوده و زلیخا از دروغگویان و احتمال آنکه دیل آوردن برای طول دادن سخن است که جلب توجه دیگران شود و موضوع در میا دو لب نوزاد خاموش و فراموش نگردد.

سخنان نوزاد ه با ادله و براهین عنوان شد مرد را سخت متوجه پیراهن یوسف کرد و برای پنجمین بار کلمه قمیص در قرآن آورده می شود فلما رای قمیصه قدمن دبرقال انه من کیدکن ان کیدکن عظیم: چون مرد دید پشت پیراهن یوسف پاره شده به زن گفت این از حیله تو بود و کید شما زنان بزرگ است.

از معنای کلمه صفحه قد» احتمالاً معلوم می شود جنس پیراهن آن زمان که می پوشیدند اولاً یقه اضافی نداشته و اگر داشته محکم نبوده و پارچه های مخصوصی هم نبوده که انگشت در آن فر رود و پاره شود بلکه در امتداد قدآدمی قد شده و پاره گریده و جنسی بوده که طولا دریده است زیرا قد معنی از طول دریدن دارد.

آخرین مرتبه ای که کلمه قمیص آورده شده باز به یوسف و پیراهن آنحضرت مرتبط است:اذهبوا بقمیصی هذا فالقوه علی و جه ابی یات بصیرا و اتونی باهلکم اجمعین و لما فصلت العیر قال ابوهم انی لاجدریح یوسف لولا ان تفندون قالوا اللّه انک لفی ضلالک القدیم، فلما ان جاء البشیر القیه علی وجهه فارتدبسصیرا.

پس از قضیه دریده شدن پیراهن، حضرت یوسف با اوضاع و حوال چندی روبرو شد. بازهم مگر زن دست برادر است مردش فهمیده و بمان سرزنش دور شدنش را از گناه کافی شمرده اما در حقیق بهمان روشی رفتار کرده انسانهای دارنده سه خصلت (متمکنینی که از برخوردارند و از دین بی بهره) یعنی مرد سه گونه تماس گرفت ابتدا گفت کید نان بزرگ است و بعد به یوسف گفت جریان را با کسی در میان مگذار وزن را نیز گفت توبهک ن (در اینجا داستان عدم اطلاع یکی را بگویم که برای اغوای یکعهده از دانشجیان ایراد و اشکالهائی برقرآن داشت که بقول خودش از اعاظم اشکالات یکی این بود که دلیل برعدم عصمت انبیاء می باشد و قرآن به یوسف می فرماید یوسف اعرض عن هذا و استغفری

لذنبک انک کنت من الخاطئین و چنین معنی میکرد یوسف از این حرف بگذر و پنهان دار و توبه کن از گناهت که تو از خطا کارانی و من برای این نقل کردم و کافیست شما را متوجه دو کلمه اعرض و است یعنی یوسف جریان را بکسی مگو وای زلیخا توبه کن که از خطاک ارانی) و در میان خاندانهای سالم متمول بی دین جریانهای ناموسی اگر به بزرگترین مانع برخورد نماید مین است که به فاسقین میگویند شتر دیدی ندیدی و به فاسقات که مراقب باش ترا خطا کار نشناسند و سرزنش به زنان که هر کی د وفتنه ای است بشما زنان می رسد و سررشته هر کیدی در درست شماست (تقریبا به سخنان فروید روانشناسی اطریشی)

اما صحبت از عصمت انبیاء و امامان شد که ما شیعیان قائلیم باید اشاره کنم که اگر پیغمبر یا امام معصوم نباشد مخصوصا در دین اسلام با آنهمه اهمیت که امر بمعروف و نهی از منکر دارد لازم میاید پیشوای غیر معصوم نیز مورد امر و نهی قرار گیرد که این خود آزاری است نسبت به پیوشا که نباید روادانست بعلاوه مگر پیروی از کسی که معصوم نیست (چون مرزبین دو گناه برای هر کس فرق دارد) بدون اشکال است (مرز بین دو گناه برای اشخاص فرق دارد) مثلاً ادرار کردن کنار خیابان برای یک کودک و برای یک مرد و برای یک حجه الاسلام و برای یک اام یا پیامبر از حداقل گناه به حداکثر کشانده می شود.).

بعد زنان مصر بشماتت همسر عزیز بر خاستند و زلیخا مجلسی آراست و یوسف را بخدمت داشت زنان با دیدن جمال یوسف بجای بریدن ترنجی که در دست داشتند انگشتی بریدند و زلیخا بحاضرین مجلس گفت شما را چه شد که واله و حیران جمال یوسف شدید (خیلی مایلم به جریاین سکسی و عشقی بین زنان مصر قدیم که مربوط به طبقه اول بودند توجه فرمائید که چگونه زن عزیز خود را تطهیر مینماید تطهیرش اینگونه است که بزنان دیگر ثابت کند دست شما کوتاه و خرما بر نخیل و اگر یوسف نزد شما بود از من بیشتر دلباخته و حادتر بودید) و آنچه درباره من گفتید راست است من از یوسف تقاضا کرده ام و او عفت ورزیده و اگر بار دیگر خواهش مرا رد کند زندانی می شود و زندانی شد و در زندان دست بدعا برداشت و حمد خدا را بجیا آورد (رب السجن احب الی مما یدعوننی الیه) که ای پروردگار مرا رنج زندان خوشتر است از آنچه به آن خوانده میشدم، اری مردان خدا دو جیز را برزندگی سراسر ننگین ترجیح میدهند: زندان و مرگ. در زندان دو جوان بودند خواب دیدند (یا یکی خواب دید و دیگری چون تغییر نیکوی اولی را از یوسف شنید بدورغ گفت خوابی دیدم و تعبیر بدی شد) و جریان بهمان تعبیر که یوسف کرد گذشت تا سالیان بعد که فرعون خواب ید (ناگفته نماند یوسف همانند دیگر خدا دوستان در زندان نیز دست از تبلیغ برنداشت و دو جوان را تبلیغ و دعوت به توحید می کرد) خواب فرعون را هر کسی تعبیری کرده و حوالت به اضغاث و احلام بودن آن داد (همان دو قسمتی راکه فروید یسم هم قبول دارد و در

جلد 17 اشارتی کرده ام و در جلد مربوط به رویا به تفصیل خواهم آورد) اما یکی از هم زندانیان یوسف خواب و تعبیری که وی کرده بود بفرعون بازگفت فرعنون یوسف را احضار و پس از اینکه تعبیر جالبی برای خوابش کره بود با واو به گفتگو پرداخت یوسف دلائلی برای بیگناهی خود آورد و زنانن یز شهادت دادند و زلیخا نیز اقرار و اعتراف بگناه و راستی یوسف نمود و یوسف ابتدا بمقام وزارت اقتصاد و سپس نخست وزیری رسید و در اینحال در کنعان قحطی شد و برادران یوسف که فرآورده صادراتی خود را انباشته بودند از پوست و پشم انعام برگرفته با کاروانی بجانب مصری روی آوردند تا آنها را داده در عوض گندم و جو مواد غذائی بگیرند،

نزد یوسف رسیدند و او را نشناختند برادران اظهار صداقتها و امانتها کرده خود و خاندان خود را معرفی نمودند یوسف گفت برادر دیگرتان را در سفر دیگر بیاورید تا صداقت شما معلوم گردد (برادر هم تنی یوسف را حضرت یعقوب نزد خود نگهداشته بود) در ضمن یوسف دستور داد آنچه را برادرانش برای تعویض آورده بودند در میان کالائی که باید در عوض بگیرند بگذارند و چنین کردند. چون نزد پدر باز گشتند گفتند خدیو مصر گفت در سورتیکه برادر دیگر را با خود ببریم کالای بیشتری بما خواهد داد و اگر با ما بیاید محافظتش خواهیم کرد یعقوب گفت بهمان اندازه که از یوسف مراقبت کردید از او مطمئن باشم او را ببرید فا خیرحافظا و هو ارحم الراحمین.

کاروان بار دیگر بمصر رفت هنگام حرکت از پدر توصیه شدند و سخنانی بین آنان ردو بدل گردید کاروانیان بطریقی که

پدر دستور داده بود وارد شدند و چون نزد یوسف رسیدند یوسف برادر خود بن یامن را نزد خود نشاند و محرمانه در گوشش گفت من یوسف باردر توام سپس دستور داد کالایشان حاضر کردن د و جام زرین شاه در میان کالای بن یامن نهادند و طبق قانون روز برادر را نزد خود نگهداشت برادران نزد یوسف آمدند و با او گفتگوها کردند و مایوس نزد پدر بازگشتند و با او نیز بگفتگو پرداختند اما یعقوب در این بین از فراق یوسف نالید (نه از مرگش) فرزندان پدر را ملامت کردند یعقوب گفتم غم دل را فقط با خدا می گویم و از لطف بیحساب خدا آنچه من میدانم شما نمیدانید فرزندانم بمصر روید و از یوسف تجسس کنید و از رحمت بی منتهای خدا نومید مباشید فرزندان بمصر رفتند و نزد یوسف باریافتند و چون یوسف دل شکستگی برادران را دید پرده از کاربرداشت و گفت من برادر شما یوسفم و پس از پرداخت به گفتگوهای قدیمی خانوادگی و اشاره به رحمت و عنایت الهی به برادران گفت هیچ خجل و متأثر نباشید که من عفو کردم و خدایم نیز گناهان شما را بخشید که مهربانترین مهربانان است اکنون پیراهن مرا نزد پدرم یعقوب برده بر صورت وی افکنید تا دیدگانش بازبینا شود آنگاه او را با همه اهل بیت و خویشان از کنعنان بمصر آورید و چون کاروان با پیراهن از مصر خارج گرید یعقوب در کنعان گفت اگر مرا تخطئه نکنید بوی یوسفم را میشنوم (می یابم) اطرافیان گفتند بخدا قسم از قدیم تا بحال از شوق یوسف حواست پریشان می باشد اما چون بشیر بشارت آورد و پیراهن بر رخسارش افکند دیده انتظارش بوصل روشن شد و گفت بشما نگفتم از لطف خدا بچیزی

از اسرار آگاهم که شما نمی دانید.

سوره یوسف از لحاظی سوره ممتاز و عجیبی است اسلام می فرماید آنرا به دختران خود نیاموزید بلکه سوره نور تعلیمشان دهید میدانید چون سوره یوسف نه با اخلاق و روحیات زن سازگار است و نه با ساختمان عضوی آنها. زن به اندازه کافی تعلیم عشقبازی نزد معمل فطری خود دیده فقط باید معلم کسبی کمی به آن آب و رنگی بدهد و با اوضاع اجتماع بهمان نحوی که سفیران الهی متذکرند آنها را اشنا سازند و سوره یوسف سراپا یا عشقبازی است یا ناسازگاری با ساختمان عضو زن.

زن را با آنهمه تشریفات که وارد جتماع کردند و سنگ تساوی حقوقش را با مرد بسینه زدند در حقیقت سنگ را بسر زن زدند زیرا همانگونه که زن رنگ و روغن میزند تا بهتر جلب نظر کند اقتصاد و محمولات اقتصادی را هم اکنون بوسیله زن یا تصاویر زن رنگ و روغن میزنند تا مشتری بیشتر داشته باشند ولی با وجود این هنوز هدایت هواپیما را به زن نداده و دادنش قدغن است رانندگی موتورهای سنگین و زمخت چون تریلی و... بسیاری از امور دیگر.

زن هیپوتالاموسش که محل عواطف و احساسات است رشد بیشتری دارد و مرد ناحیه پیشانی و محل تعقل و تفکرش و تنها ساختمان مغزی وی شدیدا با مرد مختلف نیست بلکه ساختمان آنقسمت هائی از عورت که ما تصورش را نمی کردیم مثلاً در تمام موجودات زنده بذریا تخمی که باید نسل جدید بوجود آورد نزد ماده حاضر است تخمهای خربزه ردیف تخمهای مرغ ردیف، تخمهای

ماهی ردیف، در کلاله ردیف، در تخمدان ردیف در... همه آماده از روز تولد در پشتشان چیده شده یا آثاری دارند و بموقع خود تحویل میدهد اما در جنس نر باید آماده کند. بهر صورت زن را اجازه انجام کار شاق و زخمت نمیدهند اجازه خواندن سوره یوسف هم نمیدهند که این هم نوعی تحمیل برروابط خانوادگی زن یاد گرفتن است سوره یوصف درباره همین پیراهن حضرت یوسف دریدن دارد، پیراهن پاره کردن دارد، پیراهن بومنتشر ساختن و نتیجه درمانی دارد یک مرتبه گرگ یوسف را دریده بدروغ دوم دفعه یوسف پیراهن را دردی ه و گناهکار است بدروغ، دفعه سوم چیزهائی است مربوط بهمین پیراهن که باید فرستاده خدا آنرا روشنگر باشد و سررشته اش را بدست مردم بدهد و آن استشمام بوی پیرهن است و روشنی بخشیدن به راست. سوره یوسف یا نشان میدهد آثار تاریخ را از قبیل وضع زندان وضع نان بر سر گذاشتن وضع سپاهی وضع وزیر اقتصاد و وضع آثار باستانی قبل از آنکه کاوشهای بسیار برای دست آوردن آن آثار هنوز بجائی نرسیده است. باستانشناسان افتخار می کنند که تئور با سابقه پنجهزار سال در قاهره یافته اند و معلوم می شود نان را بطریق تنوری که کشف شده می پخته اند قرآن حتی طرز توزیع آنرا (برسرگذاشتن) با نقل خواب یک زندانی بیان یم فرماید و همنیوطر در موارد دیگر باز قرآن مقدم است و باستان شناسی و حفریات و کندو کاوهای فسیلی و باستانی هم با ساختمان عضلات و مغز مرد سازگار است نه با هیپوتالاموس پر از عاطفه و محبت زن. آخر چه قسمت از داستان یعقوب و یوسف و برادرانش و فرعون و زلیخا بار تعلیم و تربیت زنان میاید؟ هیچ

ولی آنچه تعلیمات مربوط به این طبقه قلمداد شده در سوره نور بصورت برنامه ای ذکر شده است، در برابر اگر همین سوره از جمله برای زن قبول یک عشقنامه ای است برای مرد روشنگر راه فرار از گناه می باشد.

مجدد تکرار شود که دریده شدن، پاره شدن، وسیله درمن شدن پیراهن که با بسیاری از مسائل اجتماعی سرو کار دارد خود باید کتابی شود ه قسمت سوم و آن بوی پیراهن شنیدن بسا مربوط می باشد که پاره ای از آنچه میدانم ذکر خواهم کرد اما دریده شدن پیراهن بدروغ عنوان شد برای اینکه پدر از برارداان بازخواست نکند و در جستجوی یوف برنیاید نسبت دریدن را به گرگ دادند پیراهن را به خون گوسفندی آغشته نمودند و همه در تعقیب جوش و خروشی بودکه از زمینه ها حقد کید برخواسته بود و عقد ناشی از صفت تفوق طلبی که با (آخر من خرج من قلب المومن حب الجاء) ارتباط دارد و اگر با پیراهن فرزند حتی پیامبر سرو کاری پیدا کرد با خون آغشته و دریده می شود اما هیچ سخن از عشق و ناموس نیست ولی چون جریان پاره شدن پیراهن پیش میاید محیطی که پیامبر ی د آن نقش نقش زده جای خود را به کاخ فرعون داده جائیکه از اغذای غیر قدسی خشت و گل آن استحکام یافته است دیگر در اینجا همه اسحساست و عواطف زمین هاش عوض می شود آنجا یوسف را بچاه میانازند اینجا به زندان، آجا محیط آزادی است پیراهن فقط از یوسف است و خون از گوسفند و همه آزادی است پیراهن فقط از یوسف است و خون از گوسفند و هه ازادانه حق شهادت دروغ خود را میدهند و خون از گوسفند و همه آزادانه حتی شهادت دورغ خود را یدهند اما در اینجا کسی جرئت اینکه علیه بانوی کاخ حرف بزند ندارد باید کودکی از همان

خاندان بزبان اید و خفقان مملی و زمینه غیر آزادی را معرفی کند. پیراهن در آنجا از تن کسی که حس تفوق طلبی را در خانه دلهای پر هوا و هوس زنده ساخته بیرون کرده میدرند و اینجا برتنش میدرند که چرا دلی پر هوا و هوس را به آرزوی ننگین و شرم آور خود سیراب نمی سازد. در خاندان نبوت و هر خدانی که با روحانیت سروکار دارد حس خود خواهی و شیطان تفوق طلبی اشت نیرومند است و در هر خاندانی تمکن و مقام بود شیطان عورتها و سلب آزادیها برتری دارد پیراهن آن معصوبی که هدف تفوق طلبان قرار می گیرد یک نوبت به خون حیوان زبان بسته ای گویا میشود و نوبت دیگر به زبان بسته شیرخواری تا بر پیراهن آن شخص به معصومیتش گواهی دهد ما در سراسر قرآیم دو نوبت شیرخواری در گهواره بسخن امده است نوبتی از آن معصومی که می خواهد مردم را نجات بخشد (حضرت عیسی) و نوبت دیگر که می خواهد معصومی را از تهمت برهاند (حضرت یوسف) و اینکه برادران دسته جمعی با گریه و زاری آمده شهادت دادند که یوسف را گرگ خورده است و آن هم در حضور پیامبر الهی (حضرت یعبوب) چنین سخن گفتند نشانی از قدرت تفوق طلبی است که در برابر فرستادگان خدا میایستد و دسته جمعی هرچند اقربا باشند بر بدست آوردن جای خوش و راندن کسی که مانع و سدی در راه جاه آنهاست اجتماع کنند و کار را از قتل به قعر چاه افکندن و بعد از رسوائی به برده گرفتن که خود سه مرحله گناه است به ترتیب (قتل - قطع - رحم - برده گرفتن انسان و فروختنش)

بگذارنند و چقدر باید برای همیشه آنان که دست اندر کار دینند از خودخواهی و تفوق طلبی نزدیکان و اطرافیان خود مراقبت کنند و کسانیکه در تمکن و کاخها و مقام گزیده اند از سلب آزادی از مردم و توجه به عورت و مسائل ناموسی مواظبت نمایند و اگر خرابی شد دو نوعی بود در قلمرو همین دو گروه تا پیراهن از تن معصومان و و مظلومان اجتماع بوسیله ایادی نزدیک بروحانیت کنده و آغشته به خون نگردد و برتن معصومان و مظلومان اجتماع توسط حاملان هوا و هوس کاخها پاره گردیده و به زندان افکنده نشوند که همین پیراهن را که میتواند زمانی پرچم تفوق طلبیها، پیغمبر گول زدنها، دروغ گفتن ها، به چاه انداختن ها و ... و زمانی دیگر پرچم رسوائیها، هوسها، سلب ازادیها باشد در سایه توجه به خدا پرچم چشم روشنی ها، جمع کردن پراکندگیها، بهم رساندن فراق دیده ها گردد (البته توجه فرمودید چگونه فرزندان یک خاندان روحانی با ستم روا داشتن منشاء پیدایش و عامل اصلی به زبان آمدن نوزاد گردیدند و یعقوب هم پدر روحانی بود هم جسمانی و از او بریدن یعنی به انتظار وصل با مخالفان یعقوب نشستن) یادم از نبی گرامی خودمان افتاد و پراهنی که در کودکی میپوشیدند و درباره آن سخنی دارند «در کودکی چند مرتبه اتفاق افتاد که احساس کردم از امدادهای غیبی بهره مندم و یک مأمور درونی از من مراقبت میکند و مرا از ارتکاب بعضی امور باز میدارد یکی از آنهاست که بچه بودم با کودکان بازی میکردم روزی یکی از بزرگان قریش ساختمان میکرد و کودکان بر حسب حالت کودکانه خوششان میامد سنگ و

مصالح ساختمانی در دامن کنند و نزد بنا بیاورند. بچه های عرب پیراهن بلند داشتند که بدون شلوار بود و چون پیراهن بالا میگرفتند عورتشان ظاهر میشد من رفتن سنگ در دامن بگذارم خواستم پیراهن بالا بیاورم کسی با دستش زد و دامنم انداخت بار دیگر خواستم باز همان شد دانستم که من نباید این کار را بکنم»(1)

بوی پیراهن

امروز مسلم شده که بین قوای جنسی و اختلالات شامه ای ارتباط خاصی برقرار است و در شرح حال چند نفری که بعلت نقص کلی شامه و عدم توانائی جنسی به پزشک مراجعه کرده بودند مشاهده شد پس از فیلیزاسیون غده اسفنوپالاتن (سوزاندن چند نقطه مشخص از مخاط بینی) ضعف شامه از بین رفته و بدنبال آن ناتوانی جنسی نیز برطرف شده است (ضعف جنسی زن یا مرد هر دو در آمار میباشد که با اصلاح شامه برطرف گردیده است).

تمام فیزیولوژیست ها این مطلب را پذیرفته اند که در انسان و بسیاری حیوانات ارتباطی خاص و نزدیک بین اعمال جنسی و حس شامه اشان برقرار است.

بسیاری از حیوانات چون از حس شامه محروم شوند قادر به تولید مثل نیستند و برخی حیوانات کوچک حتی از راه بویائی ارتباط عاشقانه با جنس مخالف خود برقرار میسازند مثلا پروانه ماده حرکات مخصوصی به شکمش داده ذرات معطری در فضا پخش

1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید خطبه 190.

و جنس نر را حتی از پنج کیولمتری بشرط آنکه در جهت مخالف باد باشد که ذرات از او دور نشود بسوی خود جلب می نماید و پروانه نر نیز میتواند چنین کاری را در صورت لزوم انجام داده ماده را به سوی خود بخواند.

آنچه فوق العاده جالب است و به آزمایش رسیده که اگر دو بومنتشر شود آنکه قدرت جنسی بیشتر دارد جذب می شود چنانچه اگر دو موش سفید یکی نر و دیگری ماده بومنتشر سازند موش سفید دیگر که نر است بسوی ماده و نبر باشد بجانب ماده جلب می شود و مهمتر آنکه به ثبوت رسیده اگر دو موش سفید ماده بو بفرستند موش سفید نر جلب آن یکی خواهد شد که در هیجان جنسی می باشد یعنی محرومیت آمیزشی کشیده است.

اگر چندین موش نر را در قفسی کرده پس از چندی آنا را خارج ساخته موشهای آبستن به قفس وارد سازیم از بوی جنس نر که دیگر وجودش برای ماده ها لاز ماست هشتاد درصد موشها سقط جنین خواهند نمود.

در انسها بهمان نسبت و انازه که حس شمه ضعیفتر ا سایر حیوانات است رل شامه در روابط جنسی مقیاس کمتری از حیوانات را داراست.

هرچیز که در غرب بوده و هست بهمان سنجشی که بیشتر با آن سروکار داشته اند بیشتر مورد مطالعه و پژوهش قرار گرفته است: انگو فراوان است چه کتابها و رساله های دکترا که در کتابخانه های دانشکده ها راجع به انگور دیده نمی شود. ماش جائی ندیدم و در جلد دهم شرح دادم که نه در ایران راجع بآن مطالعه ای

و سندی بود و نه من توانستم جز در اطلس و انسیکلوپدیها چیزی بیابم راجع به بو واعضاء تناسلی هم درسگ که غربیان زیاد دارند تا آنجا پیشرفته اند که سایه اشان را هم مورد مطالعه قرار داده اند و باید بگویم: سگ به سگ دیگر برسد چند موضع او را برای بوئیدن انتخاب میکند که در درجه اول کشاله ران و یا پوز و دهان اوست در اینحال اگر سگ آنچنان باشد که از مواهب آن شهر استفاده نکرده و املاً بیگانه است شناخته می شود اگر شما سگ یا سگهائی را به شهری منتقل سازید اغلب چند روزی در زوایا و خفا زندگی کرده د خرابه ها دنبال قوت لایموت میگردند تا اینکه به محیط در اثر تغذیه از عصاره های خاک موجود در غذاها واز راه به محیط در اثر تغذیه از عصاره های خاک موجود در غذاها و از راه هوا از بیگانگی در آینده و طول این مدت را در جلدهای سوم و چهارم گفتم برای اینکه انسان با یک محیط تازه وارد عادت پیدا نماید ده رو است و در سگ چند روزی کمتر که فراموشی از من است که چند روز میباشد. شما اگر مثلاً به مشهد بروید و ده روز کمتر بمانید و بخواهید روزه بگیرید یعنی واردات غذائی ببدن را همانند صادرات که فیزیولژیکمان منظم است، منظم سازید چون بدن شما هنوز بیگانه با محیط است باز کردن یک جبهه جدید (گرسنگی ملایم وظیم واردات) تحت الشعاع جبهه نیرومندتر تا ثرات مربوط به عادت قرار گرفته و هنوز یک کارفیزیوژیکی خود در اتمام نکرده باید به تعویض محیط و تذغیه تاز ه بپردازد. آنقدر عصاره های خاک و هوای محیط در تغذیه اثر دارد که کمبود ید در نمک برخی کشورها دانسته چه به روزگاران مردم آورده است و نمونه کوچک آن وجود شوره و املاح پطاسیم فراوان در این شهر

که حاشیه کویر است سبب شده االی شهرهای دیگر مخصوا ساکنان شمال چون به یزد می آیند و هندوانه میخورند بپرسند چرا شور است.

بهر صورت سگ اگر تازه وارد و بیگانه بود و به دسته ای از سگها برخورد نمود و نر بود همه باو حمله کرده وبیضه اش را بادندان ارجا می کنند و تشخیص بیگانگی بوسیله بو می باش و من باز این ارتباط را می نویسم و برای پژوهش به نام خودم به محققین میسپارم سگ بو میکند و بیضه را صدمه میرساند! آیا ارتباط بو و اعضاء تناسلی ه قطعی و یقینی است سبب می شوود سگ با کضه بوی بیگانگی را رفع کند و آیا موضوع توجیه دیگری دارد؟

(البته توجه فرمودید که قصد کردن که مدت آن برای انسان ده روز می باشد شاید یک علتش همین اشنا شدن بدن به محیط است).

انسان در عوض اینکه ارتباط شامه اش با اعضاء تناسلی کمتر از سایر حیوانات می باشد باصره اش نیروی بیشتر وارتباط شدیدتری دارد ولی آیا نیروی باصره در این مبحث بین زن و مرد یکی است؟ و حال آنکه قوه شامه زنان بیشتر از مردان می باشد و به ثبوت رسیده هرمون زنانگی نقش ممی در این قسمت دارد و برخی از زنان یائسه با تزریق آن شامه خرابشان بهتر می شود.

در انسان هم صدمه وارد بر اعضاء تناسی چه در اثر حوادث و سوانح چه جراحی ها اغلب باعث کاهش قوای شامه شده و شگفتی اینجاست که این احساس نیز در زنان بیشتر است.

زنان که گفتیم شامه نیرومندتری دارند باید افزود حتی در

برابر عطرها حساس ترند بحدی که ماده ای معطر بنام اگزال تولید 80 درصد مردان بوی آنرا نمی فهمند و زنان باستثنای عده کمی همه بآن حساسند و هرچه استروژن در آنان بیشتر باشد حساسیت بیشتری نشان میدهند و در اینصورت موقع باروری تخمک بحد اعلاست و د زمان بلوغ شروع و با آغاز یائسگی بتدریج رو بکاهش می گذارند و مردانی هم که استروژن برای عمل پروستات تزریق مینمایند به اگزالتولید حساس می شوند.

عطر مهیج اگر از زن منتشر شود و عطری طبیعی باشد مهیج است مخوصا اگر به گیسوان زه شده باشد و در اخبار اسلامی داریم زن از زمانیکه عطر زده از منزل خارج شده تا زمان مراجعت فرشتگان او را لعنت می کنند همان اسلامی که از پیامبرش چنین سخنی وارد است همین پیامبر میفرمایند از جهان شما دوچیز را دوست میدارم که یکی از آنها عطر است و دیگری با پرورش فرزند صالح اجتماع را.

یکی از متخصصین اظهار میدارد دم برآوردن عمل اروژن بوهای بدن را افزایش داده و زن که در رقص با مردان شکرت می کند عطرش سبب ایجاد هیجان شده و چون مرد با وجود پیدایش هیجان ارضاء نمی شود گویا به حس شامه خود پاسخ منفی داده و در نتیجه انزجاری به جنس مخالف پیدا شده و برخی گویند یک علت هم جنس طلبی نیز چنین است.

ماهی آزاد که هر سال بطرف محل معینی برای تخم گذاری میرود و جهت یابی را از معبر یا حس بویائی پیدا مینماید و

شکارچیان که آهوان را رد میزنند میدانند حیوان با خوردن گیاه و برخاست غبار گاهی و حساسیت چشم اشکش به گیاه میریزد که بوی مخصوصی دارد که اگر زمان جفت گیریشباشد بوی شدیدتری انتشار داده و بمشام می رسد.

انسان نیز مدتها میدانست خوابیدن بر علوفه لذت بخش و هیجان انگیز است و از عطر بسیار سبک و ملایم آن لذت میبرد و هیجانی پیدا میکرد تا بالاخره چنانچه گفته شد ه به این راز پی برد:

قبلاً دانسته بودند سگ و برخی حیوانات دیگر چون به انسان رسیدند میدانند انسان چون برتسد بوی مخصوصی از او بلند می شود و حمله میکنند در اینجا باید افزود که از قرن 13 میلادی به این طرف قیمت عطرهائی که منشاء حیوانی دارند ناگهان افزایش یافت و مشک و عنبر فوق العاده گران شد زیرا دانستند خاصیت تحریک و تهییج کنندگی آنها شدیتر از عطرها می باشد اما بعدها دانستند جذبه عطر یاسمن و پس از آن شنبلیله و اسوا خودوس و کرفس و... تقریبا شبیه عطرهای با منشاء حیوانی است و خوبایدن روی عروفه نیز همین طراوات عطرآمیز را می بخشد و هیجان آور است.

در رأس همه عطرها با منشاء حیوانی بهترین آنها بوده و از همه برای تقویت نیروی جنسی موثرتر است مشک بوده که باکسر اول صحیح است و قرآن نیز به ختامه مسک (26 المطففین) و به ظروف سر بمهر شده از مشک اشاره می فرماید و مگر حس بویائی

از عطری که میهج امور جنسی است چه اثر تذغیه ای دارد؟ آنگونه اثر که در جلدهای هشتگانه مربوط به بهداشت غذا گفتم.

پس از مشک که ترشح آهوی تبت است ترشحی از نافش که خارش دارد و به سنگ میمالد و خون آلود میشود و بهمین ترشح ختن را مشک آمیز صادراتی و همه جهان را مشک آمیز تهیجی مینماید در درجه بعد عنبر است که در داخل بدن برخی از انواع کاشالوت که در سواحل مادگاسکار و چین زنگی می کنند و جود دارد و در درجه سوم زیاد است که از حیوانات کوچک گوشتخواری از خانواده ژنت که شبیه گربه اند بدست میاید.

نفوذ ذرات مشک فوق العاده قوی است و ذرات منتشر شونده آن بسیار ریتر که ملکولهای آنها از سیکلهای 11 تا 19 کربنی تشکیل یافته اند و چون با بوی آدمی منتشر شود اثر تهیجی جنسی بزرگی دارند و اگر به آگهی های تبلیغاتی اضافه گردد اثر بیشتر دارد.

پروردگار ا چه جهان منظمی آفریدی تا آنجا که بهر عنوان بهر عامل بهر علت بهر مقررات و بهر نظم میگنرم یک چیز را یقین میکنم و آن اینکه همه ساخته و پرداخته دست دانای توانای یک استاد است: کرکهای بر گلبرگها جنبششان، تموجشان، خوابیدنشان و برخاستنشان و بالاخره ارتعاشاتی که کرکها و برگها و کلاله و پرچم مینمایند یک عملشان خواندن صدا کردن جلب نمودن حشراتی است که قدرت تلقیح دارند ووسیله آمیزش بلکه بارور شدن گلها میشوند و امروز بثبات رسیده حتی خطوط و لکه های نامنظم گلها برای جلب حشرات بارور کننده است یعنی عطر

افشانی گلها و ارتعاشات و خطوط جزئی از نیروی است که در جهت صیانت و حفاظت از نسل گیاهان باید بکار رود و در حیوانات نیز همین را می بنیمی که جبششان، تموجشان، خوبایندنشان، برخاستناشان و بالخره عطرافشانیشان از جمله خصوصیاتی که دارد در جهت حفاظت از نسل حیوان مصرف می شود و در انسان هم هیچ بوئی بهتر از بوی بدن نظیف جلب توجه نمیکند و سکسی نیت.

یکی از مجلات پزشکی می نویسد: وسائل که زنان یا مردان از قبیل ادکلن و مایعات دیگری که برای خوش بو شدن اسعتمال میکنند ممکن است آنها را مردود و دیگران کند زیرا بعقیده دکتر الکس کومفور بوی طبیعی تن تمیز یک زن یا مرد بیشتر جلب توجه میکند. نامبدره که در دانشگاه لندن استاد کرسی حیوان شناسی است عقیده دارد مایعاتی که برای خوشبو شدن بکار میروند اغلب بوی طبیعی تن که جنس مخالف را تحریک می کند از بین میبرند. وی اظهار داشت است که انسان نیز مانند بعضی از حیوانات و حشرات از بوی تن جنس مخالف تحریک می شود مثلاً تن زنانی که موی سرخ دارند بوی خوش مخصوصی دارد که حتی مردان با تجربه را برانیگخته است بوی زنان مو طلائی جالب و میهج و بوی تن زنان سبزه و یا سیاه پوست تند و زننده میباشد(1) و من میافزایم این تشخیص یکنفر سفید پوست است که درباره اشخاص سبزه و سیاه پوست اظهار نظر مینمید و الا سیاه پوست هم از بوی سفید پوست چه درکی دارد؟ شاید بهمان فاصله که سفید پوست از سیاه پوست.

1- طب و دارو شماره 33 سال هفتم صفحه 8.

اینکه اسلام نمی خواهد زن برای دیگرا نجز شوهشر عطر بزند و انتظار دارد هر دو تمیز باشند براین اینستکه زن عطر زده جلب نظر هوسبازان میکند ولی نظافت فقط جلب نظر نزدیکترین کس که مسر است.

زنان توجهی چندان به بوی بدن و عطر لباس یکیدگر ندارند و در عین حال از بوی بد یکیدگر مشمئزند بهمان نسبت که اسلام فرمود ان اللّه یبغض الوسخ و الشعث (خدای متعال ژولیده موی چرکین را دشمن دارد). مردان که بدستور اسلام باید رد اجتماعات اسلامی و تظاهرات دینی شرکت کنند بری هر روز اجتماعات اسلامی و تظاهرات دینی شرکت کنند برای هر روزی که اجتماع دارند دستور نضافت داده شوده است (غسل ایام غزایا شادمانی و اعیاد)و نیزمستحب است همه خوشبو باشند و کسیکه دیگران را خوشبو کند مأجور است که هنوز در برخی شهرها به شرکت کنندگان در اجتماعی مذهبی گلاب میدهند یا عطر میپاشند .اما مرد حق شرکت در اجتماعات زنان ندارد که دستوری در این باره داشته باشد وزن نیز بطریق اولی و کافیست زن بدون اینکه در تطاهرات شرکت نماید عطر بزند و در رفت و امد خود هوسبازی را تحریک کند و انجاست که اسلام برای وی از خروج تا ورود به جایگاه خود لعنت فرشتگان را بهره اش محسوب داشته است

اخیرا کشف شده حس شامه نقش قابل توجهی را در ایجاد و هدایت سلیقه برعهده دارد کارخانه ای مشهور که جوراب های زیادی به بازار میفرستاد آنها را بدو دسته کرد و بیک دسته عطر ملایمی آمیخت و باکمال شگفتی نتیجه را آنچنان عالی دید که به آکادمی علوم گزارش چنین داد: فروش جورابهای معطر چندین

برابر بقیه بوده علت چیست؟

در پاسخ گفته شد مدتهاست به نقش قابل توجه حس شامه در حس هدایت سلیقه پی برده اند و و بهمین جهت انواع پوشاک، کفش، دستکش، کیف، لوازم الحتریر، کتاب، شیرینی و... را چنانچه معطر سازند جلب توجه بیشتری خواهد کرد.

در کارخانجات نیز نتیجه عالی بوده و در آن کارگاههائی که دستگاه مخصوصی تعبیه شده بود که گاه بگاه بوی خوشی از خود متصاعد ساخت مشاهده گردید نتیج و محصول عالی و حال کارگان نیز رضایت بخش می باشد.

مدتهاست به اثر تحریک کنندگی و تقویتی عطر برخی گلها مخصوصا گل سرخ در قوه باه پی برده اند که تحت عنوان پیراهن حضرت یوسف شرح دادم.

ناگفته نماند حس بویائی زودن خسته می شود و پس از خستگی هیچ بوی خوشی بر آن موثر نیست لذا کسیکه وارد اطاق بدبوئی شود پس از چند دقیقه بوی بد ناراحتش نخواهد کرد لذا باید سعی کردهمیهش در برابر بوی خوش قرار گرفت و ستگی از چیزی که منعفت میرساند بوجود آورد پایان دهم که بااین همه اثر بو برقوای جنسی، اقتصادی، و هنوز به اثر علمی بود در درمان نوعی از بیماری حضرت یعقوب که بنابرعقیده بعضی آب مروارید چشم بوده است وقوفی حاصل نکرده اند وتنها این سئوال مطرح است: آیا پس از فراق و ایجاد عقده های بسیار شدید وصول ناگهانی به وصال نوعی شوک عصبی بوده که برچشم حضرت اثر کرده است چشمی که مبتلا به انقباض عروق چشمی بعلت فراق شده بوده است؟

سی و یکم - «مستحب است تبرعا پوشیانیدن مومن را در حال ضرورت خواه فقیر خواه غنی».

ده ها روایت در اینقست است که پاداش کسانیکه برهنه ای را بپوشانند چه چیزهاست از لباس بهشت - گشادی قبر - آسان شدن سکرات موت و... که میتوان روایات مربوطه را در کتابهائی ملاحظه نمود.

در قرآن بدین مضمنون آیاتی است که چون از دوزخیان پرسند چه شد رده به دوزخ یافتید (عن المجرمین ماسلککم فی سقر - قالوا لم نک من المصلین - ولم نک نطعم المسکین - و کنا نخوض مع الخاضئین و کنا نکذب بیوم الدین: از کناهکاران پرسند چه چیز شما را جهنمی کرد گویند از نمازگزارندگان نبودیم و نه کسانیکه غذا دهنگان ناتواان باشند و هماهنگ نا آشنایانی که خود را بنادرستی در اعماق آشنائی فرورفته تصور می نمودند- آیه 40 - 45 سوره المدثر) در میان آنهمه وسائل و لوازمی که بشر در اختیار دارد تا با رنج و تلاش راه دوزخ را برخود هموار سازد همینکه به آن رسید در پاسخ بهشتیان چهار علت را موثرترین وسیله ای ذکر کرده است یکی خوراک جان خودش نماز که باید او را روشن سازد و به معراج و تعالی ببرد و دیگر خورا ک جسم ناتوانانی که نمیتوانند باشکم گرسنه اقدامی در جهت فراهم آوردن خوراک جان و هموار ساختن راه معراج و بهشت بنمایند و نماز از این جهت مقدم است که نمازنگزار جانش در تاریکی فرورفته و نجات یک جان گرسنه برجسم

گرسنه اولی است وسومین و چهارمین علت به تشکلات و مجتمع میپردازد که علت اولی و دومی پایه و اساس آن دو است و جسم و جان گسنه و تاریک هر کدام باشد آهنگ هماهنگی با بیراهه رفتن ها و از زیر آب با آنکه شناوری نمیداند عبور کردنها و اینست اجتماع ننگینین که چون ساز پر زرق و برق و پرقدرتی نواخته شد هرچند از دهان گشادش باشد همه برکیدیگر سبقت میگیرند تا در آن بدمند و بابی نمازی و ناتوانی در اطعام و اقدام اجتماعی را که ایمان به پس از مرگ ندارد درست کردن و در آیه دیگری به بزگوار داشتن یتیمان و رغبت براطعام ناتوانان اشاره شده (کلابل لاتکرمون الیتیم و لاتحاضون علی طعام المسکین - 16 الفجر) که میانیم و چند مرتبه تکرار کردم آنچه سبب میشود ستون پنجم دریک اجتماع درست شود یعنی باعث پیدایش اهل یک کشوری علیه همان کشور گردد بی اعتنائی و بی التفاتی و نامهربانی به ابنائ وطن است آنها که در کودکی کودکان دیگر را دیدند که نوازش میشوند بغیر از خودشان و لاجرم در بزرگی دشمن آن اجتماع نامهربان و ستون پنجم از آب درمیایند و مطلب دیگر توجه به طعام و تغذیه ناتوان است در صورتیکه یتیمان را درسترسی بطعام و لباس کمتر وضعیفتر از مساکین می باشند و این خود اشاره به این مطلب که نماز برای روشن ساختن جان و طعام برای نگهداشتن جسم و گرامی داشتن ایتام و اجتناب از ناهماهنگی اجتماع و نمیزانی آن که همه مربوط به این کشتزار و مزرعه دنیائی است و سبب می شود به معنویتی و یک حیاتی پس از مرگ عقیدیتی بوجود آورد و غیر از این باشد یعنی با واحدها و افراد غیر نمازی که شکمهای گرسنه نیز در میانشان بفغان و فراوان است به حیات

پس از مرگ ایمانی نخواهد آورد و نکبت برگشت تما معقده های حاصله در همان اجتماع و بردوشآن تحمیل خواهد شد. اینکه اسلام انتظار دارد فقیر و غنی اگر بی لباس ماندند مسلمانان در پوشاندنشان بریکدیگر سبقت گیرند همان قضیه اطعام مساکین است و ارتباطش با نکذب بیوم الدین که لباس پوشاندن مساکین که متمکن بی لباس مانده نیز از جهت بی لباسی ناتوان است و اگر بپوشاندنش با قبر و قیامت و سکرات موت همانگونه که در روایات وارد شده ارتباط پیدا مینماید بلکه فرمول کلی اینست که الدنی مزرعه الاخره و اگر فقیر و غنی بی لباس مانده به لباس رسیدن که بهشتیان را میسازد درست می کند و اینان سکرات موت ندارند و قبرشان تنگ نیست و قبرشان تحت فشار نیست نه آنکه دیوارها بهم آید و فشار دهد بلکه شخصی که در خواب می بیند براو تحمیلی شده یا کسی از خویشاوندانش مرده یا طلبکاری رسیده همیکه بیدار شد به خانواده اش می گیوید تحت فشارم برسینه ام فشاری وارد است. انسن نیز همینکه مرد بیدار میشود آن وقت می بیند اجتماعش را با بی نمازی، بی طعامی، بی لباسی، بی نیازی بخدا و دور از یک سیستم الیه سازندگی کرده و اکنون وقت کیفر خواست است سیه اش بهم میفشرد و بر او سخت میاید و برعکس کسیکه به بی لباس اعم از فقیر و غنی در موارد بی لباسی و بی طعامی و نیازمندی لباس و طعام مساعدت بنماید در آن حال در وسعت و مسرت خواهد بود.

سی و دوم مرد باید از لباسی که خود می پوشد اهل و عیالش را نیز بپوشاند.

نبی گرامی فرمودند: حق المرأه علی الزوج ان یطمعها اذا طعم و یکسوها اذا اکتسی و لا یضرب الوجه و لایقبح و لایهجرالا فی البیت (حق زن بر شوهران است که چون غذا خورد باو بخوراند و چون لباس پوشید باو بپوشاند و بصورت ان نزد و باو بد نگوید و جز در خانه از او دونری نگیرد.)

شما میگویئد اسلام کدام مطلب را فراموش کرده است؟

تعجب است که به سعدی احترام می گذارید که در ادب و شعر و تاریخ اما سعدی و حافظ و فردوسی غیر از این چه داشتند؟ هرچه داشتند بادیگران مساوی بود و اگر مساوی نبود زیادتی آن میماند و تاریخ غیر از این چیزی نیست که هر کس زیاد بر دیگران دارد در ظرف زمان جمع کند و برای عبرت و پند دیگران به جلوه گری پردازد اما اسلام چه داشت؟ همه چیز؟ کدام مطلب را نگفت و چه بود که از او فراموش کرد؟ دوره کتابهای مرا که بخوانید می بینید در همه رشته و عوالمی وارد و تقریری بهترین و تحریری عالیترین دارد و از جمله مرد که داماد شد باید خانه همسرش، خوراک همسرش، لباس همسرش و همه چیز همسرش حداقل از آن زمان که دختر در خانه پدر بود باید کمتر یا بدتر نباشد که بر دختر با هزار دل امید به شهور رسیده سخت نگذرد و نیز از آنچه خود میخورد به وا بخوراند و آنچه می پوشد به او بپوشاند و دختر را که زنده بگور میکردند اسلات تا کجا دستش را گرفت و بالایش کشید که بازهم دستور اسلام چنین است که مومن غذا می خورد بنابر دلخواه زن و فرزندش و منافق می خورند زن و فرزندش بدخلواه وی و این سخن

نبی گرامی است که قبلاً نیز آورم و بحث ما از لباس است که اسلام میل دارد شوهر اگر کتان می پوشد زن کرباس نپوشد آن هم زنی که شوهر انتظار دارد آرازش کند و خدا حریر و ابریشم را بر او حلال کرد و اگر خود فاستونی بر میکند زن نیز بهمان حدود بپوشد و آیه شریفه: عاشروهن بالمعروف را فراموش ننماید و با معرفت در حق همسرش زندگی را بسر برد که بسیار بسیار بر نسلش که اجتماع اینده را تشکیل میدهد اثر دارد و در جلد بهداشت نسل خواهم گفت.

سی و سوم: مرد همینه همسری بخانه آورد باید لباس و منزل و پخت وی آنچنان باشد که کمتر از آنچه دختر در خانه پدر خود داشت نباشد و بهتر است اندکی نیز بهتر باشد که در غیر اینصورت در مضیقه و حسرت خواهد بود و اگر اندکی بهتر باشد در وسعت و برکت.

در جلد دوم که بهداشت شهر مورد بحث بود اشاره کردم: پادشاهی در هند بنام هیراد بود و وزیری زیرک بنام سیسا بن وهیر داشت. شاه به رنجوری افتاد و زیر شطرنج اختراع کرد شاه را مشغلویتی شد و وزیر را خواست پادشاه دهد وزیر باز مشغولیتی درست کرده گفت شاه دستور دهد در خانه اول یک دانه گندم و در دوم دو دانه و سوم و چهارم و چهارم 8 و هر خانه بعدی را دو برابر کند و بمن بجای پاداش عطا نماید، شاه از قلت تمنای وزیری بشگفتی ماند دستور داد شروع کنرند اما هنوز به خانه چهلم نرسیده بود احساس ناتوانی در پرداخت نمود به وزیر گفت نتیجه چه خواهد شد وزیر گفت اگر محصول گندم چندین سال هند را داشته باشید نمی توانید پرداخت

که در جلد دوم ارقام ولتاژش را آورده ام در اینجا اضافه می کنم آیا همین دستور کافی نیست که با یک تصاعد همانند تصاعد در خانه های شطرنج خانه های عمارات شهرهای اسلامی و طرز پخت و پز مسلمانان به حد غیر قابل تصوری رسیده باشد؟ آری اسلام همانگونه که گفتم چیزی را فرو نگذاشته و از جمله رعایت حال دختری که چشم انتظار به خانه شوهر رفتن بوده و هم اکنون نباید در حستر و سختی بسر برد.

مسئله یگی که در اینجا طرح می شود توجه اسلام به کانون خوشبختی خانوادگی است و اینکه فرزند تا در شکم مادر است تمام توجهش به دگرگونیها و ارتباط پدر با مادر بود بلکه تمام دگرگونی و دگردیسی اش نسبت مستقیم با طرز رفتار والدینش داردو چون متولد شد بازهمان انحراف پدر و مادر از قانون اعتدال در زندگی است که آنها را منحرف می سازد و برای اسلام همانگونه که بارها گفته ام برداشت از یک مسئله زندگی فانی این جهان و توجه بمادیات که در گذراست معنوی و جاودانی است و اگر می گوید مرد در لباس، خوراک و همه چیز زندگی از همسرش مراقبت بعمل آورد و رعایت حالش کند برای توجه به حالت اتصالی مراقبت بعمل آورد و رعایت حالش کند برای توجه به حالت اتصالی حیات است که بین افراد نسل بعد نسل به پایان جهان منتقل می شود و هر روز باید بشر و اجتماعی را که تشکیل میدهد به اخلاق و صفات خا نزدیکتر شود عالمتر شود، نظیف تر شود، کالمتر شود، قدرتمندتر شود، و... و توجه اسلام به لباس زن که چه دوخت و چه شکل و چه جنس باشد تنها توجه برعایت حال زن نیست که سختی نکشد یا اینکه مرد همسرش راضی باشد وزندگی بر او گوارا

باشد بلکه چشم بینای اسلام متوجه تمام جهات مسئله بوده میخواهد با رعایت و مراقتب ا همین لباس و همین خوراک اجتماع بهتر و کاملتر و مدام در تاید صفاتی که در قلمرو خواسته های الهی است داشته باشد.

مرد بخورد بنابرخواسته زن و فرزندش و هرچه را خود می پوشد برآنها بپوشاند جلوگیری از ضعف و سرماخوردگی تنها نیست برای این نیز هست که بهره بردای معنوی از آن خانواده بعمل آید فرزندانی که افراد اجتماع فردایند خدمتگزار باشند نه دارندگان عقده های ضد اجتماع.

سی و چهارم - لباس و هرگونه لوازم و اثاث جدید که رئیس خانواده تهیه و برای اهل و عیال خود بمنزل میاورد مستحب است اول به دختران بده دو بعد پسران و از دختر کوچک شورع نماید و از پسر کوچک و اگر یک پسر و یک دختر را باتفاق و یکزمان خواهد داد باید بدختر با دست راست بده د و به پسر با دست چپ.

باز هم اسلام است که چشمان غضب آلود ناراحت پدرانی را که می خواهند دختران خود را زنده بگور کنند تا در شبیخونها ناموسشان اسیر بیگانه نشود به چشمانی مبدل می سازد که به مهربانی و عطوفت به دختران بنگرد و هماهنگ با احساسا و عاطفه دختر که افزون از پسر است دختر را بر پسر مقدم دارد و شیار عمیق ایجاد شده در اجتمع را که تعویض زن با شتر یا حیوان دیگر یا زنده بگور کردنش بوده بدینوسیله ترمیم و پر نماید.

دو پرخاش ملایم که پسر را آزرده نمیکند دختر را به گریه وامیدارد، زن قبل از رسیدن مصیبت دلهره و هراس بیشتری از مرد دارد اما زمان رسیدن بلا قدرت تسلیم و آرامش زن

بیشراست و در جلد بعد که درباره اختلاف تکوینی و تشریعی زن و مرد بحث خواهم نمود می بینید همین دستور بظاهر کوچک اسلامی که هماهنگ رشد بیشتر ناحیه عاطفی و احساساتی دختر است چه اختیازاتی را به اجتمااع می بخشد و چگونه افرادی سالمتر تحویل میدهد که با و آنچنان رفتار شود که عاطفه و احساساتش خدشه برندارد با پسر آنگونه که تفکر و تعقلش آزده نگردد و بهمین جهت بخشش و نوازش والدینی که جنبه عاطفی بیشتری دارد مقدم بر پسر باید به دختر مبذول گردد.

لباس یتیم

سی و پنجم - آنچه فوق العاده در اجتماع اسلامی باید رعایت کرد وضع لباس یتیمان است.

بارها گفته ام: پس از جنگ بین الملل دوم در کی از کشورها اقدام به بازداشت کسانی شد که از میهن خود روزی خورده و روزگاری برده و زنگی کرده بودند و علیه آن به دشمن کمک می نمودند و ستون پنجم نام داشتند. پس از بررسی از باداشت شدگان بیشترشان را بزرگ دگان پرورشگاههای ایتام شناختند لذا در صدد برآمدند بدانند چرا یتیمان اجتماع دشمن اجتماع شدند روانشنسان و وروانا‌کاوان اعلام داشتند به آنان بی مهری شده و در نتیجه برای شکست اجتماعی که تفاوت کلی بین پدرداران و از دست دادگان پدر قائل است جز شکست و خرد کردنش ارزشی قائل نبودند آمدند و علت را طبق معمول همه جائی و سنواتی کمبود پرستار تشخیص دادند و گفتند چون پرستار کم بوده وقت رسیدن و اظهار علاقه و ابرارز عاطفه نداشته اند تعداد پرستاران را بحد امکان افزایش دادند و باز نتیجه نگرفتند و بالاخره در آن کشور مجبور شدند

همان کار را مجری دارند که نبی گرامی اسلام 15 قرن پیش دستور دادند: یتیمان را بین خانواه های اصیل تقسیم کردن و هزینه ای برآورد کرده سالیانه میپردازند اما مگر میتوانند ون محمهاوذ کرده بگویند هرکس فرزند یتیم را چون فرزن خود بدارد روز قیامت در کنار من چون ایندو باشیم و دو انگشت مبارک را نشان دهد و هرکس دست نوازش بر سر یتیمی کشد هر تار موئی که از زیر دستش بگذرد حسنه ای براو نویسند و فرشته ای دعا گو باشد، و قرآن را بنگرید که میفرماید چون علت جهنمی شدن دوزخیان پرسیده شود از جمله زشتیها و پلیدهای منسوب بدوزخی شدنشان را می فرماید این بود که یتیمان را گرامی نداشتند (کلاً بل لا تکرومو الیتیم...) آخر یتمی دست ادرکا کسب نیست نان میخواهد، لباس می خواهد حفاظت از سرما و صیانت از گرما لازم دار اما آنچه اهیت دارد گرامی داشتن اوست تا باجتمای که او را بزگوار داشته خدمت کند و ستون اول باشد نه ستون پنجم و بدون شک جزئی از گرامی داشتن یتیمان رسدیگ بوضع لباس اوست که در حداقل نباشد کثیف نباشد، کافی باشد و امسال روز تولد امام عصر و حجت زمان ارواحنا فداه که برای تبریک باتفاق دوستانم ه جمعی بوضع آبرومند به پرورشگاه رفتیم و شهردارش که ذریه نبی گرامی است وباید موید و مروج قرآنش (کلابل لاتکرومون التیم) باشد باتفاق معاون فاضلو سرپرست پروشگاه باستقبالمان آمد مرا برآن داشتند که مخصتر هدیه ای را که خیرمندان تهیه دیده بودند تقسیم کنم ابتدا به یتیمان که در لباس و اوضاع متناسبی بودند گفتم: عزیزان خدای متعال کسی را

دوست تر از نبی گرامیش نمیداشت و ایشان را در شکم مادر بودند که از پدر یتیم شدند و در شش سالگی از مادر و مگر خدای آنکه در بیشتر از همه دوست دارد ستم می کند و اگرشما هم پدر یا مادر یا هر دو را از دست داده اید از طرف خدا بشما ستمی نشده و هم اکنون باید اجتماع بر شما ستم نکند و شما را گرامیبدارد و با ادامه سخنان چون برخی از دوستان می گریستند و وقت کافی نوبد با پذیرائی گرامیکه شدیم و گرمت از همه اینکه اولیا امور را چنین دیدم که موفقتند و یتیمان را گرامی داشته و میدارند و خدمتگزارانی تحویل اجتماع میدهد نه ستون پنجم خوشحال و خدمتگزارانی تحویل اجتماع میدهند نه ستون پنجم خوشحال برگشتمی باشد که همه جا به یتیمان برسند و به بهداشت آنان و از جمله بهداشت لباسشان که اظهار تفاخر ظاهرشان است نیز توجه خاص مبذول گردد.

سی و ششم - داستان حضرت موسی در کتابهائی وارد شده که زمان فحل شدن گوسفندا و آبستن گردندان گوسفندان پارچه ای سفید و سیاه بدور چوبها پیچیده و بر اطراف گله تعبیه کرد تا کوسفندانی الوان به رنگهای سیاه و سفید داشته باشد.

ما فقط میدانیم که پوشیدن لباسهائی که همانند نوارهای سیاه و سفید یکدرمیان نقش دارد قد کوتاه را بلندتر جلوه میدهد و هیچ اطلاع دیگری نداریم و مگر رنگ لبسی بر قدرت توارثی و علم ژنتیک سیطره ای دارد و دخالتی و نفوذی مینماید که این مطلب وارد شده است؟

ما فقط میدانیم هرچه در محیط باشد بر یکدیگر که مجاورت دارند در صورتیکه حرارت کمتر از 273 درجه نداشته باشند موثر

است اما نمیدانیم اثر رنگ بر نطفه چه خواهد بود و توصر نکنم علم هم هنوز به اینجا توجهی کرده باشد تنها آنچه را علم پس از مدتها توانست همان را بگوید که اسلام چهراد ه قرن قبل از آن گفت اثر اوضاع و احوال روانی جنس نرو ماده بر نسل است که اگر مشروبی نوشیه یا عصبانیتی داشته یا فکر ناهنجار ناموزونی پرورانده و اآمیزش دارد بر نسل اثر بد میگذارد و این مطلب مورد قبول اتفاق دانشمندان و کارشناسان مربوطه است که در بهداشت نسل از آن بحث خواهد شد.

تازه چند است که به متأثر شدن اشیاء از محیط پی برده اند در صورتیکه اسلام سالیان درازی است ک به اثر رنگها، شکلها، بوها، ارزشها، ارتباطها، و... بر کیدیگر اشاره کرده و در مجلدات گذشته و آینه اولین دانشگاه به مواردی از آنها بر خورد کرده اید اما اثر محیط تا این حد که آن هم دقت خد را از نوع انسان به حیوان پستاندار دیگری مذلو دارند جز آنکه یک علامت سئوال دیگری بگذاریم و بگذریم چاره ای و راهی نمی بینیم.

سی و هفتم - کراهت دارد روز جمعه لباس شستن.

چقدر اسلام برای روز جمعه یعنی روز تعطیل، روز ملاقتها، روز محبت ها، روز دید و بازدیدها، روز تشکیل اجتماعها روز منسوب محمدیها دستور داده است: اگر هر روز غذای خاصی می خروید بر سفره جمعه تان حتی اندکی هم هست بیفزائید تا فرزندانتات ن بدانند روزنه ای از خانه اسلام بوی خانه شما باز است. اگر روزهای دیگر خود را خوشبو نمی کردید جمعه که باید اردر اجتماعات یا دید و بازدیدها شرکت نمائید خود را بشئوید شستنی که اگر نیت

فرمانبرداری همراه داشته باشد و بعنوان غلس جمعه باشد استحبابی بعمل آورده و اجر و پاداشی خواهید داشت. هرجا میروید خوشبو باشدی. هر مجلسی بود بمردم عطر و گلاب بزنید. ملاحظه فممودید نبی گرامی روز جمله لباس مخصوص می پوشیدند شما هم جمعه را از روزهای دیگر امتیزای بدهید اما روز جمعه است و مردم در تعطیل و با آبو باغ و شستشو دست اندر کارند آبشان را آلوه نسازید و کراهت دارد و روز جمعه لباس شستن با آنهمه سفارش در نظافت لباس که هرچه زودتر شسته شود اجرش بیشتر و رعایت اصول بهداشت فراهم تر اما روز جمعه نه آب مردم را آلوده سازدی و نه عمر خود را که در جمعه باید کسب فضائل و معنویت باشد نه اینکه به شستن لباس سپری گردد. آیا جمعه باید به لباس شوئی بگذرد یا به جان شوئی: پارچه هائی کثیف را بشویند یا دلهائی پر از الودگی و کینه و خشم و گناه را پاکیزه و پر از محبت و خیر خواهی و... سازند؟

سی و هشتم - واجب است کفن کردن مردگان که سه پارچه لازم است بنامهای لنگ و پیراهن سرتاسری و عمامه و خرقه مستحب است و برخی آنرا بدینطریق به پنج قطعه میرسانند و مستحب است در لباسی که نماز خواهنده یا روزه گرفته یادر احرامش که حج بجا آورده و بخوردادن و بغیر کافور، آنرا خوشبو و پاکیزه ساختن کراهت دارد.

لنگ از ناف است تا زانو که اطراف بدن را می پوشاند و بهتر است از سمنه تا روی پا برسد و پیراهن از سر شانه تا نصف ساق پا که تمام بدن را بپوشاند و سرتاسری که همه بدن را در آن گذارند و دو سر آن را بتوان بست و بعرض آنمقداری که دولبه

از طرف روی طرف دیگر بیاید.

پارچه کفن نباید آنقدر نازک باشد که زیرش پیدا باشد. از مال غصبی و پوست مردار و نجس و ابریشم خالص و پارچه طلا باف و پارچه پشمی و موی حیوان حرام گوشت (و حلال گوشت هم احتیاط مستحب است نباشد) نباید باشد (در برخی موارد از ناچاری می توان انتخاب کرد مثلاً طلا دوزی شده ولی در برخی نموارد آنقدر موضوع اهمیت دارد که نمی توان اگر همه شرایط دیگر هم جمع است کفن نمود مثلاً پارچه پنبه ای به اندازه و خوب انتخاب شده ولی صاحبش دیگری است و رضایت نمی دهد در اینحال حتی اگر به مرده پوشانده شده باشد باید از تنش بیرون آورد).

رعایت رنگ کفن مردگان همانند رعایت سایر موراد مشابه لباس زندگان است یعنی رنگ کفن باید روشن باشد و علتش را در جلد 11 تحت عنوان گورستان شرح دادم و بهترین رنگ سفید و انتخاب سیاه کراهت دارد. هر گاه در زمان بقبر گذاردن کفن نجس شد و میوان آنرا بردی یا شست باید اقدام کرد و اگر میتوان آنرا باید عونود و لباس مردگان نیز باید نظیف و تمیز باشد و در بعضی روایات است که اجازه بخور دادن و خوشبو ساختن داده شده است و جن کفن نیز مستحب است از پنبه باشد همانگونه که برای زندگانی انتخاب پنبه بهتر میباشد.

مجدد شما را دعوت به خواندن مطالب مربوط به کفن و دفن که فوق العاده جالب است و از اطراف و اکناف نامه ها و پیغامها دراره آن داشتم دعوت میکنم در جلد یازدهم تحت عنوان گرستان مطالعه فرمائید.

سی و نهم - مستحب است پوشیدن عمامه و اینکه از پنبه سفید باشد و دوشاخه داشته باشد یکی از جلو و دیگری از پشت سر بیندازد و مقدار آنها بقدر چهار انگشت باشد و طرف دیگر برای اینکه بر گردشن دور زند و گوشه اش بر روی سینه افتد... و مکروه است دستمال و چارقد بسر بستن برای مردان چه روز باشد و ه شب و در حدیث وارد شده که این کار موجب ریبه در شب و ذلت در روز است (و عین روایت را میتوان در کتابهای مربوطه یافت).

از حضرت صادق است که دستار بر سر بندید که حلم بیفزاید.

ابو اسحاق گوییددیدم حضرت علی را که خطبه میخواند بروی ازار وردا و عمامه بود و نبی گرامی عمامه می بستند و دو سر آنرا جلو و عقب خود میانداختند و از حضرت صادق است که نبی گرامی روزی که بفتح مکه توجه فرموده بودند عماه سیاه بسته بودن د و اطرافش را فرو گذاشته بودند و از حضرت باقر است که نبی گرامی در جنگ بدر عمامه سفید بسته بودند و اطرافش را فرو گذاشته بودند و نبی گرامی فرمودند دو رکعت ناز با عمامه بهتر از چهار رکعت بدون عمامه.

مردی گوید با پدرم در مسجد بودم که حرت سجاد تشریف آورد با عمامه سیاهی که دو طرف آنرا بردوشها انداخته بود.

حضرت صادق فرماید که نبی گرامی دستار حضرت علی را بستند و از پیش و از پس گوشته آنرا آویخت مقدار چهار انگشت بعد فرمودند برو پس رفت دیگر بار فرمند بیا آمد پس فرمودند این چنین بود دستار فرشتگان.

از حضرت صادق است که نبی گرامی قلنسوه مصری سفید بر

سر میگذاشتند و در زمان جنگ قلنسوه میپوشیدند که دو گوشه داشت.

از حضرت رضا پر سیدند از مردی که قلنسهی پوشیده بود که درازی پیش سرداشت حضرت فرمود حضرت صادق هم آنرا داشت زیا مانع آفتاب می شود اما در غیر آن منع فرموده گفت از پوشش یهود است.

حضرت کاظم از پوشیدن قلنسوهی که چین دار بود خو داری فرمود.

آیا به آن کشور مسافرت کرده اید که هر کس مشغول تحصیل است باید همه به او احترام گذارند؟

پلیس به او احترام میگذارد که لباس سیاه پوشیده لباس مخصوص محصیلین، اداری همانگونه که به رئیسش، پاسبان بهمان طرزی که به مافوقش احترام میگذارد، و همه و همه به کسانیکه لباس دانش آموزی را به تن داشتند احترام می گذارند این شد که پران و سالمندان بی سواد هم رغبت تحصیل کردند و هرجا برای دانشمندان امتیازاتی باشد دانشمد زید شود و آنجا که دانشمند خوار باشد به اساس علم و پایه دانش که قرآن و سفیران الهی است توهی شده و نبی گرامی فرمودند «من اکرم عالما فقد اکرمنی و من اهان علاما فقد اهاننی».

به احتمال قوی دستور عمامه بستن و خود را به شکل عالمان اولیه و پیوشایان گرمی پیشین درآوردن یعنی همی، یعین همه به سوی دانش، جملگی بخاطر علم به پیش، اجتماع در شاهراه هدایت و حضرت علی را که در هر قسمت برتر و اولی از دیگران است در

جنگ چه شد که کلاه گوشه دار بر سر بستند زیرا جنگ و زیر سایه شمشیرها زمان تحصیل علم نیست بلکه زمان مراقبت از علم است.

مشاهده اجتمع امروز که روشنفکران جدا از بقیه اند سبب وقوف و اطلاع به عظمت اسلام یوشد که چگونه برای پیوند دو گروه مذکور تلاش میکند از یکطرف دست جاهل را میگیرد به حوالی خانه علام، در خانه عالم، خانه عالم، محض عالم می برد و از طرفی عالم را دعوت به استقبال از جاهل می نماید از یکطرف می فرماید دیدن دیوار خانه عالم، در خانه عالم، چهره عالم و از همه مهمتر محضر عالم ثواب دارد و از طرف دیگر به عالم می فرماید اگر بینات و هدیات را کتمان کردی و از علمت و استفاده و استقاضه رساندنت دریغ داشتنی تو عالم بی عمی و عالم بی عمل مانند درخت بی ثمر است و تو فایده ای نداری و بستن عمامه نیز برای تعمیم دانش است و باری توه به دین.

بهداشت کفش

چلم - مستحب است نعلین پوشیدن برای مرد و بهترین آنرا انتخاب نمودن و مکروه است خیلی نرم بودن و بدون پاشنه بودن و ممسوح بودن آن که سوراخ برای خنک شدن نداشته باشد.

از حضرت صادق است که اولین کسیکه نعلین پوشید حضرت ابراهیم بود (عن ابی عبداللّه ع قال اول من اتخذ النعلین ابراهیم ع) از حضرت علی است که برگزیدن کفش نگهدارند بدن است و یاور در نماز و پاکیزگی (اقال امیرالمومنین ع استجاده الحذا ء و قایه للبدن و عون علی الصلوه و الطهور).

عن ابی عبداللّه ع قال سمعته یقول جودوالحذا فانه مکیده العدو و زیاده فی ضوء البصر و خففوا الدین فان فی خفه الدین

زیاه العمر و تدهنوا فانه یظهر الغنا و علیکم باسواک فانه یذهب وسوسه الصدور وادمنوا الخف فانه امان من السل (از حضرت صادق است که نیکو انتخاب کردند کفش منکوب ساختن دشمن می باشد و زیادتی در نور جشم و سکب داشتن بدهکاری زیادتی عمر را سبب می شود و روغن مالی غنا را ظاهر و مسواک می برد وسوسه قلبها و ادامه دادن و همیشه پوشیدن کفش امان از ابتلا به سل می باشد) قال امیرالمومنی لاتتخذوا الملس (انتخاب نکنید کفش بدون پاشنه را که آن کفش فرعون است و اوست مخترع آن (حضرت علی ع)

کنت عند ابی عبداللّه و علی نعل ممسوحه فقال هذا حذا ء الهیود فانصرف منها فاخذا سکینا فخصرها بها: نزد حضرت صادق بودم و کفشی داشتم ممسوح (کفش صاف که لبه اش مساوی باشد و نتوان پای چپ آنرا از پای راست جدا کرد) فرمود این کفش یهود است از آن بگذر پس کاردی گرفت و کنارهای آنرا هلال و مانند و طرف لگ ن خاصره نمود (برابر هلالین دو پا که در طرف داخلی پاهاست)

.... قال نظر الی ابولاحسن ع و علی نعلان ممسحتان فاخذها و قلبهماثم قال لی اترید ان تهود قال قلت جعلت فداک انهما و هبهمالی انسان فلاباس: حضرت کاظم نگریست و مرا نعلهای ممسوح بود آنهما را گرفت و دگرگون ساخت پس فرمود آیا می خواهی مانند یهود باشی عرض کردم قربانت گردم یکی آنها را بمن داد فرمود پس باکسی نیست.

عن ابی عبداللّه انه کره عقد شراک النعل و اخذ نعل احدهم

فحل شراکها: از حضرت صادق است که مکروه میداشت بستن بند نعل را و بند نعل یکی از اصحاب خود را گرفته و باز کردند (شراک: بندهای سگ مانند دار)

حضرت باقر فرمود پوشیدن چکمه تقویت میدهد نور چشم را(لبس الخف یزید فی قوه البصر) و نیز فرمود:لبس الخف امان من السل (پوشیدن چکمه امان از مرض سل است).

از حضرت صادق است: ادمان لبس الخف امان من الجذام قال قلت فی الشتاء ام فی الصیف قال شتاء کان اوصیفا (فرمود ماومت به پوشیدن چکمه ایمنی است از مرض جدام گفته شد در تابستان یا در زمستان؟ فرمود چه در زمستان چه در تابستان) و نیز فرمود: ان علیا کان یلبس الخف فی السفر (حضرت علی در سفر چکمه می پوشید).

آنچه در این قسمت بچشم می خورد چرا حضرت علی فرمود نیکو انتخاب کردن کفش نگهدارند بدان است و یاور نماز پاکیزگی؟ زیرا اگر چنین باشد ستون فقرات که در وسط محور تعادلی دو پا قائم قرار گرفته انحراف پیدا کرده از جا در رفته هر چه زودتر سبب می شود بدن درست نگهداری نشود و قیام و قعود برای نماز و تحول جهت طهارت بخوب انجام نگیرد.

حضرت صادق نیکو انتخاب کردن کفش و کاهش دادن بدهکاری و مسواک کردن و همیشه کفش پوشیدن را ردیف ذکر فرموده برای هر کدام نتیجه ای نیکو و موثر در گوشه ای از زندگی قائل می باشد و کلیه مطلب را با توصیه به پوشیدن کفش آغاز و به ادامه در پوشیدن آن پایان میدهد و معلوم می شود همانگونه

که مراجعه طلبکار و نداشتن وجه برای پاسخ آرامش عصبی را بهم زده مسینه را تحت فشار اده عمر را کاهش میدهد و انتخاب کفش نیز اگر درست نباشد مدتها آرامش ظاهری و استقامت آنها را از نگهداری نمون و مراقبت بازداشته و اگر بکلی فراموش شد موجبات ابتلاد و سرایت از بیماریهای مسری چون سل را فراهم میاورد که در هر صورت همانند مسواک نکردن و چرک و آلودگی خوردن و طلبکار یدن و وجه و پاسخ ناشتن سبب کوتاهی طول عمر میگردد.

مطلب دیگر خوب تهویه شدن پا بسویله انتاب کفشهائی است که جای هواکشی از خارج داشته یا آنقدر گشاد انتخاب می شود که پاها بتوان در آن بچرخد و تهویه به خوب ی انجام گیرد که چون در چند قسمت شرح داده شده از تکرار صرفنظر میگردد به ویژه آنکه خوب تهویه شدن از فرو رفتن ناخن در انگشت و چرکین ویژه آنکه خوب تهیه شدن از فرورفتن ناخن در انگشت و چرکین شدن و پیدایش میه و ناهنجاریهای دیگر جلوگیری به عمل میاورد که کلیه شرح داده شده است.

چهل و یکم: مستحب است کندن کفش در موقع نشستن و غذا خوردن.

قال کنت مع ابی عبداللّه فدخل عل رجل فخلع نعله ثم قال اخلعوا نعالک فان النعل اذا خلعت استراحت القدمان (کسیکه با حضرت صادق بودید حضرت بر مردی و ارد شد و کفشش را بیرون کرده فرمود کفش را بکنید که موجب استراحت پاها می گردد (قال رسول اللّه ص: اخلعوا نعالکم (عندالطعام فانه سنته جمیله و اروح للقدمین (نبی گرامی فرمودن کفش هنگام غذا خوردن از پا بیرون آوردید که انی سنت نیکوتی است و برای قدمها

راحت کننده می باشد).

در این قسمت دو مطلب جالب بنظر می رسد یکی بیرون کردن کفشها برای راحتی پاها و دیگری بیرون آوردن کفش زمان غذا خوردن.

هر چند رعایت همه جانبه اتخاب کفش معمول و در بر گزیدنش گشادی و اندازه بدقت بده باشد باز هم پای محبوس در کفش که تمام وزن را این دو کفش با عدم تساوی بین خود تقسمی کرده اند و وزن بدن به تساوی بر دو پا تحمیل نمی شود زیرا اگر از انحرافات ستون فقراتی هم صرفنظر شود و آنرا کاما قائم و سالم محسوب بداریم بازهم کبد که در طرف راست قرار گرفته نیمه راست بدن را سنگین تر نموده است و لذا اسلامی که اجازه نمیدهد با پای برهنه راه رفت اجازه هم نمیدهد همیشه پاراپوشاند چه بهتر با توجه به اینکه اسلام پوشاندن پارا امان از ابتلا به بیماری مسری چون سل میداند از اینرو میل دارد برای استحرات هر دو پا در مکان پاک و بدون آلودگی ای برهنه پیاده روی شود و این درست همان مطلب بهداشتی است که تازه به آن اطلاع حصال نموده اند.

اسلام خوردن را در حین راه رفتن مکروه میداند از این قرار باید ایستاد یا نشست و غذا خورد و در هر حال همانگونه که در راه رفن مقدرای خون صرف راه رتفن شده و جریان خون شدید در پاها سبب کسر خون در معده برای انجام وظیفه هاضمه ای آن میگردد زمان غذا خوردن چه بهتر که نعل های آلوده در هر گوشه و کوی و کوچه به جوار غذا آورده نشد و پا به حال آزادی خود گذاشته شود تا هرچه را بدان میداند بدون گرم نگهداشتن پا از خون

لازم به آن سهمه بدهد.

مکروه است پوشیدن نعلین سیاه و مستحب است پوشیدن نعلین سفید یا زردیکه مایل بسفیدی باشد یا زرد محض باشد.

مستحب است که همیشه در زمستان تابستان ارسی پوشیدن و مکروه است که کفش سفید روشن باد و همچنین کفشی که سرخ باشد مگر در سفر و مستحب است پوشیدن کفش سیاه و اینکه در پوشیدن کفش و نعلین ابتدا بپای راست نماید و در کندن آنها بپای چپ و مکروه است راه رفتن با یک کفش و یک نعلین و مستحب است پوشیدن نعلین در حال نشسته و مکروه است پوشیدن در حال ایستاده.

یا سر خادم گفت که نبی گرامی و حضرت عل موزه می پوشیدند.

روایت است که موزه سیاه پوشیدن سنت است و موزه سرخ شما رجباران است و موزه سفید طریق پادشاهان.

از حضرت صادق است که در سفر موزه سرخ پوشیدن ممنوع نیست و اما در حضر نه.

سنت است که اول کفش راست بپای کند و زمان بیرون آوردن اول چب را بیرون کند.

از حضرت باقر است که نبی گرامی فرمودند هر کس ایستاده آب بیاشامد و یا تکیه کند بر قبری از قبول یا غمر (در جلد اول فصل میکرب شناسی غمر را شرح دادم) خواب کند یا بر یک کفش راه رود عارض شود او را شیطان و از او مفارقت نجوید مگر آنکه خدای تعالی بخواهد.

از حضرت صادق است کسیکه کفش زرد بپوشد آن کهنه نشود تا از آن فائده و خوشحالی بیابد بعد آیه کریمه (صفراء فاقع لونها تسرالناظرین) را قرائت فرمود.

و باز فرمود کفش زرد بپوشید در شادی باشد تا آن کهنه شود و مردی را که کفش سیاه پوشیده بود منع فرمود گفت سنت است کفش زرد و موزه سیاه باشد که کفش زرد بینائی را تیز مسیسازد و آلت را محکم میگرداند و غم را می برد و از پوشش پیامبران است (عین تمام روایات را میتوان در کتب مربوطه یافت).

آنچه را میتوان مرود بحث قرار داد نیروی اسلام را در قدرت بخشیدن به روح اطاعت از قانون است که حتی فراموش نمی نماید که دستر پوشیدن را با شروع از پای راست وب بیرون کردنش را از پای چپ بدهد و در سفر رنگ کفش چه باشد و در حضر چه و اربتاط رنگ کفش با قدرت ظاهری جهان چیست و چه رنگی خوشحالی میاورد و چه رنگی بر اعصاب مخصوص اثر نموده آلت را محکم می سازد.

مطلب دیگر از نبی گرامی است که ایستاده آب نوشیدن و تکیه بر قبر یا بر محل آلوده چرب مرطوب میکروب دار را در حالیکه چرت و خواب غلبه نماید ردیف اشتباه کسی آورده است که یک لنگ کفش پاکرده راه رود و شگفتی اینجاست که حالت اخیررا تخصیص زده میفرماید در اینموقع شیطانی که عارض میشود جدا نخواهد شدتا زمانیکه خدا بخواهد زیراعوارض عفونی ناشی از مثلاابتلای در قبرستان زودتر از اینکه یک پا کفش باشد و دیگری برهنه ازآدمی دست برمیدارد زیرا در حالت تعادل ستون فقرات را

بهم زده و احشاءداخلی را بهم میریزد و درست کار ان آنها را مانع و مختل مینماید.

راجع به اثر رنگها قبلابه تفصیل آوردم.

کفش و طول عمر

آدمی را مشخصاتی است ممتاز از سایر حیوانات از جمله ساختمان پای متناسب با ستون فقرات اوست که چون بیکیدگر رسند تکیه گاهی از استخوان لگن بوجود آمده و ستون مذکور درست در وست آن قرار گرفته است و آنچنان وسطی که اگر رزی پای یکی بشکند و ماهرترنی جراح آنرا درمان کند اما آنقدر ناچیز پا کوتاه شود که فقط با قت کلی بتوان کوتاهی را تشخیص داد ستون فقران بعلت ناچیز کوتاهتر شدن یک پایه شروع به انحراف میکند و با آغاز درد کمر انحراف خود را اعلام میدارد.

آدمی برای اینکه حرارت بدنی خود را ثابت نگهدارد و انرژی از دست رفته را ترمیم کند به تغذیه می پردازد و غذایش یا از گیاه است یا از حیوانی که گیاه می خورد یعنی آدمی همه از زمینمیخورد و از زمین میاید و به زمین بر میگردد اما ارتباطش با همین مادر گرامی فقط با پاهاست و حداقل ثلث عمرش را در آغوش وی می گذراند و همین مدت که پای از او جدا می کند مغزش نیز از او جدا میشود و در عالم رویا و جهان غیرزمینی به سیر و سیاحت می پردازد و حوشابحال کسیکه خاطر خود را از او جدا کند و به عظمت آفرینش متعلق سازد.

در جلد آول آوردم که برعکس علم تکامل تدریجی انواع که مبنای آنرا بر دگرگون شدنهای دستها قرار داده قرآن مجید به

تغییراتی که شامل پاها می شود توجه فرموده و پس از آنکه میفرماید کلیه جنبدگان از کنار دریاها بوجود آمدند و سپس دوران سیادت با خزندگان شد بعند نوبت پرندگان و آنگاه پستانداران گردید اما جون خزندگان را گوید به بی پائی و پرندگان به دو پائی و پستانداران به چارپائی آنان را مشخص و معرفی می فرماید (واللّه خلق کل دابه من ماء فمنهم من یمشی علی بطنه و منهم من یمشی عل رجلین و منهم من یمش عل اربع یخلق اللّه ما یشاء ان اللّه علی کل ی ء قدیر) بهداشت پا را نیز در جلدهای قبل شرح دادم اما بچه سبب وقتی از حضرت صادق می پرسند برا داشتن یک عمر طولانی و شادب چه باید کرد، اینقدر به کفش در میان آنهمه البسه از کلاه و پیراهن و شلوار اهمیت داده و ممتاز از سایر پوشاکها انتخاب آنرا برای داشتن عمری دراز و سالم توصیه می فرماید. حضرت ابتدا به غذای صبحنه که باید بهترین غذاها باشد و هرچه زودتر به شکم گرسنه کشیده شبانه برسد اشاره فرموده که در جلدهای مروطه مفصل شرح چگونگی و اعجازآمیز آنرا آورده ام و بلافاصله به انتخاب بهترین کفش می پردازد و کلمه ای را بکا میبرد که لازم است آنرا ترجمه کنم.

کسانیکه آشنا به برنامه جلسات قرائت قرآن باشند بدون شک می دانند علم تجوید قرآن چیستو اگر از نامبردگان سئوال شود خواهند گفت تجوید بهتر انتخا ب کردن است بدینطریق که حروف بمخارج خود ادا گردد و رعایت مقررات دیگر کردن آن چنانکه قرآن درست و با صوتی خوش خوانده شود. اینکه امام میفرماید جواد الحذا آنچنان توصیه ای در انتخاب کفش است که

رعایت همه جانبه آن بشود از رنگ، شکل، وزن، که رنگ و شکلش موجبات مسرت فراهم آورذد و وزنش سبب راحتی بوده باشد پاشنه اش آنچنانکه مزاحم راستای ستون فقرات بر لگن نباشد و پنجه اش که برای طی طریق اسان ناید و حجمش که پا در آن بخوبی بچرخد و بسهولت بتواند تهیوه کند و باصطلاح نفسس بکشد و کفی آنچنانکه تحمل کند تا مزاحمین و پستی بلندیها حداقل ناراحتی را منتقل نمایند و دوختی آسان که نفوذناپذیر و تحمل پذیر و خوش ظاهر و باطن باشد که به از کفش تنگ است میدان جنگ.

اما انتخاب کفش ایده آل چه اثری در اجاد یک عمر شاداب طولانی مینایید که امام آنرا بعد از تغذیه و بهداشت غذائی قرار داده و بسرحد اهمیت معرفی فرموده؟ جزآن که بگویم کفش انتخابی است در اینصورت متوجه اهمیت انتخاب کفش می شویم.

انگشتان پا باید حداقل 15 ملی متر نا نوک کفش فاصله داشته باشند تا آزادنه حرکت و تهویه انجام دهند و در غیر اینصورت ممکن است سبب اختلال رشد ناخن گردند و در نیتجه ناخن بداخل برگشته به انگشت فرو رفته ایجاد چرک و عفونت مزمن ناراحت کننده نماید.

آنچه در کفش باید فوق العاده رعایت شود اینست که کفش به آسانی به پا رود و خم شدن بآن صورت که پاشنه کفش و بستن بند کفش را در بردارد بسیار برای ستون فقرات تحمیل شده و در جلد

های قبل که شرح بهتر ایستادن را دادم گفتم چه خطراتی جبران ناپذیر برای ستون فقرات بوجود خواهند آورد و چه بهتر کسیکه می خواهد بند کفش خود را به بند یا آنرا بپوشد در صورتیکه بزحمت بپایش میرود به نشیند و پا کند و اگر کفش بزحمت بپا رفت اغلب تنگ است و بر پا فشار آورده جریان خون را مختلف و تهویه را نامناسب و نتیجه را بدفرجام خواهد ساخت از اینرو کش باید همیشه راحت به پا رود کشفشهای پاشنه بلند سبب در هم ریختن مهره های ستون فقرات و پیدایش زیانهای غیر قابل جبران می گردد.

در دهه سالهای 1950 - 1960 پاشنه های بلند سنجاقی و سوزنی مد شد و بشدت رونق یافت که بتدریج قطر پاشنه کم و طولش آنقدر افزایش یافت که پاشنه میخی ببازار آمد و طبق معمول که همیشه بجای شناخت غرب مسئله تقلید از غرب سریع پیش میاید و شکست سنت و فرهنگ اقوامی که از لحاظ قدرت نظامی و پیشرفت تکنیک کمتر از دیگران است باید در برابر زورشان حتی الوقوع باشد در ممالک اسلامی نیز پاشنه کفشهای قلمداد شده شایع گردید. (خدا نکند روزنامه ای بنویسد که جوانان آن هم پسر چنین کرده باشد) قبل از آنکه پوشندگان چنین کفشها صدایشان از رنج بلند و به پزشک متخصص مراجعه نمایند صاحبان و متصیان درآمد و اقداماتی در این زمینه معمول داشتند (در برخی موزه ها باید کفش را در آورد و کفشهای مخملی ملایم پوشید و در بعضی از پا را با کفش در کفشهای مخصوصی نمود) از این ببعد کفشهای کف کلفت ببازار آمد که باز زیان میرساند و احساس عمقی بعلت ضخامت

کف کفش بخوبی انجام نمی گرفت یعنی حت کفش به برجستگیهای کوچک برخورد م نمود و هرچه راه رفتن بیشتر می شد احساس سنگینی بیشتر از لحاظ وزن کفش می گردید.

پاشنه بلند کفش سبب می شو تمامی وزن بدن بجای فشار متعادل و تقسیم شده به تمام پا مخصوصا پاشنه و بیشتر به قسمت جلو و پنجه منتقل شود.

دوم فاصله خالی بین پاشنه و تخت کفش سبب می شود هرگز پا تعادل ثابت نداشت باشد و نتواند حداکثر استفاده را از کف پای غیر صاف که ازشگفتیهای آفرینش است ببرد.

فشار وزن بدن که بر پا تقسیم می شد در پاشنه های بلند مقداری بر زانوها و ناحیه با سن تحمیل شده و ستون فقرات از حالت تعادل عدونل یافته در نتیجه عضلات اطراف نواحی مذکور برای جبران و نگهداری ساختمان استخوانی به انقباض در میاید و طول کشیدن انقباض سبب دردناک شدن و در نتیجه احساس خستگی فراوان می شود و در صورت ادامه یافتن درد کمر و احتمالاً دررفتگی دیسک بین مهره ای بوجود می آید.

ناگفته نماند پوشیدن کفشهای پنجه باریک نیز تعادل تقسیم وزن بدن بر پا را بهم میزند ولی خوشبختانه استعمال چنین کفشها برای مردان فقط در آن دو سه روزی است که در کار ازدواج و عقد و جشن اند و احساس تحمل دیگری را نمی نمایند ازدواجی که در جلد مربوط به بهداشت نسل خواهید دید دومین پدیده پس از مرگ است.

کف کفش نباید زیاد نازک مستعدپذیرش اشیاءنوک تیز

باشد که امکان ابتلا به کزاز در اینصورت میباشد بعلاوه مختصر بلندی کوتاهی کفش را به پیچ وتاب انداخته پارادرد ناک وناراحت میسازد واگر زیاد این ناراحتی طول بکشد انعکاسی بر ستون فقرات داشته ایجاد خستگی مینماید.

بر عکس تصور اگر کفش در زمستان تنگ باشد جریان خون آورد و اگر کفش فراخی بود و قطعه ای روزنامه درکف گذارده شود کمتر سرما اثر میکند.

در کشور چین پای کوچک همیشه خیلی مرغوب بوده ولذا پای کودک را درباند می پیچیدند که رشدی نکند و در جای دیگر از جهان که پای کوچک از زیبائیهای درجه اول محسوب می شده است کفش آهنینی بپای کودکان میکردند.

در چین بیش از سایر نقاط کتاب درباره پا نوشته شده و توجه به کوچک نگهداشتن پا فوق العاده بوده و از ارتباط پا با مسائل فکری و سیاسی و اجتماعی زیاد بحث شده است.

دنیای غرب که قریب دو قرن است تکنیک و علم را حاکم بر خود میداند حسرت زده می خواهد در جستجوی معنویات و حاکم واقعی برآید. جهان مذکور هرچه را دانشمندی معنویات و حاکم واقعی براید. جهان مذکور هرچه را دانشمندی عنوان کرد کورکورانه پذیرفت و امروز بدنبال آن پذیرش، مشغول پس دادن رنج عوارض ناشی از آن فرمان بری است مثلاً فروید آمد و برای انکه ایجاد عقده بین افراد را بکاهد همه ترسها را در بی آلتی جمع و بمردم معرفی کرد و روابط سکسی را از آن حالت انضباط و متانت بیرون آمد اما امروز درماندگی آن بی بندباری را پاسخ می دهند

اما مواردی بسیار نیز هست که تحقیقات دانشمندان موجبات رفاه و آسایش حقیقی بشریت را ورد است و حتی موسساتی هستند که طبق تجربیاتی که دارند مسائلی را که موجبات آسایش مردم است عنوان مینمایند و مرد م از آن تقلید میکنند و ا جمله توصیه در پوشیدن کفش روبا بدون جوراب در تابستان است که اگر در همه فصل گرما مسافرتی پیش آمد بهتر است از سرپائی هائی سبک و بند دار استفاده نمود و همین بود که سالیان درازی است در نقاط گرم مردم عمل میکرده اند و هم اکنون نیز نزد آنان معمول است و بالخصوص برای مسافران حج خانه خدا دشتن کفشهای روباز و یا سرپائیهای بند دار جزو دستور است و نظر اسلام را در این باره تحت عنوان کفش همسوح ملاحظه نمودید که تازه علم به گوشه ای از آن وقوف حاصل نموده است.

برای اینکه به توصیه امام علیه السلام درباره بهتر و نیکوتر انتخاب کردن کفش معرفت بیشتری حاصل شود مختصری در تشریح پا راه رفتن بحث کنم:

پاها تمام وزن بدن را تحمل می کنند. در طول عمرش یک مرد 75 کیلوئی و عمر متوسط قریب یکصد هزار متر راه رفته که هر 1500 مترش 132 تن به پاهایش فشار وارد آمده است. با توجه به تحمل این همه فشار ناچار باید کف پا الت فنری بخود بگیرد تا بتاند آنچه را تحمیل بر او میشو خنثی کند و شگفتی اینست که پا حالت فنری را با 52 استخوانی که در ساختمانش بکار رفت و با 200 رشته پی و 40 ماهیچه و میلیونها بافت و رگهای خونی

همکاری درد بخوب دارا است. بزرگتر استخوآنها تقسیم می شود در حین راه رفتن وزن ابتدا بر پاشنه قارر می گیرد ولی بسرعت به سینه پا منتقل می شود و سپس به شست پا که مانع رخیدن انسان روی پاشنه می شودو میتواند قدم بعدی را بردارد و اگر پاها مرتب در وضع نامناسبی باشد ممکن است به دردپا، درد کمتر و حتی دردسر بیانجامد.

موقع راه رفتن نصف زمان ایستادن از پاها استفاد می شود زیرا همیشه یک پا در حال استراحت است یکی از کارشنسان مربوط به پا می گوید از بالا به پای خود نگاه کنید یک مربع مسطیل را می بیند که برعکس کفشتان که نوکش باریک می باشد در یک خط سرتاسری قرار گرفته است یعنی نوک کفشتان بمثلث شبیه تر است تا بمربع.

کسانیکه شصت پایشان کوتاهتر از سایرین است و آنانکه کفشهای پنجه باریک یا پاشنه باریک یا جوراب تنگ می پوشن بیشتر ا سایرین مبتلا به ناراحتی پا می شوند مخصوصا شست کوتاه که در 1935 بوسیله دکتر مورتون مورد بحث قرار گرفت و نام وی مشهور می باشد از همه ارزش بیشتری دار مخصوصا که توازن پا را در راه رفتن بر هم میزنند و به انگشت دوم فشار وارد میاورند و امروز با بلند کردن مفصل اول انگش معایب آنرا بر طرف می سازند.

دکتر مورتون که متخصص امور مربوط به پاست می گوید این نقص طبعی کمتر از کفش تنگ به پا صدمه مرساند. بهتر است هنگام خریدن کفش ابتدا پاشنه را وارد کف کرد و سپس بقیه پا را روی آن گذاشت و هر جا پا را بزرکتر دید بداند کفش برای وی تنگ است.

اینک خلاصه ای ا آنچه باید درباره بهداشت کفش رعایت نمود:

1 - جوراب های کشدار که بپا فشار وارد میاورد نپوشید.

2 - سندل یا کفشهای تسمه ای که در محل خراش تولید و عفونتی وارد و ایجاد دمل میخچه مینامید نپوشید.

3 - کف کفش سوراخ نباشد.

4 - کف کفش زیاد نازک نباشد.

5 - کف کفش زیاد ضخیم نباشد.

6 - پاشنه کفش زیاد بلند نباشد.

7 - پاشنه کفش سائیده نشده باشد که تعادل بدن بهم می خورد.

8 - کفش تنگ نباشد که فوق العاده زیان دارد و از جمله ایجاد واریس و پیدایش پیس و لک.

9 - کفش زیاد فراخ نباشد که موجب زخم شدن و ناراحتی انگشتان و پاشنه پا میشود و پا پهن می گرد.

10 - اگر پا سردش است کاغذ روزنامه ای کف آن بگذارید .

11 - در صورتیکه پاشنه اشتان شقاق و ترک بر میدارد قطعه ای نایلون طوری در قسمت پاشنه کفش بگذارید که نگذارد رطوبت پا

خارج شود و در عوض گرد و خاک و آلاودگی به پاشنه بنشیند بتدریج که پا در رطوبت و چربی و محیط گرم بدون گردو خاک نگهداری شد شقاقها مرتفع میگردد.

12 - روزانه چند مرتبه پا را با دور ساختن از کفشها استراحت دهد.

13 - دصورت امکان چند کفش داشته باشید که پا به یک حالت باقی نماند و لذت ببرد.

14 - حتی المقدور کفش از جن چرم بپوشید.

15 - روزانه بدون بدون آنکه فراموش نمائید مقداری پا برهنه بر زمین تمیز یا زمین سنگی یا بر ماسه، یا علف یا فرشهای کلفت راه روید.

آنچه باید فوق العاده مرود توجه قرار گیرد کفش زنان باردار است که اگر پاشنه آن اندکی از حد معممول بلندتر باشد در پیدایش واریس موثر خواهد بود و رانندگان باید از بکار بردن کفش های تخت کلفت بپرهیزند.

بازهم راجع به کفش تنگ پوشیدن گفته شود که اگر سبب شود پا درد گیرد نه تنها دردهای عضوی و دیگری و از جمله درد ناحیه کلیه ها و تشنجه هائی را درست می ناید بلکه سبب ایجاد ناراحتی های دیگری نیز می گردد که ناراحتی های روانی نیز از آنجمله است. فشار کفش بر یک نقطه از پا سبب ایجاد میخچه می گردد. به انگشتان فشار وارد آورد چه با یک انشگ و اغلب شست را زیر انگشتتن ببرد.

برای خرید کفش شب مراجعه نماید (برعکس زمان خرید پارچه) زیرا پای بعضی در اتومبیل پا راه رفتن ورم میکند.

بعلاوه سعی کنید برای اندازه گرفتن کفش ایستاده آنرا ازمایش نمائید و بازهم حدود یک سانت و نیم بزرگتر از پا انتخاب نمائید.

کفش بچه ها

مختصری راجع به کفش بچه ها مستقلابیان شود زیرا تا 10، 12 سالگی استخوانهای پا صفت و محکم و کاملاً استخوانی نشده اند و اگر جوراب و کفش ناجوری داشتند پای ناجوری خواهند داشت و محکوم به بد قوارگی پا خواند گردید و آنچه در این باره مهم است همانن سرطان که در بسیاری موارد نه تب دارد و نه درد و وقتی درد پیدا کرد که راه چاره و درمانی ندارد. بچه ها هم هر دردی را با فغان و فریاد به ماد و پدر اعلام میدارند از درد گوش، دندان، دل و.. اما کفششان آنقدر هم نامناسب باشد که بپا فشار آورده دردناکش سازد صدایش در نمیاید زیرا دردش درد مزمن قابل تحمل می باشد و بهمین دلیل باید پدر و مادر بیشتر مراقبت از جراب و کفش بچه خود بنماید.

اطلبوالعلم من المهد الی اللحد نبی گرامی را مجدد تکرار کنم که در سابق میگفتند نوزاد چگونه میتواند معلم داشته باشد اما امروز می گویند معلم دوران نوزادی مهمترین معلم است و وازادی که قرار است در قنداق پایش فشرده شود باید مادر بداند چگونه باشد که شرح خاهم داد از جمله محل قرار گرفتن پای وی که با بند قنداق کج و معوج نماند و بدقواره نگردد و در هر صورت نوزاد هم معلم لازم دارد وقتی به کالسکه مینشیند جائی که پایش

را فشار میدهد روزی که میایسد ب زمینی که ایستاده و زمان راه رفتن سیرش همه و همه را باید معلمی کرد و انتخاب نمود.

اگر در مسیر طفل هیچ مانع ورادعی نبود چه بهتر که مدتها کودک با پای برهنه راه رود و اگر میخواهند بر او جوراب بپوشانند باید پا براحتی در جوراب جای گیرد و جرواب کج و معوج بپای کودک نرد و یک علامت دال برخوبی و اندازگی جراب جهت کدک نرود و یک علامت دال ر خوبی و اندازگی جرواب جهت کودک است و آن اینه شست وی از جوراب در نزده باشد.

فرمایش حضرت صادق درباره کفش کودک همان ارزش را دارد ه برای بزرگ بلکه باید گفت بهمان نسبت که پای کودک رشد سریعتری دارد باید بیشتر باهمیت کفش وی وقوف داشت و خسیس ترین افراد را هم در اینجا اجازه نداد کفش کودک را که در ظرف چند ماه پای بزرگتری پیدا کرده برای حتی سال بعد باو پوشاند زیرا مدتها قبلاز آنکه کفش کودکان کهنه شود برای آنان تنگ شده است.

کودکی که تازه براه افتاده باید کفشی که بدنه ای نرم و کفی بطور متوسط محکم دارد بر او پوشاند. معمولاً در چند سال اول پای کودکان طوری بزرگ می شود که هر سال دو نمره بالا میرود اما پس از آن هر سال فقط یک نمره اضافه می شود.

باید در خرید کفش به چند چیز توجه داشت: (1) نگوئید کفش فرزند بزرگی برای کوچکی اندازه شده فقط یکعدد کفش نو برای بزرگی میخرم و آغاز ایجاد عقده و عداوت بدست شما فراهم نشود (2) برای همه فرزندانتان با هم لبا و کفش بخرید و بدستور

اسلام چون بخانه آورید ابتدا کفش دختران را با ادب و احترام بآنان بدهید و هر دختری کوچکگتر بود مقدم دارید و سپس به تحویل البسه پسران بپردازید (3) کفش های تازه را پس از چند روز رسیدگی کنید که میخی نداشته باشد و برای بچه ها ایجاد ناراحتی نکند و مولد زخم و میخچه نبوده باشد.

تا شش سالگی هر شش هفته پاهای کودک را ندازهه بگیرید و در انتاب کفش دقت نمائید از دوازده سالگی باید پا را اندازه گرفت و اگر ممکن است چهار مرتبه کفش انتخاب خریداری نمود.

در یکی از مطالعات به اثبات ریده که آلرژی مربوط به کفش که مخصوصا در انگلستان عمومیت بیشتر دارد در اثر بکار بردن چرمی است که از هندوستان وارد می شود و در آنجا این چرم بوسیله گیاهان مخصوصی دباغی می شود و الرژی از این رنگ بوجود می آید. دو فرآورده دیگر، رزین ها و کرومها هم جزء آلرژی زا ذکر شده است(1) و شما را بیاد اسلام آورم که ریزه کاریهای زندگی را فراموش نکرده و حتی به انتخاب رنگ کفش در حضر و سفر و... اشاره فرموده است که قبلاً شرح دادم.

1- طب و دارو سال ششم شماره 13 صفحه 6.

واکس کفش

مقصود از واکس کفش اینست که بچه وسیله بر دوام کفش های خود میتوان افزود.

کفشها را باید مرتب تمیز کرد زیرا میدانیم هیچ چیز به اندازه زمین قدرت تطهیر خاص و نابند کنندگی ویژه خود را ندارد حتی فلز و استخوان و.. در مدت قلیلی در برابر خاک رو بنا بودی میگذارد پس نگذارید گردو خاک کفش شما را بخورد.

کفش خود را مرتب واکس بزنید که دوام بیشتری خواهد یافت. اگ کفش تازه و جیدید خریدهی اید آنرا واکسی مایع بزندی و همین عمل سبب می شد کفش چروک نخورده و در برابر رطوبت و باران مقاوم گردد.

اصولاً واکس ها یا مومی است و در قوطی یا مایع و یا افشانکی و یا... و هر کدام را خاصیتی مخصوص بخود میباشد. کفشهائی که قبلاً بسنگ برخورده و خراش و زخمی یافته بهتر است به آنه از نوع مایع آنا که رافع خراشها و زخمهاست زود اگر مقصود جلا دادن به کفش و باصطلاح رنگ و رو دادن به آن است رنگ مناسب آن و چه بهتر که یک نمره بالاتر یعنی پررنگ تر را انتخاب کنید. برای کفشهای چرم مصنوعی واکس نیمه رقیق با نوع کرمی یا مومی آنرا انتخاب کنید وهر نوع اکس با انگش و در درجه بعد با پارچه به کفش مالیده شود ثر و دوام و جلای بیشتری دارد.

برسی که بکار میبرید ابتدا صفت و آخر نرمتر باشد تا ذرات زائد بجای مانده را جدا کند و بعد از آن با پارچه کرکی چند بار بر آن بکشید و این مالش بعلت اصطلاک ایجا گرمی هم نموده واکس را بهتر بخورد کفش میدهد بعلواه در دوام و جلای کفش موثر است.

اگر چرم ظریفی دارید و خواستید آنرا در برابر آلودگیها از ترک خوردن و چین یافتن نجات دهید بهتر است ابتدا با آب کف صابون بسیار رقی ق آنر ا شستشود داده سپس خشک کرده بعد واکس مومی یا کرمی بکار برید.

اگر کفشتان لکه ای داشت آنرا بحساب لباسهای لکه دار بنزین یا... نزینید زیرا لکه بزرگرت و مشخص تر خواهد گردید و همیشه با صابون مخصوص چرم هر گونه لکه را بر طرف سازید چرمهای سایه را باید با واکسدو واکس که یک اصلی است و دیگری سایه میزند و اغلب افشانک می باشد بکار برد.

کفشهای پوست ماری و سوسماری را باید با ابرهای مخصوص که مکنده گردو غبارند پاک و سپس به آنها پارچه بسیار قدیم و تمیز کشید.

بر کفشهای حصیری و بافتنی می توان آب نیم گرم ریخت و سپس واکس دلخواه مالید.

کفشهای ورنی یا نظایر آنرا باید با تکه پارچه ای که در کف صابون رقیقی فرو رفته تیمز کرد و سپس پارچه ای با آنها مالید و اگر کهنه شده اند با پنبه پارافینی پاک کرد و سپس پارچه مالید.

جوراب

شاید بشر اولیه بجای آنکه در پارچه رود پارچه را بدور خود می پیچیده است ولی آنچه قطعی است آخرین چیزی را که از پیچیدنش به دور خود صرفنظر کرده و آنرا بصورت لباس و پواک در آورده جوراب باشد بلکه هنوز هم مردمانی هستند که بجای جرواب پارچه ای دو ر پای خود می پیچیند و برخی که بنا بر رسم قدیم جرواب پشویده و پا پیچ که فقط دور ساقها میگردد دارند.

آنچه مسلم است انتخاب جوراب پشمی که هم گرم است و هم در برابر تبخیر و تهیوه پا بهتر انجام وظیفه می نماید در درجه اول قرار دارد ولی در انتخاب هر جورابی باید سعی کرد زیاد تنگ نباشد که مانع خوب گردش کردن جریان خون گرد و از بکار بردن بند جورابهای فشار آورنده نیز باید دوری گزید و باید دانست هر گونه فشار بحوالی قوزک پا وارد آید سبب اتساع ورید و سردی پاها می گردد و دستورات دیگری که در ضمن همین جلد راجع به جوراب بارها اشره شده است.

نا گفته نماند انواع جوراب از نخی، پشمی، نایلونی، نایلن هلانکا و مخصوصا نوع دلاس وجود دارد که از بحث ما خارج می باشد.

پیش از جوراب تعجب اینجاست که بستن بند جوراب معمول بوده و زنان بد کار عهد روم بندهائی شبیه بند جوراب به رنگ الوان مزین به زینت و جواهر الات به زانوی خود می بستند

از نظر روانشناسی می گویند ن بچه های نابالغ را اجازه داد زنانی به ان خود بگذارند که بند جوراب حد فاصلی بین ران و جوراب آنها شده است زیرا خاطره و پدیده جنسی مخصوصی ایجاد مینماید که ممکن است کودک را در برزگری به بیماری فنیشست fetischiste مبتلا نماید که با دیدن بند جوراب زنان لذت ببرد و همانند برخی کلکسیون دارها کلکسیون بند جوراب درست کند و بهتر آنکه بگوئیم باید دستور اسلام را رعایت کرد و اجازه نداد حت کودکی که حس تمیزی در وی بجود آمده بر عورت یا اعضاء نامحرم بنشیند و حتی نگاه کند.

بند جوراب هم مانند بقیه قسمت های البسه مورد تجاوز بشر قرار گرفته هم گاهی آنرا وسیله اعجاز قرا ر میدهند و هم زماین در باره اش تخیلات وترهات خرافاتی دارند مثلاً در پاره ای نواحی اروپا معمول بودکه که در شب زفاف کسیکه بزرگترین مقام را دارد بند جوراب عروس را باز کند و بعد آنرا قطعه قطعه کرده به دختران شوهر نکرده بدهند.

کسیکه بند جوراب خود را گم میکرد میگفتند نسبت به شهور خود بی علاقه است.

برخی نام یا عکس معشوق خود را بر بند جوراب نقش می کنند.

از وقایع تاریخی مربوط به بند جوراب در 1349 بود که ادوارد ششم پادشاه انگلستان در قصر و یندسر با خانم سالیسبوری میرقسید و بند جوراب چپ کنتس که رنگ آبی داشت گم شد و

بنا بر قول بعضی پادشاه آنرا در جیب گذاشته بود و برای اینکه افتضاح بار نیاید شاه به زبان فرانسه میگوید خجالت برآنکه بد فکر کند.

Honi Soit Qoie Maly Pense که بعدها چون شاه دستور داده بود بند جوراب مذکور یعنی بند جوراب آبی رنگ که جمله فوق برآن نوشته شده باشد از نشان های مهم انگلستان درآمد. قبلاً در مورد بهداشت جوراب کمو بیش در آنجا که از بهداشت کفش بحث شد مطالبی آوردم.

قنداق: چند نکته را قبلاً باید دانست: پارچه ای که برای قنداق کردن بچه انتخاب م ی شود نایلون نباشد تا با خلل و فرجی که دارد تهیون انجام دهد که در یر اینصورت علاوه برآنکه پوست سر ین و پاهای بچه شروع به التهاب می کند به علت تبخیر فوری ادرار و پیدایش آمویاک سوزنده تحریک آت کودک و نعوظ وی را سبب شده بچه را از همان اوائل کودکی به استمناء و لذت برای آن از طریق مالیدن آلت خود به اشیاء عادت میدهد هر چند در کهنه بسیار مناسب هم اگر کودک را دیر ب دیر و بفواصل زیاد باز کنند همین مصیبت را خواهند داشت و حداقل باید بین 7 - 8 مرتبه بچه های قنداقی را در شبانه روز باز کرد باید پارچه انتخاب شده تمیز شسته شود و آلوده بودنش سبب ناراحتی مخصوص بچه

میگردد بویژه اگر به ادرار حیوانی (گربه - موش....) الوده شه باشد که ایجاد التهاب سریع و عمیق پوستی پیش می اید. پارچه نباید زیاد خشن و زبر و سفت باشد که با پوست نازک و لطیف وظریف نوزاد تنابسی ندارد. هنگام پیچیدن بچه یعنی زمان قنداق کردنش آنچه اهمیت دارد اینکه نباید کهنه وسط پای بچه را زیاد کرد و نگذاشت پاها به اندازه کافی بهم نزدیک بود و در جای خود برروی استخوانهای لگن رشد مربوطه را داشت. قنداق بچه را باید چهار قسمت تشکیل دهد (1) پارچه چهارگوش بزرگ از فلانل یا کر (2) پارچه چهارگوش غیر قابل نفوذ کوچک از نایلون (3) پارچه چهارگوش کوچک از پارچه هوله ای (4) پارچه سه گوش نخی یا کتانی بند قنداق م باید پارچه ای باشد نه قیطانی و محکم بسته نشود که پای بچه در آن باصطلاح گیر نباشد و بتواند آزادانه حرکت نماید. یک روایت هم از حضرت سجاد دیدم که روز تولد حضرت حسین نبی گرامی تشریف بردند وسبط خود را در پارچه زردی پیچیده بودند فرمودند الم انهمک ان لن تلقوه فی خرفه صفراء ثم رهب بها و اخذ خرفه بیضاء فلفه فیها (مگر شما را نهی نکردم از اینکه او را در پارچه زرد نگذارید سپس حضرت آنرا بدور انداختند و وی را در پارچه ای سفید پیچیدند) و در کتابها می

خوانیم که چون حضرت حسین شش ماهه خود را برای اتمام حجت او را برابر دشمن بلند کرد بعلاوه برای مرتبه دیگر شما را دعوت به مطالعه امتیازات انتخاب پارچه سفید برای لباس می نمائیم بویژه برای کودکان و مخصوصا در فصل غیر سرد.

لباس به ارث رسید

چهل و سوم - اولین پسر جانشین پدر است اگر پدر وفات کند پسر اول را خصائصی است که از جمله:

پدر و مادر تمرین بچه داری نکرده اند و بر وی آنچه را باید برای نگهداری بعدها یاد بگیرند خواه و ناخواه آزمایش خواهند نمود.

مادر زایمان نکرده نه خود می تواند و نه میداند چگونه باروری و بارداری را بانجام رساند چسان وضع حمل کند بچه نیز برعکس بعدی ها برای تولدش وضعیت های دیگر دارد و از راههای سخت تر خواهد گذشت و آنچه به آمار و ارقام برآمده و از همه نامرادتر است اینکه نشان داده بین پسر اول از یکطرف و پسران دیگر از طرف دیگر اغلب اختلاف بوده که اولی تنها و بقیه با هم بوده اند و شاید همین بلد نوبدن ترتیب و ایجاد عقده ها و نراحتی های زایمانی که به پسر اول وارد میشود و اغلب نیز صدمات مغزی را نزد اولی مشاهده می کنیم سبب اختلاف بین وی و بقهی برداران بوده باشد و باز به اسلام و توجهش بکلیه امور بنگرید که برای جلوگیری از اختلاف احترام برادر بزرگتر را بر کوچکتر لازم دانسته مخصوصا انکه از همه بزرگتر و اول است.

با توجه بمراتب فوق نمیدانم برای جبران صدمات وارده به

پسر اول سهم ارثیه وی نزد اسلام به لباسهای دوخته و مرکب استعمال شده و اسلحهای بکار رفته علاوه و کتابهای مورد مطالعه و اضافه می گردد یا علت دیگر هم دارد مثلاً در برابر مسئولیتی که پسر بزرگ دارد از خرید نماز و روزه های پدر و مادر یا... بهر صورت لباسهای بارث رسیه فوق العاده قابل مالحظه بوده و باید در پوشیدن آن مراقبت کامل معمول داشت.

اولاً چنانچه پدر یا مادر در زمان بیماری آنرا پوشیده اندو از بیماری مسری بدرود حیات گفته اند حتی المقدور ا پوشیدن آن صرفنظر و معدم گردد و در غیر اینصورت در ضد عفونی نمودن کامل آن جدیت بعمل آید و در جای دیگر شرح داده ام که باکتریهای بیزای چندی تا چه مدت در لباسها زنده می مانند.

ثانیا گرچه میکربها ممکن است پس از چندی بمیرند اما در کتابهای قدیمی که در تاریک خانه و پستوها نگهداری شه ویروسهای مقاوم بیماری زای چنی وجود دارد که بسیاری از خوانندگان به آن رسیده اند و میدانند بمحض تماس با آنها یا ابریش از بینی اشان شروع می شود یا اگر انشگتان را برای ورق زدن به لب بزنند و سپس بکتاب و مجدد به لب ببرند نوعی نراحتی در لبشان بلافاصله پدید میاید و برخی هم التهابی میابد و باید اشیاء قدیمی را که مخصوصا در اطاقهای دور از آفتاب و صندوقها نگهداری شده با مراقبت کامل مورد استعمال مجدد قرار داد.

لباس کهنه و نو

لباس کهنه غیر از لباس پاره ات از اینرو لباس میتواند، کهنه، کهنه و پاره، نو یا نو و پاره باش و در آنجا که از پاره شدن لباس حضرت یوسف بح شد بقدر کافی مطلب آوردم و لذا بحث فعل در اطراف لباس کهنه و نو از دو جهت میباشد یکی از آنجهت که لباس مستعمل و کهنه است و دیگر آنکه لباسی می باشد نگهداری شده و از مد افتاده و سومین نوعش که بحث ندارد لباس مستعمل شده ای است که باید با صاحبش بزبان روانشناسی صحبت کرد.

باز یکدسته از لباسها را که مستعمل نیست و کهنه شده جدا می کنیم زیرا اگر آنقر نزد مسلمانان از مد افتاده که لباس شهرت تلقی می شود پوشیدنش کراهت دارد اما چنانچه لباس مستعمل نگهداری شده ای است ه در زمره لباس شهرت محسوب نمی شود میتوان بعنوان لباس مباح آنرا پوشید پس فقط میماند لباس کهنه ای که در اثر استعمال بروزگار هنگی و رفتنی افتاده است و باز هم آن لباسی که پوشیده می شود هرگز نمی تواند مور ایراد دیگری واقع گردد که نبی گرامی اسلام و اولیاء امور دین را غضبناک سازد که مردی متکمن در حضور نبی گرامی بود مردی که لباس مندرس و مستمل داشت وارد شد و نزد آن متکمن نشست متکمن اندکی با وی فاصله گرفت و گوشه لباس خود را جمع نمود نبی گرامی متوجه شدند و از اینکه میخواهد دو مسلمان را که همه اضعاء یک خانواده اند و هر دو در ساختمان وجودی یکسانند

و اینک سازندگی اکتسابی جزئی که سازندگی و دوزندگی لباس است می خواهد بین آنان فاصله و تفرقه بیندازد و زعیم بزرگوار اسلام از هرچه بیمناکتر و مضطرب تر در تفرقه افتادن بین پیروانشان پریشان شدند و به متمکن فرمودند چیزی از ثروت تو به او و چیزی از فقر او به تو نمی رسد چرا چنین کردی؟ مرد حاضر شد مقداری از ثروت خود را به فقیر ببخشد تا مرضی خاطر رسولخدا بوده باشد.

پارچه ای شکل گرفت و لباس شد و تعلق یافت (صاحب پیدا کرد) چه نو باشد چه کهنه یا پاره اگر صاحبش مرد و به ارث باید برسد سهم پسر بزرگتر است (ارشد اولاد ذکور) پسری که اطلاعات وسیعتر دنی و علمی دارد و بیشتر از سایر فرزندان بر اوضاع و احوال خانواده مطلع بوده مخصوصا میداند تماس خود یا دیگران با لباسهای بجای مانده چگونه باید بود.

اینکه برخی اشیاء چون لباس، مرکب، انگشتر، کتاب به نسخت زاده پسر میرسد و کتاب را در کنار لباس و مرکب و انگشتر قرار داده و در عوض گفته اند همین پسری که سهم بیشتر برده است نماز و روزه و بدهی (با شرایطی) در گذشته را نیز به گردن دارد و مسئول بجای آوردن آنها میباشد بسیار جالب و قابل توج است زیرا پسر بزرگتر، بیشتر از سایرین با حوادث و اتفاقات روزگار روبرو شده و سردی و گرمی زندگی چشیده و کسب معلومات بیشتری کرده و بهتر از همه میتواند از کتابها استفاده دینی و علمی ببر و آنگاه باجای ماندگان از ولادین (نماز و روزه و...لبا و انگشتر و...) و با بازماندگان آنها(برادران، خواهران، مادر،

پدر بلکه کسانیکه متوفی از آنها سرپرستی میکرده است) با نیروی ایمانی که از این دستور بعنوان امریه صادره می گردد به روش علمی و اسلامی با کلیه قلمداد شدگان روبرو گرد و نیز اوست که مسبب اصلی و عامل قطعی صلح و سازش بین بازماندگان باید بوده باشد و دستور مورد بحث دستور قاطع برای این مسئله نیز بشمار میاید زیرا قرار گرفتن لباسهای مستعمل و انگشتر مورد علاقه در برار بازماندگان دو صورت پیدا می کند یا فرزندان بحکم عاطفه و احساسات انگشتر بابا را بمناسبت کیفیتی که دارد در برابر کلیه کمیت ها بعضو سهم الارث می پذیرند و پس از گذشت چند سال پشیمان شده و نشده خود را از ستمدیدگان بحساب آورده کینه ورزوی آغاز م گردد یا آنکه فرزندان بعناوین بهداشتی و اینکه دلشان راضی نمی شود آنچه تعلق به بابا داشته با آنها نگاه کنند حاضر به پذیرش نمی شوند و باب اختلاف از اول مفتوح است و لذا اسلام با همین دستوری که گفتم جلو هر گونه تشتت و اختلاف و معطلی را گرفته، کسی راک هپیشرفت علمی و دینی بیتشری دار مسئول پذیرش سهم الارثی نموده ه باید در تماس با آنها جانب احتیاط را از دست نداد بویژه آنکه توجه به اصول بهداشت را نمود و از لباس در گذشته به بیماری مسری مراقبت کرد و در عوض نمود واز لباس در گذشته به بیماری مسری مراقبت کرد و در عوض این سهم الارث برای جلوگیری از این توهم که اسلام پسر بزرگتر را بیشتر بخشیده است وی را مسئول پذیرش های دیگر نموده که شرح دا یکی بود و دیگری وجود خارجی نداشت مثلاً از مرد بینوائی فقط نماز و روزه قضا بجای ماند یا از

مرد تانگری تنها لباسهائی چند با توجه به مسئولیت سرپرستی و اینکه در برابر همه مسائل فقهی در اسلام باب مکتب اخلاقیات اسلامی مفتوح است ایراد و اشکالی باقی نمیماند.

لباس و موی گربه

چهل و چهارم - مسئله موی گربه که اگر به لباس باشد نماز ندارد چند وجه علمی را روشن می سازد.

سعی در دور ماندن از گربه تا اینکه سبب سرایت موی وی نگردد و چرا؟ شرح میدهم.

طرح از مسئله ای که مربوط به تماس انسان و حیوان است در آن زمان که نه تنها گربه موش میخورد بلکه زمان نزدیک انسان های سوسمار خور و موش صحرائی خود نیز بود.

در مقابل دستورات چندی مربوط به اجتناب از ازار رساندن به موجودات چشمگیر است و بعنوان مثال نام گربه را آوردم.

در جلد 15 شرح دادم و مختصر تجدید خاطره ای شود که در دوران بارداری یکی از عواملی که بسیار برای نزواد خطرناک می باشد توکسوپلاسموز می باشد که از راه ترشحات دهان و بینی و چشم و مدفوع و گوشت و تخم مرغ خام و شیر نجوشیده امکان انتقال آن هست که گاهی در صورت ابتلا علائم و عوارض قابل توجهی نشان داده نمی شود و زمانی هم با لرزو تب و پیدایش بثورات و ورم غدد لنفاوی و التهاب مجاری هوائی ریوی، بیماری روده و قلب و مغز و پرده های دماغ و اختلال در بینائی و.... پیش میاید.

بیماری مذکور شایع اما مورد توجه نیست.

عامل بیماری از راه جفت و خون وارد جنین می شود و 50 درصد نوزادان بیمار شده و چه بسیار سقط یا تولد قبل از موعد یا نقص های عضوی یا روانی خواهند داشت که شرح مبسوط آن در قلمرو بهداشت مو (جلد 15) داده شده است.

علاوه آنکه اخیرا متوجه شده اند گربه ای که از گوشت طیور تغذیه می کند میتواند عامل انتقال ویروسی به جنین باشد که سبب ایجاد انسفالیت نوزادان میگردد.

آماری که در جلد قلمداد شده داده ام نشان میدهد تعداد زیادی از گربه ها حامل انگلی بنام کانیس می باشند که به مراکز مرکزی اعصاب حمله کرده ایجاد عوارض ناهنجار و غیر قابل جبرانی می نمایند و برای جلوگیری ا اطناب کلام کافیست گفته شود بیماریهای مشترک بین انسان و گربه فراوان بوده و در کتابهای مربوطه ثبت و ضبط گردیده است.

مطلب دوم که بسیار جالب می باشد طرح مسائلی است همانند دستور موی گربه و لباس، آن هم در زمانی که تمام توجه به مسئله توحید است و دقت در ریزه کاریهای بهدشاتی آن هم در قلمرو حیوانات و ارتباطشان با انسان حیرت آور میباشد و بارها گفته ام که تا چندی قبل بعنوان اشکال و ایراد می گفتند کتاب مذهبی را با حشرات و زنبور عسل و مورچه و عنکبوت چه کار؟

اما امروز یک دانشمند مینوسید اولین کتابی که توجه به حکومت مادر شاهی در گروه مورچگان نموده قرآن مسلمین است گرچه سوره بنام مورچه (النمل) است اما چون رئیسشان با حضرت

سلیمان سخن می گوید مونث است (النمله) و قالت نمله یا...

یک مرد دیگری بخاطر یک تاء تأنیث مسلمان و نویسنده اسلام میشود که قرآن از کجا خبر داشته است عنکبوت ماده خانه ساز است که می فرمید (... اتخذت بیتا) و (اتخذ بیتا) نیاورده است بعلاوه ذکر این مطلب که ان اوهن البیوت لبیت العنکبوت (سست ترین قرارگاه خانه عنکبوت است) دربرابر آن اول بیت وضع للناس للذی ببکه مبارکا اصاالت عمل و نتیجه حاصله از هر کار را مشخص میسازد زیرا خانه ای که ساخته می شود برای شکار و به علوم فرستادن و ایجاد نیستی و کشتن موجودات اوهن البیوت است و خانه ای که برای زنده ساختن مردگان جهل و به قیام داشتن انسانهای در خواب و جهل بنا می گردد مبارکاست و از این قبیل سخنان مربوط که در اخبار و روایات نیز فراوان است.

سومین قسمت: دخلت امرأه فی النار فی هره حبستها حتی... و روایاتی مشابه آن است که نبی گرامی فرمودند زنی داخل دوزخ شد بسبب آنکه گربه ای را زندانی کرد و نگذاشت از حضرات الارض تغذیه کند تا از گرسنگی جان داد که از بحث ما خارج است اما جمع بین اجتناب ا موی گربه ودوری از آزار رساندن حیوان بحث جالب و دستوراتی در کمال اعتدال و آزادی بخش تمام موجودات می باشد.

یقه باز و پشت بسته و دکمه

هنوز در بین بعضی مرسوم است که دکمه های لباس در کنار یعنی پهلو قراردهند یا بندرت آنها که ردیف به پشت میگذارند ول با توجه بوضع ساختمانی اعضاء و اینکه هدف از پوشیدن لباس چیست انتخاب یقه باز در جلو درست و بقیه سست و نادرست مینماید زیرا از جمله لباس میپوشیم که در برابر عوامل محیطی مخصوصا سرما و گرما در امان باشیم و چون رشته های عصبی مخصوصا لامسه ای و ناقل حسها سردی و گرمی از طرفین مرهه ها خارچ و باطرفا منتشر می شود و ستون فقرات مهره ای هم در پشت قرار دارد لذا آدمی اگر پشتش گرم یا سرد شود سراسر بدنش زودتر و بهتر گرم یا خنگ خواهد شد و بطریق اولی یقه باز در پشت مناسب چنین ساختمان اعضائی نمی باشد و انگهی همانگونه که گفته شد برخی انقباضات گردنی که نتیجه اش پیدایش دردهای ناحیه سرو گردن می باشدیا بسیاری از دردسرها زمینه ای دارد که کاملاً مربوط به داشتن یقه تنگ یا یقه ای سنگین یا یقه ای است که برآن تحمیل می شود و خود بطور ثانوی برگردن فشار وارد دو شخص را عصبانی یا به دردهائی دچار میسازد چه بهتر که برای تماس آن قسمت از لباس که محاذی گردن است دقت بعمل آید زیرا اینجاست که می تواند مانع خوب رسیدن خون و اکسیژن به قسمتهائی بویژه جمجمه گردد.

فراموش نشود که اسلام همیشه افراد خود را با لباس تمام رمسی خواسته و باز گذاردن یقه و دکمه ها را تجویز نکرده حتی باز

گذاشتن دکمه را در نماز مکروه دانسته است که شرح داده شد.

مدتهاست از استخوان یا چوب به اشکال و انواع بجای دکمه بکار میبرند، زمانی بندهائی بجای دکمه که جا میگذاشتند و بعدها که مادگی و جامادگی پیدا شد (در برابر مادگیو نرینگی) و تا این اواخر مرسوم و هنوز نیز در برخی نقاط دور دست دیده می شود که بندی درست و سرآنرا گره دار کرده در آن سوراخ (مادگی) می نمایند و چون لباس پوشیده شد بند بکناری آمده گره گیر کرده کاردکمه را انجام میدهد و هم اکنون دکمه به انواع اقسام ساخته و بکار برده میشود.

یادتان باشد در جلد سوم که بحث از اعمالی در قلمرو سفره انداختن و ضیافت بود چون به بث از ظروف رسید مطالبی آوردم که نشان میداد انسان با استعمال ظروف فلزوی و حتی قاشق فلزی روی خوش نشان نمی دهد بلکه هرجا با اسلام و ابزار و الاتی که لازمه زندگی است وروبرو شویم می بینیم استعمال نوع فلزی آنرا مکروه داشته و حتی در جلد 16 که بحث از بهداشت مو بود نظر اسلام را درباره بکار بردن شانه که نوع فلزی آنرا مذموم میداشت ذکر نمودم و هم اکنون باید به احتمال بگویم نظر اسلام دربارهئ دکمه نیز سعی در اجتناب از استعمال دکمه های فلزی است همان فلزاتی که اگر ظرف شوند با برخی ویتامین ها سازگار نیستند و چنانچه زینت و زیور باشند محیط را آلوده از ذرات باردار از بار مثبت میسازند که ساکنین در آن محیط عصبانی و پرخاشجو خواهند گردید و شرح جملگی را دادم و چه بهتر که دکمه هم از فلز نباشد زیرا از جنس فلز با دست مالیدن و تماس ذراتی را به پوست منتقل

می سازد و بطور آزمایشی ملاحظه خواهید نمود که چون انگشت به سکه ای مالیدید چونه ذرات فلز تمام خطوط و شیار انگشتان را پر مینمایند و در زیر ذره بین بوضوح پیداست و فرمول کلی اینکه رهچه فلزات از زندگی دورتر باشد بهتر. (و انزلنا الحدید فیه باس شدید - قرآن سوره الحدید.)

کراوات

30 - 35 سال پیش از جمله پرسشهائی که از مراجع معظم میشد این بود که آیا میتوان کروات یا پاپیون بست؟ و یکی از آنها که استفتای جالبی بود بسیار جواب جالب تر و عالمانه ای داشت بدین مضمنون: در صورتیکه از اول بعنوان صلیب و یا علامتی از تثلیث نموده و تنها بعنوان زینت و جملا بکار رفته و میرود بالاشکال می باشد.

خیلی میل داشتم بدانم چگونه کراوات پیدا شد تا در یکی از مجلات دیدم بدنبال طرز پیدایش سلام نظامی چگونگی بکار بردن و اشنا شدن به کرواوات را شرح میدهد و ون سالیان درازی است آنرا خوانده ام میتوانم فقط آنچه را از آن بذهن مانده بنویسم: یکی از ملکه های انگلستان هنگام ورود به کشتی بعلت زیبائی خیره کننه ای که داشته در یا سالار به ناخدای کشتی دستور میدهد ملونانان در ضمن آنکه در وصف ایتساده و مرتب و منظم اند هنگام عبور ملکه از برابرشان دستهای خود را به ترتیب خاص برابر و محاذی چشم بگیرند تا به ملکه از ندزک نگاه نکرده باشند نظم و ترتیب خاص جوانان که دستها را مرتب بالا برده و پائین

میاوردند وضع خاصی پیش اورد که بتدریج جای خود را به سلام نظامی داد یکی از پادشاهان فرانسه (باحتمال قوی لوئی چهاردم) درد گلو یشود دستمالی را برای گرم شدن بدور گردنش می پیچیند از اطرافیان یکی پیش آمده آنرا مرتب می کند و گره مخصوصی میزند و دنباله اش را آویزان میکند شاه را خوش میاید مرتب می بندد و به پیشنهاد اطرافیان در آن تغییراتی میدهد و تا این اواخر اگر عکسها را دیده باشید هنوز کراواتها را برروی یقه میانداختند و بتدریج که آنرا زیر یقه بردد زیباتر تلقی شد و مد و رایج گردید و بدینطریق کراوات معمول گردید و برخی نیز گویند چون از اول اهالی شهر کراواس دستمالی بشک کراوات به گردن می بستند به شکل و نام کروات در آمد.

برای دوام کرواتها بهتر است همانگونه که درباره لکه گیری و اطو کشیدن لباس گفتم عمل نمائید با این تفاوت که آنها را بدستجات ساده - متوسط - اعلا تقسیم کرده بر بندی بیندازید تا برای برداشتن کمتر صدمه بآنها برسد و زمان اطو کشیدن هرگز اطو بر کرواوات نکشید بلکه پارچه ای نازک حد واسط باشد.

ناگفته نماند آنچه فوق العاده مهم است اینکه نباید کراوات حتی یک ذره یقه را تنگ کند و فشار آورد زیرا هم یقه را بد ترکیب و چروک دار میکند و هم مانع از اعتدال جریان خون می گردد و در پایان چه بهتر که اگر کراوات زده سبب همشکلی و نزدیکی است صرفنظر گردد و در غیر اینصورت حسنوالباسکم و اصلحوا رحالکم از نبی گرامی را فراموش نفرمائید.

دستکش

دستکش هم لباس است و هم ابزار کارو بهمان نسبت که قلمرو حکومتش را تا زوایای کارگاهها کشانده نزد کسانیه لازم نیست دستشان را در برابر سمرا محفوظ دارند باید از داشتن دستکش صرفنظر نمایند زیرا زمان اسعتمال دستکش برای حفظ و صیانت دستها از سرمای سختی که امکان دارد سرمازدگی ایجاد نماید عنوان اثاث و ابراز بیشتر از لباس برای دستک برازنده میباشد و انگشتان دست را بدون جهت در دستکش برازنده می باشدو انگشتان دست را بدون جهت در دستکش کردن بر عصبانیت می افزاید و تماس انگشتان با اشیاء وقیت که کاری انجام میگیرد فوق العاده از عصبانیت ها میکهاد بویژه اگ انگشت با مصنوع و مخلوق و فرآورده آدمی در تماس باشد فوق العاده اثر ارامش دهنده خوبی خواهد داشت و در جلد سوم آنجا ک هاز غذا خوردن با دست صحبت کرد و در جلد شانزدهم که مطالبی ی درباره تسبیح داشت به تفصیل این مطلب را بیان داشتم و حتی ذکر کردم کسانیکه فرزندان خود را در برابر بیماری پوستی به ضعف اعصاب دچار میسازآنها یند که می بینند کودک مرتب خود را خارش میدهد و بدن را خون آلود می سازد صفحه مقوائی برداشته بکف دست و صفه دیگر ب کف دست دیگر گذارده آنرا می بندند و چون انگشتان کودک از کار افتاد و مدتی برآن گذشت عصبانیت در کودک ظاهر می شد و هر چه ادامه یابد براعصاب وی تحمیل بیشتی وارد گردیده است.

دستکش در موراد زیر می توان بکار برد.

(1) کف دستها سفت شده دستکشی از نایلون انتخاب

مینماید دستها را در آن میکنند نایلون غیر قابل نفوذ است رطوبت و عرق و چرب خشکی ها و سفتی ها را بر طرف مینایدد اما در صورتی که از نایلون بسیار نازک انتخاب شود که در تماس با اشیاء از خط عصبی محروم نماند فوق العاده بهتر است.

(2) دستها در سرمای شدید مجبور است هوا را بکشافد و پیش رود و در معرض جریاناده سرد قرار گیرد که در اینصورت امکان سرمازدگی زیاد است مانند کسیکه دو چرخه در هوای قلمداد شده سوار شده بطرفی میراند یا هوا جریان خیلی سردی را به دست و انتهاا یعنی انگشتان میرساند و چون انتهاها آمادگی دارند تا سخت تر خون بان ها بردس زودتر از خون خالی مانده به سرمازدگی مبتلا می شوند.

(3) پوست که مرزبین بدن و محیط است از جمله قسمت های بدن می باشد که اسید است و میدان یم جز دو سه قسمت بدن بقیه قلیائی میباشد حال اگر پوست با مواد قلیائی رو برو شود صدمه می بیند و هرچه شدت قلیائی و زمان تماس بیشتر باشد صدمه بیشتر خواهد لذا کارگر انیکه با مواد قلیائی سروکار دارند بهتر است دستکش کار که اغلب جنس لاستیکی یا نایلونی دارد بپوشند.

(4) کسانیکه با روغن ها و فرآورده های نفتی سروکار دارن و پوستشان حساسیتی دارد.

(5) آنها که با کارهی خشن که پوست را فرسوده می سازد و یا با ایجاد طاول و خراشها مینماید.

(6) و بالاخره دستهائی که باید با رنگها، پودرها و

حتی موادیکه از راه پوست امکان جذب شدنشان هست و عناصر جذب شده بحال بدن سازگار نیست باید دستکشی بپوشند.

دستکش انواعی دارد:

دستکش پشمی و کتانی: که برای باغبانی سنگین، کارکردن در خانه ه هوا خیلی سرد شد، زراعت و نقاشی بکار میبرند.

دستکش کتانی: دستکش قابل شستشو است در باغبانیهای سبک، رنگ آمیزی، روغنکاری و کارهای دستی عکاسی بکار میرود انواعی که تا آرنج تا مچ بافته می شود و برنگهای مختلف وجود دارد و گاه قسمت بالاتر از مچ با دکمه به پائین متصل است یعنی ساق آن قابل جدا شدن است.

دستکش چرمی: دستکش قبلی است که گاه کف و گاه کف و انگشتان و گاه همه آنرا چرم کرده اند و ساقه کوتاهو ساقه بلند یک قطعه ای و دو قطعه ای دارد چرمش زود چرک و بد شکل میشود در انجام کارهای رطوبت دار خوب نیست: در بنائی، هیزم شکنی و کارهای خشک و سخت بکار می رود.

دستکش روکشدار: دستکش را در لاستیک مایع یا ونیل فرو میبرند و میشود رو کشدار وضد رطوبت و حتی ضد اسید ولی دست در آن عرق میکند نوعی که روکش لاستیکی دارد در کارهای مرطوب و نیل دار در کارهای خشک بهتر است وباید جنس خراب را که همه جایش روکش فرانگرفته باز شناخت.

دستکشای کتانی نایلونی که دو لایه از کتان و نایلون دارد و چون با حرکات دست خوب بازی میکند برای انجام کارهای ظرف مناسب می باشد.

دستکشهای لاطتیکی: پوشیدنش سخت است اما چون قابلیت انعطاف خوبی دارد و با انگشتان بازی می کند برای کارهای سبک مخصوصا مواردی که با آب و اسید و محلولهای شیمیائی سر و کار دارند بکار بده میشود و گایه درونش را با پنبه یا پشم گر مینماید که در تماس با سرد شده ها نیز خوب بکار آید.

دستکشهای جراحی و دستشکهای مخصوص عکاسی و انواع مختلف دیگر نز وجود دارد.

اما نظر اسلام درباره دستکش: اگر بکا بردن دستکش برای حفظ دست یابدن میباشد بکار بردنش ضروری بوده و در غیرانصرت اسلام تماس ست را با مصنوع و مخلوق شخص دوست داشته حتی بهتر میداند تا اندکی از ساعد نیز باز و بدون آستین باشد که شرح داده شد و در این باره مجدد بگویم روزی را که نبی گرامی پس از پایان یک سخنرانی چون خواستن از مسجد خارج شون با برخی دست میدادند مردی سالمند همینکه دستش در دست مبارک آنحضرت قرار گرفت بمنبر برگشتند و مرد را با خود آورند جمعیت نیز در شگفتی که چه خبر است و ه سکوت هرچه تممتر نظار برصحنه اند.

حضرت فرمودند: ایها الناس چه دستی از همه دسته نزد خدا عزیزتر است؟ معنی گفتند: دست محمد، فرمودن خبر چند نفر: دست ابراهیم - نه چند نفری دست جبرئی - نه در حالیکه دست آن مرد را بلند کردند دستی که از فرط کار سفت و سخت چون قطعه چوبی شده بود و فرمودند این دست که از زیای کار بدینصورت درآمده نزد خدا عزیزترین دستهاست و سپس بردستش بوسه زدند و آیا کدام پیشوائی که سنگ طرفداری از کارگر را بسینه میزد و می زند حضاار شد با کارگری چنان و چنین کند؟ که اشرف آدمیان و سید پیامبران بردستی از پینه دار بوسه میزنند.

ریزش مو و لباس

مدتها بین دانشمندان اختلاف بود که چه شد موی بدن انسان ریخت و سرانجام این مسئله نیز مانند سایر موارد به زیان داروینیسم در قلمرو و حلقه مفقوده تمام شد.

یکی از متخصصین امورژنتیک اعلام داشت زمانیکه بشر خود را با لباس گرم گرفت نیاز ش از داشتن موی زیاد مرتفع گردید و در نتیه موهایش بتدریج در طول زمان رو بکاهش نهاد یعنی لباس بجای موی انبوه رفع احتیاجش در برابر سرما نمود. دانشمندی که در آن جلسه حضور داشت ول گراس را که اظار نظر مربوط بوی بود لامارکسیم خواند و گفت لامارک هم در 1809 گفته بد زرافه علاقه زیادی بخوردن برگهای درختان داشت و گردنش طویل شد و امروز این سخن جز مسخره چزی نیست و سخن ول گراس نیز همانند سخن لامارک می باش.

لورین برس انسان شناس معرو سخن گراس را پیچیده تر ساخت گفت در زمان حاضر انستهائی که لباس کمتری می پوشند دیده می شود موی کتری دارند و آنان ک لباس بیشتری دارند صاحب موی زیادتری هستند بعلاوه برس گفت اسنان در اثر اشتعال به شکار در روزهای گرم و زندگی در نقاط استوائی موی خود را از دست داد چون گرما بهتر می توانست از بدن بدون مو بخارج نفوذ کند و این ریزش مو را برس بین فاصله پنج میلیون سال تا 400 هزار سال قبل میداند که در سالهی اخیر انسان بفکر لباس پوشیدن افتاد و من اضافه مینمایم که نظر خاص دیگری نیز درکار است و آن

مقایسه زندگی بین زن و مرد است که در مدت مذکور بین 5 میلیون و 400 هزار سال تقریبا هر دو یکسان بوده اند و صورت مرد مو دارد وزن ندارد و مهمتر آنکه بنی اندازه، وزن، شکل، قدرت و همه چیز موی سر مرد و وزن اختلاف وجود دارد (ناگفته نماند ریز مو که در نتیه بیماریها - مسمومیت ها، عفونت ها و... میباشد در قسمت بهداشت مو شرح داده شده است).

چهل و پنجم - نبی گرامی دستوری دارند درباره ارتباط پوشاندن تن در خزان و بهار بدین مضممون که در مثنوی مولوی نقل شده است: گفت پیغمبر باصحاب کبار - تن می پاانید ا باد بهار تن بپوشانید از باد خزان... آنچه با برگ درختان میکند با تنو جان شما آن میکند.

در بهار ابرهای ضخیم و رعد و برق و تخلیه الکتیرکی میان دو ابر بب ترامکم اکسیژن و تبدیل به ازت (53) می شود که گازهای بد بو و چربیهای کثیف را تجزیه و متلاشی می کنند و برای میکربها کشنده است و برعکس باد تند خزان از مکانیهای بی بهره از آفتاب و آلوده برخاسته های پر میکرب را پراکنده می سازد.

بارها مسئله گنبدها را گفته ام که طبق یک برنامه مخصوص علمی و با توجه به ریزه کاریهای ساختمانی آنها معلوم داشتند استاد سازنده گنبدها یکی و شاگرد اول دو گنبد یکی و حتی مسئول فلان قسمت در یکی با دیگری یکنفر بوده است و بهمین قیاس و سنجش که ریزه کاریهای خلقت و درشتهایش معلوم که ساخته دست یک استاد است باید پذیرفت در آن فصل که بهار آید و زمین و آسمان جان گیرد و زنده شود نسیم جانفزائی دارد و برعکس فصل

خزان و مرگ و میر سلولهای نباتی وزش جانفرسائی را همراه دارد و امروز به گوشه ای از مکانیسم عمل مورد بحث با بیشتر شدن ذرات دارنده بار منفی در فضا همزمان با بهار واقفشده و آنچه را نبی گرامی فرمودهاند محقق گردیده است. اینکه میگویم سلول های نباتی در بهار زنده و زیاد می شوند باز فراموش نفرمائید که همه جا و همه چیز ساخته دست یک ذات مقدس عالم خبیر بوه و سلول های حیوانی نیز در بهار زنده و زیاد می شوند و علت خسته بودن بدن در بهار بهمین علت سرعت افزایش تقسیمات سلولیت، بهر صورت شما را متوجه یک علم جدیدی مینمایم که هوز مطرح نشده است در قرآن و اسلام پایه و اساس کاره بر تقسیمات روئیت هلا و غره و سلخ آن اس و اگر نامی از ماه ها دیده می شد ماه قمری و رمضان است و حج و محرم و... اما در رساله ذهبیه زمان تقسیمات غذائی عجبا که حضرت رضا به تناسب ماههای شمسی دستورای می فرماید و برطبق ماهای ترکی رده بندی میفرماید که در جلد دهم شرح دادم و اگر ماههای شمسی ایرانی که هم مذهبی و هجری است و هم علمی و شمسی و بهترین تقویم و معتبرترین تقسیم بشمار میاید در آن روز وجود داشت حضرت رضا میهمان عزیز کشور ایران تقویم ایران را انتخاب میفرمود واینک شما را متوجه ارتباط لباس مینائیم که نبی گرامی نیز همانند غذا انتخاب آنرا متناسب با فصلی و اوضاع جوی دستور فرموده اند.

لکه زرد لباس زیر

عرق در کشاله ران و سایر چین های بدن مخصوصا زیر بغل ممکن است سبب شود بزودی زیرپیراهنی را به لکه زرد مخصوص نشاندار سازد. لکه ای مزبور که بیشتر در نقاط پر عرق بدن ظاهر می شود یا مربوط به رنگین بودن خود عرق بدن است یا با مواد رنگی از خارج تماس پیدا می ناید یا طرف داروئی مصرف کرده که عرقش را زرد میسازد و از همه مهمتر دخالت عواملی چون باکتریها قارچها، مواد شیمیائی و محصولات زیبائی و اسپریهاست که رنگ زرد مذکور را که کرم هیدروزیس نام علمی آن است بوجود میاورد (Chromhidrosis)

گاه ممکن است الیاف پارچه زیر پیراهنی از ماده ای باشد که با عرق ترکیب زردرنگی را میدهد مثلاً پارچه هائی که مواد هکزا کلروفن دارد این کار را می کند و این ماده همان است که سابقا به پورد بچه ها پودر BEBE می زدند و دولت فرانسه مرگ 28 نوزاد را در اثر استعمالش اعلام و استعمال و فروشش را ممنوع نمود.

البته بیشتر علت وجود باکتریها، قارچها یا... میابشد که باید با دخالت پزشک بیماریهای پوست تشخیص و درمان گردد.

یادآوری مسئله ای که ترکیبات عرق با ادرار کاملاً متفاوت و مختلف می باشد ضروری و طالبان میتواند به جزئیات آن که در جلد دوم شرح داده ام مراجعه نمایند.

لکه گیری لباس

لباسهای چرمی که لکه می شود و حتی ترشحی از آب یا قطره ای از باران برآن اثر میگذارد و منظره زشتی بوجود می اورد باید مرتب چرب شود و اگر با کرمی که سیلیکون دارد چرب گردد هم خوش منظره می شود و هم جای اب بر آن باقی نمی ماند (باید کرم بی رنگ را انتخاب و رنگدار را مخصوص کفش دانست)

برخی چرمها با محلول مخصوص پاک می شوند که فروشندگان آنرا بشما معرفی مینمایند و باری اسعمال باید آنرا بر چرم پاشید و بوسیله اسفنج پخش کرد و با یک محلول روغن نباتی به خورد لباس داد و آنرا براق ساخت.

چرمهای سفید زودتر چرک می شود و محلولهای مخصوصی در جعبهای فلزی برای فروش هست که با اسفنجی همراه می باشدو آنرا بر لباس کشیده پاک می نمیاند.

اگرتر بانطین داشته باشید میتوانید هرگونه لکه ای که روی کیف یا کفشتان افتاده با پنبه آغشته بآن پاک نمائید و سپسروی آن گلیسرین بمالید تا خوب پاک و تمیز شود یا از اول با مالیدن ملایم نفت آنرا پاک نمائید.

برس هرگز بر لباس مانتو ورنی نکشید بلکه شیر خشک برآن بریزیدو با پارچه نازک آنرا تمیز نمائید. اصولاً بکه گیری در اسرع وقت صورت گیرد زیرا هرچه تازه تره باش ثبوتش کمتر و پاک نمودنش سهلتر می باشد.

کسیکه ناشی است و میخواهد از این تاریخ ببعد لکه لباس

را خودش بگیرد باید هر ماه ای را برای لکه گیری انتخاب می نماید متوجه باشد نسوج پارچه را از بین نبرد و رنگ آنرا خراب نکند و چه بهتر که اگر نمونه ای از آن پارچه را دارد برآن آزمایش کند و اگر قطعه ای نارد گوشه ای از آن قسمت لباسش که زیر است انتخاب و مورد امتحان قرار دهد که اگر قرار شد ضایع شود لباسش نشود.

اگر میتوان لکه را با آب سرد پاکن نمود از بکار بردن آب گرم باید خودداری نمود زیرا لکه در آب گرم چه بسا پخته شود و زودنش مشکل گردد.

باید سعی کرد هرچه زودتر لکه را پاک کرد که هرچه نفوذش بیشتر شود سطحی تر پاک شده است.

اگر پارچه ای طیف و ظریف و نازک بود اید آنرا بر سطحی لطیف و ظریف قرار داد و شروع بپاک کردن نمود.

متخصص لکه گیری همیشه داشتن مواد زیر را از ضروریات میشمارد: لیموترش، آب اکسیژنه، امونیاک، اتر، الکل سفید، بنزین، اسید اکزالیک کاغذ خشک کن، استن، پودر تالک، سرکه ماده لکه بر نظیر پودر تکسین، (Texienne)و د 2 2 (D22) و تترازین، ماست و نمک وو...

اگر شمع بر لباس ریختته، هر جنس و هررنگ باشد با لبه کارد تا حد مقدور یواش تراشیده پارچه را بین دو کاغذ خشک کن قرارداده بر آن اطو بکشید.

اگر روی چوب است با آب گرم بشئوید.

در صورتیکه برکاغذ نقاشی بود که میتوان شستشو داد با لبه

کارد باید تراشید و بعد با آب و صابون رقیق و اسفنج به آرامس شست و با آب نیمگرم آب کشید و با پارچه نخی خشک کرد.

اگر بر کاغذ غیر قابل شستشو بود شمع را با کاردد پاک کرده با مغز نان یا ماد پاک کن پاک کنید.

روی قالی و زیلو بو شمع اضافی را بداشته با جاروی برقی اطرافش را پاک کرده بعد روی لکه کاغذش خشک کن قرار داده اطوی داغ بای زد و از مواد لکه گیر چون شامپو یلون (Shampoo Dlon) استفاده نمود.

روی وسائل آب نقره کاری بود شمع را جدا کرده با آب گرم و صابون بشوئید و آب کبشید و خشک کنید و آخر با پارچه آغشته بالکل جلا دهید.

روی موزائیک بو شمع را پاک کره سرکه گرم شده به آن بزنید و بعد با آب صابو ن نمیگرم شسته بعد اب کشیده فوری خشک نموده واکس میزنید.

در صورتیکه بر مرمر ریخته شمع اضافی را برداشته با اب صابون خیلی داغ بشوئید و صابون سیاه انتخاب شود بهتر است بعد آب بکشید و با پارچه تمیز کنید و چون خشک شد واکس کفش بی رنگ بزنید و با پارچه پشمی آنرا جلادهید (قابل توجه کسانی که میخواهند سنگهای مرمر مشاهد مشرفه یا مساجد را جلا دهند متوجه باشید هرگز برای پاک کردن مردمر مواد اسیی و ترشی بکار بره نشود).

لک گل: اگر در پارچه کتانی یا پنبه ای چه رنگین چه سفید، پشمی و حریر باشد باید صبر کرد خشک شود بعد تکان دهید

یا گلهای اضافی ریخته شود بعد با آب سرد بشوئید تا لکه از بین برود و بعد با آب و آمونیاک تمیز کنید (یک قاشق سوپخوری آمونیاک در یک لیتر آب) دوباره با آب سرد آب بکشید.

اگر پارچه مصنوعی یا ترکیبی بود باید با آب نیم گرم قسمتی از آن را بر طرف نمائید اگر سفید رنگ بود بعد ازشستن با آب و صابون به آن مقداری نیل بزنید که زرد رنگ نشود.

روی چرم بود خشک که شد کاملاً برس بزندی (مخصوصا روی کفش و کیف) سپس با ابر نمیه خیس باقیمانده را از بین ببرید بعد کمی واکس یا کرم ب رنگ بزندی و با پارچه فلانل جلادهید.

لک قهوه: روی پارچه طبیعی: اگر تازه است ابتدا در آب خالص خیس کنید بعد با آب و صابون که نیم گرم است بوشئدی و بعد در آبی بهمان درجه حرارت آب بکشید برای احتیاط بهتر است اینکار را قبلاً روی قسمتی از پارچه که کمتر قابل رویت است آزمایش کنید.

روی پارچه مصنوعی: ابتدا لکه را بوسیله آب مخلوط با الکل از بین ببرید (یک قاشق سوپخوری الکل 90 درجه در یک لیتر آب) سپس با یک پارچه خیلی تمیز تا وقتی ه لکه از بین برود بمالید بعد با آب سرد مخلوط با آمونیاک آب بکشید (یک پیمانه آمونیاک برای 6 پیمانه آب).

روی قالی و پارچها ی پشمی کرکدار (موکت): مخلوطی از الگل 90 درجه و سرکه سفید را به نسبت نصف مخلوط کنید لکه را با آن مالش دهید بعد قسمت لکه دار را با اب و صابون بشوئید. روی مرمر: اگر لکه تازه است فورا با آب و صابون نیم گرم

از بین ببرید (صابون سیاه بهتر است) سپس با آب خالص آب بکشید بعدا مرمر را با پارچه تمیز خشک کنید و روی آن واکسی بی رنگ بزنید. اگر لکه کهنه است مقدار زیادی نمک طعام را در می آب لیمو حل کنید و با آن لکه ها را مالش دهدی و آب بکشد. روی وسائل چوبی بود: اگر رنگ روغنی است و همچنین اگر لکه در همان لحظه ایجاد شده است اسفنجی را با آب صابون خیلی کم خیس کندی و چوب را فورا پاک کنید و اگر لاک و الکلی است در صورت تازه بودن لکه با پارچه نرمی می توان لکه را پاک کرد در صورت کهنه بودن و مقاومت لکه پارچه خیلی تمیزی را اب اکسیژنه 12 درص خیس کنید و با آن پاک کنید.

چربی سیاه: چون روغن سوخته اتومبیل یا روغنی که در لولای در و نظائر آن بمرور زمان سیاه شده است).

اگر روی پارچه پنبه ای و کتان سفید رنگ یا رنگینی بود هر چند بنزین روغن را در خود حل میکند ولی در مورد این روغن مفید نخواهد بود و با وجود حل شدن روغن لکه آن بطور کامل باقی خواهد ماند برای پاک کردن این لکه روی آن کره یا روغن بمالید بهمین حال نگهدارید بعد آنرا با بنزین پاک کنید.

روی چرم: وازلین بمالید بعد از یکساعت و نیم آنرا با تتراکلرودوکربن پاک کنید بعد با پارچه ای پشمی آنرا جلا دهید.

روی تابلوی نقاشی که قابل شسشتو باشد با احتیاط کامل با کارد روغن اضافی را بردارید بعد آنرا با بنزین پاک کنید و با آب و آمونیاک بشوئید.

لک چسب یا سریشم: روی پارچه: اگر تازه است با یک برس تا حد مقدور سریشم خشک شده را پاک کنید سپس با اب سرد بشوئید در صورت کهنه بودن پس از پاک با برس پنبه آغشته به سرکه کنید و آنقدر روی لکه بمالید تا کاملاً از بین برود سپس با آب اکسیژنه که در مقدار زیادی آب حل شده است بشوئید و آب بکشید برای پارچه های رنگی بهتر است قبل از اقدام به لکه گیری روتی تکه ای از همان پارچه آزمایش بشود.

روی چرم: برس را در آب نیمگرم خیس کرده و با آن لکه را پاک کنید سپس با یک پارچه تمیز خشک کرده و بلافاصله واکس بزنید.

روی مرمر: با آب سرد یا نمیگرم خوب بشوئید اگر جای لکه پیداست پارچه ای را در اب اکسیژنه 12 درصد خیس کنید و لکه چسب را با آن پاک کنید و آب بکشید سپس با یک واکس مخصو مایع آنرا صیقل دهید (توجه داشته باشدی که هرگز نباید از موا اسیدی برای پاک کردن وسائل مرمری استفاده شود).

لک مرگب معمولی: روی پاره سفید: آب عراول را ا آب خالص سر بطور مساوی مخلوط کنی و با آن هرچه زودتر لکه را تمیز کنید.

روی پارچه مصنوعی: با آب لیموی خالص لکه را برطرف کنید و آب بکشید اگر باز هم لکه باقی بماند این کار را دباید چند بار تکرار کرد، باید بخاطر داشت که در همچو مواردی فقط باید از آب سرد استفاده شود.

روی قالی و پارچه ای کرکردا: با یک کاغذ خشک کن مرکب

را خوب بگرید بعد با شیر گرم نجوشیده لکه را خوب مالش دهیدسپس با آب و صابون لکه حاصله از شیر را بشوئید. اگر مرکب سیاه است با نمک نکوبیده میتوان آنرا بنحو ساده ای پاک کرد بدین ترتیب که نمک را با آب زده کمی خیس کنید و مدت زیادی روی لکه بمالید.

روی چرم: پارچه ای را در شیر گرم نجوشیده خیس کنید و لکه را با آن پاک نمائید اگر بازهم مقداری از لکه باقی است با الکل 90 درصد مالش دهید نتیجه قطعی است.

روی تخته بندی کف اطاق: اگر مرکب زیاد نفوذ کرده باشد با سمباده پاک کنید اگر سمباده نداردی از پشم فلزی استفاده کنید بعد روغن جلا بزندی تا همرنگ سایر قسمت ها شود.

جوهر خودکار: روی پارچه های سفید یا رنگی: با الکل 90 درصد لکه گیری نمائید. اسید سولفوریک شش درصد نیز این لکه را پاک می کند همچنین میتوان باری نتیجه گیری کامل از D22 استفاده کرد.

روی پارچه های مصنوعی: باتری کلراتیلن پاک میشود ولی بهتر است قبلاً آزمایشاتی روی یک تکه از همان پارچه بنمائید.

روی پارچه پشمی و حریر: با الکل 90 درصد میتوان پاک کرد و همچنین با آب لیمونی خالص نیز میتوان موفق شد بشرطیکه بیک بار پاک کردن اکتفا نکنیم.

روی مجسمه و ظروف و وسائل مرمری: ملحلوی از آب اکسیژنه 20 درصد و چند قطره آمونیاک درست کنید لکه را با این

محلول بقدری مالش دهید تا از بین برود سپس با اسفنج نیم خیس پاک کنید و خشک نمائید و با پارچه پشمی آغشته بواکس مرمر آن را صیقل دهید.

روی تابلهوهای نقاشی: پارچه تمیز را آغشته به استن کنید و روی لکه بکشید همچنین میتوان پارچه را با الکل خیس کرده و پاکش نمود الکل باید 90 درصد بوده و به کرات از آن استفاده شود.

روی چرم:

با الکل سفید 90 درصد با آب لیمونی خال می توان آنرا زابیل کرد ضمنا باید بعد از پاک کردن از واکس بی رنگ یا کرم تغذیه چرم (که در بازار بفروش می رسد) استفاده کرده و صیقل داد.

برای مزید اطلاع آورده می شود که با مطالعه هرچه بیشتر به این واقعیت واقف میشویم که بعلت تمام چرخشی که در برابر غرب کرده و روی به آنها داشته ایم تصور مینمائیم آنچه از علوم و اعلام بوده و هست از دانشمندان غرب است و آنچه را دانشمندان اسلامی بویژه ایرانی گفته اند همه قدیمی و رفتنی بشمار می اید و حال آنکه سبقت و قدمت و ابتکار با ماست و چیزی را فراموش نکرده و نیست مگر آنکه دانشمندان متا متذکرند و از جمله راجع به لکه گیری که در کتابهای چندی آنرا آورده ان و از جمله تحفه حکیم مومن پس از پایان ذکر خواص داروها ابوابی چند درباره اعمال مختلف دارو مثلاً در یک باب که از هر عملی و علاجی تذکری میدهد

تحت عنوان سقطو چنین پایان داه (سموط: اب پودنه دردماغ شتر رافع مستی آن وا از مجربات است) و باب بیست و سوم را قلع آثار لباس و جامه و امثا ل آن افتتاح و به شرح پرداخته که همان لگه گیری استو در اینجا آورده می شود:

قلع رنگ سیاهی و امثال ان دو جزو اشنان و یکجزو انار داد را با سرکه و آب بجوشانند و آنچنان گرم کرده موضع ساهی جامه در آن بگذارند بحدیکه دست تاب گرمی آن آورد پس بدست بمالند و هرگاه اثری باقی ماند به آب گرم و صابون بشویند و تصریح نموده اند که هر اثری که با اب و صابون زائل نگردد به این عمل رفع شود و بدستور چون اشنان را با سرکه بجوشانند هر سیاهی و الوابشویند و بعد از آن به آب و صابون رع آثار مینماید.

اثر مداد: شیر تازه و نمک نیم کوفته مخلوط کرده به آن بشوید و پس از آن به صابون اشنان و تفق علیه است که ترشی ترنج رفع رنگ مداد و سائر آثار می نماید.

اثر سیاهی پوست انار: و سائر آثار سیاهی موضع را به گوگرد دود کنند و سرگین کبوتر مالیده بشونید.

رنگ دود: موضع را خمیر آرد برنج مالیده به صابون و آب گرم بشویند و بدستور ترشی ترنج و لیمو رافع آن است.

قلع جمیع الوان: اول به آب قلی شسته با بقیه نمناکی دود گودگرد دهند یا موضع را به سرگین مرغ طلا کرده در افتا خشک کنند و سپس به صابون بشویند.

قلع رنگ خون: در حاوی ابن تلمیذ است که ترشی ترنج

با نمک زائل کننده جمیع آثار خون هاست مگر خون بکارت و این فرق غریب است و بدستور چون موضع را بخاکستر آلوده به آب اشنان بشنویند رفع اثر خونها میکند و بدستور چون سرگین کبوتر را بجوشانند و به آب بشویند از مجربات است.

قلع رنگ زعفران: چند بار به قن سائید دود کنند رفع میکنند و بدستور انجیر را در آب بجوشانند تا رنگ بردارد و آن چنان گرم بوده جامه را به آن بشویند و پس از آن به صابون و دستور شستن جامه به بوره و صابون همین اثر دارد.

قلع اثر بقم: لیمو را پارکه کرده در ماست بفشارند و موضع را به آن آلوده بعد از سه ساعت بدست مالیده بفاشرند و به صابن و آب گرم بشویند.

قلع رنگ نیل: ماست ترش را بجوشانند و موضع را به ان فرو برده بعد از دو ساعت به اب و صابون بشویند.

قلع رنگ شکوفه ها و میوه ها: اشنان و اندکی بوره را بسیار جوشاندیه و بدستور قدری اشنان را با ختمی و بروه بجوشانند و موضع را ساعتی در هر آبی مرکرر بگذارند پس به آب و صابون بشویند.

قلع رنگ آلبالو: برگ آلوبالو سوزاینیده خاکست آنرا با آب سرشته موضع را لاع کنند و بعد از دو روز به آب و صابون بشویند.

قلع رنگ توت: اثر توت سیاه را بتا توت سفید بشویند و به دستور هرگاه به گوگرد دورژد کنند زائل میگرداند.

قلع رنگ انار: اشنان را با صمغ غربی و شب بجوشانند و به آن طلا کنند وچون خشک شود دست مالیده از موضع بفشارند

و به آب بشویند و بدستور شستن آن بصمغ عربی و اشنان همین اثر دارد و گویند اثر پوست گردکان تر را بروغن و صابون بشویند.

قلع رنگ خمر و نبیذ: به آب انار دادن و قرارقروط بشویند و بعد از آن به صابون و گویند چون به گوگرد دود کنند زائل گردد و بدستور اشنان و سرکه و ترشی ترنج از مجربات است.

شستن جامه های رنگین تغییر که نیابد: قطف ا در آب جوشاندیده لباس را به آن بشویند.

جهت ثبات رنگ جامه ها خرنوب نبطی کوبیده را بخسیانند و جامه را در آن تر کرده بعد از هر رنگی که کند دیگر زائل نمی گردد.

قلع اثر روغنها: آرد جو را به دوغ آمیخته به آن بشیوند تا ازاله چربی شود و چون لباش پشم سفید بروغن آلوده باشد مر صاف را بعد ازتر کردن موضع برآن بپاشند و بسیار بدست مالیده به آب سدر و صابون بشویند و هر پوست به چربی آلوده باشد نخاله گندم تا سه بار بر ان ریخته بدست بمالند و بیفشارند و تصریح نمودهاند که چون به زهره گوسفند و بز طلا کرده به اب اشنان و باقلی بشویند اثر جمیع ادهان را از اقسام البسه زائل گرداند و هرگاه خواهن ناشسته زائل کنند آهک و نمک را سائیده بر موضع بپاشند و چیزی سنگین بر آن گذارند و بعد از مدتی بیفشانند و در قلع روغن بزرگ و روغن چراغ گفته اند که چون لباس ابریشمین به آن لوده باشند سبوس گندم را جوشانیده موضع را به آب ان تر کرده به گوگرد بخور کنند و در خواص الاشیاء ازاله آن از جامه پیشین نیز بدستور مذکرو است و چون لباس رنگین باشد اول بخطمی بشویند و پس از آن با آب و صابون.

قلع اثر نفت سایه و سفید: اولی به دوشاب بشویند پس به آب باقلی که گرم باشد و جهت رفع بدبوئی آن اول به سرکته و بعد از آن به صابون بشویند و آب طبیخ باقلی را جمیع مجرب شمرده اند و بدستور چون سیر کوفته و نمک نیکوب بر موضع بسیار بقوت بمالند و بعد از آن بشوید زائل کرده اند و گویند به روغن زیتون نیز رفع اثر نفت می شنود.

قلع رنگ غالیه و طیور: سرگین کبوتر را به آب جوشانیده جامه را به آن بشویند پس به صابون و ازاله اثر عرق چهارپایان و اثر پوست سایه بدستوری است که در قلع رنگهای سیاه مذکور شد.

قلع روغنها از اوراق و کتاب و کاغذ: هفت د هم استخوان سوخته را مثل غبار بسایند و یا ده مثقال شب و یک مثال نبات بسیار نرم سحق کرده بر اوراق پاسده سنگی گران بربالای آن از شب تا صباح گذاشته پس اوراق را بیفشانند و همچنین گل نیشابوری و آهک و نمک و شوره همین فعل میکنند.

قلع نوشتجات: باید گچ را با روغن زیتون و اندکی بوره و گل ارمنیو شب یمانی سائیده و بر نوشتات ملاید پس رفع آن نمود و همین عمل رد بردن چرک جامه نیز موثر است ودر این امور سفید اب جصاصین قوی تر از گچ است و در قعل موم عسل را گرم کرده بر موضع ریزند و بمالند تا مومو عسل بیامیزند پس عسل را برداشته موضع را به آب گرم بشویند و جامه را در روغن شیر سخت جوشانیده پس به ابون و آب گرم بشویند یا به بوره و آب گرم بشویند رفع نماید.

قلع قیر و زفت و قطران و مومیائی و امثال آن: ارد نخود

را به آب آمیخته استعمال کنند و به دستور بروغن زیتون گرم کرده و صابون ازاله نمایند و روغن زیتون را در رفع اشیاء مذکوره و اشیاء چسبینده مثل دبق از مجربات دانسته اند.

شستن اقسام جامه ها: لباس زربفت را چیزی بهتر از گل و بوره و آهک نیست و پشمین را گل و ابریشمی و صوف و سقرلات و لندره و امثال آنرا چوبک و نمک و جامه ابریمشی چنانکه به صابون پاک می گردد با پشم گوسفند بز بشویند پاک میشود و الوان مختلفه را سرگین کبوتر ازاله چرک می کند و جامه سفید بهررنگی که آلوده گردد چون یک ب در بول شتر گذارند و روز دیگر بصابون ؤ آهک بشویند رفع آن می شود و بول اطفال را ننیز همین اثر است و اللّه اعلمم.

خیاطی نوین

هیچگونه اقدامی برای تجزیه و تحلیل از تقلدی و مد نخواهم کرد و عنوان فوق تنها باری این آورده شد که یک وجه دیگر دانش را که در حال پیشرفت می باشد نشان و آن دوخت لباس های بدوئ ن سوزن و نخ می باشد.

آزمایگشاه مرکزی صنایع خیاطی لهستان در این کار پیشقدم بوه و پس از انواع و اقسام آزمایشها و بررسیه توانسته اند با چسبانیدن قطعات پارچه بوسیله چسب هاو الکترودهای ماورای صوت از بکار بردن نخ و سوزن آسوده شوند.

با آنکه موفقیت مذکور قط در قلمرو پارچه هائیست که به وسیله الیاف مصنوعی فراهم شده و هنوز نتوانست اند با پارچه های طبیعی چنین علمی را انجام دهند ولی خوشحالند که با سرعت

می توانند جا دکمه ای و دکمه و جیب ها را بچسبانند اطو کشیدن لباس های مذکور نیز فوق العاده آسان میباشد و مهمتر از همه که بهترین لباس برای کسانیکه با تکنیک سرو کار دارند محسوب است.

یکی دیگر از اختراعات تازه لباسهای همیشه اطوست که مورد علاقه بسیاری از مردمی می باشد که ناچار بودند هر روز مقداری از وقت خود را صرف اطو کردن لباسها نمایند و اختراع جدید که در سال 1965 شد بر این مبنی قرار دارد که پارچهائی درست کرده اکند که پس از شستن زیاد چه با گرما چه هوا چه نگهداری زیاد اطوی اولیه خود را باز خواهد داشت و چنین پارچه ها بلکه چنین لباسها را بانگلیسی (Permanent Press)میخواند و پارچه آنرا بنام تجراتی کراتون (Keratron) صادر مینمایند که نوع دیگری از آنرا اخیرا بنام فیکزا فرم و رقم دیگری را بنام تریلین نیز تهیه و ببزار عرضه داشته اند.

مکانیسم پیدایش پارچه اولی بدینطریق بود که نواع رزین های مخصوصی را بروی تارهای کتان تلقیح و سپس آنرا درون فر آشپزخانه قرار دادند و پارچه از آن نوع اما با نواقصی بدست آوردند که آن هم بتدریج از بین برده شد و اهم آنها کوتاه شن پارچه و کمی استحکام آن بود.

مسئله جالب دیگری که مربوط به خیاطی نوین می شود و مشابه آنرا در جلدهای مربوط به غذا نقل ا یک جزوه جالب بنام نگشتانه زمرد آوردم این واقعیت است که سپوری در لندن که سال مأمور جمع آوری خاکروبه منازل بود پس از باز نشستگی ادعاکرد از روی وضع کیفی و کمی خاکروبه هر خانه

می تواند آمار صحیحی از عده نفرات ساکن در منزل اده بگوید چند نفرشان زن و چند نفر مرد در آن خانه است آمار مهمانهائی که داشته اند چه رقمی است اهالی با هم مهر بانند یا خصومت میورزند و بیمار دارند و نوع بیماری و.. و از دولت تقاضا کرده بود از او امتحان بعمل آید و پروانه تخصصی در صورت موفقیت بوی داده شود.

داستان فعلی هم که میخواهم بیاورم و وجه شبهی با آن دارد از آقای بارات خیاط می باشد که همشهری همان سپور می باشد.

خیاط مذکور هم دست کمی از آن ندارد وی نیز از اطلاعات وسیعی از کمیت و کیفیت عملیات گانگستریستی و تروریسیت ارد یراوی خیاطنخانه مرعوفش صفحه ویلکنسون» مشتریهای فراوان درجه اول مخصوصی دارد زیرا همه برای تهیه جلیقه های ضد گلوله بوی مراجعه کرده و میکند و جلیقه های وی دو نوع است نوعی که پوششی از نایلون مخصوص دارد و باید یک پوشاک معمولی بر آن به تن کرد و نوع دیگر که دکمه های قشنگ و در رنگهای مختلف تهیه می شود بررو پوشیده میگردد و شرح مفصلی دارد که خارج از بحث ماست.

پیراهن

مدرک درست نوشتن کتابهای فضلا و ادباست مخصوصا کلمه ای از فارسی را ما درست میدانیم که کسانی چون سعدی آنرا آورده باشند و بنابرآنچه ملاحظه می فرمائید اگر گاهی پیراهن و زمانی پیرهن نوشته شده ت.سی از بزرگترها ست:

از لحاظ بهداشت پیراهن بقدر کافی در همین جلد بحث کرده ام در اینجا اضافه می نمایم نقش پیراهن ر زیبا جلوه دادن فوق العاده بوده و با داشتن بهترین کت و شلوار در کنار یقه و سر آستین نامرتب جلوه گاه زشتیها می باشد.

پیراهن شهرنشیان معمولاً در زمستان و تابستان یکی است همان را می پوشند و چیزی برآن میفازیند و اگر پیراهن از جنس پنبه باشد هم گرمتر است و هم سالم و دارند امتیازاتی که در این جلد شا چدرنشینان پیراهن تابستانه و زمستانه دارند و در ییلاق همان را نمی پوشند که در قشلاق.

زیر پیراهن

داشتنش از ضروریات است زیار در تابستان عرق را جذب و خود وسیله خنک کننده مرطوبی می شود بویژه آنکه بهتر است به رنگ سفید بوده باشد تا هم زود چرک شدن آن معلوم و تعویض گردد و هم رنگ سفید امتیازات دیگری دارد که در همین جلد شرح داده شده است.

زیر پراهن در زمستان حافظ و نگهدارند حرارت بدن است و کسیکه دو زیر پیراهن با هم بپوشد هم لباس سکبی را انتخاب کرده و هم از لحاظ حرارت خود را در داده شد.

داشتن زیر پیراهن مخصوصا برای کسانیکه پیراهن نایلونی می پوشند ضرورت بیشتری دارد و هر چه تماس فرآورده های نفتی و اجناس مصنوعی تماس با بدن کنتر داشته باشند بهتر است و بقدر کافی در خلال مسائل مربوطه از زیر پیراهن بحث شده است فقط باید یک امتیاز دیگر پارچه پنبه ای را که در محل خود ننوشته ام و همین فروردین (1352) در تهران صاعقه سبب آن گردید بنویسم و آن بود که در باغی صاعقه زد و پیراهن های نفتی (فرآورده های نفت) را مجاله و یک جا روی بدن جمع نمود همانند شمعی که ذوب شده جائی جمع شده باشد.

روپیراهنی

در برابر زیرپیراهنی روپیرانی یا پیراههن کش یا پل آور داریم که اگر گفته شود خلل و فرج بیشتری داشته باشد و یک نمره نیز فراختر باشد گرم تر بوده و تهویه بهتری نیز انجام میدهد تعجب آور است اما بشرط آنکه از پشم انتخاب گردد که پشم شتر از همه بهتر و گرمتر می باشد. مصخصوا بکسانیکه رو پیر اهنی با یقه مضاعف میخرند توصیه می شود یقه کاملاً ازاد انتخاب نمایند که در قسمت مربوط به پیرهن گفتم چه زیانهائی دارد و در ضمن بحث هایئ که شد بقدر کافی از زیر پیراهن و روپیراهن مطالبی آورده شد فقط

باید از تزیین لبانست که از قرار معلوم اگر پشت دست بچه ای شکل چشم و ابرو و یک صورتی کشیه شود آنقدرها اظهار ناراحتی نخواهد کرد که پشت پایش و خانم ها می دانند برای تزیین لباس کودکان میتوان گلدوزی نمود تکه دوزی کرد، گلهای مصنوعی بکار برد، روبان و تورهای رنگارنگ اضافه کر زنجیر و گلوله آویز نمود و انوع و اقسام دوخت ها از پردوزی، ساقه دوزی، دندان موشی، شماره دوزی، ژور و... اما همانگونه که خوشبختانه کمتر دیده می شود باید رعایت این نکته را نمود و از شکل قرار دادن بر لباس های از ناف بپائین کودکان خودداری نمود نه اجازه داد شکلی به پشت پای کودک افتد نه زیر زانویش قرار گیرد نه با عورتش تماس یابد نه زیر سرین هایش واقع شود و حتی خود کودک هم اگر بخواهید یک شکل برگ پشت پایش بکشید شاید ناراحت شود ولی اگر شکل آدمی شیده شود مضطرب می شود زیرا صورت آدمی برابر صورت آدمی است و نشنیده ای که مردی افتاد تا پای نبی گرامی رات ببوسد و مرد رحمه للعالمین که بندرت مگر در مواردی خاص برای خدا خشمگین می شد با نراحتی زاد او را بخاطر شرافت انسانیت از اینکار بدور کرد. و بر پیراهن بچه آنان نیز اوضاع و احوال روانشناسی را که باید کودک به آن آشنا شود رعایت کنید مثلاً از نقش دو کودک که در حال دعوا کردنند یا یکی به دیگری سنگی پرتاب می کند خودداری نمائید. شما که در بزرگی فریاد میزنید چرا پسرتان عکسهای لخت و عور دختران را در اطاق خوابش تعبیه کرده و یا دختران گراورهای پسران جلف و زننده را پی ریزی این کار را بنگرید خودتان کرده اید یا دیگران.

بطوریکه ملاحظه فرموده اید کلیه مجلدات را تقدیم به کسانی کرده ام که نا از داشنمدان لادینند و نه از دینداران جاهل، از اینرو هر کس علم و ایمانش بیشتر هدیه ناقابلم را در اروزی بیشتر که بپذیرد و کیست از سرو علامیان و سید پیامبران بالاتر و بیشتر که شرط ایمان دیگران با ذکر نام مقدس ایشان است (لا اله الا اللّه محمد رسول اللّه) نامی در کنار نام مقدس ذات باریتعالی و در مقام علمی نیز خلقت قل رب زدنی علما از جانب رب جلیل تنها بر قامت رسای ایشان آراسته.

همانگونه که در آغاز آوردم همه چیز پیامبر جمع آوری و یکجا ذکر شده جز البسه آن حضرت و هم اکنون باید باید بگویم: کتاب کوچک نسخه خطی در آستان قدس رضوی است که شرحی از کفش وابسته به استانقدس و کتاب خطی دیگر در کتابخانه وزیری یزد وابسته به آستانقدس رضوی(1) در دو قسمت که اخیر آن بنام شمائل النوبی شرحی است از همه چیز نبی گرامی (شکل ظاهر - راه رفتن، لباس، کفش، و....) به عربی که تمام روایان روایت را نام میبرد و ذکر سند و مأخذ مینماید و من همه روایات را عریان و بدون ذکر نام راویان هم اکنون ذکر مینمایم تا بتوان این جلد را خصوصیت دهم تبرای فقط تقدیم و اهدا به پیشگاه مقدس نبی گرامی و در عوض گرفتن شفای کامل یکی از

1- به شماره - 25008 ثبت دفتر کتابخانه شده است.

فرزندانم (کتاب مذکور تألیف مرحم شیخ الحافظ ابو عیسی محمد بن عیسی بن سوره معروف به ترمذی است که در 1139 قمری برشته تحریر در آمده است ناگفته نماند کتاب نفیس الذریعه فی تصانیف الشیعه نیز از کتابی بنام شمائل النبی بفارسی نام می برد که یک جلد آن در کتبخانه ای از قم است).

هرچند در مجلدات اولین دانشگاه به تصیل از بسیاری قسمت ها که مربوط به نبی گرامی است بحث نموده ام اما برای ذر آنچه در کتاب شمائل النبی است هرچند تکراری خواهد بود چون مختصر میباشد مضایقه روانیست و به پاره ای از آنها اشاره می شود:

فی خلق النبی صلی اللّه علیه و آله و سلم: کان رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله و سلم بالطویل البائن و لا بالقصیر و لا بالابیض الا مهق و لا بالادم و لا بالجعد القطط و لابالسبط... فتوفاه اللّه تعالی علی رأس ستین سنه و لیس فی راسه و لحیته عشرون شعره بیضاء: (د خلق رسول خدا - رسول خدا دارای قامتی رسا بو نه کوتاه و نه سفید بی نور و نه سیاه. نه می پیچیه کوتاه مرغوله داشت ن و نه موی فروهشته خوابیده و خداوند او را در سنه 60 قبض روح نمود و نبود در سروریش آن حضرت بیت موی سفید).

کان رسول اللّه صلی اللّه علی و آله و سلم مربعه ولیس بالطویل و لا بالقیصر حسن الجسم و کن شعره لیس بجعد و لا سبط اسمر اللون اذا مشی یتکفا: (رسول خدا ص میانه بالا بود و نه دراز ونه کوتاه بود خوش هیکل و مویش پیچیده و زیاد نرم بود، گندم گون بود

وقتی راه می رفت با تکبر راه نمیرفت.

کان رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم رجلا مربوعا بعید ما بین المنکین عظیم الجمه الی شحمه اذنیه علیه حله حمراء ما رایت شیئا قط احسن منه

(رسول خدا حد اعتدال و دااری شانه های پهن و موی فراوران داشت تا نرمه گوشش بر او پارچه قرمزی بود که هرگز زیباتر از آن ندیدم.

ما رأیت من ذی لمه فی لمه فی حله حمراء احسن من رسول اللّه صلی اللّه عله و سلم له شعر یضرب منکبیه بعید مابین المنکبین لم یکن بالقصیر و لا بالطویل.

ندیم شخصی مو دارد در لباس قرمز زیباتر از رسول خدا، دارای موئی بود که تا کتف هایش بود میان دو کتف او پهن بود نه کوتاه و نه بلند بود

.... عن علی بن ابیطالب صلوات اللّه و سلامه علیه قال: لم یکن النبی صلی اللّه علیه و آله و سلم بالطویل و لا بالقصیر و کان شثن الکفین و القدمین ضخم الراس نکفی ضخم الکراویس طویل المسربه اذا مشی تکفا تکفا کانما ینحط من صبب لم ارقبله و لا بعده مثله (از علی ع است که فرمود پیغمبر خدا نه بلند و نه کوتاه بود دارای دستها و پاهای قوی بود سری بزرگ و سر استخوان های قوی موی از سینه تا نافش بود وقتی راه میرفت سربزیر بود مثل اینکه از بلند بگودی بیاید ندیدم پیش از او و بعدش کسی مثل او.

ص: 309

بحار 16 ص 194 ص 190

کان علی علیه السلام اذا وصف رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم قال لم یکن رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم بالطویيل الممقط و لا بالقصیر المتردد و کان ربعه من القوم لم یکن بالعجد القطط و لا بالبسبط کان جعدا رجلا و لم یکن بالمطهم و لابالمکلثم و کان فی وجهه تدویر ابیض مشرب ادعج العیینین اهدب الاشفار جلیل المشاش و الکتد اجرد ذومسربه شثن الکفین و القدمین اذا مشی تقلع کانما ینحط ف صبب و اذا التفت التفت معا بین کتفیه خاتم النبوه و هو خاتم النبین اجرء الناس صدرا و اصدق الناس لهجه و الینهم عریکه و اکرمهم عشیره من راه بدیهه هابه و من خالطه معرفه احبه یقول ناعته لم ارقبله و لا بعده مثله

(حضرت علی در وصف نبیگرامی میفرماید: رسول خدا زیاد در ازونه بسیار کوتاه بود حداتدال قوم بود دارای موی زیاد و پیچیده و زیاد نرم نبود صورت باد دار نداشت و نه کوتاه پیشانی در صورتش گردی بود سفید و سرخ بود چشمان سیاه موهای پلک بلند مفصل ها قوی فاصله گردن و شانه قوی بدن بی مو دارای موی نازکی دستها و پاهایش قوی بود وقتی راه میرفت پا را از زمین میکند مثل اینکه از بلندی به پستی می آید و چون بکسی توجه میکرد کاملاً توجه داشت بین دو کتفبوت بود و او خاتم پیغمبران بود و گشاده ترین سینه را داشت و راستگوترین مردم بود و نرم خویترین مردم بود خوش رفتارترین مردم بود کسی که او را یک مرتبه میدید بزرگیش او را می گرفت کسیکه با او معاشرت می کرد او را دوست میداشت ندیدم کسی را مثل او نه قبل از او نه بعد از او.

ص: 310

بحار 16 ص 191

يقول فث تفسى صف النبى صلى اللّه عليه و له و سلم الممفط الداهب طولا قال وسمعت اعرابيا يقول فى كلامه يمغط فى نشابته اى مدها مدا شديدا و المتردد الداخل بعضه فى بعض قصرا و اما القطط فالشيد الجعوده و الرجل الذى فى شعره حجونه تتن قليلا و اما المطهم فالبادن الكثير اللحم و للمكلثم المدور الوجه و المشرب الذى ف بياضه حمره و الادعج الشديد سواد العين و الاهدب الطويل الشفار و الكتد مجمع الكتفين و هو الكاهل و المسربه هو الشعر الدقيق الذى كانه قضيت من الصدر الى السره و الشتن الغليظ الاصابع من الكفين و القدمين و التقلع ان يمشى بقوه و الصبب الحدودر بقول انحدرتا فى صبوب و صبب و قوله جايل المشاش يريد روس المناكب و العشره الصحبه و العشير الصاحب و البديهه المفاجاه يقال بدهته بامرای فجيته

در تفسير صفت پيغمبر می گويد: ممغط روند درا و شنيدم عربی ميگفت در كلامش يمغط فی نشابته ثعنی كشيد آنرا كشيدن سخت و متردد: در هم فر رفته كوتاه و قطط: بسيار پيچيده و مردی كه در مويش كجی و جعد باشد مطهم: صورت باد دار و گرد. مشرب: كسی كه در سفيديش سرخی باشد ادعج: سياه چشم زياد اهدب: موهای پلک بلند، كتد، ميانه دوشانه، كاهل فاصله گردن شانه مسربه: موئی نازک از سينه تا ناف، شثن: انگشتان دست و پای قوی. تقلع راه رفتن با قوت صبب: گودی، جليل المشاش: سر شانه های قوی، عشرت: دوستی، عشير: دوست، بديهه: ناگهانی

گفته میشود بدهته بامر یعنی ناگهانی کاری را کردم.

ج 16 بحار ص 149.

کان رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم فخما مضخما یتلاء لو وجهه تلاعلو القمرلیله البدر اطول من المربوع و اقمصر من المشذب عظیم الهامه رجل الشعران انفرقت عقیقته فرق و الا فلا یجاوز شعره شحمه اذنبه اذا هو وفقره از هر اللون واسع الجبین ازج الحواجب سوابغ فی غیر قرن بینهما عرق یدره الغضب اقتی العرنین له نور یعلوه یحسبه من لم یتامله اشم کث اللحیه سهل الخدین ضلیع افم اشنب مفلج الاسنان دقیق المسربه کان عنقه جید دمیه فی صفاء الفضه معتدل الخلق بادنا متماسکا سواء البطن و الصدر عریض الصدر بعید مابین المنکبین ضخم الکرادیس انور المتجرد موصول. مابین اللبه و السره بشعر یجری کالخط عاری الثدیین و البطن مما سوی ذلک اشعر الذراعین و المنکبین و اعالی الصدر طویل الزندین رحب الراحه شثن الکفین و القدمین، سائل الاطراف اوقال شائل الاطراف خمصان الاخمصین مسیح القدمین ینبوء عنها الماء اذا زال زال قلعا یخطو تکفا و یمشی هو نا ذریع المشیه اذا مشی کانما یخط من صیب و اذا التفت التفت تجمعیا خافض الطرف نظره الی الارض اطول من نظره الی السماء جل نظره الملاحظه یسوق اصحابه و یبدر من لقی بالسلام

(در چشممها و سینه ها با عظمت بود صورتش چون ماه شب چهارده می درخشید کمی از مردم میانه بلندتر بود و کوچکتر از مردم لاغر بلند (بسیار بلند نبود) دارای سر بزرگی بود مویش نه بسیار پیچیده و نه بسیار افتاده بود مویش از نرمه گوش نمی گذشت

و اگر تجاوز می کرد فرق باز می کرد رنگش سفید نورانی بود پیشانی گشاده داشت - ابرو باریک و قوسی پیوسته نبود در میان پیشانی رگی بود که هنگام غضب پر میشد - بینی کشیده و وسط آن کمی برآمده و از آن نور بلند میشد، کسی که تأمل نمی کرد آنرا برآمده می پنداشت ریش او انبوه گونه هایش هموار بود دهانش کوچک نبود دندانهایش براق و سفید موی نازکی از سینه تاناف روئیده بود گردنش در صفا مانند صورتها بود که از نقره بسازند خلقت معتدلی داشتم. قوی اندام و خوش نما بود. که از نقره بسازند خلقت معتدلی داشت. قوی اندام و خوش نما بود. سینه و شکمش مساوی هم بود سینه ای گشاده داشت. میان دو کتف او پهن بود. سراستخوانهایش قوی بود - از میان سینه تاناف خط سیاه باریکی از مو بود پستانها و شک او مو نداشت ذراع و شانه ها و بالای سینه مو داشت بند دستهایش دراز و کف گشاده داشت دستها و پاهایش قوی بود انگشتانش کشیده و بلند بود کف پاهایش هموار نوبد پشت پاهایش صاف و نرم بود بطرویکه قطره اب روی آن بند نمی شد چون متکبران راه نمی رفت سر را بزیر می افکند و مانند کسیکه از بلندی بزیر اید راه می رفت و هرگاه بکسی التفات میکرد تمام وجه متوجه میشد نظرش بزمین زیادتر بود از نظر بسوی اسمان بگوشه چشم نظر می کرد بلکه تمام وجه بود اصحابش را جلو میانداخت هرکه را میدید مبادرت بسلام یمرکد.

کان رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم ضلیع الفم اشکل العین منهوس العقب و قال... ما ضلیع الفم قال عظیم الفم قلت ما اشکل العین قال طویل شق العین قلت ما منهوس العقب قال قلیل لحم العقب

(رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلم دارای هانی وسیع چشمانی درشت، عقبش کم گوشت بود، گفت ضلیع الفم یعنی چه؟ گفت دهان بزرگ گفتم اشکل العین یعنی چه گفت چشمی که گشاد باشد گفتم منهوس القلب یعنی چه گفت عقب کم گوشت).

رایت روسل اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم فی لیله اضحیان و علیه حله حمراء فجعلت انظر الیه و الی القمر فلهو عندی احسن من القمر. (نبی گرامی را دیدم در شب اضحیان که حله قرمزی پوشیده بودند نگاه می کردم به ایشان و ماه پس ایشان در جلو من زیباتر از ماه بود)..

...اکان و جه رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم مثل السیف قال لبل مثل القمر (... آیا چهره نبی گرامی همانند شمشیر براق بود گفت نه بلکه مانند ماه بود).

کان رسول اللّه صلی اللّه علیه آله و سلم ابیض کانما صیغ من فضه رجل الشعر (نب گرامی همانن جامهای نقره و دارای موی شانه کرده بودند).

کان رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم افلج الثنتین اذا تکلم روی کالنور یخرج من بین ثنایا (نبی گرامی را داندانهای براق و سفید بود و هرگاه سخنی می فرمود گویا از میان دندانهایشان نور بیرون میامد.)

ماجاء فی شعر رسول اللّه (ص):

(آنچه درباره موی نبی گرامی رسیده است).

کان شعر رسول اللّه صلی اللّه عله و آله و سلم ال نصف اذنیه

(موی نبی گرامی تا نصف گوششان بود)

کان له (لرسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم) شعر فوق الجمه و دون الوفره (نبی گرامی را مد در سر بدون اینکه تا دو برگوششان برسد)

کان رسول اللّه صلی اللّه علیهو آله و سلم مربوعا بعید مابین المنکبین و کانت جمته تضرب شحمه اذنیه (نبی گرامی میان بالا و پائین شانه هایش پهن بود و موئی داشتتند که تا نرمه گوششان بود)

کان شعر رسول اللّه صلی اللّه علیه و اله و سلم لم یکن بالجعد و لا بالبسط کان یبلغ شعره شحمه اذنیه (موی نبی گرامی پیچیده و زیاد نرم نبود و تا نرمه گوششان میرسید)

.... قدم رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم علینا مکه قدم وله اربع غدائر (نبی گرامی ناگهانی بر ما به مکه وارد شدند و دارای چهار گیوسی بافته شده بودند.)

ان شعر النبی صلی اللّه علیه و آله و سلم کان الی انصاف اذنیه (موی نبی گرامی تا نصف گوششان بود)

ان رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم کان یسدل شعره و کان المشر کون یفرقون روسهم و کان اهل الکتاب یستدلون روسهم و کان یجب موافقه اهل الکتاب فیما لم یومرفیه بشی ء ثم فرق رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم رأسه (نبی گرامی موها را فر میگذاشتند و مشکرین فرق باز میکردند و اهل کتاب موی سرشان فرو می گذاشتند و ایشان دوست میداشتند با اهل کتاب موافق باشند در چیزی که در آن موضوع به ایشان امر نشده بود و بعد فرق باز کردند)

رأیت رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم ذاضفار اربع (نبی گرامی را دیدم که چهار گیسوی بافته داشند).

ماجاء فی ترجل رسو اللّه صلیاللّه علیه و آله و سلم (آنچه درباره پایه روی نبی گرامی آمده است):

کان رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم لیحب التیمن فی طهوره اذا تطهر و فی ترجله اذا ترجل و فی انتعاله اذا انتقعل (رسول خدا دوست میداشت در طهارت هرگاه تطهیز میکرد و در پیاده روی هرگاه پیاده میرفت و در کفش پوشیدن هرگاه کفش می پوشید از طرف راست شروع کند)

نهی رسول اللّه صلی علیه و آله و سلم عن الترجل الاغبا (نهی کرد رسول خدا از پیاده روی مگر در جای پنهان زمین (زمین درشت)

ان رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم کان یترجل غبا (رسول خدا پیاده می رفت در زمین درشت گردوخاک جای پنهان زمین)

ماجاء فی شیب رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلم. (آنچه درباره موی سفید رسول خدا رسیده:)

ما عددت فی رأس رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم و لحیته الا اربع عشره شعره بیضاء (نشمرردم درسر رسول خدا وریش آن حضرت مگر 14 تارموی سفید)

کان اذا ادهن صلی اللّه علیه وآله و سلم راسه لم یرمنه شیب فاذا لم یدهن ری منه (هرگاه رسول خدا به سرش روغن می زد

موی سفید آن حضرت دیده نمی شد و هرگاه روغن نمیزد دیده میشد)

آنهاکان شیب رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم نحوا من عشرین شعره بیضاء (موی سفدی رسول خدا در حدود بیتس تار مو بود)

قال رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم شبیتنی هودوالواقعه و المرسلات و عم یتساء لون و اذا الشمس کورت (رسول خدا فرود هود... اذا وقعه والمرسلات - عم - اذا الشمس کورت مویم را سفید کرد)

.... قالو ا یا رسول اللّه نراک قد شبیت قال شبیتنی هود و اخواتها (گفتند ای رسول خدا میبینم که مویت سفید شده فرمود هود و نظایر آن مویم را سفید کرد)

لم یکن فی رأس رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلم شیب الشعرات وفی مغرق رأسه اذا ادهن و اراهن الدهن (در سر پیغمبر موی سفیدید دیه نمی شد مگر چنداتئی در مغز سر و هرگاه روغن می زد روغن آن را می پوشید.)

ما جاء فی لباس رسول اللّه صلی اللّه علیه و اله و سلم (آنچه درباره لباس رسول خدا رسیده):

کان احب الثیاب الی رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلم القمیص (محبوب ترین لباسهادر نزد رسول خدا پیراهن بود)

کان کم قمیص رسوا الله صلی اللّه علیه و آله و سلم الی الرسغ (آستین پیراهن رسول خدا تا پیوند میان ساعد و کف دست بود).

ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم خرج یوماً و هو متکی علی اسامه بن زید و علیه ثوب قطری قد توشح به فصلی بهم (روزی رسول خدا بیرون آمد در حالیکه بر اسامه بن زید تکیه کرده بود و لباس قطری پوشیده و آنرا حمایل کرده و با مردم نماز خواند).

کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اذا استجد ثوباً سماء باسمه عمامه او قمیصا اورادء ثم یقول اللهم لک الحمد کما کسوتنیه اسالک خیره و خیرما صنع له و اعوذ بک من شره و شرما صنع له (رسول خدا هرگاه لباس جدید میپوشید نام خود را میبرد و آنها را نام می نهاد عمامه - پیراهن با ردا سپس میگفت خدا یا سپاس تو را گویم چنانکه این را به من پوشانیدی از تو میخواهم خیر این را...)

کان احب الثیاب الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یلبسه الحبره (محبوب ترین لباسهائی که رسول خدا میپوشید حبره بود).

رأیت النبی صلی الله علیه و آله و سلم و علیه حله حمراء کان انظر الی بریق ساقیه (دیدم نبی را که لباسی قرمز پوشید گویا نگاه میکنم به سفیدی پاهایش)

ما رأیت احدا من الناس احسن فی حله حمراء من رسول اللّه صلی اللّه علیهآله و سلم ان کانت جمته لتضرب قریبا من منکبیه (ندیدم کسی را زیبارت در لباس قرمز از رسول خدا و موی جلو سر آن حضرت تا نزدیک شانه اش بود)

رایت النبی صلی اللّه علیه و آله و سلم و علیه بردان اخضران (دیدم رسول خدا را که دو برد سبز پوشیده بود).

رایت النبی صلی علیه و آله و سلم و عیلیه اسمال ملیتین کانتا

بزعفران و قد نفضته و فی الحدیث قصه طویله (دیدم رسول خدا را که پوشیده بود لباس هنه که بزعفران رنگین شده بود)

قال رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم علیکم بالبیاض من الثیاب لیلبسها احیاوکم و کفنوافیها موتاکم فانها من خیار ثیابمکم (رسول خدا فرمود بر شما باد به لباسهای سفید زنده ایتان را می پوشاند و مرده هایتان را با آن کفن کنید زیار از بهترین لباسها می باشد.)

قال رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم البسوا البیاض فانها اطهر و اطیب و کفنو فیها مو تاکم (رسول خدا فرمود سفید بپوید زیرا آن پاک و پاکیزه تر است و مرده هایتان را با آن کفن کنید).

خرج رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم ذات غذاه و علیه مرط من شعر اسود (صبحی رسول خدا بیرون آمد و جامه ندوخته ای از موی سیاه بر آن حضرت بود)

ان البنبی صلی اللّه علیه و آله و سلم لبس جبه رومیه ضیقه الکمیتن (رسول خدا جبه رومی می پوشید که استین های تنگ داشت).

ماجاء فی خف رسول اللّه صلی اللّه عله و آله و سلم (آنچه درباره کفش رسول خدا آمده است):

ان النجاشی اهدی للنبی صلی اللّه علیه و آله و سلم خفین اسودین ساذجین فلبسهما ثم توضا و مسح علیهما (نجاشی دو کفش ساده سیاه به نبی گرایم هدهی کرد که آنرا بپوشید سپس وضو گرفت و بر آن مسح کرد.

ما جاء نعل رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم

(آنچه درباره کفش رسول خدا رسید):

کان نعل رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم قال لهما قبالان کان لنعل رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم قبالان مثنی شراکهما (برای کفش رسول خدا دو زمام بود برای کفش رسول خدا دو زمام بود که دو بند کفش داشت).

انی رأیت رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم یلبس النعال فیها شعر و یتوضا فیها فانا احب ان البسها (رسول دا را دیدم کفش می پوشید که در آها مو بو د و وضو میگرفت با ان پس من دوست دارم آن را بپوشم).

کان لنعن رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم قبالان (کفش رسول خدا رو مهار داشت).

ان رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم قال لا ییمشین احدکم فی نعل واحد لینعلهما جمیعا اولیخهما جمیعا (رسول خدا فرود هیچکدام از شما با یک کفش راه نرود یا هردو کفش را بپوشید یا هر دو پا برهنه روید.)

ان النبی صل اللّه علیه و آله و سلم نهی ان یاکل یعنی الرجل بشماله اویمشی فی نعل واحد (رسول خدا نهی کرد با دست چب خوردن و با یک کفش راه رفتن).

ان رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم قال اذا انتعل احدکم قلیبدء بالیمین و اذا نزع فلیبدء بالشمال فلتکن الیمنی اولهما تنعل و آخر هما تنزع (رسول خدا فرمود هرگاه کفش می پوشید از راست شروع کنید و وقتی بیرون می آورید ا چپ بیرون آورید پس باید کفش را از راست پوشید.

کان رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم یحب التیمن ما استطاع فی ترجله و تنعله و طهروه (رسول خدا ز راست شروع کردن را دوست میداشت تا آنچه میتوانتس از پیاده روی و کفش پوشیدن و طهارت).

کان لنعل رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم قبالان (کفش رسول خدا دو زمام داشت).

ماجاء فی عمامه رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم (آنچه درباره عمامه نبی گرامی وارد شده است):

قال دخل النبی صلی اللّه علیه و آله و سلم مکه یوم الفتح و علیه عامه سوداء (گفت ورود فرمودند نبی گرامی روز فتح مکه در حالیکه عمامه سیاهی به سر داشتند):

قال رأیت علی النبی صلی اللّه علیه و آلهو سلم عمامه سوداء (گفت دیدم نبی گرامی را که عمامه سیاهی به سرداشتند)

أن النبی صلی اللّه علیه و آله و سلم خطب الناس و علیه عصابه سوداء (نبی گرامی با مردم سخن می گفتند در حالیکه سربند سیاهی به سدراشتند)

ان النبی صلی اللّه علیه و آله و سلم خطب الناس و علیه عمامه و سماء (نبی گرامی با مردم سخن میگفتند و عامه نشاندار چهره افزوی داشتند)

فی صفه ازار رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله و سلم (در بیان شلوار نب گرامی):

قال اخرجت الینا عایشه کساء ملیداو ازار غلیضا فقالت

قبض روح رسول اللّه صلی اللّه علهی و آله و سلم قی هذین (عایشه به سوی ما آمد با پوششی نرم و نازک و شولاری درشت و ضخیم و گفت قبض روح شدند نبی گرامی در این دو)

... فقلت یا رسول اللّه انما هی بره ملحاء قال امالک فی اسوه فنظرت فاذا ازاره الی نصف ساقیه (. پرسیده شد از نبی گرامی که این برده ملحا است گفت تو باید به من اقتداء کنی پس نگاه کردم دیدم ازار آن حضرت تا نصف ساقش است)

قال اخذ رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم بعضله ساقی او ساقه فقال هذا موضع االزار فان ابیت فاسفلی فان ابیت فلاحق لالزار فی العبین: (گفت نبی گرامی تعیین کردند جای شلوار را تا آمدن به عضله ساق از نشستن و تکیه کردن و خوردن و آشامیدن و... آنچه قبلاً آورده نشده به اختصار از همان مدرک ذکر می گردد.

.... انهارات روسل اللّه صلی اللّه عله و آله و سلم فی المسجد و هو قاعد القرفضاء قالت فلما رایت رسول اللّه صلی اللّه علیه و اله المتخشع فی الجلسه ارغدت من الفرق (دید رسول خدا را در مسجد که بطور قرفضا نشسته گفت چونکه دیدم رسول خدا که تواضع دارد در نشستن شاد شدم).

انه رای النبی صلی اللّه عله و آله و سلم مستلقیا فی المسجد واضعا احدی رجلیه علی الاخری (دید رسول خدا را ه به پشت خوابیده در مسجد و یک پایش را روی دیگری گذاشته)

کان رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم اذا جلس فی المسجد احتبی بیدیه (رسول خدا هرگاه در مسجد می نشست دستهایش را به دمع می کرد).

رأیت رسول اللّه صلی اللّه علیه و اله و سلم متکئا علی و ساده علی یساره (دیدم رسول خدا را که تکیه کرده بود بر پتشی بسمت چپ)

قال صلی اللّه علیه وآله و سلم اما انا فلا اکل متکئا (رسول خدا فرمود ولی من در حالیکه تکیه کرده ام غذا نمی خورم)

قال رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم لا اکل متکئا (گفت رسول خدا غذا نمی خورم در حالیکه تکیه کرده باشم)

ناگفته نماند آنچه الان نقل شد از مدارک و اسناد برادران سنی ماست و در اصل همه جا رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلم بود که و آله را نویسنده اضافه نمود.

آموزش در خواب

هرجلدی که منتشر می شود بدنبالش ارسال و مراسالات بیشتری براه میافتد: برخی بزرگواری کرده به استدعایم که درخواست انتقاد و اصلاح کره بودم پاسخ مثبت میدهند و هرکس هرچه را پیشنهاد کرد که نتوانست و یراقانع سازم در جلد بعد اعتراف به کسر یا اشتباه خود کرم و آنچه را می بایست بیاورم نوشتم ازله:

پس از آنکه جلد قبل بدست ممردم رسید مطلع شدم ک از یک مطلب اساسی مربوط به خواب که اهمیتی دارد عاری است و اینک آنرا با معذرتخواهی در اینجا می نویسم تا خوانندگان دوره تابهای اولین دانشگاه بتوانند در حداقل معلومات دائره المعار مانندی که متکی به تشیع است برخوردار گردند. مطلب فعلی قسمتی از درس یازدهم صفحه بخوابید و بیاموزید» است. (1)

باثبات رسیده نفس ناآگاه ما هنگام خواب کار می کند و رویاها نیز از نفس مذکرو سرچشمه می گیرند در خواب تنفس، هضمن غذا و بسیاریاز اعمال یگر بدون آگاهی ما انجام میگیرد. تا لبه تختخواب غلط میزنیم اما بندرت بخارج میافتیم و این نفس ناآگاه است که از ما مراقتب مینماید. مادری که از فرط خستگی

1- از صفحه 102 الی 112 Hypnotism Revraled By: Melvin powers London 1964.

بخواب عمیق افتاده و با غرشهای رعد آسا بیدا نمی شود وب اولین صدای نوازش از خواب می جهد اطلاعی است که از نفس نابمبدره بوید دداده می شود و باز هم دلایل بسیاری براگاه بودن نفس قلمداد شده در خوابست و اخیرا متوجه اثر تلقیناتی شده اند که در خواب هیپنوتیسمی به خواب رفه می نمایند و نیز در آنها که بخواب عمیق فرو رفته اند موثر م باشد ومتکی بر این اوضاع و احوال روشی را کشف کرده اند که می توان از ساعات فراغت خواب برای درمان روانی وآموزش استفاده کرد و این کار با استعمال صفحات گرامافون انجام میگیرد. گرامافونی تنظیم شده برحسب لحظات و زمان که یک صفحه یا صفحاتی چند را پخش می کند و گرامی که بمنظور مذکور ساخته شده نظم خاصی دارد که در پایان صفحات خود خامشو می شود بلندگیوی مخصوصش را زیر متکا می گذارند بطوریکه فقط صدا بهمان کسیکه سربر آن گذاشته میرسد و مزاحمت دیگری را فراهم نمی سازد.

فشار روانی در خواب مصنوعی و رخوت و سستی و خواب عمیق بحداقل می رسد و در آن شرایط است که تلقین پذیری نفس شدت می یابد مسائل خستگی آورر زمان، سخت یادگیری همانند ناتوانی از تمرکز حواس در هنگام بیداری در این مدت از بین میرود.

ثلث زندگی ما در خواب می گذرد و چه بهتر در این موقع مناسب و گرانبها برای درمان یاآموزش استفاده کنیم (آموزش ریاضیات، موسیقی، زبان، موسیقی از همه آسانتر و معمولتر است)

در دانشگاه کارولینای شمالی چهل دانشجو بسر پرستی پرفسور

چارلز آر. الیوت که جملگی از نظر شنوائی کاملاً سالم بودند برای ازمایش انتخاب شدند بدو دسته 20 نفری تقسیم گردیدند. هر گروه سه ساعت در ازمایشگاه پرفسور خوابیدند. یکدسته طبق معمول بدن آنکه با آنها کاری داشته باشند بخواب رفتند وبقیه در ادر معرض صداهائی قرار دادند که شامل دسته ای از کلمات بود که بوسیله بلندگوی زیر متکائی با آنها می رسید و همیشه دستگاههای الکتروانسفالوگراف وضع و عمق خواب هریک را اعلام میداشت. پس از بیدار شدن از هر چهل نفر خواسنت که آندسته از کلمات را حفظ کنند و دیده شد آنها را فرا گرفتند و نتیجه چنین اعلام شد که آموزش ر خواب همانن آموزشی است که انجام شده و فراموش گردیده و دوباره آموختن لازم دارد.

رامون وینی دو میلان آموزشی ا بطریق فوق انجام دد با گرامافونی که هر ربع ساعت می توانست خاموش شودو باز بکار افتد و با آموزش نیمساعت اول خواب و نیمساعت قبل از بیدار شدن صبح کار خود را انجام میداد.

گرامافون خوابگاه وسیله بسیار خوبی نیز برای اصلاح و تکامل در زمینه روانشناسی و طب روان تنی است. اشخاصی که دچار عقده های نگارانی ها، بیم ها هستند می توانند از این وسیله جدید تطباق بسایر سود ببرند، وسیله ای که می تواند این حالات را که بعلت اسارت فرد بوسیله تلقیانات یا تحریکات منفی پایدار شده ازند از میان ببرد. قبلاً گفته شد نفس ناهشیار تلقین پذیر است و پییوسته تأثرات، تحریکات و تلقینات مختلف را که در ذهن ضبط

شده اند و بعدا روی آنها عمل م شود دریافت می کند. ولی نخست تلقینات منفی هستند که موجب مسائل عاطفی فرد میشوند.

تلقینات مثبت و سازنده که در هنگام خواب مصنوعی یا خواب طبعیی برای نفس ناهشیار تکرار می شوند می توانند هر گونه وضع رواین منفی را که فرد را ستوه آورده است بر طرف یا اصلاح کنند.

تغییرات مثبت شخصیت دور نمای سازنده و دل انگیزی می آفریند، ولی این مسئله پیچیده ای است و محتاج بتوجه دقیق شخصی است. دینامیسم رواین این مسئله باید بوضوح درک شود و آگاهانه مورد کنترل قرار گیرد.

گرامافون خوابگاه را می تثر ی برای بر طرف کردن عادات نامطلوب کودکان مثل جویدن ناخن، مکیدن شست،تر کردن رختخواب و سرکشی بکار برد. مسائل مربوط بشخصیت آنارنرا نی متوان بطور کاملاً ساده و موثر با استعمال تلقینات ضبط شده که می توانند نفس ناهشیار آنانرا راهنمائی کنند و تحت تأثیر خود قرار دهند رفع کرد. مادر می تواند ما استعمال این شیوه موثر بطرزی مطلوب و بی مشقت، کودکان خود را برفتار سلامت بخشی وادارد.

مبالغه نیست اگر بگوئیم که تلقینات گرامافون خوابگاه برای اصلاح مسائل شخصیتی که منجر بارتکاب جرم می شود فوق العاده موثر است: ولی منظور ما ادعای این سخن نیست که این تلقینات بتنهائی می توانند مسائلی مربوط بجرم را حل کنند

بلکه این است که اجتماعی کردن خردسلاان نامنظم موثرند.

موضوع القاء تلقینات در خواب بهیچ وجه تازگی ندارد. صفحه معابد خواب» مصر قدیم، مکانهای مقدسی بودند ه مردم برای استفاده از تلقینات یاری دهنده درباره مسائل بهداشت و زندگی در موقع خواب بانجا می رفتند. ولی تنها در سالهای اخیر است که کارهای جدی در این زمینه بعمل آمده است. امکانات نا محدودی برای تکامل نفس با اسعتمال این وسیهل وجو دارد ما بی شک وارد نمای جدیدی از پیشرت انسان در آینده بروی ما بگشاید. این وسیله بسیار مؤثری برای ایجاد الگوهای پسندیده ء رفتار است. آنرا میتوان برای ایجاد مراحل جددیدی در آموزش، برای ازاد کردن هیجان عصبی، رسیدن باستراحت کامل، برای ارامش خاطر، تجید قوا، بازیابی اطمینان قلب، و حتی القاء میل بشیتری بزندگانی بکار برد. استعداد پنهان، بلند همتی و شور و حرارت را میتوان بوسیله تلقیانات محرک صفحات گرامافون خوابگاه از زوایای تاریک نفس ناهشیار بیرون کشید. با این تلقینات می توان بیش از پیش فعال، دارای اعتمال بنفس و پر از شور احساس شد !

همه میدانیم که موفقیت در زندگی بوضع رواین فرد و طرز استفاده او از قوای خلاقه خویش بستگی دارد انسان باید افکار خود را هدایت کند که فلسفه نوی بیافریند تا موجب متانت و برد باری در زنگی شود. راه کسب سعادت، آرامش خاطر، موفقیت

و شادکامی احتیاج به پایداری، شکیبائی، تخیل و ایمان دارد. با اسعمال صحیح گرامافون خوابگاه، میتوانیم باین هدفهای عالی نائل شویم، آن میتواند بهترین مشاور و معلمی باشد که کسی تاکنون داشته است.

چنانکه جلوتر گفته ایم، نفس ناهشیار را میتوان بیوله تلقین در خاب تحت تأثیر قرار داد. این دسترسی بنفس ناهشثار را میتوان بعنوان وسیله ای بکار برد برای رسیدن به هدفهای ورد نظر که بادی ارتباط نمی توان باآنها بسید. وقتی که نیروی عظیم و اهمیت نفس ناهشیار را در زندگی روزانه خود دریافتیم، قارد خواهیم شد که آن دانش را برای جمع آری بهتر منابع شخصی خود بمنظور رسیدن باینه درخسانتری بکار بریم.

آیا این تصوری خوش بینانه است؟ من تصور میکنم که این شور و احساس من منطقی است. آیا همه این کارها قبلاً و بطز موثری بوسیله هیپنوتیزم نیز انجام شده و خیلی بشتر انجام خواهد شد. کتب روانشناسی و پزشکی پر از سرگذت هائی است که قدرت عظیم تلقین را ثابت می کنند. بعقیده من گرامافون خوابگاه و نوار ضب صوت خوابگاه بهترین وسائلی هتسند که تا کنون برای نتقال تلقین شناخته شده اند در آنجا که دسترسی به خواب مصنوعی نباشد.

من یک روش جدید و حسی القاء تلقینات مساعد برای هر کسی را مورد بحث قرار داده ام. هر فدری می تواند برای خودش تلقیناتی ضبط کند و آنها را مطابق احیتاجات شخصی خود بکار بد. تأثیر این روش تاکنون بویله مقامات برجسته ای ثابت شده است

شما میتواین یک زندگی درخشان تر، شادمانه تر و غنی تر را زا آن خود سازید. زنددگی کنید و بیاموزید! بخوابید و بیاموزید بگذارید خواب که جستمات را حیات تازه می بخشد قدرت روانات را بیفزاید. من کتابی انگیزنده و الهام بخش فکر نوشته ام که مبتنی بر برهره بردار از ساعات خواب برای تکامل نفس، درمان و یادگیری است. عنوان قدرت روحی از طریق تلقین در خواب، Mental - Power Through sSleep Suggestion است و در پشت جلد توصیف شده است من این کتاب را جدا بکسانی که علاقمندند اطلاعات بیشتری درباره این علم عچیب و دل انگیز بدست آورند توصیه می کنم فهرست مصوری از دستگاههای گرامافون یا نوار ضبط صوت خود را برای اینم منظور بکار ببرید.

***

مقاله زیر در تایمز لو آنجلس در 18 ژوئن 1950 چاپ شده است:

تلقین ذهنی می تواند بر ژیم لاغری کمک کند نوشته لیدیالین

«از مردم این بهانه را که خرابی غدد موجب چاقی آنها می شود بپذیردید، زیرا 44/099/0 از آنها بعلت پرخوری چاق شده اند» این مطلب را یک دکتر و استاد دانشگاه اعلام کرد.

او توضیح داد که پرخوردی بیشتر نتیجه افراط در غذاهای نشاسته ای است. اما جرا مردم پر می خورند؟ روانپزشکان

می گویند که یک اشتهای غیر طبیعی حتما نشانه عشق زیاد بغذانیست بلکه اغلب نتیجه اختلا عاطفی است. اینکه با این میل یاد بغذا، بخصوص در اشخاص کم درآمد، چه باید کدر خود مسئله ای است.

پیشنهاد کوشش گروهی

یک راه حل که در کنفرانس اخیر بهداشت همگانی پیشنهاد شد عبارت بود از تشیکل یک گروه کاهنده بعنوان صفحه اشتهاهای بی نام» که بعد از گروه معروف صفحه الکلی های بی نام» متشکل شود.

وقتی که پرخوارگی عادتی مزمن باشد، رژیم گرفتن بطور متزایدی دشوار است. میل به لاغر شدن باندازه میل بخوردن قوی نیست، بنابرتیره بخت شروع بالغر شدن می کنند اما بزودی عزم خود را می شکنند.

طرح صفحات گرامافون

یک طریقه جالب و موثر برای حل این مسئله دریافت تلقینات سازنده در هنگام خواب است. دستگاهی وجود دارد که مخصوصا با یک گوشی زیر متکائی برای پرورش نفس ناهشیار در هنمگام شب طرح شده است.

این روش آسان عادات را از نو پرورشمیدهد و اصلاح میکند بطوریکه شما بعد از خوابیدن با اسعمال صفحه ای که تلقین می کند که دیگر اشتهای غیر طبیعی ندارید، مشاهده می کنید که د ر مقابل امری که قبلاً مقاومت ناپذیر بنظر می رسدی ایستادگی می کنید.

عمل نامتناوب

این دستگاه صحفاتی مینوازد که نفس ناهشیار شما را در هنگام

خواب پرورش میدهد و طری ساخته شه است که در فواصل معین زمان باز وبسته میشود

اگر ما دچار مسائل بی خوابی، عصبی یا لغری هستیند و می خواهید این رو را بیازمائید، می توانید یکی از این دستگاههها را بقیمت ناچیزی کرایه کنید.

تعلیم بویله نفس ناهشیار

مقاله زیر در نشریه چاپ لوس آنجلس در 24 اکتبر 1949 چاپ شده است.

در تنگنای ایام جنگ ثابت شد که دانشجویان بوسیله نفس ناهشیار خود خیلی سریعتر میتوانند تحت تعلیم قرار بگیرند تا بوسیله نفس هشایر خود، و با همین شویه تدریس، به پسران آمریکائی در ظرف سه ماه زبان چینی آموخته شد.

این روش غیر عادی تعلیم، در باشگاه برکفاست بریج بویله دکتر کنت واکر که در زمان جنگ با همکاری در تعلیم سرویس جنگی بکشور خود خدمت کرده بود عرضه گردید،

دکتر واکر اعلام کرد که نفس ناهشیار نماینده نه دهم قوه ذهنی انسان و نفس هشیار تنها نماینده یک دهم آن است.

او گفت «با وجود این، تعلیم و تربیت بار اصلی را هنوز بر روی همان یک دهم قار میدهد»

او اظهار کرد که آزمایشهای روانشناسان و دانشمندان فرانسه با شرطی ساختن انعکاسهای سگها، منجر بآزمایشهای مربیان در پرورش نفس ناهشیار افراد سرویس جنگی گردید.

آموزش سریع

دکتر واکر چنین گفت «لازم بود زبان خارج را با سرعت بعهده زیادی بیاموزیم. من می کوشیدم زبان چینی را که مشکل است علیم بدهم. در نتیجه یک سلسله اتفاقات ما طریقه این مکتب روانشناسی فرانسه را امتحان کردیم.

«در نتیجه صفحات گراافون زبان چینی را شب د زیر متکای دانشجویان جای میدادیم. تقریبا یک یا دو ساعت بعد از خوابیدن آنها بکا می افتادند و تا تقریبا یک ساعت قبل از بیدار شدن آنصدا پخش میکردند. بعد ا چند شب همن درس به نفس هشیا آنها داده می شد. در مدت سه ماه پسران معمولی آمریکائی با روانی بزبان چینی سخن می گفتند تعجب اینجاست که آنها با همان لهجه ایکه از صفحات شنیده بودند تکلم می کردند نه با یک لهجه آمریکائی.

چندی در جستجوی نظر اسلام برآمدم که درباره مسئله مورد بحث چه می فرماید. بالاخره چنین می توانم نتیجه مطلاعات مختصر خود را منعکس سازم: اصرار و فشار اسلا انستکه لحظات قبل ا خواب فوق العادگی داشته باشد دعاهای دستوری و مقبررات مذهبی قبل از خواب فراوان است و از جلمه: کسیکه سه مرتبه سوره توحید بخواند تا صبح ختم قرآن کرده باشد و آنکه با وضو به بستر رود فراشش مسجدش است و اگر قبل از خواب تسبیح حضرت زهرا (34 اللّه اکبر 33 احلمدللّه، 33 سبحان اللّه) بخواند فردایش از فرشتگان مدد شود وآیات و دعاهای ماثوره بسیار که برای تطهیر قبل از خواب وارد شده است تا نفس آگاه و

ناآگاه به توافق برسند و توافق ایندو بنظر میرسد ک در مرحله تسلیم قطعی می باشد و احتمالاً در این وضع نفس مطمئنه حاصل گردیده است.

چون یکی از اقسام رویاها بقیه الخیال و دنبال کارهای قبل از خواب است و علما به ثبوت رسیده رویاها برای تکامل و بر طرف ساختن عقه ها و کمپلکس ها به اجبار پیش می اید و کسی را از خواب دیدن بازدارند بزودی برنج افتد و ادامه دهند دیوانه شود وبا منعش کنند بمیرد ه چگونگی همه را شرح دادم همه و همه اهمیت خوابیدن را میرساند و اصرار اسلام به اینکه به خواب رفتن بوضع بسیار پسندیده ای صورت گیرد همین است که وسیله تکامل خوابدیدن در جهت پسندیده ای بود ه باشد و علما نیز می بنیم کسیکه خوابهای پریشانی بهبیند فردایش کسل است و در رنج بسر می برد و رویاهای سازگار فردائی موافق را بدنبال می آورد.

در اینجا سئوالی پیش می آید: آیا اسلام مسئله قدرت آموزشی و درمانی بویله نفس ناآگاه را نادیده گرتفته و چنین موضوع مهمی را وارد بحث خود ننموده است؟

اسلامی که دستور اندازه کمی و کیفی و چگونگی لقمه را داده و آدب تلخی را ازیاد نبرده و به کوچکترین مسائل زندگی توجه نموده و... مگر رویا را که بستگی به تکامل دارد از یاد می برد؟ !

هم اکنون اسلام را می بینیم در برابر دو مسئله که می توانند جای یکدیگر را بگیرند قرار گرفته است:

1 - آدمی باید خواب ببیند و تکامل یابد 2 نفس ناآگاهی که باید در نوعی سکون و رویاها بسر برد وادارش به آموزش یا درمان نمایند.

اسلام چند عمل در اینجا انجام داده که حیرت انگیز است:

آدم بیمار را که خوابدشدنش تعطیل میشود و بکارش نیاید استثناء کرده و اجازه درمان بوسیله تلقین به وی داده است و این خود نشانی از توجهش به اثر تلقین در وجوه تشابه به خواب یا غشی یا اعماء برای درمان است چنانچه دعاهائی وارد شده که دست به محل مبتلا بگذارند و بخوانند و مهمتر آنکه اسلام مطالبی در این باره دارد که هضمش هنوز برای جهان علم روز سخت است چنانچه دستور میدهد فلان دعائی را به غذا یا آب بخوانند و برای شفا به بیمار بدهند اما طب سوزنی معمول در چین نیز که نقطه ای را با سوزن تحریک کنند و تبی قطع شود یا دردی آرام گیرد تعجب آور بود و امروز وارد علم شده و کلاسیک گردیده است یا در دست کردن انگشتر عقیق یا یاقوت که برای بعضی پشیگیریها دستور داده میشد و امروز با جدا ساختن اشعه لایزر از آنها تقریبا از ابهام خارج شده است که در بحث «درمان شناسی و اسلام» چگونگی آنرا خواهیم آورد و بهمین منوال فردائی نیز در پیبش است که اعلام نمایند با شرایط و ضوابطی خاص دمیدن فلان دعا و درخواست درمایع خالص یا مرکتب درمان کننده در معین شده می باشد.

اسلامی که قبلل از خواب را آنچنان مسرت انیگز و در آرامش می خواهد تا همه خوابدیدنها به سرور و نشاط و تکامل بگذرد و

سراسر عمر را خوابی محسوب داشته که شرح دادم صفحه الناس نیام اذا ماتو انتبهوا» و شروع این خواب گران را نیز با مسرتها و نشاط و مهمتر از همه بر فطرت می خواهد شروع نمایند تا همه زنگی و خواب گران به سرور و شادی و اعتدال بگذرد و آغاز این خواب صفحه زندگی» بوسیله اذان و اقامه گفتن در گوش نوزاد شورع می شود آری اسلامی که در زمان نوزادی و حداقل بودن نفس آگاه توجهی چنین در حد اعلتا دارد و به تلقین پذیرش مینگرد و حتی دره نگام مرگ و بصفر رسیدن نفس آگاه باز به تلقین دستور میدهد مگر ممکن است تلقین پذیری زمان خواب را از یاد ببرد و این نیست مگر نظر خاص اسلام به رویا که هم اکنون با استمداد از دانشگاه تهران نظریه علمی دیگری که از اسلام الهام گرفت ام برای حفظ حقوق علمی ام ذکر می نمایم.

بنظر اسلام خوابیدن از ضرورتهای فطری است و بهیچوجه نبای مانع آن شد یا مشوشش ساخت و بیدار کردن کسی برای انجام عملی واجب چون نماز یا نجات از حوادث و زیان بخاطر جلوگیریش ا خوبدیدن که خود وسیله تکامل است حرام میداند و نیز با توجهی که به تلقین پذیری نوزاد و تازه بمرگ رسیده دارد و نفس ناآگاه را صاحب نیروی خاص پذیرشی برای تلقین می شناسد اما خوابدیدن را که نوعی تکاملمرو خوابی است که باید به سکون و آرامش برگزار گردد اشاره به آیات 67 و73 و 61 و 72 و 86 سوره های 10 و 40 و 28 و 27 اجازه نمیدهد بوسیله تلقین از آرامش خاص و روياهای تکامل بخش بی بهر بماند و اگر قرار بود تلقین در خواب را فراموش کرده باشد

دستور تلقین به که عاری از آرامش و رویاست نمیداد از اینقرار نظریه اینجانب چنین آورده می شو: آموزش و درمان در خواب نوعی تصرف در فطرت و منحرف ساختن مجرائی است که شخص خواب باید از بیداری تا بیداری آن را بپیماید.

مطلب دیگر که باز هم مربوط به جلد 17 می باشد در باره برادران سیامی است که دارای یک گرش خون و دو سیستم عصبی مستقل می باشدکه شرح چگونگی آنرا در محل خو دادم و آنچه افزوده می شود روایتی مربوط به همین مسئله مورد بحث می باشد برای نشان دادن قدمتش و اینکه بستگی به احیتاجات علمی روز نداشته و قضاوت جالب حضرت علی.

زنی به حضرت علی مراجعه کرد که از شوهرش باردارشده و فرزندی آورده که دو بدن و دو سر روی یک کمر دارد و اینک برای تعیین سهم الارثش نمی دانند که یکنفر بحسابش آورند یا دونفر حضرت فرمود در زمانی که بخواب می روند آنها را آزمایش نمایند بدینطریق ک یکی از سرها را بیدار نماید اگر هر دو سر باهم در یکلحظه بیدار شدند «اتصال و یگانگی دو سیستم عصبی را میرساند» یک انسانند و در غیر اینصورت اگر یکی بیدار شد و دیگری در خواب بماند دو نفر محسوب می شوند « .. له بدنان و راسان علی حقوق واحد فصا روا ال امیرالمومنین یسئلونه عن ذلک لنعرفوا الحکم فیه فقال اعتبر واذانام ثم انتبهوا احد البدننی و الراسین فان انتبهما جمیعا معا فی حاله و احده فهما انسان واحد ان استیقظ احدهما و الاخز نائم فهما اثنان و حقهما من المیراث حق

اثننی(1)

اصولاً طرح چنین مسئله ای که دقت در اعمال ایماین را می رساند برای رساندن هر کس بحق خودش در برابر فرزندی که دو سر و یک کمر و دو پا دارد جالب می باشد و آن هم زننی که آرام نداشته به مولای خودش عرض حاجت علمی می برد و پاسخ چنین مسائلی نیز تنها در شان مقام ولایت است که چهارده قرن قبل آنچنان داده شود که سرآغاز افتتاح یک مکتب علمی باشد و اگر غیر از این بود حضرت می بایست در برابر زن که عرض می کند این فرزند دو سر دو نفر حساب می شود یا یکنفر بفرمایدد یکنفر یا دونفر در صورتیکه امم بای را بر مبنای علمی بیان فرماید بهمین جهت جواب داد: زمانی که هر دو در خوابند (توجه بهر دو در خاب رفتن که خود مطلب علمی است ودر جلد قبل شرح دادم) یکی را بیدار کندی (هر دو خواب بودن و توجه بیکنواختی و یک حالتی و بعد توجه به دو وضع کاملاً مخالف یکی خواب یکی بیدار در چهارده قرن قبل از توجهات مقام ولایت است و بس (اگر آن یکی در خواب ماند (معلوم می شود مرکز خاب و بیداری جدا از هم دارند) و دو نفر ساب می شوند و ارث برای مغزهاست و این دو نفر است همانگونه که اسلام بی مغزان را احکام دیگری مقرر داشته و ارثشان در نظارت مغزداران می باشد.

1- 485 بحار جلد 9.

جلد 19

اشاره

ص:1

ص: 2

جلد اول: میکرب شناسی در اسلام- زیست شناسی در اسلام- جنین شناسی در اسلام.

جلد دوم: بهداشت شهر- بهداشت اجتماع.

جلد سوم: فلسفه روزه

جلد چهارم: تعریف غذا و تغذیه- تقسیم بندی غذا به نظر قرآن و اخبار- مهمانداری و میزبانی و ظروف و سفره و دعوت و ...

جلد پنجم: عسل غذائی که در قرآن به خاصیت شفا دهندگی اش اشاره شده است.

جلد ششم: شیر که در قرآن از غذائیتش تعریف گردیده است.

جلد هفتم: خرما و انگور دو میوه معرفی شده در قرآن .

جلد هشتم: گوشت غذای معرفی شده در قرآن.

جلد نهم: کلیه غذاهائی که فقط نامشان در قرآن بدون توضیح و تعریف ذکر شده است.

جلد دهم: غذاهائی که در اخبار و احادیث نامشان دیده میشود.

جلد یازدهم: خلاصه ده جلد قبلی و متمم.

جلد دوازدهم: چگونه از بستر بلند شویم. آداب تخلی- طرز راه رفتن - مسواک نمودن و ... .

جلد سیزدهم: تنویر - خضاب- تیمم - وضو - غسل و ... .

جلد چهاردهم: ورزش در اسلام

ص: 3

جلد پانزدهم: بهتر نشستن و بهتر ایستادن و بهداشت آنها، بهداشت گوش و بینی و مو.

جلد شانزدهم: بهداشت چشم، دست و پا و ناخن ها، عورت، زبان و دهان.

جلد هفدهم: بهداشت خوابیدن.

جلد هجدهم: بهداشت لباس (لباسهای نبی گرامی- لباس چه رنگ چه شکل و چه ... باشد و 44 مستحب اسلامی مربوط به لباس)

جلد نوزدهم: لباس (حجاب در اسلام)

مقدمه

تقدیم به کسانی که نه از دانشمندان لادینند و نه از دینداران جاهل

دکتر پاک نژاد (دکتر درطب)

دانشمندان لادین که رابطه انسان و طبیعت را غرور آمیز کرده اما رابطه انسان و انسان را تیره ساخته اند و دینداران جاهل که از آن غرور بی بهره اند و در این تیرگی سهیم و ستمکارتر از همه مشرک که معبود خود را آنقدر پائین می آورد تا حد انسانی یا یکی از ساخته های دست انسانی در صورتی که خدا می خواهد انسانی آنقدر بالا برود تا مثل ذات مقدسش گردد مشرک خدای را پائین می آورد و خدای انسان را بالا می برد به بیان دیگر انسان در سه جنگی که دارد (جنگ انسان با طبیعتی - جنگ انسان با انسان - جنگ انسان با خویشتن) در اولی نسبتا فائق شده در دومی مشغول و در سومی شکست خورده است. (1)

1- تنها کسی که جنگ چهارم هم دارد (جنگ انسان با خدا) ربا خواری است که قدرت ترک تمرکز تمکن دیگران را نزد خود ندارد (قرآن 279 بقره).

توجه:

چهار تذکری که در آغاز جلد اول چاپ سوم به بعد و تذکراتی که در اوائل جلدهای دیگر داده شده است به قوت خود باقیست.

ترجمه چاپ اول هر جلد با اجازه نویسنده و چاپهای دیگر آزاد و نقل مطالب کتاب با ذکر مأخذ بلامانع است.

ستایش:

سبحان اللّه

توحید خالصی که اندیشه های عالمانه روز آن را می طلبد و در انحصار مسلمانان است (1) مسلمانانی که هم در مرحله عقیده ایمان بخدا دارند و هم در مرحله عمل خدا را عبادت می کنند.(2)

درود: درود بر نبی گرامی اسلام که : علم و قلم آغاز سخنان وحی شده بر ایشان است و پیروانش را فرموده روزانه ده مرتبه از خدا بخواهند که همه مسلمانان را به راه راست هدایت فرماید راهی که به کمال رسیدگان پیمودند نه راه دانشمندان لا دین و نه راه دینداران جاهل . درود بر دوازده جانشین ایشان به ویژه درود بر تشکیل دهنده حکومت واحد جهانی پیشوای وقت و امام زمان حضرت محمد بن الحسن العسگری ارواحنا فداء.(3)

و السلام علینا و علی عباد الله الصالحین

1- شرح مبسوط در جلد اول چاپ چهارم به بعد که خلاصه چنین است: از هر کس سوال شود تو را که خلق کرده میگوید خدا اما در مرحله عمل محسوسات را عبادت کرده و احترام میگذارد از قبیل: بت، آتش، گاو، و ... یعنی همه در مرحله اعتقاد میگویند خدا و چون به عمل رسید به غیر خدا متوجه اند جز مسلمانان که اعتقادشان به غیب است و نماز و هر عبادتشان نیز متوجه به غیب (خدا).
2- شرح مبسوط در جلد اول چاپ چهارم به بعد که خلاصه چنین است: از هر کس سوال شود تو را که خلق کرده میگوید خدا اما در مرحله عمل محسوسات را عبادت کرده و احترام میگذارد از قبیل: بت، آتش، گاو، و ... یعنی همه در مرحله اعتقاد میگویند خدا و چون به عمل رسید به غیر خدا متوجه اند جز مسلمانان که اعتقادشان به غیب است و نماز و هر عبادتشان نیز متوجه به غیب (خدا).
3- شرح در ابتدای جلد هشتم.

این جلد مانند سایر جلدهای گذشته صرفا یک بحث تحلیل عقلی، اجتماعی، مذهبی است.

و برخوردی با هیچ یک از مسائل اجتماعات موجود دنیا نخواهد داشت و به همان دلیل که منشور سازمان ملل متحد حجاب، و بی حجابی را آزاد گذاشته بحث در طرفداری هر کدام نیز چنین خواهد بود

عمرسعد به کربلا میرود

حسین بن علی را می گوئی؟ همان حسین؟ بلی همان حسین پسر علی را می گویم. عمر سعد گفت: ای زیاد تو استانداری من هم استاندارم تو از یزید فرمان حکومت و کوفه و بصره داری؛ من هم از همان کس فرمان حکومت ری را! تو نمی توانی به من دستور بدهی.

هرگاه امر مهمی در پیش بود یزید هم مانند پدرش معاویه نامه یا نامه هائی سفید را مهر و امضاء می کرد و به شخص مورد اعتمادش می داد و اینک امر بسیار مهم : بیعت گرفتن از حسین یا گشتنش و ابن زیاد یکی از نامه های سفید مهر را که از یزید بود برداشت و بر آن فرمانی بدین مضمون نوشت:

« به عمر فرزند سعد وقاص مأمورین داده می شود به کربلا برود و بر سپاه سالار باشد تا کار حسین یکسره کند بدیهی است پس از پایان ماموریت و انجام وظیفه می تواند به محل فرمانروایی خود ری عزیمت نماید و السلام».

عمر به کوفه آمد تا کارهای ولایت خود مرتب کند، از دوستان خداحافظی نماید، زن و فرزند برداشته به ری برود که ابن زیاد اطلاع حاصل نموده وی را احضار و دستور عزیمت به کربلا را مقدم بر حکومت ری به وی پیشنهاد نمود. ابن سعد، کدام یک را انتخاب می کنی: حکومت ری یا جنگ با حسین پاسخش را به فردا موکول کرد و سرانجام : نور و ظلمت، علم و جهل، ایمان و کفر، جوانمردان و نامردان: حسینیان و یزیدیان در برابر یکدیگر قرار می گیرند و تا عصر

عاشورا واقعه کربلا به پایان می رسد و مرحله دیگری آغاز می گردد: اسارت هشتاد و چهار زن و کودک از سه ساله تا قریب هفتاد ساله.

جنگ با امام حسین علیه السلام

آنچه را حسینیان داشتند به چپاول بردند حتی اگر اندک ارزشی داشت از لباس خون آلود شهیدان و گوشواره ای که دیده شد دخترکی کوچک و ناتون می دود و از لاله گوشش خون می چکد کهآن را کشیده و دریده و برده بودند.

چپاول هم تمام شد، فرمان می رسد سوارشان کنید، از راه قتلگاه عبورشان دهید تا جهانیان بدانند معنی مخالفت با خلیفه پیامبر، یزید یعنی حتی برکشتگانشان نماز نخواندن و دفنشان هم نکردن و ...

کاروان اسارت به قتلگاه رسید، هر کس از مرکبش به زیر جست و به سوی جسدی شتافت و با آن به درد دل و راز و نیاز پرداخت چه کسی با بدن بی سر امام سخن گفت؟ همیشه و همه جانام حسین وزینت همراه است، همین که امام وارد عمل یا مطلب می شود چه در حیاتش چه وفاتش سر آغاز تبلیغ است و با نام امام، اسلام و اخلاق و هدایت همراه و اینک در تماس مکتب تازه ای ، درسی، بحثی، هدایتی، نوری، حقی، حقیقتی، ...

آری با آن که همه جا نام حسین با نام زینب همراه و عملشان مکمل و مکتب ساز بود اینجا درس عملی دیگری باید داده شود که دخالت و شرکت زن جوان در آن لازم می باشد و سکینه خاتون دختر سید الشهداء از شتر به زیر جست و بر جسد بی سر پدر آمد و با آه و سوز به درد دل نمودن (مکتب باز کردن) پرداخت که جملگی در بسیاری از کتب ثبت شده است؛ آری تاریخ

باید سخن امام را نگه دارد و باطل را بزداید.

آیا می دانید دختر جوان با پدر چه گفت؟

انتظار دارم شما خوانند حدس بزنید آن سخن چه بوده است، یقین به ذهنتان رسید که اولین درد دلش از سخت ترین مصیبت هائی بوده که بر وی وارد شده است و قطعا حدستان درست است ولی آیا برای دختر امام کدام عمل مصیبت بارتر و رنج آورتر و دردناکترین آنها بوده است؟

و اینک من جملاتی چند که تصور می کنم بر اهل بیت بسیار رنج آور و سخت بوده می نویسم شما آن یکی را که احتمال بیشتری می دهد دختر امام با پدر در میان گذاشته و عنوان درد دلش بوده انتخاب کنید:

پدر جان چه کسی سرت را از بدن جدا ساخته است؟

پدر قربان دل پردردت که پس از دیدن داغ جند برادر و چند فرزند و عموزاده ها و یاران و دوستانت ترا با لب تشنه کشتند!

پدر به قربانت که شیر خوارت را برای طلب آب بردی به گلویش تیر زدند و بر دستت پرپر زد و جان تسلیم کرد!

پدر قربان دل پر از اندوهت که چون برای خداحافظی آمدی از خدمتگزاران معذرت خواستی که بر آنان سخت گذشته است!

پدر جان یادم نمی رود که شب گذشته با نوک خنجر خارهای اطراف خیام را از زمین بیرون می آوردی و چون عمه ام زینب سبب پرسید گفتی فردا بچه هایم باید بر این خارها بدوند اما بابا جان باز هم خار فراوان بود.

پدر قربان آن قلب آکنده از غصه ات که خودت خون از لب و دندان علی اکبر جوانت پاک کردی و خودت عباس برادرت را که قطعه قطعه اش کرده بودند به چشم دیدی و چون بر بالین میهمان تازه واردت حر ریاحی رسیدی سفره انت حر فی الدنیا و الاخره برایش گستردی.

پدر به ما بنگر چه گرسنگی ها و تشنگی ها که نداشتیم.

باباجان پس از تو خیمه های ما را آتش کشیده کودکان را زدند و گوشواره هایشان را از گوش دریدند آن قدر آتش و تازیه و نعره و وحشیگری بود که کودکان مضطرب به اطراف می دویدند دو تای از آنها زیر بوته خاری در آغوش یکدیگر جان به جان آفرین تسلیم کرده بودند.

پدر به ما بنگر چگونه و با چه شکوه و جلالی کاروان داشتیم و اینک ما را به چه وضعی به اسیری می برند.

شما می گوئید سکینه کدامیک از سخنان بالا را به پدر عرض کرد؟ یقین آن را گفت که بر وی سنگین تر و ناراحت کننده تر از همه بود. آیا توانستید آن جمله را پیدا کنید؟

اگر اشکی چشمتان را یا اندوهی دلتان را یا فکری پیشانی تان را فرو نمی گذارد، فارغ شوید و آنچه را تصور می کنید دختر به پدر شکایت کرده بیابید حتما سعی کنید انتخاب بفرمائید آیا برگزیدید؟ کدام جمله بود؟

به شما عرض می کنم: دختر جوان همین که بدن مطهر بی سر اما پدر عزیزی را دید فریاد بر آورد پدرجان ببین چگونه سرهای ما را برهنه کرده اند (یا ابتا انظر الی رؤسنا

المکشوفه ...) (1)پس این از همه بر او جانگدازتر بود، لاحول و لا قوه الا باللّه .

این بود عکس العمل دختری از خاندان نبوت و رسالت در برابر برهنه شدن تنها سرش و اینکه موهایش را مردان بیگانه خواهند دید. پس اگر خدائی ، پیغمبری، اما حسنی، عاشورائی، و سکینه ای، کتابهای معتبره ای و روایاتی پذیرفته است انظر الی رؤسنا المکشوفه را هم بدانید در مقاتل وارد و معتبر است.

همانگونه که امام هر حرکتی، هر سخنی در برابر مردم دارد برای تعلیم است برای درس دادن است برای مکتب سازی است تا آیندگان تاسی کنند . (لقد لکم فی رسول اللّه اسوه حسنه - 10 الزمر) و تکلیف خود بدانند - این که دختر جوان در برابر بدن پدر قرار می گیرد (حال آنکه همیشه ارتباط بین امام و خواهرش زینب ثبت شده) برای مکتب سازی و تعلیم به دختران و هشدار دادن به آنان است که هم اینک عملی انجام گرفته که با تعالیم اسلامی درباره حجاب خوانا و منطبق است و آن توجه خاص اسلام به حجاب دختران می باشد و رؤسنا المکشوفه زنهای جوان که چگونگی آن را در قسمت دوم

1- در کتاب تظلم الزهرا تألیف رضی بن بنی قزوینی اینگونه ذکر شده است: انظر الی رؤسنا المکشفه و الی اکبادنا الملتهفه و الی عمتی المضروبه و الی امی المسحوبه (پدر به سرهای برهنه، جگرهای تفتیده، عمه کتک خورده، مادر به خاک کشیده بنگر) و برخی کشف صورت گفته اند مقصود است نه کشف تمام سر.

ذکر خواهم کرد و الا زنان مسن رابطه شان با حجاب سبکتر و مخصوص است و آنچه برای اسلام و قران مورد توجه و علاقه بیشتر می باشد حجاب جوانان می باشد.

کاروان اسارت را زنان و کودکان تشکیل می دادند و از کودکان نیز پسری به جا نمانده و تنها مردان قافله حضرت سجاد و حضرت باقر بودند که پسر کودک و پدر بیماری سخت داشت و مراقب از همه را امام به خواهرش سفارش فرموده بود. عصر عاشورا، بیمار داری و مراقبت از کودکان تشنه و مضطرب و آتش گرفته و تازیانه خورده و بر خار دویده و گوشواره و خلخال کشیده و گمشده از جمله انواع گرفتاریهای زینب بود و به هر کس می پرداخت و به هر جانب می دوید دیگری را گرفتار و در معرض خطر می دید و کودکان نیز همه او را صدا می کردند و از او یاری می خواستند و آن چنان زینب سراسیمه و هراسان دیده می شد از این رو سکینه خاتون دومین شکایت را چنین به پدر معروض داشت : و الی عمتی المظلومه (پدر جان نظری به حال عمه مظلومم نیز بفرما) (انظر الی رؤسنا المکشوفه و الی عمتی المظلومه) اما برهنه شدن سرش در برابر بیگانگان آن چنان بر او ناگوار بود که قبل از هر چیز آن را به عرض پدر رساند و حتی آن را بر همه گرفتاریهای قبلی و بعدی که متوجه کشته و زنده و به جای مانده گردیده مقدم داشت. آری دختر امام شانزده آیه قرآن درباره لزوم پوشیدن سر از بیگانگان سراغ دارد اما همان قرآن کشته شدن در راه خدا (و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل اللّه امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون 169 آل عمران) و تحمل رنج و بلا در راه حق را ستایش می نماید و به همین دلیل که

نافرمانی خدا مصیبتی بس بزرگ است دختر قبل از هر مصیبتی آن را بیان داشت و مگر عمه اش زینب می تواند چنین مسئله ای را که مخالفت با اوامر الهی است فراموش کند و لذا در هر فرصتی و در هر سخنرانی به آن اشاره فرمود و از جمله چون در برابر بنیانگذار جورها و ستمها، یزید، رسید و خطابه معروف خود را آغاز نمود بسم اللّه الرحمن الرحیم ... قد هتک ستورهن و امدیت و جوهن ... تخدیرک حرائرک و امائک و سوقک بنات رسول اللّه (پرده زنان ما را هتک کردی و نقاب از چهره شان به غارت ... زنان و کنیزان خود را در پس پرده می نشانی و دختران رسول خدا را در مجلس بیگانگان برپا می داری). و مگر امام زنان و حجت خدا پس از سید الشهدا فرزندش حضرت سجاد نبود و مگر ایشان می توانست در برابر این عمل ساکت باشد که در مسجد دمشق همه سکوتها، جمودها، ستمها، یزید زدگیها را شکست، آری کاروان اسارت هر جا رسید و هر فرصتی دست داد اولی مویه و گریه بر کشتگان نبود بلکه اعتراض بر عملی بود که کشنده اجتماع اسلامی بود و بر خلاف فطرت و آنچه را خدای متعال فرموده است و بر این مسئله که حجاب باشد آن قدر پافشاری و اصرار در کار بود که چون امام حضرت سجاد منهال بن عمرو را دید فرمود: یا منهال منذ قتل والدی نسائنا ماشبعن بطهونهن و لا کسون رؤسهن و شکایت از درست پوشاک نداشتن سر زنان نمود و باز به سخن دختر امام حضرت سکینه پایان دهم که چون در مجلس یزید اشک می ریخت و یزید پرسید چرا گریه می کنی فرمود: کیف لایبکی من لیس لها ساتر تستر وجها عنک و عن جلسائک (چگونه گریه نکند کسی که پوششی ندارد صورت خود را از تو و اهل مجلست بپوشاند).

ای دوشیزه، ای بانو، ای خواننده، ای انسان اگر یک ذره وحشت بعد از مرگ داشته باشی ترا همین قدر کافی است که راه خود را انتخاب کنی اما اگر یقین داری بعد از مرگ خبری نیست و به همین بی حجابی و برهنگی اکتفا می کنی کلاه سرت رفته و مغبون شده ای و کسی هستی قابل مذمت و لایق ملامت و برای آن که باور داری در این زمینه ترا داستانی و سرگذشتی بیاورم که : مردی از اهل عراق بر امیرالمؤمنین علی (ع) وارد شد و عرض کرد به ما خبر ده که آیا خرج ما بر اهل شام (واقعه صفین) به قضاء و قدر الهی بوده است؟ فرمود بلی ای پیرمرد به خدا قسم بر هیچ بلندی بالا نرفته و در هیچ دره ای فرو نیامدید مگر به قضا و قدر الهی. پس عرض کرد: با این فرض اجر زحمت و تعب خود را از خدا خواهم گرفت (کنایه از این که چون به اجبار قضاء در این جنگ شرکت جسته ام و فعلی اختیاری نکرده ام و در عین حال زحمتی و رنجی هم متحمل شده ام این سختی را جزایش از پروردگار می گیرم).

حضرت در پاسخ فرمود: آرام باش تو گمان کردی که قضای حتمی و قدر مسلم را مراد دارم اگر چنین بود هر آینه ثواب و عقاب، امر و نهی و زجر باطل می شد و معنی وعده و وعید ساقط می گردید و در این صورت نه ملامتی بر بدکار و نه محمدتی بر نیکوکار بود بلکه با این وضع نیکو کار به ملامت سزاوار تر از تبهکار و تبهکار به نیکوئی شایسته تر از نیکوکار بود و این، گفتار بت پرستان و دشمنان خدا و قدریه این امت و مجوس این

امت است! ای پیرمرد خداوند تکلیف کرد در حالت اختیار، و نهی فرمود به منظور ترساندن و پرهیز، و برخیز کم جزای بسیار عنایت نمود و در حال اجبار معصیت نگردید و به طور اکراه و بی میلی مورد اطاعت واقع نشد آسمانها و زمین و آنچه در بین آن دو است بیهوده نیافرید و این همان کسانی است که کفر ورزیدند و وای بر آنها از آتش.

دوشیزه محترم، بانوی مکرم، لابد توجه فرمودید که حضرت علی چه فرمود درباره زمانی که عقیده بر وعده و وعید و بهشت و جهنم ساقط باشد؟ جمله ای از آن را تکرار می کنم: به این وضع نیکو کار به ملامت سزاوار تر از تبهکار است و تبهکار به نیکوئی شایسته تر از نیکوکار. پس اگر یکذره ترس پس از مرگ ندارید و به همین اندازه لباس و حجاب هم قناعت می کنید سزاوار ملامتید و اگر حتی به همین قیاس در هوی و هوس، به سر برید.

الان می خواهم به زمان امام آنچه را فرمود با ذکر سند بنویسم و لی، لازم نیست شما آن را بخوانید زیرا کسی که قرآن خوانده و کلاه سرش رفته و پوشاک از سرش افتاده اگر یک مرتبه هم بوده فقط در برابر امام، امام زاده، مجتهد، در مسجد ، در گورستان و ... خود را پوشیده است نهج البلاغه خواندن هم احتمالاً وی را به ملامت دیگری سزاوار خواهد ساخت یعنی در صورتی که قرآن خوانده و سرش برهنه است او را با نهج البلاغه خواندن چه کار.

فی کشف الغمه : عن جماعه عن الرضا علیه السلام عن آبائه علیهم السلام قال:

دخل رجل من اهل العراق علی امیر المؤمنین علیه السلام فقال : اخبرنا عن خروجنا الی الشام ابقضاء من الله و قدره؟ فقال له امیرالمؤمنین علیه السلام اجل یا شیخ فوالله ما علوم تم قلعه ولا هبطتم بطن واد الابضاء من الله و قدره فقال الشیخ: عند الله احتسب عنائی یا امیرالمؤمنین (1) فقال: مهلا یا شیخ لعلک تظن قضاء حتما و قدرا لازما؟ لو کان کذلک کلبطل الئواب و العقاب و الامر و النهی و الزجر و لسقط معنی الوعده و الوعید و لم یکن علی المسی ه لادمه و لا للمحسن محمدا و لکان المحسن اولی باللائمه من المذنب و المذنب اولی بالاحسان م المحسن تلک مقاله عبده الاوثان و خصاء الرحمان و قدریه هذه الامه و مجوسها یا شیخ ان اللّه عزو جل کلف تخییرا و نهی تخدیرا و اعطی علی القلیل کثیرا و لم یعض مغلوبا و لم یطع مکرما و لم یخلق السماوات و الارض و ما بینهما باطلا ذلک ظن الذین کفروا فویل للین ین کفروا من النار

دختر امروز، مادر فردا و یادت هم نرود کودک دیروز اما مجموع همه عمر چندسال؟ شاید صد سال و ... مدرک تحصیلی چه؟ ابتدایی، متوسطه و ... بیشتر.

ایمان! چه؟ آیا پروردگاری ، خدائی، پیغمبری، معنویتی در کار است؟ آیا پس از مرگ خبری هست؟ همان مرگی که هر روز صبح چون چشم بازمی کنی یک روز به آن نزدیک تر شده ای!

اگر خدا و قیامتی و خبری نیست عمر صدساله و بیشتر تکلیفش معلوم، بخور و بخواب و بیامیز و شبی را به روز رسان و روزی را

1- از «عندالله احتسب عنائی» به بعد را در روایت کلینی جملات دیگری است.

به شب که اگر در پی امیال و لذات نباشی مغبونی اما عمر صد ساله بدون دین یعنی چه و چیست؟ خودتان مگر کجاور سواره با شرف را بر جت سوار گرگ صفت برتر نمی شمرید؟ علم دور از دین یعنی کوره های آدم سوزی درست کردن و هیروشیما را با بیشت از یک میلیون انسان محتوایش آتش زدن ، و راه جوئی برای بهتر کشتن و بهتر خراب کردن و در این امر بر یکدیگر سبقت گرفتن و دین دور از علم دستگاه انگیزی سیون و آنچه گالیله ها را تخطئه می کند و رکورد و جمود و حتی دین را به تعصب و انشعاب کشاندن است.

دین باید باشد برای کنترل علم و سوق دادنش به راهی در جهت رفاه و آسایش خلق اللّٰه و علم برای شناخت بهتر مقصد دین، به عبارت دیگر دین لازم است برای کنترل علم و علم جهت شناختن دین.

اگر دین نباشد علم در خدمت هوا و هوس در آید و در صورتی که علم، دین یعنی تقلید از شناخت نزدیکان و اسلام می خواهد هر دو باشد هم دین هم علم که امام امیرالمؤمنین می فرماید علم و دین جدا از یکدیگر آتش افروزند (العلم و الدین توامان اذا افترقا احترقا).

دختر امروز

چندی در آب رحم شناور بودی و اینک در هوای محیطی که مسکن داری شناوری و فردا در خاکی که نمی دانی کجاست، نمی دانستی چه مدت در آن جا توقف داشتی و چون به اینجا آمدی مطلع شدی که قریب 9 ماه بوده است، چه مدت در این هوا درنگ خواهی نمود؟ چون به منزل بعدی رسی

اطلاع حاصل خواهی کرد. در رحم چشمی و گوشی و دستی و پائی داشتی که هیچ با محیط مایع و تنگ رحم متناسب نبود نه می خواستی ببینی و بشنوی و نه بگیری و بدهی و نه بیائی و بروی پس این همه اعضاء که بکار نیاید برای چیست؟ چون به مرحله بعدی کوچ کردی دانستی که آن همه اعضاء برای این جهان بوده است که لازمش داشتی و اینجا برای دیدن، شنیدن؟ گرفتن همه به کار آمد، در اینجا نیز آن قدر فکر و عقل به تو داده شد که خوب می فهمی برای گذراندن یک زندگی مادی و دنیایی و جهت سرو کار داشتن با محیط موجود زیادتی می کند. جفتی، خصمی که در رحم با تو بود و ترا تغذیه و تهویه می کرد رها کردی و آمدی دنیای دیگر اینجا نیز جسدی که ترا تغذیه و تهویه می کند می گذاری برای رفتن به جهان دیگر دست و پائی که در رحم داشتی همین قدر به کار آمد که لنگری باشد برای حفظ تعادلت در آنجا و در اینجا دانستی ابزار کار در رحم عطا شده برای مرحله بعدی لازم بوده است که از پیش ترا داده اند هم اکنون این همه اندیشه تا لنگری و تعادلی برای زندگی این جهانت باشد نه تنها برای آن که چون به ماه رسیدی چشم به مریخ داشته باشی و چون به مریخ رسیدی تسخیر خورشید را آرزو نمائی و باز هم بالاتر را طمع کنی و هرگز فکرت تمام نشود و همیشه زیادتی کند و ای زیادیها برای این نیست که کار مادیات به انجام رسانی زیرا در برابر عوالم مادی باز هم عقل و فکر متوسط مجموع بشر زیادتی می کند از اینرو درک این معنی یقین است که این همه عقل و اندیشه برای سرو کار با معنویات و عبادت و بندگی و به سعادت و بهشت رسیدن است که امام فرمود العقل ما عبد به الرحمن

و اکتسب به الجنان و برای بشر همین است به هدف رسیدن، نه ثروت کلان یا القاب پرسروصدا، نه کاخهای سر به آسمان افراشته نه خدم و حشم زرق و برق دار نه ... که هیچکدام و هرگز نمی توانند جای آن فطرت را که آکنده از شوق و علاقه ما به الرحمن است بگیرند و مگر یک خرمن گل و ریحان سگی را یا هزاران سکه طلا و تصویر زیبا رخان خری را سر می کند این در آرزوی برگ و ریحان است و آن در انتظار گوشت و استخوان اما انسان آنچه را می خواهد این مادیت این دنیا این سرا و زرق و برقش نیست و نمی تواند او را قانع و راضی کند. او در جستجو است او در تلاش است او عقلش را به را به ما عبد به الرحمن انداخته در آرزوی موفقیت است تا چیزی را که بر فطرت انسانی متمایز از حیوان و سایر موجودات دارد بدست آورد هر گز این مادیگری او را ارضاء و اقناع نساخته و نمی سازد و خشنودش نمی کند و اگر قلب با متاع دنیا راضی می شد زندگی حیوانی غیرقابل بحث می گردید.

یک روز انسان گرز و تیر سنگی داشت به او نوع فلزی داده شد راضی نشد تیر و کمان دادند باز هم ناخشنود، تفنگ، توپ، بمب مگر راضی می شود سوار بر اسب می شد بعد عاری و گاری و سپس دوچرخه و اتومبیل و قطار اکنون جت و لوناواپولو و ... هنوز دنبال چیز سریعتری می گردد و اگر روزی زندگی بر وفق مراد باشد مشابه کتابهای اول و دوم ابتدائی می شود که به اجبار، پزشکی را وادار به خواندنش کنند و خلفت تکوین شناخته شده ای که همه تسخیر و بر وفق مراد می باشد

تحمیلی زجر دهنده است.

(خلقت تشریع هم که باید ابدی باشد ضرورت دارد آیات متشابهات داشته باشد که اگر کتاب خوب شناخته شده ای گرد برای دور افکندن و طرد نمودن به کار آید همانگونه که ما برای خواند کتابهای خوب فهمیده در دوباره خواندنش زجر می کشیم و بیشتر بگویم بزرگترین دلیل وجود خدا به حواس و ادراک در نیامدنش است زیرا وجود مقدسی است که باید با فطری وی را شناخته و به صفاتش درآئیم).

مگر انسان ها اگر پیشنهادی بدهند که چه ها لازم دارند و جملگی ساخته و تهیه شود راضی می شوند و مگر کسی که صدمیلیون واحد پولی خود را دارد اقناع شده است که جز خدا خشنود کننده ای نیست نه اگر همه چیز باشد کوشش نیست که بر بزرگترین سرمایه آدمی می باشد و همانگونه که بمب هیروشیما بزرگترین دستاویز انسان بود بیکاری امیدوار کننده ترین حربه شیطان است نتیجه آن که نه کسی از بیکاری راضی است نه از کاری که پول زیاد، کاخ مجلل، هواپیما و در جهت مادیت متمکنش می سازد و به شهوات و عیش و نوشهایش می رساند بلکه انسان الا به ذکر اللّه تطمئن القلوب (قرآن مجید) و آرامش دل به یاد خدا فراهم می گردد همانگونه که دست و پای قبلی داده شده در رحم در اینجا به کار آمد فکر و عقل بیش از حدش هم باید او را به لقاء پروردگارش برساند و در سرای دیگر به کار آمد فکر و عقل بیش از حدش هم باید او را به لقاء پروردگارش برساند و در سرای دیگر به کار آید و خواهشمند آنکه دقت فرمائید: حیوان هر احتیاجش را به بی نیازی رساند و سیر شد به یاد آینده اش نیست اما انسان هزاران کارخانه دارد باز می خواهد هزاران کتاب

خوانده باز می خواند هزاران کار نیک انجام داده باز می دهد و سیر شدن ندارد نه در وقع مادیگری نه در طلب معنویت با این اختلاف که هر چه بعد مادیگریش متورم شود خطر انفجار و اضطرابش بیشتر است و هر چند در معنویت پیش می رود ذخیره ای ارضاء و اقناع کننده را احساس می کند و چون آدمی آفرید، نشده تا برای خود اضطراب طلبد لازم است پس از تهیه مایحتاج مادی بقیه فکر و عقل را در راه ما عبد به الرحمن به کار ببرد و فراموش نشود ما برای آباد کردن اعزام شده ایم و این نوع کارها که تهیه مایحتاج دیگران و زنده ساختن خلقت تکوین است خود در راه ما عبد به الرحمن می باشد و اینست دستور آبادانی (هو انشاکم من الارض و استعمر کم فیها - 61 هود).

آخر این همه پیامبر و امام و عاشقان راه حق و حقیقت حاضر به قبول آن همه رنج و بلا و صدمه و آزار و قتل شدند برای این که همین چند سال یا صد سال به خوبی بگذرد، بشر خوب بخورد، خوب بیاشامد، خوب بیامیزد و خوب بپوشد یا به کره ماه و مریخ برسد؟ بدون شک به جهان همیشگی توجه داشتند و خواستار اینکه بشریت را برای پذیرش جهانی که تمام شدنی نیست آماده سازند و چند سال زندگی این جهان که ارزش آن همه خود گذشتگی ها و حرفها و بحثها نداشت!

دختر امروز: در صورتی که پس از مرگ یک خبر کی! هست و واقع کربلا صحت دارد انظر الی رؤسنا المکشوفه دختر امام هم بدون جهت نبامده است وا گر معتقدید همزمان با مردن پرونده کله مراحل قبلی به پایان می رسد ما را با شما کاری نیست

به همان مجله، همان رمان، همان حل جدول و همان هوا و هوس سرگرم باشید و بدانید دختری که ایمان ندارد و به همین مختصر هوا و هوس و همین برهنگی معمول و مد روز قناعت کند مغبون است.

دختر امروز: چشم گشا و تاریخ از این بالا و پائین رفتن ها را زیاد دیده، تاکنون چند مرتبه شاهد برهنه شدن دختران بوده که سرانجام بنابر سنت همیشگی حاکم بر طبیعت حق جای باطل قرار و پوشیده شدن دختران از سر گرفته شده است اما آنچه مایه تاسف و خجالت می باشد اینکه عریان شدن دختران تاریخ همیشه در کشورهائی بوده که با سیستم الهی آشنایی نداشته و با وحی و پیامبر و دین در ارتباطی نبوده اند اما شما با دین آخر، کامل، دینی که تا پایان جهان به عنوان وحی از خدا در مجموعه ای از برگها به نام قرآن در دسترستان و در صورت پذیرش حاکم است وابستگی داشته ادعا دارید از پیران آنید، آئین رسمی، قانون رسمی کشورتان است و به شما نام مسلمان داده اند و باز هم با توجه به این که کتاب دینی شما با سربرهنگی و بی حجابی مخالف است و این که سربرهنه آید مایه تاسف می باشد می دانید فردائی که دوران دیگری از علم می رسد و به همان دلیل که قاطعیت علمی بودن مطالب اسلامی روز افزون است و قدرت علمی آینده نزدیک دختران را مجبور به پوشاندن حجاب داشتن می نماید تنها چیزی که برای شما به جای مانده است اگر خدا را قبول دارید کیفر و بازخواست سرای جاودانی است و در غیراینصورت حداقل دوران ننگین تاریخی و تاریکی به جای گذاشته اید که دختران بعدی با پوشیدن خود آن را تطهیر کرده اند.

شما در زمانی هستید که زیبائیهائی می بینید و زشتی هائی و هزارسال قبل و هزار سال بعد هم مردم زیبائیها و زشتیهائی داشته ودارند اما هیچ منظره ای زیباتر از منظره زمان نیست زیرا یک روز زنان را در حجاب می کنند که این گونه زیباترند و روزی عریان که این بهتر و تا به حال چندین مرتبه این عمل در کشورهای مختلف مخصوصا یونان تکرار شده است و چه منظره ای زیباتر از مناظر دلفریب و جذاب آن زمانی که انسانهائی بودند زخم خورده و خونریزان و تشنه در میدان جنگ مشرف به مرگ افتاده یکی می رسد با ظرف آی که می خواهد به یکی از آنان که دوست و خویشاوندش است بدهد آن عطشان می گوید آب را به آن یکی بده که از من تشنه تر است و هر هفت نفر حواله به عطش شدیدتر دیگری می کنند تا سرانجام جملگی می میرند بدون آن که آبی خورده باشند یعنی چه زمانی زیباتر از زمانی که انسانها نسبت به یکدیگر مهربان باشندو محبت کنند و چه زمانی نفرت انگیز تر از زمانی که چنگیز مغول به فریب مردان سمرقند را کشت و زنان را دستور داد تا مغزب به سر و صورت یکدیگر بزنند و مشت بکوبند و سپس فرمان قتلشان داد ولی دوران حجاب و بی حجابی از کدامین منظره زمان است؟

زمان زیباست و هیچ زیبائی به اندازه زیبائی زمان، بشریت را به زیبائی سوق نمی دهد و هیچ نیروئی به اندازه زمان بیدارش نمی سازد ولی اینها همه بدبختی است که جمعی دیوانه و آدمکش گرد آیند و کاری کنند که دیگران از عملشان عبرت گیرند و به نام اینکه تاریخ ساخته اند فاعتبروا یا اولی الابصار به دنبالشان دهان

باز کرده فریاد بزند یا اینکه به تنهائی عمری از جوانی و فعالیت را آن چنان سپری سازند که مجبور شوند در نیمه دوم عمر بر خلاف آن بنشینند با عقده های خود ایجاد کرده ناگشودنی وچرا زمانیکه پا به سن گذاشتید خود را می پوشانید و همین که از آب و رنگ و لطافت افتادید منظره زمان را عوض می کنید، آیا منظره کدام زمان زیباتر است زمان نیمه اول عمر یا نمیه بعدی؟ آیا خودتا نمی دانید مبنای عصیان از کجاست وچرا؟ هر چند به اوضاع و احوال پس از مرگ هم ایمان ندارید باید، پاره ای از عمر را پند و عبرت پاره دیگر سازید؟

وجود داشتن غیر از زندگی کردن است و انتخاب مسیری بر خلاف راهی که تمایلات ما را به سوی آن می کشاند وجود داشتن است و برای انسان زندگی کردن یعنی گندم داشتن، پارچه داشتن، اطاق داشتن، آمیزش داشتن و وجود داشتن که علاوه بر گندم و پارچه و اطاق ساعتی مهر ورزیدن ، محبت کردن تفکر و تعقل داشتن لازم است که همه خلاصه می شود در خدا داشتن یعنی برای انسان انسانیت داشتن جدا از انسان بودن نیست و چه بسیارند کسانی که نه زندگی دارند و نه وجودی هستند نه علم دارند و نه دین حتی علمی که معاش خود را به سر برند و دینی که به آن اندازه احساس کنند آزاد آفریده شده اند.

خوردن، نوشیدن، پوشیدن، آمیزش توقف گاه حیوانات می باشد و این علم و دین که انسان را به ساحل حقایق انسنیت می کشاند که گفتم علم برای شناخت مقصد دین، و دین برای کنترل علم این که حضرت علی فرمود رحم اللّه امرء علم من این و فی این

والی این همین دو - علم و دین - رانشانه گرفته است زیرا عقده های چرکین زندگی و ناتوانیهای رنج آور وجود فقط با دانش و دین شکافته و تطهیر می گردد. مگر رحمتی را که حضرت برای کسانی چند لایق می داند آن کسان غیر از دینداران دانشمند نمیتوانند باشند و مگر کسی که بخواهد بداند از کجا آمده در کجاست و به کجا می رود، می تواند جز با توسل به این دو - دین و دانش - مشمول پذیرش رحمت الهی گردد؟ بین ما نیز چنین اصطلاحی هست که : فلانی وجود ندارد در حالی که زنده است و زندگانی دارد انسان است می خورد و می خوابد اما انسانیت ندارد. حشراتی چون ملخ، گندم زندگی، بید، پوشاک زندگی کثافت و آلودگی، محیط زندگی را خراب می کنند و گناه و آلودگی، وجود را، اگر تکرار هم میشود باید نقل از جلد 14 خودم رباعی بابا افضل کاشی را مجدد بنویسم که گفت:

گر در طلب جوهر کانی کانی ور در پی عمر جاودانی جانی

من فاش کنم حقیقت مطلق را هر چیز که در جستن آنی آنی

کسی که همیشه فکر و ذکرش پول است، بیدار شدنش با پول و خوابیدنش با پول قهرش،به خاطر پول، آشتی اش به خاطر پول، زندگیش در گرو پول، هنرش وابسته به پول، بی هنریش مرتبط به پول، این به ظاهر انسان است اما وجودش پول بلکه در حقیقت مجسمه ای از پول است. آری اگر در فکر علم علمی اگر در سر خیال خیانت مداوم داری خائنی در صورتی که هیمشه در پی آزار مردمی شیطانی

و وجود انسان به ظاهر انسان همین هاست: پول، علم ، محبت، آزار، خیانت و بالاخره اگر فکر سکسی، عورتی.

حال فکر کن برهنه شدنت یا در حجاب رفتنت به خار چیست و خود تشخیص انسان وانسانیت، زندگی و وجود - خود را بده آیا برهنه می شوی تا از اسارت حجاب نجات یابی و مدارج علمی را به پیمائی یا هر چیز که در جستن آنی آنی.

به هر صورت هرگز تصور نکنید ادیان دیگر هم حتی یکی از آنها برهنگی و بی حجابی را تایید کرده باشند و اینک نظر ادیان دیگر: و قبل از آنکه مسئله حجاب و مذاهب آسمانی دیگر را بیاورم از ذهنتان دور کنم اگر هم اکنون در برابر این سئوال قرار گرفته انید که : همه زنهای اکابر و اعیان و غی رذلک برهنه شدند مگر نباید همرنگ جماعت شد و مگر ممکن است به عهد مادربزرگها برگشت که برای پاسخ آنچه را حضرت علی فرمود کافی به نظر می رسد : لاتستو حشوا فی طیق الهدی لقلقه اهله: اگر در راه راستی و درستی تنها یک عده بسیار اندکی را به جای مانده دیدید (و اکثریت در راه گمراهی اند) هیچ وحشت نکنید (بر راه هدایت استوار بمانید) مخصوصا که همیشه بیشتر اکابر قوم علیه پیامبر بودند و اگر یک صواب و صلح را هم دیدید سمبل پیامبری است و اکابر علیه آن، این شیوه یا حسره علی العباد ما یاتیهم من رسول الاکانوا به یستهزؤن (30 یس) آباء و اجدادیشان بوده و تازمانی بعد هم خواهد بود. و کسانی هم که به دنبال اکابر آلوده میشوند گویای. ربنا انا اطعنا سادتنا و کبرائبا فاضلونا السبیلا (پروردگارا اطاعت بزرگانمان کردیم و به گمراهی افتادیم، به گمراهیمان انداختند - 67 الاحزاب) اما عذرشان پذیرفته نخواهد بود.

بارها تکرار شد اجتماعی که احساس خلاء دینی می کند به ناچار آن را با پذیرش آداب و سنن اقوام زورمند و متمن پرکرده است و تقلید بدون تأمل ما و کسانی چون ما از کشورهای درجه اول، همینگونه است یعنی به محض آن که احساس ناتوانی و نیازمندی از خدا جای خود را در هر کشور به زبونی و بیچارگی در برابر فلان کشور داد خود را مقلد آن مرجع مسلط توپ و تفنگ دار می سازد و از تقلید مرجعی که آنها را به سوی اطاعت از پروردگار میخواند شانه خالی می نماید.

برای دختران مسلمانی که مرجع و مجتهدی دارند و برگشت خود را به سوی خدا پذیرفته اند یک مانور و دستور العملی از دختر امام در برابر عمل به اجباری که سبب کشف مو و برهنه شدن سرش گردید آوردم و اینکه برای آن دسته از دخترانی که استعمار زده مغزی شده و مرجعشان اعمال و رفتار دختران پاریسی و لندنی است چند سطری ذکر مینمایم و ثابت می کنم دختران غرب هم اگر پیرو حضرت موسی یا حضرت عیسی باشند نمی توانند سرخود را برهنه و موهای خود را در برابر بیگانگان هویدا سازند و در قاموس پیامبران الهی برهنه شدن زن گناه بوده و هست.

در آیات 3 الی 17 باب 11 رساله اول پولس بقرناتیان چنین است:

اما می خواهم شما بدانید که سر هر مرد مسیح است و سر زن

مرد و سر مسیح خدا. هر مردی که سرپوشیده عبادت یا نبوت می کند سر خود را رسوا ی نماید. اما هر زنی که سر برهنه دعاء یا نبوت کند سر خود را رسوا می سازد که این چنان است که تراشیده شود زیرا اگر زن نمی پوشد موی سر را نیز می برد و اگر زن را وی چیدن یا تراشیدن قبح است باید بپوشد .. از این جهت زن می باید پوشش بر سر داشته باشد به سبب فرشتگان ... آیا شایسته است که زن ناپوشیده دعای خدا بکند ... واگر زن موی دراز دارد زینت است که موی به جهت پرده بدو داده شد.

باب 14 در آیات 34 و 35 : و زنان شما د رکلیساها خاموش باشند که ایاشن را حرف زدن جایز نیست بلکه اطاعت نمودن.

در آیات 27 و 28 انجیل متی است : از قول حضرت مسیح است : شنیده اید که به او گفته شده بود زنا مکن لیکن من به شما می گویم هر کسی به زنی نظر شهوت اندازد هماندم در دل خود زنا کرده است.

در آیه 9 الی 15 باب 2 رساله اولای پولس به تیموتاوس و همچنین زنان خویشتن را بیارایند به لباس مزین به حیا و پرهیز نه به زلفها و طلا و مروارید و رخت گرانبها بلکه چنان که زنانی را می شاید که دعوی دینداری می کنند به اعمال صالح.

و در غزل پنجم از غزلهای سلیمان و باب سوم کتاب اشعیاء اشاره به حجاب و پوشش زینت و زیور زنان شده است.

آیه 16 باب 20 سفر تکوین تورات (براشت) از قول ابی ملک جراز پادشاه زمان خطاب به ساره زوجه حضرت ابراهیم

است که وجه نقد را برای تهیه نقاب زن به حضرت ابراهیم پیشنهاد داد.

در باب 24 سفر تکوین آیات 64 و 65 که ربقاه خود را در براب راسحق که نامحرم بود پوشاند و ینز در باب 38 همین سفر به تامار اشاره می کند که در برابر بیگانه برقع پوشید.

اینکه برخی زنان مسلمان هنگام نماز و در پیشگاه باری تعالی، در حضور امام در برابر روحانی و حتی در مسجدها و امام زاده ها و زمان برگزاری مجالس و تشکیلاتی که استشمامی از دین می شود و در تشییع جنازه و ... حجاب می پوشند نه به این معنی است که امام یا امام زاده یا روحانی نامحرم و بیگانه است و بقیه مردم محرم و خوید بلکه این معنی را میرساند که قانون برای وی قابل قبول نیست و شرم حضوری سبب پوشیدن وی شده یعنی در حقیقت کسی که در معابر و خیابان بی حجاب است بر همه محرم و در مساجد و مشاهد مشرقه نقابدار است و با همه بیگانه نشانی از بیگانگی وی با قانون است و شرم از یگانگی با قانونگذار.

زن مسیحی نیز چنین است و چون تارک دنیا و راهب شد در لباس دینی می رود و با قانون و قانون گذار یکدیگر را تائید می نمایند اما در هر شغلی دیگر هه صاحب نظرن-د و زن یهودی نیز هنگام تقدس چنی است و یک سوال پی می آید:

آیا پوشاندن زد خود را در موارد مذهبی چه در اسلام چه در مسیحیت چه در یهودیت بهترین دلیل وجوب حجاب نزد آنان نیست که نسل به نسل آن را در پناه زوایای کنیساها، کلیساها،

مسجدها ، به صورت اولیه در طول تاریخ به زمان حاضر کشانده اند (همیشه در معابد به قانون احترام گذارده تا به امروز رسانده اند).

تمام آیات تورات و انجیل که درباره حجاب آورده شده مورد تعمق و توجه مفسرین قرار گرفته و مسائلی را مطرح ساخته اند که بسیار جالب می باشد و از جمله:

پولس در رساله خود به قرناتیان تصریح می نماید چون زان بی حجاب به کلیسا میرفتند مارپولس آنان را نهی کرد تا موجبات هیجان شهوت و پریشانی حواس را کاهش داده باشد و اینکه سرتراشیدن را با سربرهنه داشتن برابر شمرده کنایه ای از عدم امکان تاسوی مرد و زن در بیساری از موارد و از جمله سر برهنه کردن است و در ضمن چون سرتراشیدن نشانی از توهین و تحقیر گناهکاران است که در کیفر خواستشان به چنین رسوائی محکوم می باشند خواستند سربرهنگی زن را نیز تحقیر و توهین نمایند.

اینکه گفته سر هر مرد مسیح است و سر زن مرد، و سر مسیح خدا، مراتب بزرگی را نشان داده و محفوظ می دارد که رئیس مسیح خداست و رئیس مومن مسیح و رئیس مومنه شوهرش و تنها سر زن می تواند باری شوهرش مکشوف بماند و حتی برای پیامبر نه. که روایاتی مشابه آن در اسلام نیز داریم با توجه به اینکه نبی گرامی فرمود اگر قرار می بود سجده کردن بر غیر خدای متعال جایز باشد زنان را می گفتند به شوهران خود سجده کنند و دیگر اینکه همه اعضاء بدن جز برای شوهر حتی در برابر پدر و مادر نمی توان

عریان کرد که خواهم گفت.

زن می باید پوشیده باشد سر را به سبب فرشتگان؛ لفظ فرشتگان را شش معنی است (1) مراد از فرشتگان شیاطین اند و حاضر میش وند برای اینکه هر گاه زن سر خود را برهنه کند افکار نالایق بدل جماعت بیندازد و ایشان را به اعمال فبیحه دعوت نماید و سر این وسوسه جز به وسیله حجاب ممکن نیست و مشابه چنین کلمات در اسلام نیز وارد است که گفته خواهد شد.

در قسمت دوم ملاحظه فرمودید که حتی حرف زدن زن را در برابر بیگانگان ممنوع داشته و دستور می دهد حتی مسائل دینیه خود را در خانه از شوهران سؤال نمایند ولی قرآن چنین فرماید و لا یخصعن القول فیطمع الذی فی قلبه مرض (صدا را نازک نگیرید صدا را با ادا و اطوار صوتی و حالت آمیخته به ناز در نیاورید که دلهای از معنویت دور و بیمار در شما طمع کنند) و مشابه آنچه حضرت مسیح فرمود که زن در کلیسا با اجنبی حرف نزد در اسلام مسجد المرئه بیتها وارد شده و نماز در خانه اش را برابر نمازی که مردان به جماعت در مساجد به جای آورند به سنجش و ارزیابی درآورده است.

در آیه دیگر که زینت زنان را عبارت از تقوی و پرهیزکاری

1- آنچه شرح داده میشود مرحوم فخرالاسلام و نویسنده طومار عفت و نویسنده کشف الغرور از مفسرین مسیحی نقل میکنند که در رساله مربوط به اختصار مرقوم رفته و جلدی از رساله فخرالاسلام در کتابخانه قدس رضوی علیه آلاف التحیه والثناء موجود است و نام بسیاری از مفسرین تورات و انجیل در آنجا مذکور است.

دانست نه طلا ومروارد و رخت گرانبها و دعوی دینداری را به اعمال صالحه ثابت دانست نه به اختلاط با مردان و کسب و تجارت و نیز اجازه نداده با عشوه و ناز سخن گویند و زنان بر شورهارن مسلط باشند و چند مرتبه پیرامون ایه شریفه الرجال قوامون علی النساء گفتم در اسلام روش مادرشاهی که مادر فرمانده خاندان باشد مطرود و امروز به ثبوت رسیده در خاندانی که زن بر مرد مسلط باشد در نسلشان بیماری جنون جوانی زیاد دیده خواهد شد.

اما آنچه حضرت مسیح در باب 5 انجیل متی فرمود که هر کس نظر شهوت به زنی کند در دل خود زنا کرده است در اسلام نیز مشابه آن وارد و تحت عنوان چشم چرانی به شرح آن خواهم پرداخت در کیش مزدیسنا و زرتشتیان قدیم اولین شرط درستی ازدواج داشتن حجاب در برابر نامحرم و نیامیختن با غیر بود (نامه شت مهاباد آیه 19) و نیز در آیه 16 انامه شت و خشور کیخسرو مشابه آن را می بینیم روزبه حکیم که از دانشمندان زرتشتی است گوید: هر چیزی را سبب است و سبب عفت پوشاندن چشم است از نامحرم.

سقراط حکیم به زنی که می گفت به تماشای شهر می رود گفت گمان کنم به تماشای شهر نمی رود بله می روی شهر ترا تماشا کند.

در شریعت حضرت ابراهیم نیز به استناد فصل هشتم سفر تکوین تورات که ابی ملک پادشاه فلسطین برای نقاب ساره وجهی پرداخت و خود حضرت نیز اقداماتی برای پوشاندن ساره نمود و نیز ربقاه دختر بدوئیل با آمدن حضرت اسحاق که بر او نامحرم بود خود

را پوشاند (سفر تکوین باب 22).

و دوستان دختر شعیب پیغمبر در قرآن است که چگونه با حضرت موسی رفتار کرد رفتار یک دختر با حیای پوشیده و ...

پزشک را به دین چکار!

این نوزدهمین جلد است و شاید برای خوانندگان هم اکنون که جلد حاضر را می خحوانند آنقدر شگفتی ایجاد شود که در مجموعه آن 18 جلد نشده باشد زیرا بین اغلب طبقات تمکن و بسیاری هم از کسانی که به اسلام اعتقادی دارند موضوع حجاب به جائی رسیده که اگر حضرت ولی عصر هم تشریف بیاورند و بگویند بر زن مسلمان است که خود را از بیگانگان بپوشاند خدای ناکرده احتمالا، شاید، ممکن است، به نظر میرسد العیاذ باللّه که پاسخ صحیحی به عرض نرسد و ادر این صورت جای هیچگونه تعجبی نیست اگر برخی خوانندگان بگویند پزشک را با دین چه کار بلکه با دین و حجاب چکار اما تا امروز که بر خلاف میلشان نوشته نمی د پزشک را با دین سرو کار داشتن مطلوب و از امروز پزشک را با دینی که پوشاندن زن را در برابر بیگانه واجب می داند و بر خلاف میل بسیاری است چکار!

ما هم پزش تغیر مسلح و بدون آمپول و تزریق و همانگونه که مولایمان امیر المؤمنین علی فرمود نمی خواهیم کسی از قلت و کمی طرفداران حجاب وحشت کند (لا تستو حشوا فی طریق الهدی لقله اهله - از اینکه اهل هدایت در اقلیتند وحشت نکنید) و نه خودمان از اینکه متهم به دینداری! بشویم وحشت داریم و یقین و مسلم می دانیم چشم روزگار تا کنون چندین مرتبه لختی ترها را هم دیده که باز برگشته اند و باز هم چشم دنیا

گشاد است از این رویدادها را خواهد دید واز دین دارانی که بر یک یا چند سنت نبی گرامی معترضند زیاد دیده و باز هم خواهد دید اما یک چیز هست که هیچ دین و مسلکی و هیچ پیغمبر و پیری وعده نداده و پیش بینی نکرده که جهان را برهنگان و مینی ژوبها تصرف خواهند کرد و اگر وعده ای هست وعد اللّه الدین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض قرآن است که بالاخره زمین در تصرف کسانی در خواهد آمد که دلی در خداشناسی آگاه دارند و کارهایشان همه به شایستگی است و آلان هم که جلد مربوط به حجاب را می نویسم از هیچکس یعنی از هیچ مسلمان بی حجابی انتظار ندارم خود را در برابر نامحرم بپوشاند زیرا قرآن گفته است و عمل نشده من که فقط آرزو دارم شاگرد کوچکی از کسانی که به راستی قرآن کتاب مورد قبول و قبول و قانون پذیرفته شان است باشم چه کسی اعتنا به سخنم خواهد کرد اما چرا مینویسم سئوال بسیار جالب و واردی است و جوابش اینکه توضیح می دهم اسلام در دستور خود مبنی بر اینکه زن نباید اعضایش نظرگاه بیگانگان باشد اشتباه نکرده است و غرضی هم با طرفداران کشف حجاب ندارم حرفی هم داشته باشم با سازمان ملل متحد است که می خواهد انتخاب لباس هم آزاد باشد و هر کس بنابرفطرت آزاد آفریده شده اش آزاد زندگی کند در خانه، در مدرسه، در خیابان، در مجالس و هر جا میل دارد با حجاب برود و میل ندارد نرود و برهنه ول خت و کمتر و بیشتر باشد!

باز تکرار کنم: در سراسر مجلدات نوشته شده ام و بعدها اگر خدا خواست و نوشتم میخواهم ثابت کنم که اسلام تنها دین سالم

مانده و قرآن تنها کتاب اسمانی تحریف نشده است و از جمله جلد نوزدهم به چند آیه قرآن که وجوب حجاب را تصریح می کند متعلق است و روشی که برای اثبات در نظر دارم تا بر صفحات منعکس سازم اینکه: هر مطلبی را متجددین و طرفداران بی حجابی از زبانشان جسته عنوان قرار دهم و از آن بحث کنم و رؤس مطالبی که مورد بحث قرار خواهد گرفت از این قرار است:

صفحه

حجاب داشتن زن مانع ترقی اوست.

زن در حجاب یعنی زن در اسارت،

در حجاب بیشتر فساد می کنند !، در حجاب بودن گول زدن مرد است.

اگر همه بی حجاب شوند مردم عادت می کند و دیگر کسی به زن نگاه نمی کند یعنی چشم دلها سیر میشود.

زن در حجاب کردن یعنی قسمتی از مناظر زیبای طبیعت را پوشاندن.

با پیشرف تعلم کم کم حجاب متروک می شود.

کسانی که از زن اطمینان ندارند او را در حجاب می کنند.

در حجاب بودن ضعف اعصاب مستولی می کند، حجاب فقر می آرود،

در ایلات با آن که بی حجابند فساد کمتر است، فشار در این که زن خود را بپوشد موجب

ص: 37

عکس العملش میشود.

بی حجابی غبار کهنه پرستی را زدوده است. آیا چادر نشانه حجاب و شرط ایمان و لازمه اعتقاد به مذهب است؟

حجاب داشتن گرفتاریهایی هرماه دارد.

البته ملاحظه فرمودید بعضی نکات هست که با پزشک و اظهار عقیده وی سرو کار پیدا می کند و دلیلش هم آن که در همین جلد از بسیاری پزشکان مطالبی درباره حجاب آورده خواهد شد.

چشم چرانی

هر محصولی نتیجه تخم و بذر کاشته شده است و از جمله الدنیا مزرعه الاخره.

ثروت محصول پس انداز است.

علم محصول محرومیت های ناشی از غرائز است.

دین محصول محرومیت های ناشی از تصور آزادی است

اما توضیح:

علم محصول محرومیت ها. بیماریها، اشفتگی های غرائز، جنگها و ... است و همه در قلمرو غرائز، بیماری پیدا می شود، دارو لازم دارد علم شیمیائی به وجود بیاید. جنگ می شود، ارشمیدس اسباب جنگی می سازد، دیگری عرابه جنگی، توپ، تانک، اتم هسته و فیزیک و مکانیک و ... پیدا شده است و توضیح بیشتر لازم نیست.

علم برای اطفاء ، اقناع، ارضای غرائز است که هر چه

در قوه دارد به فصل درآورد و چه توفیقها که بدست نیاورده است از پیشرف تتکنیک و برداشتن فواصل زمانی و مکانی و ساختن مغزهای الکترونیکی و تسخیر فضااما محصول محرومیت های غرائز، وی را کافی وآزادی بخش نیست دین لازم دارد تا از تصور بی جا و غیر عقلائی که درباره آزادی پنداشته است خلاصی یابد و خود را و همه چیز را مجموعه ای بنداند که فقط بنده یک نیوی عاقل کامل عالم مقتدری است و جز او نیست و سر لوحه سخن تمام پیامبران که برای آزادی بشریت فرستاده شدند همین رهانیدن از ارباب انواع و اختلاف و توجه دادن به یک پروردگار و یک قدرت است و سخن همه یکی که لا اله الا اللّه در نتیجه می توانیم جملات اولیه را چنین بیان نمائیم.

ثروت محصول پس ازنداز است ثروت نوکر خوبی است و ارباب بدی (ثروت به صاحبش علاقمند باشد خوب و صاحبش به ثروت دلبستگی داشته باشد بد) و برقرار شدن روابط حسنه بین ثروت و صاحبش فقط در خور توانائی دین است نه علم، و کشورهای دانشمند رامی بینیم که رابطه انسان و طبیعت را غرورآمیز کرده اما رابطه انسان را تیره تر ساخته اند و این در سایه تصاحب آنهاست به وسیله ثروت یعنی ثروت از ثروتمندان سلب آزادی کرده و ثروتمندان آزادی دیگران را ضایع و در وضع فلاکت بار و فقر و گرسنگی نگه داشته اند و این تنها دین است که این تصور غلط را که دانش آزادی بخش است می توان از میان بردارد

و بردگان جاه و جلال و مکنت و منال را ازادی بخشد بلکه دین آزادی بخش بشریت است و فقط همه را بنده و برده خدا سازد.

پسران آدم و دختران حوا را سرمایه نیرومند غرائز جنسی محصور و برده و بنده ساخته و همانگونه که فروید از بی آلتی وحشت داشت از اینکه نتوانند دلربائی کنند، در اضطراب و تلاشند آن به چشم جرانی این می پردازد و این برایش لخت می شود و این عریان میگردد و آن برایش چشم چرانی می کند اما مگر درست است آن. همه بال رحمت که جوانان راست زیر پای شهوات و هوسهای یک دیگر لگد کوب نمایند و اسیر و برده یک دیگر باشند چه علم بدی است که فقط محصول محرومیت های غریزی باشد و به وسیله دین کنترل نشود وعلمی باشد که هیروشیما را به آتش بکشد و یاکوره های آدم سوزی بسازد و چه بدتر محصولی که محصول محومیت های عرازئ دیگران باشد زیرا محصول این گونه محرومیت ها علم که نیست، شرافت که نیست، سعادت که نیست فقظ شهوت است فقط بی ندو باری است و تجربه شاهد و مؤید که در سایه چشم چرانی و در قلمرو کشف عورت و بی حجابی نه علمی محصول است و نه تمدنی حاصل و کدام کشی سراغ دارید که منسوب به بی حجابی است و چه اختراعی مربوط به چشم چرانی بلکه اگر دیگران میگویند چشم چرانی و لختی گری در اثر بی دینی است من می گویم نسبت بی دینی دادن به چشم چرانها و لختی ها قانع کننده نیست زیرا بی دینان هم به دو دسته تقسیم می شوند و دسته ای از آنها حاضر نیتند چون زیان مطلبی از طریق دانش به ثبوت رسید خود را آلوده سازند و نمونه های بسیاری در سراسر

هیجده جلد کتابهامی دادم چون ختنه کردن، طلاق دادن و ... که هر کدام از لحاظ دن گناه کبیره و در برابر دولت ها جنحه و یا جنایت محسوب می گردید و امروز همه جا از آنها استقبال و عمل می شود زیرا علم به ثبوت رسانده روی گردان بودن از آنها زیان کلی در بردارد و به زودی دانش اعلام خواهد داشتعریان بودن زن در برابر مرد اجنبی و یا مرد به وضعی خاص در مقابل زن بیگانه نیز زیانهائی دارد و همان گونه که چشم بینای اسلام موارد بسیاری را که حکم به حرمت آن داده اخیرا به یقین علمی شناخته شده مسئله مورد بحث نیز به زودی در قلمرو شناخته شده ها در خواهد آمد صرفنظر از آنچه تا کنون بدون آزمایشگاه و دور از علم به تجربه ثابت شده و توراخ ثبت کرده اند که چندین نوبت دختران و زنان لخت شده و در معابر غیرشوهر ظاهر گردیده و پس از مدتی به خانه شوره بازگشته و پوشاندن زنان مطلوب و مرغوب گردیده است و اینک مختصری از زیانهای چشم چرانی.

در روانشناسی اصل قطعی شناخته شده است که عوارض روحی، ناشی از محرومیت هائی با منشاء قبلی است و هر کس بدون رنج به خواسته های خود رسید دچار فقدان لذت شده است زیرا لذت در محرومیت است و درا ین زمینه اگر زنهای ناحیه ای همه کاملاً عریان شوند و مردان را مجبور به نگاه کردن به اعضای خودشان کنند مردان به محض دیدن زن فرار می نمایند و استثنائی وجود ندارد ولی اگر تنها قسمت جلو و عقب زنان پوشیده و بقیه عریان باشد استثناء وجود دارد و در این حال مردان دو دسته می شوند یک دسته به خاطر دینی که دارند یا به علت زیانهائی که از راه دانائی

شناخته اند با لخت شدن زن حتی اگر یک عضوش مثلا ساقش یا بازو یا سرش در برابر اجنبی باشد مخالفند و چشم جرانی و بی حجابی در قاموسشان بی معنی است و دسته دیگر را که بی دینی یا غرض ورزی یا جهل سبب می شد اعتراض کنند که چرا به همین اندازه هم زن پوشش دارد و بهترین نمونه این مدعا مشتریان استریبتیزها می باشند که در حد اعلال تفریحات سالم ! شناخته شده است و زنان و دختران آهسته آهسته و به تدریج در برابر انظار تماشاچیان عریان می شوند و اگر چیزی باقی گذارند با اعتراض مشتریان مواجه می گردند.

خواستید زن کاملا عریان را به تدریج بوشانید یا زن کاملا پوشیده را اندک اندک برهنه سازید باز همان دسته معترضند و در هر وضع عوارض روحی منشاء محرومیتی دارد و لذت در محرومیت است و انسان دوست دارد غریزه دو گانه خود که بر عصیان و شهوت است در برابر زن به مرحله اجرا در اورد و ظالمانه زن را برای چشم چرانی، شهوت، یا تهیه مانکن و دکور و عکس برای نصب بر لوازم و فرآورده هائی که باید به وسیله عکس زنان عریان مشتری بیشتر پیدا نمایند او را مجبور به لخت شدن کندو با تازیانه شهوت از زن که اسیر او شده است انتقام بگیرد و جنایتگارانی که به کشتن زنان بدکاره می پردازند در حد اعلای انتقامجوئی قرار دارند.

من در شهر خودم مطالعه کرده ام جوانانی که در هیپی گری وضع افراطی شان متوجه موهای سرشان است اکثر کسانی هستندکه پدر یا یکی از خویشاوندانشان کچل اند و به همین قیاس و سنجش

در میان آنها که در فامیلشان روش مادرشاهی بوده و مادر بر پدر تحکم کرده یا دعوای انوادگی وجود داشته که همیشه یک آتش بیارش زن می باشد، مردانی به وجود می آید که برای انتقام جوئی از زن ناخودآگاه زن را به نامهای نهضت نسوان، جنش زنان، تساوی حقوق زن و مرد به میدان مبارزه و انتقام گیری سوق داده با کلماتی دلربا، عقده شهوت انتقام خود را می گشایند و دلیلش آن که هرگز زن بدون مرد تقاضای آزادی و اعلام جنبشی نکرده و اگر مرد از مساعدتش در این راهها دست بکشد به جای داد و فریاد به راه انداختن در راه جنبش یا تساوی، مشاهده می شود زنان همه جا دم از راحتی و رفاه میزنند.

زیرا ناخودآگاه بر او روشن می شود دیگر برای فروش یک صابون عکس چهره زن، برای یک بلیط بیشتر هواپیما ساق زن، برای یک جوراب ران زن، برای یک شورت باسن زن، وسیله تبلیغ قرار نمی گیرد بلکه فروش زن وسیله فروش کالا نمی باشد و چه انتقامی وحشتناک تر از این می تواند مرد از زن بگیرد.

فرض کنید اجازه داده نشد که زنان بیش از ساق و ران و سر و بازو را لخت نمایند و در این صورت است که چشم چرانها به دنبال نوع بهتر و شهوت انگیز ترش می گردند و این خود بهترین دلیل است که چرا فلان مرد دهاتی در آمیزش با زنش به ارگاسم (اوج لذت) میرسد در صورتی که دست و پاهای کار کرده و زحمت کشیده اش همانند قطعه ای چوب در آغوش شوهرش آمده است و در برابر، فلان مرد چشم چران متمکن را می بینید که حتی در آمیزشبا

زیباترین زنان درک لذت جنسی را ندارد و به همان نسبت که سرد مزاجی نزد زنان و مردان پوشیده اندک است نزد زنان و مردان چشم زده و چشم چران فراوان میباشد.

حداقل ضرر چشم چرانی که اگر برهنگی نباشد وجود ندارد اینست که این به باسن خواهر آن نمی نگرد و آن به ساق و سینه مادر این و نزد هر دو اهمیت اعضاء قلمداد شده زن کاهش یافته و ارج و منزلت همسری تنزل می یابد.

زیان دیگر چشم چرانی همانند بقیه گناهان همان سرخورد و دفع شدن و به بن بست رسیدن و دکوراژه شدن است زیرا روزی می رسد که چشم یارای دیدن ندارد و زنان و دختران نیز خود را از نظر گاه پیران دور می دارند و این عقده ای را سب بمی شود غیر قابل جبران.

در سوئد متخصصین حتی با انتشار مطالب و تصاویر جنسی که جنبه تبلیغاتی دارد کاملا موافق نیستند مخصوصا با تبلیغاتی که زن را به صورت شی ء (چیز) مجسم می کند سخت مخالفند زیرا معتقدند گرایش مردم به اینگونه مردم به اینگونه مطالب به تدریج از بین می رود(1) و طلیعه آن آشکار شده است.

موجودهر چه پست تر باشد مسائل جنسی پست تری دارد و به همین قیاس و سنجش هرچه عالیتر شود تشکیلات شرمگاهی و آلات تناسلیش افزون می گردد تا به حیواناتی پستاندارد می رسد که آثار پرده به کارت در آنها ظاهر می شود و باز هرچه پستاندار کاملتر گردد پرده ای که ابتدا به شکل نوار در حاشیه محیطی فرجش بوده قطعه ای شده و در حیوان بالاتر نیمدایره گردیده و بالاخره در

1- طل و دارو شماره 32 صفحه 3.

انسان تمام می گردد و بازبه همین قیاس و سنجش سادگی آمیزش و قبل از آن سادگی نتیجه آمیزش که ایجاد موجود جدید و نسل است در پائین تر ها ساده تر انجام می گیرد تا به انسان می رسد. کسانی از من پرسیده اند اینکه پروردگار در قران می فرماید عده ای را که دل آگاه و چشم بینا و گوش شنوا نیست همانند چارپایانند بلکه گمراه تر (لهم قلوب لایفقهون بها و لهم ایعن لایبصرون بها و لهم اذان لایسمعون بها اولئک کالانعام بل هم اضل - 179 آل عمران)، آیا میتوانی عملی را نشان دهی که حیوان حاضر به انجام آن نباشد و انسان آن را انجام دهد گفتم:

هر حیوان نررا که از آمیزش محروم بدارند با دیدن ماده ای که آن هم محرومیت کشیده مخصوصا اگر فصل فحلی داشته باشند اگر در آن فصل یکدیگر را ببینند آنچنان برای آمیزش آتشین می شوند که حتی حاضر به خودکشی میگردند مثلا اگر باید از مانعی عبور کنند که احتمال مردن دارد می گذرند اما محال و ممتنع است بتوان حیانی را پیدا کرد که اگر مدت عرش محرومیت جنسی داشته باشد با جسد جنس ماده آمیزش کند و چه بسا کسانی از انسانها که در زمان قدیم عضو اداره مومیائی کردن اجساد می شدند تا با دختران مرده زیبا آمیزش کنند و مگر از انسانهائی که حتی نبش قبر کرده و آمیزش کرده اند در تاریخ ها یاد نشده است و چرا موجودات دگیر چنین اند و در پس محرومیت های دراز مدت حاضر به آمیزش با جسد نیستند زیرا پایه و اساس آمیزش علاوه بر تمتع جنسی بر قانون تولید و صیانت و حفاظت از نسل گذارده

شده و آتش سوزان عشق و میل به آمیزش نیز مجری قانون است که با سلاح کشش و گرایشی که مجهز است آن را نگه دارد و در انسان نیز اگر برای اطفاء شهوات اصالتی پذیرفته شود در درجه بعد ولع جنسی بودهو به خاطر قانون حفاظ از نسل وتولید مثل باید محسوب گردد و به همین دلیل چشم چرانی که مقدمه آمیزش و از اعضاء ویران کننده آن اجتماعی است که حفاظت از نسل و تولید آن را بر اطفای شهوت مدقم می دارد کار بسیار نادرستی است و چگونه چشم چرانی که زنای چشم می باشد مبدل به زنا می شود؟ به همان راه که همه گناهان در برابر فطرت بر عصیان در مسیری می افتند که عامل زیادت طلبی خود را بروز می دهند و چون چشم چران پس از مدتی به عظش شهوتش افزوده شده بالاتر را می خواهد و باز هم بالاتر و بالاخره فی قلوبهم مرض قزادهم اللّه مرضا همانگونه که قرآن فرماید به ابتلای بزرگتری که زنسات دچار می شود نبی گرامی می فرمایند:

ماترک بعدی فتنه اضر علی الرجال من النساء (بعد از من فتنه ای برای مردان زیان بارتر از جنس زن نخواهد بود)

ما من عضوالا وله نصیب من الزنا فزنا العین النظرو زنا القم القبله و زنا الیدین اللمس (هیچ عضوی نیست مگر آنکه زنائی مناسب خود دارد زنای چشم، نگاه و زنای لب، بوسه و زنای دستها، لمس کردن است). النظر سهم مسموم من سهام البلیس (نظر بد تیری زهرآگین از تیرهای شیطان است)

الریبه سهم من سهام الشیطان (نظر تیری از تیرهای

شیطان است).

زنا العینین النظر (زنای چشمان نگاه نارواست)

ایها النال انماالنظه من الشیطان فمن وجود من لذلک شیئا فلیات اهله (ای مردم نظر از وساوس شیطانی است هر کس از ناحیه نظر خود احساس شهوتی نمود با حلال خود نزدیکی نماید تا آن وسوسه از دلش برود).

من ملاء عینیه من حرام یملاء اللّه عینیه یوم القیامه من النار الا این یتون و یرجمع (آنکس که چشم خود را از حرام پرکند یعنی به بیگانه نظر نماید خداوند متعال چشمهای او را از آتش جهنم پر کند مگر توبه نماید و به سیو خدا بازگردد)

روی الصدوق فی المعانی من تامل خلف امراه یستبین له حجم عظامها من وراء ثیابها و هو صائم فقط افطر (هر کس بر پشت سر زنی نظر کند و تامل قد و بالای او را از پشت لباس بنماید اگر روزه باشد روزه اش باطل میشود)

من ملاء عینیه من امراه حراما حشا هما اللّه یوم القیامه بمسامیر من النار و حشاهما نارا حتی یقضی بین الناس ثم یومر به الی النار (هر کس بر بیگانه نظر کند میخهای آتشین در چشمهایش فرو کنندو آن را پر از آتش نمایند تا از حساب مردم فراغت یابند او را به جانب آتش بکشند).

لا یحل لامرأه ان یدخل بیتها من قد بلغ الحلم و لا تملاء عینیها مته و لاعینیه منها و لا تکامل منه و لاتشرب الاان یکون محرما علیها (جایز نیست زن اجازه دهد پسر بالغ در خانه اش وارد شود و جایز نیست که آن پسر به صورت آن زن بنگرد و آن زن به ریبه

به صورت پسر نگاه کند و جایز نیست آن زن با آن پسر غذا بخورد مگر از محارمش باشد).

من اطلع فی بین جاره فنظر الی عوره رجل او شعر امرأه او شی من جسدها کان حقا علی اللّه ان یدخله النار معل امنافقین الذین کانوا یتبعون عورات الناس الا یخرج من الدنیا حتی یقضحه اللّه و یبدی عورته للناس فی الاخره (هر کس مشرف به خانه همسایه شود و بر عورت مردی یا موی زنی یا موضعی از مواضع آن زن نگاه کند برخدا لازم است که او را در آتش جهنم همنشین منافقین فرماید که در دنیا عیب جوئی مسلمانان می گردند و خدای متعال او را از دنیا نبرد تا مفتضح نماید و در آخرت مکشوف العوره به صحرای قیامت بیاید.

عضوا ابصارکم عما حرم اللّه علیکم (در آخر ماه شعبان جزو آنچه فرمودند از جمله چشمهای خود را از چیزی که حلال نیست بر او نظر کنید بپوشانید).

النظر الی محاسن النساء سهم من سهام ابلیس فمن ترکه اذاقه اللّه طعم عباده تستره)نگاه به زیبائیهای زنان تیر شیطان است هر کس از این نگاهها صرف نظر کند خدا مزه عبادتی را به او بچشاند که مایه شادمانی وی باشد).

از حضرت علی است : من اطلق ناظره اتعب خاطر و من تتابعت لحظاته دامت حسراته (هر کس چشم چرانی کند خاطر خود را آزرده و کسی که پیوسته عادتش این باشد همیشه در حسرت به سر می برد)

من اطلق طرفه اکثر اسفه (هر کس رها کن چشم خود را

اسباب تأسف برای خود درست کرده است).

در نهج البلاغه است که حضرت با عده ای ایتساده بود زنی عبور کرد به او چشمها افکنده شد حضرت فرمود چشمهای این نرها خیره و نافرمان است و همین باعث تحریک و تهییج آنها شد (دقت فرمائید که حضرت چگونه چشم چرانها را از مردانگی به نیرنگی تنزل داده است).

من نظر الی امراه فرفع بصر الی السماء اوغض بصره لم یرد اللّه طرفه حتی یزوجه اللّه الحور العین (هر کس نظرش بر زن بیگانه افتاد و باز گرفت به آسمان انداخت خدای متعال حور العین را به او تزویج نماید.

حضرت سجاد فرماید : هر عضوی حقی بر آدمی دارد و از جمله چشم که باید آن را از نگاههای آلوده دور داری و از بیهوده نظر کردن محفوظ نمائی و به دیده عبرت بنگری و بر آنچه سبب دانش تو می گردد نظر نمائی.

از حضرت صادق است:

النظره من سهام ابلیس مسموم و کم من نظره اورثت حسره طویله (نگاه شهوت انگیز تیر زهرآگین ابلیس است و چه بسا نظر به اجنبی کردن سبب اندوه و حسرت طولانی خواهد شد).

النظره بعد النظره و تزرع فی القلب الشوه و کفی بها لصاحبها فتنه (نگاهی که پس از نگاه اول صورت گیر تخم شهوت را در دل بکارد و کافیست که همان دومین نگاه او را به فتنه ای اندازد).

او نظره لک و الثانیه علیک و لالک و الثالثُ فیه الهلاک (نظر اول به انبی گناهی نیست نگاه دوم زیان آور بوده و بدون بیره است و سومین نظر موجبات هلاکت را فراهم میسازد.)

النظره سهم من سهام ابلیس مسموم مت ترکها للّه عزوجل لا لغیرد اعقبه اللّه ایمانا یجد طمعه (نگاهکردن به زن بیگانه تیری است از تیرهای زهرآلود شیطان هر که به جهت رضای خدا ترک کند نظر کردن بر اجنبیه را خداوند روزی کند اورا ایمانی که حلاوتش را بچشد).

اما یخشی الذین تنظرون فی ادبار النساء ان یبتلو بذلک فی نسائهم (آیا نمی ترسند مردمی که بر پشت سرزنان مسلمان نگاه می کنند که مردم بر پشت سرزنانشان نگاه کنند؟)

از حضرت عیسی است: ایا کم و النظره الی المخذرات و فانها تزرع فی القلب و هی بذر الشهوات و نبات الفسق صفحه ای حواریین بپرهیزید از نظر کردن به زنان که آن تخم شهوت در دلهای شما زراعت کند و موجب فسق میگردد».

قال الصادق ما اغتنم احد به مثل ما اعتنم بعرض البصر فان البصر لایغض عن محارم اللّه الا وقد سبق الی مشاهده العظمه و الجلال (حضرت صادق فرماید: هیچ کس غنیمتی مانند آنچه از راه پوشیدن چشم به دست آید نیافته هرگاه چشم از حرام بسته شود به مشاهده عظیمت و جلال حق سبقت گیرد).

و سئل امیر المؤمنین بماذا یستعان علی غض البصر فقال الجمود تحت سلطان المطلع علی سرک و العین جاسوس القلب و برید العقل فنض بصرک عما لایلیق بدینک (از امیر المؤمنین علی (ع) پرسیدند به چه وسیله خود را در پوشیدن چشم از حرام نیرو بخشم؟ فرمود

با تذکر این نکته که تو در قبضه قدرت خدائی هستی که از همه اسرارت آگاه است، چشم جاسوس دل است و دیده بان عقل، آنچه با دین نامناسب و ناسازگار است چشم بپوش. (1)

و عن الرضا فیما کتب الی محمد بن سنان مو جواب مسائله و حرام النظر الی شعول النساء المحجوبات بالازواج و الی غیرهن من النساء لمافیه تهییج الرجال و مایدعوالیه التهییج من الفساد و الذخول فیما لا یحل و لا یجمل و کذلک ما اشبه الشعو الا الذی قال اللّه تعالی (و القواعد من الساء اللاتی لایرجون نکا ما فلیس علیهن جناح ان یضعن ثیابهن غیرمتبرجات بزیته): (حضرت رضا در جواب مسائل محمد بن سنان مرقوم فرمود: خدای تعالی نگاه به موی زن را چه شوهر دار چه بی شوهر حرام کرده چون نگاه شهوت انگیز است و هیجان شهوت بشر را به دامان فساد و اعمال نامشروع و ناپسند می کشاند و نه تنها نگاه به مو چنین است هر قسمت بدن زن که چنین خاصیتی دارد نگاه کردن به آن حرام است تنها یک مورد را خدا استثنا کرده: زنهای سالخورده ای که دیگر امید زناشوئی ندارند بایک نیست لباسهیا (روئین) خود (مانند چادر) را بردارند بدون آن که زیور و خود آرائی نمایند).

قال (ص) ان ابصار هذه الفحول طوافح و هو سبب هبائها فاذا

1- بارها آورده شد که آنچه جز درسه کتاب بحار- وسائل- مسترک باشد آدرس ذکر خواهد شد و از اینجا میتوان کلیه را از کتاب الزواج فی الاسلام آقای مشکینی اردبیلی ترجمه آقای جنتی دید.

نظر احدکم الی امرئه فاعجبته فیلمس اهله فانماهی امرئه بامرأه (نبی گرامی فرماید: دیدگان این مردها سرکش و دیده ور است و مایه تباهی و فساد آنان نیز همین است گاهی که چشم یکی از شما به زنی دل انگیز افتد با همسر خویش در آمیزد آن هم زنی است چون او).

از حضرت علی است:

العیون مصائد الشیطان (دیدگان دامهای شیاطین است)

اللحظ زائد الفتن (استراق بصر پیش درآمد فتنه است).

ذهاب النظر خی رمن النظر الی ما یوجب الفتنه (دیده از دست دادن به از منظره فتنه انگیز بدن است).

کم من نظره جلبت حسره (بسانگاهها که حسرت به بار آورد)

من غض طرفه اراح قلبه (هر کس چشم را فرو بندد دل را آسوده کند).

من غض طرفه قل اسفه و امن تلفه (هر کس چشم فرو بندد کمتر دریغ خورد و از تباهی در امان باشد).

من اطلق طرفه جلب جتفه (کسی که دیده آزاد گذارد به استقبال مرگ شتابد).

و عن الصادق (ع) انه سئل عن الرجل تمرئه المرئه فینظر الی خلفها فقال ایسر احد کم ان ینظر الرجال الی اهله؟ ارضو اللناس ماترضون لانفسکم (از حضرت صادق پرسیدند آیا جایز است زن را از پشت سر وارانداز کرد؟ فرمود: شما حاضرید مردی به همسرتان چنین نگاه کند؟ هرچه برای خود می پسندید برای دیگران هم

بپسندید).

و عنه انه سئل عن قول اللّه عزوجل فی قصه موسی قول المرئه صفحه یا ابت استاجزه ان خیر من استاجرت القوی الامین» قال اما القوه فمارأت من هعند سقی الغنم و اساقولها الامین فانه لما اتته عن ابیها بان یاتیه و قام معها فمشت بین یدیها فتقدمها و قال کونی خلقی و عرفینی الطریق فاناقوم الاتنظر فی ادبار النساء (از حضرت صادق تفسیر آیه را که دختر شعیب به پدر درباره حضرت موسی چنین گفت صفحه پدرجان او را به مزدوری گیر چه بهترین مزدور مرد نیرومند امین است» پرسیدنید حضرت فرمود: نیرومندی او را از اب دادن گوسفندان بدست آورد و امانتش را چون از جانب پدر آمد وی را به خانه دعوت کند دختر از جلو به راه افتاد موسی بر او سبقت گرفت و گفت تو پشت سرمن بیا و راه را معرفی کن ما مردمی هستیم که پشت سر زن نگاه نمی کنیم.(1)

حضرت علی فرمود: چشمان شما کلید عفاف شماست این کلید را اگر به نامحرم واگذارید گنج عفت خویش را از دست داده اید (2) و چرا دستور صریح قرآن را در این باره نیاورم که می فرماید (قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم ... و قل للمؤمنات یغضضن من ابصارهن و ...) و شرح مبسوط آن را در جای خود خواهم داد.

ناگفته نماند تمام فقهای اسلامی چشم چرانی و نظر کردن

1- نگاه از پشت سر، اگر اعضای زن نمودار باشد حرام و الا مکروه است.
2- برای چشمهایت اثر آقای محمد باقر راستگو.

به اجنبی را حرام دانسته و روانشناسان نیز آن را نوعی انحراف روانی (voyuerism)یا (Inspectiohism می شناسند

آمارهایی در دست است که چشم چرانی از عوامل مهم و عمده تصادفات و طلاق کاریها و ... است که از ذکر آنها خودداری می شود به علاوه چشم چرانیها بیشتر به عوارض :

1 - دشورای تنفس.

2 - درد اطراف قلب

3 - طپس قلب

4 - ضعف و خستگی عمومی

5 - سردرد

6 - بیقراری

7 - بی خوابی و کم اشتهائی

8 - خستگی فکری و دماغی دچار می شوند. (1)

و برای رهائی از چشم چرانی طریق خاصل است که قبلا شرح داده شد (2)

اثر چشم چرانی بر ظاهر بدن چیست و چه تغییراتی با دیدن اعضاء و جوارح زن در مرد بیگانه ایجاد می شود که با چشم غیرمسلح قابل رؤئت می باشد بحث جداگانه ای است که تنها می توان همان عکس العمل خود چشم را به عنوان مثال ذکر کرد آن هم نه در زمان دیدن بدن بلکه با دیدن حتی تصاویر عریان و با همین قیاس و سنجش می توان برآورد نمود وحساب کرد که اثر زیانبخش چشم چرانی

1- جوانی پر رنج صفحه 235.

2- صفحه 22 جلد 16 اولین دانشگاه.

در برابر خود اعضاء چیست؟

کسانی که میدانند مردمک چشم به چه مکانیسمی در برابر نور تنگ وچگونه در تاریکی گشاد می شود و چه اعصاب و عضلات ترشحاتی در این کار معاونت دارند مطلب را بهتر درک می کنند زیرا وقتی بنویسم: در صورتی که میان شش عکس معمولی یک تصویر زن برهنه مخلوط باشد و آنها جلو چشم یک مرد قرار داده شود به مجرد این که چشم مرد به عکس لخت بیفتد مردمک چشمش فراخ می شود (1) می توانند در مقام مقایسه به دگرگونیهای ظاهر و باطنی که تنها در همین بازده منعکس است تا حدودی به احوال واوضاع چشم چران واقف گردند و بهترین سخن از استاد دانشگاه خودمان است که دیدن مناظر دلفریب چون قهری است باید زن خود را بپوشاند و در غیر اینصورتب اعث می شود چشم چرانی ایجاد و نیروی دینامیسم جوان کاهش یابد.

همکاری سیستم سه گانه (زبان - دل - ارکان) که هر کدام نباشد ایمان کامل نیست چشم چرانی را تقبیح می نمایند: کسی که به زبان اقرار کند ولی در دل بر آن نیت نباشد یا به عمل در نیاورد یا دیگری نباشد و دوتای دیگر باشند خود کاهش و نقصی را می رساند چشم چران که عملی را انجام می دهد در چه نیتی است؟ و آیا اگر بخواهد عمل خود را توجیه کند و اقرار به زبان را پیش کشد چه خواهد گفت؟ بهترین پاسخ همان است که نبی گرامی فرمود: هر ضعوی را زنائی مناسب خود است و زنای چشم، چشم چرانی.

1- تندرست شماره 4 سال 19 صفحه 36.

البته توجه فرمودیدکه چشم چرانی در یک سیستم سه گانه هیچ سازگاری با یک عملکرد در سیستم الهی ندارد.

آنچه بحث شد و بیشترینش به خاطرها ماند صفحه چشم چرانی است در حکم زنای چشم» و این چه معنی دارد.

با نظر کردن مسئله حل شده ای است: دختر با عریان کردن ساق و ران و بازو می خواهد به غرایز مضمر در سکس کمک کند اما خام می باشد و تنها به ملتهب کردن جنس مذکر پرداخته است وچون چندسالی گذشت و بر دلبستگی هایش افزون شد احساس افزوختگی هوا و هوس نمود خود نیز معلومش میشود و شرمند پاپس می کشد زیرا التهاب جنس مذکر یا مؤنث در آن مراحل واپسین همانند التهابات مراحل آمیزشی است اما به مقدار متنابهی. فروهشته تر. و باز هم:

نظر شهوت با زنا چه ارتباط

در جلد قبل آنجا که از پیراهن حضرت یوسف بحثی داشتم آوردم که راه تشخیص وتعیین زوج نزد بسیاری از حیوانات حس شامه و بویایی است و مثالهای آزمایشی چندی را ذکر کردم از جمله: اگر موش نری را از قفس آزاد کنند و دو موش ماده که یکی تازه آمیزش داشته و دیگری محرومیت کشیده است در اختیارش قرار دهند محال است با آنکه تازه آمیزش داشته جفت شود تا آنجا این مسئله حائز اهمیت است که اگر موشهای نر تازه آمیزش کرده را از قفس خارج کرده موشهای آبستن در آن قفس کنند سقط خواهند نمود اما انسان گرچه بوی طبیعی بدن از جمله عوامل

تحریک کننده جنسی است و بدین تمیز و پاکیزه بوی مخصوصش محرک جنسی نیرومندی میباشد ولی راه انتخاب جنس مخالف نزد آدمی زاد چشم اوست و اگر در برابر دو جنس قرار گیرد یکی زیباتر که آمیزشهای متوالی داشته اما دیگری محرومیت کلی و عصری کشیده بازهم زیباتر را انتخاب می نماید.

زمان آمیزش یک حیوان با حیوان تنها توجه و مورد نظر همان سوراخ و ثقبه آمیزشیی است و دست و پای موزن حیوان یاابروی کشیده یا چشم گیرا به هیچ وجه وارد مخیله آمیزشی و شهوت ولذت حیوان نشده و نمی شود اما انسان، و انسان هر عضوش عورت اوست از چشم و ابرو و پوست و گردن و زانو و انگشتان و ... و اینکه نبی گرامی می فرمایند المرئه عوره (زن سراپایش عورت است) همین است و لذا نیروی امیزشی حیوان که متمرکز در یافتن ثقیه مورد نظر است در انسان قلمرو وسیعی پیدا کرده در چشمش زناست در لمسش زناست در بوسه اش زناست زیرا آنجا می بیند و بالاخره بوسه که نوعی کامیابی است ولی کار چشم وزنای چشم سرآغاز همه زناهاست زیرا چشم جاسوس دل است ودلال دل و چه بسا همان نظر یا همان لمس کار انزال را پیش کشد و مرد را که باید حافظ آن در برابر زن باشد از توجهش به مسئولیت که دارد باز دارد و به مسائل جنسی کاهش دهنده ای دچار سازد.

سخنم با هیپنوتیزورهاست آنها که نزداستاد علمشان را فرا گرفته اند و به آنها توصیه شده است برای نیرومند ساختن اراده اشان اقداماتی ضروری شناخته شده دارند که باید جد بگیرند واز جمله مبارزه با تحدی هائیست که خلقت تکوینیشان (فیزیولوژیکی) با آنها درگیر دارد به عنوان مثال: توصیه مجدانه آن که اگر ناگهان صدائی خلاف جهت محل دید (حتی صدای مهیب) ایجاد شد باید تمرین کرد تا تامل و وقفه ای برای نگریستن ایجاد شود و با اراده به محل حادثه نظر معطوف گردد و این را یکی از اعاظم وسائل تقویت نیروی اراده قلمداد کرده اند.

اسلام هم با شرایط و ضوابطی چند عمل فوق را تائید میفرماید با یک اختلاف کلی که چشم از حرام و پلید پوشیدن و به حلال و حسن افکندن را از فتوحات خشنود ساز اطمینان بخش جهت جسم و جان دانسته بر خلاف هیپنوتیسم که اراده سازی را بر بی اعتنائی موقتی نسبت به امور پایه گذاری کرده و یک طرف قضیه را که چشم است به حساب آورده و طرف دیگر را مطلق دانسته در صورتی که اسلام همیشه ها را درک کرده و افسونگرها را مشوش می داند و این نیرومند ساختن اراده است بر مبنای مساعدت به بهداشت جسم و بهبود جان، چه بسا صدائی که باید فوری نگریست تا تباهی و اندهی به بار نیابد پس اسلام فوق هیپنوتیسم عمل کرده است زیرا هیپنوتیسم می گوید عمل انعکاسی را کنترل کن و اسلام می فرماید یک اراده هم برای کنترل انعکاسها ضرورت دارد

برای بازشناخت محرمات از غیر آن و این خود نوعی از نیرومند ساختن اراده در جهت نظام صحیحی است که جسم و جان بر آن نهاده شده است.

هیپنوتیسم مجموع اراده را تحت قدرت خود قرار می دهد، اسلام علاوه بر اینکه این کار را مینماید عرصه ای برای فعالیت نیروهای عاطفی غیرارادی باز می گذارد منتها نیروی عاطفی که استاندارد شرعی شده باشد و حلال و حرام را معین کند یعنی کاملاً مانند هیپنوتیزر نیست که به صدای عقب سر با اراده بنگرد در نتیجه دستور اسلام دو جنبه دارد یک جنبه هیپنوتیسم دارد و یک نتیجه معارض هیپنوتیسم که رها کردن انعکاسان از مجرای مشروع است و این فوق هیپنوتیسم و هیپنوتیسم از هیپنوتیسم استفاده کردن است و نوع بزرگش اینکه یک جا می فرماید هرچه دارید در برابر خدا هیچ است و چون از خودیت گذشت و به خدا پیوستگی یافت می فرماید این به ظاهر ناچیز همه چیز.

فاتحه اسلام را بخوانید !

در ماههای شهریور یا مهر 1349 بود که نویسنده کمونیستی به نام کریوف روسی کتابی درباره حجاب نوشته و پس از بحث درباره حجاب زنان جهان به تجزیه و تحلیل همه جانبه حجاب در اسلام پرداخته و تنها نتیجه ای که می توان از بررسی های وی برداشت نمود مبارزه سیاسی وی با اسلام می باشد که حجاب را به عنوان سلاح برنده و دستاویزی پایان دهنده اسلام به کار برده است زیرا عنوان درشت کتابش بلکه خلاصه آنچه در باره اسلام می نویسد پیش بینی بی تردیدش درباره آینده اسلام می باشد و اینکه : ترک حجاب

به وسیله زنان مسلمان نشان بی ارزش شدن تعالیم اسلام نزد آنان و تجربتا اعتقاد به اینکه اسلام با رفتن حجاب خواهد رفت.

خوشا به حال زنان مسلمان که با برهنه کردن خود آنچه را میخواهند دشمنان اسلام علیه اسلام بکار ببرند به میزان وسیعی بالا برده اند واگر نتوانسته اند خود شمشیری برداشته در جهبه ای علیه اسلام بجنگند با برداشت پوشش حداقل شمشیر به دست بیگانگان و دشمنان داده و به جبهه فرستاده اند و اگر بهانه ایست که همه بی حجاب شده اند چه باید کرد؟ امیدوارم قادر به شنیدن این سخن امام همام حضرت علی بوده باشند که می فرماید (لاتستوحشوا فی طریق الهدی لقلقه اهله) اگر در راه هدایت و اسلام اندک افرادی را دیدید در حالی که گروهها عظیم در بیراهه رفته اند و حشت نکنید، ناراحت نباشید شما به ایمان خود، سرنوشت خود به جهان ابدی بیندیشید و همه بی حجاب شدند ما چه کنیم پاسخش این که تاکنون چند مرتبه زنان قلان کشور برهنه شده و دوباره به حجاب رفته اند و هم اکنون شمائید و رسالت و مسئولیتتان و از طرف دیگر اسلام، واگر برهنه اید و از اسلام روگردان دوباره به آغوش گرم حجاب اسلامی بازگردید و شمشیر از دست کریوفها بازتایند. و در سرنوشت تاریخی حجاب به نفع اسلام کار کنید و تامل آنکه دختران فردا چنین توفیقی داشته باشند روا ندارید .

و اینک سخنی با آقای کریوف که خوشبختانه هنوز کتابش به فارسی ترجمه نشده است مگر آنکه دست محرم از عقاید اسلام و مخالف حجاب کوشش مجدانه برای ترجمه نمودن اقدامی

به عمل آورد!

اسلام از روز نخست دشمنانی داشته که برای ریشه کن کردنش آرام نداشته اند. ابوجهل ها، ابولهب ها، ابوسفیان ها، و ... در صدر اسلام و معاویه و یزدیها و ... در زمان دیگر و بعدها چنگیزها، کمونیست ها، امپریالیست ها و عمالشان و بدتر و خطرناکتر از همه مسلمان نماهائی که سنگرهای حسرت بار خود را در متن اجتاع اسالمی سازمان می داده اند و هم اکنون از هر زمان دیگر بیشترند و کریوف پیشرفت سریع ترک حجاب در بین مسلمین را از آن جمله معرفی کرده است.

اما با آن همه دشمنانی که اسلام از خارج و داخل داشته و دارد، جاء الح و زهق الباطل، آنچه میماد حق و حقیقت بوده همانا باطل میباشد که نابود شدنی و رفتنی است و دین تضمین شده الهی و کتاب مشمول انا نحننزلنا الذکر و انا له لحافظون بهجای خواهد ماند و آنچه برای ما اجازه قضاوت بی طرفانه را می دهد بحث درباره پیش بینی کریوف می باشد و چه بهتر که به میزان وسیع تری پیش بینی پیشوایان وی را به میان آورده مورد بحث قرار دهیم یعنی پیش بینی بنیان گزاران کمونیست را.

آنها که مختصر آشنائی به تاریخ یا اندک آگاهی به مسائل تحول جامعه ها دارند به پیش بینیهائی که در در انقلاب کمونیستی از طرف اولیاء امور و بنیان گزاران انقلاب مزبور شده وقوف کلی یا کم و بیشی اشته و دارند و میدانند بسیاری از آنها درست نبوده و برخلاف آنچه پیش بینی شده روی داده است و به جاست از میان آن هه پیش بینی آنچه رامعروفتر و اهمیت بیشتری

داشته است بیاورم و آن هم از هر مورد فقط به ذکر یک نمونه اکتفا گردد.

اصولا اینکه هما جا ساخته و پرداخته دست یک ذات علیم خبیر است کافست به این نشانی که کلیه نهال ها درخت می وند و همه جنبندگان از نوزادی به رشد می رسند گفته شود رشد حیاتی در مقام انسانی علاوه تر تحری معنوی مقوصد بوده است نه سرمایه های مادی، زیرا در برابر عوامل مادی همیشه نهال، درخت می شود و نوزاد حیوان، مگر انسان که در یک جهت از رشد ادی گاه از هیچ به همه چیز می رسد و زماین از همه چیز به هیچ و به همین دلیل کمال معنوی و سعادت اخروی برای انسان مقصود است و کمونیسم و امپریالیسم و پیش بینی و آینده گوئیهایشان جز بریا گریم جره اجتماع و نشان دادن اجتماعی دیگر چیزی نبوده و نیست حتی نهالی و یا برگی و چه بسا اجتماع بزرگی از انسانها از هیچ به همه چیز رسند یا از همه چیز به هیچ. بزرگترین بنیان گزار مکتب مذکور، کارل ماکس پس از صغری کبری کردن مطالب و آوردن دلائل، قطعی می شمارد نخستین کشوری که کمونیسم را خواهد پذیرفت آلمان و بعد انگلستان است و سپس فرانسه و امریکا و آخر از همه روسیه که می بینیم چنین نشد و حتی آخری اولی شد اولی یعنی آلمان، فاشیستی می شود و رقیب کمونیست.

مارکسیست ها آینده گوئی کردند که رقابت سرمایه داران جهان سبب سقوط سرمایه داری میشود و دیدیم سرمایه داری رنگی عوض کرده و تراکم و تورم سرمایه بیشتر گردید و بالاخره خروشف

چالخوز و کالخوز درست کرد و امروز به جائی رسیده اند و روزنامه های شوروی آنقدر می نویسند که به روزنامه های ما هم سرایت میکند و آن بازگشت کاپتالیسم است به شوروی (1) و اگر پیش بینی پرچماران و اولیاء امور کمونیستی و متخصصین رشته های مربوط هر کدام چنین نادرست باشد چه قوعی می توان برای پیش بینی و آینده گوئی کریوف که مشاور و کمک فکری ندارد نهاد و چه ارزشی قائل شد مگر آنکه بگوئیم کریوف ماخذ و مدرکی از کسانی دارد که با وحی وغیب و آگاهی پیوستگی دارند و مقوصد کریوف همان سخنی نبی گرامی است که زمانی بیاید زنها چنین و چنان باشند و برهنه وعریان در برابر بیگانگان ظاهر شوند ودر آن زمان از اسلام باقی نماند جز اسمی و از قرآن یر از درسی، مسجدها پر از جمعیت و دلها خالی از اطاعت خدا و اگر کریوف هم مقصودش این است که فاتحه اسلام حقیقی را بدین دلیل باید خواند که پیروانش هم به صدها دلیل دیگر گفته اند وعلی الاسلام سلام و یکی از آنها خطاحافظی با یک اصل مسلم قرآنی یعنی حجاب میباشد و کریوف سخن گزاف و باطلی نگفته است ولی برای مزید اطلاعش باید اضافه کرد که همین پیامبر که خبرهای جالب غیبیی و واقعی را راجع به دیروز و امروز و فردا آورده و قسمتی از آن را در همین جلد خواهید دید آری همین پیامبر باز هم فرموده است اسلام به دست دشمنان اسلام قوت می گیرد. اسلام غریب می شود همانگونه که در صدر اسلام بود و باز می گردد همانگونه - خورشید (اسلام) از غرب طلوع می کند، اسلام از غرب قوت میگیرد و مضامینی مشابه آن و همین پیامبر وعده داده

1- از جمله کیهان روزنامه 28/1/1352 صفحه 6.

است پس از آنکه جچهان پر از جور و ستم شد و چه چور و ستمی بالاتر از دگرگون ساختن دستورات اسلامی؛ در آن زمان فرزندم محمد بن الحسن العسگری ظهور فرموده جهان را پر از عدل و داد که در سایه بازگشت مردم به آغوش گرم اسلام حقیقی است خواهد نمود (یملا اللّه به الارض قسطا و عدلا بعد ما ملئت ظلما وجورا)

با پیشرفت علم کم کم حجاب متروک میشود یکی از ایرادها و اشکالهای طرفداران بی حجابی است که قرار ما این بود از آن بحث نمائیم و جایش به نظر می رسد اینجاست زیرا کریوف هم مطلب تازه ای جز این نداشت اما تجربتا خلاف آن ثابت شده و تاکنون چند نوبت دختران کشورهائی برهنه و پوشیده شده اند و انگهی مگر مسلم نداشته اند که پیشرفت تکنیک وعلم در ده سال 1960 -1970 میلادی معادل دو برابر مجموع پیشرفت علوم 1960 سال قبلی اش بوده است در صورتی که فرمان بی حجابی در بسیاری کشورها قبل از 1960 صورت گرفته و سازمان ملل متحد بعد از آن انتخاب لباس را حق آزادی بشریت اعلام داشته است یعنی با پیشرفت علم حداقل دانسته اند که به اجبار جادر از سر کسی کشیدن درست نبوده و بدون شک دنیای عالمتر بعدی اعلام این مطلب را ضروری تشخیص خواهد داد که زن برای اینکه زیبا باقی بماند و مرد و زن برای اینکه کمتر به منجلاب فساد بیفتد پوشیده شدن زن لازم است و نیز خواهند دانست اگر کشوری عضو سازمان ملل باشد و پذیرنده مصوبه های آن سازمان و خدای ناکرده به اجبار دختران مدارس را حتی اجازه روسری داشتن ندهند چه عقده ها و عکس العمل

ها که اینگونه بی حجابیهای گریبانگیر نسل های بعدی که اینان مادرانشان خواهد گرداند وانگهی برای کسانی که ناظر بر عملیات اعضاء سازمانند وعلمکرد خلوت و جلوت جداگانه آنها رامی بیند منشور سازمان ملل را وقعی و ارزشی نیست.

کسی که علم گیاه شناسی دارد خشک شدن، شاداب گردیدن کود و آب دادن و بذر پاشیدن و محصول بهتر برداشتن را می داند و آن که می خواهد طرح چنین مسئله ای بزرگ کند که با رشد علم نهال حجاب خشک می شود انسانهای ماده حاضر به پذیرفتن پوششی حتی متعادل مردان نیستند باید، در علم انسان شناسی، کرونوبیولژی و ارتبا پوشش و پوشاک با انسان، بازشناخته اوضاع و احوال روانی وعاطفه ای و فکری زن و مرد و در بسیاری مسایل دیگر متخصص باشد تا بتواند پیش بینی و آینده گوئی خود را بر اساس و پایه ای قرار داده تحویل دهد و در غیر اینصورت فقط و فقط برای تملق و چاپلوسی اربابان که هر کار اکابر کنند ماندگار و ابد مدت است نه مذهب است نه علم است نه تکنیک نه فکر و ایدئولژی و چیست؟ نوعی کشف راه خود سازی که کا به درست و نادرست بودنش نداریم.

طرفداران پرو پا قرص بی حجابی در آخر عمر اغلب تبدیل به کانون دود و دخان می شوند زیرا رسالت به پیروزی رسندن طبقه نسوان ا که در جوانی ارزانی می داشتند از دست داده اند و اینک همان رسالت را باید عاشقانه با خود انجام دهند وچه راهی و همدمی بهتر از اعتباد به مخدرات، و اگر در این حال به آنها

گفته شود شما که سالها پیش میگفتید با پیشرفت علم حجاب متروک می شود هم اکنون نظرتان را بیان فرمائید اما دیگر ذائقه و لامسه و شامه توانائی ندارد لذا از اینکه علم اتلنیک کاری نکرده و مزه نانها مانند مزه نان قدیم نیست و سبزیهایش مانند گذشته معطر نمی باشد قصه دراز و گلایه طولانی می نمایند و اگر به آنها گفته شود این ذائقه و شامه شماست که مزه و بو درک و احساس نمی کند بهنحوی دیگر علم را گریم کرده را کد نشان می دهند.

کسانی که پذیرفته اند فلسفه تقدیر علمی تاریخ، این مسئله را به اثبات رسانده که قلمرو حکومت کسانی چون حضرت علی و حضرت امام حسین که در جنگ تاریخ یبا معاویه و یزید به ظاهر شکست خورده اند در توسعه روز افزون میباشد یقین است با چنین پیشرفت و ارتقائی، ترک حجاب را نیز که از شاخ و برگهای مقررات دولت امامان همامان نامبردگان میباد موقتی دانسته و اگر قدرت علمی وایمانی آنان صلوات اللّه و سلامه علیهما در پیشبرد مقاصدشان سبب افزایش دامنه حکومتشان است پیشرفت علم هم نسبت مستقیم با پیشرفت زنان برهنه نخواهد داشت وانگهی تصور اینکه اشاعه امری دلیل بر حقانیت آن است اشتباه بوده و مگر همه گیری و اپیدمی مثلا و با دلیل ب رحق بودن وباست؟ اینجا مسئله حاد است و خطر چسمی در پیش ودانش انسانها در پیشگیریش توانا و آن را به سرعت خاموش می سازند اما اپیدمی برهنگی مسئله ای اجتماعی و روانی است وعلم انسانها درباره آن به میزان علم اسنانهای دوقرن پیش درباره وبا می باشد که آن هم گذشت زمان به علت باطل بودنش بالاخره خاموشش میساخته و برهنگی زنان را قبل از اینکه علم مبدل به پوشش و پوشاک کند به علت باطل بودنش مبدل و متغیر خواهد گردید.

فریب روزنامه ها را نخورید

وقتی در برابر بعضی روزنامه ها قرار می گیرم افکارم شروع به ته نشین شدن می کند، دیگر مغزم عرشم و ارزشم نیست؛ ته نشین در کجا؟ در نخاع، و در آن حال یک پستاندار نخاعی به جای یک انسان مغزی در برابر روزنامه نشسته است؛ چکنم مسلوب الاختارم زیرا به هیچ وجه حاضر به پذیرفتن گناهی نیستم که حد و مرز ندارد و از جمله برخی روزنامه هایند که هیچ انتظاری از نقل وانعکاس مطالب صواب و صلاح از آنها نداریم اما مردم قابل ترحمند برای خدا رعایت استعداد تحمل گناهانشان به آن مقیاس و سنجش که طاقت داشت باشند بنمائید و تنها در راه اشاعه و ترویج گناهانی که حد و حصر دارند بپردازید.

مگر می توانید روزنامه ای مرزشکن تر از این پیش رود که در یک صفحه اش از آزادی سقط جنین تعریف کند و در پشت آن برگ از بالا بردن سن ازدواج و در برابرش از فوائد بوی فرندو گرل فرند گرفتن و در ورق بعد هم به معرفی فواحش و فریب خودره ها و چرا فاحشه شدم ها و در آخر به ذکر فوائد ازدواجهائی بپردازد که دختر و پسر قبل از ازدواج یکدیگر را کاملاً شناخته و درک! کرده اند و بالاخره برای استحکام و دلنشین ساختن مطالب خودگاهی هم به سراغ روان شناس پیر و مبتلا و زمانی در پی چشم اندازها! بروند و دین خود را به دختران و پسران وطنشان این چنین ادا نمایند!.

خواننده عزیز از این تاریخ به بعد چنانچه در برابر مسئله ای قرار گرفتید که اسلام آن را حرام و گناه شمرده و برای حلال و ثواب کردنش مورد بحث روزنامه ای است یا اسلام آن را واجب دانسته و مجله ای در تلاش است که آن ا زشت و حرام جلوه گر سازد مثلا همین عریان شدن زنان، خیلی متوجه باشید، روزنامه روشی مخصوصص دارد ابتدا مصاحبهآی تشکیل می دهد او فقط با چند دختر و چند پسر سرو کار دارد و گاه یک دختر در اختیارش است چادری به سر می کند و به عنوان دختری در حجاب که فاحشه شده معرفی می نماید و برگهائی چند از روزی نامه اش را پر می نماید و روز دیگر همان را آرایشش می کند و به صورت مانکنی در آورده عکسی از وی در بالای صفحه گراور نموده و باز همان کس را با کولوته و روبند در حالی که یک دیگ سیاه بر سر دارد می بینید عکش پائین صفحه دیده می شود و با هر دو که یک نفر در دو نقش باید بازی کنند به عنوان اینکه مصاحبه کرده اند نتیجه را چنین منعکس می سازد:

خبرنگار ویژه ما به ابرقو رفت و با سلطان خاتون دختری از آن محل که عکس او را در پائین صفحه ملاحظه می نمائید و معلوم می شود دختر هوشیار و خانه دار و زرنگی است تماس گرفت و از وی در باره حجاب پرسید دختر کارکن زرنگ بدون آن که ظرف از سرخود دور نماید! جواب داد حجاب داشتن بسیار خوب است اما با آن که در حرف زدن استاد و خوش زبان بود نتوانست بیش از این توضیحی بدهد. (مقصودشان اینست نتوانست دلیلی بیاورد).

ضمنا خبرنگار دیگر ما که به سراغ دکتر ریتاهو تا رفته که عکسشان در بالای صفحه گراور گردیده است (همان دختر ابرقوئی است که اینجا مانکن شده است) نتیجه مصاحبه خود را به طور خلاصه چنین در اختیار خوانندگان قرار می دهد: خانم دکتر که در چند رشته فارغ التحصیل شده و تخصص دارند و ازجمله متخصص برجسته پوشاندن و بهرنه شدن ازدانشگاه هاروارد با درجه ممتاز می باشد درباره زیانهای حجاب با آن که حجب و حیا اجازه حرف زدن به ایشان نمی داد مطالب مبسوطی ایراد نمودند که رؤس آنها از این قرار است:

حجاب یعنی زن در اسارت، سد راه ترقی زن، قسمتی از زیبائی طبیعت را پوشاندن، زن را به ضعف اعصاب مبتلا کردن، مرد را فریب دادن و در حجاب رفتن است که بیشتر فساد می کنند و ... .

اما با آنکه قدرت حکام جهان و تبلیغ برخی ازمراکز علمی و روزنامه ها و نیروی تلاش هوی و هوسها و انرژی فعال انسانی جنبش آزادیخواهانه زنان همه و همه در فعالیتند که زنان را به حق خود که گویند مهمتر از همه تساویشان بامردان است برسانند و لازمه تساوی بین آنها زنان را بی حجاب کردن و در تجدد بیشتر مردان را به شکل زنان و زنان را به هئیت مردان در آوردن و در درجه بالاتر شیوع تغییر جنیسیت دادن است که عملا امروز مشاهده مشود و این خود از آثار برهنه کردن زنان است و از آنجا شروع می شودباز هم می بینیم از سران و بزرگان همان حکام و به عنوان نمونه آقای ژرژ پمپیدو رئیس کشور مترقی و متجدد فرانسه و از

میان مبلغین مراکز علمی و روزنامه از جلمه اقای دکتر چهرازی استاد دانشگاه تهران رئیس انستیتو اعصاب و روان ایران و مدیر و موسس مجله سلامت فکر و از جمله بزرگترین نماینده و سمبل نیروی هوی و هوس نهای و پنهانی بریژیت باردو و دهها اشخاص همانند نامبردگان درباره مسئله مورد بحث سخنانی دارند که روزنامه ها به اجبار آنها را نقل کرده اند که به اختصار هر چه تمامتر آن را می نویسم و این خود بهترین دلیل بر سرگردانی بشریت در موضوع تساوی زن و مرد و حقیقت نداشتن هواخواهی و طرفداری از بی حجابی است.

دو روزنامه به نامهای صفحه زندخت» و صفحه انسه نظیر» قبل از کشف حجاب تلاش پیگیری نمودند تا زنان را از گرفتاری حجاب نجات دهند و به جهانیان ثابت کنند تنها و تنها گرفتاری زنان مسلمان اینست که موی سرشان را بیگانگان نمی بینند زنان به حق خود و به اعلا درجه ترقی و تعالی و تجدد رسیده و از همه گرفتاریها نجات یافته اند و دو روزنامه متوفای قلمداد شده امتیازاتی بر مجلات و روزنامه های فصلی زنان داشته ودارند که مهمترین آنها سبقت و قدمت آن دو است و دیگر آن که توفیق این را داشته اند که قبل از کشف حجاب به یانقیض غظمی که تبلیغ رسالت و انجام مأموریت و مسئولیت خود بوده نائل گردند و چون مسئله حجاب به مسائل اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، مذهبی و .. ارتباط دارد بدون شک همه و همه مدیران روزنامه ها در تخصص های خود تجزیه و تحلیل نموده و سپس اظهار نظر صائب خود را منعکس نموده اند یا اینکه مطالبی هم هست که باید در کپسول کرد و به خورد

مردم داد.

شیطان کلاس ما پسری بود که همه را به خرید عکسهای برگردان تشویق می کرد، فروشنده عکس از خویشاوندان وی بود و در جوار دبستان دکان کوچکی داست.

عکسها را به کلاس می آوردیم کلاس اول و دوم ابتدائی شیطان به ما یاد می داد چگونه آنها را مرطوب کرده به حواشی کتاب یا گوشته دفتر بچسبانیم، از بالای عکس کاغذ نازک ک هرویه بود می گرفتیم و بر می گردانیدیم و از عکس جدا میکردیم اما هنوز به وسط نرسیده می دیدیم هم عکس خراب شد و هم کتاب و همه ضایع! جریان دلسوزی روزنامه هائی که خیلی به زنان علاقمندند همین است با تشویق و ترغیب هرچه تمامتر و با انتشار تصاویر و گراور زنان را از سر شروع و تاسینه برهنه کردند اما انسان که سیر شدن ندارد همین که دیدند نزدیک به خراب شدن است از پائین شروع کردند به لخت نمودن و دامن را بالاتر بردن و به مینی و میکرو رسیدن و هم اکنون نزدیک است که پاره شود و پس از پرشدن جهان از ستم و جور مجدد در تعقیب یک کیفر بزرگ جهانی زنان به پوشاک زنانگی خود مفتخر گردند.

و اینک مطلب اساسی:

« مصاحبه پمپیدو در باشگاه مطبوعات با سؤال خبرنگاران درمورد تمایل مسائل رئیس جمهوری فرانسه به دامنهای ماکسی و مینی خاتمه یافت. وی گفت من از هر دو نوع لباس دیده ام و امروز نیز

که همسرم از کامپ دیوید خارج میشد دامن بلندی پوشیده بود در هر حال تصور می کنم پوشیدن دامنهای بلند به رازداری عشق کمک می کند.» (1)

«خبرنگاری از آقای دکترچهرازی پرسید نظر شما درباره مینی ژوب چیست و خبرنگار چکیده نظ استاد را چنین بیان می دارد: مینی ژوب فی نفسه و در مواقع راه رفتن خالی از عیب و نقص است مگر اینکه فکر کنیم به مناسبت فصل سرما اختلالی در جریان خون محیطی بدن به وجود می آورد اما نباید نادیده گرفت که مینی ژوب در روحیه جوانان اثر نامطلوبی باقی می گذارد و تمرکز فکری آنها را روی مسائل جدی زندگی مختل می سازد به طور کلی مینی ژوب از دینامیسم اجتماعی جوان می کاهد و این خود زیان بزرگی است برای جامعه .. عقیده قدما بر این بود که نظ انسان پاک باشد یعنی به خیلی از مناظر با بی تفاوتی نگاه کند ولی امروزه نمی توان چنین انتظاری از کسی داشت و با توجه به روش تمدن مغرب زمین که کم و بیش دنیا را فرا گرفته و ملاک فعالیت های هنری و سینمایی و مطبوعاتی است لذت چشم از دیدن مناظر دلفریب قهری است و بنا بر این باید گفت نظر نکردن به مینی ژوب غیر ممکن است» (2) و نویسنده می افزایم: برهنگی زنان جنبه های عاطفی را کم می کند زیرا مسائل لازمتری از زندگی نیز در برنامه سکس

1- صفحه 5 کیهان شماره 7982.
2- صفحه 7 اطلاعات شماره 12440.

وجود دارد که در تماس و نگاه بیگانگان خرد میشود.

«بیشتر مدهای امروزی با عریان ساختن بیش از حد بدن زن حس کنجکاوری مرد را از بین می برد» واین هم سخن پزشکی دیگر. (1)

بریژیت باردو: « .. در چهل سالگی به ده خودم می روم و از همه کنار می کشم . این ده را در ولکوز خواهم خرید. در آنجا روابط من با انسانها کاملا واقعی خواهد بود. .. صدها بار از من خواسته اند تا پرچمدار بعضی ازاین جنبشها (جنبش بانوان) باشم خدا شاهد است که من زنی هستم که به راحتی می توان مرا یک زن آزاد نامید (ب - ب به اینکه زن حقیقی پذیرفته شود افتخار می کند اما...) اما بیش از هر چیز یک زنم و هرگز زنها نخواهند تواسنت مثل مردان باشند (این هم پرچمدار تساوی حقوق زن و مرد) و اگر آنها تا این حد بدبخت هستند به خاطر اینست که نمی خواهند آنچه واقعا هستند باشند. اینکه دیگر یک وسیله نباشند اما حقوق زنان را مطالبه کنند. به گمان من جنبش آزادی زنان بسیار مسخره است بی شک بایستی یک محیط درست عادلانه به وجود آورد اما برای اینکه چنین محیطی کاملا وجود داشته باشد زنها باید زن بمانند و زنان واقعی دیگر وجود ندارند. مردان واقعی هم همینطور. اکنون صحبت تغییر یافتن جنسیت هاست مردان خودشان را برای انتخاب و رها شدن میگذارند. به مردان 20 ساله نگاه کنید از پشت سر به هیچ وجه جنسیت آنها رانمی توان تشخیص داد در ان ها یک جور بی قیدی مشاهده می شود. مردان سعی دارند خودشان را

1- مجله دانشمند مسلسل 119 صفحه 42 آقای پرفسور محمد حسن حاجبی.

به صورت زنها در آورند و زنها به عکس سعی می کنند به صورت مردان درآیند. (1)

نویسنده می افزایم اینکه اسلام میگیود زن باید زن بماند و مرد مرد و مرد رشته و پیند خانواده و قهرمان است و زن روشنائی و شمع خاندان و ریحان، و حقوق هر کدام را تعیین فرموده اگر کسی دلسوزی به حال زنان دارد باید حق مردان را بدهد تا مرد و زن هر دو استقلال داشته باشند زیرا زن حتی برای احقاق حقی که تحت عنوان تساوی حقوق ابراز می دارد به پشتیبانی مردان ادعا می کند و جنبش با مساعدت مردان پابرجاست و اینکه زن شکل مرد می گیرد یا مرد به هیئت زن در میآید مقدمات و درجاتی را قبلا پیموده که ماقبل آخرش برهنه کردن زن و بی حجابی اوست یعنی اگر بی حجابی نبود هم شکل شدن نبود و دیروز که همشکل شدن پیدا شد امروز تغییر جنسیت در کار آما اما فردای پرافتخار بهره کدام شیاری از تاریخ خواهد شد نزدیک است و در عمل می بینیم عمله ای خسته از کار، ظهر می شود از خرابه ای که در آن بنائی می کرد سری خارج و دستی به دکان نانوائی جنب خرابه برای گرفتن یک نان دراز کرده و نکرده که پلیس تعقیبش می کند چون با پیرژامه آمده وعفت عمومی را جریحه دار کرده است اما زنی که رانها و سینه و سرش برهنه و با تبختر و ناز در آن حوالی مارش می رود جز چشمهای هرزه کسی تعقیبش نمی کند.

1- صفحه 5 کیهان 8885 بدون آنکه تغییری در جملات داده شود.

اگر زنی لخت پشت پنجره مشرف به کوچه ای دراز بکشد مردی که میگذرد و اگر مردی که لخت پشت پنجره مشرف به معبری بخوابد که زنی از آن میگذرد مردی که خوابیده تعقیب می شود زیرا در هر دو صورت مرد عفت عمومی را جریحه دار کرده است و آیا چنین مردان و زنانی برای اجتماعشان مفید خواهند بود؟ فریب روزنامه ها را نخورید که فریب خورده مغزی در تاریکی شکنجه خیزتری از فریب خورده سکسی می سوزد و می سازد.

رئیس جمهور، استاد دانشگاه، ستاره سینما، دانشمند و سرشناس و حتی امام زمان میگوید بگذارید مرد مرد بماند و زن زن، باز هم روزنامه کار خودش را می کند، ا گر مسلمانی امام را، اگر طرفدار علمی استاد دانشگاه را، اگر هنرمندی ستاره سینما را، اگر سیاستمنداری رئیس جمهور را، و اگر هیچکدام نیستی خودت را قبول داشته باش و مگذار روزی نامه ات برای بررسی یک مسئله بسیار مهم که جنبه های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و مذهبی دارد در جمعی از پسران شکارچی و دختران درجازده مصاحبه شروع و بالاخره کار را به جائی رساند که اگر درباره مدارس مختلط بحث و پرسش به عمل آمد یک ناظمه دبیرستان بگوید تاکی اجازه می دهید این موش و گربه بازی ادامه یابد و پسر و دختر جدا از یکدیگر درس بخوانند و یاد آن روضه خوان به خیر که هر چه مرثیه خواند کسی گریه نکرد عصبانی شد گفت الان می روم کتاب حسن و حسینم را می آورم، مسئله مدارس مختلط و اینکه چند متخصص عالیمقام باید درباره اش مدتها بیندیشند به یک ناظمهای

که می ترسد چون با مدارک پائین به وسیله پارتی به مدارج بالا رسیده اگر موافق درخواست و به میل خبرنگار پاسخ ندهد از رزق و روزی باز داشته شود لاجرم و بالاخره کتاب موش و گربه اش را حواله می دهد و این بحثها و مصاحبه ها، آیا بهترین نشانی از این مسئله نیست که روزنامه می فهمد فریب میدهد و در عوض فریبکاری دستمزد می گیرد.

یک شیرین کاری و دکان گرمی دیگر روزنامه ها ایناست که برای مسائل بزرگ اجتماعی میزگردی درست می کنند و 7-8 صندلی می گذرند و وعده می دهند قار است فلان مسئله ای (مثلا ارتباط پسر و دختر در کلاس یا خارج از کلاس) را در اطراف میز گردی به بحث و تجزیه و حلیل بگذارند انسان تصور می کد 7-8 صندلی را متخصصین درجه اول اقتصاد - علم الاجتماع و جامعه شناسی - روانشناسی - انسان شناسی - سم شناسی - خداشناسی قرار است پرکنند اما ناگهان می بینی تمام پسر و دختر 15-16 ساله پر کرده و با خطر درشت می نویسند آقای ... که بعدها دیپلم ریاضی خواهند گرفت نمی فهمند که عصر فضا یعنی چه و به همین جهت مانع ارتباط پسران و دختران در مدارس می شوند و اینها نمی داند اصلا عقده یعنی چه که اجازه نمی دهند در تماسهای طبیعی دختر و پسر عقده ها برطرف شود اما من با دادن فیلمهای سکسی که جوانها را منحرف می سازد مخالفم.

یاللعجب که وسعت معلومات کسانی که 50-60 سال است در رشته تخصصی خود درس می دهند مگر به اندازه کسانی نیست که

10-11 سال درس خوادن را هم در تریاها و کافه ها و سینماها گذرانده اند و در هر رشته متخصص اند مخصوصا در مقام مقایسه که باید اجتماع این درک و فهم را داشته باشد که نشان دادن فیلم های سکسی غیر از روابط سکسی دو نفر جنس خالف است و ارتباط پسر و دختر در فیلم هرگز نخواهد توانست جای ارتباط پسر و دختر را در کافه تریاها در ساعات غیردرسی بگیرد و شاید هم حق به جانب روزنامه ها باشد و کسی از روشنفکران و متخصصین حاضر نباشد در این گونه مصاحبه های مسخره شرکت نماید لذا یا از جوانان نوخاسته احساساتی یا از پیران حریض عقده ای برای میزگردشان و مصاحبه هائی در سطح عالیترین مسائل علمی تشکیل می دهند اما اگر صفحه دیگر همین روزنامه را نگاه کنید مسئله دیگری را می بینید که ثابت کرده اگر پسر جوان و دختر جوان در جوار یک دیگر باشند هر دو یکپارچه آتشند و در فکر یکدیگر، آیا میزگرد مسلوب الشهرتشان می کند تا بتوانند در مسائل بزرگ اجتماعی تخصص ورزند؟ فروید باید پاسخ بدهد یا بنا بر نظر روزنامه ها یک میز گرد دیگر از جوانان!

وای به حال کسانی که مشوق و مشترک چنین روزی نامه هایند روزی نامه های فریب دهندهای که دستمزد می گیرند و به ریش علاقمندان سربالا می خندند و وای بیشتر بر خوانندگانی که باور می کنند آنچه را باید چند نفر متخصص عالی مقام درباره اش اظهار نظر کنند وهنوز که هنوز است مورد تجزیه و تحلیل دانشمندان می باشد و حل و معلوم شنده اما فلان پسر زن نما یادختری که نمود مردان دارد به آسانی به علت و حکمت آنها وقوف کلی یافته و به

علم الیقین آنها رسیده اند و چه بسا که همین اندازه نیروی انسانی هم از برکت وجود الکل یا هروئین باشد!

دانشمندان متخصص و بزرگ در برابر شکل و دشواری یک مسئله کوچک اجتماعی بازماده و به بن بست رسیده و به عجز خود اعتراف کرده اند(1) اما روزنامه های غیر علمی بزرگترین مسئله اجتماعی را با نشاندن چند علمه و دانش آموز دختر و پسر اطراف یک میز به غایت ونهایت می رسانند عشق پسران شرقی پس از ازدواج شروع می شود و عشق غربیها پیش از آن.

غربیها آزادند و با برخوردها یکی را پسندیده عاشق شده با وی ازدواج می کنند و شرقیها به گونه ای که میدانید. دانشمندان مسئله را مورد بررسی قرار دادند یک روز اعلام داشتند عشق پس از ازدواج پایدارتر است و آمار طلاق نزد چنین ازدواجها کمتر می باشد بعد آمدند گفتند که سن ازدواج دخالت دارد، روز بعد آب و هوا و منطقه را ذی نفوذ اعلام داشتند و امروز وجود عناصر در خاک را که برخی عشق آفرینند و بعضی مهار کننده عشق و بالاخره به عجز خوود اعتراف نموده اند اما همین مسئله را ملاحظه نمودید که چرا دختران دانش آموز ساعات درس به کافه تریا می روند؟ در یکی از مجلات مربوط به طایفه نسوان اینگونه حل شده بود: یکی از

1- از جمله پرفسور الکسیس کارل که از اندیشمندان بزرگ قرن بوده و دو مرتبه جایزه نوبل گرفته و خودش میگوید فوق العاده در انسان شناسی کوشش کرده و علم آموختم اما آنقدر در شناسائی انسان ناتوانم که باید کتابم را «انسان موجود ناشناخته» بگذارم و کتاب به فارسی ترجمه شده و جالب است.

دختران بسیار تیزهوش و فهمیده در برابر سؤال خبرنگار ویژه که در بحث میزگرد شرکت داشت پاسخ بسیار جالبی داد: اگر دختر و پسر در کافه تریا با یکدیگر آشنا نشوند پس در کجا بشوند! که باید افزود ضمن اینکه این پاسخ هم نان و آبی برای مجله و خبرنگار داشت سبب تاثر همگان و ریختن اشک فراوان خبرنگار و تصدیق ضمنی همگانی گردید که چون کافه تریا بهترین بلکه صادقترین محل آشنائی پسر و دختر است ضروری آنکه موجبات رفع مزاحمت وعدم مداخله به عنوان وضوح معارف یک عدد آئین غیرت نما فرستاده شود.

اگر حاضر به شنیدن بحث بیشتری هستید و در صورتی که خسته نشدید و آماده خواند مطالب علمی و سنگین تری میباشد بخواندن ادامه دهید. (ناگته نماند نوعی تماس خاصروزنامه ها با مشتریان خود دارند: یکی از مطلبی تریف می کند یا بد میگوید بعد چند نفر به عنوان موافق یا مخالف آن مسئله را مورد نقد و اصلاح قرار می دهند اما امضاء کنندگان همان کسانی هستند که می خواهند تعریف یا نفرت ابراز دارند با نام مستعار مثلا در همین موضوع حاب دیدید دختران چادری در کنکور شرکت کردند یکی آمد بدون اینکه تخصص داشته باشد ایراد و اشکال کرد بعد چند نفری علیه وی ایراد و اشکالش را یعنی رد کرده بودند که در حقیقت تائید وی بود اما امضاءها شاید از همان ...) و اینک یک مطلب علمی دیگر:

برای اینکه بیشتر به عظمت و عمق و کنه مشکل گشائی میزهای گردی که تشکیل می شود واقف گردید همان میزهائی که با شرکت

چند دانش آموز دختر و پسر، آن هم دانش آموزانی که با ریاضیات و محاسبه و مغز سروکار داشته و بضاعت علمی معلومی دارند و بزرگترین مسائل اجتماعی را که دانشمندان به نام جهان در حل و فصلش وامانده و اقرار به عجز در برابرش کرده اند از دهان این به سوی آن از یک گوشه به گوشه دیگر پرتاب و سرانجام حل فصل می شود کافیست گفته شود:

اخیرا با توجه به مشاهده این واقعیت که عکس العمل افراد در ساعات مختلف شبانه روز در برابر اثرات یک زهر یا یک دارو مساوی نیست و حتی کسی که صبح مثلاً ساعت 8 با یک فرد آنفلونزائی ملاقات داشته و مبتلا شده شدت بیماریش با آن که در ساعت 20 همان مرض را گرفته است تفاوت دارد و چه بسا یک داروی تحمل شده در وقت معینی در زمان دیگر عوراض سهمگین و حتی کشنده ای به وجود آورده و مطالعات هالبرگ (Franz Halberg) و همکارانش در دانشگاه مینوزوا (Minosota) جالب است که وجود پدیده های تناوبی مقاومت و یا حساسیت را در موشهای هم خون و بزرگ شده در شرایط طبیعی اثبات کرده و نشان داده اند اگر حیوانات مذکور تحت اثر یک ماده زهری با ماخذ میکروبی، نباتی یا صنعتی قرار داده شوند مرگ و زندگی حیوانات مورد آزمایش با شرایط زمانی اعضاء وارگانیسم آنها در لحظه ای که مورد تأثیر و تزریق یک مقدار معین اوابائین می تواند 75 درصد حیوانات مورد آزمایش را معدوم نماید مشروط به آنکه در یک مرحله معین از پدیده های تناوبی زیستی حیوان تجویز شود در صورتی که رقم

مرگ و میز در یک گروه کاملاً مشابه و همو زن از حیوانات مورد آزمایش و با تزریق همان مقدار ثابت اوابائین ممکن است از 15 درصد تجاوز نکند وحال آنکه عامل زهری 11 ساعت دیرتر یا 13 ساعت زودتر تزریق گردد (1) علم مورد بحث یعنی علمی را که نشان می دهد درهر موجود زنده پدیده های زیستی متناوبی وجود دارد که تظاهر آنها نسبت به موجود زنده با یک محرک به طور مرحله ای و زمانی تغییر می کند کرونوبیولژی نام داده اند که در چهار مرحله تحقیقی اساسی بدست دانشمندان است: کرونو فیزیولژی - کرونوفیزیوپاتولژی - کرونافارماکولژی - کرونو توکسیکولژی و مسئله جالبتر توجه به کرونوبیولژی تطبیقی است و تحقیقات جالبی که دراین زمینه برای بهبود و بهداشت محیط می تان بدست آورد.

مشاهده این که پدیده های زمان و مدت تا چه حد در فصل و انفعالات بیولژی ذی نفوذ و صاحب اثرند دانشمندان را به دقت و توجه بیشتر برای رسیدن به هدف شناسائی نظم های فیزیولژی بدن و تغییراتی که در پدیده های نظمی به وجود می آید تحریک و ترغیب نمود مثلا شوسا (Chossat) متوجه شد که نظم مذکور در کبوترهای محروم از غذا و آب و غیره آن چنان است که حرارت

1- تزریق داخل صفاقی 5/10 میلی گرم او ابائن در 7/10 میلی لیتر برای 20 گرم حیوان 15 درصد حیوانات تزریق شده در ساعت 8 صبح و 75 درصد حیوانات تزریق شده در ساعت 8 شب را معدوم نموده است.

مقعد آنها در 24 ساعت چه در کبوتر گرسته چه سیر چه ... و جود داشته یعنی قبل از آنکه با غذا مرتبط باشد با زمان وابستگی دارد و با عوامل ایجاد همزمانی و هماهنگی یعنی با همزمان کننده ها (نور - حرارت - روابط اجتماعی و ..) و این عوامل را همزمان کننده گویند زیرا مراکز تغییرات پدیده های بیولژی بدنی دخالت می نمایند و می توانند نظمهای خود را به پدیده های تناوبی اورگانیسم تحمیل و همزمان کنند.

چنانچه مطلب برایتان سنگین نیست و اهل بحث مورد نظر به خواندن ادامه دهید تا بیشتر بدانید اگر یک مسئله بزرگ اجتماعی کنار میزگردی حل و فصل میشود شرکت کنندگان چون دانش آموز ریاضی اند چگونه عوامل لباس - نور - حرارت - صدا - سرما - گرما - فصل - خواب - بیداری - زمان و ... همه را برای اظهار نظر مورد توجه قرار می دهند مخصوصا متوجه سن و سال زماین و بیولژی و سکسی و اجتماعی خود نیز در حل مشکلات می باشد.

اینکه بیشتر وضوع حملها یا اغلب مرگ ومیرها در ساعات معینی قرار می گیرد مسئله ای مورد تحقیق و در قلمرو کرنوبیولژی است که ارموز یک مشکل نبوده و مسئله ای معلوم و حل شده ای است.

وقتی رساله ذهبیه حضرت رضا را می خوانیم می فهمیم که ارتباط امام باپیامبر و وحی و خدا یعنی چه؟

در آن زمان که خلافت مأمون بود و دولت ها به نام اسلام تشکیل و در رأسش شخصی به عنوان امیر المؤمنین و خلیفه رسول خدا قرار می گرفت اصلا و ابدا سخن از ماههای شمسی و نور و صل در میان نبود قرآن اگر نامی از ماهها را داشت ماه قمری بود و رمضان و شهر ج و .. و اگر نبی گرامی یا ائمه اطهار نامی از ماهها می بردند همه از محرم بود و صفر و رمضان و ... و در تمام کشورهای اسلامی وضع همین بود و از ماههای شمسی اثری و خبری هیج تقویم ایران و افغانستان (فروردین - اردیبهشت - خرداد ...) که بهترین و درست ترین تقویمهای جهان شناخته شده و هم اسلامی است (مبدأ هجرت) و هم ایرانی (مقوم از دانشمندان اسلامی ایران) هنوز وضع نشده بود و در کشورهای مجاور نیز فقط ماههای شمسی همان ماههای تکری (آب - ایلول - ...) بود و اگر به قران نیز مراجعه نمائیم می بینیک در یک موردبه تطابق ماههای شمسی و قمری پرداخته است آنجا که سخن از اصحاب کهف (در سوره کهف) میباشد و اشاره به مدت توقفشان در کهف مینماید (و لبثوا فی کهفهم ثلاثمائه سنی و از داد و اتسعا) که بر مبنای تقویم شمسی خودشان سیصد سال بوده است اما برای اعراب که اینک قرآن به زبان آنهاست قم نه را به آن اضافه می کند یعنی سیصدسال شمسی کشور دقیانوس و اصحاب کهف برابر است با سیصد و نه سال قمری که در حساب درست همین است.

آری مأمون پس از آنکه متخصصین هر رشته را در مجلسی حاضر کرد احتمالا بر حضرت رضا تفوق علمی نشان دهند و خلافش را مشاهده نمود از حضرت خواست که برای داشتن یک

عمر دراز و شاداب دستورات غذائی بفرماید و چون خبری از مرو رسیده بود به آنجا رهسپار شد و حضرت در بهداشت غذا مطالبی مرقوم داشته جهت مامون فرستاد خلیفه خوشش آمد دستور داد به آب طلا بنویسند و از این جه به رساله زرین (رساله ذهبین) معروف شد که شرح همه را در جلد دهم داده ام و جالب اینجاست با آن که هیچگاه سخن از فضل و گرما و نور و غذا و ارتباطشان سابقه قبلی نداشته است حضرت دستورات غذئی مناسب هر فصل و بلکه هر ماه داده است که امروز موجب شگفتی متخصصین علم مورد بحث (کرونو بیولژی) قرار گرفته و چاره ای جز اقرار و اعتراف به اتصال بین حضرت و وحی و رسالت نخواهیم بود.

در فیزیولژی خوانده ایم که تمام اشیاء موجود در محیط به یک شرط روی یکدیگر اثر می گذارند و شرطش اشتن حرارتی است که کمتر از حرارت حد نباشد (273-) و امروز می بینیم به اثر اشیاء بر روی انسان و چگونگی و مکانیسم عمل آنها تا حدی وقوف حاصل کرده اند و بی جهت نیست وجود تغییرات حساسیت مقاومت 24 ساعته برای عوامل هجوم ها هر چند مختلف و کاملا متفاوت مورد قبول علم روز اقع است و اگر بخواهند داروئی (از عوالم هجوم کننده ها) مثلا یک نورولیپتیک (لیبریوم) یا یک بی حس کننده موضعی یا اشعه ایکس .. یا کرتیکوستروئیدها تجویز نمایند ساعت مخصوصی را درنظر ی گیرند و همین کرتیکوستروئید که دفع آن حدود ساعت 23-3 بعد از نیمه شب به حداقل و حداکثر قریب ساعت 11-15 میباشد و حملات آستمی و ... در آن

ساعت که دفع به حداقل است بیشتر می باشد یا تزریق ده گاما گرم هیستامین همزمان با دفع حداقل کورتیکوستروئیدها حساسیت مختلفی پوست حداکثر را ظاهر می سازد.

آنچه بسیار جالب است و در جلد مربوط به خداشناسی مورد بحث قرار خواهد گرفت باز همان قضیه چهارکنبد است که (در جلدهای قبل آورده شد) نشان خواهم داد همه جا و همه چیز ساخته دست یک استاد حکیم عالم مدبر قادر می باشد و از جمله همین کرنوبیولژی که درباره گیاه و حیوان و انسان مصداق دارد مثلا گیاه کالانجوا برای مقاومت برگهایش در برابر حرارت زیاد موش در برابر نیکوتین - مگس اهلی درمقابل حشره کشها و ... و انسان در برابر عوامل هجومی نامبرده شده همه و همه وجود نظم های گفته شده را نشان می دهند (1) و با آنکه هنوز شناخت علمی کرونوبیولژی در مرحله ابتدائی است وعلمای متخصص مربوطه خود را مبتدی می دانند یک عده هستند که گویا بر تام مسائل درشت زندگی مسلط بوده و بدون پروا و ملاحظه می گویند:

چرا باید در ماه رمضان (عامل همزمان در کرنوبیولژی) روزه گرفت؟ ازچه باید سعی کرد نماز را اول وقت خواند (باز هم دخالت عامل زمان وتمرکز قوای دماغی) و چرا وقت آن یکی تا اول آفتاب است و آن دیگری که رکعات بیشتری دارد در زمان وجود آفتاب نصف النهار تا مغرب و دیگری در فلان زمان می باشد؟ و آخر از همه چرا زن خود را بپوشد و مرد حجاب نداشته باشد

1- استفاده شده از سخنرانی آقای دکتر سعید اعتصامی استاد دانشکده پزشکی تهران.

و از چه ... چه و ... چه.

بر دانشمندان هنوز اثرات صداها بر انسان مبهم مانده و به آنچه از آن دسترسی یافته اند در تحیر و شگفتی مانده اند و این فقط مسائل بزرگ اجتماعی است (مثلا پسران و دختران دانش آموز ساعات درس آیا حق دارند به کافه تریا بروند و در زیرزمین ها برای تمدد اعصاب و رفع خستگی با هم یک چای بخورند؟) که اطراف میز کاملا گردی که اهل نظر و اثر (دانش آموزان چهارم و پنجم ریاضی دبیرستان) در آن شرکت دارند حل و فصل شده و می شود. آقای عزیز همان میز، همان مصاحبه، همان محیط، همان گرمی و سردی ، همان دعوت و دهها همان دیگر بر شما اثر گوناگون می گذارد و مگر شما می دانید چه اثر یکه میخواهید هنوز تکلیف خود رادر خوردن چایتان را ندانسته تکلیف اجتماع را تعیین و روشن نمائید این همان قضیه با داست و انوری شاعر به نام بلکه کارمند معروف هواشناسی.

دانشمندان می آیند برای آزمایش مورد نظر یک نوع، یک جنس ، یک شکل، یک وزن، یک زمان و همه چیز مشابه و یکسان را انتخاب کرده مطالعات و پژوهشهائی انجام می دهند و از جمله مثلا در قلمرو کرونوبیولژی معلوم میدارند صدای شدید در فلان ساعت اثر بسیار شومی بر حیوان می گذارد در صورتی که در ساعت های بعد اثر چندانی ندارد یا کسی که ساعت 8 کریپ گرفته بادگری که در ساعت 20 مبتلا شده و ویروس ایجاد کنند و وزن و قد و سن در هر دو جنس یکی است تظاهرات بیماری در یکی بسیار شدید و در دیگری ناچیز می باشد.

با ذکر این مقدمه که در افرادی از یک جنس و یک فورن و یک ... عوامل چندی ا زمان و محیط اثرات مختلفی خواهند داشت اگر جنس انتخاب دشه مختلف و یک نر و دگری ماده باشد بدون شک اختلاف اثرات عوامل مذکور شدت بیشتر و تفاوت کلی تری نشان خواهند داد و به همین قیاس و سنجش تلاش برای مساوی کردن حتی حقوق زن و مرد با آنچه از تجزیه و تحلیل همه جانبه علوم که یکی از آها کرونوبیولژی است معلوم می گردد مشت بر آهن کوبیدن است و اما چون بنای بحث مربوط به حجاب بستگی با شناخت روحیات زن و مسائلی مربوط به اسکلت فکری و عاطفی وی دارد ناگزیر به افتتاح عنوان (زن و مرد در تشریع و تکوین) و تجزیه و تحلیل همه جانبه آن می باشم که پس از پاسخ به اشکال و ایرادهائی که نسبت به داشتن حجاب وارد کرده اند به شرح و بحث آن می پردازم.

برای مزید اطلاع آدمی بر مبنای دو گونه عمل آفریده شده است اعمالی که ارادی وی در آن بلا نفوذ و بدون اثر است چون بزرگ شدن جنین در رحم و رسیدن نطفه ها به یکدیگر و ترشح غدد و و ضربان قلب و گردش خون و دیگر اعملی که تا حدودی به اراده و اختیار آدمی منوط و مربوط میباشد و چون بخواهد آنها را تغییر دهد یا کم و زیاد کند می تواند چون خوردن، آشامیدن، خنده کردن، گریه نمودن.

آنچه را نتوان در ان دخل و تصرفینمود و بنابر قوانین و مقررایت خص به انجام وظیفه مشغول می باشد بلکه در حقیقت به طور مستقیم دست ربوبیت پروردگار آن را اداره می کند تکوین گویند

و هیچ پیامبری در آن دخالتی نمی کند و آنچه را می توان بنابر میل و اراده دگرگون ساخت پیامبران در دگرگونسازی آن دخالت کرده به هدایت آنها به جانب سعادت و سلامت پرداختند آنها را تشریع گویند. تکوین مستقیما به قوانین موضوعه الهی مربوط است و تشریع با واسطه پیامبر یک سیستم الهی را نشان می دهد.

چادر داشتن شرط ایمان است؟

آیا چادر داشتن شرط ایمان و لازمه اعتقاد به مذهب است ؟

انسان عجب موجود انعطاف پذیری است انعطاف در جانش، مالش، ایمانش و همه چیزش و این هم دلیلی دیگر از جمله دلائلی که انسان از نسل میمونها نیست (جز انسان نزد هیچ مخلوقی چنین انعطاف پذیری دیده نمی شود).

انعطاف پذیری انسان در جاش که امام می فرماید ذلت و عزت شما وابسته به جان شماست، از یک طرف که حاضر نیست در راه عقیده اش حتی کسی به او تو بگوید با کمترین رنجی را متحمل گردد؛ و از طرف دیگر که جان برکف نهاده به بهترین مشتری که خداست با کمال رغبت در راه پیشبرد عقیده اش تقدیم می دارد (اشاره به آیه شریفه که خدا مشتری جان و مالتان است: ان اللّه اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم).

انعطاف پذیریش در مال و در همه چیز و از جمله در مواردی که حاضر است به کلی عقل خود را از دست بدهد ماند زمانی که به خوردن خمر پرداخهت یا در راه غیرمشروع نعوظی به وی دست داده است و از همه مهمتر انعطاف پذیریش در برابر ایمان و عقیده اش

که گفته شد و انتخاب لباس متناسب با مرام که یکی از آنهاست.

یک فرد سوسیالیست اگر بداند لباسش با مرامش پیوستگی دارد از زیر بار تعهد شانه خالی نمی کند و یک شخص کمونیست دراین باره از اینکه ناهماهنگی کند خودداری می نماید، یک فاشیست قبول مسئولیت می کند و پیراهن سیاهش را که مشخص عقیده اش است می پوشد و خلاصه هر معتقدی خود رامقید پذیرش دستورات صادره از عقاید خود دانسته و حتی برای انتخاب لباس گرایش به طرف عقیده دارد و هرگز پیوستگی خود را با معتقداتش رها نمی کند یعنی هر کس حاضر شده عقیده ای را به عنوان اینکه صاحبت اداره کردن اجتماع دارد، بپذیرد خود راموضه می داند که دامنه انعطاف پذیری خود را با حداقل برساند و آن را در چهار چوب عقایدش درآورد.

کسی که مسلمان است بدون شک در وضع ظاهر و برای به لباس درآوردن خویش نیز سعی می کند به راه نمودهای اسلامی تمکین کرده از صدمه زدن به دین به وسیله همشکلی با دشمنان اسلام یا بیگانگان دوری چوید بلکه انعطاف پذیری خود را در تمام موارد و از جمله پوشاک در قرآن و مسائل و فتاوای اسلامی تجزهی و تحلیل و خلاصه نماید و به همین دلیل عنوان فوق که آیا چادر داشتن شرط ایمان و لازمه اعتقاد به مذهب است طرح ناواردی بوده می توان گفت درست اینست که گفته شود شرط ایمان و لازمه اعتقاد به مذهب قبول مسئولیت اس تکه با آن عقیده ناهماهنگی نشود و با گرایش به هوی و هوس معاوضه نگردد و ساده تر آنکه چادر داشتن شرط لازم ایمان نیست بلکه شرط لازم ایمان داشتن چادر بلکه

داشتن حجاب اسلامی است.

نظری در اجتماع اگر دید عقیدتی داشته باشیم بایدب گوئیم در اجتماع مسلمانان منهای اسلام زنان به دو دسته تقسیم می شوند زنان دهات و عشایر و ایلات که زن خانه اند و زن کار، و اصالت سنت را حفظ کرده و زنی مستقل باقی مانده اند و دسته دیگر زنان شهر که باز به دو دسته تقسیم می شوند، آنها که از مرفهین و متمکنین اند و اغلبشان در زیبائی مصنوعی ظاهری مستهلک اند و از موهبت مادری بی بهره و دور و بقیه که از اجتماع متوسط اند اغلب رسالت صفحه مادر بزرگورای بودن» را خوب به سرانجام می رسانند و باز جملگی به چند دسته می شوند آنها که در ارادت و پیروی اکابر مجرمیها بزک آورده اند و شانه از تحمل مسئولیت هائی که خانه داری و ایمان داشتن از جمله آنهاست خالی می نمایند و دسته دیگری که کارمندند و غیر آن و پیرو شوهرشانند و حتی برای حجابشان بی خبر از هر مصدر دیگر زندگی می کنند و یک دسته که پیرو هوی و هوسند یا نمی دانند از چه پیروی می کنند و با یک منبر واعظ، خود را می پوشانند و با یک برخورد با جوان شکارچی برهنه می شوند و انواعی دیگر ...

زن امروز که به قولخودش توانسته از جلد مادر بزرگش بیرون آید و در عوض تا در آن جلد بود راهی روشن و خانوادگی در پیش داشت امروز در برابر یک آینده فراخنائی بلعنده خود را در هراس و دلهره می بیند زیرا عهده دار مسئولیت خانوادگی بوده و کارهای خانه مسئله ای روشن و متعلق به زن است و نمی تواند آن را به اسم آزادی به گردن مد بیندازد و از طرف دیگر به اسم

تساوی حقوق زن و مرد مایل است نقش مردانگی در اجتماع را نیز ایفا نماید، از لحاظ اجتماعی، اقتصادی ، سیاسی و این هم مسئله ای بس روشن و بیشتر متعلق به مرد است که خود می خواهد بارگرانش را به گردن خویش بیندازد و جمع این دو مسئولیت که یکی از ناچار باید داشته باشد (خانه داری) و دیگری را گردنش بار شده داشته باشد (مردانگی برای هر چه نزدیکتر شدن به تساوی حقوق زن و مرد) بسیار سنگین و خطیر بوده و مخالف اعمال بیولژیکی و حیاتی و وضع ساختمانی زن است پس تکرار می شود که لازم داشتن عقیده زن به معنای واقعی زن بودن و خود از بیگانگان پوشاندن است نه اینکه چادر داشتن شرط ایمان و لازمه اعتقاد به مذهب باشد.

آیا حجاب سد راه ترقی زن است؟

مفهوم ترقی باید در مورد مصداقش مشخص باشد و کسی را تردیدی نخواهد بود که مفهوم ترقی مرد مصداقش ترقی زن نیست و مفهوم ترقی زن بر مصداق تراقی مردم قابل انطباق و منظور نمی باشد مثلا نمی توان گفت فلان دانشمند در آزمایشگاه کشف کرد و ترقی کرد لذا فلان قهرمان هم باید کشف کند و ترقی کند. مفهوم ترقی مرد اگراینست که به وی گفته شود رودش در معابر و خیابان مانع ترقی اوست و چنین مطلب پذیرفته است می توان گفت حجاب هم مانع ترقی زن است و در آنجا که از تباین فطری زن و مرد بحث خواهم کرد ملاحظه خواهید فرمود که با آن همه اختلاف تکوینی و تشریعی بین آن دو امکان اینکه مصداق مشخصی از ترقی را برای هر دو جنس منظور بداریم و مخصوصا اگر بگوئیم پوشیده شدن

زن یا در معابر و خیابان رفتن مرد سد راه ترقی آنهاست جز مغلطه و سفسطه چیزی بیش نیست.

زن برای مادر شدن حق انتخاب همسر شدن دارد و مردی برای پدر شدن و به نظر اسلام سهم هر کدام در قبول همسر مساوی است و بدین ترتیب می توان سئوال کرد: اینکه حتی نهضت بانوان به دست مردان شروع و نگهداری و پایان می پذیرد و مرد هرگاه بخواهد زن را آلت فعل کرده به صورت عروسکهای عدل پنبه و صندوقهای ماتیک در می آورد تا جنسش بیشتر مصرف گردد و اگر مرد متمکن بود زن را برهنه می کد که پول دارد و می خواهد لذت ببرد و اگر زن خواست متمکن شود و حرفی اشت برهنه اش می سازد که مرد باید متمکن بود و زن در بی پولی مشغول که هوس زیادی نکند و با توجه به اینکه حجاب مورد بحث حجاب مادی است و مهاجم قوی را در حد خود متوقف می سازد و در ضمن که محرومش نمی کند به خودش نیز دعوت نمی نماید آیا با این تفاصیل زن در حجاب برود اسیر است و در بی حجابی آزاد یا اگر مهاجم متجاسر را به خود دعوت کند و در فاصله بین قصدها و اجراها و بلکه برای هر لحظه قوانینی و مقرراتی هم نباشد اسارت است؟

و اگر فکر خود را به ژرفنای مطلب فرستاده متمرکز سازید می توانید بیشتر به اسارت زن در حجاب یا حجابی وقوف یابید زیرا می توانید بپرسید آیا زن در برابر دیندار جاهل اسیر است یا در مقابل دانشمند بی دین یا در زندگی دانشمند دیندار؟

حق این است که روی سخن با دو دسته مردم کاملا متمایز از یکدیگر باشد یک دسته که ترقی زن را در احراز شغلهای کارگری یا پست های

دولتی و نشستن بر صندلیهای ریاست و مدیر کلی و وزارت و وکالت می دانند و دسته دوم که زن مترقی را مادران نمونه، خواهران بهتر، همسران بزرگوار میشناسند و سخن ما با دسته اخیر کوتاه و در یک جمله خلاصه می شود که ایا مادر بودن، خواهر بودن ، همسر بودن با خانه و خانه داری سر وکار دارد یا با معابر و خیابان و شب نشینی ها و ... اگر بگوئیم مادر خوب و همسر خوب هم می توان در میان کارمندان سراغ گرفت خواهیم گفت چون در هر صنف و طبقه خوب و بد هر دو وجود دارد ممکن است همان زن کارمندی که ماد رنمونه یا همسر خوبی است بدون اداره و صندلی مادری خوب تر و همسری شایسته تر بوده باشد و در این صورت روی سخن ما با کسانیست که حجاب را سد راه ترقی زن یعنی سد راه رسیدن به ریاست و وزارت و وکالت و امور مربوط به خارج از خانه داری دانسته اند و یا به زبانی دیگر می توان پرسید:

آیا بی حجابی سبب پیشرفت علمی و اجتماعی زنان می شود؟

این مسئله که چون به زن میدان داده نشد لاجرم نتوانست نیروی نهفته و استعدادهای سرشتی خود را به منصه ظهور برساند سخن بی ربطی است زیرا تا آنجا که شناخته شده نزدیک به دو میلیون سال است که احوال زائو زن بوده مامائی کرده و هنوز که هنوز است بهترین ماماهای جهان مردانند.

تنور پنج هزار ساله در مصر دیده شده و آثار پخت و پز قریب

ده هزار سال حدس زده شده که همیشه محول به زن بوده و هنوز بهترین آشپزان جهان مردانند.

خیاطی، گلدوزی و ...در اختیار زنان بوده باز هم بهترین خیاط و ... مردانند.

وقتی جمجمه مرد و زن را شکافتید و با چشم دیدید ناحیه پیشانی مرد رشد بیشتر از زن دارد و ناحیه هیپوتالاموس زن رشدش زیادتر از مرد میباشد و آن ناحیه می تواند تعقل و تفکر کند و این ناحیه تحریک پذیری و احساساتی وعاطفی است و قبول شدگان کنکورهای سراسر جهان در ریاضیات بیشتر پسران و در ادبیات دخترانند و بهتر به دو چیز متمایز از یکدیگر یعنی مرد و زن اعتراف می نمائید.

بابوق و کرنا و روزنامه که نمی شود گفت برای نزدیک کردن و مساوی شدن اعمالی که ناشی از رشد پیشانی مرد است با اموری که از نمو بیشتر هیپوتالاموس زن صادر می شود در صددیم اقدامات مجدانه ای بنمائیم و از جمله یکی را برهنه و دیگری را بپوشانیم نه خیز آنچه سازگار با رشد پیشانی مرد است و با تعقل و تفکر به کمال می رسد باید در مرد به ترتیب و رشدش پرداخت و آنچه در زن باید به رشد و تربیتش همت گماشت موارد قابل انطباق و سازگار با زمینه مستعد عاطفی اوست و بشر گرچه برای نزدیک کردن آنها به بهانه تساوی حقوقشان دست به تجاوز زده و زنان را به کار مردانه واداشته است ولی هنوز جرئت آن که با عاطفه خشونت بیشتری به کار برد و مثلا رانندگی تریلی و فرماندهی جبهه و جنگ را به زن واگذار نکرده یا نخواهد توانست کرد و نیز نخواهد توانست

مردان را به آنچه بیشتر از عقل به عاطفه منتب است مجبور به اجرا گرداند مثلا مردان را وادار به پرستاری از نوزادان شیر خوراگاه کند که نتیجه به بار آمدن اطفال مهر و محبت ندیده شده و در حقیقت به تربیت ستون پنجم و پرورش خرابکارانی اقدام شده است.

فرض آنکه حجاب رداشته شد و زن برای احراز حقوق خود ترقی مردانه کرد تا به مقام تساوی برسد و اگر بگوئیم ترقی زنانه هم زن و مرد را به تساوی می رساند دروغ گفته ایم حال به فرض آن که زن ترقی کرده آیا در حال ترقی خود چه طرفی بسته و آیا اجتماع از ترقیش چه مقدار جلو رفته است که در پاسخ باید گفت نتیجه بی حجابی بیرون کشیدن زن از خانواده و فلج ساختن واحد اجتماع که خانه است و وارد کردنش به اجتماع و فلج کردن اجتماع با کنار زدن مهره های اصلی که مردانی کارگزار و کاردانند و بدتر از همه به قول آن استاد دانشگاه که برهنگی زنان شهوت مردان را به طور قهری جلب و سبب کاهش و کمبود دینامیسم جوانان می گردد یعنی حجابی که سد راه ترقی تصور می شد یقین گردید که با بیرون کشیدن زن از خانه و وارد ساختنش در اجتماع هم واحد ساختمانی اجتماعی را که خانه باشد فلج میساد و هم اجتماع را.

یک واحد اجتماعی خانه است و دیگر چه می ماند مجموعه ای از کار خارج خانه. بیائید و خودتا فکر کنید و کار را تقسیم کنید و مقداری را به عهده مرد واگذارید و مسئلیت بقیه را به زن بدهید با این وضع و تقسی کار، اگر برهنگی زن را خوب بدانید و تشریفاتی که قهری است به آن پیوستیگ دارد منظور بدارید فقط

در صورتی که حکم بتلاش خانواده را بپذیرید تشخص و تکلیف و تقسیمتان خوب است اما اگر قائل به لزوم تشکیل خانواده باشیم موضوع حجاب منتفی است زیرا مرد و خانه داری هنوز حتی برای تساوی زن و مرد عنوان نشده است.

روانشناسان ثابت کرده اند که فرزندان روی پرورش غریزی به مادر تجانس زیادتری دارند. قبول همه زحمات آنها در آغاز زندگی و دوره رشدابتدائی عکس العمل مطلوبی به صورت گرایش فرزند به مادر به وجود می آورد و بر همین قاعده و قانون و نظم طبیعی روانشناسان فهمیده اند که تجلیات و شخصیت پدر در نظر فرزندان از تعلق قلبی و نوع روابط پدر و مادر الهام می گیرد و اغلب پدری در نظر فرزندان مرغوب و مطلوب است که شوهری باشد که زن موجودیت در کنار چنین مردی را مورد قبول قرار داده است و اسلام تا کجای مسئله را تعمق کرده که می فرماید منافق غذا می خورند خانواده اش به میل وی و مؤمین غذا می خورد به میل زن و فرزندانش و دیگر آنکه تازه داماد باید سعی کند زن را به خانه ای که آورد از خانه پدر زن بدتر نباشد و غذلائی که به همسرش می رساند از آنچه عروس در خانه پدر می خورده کسر و کاهش نداشته بلکه اندکی خوشتر باشد و دیگر آنکه از لباسی که خود می پوشد زن و فرزند را بپوشاند و صدها دیگر که همه در این جمله خلاصه می شود تا زن موجودیت خود را در کنار چنان همسری به صمیمت مقبول دارد.

سان فورد شرمن محقق اجتماعی معروف سی و ششهزار کودک را در یک سال مور مطالعه قرا داده تا درباره احساساتشان

نسبت به رابطه پدر و مارد مطالعه و بررسی کرده باشند پس از تمام آزمایشات خلاصه نتیجه را چنین گزارش میدهد: اطفال آئینه تمام نمای روابط پدر و ماردند وبه تجربه خودمان نیز رسید که اخلاق کودکانی که نیز پدر و مادری با هم مهربان بزرگ شده اند مخصوص خودشان بوده و اگر همیشه دعوای والدین را دیده اند یا شاهد اختلافات جزئی و قهر و آشتی های کوچک بوده اند اخلاق دیگری دارند . آن چه مهم است اخلاق کودکانی است که در خانواده ای به شرح زیر تربیت میشوند:

مادر باید احساس موجودیت نزد همسری پذیرا را بکندو پدر نیز بداند که بزرگترین تمکن را با ازدواج نصیب خود کدره است اما مرد در این حال متعلق به زن و زن وابسته به مرد است مرد برای زن آقا و قهرمان است و زن برای مرد شمع و ریحان، مرد چرخ سخت و زیرین زندگی است و زن چرخ سبک و زبرین، آن به قدرت و شخصیت مکمل زن و آسایش بخش اوست و این به تجمل و آراستگی و ظرافت هر چه خستگی و واماندگی است می زداید اما مهم نیست که زن برهنه به اجبار باید جمال بنماید، آرایش کند، ظرافت به خرج دهد، طرز حرف زدن را در برخوردها، چگونگی دست دادن را، نحوه انجام کارمندی را و بالاخره راه و رسم رفتار با بیگانگان را بلد باشد حال از که بیاموزد و کجا آموزش یابد خود یک حلقه مسدودی را تشکیل میدهد که در نتیجه رفتار با بیگانگان هم مکاشفات روانی را کوچک میسازد و هم آئینه تمام نمائی را لکه دار ساخته است آئینه ای که در کودک خلاصه

میشود و نمایشگر روابط پدر و مادر بود اما یک مادر برهنه ای که غرق رفتار و مکاشفات در معبر و انظار و با بیگانگان است چه اندازه روابطی را برای شوهرش باقی میگذارد تا کودک آئینه اش گردد باید گفت فرزند زن بی حجاب آئینه تمام نمای مطلق روابط است یعنی اگر در یک خانواده پوشیده دختر ی به میل پدر و ماد درست یا نادرست زن فرد است دوشیزه خانواده بی حجاب با تمایلات اجتماع نیز دست به گریبان میباشد.

لباس مانع ترقی است یعنی ماندانا مادر کورش و آتوسا همسر داریوش و مادر خشایار شاه و خانم گاندی و خانم کوری اگر پی به خواص لباس امروزیها برده بودند میپوشیدند و با دور انداختن حداقل لباس ملی خود مدارج بیشت رو فرزندان بهتری را به اجتماع تحویل میدادند و بهتر انجام و ظیفه می نمودند.

از جمله مسائل ناشناخته مانده اینکه هر چه به آغاز پیدایش انسان نزدیک شویم باز هم زنان را می بینیم که به تجمل و آرایش و زیبائی علاقه داشته اند اما از کجا و ا چه کسی آن را فراگرفته اند هنوز مجهول وناشناخته مانده است ولی در هر صورت زن که باید زیبا گردد و جلوه نماید و برای شوهرش گل و جهت خانه اش شمعی باشد با بهرنه شدن در برابر بیگانگان عاطفه خانوادگیش را کاهش می دهد زیرا عوامل مهمتری در زندگی حتی در قلمرو سکس وجود دارد که برخوردهای غیراخلاقی آن را خرد می نماید (به علاوه که به زودی نشان خواهیم داد آرایش و پیرایش از جمله غرائز زن است) لقمان حکیم از سفری برگشت به او گفته شد

چرا دیر کردی گفت چه شده گفتند پدرت مرده است . به سرش زد و گفت وای که رشته زندگیم پاره شد در سفر دیگر پس از آن دبراه تاخیرش سئوال شد و علت را پرسیدند گفتند مادرت مرده است، به سرش زد گفت وای که چراغ زندگیم خاموش شد و حضرت علی نیز به همین مضامین شب اول دفن حضرت زهرا بر تربت آن حضرت جملاتی فرمود که نشانی از خاموش شدن چراغ خانوادگی با رفتن مادر و گسستن رشته فامیلی با درگذشت پدر است و پوشاندن هرچه بیشتر مرد و برهنه ساختن هر چه افزونتر زن برای اینکه دو گروه نر و ماده نزدیکتر شوند نه رشته را محکم تر می سازند و نه چراغ را پرنورتر و این را در عمل می بینیم در مناطقی که برهنگی زنان بیشتر است فحشاء و منکر افزون و مشکلات حکومت زیادتر و بیماریهای مختلف به ویژه بیماریهای مقاربتی شایعتر می باشد و همچنین در آنجا که مرد را به جای زن در حجاب آورده است اجتماعی مسخره و خنده آور دارد که فقط برای درآمد ناچیزی از سیاحان به کار می آید و تعجب می کند که بگوئیم در قلب صحراء الکبیر سوزان افریقا که پوشیدن و در چادر رفتن شکنجه و بلائی و گرمائی است مردم طوارق بنا به رسوم و عقایدی که دارند و در حدود ده هزار نفرند که در سرزمین سه میلیون کیلومتری یعنی تقریبا دو برابر خاک ایران زندگی می نمایند و جز شتر و خرما و شن های روان سرمایه دیگری ندارند و در بسیاری موراد از مقررات اسلامی بهره ورند مردانشان در حجاب بوده و شگفتی اینکه همانند زنان مسلمان همان نواحی رو می گیرند و در برابر زنان دارای زینت و زیور و سر و روی باز می باشند و هر مردی حجابش

از یک چادر سیاه که از پشم شتر بافته میش ود درست شده و سرو صورت آنها را پوشیده و فقط دو چشمان پیداست و اگر در برابر زن نامحرمی بدون حجاب یا با روی باز ظاهر شوند شرافت و عفت خود را از دست داده و بغلامی آن زن در می آیند ولی غلامی در طوارق مترادف شوهری است و شوهر رسمی شوهر عقدی و شوهر غلامی شوهر صیغه محسوب می گردد و اراده و تصمیم زن برای طلاق و راندن غلام کافی است. شگفتی بیشتر آنکه تهیه غذا و پوشاک و کلیه کارهای منزل و بچه داری به عهده شوهر و غلامان است که گاهی از ده نفر تجاوز می نمایند و زنانی که مقام ریاست دارند اغلب صاحب 20-30 غلام می باشند.

با اندک تامل و توجه به آنچه استاد دانشگاه گفت که لذت چشم از دیدن مناظر دلفریب قهری است و بنابراین باید زن خود را بپوشاند و اینکه در حجاب کردن مران چه مشکلاتی ایجاد میکند که از جلمه مسئله تعدد ازواج است بر عکس آنچه در باره تعدد درباره زن است و در اینجا زن را مجبور به پذیرش چند شوهر می نماید که بر خلاص مصالح اجتماعی و اصول فیزیولژیکی و بهداشتی است و در جلد دوم شرح چگونگی آن را داده ام و در جلدهای بعدی مربوط به نسل باز بحث خواهد شد.

بدون شک متوجه شدید که به لغامی در آن مدن به وصال زن دیگری رسیدن است یعنی هرمرد از همسر دیگری خوشش آمد کافی است در برابرش بی حجاب شود و به غلامی نائل و واصل گردد و اگر در همان توارک این مجازات را برای مردان قائل نشوند و آن را ممنوع بدارند آیا مرد حاضر است در حجاب بماند و رو

بگیرد همانگونه که اگر روزگاری بگویند هر زنی در برابر مردی بیگانه خودش را برهنه و بی حجاب کرد به کنیزی مرد در می آید آیا چه خواهد شد پس مسئله را باید به چنین وضعی منحرف کرده بپرسیم آیا مردی که می بیند اگر صدسال با زن و فرزندش زندگی کند در فراوانی غله و میوه و لوازم زندگیاست نباید به جائی از وجود خودش خطاب کند به جائی که انسانیت باید نام داشته باشد که ای انسان دیگر لزومی ندارد در تلاش تهیه غله و میوه و مایحتاج زندگی باشی اینها برای زندگی حیوانیت کافی است مقداری هم صرف کسب معرفت و معنویت کن که برای زندگی انسانیت لازم است و قضیه حجاب اگر برگشت به سکس و صید و هوی و هوس داشته باشد آیا از کدام دسته محسوب است مگر برداشت حجاب یا بگذاشت حجاب را باید با وعده و وعیدهای سکسی بردارند و بگذارند که مرد با حجاب باشد تا غلام شود یا برعکس زن بی حجاب گردد که باز هم مرد غلام چشم چران است و الا زن اگر بخواهد کنیز چشم چران باشد آزادی مذهبی اگر ندارد اجتماعی دارد واین درست کیفر عدم تعادل اجتماعی است که مرد لخت پنجره را تعقیب قانونی می کنند که در برابر معبری که زن می گذرد لخت شده و باز هم مد پوشیده در معبر را تعقیب قانونی می نمایند که چرا به زن لخت پشت پنجره نگاه کرده است و این هر دو در قانون جریحه دار کردن عفت عمومی قلمداد شده انتقام از این امر است که مرد اگر در حجاب رود مرد شکارچی است زن هم از حجاب درآید مرد شکارچی است و حجاب سد راه ترقی زن است همین جا بدون پاسخ می ماند که آیا ترقی مورد

نظر بر مسائل سکسی سبقت میگیرد یا مسائل سکسی خرد کننده ترقی منظور شده است؟

اما پاسخ اینست که زنان نواحی امازون و یک قمست از استرالیا همچناکه عریانند عقب افتاده نیز هستند و پوشاک کمتر بیشتر سبب ترقی بیشتر کمتر نمیشود.

زوال سیستم موجود حتمی است سیستمی پریشان و در هم از چند جور دختران کیفیتی! یک عده بی حجابند یا در حجاب و از نقش خود ادراکی ندارند و دسته ای که فقط در چنین دنیائی هستند که پایان هر قصد و اجرائی هوی و هوسشان است و گروهی که تصور می کنند در سازندگی جامعه نوین سهمی دارند و بالاخره دخترانی که رضامندی هائی در پیروی از سیستم الهی داشته و مسئله را چنین برای خود تجزیه وعقده ها را حل می کنند که کوچکترین پاسخی را که ضروری می دانند به وجدان خود بدهند در قالب مفاهیم محکمی از احتمالات پرنده شده است و تمام برگهای پرونده حاکی از این که مرگ پایان پذیرفتن ها نیست و لذا در پوشش اسلامی به علاوه اخلاق اسلامی هویت اسلامی یافته اند در صورتی که مدعی مخالف که همان جناح دختران جنبش طلبند و در سطح مقدماتی اجتماعی تظاهراتی و نقشهائی دارند اگر بخواهند تحولات خود را منهای اشتهای جنسی روشن نمایند بلافاصله همانند سنین بالاتر که خود را میپوشانند دلیل زنده ای مبنی بر اشتباه مصلحت آمیز خود ندارند و نمی توانند نسخه های تکراری موجود نزد همه دختران را که روزگار ولع جنسی دور از حجابند و زمان تهیه و تنظیم خاطرات گذشت در حجاب فنی روق بزنند زیرا آنچه

برهنه یا پوشیده اشان کرده نه پیامبر است نه قرآن نه امام نه فرشته نه عقل نه راست نه بهداشت نه درمان نه زندگی نه .. و آنچه بیشتر میجویند کمتر می یابند و هر چه را بخواهند به نام مصلحت بهانه آورند باز می بینند پای هوی و هوس و ولع و شهوت و تقلید از خارجی و فضولات زندگی و انحرافات جنسی در میان است اینکه میگویند کسی قدر سلامتی شناسد که سه روز گرفتار آید و برخی کارهای فراموش شده آنقدر بزرگ است که برای درک بزرگی آنها کافست یک روز ترک شود چنانچه کسی تیمارستانها را به خاطر نمی آورد و وقعی نمی هد اما اگر یک روز دیوانگان را رها کنند اجتماع آن چنان تر شده ارزش انها بر آورد میگردد و بر عکس بسیاری از اعمال به ظاهر بزرگ -است که فقط همه چشم داشت های مترق-یانه کاذب و دهانهای چاپلوسان به سوی آنهاست در صورتی که همه را جبر تاریخ ساخته ، و می سازد و اگر برای همیشه هم تعطیل شود چیزی نمی شود الا آنکه همان جبر تاریخ به مسیر فطری اولیه خود رجوع و بهترش را بنیانگزاری می نماید و همین مسئله مورد بحث برای نشان دادن اینکه حجاب اسا-رت و سد راه ترقی نیست کافی است که یک سال تمام مدارس دخترانه ای کها جازه دارند پوششی داشته باشند بسته شود بر خلاف آنچه می گویند ضور سازمان ملل متحدیم همه را به اجبار به ترک پوشش وا دارند آن وقت تصور می کنید دختر تحصیل کرده بیشتر می شود یا کمتر، پس دختر در حجاب باشد یا نباشد جبر تاریخ او را به شوهر یابی و در نتیجه به تحمیل میکشاند با این تفاوت که اگر اجبار در ترک پوشش پیش اید بسیاری از دختران که در خانواده های مذهبی

به سر می برد حاضر نیستند مصلحت اندیشی جهان ابدی را قربانی خواسته های یک دو قرن زندگی مادی نمایند که حال سرای دیگر نیست به این دنیا همانند وضع روح نسبت به بدن است و بعد از این همه آیا حجاب سد را ه ترقی و علم آموزی است؟ و دختران اسلامی در مدرسه و کلاس فرمولهای قلابی می اموزند و جامعه ای جدا و تصنعی دارند؟

در ترازوی مردم جهان روز هیچ مسئله ای به سنگینی و ارزشمندی تمایلات سکسی به سنجش در نمی آید و برای مرد و زن جوان از بین رفتن تمایلات جنسی یا توانائی سکسی بسی رنج آورتر از بسیاری از بیماریهاست اما تور اشتباهی که دامنگیری همیناسناسن خوش معامله شده و پذیرش بیماریها را با خوردن داروهای مسموم کننده برای رفع و طرد ناتوانایی جنسی ترجیح می دهد ناش یاز اینست که زلفهای افشان، ساق و ران لخت، سینه عریان و سایر محرمات ناشی از برهنگی زنان را از جمله عوامل نیرومند محرک تمایلات سکسی دانسته است ر صورتی که مدارک علمی چندی در دست است که بر خلاف تصور قلمداد شده مناظر هوس انگیز را موجب ضعف و ناتوانی جنسی به اثبات رسانیده و هم اکنون به ناچیزی از آنها اشاره می گردد:

«امروز مشاهده بدنهای عریان زنان در سینما و کافه های شبانه و حتی در مطبوعات به اندازه ای زیاد شده که اثر معکوسی پیدا کرده است یعنی علاوه بر اینکه مردان را تحریک نمیکند بلکه باعث ضعف و ناتوانی جنسی آنها شده است به همین جهت سازندگان مد و همچنین خود زنان سعی می کنند بوسیله لباسهای

خاص و شفاف و توردوزی و چرمی هوس مردان را به جوش آورند... این موضوع از نظر روان شناسان نیز مورد تأئید قرار گرفته است و آنها می گویند اگر مردی فرضا مدت 20 سال زن خود را همیشه عریان ببیند توانائی جنسی خود را از دست می دهد. متخصص معروف امور جنسی آمریکائی به نام رای ترائوب Ruy Traub در کتاب خود « هنر جلب مردان» می نویسد: شخص جوانی به اندازه ای خجول بود که نمی توانست با زنش در رابطه جنسی پیشقدم شود تا اینکه با دستور روانشناسی ن را با لباسهائی تحریک آمیز می پوشاند و مراتب زناشوئی را انجام می دهد» (1)

«عده زیادی از پزشکان و فیزیولژیست ها و متخصصین و پزشکان قضائی برضد مینی ژوپ قیام کرده آن را خطرناکترین و ناسالمترین مدروز می دانند.

پزشکان اظهار می دانند از روزی که مینی ژوپ معمول شده است بیماریهای مختلف از قبیل التهاب مثانه و ترشحات زنانه و غیره در زنان دوبرابر گشته است. همچنین سرماخوردگی وعوارض آن در این قبیل زنان فزونی یافته و از همه مهمتر چاق شدن ران است و طبق اندازه گیری که در آمریکا و فرانسه به عمل آمده ران مینی ژوپ پوشها از 2-5 سانتی متر کلفت تر شده واین امر از نظر فیزیولژی کاملاً طبیعی است چون برای دفاع از سرما در این قسمت چربی جمع می شود.

به علاوه طبق آمار جنائی دختران مینی ژوپ پوش بیشتر از سایر دختران نظر مردان هوسران را به خود جلب کرده مورد

1- صفحه 4 مجله تندرست شماره 9 سال 24.

حملات جنائی و سادیسمی و تبهکاران قرار می گیرند. (1)

« ... طبق عقیده متخصصین هر چه قدر زن مستور باشد به همان اندازه بیشتر هوس جنسی در مرد تولید می شد و به همین جهت فیلمهای عریان کمتر شده است ...» (2)

« زنها برهنه اند نه کاملا برهنه بلکه ساقها یا رانها سینه یا سر و خلاصه به وضعی خود را در آورده اند که برای جوانان ایجاد هیجان مداومی از سکس می نماید که در اجتماع بی حجابان دائمی است و چون هیجانات مذکور ارضاء نمی شود دو حالت به وجود می آورد یا جوانان را برای ارضاء به فحشاء و منکر سوق بدهد یا انفعالات مذکور مسبب انحرافات جنسی مثلا هم جنس طلبی و لواط گردد حتی دکتر آزمار متخصص مربوطه ثابت کرده حس شامه انسان خیلی ضعیف تر از حیوانات است و دم برآوردن عملی اروژن بوهای بدن را افزایش می دهد (در جلد قبل مربوط به پیراهن حضرت یوسف شرح دادم) و هیجانی که این بوها در رقص و نظایر آن ایجاد می کند و ارضاء نمی شوند در فرد حالت سیری و انزجار به وجود می آورند» (3)

در جلد قبل شرح دادم که یکی از علل پیدایش سنگ کیسه صفراپوشیدن لباسهای به بدن چسبیده است لباسهائی که در اسلام به عنوان اینکه معرف حجم اعضاء می باشد پوشیدنش را ممنوع داشته است و چگونگی و علت آن را شرح دادم مخصوصا

1- صفحه 9 مجله تندرست شماره 9 سال 22.
2- صفحه 44 مجله تندرست شماره 11 سال 25.
3- صفحه 36 مجله دانشمند مسلسل 66.

زیانهای فراوانی که پوشیدن لباسهای تنگ برای زنان باردار دارد به تفصیل گفتم و شرح دادم فشار لباس بر پوست همان ناحیه را تحریک و مستعد ابتلا به بیماریهای پوستی می نماید، گردش خون را زیان می رساند و اگر برسینه فشاری داشته باشد تهویه را غیرطبیعی می سازد و فشاری بر پوست بسیاری از قسمتها چربی حافظ را برداشته میکربی کشت داده عفونتی به وجود می آورد. در لباسهای تنگ تهویه و تعریق و تبخیر به خوبی انجام نمی گیرد.

هم اکنون میخواهم از شرح بیشتر زیانهای بهداشتی برهنگی یا پوشیدن البسه ای که در حکم برهنگی است خودداری نمایم زیرا ناگهان لباس آهنی آتشین ما در بر گرفت که تحت فشارم و اگر نگویم لباس مزاحم را از تن برنیاورده ام:

ای دانشمندان ، ای روشنفکران، ای روحانیان،ای مسئولات علمتان در خدمت دین نیست اگر جوان از فساد رنج ببرد و راه نجاتی بجویند و شمای عالم به یاری آنها و جانشان از تاریکی با چراغی که در دست دارید نشتابید؛ علم شما که از مردم دور شد و در خودتان رسوب کرد علم دشمنان شما جای آن را در بین مردم همه جا را گرفته و مسلط خواهد گردید. شما تصور می کندی رهبانیت در اسلا ممنوع شده علتس چیست؟ برای اینکه دینداران دانشمند از مردم جدا نباشند و الا مردم جاهل را با رهبانیت چه کار! اسلام می خواهد چراغ هدایت در دست عالم از میان ظلماتی که اجتماع در آن غوطه ور است بیرون برده نشود وبه غاری و به کوهی جایگزین نگردد و روشنفکر روشنگر اجتماع باشد و اسلام آنقدر تلاش در محکم کاری این اتصال می کند اتصال بین عالم و اجتماع که اگر کسی مسلمان باشد نه عالمش می تواند از مردم

جدا شود و نه مردم میتوانند بدون عالم بمانند: به مرد می گوید دیدن دیوار خانه عالم، درب خانه عالم، چهره عالم، و از همه مهمتر محضر عالم همه ثواب دارد و در منتهای خوبی است و اینک دارد ترا از خانه ات بیرون می شکد به سوی دیوار خانه بعد درب خانه و سپس به مجلس عالم می رساند و به عالم هم میگوید اگر دانشت را کتمان کردی، اگر مردم را هادی نشدی و اگر از همه بدتر از اجتماع کنار رفتی و رهبانیت برگزیدی تو که می دانی و تراوشی نداری بدتر از آن جاهلی هستی که نمی داند و تو بی تراوش است زیرااین فقط دشمنان اجتماع اند که با رفتن تو جای تو را می گیرند و بر خودت و بر همه عالمها و جاهلها مسلط می شوند.

با این مقدمه اگر می گوئید اسلام رفته و مسلمین مانده اند مگر نباید اسلام را بزگرداند و راه بر گرداندن مگر رهبانیت و عزلت است و اگر میگوئید اسلام و مسلمین هر دو هستند باز مگر از مقررات اسلامی این نیست که آدرس روشنفگران باید متن اجتماع باشد؟

ساختمان فیزیولژیکی بدن چنین است باید خورد و آشامید تا رفع گرسنگی و تشنگی شده محصول دو گانه انرژی و حرارت نتیجه عمل باشد همینور باید عالم از علمش مردم را روشن سازد و هدایت نماید و عجیب ساختمانی است عالمی که از علم خود برمی دارد و جاهلی که از علم عالم بهره می گیرد هر دو فزونی می یابند چه آن که می دهد چه فردی که می گیرد و شگفتی بیشتر تحمل و صبر در آموزگاری و آموزندگی است که به نسبت قابل توجهی عالم و جاهل را به کمال سوق می دهد، عالمی که برای آگاه ساختن

دیگران متحمل می شود. در حقیقت مدارجی را می پیماید و باطی معنویت خود را شارژ می سازد و جاهلی که در جهت آموزش رنج می بیند مراتبی را طی می کند که به کالش میرساند و فرموده نبی گرامی این سخن را در حد اعلایش مسئله ای می سازد برای فهم بیشتر که صفحه مداد العملماء افضل من دماء الشهداء» یعنی بالاترین شکنجه و رنج که ریختن خون است در ترازوی سنجش اسلام فضیلتش به پایه مرکب قلم دانشمند نمیرسد و همانگونه که تا خون در عروق شهید جاری است شهید محسوب نمی شود و همان خودش است علمی هم که در سینه عالم است تا ساری و جاری نشود مدادش همان مدادی استکه یک ریال دو ریال باید داد و از خرازی فروشی یا کتابفروشی خرید. خون تا در بدن است و فراوان هم هست و عشر وزن بدن است با آن همه فراوانی پاک است و می توان با آن نماز خواند و آیات خدا را و خانه خدا را و همه چیز خدا را با داشتن همان مقدار متنابه خون لمس و درک کرد اما همین خون برای آنکه مسلمان مطلع به شدت حرمت خونریزی شود یک ذره اش را که ریخته شد یا زخم شد ناپاک و حرام می داند و اجازه نمی دهد با آن در برابر خدا ایستاد و نماز خواند و باز آن همه خون که یک ذره اش نجس است اگر به راهی درست ریخته شد خون خدا می شود و ثار اللّه می گردد و شهید است یعنی خون تا در بدن می چرخد برای خودت پاک است اگر در اجتماع می چرخد برای خدا پاک ترین چیزهاست. مداد علما نیز همین است مداد ابزاری است که گاهی متعلق به کارگاه است زمانی به دکان دار تعلق دارد و گاهی برای خدا به میان اجتماع می افتد و این مداد است که بر خون شهید فضیلت و برتری دارد و سوره ای بنامش می شود و پرودگار به آن سوگند یاد می نماید

و دارنده اش را هم ردیف بسیاری از پیامبران یا برتر از آنان می شمرند (علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل - علماء امتی افضل من انبیاء بنی اسرائیل) و کدام از پیامبران بنی اسرائیل تحمل مشقت در راهبری و رهنمونی اجتماع نکردند که عالمی بیاید فقط به صرف دانستن خود را در زمره این علماء بداند و توقع پیامبری داشته باشد.

ممکن است خوانندهدر شگفتی بماند که کتاب پوشاک و لباس را چه کار به این حرفها که اسلام بین روشنکفران و طبقه مرحوم و بی سواد را با اصرار پیوند می دهد یا مرکب دانشمند را برخون شهید برتر میشمرد یا ... در حالی که اگر به جای مدادهائی که برای به فساد کشاندن نسل جوان به کار میرود مدادهائی که خشنودی خدا را فراهم می سازد می چرخد یا حداقل در برابر آن همه مداد مفسده جو تعدادی هم مداد مفسده گو حقایق را روشن کرده بود کار به این حد برهنگی و رسوائی نمی رسید و اگر هیچ نمی شود و فقط در زیانهای بهداشتی برهنه شدن زنان مطالبی بر اوراق به چشمها رسیده بود مردم اگر دین ندارند یا اگر به حساب و کتابی بعد از مرگ عقیده ای در آنها نیست لااقل سلامت ظاهر خود و بدنشان را که رنجور نباشد می خواستند و تا این حد بی اعتنائی و برهنگی نمی نمودند اگ بیشتر در برابر ترازوئی بایستمی و برای سنجش نظاره کنیم و سخت و عمیق به خون شهداء که در یک کفه است و مداد علماء در کفه دیگر بنگریم و بیندیشیم می بینیم مداد علمائ بیشتر به پیش می برد و دماء شهدا بیشتر نگه می دارد و آیا برای مدادی که می تواند به زنان بگوید نزدیک شدن شما به مردان به ضرر شماست و اگر مایلید آزمایش کنید دست به کاری بزنید که فقط مربوط به

مردمن های سکس باشد و باا ین وضع ببینید چگونه مرد از شما فرار می کند و نوع بسیار کوچک آن که امتحانش برای همه دختران سهل الحصول است اینکه دختر تسبیحی در دست بگیرد و عصائی بردارد و ... و توجه جوانان را به خود دقت نماید آیا چنین مدادی ارزش ندارد؟

و آیا حجاب مانع ترقی زن است چنین معنی می دهد اگر زنان غرب به این اندازه لخت نشده بودند به کره ماه نرسیده بودند و اگر زنان شرقی زودتر لخت شده بودند آنها قبل از همه ماه را تسخیر کرده بودند وآیا زن اگر برای مرد همسر خوبی باشد زودتر همه چیز تسخیر میشود یا اگر زن برای مردان معابر و خیابان ها بهتر لخت شود؟ و مگر ساکنان کاباره ها که از همه لخت ترند زودتر برسند!

دختران بی حجاب روشنفکرند

و احساس غرور می کنند

هرچند دردناک است با دخترانی نورس بحثی درگیر شود که می خواهند با برهنه شدن از مقام منیع زنی به معنای واقعی زن خود را عزل و به روشنفکری سقوط دهند و در عین حال این فاجعه بلکه این نمایش مصنوعی را جزو افتخارات کسب شده نیز به حساب آورند و دردناکتر اینکه برای بازشناخت روشنفکر از دیگران باید در مقام مقایسه برآمده بگویم روشنفکران یا دانشمندان و با اصناف دیگر از خدمتگزاران بشریت متمایزند دانشمندان چون پیامبرانند که مبلغند و روشنفکران چون امامانند و مروج و اگر پیامبر و امام قدری و منزلتی برای زنی قائلیند برای مقام مادری

و همسری است نه برای دختران شب که در خیابان متولد میشوند و در خیابان می آموزند و در خیابان متولد می شوند و در خیابان می آموزند و در خیابان گرد وغبار آلود و لکه دار می گردند و نمی فهمند زندگی چیست و زندگی کدام و زن روشنفکر را چه علائم و صفاتی باید بود.

روشنفکر کسی است که بیماری جنگ سازی دارد اما سلاحی که به کار می برد برای طلب استعدادهای نهفته افراد و بیدار کردن آنهاست روشنفکر دشمن نیروی کوری است که مردم را در جهالت به خوشدلی متوقف ساخته و کابوس زده و مفلوک به این طرف و آن طرف چشم به راه محبوبه های کاذب و در انتظار معشوقه های دروغین نگه داشته است؛ جنگ سازی روشنفکر برای این نیست که نیروهای انسانی در راه اشتهای کاذب همگان صرف گردد بلکه برای تحرک و تعیین ارزشهای اجتماعی به کار گرفته میشود تا قدمی پیشبرد به جانب کمال برداشته و اگر سرانجام به تصرف مدینه فاضله نائل نمی گردد لااقل برای از دست ندادن مغز خود اراده ای معطوف به قدرت فردی نشان داده باشد.

روشنفکر کسی است که خود را تا حدودی شناخته و به علت همین شناخت احساس قطعی دارد که در براب راجتماع مسئول است کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته و بنابر آنچه نبی گرامی فرمودند هر کس به میزان نقشی که میتواند در اجتماع ایفاء کند مسئول است و مسئولیت روشنفکر ایجاد حرکت فکری در ابعادی از اجتماع است از پیشبرد به جانب علم، مذهب، اخلاق، اقتصاد، و هر چه برای انسان زیبنده میباشد و اگر همه را در کلمه دین خلاصه کنیم درست است زیرا اخلاق و اقتصاد صحیح بلکه هر چیز با تعالی اش و صحتش در قلمرو دین وارد می باشد.

دانشمند در آسمان مفاهیم ذهنی و مکاشفات علمی سیر می کند و همانند پیامبران آگاهی و بیدارباش می دهد و گر چه هر پیامبری امام نیز هستو در تلاش اینکه با قبول مسئولیت دید تازه ای، حرکت جدیدی برای سوق دادن به کمال به عهده گیرد اما روشنفکر که همانند امام است عاشق اینکه ودیعه بزرگ الهی ، شی ء مطلوب و قوانین سر و سامان بخش را به سراغ شیاطین تفرقه انداز مطرود مرجوع و باز پس بفرستد.

اسلام به هر فردی دست می دهد و با او به گفتگوئی چنین میپردازد: دیدن دیوار خانه عالم عبادت است ، در خانه عالم، حیاط خانه عالم، مجلس عالم، چهره عالم و اندک اندک دست وی را رها می کند در آن زمان که میگوید اینک سخن عالم سخن عالم زیرا دیگر هستی مستقل خود را آفریده و به هدف خود رسیده و مسئولیت خود را به نحوی ارزنده و شایسته ای به حسانجام رسانده و فردی را از دیوار خانه و در خانه به پای دانش خانه کشانده است و روشنفکری همین فکرها را روشن کردن است که فرد را قهرمان دانش آموزی کنند و از خانهاسارت مادیات به مجلس بشارات علمی بکشانند و نیز همین اسلام است که به دانشمند توصیه می کند نقش روشنفکری را از یاد نبرد و کمال علم را در عمل دریغ ندارد که عالم بی عمل چون شجر بلاثمر است و باز هم مرحله ای که انصراف از آن لعنت است و عدول از آن کتمان روشنگری و پشت کردن به راهبری (ان الذین یکتمون ما انزلنا من البینات و الهدی من بعد ما بیناه للناس فی الکتاب اولئک یلعنهم اللّه ویلعنهم الاعنون - کسانی که کتمان می کنند آنچه را فرو فرستادیم از

روشنگریها و راهنمائی بعد از آن که روشن گردانیدیم آنها را برای مردم در کتاب، آنان را لعن کنند خدا و لعن کنندگان 158 البقره).

بیشتر بگویم که اسلام تظاهر کردن در واجبات را میخواهد، تماز واجب به جماعت، روزه واجب همه با هم، حج و جهاد و امر به معروف و نهی از منکر همه با هم با تظاهرات اما مستحبات در دوست دارد فقط خودت بدانی و خدایت و تظاهر کردن و واجبات نمی گذارد روشنفکر از متن اجتماع خارج شود باید به نماز بیاید کنار عوام الناس و ... و این هم یک خاصیت از خواص نماز جماعت می باشد.

اسلام را دیدید که در انتظار چیست؟ دست جاهل بیچاره را گرفته می فشردو قدم به قدم همراهی کرده به مجلس عالم می برد و برای هر قدم برداشتنش اجری و ثوابی منظور می دارد اما چون به عالم می رسد وی را رها کرده دست به تازیانه لعنت و شمشیر دراز میکند که مبادا عالم از علم خود فقط بهره اش تاری تنیدن باشدو خود در آن لولیدن و دیگران را از چراغی که بدستش داده اند به محرومیت وتاریکی ها در بند نقص و جهل و تاریکی کشیدن. و این همان است که اسلام عالم را به تهدید وادار می سازد در متن اجتماع وارد شود و جاهل را به نوازش به خانه عالم راهبری می نماید و نتیجه روشنفکری هر دو گروه است.

دانشمند، توضیح، توجیه، تشریح، تعلیم و امکان بخشیدن را رهبری می کند مداد العلماء افضل من دماء الشهداه و انتشار آنچه برای بهتر ساخت اجتماع و به سعادت رساندن افراد است افضل از خون پاک شهیدان اما روشنفکر سلاح و سرمایه

دانشمد را برای همان جنگ سازی که گفتم برق می اندازد و به میان اجتماع می افتد و تنها بیم شکست او را رنج میدهد و آنچه قاموس زندگیش وارد نیست توهین و تحقیری است که در راه بیدار کردن و روشن ساختن مردم متحمل خواهد شد و آنچه هرگز به قلمرو گمان روشنفکران وارد نمی شود و دردی است که در برابرش ایمنند بد گمانی می باشد و اینکه که به اختصار روشنفکر شناخته شد از دختر بی حجاب باید پرسید آیا روشنفکری را که شناختید چیست و چه مقاوم و مسئولیتی دارند، شما همانید یا در قاموس شما روشنفکری معنای خاص دیگری را هم دارد؟

آیا بی حجابی پذیرش مسئولیتی است ، قبول رسالتی است، مردم را هدایتی است، خود شناختی، خداشناختی، در مجرای علمی واقع شدنی، استعدادهای نهفته بیدار کردنی، شعار دادنی، دید تازه ای، تحرک جدیدی، تغییر عقیده ای، انحرافی، بینش دیگری، فرهنگ و سرونوشت مترقیانه ای و خلاصه ایا از میان آن همه صفات و سجایا که مخصوص روشنفکران است سربرهنه کردن حاصل کدامین می باشد که اگر یکی را ازمیان آن همه نشان دهید شما رهبر روشنفکرانید و سالار دانشمندان.

قرآن آنچنان را از علم اهیمت داده که نه روشنفکر را بدون علم میخواهد نه دین دار را و آنچه در درجه اول اهمیتنزد اسلام است ایمان و سپس عمل صالح و آن گاه بر همین اساس خواهان اینکه ایمان و عمل صالح با علم همراه باشد که بارها در این باره بحث کرده و آیات و روایاتی را آورده ام اما نوعی تقسیم بندی در قران مشاهده می شود که شاید میتوان گفت فضل اللّه المجاهدین علی القاعدین؛ مجاهدین همان قاعدین مسئولیت پذیرند و هر دو

را هم علم است و هم ایمان با این اختلاف که کوشش و مسئولیت پذیری مجاهدین فضیلتی برای آنان می باشد.

برگردیم به اصل مطلب که اگر دختران بی حجابی احساس غرور مینمایند.

قبلا باید دید احساس غرور آیا لازم است یا خیر؟

آنچه مسلم است احساس اعتلا و تفوق و کبریائی دید عقل را کاهش می دهد و به این علت که نزد چنین کسان ترس برداشته شده و در نتیجه عوامل ترس دیده نمی شود همانگونه که نباید حفارت داشت و نبادی تصور کرد که اگرغرور نبود جای آن را حفارت پرخواهد کرد عجب و تکبر نیز نباید داشت و فرق غررو و عجب و تکبر اینست که در تکبر شخص متکب و مردم دخالت دارندو طرف خود را در وضعی می نگرد و می گیرند و میگوید که کبرش بردیگران تحمیل شود وعجب طرف لازم ندارد و برای خودش و نزد خودش بزرگ نمائی و خودپسندی دارد و غرور به قسمتی از امور انجام داده شده تعلق می گیرد و در اینجا که مورد بحث است بهترین مثال که دختران بی حجاب احساس غرور می کنند و به همان نسبت که تکبر برای مردان ناپسند است غرور برای زنان.

همانگونه که لاینبغی للمؤمن ان یذل نفسه را اسلام دارد و برای مؤمن سزاوار نمی داند که ذلت پذیر باشد کبر وعجب و غرور را نیز بد می داند و مفهوم مغایر هر دو آن را در حد متوسط است در مرحله ای که به علت کبر وغرور دچار آفت نشود و به سبب حقارت احساس کمبود شخصیت ننماید و در هر دو حال موجبات توقف تکامل خود را فراهم نسازد.

تازه اگر کسب غروری که نزدشان پسندیده است مورد

تجزیه و تحلیل قرار گیرد باید بدانند در سایه کسب غرور چیزی عایدشان شده است یا چیزی از دست داده اند؛ باز هم فرض آن که غروری کسب کرده باشند در صورتی غرور صادق است که حد زنانگی و کال مادری را زیاد کرده باشدو درغیر اینصورت غروری است کاذب و تجربه نشان داده است که در برابر چشمهای هرزه چشم چرانها یا بر روی سن چیزی را افزایش نداده اند جز تمکن صاحب مؤسسه را و در تاریخ ملتها مگر کشور فرانسه به عنوان مثال برای مادر ناپلئون احساس غرور بیشتر کرده است یا برای بهتر چرخیدن بریژیت باردو که تازه در غرور صادق هم اشتباه استکه زن دچارش شود بلکه باید به صورت افتخار بگوید من ناپلئون پرورم چه رسد به اینکه بگوید غرور دارم زیرا بهتر و بیشتر وسیلهارضاء و اقناع شهوات و چشم چرانی بسیاری از جوانان شده ام در صورتی که چشمی به مادام کوری مینگرد و می گوید در اثر برهنگی اجتماع است که مادام کوری شده میباست قبل از برهنگی جهان، از مراکز فحشاء و کاباره ها هر روز ده ها مادام کوری برخیزد به علاوه که خود بریژیت باردو پس از گذشت جوانی و آغاز چین و چروک چهره برهمه گذشته ها تاسف می خورد کارهای خود را مردود می شمارد و سخنانی که خود در این باره دارد به زودی خواهم آورد در صورتی که مادر ناپیلئونها هر چه بر سنشان افزوده شود بر غرورشان نیز اضافه می شود وانگهی بحث اصلی به دوقسمت متمایز از یکدیگر مربوط میشود یکی اینکه ثابت کنیم زنان بی حجاب روشنفکرند و بخش بعدی در باره اینکه احساس غرور می نمایند و بررسی ارزش غرورشان.

چه کسی را روشنفکر گویند؟ آنقدر مورد بحث و بررسی قرار گرفته و درباره اش مطلب نوشته شده و الان نوشتم که ذکرش اینجا بی مورد است اما نتیجه آن هم اینکه روشنفکر کسی نیست که مثلا عقاید ژان پل سارتر یا افکار برتر اند راسل را حفظ کرده است بلکه روشنفکر به کسی گفته میشود که فکرش در مجرای صحیح فطری عقل کار کند و متوجه کلیات صحیح فطری باشد زیرا عقل به همه داده شده یکی کمتر یکی زیادتر و هر کس به میزان عقلی که دارد آنچه او را متأثر میسازد می سنجد و بر آورد می کند و تصمیم میگیرد اما مگر همه درست است؟ عقلی درست است که صحیح وفطری باشد صحیح یعنی با علم تعارضی نداشته باشد و فطری که با موازین شرعی سازگار و خوانا باشد حال کجای بی حجاب شدن معنی روشنفکری می دهد آیا تصدیقی که عقل از آن عمل می کند؟ ممن است اما نه عقل صحیح آن رامی پذیرد نه عقل عقل صحیح فطری آن را قبول دارد و نظر دانش و دین درباره بی حجاب شدن معلوم و از جمله در همین کتاب به میزان اندک سرمایه علمی مشخص گردیده است وانگهی با آن همه اوصاف از روشنفکر که همانند امام مسئول است، جنگساز است شعار میدهد، تجدید بنا می کند، بیدار می سازد آیا دختران بی حجاب در کدامین مرحله از روشنفکری می باشند؟

اما احساس غروری که دختران بی حجاب دارند! شاید داشته باشند شاید نداشته باشند اگر ندارند که بحث منتفی است و اگر دارند وای به حالشان زیرا زن باید احساس غرور کند که فرزندی خدمتگزار دارد، احساس غرور کند که بر دینامیسم اجتماعی با شوهرداری خود افزوده است باید احساس غرور کند

که با جلب نظ شهوت جوانان نیروی انسانی را به هدر نداده است. باید احساس غرور کند که اجتماع متشکل از خانواده ها را بهتر خانه داری کردن مدینه فاضله کرده است و زنی که احساس غرور کند اداره اش را خوب مدیری است یا لخت شدنش را با انتقام گیری از جوانان به عنوان غرور درک کند و هر گونه غروری خارج از خانه داری و شهرداری و فرزندداری و تشکیل یک واحد خانوادگی که زیربنای اجتماع است به زیانش تمام می شود زیرا نیروی غروری که در اداره یا در معابر و خیابان مصرف شد در محیط خانه باشیردادن و آموزگار نوزاد وکودک منافات دارد. غرور در خارج اجازه نمی دهد در برابر غور پدرشاهی بشکند و سر فرو نهد لاجرم به رانندگی، شنا و آنچه در ذهنش همانند بی حجابی و مدیر کلی غرور آفرین است میپردازد تازه مگر عوراض زنانگی (آبستنی! شیردادن! تربیت بچه! قاعدگی و ...) برای زن بی حجاب ، زن کارمند غرور شکن نیست؟ او که در هر مورد خواسته کمتر ازمردان نباشد و در غرور به سر می برده ناگهان شکمش پیش میآید یا خونریزی شروع میشود اینجاست که بهعنوان قهر طبیعت زن خودش احاس دیگری دارد و مرد هم برا زن احساس دیگری، و همه غرورها به هیکل روشنفکری پیچان و درهم آویز.

زنی که از غرور محیط دور از خانواده مست است دیگر پیاله ساقی را خالی تصور می کند و از آبستن شدن به علت آن که جلوگیری کرده و فرزند ناخوانده به وجود آمدهیا به علت آن که فقط شوهر فرزند خواسته و او نخواسته یا به علت آن که هر دو خواسته اند احساس ناراحتی و شکستن غرور مینماید و به زمین و زمانبه بدی می نگرد و در نتیجه در نوعی تشویش و نگرانی و تصور آن که دیگر درمنزلت

مدیر کلی و مرتبت قدرت شناخته نمیشود او را به کاهش جسم و جان سوق می دهد.

زنی که غرور خارج از خانوادگی دارد و آبستنی را پدر و مادر نخواسته و پیدا شده باز دو حالت دارد یا خدای ناکرده در صدد سقط بر میآید یا در حد متوسط است و هیچ گاه از اینکه فلان عملی یا داروئی شاید سبب سقط جنینش گردد دوری نمی کند ویا در درجات پائین تر فرزند را به نظر ناخوانده می نگردو دیده شده که زن مشت به شکم می زند و به جنین بد میگوید و همین عدم علاقه کافی است که نسلش را ضایع سازد و چون کتابهای روانشناسی پر از مطالبی پیرامون مورد بحثی است از ذکر آن خودداری می شود فقط بایدمتوجه بود که شوهرش نیز در این صورت دو حالت متمایز در برابر همسرش خواهد داشت یا فیافه مشابه همسرش را در برابر فرزند ناخواسته دارد که در این حال همسرش به علت شرمی که از شوهر دارد بیشتر در شکنچه عصبی و در نتیجه ترشحات غددی قرار ژرفته ضایعساز نسل خواهد بود و فرزند با ناراحتی بیشتر به وجود خواهد آمد و یا اینکه پدر مهربانی میکند و همان ناراحتی مادر برای ضایع شدن نسل کافی است.

شق دوم آن که آبستن شده خود طالب نبوده فقط شوهر خواستار بوده است که اگر کار به اختلاف خانوادگی کبشد اثر سوئی بر نسل می گذارد روشن بوده و در صورتی که زن به خاطر شوهر تظاهر به فرزند خواهی کند باز محبت مادری کلی نبوده و اصالت نخواهد داشت.

سوم آن که زن و شوهر هر دو فرزند خواسته اند اما غروری در اجتماع و در اداره برابر غرور نسل پروری و شکم پیش آمده

ظاهر می شود و آن را متاثر می سازد. زن سعی می کند مدتها وضع موجود را مخفی دارد بعد شکم را محم می بندد وبر خلاف اصول بهداشت که نباید حتی زن آبستن لباس تنگ بپوشد رفتار میکند و در اواخر به مرخصی میرود و زنان کارمند اغلب چنین اند که مرخصی خود را نگه می دارند برای پیدا شدن خطرات احتمالی! یعنی زمان آبستنی و سالها پی در پی کار میکند تا مرخصی چندماهه را یکمرتبه در ابستنی به مصرف رسانند و این کار متولای باز خرد کننده و کاهش دهنده و ضایعساز خود و نسل است.

زایمان انجام میگرد مرخصی استعلاجی در تمام کشورها به زائو داده میشود زن کارمند یا بی حجاب زایمان را که مخصوص زنان است نوعی توقف در ارتقاء غرور بیشتر خود احساس می کند و در نتیجه در نوعی دگرگونی شخصیت به سر می برد.

زمان قاعدگی نیز زنان کارمند و بی حجاب وضع خاصی به خود میگرند از ترس اینکه کارمند یا چشم چران به این مطلب پی ببرد محکمتر ایستاده محکمتر فرمان داده محکمتر ادای سالم بودن در می آورند و زمان بیچارگی اگر پست مدیری نداشته کارمندند سرما خوردگی یا بیماری خیلی دور از قاعدگی راعنوان کرده به اخذ مرخصی استعلاجی متشبث می شوند و این هم در اثر حادثه ای یا واقعه ای پیش می آید مثلا از روی جد کارمندی و یا به شوخی چشم چرانی به او می گیود خانم مثل اینکه امروز رنگتان پریده است او تصور می کند اگربیشتر معطل کند می فهمند رنگ ورو داشتن در اثر وجود خون داشتن است و رنگ پریدگی نتیجه خونریزی ودرنتیجه متشبث به پزشک اداره می شود یا به روژ و سرخاب (البته زنان یائسه برای حجاب وجهت کارمندی احکام جداگانه ای

دارند که با مطالعه بیشتر معلوم می گردد).

ناگفته نماند کر کشورهای اسلامی تمامی اوضاع و احوال مترتب بر زن کارمند و بی حجاب به علت وجود اتمسفرمذهبی مخالف با شدت و حدت هر چه تمامتر اثر سوء خود راخواهد داشت.

اما مردان و نزان درباره روشنفکری و غرور دختران بی حجاب و کارند چه فکری می کنند؟

برهنگی کامل یعنی عریان بودن تمام بدن در قبایل بومی وابتدائی نیز استثنائی بوده و امروز در انحصار مؤسساتی است که برای بندگی مادیت زن در انظار لخت مینمایند با در متجدد ترین کشورها که زنان و دختران عریان رژه میروند اما در بین دسته اخیر باز برهنگی کامل استثنائی است.

برهنه شدن پدر و مادر در برابر کودکان خود که حس تمیز در آنها به وجودآمده باز عوارضی به دنبال دارد که در کتابهای روانشناسی به تفصیل بیان شده و ما هم در بهداشت نسل شاید به آنها اشاره ای بینمائیم. آنچه می ماند به حالت نیمه برهنه در معابر و خیابانها ظاهر شدن است که چون برای مردان موضوع منتفی است درباره نیمه برهنگی دختران و نزان و اینکه دیگران چه اندیشه ای درباره اشان دارند به اختصار به ذکرمسائلی میپردازیم:

در اجتماع کنونی جهان یک دسته اند که خود را روشنفکر می دانند اما کاملا با مردم فاصله گرفته اند و در نتیجه هیچ خیر از سمعی و بصری آنان عاید مردم نمی گردد و برعکس پیامبر عزیز اسلام بلکه همه پیامبران الهی که همیشه در میان طبقات مردم بودند و با همه به ویژه با متن اجتماع تماس میگرفتند کسانی که خود

را روشنفکر می دانند یا به راستی روشنفکرند اکثرشان با مردم در تماس مستقیم نیستند و اجتماع در تماس با روشنفکر آنچنان بهره می برد که از نوشتجات و آثارش نمی برد اما دختران بی حجاب بر فرض اینکه روشنفکر بودند آیا بهتر است با متن اجتماع در تماس باشند یا طبقه جوان؟ و تصور هر دو در برابر اجتماع دختران روشنفکر محال است (دقت بفرمائید) پس نظر مردان و زنان درباره دختران مغرور از بی حجابی و روشنفکری اینست که خودشان هم بر آن فطرت آفریده شده اند یعنی یک پایه از یک کروموزوم ایکس زن تغییر می کند مرد است یک اسپرماتوزوئید وارد تخمک می شود نسل است یک مرد او را به راستی بخواد و عاشق و کافی باشد شوهر است و این منطق غلط که کسی بگوید اگر شما را فقط یک نفر به نام شوهر محبت میکند من مردان زیاد خاطر خواهی دارم یا اگر شما در نظر یک نفر زنانه و مادرانه و عاشقانه اید من منظور هزاران چشم جوان غیورم و این فطرت در بین انواعی از حیوانات متظاهر که جنس نر نمی تواند رقیبی برای ماده متصرفی خود ببیند و زن نیز در حقیقت بر این قطرت است که عشق یک مرد که در او خلاصه شود به آن اقناع و ارضا و در ان مستحیل می شود و جز این باشد ضایع سازی است نه خدمتگزاری؛ و در حد اعتلای مسئله مورد بحث دختران بی حجاب را بگوئید حاضرند برای اثبات روشنفکری خود در اجتماعی از دانشمندان درجه اول که جملگی از هفتاد سال به بالا دارند زندگی ویژه خود را به نحو مطلوب ادامه دهند؟

در همین جلد گفتم: اینکه زنان برای تساوی با مردان در تلاشند خود بهترین دلیل عدم تساویشان با مردان است اما این

سخن از دیگران است و آنچه را برای اولین مرتبه از من خواهید شنید اینکه از مردان یکعده روشنفکرند یا خود را روشنفکر میدانند و هر زمان مردان روشنفکر از اجتماعی کنار بودند زنان خود را روشنفکر تصور میکنند و گناه تصورشان به گردن مردان روشنفکر است زیرا خلاء موجود از کنار رفتن مردان روشنفکر را چیزی جز زنان خود روشنفکر تصور شده پر نمیکند و چون زنان خواستند خویش را روشنفکر معرفی کنند چاره ای جز این نیست که کارهای مردان کنند و اداهای مردانه درآورند زیرا تصور میکنند روشنفکر بودن همان شیوه انتخاب شده در بین مردان است در صورتیکه این نوعی انحراف فکر است نه روشنفکری و اگر زنان در تحت تعلیم برنامه ای روشن شوند که بتوانند مادر بهتر، خواهر بزرگوار یا همسر نمونه باشند روشنفکرند و مردانی در نظر ما بیشتر روشنفکرند که توانسته باشند نیروهای دین و دانش نهفته در خود را به فعل درآورند و این با پیشانی رشد کرده مرد سازگار است و آن با هیپوتالاموس مرکز عاطفی زن و نمیتوان بهمان شکل و وضع و احوال و علم و دین که مردان دارند و روشنفکرند زنان را روشنفکر دانست. بهر صورت فراموش نفرمایید که هر زمان مردان روشنفکر از اجتماعی بدرند زنان خود را روشنفکر تصور کنند و روشنفکری هم در بین مرد و زن در حالت متمایز از یکدیگرند با خصوصیات سازگار مردانه و زنانه میباشد و بهتر از این بگویم هر زمان مردان روشنفکر کنارند مردان روشن فکر نما و زنان روشنفکر فراوان میشوند و غرورشان هم اگر بعلت بی حجابی است متن اجتماع نباید بدیده حقارت

بغرورشان بنگرد زیرا آن ها در برابر حاشیه ای از اجتماع یعنی در مقابل جوانان میتوانند احساس غرور در نتیجه بی حجابی بنمایند واز غروری که ثبت تاریخ شود یا بغیر از جوانان شکارچی مشتری داشته باشد خبری نیست. (1)

با همه این تفاصیل: نکند من چوب سوخته ای کاشته ام بامید آن که شاه میوه ای از آن داشته باشم و حرکتی ضد تاریخ کرده میخواهم باچنین ضعفی خود را در راستای دسته ای معین نمایم که مایه دریغ اجتماع هستند و با تحمیل سخنانم به ماموران عفت و عصمت متهم به فجایع پنهان و آشکار گردم زیرا نزد جماعتی که خود را فهمیده تصور مینمایند روشنفکان راستین کسانی هستند که در سایه سواد و معلومات خود آگاه به اوضاع و احوال تاریخ باشند و در حدت روشنفکری نسبت به مقدسات توهین و خشم کنند و از آنچه منسوب به دین است مبارزه موسمی باتکای حراست قدرت روز داشته باشند یا حداقل از دین روگردانی کنند نماز نخوانند روزه نشوند و ... و حتی رو در روی حقیقت آنرا طوری وانمود کنند که مطابق احتیاجشان نیست و کسی را کهنه پرداز و مرتجع بدانند که نمازی، روزه ای و ... است و کارها را بمعنای اینکه فردایی را باید ملاقات نماید انجام میدهد و اگر هیچ معلومات

1- مگر آنکه سیدی! پنداشتن اینکه جدش حضرت محمد دختران چادری در کنکور را شفاعت نخواهد کرد از وحی دریافته باشد و باز هم سال آینده شرکت چادریها در کنکور ناراحتش کند و همین چادر و همین شکل و وضع را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد.

ندارد میرود خرده نانها نصار مرغان گرسنه برفگیر میکند و اگر معلوماتی دارد به نسبت آنچه میداند تحمل نادانیها مینماید تا واقع بنیانه تر بیندیشد و موجودی عالی درست کند. نگاهی بلند دارد تا انواع فساد را از رمق بیندازد و در اینصورت اگر روشن فکری بفراخور دریافت مطالعات، منحرف بجانب بدبینی باشد بدون شکعریان شدن زنان که تب موقت اجتماع بیش نیست برایش نه تنها روشنفکری یاغرور است بلکه التهاب است وانتخاب روشنفکری متکی به تشخیص و زن بی حجاب نیز در زمره روشنفکران نماز نخوان روزه نگیر پشت بدین وارد و مقبول روشنفکرانی چون خودشان.

آیا همه بی حجاب باشند کسی به کسی نگاه نمیکند؟

سوال این است: در صورتیکه همه دختران و زنان سر برهنه شوند یا به حد اضافی دیگر بروند و تا سینه هم برهنه کنند و باز هم بیشتر از ساقها ببالا را نیز در انحصار یک کف پارچه جلو وعقب درآورند مردان در برابر یکنواخت شدن کلیه زنان بتدریج عادت کرده و از نظر به زنان کردن اثری بر صفحه روزگار باقی نخواهد ماند؟

هر چند برای پاسخ کافی است پای تجربه تاریخ را در فلک گذارده او را با شکنجه و آزار هم شده مجبور به گفتن حقایق نماییم ولی در صورتیکه آنقدرها نخواهیم عمیق شویم ظاهر قضیه را نی تاریخ مجرب چنین میتواند بما بازگو کند: زنان و دختران

اروپا و امریکا سر برهنه شدند باز هم مردان به آنها نظر شهوت کردند تا سینه را باز گذاردند نظر شهوت بیشتر شد زیرا جنایات بیشتر نشان داده می شود؛ ساقها و رانها را هم در معرض نظر شهوت مردان قرار دادند که شاید عادت کنند! باز هم آمار جنایات جنسی درشت ترگردید!

آیا ممکن است بگوئیم در غرب چنین نتیجه رسوائی در اثر لخت شدن زنان ببار آمد و این احتمال هست که درنواحی دیگر مخصوصا در کشورهای اسلامی اگر همه زنان حجاب از سر و سینه و پا برگیرند. برهنه بودن همگان بر مردان عادت شود و نظر عبرت آنان جایگزین نگاههای شهوتشان گردد؟

در کشورهای اسلامی دو قسم فعل و انفعال با برهنه شدن زنان روی خواهد هداد یکی که برای هر اجتماعی و چه سبه ای از آن رویمی دهد و حتی هر انسان نیمه وحشی هم در برابر آن وضع متاثر می شود چه رسد به انسانهای بسیار متجدد ومترقی و پدیده دیگر که دامنگیر و مخصوص کشورهای اسلامی بلکه کشورهای توحیدی است.

آنچه برای همگان پدیده مشترکی بوده و تاثر افراد در آن یکنواخت است اینکه: انسان گذشته ها را آن چنان دیده که برخی را میل ندارد تجدید شود و دوباره آن را ببیند ولی در آرزوی دیدن بعضی دیگر است خواه در سرگذشت زندگی کوتاه خودش باشد یا در طول دراز مدت تاریخ. دو بهت دارد زیارت برود عروسیش تکرار شود، نفعی که رسیده تجدید گردد و دوست ندارد عزادار شود، ضرر ببیند و .. و از تاریخ هیچ میل ندارد حمله

چنگیزی، هیتلری، هیروشیمائی تجدید شود و بسی در انتظار است که چه خوب بود برای مسلمانان مشابه قرنهای 5 و 6 هجری تجدید عهد می گردید و ...

زمان حال هم که آن قدر زودگذر است و قابل بحث نیست اما در برابر آینده همیشه در انتظار و امید وضع بهتری بوده و انسان به امید زندها ست و مرد با تعقل و امید زندگی می کند و زن با عاطفه و امید در هر حال و هر جنس امیدوار بودن مایه زندگی کردن است.

حال پرسش از طرف ما شروع می شود: شما که میل ندارید سرگذشت های بد شخصی یا تاریخی تکرار شود ولی احتمالا خواهان تجدید خاطرات خوش تاریخ یا زندگی خود می باشید آیا دوست دارید زنان همانند زمانهای قبل که تاکنون چند نوبت برهنه شده و باز پوشیده شده شدند لخت شوند؟ بدون شک لخت شدن مربوط به تاریخ را نمی خواهید تکرار شود زیرا درتواریخ خوانده اید که افول آفتاب عزت هر قوم پس از اختلاط زن و مرد و برهنگی زنان بوده است اما اگر آرزو دارید زنان زمان خودتان لخت شوند؛ سخت هستد! مگر اینکه مایل باشید مانند بعضی کشورهای دیگر بیشتر لخت شوند و در این صورت از لحاظ روان پزشکی شما بیمارید و در صورتی که حرفتان و آرزویتان را هم فرض کنیم از شخص سالمی رسیده است شما تصور می کنید اگر زنان امریکا یا اروپا کمتر از امروز برهنه بودن کسی در ماه پیاده نمی شد یا کسی مغز الکترونیک و کامپیوتر درست نمی کرد و در برابرش توفیق داشتن اعمال هیتلری و هیروشیمائی را نداشتند پس اگر اعمال خوب و تکنیک پیشرفته شان مربوط به لخت شدن زنان است کارهای

ناشایست و بدشان هم مربوط به لخت شدن زنان می باشد و در این صورت چنین منطقی که در آرزوی شماست که زن هرچه خواست بیشتر برهنه شود آیا درست است؟ و چه مفهومی دارد!

اما برای زمان آینده چه فکر می کنید؟ آیا زنان به همین اندازه امروز لخت باشند کافیست؟ یا بهتر است آنها که لخت شده اند در همین د باقی بمانند و سعی در لخت کردن زنانی که لخت نشده اند باید کرد؟ یا فکر اضافه تری هم دارید که لازم است زن به طور کلی ازاد باشد و هراندازه میخواهد لخت شود و اگر چشم روزگار چنین فضیلتی را درک کند چشم ابناء روز دیگر همه زنان را یکنواخت دیده و بر آنها عادت خواهد شد و در نتیجه نظرهای شهوت از بین رفته و اگر به ندرت هم پیدا شود کور خواهد شد که باید بازپای تجربه تاریخ را به میان کشید و نشان داد لخت شدن زن با زیاد شدن فحشاء و منکر تناسب مستقیم دارد و چه خوش گفت آن استاد دانشگاه که قبلا از وی بحش د که : صفحه نظر باید پاک باشد جای خود دارد ولی لذت چشم از مناظر دلفریب قهری است» آری اگر همه زنان لخت شده از سر تا قدم مشابه و یکشان و یک شکل بودن و در برهنه شدن و بقیه لباس مشابه و یکنواخت بودند چشم ها عادت می کرد ولی از دیدن آنها خسته می شدو از آنها روی گردان بود وبلکه فرار هم می کرد کما آن که خوراک یکنواخت و زندگی بدون تغییر خسته کننده بوده و از لحاظ بهداشتی هم درست نیست اما مسئله مد چیست و مگر هر زنی سعی داشته باشد و چون لخت شدن و بدون دگردیسی شکل و لباس و دوراز زینت و آرایش تازه

نمی تواند باشد و چشمها نیز قهرا آماد هدیدن مناظر جدیدند لخت شدن نه تنها هرگز عاد تنشده و سبب خستگی چشم نمی شود بلکه متناسب با تغییراتی که بین لخت شدگان شدت می یابد چشم چرانی نیز روبه افزایش می نهد.

تازه اگر همه را مجبور کنند که در پوشیدن لباس یک رنگ و یک وضع و یک شکل و یک دوخت باشند ساق و ران و اعضاء مختلف است و هر چشم چرانی در انتظار تشخیص ساق بهتر و عضو زیباتر و این مسئله در قبایل اولیه و بومی نیز استثنائی است که کاملا لخت باشند و باز هم بین اینها دیدن پوشش هائی که مختلف انتخاب شده بر مبنای اینکه انسان موجود انتخاب کننده ای است قهری می باشد.

هر چند بحث را همین مطلب کافیست که برهنه کردن زنان سبب شد آرزوی هم شکل شدن به میان آید و هم شکل شدن بود که تقاضای فراوان تغییر جنسیت بشریت را تهدید می نماید ولی سئوال دیگر هم هست :

اگر همه اعضاء معشوق دیده شود یا قسمتی از آن، اگر در برابر عشق باشد یا هرزگی دو حالت مختلف ایجاد می نماید، تعشق باشد تنوع ندارد یک جا جمع اس تعرضه یکی، تقاضا یکی اگر عرضه زیاد باشد تقاضا چه خواهد بود؟ آیا تقاضای زیاد و پراکنده را می توان عشق نامید و یا هر کس میتواند به هر زنی که دکوری و ارایشی تازه دارد عشق بورزد هرگز چنین چیزی امکان وجودش نیست؛ عشق به دو قسمت هم نمی شود؛ خستگی هم نسبت به یک نوع بی عفتی پیدا شود جایش را حیا نمی گیرد بلکه جایش را خستگی و زدگی پرمیکند به آن نوع می نگرد و نوع دیگر را می طلبد.

عشق که تقسیم شدنی نیست و عاشق چند نفر نمی توان شد. عشق یک جاست و هرزگی است که پراکنده می باشد وعاشق بیش از یک چیز شدن همانند آتش را با هیزم سیر کردن است و می توان شهوت هرزگی را به چه سیر کرد؟

در روانشناسی ثابت است که اولین برخورد جنسی فراموش نشدنی است و نخستین آغوش همیشه در خاطره پسر و دختر باقیست واگر پسری اولین برخورد را با دختر موسرخی داشت در میان برهنگان حداقل در جستجوی موسرخان است و اگر حجاب باشد وقتش رابربا یافتن تلف نمی کند و چشم هرزه اش به جای دنبال کردن موسرخان دنبال بهتر کردن سعادت و رفاه خانواده اش است.

نظر به مناظر دلفریب قهری است به علاوه اگر همه زن ها کاملا عریان شوند چون انسان بر خلاف حیوان شکل مخصوصی را برای زیباتر جلوه دادن اعضاء انتخاب کرده باز هم چشم چرانی و زنا تعطیل نخواهد شد اما حیوانات لباسشان را طبیعت یکسان پوشانده و توجه به جلوه گری و پذیرش جلوه بین حیوانات در قاموس طبیعت وارد نیست که به ساق و ران و باسن یکدیگر نظر شهوت اندازند و باز هم مهمتر آن همه اختلاف که بین نر و ماده است گفته شد هر چه موجود علی تر شود اختلاف بیشتر می شود و شدت فصاله زیادتر متوجه مغزشان می گردد مغزی که حس انتخاب زیبائی نیز از نیروهای در اختیار اوست.

باز تذکر آن که کائنات ساخته شده دست یک مدبر عالم قادر را فراموش نفرمائید که اگر حیوان نر سعی می کند آمیزش خود را با حیوان ماده محرومیت کشیده مقدم بر دیگری انجام دهد

یعنی در میان حیوانات عده تکوینی برقرار است برای انسان با اراده وانتخاب کننده هم عده نگهداری تشریعی وضع شده است و بر منبای همین مسائل تشریعی هم دستور حجاب به موجودی داده شده استکه بر خودشیفتگی مطلع است: درندگان گوشتخوار در حوالی اسفند فحل می شوند و جز در این ماه به جنس ماده در سطح عشقی قرار ندارند و آن هم زمان آمیزش جز به تثبه و سوراخی توجه ندارند و زیبائی ابرو و چشم و ساق و باسن برای حیوان مطرح نیست و بر همین منوال اند انعام و حیوانات دیگر و اگر میمونها و مرغ و خروسها همیشه آمادگی آمیزش دارند خود شیفتگی ندانند پس از فراغت آمیزش به دیدگاه آینده جنسی نظر ندارند برعسک انسان که هر آمیزشی امتداد می یابد تا آمیزش دیگر و همیشه در هیجان یک میل دیگر یک لذت دیگر هست تا قصدی که فاصله بین دو آمیزش را دارد به اجرا درآید در صورتی که زند میمون و مرغ و خروس هر آمیزش شروعش آغاز قصد است و پایانش اتمام و انجام اجرا و اگر زنان همه برهنه شوند عوامل تحریک فاصله قصدها را کوتاه کرده و چون عوامل اجرا به سهولت میسر نیست صرفنظ راز آن که برهنگی هرگز بر حسب عادت و اعتیاد نشده سبب ایجاد انحرافات و اعتیادات و ازهمه مهمتر عقده ها گردیده است.

بی حجابی غبار کهنه پرستی را زدوده است

کهنه پرستی بلکه کهنه ها بر دو گونه است یکی کهنه هائی که زیر بنای علم و اطلاعات بشری را تشکیل می دهند همانند جدول ضرب و ... و دیگری کهنه های قراردادی و سنتی که با دندان متمکنین و چنگال زورمندان به اجتماع وارد شده تا بهتر بتوانند ببرند و بیشتر چپاول کنند ودر نتیجه بر خود بیفرایند یا از جمله طنرهائی بوده که تمالات فرد یا اجتماع آن را وضع نموده است و نگهداری از باقیمانده هائی مثلا جون کرسی زمستانه که ساقه چندهزار ساله دارد جزء هیچ یک از تقسیمات قلمداد شده نیست بلکه حکمت های سکسی و هوسی و ارزشهای خود خواهانه بشری آن را نگه داشته اس تمثلا زیر کرسی می توانند در حداقل هوی و هوس پابه پای یکدیگر بزنند و ...

همانگونه که گفتن این مطلب ناوارد و بیهوده است که چون جدول ضرب فیثاغورث قدیمی و کهنه شده حفظ آن کهنه پرستی است ذکر این قبیل سخنان نیز نابجا و گناه می باشد که چون حضرت نوح یک پیامبر بسیار قدیمی خونریزی، آزار رساندن مردم، دروغ، خیانت و ... را بد دانسته کهنه شده و ترک آنها یعنی غبار کهنه پرستی را زدودن یا حجاب داشتن چون مربوط به 15 قرن پیش و جلوترها ست کهنه پرستی بوده و انداختنش امتیازاتی چند بدست آوردن است.

دخترانی که می گویند سنت گرائی و برگشت قهقرا که از آن جمله دوباره فرو رفتن به لباس مادربزرگهاست و حتی سخنی

که از دهان غنچه ای آغتشه به ذرات روژ و پودر به فضا وارد نشود در گوشها هم وارد نمی گردد باید به چنین دختران گفت در کلیه موارد این ادعا وارد نیست.

درست است که اگر مادر بزرگ پشم ریسی داشته یا پدر بزرگ سیشه چراغ دستی می ساخته نباید از آنها تقلید کرد اما فراموش کردن حجاب مادربزرگ همانند از یاد بردن صداقت آنهاست شما در برابر پهنه ای از جهان قرار گرفته اید که حدود 20 سال از 13 میلیارد سال آن را دیداید این زمین شما حدود شش میلیارد سال عمر کرده است و هر لحظه ای از زمان آن را جنبندگانی ساخته اند و چه بسیار مردمانی که تشکیل دهنده فلان روزگارند و اکثریت آنها با خوبان بوده است و بر عکس چه زیادند مردم بدی که فلان زمان را میساخته اند؛ همان صدر اسلام را ملاحظه نمائید که سلمان ها و ابوذرها و مقدادها داشته و در برابرش هم ابولهب ها و ابوجهل ها بوده اند و مگر میشود گفت پیروی از صداقت ابوذر سنت گرائی غلط و سیر قهقرائی است و سرباز زدن از خواسته های واقعی وی یعنی غبار کهنه پرستی را زدودن. شما اگر اسلام را بدون حجابش قبول دارید وارونه ایستاده اید زیرا خود اسلام کسی را می پذیرد که در پذیرش زیربنای اسلام مجتهد است نه مقلد و کسی که حضرت محمد را به امانت و صداقت و رسالت شناخت بقیه کارهایش را بدون چون و چرا از ایشان می پذیرد واسلام و نبی اسلام قبول اما حجابش یا فلانش مردود وارونها یستادن است و کسی که می خواهد غبار کهنه پرستی را بزداید کار لازمتری هم دارد و آن توجه به ارتباط عقل و کهنه ها و تازه هاست و هرگز نمی توان هوی و هوس را در کار پذیرش ها

جانشین عقل کرد اسلام در برابر کهنه پرستی های غلطت سخت ایستاده داستان گذشتگان را اساطیر الاولین خوانده و مردمی را که می گفتند انا وجدنا علی آبائنا سرزنش می فرموده اما برای این که حق و حقیقت تا ابد جاویدان باشد آن چنان پایداری از خود نشان می دهد و بر هر باطلی خط قرمز و بطلان می کشد که چنین نظریه بلکه حقیقت از اوست (جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا 81 الاسراء: بیامد حق و نابود شد باطل همانا باطل نابود شدنی است. فما ذا بعد الحق الا الضلال 22 یونس : پس چیست پس ازحق جز گمراهی. و مطالبی دیگر چنین 18 الاعراف - 8 الانفال - 49 سبا - 24 الشوری و ...)

در اسلام خروش احساس پایدار ماندن یک کهنه ای که حق است نوای ملکوتی محسوب و تلاش در راه نگهداری یک باطل و بیهوده سد راه خدا شناخته شده و اسلامی که قرآنش، پیامبرش ، امامش، عقلس ، سنتش، اجماعش همه وهمه میگویند زن باید در حجاب باشد تلاش در بی حجاب کردن مردم را نوعی سد راه خدا و افتتاح دروازه گناه و یاری شیطان می شناسد. اسلام چگونه مرد و زنی را کهنه پرست می شناسد؟ آن که اگر یک روز بیاید و در رکورد و جمود بماند و در یک وضع در جا بزن آنچنان که روز بعدش همانند روز قبل احساس کند که در این حال می فرماید یا مغبون است یا ملعون (من تساوی یوماه فهو مغبون او ملعون) و آن سان به کهنه پرستی می نگرد که پیشوای گرامیش می فرمای فرزندان خود را به آداب و رسوم زمان تربیت کنید (ادبوا اولادکم بغیر زمانکم) و این که اهل زمان چون بسیارشان بی حجابند باید برهنه شد همانند کسی است که بگوید از این

رو که اکثر مردم عصر دروغع می گویند، حقه بازند، غل و غش در معامله دارند باید همرنگ جماعت بود بود و آداب و رسومشان را پذیرفت اما می فرماد مقصودش اینکه اگر پدربزرگتان چراغ نفتی می ساخت شما باید لامپ الکتریکی بسازی و در صورتی که مادربزرگتان نختابی داشت شما باید موتور پارچه بافی داشته باشی اگر آن با چرتکه حساب می کرد این باید با کامپیوتر کار کند نه اینکه اگر پدرت و با نگرفته تو باید بگیری یا اگر مادرت سرش پوششی داشته تو باید سربرهنه کنی و عینک بزنی و کنار دریا به آداب و رسوم زمان به گرائی و شناکنی و هنر بنمائی. اسلام کجاست و ما کجائیم اسلام آن قدر به قوانین و سنت ها احترام می گذارد که می فرماید اگر در مسئله ای قرآن کریم آن را روشن بیان فرموده باید بدون چون و چرا آن را پذیرفت و اگر مفسر و مروج قرآن یعنی امام آن را توجیه و توضیح داده باید بدون چون و چرا پذیرفت و بالاخره به جائ یمی رسد که اگر متخصصین فن زمان و آراء آنان که گذشته اند همه و همه میزگردی را اشغال و درباره مسئله ای عالمانه و خداپسندانه بحث نمایند باز هم باید فراموش نشود که چهار چیز باید در آن میز شرکت کند و در برابر اجماع (متخصین فن) هر دام از این چهار به نحوی خاص حق و تو دارند - قرآن به تنهائی (اگر اشتباه را متذکر است) پیامبر یا امام یاهر کدام به تنهائی (اگر اشتباه را تذکر داده اند)

عقل سالم (که در این حال چون حکم عقل صددرصد قطعی نیست و چه بسا بسیاری از عقلای یک کشور به ماه رفته کمونیسم خوب است و در برابرش عقلای قوم دیگر بگوین کمونست بد است و لذا) یک حق وتو هم دسته جمعی در اختیار

اجماع است (یعنی اگر همه متخصصین فن آن را مردود شناختند) و باز هم مطلب به این سادگی نیست که قوانین اداره کننده بشر را به دست عقل و متخصصین فن بدهند بلکه شرایط و ضوابطی دارد که بالاخره باید در جستجوی نظر آفریننده دانا به آفرینش خود بود تا او چه مصلحت داند یعنی اگر قرآن یا فرستده خدا چیزی گفت بدون وتو و چون و راست و اسلام در آنچه صارحت دارد گرایش به رفورمیسم را مردود می داند چه رفرم کلی باشد جه خصوصی چه رفورمی زیربناساز و چه رفورمی که روبنا را تغییر دهد زیرا اصلاح به مفهوم ملاک ارزشها زیر بنا و روبنای اسلامی را محکم ساخته و ارزشیابی علمی بر پایه مقایسه جهان همیشگی در برابر دنیای فانی معمول گردیده و ارزشیابی اعتقادی را نیز در کنار آن به صورت ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات پایه گذاری نموده و یکی را بالا رود و دیگر را بالا بر به حساب آورده است که الیه یصعد الکلم الطیب و العمل الصالح یرفعه (به سوی او بالا روند سخنان پاک و کردار نیک را او بالا برد - 10 سوره الفاطر) در پایان باز به دختر جوان مگویم: حجاب داشتن کهنه پرست بود نیست حضور پاره ای از زمانها در تاریخ مایه افتخار است و به بین گاه به گاه با حجاب محمد صلی اللّه علیه و آله و سلم مربوط به 15 قزن قبل سرسری داری که کهنه پرستی است اما به یک دوران سپاهیگری از ملیت خودت مربوط به دهها قرن پیشتر افتخار می کنی و آنرا رجوع به گذشه و کهنه پرستی است اما به یک دوران سپاهیگری از ملیت خودت مربوط به دهها قرن پیشتر افتخار می کنی و آن را رجوع به گذشته و کهنه پرستی نمیانی اگر واقعا دلت به حال اجتمع یا خانواده ات یا حداقل دلت به حال خودت می سودز بیا و به جای زودودن غبار کهنه رستی با بی حجابی و برهنه شدن آنچه را از اسلام پذیرفته ای غبار روبی کن آنها را با توجه و دقت و به عمل آوردن برق بینداز

و جلا بده و اگر تو به آنچه از اسلام برایت باقیمانده که ناچار به پذیرفتن آنی زیرا آنقدر با علم و اخلاق و زندگی یکی و همراه شناخته شده که نمی تانی کهنه اشان بدانی آری تو اگر همین باقیمانده را واکس بزنی و موقعیت زمانی و مکانی برای آنچه را پذیرفته ای درست کنی و لااقل خودت را در برابر اسلام سازمانی بدهی و شکلی بگیری از هر اصلاح و معرفت بدور باشم اگر فردا ترا در حجاب اسلامی نبینم.

اینکه امروز عنوان تازه - فریب علمی افکار عمومی - گاه به گاه در نشریه ها به چشم می خورد بهترین پاسخ شماست و جائی که افکار عمومی چنین نمونه هائی بر مبنای علم و دانش در آستین ستم خود پنهان دارد چه توقعی از یک دختر معصوم دانش آموزی می توان داشت که اگر پشت میز گرد نشست تمام حواسش متوجه نمره انضباط آخر سالش است و سعی او در اینکه طوطی وار حرقی بزند که یک نمره اضافی انضباط از جشم ناظمه فنی اشان جهش کند و همان ناظمنه نیز تمام توجهش به بالاتر است که برای ارتقاء پشت و پاسنه دار شدن میزش با چنی نتربیت کردنها یک نمره از قلم رئیسش چک کنده و در واقع ایدئولوژی عمومی در هر مکانی که همه نوع پرنده ای وجود دارد جز یک پرونده همین است و آن پروده باور داشتن اینکه پس از مرگ پرونده زندگی مختومه نمی شود و سراسرس دیگری و حسابی دیگر در کار است.

این مطلب را هم از یاد نبرید که شما تصور میکنید با برهنه شدن غبار کهنه پرستی را ردوده اید و بسیارند دختران جوانی که با داشتن حجاب افتخار می کنند که روح اطاعت از یک سیستم الهی در آنها نیرومند است و برای اینکه خودتان را با آنها مقایسه کنید

نمیگویم به روانپزشک مراجعه کنید بلکه ملاحظه فرمائید با فرا رسیدن دوران پیری شما در چه فکرید و آن ها در چه اندیشه؟ شما مجبورید یا آنها؟ شما به جای زدودن غبار کهنه پرستی سراپا چیز دیگرید یا آنها؟

آیا حجاب سبب ضعف اعصاب می شود؟

بعضی که عده اشان در میان اشکال کنندگان بسیار اندک است براین عقیده اند که:

« زن در حجاب باشد اعصابش خرد میشود و همانگونه که عنق منکسره شوره رو قیافه عبوس همسر کوبنده اعصابشان است هر تار و پودی از زندان محصور حجاب نیز تازیانه ای بر رشته های عصبی آنها میباشد» اما باید پرسید ضعف اعصاب به نظر شما چیست؟

ضعف اعصاب حاصل از مسائل اجتماعی نوعی احساس حقارت است که بستگی به شخصیت زن محجبه دارد و درصورتی که زنی حجاب دار احساس حقارت در برابر زنی برهنه کرد این محجبه واقعی نیست و تحت فاشر ارباب پوشیده شده است اربابی غیر از رب الارباب و ناراحت است و دچار ضعف اعصاب و پوشاک بر او تحمیل شده است ولی زن مسلمانی که به فرمان پروردگار در حجاب است چون خود را درزی حضرت زهرا و حضرت زینب می بیند حق این است که به شکل آزاد به خاطر برهنگان ضعف اعصاب داشته باشد و آیا حضرت زینب تاریخ ساز بود و ضعف اعصاب داشت یا الیزابت تایلورها تاریخ سازند و از ضعف اعصاب و یک شوهری و تشکیل خانواده بر خوردار و بهره مند؟ و به همین سبب باید عنوان نمود.

را مطرح کرد که اهل البیت ادری بما فی البیت و ناله صاحب عزاسوز دیگری دارد و سخنان ستارگان سخت لخت سینماها و مطالب هنرمندان جانانه برهنه تاترها از همه پند آمیزتر و وارد تر و دلنشین تر که به برخی از آنها اشاره شده و می شود.

روزی بعد از پرسشهائی که به طور دسته جمعی شد دانش آموزان گفتند ما را موعظه کنید.

گفتم: صبح که بیدار شدید یک برگ کاغذ بردارید بر آن بنویسید سوداگری اینست که چیزی بدیهم و در عوض چیزی بگیریم پولی بدهیم نانی برداریم و چهی بپردازیم و پارچه ای را دریافت کنیم اما اگر بگویند آنچه را که عزیزترین و گرانبهاترین است بدهید در عوض توقع دارید چه به شما بدهند؟

صبح کرده اید در حالی که یک روز داده اید عزیزترین و گرانبهاترین سرماه که عمر باشد آن هم دوران شباب و یک روز به مرگ نزدیکتر شده اید بنویسید در عوض این یک روز عمر دادن چه گرفته اید، این بهترین پند است.

دختری که برای شوهرش آرایش و آراستیگ دارد استقلال دادهو حریت دریافت کرده ، حریت داده و استقلال گرفته، شور و شعف داده و مسئولیت پذیری اخذ کرده، دل را با دل، عشق را با عشق، کلمات معنا دار را با کلمات معنا دار، نگاه را با نگاه لطافت و مهربانی و آرایش را با خشونت و مردانگی و آقائی و سرانجام هدف را با هدف رد و بدل کرده است و چه معامله ای زهی سوداگری حبذا نگهداری آفرین بر مستحیل شدن جدائیها در یگانگی. اما

دختری که بینی بیگانگان بهعطرهای زننده اش، چشم بیگانگان به دکورهای تندش، حواس بیگانگان به جلوه های کاذبانه اش در مسیر عرضه و تقاضا به ایاب و ذهاب می افتد چه می دهد و چه می گیرد؟ چه داده و چه گرفته است؟ و اگر در ژرفنای ذهنیت عرضه و تقاضا به شوهریابی متوقف شود باز هم در برابر شوهر دختری که آغاز تمایل ایثار از مرده بوده است نوع برتر و بهتر آیا بهره کدام شده است؟ عشق یک کلمه واحد است اما نزد مرد و زن متفاوت است مرد دوست دارد خودش عاشق باشد و معشوقش فارغ و در ناز و جدائی و اگر زنی را عاشق خودش دید آن را بلند پروازی تلقی کرده از ردیف محبوب خارجش میسازد همانگونه که اگر زنی مرد خود را ببیند که کار زنانگی، علاقه زنانگی، کلمات زنانگی.، استنباط های زنانگی دارد که در این صورت عشق جریحه داری را می نگرد که احتمال می دهد یک همسر عوضی به او پیشنهاد شده است و حجاب در این میان نقش عمده ای ایفا می نماید از نگهداری یک عنوان برتر، یک جنس بهرت یک ناهمسر مسلط بر واقعیت های فائق، یک دختری که تمام جلوه ها و هنرها و ارایشها و عطره و اداها و اطوارها را در حجاب زندانی کرده تا در برابر مردی که آینده اش در حالت نیمه فدائی او تمام می شود آزاد نماید و همه را به پای او بریزد و ایثار کند.

حجاب میخواهد زیبائی زن را در آقای مردم ادغام کند آن هم یک مرد یک فرد یک همسر، همسری که اولین آغو شدختر را پذیرفته و در خانه دل جای داده است و چه بهتر که در پاسخ کسانی که می گویند حق ضایع شده ای در حجاب داران سراغ دارند مطالبی درباره بهداشت مسئله مورد بحث ذکر شود و کلماتی که

از طنازان فیلمها و ستارگان سینماهاست به زودی ذکر میشود.

زیانهای بهداشتی و غیربهداشتی برهنگی

مسائلی هم مربوط به حجاب و بی حجابی خارج از قلمرو ملاحظات و تحقیقات علمی من است که به ان ه مطلع نیستم و شما هم اگر درباره آنها فکر میکنید ورای قطعی له یا علیه می دهید بدانید خارج از شناسائی پارچه هم علومی وجود دارد و غیر از معرفه الاعضاء و تشریح و بدنی که ساق و باسن و چشم و ابرو دارد مغزی و شعوری و فکر یو ارتباطی بین آنها و همکاری همه بایکدیگر موجود است که هر کدام را فصلی و تخصصی و رأیی وعلمی لازم می باشد و ازجمله علم و معرفت مربوط به شناسائی پنبه و کتان و فرآورده های شیمیائی نفت و ... و همین بدن به ظاهر قابل تشریح و ارتباطی و اثری که بین آنها برقرار است.

امروزه تازه به یک وجه از وجوه رابطه ذرات مثبت و منفی موجود در هوا با بدن وقوف حاصل نموده دانسته اند مکانی که ذرات منفی بیشتر در هوایش باشد سالمش کمتر بیمار می شود و بیمارش زودتر بهبودی می یابد و این فلزات اند که درصد ذرات منفی را با جذبشان پائین آورده پورسانتاژ ذرات مثبت را که ملال آور و آزرده سازند بالا می برند و خدای متعال را نگر که با شرایطی اراده فرموده بود سقف خانه های کافران را از نقره کند که اطاقشان و نشیمنشان هم جهنمشان باشد (اشاره به آیه شریفه سوره احزاب) و اگر در ظروف طلا و نقره می خورند رنج برند و اگر بر تختخواب طلا می خوابند خواب نداشته باشند و این هم

یک علت یا حکمت دیگر از حرمت استقلال ظروف طلا و نقره.

ذرات مثبت و منفی در فضا جنی ناوضاع و احوال آدمی را با کم و زیاد شدنشان دگرگون می سازند ولی تماس مستقیم پیراهن و شلوار و کفش و کلاه با بدن اگر به پوشیدن و نپوشیدن برسد تصور می کنید به سهل و سادگی برگزا می گردد؟ متاسفانه علم اگر در این باره مکاشفاتی هم دارد دستهای مرموزی بین چشم انسانها و حقایق علمی حائل است حقایقی که نزد ادیان آسمانی که میتوا حقانیت و استحکامش را نزد اسلام یافت و در نتیجه انسان با آن که بی حجابی حتی به بهداشتش، به جسمش ، به سلامتی اش هم ضرر می رساند باز هم در اثر یک اشتباه بزرگتر که توانسته با بی حجابی به سکس اجتماع رونقی دهد یا به وسیله آن به مردان نزدیک شود باز هم برهنه می ماند.

زیانهای بهداشتی بی حجابی و برهنگی را تحت عنوان صفحه حجاب سد راه ترقی» ذکر کرده ام که اهم آنها چنین است چاق شدن رانهای لخت، ایجاد سر مزاجی در مردان، پیدایش سنگ کیسه صفرا، التهاب مثانه و پیدایش ترشحات زناه، ازدیاد تمایلات غیر طبیعی و جنسی و ...

در اینجا فقط باید اضافه نمایم بی حجابی زنان اگر آنها را به مردان به خاطر رسیدن به تساوی حقوق نزدیک میسازد چرا باید زنان دگر دیسی یابند تا تساوی برقرار گردد و همیشه زنان دستخوش امیال طبیعی و غیر طبیعی مردان قرار گیرند. برای جلوگیری از آبستنی زنان قرص بخورند برای نامگذاری فرزندان القاب خود را فراموش نمایند؛ و حتی برای نزدیکتر شدن به تساوی هم زنان برهنه شوند!

زن هر چه بیشتر نزدیک مرد شود درجه برداشت تمتع را کاهش می دهد که شرح داده شد.

بی حجابی موجب پریشانی اقتصاد است و انتخاب لباس فصل و لوازم آرایش و دکور از جمله آنها.

بی حجابی در خیابان و معابر قدم زدن خواه و ناخواه قسمتی از وقت را مشغول می دارد همان وقت یکه باید به کارهای مادری و خواهری و همسری و خانه داری برسد.

آیا اعتیادهای خطرناک نزد کدام دسته از زنان بیشتر است؟ و بسیاری مطالب که شرح داده خواهد شد.

ضرر اقتصادی بی حجابی

غربیها در برابر حجاب و بی حجابی اسلامیان تاثر پذیرند و گاه دیده می شوود که ازنویسندگان آنان مطالی در مورد مذکور منتشر می شود که به یکی از آنها اشاره شد که کریوف باشد؛ اما تاثرشان از چیست؟ از اینست که به شکل آنها در آمدن مشتری شان شدن است و کالایشان را مصرف کردن و در جلد قبل آوردم که چرا اسلام به لباس بیگانگان در آمدن را حرام کرده است که یک علتش همین مشتری شدن و در یک سطح بالاتر تسلیم شدن میباشد و سرنوشت به انها سپردن ! اما چگونه می شود که بی حجابی منبع در آمد غرب و مصرف کاشفان حجاب می گردد. (1)

1- استفاده شد از سخنرانی آقای دکتر شریعتی در دانشگاه نفت آبادان بهمن 49 تحت عنوان استخراج و تصفیه فرهنگی.

وجه تشابهی بین سرنوشت اقتصادی شرقو سرنوشت معنوی شرق وجود دارد؛ نتشاب بسیار دقیق، ملتی که نتواند از لحاظ فنی منابع مادیخودش را تولید کند گرسنه می ماند اگر جه ملتی است دارای منابع مادی؛ و ملتی هم که نمی تواند منابع فرهنگی و معنوی اش را بشناسد و استخراج بکند، صافش بکند و تبدیل به انرژی سازنده بکند بر روی انبوهی از منابع فرهنگی و معنوی جاهل و عقب مانده می ماد. و همین تشابه نیز بین نقش منابع فرهنگی و منابع مادی در سرنوشت جامعه وجود دارد، جامعه ای که نمی تواند منابع فرهنگی و مادی اش را بشناسد و استخراج بکند، صافش بکند و تبدیل به انرژی سازنده بکند بر روی انبوهی از منابع فرهنگی و معنوی جاهل و عقب مانده می ماند و همین تشابه نیز بین نقش منابع فرهنگی و منابع مادی در سرنوشت جامعه وجود دارد، جامعه های دیگر که این شایستگی را دارند از آن منابع استفاده می کنند. از نظر فرهنگی هم چنین سرنوشتی وجود دارد از آن منابع استفاده می کنند.

از نظر فرهنگی هم چنین سرنوشتی وجود دارد: نی بینیم غرب که شرق رزا بهتر از خود ما (شرقی) می شناسد از منابع فرهنگی و معنوی ما بردشاتهائی می کند و مکتب هایئی می سازد و ایده های تازه ای می افزایند که چون ما شایستگی شناختن و برداشت آگاهانه از منابع معنوی خودمان را نداریم جیره خوار لقمههائی می شویم که آنها از نظر معنوی جلو روشنفکر شرقی پرت می کنند و فکر روشنفکر شرقی هم متوجه نیست که این لقمه ها مواد خامش مال خودش است..

غرب چه کار کرد تا شرق همانطور که از منابع مادی خودش بیگانه و ناشایسته شد از منابع معنوی خودش همهمین بیگانگی و همین شایستگی را داشته باشد؟ خیلی روشن است. عمر مولود متفک رافریقائی می گوید برای نوکر کردن ، برای رام کردن و

برای مطئن بودن به وفاداری یک زیر دست باید آن یزر دست را فاقد شخصیت کرد زیرا وقتی که زیر دست شخصیت داشته باشد نمی تواند زیردست خوبی باشد.

برای اینکه یک قومی خوب سواری بدهد باید احساس انسان بودن ازش گرفته بشود و یا حداقل ضعیف بشود.

شخص با شخصیت زیردست بدی است ولی بی شخصیت زیر سدت خوب، و آدم رام و مطیع و وفادار و سواری دهنده خوبی است. چگونه تاملتی در شرق احساس می کند که دارای شخصیت انسانی و مستقل و اصیل و لایق هست، امکان ندارد که در برابر لقمه های مادی و معنوی، که غرب جلویش می اندازد این همه دم بجنباند و این همه احساس شعف بکند و این همه تفاخر بجوید ... سور دل یکی از نویسندگان افریقائی می گوید یک دیالکتیکی وجود دارد در رابطه دو تا انسان و در رابطه دو تا جامعه بشری، در رابطه شرق و غرب، یک تضاد و جود دارد یک تناقض وجود دارد. چه جوری؟ می گوید این دیالکتیکی که بین مادر و فرزند وجود دارد مادر فرزند را تحقیر میکن کتکش میزن و نفی اش میکند طردش می کند و فرزند برای این که از طرد و نفی و ضرب مادر در امان باشد برای اینکه دیگر موردضرب و نفی و تحقی رمادر قرار نگیرد کاری که می کند اینست که به خود مادر پناه می برد می چسبد به دامان مادر و مادر دیگر طردش نمیکند، برای چه برای اینک هاو بچه فضولی که در برابر ماردش بود دیگر نیست و حالا چسبیده به خود مادر و جزو خودش است به خودش پناه آورده و فرزند آن شخصیت اولیه اش را نفی کرده.

شخصیت اولیه که من بچه تو هستم و حالا گوش به حرفت نمی کنم.

این شخصیت بود که مورد هجوم مادر قرار گرفته بود. به او اهانت می کرد میزدش و برای اینکه مورد هجوم و اهانت مادر قرار نگیرد به خود مادر پناه مبرد برای اینکه از این وضع ناهم آهنگ ناهنجار در امان بماند می بینیم رابطه دیالکتیک ایسنت.

رابطه دو انسان، دو تا جامعه، شرق و غرب هم همچنین رابطه ای است... غرب میخواهد یک برتری و اصالت و قدرت به خودش بردهد یک نوع حقارت نژادی، تحقیر، ضعف، ستی و بیایمانی به شرقی می خواهد بدهد برای این که شرق تصور کند وابسته به تاریخ پست، به یک مذهب منحط به یک کذشت بی آبرو و بی حیثیت است و یک ملات نالایق است و همیشه در خودش حقارت احساس می کند و باری اینکه خودش را از این مورد هجوم و از این تحقیر در ببرد تشبه به فرنگی ، به نژاد برتر می کند.

وقتی که خودش را شبیه نژاد برتر کرد، دیگر مورد هجوم نژاد برتر که می گوید: تو سپاهپوسیت، تو شرقی هستی، عرفانی هستی، مذهبی هستی، منحطی، دماغ و نبوغ نداری قرار نمی گیرد. چرا؟ برای این که این در باس خودش نیست و در جای خودش نایستاده درست مثل بچه ای که مورد هجوم مادرش واقع شده حالا برمی گردد و به دامن مادر پناه می برد و این مثال واقعیت دارد ... وقتی ما را تحقیر می کنند و ما را منسوب به نژاد، به مللت و به فرهنگ پست می کنند و ما هم باور میکنیم که متهم به پستی هستیم و تحقیر شده ایم، برای رفع تحقیر، هر کسی می خواهد خودش را در ببرد، چه جوبی در ببرد؟ با تسبه و شبیه سازی و تظاره به او شدن، نه خودن او بودن.

این جور که بشود نظر کشور مادر تامین است و کار درست

است. چه جور کار درست است؟ یک آدم وقتی خودش فکر کند، مثل تاریخش احسا بکند، وقتی که نسبت به همه خصوصیات فرهنگی و ملی خودش آگاهی داشته باشد و وقتی که خودش لباس بپوشد، وقتی که مثل خودش مصرف بکند و وقتی که مثل خودش روباط اجتماعی داشته باشد، وقتی که خودش ببیندیشد خودش خلق بکند، خودش مصرف بکند و خودش عمل بکند، این آدم خودش است حال این خود بودن مورد هجوم واقع شده، مورد تحقیر واقع شده، حالا خود برای این که مورد تحقیر واقع شده از خودش می آید بیرون و تبدیل به آن میشود یعنی چه جور تبدیل به ان میش ود؟ مثل او می خواهد فر بکند، مثل او عمل کند مثل او احساس بکند و مصل خود او آگاهی داشته باشد و مثل او مصرف بکند و همه این حرفها برای این مصرف است همه این حرفها برای این مصرف است. همه این حرفها برای این است که شرق از خودش بیاید بیرون و مثل غرب مصرف بکند... کالاها بر اساس ذوق و سلیقه و احتیاج اروپائی درست شده چه جور می شود به یک افریقائی فروخت؟ اینها لوازم آرایشی است و نمی شود به زن افریقائی فروخت... مصرف با ذائقه و سلیقه و مد اجتماع بستگی دارد، و ذائقه و سلیقه و مد اجتماع با شخصیت قومی و مذهب و فرهنگ و ذوق هنری و زیبائی شناسی بستگی دارد پس همه اینها را باید نابود کرد تا آقا و خانم به یک مجسمه گچی تبدیل شوند و مصرف کنند هباشند و هرجچه درست شد بتوان درحلقومشان کرد و خودشان گویند ما دوست داریم ما دوست نداریم اصلا به شما چه مربوط است که دو ست داری یا نداری" هرچه ما دوست داریم تو هم بایستی دوست داشته باشی مگر شما آدم هستی بگوئید ما دوست داریم یا نداریم؟ ما می پسندیم ما نمی پسندیم این زشت است

آن زیباست شما خالی از خودتان هستیند خودتا نیستند حتی اگر با یکدیگر دعوایتان شد یکی گفت اینجوری استو دیگری گفت نیست باید دید هر جوری غرب کرده همان درست است شما در صورتی مصرف کننده شدید به دامن مادر چبیده اید و در امانید و این هم ممکن نیست مگر آن که دست از حجاب خود، دست از لباس خود، دست از فرهنگ خود، دست از مذهب خود، دست از زیبائی شناسی خود بردارید که یک غربی ساکن متمدن ترین جامعه را هم اگر به محض تولد از تاریخش جدا کنید و در جائی که محیط فرهنگی و محیط تاریخ یاو نیست رشدش بدهید در ان صورت یک اسکیمو به عمل می آید یک نیمه اسنان نیمه حیوان به عمل خواهد آمد و بزرگ خواهد شد ... و غرب درست فهمیده که باید شرق را فاقد شخصیت کرد تا بتوان به سادگی غارتش کرد ... و خودش حتی با افتخار و فداکاری دنبال غرب دود و خودش با عطش و جنون مصر فکنند هغرب شود نه با اصرار و خدعه و فشار فرنگی چون که دیگر در این مرحله اینها لازم نیستند.

کسی که فاقد شخصیت شد خود به خود می خواهد خودش را منسوب به کی بکند که دارای شخصیت است و چه جور می شود کسی را منسوب کرد به شخصیت دیرگ؟ یکی از مظاهر اینکه من می خواهم شبیه دیگری بشو مصرف من است مصرف اور ا می گیرد و تقلید می کنم مثل او لباس می پوشم و مظاهر شخصیت خود را در مصرف کرن از او می دانم.

بنباراین باید شرق را فاقد شخصیت کرد تا مصرف کننده دائمی کالای غربی شوند و برای اینکه شخصیت را از بین ببرند

باید موانعی را که گفته شده (فرهنگ، هنر، تاریخ، مذهب ، زیباشناسی) از بین برد که هر کدام را به وسیله ای می توان از بین برد و با تعیض لباس و هم شکل غرب شدن و از جمله بی جابی همهرا، و چون بی حجاب شد نمیتواند لخت باشد چه کند باید ببیند غرب چه پوشید همان را می پوشد و می شود مصرف کننده، لباسش را پوشید باید رنگها ، پودرها، لوازم آرایشش را مصرف کند و همه می شود مصرف کننده.

زن و دختر را در حجاب میکنند

از زن و دخترشان اطمینان ندارند که در حجابشان می کنند!

سئوال اینست بلکه اشکال دیگر اینکه: کسانی که زن و فرزند خود را در حجاب نگه می دارند به علت عدم اطمینان آنهاست و در صورتی که از آنان اعتماد داشتند اجازه می دادند که با مردان درهر شکل و وضعی محشور باشند یعنی در حقیقت باربردار از دوشاجتماع باشند!

دو اشکال در این کتاب ذکر می شود که از طرفداری بی حجابی عنوان شده است و بر کسانی وارد دانسته اند کها جازه نداده اند زن و دخترشان لخت در انظار و معابر و خیابان به سیرو سیاحت و یا شغل و ماموریت بپردازد و این دو اشکال از ان اشکالهای بسیار به جا وارد است که من هم به صحت آن یقین دارم و راستی همین است که به خاطر پیدا کردن اطمینان و آرامش و به سبب اینکه حواسشان مصرف نظر بازیهای شهوترانان که در حال نگاه بر ساق و باسن و بازو و سر زن و فرزندشان نشود آری برای اینکه اطمینان

و اعتماد نداشتن و پیدا کنند آنها را در حجاب کردند و اگر فکر کنید که جنس زنان آنهها فاسد بوده در حجاب کردند تا از فساد جلوگیری نمایند باز هم جای ان دارد که جنس فاسد حداقل جوانان دیگر از پسر و دختر را فاسد نکند و این خود از عظمت و جوب حجب و دلیلی است برای دختران و زنان طرفدار حجاب در حالی که قسمت اخیر قابل اصلاح است یعنی فرض کنیم زنان فاسدی هم باشند در حجاب و بخواهیم آنان را با زنان فاسدی که در حجاب نیستند مقایسه کنیم اولا برای تربیت آن دو گروه اگر در وضعی مشابه اقدام شود و همه چیز مساوی برای دو طبقه مذکور منظور گردد چون فاسدین در حجاب از شر شیاطین انس و جن و تحریکات و اغواهای مجدد در امانند و بی حجابان از این لحاظ امنیت ندارند و در نظر گاه شهوات در ایاب و ذهابند و با توجه به اوضاع و احوال زنان که تحریک پذیرو احساساتی و باعاطفه اند و در نتیجه تحریک شدن زن پوشیده کمتر صورت می گیرد می بینیم نتیجه تربیت آن گروه که به علت برخوردهائی که بیگانگان دارند در تکامل و پیشرفت ترینشان وقفه حاصل نمیشود بهتر است.

در اینجا ذکر یک فانتزی هم بجاست، مگر زمان دیدن ملا و گفتن دعا و زدیک شدن به مرگ و مواردی که بسیار از همین طرفداران بی حجابی خود رامی پوشند از طرف مردمیا تشیع کنندگان یا ملا یا ... در امان نیستند یا شوهرشان به علتعدم اطمینان چنین خواسته است و اگر در عزای شوهرخود را بپوشند چه کسی از آنان اطمینان ندارد؟

اصل این مسائل مطرح نیست بلکه به موازات بردن قرآن از اجتماع به نزد ملا و مشاهده و گورستان و عزا احکامش را هم

نزد آنان میخواهند بلکه آرزو دارند قرآن و حجاب از اجتماع رانده و در انحصار آخوند و مشاهد و گورستان و عزا درآید.

اگر بیحجابی سبب بیشتر نزدیک شدن تساوی زنو مرد میگردد حدو حصری بر آن معین نمایید مثلاً بگویید برهنه شدن سر و سینه زن از بالا تا سومین دنده و از پایین تا دو سوم ران حد اعلای رسیدن به حقوق تساوی بین زن و مرد است و اگر در مطلق برهنگی چنین نیرویی نهفته است زنان کاملاً برهنه همان مردان ختنه شده اند و دیگر در تمام جهات مساوی و اگر مسأله احقاق حق است که زن باید بحق زنانگی خودش برسد و مرد بحق مردانگی خودش آنقدر اسلام در این باره صراحت دارد که شیر در پستان مادر و فقط در هم در کف پدر است میگوید فرزند متعلق به تو ای پدر نیز هست زن میتواند از تو آنچه سهم از نسل داری دستمزد بگیرد و نوزاد خود و ترا شیر بدهد یا با تو قراردادی به بنددد مثلاً بگوید تو یکساعت زودتر بیا یا بیشتر تبسم کن من در عوض به بچه شیر بدهم یا یک کاری از خانه را محول به شوهر کند و خود در عوض بچه را تغذیه نماید و بزودی در این باره از قرآن اما باختصار مطالبی را ذکر خواهم نمود.

با این همه بحثی که شد باید اعتراف کرد که طرح عنوان وارد نبوده و غلط است زیرا بسیاری از زنان هستند با آنکه از طرف حتی شوهرشان تحت فشارند که برهنه شوند آنرا نمیپذیرند و باز هم کلی تر بحث شود و از مطلق اطمینان و عدم آن بیان گردد که بازهم باید گفت طرح عنوان غلفط میباشد زیرا اطمینان و عدم اطمینان ارتباطی به امیال طرف ندارد و من هر روز ده ها نفر را میبینم که معقولانه با عدم اطمینان به امیال مریض برای درمان

نزدم میایند و کسی به یکی از آنها نگفت شما بعلت عدم اطمینان بیمار خود را معالجه مینمایید، بهمین قیاس و سنجش زن را در حجاب کردن بدلیل اینکه مریض و طبیب بر فرض آنکه غیر آن صحیح باشد باید بر خلاف امیال مریض هر دو از یکدیگر اطمینان داشته با شند ساده تر : بدلیل آن که پزشک و بیمار باید بیکدیگر اطمینان داشته باشند به امیال مریض عدم اطمینان داشتن درمان بیمار است.

مهمتر آنکه هر موضوع اجتماعی از ظوابط خودش خارج شود دچار آفت میگردد از جمله وجود زن و نسبت آن به ا ندنازه بی حجابی که چون حدو حصر ندارد آفت می یابد و آیا کدام تعقل و تفکری اطمینان میکند دختر هفده ساله اش در بحبوحه شباب بی حجاب بمعابر و خیابان رود به این علت که عدم اطمینان وجود نداشته است و اگر در چنین مسئله ای راستگوست و عدم اطمینان مجوزی برای حجاب نیست چرا اگر دخترش پنج ساعت دیرتر بیاید اطمینانش دگرگون و دچار وحشت میشود و فکر عواقب آتی آن مضطربش میسازد.

آری قهری است که بعلت عدم اطمینان نمیگذاریم کودک دو ساله همه چیز بخورد و بچه چهار ساله همه جاب رود و دختر جوان بی حجاب گردد و این همه بر فطرت است و همین یک عدم اطمینان است که اطمینانهای بعدی را بیمه میکند.

در حجاب رفتن یعنی در اسارت رفتن

ما اصول دینی داریم و فروع دینی - در اصول دین همه باید مجتهد بود و در فروع دین یا مجتهد یا دنباله رو مجتهد و قلاده به گردن کرده بدست مجتهد داده رهروی کرد و با این قیاس و سنجش که رد باره خلقت تشریح مرعی است در خلقت تکوین که آفرینش تشریع جدا شده از آن میباشد بطریق اولی باید مجتهد بود نه مقلد.

زن باید آرایش و پیرایش داشته باشد تا بر تفوق طلبیش بیفزاید.

حجاب اسلامی از زیبایی زن صیانت و حفاظت مینماید. اگر همه مردان جهان از بین بروند تصور میفرمایید زنان حق دارند بدون حجاب باشند؟ نه زیرا اسلام زمان برهنه شدن زن در برابر کور مادر زاد بیگانه نیز شمشیر ادبش دراز است وآیا در اینحال به فرض آنکه امکانات همه موجود باشد آیا زن بدون مرد در حجاب و بی حجابی چه نسبتی با اسارت و آزادی دارد؟ خوب دقت فرمایید که رد برابر یک مسئله انسانی اجتماعی چه پرسشهایی مینمایند: آیا در حجاب رفتن به اسارت رفتن است؟

این که حجاب را با زیبایی و تفوق طلبی و بسیاری مسائل اجتماعی پیوندی است خود دلیل بر رد ادعای اشکال کنندگان میباشد زیرا برای زن در برابر زیبایی و تفوق طلبی اسارت و ناتوانی و فقر بی معناست آزادی او توانایی او سرمایه او همه در

زیبایی تنها خلاصه میشود وانگهی اسارت در حجاب آیا این معنا را دارد که حجاب زن را اسیر خود کرده یا مردان را؟ اگر زن اسیر و گرفتار حجاب است اسیر و گرفتار نان و سفره و مسکن و فرزند نیز هست و در صورتیکه اسیر مرد میباشد مگر با دور ساختن پوششی از اسارت نجات یافته و همه مسائل حل شده و میشود؟ و اگر در اسارت اند آن چنان که مانع ترقی و تعالی آنهاست بحث جداگانه در این باره شده و زنان استرالیایی و امازونی وبسیاری نواحی جهان که بی حجابند از لذات عملی محرومند.

اسلام میخواهد همانگونه که نبی گرامی تشبیه فرمودند زن وعطر هر دو فرارند باید رد جایی نگهداری شوند زن هم حتی مسجدش خانه اشت باشد که علتش را خواهم گفت با آنهمه اهمیت که اسلام به نماز جماعت میدهد و مسجد را مجلس شورای محلی و مدرس ه ودرمانگاه و همه چیز میداند با وجود این زن را اهل خانه و خانه را بهترین صومعه و معبد و محل مراقبت از زن میشناسد اگر زن بپذیرد که مرد متعلق به کوچه است و زن به خانه تعلق د ارد و کوچه و خانه چون عروق و قلب اجتماعند خواهد پذیرفت که رد مواقع ضروری آنگاه که در خیابانها و معبرهاست و بیگانگان روبروی ویند باید در حجاب باشد و بقیه را که رد خانه میگذراند هیچ تکلفی و تکلیفی بر او نیست و زن هر چه بیشتر از خانه خارج شده و بیشتر از عمر مادری و خواهری و همسری خود کسر کرده است و اگر عطر افشانی نموده و پودر و روغن و پماد و آرایش و پیرایش برای نشاندادن به اهالی خیابان و کوچه ها بعمل آورده است بنظر اسلام گناه بزرگی مرتکب شده واز لحاظ علم وسایل

از دست دادن زیبایی خود را فراهم ساخته است و همین هاست که حتی کارگردان معروف سینماها را بر این میدارد بگویند : افسانه صفحه زن» پایان یافته، زنها ناگهان جاذبیت خود را از دست داده اند(1) و اضافه میکنم که برای زنان مسلمان حس تشخیص زنده است و نیروهای زنانگی آنها پابرجا و دائم به فعل زنانگی مبدل میگردد و اسارت واقعی همین است نه در حجاب رفتن، اسارت واقعی اینست که آدمی مرد باشد اما مجبور به اینکه قوای مردانگی خود را صرف اداها و اطوارهای زنانه نماید یا اسارت اینکه زن مجبور گردد خون قرمز خود را سفید کند تا کسانی که خویشاوندی با وی ندارند بپذیرند زن میتواند تسلیم تخیل تساوی زن و مرد گردد یا حتما برای بیگانگان سخنش از میان لبهای رنگ آمیزی شده بپرد تا علامت بال و پرگشودن زن و به پرواز درامدن در آسمانهای برابری با مرد باشد؛ اینها ناکامیها و اسارت است که زن پیام زیبایی های خود را به بیگانگان میرساند و برگهای جذابیت غنچه وجود خود را در برابر چشمهای هرزه و بولاهوس از یکدیگر بگشاید.

اسارت یعنی با قوانین طبیعت سرو کار نداشتن و اسارت زن در جرئت او خلاصه میشود و آزادیش در عشقش؛ در جرئتی که نصایح پدرانه نظم و ترتیب موجود رد کائنات را فراموش کند و سخنان سوق دهنده به تعالی و ترفی دین را از یاد ببرد و در بنداسارت اربابان نظرباز در آید و عشقی که در برابر فقط یک مرد تا مرز نیستی او را به پیش میراند و نامشروط در یک مرد بنام شوهر مستحیل و از همه چیز و همه جا آزاد میگردد.

1- صفحه 12 کیهان 8938.

اینکه ما پزشکان هرگز از بیمار خود نمیپرسیم آیا آب و نان میخوری، آیا سبزی و پنیر خورده ای بلکه سؤالی اگر داریم درباره شرب دخان و الکل و مواد مخدر است به این منظور میباشد که سارات اینجاست بند اینجاست بیماری اینجاست و کدام پیغمبری، امامی، دانشمندی و حتی یک فرد عادی عامی را سراغ دارید از زنی که بعلت ناراحتیهای عصبی یا عفونی یا آمیزشی مراجعه کرده پرسیده باشد آیا با پدر و مادر و شوهر هم خانه و هم شانه ای بلکه سؤال همه مربوط به خارج از خانه است که اسارت زن آنجاست بیماری آنجاست بند آنجاست. زنی آزاد و مستقل است کهب ه خویشاوندانش تعلق دارد و بنده و برده است که حتی استنباط میکند از میان بیگانگان ارباب یاارربابانی داردو با وجود این همه بحث بر فرض آنکه در حجاب رفتن همان و به اسارت گرفتار شدن زن همان باشد آیا تاریخ چه عشق بزرگی را برای زنان رها از حجاب و اسارت را ثبت کرده که مقابلش برای زنان مسلمان پوشیده در عوض تیره روزیها را ضبط نموده است؟ و چه ناکامیها در سایه داشتن حجاب به زنان رسیده و آن همه کامروایی که رظل توجهات بی حجابی عاید گردیده کدامست؟ بروید با قوانین طبیعت خود را سازگار کنید و جز برای شوهرتان حتی آرزوی موقعیت های آرایشی و زنانگی نداشته باشید، زندگی شور و شعف دار شما میان بازوان شوهر و کنار خانه ای است که مرزهای سوزان عشقی او را محخدود میکند زن اسیر نیست مگر اسیر دلی که برای سعادت همسر خود و فرزندانش میطپد و این اسارت نیست سراپا جذبه است، مهر است، عشق است و همه خدایی است و اسارت در سهیم کردن مردان بیگانه است با همین کسی که شوهر شما، آقای شما، مسؤول

زندگی شماست که سهمی و لذتی نیز به مردان دیگر از زیبایی خود بدهید و این عشق مستقل در بند شوهر نیست عشقی است روان آن هم در خیالی، عشقی پادو و آتش ببار در تصوری عشقی است مفتون به هوی و هوس در کوچه ای و خیابانی واختلاف زندگی زن در خانه و در کوچه همان اختلاف وضع اجتماعی مرد است که رد خانه و حجره دارد و زندگی مرد رد حجره به جستجوی راهی است که بهتر بتواند خانه را به آسایش و وسعت سوق دهد و زندگی زن در خانه در تکاپوی ایجاد محیط حسن تفاهمی که بهتر بتواند حجره مرد را تنها وسیله حیثیتی خانه خود بحساب آورد و مگر مرداستنباط دیگری دارد یا زن میتواند پندار دیگری به خود راه دهد.

راستی باورتان است که از روی تخصص اعتقاد به اسارت رفتن از طریق به حجاب رفتن پیدا کرده اید؟ پس از این قرار آزادتر از برهنگان قبائل استرالیا و افریقا کیانند یا این که سحرت زندگی ستارگان سینمای ولایت خودتان را در دل دارید یا اینکه میبینید همسر فلان کاسب یا پزشک یا روحانی که رد حجاب اسیر است دلتان بحالش میسوزد و او را دعا میکنید تا از زن زندگی بودن نجایت یابد و زن سینما شود یا از زندان حجاب رهایی یافتهبه ماوراء ستارگان سینما به پرواز درآید؟ یقین داشته باشید کسیکه اسیر دل است از هر حجابی و قید و بندی آزاد است و آنکه عبد خداست بالای همه؛ و دختری که بخاطر آنکه پیشوایان دینش از فاطمه و زینب و همه و همه صلوات الله و سلامه علیهن در حجاب بوده اند در حجاب است احساس بزرگواری میکند و احساس حقارت کردن اسیری است نه خود را درزی حضرت زهرا

دیدن و اسیر آن زنی است که به بیند نظرگاه شهوات و تصاویر تبلیغی وفروشگاههای صابونها، استکانها، صندوقها، دوچرخانه ها شده و تنها تصویری که زن با حجاب دارد فقط بر قلب شورهش - بر ارتباط خویشاوندیش- بر تربیت فرزندانش و خلاصه بر زنی به معنای احترام زن - در برابر مرد ا فتاده است.

زن را بپوشانند عکس العمل خواهد داشت

عکس العملی که در کتابها عنوان میشود بر دو گونه است نوعی آزار دهنده و قسمی بی آزار.

پدر کچل است و تار مویی چند فقط رد حاشیه ای دارد پسرش از جمله عکس العمل نشان داده هیپی خرابی میشود و آنقدر مو میگذارد که زنان آرزوی داشتن چنان مویی مینمایند این عکس العمل که نوعی حل عقده روانی و آن هم طرزی خاص بشمار است عکس العملی نسبتا بی آزار محسوب میشود (صرف نظر از عقیده ای که هیپی ها دارند و بر اجتماع اثر میگذارند) نوع آزار دهنده عکس العمل پیدایش ستون پنجم در کشورها از آنجمله است بچه های پرورشگاهی مورد نوازش قرار نمیگیرند خوب به آنها نمیرسند ایجاد عقده میشود بزرگ میشوند به نفع دشمن و علیه کشوری که به آن ها نرسیده و از آن مهر و محبتی ندیده اند آغاز فعالیت مینمایند حال اگر از طرح کنندگان اشکال فوق بپرسیم عکس العملی که بعلت پوشاندن زنان بوجود میاید از نوع آزار دهنده یابی ازار است در پاسخ فرو میمانند وعلتش هم فقط اینست که عکس العملی در قلمرو آشنا به حجاب نبوده و رویدادها همه

مربوط هب عکس العملهای شکارچیان و دزدان سعادت و ناموس میباشد کما آنکه اگر به بسیاری از نامبردگان بگویید چرا خواهر یا مادرتان زیباییهای خود را در معرض دید همگان قرار نمیدهند عکس العمل نشان میدهند و تنها دیدن زن و بچه غیر خویشاوند را میپسندند و هنوز طبع بشر چنان است که میخواهد دیگران عادل باشند تا ستمی به وی وارد نگردد اما ستمکاریخودش را موجه بحساب میاورد.

اگر مقصود از عکس العلم حجاب ا ینست که چون زنان را در حجاب میکنند خودشان نیروی درحجاب شده را برای آزادی ذخیره کرده روزگاری برهنه خواهند شد مطلب ناواردی است زیرا این درست نیست بگوییم: با آنکه فروش مواد مخدر و هروئین به زیان اجتماع است اما بدین سبب که مبارزه با آن ایجاد عکس العمل مینماید غلط است و بهمین سنجش و قیاس اگر حجاب با تعقل و تفکر پسندیده تشخیص داده شد نیمتوان گفت چون عکس العلم ایجاد مینماید باید برهنگی را آزاد نمود وانگهی در حجاب اسلامی بودن و تربیت اسلام یندا شتن که رد حجاب رفتن نیست خیلی از بدکاره ها نیز در حجابند و کسیکه بخاطر اسلام و ا ز اینکه قرآن به وی دسترو حجاب داده پوشیده شد تنها عکس العملش اینست که هر روز یا هر ماه یا هر سال کاغذی برد ارد و بر آن بنویسد ای زن که مشغول نوشتنی زمان بسرعت میگذرد جلو گذشت زمان را نمیتوان گرفت و محاسبه با زمان، خود یقین شده و معلوم است و آن چه را میتوانی محاسبه کنی الان بر این برگ بنویس در بربار بپرداخت اینهمه عمر عزیز دریافتت چه بوده است؟ عمر دادی و چه گرفتی؟ آنچه پس گرفتنی نیست و باز نیاید پرداختی

در قبالش چه ذخائری دارد؟ آیا همه را در طبق اخلاص نهاده تقدیم ذات مقدس ذوالجلال خواهی کرد یعنی در راه خدا شهید خواهی شد؟ اینکه کار همه نیست توفیق شامل حال همه نمیشود خاص بندگان خاص الخاص اوست.

آیا در اندوخته و تمکن و ثروتت با دیگران مساوات و برادری داشتیو حداقل قلمی، قدمی، درمی، دمی برای سیر کردن گرسنگان برداشتی! یاگر میلیونری در برابر 50-40 سال دادن عمر، خود را با جماد و ذخائر زیرزمینی معاوضه و محاسبه کرده ای اگر مقام ریاستی دارد و در ظل توجهات آنچه گذشت زمان بتو ا جازه ماندن داده معنویت، سعادت، عبودیتی کسب کرده ای یافته و دریافته ای و الا عمر 50-40 سال خود را با مقامهای اعتباری غیر معتبر تعویض و دلخوش داشته ای و پناه بر خدا در صورتیکه رد برابر عمر میلیونها اندوخته، مدیر کلها شده، تمکنها داشته اما با مرگت اطرافیانت یا اجتماع نفس راحت تری شکیده اند وای بر تو که عمر داده ای نکبت گرفته ای ! گرانبهاترین داده ای و پست ترین گرفته ای! در باجه پرداخت و دریافت زندگی تو یکجا عمر عزیز است و جای دیگر قهر و غضب الهی.

اگر حجاب برای زنی ایجاد عکس العلم کرد باید روی برگرداند و به گذشته خود، پدر و مادر خود، فامیل خود، روابط اجتماعی و اسلامی خود نگریست و بگریست که اشکال و علت آنجاست و الا زنی که رد حجاب اسلامی رفته حجابش را فقط با کفنش معاوضه میکند نه با کفشش و پیوند خود را تا ملاقات پروردگار بدینصورت معروض میدارد: من بدستور تو ای خدای مهربان خود را از نظر گاه شهوات بیگانگان پوشاندم و در برابر اجنبی دیده فرو خواباندم

و هم اکنون با حجابی دیگر که آنهم به دستور تست ترا ملاقات مینمایم و برای یک زن مسلمان عکس العمل حجابش فقط کفنش است و برای زنی که حجاب غیر اسلامی دارد درتس است که اجتماعش از فوائد ناآگاه بهره مند است اما عکس العملی در این زمینه اگر نشان داد برای اینست که اسلام همیشه کلمه حجاب را رد کنار کلمه تربیت و مفهوم آنرا با هم خواسته و آنها را از یکدیگر جدا نمیداند و اگر دسترو تعلیمسوره نور را به دختران سفارش مینماید همین است که حجاب قرآنی را با تربیت اسلامی با هم آموزش باید داد.

منکر نیستم که : پری رو تاب مستوری ندارد هم دختر جوان میخواهد خود را نشان دهد و هم پسر جوان میخواهد دختر جوان را چشم چرانی کند اما باید دید خواسته هیا دختران کدام به سودشان است و کدام بضررشان و پری رو در قبال اینکه تاب مستوری ندارد آیا چه عایدش میوشد و چه از دست میدهد؟

انسانی که مدام غذاهای متنوع و رنگارنگ در اخیتارش است با کسیکه کمتر به آن دسترسی داشته چون در برابر سفره خود قرار گیرند قضاوتشان درباره خواص خوراکیها و احساساتی که نسبت به زیبایی های طبیعت و از جمله طعامهای آفریده شده دارند متفاوت و اشتهای گروه دوم در حد اعتدال میباشد و بهمین قیاس و سنجش در اجتماعی که دیدن هر نوع چهره آرایش دشه بسهولت فراهم است ارگاسمو نقطه اوج کامیابی در حد پایین تر از اجتماعی قرار دادن که زن برای شوهر است و شوهر برای زن و تازه این مسئله و این کمبود و کاهش در برابر سرمایه اصلی نیز که همانا زیبایی اوست و در اثر بی حجابی و نظر بازی بیگانگان کاهش کلی خواهد یافت

اندک و ناجی بشمار میاید و نظر یکی از مجلات بسیار از پاپ کاتولیک تر که سنگ آزادی و بی حجابی نسوان را به سینه میزند در این باره آوردم که چگونه اقرار و اعتراف به پایین رفتن سطح زیبایی زنان در اثر بی حجابی نموده است و مگر اسلام هم دستور حجاب داده و قسمیت از زیباییهای طبیعت را که چهره دختران است میپوشاند نکند خواسته سرمایه اصلیشان که زیباییشان است محفوظ بدارد؟ آری همه چیز باید بطرف خدا برود و آدمیان نیز نبی گرامی فرمودند به اخلاق خدایی درآیند (تخلقوا باخلاق الله) و از جمله صفات خدا جمیل و جمال است که چون بی حجابی سبب سد این راه یعنی سد راه خدا و به خدا رسیدن میگردد حرام شده است و این نظریه من است و در جای خود ثابت خواهم کرد که حجاب علاوه بر حکمت ها و علتها که دارد یک حکمتش حفظ زیبایی زن میباشد ولذا مطلب در عنوان مبدل به این سوال میشود آیا زن را زیبا نگهداشتن عکس العملی دارد واگر دارد خوب است یا نه؟

حجاب زیبایی را پوشیدن است

اوائل کتاب گفتم هیچ زیبایی چون منظره زمان زیبا نیست منظره اجتماعی بیکدیگر مهربان، مددکار، یار و یاور و دور از آلودگیها، غل و غشها دورنگیها وبرای یک فرد زماین که حوادث طبیعت با شکوه و جلال خاص بر او جلوه میکند وبهر جانب نظر کند مقررات ذرات و ا جرام همه و همه افزاینده ایمان اویند (الذین یذکرون الله قیاما و قعودا و علی جنبوهم و یتفکرون فی خلق السماوات

والارض ربنا ما خلقت هدا باطلا - 197 آل عمران) و نیتجه حاصل از شگفتی و فروتنی اش در برابر عضمت جهان آفرینش و قوانینتش قلبی از خداترسان (الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم 35 حج) و نمونه ای از آن حضرتسجاد که چون برای نماز شب برخاست وطشت آب طلب کرد تا وضو بگیرد چون دست در آب فرو برد نظرش به آسمانها افتاد شکوه و جلال خاص جهان آفرینش او را چنان در برابر خود دید که در همان حال که لبریز از بندگی و خضوع و تفکر بود بماند و دستی که رد آب داشت خارج نگردید تا صدای مؤذن دمیدن صبح صادق را اعلام داشت و حضرتش وضو ساخت و به مسجد شتافت. (1)

قرآنی که نظر علمی، فکری، عقلی بر حوادث طبیعت و مقررات تکوین در جهان را سفارش فرموده و حتی منظره زمان که گوسفندان به هیئت از آغل خارج یا به آن وارد میشوند زیبا معرفی نموده (و لکم فیها جمال حین تریحون و حین تسرحون 6 النحل) و دستور میدهد چرا به خلقت شتر (باران ریزه) (نظر نمیکند و هزاران مطلب از آن را کتابهای اولین دانشگاه نقل کرده که برخی از آنها را تازه دانسته اند فقط و فقط بنظر کسانی که در حجاب رفتن خود را غیر ممکن میدانند العیاذ بالله قرآن عزیز یک شاتباه کرده و آن دستور پوشاندن قسمتی از زیباییهای طبیعت (زنان) میباشد اما زیبایی چه زیبایی، کجا و فرض کنیم زیبایی اگر مجلات طرفدار بی حجابی اقرار و اعتراف کنند در اثر بی حجابی و آرایش زنان بتدریج زیبایی خود را از دست میدهند چه؟ آری چنین عقیده ای را دارند و تاکنون شاهد چند نوبت درج شدن در روزنامه ها

1- ریاض السالکین شرح سید علی خان.

بوده اید و باز هم خواهید بود.

فرض آنکه قبول کینم حجاب قسمتی از زیبایی طبیعت را که سر و چهره زنان یمباشد میپوشاند و بهمین دلیل باید به کمک طبیعت زیباییهایش را مورد بهره برداری همگان قرار داد و حجاب را از سر دختران بمنظور مذکور برداشت آیا از این افزایش زیباییها رد برابر زیباییهای دیگر طبیعت از آسمان و زمین و جماد و نبات و حیوان اولا چه افزایشی داده شده و ثانیا چه بهره ای از نمایش زیبایی و آرایش عایداشان خواهد شد و مهمتر از همه مگر میتوان آدم هم مانند طبیعت هر چه زیبایی دارد بهمه نشان بدهد طبیعت هم بسیاری از زیباییهایش را در پرده دارد و نهان نمیکند و تشخیص اینکه زیبایی زن از آن نهانیها باشد یا پنهانیها آیا با خالق طبیعت است یا با میز گرد و قانونهایی که دیری نمی پایید !؟

اینکه همه پیامبران متوجه زیبا ساختن سیرت بوده اند که همیشه باقیست و زیبایی صورت ظاهر را که رد چند صباحی از عنوان جوانی اعتبار دارد چنانچه دو را زسیرت زیبا باشد بهیچ شمرده اند و شعرا و دانشمندان نیز صورت زیبای ظاهر هیچ نیست ای باردر سیرت زیبا بیار گفته اندهمه و همه گویای این اصل روانشاسی است که ره چند زیبایی ظاهر نیز از موهبتهای الهی است اما در قبال مسائل بزرگتر قابل اعتنا و وقع و ارزشی نمیباشد.

نظر کردن به صورت زیبا مطلوب همه و فطری و قهری است و همه کس دیدن زیبایی را دوست دارد اما در صورتیکه مصلحت بزرگتری ایجاب باز گرفتن نظراز زیبایی بود چه باید کرد؟ ارگ صورت زیبای زنان پوشاندن صورت زیبایی

به اجتماع میدهد چه؟ در صورتیکه صورتهای زیبا پوشیده شد و سیرتها بسوی کمال سوق داده شد چه؟

در میان جمعیت نصف مردند و نصف زن وا ز نصف آ ن همه زن چقدر دختر جوان است که در زمان حس تشخیصو تمیز تا دوران و لیستضعف الذین لایجدون نکاحا قرار دارند آیا پوشاندن زیباییهای ظاهر تقریبا ربع اجتماع در صورتیکه منافع و مصلحتهای کلی اجتماعی رامترتب باشد چه؟ و چرا ربع اجتماع در حالیکه شوهر و پدر و برادر و داغیی و عمو ... نیز بر دختر مستثنی و محرم اند که در جای خودشرح داده شده است و باز هم مسئله بهمین سهل و سادگی نبوده بسیار بغرنج و پیچیده است تا بحدیکه تازه دانشمندان اقرار و اعتراف درباره حل و فصل آن نموده اند (جز روزنامه و مجلاتی چند که با تشکیل میزهای گرد و دعوت و مصاحبه با چند معلمه و دانش اموز به غایت و نهایت موفقیت و حل مشکلات رسیده اند) که وامانده و عاجز و به بن بست رسیده اند و روز به روز با زیاد شدن نور علم بر دایره ظلمانی جهلی که اطراف چراغ علم دیده میشود افزوده میگردد وبا بودن یک شمع تاریکی کمتری از یک چراغ و باز تاریکی کمتریا ز بودن در برابر خورشید دیده میشود و از جمله مسائل که به بن بست رسیده مسئله علاقه زن و شوهر بیکدیگر است که آیا در اجتماعی که زنان برهنه نیستند بیشتر از یا در آن اجتماع که زیبایی زنان نظرگاه همگانی است؟

اصولا در میان شرقیان عشق پس از ازدواج بوجود میاید و در بین غربیان قبل از ازدواج، آنها باازدواج عشق را شروع کرده اند و اینها یکدیگر را دیده و یکی را پسندیده و با وی ازدواج

کرده اند و شاهدش اینکه یک پسر و دختر شرقی که تنها رد اطاقی دوراز انظار باشند هر دو شعله ور در شهوتند در صورتیکه برای یک پسرغربی که آزادی جنسی دارد در بسیاری از موارد زمان تنهایی با یک دختر بهمان نظر که در کتاب کنار اطاقش به میز گوشه دفترش مینگرد به دخترش نگاه میکند و آمار نشان داده عشق زمان ازدواج پایدارتر بوده استحکام بیشتری داشته طلاق کمتر در میانشان واقع میشود(1) ولی باز مسئله جز برای روزنامه ها جهت دانشمندان به این سادگی پایان نپذیرفته عوامل چندی را در افزایش و کاهش رقم مربوط به مسئله مورد بحث موثر دانسته اند که مهمتر از همه اختلاف آب و هوای منطقه و وجود عناصر مخصوص در خاک آن سرزمین است زیراعناصری محرک و عشق آفرین و موادی مهار کننده و عاشق کشند و خلاصه کنم : برای افراد معتقد که خدایی و کتابی و حسابی را قائلند مسئله - حجاب یعنی پوشاندن قسمتی از زیباییها - بدینطریق اصل مسلمی بشمار است که چون خالق متعال بر مصلحت کلی علیم و خبیر است و دستور است که چون خالق متعال برمصلحت کلی علیم و خبیر است و دستور حجاب از ذات مقدسش شرف صدور یافته و عجز و به بن بست رسیدن برای خدای متعال مطرح نیست بلکه سخن ناواردی میباشد از اینرو قطعیو مسلم شناخته میشود که بر فرض قبول اینکه حجاب پوشاندن قسمتی از زیباییهاست حجاب به این محتصر سبب کشف و پیدایش بسیاری از زیباییهای اجتماعی و غیر اجتماعی میگردد که گوشه ای از آن را استاد دانشگاه بیان داشت که نتیجه اش چنین بود : دیدن زیبایی دختران قهری است اما همین دیدنها موجب کاهش دینامیسم جوانان میگردد.

1- از آشنایی قبل از ازدواج در جلد بعد بحث خواهد شد.

آری قرآنی که در آیات بسیاری تشویق و ترغیب به تعقل و تفکر نموده و زیباییهای طبیعت را در جلوه گری و توجه به آنها را وسیله افزایش ایمان معرفی نموده همین قرآن در چند آیه دستور پوشاندن و در حجاب رفتن زنان را میدهد یعنی بالاخره تعقل و تفکر است که گواه و مؤید لزوم حجاب برای دختران خواهد بود.

دختران ایلات که در حجاب نیستند کمتر فساد میکنند !

در بین هر صنف و طبقه ای افراد خوب و بد زیاد دیده میشود و بهمین میزان چه بسا ایالتی که فساد در بینشان بحداقل بوده ای اینکه آنقدر شایع باشد که آنرا قبیح نشمارند و در نتیجه عمل و رفتار یک چند ایلاتی را که شناخته ایم ملاک و مدرک پیشوایی زندگانی ما نخواهد بود و اگر شماتقلید از ایلات میکنید نه از عقل به مشکلی بزرگتر از حجاب و بی حجابی گرفتارید.

اصولا در مکانهای کوچک بویژه اجتماعاتی که در مکانهای دشتی و سرباز یعنی در دامن طبیعت بسر میبرند احساس صیانت و حفاظت از ملکه عفت را بیشتر در نهاد دارند و دنیای روز شاهد مکانهای هر چه پوشیده تر و تصنعی تر و دورتر از زیباییهای طبیعت است که بنامهای زیرزمینی، کاباره ای و ... در اختیار فساد کنندگان قرار داده شده و میشود بعلاوه وقتی تمکن و سلامتی در جایی جمع شد در صورتیکه فحشاء در میانشان شیوع کلی نداشت معجزه است و ایلات پزشک ندیده و ثروت نرسیده و در لباس ساده

و زینت و زیور بی آب و رنگ بسر برده و از دمیدن آفتاب تا غروب در تلاش و کار بودن و خسته شدن و پسران و دختران را زود داماد و عروس کردن ونداشتن سینماها و کاباره ها و مخصوصا شب نشینیها که مجموعا منجر به داشتن یک فطرت بکر و دست نخورده انسانی است خود مانعه الجمعی میشود که در نتیجه عرضه و تقاضای ناموسی بحداقل کاهش مییابد و مقایسه دنیای قبل و بعد از سینما خود مصدق در این مدعاست.

در ایلات که چشمها از تماس پسر و دختر در مراقبت مدام است و اغلب زنا را بد میدانند و بسیاری از آنها کیفر زنا را مجازاتهای سخت و قتل میشمرند چگونه مقدمات و مقارنات زنا فراوان باشد و اگر زنا چشم دل یک قومی را سیر نکرد شاخ و برگهای این عمل ریشه دار بزودی پژمرده شده از بین رفته و هرگز چشم و دل کسی را سیر نخواهد کرد.

ثروت و سلامتی که البته سلامتی اجتماع و امنیت نیز در آنست اگر موجود نبود جوانان قبل از هر چیز در جستجوی آنند تا شکم سیر کنند و جای راحیت برای ساعیت استراحت پیدا نمایند. چند نفر دانشجوی سیاه افریقایی اگر دو هم جمع شوند فریادشان یا برای اینست که نان میخواهیم یا استقلال و آزادی را طالبیم یا اینکه چرا هنوز دنیای سفید پوست متمدن غرب ما را به گناه رنگ پوست شکنجه میدهد و بدون محاکمه به قتل میرساند اما جوانهای امریکا که دور هم جمع میشوند چه بگویند؟ نان گرم و آب سرد و تمکن زیاد و استقلال قطعی و آزادی روابط و در نتیجه خستگی از مادیت و عصبانیت از تکنیک و ماشین و واماندگی و پس زدگی اینست که هیپی گری و توجه به یوگا و بودائیسم و برگشت

به اخلاقیات از خواسته های آنهاست و این سجع درونی انسان و فطرت اوست که او را وادار به تعدیل در امور مینماید و بهمان اندازه که جوان افریقایی از نداشتن نان و آزادی در تلاش و رنج است یک جوان امریکایی ازداشتن نان و آزادی بیش از حد در تلاش و اضطراب است بسر میبرد وایلات در یک حدی از تمکن و قرار داد های اجتماعی قرار دارند که نمیتوان گفت چرا موی سر دختران ایلات ا ززیر سر پوششات پیداست و زنا نمیکنند از اینرو بی حجابی مسبب اشاعه فساد نیست!

اصولاً در ایلات همه خویشاوندان یکدیگر ند و خویشاوندی خود نوعی ممانعت فطری است که سد شیوع فحشاء محسوب میشود و اینکه میگویمفطری است زیرا در آلوده ترین اجتماع نیز نیروی فطری آن جلوه گری مینماید و چه بسا پسری که چونزااو سوال شود آیا رفتن دختران به کافه تریا خوب است؟ با اصرار در حالیکه آتش شهوت برافروخته اش کرده پاسخ میدهد جرا مانع آزادی دختران میشوید این چه فکر غلطی است که رد عصر فضا ولونا در کله شما رسوخ کرده است وشرح مبسوطی بعنوان دلسوزی از آزادی دختران میدهد ا ما دقت شود میبینیم همین سخنرانی او را بیشتر و سخت تر وادار به مراقبت از خواره خودش مینماید و حتی وی را تهیدید میکند که اگر به کافه تریا رفت چنین و چنان خواهد کرد ودر مذمت از کافه تریا رفتن و در برابر دزدان سعادت و ناموس قرار گرفتن خطابه ای ایراد و دو شخصیتی خود را کاملا ابراز مینماید.

در ایلات این خبرها نیست اکثر خویشاند، هوا آزاد، نفس کشیدن آزاد، تلاش در خانه داری و زراعت و گله داری سخت

و فرصت سکس و عورت حداقل ودر نتیجه عرضه و تقاضا جز بین زن و شوهر دیده نخواهد شد.

اما در اجتماع رسوا از درو و دیوارش عکسهای عریات، بدنهای عریان، رادیو، تلویزیون، سینما، کاباره چشمهای هرزه، زبانهای چاپلوس، دزدیهای ناموس همینکه هست و هست و هست و لذا خوش به حال دختر و پسری که خود را حفظ کردند و نبی گرامی فرمودند خوشا بحال برادران من در آخر الزمان، کسانی که اطراف حضرت بودند سؤال کردند حضرت فرمودند شما اصحاب منید و آنها در آنچنان اجتماعی ایمان خود را حفظ میکنند و برادران منند.

صرفنظر از مباحث فوق الذکر نوع بی حجابی که این سلسله مقالات مورد تجزیه و تحلیل است در ایلات بهیچوجه وجود ندارد وساحت سکس در ایلات از هر گونه آلودگی (مد - دنباله روی غربی - تأثیر و تأثر فیلمها - آتش افروزی آرایشگاهها) کاملا منزه است وبنابراین صرف نداشتن چادر یا پیدا بودن چند تار مو با توجه به حراست قطعی از عفت و ناموس عمومی، نمیتواند مجوزی جهت بی بند وباری جنسی و برهنگی در محیطهای شهری باشد.

برای مزید اطلاع آورده میشود که تاکنون چند نوبت موشها را به دسته هایی چند تقسیم نموده مورد آزمایش قرار داده مشاهده کردند هرچه ازدحام بیشتر و محیط سربسته تر باشد تجاوز و تجاسر و خشونت بینشان زیادتر است یعنی حتی موشها نیز همانند انسانها در فضای آزاد با عده کمتر کاهش تجاوز و تجاسر دارند.

پله های متحرک را دیده اید که در برخی مکانهای عمومی نصب کرده اند همانند پله های معمولی است با این تفاوت که شخص بر آن میایستند و بعوض آنکه برای بالا رفتن حرکت کند پله ها متحرکند و وی را بالا میبرند.

چند سال قبل گوشه پوشش زنی حجابدار که بر پله های فروشگاهی ایستاده بود به شکافی گیر کرد و چون به پله آخر رسید نزدیک بود بیفتد و بقول یکی زاروزنامه ها قطعی بود که جانش فدای حافظت از سنتهای مادر بزرگهایش گردد. و اخیرا دلسوزی نویسنده روزنامه ای که حجاب ممکن است به سپر اتومبیل بگیرد و محتوایش رابکشد و بکشد!

با آنکه شیوه مرضیه روزنامه ها در پر کردن ستون مندرجات آنست که اتفاقات برخلاف معمول را انتخاب مینمایند مثلا معمول آنکه سگ همیشه پای آدمی را گاز میگیرد و اگر انسانی پای سگی را گاز گرفت با شاخ و برگ فراوان مطلب را منعکس سازند و بهمین قیاس و سنجش اگر در نگهداری حجاب، قتل که هیچ سبب ایجاد چرخ و صدمه ای شده باشد درج میکردند بلکه با سنجش و قیاس بالاتر بخاطر طرفداری از بی حجابی سرو صدایی راه میانداختند که از سرو صدای تصویب یک لایحه سنگین بیشتر بود.

فرض آنکه زن بخاطر پوشیده بودن سالیانه تلفاتی هم میدهد اولا کدام سنت شرعیو چه اقدام عرفی است که تلفات ندارد از رانندگی و مسابقات و ... و اگر با دید شرعی به قضایا بنگریم

حجاب از ضروریات اسلامی است و حج رفتن هم گرفتاری و تلفات دارد، وضو و نماز و روزه و امر بمعروف و نهی از منکر؛ و مگر باید آنها را فراموش کرد که گرفتاری دانرد آری اگر میتوان آنها را بدون صدمه و جرح و گرفتاری عمل نمود باید چنین کرد و وضو را در سرمای یخبندان در برابر جریان باد سرد بجای دیگر رفت و گرفت و اگر زن پوششی هم داشت و خواست با پله های متحرک بالا پایین رود دامنش را لازم است جمع کند و زنی که مراقب نیست عریان هم باشد احتمال خطر هست اما اگر برهنه افتاد و همان مقدار پارچه هم نبود که احتمالا از بروز حالاتی جلوگیری نماید خبرنگاری نیست که به جرائدی اطلاع دهد.

فصل بهار خوش آیند وطرب افزایست زیرا محیط به عدالت گستری میپردازد و همه چیز در تعدیل و تطبیب است اما مگر میتوان گفت گلهیا بهاری برای افرادی آلرژی از بوده ایجاد حساسیت میکند و بهمین سبب بهار گرفتاری زاست؟

اصولا رعایت قوانین و مقررات مفهوم اعمالی در برابر بی بند وباری است یعنی همینکه بند و باری در کار آمد بند یعنی گرفتاری و کدام قانون و مقرراتی است که رعایت کردنش گرفتاری ندارد که پوشیده بودن زن هم لازمه اش گرفتاری نداشتن باشد اما باید دید میزان گرفتاری در برابر میزان برداشت نیتجه حاصله از رعایت قوانین چه کمیتی دارد و کیفیتش چیست؟

زن وزیبایی در نظر اسلام همانند شی ء و سایه اش باید بدنبال یکدیگر باشند وبرای زیبا ماندن زن در همین جلد مطالبی آورده شده است و از جمله مسئله زن و کار کردن است که اگر به میل خود خواست و کار کند در خانه است و در خانه بیشتر با نابالغان یا با کسانی سر و

کار دارد که میتواندپوشش نداشته باشد و چون کار خارج از خانه از لحاظ اسلام با زیبایی زن مغایرت داشته فاصله دار است اگر حضورش در برابر بیگانگان اجباری و لازم بود این هم لازم است از پوشش بریا جلوگیری از رفتن داخل شکاف پله هیا متحرک یا گیر افتادن به سپر ماشین مراقبت نماید.

بعلاوه مگر تلاش برای تساوی زن و مرد یان معنی را دارد که مردان را به زنان نزدیک سازند یا زنان را بمردان یا اینکه هر دو را بتدریج بهم نزدیک و تساوی برقرار نمایند که اهم آنها برهنگی سرشان است و هر کدام باشد مردان هنوز به زنان نرسیده مردانگی را فراموش میکنند همانگونه که پادشاهان قدیم چون میخواستند مردی از افراد خود را که احتمال یاغیگری وی پیش بینی میشد بدون آلوده کردن سدت خود به خونش و کشتنش آن گونه سازند که هر گز بفکر سرداریو امارت نیفتد او را به حرمسرا یمفرستادند تا با زنان از جهتی به تساوی برسد و در صورتیکه زنی را به میان مردان بفرستند که خوی مردانگی گیرد و از جهتی به تساوی رسد هرگز اجاره نخواهد داشت زن کارتل شود، تراست گردد، سیاست مردان را در سطح جهانی بدست گیرد و اگر چهار صباحی زن امپراتور شد عقده های ایجاد دشه در بازماندگانش همیشه معدل قدرت کشورش را به سرازیری سوق داده است و بهر صورت مردان هنوز به زنان نرسیده مردانگی خود را از یاد میبرند و زنان هنوز بهمردان نرسیده نه کار خارجشان را میتوانند همانند مردان تمام کنند و نه کا رخانه اشان را همانند زنان به انجام رسانند و اگر هنوز که هنوز است دولتها را مجبور بهانتخاب وزیرانی از زن نمایند اگر نخست وزیر زن بود وزیران مشاورش

از میان مردان انتخاب مینماید و اگر مرد است وزیران مشاورش از میان زنان برگزیده نمیشود و تنها وزیری را از میان زنان میبینم که دولت مایل است خود بر آن وزارتخانه وزیر باشد و همانگونه که سبب و علتش را آوردم نسبت قبولی داوطلبان رشته های ریاضیات و رشته ادبیات برای دختران دانشجو رقم گویا و جالبی است برای نشان دادن یک وجه علت و با وجود این پسران ریاضی و دختران ادبی و زنان در حجاب با آنکه با فطرت و ساختمانشان دست اندر کارند گرفتاریهایی دارند. و مهمتر از همه باید گیر کردن چارد بلکه حجاب اسلامی را به نرده و سپر در برابر زیانهای بی حجابی به سنجش در آورد و دید انتخاب کدام اولی است.

در حجاب باشند بیشتر فساد میکنند؟

عنوان فوق ناوارد و حتی آوردنش غلط و بخش بی جاست زیرا اسکلت کتاب راجع به حجاب و بی حجابی است و ناگهان در برابر این سؤال قرار گرفتن که آیا در حجاب فساد بیشتری است! همانند کسی است که در پایان داستان لیلی و مجنون ناگهان بپرسد لیلی زن بود یامرد و اگر این سخن بسیار ارزنده عوام را آوریم که چون از یک روحانی گناهی سرزند آتش بجان شده میگویند آخوند بی تقوایی کرد در صورتیکه عوام ارزنده اما اشتباه گفته و باید میگفت بی تقوای آخوندی کرد و بهمین قیاس و سنجش کسیکه در حجاب اسلامی باشد هرگز راضی نمیشود اگر فسادی هم خدای ناکرده دارد موجبات بدنامی حجاب را فراهم آورد و در این زمینه ما نمایش ها دیدیم و چیزها شنیدیم که فی الجمله

از آن ها درست کردن مجسمه ای بار وبند و پیچه و چادر بود در پایتخت همین کشور شیعه با دو زن در درشکه نشستن و مجسمه را وسط گرفتن و ببازار رسیدن و درشکه چی بفغان در امدن و سر چوب شلاق را زیر پیچه خانم کردن که چرا جواب نمیدهدی و افتادن سر خانم واز سوراخ گردنش شعارهابیرون آمدن که : اینست زیان حجاب! این درشکه چی بیچاره چه تفسیری دارد که باید فدای داشتن حجاب شود. - وشعارهای دیگر و در این زمینه اگر فساد باشد میتوان از مجسمه همه شکلی درست کرد و از مفسده ها و غیر آن مجسمه ها و مردم رافریب دادو کسیکه اسلامی است حجاب اسلامی داردو شرط داشتن حجاب اسلامی ایمان است و شخص با ایمان در کوچه و خیابان که حجابدار است متقی استو در خانه که برهنه است متقی است و تقوایش ذاتی و از ملکات اوست و چرا نباید کسانی را به شهادت طلبید که خواهر و مادر در حجاب دارند و متقی اند یا آن ها که مادر و خواهر بی حجاب دارند که تکلیف اسلامی خود را ندانسته و مودب ودور از بسیاری فسادهایند و مگر فساد نکردن هر دو دسته مربوط به داشتن و نداشتن پوشش آنهاست یا زنان روسپی که حجاب دارند و روسپیانی که ندارند فسادشان ارتباط به پوششان دارد؟

همانگونه که ثابت کردن در درجه اول برای حفاظت از زیبایی زن و سپس خطراتی که ممکنست متوجه زیبایی و جوانی وی شود حجاب آمده استو حکمتهای مربوط به دستور حجاب داشتن منظور اسلام است والا اگر یک روز فشار زیادی برای

پوشاندن یا برهنه کردن زنان در کار باشد قدرتهای متمکن هر کدام رابخواهند بدنام کنند میتوانند : اگر بخواهند همه برهنه شوند پوشیده ها را دستمزد کلانی میدهند که در خیابانها و اماکن عمومی در بدنام ی حجاب بکوشند و تظاهراتی کنند و در غیر این صورت گروهی را برهنه کرده مقرری ماهیانه داده به ناشایستگی درانظار عمومی وا میدارند و مگر همین روزها جرائد دنیا در بررسی از واقعه مفتضح واتر گیت ننوشتند آنکه میخواست در انتخاب دشن به ریاست جمهوری سبقت گیرد گروه همچنس بازان را بسیار داد تا به نفع رقیبش تبلیغات کنند تا مردم تصور کنند آن که برایش تبلیغات میشود چنین است و وقتی قدرت ها حاضر باشند برای زیر دستان تا این پایه زیربنا بسازند مردان ملوط را هم در حجاب در آورند که قطعی سازند حجاب هم مانند رئیس جمعور دومی نباید باشد کاری است که اجتماع متشکل از زود باوران دور از ایمان سخن دلخواسته رئیس را بر قطعات از آسمان وحی آمده ترجیح پذیرشی میدهند و تازه چه قدرتی برای پیشبرد مقاصد بازرسان و بازپرسان واتر گیت مداخله کند و روسپیان و ملوطها را به نفع یا ضرر دستمزد جهت تظاهرات دهند تا زمانی که قدرت دست کدام باشد بر ما پنهان خواهد ماند.

مسائل انسانی مربوط به اجتماع باید دور از عشوه های دراز عوام و میزگردهای روزنامه ها و تبلیغات سوء به نفع خواسته ها مورد بررسی و مطالعه قرار گیرد و ایمان و عقل قاضی باشد نه قدرت و تمکن و از باز کردن عنوان غلطی که مختصر بحثی نیز از آن بمیان آمد معذرت میخواهم.

یک اشکال کج

گنه کرد در بلخ آهنگری *** به شوشتر زدند گردن مسگری.

حالا فاصله بین گناه یک انسان و کیفر دادن انسان دیگر را میتوان اگر هیچ تصوری در باره اش باور نکرد حداقل به صورت شعر در آورد اما اشکالی که اکنون ذکر میکنم آنقدر ناوارد است که بکار هیچ نیاید و شرمم از آنکه حتی در باره اش قلمی بچرخانم که گفته میشود : از آنجا که برخی گفته اند چون پستانداران برای نظافت بر خاک میغلتند انسان نیز که حیوان پستانداری بیش نیست استحمامش با آب اشتباه است و باید بوسیله خاک، نظافت کند و بهمین قیاسو سنجش نر و ماده پستانداران در پوشش و پشم و مویی که طبق برنامه فیزیولژی بر آنها لباس خلقت ترتیب داده شده مشابه اند وباید زن نیز همانند مرد در پوشیدن خود وجه شبهی اتخاذ کند اما آنچه در بحث ما استکلت و زیر بنای تجزیه و تحلیلها را تشکیل میدهد مسئله تفاوت بین زن و مرد است نه بین انسان و حیوان زیرا :

همانگونه که در جلدهیا قبل گفتم و این نظریه شاید برای اولین مرتبه بوسیله کتابهای اولین دانشگاه بیان شده باشد وجود بزرگترین دلیل در در عقیده داروین مربوط به پیدایش آدمی از میمون میباشد خلاصه آنکه : انعکاسهای شرطی و غیر شرطی در آدمی در حدود نصفش و گاهی بر حسب احتیاج بسیار بیشتر از

نصف و زمانی خیلی کمتر بوسیله بیان صورت میگیرد که در باره خیوانات اضلا وارد نیست یعنی اگر هزاران مرتبه بزبان میمون بگوشش نامی از ترشی برده شود بزاقش تکان نمیخورد مگر آن که چیزی را که باعث ترشح میشود بهبیند یا غیر شرط او را بیاد آن اندازد مثلا با صدای زنگ یا امواج نورانی و ... و معجزه دیگری از قرآن که فرماید خلق الانسان علمه لابیان و آدمی را صاحب بیان و روشنگر معرفی مینماید نه حیوان ناطق از اینجا بیشتر و مهمتر شناخته میشود که نطق طوطیو ودلفین و ... روشنگری ندارد و آدمی نطقی که میکند در ضمن خود شمیداند راست میگوید یا اوضاع از چه قرار است ولی طوطی حرفی تقلید وار میزند و حیوان را با انسان چه کار مگر انکه در خوردن و خوابیدن و آمیزش و تولید مثل همانند باشد و گاهی انسان از آن ها پست تر که محال است با جسد جنس ماده آمیزش کنند وانسان کرده و میکند و بسیاری از موارد دیگر و از جمله مسئله مربوط هب حجاب که برای جلوگیری از چشم چرانی و مقدمات و قارنات زنا وضع شده است که انسان و حیوان هیچ بیکدیگر وجه شبهی که ندارند هیچ یکذره هم بهم نزدیک نیستند مثلا پستاندار نر زمان آمیزش جز ثقبه ای را جستجو نمیکند و اعتنایی به اینکه آیا قامت گاو و خر ماده رساست یا چشم حوریو بینی کلئوپاترایی دارد یا خیر ابدا مطرح نیست.

حیوان تنها چیزی که از جنس دیگر دقت میکند آمیزش قبلی اوست و این احساس بوسیله شامه حل و فصل میشود و اگر دو جنس مادر در اختیار نر قرار داده شود جنس نر از آن که در فاصله

نزدیکتری آمیزش کرده دوری جسته به دیگری میاویزد و حتی هنوز ندانسته اند اگر جنس جوان با فاصله آمیزشی نزدیک در اختیار نر قرار گیرد آنرا انتخاب خواهد کرد یا دیگری را که سن بیشتر و فاصله آمیزشی زیادتر و محرومیت بیشتری دارد و نیز نتوانسته اند بفهمند آیا جنس ماده ای که برای اولین مرتبه در اختیار نر قرار میگیرد مورد آمیزش قرار داده میشود آیا آنکه مسن تر است و زمان فحلی او رسیده و مدتهاست آمیزش نکرده و یا آنکه سر راه هر کدام مانع مختصری قرار داده اند تا بدانند جنس نر به آنکه علاقه بیشتر باید نشان دهد آیا حاضر به عبور مانع مختصر است یا خیر و نتایج در اکثر موارد انتخاب حیوان برخلاف تمایلات نفسانی آدمی صورت گرفته و حتی مسن محرومیت کشیده مورد استفاده جنس نر حیوان، مقدم بر تازه به بلوغ رسیده بوده و تنها هر دو جنس و هر دو نوع بوسیله شامه یکیدیگر تحریکات جنسی تقریبا مشابه دریافت میدارند و در انسان نیز بوی بدن مرد و زن (پس از نظافت و زدودن بوهای دیگر) محرک جنسی یکدیگرند و مهمتر از اینها کافی بود از اول گفته باشیم مفهوم حل و فصل معتبری که بنفع بی حجابی کرده و میکنید در بین حیوانات مصداق کلی دارد زیرا شما میگفتید ارگ همه برهنه و بی حجاب شوند چشمها عادت میکند و چشم چرانی تمام و از زنا فقط نامی خواهد ماند و ما جواب دادیم چون انسان موجود انتخاب کننده است و هر ناظر میخواهد از رفتار دیگران تعلیمی داشته باشد بویژه اگر با زیبایی توام گردد که حقیقتی یابد و آنزمان است که میتوانیم از کارشناس

مربوطه زیانهای بی حجابی را بپرسیم همانگونه امروز از مسؤول امور بهداشت جهانی مسائل مربوط به وبا را میتوان پرسید و طرح این سوال که حیوانات فیزیولژکمان پوشیده و انسان عریان خلق دشه باید از طبیعت پیروی کرد همانند این سخن است که چون در بین حیوانات پستاندار ناموس پرستی و آبروخواهی و حرف مردم ارزش و سرافرازی و انتخابی ندارد و همیشه یک گوسفند را به قربانی میبرند آدمی نیز باید دره هیا تنگی که با بند وبارها به اطراف خود در وضعی مشقت بار کشیده و نگهداشته خراب کند و بر آنچه همه پستانداران رنگ دارند همرنگ جماعت شود در صورتیکه اختلاف انسان و خر همین بس که انسان ناتوان اگر همه چیز نخورد هیچ به بدنش نمیرسد اما یک خر با یک آخورکاه همه چیز را در بدنش میسازد.

حیوانات از پشم پوشیده در سرما تارهای مو راست کنند که حجم لایه نگهدارنده هوای گرم اطراف بدن زیاد شود و گرم بمانند و شاخشان زمان حرارت در فعالیت افتد و خون بسرعت در آن به گردش آید و کولری قوی گردد و حیوان را کاملاً خنک سازد و دمش که چند کار فیزیولژی دارد و در بسیاری از آنها پوشش عورت است و در بعضی نشان دهنده آن حال آدمی کولر و بخاریو دم آیا بالا دارد یا خیر فیزیولژیمان؟ و آیا انسان حداقل برای پوشاندن عورتش چه؟

و هیچکدام از این حرفها لازم نبود زیرا حیوانات بعلت نداشتن عقل تمام غرائز شان در طول حیات تظاهر مینماید ولذا پیدا شدن عورتها هم مسئله ای فرعی و ثانوی است اما انسان با قوه

عقل که مهار کننده غرائز است بسیاری از مسائل مربوط به غرائز را هم مهار میکند که جمله کوچکی از آن عورت است و لذا با داشتن عقل در برابر نیازمندیها نیازی به داشتن دم آویزان یا موهای سراسری نیست.

از همه مطالب فوق گذشته از کشورهای متجدد میپرسیم اگر برهنگی زن به تاسی فیزیولژی برهنگی حیوانی است پس چرا مردان را که با زیر شلوار بدون شلوارند جریمه و تعقیب مینمایید؟ پاسخ اینست که زن را باید در حد ملعبه تاثر ساز مرد نگهداشت!

یک اشکال ناوارد دیگر

بچه ها نیز اشکالی بر حجاب دارند! اگر زنهایتان را از مردان پنهان دارید مرد که دسترسی به زن نداشت انحراف جنسی پیدا میکند و عمل لواط در نتیجه زیاد میشود :

پاسخ : کجای دنیا دختران و زنانشان از همه بی بند و بارترند؟ هر کجا را نام بردید که هم من میدانم و هم بچه ها در آنجا لواط هم با قانونی است یا از زنا بیشتر یا حداقل در یکدیگر و هیچ یک از دیگری شرمش نمیشود و بقول هارون الرشید خلیفه عباسی که در بزمی چون از او پرسیدند هم اوهن گفت هم هن در آنجاهم که هن آزاد، همهم آزاد که از زنازادگان و فرزندان غیر شرعی و غیر قانونی مراتب تجاوز و تجاسر دیدن بنابر آنچه یقین و متکی بر نظم است تعجبی ندارد! و این محیط غیر مذهبی است

که سطح گناه را در همه ابعاد افزایش میدهد و چه بسا شهرها که زنان آزادند و آرزومند و لواط شایعتر و ... .

بعلاوه اینکه بچه ها میگویند دختران راپنهان میکنند انحارف جنسی زاید میشود مسئله ای است اگر برای بچه ها حل شده هنوز مورد اختلاف روانشناسان بزرگ میباشد و از جمله دکتر (دیود - روبن) امریکایی در کتابش بنام : این پزشک است که از صفحه سکس» با شما صحبت میکند که ترجمه قسمت مربوطه را بدون کم و زیاد ذکر مینمایم و به این مطلب ناوارد که نباید پایان میدهم : صفحه ولی امروز، فقد دسترسی مردان بزنان سبب تمایل بعضی از آن ها نسبت بهم جنس نمیشود و محیط در این تمایل اثر داردوامروز در بعضی از کشورها که در آنجا، معاشرت مرد با زن، آزادتر از جاهای دیگر میباشد، بیشتر تمایل جنسی مرد نسبت به مرد دیده میشود و ....» و بچه ها اگر چهار مرد زندانی را مبتلا دیدند بدانند چوپانها هم با گوسفندان یا سگها اگر زندان طولانی شوند آمیزش دارند که یا باید گوسفندی را کشت و گوشتش را سوزاند یا چوپان مبتلا به مرض هاری را به بیمارستان آورد آن هم برای نشان دادن به کار آموزان که مرگشان حتمی است و هار شده در اثر آمیزش با سگ کم نیست و دیده ایم و این مدرک برای محیط دیگر جهت اثبات علمی کردن ندارد.

فحشاء در غرب آزاد و در شرق مقید

انسانهای غرب از قید و بند روابط جنسی آزاد و رهایند و در نیتجه بلا اشکال کامیاب و کامروا؛ در صورتیکه افراد شرقی را شرایط اجتماعی و مذهبی مقید ساخته و در نیتجه روابط سکسی مشقت باری دارند و چون نیک بنگریم رقم روابط نامشروع نزد هر دو گروه درشت و دست کمی از یکدیگر ندارند از این قرار اگر منافع و مصالح اجتماعی منظور باشد آیا کدام یک برنده بوده و امتیاز دارند؟ آنکه آسان بوصال میرسد یا آنکه با مشقت!

چنانچه اشکال اینست که چرا در بین مسلمین گرفتاری و موانع برای رسیدن زن و مرد بیکدیگر وجود دارد اسلام را خوب نشناخته ایم و اگر ایراد بر فراوانی روابط نامشروع حتی در بین مسلمانان است؛ باید دانست مسلمین هستند واسلام نیست؛ و در صورتیکه فکر میکنیم مسئله سکس نزد غربیان حل شده و شرقیها درمانده و منحط اند خودمان را خو بنشناخته ایم و چرا اسلام را نشناخته ایم برای اینکه متعه و ازدواجهای سهلو آسان دارد و اینها موانع و گرفتاریها را تا حدی که روابط مبدل به بی بند وباری نشود رفع کرده اند و در جلد مربوط به نسل شرح خواهم داد.

اسلام رفته و مسلمین ماندهاند از جمله پیش بینی های نبی گرام یو ا ئمه اطهار بوده و مسئله برهنگی و بی حجابی و ازدیاد فحشاء و منکر را مربوط به زمانی معرفی فرموده اند که آنرا دوره بجای ماندن نام اسلام و رفتن حقیقتت آن نامگزاری کرده اند

بحث اصلی ما پاسخ این سؤال است : چرا در غرب آزاد و شرق مقید روابط نامشروع فراوان است با این مزیت که غربها روابطشان مشقت بار نیست؟ که گفتیم بعلت اینکه خود را نشناخته ایم و کسیکه خود را نشناخته در درجات پایینتر از کسی است که اسلام را نشناخته و من عرف نفسه فقد عرف ربه مثال گویایی از آن.

گناه، گناه است و حتی برای کسیکه بر مرکب سعادت سوار و بسوی خدا پیش میرود آلودگی به یک گناه، توفقی و رکودی میباشد که بسر منزل مقصود رسیدن را به تأخیر میاندازد همانند ماشینی که پنچر میکند و حداقل ضررش دیرتر بمقصد رسیدن است. و حتی آن مجتهد بالای متقی والا هم که یک مکروه کوچک انجام میدهد یک پنجر و رکود پنج دقیقه ای در سر بکمال کرده است.

هر چه آفریده شده است باید از قوه بفعل در آید و از جمله نیروی خطرناکی که در نهاد همه گناهان قرار دارد عالم زیادت طلبی اشان میباشد که در شرق در نطفه خفه میشود خواه بعلت ترس از تعقیب قانون یا از وحشت آبرو ریزی یا مجازات یا ... ا ما اگر آزادی و امکانات برای رسیدن زن و مرد بیکدیگر موجود و ترس از خدایا مردم یا مجازات مفقود بود نتیجه ای که حاصل میگردد تجربتا همان است که امروز در غرب بدست امده بلکه گریبانگیرشان شده است و خود مقر و معترف به اینکه برای حل مسالئ جنسی فرصت زمان طولانی لازم میباشد.

عامل زیادت طلبی گناه و صواب جزء لاینفک آنهاست . آدمی

هزاران کتاب مطالعه کرده بازهم در خواندن تلاش میکند. برای هزاران سال زندگی تمکن و ثروت جمع آورده باز حرص میورزد. کره ماه رفته مریخ را برای رفتن و مشتری را در ردیف بعدی منظور داشته است.

بسیار به مردم کمک و مهربانی کرده باز آنها را ناچیز و در برابر عظمت پروردگار حقیر میشمارد و همیشه در فکر بیشتر خوبی کردن میباشد.

یکنواخت بودن گناه یا صواب بسبب آنکه هر مطبوعی تکرار شود نامطبوع میگردد و هر لذتی مکرر گردید رنجی میشود آدمی مایلست برای نجات از رنج نوعی دیگر را انتخاب کند و چون برگشت به قهقرا با وی سازگاری ندارد بالاترش را طلب مینماید و این عامل زیادت طلبی صواب یا گناه که چون در شرق بنابر اصل کلی، لذت در محرومیت است و محرومیتهای ناشی از ترس مذهب و مجازات و مردم وجوددارد خود تنوعی را بوجود میاورد یعنی درحقیقت فحشاء بنوعی از لفافه مکرر بودن خارج شده است و هر آمیزشی رنگی و حرفی و نتیجه ای تازه دارد و آمیزش کننده را به اوج لذت میرساند اما در غرب که رسیدن مرد و زن بیکدیگر سهل است ارزشش بهمان مقدار تلاشی میباشد که صرف بر پا ساختن عشق و بوجود آوردن وسیله ملاقات گردیده است یعنی ارزشش نیز سهل است وانگهی رقم کوچک فحشاء که در شرق بسیار پرسر وصدا و جنجال آور است برای انسان اجتماعی و جنجال طلب نوعی ارضاء و اطفاء محسوب میشود در حالیکه غربیها اول و وسط و آخر کارشان بنابر قول اشکال کنندگان سهل و بدون دغدغه بوده و

مشمول صفحه لذت در محرومیت است » نگردیده و حتی با خستگی لذت بخش تلاش در بدست آوردن ارتباطی ندارد و ما دیده ایم اگر جوان پسرو دختر شرقی در اطاقی باشند یک پارچه آتش اند اما در اطاف غرب گاهی چنان به دختر مینگرند که به چراغ در اطاق و زماین گرمترند چون شعله چراع و شاید بیشتر.

آنچه مسلم شناخته شده است حتی جوانان شکارچی هم چون بخواهند به تشکیل خانواده بپردازند بدنبال همسری میگردند که آشنا شدن با مردان برایشان آسان نبوده و به سهولت و سادگی تسلیم نمیشده اند واین خود نوعی طرد و مردود شناختن آمیزشهای بدون قید و شرط میباشد.

آمیزشها در غرب بدون مشقت و در شرق رنج آور است نوعی خبر آوردن از کمیت هاست اما کیفیت چه؟ یعنی آیا تمتع بیشتر هم در اجتماع رها و آزاد عاید میگردد یا خیر؟

فرمول کلی راهرگز فراموش نفرمایید که هر چه را گفتند یا نوشتند بخاطر اینکه قدرتهای وقت خوشش آید ارزش علمی ندارد زیرا هنوز بشر در برابر قدرتها در آن مرحله بی انصافی روشهای پدرشاهی متوقف میباشد که اگر کسی یکنفر را بکشد قاتل است واگر کسانی یک ملت را نابود سازند فاتح خوانده میشوند و این بدان معنی است که تنها جنگی قانونی است که ابر قدرتها براه بیندازند.

مسئله گناه نیز بهمین قیاس و سنجش چون آزادی جنسی نزد قدرتها یعنی غریبهاست فاتح اند و صاحب امتیاز و بدین علت که داشتن خانواده و مهربانی بیکدیگر نزد شرقیهاست حق توحش

گرفتن کشورشان همانند حق بدی آبو هوا گرفتن در لیست دستمزد کارمندان منتقل شده به شرق به حساب میاید و اگر همان چزی شرق و غرب همین بود که هست ولی روابط جنسی جابجا میشد چه جنجال و سر وصدا که بر سر بی بندوباری شرقیها در سراسر جهان بپا نبود!

زنها را برهنه کردندو مردها را پوشانیدند وآزادی جنسی را صحه گذاشتند تا کار بجایی رسید که امروز باید جراحان ماهر و تربیت شده برای عمل مغز، آپاندیس ناظر مراجعین روز افزونی باشند که حاضر به پرداخت وجه کلانی جهت عمل جراحی بمنظور تغییر جنسیت دادن اند و انی همان از قوه بفعل در آمدن گناه است که بصورت عامل زیادت طلبی زناو لواط مردان را به زن شدن و زنان را به مرد گرویدن وامیدارد و دیگر اجتماع نه مادر و خواهر و همسر خوبی خواهد داشت نه کارگر و خلبان و پدر پسندیده ای او با یک جراحی مرد شده و زن بودن خود را فراموش کرده و این مردانگی را از دست داده است.

اگر قبول است که زن از مرد خشن فرمانده زورمند یعنی از مردانگی خوشش میاید و مرد، زن لطیف مطیع واقعا زن را دوست میدارد نزدیک شدن مردو زن بیکدیگر تحت عنوان تساوی رجال و نساء در حقیقت یعنی حق بهره برداری از تمتع را از دست اجتماع گرفتن و کشش زن و مرد به یکدیگر را کشتن و به اوج لذت وارگاسم رسیدن را از بین بردن فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا ولهم عذاب الیم و چه بسیار زیبا و جالب میفرماید قرآن کریم بیماریهای دلها آنقدر باید افزایش یابد تا سر از آستین بدر

آرد تا خودی و بیگانه مریض را بشناسند و نشناخته ماندن بیمار یعنی ضایع ماندن بهداشت. . بیشتر یعنی آنقدر که جوانان فیلمهای صفحه اوه کلکته» انگلستان و صفحه محلل» ایران را دیدند و متعاقب آن معتاد به افیون ور ابط جنسی شدند در ظل عنایت و مرحمت دولت وقت که از آنها جلوگیری نکرد نسل آینده را به کف بی لیاقت مشتی معتاد بهافیون و سکس دادن است و بخاطر خواهی یک مشت حریص در مجع آوری پول و آنانکه ولع جنسی دارند برخاستن! و الا کجای فیلمهیا رنگ باخته، به سیاست، به اقتاصد، به عقیده به مشروطه و به هر چیزی که مورد علاقه دولت یا ملت است کمک مینماید جز اینکه بسیاری از متدینین را آزرده خاطر سازد که چند نفری میخواهند حسابهای بانکی را در جیب و فشارهای سکسی را در آغوش داشته باشند اینها دزدان عشقند نه عشق آفرین و تعجب مازا ین نیستکه جرا یکعده قمار میکنند یکدسته ربا میخورند یک گروه دزدی مینمایند، یک کسانی سینما، کاباره و ... میسازند بلکه شگفتی اینجاست کهب زرگترهای پرتجربه کجایند که بفریادمان نمیرسند ما سریعا بر وحشت زدگیمان افزوده میشود که چرا به دادمان نمیرسند تا این عقده های عفونین ننگینر ا نشتر بزنند کهب ه داخل قلب اجتماع یات جای دیگر سرباز نکنند، طرفداری از خدا، از دین، از قرآن، از تورات، از انجیل پیشکشتان ای پیران پرتجربه مسلمان، یهودی، نصرانی اگر دستورات عقیده خود را بهیچ نمیگیرید جهان در تصرف دو نیروست اول نیروی جوانان و سپس اقتصاد که امروز بنده وار در ظل عنایات افیون و سکسس است و همین دو اند که میتوانند هر دو را یعنی نیروی

جوان و اقتصاد را به نابودی کشاند نگذارید جوانان گرایشهای دیگری یابند و آنچه از انرژی و تحرک را سرشار دارند بپای مجسمه افیون وبتسکس نثار نمایند یک چشم به تکنیک ماشینیسم داشتن کافی است چشم دیگر به روباط حسنه و اخلاقی خود بدارید که غربیها یک چشم به ارتباطات انسانی ما دارند تا آن جا که اگر گرویه ازاعضاء تسلیحات اخلاقی هم به ایران آینده بالاخره میگویند « گول ما غربیها را نخورید وزا کارهیا ما هم الهام نگیرید ما از تمام خصوصیات شما ایرانیها دور هستیمو ارگ برای آشنا کردن شما با تسلیحات اخلاقی به ایران آمده ایم بخاطر این نیست که ما بهتر میدانیم بلکه بخاطر اینست که شما را از روش کار و زندنگانی خودمان دور نگهداریم»(1) و تصور بیجاست اگر تملقهای سریع دیگری را که با ورود به کشورهای یکدیگر نثار هم مینمایند این سخن نماینده تسلیحات اخلاقی را هم از آنها بشمارید زیرا بایدنامبردگان را مجهز به اخلاقیات شناختو سخنشان را باور کرد یا اینکه گفت دروغ میگویند و اجازه ورودشان نداد و اگر غربیهای مجهز باخلاق چنین دروغگو باشند ا زنوع اول در مقایسه با ایرانیان باز شناخته تر میشوند و در هر صورت راست میگویند « نباید گلو غربی ها را بخوریم»

پس نتیجه این شد که غربی قصد میکند اجرا میگردد سهل بدست آمده بالاتر را خواست زن و مرد به لباس یکدیگر رفتند باز عامل زیادت طلبی وادارشان کرد شکل یکدیگر شوند از موی صورت و اندا. باز نشد برای تغییر جنسیت شتافتند که پایان

1- صفحه 10 کیهان 8966.

طلب است وآغاز درماندگی؛ اما شرقی قصد میکند اطراف اجرا رامذهب، قانون، افکار عمومی محاصره کرده اگر اجرا شد فتحی عقده گشا و نیاز بر آور و نصیبش شده است و او را کافیست.

آخرین اشکال

مدیری میتواند به دختران دانش آموز بگوید همسر مرا که مدیرتان هستم به بینید چه مدیره خوبی است و حتی مدرسه اش را بهتراز من اداره میکند وبی حجاب هم هست و بعد بگوید اینکه در قرآن است اطیعوالله واطیعوا الرسول و اولی الامر منکم یعنی خدار ا اطاعت کنید و فرستاده خدا و صاحبان امر را لذا لازم است ما که صاحبان امر (مدیر - رئیس) شما هستیم و امرتان به بی حجابی میکنیم اطاعت کنید و بی حجاب باشید.

اولا زن بی حجاب مدرسه را بهتر اداره میکند مثل این است که بگویند مرد بی کراوات تهم بهرتبچه داری مینماید واین اباطیل را بیکدیگر چکار و در یک سطح شدیدتر پس باید آنکه بکلی عریان است مدیره ت رباشد وزنان قدیم و خیرات حسان و زنان تاریخ وزنان عصر هیچکدام ادعا نکرده ونارند که چونبرهنه یا پوشیده بوند مدیریت را بهرت در نهاد داشتند. اما اینکه اولو الامر کیست، شیعه و سنی اطلاق به جانشینان پیامبر میکنند که جانشین پیامبر کسی است که حافظ دستورات پیامبر باشد علاوه بر این اندکی عقل هم بپذیرد ردیف آوردن؛ اطاعت از خدا - اطاعت از پیامبر- اطاعت از اولوالامر

همانگونه که هرگز نمیتواند پیامبر از اطاعت خدا سرپیچی نماید اولوالامر هم نمیتواند از اطاعت خدا و رسولش سرپیچی نماید یعنی نمیتواندگر حجاب را خدا وفرستاده اش لازم دانسته اند بنام انیکه اولو الامر است غیر لازم معرفی نماید بعلاوه مگر در یک سطح جهانی بدون توجه بهمذهب، سازمان ملل متحد عقلش نمیرسید بجای اینکه بگوید هرکس در انتخاب لباس آزاد است همانگونه که میتواند حجاب داشته باشد حق دارد مینی ژوپ بپوشد که اولوالامر دستورش دهد و انتخاب حجاب نیز بدستور اولوالامر قانونی است نه غیر از آن.

در وادی اندیشه تساوی زن و مرد

چه دردهایی که از کنار خانه مان میگذرد و بعدها از قیافه رنجیده همسایه میفهمیم کجا بوده است!

این هم دردی بزرگ است که سمالئی زیر نظر روشنفکران بسادگی بگذرد و از تجزه و تحلیل دور بماند و هر کس همسایه را عنق منکسره به ببیند و بعد معلوم شود از جمله گرفتاریهایش تعیین تکلیف و حد و حدود حجاب اسلامی شده است!

بجای اندیشیدن به : فیزیولژی و انسان، به فیزیک و انسان، به بیولژی و انسان، به روانشناسی و انسان که از همه برتر اندیشیدن به قدرت ضبط و کنترل انسان در برابر گناه و آلودگیست چرا باید به فکر تساوی زن و مرد بود و آن هم تساوی در ابعادی چند که بعد حقوقی انسانی یکی از آنهاست؟ و با اینهمه روشنگری

و روشن بودن مطلب بر فرض قبول اینکه فکر تساوی زن و مرد بعنوان صلاح اندیشی ضروری است؛ حجاب را در کدام یک از ابعاد تساوی جای باید داد؟

انسان از لحظه انعقاد نطفه اش تا روزی که در محشر از جای برمیخیزد بعنوان اینکه دومین زنده شدنش است یعنی از روز پیدایش تا روزیکه ندای جدا ساختن طرفداران توحید و کفر بلند میشود در مشاهده بعضی از کارها که از خودش است به شگفتی فوق العاده مینماید:

روزیکه متولد میشود، روزیکه میمیرد، روزیکه مبعوث میشود. در انی سه نقطه عطف حیات بیشتر از همیشه تحویل و تحلو شگفتی صورت میگیرد، در مایع رحم شناور است قصد آمدن و تولد میکندقسمتی از بدن خود را که غذا دهنده و هوا رساننده و واسطه است بنام خصم یا جفت رهاکرده میاید و پس ازعمری که خواست شناوری در این هوا را پایان دهد با زقسمتی از خود را که غذا دهنده و هوا رساننده و واسطه است و آنرا بدن یاجسم گوییم رهسا کرده میرود.

از طرف دیگر بر عکس آنچه مربوط به از دست رفتنها آورده شد بدن در مواقعی همه در جذب است در افزایش است در عش است در کمال است در برابر تباهی، ضد مرگ و مقابل نیست، نقیص عدم.

صدها یاخته جو واجور و بافتهای گوناگون در بدن است چهل بیلیارد گلبول سفید، 75 تریبلون گلبول قرمز و مجموعا

صد ها تریلیون سلول با این همه خصایص بدنی، صفات نفسانی، خصلتها، خلقها، استعدادها، مشخصات ظاهری، پاتعولژی و پسیکولژی و صفات باطنی و از میان این صد ها تریلیون سلول که اگر دو تا بهم برسند همانند دو پاره سنگ اثر سازو متاثر کننده اند واز این بیشتر نا آشنا، مثلا در زمان جنگ آنهمه با یکدیگر همکاری دارند که بسیار شگفت انگیز است.(1) و در زمان صلح نسبتا ناشناس و چه اعمالی که دارندو اسنان شناسها بعضی را دانسته و برخی را آیندگان خواهند دانست.

اما در میان صدها تریلیون سلول که بدن تو ای دختر که تقریبا میتوان گفت کلیه سلولهایت هم عاشقند هم فارغ آری در میان آنهمه سلول زمان بچه سازی فقط یکعدد سلول از صدها تریلیون یکعدد از آنها یک کرموزمش یک پایه را واگذاشته و x تبدیل به y و دختر شده سپس از صدها تریلیون سلول همسرت و فقط یکعدد از صدها تریلیون تو عاشقند و بدنبال و کنار یکدیگر در کشش و کوشش تا سرانجام میآمیزند و بوصال میرسند و رویاهای آینده سازمان دهنده خانوادگی را تحقق میبخشند؟ اما معشوق برای پذیرش عاشقی دیگر گریزان و معذوراست و تخمک پس از ورودیک کرمک، بدور خود پرده ای میکشد تا زمانهای بعد که زمان رسیدن به یک کمال مطلوب را با پرده بکارت به دویم عاشق خود عرضه میدارد و این زیباترین، خوش قواره ترین ژرفنای عمیق زندگی است که آنچه درانزوا یا ازدحام وجود دارد همه در قلمرو بلکه در حواشی این کامیابی

1- فصل آخر جلد اول شرح داده شد.

و وصال و در نخستین آغوش است و باز هم جنس ماده انسانی یعنی تو ای دختر عزیز باید حجابی بدور خود به پیچی تا معلوم شود خود را برای یکی نگهداشته ای که تو فرشته پاک در هر حال : تخمک و نطفه - دوشیزه و بین پدر و نامزد - زن و شوهر - گویا شعارت چنین است شمار زیست هر دختر : تعلیم خطر، تعمیم خطر، پناه در کنار شوهر ، زندگی در جوار همسر، پدر یکی، جستجوی نقش پدر در یک همسر، همیشه سرپرست یکی.

از طرف دیگر باز تویی که ارث بیشتری از حیات به نسل میگذاری. درست است که نصف از مادر صفات و سجایا به نسل منتقل میشود اما نه ماه و بیشتر قسمتی از بدن مادری و متعلق به او که کردار و رفتار و پندارش ترا متاثر میسازد و در اینحال باز تو تنهایی واز این همه آدمیان تنها تویی که وسیله و میراث گذاریو حتی نسل هم یکی را میپذیرد و الجنه تحت اقدام الامهات که پای مادر با زمین متصل است زمین روزی دهنده و متاثر ساز که هر چه مادر کند فرزند را اثر بجای ماند بسوی دوزخ یافردوس برین و صدها اختلاف دیگر بین زن و مرد که بشرح آنها خواهم پرداخت.

معجزه یا از قرآن در باره اختلاف زن و مرد

قرآن با حجمی که دارد، سی جزء و یکصد و چهارده سوره ای که بوده و هست و خواهد بود و نقطه ای و حرفی از آن کم و زیاد نشده و نخواهد شد و با همین ترتیب و نظام کنونی؛ راستی عجیب

و حیرت آور است که مسائل بزرگ و عناوین درشت مربوط به زندگی بلکه وابسته به آغاز تا پایان آفرینش همه و همه را بیان داشته است وازجمله بزرگترین اختلاف بین زن و مرد را متذکر است آن هم تفاوتی درمان ناپذیر که نه تیغ جراحان میتواند تغییر دهد و نه نهضت بانوان و نه زور زورمندان و نه هیچ و هیچ.

تفاوت میان زن و مرد بسیار است از اختلاف ظاهر و باطن از تفاوتهای عاطفی و عقلی ولی آن تفاوتی از همه جالبتر و مهتر است که زن را در یک مجموعه از تفاوتها در برابر مرد مقر و معترف به زن بودن بدارد و مرد نیز قبول مسؤولیت مرد بودن خود را در برابر زن کند و چه بسیار عجیب و حیرت آور و جالب است! این سخن قرآن که یمفرماید الرجال قوامون علی النساء (34 النساء) و چرا کلام خدا که آفریننده همه چیز است چنین نباشد.

روانکاوان گویند زن در شوهر خویش نقش پدر را جستجو میکند و مگر پدر نسبت به دختر همان حالت را که قرآن میفرماید ندارد؟ زن عاشق است و لذت میبرد حتی فکری که میکند برایش لذیذ است اما عشقو لذت وی فقطو وفقط درباره نخستین مردی که او را خواهدش ناخت خلاصه میشود مردی که جای پدرش سرپرستی خواهد داشت و قوامون علی النساء است.

دختر به محض آنکه رشید و بالغ شد عاشق است و میسوزد تا یکی را بدام عشق خود بیندازد اما دامی که سوزان و رنج آور نباشد و برای چه دام میگسترد برای آنکه در مردانگی یک نفر

سهمی ببرد، جلوه گاه تفوق مردانه وی باشد، مشتری جنس محبوب خود را دریابد و مگر ممکن است به زیان وی بیندیشد و دامی که گسرتده سبب گرفتاری و پستی شوهرش بوده باشد هرگز چنین نیست زیرا مرد میتواند راجع به خویش بدون مساعدت زن فکر کند اما زن نمیتواند درباره خود بدون مرد بیندیشد زیرا بریا یک زن رنج آور و اضطراب آمیز است که مسؤولیت مادری را برعهده بگیرد و اگر هیچ مردی نیافت باز در پناه زنان پیرتری در میاید یعنی جنس زن در مجموعه همان است که قرآن میفرماید الرجال قوامون علی النساء و بهمین دلیل هم نهضت زنان بدون مساعدت مرد امکان ندارد.

یک دختر عشق میورزد عشقش در دریع نداشتن، دل سپردن، شوهر را سالم و دارنده جوهر مردی نگهداشتن، تربیت فرزند، تشکیل خانواده، همه و همه د راطراف اینگونه اندیشه ها دور میزند اما عشق مرد چیست و یک جوان در چه اندیه است یک جوان همان است که قران میفرماید و اگر دخرتی او رادسوت بدارد آنچه را از دختر میخواهد همان عشق است همان دریغ نداشتن و همان دل سپردن، همان تربیت صحیح کردن و این قسمت سخن نبی گرامی را نیز توضیحی میدهد که فرمودند اگر قرار بود به زنان اجازه داده شود برای غیر خدا دیگری را سجده کند هر آینه رخصت داده میشدند بر شوهر ان خود سجده نمایند و مگر عشق زن آنچنان که گفتیم در ایثار جان وتن خلاصه نمیشود و مگر ایمان چیزی دیگر یاست ایمانی که سجده کردن عالیترین نمونه آشنایی به ایمان را در بر دارد.

ملاحظه نمودید، مرد عشق را از زن میخواهد و زن

مایلست که عاشقش جوهر مردی داشته باشد از او عشق بخواهد و بهترین کلام اینکه عشق مرد جدا از زندگی اوست وعشق زن الرجال قوامون علی النساء و در چارچوب نیمه خدایی شوهرش در میاید.

یعنی عشق زن از زندگیش جدا نیست و زندگیش یعنی آنچه در فطرتش آفریده شده است برمبنای حفظ و حراست از نسل.

مرد در عشقش تصرف زن همه چیز است و زن در عشقش محبوب مرد شدن یعنی مرد برای درک زندگی مستقل است و موقر و متجاسر و زن در صورتی خود را موفق میداند که بتواند ارزش خود را ثابت کند وخود را جزئی از مرد بلکه سمبب تفوق مرد نشان دهد بدین ترتیب مدر در استقلالش قوامون علی النساء بوده و زن، خود را میشناسد و قبول این فرمده نبی گرایم نیز میکند که زن و عطر هر دو فرارند و باید بهمین جهت آنهارا زندانی کرد اما قبل از آنکه وابستگی به مردی را بپذیرد آن هم چه پذیرشی، پذیرشی با دعوت سوزان از تمام سلولهای بدن که همان عشق است و چون در راه صحیح بکار برده میشود یعنی از ابتدای تخمک بودن فقط برای پذیرش یک آغوش که همیشه اولین آغوش فراموش نشدنی و دائم گرم است و در حد بالا یک رجل قوامون علی النساء و یک سرپرست که پرده دار بکارت حیثیت و شرافت خانوادگی و مسؤول زندگیش باشد. آری بخاطر اینکه عشقش همه چیز دادن و هیچ در عوض نخواستن است ایمان است ایمانیکه اگر سست باشد یعنی در مرحله آشنایی تمام شود

حیثیت هر دو را کاهش میدهد هنوز یکدیگر را درک نکرده به درک میفرستد.

نخستین آشنایی، اولین بوسه و آنچه در قلمرو و حکومت تمایلات جنسی است اگر به شب زفاف نرسید دلها بیک راه میرفته و عملها روی گردان از آن بیراهه رفتن خیانت میورزیده و همین سحر و افسون داخلی است که کاهش دهنده حیثیت عشقهای بعدی خواهد بود و در صورتیکه قبل از اثبات اینمطلب که دختر محبوس درمیان خویشاوندان هماکنون در میان کسان خود تاج افتخار عروسی بسر نهاده و آزادی خود را به نزدیکان خود و کسانیکه به جواین باز کننده راه گریز بنام شوهر خویشی دارند نشان میدهد و بزبان حال گویا که اینک تاج افتخاری که بنام پدر و مادر بر سر د اشتم در حضور همه کسانیکه به پیوند ما نزد یکند بر داشتم و تاج افتخاری دیگ ربوجود خود پیوند زدم که برداشتنی نیست تاجی که همیشه نقش پدر را در آن جستجو میکرد م به تصرو اینکه تا به ابد باید سرپرستی ام کند و هم اکنون به رشد رسیده ام نظم حیات را در این تاج آنچنان میبینم که نقش شوهر باید جانشین آن پدر شاهی شود و مرا از فرمانبرداری ارباب انواع به فرمان یک مربی درآورد.

اینکه برای هرگز زن ادعای برتری بر مردنکرده است بهترین دلیل بر این حقیقت میباشد که ترجیح میدهد محکوم پذیرش موجودی برتر باشد و مگر برای اثبات همین مدعا و جهت جلوه دادن زنانگی خود راهی بهتر از پذیرش سرپرستی مدر و وابستگی به او به تصورش

در آمده است؟ و اینکه زن همیشه فریادش بلند است که اگر مرد به زن میدان بدهد زن چنین و چنان خواهد کرد یعنی میدان داری و قوامون علی النساء بدست مرد است.

مرد ناتوان در برابر همسرش لبخند عجز می زند و زن وی را به لبخند عجوز می خواند اما زمان حدث نعوظ و شدت رجولیت، مرد قدرت ضبط و کنترل خود را ندارد که مردانگیش را به دیگران بازگو ننماید اما درون زن غوغائی است که می کوشد جوهر مردی همسرش فقط در اطلاع و انحصار خودش باقی بماند و دیگر تاج و تخت الرجال که بر ان نشسته و قوامون علی النسائند در قدرت جاودانه همسری خودش نگهداری شود.

جوانی که در یک نظر دختری را به عشق خود امیدوار ساخت بدون آن که آشنائی قبلی و بوسه نخستین و درکها و لمسها میانشان شکسته شده باشد آن چنان در شب زفاف در نیتجه ارضاء و انقاع ارزشهای عشقی دختر در نظرش جلوه می نماید که آغاز شناخت عشقش، انتظارش، شوهرش، همسرش از آنجاست و دیگر همه چیز در گذشته ها کوچک و حقیر و گم می شود و آنچه می ماند آرزوهائی که کوچکترینش دیدن لبخند نوزاد و شنیدن اولین ادای کلمات کودک و بالاخره تشکیل خاندان و این بحث جایش در بهداشت نسل که جرا انتخاب همسر بدون اینکه به قول سکسیهای مدیست درک قبلی داشته باشد برتر و بهتر است.

آیا زن می خواهد مرد را تصرف کند یا زن می خواهد مرد او را تصرف کند؟

آیا می تواند برتر بودن بر مرد نماید با این از

ناموس طبیعت است که زن بدون مرد هیچ است و مرد بدون زن ناقص؟

مرد در برابر زن رانو زده عشق و قربان و صدفه جان می دهد ولی همه برای تصرف زن است اما زن در عشق سوزان و در شدیدترین دل سپردگیها با ایثار هر چه دارد در برابر مرد یک جلوه کوچک زنانگیش از اشکها، التماسها، خونها چه بسا برنده تر و جاذب و جالب تربوده مرد را به سوی خود کشاند یعنی زن قدرت اینکه فی الجمله هم قوامون (قوامات) علی الرجال باشد ندارد. زن خودش دعوای برابری با مرد ندارد. این مردانند که او را وادار می کنند که به لقلقه لسان بگوید در، دم، قدم خود را از جنبش زان باز گیرند به وجود برتر خواه همچون گل زنان سوگند و به مطلق استقلال طلبی و سلطه چوئی مردان قسم که از بردگی مردان بدر آمده فریاد بر خواهند آورد از لحظه ای که مساعدت مردان برای جنبش زنان جای خود را به رعای تمردان از حال زنان داده است ارزش فائق خود، عشق خود ایمان خود، هستی خود را دریافت و بهتر می شناسیم و ترجیح می دهیم با دندان زدن و چنگ گرفتن به جنبش و به بالا نرویم و به تساوی مردان چشم نداریم بلکه بگذارید با پای برهنه همان پائی که نبی گرامی اسلام می فرمایند بهشت زیر آنهاست (الجنه تحت اقدام الامهات) به سراشیبی سقوط که افتادن در یک چار چوپ سرپرست دار خانواده ساز مسئولیت پذیر است در افتیم که برای ما پائی که زیر آن بهشت است بر هر پای

دیگری امتیازات کلی دارد و پائی که بهشت زیر آن است باید در پی تربیت بهشت روندگان رود نه به پارتی نهضت نسوان.

زن همین که تصور کرد از چشم شوهرش افتاده است مداخله زن دیگری در ذهنش نقش می بندد وآن قدر به صحت آن نزدیک میش ود که اگر شوهرش با مردی هم صحبت شود احساس خطر میکن و خیال مینماید غالفگیر شده است در صورتی که اگر مرد با بی مهری زنش روبرو گردد علت را در خودش جستجو می کند و به ندرت در دیگری و بسیا راندک احتمال که در مرد دیگری و به همین دلیل زن در آن زمان که واقعا زندگی خوشی دارد و دوستی شوهرش را دیوانه وار نسبت به خود می سنجد و مرد هم زن را عشق من و عروسک عزیز می خواند اری در آن زمان از همیشه بیشتر و بهتر نیستی زن در مرد یا بازتابی مرد در زن شناخته میش ود بلکه هیچ بودن زن بدون مرد و ناقص بودن مرد بدون زن که ترجمان معنای آیه شریفه الرجال قوامون علی النساء همین است و آفرین بر کتاب والاتر که هر چه در آن است از خالق خلقت ها و جنبشهاست و همه و همه کلمات الهی و کلمه اللّه هی العلیا (40 التوبه)

زن اگر خیال به سرش زد که کهنه شده و باید مدتی فراق بماند تا قدرش باز شناخته شود و تازه و نو مراجعه کند که هر تازه را لذتی دیگر است و فاصله بگیرد طولی نمی کشد و زمانی نمی گذرد شروع بهمانور دادن می کند مانوری که با کوچکی کردن و حتی تحقیر همراه است و گاه برگها و قاصدها حامل تحقیرها و پیغامهایند که نزد پزشک همه در مجموعه ای از صفحه هیستریک پیامی»

جا داده میشود و اغلب آن چه بر این منوال می گذرد برای مرد بی تفاوت بوده تاثر انگیز نیست در صورتی که زن تصور می کند با هر تحقیر جدیدی بر استحکام پلی که به خیالش بین خود و شوهر به وجود آورده میافزاید و راه را برای عبور و رسیدن به شوهر هموار میسازد اما مرد در برابر زن میزانی دارد و وزنه های چندی برای توزین ما وقع ؛ (سنگ هائی که محک اعتقادات مذهبی است، تربیت خانوادگی، اوضاع و احوال مربیانی که مدرسه هایش را مسئول بوده اند، سنگ محک چگونگی وزن اجتماعی وی و ...) همه را به ترازوی تصمیم می گذارد و تا کدامین کفه سرازیر شود و سنگینی کند واینجاست که زن اگر وهر معتقدی دارد برنده است زیرا تنها وزنه ای که در ترازوی تصمیم شوهر سنگینین می کند وزنه اعتقادی اوست اعتقاد به قرآن که به یادش می آورد فرموده است: و عاشر و هن بالمعروف و بیدارش می سازد که نبی گرامی فرمود : ابدء بما تعقول و ناینجا مرحله عبرت انگیز جهاد با خویشتن است که جنگیدن با دیگران بسی آسانتر از با خود جنگیدن می باشد از اینرو آستین مردانه قوامون علی النساء بالا می رود و همه خشمها، ناهنجاریها، رنجها، بدگمانیها، ناسازگاریها در روح اطالعت از قانون الهی مستهلک و فراموش می شود و دیگر با مرد تاجی از قوامون علی النساء بر سر گذاشته به قصر زن بر میگردد و اینجاست که زن کاملا احساس می کند ملکه ایمنی ها شده و انتظار طعم تلخی و موجودیت زشت فلج کننده ای دارد که چون بفهمد شوهرش از قرآن حرکت آغاز و به سویش بازگشته همه طعمها شیرین

می شود و جو اسلامی هه چیز را بر او گوارا می سازد.

روشن ترین مفاهیم رابطه ای بین رجال و نساء که در هر حال و به هر نحو که مقایسه شوند همانند دو سر سیم که جرقه الکتریکی می دهد بین دو کلمه رجال و نساء هم جرقه قوامون بر می خیزد گواهی تاریخ است که بسی مجرب و گویا می باشد زیرا جنگ بین پدر و پسر، برادر و برادر، برادر و خواهر ، مادر و دختر، و همه و همه را در دهان گشاد خود جای داده اما هنوز به جنگ بین زن و شهور برنخورده و شنوائی ندارد همان شوهری که بدون جنگ قوامون است و اگر صلح را فاصله دو چنگ میدانند باز هم فاصله بین زن و مرد را همیشه قوامون پرکدره و می کن و خواهده کرد و چه بسیار دیدیم روزنامه و مجله مسوب به نسوان را که داد و فریاد به راه انداتند تا زنان حق خود از مردان بگیرند اما همینکه خواستند جمعیتی و نهضتی کنند دیدند بی مایه فطیر است و مرد قوامون علی النساء باید مساعدت نماید تا جمعیتی و جنبشی صورت پذیرد و عدم موفقیت کسانی که می خواهند مردان و همسرانشان را به جنگ کشانند همیشه در دو کلمه نتیجه داده است طلاق و رسوائی؛ طلاق برای ازدواجی که بوده است و رسوائی بریا ورق پاره آتش بیار و باز همین طلاق و رسوائی از جمله مفاهیم الرجال قوامون علی النساء است .

اینکه زن دوست دارد همان زنی باشد که مرد میل دارد اما مرد دوست دارد مردی باشد که توفیق زن و بچه داری نصیبش گردد معنائی از الرجال قوامون علی النساء است و در کلیه موارد

آنچه شرح داده و می دهم مقوصد زن و مرد سالم میباشد.

اگر به دلائلی مرد قوامون علی النساء نشد زن با صداقت هر چه تمامتر رها شدگی خود را در لابلای تسلط های کاذب نما برای به اقتدار رساندن شوهرش نشان میدهد واگر نشد سنت معمول بین بسیاری از حیوانات به روابط فیما بین حاکم شده و روش مادرشاهی در خانه برقرار می شود.

آزمایش: در آن دسته از مرغ و خروسی که رقمی نزدیک به 30 داشت خروسی بود که بقیه خروسها را نوک میزد خروس را بسته به گنجی انداختند، ابتدا خروسها نسزدیک نمیشدند بتدریج باتردید نزدیک شدند یکی بهآهستنگی نوکی زد بعد دیگری و بالاخره همه او را زدند ودر میان آنها یکخروس همه را میزد این را بستند دیگری جانشین شد تا آخر که همه خروسها بسته بودند نوبت مرغها رسید مرغها کمتر خروسها را میزدند ولی برای اینکه بفهمندکدام مرغی همه ارخواهد زد معطل ماندند تا بالاخره مرغی را پیبدا کردند که از همه کتک خورده بود اما برای حتی یک لحظه هم او رانبسته همه را باز کردند و مشاهده نمود خروس آخری که عادت به زدن بقیه داشته و مرغ آخری برهمه مسلطو وفائق بوده و با صطلاح کتک کتک زن همه شده اند.

زن هم اگر بعلتهای واهی پست پدر، لیست مادر، ا رتقاء برارد، هویو هوس و غرو یا سبب وایه بودن شوهر مادر شاهی را معمول داشت تا امروز میگفتند این را خدا و پیامبرش ممنوع داشته اند.

اما هم اکنون که خداو پیامبر بسیاری دانش است بهمان

علت مطلق و واجبی که خدای مفرماید کتب علی نفسه الرحمه (22 الانعام) و رحم و رحمت بر بندگان را بر خود ضرور ی دانسته اینک بهاثبات رسیده و قطعی و مسلم شناخته شده است ودر خانواده ای که روش مادر شاهی معمول است فرزندان و نوادگان اسکیزوفری (جنون جواین) فراوان دیده خواهد شد و همین زنان اند که اگر از همسرشان جدا شدند هر جا میرسند مسئلت میدارند که کاش بخت یاری کند و یکی که حاضر به قبول مسؤولیت زندگی است پیدا شود و سوزی که در این باره از چنین زنان برپاست نزد بیوهزنی که تحت حمایت پدرشاهی بسربرده است دیده نمیشود زیرا مادر شاهی از شاهی به اینجار سیده و بدون حامی است و بیوه از حمایت بدو مانده میباشد.

در تحقیقاتی که بعمل آمده کمتر زنی برای همسر خود حروف تصغیر بکار میبرد در صورتیکه بسیارند مردانی که همسر خود را با حروف تصغیر صدا میکنند یا بطور مطلق کوچولو کوچولوی عزیز -عزیزک- عزیزک کوچولو میخوانند واین نوع برگشت به خود وسؤال از نهاد خویشتن برای استنباط و جستجوی جنس برتر و تصغیر نشده است همان جنسی که اگر عروسش نکنند و دراز مدتی بگذرد احساس خلاء هولناکی در روح و جان خود میکند که با داشتن پدر و مادر متمکن و خویشاوندان بسیار پرشدنی نیست و مدام در این اندیشه است که اهم ملاقات زندگی را از کفش ربوده اند.

قدرت متاثر ساز دائمی هورمونهای گونادیک را در وی

به بازی گرفته هماهنگی همسر و همسر را به هیچ تصور نموده اند آن هم آهنگی که در استعداهای زنانگی نهفته و اولین پرده اش در طول سالها نشان داده شده که زن حامی لازم دارد تا در سایه حمایتش به آرمانی که عشق برتر را فقط بیک مردی بخشد نائل گردد و مرد نیز جلدی میخواهد که لحظاتی خستگیها، دشواریها را در آن فرو شکند و چه جالب فرموده است قرآن که آن لباس اینست و این لباس آن (هن لباس لکم و انتم لباس لهن 187 البقره).

مرد در لباسی ظریف، لطیف، مهربان، خوش آهنگ. لبریز از خانواده خوایه و زن در لباسی مسؤولیت پذیر، خوش آهنگ، خشن : فرمانده و مگر گل برای پرورش نیازمندقهرمان و قهرمان جهتتیمار محتاج زیبایی نیست و مگر سمؤلیت پذیری و خشونت مرد جز با خانواده خواهی و مهربانی زن میتواند کامل گردد واینکه حضرت علی فرمود زنگل است و قهرمان نیست (المرئه ریحانه لیست بقهرمانه) همه چیز را فرمود، قهرمان گل را برای اینکهدقایق زندگی راخوشبو کند خواسته و گل تماشاگردست حمایت مسؤلیت پذیری قهرمان است.

مرد عشق را از زن میخواهد و از ریحان جز عطر افشانی و ظرافت و لطافت و بلبل را به غزلخواین داشتن توقعی نیست و زننیز از مرد میخواهد که عشق وی را بپذیرد و مسؤولیتها بعهده گیرد و از یک قهرمان انتظاری دیگر وارد نیست گل میخواهد در دست قهرمان لطیفو عطرافشان وخوش فرجام وبالاخره پژمرده

یعنی در وی مستحیل و گم شو و قهرمان طالب آنکه اگر از عطر گل خوشش آمد گل بهیچ جز عطر خویش نیندیشد و اگر لطافت برگهارا ستود جز به اوراق خود چشمداشتی نداشتهباشد وزن چنین است که اگر شوهر، خود را حامی وی نشان داد و زن باور داشت مورد علاوه اوست اگر شوهر، خود را حامی وی نشانداد و زن با ور داشتمورد علاقه اوست اگر بگوید چهدستهیا زیبایی داری آنقدر از دستها مراقبت مینماید در صورتیکه از ابروانش بگوید بیش از همه به آن ور میرود و به جلوه اش میاندازد واینست حالت اطاعتزا شوهر و مفهوم سخن نبی گرامی که اگر پروردگار اجازه سجده کردن را بدیگری جز خود میداد هر آینه زنان را میفرمود همسران خود را سجده کنند، و اینجا مطلب جالب دیگر از اسلام مطرح است:

سجده مخصوص خداست و اگر دیگری را رخصت بود که پیشانی در برابر شخصی بخاک ساید همان سجده ای که عظمت معبود و حقارت عبد را حفظ میکند زن باید شوهر را پرستش کند یعنی ای زنان و ای مردان: زن برده وبنده نیست ریحان است، مرد معبود و مالک نیست قهرمان است اما مردان باید چون خدای که بندگانش را دوست دارد و از همه نعمتها برخوردار میدارد زنان را امیدوار سازند و زنان نیز باید خود را دربست به معبود سپارند و از خود اشتیاق عاشقانه به وصل معبود نشان دهند، و باز جای آوردن سخن نبی گرامی است که فرمودند کسیکه در مجاهدت است تا بر آسایش خاندان خود از راه حلال مهماتی و تمکنی فراهم آورد چنانچه در آن حال بمیرد شهید مرده است و نیز جهاد زن بهتر شوهر داری کردن میباشد (جهاد المرئه

حسن التبعل)

هر دو از روانشناسان، جامعه شناسان، متخصصین مربوط وکالت دارند که همه سخنها را در یک جمله الرجال قوامون علی النساء معرفی نمایند.

زن و مرد، ریحان و قهرمان، عشقو و شغل چون به انتخا رسندو دسته جمعی بنشینند خواص خود را بهتراز هر وقت دیگر ظاهر میسازند: آنجا که به اختلاط نشسته اند زن از همسرش مراقبت میکند و قبل از هر چیز بهتحرک روحی وی نسبتبه زن دیگر میاندیشد واگر جماعتی از زنان باشند همینکه بفکر سنجش و مقایسه افتند مجموعه زندگی را برآورد مینمایند که شوهر رقم درشت ترین است اما در اجتماعی از مردان تنها و تنها سنجیدن مطلق خود است واگر درجات بعدی نیز منظور گردد فقط همسرش را با همسر دیگری بیشتر در ابعاد خاص اخلاقیات و روحیات مقایسه مینماید و این غریزه و طبیعتی است که زن و مرد دارند و زن سرانجام خود را در مرد جستجو میکند همان مرد قوامون علی النساء و مرد زن رابعنوان شاهد زندگی در سرانجامی خود میپذیرد.

تا بحال چند مرتبه این مطلب را تکرار کرده ام که مغزها بموازات پیشرفت بشریت دستورات یکسیستمالهی پیشرفته تری را ردیافت داشتهاند ورد قرآن کریمحتی نامی از برخورد نخستین پیامبربا مردم بمیان نیامده است گویا مجموعه بشریت برای اتصال به مبدا وحی بوسیله اولین فرستاده آماده میشود و در نتیجه

مکتبی، نمایشی، واقعیتی از مسائل چشمگیر زندگی و درشتهای بمورد حیات آدمی نشان داده میشود این فقط ارتباط خداست با آدم و همسرش حواو فرشتگان و شیطان وزا جمله در همین اوضاع واحوال سهم مرد و زن در برابر حیات مشخص میگردد هم زن شریک زندگی خود رامیشناسد و هم مرد با سهیم در روابطش آشنا میگردد سهمی که به مرد داده میشود علم است : وعلم آدم الاسماء کلها (29 البقره) اما در روابط سکسی شریکند (فبدت لهما سواتهما و ... 121 طه) و در برداشت زازندگی مرتبط (قال اهبطامنهما - 123 طه) و سر آغاز همه اینکه پروردگار اراده فرموده با فرمان مطاع، خلیفه خودش بیافریند (انی جاعل فی لاارض خلیفه - سوره البقره) و نیمه خدایی مرد همان قوامون علی النساء بوده باشد و نبی گرامی بهمین سبب بفرمایند اگر قرار بود زن غیر از خدا دیگری را سجده نماید همانا شوهر (نیمه خدا) مسجود بود.

آنچه مطلب در این باره نوشته میشود شگفتی اینجاست که با جزئی تفاوت هم به قامت زن تحصیل کرده رساست و هم زن بیسواد مشمول آن میشود.

خانم فراسنو ازساگان نویسنده معروف فرانسوی همب اشد مطلب فوق را توامان بانیروی الرجال قوامونلعی النساء میپذیرد. بلکه وی مصداق خوبی برای نشان دادن مفهوم مورد بحث است زیرا چونزا او پرسیدند آیا میتوان یک کتاب را که نام نویسنده اش معلوم نیست تشخیص داد زن است یا مرد؟ میگوید:

حکایاتی است که در آن زنان از اینکه شوهرشان دوستشان ندارد حرف میننند و آه و ناله سر میدهند.

و نیز از اوست که چون میپرسند چرا وقتی مثلا در تلویزیونیا رادیو؛ میز گرد راجع به مسائل جدی برقرار باشد (مثل مسائل سیاسی یا اقتصادی و یااجتماعی) بندرت از زنها دعوت میکنند؟ گویا مسائل جدی فقط به آقایان اختصاص دارد. جواب میدهد : واقعیت اینست که زنها کمتر به مسائل سیاسی علاقه نشان میدهند ولی وقتی مسئلهاجتماعی یاهنری وادبی باشد این دیگر بی انصافی است که زنها را کنار بگذارند.

بجاست در اینجا سؤالی از مصاحبه دانشمند بزرگ روانشناس اتریشی خانم آنیاتیار هم آورده شود.

از ا و می پرسند نقش زنان امروز به نظر شما در اجتماع چیست؟

میگوید : صفحه زن برای زندگی بخشیدن و حفظ و نگهداری زندگی است وقتی من میخوانم که زنها در کشورهایی مثل چین یا اسرائیل یا فرانسه در ارتش خدمت میکنند واقعا احساس ناراحتی میکنم این بنظر من اشتباه بزرگی است زیرا زن به هیچوجه برای کشتن آفریده نشده است، بلکه برای زندگی بخشیدن و عشق ورزیدن آفریده شده است». این سخن 15 قرنی پیشوای اسلام بود که زن قهرمان نیست گل است و قهرمان قائم بر امور گل باید بود که الرجال قوامون علی النساء .

خانم روانشناس در پایان اضافه میکند: صفحه زنها در تقلید از مردها و بازی کردن نقش صفحه مرد» نیست که میتوانند به خوشبختی

واقعی برسند، زن امروز باید یک موجود تازه باشد باتمام زنانگیهایش و با بدست آوردن آزادیها و موقعیتهیا اجتماعی»(1) که باز نظر اسلام در اینجا اینکه آزادیها و موقعیتهای اجتماعی زن در بدست آوردن فضیلت و کمال زنانگی است که در آیات دهگانه قرآن زن و مرد را به قسمتی از آنها راهنمایی کرده اند و شرح داده خواهد شد.

مرد اگر بفهمند زنش در عشق تصویری، در ادای کلمات دروغ و بی پروایی ازخود بروز میدهد زندگی بر او هیولا میشود و شدیدا از ارزش میافتد و در نظرش کوچک میاید حیت اگر زن برای سامان دادن موقعیت خود به تعریفهای دروغین و فدایت شومهای رنگین بپردازد موجباتشدت تنفر همسرش را فراهم آورده است اما هر چه کلمات عاشقانه ای که بوی دوستی و محبت و علاقه از آنبشمام یمرسد از طرف شوهر نثار همسر گرددحتی اگر کلمات دلخواه زن اما شناختهشده است کهکذب محض میباشد زن آنها را در لفافه زیبایش میپذیرد و حتی برای قلب خودهدیه یمفرستد ولحظه های حساس خشونت مرد و لطافت زن در مواقع دروغپردازی بهتر شناخته میشود خشونتی که پاسدار از لطافت است ولطافتی که تسکین خشونت میباشد و بهتر از همه آنکه قرآن کریم فرمود : مرد زن را لباس است و زن مرد را (هن لباس لکم و انتم لباس لهن - 187 البقره) و در اصل پیوستگی لباس پاسداری بر پیراهن تعدیل درست همان ارتباط بین نیروی مجریه و مقننهاست با آنکه زن زایمان انجام میدهد و نسل میپروراند ولی

1- کیهان 8993 صفحه 16.

بدون مرد خود را تنها و کمتر مینگرد.

حافظ و وکیل فرقی که دارن اینست : حافظ وضع موجود راکه بد نظم است نگهمیدارد و وکیل زیانهای وارده را برطرف میساد که بنظم اول برگدد آن نفع میرساند و این دفع شر میکند آن بهداشتی است و ایندرمانی و گویا زن و مرد را میمانند که هر دو باید باشند اماشفا بخشی و وساطت همیشه نیازمند لحظات ثبات وبهداشت است و خود سپردگی زن به عشق کرارا تمامنمیکندبلکه باید مرد آنرابپذیرد تادر های روشنی برای ورود یک خانواده سعادتمندی که اینک بذر آن ریخته شده بازگردد.

خود ساختگی مرد در برابر دیگر شیفتگیهای زن همان منزلت بلکه مرتبت قوامونعلی النساء اوست و بهترین نشانیش آنکه زن آینده خود رادر مرد مینگرد و مرد بهیچ وجه چنین انتظار را ندارد.

خدا بیامرزهای قدیم راشنیده اید که بهتریناموال و زمین خودرا وقف میکردند تا همگان در آسایش و رفاه بیشتری بسر برند زن همین است خود را وقف تشکیل خانواده میکند و تولیت آن بامرد است و قوامون همین.

مادر نوعی سرپرستی بر فرزند دارد که اگر بخواهیم در جستجوی لحاظاتی که مادر قوامون بر کودک است برآییم آنرا در زمان هم آغوشی آن دو میبابیم : از شیره جان مادر شیر خورده تاسیر شده جدا میشود اما خود را از آن جدا نمیداند و باز چهره به ان سوی دارد.

کار زن و مرد نیز به سکس و هم آغوشی تمام نمیشود هم بستری و هم‌آغوشیو و همگامی و رسیدن بهارضاء و اوج لذت اما اینک از جسم آزاد شده اند از مهر، از بستر دورند اماثبات بیشتر و نزدیکتری یافته اند و باز زن همان کودک سیر شده از شیر را ماند که در شیر خواستن مجدد انباشته از پذیرش نیروی سرپرستی مادر است و مادر مشحون از اینکه تسلیم نیروی قوامون مردشدن یعنی بهتر آینده نگری کردن.

با آنهمه تفاوت بین زن و مرد قرآن که از حجم مطلوب تجاوز ننماید متذکر چه اختلافی و تفاوتی و فرقی بین زن و مرد باشد. زن یک کلمه صفحه النساء» مرد یک کلمه صفحه الرجال» قرآن برای حفظ حجم منظور با توجه به اینکه باید بزرگترین فاصله زن و مرد را بگوید همه و همه را باز در یک کلمه صفحه قوامون» بیان میفرماید - الرجال قوامون علی النساء.

در قرآن چند جا سخن از بارداری است و شگفتا از باروری و بارداری - عجبا چه مقامی دارد، از تولد یافتن چون پیامبر، از نوزادی، از کودکی، از بزرگی، از همیشگی و جاودانی بودن پیامبران همه و همه سخن است اما همین که سخن از بارور شدن آدمی می شود فقط یک بار ذکری و کلامی است که روح خدا دخالت مینماید و بار دیگر که باید آدمی از جان بارور شود آن هم کالم خداست به وسیله وحی بر پیامبران پس دخالت روح خدا زمان باروری از جسم است و باروری از جان و این بالاترین مرتبت است برای یک زن، که به ظاهر تمتع یافته یا ارضاء نفس و احساس

دریافت و پرداخت به جذبه مقدس بالاتر؛ اما نمی داند کهاگر فرزندی صالح در میان آن همه بخشش ها و کشش ها و عشقها و سوزه ها هستی گیرد همانگونه که خدا را نمی توان جز به چشم دل دید و تازمان بلوغ و رشد تکلیفی نیست برای شناخت بارور شدن از فرزندی صالح نیز زمان رشد و بلوغ آهسته آهسته می رسد که تائید ناگهانی کشش جنسی در راه تولید باقیات صالحات همانند سخن گفتن روح اللّه حضرت مسیح در گواره بر خلاف وضع موجود در ارزشها سهیم خواهد بود به هر صورت نمونه احسن و اعلای انسانها ازدواجها، کارها، توقیها، آفرینشها و ... در قرآن آورده شده نمونه باروری در حد اعتلای امکان.

پدر روح خدا و مادر مریم غذرا بودن است که فرزندی چون مسیح به دنبا آورند و در این حال مسیح فرزند یک موجود برتر و یک موجود برتر پذیر است موجودی که به جای الرجال نشان دهنده خود سپردگی زنان به قوامون علی النساء آنان است.

در دعای سمات که از ادعیه معتبره است چند جمله می بینم که بدون کم و کاست حتی در تورات فعلی دیده میش ود تنها با این اختلاف که نامی گرامی محمد را در اینجا نیاورده اند و مطلب و اشاره به عبادت حضرت ابراهیم و حضرت موسی و محل عبادتشان کوه طور و حضرت عیسی کوه ساعیر و حضرت محمد کوه فاران (حرا) میباشد که شرح و تفصیلی در جلد دوم داده ام و آنچه اینجا جالب به نظر میرسد ذکر ارتباط پیامبران با خدا یا فشرته یا فرشتگان است. و آوردن ملاقات حضرت مریم عذرا با فرستاده خدا می ب اشد و همه جادر کلیه کتابهای آسمانی خدا یکی است و همسر مریم عذرا

نیز یکی اما برای ملاقات پیامبران گاه بیش از یک خیل ملک یا ... یعنی اگر فرشته؛ ز نقش شوهری ایفاء می کند جوهر زنانگی برای همبستری یک پذیرنده و جهت دست یافتن به یک پناهنده به خود سپردگی تحقق مییابد و در هر حال همسری که انتخاب میکند عنوان برتبریت دارد و الرجال قوامون علی النساء.

زن دوست دارد تمام اعضاء و ارکانش جدا جدا مورد بررسی و نوازش همسرش قرار گیرد تا نتیجه و محصولی به نام نوازش به دنبالش باشد و هر چه شوهر پسندید برای زن همان یک انتخاب یک آرزو بلکه و یک زندگی است اگر مرد ابرو را چنان و زلفها را چنین خواست و به زیبائی آنه اشاره نمود زن همیشه در برابر زلف و ابرویش که مورد پسند مرد نیست تعریف میکند احساس کاهش حدت رجولیت در خود می نماید و جز اینکه شیفته صفات مردانگی خود شود هیچ به تجمل و آرایش زنانگی فکر ندارد و در تعریفهای مجدد از زلف و بارو به ز اختطا میکند که مشکلاتی در زندگیش فراهم آمده است تا زن از آن حالت خارج شود و فکر همان باشد که در آئینه قدرت مرد تصویر خود را باید دید و یان برای بقاء و ایفاء صفات مردانیگ و قوامون علی النساء است.

اینکه تاریخها جنگ خویشاوندان را با یکدیگر متذکرند حتی جنگ پدر و پسر، برادر و برادر و هیچ زن و شوهری برای یکدیگر سپاهی جز لشکر نوازش و محبت و شیفتگی و در یکدیگر

گم شدن نفرستاده اند اعتقاد و ایمان راسخ به افتادگی و شکست و روح تسلیم یکی نسبت به دیگری است که هیچ زور آزمائی و لشکر کشی لازم نیست و همین که در الرجال قوامون علی النساء خلاصه می شود برای نشان ددن اختلاف شدید و فاصله عمیق مرد و زن کافیست. در اینجا ضمن بحث از مطالب اصلی متوجه می شویم چرا و چگونه

دستور زدن زن

از طرف قرآن صادر شده :

اینکه قرآن کریم برای ادب و تنبیه زن به شوهر می فرماید در بستر به او پشت کند دستور باز کردن یک جبهه بسیار موفق و غالبی را داده است زیرا جنگ زندگی زن و شوهر با سپاهی از سکس روبرو میشود و شکست با کسی است کهباید طرف مقابل را که پشت به جبهه دارد برای بازگشت به میدان دعوت کند آن هم به التماس و به وساطت عشق و خود سپردگی و در همه جنگها که در تاریخ است شکست از کسی است که به جبهه پشت کرده جز در جنگ بین زن و مرد زیرا فرمانهای آمرانه مرد طعم زندگی را بر زن مطبوع و لذت بخش میساخته و شکست در فراموشی قدرت است و پشت به منقاد داشتن و چه شکستی که افسر به سرباز پشت کند سربازی که در صحنه نبرد فقط می کوشد تسلیم افسرش باشد و الرجال قوامون علی النساء را پذیرفته است.

در قرآن است که در مراحل آخر تا فرمانبرداری یعنی در

آنجا که مرد به زن پشت کرد و زن هنوز موجود دیگر بود موجودی که اقتدار مردرا نپذیرفته است چه بهتر که مرد یک نمایشی از اقتدار و سلطه و تفوق مردانگی از خود نشان دهد و با چوبی از مسواک زن را بزند با توجه به اینکه اگر ضرب خراشی، اثری، کبودی بجای بگذارد ستم است و جریمه دارد وباید دیه داد و آن هم به کسی که ستم کشیده اما یک حقیقت یک روشنایی، یک مسئله بسیار بزرگ روانشناسی در اینکار استکه مرد پشت به زن کرده و خود را جدا از همسر معرفی نموده و هنوز زن طالب مردانگی و قدرت بیشتر است و باید نشان دهد.

مردی که با پشت کردن به زن نتوانست زن را مجبور کند به عمل خود پشت کند هنوز نتوانسته است خودرا به زن معرفی نماید و مردی و تفوق خود را بنمایاندمگر آنکه یک صفت مردانگی بالاتری که در خشونت خلاصه میشود از خود نشان دهد. بحران در بستر برای زن یکسره است اما بستر هرگز بحرانی برای مرد بوجود نمیاورد؛ مردی که پشت به همسرش کرد اگر موفق بر نشان دادن خود گردید انقدر این پشت کردنش کمال میشود، رضا میشود ، ارزش میشوود که هروفت زن خود را گناهکار تصور کند هر زمان بخواهد برخود بشورد، هر لحظه بفکر انتقام از خود بیفتد و مسائل پشت کردن شوهر را بخود فراهم میسازد و بهمین قیاس و سنجش اگر مرد برای ترساندن زن با ژست مردانه و قیافه قهرمانی چوب مسواکی به پشت ناخن زن زد آن وقت است که زن در ک میکند آقایش، صاحبش به او تعلق دارد ا زاو میخواهد از او انتظار دارد از او طالب است به او

ارزش میدهد و اگر غیر از این بود چرا به زن دیگری خشم نکرد برای دختر دیگری چوب مسواک در جیب نگذاشت و بزرگترین و بالاترین وجد و مسرت زندگی برای زن زمانی است که بتواند مدرکی بدست آورد یامحملی بتراشد که دلیل پیوستگی علاقه شوهرش به وی است و سند قطع پیوند وی با زن دیگر و داشتنقهر و چوب مسواک دلیل و سند قطع رابطه با زنی دیگر است .

شوهر ی که خشم نداشت، قهر نداشت، چوب مسواک نداشت، نمیتواند صحنه های صریح از سکس بوجود آورد. نمیتواندزن راامیدوار کند که برای مقابله با صحنه های خطرناک زندگی آمادگی دارد. نمیتواند به اثبات برساند که مرد زندگی است و همینکه مرد باید طعم ذائقه زن را در مرحله پذیرش خشم و قهر خود نگهدارد معنای والای الرجال قوامون علی النساء به ذائقه خوش میاید.

کلیه پستانداران بهنگام آمیزش با دندان گرفتن گوش یا پشت گردن جفت خود یا بوسیله سم به زمین کوبیدن یا ... نوعی سادیسم را به یاد انسان میاندازند که اگر اعمال نداشت باید آنرا در پشت کردن به همسر جستجو کرد یا نقشی از آنرا در چوب مسواک دید و علاوه بر همه اینها در درمانگاه و بلکه بیمارستان همان کسانیکه به قرآن کریم چپ مینگرند که دستور زدن به همسر را داده است تنها یک پزشک متخصص حاذق برای درمان قطعی نگرانیهای عشقی وجود دارد و آن همانا دستور قرآن است واگر شرح حال زنهای عشقی دنیا را که بر خود نرخ گذاریها کرده اند بخوانید میبینید بین مدعیان حتی بزرگترین عاشق سینمائیشان زمان

جدا شدن از چندمین شوهر بازهم احتیاج به چوب مسواک را احساس و طرد آنرا بلایی دانسته است و بدون تغییر آنچه را کیهان 9000 صفحه 2 پایین ستون آخر از قول ستاره معروف که علت طلاق گرفتنش را آورده مینویسم « زندگی ما دیگر مثل سابق نبود مدتی بود که اختلافات مابه آن دعواهای زیبا ختم نمیشد .... نمیتوانید تصور کنید که چقدر من آرزوی سیلی خوردن از شوهرم را داشتم».

زنی که به مرد میگوید به راست راست به چپ چپ، به من رو کن، به من پشت بگردان همان افسری را ماند که در میدان بی حد و حصر بستر به فرماندهی قیام کرده و فردایش به سر سربازش خواهد کوبید که ای در خود رسوب یافته مصاحب خواهر و مادر مگر استحاله یافته ای و طعمه ناتوانی گردیده ای، ای عریان از مردانگی ای فاقد از خشونت و قهر و ضرب و مردانگی حیثیت مردان را در لفافه ای از حیرت و شگفتی داشته ای خود را درباب خود را بشناس که توالرجال قوامون لعی النساء. و تو باید افسر باشی و من سرباز و اینکه زن در بستر افسر و در دیگر مقام سرباز باشد یا برعکس آنجا سرباز واینجا افسر در اشتباهی بسر میبرد که نتیجه اش عاید نسلهای معیوب او خواهد گردید.

ما در میان بیماریهایی که می شناسیم برخی هستند که بیشتر به سراغ دختران جوان می آیند و برعکس بعضی پسران را گرفتار میسازند و تا حدود قابل توجهی همین اختلاف به خوبی نشان میدهد که الرجال قوامون علی النساء یعنی چه و یکی از آنها هیستری

است که تقریبا در انحصار زنان میباشد و آنچنانکه نمیتوان نام بیماری یا سندرم یا ... بر آن گذاشت بلکه بنظر میرسد بهترین کلمه برگزیده دستاویز باشد زیرا هیستریکها خود را در بحرانی فرو میبرند که برای شوهر رقت بار و عاطفه از باشد که همه را میتواند در این جمله خلاصه کرد هیستری دستاویزی است برای بیدار کردن مرد که بداند قوامون علی النساست.

و اگر مرد نیز برای اظهار علاقه بخواهد ثابت کند زن دیگری درزندگیش وارد نیست امامآنکه هست باید فرمانبردار باشد و تادیب شود باید بهیستریک بودن تظاهر کند ودستاویز زن ناز کردن و مرد خشونت و چوب مسواک زدن است، زن با مطبوع شدن هیستریک شده یعنی بمردتعلق داردو مرد با خشونت و چوب مسواک هیستریک گردیده که نشان دهد بزن متعلق است.

دختر جوانی است کم سال سنش افزون و شهوتش افزونترمیشود باید سرپرستی پیدا کند که عامل باشد واو معمول، فاعل باشد و او مفعول، و هرچه در مقام فاعلیت است سرپرستیش کند و او مفعول و معمول و مسؤول و ...باشد اینک دختر است دوشیزه است شرم است آزرم است نمیتواند و نباید به واقعیت مفعولی سکسی برسد زیرا همه افعال زندگی دوشیزه در مفعولیتش راز دار نهفته است و کلیه سرپرستی شوهر در وی جمع که همسرش باشد لذا سعی میکند معمول باشد مسؤول باشد مجهول و قدر ناشناخته باشد و ... و مهمتر از همه آرزو دارد مقبول باشد اما اجتماع سریاری نداشته در دوشیزگی در جازده است چاره و

اندیشه میکند دله دزدی مینماید و اگر به چندسرقت نوکی زد و کسی نفهمید سعی میکند طرزی بچرخد که شناخته شود و محکوم و مسؤول و مظلوم و ... معمول شود واین انتقامی از اجتماعی است که او را تا به او سن مفعول موجود بدون فاعل نگهداشته است.

دوشیزه های پر آزرم ممیز سؤالهای بی جا،خنده هیا بی جا آهسته و تندرویهای بی جا و بسیاری اعمال بی جا از خودنشان میدهند تا مسؤل باشند و چه بهتر که محکوم گردند وبدنبالش اشکی وناله ای سر دهند و مظلوم و مقبول و ... و همه مراتب مفعولیت را در دوشیزگی احراز نمایندااما هرگز جرئت مفعول شدن ندارند مگر در اجتماعی که همه بندها را از فاعل و مفعول گسیخته و بر دهان عفت و عصمن آویخته اند و چرا دوشیزه جرأت مفعول شدن ندارد زیرا همه صفات وسجایای زنانگیش در این تعالی جنسی رسوب یافته وانباشته شده است اما بعد از مفعول شدن چه فعل و انفعالی از زن دوشیزگی رها کرده زیباست که باید در انحصار شوهر ش باشد ضارب و مضروب که اگر پدر دختر بزند طعم خشونت دارد، بیگانه ای بزند انتقامجویی بدنبالش است خویشاوند بزند محکوم به پریشانی ارحام واصلاب است اما ضارب شوهر باشد فاعل است و مضروب همان مفعول که این ضرب یضرب ضربا و هو ضارب جاذبه تمام عیار شهوت است و اظهار علاقه و نشانه عدم قطع رابطه و هیچ کلمه صادر شده ای از شوهر فاعل بری زن بهتراز مقبول و محبوب و هیچ حرکتی جهتش رن جآورتر از پشت کردن به او نیست اما مگر مردی که در فراشش پشت به همسر کرد و با تشبث به این رنج نتوانست زن را از قالب عصیان بیرون کشد چه باید کرد؟ زنده باد اسلام

که برای وصل کردن آمده است زنی برای فصل که شوهر پشت کرده اما باید نشان دهد این جدایی نیست، پریشانی نیست، فاصله گرفتن نیست، خانمان سوزی نیست، بلافاصله اظهار علاقه میکند اتصال، اتحاد، اتفاق، یگانگی و اگر چیزی در این میان نباشد برای اتصال و انگشتی یا عضوی بیکدگر رسد جرقه مولع جنسی مکتب اخلاق ساخته ناتمام شده را خراب میکند لذا لازم است عایقی در میان باشد و فقها چوب مسواکرا مثال آورده اند که مردبا آن قالب عصیان را بشکند و زن را از آن بیرون کشد که این ضرب و ضارب و مضروب همه سبب احیای مراتب فعلی و فاعل و مفعول است و باز زنده باد اسلام که اگر بازدن بازو سیاه شود، سرخ شود، رنگ شود، بی رنگ شود، کمرنگ شود،زخم شود، رنج شود، عصیان شود آزار شود بلکه بیشتر از آنچه چوب مسواک من دندانها را میساید و میکوبد و تطهیر میکند بازو را بساید و بکوبد ضارب جرمی مرتکب شده و جریمه ای باید بدهد و این سادیست مبتلا شوهر معتدلی نخواهد بود و آنچه از کلمات در مرحله و مقام فاعلیت بر مردزیباست و زمان مفعولیت بر زن گوارا که زن باید مرد را زیبا و مرد زن را گوارا باش همه نشانیهای قائم بر امور مفعول بودن فاعل است و همه خلاصه شده درالرجال قوامون علی النساء .

هر کس دوست دارد طبیعت را از راه شکم و عورت و چشم و گوش آزمایش کند مزه طبیعت را بوی طبیعت را رنگ طبیعت را، غرائز و کششهای طبیعت را و نباید اجازه

داد از هیچ راهی آلودگی وارد جسم و جان شود: غذای فاصد، رنگ تند، نور زننده، نطفه حرام، صدای اعصاب آزار، مناظر ممنوع و این چوب مسواک که جایی بحساب نیست همه آزمایش از راهدهان را برای طبیعت خوش طعم، خوشبو، خوش هضم خوش جذب معرفی مینمید وهم عضلات مفعول ناپایدار را در برابر فاعل پایدار و محبوب معرفی میکند و باز هم چوب مسواک نوعی نظافت رواین انجام داده است بر ضد قانون شکنان سکس، علیه نقض محرمات جنسی و همراز و مساعد کشش جاذبه و تعالی ارجال قوامون علی النساء که الان شرح دادم اگر بیشتراز آنچه قرآن فرماید بخدمت ضربو شتم انتخاب در آید و حتی بعلامت علقه و علاقه سادیسم بحساب است و بنظر اسلام گناه و مطرود.

اوه که همه تباهی دختر و بگویم شرمگاه تعالیمش در این نقطه عطف زندگی زنانگی اوست؛ نیرومندی است جوان و بهمان تناسب در برابر جهان به هیستری مبتلا می باشد تا نشان دهد در بردگی آینده که منتهای دلخواهش است.

بردگی در برابر شوهر را میتواند بهتر تحمل کند یعنی تا دوشیزه ای جوان است نازش با جهان است و چون جهانش شوهر شد فقط ناز بودنش (هیستریک) در برابر شوهر، و این شورشی است از دختر که پرو بال میزند تانشان دهد الرجال قوامون علی النسائند و ثابت کند در تقلاست که همیشه در قفس بماند، قفس دامان، قفس والدین، قفس جهان و بزرگترین قفس، قفس شوهر و قناری لطیف و ظریف اگر از قفس رها شود به نازگی و رقت میمیرد و این ریحانه لیست بقهرمانه شاه مؤمنان علی (ع) هم به پشتوانه

توانایی مغز خود در تقلاست در قفس بماند و چه قفسی ایده آل که از هر طرف نظر میکند میله های پولادین سرپرستی وآقا بالاسری شوهر او را از محیط در امان میدارد در صورتیکه پسر بلافاصله در حوالی سن تمیز برای شکست قفس فوران دارد خشونت مینماید و دوست دارد ستیرزه هایش را ثمر بخش دانسته تحسین نمایند و اینکه کشور قتل عام کننده، کشور چنگیز، کشور آتیلا، کشور هیتلر، کشور ترومن را فاتحان ایران و روم و اروپا و ژاپون میخوانندو ظفر یافته بادی در غبغب دارد که فاتح است نه قاتل.

اما کشنده یک نوزاد را قاتل مینامند و غبغبش را تمدن ادعایی میاندازد همه نشانی از اینست که رمد برای در قفس نماندن حتی در کودکی پر و بالهایش را میان میله های قفس میشکند تا سرپرست بلکه آزاد باشد واین مسئله آن روزگار محسوس است که مردها تماشاگر جنگ بزرگی بین زنان باشند مردها بنشینند و زنان قیام کنند (که از جمله توقعات نهضت بانوان در پایان تساویها آن هم شاید باشد !)

آری جنگی در گیرد بین المللی همه کارش را زنان کنند و مردان پرستاری و بزندگی و پروراندن در آن ایام است که دیگر این کلمات فاتح و قاتل جای عزیز غبغب انداز نزد مردان را بهکلماتی دیگر میدهند و تاج کاذب مفتخر خود را برداشته از قصر عوضی خود خارج میشوند و کلماتی مفلوج و پشت حجله ای جانشین کلمات کذب فاتحو سرمه بچشم قاتل میگردند و بهتر بگویم جنگ مردان مؤثر است و صلحشان تماشایی و جنگ زنان تماشایی است و صلحشان مؤثر و در نیتجه الرجال

قوامون علی النساء که صلح چیزی جز فاصله دو جنگ نیست بلکه مرد موجودی است که تقلا میکند بخودش برنگرددو چیز دیگری شود اما زن موجودی میباشد که سعی دارد بخودش برگردد و هر لحظه زیباتر و این گریزو برگشت حتی در مکانیک و فیزیک هم گویای الرجال قوامون علی النساست و روانشناسی سکسی هم تائید کننده که مرد زمان عشقبازی فردی جدا زاخود انتخاب مینماید و زن عضوی از خود را.

یادآوری آنکه داماد شده ها و عروس گردیده ها یعنی همه غیر مجردها که مجربند و از تفوق تجربه بر علم مطلع اگر شوهر مردباشد و در صورتیکه زن در زنانگی باقی است در گذشت مخیلات مرحوم مغفور صفحه امکان تساوی زن و مرد» را به هر دو تسلیت گفته و باور داشتن این مطلب را به همگان تبریک میگوییم: چوناجتماع بیمارو جوانان غرب که عزویت خود نوعی بیماری بلکه گزارش طبیعت در بوجود آمدن بیماری است سبب شده به اجبار زنان از طرف مردان ماموریت احقاق حق خود گرفتن نمایند حتی که در تساوی خلاصه میشود و وادار به جنبش و نهضت کردنشان نموده است که باز هم بدوناجازه مرد حتی یک تابلو نمیتوانند نصب کرد و یک مصاحبه امکان وقوعش نیست چه در کشورهای درجه اول چه دوم و چه آخر، از اینرو تبریک آنکه هر چه تحرک و انرژی میباشد در جوانان است آن هم بیشتر در آنها که عروس و داماد نشده اندو باید انرژی اضافی و نیروهای انسانیشان مقداری هم در راهزحکاتی که روزنامه ها و مجلات متحمل شدهه اند مصروف گرددواز جمله باور دارند که تنها نیروی جوانان و انرژی اقتصاد

چرخاننده نیست واگر هم هست مطبوعات را نادیده نبایدگرفت واگر سالهای قبل لوطیان گذر وحشتناک بودند بایدفراموش نکرد سر دبیر و خبرنگاری را که میتوانند حق و باطل را از جای خود بلرزانند و چنان وانمود کنند که تعویض شده اند واز جمله چون مرحله غرور که قبل از ازدواج در اوج است آمادگی بیشتری برای قبول لوطی بازی میباشد.

اما ا گر مرد لوطی پذیر است آن هم از ترس زیان احتمالی هرگز قوامون علی النساء رازا دست نمیدهد چه در حال قبل از بلوغ و یازمان بالغ شدن و چه رسد و حتی پیریو تعجب میکنید اگر از کسی که وزیر و وکیل شده اما دوران دبستان را با آموزگار بسر برده حرفهای دوستانه و سرگذشت بشنوید از دورانی که مردان دبیرش بودند کمتر میگوید که از معلمات بیشتر یاد میکند وهمه سخنها بریا مرده نهادن به زخم دوران طفولیت و جبران غرور قوامون علی النساء است که در کودکی با مختصر تفوق زن بنام آموزگار شکسته شده است و هر زمان سخن از آموزگار زن بمیان آید از اینکه معلم را بچه ها تحقیر میکرده و آنزمان همه کودکان درون گرایی از قوامون علی النساء را مستحکم جزء بنیادشان داشته است و مجله معروف صفحه ال» در فرانسه گزارشی در این زمینه تهیه و نتیجتا اعلام میدارد که پسر ها از معلم زن راضی نیستند و فقط در برابر معلم مرد احساس غرور میکنند (1) و در کلاسهای بالاتر نوعی احساس ورشکستگی دارند.

و علی القاعده هیچگاه زن ادعای قوامون علی الرجال بودن

1- صفحه 20 کیهان 8970.

نداشته و هیچ لحظه هم مرد حاضر به قبول قوامون علی الرجال بودن زن تن در نداده است، در صورتیکه زن سراپا عشق و جاذبه دربرابر قوامون علی النساء بودن مرد می باشد.

یک اداره یا واحید بزرگتر یا کمتر که ریاستش با زن است مسئله مدیریتش دو سر دارد تمام کسانیکه مادون محسوبند بدون جهت ناراضی اندو ارگ تلاش بی حد کنند رضایتشان فراهم نمیشودو کلیه اشخاصیکه مافوق آن رئیسه اند همیشه راضی میباشند چون زن بر نهاد پذیرش مرد بعنوان قوامون علی النساء آنچنان کارمندی است که تنها عنوان ریاست دارد و رئیس واقعی کسی میباشد که زن را از طرف خود منصوب نموده است درصورتیکه اگر مرد رئیس باشد مسئله یکسر دارد همه راضی، همه ناراضی؛ راضی گرچه اوضاع ایدال نیست زیرا نسبی سنجیدن مردان را کافی است و همه ناراضی که چراکلمه نستبا خوب را هم نمیتوان به زور حتی به یک قسمتش چسباند.

آنجا که تخصص رشته ام دخالت کرد و نام هیستری را دستاویزی برای بیدار کردن مرد نهاد که از طرف زن اعمال میگردد و از علائم خاصه اش استراحام، بلکه علامت دادن برای به اجبار مرد را بطرف خود جلب کردن میباشد تا مرد ب خودش ثابت شود قوامون علی النساست. این جمله را باید افزوده باشم که مرد نیز برای اثبات اینکه زن قوامون لعی النساء بودن وی را باید بپذیرد هنگام مقابله با زن که ناله میزند مرد فریاد میکشد و مفهوم فریاد بر واقعیت ناله حقیقت قوامون است.

در روانشناسی است که زبان هرزه گوی دشنام ده کودکان

در بزرگی بصورت تملق و چاپلوسی تظاهر مینماید و چون بین زنان، تملق و چاپلوسی کمتر از نانسزا گوی هرزه است چنین معلوم میشود که زنان دوران طفولیت را به عهد سن و سال کشانده اند و ناچار باید پذیرنده قدرت الرجال قوامون علی النساء بوده باشند که حالت ضعف و کودکی باید باقدرت و مردانگی تعدیل گردد و این هم جمله ای از ضعف زنان که بدست ساختمان فیزیولژی خودشان از کودکی به زنانگی رسیده است.

خواننده به هر قسمت کشانده شد باز هم به ذهنی که ادر طاق اداره مشغول بررسی میباشد محصور است زیرا به عنوان مدیر کلی، ریاست و مقام فلان زن میاندیشد که باتبعیت مدیره، رئیسه از مرد بعنوان قوامون علی النساء ناسازگار است اما باید توجه داشت کهاگر مدیره به بن بست رسید از چه راهی برای عقده گشایی وارد میشود. زن هر کس و در هر مقامی باشد خود را درکنف حمایت مدر میبیند وزمان گرفترای حتی آنرا ابراز میدارد و قدرت حامی اش را به رخ دشمنان میکشاند تا آنجا که به تناسب اهمیتی که از لحاظ اداری دارد خود را از حمایت عده ای از مردان برخوردار معرفی میکند و زنانداری زرنگ همیشه تا بحمایت وی قیام کنند یعنی همانگونه که خانه داری را با کارمندی معاوضه کرده اند نقش قوامون علی النساء شوهر را نیز در یک مرد مقتدر کارمند جستجو مینمایند بدینطریق که دستاوی زکه محرک عواطف شوهر را که پزشکی روز هیستری میخواند در کارمندی مبدل به

گریه و غش اداری مینمایند تا مسیر قدرت یابی را پیدا کنند وبهر جا ختم شد بار لهیت تند استرحام طلبی خود را به پای همان اداری مقتدر فرو ریخته و با نثار سلاح اشک و غشی خود و اظهار عجز در برابر جوانمردی و دل رحیمی مردیافته شده قوامون علی النساء بودن حداقل یک مرد را نشانه میگرد.

بنابراین زن در هر مقام باهمه تظاهرات مردانه ای که دارد در عین آنکه چنین وانمود میکند که به آن مقام غرور و سباهات مینماید باز هم معترف به تجربیات تلخی است که همه گویای محرومیت جنس زن از مرد چه در اداره و چه غیر اداره میباشد که در نتیجه او را وادار به یافتن مردی در مقام قوامون لعی النساء برای پشتیبانی احتمالی از خود کرده است.

امروز هنوز اعتبار اجتماعی و اقتصادی مرد پا برجاست و عملا زن در سرنوشت نسل طلبی خود ناچار از تبعیت مرداست و تصور اینکه فردایی شکننده مطلع نیروی الرجال قوامون علی النساء خورشیدش سرزند محال و غیر ممکن است زرا قرآن را هر روز روشنتر از رو زقبل میبینیم و هر سال که مکتب علمی تازه ای باز کرده و در میان دین و علم فاصله برداری مینماید چشمگیرتراست تا آنجا که سنریهم آیاتنا فیل الافاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق (1) از قرآن اهمیتش، ارزشش همه در وظیفه آسمانی که داشته خلاصتا انجام و حق را در زیر تیغ

1- 53 فصلت.

جراحان و میان شان ذره بین دانشمندان و در فواصل ذرات و اجرام و هر جا و همه مکانها به همگان نشان وبتوان دید و در گوشی با شما سخنی دارم: اینکه نبی گرامی سخنی بدین مضمون دارند : درخت اسلام تا چند سال سرسبزو سپس پژمرده وآخر خشک میوشد و نیز از آنحضرت و سایر پیشوایان است : اسلام از غرب طالع، نوراز غرب ظاره، اسلام بدست دششمنان سالام تقویت میشود و همانگونه که از الو غریب است غریب و باز تجدید خواهد شد و از طرف دیگر اخبار غیبی و روایات مربوط به آخر الزمان کششی بیش از 500-1000-1500 و ... سال دیگر ندارد خود دلیل خوبی است که پس از گذشت دورانی که شاید طولانی هم نباشد سنریهم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم قرآن (ثقل اکبر) با ظهور شرک القرآن (ثقل اصغر) حضرت ولی عصر ارواحنا فداء دروازه سعادت عنوانها و مکانهاست دورانی که همه و همه خلیفه خدایند یعنی جملگی دیندار و دانشمند و بمصداق آیه شریفه در آنزمان نه جنگی خواهد بود و نه ناامنی و نه ترسی (وعد الله الذین آمنو منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کنا استخلف الذین من قبلهم و لیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم و لیبدلنهم من بعد خوفهم امنا یعبدوننی لایشرکون بی شیئا و من کفر بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون - وعده کرد خدا آنرا که گرویدند از شماو کردند عمل های شایسته که هر آینه تبدیل خواهد کرد برای ایشان از بعد خوفشان ایمنی پرستند مرا شریک نسازند بمن چیزی

را و آنکه کافر شد پس از آن پس ایشانند بیرون رفتگان از فرمان (55 نور).

و در نیتجه با روشنایی روز افزون قرآن و فرارسیدن بزرگ سرور جهان،سرآغاز اجتماعی که افرادی سالم و صالح از مردو زن را خواهد داشت و مردان همه قوامون علی النسائند و زنان جملگی نه تنها وجه تمایزی ازمردبلکه جنسی و قسمتی از تکامل مرد بلکه اگر مرد دنده راست اجتماعو بعدی از آن است. زن نیز دنده چپ وبعد دیگری که کامل کننده ان اجتماع میباشد محسوب خواهد بود وانتظار اینکه آینده بر روال خواست و امیال قدرتمندان النساء را قوامون علی الرجال خواهد ساخت یا حداقل از قید الرجال قوامون علی النساء رهایی خواهد بخشید در انتظار شتر به پرواز درآمدن و طاووس تحمل مشقت و بارداری نمودن است. مدام تازه ای از قرآن بصور گوناگون اعجاز،ادبی، ریاضی، علمی، اجتماعی، دینی و ... ردجلوه گری است والرجال قوامون علی النساء که مطلب به اثبات رسیده و برای همیشه جاویدان، بحثی نیست که روز دیگر بخواهد در بعدی از اعجاز با قالب دیگری شناسا گردد.

اینکه مادران پس از ازدواج به خویشاوندان میگویند دخترشان خوشبخت یا سیاه بخت شده است دلیل بر پذیرش مفهوم الرجال قوامون علی النساست زیرا هرگز مادر شوهر چنین سخنی را نخواهد گفت مگر آنکه روش مادر شاهی یا ابتلای دیگری جریان سلامت خانواده وامنیت مسئله الرجال قوامون علی النساء را منحرف نموده باشد واین پذیرش در دوران کودکی در هر دوشیزه ای

آشیان میکند تا زمانیکه دختر عروسی یا پسر داماد گردد و در هر سه مورد به نحوی خاص معترف به اینکه الرجال قوامون علی النساء قانون تکوینیافته در بین مرد و زن است زیرا تا پسر و دختر در زمره کودکانند به یک نحو همانگونه که قرآن کریم گویاست مستحق نوازش و گرامی داشتن اند پدر و مارد بهقهر و غلبه فطرت تکوین حسن انجام وظیفه دارند و آنجا که یتیم است واولیاء اجتماع باید نقش پدر را ایفا کنند این قهر و غلبه رااز فطرت تشریعی میخواهند که کلا بل لاتکرمون الیتیم.(1)

چون دوزخیان علل جهنمی شدن بر شمارند ازجمله گویند بلا پدران راگرامی نداشتیم که خود معجزه ای است زیرا کودک قبل از هر چیز باید بزرگورایو تکریم شود تا عضو وفادار ستون پنجم نگردد وقبلا شرح دادم و اینکه قرآن نداشتن پدر را آورده نه مادر را زیرا کسیکه نقش محبت آمیز پدر ندید راه و رسم دلاوری نیاموخته و آنکه همیشه مادرانه با وی رفتار شده همانندهشاهزاده به جرائم محکوم گردیده که باید در حرمسرا میان زنان بزرگ شود درتخیلات زنانگی تلخیص شده است که این رشته سردراز دارد و نه تنها پسرانی که نزد معلمات دانا و توانا شده اند برای جبران ورشکستگی غوررری کهرد خود احسسا میکنند منتظر آماده حیثیت خود با شنانه هایی از تفوق حتی دوران کودکی خود بر معلم و مربی در انتظار هر فرصتی هستند بلکه دخترانی نیز که موفقیتهایی در اثر تعلیم و تربیت سرپرستی زنان حاصل کرده اند هرگاه سخن از زمان دانش آموزی است عهد پرمعنایی را که نزد

1- 17 الفجر.

مدرس مرد سپری ساخته اند با دوران فرسودگی شاگردی معلم زن مقایسه مینمایند و مکتب قرآن شریف که کلا بل لا تکرمون الیتیم رامتذکر است شاید بهمین انقباد باشد که پدر از دست داده هاه در اجتماعی که نقش پدر ایفا میکنند نوازش شوند تا فصل شکوفندگی و نیرومندی را گریزی از قهرمانی و مفری از دلاوری نداشته ورد راه پیشبرد انجام وظیفه خدمتگزاری نیروهایی نیزد پدر یا قواعد پدرانه آموخته و ذخیره داشته باشند.

از دوران کودکی که گذشت بنابر تقسیم بندی خاص که پس از آن زمان تمیز و تشخیص برمبنای سکس است فکر پسر واندیشه زن در دو مسیر جدا از یکدیگر طی طریق کمال مینمایند پسر به یاد دختر است اما هرگز حاضر نیست رویای سرپرستی آینده دختر را در زندگی خود تصور نماید برخلاف دختر که به قفای پسر مینگرد و همینطور در ذهن خود وی را رشدمیدهد تازمان شوهری وی فرا رسد و همانندزمان ملاقاتهای بزرگی که کلید شهر بیکدیگر میدهند دراین تلاقی بسیار بزرگ که سازمان بخشی و تشکیل خانواوده است دختر کلید زندگی راکه بر گردن انقیاد آویخته تسلیم همسر میکندو چه رویای شیرینی که مرد توانگر، مرد نیرومند،مرد زمخت، مرد قهرمان، مرددلاور، مرد مسؤولیت پذیر مرزهایی از کور یک زندگی یرین را با دریافت کلید فتح باب خانوادگی از دختر به روی وی گشوده است و تقدیم این کلید یعنی تسلیم به نیروی الرجال قوامون علی النساء که حتی نزد دختران تازه به سن تمیز رسیده چنانکه گفته شود مقبول است.

قبل از اینکه دختر سال تمایز و تشخیص ببیند در آغوش مادر و پدر به یکسان فشرده میشود هر دو میتوانستند دختر را سرشار ازمحبت و کیفیتهیا لازم زمان زندگی نماید اما دیرزمانی پسر در آغوش پدر و مادر بیجان که هر چه زودتر نجات یابد و معنای مرد بودن و با آغوش نوازش منافات داشتنش را نشان دهد و در سن تمیز که دخترو پسر از به آغوش پدر و مادر رفتن کنش نشان میدهند واین عمل را در خور شخصیت خود نمیدانند اندیشه دیگر هر دو را محاصره کرده است پسر در فکر اینکه دیگر یابدآغوشش مسکن نوازش دختری باشد و دختر در اندیشه این که آغوش پسری بایدنقش پدرانه راایفا کند هر دو به سن بلوغ میرسند.

در سالهای غوغا آمیز بلوغ جسم آتشین دختر و پسر مرکز قیام و قعودهائیست و تازیانه ترشحات هرمونی مردانه و زنانه پیکر آنها را ظالمانه اما صمیمانه به میدان پریشانیها، غیرممکنها آسیب پذیریها، مسمومیتها، آلودگیها وندرتا به تقویها و پرهیزها میکشاند بدین معنی که هیچ نیرویی به اندازه سکس برای بهمبارزه انداختن عقلو شهوت باتحرک و فعالیت وارد میدان زندگی نمیشود اما زمان تقویها و تفوق عقل پسر ودختر در سیمایی ملکوتی بهقرب الهی به پرواز درآمده نیروی حاصل هرا در مجرای اندوخته های لازم مصروف میدارند ورد صورت غلبه شهوت آنچنان آتش در میگیرد که سیمای فرعی و چهره ای کاذب بریا قبول هر نوع نقصان و آلودگی به حدت و شدت پیش میاید و زن به مرد مینگرد و مرد بهزن در نگرش است و فاصله قصدها واجراها

در حداقل و دیگر نه نظامی بر فطرت باقی است و نه و دایمی از انسانیت بچشم میخورد و نه تمایلی برای توجیه اصالت خانوادگی یا آبروی انسانی یامقررات مذهبی و اجتماعی باقیست و این زمان آنچنان غرق در مفسده ها و منجلابها که باید گفت در کار هوی و هوسها و هم نظامی نیست و کامها و ناکامیها نیز ترتیب جوانمردانه سابق را فراموش کرده و ناجوانمردانه شده است و چون آتش شهوت برسد همه چیز را در راه خود میسوزاند ومیبلعد و پیش میرود و این افق تیره را که ا نسان با سرعتی سرسام آور بسویش روان است میدان مبارزه طبیعت با انسانهاست که تاریخ مطالعه مستقلی بر اینگونه دعواها دارد و نابودی انسانها را در خودر استعدشان داسنته ومیداند فاعتبروا یا اولی الابصار.

گرچه ممکن است عقل و شهوت بفکر اعمال تخصصی خود مسالمت آمیز درکنار یکدیگر بمانند ودر این زمان است که جوان به عشقبازیهای تخیلی بپردازد پسر باشد دخرتی را در نظر اور ده کردارهایی تفوق جویانه از خودنشان میدهد اما محال است دختر در زمان عشقبازی جز یک کعضوی از خود انتخاب نماید و جز رویای شیرین سپردن زندگی بدست یک مرد همیشه درنوعی از عصمت عروسی خود رانگمیدارد یعنی آنزمان که دخرت و پسر در میدان مبارزه عقلو شهوت از برتری اطمینان آمیز شهوت در امانند پسر بریا همیشه حاضر است قیام کند و دختری را بپذیرد امادختر نمیتواندوضع موجود را حفظ کند و جرئت آنکه بدون مرد عشق و حتی عشقبازی را بپذیرد ندارد واین حالت و وضع الرجال قوامون علی النساء است که در مجسمه ای جلوه گر

میباشد.

امروز مشت خانواده هایی کهرسم مادر شاهی بر آن ها حاکم است باز شده واین در انحصار کسانی است که سخن نبی گرامی صفحه جهاد المرئه حسن التبعل» را فراموش کرده و بصورت خاصی رسوا کننده درداشتن فرزندانی دیوانه واسکیزوفرن تلخیص شده اند مگر برخلاف فطرت حرکت کردن وبرعکس جریان آب تندی شنا نمودن ممکنست؟ و چه مجازاتی از این شاق و هولناکتر که مفهوم و مصداق الرجال قوامون علی النساء در قلمرو زندگی خانواده ای جای پایی نداشته باشد و سزای هر کس همین بس که هر جای قرآن عمل نشود نوعی مسمومیت ایجاد میکند که مطلب مورد بحث یکی از آنهامیباشد واستفراغناشی از چنین زهرآگینی داشتن فرزندانی مبتلا به جنون جوانی و دراینگونه موارد است که سرسخت ترین معاندین اسلام هم قدرت نسخه پیچی ندارند زیرا واکسیناسیون مذهبی را نپذیرفته و اینک بیماری ظاهر شده و معاند سرشکسته زانوی شرمندگی به بغل گرفته بدون آنکه به سرنوشت بیمارحرف نشنو بتواند یا بخواهد مرهمی از راهنمایی بگذارد فقط در انتظار است که معاندی دیگر فیلمی چون محلل آتشگیره مردم کند یامسئله ای چون کتاب کریوف را بصورت نوعی تهاجم مذهبی در اجتماع ادغام نمید و عقاید آرامش یافته به تصورش ضربه دینی وارد ساخته است درانتظاری بزرگتر که صمالح ساختمانی سیاست هم از کنار غثیانهای ضد اسلامی با وقاری کاذب از قالب دموکراتی بگذرد و آزادش بگذارد که خاطرات هر نوع رسوایی رابخواهد زنده کند و بجای ترویج فیلم آموزنده و کتاب عالمساز که همه

شکافبردار میان مردم و دستگاهند بهر چه راه باج گیری را آسان میسازد بیندیشید ولو آنکه پولسازی فاصله هیا هیچ را دره ای عمیق سازد یا دولت و ملت را قابل شماتت یکدیگر کند یا به مقدسات آسمانی ونماهای ملکوتی که انسان ساز و تعالی بخشند که همه برای باجگیران یکسان است به این نشانی که اگر مشرتی در برابر لبخندنوزادان پول میدهد کارگردانی درمیان شیرخواران میگردد فریاد دامنها را بالاتر ببرید با واقعیتهای زننده که باز هم نظارت بر رفتار ها صفر و حقارت دربرابر ثروتها بی نهایت میباشد همه جا اولویت دارد وای بدبخت و وامانده انسان عصر حاضر .

هنوز بسیاری از مردم مسلمانند و چهره منقاد بجانب قرآن دارند قرآنی که در بطنهای فصاحت، بلاغت، علوم، آهنگ ریاضیات ظاهر شده و بطنهای دیگری که دارد و بنابر وعده پیشوایان اسلام با گذشت زمان نشان داده خواهد شد.

آری چون دانشمندی بخواهد زاعلم بنویسد قدرت اینکه جنبه انشائی و معانی بیان نوشته ها را در مطالب علمی ادغام کند ندارد و کدام است دانشمندی که بیش از یک بطن در تحریر یا تقریش مطلب سازی کند واین درانحصار و اختیا رخالق سخنها و مبین بیانهاست که جملاتی را وحی کندکه دارنده بزرگترین امتیاز باشد و آن هم نزول آیات است و هم تنزیل و تدریج آن و درعین حال که وحی خالق نازل ومخلوق فهم شده فصیح باشد بلیغ ورسا باشد، علمی باشد، نسبت ریاضیو حساب بین 28 رقم الفباء ساختمانی آیات

آنچنان باشد که بین 104 عدد الفباء ساختمانی خلقت تکوین برقرار است و درعین حال به آهنگی روانآنچنان قرائت شود که تلاوت هم باشد یعنی بدنبالش عمل توانکدر و تلو و در پی نوعی فطرت جاری و ساری و خواننده گرچه معنایش نداند همان خواندنش بر او بیفزاد و به آرامش و کمال رساند.

نمیدانم چرا سازمان دهندگی برخی فقط در اشکالتراشی نیرومند است و نقش تشویش زایشان گران بلکه بس فعال میباشد واز جمله این اشکال که رواج احمقانه ای یافته :

آن مرد دهاتی از قرآن چه می فهمد که آخوند سفارشش به تلاوت میکند؟

حافظ بدون غزلهایش سعدی بلا ادبیاتش، فردوسی منهیا شاهنامه اش و هر دانشمندی دو ن تخصصش یک عایم عادی بیش نیست اگر فلان مرجع تقلید بزرگوار از آیات محکمات چیزهایی میداند در برابر متشابهات چون آن مرد دهاتی است باضافه آن بزگرواریکه در انقیاد از مجموعه ای از آیات دارد و مگر مرجع تقلیدنباید آیات متشابهات را بخواند بعلت آنکه نمیفهمد و مگر همه چیز بویژه خواندن قرآن انحصار محمدو علیو یازده فرزند علی صلوات الله الملک المنان علیهم نازل شده و آیات محکمات برای روحانیان است و فقط وعده وعیدهای بهشت و دوزخ برای دهقانان و عامیان؛ هرگز نعوذ بالله که جز پیامبرو امام همه بزرگان و رجال منهای آنچه را چهره کرده اندهمانندعوامالناسندو تنهاامتیازی که تاکنون برای حتی الفبا نشناخته هاداسنته و تحقق یافته است اثر آهنگ ویژه آیات الهی در آن قسمت

از اجزاء لطیف وجود انسانی است و اگر بخواهید پیامبر و امام را هم عریان چون دیگران سازید باید آنان را منهای خدا کنید.

مردم مسلمان به قرآنشان و به مبلغ و مروجین آن نبی گرامی و ائمه اطهار که همه در اسلام خلاصه میشود پدیده ای در نهایت تقدیس و تکریم مینگرند وهر تهاجم ضد اسلامی را مطرود دانسته و مسموم و منفور میشناسند و استفراغهای جنجال آمیز ناشی از این مسمومیتهارا چیزی جز ابتلای به سرمایه سالاری و دلقک شدن برای باجگیری بهیچ نمیشناسند و اگر بطرزی بیسابقه برای مسموم ساختن جو اسلامی به نفس نفس افتاده اند برای مسلمان حرف اول وآخر همان است که قرآن باطل را زدودنی میداند و علی مرتضی دلداری میدهد که در برابر ازدحام بی سابقه گمراهان حتی اگر یکنفر باقی است وحشت کردن بیهوده و در شأن مسلمانی نیست (لا تستوحشوا فی طریق الهدی لقله لهله).

اینکه زن را میگویند جنبشی داشته باش و آنچنان حاضر است شانه را زیر بار مسائل مربوطه اش بگذارد که شگفت آور است اما همینکه فهمید مرد از مساعدت نهضت نسوان ابراز خستگی کرده و تمایل قبلی را از دست داده آنچنان بعقب بر میگردد که گویا با قاصله زمانی بسیار اندک فهمیده است باید مخالف آنچه تا کنون بوده داشته باشد خود دلیل بر الرجال قوامون علی النساء است همان نسائی کهچون رجال را در اجرای مفهوم قوامون علی الناس ء مساعد دیدند اقتداری نشان میدهند و در صحنه مبارزه انچه به او محول شده خوب میدان داری میکند

یعنی زن عاجز نیست اما نیامند است و در هر کاری که مرد مساعدش باشد واپس زدگی نشان نمیدهد اما همیشه نیازش را به مرد با ارائه اسناد عملی و مدارک تجربی به ثبوت میرساند و همه نیازمندیهایش در الرجال قوامون علی النساء قالب شده است.

دیگر سند مؤید الرجال قوامون علی النساء اینکه هرگاه چندین مرد به خاطر خواهی غربی یا خواستگاری شرقی دختری روند و وی را در کند نتیجه تحقیر مرد است و مدارج زن اما اگر چندین دختر بخاطر خواهی پسری برخیزند و اعتنا نکند مزیتی آنچنان که برای دختر در مرحله قبلی داشت برای پسر نیست یعنی مرد در برابر پلی گامی و تعدد زوجات بر فطرت و امتیاز است و دختر برای پلی گامی و تعدد ازدواج دربیغوله ای از غریزه به خطار غنودهاست زیرا مرد میتواند قوامون و مسؤولیت پدیر باشد و زن نمیتواند.

اشکال ناواردی که امکان نقش بستنش در اذهان فرصت طلبان و لحظه ایهاست اینکه خواهند گفت مگر زن ناقص است که قوامون علی النساء لباس دوخته شده و برازنده مرفی شده ای جهت اوست که اشتباه از همین درست نشناختن لباس میباشد کهقرآن کریم مرد را لباس زن و زن را لباس مرد معرفی فرموده

(هن لباس لکم و انتم لباس لهن - 87 البقره).

یعنی زن و مرد مکمل یکدیگرند و همین قرآن برای زن لباس حریر و زینت و آرایش و طلا آلات و ... را حلال و جهت مرد لباسی

که بتوان به آ ن شمشیر بست و در آن چابک و دلاور بود مجاز و نیکو میشناسدو این هم نشانی دیگر از الجال قوامون علی النساء به همان مقیاس که شمشر طلا آورد است و طلا شمشیر ساز و نبی گرامی اسلام عالیترینش را فرموده است که بهشت زیر سایه شمشیرها و زیر قدم مادران است (الجنه تحت ظلال السیوف - الجنه تحت اقدام الامهات) وه چه تشبیه و مقایسه و سنجش زیبایی که سایه شمشیر را مرد با به جولان انداختنش خلق میکند و شمشیر زنش را مادر میپروراند و سهم بهشت سازی هر دو یکی است و آن طلا آور و این طلا ساز میباشد اماهمان بلکه همه تعلیم و تربیت باید در محیطی امن ودور از گرسنگی صورت تحقق پذیرد یعنی محکمی شمشیر لازم است تازیر پای مادران نلغزد بعلاوه خود زن نیز میپذیرد که هرگاه یک تراز اساسی معمول دارد در قیاس با مرداقرار و اعتراف خواهد کرد که مردان همیشه سروران جهان بوده اند و بانوان، مادران عالم یعنی الرجال قوامون علی النساء و مگر نزد ما انسانها درختان ماده و میوه دار در مقام مقایسه با شاخه ای نر و بلا ثمر قدر مساوی دارند و کدام نرو ماده یک موجود نزد موجود دیگر ارزشی برابر دارند و همه جا آن چیز ارزشمند که برای آنکه برآورد ارزشی میکند سود داشته باشد و اینجاست کهقدر و منزلت تقویو شناخته میشود که نزد خالق موجودات زن و مرد - مردو مرد - زن و زن- سیاه وسفید - متمکن و فقیر - کوتاه و بلند و همه و همه امتیازی جز از جهت تقوی ندارند که خود جل جلاله فرموده است ان اکرمکم عند الله اتقیکم و امتیازی اگر قوامون دارند آن است که مرد از

عاشرو هن بالمعروف قرآن و ابده بما تعول نبی گرامی اطاعت نماید و پایه و اساس بر تقوی باشد و زن نیز چنانچه جهاد المرئه حسن التبعل نبی گرامی را مطیع و فرمانبردار بوده و زیر بنای زندگیش را تقوی سازمان بخشی کرده باشد هر دو نزد پروردگار گرامی اند و در غیر اینصورت با آنکه نزد بت پرستان نیز رجالشان بر فطرت قوامون علی النسایند بزبان ساده تر شاخه های نر که بطور مستقیم ما را سود نمیدهد در برابر دیده بی اعتنای انسان قرار میگیردو پسر که احتمال مساعدت و زیر بغل گرفتن بیشتری دارد حتی برای پدر و مادری که یقین دارند باید او راتحویل دختری دهند ارزشمند تر تصور میشود ولی آنچه نزد خدا ارزش دارد فکری است که قدرت مهار کردن در برابر آلودگیها و زشتیها را دارد یعنی تقوی نه جنس زن یامرد نه کلاله یا پرچک، اما چون این تکوین بسوی ذات باریتعالی سوق داده میشود و برای خدا نر و ماده معنی ندارد اعتنایی که دارد همه هب جانب صفات ذات مقدس اوست و اینکه بر فطرت وسازگار با آنچه میتواند باشد به لقاء الله واصل گردد.

همیشه در مقام مقایسه به ارزش دو چیز (معنوی - مادی) اندیشه میشود و در جهات معنوی بزودی تحت عنوان زن و مرد در تشریع هر دو را مورد تجزیه وتحلیلل قرار داده نشان خواهم داد در هیچ بعدی از ابعاد زندگانی زن فروهشته تر از مرد نیست و تصور اینکه پایینتر ازمرد میباشد نبوده و نخواهد بود اما واقع این است که یکسان هم نیستند و برای مرد زیبنده ترین کلمات آقای خانه و جهت زن عنوان

مادر نسل آینده است یعنی همینکه گفتیم خانواده و زندگی پای خشونت و مبارزه و سرپرستی و مسؤولیت بمیان میاید که جنس زن موافق با پذیرفتن آنهانیست وب همان اندازه که تسلیم آقایی مرد شدن زن را خوشایند است خم شدن در برابر مشکلات و مسؤولیتها را دور از شان خود میداند که خود قبل کلی الرجال قوامون علی النساء است.

اینکه نهضت های زنانه سراسر جهان توفیق بدست آوردن تساوی در یک زمینه بسیار مهم که جهان روز فوق العاده به آن از زندگی میبخشد نداشته است یعنی نتوانسته در میدان ورزش زنان را در برابر مردان درآورد و عضلات رنج پذیر مردانه را ازمقام دلاوری خلع و همانند ماهیچه های لطیف رنج ناپذیر خود بحساب گیرد مسئله الرجال قوامون علی النساء را مطرح میسازد که همه در سخن پیشوای اسلام و شیعیان المرئه ریحانه لیست بقهرمانه زن گل است نه قهرمان گویا و رسا و تلخیص است.

قرآن خوانده اید؟ ! میبینید با آنکه همه جا علم و ایمان و معجزه و وحی و سوره فصاحت و بلاغت و ... چشمگیر است اما از یک سوره به سوره دیگر میروید گویا یک کشور را ترک کرده وارد کشور دیگر شده اید یاکی آب و هوا به نوعی دیگر و یا از یک عنصر به عنصری دیگر، خلقت تکوین ذات مقدسش نیز همانند تشریع اوست، کسیکه احوال زن و مرد را بدقت مطالعه کرده باشد میبیند هر دو را دست و پا و چشم و گوش و سر و رفتن و آمدن و خشم و مهربانی و ... است اما آنچنان که پسران در ریاضیات و دختران در ادبیات قبولی دارند و احساسات و عواطف

بر زنان و فکر و تعقل بر مدران سلطه دارد لفزوم کنترل احساسات و ادبیات بوسیله تعقل و محاسبات مقبول همگان بوده و قوامون علی النساء بودن رجال را تائید مینماید.

مادر را دیده اید که چون کودک را کتک میزند باز به دامان وی پناه میبرد حال زن نسبت به مرد چنین است و تا حد امکان زن تحمل مشقت کرده به جانب مرد میگراید اما مردی که از زن رانده شد کمتر اتفاق وصلت جانانه ای پیش میاید.

اینکه دررشته های باریک و تاریک تاریخ هم نشانی از جنگ زن و شوهر و لشکرکشی آنها دیده نمیشود اما از جنگ بین تمام خویشاوندان هزاران نمونه و نشانه هایی دارد علامت اینست که سپاه فطرت موجود در ژرفنای وجود مرد بر لشکریان در حال آماده باش فطری زنان قوامون تکوینی و تسلط غریزی دانرد و شکست سجع درونی زن از مرد در یک قرار داد ازلی به توافق رسیده و امضاء شده است و بقول سعدی افتاده ای است آزاده - کس نباید به جنگ افتاده.

برخلاف جنس نر حیوان که زمان آمیزش فقط ثقبه و سوراخی را می یابد مرد به نگاه و لمس و ... نیز توجه دارد و زیبایی و لطافتو ساختمان عضوی و ... نیز در روابط تأثر ساز میباشد یعنی همه جای زن برایش ثقبه و بقول نبی گرامی عورت است، اما زن فقط در جستجوی علاقه مرد به خود است که آیا مورد محبت و علاقه مرد میباشد و آیا توانسته با کامیاب ساختن مرد خودش را نیز کامروا سازد یا نه و هرکس کامروایی خود را در

کامیابی دیگری تصور کند تفوق وی را پذیرفته و این هم قوامون علی النساء بودن مرد از بعدی دیگر.

مرد اگر متوجه قصوری در مورد آمیزش شد خود را گناه کار تصور میکند در صورتیکه اگر کوتاهی از زن باشد سعی مینماید با کارسازیها خو را بیگناه به شوهر نشان دهد زیرا نیروی شهوت در زن که بین عوام معروف به زیادیت بر مرد است صحت دارد بدلیل آنکه مرد آلت تذکیر دارد و زن آلت تانیث و تذکیرو آنجاکه آلت تذکیر مردانشان قوی است آلت تذکیر زنانشان (نظر) نیز آنقدر بزرگ است که زن را نیز ختنه مینمایند و در جلدهای قبل در خواص ختنه گفتم از جمله اینکه ختنه کردن مرد آلتش را قوی میگرداندو ده اثر سودمند دیگر ، و زن که هر دو آلت را دارد بهاندازه داشتن هر دو لذت میبرد و شرح خواهم داد.

مرد برای تجزیه وتحلیل آفریده شده و اهل عقل است و زن اهل هیجان و امور حافظه ای و استدلالی است و مگر نباید مهار استدلال و حافظه و هیجان بدست توانای کنترل کننده عقل باشد و این است مفهومعالی الرجال قوامون علی النساء که تکرار همان مطلب کنترل محاسبات بر احساسات است.

اینکه زن میخواهد بهمه برساند بلکه ثابت کند موردعلاقه شوهرش است و هرگز مرد نمیخواهد کسی بفهمد زنش رادوست دارد یاندارد یا حداقل در این کار علاقه ای ندارد یعنی الرجال قوامون علی النساء.

زن در برابر پدیده های جدید خود را می بازد و قدرت چندانی در دخل و تصرف آن از خود نشان نمیدهد ولی آزمایشهیا متعدد نشان داده است اگر مردان و زنانی را که در یک کارگاه کار

مینمایند باهم اخراج نمایند مردان روحیه خود را از دست داه غرق در نومیدی میگردندصورتیکه زنان خونسردی از خود نشان میدهند گویا مرد در برابر سجع دروین خود اعتراف به نان آوری و مسؤول الرجال قوامون علی النساء بودن کرده است.

مردان زندگی را جدی تر از زنان میگیرند و حتی پس از چهل سالگی که باید استراحت بیشتری داشته باشند باز برای کسب درآمد و تهیه آسایش برای خانواده تلاش مینمایند بسیار کمتر از زنان به زودی حاضر به بازنشستگی میگردند زیرا الرجال قوامون علی النساء با آن ها درارتباط است و کدام کارمندزن به سن تقاعد رسید و تقاضی بازنشستگی نکرد (سرمایه در اداره ماندن کاهش کلی یافته و چین وچروک برداشته و علاقه و احترام به فکر و زندگی افزایش و جلوه یافته است).

بزودی از آیاتی که درباره لزوم و وجوب حجاب دختران نازل شده بحث کرده و نظر قرآن کریم را خواهم آورد آنچه بیشتر موجب شگفتی است اینکه مردان را دستوراتی میدهد از زمان تمیز و تشخیص تا فرا رسیدن مرگ اما چون به زن میرسد سالخوردگانش را تخفیفی میدهد و پس از تخفیف باز دعوت به عفت ورزیدن و در حجاب رفتن مینماید که تمام مطالب به موازات حالات فیزیولوژی جنسی مردو زن است که آن میتواند تا آخر عم رباروز سازد اما این در زمان تقاعد و یائسگی دستگاه نسلسازی و سازندگیش تعطیل میگردد و افزایش نسبت قدرت بارور ساختن مرد به نیروی بارور شدن زن باز هم فی الجمله از عنوان الرجال

قوامون علی النساء است.

هیچ دورانی چون روزهای بلوغ بر پسر و دختر سنگینی نمیکند اما این سنگینی بر دختر دردناک است زیرا با خونریزی و قاعدگی نسبت به خود بی اعتباری و بیماری را تصور میکند و حتی بعدها که میفهمد عادت ماهیانه اش نوعی وظایف الاعضاست در قیاس با مردان خود را وامانده و نفرین شده و موهن میداند بویژه آنگاه که خود را در برابری شوهری نیازمند احساس کند و در طریق ارائه یک برنامه لوکس بازمانده و بیچاره به بیند سرشار از سرافکندگی استو صرافت طبع زنا براین رنج نیز بنیادی دارد که زمان طمث هر سخن و حرکت شوهر را دلیل ایما و اشاره به نیاز جنسی تلقی میکنند و در میان این عرصه بدون توقف که تا زمان تطهیر ادامه دارد زن با چوگان هراس گوی تیلات را به سو پرتاب میکند و هرگز خود را برنده تصور نمیکدمگر آنکه از مرد عملی سر زند یا سخنی بجهد که مشام آشنای زن را به وظایف الرجال قوامون علی النساء لذت ببخشد و در اینحال است که اگر مرد سردی نشان دهد قلمرو فکری زن به آتش کشیده میشود که نکند مرد دراین چند روز عادت و ملال وی، خود را به سماجت و مکر زنان گرفتار و از دیگری سیراب کرده باشد لذا زن در ایام قاعدگی به اندازه ای که محکوم الرجال قوامون علی النساء و نیازمند یک کلمه کوچک مهر آمیز و نماینده قوامون میباشد هرگز نیست و اگر خونروی را باظرفی از خون جبران کنند بهاندازه ای که یک لحظه محبت شوهر وی را آرامش می بخشد نخواهد بود بعلاوه آنکه ملاحظه زن از روزگارهای قدیم که مرد

با بازوان ستبرش شکار حیوان و ماهیگری و بزرگترین مایحتاج زندگانی را تهیه میکرده و اینکهاز وی و فرزندش پاسداری مینموده احساس در پناه مرد بودن در ا و نیرو گرفته و الرجال قوامون علی النساء را بنحوی در سراسر سرشت زن کشت داده است.

قرص هایی که در دست ساختمان عصر به نسوان هدیه میشود تا از باروری با قاعده شدن دور بمانند در حقیقت داروی کاهش دهنده نفرین هایی است کهماهیانهب سرغ زن میاید زیرا وی را میبینم برای رفتن به باشگاه ورزش، به زیارت، به حج، و به ... که با ضعف جسمی و مقررات مذاهبی سازگار نیست که در حقیقت جبران کمبودها و نارسائیها مینماید ولی هرگز بوسیله قرص و کشف دانشمندان و سدتخط مردان و نهضت بانوان حاضر به جنگیدن با قوای طبیعت و مبارزه به آثار غریزی آفرینش نخواهد شد بلکه نخواهد توانست حاضر شدو هر پهلوانی که حاضر نشد به میدان قهرمان دیگر قدم بگذارد عقده کمتری را پذیرفته و زن نیز در یک مجموعه ای از « حاضر نشدن در برابر ماجراها» الرجال قوامون علی النساء را پذیرفته است.

هنوز نسبت خانه داری به مرد حواله نشده و شاید هم به این زودیها نشود اما اصلات فعلی را هم حفظ نمیتواند کرد زیرا اسلام که بالاخره لیظهره علی الدین کلیه (33 التوبه) است و بنابر وعده قرآنی که تمام وعده هایش مرتب و تدریج ایفا میگردد این هم که اسلام را همه جا بر سایر ادیان فائق و ظاهر خواهد شد وعده داده است و در آن روزگار میباشد که مردانی نمونه از سالار خود علی مرتضی با همسر خود آنچنان خواهند بود که آنحضرت

باهمسر بزرگوارش زهرا سلام الله علیها بود و پا یاپای کارخانه و چون دو رفیق امور زندگی را تقسیم و انجام میدادند بهر صورت هنوز با آنهمه تخیلات مردانه شدن زنان نسبت خانه داری به مردان قدغن است و مارد برای کمک خانگی، دختر را نگهمیدارد و پدر از عدم اطمینان دختر را به خانه میراند و اگر چند ساعتی از ورود دختر تاخیر شود مارد نگران کهعلاوه بر معطل ماندن امور نکند دخترش شرمندگیهایی، ا عتیادهایی، توهینهایی ببار آورده و پدر شریک در آن تشویش، لاجرم دختر به خانه سوق دادهمیشود در صورتیکه والدین در بر ابر پسر دلهره ای جز فقدان اطاعت و فراموشی از فرمانبرداری ندارند و هیچگاه ترس آمیخته به حجب که در برابر دختران به صورتی از طبیعت ثانوی در آمده در مقابل پسرها وجود ندارد.

در اینجا قصد از معرفی اقای همگان علی مرتضی و بانوی جهان صدیقه زهرا نبود زیرا همین بس که دراینجا میتوانم خارج از برنامه میگویم: آیا میتوانید جای نقطه هار ا بوسیله نام یکی از صحابی های نبی گرامی پر نمایید؟:

علی از (مسجد) الحرام شروع و در (مسجد) کوفه پایان رساند تا محمد زنده بود ابتدا (فرزندش) درخانه، بعد (برادرش) در عقد اخوت واقعه خندق، سپس (دامادش) در حین رحلت (کارگزارش) و پس از رحلت «هم !» ... جانشین وی.

همسر علی از شماتت ابتر بودن پدر شروع کرد و به لزوم پنهان ماندن قبرش پایان داد ابتدا (آخرین فرزند محمد) بود، بعد پرستار و (مادر محمد) ام ابیها سپس (پاره جگر محمد)

فاطمه بضعه منی و پس از رحلت (یگانه دختر محمد) و بعد از محمدقبر شوهرش تا سالیان دراز و قبر خودش بریا ابد پنهان ماند و مظلوم تر از علی نیامده و نخواهد آمد زیراآنهمه احترام که در محمدجمع میدانستند دربرابر علی شکسته نشد و علی هم قوامون علی الزهرا بود هم اولین مردی که ا سلام آورد و علی از همه مظلومتر بود واز همه بیشتر حقش پایمال شده.

ثروت مغز زن و مردهمانند کارتی که بقالان بر فراز دو نوع از یک جنس زده اند تا ارزش آنها بلکه نحوه پاسخو بازدمیشان رابه مشتریان برسانند متشکل از نظمها، بینظمیها، آرامشها، آشوبها، اخلاقیات، ذهنیات، معلومات و ... برفراز وجودشان مشخص آنهاست که اگر آن لوبیا خوب اما دیر میپزد و آن دیگر زود پخت و دیر هضم است مرد و زن نیز قبل از آنکه دریچه باز شناساندن که مهمترینش زبان است باز کنند نگاهشان، نشستشان، ایتادشان واصولا وجودشان مشخص قصدها و اجراهایشان است که اگر ساکت نشسته اند چنین می نماید که ثروت مغزیشان در حرکات ابروها و چین و بازچین شدنهای عضلات صورت و خشم وغضبهایشان در وقایع روز و اوضاع و احوال خانه و خانواده و مخصوصا زمان فایمل مصرف میگردد در صورتیکه اگر مرد ساکت باشد در قلمرو فکری خود که بیشتر برای جبران نارساییهای زندگی است از اینطرف به آنطرف ثروت مغزی خود میجهد و وعده و وعدیها و بشارات وانذارها و تهدید وتطمیعهیای به افراد یا به اجتماع میدهد و چون هر دو به سخن درآنید اگثر آنچه زنان میگویند ناگهان کسی شدنشان و یکمرتبه به هیچ گردیدنشان

چشمگیر است در صورتیکه اغلب سخنان مرد در قالبی از اقبال و ادبارها، روی آوردن ها و گریخته هاست و در یک مرتبه عالیتر از همه دختران در رشته ادبیات قبول می شوند و پسران در ریاضیات که آنجا امیال سرکش زنانگی در عرصه میدان گل و بلبل و شعر و ادب و سماجت تاریخ یا صرافت طبع گذشتگان به تماشا و وجد نشسته و اینجا به زمزمه بین وظایف ذرات آفرینش و در گوشی هائی که خواص و آثار به یکدیگر بازگو می نمایند یعنی در کلاس درس آفریدگار مینشیند و چه میش ود اگر بگویم دختران در رشته ادبیات که مردانه ساخته شده علاقه نشان می دهند و پسران به آنچه افریدگار ساخته طرافت طبع نشان می دهند و اگر نبی گرامی فرمودند زنان را اگر رخصت سجده بر معبودی دیگر جز خدا بود دستور سجده بر شوهر داده می شدند همین که از لحاظ تکوین این سجده را بر فطرت الرجال قوامون علی النساء به اجبار انجام می دهند و در رشته ادبیان قبول میشوند که همه قبول دارند ریاضیات هم قوامون بر ادبیات است اما تشریع بر این حقیقت که جز خدای قل هو اللّه احد اللّه الصمد لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد نباید بندگی شود مصر است و پافشاری دارد و هر عابد و معبودی سوای این محدوده را محکوم به ناکامی می کند و جز برای همبازی شدن با آتش خود برافروخته به هیچ کاری لایقش نمیدانند و به راستی به کار نیایند.

دختران جوان دوست میشوند، جمع میشوند، صمیمی می شوند و در اخرین مرحله دوستی جوراب، یکدیگر را میپوشند اماخیلی زود از یکدیگر خسته می شوند زیرا نفع متکامل ندارند؛ پسران

در دسته جمعی خود برای سازگار کردن موجودات اقیانوس پهناوی که از دو نفر آغاز و به تمام مرد و زن جهان پایان می پذیرد اجتماعی از دوستی درست می کنند و در آن اقیانوس به شناوری میپردازند و بر عکس زنن که فقدان ابتکارش در عدم توفیق جلب مرد خلاصه میش ود سرسختانه کوشش در بهبود سرنوشت ها الرجال قوامون علی النساء را در مشت دارند و زنان به آن پشت کرده اند زیرا قبله اشان مرد است و به همین دلیل میگویم اینکه نبی گرامی میفرمایند زمانی بیاید که مرد دینشان دینارشان و قبله اشان زنانشان باشد یعنی روش مادر سالاری و به اشتباه النساء قوامون علی الرجال شایع گردد.

پسر مدرکی دارد که ناشن می دهد چه مدارجی را گذرانده اما مدارجی که دولت ها به غلط سازمان بخشی کرده اند و چه بسا مغزی در تلاش را با جمجمه ای متلاشی بر یک نیمکت همچواری داده اند که آن هر چه درس میدهند خود استنباط کند و این هنوز جدول ضرب را وصله آستینش کرده باشد که گاه لزوم سرقت بصر کند اما آن پژوهشگر محکوم است پس از شش ماه که کلاس را گذرانده و بعد از اینکه سه سال ارقام بزرگ را به هم درست ضرب میکند بی گفتگو به پاسخ بپرازد و آموزگار را بی چون و چرا همانگونه که مایلست راضی سازد آیا این دو ثروت مغزی هر دو به عقده های کهتری و مهمتری مبتلا نمی شود؟

دختر نیز در تلاش بدست آوردن برگیاست که معلوم شود معلوماتش تا چه پایه است اما پسر در برابر مدرک تخیلی خود هزاران فکر دارد: کارمند دولت، ملت، کارخانه و .. .می شود

کارها میکند بسا اختراعات و چه بسیار بنیاد گذاریها اما دختر مغزش به دو قسمت تقسیم شده است یک قسمت که بهره کلی دارد و عدول پذیر نست مدرک را میخواهد که نکند دختر تحصیل ناکرده بدون مدرک به زندگی نرسد و مدرکش ازاین جهت حائز اهمیت است که خواص شوهر یابی دارد و قسمت دیگر بایگانی احتمالات است ک اگر خوشیها تمایل به تباه شدن دارد یا چشم مردها به دیدن مدرکها رغبت حتی کوران ندارد برای سکرتر شدن کارمند شدن، و زندگی را با اقتصاد خود چرخاندن مدرکی به عنوان کور چشمی مردان بدون همسر در دست داشته باشد (زنان شوهر داری که کارمندند غیر از این گروهند زیرا همه جا نوک قلم بر پاشته سلامتی می چرخد و خانه را در برابر اداره یدک کشیدن یا اداره را تنقلی پذیرفتن دو مسئولیتی شدن است که همانند دو شخصیتی ها مبتلایند) به هر صورت مدرک تخیلی فعلی پسر و دختر هم در برابر یکدیگر برچشبی از الرجال قوامون علی النساء دارند که دختر می خواهد مدرک را برای جلب و جذب مرد به کار برد و مرد مایلست همه جای زندگی زن برنده است حتی در بدست آوردن مدرک ، زیرا زن می خواهد مدرکش را وصله شوهر کند و شوهر که آن را به سوراخهای خطرناک زندگی بچسباند و به همین دلیل زنها کمتر از مردان خودکشی میکنند زیرا به اسارت مرد مسئول زندگی در آمدن ایجاب انتحار نمی کند در صورتی که محکوم به اسارت زندگی توام با سوختن و ساختن است که خودکشی به دنبال دارد واینکه زن برنده است نه از جهت کمتر بود ارقام خودکشی

بین آنها بلک از این جهت که چند نفر را حادثه ای آسمانی هلاک کرده که در میانشان همانند سلمان فارسی مردی اورع واتقی بود از باقیماندگانیکی به شتاب نزد حضر صادق آمد:یابن رسول اللّه سلام علکیم پدر و مادرم فایت گردند مگر مرد پارسای با خدای را هم زلزله، آتش، طوفان هلاک می کند؟ حضرت فرمود معتقد و متقی و غیر آن، سیاه و سفید، پیر و جوان، زن و مرد همه و همه امکان دارد به هر نوع مرگی برسند اما هرگز مرد مؤمن یا زن مؤمنه با یک مرگ نمی میرند و امکان اینکه این نوع مرگ به کسی که اعتقادی به خدا و جزا دارد برسد نیست! عرض کرد آن مرگ چیست؟ فرمود انتحار و هرگز شخص مؤمن انتحار نمی کند اگر چه از خویشاوند نباشد و مهمتر آنکه از خویشاوند باشد و چه کس نزدیکتر و به رحم و رحم اقرب از خود شخص که حیاتش و همه چیزش را بیاد خود علاوه تر از دیگران حافظ باشد و زن که در هر پدیده ای از زندگی برنده است از این جهت که در ظل حمایت مرد تن به خوشایندی سپرده و اگر به ظل عنایت قوامون رجال مرد تن به خوشایندی سپرده و اگر به ظل عنایت قوامون رجال در آید آمار خودکشی و خروج از ایمان نشان نمی دهد.

مرد ایمان را با عاطق همقابله میکند و زن عاطفه را با ایمان و همیشه عقل و ایمان باید از عاطفه و احساسات پاسداری و کنترل نمایند زیرا در قلمرو ایمان و عقل، احتمال و تردید راه ندارد و عاطفه و احساسات زود به زود توبیخ و تشویق میشوند و سکوت و سرعتی بدون راز داری درپژوهشها درانده الرجال قوامون عل یالنساء از همین نوع چشمه ها که پاسدار و کنترل کننده اند می جوشد.

زن هر گاه بخواهد این امر بر فطرت الرجان قوامون علی النساء را لگد کوب کند و در نهایت اضطراب وحدت چشم شت به خرج دهد جبهه گریش از دقم تا ناف بیش نیست و در صورتی که مرد بخواهد قوامون علی النساء نباشد هر چه را از نسل باقی گذارد له و لوردو اسکیزوفرن خواهد ساخت و در حقیقت سرتا قدم خودش را ناف در جنین بازو در زندگی بسته ساخته کرده است.

اگر در دسترس دارید که سفرنامه مردی و زنی را بخوانید (به شرط آن که زن حداقل این کار را بدون مساعدت مرد انجام داده باشد) قیافه سه نفر را می بینید یک مرد جهانگرد نویسنده و یک زن سفرنامه نویس ودر میان آن دو پیوندی، بازشناختی، هیکلی، مجسمه ای، پهلوانی، قهرمانی که در نوشته های مرد به نام قوامون خود نمائی می کند و زن در نوشته هایش همیشه در جستجوی اوست یعنی در جستجوی مرد.

قیافه طنز آمیز آمیز الرجال قوامون علی النساءی صبح شب زفاف طول نمی شکند از لباس عشق همسری درآمده به لباس محبت خواهر برادری در می آید اماهمیشه بنیاد بر زمینه الرجال قوامون علی النساست و هر پیرایه ای که به این قرت در طول زمان همسری بسته شود پزیاریه قبلی خود را تناول میکند و خود به جای می ماند با پیرایه ای جدید.

ماهر سال روز وفات حضرت زهرا سلام اللّه علیها از منابع خبری خود صفحه تحریری یاتقریری» مطالب جالبی می شنویم از اسلام و نجات بخشی این دین که چگونه اضطراب زن بودن را در قلمرو

جهانی بر طرف ساخته که ثمره آن از آغاز به سودا اسلامیان بوده و خوشبختانه بی نظمی هائی که اغلب بر اندام مطالب برخی سخنوران اسلامی می جوشد به برکت سیده زنان جهان در آن روز به دشواری شناخته می شود یعنی قلیل است یا انیکه با بضاعت علمی اندک تر شده از نویسنده کمتر به نظر میرسد و در روز آزادی زنان هقدهم دیماه نیز همان منابع به دنبال پیدا کردن اشکال و ایرادهائی می گردند که اگر به آنها گفته شود روز وفات یا تولد حضرت زهرا که با سخنان زنانگی سازگار میباشد چه خوب است آن چنان کنند که هر چه در جستجوی مواهب و کامرانیهای زن میروند در این روز آن چنان گفته شود که در آن روز و آنچه را در آن ایام می گویند که نمونه اش اسلام زن را از زنده به گور کردن به مقام سوره النساء داشتن و الجنه تحت اقدام االامهات رساندن است در این روز هم که می گویند از قید اسارت آزاد شده خصلتی مشکوک در خوانندگان و شنوندگان به وجود نیاورد و اگر روز سیده زنان جهان و سالروز نهصت بانوان مصادف شد مناره های اسلامی از خجالت عروق نریزند و به همین دلیل الرجال قوامون علی النساست که بعضی از اسارتهای زن با آنچه بر فطرت الرجال قوامون علی النساء زن را مکمل مرد آفریده اشتباه می کنند و شگفتی اینجاست که در ایران و برخی کشورهای دیگر چه سالگردی از امور مذهبی زنانه باشد و چه باز آمد سالروز یک جنبش نسوان این مطلب یا گفته میشود یامندرج میگردد که : روزگاری هم مادر سالاری معمول بوده و کارها بر وفق مراد و اجتماع در محدوده ای که مدینه فاضله نام داشته زیست

میکرده و نه قایقی واژگون میشده و نه شمشیری از غلاف جهش میکرده و هر چه بوده و نبوده همه در صلحو سلم تلخیص میگردیده است که باید از گفتن این مطلب کهبارها تکرار و معلوم میشود سلحی که از ظل توجهات سالار زنان عاید شده در فواصل دو جنگ بوده یا حداقل و بعد از یک جنگ و نمیدانیم جنگ راکه اداره کرده و کدام زنانی در مقدم جبهه بوده اند و راه حلی جز اینکه گفته شود از فسیل های تاریخی هم لشکرکشی زنانه که سپهسالاری زن آنها را فرمانده باشد چنین نشانی بدست نیامده و ذکر مسائلی همانندموجودیت دادن بهدوران مادر سالاری نرخ بهسایه اشای ء دادن است که با دراز و کوتاه شدن عمر روز پیوستگی دارد و چون مطلب اینجا رسید و مصادف با صدمین سالگرد تولد صفحه کولت» نویسنده و روزنامه نگار مشهور فرانسوی است که در بین زنان به فعالیت شناخته میشده چه بهتر پاسخ زن را با برهان زن تامین دلیل نمایم:

سؤال : خانم کولت بفرمایید آیا بنظر شما زنان باید برای استقلال و آزادی باز هم بجنگند؟

کولت : آزادی من روی شانه هایم سنگینین میکند واستقلالی که دارم آزار دهنده است. آنچه من مدتها در جستجویش بودم بدون شک یک موجود بود که تا امروز او را نیافته ام. زنان آزاد بنظر من دیگر زن نیستند.

- پس بنظر شما آن زنی حقیقتا زن واقعی است که دل در گرو عشق مردی داشتهباشد؟

- بطور اشتباه یامنطقی من همیشهاین احتیاج را در خود

احساس کرده ام تا مردی را که دوست دارم ستایش کنم و دلم برایش بلرزد، تا آن روزی که یک زن عشق را نشناسد با ترس و دلهره هم ناآشنا است. در حالیکه یکزن باین دو احساس احتیاج دارد.

- بنظر شما زن بیشتر از مرد در زندگیش احساس تنهایی میکند؟

- یک مرد هرگز تنها نیست و این وحشتناک است چون همیشه یک همسر، یک معشوقه، یک مادر، یک پرستار، یک منشیو و یک ... دارد ولی زن چه؟

شما در تمام کتابهایتان بسیار از عشق سخن گفته اید آیا احساس میکنید خیلی مهم است که انسان در تمام مدت عمرش عاشق باشد؟

- این دیوانگی است اگر فکر کنیم که دوره های خالی از عشق روزهای واقعی و صفحه سفید» موجودیت یک زن هستند از وابستگیهیا پوچ شهوانی چه چیزی باقی میماند که قابل تعریف کردن باشد؟ زندگی باید لبریز از عشق باشد یکعشق واقعی که بعد بتوان آن را در دو جمله تعریف کرد: من او را دوست داشتم. او مرا دوست داشت. حضور او ناقض حضور دیگران بود ماخوشبخت بودیم سپس یک روز او از دوست داشتن من سرباز زد و من رنج بردم. عشق اینست و بقیه زواید واضافات و بازی با کلمات هستند.

- پس حسادت هیچوقت از شما یک موجود شیطان نشناخته

است؟

- من هم مثل همه مردم در دل خود مرگ بیش از یک، دو و یا سه زن را آرزو کرده ام. ... در یک دوره حسادت شدید و سوزنده ام حتی بجانب جادو و جنبل رو کردم تا رقیب را از سر راه خویش بردارم.

- تصور میکنید یک زن حسود ردتمام دت زندگانیش حسود باقی خواهد ماند؟

- مادر بزرگم در سن شصت و یکسالگی پدربزرگم را تا رستورانی که پاتوقش بود میبرد و پشت در منتظرش میماند تا مبادا دست از پا خطاکند یک پیرزن حسود دهاتی هم روزی با حسرت بمادرم میگفت : « ای وای خانم کوچولو، یک مرد اگر بخواهد خیانت کند حتی از کوچکترین سوراخ دیوار هم فرار میکند»

- آیا شما فکر میکنید یک مرد لیاقت این همه زحمات را دارد آیا برای یک زن جنگ وجدال کردن با یک زن دیگر برای نگاهداری یک مرد تحقیر کننده نیست؟ بهتر نیست در چنین مواردی یکم زن دست زامرد محبوب خیانتکار خود بکشد؟

- میگویند حتی یک قایق و یک پرنده راهم نباید از دست داد. من بخود اجازه میدهم که «یک مرد» را هم به آن اضافه کنم. اولا باینعلت که یک مرداز یک پرنده گریز پاتر و از یک قایق بی اعتبارتر است. دوم اینکه آزاد گذاشتن یک مردطرف زن اشتباهی است غیر قابل بخشش و غیر قابل جبران.(1)

1- صفحه 20کیهان 9874.

کولت همانگونه که آوردم چند سال است از دنیا رفته و بهمان نسبت که با گذشت زمان در تمام مسائل معدل دانایی افراد بیشتر میشود در این زمینه هم داناتران از کولت شواهد و دلائلی آورده اند از جمله همشهری وی خانم سیمون دو بووار کتابی نوشته بنام «جنس دوم» The second sex که اینک به خوبی به ترجمه آن پرداخته اند(1) و دیگ رنشان دادن نویسنده ای لازم نیست که این نویسنده همهرچه را داشت علاوه و چه بسیار که تازه آرود.

همانگونه که پسر در خیلات ذهنی بهتشکیل خانواده و حتی به دانشگاه گداشتن فرزندشان میپردازد دختر نیز در تکمیل خانه داریو پرستاری اندیشه ها دارد یکی را که تشخیص داد انتخاب خوبی است بعنوان آزمودگی به ذهن میسپارد و دیگری را که تصور میکندمشوش کننده خاطر مردش است به خانه تباهی میفرستد و حتی پزشکی را باید معالج فرزندانش باشد در ذهن برپاست بخش کودکان منصوب مینماید اما ا یندو میوه های نرسیده از زمان خود آشفتگی تا روزگار نو عروسی آنقدر در بطن معنیا زندگی واقع میشوند که دختر میفهمد به آن همه سر و صورتهای قبلی که بزندگی داده و کمال مطلوبی را که در ذهن درست گرفته هنگام تحقق امکان برآوردن حتی جزئی از آنها نیست و پسر متوجه میشود آرزوهای تخیلاتی نسبت به زندگی معتبری که هم اکنون بهآن رسیده حالت توحش ندارد یعنی دختر از آنهمه

1- در مجله فردوسی شماره 1108 توسط آقای حسین مهری که مورد استفاده ما نیز قرار گرفت.

زندگی ساختگی احساس اشتباه قبلی میکند ولی پسر میبیند تا حدودی در تخیلات اشتباهانه ای فرو میرفته استوبدون شک ذهن آینده نگری که حساب احتمالاتش موفقیت آمیز باشد بر تخیلات پیش بین اشتباه بهمان نسبت الرجال قوامون علی النساء است که قرآن کریم آنرا باز شناخت مرد از زن معرفی فرموده است.

مرد و زن صیاد وصیدی را میمانند که شکارچی به قصد بهبود جسم و جان خودش وا مینهدو بر این نیت که شکارش، آراشمشش، سکونش، آرزویش، دلش خواهد بود واز خانه و فرزند و اموالش پاسداری خواهد کرد و صید نیز با نوعی شرم آمیخته به وقاحت و فرشته ای که در دست ابلیسی اسیر است آرزوی افتادن در ان دام را دارد باشد که وقاحت و شرارت در خارج از مرزو بوم این دام در فاصله ای که دو نگاه محبت آمیز نمیتواند بیکدیگر حد عشقرسی داشته باشند قرار گیرد و این دام خانه باشد، فرزند باشد، زندگی، نسلو از همه مهمتر پناهگاهی بهسرپرستی صیاد و اینجا معلوم میشود چرا نبی گرامی فرمودند زن چون استخوان دنده است که اگر بخواهی راستش کنی میشکند و مگر دلچسبتر از این میتوان گفت چه رابطه ای باید بین صیاد و صید یکدیگر خواسته، برقرار باد که دست و پا زدن صید در دامی که خود آرزوی مشاهده اش در گذرگاه داشته و با نگاهی بلندو غرور آمیزی در افتادنش به آنرا آرزو میکرده باید با نواوزش شکارچی آرام گیرد و سر تما مکژخوییها بدستور آیه شریفه و عاشروهن بالمعروف اصلاح گردد واگر مرد چنین بود بیدرنگ لایق قائم بر امور است و در غیر اینصورت مرحله دیگری ازالرجال قوامون علی النساء

را باید آرزو کند و در جلد بعی که از متعه خواهم آورد بیشتر میگویم.

خوانندگاناین کتاب سه گروهند یکی بر سازمان اسلامی یا شرقی یا مخلوط باقیمانده، دستهای رها شدهاز هر قالبی که مادر بزرگها در آن بودند و الگوی غربیها شدن واگر ما نکن مغازه ها نیستند برای معابرو خیابنها هستند، و گروه سومعزیزانی که تا اینجای کتاب آنها را از جا کنده است سرگردانند که چه باید کرد آیا انتخاب راه تسخیر کنندگان قمر و چرخانندگان مسیر راهها، صوتها، نورها و ... درست است یا برگزیدن صراط مستقیم بال دفاعی که رغبت کنندگانش کاهش کلی یافته و حجابش کمتر در انحصار متمکنین و اولیاء امور مادی جهان است و لذا نویسنده مامورم در سراسر نوزده جلد کتاب برای اولین مرتبه کلمه استدعا را بیاورم که درخواندن بقیه ادامه و تلاش نمایند ونه همانند زنهایی باشندکه خدا بیامرز جلال آل احمدغرب زده شان خواند واینها زنهایی هستند که زود شکل میگیرند نه زودشکل عوض میکنند زودشکل به دیگران پیشنهاد مینمایند زود شکلها را آرزو دارند و نه از عزیزان قلمداد شده توقع آن است که همانند صاحبان عقیده اسلامی بگویندنبی گرامی را فرستاده خدا میدانیم و بر آن یقین و ایستادگی داریم و چون یکی را خیرخواه خود دانستیم و بر اصالت رسالت وی یقین داشتیم در فروغ تسلیم بلا قید شرط بوده قلاده ای بگردن انداخته در پی اش بدون چون و چرا در تقلید کردنیم وحجاب را که دسترو قطعی از ایشان است خواهیم رعایت کدر نه شما از آن شکلهای تحمیلی را بپذیرد و نه

شکل قدیمی را همین الان درباره اش تصمیم بگیرید بلکه بیشتر بخوانید وزیادتر به نامقدس بودن راههای غیر اسلامی وقوف کلی یابید و انگاه پس از اخذ تصمیم و پذیرش تبریک که آن از جانب شما واین از طرف من بنمایندگی مسلمانان جهان است انتخاب خود راآنجنانکه درزی حضرت زهرا و حضرت زینت سات. بنمایید و هیچ به پشت سرو برجاگذاشته ها نگاهننمایید که پروردگار همانگونه ه سختعقاب کننده میباشد بسیار آمرزنده مهربانست و توبه کننده را بمشابه دوباره تولد یافته میپذیرد.

یک اشتباه بزرگ همیشه باقی میباشد و آن خیال خام برای تعویض سنتهای آفرینش است، در سالهای میان جنگ بین الملل دوم مجله دیدنیهای فرایسه (Vus) با حط درشت ابراز نگرانی دانشمندان را منعکس ساخته بود و دلیلی مصور ذکر کرده بود از مردی که از لحظه ورود به خانه تا پایان همه کارش با وسائل برق انجام میگرفت حتی قاشق بدون دخالت اعضاء خودش به غذا میرفت و بدهان موسیو میگذاشت و نگرانی دانشمندان اینکه بشریت برق را مهار و تسخیر کرده و یان در اختیار آوردنش برق را پیش در آمد یک تحلو بزرگ در معرفت الاعضای انسانهاست که چون اعضایش کار را به اعضای برقی واگذارده و در طول هزاران سال صفرو وضمورخواهد یافت و در نیتجه پس از چند قرن انسانهای متفکر با جمجمه ای بزرگ و ستون اعضایی کوچک دنیا هیا متمدن را پر خواهندکرد.

اما امروز روزنامهای نگران بود که دانشمندان عقیده دارند کامپیوترهای نسل سوم بجای مغزها همه اندیشه ای را منحصر

خواهند ساخت و انسان در اثر فکر نکردن در سالهای هزاره دیگر جمجمه ای کوچک بر فاز اسکلتی نا متناسب خواه دداشت و همانند قرصهای جلوگیری که که دارند تا کمتر بارور شوند اما خورندگان که باید در هر ده هزار نفر یک دوقلو و صدهزار نفر یک سه قلو داشته باشند در طول یکسال دو رقم نه قلو زایمان کردند و دوقلو و سه قلو ارقام قبلی را بارکوردی بسیار عوضی شکستند و مشابه سه مثال فوق فکر غلطی است کها مکان ذهنی شدنش است که زن چون به تساوی رسیده و به کارمندی و کارگاهی رسید و اقتصادش روبراه شد وضع اجتماعیش نیز در پیرو استقلال اقتصادیش روبراه شده رشد عقلی و منطقی و دانشگاهی و واقع بینی و مصلحت اندیشی خواهد یافت و در نیتجه از قید اسارت الرجال قوامون علی النساء راهائی خواهد یافت.

اما به دلائل آورده شده که بیشتر بر زن متجدد و به اصطلاح روشنفکر مصداق دارد زن آزاد و مستقل و مصلحت اندیش و دانشگاهی و ... بیشتر از یک زن امل و کم هوش و حتی درهوش متوسط بدون مرد احساس تنهائی بیشتر میکند و این از معجزات بزرگ قرآن است مانند تمام آیاتش که دستور می دهد زنان پیامبر و دخترانشان و پروانشان حجابی به معنای پوشاک حقیقتا اسلامی داشته بشاند در صورتی که زن شکست خورده در جنگ اسیر شده ویانکه برده است دستور جداگانه ای ارد و به زودی در پنجمین ایه مربوط به حجاب آن را شرح خواهم داد و اگر باور ندارید قدرت بیشتر الرجال قوامون علی النساء را نزد زنان کشورهای پیشرفته بپذیرد آمار انتحار زنان را در کشورها مورد بررسی قرار دهید

که چقدر در پیشرفته ها بالاست و در تزاید روز افزون و چرا بالاست که باید در یک کلمه خلاصه کنم به علت احساس تنهائی و خارج از مرز الرجال قوامون علی النساء واقع بودن.

زن همینکه در سایه پیشرفت علمی که گرانبهاترین خواسته اسلامی است ثروت مغزی یافت به دو دسته جدا از یکدیگر تعمیم می شوند آنها که ثروت مغزیشان با یاد خدا در مغزشان محیط آرامی درست کرده و آنها که اضطرابهای مادیگری مغزشان را گنجینه هیجان و وحشت ها ساخته است این دسته که ممکن است تنها به پیامبری فروید معتقد باشند (زیرا خلاء مغزی بر فطرت به اجبار باید پر شود) زود آشنا و زود سیر و زود تنها می شود و نزد چنین کسان است که انتحار بیشتر است و مرتب روزنامه ها این مطلب را که در بین اجتماعات مذهبی خودکشی کمتر است منعکس می سازد و شرحی لازم نمی بینم.

آنچه لازم به تذکر است یادآوری مجددی می باشد که پایه و اساس کتاب بر آن است و آن منظور داشتن دائم مطالب کتاب درباره اشخاص سالم است نه بیمار، زنانی که الان مورد شرح قرار گرفتند به جز عقب افتاده کم مغزش بقیه سالم معرفی می شوند زیرا به آنان که خدا با ثروت مغزیشان سرو کار ندارد و انتحار در بینشان شایع می باشد و پیامبری فروید را به جانشین پیامبران الهی پذیرفته اند اما عالم و نیکو اندیشه اند گفته شود بیمارند به بیماران ستم شده است و بیاد اینها را بدبخت نامید زیرا تمام امکانات برای بدست آوردن رفاه در سایه یک زندگی خوب موجود است اما سایه مبارک فرویدیسم قدرت جنسیرا آزاد کرد و دختر را

به کلیه مجالس عیش و نوش فرستاده و همین که چیزی فهمیده خود را تنها می بیند و اینکه دیگر کسی او را سراغ نمیگیرد و بیادش نمی گیرد هرچه بگذرد زن خود را در تنهائی موحشتری احساس می کند و میل به انیس و مونس و همدم داشتن در او قوت بیشتری می گیرد اما پسر جوان به موازات دختر اگر به مسلک فروید باشد از هر باغی گلی و از هر گلی بوئی و همه چیز را آزمایش کرده و دیگ رتازه ای برایش جالب نیست و غریزه جنسی فروکش شده و وازده و وامانده و خسته است احساس تنهائی را با شهرت و مال و جاه از یاد میبرد و مقایسه این دو حالت (جبرانی در پسر - تنهائی در دختر) یعنی الرجال قوامون علی النساء یعنی هر دو در جائی به هم می رسند که به زبان گوشتی می گویند سلام علیکم و به زبان غریزی اجتماعی الرجال قوامون علی النساء

در جلد قبل آوردم که چرا اسلام پیروانش را از به لباس کنار در آمدن نهی فرموده است اینجا باید اضافه کنم ولع بلغی استعمار آرام بگیر نیست استعمار تا آنجا ایستاده که اگر لقمه نانی بر می داریم تا به دهان بگذاریم و توفیق حاصل کرده از آن لقمه هم سود ببرد، ساکت بنشیند و سعی کند دستی هم که لقمه را بر میدارد و دهانی هم که باز می شود به اراده اش باشد و سودی ببرد و تاش بی منتهای استعمار که زن را امیر و مامور سازد برای این است که مرد مسعمره در ده سال حداکثر 8 درصد مصرف کالای استعمار را بالا می برد اما زن می تواند در برابر زرق و برق کالاها

به غشی و ضعف افتد و با کمال مسرت شکل ابزاری بگیرد در استخدام هدفهای اقتصادی استعمار یعنی زن حاضر است با پایه نوکر یکمی برای خرید کالاهای استعمار استخدام شود واگر چنین افرادی بر خانواده مسلط و مادر شاهی و مادر الاری روش همه جائی گردد همه جا بازار فروش استعمار و همه کس کارمند فروشنده استعمار، همه افراد با پایه نوکریکمی در خدمت استعمار و برای رسیدن به هدفهای اقتصادی ریشه دارد و پا بر جا لازم است به هدفهای اجتماعی رسید که بهترین راه رسید به هدف را مجلات و روزنامه های وابسته به زنان به عهده گرفته و به خوبی در خدمت از خود بهتران انجام وظیفه می نمایند و همین معنی و همه معناها در مبارزه با الرجال قوامون علی النساء به محض آن که استعمار به جنگی یا بلائی مشغول شود شکست میخرود و زن مسلمان هم شکل شده با عروسک استعمار به سرعت به لباس اسلامی خود باز میگردد و از قالب استخدام مصرف کالا به قالب استخدام خود ساختگی و استقلال اسلامی عدول می نماید زیرا در جنگ عزرائیل قدم رنجه فرمودنشان جزو امکانات در آمده و همانگونه که در حرم و گورستان حجابها علم میش ود در برابر عزرائیل نیز که کشزارش قبرستان است بی حجاب ظاهر شدن در برابر شیرغران نیش کردن است و انگهی زمان جنگ است و پودر و رنگ سازها هم ساز و برگ جنگ میسازند و مشتری زن لازم ندارد چه بهتر که زنان خانه مردان را برسند که مردان بهتر خدمت دشمن مکار برسند اما زمان صلح بازنده ها قائلند و برندگان فاتح و جنگ سازان، پودر و رنگ ساز و نیاز مبرم به نسوان مبلغ و مصرف کننده آشکار و در

سایه عروسک شدنشان همه جای دولتهای ضامن صلح گرم وگیرا.

زن ومردی را که بخواب عمیق فرو رفته و درفاصله اشان فکر شما به بررسی مطالعات اجتماعی وظایف الاعضایی در نوسان مقایسه ای میباشد فکری است که ملتزم رکاب فرشتگان حامل آیه شریفه الرجال قوامون علی النساء از سفیران الهی محسوب میشود زیرامیتواندحتی در وضع خوابیدن و تفاوت آن دو نفر به مفهوم عینی آن وقوف حاصل نماید که گویا مرد را صدایی جز ابزار خطرناک متجاسر بازندگی بیدار نمیسازد.

در صورتیکه زن را فقط اولین نوای نوزاد میتواند بیدار کند. مرد گویا رو بزندگی خوابیده و زن رو بهمرد. اگر مثلا دست زن مورد ستایش مرد قرار گرفته باشد حتی در سرمای سخت از زیر روکش خارج میماند و .... دوشیزه را خواب دیدن آن است که فلان جوان شایسته دوستش داردو ... و زن آنکه مورد مهر و محبت همسرش قرار گرفته است.

اگر زن در خواب است و مرد وارد شد و این برحسب اتفاق است زیرا زن سعی میکند بیدار بماند تا مرد بیاید اگر مرد آمد و زن خواب بود. نگاهی به وی میکندو اگر در انحصار بودن زن برای خودش اطمینااان کلی داشت هر چند خشمگین باشد باطری الرجال قوامون علی النساء را با نیروی رقت شارژو پر میکند واگر شکی در انحاصر داشت بستگی به بنیه اخلاقی مرد با زن حتی خواب بدرفترای میشود اما اگر زن وارد شد و مرد در خواب بود مردی که هر دو از یکدیگر اطمینان دارند سعی میکند به نحوی مرد را بیدار

کندکه دلخواه اوست تا بداندعضو متکامل خود را که مملو از عشق میباشد باز همازدست نداده است ولی آنچه فوق العاده مهم و گویای الرجال قوامون علی النساء میباشد و فرموده نبی گرامی را روشنگری مینماید که فرمودنداگر مقرر میشد زن جز خدای کسی راسجده کند هر آینه امر به سجده کردن بر شوهرش میشد اینست کهرد هر وضع و حال زن دوست ندارد شوهرش قبل از بخواب رود و بقدری رعایت این مسئله در زندگی موثر است که فوق العادگی داردتا آنجا کهاگر مرتب این علم تکرار شود و مرد قبل از همسرش بخواب رود زن بفکر خیانت مرد میافتد و امکان تصاحب شدنش بوسیله زنی دیگر و این نیروی قوامون است وقائم بر امور زندگی و سرپرستی زن و آنکه قیوم است نباید سرپرستی را درهیچ شدن بندگان بوسیله خواب از دست بدهد و خدای حی قیوم که سنه و نوم ندارد بریا اینکه اگر داشت جسم بود و ابتدا مخلوقش نگهداری نمی شوند و سپس خودش، اما حی قیوم است و جسم نیست و کل یوم هو فی شأن و لا تأخذهسند و لا نوم لذا هر چه در مشیت اوست همان می شود و نیمه خدا یعنی شوهر در برابر زن نیز باید حاضر و بیدار بماند که او قوامون علی النساء است و قبل از زن بخواب رفتن مرد احساس سجع درونی زن بر اینست که به ورطه خطر افتاده و مرد خود را حداقل خوپسند ورد درجه بعد خائن میشناسد و مردیکه سعی میکند بعد از همسرش به خواب رود قسمتی از یک مسئله مهم زندگی را که درست در مجرای فطری انداختن نیروی الرجال قوامون علی النساء میباشد رعایت کرده است.

بیضه نوزاد را مالش دهند یا پس از بلوغ هرمن زنانه به او تزریق نمایند احوالش دستخوش بعضی عوض شدن های زنانگی میگردد همانگونه که اگر تخمدان نوزاد را از تراوش وفاعل بودن باز دارند حالت مفعولیت تا حدودی خدشه بر میدارد و آن زمان که تخمدان زن از فعالیت ی افتد و عادت ماهیانه وداع میکند از تارهای موی سبیل پیرزن و برگشت پستانهایش معلوم می شود سلاحهای زنانگی چندی مربوط به تخمدان داشته که با رفتن آن از دست می روند یعنی اگر یک رده از ترشحات زنانه را به مرد یا از مرد به زن تزریق نمایئم اوضاع واحوالی فرو رفته و بالا و پائین آمده از انحراف کلی یافته پیدا می شود چه رسد به اینکه در اصل، خلقت یک ی را از زن و دیگری را ازمرد انتخاب کرده باشند که تفاوت بسیار است ولی با توجه به اینکه در یائسگی تراهای ریش و سبیل ، برگشت پستانها، صدای کلفت و نازائی و علائم مردانگی دیگر دارد اما مرد تا پایان عمر قدرت بارور ساختن داشته و آثار و علائم زنانگی در وی ظهور و بروزی ندارد و همیشه تارهایش ریش و سبیل و صدای کلفت و پستانهای نازک وی شاخص است یعنی واقعا زن یائسه به امور زندگی وارد و آشنا شده تازه الگوی شکسته بسته ای از مرد است که از بلوغ تا مرگه همیشه مرد می باشد و چون زن در سن مذکور خود را پخته و عاقل به حساب و دارنده شخصیتی دور از خود باختگی جنسیو قابل پرستش و احترام دختران می پندارد این حقیقت را نیز که مردانه شدن کاذب وی که تخیلات معبود گردیدن را به همراه آورده در مرد به صورت نیمه خدائی نسبت به زن بلکه در حقیقت به کیفیت الرجال قوامون

علی النساء پذیرفته است محاسبه ای می ب اشد که بر فطرت پایه گزاری گردیده است.

اصولا در کودکی دختر به سوی گل و لاله و عروسک میرود و پسر به طرف اسباب بازیهای پسرها چون صندلی و چکش و موتور و ماشین و ... و بر فرض آن که دختری به مقام ریاست رسید و خود را با تلاش و پوشاک به سر حد تساوی (پسر بی آلت) کشاند اگر عجله ای راخدمتگزار بر میز خانم بگذارد ورق میزنند هرگاه چشمشان به عنوان صفحه چگونه می توان باماساچ پستانها رامحکم و بزرگ نمود» بیفتد زنگ زده دربان راخواسته دستور ممانعتاز ورود حتی معاون می دهد و با ولع هر چه تمامتر آن را میخوانند و با امیدواری و مسرت رخصت ورود مراجعین را صدار می نمایند زیرا راه حل یک مشکل بزرگ زندگی زنانگی را دریافته اند، و چون اعضاء اداره یا عضوی در برابر رئیس بیاستد و به دست خانم که مشغول تحریر دستورند چشم بدوزد بلافاصله دست رئیس جمع و جور و منظم و در وضع زنانه می نماید و برای جلوه بیشتر زینت و زیور و انگشتر، قلم را متناسب به چرخش می اندازد یعنی اگر هزاران سال زن را در انزوای زنانگی به جمعیت مرد پیوند زنند باز هم میان کاری که انجام می دهد و کاری که باید انجام دهد فاصله مشخصی که در کش نسبتا آسان است وجود دارد در صورتی که مرد کاری را که مشغول است همان را می بایست انجا بدهد و فاصله ای تفرقه انداز وجود ندارد و به زبان دیگر زن حق اشتغالی بابت کار خارج از خانه و فرزند اگر دریافت می کند دستمزداز دست دادن استقلال حسن انجام وظیفه اوست و مرد حق اشتغالش

بابت کارهای وضع شده ای است که استقلال خانه و خانواده اش در قبال پذیرش کش واکنشهای خارج از خانه خواسته است و به همین جهت است که مرد باید تعقل و تفکر سنگین به کار برد و زن عاطفه و احساساتی وزین داشته باشد ک هدر حصار خانه با همسر و فرزند این دو لازم است و در برج و باریو دلهره آمیز زندگی و سرو کار داشتن با مردم آن دو دیگر ضروری میباشد.

مردی که با همسرش در سفر است اگر چشم چرانی کند یا زن تصور کند سرقت بصری از مردش سرزده است در اولین فرصت از او می پرسد او را دوست دارد یا خیر و برای زن کافیست که مرد به دروغ بگوید اری و حتی سکوت مرد را هم زن به منزله رضای صددرصد قطعی می پذیرد اما چرا زن چنین اجازه را به خود می دهد که با دورغ مرد هم که احتمالا یقین به آن دارد در شوق و شوری غرق شود زیرا می داند الرجال قوامون علی النساء و ینزامند به آن همه دروغ که جنبه چاپلوسی هم پیدا کند ندارند و اگر به دروغ هم به همسرشان گفتند ترا دوست دارم بعد تا دیبی انسانی همسرانه خود را به عنوان سرافت طبع حائل ساخته است.

بارها اشاره به عقل مرد وعاطفه زن شده و می شود و چند مرتبه از قبولی بیشتر پسران در رشته ریاضیات و دختران در ادبیات بحث شده و خواهد شد اما ناگزیر به ذکر این مسئله ام که علامه شیخ محمود شلتوت فقید در کتابچه ای که راجع به زن نوشته بدون توجه به دانشگاه و رشته و ریاضی و ادبی گفته است زن عاطفه و امید زنده است و آیات چندی از قرآن را ذکر می نماید.

که پروردگار نیز همین منوال که خلق فرموده با آن رفتار کرده مادر حضرت موسی را امیدوار می سازد که او را به تو باز میگردانیم (انارادوه الیک) و خاناش قصیه که به دنبال عاطقه و مهرش کنار نیل پیش می رفت از سبد حاوی حضرت موسی مراقبت کرد به نحوی و مادر حضرت عیسی و ... هر کدام به طرزی امیدوارشان فرموده و اضافه به سخن علامه می گویم:

زن به عاطفه و امید زنده است

زن به عاطفه و امید زنده است و مرد به تعقل و ایمد که همان قبولی رشته ادبیات و ریاضیات است که نسبت به یکدیگر کسری را درست می نمایند که نتیجه اش مساوی است

با الرجال قوامون علی النساء عاطفه و امید/ تعقل و امید = قوامون (1)

Westermarek در کتابش صفحه تاریخ زناشوئی بشر» نشان می دهد که چگونه از قدیم مرد باید چند حیوان وحشی را بکشد -بعدها مرد باید چند سال خدمت کند و در صورت لیاقت خود را برای سرپرستی نشان دهد که همه گواه الرجال قوامون علی النساء است.

روانشناسان به دنبال تحقیق علل فرار دختران از خانه چنین نتیجه گرفته اند که با تقوا و عفاف به ظاهر مذهبی که نام تعصب برازنده اش است بیشترین سبب میباشد یا بی عفتی و بی بهره گی از قوای مارد علت می باد اما در مورد پدر چنانچه تقوائی بر اساس یک سیستم الهی داشته باشد یا سخت از دین بی بهره باشد

1- برای دقت بیشتر به 94 تفاوتی که درباره تفاوت پیامبر با نابغه در جلد 11 آورده ام مراجعه فرمایند.

دخترش فرار نخواهد کرد زیرا راهش را خود می تواند در برابر دیندار حقیقی و لادینی واقعی تعیین نماید اما اگر مادر بی تفاوت باشد ریو دختر اثر انقلابی ندارد در صورتی که بی تفاوتی پدر بیشتر از هر عامل دیگری پسر و دختر را به گژسازگاری و ناخشنودی و همدستی از آشفتگیها وامی دارد و در نیتجها ثر نسبت بی تفاوتی پدر به مادر مساوی است با الرجال قوامون علی النساء .

اگر مرد بیش از اندازه مردانیگ فرونهد و کوچکی کند زن به حساب از دست رفتن شکوه خشونت مردانه سرپرستیش بهانه جوئی آغاز می کند تا مدرش در اثر آن ننگی ها تحریک شود و مجدد به میدان تفوق طلبی ها بیاید و مردانگی باز یابد و اگر بهانه جوئیش ثمر بخش نبود پرهیز از تماسهای جنسی آغاز و کارهای خدمتگزاران را به مرد مرجوع می دارد واگر به ندرت کار به آغوش کشید هرگز مانند سابق بازوان زن یخ نمی کند و برتری مرد را علام نمی دارد و اینست مجازات کردن زنان مردانی که الرجال قوامون علی النساء را فراموش کرده اند.

زن در هر مقامی کافیست در سنین آب و رنگ باشد و راه نجات از این مسئله که تنش افسونگر مرد است نیابد و جون از برابر مغازه های جواهر فروشی ، پارچه فروشی می گذرد محال استقالبی از خود را که مفتون شده است به درون مغازه نفرستد و در هر موقع مناسب رابطه ای بین احساس زنانگی و خود آرائی که از زنان جدا ناشدنی است برقرار نسازد.

فرودگاهی که پس از آن همه پروازهای انجام شده در طول و عرض زندگی برای زن لازم است بدون تعبیه آینه ایدر پیشگاهش

جرمی نابخشودنی محسوب است زیرا قبل از هر چیز باید زن بداند با چه جذابیت و جلوه ای وارد می شود در صورتی که فرودگاه مرد باید پایگاهی به مقصود سان باشد و دیگر هیچ و همه مقصودها نیز در یک دفترچه از رنگ رفته در کمد جای داده شده بیش نیست که خرج و دخل گذران زندگی را نشان می دهد و وچه پرداخت آئینه خانه نیزدر ان منعکس است و زن آینه ای را که شوهر خریده بر آنچه خود تهیه کرده فوق العاده ترجیح میدهد در صورتی که مرد همیشه ازخود تهیه کرده ها لذت می بردو از آنچه همسرش تعلق دارد مرد به عنوان ابزار زندگی می شناسد و زن انتظار دارد که مرد از آنها تعریف وو ستایش کند یعنی حتی در مقام سنجش و مقایسه تعلق خاطر به ابزار و لوازم زندگی بین مردو زن حالت الرجال قوامون علی النساء چهره شناسایی دارد.

جلالت غم انگیزی که هنگام تنهائی، زن را در مسیر صحیحی بر پایه فطرت بازداشت کرده است در برابر آنچه مرد هنگام تنهائی احساس می کند و قدر قدرتی وی آن را در مواجه بشدن با پدیده های اجتماع در هم می شکند رساننده منزلت و عظمت زن در اینده نگزی به منظور تشکیل خانواده و حفاظت از نسل است که با آن همه شکوه وجلال باز همانند هر گونه نهضت نیازمند مساعدت مرد برای متکامل ساختن زندگی است که همه نیازها برای قائم بر امور زندگی بودن در الرجال قوامون علی النساء خلاصه می گردد.

چندین نوبتتکرار شدن که زن محترم و حریم خاندان های دیروز، امروز به صورت موجودی درآمده استم مورد توجه

نویسندگان، کارگردانان، فیلمها، سوچه خوب رمانهای پرسر وصدا، وسیله تبلیغ فروش کالاها و بلیط ها و دلها و صدوقها و صابونها و آنچه در اطراف یک اجتماع غریق در لجن زار سکس در چرخیدن عرضه و تقاضاست و چه کسی تا به حال سعی رده است با حسن نیست بیشتری درباره موقعیت سخت و حساس و آرزومند زنان فکر کند و زحمت تحمل احتیاج زن را به یک محل اتکائی بپذیرد واگر کسی جواب مثبت بر لب دارد در حقیقت معنا و مفهوم واقعی الرجال قوامون علی النساء را بدل گذرانده است زیرا بقیه همانهایند که با ظاهری فریبنده یک سرپوشی که بر آن کلمه آزادی حک شده و بر معایبت و مفاسدی چند نهاده اند با زنان برخورد مینایند و هر چه زیر آن سرپوش است در آزمونی خلاصه می شود که راه بازاریابی همه آن است کیا طریقی برای شکار و بهتر به قصد تجاسر و تجاوز رسیدن.

تذکر لازم اینکه گاهی عادات و رسوم طوری موجب تکوین شخصیت می شوند که بر خلاف مسیر فطرت است بنابراین بر شخصیت های غیرفطری و منحرف هرگز مفاهیمی که در سلسله مطالب فوق الذکر اشاره شد صادق نبوده و در عین حال نقض غرض نخواهد بود یعنی اگر زن احسا کرد قوامون علی الرجال است باید علت ابتلا را در خانواده و عقده های ناشی از ستم جنس نر ستجو کرده و این رجولیت کاذب پیدا شده در زن همانند پیدایش هیستری در مردان است که گاهی در سلطه ماردشاهی خانه قرار گرفته و واپس زدگیهای عاطفی در آنها به صورت هیستریک ظاهر میشود لذا

رویه ما بحث بر فطرت و سلامت بودن حالت فیزیولژیکی آنهاست و الا اگر گفتیم فلان زن اداره را بهتر مدیر بود یا فلان مرد بهتر بچه داری نمود هر دو خارج از عرصه تجزیه و تحلیل بحثی ما قرار دارند زیرا هر گونه پیوند اصلی مطالب ما با اعتدال و بر فیزیولژیک و سلامت بودن است نه بحث از حالات مرضی و ضعف های جسمی یا روانی.

دیگر تحول فکری و روانی شما آمادیگ یافته که به پاره ای اختلافات تکوینی و تشریعی بین زن و مرد رسیدگی نمید، یکسو مرد ار و جانب دیگر زن را و هوشمندانه بحث، بررسیو تجزیه و تحلیل و دور انداز نمودن کیفیتها و کمیتها در هر دو اما معذرت میخواهم اگر نظم نیست انشاء نیست شیوه درست نیست اما در عوض همه جا بحث از انتخاب مرد سالم و برگزیدن زن تندرست است و برای خداحافظی از آیه شریفه کریمه الرجال قوامون علی النساء جمله ای که ترجمان آن معنی است بگویم تمام کنم و بگذرم که : مرد هر چه به دل معشوق تنگتر بنشیند زن بر تحقیر خود نسبت به عاشق میافزاید.

یعنی در حقیقت قوامون که اختلاف بین رجال و نساء است در روایت علی مرتضی (المرئه ریحانه لیست بقهرمانه) توجیه میشود زیرا از جمله اسامی پروردگار که در ردیف اول بشمار میرود قادر و جمیل میباشد که مرد به یکی و زن به دیگری موصو ف و مفتخر شده در حالیکه هر جا جمال است دست قدرت بر سیمایش نقش بسته و معرفی است

دو عنصر از یک ماده علاوه بر ان که ضد خود صفحه ضد ماده» را دارند میتوانند خواص و آثار متفاوت از یکدیگر بروز دهند و عناصر ایزوتوپ، ا یزومر و چپ و راست گردان و ... نزد اهل فن نیز شناخته شدها ست و چون به یک درجه بالاتر از عالم آفرینش توجه کنیم در یک گیاه چه بسا ریشه اش شفاست و برگش زهر و گلش هیچ خاصیت آن دو را نداشته خواص دیگری دارد واینمسئله نه تنها بر روی یک جنس از گیاه محقق است بلکه اگر به جنس نر و ماده گیاهان بنگریم اختلاف شدیدتر و تفاوت بسیار مشاهده میشود چهب سا حتی ریشه دو گیاه که تشخیص ظاهر آن دو سخت میشود و چه بسا حتی ریشه دو گیاه که تشخیص ظاهر آن دو سخت است و یکی خاصیت مخصوص بهخود ودیگری خواص ویژه ای دارد (ریشه جدوار - ریشه بیش که بظاهر شبیه اند و دومی حاوی زهر متلاشی کننده ای است و بنابر اقوالی حضرتحسن بن علی امام دوم ار با این زهر مسموم کردند) و همین دو که در ریشه شبیه اند در ساقه و گل کاملا متمایز، و چون باز یکدرجه در آفرینش بالاتر آییم در عالم حشرات و حیوانات چه بسیار اختلافها (سلطان کندوها زنبور عسل ماده است، سلطان مورچگان مادها ست، عنکبوت ماده خانه میسازد و ...)(1) و در بین حیوانات

1- چون این سه مطلب را قرآن کریم متذکر بود آوردم. سوره النحل - سوره نمل - سوره العنکبوت (در اینجا ... اتخذت بیتا در قرآن است نه اتخذبیتا یعنی خانه سازی با مؤنث است که مطلب تازه کشف شده ای میباشد.)

چه بسا پوست یا گوشت یا استخوان یک جنس را خواصی باشد که درجنس دیگر نیست و نحوه زندگی کردنشان نیز بسی اختلاف مشاهده میشود از روشهای مادر شاهی، غیرت، جفت طلبی، تصاحب جفت و بسیاری تظاهرات دیگ رکه گاه مربوط به جنس نر است و زماین وابسته بهماده و کاملا متمایز از یکدیگر شناخته شده.

بهمین قیاس و سنجش در عالم بالاتر از آفرینش بهمان اندازه که تحولات ساختمانی و اشکال و اعضاء و اقسام عناصری رو به افزایش میبینیم در خواص و آثار و صفات و اخلاق آنها نیز هرچه بالاتر تفاوت آشکارتر و اختلاف بیشتر است تا به انسان میرسد که حیوان روشنگر و مبینی (علمه البیان) است و در اینجا با آنکه اختلاف در ساختمان تکوینی فراوان دارند وبا در دست داشتن هر عنصری از جسم میتوان دانست از زن میباشد یا از مرد ولی آنچه بیشتر جالب و حیرت آور است اختلاف در روحیه و عاطفه این دو جنس (زن و مرد) است که اگر عناصر ایزوتوپ و ایزومر و اختلاف خواصی و آثاری آنها را مجموعا برآورد کنیم دربرابر اختلاف بین زن و مرد بهیچ شمرده میشود و بهمین مناسب زن ومرد هر دو انساناندو همانگونه که قرآن فرماید از نفس واحده و از یک منبع و مأخذ گرفته شده و ارزش آفرینشی وانسانی هر دو مساوی است همانگونه که ارزش آفرینشی دو درخت خرما، دو جنبنده دیگر: -نر و ماده- یکی است اما آن دیگر چیزی متمایز از این یکی است و از شر حمله خوش بود واز غزال رم، زن و مرد نیز در بسیاری از موارد مساویند ورد بسیاری از موارد محال است

برابر باشند و تساوی زن ومرداز لحاظی درست وازنظری ناوارد و عوضی است کما آنکه هر دو چشمدانرد چشم انسانی اما چشم زن سالم باشد مرد میطلبد و به زن نظر دیگری داردو مردنیز چنین به مردنظری داردو به زن نگاهی.

زن و مرد را میتواناز لحاظ جسمیو عاطفی مورد پژوهش و مطالعه قرار دادو عاطفی گفتم نه رواین برای اینکه از لحاظ انسانیت و آنچه مربوط هب نفس میشود قرآن از یک نفس واحده معرفی فرموده که روشن شده خدایی است.

بررسی از جسم زن و مرد و مشاهده این حقیقت که حتی در یک استخوان آنه کج بودن استخوان، سوراخهای در استخوان. وزنش (وزن مخصوص- وزن کلی) و خلاصه همه چیزش در زن و مرد متفاوت است و هر عضو دیگری ار همه ارگ مورد مداقه قرار دهیم باز شناخت آن ها از یکدیگر اگر بظاهر بسیار چشمگیر نباشد آزمایشگاه میتواند زن یامرد بودنش رابسهولت تعیین نماید باز مار ا متوجه میسازد که خواص و آثار و اخلاقیات دو جنس متفاوتند و جنسی که یکی از عناصری متمایز از عناصر موجود در دیگری تشکیل شده است.

به اثبات رسیده است که با زیاد و کم شدن یکی از ترشحات بدن یا یکی از عناصر متابولیکی هر چند بسیار ناچیز باشد سبب دگرگون شدن اخلاق و رفتار وآثار شخص میشود که با توجه به دامنه وسیع اختلافاتی موجود درهمه چیز زن و مرد که تفاوت ترشحاتی جزئی از آنهاست باید اذعان نمود که زن لازم است زن بماند و مرد، مرد باشد و تلاش در راه تساوی آنها بجز

در مواردی چند سبب میشود هر دو جنس مسؤولیتی را که بعهده دارند فراموش کرده ورسالت خود را به درستی انجام ندهند که از جمله، همین مسئله مورد بحث -حجاب- میباشد که با برهنه کردن زن آغاز شده و سپس به همشکل شدن و در لباس یکدیگر در آمدن رسیده و سرانجام به تقاضای تغییر جنسیت میرسد که هم اکنون مشتریهای فراوانی داشته و روز به روز در تزاید است.

به فلان مرد کوری (کور ظاهر که چیزی از ماده هست و نمی بیند نه کور از جهل که حق و علم هست و ندیده) گفتند حیوان بزرگی بنام شتر وجود دارد که زانو می زند و می نشیند تا بر او بار بگذارندو چون خواست از زیر با رسنگین بلند شد خیز میگیرد و بر میخیزد آن کور گفت این حیوان را باید گردن درازی باشد که زمان برخاستن اهرم کند تا قدرت برخاستن باید.

دانشمندی بود که یک قطعه استخوان حیوانی را بوی میدادند شکل حیوان را نقاشی میکرد که قریب به صحت و شکل اصیلش بود.

و اینک به فهم هر کس: چهره زیبا، جذابیت گوهه، پستان بزرگ و شیرآور، عضلات سست، موهای پرپشت، پوست لطیف، صورت بدون مو، داشتن فرج و زهدان، دلی پر مهر، عاطفه و احساساتی آتشین، جلوه گر، دلربا، آرایش کن، دکورساز، دوست پارچه و لباسو طلا آلات و جواهرات آیا اصل انطباقش و محیط سازگار با استعدادش و راهی متوازن با رفتارش چگونه تلقی میشود؟ بیایید نمره بدهید: مرد را، زن را. اعمال مرد و زن را جدا بنویسید و استعداد و ظرفیت و چشم و عاطفه

هر دو را در نظر بگیرید و نمره اشان را بدهید بدون شک به جایی خواهید رسید که ابتدا اسلام رسیده یعنی بجایی که عالم طبع و طبیعت بتواند از زندگی بهره کامل ببردو آن جاست که اصل انطباق بدست آمده و راه سعادت شناخته شده است.

زن در آفتاب سوزان شخم بزند زراعت کند، در میدان ورزش فوتبال نماید، در جبهه جنگ مقاومت و جنگ و گریز و اسلحه حمل کند اصل انطباقش مورد پذیرش مقررات خلقت تکوین نیست و اورا خرد و خمیر میسازد و مگر میتوان خلاف جهت سیر آب شناکرد یا در سرمای سخت آب تنی نمود. خود خلقت از زیباییهای زن مراقبتهای تکوینی بعمل آورده است و آنقدر موی سر وی را مقاوم و آفت ناپذیر ساخته که اگر زن کچلی را دیدید مطمئن باشید کسانش یا خودش بسیار مقصرند و مرد کچل فراواناست و همان هاله و حاشیه مویی که بهگرد سر طاس مرد باقیمانده باز به برکت قدرت زیبایی زنان است و مربوط بهناچیز هرمون زنانه ای که در مردان وجود دارد و شرح چگونگی آنرا در بهداشت مو - جلد 15 - دادم.

سخن دیگری ندارم فقط میخواهم بگویم مرد باید مرد بماندوزنزن واصرار به نزدیکساختن مردان به زنان از راه برهنه کردن زنان مرحله دومی دارد - شبیه شدن بیکدیگر از لحاظ لباس و شکل ظاهر و مرحله سومی که امروز بشریت با آن دست بگریبان است - تقاضای روز افزون تغییر جنسیت و باز سخن جلد 11 خود را تکرار میکنم:

هر قانون غیر اسلامی حتی در کشورهای غیر اسلامی آنقدر

بصیرت در آن بکار میرود تا بالاخره اسکلت اسلامی میباید و هر قانون اسلامی حتی درکشور اسلامی اگر دست در آن بردند آنقرد تبصره میخوردو متورم شده وبالاخره منفجر و مجدد اسلامی میگردد (بعنوان مثال قانون طلاق در غرب که عاملان محکون به قتل میشدند وبعد بهزندان تقلیلو امروز در بسیاری کشوها حتی پایتخت پاپ با شرائطی قانونی است - و قسمت دوم تنظیم خانواده آنجا که مربوط به یک زن گرفتن است که تا بحال در کشور تشیع ایران چند تبصره دریافت کرده وباز هم بنابر قول مجلات و روزنامهها حدودیک میلیون زن بیوه از این قانون ناراضی است و از قرار معلوم به قانون شویی آن دست زده اند).

همگان میدانند و میبینند زنن چیزی جدا و متمایز از مرد است و اگر دختر یا زنی وارد مطب شود رفتارش از مرد بازشناخته میشود دختر به مادرش مینگرد و باید مارد احوال را بگوید یا در حرف زدن کمکش کند و طرز خاصی پاسخ میدهد که زنانگی و دلربایی و لطافت از سراپای سخنش لبریز است و اگر روش مادر شاهی در بین نباشد و زن زنانه مانده باشد بمحض ورود به مطب چشم به شوهرش میدوزد و سپس متوجه پزشک میشود و گاه شوهر سخن میگوید و زن به وی مینگرد و ... آنقدر زن و مرد با یکدیگر اختلاف دارند که در تمام اجزاء و حتی در ساده ترین عناصر شیمیایی مختلفند.

درحالیکه هر دو از پایه و اساس باکرموزمهیا مختلف بوجود میایند در یکی کروموزمی وجود دارد که در دیگری نیست و بریا تولید نسل هم محصول یکی مدور و ساکن و با چشم غیر

مسلح قابل رؤیت بنام تخمک و از دیگری دارای سرو گردن و دم است و متحرک به اسم کرمکوچون موجودی از اختلاط آنها پدید آید تازه به فرمانبری مرکز فرماندیه مختلفی به اجبار در میایند که فرامین حاصله در یکی طبایع رویح وا وصاف جسمی متمایز از دیگری دارد.

کسیکه احوال زن و مرد را بدقت مطالعه کرده باشد میبیند هر دو را دست و پا و چشم وگوش و سر و رفتن وآمدن و... است اما آنچنان مختلف که بتوانند برای استحکام حیات وصیانت نسل، یکی پیچ باشدو دیگری مهره، یکی در کارخانه زندگی عهده دار حلاجی کردن و ریشتن و تجزیه و تحلیل و دیگری مسؤل بافتن و ترکیب و استدلال، و مطالعه بر مرد آنچنان متمایز از زن که گویا از کشوری به کشوری دیگر واز عصری بهعصری دیگر رفته اند و به راستی مرد و زن دو کارخانه در کارگاه زندگی اند که برای تکمیل وتولید یک جنس، دو سازندگی بعهده دارند.

ظاهر مرد و زن گرچه یکی دارای بیضه و بربخ و کیسه بیضه و کیسه منی و پرستات و غده کوپر و آلت استوعوام الناس آنرا با زن بهمین اندازه مختلف میدانندکه زن هم در برابرش تخمدان دارد ولوله های رحک، رحک، مهبل، فرج و دوره ای بودن فعالیت جنسی اما اگر همان سدتو پا و چشم و گوش و هر عضو و بلکه هر عنصریاز زنرا در نظر بگیریم با یکدیگر مختلفند تا به حدی که :

اگر یک تار مو پیدا شود میتوان از قطر و پیچ و شکن و ...

آن فهمید از زن است یا از مرد و اگر مجموعه آنهارا بنگریم انتشار آن درمرد در صورت است و سینه و دست و پا در صورتیکه در زن بمقدار کم در دستها و پاهاست.

موی شرمگاهی مرد بشکل لوزی است تا ناف وزن مثلثی شکل که قاعده اش در بالاست و طاسی در مردان شایع و نزد زنان نادر، و در موی زن ناچیزی طلا یافت میشود و در مردان نیست و همینطور ارتعاشات صوتی، بینایی یا ... یک شخص را متخصص میتواند بداند مردانه است یازنانهو با آنکه هر دو چشم دارند آوردم که دیدشان از لحاظی مساوی و از نظری کاملا مغایر و مخالف است.

جثه مرد درشت و عضلانی و قوی است و از زن کوچک و ظریف و ضعیف.

قد متوسط مرد از زن بلندتر و زنش نیز بطور متوسط بیشتر است بطور کلیاستخوان بندی زن نسبت به مرد ظریفتر و سبکتر است پهنای لگن خاصره بیشتر و استخوانهای ران زنان متمایز میباشد. پهن ترین قسمت بدن مرد شانه اوست و نزد زن باسن وی و اگر غرق شوندبهمین دلیل مرد بصورت بر آب افتد و زن بر پشت.

هیچ رابطه در مرد بین ا حشاء و محیط خارج از یک مجرای بدنی برقرار نیست دهانش به چهار مجرا میرسد که دوتای آن به بینی و خارج بر میگیردد و یکی به مری و روده و مقعد و خارج ختم میشود ودیگری به دو کیسه هوایی بنام ریه ها محدود میگرددو مجرای ادرارش نی در کلیه ها سد میشود اما فرج زن به رحم

و لوله های رحم و شیپور استشا میرسد که بر روی احشاء باز است.

محل ذخیره چربی در مرد شکم و گردن و صورت ودر زن باسن و پشت بازو و جلو رانش بوده و چربی زیرپوستی زن زیادتر است و پوست مرد ضخیمتر میباشد.

حرارت زنان زمان حاملگی بیشتر 37/2 و 14 روز قبل از قاعدگی 37/5 و زمان قاعدگی کمتر از 37 میباشد و مردان همانند زنان تنها حرارتشان به زمان کودکی، جوانی، پیری تقسیم میشود. سینه مرد وسیعتر و دارای حرکات تنفسی ودارنده پستانی کوچک و چسبیده و زن چون شکمش کمک میکند تنفس شکمی دارد و پستانی بزرگ و برجسته.

مجموع پوست بدن حدود 18 فوت مربع است و هر فوت مربع تعقریبا 4 کالری در حال استراحت در ساعت حرارت دفع میکندو این رقم در مرد به 1700 وزن و 1500 کالری حرارت در ساعت میرسد. صدای مرد بم و زن زیر است و نت صداو آواز آنها مختلف و فرم اعضاء تکلم در آن ها از یکدیگر باز شناخته میشوند.

گلبولهای قرمز مردان نسبت به زنان از آن لحاظ که برای مقابله با دشواریهای بیشتر است نتیجتا اکسیژن زیادتری جذب مینمایند بیشتر میباشد.

خون مردو زن متفاوت است گلبول قرمز و گلبول سفید در مرد بیشتر و ... قدرت فشار خون مرد و تعداد ضربان نبض زن زیادتر و این دو در بسیاری پستانداران مصداق دارد

چنانچه شیر نر 18 و گاو نر 10 و گوسفند نر 12 ضربان کمرت از ماده در دقیقه دارند.

استخوانهایشان فرق دارد وزن مخصوص استخوان مرد بیشتر و عناصر معدنیش زیادتر اما مواد آلیش کمتر است و اگر بشکند از پسران زودتر جو شمیخوردو برخی سوراخها در استخوان زن و مرد به دو شکل متمایز میباشد مانند سوراخ رداستخوان لگن خاصره و ....

در کلیه جانوارن پستاندار جز انسان استخواین در آلت تناسلی وجود دارد بنام پنیس (Penis) و دلیل اینکه چرا وجود دارد هنوز ناشناخته است و همچنین استخوانی بنام گردیس (Cordis) درقلب گوزن و آنچه در زن و مرد شناسایی استخوان جهت بررسی اهمیت دارد استخوان لگن خاصره است که در زن مخصوص عهده دار شدن و ایفای نقش حمل جنن و پهن و وسیع و جادار است و در عوض شانه های مرد که باید تحمل سنگینی نماید عریض میباشد.

عضلاتشان متفاوت از مرد درشت و قوی و زیر آن کمتر چربی قرار گرفته و زور بازوی مرد بیشتر است و خستگی عضلانی نزد مردان در صورتی ایجاد میشود که کاری در خانه به آنها محول گردد مثلا اگر یک روز زمین شویی یا ظرف شویی و رختشویی کند چندی در اداره احساس خستگی مینمایدو خستگی عضلانی زن با کار بسیار منزل با مختصر استراحت و نوازش همسر و دیدن فرزند برطرف میگردد اما در اداره و خارج از منزل خستگی عضلانی و روانی زن آنچنان شدید و مداوم است که اگر نگذارند

در آنجا نیز بر فطرتش عمل کرده دوست یابی (شوهر یابی) ، و در باره تاسیس خانواده فکر کند غیر قابل جبران و بیمار میگردد. حواس دو جنس کاملا متفاوت بوده تشخیص رنگ، بوی بعضی عطر و اسانسها از فاصله دورتر، تعیین زبری و نرمی ولمس، شنیدن اصواتی که تواترشان بالاتر از حد معین ا ستو حس چشایی جملگی نزد زن نیرومندتر میباشد و کوررنگی در مردان فراوان و در زنان نادر است. تحمل در بابر گرستگی برای پسران کمتر از دختران میباشد. دندان پزشکی قانونی علم جدیدی است که از روی بزرگی کوچکی، پیش آمدگی، فرو رفتگی، نظم و بی نظمی میتوانندهمانند انگشت نگاری شخص صاحب دندان را بشناسند و در زن و مرد اختلافبیشت رو قابل شناسایی از یکدیگراست. تنفس مرد بیشتر سینه ای و از زن شکمی و گنجایش ریه مرد نیم لیتر بیشتر واز ا 15 تا 50 یالگی زن در هر دقیقه یک مرتبه بیشتر تنفس میکند. اینکه گفتم در تما اجزاء و حتی در ساده ترین عناصر شیمیایی زن با مرد اختلاف دارد لازم نیست همه را بیاورم و اعداد وارقام ذکر کنم کماآنکه تاکنون هم رقم و عدد کمتر آوردم و کافیست یک دانش اموز سالهای آخر رشته طبیعی یا دانشجوی سالهای اول علوم طبیعی یا پزشکی باشد و همه را به شما بگوید و ینز میتوانم آدرس دیگری بدهم:

اگر به ازمایش خود و ادرار و ... مراجعه کرده باشید

میبینید بعضی از آنها جواب را برگهایی مینویسند که سه ستون دارد در یک ستون جواغب و رقم عناصر مربوط بهماده ارسالیو آزمایش شده شماست و در ستونهای دوگانهبعد مقدار همان عناصر بحداعتدال در مردو زن جدا از یکدیگر ذکر گردیده است یعنی عناصر موجود در نمونه تحویلی آزمایشگاه در مدر و زن متمایز از یکدیگرند حتی اگر بزاقتان، ادرارتان، عرقتان، سفرایتان، ناخنتان و هر چه را تصور میتوان کردبه آزمایشگاه مجهزی بفرستید از زن و مرد بودن آن وقوف کلی خواهند یافتو امروز حتی از گلبولهیا سفیدو قرمز و لاجرم از بزاق و صفرا و ... میتوانندتعیین جنس نمایند.

عجیبتر بهره بردن اجزاء و اعضاء زن و مرد از محیط خارج است که آن هم متمایز و متفاوت میباشد یعین همینکه فرآورده های آفاق به انفس برسد آنکه مرد است تصرفی مردانه در آن میکند که با تصرف کردن زن فرق دارد، هوا یکی است مرد و زن هر دو میبلغند، غذا یکی است زن ومرد هر دو میخورند، آب یکی است هردو میآشامند همه اینها باید صرف تهیه نیرو شود با حرارت تا مرد وزن بتوانند حرارت خود را ثابت و حدود 37 نگهدارند یا نیرو که بتوانند کارشان راانجام دهند اما مگر نتیجه تمام آمار و ارقام تعقیب شده در دنبال اعمال شیمیایی و مکانیکی بین زن و مرد یکی است؟ هرگز.

وحتی مقدار اسید کربنیک ناشی از سوختن اکسیژن درمرد بیشتر از زن و در نیتجه حرارت بدن مرد هم بیشتر میباشد واین عمل در بسیاری پرندگان مصداق داردو حرارت بیشتر بدن خروس از

مرغ بعنوان نمونه ذکر میشود.

با آنکه حرض زن به غذا زیادتر از مرد است مردان بطور متوسط بیشتر میخورند.

جمجمه در مردان بطور متوسط نزدیک به 290 سانتی متر مکعب بیشتر از زنان و بلندی آن در زن کمتر و درازایش زیادتر میباشد. وزن مغز مرد نیز قریب 120 گرم و وزن قلبش 60-50 گرم زیادتر است.

همیشه آمار نوزادان دختر بیشتر از پسر است وامروز 1058 در برابر 1000 میباشد و پس از جنگها که مردان کم شده اند بطرز عجیبی آمار پسر تولد یافته تا بر دختر فزونی یافته روزی که شمارش بحدود تساوی رسیده است و این کنترل عجیبی است که از طرف آفرینش در تمام موجوداتاعمال میگردد.

نوزاد دختر شانس زنده ماندنش بیشتر از پسر است و در اغلب زمان و اکثر کشورها عده زنان بر مردان فزونی دارد ونیز عمر متوسط زن بیشتر از مرد است و امروز در برابر هر 100 مرد مسن 129 زن مسن و در برابر 1000 مرد 80 ساله 1800 زن وجود دارد و رقماول هب احتمال درسال 2000 میلادی به100 در برابر 148 خواهد رسید و علت طولانی بودن سن زن را چنین گویند: زنان بیشتر از مردان به خود میرسند، اختلافات هورمونی سبب است زنان مقاومترند با مشکلات زندگی کمتر روبرو میشوند، اما امروز عقیده دارند بین 64-45 سالگی بیماریهای قلبی مردان خیلی فراوانتر است وعلت افزایش سن زنان اینست باوجود همه این مطالب زنان دوست ندارند سن حقیقی آنها راکسی بداند و

هرچه بتوانند کمتر بگویند توفیقی میدانند که بدست آمده است.

سرطان بین مردان بطور متوسط بیشتر است و مرد در برابر برخی بیماریها استعداد ابتلا دارند و زنان در مقابل بعضی امراض مخصوص مستعدند و حتی پاره ای از بیماریهای ارثی که فقط به ذکور میرسد ودسته ایکه تنها اناث وارثند.

از عجائب پزشکی اینکه زنان قبل از یائسگی کمتر به بیماریهای خونی مبتلا میشوند و مردان در همه سنین فراوان اما آمادگی به بیماریهای مفاصل و کلیه ها در زنان شدیدتر است.

دختر از پسر زودتر به راه میافتد، زودتر سخن گفته خوش زبانتر، حرافتر، هوش متوسطش بیشتر و در پنهان کردن حقایق سعی بیشتری دارد و خیلی زودتر از پسر به بلوغ میرسد یعنی بطور متسوط بین 9-14 سالگی قاعده میشود و پسر تقریبا بین 15-17 احتلام دارد.

قدرت بارور ساختن مرد از سن بلوغ تا آخر عمر بوده و نیروی آن در زن از زمان بلوغ تا حدود 45-50 سالگی میباشد.

زمان تولد پسر سنگینتر از دختر و بلندتر و سینه فراختر است و تا 11 سالگی (14 سالگی) این اختلاف وجود دارد و در این حوالی ناگهان قد و وزن دختر نسبت به پسر فزوین میگیرد. بلوغ دختر همیشه قبل از پسر و چون بزرگ شدند با وزن مساوی زن چاقتر بنظر میرسد زیرا اختلاف در سرعت متابولیکی (سوخت و ساز) و تعویض و تجدید سلولهای فرسوده بین مرد و زن وجود

داشته ورد مرد ده در صد شدیدتر میباشد در عوض در زن عوامل حیاتی و ذخیره کننده نه فقط برای ترمیم ضایعات ناشی از عادت ماهانه و باروری و شیر دادن قویاست بلکه موجب افزایش قدرت مقاومت زن درمقابل سرما و درد نیز میباشد.

جنس زن انرژی را در مدتی طولانی تراز مرد دخیره میکند یعنی دوره گرفتن موادخارجی و بیرون دادن انرژی حاصل از آن درازتر است از آنچه که در مرد دیده میشود و همین است که زن هموزن مرد را چاقتر جلوه میدهد زیرا چربی ذخیره کرده است.

ساختمان و کار غده زن و مرد با هم اختلاف دارند و بعقیده برخی کار غدد تیروئید و غدد آدرنال در زن شدیدتر از مرد است.

اختلاف بین مردان نسبت به خلقت متوسط بیشتر از اختلاف بین زنهاست.

توجه زنها به اشخاص و احساسات آنها زیادتر از مردان است.

اثر ویتامین ها که عموما در تنظیم هرمونهاوانزیمها مؤثرند در تمام موارد یکنواخت نیست ممکن است درفعالیت انزیمها پاره ای از ویتامینها در مورد مردها مؤثر باشد در صورتیکه این تاثیر نسبت به زنها به اینکیفیت نباشد و روی این اصل در تحقیقات علمی اثر ویتامینها را بر روی متابولیسم بدن روی دو نوع مختلف (نرو ماده) آزمایش و عمل مینمایند (یعنی اگر اثر مشابه داشت الزایم به آزمایش بر دو نوع ایجاد نمیکرد) مثلا پیرتدوکسین

(ویتامین ب 6) که اثرش بر فعالیتهای بعضی انزیمها در جنس نر و ماده متفاوت و از بحث ما خارج و میتوان برای اطلاع به کتابهیا بیوشیمی مراجعه نمود.

نطفه تولید کننده هر مرتبه ردزن یکعدد یابندرت بیشتر و در مرد میلیونها عدد میباشد.

دختران در هر سن که پسران د همان سن هستند حتی به بیماریهای جدا از یکدیگر مبتلا میشوند مثلا اگر ده سالگی آنان را در نظر بگیریم دختران بیشتر به بیماریهای چشم وگو شدچار میشوند و پسران زیادتر به امراض گلو حنجره.

ترشح غددی زن و مرد کالما متفاوت است مخصوصا در گروه هورمونهای جنسی که زنا را هرمون استروژن و پروژسترون و در مردان تستوسترون میباشد و هر کدام را عملی غیراز دیگری.

یک مقدار اشیا ء بازی دراطاقی بریزند دخترها بطرف عروسک و لباس و گل و زینت الات میروند و پسران به جانب صندلی وماشین و آچار برق و کشتی و ...

ابتدای ورود به مدرسه یکسانند ولی بعده دختران در ادبیات و پسران در ریاضیات قویتر میشوند ولی تکالیف مدرسه را دختران بهترانجام میدهند.

پسر همینکه در برابر کاری قرار گرفت که پدرش به وی امر کرده است اگر اظهار ناتوانی نمایدگویا گناهی مرتکب شده در صورتیکه دختر در اینگونه موارد خود را با کارسازیها و نتیجه گیریها بیگناه میشمارد و همینطور ا ست در روابط آمیزشی

که اگر قصوری روی دهد مرد بسیا نگران میشود و زن خم به ابرو نمیاورد.

جنایات و جرائم و قانون شکنی مردان خیلی بیشتر از زنان است.

بانوان چونردبرابر دشواریها قرا گیرند مانندیگهای بخار دریچهاطمینارا که همان بازگو کردن و منعکس ساختن دشواریهاست باز مینمایند و مرد خود را در آن حال حفظ مینماید.

یکی ازتظاهرات باو رنکردنی مختلف بین زنو مرداینکه درنتیجه بررسی کسانیکه دست به انتحار زده نجات یافته اند معلوم شده خودکشی زنان بیشتر جنبه تظاهر داشته درصورتیکه نزد مردان باتصمیم اتخاذگردیده است.

زن برای اینکه نشان دهد جلوه کردن و دلبری در انحصار غریزه اوست به زینت و زیورو آرایشو عطرو روغن علاقه نشان میدهد و در برابر دکانهای زرگریو بزازی و ... پایش شل میشود و مرد برای اثبات مردانگی خود بیشتر از زن به ورزش، تجارت، کشاورزی و ... میپردازد.

زن اغلب در برابر کسیکه تصور کند پایینتر از اوست پرخاشجو و زور نمسات و در براب روقی خود را ناتوان و افتاده نشان میدهد و گاه در آنجا به ضربو شتم و ناسزا و دراینجا به قهر و گریه و حالت هیستری پناه میبرد.

آمادگی برای پذیرش خرافات و پیام مردگان و افتخار به نیاکان و گذاشتگجان وبالیدن به اقوام مشهور و معروف در زنان نیرومندتر است.

زن اگر بسلطنت برسدو اختیار انتخاب وزیر داشته باشد محالست وزارت کارآمدی رابه زنی بدهد ولی سلطانی مرد که وزیری زن انتخاب میکند برای آن وزارتخانه میخواهد تصدی مستقیم وزارت باخودش باشد.

قلب زن بیشتر از مرد تابع گیرنده های گوش و چشمش است.

زنان قبل از بروز حادثه نگران تر از مردانند و در وقوع حادثه شکیباتر از مرد.

دوستی بین زنان که بدون غل و غش باشد کمتر از مردان ا ست.

زن در تقلید مد پرستی و سر و کار با جواهر آلات وآرایش و تجمل نیرومندتر می باشد.

از زن اگر در مجلسی تعریف شود فقط همان یکنفر شاد میشود و بقیه ملول میگردند ولی با تعریف یک مرد اغلب بین حاضرین دودستگی بوجود میاید ویکدست شادمان.

زن خنده و گریه آماده تری دارد و حساس و عاطفی است و بیشتر بظوارهر امور میپردازد.

کمتر دیده میشود زنی در مجلسی زنانه متنبه وبیدار شود در صورتیکه در مجالس مردانه چنین چیزی هست.

عجیب اینجاست که نحوه امتداد حیات هم در دو جنس مختلف است درخت الان بهار است و سبز و خرم و میوه دار و میوه اش هسته دارد که مثال نسل میباشد، فردا زمستان میمیرد و باز بهار دیگر زنده میشود باز زمستان میمیرد و بهار زنده

میشود و صد سال به این سالها و علامت اینکه حیات در او امتداد داردو هر بهار دانه وهسته که نسل جدید است میسازدو اسرار قران همه که به انسانها خطاب میفرماید شما رامیمیرانیم و همانند زنده شدن زمیندربهار زنده میکنیم علامت امتداد حیات رد همه زندگان است که انشاءاللهدرجلد معاد چگونگی آنرا خواهم گفت. تمام موجودات زنده از گیاه وحیوان و انسان جنس ماده اش از روز نخست بذر و تخم که مثال نسل جدید و مایه و خشت اول حیات بعدی است، باخود میآورند، خربزه را بشکافید تخمها وبذرها ردیف چیده است، شکم مرغو ماهی راپاره نمایید تخمها و بذرها راردیف چیده میبینید، کلاله گلها و تخمدان نساء همه بذرها و تخمها رازا روز اول در خود آماده دارند اما جنس نر باید نطفه خودرا بذر خود و تخم خود را تهیه وتحویل نماید و عملش تقریبا اکتسابی است و سر اینکه چرا دین وعلم بیشتر مرد، و دین و تربیت زیاد تر زن نسل بهتری میدهد از اینجاست کهدر جلد بعد بهداشت نسل خواهم گفت.

همانگونه که اشاره کردم در هر جزء و در هر عنصر زن از مرد متمایز استگرچه ردحال اغماء و بیهوشی باشد و حتی رد عملیکه پس از جدا شدن جانش ازاو مشاهده میگردد، از متخصصین بیهوشی بپرسید مگر توقف قلبی در دختران بیهوش بیشتر نیست و مگر جان یعنی چیزی که چونزا بدن جدا شد جسد شروع به متلاشی شدن میگذارد در مرد و زن متفاوت نیست اصلوا چرا راه دور برویم به اولین پله نردبان خلقت که جهان نباتات است مینگریم و سپس بدومین آن عالم حیوانات وبالاخره به دنیای انسانها، می بینیم هرچه موجود کاملتر شود بین نر و ماده اش تفاوت واختلاف

بارزتر و بیشتر میگردد تا بهانسان برسد که نه هیچ عنصری نه هیچ ترشحی نه هیچ تظاهری نه وارداید ونه صادراتی هیچکدامسماوی و یکسان نیست تنها در یک چیز شبیه اند و آن هم غمخواری برخی از روشنفکران کهچرا زنباید زن بماندومرد مرد و چرااشاره زاخلقت جماد هم نگویم و تأثیر رواین و جسمی برخی محیطها و مناطق را بیان ننمایم. ما میدانیم امروز در هوای محیط زیست دو نوع ذرات (مثبت و منفی) شناخته اند ذرات منفی کهاز نظر سلامت رواین و جسمی بسیار مفید است همانگونهکه امروز درکشورهای درجه اول برای کمک و تسریع بهبودی بیماران ممنوعا آنهارا در هوا ایجاد مینمایندو برعسک ذرات مثتکه موجب افسردیگ و کدورت و تشدید بیماریهاست وسحر خیزی با این مسئله هم علاوه بر آنچه قبلا گفته ام مرتبط است و فلزات ذرات منفی را جذب میکنندودرنیتجه پورسانتاژ ذرات مثبت در فضا افزایش مییابد . کاش مؤمنین ناراحت نمیشدند وپروردگار سققو دیوار خانه های کافرانرا از نقره میکرد (اشاره به آیه شریفه سوره الزخرف ولو ال ان یکون الناس امه واحده لجعلنا لمن یکفر بالرحمن لبیوتهم سقفا من فضه و ...)

وبطور کلی کرونوبیولژی که مطالعه پدیده های حیات است با درنظر گرفتن عامل زمان و به کرنوفیزیولژی، کرونوپاتولژی و ... تقسیم میشودو بعنوان مثال نشان میدهد چرا اثر دارو در صبح وش ب فرق دارد یا زاچه یمزان جذب کلسیم در تاریکی و روشنایی متفاوت است و همه خارج از بحث، اما آنچه مسلماست وجود ذرات ثبت و منفی درهوا آنهمه رامتاثر میسازد اما زن و مرد که انهمه محمل وجودهای مثبت و منفی ظاهر و باطن اند

مگر تساوی دارند؟

(خارج از برنامه اشاره شود: در قسمت روانشناسی آنقدراز این مطالب علیم جالب اسلامی آورده میشود که خود نوعی اعجاز است مثلا: یکی از آنها: در دعای صباح حضرت علی که درکتابهای دعاو مفاتیح همه دیده اید چنین میباشد: و مسائی جنه من کید المدی و وقایه من مردیات الهوای؛ و ردروانشناسی مسلم شده است عقده ای حاد روحی که از لحاظ روانشناسی مهم است زمان تظاهرش درعصر میباشد و حملات دیپرسیون هم در عصر است و وقایه حالت جلوگیری از مردیات و واپس زدگیهای هواست یعنی وجود دارد اما محو نمیشود و لذا بنابر آنچه حضرت علی فرماید امیال واپس زده موجود از بین رفتنین نیست وشرح بیشتر در جلدهای روانشناسی).

مگر مواهب غیر مادی هم برای ن و مرد یکسان ارزش دارد؟ تکبر که بدترین صفت برای مرداست، بخل که برای مرد مذموم است هر دو برای مزن زیبنده و مقبول بشمارمیباشد.

اصولا پذیرش زن و مرد در برابر عرضه و تقاضا متفاوت میباشد و جای انکاری باقی نمیگذارد که دو عنصرند در طبایع روحی و اوصاف جسیم مختلف، یکی دارنده کمالاتی است و دیگری جدا ا از او به کمالاتی دیگر آراسته، زن نیرومند در موضوعات عاطفی است و در کارها محتاج تفکر ونیازمند نیروی جسمانی وزن ثباتی نشان نمیدهد مگر در کارهایکه با عواطف زنانه اش سازگار و ملایم باشد مانند پرستاری و تزین کردن و خانه درای و اگر به کاری برخلاف طبیعتش گمارده شود یا تن در دهد مثلا او را به آهنگری

بگذارند یا کشتی رانی یا خلبانی یا سربازی و کارمند ادارات باز در آنجا باطنا به وظایف باطنی خود مشغولست یعین در همان کشتی، در همانجبهه، درهمان اداره، در پی کس میگردد که به او تعلق داشتهباشد ورد سایه وجودش احساس بی امنیت کند و با توجه یا بدون توجه بهفکر تأسیس خانواده وصیانت از حیات نسل است مگر آنکه زور و فشار یا فقر و گناه برای مدت قلیلی وی را منحرف سازد کما آنکه مردهم در معرض چنین خطری است که زن شود و هر دو در معرض خطر بزرگتر که از حیوانات هم پست تر گردد (کالانعام بل هم اضل- 179 الاعراف) و چگونه انسانی پست تر است؟ هرگاه روزنامه ای جهان در سایه قدرتها شروع به تبلیغ کنند که هر مردی با فلان حیوانی آم یزش کندقدرت آمیزشی وی بیشتر میشود و حتی اگر تبلیغ کنند انسانی ابا جسد انساین آمیزش کند قوه باه وی ده چندان شود آیا داوطلب چقدر است؟ اما شمارش حیواناتی که حاضرند حتی به اجبار با حیوان مرده دیگر آمیزش کند میدانیم از هیچ تجاوز نمیکند!

آنهمه تفاوت که در جزئیات و کلیات ظاهر و باطن زن و مرد وجود دارد و میتوانستم جلد نوزدهم خود را در انحصار فرق بین دو جنس در آورم کافی بود همین چندبرگ را هم ننوشته بگویم: بدن ها در بست دراختیار غدد مترشحه اند واعمال اینها نیز بوسیله سلسله اعصاب کنترل میشود و سلسله اعصاب، مرکزی و فرماندهی دارند کهنزد مرد بسادگی میتواندید که ناحیه پیشانی اش رشد بیشتری یافته و زن منطقه هیپوتالاموسش نمود زیادتریداردو پیشانی مرکز تعقل و تفکر است و هیپوتلااموس مرکز عاطفه و احساساست وتمام با یکدیگر همکاری دارند اما آنکه رشدش بیشتر

تظاهرات زیادتری دارند و پذیرش دو جنس آنچنانست که گویا مرد بر دردیای از تعقل و تفکر نشسته وزن بر اقیانوسی از عاطفه و احساسات وهر صفتی دیگر که منطو به آدمی است در آن درو همانند امواجی است که در ان دو محیط بوجودمیایدو انداختن کشتی خشونت و جنگجویی بر اقیانوس عاطفه یا بکار بردن سفینه ملایمت و تحریک پذیری بر دریای تفکر و تدبیر جز آن ها راآلوده وبهتلاطم داشتن و مشت سرد بر آهن کوفتن متصو نیست.

زن کارمند - در اداره منفعل که چرا فلان حروفی بد ماشین شدو ملایم نبودن کار و مسؤولت- با طبع وی سبب میشود به خانه آید و خستگی فوق العاده ازخرابی یک حرف احساس کند اما مگر تمامشد نه، زیرا هنوز زن قبول دارد که مسؤول کار منزل نیز هست و اگر صدای چکه کردن شیر آشپزخانه بیاید باز احساس ناراحیت میکند ودر زیر بار عصبانیت طاقتش تاب وخرد میگردد.

مرد نیز همینطور است در منزل کار کند در اداره خسته است و کار اداره اش خراب میشود خسته وعصبانی و زود پیرنما میگردد ایندو جنس همانند دوستان یک کشورند دوناحیه از یک زندگی کهدرزمین یک ناحیه گل نسرتن بهت رمیروید ورد دیگری نرگس حالا بیا و با فشار و سرسختی در آنجا نرگس بکار و در یانجانسرتن کشت کن یک حادثه یک واقعه یک خشکسالی یک طوفان هر دو را خشک میکندورد آیه شریفه یذبحون ابناءهم و یستحیون نساء هم (49 البقره) که فرعون پسران را سر میبرید و دختران را احیا میکرد، یکی از مفسرین میگوید فرعون زنان رااحیا و مردان ار میکشت یعنی که دست مردان

را از کار کوتاه و زنان را بکار میگمارد زیرا بر یکعده عاطفی تحریک پذیر بهتر میتوان فرمانروایی کرد اما مگر نظم کائنات با چنین رویه ای موافق است؟ به زوید ان الباطل کان زهوقا است و سرحق سنگین و بجای خود برمیگردد ومردان مردانه میشوند و زنان زنانه و چشم گشاد تاریخ زیاد از این تحویل و تحولها را دیده که بزودی خواهم گفت زن برخلاف ساختمان ووظایف الاعضایش است که غرائز جنسی خودش رادر معابر و خیابانها بین چشمان هرزه و بدنهیا گناهکار تقسیم کند او از روز نخست همه کرموزمهایش که ردهمه سلولهای خشت اولیه اش دست نخورده و ایکس مانند ماندهو زمان تغییرو تبدیل یکی ار پذیرفته وتغییر جنس داده است آری فقط یکی را از 46 عدد برای دگرگونی قبول کرده است و ایگرگ شده باز هم در زمان آمادگی برای بوجود آوردن نسل جدید فقط یکی رامیان میلیونها اسپرماتوزئید میپذیرد و بازهم درحصار حصین بکارت درمیاید که یکی را بپذیرد .

چه میشود مردی که زنش را از بالا و پایین حداکثر عریان کرده وبه خیابان آورده اگر جوانی چشم چرانی کند اختلاف و حادثه آفریده و دعوا شروع میشوود زیرا مرد در ضمیر باطنش احساس برداشت نیروی جنسی از همسرش بوسیله ان جوان هرزه کرده است.

برای بکمال رساندن مرد بذری از تعقلو تخمی از تفکر برپایه عاطفه و محبت لازماست و زن با تقویت نیروهای عاطفی و احساساتی برمبنای عقل، به کمال سوق داده میشود یعنی مرد باید

درجهت مردانگیش تقویت شود و زن در زمینه زنانگی نیرو بگیرد.

تصور نشود افتتاح عنوان اختلاف زن ومرد برای این بود که ثابت کنم زن نوعی انحطاط طبیعی و نقص روحی و جسمی دارد بلکه مقصودم این بودکه همانند دو سوره خلقت تشریع که زمان قرائت وتوجه به آنها آدمی خیال میکند از منطقه ای و آب و هوایی به کشور ی و آب وهوای دیگری سفر کرده در آفرینش تکوینی نیز زن ومرد دوسره اند یک یسوره حدید است دیگری سوره نور یکی سوره یوسف است دیگری سوره نساء . یکی سوره ابراهیم و دیگری سوره مریم و تفسیر بهتری از علی علیه السلام که رمد قهرمان است و زن گل (المرئه ریحانه لیست بقهرمانه) یکی آهن شمشیر و قهرمان و دیگری نور و گل و لطیف.

آیا صرفنظر از اینکهساختمان زن و مرد با اختلاف و دگرگونی بلکه با عدم تشابه تکوینی که دارندو نمیتوان آنها رامساوی کرد بفرمایید در کدام یکی از امور سیاسی، اجتماعی ، اقتصادی مایلید بین آن دو تساوی برقرا گردد اگر اقتصاد است چرا ثروتها و کارتلها و تراستها و تمکنها را آنچنان مردان در سراسر جهان قبضه کرده اند که فقط دوستداران تساوی حقوق برای کارمند و کارگر شدن زنان غصه میخورند واگر جهشی قرار است در اثر اقدام زنان در این قسمت هم مانند سایر موارد صورت گیرد و زنان و مردان در اقتصاد و تمکن مساوی گردند که هنوز در هیچ نقطه دنیامساوی نگردیده آن وقت است که پایه های اصیل منافع حب و عشق میلرزد و طلیعه آن آشکار که

با همین مختصر تساوی اقتصاد وتمکن زنانیکه امکانات مساوی با همسر دارند تمکین کمتر دارند و آنانکه بهره اقتصادشان بیشتر از شوره است روش مادرشاهی معمول و همانگونه که بارها گفتم نسلی معیوب که اسکیزوفرن در میانشان رقم درشتی نشان خواهد داد در خانه ئیکه زن ریاست دارد بوجود میاید.

اگر میخواهید در سیاست مساوی شوند تاریخ گویای جنگ پدر و پسر - برادر و برارد، مارد و دختر، پدر و دختر و ... است اما برای نمونه نشاند هید چه جنگی بین زن و شوهر درتاریخ جنگیهای سیاسی رویداده استو چراچندین مرتبه که زنان زمامدار شدند خلفشان ناخلفو مرد از آب درآمد و چرا مردم عصرو انسانهای طرفدار زن فقط برای نمونه پیشوایانی اززنان را بجای میگذارند؟ و اگر مقصود تساوی اجتماعی زنان بامردان است مگر بایک متر کمتر یا بیشتر پارچه سرو بر کردن مساوی شدند یا باکارمند و اداره و رانندگی و عینک و شنا به حق خودرسیدند بیایید و دوستانه بنشینیم و ما و شما برای تساوی حقوق زن و مرد فکری کنیم: از آغاز بهتر آن است که پای اسلام را به میان بکشیم که گفت مرد ما جوراست که درخانه به زنش کمک کند و داستانهایی از حضرت علی شنیده اند که در میدان جنگ بهترین سرباز و در محراب بهترین نمازگزار و درخانه بهترین مددکار همسر عزیزش حضرت زهرا بود یعنی اسلام هم ساکت نبوده و برای تساوی حقوق زن و مرد یکی از کارهاییکه کرده تقسیم کار بین آن هاست ولی ما قبل از آنکه زنان را لخت کنیم میخواهیم بیشتر از آنچه خلقت تشریع به آنها رسده و مرعی داشته رعایت کنیم و برسیم و کار را به تساوی از

دیدگاه آفرینش تکوین بین زن ومرد تقسیم نماییم و در ضمن از اختلاف عناصر و سلول وباطن و روح و جسم آندو صرفنظر کرده به تفاوت ظاهری بین آنها اکتفا و به آن بپردازیم:

زن شیر میدهد، بچه هم به مرد تعلق دارد هم به زن، اسلام میگوید میتواند زن از مرد دستمزد شیردادن بگیرد یا با وی قرار داد ببندد که یک کاری را هم مرد به نفع زن در عوض شیر دادن بپذیرد و انجام دهد اما زن قاعده میشود مرد برای رعایت تساوی چه کند؟ زن زایمان میکند مرد چه کند؟ و اگر فکری بریا قسمت اخیر تحت قاعده وقانونی تنظیم شود آن دیگری ار چه باید کرد؟ از اینقرا رحقوق سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و ... برای زن و مرد همانگونه مختلف است که مغزشان، قلبشان، استعدادشان، زمینه اشان، ساختمانشان، عناصرشان، وجودشان و همه چیزشان واگر زن غیر از این بدرد مادری نمیخورد او هم خیال پدری داشت.

زن برای انتخاب شوهر در فکر زندگی از راهی دیگر است و مرد مجرای دیگری را منظور دارد زن مردی مسؤولیت پذیر نیرومند و پدر میخواهد که اگر ببیند شورهش در برابر دیگر مردی به زانو درآمد مضطرب میشود و فائق آمدنش آرزوی زن است اما مرد زنی را می طلبد که جذابتر، لطیفتر و مادرتر باشد و در صورتیکه در نزاع دیگری فائق نیامد و قهرمان نشد در دل عزیزتر میدارد ودر صورت نشان دادن عوارض قهرمانی، چشمهای مرد که ناظر صحنه است گرد میشود و تعجب میکند واحساس

انزجار از قهرمان بودن زن مینماید.

در بجای گذاردن ارث نیز مرد و زن اختلاف شدید دارند و چه میراثی مهمتر از صفات و سجایا که زن در مدت (حدود نه ماه) بارداری از محیط متاثر میشود و عضوی از خودرا که نسل است متاثر میسازد در صورتیکه مرد فقط با آنچه قبل از آمیزش کسب کرده متاثر میکند.

زن مردی را میخواهد که مردان دیگر جلوش دو دلار است شوند ولی مرد زنی راخواستار که نه مردان جلوش کرنش کنند و نه زنان.

آرزوی دختر و پسر

دختر اگر به سنین بالا رسید و ازدواج نکرد ناراحتیهای اعصاب هر چه زودتر بسراغش آمده شکنجه اش میدهد وهرگاه تصویری را به دیوار تعبیه نمود آنچنان است که آباء واجدادش (انسانهای نخستین) در غارها به دیوار نقشش را میکشیدند یعنی اگر انسانهیا اولیه گاوی را نقش میکردند درحالیکه تبری به پهلویش نشسته و امیدوار بودند همین شکل بزودی در بیابان تحقق خواهد یافت دختر هم مثلا تصویر جوانی را که بر مبل تکیه زده تعبیه نموده و خودش در سایه آن عکس برمبل نشسته و تکیه میزند یا عکس جوانی که در یکی از ابعاد زندگیش احتمال ازدواج با وی را دارد یا تصویری از صحنه ازدواج را در اطاق دارد اما پسر اغلب همان وضع فریب دادن را دارد یعین دختر آرزو را به تصویر درآورده و پسر فریب را شکل داده است مرد را که بخواهند عکسش در مجلات گراور کنند به چگونه تبلیغی میپردازد و زن چه میکند واز چه تبلیغ میکند؟

همه مردان و تمام زنان از ناحیه زیر جمجمه به پایین تا حدودی مساویند اما مغز یک مرد با مرد دیگر اگر علم و جهل تنها منظور باشد آنقدر میفهمد، میداند، میشنود که دیگری از همه محروم است وباز اگر دین و کفر ار منظور بداریم فاصله آنقدر فاحش و فوق العاده است که پهنای اسمان ها و بیشتر میرسد و آنچه یک مرد مؤمن میفهمد، میشنود، روشن میشود، درک حقیقت میکند یک نفر کافر در تاریکیها و حرمان بسر میبرد و چون به زن و مرد برسیم باز اختلاف آنقدر شدید که میتوان گفت فاصله یک زن دانشمند یا دیندار با یک زن جاهل یا بی دین آنقدر نیست که یک مرد و زن هر چند در تمام جهات و ا بعاد یکسان باشند اختلاف بیشتری دارند.

یک مرد سالم و طبیعی در برابر یک زن سالم و طبیعی از لحاظ واکنشهای جنسی بررسی شوند می بینیم با هر دو به عدالت رفتار شده است زن هم آلت تذکیر دارد هم تانیث لذا لذت بیشتری میبرد (آلت تذکیر در زنان در برخی نواحی آنچنان بزرگ است که مانع افتران معتدل میشود یا آمیزش را دردناک میسازد لذا قسمتی ازان را میبرند ونزد ساکنان نواحی گرمسیری که مردانشان حدت جنسی دارند زنانشان نیز آلت تذکیریشان بزرگتر است وانرا میبرند ورداسلام نیز خنته چنین زنان مستحب است) در عوض مرد پس از هرآمیزش به آمیزش بعدی مینگرد اما زن همانند غذا خوردن پس از هر سیر شدن تا سیری بعدی پیش آید سیر است و برای مرد تمایل جنسی در ذهن وفکراست و تعطیل بردار نیست و با کمتر محرکی متوجه مسائل جنسی شده تحریک میگردد اما

زن چنین گیرنده ای را ندارد که از محیط برداشتهای تحریک آمیز جنسی کند.

مرد برای شناخت محیط میچشد، می بوید، میشنود، میبیند و ... و از جمله گیرایی سکسی دارد اما زن همه را به نحو خاص دارد مخصوصا در مورد سکس اینقدر سطحی و آماده به گیرندگی نیست ومسائل جنسی چون بمنظور مادر شدن وقریب نه ماه مسؤولیت پذیری است عمیقتر مینگرد از اینرو مردی که ازاله بکارت ناحق از دختر کرده وسرمایه شرمی اش را بباد داده همین نقصان را بر او وارد ساخته است بلکه وجوان مارد شدنش از جگرش بیرون کشیده و پایمال ساخته است و اینکه پلی گامی و تعدد ازدواج در اسلام حرام اما تعداد زوجات با شرایطو و ضوابطی مباح است یکی همین است که زن غذا،خواب، آمیزش را برای تکمیل نقص وجودیش میخواهد، سیری، رویا، نسل برای وی غرض است و تغذی و خواب و اقتران تحصیل آنها و اینها همه برای ادامه آنچنان زندگی است که درعین حال که نگهدارنده حیات و ذخیره است رو بکمال رفتن نیز میباشد اما مرد سیریو خواب را روی یک برگ زندگیش نوشته مساول جنسی را پشت ان برگ اما تا نزدیک به مرگ میتواندبه یان ظهر نویسی عمل نماید و هر چند چون بنابر آنچه قرآن میفرماید همه چیز رو به خدا و الی الله المصیر است ورد تکامل و انسان نیز الیه راجعون و بازگشتنش بسوی اوست و در تکامل و لذا مجموعه همه چیز در ظرف تکامل واقع است

مگر آنکه با گناه و نافرمانی چرخ سرعت گرفته بسوی تکامل را پنچر کنیم و وقفه ای در تکامل بوجودآوریم یا باشرک و کفر آنرا بکلی خراب سازمی و متوقف بماینم یا آنچنان که برعسک مجرا و مسیری برخلاف پیش گیریم (الی الله المصیر کائنات به دو نظر محقق است یکی آنکه آفرینش قوه است ودائم قوه بفعل درمیاید و بسوی ذات باریتعالی که افعالی است مصیر دارد دیگر انکه ردعلم هم میبینیم مجموعه کائنات رو بصفات الهی پیش میرود رو به زیبایی رو به قدرت بفعل رسیده رو بهعلم، رو به ... و این انسان است که بنابر آنچه نبی گرامی فرمودند باید باخلاق الهی درآدی و تخلقوا باخلاق الله ار فراموش ننماید و بدینطریق الی الله المصیر کائناتارتخصیص به انا الیه راجعون برسد زیرا همه چیز عالم خلق الی الله المصیر حتی حماء مسنون که آدمی از آن ساخته شده است اماآدمی از نفخت فیه من روحی نیزهست که اینقسمت نباید باحماء مسنون الی الله المصیر باشد بلکه باید الیه راجعون باشد)

ژرفنای اختلاف زن و مرد امروز

سرچشمه بسیاری از آنچه را جنس نر و ماده دارند و ژنها جستجو میکنند که قدیمی ترین قسمت سازمان بخش اندو محتوایشان همه چیز که همه چیز در صفات وسجایاست.

مسئله چهارگنبد را که اصرار ملتمسانه داشته و دارم فراموشتان مباد که اساتیدی آمدند و چهار گنبد مشابه دیدند و بعلت یکسان کارکردی بر چند تای آنها تشخیص دادند که نه تنها استاد و معمار آن چند تا یکی است بلکه شاگردان دو گنبد را در

یک نوع کار یکی و در نوعی دیگر در سه گنبد یکی دانستند یعنی نحوه کارآنچنان روشن میکرد که ساتاد کارچند تا یکی است و وحدت ساختمانی بر سراسر آن چند تا گنبد قالب بود وانکار و انقلاب ناپذیر.

مواردی چند نشان داده ام ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت را از قرآن کریم که نوعی وحدت وساخته کار یک اسناد مدیر عالم را نشان میدهد و در اینجاباز موردی دیگر که : کلیه عناصر خلق شده دراختلاف الکترونها ومدارهیای که الکترونها بر آن ها قرار دارند باز شناخته میشوند و در آفرینش ذی حیات از نبات و جنبنده همه که مجموعی از عناصرند باز شناخت از تعداد کرموزمهاست و ژنهایی که بر آن ها قرا ردارندو همه جا توحید گویان وتوحید جویان و ساخته دست یک استاد حکیم واز کجا که فردا در جماد نیز ذرات کشف شده حاوی خواص کیفیتی اشیاء شناخته نشوند.

دامنه وسیع محتوای کرموزمهایکاصل دارد و بسیاری فرع، اصل آنکه اختلاف ارقام کرموزمهانشانی از تنوع گونه و انواع موجودات است یکی نخود است دیگری ماهی و بالاخره انسان وژنها که شاخ و برگ آنهایند نماینده اخلاف صفات و سجایا درهر یک جنس از یک نوع و حتی ژنها و کرموزمها که رد یک نوع بشمارش مساویند چه بسا یکی از کرموزمها شکل و وضع مختلفی بگیرد و رد یک نوع دو جنس بلکه بیشتر بوجود آورد مثلا در 46 کرموزم آدمی، یکی ایکس باشد موجود نر و کرموزمی ایگرگ باشد ماده و بیشتر یعنی ایکس ایکس ایگرگ یا ... موجودی

مبتلاو ناقص و گویا دیگری است (کاربیوتیپ) (45 A+×××45 ×A+××) که 48 و 49 کرموزمی و بیمارند.

قدیمی ترین اختلاف بین زن ومرد همان y و xاست که اگر یکی برسد موجود نر یا ماده بوجود میاورد و امروز این اختلاف باستانی موجود را گسترش داده و چنین شکوفان کرده اند که مطلب علمی مخصوص طالبان است:

در 1949 دو نفر (بار-برترام) متوجه توده متراکمی بازوفیل در سلولهیا عصبی گربه ای شدند که به سطح داخلی شامه هستک چسبیده بود اما نزد گربه نر چنین توده ای دیده نمیشد و بلافاصله آنرا نزد انسان ماده یافتند و کروماتین جنسی یا جسم بار نام گذاشتند که 0 3-60 درصد سلولهیا زن حاوی ان است. کروماتین جنسی حدود یک میکرن قطر دارد ودرترکیب آن مقدرای اسید دزاکسی ریبونوکلئیک (DNA) بکار رتفه است ودر تمام سلولهای بدن (پوشش مخاط دهان، پوست، سلولهای پوشش چشم، مایع آمینوس و ...) زن کرومایتن جنسی مثبت است نزد مردان بندرت دیده میشود.

بهر صورت آنچه از اختلاف کرموزمها که حاملان صفات و سجایایند از لحا کمیسازنده انواع و اقسام گیاه و حشره و حیوانند واز لحاظ کیفی سازمان بخش جنس بوجود آورنده نسل یعنی کیمت کرموزمها سبب پیدایش نخود لوبیا، پشه و ماهی، حیوان و انسان میشود و کیفیت آن باعث بوجودآمدن کلاله و پرچم و تخمک و کرمک و نر و ماده و در هر رده و قسم و نوع و جنسی تفاوت هویدا که حتی پشه ماده برای نر آوازه خوانی میکند و

گنجشک مادر جهت پدر دلربایی دارد و چه بسیارند که طبیعت لباس زیبای ماده را در برابر نر به جلوه گریهای پرینه و مویینه وپشمینه انداخته و تنها بشراست که آرایش و پیرایش زنانگی راهم از دست جنس ماده رد حال اخذ و تحویل بهجنس نر میباشد و هر عملی خواست به زن تحمیل کند عنواناعتباری تساوی را به رخش میکشد باشد که ژنی هم عامل تساوی حقوق در زن و مرد بوجود آید؟

مغز و عشق زن و مرد

آقای دکتر رضا براهنی کتابی دارد(1) که قسمت اعظمش همانند بهترین نوشته های مرحوم آل احمد برآورد میشود در آنجا اشاره به خدایان مؤنث یونان میکند که عکس العملش در تجلیلی از قهرمانان مرد (حماسه) خلاصه میشود. سیصد چهار صد سال حکومت بیرحمانه امویان و عباسیان را بر ایران نشان میدهد که کسی نتواسنت رد برابر ستمگریهشان سخنی بگوید جز آوردن کلامی حماسی که از نظر محتوا یک سیستم تدافعی علیه نفوذ اعراب بود واز لحاظ شک لتحت تاثر مستقیم حماسه های عربی بصورت رجز رستم در شاهنامه، مردی که در تجلیلش نیروی ارکان خلافت رابلرزه درآورد باو جود این هر کدام از قهرمانان کتب حماسه سرایان را بدین مضمون نشان میدهد که اگر بخواهندنظر کشورگشایی داشته باشند حق ندارند نظر به غرب عرب نشین

1- تاریخ مذکر - علل تشتت فرهنگ در ایران (که علل پیدایش صوفیگری را به طرزی جالب متذکر است).

خلافت نمایند بلکه قهرماین خواهند بود که دروازه هی هندوستان میگشایند که اگر خشم خلافت برانگیخته شد که از چه بدون اجازه سخنزا فتح و فیروزی شده است رد پاسخ گفته شود هندوستان فتح میشد تا بر فتوحات خلافت افزوده شود (یعنی حتی نگاه به غرب نقشه جغرافیا کردن هم آزاد نیست باید به شرق که در تصرف دیگران غیر از امویان وعباسیان است نگریست).

سپس به کتابهایی چند اشاره مینماید که ردتاریخ مردان خلاصه میشود و از زن نامی نیست و آنگاه از عاشق شدن نام میبرد که همیشه درانحصار مردان است و کسی جرئت ذکری ازعشق زن نسبت به مردنکرده واگر زنی خواسته بمردی عهشق بورزد تخطئه شده (رابعه را شاید بتوان ازآنها شمرد) و چهره زن آنچنان از قدیم تا کنون گم و مخدوش بوده است که گویا از او نفی هستی شده است واینجا را (1) نویسنده با آنکه مینویسد صفحه اسلام میخواهد دنیویت سالم در کنار دینی سالم و توام با فکر آخرتی سالم دراذهان رسوخ یابد» تنها داستان عاشقانه قرآنی را که سوره ای بنامش است فراموش نموده و از اینکه در این سوره (سوره یوسف) نیز نقش اول عشقی را زنی داشته وبدنبال مرد معشوقش درتلاش میباشد و بجای تقیه درانی پیراهن معشوقش را از پشت میدرد از قلم انداخته است یعنی عاشق و معشوق رازا پشت میدرد از قلم انداخته است یعنی عاشقو و معشوق قرآن بر خلاف تصور در نوعی ویژگی غرقند، عاشق، جنس دوم، زنی از دربار فرعون و معشوق، غلام پیرهیزکار غریبی است که مورد خرید و فروش قرار گرفته و از بسیاری مواهب آزادی محروم است یعنی قران نخواسته

1- صفحه 27.

درمقام تجزیه و تحلیل از یک قدرت جنسی ودیعتی در زن و مرد، حتی زن را در برخوردهای عاطفی اجتماع منکوب سازد و شاید حق زن را در برخوردهای عاطفی اجتماع منکوب سازد و شاید کتابی قبل از قرآن و بعد از آن با چنین دید وسیعی نتوانسته و نتواند جوابگوی شیفتگیهای عاطفیو ویژگی زن و مرد بطور مساوی بوده باشد که زن محکومسیطره ناحیه عاطفی هیپوتالاموس خود و مرد تحت سلطه منطقه تفکری پیشانی خود است و شگفتی آنکه امروز بهمین منوال بریا مغزها نیز جدا از آلت تناسلی نرو مادگی قائلند:

دکتر «جیمی نل» استاد دانشگاه «اموری» امریکا گوید هرمونهای نر مانع رشد منطقه هیپوتالاموس موش که 24 ساعت پس از تولد بدنیا آمده اند میشودو برعکس موشی که هرمون نر ندارد هرمندپرولاکتینی سینه ها را بزرگ میکند وشرایط زنانگی بوجود میاورد.

اگر نگذاریم هرمون نر به هیپوتالاموس نر برسد مثلا با اخته کردن هیپوتالاموس میبینیم مغز متمایل به ماده شدن میشود و لذا مغز در بررسی نر یا ماده شدن هرمونی دارد که نزد موش پس از تولد است و نزد انسان قبل از تولد.

درهمین سوره یوسفت آنقد رمسائل جنسی و عشقی در یک دو آیه خوابیده است که از بطن بستر وحی بیرون کشیدنشان توجهی میخواهد و اینک بعنوان نمونه میتوان از آن آیه که اشاره بدعوت زلیخا از زنان اکابر مصر است مطالب زیر رادانست (زلیخا دعوت کرد تا در نتیجه دیدن یوسف زنان دست از شماتت وی که چرا عاشق شده بردارند و نشان دهند که کاردل واسیاری است نه اختیاری) اما مطالبی را در اینجا خواهم آورد که تنها به بحث

مربوط باشد یعنی اختلاف زن ومرد را عمیق تر نشان دهد:

زن بیشتر از مرد گرفتار مسائل جنسی است و شکست در عشق شکست همه چیز اوست واگر صاحب قدرت بود حاضراست جهت مسائل جنسی حتی مجامعی تشکیل بدهد همانگونه که زلیخا کرد.

زن سعی میکندعشق غیر واقعی خودراکه حتی رسوا کننه اشد بوده (دستش را بجایترنج بریده) درست جلوه بدهد وما میدانیم زلیخا بهر زنی کاردی و ترنجی داد و یوسف را گفت داخل شود و شد و بعضی بجای ترنج دست بریدند. زن برای درست جلوه دادن عشقو اینکه عشق ورزیدن حق اوست حاضر است بزنان دیگر صدمه وارد آورد.

زن حاضر است مسائل هرزه خود را لباس زیبای عشق کاذب بپوشاند و با زنان مصاحب خود مکرش را در میان بگذارد.

زنان آنقدر حاضر به تملق گفتن میباشن که اگر پای عشق دروغین هم به میان آید حاضرند (عشق کاذب اصولا وجود ندارد ودر جلد بعد چگونگی آنرا خواهم گفت واین را بدانید هر کلمه ای در ماوراء ابرها جنبش لغوی داردو رد زبان عربی هست اما رد قرآن نیست اصالت ندارد همانند عشق، غریزه، معجزه و ... مثلا بجای معجزه کلمه آیه و نشانی درست میباشد)

زن اگر مورد شماتت آنچه تسلط غریزی بر او دارد واقع گردد سعی میکند بجای اینکه زنان دیگر را مجازات وسرزنش کند بوسیله استرحام عشقی از آنها مدد بجوید. (هر چند غریزه هم در قرآن نیست و باید گفت نیاز).

زن در تشخیص عشق خود جانب احتیاط را رها ساخته به ظاهر بیشتر حکم میکند و بمحض آنکه یوسفی را دید حکم فرشته بودنش مینماید (در صورتیکه در جلد بعد خواهید دید اسلام طالب ایمان وسلامت نقسو جسم است وباثروت وزیباییو مخصوصا ثروت ازدواج کردن روی خوشی نشان نیمدهد).

زن برعکس آنچه بیشتر روانشناسان عقیده دارند در احساسات هیجانی فورا بعنوان عشق در برابر غلام، راننده، خدمتگزار ملتهب و بدون مهارند.

شماتت کردن عاشقان بی نتیجه و دست خود بریدن است.

برای زنی که قدرت دارد معشوق خود را بزندان افکند چنین و چنان کند معشوق را در انحصار نگهدارد جز ایمان قدرتی در برابر آن قدرت زن رد نمیاید و حافظ نیست.

و... درجلدهیا بعد بقیه گفته خواهد شد.

تاریخ نشان میدهد که شراب از رذالت های فطری مرد بوده وآمار گویای اینکه سیگار نیز بمرد تعلق داشته است زیرا شراب برای چند لحظه فراموش کردن روح خشن و تیره اش بکار میامده و سیگار نیز آنچنان بر اعصابش تخدیر میکرده که حتی اگر به تیمارستان بروید خواهید دید دیوانگان فقط سیگار میخواهندنه گل و شیرینی، لیکن زن آزاد شده برای برابری با مرد یا برای اینکه نشاندهد از مرد عقبتر نیست بهر دو (الکل و سیگار) و حتی بالاتر ها یعنی افیون و هروئین وامثال انها مبتلا شده.

فروید میل به سیگار را بعلت احساس کاذبی میداند که چون دودش فضا را پر میکند طرف تصور میکند تا آنجا که دود فرا گرفته

بزرگی و هستی سیگار کش امتداد دارد و لذا آنها که شخصیت مستقل خود را محقق نمیداند و به سیگار کشیدن روی میاورند امازن که جنبه های عاطفی وانفعالی قوی داشت احتیاجی به الکل و سیگار نداشت واینکه که بریا برابری با مرد انها را از دست داده است خود را نیازمند الکل و سیگار تصور مینماید تا با مرد برابر باشد و بقول مرحوم محمد قطب نتایج حاصله از آزادی زناین بودکه بدون اینکه نکات قابل ذکری از فضائل حقیقی مرد را بدست آورد بسیاری از رذیلتهای فطری مرد را کسب نماید ودرعوض فضائلی فطری از خود از دست بدهد.

دیگر دود سیگار هم درهوا پخش شود شخصیت تصنعیت که برای مرد خشن ایجاد میکرد شخصیتکاذب بدون عاطفه نیز برای زن بوجودمیآورد اما زنی که زنانگی خودرا از یاد نبدره احساس میکند اولادی که از او جدا شده موجودیتش را بیشتر و محکمتر کرده که هیچ احتیاجی به تصنعات کاذب چون سیگار کشیدن ندارد و در عمل دیده میشود زنانیکه به سیگار و دخانیات دیگر معتادند آن نیاز فطری خود را به اولاد کمتر حس میکنند و اگر باردار شوند کمتراز سابق به سیگار کشیدن میل مینمایند (زمان و یار طرز دیگری است) و پس از زایمان خود بخود کمتر به سیگار کشیدن میپردازندیعین زن اگر فواصل زایمانیش زیاد یانازا باشد به نسبت زودتر لب بسیگار میبرد و درعمل دیده میشود زنانی که فرزند ندارند بشتر از سایر زنها معتادند یعنی احساس نفس خود را با دخان جبران مینمایند.

(ناگفته نمانده جنس ماده لااقل نزد پستانداران مگر بعد

از یک یا چندآبستنی بکمال خود نمیرسد و زنانی که بچه ندارند عصبانی تر بوده و تعادل روحی و جسمی آنها زودتر از سایرین بهم میخورد). (1)

مرد خشن وسخت آفریده شده و بهمین تناسب در نهادش غیرت شدید و بی آزرمی و میل به تجاسر با نهدش بعنوان ابزار وآلات مورد لزوم عجین شده است که رد مواقع لزوم هرکدام را بکار برد و در بسیاری از موارد نیز بجز غیرت که دائم در جوشش است بقیه را طبق مقررات مذهبی تبدیل و تهذیب نماید.

زن به غیرت احتیاجی نداشته آزرم وعطوفت و ملایمت جزو ساختمان نفسانی اوست و بوسیله همین صفات جالب و جاذب و باردار و کودک پرو روخانه داری را میتواند بنحو احسن انجام دهد و این با خشونت وسختی و کاردر خارج مغای راست که اگر تازه زن را بکارهیا مردانه واداریو خلبانی و رانندگی وادارند وی راشریک کارهای مردانه کرده اند اما در کسب فصائل مردانه چگونه میتوانندشرکت کنند؟ در عمل میبینیم که زن حتی در مقام های بالت نیز بیشتر از کودکان دلجویی مینمایند و بزایشگاهها علاقه نشان میدهد و در زمینه فطری نبوغی خود بهتر انجام وظیفه مینماید حتی زنان بزرگ عالم ار دیده اید که چون وارد مؤسسات دارویی یا بهداشتی میشوند ابتدا از تغذیه کودکان و فرآورده های غذایی آن ها بخصوص شیر بررسی بعمل میاورند یعین در زن نیروی فیاضی برای تربیت کودک و پرستاری مرد وجود دارد که باشرکت دادن نشان در کار مردها مبدل به نیروی مساعدت شده است، خلاصه تر

1- صفحه 84 انسان موجود ناشناخته الکسیس کارل.

آنکه زن فیاض را زن ماشینین نموده است و بار دیگر تکرار کنم اینکه زن میگوید اگر به میدان داری اجازه اش داده بودند از مردجلو میرفت مردود میباشد زیرا چند میلیون سال است زایمان و چندین هزار سال است آشپزی، خیاطی، گلدوزی بدست آنها است و با بزرگترین متخصص زنان و مامایی و آشپزی و خیاطی از مردان میباشد بعلاوه این چیست که اگر هم اکنون زن را بکاری بگمارند که صبرو حوصله لازم دارد، چون بچه داری و رسیدگی بکارهای پرارقام و آمار ظریف همزمان با گماردنش بکارهای مردانه درکارهای اولی که فطرتش ساختمان سازگاری با آن دارد جلو میباشد؟

اصولا زن درکارهایی که سخن عشق و ازدواج از آن بمیان میاید فوق العاده دخالت میکند ولی مرد حوصله اش را ندارد بر عکس مردان حاضرند در کارهاییکه نیتجه اش بعد از آنها عاید دیگران میشود بیشتر از زنان شرکت کنند و زنان حوصله انجام کاری که بعدها عاید دیگران میشود ندارند.

الکسیس کارل در کتابش صفحه انسان موجود ناشناخته» میگوید: قوانین فیزیولژی همانندقوانین جهان ستارگان سخت وغیر قابل تغییر است و ممکن نیست تمایلات انسانی در آنها راهی یابد مامجبوریم آنهار ا بطوریکه هستند بپذیریم زنان باید به بسط مواهب طبیعی خودرد جهت سیر سرشتی خاص خویش بدون تقلید کورکورانه از مردان بکوشند وظیفه ایشان رد راه تکامل بشریت خیلی بزرگتر از مدرها ست و نباید آنرا سرسری گیرند و رها کنند. بعلاوه وجود چنین در زهدان مادر بعلت اینکه بافتهایشان بایکدیگر

متفاوت است عمیقا در بدن زن تاثیر دارد و درد حین آبستنی حالت فیزیولژیکی و روانی او را تغییر میدهد.

بنظر میرسد که جنس ماده لااقل نزد پستانداران مگر بعدزایک یا چند آبستنی بکمالرشد خود نمیرسد. زنهاییکه بچه ندارند خیلی عصبانی ترند و تعادل روحی و جسمی ایشان زودتر از دیگران بهم میخورد زنها باهمیتی که اعمال تولید مثل برای آنها دارد واقف نیستند در حالیکه این عمل برای رشد غایی ایشان ضروری است در اینصورت منطقی نیست که توجه زنان را از وظایف مادری منحرف سازن نبایستی برای دختران جوان نیز همان طرز فکر و همان نوع زندگی و همان هدف و ایدآلی را که برای پسران جوان در نظر میگیریم معمول داریم.(1)

باز هم اختلاف زن و مرد

چنانچه انسان را بمغزش میشاسید در اشتباهید معذرت میخواهم اگر اهل قرآن و پیرو الرجال قوامون علی النسا بودید احوال و اوضاع زن و مرد را شناسائید و دیگر ادامه به خواندن دادن فقط بر دانش خود افزودن است .

میگویید مغز انسان بزرگ است؟ فیل از او بزرگتر و مغز دلفین از فیل و مغز نهنگ از همه بزرگتر است.

پستانداران در داشتن نخاع شوکی، مدولا ، مخچه ، مغز ، میانی، غشاء خاکستری مخ، تالاموس، هیپوتالاموس و ... آنچنانند که نمی توان انسان را ممتاز شناخت.

1- صفحه 84 و 85 و 86 انسان موجود ناشناخته.

نورون هر عصبی از پستانداران سه قسمت اساسی دارد، دندریت ها که شاخه های منشعب از نرونند و هر چه بیشتر باشند فرم فکری پیچیده تری را نشان می دهند و در انسان از همه زیادتر است و با وجود این باشمپانزه و دلفین اندکی اختلاف دارند.

مطالعه بیوشیمیائی نیز نزد همه مشابه است و در بررسی از فضای بین نورونهای که سنابس گویند در اثر جریانهای یونها سدیم و پتاسیم و کلر بدست میآید که نتیجه نزد همه یکسان می باشد.

اثر داروهای مخدر - بیهوشی و .. در سیستم های عصبی تمام پستانداران با مکانیزم مشابهی عمل می کند و دستگاه بسیا رپیچیده و شگفت انگیز هورمونی که از طریق غدد منزوی به وسیله مغز کنترل می شود از نظر بیوشیمی نزد تمام موجودات مشابهند.

کلیه اطلاعاتی که به مغز میرسد و ناشی از یک تخلیه الکتروشیمیائی بسیا رضعیف (یک دهم ولت) که جرقه کوتاه مدتی (یک هزارم ثانیه) در چندین تریلیون مکان است در مطالعه سنجشی شباهت عمیقی را در طرز کار عصبی در موجودات مختلف نشان می دهد.

رفلکس های نخاعی مثلا پریدن پا به جلو بر اثر زدن به زیر زانو در تمام با روش مشابهی است.

مراکز کنترل ضربان قلب - فشار خون، تنفس، هضم، مکانیسم هدایت توجه سیستم شبکی مربوط به خواب و بیداری که در جلد 17 شرح دادم در تمام نمونه های همانند همه جا نشان دهنده

این واقعیتند که ساخته و پرداخته دست یک استاد علیم قادر می باشند.

وظیفه مخچه در هماهنگی عضلات برای راه رفتن، رله کردن احساس و حرکت که به وسیله هیپوتالاموس انجام می گیرد و حتی فعالیت های شگرفت الکتریکی مغز و مهتر شکل امواج الکتریکی (امواج الکتروانفالوگرافی EEG-) در مغز انسان در حال استراحت فکری و در حال آشفتگی عملا از امواج مشابه EEG مغز حیوانات ضمن حالات مشابه غیر قابل تشخیص است.

از آن همه سازندگی و پرداختی که به دست توانای سازنده پرداخت کنند علیم قدیر به طرزی مشابه و یکسان در سیستم عصبی انسان و موجودات دیگر دیده می ش ود و دیدن نزدیکی اعملا مغز مخصوصا دلفین ها و میمونها با مغز انسان و از طرف دیگر مشاهده فاصله بسیا رعمیق بین انسان و سایر که این فقط انسان است که به خالق خود به ارتباط هستی و جهان، به خود از کجا آمده در کجاست و به کجا میِود می اندیشد و این فقط اوست که مکتب اخلاق یک سیستم الهی را که به وسیله پیامبران آورده میش ود مورد عملکرد یا تجاسر قرار می دهد پس برای شناخت انسان و حیوان در کجائیم که اگر فردائی برای تساوی آن ها نیز تهضتی شود موارد مشابه و یکسان بسیار مورد استناد است و همین است که در مقام قیاس و سنجش برای بازشناخت بین زن و مرد نیز توسل به ره آوردها و دانستنی های پیامبران الهی ارزش علمی و مقام بینشی خود را حائز است نه آنچه بشر کم و بیش ندانسته به قضاوت نشسته است.

این را بپذیرید که با گذشت زمان وسیر تکاملی سریع مغزها فاصله بین انسان و سایر موجودات را افزایش داده ودر عوض فاصله وی را با پروردگارش کاهش میدهد وازاینقرار با آنکه سیستم عصبی انسان بر یک سیستم الهی سوار و قرار دارد و عملکرهای فیزیولژیکی و بیوشیمیایی مشابهی نیز با سایر موجودات دارد پرسشی بدینطریق بوجود میآید: نیروی فعال کننده انسان ار که قوای خود را بهافعال پیشرونده و تکامل یافته ای مبدل میسازد از کجاست واین که قرآن کریم خلقت زن ومرد را یکسان وارزش هر دورا مشابه معرفی فرموده وارث صفات یک پدر و مادر و آفرینش یافته از یک نفس واحده میداند آیا برای نشان دادن حقیقت تساوی بین آن دو کافی بنظر نمیرسد (النساء - 98 الانعام- 189 الاعراف - 6 الزمر) و مگر بزرگترین اختلاف را نپذیرفتید همان است که قرآن کریم میفرماید الرجال قوامون علی النساء و باز هم اختلاف تشریعی بین زن ومرد زیاد است که به پاره ای از آنها اشاره میگردد.

تساوی خطرناک

نزدیک شدن زن و مرد چه از لحظا لباس چه به شکل و تغییر جنس دادن و چه از حیث شغل سبب میشود اسکلت عاطفی آنان دگرگون و در نتیجه عشقشان منحرف و در حقیقت از داخل انفجاری و انتحاری زنانه انجام داده باشند. فلاسفه ای که به بحث این قسمت وارد شده اند و کلیه

روان شناسان که درباره این قسمت مطلبی دارند همه و همه عملا کلمه عشق را برای مرد و زن دو چیز مختلف میشناسند و تقریبا اغلبشان به این نتیجه میرسند که عشق زن هدیه کامل جسم و روحش است با این شرط که به چیزی دیگر هم توجهی ندارد اما عشق مرد به آن پایه زن نیست که گاهی شغلش راترجیح میدهد یا مقامش یا افتخاری که کسب کرده یامیخواهد کسب بکند یا تحصیلی که به آن مشغول است و حتی انتظار مرد از زن همان است که هست یعنی میخواهد در عشق خود را وقف کند و حتی تحصیل را زود در برابر عشق ترک مینماید!

عشق ورزیدن زن نزد فقیرترین افراد همان است که پیش متمکن ترین اشخاص و حتی دختران آنها نیز در اوان کودکی یکسانند و جنس دوم همیشه عشق میورزد و جنس اول در راه فائق شدن در جنگ زندگی عشق دارد و بقیه آنچه مینماید برای ماده و نر در درجه دوم اهمیت قرار میگیرد.

دخترک باعروسک بازی میکند در صورتیکه کسی به پسر عورسک نمیدهد بلکه هواپیما میدهد، کشتی، کتاب کلندگ، بیل، ب حسب آنکه طبقه باشد ابزار و آلات زندگی بهمان تناسب میدهد و هرگز اسباب عشق ورزیدن همانند عروسک را به پسر نمیدهند واگر بدهند رفتار دختر و پر با عروسک کاملا متمایز و مختلف است.

دختر و پسر بحد بلوغ میرسند انتخاب همسرشان یا بطریق اسلامی است یا با آشنایی قبلی صورت میگیرد اینجاست که روانشناسی وارد عمل میشود و تصدیق مینماید که انتخاب اسلامی

همسر انتخابی است با تحقیق اخلاق و صافت آنکه قصد شریک کردنش رد زندگی را دارند و رؤیت و پسند زیبایی و اندام طرف نیز انجام گرفته وتوصیه اکید اسلام در پاسخ مثبت دادن به خواستگار در صورتی درست است که از فسق و آلودگیها بدور باشد در صورتیکه انتخاب با آشنایی قبلی بر گزیدن سلطه ای است که قعدههای جنسی یا حقارتهای زندگی یا توهینهای رفتاری پیش آورده و برطرف اعمال مینمایند مثلا دختری که مورد بی مهری مدام پیدر بلند قامت چشم زاغش قرار گرفته یا مرتب مادرش را مورد شکنجه چنان مردی دیدها ست سعی میکند شورهی کوتاه قد و چشم مشکی داشته باشد و رد ضمیر ناخودآگاهش چنین است: نکند که بلند قامت زاغ چشم با او نیز چنان کند که بامادرش با اینکه برگزیدگی جدید انتقامی باشد که از پدر بی مهرش میگیرد و انتخاب با آشنایی قبلی علاوه بر آنکه عاری از امتیازات دیگر است که جلد بعد شرح خواهم داد ملاحظه می گردد آنچه رابیشتر بعنوان ابزار و آلات برگزیدن بکار میبرد عقده ها و سرکوفتگی هاست در حالیکه در انتخاب اسلامی بکار بردن اصلو اخلاقی و پای بند بودن به آنها بیشتر توصیه شده و توانایی دخالت دادن عقده ها و انتقامها کمتر است و در این زمینه میتوان کتابی علیحده نوشت که همه پر از چگونگی و شرح انتخاب همسر در نتیجه واپس زدگیها وسرکوفتگی ها خواهد بود.

اسلام میگوید: زن فکر کند همسری که میخواهد انتخاب کند آیا قادر به نگهداری اوست یا خیر؟ در برابر گناه بی تفاوت است وانجام فسق و فجور برایش سهل الحصول میباشد یا نه؟

و اگر در همین مختصر برآوردها (قدرت زندگی - طرد بی بند و باری) نمره آورد اسلام بر ازدواجش صحه میگذارد و تبریک نیز میگوید اما در جامعه ای که زن و مرد بیکدیگر نزدیکی عنوان شده معمولی (تساوی زن و مرد) را دارند از اینقرار اسلام ازدواجی رامیخواهد که جان وجسم سالم در آن شرکت کند آیا اجتماع ازدواجش بدست عقده ها گزینش می یابد.

مقیاس و معیار انتخاب همسر بیشتر از آنکه اخلاقی باشد غریزی است وقبل از آنکه اسلام بتواند بعلت همراهب ودن مبانی چنین ازدواجی باراه ارائه شده به عروس و داماد تبریک بگوید روانشناسی بخاطر اینکه توانسته مصداقی جهت صحت و تایید قدرت علمی خود بیاید به آنها تبریک عرض مینماید مثلا زن عقده دار میخواهد در ازدواجش خود را مسلط یا پست سازد بعلت سوابقی که با پدرش یابرادرش داشته و در آن خانه مادرش پست شمرده می شده یامسلط بوده است و اگر زن معمولی باشد تازه میل دارد سرپرستی که به او عشق میورزد بدست آورد درصورتیکه شریک زندگی یک زن یا یک مرد که کاملا اسلامی به ازدواج رسیده اند به توجه به توصیه های اسلامی سعد رد گذشت از خطای دیگران وحفظ خود در برابر عوامل گناه و آنچه سبب نومیدیهای عاشقانه میشود و محبت به یکدیگر است تا جاییکه بهتر شوهرداری را جهت زن دانسته (جهاد المرئه حسن التبعل) و آغاز هر کار نیک مرد را از خانه اش و درباره همسرش خواسته (ابده بما تعول) مطالب بسیار دیگر به همین نحو تا جاییکه در یک ازدواج اسلامی انگیزه های آگاه و ناخودآگاه قبل زاازدواج در صدد انتخاب بر مبنای انتقام و وجود عقده نباشد وبعد از ازدواج نیز احساسات هیجانی هیچگاه بر مبنای عقده هی فردی وارد مرحله

عمل نگردد. اینک یک خانواده که رفتار پدرش نسبت به مادرش یا احساسات مادر نسبت به پدر معلوم و در حال اعتدال یامستی یا فروهشتگی است و آشنایی قبل از ازدواج نیز در آن آزاد است و دختر و پسر عقده های خودرا درانتخاب همسر اعمال مینمیاند چنانچه تعمیم یابد، خانواده به اجتماع مبدل و افعال مردها معلوم و رفتار زنها معین و شناسایی مردها و زنها نسبت به یکدیگر روشن و شناخته شده وغریزه ها را متاثر ساز باشد و آشنایی قبل از ازدواج را نیز عرف به پسندد بکار بردعقده ها در انتخاب شریک زندگی بی میاگی بیشتری خواهد یافت واینکه زنها ومردها بیکدیگر نزدیک و تساوی بمعنای آزادی در جهات مختلف برقرار گردد خطرناکترین تحمیل را بر اجتماع وارد خواهدساخت که مغشوش ساختن عشق است بویژه در نزد زنان که باید بیشتر متعلق به کدبانویی و مادری باشند و اینک عدول کرده اند.

***

با عرض معذرت از خوانندگان گرامی چون مطالب این جلد خیلی مفصل و در نتیجه حجم کتاب بیشتر از جلدهای قبلی میشد لذا دنباله مطالب این جلد را در جلد بعد (جلد بیستم) که تحت طبع و به زودی منتشر میشود ملاحظه فرمایید.

جلد 20

اشاره

ص: 1

ص: 2

جلد اول: میکرب شناسی در اسلام – زیست شناسی در اسلام.

جنین شناسی در اسلام

جلد دوم: بهداشت شهر - بهداشت اجتماع.

جلد سوم: فلسفه روزه.

جلد چهارم: تعریف غذا و تغذیه – تقسیم بندی غذا به نظر قرآن و اخبار – مهمانداری و میزبانی و ظروف و سفره و دعوت و ... .

جلد پنجم: عسل غذائی که در قرآن به خاصیت شفادهندگی اش اشاره شده است.

جلد ششم: شیر که در قرآن از غذائیش تعریف گردیده است.

جلد هفتم: خرما و انگور دو میوه معرفی شده در قرآن.

جلد هشتم: گوشت غذای معرفی شده از قرآن.

جلد نهم: کلیه غذاهائی که فقط نامشان در قرآن بدون توضیح و تعریف ذکر شده است.

جلد دهم: غذاهائی که در اخبار و احادیث نامشان دیده میشود.

جلد یازدهم: خلاصه ده جلد قبلی و متمم.

جلد دوازدهم: چگونه از بستر بلند شویم. آداب تخلی - طرز راه رفتن - مسواک نمودن و ... .

جلد سیزدهم: تنویر - خضاب - تیمم - وضو - غسل و ... .

جلد چهاردهم: ورزش در اسلام

جلد پانزدهم: بهتر نشستن و بهتر ایستادن و بهداشت آنها، بهداشت گوش و بینی و مو.

جلد شانزدهم: بهداشت چشم، دست و پا و ناخن ها، عورت، زبان و دهان.

جلد هفدهم: بهداشت خوابیدن.

جلد هجدهم: بهداشت لباس (لباسهای نبی گرامی - لباس چه رنگ چه شکل و چه ... باشد و 44 مستحب اسلامی مربوط به لباس).

جلد نوزدهم: لباس (حجاب در اسلام)

و اینک جلد بیستم: دنباله لباس (حجاب در اسلام)

تقدیم به کسانی که نه از دانشمندان لادین اند و نه از دینداران جاهل

دکتر پاک نژاد (دکتر در طب)

دانشمندان لادین که رابطه انسان و طبیعت را غرور آمیز کرده اما رابطه انسان و انسان را تیره ساخته اند و دینداران جاهل که از آن غرور بی بهره اند و در این تیرگی سهیم.

و ستمکار تر از همه مشرک که معبود خود را آنقدر پائین می آورد تا حد انسانی یا یکی از ساخته های دست انسانی در صورتی که خدا می خواهد انسانی آنقدر بالا برود تا مثل ذات مقدسش گردد. مشرک خدای را پائین می آورد و خدای انسان را بالا میبرد.

به بیان دیگر انسان در سه جنگی که دارد (جنگ انسان با طبیعت - جنگ انسان با انسان - جنگ انسان با خویشتن) (در اولی نسبتا فائق شده - در دومی مشغول و در سومی شکست خورده است) (1)

1- تنها کسیکه جنگ چهارم هم دارد (جنگ انسان با خدا) ربا خواری است که قدرت ترک تمرکز تمکن دیگران را نزد خود ندارد (قرآن 279 البقره).

توجه

چهار تذکری که در آغاز جلد اول چاپ سوم به بعد و تذکراتی که در اوائل جلدهای دیگر داده شده است به قوت خود باقیست

***

ترجمه چاپ اول هر جلد با اجازه نویسنده و چاپهای دیگر آزاد و نقل مطالب کتاب با ذکر مأخذ بلامانع است.

ستایش:

سبحان الله

توحید خالصی که اندیشه های عالمانه روز آنرا می طلبد و در انحصار مسلمانان است (1) مسلمانانی که هم در مرحله عقیده، ایمان به خدا دارند و هم در مرحله عمل خدا را عبادت میکنند(2).

درود:

درود برد نبی گرامی اسلام که پیروانش را فرموده روزانه ده مرتبه از خدا بخواهند که همه مسلمانان را به راه راست هدایت فرماید راهی که به کمال رسیدگان پیمودند، نه راه دانشمندان لادین و نه راه دینداران جاهل. درود بر دوازده جانشین ایشان به ویژه درود بر تشکیل دهنده حکومت واحد جهانی پیشوای وقت و امام زمان حضرت حجه ابن الحسن العسکری ارواحنا فداء(3)

والسلام علینا و علی عبادالله الصالحین

1- شرح مبسوط در جلد اول چاپ چهارم به بعد که خلاصه چنین است: از هر کس سؤال شود تو را که خلق کرده می گوید خدا اما در مرحله عمل محسوسات را عبادت کرده و احترام میگذارد از قبیل: بت، آتش، گاو، و ... یعنی همه در مرحله اعتقاد میگویند خدا و چون به عمل رسید به غیر خدا متوجه اند جز مسلمانان که اعتقادشان به غیب است و نماز و هر عبادتشان نیز متوجه به غیب (خدا).

2- شرح مبسوط در جلد اول چاپ چهارم به بعد که خلاصه چنین است: از هر کس سؤال شود تو را که خلق کرده می گوید خدا اما در مرحله عمل محسوسات را عبادت کرده و احترام میگذارد از قبیل: بت، آتش، گاو، و ... یعنی همه در مرحله اعتقاد میگویند خدا و چون به عمل رسید به غیر خدا متوجه اند جز مسلمانان که اعتقادشان به غیب است و نماز و هر عبادتشان نیز متوجه به غیب (خدا).

3- شرح در ابتدای جلد هشتم

این جلد مانند سایر جلدهای گذشته صرفا یک بحث تحلیلی عقلی اجتماعی، مذهبی است.

و برخوردی با هیچ یک از مسائل اجتماعات موجود دنیا نخواهد داشت و به همان دلیل که منشور سازمان ملل متحد حجاب و بی حجابی را آزاد گذاشته بحث در طرفداری هر کدام نیز چنین خواهد بود

ص:

8

تساوی رجال و نساء یعنی طرد عشق

ببینید آقای ایناس لپ (Ignace Lepp) کشیش و پزشک و متفکر معاصر فرانسوی چه میگوید (1):یعنی اختلافات قابل ملاحظه روانی بین جنس مذکر و مؤنث مشهود است. یک مرد برونگرا، فعال و متمایل به تسلط به دنیای خارج است. در نتیجه اندیشه و شعورش توسعه و رشد بیشتری از احساس و درک او پیدا میکند درحالیکه زن برخلاف آن بیشتر درون گرا و غیر فعال است و درک و احساس بر او مسلط است گرچه این مطلب ساده در نتیجه آمارگیری از عده زیادی حاصل گشته است و لی مشخصات فردی آنها ذکر نگردیده است و به تازگی این مطلب به وسیله خانم سیمون دوبوار نفی شده است، اگر اکثریت زنان بیشتر به جای فعال بودن غیر فعالند و بیشتر درون گرایند تا برون گرا، این ناشی از طبیعت آنها نیست بلکه به خاطر موقعیت آنان است و اقلا قسمتی از این واقعیت به این حقیقت مربوط است که جریان تحول جامعه انسانی و نوعی از اعمال که «خصلت های فعال» نامیده می شوند به مردان محول شده است. در هر صورت مختار نیستیم که

1- من از فارسی شده یکی از کتابهایش «روانشناسی عشق ورزیدن» ترجمه آقایان دکتر کاظم سامی و مهندس محمود ریاضی نقل میکنم صفحه 20

مغاک روانی بین دو جنس را غیر قابل پل زدن فرض کنیم:

تفکرات متافیزیکی در جوهر تذکیر و تانیث مورد نظر فعلی ما نیست. ما در عمل میتوانیم در سطح مشاهدات روانی باقی مانده و اکثریت زنان را مؤنث و اکثریت مردان را مذکر قلمداد نمائیم و خط تعیین حدود هم واقعاً از تصور عمومی دقیق تر نیست.

اگر مردان صد در صد مذکر و زنان صد درصد مؤنث باشند حداقل از نظر روانی دو نوع جنس متباین وجود خواهد داشت و مکمل یکدیگر نبوده و بین آنها نیاز یا امکان ارتباط نخواهد بود.

زن درون گرا در دنیای رؤیائی خود زندگی کرده، برای کار کنش و واکنش بطور یکسان، نالایق و نامناسب خواهد بود. و مرد کاملا برون گرا، بطور دربست مشغول دنیای خارج بوده اعمالش سخت غیل انسانی و قادر به فهم نه تنها دیگران بلکه خودش نیز نخواهد بود. و فقدان تفاهم و ادراک او را برای هر فعالیت خلاقی نامناسب خواهد کرد و در نتیجه او بطرز وحشتناکی برده مادیگری (ماتریالیسم) و دور از زندگی روحی خواهد بود.

بین یک زن کاملا مؤنث و یک مرد کاملا مذکر ممکن است نزدیکی جنسی برقرار شود اما عشق نخواهد بود در اینصورت نزدیکی جنسی به پیوستگی روحی دو نفر تبدیل نشده بلکه یک مبارزه ساد و مازوخیستی خواهد بود که بعضی از نمونه های آن عملا یافت میشود.

خوشبختانه در وضع عادی چنین نیست، تئوری جبرانی یونگ کاملا شرح میدهد که چگونه مرد و زن بیشتر مکمل هستند تا مخالف یکدیگر.

اشخاصی که امیالشان بوسیله حالات عصبی (نورونها) زیاد سرکوفته نشده، ناخود آگاهانه از مکانیسم جبرانی استفاده میکنند، زیرا که طرف دیگر شخصیت در خود آگاه بدینوسیله از خود دفاع می نماید. یک زن مؤنث به علت وجود بعضی از روحیات به اصطلاح مردانه در روان ناخد آگاهش به مردی عشق میورزد که رفتار مردانه ای دارد و به همین دلیل است که او خود را قادر به درک و دلسوزی نسبت به مرد می یابد مخصوصاً روش زنانه در ناخودآگاه اکثریت مردان یافت میشود و شکی نیست که این دلیلی است که یک مرد (مذکر) میتواند یک زن حقیقی را بیشتر از یک مرد با روحیه زنانه درک کرده و مورد تحسین قرار دهد. بعداً خواهید دید که درستی عشق، بسته به درجه اعتبار و درستی (مردانگی) و (زنانگی) دو طرف است. یک مرد زن صفت و یک زن با خاصیت مردانه بیشتر از آنکه مکمل باشند شبیه همند.

اصطلاحاتی که یونگ در این باره آورده جای دیگر(انیما-انیموس) آوردم و در اینجا کافی به نظر رسید گفته شود نزدیک شدن مرد به زن از هر لحاظ به همانقدر که نزدیک شوند از کمالشان برداشته شده، به شباهاتشان افزوده میشود خواه از لحاظ لباس باشد یا موی و پوست یا پیوستگی های شغلی یا ... و سرانجام نافرجامش تغییر جنسیت هر کدام باشد کمال عشق را از میانشان برداشته جنساً نزدیکشان میسازد.

ص:

11

دختر و پسر

فصل جداگانه ای در حلدهای بعد که مربوط به روابط فرزند اول و وسط و آخر است داریم، انچه اینجا آورده میشود به اختصار و برای نشان دادن اختلاف دیگری از زن و مرد در سنین پائین ترشان می باشد.

اصولا دوران کودکی بشر بسیار طولانی است و در طی این مدت محتاج پدر و مادرند در عوض مغزی بزرگ و حافظه ای هم بسیار بزرگ دارند از اینقرار طفولیت بشر با کندی نیروی جسمانی نسبت به تندی نیروی احساس و تفکر پیش میرود.

نوزاد انسان از روز دوم و سوم تولدش در برابر آنچه میخواهد انجام دهد به خوبی به ناتوانی خود آگاه است و این احساس حقارت تا سال پنجم به شدت میرسد و سپس حالت مخصوصی تا بلوغ پیش می آید که بعد شرح داده خواهد شد.

فرزند اول همیشه میخواهد رهبری و توفق خود را حفظ کند وسطی در جستجوی راهی است که جبران حقارت خود کند و اغلب به کارهائی متشبث میشد که پسند یا ناپسند بوده و کوچکترین فرزند رقابت خود را با دیگران از راه خود جاکنی و لوس شدن اعمال میکند اما بین دختر و پسر اختلاف شدید است بلکه از آن اوائل خود را نشان میدهد، یعنی پسر اول رهبری خود را نسبت به برادران سعی میکند حفظ کند و درباره خواهران نقش

رهبری را دارد که با نوعی احترام آمیخته میباشد اما دختر اول در برابر خواهران و برادران به تفاوت برخورد دارد یعنی در برابر برادران نقش جانشینی مادر را نشان میدهد و برای خواهران نوعی رهبری آمیخته به رقابت برقرار است آنچنانکه دختر اول با دوم شدیدتر میباشد.

آنچه بیشتر چشمگیر است اینکه اگر خواهر مأمور مثل آموزش دروس شبانه برادر کوچک یا خواهر کوچک خود شود در زمان لجاجت او را زنانه ادب میکند و گاهی با ابزار و آلاتی که در حوالی خود دارد و مخصوص زنان است (سوزن خیاطی - میله ژاکت بافی) او را تهدید میکند و در شدت وحدت عصبانیت کوچولوها را تهدید میکند که از اطاق به خارج منتقلشان خواهد ساخت و اختلاف شدید در اینجا تظاهر پیدا میکند که برادر کوچولو را به پشت در خانه خواهد گذاشت و خواهر کوچولو را در پستو زندانی خواهد نمود و برادران و پدر و مادر نیز نسبت به دختر یا پسر کوچک خود همینگونه رفتار میکنند یعنی همه در همان سنین پائین تشخیص میدهد که پسر باید به پشت خانه (اجتماع) گسیل شود و خانه جای ماندنش نیست باید درسش را بخواند که فدا اجتماعش را بسازد و دختر باید به اطاق دیگری از خانه که سمبل حقیقی آن پستوست منتقل شود که خانه کدبانوئی از اوست و باید درسش را بخواند که فردا خانه اش را سازمان بخشی نماید دختر باشد یا پسر اگر به برادر کوچک خود شدیداً غضب کنند و بخواهند آنهارا خارج سازند به اجتماع سوق میدهند و اگر به خواهر کوچک خشمگین شوند به خانه حوالت میدهند (ناگفته

نماند این بررسی نویسنده در اجتماع شرقی است و احتمالا در غرب نیز با همین اسکلت اما با اختلافات جزئی که دلچسب ذائقه غربیهاست رفتار گردد که در مدت توقف در کشورهای اروپائی نتوانستم بیش از این چیزی بدست آورم.)

اختلاف در آموزش و پرورش زن و مرد

شاید در تیرگیهای افکار برخی متهم به تعصب شده باشم اما اتهامی که وارد میکنند جعل شده و کاذب و کهنه و سرپوشی چرکین است که به همه جلدهای اولین دانشگاه در یک مجموعه ای نسبت میدهند و اگر بخواهند موردی را به شما نشان دهند که حداقل نشانی که نوعی تحلیل روانی از خودم است که خوانندگان در برابرش به دو دسته تقسیم میشوند یک عده که یارای شنیدنش را ندارند و گروهی که دلچسب و بسیار مورد پسندشان خواهد بود.

تاکنون بارها به این مطلب برخورد نموده اید که اسلام به مرد میگوید فلان کار را بکن فلان سوره را بخوان و فلان توجه و صفت را داشته باش اما از زن کار دیگری و سوره دیگر و توجه و صفت دیگری میخواهد و درنتیجه بای چندمین بار تکرار آنکه اسلام به پرورش زن و آموزش مرد اهمیت و توجه فوق العاده ای دارد و این علامت معاف داشتن مرد از تربیت و زن از آموزش نیست بلکه اعتقاد بشیتر به اصل تطابق با ساختمان فطری آنهاست و برداشت نتیجه بهتری؛ و اینک آنچه را میتوان به عنوان تعصب پیش کشید و در عین حال پیشنهاد درام که دانشگاه تهران حافظ حقوق علمیم باشد.

تا حدودی به سبک آموزش و پرورش دو جنس آشنا شده اید و این را نیز پذیرفته اید که دختران در رشته ادبیات و پسران در ریاضیات موفق ترند و این حقیقت علمی شناخته شده توسط خانم سیمون دوبوار نویسنده دانشمند فرانسوی را نیز به یاد دارید که مرد دارنده یک شخصیت است که میخواهد بر زندگی فائق آید و زن دو شخصیت دارد یکی محبوب مرد باشد و دیگری که مادری کند اما هیچ توجه به یک مطلب جالب زندگی دختران کرده اید که پس از فراغت از تحصیل چگونه از رشته ای که تخصص یافته اند برداشت میکنند و آنرا در زندگی و پیشبرد آن وسیله قرار میدهند؟

کدام رشته را میخواهید مثل بزنم؟ اگر ریاضی را بگویم میگوئید انصاف نداشته ام که آنچه دختران ترکش را مسرتی میدانند انتخاب کرده ام و اگر ادبیات را بگویم چه ابعادی از آن باشد و چه بهتر که رضته مخصوص خودشان خانه داری را مثال بزنم:

دختر، دبستان و دبیرستان را گذرانه و دیپلم خانه داری گرفته یعنی با مسائلی به طریق آموزش برخورد نموده است که به او توضیح میداده اند چگونه زندگی کند و چسان خانه داری نماید تا عمری رنگ باخته و جانی بیرمق و خانه داری رعشه انگیز نداشته باشد، عقده حقارت پیدا نکند و از شکوه و اصالت های طبیعی زندگی بهره مند گردد اما در عمل دیده میشود دیپلمه های خانه دار با ترک هرچه خوانده اند احساس یک رهایی بزرگ میکنند آنچنان که گوئی با انجام کارهای خانه طبق آنچه فرا

گرفته از شخصیت خارج میشود و ذهن و ضمیرشان دچار نوعی واکنشهای غیر طبیعی شده است.

در کلاس تفکر را گویا در آموزش با تجمل به هم آمیخته به دختر یاد داده اند زیرا همینکه در خانه ای جدید خود را در برابر مردی به نام شوهر مشاهده کرد و احساس مسئولیت نمود ناتوانی از قوه بفعل در آوردن درسهای عملی را آغاز میکند مثلا خوانده است فلان مقدار سبزی، ادویه، گوشت را چنان و چنین باید کرد و بعد در فر گذاشت و سپس ... که چند خدمتگزار مامور خرید لازم دارد و چند نفر کمک آشپز متصدی که در حقیقت یک زندگی ساده ای که شوهر دوست ندارد هر روز همانند روزهای مهمانداری برگزار گردد به روزهای نامطمئن چندش آور خسته کن مبدل شده است تازه اگر همه را تحمل نمایند هزینه سنگین است و کار سنگین که هم تهی کردن کیسه است هم خارج نمودن خود از شخصیت. درست است که دختر میداند در سبزیهائی که قاطی کرده است چه عناصری و چه ویتامین هائی و چه خواصی نهفته است و اینک در ظرفی استری و زیبا آنچنان در برابر شوهر نهاده که دکوراسیونی است و زیبا اما دختر از اینکه باید همه را چگونه در طبق اخلاص نهد هیچ نمیداند بدین معنی که با علم به خواص آنچه طبخ میکند کشف ویتامین ها و ترکیبات آنها همه و همه دانسته و ندانسته وارد خانه شوهر شده اما در قبال شوهر چه باید کرد که اگر جز نان خالی چیزی یافت نشد در عوض مهر و محبت یافت شود هیچ نمیداند.

دختر خاصیت فلان گیاه را که فقط در کوه های آلپ یافت میشود و اگر با فلان ادویه و گوشتی بریان شود خوشمزه میگردد همه را میداند که چه بسا از گیاه شهر خودش که در خانه شان بیشتر از همه پخت میشود هیچ نداند همانند آن معلم شرعیات که زکات شتر را در امتحان آخر سال دانش آموزان شهری که هرگز شتر ندیده و نخواهند دید از سؤالات قرار داده بود اما نمیدانند چه باید کرد که فرزندشان از صفات ارثی ممتاز بهره ببرد و کدام واجب تر است؟ (متأسفانه شناخت علفهای اروپا موجب افتخار بعضی است و نام شتر آسیا دانستن کاهش جانشان که از آن متمکنین است و این از شناخته شده ها و بشر هنوز در چنین وضعی گرفتار است که اگر ارباب بیهوده بخندد وی نیز میخندد و اگر رعیت در مسرتها بخندد بر او عبوس میکنند و در سطح بسیار عالی شرح حال یک زن بزرگ دینی دانستن اگر در برابر بیوگرافی یک هنرپیشه قرار داده شود!) نه مخالف آنم که دختر عناصر و خواص خوراکیها بشناسد و نه یاد دادن خیاطی و آشپزی و گلدوزی را به دختر بد میدانم زیرا همه یک بعدی از زندگی زنانگی را درست مینمایند اما تربیت زن مقدم بر آموزشش و آموزش درست مرد خود تربیت زاست زیرا با عاطفه امیدوار بودن در زن و با تفکر امیدوار بودن در مرد نیروی زندگی و زنده ماندن است و سازگاری عاطفه با تربیت و تفکر با آموزش همانند کلید قفل است و حلال بسیاری از عقده ها و مشکلات.

دو شخصیتی بودن زن که در جلب کردن مرد و مادر شدن خلاصه

میشود مستحق چیست تا بهتر رشد کند بهتر بداند، بهتر جلد کند، بهتر مادر باشد؟ تربیت. یگانه شخصیت پدر که در تلاش برای تفوق بر زندگی خلاصه میشود چه استحقاقی دارد تا بهتر بفهمد بهتر بشناسد بهتر سرپرسیتی کند بهتر پدر باشد؟ آموزش.

بهشت زیر پای مادر و زیر سایه شمشیر «پدران» است هر دو سخن نبی گرامی است (1)، آلت فعل بهشت سازی مادر همیشه ثابت و پای اوست که بر حسب تکامل علمی زمان باید پیشروی کند تا آسانتر و سریعتر بهشت را در اختیار نقش کسب کنندگی فرزندان قرار دهد اما سایه شمشیر ثابت نیست و حتی خود شمشیر علامت قدرت ناثابت است و روزی باید گفت سایه توپ، سایه تانک، سایه جت، سایه بمب، لذا تبیت در تبدیل شمشیر به توپ و تکامل آن به بمب اثری ندارد همانگونه که آموزش برای بهبودی اوضاع و احوال فرزندی که نه ماه در شکم مادر از صفات کسب کرده اشت متأثر است دربرابر توانائیهای تربیتی مادر هیچ است و برای جلوگیری از اطناب خلاصه و ساده بگویم: باید به زن قبل از یاد دادن آشپزی و خیاطی، شوهرداری یاد داد، به جای آموزش خواص شیمیائی و فیزیکی آب و اثر شستشو و سودهای مربوطه به آن باید یاد داد چگونه بچه را شست، به زن باید آموخت چگونه بر ژولیدگی ها، چرکها، کثافات، میکربهائی که دشمن خانواده اند فائق آید. مقدم بر آنکه بر حل فلان مسئله جبر یا هنده یا تاریخ یا جغرافیا توفیق حاصل نماید باید تعلیم داد که چگونه شوهرداری و پرورش فرزند کند. و هم خلاصه در اینکه

1- الجنه تحت اقدام الامهات - الجنه تحت ظلال السیوف

زن را باید آموخت که چگونه با کثافات دشمنی کندو مرد که چگونه کثافات را بشناسد تا راه بر آنها سد کند و زن لطیف ملایم در خانه مرد خشن قهرمان، پرورش در کنار آموزش است و این لباس آنست و آن لباس این همانکه قرآن فرمود: هن لباس لکم و انتم لباس لهن (187 البقره) و همانگونه که از هورمونهای مردا ساز، اندکی هم در زن است و زن ساز هم اندکی در مرد که قبلا شرح داده ام و به قول یونگ انیموس و انما در هر دو وجود دارد برای زن نیز آموزشی نه به پایه مردان لازم و جهت مرد نیز تربیتی فقط برپایه آموزش ضروری می باشد.

اینکه در مجموعه اقتصاد جهانی زن کارتل، زن تر است کمتر است و تمشیت امور اقتصادی بدست مردان در یک خانواده هم عملا نشان داده شده تفوق اقتصادی زن بر مرد مشکل گشا نیست و آنچه سازندگی و شایستگی آفرین است از زن در همان زمینه های عاطفی (تربیتی) و در مرد در همان قلمرو و تفکر و تدبر (آموزشی) میباشد گواه بر صدق گفتار ما است.

اقرء بسم ربک (اولین دستوری که بر نبی گرامی رسید که بخواند و با قلبم سر و کار داشته باشد) هل یستوی الذین یعلموین والذین لایعلمون - و یعلمهم الکتاب و الحکمه - و ده ها آیات دیگر و روایاتی همانن طلب العلم فریضه - اطلبو العلم من المهد الی اللحد - اطلبو العلم ولو الصین و ... که همه برای مرد هست برای زن هم هست در برابرش علم آدم الاسماء هم هست که فقط مرد را آموخت اما آنچه مقصود ماست اینکه تربیت کردن هم علم است و علم هم تربیت کردن است که آموزش یعنی تربیت به آموزش

و پرورش یعنی آموزش و پرورش.

اینکه نطفه در جنس ماده (کلاله، خربزه، مرغ، ماهی تخمدان) برای آموزش آماده و در جنس نر (پرچم، خروس، ماهی نر، بیضه ها) باید آماده شود و بعد هم بچه و نسل در تخم (مشابه رحم) یا در رحم مدت معینی (در انسان حدود نه ماه) باشد اثر ارثی بیشتر مادر بر صفات و کمال و احوال فرزند مسلم بوده و اهمیت تربیت را نزد مادر بر تعلیم به اثبات میرساند.

اختلاف زن و مرد در ورزش کردن

جلد چهاردهم اولین دانشگاه و آخرین پیامبر در انحصار ورزش بود و راجع به ورزش کردن کودکان و جوانان و سالخوردگان و پیران چه زن و چه مرد بحث ها داشت و مخصوصا این نکته را یاد آور که فعالیت های ورزشی مناسب پر کننده خلائی است که به تجدد و تمدن به بشریت داده است که از جمله بیماری نامیزان شدن تناسبات بین اعصاب نباتی به علت فشارهای روحی وارد می باشد اختلالات مذکور که سبب کم شدن شدید ظرفیت خون بدن میشود میتوان آنرا ضعف قلب یا منشاء عصبی نامید و نیز بیماریهای دیگر چون زخم معده و روده و ... که همه در بیماری تمدن خلاصه میشوند ولی هیچ کدام از بیماریهای تمدن بیشتر و مهمتر از بیماریهای دستگاه گردش خون نیست که اثر خوب ورزش و مضرات عدم تمرینات درباره اش هویداست و در مقایسه حجم و کار قلب بین ورزشکاران قویتر و از نظر کار و عمل دارای ظرفیت بیشتری

می باشد و زمان استراحت آهسته تر کار می کند و بازده آن کم میشود و فشار خون پائین می آید و اینها برای قلب و سیستم عروقی استراحت بزرگ بشمار است و سرخرگها به علت فشار کمتر دیرتر از بین میروند و خلاصه سیستم عروقی یک ورزشکار نه تنها در حال استراحت بلکه هنگام فعالیت نیز بهتر کار میکند.

برعکس عدم تحرک به مرور زمان سبب کم شدن ظرفیت عملی قلب و در نتیجه اختلال دراکونومی گردش خون میگردد و در تجسسات معلوم شده رابطه نزدیکی بین کمبود تحرک و کوچکی قلب به علت پائین آمدن راندمان قلب وجود دارد و چون قلب باید موقع فعالیت کار زیادی را انجام دهد مجبور میشود ضربان خودش را جهت انتقال خون به بدن بالا ببرد و در عین حال قلب ناچار است منظور فوق را با بالا بردن مقدار خون هر سیستول تأمین نماید بدین سبب کوچکترین کوشش فرد باعث تاکیکاردی شده و کار قلب بسیار زیاد میگردد؛ این افراد از طپش قلب، احساس ناراحتی اطراف قلب و از سرگیجه شکایت دارند و گاهی هم سردرد و زود رنجی و تحریک پذیریهای اعصاب نباتی؛ که خستگی ورزش سبب استراحت و تمدد سیستم اعصاب نباتی میگردد و اگر ورزش کافی نباشد تحریکات طبیعی که باید استراحتی و تعادلی به سیستم اعصاب نباتی بدهد بدست خواهد آمد به ویژه نزد آنان که تحریکات چشمی و وشی رزانه بحد ماکزیمم دارند.

تغییر سیستم عصبی مذکور ممکن استم منجر به خستگی مزمن اختلالات عملی قلب، فشار خون، کارافتادگی زودرس، پیری زودرس و حتی مرگ در اثر انفارکتوس قلبی یا حمله مغزی گردد

به ویژه نزد کسانیکه افراط در کشیدن سیگار و مصرف غذاهای پرکالری چاق کن دارند بیشتر است و اغلب نامبردگان بدون درمان داروئی با توصیه های طبی و عوض کردن روش زندگی انجام فعالیت های فیزیکی مناسب بهبود می یابند.

اگر بیماران فشار خون ندارند وزشهای شدید کوتاه مدت چون تنیس - توپ بازی - پرش و دوهای کوتاه فاصله و اگر فشار خون دارند (بدون ضایعه قلب عروقی) فعالیت ها باید دامنه دار و نرم باشد (نزد جوانان دو صحرائی - نزد سالمندان گردش در حای مشجر) و آنچه از همه بیشتر توصیه میشود شناست که یک محرک عمومی بدن است که تماس پوست با آب نیز اثر مناسبی بر سیستم اعصاب نباتی میگذارد، ناهنجاریهای ستون فقرات را اصلاح میکند حتی به سالمندان توصیه میشود زیرا حرکات بدن در این وضع اثر مرحک بر ارگانیسم آنها داشته بدون اینکه فشاری به مفاصل و وترهای آنها که اغلب با چاقی همراه هستند وارد آورد و این از جمله ورزش هائی است که اسلام آنرا توصیه نموده است که قبلا شرح دادم.

ورزش اثر روانی هم دارد - از ارتر یواسکلروز میکاهد و اصطلاحات دیگری که در جلد 14 شرح داده شد.

آنچه در اینجا مقصود است اینکه بنا بر روایتی حضرت علی فرمودند المرئه ریحانظ لیست بقهرمانه : زن گلست نه قرمان و در عمل می بینیم مرد که وظیفه اش فعالیت های فیزیکی بوسیله آلات و ابزاری چون بازو و گردن و ... میباشد چنانچه آنهارا بکار نیندازد به همان عوارضی دچار میشود که زن ریحانه دستگاه نسل

پروریش را عاطل بگذارد و تمام علائمی که در یک مرد در اثر عدم تحرک تظاهر میکند در یک زن نازا دیده میشود و بر عکس کلیه تحریکات طبیعی که استراحت و تعادل به سیستم اعصاب نباتی در اثر ورزش به مرد می بخشد در زن یک زایمان و شیردادن به سیستم اعصاب نباتی وی ارزانی میدارد و این بزرگترین علت از جمله علل فزونی بیماریهای سیستم قلبی و عروقی در مردان بر زنان است که دانشگاه تهرا را میخواهم حاف حقوق علمیم باشد و خلاصه اینکه خشونت و غیرت در اعمال فیزیکی و جنسی مرد همان بارداری و نسل پروری و مهربانی در زن است تا جائیکه حتی زایمان بی درد رابطه مادر فرزند را خدشه دار میکند که در حیوانات ثابت شده و گوزنهائی را که با زایمان بی درد بچه آورده اند به هیچ وجه حاضر نشدند به بچه های خود شیر بدهند و اینجا معنی اینکه اسلام زن باردار و شیرده را در حال جهاد و فعالیت و عادت میشمارد می فهمیم چیست.

علاوه بر آنهک گفته شد الکسیس کارل و برخی دانشمندان زایمان جنس ماده را کمال آنها میدانند که گفته شد.

مرد به خارج خانه و زن به خانه متعلق است

اخیرا دکتر «آن استاین من» پنج هزار زن از کارگر و کشاورز تا استاد دانشگاه و پزشک و وکیل دادگستری و مدیر کل و زن خانه دار از 21 تا 71 ساله اهل آمریکای شمالی و جنوبی را مورد مطالعه و بررسی قرار داده و به هر کدام 34 سؤال

داده است و نتیجه را چنین اعلام داشته است: (1)

تمول و فقر و علم و جهل و مقام شامخ و حقارت اجتماعی کمتری نأثیری در عقیده زنان ندارد (از این قرار معلوم میشود زن برای چیزی که از آن متاثر میشود خلق نشده است) و همه اختلافی در اتحاد عقیده شان حتی ار نظر طبقه بندی گروهی (زن پزشک، زن معلم، زن خانه دار) نداشته و نیز از نظر سن هم تغییر فاحشی در اظهاراتشان دیده نمیشود یعنی زن یک نسل پیش تا زن جوان جامعه امروزی در این مسائل اساسی عقیده شان خیلی به هم نزدیک است.

دوم: اینه هر زنی خود را زن ایده آل میداند و میان عقیده زنان و آنچه زنان از نظر زن ایده آۀ نوشته اند فرق زیادی مشاهده نمیشود.

سوم: هر پنج هزار زن شرکت کننده در آزمایش همه یک زبانت معتقدند که مرداند میخواهند زنان مطیع تر باشند و بیش از پیش تسلیم نظر مرد باشند و بیشتر به امور منزل توجه به اطفال بپردازند و به عبارت ساده مادر و زن خانه باشند تا سیاستمدار و فعال در اجتماع (گویا شوره به عروس میگوید: آیا شما عروس شده اید که در اداره کار کنید و کمک خرجی به شوهر بدهید یا وضع اقتصاد خود را بهتر کنید یا اینکه وسائل استراحت و آسایش شوهر و فرزندان را فراهم آوردی به عبارت ساده تر شما عروس شدید که مادر و زن خانه باشید یا سکرتر و مادر زن اجتماع؟ !)

1- مجله سلامت فکر سال 12 شماره 11 صفحه 23 و هرچه داخل پرانز است از نویسنده اولین دانشگاه میباشد

همه زنان اعراف کرده اند که اگر مرد در دنیا نبود محل زندگی نبود و اکثرشان سعادت خود را در زندگی با مرد «موافق میل» دانسته اند، به عبارت دیگر زن لاقل نصف سعادت خود را در وجود مرد جستجو میکند اما تعجب اینکه با وجود این دشمنی خود را نسبت به مرد چنهان نمیکند و از انتقاد و سرزنش کردن این «نیمه خوشبختی» ابا ندارد.

روانشناسات چنین نتیجه گرفته اند که زنان حق خود میدانند که ملکه منزل و معبود مرد باشند اما میگویند مردان ظالم و ستمکارند و نگذاشتند همه کاره سیاست، اقتصاد، قضاوت، فرهنگ دنیا شوند و اگر مردان ستمکار نبودند زنان جلو می افتادند (قبلا شرح دادم که این عقیده باطلی است زیرا چندین صد هزار سال میدان به آنها داده شد تا مامائی، آشپزی ، خیاطی، و ... کنند و باز هم بزرگترین ماما و آشپز و خیاط مرد است)

زنان عقیده دارند حتی در آمریکای پیشرفته هم حدودی برای آزادی زن تعیین شده و جنس مؤنث در سرنوشت دنیای سیاسی و اقتصادی و فرهنگی نفوذی تمام و کمال و یا حتی مساوی مرد ندارند (بارها گفته شد کشورهای پیشرفته بیشتر از همه زن را برای بهتر کردن عیش و نوشها و تصاویرشان را جهت بیشتر به فروش رساندن کالاها به کار میبرند و اجازه نداده و نمیدهند زن به کارهای بسیار خشن گماشته شود و حتی تراست و کارتل شود.)

خانم دکتر «استاین من» و همکارانشان قدری عمیقتر این جوابها و نظرات را تحلیل کردند و میگویند:

عیب کار زن اینست که هم طالب مقام عالی

اجتماعی است و هم میخواهد بعنوان معشوقه و زن و مادر مورد پرستش و نیاز خانواده باشد و این دو با هم تناقض دارد.

خانم دکتر استاین من سخن نویسنده کتاب «جنس دوم» نویسنده شهیر فرانسوی خانم «سیمون دوبوار» را باز کننده این گره روانی دانسته زیرا خانم نویسنده عقیده دارد: از نظر زنها مرد دارای نقش دوگانه و متناقضی نیست زیرا سرنوشت او که ناشی از ساختمان بدنی و فیزیولوژیکی اوست از نظر یک فرد انسانی و از نظر مرد بودن متضاد نیست ولی زن برا اینکه نقش زن بودن را ایفا کند باید هم شخصیت مستقل خود را بعنوان یک انسان حفظ کند و هم چون مادر است و معشوقه باید تسلیم محض شخصیت مرد باشد (نظر اسلام را آوردیم که مرد را با زن در بسیاری موارد کاملا برابر داشته و در سایر مورد ها علاوه بر آنکه معشوقه مرد به حساب آورده حرم وی و مرد را پاسبانش و واجب النفقه اش معرفی فرموده است).

98 درصد زنان حاضرند به خاطر تسلط بر قلب مرد از هر نفوذ و قدرت اجتماعی دیگر صرفنظر کنند و اداره امور جامعه را به کلی به دست مرد بسپارند.

به هر حال روانشناسان چنین نتیجه گرفته اند:

«کشمکش ها و اختلافات زن و مرد هرگز پایان پذیر نیست زیرا ریشه اصلی آن - اول اختلاف وضع ساختمانی بدن آنسهات که افکار و عقاید و سلیقه ها و آرزوهایشان را از یکدیگر تمایز کرده است و دوم اینکه: زن هم طالب شرکت در امور اجتماعی

و خواستار حق و حقوق مساوی با مرد در عرصه اجتماع است و هم اینکه ضمناً میخواهد برای مرد محبوبه و معشوقه و فتنه گر و دلربا باقی بماند و سمت مادری خود را نیز در خانواده حفظ کند؛ در حالیکه این دو حالت متناقض یکدیگر است (یعنی برای اینکه تنها به هم عشق بورزند و دشمنی ها را رها نمایند باید زن بیشتر مربوط به خانواده باشد و مرد بیشتر از اجتماع).

حال نویسنده زنان را صوا به دیدی است که: زن برای تسلط بر قلب مرد باید تسلیم مرد باشد.

مطلب اضافی آنکه: در موارد تحقیقاتی خطر سقط جنین نزد زنان پزشک 14/7 درصد متخصاصن بیهوشی 18/2 درصد و نزد زنانی که کار نمیکردند به مراتب کمتر بود که خود میرساند زن برای کار کردن چندان آمادگی تکوینی ندارد(1).

اما سؤالی که نویسنده از متخصصین دارد اینکه:

میدانیم موشها و برخی حیوانات که آبستن اند چنانچه در محل حیوانات همنس نر آمیزش کرده خود قرار گیرند سقط جنین مینمایند! سؤال اینکه آیا نتیجه این پژوهش را میتوان تعمیم داد و گفت کار کردن زنان آبستنی که با مردان همکاری دارند موجبات سقط جنین آنهارا فراهم می آورد؟

مرد علاقمند به یافتن محیطی است که در آنجا مردی بدست آرد و نیز علاقمند به محیطی که مرد بدست آمده را برای آسایش خود در آنجا به کار برد یعنی اجتماعی میخواهد و خانه ای، اجتماع

1- اخبار پزشکی شماره 404 صفحه 4

که همه بیگانه اند اما وسائل رفاه خانه را در آنجا فراهم میساد و خانه ای که همه مورد علاقه اند و یک بعدی از ابعاد زندگیش در آنجا آرامش می یابد که می بیند حیات بوسیله وی در آن محدوده حفظ می شود و منتقل می گردد و به ابدیت فرستاده میشود اما زن همیشه دوست دارد خانه را به یک قلمرو تبدیل کند اما قلمروئی که سازگار با صرافت طبعش باشد قلمروئی که روشنگر موقعیت اوست و این نوعی فتح است که با ترک بدست آورده ترک منطقه ای که شوهر هزاران زن در آن کار میکنند و مزد میگیرند و فتح ناحیه ای که شوهر خودش آنرا با محتوایش در دست دارد و زن که دلچسب ترین نقطه زندگیش به تصرف مرد در آمدن است تصرف قلمروئی که در تصرف شوهرش است یعنی تصرف خانه بالاترین فتح هاست همانگونه که ملکه خانه و کدبانو بودن بالاترین ارزشهاست.

زن خود را از اجتماع آزاد میکند تا در خانه آزاد بماند اجتماع را به شوهران دیگران وا میگذارد تا خانه شوهرش به او تعلق داشته باشد. با ترک اجتماع فتح خانه میکند فتح شوهر میکند فتح زدگی میکند فتح مادیت و معنویت میکند در به روی همه جز شوهرش می بندد تا در را بتواند پس از ورود شوهرش به خانه ببندد.

تا دختر بود، دشت و صحرا و گل و ریحان و زمین و آسمان همه و هرجا را می نگریست و همه را آزادانه میدید اما در آزادی مسکین بود و در قرآن است که ضربت علیهم الذله المسکنه و مسکنه سکنا داشتن است اما ساکن نبودن و آرام نبودن، جا

داشتن اما در تزلزل بودن و دختر همه جا را قلب از شوهر داشتن دارد اما مسکنی است مسکین یک خاندان، مسکین یک زندگی، مسکین نسل؛ دشت و صحرا و آسمان وافق همه به وسعت او را جا میدهند اما در جستجوی یک کلبه محقری است که در آن محصور شوهر باشد یعنی قلعه آقایش باشد حتی دختر پادشاه در سنین بلوغ در کاخ باشد، کوخ بعلاوه شوهر را بر کاخ بعلاوه پدر ترجییح میدهد؛ افق وسیعی که دوشیزگی اش را به هیچ وقعی و ارزش آرامش نمی بخشید مبدل به چهار دیوار آرام بخش خانه می شود و تمام دشتها و صحرا مبدل به یک گلدان دلچسب میگردد و به قول خانم دانشمن سیمون دوبوار (1) هرچه را از گل و ریحان در طبیعت دوشیزگی دید اینک در محیط تاهل به اشکال و انواع و دکوراسیونها در خواهد آورد و دیگر باید از این خانم دانشمند بنویسم:

«سرزمین های غریب و زمان های گذشته را در اختیار دارد، شوهری دارد که نماینده و نمودگار جامعه انسانی است و فرزندی دارد که آینده را سر به سر صورتی قابل حمل در دسترس او می گذارد خانه مرکز جهان می شود و حتی تنها واقعیت آن: «نوعی جهان متقابل یا جهان متخالف» (باشلار).

خانه چون پناهگاه، استراحتگاه، غار، زهدان، او را از خطرهای بیرونی چناه میدهد و به ویژه در شامگاه با پرده های آویخته، زن خود را ملکه ای احساس می کند از نوری که خورشید در نیمروز می افشاند خورشیدی که برای همه می درخشد مشوش است.

1- کتاب جنس دوم که بزودی منتشر خواهد شد.

شب هنگام دیگر طلسم شده نیست زیرا با آنچه در ملکیت او نیست وداع کرده است. از زیر آباژور درخشیدن چراغی را میبیند که از آن اوست و منحصرا کاشانه او را روشن میکند. هیچ چیز دیگر، دیگر وجود ندارد.

واقعیت در درون خانه متمرکز شده است و در این فضای برونی گویی فرو می ریزد. زن به لطف مخمل ها و ابریشم ها و چینی ها که با آنها خود را محصوری می سازد می تواند تا در درجهای آن نفس پرستی ملموس را ارضا کند که حیات شهویش به ندرت می تواند آنرا کاهش دهد. این زیب و زیورها نیز جلوه شخصیت او را فراهم خواهد آورد. اوست آن کسی که اثاثه و چیزهای قشنگ را برگزیده است، ساخته است، شکار کرده است، اوست آن کسی که آن ها را بر حسب یک اصل زیبائی شناختنی که در آن ملاحظه تناسب و تقارن معمولا عامل مهمی است تنظیم می کند، این اشیاء و لوازم شخصیت مستقل او را باز می تاباند و در عین حال حامل شهادت عموم بر سطح زندگی اوست، خانه او، بدینسان، سرنوشت خاکی اوست تجلای ارزش اجتماعی و راستین برین «خویشتن» اوست. از آن روی که هیچ کار نمیکند مشتاقانه در پی تحقق نفس با همان چیزهائیست که دارد.

زن در کاهای خانه، به یاری یا بدون یاری خدمتکاران خانه اش را از آن خویش میسازد وسیله توجیه اجتماعی خیش را می یابد و برای خود مشغله و فعالیتی فراهم می آورد که به طرزی مفید و رضایت بخش با اشیای مادی سر و کار دارد. چراغهای خوراک پزی درخشان، جامه های تازه و پاکیزه، ظروف مسی

براق، لوازم صیقل خورده، اما راه گریزی از «حالیت» فراهم نمی کند و کمتر براء اثبات تفرد میرود«

قبلا آوردم: زن امروز که به قول خودش توانسته از جلد مادر بزرگش بیرون آید و در عوض تا در آن جلد بود راهی روشن و خانوادگی در پیش داشت امروز در برابر یک آینده فراخنای بلعنده خود را در هراس و دلهره می بیند زیرا عهده دار مسئولیت خانوادگی بوده و کارهای خانه مسئله روشن و متعلق به زن است و نمی تواند آنرا به اسم آزادی و تساوی حقوق زن و مرد به گردن مرد بیاندازد و از طرف دیگر به اسم تساوی حقوق زن و مرد مایل است نقش مردانگی در اجتماع را نیز ایفا نماید از لحاظ اجتماعی اقتصادی، سیاسی و این هم مسئله ای بس روشن و بیشتر متعلق به مرد است که خود می خواهد بار گرانش را به گردن خویش بیاندازد و جمع این دو مسئولیت که یکی را ناچار باید داشته باشد (خانه داری) و دیگری را گردنش بار شده داشته باشد (مردانگی برای هر چه نزدیکتر شدن به تساوی حقوق رجال و نساء) بسیار سنگین و خطیر بوده مخالف اعمال بیولوژیکی و حیاتی و وضع ساختمانی زن است.

اصولا زن به جای اینکه در اثر نهضت به آسایشی برسد به فرسایشی رسیده و قابل ترحم است زیرا جوابگوی رئیس است که چرا ویرگول و نقطه در تایپ کردن اشتباه شده و مسئول شیر آشپزخانه که چرا چکه کرده و چرا کدبانوئی به نحو مطلوب و احسن انجام نگرفته است و یکی از آنها زیادی است که نمیتوان کارهای خانه را از وی سلب کرده زیادی دانست و به گردن دیگری انداخت و هنوز در هیچ نقطه جهان حتی به خاطر جنبش نسوان یا

تساوی حقوق زنان و مردان هم شده نسبت خانه داری را به مرد نداده اند.

اسلام هرگز زن را به عنوان اینکه در خانه بماند زندانی نمیشناسد، بلکه خانه را مرکز جهان وی و پایتخت و ستاد فرماندهییش می داند اینکه بر زن مستطیع حج واجب است زیارت میرود، علم می آموزد و ... خانه زندانش نیست بلکه خانه دنیایش است و کارهای لازم خارج از خانه وسیله توجیه اینکه زن آنهارا با خانه اش مقایسه کند تا قلمرو آسایش خویش «خانه» را بشناسد و اهمیت دهد و سپاسگزاری نماید و این سخن نبی گرامی چه همانند سایر سخنانشان زیباست که جهاد زن بهتر شوهرداری کردنش است (جهاد المرئه حسن التبعل) زیرا جهاد مردان، کشور اسلامی را با شمشیر تطهیر و تقدیس میکند و جهاد زنان، کشور اسلامی با گهواره آن را تکریم و تقدیس میدارد. (برگردیم به سخن خانم سیمون دوبوار).

« در خانه پاکیزه چرک میشود، چرک پاکیزه میشود، دوباره، دوباره. هر روز و هر روز، کدبانو در جا زدن خود را می فرساید می پوشاند او چیزی نمی سازد فقط «اکنون» را ابدی میکند... خیر از رهگذر الغای شر به دست می آید نه بواسطه عمل مثبت ... با شرور با وقف خویشتن به خدا بهتر میتوان جنگید تا با کوشش برای غلبه بر شر به طور مستقیم.

هر مکتب تعالی و آزادی شکست شر را به سوی پیشرفت به سوی خیر منوط می داند اما زن فرا خوانده نمیشود که جهانی بهتر بسازد قلمرو او مشخص و مستقر است و او باید تنها به جنگ پایان

ناپذیر با اصول شری را ادامه دهد که خود در آن می خزد او در جنگ باغبار، لکه، گل و چرک، با گناه می جنگد، با شیطان دست به گریبان می شود، سخت گیر، دلواپس و همیشه در حال آماده باش کد بانوگری و جاذبه های خانه داری. درواقع یک خانه با کارهای بسیار دقیق و بی حدش به زن گریزی از خویش را اجازه میدهد، در لحظه هائی که دیوانه وار با اشیای پیرامون خود و با خود در حالت آشفتگی و خلاء ذهن جدال میکند و این گریز ممکن است گاه رنگ جنسی داشته باشد (در اینجا خانم دانشمند اشاره به دو منطقه می کند یک محل هلند که زنان سرد مزاج دارد و جنون پاکیزگی و جای دیگر مدیترانه که عشق در جسم مایه تحمل بوی انسانی و پذیرش چرک و حتی جانوران موذی است).

« تهیه خواربار، تدارک غذا، کاری است طبعاً مثبت تر و گاه مطبوعتر از تمیز کاری ... گپ زنی و وراجی دم در خانه و همزمان با آن پاک کردن سبزی ها تسکین شادمانه تنهائی است... زنان در فروشگاه ها با علاقه ای مشترک درباره کارهای خانه با یکدیگر سخن میگویند و حس میکنند که اعضای گروهی هستند که در این عجالت در برابر گروه مردان قرار دارند (خانم نویسنده به نویسنده دیگری اشاره میکند که به زنان مسلمان که قمار نمی کنند اشاره کرده میگوید در عوض برد در قمار زنان مذکور سعی دارند سبزی بهتر، کلم عالیتر، خرید صحیح تر بدست آورده بدینطریق برد نمایند) .. ماده اولیه که به غذا

تبدیل میشود در این کیمیاگری ها شور و شوقهاست در درست کردن مربا، شعرهاست، زن خانه دار، زمان را در دام شکر محبوس کرده است، زندگی را در کوزه های مربا محصور ساخته است پخت و پز مکاشفه و آفرینش است و یک زن میتواند از تهیه یک کیک موفق یا نان روغنی خوشمزه، خشنودی خاطر خاصی بیابد، در اینجا از کتاب «قرن دیوانه»، مطلبی به مناسبت بیاورم (1) و باز به سخن خانم دانشمند برگردم:

دیگر از آفات تمدن صنعتی، انحلال زندگی خانوادگی در نتیجه قهری استخدام زن در کارهای عمومی است و از این روست که امروز کمتر کسی مخصوصا از جوانان در خانه بند میشود و همه تقریبا شادیها و خوشی ها خود را بیرون از محیط خانه میجویند و این خود یک خطر اخلاقی و زیانی برای جسم و جان و نقصانی در اندیشه و تأمل است زیرا تنها محیط پاک و آرام خانوادگی است که مأمن فکر و اخلاق و آزادی و معرف شمرده میشود و پایه های این عوالم همه در آن استوار میگردد. در بسیاری از کشورهای صنعتی رفته رفته مادری و تربیت کودکان از مقام روحانی و اهمیت معنوی خود فرو افتاده و در ردیف کارها و وظیفه های اداری و دولتی در آمده است! و فراموش نکنیم که شخصیت های بزرگ و روحیات برجسته و مستقل و مشخصات اخلاقی که انسانی را از انسان دیگر ممتاز میسازد، همه در خانه و در نخستین سالهای تربیت خانوادگی پایه گزاری میشود و این عامل عمده شخصیت انسان در تمدن صنعتی رفته رفته نابود شده است.

1- از آقای علی اکبر کسمائی صفحه 85

یکی از ویژگی های تمدن صنعتی، تباه ساختن شعور دینی است. در تمدنهای زراعی، شعور دینی بر اثر پیوستگی دائم انسان با طبیعت، پرورش می یافت، اما در تمدن صنعتی، پیوند انسان با طبیعت بریده شده و رفته رفته عوالم روحانی ناشی از الهام طبیعت و عناصر طبیعی در او از میان رفته و در نتیجه شعور دینی اش نیز سستی گرفته است.

تمدن صنعتی مردم را سود پرست میپرورد و بر آن میدارد که هرچیز را به میزان نفعی که به حالشان دارد و نه به میزان ارزشی که در آن است بسنجند. تمدن صنعتی سبب شده است که انسان پیوسته چیزهائی روز افزون از این تمدن بخواهد و حاضر نباشد که خود چیزی بر گنجینه تمدن بیفزاید و هرچه هم که بدست آورد باز احساس کمبود میکند زیرا فقط اشیاء است که در نظر او ارزش دارد نه افکار. ارزش اشخاص نیز به آنچه دارند سنجیده میشود نه به آنچه هستند. کار مردم در تمدن صنعتی هدف انسانی ندارد بلکه در راه هدف شخصی و خصوصی و آنهم نفع مادی است! و ... و الکسیس کارل گفته است: «اجتماعی که برای اقتصاد مقاوم اول را قائل است هرگز به فضیلت نمی گراید». (یک علت اینکه سرمایه داران و زورمندان از عریان شدن زنها طرفدارند ، زن یا اعضای زن را وسیله پیشبرد اقتصاد میخواهند و اگر زن در حجاب بماند از چه استفاده اقتصادی ببرند؟)

«زن خانه دار هر هفته حدود سی ساعت کار میکند که حدود سه چهارم یک هفته کار در مشاغل حقوق دار میباشد و اگر زن کار مذکور در خانه را افزون بر شغل حقوقدار داشته باشد بیش از

اندازه است و اگر هما سی ساعت باشد کم است که نگهداری فرزند آنرا افزایش خواهد داد. یک مادر فقیر تمام وقت کار میکند و طبقه میانین که خدمتکار دارند تقریبا بیکاره اند و با ملال تاوان فراغتشان را میپردازند که اگر علاقه ای خارج از خانه نداشته باشند غالباً وظایف خانگی را به افراط می افزایند و پیچیده میسازند تنها برای اینکه کاری داشته باشند و بدتر و دردناک تر از همه که این کار مشقت بار حتی رو به سوی آفرینش چیزی پایدار ندارد کدبانوئی که خود را در اشیاء گم میکند مانند اشیاء بر جهان به تمامی متکی میشود. شوهر هنگام آمدن به خانه به نظرش میرسد که نظم و پاکیزگی از توافقشان سرچشمه میگیرد.

زن که بر خانه فرمان میراند و بر میز شام ریاست می کرد به عنوان «برترین» شناخته میشد و ... اما روی هم ازدواج، امروز، یادگار زنده شیوه های مرده زندگی است و موقع زن بی مقدار تر از پیش است (1) زیرا او هنوز همان وظایف را دارد اما وظایف او دیگر همان حقوق، همان مزایا و همان افتخارها را به او تفویض نمیکند امروز مرد ازدواج میکند تا لنگرگاهی بیابد اما نه آنکه خود در آن زندانی شود او میخواهد خانه داشته باشد و در گریز از آن آزاد باشد... زن میکوشد جهانی از دوام و تداوم برپا دارد. شوهر و فرزندان میل دارند از وضعی که او می آفریند برگذرند فرا رونده وضعی که برای آنها تنها یک محیط معین است. به همین دلیل حتی اگر آواز پذیرش ماهیت مشکوک

1- از سخنان خانم سیمون دوبوار است که ادامه داده میشود.

تک و پوهائی که همه زندگیش موقوف آن است بیزار باشد، با اینهمه ناگزیر میشود خدماتش را به زور تحمیل کند او از مادر و کدبانو به نامادری خشن و پتیاره تغییر می یابد.

کار زن در چارچوب خانه هیچ خود مختاری به او نمیدهد کار او نفع مستقی برای جامعه ندارد به جانب آینده گسترش ندارد هیچ چیز تولید نمیکند تنها زمانی ارزش و اعتبار می یابد که با موجودهای زنده ای سر و کار پیدا می کند که برخاسته اند از خود فرا روند از خود برگذرند، خود را بدون جامعه تولید و عمل افکنند».

در اینجا با آنکه مطالب جالب دیگری از نویسنده دانشمند خانم دوبوار درباره خانه و زن در دسترس است به همین اکتفا کرده طالبان را به مجله ای که ترجمه و انتشارش را به عهده دارد راهنمائی کرده امید آنکه در پایان به صورت کتابی منتشر گردد.

آنچه نباید از یاد برد کمال زن است که اولی با به خانه آوردن زن آنرا بدست می آورد و دومی با از خانه خارج فرستادن مردان و زنانی که خانه سازند حاصل میگردد آنچنانکه قبل از بلوغ جنسی نیز این زندگی نهادی را فراموش نکرده دختر به خانواده وابستگی دارد و پسر به تیم، دسته، باشگاه و ... .

اصولا امروز که عشق را نفی و دوستی را اثبات میکنند و برای دوستی ارزشی و والایشی قائلند بین زنان - بین زنان و مردان - بین مردان دوستی با آنهمه ارج و مقام به نظر نویسنده (اولین دانشگاه) چنین خلاصه میشود :«دوستی بین مردان وجودش

یقین و بین زن و مرد مشکوک و بین زنان منفی است». و این به همان نظم است که زن به کمک زن نیاز نباید داشت و زن و مرد تنها در مقام همسری به نیاز برسند و مردان مدد کنند و به دوستی ها نیاز بشریت به بی نیازی رسانند که بی نیاز مطلق خداست و هرچه بشر به جانب صفات ذات مقدسش روی آورد بلکه به آنها درآید به علم به قدرت به نظافت به جمال به ... به بی نیازی او امر مطاع نبی گرامی را که از حق تعالی است مطبیع بوده و به تخلقوا باخلاق الله عمل کرده است و خلاصه:«زن را مرکز فرماندهی بر جهان در خانه مستقر است و مرد را در سپاهیگری اجتماع، نگهبانی از مرکز فرماندهی ارزانی».

در اینجا متناسب است تجربه روزگار را بیاورم آن هم یکی از آنها را تا دانسته شود تمام نیروهای طبیعت مخالف است که کامیابی هائی که حق زن و شوهر است تا در خانه از آن بهره ببرند به خارج از خانه بکشند و این مطلبی است از کتاب روانشناسی عشق ورزیدن از آقای اناس لب(1):

«در شوروی در ضمن اولین سالهای بعد از انقلاب اکتبر، تمایل رسمی به طرف عشق آزاد جلب شد بعضی از زنان برجسته چون نویسنده و سفیر آینده (الکساندرا کولون تائی - Alexandra Kolontai) موفق شد علل آزادی زنان را با آزادی پرولتاریا در هم آمیزد همانطوریکه در ابتدای این فصل توجه شد آنها در ادعایشان محق و در تجویزشان به انگلس استناد میکردند که انگلیس ازدواج را یکی از اشکالات تاریخی باقیمانده

1- صفحه 217

از کاپیتالیسم تصور میکرد بنابراین در شوروی پیوند آزاد چون ازدواجی قانونی مورد موافقت بوده و شناخته میشد و به نسبت توسعه شعور کمونیستی در توده ها بایستی به مرور تفهیم میگشت و ازدواج کاملا مرتفع و عشق آزاد جانشین آن میشد.

نتیجه آن تجربه کاملا معلوم است خودکشی های زنان که ترک شده بودند به طور اپیدمیک و همه گیری افزایش یافت افزایش کورتاژ و سقط جنین به طور جدی در جمعیت کشور اثر گذاشت و سلامت عده زیادی از زنان را به مخاطره انداخت و این فاجعه ای بود در تنزل نیروی تولید کارگران.

در میان گروه کثیری کودکان ترک شده، آدم های خانه بدوش و آواره و جانی به وجود آمده و تعداد کسانی که از پیوند عشق آزاد متولد شده بودند به طور غم انگیزی زیاد بود. خلاصه شوروی نه تنها نتوانست به عشق آزاد کمک کند، بلکه شکست تجربه عشق آزاد را از نقطه نظر اجتماعی در کرد. در سال هزار و نهصد و سی و چهار به خانواده قانونی همان افتخار گذشته عطا گردید.... و عملا کسی که از فکر عشق آزاد دفاع میکند خود را در مخاطره آن می اندازد که به عنوان یکی از دشمنان مردم به حساب آید.

مسئولیت های تکوینی زن و مرد

عنوان نادرست فوق را بدین جهت آوردم که بتوانم مطالبی درست از خود و دیگران درباره اختلاف زن و مرد در بعدی دیگر بیاورم و کلیه دانشمندان و نویسندگان غرب را میتوان دربرابر مذهب به چهار دسته تقسیم کرد یکعده که معتقدند اما علمشان

رشته ای جدا از مذهب دارد چون فیزیک، شیمی و ... که تلفیقش با مذهب علم جداگانه ای میخواهد و دسته دیگر که جدا از مذهبند گروه سوم که معتقددند و علمشان نیز در قلمرو اعتقادشان دور میزند و چهارمین که سعی دارند با هرگونه بی اعتقادی مدد کاری نمایند و در اینصورت اکثریت قاطع با کسانیست که خواه ناخواه در مسیر معتقدات مردم قرار میگیرند و بر این قیاس و سنجش می بینیم تمام فلاسفه بدون استثناء آنها که تحریکی و جنبشی به فلسفله داده اند الهی بوده اند و در شناخت ها حداقل به دو هدف و مقصدی توجه داشته اند.

یکی از نویسندگان عصر که در این جلد بارها نامش آورده شده و خود به واقعیت های زنانگی به علت زن بودنش واقف است خانم دانشمند سیمون دوبوار می باشد که در بحث هایش گاه و بیگاه به مذهب رسیده اما درباره اختلاف زن و مرد آنچه دارد توجه به بعد فیزیولوژیکی و روانشناسی آن دو می باشد که به حساب تکوین است و به همین قیاس و سنجش عنوان فوق را آوردم واهم آنچه نامبرده متذکر است و از کتاب روانشناسی عشق ورزیدن (1) و مجله فردوسی (2) نقل میگردد برخی چنین می باشد:

«زن ها هنگام اسارت با هم رفیقند آنها به یکدیگر کمک می کنند که با زندانشان آشنا گردند، یا حتی از آن فرار کنند» (ناگفته نماند مقصود از اسارت به ازدواج در آمدن آنها و زندانشان کنایه از خانه شان است).

نویسنده کتاب روانشناسی عشق ورزیدن «ایناس لب»

1- صفحات 277 و 278.
2- شماره 1142.

میگوید (1) بایرون میگوید «عشق برای زندگی مرد فقط یک اشتغال است و برای یک زن خود زندگی است» و بالزاک گوید «بالاترین سطح زندگی یک مرد شرف و افتخار و بالاترین سطح زندگی یک زن عشق است».

نیچه در کتاب The gay science مینویسد «عملا» کلمه عشق دو چیز مختلف و متفاوت برای مرد و زن است، چیزی که یک زن از عشق میفهمد به قدر کافی روشن است، برای او نه فقط فداکاری است بلکه هدیه کامل جسم و روح بدون توجه به چیز دیگر است و این عدم وجود شرط است که عشق او را سرشار از وفاداری میسازد یعنی تنها چیزیکه او دارد همانطور که برای یک مرد اگر به زنی عشق ورزد فقط نوعی از عشق است که او از زن میخواهد نتیجتاً او از داشتن آنگونه احساس که در یک زن انتظار دارد و برای خودش مقتضی و مناسب میداند عاری است.

در زندگی زن، عشق بدون شک رل اول را دارد و گاهی چنان مسلط است که تمام زندگی یک زن بنظر میرسد وقف آن است... اشتغال و تسلط عشق به آن پایه در زندگی مرد بی نهایت نادر است.

اما از سیمون دوبوار: « شوهر غالباً مستتر با ساحره مذکر، قانوناً در پیش خانواده موضعی از برتری معنوی و اجتماعی دارد گاه نیز چنین مینماید که دست کم از لحاظ فکری نیز برتر است. او امتیاز فرهنگ برتر یا به هر صورت آموزش حرفه ای را دارد. از نوجوانی کششی به مسائل جهانی داشته است. این مسائل، مسائل خود اوست با قانون آشنائی هائی دارد با سیاست دمخور است به حزبی به اتحادیه ای به سازمانی اجتماعی بستگی دارد

1- صفحه 48-51.

به عنوان کارگر و شهروند، اندیشه اش معطوف به عمل است محک های واقعیت عبوس را میشناسد، به دیگر سخن، مرد متوسط، از فن تفعل، از شعور درک واقعیات و تجربه، از حسی انتقادی برخوردار است. این چیزهائیست که بسی از زنان جوان ندارند. اگر مطالعه کرده باشند به سخنرانی گوش داده باشند با هنرها رفته باشند، اطلاعات گوناگونشان تشکیل فرهنگ نمیدهد. اینکه نمیتوانند آنها را به تعقل استوار خوگر نکرده است، برای آنها تفکر بیشتر سرگرمی است تا افرار، اگر هم هوشمند، حساس و صادق باشند به سبب نداشتن فن فکری قادر نیستند نظرهایشان را بیان کنند و نتیجه بگیرند از همین روست که شوهران آنها ولو آنکه توانائی بالنسبه ناچیزی داشته باشند به آسانی بر آنها چیره میشوند و حتی وقتی به خطاروند ثابت میکنند که راه صواب را می پیمایند در دستهای مرد، منطق غالباً شکلی از خشونت و تشدد است. نوع موذیانه ای از جباریت، شوهر اگر مسن تر و تحصیل کرده تر از همسرش باشد بر پایه این برتری میکوشد به آن گروه از عقاید همسرش که با آنها موافق نیست هیچ وزن و اعتباری ندهد. او به طرزی خستگی ناپذیر به همسرش ثابت میکند که حق با اوست زن هم سرسخت و لجوج میشود و نمیکوشد در استدلالهای همسرش چیزی بیابد، او فقط به تصورهای خودش میچسبد و بدنیسان سوء تفاهمی عمیق میان آن دو چنبر میزند ... مرد در باب حقوق خویش چنان سر سخت است که مختصر نشانه استقلال از جانب زن به چشم او طغیانیست. با میل و مسرت نفس کشیدن زن را بی اجازه خویش قطع میکند...

اینکه مجموعه عقلهای مردم هر زمان که من آنرا «حکم تاریخ» میخوانم نتوانسته جانب افراط و تفریط را رها کند و یکروز زنهارا زنده به گور کرده و روز دیگر برهنه و آقا! خواسته است خود دلیلی بر این میباشد که نتوانسته با مسیر فطرتی که باید هم آهنگ با آن بود و زن و مرد را در آن راه برد آشنا شود و چقدر شرم آور است که نتوانسته حتی برای پوشاندن آنها راه نسبتاً معتدلی انتخاب نماید و همین جهالت سبب شده چقدرها عمل عقب بماند، دین عقب بماند، کمال عقب بماند و بالاخره جهل به حقایق هنوز که هنوز است دامنگیر بشر باشد، مگر دو سوم ثروت جهان در دست یک دهم بشر نیست و مگر نه هنوز در مناطق پیشرفته پوست سیاه و پوست سفید معرف دو گونه انسان است و مگر روابط انسان و انسان را تیره تر نساخته اند؟ آیا چنین بشری را میتوان گفت حتی در انتخاب شکل و وزن یک نعل اسب درست عمل میکند و غرض ورزی ندارد و به همین دلیل باید همه اسارتها را با قبول یک سیستم الهی مسلم در قرآن آمده به انحطاط و در بند عدالت در آورد و جهانی آزاد و مردمانی آزاده ساخت و راه انتخاب این حقیقت پیونسته از کنترل تهمت های خصمانه و اشکالات پیامبران خود ساخته خارج و به دست قرآن و پیامبر خدا ساخته داده شود یعنی بدست اسلام: همان اسلامی کهعنایت بی منتهایش به زن به حدی بود که سعی میداشت دید مردم را نسبت به زن درست نماید

بلکه عوض کند مخصوصا تمایل شدید به پایان دادن این سخن نشان داد که میگفتند زن پست تر از مرد است و لذا توجه به «جنبه انسانی» هر دو جنس نموده آنها را واحد و مساوی و در «خلقت انسانی» یکی معرفی فرمود (آیان 1 النساء - 198 الانعام - 189 الاعراف - 6 الزمر که خلقت زن و مرد را من نفس واحده بیان میفرماید)

مرد میخورد، می آشامد، تنفس دارد و زن نیز همسن است و از این اعمال سرانجام حرارت و انرژِ ایجاد و به مصرف میرسانند ملاحظه نمودید واردات هردو مساوی است از خوردن آب و سبزی و نان و گوشت و ... اما صادرات آنها، انرژیهای مصرفی آنها چگونه است؟ خدای متعال آنهارا به یک ارزش درآورده میفرماید زن خوبی کند به همان اندازه مورد پذیرش است که مد و عمل هیچ یک را ضایع نخواهد ساخت (انی لا اضیع عمل عامل منکم من ذکر و انثی 195 آل عمران - و من یعمل من الصالحات من ذکر او انثی و هو مؤمن فاولئک یدخلون الجنه 124 النساء).

در مهمترین مسئله زندگی که تشکیل شرکت تعاونی برای تولید مثل است مجموعه مکاشفات روانی و اوضاع جسمی و حتی رخصتی را که برای پیوند بین مرد و زن قرار داده به تساوی است و تا زن اجازه ندهد ازدواجی صورت نگرفته و تا مرد نپذیرد عقدی نمیشود و نصف لی و نصف لک مصداق کلی دارد.

حق محبت، مقام عشق، ارزش مهربانی و هرچه سبب پیوند آنها میشود در قرآن به نام هردو آنهاست و شگفتا که زن و مرد را در ده چیز برابر دانسته و تعجب بیشتر که آن ده چیز را در سوره احزاب بلافاصله پس از یک آیه مربوط به حجاب ذکر

میفرماید:« انلمسلین و المسلمات، المؤمنین والمؤمنات و القانتین و القانتات و الصادقین و الصادقات و الصابرین و الصابرات و الخاشعین و الخاشعات و المتصدقین و المتصدقات و الصائمین و الصائمات و الحافظین فروجهم و الحافظات و الذاکرین الله کثیراً والذکرات اعدا الله لهم مغفره و اجراً عظیما» و این به دنبال امنیت دادن افراد است با در حجاب رفتن زنان و امنیت دادن به خانه و مسکن بوسیله دستوراتی چند که صادر میفرماید و در چهار آیه از مجموع پنج آیه در حصن حصین حجاب و خانه رفتن را بدنبال یکدیگر مورد توجه قرار داده و تشریفات مخصوص هر دو را بیان فرموده که به زودی به بحث آنها خواهم پرداخت و آنچه در اینجا باید گفت اینکه آنچنان قدرت تکامل بخشی در مراحل ده گانه آیه است که مرد و زن با آن همه اختلاف که در آن سرای رحمی آبکی داشتند و این همه تفاوت که در این منزل خاکی شناور در هوا دارند در پیمودن مراحل کمال، و قصد به سعادت نه را خدا بر یکی از آن دوسد میباشد و نه خلقت متفاوت تکوین یا تشریع مانع رسیدنشان به مغفرت و پاداش بزرگ که همه در لقاء الله جمع است میگردد.

همانند قند و نبات که در ریشه و روده و آثار و خواص با آن همه تفاوت که دارند یکی بوده و پس از انرژی بخشی و حرارت زائی، آب و جعلنا من الماء کل شیء حی نتیجه هر دو میباشد زن و مرد نیز با آنهمه یکسانیها و تفاوتها که قسمتی از خود را بنام جفت هنگام یک کوچ زیر خاک کرده و باز بخشی دیگر را زمان رحل دیگر مدفون میسازند و آنچه میماند که در زن و مرد همه یکسانیها یکنواختهاست میتواند با تغذیه مخصوص خود که مراحل

ده گانه قرآن است رشد نهائی و سعادت ابدی را بدست آورد و اگر طعام و آب یکی است و در بدن مرد و زن به علت تفاوتها که دارند دو مسیر متمایز و در عین حال متشابه را می پیمایند مراحل ده گانه بدون کوچکترین تفاوت و ذره ای اختلاف مرد و زن را یکسان به سعادت سوق میدهندو همه خوراک جانند که ابتدایش مسلمانی است که همان ادای شهادتین و تظاهر به اعضاه و ارکان سپس ایمان که علاوه بر مرحله قبل به دل نیز مسلمان است و صاحب عقیده بعد قانت و فرمانبردار و مطیع دائمی خداست و بر آنچه بهره مند شده صادق است و بر ایمان صادق خود صابر و آنگاه به مرحله والای خشوع میرسد که خضوع اظهار کوچکی کردن به اعضاء و جوارح است و خشوع به دل اظهار ضعف و حقارت و کوچکی کردن که قرآن نخواسته مسلمان به ظاهر در کوچکی و ضعف غرق باشد و فقط دو مرتبه کلمه خضوع در قرآن آمده که یک مرتبه ارتباطش با گردن است (4 الشعراء) و مرتبه دیگر با حرکات اعضاء و ادا و اطوار زنانگی (32 الاحزاب) و اگر مسلمان ترسی و ضعفی از خدا هم دارد به دل دارد و از ظاهر همه رشد و تحری و کمال ساطع است و چون به این مرحله رسید دست به اقتصاد و بنیان اسلام نگهدار و سازمان بخش اجتماع اسلامی میزند و از متصدقین و متصدقات است و برای نیل به هدف های آورده شده صائم و روزه دار و پرورش دهنده جان و جسم است و حافظ ناموس بلکه ذاکرین الله والذاکرات که مرحله آخرین و منزل کمال است که هرکاری هرگونه امری هر فعل و قولی به یاد خدا، برای خدا، به سوی خدا باشد و الیه راجعون همین است که پایان ندارد و برای نیل به هرکدام از مراحل

ده گانه زن و مرد به یک نحو دریافت و پرداخت و تکامل و سیر و سلوک میتوانند داشت که از اسلام و مسلمانی شروع و به اسلام و تسلیم همیشه ذاکرین و ذاکرات پایان میپذیرید و همه را خلاصه کنم: این ده قسمت که مدارج رشد و ترقی انسانی است نشان میدهد که عضو اصلی جنس نر و ماده انسانی مغزضان میباشد. و این مغزشان است که میتواند به مدلول کلمه «الیه» در فاصله «راجعون» که اکتسابی است برساند حال تا کجایش برسد هر چه نزدیکتر به خدا بهتر، و انا لله و انا الیه راجعون: از خدا آمده ایم بر فطرت، اما تا کجای الیه و به سوی او برسیم باید در نیت ها که همه و همه با کلمه قربه الی الله آورده میشود و برای نزدیک شدن به خدا جستجو کرد.

و عاشر و هن بالمعروف (19 النساء) که مرد باید با زن زندگی استحبابی داشته باشد زنی که قبل از اسلامی زنده به گور میشد دیگر باید در خوردن، آشامیدن، پوشیدن، و مسکن و هدایا همانند دیگران و مخصوصا رئیس خانه باشد و مهمتر آنکه هرگاه از سفر بیاید دست خالی بر همسر وارد نشود و باز مهمتر آنکه برای چندین بار تکرار شود که فرمودند منافق میخورند اهل و عیالش به میل وی و غیر منافق میخورد به میل اهل و عیالش.

و از جمله در قلمرو عاشر و هن بالمعروف که مرد زود از لغزشهای همسر و فرزند بگذرد، صدقه برای سلامتیشان بدهد، رعایت حال زمان خواب و بیداری آنها به تناسب بنماید، انفاق بر آنها واجب است، حسن رفتار و گفتار و گشاده روئی درخانه

از مهمترین درس مکتب اسلام است و بالاخره تا آنجا اسلام افزایش داد که اگر مردی در راه کسب معاش به خاطر تأمین رفاه و آسایش اهل و عیال در حین انجام وظیفه بمیرد شهید محسوب است و ...

و لا تضار و هن لتضیقوا علیهن و لاتعضلو هن لتذهبوا ببعض ما آتیتموهن (16 الطلاق - 19 النساء) زیان به زنان نرسانید و بر آنها تنگ مگیرید و ایشان را تحت فشار برای گذشتن از حق خود قرار ندهید.

در اینجا میل دارم عنایت خاص و بلکه فوق العاده قرآن را به زنان بگویم: آیا میدانید علت نزول این آیه چیست؟ در تفسیر صاقی ذیل آیه مورد بحث از حضرت صادق علیه السلام نقل شده است که مردی همسر خود را آزار میرساند و شکنجه مینمود تا فدیه بدهد و خود را خلاص کند یعنی از آنچه بر ذمه زوج خود دارد صرفنظر نماید تا از عذاب و آزار نجات یابد و آیه شریفه نازل شد و نبی گرامی به اعانت رنجدیده ستم کشیده شتافتند.

فان الضعن لکم فآتو هن اجورهن (6 الطلاق) اگر زن فرزند شمارا شیر میدهد حق مطالبه اجرت دارد و بر شماست که اجرت آنان را بدهید (یا قراری با زن بگذارید که در برابر شیر دادن وی آنچه زن میپذیرد بجای آورید) نمیدانم توجه فرمودید مطلب چه شد: نه آن است که میگوئیم بزرگترین اختلاف ممکن بین دو فرد از لحاظ کمیت یا وزنشان است یا طولشان یا عمرشان یا عضو و اعضایشان اما اختلاف کیفیتی فقط در انحصار اختلاف دو مغز است و اختلاف کیفیتی بزرگ زن و مرد

را گفتم اینست که مرد ناحیه پیشانی اش رشد بیشتری دارد که مرکز تعقل است (و اگر عکس آنرا فکر کنیم که ناحیه تعقل زن را رشد کمتری است اینکه میگویند کسر عقل دارد درست است) و ناحیه هیپوتالاموس زن قسمت احساسات و عاطفه اش رشد بیشتری از مرد دارد (چنانچه عکس آنرا در نظر بگیریم که ناحیه هیپوتالاموس مرد رشد کمتری دارد اینکه میگویند احساسات مرد کمتر است صحیح است) ولی آیا اگر به جای مرد کلمه پدر را بگذاریم آیا احساسات کمتری نسبت به طرف خود که فرزند است از مادر دارد؟ چنین نیست، و به همین لحاظ اسلام توجه فرموده و در اینجا (شیر دادن به فرزند که یکنواخت مورد علاقه و عاطفه و احساسات پدر و مادر است و کمتر در این مورد عقل پدر کار میکند و بجای آن عاطفه اش حاکم میباشد) بنای محبت والدین را به تساوی جهت تغذیه طفل با آنکه سفره اش سینه مادر است تقسیم فرمده است.

ولهن مثل الذی علیهن بالمعروف 228 البقره. زن و مرد نسبت به یکدیگر حقوق متقابل دارند.

زن را اجازه داده هک در صورت بخل مرد، از نفقه شوهر بدو اذنش بردارد که در عسرت نماند.

زن را واجب النفقه مرد کرده است تا آنجا که اگر مردی بود پدر و مادر پیری داشت که واجب النفقه اش بودند رزی شیطان بر او غلبه کرد که از دادن نفقه به پدر و مادر و زن سرباز زند پس از مدتی پشیمان شد چرا فریب شیطان بر او کارگر افتاده

است در اینصورت پداخت حقوق عقب افتاده ن واجب است و پرداخت آنچه از والدین در مدت مذکور به تعویق افتاده از لحاظ اخلاق پرداخت پسندیده ای است و واجب نمیباشد.

ان اکرمکم عند الله اتقیکم (13 الحجرات) و هرکس تقوایش بیشتر نزد خدا گرامی تر است خواه زن باشد خواه مرد جانبداری از دختر به هنگام داده هدیه که باید مقدم بر پسر باشد. زمان ازدواج باید سعی کرد به فاسق داده نشود و اعتبار کنو و همسر جهت دختر منظور گردد تا به وی توهین نباشد و شرط صحت عقد پذیرش دختر است و مهمتر از همه سعی شود به شارب الخمر داده نشود و در جلد هفتم این معجزه بزرگ اسلامی را گفتم که چرا اسلام به طور مطلق میفرماید دختر به فاسق ندهید و اسمی از گناهانشان نمیبرد اما بر شراب خوار تخصیص میزند و امروز دانسته اند ضمن سوخت و ساز گلوکز در بدن که بیشتر در عضلات انجام میگیرد در یک مرحله که عنصری به ماده دیگر تبدیل میگردد دیاستازی دخالت میکند که نزد مشروب خواران تا الکل نرسد آن دیاستاز وارد عمل نمیشود و شگفتی آنکه نزد فرزند مشروبخوار نیز بدون آنکه لب به مشروب زده باشد آن دیاستاز به سختی وارد عمل میگردد و به محض نوشیدن اولین جرعه فرزند آنچنان لذتی میبرد که ول کن نیست یعنی دختر به مشروب خوار ندهید که نسلتان عطشان مشروب خواری و خراب میگردد. (1)

1- عربی و فارسی آنچه از روایات و اخبار در این قسمت گفته میشود در کتاب الزواج فی الاسلام تألیق آقای علی مشکینی اردبیلی ترجمه آقای احمد جنتی دیده میشود.

مستحب است خدمتگزاری جهت زن گرفته شود و گفتم باید خانه ای را که عروس در آن آورده میشود از خانه پدر عروس از هر لحاظ کمتر نباشد (ساختمان، تغذیه و پوشاک و ...) و اگر مسلمانان با چنین تصاعد بهبودی در ساختمان و غذا و پوشاک پیش میرفتند اوضاع چه بود؟

نبی گرامی فرمودند: خیر کم خیر کم لنسائه و بناته (کسی از اخیار است که نسبت به زنانش و دخترانش خیر رسان است.)

اتقو الله فی الضعیفین المرأه و الرقیق (درباره زن و برده از خدا بترسید و پرهیز کار باشند.)

احب من دنیاکم ثلاثه: الطیب و النساء و قره عینی فی الصلوه (سه چیز از دنیای شما نزد من دوست داشتنی است بوی خوش و زن و نور چشم من در نماز است).

من ظل امرأه مهرها فهو عند الله زان (هر کس درباره پرداخت مهریه زن ستم روا دارد زناکار است.).

و قال النبی اوصانی جبرئیل المرئه حتی ظننت انه لا ینبغی طلاقها الامن فاحشه مبینه (نبی گرامی فرمودند آنقدر جبرئیل درباره زن سفارش کرد که گمان کردم جز در صورت ارتکاب زنا طلاقش جایز نباشد).

و قال خیرکم خیر لاهله و انا خیر کم لاهله (بهترین شما کسی است که با خانواده اش مهربانتر و خوش رفتارتر باشد و من نسبت به خانواده ام چنینم (1).

1- ص 458 من لاحضره الفقیه

و قال (ص) ملعون ملعون من ضیع من یعول (هرکس به عائله خود رسیدگی نکند ملعون است ملعون است).

و قال (ص) ما اکرم النساء الاکریم و ما اهانهن الاالئیم (زنان را گرامی نمیدارد مگر مرد بزرگوار و به آنها اهانت نمیکند مگر شخص فرومایه).(1)

و قال (ص) کفی بالمرءآتما ان یضیع من یعول(این گناه برا مرد بس که عائله خود را واگذارد).

و قال (ص) اکمل المؤمنین ایماناً احسنهم خلقاً و الطفهم الهله (کاملترین افراد از پیروان من کسی است که اخلاقش نیکوتر و لطفش و مهربانیش نسبت به خانواده اش بیشتر باشد)(2)

و قال (ص) انه من دخل السوق فاشتری تحفه فحملها علی عیاله کان کحامل صدقه الی قوم محاویج، و لیبدء بالاناث قبل الذکور فان فرح ابنه فکانما اعتق رقبه من ولد اسماعیل و من اقربعین ابن فکمانما بکی من خشیه الله و من بکی من خشیه الله ادخل الله جنات النعیم (کسیکه به بازار رود و هدیه ای برای همسرش خریداری کند همانند کسی است که صدقه بر خانه مستمندان برد و باید اول به دختران بدهد چه هرکس دخترش را خسند کند چنان است که غلامی از نسل اسماعیل را آزاد کرده و هرکس چشم پسرش را روشن کند گویا از ترس خدا گریسته و کسی که از ترس خدا بگرید حق تعالی او را وارد بهشت های پر نعین کند).

و قال (ص) و لایقبح لهاوجها (مرد نباید به زنش ترش روئی

1- زن ار نظر حقوق اسلامی
2- زن از نظر حقوق اسلامی

کند) (1)

فعن الصادق (ع) انه قال الکاد علی عیاله کالمجاهد فی سبیل الله (حضرت صادق فرمود مردی که برای عائله رنج برده چون سربازی است که در راه خدا جان بر کف نهد).

و عن الرضا (ع) قال الذین یطلب من فضل الله ما یکف به عیاله اعظم اجراً من المجاهد فی سبیل الله (حضرت رضا فرمود کسی که برای رفع حاجت خانواده بدنبال فضل الهی میرود (کسب میکند) اجرش از مجاهد در راه حق بیشتر است).

و قال (ص) انما المرئه لعبه من اتخذها فلا یضیعها (زنان لعبت اند هر کس زنی گیرد نباید او را ضایع و تباه کند)

و قال (ص) خیر رجال من امتی الذین لا یتطاولو علی اهلیهم و یحسنون علیهم (بهترین مردان پیروان من کسانی هستند که نسبت به خانواده خود سخت گیری نمیکنند و احسان به آنها مینمایند) (2)

و قال الصادق (ع) اکثر اهل الجنه من المستضعفین النساء علم الله ضعفهن فرحمهن (از حضرت صادق است: بیشتر اهل بهشت از زنان مستضعف است خدا ضعف و ناتوانیشان را میدانست بر آنان رحمت فرمود)

و قال اذا اذاهالم یقبل الله صلوته و لا حسنه من عمله و کان اول من یرد النار (باز میفرماید: مردی که همسرش را بیازارد نماز و هیچ کار خیری از او پذیرفته نمیشود و نخستین کسی است که وارد آتش میشود)

1- ص 511 جلد 5 کافی.
2- 248 مکار الاخلاق

قال النبی (ص) من اتخذ زوجا فلیکرمها (کسیکه زن میگیرد باید احترامش کند).

قال (ص) مازال جبرئیل یوصینی فی امرالنساء حتی ظننت انه سیحرم طلاقهن (چندان جبرئیل درباره زن سفارش کرد که گمان کردم طلاق را تحریم خواهد کرد).

و قال علی علیه السلام ... انهم امانه عندکم فلا تضاروهن و لاتعضلوهن (حضرت علی علیه السلام فرمود زنان در دست شما امانتند بر آنان سخت نگیرید و بلاتکلیفشان نگذارید).

و قال علی علیه السلام الله الله فی النساء و ما ملکت ایمانکم فان آخر ما تکلم به نبیکم ان قال اوصیکم الضعفین النساء و ما ملکت ایمانکم (از حضرت علی علیه السلام است: درباره زنان و بردگان خدا را فراموش نکنید که آخرین سخن پیامبرتان این بود: سفارش دو طبقه را به شما میکنم زنان و بردگان).

باز از آن حضرت است قال لابنه الحسن لا تملک المرئه من الامر ما یجاوز نفسها فان ذلک انعم لحالها و ارضی لبالها و ادوم لجمالها فان المرئه ریحانه و لیست بقهرمانه و لا تعد بکرامتها نفسها (حضرت علی به فرزند گرامش امام حسن علیه السلام فرماید: خارج از امور ضخصی زن کاری به زن وا مگذارید تا طراوتش بیشتر و لطافتش زیادتر و زیبائیش پایدارتر باشد زن دسته گل است نه قهرمان فمن الصادق قال نهی رسول الله ان یرکب سرج بفرج (حضرت صادق فرماید: فرج را بر سرج سوار نکنید)

و باز از آن حضرت است: لا تحملوا الفروج علی السروج فتهیجوهن للفجور (زنان را بر زین سوار نکنید که سبب تهییج شهوت

و گرفتار دام زناست) بدون شک میدانند زن حتی سوار بر زین اسب میشود برای تحریک شدن و ... که قبلا شرح داده ام.

چند روایت در ابواب مقدمات النکاح وسائل است بدین مضمون: همانگونه که مرد دوست دارد زن خود را آرایش کند مرد نیز باید برای زن پاک و پاکیزه شود و آلوده و نفرت انگیز نباشد.

فعن امیرالمؤمنین علیه السلام فی خطبه له فدار و هن علی کل حال و احسنو الهن المقال لعلهن یحسن الفعال (حضرت علی علیه السلام میفرماید در هر حال با زنان سازش و مدارا کنید به آنها گفتار خوش نشان دهید باشد که آنان نیز کردار خوش نشان دهند).

من صبر علی سوء خلق امرأته واحتسبه اعطاءالله بکل مره یصبر علیها من الثواب اعطی ایوب علی بلائه (هرگاه شوهری نسبت به اخلاق زشت و ناپسند همسرش شکیبا باشد در عوض هر مرتبه همانگونه پاداش دارد که حضرت ایوب نسبت به بلائش خدای متعال به او عنایت میفرمود).

ارضاکم عندالله اسبغکم علی عیاله (خدای متعال از مردی بیشتر راضی است که وسائل راحتی خانواده خویش را فراهم نماید)(1) نبی گرامی: ینبغی للرجل ان یوسف علی عیاله لئلا یتمنوا موته (مرد باید برای زن و فرزندش سخت نگیرد و گشایشی در زندگی آنها پدید آورد تا مرگ او را از خدا نخواهند) (2)

حضرت رضا علیه السلام. وظیفه مرد نسبت به زن این است که او را در خوراک و پوشاک

1- ضفحه 141 جامع السعادات
2- همان مدرک

با خود مساوی قرار دهد. نبی گرامی:

یا علی هیچ مردی در امور مربوط به خانه به همسرش کمک نمیکند مگر آنکه در عوض هر تار موئی که در بدنش وجود دارد ثواب یکسال عبادت که روزهایش را روزه و شبهارا نماز خوانده است در پرونده عملش نوشته خواهد شد ... کسیکه از خدمت به خانواده اش روی برنتابد خداوند او را بدون حساب وارد بهشت میکند. به خانواده خود خدمت نمی نمایند مگر کسیکه از صدیقین یا شهداء بوده و یا کسیکه خداوند خوبی دنیا و آخرن را برایش خواسته باشد.(1).

من صبر علی خلق امرأته سیئه الخلق و احتسب فی ذلک الاجر اعطاء الله ثواب الشاکرین (کسیکه صبر کند بر سوء خلق زن خود و او را آزار نکند و برای بردن مزد و ثواب بر بد اخلاقی او تحمل نماید خدای متعال هم در عوض اجر و ثواب شاکرین مرحمت فرماید (نبی گرامی)(2).

ارضی کم عند الله اسبغکم علی عیاله (خدای متعال از مردی بیشتر راضی است که وسائل راحتی خانواده خویش را فراهم نماید)(3)

پدرم امام باقر زنی داشت که او را اذیت میکرد اما پدرم او را می بخشید(از حضرت صادق)(4)

اگر به داخل بازار شوم و با پولیکه دارم مقداری گوشت

1- صفحه 140 جلد دوم جامع السعادات
2- صفحه 52 حقوق نسوان آقای خندق آبادی
3- صفحه 141 جامع السعادات جلد 2 وسائل.
4- صفحه 141 جامع السعادات جلد 2 وسائل.

برای خانواده ام تهیه کنم نزد من محبوب تر است از اینکه بنده ای در راه خدا آزاد نمایم.(1)(حضرت سجاد).

نبی گرامی فرمودند: دیگران را درباره زنان به نیکی سفارش کنید زیرا آنها در خانه به سر میبرند و امانتهای خدا نزد شمایند که به عنوان همسری انتخاب کرده اید(604 جلد دوم سیره ابن هشام)

و باز فرمودند: آنقدر جبرئیل از طرف خدا به من سفارش زنان کرد تا آنکه گمان بردم برای شوهران جایز نیست نسبت به آنها کلمه اف بکار برند. درباه آنها از خدا بترسید زیرا آنها با پیمانهای الهی بر شما حلال شه و به شکل امانت های خدا در خانه هایتان به سر میبرند آنها که وسیله لذت مشروع و همبستر شما و مادر فرزندان و شریک زندگی شمایند به گردنتان حقی دارند (فاشفقوا علیهن و طیبوا قلوبهن) نسبت به آنها مهربان باشید و دلهاشان لبریز از محبت نمائید).

فرمودند زنان چون بلورند آنها را نشکنید (هن قواریر لا تکسروهن).

از حضرت علی است که صفای عیش بستگی دارد به نیکوئی کردن با زن - گمان نکنم با زیاد شدن ایمان مرد محبتش نسبت به زن زیاد نشود و در پایان حتی حق پدر و مادر را در برابر فرزندان می آورم که از مادر سه چهارم و پدر یک چهارم معین شده است.

لا یکن اهلک اشقی الناس بک (کاری مکن که اهل خانه ات

1- 241 مکارم الاخلاق

بیش از هرکسی از دست تو در رنج باشد). از حضرت علی علیه السلام (1) الدنیا متاع افضل متاعها زوجه صالحه. از نبی گرامی است دنیا متاعی بیش نیست که از همه افضل داشتن همسری صالح می باشد.

خیر رجال من امتی الذین لا یتطاولون و علی اهلیهم و یحسنون علیهم (2) : (بهترین امت من کسانی هستند که نسبت به خانواده خود سختگیری نمیکنند و به آنها نیکی و احسان مینمایند) فان المرأه ریحانه و لیست بقهرمانه فدارها علی کل حال و احسن الصحبه لهاله صعفوا عیشک (حضرت علی علیه السلام فرمود: زن چون ریحانه است نه همانند قهرمان، پس با او در هر حال مدارا کن و رفتار نیکو نما تا زندگیت با صفا گردد)(3)

موضوع سعد ابن معاذ که معروفتر از آن است که بسط داده شود: در جنگی زخم برداشت از خدا خواست تا زخمی که دارد چنانچه فیروزی مسلمانان طول میکشد تا روز فتح آن را برای یاری آنان بهبودی بخشد و دعایش مستجاب شد و نبی گرامی آن زخم را می بستند و باز می نمودند تا روزیکه از دنیا رفت تجلیل فوق العاده از جنازه اش تا جائی کردند که نبی گرامی با پای برهنه تشییع نمودند همه کارها در فوق العادگی بود جز آنکه چون جسد را در لحد پوشاندند و کار دفن فارغ شد حضرت دو پا دو طرف قبر

1- صفحه 17 سلسله سخنان کوتاه از پیشوایان دینی شماره 2 از انتشارات مسجد ولی عصر عباس آباد شمالی تهران.
2- 248 مکارم الاخلاق
3- 120وسائل جلد 14

نهادند و برای سعد دعا کرده فرمودند چون به زن و فرزندانش خشونت و بد اخلاقی داشت آنچنان در فشار بود که دعا لازمش آمد.

باز هم تساوی دو جنس از نظر قرآن

پروردگار چندین مرتبه در قرآن بندگان را به افتخار رسانده و مژده داده است و از جمله سه مرتبه کسانی را بشارت داده به اینکه صاحب فرند خواهند شد. اوضاع و احوال پدر و مادر در سه نوبت قلمداد شده از این قرار بوده است:

1- پدر، حضرت ابراهیم خلیل الرحمن و شیخ الانبیاء مادر، سارا همسر عاقر و نازای آنحضرت، پدر به سن کهولت رسیده و دیگر نا امید از پیدایش فرزندی دیگر، زیرا از کنیز ساره که به حضرت بخشیده بود و هاجر نام داشت فرزندی به نام اسماعیل داشت.

2- پدر، حضرت زکریا که معلوم است علت به وجود نیامدن فرزند، عقیم بودن پدر نبوده بلکه عاقر بودن زن است همانگونه که قرآن در سه مورد دارد که حضرت اشاره به نازا بودن همسرش کرده است (قال رب انی یکون لی غلام و قد بلغنی الکبر و امرأتی عاقراً - 40 آل عمران - و انی خفت الموالی من ورائی و کانت امرأتی عاقرا - 5 مریم. قال رب انی یکون لی غلام و کانت امرأتی عاقرا - 8 مریم) و از خودش فقط کبر سن را پیش کشیده و بدون شک نمیتواند پیامبر دارای چنین نقص بزرگی که نتواند تولید مثل کند باشد و مشابه آن در داستان حضرت ابراهیم بود که از

زن دیگری فرزندی داشت و زن چون به فرشتگان نزدیک شد اقرار به نازائی خود کرد (فاقبلت امرأته فی صره فصکت وجهها و قالبت عجوز عقیم - 29 الذاریات) و تا چه پایه نازائی برای همسر بزرگ پیامبران ارزش داشته که در برابر میهمانان ناشناخته سیلی به صورت خود میزد و پیش میرفت و میگفت پیری نازا پیری نازا.

3- مادر، حضرت مریم نه سخن از عقیم است و نه عاقر و نه پدر، بلکه اینجا همه معنویت است و نشان دادن ارزش نسل که به اراده پروردگار مریم نیز فرزندی چون حضرت مسیح داشته باشد.

توجه فرمائید: با وجود این همه ارزش دادن به نسل که پروردگار آنرا به حضرت مریم مژده میدهد فرزندی را که پدرش همانا اراده نافذ ذات مقدسش است و چون به حضرت ابراهیم می رسد زن و مرد «هردو» را بشارت به پیدا کردن فرزند میدهد و خلیل الرحمن را با همسرش برابر و یکسان می شمارد آری هم زن در برابر فرزند عاطفه و احساسات پاکی آنچنان دارد که مرد دارد اما چون نوبت به حضرت زکریا میرسد تنها مرد را بشارت میدهد زیرا در آنجا زن با سیلی به خود زدند و کوشش و علاقه به نسل نشان دادن بزرگواری خود را رساند و از همسر حضرت زکریا چنین مقوله ای ذکر نشده است.

و تساوی بیشتر

تعجل می کنند که تساوی بیشتر چیست اما:

همسر عمران که شوهرش مرد خدای و حافظ معبد بزرگ بود و زن بسیار عفیف و بزرگوار، چه بسیار عبادت ها کرد و چه دعاها و عرض حاجتها که فرزندی پسر به او عطا شود تا برای خدمتگزاری معبد منصوبش بدارد (اذ قالت امرأت عمران ر انی نذرت لک ما فی بطنی محررا فتقبل منی انک انت السمیع العلیم. فلما وضعتها قالب رب انی وضعتها انثی والله اعلم بما وضعت ... 31 آل عمران) اما پس از پایان بارداری فرزند دختر بدنیا آورد و آنرا در انتخاب علمی خدا به ستایش در آورد و پروردگار به صدق خلوصش دختر را پذیرفت و نسلش را گرامی بداشت از پدید آوردند بزرگواری چون حضرت مسیح از آن دختر و آن را به مادرش مریم مژده داد: یا مریم ان الله یبشرک بکلمه منه اسمعه المسیح عیسی ابن مریم.... (45 آل عمران)

زکریا که تکفل مریم را داشت و در محراب معبد رزقهائی گوارا آماده جهتش دید از مریم پرسید اینها چیست (... کلما دخل زکریا المحراب و جد عندها رزقا قال یا مریم انی لک هذا 32 - آل عمران) گفت از خداست که هر کس را بخواهد بی حساب رزق میدهد اینجا بود که زکریا به جای پنهانی رفت و خدایش را خوانده گفت پیر شدم و موها همه سفید و استخوانها سست شده و هرگز از درگاهت محروم بر نگشته ام و ... و زنم نازاست پس مرا جانشینی عطا فرما که از خودم و آل یعقوب آنچنان نیکو ارث ببرد

که مرضی خاطر تو باشد، دعایش مستجاب شد و ندا آمد ای زکریا فرزندی یحیی نام به تو دادیم (از آیات اول تا 10 سوره مریم و 32 الی 36 آل عمران) که قبل ازاو چنین نامی را کسی نداشته است و ... حضرت خلیل الرحمان و همسرش هر دو از خدا فرزندی میخواهند اسحاق به آنها داده می شود و وعده یعقوب من وراء اسحاق نیز به آن اضافه می گردد از این چهار نفر که مژده دریافت داشتند حضرت سارا و حضرت مریم بودند اولی قبل از انعقاد نطفه دوم در ضمن گفتگوی با ملک اعزام شده از جانب خدا (قال انما انا رسول ربک لاهب لک غلاما زکیا- 19 مریم) دیگر مادر حضرت مریم بود که پس از تولد فرزندش در پاسخ خلوص نیتی که اباز داشت مکاشفات برداشت نمود و از مردان حضرت ابراهیم و حضرت زکریا مژده داده شدند که حضرت ابراهیم فرزندی از هاجر داشت اما حضرت زکریا بدون فرزند بود.

پس یک زن را وعده داشتن پسر و نوه داند (سارا) و زن دیگر که دختری (مریم) داشت پسری عطا کردند (حضرت مسیح) اما وعده زکریا در مرحله حضرت یحیی متوقف ماند و حضرت ابراهیم در همه چیز فرزند شریک همسرش شد یعنی در حقیقت از طرف پروردگار به همان تناسب که زنان را فرزند خواهی بیشتر است پاسخ نیز بیشتر داده شدند هم از لحاظ کیفیت و هم کمیت و چنین رفتاری از طرف خدا با زنان مذکور در برابر پیامبرانش در حقیقت همان شیوه مرضیه اسلام است برای تجلیل از مقام زن، اما زن در مقام شوهرداری و بلکه هر چه سخن است از زن است در مقام نسل پروری.

سراسر کتاب مبین الهی پر از ... است و هرچه خواستم برای جای نقطه ها کلمه ای پیدا کنم بهتر آن دیدم به خود قرآن مراجعه نمایم و از اینقرار سراسر کتاب مبین الهی پر از وحی است، شریعت است، هدایت، نور، و از جمله هر جا مرد و زن را به یک ارزش و برابر قرار داده است: زمان تولد هم مریم را مژده به اولاد میدهد هم زکریارا و زن و مرد را برابر گرفته: زمان نزول وحی هم سوره ابراهیم دارد و هم مریم یکی مرد یکی زن زمان اجر و پاداش دادن هردو را انی لا اضیع عم عامل من ذکر او انثی (195 آل عمران) می فرماید که هر دو به یک نحو است. زمان ارزش حیاتشان با آنکه در عصر جاهلیت دختر کسی مرسوم بوده و آیه 31 سوره الاسرا به همین مناسبت نازل شده می بینیم در قتل نفس، پسر کشی و دختر کشی را برابر دانسته (ولا تقتلوا اولادکم خشیه املاق نحن نرزقهم و ایاکم ان قتلهم کان خطئا کبیرا) و هردو را به یک نسبت خطای بزرگ به حساب آورده است.

و اگر زن از شهادت یا امامت یا ... از مرد کمتر یا محروم است مرد نیز در مواردی از زن کمتر است از حریر پوشی، طلا داشتن، شرکت در جنگها و کارهای خشن و هرکدام را به نسبت ساختمان مغزی متکی بر رشد ناحیه پیشانی و تفکر - یا ناحیه تحت هیپوتالاموس و احساسات به سازگاری شرکت داده اند.

در بعضی جوامع انسانیت زن مورد اختلاف بوده و در نزد

برخی کاهش شدیدی برای انسانیت زن قائل بودند که قرآن آمد و خلقت آنها را نصف و نصف و من نفس واحد معرفی فرمود (و هوالذی انشائکم من نفس واحده - 98 الانعام - هوالذی خلقکم من نفس واحده - 189 الاعراف و ...)

بسیاری و مخصوصا نصارا دینداری زن را درست نمیدانستند و خواندن کتب مقدسه را بر او حرام میدانستند و قرآن انی لا اضیع عمل عامل من ذکر او انثی (195 آل عمران) را آورد و در عمل هر دو را به یک برابری نصف و نصف در آورد جالب تر از همه اینکه زن را باعث آرامش مرد معرفی میفرماید یعنی در حقیقت این دو نصف را مکمل یکدیگر و یک واحد زندگی به حساب می آورد (21 الروم) که آیه مربوطه را بارها آورده ام.

زن در آغوش خودش

تا کنون زن را در تمام ابعاد زن، و مرد را در قالب مردانه به اطراف اوراقی چند دعوت به معیار قرار گرفتن نمودم تا مفهومی از الرجال قوامون علی النساء را آنگونه که هست نشانگر مصداقش بلکه مصادیقش باشم و آنچه مکرر تذکر داده شد انتخاب مرد و زن سالم بود تا لحظه ای اشکال نکنند که این چه بود در دنیا تعدادی و در عاصمه کشور عزیز تشیع، تهرا هم مواردی پسری با پسری ازدواج کرد و مجلات و روزنامه ها هم برای اینکه وسائل مویه و مرثیه پس از وفات داشته باشند و یک روحانی نمای مقسم جنه و النارهم بتواند در برابر اکابر قوم در مسج سوگشان فقط خلد آشیان و جنت مکان را به غایت معنای تبلیغات ضد اسلامی

مشرف فرمایند و زبان دلار پسند را در دهان خالی از رضای حق بچرخانند به نام واعظ موقع شناس که مرگی آمده و بهترین موقعیت برای تدریس عبرت و نتیجه گیری است بر پلکان جای رجال اسلامی و حتی نبی گرامی را بگیرند و تبلیغات چیانی که اوراق متعفن و پوسیده خود را کارت دعوت ازدواجهای بعدی پسر با پسر کرده بودند ستایشگری کنند یا دیده شده مواردی که دختر و دختر عروسی کرده اند و مگر با چنین ازدواجها تکلیف الرجال قوامون علی النساء خدشه دار و قابل تجدید نظر نمیگردد!؟ در صورتیکه با توجه به تذکری که داده شد و مطالب رقم رفته را منسوب به مطلوبین از زن و مرد نشان دادم برای مطرودین جای ابهامی باقی نخواهد ماند که دختر جوان سالم قبل از ازدواج دختر شاه پریان است و شوهرش را نیز شاهزاده ای میسازد که تاج سرپرستی بر سر گذاشته به قصر محقری که ملکه اش همان دختر شاه پریان است خرامان خرامان با اقتدار تذکیری وارد میشود؛ و این تأنیث حقیقی است.

اما آنچه جهت اشکال وارد به نظر میرسد: وجود زنانی است که در سراسر تاریخ خود را مردانه و جنگجو و به دست آور آزادی و آزادگی نشان دادند و گاه چون سرباز جنگیدند و زمانی چون واعظ پند و اندرز خطابه کردند. در اینجا یونگ روانشناس بزرگ سییسی را عقیده بود: هر مردی یک بخش زنانگی در وجودش است به نام «آنیما» و هر زنی نیز قسمتی جوهر مردانگی دارد که یونگ آنرا «آبیموس» خوانده است که زن میتواند در موارد لزوم از جوهر مردانگیش مدد گیرد در حالیکه همچنان جذابیت زنانگی را نیز حفظ می نماید و همین قدرت است که به ندرت زنان

را در قالبی از مردانگی نشان میدهد نه در شکلی از مردان و آنیاتیار زن روانشناس همولایتی فروید به این دو نیروی انیما و انیموس جنبه مثبت و منفی داده و زن دارنده انیموس منفی را روبرو با گرایشهای مردانه و پیرو و مقلد پسران میداند که به جای به کار بردن انیموس مثبت و انجام اعمال پسندیده مردان و همفکری آنان در راه همشکلی و همرنگی شان بر آمده اند و قرآن مجید را توجه فرمائید که اگر هم لباس شدن، همکاردن (با خشونت مردانه) و ... را از زن و آرایش و پیرایش را از مرد طرد و دور خواسته اما در همفکری و هم عنانی و همراهی و هم انتخابی در یک ردیف آورده که آیه مربوطه تحت عنوان ان المسلمین و المسلمات و المؤمنین و المؤمنات و القانتین و القانتات ... اعداللله لهم مغفره و اجراً عظیما (34 النساء) ده مورد آنرا آوردم و شرح دادم.

و اینک برای شما میتوانم موردی را الگوی صحت مرقوم رفته ها نشان دهم : زن 30 ساله ای دارنده تحصیلات عالیه به دبیری مشغول است زنی موقر که کمتر شگفت زده یا عبوس میشود یعنی مواج نیست و به اصول اخلاقی و اعتقادات اسلامی خود نظری بلند دارد. این دوشیزه سی ساله تدریس میکند و به حساب نیامده ناگهان صبح پس از یک عید مذهبی دانش آموزان چهره گریم کرده نوعروسان را با همان شکوه و وقار قبلی در وی میبینند. تصور میکند از لحاظ روانشناسی دختران دانش آموز اقتدار قبلی را که در وی می پذیرفتند از این به بعد باور دارند؟ هرگز.

خانم دبیر قبلی در معبودی به نام شوهر ادغام نشده بود و نقش

جنس مذکر را با رسیدن به سن سی سالگی در خود به دیگران نشان میداد و اینک نیروی مستتر در خود را که باید ستایشگر دانش آموزان باشد لازمست در راه ستایشگری نیمه خدای خود، مرد مصرف نماید. دیگر زن انیموس مثبت را نگهداشته و منفی را که مرد نما شدن است نثار قدم معبود رها میسازد و لذا تنها میتواند در جهت مثبت و زنانگی خود متکی بر صفات و سجایای ارزنده ه دهگانه اش را قرآن کریم نشان داد به سوی سعادت و کمال سیر طریق و تعالی نماید و مرد هم انیمای منفی خود را با ازدواج فراموش میکند که در جلد بعد «بهداشت نسل» شرح خواهم داد و مرد که همسری در خانه دارد تمام عیار جوهر مردانگی که در سرپرستی خانواده تلخصی شده خواهد بود پس زنان بزرگ عالم اگر لباس مقدس سربازی پوشیدند قصد مردانه پوشیدن نداشتند بلکه اجرای مردانه کوشیدن نمودند.

ناگفته نماند چون معیار کرامت و بزرگواری درشت نشان دادن تراز معنویت است و زن پیشی گرفته در صفات ده گانه مذکور در قرآن بر مرد غیر موفق فضیلت دارد و به همین لحاظ به دنبال الرجال قوامون علی النساء قرآن به چنین برتری اشاره بما فضل الله بعضهم علی بعض فرموده است.

کلمه معجزه، آیه معجزه، سوره معجزه

همه و همه در نوعی تساوی رجال و نساء

عشق کلمه ای که در قرآن نیست و لذا به جای آن غریزه را میگذارم و این کلمه هم در قرآن نیست و در زمانهای آینده که علم

را ژرفنائی عمیقتر است هر دو کلمه (عشق - غریزه) را می بینم که از قاموس ارتباطات انسانی حذف شده اند و لذا عصیان را که در قرآن هست و در انسان هم واقعاً هست به جای عشق بلکه، مقدم بر آن ذکر میکنم و در اینگونه موارد که بحث از اعمال انسانی است و اینجا امور جنسی، عصیان فیزیولوژی میتواند حقیقت نما و جانشین عشق بوده باشد؟ از اینقرار عصیان فیزیولوژی همان نیروی کشش بین مرد و زن در سنین ویژه ای است که قبلا هیچ گونه اثری از آن وجود ندارد و ناگهان از پنهانگاه طبیعت به اندرون کسیکه او را بالغ گویند جای میگیرد و به آتش افروزی و عصیانگری میپردازد.

هرچند نبودن کلماتی در قرآن که در قاموس دانشوران نیز پیدا نمیشود معجزه است اما هم اکنون لذت در معرفی کلمه اعجاز انگیز «ازدواج» میباشد که چند نوبد در قالبهائی از یک خانواده در قرآن آورده شده است.

پیش از این مثالهائی آوردم که چگونه ذکر یک کلمه علاوه بر آنکه وقار فصاحت و بلاغت را دارد روشنگر علت و حکمت دستور در مورد وضع شده نیز میباشد و از جمله نمونه ها کلمه «خمر» بود: با آنکه سکر معنی مستی را میدهد و در قرآنه نیز همین کلمه در موارد منظور آورده شده اما در وضع قوانین مربوط به اجتناب از شرب الکل می بینیم کلمه «خمر» به جای «سکر» ذکر گردیده است زیرا خمر معنای سرپوش شدن میباشد همانگونه الکل سرپوش و جمجمه پوش و مغز پوش است و این خطرناکتر ضربه الکل میباشد که وارد بدن میگردد زیرا علاوه بر آنکه با هر مست شدن تعداد

زیادی سلولهای طریف دماغی نابود میشود در خواب نیز با صد راه رویا آدمی را از تکامل باز میدارد که در جلد هفتم و هفدهم همه را شرح دادم.

کلمه ازدواج را مقدم بر نکاح میدانیم ولو آنکه نکاح را فیزیولوژی ازدواج به حساب آوردیم یا همان ازدواجش بدانیم و در این صورت کلمه ازدواج مقدم بر کلمه نکاح اسلام میخواهد قبل از آنکه زن و مرد دستشان را در دست یکدیگر گذارده در خانه زندگی وارد و شریکشان میسازد با یک کلمه مقدم بر تمام کلمات دیگر زندگانی برابری آنهارا با یکدیگر تذکر دهد که این دو زوجند، جفتند، برابرند، مثبت و منفی اند، تزوانتی تزند تا سنتزی از نسل کنند و حتی شرط صحت عمل ذکر کلماتی در قلمرو همین کلمه «ازدواج» بوده چنانچه یکی از آن دو رضایت ندهد عقد ازدواج درست نیست یعنی ارزش رضایت هر دو مساوی میباشد.

با این همه تلاش که اسلام در برابر ساختن و تساوی حقوق زن و مرد انجام داده که یکی از آنها قدرت پنهان در کلمه «ازدواج» است که شرحش رفت باز هم زن رنج کشیده زنده به گور رفته با شتر و استر معاوضه شده جراحتی عمیقتر از حد تصور دارد و باید از بیغوله عذاب عصر جاهلیت به خانه بخت اسلام نقل مکانش داد و در آنجا توده متعفن و پلید چرکین را نشتری زد و مرهمی جانانه و شفابخش گذارد و آسوده نمود که با موضوع گرفتن سوره ای به نام نسوان «نساء» در قرآن همان میشود که برای زن با آنهمه ناتوانی و دوری از زندگانی لازم بود، نشتری بود، مرهمی بود، درمان بود

و ناگهان همه کسانیکه در برابر زن کشی و زن فروشی سکوت داشتند به شگفتی زبان گشودند که چرا یک آیه به نام رجال در برابر یک سوره بزرگ به نام نساء وحی نشد و این در حقیقت: سوره نساء نوعی دینامیک اجتماعی ارتقاء زنان بود که بر اوراق ابدیت قرآن منعکس گردید و نشانی از برابری و توافق کامل ارزشمندانه یک زن و یک مرد در همه رمانها، و بعد که پروردگار محمد را که حبیب خود معرفی فرموده بود فقط دختری داد ارتقاء و والائی زن به تمام شناخته شد.

قرآن همینکه به تشریح آغاز خلقت تشریع میپردازد آنچنان زن را گرامی میدارد که حتی آغاز خلقت را با فقدان زن نمیخواهد، حواا در کنار مردش در بهشت نشان میدهد و با یک دیگر به مسافرت و هبوط میفرستد و چون چشمان ظاهر بین زن و مرد را از یکدیگر بعورت بازشناسی و باطن نما مینماید قرآن بر این مطلب ویژگی داده و تساوی هر دو را با پوشاندن عورتشان همزمان اعلام میدارد (فبدت لها سواتها - 123 طه)

قرآن که کتاب عمل است و باید از همه چیز پرده برداری کند تا شناسا و دانشمند پذیر گردد از این جهت عورت زن و مرد را با یکدیگر میپوشاند که دید علمی از قرآن دو دور بماند و کسی تصمیم بر استشهاد قرار دادن اختلاف عورت جهت عدم تساوی زن و مرد در دسترس نداشته باشد و اگر از قبل در تفاسیر اشاره ای بر این مطلب نیست قرآن را کریم از این لحاظ گوئیم که نسبت به هرکس به نحوی کرامت دارد و بر این نویسنده هم.

فبدت لها سواتهما که نشانی از ظاهر شدن عورتشان برخودشان

است و در برابر دیگران طفقا یخصفان من ورق الجنه و از هر دیدگاه و نظری پنهان تا هر زن و مرد خودش بداند که مرد است یا زن و مطلع که تنها وظیفه اش از یاد نبردن مردانگی و زنانگی خودشان و وظایف و میئولیت های مربوطه است اما از دیگران عورتها پوشیده است تا اندیشه عدم تساوی و برتر بودن را دور از عورت به تقوی عدول دارند و آنکه تقوایش بیشتر، گرامی تر؛ گویا قرآن اختلاف شدید ظاهر زن و مرد که با نظر سطحی در عورت شناخته میشود با خط بطلان مردود شناخته و آنرا میپوشاند و محو مینماید و برای اختلاف دو نفر انسان معیار و مقیاس را بر تفاوت مغز مقرر میدارد که نظم برای عبادت کردن است و بر همین روال پس از هبوط زن و مرد نخستین، میفرماید فمن تبع هدای فلاخوف علیهم ولا هم یحزنون و کسی که تقوا دارد همان است که هدایت شده و نزد خدا گرامی ترین است (ان اکرمک عند الله اتقیکم).

آدم و حوا هر دو با برگ درخت جنت عورتشان پوشاندند و با میوه درخت جنت شکمشان باردار کردند و با هبوط از جنت نقل مکانشان انجام دادند و این سه (شکم، عورت، حرکات مکانیک) به تساوی برگزار نمودند اما تقوا به تساوی ندارند و همین وسیله باز شناختشان است.

یک کلمه «ازدواج» یک آیه «فبدت لهما سواتهما» یک سوره «النساء» هر سه نوعی اعجاز که تنها در یک بعدی از ابعا شان به بیواسطگی مرد و زن میپردازد و تساویشان را در بسیاری از موارد تضمین مینماید در اعماق معنای آشتی دادن جنس اول و

دوم برابر کردن آنها.

اینکه پروردگار آدم را علم آموخت و از زن و آموزشش بحثی نفرمود نشانی از ارتباط خدا با فرستاده اش و کلامش را در دهان پیامبرش نهادن است و اینکه زن نمیتواند پیشوا و امام و پیامبر باشد نه آنکه یک جنس را باید در بی دانشی و نقص فکری متوقف ساخت که تقوای بدون دانش از نهانگاه خانواده برخاسته نه از کشور تن و جان وبهترین زنان و نزدیکان انبیاء الهی نیز چنین بودند و مستغرق در اندیشه های تابناک و ارزشمند: نمونه اعلایشان صدیقه کبری فاطمه زهرا سلام الله علیها.

دیگر تساوی تکوینی و تشریعی

وقتی میگوئیم نصف کروموزمهای سلول مرد ساز با نصل کروموزم های سلول زن ساز موجود جدیدی را میسازند و در بسیاری از موارد خلقت تکوین را می بینیم سهم زن و مرد را مساوی ال لحاظ کیفیت (ساختمان سلولی و کروموزمی و اعضائی) و از لحاظ کمیت (قد مساوی، و زن مساوی، شمارش کروموزمی و ... مساوی) مساوی میدهد و باز هم در ابعادی چند زن و مرد مختلف و متمایز از یکدیگرند متوقعیم خلقت تشریع را نیز که از جانب خداست زن و مرد را در بسیاری از موارد کمیت و کیفیت مساوی عطا فرماید و می بینیم همینطور هم هست.

آغاز شرکت در زندگی و تصمیم بر عقد ازدواج اجازه مرد با زن نصف و نصف است و رضایت هردو به تساوی شرط صحت عقد و هر کدام راضی نباشند عقد ازدواج صورت نخواهد گرفت.

زمان آمیزش هم اجازه ایجاد شدن یا نشدن نسل به تساوی به زن و مرد سهم داده شده است یعنی اگر مرد فرزند نخواهد و عزل را اراده کند باید با رضایت همسرش باشد که فرزند ایجاد شده نسبت به مادر دعوت نشده نباشد که اعصاب ناراحت مادر بچه ناراحت و احتمالا مصورع تحویل ندهد و همچنین مادر بخواهد و پدر نخواهد و ایجاد شود عصبانیت پدر غیر مستقیم به وسیله مادر که مورد شماتت و سرزنش پدر قرار میگیرد نوزاد را ناراحت خواهد کرد.

زمان شیردادن هم که نصف بچه از پدر است و نصف از مادر اسلام دستور میدهد که مادر میتواند از پدر اجرت بگیرد و بچه را شیر بدهد یا قرار به بندند مثلا پدر تعهد کند در قبال شیردادن و زود به منزل بیاید و به هر طریقی است مادر را به شیردادن راضی سازد که با عدم رضایت شیری به حلقوم بچه سرازی میشود که با هرمونهای خاص هماه بوده بچه را عصبانی و زود رنج بار خواهد آورد.

همینکه نسل پدید آمد در برابر خالق اعتباری (پدر و مادر) ارزش هردو را به تساوی و با یکدیگر آنقدر بالا میبرد کهچند جای قرآن پز از ذکر نام خالق حقیقی بلافاصله نام والدین را میبینیم به علاوه که حق پدر و مادر را بدون آنکه یکی را مقدم بر دیگری بدارد به فرزندان سفارش فرموده (21 الاسراء) و عجیب آنکه رنج بارداری را فراموش نکرده مادر را به آن تمجید و سفارش مینماید (14 لقمان) و بازهم برای اینکه جنس پدر و مادر نصف و نصف و جدا از یکدیگر و ممتاز نباشد نام هر دو را در آخر آیه ذکر فرموده است.

زن قرآن و زن عصر

به همین مختصر سخنی که درباره زن و مرد رفت آیا فکر میکنید زن در مسیر نسیم عنایت قرآن قرار دارد یا در برابر الطاف آن همه نیرو و سر و صدا که برای تساوی حقوق زن و مرد مصرف میشود؟

قرآن را تا اندازه ای شناختید که نسبت به زن در برابر مرد چگونه است اما زن عصر چه؟

شما فکر میکنید هنوز زن توانسته است خودش اجتماعی را بدون نیاز به مرد در راه تحقق بخشیدن به آرزوی خود که تساوی حقوق با مرد است تشکیل دهد؟ اگر جواب مثبتی دارد یک نهضت زنانه نشان دهید که مرد به کمکشان نشتافته باشد، اما مگر مردی که خارج از سیستم الهی و مقررات قرآنی باز هم ارتباط دارد و به کمک نهضت زنان میشتابد چیزی تازه تر جهت برداشت بهتر از هوا و هوس خویش دارد؟

سابق از چند زن متمتع میشدند، چند زن را در حجاب نگه میداشتند و با آنکه به همین جا پیوستگیها خاتمه میافت امروزیها چنین کاری را بزرگترین گناه جلوه داده میگویند مرد سابق برای اطفای هوی و هوسش فقط با زن سروکار داشت ولی امروزیها خود چه میگویند. آیا واقعا مردان به کمک نهضت زنان شتافته سود جوئی بشری را فراموش کرده تنها و تنها به خاطر احساسات و عاطفه بشری و با دید انسانی به زن و نهضت زنان مینگرند؟ اگر چنین است چرا دست

تسلط مرد از ساق زن کوتاه نمیشود و برای بهتر به فروش رفتن حتی یک بند جوراب، زنی و مانکنی را اجازه و استیجار میکند و چند نوع ساق زیبا را به عنوان پوشندگان آن بند معرفی میکنند؟ حقیقت اینست که همین بند جوراب معرف در بند شدن زن است به دست مرد به نحوی متناسب با عصر و دلخواه زمان بلکه مرد امروز ساده تر و سهل تر به زن دسترسی دارد و اگر میگوید برخی از متمکنین سابق حرمسرا داشتند و باید به کمک زنان شتافت و از این اسارت نجاتشان داد امروز از چه کسی میتوان به عنوان گناه نکرده و حرمسرا نداشته علیه مردانی گناهکار و حرمسرا دار امیدوار بود تا قیامی، نهضتی، جنبشی به نفع زنان صورت گیرد و آیا زن دیروز بهتر به هوسرانیهای مردان پاسخ میداد و امروز با مرد رابطه ای ندارد؟ اگر بخواهید تطهیری از طرفداران تساوی حقوق زن و مرد بجای آورید فقط یک راه دارید و آن اینکه بگوئید مردان عصر از هوی و هوس مبرا و منزه اند.

قرآن را دیدی که در پایان آنهمه ذکر مناقب مردانی چون نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد و زنانی چون یوخائید (1) مادر حضرت موسی و خواهرش مریم(2) و صفورا همسرش(3) و آسیه همسر فرعون و مریم مادر حضرت عیسی(4) که در ضمن یک مرد را هم معرفی فرمود که میتواند همسری چون آسیه داشته

1- مادر حضرت موسی که یوکابد هم ذکر شده است.
2- خواهر حضرت موسی
3- دختر حضرت شعیب
4- و حضرت زهرا سلام الله علیها در نهاد آیه انفسنا.

باشد و پیامبری چون نوح که همسری بد به او متعلق باشد پایه و اساس گرامی و بزرگواری مرد و زن را بر اجتناب از گناه و ان اکرمکم عندالله اتقیکم قرار داد یعنی حساب بزرگواری و فضیلت زن و مرد از یکدیگر جدا و هرکسی متعلق به خودش است.

اما مردان عصر چه؟ پایه و اساس طرفداری زن و شتافتن به کمک جنبش های زنان را فقط و فقط بر این قرار داده اند که زن بهتر و آسانتر در دسترسشان قرار گیرد و نه تنها در موضوع تمتع و سکس بلکه در مرحله فروش و اقتصادشان نیز ابزاری و آلتی باشند و اگر زمانی پیش آمد که جنبش مردان نیازی در زنان بوجود آورد تا به یاری مردان بشتابند امکان اینکه بتوان گفت طلیعه تساوی حقوق زن و مرد آشکار شده درست میباشد و این محال است.

انگیزه رشد دادن مطلب

سعی در این که مقیاس ها را برای اندازه گیری فیزیولژی، بیولژی، روحیات، اخلاقیات، نفسانیات و همه چیز زن و مرد به کار برده و به پرورش اختلاف آن دو پرداخته و با آنهمه نوشتن باز اقناع و ارضاء نشده از چیست؟ و انگیزه تجزیه و تحلیلهای آورده شده در جهت فرق بین زن و مرد چه بود؟

شما را به خدا ببینید که دردهای من خیالی نیست و ذکر برخی از آنها ضروری بوده است و در جهت اثبات حقانیت خود بر این نوع اندیشیدن دلائلی دارم که به ذکر یکی از میان آنهمه

میپردازم.

آمریکا یعنی پیشرفته ترین یا در ردیف درجه اول از پیشرفتگان و بنابر ادعای پیشوایانش رسالت متمدن کردن مردم و نگهبانی صلح هم با آن کشور است که با وضعی اندوهبار فقط از آنچه به کتاب و مطالب مورد بحث سازگار است میگویم: کشور قلمداد شده که مناصب بارزی در افرادش به خاطر پیشقدمی در جنبش بانوان و تساوی آنان با مردان وجود دارد و مدالهای که چندی به خوش خدمتان معتقد به اصل جنبش و تساوی یا غیر معتقد به آن داده شده است آیا شرم آور نیست بین مرد و مرد - میان زن و زن آن همه اختلاف و تبعیض قائل شوند، در حالیکه همه اختلاف و تمام اساس و پایه تفاوت در یک عنصر بیولوژیکی رنگدانه ای پوست خلاصه میشود و احتمالا فرقهای بسیار کوچک قابل اغماض دیگر اما زن و مرد را با اعتقاد به مثبت و منفی بودن سیستم های خلقتی آنها و یقین به واهی بودنه افسانه پردازیها برای برقراری تساوی بین آنان به نحوی آشفته ساز که ملاحظه مینمایند آزادی حرکت و حقوق سیاسی، اجتماعی و اقتصادی سیاه پوستان را آنهمه محدود نمایند و تنها رنگ پوست را مسئول ضرورت طرد از بسیاری اماکن عمومی محسوب نمایند اما چون نوبت به زن میرسد مردان پافشاری در نگهداری نهضت نسوان کنند و مگر مرد در این مساعدت صادق است و مگر دلش به حال زن میسوزد که به جنبش وی کمک مینماید و مگر سراپا در این سخن پردازیها رؤیای کاذبی را به زن نشان نمیدهند؟ اگر راست میگوید چرا کسیکه چند دختر دارد و بدنبال آن چند داماد، نباید نامی از القاب خانوادگیش به بهانه نداشتن پسر از بین برود اگر راست میگویند چرا اجازه

نمیدهند یکسال اسم خانم بر شوهر بماند و یکسال نام شوهر بر خانم و چرا تساوی را را در اینجا محق نمیشناسند. (گرچه در کشوری چنین رسمی هست و با مشکلاتی که با آن روبرو هستند)

مردی است و زنی - ده فرزند دارند - انصاف است که همه ملقب از فامیل پدری باشند یا نصف کنند و پنج فرزند کنیه مادر گیرند و پنج از پدر؛ یا یکسال به این و سال دیگر به آن، و اسلام نظر خاصی دارد که در جلد بعد که بهداشت نسل است تحت عنوان نامگزاری شرح خواهم داد.

عنوان سیاه پوست که یک جوان سفید پوست را براهی غیر از او رهسپار ساخته و صرف اینکه صلاحیت و استعداد جسمانی و اخلاقی و نفسانی آنها قابل پذیرش نیست درست نمیباشد زیرا بسیار بچه سیاه ها که استعداد بیشتر دارند و زیادند فرزندان سفید پوستی که خلقت ادراک و احساس مورد توجه تری را دارا میباشند و چرا نباید به آن کودک مستعد که رنگدانه هائی در پوستش رسول کرده اما مغزش در آن ماوراءها قرار دارد اجازه ورود به مدرسه سفید پوست ها داده نشود و مرد، ان هم مرد کشور پیشرو و همه مردانی که به عنوان جنبش دادن زنان به صحنه های جهانی راه یافته همه به نحوی عقلانی دروغ میگویند و برای بیشتر روشن کردن همین مردان بحث جداگانه ای در این باره باید داشت. آری همین مردانی که اگر ببینند زنشان با همسر مردی دیگر به دعوا افتادند و کار بالا کشید و به زد و خورد انجامید و زن، مردانه فائق آمد احساس نوعی عدم ثبات در مهر ورزیشان نسبت به زن بوجود می آید و اگر زنی همسر خود را در زد و خورد با مردی دیگر

مغلوب دید به غصه و اندو می نشیند و سلب راحتی از او میشود گویا مرد زمان تجزیه و تحلیل از روی حقیقت دوست دارد زنش قهرمان نباشد و ریحان بماند و زن آرزو دارد همسرش مردانگی نشان دهد و قهرمان باشد و این همان سخن پیشوای اسلام است که زن گل است نه قهرمان (المرئه ریحانه لیست بقهرمانه).

تقریبا پایان مطلب است و همه در انحصار یک کلمه در آید . کلمه ای روشنگر، مبین، نمودساز، نمایان کن آن همه رفتته ها و گفته ها باز گو شده تقریر و تحریرها در آن کلمه رسوخ داده باز منعکس نموده، معجزه است، آیه است، وحی است. از خداست از اینرو برای نشان دادن اختلاف زن (نساء) و مرد (رجال) کلمه (قوامون) کافی است که شرح آنرا دادم (الرجال قوامون علی النساء) کلمه ای که تیغ تیز جراح و مغز تند روانشناس و نهضت آتشین نسوان نمیتواند شکستی و شیاری در هیچ یک از ابعاد آن بوجود آورد و برای همیشه قوام بین همسری و شوهری همین کلمه قوامون بوده است و خواهد بود.

مرد دروغگو و زن راستگو است

وطن دوستی زن از بلوغ به بعد به پیروی از شوهرش میباشد نه از پدرش و این نمونه ای است از بسیاری اعمالش گرچه دو نوع استثناء بر این مطلب وجود دارد یکی آنکه دختر گرچه نقش پدر را در شوهر جستجو میکند اما هستند دخترانی که در مواردی از پدر تبعیت نمیکنند و چون به شوهر رسیدند میکنند و چه بسا

ختران‌ی که رابطه فرمانبریشان با پدر خوب بوده و زمان همسری نافرمانیشان آغاز شده و این انگیزه شان غلبه دارد و اینها یک بحث روانشناسی و روانکاوی لازم دارند اما بطور کلی اگر مجموعه از فرماندهی و فرمانبری را در قالبی از مرد و زن منظور بداریم مرد ها دروغگو و زنان راستگو به نظر میرسند زیرا اگر تساوی زن و مرد را در نظر آوریم، هرگز برای تساوی گفته نشده مردان به حجاب روند تا با زنان برابر باشند بلکه همیشه آلت فعل و نقل و انتقال زنان بوده اند و باید آنها را برهنه کرد تا مساوی مردان گردند و اگر مردان راست میگویند چرا زن کارتل و زن تراست و زن تاثرساز و زنی که بدون مساعدت مردان نهضتی و جنبشی را سازمان داده باشد دیده نشده و حتی کارتل ها و تاثر و اثر آورها اجازه نداده و نمیدهند زن اطمینانی در این زمینه پیدا کند که روزی روزگاری بدون آنکه قلب مردی را لمس کند، مردانه شده باشد باور. باور ندارید تاریخ برای بیان مطلب جنگ بین همه نوع خویشاوندی حتی برادر و برادر و پدر و پسر را گویاست و درباره حتی نمونه ای از دعوای بین زن و شوهر خاموش و گنگ میباشد. و نمونه دیگر آنکه چرا زمان جنگ گرم نهضت آزادی زنان سر است و با شروع جنگ سرد جنبششان گرم میشود، زیرا در زمان آتش و گلوله شعار اینست که ده دختر به ارزش یک پسر در برداشت تفنگ و پیشرفت در مقدم جبهه و در دوره خاکستر و اقتصاد همه چیز در بدست آوردن استراحت و جبران خستگی ها خلاصه میشود و آن هم فقط در وجود زن سراغ دارند. زن برای تمتع، زن برای فروش کالا و اگر زنی در آتش و مردی

در خاکستر دیده شد وضع خطرناک اعلام شده و ماهیت ملی دگرگونی یافته و با وجود این به هیچ وجه اسلام به گل اجازه پرپر شدن در میان آتش نداده و نمیدهد و قهرمان را به خاک بازی و خاکستر نشینی نمیخواهد. همان اسلامی که فرموده المرئه ریحانه لیست بقهرمانه و زن را گل و مرد را قهرمان خواسته و خوانده است.

مردها در برابر زنان دروغ میگویند و زنان صداقت دارند زیرا سعی مردان در اینست که حتما یک بعد در زن رشد کند و آن بهتر خستگی مرد را مرتفع ساختن و زودتر آتش هوی و هوسش را فرونشاندن، در صورتیکه زن هرگز به نیاز جسمی و تند شدن غرائز اکتفا نمیکند آخر او که برای آمیزش تها خلق نشده که فرامین جنسی را در دریافت از خواهش جسم و شهوت تن به انتها برساند و خانواده و نسل را از یاد ببرد.

امواج جوشان و خروشان انقلاب جنسی که هم اکنون همچنان سیل بنیان کن هر عقیده و اندیشه ای را برداشته میبرد و به جای آن خار و خاشاک هائی از تلاشها برای آزد شدن سقط جنین - بالابردن سن ازدواج - تدریس مسائل جنسی و از همه بدتر و خطرناکتر ایجاد مدارس مختلط به جای میگذارد همه از دروغگوئی و رسوائی مردان منشاء میگیرد. زیرا همه برای قدرت دادن به همان بعد زن است که از او انتظار دارند بهتر و جالب تر به تقاضاهای تند و عطش جنسی آنها پاسخ بدهند و یا برچسب بهتری برای فروش فراورده های کارتلها بوده باشند و در یک سطح بی انصافی برای مطیع ساختن از راه تفرقه بین خالق و خلق، زیرا

خلق منهای خالق یعنی عربده کشی و بی بند و باری و خالق منهای خلق یعنی صوفیگری، و کارفرمائی که بخواهد مردمد را سرگرم کند این دو فرقه را تقویت میکند (یکدسته عربده بکشند و یکدسته چرت بزنند) آنقدر مرد دروغگوست که تا زن نفهمد برهنگی رانش سبب میشود پاها پر مود شود چربی ضخیم تر و اسلوب زیبائی رانها به هم بخورد فرار از خواست مرد برایش امکان ندارد (ناگفته نماند شتر و گوسفندی کورک دارد که در نواحی سردسیر نگهداری شود سرمایش میشود لباس بر او پوشانده میگردد و را برهنه شود مو بر آن پوشیده میگردد و چربی زیاد میشود) و این دانسته شده که بازو و ران برهنه کنند مو میروید و چربی انباشته میشود و بد قواره میگردد اما سری که مو دارد برهنه شود چه؟ از مرد که هرچه پر مو شود در اعضاء مردانه تر است و در سر هرچه کم مو گردد چه؟ زن باید موی سرش محکم و قشنگ باشد و نریزد و آفرینش نیز چنین کرده اما فصل مربوط به مورا در جلدهای قبل را بخوانید که حتی روپوش داشتن موی زنان چه رعایتهای بهداشت را در بر دارد و چه رعایت بهداشتی های روانشناسی میشود؟ در جواب همین جلد نوزدهم کافی است.

مرد دروغگوست زیرا حاضر نیست به زن بفهماند نهضت هائی که نام نسوان بر آنهاست به خواست و مساعدت مردان درست و نامگزاری شده و میشود و بدون موافقت مرد حتی یک تابلو تعبیه نمیشود.

مرد دروغگوست و حتی بموازات انقلاب جنسی حاضر در دروغگوئی انقلاب مبالغه ای کرده و آنرا به ستم و مسائلی دور از مروت مسلح ساخته است، زیرا بیجاره زن را بجائی رسانده که فاصله بین قصد و اجرایش به صفر رسیده است همان فاصله ای که عشق،

جلوه، ناز، ادا آنرا پر میکرد و دیگر، آن فاصله وجود ندارد و تنها عطش شهوت و ولع جنسی در دو طرف قضیه جانشین قصد و اجرا شده است. یعنی اگر مرد نتوانسته زن را جز با حرف مساوی مرد کند مردان را به نظر زن مساوی ساخته است که هرکس نام مردی را شنید همان را رافع عطش و دافع شهوت بشناسد و بپذیرد و همه مردها بنظر زنی که در انقلاب جنسی دست و پا میزند مساوی میباشد و اگر اختلاف به نظر زن داشتند همان بهتر راضی کردن آنهاست.

مرد دروغ گوست، زیرا باشگاه ها،کاخ ها، مجله ها، روزنامه ها و مخصوصاً سینماها و هر مسئله ای برای زن درست کرده اند همه از مرد است و از مدیریت مرد، از تمکن مرد، از قدرت مرد پایدار از قدرت مردت حتی در تملک زن اما همین مکانها و زمانهایند که به زن یاد میدهند چگونه رفیق بگیرد، چسان ارضاء شهوت نماید و راه جلوگیری از باردارشدن کدامست و چون خیال دور و درازی برای مقابله با انقلاب جنسی در جوانان سراغ گیرند آن وقت است که تمام قدرتها که در اختیار مردان میباشد به حال آماده باش در آمده برای خاموش ساختن جوانان پناهگاه مواد مخدر را عنوان مینمایند و اینجاست که فروشنده ها به مسابقه میافتند و آنکه کارتل تر است بحران فروش مواد را به انحصار خود در می آورد و با این وضع انقلاب جنسی مایه دارتر شده هم مراتب خشنودی جنسی را ارضاء کرده و هم مقاصد حرصی برآورده است و دروغگوترین دروغگویان همین هایند که یک مرحله از انقلاب جنسی را مذمت میکنند برای آنکه از همان مرحله بطور سریع بزرگ و کارتلتر شوند، هوار میکشند که

اعتیاد به مواد مخدر شکست انسانیت است در حالیکه نمای بلندی از علائم فروشندگی همان مواد در ناصیه شان هویداست. گویا با یک دست مینویسند که معتادین باید به مجازات برسند و با دست دیگر مشغول توزیغ و تعریف و بیع و شروای آنند و آنگونه همه را در مجموعه ای از تجدد وانمود مینمایند که تصور میشود لازمه تمدن داشتن، داشتن جوانانی معتاد است.

آی زنان، آی زنان، مردها به شما دروغ میگویند ببینید مد که لازمه آرایش و پیرایش شما و در انحصار شما و خلق شده برای شما بود از دستتان در آوردند و امروز مد در دست مرد است که هر روز چه پیراهنی چه زلفی و چه پاشنه ای و چه شکلی برگزیند و اگر تقاضای روزافزون تغییر جنسیت شمارا بیدار نکرده بود هرگز باور نمیکردید که این مرد است می جنبد و جنبش زن هم در اثر تکان دست هوس مردان انجام میگیرد.

تا چند روز پیش بر این بودم که فهرستی از مدارک و اسناد بیاورم. همه گویای این مطلب که پودرها، رنگ ها، آرایش ها و ... زیبائی زن را بقهقرا میبرد اما از بس نوشته و درج شده دیدم، گفتم این تعطیل بردار نیست و باز هم خواهند نوشت و نام مطلق روزنامه ها و مجلات مخصوصا آنها که درباره نسوان و دختران است بعنوان آدرس و سند تقاضا مینمایم تا خوانندگان تیترها را بخوانند و عناوین را نگاهی بنمایند تا یقین کنند اوضاع چه قدر برای بعضی بی نمک و جهت برخی شور شده که طرفداران بی حجابی هم مینویسند برهنه شدن زنان در رأس همه عواملی قرار دارد که زیبائی زن را بقهقرا میبرد ولی مطلب جالب قابل دفاعی است که زنان میخواهند از خود بنمایند و اگر کسی کتاب مرا و آنچه کتاب درباره عدم امکان

تساوی زن و مرد نوشته شده بیفکند و تنها به خواندن مطالبی بپردازد که زن به مرد میگوید و مرد به زن و آن این را بعلت ابتلا و آلودگی به رنگها و پودرها و برهنگی زشت شده و مسخ گردیده میخواند و این آنرا متهم میکند که با جلفی و مدیستی و چشم چرانی و ... وقار و مردانگی خود را از دست داده و سبک نشان میدهد. برای نمونه عنوان یک مجله را ذکر کنم:

«خانمها به آقایان پاسخ میدهند: مرد هم مرد قدیم! آقایان شما که میگوئید زنهای قدیمی خوشکلتر بودند، جذاب بودند، آیا خودتان را در آئینه نگاه میکنید و آیا میدانید که مردهای قدیمی چقدر جذبه داشتند و با شکوه بودند و زن از آنها حساب میبرد.(1)

امروز زن جوان قبل از هر چیز برای مرد جوان یک خوراک جنسی است و هر مرد جوان جهت زن جوان یک شوهر نقابدار تلفی میشود.

مرد اگر راست میگوید که نسبت به زن اسیر مرد، زن در حجاب، زن بی نیاز از دین دلش میسوزد حداقل خودش را برای زن، مرد نگهدارد زن را مرد کردهن پیشکشش که نگذارید مردان زن شوند.

در آنجا که دین دست و پایش را برمیچبند برخورد پسر به اولین دختر با توسل همراه است و از نیازهای روحی کمتر یاد میشود و اعتیادهای خطرناک به مواد مخدر درمان وحشت های ناشی از بی دینی و در درجات بالاپناه بردن به یوگا و .... جانشین شده است و اگر مرد راستگو میباشد چرا بی عفتی و بی عصمتی

1- صفحه 10 - اطلاغات هفتگی 1634

فراوان شده زنان را وسیله ترحم بر آنها نمیشناسد و همانند بی اطلاعان انقلاب جنسی عصر نوعی وقاحت کاذب به حساب می آورند و راست هم میگویند زیرا اگر وقاحت هم صادقانه شود در اصالت خانه گناه منزل میکند و دیگر اصطلاحاتی خوشایند برای آلودگیها وضع نمیشود و میز گردهائی که دانش آموزان باید آنرا شورای حل مسائل بزرگ اجتماعی سازند در برابر طبقه محروم از علم و تخصص قرار نمیگیرد همان میزگردهائی که یک روزهم دو ساعت تمام برای بیماران مشرف به موت آمبولانس میطلبد و به اجتماع ثابت میکند یک آمبولانس برای سه میلیون نفر بیدار نیست تا بیمار شب را به بیمارستانی برساند و با همین ساختگی و پرداختگی مصنوعی یک عمل خیر بزرگی درست میشود یا روزنامه ای دیگر که دسته جمعی ثابت میکند از شانزده ساعت تلویزیون نیم ساعتش آموزشی است و حداقل یک ساعت دیگر فرشتگان علم را به جای شیاطین ابتذال می نشاند و اینها میزگرد و جمعند و بقیه را که باید صدها متخصص دخالت کنند و بی سوادان دخالت میکنند میزهای درازند و تفرقه.

مرد اگر راستگوست چرا الجنه تحت اقدام الامهات پیامبر اسلام را به فرزند گرامیش امام زمان ارواحنافداء بر میگردانند و دختران را حتی از مفهوم ذهنی و دانائی به آن محروم میسازند همه اینها به علت دروغگو بودن مرد بلکه دروغگو بودن مردانگی است و میترسند زن در برابر هیولای مهیبی از مذهب قرار گیرد و به توهین و تحقیرهائی که مرد نسبت به زن روا داشته آشنا گردد و دیگر بار فاصله قصد و اجرا نزد زنان پر شود مشحون از عشق راستین، پدر مطلع، شوه بی همتا، علاقمند به تشکیل خانواده و ... کسانی که به مشهد رضوی مشرف شده اند در سالهای قبل که حداقل 10

سال گذشته است پیر مردی را دیده اند که در میان جماعت که به نماز ایستاده بودند سقائی میکرد پوستی از گوسفند به کمر داشت و کوزه ای آویز به طناب به گردن و یک لیوان فلزی و یک کاسه برنجی، لنگی به کمر میپیچد، بلند قد بود اما فرتوت و خمیده، عقیده داشت آب دادن به آن جماعت که اما عادلتر دارند مأجورتر است از اینرو بیشتر در یک جماعت جنجالی حاضر بود سرو شکلی عجیب داشت که قیافه ابتدائی ژان والژان و ویکتور هوگو در برابر بی ارزش بود و از همه جالبتر ریش بلندش که چون در فواصل درازمدت رنگ میکرد اغلب اوقات به الوان سه گانه مشخص بود بنش کاملا سفید که تازه روئیده بود میانش را اندکی قرمز که حنا بسته بود و نوکش که با آفتاب و مهتاب تماس بیشتری یافته بود در حد فاصل آن دو، با لهجه غلیظ یزدی مشتری میطلبید: آب دارم، بده را ابی الفضل، سقای لب تشنگان، سبیل سبیل و پول بود و نبود آب بود.

مردی قانع بود، هرگز وجهی در ازای سیراب کردن لب تشنه ای طلب نمیکرد، و باز هم در این زمان پول بود و نبود آب بود.

روزی یک جوان یزدی، از محلاتی که بر سنتها و لهجه ها باقیمانده اند و تازه مشرف شده بود پیر مرد را خواند که: بنده خدا یک لیوان آب بده - این هم لهجه غلیظ یزدی داشت؛ پیر مرد شناخت حب وطن در جانش دوید، خوشحال شد گفت یزدی هست؟ بلی - از کدام محله؟ ....- از کدام کوچه؟ کوچه ..... - همسایه ایم - چون برگشتی سلامش برسان. اکبر نوه من است.من

نزدیک 90 سال دارم اورا کوچک بود در مشهد دیده ام سلامش برسان بگو بابابزرگ چشمش که خوب نمیبیند، گوشش سنگین شده، لرزش دست پیدا کرده، درد پاست، درست خواب نمیرود، حسابی نمیتواند خودش را جمع و جور کند، گاهی سینه اش درد میکرد، زیاد سرفه میکند؛ جوان میان حرف پیرمرد دوید و گفت پدرجان من این همه را یادم میرود بگویم. به اکبر خواهم گفت بابا بزرگ مرده و جانم خلاص!

مرد اجازه نمیدهد زن کارتل شود تراست شود، صاحب جمع سیاست شود، سرنوشت ها را در دست گیرد، بدون اجازه و میل و مساعدت مرد جنبشی را سازمان دهد و .... مد را که در انحصار زن بوده از دستش در آورده، وسائل بهتر رفیق گرفتن و آسانتر کورتاژ کردن و .... را فراهم آورده پس جانم خلاص یک پا فراتر از تساوی زن و مرد میگوئیم اصلا زنی وجود ندارد و همه جهان را مردی و مردانگی پر کرده است.

زن را از اسارت نیازمندی به دین خلاص کردن و از حجاب نجات دادن و سیر بی بند و باری ها کردن، سند بزرگی دال بر دروغگوئی مرد و راستگوئی زن است که زن خود بهتر از هر کس می داند و میفهمد. اسیر بلکه مستحیل در یک مرد به نام همسر بودن بر آزادی در تمام ابعاد ممکنه داشتن فوق العاده ارزش بیشتری داشته و برتر است و ملکه خانه بودن بر وسیله اجتماع گردیدن بهتر میباشد.

به این مطلب تکراری بارها برخورد کرده اید که نهضت نسوان شروع، ادامه اش و سرانجام پایانش همه بدست مردانست و جنبش بانوان بدون مساعدت مردان یعنی فریب علمی افکار عموم زنان؛ و اینکه زنان هنوز دو دسته اند، دسته ای بنابر عقاید مذهبی در حجابند یا با مشاهده رأی منشور سازمان ملل متحد که بر پایه ای از افکار عاقلانه بسیاری از دانشمندان متخصص استوار میباشد و در انتخاب لباس، بشریت را آزاد میداند دچار سرنوشت اصلاح شده گشته به حجاب رفته اند و اگر در مدرسه هم خواستند حجابش را بکشند و پاره کنند دختری اصیل فریاد زد این انتخاب از منشور سازمان ملل است.

و دسته سوم که در انحصار مرد خود به تبعیت از خواسته آقای خویش، رئیس خاندان، رئیس قسمت زیربنای ساختمانی خود را تطبیق میدهند و اگر سرپرست گفت لخت ! برهنگی خوب است و در صورتیکه دستور داد در کیسه ! کیسه خوب است و هرچه موجبات تقریب به خواسته های سرپرست را فراهم کند همان خوب است و همان در حدود اصلاحات و چرا حدود ! زیرا برای اشتباه کاری همه یکصدا نمیشوند و در تن به ذلت بردگی لذت مقام دادن هستند هنوز کسانی که روح آزاد منشیشان زنده است، از اینرو زنان سه گروهند بلکه دو گروه؛ یکی بر تقلید، یکی بر اجتهاد اما یک عده در تقلید اشتباه میکنند، زیرا کور کورانه است

و عده دیگر در اجتهاد گمراهند چون تخصص و تحققی در حساب پس اندازشان دیده نمیشود و لذا آن زنی درست و فهمیده که اگر کوچکترین احتمال میدهد پس از مرگ پرونده اش پایان نپذیرفته مطیع اوامر رسالت آوران الهی است و اگر در حجاب است فقط عنوان روحانیت دارد. از پیروی کردن قانون و دیگر زنی درست فهمیده یقین دارد پس از مرگ پرونده حیاتش تمام و اثری از آثار وی بجای نمانده است و در تلاش و کوشش بهره برداریهای جنسی و دلبخواهی و امیال و هواهاست و از جمله خصوصیات بانوان اینکه میفهمند آنچه را به عنوان بهترین متاع به دکان انقلاب جنسی شان وارد مینمایند و میدانند رابطه معکوسی است که بین افزایش دلسوزی مردان نسبت به در وضع زنانگی ماندن آنها برقرار میباشد و برای آنکه مطلب به درازا نکشد با وجود در دست داشتن مطالبی از زنان غرب تنها به یک مجلسی اشاره مینمایم که در اثنای چرخش قلم درباره حجاب به دستم رسید (1) و 45 زن شهرستانی از چهار گوشه کشور را نشان میداد که به قول شرکت کنندگان زیر یک سقف به تفاهم بزرگی رسیده اند اما زنان چه گفتند و چه شنیدند؟ خودتان ملاحظه فرمائید که جز نشان دادن بحرانی از هویت نهضت بانوان حرفی و سخنی به میان نیامده و همه جاپای مردان را بعنوان نیاز به وجودشان به نهضت کشانده اند و این کار درست نیست زیرا گروهی نهضت کنند و خود را فارغ از آن نشان دهند فراغت شبیه بطالت را به اثبات رسانده اند و اینک از همان روزنامه جملاتی: عنوان مقاله: «آزادی زنان به معنی دشمنی

1- صفحه 12 کیهان 8943

زن با مرد نیست» و بقیه جملات: اگر زن ایرانی هنوز به حقوق کامل خود نرسیده علتش کم لیاقتی مردان جامعه ماست (یعنی مردان مساعدت و اقدام مقتضی معمول نمیدارند).

«اگر جبر تاریخ زن را از زنده به گور شدن نجات داده است شما نباید او را در خانه زنده به گور کنید» اسلام آمد و زن را از زنده به گور شدن نجات داد و به قول خانمی از 45 خانم، همان اسلام او را در عوض گور به خانه گور زندانی کرد. هرچند این جمله را هم به احتمال قوی مردی معاند برای مساعدت به نهضت به دهان زن گذاشته و وی غیر مستقیم آورده است و مساعدت مردان در راه بهتر ساختن زنان همین جورهاست و الا اگر باید برای اسلامی که سخنگوی دولتش بلال سیاه الکن بزرگوار بود و 15 قرن پیش فرقی بین سفید قریشی و غلام حبشی نمیگذاشت جز آنکه هرکس تقوایش بیشتر گرامی تر (ان اکرمکم عند الله اتقیکم - 13 الحجرات).

هرگز کسیکه معاند است اشاره به اسلام و رفع تبعیضات نژادیش با سابقه و قدمت 15 قرنی نمینماید و اما پاسخ زمینه سازی: آورده شده برای جلوگیری از ابهام احتمالی وارد شده اینکه دختران را قبل از اسلام زنده به گور میکردند و ناگهان هرکس به قرآن ایمان آورد آنرا ترک کرد و این جهشی برای دور ماندن از یک کار پلید ولی آیا 45 نفر زنان شهرستانی درباره حجاب خودشان چه میگویند که تاکنون چند مرتبه در یونان و روم از سر لخت شدند تا سینه بعد از پا تا سرین و باز جهش کرده به داخل پوشاکی پریدند و امروز هم از مینی و ماگرومیکر و به شلوار جهیدند و روشن تر

مسئله حجاب کشور عزیز خودمان است که خوشبختانه از عکسی که نشان دهنده گوشه ای از آن اجتماع 45 نفری است در روزنامه منعکس بود و معلوم که زنان شرکت کننده از لحاظ سن و سال دوران قبل از منشور سازمان ملل را در حجاب یا بی حجابی دیده اند و لذا میتوان از آنها پرسید علم به کجا میرود. رو به پیشرفت است. علم با عقل نسبت مستقیم دارد؟ آری دارد. شما که دیروز منشوری نداشتید و مجبور بودید امروز جای خودش را به عضویت سازمان مللی داده که آزادی پوشاک را اعلام داشته است آیا بی عقلان به سازمان رفته اند و رأی آزادی لباس داده اند یا کشور ایران عضو شدنش اشتباه بوده است. بدون شک هیچکدام را رد نمیکنید پس زنده به گور شدن که مورد تنفر و انزجار تمام کشورها و افراز حتی نسبتاً فهمیده است، بدست توانای اسلام با یک جهش در مسرتهای دختران و آرزوی مادران دفن و ترک شد و قرآن سوره نساء آورد، محمد یک دختر آورد که دستهای فقط او را میبوسید درحالیکه حبیب خدا بود با یک دختر داشتن و ... و عقده زنان چنین برطرف گردید و آیا اسلام خانه را گور دانسته یا حصن حصین و اگر معنی حجاب یعنی در خانه ماندن و بی حجابی یعنی در خارج خانه ماندن است جمع 45 نفری شما فراتر از منشور سازمان ملل رأی آورده اید و برخلاف حتی زنان دانشمندی چون کسانی که نام بردم اظهار معلومات کرده اید و مگر مقصود قرآن از قرن فی بیوتکن که مخصوص زنان پیامبر است یعنی خانه را بعنوان گور پذیرفتن همان قرآنی که حضرت زهرا را در حالی نسائنا معرفی میفرماید (1)

1- 61 آل عمران

که از خانه برای مباهله خارج شده بود. زهرا که سیده زنان عالم است یا مگر همین قرآن به الی جذع النخله رفتن سیده زنان زمان خودش حضرت مریم (1) اشاره نمیفرماید که نخله خارج از خانه بود و برعکس به زن آلوده و گناهکار پیامبر بزرگوار (حضرت لوط) درحالی اشاره نمیفرماید که در خانه به آتش افروزی مشغول بود (2) آن از خانه بخارج رفته تا حق از او متولد شود و آن دیگر که حقانیت بزاید و اینکه در خانه است آتش افروزی در گناهکاری نماید. پس شما 45 نفر که از خانه خارج شدید باید دید به چه قصدی رفته اید برای زادن یک فرزندی صالح و خداپسند، یا برای اینکه نقش نهضد را در رئیستان جستجو کنید. من میدانم به چه کار رفته اید و ماجور و مثوبید و بسیار کار خوبی کرده اید زیرا به اثبات رسانده اید که نهضت بانوان از آغاز تا پایان به امیال مردان وابسته است.

چقدر زیبا بیان داشته این جمله را آن زن از جمله 45 نفر که میگوید: «هستند زنان بسیاری که هنوز در خانواده خود، احترام یک مادر را هم ندارند».

یعنی این خانم در جستجوی زنی است که بتوان کلمه احترام را نثارش کرد و هرچه جسته باز زنی را از میان خانه بنام مادر یافته است نه زنی را در میان آنهمه شرکت ها، عقده ها، میزگردها، نهضت ها.

ناگهان زنی از 45 نفر که نمیدانم پدر و مادرش زنده اند

1- 23 مریم
2- هفت آیه از جمله 135 الصافات

یا خبر که اگر مرده اند خدا بیامرزدشان و اگر زنده اند خدا کند روزنامه را نخوانده باشند که همه تساویها به نظر دخترشان در برابر ساختن ارث دختر و پسر خلاسه میشود و آنچه معمول است و اسلامی غیر عادلانه میباشد که تاکنون چند نوبت از تقسیم ارث و مغبون شدن پسر در این میان بحث کرده ام و طالبان میتوانند مراجعه نمایند. و غمگساری دیگر ایشان اینکه چرا اگر زنی صیغه شد فرزنیش ارث نمیبرد. برای اینکه فرزند مانع صیغه شدنهای بعدی است و پاسخی که محصول تمدن فعلی است همین اما پاسخ دیگر قبلا داده شده است و در جلد بعدهم داده خواهد شد.

از آنجا که در هر اجتماعی خدارا یاوری است و اگر هم نیست بدون توجه سخن حق از لبان یکی خارج میشود. یکی از شرکت کنندگان هم گفته است:

«زن هرجقدر، روشن تر ، دقیق تر و فهمیده تر باشد نقشش در خانه مهمتر و در نتیجه برای مرد پر ارزشتر است، من نمیدانم چرا آن زنی که گفته است جبر تاریخ زن را از زنده به گور شدن نجات داد به خانه گور کشان عصا یا تسبیحش را به سرگوینده مذکوره نکوبیده است، زیرا آن نقش در خانه را در سطح بسیار والا و بالای ارزشهای زندگی زن محسوب داشته و این خانه را بازتابی از شب اول قبر به حساب آورده است.

اینکه جسارت کردم نگفتم خوب بود خانم کفششان را به سرکوبنده بزنند از این سبب که خود را از کلماتی که هنوز نماینده و نشان دهنده فاصله بین زن و مرد بلکه فاصله انداز بین آنهاست خلاص نموده، به ذکر کلماتی بپردازم که زن را به مرد نزدیک میسازد

و این مرد بود که عصا و تسبیح داشت و امروز زن آنها را دارد. اما اگر مردی تسبیح و عصا در دست زن ببیند قضیه همان است که غول و بسم الله.

دیگر میخواهم درباره کسی به طور خصوصی ننویسم و سخن یکایک افراد را مورد تجزیه و تحلیل قرار ندهم، بلکه مطلق و بی ملاحظه قلم بچرخانم هم زن را بگویم و هم مرد را بگویم. خانم ها، آقایان خیلی در آن مراحل خاص شعور به خرج دهید از سخنانتان بررسی به عمل آورید و آنگاه از دهان خارج سازید. از شما روانکاوی میکنند به پاکی جان یا خباثت روحتان که مطلع میشوند جای خود دارد حتی میفهمند کاربردهای خانوادگی شما چیست یا شما در لحظات تند و ملتهب، زندگی مینمائید یا راهی بسوی تاریکی و ظلمت دارید یا به صراط مستقیم و هدایت. بسیار مراقب باشید که به برنامه های درخور تخصص دیگران دست نبرید که آنقدر که پاسختان شور شود تا من هم در کنار کویر بفهمم زاد نمکپاشی کرده اید در شهر یزد شهری که اگر بگویم شهرهای دیگر بقدری که آباد شده و عمران یافته اند و یزد در برابرشان پلکیده در عوض مردمش بی نمکی ها و شوریها را زودتر بر پایه نوعی از تفکر که دارند، میفهمند اشتباه نکرده ام و اگر بیشتر شور شود که بیسوادتران تهران هم بفهمند ناشی از عقده است که بسیاری از سخنان از دهان میپرد. باز اشتباه نکرده ام و اگر خانمی از 45 نفر بگوید چرا اسلام یا دولت به فکر این نیست که موی سر مردم نریزد برخی بیسوادان تصور مینمایند خانم یا خودشان خدای ناکرده کچلند یا پدرشان

یا مادربزرگشان، پس اگر حرفی میزنید که قرار است همانند کتابهای اولین دانشگاه جمع شود یا چون مجلات و روزنامه ها منتشر گردد باید مراقب باشیم و باشید که حداقل بیسوادتران نفهمند کیستیم و چیستیم و کار روانکاوان مارا کافی است و اگر مردی هم این مطالب را میخواند چون نظر به انبوه موی سرهیپی ها که همان قلندرهای مستفرنگ خود مانند مجاز است به علت مذکر بودنشان. اما بررسی اینکه بیشترشان در جدول اقوام و اقارب به یک کچل خراب میرسند غیر مجاز دیگر سراغ روانکاو رفتن هم لازم ندارد و خانمی که اسلام نگذاشت زنده به گورش کنند در عوض زنده به خانه گورش کردند چون نامحرم است چون رمان ها و قصه ها و حکایتها فقط خانم ها بخوانند که در شجره نامه شان از زمان نویسندگی تا آنچه عمر دارند خویشاوندانشان به دو دسته میشوند. یکدسته که در گورند از مرد و زن و یک دسته در خانه گورند فقط زنان، و اگر مردانشان وارد خانه شوند مسلم در گور نمیتوان دونفر بود و شجره نامه تغییر میکند و روانکاوی لازم نیست. و اگر خانم مایلند خانه نداشته باشند که خودشان هم حاضر نیستند چنین شود و باید خانه و خانواده داشت امیدوارم خانه شان مرکز و ستاد فرماندهیشان باشد نه گورشان.

نظریه ای کاملاً جدید

حجاب اسلامی از زیبائی زن حفاظت مینماید

اسلام با دستور خود مبنی بر در حجاب بودن زنان خواسته است علاوه بر آنچه آورده شد از اصالت زیبائی و لطافت آنان هم که سرمایه اصلیشان به حساب میباشد حفاظت و حراست بعمل آورد و شگفتا که در این باره اصرار نیز ورزیده است:

بر مرد پوشیدن حریر و ابریشم و طلا حرام و بر زن جائز است.

زن میتواند به شرط رعایت نظافت ناخن های خود را بلند نگهدارد اما مرد حق ندارد و مستحب است هفته ای دو مرتبه آنها را کوتاه کند.

آرایش و داشتن حلی و زیور برای زنان است حتی زن بیوه ای که شوهر ندارد.

زن در پوشش مناسک حج آزاد است و مرد آزاد نیست.

زن هرچه برای شوهرش بیشتر آرایش و زینت کند پاداش زیادتری جهت وی منظور گردیده است.

مختار بودن زن برای اینکه در منزل کار بکند یا نکند که قبلا شرح چگونگی آنرا دادم.

زن میتواند در برابر تقاضای دستمزد به فرزندش شیر بدهد (این مطلب، شیر دادن، تازه کشف شده است که به زیبائی زن بستگی دارد) آزادی زن در انتخاب همسر.

مکلف کردن مرد به نفقه و خوشرفتاری با زن (که تعادل اعصاب و هرمونهایش بهم نخورد و در نتیجه تناسب عضلاتش مخصوصا در صورت دگرگون نگردد) و جالب آنکه اگر مردی پدر و مادری داشت که واج النفقه اش بودند و در اثر غفلت یا غلبه شیطان بر وی، از پرداخت نفقه به همسر و پدر و مادر سرپیچی کرد اما پس از چندی پشیمان شد بر او واجب است در پرداخت نفقه عقب افتاده و پرداخت نشده به همسر اما پرداخت به پدر و مادر اخلاقی است نه واجب.

متعهد بودن پدر نسبت به پرداخت مخارج دختر قبل از ازدواج ولو آنکه تا آخر عمر ازدواج نکند ولی پسر تکلیف رسیده و رشید را میتوان گفت کار کند.

عدم شرکت در جهاد (در جلد 14 شرح دادم چگونه به زن بودن صدمه وارد آورده زیبائی وی را آزرده میساد).

عدم مسئولیت در پرداخت دیون پدر (زیبائی زن و طرف شدن با یکعده طلبکار منافات دارد).

کراهت شرکت زن در بسیاری از ورزشها (در جلد 14 مفصل شرح دادم که چگونه تناسب عضلات زیبای زنان را بهم میزند)

برتر شمردن دختر بر پسر در مواردی که عواطف و احساسات مطرح است مثلا هنگام دادن هدیه یا عیدی که استحباب اسلامی دارد اول به دختر داده شود.

دستور به مرد که با همسرش خوش رفتاری کند و روایات زیادی در اول کتاب که از اختلاف تشریعی زن و مرد مینوشتم آوردم تا آنجا که ارضاکم عندالله اسبغکم علی عیاله (جلد 2 صفحه

141 جامع السادات) خدای متعال از مردی بیشتر راضی است که وسائل آسایش خانواده خویش را بیشتر فراهم نماید و اجازه بدهید چند کلمه ای نیز خارج از موضوع بیاورم که چرا سهم ارث دختر را نصف پسر معین کرده اند:

افراد به سه دسته تقسیم میشوند غنی، فقیر، متوسط که تقسیم ارث فقط برای طبقه متوسط مطرح است زیرا فقیر ندارد که تقسیم کند و غنی هم طبق آمار داده شده بجای تقسیم ارث فقط تلف کردن ارث دارد و لذا بحث روی طبقات متوسط میباشد که اگر دختر نصف پسر میبرد در عوض:

دختر تازمانی که عروس نشده مرد باید خرجش بدهد.

دیون والدین به عهده مرد است.

عده طلاق از دیون ممتاز متوفی است.

پرداخت نفقه و حقوق زن با مرد میباشد.

دادن مهریه با مرد است و تهیه جهیزیه با مرد.

عدم شرکت در جنگ و مطالبی که هم اکنون آوردم و افزون بودن متولدین دختر بر پسر و شمارش زن در اغلب نقاط بر مرد و اگر همه را در این مطلب هم خلاصه کنیم کافیست که معلوم و محقق گردد با آنکه زن نصف مرد ارث میبرد به طور سر جمع و خرد و ریز بیشتر از مرد برده است و آن زمان ازدواج و تشکیل یک خانواده و شرکت فامیلی جدید است که لوازم و اثاث و نفقه و سرمایه و هرچه برای شرکت سرمایه گذاری لازم است با مرد بوده و از در آمد این سرمایه باید زن و شوهر زندگی نمایند.

ملاحظه فرمودید اسلام برای ارضای عواطف زن چه

تسهیلاتی قائل شده و در حقیقت برای حفظ زیبائیش چگونه اصرار ورزیده و او را حتی در بیشتر و بهتر کردن این مسئله (آرایش) ترغیب و تشویق نموده و عملش را اگر برای شوهرش باشد مرضی باریتعالی محسوب داشته است (و آرایش برای غیر شوهر همان است که از مجله طرفدار بی حجابی آوردم: زیبائی زنان را صدمه میزند).

تازه با اینهمه تفاصیل حرف دیگری هم دارم و اینکه نبی گرامی آمدن دختر بی حجاب را در برابر مرد بیگانه کاملا نابینا ممنوع فرموده اند و از این یک مطلب علمی بسیار جالبی به نظر میرسد که هنوز دانش روز به فکر و فرضیه آن هم نیست و بنظر میرسد همانگونه که در فیزیولوژی میخوانیم هرچه در محیط است و حرارت کمتر از حرارت حد ندارد (-273) بر یکدیگر اثر میگذارند در یک سطح بالای انسانی مرد اجنبی هرچند کور و نابیناست وجودش با وجود دختر بیگانه بر یکدیگر اثر میگذارند و باز هم به نظر نویسنده همان اثر صدمه زدن به زیبائی میباشد.

مجلات و روزنامه ها را خوانده یا شنیده اید که مرتب از قول خودشان، غربیها و عریانها مینویسند معدل زیبائی زن در برابر برهنگی رو به کاهش است مخصوصا فصل بهداشتی حجاب را مجدد مطالعه فرمائید که چگونه مینی ژوب چربیهای رانها را ضخیم کرده و از قواره انداخت و پارا را لباس موئین پوشانیده شد و دختران را به اجبار به شلوار فروبرد و این نمونه ای از اثر بی حجابی و منافاتش با زیبائی و نمونه های دیگر که بدون شک فراموش نفرموده اید، زیرا در همین جلد در دسترستان بوده است. بهر صورت

حجاب اسلامی حافظ دو سرمایه بزرگ ناموسی و زیبائی زن است. بلکه در حقیقت حافظ بنیانهای اصولی اجتماع، همان اسلامی که برای آرایش و پیرایش زنان فعالیت هائی آیاتی و روایاتی متعددش را حتی نویسنده با کمی بضاعت علمی آورد.

ناگفته نماد از پیشوایان گرامی اسلام نیز فرمایشاتی دیده میشود که صراحت بر نگهداری سرمایه ناموسی و زیبائی پوشاک زن دارد و از جمله: حضرت صادق فرماید: انما المرئه لعبه فمن اتخذها فلیغطها (زن لعبت است کسیکه زن میگیرد اورا بپوشاند). و باز فرماید صیانه المرئه انعم لحالها و جمالها (حفظ و صیانت زن طراوت و جمالش را تازه تر نگهمیدارد(1))

تجزیه و تحلیلی از عملی بودن حجاب در حفاظت از زیبائی اینکه زیبائی هست و تاب مستوری نیست - زیبائی تمام میشود و تنهائی آغاز میشود و امان از زندان مخوف بیکسی و تنهائی برای آنکه کسانی داشته و پروانه هائی پرو بال زنان که چه کار که نمیکند و از جمله بالا کشیدن آمار انتحارها و درشت کردن یأس از زندگی در همه ابعاد.

زن نزد غیر اسلامیان

حال که مختصر آشنائی به دلبستگی اسلام نسبت به زن حاصل گردید، به اختصار هرچه تمامتر به جزئی از آنچه بر زنان نزد غیر اسلام میگذشته میپردازم:

در روم قبل از میلاد زن نه مالک چیزی بود، نه ارث میبرد

1- هر دو روایت در باب نکاح المستدرک ب 69 خ 5

همانند اشیاء خرید و فروش میشد و به یکدیگر قرضش میدادند. بعد در مسیحیت برای زن خلود روح قائل نبودند و بین انسان و حیوان به حسابش می آوردند و اگر شوهرش میمرد باید زنده به گور شود یا بوی ترحم شود و زنده بماند اما حق شوهر کردن نداشت. استقلال مالی و ارث بردن را نیز همه میدانیم در کشوری چون فرانسه تازه ژنرال دو گل قانونی گذراند که تا حدودی زن صاحب اموال خود بوده باشد و هنوز هم نمیتواند بدون امضاء و اجازه شوهر استقلال مالی داشته باشد.

نزد یهود 8 الی 35 روز پسرزا نجس بود و دختر زا 15 تا 70 روز و در سفر تثنیه باب 15 میباشد: وقتیکه دختر عبرانی را از پدرش خریدی و شش سال به تو خدمت نمود در سال هفتم آزادش کن.

در آفریقا گوشت دختران را میخوردند و اگر دختری زمان حمل سبدی از خوردنی مثلا تخم مرغ آنها را ضایع میساخت به اعدام محکوم میگشت.

در استرالیا مثلا در جزیره تاسمانی از ترس فقر، بچه ها را میکشتند اما مقدم بر آن برای ارضای خود بچه سگ و بچه گربه را سر میبریدند و در سایر مکانها زن را با گوسفند و شیر و پشم معاوضه میکردند و در اغلب نقاط زمان قحطی زنان را میکشتند و کباب کرده میخوردند و آنچه هنوز هم نزد وحشیان دیده میشود که در روزنامه ها گاهی منعکس میشود اینکه سالخوردگان را به محض بیمار شدن خفه مینمودند.

در جزیره فورمز هر زنی قبل از 36 سالگی آبستن میشد آنقدر

شکمش را فشار میدادند تا سقط کند.

در هند تا 50 سال قبل دختر شوهر مرده را بر جسد گذاشته آتش میزدند زیرا زن بدون مرد را ننگ میدانستند.

در عربستان چون لقمان بن منذر بر قبیله بنی تمیم غالب آمد و زنان و دختران اسیر را مخیر ساخت نزد وی بمانند یا برگردند، دختر قیس بن عاصم برضا همسر عمربن الشمرخ که اسیرش کرده و دشمن قبیله شان بود گردید. قیس غضب کرد و هر دختر پیدا نمود زنده بگور کرد دیگران نیز از او تأسی جسته کار زنده بگور کردن دختر که اسیر و همسر دشمن نشود رایج گردید تا اسلام ظهور کرد و زن و مرد را برابر و از یک نفس واحد جدا شده که جسم و روح مساوی دارند به حساب آورد و به اعمال نیک و بد هر دو یکسان ارزش نهاد و اتقلال مالی و حقوقی و ارثی و ... داد که قبلا مختص شرح داده شد و نام پیامبرانی چند را در کنار زنانی چون حضرت مریم و ... تحت عنوان سوره ابراهیم و مریم و ... ذکر فرموده است. و طالبان میتوانند به کتابهای مربوطه از جمله حقوق مدنی زوجین در زمان زناشیوئی دائم از نظر قرآن تألیف استاد دانشگاه آقای دکتر محمد باقر محقق و حقوق و حدود زن در اسلام تألیف حجه الاسلام آقای یحیی نوری و ... مراجعه نمایند.

حجاب در قرآن

اشاره

آیه اول

قبل از ذکر آیات شریفه توجه قرمائید که آیات با نام تمام کسانیکه اهل ایمانند محصور میگردد شروع با یا ایها الذین آمنوا است و پایان دهنده آیاتند بیش از یا ایها الذین آمنوهای آغاز آیات میباشد زیرا اهل ایمان پس از ایمان به همان آیه مورد بحث بر ایمانشان به اندازه قدرت قانونی همان یک آیه افزوده شده است و لذا طرف خطاب ذات باریتعالی اهل ایمانند که اگر به مفاد چهار آیه مذکور ایمان آوردند و عمل هم کردند بر ایمان خود افزوده اند و در غیر اینصورت از ایمان قبلی نیز به قهقرا و خلاف ایمان برگشته اند و در این صورت عمل به او امر مطاع آیات مربوط به حجاب افزایش دهنده ایمان است.

کلیه دانشمندان جامعه شناس به دو دسته بزرگ تقسیم میشود - یکعده که گویند پایه و اساس اجتماع را افراد میسازند و اگر فرد را اصلاح کردی جامعه اصلاح خواهد شد. دسته دیگر اصلاح اجتماع را در سطح کلی منظور داشته گویند در اینصورت است که میتوان با اصلاح همگانی موفقیت حاصل نمود و هنوز بسیاری از دانشمندان طرفدار آن نظر یا این نظرند. اما قرآن

توجه به نوعی دیگر میدهد و آن اصلاح واحد دیگری از اجتماع است که سازندگی واقعی اجتماع با آنهاست و آنها خانواده هایند و این نظر درست است زیرا اصلاح آحاد افراد به همان اندازه دور از دسترسی و در نتیجه سخت است که اصلاح دسته جمعی اجتماعی که هرگوشه ای از آن طبایع خاصی دارند اما خانواده ها به علت توارث و اکتسابها و قدرد مادر سالاری یا پدر شاهی ها بیشتر در اختیارند و شباهت کلی اخلافیات یک فامیل در برابر عامل متأثر کننده، حکم یک فرد را پیدا کرده و در عین حال آمار و ارقام را نیز برای توجه دادن کاهش کلی میدهد. یعنی اگر یک اجتماع صد هزار نفری برای اصلاح منظور گردد قرآن تک تک افراد را به خانواده هائی تقسیم نموده و اجتماعی را که برای اصلاح هیولائی مشکل نما متظاهر است تقسیم کرده است و اعجاز و امتیاز دیگر پذیرش اصلاح از طریق خانواده آنکه هر چه کمک علم و تکنیک موجب نزدیک شدن طرق و ارتباطات و بالاخره سبب وحدت ملیت ها شود به همان نسبت که قرآن متذکر است دسترسی به اصلاح خانواده هائی نزدیک تر آسانتر انجام میگیرد یعنی علم از یک طرف بر تعداد افراد یک خانواده می افزاید و به موازات سنگین کردن خاندان دسترسی به موازین اصلاح کننده را آسان میسازد و اگر فردا آنقدر جهان و جهانیان، جمع و به هم نزدیک شدند که حکم یک خاندان پیدا کردند اعجاز علمی قرآن آشکار تر و سخن جامعه شناسان محلی ندارد.

و باز مطلب به همین جا پایان نپذیرفته قرآن کریم اصلاح هر قسمت را به عهده مسئولیت قدرت پدرشاهی ها میگذارد (یا ایها

الذین آمنوا قوا انفسکن و اهلیکم نارا - 6 التحریم - و سرپرست خانواده را مسئول اصلاح خود و خانواده خود مینماید) و در اینجا (یعنی در چهار آیه مورد بحث) نیز مطلب قرآن به همین روش شروع و پایان میپذیرد. یعنی ابتدا خانه و خانواده را در حجاب انس و آزادی و اختیار آدمی در می آورد (که تازه میشود گوشه ای از اسلام همان تقریب آزادی بخش منشور سازمان ملل متحد که پس از قرنها آنرا متذکر است(1)) و سپس خانواده ها را باز به جنس های نر و ماده مکلف تقسیم نموده، مردان گرونده و زنان مسلمان را متمایز از یکدیگر مورد عنایت دیده حق بین اجتماعی خود قرار میدهد و بعد به تقسیماتی میپردازد که نام بسیاری از افراد ذیعلاقه و محرم 92 و 2 هر خاندان در آن تقسیم بندیها به چشم میخورد.

(27-31 سوره النور) یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیو تأغیر بیوتکم حتی تستأنسوا و تسلموا علی اهلها ذلکم خیر لکم لعلکم تذکرون- فان لم تجدوا فیها احداً فلا تدخلوها حتی یؤذن لکم و ان قیل لکم ارجعوا فارجعوا هو ازکی لکم والله بما تعملون علیم - لیس علیکم جناح ان تدخلوا بیوتاً غیر مسکونه فیها متاع لکم و الله یعلم ما تبدون و ما تکتمون (تا اینجا مربوط به حجاب و در اختیار ماندن واحدهای سازنده اجتماع یعنی خانه هاست که پروردگار به علت و حکمت آن که هو ازکی لکم باشد اشاره میفرماید) قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم و یحفظوا فروجهم ذلک

1- اعلامیه جهانی حقوق بشر مصوب 10 دسامبر 1948 برابر با آذر 1327 / بایک مقدمه در 30 در ماده

ازکی لهم ان الله خبیر بما یصعنون - و قل للمؤمنات یعضضن من ابصارهن و یحفظن فروجهن و لا یبدین زینتهن الاماظهر منها ولیضربن بخمرهن علی جیوبهن ولا یبدین زیتهن الالبعولتهن او آبائهن او آباء بعولتهن اوا بنائهن او ابناء بعولهتن او اخوانهن او بنی احوانهن او بنی اخواتهن او نسائهن او ما ملکن ایمانهن او التابعین غیر اولی الاربه من الرجال او الطفل الذین لم یظهر و اعلی عورات النساء و لا یضربن بارجهلن لیعلم ما یخفین من زینتهن و توبوا الی الله جمیعاً ایها المؤمنون لعلکم تفلحون (و این قسمت مربوط به آزادی و در اختیار داشتن هر زنی مرد خود را و هر مردی زن خود راست و نتیجه و علت و حکمت آنرا پروردگار با لعلکم تفرحون بیان و سبب رستگاری میداند که شرح هردو قسمت داده خواهد شد).

ترجمه آیات شریفه: «ای اهل ایمان به بیت کسی وارد نشوید مگر آنکه قبلا آگاهشان کرده باشید و بر اهل آنجا سلام کنید (سلام یعنی اجازه ورود - سلام بر اهل خانه یعنی سیمان اجتماع یعنی وسیله ازدیاد مهر و محبت) این برای شما بهتر است باشد که پند بگیرید (امیدوار آنکه استعداد پذیرش عقلی داشته باشید) - اگر کسی در خانه نبود تا اجازه ورود نیافتید وارد نشوید (خانه حصن حصین مردم است) و اگر گفتند برو (برگرد) بروید (بازهم توجه دادن به سیمان و پیوند افراد و اجتماع از طریق رفع مزاحمت) که پاکیزه تر است برای شما، خدا به آنچه انجام میدهید دانا و آگاه است.

باکی نیست (اشکاری ندارد) در خانه های غیر مسکونی

و آنجا که نفعی در آن دارید (حق ورود - رضایت ورود) داخل شوید، خدا به آنچه آشکار مینمائید یا پنهان میدارید آگاه است (تا اینجا پوشیدن و حجاب خانواده و خانه و اینک پوشاک و حجاب افراد).

به مردان مؤمن بگو دیدگان فرو خوابانند و دامن ها حفظ کنند، این برای شما پاکیزه تر است، خدا به آنچه میکنید آگاه است.

به زنان مؤمنه بگو دیدگان فرو خوابانند و دامن ها حفظ کنند و زینت و زیور خود آشکار ننمایند مگر آنچه پیداست، سر پوشها بر گریبانها داشته باشند زینت و زیور نمایان نسازند جز برای شوهران، پدران، پدرشوهران، پسران، پسرشوهران، برادران: برادرزادگان، خواهرزادگان، زنان، مملوکان، مردان، افراد از شهوت عاری ماندگان، کودکانی که حس تشخیص یا توانائی مسائل جنسی ندارند. و پای به زمین نکوبند که زیورهای پنهانشان دانسته شود. ای گروه مؤمنان همگان به سوی خدای توبه برید باشد که رستگار شوید».

قبل از ورود به شرح آیات توجه شما را به ردیف آوردن سه مطلب جلب مینمایم که باریتعالی، لزوم حجاب، حرمت زنا ترک تظاهر از زینت و زیور را پی در پی ذکر فرموده است گویا کنایه از این میباشد که پیدایش هر کدام سبب تحرک و تحریک و تظاهر اجباری دیگری است: بی حجابی موجبات اجباری تظاهر به زینت و زیور - و سر انجام افزایش زنا سبب تظاهر به زینت و زیور و بی حجابی و خود نمائی و تظاهر به زینت و زیور سبب نمایان ساختن خود و بی حجابی و بالاخره کثرت زنان یعنی ابتلای به هر

کدام نسبت مستقیم و تصاعدی به عارضه دیگری دارد.

آری فساد از برهنگی سر. سر آغاز برهنگیهاست و به تدریج به اعضاء دیگر سرایت مینماید و مگر میتوان زنی را دید که سر خود را در حجاب داشته اما اعضای یگرش برهنه باشد؟ و مگر نیست که در بعضی احوال و هنگام برخوردهای آلوده حتی نزد فواحش مبتدی با وحود عریان بودن بعضی اعضاء، سر و صورت خود را به عنوان شرم کردن مخفی میدارند و در پوشاکی می پیچند گویا میخواهند عمل زشت خود را از فهم مغزی و شعور جدا ساخته آنرا به لا شعوری و جمجمه ای جداگانه پوشیده نسبت دهند.

همینکه بخواهند ملتی را عریان کنند از سرش شروع مینمایند مثلا نزد زنان ابتدا سر برهنه میشود و سپس مینی ژوب و آنگاه مرد در لباس زن و زن به شکل مرد در می آید و سرانجام هوس تغییر جنسیت دادن و خود را بدست جراحان متخصص سپردن است چنانچه می بینید بشریت روز هم اکنون به این مرحله رسیده و روز بروز بر تعداد متقاضیانی که برای تغییر جنسیت مراجعه مینمایند افزوده میشود. آری تا سر آدمی در اختیار خودش باشد مختار است و در غیر اینصورت بلا اراده و مجبور.

سالهای اول دبستان بودم. خانه و مدرسه نزدیک و پس از طی سه کوچه و چند پیچ و خم که مجموعاً کمتر از نیم کیلومتر بود به آنها میرسیدم. در میان راه دو سه دکان بود که اغلب مشتریهایش را دانش آموزان تشکیل میدادند و یکی از آنها عکسهای برگردان فراوانی داشت و فروش خوبی هم مینمود و از جمله مشتریهایش من بودم. عکسی میخریدم به مدرسه یا خانه آورده آنرا مرطوب نموده

به گوشه کتاب می چسباندیم از بالای آن شروع میکردیم به جدا کردن لایه نازک که عکس بر آن بود و هم اکنون باید آنرا از عکس برداشت خیلی آهسته و ملایم با دو انگشت گرفته جدایش میکردیم، اما هنوز به وسط ها نرسیده می دیدیم نزدیک است پاره شود. از پائین شروع میکردیم بسیار با دقت و رقت و آهستگی دامنها را بالا میبردیم و لایه را شروع به جدا ساختن مینمودیم، نزدیک به وسط ها که میرسیدیم ناگهان پاره و خراب و در آن اوضاع و احوال بچگی من ناراحت میشدم ولی دیگر همه چیز از دست رفته بود.

برای تساوی و هر چه نزدیکتر شدن زن به مرد و از جمله شکل ظاهر آمدند ابتدا سرها را برهنه کردند و بتدریج گردنها و قسمتی از سینه پیداشد. نزدیک به پستانها که رسید دیدند دارد پاره میشود از پائین شروع کردند ساقها نمایان، رانها پیدا، ماکسی، مینی، میکرو و نزدیک است پاره شود اما هنوز زن به مرد و مرد به زن نزدیک نشده چه باید کرد. مردان هم باید به زنان شباهت ظاهر پیدا کنند. موها بگذارند، پیراهن زنانه و گلدار بپوشند و کفش زنانه داشته باشند و در برابر زنان شلوار و کفش مردانه و اداهای مردانه از سیگار کشیدن و .... در آوردن باز هم دهان گشاد هوا و هوس در ظل عنایت شهوت باز است هنوز مرد به زن و زن به مرد نزدیک نشده است چه باید کرد؟ تغییر جنسیت که مرد را عمل میکنند زن شود و زن را جراحی که مرد گردد و هر روز شاهد مندرجات روزنامه ها که چگونه روز به روز بر تعداد مشتریان جراحان که برای تغییر جنسیت مراجعه نمایند افزوده میشود و چرا اسلام به برهنگی سر زنان حساسیت نشان ندهد که پایه گزاری تغییر دادن

جنسیت از آنجا آغاز میگردد و چه حساسیت عجیب و ناراحت کننده ای که ملاحظه فرمودید. دختر امام خواهر امام از رؤسنا المکشوفه شکایت داشتند و خود امام هم در اغلب فرمایشات مربوط به علائم موجود در آخر الزمان به برهنگی سر و وضع آشفته آن اشاره میفرماید و هنوز مدرک و سندی بدست نیامده که برای برهنه کردن زنان از پائین شروع کرده باشند و با وجود آنکه تا کنون چندین نوبت زنان را در برخی کشورها برهنه کرده و دوباره پوشانده اند هرگز برای اقدام جز به برهنه کردن یا پوشیدن سر دستوری نمیرسیده است، گویا تاریخ نیز گواهی میدهد برهنگی ها همه تابع برهنه شدن سر است و تا دست به ترکیب جمجمه نزنند اعضاء دیگر حاضر نیستند ترکیبشان به هم بخورد بلکه با تصرف جمجمه است که همه چیز به استثمار و استعمار پایان میپذیرد.

آره برهنه کردن از اعضاء دیگر امکان ندارد، آنها را برهنه کنند بدن به دفاع بر میخیزد چربی زیر پوستی زیاد میشود موها فراوان میگردد رانها بد ترکیب و پشمالود شده زشت میشود و کدام قانون میتواند زن را از آرایش و پیرایش دور سازد بلکه به زشت ساختن خود وا دارد اینست که در زمان خودمان دیدیم دختران جهان پس از چندی برهنگی ساقها و رانها به شلوارهای سرتاسری و فراخ روی آوردند اما سرشان که برهنه است نمی فهمند چه زشتی ای ببار می آورد که اقدام کنند و لذا لبه تیز اصرار قانونی خود پوشیدن اسلام به پوشیدن سر است.

خیلی جالب است که قرآن لزوم در حصن و حصار بودن خانه را با ضرورت در پوشش و حجاب بودن زن به دنبال یکدیگر آورده و در جای دیگر به زنان نبی گرامی میفرماید (و قرن فی بیوتکن

سوره احزاب) یک فرد نسل آور، قرین یک واحد اجتماعی و از جمله مقررات اسلامی که نماز زن (واحد با حجاب) در خانه اش (واحد در حجاب) بهتر است و آنکه مسئول پذیرش امور زندگیست (مرد خشن ساخته شده برای خارج از خانه) برای نماز باید به اجتماع مردان پیوند داشته باشد بعلاوه سلامی که خدای متعال در زمانهای بحرانی (روزهای تولد و مرگ و رستاخیز) به دو پیامبر بزرگوارش حضرت عیسی (والسلام علی یوم ولدت و یوم اموت و یوم ابعث حیا - 35 مریم) و حضرت یحیی (و سلام علیه یوم ولد و یوم یموت و یوم یبعث حیا - 15 مریم) میفرماید و سلامی که یک فرد مسلمان باید هنگام ورودش به خانه دیگران به آنها بنماید یا به خانه خود که وارد میشود نبی گرامی را مخاطب و سلام عرض نماید جای بسی شگرفی و تأمل است : درود و سلام خدا و فرشتگان و مؤمنان بر پیامبرش (ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما) سلام فرشتگان بر بهشتیان (1) سلام مؤمنین (با توجه به اینکه باید زمان ورد به اهل خانه سلام کرد در آیات مورد بحث)، به اهل خانه ای که خانه را در حجاب علو طبع و روح بزرگوار انباشته از اطاعت قانون نگهداشته اند، اما چون برای معرفی لایقان به سلام نوبت به حجاب زن میرسد زن و مرد هر دو را دستور میدهد مرد را در 16 کلمه و زن را در تقریبا 68 کلمه مخاطب قرار داده. مرد را پس از دستور غض بصر و حفظ دامن و ازکی بودن رعایت این مقررات، به آگاه بودن پروردگار از آنچه مینمایند بیدار میسازد

1- 73 الزمر

اما زنان را بعد از فرو خواباندن پلکها و حفظ دامنها و آشکار نکردن زیور و زینت ها در برابر بیگانگان و ذکر صریح نام محارم و اینکه نباید پای کوبان شوند تا زیورشان نشان و هویدا گردد کلمه ایها المؤمنون را در پایان آیه مربوط به مؤمنات ذکر فرموده و دعوت بازگشت و توبه به خدای از همگان مینماید که این خود میرساند، اگر زنان رعایت نکردند و مقصر شناخته شدند باز هم ضمیری از مرد در این کار است و زن نمیتواند بدون مرد گناه کند بلکه دور از مساعدت مرد نهضتی بنماید و لذا مرد و زن هردو باید توبه و بازگشت نمایند. باشد که رستگار شوند و اینکه پروردگار همه کارها را در آغاز ارسال پیامبر با حضرت آدم و فرشتگان و شیطان بجائی میکشاند که باید سخن از سکس و عشق و مستعمره کردن زمین شود و ناگهان به همسرش گویاست تائید همین مطلب نمائی از مکتب آدم میباشد که چگونه پایه و اساس کار بر این نهاد تا در علم آدم الاسماء و سازمان دهندگی زندگی و پذیرش مسئولیت و تحمیل سجده نکردن و شرارت و شیطنت همه جا خودش (حضرت آدم) باشد اما چون نوبت به خوردن و مسئله سکس و هبط میشود (لا تقربا - فبدت لهما سواتهما قال اهبطا) جفتش و همسرش نیز عنوان یابد و لذا نمیتوان تصوری جز شرکت زن در کارهائی نمود که امکان عدم تبعیت مرد اجتماعی شده از روی سلب گردیده است.

کلمات مشابه در دو آیه را جدا کنید: مرد و زن باید

دیده فرو خوابانند - هر دو دامن پاک دارند - یکعده از مردان که از محارمند مستثنی اند بقیه چنین و چنان میشود: زینت و زیور و آرایش برای مرد نیست و زن اگر زینت و زیور برای مردن نامرده کرد بلا اشکال و در صورتیکه جهت آنکه مقدم بر دیگران نامش آورده شده آرایش و پیرایش داشت - یعنی برای شوهرش - پسندیده تر از همه بوده - غض بصر و حفظ دامن برای مرد از کی است و زن و مرد در مسئله مورد بحث باید بازگشت به خدا نمایند شاید رستگار شوند یعنی دستور مورد بحث آنچه برای مردان اضافه دارد ازکی بودن آن در صورت اطاعت و آگاه بودن خدا بر کار آنهاست در صورتیکه حجاب داشتن و پوشاندن در مقررات مربوط به زنان میباشد و این نکته ای و انتباهی و بیدار باشی برای مردان است که ازکی لهم و ان الله خبیر بما یصنعون درباره آنهاست و با آن همه اهمیت که در حجاب است چشم چرانی مردان و دامن ناپاک و پاک داشتنشان را در آیه ای قبل از آیه مربوط به زنان آورده است. یعنی کدام زن است که به هوی و هوس مرد، به میل مرد، به مساعدت مرد، به خواسته و پیروی کردن مرد، اما مرد بیگانه به جنبش و نهضت و تهمت و گمراهی نیفتد و اگر زن حاضر شد آقائی یک مرد را به نام شوهر بپذیرد همان را به زنجیر کشیده و جنبشی و قدرتی برای زن مهمتر از اینکه مردی مسئول زندگی را در زنجیر و در کف قدرت بردگی خود در آورد آن هم چنان بردگی که در شوهر منحصر و خلاصه میشود و در برابر دیگران آزادگی است همه سهم زندگی خود را بدست آورده است

یعنی زنی که با قبول بردگی مشروط مردش را به زنجیر رفتار خود کشیده و در اختیار دارد بر همه خانم و سرور است و زنیکه برای فروش هر چه بهتر و بیشتر کالا یا روزنامه و مجله از خانواده ها بعنوان اینکه زیباترین است بیرون کشیده میشود برده همان دکان دار پول به جیب زن میباشد و دیگر هیچ.

زن اگر درخانه روشن شوهر نبود درسایه خانه غیر شوهر باید بود زیرا غیر شوهر بر او غیرت و حمیت خانه گستری نمیکند شوهر که مرز برای زن معین نمیکند اگر بخواهد از او نفرت کند مرز ندارد جائی است و طلاق و در صورتیکه بخواهد ستایش و تحسین کند به همان اندازه که طلاق و جدائیست یگانگی و یکدیگر بودن است و نرخی برای تعیین ارزش همسری ندارد. درصورتیکه غیر شوهر برای هر زن بیگانه ای نرخی دارد که در حد اعلای یگانگی اش در غارت محیط ناموس خلاصه میشود و در نهایت نفرت به بی تفاوتی پایان میپذیرد ببینید قرآن چه کرد، اسلام چه کرد، محمد چه کرد، علی چه کرد؟ اینها دختر را از زنده به گور شدن برداشتند و بجای آن به خانه ای در آوردند که باید سلام کرد و اجازه گرفت و وارد شد اینجا تقاطع مهم تاریخی است که صد و هشتاد درجه چرخیده است و نقطه مرد آدمکش و قتل و قبح را برداشته و زن و احیاء و حسن را بجایش گذاشته اند زنی را که میکشتند باید با اجازه اش وارد شد و بر او سلام کرد.

درک کردن و تسلط بر محیط یافتن بدست شوهر داده شده و به محبت کشیده و چنین تسلط بر مرد یافتن را بدست زن

داده اند. فلسفه شتر وریک و چادر و دشنه و چپاول و دختر کشی عصر جاهلیت را برداشته و فلسفه قرآن و تاریخ و تسلط بر ایران و روم اسلام را جانشین آن کردند، پیچیدگی مسائل اجتماعی هنوز در این عصر آنچنان است که دانشمندان فقط به بغرنچی آن شگفتی و تحسین میکنند و چه شد 15 قرن قبل اسلام بیشتر از همه به مسائل اجتماعی سازمان دهنده و آماده کننده برای زندگی در سرای ابدی اندیشید و آماده کرد و روز به روز با پیشرفت علم تک تک آن مسائل حل شده اسلامی به قلمرو حقایق علمی ملحق میگردد؟

تقوای چشم، تقدس خانه به زندگی وارد شود میدانید چه میشود؟ بهترینش را قرآن فرموده که ازکی لکم و در میان مهارت های زندگی این استادانه ترین نشان دادن قدرت روحی است که شخص با تقوای چشم بسیاری از ستیزه جوئیهای شرارت بار را طرد کند و با تقدس خانه، طبیعت را به همان زیبائی که دارد در خانه بنگرد و از بسیاری فرسایندگیهای زندگی بدور بماند و این خانواده و اهل آنند که قادر به جلب رضایت خدایند و میدانید بزرگترین مصیبت برای اسلام کدام بوده است؟ اینکه هنوز به هدف نرسیده دستهای ناپاک منحرفش ساخت و آنقدر راه اسلام را نقش و نگار کردند که مسلمین به تماشای آن پرداخته همیشه در یک وضع مسلمان منهای هدف اسلامی باقی بمانند.

خانه محل گرایش است تا چند سال معتکف در آن و بعد ساعت هائی معتر در آن برای جبران آنچه در محیط خارج روی

داده است پدر و مادر در خانه اند و طبق ناموس کلی طبیعت که بزرگترها به خانه کوچکتر تجاسر و تجاوزی ندارند و همیشه بال و پر محبت میگسترانند والدین نیز همانند خورشید که اگر اشعه خود را به خانه زمین یا فرزند دیگری بفرستند با آنهمه بزرگی خورشید نسبت به زمین و اقمارش همه اشعه مهر است محبت است حیات است رشد است. کلروفیل سازی وحشت اساسی زندگی است. پدر و مادر نیز همانند خورشید تابان اشعه سازمان دهنده و مسئولیت پذیری را در خانه به نوازش و حیات بخشی انداخته و خانه است که میتواند دختر امروز را مادر چگونه فردا تحویل دهد. پس قرآن کریم از خانه شروع میکند جائیکه مبادی اخلاقی و طهارت نفس فردی در آنجا تعلیم داده میشود و در عین حال حافظ برومندی اجتماع نیز هست.

در خانه هرگز کوچکترها لقمه مادی بزرگتر ها نمیشوند و آنچه را بزرگترها لقمه میکنند و گوارایش میشناسند دوست دارند به دهان کوچکترها گذارند. یعنی کدام پدر و مادری است که فرزندش را برای دزدی برای جنایت برای بی بند و باری دستگیرد و تعلیم دهد و در ژرفنای دقت خانه را میبینیم که براستی یک مدینه فاضله نمونه ای است که ظاهر کوچک دارد و باطنی آنقدر بزرگ که میتوان گفت پدران و مادران فردا فرزندان خانه خودند و از اینرو وای بر پدر و مادری که فرزندان را در مختصر ترین بی بند و باری رها کنند و وای بیشتر بر اجتماعی که یتیمان بی سرپرست را پدری ننماید و از مطلب زیادتر خارج نشوم.

یک دختر مسلمان نباید بزرگیهایش را فدای هرزگیهای

جوانان کند و رشد کمالیش را در اختیار غرور کاذبی که احاطه اش مینماید بگذارد و فددای خواسته های دیگران گردد. دیروز زن آرایش شده را به بازار آورده به نام کنیز عرضه میداشتند تا پولی به جیب بزنند امروز هم به جای نام کنیز «زن آرایش شده را نامی شایسته و برگزیده مینهند تا از راه فروش کالا پولی به جیب بزنند پس زن روز بعلاوه کالا مساوی است با کنیز سابق یعنی مقصود و مفهوم و آغاز و انجام عمل همان پول به جیب زدن و همان دختر را از خانواده بیرون کشیدن و وسیله فروش کالا و مجله قرار دادن است. از اینقرار آنجا کنیز شایسته بفروش میرسید و اینجا شایسته کنیز؛ و اگر در دختران غروری هست چرا پسران را آلت فعل و وسیله بالا رفتن تیراژ قرار نمیدهند مگر اینکه دختران بگویند پسران در هیچ عضوی نمره نمیاورند یا اینکه انتخاب برای آنها طعم گوارائی ندارد و درست هم گفته اند زیرا دختر سعی میکند بهتر وسیله دلبری و مستحیل شدن داشته باشد اما پسر سرافرازی را هرگز فراموش نکرده و نمیکند و اگر برای حل مشکلات اجتماعی بپای میز گرد کشانده میشود تصوری است که به مقتضای سن غرور ادغام شده در تحصیلات اندک خود دارد و اینک دچار سر درد تفوق طلبی است و نشستن پشت میز گرد که فردایش میتواند خود را به بسیاری از خوانندگان آن اوراق نشان دهد مسکن خوبی برای ابتلای غرور تفوق طلبی اوست در صورتیکه هر پاسخی که بعنوان حل عقده های اجتماع داده است اگر بخواهند در خانواده خودش پیاده کنند و خواهر و مادرش را مشمول آن پاسخ بحساب آورند باحدت و شدت اعتراضش مواجه خواهند شد. اصولا همه

دوست دارند دیگران عفیف باشند، عادل باشند، دزدی نکنند، راست بگویند تا خودشان و عائله شان با هرزه و درد و ستمگر و دروغگو روبرو نشوند و آسوده بمانند. اما اگر از آنها پرسیده شود چرا شما رعایت عفت و عدل و صداقت نمیکنید معیارهای ملی و مذهبی را قاطی کرده به طرف در همان لحظه ثابت میکنند اجتماع باید درست باشد که من آسوده باشم و من باید در بی بند و باری آزاد گذارده باشم تا بیشتر و بهتر لذت ببرم و تسکین حس تفوق طلبی بوسیله پایه های میز گرد نوعی از این نمودها و پاسخهاست.

دختر عزیز، شریان حیاتی اجتماع تو پر از مهر و محبت و دور از نارسائیهای عفتی آفریده شده در همین مسیر گام بردار تا به گاه خانه ای که فرودگاه تجلیل از توست خانه ای که آغاز زندگی با هم آغوشی و پایان زندگی در آن با تماشای حسرت از بجای گذاردن هاست نزول اجلال کنی. خانه ای که نقش پدر را در آن از کسی که مسئولیت زندگی را پذیرفته یافته ای، خانه ای که اسلام اجازه نمیدهد ساختمانش، خوراکش، لباسش و هیچ چیزی در آن از خانه پدرت کمتر باشد و نیز دستور همین دین که آن خانه حصن حصین و پایگاه رفع مشکلات معیشتی باید بود، خانه ای که بهنگام ورود باید شریان حیاتی اجتماعی خود را در آن سرازیر کنی و به شریان حیاتی اجتماعی آقایت که پر از سرپرستی و دور از نارسائیهای نامردی آفریده شده متصل سازی.

دختر عزیز، پیکر آرایش و پیرایش شده تو در زیر روشنائیهای تند رستورانها یا نور ساکت صامت زیر زمین ها آیا

برای لحظه ای پیکری سلامت بود و تو را به سالم بودن امیدوار میساخت؟ پیکر دردمند تو که دستاویز تجدد طلبیهای خودت و توحشهای مادر بزرگت بود تو را به کجا رساند و در کجا دردش فرو می نشست و فاجعه نیازمندیهای کاذبی که با افاده های تو و قربان صدقه های پسران بوجود می آید آیا با التهاب درونی بند اسارت تو را باز کرد و به خانه تساوی با مرد کشاند یا این تن با تو همراه نیست؟ اگر جزئی از تراکم خواسته های خود را کاهش دهی بیشتر به مشکلات واقف خواهی شد و شکوائیه هائی علیه زرق و برقهای خسته کننده غرب آماده خواهی نمود. تازه اینها همه مسائل قبل از زندگی واقعی تو که در خانه شوهر شروع میشد بوده و مشکلاتی است که به پشت ویترین حیات خود نصب کرده ای. تو نمیتوانی به کسی جز شوهرت همه چیز را بگوئی و همه چیز را بخواهی، چرا بدرفتاری میکنی؟ چرا بخارجم نمیبری؟ چرا لباس پوست خز نخریدی؟ و چراهای دیگر که با یک نگاه سطحی میتوان تجلیل مقام شوهر را از تحریک مدفن شکارچیان بازشناخته حق آنرا بجا آورد و اینها مزد هم آغوشی شوهر نیست اجرت نیازهای جنسی نیست بلکه هشداری در سنجش همه جانبه مسائلی است که در خارج از خانه با آن روبرو هستی و یقین داری همه ارزشها پس از بر آورده شدن نیازهای جنسی شکارچی و حتی بعد از یک هم آغوشی در یک جهنمی از پشیمانی واریز میکند.

ای دختر عزیز، قرآن کریم به تو دستور میدهد دیدگان در برابر بیگانه فرونه - همسرت را نیز میفرماید در مقابل زنان دیگر دیدگان برگداند و این همان است که باید دیدگان تو و

دیدگان همسرت آری فقط این دو و مردمک چشم با یکدیگر بخوانند و با یکدیگر ببینند، آنچه را تو به چشم خوش آید او را - و آنچه او را خوشایند است تو را و هر دو دیدگان فقط به یکدیگر پاسخ دهند نه به دیگری و بیگانه ای، هرچه او میبیند تو بازتابی از آن ببینی و هرچه تو میبینی او رونوشتش را ببیند. تو سایه بینائی او باشی و او تصویر دیدار تو آنچنانکه گویا چهار دیدگان از یک مجرا مینگرند و منظره و دید خواست هردو یکیست و این زیباترین ژرفنای عمیق زیبائیهای زنده است که قرآن مجید دو فرد تشکیل دهنده یک خانواده را، دو شریک مسئول بنیانگذاری یک نسل را به آن جهان زیبائی دعوت مینماید و چه زیبائی و پاداش خواستار آن همه زیبائی از آنچه خدای متعال میفرماید ازکی لکم بیشتر و بهتر و سود آورتر؟

ای دختر عزیز، تو نگین انگشتر سلیمانی و همسرت انگشت سلیمان و سعادت شکوهمند آنکه در برابر دزدان اجتماع از انگشتر سلیمانی بدقت نگهبانی شود مبادا انگشتر حلقه ناخن دیوان و دزدان به عشق بزک آلوده گردد و اینکه اسلام میفرماید اگر مقرر چنین میبود که رخصت داد جز خدای متعال دیگری را سجده کنند هر آنه زنان را به سجده کردن شوهران فرمان داده میشد اعتراف به طرح عالیترین مسئله اجتماعی است که زن را به هدف و مقصود میرساند زیرا همینکه زن حاضر شد به جوار عبودیت عروج کند در برابر شوهر تا نزدیک سجده گاه به پرواز در آمده و توانسته است با ریختن هستی اش سر به سر به پای مردی اعتراف کند که

با پذیرش بردگی و خانه نشینی به زنجیر کردن مردی پذیرنده مسئولیت های زندگی دست یابد و این بردگی که همه شوق و شعف است و همه تسخیر و تسلط اوست و همه به زانو در آوردن معبود است هدیه بزرگی از آفرینش به زنان است، هدیه ای که زن خود را وقف ادامه زندگی با آن میکند و بسی جالب و جاذب است و اینجاست که زن تا نزدیک سجده گاه پیش میرود اما سجده مخصوص خداست و زانو میزند و میگوید ای هدیه بزرگ آفرینش ای همسر و شریک حیات، اگر تو را نیافریده بودند لحظات بی مصرف عمرم را ناچار باید زندگی بنامم و تو نیز ای مرد، ای شوهر، ای سرچشمه اعمالی سازگار، ای قهرمان شکست دهنده سختی ها، نفرین آفریننده بر تو اگر حق را خوار داری و اسلام عزیزی که تو را در برابر زن به مقام معبود رساند ضایع سازی و از ارحم الراحمینی آن معبود متعال اثری و نشانه ای در تو دیده نشود و عاشر وهن بالمعروف قرآن را از یاد ببری که عرفان تو در جستجوی آسایش دادن همسرت است. به حدی که نبی گرامی فرمودند و بارها آوردم منافق اهل و عیالش بخواست وی میخورند و مؤمن میخورد به میل خاندانش و اینکه در آیات مورد بحث پروردگار آغاز و انجام را با کلمه ایمان محصور فرمود بدین سبب که خانه اهل ایمان خانه سلامتی است، خانه ای که سرپرستش، قهرمانش، معبودش در جستجوی راهی بهتر برای آسایش بیشتر ساکنانش است و سلام بر اهل آن مسکن، همان سلامی که آیه شریفه به ارزش انس دادن و به انسانیت رسیدن به آن وقع و ارزش میدهد و رخصتی برای ورود و بزرگواری بحساب آوردن اهل خانه است و اگر کسی برای

جستجوی تمکن حلال به منظور رفاه بیشتر عیال و فرزندان از خانه خارج شد و بر این نیت بود یا مشغول به انجام کار و از دنیا برفت شهید از دنیا رفته است و این نیز از نبی گرامی است و نظر اسلام.

ای دختر عزیز، تمام عاشقان کاذب به تو دروغ میگویند و بر تو ستم میکنند، زیرا در نیرنگ اطفای شهوت خودند اما تو به معبود و معشوق خود که پذیرنده مسئولیت های زندگیس ستم مینمائی زیرا میخواهی در اختیار همسری در آئی که ظلم و رنجهای زندگی را برای شکستن و سد شدن در برابرت بپذیرد و باز هم هرچه حرف است در این جمله جمع که : اگر بردگی کاذب نسبت به شوهر را بپذیری حقیقتی را بدست آورده ای که همانا به زنجیر کشیدن اوست برای روبرو شدن با آنچه تو را تسکین میدهد.

مردها در تحمل و پذیرش ستم بارورند اگر زنان راه اینکه مردان را در این دیوانگی نگهدارند بدانند و همه راهها به شوهر ختم میشود که زن را خانه دارو نسل پرور بشناسد و مگر مرد حاضر نیست در برابر چنین زنی در زنجیر دیوانگی فرو رود و در پذیرش مسئولیت ها رسوب کند و در رنجها و ستم های زندگی در قالبی از اثرا اموال و انفس خود را به حقیقت جلوه دهد زهی بر آن زن که را چنین دیوانه کردن مرد را بشناسد راهی که قرآن از همه بهتر نشان میدهد:

خانه ای سالم، دیدگانی سالم، خانه ای امن، دیدگانی امن. خانه ای متعلق به زن و شوهر نه بیگانگان، دیدگانی در

یک مجرای مشترک نه در دیدگاه بیگانگان، خانه ای که هر که مأنوس نیست، دیدگانی که هرکس بیگانه است و همه بیگانگان، همه و همه در بسته و پلک فرو افتاده و بر آنها تاریک و نابینائی است و در صورتی روشن و بینائی که انس و انسانیت و زندگی مشترک و خویشاوندی در آن خانه را بگشاید و دیدگان را فقط بر روی همسر و پدر و خویشاوندان آنها که از محارمندباز نماید.

1- سرزده و بدون اجازه وارد خانه کسی نشوید. 2- چه زن چه مرد از چشم چرانی و نظر بازی اجتناب کنید. 3- مسلمان از هرجنس و طبقه و نژاد باید پاکدامن باشد و عورت نمائی نکند. 4- پوشش باید داشت و آرایش و زیور و جلوه گری نینداخت. چهار مرحله ای است که قرآن ردیف آورده، اگر اولی رعایت نشد دومی بدنبالش است؛ اگر در اجتماعی حصن حصین خانه همانند اماکن عمومی بدون رعایت ادب و سلام و احترام امکان ورودش بود همان عامل زیادت طلبی گناه سبب پیدایش قسمت دوم یعنی زیاده از حد مشاهده شدن چشم چرانیها و دیده هوسبازیها خواهد گردید و در دهات و ایالت که خانه در ندارد چشمها در دارد که در جای خود بحث کرده ام. و اگر مرحله دوم، بلامانع همه جای شد هر آنچه دیده بیند دل کند یاد در پوشاندن دامن و پنهان داشتن عورت چه مشقتها که دستها و پاها و حتی مغزها را طناب پیچ نمیکند و اگر عورتها (ران- صاق- سر- و ...) منظره شد و دلربائی و جلوه گری قسمت چهارم اجازه تحریک و حتی ترغیب داد بدون شک قسمت هائی بدنبال خواهد داشت.

حجم مقصود و مطلوب - مرد بدنبالش براه افتد و مرحله 5 قصد است و 6 اجرا و 7 ازدیاد فحشاء. 8 پسر و دختر به شکل یکدیگر در آمدن و لباس یکدیگر پوشیدن و آخرین مرحله 9 تغییر جنیست و دیگر بشر مانده است بیچاره و بدون تکلیف و هیپی و یوگا و ... . سراب های نجات دهنده بشریت و مرحله مرگ بر انسان همین مرحله 10 است.

دخترها در خانه ببندید، دزدان سعادت و شکارچیان ناموس چپاولگرند، پسر ها در خانه ببندید که سارقین اسرار و صیادان شیاد به یغما میبرند.و باز هم دختر ها حجاب داشته باشید که چون زمان قطع طمث و بند آمدن قاعدگی فرا رسد و تارهائی از مو بر سبیل و ریشتان دیده شود با آن صدای مردانه شدنتان دیگر نیازهای جنسی قطع شده هشداری در سنجش ارزشهای ارتباط با شوهر و ساقط شدن بسیاری مراتب زنانگی از شماست و دیگر اگر مردانه نیستید نیمه مردانه اید و درست بموازات این حالت که بین مدانگی و زنانگی واقعید حجابتان نیز مشمول و لیستعفف الذین لا یجدون نکاحا از قرآن کریم استیعنی مردان حجاب لازم ندارند و نیمه مردان (زنان نیمه مرد شده) نیز اگر حجابی بگیرند راه عفت برگزیده اند و آنچه حجاب است ضروری برای دختران است و آنها که مردحله یجدون نکاحا را میگذارنند نه لاجدون نکاحا، و نکاح متمایز از ازدواج است و نکاح یعنی مرحله فیزیولژی ازدواج و در آن زمان که عقل، از ترس شهوت در تنتان در لرزش مدام است و شهوت بر سراسر وجود سایه قدرت و حکومت انداخته و قید و بندها را برداشته است فیزیولژی حدت

یافته دارید از اینقرار ای مردان، ای زنان لا یجدون نکاحا برای چه شما در حجابید و دختران در برهنگی با مردان در حجاب عزلت و مادر بزرگ زنان در حجابی آنچنان که هر زمان نویسنده خواست در مطب زبان مادربزرگ را ببیند آنقدر پارچه بود بهم پیچیده و نوک زبانی از پیچ و خم ها عبور کرده اما برای دیدن زبان نواده همان مؤمنه مقدسه ترکش اولی که زبان باردار دیدن همان و افشاندن و چرخان و ... زلفا و سر و گردنها همان دخترت را که نور غرائز جنسی از صورتش میدرخشد و آتش شهوت از چشمش می جهد در حجاب خواسته اند نه تو را که اگر یک چشم به جوانان از شعف داری چشم دیگر به دلهره در جستجوی عزرائیلی.

اینکه قرآن کریم جمله - حتی تستانسوا آورده که در مقابل کلمه انس، وحشت و فزع قرار دارد و چنین معنی میدهد که بدون اطلاع و گفتن جملاتی چون الله اکبر - سبحان الله- یا الله بلکه بدون خبر وارد خانه دیگری نشوید که موجبات دلهره و وحشت ساکنان را فراهم خواهید ساخت. نقش کوچکی از مرحله بعدی است که باید همه را در حجاب و بی حجابی جستجو کرد. یعنی کسی که میتوان او را سرزده در اطاق دید، میتوان در فرودگاه و بدرقه بوسید و بعد در سینما و کاباره به جلوه داشت و رقصید و مرتب دامن را برای آتش افروزی بالابرد و به تناسب آتش را دامن زد تا به مرحله خاکستر نشینی مگر آنکه هنوز دیر نشده است و هر مرحله را میتوان سر برید تا نسلی دیگر حرامزاده بوجود نیاورد. در مرحله ای دیگر که بدترین نسلها مرحله اجرا است پایان مرحله

اول: مرحله قصد.

قرآن شریف را که در جلدهای قبل- زماهن بحث از بهداشت چشم - گفتم بین عین و بصر فرق گذاشته است و آنچه انسان و حیوان و همه دارند عین است و اگر توانست بصیرتی هم داشته باشد در چشم انسانی جا افتاده و عین انسانیت جای عین حیوان نشسته است و پروردگار غض بصر آورده که معنای فرو خواباندن چشم - کم کردن نظر، ترک نظر دارد یعنی عینی است که میتوان بصیرت در آن به کار برد. بصیرتی همراه با ترصد در راه تقویت روح اطاعت از قانون یک سیستم الهی.

عین در وقت معین مشحون از غرائز جنسی است: برای گوسفندان در آبان و اسفند - برای گوشتخواران درنده در اسفند و برای مرغ و خروس و بوزینگان زمان دیدن جنس مخالف بلکه بهتر بگوئیم زمان استشمام بوی هرمونهای فحلی که بسیار دیده ایم خران نر را که ادرار خر دیگر بو کنند و اگر از جنس ماده باشد آمادگی و تحریک اعلام دارند اما عین انسان همیشه پر از غرائز جنسی است. الان از آمیزش فارغ شده چشم بدنبال توانائی وعده دار بعدی دارد اما گرفتاری غریزه ای با قدرت بصیرت فطری جبران شده و بصر جای عین گرفته. از اینرو میتوان گفت مقصود قرآن از غض بصر فرو خواباندن چشم است از دیدن بیگانه چه از روی شهوت و فحلی باشد و چه از نظر غیر آن و در قسمت چشم چرانی گفتم عین خران همان ثقبه و سوراخ آمیزشی را می بیند نه چشم خمار خر و ابروی کشیده پلنگ یا ساق بهمانش را اما بصر برای

دیدن ساق، بازو، گردن و همه اعضاء میزانی و سنجشی دارد که با سنگهای آفرین و زیبا و نازیبا و تنفر بر آورد میگردد و عین همان است که هنگام تعریف از آنچه دارد منهای دیدن است. یعنی عین آلت دیدن است و بصر دیدن از راه مرکز بینائی آنجا که در مغز است و با مرکز دیگر حواس و ادراکات مرتبط.

میخواهم سخن بزرگی را که الان متوجه شدم و این هم مانند سایر موارد از برکت قرآن کریم بود که به آیه مورد بحث مینگریستم و ناگهان ملهم شدم بیاورم: هر جا مطلب فوق العاده مهم بوده کلمه قل بکار رفته و پروردگار نبی گرامی اش را بین خود و مخلوق قرار داده و چون به کلمه بعد از قل بنگریم میتوان فهمید از روی بزرگی و قداست آن در چه زمینه بسیار مهم است و در اینجا مطلب برای مؤمنین و مؤمنات (قل للمؤمنین - قل للمؤمنات) بسیار مهم است و اهمیت بیشتر کهمؤمنین و مؤمنات را سوای از یکدیگر نام برده است در صورتیکه مواردی بسیار مهم هست که صفت غالب را در ضمیر جمع مذکر برای هر دو نوع ذکر فرموده است (کتب علیکم الصیام- وجوب روزه بر زن و مرد) و این اهمیت فوق العاده حجاب و چشم چرانی را نزد اسلام تذکر میدهد با این تفاوت که وجود نزد زنان با پوشاندن خود نیز همراه است و اینجا محل آوردن داستان اعمش است که کور مادرزاد بود و در خدمت نبی گرامی که یکی از مخدرات با کاهش از پوشش وارد شد حضرت فرمودن چرا چنین زن؟ عرض کرد این اجنبی اما کور است حضرت فرمودند تو که بینائی (بصر داری - بصیرت

داری) و از اینجا دو مطلب فهمیده میشود یکی که قبلا شرح دادم: چرا حجاب برای زیبا ماندن زن نیز وضع شده است و دیگر غض بصر دستور است نه غمض عین با توجه به اختلاف بین بصر و عین که شرح دادم.

در اوائل بحث همین قسمت آوردم که لزوم حجاب - حرمت زنا - ترک تظاهر به داشتن عوامل تحریک آمیز سه قسمت پی در پی آورده شده از قرآن است که از جمله حفاظت خود را از زنا و نظر بازی و چشم چرانی در یک رشته به بند عصمت کشیده است و چه مرد که با چشم چرانی زنای نظر کرده و چه زن که با رهائی عورت و نمائی زینت زنای چشم داده است و اینکه قرآن تازیانه بیدار باش خود را فقط به طرف زن برای خود داری از نمایش زیور آلات دراز کرده است تنها برای معرف شدن تمایز زن از مرد نیست که تنها آرایش و پیرایش باید در انحصارش بود بلکه رساننده این مطلب نیز هست که مرد در زنای چشم احتیاج به زینت کردن ندارد در صورتیکه زن برای زنای چشم دادن باید به هزار حیله پنهان شده در آرایشها متوسل و متشبث گردد و ذکر کلمه و لا یضربن بارجلهن چقدر عالی و بهترین کلمه برای نمود ظاهر و باطن سکس زن در التهاب شهوت فرو رفته است زیرا پایکوبی هماهنگ همه چیز است از بینت نشان دادن، از حجم اعضاء نمایان ساختن، از حرکات و اداها و اطوارها به صحنه ریختن، از بهتر پرسه زدن جلو جوانان متظاره به آلودگیها، و بدتر از همه هم آهنگ با آهنگ استعمار که دوست دارد تشریفات غرب عزیزش را به خوبی و خوب بودن به زنان شرق تفهیم کند و اگر همه ماما و پرستار و

مادر و خواهر نمیشوند حداقل آداب معاشرت به نیازمندیهای جنس ذکور را با کیفیتی یاد گیرند که اینجا دختر و پسر مشغول کار خود باشند و استعمار هم حرص و خدعه اش مشغول کار خود، از اینقرار اگر قرآن به پایکوبی و کفشت توجهت میدهد برای اینکه به مغزت متوجه باشی و اینکه کلاهت پس معرکه نباشد و اگر مرد در میدان کار زار شمشیر میزند یا در اجتماع خدمتی میگزارد برای حق و براه حقیقت یا جهت ریا و ریبه و جلب دیگران، پای کوبی زنان برای رساندن صدای یا شمای زینت آلات به گوش بیگانگان حماسه سرائی زن در میدان سکس و هنگام آتش طلبی است.

مرد برای جلب زن قدرت و تمکن به جلوه گری میاندازد اما زن چه کند قدرت و تمکن و دار و ندارش در زیبائی خلاصه میشود.

از شگرفیها همانند همه موارد بلکه از جمله اعجاز اینکه قرآن در آیه حجاب نام محارم را میبرد به جز عمو و دائی که از آیات دیگر محرم بودنشان و حق پدرانه ای که دارند شناخته میشود و شگرفی و اعجاز اینکه ازدواج با آنها و همینها یعنی محارم بطور کلی ممنوع است و وضع چنین مقرارت در 15 قرن قبل در بهداشت نسل خواهم آورد. در چه سطح علمی و اجتماعی قرار دارد جلدی که بعد از این بخواست خدای متعال شروع میشود و بازهم بیشتر شگرف که شأن نزول آیه: چشم چرانی جوان از انصار بود که به عقب، چهره دختری را مینگریست و در حال راه رفتن بروشی برنده ای از دیوار صورتش را شکاف داد جوان سوگند

یاد کرد که اتقال را بعرض نبی گرامی برساند و چون حضرتش اطلاع حاصل نمود جبرئیل آیه را آورد، اما آنچه را در قلمرو این بزرگ حکمت نافع برای بهداشت و نگهداشت یک ابر اجتماع بود همه را تذکر داد. از داشتن خانه ای حصین، چشمی عاقبت بین، دامنی پاک، پائی به راه مستقیم و اجتماعی به روی کعبه گشوده و روبرو و در ضمن ذکر نام محارمان که اگر در کار مسائل اجتماعی دخالتشان ندهند هم دین ضایع شده است و هم ستمگرائی بخویشتن است و حوالت به مجلدات بهداشت نسل و نتیجه دیگر آنکه ذکر نام محارم در برابر زن یعنی رفع حجاب از مردان با در حجاب رفتن زنان.

لفظ من در آیه برای تبعیض است و اینکه همه جا پلک بر چشم پرده ساختن لازم نیست جز در برابر حرام و مقدم داشتن پوشاندن چشم بر حفظ و ستر عورت.

کسانی در آیه نامشان آورده شده که در برابرشان میتوان بدون حجاب بود اما ازدواج با آنها حرام است و این تحریم و وجوب فوق العادگی هردو امر را میرساند: دروغگوئی حرام است اما بسیاری از راست گفتن ها واجب نمیباشد.

غیبت کردن حرام است ولی چه زیادند مواردی که تعریف کردن کسی دور از وی لازم نیست و همینطور بسیاری از مثالهای مشابه که یکطرف حرام و طرف دیگر یک سکوت مشروط مانده است و تازه قسمت متحرک آن نیز انعطاف پذیر بوده چنانچه میتوان در مثالهای دوگانه فوق آورد که در مواردی نادر میتوان دروغ گفت یا غیبت کرد اما حجاب انعطاف پذیر نیست و ازدواج، با محارم

شرایط و ضوابطی ندارد و هردو طرف قضیه نیز متحرک است یکطرف حجاب میباشد که نمیتوان نداشت و طرف دیگر ازدواج با محارم که نمیتوان کرد همانند مسائل دیگر درشت اسلامی، مثلا کافر مسلمان شده که دیگر یکجانبه است و کفر متحرک که از آن بپرهیزد و ایمان متحرک که به آن بگرود و در بین تمام فرق مسلمین وجوب حجاب و تحریم ازدواج محارم مسئله ای است که به اشد لزوم متذکر و پذیرا میباشد و اختلافی در آن وجود ندارد و ردیف آوردن: لزوم حجاب، حرمت زنا و ترک تظاهر همین نتیجه در کنار هم قرار گرفتن وجوب حجاب و حرمت ازدواج با محارم میباشد که حرمت زنایش مربوط به ازدواج با محارم و ترک تظاهرش رابط بین لزوم حجاب و حرمت زناست زیرا همانطور که بارها آوردم آمیزش هر جنبنده ای جز انسان در یک مرحله کوتاه قصد و اجرا - با توجه به فقط ثقبه و سوراخ پایان میپذیرد و بینی و شامه نقش دلال را دارد اما انسان که حتی با دیدن نوع لباس، رنگ لباس، جنس کفش ممکن است تحریک و فاصله - قصد و اجرا را بهم زند ثقبه و سوراخ حرف دیگری از واردات و صادراتی عشق و همانند مشافهه و ... میباشد و اینکه دلال دل و آنهمه بکار انداختن کشش ها نظر است باید همانگونه که قرآن فرموده اظهار زینت را در حد و به ردیف زنا تلقی و از آن اجتناب کرد.

در آیات مورد بحث علاوه بر آنچه گفته شد نکات جالبی وجود دارد که برخی از آنها آورده میشود:

قل در اول آیه علاوه بر آنچه گفته شد که در وحی مطالب بسیار مهم روی سخن با نبی گرامی بوده است و در حد متوسط با

مؤمنین و ... باید افزود ام فرمودن خدای به نبی گرامی که بگو، امر حجاب را به مردم توجه دادن به لزوم مراقبت نبی گرامی در این امر بسیار مهم که میانجی شده اند میباشد.

در بسیاری موارد قرآن کفار را دعوت به ایمان مینماید و گمراه را به هدایت دعوت میفرماید اما در آیات مورد بحث مورد خطاب مؤمنین و مؤمناتند (قل للمؤمنین - قل للمؤمنات) که ای مردان مؤمن و ای زنان مؤمنه از چشم چرانی و زینت نمائی و زنا و ازدواج با محارم و بی حجابی در برابر بیگانه بودن بپرهیزید در صورتیکه طبق معمول میبایستی زنا کاران و هوسبازان چشم چران و برهنگان را دعوت به رعایت موارد مذکوره نماید و این خود با پایه و اساس برنامه های اسلامی جور است که شرط ایمان عمل به جوارح و ارکان است و در اینجا عضو مربوطه همان چشم است و اعجاز اینکه در روابط مربوط به بی حجابی و زنا بین انسانها چشم دلال و تأثر ساز و غض بصر از لوازم ایمان است و هر چند زناکار و بی حجاب سزاوارتر به پند دادن بود قرآن مؤمنین و مؤمنات را امر مقرر میفرماید تا کسی را همانند باشند که به عضویت گروهی در آمده و اینک آنچنان شده که باید پاداشی و تشویقی و ارتقائی یابد و اینک ای مرد و زن مؤمن آیات مورد بحث پاداش شما و چه پاداشی که در ضمن خواندن این کتاب خواهید دانست، هرچند برخی را تصور خلاف پیش آید که اینک پاداش مؤمنین و مؤمنات به نظرش توهین و تخفیفی است و اینها کسانی هستند که چون به آیه 33 الاحزاب رسند گویند چرا پروردگار نامی از نقره کردن در و دیوار اطاقهای کافران کرده است در صورتی

که بر شما ثابت گردیده در جائی که نقره فراوان است جهنی خواهد بود و آنجا که دختران پوشیده اند به ظاهر بر آنان جهنم؛ و باز اضافه تر آنکه قل للمؤمنین و للمؤمنات یعنی روی سخن با کسانی است که امکان ندارد در قانون موضوعه و مورد بحث بی ایمانی کنند یعنی آنقدر ایمان هست که در حداقل مراتب خود حجاب اسلامی را نگهدارد!

کلمه بعد غض بصر است بدون اینکه موردش ذکر شود اما آوردن جمله بعد بدنبال غض بصر که امر به پاکدامنی مینماید معجزه و حق مطلب اداکننده میباشد، زیرا هم نشان میدهد چرا چشم فروهشتن با پاکدامنی مرتبط است و هم نظر ناپاک مقدمه ناپاکیهای دیگر و هم برای حفظ دامن گوش مردان با چشم همکاری مینماید و در آیه مورد بحث اجازه پای کوبی بخاطر تظاهر به زینت نمیدهد و در آیه دیگر زن را از اینکه صدای خود را با ناز و ادا به گوش مرد برساند بر حذر میدارد (و لا یخضعن بالقول فیطمع الذی فی قله مرض - 32 الاحزاب) و اگر مرد به هزار آهنگ بخواند اما زن مطمئن باشد عض بصر دارد گوش زن بدهکار نیست مگر آنکه زن، مرد را بشناسد که از لحاظ روانشناسی در مراحل خطرناک نیز این مسئله بدیهی است که همجنس باز ملوط میتواند در میان گروهی، لاطی و فاعل را بشناسد، و باید توجه داشت خضوع اظهار حقارت و کوچکی به دل است و خضوع به اعضاء و دو مرتبه کلمه خضوع در قرآن آورده شده که یکی با کلمه اعناقهم و گردن ها همراه است و در آیه مورد بحث که بطور استتار اشاره به سر و گردن

آوردن، حرف زدن زنان دارد و اینکه قرآن میفرماید زنان سخن را با خضوع نگویند شاید این باشد که آنچنان دهان باز نکنند که علامت تسلیم و خضوع از آن احساس شود و صدایشان وسیله دلال دلهای بیمار و مبتلا به هوس نگردد.

ممکن است سؤالی پیش آید که چرا قرآن نفرموده است لا تنظروا (نظر نکنید) و غض بصر آورده است که باید دانست قبلا در بهداشت چشم گفتن عین که معانی بسیاری و ازجمله چشم دارد با بصر که چشم میباشد در دو سر خط زندگی انسان قرار دارد. عین را حیوان هم دارد اما عین انسان آن چشمی است که از او اشک به رخسار میفشاند و چشم آنکه از او برقی به دل میجهاند و نظر که فقط جنس مخالف می بیند اما بصر که حتی لباس و کفش و تا آخرین مرحله همه چیز را مجسم میسازد و برای بصری که کارش نظر و رؤیت آیات الهی است نمیتوان گفت بصر نظر نکن، بصر برای نظر آفریده شده و در 129 آیه ای که مربوط به نظر و 133 آیه در اختیار بصر ما این معنا را بهتر میتوانیم بررسی و درک نمائیم و لذا غض تنها پلک انداختن نیست بلکه دریچه بصیرت گشودن برای تقویت روح اطاعت از قانون در خود نیز در آیه تجلی دارد و دیده ای که غض بصر داشت در فکر اینکه دامن پاک و ازدواجی نسل آور برپایه صلاح و صواب است امتداد روحانیت و نورانیت همان یک غض بصر تا پایان فکرها و اندیشه ها و حتی در ژرفنای عمیق زندگی اجتماع صاحب اثر و ذی نفوذ است و میداند غض بصر کار فیزیولژی کوچک و بیولژی بزرگی است. کاری که پلک میافتد و دریچه هدایت باز میشود و عامل مشمول رحمت واسعه ذلک ازکی لکم قرار میگرد که ولو

لا فضل الله علیکم و رحمته ما زکی منکم من احد ابدأ (و اگر فضل و رحمت خدائی شما را شامل نمیشد هرگز کسی از شما پاکیزه نمیگردد - 21 النور) و قد افلح من زکاها - قد افلح من تزکی (و به تحقیق رستگار شد آنکه پاکیزه کرد آنرا - حتما رستگار شد آنکه پاکیزه شد 9 الشمس - 14 الاعلی) و نبی گرامی از طرف باری تعالی آمدند برای همین که تزکیه نفس قسمتی از برنامه مقدس ایشان است یتلو علیهم آیاتک و یعلمهم الکتاب و الحکمه و یزکیهم (129 البقره - 164 آل عمران و 2 الجمعه) و شاید هنوز کسی بر این امر نظری نداده باشد. اما نویسنده فصل الخطاب فی تنقیح الحجاب در اینجا مطلب جالبی داشته میگوید شارع مقدس وظیفه ندارد جز اینکهه ترک حرام را تذکر دهد و ذکر این مقدمه (چشم چرانی - غض بصر) که فرموده دلالت بر نهایت اهتمام اعتناء وی به اصل واجب است و ترک حرام کسانی نیز غض را که معانی مختلفی دارد (دیده بزیر آوردن، چشم فروخواباندن، دیده نگهداشتن، نگاه را تمام نکردن، نگاه را ناقص کردن، گوشه چشم برهم نهادن، کیفیت دیدن را دگرگون ساختن، تغافل کردن، ذلت و منقصت، پلک فرو انداختن و ...) اینگونه آورده اند که اگر در نگاه کردن آنگونه شد که وصف نتوانست کرد مثلا به صفحه ای نگریست و فقط نوشته و نقاطی دید و وصف مطلب نتوانست نمود. یعنی اگر بینش وی نیم بینش میباشد و میان بود و نابودی اسیر درست رفتار کرده است و بنابر مقصود آیه مبارکه زیرا اگر مقصود مطلقا ترک نظر بود پس دیگر محلی برای وجوب ستر بانوان نیست، زیرا هرگاه ترک نظر کنند دیگر چیزی را پوشیدن لازم نیست که ترک نظر بخواهد و کلمه یغضوا

چون جواب امر است و بجای مقول قول مجزوم است ترجمه آیه اینست: بگو تا بپوشند - یعنی بگو بپوشند تا بپوشند که مقول قول محذوف است و جواب امر بجای آن وسادمسد آن (1) و برای زنان نیز همین معنی را میرساند و شرح دادم که مخدراتی نزد نبی گرامی بودند مرد کوری وارد شد حضرت فرمودند خود را بپوشانید عرض شد مرد کور است فرمودند شما که بینائید.

در آیه اول که به جمله والله علیم بما تصنعون پایان میپذیرد نوعی تهدید به مردان بکار رفته که با مراجعه به آیات دیگر قرآن که کلمه صنعت و آنچه در قلمرو دارد معلوم میشود مطلب بزرگتر و مهمتر از آن است که به تصور ما به بحث اینچنین وارد گردیده است.

حدود بیست مرتبه کلمات مزبور در قرآن دیده میشود و همیشه در منتهای علویانهایت پستی به کارهای انجام شده تحت عنوان کلمه صنع (صنعه) اشاره گردیده است یا عبارت و ذکر نبی گرامی و کشتی سازی حضرت نوح و حتی صناعت پروردگاری را مشمول است (آیات 45 العنکبوت 112 النحل - 88 النمل) آن هم در سه سوره که با حشره شناسی مرتبط است و مخلوق خدا حشرات (عنکبوت - زنبور عسل - مورچه) هم سازندگی و صنعت دارند و یا اینکه یادی از سحره فرعونی، صناعت اهل دوزخ - شرک انجام شده بوسیله نصارا (69 طه و 37 الاعراف - 16 هود - 14 المائده) گردیده است. یک طرف صنعتی که

1- تفسیره سوره نور اثر یک بانوی اسلامی که مطالب از استادی نقل شده است صفحه 17 قسمت دوم.

گویا پیچ و مهره های بهشت سازی را تهیه مینماید و طرف دیگر که پایه و اساس دوزخ را برهم می نهد و حد متوسط و برزخی هم ندارد. و با چنین تجزیه و تحلیلی آیا والله علیم بما نصنعون آخر آیه مورد بحث از کدامین گروه محصوب میشود، یعنی کسیکه چشم از نامحرم باز نگرفت و دامن پاک نداشت و ذلک ازکی لهم و اطهر و نتایج اجتماعی و فردی اطاعت از قوانین مزبور را نادیده گرفت. آیا در تکاپوی سازمان بخشی فردوس برین است یا صورت خود را بجانب دوزخ برگردانده است؟

جای ذکر این مطلب است که به پایان آیه دوم نیز بنگریم مورد خطاب زنانند و از لحاظ روانشناسی بسیار جالب، آنجا که مرد است و دستور فرماندهی دریافت داشته، گیرنده مرد است، خشن است، قهرمان است، موقر است، مهاجم و متجاسر است، مظهر پرستش است. گویا صدای بم و بلند و آمرانه فرماندهی به او تذکر میدهد اگر از چنین و چنان که دستور داده شد تخطی و تجاز و نافرمانی شد آنکه صدور دستور از ذات مقدس اوست بر همه جوانب اوضاع و ابعاد احوال مطلع و به آنچه عملکرد بدیهای شماست واقف و شمارا بدون بررسی و بازرسی و بازپرسی به خود وا نخواهد گذاشت. اما در آیه دوم مورد خطاب زن است. زن گل لطیف با حیا و مورد تجاوز قرار گرفته مظهر جمال است، باید مورد عطوفت قرار گیرد. تهدید و تخویفش در آگاهی و انتباه و بیدار باش خلاصه شود اما به اثبات رسیده در هر چه جنبش و نهضت زنان است و هرگونه چشم چرانی و از دست دادن پاکدامنی که زندارد همه جا مرد نیز دستی در آن دارد و بدون مساعدت مرد چنبش نسوان

فقط در مرکب اوراق میخشکد و چشم چرانیشان در همان پشچ و خم سر سرای خانه مهار شده و به خارج نمیرسد. از اینرو در پایان آیه که مورد خطاب زنانند ضمائر مردان ذکر شده اما با نوعی راهنمائی و راهبری و عطوفت که توبه کنید و به سوی خدای باز گردید باشد که رستگار شوید.

آنچه احتمال داده میشود بتوان آورد: نه اینکه مرد بدنبال چشم شهوت، مسئله را پایان نمیدهد و چون به خلوت نشست آدمهای مصنوعی از زنان، پسران میسازد و با آنها عشق بازی میکند در صورتیکه زن در این مورد یعنی برای عشبازی در خلوت فقط از اعضاء خود که بیشتر از همه ران است انتخاب مینماید، لذا قرآن به آدم مصنوعی ساختن مرد نیز ایما و اشاره ای فرموده است.

برای فهم بهتر ذلک ازکی لهم که در آیه اول است به آیات دیگر قرآن مراجعه نمائیم:

حکم رسالت نبی گرامی مبتنی بر سه چیز بود: یتلوا علیهم آیاتک - یتلوا علیهم آیاته - یتلوا علیکم که آیاتنا. و یزکیکم - و یزکیهم - و یزکیهم - و یعلمهم الکتاب و الحکمه - و یعلمهم الکتاب و الحکمه - و یعلمهم الکتاب والحکمه (151 بقره - 29 بقره - 164 آل عمران - 2 جمعه).

ملاحظه فرمائید همه جا تلاوت کتاب خدا مقدم بر هر چیز است و وحی و اصالت قانون و ارائه یک سیستم الهی باید هم زیر بنا و اساس باشد بعد در همه جا پرورش و تزکیه نفس مقدم بر آموزش و تعلیم کتاب و حکمت آورده شده که علتش را در جلدهای

قبل بیان داشته جای آنچه باید آورد اینکه بلافاصله به دنبال آیات خدا که قانون است و در عین حال آیه و معجزه و نشانه حقانیت قانون و قانون گذار. مسئله تزکیه نفس مقدم بر آموزش علم و حکمت آورده شده است و نزد هرکس پذیرفته که دیو چو بیرون رود فرشته در آید و ظرف آماده شده برای پر کردن از علم و حکمت باید ظرفی تمیز و پاک شده از آلودگیها و مفسده جوئیها باشد و درست مسئله همان است که به حضرت علی عرض شد: اول کارتان است، تازه خلافت شما پایه گزاری شده، اجازه بفرمائید چند صباحی این پایه استوار و پا برجا بماند سپس حکم عزل معاویه صادر فرمائید. آخر کشور گشائی و به واردات اسلامی افزودن نیکوست. اما علی مرد دنباله رو پیامبر است یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم را ایشان از همه بهتر می فهمد از اینرو میفرماید یک لحظه اجازه نمی دهد شخصی چون معاویه بر جان و مال و ناموس مردم حاکم باشد. این تزکیه اجتماع است و دزد را از خانه راندن و سپس به هدایت هماسه پرداختن. تزکیه نفس هم دزد از خانه دل راندن است و چه کسی نزدیکتر و صله رحمتر از خویشتن خویش که وی را تزکیه و تصفیه نمائی. پس تزکیه نفس و دل را در درجه اول از گناه خالی کردن و در درجه آخر و عالی از غیر خدا خالی ساختن. بهترین و مهمترین علم است و چنین دلی است که استعداد و آمادگی علم و دانش و یعلمهم الکتاب و الحکمه را دارد و ذلک ازکی لهم در آیه مورد بحث به همین قیاس و سنجش مقدم داشتن حفظ چشم و دامن بر تحصیل دانش است و مگر مقدم بودنش قهری نیست و چشم چرانها و ناپاکان میتوانند آنگونه که شایسته است به علم و حکمت

برسند و اگر بدررجاتی رسیدند مگر بهره برداری از آنها چگونه بود؟ ذلک ازکی لهم با توجه به اینکه در حکم رسالت نبی گرامی تزکیه نفس مقدم بر تحصیل و تعلیم آورده شده اهمیت مسئله چشم چرانی و حجاب را میرساند و جائی بسیار ارزنده برای کسانیکه عالم عامل و مطیع اوامر مولایند در بین آنانکه مورد عنایت و پیروی حکم رسالت قرار گرفته اند داشته و داشند و اجتماعی مرکب از چنین تزکیه شدگان را مغتنم است که خیالی سروری و بالائی داشته باشند نه اجتماعی مفسده جویان و هرزگان.

کلمه یحفظوا فروجهم یا یحفظن فروجهن هر جا در قرآن آورده شده معنای نگهداری از زناست جز در این دو آیه که بنابر عقیده بسیاری از مفسرین به معنای حفظ از نظر و مقصود وجوب ستر عورت میباشد. و اینک باید به ذکر معانی کلمات و جملاتی بپردازیم که در آیه دوم است و سپس برای نتیجه گیری و اینکه چگونه میتوان از آنچه در آیات میباشد دانست که حجاب و پوشاندن زن خود را واجب است:

در آنجا که روی سخن با مردان است به غص بصر و حفظ فرج امر شده اما مرد به چه کسانی میتواند به عنوان خویشاوند نظر نماید یا محرم وی میباشد. ابدا تذکری نداده است اما در آیه بعد زن را دستور میدهد به غض بصر و حفظ فرج اما کسانی را که در رأس همه شوهر اویند استثناء کرده است و مقایسه و سنجش این دو، مسئله ای است بسی جالب و درخور تعمق، گویا پروردگار نخواسته دور از کمیت افراد، مرد را از کیفیت افراد جدا سازد یعنی اگر به زن دستور میدهد به پاکدامنی و بازگرفتن چشم از دیدن حرام و

سپس نام افرادی را میبرد که میتوان در برابرشان تا حدودی با شرایط و ضوابطی آزاد از غض بصر بود کیفیت افراد را در رابر زن تعیین میفرماید. در صورتیکه نام همسر و خاله و عمه و .. را برای مرد نبرده است. ساده تر آنکه ای مرد چشم از دیدن نامحرم بپوش و دامن از تماس بیگانه پاک دار اما تو برای اجتماعی برای محیط خارج از محل عمه و خاله و مادر بزرگی ولی ای زن تراست که قسمت مهمی از آزادی خود را در کنار نامبردگان در آیه، احساس کنی و آزادی دیگر تو این است که با دو شرط دور از هوس چشم و پاک از ناپاکی دامن از دیدگاه و معابر و اجتماعی بیگانگان در حداقل بگذری، مرد برای خارج از خانه و بقیه جهت خانه. زن برای خانه و آنچه مانده جهت خارج از خانه اما همانطور که زن در تلاش و آرزوست که محبوب مردش باشد و مراقب است که مردش به زنی دیگر عشق نورزد، مرد باید در جهت موافق همین آرزو حرکت کند و مسیر دیگری نپیماید و نیز مرد اگر خواستار اینکه زنش به خانه و نسلش عشق بورزد و موجبات استراحتش بدستش حاصل آید، زن باید در طول این خواسته ها سیر کند و حرکت دیگری از خود بروز ندهد و این دو از صفات مردانگی و زنانگی و نهادی بر فطرت زن و مرد است که اگر به دستور قرآن کریم عمل شد درست عمل شده است و در غیر اینصورت مرد میل دارد اما زن تصوری اشتباه میکند، یا زن میخواهد محبوب مرد باشد ولی مرد در ذهنش مسئله دیگری مطرح و پرورش داده میشود و زنی که در برابر خویشاوند محرم شوهر و اقوام خویش آنچنان که هست حاضر نشد در برابر

غیر محارم خود را بنماید اطمینان و اعتماد قطعی شوهر را جلب کرده است و مرد نیز اگر توانست چشم و دامن پاک دارد از آنجا که زنان در بازجوئی و بازپرسی در گفتگوهای روابطی زن و شوهری بلکه بیشتر بگویم حتی در روانکاویهای احوال و اوضاع ازدواجها و نکاحها ید طولائی دارند و هرچه زودتر شوهر خود را که چشم و دامنی پاک دارد باز خواهند شناخت به آن زندگی میرسند که این همانست زندگی سراسر عشق و مهر و حیات طیبه.

مرد چشم و دامن پاک دارد که برایش بهتر است وغیر از این باشد پروردگار میداند چه میکند، اما زن را فرماید چشم و دامن پاک دارد و زیور آشکار نکند، مگر آنچه پیداست و سرپوشهای خویش بر گریبانها بیفکند و سپس از کسانی نام برد که زیور آشکار شدن زن در برابرشان بلامانع میباشد. جای اشکال و ابهامی باقی نمیگذارد که سؤال شود کجای آیه میرساند زن باید خود را بپوشاند مخصوصا وقتی نظر مفسرین را می بینیم که اغلبشان میگویند هرجا در قرآن کلمه حفظ فرج آمده مقصود حفظ از زناست جز در این دو آیه که به معنای حفظ از دیدن است و اینکه ستر عورت واجب میباشد.

در آنجا که عنوان «بحث علمی از چشم چرانی» شده ملاحظه فرمودید چرا (غضوا و اغضضن) دستور از چشم فروهشتن در برابر زیبائیها که مقدم بر همه زیبائی جنس دوم (زنها) میباشد داده شده است که خلاصه اش چنین بود: هیپنوتیسم اراده را قوی میکرد بدون آنکه توجهی به موضوع داشته باشد اما اسلام نوعی سوپر اراده و مافوق مرادها را دستور داده. اراده ای که باید باز

در میان آنچه هیپنوتیسم کننده ها جهت تقویت انتخاب میکنند، هیپنوتیسم را بکار برد و آنها را در مجرای شرعی بیندازد و این فوق هیپنوتیسم است یعنی یک هیپنوتیزور مجموع اراده را تحت قدرت خود قرار میدهد و اسلام عرصه را برای فعالیت نیروهای عاطفی و غیر ارادی باز میگذارد. نیروهای عاطفی که استاندارد شرعی شده باشد و حلال و حرام را معین کند که نوعی از آن (غضوا و اغضضن) است و با آنکه جلوه هائی از طبیعت را برای نگریستن و لذت بردن تعریف میکند، نگاه به زیبائی خیره کننده یک دختر همانند لعبت را در صورتیکه جزو محارم نباشد، ممنوع میسازد و این هیپنوتیسمی است که باز هیپنوتیسمی در آن اعمال میشود علاوه بر آنکه یک شخص متدین بعلت اطاعت از قانون انرژی دیگری توأم با آرامش خاص ذخیره کرده است.

اینکه مرد پوشیده از خانه خارج میشود و اگر افرادی او را نگاه کنند نارحت میشود، درصورتیکه زن اگر بدون حجاب خارج شد و کسی او را نگاه نکرد حس خود نمائیش اقناع نشده ناراضی است. از جمله دلائل بر وجوب حجاب جهت زن میباشد و اگر زن دوست دارد خودنمائی کند و مرد نیز قهری است که مایل به دیدن زیبائی است، آیا باید خودنمائی در حجاب رود یا صفاتی بر غریزه و قهر؟ و اگر موضوع برعکس میبود که زن برهنه و مرد در حجاب رود هردو مورد بر خلاف طبیعت اعمال گردیده بود! و دلیل دیگر که خواهم آورد اینکه برهنگی زن سبب ضخامت چربی زیر پوستی اش و زیاد شدن موهای بشره اش میگردد و در

نتیجه زخمت و ناهموار شدن عضلات و اعضایش که هرچه برای مرد اینگونه ظود و دارنده عضلات ناهموار بهتر و جهت زن ناپسند تر است.

اینکه قرآن غض بصر و حفظ فرج را بدنبال یکدیگر آورده معنای دیگری را نیز میرساند که چشم پوشی مرد از زن بیگانه و زن از مرد بیگانه مقصود است. اما حفظ فرج نه تنها پاکدامنی است بلکه مرد به هیچوجه نمیتواند به عورت مرد دیگر یا زن به عورت زن نگاه کند و غض بصر که مقدم است در همه جا تقدم دارد، بعلاوه کلمه بصر که هردو را معنی کردم این مطلب را نیز میرسانند که هرچند نفس اماره تقاضاهای خود را بردیده تحمیل میکند اما اینجا بصر و بصیرتی هست که با طرد و غمض آلت بینائی (عین - چشم) راه برای همکاری و همفکری مراکز عالیه دیگر مغزی هموار میسازد و در نتیجه غیر حقیقتی بودن یک چشم بوالهوس به زن بیگانه را به نفس اعلام و این خود نوعی تکامل یافتن در سایه اطاعت از روح قوانین یک سیستم الهی است که خود عایده میگردد. قرآن برای گوش نیز چنین منزلتی قائل است، فبشر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه (18 الزمر) چه بسیار سخنانی که بر گوش تحمیل میشود اما دستگاه های دیگر همکاری میکنند و در پیروی از آن سخنان شایسته را آگاه و شنوا میساند و چه بهتر که بگویم خطاهای باصره زیاد است و روح اطاعت از قانون نجات بخش از خطا.

ولیضربن بخمرهن علی جیوبهن: و باید بزنند سرپوش خود را بر گریبانهای پیراهن خود.

در سوره کهف آیه ای است که کلمات علی و ضربنا را دارد (فضربنا علی آذانهم) که معنای ضربنا انداختنی میشود که حجاب و حائل شنیدن است و در آیه مورد بحث انداختنی که مانع چشم چرانی گردد و این دلیلی بر اینکه زن باید در حجاب باشد و آنچه را تحت هرگونه نام و هر شکل بر سر میاندازد باید جیوب (گریبانها) را بپوشاند که به اتفاق آراء گریبانها را شامل موها و گردن و سینه و گوشواره و زینت و زیور مربوطه دانسته اند.

و لایبدین زینتهن دو مرتبه در آیه تکرار شده است که زینت چهار مرتبه در سوره نور دیده میشود و در جای دیگر قرآن بمنظور مورد بحث ذکری از آن نیست و زینت شامل هرگونه آرایش و پیرایش و زیوری میگردد. از گوشواره و گلوبند و طلا آلات و .. و پودر و سرخاب و خضاب و نظایر اینها، و تکرار جمله و لایبدین زینتهن که در هر دو مرتبه کلمه الا در عقبش است جالب میباشد. یعنی زنان نباید آرایش و زیور خود را آشکار سازند جز در دو مورد استثنا (بدنبال دو ، الا):

استثنای اول ما ظر منهاست و آنچه از زینت ظاهر و پیداست و استثنای دوم که شوهر و پدر و .. میباشند، اما آنچه از زینت ظاهر است این معنی را میدهد که زینتهای پنهان نیز برای زنان وجود دارد و گروهی گویند زینت ظاهر همان لباس رو و کفش و چادر است که برخی ایراد کرده گویند جامه ای که خود بخود آشکار است جامه رو است نه جامه زیر، و در اینصورت معنی ندارد گفته شود زنان زینتهای خود را آشکار نکنند مگر جامه رو را و جامه رو قابل پوشاندن نیست تا استثناء شود و به هر حال برای

زن پوشاندن چهره و دستها تا مچ واجب نیست حتی آشکار بودن آرایش های عادی و معمولی که در این قسمت ها وجود دارد و نظر سرمه و خضاب که معمولا زن از آنها خالی نیست و پاک کردن آنها یک عمل فوق العاده بشمار میرود، نیز مانعی ندارد (1) و برخی گویند استثناء اول مقداری از زینت را که نمایان بودن آن نسبت به عموم افراد جایز است معین کرده اما در اینجا از اشخاصی معین نام میبرد که آشکار کردن زینت برای آنها جایز است، یعنی در استثناء اول مواضعی که استثناء شده مشخص و در دوم افراد مستثنی معین اند و در این باره سخن بسیار شده که طالبان میتوانند مراجعه نمایند (2) و چون درباره پوشاندن صورت و دستها نظر فقها و مراجع تابع استنباطشان است، هر کس باید عملا تابع فتوای مرجع تقلید خودش باشد و بازهم در اینباره بحث خواهد شد.

بسیاری را عقیده بر اینست که ظاهر زینتهن خود زینت است و گویند جامه زنان که در خیاطخانه است و طلا دوزی شده و زینت و زیور دارد دیدنش حرام نیست، اما همینکه مورد استعمال آرایشی قرار گرفت حکم قابل تهییج شوهت و رغبت نفس بر آن جاری میگردد، زیرا وی را آراستگی برای پذیرشها میدهد و نظر ها را بطرف زن جلب مینماند و تأملی در آیه و لا یضربن بارجلهن لیعلم ما یخفین من زینتهن را تائید آن آورده گویند، جائیکه باید پایکوبی نکنند تا صدای زیور و زینت تحریک نکند دیدن چشم بطریق اولی

1- مسئله حجاب چاپ سوم صفحه 160
2- مخصوصا قرآن و حجاب در این قسمت به تفصیل بحث نموده است

بیشتری از عوال محرک شهوت را در بر دارد و در آیه 59 سوره تحت عنوان والقواعد من النساء که اجازه نمیدهد زنان به تقاعد رسیده در امور جنسی زینت و زیورشان نمایان سازند با آنکه در پوشاندن خود دستورات شدید چون جوانان ندارند. معلوم میشود مراد آیه حتما خود زیر و زینت است که باید نمایان نگردد و به طریق اولی چون زینت نباید آشکار شود موضع زینت که تأکید و مبالغه ای در پوشاندنش است حتمی خواهد بود. مثلا همان پای کوبی را که منع فرموده تا از راه گوش تحریکی نباشد اگر زینت را ظاهر سازند از راه چشم هم گناهی پیش آمده و اگر موضوع زینت پیدا شود بیشتر مهیج و سزاوار حرمت بیشتری است.

آنچه جالب است اینکه زینت بر دو قسمت است. نوعی که میتوان آنرا پوشان و قسمتی که امکان پوشاندنش نیست، مانند روپوش و نقاب و دستکش و ... و اینکه تشخیص زینت را بعهده مسلمان گذارده است خود معجزه ای است زیرا قرآن کتاب برای همیشگی است و با پیشرفت زمانها و تغییرات در لباس و مدیست بودن زنها هر زمان زینت دوگانه ظاهر و پنهان در تغییر است.

استثنای دوم که برای دوازده صنف بود هر کدام را باز با شوهر که نامش مقدم بر دیگران آورده شده تفاوتی هست و شوهر میتواند تمامی اعضاء زن را نگاه کند و حتی دیند فرجش با کراهت حلال است ولی نسبت به محارم دیگر تا چه حد حق دارد برهنه باشد باز نظرها مختلف و اکثر بر این میباشند که از ناف تا زانو از محارف غیر شوهر حتما باید پوشیده باشد.

(آبائهن، پدران - آباء بعولتهن، پدر شوهران - ابنائهن،

پسران - ابناء بعولتهن، پسر شوهران - اخوانهن، برادران - بنی اخواتهن، پسر برادران - بنی اخواتهن، پسر خواهران - نسائهن، زنان، ماملکت ایمانهن، مملوکان - اوالتابعین غیر اولی الاربه - آنها که بان کاری ندارند یعنی خداوندان حاجت نیستند - اوالطفل الذین لم ظهر و اعلی عورات النساء، کودکانی که حس سکسی و تمیز جنسی ندارند) یازده صنف دیگر جز شوهرند.

در اینجا مطلب جالب اینکه اگر تمام ضرایب حیات انسانی را منظور بداریم از قبول مسئولیت، قیمومت و ولی بودن، به ارث رسیدن صفات از راه ژنهای غالب مقدم بر مغلوب و ... و با توجه به ضوابط بیشمار دیگری که بلافاصله پس از ازدواج بین دو خانواده تثبیت میشود و آنچه پس از پیدایش نخستین فرزند بوجود میاید، زیرا از لحاظی بزعم برخی روانشناسان تا اولین کودک پیدا نشود فامیل عروس و داماد از بیگانگی در نیایند و خلاصه با در نظر گرفتن تمام شرایط و ضوابط علوم ژنتیک و علوم اجتماعی خانواده ای و علو مربوط به پذیرش های زن و مرد یکدیگر را و اوضاع و احوال روانشناسی و روانکاوی زن و مرد پس از ازدواج و هنگام پیدایش اولین پیوند یعنی نخستین فرزند انسان به این اعجاز بزرگ قرآنی برخورد میکند که ردیف ذکر کدن نام پدر داماد و پدر عروس و بهمین نحو هرچه از طرف پدر بالا رود یا پائین آید و دیگر اصناف از محارم بدون دلیل نبوده و محتوائی از یک بطن دیگر قرآن را علاوه بر بطون شناخته شده آن (فصاحت، بلاغت، علمی بودن، بر آهنگ و پرده و نت بودن، بر فرمول و ریاضی، بر پیشگوئی ها و پیش بینی ها و ...) بطن دیگری

از آن که پیوستگی با شرایط و ضوابط علم وراثت و حق قیمومت و ولایت از جمله آنهاست بزودی شناخته خواهد شد و در جلد نسل آنجا که از ژنتیک بحث خواهد شد به تناسب ناچیز سرمایه علمی باز اشاره ای بر این مطلب خواهم کرد.

و اینک شرح مختصری از صناف دوازده گانه.

بعولتهن: بعل که هفت مرتبه از آن در قرآن نامش دیده میشود و مرتبه ای از آن مربوط به نام بت بزرگی است بنام بعل که شاید در روزگاران هیچ بتی به اندازه بعل پرستش نشده باشد و هر داستانهائی از آن مربوط به زمانهای طولانی در کتابها ثبت شده مخصوصا مربوط به زمان حضرت ابراهیم و دوران حضرت الیاس که قرآن به آن اشاره میفرماید: و ان الیاس لمن المرسلین اذ قال لقومه الا تتقون اتدعون بعلا و تذرون احسن الخالقین الله ربکم و رب آبائکم الاولین، و احتمالا نام بت با نام بعل بمعنای مفهومی شوهر که همیشه جنبه توفق نسبت به شوهر داده میشده بی ارتباط نباشد. بویژه آنکه قدرت عبادتی آن در بسیاری از سرزمین های عربی زبان بلکه آنها که هم اکنون عربی زبانند فوق العاده بوده و با وجود داشتن ارباب انوع و بت های متعدد، بعل از همه بزرگتر بشمار میرفته است، و باز احتمال دیگر آنکه : میدانیم یاد دادن کلماتی از معنویات چون روح و نفس و ... به انسان از طرف انبیاء الهی بوده و بشر قبل از سفیران الهی بشریتی منهای معنویات بحساب نیامده است که در جلدهای اول و یازدهم بحث کردم و این که سفیران الهی درباره مقام و منزلت مرد نسبت بر زن امکان

دارد همان را گفته باشد که نبی گرامی اسلام فرمودند: اگر زنان را رخصت میبود بر کسی جز خدا سجده کنند هر آینه بدستور سجده کردن بر شوهران مأمور میشدند، و این مطلب بر حس خود خواهی و توفق طلبی مرد نفوذ غیر عملی و بی جائی نموده. بتی را نیز که باید همه بر آن سجده نمایند بصورت سمبلی از شوهر که پرستش او را بجهالت باور کرده بودند نامگزاری نموده باشند به هر صورت بحث از شوهر در جای خود معمول و به اعجاز علمی الرجال قوامون علی النساء اشاره گردید.

آبائهن: پدران خود (و پدر پدر هرچه بالا رود.)

آباء بعولتهن : پدران شوهر.

ابنائهن: پسران خود (و پسر پسر هرچه پائین رود و این خود نکته ای است که احترام و توقیر نسب به پدر را میرساند زیرا گذشتگان را میگوئیم هرچه بالارود و آیندگان را هرچه پائین تر است در صورتکیه با توجه به روز افزون بودن کمال مخلوقات بعلت هر چه بیشتر نزدیک شدنش به خدا باید گفت پدر پدر هر چه پائین رود و پسر پسر هرچه بالا رود.)

ابناء بعولتهن: پسران شوهر خود.

اخوانهن: برادران.

بنی اخوانهن: پسران برادر.

بنی اخواتهن: پسران خواهر: (و تا اینجا نام کسانی است که نمیتوان آنها را به ازدواج خود در آورد و در محارم رضاعی هم حکم چنین است و چرا بچه ای که از شیر زنی غیر از مادر با شرایط و ضوابطی خاص تغذیه شده از محارم میشود در جلد ششم مربوط

به شیر شرح دادم).

ناگفته نماند نامی از عمو و دائی در آیه نیست که از آیات دیگر محرم بودنشان قطعی شناخته میشود و باز بحث خواهد شد.

نسائهن: گرچه سه نوع احتمال در اینجا داده شده: (1) نساء یعنی زنان غیر مسلمان. (2) مطلق زنان را میرساند. (3) زنهای در خانه را مقصود است. اما اکثریت قاطع معنای اول کرده گویند تنها زنان بت پرست و کافر بیگانه اند زیرا اینها ممکن است زیبائی زنان مسلمان را نزد شوهران و مردان خود توصیف کنند اما میافزایم که بنابر قرائن قبلی که اسلام برای جلوگیری از تماس مسلمان و بیگانه محکم ایستاده و نظارت کلی بر این امر دارد که دست مسلمان به دست بیگانه نرسد، در لباس به شکل وی در نیاید، رفتاری از آنها را تقلید نکند و جز علم حقیقی هرچه دارند بخودشان برگرداند. در اینجا نیز اجازه نظر کردن را نداده و زن بیگانه را برای زن مسلم در حکم مرد اجنبی گرفته است، گویا شعار هر سلولی از سراسر وجود مسلمین و ندای هر ذره ای از محیط های اسلامی باید همین «بیگانه بخانه ات برگرد» باشد و در صورتیکه رعایت شده بود یعنی اگر ابتدا به مسلمانان چشم ندوخته بودند در انتها مغز مسلمانان را تصرف نکده بودند و معمولا فقها قائل به وجوب پوشش چنین زن نسبت به زن مسلمان نیستند و تنها به کراهت بی پوششی فتوا میدهند.

ما ملکت ایمانهن: در اینجا دو قول است. (1) آ«چه را مالکند کنیزان اند. (2) کنیز و غلام هر دو را شامل میشود .

به هر صورت آنچه جالب است از نظر خود پوشیدن حرمت

نظر است که بر کنیزان واجب نیست سر خود را بپوشانند در صورتی که بر زنان آزاد واجب است و جالب تر ذکر نامشان در ردیف محارم که با مقررات دیگر اسلامی سازگار باشد و بهمان نظر که در مشرکین و کفار نگرند در اینان نگاه نشود و بسیار جالبتر از همه اینکه ردیف آنهایند برای فراموش کردن بلکه فرمان آزادی آنهاست چه اگر سربرهنه باشند و دلها را صیاد و شکارچی آزاد به خطا نیفکند از کنیزی رها گردیده است (بنا بر قول آن دسته از فقها که پوشش را برای کنیز حتی نسبت به مردان بیگانه واجب ندانسته است میدان شکار قلمرو بسیار وسیعی از لحاظ مطلب مورد بحث ما دارد.)

التابعین غیر اولی الربه من الرجال: باز در اینجا سه نظر وجود دارد: (1) افراد عقب افتاده و کسانیکه جاذبه جنسی ندارند و در پزشکی بیشتر نامبردگان در قلمرو کسانی میباشند که دچار اختلالات هورمونی یا کروموزومی هستند. (2) که خوابگاه حرمسرا را نیز جزو دانسته اند و در اینجاست که برخی از حرمسرا داران کلاه سرشان رفته زیار بسیار از خواجگان بر حسب آنکه در چه زمانی اقدام به خواجه شدنشان شده باشد در آمیزش بسیار نیرومندند با این تفاوت که نطفه نداند و بارور نمیکنند و در اینجا باید بحثی از حرمسرا به اختصار بنماید زیرا جرائدی معاند اصرار دارند اوضاع و احوال سازمان دهنده حرمسرا را نتیجه مقررات اسلامی بدانند در صورتیکه ایجاد حرمسرا با موازین شرع مقدس اسلام سازگار نیست، زیرا نگهداری حتی چهار

زن در صورتیکه برای شوهر فرصت یا قدرت رسیدگی و تمتع موجود نباشد، در حکم تعلیق است و این خود بصریح قرآن کریم «فلا تمیلوا کل المیل فتذروها کالمعلقه» از آن نهی شده است، معلقه آن زنی است که شوهرش مفقود شده و در واقع نه آزاد است و نه کامیاب (اقرب الموارد) و هم اکنون شرح مختصری خواهم داد. (3) برخی هم آیه را تعمیم داده و گدایان و مساکین را که دغدغه شهوت ندارند و به خاطر لقمه نانی دور از عالم سکس بدنبال زنانند جزو دانسته اند.

بنظر نمیرسد قسمت دوم و سوم را بتوان با آنکه اقلیتی طرفدار دارد جزو دستورات قرآنی دانست که قرآن همانند خورشید پیچیده شده در پارچه زمان با پیشرفت هرچه بیشتر علم پارچه از رویش باز میشود و نورانیت روز افزون آن کتاب عزیز در همه ابعاد بویژه بعد علمی زیادتر میگردد و حاشا در این باره استثنائی باشد و نعوذ بالله مطلبی که از مسلمیات علمی است در آن کتاب عزیز خلافش مشاهده گردد و اجازه دهد همه خواجگان و کلیه گدایان هرچند فقط طمع در نان دارند و آنقدر رسوب یافته در گدائی که ولع دیگری نمیکنند بتوانند زن را همانند خویشاوندان از محارم بوده باشند.

آنچه در اینجا ذکری لازمتر از بحث مربوط به حرمسرا است اتهامی است که به سبط اکبر نبی گرامی حضرت امام حسن صلوات الله و سلامه علیه وارد شده و شگفتی آنکه معاندین گفته و نوشته اند و برخی از شیعیان نیز به اشتباه تقلید و نقل کرده اند گویا در سرنوشت حضرت برای همیشه رنج در یک حالت جنگ سرد وجود داشته و دارد و الا برای امام حسنی که بیشتر از همه قدر و

منزلت ولی الله اعظم پدر بزرگوارش حضرت علی مرتضی را میداند از هر جنگ و شمشیری سخت تر بود که بنشیند و واعظی به نام اسلام جای جدش بگیرد و به پدرش ناسزا و به معاویه دشمن خدا ثنا گوید و بازهم دوستانش به تصور اینکه عطر تندی را از آستین خود برای خوشبو ساختن مقام حضرتش بیرون میکشند به قوای جنسی ما فوق طاقت بشری ایشان اشاره کرده و به دروغ اداره کدن چند صد زن را در حرمسرایش از اعجاز و قدرت امامت ایشان بشناسند، درصورتیکه آیه تطهیر که در شأن از جمله آن حضرت نازل گردید (1) آنچه ناقلین کثرت زوجات حضرت آورده اند که زنان بسیاری را طلاق میداد منافات دارد. زیرا طلاق مبغوض ترین حلالی است که نزد شرع مقدس است و چون به شیوه و روش زندگی و راه و رسم احوال و اوضاع یازده اما دیگر توجهی شود نمیتوان حضرت حسن را در چنین استثنائی وارد دانست، وانگهی برای اما که خود مروج شرع بوده و باید بهترین عالم عامل قرآن و از جمله انا اعطیناک الکوثر باشد و دور از هر گونه بیماری مخصوصاً اولاد نشدن شناخته شود و دستور تناکحوا تناسلوا تکثروا را از جد گرامش بهتر از دیگران بکار بنند چگونه با داشتن چند صد زن تعداد اولادش را نزدیک به 15 نفر گفته اند در برابر چند صد زن و طالبان میتوانند به کتابهای

1- برای اطلاع به کتاب اهل البیت یا چهره های درخشان در آیه تطهیر نگارش آقایان شهاب الدین اشراقی و محمد موحدی فاضل مراجعه فرمایند.

مربوطه مراجعه نمایند (1) و به رنجها و بلایائی که در جنگ سرد بر امام ورد شده و میتوان گفت کمتر از جنگ گرم کربلا نیست وقوف کلی یابند.

اما مطلب درباره حرمسرا فراوان است از جمله چگونگی پیدایش آن، وجود حرمسرا نزد پیروان مذاهب و دیگران حد و حصر و مقررات مربوط به حرمسراها، آئین داشتن حرمسرا در کشورهای قدیم، حرمسرا در زمان حاضر، چگونگی ورود خواجه ها به حرمسرا در نزد مسلمین و غیر مسلمانان که نزد مسلمانان اغلب به اتکای فتوای بعضی از فقها بوده است که خواجه ها را نوعی از محارم دانسته اند، استفاده از خواجه در حرمسرا و برای اماکن مقدسه و برخی مکانهای دیگر، انواع خواجگی و ... که هیچکدام به بحث وارد نبوده و مطلب را طولانی و خارج از مقصود میسازد از اینرو تنها بحثی که خواهد شد از انواع خواجگی است که در بهداشت نسل گفته میشود و در آنجا ملاحظه خواهید نمود که چگونه بسیاری از خواجگان بدون بارور ساختن، قدرت آمیزشی داشته اند و اینک تنها آنچه گفتنش ضروری به نظر میرسد دفاع از حریم مقدس اسلام است که چگونه قدرت سلاطین، حرمسراها را برای تطهیر درعداد اماکن مقدسه اسلامی در آورده و به بسیار از عناوین درشت اسلامی و مقفرات عظیم شرع نبوی که بدست خلفای اموی و عباسی و قدرتهای دیگر مشابه که صد و هشتاد درجه چرخیده و با وجود این همان دستور خلاف اسلام با تشریفات

1- از جمله حیاه الامام الحسن بن علی علیه السلام جلد دوم صفحه 433 تألیف آقای باقر شریف القرشی

خاصی آنچنان رنگ اسلامی داده تا مردم تصور نمایند انجام چنین حدمتی برای اسلام از عهده حتی امام خارج بوده و بدعت ها و تازه وارد شده های به سلام سرا پا نشان دهنده قصور سابقین و خدمت و ادای احترام به اسلام واژگون کننده های حقایق است.

هرچند برای بازشناخت قد حرمسراها نزد اسلام میتوان به سیمای واقعی زندگی دو دسته متمایز از چهره های آشنا نزدیک شد، آنها که قدرت تشکیل حرمسرا را داشتند و اجابت دعوتشان مورد نظر و حتی بود و نزد دیگری که انتظار و افتخار محسوب میشد اما یکی نقش خود خواسته استوار بر شهوت را صورت کاملا اسلامی داد و چه بسیار خروش احساس حتی صدها زن امیدوار را که از دور سرابی دیدند و نزدیک شدند و در اجتماعی ننگین به نام حرمسرا خاموش بلکه خراب ساختند. آن دو گروه در جمع مسلمین مراجع کاذب ظاهر نما و خلفای و تقیات فتقیات بودند، مراجع نماها که قدرت تشکیل حرمسرا را به نحوی خاص که حتی از راه نذر و داوطلبانه انجام میگرفت داشتند و خلفا که شیء مطلوب بودند و خواسته هر زن و زرق و برق مورد عنایت نسوان در اختیارشان با این تفاوت که تاریخ فقط حرمسراها را منسوب به خلفای عثمانی دانسته و اگر از کسانی چند سوای نامبردگان حرمسرا داشتند خود فریبی شان بود و جهت تطهیر عمل تشکیل حرمسرای بزرگان، زیرا این حرمسرای خلفا بود که با فرمان مطاع افسونهای هر دیار و زیبا رویان هر ولایت در عاصمه و در پایتخت به شرفیابی نائل و مفتخر به دریافت رخصت عضویت

حرمسرا شدن میگردیدند، درصورتیکه حرمسرای دیگران تنها از زندگی اقتصادی داشت و برده گرفتن و کارگر استخدام نمودن، و فصلی را در تاریخ نفرین شده باز کردن و نشان دادن و این عاشقان اندوهگین حرمسرا اغلب وظایف کارمندی را مقدم بر همسری و مادری بعهده اشتند و هنوز هم چشم گشاد تاریخ ناظر چنین صحنه هائی در مکانهای خاصی که مردان به بیماری و زنان به بیگاری اند میباشد و در جوار چنین اوضاع و احوال است که اعضاء حرمسرا به معنای واقعی امر مطاع را بعنوان ابتذالهای عاشقانه باید بپذیرند و هنوز که هنوز است معمول بسیاری از امرای مسلمان حفظ این سنت قدرت پسند میباشد. درصورتیکه هیچ مرجع و مفتی نه در شیعه، نه در سنی دیده نشده برای تشکیلاتی ولع اخلاقی ندان دهند جز برای تأسیس و تشکیل یک حوزه علمی که برای پیشبرد مقاصد یک سیستم الهی در چاره سازی دائمی خواهد بود.

نقش حرمسرا نزد امارات مسلمین که باید همانند بسیاری از واژه های دیگر که به اسلام وارد کردهند، همه را چون دانه های تسبیح به یک ریسمان از شهوت و کفر کشید سبب نارضایتی خوانندگان نشود که کاخ های کاذب اسلامی مدعی مدنیت در کار آفرینندگی استادترند و مرغ های ماشینی را بجای بومی ها برگزیده اند و به قول یکی از مجلات «حرمسراهای قدیمی از خانه های قدیمی به ساختمانهای شیک اداری منتقل کرده اند و میکرس حرمسرا داری را که بنابر علل اقتصادی خموده و غیر فعال شده، در مراکز اداری و شغلی چنان کشت میدهند که توفیق زندگی فعال و گسترده بزودی نصیبشن میشود»(1)بگذرم که جنجال

1- صفحه 11 مجله فردوسی مسلسل 1112

حرمسرا داری قدیم و جدید و آنچه در قلمرو این انتخاب به ابتذال کشیده شده به نام اسلام است. کتاب جداگانه ای را باید در اختیار داشت و برگ های حاضر دور و مبرا از آنهاست.

او الطفل الذین لم یظهروا علی عورت النساء: طفل اسم جنس است و در موضوع جمع واقع شده و صفت غالب و جنجال در او دلیل بر جمعیت از اوست و بازهم در قرآن شریف همین کلمه را چنان که آورده شد ذکر فرموده است (ثم نخرجکم طفلا - 5 الحج).

کلمه علی در فاصله لم یظهروا، عورات النساء سبب میشود بتوان آیه را دو گونه معنی کرد: (1) کودکانی که هنوز اطلاعی بر عورات نیافته و بین این و آن تمیز نمیدهند. (2) کودکانیکه هنوز اطلاعی از بکار برد عورات نیافته و به استفاده این و آن تمایزی دریافت نداشته اند و جالب اینکه فتوای فقها همان است که امروز در فیزیولوژی و روانشناسی از آن بحث میشود یعنی اگر مقصود کودکانی باشد که غلبه و قدرت بر استفاده از عورات النساء را ندارند یعنی مشمول قسمت (3) نمشوند بدون شک در مرحله اولند. زنان عالم تحریک خوبی برای چنین سن و سالی میباشند، حتی فیلمهای برهنه و ادا اطوارهای سکسی سینمائی یکی از علل ابتلا به استمناء و انحرافات جنسی کودکان آگاه بر عورات النساء به شمار است و لذا کودکان غیر ممیز همانگونه که فقهاء عظام فتوا داده اند، میتوانند در ردیف کسانی باشند که از محارم محسوبند.

و لا یضربن بارجلهن لیعلم ما یخفین من زینتهن:

زنان باید پای کوبی نکنند که زینت های پنهانشان آشکار نشود.

زنان عرب معمولا خلخال به پا میکردند، هنوز هم بسیاری از آنها بر این عادتند و برای اینکه صدای آنها را به گوشها برسانند پاها را به زمین میکوبیدند و آیه شریفه نازل و آنرا ممنوع داشت.

نکات جالبی در اینجاست: بهداشت چشم و گوش و بینی را در جلدهای قبل خواندید در آنجا تقریباً تمام آیاتی را که نام کلی از آنها را داشت آوردم و گفتم چرا درجائی نام گوش مقدم است و در آیه دیگر از چشم قبل از گوش، چرا اسم برده و جالبتر از همه آیه موردن بحث میباشد که بصر را در روابط بین مرد و زن در صدر آیه ذکر کرده و در آخرها به ذکر نام گوش میپردازد.

بارها گفتم تا در محیط مایع رحم شناوریم بوسائل و اعضائی مجهزیم که معلوم است در دنیای بعدی آنها به کار آید همانند بویائی و بینائی و انگشتان و ... و در این دنیا که در هوا شناوریم باز به تناسب لطف آن به اموری مجهز که در جهان بعدی لازم است همانند تفکر و تعقل .... بعلاوه هنگام کوچ از دنیای مایع رحم به فضای دنیای خاک قسمتی از خود را بنام جفت رها میکنیم جفتی که از سطح رحم برداشت و نیاز داشت و این جفت بود که وسیله ای بود برای غذا و هوا رساندن و غدد مترشحه و اعصاب را مستعد ساختن؛ از این جهان نیز چون زمان رحل اقامت فرا رسد باز

قسمتی دیگر از بدن را که قرین ماست و وسیله ای برای رساندن هوا و غذا و ناظم غدد و اعصاب و ... رها کرده میرویم. قسمتی که از سطح زمین برداشت و نیاز داشت در رحم به تناسب عالم بعد که انگشتان و چشم و گوش را پیش بینی شده داشتیم برای جفت گوش و چشمی لازم نبود اما برای تفکر و تعقل که ابزار و اعضاء تفکر و تعقل و راه رساندن غذاها به روان میباشد سوراخها و اعضائی ضروری که بنام چشم و گوش و ... داده شده است.

دهان و بینی و ... راه رساندن خوراک به جسم و گوش و چشم ... طریق فرستادن غذا به جان و اینست که امام میفرماید عجبت لمن یتفکر فی ماکوله فکیف لا یتفکر فی معقوله: از آدمی شگفت است که برای خوردنش مراقبت میکند تا فاسد و خراب نخورد نکند اسهالی بگیرد و دلدردی شود، اما چگونه است که از آنچه وارد به جانش میشود مراقبت و توجهی ندارد و هر تصویری و منظره ای باشد مینگرد و هر صدائی و آوائی را گوش میدهد و عجیب تر این سخن قرآن کریم است که چون در مقام مقایسه و سنجش آدمی و حیوان است گوش را مقدم میدارد اما اینجا که سخن از محارم و سکس و زیبائی و روابط خانوادگی و اجتماعی است بصر را قبل از گوش آورده است و هیچکس بر این قاطعیت اختلافی ندارد که نقش چشم در تحریک و رغبت های جنسی نزد انسان مقدم میباشد همانگونه که حس شامه نزد بسیاری از پستانداران و جنبندگان دیگر و بهمین جهت قرآن است که به مرد و زن هردو دستور غض بصر میدهد اما فقط زن را از ایجاد صدای تحریک آمیز نیز نهی

میفرماید، زیرا گوش را دریچه ای نیست که بتواند خود را از شنیدن باز دارد و باید عامل ایجاد کننده صدا را قطع نمود و حکمت دریچه داشتن چشم (پلک ها) آنکه جائی نیست که دیدنی نباشد، چشمها خسته میشود دریچه ای بر آن آفریده شده تا بتواند رفع خستگی کند یا از دیدن مناظر ناهنجار چشم بپوشد اما گوشه ای برای استراحت دادن به گوش که صدا نباشد یافت میشود و دریچه اش همان تصمیم است و زن باید پای نکوبد و صدای تحریک آمیز بوجود نیاورد و حتی هنگام سخن گفتن آهنگ خود آنچنان با اطوار ذلیل کننده همراه نسازد که علامت خضوع و تسلیم بدهد و سبب طمع دلهای بیمار در آنان نگردد (فلا تخضعن بالقول فیطمع الذی فی قلبه مرض - 32 الاحزاب).

و توبوا الی الله جمیعا ایها المؤمنون لعلکم تفلحون: آخرین قسمت آیات سوره نور مربوطه به حجاب است. آیاتی که برای در امان و سلم نگهداشتن واحد اجتماع (خانه) و مجموع آنها (مدینه فاضله) از آداب و تشریفات لازم جهت بهبود خانه و اجتماع شروع کرده و به تزکیه و تصفیه اوضاع و احوال محارم و خانواده ها پرداخته و سپس به چگونگی طرز برخورد با غیر محارم میپردازد. ابتدای ورود به خانه چگونه باشید، چطور وارد شوید، خانه و خانواده نباید در اجتماع فراموش شود، سلم و سلامتی و سلام سیمان پیوندهای محکم اهل خانه است و اگر گفتند برگردید که خانه حصن حصین و در اختیار صاحب خانه است و حق مالکیت پر ارزش اسلامی در درجه اول متوجه محل سکونت و منزل میباشد. تأمل روا ندارید و برگردید که گاه خانه

به اندازه ای از محارم است که حساب تستا نسوا و تسلموا در آن حاکم و زمانی بقدری بگانه و نامحرم محسوب میشود که ان قیل لکم ارجعوا فارجعوا اگر گفتند برگردی عقب گرد کنید و قرآن ارجعوا را تکرار کرده برای اهمیت خانه تا مسلمان بداند به همان کلمه که صاحب خانه انتظار دارد عمل شود. همان کلمه بکار برده شود و این در مقام فرماندهی افسر است به سرباز خود که صاحب خانه نسبت به کسی که میل ندارد به خانه اش وارد شود اگر گفت براست راست عقب گرد او به راست راست عقب گرد کند و حرمت خانه به تمام اعضاء است و عقب گرد و مراجعت کلی اما اگر در برابر فردی بیگانه بود عقب گرد و مراجعت فقط در انحصار چشم است که باید مرد و زن مؤمن در برابر بیگانه چشم فرونهند و دامن پاکدارند و زن نیز از راه گوش مرد را همانند از راه چشم تحریک نکند و جز بر کسانی که نامشان در آیه شریفه است در برابر دیگران همانند مهمان ناخوانده به خانه است که ان قیل لکم ارجعوا فارجعوا چون نظر افتاد غض بصر لازم و دوری و عقب گرد از چشم چرانی، و دقت فرمائید در 87 موردی که کلماتی در قلمرو توبه در قرآن کریم آورده شده همه جا توبه و بازگشت پس از انجام اعمالی میباشد که به ارکان واعضاء صورت گرفته یا در ذهن موجودیت یافته و نیت و مقدمه عمل به حساب آمده است و به همان کیفیت که پس از توبه و بازگشت بنده به سوی باریتعالی قربت حاصل میشود، خدا نیز توبه و بازگشت دارد و کتب علی نفسه الرحمه اش (12 الانعام) در اینجا نیز مانند کلیه موارد جزئی و کلی زندگی کیفیت نمائی میکند و بسوی بنده اش توبه و بازگشت مینماید (آیات

چندی در سوره توبه در این زمینه است که پروردگار هم ثواب و توبه پذیر است و هم توبه و بازگشت بسوی آنکه بر او نظر عنایت توابیت دارد میفرماید. (گویا میفرماید تو یکقدم به سوی ما بیا ما صد قدم به تو نزدیک خواهیم شد).

همانگونه که تطهیر نوعی بر پاک بودن و پاک گردیدن است و ظاهر پاک نیز از شمول آن پاک شدن از آنچه ناپاکی و کج فکری و آلودگی و پلیدی است و باطن ناپاک نیز از آنجمله، توبه پاک کننده آنها میباشد که ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین (222 البقره) و معلوم که چرا خدا دوست داشتن توبه کنندگان را بر دوست داشتن متطهرین مقدم آورده است و چرا در مقام توبه هم باریتعالی بسوی بنده اش بازگشت دارد و هم مخلوق بجانب آفریدگارش سوق و تعالی داده شده است.

خانه مشحون از محارم و اجتماع مملو از بیگانه از طرف قرآن معرفی شده و دستوراتی برای بهبود هردو داده میشود که هرجا کلمه بهبود ذکر میکنم در برابر کلمه بهداشت است و سلامتی ظاهر - و بهبود همان سلامتی و امنیت باطن است، پس از آنکه مسلمان خانه را شناخت و معرفتی درباره محارم و بیگانگان حاصل کرد که بازهم ارتباطی مستحکم بین خانه و اجتماع برقرار است از این لحاظ که چشم چرانیها با ازدواج بی ارتباط نمیباشد و لذا کسیکه در مقدمه خانه را ضایع ساخت اجتماعش خراب شده و آنکه اجتماعش را به آتش شهوت کشاند، ضایع ساز نسل و خانواده اش است و هرکس از خرابکاری و ضایع سازی دست کشید درد بی درمانش دوا شده و شفا یافته و به مرتبت رستگاری و لعلکم تفلحون رسیده است و در

غیر اینصورت که چشم چرانی و نا پاکدامنی و ضایع سازی خانه و مالکیت و شخصیت ها و خانواده همه و همه آلودگیها و پلیدیها باشد و هیچ مطهر و پاک کننده ای موجود نباشد و توبه ای صورت نگیرد، در رحمت و رستگاری بسته و نه خانه ها حصن حصین باقی میماند و نه خانواده ها خاندانی و پابرجائی خواهند نمود و همان گونه که خانه بدون در و سر و دیوار و حصار حصین داشتنش سخت و نارساست، در حجاب و پوشش نداشتن زنان نیز عسر و حرجی بر مردان خواهد بود و همانگونه که توبه بر زنان برهنه لازم است، برای کسیکه خانه بدون در و دیوار دارد تهیه و بازگشت و توبه کند که تو به هرکس متناسب با گناهی میباشد که انجام داده است. قمار باز اگر وجهی برده یا دزدی اگر چیزی برداشته باید به صاحبش رد کنند و سپس به خدا بازگشت و توبه نمایند.

چون میپرسند فرق بین اسلام و سایر ادیان چیست؟ میگویم اسلام همانند واکسن عمل میکند و بقیه چون سرم، واکسن و سرم میزنند که بدن خود راه تهیه تریاق و مبارزه بیاموزد و سرم تلقیح میکنند که تریاقی آماده از خارج وارد میشود و اسلام اجازه نمیدهد امر مقدمه به حرام پیش آید و نوعی پیشگیری معمول میدارد. اجازه نمیدهد مرداجنبی به جای گرم شده بوسیله زن بنشیند و یا مرد به زن یا زن به مرد نظر شهوت نماید که همه ذی المقدمه است و اهتمام اسلام برای پیشگیری که گناه را در همان شروع پایان دهد و در نطفه خفه سازد و هرگونه هملی نزد اسلام بسی اهمیت دارد. ذی المقدمه اش را نیز مرود دستور قرار میدهد و این در اهمیت

مسئله حجاب است که آیات شریفه به شرح و بسط در مقدمه آن میپردازد و آنرا مورد بحث قرار میدهد. (همه میدانند علم توفیق بر این یافته که از مناظر تعطیل شده تا نه ساعت بعد عکسبرداری کند. مثلا همان زن که نشسته و هنوز جایش گرم است میتوان از او عکس برداری نمود).

آیه دوم درباره حجاب

میپرسند چند آیه قرآن درباره علوم طبیعی است؟ میگوئیم حدود 550 آیه.

چند آیه در موضوع نماز؟ چند آیه مربوط به روزه؟ و ... و از جمله سؤال مینمایند چند آیه قرآن را میتوان به مسئله حجاب نسبت داد؟ که جواب نویسنده 5 آیه است و آیه اول را که شامل آیات 27-28-39-30-31 سوره نور (مجموعاً پنج آیه) میباشد. آیه اول بود که شرح داده شد و محموعه پنج آیه را آیه البصیره نام گزاری مینمایم همانند نامگزاری آیاتی چند به نام آیه الکرسی و آیه السلامه و ... زیرا در اینجا بصیرت در نگهداری دو سرمایه بزرگ است، عفت مرد و زن و زیبائی و تقوای زن، لازم است.

قبلا فهرستی از خلاصه پنج آیه داده میشود و سپس به بسط و شرح میپردازم.

آیه اول درباره سلامتی و امنیت خانه و خانواده و اجتماع بود که با رعایت از مقررات الهی عاید و واصل میگردید و خلاصه آن رعایت هائی بود از توجه به حقوق ملکی و شخصی و خانوادگی

افراد و احترام گذاردن به حصن حصین منزل و مسکن و وجوب چشم پوشی مردان از تمامی بدن زنان نامحرم و وجوب چشم پوشی زنان از مردان بیگانه و حرمت آشکار گزاردن زینت ها و مواضع آن، جز آنچه خود به خود ظاهر است و برشمردن نام محارم و توجه به جلوگیری از ضایع شدن نسل با شناخت محارم بوسیله اجتناب از نکاح با آنان و .... آیه دوم که اینک مورد بحث قرار میگیرد وجوب حجاب است و عفو از بی حجابی زنان پیر در صورتی که زینتشان ظاهر ننمایند و ...

آیه سوم که باز در وجوب حجاب است و نهی از سخن گفتن زنان با مرد بیگانه به نحوی که تحریک آمیز باشد.

آیه چهارم در وجوب حجاب و اینکه زن متعلق به خانه است همانگونه که مرد به خارج از خانه پیوستگی دارد.

آیه پنجم وجوب حجاب در داشتن روپوشی و سرپوشی برای زنان در خارج خانه و در نظرگاه بیگانگان.

ناگفته نماند در این زمینه که به تفصیل آیات شریفه را مورد بحث و شرح قرار داده و میدهم به این مطلب توجه و یقین دارم که اگر وجه علمی مسئله حجاب را روشن کرده و توانسته باشم مردم را از نقطه نظر علمی بودن حجاب قانع سازم، کاری شده است و در غیر اینصورت در مقابل احساسات سیل آسای توده و مردم که به دست تحریر است جرائد و مجلات و تقریرات تلویزیونها و رادیو به هر جانب که میل دارند میکشانند، پایداری کردن اشتباهی منوطب به آرزوها و خواستن هاست که خوشبختانه همانگونه که ما از اعضاء سازمان ملل متحدیم و به منشورشان احترام میگذاریم و از جمله

حق هر نوع پوشیدن را در صورتیکه منافی عفت عمومی نباشد روا و محترم میشماریم. بحث وابسته به لزوم حجاب که بوسیله کسانی چون نویسنده انجام میگیرد همانند شرح و بسط مربوط به بی حجابی که اغلب روز آزادی زنان شمرده میشود و در کشور ما هفدهم دیماه هر سال میباشد آزاد بود. اینها به نفع بی حجابی مینویسند و ما در اهمیت حجاب و به سود دارندگان حجاب و هیچ به جریانات خارجی کاری نداریم مگر آنکه امر صریح قرآن و نبی گرامی و امامان را درباره لزوم حجاب گوشزد نموده و اگر از عهده انجام اثبات علمی وجوب آن بر آئیم فی الجمله کاری کرده باشیم، ولی باید توجه داشت همانگونه که بدن برای چهار صباحی تب میکند و اگر خوب نشد میمیرد و گاه باید با نیش تیز نشتر عفونت بیمار را برای بهبود خارج ساخت. طبیعت نیز بر فطرت خاص خود چون بدن سالم بوده چهار صباحی تب میکند و چون میدانیم مرگ کرده زمین در زمان خاصی است، اما تجربتاً دیده و از تاریخ شنیده ایم که با نشتر جنگ ها و شمشیرها باز سلامتی به طبیعت بر میگردد و همه انحرافها و اعتیادات ناهنجار و آلودگیها فراموش شده و تب طبیعت در گذشت زمان دفن میشود. باید باور داشت زور و قدرت همیشه نمیتواند بر طبیعت چیره شده بیش از یکدوره که بیماری مزبور را کمون سیاسی دارد تبدارش نماید، لذا اگر بی حجابی بیماری غالب بر طبیعت است به زودی تب می شکند و ابتلا فرو میافتد و سلامتی باز میگردد و در صورتیکه حجاب مرض استیلا یافته میباشد طولی نمیکشد بیماری مرتفع و طبیعت به خانه اول که سلامتی است باز میگردد. اما آنچه تا به امروز تجربه نشان

داده و تاریخ گواه است. چندین نوبت در کشورهائی چون یونان و .. دختران را بی حجاب کرده و مجدد به پوشیدن دعوت کرده اند و در روزگار کوتاهی نیز خود شاهد بودیم که زمانی بنابر مصالح هدفی اجتماعی دستور اجباری در این باره صادر گردید اما طولی نکشید با آنکه باید با پیشرفت سطح علمی صحه بر عمل مذکور گذاشته شود، منتخبین چند از روشنفکران دول در سازمانی جمع شدند و مصلحت چنین دانستند که انتخاب پوشش را به طور آزاد در اختیار مردم قرار دهند و باز انتظار فردائی هستمی که علاوه بر نظرات فلسفی و کمیته های بهداشتی از جمله گروه های علمی نیز مترصد باشند که بشریت را به پوشاندن زنان بنحو مطلوب اسلامی به همان قدرت که شرح داده شد دعوت نمایند و عمل مذکور زمانی انجام خواهد گرفت که با در نظر گرفتن فرقهای تکوینی و تشریعی که بین زن و مرد است، مقام زن در نظر دین و علم شناخته شود و معلوم گردد وظایف اجتماعی زن چیست و پایه تعلیم و تربیت زن باید بر کدام یک از استحقاقاتی که دارد قرار داده شود و امتیازاتی را که لازمست به زن در برابر مرد داد چیست. و مهمتر از همه حجاب برای حفظ زیبائی زن.

آیه دوم: والقواعد من النساء اللاتی لا یرجون نکاحاً فلیس علیهن جناح ان یضعن یثابهن غیر متبرجات بزینه و ان یستعففن خیر لهن والله سمیع علیم (59 سوره النور).

زنانی که به تقاعد (امور جنسی) رسیده امیدی از نکاح (یعنی از مرحله فیزیولژی ازدواج) ندارند (زیرا ترشحات

تخمدانی کاهش کلی یافته و رغبت طمع جنسی و ولع سکسی را بر طرف ساخته و در اثر ترشحات غدد دیگر و اعمال اعضاء، دوران پیری و دگر دیسی شکل و قیافه را آورده و سینه ها کوچک و مردانه و تارموهائی بر ریش و سبیل درزده و کسی را رغبت در چشم چرانی و ناپاکدامنی نسبت به پیران نیست) بر آ«ها گناهی نیست اگر بگذارند (نداشته باشند - ازخود دور سازند) پوششهائی که براط حفظ خود از نظر بیگانه تهیه کرده اند (و این رخصت مخصوص و منوط است به اینکه) زینت (و مواضع زینت) آشکار نسازند و (در عین حال - و اگر _ درصورتیکه) عفت ورزند (پوشاکی داشته باشند - حجاب اسلامی را رعایت نمایند) برای ایشان بهتر است و پروردگار شنوای داناست (به سخنانشان و به قصد اجراهایشان).

چند مطلب در اینجا هست:

الف: اینکه در اینجا درباره حجاب سالخوردگان بازنشسته بحث شده و تخفیفی جهت آنان قائل گردیده، خود برهان بر ثبوت تکلیف به داشتن حجاب جوانان میباشد و مهمتر آنکه اگر آیه حجاب و وجوب آن در قرآن نبود و زنان مسلمین همانند دیگران میتوانستند بدون حجاب باشند، این حکم که اختصاص بزنان پیر مسلمان دارد ذکرش معنی نداشت، مگر آنکه از روی عناد همان قول را داشته باشیم که اکنون فعلش را داریم چنانکه هم اکنون زنان پیر در مقام عفت ورزیدند و دختران در منزل تحرک از ما کروبه فراوانند بلکه از آنچه قرآن فرموده بیشتر خود را پوشانده اند

اما دختران متدرجات! در برابرشان روش مادربزرگها را محکوم بلکه معکوس گرفته و هرچه عریان تر، غرور آمیزتر، و درجات پوشاک را کمتر گرفتن بر گزیده اند و نه متبرجاتمان درست است، نه متدرجاتمان. و اگر نغوذبالله قرآن نیز چنین خواسته که پیر زنان خود را بپوشانند و جوانان از پوشاک داشتن معاف باشند؟

اینکه قرآن اجازه نمیدهد پیران نیز زینت و مواضع زینت آشکار سازند، یعنی اجازه نمیدهد پیران جوانی کنند و مورد تخفیف واقعشدگان را رخصت نیست که با توسل به تصنع، عامل تحریک و ترغیب شوند و جز سر و صورت وازده چین و چروکدار که نتوانسته در برابر گذشت زمان خود را نگهدارد عضوی نشان دهند. چون نشان دادن وسیله ای از عوامل تحریکی، مجاز نیست. معلوم میشود سر و صورت زیبا و زلفهای دلربا و آنچه را جوانان است همانند زینت و زیور باید آشکار نگردد و درنتیجه معلوم میشود رفع تکلیف از پیران دلیل تکلیف بر جوانان است، یعنی دستور عمومی اسلامی بر پیران چنان میباشد و مگر ممکن است بر جوانان چنین نباشد.

ب: در آیات قبلی که دستور کلی حجاب بود ابتدا از صیانت خانه و سپس حجاب زنان بود. در اینجا نیز بهمان اندازه که حکم حفاظت از حجاب در کار است قبل از آن اشاره به حصن حصین منزل میباشد. گویا از زمانی که تمدن و شهر نشینی و خانه داشتن و تبریک به سکونت فرزندان بنی آدم در میان اجتماع و نزول دستور ساختمان: ان اول بیت وضع للناس للذی ببکه مبارکا، و وقف ساختن

پروردگار خانه محترم خودش بیت الله الحرام را به مردم در کار آمد یعنی همزمان با اولین پیامبر و نخستین برنامه از یک سیستم الهی در حجاب رفتن زنان نیز بدنبال خانه دار شدن مردم مقرر گردیده است.

یا ایها الذین آمنوا لیستأذنکم الذین ملکت ایمانکن و الذین لم یبلغوا الحلم منکم ثلاث مرات من قبل صلوه الفجر و حین تضعون ثیابکم من الظهیره و من بعد صلوه العشاء ثلاث عورات لکم لیس علیکم و لا علیهم جناح بعدهن طوافون علیکم بعضکم علی بعض کذلک یبین الله لکم الایات و الله علیم حکیم. و اذا بلغ الاطفال منکم الحلم فلیستاذنوا کما استأذن الذین من قبلهم کذلک یبین الله آیاته و الله علیم حکیم، والقواعد من النساء اللاتی لا یرجون نکاحا فلیس علیهن جناح ان یضعن ثیابهن غیر متبرجات بزینه و ان یستعففن خیر لهن والله سیمع علیم (آیات 59 - 60 - 61 سوره النور).

ای اهل ایمان، باید مملوکهایتان، کودکانتان که نا بالغند در سه وقت اجازه بگیرند و داخل شوند: قبل از نماز صبح، نیمروز که جامه ها بیرون میکنید، و بعد از نماز عشاء، این سه اوقات خلوت شماست؛ در غیر این سه زمان بر شما و بر آنان نیست که اجازه برای ورود بگیرند، آنها و شما زیاد در برابر یکدیگر میگذرید، خداوند آیات خود را چنین روشن میفرماید خداوند دانا و حکیم است.

و چون کودکانتان بالغ شدند باید همانند دیگران اجازه گرفته و وارد شوند، پروردگار این چنین روشنگر آیات خود است

و پروردگار دانا و حکیم میباشد.

بر زنان بازنشسته که امیدواری به نکاح ندارند چنانچه به زینتی خود آراستگی و خود نمائی ندارند میتوانند جامه فرو نهند و اگر از این خود داری کنند و عفت ورزند برای آنان بهتر میباشد و خدا شنوا و داناست.

در آیه اول فرمان عمومی حجاب بود و مقررات کلی مربوط به خانه. در اینجا دستو راختصاصی تخفیفی حجاب برای پیران است و آئین نامه هائی برای طرز ورود به اطاقها یا خانه های زنان که:

مملوک و کودکان نابالغ میتوانند بجز در سه موقع بدون اجازه وارد شوند: صبح که از خواب برخواسته اند و قبل از نماز است، زیرا مسلمان برای کارهای پیش از نماز در حالیکه در لباس خواب است اقدام میکند و چون به نماز ایستاد بهترین جامه اش را دربر دارد، و در جلد قبل آوردم که چگونه باید با لباس تمام رسمی در حضور حضرت پروردگار ایستاد تا آنجا که مکروه است دکمه ای باز باشد و موئی پریشان و ...

وقت دوم نیمروز و زمان خواب قیلوله و در لباس استراحت بودن است.

زمان سوم بعد از نماز عشاء و لباس نماز بر آوردن و لباس خانه و خواب پوشیدن.

توجه فرمائید که اسلام نه تنها دستور میدهد زمان نماز با لباس رسمی و بهترینش باید بود بلکه دوست ندارد حتی شخص

در برابر بردگان و خدمتگزاران و کودکان نابالغ نیز در لباس تحقیر و غیر رسمی ظاهر شوند و لذا مقرر میدارد کودک نابالغ و مملوک نیز در آن سه موقع که امکان در پوششی دون شأن بودن است، اجازه گرفته وارد شوند و علت وضع چنین مقرراتی را قرآن بواسطه زیاد بودن آمد و شد و لزوم برخورد دائم پسران نابالغ و مملوکان را با زنان در خانه بیان میفرماید تا دشواری و بلاتکلیفی و وقفه و رکودی در کار خانه و ارتباطات آن پیش نیاید و مقصود از پسران نابالغ آنهایند که به حد بلوغ نرسیده اند یعنی اگر قبل از بلوغشان است (چه ممیز باشند یا نباشند) بدون اجازه حق ورود در آن سه وقت مذکور را دارند.

اصرارم بر اثبات این مطلب که وضع قانون حجاب تنها برای مهار کردن امیال ناهنجار سکسی و هوای و هوسهای نامیزان عورتی نیست، بلکه جهت صیانت زیبائی و برای جلوگیری از اتلاف لحظات بیمصرف عمر نیز میباشد. در اینجا بیشتر هویداست زیرا زن سالخورده ای که از لحاظ سکس بازنشسته شده و دیگر مطلوب مرد، بلکه عورت بحاسب نیست و نمیتواند ولغ و حرص جوانان را به آتش شهوت بکشاند، حق دارد لباس روئی را نداشته باشد اما رخصت خود آرائی ندارد و این خودآرائی چه بسا در بسیاری از محیط ها هرچه باشد مطلوب و مرغوب نبوده و مورد تقاضا واقع نگردد و چون اگر در یک محیط همه عریان شوند و یک زن سالخورده بخواهد اسلامی بپوشد و اسلامی بماند و اسلامی بمیرد با آنکه در برابر پریچهرگان جوان خود آرائیش هیچ بازاری ندارد، باز هم باید از آن خود داری نماید، یعنی معطل ماندن یک زن مسلمان برای پودری پاشیدن

و روغنی مالیدن از جمله بصورت بیمارانی در آمدن است که علاوه بر اتلاف وقت، مشتری پرو پا قرص سازندگان وسائل آرایش شده اند که این هم در بسیاری از ازمنه که وجوهات تحصیلی و سود آنها به نفع بیگانگان است بلا اشکال نمیباشد.

جمله وان یستعففن فهو خیر لهن حکایت از یک اهمیت بیشتر نهفته در ژرفنائی از زیربنای مسئله حجاب مینماید که جملگی در رها ساختن و دوباره مهار کردن تلخیص شده است، بدین معنی که پس از اعطای آن همه آزادی به زنان باز نشسته برای آنکه در میان آن همه زنان سالخورده حتی یکی قطراتی از اشک با چنین دستوری در چین ها و شکنجهای صورتش سرازیر نشود و به تصور اینکه به تقاعد رسیدگان دستاویزی برای اطاعت از دستورات الهی و نیرومند ساختن روح اطاعت از قانون ندارند، زانوی غم به بغل نگذارد دستور و اگر عفت ورزند برایشان بهتر است شرف صدور یافته باشد که اگر زنان از پا افتاده نیز خواستند بر تقوی بیفزایند و تقرب حاصل نمایند امری مطاع در اختیار داشته باشند و باز این جمله از آیه شریفه «و این یستعففن فهو خیر لهن» خود به تنهائی که پس از رفع تکلیف راه تقریب بوجود آورده است ووجوب حجاب را بر دختران قطعی و مسلم نشان میدهد و جای هیچگونه شبه ای باقی نمیگذارد. و اگر پیران را که تمایل به عفت ورزیدن دارند دربرابر دختران که بخواهند ان یستعففن باشند تراز کنیم به شدن ناموزون بودن اوضاع و احوال سرافکندگان از سرافکنده بیشتر آگاه میشویم.

اظهار زینت در زنان بازنشسته همانند دختران حرام اما

بر زنان برای عفت ورزیدن به حجاب رفتن ضروری است. آیا نتیجه جز اینست که دختران بدون حجاب در حالت عفت نورزیدنند؟ و درصورتیکه قرآن راجع به وجوب حجاب بصراحت آیه ای نداشت و زنان مسلمان همانند زنهای بیگانه بدون حجاب بودند جدا کردن حکم حجاب بر زنهای بازنشسته مسلمان بی معنی بود؟

در آیات قسمت اول مربوط به حجاب که بحث شد مطالبی از خانه بود و در حجاب و حصن بودن خانه؛ از افرا و در حصن خود داری از چشم چرانی و اجتناب از عوامل محرک شهوت بودن. افراد با این اختلاف که چون به جنس ماده رسید علاوه بر چشم پوشی از بیگانه دستور حجاب و در حصن محافظت از بیگانگان رفتن زن را دستور داد، درحالیکه در آیات قسمت اخیر پس از بحث مربوط به خانه و آمد و شد خودی و بیگانه در آن به حجاب زنان سالخورده و بازنشسته اشاره فرمود و در سنجش آیات ذکر شده اعجاز چندی از قرآن بازشناخته میشود که پاره ای از آنها بقرار زیر است:

دستور چشم فروهشتن مرد در برابر زن اجنبی اما در حجاب رفتن زن علاوه بر آنکه باید چشم را نیز در برابر مرد بیگانه فرو خواباند جمله را در تعقیب مطالبی مربوط به حجاب و حفاظ و آداب و تشریفات خانه آوردن و نیز در آیه بعدی بهمان تناسب مطالبی از حفاظت و امنیت وابسته به خانه را مقدم بر عفت ورزیدن

و در حجاب رفتن زنان سالخورده، از یک طرف ما را به مقام و منزلت خانه و امنیت و در حصن حصین بودن نزد اسلام واقف میسازد و از طرف دیگر به شگفتی میدارد که چگونه در آیات اول که حجاب دختران و چشم پوشی همگان از بیگانگان است، دربرابر آیه بعد که پیوستگی حجاب و عفت را با سالخوردگان میرساند بر آوردی که میشود همان نسبت عاید گردد که بین دستورهای مربوط به امنیت و حصانت خانه و محل سکونت در آیه اول و آیه دوم بهمان نسبت برقرار میباشد .

توجه دیگر: نه اینکه مرد از لحاظ جنسی و تولید نسل دوران بازنشستگی ندارد و از عهد تمیز و تشخیص تا حال احتضار توانائی بارور ساختن دارد، لذا به تقاعد و بازنشستگی و دوران ناتوانی جنسی وی اشاره ای نیست. اما زن که سالخوردگی و تعطیل دستگاه نسلسازیش همزمان با یائسگی و تقائدش است آیه ای نیز در این باره درباره اش نازل شده و بازهم همچنان که بارها گفتم چون حجاب در درجه بعد حافظ زیبائی زن است حتی به زن سالخورده هم اجازه خود نمائی و نمایشی از آرایش نداده و زیبا ساختن و آرایش کردن را حتی برای زنان بیوه اجازه میفرماید.

سومین آیه

چند آیه در سوره احزاب است بفواصل معین همانند پاسدارانی که بفواصل ایستاده اند برای حفاظت از امنیت و اگر یادتان باشد تکرار شد که بر حسب اهمیت موضوع طرف خطاب را پروردگار معین نموده روی سخن خود بجانبش دارد و در اینجا اغلب مخاطبان یا نبی گرامی میباشند یا همسران ایشان و در یک مورد هم علاوه بر اشاره به خاندان نبوت زنان پیرو و معتقد را به ردیف نام آورده و با آنان سخن میگوید.

اهمیت مسئله حجاب در این چند آیه بیشتر روشن میگردد، همچنانکه در آیات گذشته از موقعیت قانونی مسئله حجاب قدر شناسی و برآورد میگردید که درچه تراز و پایه ای واقع است.

یاللعجب باز هم سخن از خانه است اما خانه نبوت و کانون وحی شرافتش به نبی است و آنکه بر او وحی میشود و اگر در آیات قبلی مسئله خانه مقدم بر موضوع حجاب بود، اینجا نبوت بر خانه وحی برتری دارد همانگونه که قرآن از لحاظ قانون و وحی بر تحریرات و مرکب و چاپ و کاغذش ارجح است و اگر به محل قرآنی و نوزادی آتش سرایت کرد، بخواهیم قرآن را ببریم نوزاد کوچکترین صدمه ببیند و اگر آغاز به نجات کودک کنیم قرآن میسود ولی احترام قانون مقدم بر خانه قانون است و بدستور قرآن ابتدا باید کودک را نجات داد. اینجا نیز نبی گرامی و بستگان ایشانند و پیامبر مقدم بر خانه و منزل وحی؛ اما این

چیست که هرجا نامی از حجاب است سر و کار قرآن با خانه است؟

از آیه 151 الانعام است که نه چیز برشمرده میشود. چیزهائی که همه پیامبران مأمور به اجتناب از محرمات و گرایش به واجباتش بودند؛ اولین گناه را شرک معرفی کرده (ان لا تشرکوا به شیئا) و بلافاصله احسان به والدین را ذکر میفرماید (و بالوالدین احسانا) که چون به تفاسیر مراجعه شود تقریبا همه علت اهمیت دادن قدر و منزلت پدر و مادر را ناشی از حقوقی میدانند که بر اولاد خود دارند، ولی نباید فراموش کرد دانش آموزیکه به آموزگار خود متجاسر بود با توجه بعامل زیادت طلبی گناه که زیاد به آن در کلیه موارد اهمیت داده و خواهم داد طولی نمکشد به مدیر و سپس به رئیس اداره و ... تا به آخر حاضر به جسارت کردن میگردد و آنکه خالق اعتباری خود (پدر و مادر) را احسان نکرد، خالق حقیقی را نمیتواند به شایستگی عبادت نماید و مسئله ارتباط خانه با حجاب نیز همین است و کسیکه نتوانست در خانه اش امنیت برقرار سازد در اجتماعش امان نخواهد بود و دزد خانه بیرون کردن اولی است و گرایش به نجات ارحام و اقارب از مهلکه ضلالت ضروری تر که همه به خانه پیوند ناگسستنی دارند و وضعی که در اجتماع مفسده جوست سرچشمه از خانه دارد و اینکه پروردگار مکه را ام القری و مادر شهرها خوانده تا باشد که شهرهای دیگر از پستان این مادر مورد وحی قرار داده شده بنوشند و با سرشتی آغشته از آیات قرآنی و سروشهای آسمانی بجوشند و بخروشند و تا خانه پاک نباشد بیرون از خانه را از ناپاک بودن، نبود کردن سخت تر است و بارها گفتن دو دستگی جامعه شناسان که یکی گوید

اصلاحات از فرد باید شروع کرد و دیگری از خانه آغاز کردنش را تائید مینماید شق سومی اش ویژه قرآن شریف است که باید از خانه شروع نمود (یا ایها الذین آمنوا قوا النفسکن و اهلیکم نارا - 6 التحریم) و مسئله حجاب هم نوعی وقایه و تقوی و برای اهل ایمان که باید از خانه شروع کند و طرز برخورد و ملاقات اعضاء خانواده و چگونگی حجاب بین خویشاوندان و خدمتگزاران و آنها که رفت و آمد دارند ابتدا باید مشکل گشائی شود و سپس به حجاب در اجتماع و مسائل مربوط به آن پرداخت.

یا نساء النبی لستن کاحد من النساء ان اتقیتن فلا تخضعن بالقول فیطمع الذی فی قلبه مرض و قلن قولا معروفا - و قرن فی بیوتکن و لا تبرجن تبرج الجاهلیه الاولی و اقمن الصلوه و آتین الکوه و اطعن الله و رسوله (ای زنان نبی شما چون سایر زنان نمیباشد درصورتیکه پرهیزکار باشید در سخن نرمش زنانه (و ادای جلب مردان با صدا) نباید داشت که موجب طمع دلهای بیمار (مبتلا به فسق و شهوت و ...) در شما خواهد گردید بلکه به شایستگی و خوبی گفتار داشته باشید در خانه قرار گیرید و همانند دوران جاهلیت نخستین به خودنمائی و خود آرائی و اظهار زینت نپردازید، نماز بپای دارید و زکات بدهید و مطیع فرمان خدا و رسولش باشید.) (33 - 34 الاحزاب).

زنان نبی گرامی به نرمش و مهیج سخن نگویند تا بیمار دلان در آتش ولع نیفتند و به شایستگی گفتار داشته باشند، همه در این جمله خلاصه میشود: زن باید با بیگانه آنچنان سخن گوید که طرف بفهمد مخاطب سخن است نه مخاطب زن و در خانه قرار گرفتن

زنان نبی گرامی این نبود که در آنجا زندانی باشند و اگر چنین بود دستور نحوه سخن گفتنشان با دیگران که با خضوع نباشد لازم نمیامد وانگهی نبی گرامی زنان را با خود به سفر میبردند و از بیرون شدن خانه ممانعتی نمیفرمودند. اما آنچه باز تأکید شده و جالب به نظر میرسد اینکه: برای زنان نبی گرامی شرکت در تکلیف که همان داشتن حجاب است بطور قطع و یقین مسلم است اما به خود آرائی و اظهار زینت کردن تا چه حد اهمیت داده شده که حتی تذکری به زنان نبی گرامی نیز داده میشود و برای رفع اشکار و دفع شبه اشاره به نماز و زکات، دو رکن بزرگ، ستون دین و ستون اجتماع گردیده. دو دستوری که ناگزیر بر همه و همه از اعلی تا ادنی از خود پیامبر تا جمله پیروان آن حضرت ادایش واجب و فریضه است و اگر زنان نبی گرامی از نماز و زکات معاف بودند از شرکت در تکلیف دیگری (حجاب) معاف اند و بازهم گفته شود؛ پس از یاد عهد جاهلیت نخستین (که عهد جاهلیت اخری و دومین یا امروز است یا فردای نزدیک) از زمان و زکات یاد کردن فوق العاده جالب و بیدار کننده است زیرا متذکر میگردد دیگر زمان تبرج و جمود و جهل نیست. عصر، عصر نماز است و روشنی جانها و زکات و اقتصاد و یاور اجتماع و فراموش نشود در این عصر طلائی سخن ها باید معروف و شایسته و غیر مهیج و خانه ها امن و افراد در امان و زنان در حجاب باشند.

اثر تحریک آمیز صدای زن مورد بررسی و پذیرش محافل علمی قرار گرفته و در نشریات مربوطه کم و بیش مطالبی در قلمرو آن دیده میشود که ذکر یکی از آنها تحت عنوان «از نظر جاذبه

جنسی از همه مهمتر است» بی مورد نیست (1) که بدون تغییر قسمتی از آن آورده میشود:

«بطور کلی جنسی مذکر چه در حیوان و چه در انسان جنبه عامل (اکتیو) دارد و شما مشاهده کرده اید چگونه حوانات نر با تکان دادن ساخ های قوی و یالهای زیبا و پرهای الوان و صداهای مختلف جنس ماده را رام می کنند و به اختیار در می آورند. در انسان هم تا اندازه ای عوامل مختلف در جلب زن وجود دارد.... . یکی از مجلات معروف آلمانی چند نفر از خبرگزاران خود را مأمور نموده است تا در شهرهای مختلف دختران و زنان را از سن 15 تا 64 سالگی مورد تحقیق قرار دهند تا معلوم شود عواملی که زن را تحت تأثیر جنسی قرار میدهد کدامند. بطور کلی در مرد قیافه و ادب و توانائی جنسی و عوامل دیگر ... ولی در نتیجه جوابهائی که در بین عده زیادی از زنان داده شده است، اکثریت قریب به اتفاق لحن صدا را از همه مهمتر دانسته اند... و مارتین موریسون روانشناس معروف کانادائی طبق بررسی بر روی سی هزار زن به این نتیجه رسیده که صدا اولین محرک و عامل جنسی بشمار می آید .... و بسیاری از زنان و هم چنین مردان را میشناسیم که فقط با شنیدن صدا واقعاً عاشق شده اند.... و صدای زن در مردها اثر بسزائی دارد.

از قرار که بحث شد شاید میتوان گفت مقصود از لستن کاحد من النساء (شما زنان نبی گرامی مانند سایر زنان نمیباشید) چیست؟ زیرا اشاره به نماز و زکات

1- نقل از مجله تندرست شماره 4 سال 25 صفحه 53.

که از جمله تکالیف همگان است و تمام زنهای مسلمان باید بر آن بوده و آنرا ضروری دانسته و به آنها رفتار نمایند و آنهارا به ردیف تقوی ذکر کردن که تقوا بوسیله عدم خضوع در گفتار و قرار در خانه و ترک تبرج جاهلیت حاصل میگردد و رعایت همه و همه آنها موجب فضیلت و مزیت زیاده بر شرافت همسری با نبی گرامی است و ماندن زنان پیامبر در خانه نوعی درایت سیاسی است که اگر بخواهند از احترامی که دارند با خروج از خانه اجتماع را بی احترام کنند، میتوانند و این مخصوص زنان نبی گرامی بود.

آیه چهارم

و اذا سئلتموهن متاعاً فسئلوهن من وراء حجاب ذلک اطهر لقلوبکم و قلوبهن. (آیه 53 الاحزاب) باز هم سخن از افرا است مسئله خانه مطرح میشود:

یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن لکم الی طعام غیر ناظرین اناه ولکن اذا دعیتم فادخلوا فاذا طعمتم فانتشروا و لا مستأنسین لحدیث ان ذلکم کان یؤذی النبی فیستحی منکم و الله لا یستحیی من الحق و اذا سئلتموهن متاعاً فسئلوهن من وراء حجاب ذلک اطهر لقلوبکم و قلوبهن و ما کان لکم ان تؤذوا رسول الله و لا ان تنکحوا ازواجه من بعده ابدا ان ذلکم عند الله عظیما (ای اهل ایمان سرزده و بدون اجازه وارد خانه نبی گرامی نشوید و چنانچه به غذا دعوت شدید سر موقع حاضر و پس از صرف غذا برخیزید و بروید و با صحبت های متفرقه کردن وقت نگیرید که اینها نبی گرامی را ناراحت میسازد و ایشان شرم میکند که شما

را از خانه بیرون کند و لی خدا شرم نمیکند و چون خواستید چیزی از زنان نبی گرامی بگیرید از پس پرده بخواهید، بدون آنکه داخل اطاق شوید، اینها برای پاکیزگی دل شما و دل آنها بهتر است - نباید نبی گرامی را آزار دهید و نه زنان ایشان را و زنان نبی گرامی را پس از درگذشت آن حضرت به زنی نگیرید که این کارها نزد خدا بزرگ است).

در این آیه کلمه حجاب آورده شده و به همین مناسبت معمول شده است هرجا سخن از پوشش هم هست کلمه حجاب را بجای آن بیاورند، در صورتیکه مقصود قرآن اینست که مرد نباید وارد جایگاه زنان شود و اگر چنانچه چیزی خواست، باید از پشت دیوار یا پرده و حائلی درخواست کند.

در آیه اول مفهوم کلی از چشم پوشی در برابر نوعی دستور تام و تمام مربوط به امنیت خانه بود، یعنی سلامت کلی افراد را در برابر سلامت کلی اجتماع ذکر کرده بود.

در آیه بعدی سخن از زنان سالخورده بو و اینکه تخفیفی در پوشیدن خود بدون خودآرائی دارند و بازهم اگر عفت بورزند و همانند دختران خود را بپوشانند، بهتر است که یک ویژگی در پوشاک در برابر نوعی تخصیص مربوط به تماس و ملاقات اهل یک خانواده قرار داده شده است و در آیه سوم زنان پیامبرند که باید در کمال قداست باشند و متناسب آن قرین خانه و قرن فی بیوتکن و در اینجا سخن از درخواست چیزی است که باید از پشت پرده خواست و همانگونه که با از پشت پرده خواستن امنیت افراد را محفوظ نگه میدارد، باید آداب مربوط به خانه و از جمله مهمانیها و درخواستها

امنیت خانه را نیز رعایت کند که یکی از آنها دیر به دعوت آمدن و دیر برخاستن و وقت به بطالت گذراندن و وقت هرکس را تلف کردن و هرچه فرد مهمتر، عظمن گناه اتلاف وقتش بیشتر تا چه رسد که در اینجا پروردگار برای حبیبش حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم دلسوزه فرموده، مراجعین را از اتلاف وقت حضرت برحذر میدارد.

فیستحیی منکم والله لا یستحیی من الحق نیز مطلب کلی و بنیانگذار و سازمان دهنده است زیرا واضع قوانین که لازمست جانب حق را بگیرد باید آنکه حق را میشناسد بوده باشد و کیست آنکه به اصالت و ساختمان کسیکه میخواهد قانون بر او و بر اجتماع او و بر موقعیت او پیاده شود همه و همه را خوب میشناسد و خوب میداند؟

آنکه خالق همه چیز است و آن کیست؟ ذات باری تعالی جل جلاله؛ پس اگر میفرماید خدا از گفتن حق شرم نمیکند، مقصود ایجاد فاصله بین تصمیم نبی گرامی و حق نیست بلکه اشاره به رعایت ادب و احترامی است که نبی گرامی بعنوان مهمان نوازی میفرمودند و دیگری که دانای به همه امور است باید نبی گرامی را از بحث های متفرقه نجات دهد و به مردم برساند که وقت گرانبهای نبی گرامی ارزشش بر آنچه آن حضرت رعایت حال مهمانانش میکند بیشتر است، زیرا ایشان راست به همه مردم برسند نه به چند نفری بنام مهمان.

در آیات قبل دو مرتبه کلمه ازکی لکم آورده شد در صورتی که در اینجا ذلکم اطهر لقلوبکم و قلوبهن را تذکر میدهد و چون

از طرفی 27 آیاتی که در قلمرو کلمه ازکی و از طرف دیگر 31 آیاتی که مربوط به اطرهند مورد مداقه و بررسی قرار دهیم شاید بتوان گفت چون در حکم اعزامی به رسالت نبی گرامی کلمه یزکیهم (151 البقره - 129 البقره - 164 آل عمران - 2 الجمعه) دیده میشود و تزکیه شامل تزکیه های (نفس 18 فاطر - مال 18 اللیل - نسل 19 مریم و 74 کهف - غذا 19 الکهف) و همه چیز میشود و از جمله کسانی که چشم در برابر نامحرم فرونهند و زنانی که حجاب داشته باشند مشمول آن ازکی هستند. اما اگر طهارت کلی بود که هم شامل ازدواج مطهره در فردوس برین میشود و هم پنج تن کسانی که لیطهرکم تطهیرا و آیه تطهیر به آنان اختصاص دارد فوق العادگی و امتیازی بر ازکی بود اما اینجا سخن از تطهیر قلب مرد و زنی است که رعایت اوضاع زمان و مکان و نحوه دسخواست از نسوان مینمایند و در یک مرحله خاصی دون از ازکی لکم قرار دارند و نیز اشاره به اینکه اگر خدا شرم ندارد از اینکه حق بیان فرماید آنچه را بوسیله نبی گرامیش دستور میدهد همانند مسئله مورد بحث برای پاکی و پاکیزگی قلب هاست.

شاید دو نکته جالب دیگر را بتوان اضافه نمود، یکی اشاره آیه به قلوب زن و مرد هردو در حالیکه دستور حجاب مخصوص زنان است و دیگر اثبات حجاب که ویژه زنان باید بود با این جمله آیه شریفه که مردان را امر به سؤال از پشت حجاب میدهد (فاسئلوهن من وراء حجاب) اما چون نوبت به گناه میرسد لا جناح علیهن فی آبائهن میفرماید نه لا جناح علی آبائهن و در این مسئله حرجی بر پدران زنا نمیشناسد بلکه هر چه هست در بی حجابی

زنان است پس رعایت مقررات حجاب با نفوذ مرد و مراقبت زن و طهارت قلب هردو صورت گیرد، بلکه دخالت هر دو جنس در امر پوشاک اسلامی وارد است.

آیه پنجم

یا ایها النبی قل لازواجک و بناتک و نساء المؤمنین یدنین علیهن من جلابیبهن ذلک ادنی ان یعرفن فلایؤذین و کان الله غفوراً رحیما - لئن لم ینته المنافقون و الذین فی قلوبهم مرض و المرجفون فی المدینه لنغرینک بهم ثم لا یجاورنک فی الاقلیلا (59 - 60 الاحزاب) ای نبی گرامی به همسرانت، دخترانت، زنان پیروانت بگو روسریها را نزدیک سازند تا معرفت درباره شان حاصل (و درنتیجه) اذینت نشوند و خدای آمرزنده مهربان است، درصورتیکه منافقان و بیماردلان (چشم چرانها و زناکاران) و کسانیکه در شهر نگرانی بوجود می آورند دست بردارد از کردار خویش نباشند، ترا علیه ایشان بر می انگیزیم در آن وقت فقط در اندک مدتی در مجاورت تو خواهند بود.

جلباب (بر وزن دل باب) که با تشدید و کسر لام هم تلفظ شده است در جلد قبل ضمن شرح مختصری از لباسهای مردم صدر اسلام گفته شد، پارچه ای است از چارقد و کلوته و مقنعه بزرگتر و از چادر کوچکتر و بسیاری نیز همان چادر بزرگ را دانند که زمان بیرون شدن از خانه دختران میپوشیدند و در خبر از ابوذر غفاری است که حضرت زهرا سلام الله علیها نیز آنرا پوشید (آنجا که نامی هم از فرزندان گرامی خود ائمه یازده گانه را تا به

آخر و مخصوصا حضرت مهدی میفرماید) (1)

در المنجد جلباب را پیراهن و لباس گشاد - در مفردات راغب پیراهن و روسری - در قاموس جلباب بر وزن سرداب و سنمار را پیراهن و یک جامه گشاد و بزرگ، کوچکتر از ملحفه و یا خود ملحفه یا چارقد - در مجمع البیان روسری که در موقع خروج از منزل بکار برده میشود و سر و صورت را با آن میپوشانند و به قرینه آیه دیگر که ولیضر بن بخمر هن دارد - مفردات راغب که لغت نامه ای در انحصار کلمات قرآنی و کتاب معتبری است و آن هم جلباب را همان خمار و روسری بزرگ که سر و پیشانی و سینه و گردن را بپوشاند بیشتر از همه قبولیت دارد و گرچه برخی خمار را همان مقنعه و روسری کوچکتر مخصوص خانه دانسته اند و جلباب را برای روسری جهت خروج از خانه.

یکی از دوستان مورد اعتماد میگفت اخیراً جوانی به یکی از مراجع تقلید عظام مراجعه کرد که همسری مسلمان شده از غرب دارم، جامه ای میپوشد و روسری آنچنان که نه سرش پیداست نه گردن و سینه و ساقش و نه هیچ حجمی از اعضایش مشخص. اجازه بفرمائید در خدمت حاضر و بپوشد و از نزدیک مشاهده و آنرا مورد فتوا قرار دهید. آیت الله پاسخ میدهند که لباسهارا بیاور به دخترم بپوشانم و تعیین تکلیف نمایم. لباسها که تقریباً مشابه لباس دختران تارک دنیا به همان وضع گفته شده بود چون به تن دختر مرجع عالیقدر

1- منتخب الاثر نقل از کفایه الاثر صفحه 46 باب 2 حدیث 2.

رفت اینچنین مورد تصویت که «تقریباً عیبی ندارد» قرار گرفت و مادر این مورد می بینیم اشاره به فی قلوبهم مرض شده که در آیات قبلی هم مشابه آن فی قلبه مرض بکار رفته بود. در آنجا اشاره به تحریک کردن مردان دل بیمار بوسیله لحن نازک و ادای در گفتار بود و اینجا اشاره به طرز پوشاک که آنچنانکه مردان را تحریک کند. مردانی که دلشان بیمار است و لختی ها و برهنگان را عرضه دلهای متقاضی میدانند و اگر نهی کرده شوند پاسخ میدهند این دختر ما را با وضع پوشیدنش به خود میخواند و به همین سبب آیه شریفه در منتهای عزت و احترام زن را دستور میدهد آنچنان خود را بپوشاند که طمأنینه و وقار اسلامیش شناخته شود که نباید مورد آزار بیمار دلان قرار گیرد.

کلمه یدنین که نزدیک کردن جلباب را میرساند کنایه از رها نکردن و خود را ولنگ و باز نینداختن است، نه آنکه روسری باشد اما رها شده و کانه موجودیتی نداشته که بیمار دلان را مأیوس نمیسازد و به ندرت نیز آمده است همین جلباب را پشت گوش ها میانداختند دستور یدنین و آنکه نزدیک بهم سازید و دو طرف را بهم نزدیک کنید رسید، آنچنانکه گوشها و قسمتی از دو طرف صورت را نیز پوشاند و در کتاب المرأه فی الاسلام نیز تصویری از دختری در لباس اسلامی در حال یدنین من جلابیبهن آورده شده و در کنار آن «المرأه فی القرآن الکریم» نوشته شده است.

هر چه قرآن آیه درباره حجاب داشت و از امنیت پیروان خود دلسوزی بعمل میاورد، آوردم و نشان دادم در حجاب امنیت کردن خانه همه جا با در پوشاک رفتن امنیت زن همراه است مگر

در اینجا که آخرین آیه مبوط به حجاب و به نظر میرسد نامی از خانه نیست اما در حقیقت هست و آن هم بنحوی خاص که اهمیت حجاب فرد و حصانت خانه و اجتماع را میرساند: در آیات قبلی دستور از چشم پوشی از نظر به بیگانگان و نهی از عریان شدن و ظاهر ساختن زیور آلات و خودآرائی و دلربائی و سخن برفتار تحریک آمیز و خضوع گفتن بود و آداب خاص مربوط به خانه در کنار اینگونه مطالب؛ اینجا مسئله غامض و سخت و یکطرف زنان و دختران پیروان نبی گرامی اسلامند و در حجاب رفتنشان که از کنیزان بازشناخته شوند و آنچنان در حجاب اسلامی و وقار که دلهای بیمار تصور امکان هرزه گوئی و نظر بازی را نکنند و در برابر زنان محترمه قلمداد شده در آیات قبل یا نام محارم بود یا اسم کسانی که در سه وقت مخصوص قصد ورود به اطاق و خانه زنان داشتند اما اینجا منافقین و بیمار دلان جای محارم و نزدیکان را گرفته اند. کلیمه مدینه درعوض جای بیت آورده شده است یعنی در اینجا نیز آیه حجاب دور از عفت مگان نمانده و تنها نیست با این اختلاف که اصلاح باید از خانه شروع شود و ریشه کن کردن فساد باید از اجتماع و شهر آغاز گردد. من جامعه شناسی نمیدانم، فقط میدانستم جامعه شناسان به دو دسته بزرگ تقسیم میشوند. یک دسته که گویند اصلاحات باید از فرد شروع شود تا جامعه اصلاح گردد و گردوه دوم که بر عقیده آغاز اصلاحات از جامعه اند که به پیروی از آن افراد اصلاح خواهند شد اما این را نشنیده و نخوانده ام که برای ریشه کن کردن فساد چه باید کرد. آیا باید از خانه شروع کرد یا از اجتماع، و به نظر میرسد با آنچه از قرآن

فهمیده میشود، ریشه کن کردن فساد باید بدون توجه از فامیل و خان و خانزاده و خانواده شروع و هرکس را که واجب التادیب است تنبیه کرد و از جمله در اینجا قرآن شریف را میبینم به نبی گرامی ابتدا دستور میدهد زنان و دختران و پیروانش بنحو احسن وظیفه پوشاکی حجاب خود را انجام دهند و سپس امر میفرماید مدینه و مجموعه خانه ها را در صورتیکه زنان وسیله تحریک نشدند از وجود کسانیکه دست از عمل زشت خود برنداشته و در هرزه درائی و چشم چرانی و آزار زنان عفیف بی باکی نشان میدهند با تبعید، جامعه پاک اسلامی را محترم بشمارند.

انصراف از دو چیز

دو عنوان است یکی مربوط به روایاتی که درباره حجاب رسیده و دیگری بحث بین فقهاء آنان که پوشیدن صورت و کفین را واجب دانسته و آنان که ندانسته اند که چون آیات پنجگانه قرآن بقدر لزوم مورد شرح قرار داده شد قسمت اول را منوط به رغبت و میل کسانی که میخواهند اطلاعات تخصصی داشته باشند جملگی را حواله به کتابهائی مینمایم که روایات را بقدر کافی ذکر کرده اند و به افتخارشان اسامی کتابها را بوضوح و روشنی در یک فهرست جداگانه خواهم آورد.

بحث مربوط به پوشاندن صورت و کف ها بسیار مفصل و تخصصی و بیشتر وابسته به درست و بحث فقهاء عظام بوده و با این جلد که نسبتاً بقدر کافی مطلب و نویسنده اشت ناچیز اطلاعات علمی دارد تناسبی ندارد و علاوه آنکه در کتابهای قلمداد شده برای طالبان

در همین باره شرح مبسوطی هست؛ در عوض ترک این دو عنوان درشت فی الجمله از اخبار مربوط به آخر زمان که مطالبی پیرامون پوشاک و حجاب زنان دارد ذکر مینمایم تا انجام وظیفه دیگری نیز از جهت نشان دادن قدرت دید اولیاء خدا که با برداشت فواصل زمانی و مکانی بصورت اعجاز همراه است نموده باشم.

... زمانی برسد که کافر چون بیچارگی مؤمن و فسادهائی که در زمین پدا شده ببیند خوشحال میشود (.. ورأیت الکافر فرحاً لمایری فی المؤمن مرحاً لما یری فی الارض من الفساد) علماء و دوستان علماء اسلامی را خوار شمارند (و رأیت اصحاب الایات یحفرون و یحتقر من یحبهم) زنان همانند مردان کنگره ها تشکیل دهند (و رأیت النساء یتخذن المجالس کما یتخذها الرجال) زن بر خلاف میل مرد عمل نماید و بر او غالب شده مستخدمه و کارهای دیگر کند و هزینه شوهر بدهد، گوئیا مرد زن خود را به کرایه داده است و به این عمل اظهار رضایت مینماید از این جهت که به کمی از طعام و شراب ساخته است (و رأیت المرئه تقهر زوجها و تعمل ما لایشتهی و تنفق علی زوجها و رأیت الرجل یکری امرئته و جاریته و یرضی بالدنی من الطعام و الشراب) و آنقدر علاقه به دین کاهش یابد که برخی از زنان برای کفار جان فشانی و بذل نفس نمایند (و رأیت النساء یبذلن انفسهن لاهل الکفر) و ... مردم در آن زمان لجام گسیخته و مد پرست و مقلد کفار گردند (و رأیت الناس

ینظر بعضهم الی بعض و یقتدون باهل الشرور) ... و آثار غضب خدا در آسمانها هویدا باشد اما دلها از قساوت نترسد و نلرزد و مردم را می بینی از لحاظ آمیزش بهم جهند همانگونه که بهائم به یکدیگر جهند (و رایت الایات فی السماء لا یفزع لها احد و رأیت الناس یتسادون کما تتسافد البهائم) و مردم آن زمان همتشان شکم و عورتشان است. هر چه خواهد پر شود و به هر نحو آمیزش انجام گیرد باک ندارند و .... (و رأیت الناس همهم بطونهم و فروجهم لا یبالون بما اکلو.ا و ما نکحوا و رایت الدنیا مقبله علیهم و رایت اعلام الحق قد درست) (1) و سپس حضرت صادق راه چاره نشان داده میفرماید (فکن مترقباً واجتهد لیراک الله عزوجل فی خلاف ما هم علیه) از این برحذر باش و نزدیکشان مشو و از خدای نجات خود بخواه که اینها در غضب خداوند عزوجلند. گویا حضرت صادق همزبان جد گرامش حضرت علی است که میفرماید لا تستو حشوا فی طریق الهدی لقله اهله (از اینکه مردم هدایت شده در اقلیتند به اضطراب نیفتید).

از حضرت علی است که پیدا شوند در آخر الزمان که بدترین زمانهاست، جمعی از زنان برهنه یا پوشیده ای که برهنه است (لباس دارند اما آنقدر که زیرش پیداست و گویا نپوشیده اند) و از خانه با تظاهرات خودآرائی و زینت بیرون آیند، اینان از دین بیرون رفته گانند و در فتنه ها وارد شوندگان و به سوی شهوات تمایل دارند و به کوی لذات نفسانی در شتابند و حرامها را حلال دانند و در دوزخ به عذاب ابدی گرفتار (قال سمعته یقول تظهر فی آخر الزمان

1- صفحه 38 الحجاب و السلام نقل از صفحه 147 روضه کافی

و هو شر الازمنه نسوه کاشفات عاریات کاسیات متبرجات من الدین خارجات و فی الفتن داخلات و للشهوات مائلات و الی اللذات مسرعات مستحلات للمحرمات و فی جهنم خالدات).

نبی گرامی فرمودند زود باشید بیاید آخر امتم مردانی که سوار شوند بر زینها که شبیه مردانند زنهای ایشان گرچه لباس پوشیده اند برهنگانند، بالای سرهاشان مانند کوهان شتر خراسانی است، پس آنها را لعنت کنید که ایشان لعنت شدگانند... (سیکون فی آخرا امتی رجال یرکبون علی سروج کاشباء الرجال ینزلون علی ابواب المساجد نساهم کاسیات عاریات علی روسهن کاسمنه البخت فالعنوهن فانهن ملعونات ...) (1)

باز از آن حضرت اذا رأیتم اللاتی القین علی رؤسهن مثال اسمنه البعیر فاعلموهن انه لا تقبل لهن سلوه (آنزمان که زنان را دیدید بالای سرشان انداخته اند همانند کوهان شتران به آنها اعلام کنید که نمازشان قبول نیست)(2)

از نبی گرامی است .... حتی .... حتی .... حتی تمر المرئه بالقوم فیقوم الیها بعضهم فیرفع بذیلها کما یرفع یذنب النعجه (تا اینکه .... تا اینکه .... تا اینکه میگذرد زن بر گروهی پس بعضی از آنها بر میخیزد و دامن جامه او را بالا میبرد همچنانکه دست به زیر دنبه گوسفند میزنند و آنرا بلند میکنند.(3)

1- از این به بعد از کتاب نوائب الدهور فی علائم الظهور تألیف حجه الاسلام آقای حاج میر سید محمد حسن میر جهانی آورده میشود و از کتاب دیگری بود گفته میشود.

باز از آن حضرت (یأتی علی امتی زمان ... و یتخذ القرآن مزامیر و یوضع علی الحان الاغانی یقرء بغیر خشیه و ... و تکتفی الرجال بالرجال و النساء بالنساء ... و عندها تتخذ النساء مجالس و تکون الجموع کثیره حتی ان المرئه لتتکلم فیها مثل الرجال و یکون جموعهن لهواً و لعبا و فی غیر مرضاه الله و هی من عجائب ذلک الزمان فاذا رأیتموهم فباینوهم و احذروهم فی الله فانهم حرب لله و لرسوله و الله و رسول منهم بریء) بیاید بر امتم زمانی ... و قرآن را در سازها میگیرند و بلافاصله سرود و غنا بدون اینکه ترسی داشته باشند .... مردان با مردان لواط و زنان با زنان طبق او سحق کنند.... و نزدیکه چنین زمان زنها مجالسی بگیرند و دسته بندیها زیاد شود تا بجائی که زن در مجالس سخنرانی کند مانند مردان و اجتماعاتشان برای سرگرمی و بازی است در غیر آنچه خشنودی خدا در آن است و این از عجایب آن زمان است پس چون دیدید ایشان را از آنها جدائی بگیرید و بترسید از ایشان یا بترسانید ایشان را در راه خدا زیرا ه ایشان جنگ کنندگان با خدا و پیغمبر خدایند و خدا و رسول از ایشان بیزارند.(5)

شما را به معجزه کلمه یتخذ القرآن مزامیر متوجه میکنم که حضرت کلمه گرفتن را بکار بردند که قرآن را در آلات و ابزار غنا (رادیو - تلویزیون و ...) میگیرند و بین ما هم مرسوم است میگوئیم رادیو بگیر - تلویزیون بگیر - لندن، پاریس، تهران و ... بگیر.

در حدیث مفصلی باز از آن حضرت است که مسلمان را مخاطب

قرار داده میفرمایند: آیا خبر ندهم شما را ... و سپس اشاره فرمودند به : ضایع شدن نماز، پیروی شهوات و امیال، گرامی داشتن صاحبان ثروت، وحشت مؤمنان که نمیتوانند امر به معروف یا نهی از منکر نمایند، تسلط یافتن فرمان فرمایان جور و ستم و وزیران فاسق و رؤسای ستمکار و امناء خائن به مردم، منکر شدن معروف و معروف گردیدن منکر، امارت و فرماندهی زنان، منبر رفتن کودکان، خوشکلامی از دروغ و ضرر زدن ب حقوق اسلام با زکات دادن، جفا به پدر و مادر کردن، ستاره دنباله دار ظاهر شدن، شرکت زن و مرد در تجارتها و کسبها، حکومت کردن بر مردم آنچنان که اگر حرف بزنند آنان را بکشندو چنانچه ساکت باشند ریشه شان بکنند و هرچه دارند از آنها بگیرند و دلهایشان را پر از وحشت نمایند، پس در آنزمان از مشرق و مغرب چیزی آورده میشود که مسلمانان را آلوده و متلمون نمایند و وای بر ضعیفان امتم، در آنزمان مردها بمردها، زنان به زنان اکتفا نمایند، مردان به زنان و زنان به مردان شبیه شوند و زنها بر زینها سوار شوند و بر ایشان است لعنت خدا، مسجدها زینت شود، قرآنها و کتابها زینت گردد، صفوف نماز و منارها طویل گردد اما دلها پر از کینه و بغض یکدیگر است و زبانها مختلف باشد، مردان به طلا و حریر و پوست های پلنگ دباغی شده آرایش و پوشاک کنند، معاملات بار با وسلف و رشوه باشد، زنهای خواننده و نوازنده و رقاسه و آلات لهو و لعب زیاد شود، ثروتمندان مکه میروند برای گردش و میان حالها جهت بازرگانی، و طبقه بعد جهت نمایش دادن، قرآن را با سازها میگیرند، زنا زاده زیاد میشود، مردم به لباسها فخر کنند

طبق و ساز و آواز تعلیم گیرنده و طولی نکشد که صدای بکار بردن اسلحه های جنگی در روی زمین و صدای خود زمین اقرب است پس زمین پاره های جگر خود طلا و نقره را بیرون افکند و در آن روز نه طلا نفع دهد نه نقره سودی دارد.(6)

باز از آن حضرت است در ضمن وصایای ایشان: زمانی بیاید بخورند خوردنیهای پاکیزه با رنگهای مختلف و سوار شوند بر مرکب های جنبنده و زینت کنند خود را برای نمایاندن به مردم، زنها هم برای اینکه خود را به مردان بنمایانند، مشروب میخورند نرد و شطرنج میبازند، از ثلث اول شب تجاوز کرده میخوابند، در خوابیدن صبح زیاده روی میکنند و اینها همانند خر زهره اند که برگهای سبز و خرم و گلهای زیبا دارد و طعمش تلخ است. سخنان حکمت آمیز و کارهائی چون درد بی دوا دارند قصرهای محکم میسازند، زندگانی را مخصوص دنیا میدانند، با زنانشان هم صحبت اند و شرافتشان به طلا و نقره میدانند و همتشان شکمشان پس سلامشان نکنید در مجلسهاشان، تشییع جنازه شان نکنید، بیمارانشان را عیادت ننمائید، که اینها اظهار مسلمانی میکنند و مخالفت مینمایند کارهای شما را پس میمیرند بر غیر ملت شما و اینها از نیستند و من هم از اینها نیستم (خدا رحمت کند حجه الاسلام حاج شیخ غلام رضا فقیه خراسانی مقیم یزد را سعی در مراقبت این امور داشت تا آنجا که روزی بر جسدی به نماز میت ایستاد و قبل از شروع، خطاب به میت گفت تا زنده بودی که یک جماعت ندیدی آرزو به گور نبردی حالا برای اولین بار یک نماز جماعت را میبینی. و برخی از ... را چه بگویم که چون بر منبر میروند بجای حضرت

علی قسیم النار و الجنه میشوند و متوفای متمکن در گذشته چنین سهم میدهند: خلد آشیان، جنت مکان و ... و هرگز در تقسیمشان دوزخ جائی ندارد) علماء امت من در میانشان کینه توزی و جدال واقع شود، اینگروه راهنمایان امت منند در دنیا و ... و اینجا حضرت گریه کرد و حاضرین همه گریه کردند و در حدیث بعدی است که در آن زمان مرد زن را طلاق میدهد اما پس از طلاق با او میایستد و تا با یکدیگرند زنا مینمایند و در حدیث بعدی که صداها در مسجد ها بلند میشود (احتمالا بلندگوها) و مقنعه حیا از سر زنان برداشته و کنده شود و در حدیث 99 است که زنان آن زمان قبله مردان باشند و طلا و نقره دینشان و در حدیث 114 که تکلم کنند درندگان و به سخند در آیند تازیانه مرد و کفش او و خبر دهد او را که اهل و عیالش چه میگفتند (دستگاه های میکرو تلویزیون) و در احایث چندی که ارزش پول آنقدر کم شود که چون مردی را صد دینار دهند خشمگین شود و در حدیث 173 که چون کلاه های مشترک (بین الملل) ظاهر شد زنا زیاد میشود.

و در حدیث 178 یکون فی آخر هذه الامه رجال یرکبون علی المیاثیر حتی یأتوا ابواب المسجاد نسائهم کاسیات عاریات علی رؤسهن کاسنمه البخت العجاف (زمانی بیاید که مردان بر زین های عظیم یا مرکب های دور زننده سوار شوند (احتمالا اتومبیل) و بیایند بر در مسجدها و زنهایشان هر چند لباس پوشیده اند ولی برهنگانند و موهایشان مانند کوهانهای شتر لاغر خراسانی

است) (احتمالا مسجدهای صحرائی هم مانند سینماهای صحرائی پیدا شود).

وی در حدیث 199 که زنهای خواننده و نوازنده و رقاصه را بهمسری میگیرند و اشاره حضرت علی به کور شدن قناتها(1) و در حدیث 222 است که مرض سکته و بواسیر و جذام زیاد میشود و در حدیث 254 به کت و کروات و نوع لباس و کلاه جوانان اشاره شده و مطالب بسیاری دیگر که آوردنش به این علت که دیگران زحمت کشیده و بهترینش را آورده اند هیچ لزومی ندارد اما آنچه باید گفت اینکه مطالب ذکر شده در کتابهای خطی مربوط به هزار سال یا اندکی کمتر در دسترس میتواند قرار گیرد و آوردنش برای اهل زمان که بیشتر اخبار را میبینند چیز مهمی نمیاید اما کسیکه هزار سال قبل آنرا میخوانده تعجب میکرده و انگشت حیرت به دندان میگیرد که ممکن است چنین و چنان شود.

بحث دیگر آنکه آنچه را آوردم مختصر یا انتخاب کردم و از شماره (2) الی (8) مربوط به کتاب قلمداد شده از صفحات 140 - 149 - 170 - 179 - 185 - 188 - 294 میباشد که طالبان میتوانند متن عربی و مطالب کلی را در آنجا مطالعه نمایند مخصوصاً توجه فرمایند که میفرمایند شهری در حوالی ری بنا و در آن چنین و چنان میشود و حتی از تهران نا میبرند و راجع به کوچک ترین اوضاع و احوال آنچنان شرح میدهند که تعجب آور است.

1- قناتها (شاید اشاره به حفر چاه های عمیق باشد)

کاسیات عاریات

کلمه ای که تکرارش به حد آزار دهندگی رسیده این کلمه «کاسیات» بود اما هر کلمه ای از اسلام مخصوصاً از قرآن چنانچه مورد مداقه ای از تجزیه و تحلیل قرار گیرد اعجاز و شگفتیهایش نمایان و روشن میگردد و اینک مختصری به عنوان نمونه از کلمه قلمداد شده «کاسیات».

در جلد قبل ملاحظه فرمودید که لباس شهرت پوشیدن و نیز لباسی که سبب فخر فروشی به یکدیگر شود به نظر اسلام مردود میباشد. کاسیات مشتق از کسوه یا کسیکه همین معنی را میدهد یعنی پوشندگانی که بر یکدیگر فخر مینمایند.

کاسیات از کساو پوشاندن است که در نتیجه چنین معلوم میشود: در حالیکه پوشیدگانند برهنگانند که گفتم سابق چون به این معنی میرسیدند تعجب میکردند که چگونه ممکن است کسی که خود را پوشیده، برهنه باشد و حدس میزدند که مقصود این بوده که زن در حالیکه پوششی داشته در جمع و جور کردن آن قصور ورزیده و ولنگ و واز نگهداشته است اما امروز با به بازار آمدن پارچه هائی که پوست بدن از زیرش به وضوح پیداست مقصود اسلام را بخوبی روشن میسازد.

اگر کاسیات مشتق از کسی و کسیت باشد به معنای سرین است (از منتهی الارب) و اگر قاموس اللغه را نگاه کنیم از الکسی بضم مؤخر المعجز را میرساند که کلمه «عاریات» صفت از برای کاسیات میشود که نتیجه میشود پوشندگان پائین سرین هایشان

برهنه است. (میکرو - کاروژ - مین ژوب).

به هر صورت کاسیات عاریات میتواند روی هم رفته زنی را نشان دهد که پائین سرینش برهنه است و پارچه هائی را که پوشیده آن اندازه نازک انتخاب کرده که زیرش پیداست و هر روز و ساعت در فکر فخر فروشی و تعویض و گرانتر انتخاب کردنش است و آن هم برای مردم است نه برای شوهر زیرا هرچه برای شوهر پیرایش و آرایش بیشتر شود نزد اسلام پسندیده تر میباشد. البته میتوان کاسیات عاریات را منطبق بر زنی جدا از زن دیگر که پائین سرینش برهنه است یا زیر لباس بدنش پیداست یا با تعویض مرتب لباس فخر فروشی میکند دانست.

کلمه لباس هم یعنی داشتن حجاب

لبس یفتح لام پوشاندن جسمی است که سترش واجب است، برای اینکه کشف ان قبیح میباشد یا برای اینکه به ستر و پوشاندن نیازمند است و لبس بضم لام معنی پوشاندن حق میباشد و پوشاندن امر معنوی است و این معنی نیز از قرآن معلوم استفاده از معنی اول است و ریشه هر دو یکی میباشد.(1)

از ریشه کلمه مربوط به لباس (لبس) که 23 مرتبه کلماتی در قلمرو آن در قرآن آورده شده چنین بر می آید که باز همانند همیشه این کتاب آسمانی در یک کلمه دو عمل انجام داده است و هم مقرر داشته و هم علت را بیان فرموده و قبلا به مواردی از این قبیل بر خورده اید و در صورتیکه یادتان باشد در جلد هفتم آنجا که بحث

1- تفسیر المیزان

از مسکرات بود گفتم قرآن در بسیاری موارد سکر و مسکرات آورده اما در مقام حکم و وضع مقررات به جای کلمه سکر و مسکر کلمه ای میگذارد که همان معنی را داشته بعلاوه که علت حرمت مسکرات را هم میرساند.

کلمه جانشینی سکر، خمر است (انما الخمر و المیسر و ... - 90 المائده) که از جمله میفرماید خمر و ... از پلیدیهای شیطانی است، از آنها دوری و پرهیز کنید و چون خمر پوشاندن و خمیر که سرش را میپوشانند تا تخمیر شود و خمار پارچه ای که پاره ای از اعضای بالای بدن را فرا میگیرد و از جمله خمر که سرپوشی برای مغز و عقل خواهد بود، خود علت حرمت را که پوشاندن مغز و عقل از شرب خمر است میرساند.

ملاحظه فرمودید یک کلمه خمر هم ماده اولیه و وسیله مستی را نشان داد و هم عملی که به وسیله آن انجام میگیرد و هم حکم و سبب تحریمش را تذکر داد. خمر همان مسکر است، از عمل شیطان است و آفاق و انفس را به شیطنت سوق میدهد از این جهت که خمر و سرپوشی بر عقل آشامندگان میباشد.

لباس هم امر معنی است و هم پوشاندن چیزی که نباید برهنه بود یا برای اینکه به ستر و پوشاندن احتیاج دارد و لذا باز همان یک کلمه است و ذکر آلت و ابزار و چگونگی بکار بردنش و حکمی که بر آن مترتب میباشد.

امر معنی است چرا؟

قبلا آوردم آفریدگار جل و علا آفرینش خود را از لحاظی به عالم امر و عالم خلق (الاله الخلق والامر - 54 الاعراف)

تقسیم فرموده است عالم خلقش که ساختمانی از محسوسات و مدرکات است و هرچه هست الفبای ساختمانی و مصالح اولیه آن خارج از قریب 104 عنصر نمیباشدو لذا میتوان از نهاد این خلقت که مدل ثابتی است نقاشی کرد و سینه علوم را شکافت همه جا فرمول و ترکیبات عضلات، استخوانها، چوب ها، برگها، و ساختمان اتم ها و ... از لحاظ کلی شناخته شده و ثابت و تحت مطالعه است اما عالم امر نا ثابت است و به همین دلیل نقش از یک مدل نا ثابت و بررسی در آن دشوار میباشد همانند فکر کردن که هر لحظیه ای در جائی و زمانی و ... است (قرآن را توجه فرمائید که روح را از عالم امر میداند و معلومات مربوطه اش را ناچیز - یسئلونک من الروح قل الروح من ثمر ربی و ما اوتیتم من العلم الاقلیلا).

لباس هم از عالم امر و یک امر معنوی است زیرا سند زنده و برازنده ای در دگر گون سازی مهمترین امر اجتماع است که روابط اجتماعی، فردی، آمیزشی از آن جمله است و چه عقده ها که با بیشتر پوشاندن خود حل شود بلکه تصور گردد حل شده است و هر چه بسیار آبروها که با کمتر پوشاندن بریزد بلکه در سرای دیگر تعقیب گردد.

لباس امری معنوی است و چه بسا همین لباس که برای نوزاد انتخاب میشود فوق العاده او را شخصی سریع التأثر و عصبانی بار

آورد و بر عکس ممکن است بر او اثری نیکو به جای گذارد و چه خوش فرمودند نبی گرامی که در گهواره نیز باید علم آموخت یعنی معلم داشت و از جمله معلمی که بداند چه شکل لباسی، چه رنگ لباسی، چه اندازه لباسی، چه مقدار لباسی، در کجا، در چه زمان، در چه سن، چگونه باید به او پوشاند تا کودک بدون داشتن کمپلکس های روحی و عقده های روانی یا در حد اقل داشتن آنها پارا به میان اجتماع گذارد.

لباس امر معنوی است و اداره قسمتی از امور اقتصادی را به عهده دارد و چه بسا در تولید و توزیع و عرضه و تقاضاهای دیگر هم دخالت کند. مثلا اجتماعی که درست میپوشند تا حدودی رفع نیاز داروئی از خود کرده است به علت آنکه او را از سرما محفوظ داشته است و کشوری که به لباسش بی اعتنا نیست و رنگ و جنس و دوخت و اندازه و مقدار لباس ملتش عالمانه انتخاب میگردد رعایت نوعی عدالتخواهی بر آحاد افراد نموده است.

لباس امر معنوی است زیرا این هم راهی برای ورود استعمار است یا سدی برای ورودش. راهی برای ورود زیرا تصور میکنند اگر لباس استعمارگران را بپوشند و خطشان را بنویسند و تعطیلاتشان را تعطیل کنند و خلاصه اگر مغزشان را تحویل دهند هوشیار میشوند یا اگر کارخانجات آنان را بیاورند یا ... به تکنیک و هنرمندی بدون آنکه زحمتی بکشند و علمی و مراتبی و مراحلی را بگذرانند خواهند رسید در صورتیکه فقط باید زمینه فراهم کرد که خود لباس تهیه کنند و خود صنعت کنند و خود و همت و خود ....

و لباس سدی است برای ورود استعمار زیرا میبینند روستاها

که اجناسشان را مشتری نیستند و هر چه دکان تازه و جدیدتر و بر موازین غربی هم باز کردند و مانکن های غرب زده هم ترتیب نمایشی در دهات دادن همان گوسفند و همان پشم و همان رشتن و همان بافتن و همان برک بهتر و گرمتر درست کردن است و استعمار جز بازار جز بردن و یغما و تاراج کاری ندارد و لباس سدی است برای ورود استعمار زیرا می بینند شهری ها هم خود صنعت میکنند و خود میبافند و خود میباند و آنچه را بکار گرفته اند مغز خودشان است نه مغز استعمار گران.

چه معنویتی برای لباس از این مهمتر که خدای متعال مرد را لباس زنش و زن را لباس همسرش (هن لباس لمک و انتم لباس لهن - 187 البقره) دانسته زیرا این دو نیز مشتری و خریدار یکدیگرند و کارگاه تولید اجتماع آینده. اجتماعی باید در لباس آسایش و آرامش و برای تولید مثل آرمیدن داشته باشد.

معنویت لباس تا کجاست که اگر والدین ناشکری کنند چرا دخترانی دارند یا فقط پسرانی و آرزوی یک پسر یا یک دختر نمایند یا به پسر بگویند دخترم از تو بهتر است و به پسر که تو به کار مامیائی حس عاطفه و فرزندی آنها برانگیخته شده پسران به لباس دختران در آمده اداهای دخترانه در میاورند و دختران لباس پسرانه پوشیده سیگار و اتومبیل رانی و به مجالس شتافتن و ... را انتخاب مینمایند و دیگر از لباس چه معنویتی توقع داریم اگر از قامت ابروی فامیل بدر آید.

جالب اینجاست که در معنی کردن کلمه لبس هم اشاره به پوشاندن جسمی شده که سترش واجب است برای اینکه کشف آن

قبیح میباشد و هم برای پوشاندن قسمتی که به ستر نیازمند است و باز شما را به کلمه خمر متوجه میسازم که هم نشان داد مسکر است و هم حرام است و هم چرا حرام است و در اینجا هم نشان میدهد لباس برای پوشاندن قسمتی از بدن که سترش واجب است (عورت و ...) بکار آید و هم برای قسمتی که به آن نیازمند است یعنی کلمه لباس هم زبانش علیه متجددین در اعتراض و به آنها دستور پوشاندن عورت را میدهد را و عورت مرد و زن کجاست خواهم گفت.

تنها وجوب داشتن لباس برای پوشاندن عورت نبوده. کسی که مطئمن باشد لباسش کم است و سرما خواهد خورد و زیان خواهد دید بر او واجب است خود را بپوشاند. همچنین آنکه یقین دارد یا برهنگی اش کسی در زیان اجتماعی افتاده به پلیدیهای شیطانی آلوده میگردد چه بسا که بر او واجب است خد را بپوشاند و از اینقرار زن هر عضوش تحریک کند عورت است و باز خواهم گفت.

یادم از سخن امام آمد که در شگفتی است چرا مردم اینقدر مراقب اند چیزی نخورند که مردی، رنجی، اسهالی، مرضی برای جسمشان پیش آید، اما هیچ در فکر چیزهائی که نگهدارنده جانشان است و جانشان را به رنج، به گمراهی، به ضلالت می افکند نیستند (عجبت لمن یتفکر فی مأکوله فکیف لا یتفکر فی معقوله) شما اگر به رستورانی بروید درجه اول و بر بهترین میز بنشینید و بهترین غذا را انتخاب کنید گارسون بیاید همه چیز را پاک و تمیز کند و آلات و ابزار ضد عفونی در پاکت ازفور در آورده جلوتان

بگذارد بعد که گوشت را آورد چنگال زده آنرا نزدیک بینی آورده اگر حتی بوی ناشناخته و مخصوص بیات شدن گوشت بدهد لیوان را محکم به میز میکوبید و فریاد و نعره که این چه رستوران درجه اولی است. چه کثیفید درش را ببندید، نزدیک بود مرا بکشید، گوشت فاسد بخورم معلوم نبود چه میشود اما با این همه مراقبت از اشیائی که راه ورودش دهانتان است و به جسمتان میرسد آیا با راه های به جان کشیده شده که گوش و چشمند چگونه اید. هرچه بشنوید و هرچه ببینید و جانتان را متأثر سازد اشکالی ندارد؟ مسمومیت اسهال زا بد است اما مسمومیت کفر زا، ضلالت زا، جهنم زا، مسمومیتی که اجتماع را، اقتصاد را، خانواده را، مقررات را، دین را پریشان میسازد بلا اشکال است؟ گوش هر صدائی بشنود چشم هر مطلبی بخواند آیا درست است؟

ممکن است شما بفرمائید دیپلمه ام لیسانس دارم، مهندسم، دکترم، استاد چه اشکالی دارد همه چیز بشنوم و همه چیز را ببینم. در اینجا بهترین جواب را یکی از واعظان بزرگوار داد که میگفت به جوان دیپلمه ای که از خواندن کتب ضاله ممنوع شده بود و پدرش به وی گفته بود اسلام خواندنش را حرام میداند و علت پرسید چنین پاسخ دادم: شما در پیاده رو راه میروید خیلی نزدیک دیوار مشغول رفتنید، به هر دری از دکانها، مسجدها، کارگاه ها میرسید میگذرید ناگهان نزدیک به دری میرسید که با خط قرمز بر آن ضربدری کشیده و جمجمه ای بر آن تصویر شده و زیر آن نوشته اند پنجاه هزار ولت برق خطر مرگ، بدون اختیار کمی با در مذکور فاصله میگیرید و آن در و آنچه بر آن نوشته شده شما را متأثر

میسازد و منفعل میگرداند ولی هنوز نگذشته می بینید جوانی دوان دوان به طرف درب آمد، آنرا به سرعت باز کرد و در آن افتاد و با آچار این را سفت میکند آن را میبنند آنرا شل میگرداند ... میدانید چرا؟ برای اینکه آن مهندس برق است. متخصص است، ملاست، برق نمیتواند او را زغال کند اما اگر دکتر یا لیسانس یا شما جرئت کردید دست به آن بزنید زغالید چرا؟ برای اینکه بر آن تسلط ندارد، وارد نیستید هیچ کس هم نمیخواهد در اثر برق گرفتگی بمیرد ولی نزدیک شده بدون آنکه بفهمد چه شد انا لله و انا الیه راجعون.

شما هم معلومات بالاتر از نویسنده کتب ضاله اگر دارید و نمیتواند مطالبش جانتان را زغال و رویتان را سیاه کند بخوانید و الا فعلا شما اگر به معنویت لباس ایمان دارد، اگر لباس را علاوه بر اینکه عورت شما را میپوشاند و از سرما و گرما حفظ میکند قبول دارید که رلهای اجتماعی و نقشهای سیاسی هم به عهده دارد و لا اقل اگر قبول دارید ران دختر جوان موهای دوشیزه مقبول از راه چشم شما را متأثر میسازد ولی نمیدانید چه اثری دارد خوب یا بد حرف این و آن را نپذیرید. خودتان بروید تحقیق کنید علم بیاموزید، ببینید آنهمه پیامبر و امام که آنرا بد دانسته اند. آن همه از دانشمندان که ناپسند شمرده اند آیا دروغ گفته اند؟ آیا هیچ زمان کره زمین در تصرف مینی ژوب پوشها در خواهد آمد و آیا تاریخ چنین وعده ای را میدهد یا وعده این است که زمین در تصرف دینداران دانشمند در آید (وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض...)

شما قبول دارید که حجاب یک مسئله ای نیست که یک وزیر یا رئیس که دکتر است یا مهندس است یا ژنرال بتواند حکم بر خوبی یا بدیش نماید. حجاب از یک طرف با پارچه و اقتصاد، از طرفی سرما و گرما و پزشک، از طرفی با چشم چرانی و عورت و روانشناس و اساتید جامعه شناس و مهمتر از همه از طرفی با استحکامات فامیلی و متخصصان مربوطه سرو کار دارد. به محض آنکه فلان مجله نوشت یا فلان وزیر با مینی ژوب ها رقصید یا فلان استاد متخصص آپولو چشم چرانی کرد چه ارتباطی با نیروی پذیرش و تعقل متخصصین مربوطه مخصوصا که آنها هم هیروشیما آتش زدن و کوره های آدم سوزی هیتلری دارند؟ ببین منشور سازمان ملل که آن هم کسانی چون وزیر و وکیل دارد حکم بر آزادی لباس و حجاب داد و دیگر کسی عملا مزاحم دارندگان حجاب نیست و در هر کشوری که عضو سازمان است، هرکس میتواند حجاب داشته باشد یا نداشته باشد ولی در کشورهای اسلامی هرکس که عضو سازمان اسلامی است دستور صریح اسلام را برگزیده که با خواندن همین جلد کتاب دستور قلمداد شده را خواهید شناخت.

من در اینجا یک پیشنهاد دارم: از آنجا که بیشتر مردم از اعلی و ادنی در کارهای پزشکی، معماری، مذهبی، اجتماعی و ... شرکت مینمایند و اعلی تا ادنی مقصودم از دارندگان تخصص در غیر مسئله مورد بحث است تا کسانیکه الفبارا نمیشناسند ولذا وزیر و وکیل و پزشک و نویسنده هم در قلمرو آنانند، هرگاه کسی درباره مسئله ای اظهار نظری کرد و خود را کارشناس معرفی نمود اگر تخصص ندارد و در غیر مورد تخصص است اوضاع و احوال

فامیلی اش را از نظر دور ندارید و ارتباطش را با اجتماع و اگر متخصص در امور مربوطه نیست بفرمائید روانکاوان مورد روان کاوی اش قرار دهند و اگر چنین کاری در سراسر جهان بشود بسیاری از مشکلات حل خواهد شد زیرا بازشناخت فرصت طلب غرض ورز از کسیکه بدون هدف و غرض مسئله ای را مطرح میسازد یا کسیکه کارشناسی میکند اما کاردان نیست ولی قصدش خدمت و محبت است با چهارمین نفر که کاردان است و قصد خیری و خوبی دارد به مراتب آسانتر از کارشناسی است که به بیراهه بردن مردم اقدام کرده است و اگر روانکاوی نشود پنج نفر قلمداد شده باز شناخته نمیشوند. اما کسانی چون نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلوات الله علیهم اجمعین شناخته شده اند و با کمال جرئت بگویم روانکاوی هم شده اند و دانسته و یقین شده جز محبت و فضیلت و سعادت برای افراد نخواسته اند و این فرمول کلی کار روانکاوی را سهل و آسان میکند و پنج دسته مذکور را میتوان چنین تقلیل داد و گفت هرکس بر خلاف آنچه سفیران الهی گفته اند مطلبی داشت جدا و اگر آنکه از آنان پیروی کرد جدا و تنها باید کسانی را مورد روانکاوی قرار داد و در شناخت پدر و مادر و فامیل و اجتماعشان دقت کرد که سر و سودای مخالف با مذهب دارند و تصدیق های بی وقوف و سکوتهای وقوف دارشان آنچنان حقایق را تحریک میکند که فقط باید متخصصین مربوطه به آن نزدیک شوند تا بتوانند به مخالفتشان با مقررات الهی وقوف حاصل نمایند و آنها را معرفی کنند، باشد که خدمتی به اجتماعی انجام گیرد که بنابر گفته یکی از فضلای کشور از دامن کوتاه خانمها بگیر تا نوارهای بلند فیلمهای

سینمائی همه چیز دلالت دارد که در پرده دری دست فرنگیان را از پشت بسته ایم و هر قدر در تقلید فضیلت آنها چلاقیم در تقلید فضیحتشان قلچماقیم و از هیچکس و هیچ چیز هم پروا نداریم (1) و روانکاوی تنها کسی که لازم نیست آقای خاونده بی حجابی است که نماز میخواند و روزه میگیرد و حج رفته و شکل مذهبی هم بخود گرفته است.

اینجا بسیار لازم آمد مردم را در دو دسته بزگر معرفی نمایم: خدا پرستان و ملحدان.

خدا پرستان میگویند خبری هست و تلاش میکنند که در راه خدایشان دخی، درمی، قدمی، قلمی داشته باشند اما کسی که میگوید خبری نیست چه میخواهد بگوید؟ اگر خبری نیست تو دنیا را بچسب چکار به اعتقاد و معادی که خبری نیست داری. و اینجاست که روانشناسی مسلم میدارد کسیکه خدا را قبول دارد باز هم مخالف او نیست و کسیکه خدا را قبول ندارد باز هم مخالف نیست و موافق هم نیست و اگر مخالف یا موافق باشد دو شخصیت دارد و در زمره بیماران روانی محصوب.

برگردم به مطلب اصلی چه خوش گفته است اناتول:

اناتول فرانس، نویسنده فرانسوی: «در صورتیکه به من گفته شود از میان مهملاتی که یک قرن پس از مرگ من در دنیا همه گیر خواهد شد یکی از آنها را برگزینم آیا تصور میکنید چه انتخابی خواهم کرد؟ یک رمان؛ یک کتاب تاریخ. ولی رمانها روابط عاشقانه مبتذلی که تکرار میشوند بیش نیستند و تاریخ هم نیمش خسته کننده و نصفش جالب است و من از آن میان فقط یک «ژورنال مد» را بر میگزینم تا ببینم یکصد سال بعد

1- کیهان 8822 صفحه 5.

از من زنان چه شکل لباس میپوشند و به چه شکل و ریختی در میایند و به نظرم رسید که همین مد پرستی آنان بیش از تمام فلاسفه و داستان نویسان و دانشمندان مرا از چگونگی زندگانی بشر آینده آگاه خواهد ساخت».

آنانول راست میگوید. بشر همینکه محیطی امن و شکمی سیر یافت بلکه در محیطی امن و شکمی امن عورتش نا امن میشود و مقدمات و مقارنات نا امنی در سکس با زیر و رو کردن لباس همزمان است.

شما خیال میکنید آن حاجی مکه رفته نماز خوان که با عبا و عصا به نمازجماعت میرود و عینکش را دخترش گذاشته و لخت به رانندگی و شنای در استخرهای عمومی میپردازد اگر خدای ناکرده جنگی شروع شود نا امنی بشود، عزرائیل سلامی بکند باز عینکش را به دخترش میدهد و خودش به طرف مسجد و محراب و دخترش به طرف استخر و کاباره خواهد رفت؟

اسلام چه دین محکم و عالی است که اجازه نمیدهد به محض آنکه شخص عزرائیل را دید هر چه دارد در راه خدا بدهد و چه عالی عالی که در آن حال توبه اش را هم قبول نمیکنند یعنی کسی که قطعی شد که اهل اینجا نیست کارش هم اهلیت و سازگاری با اینجا ندارد، خواه معنوی و توبه باشد و خواه مادی و بخشش و سرمایه گذاری. زیرا دادنش از روی ترس است نه اراده آزاد و دیگر بخشش در برابر جوخه آتش سل آزادی و زور گوئی است.

آناتول فرانس که میگوید ژورنال مد میخواهم که مردم

زمان را بشناسد راست میگوید. تاریخ خوانده سقوط هر ملت را همزمان با پیداش مفسده ها که در رأس همه فساد جنسی است مطالعه کرده و میداند ژورنال مد یعنی منعکس کننده افکار ملت، روحیه ملت، درجه عظمت ملت و اوضاع و احوال و مرتبت و درجات ملت و در اینصورت باز اگر تکرار کنیم که کلمه لباس خود زبان گویای وجوب حجاب بر زنان است حداقل اگر مسلمانانی که زن و فرزند بی حجاب دارند موافق نباشند آناتول فرانس موافق است.

آناتول فرانس در زمانی زندگی میکرد که ارزش زن در کشورش آنقدر پائین بود که پس از گذشت دوران طولانی همزمان مسافرتهای فضائی با زور و فشار ژنرال دوگل رئیس همان کشور تازه به آنها استقلال مالی داده شد و زن توانست بدون اجازه شوهر در اموال خود تصرف بیع و شرائی نماید و چون کتابهای بسیاری درباره حقوق زن نوشته شده و احوال و اوضاع زنان جهان مخصوصا اروپا و کشورهای اسلامی روشن است طالبان را حواله به مطالعه آنها نموده فقط به بحث مختصری در اینباره از نظر قرآن خواهم نمود.

راست آن حاج آقا که خود عصا و عبا دارد و دوشیزه شان عذر و عینک، خودش به طرف مسجد میرود و صبیه شان بجانب دیگر ولی دخترشان را در برابر امام و امامزاده و روحانی و مسجد و گورستان و .... امر به پوشیدن میکنند خوب است این سؤال مرا پاسخ دهند:

اگر پایتان را بطرف مرد یا زن محترمی دراز کنید و حتی به جانب بچه ای، آیا کار درستی است و اگر کتاب که شرح زندگی

انبیاء و اولیاء خدا باشد در برابر پای شما باشد چه میکنید و اگر دیدید در برابر پایتان قرآن، کتاب الهی قرار گرفته چه؟ تصور کنم اگر مسلمان باشید به قرآن، به تورات، به انجیل و به آنچه منسوب به خداست احترام میگذارید و اگر از کسی دیگر چنین عملی دیدی میفرمائید پایت را جمع کن جمع کن جمع کن. اما اگر چند آیه قرآن را زیر پا گذاردید چطور؟ آیه شراب را، آیه قمار را، آیه حجاب را، آیه پیامبر را، آیه خدا را! پایت را بردار بردار بردار.

واژه حجاب

(1)

پیش از اینکه استنباط خود را در اینباره ذکر کنیم لازم است یک نکته را یاد آوری کنیم. آن نکته این است که معنای لغوی حجاب که در عصر ما این کلمه برای پوشش زن معروف شده است چیست؟ کلمه حجاب هم به معنی پوشیدن است و هم به معنی پرده و حجاب. بیشتر استعمالش به معنی پرده است.

این کلمه از اینجهت مفهوم پوشش میدهد که پرده وسیله پوشش است و شاید بتوان گفت که به حسب اصل لغت هر پوششی حجاب نیست، آن پوشش حجاب نامیده میشود که از طریق پشت پرده واقع شدن صورت گیرد.

در قرآن کریم و در داستان سلیمان، غروب خورشید را

1- این قسمت را بدون تغییر از کتاب مسئله حجاب تألیف حجه الاسلام آقای مرتضی مطهری آوردم.

اینطور توصیف میکند:« حتی تورات بالحجاب» (1)

یعنی تا آن وقتی که خورشید در پشت پرده مخفی شد. پرده حاجز میان قلب و شکم را «حجاب» مینامند.

در دستوری که امیرالمؤمنین علیه السلام به مالک اشتر نوشته است میفرماید: فلا تطولن احتجابک عن رعیتک. یعنی در میان مردم باش، کمتر خود را در اندرون خانه خود از مردم پنهان کن، حجاب و دربان تو را از مردم جدا نکند بلکه خودت را در معرض ملاقات و تماس مردم قرار بده تا ضعیفان و بیچارگان بتوانند نیازمندیها و شکایات خود را به گوش تو برسانند و تو نیز از جریان امور بی اطلاع نمانی.

ابن خلدون در مقدمه خویش فصلی دارد تحت عنوان «فصل فی الحجاب کیف یقع فی الدول و انه یعظم عند الهرم» در این فصل بیان میکند که حکومتها در بدو تشکیل میان خود و مردم حائل و فاصله ای قرار نمیدهند ولی تدریجاً حائل و پرده میان حاکم و مردم ضخیمتر میشود تا بالاخره عواقب ناگواری به وجود می آورد. ابن خلدون کلمه حجاب را به معنی پرده و حائل، نه پوشش، به کار برده است.

استعمال کلمه حجاب در مورد پوشش زن یک اصطلاح نسبتاً جدید است. در قدیم و مخصوصاً در اصطلاح فقهاء کلمه «ستر» که به معنی پوشش است به کار رفته است. فقهاء چه در کتاب الصلوه و چه در کتاب النکاح که متعرض این مطلب شده اند کلمه «ستر» را به کار برده اند نه کلمه حجاب را.

1- سوره ص آیه 32.

بهتر این بود که این کلمه عوض نمیشد و ما همیشه همان کلمه «پوشش» را به کار میبردیم زیرا چنانکه گفتیم معنی شایع لغت حجاب پرده است و اگر در مورد پوشش به کار برده میشود به اعتبار پشت پرده واقع شدن زن است و همین امر موجب شده که عده زیادی گمان کنند که اسلام خواسته زن همیشه پشت پرده و در خانه محبوس باشد و بیرون نرود.

وظیفه پوشش که اسلام برای زنان مقرر کرده است به این معنی نیست که از خانه بیرون نروند، زندانی کردن و حبس زن در اسلام مطرح نیست. در برخی کشورهای قدیم مثل ایران قدیم و هند، چنین چیزهائی وجود داشته است ولی در اسلام وجود ندارد.

پوشش زن در اسلام این است که زن در معاشرت خود با مردن بدن خود را بپوشاند و به جلوه گری و خود نمائی نپردازد. آیات مربوطه همین معنی را ذکر میکند و فتوای فقهاء هم مؤید همین مطلب است و ما حدود این پوشش را با استفاده از قرآن و منابع سنت ذکر خواهیم کرد. در آیات مربوطه لغت حجاب بکار نرفته است.

آیاتی که در این باره هست چه در صوره مبارکه نور و چه در سوره مبارکه احزاب، حدود پوشش و تماسهای زن و مرد را ذکر کرده است، بدون آنکه کلمه حجاب را بکار برده باشد. آیه ای که در آن، کلمه حجاب به کار رفته است، مربوط به زنان پیغمبر اسلام.

میدنیم که در قرآن کریم درباره زنان پیغمبر دستورهای

خاص وارد شده است. اولین آیه خطاب به زنان پیغمبر با این جمله آغاز میشود: یا نساء النبی لستن کاحد من النساء. یعنی شما با سایر زنان فرق دارید.

اسلام عنایت خاصی داشته است که زنان پیغمبر چه در زمان حیات آن حضرت و چه بعد از وفات ایشان، در خانه های خود بمانند و در این جهت بیشتر منظورهای اجتماعی و سیاسی در کار بوده است.

قرآن کریم صریحاً به زنان پیغمبر میگوید: و قرن فی بیوتکن. یعنی در خانه های خود بمانید. اسلام میخواسته است «امهات المؤمنین» که خواه و ناخواه احترام زیادی در میان مسلمانان داشتند از احترام خود سوء استفاده نکنند و احیاناً ابزار عناصر خودخواه و ماجراجو در مسائل سیاسی و اجتماعی واقع نشوند و چنانکه میدانیم یکی از «امهات المؤمنین» (عایشه) که از دستور تخلف کرد ماجراهای سیاسی ناگواری برای جهان اسلام بوجود آورد. خود او همیشه اظهار تأسف میکرد و میگفت دوست داشتم فرزندان زیادی از پیغمبر میداشتم و میمردند اما به چنین ماجرائی دست نمیزدم.

سر اینکه زنان پیغمبر ممنوع شدند از اینکه بعد از آنحضرت با شخص دیگری ازدواج کنند به نظر من همین است. یعنی شوهر بعدی از شهرت و احترام زنش سوء استفاده میکرد و ماجرا خلق مینمود. بنابر این اگر درباره زنان پیغمبر دستور اکیدتر و شدیدتری وجود داشته باشد به این جهت است.

به هر حال آیه ای که در قرآن آیه کلمه «حجاب» به کار

رفته آیه 54 از سوره احزاب است که میفرماید: و اذا سئلتموهن متاعاً فاسئلوهن من وراء حجاب. یعنی اگر از آنها متاع و کالاهای مورد نیازی، مطالبه میکنید از پشت پرده از آنها بخواهید. در اصطلاح و حدیث اسلامی هر جا نام آیه حجاب آمده است، مثلا گفته شده قبل از نزول آیه حجاب چنین بود و بعد از نزول آیه حجاب چنین شد، مقصود این آیه است که مربوط به زنان پیغمبر است (1) نه آیات سوره نور که میفرماید: قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم - الی آخر - قل للمؤمنات یغضمن من ابصارهن یا آیه سوره احزاب که میفرماید: یدنین علیهن من جلابیبهن - الی آخر.

اما اینکه چطور شد در عصر اخیر، بجای اصطلاح رائج فقها یعنی ستر و پوشش، کلمه حجاب و پرده و پردگی شایع شده است؟ برای من مجهول است و شاید از ناحیه اشتباه کردن حجاب اسلامی به حجابهائیکه در سایر ملل مرسوم بوده است باشد.

علت پیدایش حجاب

بدون شک مرد و زن انسانهای نخستین عریان بودند. هرچند به زودی زن بیشتر از مرد خود را پوشاند اما زیادتر از این مسائل تاریخی حجاب در تاریکی زمان گم میشود ولی مسلم است که از زمان ارسال راهنما و راهبر و پیامبر برای بشر بنابر دستوراتی که در یک سیستم الهی مقرر میگشت و از جمله مسئله لباس، زنان

1- رجوع شود به صحیح مسلم جلد 4 صفحات 148 - 151.

خود را پوشاندند و آیاتی از تورات و انجیل در مقدمه کتاب در این باره آورده شد که نشان میداد زن یهودی و مسیحی هر دو بنابر دستور مذهبشان بایست حجاب داشته باشند در اینصورت نیازی نیست که بگوئیم اسلام مبتکر و آورنده حجاب میباشد.

آنچه را تاریخ نشان میدهد اضطراب و نگرانی و دو دلی مردن بوده که در سراسر زمان دامنگیرشان بوده است، زیرا هر دوران که خواستند زنان خود را توجه کنند و عزیز دارند و از کارهای خشونت آمیز و توهین و تحقیر در برابر کارفرمایان و سرپرستان و رؤسا محفوظ و مصون بدارند و جز شوهر آقا و بالاتر و حاکمی نداشته باشند آنها را پوشاندن و در حجاب و دور از دسترس و حتی نظر دیگران نگاه داشتند. یعنی قناری عزیز را در قفس انداختند و هر روزگاری که تمایلی به کار کشیدن از زن و وی را وسیله برآورد امیال و اشتهاها و بهتر فروش رفتن و رسیدن و فراوانی عرضه و تقاضا خواستند قرار دهند یا اجتماعی را تحت نظر مستقیم خود اداره نمایند آزادش گذاردند و به خدمتش گماردند و حتی به بیکاری کشیدند و چه بسا رئیش و وزیرش کردند و اسلام آمد آن قفس گرانبها را بشکند و این آزادی بی مرز و بوم را نیز حد و مقیاسی مقرر دارد که این کتاب نسبتاً معرف کارهای پسندیده اسلامی است که همه در دو کلمه خلاصه میشود؛ عزیز نگاه داشتن قدر زن بوسیله حجاب و حفظ سرمایه گرانبهای زن که زیبائی است توسط حجاب آنچنانکه زن مسلمان میتوانست برای کارهای زنانه (پانسمان - پرستاری - برداشت لباس و ...) هم به میدان جنگ برود هم پشت پرده مجلس شعرا را اداره کند و هم به

کارهای مباح و اموری که رخصت انجام دادش در خارج از خانه دارد بپردازد.

اما علل پیدایش حجاب که در کتاب مسئله حجاب به خوبی آورده شده به اختصار چنین است:

ریشه فلسفی دارد، ریشه اجتماعی، ریشه اقتصادی، ریشه اخلاقی، ریشه روانی، یا وابسته به تدبیر غریزی شگفت انگیز زن است.

ریشه فلسفی پیدایش حجاب به سبب میل به ریاضیت و رهبانیت بوده است تا بدینوسیله فاصله ای بین مرد و زن ایجاد شده و زن را که نوعی محرک بزرگ شهوت است در حجاب و دور از مرد بدارند و اصل پیدایش این نظر بنابر عقیده خاصی است که گمان میکردند با محروم کردن خود از لذات کفه روح را در برابر میزان جسم سنگین ساخته وصول به حقیقت را دریافت میدارند؛ یا تصور کرده اند همیشه لذات مادی به پاره ای از رنج های معنوی است که هر که بامش بیش، برفش بیشتر و در ریاضت طلبی و محرومیت ها رنجها هم کمتر است؛ یا اینکه باید از جسم محدود و محصور برای پذیرش لذات بدینوسیله انتقام گرفت و اسلام با هر نوعی از افکار مربوطه به رهبانیت و ریاضت شدیداً مخالف است و مطالب مجلدات اولین دانشگاه و آخرین پیامبر نمونه گویائی از اینکه اسلام دوست دارد یک نفر مسلمان از تمام مواهب و آلاء و نعمت های حلال و مجاز به نحو احسن بهره مند و برخوردار گردد خوب بپوشد، خوب بنوشد و بخورد، خوب زندگی کند، خوب ببرد، و خوب بجای بگذارد و ... ریشه اجتماعی پیدایش حجاب در تخیلات مربوط به عدم امنیت

و عدالت اجتماعی خلاصه میشود تا زن زیبا بوسیله در حجاب رفتن از دست تجاوز زورمندان و قدرت تجاسر اکابر در امان باشد و وضع مقررات مربوط به حجاب در اسلام بدین منظور نبوده است، زیرا حداقل در ایالت و چادر نشینان عصر جاهلیت با آنکه حجاب نبود در صورتیکه در میان فرقه های مذهبی چندی که حجاب داشتند تجاوزهای ناموسی رقم بالا و درشتی داشت.

تلخیص ریشه اقتصادی پیدایش حجاب در حفظ منافع مرد و روش پدر شاهی است که چون مرد کارگر لازم داشت تا کارگاه خانه داری را اداره نماید خانه نشین و در حجابش کرد و چون اسلام اولین واضع مقرراتی است که حق مالکیت و حقوق اقتصادی زن را بالاستقلال شناخت و قبل از هر ملت و مذهبی زن را استقبال اقتصادی داد، شرح چگونگی نظر مخالف اسلام ضروری به نظر نمیرسد.

ریشه اخلاقی پیدایش حجاب را مربوطه به حس خودخواهی و حسادت مرد دانسته اند که دوست ندارد، بلکه رشک میبرد که مردان دیگر ولو با نگاه کردن یا همسخن شدن از زنی که تحت اختیار اوست استفاده کنند و اگر قوانین مذهبی همه جا با تکبر و خود خواهی مبارزه کرده اینجا به نفع مردان خود را کنار کشیده است و پیش آوردن چنین مسئله ای در نتیجه اشتباه گرفتن خود خواهی و حسادت با غیرت است که در مردان وجود دارد و به همان نحو که حب اولاد بر فطرت است، غیرت نیز جزو سرشت مردان است غیرت برای آنکه محل بذر و نسل را از تزلزل و اختلاط و اختلال پاسبانی کند و حب فرزند که از ضایع سازی نسل جلوگیری بعمل آورد،

و اینکه غیرت در انحصار مرد است بعلت آنکه انتساب نسل به بیش از یک زن ممکن نیست و مرد هم غیرت میورزد که انسابش به یک مرد متعلق باشد و لذا غیرت غیر از حسادت است و حسادت چیزی است که تمنا میشود. دیگران به علت اینکه وی ندارد نداشته باشند در صورتیکه انسان حداقل میخواهد دیگران هم غیرت داشته باشند تا هرکس در انحصار زن خود بدون توجه به زن وی بوده باشد و علت وضع مقررات حجاب در اسلام به طور کلی به خاطر رعایت و مساعدت غیرتخواهی مردان هم نیست.

ریشه روانی پیدایش حجاب اینکه زن با داشتن ایام قاعدگی و باروری و اینکه خونریزی را پلید میدانسته و آبستنی را نوعی نقص و کمبود نسبت به مرد تصور میکرده اند، به تدریج زن را عزلت پیشه و در حجاب افکنده است که بطلان آن واضح میباشد و طالبان میتوانند برای اطلاع بیشتر به کتاب اشاره شده مراجعه نموده و ضمناً نظر مؤلف دانشمندش (1) را دانست که: زن خود در حجاب شد برای بالا بردن ارزش خود و محفوظ داشتن گرانبهائی عفاف و حیای خویش.

اما نویسنده اگر بخواهم همه خواص پوشاک اسلامی زن را فشرده بیاورم: حجاب مانع گمراهی، نگهبان حرمتها، پاسدار آنچه پیش آهنگ عفت عمومی بوده و نیز از سقوط معدل نشانگر زشت شدن زن جلوگیری مینماید که باز خلاصه تر همه را حجاب اسلامی مانع پائین آمدن زیبائی زن و بالا رفتن ناپاکی اوست.

1- آقای مرتضی مطهری

دکان حجاب

مغازه ویژه ما به دو ناحیه تقسیم شده است. یک طرف آن لوازم تجدد مآبانه که قدیسه عشق غرب گرایان است به چشم میخورد و اگر دیده بی پروایشان به آنها افتد هیجان آغاز دیدشان است و انفعال پایان جذبه عشقشان.

طرف دیگر دکان اجناس دلخواه به ظاهر تقوا گران جلوه گر است و بی شباهت به دکانهای نبش صحن های مطهر نیست که زائران محل هبوط و نزولشان است و خوشحال از وجه تمایزی که دکان قبیح و صحیح را از هم باز شناخته و اما پسندش را یافته اند.

آن طرف عینک های پنسی، مایوهای نواری، کرست های سوتینی، شورتهای مینی و ماکرو و اغلب اجناسی که بدون نام فرنگی ناشناخته میماند.

این طرف تسبیح، عصا، شمائل مولا و بیشتر چیزهائی که فرهنگستان هم در فارسی کردنشان مانده است. پس دکان مغازه ضد و نقیض نام دارد که یکطرفش غرب گرایان را به هیجان می آورد و طرف دیگرش مؤمنین و مؤمنات، تازه اقدام به خرید سوقات کرده را به رؤیای عرفانی میکشاند و در این میان یکدست پوشش اسلامی وجود دارد که به هر دختری بپوشانی نشانه بیزاری اش از یاغیگری نسبت به اسلام است و بس.

محال است دختر بی حجاب مشتری تسبیح و عصا باشد زیرا همانگونه که بسیاری از وابسته های دینی بر او بیگانه اند

و او را به اجبار در حجاب فرو میبرند چون امام، امامزاده، گورستان، روحانی و ... اگر عصا یا تسبیحی نیز در دست گیرد چون شم اسلامی بلکه دینی شناخته شده دارد فاصله عمیقی بین خود و آنها می بیند و چنین تصور میکند همانگونه که رعناترین پسران، دختر عریان در صحن امامزاده را سرزنش به بی تقوائی مینمایند چنانچه تسبیح و عصائی در دستش ببینند او را همانند دکان دو حالتی قلمداد شده دوشخصیتی می انگارد و این را نوعی آزار خواهی و طرد تلقی مینمایند مشابه لحظه ای که یک زن دهاتی ساده اما زائر با معرفت را در نظر آورده اند که به دکان مراجعه کرده و از سوتینی و مایو احوالپرسی نماید و همین افشاگر ترین خاصیت ضد دینی برهنگی است که در تمام ابعاد دینی همینکه با آن روبرو شد یا باید خود را در حجاب کند یا عمل تطابقی انجام یا اینکه وجوه دینی را طرد نماید و دختران عریان اگر بتوانند در کلیه موارد طرد و رد را انتخاب میکنند و حاضر به عصا زدن و تسبیح چرخاندن نیستند و اینکه در کنار مرقد و جوار آخوند در حجاب میروند نوعی توقف در خویشتن است زیرا امکان طرد و رد اما و آخون را محال میدانند.

منطق بی پروای زنان و دختران آنها که تما چشم چرانها و بیگانگان را در برابر نمودها و خود آرائیها و برهنگیها طلب مینمایند اما چون به مواهب دینی میرسند در یک بستر متظاهر به اسلام خود را وانمود و نشان میدهند سست و ناقص بوده، پاسخ درستی نداشته و اگر درست روانکاوی شوند به جنبه اقتصادی و دنیا داری

آن وقوف حاصل میگردد و از جمله اینکه حاجی آقای پدربزرگ که از مریدانند چون دخترشان را عریان در صحن دیده اند و حجه السلام ممکن است آلودگیشان را در محفلی برگزار و موجبات کاهش اعتبار امضای سفته و چکهایشان را فراهم آورد. حجاب در برابر حجه الاسلام را واجب دانند ولی حجاب حاج آقا از من به شما نصیح که دیگر کسی گوشش بدهکار این حرفها نیست باور ندارید ما جرای تنباکوی آیت الله شیرازی را خوانده یا شنیده اید که چند سطر نوشت و مردم همه را در یک کلمه «تنباکو حرام» فهمیدند و آنچنان کردند که بریتانیای آقای دنیا همه را برداشت و صد و هشتاد درجه چرخید اما امروز همه مراجع میگویند معامله، ازدواج و ... با کافران حربی حرام اما مسلمانها همه را در یک جمله میفهمند که خصم مشغول نوشتن کتاب آسمانی دیگری است یا معامله، ازدواج و .... با کسانیکه فرزندان حضرت ولی عصر را از گله میربایند حرام؛ و همه مسلمین و مسلمات در این اندیشه که «سرودهای دینی سر و صدای نجات بخش دارد» چه کنیم دیگران را بزرگ جلوه میدهد اما در غلطنامه کتاب این مطلب اصلاح شود که به تصویب کمیته رسیده حتی سرودها را هم پچ پچ و در گوشی نجاب بخش بدانید. و راست ترین پاخ برهنه در زمان و مکان مذهبی پوشیده اینکه: بجز مردانی که پوشیدن زن در برابرشان ضروری است بقیه بعلت صرافت طبعی که در تغییر جنسیت دادن از خود نشان داده یا بهنگام خواندن مطالب مربوط به زن شدن مرد و مرد شدن زن تبسمی و رضایتی اعلام داشته اند عورت نمائی در برابر چنین کسان را که هم اکنون مانع میشوید.

نوعی ننگی و خلاف تجدد است.

ندلداری به مرد و زن، جدا از هم

که یکی موافق بی حجابی است و دیگری مخالف

قرآن ما زنانی را تمجید و تعریف میکند که شوهرانی داشته اند در نهایت بدی و خباثت همانند آسیه همسر فرعون و بر عکس زنانی را سرزنش و توبیخ میفرماید که همسرانی در نهایت بزرگواری و طهارت داشته اند چون همسران نوح و لوط و بطور کلی زن و مرد خوب و بد جدا از یکدیگر بوسیله قرآن معرفی شده و خوب هاشان تعریف و بدانشان توبیخ شده اند و همیشه روزگار بر این منوال بوده و هم اکنون اگر شوهرانی دیدند همسرانی دارند صاحب دو چشم که یکی برای اسلم گریه میکند و دیگری جهت زرق و برق تجدد اشک میریزد ناراحت نشوند.

من زنانی سراغ دارم هفت رنگ آرایش کرده و ساعتها در برابر آینه ایستاده و صورت خود را چون نقشه استرالیا رنگ آمیزی نموده و لباسهای غیر مقبول اسلامی پوشیده و به طور کلی انسانی را به شکلی و وضعی بر خلاف رضای خدا در آورده پس از طی طریق معابر و خیابانها و تحویل و تحول نیروهای شهوانی و تصنعی و مراجعت به خانه نماز اول وقت را به دقت هر چه تمامتر با حجاب خواسته اسلامی برگزار نموده و باز به وضع به اصطلاح خودشان شیک قبلی باز گشته و شهر و دیار را زیر پا رد کرده اند یعنی زمانی که گفته اند ایاک نعبد و ایاک نستعین از هر سلول بد نشان صدای احسنت احسنت و ایک نعبد و فقط خدای متعال

را عبادت میکنیم بلند است و دعایشان نیز به هدف اجابت رسیده اهدنا الصراط المستقیم را به نهایت هدایت دریافت داشته اند که کوچک ترین آنها هدایت به همان شکل و وضعی است که در معابر و خیابانها به راه افتاده اند.

برخی مردان را باید دلداری داد که اگر با برهنه بودن همسرشان در برابر بیگانگان موافق نیستند صبر کنند، شکیبا باشند زیرا سالار خانواده های قدیم هم هرکس بود یمکن همسرش به دلخواه وی حجاب از سر بر نگیرد و هم اکنون نیز سالار خانواده ای نتوانسته یا نخواسته حقیقت را بر واقعیت ترجیح دهد و آنچه از طرف حق خواسته شده بر آنچه در زمان واقع از تجدد است برتر بشمرد و این توفیقی است که شما شوهران که زنان لخت در معابر و خیابان دارید نصیبتان شده تا بتوانید از شوهران سابق انتقام بگیرید و ببخشید این انتقالی است که زنان سابق دارند از مردان امروز میگیرند یقین است این انتقالی است تا باشد پسران در ازدواج و سر به آستان رقیت گذاشتن قصور نورزند.

آیات و روایات درباره زنانیکه لخت و بی حجاب بیرون میروند زیاد است و بتدریج در جای خود عنوان شده است اما آنچه را پیشوایان اسلام درباره مردانی گفته اند که همسرشان بی حجاب و لخت در برابر بیگانگان ظاهر میشوند و در معابر و خیابانها به همان وضع میگذرند طرزی است که باید زحمت بکشند و طالبان به مأخذ بنگرند چون آن روزگار که نبی گرامی اشاره به این روزگار میفرمودن یا حضرت علی از این زمان بحثی میکردند سخنانشان مدت و زمان لازم داشت که بیاید و آنچه را تعجب آور و غیر ممکن

میدانیم ببینیم اما امروز برای پیدا کردن آن روایات تطبیق آن با زمانمان خیلی آسان است چون پیامبر و امام به صفات و سجایائی چند که مصداقش زیاد است اشاره فرموده اند.

اما میماند اوضاع و احوال زنی که شوهرش او را مجبور به لخت شدن میکند و نقش مانکن و ستاره سینما و ... از وی توقع دارد یا حداقل میخواهد رسوا نشده همرنگ جماعتش نماید که به چنین مردی باید هیچ نگفت و تنها زن را مخاطب قرار داد که ای بانوی عزیز اگر تو توانستی چنان که درزی حضرت زهراست باشی آفرین بر تو که نقش همه چیز پدر را در شوهر دیدی جز نافرمانی از خدا را. و ای مرد آفرین بر تو هم که مفتخر به داشتن چنین همسری شده ای و اگر چنین آفرین را هم که شم معنوی نپذیری آفرین بر تو که پیشوائی ستارگان سینما و مانکن های اقتصاد زا را طالب و راغبی.

چرا در نماز باید خود را پوشاند؟

مگر خدا نامحرم است که باید زن در نماز خود را بپوشاند؟ این سؤالیست که کمک و تائید به وجوب حجاب زن نموده و در ضمن سراپای زنی را که در حضور پروردگار ایستاده و به راز و نیاز و نماز مشغول است به سخن در می آورد.

وضو گرفته، از سر تا پا را مسح نموده و علامت بندگی را هم به فرق و هم به قدمها گذاشته، فرمان برداری عضوی عملی را معروض داشته، زبانش، دلش روبروی بیت الله الحرام در آتش وحدت و عبودیت شعله ور و با معبود خود در سخن گفتن است، حتی زمین

را که انتخاب میکند، سجاده ای را که برگزیده همه از هر لحاظ پاکند و پاکیزه، تنها چیزی که میماند لباس نماز گزار است که باید زبان گویائی از صاحبش در پیشگاه الهی باشد و چنین معروض دارد: ای پروردگار متعال من با زبان بی زبانی خود گواهی میدهم که پوشنده من به فرموده فرستاده گرامیت که انتظار تعلیم سوره نور را به زنان داشت توجه خاص نموده و ارادت ورزیده و هم اکنون که در پیشگاه مقدس تو با حجاب مخصوص ایستاده میخواهد با وضع لباس خود نیز اظهار اطاعت و عبادت نماید.

دیگر آنکه دستور اسلام است چه مرد، چه زن حتی در برابر دوستان و دشمنان و افراد و اجتماع همه جا با لباس رسمی و لباس تمام بوده باشند حتی باز بودن دکمه لباس در نماز کراهت دارد همانگونه که شخص در برابر دیگران از کسانیکه تصور کبریائیشان میکند دکمه اش باز نیست یعنی زن نمازگزار با حجاب خود دو مطلب و مسئلت دارد: (1) پروردگارا به مفاهیم دستورات قرآنی تو عمل شده است لباسم را میبینی که گواه صدق سخن من است. (2) پروردگار به آداب لباس پوشیدن اسلامی احترام گذارده ام و با لباس تمام به پیشگاه ذوالجلال و مقدست ایستاده عرض ادب مینمایم. بلکه مطلب کلی تر آنکه بر بنده ات حجاب اسلامی یقین و تائید و مقبول و بر دیده منت و اصالت و حقانیتش حتمی است.

زبان لباس خسته نمیشود

در جلد قبل در قلمرو بحث مربوط به لباس شهرت گفتم لباسها زبان دارند اندازه اش گویای سن و سال پوشنده است و شکلش معرف شغل و مقام و ... و رنگش مرتبط با اخلاق و رفتار طرف و جنسش میزان تعیین کننده بنیه های احتمالی اقتصادی و پاکیزگی و چرکین بودن و مرتب و نامرتبی آن شاخص شخصیت ها و از همه مهمتر ژست گرفتن پوشنده و حال دادن به لباس است که اگر همیشه صدای لباس در میاید و زبان باز میکند. پوشنده خود را معرفی مینماید زمان ژست گرفتن لباس را به صدا در آورده مجبور به گفتن مینمایند و مثال زدم که افسری آنچنان میپوشد و کلاه میگذارد و شمشیر میاوزید و قدم بر زمین میگذارد که گویا لباسش به همه ایشان را معرفی میکند و حتی نام میبرد که پوشنده ام نامشان هیبت الله و کنیه شان وحشت زاده میباشد یا کسیکه صورت حق بجانب و گردن کج و لباس مندرس و ... برای استرحام و گدائی میپوشد و بدتر از همه لباس شهرت که زبان درازتر از همه البسه دارد و تنها به معرفی نام و نام فامیل و ظاهر پوشنده و یک صفت غالب باطنی وی که حب مقام یا گدا صفتی است اکتفا نکرده زبان گویای بسیاری از صفات و سجایای طرف است هرچند این دو نوع لباس (هیبت اللهی و گدائی) نیز از لباس شهرت محسوبند ولی لباس شهرت یک حالت مخصوص انگشت نمائی درست میکند که نیروی اجتماع را که باید هدف کمال و سعادت داشته باشد بسوی خود جلب کند و آنرا به هدر دهد و چه لباس شهرتی زبانش درازتر

از آن لباس کوتاهتر زن که چشمهای بسیاری را به چشم چرانی که همیشه مقدمه فسادهای بزرگتری است به سوی خود جلب مینماید آن هم اغلب نیروی فعال و انسانی جوانی که باید چشمداشت به پیشبرد در جهت رفاه تازه آمدگان و تازه حاضر شدگا نهستند یعنی مسئولند برای آسایش نوزادان و کودکان و سالمندان و پیران و چشم بچرخانند در حالیکه هم اکنون او چشم به ساق پای خواهر آن میکند و این چشم به حجم بدن مادر این و همه با هم میلولند و همه به هم دروغ میگویند و همه بنابر استدعای دشمنان مشغولند و آنکس که حتی لباس تقلیدی از غرب میپوشد ژست پایه نو کریکمی از غرب از سراپایش میباید.

میگویند اگر همه زنان لخت شوند مردم خسته میشوند و لخت شدن برای آنها عادی و معمولی میشود و کسی به کسی نگاه نمیکند. از لحاظ تجربی که کشورهای لخت شونده ثابت کردند که پس از لخت شدن هیچ مردی به هیچ زنی هرگز نگاه نمیکند و از فرط دیدن برهنگان و وامانده شده با دیدن دختران لخت به تهوع میافتند و از لحاظ علمی نیز باید گفت زبان لباس خسته نمیشود، یعنی هرکس لباسی میپوشد و هر تنوعی زبان تازه و آهنگ جدیدی ساز کرده ایجاد خستگی نمی نماید و این حرف در صورتی درست بود که همه پوشندگان کاملا از هرذ لحاظ یکسان و هم شکل و مشابه باشند و پوشاکشان نیز همیشه و همه جا و نزد همه یکسان و یک شکل و یکرنگ و یک دوخت و بدون اختلاف بوده باشد و لخت شدن زنان فقط یک خاصیت دارد: بالا بردن سطح گناهان

و پائین آوردن میزان زیبائیها.

یادتان باشد در جلد قبل تحت عنوان «شکل، رنگ، بود» گفتم بعضی جنبندگان ثابت شده اشیاء مورد علاقه شان را بر حسب شکل، رنگ، بو انتخاب مینمایند چنانچه زنبور عسل از رنگ قرمز فراری و به رنگ آبی علاقه دارد، پشه از ریگ، زرد مگس از رنگ آبی متنفر است و بدون شک روزی انگلهای مورد علاقه و تنفر آدمها نیز بازشناخته شده و حق آنچه را قرآن بعنوان مکتب رنگشناسی و اثر آنها بر فعالیت های انسانی معرفی فرموده تا سر رشته بدست داده باشد ادا خواهند کرد و در جلد قبل گفتم قرآن در تعریف از رنگهای بهشتی سفید (بیض مکنون)، بهجهت آور(حدائق ذات بهجه) و روایات از رنگهای دیگر چه برداشتی کرده و چگونه انسان را به علم رنگ شناسی توجه داده اند. در اینجا اضافه مینمایم که لباس با زبانهای شکل، رنگ و بو نیز در برابر افراد و اجتماع سخنانی دارند که هر جا به هرزه درائی باز شد شمشیر ادب اسلام دراز میشود که بسیارش را در ضمن مطالعه خواهید شناخت و یکی از آنها عطری است که زن به خود میزند و در برابر بیگانگان ظاهر میشود که شرح آنرا و چگونگی مذمت شدن آنرا از طرف اسلام بیان داشتم.

پس چه باید کرد؟

شما که خود را به این در و آن در میکوبید تا راه ورودی یابید فعلا از شکاف در نظری کنید ببینید چه خبر است بعد لیاقت و استعداد خود را تشخیص دهید و اقدامی متقضی معمول بدارید. نگاه کنید پیامبران و جانشینانشان را و حتی پیروان راستینشان را همه و همه میبینید برای متوجه ساختن مردم به توحید و عبادت یا کشته شده یا کشته اند یا در رنج و المند و در غیر اینصورت هر قدرت دیگری الملک عقیم را شعار قرار داده، کشته و کشته داده بر مبنای اینکه زعامت فردی را بر اجتماع تحمیل کند و خوب بنگرید آیا پیروی از منطق فطرت میخواهید بفرمائید یا از بی راهگی های شهوت؟

هر چه راستین است شما را به طرف نیکی ها میراند حتی سایه تان که دوست دارد سایه سر و وشمشادش گویند نه حنظل و خر زهره و تنها چیزی که به جانب بد بختی ها نه تنها خودتان بلکه اجتماعتان را هل میدهد روشنفکران دروغیند که امروز به هر جای دنیا و هر زاویه و گوشه ای بروید بویشان را استشمام میکنید و اینها بیشترشان وسیله زیاد شدن فحشاء و منکرات و مواد مخدرند و اکثرشان نیز در طبقه خدمتگزار انتشارات و جرائد خود را وارد و قالب نموده اند.

پاسبان که سوتی میکشد میایستید مگر هرگز سوت کشیدن مرگ را نشنیده اید که گناهان را متوقف سازید در حالیکه مرگ را چاره ای نیست و حساب پس دادن جهان بعد را نیز کوچکترین

شکی نمیباشد که فعلا خوشبختانه علم نیز به کمک کردن شتافته و اثباتش میکند.

روشنفکران دروغین میدانید چه کسانی هستند؟ آنها که به ما زخم میزنند و ما به عمق زخمهائی که به عنوان دلسوزی وارد کرده اند فقط نگاهی بره وار میکنیم و به ندرت میفهمیم و نیز میشنویم که این زخم دهانش را برای نفرین کردن باز گذاشته است.

روشنفکران دروغین در جهات مختلف در تلاشند و از جمله در جهت مددکاری دشمنان اسلام که مسلمین را وادار به دور شدن از اسلام و تقریب و تقلید ارباب بنمایند برای بهتر سواری گرفتن دشمن و دلچسب تر سواری دادن دوست و از جمله به قفضاحت عریان کردن و فرنگی مآب نمودن مسلمان بلکه از همه مهمتر مسلمان ایرانی که ارتباطش با آل محمد استقلال درخشانی بعنوان تشیع به او داده است و طلوع و اصالتها نزد وی برای بیگانگان زهر آگین تر است لذا سعی بیشتر برای ایرانی اینست که تقلید کورکورانه را از آب و هوا برای خود ضروری تر بداند و اگر لخت شد آنرا نیکو شمارد و در صورتیکه لحافی سر کشید باز این را تحسین کند و هرگز به فکر اینکه خود مغزی و تشخیصی دارد نیفتند و ابدا نگذارند بفهمد عریان شدن که برای خود غربی ها سودی نداشته و غیر از ازدیاد تنهائی ها، و فحشاء فسادها و در این اواخر جز تحمل ناپذیریها فرآورده ای به ارمغان نیاورده است و برای مقلدینش راهبر و راهنمون خوبی نبوده و نمیباشد و همه میگریزند و در جستجوی لباس هندوئیزم و جنینیزم و یوگائیزم و مسالک عرفانی کاذب هیپی گری و راههای نامقدس عبادت از ماری جوانا وال اسی دو

حشیش اند.

انسان اگر به هر چه اطرافش است بسنده کند، حیوانی بیش نیست و چون محتاج به تکامل است نیاز به ساختن دارد و با تهیه ابزار و ادوات انسان نخستین از حیوان خود را بازشناساند و به تدریج که مغزش را به کار انداخت بیشتر در محیط دخل و تصرف کرد و طبیعت را به دلخواه خود در آورد تا به امروز رسید اما انسان امروز در برابر دید علمی یک روحانی، یک شیمیست، یک چشم پزشک، یک فرویدیسم، یک مارکسیست اختلاف شدید دارند و هرکس آنرا به چیزی وقع مینهد و انسان را ملتزم به شناخت از منابع زیر مینماید: روان، الکترولیت ها، اعمال دید و چشم ها، آلت و تمتع و نیروی حیوانیت، برداشت و قدرت تولیدیش و اینها انسانی نیستند که در بابر چشمی بینا واقع شده باشند و تمام ابعاد ساختمانیش را بتواند از اعضاء و ادراکات همه و همه را با توجه خاص به ارتباطاتش یکی یکی مورد بررسی محبت آمیز خود قرار دهد و این مهم است نه آنکه انسان را مطالعه کند که برده شود، بیشتر کار کند یا حیوان شود سکس بهتر گردد یا آزمایشگاه گردد الکترولیت هایش بهتر جلوه نمایند و انسان همین نیست و جز خالق انسان که بوسیله فرستاده اش بر انسان به معنای واقعی انسان مینگرد دیگر مطالعه های بزرگترین متخصصان بر انسان یک بعد دارد، بعدی از هزاران ابعاد چه رسد به اینکه روشنفکری بخواهد تعیین تکلیف کند یا میز گردی باشد و دانش آموزانی درباره همه رشته و تخصصها سخن گویند که نمیدانند ساعت آویز به مچشان چگونه ساختمان و مکانیسمی دارد و هنوز درس کلاسشان را نمیدانند

انتشارات اگر نوشتند: زن در خانه شوهر برده است بنده است در خانه شوهر شکنجه است زنجیر است و از ران زن کباب ارزان میخورند آیا بز هم به سادگی در باره شان مینگرید؟ اگر قسم میخورید که ارباب ندارند و برای زیاد شدن فحشاء یقه چاک نمیکنند تا مردم در بی بند و باری گرفتار باشند و ارباب بتواند آسوده چرا کند و مردم در بند مزاحمتی ندارند و چنانچه قسم نمیخورید و جوابتان منفی است پس بدانید که اخیرا همه آنچه را آورده ام نوشته اند؛ تو از خودت مراقبت کن تا خصوصیات یک دوره عریانگری به نامت ثبت نشود و با اندیشه های غرب زدگی تسلمی مرگ نشوی که اینجا عمل است و حساب نیست و آنجا حساب است و عمل نیست و شاید هم من اشتباه میکنم که برای بعضی ها سخن از روز حساب می آوردم زیرا ار آنرا ذره ای حتمال میدادند چنین عریان نمیشدند ولی همین احتمال را بدهید زیرا همه احتمالات مساوی نیستند و هرچه موضوع بزرگتر و مهمتر باشد احتمالش بزرگتر و بیشتر است و مسئله ای بزرگتر از قیامت نیست و هزاران دانشمند درباره اش کتابها نوشته اند و احتمال این مسئله بدین بزرگی بزرگترین احتمالات است. به هر صورت چنانچه میخواهید درست زندگی کنید اولین برنامه تان باید انتخاب اوراقی درست برای مطالعه باشد. با قرآن و روایات سر و کار ندارد لا اقل کتابی، انتشاراتی، اوراقی که میخواهید عمر گرانمایه تا را برای خواندنش صرف نمائید و زندگی یکباره را که دوباره به کسی نمیدهند و با خواندن همین ها مایلید نظمی و روشی به آن بدهید خودتان تشخیص بدهید که چه باید انتخاب

کرد و کدام را باید پذیرفت؛ رهبانیت های اجباری و ترک دنیاهائی که با دزدیدن بچه های مردم بود و زن و مرد را برای ابداز تمتع و برداشت های غریزی محروم میکرد و در قرون وسطای اروپا معمول بود نتیجه این شد که امروز چون پاپ خوردن قرص های جلوگیری را حرام کند ختر و پسر بلند گوها بردارند و در خیابانها علیه پاپ اعتراض کنند و شعار بدهند و این اولین بار اعتراض کاتولیک به صورت تظاهرات علیه پاپ است و برخی از کشیشان نیز مخالفت پاپ نمودند و عکس العمل آن همه خفقان و ترک لذت، فراوانی فحشاء و آزادی و برداشت لذت و باز هم فردائی که عکس العمل اینهمه بی بند و باریها و لخت شدنهاست نزدیک میباشد و این شما نباشید که با یک غوره ترشید و با یک انگور شیرین و اگر غرب لخت شد عریانیند و اگر خود را پوشاند لحاف سر کشیده اید روشی را که بر مبنای یک سیستم الهی به شما دستور داده شده پیش گیرید که سر افرازی این جهان را به نام اینکه تقلیدهای میمون وار نکرده اید شمارا باشد و نعمت های آن جهان نیز که اوار پروردگار را مطاع دانسته اید شما را.

در تفسیر آیه شریفه الرجال قوامون علی النساء که بحث از آن گذشت مفسرین عالیمقام درباره بما فضل الله بعضکم علی بعض بیاناتی دارند که بدون تردید حق ادا کردنش را داشته اند و این نویسنده که به قصد و نیت خیر سخنانی داشت و آورد و اینک میخواهد بیفزاید که شاید مقصود پروردگار در این آیه نیز طرفداری از تساوی زن و مرد است اما فقط در یک شاهراه حقیقت که زن به فضائل حقیقی مردان بنگرد و مرد فضائل فطری و بر روال الهی

زنان را ملاحظه نماید تا هر دو با کسب فضائل طرد و دفع رذائل کنند و در همه چیز و مخصوصا در انسانیت و هدایت همتوشه و همزاد و همسان و با هم پیش روند، اما فضائلی از مردان را که زن میتواند بپذیرد و فضائلی از زنان را که مرد ممکن است قبول کند و نمونه الرجال قوامون علی النساء است که باید باشد و در غیر اینصورت نسل ضایع شده ای بوجود می آید و فرزندان و نواده های اسکیزوفرن خواهد داشت.

اصولا وقتی به قرآن مراجعه میکنیم و میبینیم که یک مله لتعارفوا را در میان آیه ای آورده است که با کلمات نر و ماده (من ذکرو انثی) شروع میشود و با (اکرمکم عندالله) و یک مقام ارزنده خدائی پایان میپذیرد یادمان از مایه اولیه ساختمانی آدم می آید که از حماء مسنون است و نفخت فیه من روحی:

حیوان از انسان و نبات از حیوان و جماد از نبات پست تر است و در بین جمادات حماء مسنون و گل و لای کنار آب ها کم ارزشتر و از طرفی چیزی به ارزش روح پروردگار که در آدمی دمیده شده نیست و در آیه دیگر که مورد بحث به همین منوال انسان را با نام نر و ماده مشخص میفرماید، درصورتیکه برای حیوانات نر و ماده میگوئیم و برای انسانها، مرد و زن و از طرف دیگر ان اکرمکم عندالله اتقیکم و هرکس پرهیزکارتر نزد خدا گرامی تر و از اینقرار نر بودن یا ماده بودن همانند دو توده لجن بودن است. صدها دانشمند بنشیند برای تساوی و یکسان ساختنشان بحث کنند آخر چه فایده ای عاید میشود. اما کسب فضیلت و به مقام اکرمکم عندالله و نفخت فیه من روحی رسیدن خودش به بهترین تساوی

رسیدن است زیرا هر چه به خدا نزدیکتر و گرامی تر، تساوی قربی بیشتر است.

خدا رحمت کند جیحون شاعر یزدی را دیوانی دارنده مرثیه ای درباره شهید شش ماهه کربلا که نظیرش را نگفته اند و شاید هم نتوانند گفت در یکی از آنها میگوید حضرت ابوالفضل زمان اتمام حجت به خصم فرمود: ما مسلمانیم، مسلمانی مورد پذیرش نیست دعوت شده و مهمانیم؛ این خوی عربی هم فراموش شده و مارا مانند گروگانها و اسرا میپذیرید. چرا تشنه مان گذاشته اید. من نویسنده هم از جانب بسیار بسیاری از دختران و پسرانی که هنوز کفه ایمانشان اگر نامتعادل هم هست سرنگون نشده به اولیاء امور بعضی از انتشارات میگویم بلکه میگوئیم مسلمانی هیچ، ایرانی هم هستیم، آخر ما نشریات شما را میخریم و ما طوق اطاعت و قید ارادت به آن طرف در عمر عزیز درباره مندرجات شما به گردن انداخته ایم. چرا باید تا این پایه به ما رحم نکنید که اگر انتشاری دیگر که بی اعتنا نیست و قبول مسئولیت میکند خاموش ننشیند و ستونی را قیچی کند و کف دستتان بگذارد و هزاران نمونه دارم و برای آشنا به چگونگی آن فقط و فقط یکی را ذکر مینمایم بدون آنکه دخل و تصرفی در آن کنم:

تجربه جنسی

«منظور از اینکه مجلات زنانه مرتباً مینویسند (دختر باید تجربه جنسی داشته باشد) چیست»؟

همان چیزی است که اگر خواهر و مادر خودشان بخواهند (فرابگیرند) بسا اوقات تلخی و عصبانیت حضرات مواجه

میشوند.(1)

حالا و همیشه خدا پدر چرخانندگان انتشارات صاحب درک و احساس را بیامرزد و بعد از صد و بیست سال هم خدا پدر بسیاری از آنها را که اگر خاموش نباشند بهترینند و باشند بدترین با حضرت ابوالفضل و خصمانش برابر یکدیگر قرار دهد تا ادعا نامه های له و علیه یکدیگر را دوباره بنویسند.

زن برای تساوی نیازمند به اعتبار و حیثیت است و اینکه دیگر کلفت و برده و حرمسرا و وسیله تفریح مرد نباشد و همینکه توانسته باشد دیو را بیرون کند تا فرشته در آید و غده های چرکین متعفن که زنان را به دیو میساخت نشتر بزند تا جایش را عطر آمیز نماید توانسته است خود را موفق بدارد. اما اسلام با کدام یک از اینها که زن کلفت شود، حرمسرا باشد، وسیله تفریح مرد گردد موافق است؟ با هیچکدام. اسلام به همسر خانه اجازه میدهد چون فرزند متعلق به هر دو یعنی پدر و مادر است و رنج شیردادن با فقط مادر، زن میتواند تقاضای دستمزد کند و شیر بدهد یا با شوهر قرار داد ببندد پایاپای که مثلا شوهر تعهد کند شب زود به منزل بیاید و زن هم در عوض بچه اش را از شیر جان سیراب و شاداب سازد، اگر مسلمانها کاری کردند و حرمسرا داشتند

1- مجله فردوسی 12 شهریور 1352 شماره 128 صفحه 3 ستون چهارم، و اگر همین شماره را ملاحظه فرمائید عناوین «سربزیرها» صفحه 3 و «مجلات زنانه چرا؟» صفحه 5 و «....» را هم بخوانید.

به اسلام چه؟ اما سؤال اینست که اگر زنها از کلفتی و حرمسرائی رهائی یا حداقل کاهشی یافتند آیا ملعبه و وسیله دست مرد بودنشان چه؟ تنها کافیست گفته شود کالائی نیست که مردان بخواهند بفروشند یا تبلیغی در سینما و تئاتر و کاباره و .. نیست که بخواهند بکند و با نرخ ساق و کمر و گیسوی زن نسبت معامله گری نداشته باشد و لذا حجابی کاری در جهت تساوی انجام نداده و زنان از این بابت چیزی بدست نیاورده اند چز آنکه فهمیده اند برای تساوی حقوق زن و مرد نمیگذارند زنان کارتل و تراست شوند، اما برای خاطر مردان کارتل و تراست زنان را به درخواست تساوی حقوق وامیدارند که از جمله برهنه شدن زن که یک شاخ و برگی از ملعبه زن بدست مرد بودن است بازهم پای مردان تراست و کارتل را در بسیاری از ابعادش به میان میکشد و بقیه ابعادش نیز در اختیار تشویق و ترغیب به رباخواری، شراب، قمار و چه باید کرد؟ اینک دستور دفع و درمان یکی از آنها: حجاب اسلامی چگونه باشد؟

حجاب چگونه باشد؟

پاسخ بر دو مطلب اساسی استوار است:

(1) بعد از ضروریات دین و مسلمیات احکام و قطعیات فروع فقیهی هیچ مسئله ای مانند مسئله حجاب متفق علیه عموم طوایف مسلمین در تمام اعصار نبوده و نیست. قرآن کریم و اقوال مفسرین و احادیث شریفه و کلمات فقهاء و تاریخ اسلامی همه متفق اند بر

اینکه اندام زن از مرد اجنبی باید پوشیده شود.(1)

(2) هیچ فردی از مسلمین نیست مگر آنکه مجتهد یا مقلد میباشد و در غیر این دو صورت عمل به احتیاط باید کرد و از اینرو که عمل به احتیاط درباره حجاب نوعی سختگیری خواهد بود ناچار هر غیر مجتهدی باید از مرجع خود تقلید نماید. و این پاسخ قطعی است در برابر چه باید کرد و حجاب چگونه باشد: تقلید و عمل به فتوای مجتهدی که از او تقلید میشود.

شکی نیست که: زن در زمان نبی گرامی از خانه خارج میشده و حتی در موارد ضروری به جبهه جنگ نیز جهت کمک پرستاری میرفته است، اما آنچنان هوا و هوس تدریجی مسلط بر نسوان گردید که از قدیم تا جدید فقها و مجتهدین از خارج شدن زن و شرکتش در کارهای غیر خانه را دچار اضطراب ساخته است و از جمله غزالی در احیاء العلوم باب نکاح و مرحوم نراقی که قریب دویست سال قدمت دارد به عنوان نمونه می بینیم که اظهار میدارند اگر نبی گرامی این زمان را میدیدند زنان را اجازه خروج از خانه نمیدادند در صورتیکه با توجه به اخبار مربوط به آخر زمان یقین حاصل می نمائیم که چشم بینای نبی گرامی هم اکنون و همیشه را دیده و در نور دیده است و اگر مایل به نظر آن حضرت درباره امروز باشیم، این سخن ایشان را که: زمانی چنین و چنان بیاید که رفتن زیر زمین بهتر از زندگی کردن روی زمین

1- برخی فقهاء شیعه پوشاندن وجه و کفین و قدمین را نیز واجب دانسته اند و احمد بن حنبل کفین و شافعی قدمین را واجب دانند.

است کافی به نظر میرسد.

بعلاوه آنچه مسلم است زن میتواند از هر چیز حتی برگ جهت پوشاندن خود استفاده نماید لذا لازم به انتخاب چادر و .. نیست و پوشیدن لباسی ساده که تمام بدن و سر، جز چهره و دو دست را تا مچ بپوشاند و آنچنان نباشد که حجم نمائی اعضاء یا عضوی کند، اشکالی نخواهد داشت و زن میتواند برای رفع احتیاج ضروریات فردی و اجتماعی از خانه خارج گردد. بلکه در هر حال زن میتواند با اجازه شوهر از خانه خارج شود و اگر امر واجب پیش آمد میتواند حتی بدون اجازه اقدام نماید. مثلا بیمار است و اگر به پزشک مراجعه ننماید یقین خواهد داشت اندک ضرر جسمی یا روحی به وی میرسد که در اینصورت میتواند با رعایت شرائط شرعی فقط برای انجام این امر واجب بدون اجازه شوهر از منزل خارج گردد.

این قسمت را نیز مطالعه فرموده و باور داشتید: چنین حجاب اسلامی که حافظ دغدغه های سکسی و نگهبان زیبائی زن است مانعی جهت تحصیل و ترقی نداشته و نخواهد داشت و قبلا آنرا ثابت کردم.

مطالبی چند درباره حجاب

حجاب، سپر عنصر مدافع (زن) در برابر عنصر مهاجم (مرد) است. مرد یعنی چهره وقار و زن چهره حیا.

آیا زن باید دلش بحال زن بسوزد و مرد به مرد شفقت کند یا زن باید دلش بحال مرد بسوزد یا مرد دلش برای زن در رنج

باشد؟ و در نتیجه پس از آنهمه شفقت و ارادت ورزی آیا مرد زن را بی حجاب کرد یا زن زن را؟

فرمان کشف حجاب عصر چهارشنبه 15 شوال 1354 برابر 17 دیماه 1314 در ایران صادر شد و بعد که ایران به عضویت سازمان ملل متحد درآمد چون انتخاب همسر و شغل و لباس و مسکن و عقیده را طبق منشوری از او اعلام داشت ایران نیز زنان را در اختیار لباس و حجاب آزاد گذاشت و حتی در مدارس نیز دختران از ملیت ایرانی بودن خود که عضوی از سازمان ملل متحد است برخوردارند و هیچ مدیره و ناظمه ای حتی به اشاره و کنایه له یا علیه آنچه در منشور سازمان مقرر است و ایمان مؤمن و طرفدار آن سخنی نخواهد گفت و چه بسا دبستان و دبیرستان که دختران همه پوشیده یا برهنه اند. (ناگفته نماند اسلام در انتخاب همسر و شغل و لباس و مسکن درصورتیکه پای حرام و ستم و بی بند و باری پیش نیاید همان را گوید که در منشور مذکور است ولی آزادی عقیده را اهمیت بیشتری داده و خود در مواردی متوجه شده نباید بعضی عقیده ها را آزاد گذاشت و بارها آوردم که: در یک قحطی که وزیر کشور هند پیروان گاو پرست را گفت گاوان فرسوده و نزدیک به مرگ را قربانی فرزندان خود کنند و اعتصاب گاو پرستان سبب مستعفی شدن وزیر شد و سپس کشوری گندم به هند فرستاد و با رسیدن اولین کشتی به بندر باز اعصاب کردند که ابتدا گندم به گاوان و به معبودان داده شود که سازمان ملل در و دیوارش لعن و طردین این عقیده را مترنم بود.).

هرچه زن به مرد نزدیکتر شود برداشت تمتع کاهش می یابد

که حد متوسطش آن است دختری عصا در دست گیرد و سفت راه رود و تسبیحی بچرخاند و یک درجه بالاتر که شمشیری ببندد (شمشیر قهرمان را زیباست و طول طلا را ریحان و گل که پیشوای اسلام فرمود المرئه ریحانه لیست بقهرمانه - زن گل است قهرمان نیست).

آخرین ادعای نهضت بانوان که دیگر در حد اعتلای زنانگی و انسانیت آنهاست اینکه جمع شده ایم برای تسلی گروهی از مردان که نهضت را ایجاد کرده و نگه میدارند، درصورتیکه نهضت بدون مراقبت های اجتماعی فقط عاطفی است.

حجاب هیچ مرد مرد و زنی را محروم از لذات مشروع نمیکند و در عین حال دعوتی نیز نمی نماید.

تاثر پذیری عاطفه و دنبال هوی و هوس رفتن بیشتر است.

بحث همه جا از حجاب اسلامی است یعنی پوشاک و پارچه به تنهائی برای جلوگیری از فساد کافی نیست و باید تربیت اسلامی هم باشد. هرکس ارزشش به اندازه ای است که قوایش به فعل در می آید آن هم در راه عقلانی و صحیح و لذا برای تساوی بین زن و مرد باید سعی کرد قوای هر دو را به فعل در آورد و تماشای به کمال رسیدن مردانگی و زنانگی را حظ و لذت خدمات انسانی محسوب نمود و الا اگر این یک اختلاف دیگر هم بین زن و مرد بود که غذا در بدن یکی انرژی حرارتی مداد و در دیگری انرژی الکتریکی و هوار مردها بلند میشود که باید تساوی برقرار شود

و یکی از انرژیها را به دیگری تبدیل ساختن درست نبود. از جمله زیان بی حجابی بهم خوردن انتخاب سن ازدواج است.

به زودی در روایاتی که برای ازدواج است آنجا که اسلام درباره برخورد پسر و دختری که مایل به پیوندند اظهار نظر میفرماید ملاحظه خواهید نمود اجازه میدهد قسمت هائی از چهره و دستها و حجم بدن و قامت و ... دیده شود و این نیز خود دلیلی است که اگر حجاب در اسلام نبود آنهمه روایات در تجویز نظر به چهره و ... وارد نبود.

علت پیدایش لباس برای شرم بود!

چگونگی پیدایش لباس در همه جا بویژه در اسناد و مدارک مورد اعتماد بشر روز که دائره المعارف هاست (1) اینگونه شرح داده شده که انسان ناگزیر برای حفظ و حراست بدن در برابر عوال محیطی از سرما و گرما و آزار و گزندها خود را پوشانده است و بعد هم شروع میکنند به دگردیسی هائیکه البسه با پیشرفت تاریخ پیدا کرده ضمناً تغییرات جهشی نزد اقوام و ملل را نیز ذکر مینمایند.

اما قرآن همانند سایر مسائل به مساعدت انسان میشتابد و مخصوصاً درباره زمانی روشنگری میفرماید که دست علمی بشر برای پژوهش و تحقیق از آن کوتاه است و از جمله همین مسئله لباس میباشد که نه فسیلی از آن مانده و نه آثاری همانند ابزار

1- از جمله 328 دائره المعارف امریکانا جلد 9

و آلات سنگی و فلزی از لباسهایشان باقیست.

قرآن علت در پوشش رفتن انسان را متکی بر توجهش به ناحیه حیائیه و شرمگاهی دانسته و معنویتش را سبب لباس و پوشاک خواستنش ذکر میفرماید: فبدت لهما سو آتهما و طفقا یخصفان علیهما من ورق الجنه (22 الاعراف) و چون در شناخت شرمگاهیش شناسا شد به پوشاندن خود توجه نمود؟ و انسان نخستین آنقدر پوشاندن عورتش و شرم کردنش سابقه قدیمی دارد که تاریخش به زمانی میرسد که جز برگ درختان برای پنهان داشتنش چیزی نیازش را بر نیاورده است.

مگر نیاز به حفاظت از سرما و گرما سبب نشد که انسان در لباس برود؟ این که سرما یا گرما سبب انسان در لباس برود جزئی از علت بود اما مقدم بر انتخاب لباس در برابر عوامل محیطی بر گزیدنش به خاطر عوامل انسانیش بود و شرمی که در او آفریده شده است و امروز نیز مردمی را میبینیم که در آب و هوای بسیاری معتدل آزمایشگاهی (چون جزائر قناری و ...) ساکنند و نیازی به پوشاندن ندارند ولی خد را می پوشانند و وحشی ترین قبائل هم که چه در گرما یا سرما به سر میبرند پوستی یا جواهراتی یا استخوانی یا برگهائی برابر عورت خود دارند و در جلد قبل (صفحه 58 به بعد) شرح دادم که چرا انسان هرچه عریان تر شود در برابر جنس مخالف شارژ میشود، ساقش را دید میخواهد رانش را ببیند، بعد کمرش و ... همه جایش و چون شرمگاهیش نمایان شد به آن مرز جنس نزدیک میشود که همانند حیوانات زمان فحل شدن دارند (همانگونه که طبیعت برای درندگان و بسیاری گوشتخواران ماه اسفند و جهت نشخوار کنندگان آبان ماه یا ..

را معین کرده است و انسان چون خود واضع قانون است لازم میامد زمانی را برای فحلیت معلوم بدارد) و اگر میمون را میبینیم که عورتش عریان است و باز زمان معین فحلی ندارد برای اینکه نصف بیشتر اعمال زندگی آدمی بر شرایط انعکاسات بیانی ارادی و غیر ارادی است و هزاران مرتبه به هر موجودی غیر انسان حتی به زبان خودشان نام غذای محرک بزاق یا محرک دیگر برده شود بلا اثر میباشد و عکس العملی ندارد و انسان فکر و ذهنش مرکز گزیده تمایلات جنسی و قابل تحریک بوده و مغزش از همه پیچیده تر و حساس تر و از هر جهت ارزشمندتر بوده و از جمله قسمت مربوط به گیرندگی محرکهای جنسی. در چنین مغزی است که شرم و حیا نیز در همین مغز مقری و جائی دارد و نزد انسانهای اولیه بنابر مدرک قطعی و مسلم قرآنی اولین احساس و ادراک انسانیش شناخت ناحیه حیائیه و پوشاندنش و شرم کردنش بوده است و اگر معجزه دیگر قرآن را در این باره حاضرید بخوانید اینکه قرآن انتخاب لباس را در نوع بشر مقدم از همه چیز به پاس احترام به شرم و حجب و حیا و جهت پوشاندن ناحیه حیائیه میداند و سپس او را محق در برگزیدن لباسی میشناسد که در استفاده و اتفاضه از آن عملی را چون پرندگان (فیزیولژیکمان) درباره خود مرعی داشته است (یا بنی آدم قد انزلنا علیکم لباساً یواری سواتکم وریشا - 26 الاعراف) خدای لباس را نازل فرمود، یعنی اشیائی از گیاهان و غیر گیاهان را به مرز قاقبل استفاده نمودن پائین آورد تا بشر سوأت و نواحیه حیائیه را بپوشاند و نیز پوشاک بر آنها باشد

همانگونه که پر و بال پرندگان است و در برابر عوامل محیط نوعی زره و محافظ (و اینکه قرآن انسان را رخصت داده تا ابتدا از لباس جهت پوشش عورت خود استفاده نماید و سپس همانند پرندگان فیزیولژیکمان خود را بپوشاند شاید از مغیبات قرآنی است که انسانها در آینده پوششی غیر از فرآورده های گیاهی دارند) به هر صورت همانگونه که بارها گفته شد انسان پس از دیدن ساق در طلب ران و سینه و ... است و هرچه انسانها در برابر یکدیگر عریانتر شوند سطح برداشت جنسی و سکسی شان سوز و عشق و جذبه اش را کمتر و یکنواخت و نزدیک به یکدیگر و بره وارد میگردد و عملا میبینیم متخصصین دانشمند مامائی و زنان زودتر از سایرین بعلت سر و کارشان با نواحی حیائیه با ارگاسم و اوج لذت جنسی وداع میگویند و لذا هرچه زن پنهان و از دید غیر شرعی مردان دور باشد بیشتر ایجاد کشش میکند و فاصله و قصد و اجرا را طولانی میسازد و عشق آفرین است و زیبائیش محفوظ میماند و به همین دلیل دیگر لیلی و مجنون - و امق و عذا - خسرو و شیرین و ... وجود نخواهد یافت زیرا مردان لیلی ها و عذراها و شیرینها را به همان وضع که محیطشان را با چشیدن و شنیدن و بوئیدن و لمس کردن و ... مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و شناخته اند همه را خوب میشناسند و زنان با لخت شدن همه شده اند. آیات محکمات و متشابهاتی ندارند که بتوانند لیلی و عذرا گردند و پایداری کنند مگر مجدد بازگشت نموده باطری سوزان عشق آفرین خالی خود را با محروم ساختن دیدگان هرزه از دیدن خود شارژ نمایند.

چادر مد خواهد شد

کسانی چند که متوجه شدند برهنه کردن زنان نه برای رفاه اجتماع جانفشانی محسوب میشود و نه برای خودشان بذر سلامتی و ایثار، و از طرفی ترس دارند که اگر بگویند اسلام با برهنگی مخالف میباشد به شئون تجدد خواهیشان بر خواهد خورد اصالت اسلام و روشنگریهایش را کنار گذاشته، فهم پیچیده شده در لفافه تجدد را منصفانه پیش آورده میگویند: چه بسا چادر در غرب آینده مورد پسند خانمها قرار گیرد و مد شود. نامبردگان که بر خلاف نویسنده رومی «کریوف» پیش بینی درستی کرده اند (1) مرجعیت غرب را در برابر اسلام مطرح ساخته در حقیقت گفته اند: کسانیکه تقلیدشان کرده و تصور کرده بودیم بعلت کشف حجاب کشف حجب و اسرار کرده اند. این کارشان یعنی کشف حجابشان ریشه و اساسی نداشته تابع پذیرش موضوع بعنوان مد و مدیست میباشد (که متأسفانه در اینصورت آنها تابع مدند و ما تابع آنها) و از اینقرار متجددین نیز پذیرفته اند: هرکس علیرغم یک سیستم الهی اندیشه ای کند (نه تنها در مورد حجاب بلکه در کلیه موارد) سر آخر خود را در تنهائی نفرین آوری میبیند که ساخته و پرداخته خودش است و مجدد سخن چند نوبت آورده شده خود را تکرا کنم: هر قانون غیر اسلامی آنقدر بصیرت بصیرت بصیرت در آن میشود تا بالاخره اسلامی میگردد و هر قانون غیر اسلامی در کشورهای اسلامی که دستی در آن برده

1- شرح صفحه 60 جلد 19

شد آنقدر تبصره تبصره به آن زده میشود تا متورم و منفجر و بالاخره اسلامی میگردد (اولی همانند طلاق که در پایتخت پاپ، واتیکان که کیفر طلاق دهنده در آغاز اعدام بود و سپس زندان اینک اسکلت اسلامی یافت و دومی مانند بسیاری از چیزها).

به صفحه 68 سطر 3 جلد 20 پس از شرح دادم اضافه فرمائید: علاوه بر اعجاز علمی شرح داده شده که بجای سکر، خمر گفته شده است، چون نهی از شراب باید در موضوع حکم خود شرب باشد به اعتبار دیگر استعمال کلمه خمر اعجاز دیگری است.

آزادی در پوشیدن لباس و حجاب

آزادی هر فرد بطور کلی محترم بوده و باید همه آنرا رعایت نمایند، مگر آنکه مزاحم آزادی دیگران باشد یا کوتاهتر آنکه آزادی را نمیتوان با آزادی محدود کرد. و از جمله اعلامیه حقوقی سازمان ملل متحد و منشور آنست مبنی بر آزادی لباس که هرکس خواست کم بپوشد زیاد بر تن کند حجاب داشته باشد یا نداشته باشد.

همه آنچه در این باره گفته و میگویند ناشی از اینست که شناخت هوا و هوس با میل به آزادی اشتباه گرفته میشود و قدر مسلم آنکه بنیان حق آزادی و لزوم احترام به، آن تمایلات و هوسها و اراده افراد یا فرد نیست، بلکه چیزی است که دستگاه آفرینش برای ترقی و تکامل آنرا به انسان داده است. یعنی اگر اراده و انتخاب بشر به سود وی بود و راه تعالیش بحساب آمد محترم است

و در غیر اینصورت میل و اراده به گناه نمیتواند علاوه بر اینکه محترم باشد بنام اینکه هرکس آزاد خلق شده و آزاد است هر کار خواست بکند و اجازه به بی بند و باریها و مزاحمت ها کردن به اسم آزادی بگیرد.

عریان شدن زن یا اعضائی از خود را به زینت و آرایش جلوه دادن و در کوچه و بازار و خیابان با چنین وضعی رفتن نه تنها تضییع حقوق دیگران است، بلکه علیه منافع و حق آزادی خود و دیگران اقدام کردن است زیرا اگر ثابت شود زن برهنه به زیبائی و سلامتی خود صدماتی وارد میسازد و محرک و مشوقی نیز برای تحریک عواطف جنسی و کاذب دیگران محسوب است، آیا جای تردیدی باقی میماند که سازگاری با همه نوع میل و شهوتی آزادی نیست؟

اگر قبول است که ازدواج و تشکیل خانواده جنبه خصوصی و فردی دارد نه جنبه عمومی و اجتماعی و زن و شوهر میخواهند از یکدیگر تمتع و بهره ببرند و زندگی شیرین مقرون به خوشی و مسرت داشته باشند و خانه کانون گرم آنهاست نه اجتماع و نباید لذائذ و کامیابیهای جنسی از محیط خانوادگی به کوچه و خیابان و بازار و اداره و باشگاه کشیده شود، اعم از کامیابیهای نظری و لمسی و ... و اجتماع محل فعالیت و عمل است به جای نظر بازی و برداشتهای سکسی از زنانی که بیگانه و حتی از همسر قانونی خود میفهمیم تبرجی را که قرآن میفرماید چه معنائی دارد؛ تبرج همین کشاندن کامیابیهای زن و شوهری است از خانه به سوی خارج از آن.

اگر زندگی همین است که بهتر بخورند و بهتر آمیزش کنند و تکنیک پیشرفته تر داشته باشند، پس انسان حیوانی است دارنده یک شکم خوب و یک عورت مستعد و یک ماشین راحت و زندگی با مسرت مساوی است با اعمال شهوی و امیال خود تشخیص داده و هر کس بنده تشخیص خود است نه بنده آنچه خدا برایش درست دانسته است و در اینصورت است که اگر کامیابیهای جنسی از خانواده به اجتماع سرایت کند تصور میشود مسرت انگیزتر بوده باشد و حال آنکه ازدواج نوعی اتحاد عاطفه ای و به قول قرآن مودت و رحمتی (اشاره به آیه شریفه) است که تا آخرین روزهای زندگی نیز که پیر مرد و پیر زن بدون عرضه و تقاضاهای جنسی در کنار یکدیگر ارزش خاص و فوق العاده ای برای یکدیگر قائلند باقی است، در صورتیکه پیر مردان و پیرزنان حاضر به تحمل حتی نظر بازیها و چشم چرانیهای مختصر اجتماع نخواهند بود و در حالیکه زن و شوهر به موهای سفید یک دیگر سوگند میخورند از گیسوان طلائی و مشکی و براق و اطو کشیده جوانان رو گردانند.

نیروی جنسی انسانی اندازه ای داد که در اثر تأثر به وسیله لذائذ و کامیابیها مصرف میشود و توسط نماز و روزه و توجه، مهار میگردد و در برابر رهبانیت و ترک دنیا به تدریج پس از گذراندن یک دوره ناراحتی و افسردگی وضع خاص روانی که یکی از آنها درون گرائی است پیش میاید و به هر صورت نیروئی است معین و سنجیده شده که اگر در اجتماع بزرگ پخش و مصرف شد خانواده ها به

سردی و ناکامی و بی بهرگی کشانده میشوند و در صورتیکه تقسیمات خانواده ای انجام گرفت، هر زن میتواند نقش پدر را منحصراً در یک شوهر جستجو کند و هر مردی مادر را در همسر و این اسلام است که زن و شوهر را که در کامجوئیها قصور ورزند نکوهش میکند و بر اجتماعی که در کام برداشتن های نا مشروع شریک خانواده ها میگردند نفرین و لعنت میفرستد و اجتماع را محل فعالیت و کار و خانه را جای مودت و محبت و نسل پروری میشمارد و در عمل میبینیم نفرین و لعنتی شدیدتر و بالاتر از این نیست که اجتماع بتواند از بهره های نظری و لمسی نامحدود افراد بهره مند شود در حالیکه کسی بیشتر از زن و شوهر شرعی سهم ندارند.

پاداش دینداران

روایتی بدین مضمون از پیشوایان اسلام به ما رسیده است که در انتظار فرج حضرت ولی عصر ارواحنا فداء بسر بردن اجر جهاد کنندگان عزه بدر دارد.

انتظار فرج با امتیازات چندی که به نفع منتظرین است و از جمله اینکه منتظر همیشه در وضع آماده باشی و حال آمادگی جهت پذیرش شخص بزرگ مثلا پدرش اگر بسر برد یا مقررات قانون پیوستگیش انعطاف ناپذیرتر بوده بعلاوه آنکه منتظر کسی خواهد بود که با آمدن وی بهتر شدن اوضاع و احوال مسلمین را برای همیشه آرزومند است، مخصوصاً برای زمانی که امامشان بیاید و فائق و غالبشان سازد و امتیازاتی دیگر که در کتب مربوطه

خواهید دید.

آنچه اینجا بحث میشود اینکه چرا احز منتظرین فرج اما به نسبت جهاد کنندگان در جنگ بدر آورده شده است، در حالیکه در غزوات دیگر هم مسلمین متحمل زحمات و دادن شهداء و خساراتی شدند و چه بسا در غزواتی چون غزوه احد بر آنها سخت تر هم گذشت.

وقتی به زیارت مخصوص حضرت ابوالفضل برادر گرامی امام سوم میرسیم، میبینیم مجاهد معظم را نیز به جهاد بدریون به سنجش در آورده اند یا جهاد حضرت مسلم نماینده امام را که قبلا به عراق اعزام و شهید شده بود همانند مجاهدین بدر برآورده نموده اند (اشهد انک مضیت علی مامضی علیه البدریون المجاهدون فی سبیل الله...) که خود فقط در یک جهت وجه تشابی بین آنها وجود دارد؛ همه مجاهدتها در راه خدا بود الا اینکه غزون بدر در زمانی بود که اسلام به یک موئی بسته بود کمیت و کیفیتی به ظاهر نداشتند و در کربلا و کوفه نیز کمیت و کیفیت ظاهری مسلمین اندک بود و اگر واقعه مذکور نبود اسلام وابسته به یک موئی که یزدید میگفت لعبت هاشم بالملک فلا خبر جاء ولا وحی نزل هم کارش تمام بود و علی الاسلام سلام اما بدریون و حسینیون از سرنگونی اسلام جلوگیری بعمل آوردند و لذا آنچنان بدریون نزد اسلام مقام یافتند که حتی خلیفه دوم در برابر افکار عمومی به تقسیم مردم به درجات چهارگانه پرداخت و مقرری درجه اولها را که همان شرکت کنندگان در غزوه بدر یا فرزندان یا همسرانشان بود بیش از همه و ده هزار دینار سالانه معین نمود و شهداء کربلا نیز

آنچنان منزلتی دارند که اما سجاد و امام صادق و ... درباره شان مطالبی دارند که از بحث ما خارج است.

منتظرین فرج هم در زمانی خواهند بود که پیامبرشان نیست، امامشان نیست و آخرین آنها هم که هست غایب است و بدون پیشوا و رهنما در برابر آنهمه فساد و گناه و دشمنان اسلام اگر بحال آماده باش و انتظار که خود پشتوانه ایمان است بسر برند، زیرا کسیکه مثلا در انتظار آمدن پدرش است برخلاف میلش کاری نمیکند و اوضاع و احوالی درست نمیکند و خشتی بر خشتی نمی نهد و آنکه منتظر امام است بر خلاف انتظار امام عمارتی نمیسازد، انجمنی نمیکند قدمی، درمی، دمی نمی نهند و این اصل ایمان و عین ایمان است و امام را ندیدن و راهنمای غایب پذیرفتن و در جهان پر از ظلم و جور و مخالف دین، ایمان حفظ کردن گویا تنهائی در حالیکه اسلام به موئی بسته مجاهد بدری است و در راه خدا در کوشش و تلاش و امروز به یقین در برابر بی اعتبار کردن پوشش و حجاب و اینکه قبح برهنگی برداشته شده هر بانوئی پوشش اسلامی داشت کوششی است که گویا در اوضاع و احوال همانند زمان غزوه بدر داشته است.

مربوط به صفحه 167 جلد 19

هیچ جنس نر و ماده از نباتات و حیوانات در برابر یکدیگر پوشیده نیستند و چرا زن در برابر مرد چنین باشد؟

پائین ترین پله نردبان خلفت «جماد» به ظاهر همه سادگی و یکانی است و هرچه به پله بالاتر قدم بگذاریم تشکیلات و تقسیمات بیشتر شده و بهمان نسبت وظایف الاعضا نیز سنگین تر و رقم بیشتری دارد تا به انسان میرسد که مغزش معرف تقسیم بندیها و پیچیدگیها و ظرافت های عالم خلفت میباشد.

به زبان عامیانه میگوئیم: به انسان نمیتوان بدلیل اینکه در مرواردی میگوئید مگر سنگی؟ مگر حیوانی؟ در موارد دیگر هم میتوان گفت برهنه اش کرد که سنگ نر و ماده و کلاهک و پرچم گیاه در برابر یکدیگر برهنه اند.

انسان از لحاظ تکوین جزئی از کل آفرینش است و مکنوات وجودش بیرون از سیر تکاملی تکوین نیست و تا اینجا مطلب درست که سنگ و سنگ - گل و گل- حیوان و حیوان در برابر یکدیگر برهنه اند و انسان نیز باید باشد اما انسان به لحاظ داشتن قدرت انتخاب و اختیار و اراده و بیان و ... ممتاز از سایرین است که داشتن چنین امتیازات ایجاب میکند که برای بشریت قانون

وضع شود، در صورتیکه سایرین آنچه بجز انسان است قانون تکوین دارند که به ید قدرت الهی وضع شده است و اگر قبول قانون برای حتی بهتر کردن تغدیه و آمیزش بشر لازم است تا ممکمل سیر تکاملهای دیگرش باشد در مورد پوشش اش نیز باید قانونی داشته باشد، نه آنکه بدلیل برهنگی حجر و شجر انسان را نیز بحساب آنها برهنه خواست و همین یک مطلب کافیست و انسان هم پیامبر لازم دارد، هم قانون و برای سنگ و حیوان چنین نیست.

بجاست در اینجا مقایسه ای در مقام حرفه ای که دارم بعنوان نمونه یکی از آنها را بیاورم تا توجه شود بین نزدیکترین حیوانات به انسان فاصله تا کجاست، آن هم حیواناتی که در آزمایشگاه ها از آنها بجای انسان استفاده میشود و اثر داروها را بر آنها معین و سپس برای انسان تجویز مینمایند و با وجود این، انسان در برابر آن خود را مجزا از حیوان نشان میدهد و از آنجمله داروی معروف تالید و مید است که بر روی تمام حیوانات آزمایشگاهی نتیجه خوب داد اما به انسان که رسید چه سر و صدائی که راه نینداخت، فرزندان بی دست و بی پا، بی گوش، بی .... یعنی نسل ناقص الخلقه تحویل اجتماع داد که در نتیجه سازنده و فروشنده و تجویز کننده همه کارشان تعطیل و تحت تعقیب قرار گرفتند. حال چون حیوان ماده برهنه است، انسان هم باشد یا برعکس چون انسان را میپوشانند حیوان و گیاه را بپوشانند درست نیست.

ص: 259

پیرامون الرجال قوامون علی النساء

مربوط به صفحه 245 سطر 12 جلد 19

وجه شبهی در تمام مراحل ساختمانی، ذهنی، روحی، علمی، اجتماعی بین زد و مرد در زمان آمیزش وجود دارد، هر دو نعوظ دارند، هر دو را مکانیسم تنظیم کننده عصبی است، دستگاه تناسلی هر دو پر خون میگردد، واکنشهای لذت بخشی در هر دو وجود دارد و ... اما تفات بزرگ بین آن دو رسیدن به اوج لذت و ارگاسم است که در مرد به سرعت و آسانی صورت میگیرد، اما مرد تا برای زن به اثبات نرساند که مرد است به ارگاسم (اوج لذت جنسی) نخواهد رسید.

برای مرد کافیست زن را فقط حساب کند اندامهای آمیزشی زنانه و رفتار زنانه و به همین جهت است که مرد از زنی که پستان کاملا مردانه دارد یا ریش و سبیلی بیرون آورده خوشش نمیاید و بدتر از همه تمکین نکردن اوست که مرد را با ناراحتی شدیدی روبرو میسازد و چنین زنی نزد اسلام مذموم خطاب شده است و برتر از همه که مرد زن را مرد حساب میکند و از روح زنانگی و روحانیت مادری دور میبیند و آن در مواردی است که زنن به مرد مسلط باشد و در نوع شدیدش گفت اگر آمیزشی آن هم به اکراه صورت گیرد فقط بوسیله تحریک فیزیکی به ارگاسم رسیده و انزالی صورت گرفته است ولی زن از مرد مردانگی میخواهد و با وجود این بین دو حد همه و هیچ رامی پیماید یعنی گاه آمیزش

سبب خشم و نفرتش میشود و زمانی به اوج لذت میرسد و اگر آنچه را مرد برای ارگاسم لازم داشت و تقریباً در تحریکات فیزیکی خلاصه میشد، برای زن برعکس دخالت عوامل روانی و فیزیکی هر دو لازم بوده و حتی میتواند فقط با تخیل و تجسم به اوج لذت جنسی برسد.

اگر مرد از زن لطافت و عفت و ظرافت و نجابت و خلاصه زن بودن را میخواهد و برخوردش با دستگاه تناسلی زن با سادگی کار را به پایان و اوج میرساند، زن نمیتواند با عوامل فیزیکی و دستگاه تناسلی آرام و ساکت مرد به لذت جنسی برسد بلکه باید آلتش در رفت و آمد مهبل و لبهای کوچک و بظر و ... و عوامل روانی هم باید مردانه باشد، یعنی مرد در زمان آمیزش صدایش شبیه به این نباشد که ناله و آه میکند بلکه صدایش عشق آفرین باشد، عملش غالب و مغلوب کننده باشد و بالاخره زن بفهمد که با هیجان و صورت و سیرتی که مرد بخود گرفته تصرفش کرده و اورا به تصاحب در آورده است و در هر مرحله از شئون زندگی الرجال قوامون علی النساء به قوت خود باقیست و از جمله زمان آمیزش.

دختر و پسر

مربوطه به صفحه 13 جلد 20

چون از نبی گرامی درباره دختر و پسر سؤال میشد از جمله چنین پاسخها را میفرمودند:

البنات حسنه و البنون نعمه فالحسنات یثاب علیها و النعمه

یسئل علیها (دختران حسنه هستند و پسران نعمت، بر حسنات ثواب داده میشود و از نعمت سؤال میشود).

خیر اولادکم البنات (بهترین اولادتان دخترانند).

من کانت له انثی و لم یهنهاولم یؤثر ولده الذکر علیها ادخله الله تعالی الجنه (کسیکه به دخترش اهانت نکند و پسر را بر او مقدم ندارد، پروردگار تعالی به بهشتش داخل میفرماید).

کسیکه آرزوی مرگ دخترش کند گناهکار است - کسیکه دختر بچه خود را شاد کند، گویا فرزندی از فرزندان اسماعیل را آزاد کرده باشد و ... که باز هم میتوان در صفحه 100 - 103 وسائل جلد 14 و 114 مکارم الاخلاق روایاتی در این زمینه یافت.

پیاده روی مرد و زن

مربوطه به صفحه 22 جلد 20

پیاده روی که ورزش تمام سنین است و نزد اسلام بسیار مستحسن باز نزد مرد و زن سوا از یکدیگر دستور داده میشود . جلد 12 را ملاحظه فرمودید که چگونه از قرآن نقل شد که میفرماید بندگان خدا از جمله در زمان راه رفتن با جاهلان حرف نمیزنند و اگر طرف خطاب جاهلان قرار گرفتند به سلامتی از آنان میگذرند (برای مغزشان طلب سلامتی میکنند - سلامشان میکنند و ...) و با آنان نرم زبانی مینمایند. اما زن را به تناسب ساختمان روانی و بدنی جدا از مرد دستور داده و هرگز برخوردش را با جاهل نخواسته که دستور چگونگی آنرا بدهد و از جمله تکبر و بخل را

که برای مردان بسیار ناپسند میداند، زن را شایسته و نیکو میداند تا بدینوسیله حتی نرم زبانی و سخاوت براین پیش نیاید که اگر دوستش هم بود عاطفه و احساساتش یا دارائی شوهرش را به آن نفروشد چه رسد به آنکه با جاهلی طرف حساب شود.

در قرآن میبینیم به پیاده رویهای چندی از مرد و زن اشاره شده بدنبال تفکر و تعقل و یا عاطفه و احساساتشان حضرت موسی بدنبال علم و عقل و مادر و خواهر و خاله آن حضرت و مادر حضرت مسیح هر کدام به نحوی بدنبال عاطفه و احساساتشان، لذا پیاده روی مرد بسوی مرکز فرماندهیش - اداره و خارج خانه - همان ارزش را دارد که زن در ستاد خود حصن حصین خانه به آن مرکزیت میدهد و عجیب آنکه در سوره الفرقان آیه 20 پیامبران را تغذیه کنندگان و راه روندگان در بازارها معرفی میفرماید، اما چون به مادر یکی از آن بزرگواران میرسد فقط به تغذیه اش اشاره میفرماید (75 المائده) همانگونه که مرد را در میدان جنگ اسلامی مجاهد میخواهد و زن را زمان بارداری و شیردادن مجاهد و سرباز و متقی و اورع میشناد.

دگتر اشتر اوزنبرگ در شانزدهمین کنگره جهانی طب ورزشی گزار داد: یک بانوی خانه دار در حین جمع آوری رختخواب روزانه به طور معمول بیش از یک مرد در کارگاه های مدرن امروزی تحرک دارد.... و لعالیت خانه داری کمک به زیبائی بانوان است و من (نویسنده) میخواهم باز قسمت اعظم زیبا باقی ماندنشان را در خانه مربوط به حجاب اسلامی معرفی نمایم، در حالیکه خانه داری بهترین ورزش زن و نگهداری سلامتی

و زیبائی و و کمک مؤثری در تسهیل زایمان و صیانت نسل وی نیز میباشد.

پیاده روی مرد باید از جنبه عقل معاش و نگهداری حس تفوق طلبی وی بر زندگی الهام بگیرد و پیاده روی زن که نگذارد چراغ احساس و عاطفه اش برای نورانی ساختن زندگی و خاندان رو به خاموشی گراید و در عمل نیز میبینیم اگر مرد بدنبال عاطفه اش باشد، یا زن بدنبال تعقل و تفکر خستگی آور است و مگر ممکن استپیاده روی حضرت مردم مادر حضرت مسیح را بدنبال آنهمه ناسزا ها و نارواها و تهمت ها (یا اخت هرون ماکان ابوک امرء سوء و ما کانت امک بنیا) نادیده گرفت که اگر مردی بخاطر فرزندش با چنین مخالفتی از افکار عمومی روبرو شود بعلت افزون بودن عاطفه و امید زن بر مرد نمیتواند آنگونه تحمل را داشته باشد زیرا مرد را تعقل است و امید.

و در یک سطح بسیار پائین، مرد با نگهداری نوزاد، پس از اندک مدتی کاملا خسته میشود و زن هرگز خسته نمیشود و زن برای خرید و فروش زمینی یا تجارتی میبینیم آنقدر اظهار خستگی مینماید که حل و فصل حتی یک مرتبه را شجاعت مینگرد.

زن خانه و مرد اجتماع

مربوط به صفحه 38 جلد 20

در جلدهای قبل با صغری کبری کردن آیات شریفه (المال والبنون زینه الحیوه الدنیا ...) - (یا بنی آدم خذوا زینتکم عند

کل مسجد) آوردم که پروردگار به کجا دو نیروی اداره کننده جهان (اقتصاد و مال - پسران و بنون) را زینت و سرمایه زندگی دنیا معرفی فرموده و در جای دیگر به همگان از اولاد بنی آدم خطاب میفرماید زینتتان (المال و البنون) با فرامین مربوط به مسجد دخل و خرج و اداره شود و نامی از بغات و دختران در اینجا نیست و هرچه هست متعلق به خانه است.

کینه توزی زن در شناخت زنانگی

مربوط به صفحه 87 جلد 20

الان خواندید که مرد دروغگوست و هنوز داغی از آن در ناحیه اش آنچنان هویداست که باید زن را هم نشان داد که در کینه توزی آن هم برای دگرگون سازی شناخت زنانگی خود چه مهارتی دارد. آدمی مجموعه ای است بسیار در هم پیچیده و فوق العاده میلیاردها سلول بدنش دسته دسته، گروه گروه، هر گوشه ای به کاری و اعمالی مشغول و مأموریت یافته اند و وقتی خیلی انسان را در یک مجموعه خاص تقسیم بندی مختصر و کمترین کنیم میتوانیم بگوئیم در سه چیز خلاصه میشود: حیات و عقل و روح. که نزد برخی عقل در آن حیات اجاره نشین است و نزد بعضی روح و نزد گروهی هیچ کدام اجاره نشین نبوده صاحب خانه اند. کسیکه نماز نمیخواند، نمازی که یک نفر شیه میداند در وصایای چهارده معصوم همه و همه سفارش به انجام آن شده است، چنین شخصی یعنی شخص نماز نگزار حاضر نیست که حیات خود را از پهنای

مادی خود وسیعتر تصور کرده، با نماز بلکه در نماز قفس مادیت را شکسته، به ابدیتی که بعدها به اجبار به آن خواهد پیوست در در نماز بپیوندد و در اینصورت عقل و روحش نمیتوانند هر دو صاحب خانه باشند؛ یکی هست و دیگری نیست یا هردو نیست و در صورت اول (اجاره نشینی عقل یا روح) یکی دیگری را در خانه حیات به محدود بودن قانع میسازد. به هر صورت زن همانند مرد حیاتی دارد و عقل و روحی اما در ساختمان مغزیش ناحیه عاطفه ای رشد یافته تری دارد که جبران کمبود عقلیش را میکند، همانگونه که عقل مرد باید از کمبود عاطفی اش مراقبت به عمل آورد و همینکه مرد خواست لباس زن بپوشد و کارهای زنانه و شکل زنانه داشته باشد یا زن بخواهد لباس مردانه کارهای مردانه، شکل مردانه و تقلید از مردان داشته باشد ناسازگاری با ساختمان عضوی و آفرینشی خود را آغاز کرده است که نوعی کینه توزی با خویشتن است. زن بخواهد شیر فرزندش ندهد سرطان پستان میگیرد، از شوهرش تمکین نکند و بر او تسلط داشته باشد نسل ضایع و اسکیزو فرن تحویل میدهد، زایمان بدون درد انجام دهد احتمالا نسبت به فرزندش کمبود محبت پیدا میکند (نزد حیوانات تا پایه ای به ثبوت رسیده که برخی از آنها که زایمان بدون درد انجام داده اند نسبت به فرزند بی مهرند و گوزن حتی حاضر به شیردادن بچه اش نمیشود) همینطور مرد بخواهد ختنه نکند، سرطان آلت امکانش هست به سراغش بیاید (امروز حتی کسانیکه ختنه را بزرگترین گناه میدانستند در سرار جهان ختنه مینمایند) بخواهد به همسرش احترام نگذارد ، نسل ضایع و عصبانی خواهد داشت و ... بنابر این

مرد و زن متمایز از یکدیگر اگر این خود را بپوشاند عضلات زنانگی و ظریف و غیر لایق خواهد داشت و آن خود را نپوشاند عضلات مردانه و پرمو و خشم و چربی و ناهموار خواهد یافت و به ازدیاد تمایلات غیر طبیعی جنسی و سرد مزاجی مردان - سنگ کیسه صفرا - التهاب مثانه - پیدایش ترشحات زنانه و ... مبتلا خواهد شد و لذا زنی که به زیبائی خود احترام نمیگذارد، حتی نزد متجدد ترین افراد هم باشد راهی جز شناخت نوعی کینه توزی در وی نیست، آن هم کینه توزی به خویشتن خویش آن هم در جهتی که بزرگترین سرمایه اش در مسیر (زیبائی) آن کینه توزی قرار میگیرد و اینکه زن کینه توزی دارد به سبب احترامی است که تکوین و تشریع به زیبائی وی میگذارند و خودش احترام نمیگذارد. در صفحه 96 جلد 30 شرح احترام اسلام را به زیبا ماندنش آوردم.

نتیجه

بر زن لازم است خود را بپوشاند: آیات قرآنی و روایات اسلامی مطلب را جدی گرفته و پوشاندن زن را به نحوی خاص و در برابر اجنبی واجب و ترک آنرا حرام دانسته اند و علم نیز بر این مطلب صحه میگذارد.

حق زن در داشتن پوشاک اسلامی تضییع نشده است، بلکه این احقاق حق اوست، زیرا پوشاک مورد نظر حافظ زیبائی زن و حائل بین ناموس جاذبی وی با قاموس هرزگی مردان

بیمار دل است و داشتن حجاب اسلامی فراهمساز هیچگونه رادع و مانع رسیدن به حقوق زنانگی نمیباشد.

زیبائی زن و ارتباطش با پوشاک: برهنگی اعضاء زن در برابر محیط گرم یا سرد سبب بهم خوردن تعادل چرب های زیر پوست و موهای قسمت مربوطه و ... شده صاف و صفائی و لطافت و ظرافت عضلات را مبدل به ناهمواری و مردانه شدن آنها میسازد و زیانهای بهداشتی فراوان دیگری که شرح داده ام.

اسلام و زن رابطه ای بسیار متعادل و دوستانه دارند: نمونه ای از آن نجاب دادن زنان است از زنده بگور شدن و مورد بیع و شری قرار گرفتن و سپس آنها را آنچنان برابر مردن آوردن که خدمت خانه و حتی اگر شیر دادن به بچه باشد باید به رضایت زن انجام گیرد و حق تضای دستمزد یا پایاپائی در اعمال داشتن و مرد آقا ماندن نه برده و نوکر، و زن، بانوئی کردن نه کنیز و خدمتکار گردیدن و هردو در رفاه و تأمین اجتماعی زیستن.

مرد باید مرد بماند و زن، زن: آنچه به چشم ظاهربینان می آید که اسلام بین زن و مرد فرق قائل است، درست نبوده خواست اسلام تنها برای این میباشد که مرد، مرد و زن، زن بماند و در بقیه موارد بلکه در عمل، زن منهای آنچه باید داشته باشد مساوی است با مرد، بدون آنچه لازمه مرد بودن است و همینطور که نمیتوان زایمان و قاعدگی و ... را از زن گرفت الرجال قوامون علی النساء را نیز با تیغ جراحان و نهضت بانوان نمیتوان دگرگون ساخت.

دلیل قانع کننده ای که زنان برای خود دارند اینکه، میگویند: کلمات (نهضت، جنبش، حقوق، برابری و ....)

تا زمانیکه استفاده ای ندارند فقط در همان لفظ خلاصه میشوند و برابری ما با مردان زمانی است که شوهرانمان به ما احترام بگذارند و ما رفاه و شخصیت اجتماعی متمرکز و مربوط به خانواده بلکه از خاندان آغاز شده میخواهیم نه حرفهای شیرین که تازه تعداد زیادی از زنان در مسیر این حرفهای شیرین قرار نمیگیرند و این اسلام بود که ملاحظه فرمودید چقدر سفارش زن را به مرد و مرد را به زن میکند، اما آنچه اهمیت بیشتر داشته در قرآن ذکر فرموده: و عاشرو هن بالمعروف که شرح داده شد، نمونه ای از آن است که مرد را ملزم به احترام گذاشتن به زن مینماید.

سعی در پیشبرد متساوی ساختن شکل زن و مرد، لباس زن و مرد، اقتصاد زن و مرد یعنی فکر دو طرف را در زمینه های ذهنیشان و در برابر یکدیگر به صف آرائی داشتن اما به طریق اسلامی سفارش به مرد کردن که زن را محترم بدارد و زن را که سازگار باشد و تمکین کند، حتی ذهنشان را هم به تساوی خواسته هایشان بین آندو به فعالیت و بخشش و ایثار و نوعی نهضت برابری و راه و تأمین اجتماعی انداختن است و در غیر اینصورت هرچند اقتصاد و لباس و شکل برابر میشود نفاق جای وفاق را به همان تناسب بلکه بیشتر میگرد و هرچه نوشتم یعنی:

خلاصه دو جلد کتاب حجاب

اینکه: حجاب اسلامی مانع کاهش زیبائی زن و افزایش آلودگی او و انحطاط اجتماعت

کتابهائی که درباره حجاب نوشته شده است

مقصود کتابهائی است که در شصت سال اخیر درباره مطلب مورد بحث به فارسی نوشته اند، گرچه قبل از آن فقط بعنوان اعجاز میتوان مطالبی را که نبی گرامی و ائمه اطهار علیه السلام درباره روزگار بی حجابی مسلمین نوشته اند بعنوان کتاب سابقه دار قدیمی معرفی کرد.

و اینک کتابهائی که میتواند بمنظور بحث مورد استفاده علاقمندان قرار گیرد.

1- کشف الغرور او مفاسد السفور یا وظیفه زنان تألیف مورخ شهیر مرحوم حاج شیخ ذبیح الله محلاتی چاپ 1328 قمری 536 صفحه قطع وزیری چاپ شرکت سهامی طبع کتاب.

2- رساله فی وجوب الحجاب و حرمه الشراب تألیف مرحوم میرزا محمد صادق فخر الاسلام تألیف 1329 قمری 96 صفحه به قطع جیبی چاپ مطبعه میرزا علی اصغر.

3- وسیله العفاف یا طومار عفت تألیف مرحوم حاج شیخ یوسف نجفی جیلانی 294 صفحه، سال 1345 قمری، قطع وزیری چاپ مطبعه فردوسی رشت (1)

1- گرچه سال طبع طومار عفت بعد از کشف الغرور است اما تألیف آن جلوتر بوده است.

4- مدینه الاسلام؛ روح التمدن تألیف مرحوم حجه الاسلام شیخ احمد شاهرودی، 363 صفحه، طبع 1346 قمری مطبعه علویه نجف اشرف.

5- (حجاب) العفاف زینت النساء که مؤلف خود را معرفی نکرده است، 21 صفحه، چاپ 1327 خورشیدی.

6- قرآن و حجاب از آقامیرزا عبدالرزاق مجتهد اصفهانی مقیم همدان، 104 صفحه، چاپ دانش 1324 شمسی(1).

7- الحجاب و الاسلام، تألیف مجد الاسلام آقای حاج سید محمود علوی تبریزی مقیم مشهد، چاپ فیروزیان، 1335 شمسی،.

8- قسمتی از کتاب تفسیر سوره نور، تألیف علامه حاج میرزا خلیل کمره ای، چاپ اقبال 1325 خورشیدی.

9- المرأه فی الاسلام، تألیف آقای عباس محمود عقاد مصری.

10- حقیقت حجاب در اسلام،آیت الله شیخ محمد الخاصی الکاظمینی، 98 صفحه از انتشارات دفتر نشریات دینی تهران، 1327 خورشیدی.

11- العفاف بین السلب و الایجاب، تألیف آقای محمدامین زین الدین 40 صفحه، چاپ نجف.

12- مسئله حجاب تألیف حجه السلام آقای مرتضی مطهری، 306 صفحه، چاپ سوم از شرکت سهامی انتشار، چاپ اول 1347 خورشیدی.

1- مؤلفش چهل کتاب به فارسی و هشت کتاب به عربی تألیف نموده است

13- حقوق و حدود زن در اسلام، تألیف حجه الاسلام آقای شیخ یحیی نوری، چاپ مصطفوی، 304 صفحه.

14- ام الفساد، تألیف آقای سید کمال الدین مرتضویان (فارسانی) - چاپخانه پروین اصفهان - 1335 - 446 صفحه.

15- حقوق مدنی زوجین تألیف آقای دکتر محمد باقر محقق، چاپخانه حیدری، 1343 شمسی، 423 صفحه.

16- رساله در اثبات وجوب حجاب حجه الاسلام آقای حاج شیخ عباسعلی داعی الاسلام خراسانی معروف به اسلامی، چاپخانه علمی تیرماه 24، 24 صفحه.

17- المرئه المسلمه تألیف آقای محمد فرید وجدی، چاپخانه شعاع تبریز 1337 شمسی، 195 صفحه، ترجمه آقای دکتر سید مفید حسینی ملجائی.

18- حجاب و پرده داری به قلم یکی از دانشجویان دینی لار (مجتهد بزرگوار شیراز که خود را معرفی نکرده است)چاپخانه موسوی شیراز - 51 صفحه.

19- حقوق نسوان نگارش حاجی آق جعفر خندق آبادی- چاپ تهران 1338 ه، 79 صفحه.

20- حقوق زن در آئین جاودانی اسلام از انتشارات دارالتبلیغ اسلامی قم، 23 صفحه، اسفند 1350.

21- زن در ایران باستان از انتشارات جمعین زنان دانشگاه 239 صفحه، چاپخانه 25 شهریور 1346.

22- عفاف نامه مرحوم تألیف سید عبدالکریم امیری فروزکوهی.

23- زن و انتخابات.

24- فصل الخطاب فی المرأه والحجاب مرحوم محمد طلعت عرب، چاپ مصر 1319 - 1901 (عربی است) والحجاب آقای ابوالاعلی مودودی و رساله ضیائیه آقای حاج سید موسی مازندرانی، فلسفه حجاب آقای حاج میرزا ابوعبدالله زنجانی، چاپ نجف- حکمه النقاب و فلسفه الحجاب آقای شیخ ابوالفضل بان محمد حسین خراسانی، چاپ تهران - زن امروز ، زن و آزادی هردو تألیف آقای قاسم امین مصری ترجمه آقای مهذب شیرازی - اسداء الرغاب یکشف الحجاب عن وجه السنه و الکتاب آقای سید محمد باقر رضوی

کشمیری و ...

جلد 21

اشاره

ص: 1

ص: 2

جلد اول: میکرب شناسی و اسلام - بیولوژی حیوانی و اسلام - جنین شناسی و اسلام.

جلد دوم: بهداشت شهر و بهداشت اجتماع در اسلام.

جلد سوم سوم الی یازدهم: بهداشت غذا و تغذیه

جلد دوازدهم الی هفدهم: بهداشت بدن

جلد هیجدهم و نوزدهم و بیستم: بهداشت لباس

و اینک جلد بیست و یکم: بهداشت نسل

مقدمه

تقدیم به کسانی که نه از دانشمندان لادینند و نه از دینداران جاهل

دکتر رضا پاک نژاد

(دکتر در طب)

***

دانشمندان لادین که رابطه انسان و طبیعت را غرور آمیز کرده اما رابطه انسان و انسان را تیره ساخته اند و دینداران جاهل که از آن غرور بی بهره اند و در این تیرگی سهیم.

و ستمکارتر از همه مشرک که معبود خود را آنقدر پائین میاورد تا حد انسانی یا یکی از ساخته های دست انسانی در صورتی که خدا میخواهد انسانی آنقدر بالا برود تا مثل ذات مقدسش گردد. مشرک خدای راپائین میاورد و خدای انسان را بالا میبرد.

به بیان دیگر انسان در سه جنگی که دارد (جنگ انسان با طبیعت - جنگ انسان با انسان - جنگ انسان با خویشتن) (در اولی نسبتا فائق شده - در دومی مشغول و در سومی شکست خورده است) (1)

1- تنها کسیکه جنگ چهارم دارد (جنگ انسان با خدا) رباخواری است که قدرت ترک تمرکز تمکن دیگران را نزد خود ندارد (قرآن 279 البقره).

توجه

چهار تذکری که در آغاز جلد اول چاپ سوم به بعد و تذکراتی که در اوائل جلدهای دیگر داده شده است بقوت خود باقیست.

***

ترجمه چاپ اول هر جلد با اجازه نویسنده و چاپهای دیگر آزاد و نقل مطالب کتاب با ذکر مأخذ بلامانع است.

ستایش:

بحان الله

توحید خالصی که اندیشه های عالمانه روز آنرا میطلبد و در انحصار مسلمانان است (1) مسلمانانی که هم در مرحله عقیده، ایمان به خدا دارند و هم در مرحله عمل خدا را عبادت میکنند (2).

درود:

درود بر نبی گرامی اسلام که پیروانش را فرموده روزانه ده مرتبه از خدا بخواهند که همه مسلمانان را به راه راست هدایت فرماید راهی که به کمال رسیدگان پیمودند نه راه دانشمندان لادین و نه راه دینداران جاهل.

درود بر دوازده جانشین ایشان بویژه درود بر تشکیل دهنده حکومت واحد جهانی پیشوای وقت و امام زمان حضرت حجه بن الحسن العسکری ارواحنا فداه (3).

1- شرح مبسوط در جلد اول چاپ چهارم به بعد که خلاصه چنین است: از هرکس سؤال شود تو را که خلق کرده؟ میگوید خدا اما در مرحله عمل محسوسات را عبادت کرده و احترام میگذارد از قبیل: بت، آتش، گاو، و ... یعنی همه در مرحله اعتقاد میگویند خدا و چون به عمل رسید به غیر خدا متوجهند جز مسلمانان که اعتقادشان به غیب است و نماز و هر عبادتشان نیز متوجه به غیب (خدا)

2- شرح مبسوط در جلد اول چاپ چهارم به بعد که خلاصه چنین است: از هرکس سؤال شود تو را که خلق کرده؟ میگوید خدا اما در مرحله عمل محسوسات را عبادت کرده و احترام میگذارد از قبیل: بت، آتش، گاو، و ... یعنی همه در مرحله اعتقاد میگویند خدا و چون به عمل رسید به غیر خدا متوجهند جز مسلمانان که اعتقادشان به غیب است و نماز و هر عبادتشان نیز متوجه به غیب (خدا)

3- شرح در ابتدای جلد هشتم

ص: 6

چون خبر درگذشت مالک اشتر به حضرت علی رسید به منبر رفت، گریه کرد، درباره اش طلب مغفرت نمود و سخنانی فرمود تا آنجا که: مگر این اجتماع میتواند مالکی بپرورد... .

قبل از انعقاد نطفه مربی خوب و از انعقاد نطفه تا تولد مادر خوب و از تولد تا مرگ معلم خوب لازم است تا بتوان شاهد آنچه را حضرت علی صلوات الله و سلامه علیه درباره پیدایش یک نسل خوب فرمود، بوده باشیم.

دکتر پاک نژاد

کنار حجله وصلت است و گوشه زایشگاه یگانگی و مصلاح ساختمان روح انسانیت بر حیوانیت توسط پدر و مخصوصاً مادر تهیه میشود.

دکتر پاک نژاد

بهداشت نسل

نسل، اوه چه مسئله بزرگی که نسل تمام زندگی است، پهنایش، طول روز خواستگاری تا زمان بلوغ حسی و درازیش، از نهاد تاریخ تا اولین روز که به مرز زن شناسی میرسد و روز خواستگاری همان مسرت بخش مسئله ای است که در چهار دیوار خانه از اندیشه خارج نشده که سخت شوریده مورد بحث محافل زنان بر زن است و زمان بلوغ حسی آنگاه که بلوغ جنسی ریشه عربده ها را از جسم و جان کنده و اینک احساس تعالی و ترقی و محبت جانشین کشش و جاذبه بین نر و ماده شده است. یعنی دوران سربازی، یکدوره تاریخ، حوالی بیست سال و از اینقرار بهداشت نسل در شر و شورهای انتخاب همسر شروع و پس از غوغای تولد و ولوله نوزاد و شیرین زبانی های کودک و مصرفهای نامعقول پسر با دختر به ذکر خیر مجدد از انتخاب همسر نسل پایان مییابد یا کوتاهتر، نسل از پدر و مادر آغاز و به کردار گرائی فرزند چشم براه پدر مادر شدن پایان می یابد.

نسل کم وزن تر از ذرات اشعه آفتاب که اطراف شهرش میرقصند هیچ نمیباشد، پیدانیست، اندازه شن، به قد و بالای زنبور

عسل، هم وزن یک گل، یک سیب، یک پرنده قشنگ، یک ... و اینک آنچه هیچ بود، مادر فردا آفرین است پس زائو راه پیروزی اجتماع و روابط تاریخ ساز میباشد و نزد اسلام این موجود پیروزی اجتماع و رابط تاریخ ساز میباشد و نزد اسلام این موجود مقدس ارزش مجاهد فی سبیل الله را دارد از روزیکه آشیانه گیری نسل آغاز میشود تا گاه پرواز و ترک لانه و خانه؛ و اینک دختری مادر شده است و نزد همه روانشناسان قطعی که تولد کودک شخصیت زن را کامل میکند و همه بر این عقیده متفق که پسر و دختر دو آشنائی بزرگ دارند کنار حجله وصلت است و گوشه زایشگاه یگانگی، و فامیل های عروس و داماد به محض تولد اولین نوزاد احساس میکنند که دیگر بیگانه نیستند، اما دختر دو عشق دارد عشقی که نقش پدر را در پسری جستجو میکند که سرپرستیش را بپذیرد و عشقی که ناگهان قسمتی از خود جدا شده را در کنارش میبیند ظریف، لطیف، گویا، شنوا، بینا، پدر فردا، مادر آینده، نگهدار حیات و بالاخره نسل، فتبارک الله احسن الخالقین.

این جدا شده بوی مادر میدهد، او را میبوید، خوی مادر دارد او را میطلبد، به روی مادر مینگرد اورا میبوسد. سرا پا عشق است سوزان است، شعله است. گویا مادر احساس امنیت میکند زیرا پیری بی امان را مدد کاری رسیده و آئینه پدر مادرنما و نگهدار صفات و سجایای آنها آمده است دست نازک کوچک لطیفش را با دهان غنچه مانندش آماده مینماید هردو را باز میکند این را به نوک پستان و آنرا به هاله اش میگذارد. این تحریک میکند و آن ترغیب و مادر همان اوج لذت جنسی را درک مینماید و از شیره

جان سیراب میکند و نیز با اولین چشم باز کردن و شناخت، فرزند نگاه اطمینان بخش مادر را میجوید و مادر و پدر نظرش را دنبال میکنند که وی جوجه است و قادر به تهیه و برداشت نیست تا برایش درمان دردها باشند و آب و غذای بوی برسانند و وای بر آن اضطراب که پدر و مادر احساس کنند از عهده تغذیه و سیراب کردن نوزاد وا مانده اند و اینکه شش ماهه سالار شهیدان کمیت شهادت را به عالیترین کیفیت ترازو کرد تنها ناخن زدن به سینه بی شیر و پیچان شدن به دامان مادر نبود بلکه ارزش خودش که فهرست بزرگ وحشیگری خصم بود بدنبال نگرانی پدر و مادر و اطرافیان که راه رفع تشنگی و گرسنگی نداشتند:

کم وزن ترین شهیدان وزین ترین ساخته ها؛ سلام بر این نسل و تمام نسلهای صالح و سلام بر کسانیکه حتی بسیار اندک توجهی مبذول میدارند که: در راه اسلام چه حق ها لگدمال و چه خونها ریخته شده تا بسهولت به ما رسیده و آنرا گرامی میدارند و از جمله خون همین نورس که زبان درخواست باز نکرده بود و خون پدرش که چاره زبان باز کردن نداشت.

نسل امتداد وجود است و هرکس آینده خود را در نسل باقی میپندارد نداشته باشد منقطع و بریده فرض میکند و بر عکس از آن آنطرفش هم میخواهد با گذشته ارتباط داشته باشد، بداند از کدام مادر و پدر است و این مسیر ابتدا تا انتها که هرکس میخواهد در آن شرکت کند خود دلیلی بر اثبات معاد است که جای خود بحث خواهد شد.

نسل چه نیروئی هولناک، مساعد، معارض و در هر صورت

آقای تاریخ، که همه چیز با رنگ جوهر اقتصاد و نیروی انسانیت جوان به شادمانی یا ملال گرایش می یابد و باز هم نسل تمام زندگی است که اقتصاد هم قضایای جوانی است و به یکدیگر پیوستگی کلی دارند و عظمت و افتخار پیشگفتار ویژه قرآن سرا پا اعجاز که اگر همه چیز غذا و تغذیه را در آیه کلوا واشربوا ولا تسرفوا به مهار اندازه و کمیت در آورد و در آیه فلینظر الانسان الی طعامه بر طبق تحقیق و کیفیت نهاد که در جلد سوم به تفصیل شرح دادم اینک تمام چشم اندازهای مسائل مربوط به نسل که همه چیز را دارد و فقط در دو آیه وارد میباشد. آیه ای که مرثیه ضایع سازان نسل است آن کسانیکه فرصت زنده به گور کردن دختران را همانند عصر جاهلیت نداشته قبل از ایجادش به عدم میفرستند یا لحظه ایها که از همه بدترند و به عدم نیز خط قرمز و بطلان میکشند یعنی بندهای باز را بسته و بسته ها را گشوده و همه را معرفی خواهم کرد.

آیه دیگر سرود نوزاد است و جشن نسل، سرود که: ای سل، روز و روزگاری مهر افتخار و عظمت از کنارت گذشت و لحظه ای ترا نوازش کرد که از خالق تعالی و تقدس به عنوان و نفخ فیه من روحه مفتخر شدی و همان دم بود که حصارها از تو دور شد که آزاد بیائی و آزاد فکر کنی و آزاد بمیری و آزاد محضور شوی؛ و جشن نسل که حرمتی عاشقانه به تو نسبت دادند و وسائل و ابزاری که ترا به هر نوع آزادی مجهز میکند واگذار نمودند از گوشی شنوا، چشمی بینا و دلی آگاه. الذی احسن کل شیء خلقه و بدء خلق الانسان من طین ثم جعل نسله من سلاله من

ماء مهین ثم سویه و نفخ فیه من روحه و جعل لکم السمع و الابصار و الافئده قلیلا ما تشکرون (آنکه ذات مقدسش نکو گردانید هرچیز آفرینش را و آغاز کرد خلقت آدمی را از گل پس نسلش را از چکه آبی پست سپس آراستش و دمید در او از روح خویش و قرار داد او را گوش شنوا و چشم بینا و دل آگاه، کمی سپاسگزارند - آیه 6 سوره السجده) و تنها دو مرتبه کلمه «نسل» را در قرآن می بینم در دو آیه که قلمداد شده اش در انحصار نسل انسانی است اما انسانی که قلیلا ما تشکرون و بسیارشان پیکری بی روح و نزدیکتر به نسل غیر انسانی میباشند و آیه دیگر که گفتم علامت مویه بر عاملان ضایعساز هر بذری و هر نسلی است و اذا تولی سعی فی الارض لیفسد فیها و یهلک الحرث و النسل (که اینجا سخن از خصم است که پشت به حقیقت، تلاش فساد کردن در زمین را دارد و چه فسادی که نابودی زندگی سطر اول خواسته های اوست زیرا حیات در نبات و حیوان، و نبات و حیوان در بذر و حرث و جنین و نسل تلخیص شده است - 304 سوره البقره) و همین آیه است که به دو نیروی اداره کننده جهان: اقتصاد و جوان، اشاره میفرماید زیرا اقتصاد عمیق در درخشانی امتیازات اکتسابی از حرث و کشت است و نیروی انسانی و انسانیت در گرو بهتر بدست آوردن راه و رسم رشد دادن نسل و کودک.

تولی: بیست مرتبه این کلمه در قرآن دیده میشود که گاه منسوب به آنرا از فاسقان خوانده (82 آل عمران) حوالت به دوزه داده (115 النساء) در کنار دروغگویان گذاشته (48 طه - 32 القیامه - 16 اللیل - 13 العلق) و عید به

عذاب (11 النور) نسبت کفر (23 الغاشیه) و نویسنده با توجه به نفی موالات در مهنی آنرا مستحق کسانی میدانم که پشت به ولایت دارند صلوات الله و سلامه علی علی والائمه من ولده، از اینقرار تولی در آیه ای که نام انسانیت در آن است پشت به انسانیت کردن میباشد یعنی سیمای انسان داشتن و عاری از انسانیت بودن.

سعی: سرعت در کار یا جدیت و کوشش در انجام هرچیز، چه خیر چه شر مثلا سعی در خرابی مساجد (114 البقره).

یا یعی در بیشتر کردن بهره خود از آخرت و ایمان (19 الاسراء) که خود نمودی از آزاد بودن در عمل است و مختار در انحراف و چرخشن بجانب گمراهی یا استقامت بر راه راست و تقویت روح اطاعت از یک سیستم الهی و پروردگار خود این مطلب را مذکر است که و ان لیس للانسان الاماسعی (39 النجم) که همه را کلمه سعی در آیه مورد بحث چنین تذکر میدهد که تولی و پشت کردن بحق در اختیار انسانهاست و میتوانند بسوی حق عقب گرد نمایند یا پشت حق بر همان حالت متعفن غیر انسانی باقی بمانند.

لیفسد: کلمه فساد را قرآن در برابر کلمه صلاح آورده و به علم شناخت مصلح از مفسد اشاره فرموده است (والله یعلمن المفسد من المصلح - 220 البقره). که این علم شناخت همانند همه علوم در اختیار ذات باریتعالی است. در بیشتر آیات ارض را مکان فساد ذکر فرموده و امکان ظهورش را در خشکیها و دریاها بیان داشته است (ظهر الفساد فی البر والبحر

بما کسبت ایدی الناس - 41 الروم) و زمان وقوع فساد را در چند آیه هنگام پیروی از هوا و هوس دانسته، آنرا از فرط نابکاری مقدم بر خونریزی (قالوا اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء - 30 البقره) قرار داده و برای نشان دادن نمونه هائی از فساد، قتل نفس و نابودی حرث و نسل را بیش از موارد دیگر شاهد و نشان آورده و عاملان را وعیدالهم اللعنه و لهم سوء الدار (25 الرعد) که گرفتاری بد سرای جاودانی است میدهد و از همه آیات که مربوط به فساد مفسدین است آیه 28 سوره ص قدرت تمایزی بیشتری داد که اهل ایمان و کسانیکه عمل صالح دارند جمله را از گروه مفسدین جدا ساخته و جا دارد بگوئیم سیستم الهی حاضر به تحویل گرفتن مفسدین نیست (ام نجعل الذین آمنوا و عملوا الصالحات کالمفسدین فی الارض).

یهلک: نابود ساختن میباشد که غالبا پروردگار در مورد گوشمالی دادن اقوام و نابود کردن قریه اشان آورده است و امکان چنین هلاکتی را بدست بشر مثل اینکه در انحصار به نابودی کشاندن حرث و نسل اعلام میفرماید.

الحرث: ده مرتبه این کلمه را قرآن آورده است که اغلب در مورد کشت و زرع بوده و نوبتی نیز نساؤ کم حرث لکم (223 البقره) دارد که زن را حرث خوانده است و اشاره به ابعاد باروری زن در برابر بذر و اسپرماتوزئید مرد مسئله را روشنگری مینماید که چون محصول آمیزش کلاله و پرچم در دل خاک جای گرفت وضعی مشابه زمان نفوذ نطفه بهم آمیخته زن و مرد در دیواره رحم مادر است و آنجا حرث میباشد و اینجا نیز

همان، آنجا آب است و برداشت از عناصر غذائی موجود در خاک بطور مستقیم و اینجا نیز مادر آب آشامیده و سبزی را خود خورده یا از گوشت و لبنیات حیوانی که آن سبزی را صرف کرده است که باز همه سبزیها همان آب و همان عناصر پراکنده در خاکند و اطلاق حرث بر بذر و دل خاک و رشد گیاه بهمان ارزش است که در مورد بذر و میان رحم و رشد جنین.

النسل: اگر کلمه حرث را بمعنای کشت و زرع بپذیریم در آیه مورد بحث مطلق نسل را میرساند و در اینصورت ضایعسازی نسل، هر موجود سود رسانی را در برمیگیرد اما چنانچه حرث را زن حساب کنیم نسل را فقط منسوب به آدمیان باید دانست (حرث هرگونه موجود زنده نباتی مفید بحال انسان باشد نسل کلیه موالید مفید انسانهاست - و اگر حرث زن باشد نسل فقط نوزاد انسانی).

از قراری که گذشت پوچی و زوال پذیری بشر زمانی است که دهان گشاد مرگ را در فاصله چند ساله ای از خود میبیند و سرعت زمان را در نزدیک ساختنش به کوچ کردن مشاهده مینماید و با وجود این در برابر قدرت کاذب خود سرانه همه را بهیچ میگیرد و در زندگی ناموفقش وقت عزیز را فقط وقف بر جا دادن امیال عمیق ذهن خود در پیر اجتماع میکند و آنچه را به تصور واهی خود سنگ را شمائل ناهنجار میبیند با ولع لذت آمیزی به سراشیب کسر و قتل و نابودی هل میدهند و در این مواقع افتخار بر کسانیکه اهل ایمان و عمل صالحند زیرا اینان در برابر قحطی و قتل (نابودی حرث و نسل) از راه انفاق جان و مال آنچه میکنند به جبران ناشایستگی های پدیدار مفسدین است.

کلمه حرث مقدم بر نسل ذکر شده زیرا نسل باید از عناصر جدا شده مورد لزوم که حرث از زمین برداشت کرده برای حیات خود تغذیه کند یا بطور مستقیم یا آنکه حیوانی گیاه محتوی عناصر را بخورد و حیوان دیگر او را طعمه خود کند و امکان وجود نسل در گرو مقدمه ای است که در موجودیت حرث خلاصه میشود و قرآن هم آنرا مقدم آورده است و باز مقدم بر هردو کلمه (حرث و نسل) نیت آلوده ای است که در جان آلودگان رشد مینماید و بصورت فساد در زمین آنهمه نیروی خباثت نهفته در اندرون مبدل به ماده جانگداز فساد میگردد که قرآن تمام مراحل را بر شمرده است که شروع آن با تولی و پشت به حق کردن و پایانش با طرد مفسدین و پشت کردن حق به آنها میباشد.

تا اینجا پیشرو حواشی مطلب بودم و اینک نتیجه گوی صغری کبری کردن چند آیه قلمداد شده که: مفسدین بسیارند و از جمله نابود کنندگان حرث و نسل که هرگز لایق نیستند در برابر اهل ایمان به مقام مقایسه و سنجش در آیند از اینقرار اهل ایمان را نشانه هائیست و از جمله خصمیت با اعمال مفسدین که بجای نابودی کشت و کشت نسل در افزایش بذر و تعلیم کشاورزی و تجارت فایده بخشنده و در نگهداری نسل و احیاء نفس سودمند و خلاصه تر: اهل ایمان تلاشگر تصاحب اقتصاد بهتر و نسل سالمترند.

دانشمندان روز تازه به اهمیت این دو مسئله و قوفی حاصل نموده و مکتب هائی از اقتصاد و نسل عرضه داشته اند که معروفترین آنها مکتب اقتصادی مارکس و مکتس جنسی و سکسی فروید میباشد که اگر بخواهیم به قرآن آنرا عرضه داریم باید گفت «مکتب های

اقتصادی مارکس و نسل طلبی فرود چیزی جز ترس از انسداد روده و بی آلتی نیست در صورتیکه علم ژنتیک توانای حرث بهتر و نسل سالمتر تحویل دادن میباشد و قرآن نیز همین را خواسته است و به زبان پیامبرش که کشت خوب را استدعا نموده (20 الشوری) یا دیگری که نسل وارث صالحان درخواست مینماید (6 مریم) نمونه ای از آنها میباشد و شرح خواهم داد.

اصولا عالم تکوین متشکل از مصالح ساختمانی قریب یکصد و چهار رقم است از هیدروژن، هلیم، کربن و .. و امر تشریع را زیربنائی از اتصال و انفعالهای حروف بیست و هشت گانه بلکه الفبای ساختمانی تکوین تقریباً 104 و تشریع تحقیقا 28 (1)میباشد و جان تمام آنچه پروردگار آفریده است از عالم خلق و عالم امر یا علم خلق و آنچه تدبیر امر اوست (الاله الخلق والامر - 54 الاعراف) عالم آخرت است که فعلا معرفت ما درباره اشت متناسب با شناسائیمان راجع به روح میباشد بهمان مقیاسی که روح نسبت به جسم و سنجش در آمده است آخرت نیز که روح عالمها میباشد شناساست و همانگونه که ما چند مرتبه خود را از مادیت رهائی میدهیم تا به آخرت برسیم روزگار کوچ کردن از جهان رحم به دنیا جفت را می اندازیم و از این دنیا به برزخ بدن را و از برزخ به آخرت برزخی خود را همه عوالم نیز برای تکامل براه کمال بسوی خدا سوق داده شده (الی الله المصیر - الیه راجعون که بارها برای انسان و همه آفرینش آورده شده است و به آخرت منتهی میشوند و باز عمل مشابه دیگری دارند که در

1- همه و الف را دو تا حساب کنیم 29

عالم تشریع دیده میشود و آن یکی از بزرگترین تفاوت بین پیامبران و کسانی است که داعیه سلطنت و ریاست دارند.

هر شخص اولی خارج از سه نوع کردار و پندار نیست یا اصلاح طلب ورفرمیسم است و در حفظ وضع موجود میکوشد که اجتماع را بتدریج به صلاح و صواب سوق دهد یا محافظه کار است و حافظ اجتماع به نحوی که در آن واقع است و نوع سوم انقلابی که همه چیز را در هم کوبد و دگرگون سازد غیر از آنچه هست بود نماید. اما پیامبران نوع چهارمی نیز دارند که نمونه های بسیارش در اسلام هویداست که از پدیده ها و اعمال و سنتها که همه مربوط به عهد کفر و عصر جهل است به نحو مطلوب نتیجه برداری متعالی بر مبنای توحیدی مینمایند و حج عصر جاهلیت و تبدیلش به حج اسلامی از آنهاست آخرت نیز همین که بدنها و ساختمانها و هر چه از آفرینش است با همان الفبای قبلی برداشت جاودانی میدهند و تبدیل به ابدیت شده روح و روحانیت ساز میشوند و باز هم در عالم امر و خلق سازمانهای همانندی است که در اسلام به سبب آخر بودنش بیشتر و پیشتر از ادیان دیگر پایه هایش به آسمانها کشیده شده است و اصلها ثابت و فرعها فی السماء و میبینیم اصول دینی داریم (توحید، عدل، نبوت، امامت، معاد) و قواعدی برای تحکیم امور (ایمان، عقل، جان، نسب، مال) و در کتاب قواعد شهید اول است که هیچ پیامبری مبعوث نرگردید مگر برای تحکیم پنج امر مذکور و در اول کتاب - تفصیل وسائل الشیعه اسلام - اسلام را بر پنج پایه بنیاد نهاده و مستحکم میشناسد (نماز، زکوه، حج، روزه، ولایت) که در هر سه مورد نتیجه یکی و همانند است و

جسم و جان ما و جسم و جان کلی آفرینش (عالم امر و خلق آخرت) را ابزار تطابق بخش و امنیت ده وسلامت باش و به هر سه گروه پنج رقمی آورده شده بنگر که کدامین بدون دیگری میتواند پا برجائی کند و از این پانزده کلمه یکی را آیا میتوان نادیده گرفت که اگر یکی از ریشه بر آید در عالم امر و شرع همان رخ دهد که در تکوین؛ چنانچه یک الکترون از یک شیء عظیم به عدم گراید احساس از آن چیز به هیچ وجه نشود؛ آیا از اصول دین توحید، عدل، نبوت، امامت، معاد، هیچکدام جدا شدنی است؟ یا از امور پنجگانه ای که زیربنای همه ادیان ایمان، عقل، جان، نسب، مال، کدام را میتوان دون دیگری به وضع نسبتاً معتدلی حفظ کرد؟ آیا از نماز و روزه و زکوه و حج و ولایت میتوان به کدام پشت نمود آیا نماز که غذای ایمان است و ولایت که راهنمای عقل، روزه برای جان و حج جهت مال و زکات درباره نسب؛ و بهتر بگویم هرکدام برای هر نه رقم دیگر بلکه هر یک برای چهارده شماره دیگر؛ و بحث ما در حرث و نسل است یا بنابر آنچه فقها گویند بحث از مال و نسب؛ و کلمه نسل را که از قرآن است انتخاب میکنیم که تا نسل بوجود نیاید نسب های سببی نسبت بهم بیگانه اند و قلمرو نسب وسیعتر و بحث ما محدود به زمان خواستگاری تا بلوغ حسی و آنچه از نسب و خویشاوندی و بررسیهای غریزی و جنسی و زناشوئی و خانوادگی منسوب به نسب میماند در جلدهای دیگر و احتمالا روانشناسی بحث خواهد شد.

آنچه جالب تر از همه به نظر میرسد آنکه در میان سه گروه پنج رقمی چه در قرآن و چه در اخبار همیشه تقسیم بندی هر یک از پنج رقم این چنین دیده میشود که نماز و زکات (اقیموا‌الصلوه و آتوا‌الزکاه)، ایمان و عقل (صم بکم عمی فهم لا یعقلون و آیات دیگر و حدیث نبوی: من لا عقل له لا ایمان له)، حرکت و نسل (مال و نسب)، توحید و نبوت (لا اله الا الله محمد رسول الله و آیاتی که همیشه نبوت را بلافاصله پس از ربوبیت و وحدانیت دارد)، عدل و امامت (عدل از جمله صفات ذات باریتعالی است که فرقه امامیه به طرز اسلامی به آن معتقدند و وسیله بازشناخت شان از سایر فرق)، روزه و حج (شهر الله و بیت الله - زمان و مکان) با همند و در هر ردیف یک رقم میمانند که آنها هر سه یکی است: ولایت، جان، معاد.

باز این مطلب جالب را تکرار میکنم:

اصول دین پنج بلکه سه است: توحید و نبوت - عدل و امامت - معاد.

تمام پیامبران برای تحکیم پنج امر بلکه سه امر مبعوث شدند: ایمان و عقل - نسب و مال - جان.

اسلام بر پنج پایه بلکه سه پایه استوار است: نماز و زکوه - روزه و حج - ولایت.

معاد روح همه آفرینش است، جان روح آفرینش حیات، ولایت روح آفرینش تشریع.

نسل و مال بلکه مال و نسب (حرث و نسل)با همند و ایمان و

عقل با هم و جدا در این ردیف تنها جان و باز سؤالی است که چرا هر پانزده را ردیف نیاورده بگویند دین یعنی توحید و نبوت و عدل و ایمان و امامت، معاد و جان و ولایت و نماز و روزه و زکات و حج و نسب و مال و در سه ردیف نقل شده است؟

کسیکه بر روش و رسم امامیه است به عدل پروردگار معترف و به نبوت و در نتیجه به معاد معتقد و جمله را در توحید جستجو میکند.

آنکه خود را دوست داشت جانش را با نماز تغذیه میکند و جسمش را با روزه صحت میبخشد و اجتماعش را دوست دارد و با زکات نگهمیدارد و بوسیله حج به همه مرتبط و نزدیک و آشنا میسازد و درجات بالاتر نسبت به عالم تکوین و تشریع محبت دارد که همه در ولایت جمع است و ولایت تکوین بوسیله عمران و احیاء موات شناخته میشود و ولایت تشریع با دوست داشتن موالیان گرام اسلام که حضرت مرتضی صلوات الله و سلامه علیه رأس ولایت است.

ردیف دیگر را استاد دانشمندی (1) چنین بیان داشته است: با پیشرفت علم خواهند گفت: «همه چیز بشر ناشی از غریز» حب ذات (خود خواهی و اهمیت جان) است نه مال و غریزه جنسی، زیرا این دو اگر در طریق حفظ و سعادت جان مصرف نشوند ارزش و اهمیتی ندارند و انسان اگر برای کسب کمال و اعمال غریزه جان خود را در خطر ببیند باز می ایستد و عقل نشینی میکند و نیز مال

1- آقای سید جواد مصطفوی شماره 5 نشریه دانشکده الهیات مشهد.

برای حفظ جان خویش خرج میکند پس ریشه و زیربنای تمام حرکات و سکنات انسان حب ذات است.

و باز اگر در پیشرفت علمی خود قدمی فراتر گذارند، عقل را جایگزین جان کنند و بگویند: همه تلاش و فعالیت انسان برای حفظ و تعدیل عقل است، زیرا جان بدون عقل ارزشی ندارد و انسان دیوانه در تیمارستان اسیر تیمار داری خویش است و بدتر از حیوان زندگی میکند.

و باز در گام سوم پیشرفت خود، شاید ایمان را جانشین عقل کنند و بگویند مطالب عقلی ما به سر حد ایمان یعنی باور قطعی و اعتقاد ثابت نرسیده باشد، ارزشی ندارد زیرا تصوری بیش نیست و از مرحله ذهن تجاوز نکرده، انسان را به فعالیت و عمل و ادرار نمیسازد، پس شریف ترین غریزه و پر ارزش ترین سرمایه معنوی انسان که منشاء همه اعمال و گفتار اوست ایمان و سپس عقل و بعد از آن جان و آنگاه نسب و مال است.

کلماتی ردیف کلمه نسب

ثمره و نتیجه حاصل از ازدواج را قرآن شریف به نسل تنها محدود نساخته و کلماتی دیگر نیز در قلمرو ایجاد شده های مشمول دارد:

ابن: که قرآن 25 مرتبه با چنین کلمه حضرت مسیح را به حضرت مریم نسبت داده و 8 مرتبه کسانی را که دور از وطن به فقر یا قرض مبتلا میشوند بوسیله کلمه مذکور به راه متصل ساخته و کلمه زیبای فرزند راه (ابن السبیل) خوانده است یک مرتبه

حضرت هارون برادر خود حضرت موسی را با چنین کلمه به شفقت و برادری آرام کرده (94 طه) و نوبتی کارمندان حضرت یوسف دستور به برادران حضرت دادند که چون به کنعان برگشتند به پدرشان حضرت یعقوب بگویند ابن وی (بنیامین) گناه کرده است (81 یوسف) و نیز نوح دو نوبت فرزند خود را (42 هود و 45) و لقمان پسرش را یک نوبت به همین کلمه خوانده است و تحت عنوان کلمات بنوا، بنون، بنی، بنین، بیه، ابناء آیاتی هست که مجموعا با کلمات قبلی 143 آیه میگردد.

ابنت که تاء تأنیث به ابن و پسر اضافه شده تنها یک مرتبه به نام مریم دختر عمران در قرآن دیده میشود و در قلمرو آن کلمات دیگری هست همه از بنات که جمعا 19 عدد است. (ابنت - بنت).

ذریه: به ذریه ضعفا و انبیاء و آنچه از هر دو جنس چه نر چه ماده از هر فردی تا دامنه قیامت بوده باشد ذریه گفته میشود و در قلمرو این کلمه 32 مرتبه در آیات تکرار شده است.

ولد: نسبت به نسل، ذریه، ابن و بنت وسیعترین کلمه ولد میباشد زیرا صدق، کذب، اعتباری، حقیقی هر کدام باشد میتوان آنرا به مورد آورد و رسم نیز چنین است که ولد صدق گویند و بدنبال کلمات دیگر صدق و کذب نمی آورند گفته نمیشود نسل صدق، ابن صدق، ذریه صدق مگر خلف صدق که قلمرو وسیعی همانند ولد دارد بلکه بیشتر و آنچه در آیات که 102 عدد در قلمرو کلمه مذکور است مشاهده میگردد کلمه ولد یا در مورد اختراهائی است که مشرکیت به ذات مقدس باریتعالی روا داشته نسبت ولد داشته را به پروردگار داده یا اشاره به روز تولد و

سلامتی است یا اینکه به احتمال زایمان هست و یا نیست یا خواسته اند به کثلت مال و فرزند اشاره نمایند که کلمه مذکور را آورده اند و نیز نسبت دادن فرزند را به خالق اعتباری ولد و پدر و مادر را والدین و در برابر خالق حقیقی نیز همین را گفته اند و پروردگار متعال نیز چون خواسته نفی هرگونه تولیدی را از خود بفرماید آنرا آورده است: بسم الله الرحمن الرحیم قل هو الله احد، الله الصمد، لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفواً احد، نه ذات مقدسش تولید شده از چیزی و دیگری است و نه از او چیزی و دیگری متولد میشود (نه از جائی و شکمی و درونی آمده و نه محدودیت و اول و آخر و شکم و درونی دارد که چیزی از آن بیاید) و آنچه هست و بوده و خواهد بود به اراده اش تعلق دارد و بس و اگر ابن همان بنا و بنیانگزاری است که مسیحیت نیز حضرت مسیح را به این کلمه به خدا نسبت میدهند و بدینوسیله باور کردن خود را ابراز میدارند پروردگار همیشه در مقام نفی هرگونه بنا و ذریه و نسل و ... که همه در تولید و تولد مستتر و جمع است بر آمده و کلمه مورد بحث «ولد» را ذکر میفرماید و ذکر کلمه ولد در کنال مال که در 16 آیه مشاهده میشود و آوردنش در زمان تقسیم ارث و هنگام زایمان و سفارش به احسان به پدر و مادر و روزگار شیر دادن و تغذیه و پوشاندن همه بر وسعت قلمرو و امکان ذکرش در هرجا و هر زمان هست آنجا که تولیدی و جدا شدنی در کار باشد.

نتیجه آنکه: ابن بهر بنیان گزاری در ابعاد مختلف تولید شده، تربیت شده، خدمت گزاری شده، تفقد شده و ... ذریه به

کسانیکه نسبت به والدینشان کوچکند و بخاطر والدین والا مقامشان محترم و ... ولد تولید شده ای که هم زمان هم مکان هم اهل و عیال و خویشاوند را در بر میگیرد و ... -گفته میشود- و نسل نوعی انفصال است که حاوی صفات از بوجود آورنده خود باشد و در معنی کردن این کلمه تعجب است گویا به لسان عربی مبین قرآن این معنای دیگر را نیز باید از جمله بطون قرآنی شمرده شود که نسل را در محلی ذکر فرموده که میتوان صفات مولد را در آن جستجو کرد یعنی انتخاب خود کلمه در قرآن برگزدنی است آبستن از علومی که در آینده برسی و معلوم میگردد و حتی در مورد کلمه مذکور کتاب های لغت و فرهنگ به چنین معنائی اشاره کرده اند و یکی از آنها در مفردات راغب است: یقال ایضا اذا طلبت فضل انسان فخذ ما نسل لک منه عفوا.

ناگفته نماند چون بخواهند نسبتی از پائین به بالا بدهند یعنی فرزندان را به پدران یا مادران خواه در پدر مشترک باشند یا مادر نسبت بدهند کلمه نسب را بکار میبرند که در قلمرو وسیعتری از آن کلمه اصل نیز بکار برده میشود و بدنین قرار کلمات نسل، ابن و بنت، ذریه، ولد، نسب، اصل، خلف بازشناخته میشوند.

به چند بطن قرآن آشنائید: بطن های فصاحت، بلاغت، علم، آهنگ و پرده و صدا، ریاضی (که مثلا آیات مربوط به فلان موضوع هرسال با تساعد ریاضی اضافه شده و میتوان محورها و خطوط جانبی برای آیات کشید و نیز اقدام رشاد خلیفه که معلوم داشت حروف مقطعه قرآن نشان دهنده نسبت منظور شده ای برای

ارقام و اعداد حروف سوره هاست) و اینک بطن دیگر: بطن حکمت و علت (بعنوان مثال: نام سکر و مستی در آیات هست اما زمان وضع قانون بجای سکر کلمه خمر بکار برده شده است که علت تحریم در آن نهفته و معنی پوشاک مغز را نیز میدهد که شرح داده شد. مثال دیگر: زمانی که میخواهد دستور خود تقویت کردن به مسلمین بدهد کلمه قوه را بکار میبرد که زمانی قوه بازو، زمان دیگری قوه باروت و ... اتم و هسته و ... خواهد بود (و اعدوا لهم ما استطعتم من قوه ...) مثال دیگر: به مرکب های زمان نزول وحی، اسب و خر اشاره کرده بعد میفرماید یخلق مالا تعلمون که چیزهائی برای سواری بعدها خلق میشود که امروز نمیدانید و علت چنین اقدامی را در وعلی الله قصد السبیل و اینکه برای نزدیکتر کردن کارهاست خلاصه فرموده و چون بخواهد نمونه ای از مرکب بعد خلق شده را بدهد کلمه ای را بیان میفرماید که میتواند از انسانهای دونده، عماریها، موتورها، ماشینها، هواپیما، مافوق صوت و ... و بالاخره مافوق نور هم سرعتش تجاوز نماید و آن کلمه جائر میباشد که معنای از حد گذرنده را میدهد، از حد هرچیزی در زمانهای مختلف میگذرد) و بدون شک متوجه اعجاز اینکه کلمه نسل را قرآن در کنار حرث ذکر فرموده شدید که ساختمان هر موجود را نیز از همان موجود با کلمه نسل تذکر فرموده که هم نام است و هم حکمت و علت و شرح خواهم داد.

خارج از موضوع: هر مطلب علمی را به اشکال میتوان در جملاتی رسا در آورد یعنی رعایت دو بطن در نویسندگی از جمله

شاهکارهاست و آوردن جملاتی که چندین بطن دارد در انحصار ذات باریتعالی بوده و میتواند تحدی کند و هل من مبارز بطلبد و بشری را که حاضر است برای درهم کوبیدن قرآن و عقاید مخالف هوی و هوس خود جوانانش را به کشتن دهد، جنگ براه اندازد، قرآن دعوتش به تحدی کند و این نوعی تحرک علمی و توجه دادن است که اگر بشر میتوانست در برابر تحدی قرآن درآید و آنرا رسوا سازد هر آینه اقدام کرده بود و بجای جنگ و خون، آیه مشابه و رسوا کننده ای را عنوان میکرد.

باز از قرآن درباره نسل

ضمن بیان و بررسی از آیه شریفه که دو کلمه حرث و نسل را داشت گفتم دو نظریه در کتابهای تفسیر آورده شده است یکدسته که هرگونه کشت و هر نوع نسلی را عقیده دارند و عده ای که کشت و زرع مفید بحال انسان را حرث و فرزندان آدمیان را نسل دانسته اند بسم الله الرحمن الرحیم لا اقسم بهذا البلد و انت حل بهذا البلد و والد و ما ولد لقد خلقتنا الانسان فی کبد.....

سوگند به این شهر که تو در آنی و شهری میتواند مورد قسم ذات مقدس کبریائی قرار گیرد که شخص اولش محمد باشد و الا همانگونه که شعرا بدون شعرشان و پزشکان بدون طبشان و نویسندگان بدون رساله شان همردیف سایر مردمند. شهر متشکل از خشت و گل منهای محمدش چه دارد که سایر شهرها را نیست و هر کشوری را به مفاخرش نسبت میدهند و کشور کورش یا مملکت

ناپلئون ایران و فرانسه نمونه ای از آنهاست با توجه به اینکه هیچ کشور گشائی را که در جبهه بمنظور تصرف سرزمین پیش میراند نمیتوان در برابر فرستادگان خدا که بخاطر جان بخشیدنها جلو میایند به مقام مقایسه و سنجش کشاند.

سوگند به شهریکه تو در آنی و سوگند به دستگاه های تولیدی، سوگند به هر پدر و فرزندی، و نه تنها این والد و ولد بلکه سوگند به دستگاه فعاله و محصول آن و سوگند به هر دستگاه تولیدی.

آری شهر و دیاری که شخص اولش قابل دارندگی مقام و منزلتی باشد که به آن سوگند توان یاد کرد هم والدش درست است و ثمربخش و هم ولدش نتیجه و محصول عالی از آن والد را دارد و در شهری که والدش محمد است ولدش اسلام و والده اش ام القری که همه و همه شهرهای دیگر جهان باید از پستان قانون وحی شده این شهر سیراب شوند و راه معین شده از جانب شخص اولش محمد را برگزینند که سعادت اینجاست کمال اینجا، ابدیت رضایت بخش اینجا.

سوگند به این شهر (مکان اسلام) که شخصیت محمدی (زمان اسلام) در آن است و سوگند به آنچه تولی کننده است و آنچه تولید میگردد و مگر در چنان مکان مقدس و چنین زمان پر افتخار میتوان مولد و موالیدی جز آنچه آرمان است و ایده آل داشته باشد؟

اگر یک اصفهانی یا طوسی به شهرش سوگند خورد یا یک شیرازی یا یک همدانی یا .... که شیخ بهائی یا خواجه نصیرالدین،

صدرالمتألهن از آنجاست یا بو علی سینا آرامگاهش؛ سوگندی پذیرنده است اما سوگندی که در حقیقت به فلسفه و حکمت مود دارد زیرا، شیخ و خواجه و صدر و رئیس منهای فلسفه و حکمتشان چون دیگرانند اما ام القری چه سوگند به آن یا کردن کدام ارزشش را دارد که تنها میتوان گفت محمد منهای نبوت و خاتمیتش چون دیگرانند اما توجه باید داشت که نبوت همه چیز است و الله اعلم حیث یجعل رسالته و از خدا فرا گرفته و از طرفش برگزیده شده و صفات الهی در وجودش دویده و یک انسانیت کامل سازمان بخشی نموده است و دیگران زانون در برابر استاد خم کرده و بفرمان انسان دیگر اکتساباتی جمع آوری نموده و قریب صد اختلاف بین نابغه و پیامبر را در جلد یازده آوردم که نمیتوان گفت حتی در مقام مقایسه و سنجش این چنین است و آن چنان. مگر آنکه فرآورده خواجه و صدر را با آنچه در ظل عنایت بعثت محمدی نتیجه و برداشت به جهانیان داده شد کنار یکدیگر ببینم.

سوگند به والد و ماولد و سوگند به دستگاه تولیدی آنچه فرآورده دارد و از جمله همین تشکیلات تو ای محمد که سر فرماندهی و به منزله پدری و اسلام فرزندت، مبادا مسلمانان اظهار خستگی و نارحتی کنند که هر پدر میداند یک فرزند را بزرگ کردن و درست تربیت نمودن و به جامعه تحویل دادن با چه سختیها و رنجها همراه بوده و چه مشکلاتی که باید تحمل کرد. (لقد خلقتنا الانسان کبد).

ان مع العصر یسرا ثم ان معل العسر یسرا. قرآن را نگر که در سوره دیگر تکرار کرده که تأکیدی است اما چه مطلبی را دو

مرتبه پشت هم آورده یک عسر و سختی را که با الف و لام حد و اندازه و شناسائی و معرفتی درباره اش است و یک یسر و آسانی و سهولت را که نکره و بدون الف و لام و بی حد و حصر است یعنی اگر اندکی عسر را تحمل کنید در پیرو آن به آسانیهای بسیاری نائل خواهید آمد.

اینکه نبی گرامی میراثی را که بهتر از بجای گذاردن کتابی ارزنده، فرزندی صالح، عمرانی سود رساننده ندانسته اند همان والد و دستگاه تولیدی است که میتوان شهرش را به وجود وی مورد سوگند قرار داد و چه محصول و نتیجه و فرزندی بهتر از این که کتابی، فرزندی، قناتی که همه ارزنده باشند و جمله آباد کننده بجای بماند: (قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: اذا مات ابن آدم انقطع عمله الامن ثلاث: صدقه جاریه و علم ینتفع الناس و ولد صالح یدعوله).

باز اسلام را نگر که چون به نتیجه و ولد میرسد آنجا که موالید انسانی در کار است همه و همه را موظف میدارد به دستگاه تولید و خالق اعتباری خود احترام گذارند و چگونه اختراعی که اگر در اسلام آوردن نام مقدس ترین والد، پدر روحانی امت حضرت محمد بدنبال و بلافاصله پس از کلمه توحید است (لا اله الا الله، محمد رسول الله) یعنی پدر امت در کنار خالق همه چیز است. در آیات بسیاری نام پدر افراد چه مؤمن و چه کافر بدنبال و کنار نام مقدس پروردگار است و سفارش به گرامی داشتن هر والدی: قل تعالوا اتلف ما حرم ربکم علیکم الانشر کوابه شیئاً و بالوالدین احسانا(23 الاسراء) الا تعبدون الا الله و بالوالدین احسانا (83 البقره) و آیات دیگر که احسان به پدر و مادر را کنار و

بلا فاصله پس از عبادت و عدم شرک آورده و مهمتر آنکه به سپاسگزاری و شکر از خودش و پدر و مادر دستور ان اشکر لی و لوا الدیک (4 لقمان) میفرماید گرچه پدر یا مادر بیگانه باشند و این چه نسلی خواهد بود که اسلام میخواهد دستگاه تولیدی خود را هر چه باشد گرامی دارد و به هر نوع خلاقیتی وقعی بی منتها نهد که و ما ولد و ایجاد و مسئله سازندگی نزد اسلام مقام والائی دارد و اگر نسلی صالح باشد چون خود سرآغاز سازندگیها بوجود آوردن است دستگاهی که جز نیکی و خوشبختی و رفاه برای دیگران نیتی و هدفی و نتیجه و محصول و ماولدی ندارد بر هر عمل صالح دیگری برتر است و چه ارزشمند نسل صالح، نسل ثمربخش، نسل و ماولدی که والدش محمد است و علی همانگونه که فرمودند: انا و علی ابوا هذه الامه.

جالب است که در سوره القیامه پروردگار میفرماید: ایحسب الانسان ان یترک سدی آیا انسان خیال میکند او را وامیگذاریم بحال سدی. سدی معنی مهمل میدهد، خرمای دال نرسیده که باید او را رساند. عسل نگداخته که لازم است گداخته اش کرد که تا شهد از سایر قسمت ها جدا شود.

بی شبانی گذاشتن شتر را (سادی بر وزن کامل و اسدی از باب افعال) که هرگز بدون هادی و سرپرست رها نمیشود و سدی بکسرسین تا پارچه ای است که پودهم لازم دارد (1) پس اصل اینست که راهنما و راهنمائی، بدن و روح، جسم و جان و

1- 192 گفتار واعظ گرد آورنده آقای محمد مهدی تاج لنگرودی از سخنان آقای حاج شیخ محمد تقی صدر اراکی

خلاصه انسانی از دو قسمت درست شده، یک قسمت که تغذیه و هضم و جذب دارد و فضولاتی در نتیجه چون مدفوع و ادرار و عرق و صفرا و ناخن و مو و ... از خد دفع مینماید و قسمت دیگر که برای رشد و کمالش واجباتی را باید جذب کند و بجا آوردن و دفع کند فضولاتی از روان خود بنام محرمات که همه در سیستم الهی معین و مقرر شده و دانای به همه خالق همه است و اگر نسل با چنین تار و پود و راهبر و راهنما و جسم و جانی و روحی روانی بود نسل برازنده و رو به کمالی خواهد بود که از طریق دریچه عقلی ارتباطی با درون و برون خویش دارد.

پس از این آیه پروردگار به قسمتی از مکانیسم سازمان بخشی آدمی اشاره فرموده و آفرینش انسان را از دو جنس مذکر و مؤنث تذکر میدهد که آوردن این مطلب که مرد و زن از یک نطفه جدا میشود آن هم در پانزده قرن قبل خود معجزه ای است که در جنین شناسی شرح خواهم داد و شرحی نیز داده ام.

حال که از لقد خلقنا الانسان فی کبد سخنی آمد چه خوش است اشکالی را که کرده اند بحث شود؛ اینکه میگویند چرا پروردگار انسان را از اول در کبد و رنج آفرید؟

فراموش نکرده باشید دانشمندی از ایتالیا (پتروچی) نطفه های مرد و زن را گرفت و مونتاژ کرد و در رحم مصنوعی دستگاه رساننده و دفع کننده و شرایط لازم یک رحم را بوجود آورد و جنین شروع به بزرگ شدن گذاشت و چه سر و صداها که روزنامه ها براه نینداختند و هر روز گزارشی که بچه پتروچی طبیعی و عادی است و بزرگ میشود و فردا زنان از رنج زایمان در امانند و به دکان

رحم فروشی رفته خود رحمی را که خواهند انتخاب کرده در کنار پستو گذارده همانند گلدانی که گلی در آن بزرگ میشود نسلشان پرورش داده میشود اما چه شد ناگهان همه صداها خاموش شد؟ زیرا دیدند بچه پترونچی همینکه به دنیا آمد در برابر بزرگترین عوامل تحریک بدون درک و احساس است مضحک ترین وقایع را میبیند و خنثی و بدون تبسم است داغ جگرگوشگان میبیند و قیافه بدون اثر و تغییر نشان میدهد! چرا؟ زیرا لقد خلقنا النسان فی کبد را مشمول نشده است و به دریافت رنجهای ترقی دهنده و تکامل بخش نائل نگردیده است. او بجای مادر (انسان متأثر و صاحب اثر) شیشه و پیچ و لوله برایش مادری کرده است. مادر ناراحت میشده و ترشحات کبدی (1) و رنج آور وارد خون بچه میکرده و در نتیجه بچه ای انسان تحویل داده است نه بچه ای بره مانند که گرگ به گله افتد و همه را بدرد و آن دیگر قیافه اش همان باشد که قبلا بود (گرچه بسیاری از انسانها نیز انک لا تسمع الموتی و در برابر عذاب و رنج غیر کبدی نیروی پذیرشی بیشتری از قبول رنج و عذاب رستگاری نشان میدهند).

1- مقصود از کبد رنج است نه ترشحات جگر

باز ارزش نسل از قرآن

سه نوبت در قرآن مژدگانی پدید آمدن نسل به والدین داده شده:

1- پدر، حضرت ابراهیم خلیل الرحمان، شیخ الانبیاء که نسلی از هاجر دارد و عقیم نیست. مادر، سارا همسر آن حضرت که عاقر و نازاست ولی به اهمیت نسل کاملا وارد میباشد آنچنان که به میهمانان خود (فرشتگان) نزدیک میشد و سخن از نازائیش میگفت و بصورت خود میزد (فاقبلت امرأته فی صره فصکت وجهها و قالت عجوز عقیم -29 الذاریات) و پدر جز از کبر سن خود شکایتی نداشت و عدم توانائی بر پیامبر نقص است، نه پیر شدن کما آنکه:

2- حضرت زکریا نیز که پدر بود در دعائی که جهت فرزند خواهی مینماید از کبر سن خود و نازائی و عاقر بودن همسرش اظهاراتی مینماید (قال رب انی یکون لی غلام و قد بلغنی الکبر و امرأتی عاقراً - 40 آل عمران.. و انی خفت الموالی من ورائی و کانت امرأتی عاقراً - 5 مریم.. قال رب انی یکون لی غلام و کانت امرأتی عاقرا - 8 مریم) اما در اینجا از همسر حضرت زکریا آنچنانکه سارا در تلاش فرزند خواهی بود چیزی عنوان نشده است.

3- در آن دو مژده ای که داده شد پدرانی صالح و مادرانی صالحه، طاب یکدیگر و پیدا شدن فرزندانی صالح از آنها بشارتی و مژده ای است و حق هم چنین است که باید بشارتی و تبریکی گفت

که نسل را درخور میباشد و اینک پدر، اراده نافذ و حکم قاطع الهی است و مادر دختر عمران سیده زنان جهان روز حضرت مریم و مژده از پروردگارش که یا مریم ان الله یبشرک بکلمه منه به آوردن کلمه الله و روح الله اسمه المسیح عیسی بن مریم (45 آل عمران).

توجه فرمائید که مژده در برابر احساسات پاک فرزند خواهی، یک پیامبر اولوالعزم را قرآن با همسرش برابر گرفته زیرا تنها در اینجا زن با بصورت زدن خود اهمیت نسل را به جهانیان نشان داد که کتابها بنویسند و داستانها باز گویند و بهتر و بیشتر اهمیت نسل داشتن را نشان دهند و پیامبری چون زکریا را آن چنان به انابه و تضرع بدارد که در فرزند خواهی عرض نماید ای پروردگار تو که هرگز در دعا مرا محروم نداشتی (ولم اکن بدعائک رب شقیا - 4 مریم) در اینجا نیز نا امید مگردان.

وقتی به مقررات اسلامی مینگریم تا بتوانیم دختری را با مشخصاتی جهت ازدواج انتخاب نمائیم که حداکثر رعایت درست گزینشی بجای آورده شود تا روح سازگاری و توافق بین طرفین و در خاندان برقرار باشد میبینیم در مواردی چند هنگامی معرفی دختری که باید منظور بود در صف اول مقدم بر همه کلمه ولو درا به قامت ارزشمند یک دختر، رسا دانسته و دستور انتخاب زن ولود میدهند.

ولود زنی است که زیاد تولید کند و زایمان بسیار نماید اما این چیست که از یک طرف انتخاب دوشیزه را برتر معرفی مینمایند و از جانب دیگر به چند زائی اش اشاره میکنند؟

سفارش در انتخاب ولود خود ارزش دادن به نسل و اهمیت

آن است اما راه انتخاب باز به علم ژنتیک بر می گردد و تربیت خانوادگی و آثار محیط که برخی از خاندانها فرزند زیاد دوست دارند و این موافق است با آنچه نبی گرامی فرمودند که مباهات روز واپسینم به تعداد شما مسلمانان است حتی اگر سقط شده ها را نیز به شمارش آورید و در بحث سقط جنین و تنظیم بهداشت خانواده شرایط و ضوابطی را که دارد شرح خواهم داد.

ازدواج در آغوش رهبانیت

رهبانیت مسئله ای است نه رها شده از انجیل و نه از حضرت مسیح فرزند انسان. از برای دفاع هوسها و کشتن لذتها هم نیست. پس چیست؟ امروز هیچ، اما دیروز شغل پنهان پرستش (نه شغل دینی بلکه بدعت) تارک دنیا شدن و اختیار رهبانیت عطر بسیار تند دماغسوز غرب بود که از طرف مردان و زنان جامعه ما بجز اندکی، قریب باتفاق تقلید و دنبال نکردند و جان نثارانه به مراجع تقلید عربی خود مراجعه ننمودند و غرب دیر رسید که اگر زودتر رسیده بود یعنی زمانی که انگیزیسیون حاکم بود میتوانست تبار هیپی و مینی را از شر شیاطینی که در جانشان به شرارت انجام وظیفه مینمودند نجات و از تارک دنیا و راهب و کلیسا شرکت سهامی جاسوسی تشکل دهد که امروز پدران روحانی در شرایط خاص هر کدامشان به تنهائی شرکت سهامی جاسوسی اند و هنگام اتصالشان به اجتماع تارک دنیا عنوان انفصال برای جاسوسی و اتصال که سایه آن است و محو و تاریک ادعای ترک دنیا.

گویا محدودیت جهان سیاست کلیسا را وادر به نوشتن انجیل دیگری نموده که دست به تبلیغات مذهبی بوسیله پدران روحانی زده باشد، زیرا در انجیل حضرت مسیح که دنباله رو تورات حضرت موسی است هدف و غایت تبلیغات دینی همانند اسلام وجود نداد و جز اسلام که التزام و تعهد و مسئولیت بعهده هر فردی نهاده تا دین و دانش آنچه را دارد و تا آنجا که میتواند بهره رساند نه اسلائیلی تبلیغ میکند نه زرتشتی و نه در میانشان پدر روحانی یا مادر مذهبی وجود دارد تا نیروی انسانی خود را نثار قدم دولت خویش کنند و فقط شبکلاه را برای کلیسا بردارند.

از صحن خانه تا به لب بام از آن من***از سطح بام تا به ثریا از آن تو

این گربه معو معو کن بابا از آن تو***وین قاطر چموش لگد زن از آن من

و خدا رحمت کند وحشی بافقی یزدی را که شرعا عرفا مجاز بوده تا ادبیات مذکور را که هنوز دنباله دارد بسراید و امروز ما مسلمانها نیز گربه ناز بابا را در آغوش فشرده ایم و قاطر چموش را با توجیه و تأویل مستحق خدمتگزاری اربابان دو دستی تقدیم مینمائیم و هیچکدام به این هم راضی و قانع نبوده بر نعش کلیسا و جسد مجسد هم شلاق میزنیم تا افسار قاطر چموش بدست پدر روحانی برسد.

مردها درزی حضرت مسیح، زنها درزی مریم مقدس همه چیز رهبانیت و تارک دنیا شدن به همین نحو حل و فصل میشد

حضرت مسیح، فرستاده خدا، همه پاکی و روحانیت و قداست که از همه لذتهای مادی چشم پوشیده و یکپارچه روحانیت است و مهمتر که داماد نشد و بر بزرگترین نیروی غریزی که قدرت کشش فوق العاه ای دارد غالب و فائق آمد و مادرش نیز مقدس و عذر او باکره و دختران تارک دنیا بهر قیمتی شده هر چه به حضرتش نزدیکتر بهتر و محبوب تر، که مرد از داماد نشدن مسیح نمیشود و دختر از عروس نگردیدن مریم نمیگردد و مسیح و مریم شدن خدا لازم دارد نه تسبیح و صومعه و پدر روحانی.

قرآن کریم میفرماید: در دلهای پیروان راستین انجیل و مسیح رافت و رحمت قرار دادیم و جهت بدست آوردن رضایت پروردگار رهبانیتی را که ما مقرر نداشتیم پیشه خود قرار دادند ولی حدود و شرائط و ضوابطش را مراعات نکردند (آیه 72 سوره الحدید و جعلنا فی قلوب الذین اتبعوه رأفه و رحمظ و رهبانیه ابتدعوها ما کتبناها علیهم الابتغاء رضوان الله فمارعوها حق رعایتها).

از نبی گرامی نقل شده است (1) اندکی پس از حضرت مسیح زمامداران ستمگر بر مردم مسلط شدند (چون مؤمنین مزاحم ستمگری زمامداران بودند) میان زمامداران و مؤمنان کشمکش و جنگ روی داد و بسیاری از مسیحیان به قتل رسیدند. بازماندگان مصلحت اندیشی کرده گفتند مقاومتشان سبب انقراض مسیحیت خواهد شد از اینرو به جانب غارها و کوه ها در انتظار پیامبر نجات دهنده ای که مسیرح وعده داده بود رهسپار شدند و تا اینجا «الا ابتغاء رضوان الله» آنچه موجب رضای خدا بود بعمل آمد و سپس

1- جلد نهم مجمع البیان صفحه 243

آنچنان «فمارعوها حق رعایتها» آغاز گردید که نه پناهندگی به کوه ها در انتظار بود و نه با آمدن نبی گرامی برحق انتظارشان به پایان رسید و ایمان آوردند و نه به آنچه خد بدعت گذاشتند به آن عمل کردند زیرا بتدریج دعای عبادت و ترک لذت آنچنان کردند که جوانی در دیری در صخره دیواری برکاه میخوابید و همه روزها روزه میداشت و مدت 38 سال آنقدر از لذات دوری میجست که از سوراخ دیر هرگاه نگاهش به دریاچه سویس می افتاد دستها را برای درک نکردن لذت بصر بر چشمها مینهاد(1).

تاریخ نام ستمگری را که مؤمنان را بسیار کشت و در نتیجه به کوه ها و صومعه و دیرها پناه بردند دیسیوس گفته است(2).

ویل دورانت در جلد یازدهمش (3) و دائره المعارف وجدی جلد های 3 و 4 نقل از لاروس (4) شرحی درباره آلودگیها و فسادهائی که در دیرها و صومعه ها مسلط بر جسم و جان تارکان دنیا بوده داده و از اسقف ها و معتقدانی با ایمان مطالبی نقی مینمایند که آوردنش شرم آور بوده و طالبان میتوانند خود مراجعه نمایند و توجه فرمائید هک با داماد نشدن و عروس نگردیدن چگونه استدعای مسیح و مریم شدن داشتند.

1- جلد 11 ویل دورانت 411.
2- جلد 3 دائره المعارف فرید وجدی 297.
3- صفحه 423 و ... .
4- جلد 3 صفحه 897 و ... .

«لیگی» در کتاب «تاریخ اخلاق در اروپا» وضعی را که رهبانیت پدی آورده بود بدینگونه توصیف کرد:

«تعداد راهبان فزونی گرفته، موقعیت آنان حساس شده و کارشان بالا گرفته بود، انظار را به سوی خد جلب کرده و همه را سرگرم خویش ساخته بودند ... امروزه نمیتوان شماره دقیق راهبان آن روز را معین کرد ولی برای اینکه به اجمال از تعداد بیشمار آنان اطلاع یافته و رواج فوق العاده رهبانیت را بدست آوریم، این گفته مورخان کافیست که گفته اند در روزهای فصح (1) پنجاه هزار راهب در اجتماعات شرکت می جستند ... در قرن چهارم میلادی، یکی از راهبان، سرپرست پنج هزار راهب بود... و راهب «سرابین» برده هزار راهب ریاست داشت ... و در آخر قرن چهارم میلادی، شماره راهبان به اندازه تمامی نفوس مصر بود».

استاد ابوالحسن ندوی در کتاب «ماذا خسر العالم بانحطاط المسلین» (2) مینویسد:

«شکنجه دادن جسم تا دو قرن تمام نمونه کامل دین و اخلاق شمرده میشد و مورخان از این دوران عجائبی نقل کرده اند از جمله گفته اند که راهب ماکاریوس شش ماه در باطلاق خوابید تا پیکر برهنه اش آماج حمله پشه های خونخوار قرار گیرد. گذشته از آن، وی همیشه باندازه یک قنطار (48000 درم)

1- از اعیاد مذهبی مسیحیان و یاد بود روزی که مسیح زنده شد.
2- به فارسی ترجمه شده است.

آهن با خود حمل میکرد. دوستش راهب یوسی بیس نیز همیشه دو قنطار آهن با خود حمل میکرد و سه سال نیز در چاه بدون آب بسر برد. راهب دیگری به نام یوحنا سه سال بر روی یک پا ایستاد و در تمام این مدت لحظه ای ننشت و نخوابید فقط گاه که خستگی بر او چیره میشد به صخره ای تکیه میکرد، بعضی از راهبان هرگز لباس نمیپوشیدند و با موی بلند عورت خود را میپوشانیدند و چون چهار پایان با دست و پا راه میرفتند. بیشتر راهبان در غارها و چاههای خشک و گورها بسر میبردند و بسیاری از آنان علف و گیاه میخوردند، به عقیده آنان پاکیزگی جسم، منافی با طهارت روح بود و انسان تمیز، گناهکار شمرده میشد. زاهد ترین و پرهیزکار ترین افراد کسی بود که از پاکیزگی دورتر و به کثافت و نجاست نزدیکتر باشد ... راهب اتهینس گوید: راهب انتونی در سرتاسر زندگی خویش هرگز گناه شستن پارا مرتکب نگشت. راهب دیگری به نام ابراهام پنجاه سال دست و روی خود را با آب آشنا نساخت. سالها بعد از این اوضاع راهبی از مردم اسکندریه با تأسف میگفت: ما روزگاری را دیدیم که شستشوی صورت را حرام میدانستند و اکنون کار به جائی رسیده که خود ما با وجود مقام روحانی به حمام میرویم. راهبان در شهرها گردش میکردند و کودکان را میربودند و به صحراها و دیرها میگریختند و اطفال خردسال را از آغوش مادران جدا کرده و به آئین رهبانیت تربیت میکردند .... بسیاری از راهبان بزرگ و مشاهیر تاریخ مسیحیت به زبردستی در بودن اطفال شناخته شده بودند کار بجائی رسید که وقتی مادرها،

راهب امروز را میدیدند اطفال خود را در خانه پنهان میکردند و ... که همه را میتوان در دو کتاب نامبرده ملاحظه نمود(1).

ساختمان دیرهائی که مسکن و معبد راهبان و تارکان بوده بسیار ساده و محقر و اسکلتی بشحر زیر داشته است:

نمازخانه و جای غذا در زیر سقف واحدی - بر سقف محل خواب بوده که بوسیله نردبانی به قسمت پائین متصل میشده است. جای خواب هر نفر یک جعبه چوبی بود ک کفش را برگ درختان مفروش میساخت.

کف دیر خاکی بود، پنجره هائی داشت که بزرگی آنها بیش از سر آدمی نمیبود.

زندگی دسته جمعی راهبان و تارکان با غذاهائی که گندم و ادویه و گوشت در آنها نبود میگذشت و خوراکشان را گیاهان و میوه جات و گاهی نیز گوشت ماهی تشکیل میداد.(2)

البته به موازات اصلاح کلیساها دیرها نیز در صدد بر آمدند خدمات اجتماعی انجام دهند اما ممنوعیت از ازدواج و ترک لذات بهمان قوت سابق اگر بظاهر هم بود عنوان رهبانان و تارکان بشمار میرفته و میرود و چرا کلمه میرود را بکار میبرند؟ زیرا هنوز میخوانیم دسته ای از تارکان هستند بنام «ژزویت» که نمیدانند جنگ بین المللی دوم روی داده یا بشر قدم به کره ماه گذاشته یا بر هیروشما یک آلت قتاله انداخته اند که قریب یک

1- قسمت اخیر از کتاب ادعا نامه ای علیه غرب تألیف سید قطب ترجمه آقایان سید علی خامنه ای و سید هادی خامنه ای بود.
2- 11 ویل دورانت 209.

میلیون نفر را قتل و جرح کرد. زیرا نامبردگان از شنیدن رادیو و خواندن روزنامه ممنوع و محرومند و چرا باید آنقدر مسئله را شور کنند که چون به زن تحصیل کرده ای پیشنهاد تارک دنیا شدن میکنند جرئت کنند بگوید من در این دنیا بیشتر از مردان احتیاج دارم تا به آن دنیا از حضرت مسیح.

بعزت رساننده آلتها فروید آدمی را ناچار به داشتن سه نوع متمسک و متوسل و چاره جوئی میداند: 1) مشغولیت های جالب که فکر به بیچارگیها کردن را فرصت ندهد. 2) حفظ نفسها و خوشیهای واقعی غریزی که مجرای زندگی را دور از بیچارگیها بدارد. 3) مواد مخدر و مسکر که فکر را بگیرد و هر سه اجتناب ناپذیرند. و اینک سؤال: رهبانیت در کدام دسته واقع است؟

در حظ نفسها و خوشیهاست، در قلمرو مخدر و مکسر محسوب میشود؟ لابد خواهید گفت از مشغولیت های جالب است و از اینقرار مشغولیت های جالب یعنی سرکوفتن حظ نفس بلکه این معنارا دارد که انسان ناچار به داشتن سه راه چاره جوئی است: 1) منکوب ساختن حظ نفس. 2) عزیز داشتن حظ نفس . 3) هروئین و الکی. و لذا نه رهبانیت درست است و خود را در ترس آلت داشتن و نه فرویدیسم سکسی صحیح است و ترس از بی آلتی بلکه ادیان واقعی الهی (نوح، ابراهیم، موسی، عسی، محمد) همه درست است و دست نخورده مانده اش اسلام محمد که آلت به اعتدال داشتن (گاهی عزیز داشتن و گاه لزوم ترس داشتن).

نبی گرامی اسلام لا رهبانیه فی الاسلام که جائی در اسلام برای رهبانیت وجود ندارد فرمودند.

چقدر اصرار در اشتغال بکار و مذمت از بیکاری در اسلام وجود دارد که در جلدهای 2 و ... اولین دانشگاه ملاحظه فرمودید در جلدهای 17 و .. دیدید چگونه با فطرت دمسازی داشت.

بهترین و پاکیزه ترین مواهب و الاء آفریده شده را در جلدهای 3 و 4 و ... خواندید که خدای متعال برای بهترین و پاکیزه ترین بندگان خواسته است و هرچه بیشتر بجوئید بیشتر به دمسازی و همسازی و سازگاری اسلام با برآوردهای حقانه غریزه ای واقف میشوید.

بعلاوه لوتر مصلح و پیشوای پروتستانت ها آمد و اساس رهبانیت و تجرد را تحریم کرد و کشیشان و پدران روحانی را برای اینکه نسل مؤمنان و معتقدان قطع نشود ترغیب به ازدواج نمود.

ناسازگاری رهبانیت با فطرت و عقل امروز مسئله حل شده ای بوده خدمات اجتماعی انجام شده بوسیله دیرها را نیز به حساب رهبانیت نمیتوان گذارد زیرا غیر رهبان نیز حاضر به انجام خدمات اجتماعی میباشد.

بقدر کافی درباره سرگذشت دیرها و تارک دنیاها قلم چرخشها شده و میشود که اگر در اینجا بیاورم نامتجانس تلقی میشود ولی قبول این معنی نیز لازم است که مبارزه مخصوصا دختران با غرائز جنسی خود سخت جانی عشقشان در برابر هرچه نیتشان بوده و شکیبائیشان در مقابل زور آزمائی با یک خواسته بسیار نیرومند میباشد یعنی در مقام معنوی خود تصور میکردند اصول را بر احساسات

ترجیح داده اند.

ویرو تارک دنیای دیروز که قدیسه اعلای کلیسا و ازجمله شاخ و برگهای افتخار بخش مسیحیت بود با حذف سرمایه های معنوی قدیمی با دستی پر از اتکاء به پیامبری فروید در برابر نبوت حضرت مسیح هنوز تظاهر به ترک لذات میکند و اگر از آنها پرسیده شود عبادات و انحرافات مربوط به مسیح و فروید کدام مجاز است مدل یک دختر تارک دنیا بوده باشد پاسخ میدهد مسیحیت در یک مجموعه مطلق فریاد مزند: انجیل پسر انسان بما دستور میدهد اگر به گونه ات نواختند طرف دیگر پیش آور و اگر پیراهنت بردند روپوش را نیز رها کن و امروز حتی پدران روحانی که قائم مقام و متولیان امور مسیحیت اند مقبوض ایدئولوژی سیاسی اداره متبوع دولتی خویشند و این که در دیر کسی را در کنار حضرت مسیح می بینید نفی کلی اخلاق مسیحیت نیست اما پدر روحانی در نقش جاسوس چه؟

این دختر، گل لطیف و لعبت پر ناز که سرمایه زیبائی را باید با خود آرائی چندان برابر کند آنقدر جذاب و دلربا میشد و میشد که در مصر باستان در پای خدایان قربانی میگردید و در عصر جاهلیت اسلام به سیاه دهن خاک فرو میرفت و در مسیحیت نیز آن چنانکه میتوانم بگویم مجموع اشک دختران تارک دنیا که شبانه بزیر بالششان نفوذ کرده آنقدر بر جمله اشکهای به صلیب ریخته اشان فزونی داشته و دارد که اختلافش را امروز برهنگی ها و بی بند و باریها پر میکند و باز هم ملاک قضاوت ما چیز دیگری است که باید از بس مینویسند حداقل ما ننویسم و شما هم مقداری را

بدانید اما تنها اسلام بود که نبی گرامیش فرمود لا رهبانیه فی السلام و رهبان شدن و تارک دنیا گردیدن را بدون قید و شرط رد و حرام کرد و چرا از این عدم تجانس جلوگیری ننماید که پرستش بر فطرت است و امیال آمیزشی و جنسی بر غرائز و این دو نوعی تار و پود لازم برای زندگی میباشد که خلاق آفرینش بودیعت در همه چیز نهاده است و زندگی بدون هر کدام از غرائز آنچه آدمی را لازم است گوارا و شهد نیست.

سیمون دوبوار دانشمند فرانسوی میگوید: مادری ازدواج نکرده اهانتی به افکار عمومی است و فرزندش مانعی دشوار در راه زندگی او و مادری، تنها در زن شوهر دار احترام انگیز است..... یک زن مجرد در آمریکا حتی بیش از فرانسه موجودی است از حیث اجتماعی ناکامل ولو آنکه خود معاش خود را تأمین کند.

اینکه روانشناسان ثابت کرده اند زن در شوهر خویش نقش پدر را جستجو میکند، یعنی اگر ازدواج نکرد به نوعی یتیمی دچار شده است و رنج بیش شوهری بدتر است که اینجا قطع ابدی است.

اینکه برای زن رنج آور است مسئولیت اداره یک زندگی، یک خانواده، و ضرورتهای خشن زنده ماندن را بپذیرد این معنی را میدهد که اگر ازدواج نکرده گم شده خود را که در پذیرش مسئولیت خلاصه میشود پیدا نکرده است و مرد برای پاسبانی زنی خلق شده که نسل آفرین است.

اینکه زن را جوهره خودآرائی و پیرایش است و آرزوی محبوب شدن مرد از قدیسه ترین صفات عشقهایش آیا اثبات ارزش عشق و زیبائیش جز بوسیله ازدواج است؟

دختری از پیش رفته ترین ممالک یا عقب افتاده ترین کشورها از هرجا همه نقشه اشان اینست که ازدواج خواهند کرد و این اساس زندگیشان است و لذا ازدواج احترام به زن است و برای زن دست یابی به لذات جنسی، موفقیت های اقتصادی و جسمی، شرایط زندگی نو، رهائی از تنهائی با داشتن همسر و فرزند، ایمنی در خانه و مکان مستقری داشتن.

ازدواج انسان را ابدی میسازد و وسیله ادغام شدن زن در اجتماع است که با جستجوی نقش پدر در یک مرد ثابت کند نصف اجتماع است و احساس تنهائی نیز ننماید.

اینکه در رؤیاهای عرفانی و شیرین مردان موفقیت های زندگی عرضه میشود اما برای زنان گوارا ترین آنها طبق اخلاصی است که شوهری را بر آن نشانده پیشکش مینمایند اثبات خواسته های درونی و امیال و آرزوهای فنا ناپذیر مرد را برای زندگی و زن را جهت ازدواج نمیرساند.

این حرف فرانسوا سازگان است:

«یک مرد و یک زن باید همیشه کسی را داشته باشند که دوستش بدارند و دوستشان بدارد» از اینرو ازدواج را مانع شدن جلوگیری از گرفتن دوستی است که هیچگونه جبرانی در نیافتن یا نداشتنش موجودیت نخواهد یافت.

اینکه حتی در باریکی های تاریک تاریخ نمیتوان جنگی را یافت که نشانی از لشکر کشی بین مرد و همسرش باشند این معنی را رساست که دیرینه ترین استحکامات دوستانه را که خلل ناپذیر بود در آنهمه دوستی خلاصه شده در ازدواج میتوان یافت زیرا

نسل باید بیاید جنگ کند و منع ازدواج قطع نسل است بمعنای تعطیل جنگ که محال است.

مرد با تعقل و امید، و زن با عاطفه و امید زندگی میکند و نیز مرد با روش قهرمانی، و زن مهربانی و عقل بدون عاطفه همان باشد که قهرمان نامهربان و راه توسل و چاره اندیشی تلخیص شده در ازدواج.

آیا با آنهمه تلاش در تساوی زن و مرد هنوز توانسته اند مطلق خانه داری را به مرد نسبت دهند؟ اگر جواب منفی است این معنی حتمی است که خانه داری و خانواده لازم و وجود زن و مرد که در کلمه ازدواج خلاصه میشود علت ایجاد خانه و خانواده میباشد.

پسر همینکه به سن تشخیص و تمیز رسید به رؤیاهای شیرین زنی دل آرام داشتن مینگرد و ذهن دختر در سن قلمداد شده پسری را دنبال میکند که در آینده کنار وی خانواده ای را تشکیل داده است، یعنی بنابر غریزه آفریده شده در آنها به نیاز مبرم یکدیگر حتی سالها قبل از ازدواج اندیشه مینمایند.

اینکه پسر و دختر به سن تمیز رسیده دوست ندارند در دامان والدین فشرده شوند گریزشان بجائی است که غریزه برایشان منظور داشته و امیدوارشان به آغوشی دیگر آرامیش دهنده میسازد که فقط در سایه ازدواج امکان وجودش است نه طریق دیگر که آغوش زنا آرامشی ایجاد نمیکند و همه آن است که حضرت علی فرمود العیش اولها طرب و آخرها عتب و اگر زنا را عیشی فرض نمائیم تازه پایانش به خود سرزنش کردن می انجامد.

مسمومیت ناشی از تارک دنیا همین بس که اگر همه و همه ترک لذت جنسی کنند قطع بشریت حتمی است و اگر بیشتر پافشاری نمایند نوعی تهاجم مذهبی به شمار میرود همان مذهبی را که حضرت مسیح علیه السلام حاشاو کلا به آن رغبت نماید بلکه مذهبی بر پایه آنچه قرآن کریم فرماید که رهبانیتش بر پایه بدعت و خود بوجود آوری است و رهبانیه ابتدعوها (27 سوره الحدید)

در جلد قبل ملاحظه نمودید زن را گفتم عاجز نیست اما نیازمند است و مرد که عاجز میباشد ولی بی نیاز همه در برابر ازدواج این قدرت ترشحات غددی است که هرکدام کاری انجام میدهند یکی رشد میدهد در طول و عرض که چون قد و قامت زیاده بر اندازه شد اکرو مگالی و غولسازی را میبینیم اما این مرحله فیزیولژی است نه امر غریزی با آنکه غریزه رشید شدن وجود دارد و فیزیولژی غیر از غریزه است و غریزه چیزی است که کمتر محمل فیزیولژی داشته باشد بلکه مسئله روانی است، بلکه تجلی اعمال فیزیولژی در مرحله روانی به شکل غریزه است و توانائی بر کاری بنحو مخصوص بدون اینکه قبلا برای انجام آن تعلیمی داده شده باشد بلکه غریزه همان نیازمندی است و غریزه هر چه عمل فیزیولژی تندتری داشته باشد ناشناخته تر است بلکه دسترسی به شناخت وسیعی که دارد طول زمان بیشتری را ضروری میسازد همانگونه که فطرت پرستش در آدمی هست اما در مرحله فیزیلژیکی چه؟ و فیزیولژی رشد در اختیار ترشحاتی از سلطان غده ها هیپوفیز است اما غریزه رشد که حد اعتدالی دارد چیست؟ و در عمل میبینیم انسانها همه قدشان با اختلاف جزئی به رشد

میرسد و بالغ یک چهارم متری و چهار متری کجاست و چرا؟ و به زودی خواهید دید انسانهای متوسط، حیوانهای متوسط، گلهای متوسط، دانه های متوسط همه در حد اعتدال فراوانند و بزرگ و کوچک در رقم کمتر. برتراند رسال که پستان مکیدن نوزاد را طبیعی ترین وجوه غریزه میداند و امر ازدواج را بدستخوردگیها متهم میسازد تنها باید گفت مکیدن غریزی است زیرا پستانک و انگشت و هرشیء همان وقعی در مکیدن نوزاد دارد که پستان مادر و عمل مکیدن غریزه است و ازدواج را که اسلام عزیز، اسلام عالم، اسلام مقتدر، اسلام برای ابد در شکل فیزیولژیش نام نکاح داده بر غریزه است نه نکاح و مرحله آمیزشی آن همانند پستان مکیدن و پستانک که ضیائشی چند نیز مرحله فیزیولژی را با جسد انسان و حتی حیوان و حتی ثقبه ای از دیوار به انجام رسانند پس لیبیدو و موجود در دهان نوزاد که ارضا و اقناع جنسی و گوارشی است (بر فرض صحت مراتب فرویدیسم) در مراحل بالاتر که بکلی زائل نمیشود یعنی امر تمایل به جنس مخالف و اقناع جنسی که از رحم آورده میشود روز بروز قوت میگیرد نه آنکه تمام شود و اگر تمام نمیشود با رهبانیت و تارک دنیا شدن سازگار نیست و غریزه لیبدوهانی نوزاد به شکل جفت خواهی متظاهر میگردد و ظهورش در تارک دنیا اگر به عبادت اقناع و ارضا میگردد همانند اینست که مادر پدر را که در محبت یگانه فرزندشان بر غرائز یک شعله آتشند مجبور سازند از راه عبادت خاموش سازند و میتوان کرد اما مگر وجود محبت پدر فرزندی از غرائز حتی در بین حیوانات نیست؟ و فشار ترشحات گنادی خود

مسئله ای به حساب در آمده است که نیروی خارق العاده کشش و جاذبه به جنس مخالف را بهمراه داشته و اعمال مینماید.

آیا برتراند راسل فراموش کرده که آمیزش در انسانهای اولیه هم انجام میگرفته و فهم و شعور نوزادی آنها مسئله کشش بلکه آمیزش آن آدمیان را در چهارچوب غریزی مشابه با مکیدن به ما عرضه میدارد یا آنکه همانند بسیاری مسائل دیگر اطلاعات علمی اندک نویسنده فراموشی را به ایشان نسبت میدهد؟

از اینقرار همانند آموزش غریزی مکیدن که خلاق متعال نوزاد را آموخت انسانهای بی مهره از علم و دور از دستی که بتواند دخالت انحرافی یا سوق به غرائز دادن داشته باشند کشش و جذبه و ازدواج و نکاح آموخت.

قلم را رها کنم تمایل زیاد چرخیدنش را احساس مینمایم و بیشتر گفتن بازماندن از اصالت هاست که آفرینش ظاهر دستگاه تناسلی زن و مرد و ترشحات آنها و تخمک از زن و کرمک از مرد که چون بیکدیگر رسند فقط قدرت خلاقه دارند و کار دگری را ساخته و پرداخته نبوده و مگر یک سلول عاطل و باطل در سراسر تن وجود دارد که سند و دلیل تارک دنیا شود و از رسیدن تخمک و کرمک بیکدیگر ابراز انزجار نماید و وجود زهدان بشکلی که فقط جای نشست جنین و خانه همه چیز سازگار نوزاد است و خودش رد ترک دنیا و برای اید خالی گذاشتن این عضو مجوف مستعد به امتلاست و ندای زعیم بزرگ اسلام در اقطار غرائز جنسی در چرخش که لارهبانیه فی الاسلام و اسلام با کشن کشش

و جاذبه ای که بموازات خلقت در حیوانات نیز تظاهرات جنسی دارد مخالف بوده و مگر نیست که هر چه حیوان کاملتر شود پرده بکارتش بیشتر و در اسب و گاو هلال و گوشه و در میمون نیمدایره و در انسان همه جا گرد است و این مگر راه برداشت نکاح از ازدواج نیست!(با توجه به اینکه نکاح مرحله فیزیولژی ازدواج است)(1).

شعله های آتش جنسی مرد همینکه به قرارگاه تفتیده و تابناک زن افتاد و نکاح صورت گرفت تا در نتیجه نسل بوجود آید، نسل محفوظ بماند، نسل پایداری کند غرائز خاندانی و محبت خانوادگی کم و بیش بتدریج رو به کسر و کاهش گذاشته و نگذاشته که اولین فرزند بوجود بیاید و اینجاست که همه بیگانگی های فامیل عروس و داماد فرو میریزد و خویشاوندی دیگری آغاز میشود و خاندانی و خانوادگی کاهش یافته خدشه دار یا سرد شده جنسی، بوسیله محبت به فرزند جبران و تا پایان، مستحکم برقرار میماند و اگر این دو نیروی خارق العاده (کشش جنسی، فرزند دوستی) از عهده نگهداری زن و شوهر عاجز ماند سیمان دیگری که این دو پایه را بهم پیوند دهد وجود نداشته و نقطه ابهام دیگری زندگی بنام سر آغاز فصل جدائی و طلاق آغاز میگردد که عنوان آنرا افتتاح و شرح خواهم داد.

1- دسته ای معنای نکاح را همان عقد گرفته اند اما عقدی که به نکاح (آمیزش) انجامد همانگونه که شراب اسم دیگرش گناه (اثم) است و اگر به خوردن نینجامد اثم نیست و بسیاری نیز ازدواج و نکاح را یکی دانسته اند

پسر که آن همه دعواهای زنانگی و مشقت های بسر برد خانوادگی و به انجام رساندن فرزندان را دیده و شنیده و دختر که به مرگ دوم زنان، زائیدن واقف است همیشه در انتظار یکدیگر بلکه چشم براه پذیرش مشقت و دردند و همه غرور و گردنکشیهای پسر و قهر و آشتی های دختر را می بینم در برابر غریزه جنسی فروشکسته و تسلیم شده و در عین حال خود را غالب و فاتح میداند و هیچ لحظه ای را همانند هنگام عقد پرواز روحانیت زندگی و هیچ زمانی آهنگی را خوشتر از خطبه ازدواج نشنیده و تصور نکرده و هرگز از یاد نبرده و نخواهد بر دامانالله فرزند زدائی همسر را چه میشنود آهنگ آرزو، نوای بقال نسل، آوای درست پاسخگوئی به یک سیستم حاکم بر مبنای فطرت و غرائز.

فاصله ازدواج و نکاح را هرکس سپری ساخته میداند از لحاظ مکان مساحتش صفر و بزعم گذشتم زمان بینهایت به ذهن قداست، زمان تفاهم، زمان یگانگی گرچه بعدها سرنوشت زدگان طلاق همین زمان را می فهمند دوره کمون (1) ازدواج بوده است ولی این همه حرف، این همه کشش، این همه غرائز برای حفظ نسل و تازه نسلی که باز همه امید و آرزوست و برخی ناکام میمانند و اسلام برای جلوگیری از این پیش آمد ناهنجار آنقدر سفارش پدر و مادر را به فرزندان نموده که در بسیاری از آیات آنرا بلافاصله پس از خالق حقیقی به امور خالق اعتباری (پدر و مادر)

1- کمون فاصله زمانی است که موجود متجاسر به بدن وارد میشود تا روز ظاهر شدن علائم ابتلا.

عنایت فرموده و به فرزندان توصیه کرده است که شرح خواهم داد.(... الا تعبدوا الا ایاه و بالوالدین احسانا....).

این برنامه ریزی که تدوین شده الهی است از آن مشکلات مرگباری میباشد که در قوم عاد و ثمود هر زمان، میبارد و بگذار که دل ناآگاهان و چشم نابینایان به غصه و رنج و نظم تکوین و اعجاز تشریع بمیرد که در برابر این مسئله با آنکه عاجز به جواب مانده اند حاضر به انتقال فکری نیستند زیرا گردشان را انواع بسیار زیادی حشره و حیوان و انسان فرا گرفته و در شمارش هر نوع می بینند جنس ها تقریبا مساویند پشه نر و ماده - خر نر و ماده - انسان نر و ماده پس کیست کنترل کننده و برنامه ریز که تنظیم نماید؟ آدمیان را مطالعه کردند زاد و رود ماده به نر نسبت 104 به 100 داشت یا اندکی بیشتر کمتر. جنگ بین الملل اول آمد میلیونها جنس نر تلف شد اما آنقدر نسبت تولد پسر به دختر افزایش یافت که تعجب مهلتشان نمیداد از این مسئله عدول کننده آمدند لاف بیشعوری طبیعت را بر مبنای شکمهای گرسنه قحطی زده پس از جنگ عنوانی دادند که علت همین است و هرکس گوشت کمتر بخورد اولادش محدودتر است و علت ازدیاد اولاد در فقر را همین که مواد پروتئینی مانند بسم الله است و فقر را غول اما نتوانتند توجیه کنند چرا جنس نر در جنگ زدگان بیشتر محصور ازدواجهاست آن هم در کشوری که کشتگانش نر بوده اند.

جنگ دوم پیش آمد، 1945 پایانش، بشر به کیفیت عالیتری متوجه شد، چیست؟ مردان بیشتری کشته یا مفقود الاثرند

جهان از زیادتی زن رنج میبرد چه باید کرد. آمار متولدین پسر بهمان نسبت که کشتار جنگ دوم بر جنگ اول فزونی داشت رقم افزایشی نشان داد. نکند عامل تنظیم کننده ای که عاقل و حکیم است دخالت میکند؟ کوبی ها ، موش ها، حیواناتی را آزمایش باید کرد، هرچه نر دارند نابود شوند اگر شدند و باز جنس نر پی در پی آمد تا تعادل برقرار و مسئله بسیار شگفت و خارق العاده گردید اینک در مقابل برابری جنس نر و ماده چه باید اندیشید که میلیاردها کلاله و پرچم به نسبتی که آن متعلق به این باشد و این در خور باروری آن، میلیونها حشرات، حیوانات، انسانهای نر در برابر جنس مخالفش آفریده شده، برای چیست؟ آیا برای ترک یکدیگر و تارک دنیا شدن؟ بلکه جهت ازدواج، حتی برای نکاح.

آیا ترک دنیای چندین قرنی اروپا عکس العمل بی بند و باریهای کشورهائی چون روم و یونان و .. است و آیا بد مستی های سکسی و عربده های جنسی امروز نتیجه در چاله های دیر و قبرهای صومعه زندانی ساختن دختران نیست؟ اگر هست که نه آن درست و نه این صحیح حد اعتدالش را بیابید و مردم را دعوت به روش انتخاب شده مذکور نمائید و این اعتدال جوئی نزد دین اعتدال و امت وسط (اشاره به آیه شریفه و کذلک جعلناکم امه وسطا - 143 البقره) یعنی اسلام است که ازدواج را سنت و در مواردی واجب دانسته و راه زنا را مسدود و حرام و طریق متعه و وسیله یا بی قانونی را تجویز فرموده است و ازدواج واجب مشابه مسائل دیگر اسلامی است (مثلا آموختن شکیات نماز بر دانائی افزایش دادن است و برای کسانیکه هرگز شک نمیکند واجب نیست

اما کسیکه شک میکند واجب است آنرا بداند؛ ازدواج نیز بر کسیکه در میدان نیروی کشش و جذبه جنسی مغلوب گردیده و هر لحظه امکان انجام فسق و فجور برایش پیش بینی میشود واجب میباشد). پس ملاحظه میفرمائید که هدف اسلام پایه گزاری جهت بوجود آمدن نسل بهتر و سالمتر با رعایت مقررات تکوین و طبیعت است.

غریزه شهوت که نیروی بسیاری قوی آفریده شده در بسیاری از موجودات است تا آنجا که نسل را بوجود آورد شعله ور میباشد و بمحض آنکه کشش و کوشش و جذبه و دلربائی های دو جنس به وصال رسید و نسل پایه گزاری گردید اگر حیوان است آنچنانکه غذایش را خورده و سیر شده و رفع احتیاجش گردیده و دیگر بیاد غذا تا وعده دیگر نمی افتد پس از آمیزش نیز نیازش بر آورده شده و تا احتیاج دیگر فراموشی دارد؛ همانگونه که فرستادن غذا به طرف دستگاه هاضمه با حیوان است و چون رسید بدون دخالت حیوان هضم و متابولیسم شروع میشود فرستادن نطفه نیز به دستگاه تناسلی ساده با جنس نر میباشد و چون رسید بدون دخل و تصرف حیوان رشد و دگردیسی جنین آغاز میگردد آنجا غذا میرسد مواد اولیه تهیه شده از زمین که مستقیم بصورت گیاه وارد میشود یاغیر مستقیم وارد بدن حیوان دیگر شده بصورت گوشت یا شیر به بدن میرسد و در آنجا با دیاستازهای و ترشحات مکمل موجود عمل را شروع مینمایند، نطفه جنس نر نیز همینکه وارد دستگاه تناسلی زن شد همه تشریفات و آداب پذیرائی موجود است تا اینکه به نطفه جنس ماده ملحق گردد و بهمان نشانی که اصالت متابولیسم با غذای وارد شده است و ترشحات و دیاستازها همیشه یکسان، تعیین جنس و اصالت نطفه با مرد است و نطفه زن همیشه دارنده کرموزمهای تعیین

کننده جنس ماده میباشد.

در انسان هر آمیزشی اقناع کننده است نه اشباع کننده و زن و مرد همیشه چشم دل بعد از هر آمیزشی که حتی به ارگاسم و اوج لذت رسیده باشد به آمیزش های بعدی دارند و بهمین جهت که سیر شدن سکس نزد انسان معنی ندارد چنانچه به قیود و آداب نظم و ترتیب و مهار نگیرد به بی بند و باری انجامیده و در حقیقت به شهوترانی و فحشاء کمک شده است از اینرو انتخاب راه صحیح که نزد شرع است میتواند به عواقب وخیم هوی و هوسهای سکسی و سیاه روزیهای بیماریهای آمیزشی و نجات انسان از آنها کمک نماید تنها ازدواج است.

ازدواج

از جمله نخستین مظاهر مدنی بشر ازدواج است و از روزی که خواست بگوید انسان از این به بعد انسانیت دارد تشکیل خانواده را هم به قیود و قوانینی پیراستگی و ترتیبی داد.

همه جانداران در قالبی طبیعی ازدواج داشته و دارند تا مثلشان و نسلشان بماند و انسان نیز بدنبال همین رویه گام بر میداشت تا گسترش مغزی و عقلی وی ظرف پذیرشهای ترتیبی ملکوتی از جانب پیامبران گردید که دیگر فبدت لها سو آتهما و طفقا یخصفان علهما من ورق الجنه (1) از برگ بهشتی عورتش را پوشاند و شاید کنایه از اینکه آدمها همانند سایر آلت داران بودند اما بدون سرپوشی از توجه و اندیشه که از مغزشان تراوش نماید و

1- 22 الاعراف

دیگر نبی الهی آمد و خود و همسر و اعقابش به استعدادی که در پنهان و آشکار داشتن عورت دارند مطلع گردید و اینک دارائی سودمند انسانیت به انسانها آگاهی و اعلام گردید: نسل با آنهمه اهمیت نهفته در مسئله ای است بنام ازدواج، و ازدواج که مقام والائی دارد در نظم عورت ثمربخش و نسل صالح آفرین است.

نر و ماده، فحل میشوند، برخی در ایام مشخص، چنان که درندگان حوالی اسفند، گوسفندان آبان و اسفند و بسیاری مرغ و خروس و میمونها که نه زمان معین دارند نه مکان مشخص و آلت و ثقبه با فحل شدن مقابل قرار گرفتن است و کشش جنسی بمنظور ایجاد نسل فاصله قصد و اجرا را برداشته و به صفر رسانده است. انسان نیز زمان و مکان نمیشناسد اما زیبائی میشناسد و اراده دارد و تحول و انعطاف پذیر است و همه نشانی از اینکه مغز دارد و باید خود را آنچنان نسان دهد که میمون وار اسیر آلت و ثقبه نیست بلکه همه اعضایش در فرمان اراده مغز و عقل و ذهن اویند و همین اراده و مغز حتی در خواستن ها و رضایت طرفیت در بسیاری از زمانها و مکانها خلاصی می جست اما در بند حکم دلخواهی رؤسای قبائل و هوا و هوس کلانتر و ریش سفید اسیر بود و نه دختر میتوانست بدون اجازه سرپرست خانواده، پسری را بخواهد و نه پسر اجازه داشت بدون دستور بزرگ فامیل، اظهار علاقه به دختری نماید و این روش بلکه این قالب اسیری، زمانهای دراز جوانان را در بسیاری از سرزمین ها در خود به اسیری بند میگذاشت و چه سرزمین یخ زده غریزه کشی.

جوانها مقید در عزم و اراده بزرگتران مجبور به خاموش کردن اثرات تمایلات قلبی بودند تا نور اسلام تابدن گرفت (از روش و شرح ازدواج در ملل و ادیان بعلت در دست داشتن کتابهای چندی صرفنظر میشود) نوری که مجموع حقوق اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و حتی سکسی دختر و پسر و والدین و ریش سفیدها و بزرگترها را منظور داشته و در عین حال همه را آزادی بخشیده و حتی به دختر اجازه میدهد در صورت اهمال و سستی در ولایت به پدر و مادر مهلت بدهد و پس از انقضاء مدت خود بر طبق موازین شرعی به اثر تمایلات قلبی خود احترام بگذارد و با پسر دلخواه وصلت نماید و این نیست که همیشه بتوانند پدر و مادر غریزه بسیار نیرومند دختر را با پیر کردنش خاموش سازند و احترام اجتماعیش بدینسان در یک تشکیلات اسلامی فراموش شده باشد.

ازدواجی که بر مبنای اسلام خواسته صورت میگیرد یک امر بسیار مهم اجتماعی است نه تنها بخاطر دورانهای عاشقانه و آمیزشی بلکه بسبب پناهی که فرزندان اسلام ساز باید از این وصلت از اهمیت آن برخوردار شوند و افرادی سالم و غانم تحویل داده که هر تشکیل خانواده ای بنظر اسلام پایه و اساس تشکیلات بعدی و خانواده های آینده است.

اسلام مسائل مادی را در ازدواج در پائین ترین پلکان عشق میگذارد و آنچه را در درجه اول مینگرد و ارزش و وقع مینهد مسائل معنوی است که باید نسل اندر نسل مورد مداقه و علاقه قرار گیرد تا مرتب و مدام در افراد تقویت گردد و هر روز از روز قبل نسل بهتری بر طبق اخلاص تسلیم اجتماع گرداند.

اسلام همیشه آمادگی اعلام میدارد که افرادش خود را به صفات الهی بیاراند تا فردای رستاخیز بدان صفات خدائی مشرف و جواز لیاقت جوار خدا نشستن داشته باشند؛ و مؤمن معتقد بودن، از اصالت خانوادگی برخوردار بودن، زیبا بودن، حسن اخلاق داشتن، و حسن التبعل و .... را از زن خواسته و از مرد نیز ایمان و حسن اخلاق و آسایش بخش و عاشر و هن بالمعروف را و چون آفتاب ازدواج نزدیک به گرم ساختن خانه یک خانوادگی جدید طالع میشود میفرماید همسر خوب آن است که زیبا و مهرش کم باشد (1) یعنی انتخاب زیبائی برای رو بجمال بردن اجتماع مقدم بر اقتصاد که خود در سایه عیالوار شدن به اجبار پیش میاید ارزش دارد و نه تنها زیبائی چهره بر بالائی اقتصاد برتر است بلکه ازدواجهائی بر پایه مال و جاه را آسیب پذیر و بی دوام معرفی نموده در آیاتی از قرآن که سخن از وصلت است بیشتر به دو کلمه طاب و صالح برخورد مینمائیم که یکی (طاب) نشان دهنده تطابق درست مجموع خلقیات دو جنس انسان نر و ماده به یکدیگر است و روابط حسنه فیزیولوژیکی و اجتماعی و سنی و ... بین آن دو و دیگری (صالح) به مجموع آنچه باید داشته باشند تا مجموعه در قلمرو (طاب) را بتوانند بسر حد کمال برسانند؛ طاب پاکیزگی در این سرا منظور داشتن است و برای گذراندن یک عمر در خدمت ازدواج و صالح آنچنان پاکیزگی است برای در خدمت اجتماعی که خواهان به سعادت و به بهشت رسیدن است، طاب هم آهنگی بین دو انسانیت است و صالح، صلاحیت اینکه تعلق به عالم معنوی و ملکوتی داشته باشند، طاب نوعی صرافت طبع

1- متن روایت مربوط بزودی آورده میشود

برای زوجین است و صالح کلمه ای که صرافت طبع در برابری مقررات الهی را نشان میدهد و خلاصه طاب هم آهنگی زوجین است و صالح هم آهنگی با توحید.

اسلام خوشبختی را در نیرومندی روح میداند و هم جسم، همان پیامبرش که بر قبیله بنی اسلم میگذرد و آنها را سرگرم تیر اندازی میبیند و میفرماید فرزندان اسماعیل تیر اندازی کنید که پدرتان هم تیر انداز ماهری ود یا خود در مسابقه شترسواری شرکت میفرمود بیش از هر چیز به معنویات توجه دارد و چون وارد مسجد میشود دو دسته را می بیند گروهی به نماز و قرآن و جمعیتی در بحث علمی خدای را سپاسگذارده، بهر دو جمعیت نزدیک شده هر دو را تفقد فرموده و ضمن آنکه میگفت من هر دو دسته را دوست دارم خود به گروه بحث کنندگان پیوست. آری همین پیامبر دوستی عطر و زن را در کنار نور چشمش نماز قرار میدهد (1) روح را با عبادات و رهائی از آلودگیها و پلیدیها و دوستی ایمان و نیکوکاری و صبر و .. دستور تقویت میدهد و جسم را با بهداشت های هفتگانه که باختصار به بهداشت های غذائی و بدن و لباسش آشنا شده اید، آری همین پیامبر نیکی های باقی مانده را در فرزند خوب و کتاب خوب و آبادی بخش خوب معرفی میفرماید (2) و چون به نسل میرسد حتی به آن جنین سقط شده اش افتخار میفرماید اما کدام جنین و کدام نسل؟

چه بهتر است که از قرآنش بپرسیم: قرآن در عین آنکه نوزاد را نعمتی جدید دانسته و ارزش نسل را هم ردیف زندگی

1- متن روایات مربوط بزودی آورده میشود
2- متن روایات مربوط بزودی آورده میشود

دنیا آورده است (72 النحل - والله جعل لکم من انفسکم ازواجا و جعل لکم من ازواجکم بتین و حفده و رزقکم من الطیبات) بعنوان مژده ای به حضرت ابراهیم خلیلش پیدایش نسل را عطا میفرماید (71 هود - ولقد جاءت رسلنا ابراهیم بالبشری) و نیز حضرت زکریا را به حضرت یحیی مژده میدهد (7 مریم - یا زکریا انا نبشرک بغلام اسمه یحیی) و آمدن حضرت مسیح را به حضرت مریم نیز بشارت میدهد.

همانگونه که گفتم: انسانها بلکه بشر که باید گفت قرآن همه را بشر میداند زیرا بشره اشان حد و مرزشان با دیگران است و از محیط نیز جدایشان میکند در صورتیکه حیوانات دیگر بشره اشان حد و مرز نیست و همه پوشیده از پر و بال و یال و کوپال و مو و پشم و ... است و انسان معرفی میفرماید که مغز یافته و به سه چیز نیاز اجباری دارد: انس، نوسان، نسیان و هر کدام نباشد اوضاع و احوالش خراب است و آدم که از ادیم و سفره زمین است و از هر عنصری در زمین وجود دارد در سرشتش یافت میشود اما همینکه خدائی را به رهبری شناخت میتواند نسل سالمی تحویل دهد که قبل از آن عورتش در قالبی از اوراق بهشتی به نظم و ترتیب انسانی مستقر نبود و بعد که پیامبری یافت و راهی به خدا پیدا کرد فبدت لهما سوآتهما و طفقا یخصفان علیهما من ورق الجنه و بدنبالش آمیزشها و سکسها و جنسها از آزادگی و روش حیوانی به مقررات انسانی گرائید. امروز نیز کسانیکه خدا ندارند سه چیز دارند، یک غذا یک آلت تناسلی یک ماشین، شکمشان و عورتشان همانند انسانهای نخستین همن دو را پر کننده و زیاد

کنند و تنها سنگ آتش زنه اشان آخرین تکنیک و ماشینشان و نیز آنها که خدا دارند خدا همین سه را از آنان خواسته است: و الطیبات من الرزق قل هی للذین آمنوا تا هر چه از رزق پاکیزه تر است اهل ایمان را گوارا بادا و بی ایمانان را ز قوم دوزخ - و هر سه را برای مؤمنان خواسته در بهترین وضع حتی خانه وسیع و زن زیبا و صالح و آخرین نیرو که در اختیارشان باشد برای ترساندن دشمنان خدا و اسلام (و اعدوالهم ما استطعتم من قوه و من رباط الخیل ترهبون....)

فروید که میگوید بدون توسل به چاره جوئیهای آرام بخش نمیتوان زندگی کرد و چاره جوئیهای مزبور سه تاست (1) مشغولیت هائی جالب که ما را از فکر بیچارگیهایمان راحت کند. (2) حظ نفس خوشی های واقعی که از رنجها بکاهد (3) مواد مخدر و مسکر که فراموشی بدهد و هر سه اجتناب ناپذیرند یعنی هر سه رویهم ناگزیر باید باشند و این که اگر رهبانیت را بجای قسم دوم اختیار کنیم و مواد مخدر و مسکر را هم زیانبخش بشناسیم آن مشغولیت نجات دهنده چیست؟ آیا برگشت این مشغولیت از مجرای عالم است یا بازهم همان که دست و پا گیر است این مشغولیت برای مرد و زن متفاوت میباشد آن شیر و غذای بچه را تأمین میکند و این رشد افتصادی بچه را، آن تولید نسل میکند و این نیز اما هر دو در جوانی؛ و چون بزرگ شدند تولید نسل کنندگان را می پرورند و اگر فقط به پول و اقتصاد و رشد جسمی این دو توجه کنند و خود را فدای مصالح معنوی نسازند بچه هم بزرگ که شد همین است مگر جهشی و مددی و بدائیبرسد و در اینصورت

مشغولیت های جالب باید باشد چون ناگزیر بداشتن زن و فرزندیم بدون شک اینجا مسئولیتی هست اما باید خودمان آنرا جالبش کنیم و به قالب خوبی در آوریم که هم ازدواج، عاشقانه بماند و هم نسل تحویل داده شده صالح، و برای این چه باید کرد. آیا باید همان یک شکم و یک آلت و یک ماشین را داشت که نسل هم نهایت آدمیت را چنین تصور کند و همین باشد یا معنویتی نیز لازم است؟ اگر لازم میباشد لیاقت دارد که روز تولدش خدا سر سلامتی بدهد همچنان که به مسیح و یحیی داد (و سلام علیه یوم ولد و یوم اموت و یوم یبعث حیا و السلام علی یوم ولدت و یوم اموت و یوم ابعث حیا) و نبی گرامی برای حسن و حسینش عقیقه کند و جشن بگیرد چنانچه گرفت و نه تنها این سلامتی که خدا به انسانی داد قلمروش همین است که ما قلمرو یا نار کونی برداً و سلاما را دیدیم به کجا رسید و سلامتی از راه آتش ابراهیم خلیل را تا به محمد و علی و حضرت ولی عصر ارواحنا فداه کشاند و این سلامتی بدون گرم و سرد کردن چیزی است که پروردگار عیسی و یحیی را به آن مفتخر فرمود و سلامتی روز ولادت و مرگ و بعثت جهتشان آرزوکرد و چه مقامی بالاتر برای ازدواج که محصولش (روز تولد) مورد سلام خدا قرار گیرد تا خلیل الرحمانی تحویل دهد یا سید الشهدائی و کدام مشغولیت از ن مهمتر که تا کودک اند نسل بپرورانند نسلی صالح و چون بزرگتر شدند نسل پروران را مدد و یار باشند.

در اسلام پاسخ درست به غرائز دادن یک اصل کاملا مراعات شده ای است که از میان آنها مقامش پس از تغذیه و سیر کردن شکم است و چه عضوی که تاب و تحمل گرسنگی ندارد و برای نگهداری

انساج و اعضاء و رشد آنها در سنین پائین همینکه مختصر محرومیتی را احساس کرد صاحبش را مجبور به دهان باز کردن و در صدد غذا رساندن مینماید و نیروی بعد از آن غریزه جنسی و کششهای جفت خواهی است که چون زمان بلوغ فرار رسد تازیانه ترشحات هرمونی احساسات و عواطف جذب بطرف جنس دیگر را میکوبد تا به ندای این غریزه حافظ نسل جواب مثبت داده شود، غذا برای نگهداری فرداست تا یک روز نطفه نسل دیگر بپروراند و روز بعد نسل را و روزهای بالاتر کسیکه در آینده نسل پرور خواهد بود اما جاذبه جنسی همه روز برای رساندن نطفه ها بیکدیگر است و ایجاد نسل جدید را ضامن و تأمین کننده میباشد و در اسلام ازدواج، مستحب مؤکدی است که هرگاه ممانعت از آن باعث آلودگی به زنا یا انحرافات جنسی و گناهی گردید واجب میگردد.

پروردگار در کتاب کریمش میفرماید: زنان و مردان مجرد و غلام و کنیزهای شایسته تان را همسر دهید که اگر فقیر باشند خدا از فضل خود بی نیازشان میگرداند و خدا بخشنده داناست (وانکحوا الایامی منکم و الصالحین من عبادکم و امائکم ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضل و الله واسع علیم - 32 النور)

ترس از ازدواج در برابر نیروی شهوت بنظر ظاهر و سطحی همانند کسی است که دستها و پاهایش را به غل و بند کشیده اند و بشرطی حاضر به باز کردنش میباشند که در تظاهراتی شرکت نماید اما وی ملزم به پرداخت هزینه حزبی برای یک عمر بقدر السهم باشد که اگر غنی نباشد طالب طریقی دیگر برای آزادی است؛ و ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله از قرآن نیز همین است که: هرکس

در برابر ازدواج، اگر دوران تحصیلش است اثبات و نفیی در دو جهت مطالعه و فقر مناع بزرگش میباشد و در صورتیکه از منطقه شاگردی و آموزشی نجات یافته و در گوشه ای از اجتماع میخواهد بشکل خانوادگی موضع بگیرد باز هم عدم امنیت بعد اقتصادی در برابر ازدواج بصورت هیولائی نمودار میشود که اسلام فرمول آموزش را و علم را در برابر همه چیز حتی تشکیل خانواده وقع و ارزشی داده، انسان را به انتخاب راه ازدواج دائم یا موقت مختار میسازد اما همینکه هدف آموزشی رنگ نداشت نسل را پیشنهاد مینماید و اگر نه کتابی بود و نه نسلی؛ جاری ساختن قنات یا یک عمل خیر دیگر را پیشنهاد میفرماید.

اینکه قرآن می فرماید با زن بدون شوهر و شوهری که زن ندارد (وانکحوا الایامی منکم) از خودتان (مسلمین) ازدواج کنید که فقرتان به غنای عطائی الهی مبدل گردد از لحاظ ظاهر آنقدر مطلب روشن و مشخص است که جوان بمحض آنکه قصد ازدواج میکند شرم بیکاری در جانیش میدود. شرمی که باید در جواب پرسش خویشاوندان و سرپرستان دختر درباره کسبش بدهد و همین اورا بفعالیت میدارد. در فاصله ازدواج و نکاح (قصد و اجرا) که برای برخی میتوان دوره کمون ازدواج نامگزاری کرد پسر را می بینند برای نشان دادن الرجال قوامون علی النساء و سرپرستی خود به تعلیم رانندگی میپردازد تا گواهینامه ای بگیرد و اگر آنرا دارد بتلاش می افتد برای بدست آوردن امتیازی دیگر و همین که دهان نسل برای خواستن ها باز شد همتی دیگر به آینده گرائی می اندیشد و بر تلاش و کوشش می افزاید و این راه تجربی سطحی

است که درذ برابر فضل نادیدنی پروردگار که ردیف پیوندهای فرخنده عطا میشود ناچیز و نا شمردنی است زیرا پیوند یک خانواده با خاندانی دیگر، خود کسب آفرین است و راه در آمد، نشان دادن و ارائه طریق از راه تعاون بین دو خاندانی که اینک فامیل شده اند و باز این هم نوعی غنای تجربی است که خاندان جدی التاسیس از آن بنحوی خاص برخوردارند و در برابر عنایات خاصه پروردگار که در قالب معنی عطا میفرماید کوچک مینماید چنانچه در نتیجه ازدواج وضع پخت و پز بهتر میشود، لباس و آرایش و پیرایش اعتدال میپذیرد، نقش پدر را دختر در شوهر می بیند و آغوش وی را به جانشینی آغوش پدر به مهربانی و آرامیش میپذیرد که این از جمله ابعاد لباسی است که قرآن مرد را لباس زن و زن را لباس مرد معرفی مینماید و در نتیجه آرامشها، کششهای کسبی و کوششهای در آمدی بهتر میگردد و این پدیده های انفعالی که در مرد، زمان ازدواج بیشتر میشود تا سعی در کسب و در آمد کند مورد تأیید قرآن است در آنجا که (33 سوره النور) تأکید در منکوب ساختن شهوت میفرماید به شرط آنکه شخص بترسد ازدواج کرده و به خال مسکنت و فقر بنشیند (و لیستعفف الذین لا یجدون نکاحا حتی یغنیهم الله من فضله) از اینرو مقصود قرآن این نیست که مرد بجای بیکاری و فقر و سستی و تنبلی همه را در ازدواج به امید غنا و مکنت خلاصه کرده فضل خدا را در خواستگاری بجوید و این مسئله ای بس روشن است که کاسب و کارمند آنرا خود درک کرده اند که چون همسر یافتند وضع دکان آبرومند و بهداشتی میکنند یا مقررات اداری را بهتر رعایت مینمایند و اگر از آنها

سؤال شود چگونه شد وضعتان عوض شد خواهند گفت تابحال یخله و تنها بودیم و از این سر به آن سر مملکت کشاندنمان آسان بود و بهر صورت پس از ازدواج در فقظ مقام و میز و موقعیت کوشا میشوند و آیه مورد بحث منشاء و مأخذ روایاتی است که در این جلد آورده ام درباره اینکه خواستگار مؤمن را رد نکنید زیرا مؤمن بیکار نیست گدا نیست و اگر اهمالی یا اندک سستی دارد در اثر ازدواج با قبول مسئولیت سرپرستی و ایمان به واجب النفقه پیدا کردن زن و فرزند به کسب و کار رونقی خواهد داد و باز بهمین دلیل ازدواج با زنی ثروتمند که همه نظرها معطول به تمکنش است و دارائیش مایه و خمیره توقف میباشد ناپسند معرفی دشه است و شوهری که زن را بخاطر مال گرفته و همسرش وجوهاتی از فرآورده های اقتصادی میباشد در کنار چنین همسری همانگونه که قرآن و اسلام میگویند یأس و نا امیدی و برداشت است نه فضل الهی و غنا و مکنت و بهمین نحو کسیکه تنها به جمال زن بنگرد و ازدواجش دور از انچه اسلام خواسته که زن باید مؤمن و خوش اخلاق و ولود و ودود باشد بر پایه زیبائی انجام گیرد و از بسیاری از آراستگیها جز زیبائی صورت و درست چیده شدن عضلات بر استخوانهای جمجمه محروم بوده و همسرش همان صورت زیبای ظاهر میباشد ازدواجی نومید کننده خواهد داشت.

کنار روایاتی در این باره که تنها نباید به خواستگاری مال یا جمال رفت، نبی گرامی برای مهمه جلوه دادن موضوع آنرا جامه عمل پوشاندند و در مواردی چند دختران بسیار ثروتمند که از شیوخ عرب بودند به جوانانی فقیر از مال اما غنی از ایمان

دادند یا دخترانی مؤمنه و عفیفه را به ازدواج پسرانی فقیر و سرشار از تقوی در آوردند: ضباعه دختر زبیر بن عبدالمطلب دختر عموی خود را به عقد ازدواج مقداد ابن الاسود که مقداد بن عمرو بن ثعلبه باشد و فرزند خوانده اسود بن عبدیغوث در آوردند.

مردی بنام جویبر از اهل یمامه نزد نبی گرامی آمد و مسلمان شد سیاه و کوتاه و بدشکل و بسیار فقیر بود فرمودند بوی لباس و کنار مسجد مسکن دادند؛ کم کم فقرای زیادی در مسجد منزل کردند وحی رسید احترام مسجد نگهدارند و کسی آنجا نخوابد و همه درهائی که به مسجد باز میشود سد کنند جز در خانه حضرت علی و همسر گرامش حضرت زهرا، نبی گرامی چنین کردند و در کنار مسجد جایگاه سقف داری ترتیب داده شد و فقرا به آنجا کوچ کردند و از محل زکات در امنیت بودند؛ روزی نبی گرامی میان فقرا نظرشان به جویبر افتاد آرزوی داشتن خانواده برایش کردند، عرض کرد فقیر و بدشکلم چه کسی مرا زن خواهد داد؟ نبی گرامی فرمودند ای جویبر خداوند از راه قبول اسلام مقام خوبی به تو داده و در اسلام چیزی جز تقوا و ایمان حکمفرما نیست و حسب و جاه و مقام ظاهری و ثروت و خوشگلی ملاک شخصیت نبوده و نیست. در نزد اسلام سیاه و سفید و وضیع و شریف و عرب و عجم یکسان میباشند زیرا همه اولاد یک مادر و پدرند الان به نزد زیاد ابن لبید که رئیس قبیله بنی بیاضه است برو و از من پیغام ببر تا دخترش دلفا را به تو ازدواج کند جویبر روانه شد رجال و اعیان نزد زیاد بودند سلام کرد و وارد شد و پیغام رساند، زیاد بسیار تعجب کرده گفت ما دختران خود را جز به انصار نمیدهیم نزد رسول خدا

میروم تا معلوم شود چه فرموده اند؛ دلفاء سخنان پدر را شنید به او گفت فرستاده نبی گرامی را که معلوم است راستگو میباشد پس فرستادی؟ زیاد کسی فرستاد جویبر را برگرداند و نگهداشت و خود خدمت حضرت شتافت و آنچه گذشته بود پرسید حضرت فرمود آری من او را گفتم و فرستادم.

جویبر عرض کرد: رسم قبیله ما بر این است که دختران خود را به کفوشان از انصار دهیم. نبی گرامی فرمودند جویبر مؤمن است و مرد مؤمن باید زن مؤمنه داشته باشد و تو نباید از این دستور اطاعت نکنی. زیاد به قبیله برگشت دخترش گفت چه گذشت، پدر بازگفت و دختر شنید و پدر را گفت در اینصورت اگر اطاعت نکنی کافر میشوی و زیاد دختر بیار است و نزد جویبر رفت و خانه و اثاثی تهیه دید و هر دو را منزل داد و از این قبیله ازدواجها در زمان ائمه اطهار نیز روی داده است (1) که از آوردنش خودداری میشود.

نبی گرامی فرمودند: ازدواج کنید و مجردان را همسر دهدی، نشان بخت بلند مسلمان اینست که زن بی شوهری را شوهر دهد. هیچ چیز نزد خدا محبوب تر از خانه ای که در اسلام به ازدواج آباد شود نیست. (و قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم تزوجو او زوجوا الایم فمن حظ امرء مسلم انفاق قیمه ایمه، و مامن شیء احب الی الله من بیت یعمر فی الاسلام بالنکاح).

و نیز فرمودند: زن بگیرید که من فردای قیامت

1- به حقوق مدنی زوجین تألیف آقای دکتر محمد باقر محقق استاد دانشگاه مراجعه شود همه با ذکر مصدر

به فزونی شما بر سایر امتها افتخار میکنم تا آنجا که جنین سقط شده میاید بر در بهشت خشمگین می ایستد میگویند وارد شو میگوید تا پدر و مادرم پیش از من نروند قدم در بهشت نگذارم (و قال صلی الله علیه و آله تزوجوا فانی مکاثر بکم الامم غدا فی القیامه حتی ان السقط یجیء محبنطئا علی باب الجنظ فیقال له ادخل الجنه فیقول لا حتی یدخلا ابوای الجنه قبلی).

در جلد معاد خواهید دید سقط شده چگونه باعتبار جزئی از کائنات که رو به تکامل اجباری میرود موجودی خواهد بود که باحترام والدین خود قیام مینماید.

و عن النبی صلی الله علیه و آله قال من احب ان یکون علی فطرتی فلیستن بسنتی فان من سنتی النکاح (فرمودند: هر کس خواهد بر دین فطری من باشد باید به سنت من رفتار کند، یکی از سنت های من ازدواج است.)

و قال صلی الله علیه و آله ما یمنع المؤمن ان یتخذ اهلا لعل الله یرزقه نسمه تثقل الارض بلا اله الا الله . (و فرمودند: چه مانع دارد که مؤمن زنی بگیرد و خدای متعال باشد که فرزندی عطایش کند که بالا اله الا الله زمین را گرانبار کند).

و عن النبی صلی الله علیه و آله قال یفتح ابواب السماء فی اربعه مواضع عند نزول المطر، و عند نظر الولد فی وجه الوارد و عند فتح باب الکعبه و عند النکاح (و فرمودند: درهای آسمان چهار موقع گشوده شود: هنگام باریدن باران، وقتی که فرزند در صورت پدر می نگرد، زمانی که در خانه کعبه را باز کنند،و در وقتع اجرای عقد نکاح).

یا معشر الشباب من استطاع منکم الباه فلیتزوج فانه اغض للبصروا حصن للفرج (فرمودند: ای جوانها هر کدام قدرت زن گرفتن دارید بگیرید که چشمتان کمتر بدنبال زنها بدود و دامنتان پاکتر بماند).

من تزوج فقط اعطی نصل السعاده (هر کس زن بگیرد نصف سعادت را دریافت داشته است).

هو اغض للبصر و اعف للفرج و اکف و اشرف (فرمودند: ازدواج عفت چشم و فرج را بهتر صیانت کند و از هر وسیله ای برای پاکدامنی نافذتر و شرافتمندانه تر است).

ان من سنتی و سنه الانبیاء من قبلی النکاح و الختان والسواک والعطر (زن گرفتن، ختنه، مسواک و عطر از سنت های من و پیامبران پیشین است).

لیس شیء احب الی الله من النکا\ فاذا اغتسل المؤمن من حلاله بکی ابلیس و قال یا ویلتاه هذا العبد اطاع ربه و غفر له ذنبه (هیچ عمل مباهی نزد پروردگار محبوبتر از ازواج نیست، چون مؤمن از آمیزش با حلال خود غسل کند شیطان گریه کند و فریاد بر آرد: ای وای این مرد اطاعت پروردگار خود کرد و گناهش آمرزیده شد).

ما بناء فی الاسلام احب الی الله من التزویج (هیچ بنیانگزاری نزد اسلام محبوب تر از ازدواج نیست).

من تزوج احرز نصف دینه فلیتق الله فی النصف الاخر (کسیکه ازدواج کند نصف دینش را باز یافته از خدا درباره نیم دیگر بترسد).

النکاح سنتی فمن رغب عن سنتی فلیس من (ازدواج سنت من است هرکس از سنت من رو بگرداند از من نیست).

رکعتان یصلیهما المتزوج افضل من رجل عزب یقوم لیله یصوم نهاره (دو رکعت نماز مرد زن دار از شب بیداری و روزه داری مرد عزب افضل است).

و نهی صلی الله علیه و آله عن الترهب و قال لارهبانیه فی السلام، تزوجوا فانی مکاثر بکم الامم (نبی گرامی از رهبانیت نهی کرده و فرموده اند: رهبانیت در اسلام نیست، زن بگیرید من بفزونی شمارش شما بر ملتهای دیگر مباهات میکنم).

اتخذوا الاهل فانه ارزق لکم (زن بگیرید تا رزق شما وسیع گردد).

من ترک التزویج مخافه العیله فقد اساء ظنه بالله عزوجل ان الله یقول ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله (هر کس از ترس فقر زن نگیرد به خدا گمان بد برده، خداوند فرموده: اگر فقیر باشند خدا از فضل و کرم خویش بی نیازشان گرداند).

تزوجوا للرزق فان لهن البرکه (زن بگیرید برای وسعت رزق، زن برکت دارد).

روایات دیگری نیز در ترغیب ازدواج وارد شده که اهمیت موضوع را میرساند و آنچه بیشتر سبب استحکام اهمیت بحث میشود مستحسن شمردن کسانیکه سبب و واسطه شوند تا مردی را زن دهند یا زنی را به شوهر رسانند و باعث تشکیل خانواده ای مسلمان گردند که چند روایت در این باره آورده میشود:

فعن النبی صلی الله علیه و آله من علم فی تزویج بین المؤمنین حتی

یجمع الله بینهما زوجه الله الف امرئه من الحور العین و کان له بکل خطوه خطاها او بکل کلمه تکلم بها فی ذلک عمل سنه (فرمودند: کسیکه در تزویج زن و مرد مؤمنی کوشش کند تا موجب وصلتشان گردد پروردگار هزار حوری تزویجش فرماید و هر قدمی و دمی بردارد و بگوید ثواب یکسال عبادت دارد).

و قال امیر المؤمنین علیه السلام افضل الشفاعات ان تشفع بین اثنین فی نکاح حتی یجمع الله بینهما (حضرت علی علیه السلام می فرماید: بهترین وساطت ها این است که در زناشوئی زن و مردی میانجیگری کنی تا خدا آنان را بوصلت یکدیگر رساند).

و قال علی علیه السلام ان اسرق السراق من اسرق لسان الامیر و اعظم الحظایا اقتطاع مال امرء مسلم و افضل الشفاعات من تشفع بین اثنین فی نکاح حتی یجمع الله شملهما (و نیز فرمودند: بالاترین دزدیها زبان حاکم را به نفع خود دزدیدن است و بزرگترین گناه تجاوز به مال مسلمان میباشد و بهترین میانجیگری وساطت در امر ازدواج.

و قال الصادق علیه السلام من زوج عزبا کان ممن ینظر الله الیه یوم القیامه (حضرت صادق فرمود: هر کس عزبی را زن دهد خداوند در قیامت بدیده عنایت بر او بنگرد).

و قال علیه اسلام اربعه ینظر الله الیهم یوم القیمه من اقال نادما او اغث لهفانا او اعتق نسمه او زوج عزبا (و نیز فرمود: چهار کس در قیامت مورد نظر عنایت پروردگارند: آنکه چون طرف از معامله پشیمان شود معامله را برگرداند؛ کسیکه غمی از دلی بزداید؛ شخصی که بنده ای آزاد کند و کسی که مرد عزبی را زن دهد.).

و کت الصادق علیه السلام الی النجاشی و من زوج اخاه المؤمن امرأه حتی یأنس بها و تشد عضده و یستریح الیها زوجه الله من الحور العین و آنسه بمن احب من الصدیقین من اهل بیت نبیه و اخوانه و آنسهم به (امام صادق نامه ای بفرماندار اهواز مرقوم فرمود: هر کس به برادر مؤمن خود زنی بدهد که مونس تنهائی و یاور زندگی و مایه آسایش وی باشد خداوند حوری بهشتی نصیب او فرماید و او را با کسانی که دوست دارد از اهلبیت پیامبرش و برادران مؤمنش مأمنوس گرداند و آنان را با وی انس دهد.).

و قال الکاظم ثلثه یستظلون بظل عرض الله یوم القیامه یوم لا ظل الا ظله رجل زوج اخاه المسلم او اخدمه او کتم له سراً (حضرت کاظم فرمود: سه کس روز قیامت که جز پناه عرش سایه ای نیست در سایه عرش الهی اند: آنکه برادر مسلمانش را زن دهد؛ کسیکه خدمتگزاری جهت مسلمانی تهیه کند؛ شخصی که سر برادرش را فاش نسازد).

و در مواردی از آتش بیارهای تفرقه انداز که بدترین نوعش سعی در اختلاف و جدا ساختن زن و شوهر از یکدیگر دیده میشد آنچنان مذمت شده که نمونه ای از آنها چنین است:

و قال النبی صلی الله علیه و آله من عمل فی فرقه بین امرئه و زوجها کان علیه غضب الله و لعنته فی الدنیا والاخره و کان حقا علی الله یفرق کان فی سخط الله و لعنته فی الدنیا و الاخره و حرم الله علیه النظر فی وجهه (نبی گرامی فرمودند: هر کس زن و شوهری را

از هم جدا کند دنیا و آخرت گرفتار غضب و لعنت خدا گردد، و بر خدا است که هزار سنگ آتشین بر سرش ببارد و هر کس در جدائی زن و شوهر اقدامی کند و به ثمر نرسد دنیا و آخرت به غضب و لعنت الهی دچار شود و دیدار پروردگار بر او حرام گردد).

اینها جنبه اثباتی مسئله بود و ترغیب و تشویق به ازدواج و حتی مستحسن معرفی نمودن واسطه شدن در کار ازدواج اما موضوع بسی مهمتر بوده و بعد دیگرا آنرا که بقای در عزوبت و بدون زنی است فراموش نشده و روایات زیادی در آن باره آورده شده است که بذکر چند تای از آنها میپردازیم:

قال النبی صلی الله علیه و آله اکثر اهل النار العزاب (فرمودند: بیشتر اهل آتش عزبها هستند).

و قال صلی الله علیه و آله رذال موتاکم العزاب (بدترین مردگان شما عزبهایند).

و فی حدیث انه لعن رسول الله الامتبتلین من الرجال الذین یقولون لا نتزوج و المتبتلات من النساء اللاتی یقلن ذاک (در حدیثی آمده است که نبی گرامی مردان و زنانی که گویند ازدواج نمیکنیم لعنت کرده اند).

و عن النبی صلی الله علیه و آله انه نهی عن التبتل و نهی النساء ان یتبتلن و یقطعن انفسهن من الزواج (نبی گرامی نهی فرمودند از ترک دنیا

و اینکه مرد زن نگیرد یا زن شوهر نکند).

و قال صلی الله علیه و آله من احب ان یلقی الله طاهرا مطهرا فلیستعفف بزوجه (فرمودند: کسیکه میخواهد پاک و پاکیزه خدا را ملاقات کند با زن گرفتن عفت خود را حفظ کند).

و قال صلی الله علیه و آله شرار امتی عزابها (بدترین امتم عزب ها هستند.).

و قال صلی الله علیه و آله المتزوج النائم افضل عند الله من الصائم القائم العزب (مرد زن دارد خوابیده نزد پروردگار بهتر است از عزب روزه دار نمازگزار).

و قال صلی الله علیه و آله اربعه یلعنهم الله من فوق عرشه و یؤمن الملائکه رجل یتحفظ نفسه و لا یتزوج و لا جاریه له لکیلا یکون له ولد (فرمودند: چهارکس را پروردگار بالای عرش لعنت کند و فرشتگان آمین گویند: مردی که از زن گرفتن و کنیز اختیار کردن خود داری کند مبادا بچه دار شود و ...).

و قال صلی الله علیه و آله شرارکم عزابکم و العزاب اخوان الشیاطین (بدترین افراد شما عزبها هستند اینان برادر شیطانند).

قال صلی الله علیه و آله خیار امتی المتأهلون و شرار امتی العزاب (بهترین مردان امتم زن دارها و بدترینشان عزبهایند).

و قال صلی الله علیه و آله لعن الله و آمنت الملائکه علی رجل تأنث و امرئه تذکرت و رجل متحصر و لا حصور بعد یحیی (خدا بر مردان زن نما و زنان مرد نما لعنت فرستاد و فرشتگان آمین گفتند، و همچنین برای مردی که از زن کناره گیرد چه این روش پس از آن حضرت یحیی منسوخ شد).

و قال صلی الله علیه و آله لو خرج العزاب من موتاکم الی الدنیا لتزوجوا (اگر مردان عزب به دنیا باز گردند ازدواج خواهند کرد).

و قال صلی الله علیه و آله ما للشیطان سلاح ابلغ فی الصالحین من النساء الا المتزوجون اولئک المطهرون المبرئون (شیطان برای مردان صالح حربه ای برنده تر از زن ندارد تنها مردان متأهلند که پاک و مبرایند).

و قال عکاف اتیت رسول الله صلی الله علیه و آله فقال لی یا عکاف الک زوجه؟ قلت لا قال الک جاریه؟ قلت لا قال و انت صحیح موسر؟ قلت نعم و الحمد لله قال فانک اذا من اخوان الشیاطین، اما ان تکون من رهبان النصاری و اما من تصنع کما یصنع المسلمون و ان من سنتنا النکاح، شرارکم عزابکم و اراذل موتاکم عزابکم الی ان قال و یحک یا عکاف تزوج تزوج فانک من الخاطئین، قلت یا رسول الله زوجنی قبل ان اقوم فقال روجتک کریمه نت کلثوم الحمیری (عکاف گوید: خدمت نبی گرامی رسیدم فرمودند: عکاف زن داری؟ عرض کردم: نه؛ فرمودند کنیز داری؟ عرض کردم : نه؛ فرمودند تو که سالم و توانگری؟ گفتم: آری بحمد الله. فرمودند: در اینصورت تو از برادران شیاطینی، یا باید از راهبان مسیحی باشی یا اگر مسلمانی مانند مسلمانان رفتار کنی، زن گرفتن از سنت های ماست، بدترین افراد شما عزبها هستند، بدترین مردگان عزبهایند تا آنجا که فرمودند: وای بر تو ای عکاف زن بگیر، زن بگیر، که خطاکاری. عرض کردم یا رسول الله پیش از آنکه از جای خود برخیزم مرا زن بده فرمود دختر کلثوم حمیری را به تو تزویج کردم).

و قال علی علیه السلام لم یکن احد من اصحاب رسول الله یتزوج الاقال صلی الله علیه و آله کمل دینه (حضرت علی میفرماید: هر کدام از اصحاب نبی گرامی که زن میگرفت میفرمودند: دینش کامل شد).

و قال الصادق علیه السلام رکعتان یصلیها المتزوج افضل من سبعین رکعه یصلیها العزب (حضرت صادق فرمود: دو رکعت نماز مرد زن دار از هفتاد رکعت عزب افضل است).

بهداشت ازدواج از قرآن

اصول بهداشت ازدواج شامل چند چیز است:

1) اصل لزوم شناسائی فلسفه ازدواج: که بقدر کافی در این جلد شرح داده شد و از اینکه قصد ازدواج نباید فقط بر مبنای رسید تن به تن خلاصه گردد بحثی به میان آمد و حتی خواهید دید اصل ازدواج مقدم بر اساس فرزند خواهی است.

2) اصل ماطاب لکم قرآن (1) که پایه و اساس ازدواج است و اینکه طرفین متوجه شایستگی یکدیگر برای بستن پیوند زناشوئی و شرکت در زندگی بلکه در عمر یکدیگر بنحو احسن باید بوده و در جای خود بحث شد که نظر اسلام در انتخاب شوهر خوب یا همسر شایسته چیست چه از لحاظ شایستگی بدنی چه روانی و چه سنی و مهمتر از همه عقیدتی.

3) اصل شناسائی هدف ازدواج که باز در قرآن مرد را

1- اشاره به آیه شریفه 3 سوره النساء

لباس زن و زن را لباس مرد معرفی فرموده و آیه مربوطه را بارها آوردم (1) و هدف دیگر که باز از طرف قرآن معرفی شده و ازدواج را همانند شب آرامش بخش معرفی کرده که آیه مربوطه را در همین جلد و جلدهای قبل و بعد دیده و خواهید دید و در عمل نیز می بینیم مرد و زن لباس یکدیگرند و همانگونه که لباس حافظ سلامتی و پوشاننده عورت و زشتی هاست مرد و زن با بهداشت بهتر و غذای بهتر و در محیط امن تری بسر میبرند و زشتی هائی هم اگر در زندگیشان بوده باشد ازدواج که لباس گیرائی است آنها را میپوشاند از قبیل پوشاندن آسیب های ناشی از تنهائی و بی قیدی و ...

نقش آرامیش بخشی ازدواج نیز که باز در یک کلمه لتسکنوا از قرآن (2) آورده شده است در عمل دیده میشود متأهلین کمتر به ناسازگاریهای اجتماعی و بیماریهای روانی و از جمله انتحارها و اعتیادها و انحرافات جنسی دچارند در صورتیکه بین مجردان فراوانتر است و این قسمتی از لتسکنوی قرآنی میباشد که 15 قرن قبل به آنها اشاره شده است.

معرفی هدف دیگر ازدواج باز از قرآن است که میفرماید نر و ماده از یک نفس واحد آفریده شده و این واحد بدون زن نصف و ناکامل است و بدون مرد نیز ناقص میماند و در عمل می بینیم ظهور و بروز استعدادها پس از قبول مسئولیت پدر شدن یا مادر گردیدن بوده و شوق و ذوق در تقویت قوای انسانی و نیروهای اخلاقی و بروز آنها اغلب پس از ازدواج میباشد بعلاوه آنکه

1- 21 آیه 187 سوره البقره
2- 21 الروم

مادر شدن و عمل زایمان و شیر دادن خود نوعی تکامل شخصیت و رشد بحساب است که نظر دکتر الکسیس کار را در این باره شرح داده ام.

هدف دیگر باز قرآن ذکر میفرماید که: ان یکونوا فقراء یغنیهم الله من فضله و ورود نوعی اقتصاد اصیل در خانواده و نزد متأهلین است هم صرفه جوئی در بسیاری از شئون زندگی پس از پیوند حاصل میگردد و هم نیازمندیهای مشترک بین دو تقسیم و دو حقیقت تقلیل میاید و مهمتر از همه هدر رفتن نیروی انسانی که نزد مجردان با بلاتکلیفی و تردید و قدم زدنهای بیهوده و احیانا سوق بطرف گناه از بین میرود با زناشوئی ثمربخش میشود.

کسب نیروی معنوی را در برابر اصل برداشت اقتصاد در سایه ازدواج نباید از یاد برد که باز هم معرفی شده از طرف قرآن میباشد که اجازه نمیدهد زن مسلمان به تصرف شوهر بیگانه در آید یا زن مشرکه سخنان بگوش و چشم بازیهایش به دیده و القائاتش به قلب مرد مسلمان وارد شود و همین اندازه یک مرد مسلمان را کافیست که همسری غیر مسلمان که اهل کتاب بگیرد و آن هم به احترام زنان مسلمان به عقد انقطاع. بعلاوه هدف ازدواج خواستن از پروردگار که در بخشایش را درباره اعطای زن و فرزندی شایسته بر این پیوند خانواده ساز بگشاید ربنا هب لنا من ازواجنا و ذریاتنا قره اعین (1) و این در خواست بزرگترین مسئلت هاست که اگر به اجابت برسد و هدف ازدواج برداشت معنویات نیز باشد و علاوه بر آمیزش تن و تن به کامیابیهای عاطفی

1- 74 الفرقان

و دلچسب و خدا پسندانه منجر گردد بزرگترین برداشت و فایده از زندگی نصیب آن خاندان گردیده که قرآن کریم در کلمه بسیار بسیار بزرگ رحمت الله و برکاته عنوان میفرماید و پس از مژده دادن همسر حضرت ابراهیم به اینکه پس از مدتها نازائی فرزندی خواهد آورد خاندانش را از رحمت الله و برکاته بهره مند میشمارد (رحمه الله و برکاته علیکم اهل البیت انه حمید مجید - 73 هود) و متخصیین دانشمند ما نیز می بینیم همین کلمات را بکار برده اند و نمونه ای از آن: « شک نیست که عشق و علاقه دو جانبه حقیقی اگر در زندگی زناشوئی متجلی بشود با شکوه ترین، زیباترین، قوی ترین در زندگی زناشوئی متجلی بشود خوش فرجام ترین نوع عشق و محبت است و کاملترین و پایدارترین حلقه ای است که زن و مرد را بهم می پیوندد و موجب برخورداری آنها از تمتع همه جانبه دلبخواه میشود و برکات آن در وجود کودکان و نسلهای آینده آنان تجلی میکند و موجب درک شریف ترین و دلپذیرترین مواهب زندگی میگردد»(1).

هدف دیگر برخوردار شدن متأهلین از بهره های اجتماعی است چنانچه برخی خانواده ها از مجردان میپرهیزند و بعضی از جوامع اعتبار مالی برای کسانیکه ازدواج کرده اند قائل میباشند.

4) اصل دیگر که باز از قرآن است و برای حضرت آدم و همسرش بعنوان اولین فرد نر و ماده تعلیم داده شده که (فبدت

1- از خانم دکتر مهری راسخ صفحه 11 مجله سلامت فکر شماره یک سال 15

لهما سوأتهما و طفقا يخصفان عليهما من ورق الجنه) عورتشان بر خودشان ظاهر شد اما از برگ درختان آنرا پوشاندند و بنظر میرسد این بهترین درس است که مرد و زن را در برابر دیگران و خودشان معرفی مینماید یعنی مرد فقط خودش بداند مرد است و زن داند زن است. او مردانه باشد و او زنانه، آن وظایف مردانگی را بخوبی انجام بدهد و این مسئولیت های زنانگی را اما در برابر دیگران باید عورتشان پوشیده باشد که این دو جنس اول و دوم ردیفند برابرند و متعلق بیکدیگر و این دو میدانند مرد و زنند و دیگران باید هیچ به مرد و زن بودنشان نیندیشند، همانگونه که قرآن پایه و اساس شناسائی انسانیت ها را بر مبنای مغزشان که از آن تقوی بر میخیزد قرار داده و همین طور فکر شود و بین مرد و زن تفاوت همان باشد که خودشان بدانند یکی پدر است و دیگری مادر اما عورت در برابر دیگران پوشیده است و تنها مغز برای هر کس مساوی است و دیگران باید قوای فکری و عقلی را که بر مجرای صحیح راهنمائی میشود یعنی نیروی تقوائی را مقایسه نمایند و لذا وقتی مسئله به بهداشت ازدواج سرایت میکند باید گفت آنچه ارزش دارد رابطه جنسی متکی به علاقه است و اکتفا کردن تن آمیختگی یک عمل درچارچوب حیوانی بودن میباشد لذا عورت باز و ظاهر بر زن و مرد از ابتدای موجودیت بکارت باید وقعی نهاده شود تا زمانی که بارداری پیش میاید و آمیزش روش خاصی پیدا میکند.

5) اصل رجعت است در ازدواج: این از جمله معجزه گریهای اسلام است که امروز باز شناخت شده که چه عالی وضع شده است اسلام

به مرد سفارش میکند درباره دختری که بخانه خود آورده به سابقه اش مراجعه کند اگر از فامیلی است که کلفت و نوکر داشته، کلفت و نوکر برایش بگیرد، هرچه در خانه پدر میخورده و میپوشیده به او بخوراند و بپوشاند، مسکنی برایش برگزیند که از خانه پدری بدتر نباشد و چون از مستحبات گشایش در کار زن و فرزند است مستحب آنکه اگر اندکی هم هست غذای خانه شوهر بهتر از خانه قبلی زن بوده باشد و اگر بحساب تصاعدی همین مسئله بسیار بظاهر کوچک رعایت شده بود وضع پخت و پز اسلام، عمارات اسلامی پارچه های اسلامی وضع بسیار ارزنده و غیر قابل رقابت داشت.

6) اصل توافق که سرلوحه برنامه های اسلامی است و در جلد قبل گفتم سفارش اسلام درباره رفتار مرد نسبت به زن چیست و زن، را نیز خواهم گفت که نسبت به مرد تا چه پایه باید باشد که حضرت صادق جهاد المرئه حسن التبعل معرفی فرموده (جهاد زن، خوب شوهرداری کردن است) و باز میفرماید (ایما امرأه باتت و روجها علیها ساخط فی حق لم یتقبل منها صلوه حتی یرضی عنها - هر زنی که تا صبح عبادت کند درحالیکه شوهرش از او در ناراحتی باشد عبادت او نزد خداوند مقبول نیست مگر اینکه شوهرش از وی رضایت داشته باشد) و نیز فرماید (انه یحرم علی کل من الزوجین ان تؤذي الاخر بغیر حق - بر زن و شوهر هر دو حرام است که به یکدیگر به ناحق آزار رسانند).

7) اصل بنیادی دیگر از قرآن توجه دادن زن و شوهر به اهمیت خطبه عقد است و اسلام آنچنان خطبه را معرفی فرموده و آنرا مستحکم بر پای داشته که هنوز متجدد ترین مقلد کاملا نابینای غرب هم زمان ازدواج ایستادگی میکند که بروش اسلامی

خطبه عقد خوانده شود و چرا چنین نباشد در حالیکه کتاب آسمانی قرآن کریم همین امر قانونی ازدواج را به میثاق غلیظ و پیمانی محکم تعبیر فرموده است (... و اخذن منکم میثاقاً غلیظا - 21 النساء) و حسن اثرهای ناشی از خطبه و عقد اسلامی بر نسل و ازدواج را خواهم آورد.

آنچه میتواند بر اصول هفتگانه فوق در امر بهداشت ازدواج خلل آورد عبارتند از:

الف) خواندن بعضی مجلات بویژه برخی مجلات مربوط به نسوان که عامل بزرگی در هدر دادن محبت خانوادگی است و چون بارها در این باره نوشته ام برای بار دیگر نوشتن زیادی است تنها در اینجا اضافه مینمایم که نویسنده موفق شده است شاهد رفع اختلافات چند خانواده باشد که پس از تعطیل قرائت خانم خانه که مشتری پر و پا قرص مجلات نسوان بود محبت به خانواده ایشان برگشته است و چرا چنین نباشد هرگاه مجله ای جرئت کند به خانم خانه داری که میگوید مرا راهنمائی کنید: خانمی هستم جوان و خوش قیافه و با شوهر تحصیل کرده ام زندگی مرفهی در کنار یک پسر و یک دخترم اما یک جوان بسیار جنتلمن و دارنده تحصیلات عالیه عشق آتشین به من دارد چه باید کرد؟ پاسخ بدهند عاشق را ناکام نگذارید اما اجازه ندهید قضیه فاش و زندگی مرفه تان ازهم بپاشد (1) و اینگونه راهنمائی کنند بقیه کارها و دستوراتشان معلوم که چه خواهد بود و اینک روی سخنم با بقیه

1- مکتب اسلام نیز آنرا بنحو بسیار جالبی منتشر و مورد تجزیه و تحلیل قرار داد

نویسندگان چنین مجلات:

فرض کنید ده نفرند که مجله را بانواع اداره میکنند یکی مقاله سیاسی مینویسد یکی مذهبی یکی عشقی یکی ... الی آخر اما در این مجله مسائلی همانند راهنمائی فوق وجود دارد. بدون شک نه نفر دیگر هر چند بسیار خود بنویسند و حتی کسیکه حروف چینی میکند و آنکه میفروشد و آنکه میفرد و آنکه ... و هر کس بنحوی کمک کند بنظر اسلام گناهکار است زیرا اصل و بنیان بر طرد و رد گناه و آلودگیهاست و نهی از منکر مقدم بر امر بمعرفو و کلیه متصدیان و نویسندگان مجله اگر با قلمشان سطح علمی مردم را صدسال جلو آورند و تقوای مردم را با نشریه شان به پایه سلمان برسانند همکاریشان با چنان مجله ای که راهنمائی چنان دارد گناه بوده و همانگونه که قرآن فرماید انما یتقبل الله من المتقین خداوند کار خوب را از شخص خوب میپذیرد. و همکاری با کسیکه میخواهد گناهش را در کپسول خوش آب و رنگ صواب صلاح شما کرده بحلقوم مردم سرازیر سازد گناه است.

ب) سرد مزاجی زن یا عدم تمکن وی و همچنین اقناع نشدن مرد از خواسته های جنسی اش درهم پاش اصول بهداشت زناشوئی است که در جای خود از آن بحث خواهد شد.

پ)اختلاف شدید سنی.

ت) عدم دقت در گزینش که از آن بحث گردید و نظر بسیار جالب اسلام آورده شد.

ث) اختلاف مغزی و فکری و میزان تحصیل و مهمتر از همه اختلاف عقیده ایمانی که در همین جلد نظر اسلام را درباره ازدواج

با کفار آورده ام.

ج) معاشرتهای ناجور و ناهموار با خانواده ها که در رأس همه شرکت در پارتی های فاسد میباشد.

چ) تربیت خانوادگی مغایر در خانواده زن و شوهر (و اگر هر دو اسلامی باشد بسیار سازگار خواهد بود).

ح) تقلید کور کورانه از غرب و مدیست ها و مانکن ها که دائم زن میخواهد اطراف خود را بصورت دکوراسیون در آورد.

خ) توهین و تحقیر بیکدیگر که این آن را سرزنش کند و آن این را کوچک شمرد. (یکی از آنها فرموده نبی گرامی است که اگر زن به شوهر بگوید از تو خیری ندیدم اعمال نیکش بی اثر میشود) اذا قالت المرأه لزوجها ما رأیت منک خیرا قط فقد حبط عملها.

د) عدم توجه زن به آرایش و پیرایش خود و مرد به سر پرستی و مدیریت.

ز) عدم تناسب علائق مرد و زن که بشدت بر خلاف یکدیگر مسیری انتخاب نمایند.

باز هم تساوی در زمینه ازدواج به نظر قرآن

آیه 21 سوره الروم (و من آیاته ان خلق لکم من انفسکم ازواجا لتسکنوا الیها و جعل بینکم موده و رحمه ان فی ذلک لأیات لقوم یتفکرون) بیشتر و کاملتر از سایر آیاتی که از ازدواج

بحث دارند مطلب دارد که: زن و مرد را از لحاظ ارزش نفسانی جدا شده از یکدیگر و مساوی دانسته (خلق لکم من انفسکم ازواجا) و علت اینگونه خلقت را یعنی علت اینکه زن را از همان جنس نفسانی آفریده و از نوع دیگر نیافریده اینست که نتیجه ازدواجشان آرامششان باشد که اگر نوع دیگر بود چنین نبود و نمونه مبتذل چنین همخوابی بلکه چنین بیچارگی نزد چوپانان بندرت دیده میشود که چون با سگ یا گوسفند می آمیزند به عوض آرامش مضطربند و در عصبانیت بسر میبرند و پس از اتمام کارشان با آنکه اغلب تکرار میشود هر دفعه پشیمان و از خود متنفرند زیرا در ازدواج مقصود انزال تنها نیست بلکه هم آغوشی تنها نیست زیرا پس از صدها هم آغوشی و حتی پس از هم آغوشی یک شب دراز ضرورت بار دیگر زیستن یک زن و شوهر در کنار یکدیگر و برای یکدیگر محسوس است.

قرآن کریم پس از ذکر علت خلقت همجنسی نر و ماده بلکه همنوعی آنها نتیجه را برقرار شدن مودت و رحمت بین مرد و زن میداند و نه مودت را منحصر به مرد ساخته و نه رحمت را به زن و هر دو را بین آندو (بینکم) جنس تقسیم نموده و این خود نوعی تساوی است که در جلد قبل به تفصیل به اختلاف های بین مرد و زن و نیز درباره تساوی آنها مطالبی آورده شد.

مودت محبتی است که طرفین نسبت بیکدیگر دارند و ادامه آنرا آرزومندند آنچنان دوستی که در حضور و غیاب هر دو به قوت خود باقی است و دیدن یکدیگر سبب سرورشان میشود و دلشان نسبت بهم در سلامتی است و از روایات بر میاید هرچند مودت آن محبتی است که هم بزیان میباشد و هم به دل اما نیروی نهادی

آن فزونی دارد و در برابرش مشاجره و دشمنی و بغی و سرکشی است و کلمات حضرت علی و حضرت سجاد گویا آن:

البشاشه حباله الموده (گشاده روئی و خوشخوئی دام دوستی است) (1):

و انه لا یظهر مودتهم الا بسلامته صدورهم (و ظاهر نمیشود مودت انسان مگر به سلامت سینه هایشان)(2).

و استعملت الموده باللسان و تشاجر الناس بالقلوب (دوستی بزبانهاست و دشمنی به دلها)(3).

اللهم صل علی محمد و آل محمد و ابدلنی من البعضه اهل الشنان المحبه و من حسد اهل البغی الموده (پروردگارا درودت را بر محمد و آلش بفرست و شدت کینه کینه توزان را درباره من به محبت و حسد متعدیانرا بمودت بدل کن)(4).

وارق علی اهل البلاء منهم رحمه و اسر لهم بالغیب موده (و بر اهل ابتلا به آئین مهربانی رقت کنم و در غیابشان دوستی خود را ظاهر سازم)(5).

و اما کلمه رحمت که از طرف پرودرگار احسان و فضل و کرم است و از جانب انسان مهربانی و عطوفت و در کنار کلمات چندی در قرآن

1- 1080 نهج البلاغه فیض
2- 993 همان مدرک
3- 311 همان مدرک
4- صحیفه سجادیه فیض صفحه 102
5- 140 مدرک قبل

جای دارد (صلوات و رحمه - مغفرت و رحمه - هدی و رحمه - اماماً و رحمه - رحمه و رضوان - رحمه الله و برکاته - شفاء و رحمه - رأفه و رحمه) و تفاوتش با مودت اینست که رحمت میرسد و ضراء و زیان - سوء بدیها - عذاب و نقمت را بر طرف میسازد و خود بجای آن میگیرد (و اذا اذقنا الناس رحمه من بعد ضراء مستهم اذا لهم مکر فی آیاتنا - 21 یونس؛ ان ارادبکم سوءاً او رادبکم رحمه - 17 الاحزاب؛ باطنه فیه الرحمه و ظاهره من قبله العذاب).

بقراری که گفته شد، ازدواج با محکوم کردن دو جسن که از لحاظ کلی دوتن باشند که به یکدیگر برسند تا خوشی و لذت ببرند لتسکنوا الیهای قرآنی است آنهم تازه در یک بعد بدنی آرامشی خواهد بود که نوعی حیوانی و پست کنندگی بشمار می آید اما اگر با تن بخشی دلدادگی همراه باشد مفهوم گناه را که در عرف با رسیدن جسمها بیکدیگر مرتبط است حذف میشود و زن قبل از مرد چیزی دیگر برای شوهر میشود که با هر آمیزش فزونتری زیادتی کمال جنسی را بهمراه دارد، هرچه در ازدواج انسان و انسان چشمگیر است و باید حاصل ازدواج باشد بدست میاید که همان مودت است و رحمت و اینکه قرآن مودت را مقدم بر رحمت ذکر فرموده جالب است زیرا مودت بمنزله وضو و تطهیر و آمادگی است و رحمت همان نماز و معراج و تا زن و مرد برای یکدیگر چه در حضور چه در غیاب مملو از مهر و محبت نسبت بیکدیگر نباشند محال است با بندهای نفع عملی اجتماعی و اخلاقی پیوند خورند و علاوه بر اینکه در هم آغوشی تن و تن باشند در پیوند

مصالح و نیکبختی موفق گردند و بر مبنای همین آیه مورد بحث که زن و مرد را از آرامش و محبت و رحمت در سایه ازدواج به تساوی برخوردار میداند نبی گرامی فرمودند: مؤمن پس از پرهیزگاری خدای عزوجل چیزی بهتر از زن پارسائی که اگر فرمانش دهد اطاعت کند و اگر بدو نگرد مسرورش نماید و اگر درباره او قسم خورد قسمش را رعایت کند و اگر از او غایب شود مال وی و عفت خویش حفظ نماید چیزی بهتر نیاید.

(ما استفاد المؤمن بعد تقوی الله عزوجل خیراً له زوجه صالحه ان امرها اطاعته و ان نظر الیها سرته و ان اقسم علیها ابرته و ان غاب عنها نضحته فی نفسها و ماله).

مودت زمینه کشت بذر است که حاصل رحمت میباشد و تا مودت نباشد رحمت نیست و ابن واو بین آندو بمنزله واو ترتیب است همانن «فاء» یعنی تا مودت نباشد رحمت نیست و این مودت که بمنزله کشت است همانند کشاورزی که میداند چه زمانی و چه مکانی کشت کند و آب دهد تا بهتر برداشت کند دعای زیر حائر سید الشهدا و دعای سحر و ساعت آخر جمعه، زمان نزول باران و ... که در مکان و زمان بهتری است همانگونه که دعا اثر بهتری دارد رحمت در زمینه مودت نزول و تنزیل بهتر و بیشتری انجام میدهد.

حال که معنای مودت را دانستی که محبتی است بیشتر در دل و آتشین و دو سره یعنی هر دو طرف یکدیگر را دوست دارند و از لحاظ بهره و قسمت به زن و مرد به تساوی داده شده است و تمام شدنی نیست بگویم در سوره اشعراء از پنج پیامبر نقل شده

که پس از اقدام به هدایتها و تحمل رنجها و زحمت ها به مردم تذکر میداد که (ما اسئلکم علیه من اجران اجری الا علی رب العالمین) در قبال آنجه میکنند هیچ اجری و مزدی از مردم نمیخواهند و اجرشان بر خدای رب العالمین است. جز نبی گرامی اسلام که پروردگار به ایشان امر میفرماید که ای نبی گرامی به مردم بگو قل لا اسئلکم علیه اجراً الا الموده فی القربی (23 الشوری) هیچ اجری از شما نمیخواهم جز دوستی شما با اقاربم یعنی پنج پیامبر میگفتند اجر ما با خداست اما معلوم نبود چه پاداشی و اجری خواهند داشت اما در مورد نبی گرامی پروردگار رب العالمین آن اجر را معین کرده و در الا الموده فی القربی ذکر و منحصر فرموده که شیعه و سنی همه و همه از نبی گرامی نقل کرده اند که ذوی القربی حضرت زهراست و شوهر و دو فرزندش صلوات الله و سلامه علیهم .

و چون مودت بین زن و مرد به تساوی است هر دو نیز باید دلشان مشحون از مودت ذوی القربی در قبال پاداش نبی گرامی باشد.

(ناگفته نماند کلمه قل در اول آیه و اطاعت امری که نبی گرامی کردند خود اجری را برای ایشان در آیه میرساند که با آیه قبلی منافات ندارد).

افراد بشر به بشره محدودند یعنی از بالا و پائین و چهار طرف بوسیله بشره هر بشر از دیگر بشر جداست و حیوانات دیگر نیز به بشره محدودند و بشر متوقف شده در محدودیت و زیر همین پوست و بشره که کسب معنویت نکرده همان ارزش حیوانی

را دارد و هیچ عملی به اندازه نماز قدرت بیرون آمدن از لاک مادیت و به ابدیت و بینهایت پیوستن و معراج رفتن را ندارد و این نماز سنبلی از مخلوقی است که بخالقش نشان میدهد یاغی نیست و توانسته است از بشره در اید و به انسانیت بپیوندد.

آدم از پست ترین آفریده شدگان (حماء مسنون - گل ولای) بعلاوه عالیترین (روح خدا - نفخت فیه من روحی) خلق شده که عناصر قسمت اول هر چه در گل و لای میباشد معلوم و ثابت است و در همه از انسان و حیوان یکسان - عناصر مادی گوشتی، استخوانی، خونی بدن نیز معلوم و ثابت است و در همه افراد یکسان. آنچه پایان ندارد وسعت فکری و نیت افراد است که میتواند مراتب و مدارجی از همان روحانیت فنفخت فیه من من روحی بوده باشد از اینرو سازندگی بخش مادی از گل و لای تحرکی ندارد ساکت و راکد است و آنچه قابل حرکت و کمال و تعالی و ترقی است و بشر را از بشریت برداشته و جدا کرده بسوی روحانیت سیر و پروار میدهد همان قسمت پایان ناپذیر فنفخت فیه من روحی است که در اینصورت موجود بشر نبوده نامش انسان خواهد بود و معلوم میدارد انسان مراتب و درجاتی دارد در فاصله بین حماء مسنون تا روح الله - در فاصله بین اعضای حیوانی و تن بشری تا مثل خدا شدن - در فاصله بین از خاک آمدیم و به خاک برمیگردیم (منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تاره اخری - 55 طه) همانند حیوانات که از خاک آمده به خاک برمیگردند تا از خدا آمده بخدا بر میگردیم (انا لله و انا الیه راجعون) و هرچه به خدا نزدیکتر انسان

عالیتر که نمونه اعلایش سوره ای بنام انسان بر قامت رسای انسان بزرگ نازل گردید و دوست و دشمن مقر و معترف که سوره انسان سوره حضرت علی است.

اگر ازدواج بین تن و تن باشد لتسکنوا الیها و آرامش در بعد حیوانی و حماء مسنون و شناخته شده ها برقرار است اما مراحل مودت و رحمت با فرخنده وصلت دلهاست آن هم بدرجاتی که از مودت زن و شوهری گرفته تا مودتی که بین پروردگار ودود و بنده اش که قلبی خالی از همه چیز جز خدا دارد بر آورد میشود، زیرا مبنای مودت همانگونه که معین شد دو طرفه بود و اینجا بین خداست و بنده اش و رحمت آنکه با هدایت و رضوان و ... همراه باشد آن هم درجاتی دارد از رحمت نسب به خانواده داشتن تا رحمه للعالمین بودن که خاص نبی گرامی است و این رحمت آنقدر تظاهر نیز داشت که در تمام غزوات و سریه ها فقط یک الی دو نفر بدست حضرتش بقتل رسیدند.

اینکه نبی گرامی فرمودند: من و علی دو پدر این امتیم (انا و علی ابوا هذه الامه) و قرآن لباس رحمه للعالمینی را بر قامت محمد مصطفی راست آورده و موده للقربی را جهت علی مرتضی تخصیص داده نکته جالبی و نشانی بس عالی از موجودیت مودت و رحمت نزد این دو پدر امت است که کسی در فاصله بین حماء مسنون و نفخت فیه من روحی به خدا نزدیکتر نیست جز آنکه رحمت للعالمین است و آنکه انسانی قابل میباشد که باید پیروانش به او مودت داشته باشند و لاجرم وی نیز به آنها خواهد داشت و در صورتیکه بگویم کسیکه ایمان و عمل صالح داشت وعده الهی

است که در مسیر نوعی دوستی و مودت قرارش دهد که دوستی برایش باشد و دوستی بهتر از علی کیست؟ و لذا هرکس را ایمان و عمل صالح است مودت علی نیز هست (ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا - سوره مریم آیه آخر).

اینکه تا مودت نباشد به رحمت راهی نیست در یک قالب دیگر بصورت انا و علی ابوا هذه الامه در آمده و در یک قالب دیگر بصورت انا مدینه العلم و علی بابها، نه برای ورود به شهر راهی جز در آن شهر هست و نه برای رسیدن به رحمت چاره ای جز دوستی وجود دارد و نه میتوان مودت بدون رحمت یا رحمت بدون مودت باور کرد همانگونه که نبوت بدون ولایت و ولایت بدون مودت باورکردنی نیست و این پیش آهنگ ولایت باید زمان ولادت سرش در دامان گیرد و تولدی تازه برای سرای ابدی و کسانیکه توحید را بدرستی پذیرفته اند حتی سرگذشت نبی گرامی کافیست که اثبات وجود معاد و عدل و ولایت و امامت برای آنان بوده باشد.

ازدواج با محارم هرچند نسلی نیاید

آنچه آفریده شده حرکت دارد بلکه بودن و شدن هردو یعنی در حرکت قرار گرفتن، اما حتی ساده ترین حرکات هم بدون تضاد و ناسازگاری تشریح نمیشود از نیروی جاذبه و دافعه، نیروی گریز از مرکز و نیروی متمایل به مرکز، بار الکتریکی مثبت و منفی و حتی در طبیعت زنده سیمیلاسیون (طبیعت را گرفتن

و همسان خود کردن) و در آسیمیلاسیون (دفع مواد غیر همسان را به محیط پس دادن) دو جریان نگهدارنده حیات میباشند. آفریده شدگان متضاد از یکدیگر جدا نیستند آنها بصورت ظاهر در برابر انسان گاه در یک پدیده واحد همزیستی دارند چون الکترون و پروتن و نمیتوانند بدون یکدیگر وجود داشته باشند اینها مثبت و منفی اند و طبق قانون باید جذب یکدیگر شوند اما فاصله معین خود را حفظ میکنند و همین دو روز نزدیک ماندن و جزر و مد و انقباض و انبساط و دفع و جذب و مثبت و منفی یعنی ماهیت متضادی که در عین حال همزیستی دارند سکون را غیر ممکن میسازد و حرکت و تکامل را قطعی میگرداند.

ازواج با محارم علاوه بر اینکه فاسد کننده نسل است حرکت شهوت بسوی قطب دیگر و جنس خودی است نه متضاد یعنی نر و مادگی نیست که جفت میشوند خویشاوندی زن بوسیله مرد و مرد توسط زن هر دو را از ماهیت متضادی که باید متحرک و سبب تکامل گردد به سراشیبی و قهقرا و کم و کاهشی ساقط است و آن ضدین که باید در ضدیت برابر و در عین حال قالب یکدیگر باشند از دست رفته میباشدو لذا ازدواج با محارم تکامل نیست بلکه سکون است بلکه مرگ است هرچند نسلی هم ایجاد نشود.

حرکت شهود در ازدواج با محارم بسوی خواسته و غلبه و تصرف نیست، خود عشق نیست بلکه برداشت و دریافت نوعی تمایل جنسی است همانند دو قطب مثبت و منفی که در یک واحد هر دو بصورت غیر قانونی مثبت و منفی شده یا منفی مثبت شده بخواهند ایجاد حرکت و تکامل نمایند که امکان ندارد.

ناگفته نماند ازدواج با محارم اگر نسلی بیاید فوق العاده خطرناک بوده که بزودی مورد بحث قرار خواهد گرفت).

ازدواج مقدم بر ایجاد نسل

اگر قسمت ازدواج را در همین جلد ملاحظه فرمائید روایاتی چند را خواهید دید که از عزاب و کسانیکه مجردند و تجردشان سبب آلوده سازیشان است بسیار مذمت شده و بدینوسیله به ازدواج تحریص و تشویقشان مینمایند درصورتیکه از مرد خانواده ای که فرزند ندارد هیچگونه نکوهشی بعمل نیامده و از زنان نازا به کم ارزشی یاد شده که خود مطلب بسیار جالبی است زیرا مردیکه در اسلام اجازه چند زن گرفتن را دارد از اینکه بارور نکند مذمت نمیگردد در صورتیکه زن در انحصار که نمیتواند بیش از یک شوهر داشته باشد نازائی عیبی را متوجهش میسازد و ما میدانیم زنان نازا بیشتر از دیگران استعداد ابتلا به بیماریها بخصوص سرطان های دستگاه تناسلی دارند و این نکوهش اسلام حداقل آنان را اگر باید دارو و درمان کنند تا باردار شوند ترغیب میکند و اگر بطور مطلق از آبستنی جلوگیری مینمایند از این عمل منع و باز میدارد و این دستور اسلامی معلوم میدارد که داشتن فرزندی برای یک زن مقدم بر ارزش ازدواجش بوده یا حداقل با آن برابر است درصورتیکه یک مرد ازدواجش قبل از مسئله مربوط به نسل مطرح میباشد و این مطالب علمی به اثبات رسیده روز است که بنحو شایسته ای خانم سیمون دوبوار در کتابش (جنس دوم) آنرا روشن ساخته و مرد یک شخصیتی (مخصوص بخودش) وزن دو شخصیتی (مربوط به خود

و مربوط به نسل) را نشان میدهد که آن یکی را با نسل کاری نیست و این پیوستگی دارد و طالبان میتوانند مراجعه نمایند و از اینکه با طرح چند روایت در 14 قرن قبل نتیجه همان بوده که امروز علم بآن دست یافته لذت ببرد و قرآن چه عالی این مسئله را تجزیه و تحلیل مینمایند آنجا که فرشتگان نزد خلیل الرحمان آمدند با آنکه مژده باردار شدن و فرزند یافتن را احتراماً باید قبلا به پیامبر الهی حضرت ابراهیم مژده دهند علما به همسرش بشارت میدهند (فبشرناها باسحق - 75 سوره هود) و مهمتر آنکه پس از آن میگویند (و من وراء اسحق یعقوب - نوه ای نیز بنام یعقوب از اسحق خواهی داشت گویا همانگونه که پیر عروس شدن مادر زن برای دخترش امکان دارد فرزندی منگولیسم بوجود آورد). درمان نازائی مادر بزرگ برای فرزندان نیز مؤثر خواهد بود و این مطلبی است که هنوز علم به آن توجهی نکرده است. روشنتر آنکه اگر زنی بنام الف در سن بالا عروس شده باشد امکان دارد دخترش با آنکه در سن پائین عروس شده فرزندی مربوط بزنان پا بسن عروس شده داشته باشد و نیز اگر زنی مژده بارور شدن پس از مدتها عاقر بودن بوی برسد درمان بر این فرزندی که بوجود خواهد آمد مؤثر بوده و عقیم نخواهد بود و باز قرآن را چه شکوهمند بنگرید که پیامبری دیگر (حضرت زکریا) نیز چون از فرزند نداشتن نزد خدا زاری میکند و کانت امرأتی عاقرا (19 مریم) معروض میدارد و جهت زنش که در معرض خطر است انا به و التماس مینماید که عاقر میباشد اما زن که حافظ و خواستار نسل است چون همانند زن ابراهیم از نداشتن فرزند

اضطرابی نمیکند و بصورت خود نمیز ندبه حضرت زکریا فرزندی داده میشود که حصور و در حصار بکریت بلاعقب میماند (اشاره به آیه شریفه سیداً و حصوراً و نبیاً من الصالحین) و این باز مسئله ای را طرح میکند که مگر آدمی در مسیر قوانین تکوینی نیز قرار میگیرد که در یک زمان دو پیامبر شبیه یکدیگر عمل مینمایند و در بسیاری موارد همسان و یکسانند (حضرت عیسی و حضرت یحیی) و از جمله داماد نشدن مگر آنکه بگوئیم حضرت عیسی که از مریم مبشر به روح القدس آمد حضرت زکریا نیز با دعائی که خود کرد و فرزند خواست آنجا حضرت عیسی پدرش فرشته ای بود و مادر داشت و اینجا حضرت یحیی مادری نداشت و پدرش هم فرشته ای بود که دعایش باستجابت رسیده و هم مادری بود که نقش زن را در اینکه نسل خواه است ایفاء کرده و مادرش فقط بعنوان گلدانی که گلی در آن کاشته و پروریده شده است بحساب است.

دیگر آنکه ارتباط پیامبران الهی با ازدواج و فرزند هر کدام بنحوی بوده که نمونه های آن در پنج پیامبر اولوالعزم هر کدام بنحو خاص دیده میشود با توجه به اینکه پیامبر باید مبرا از عیب و نقص باشد فرزند داشتن و نداشتن یا کم و زیاد داشتن مطرح نبوده و آنچه هدف نهائی است بهبود وضع جهان ابدی در سایه ایمان به توحید و تسلیم میباشد، مخصوصاً اگر به نبی گرامی اسلام توجه نمائیم که با داشتن چند همسر در برابر تنها فرزندی که از ایشان باقی ماند نقصی برای فرستاده الهی نخواهد بود. بیشتر به عدم ارتباط کلی ازدواج با داشتن فرزند متوجه

خواهیم شد.

اینکه اسلام مرد را ملزم به پرداخت نصف مهریه مینماید اگر پس از ازدواج، نکاح و آمیزشی صورت نگرفته باشد و طاقی پیش آید درصورتیکه اگر شرط کنند با ازدواج و نکاح، بدون فرزند بمانند و آخر طلاق پیش آید، پرداخت مهریه جملگی لازم است خود دلیل ازدواج مقدم بر نسل میباشد.

عشق و کشش جنسی

احساسات شورانگز که نام عشق به آن داده میشود با نیروی کششی که در نهاد پسر و دختر برای پیوستگی وجود دارد آیا دو چیز است؟

میگویند انسان آغوش گرم مادر را احساس میکرده، نوازش میشده، ایماء و اشاره های فیما بین برایش لذت آور و حسرت انگیز بوده، سلولها جوان و در رشد سریع و جذب خوب و دفع مناسب. و آرامش عصبی و مغزی از طرفی بعلت برشد کامل نرسیدن آنها و از طرف دیگر بخاطر بر فطرت توحید و آرامش بودن هر نوزاد، رحمت پروردگار شامل احوال تازه واردی است که از جهان راحت رحم به این جهان پر رنج وارد شده و نباید بلافاصله همه چیز او را شکنجه دهد از اینرو فرستنده که مادر است در سطح بهشتی و گیرنده که نوزاد است در یک بعد بهشتی بین یکدیگر در ارتباطات مملو از عشق و محبت بسر میبرند اما بتدریج سلولهای هر دو پیر میشود یکی به جوانی میرسد و دیگری به سالخوردگی آنقدر سلولهای مادر ناتوان شده

که مزه ها را خوب چشائی نمیکند و زبان به شکایت که برکت از خردنیها رفته است درصورتیکه گندم و گوشت همان است که بوده و هرچه رفته از سلولهای ذائقه رفته است و سایر ادراکات و حسها نیز همینطور فرسوده شده اند اما آنکه جوان است و هنوز سلولها گرم تکثیر و تولیدند و فعال ناگهان به تازیانه هرمن های جنسی به التهاب کشیده میشوند، سلولها یکی است اما هرمن ها دو تاست و هرمن ها میخواهند سلولها هم یکی شوند و تن با محتویاتش با تن دیگر با آنچه دارد پیوستگی پیدا کنند اما اگر در همان مرحله تن به تن رسید هرمن ها از دست رفت و محتویات تن نیز در حامل خود که تن هایند جدا از یکدیگر ماندند یک عمل حیوانی که تنها کشش تن و تن در سایه قدرت هرمونی حاصل میشود برای انسان پیدا شده است. همانگونه که هرمن درندگان در اسفند یا گوسفندان در آبان و اسفند و مرغ و خروس و میمون در همه سال چنین کاری را انجام میدهند در انسان نیز روابط جنسی حیوانی دیده میشود، اما انسان هرچه با چنین آمیزشی آرامشی کاذب بدست آورد به نتیجه مطلوب نمیرسد زیرا همانگونه که دختر جوان در پی شوهر نقش پدر را میجوید پسر جوان نیز نقش مادر را در یک دختر جستجو میکند تا بار دیگر نگاه های عاشقانه و ایما و اشاره های شور انگیز و در آغوش گرفتن های گرم به امید آنکه یک سطح فردوسی با یک بعد بهشتی دیگر بدست اید و باز کامیابی و کامرانی در یک محیط تازه که زمان کودکی را بیاد بیاورد سایه رحمتش را بر یک کانونی دیگر و خاندانی جدید بیفکند و به همین مناسبت است که اگر الف بین زن و شوهر بحد دلچسبی

برسد مرد همسر خود را بیاد همان روزهای کودکی به اسامی آنچه دوست میداشته میخواند (کوچولوی من - عروسک - عسل من - و ...) و از شگفتی های بزرگ آفرینش که با یک قصد و خواست صدها هدف گیری مینماید اینکه هر چه زن همسرش را بیشتر دوست بدارد بیشتر طالب است که از او فرزندی داشته باشد و این هدف گیری خلقت برای تحویل فرزند بهتر در خانواده مهربانتر نیز نوعی رو به کمال رفتن است بعلاوه دیدن یک نوزاد از هر دیدن عاشقانه دیگری پدر و مادر را به حد دوران کودکی خود طبعشان را اقناع و ارضا مینماید و نزد چنین ازدواجی که پایه و اساسی بر محبت استوار داد اگر زن متوجه شود بدون فرزند خواهد ماند، به سرعت در جستجوی عیب و علت بر میاید و اگر تعمد در اینکار از طرف شوهر مشاهده کند حتی در طولانی ترین آمیزش ها هم به ارگاسم و اوج لذت نخواهد رسد.

همانگونه که بارها گفته شده مرد فقط آلت تذکیر داد و زن هم تأنیث هم تذکیر که در زنها نیز برای بهتر و بیشتر لذت بردن ختنه شان مینمایند و در اسلام که آلت تذکیر زن اگر بزرگ بودختنه مستحب، و لذا در رسیدن تن به تن بهره جنسی بیشتر است و گویا زن نشانی از موجوداتی دارد که آلت نر و ماده را با هم دارد و شاید یک علت امکان باردار شدن زن بدون مرد (بوسائل تحریکی) همین وجود آلت تذکیر باشد (و وجود هرمن مردانه که ناچیزش در زنان است) و نیز مردان هم نشانی از همان موجودات دارند یعنی که هم آلت تذکیر دارند و هم تأنیث که نماینده انوثیت آنها و دلیلش ناچیز هرمن زنانه میباشد و به همین علت جنس دوم (منفی بزرگ + مثبت کوچک)

با جنس اول (مثبت بزرگ + منفی کوچک) این فرق بزرگ را دارند که مرد تا پایان عمرش میتواند باردار سازد و زن به سن سالخوردگی رسیدن بارار نمیشود که منفی بزرگ یعنی واقعاً زن و مثبت بزرگ واقعاً مرد و کوچکی هرکدام نشانی از ناچیز مردانگی در زن و اندک زنانگی در مرد است و زن در سن یائسگی تحت تأثیر هرمن از دست رفته زنانگی به طرف مردانگی سوق داده شده صدای مردانه سینه مردانه و حتی موهای مردانه بر صورت پیدا خواهد کرد و این باز از عطایای بزرگ آفرینش است که زن مدتی را در تولید نسل بگذراند و مدتی دستگاه تولید را به دستگاه پرورش نسل تبدیل کند گویا تا زن مأمور است دو شخصیت داشته باشد شخصیتی نسل آفرین و شخصیتی جاذب مرد، دستگاه آفرینش نیز او را در همان دو شخصیتی ضروری نگهمیدارد و چون شخصیت نسل سازیش را از دست داد شخصیت جاذب مردانش را نیز از او میگیرد و با مردان در یک شخصیت که باز تفوق طلبی مرد را میپذیرد نگهمیدارد یعنی شخصیت الرجال قوامون علی النسای قرآن از ابتدا تا انتها در جان هر دو آنها دویده است و بقیه شخصیت ها اجاره ای و موقت در جانشان نشیمن دارد. (ناگفته نماند دو شخصیتی زن جوان که اولین مرتبه بوسیله سیمون دوبوار ذکر و مورد قبول دانشمندان مربوطه قرار گرفته است بنظر میرسد در ریشه و اساس همان یک شخصیت لباس مرد شدن زن و لباس زن شدن مرد است که قرآن

آنرا آورده و جذب مرد و خواست نسل رویهم یک شخصیت لباس مرد شدن است و شخصیت تفوق طلبی و تسلط بر زندگی همان لباس زن شدن مرد میباشد که در عین حال عورت یکدیگر را نیز حافظند و سکس یکدیگر را قانع.

بهرصورت هرچند روابط زوجین بسیارهم شور انگیز باشد نمیتوان کلمه عشق را بر آن وضع نمود بلکه این دو توانسته اند شکاف بین دو ذی حیات را کاهش بیشتری دهند که حیات نوعی پیوستگی دارد از آغاز بشریت تا پایانش و اگر پدری بسر کسی کوفت و مدتها بعد دیگری بسر پسر ضارب کوبید این همان اتصال رشته حیات از فرزند به پدر و به آباء و اجداد است و عشق همان نیروی کاهش دهنده حیات میباشد تا جائیکه اثار جان در راه حق عین حیات بوجود می آید و ولا تحسین الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عندربهم یرزقون که قرآن شهداء راه حق را زنده معرفی میفرماید همین است که اینها بیشتر از دیگران شکافهای حاصل از دستبرد ستمگران ضد حیاتی را پر و ترمی مینمایند و بطور کلی هر کلمه ای را که در ادبیات جهان بوفور دیده میشود اما در قرآن نیست مورد تائید بلکه قبول ما هم نیست مانند کلمات معجزه و عشق و غریزه و .. که در جلدهای مربوط به چند سال قبل نیز گفته ام و هم اکنون شنیده میشود غریزه بتدریج از قاموس فیزیولوژیست ها برداشته میگردد و بدنبال آن خواهید دید عشق نیز همان معرفی میشود که نیاز مبرمی است بیاد گذشته ها یا در امید آینده ها.

یک نقش نسل در زندگی

تنها نقشی را که نسل ممکن است در زندگی پدر و مادر ایفا نماید خواهم آورد آن هم یکی را که قرآن فوق العاده مهم دانسته است نقشی در عین حال مزاحم که در حقیقت بر چسب شدن نسل است به عقاید والدینش.

در برابر همین مختصر فعالیت علمی مذهبی که دارم سه قسم دوست میبینم. یکدسته که با ما در زمان تجردشان همگامی و همکاری و حداقل جلوه هائی مشابه داشتند به محض آنکه داماد شدند ابتدا شبهارا غنودند که عاشر و هن بالمعروف باید حداقل در حواشی زندگی مراعات شود و با پیدایش اولین فرزند روزها را نیز ضمیمه شبها کردند با این اختلاف که راه گریزی از برداشت های هادی زندگی نبود و در این زمینه فعالیتشان بهتر گردید و چون دومین فرزند آمد میگویند چیزی دنیای کسی را گرم و گیرا نمیکند جز اجاقی که در خانه است و گلدانی که داریم؛ و طرح کامل یک زندگی اصیل با حذف تزکیه نفس ممکن نیست اما پیامبر یا امام اگر نیاید و نباشد کلیه عوامل محرک و مشوق و مجاهد هرچه کرده و میکنند تنها برای خودشان بدرستی توجیه میشود و عمل بدون راهنما عبث است و بی اعتبار.

دسته دوم که متأهل شدن و اهلبیت یافتنشان همانند زمان تجرد و بقول خودشان مشابه زمان توحششان است همینکه یکی را دیدند و در راه دین پسندیدند یعنی مرجعی داشتند خود واسپاری مخصوصی که شاید برای خودشان معنی و مفهومی ندارد.

اما وقع و ارزشی بسیار و صاحب قدر و اعتباری میباشد نشان میدهند میدوند، می جنبند، اقدام میکنند و در بسیاری از موارد هم میدرخشند، و اشکال نشود که تحقیق کرده و اصل را یافته و در فروع مقلدند.

اما دسته سوم که آدمی را دق مرگ میکنند عوامل زمین گیر، حرف زن، راه نشان ده اند که سرا پا به زمین میخکوبند تنها زبانشان به اطراف میچرخد و ابعاد کوچکترین مسائ تا بزرگترین قاضای عالم را مورد بررسی و اظهار نظر قرار میدهند نواری که روشنگر کاذب است و انسانی که مرده است و بر قبرش پنجره ای گذاشته اند و از آنجا طلسم و جادو میکند چنین کسان چون بخانه وارد شوند زن و فرزندانشان دیگر خانه شان پناهگاهشان نیست حصارشان نیست، یک چهار دیواری مهاجم است که یک ضبط صوت متحرکی از این گوشه به آن گوشه از اطاق به حیاط و برعکس رفت و آمد دارد اما ضبطی بدون ضابطه و مزاحم که همه چیزش آخرتی است جز زبانش.

تکلیف دسته دوم که مقلدند و گروه سوم که منجمدند معلوم، سود رسانی آن و بیفایدگی این معین، ترویج آن و انحصار طلبی این مشخص و حرف همین است که ایندو را کاری نیست که مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد.

دسته اول اند که میخواهند چون مریم مقدس دست نخورده باقی بمانند اما به شرطی که هیچکس بر افاضات مقدست مآبانه شان لاف فهم و اشکالگیری نزند اینها کشندگان فرهنگند، و دنیارا حرمت میگذارند و نام عشق و تقوی بر آن مینهند: یلوون السنتهم

بالکتاب لتحسبوه من الکتاب (آل عمران) چه خوش میفرماید حضرت رب العزه که زبانشان را با کلمات قرآنی پیش میاورند که سخنانشان بحساب قرآن آید. و اگر کسی را متمول و متمدن ببینند که جبه رسالت تبلیغ و تحریک در بر دارد و میخواهد به پرونده های رنگ باخته و بی رمق جوانان مسلمان آب و رنگی بدهد خود را بعنوان یک موجودی عالی و دلفریب نزدیک میسازند و بر آنچه خود کرده اند نام مشروع گذاشته موجه شمرده حتی به بحث و مناقشه میپردازند و اگر با سرسختی نا متعارفی برابر شدند حتی حاضرند جوانان را دعوت به تشییع جنازه سنت های حاکم بر سرنوشت جهان ابد نمایند، اما هنوز آشفته و ملتهب اند و از اینکه دست یافتن به جنازه سنت های شرعی که به آن اشاره مینمایند امکان دارد نجات بخش باشد خالی نشده اند و افکار جدیدش همه سلول های او را تباه نکرده است. اینست که قرآن ناگهان در برابر اینان که با رسیدن به ثروت یا یافتن زن و فرزند به پرده های زیبای کارگاه یا حجله آویز میشوند ظاهر شده آنها را موظف به فهم این معنی مینماید که: پدر بودن یا متمول شدن کسی را از روشنفکر بودن و انصاف داشتن معاف نمیکند.

یا ایها الذین آمنوا لا تلهکم اموالکم و لا اولادکم عن ذکر الله (9 المنافقون) و اعلموا انما اموالکم و اولادکم فتنه و ان الله عنده اجر عظیم (28 الانفال) و اعلموا انما اموالکم و اولادکم فتنه و ان الله عنده اجر عظیم (15 التغابن) توجه فرمائید که مورد خطاب کافران نیستند، مؤمنانند که پروردگار توجهشان میدهد به مسئولیتی که در قبال دین از یک طرف و ثروت و فرزندان از طرف دیگر دارند،

زیرا غیر مؤمن مقدم بر هلاکتی که ممکن است از طریق مال و اولاد پیش آید از سوء عقیده و بی ایمانی دچار است و این مؤمن است که باید متوجه باشد مسئولیت وی در قبال دین با داشتن یا نداشتن مال و اولاد منتفی نمیگردد.

مال و اولاد نباید مرکزیت برای اهل ایمان پیدا کند و بخاطر آنچه یک روز در دست اوست و روز دیگر در دست دیگری و فقط برای گذراندن یک عمر مادی موقت بکار آید ایمان را که جهت یابی سعادت ابدی است فدای امری موقت نکند و فرزند را که خود در گرو اعمال خویشتن و جدا از یکدیگر حسبا و کتابی دارند وسیله گرفتاری جهان ابدی نسازند و چه جالب که مال را مقدم و قبل از اولاد ذکر فرموده است زیرا مال قدرت اینکه صاحبش را وادار به بی دینی و فراموشی از قبول مسئولیت های خدائی نماید بیشتر از اولاد است، ژاندارم میتواند مزاحم مزرعه و آب و زمین شود یا پلیس از کارگاه و واحدش بازرسی کند این است که خود را به آنچه ژاندارم و پلیس میخواهد در آورده تظاهر به آن میکند که دستگاه خواسته نه انچه خدا میخواهد در حالیکه عمق فرو رفتن در منجلاب کف و بی دینی بخاطر فرزند تا مرز اعتقاد و مشابه دیگران شدن نبوده تنها مشغولیت و مرکزیت فرزند خواهی میتواند آدمی را از یاد خدا دور ساخته معنویتش و کمال و سعادتش را هلاک و هدر سازد و اگر کفری و فسقی ناشی از اقتصاد پیش اید قطعی است که دارنده اش مقصل است در صورتیکه فرزند غیر معتقد گاه هلاکت سازیش فقط میتواند پدری چون حضرت نوح را به انابه نزد پروردگار وا دارد.

رابطه شخص با مال و اولادش چنین برآورد میشود که: مال ارباب بدی است و نوکر خوبی اما فرزند آنچنان پیوستگی با صاحبانش دارد که: فرزند صالح خوب است و غیر از آن بد و در مقام مقایسه میبینیم تصمیم در خوب و بد بودن مال با صاحبش است که اگر دل در مال بندد آن ارباب است و صاحبش مراقب و نوکری فداکار، اما اگر ثروت برای انجام کارهای دین و دنیا بخوبی و درستی در اختیار و همانگونه نوکر باشد بسیار پسندیده است در صورتیکه تصمیم بر خوب و بد شدن فرزند تا حدود متنابهی در دست خالق آنهاست نه صد در صد همانگونه که اختیار مال را به صورت ارباب یا نوکر در آوردن صد در صد و تمام عیار در اختیار صاحبش بود از اینرو اگر مال شخصی را از ذکر خدا باز داشت نوعی رکود و جمود و توقعی است که بی دریغ بدست خود فراهم گردیده است درحالیکه فرزند اگر سبب بازداشت والدین از ذکر خدا گردد نصف آنچه ارث برده از پدر است و نصف از مادر و به اندازه نصف امیدوار است که مانع وی از ذکر و یاد خدا نشود و نصف دیگر از چه کسی برسد یا در اصل جهشی پیدا شود بالاخره از یک فرد که بخاوهد یا خدا باشد و همسری نیز در یاد خدا داشته باشد فرزند مانعش نخواهد بود اما خودش در حد اعتلای بندگی باشد و همسرش در خلاف آن جهت حتی اگر نوح پیامبر هم باشد یک فرزندش از مادر گنهکارش ارث میبرد و پسر بدی میشود. (از چهار پسر: سام، حام، یافث، کنعان یکی جانشین پدر میشود و کنعان جانشین مادر و دوتای دیگر نیز متوسط که پسندیده اند و گویا مسئله توارث مندل را قرآن آورده است که

از چهار نفر یکی پدر یکی مادر و دو تا حد وسط میگردند).

فرزند همدرد است و اغلب اوقات هم عقیده و وارث پدر و مادر و اگر بندرست مانع و مخالف پدر و مادر گردد تا از یاد خدا دور شوند پدر و مادر را طرد میکنند اما وادار نمیکنند ولی ثروت صاحب خود را مجبور میکند با یک متمول میگوید باید به زن و فرزند رسید پیغمبرمان هم گفته است، بعد خودش پیغمبری میکند که باید به فکر تأمین آینده شان هم بود و اگر ساعتی اضافی پیدا کرد در جستجوی راهی بر میاید که بین خودش و خودش یا ثروتش و خودش پیوندی محکمتر گرد بدین معنی که راهی برای بیشتر دوام آوردن و زندگی کردن بیابد یا وسیله ای که ثروت را بیشتر کند اما فرزند هرچند منحرف باشد هرگز از پدر و مادر به بی فکری کامل نمیرسد و این فرمول کلی است که همیشه بیاد داشته باشید: خدای منهای خلق یعنی صوفیگری و بی پروائی و خلق منهای خدا یعنی بی دینی و عربده کشی و هر کشوری که خواست مردم را سر گرم کند در تقویت این دو دسته نهایت کوشش را دارد در صورتی که شخص مؤمن که وجهی دارد و فرزندی و از یاد خدا غافل نیست. نان فرزندش را با نان فرزندان مسلمان یکسان میخواهد، اگر پزشک است درمان هردو را برابر کند، اگر معلم است نمره هر دو را یکجور میدهد یعنی مسلمان وسائل دسترسی به دین و دانش را برای همه به مساوات خواهد فقط دوست دارد فرزندش در دین و دانش سر آمد باشد.

از اینقرار که اگر در تهیه وسائل هم خیانت شود و فرزندان

مسلمین در فلکات بمانند و فرزند خودش در آسایش، دینی یا دانشی که کسب میشود غصب حق دیگران است و میبینیم تا چه اندازه ثروت بیشتر از فرزند میتواند مانع یاد خدا گردد همان گونه که 15 قرن قبل قرآن کریم هم آنرا بر این مقدم داشت.

ازدواج بیگانه در نظر اسلام

با دیدن عنوان فوق، ممکنست تصورش میخواهم به شرح ازدواج اقوام غیر مسلمان بپردازم که در خواستگاری یهودی چه میکند، زرتشتی چه، نصارا چه و یک بت پرست یا مشرک دیگر چه و بعد هم به شرح اوضاع و احوال جشن ها و مراسمی که هر کدام معمول میدارند بپردازم و کتابی را از اینگونه مطالب پر کرده تحویل دهم در صورتیکه مقصود فقط بیان مختصری از نظر اسلام نسبت به ازدواجهائی است که به انوع نزد اقوام دیگر چه اهل کتاب و چه مشرک و حتی آنها که معتقدانی بر مبنای مذهب ندارند بوده و میباشد.

حتی اقلیت ها یا اجتماعات بزرگی که حاضر به انعقاد قرار دادهائی میشدند که به اهل ذمه مشهورند در کلیه مسائل مربوط به حقوق مدنیشان از ارث و ازدواج و طلاق و .. هرگز از طر اسلام وادار به قبول قوانین اسلامی نمیشدند بلکه همیشه مقررات و قوانینی را که معمول مذهب خودشان در زمینه های حقوقی مذکور بود از طرف اسلام محترم داشته میشود و هر گروهی میتوانست به رسوم و روشهای اعتقادی خود عمل و از آنها پیروی نمایند.

ناگفته نماند منظور از احترام به مقررات آنها همین احکامی است که هم اکنون نزد آنها رسمیت دارد هرچند با قوانین آسمانی حقیقی و اصلی مغایرت داشته باشد.

تمام مراحل مربوط به ازدواج از ابتدای خواستگاری تا پیدایش فرزند نزد غیر مسلمانها دارنده مقررات خاصی است هر کدام پیوند ازواج را به نحوی که خود انتخاب کرده اند یا مذهب و مسلکشان تعیین نموده برگزار مینمایند حتی آنها که پیرو و هیچ مذهب و مسلکی نیستند برای ازدواج مقرراتی دارند که سعی مینمایند از آنها پیروی کرده و درست عمل نمایند.

اینک به شرح مختصری از اسلام، سنی یا شیعه درباره ازدواجهای ملل غیر مسلمان میپردازم تا به نظر اسلام و واقع بینی اسلام و بلکه به دور از تعصب بودن اسلام نسبت به غیر مسلمانها وقوفی حاصل میگردد و از اینکه بر عقد ازدواجهای هر قومی هرچند تابع هوی و هوس خود میباشند صحه میگذارد اطلاع و علم بوجود آید.

فقهای شیعه ازواج اهل کتاب و کفار و بت پرستان و همه و همه متعهدین را محکوم به صحبت میدانند.

1- در سوره های ابولهب و التحریم قرآن کریم به زن و شوهری ابولهب و همسرش (و امرأته حماله الحطب) و فرعون و همسرش (امرأت فرقعون) صحه گذاشته شده است.

2- حدیث معروف «لکل قوم نکاح» که هر قومی را دارنده نکاحی میداند که اسلام آنرا میپذیرد حتی اگر مسلمان شدند زوجین را به همان نکاحی که در آئین قبلی خود کرده اند

رسمیت میدهد مگر آنکه ازدواجشان که قبلا انجام گرفته با موازین اسلام مغایر بوده باشد که آنرا باطل میداند مثلا کسیکه با محارم خود وصلت کرده اگر مسلمان هم بشود پذیرفته نیست.

3- همیشه زنان و مردانی که به دادخواهی به محاکم اسلامی مراجعه میکردند و مورد اختلافشان امور مربوط به حقوق مورد بحث بود محکمه اسلامی مطابق مقررات متبوعه شان حکم میداده و میدهد.

4- با مسلمان شدن زن و شوهر، ازدواجشان نیز صورت اسلامی می یابد یعنی قبل از مسلمان شدنشان نیز آنچه منظور نظر اصلاحی و هدایتی اسلامی باید واقع میگردد همان عقیده شان که اساس و اصل است و هرچه فرع بر اصل باشد از قبیل ازدواج و ... به پیروی از اساس صحیح، اصلاح و درست خواهد گردید.

فقهای عامه نیز با جزئی اختلاف همان عقیده فقهای شیعه را دارند و هیچکدام ازدواج غیر مسلمین را بخاطر اینکه احکام و شرایط اسلامی را رعایت نکرده اند محکوم به جدائی نمیدانند.

آنچه در اسلام چشمگیر است مراقبت شدشدش از پیروان خود در امر ازدواج میباشد که اجازه نمیدهد زن مسلمان به هیچ بهانه و عنوان به ازدواج مرد غیر مسلمان در آید هر چند طرف صاحب کتاب و یا از اهل ذمه و متعهد باشد زیرا تماس هرچند بیشتر مرد با اجتماع و راه یابی هائی که در نتیجه اجتماعی شدن پیدا خواهد کرد یک نوع تفوق و برتری به مساعدت اراده و قهرمانی بیشتری که در اوست شناخته و این واقعیت را بدون شک پیش خواهد آورد که مقیاسهای معنوی پر ارزش اسلامی

بتدریج مغلوب معیارهای مادی و صوری اجتماعی مرد در آید و هرگز اسلام به هیچ کس اجازه نداده و نخواهد داد که یک ذره ایمانش را با تمام ثروتها و مقامها و حسب و نسب و نژادها برابری دهد که در حقیقت همین یک ذره رها سازی نفوذ پذیری ایمان را میرساند چنانچه یکی از دولتهای متخاصم میتواند در یک نقطه خط بسیار مستحکم دفاعی طرف را بشکند و وارد کشور طرف شود یکذره ایمان را از دست دادن نیز شکستن خط دفاعی ایمان است و مشابه آنرا در حدیث داریم که ارتکاب به گناه سبب پیدایش نقطه سیاهی در قلب خواهد شد که بدون توبه و تقوای بعدی که خود نوعی ترمیم و بازگشت همان نقطه خراب شده است سیاهی افزایش یافته همه قلب را خواهد گرفت و ازدواج یک زن مسلمان با یک مرد بیگانه خواه و ناخواه خط مستحکم ایمانیش بتدریج در برابر فرآورده های اجتماعی و مردانگی محکوم به نفوذ پذیری و شکست و متأثر شدن است و در جلد قبل شرح دادم که چرا اسلام سفارش مینماید دست رد به سینه خواستگار با ایمان نگذارید هرچند از تمکن و مقام بی بهرگی داشته باشد زیرا ملاک گرامی بودن را اسلام نزد خدا همان تقوا میداند که ان اکرمکم عند الله اتقیکم و عدم توجه به ایمان مرد خواستگار نوعی بی توجهی به ایمان و وقع و ارزش ننهادن به عقیده حساب است.

اما ازدواج مرد مسلمان با زن غیر مسلمان:

ازواج با زن یهودی یا نصرانی به نظر فقهای شیعه هرچند به اختلاف بیان شده:

مرد مسلمان شود زن به آئین یهود یا مسیح باقی بماند

ازدواج درست است.

اگر مرد همسر مسلمانی ندارد میتواند از یهود یا نصارا زن بگیرد.

اگر مرد زن مسلمانی دارد که رضایت به ازدواج مجدد مرد با زن یهود یا نصرانی نمیدهد بر او حرام است.

برخی نیز مطلق اجازه ازدواج با آنها را داده اند اما آنچه مشهورتر است تجویز ازدواج متعه ای و انقطاعی و تحریم ازدواج ابتدائی دائمی میباشد اما هرکس باید در موقع پیش آمد به رساله عملیه مرجعش بنگرد که فتوای اکثریت قریب به اتفاق از متأخرین آنها بر این عقیده ذکر شده در آخر میباشد (تحریم دائمی و تجویز انقطاعی) ازدواج با زن زرتشتی نزد اکثر فقهای شیعه حرام و الحاق مجوس با اهل کتاب در مورد قانون ذمه و دیه بوده تا از لحاظ سختی های معیشتی که در زمانهای زرتشتی گری دیده اند آسوده و به رفاه برسند و تنها یک سند ضعیف درباره تجویز ازدواج انفطاعی با آنان وارد شده است.

ازدواج مرد مسلمان با زنی که پیرو آئین یهود و مسیح نیستند حرام و از هر جهت ممنوع میباشد.

اگر زنی قبل از آمیزش اسلام آورد خود بخود ازدواجش فسخ و آثار حقوقی اش را از دست خواهد داد اما پس از آمیزش مدت معینی (عده طلاق) به شوهر باید مهلت داد تا درباره ادامه یا بهم زدن ازدواجش با همسر مسلمان شده بیندیشد و تصمیم یگیرد در اینصورت اگر مسلمان شد ازدواج بقوت خود بر اصل اسلامی باقی میماند مگر آنکه که ازدواج بر مبنای ممنوع شده از طرف اسلام صورت گرفته باشد مثلا ازدواج با محارم که با این

حال کان لم یکن تلقی و آثار حقوقیش منتفی خواهد بود.

اگر مرد بر کفر خود باقی مانده حاضر به اسلام آوردن نگردید ازدواج خود بخود فسخ و معلوم میگردد از همان روز مسلمان شدن زن ازدواج نامسلمانی بوده است.

اگر زنی مسلمان شد و مردش از ذمیان است بعضی گویند زن میتواند روزها در کنار همسرش بماند و شبها از او جدا شود (حق ندارد مرد همسرش را برداشته از میان مسلمانان خارج و بدیار غیر مسلمین برود) ولی اکثریت بر بطلان آن رأی داده اجازه نمیدهند حتی یکنفر ذمی شوهر یک زن مسلمان باشد.

اگر زنی مسلمان شد و مردش مدتها در کفر ماند و سپس اسلام آورد باید ازدواج جدیدی بین آنها صورت گیرد.

اگر مرد و زن هر دو مسلمان شدند ازدواجشان صحیح است مگر آنکه ازدواج با محارم باشدکه باطل است یا همراه با تعدد زوجات باشد که بیش از چهار نفر باشند یا نظایر ان آنچه با مقررات اسلامی موافق نیست که باید مرد تازه مسلمان از میان آنان چهار نفر را انتخاب نماید و عقد بقیه خود بخود باطل است.

اگر مرد مسلمان شد و زوجه اش در غیر اسلام بماند درصورتیکه از اهل کتاب باشد آثار حقوقی ازدواجی برای وی باقی خواهد ماند حی زن زرتشتی نیز در این مورد چنانچه وصلت محارمی نکرده باشد ازدواجش بقوت خود باقی خواهد ماند و غیر از پیروان مذاهب سه گانه در صورتی آمیزش صورت نگرفته خود بخود عقد فصخ میگردد و اگر که آمیزش انجام یافته پس از مدت عده اگر زن مسلمان شد بحال ازدواج صحیح باقی و در غیر اینصورت ازدوجش باطل میگردد.

این بود خلاصه ای از آنچه اسلم و علم درباره ازدواج فرموده است و اینک که از فضیلت ازدواج بحث شد برای مزید اطلاع گفته شود که جسته گریخته به مطالبی از پیشوایان اسلام میرسیم که اشاره به زمانی فرموده اند که بهتر است شخص مجرد بماند و حتی در برخی موارد اشاره به اینکه بهتر است در آنچنان زمان زیر خاک خفتن بر سطح خاک ماندن ترجیح داده شود و حل و جمع این دو قسمت که یکعده روایات مشوق ازدواجند و در جائی آنرا ممنوع میدارند با روایاتی است که نبی گرامی ازدواج را بعد از اسلام کامل کننده دین معرفی میفرماید زیرا هر مسئله ای در برابر دین قرار گیرد چه ازدواج چه کار مباح دیگر که ضایع ساز دین باشد باید از آن دوری جست و ازدواج بعد از اسلام است و کامل کننده آن و اگر بخواهد جای اسلام را بگیرد یا ضایع کننده دین باشد باید از آن فرار کرد.

اینک که شناختی درباره مستحسن بودن ازدواج بعمل آمد باید دید(1):

1- ازدواج چند قسم است.

2- مقدماتی و تشریفاتی قبل از یک ازدواج اسلامی چه ها میباشد.

3- ازدواج چگونه برقرار میشود و متعلقات آن.

ازدواج چند قسم است؟ چه لحاظ شرع مورد بحث

1- تمام روایات را میتوان در ثلث اول کتاب الزواج فی الاسلام دید.

ما میباشد زیرا کتابهائی برای استفاده طالبان موجود و فراوان است و نه از ازدواجهای مرسوم و معمول بین الملل چیزی خواهیم آورد که فرآورده های پیغمبری فروید به کتابهای ما راه و جائی ندارد از قبیل ازدواجهای اشتراکی (زن چند شوهر کند و فرزند بنام زن باشد) ازدواج های میراثی (زن جزو میراث به ارث برده شود) تولیدی (به شرط پیدا شدن اولاد حسابی شد) خریداری (بصورت برده که اسلام فقط اسرای جنگ را برده محسوب میدارد با بقیه آنچه میشود مخالف است) آزمایشی (که بزرگترین رقم ازدواج روزگار ما در برخی از ایالات اروپا و شدیدتر در آمریکاست و دختر باید چند مدت خود را در اختیار مرد قرار دهد تا معلوم شود مورد پسند جهت خرید میباشد یا خیر) زوال ناپذیر (طلاق حتی با محکوم شدن زن یا مرد به زندان ابد یا بیماری جذام، سل، و .. داده نشود) مخلوط (چنانچه شش روز در سونتال هندوستان هرکس میتواند با هرکس برود) تعویضی (همسران را عوض کنند) قرضی (همسران به یکدیگر قرض دهند) اسمی (آمیزش برایش هیشه ممنوع است و به اسم تنها برگزار میگردد) غلبه (نزد سرخ پوستان معمول بوده که نیرومندتر دلچسب تر را میربوده است) ثیب (قبل از عروسی بوسیله مردی یا معبودی که الت دار است برای تقرب بکارتشان باید از بین برود) و بالاخره زواجهای روزانه، شبانه، نصفه، ثلث، خمس و ... (که زن و شوهر در روز یا شب یا نصف روز یا ثلث ... زن و شوهرند) (1) و ملاحظه

1- نقل از کتاب متعه آقای دکتر شفائی

میفرمائید برخی از آنها هیچگونه ارتباطی با رسالت فروید ندارد و مکتبی که نظرات فروید شاگردان آن محسوب است بلکه در آن مستحیل میباشد مکتب بسیار مجلل و کشش دارد و پر قدرت شیطان میباشد.

آنچه هم اکنون باید حتی اگر باختصار هم هست مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد مسئله ازدواج موقت یا متعه میباشد زیرا یک مسئله اسلامی است که چه بسیار از شیعه زادگان نیز مایل به شناسائی آن و تفاوتش با روسپی گری میباشند از اینرو با ذکر مباحثی که کمتر در جای دیگر آورده شده و حتی قسمتی از آن در اوراق دیگری دیده نمیشود کمتر برای خوانندگان زحمت فراهم نموده طالبان را برای اطلاعات بیشتر به کتبی چند حواله خواهیم داد.

متعه

بحث درباره عقد منقطع یا ازدواج موقت که همه جا آنرا متعه خاهیم گفت و زن انتخاب شده را نیز به همین کلمه در برابر زنهای دیگر قرار خواهیم داد در سه قسمت بیان میشود:

1- آنچه را شرع درباره متعه آورده است.

2- دیگران از غیر مسلمین چه گفته اند.

3- آنچه نویسنده میگوید.

اول: نه کسی میتواند این سکس بی بند و بار و افسار گسیخته را که چهار نعل بجانب پرتگاهی سرعت گرفته مهار کند و نه عقلی باور دارد هیچ قدرتی قادر به تعیین حد و مرز جهت این

غریزه نیرومند باشد که این هم از نظر آفرینش است تا هرگاه برای تحدید نسل و کاهش کلی فرزند سلطه ای به میدان اجتماع قدم گذاشت در برابرش قدرت خارق العاده خلقت پرده برگیرد و ناتوانی هر زور آزمائی را کف دستش بگذارد.

بشر تکنیک زده ماه تسخیر کرده ذخائر زیر زمینی را بیرون کشیده عالم زورمند که شکمی سیر و وسائلی آسایش دهنده فراهم ساخته متسعد شعله ور بودن در آتش ولعهای جنسی است کما آنکه میبینیم هر کشوری پیشرفته تر است بیشتر در تب و تاب هیجانهای سکسی میسوزد، پس این خلاء است این فاصله است مشکل لا ینحل است که باید فکری اندیشید ادیان را ، دانشمندان را، فلاصفه را، هرکس مغزش حرفی دارد و همه را به استعانت گرفت و از آنچه جملگی گفته اند برداشتی ثمربخش جهت هموار کردن خلاء و فاصله نمود که تصور نکنم از راه رفیقه داشتن و بوی فرند و گرل و ... گرفتن یا ازاد کردن زنا یا پلی گامی مسئله حل شود بلکه تنها راه اهدا شده به بشر به خاطر بهبود جانش و بهداشت اجتماعش همین راه برگزیده اسلام است و بس:

هرکس آیات و اخبار اسلامی را مینگرد آنچنان ولع برای تحصیل علم پیدا میکند که امروز نمونه های آنرا حتی بین زنان بیوه مسلمان میبینیم که خدمتگزاری و رختشوئی دارند برای اینکه فرزندشان به دانشگاه برود و مگر در سراسر جهان روز کسی میتواند بدون حداقل خواندن و نوشتن زندگی کند که حمال و کارگر نیز برای آدرس گرفتن و امضاء کردن ناچار به تعلیم و آموزشند، از طرفی ترغیب ادیان، تشویق دانشمندان

و نتیجه ای که عاید تحصیل کنندگان گردیده جای شکی و تردیدی برای «هرچه بیشتر خواندن بهتر» باقی نگذاشته و به تخصص رسیدن آرزوی پسندیده هرکسی است، از طرفی به میزان روز افزون گردیدن کشف و اختراع و وسعت دامنه علوم بر دوره های تحصیلی افزوده شده و اگر کسی در چند اسل قبل میتوانست حدود 20 سالگی طبابت کند امروز بخاهد پزشک شناخته شده ای باشد ناچار است تا مرز سی سالگی کلاس بنشیند و تحصیل کند پس ایام جوانی چه سالهائیست؟

آیا در این مدت زنا کند؟ اعتقادی داشته باشد تازیانه حرمت را میبیند که به طرفش دراز شده است، بگانه ای باشد که اجتماع آنرا مطرود میشمارد.

همسری انتخاب کند؟ دوران دبیرستانی داماد شود؟ در دانشگاه؟ برای بعضی مقدور نیست؟

عزب بماند؟ به زیان بهداشت و سلامتی اش میباشد زیرا قدرت غریزی جنسی وادار به انحرافات و افکار دیگرش مینماید.

متعه بگیرد؟ اسلام اجازه میدهد چنین عملی را برگزیند و نزد شیعه روایات زیادی است که از پیشوایان گرام رسیده است درباره متعه و ثواب بزرگی که بر آن مترتب است و طالبان میتوانند به کتابهای مربوطه (1) مراجعه نمایند و اینک به اختصار.

1- از جمله لئالی الاخبار جلد سوم - الزواج المتعه آقای خوانساری - ازدواج موقت آقای محمد تقی حکیم ترجمه آقای حیدری قزوینی - المتعه من متطلبات العصر آقای حسن محمد - قسمتهائی از الغدیر علامه امینی - متعه و آثار حقوقی و احتماعی آن رساله دکترای دکتر محسن شفائی که مورد استفاده بیشتر قرار گرفته است - و فصول المهمه فی تألیف الامامه امام شرف الدین موسوی و ...

آنچه را شرع آورده است

شیعه و سنی درباره آنچه قرآن آورده یا نبی گرامی فرموده اند بر این عقیدت استوارند که حلال محمد حلال الی یوم القیامه و حرام محمد حرام الی قوم القیامه از اینقرار چنانچه بحث این قسمت که در انحصار مطالب شرعی است به روایاتی که از طریق شیعه نقل شده متمسک و متصل گردد، اقدام جالبی معمول نگردیده است زیرا شیعیان را در اینکه متعه تجویز شده اسلامی میباشد شکی نیست فقط بندرت چنین سؤالی را طرح مینمایند یا به ذهن میاورند که چرا برادران سنی ما در این قسمت نیز مانند بعضی موارد موافق نمیباشند در اینصورت چه بهتر که به ذکر چند روایت از نامبردگان اکتفا گردد و تجزیه تحلیل این معذرتخواهی را که چون به آنها گفته شود نبی گرامی چنین و چنان فرمودند و پاسخ میدهند عمر بن الخطاب گفت: متعتان کانتا علی عهد رسول الله و انا احرمها و اعاقب علیهما.

به عهده قضاوت اندیش خواندگان میگذاریم باشد که مصدر و منشائی بیابند که جرئت حرام کردن حلال محمد و حلال نمودن حرامش را توجیه عادلانه ای باشد و آنچه میتواند در برابر

وحی و رسالت انحرافی یا تغییری یا حرام و حلالی و بطور خلاصه دگرگون سازی بوجود آورد به ما معرفی نماید.

و اینک برای آشنائی به سهولت اقدام در جهت متعه گرفتن اشاره مختصری به شرائط و ضوابط مهمتر آن میگردد.

1- رضایت طرفین پایه و اساس ازدواج است.

2- عقد که رضایت نر و ماده را از جنبه حیوانی به عالم انسانیت میکشاند و با ادای کلماتی روح اطاعت از قانون را در طرفین بیدار و تقویت میگرداند هردو را در راه اعتقادشان مقدمه بر آمیزش به نوعی آرامش متکی به حلال و صواب بودن عمل بهره مند مینماید. صیغه عقد علامت فرصتی است که مرد بیندیشد و زن فکر کند زیرا این دستور یک عظمتی از آفرینش است که از راضی کردن زن بوسیله تحریک که میتوان با لمس و مالش 19 ناحیه زن تسلیمش کرد و از همه مهمتر عقد که طرفین را وادار به رعایت مقررات دیگر اسلامی میدارد که به یکدیگر زیان نرسانند بهبود و بهداشت جان و جسم یکدیگرا را احترام گذارند و جز به حریم اجازه داده شده سنتی دین آنچه خارج از حد و مرز آنست تجاوز سادیستی و حیوانی ننمایند و با مهمتر از مهمترها که عقد احترام به زن گذاشتن است و بحث مستقلی تحت عنوان «عقد» خواهیم داشت.

3- تعیین مدت و صداق بنحوی که در رساله ها و کتابهای مربوط ذکر شده که خود جلوگیری از نحوه های بطلان خواه و چندش آور میباشد و در نتیجه مرد همانند در ازدواج دائم مجبور نیست به امر حلال ناهنجار طلاق اقدامی بنماید بلکه بعد از تمام شدن مدتی که

قرار گذاشته شد زن بخودی خود ور شده و مطلقه است.

تعیین مهریه جهت متعه بسیار جالب است زیرا بهره برداری از زمانی معین از یکطرف که زن آنرا پذیرفته است و از طرف دیگر که بر شوهر متعه نفقه و هزینه لباس و خوراک و مسکن نیست میبینیم مهریه متناسب با زمان تمتع، مقرر است.

4- نگهداری عده بعد از آمیزش و انقضاء مدت قید شده در عقد است که اگر حامله نباشد و شرایط دیگر نبود بطور ساده قریب 45 روز میباشد.

در نکاح متعه، نفقه با مرد نیست (اگر بود نوعی سختگیری و مخالفتی محسوب میگردید و چه بسیارند کسانی که فقط از لحاظ اقتصاد روی گردانی دارند) زن و مرد از یکدیگر ارث نمیبرند (اگر چنین نبود جنجال متعه شدن و متعه گرفتن بین اغنیاء و فقرا علامت ستمگری دین بحساب درست میاید و متعه فقط مسئله حل شده ای برای اغنیا بود و فقیر را چاره چه؟ اما اسلام عزیز نه ستمگر است بلکه در حد اعتلای انصاف چنین دستوراتی صادر میفرماید.

زن دائم که نصف ازدواج است نیمه خانه است. یک قسمت مساوی از زندگی است. زمان اولاد خواهی و فرزند طلبی مرد میتواند با اجازه و رضایت همسرش عزل کرده و از ورود نطفه به رحم جلوگیری نماید و بدون کسب اجازه انجامش ممنوع میباشد اما در متعه اجازه زن لازم نیست (اگر بود اوضاع و احوال زن در برابر همسر فقیر و غنی اختلاف پیدا میکرد برای اینکه فرزندی از متمکن بابد و خود نزی بهره مند شود رضایت

میداد و جهت جلوگیری از پیدایش یک فرزند فقیر زاده که خود سرباری بود هرگز راضی نمیشد و یکی از آنها شادمان شد که گوساله ای آمد نان ده و فرزندی آمد نان خواه و دلائل اجتماعی روشن دیگر) و اسلام منصف عزیز که میفرماید: چنانچه فرزند از متعه بوجود آمد، (چه گناهی از این بابت نسل را در این میان است) تنها میراث بر اوست و حقوق اجتماعی این فرزند بدون هیچگونه تفاوتی نزد اسلام همانند فرزند ازدواجهای دائم میباشد. (ناگفته نماند وقتی به مکتب اخلاق اسلامی مراجعه کنیم و میبینیم علاوه بر فقه نکایی قابل رعایت دارد و اگر اولاد متعه تنها از این فیض محروم است که چون مادرش از شوهر خود ارث نبرده (یا پدرش) از میراث والدین در یکی از ابعاد محروم میماند کدام مسلمان اخلاقی است که پس از پیدا شدن فرزند، متعه را به عقد دائم در نیاورده و این قسمت نیز منتفی نشده باشد و اصولا اولین یگانگی در ازدواج است و تمامیت آن در پیدایش فرزند که فامیل عروس و داماد در اینوقت یگانه شده اند و خود عروس و داماد در آن وقت)

و اینک روایاتی که قول آوردنش دادم:

کتابچه ای را یکی از دانشمندان لبنانی (آقای حسن محمد) بنام المتعه نم متطلبات العصر منتشر ساخته و 16 روایت از برادران سنی دانشمند نقل کرده اند (1) که عینا (ضمن ترجمه فارسی روایات) نقل میگردد.

الاول: من جابربن عبد الله قال: کنا نستمتع بالقبضه

1- چاپ بیروت 1392-1972 و چون هدفشان روشنگری حقایق بوده از ایشان به ترجمه نقل گردید.

من التمر و الدقیق الایام علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و ابی بکر حتی ثم نهی عنه عمر بن الخطاب فی شان عمروبن حریث. (جابر ابن عبدالله گفت: متعه میگرفتیم با مشتی از خرما و آرد د زمان نبی گرامی و ابی بکر سپس نهی کرد آنرا عمر خطاب درباره عمرو بن حریث).

المصادر: 1- صحیح مسلم ج 1 ص 395. 2- جامع الاصول لابن الاثیر. 3- تیسیر الوصول لابن الدیبع ج 4 ص 262. 4- زاد المعاد لابن القیم ج 1 ص 444. 5- فتح الباری لابن حجر ج 9 ص 141. 6- کنز العمال ج 8 ص 294.

الثانی: عن عروه الزبیر: ان خوله بنت حکیم دخلت علی عمربن خطاب فقالت: ان ربیعه بن امیه استمتع بامرأه موله فحملت منه فخرج عمر یجر رداء فزعا فقال هذه المتعه و لو کنت تقدمت فی لرجمته... اسناد صحیح، رجاله کلهم ثقات. (عروه روایت میکند از خوله دختر حکیم که مگوید داخل شد بر عمربن خطاب، پس گفت خوله به عمر که ربیعه بن امیه متعه ای گرفته است پس آبستن شده از او پس عمر با خشم بیرون آمد گفت این متعه است؟ اگر متوجه اش شده بودم سنگسارش میکردم.

المصادر: 1- أخرج المالک فی الموطا ج2 ص 30. 2- والشافعی فی کتاب الام ج 7 ص 219. 3- والبیهقی فی السنن الکبری ج 7 ص 206.

الثالث: عن الحکم قال: قال علی (رض) لولا ان عمر

(رض) نهی عن المتعه ما زنی الاشقی. و بصوره اخری عن الحکم انه سأل عن هذه الایه - آیه متعه النساء- أمنسوخه؟ فقال: لا، و قال علی: لولا ان عمر نهی عن المتعه ما زنی الاشقی (حضرت علی فرمود چنانچه عمر از متعه نهی نکرده بود زنا نمیکرد هیچکس مگر انکه شقی باشد).

المصادر: 1- تفسیر الطبری ج 5 ص 9 باسناد صحیح. 2- تفسیر الثعلبی. 3- تفسیر الرازی ج 3 ص 200. 4- تفسیر ابی حیان ج 3 ص 218. 5- تفسیر النیسابوری. 6- الدر المنثور ج 2 ص 40 ابعده طرق.

الرابع: عن ابن جریح عن عطاء قال: سمعت ابن عباس یقول رحم الله عمر ما کانت المتعه الارحمه من الله تعلی رحم الله بها امه محمد صلی الله علیه و آله و سلم و لو لا نهیه لما احتاج الی الزنا الاشفا (ای قلیلا من الناس کما قال ابن الاثیر فی النهایه) (ابن عباس گفت خدا رحمت کند عمر را نبود متعه مگر رحمتی از خدای تعالی که امت محمد را به آن رحم کرده بود و اگر عمر از آن جلوگیری نکرده بود محتاج به زنا نمیشدند مگر انکی از مردم).

المصادر: 1- احکام القرآن للحصاص ج2 ص 179. 2- النهایه (لابن الاثیر ج2 ص 249. 3- الفریبین للهروی. 4- الفائق للزمخشری ج1 ص331. 5- تفسیر القرطبی ج5 ص130 و فیه بدل الاشفا: الاشفی و کذلک. 6- فی تفسیر السیوطی ج2 ص140 عن طریق الحافظین عبدالرزاق و ابن المنذر عن عطاء و انظر. 7- لسان العرب لابن منظور ج19 ص166. 8- تاج

العروس ج10 ص200 و حذف فیه من صدر الحدیث (رحم الله عمرا)، و زاد صاحب تاج العروس و ابن منظور: قال عطاء: والله لکانی امسع قوله: الاشقی.

الخامس: اخرج الحافظ عبدالرزاق فی مصنفه عن ابن جریح قال: اخبرنی ابوالزبیر عن جابر قال قدم عمروبن حریث الکوفه فاستمتع بمولاه فاتی بها عمر و هی حبلی فسأله فاعترف قال: فذلک حین نهی عنها عمر.

(عمروبن حریث وارد کوفه شد کنیزی را به متعه گرفت پس روزی با هم نزد عمر رفتند و حال آنکه کنیز آبستن بود عمر از چگونگی حال پرسید عمروبن حریث بحقیقت امر اعتراف کرد اینجا بود که عمر در اولین مرتبه نهی کرد از متعه).

المصدر: فتح الباری ج9 ص141.

السادس: اخرج الحافظ ابن ابی شیبه عن نافع: ان ابن عمر سال عن المتعه؟ فقال: حرام، فقیل له: ان ابن عباس یفتی بها، قال: فهلاتزمزم-بها-نزمزم-فی زمان عصر. (از پسر عمر سؤال شد از چگونگی حکم متعه، گفت حرام است در آنجا شخصی گفت ابن عباس فتوا به حلیت آن میدهد گفت پس چرا در زمان عمر بزبان نیاورد؟).

المصادر: 1- الدرالمنثور ج2 ص140. 2-جمع الجوامع نقل عن ابن جریر.

السابع: اخرج الطبری عن جابر قال: کانوا یتمتعون من النساء حتی نهاهم عمر بن الخطاب (طبری از جابر روایت میکند که گفت مسلمانان متعه میگرفتند تا عمر از آن جلوگیری کرد).

المصدر: 1- کنزالعمال ج8 ص293.

الثامن: عن سلیمان من یسارعن ام عبدالله ابنه ابی خیثمه ان رجلا قدم من الشام فنزل علیها فقال: ان العزبه قد اشتدت علی فابغینی امراه اتمتع معها، قالت: فدللته علی امراه فشارطها و اشهدوا علی ذلک عدو لا مکث معهما ماشاءالله ان یمکث ثم انه خرج فاخبر عن ذلک عمربن الخطاب فارسل الی فسالنی احق ما حدثت. قلت: نعم، قال: اذا قدم فادنینی فلما قدم اخبرته فارسل الیه و قال: ما حملک علی الذی فعلته؟ قال: فعلته مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ثم لم ینهها عنه حتی قبضه الله، ثم مع ابی بکر فلم ینهها عنه حتی قبضه الله تعالی ثم معک فلم تحدث لنافیه نهیا. فقال عمر: اما ولاذی نفس ببده لو کنت تقدمت فی نهیی لرجمتک بینوا حتی یعرف النکاج من السفاح.

ام عبد الله روایت میکند مردی از شام آمد بر من وارد شد به من گفت از بی زنی به تنگ آمده ام برایم متعه ای جستجو کن پس راهنمائیش کردم به زنی پس با او شرط کرد و او را عقد بست با حضور جمعی از عدول و مدتی با هم بودند بعد مرد به وطن خود برگشت این قضیه به گوش عمر رسید مرا طلبید و از قضیه پرسید. گفتم حقیقت دارد. عمر گفت اگر این مرد باز به مدینه برگشت مرا اطلاع دهید چون بازگشت به عمر اطلاع دادم او را طلبید گفت چه باعث شد متعه گرفتی مرد در جواب گفت زمان نبی گرامی متعه گرفتم و از آن نهی نکردند تا رحلت کردند زمان ابی بکر نیز همچنین و تا مرگش از این موضوع جلوگیری نکرد عمر در جوابش

گفت سوگند به خدائیکه جان من در دست اوست اگر قبل از این نهی من بتو رسیده بود سنگسارت میکردم (روشن کنید فرق نکاح را با زنا).

المصدر: 1- کنز العمال ج8 ص294 عن طریق الطبری.

التاسع: اخرج الحافظ عبدالرزاق، و ابو داود فی ناسخه و ابن جریر الطبری عن علی (امیرالمؤمنین) قال: لو ما سبق من رای عمربن الخطاب لامرت بالمتعه ثم ما زنی الاشقی. (از حضرت علی آوردند اگر جلوتر از زمان حکومت من، عمر از متعه جلوگیری نکرده بود من دستور متعه را صادر میکردم و در نتیجه زن نمیکرد مگر بد عاقبت).

المصدر: 1-کنزالعمال ج8 ص294.

العاشر: قال عطاء قدم جابربن عبدالله معتمراً فجئناه فی منزله فسأله القوم عن اشیاء ثم ذکروا المتعه فقال: استمتعنا علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ابی بکر و عمر، و فی لفظ احمد: حتی اذا کان فی آخر خلافه عمر (رضی الله عنه) عطا که از فقهاست روایت میکند که جابر بن عبدالله آمد به مکه برای عمره. پس برای دیدنش رفتیم از برخی موضوعات از او سؤال کردیم تا سخن از متعه شد گفت متعه میکردیم زمان نبی گرامی و ابی بکر وعمر و احمد روایت کرده تا اواخر زمان عمر که آنرا جلوگیری کرد.

المصادر: 1- صحیح مسلم ج1 ص395 فی باب نکاح المتعه. 2- مسند احمد ج3 ص380 و ذکره فخر الدین ابو

محمد الزیلعی فی تبیان الحقایق، شرح کنز الدقائق و لفظه: تمتعنا علی عهد رسول الله و ابی بکر و نصفا من خلافه عمر ثم نهی الناس عنه.

الحادی عشر: عن عمران بن حصین قال: نزلت آیه المتعه فی کتاب الله تعالی و لم تنزل آیه بعدها تنسخها فامرنا بها رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و تمتعنا مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و مات لم ینهنا عنها قال رجل بعده برایه ماشاء عمران بن حصین گفت آیه متعه در کتاب خداوند وارد شد و آیه ای که ناسخ آن باشد نیامد و نبی گرامی متعه را دستو رداند و ما عمل به آن کردیم در زمان ایشان و رحلت کردند و نهی از آن نکردند. مردی برای خود چیزهائی بعد پیامبر گفت).

المصدر: 1- صحیح البخاری کتاب التفسیر (سوره البقره) ج7 ص24 ط سنه 1279 ذکره المفسرون عنه فی قوله تعالی فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن فریضه (سوره النساء 24) فی بیان حجه من جوز متعه النکاج و بعضهم فی مقام اثبات نسبه الجواز الی عمران بن حصین.

المصادر: 1- تفسیر الثعلبی. 2- تفسیر الرازی ج3 ص200 و ص 202. 3- تفسیر ابی حیان ج3 ص 218. 4- تفسیر نیشابوری.

الثانی عشر: عن نافع عن عبدالله بن عمر: انه سأل عن متعه النساء. فقال: حرام، اما ان عمربن الخطاب لواخذ فیها احداً الرجمه بالحجاره (نافع از پسر عمر نقل کرد اینکه شخصی درباره متعه از او پرسید گفت حرام است زیرا عمربن الخطاب اگر کسی را میدید که متعه کرده است سنگسارش میکرد).

المصدر: 1- السنن الکبری للبیهقی ج7 ص206.

الثالث عشر: کان عمر یقول: والله لا اوتی برجل اباح المتعه الا رجمته (عمر همیشه میگفت: سوگند به خدا هر مردی متعه را مباح بداند او را سنگسار میکنم).

المصدر: 1- سبط ابن الجوزی فی مرآه الزمان.

الرابع عشر: عن ابی سعید الخدری و جابر بن عبد الله الانصاری قالا تمتعنا الی نصف من خلافه عمر حتی نهی عمر الناس عنها فی شان عمروبن حریث. (ابی سعید خدری و جابرابن عبدالله انصاری گفته متعه میگرفتیم تا زمان نصف خلافت عمر پس از آن جلوگیری عمر اولین بار درباره عمروبن حریث).

المصدر: 1- عمده القاری للعینی ج8 ص310.

الخامس عشر: عن ایوب قال قال: عروه لابن عباس: الاتتقی الله ترخص فی المتعه؟ فقال ابنعباس: سل امک یا عربه: فقال عروه. اما ابوکر و عمر فلم یفعلا، فقال ابن عباس: والله ما اراکم منتهین حتی یعذبکم الله، نحدثکم عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم و تحدثونا عن ابی بکر و عمر. (گفت عروه به ابن عباس از خدا نمیترسی و اجازه متعه میدهی؟ گفت ابن عباس برو از مادرت بپرس ای خنک بی مزه پس گفت عروه ابوبکر و عمر چنین کاری نمیکردند ابن عباس در جواب گفت: بخدا قسم گمان نمیکنم شما اطاعت کنید تا روز قیامت که بعذاب خدا گرفتاری شوید من از پیامبر سخن میگویم و شما برای من از ابی بکر و عمر میگوئید).

المصادر: 1- اخرجه ابو عمر فی العلم ج2 ص 196

2- مختصر ابوعمر ج5 ص 226. 3- ابن القیم فی زاد المعاد ج1 ص 219.

السادس عشر: اخرج ابن الکلبی ان سلمه بن امیه بن خلف الجمحی استمتع من سلمی مولاه بن امیه بن الاوقص الاسلمی فولدت له فجحدولدها فبلغ ذلک عمر فنهی عن المتعه، وروی ایضاً ان سلمه استمتع بامراه فبلغ عمر فتوعد. (ابن کلبی روایت میکند این که سلمه بن امیه کنیز امیه بنام سلمی را متعه گرفت پس فرزندی آورد اما انکار کرد که بچه وی نیست قضیه به گوش عمر رسید پس جلوگیری کرد از متعه و نیز آورده اند اینکه سلمه متعه ای گرفت عمر او را تهدید کرد).

المصدر: 1- الاصابه ج2 ص63.

ارکان ازدواج موقعت

تعریف متعه، موضوع و فایده متعه، ماده اشتقاق متعه، عقد متعه، رضای طرفین، آیا اجراء عقد متعه به زبان غیر عربی جایز است یا نه؟ صیغه عقد متعه.

فرق متعه و زواج موقت که نزد امامیه فرقی ندارد و مالکی و حنبلی و شافعی نیز یکی دانند و حنفی ها گویند بطلان متعه ه این است که به صیغه متعتک انجام شود نه زوجتک زیرا عمر متعه را حرام نموده است و ...

فرق نکاح شغار و متعه که شغار نزد امامیه باطل است و نزد دیگران شرح و بسطی دارد.

فرق نکاح معلق و متعه و بحث از آن؛ عقاید و دلایل موافقین

متعه و مخالفین و آیات و روایاتی که در این مورد رسیده؛ نظریه امام فخر رازی و نظریه های صاحبان تفاسیر درله یا علیه متعه.

آیه ای که متعه را مقرر داشته است (واحل لکم ماوراء ذلکم ان تبتوا باموالکم محصنین غیر مسافحین فما استمتعم به منهن فاتوهن اجورهن فریضه ولا جناح علیکم فیما تراضیتم به من بعد فریضه ان الله کان علیما حکیما) مخالفین گویند بوسیله آیاتی از سوره مؤمنون نسخ شده است و نیز گویند درست متعه در زمان نبی گرامی و ابابکر تا مدتی از زمان عمر بوده اما بالاخره آنرا نهی کرده است. دیگر گویند طلاق و میراث و عده وفات و .. نداشتن دلیل بطلان آن است.

موافقین گویند سوره ای که آیه مذکور را دارد مدینه است و آیه والذین هم لفروجهم حافظون الاعلی ازواجهم او ما ملکت که برخی آنرا ناسخ آن دانند جلوتر نازل شده و مکیه است و نیز گویند حلال محمد حلال الی یوم القیامه و حرام محمد حرام الی یوم القیامه و نه علی میتواند حلالی را حرام کند یا حرامی را حلال و نه عمر.

ادله اجتهادی، گفتارهای فقهی، وضع متعه در زمانهای نبی گرامی و ابابکر و عمر و ادله عقلی و نقلی مخالفین و موافقین همه و همه را میتوان بطور مبسوط و فاضلانه در رساله دکترای آقای دکتر محسن شفائی که اینک بصورت کتاب در دسترس است یافت و چون خواست نویسنده در این جلد و جلدهای دیگر جز نشان دادن فرهنگ تشیع و بالابردن سطح دینی علمی اجتماع نیست سعی دارم اگر مطلبی را میتوانم آنچنان بیاورم که سابقه قبلی ندارد

یا اگر دارد من ندیده ام بیاورم و در غیر اینصورت مصدر و آدرسی بدهم و اینک طالبان میتوانند به کتاب قلمداد شده مراجعه نمایند.

متعه را چهار رکن است: محل متعه، عقد متعه، مهر متعه، مدت متعه.

محل متعه: زن مسلمان چه مؤمنه چه غیر مؤمنه نمیتواند به هیچ ازدواجی (دائم و متعه و ...) بعقد غیر مسلمان (مشرک یا کافر یا حتی صاحب کتاب) در آید.

مرد مسلمام میتواند هرگونه ازدواجی با زن مسلمان داشته باشد و با اهل کتاب میتواند نکاح متعه انجام دهد. از یهود و نصارا و بنابر قول بعضی مجوس نیز اما باید از گوشت خوک و شراب و مسائلی که مغایر و مخالف ا تمتع است پرهیز داشته باشند و زن مشرک یا کافر یا ناصبی را به هیچ وجه نمیتوان متعه کرد و عده ای کافر را مستثنی کرده اند (هر کس باید به نظر مرجع خود مراجعه نماید).

متعه از امه (بنده) گرفتن برای کسی که زن دائم دارد فقط با اجازه زن است.

محرمات در آیه 22 سوره نساء در مورد نکاح دائم و متقطع هر دو یکی است و در سایر موارد نیز فرقی بین دائمه و مته نمیباشد.

عقد: که چگونگی گفتار و جملات است که بین طرفین یا وکلایشان رد و بدل میشود و به چه زبانی باشد عربی یا غیر آن و .. همه را میتوان در کتاب اشاره شده یافت و آنچه در اینجا اضافه میشود: استدعائیست برای اینکه بار دیگر عنوان «در

صورت رضایت طرفین خطبه عقد یعنی چه؟» را مطالعه فرمائید.

مهر: که باز عنوان مستقل دارد و از آن بحث خواهد شد فقط باید دانست چهار رکن متعه که بر اوضاع دینی، سیاسی اجتماعی و اقتصادی و جنسی سکسی قرار دارد مهر در نکاح مته همان منزلت را دارد که صداق در نکاح دائم و این بنیه اقتصادی این گوشه ای از زندگی است و به منزله اجرت آمیزشی محسوب نبوده همانگونه که خطبه وسیله محکم نبودن پیوند است اقتصادی فیما بین نیز چنین است و دلیلی از آن اینکه متعه غیر مدخوله را بنابر نظر قریبه به اتفاق فقها استحقاق نصف مهر است همانند مهر در ازدواج دائم و مهر متعه را نیز شرائط و ضوابطی است که میتوان به کتب فقها و کتاب اقای دکتر شفائی مراجعه نمود.

مدت متعه: مدت مذکور از شرائط لازم است که باید در نکاح مته ذکر شود و اگر نشد تبدیل به عقد دائم میگردد و این هم شرایط و ضوابطی دارد که باید به کتب مربوطه مراجعه نمود و مسائل دیگر.

پس از انقضای مدت معین شده متعه خود بخود طلاق داده شده است.

عده متعه: متعه غیر مدخوله عده ندارد و عده مدت زمانیست که مدت منقضی شود یا بقیه مدت هبه گردد تا آن زمان که میتواند متعه دیگری شود که اگر مدخوله باشد بنابر نظر اکثریت دیدن دو حیض است یعنی پس از پایان قاعدگی دوم همینکه پاک شد متعه اش تمام است و برای زنان نزدیک به یائسگی این مدت 45 روز است و حتی برخی نیز در هر سن مدت مذکور را 45

روز دانسته اند و هرکس باید به فتوای مرجعش پیرو بوده باشد.

عده وفات نزد تمام ازدواجها چه مدخوله چه غیر آن چهار ماه و 10 روز است و برخی شرائطی در بعضی موارد دارند که باید به کتب مربوطه مراجعه نمود برای اطلاع به مسائل دیگر از قبیل وکالت در نکاح، عقد فضولی، خیار عیب و ... و ولایت بر دختر و زن و .. به کتب مربوطه مراجعه شود.

در پایان این قسمت صفات ممدوحه و مکروهه یک متعه را به اختصار بیاورم:

متعه باید سعی شود مؤمنه عفیفه و بری از تهمت باشد. متعه زانیه و زنانی که علامت مخصوص جهت آمادگی دارند و آنها که مردان را علنا دعوت مینمایند کراهت دارد. از متعه کردنی که به آبرو و شرف یکی از طرفین صدمه وارد میگردد باید دوری جست.

آنچه آوردنش ضرورت دارد آراء ائمه اربعه اهل تسنن و فقهاء آنان درباره متعه است که هیچکدام همزاد و همسان و همراه نیست و باوجود اختلاف بین آنچه گفته اند که شرح آنها در کتابهای فقهای شیعه (تذکره علامه، خلاف شیخ طوسی و ...) ذکر شده است همین پذیرششان به انواع بهترین دلیل بر جواز بنیان موضوع «متعه» و قبولی اسکلت آن است.

آیا ازدواج موقع همان بی بند و باریها نیست

سؤال اینست: ازدواج موقت این معنی را دارد که مردی بر زنی وارد شود و با او بدنبال جلب رضایت و گفتن سخنانی آمیزش نماید، و فحشاء نیز ورود مردی است بر زنی و آمیزش نمودن پس از جلب رضایتش و رفتن و مگر آوردن چند جمله که مشهور به خواندن صیغه است زن را تطهیر میکند و حتی مرد را و میتوان بین فاحشگی و متعگی آیا تفاوتی قائل شد؟

الف: آیا فاحشه نقش انقامجوئی را بدنبال عمل خود آرزو دارد یا متعه بر این نیست است؟ و همین سؤال به تنهائی برای جواب کافی بنظر میرسد و در عمل میبینیم رفتار و حرکات فاحشه و متعه آنقدر اختلاف و فاصله دارد که باز شناختنشان بر خودشان حتی شناساتر است و انتقامجوئی فاحشه از این جهت که اجتماع با وی نابکار بوده و متعه نسبت به خود چنان نمی اندیشد.

ب: قبول دارید که اگر قانون و نظمی بر اعمال فواحش حاکم باشد خود نوعی زبردستی اجتماع و انتخاب نیکوئیهاست که توانسته اند رابطه فواحش را با قانون محفوظ بدارند و اگر نظمی نباشد راه گسترش و سرایت فاحشگی کلی است. پس متعه که با توجه خاص به معتقدات مذهبی در نوعی از قید یک ازدواج وضع شده شرعی در میاید، حداقل در حصاری از اجتناب همه گیر شدن معمول به در اجتماع است.

ج: فواحش نمیتوانند از احتمال مجازاتی که مذهب تذکر

میدهد رهائی یابند، درنتیجه مغزشان به راهی میرود و عورتشان به راهی دیگر و در روانشناسی و نیز در فیزیولوژی اعمال بدن آنچه برخلاف طبع باشد اگر چه در مرحله احتمال باشد مردود و غریزه آزار میشناسند اما مغز متعه و سکسش از آزارهای بی امان وجدان وعده داده شده مذهب در امان است.

د: متعه با آداب و تشریفات خاص مذهبی بصورت مفعولی در میاید و در اختیار فاعلی که با ضوابط و شرایط اعتقادی از قوه جنسی به فعل و فاعلیت در آمده قرار میگیرد از اینقرار هراس از اینکه مردان حاضر نمیشوند حتی اسمی از ازدواج موقت را به احترام زن مورد نظر که دارنده همان اعضاء زنان دیگر است بر او بگذارند هراس مذکور فقط در انحصار فواحش است در صورتیکه متعه ها تا آنجا پیش رفته اند که در برابر عملی بنام مرد بعنوان معمولی هرچند به اجبار باشد خود را به مرد بقبولانند.

ه: مشغله های ذهنی منفی تقریبا همیشه واکنشهای غیر جانانه ای ببار میاورد. کسیکه میگوید نکند فاحشه شود، نکند کلیه ام خراب گردد، نکند بر پدر و مادرم جفا نمایم، چرا باید در فکر منفی بود و چه بسا فاحشه شود، بیماری کلیه بگیرد، به والدین جفا کند.

ممکن نیست فاسد شوم محالست به پدر و مادرم جفا کنم، هرگز کلیه ام خراب نخواهد شد، باز هم از جمله انحرافهائیست که خودسری و همه روابط و شرایط را ترساندن است و خود را فراموش کردن و مقام خود را درست نشناختن و آنچه اسلام میفرماید که بین خوف

و رجا باید بود و در هر حال پناه به حضرت باریتعالی برد درست یکی از آن موارد اینجاست زیرا در اینجا مشغله ذهنی در کار نیست. خودسری و خود تحدی کردن و در برابر مسائل جهانی قرار دادن هم نیست، بلکه ایمان است و پایگاه محکمی که میتوان در آن چنگ زد و خود را نگهداشت و چنگ تنها نیست که تا بازوها در محل اتکاء فرو رفته است و دست هم نیست مغز است که آدمی را به پایگاه محکم توحیدی که محکمتر از آن وجود ندارد متصل ساخته است و متعه و فاحشه در این اختلاف که آنجا شرائط و ضوابطی رعایت شده و کار قانونی در شرف انجام است و محل اتکائی در کار و اینجا هیچگونه اتکائی جز رهائی منفی و رنگ باخته نیست.

و: زن در اندیشه آنکه سرپرستی مرد را برای مدتی تصرف کند بلکه خودش را محترمانه به تصرف مرد در آورد، مدتی از عمر خود را مشغول میدارد که اگر بعقد دائم درآید توانسته است ثابت کند مدتی یک مرد او را محترم داشته است و اگر متعه بود حداقل برای لحظاتی قابل احترام بوده است. اما اگر فاحشگی بود به اندازه ظرفی ظرفیت دارد که دفع شهوت کرده است زیرا همان اجازه و شرایط و ضوابط مرعی شده فیمابین یعنی احترام به زنداشتن که در غیر اینصورت به یکدیگر جهیدن تا شهوت زایل گردد انعام نیز دارند.

ز: مرد خود را در برابر فاحشه خالی از شهوت میکند و اگر سادیسمی یا مازوخیسمی هم داشت بمرحله عمل در میاورد و دیگر هیچ، اما در برابر متعه مسئله جدی تر است و اگر عامل دست به دو کار زشت قلمداد شده آلود که هرکس در برابر زن

دائمیش حتی عصیانهای بی امان مذکور را خواهد داشت که احترام به زن تحت عنوان رعایت قانون و نظم برای متعه علاوه بر آنکه جنبه تکریم و احترامی خاص نسبت به وی دارد جز نزد فواحش که سادیست و مازو خیست معامله گر است نزد دیگران کیفیت مطرح است نه کمیت.

ح- فواحش متاعی را با حالتی وصف ناپذیر دنبال میکنند که در آمد بیشتری دارد و اگر شخصی با درآمد کم از کنارشان گذشت نمیخواهند دیگر با او روبرو شوند و حتی به ذهنشان برسند. اما متعه اگر یک چشم نداشته باشد که بخاطر مرد کم در آمد سراسیمه شود حتما و همیشه یک چشم به غزمه های عشقی پشت مژگانها دارد، یعنی هویت عشق برای فاحشه نا آشنا و مرده است و برای متعه زنده و در حد شتاب در هوس، رنگ باخته اما نه هیچ.

ط- مطلبی که یک فاحشه ناز آمده مفلوج (هیستریک) به آن مراجعه کرده باشد در فهرست اعلام پزشکیش جائی ندارد اما بهمان نسبت که همسرهای همیشگی در آمار مراجعین رقم درشتی را در لیست هیستریک ها نشان دارند، متعه ها هم نه همانند فواحش در خود فروشکسته میشوند نه مانند همسران دائمی دیگران را در شکستگی خود سهیم میدانند بلکه نازهائی فرو میریزند که نوازش هائی تحویل گیرند هرچند اگر اقدام خود را نتیجه بخش ندیدند بسرعت پایان پذیر است (ناگفته نماند همه جا فاحشه ای را که در سایه حمایت یک لوطی ناظم بسر میبرد بعلت وضعی مرضی

غیر قابل بحث طرد و ناوارد میشناسیم).

ی: دلهره و اضطراب نزد فواحش بهمان میزان که عشق و محبت متابولسیم جنسی خود را نزد آنان بپایان رسانده ملامت آمیز و بیهوده انگار و عدم اعتماد زاست. فاحشه میگوید بزرگ میشوم توبه مینمایم یا واسطه میشوم اما به میزان کمتری توفیق توبه می یابند در برابر متعه ها زمان پیری را به روال اعتقاد مذهبی قبلی که دارند با شوق و شعف به لباسی در میایند که با حفظ آبرو دستمزد حلالی برای تهیه زاد و توشه سفری که هیچکس را خلاصی از آن نیست و کسی نیز حاضر بهمراهی و همسفری شدن نیست فراهم آورند.

ک: فاحشه اگر در معرض انفاذ اسپرم متوالی و مختلف قرار گیرد بنابر عقیده بسیاری از هر نوعی انتی کروپاد زهری درست میگردد که موجبات نازائی و عاقر شدن میگردد که احوال و اوضاع نامساعد عصبی روانی نیز در آن بی دخالت نیست، درصورتی که متعه آخرین ماجرای عشقی اش ممکن است حتی به نوازش نوزادی پایان پذیر گردد که مقدمه قطعی تشکی قطعی خانواده است.

ل: رابطه فواحش با فامیل در گرو آرزوهای هرگز بر آورد نشده است و رابطه متعه ای که حتی کوس رسوائی کاذبش را بر سر کوچه و بازار زده باشند اینست که هرکس انگشت تعجب به لب گزید خود را نشان داده است که از خویشاوندان متعه است و شگفتی آنکه اگر فاحشه ای میلیونر شود از لمس ملایم چاپلوسی

اقوام بعلت تمکن دوستی آنان بهره مند است چنانچه متعه ای به مکنت و ثروت رسید همیشه بر پروبالهای متملقین از خویشاوندان پایش نهاده شده است.

م: اغلب فواحش در فاصله آغاز و انجامی کاذب زندگی مینمایند که از فرار خانه یا فریب صیاد یا آشنائی با زنان و دختران هرزه شروع و به ناکامی در تمام ابعاد زندگی پایان میپذیرد و هیچ آغاز وحشتناکتر از بچه دزدی نامردان و گرگ صفتان ستمگری نیست که پدر و مادر را در هزاران دل و آرزو که دختر بچه ای دارند زیبا که تازه شیرین زبان و شهد کلام شده ناکام میسازد و ناگهان بچه را برای سیر کردن شکم عزا در آمده خودش فریب داده و در سنین بسیار پائین به آغوش دزدان پست تر از چارپایان می اندازد و اینجا که رسیدم رقم درشت نزدیک به هشتصد کودکان گم شده در یک سال کشور آتش بجانم کرد که آتش بجان کسانی باد که با تشریفات کاذب مذهبی و نقش و نگارهائی در قالب ایمان، مردم را بی اعتقاد و ایمان کردند تا آنجا که خانواده ای ازدواج کند زایمان کند، امیدواری که به زیبائی و سلامتی فرزندش حاصل کرد امشب را با هزار دل و امید بخوابد و فرا شب فرزندش را در راه مجهولی که مقصدش معلوم است در حالی ببیند که بدنبالش در آغوش نامردان پاس داده میشود و من که برای نفرین کردن تا کنون تقوا کرده ام در آرزوی این که روزی نوباوگان خودشان را بدزدند زبان نفرینم میگشایم که نابود باد نسل آن قوه مقننه ای که دراینباره چاره ای بهتر را درک نمیکند و از جمله حتی اعتراف کننده ای را که متجاوز از سی بچه دختر و پسر را

دزدیده و به آنها تجاوز کرده و چند نفرشان را به قتل رسانده به اشد مجازات! بیست سال زندان محکوم میکند (آن هم اگر سال دیگر با قدرت بچه دزدی بیشتری پیدا نشود) آری فواحش در فاصله آغاز کاذب و انجامی ناکام عمری سپری میسازند و بزرگترین آرزوئی را که در دخترکی داشتند تا لعبت شوند اینک میبینند لعنت شده اند و حتی لحظه ای به آرزوهای دراز و پر شاخ و بزرگ نرسیده اند در حالیکه متعگان اگر ساعتی هم هست لعبتی میشوند در فواصل آغازی که درست بوده و انجامی که حداقل احساس مجرمیت نمیکنند.

ن: متعگان برای نام مراجعین لبخند میزنند، جستجو میکنند اگر دو نفر باشند به بررسی اصالت و شکوهشان میپردازند و انتخابشان بدنبال مغزشان است و در رویاهای آسمانی بدنبال هنوز امیدوارند میگردند اما فواحش انتخابشان بدنبال چشمشان همانند سائلی است که به کیفت سکه خیر پرداخت کننده خیره شده است اما در اینجا یکنفر متضرر است آن مبتلا به تکدی، و آنجا هردو زیان رسیده اند قابل و مقبول.

س: متعه همانند یک وشیزه نو عروس که به عقد دائم در میاید از خود تصویهای لعبتی میسازد که اگر حتی ساعتی توانسته باشد به مرغوبیت در تصرف مردانه ای در اید الگوی شوهری دائم را که سایه بر سرش دارد ساخته است و تصور میکند برای همیشه در سایه حمایت سرپرستی اش قرار دارد در صورتیکه فاحظه انتظار حمایت از مراجعین ندارد و پس از اینکه در یکدیگر فروشکسته شدند کمتر بیاد آنروزهایند.

ع: فواحش برای انتقام از حد و حصر اجتماع و حتی محسوسات هم میگذرند، سخن از اعمال خیر، بحث از مقدسات که کمتر بین آنها رایج است بندرت برای مسخر کردن و توهین عنوان میشود و بسط این بحث نزد بسیاری از بدتر از فواحش نیز در اجتماع دیده میشود الا آنکه حتی آنهمه ملحدین حاضر نیستید معتقدات دیگران را تمسخر و توهین کنند، مگر لحظه های کژسازگار اما متعگان در برابر اعمال خیر و بنام مقدسات بهمان ترتیبی که تربیت شده والدین و محیط اند تصمیم اتخاد مینمایند.

ف: فاحشه بعلت وحشت و اضطرابی که روزهای نخست از کار خود دارد و بعدها بصورت یک مفعول بی تفاوت در میاید به بیماری فقدان تسلط و تنهائی دهشتناک دچار میشود و کم کم حالات یک انسان چون عروسک پس پرده را بخود میگیرد که نه زیاد وسائل تحسین انگیز او را بحال می آورد نه کلانتر و دادگاه را به چیزی میگیرد و اما متعه در اینقسمت کاملا همانند دیگران در ترازوی تعدیل است.

ص: در هیچ مورد فاحشه ای گناه از دست رفتن شکوه و بزرگیش را بگردن مراجعین و حتی کسیکه باصطلاح او را نشانده و به خانداری موظف نموده نمیاندازد اما متعه در مرزی نزدیک به دوشیزگان مسئول ستایشگریهای از دست رفته اش را مردش میداند.

ق: برعکس تصور که فواحش در متن اجتماع بوده اند و اگر به خانه داری برسند تجربه های عملی دارند در برابر حتی کارهای پیش پا افتاده درماندگی نشان میدهند در صورتیکه متعه

بر حسب آنکه شیفتگی زندگی تمایلش را محرک باشد یا نباشد خاندار مطلوب یا لجبازی همانند زن داوم خواهد بود و آنها که ادعا دارند دختران اگر قبل از ازدواج با پسرانی آشنا شده باشند بهتر زندگی میکنند بهمین دلیل که با چنین برهان باید فواحش دکترای خانداری و پرفسور امر زندگانی باشند ناسازگار است و دروغ میگویند.

ر: جوانی عاشق میشود طرفش فاحشه ای است یا متعه ای پدیده باور نکردنی نخستین، تنها مرد را منتقلب میکند و فاحشه نیز در یک حالت نیمه بهتی به حدفاصل باز هم فریب یا اعتماد مینگرد، نگاهش هرگز مغرور و بلند و عاشقانه نیست، عروسی انجام میگیرد سبعیت دلچسب از همسرش میبیند که هرگز در خانه بی حد و مرزش ندیده بود مگر آنکه بین مراجعین که وحشیانه انجام میگرفت یا یکی از سادیست ها باوی انجام میداد بقیه همه تازه است بتدریج احساس میکند که چیزهائی اجزاء زندگیش میشود جز احساس عواطف جنسی که وسائل دوباره زنده ساختنش بعلت گره کوری که خورده و با افزایش تدریجی سن خانم مساعدتی در جهت گره گشائی کمتر انجام میگیرد، مأیوس کننده میباشد اما متعه در برابر عاشقش همانند یک دوشیزه به تندی اما با احتیاط سن مجربی که دارد از عشق جنسی تا آشپزی خانه همه و همه را با نگاهی بلند و غرور آمیز بنحوی شوهر پسند انجام میدهد و گاهی نیز اگر طرفش مرد بیوه ای است یا زنی دیگر دارد خودش را برای مرد بهتر از آن دیگر به معرفی و ستایشگری میپردازد اما پیدا شدن اولین فرزند دیگر فاحشه و متعه و دوشیزه با فامیل

یگانگی پیدا میکنند خواه خویشاوند آنهارا بپذیرد یا نه و اگر متعه دوشیزه ای بود که کمتر اتفاق میافتد و علتش شرح داده شد لعبت سازیش اغلب به پیدایش فرزند می انجامد.

ش: زن عاشق شود، دوشیزه باشد نمیخواهد شناخته شود. متعه باشد نیخواهد عاشق بماند، فاحشه باشد نمیخواهد زن بوده باشد و این جان کلام و تفاوت کلی بازشناخت دائم و منقطع و فاحشه است.

ت: همینکه فاحشه مورد آزار یک مبتلا به سادیسم قرار میگیرد با زمانی که یک متعه از شوهرش رنج میکشد کاملا در اندیشه های متفاوت و تخیلات مختلف میباشند. فاحشه تصور میکند در آمد بیشتری از این بابت نصیبش خواهد شد، اما اگر سادیست عاطفه جبران کنندگیهایش نیز در اندیشه فحشا پسندیش فرو شکسته باشد و ترمیم آزار دهندگیش را با تمکن ننماید فاحشه بی رمق و بی رنگ و بی تفاوت خواهان پایان برنامه و در آرزوی عدم تجانس تصور کردن این مرد و در انتظار دیگری است، اما متعه همانند یک عقدی، عاشق همسر آینده اش میشود با این تفاوت که عقدی این تصمیم را عمل پیش پا افتاده ای نداسته و با پرهیز و گریز به آن موجودیت میدهد.

ث: متعه همیشه کاخهایش خیالیش در حادثه های نیمه عاشقانه فرو میریزد و عقدی کاملا عاشقانه و فاحشه سرنوشت ساختمان ذهنیش را بدست امیال یک لوطی سر محله مشکل گشا میبیند.

خ: یک زن عقدی با تقوا میترسد اغوا شود- یک زن متعه با تقوا میترسد اغوا کند - یک زن فاحشه همینکه خود را

به تقوای کاذب زد تازه خودش را اغوا کرده است مگر آنکه بازگشت قطعی و توبه نموده باشد.

ذ: چنانچه جوانی بکر بر فاحشه ای وارد شود و تازه کاریش بر ملاء شود فاحشه عنوان عاطفی اش از زیر آن قالب سنگین و لاک وحشتناکی از فواحش که خود را در زیرش فرو برده سر بیرون میکند آخر انسان است که مجموعه ای از سازمان بخشی های انسانهای دیگر سلب شکوه و بزرگیش کرده است و به اسکلت خود کار از گناه در آورده است اما خود کار نیست و انسان موجود مغزدار نمیتواند خودکار و به اجبار باشد. اراده دارد، فکر دارد، رحم دارد، عطوفت دارد. جوان تازه وارد هر فاحشه حتی آنها که بدترین زمان را در درازترین مدت دیده اند تکان میدهد، حجله ندیده، نا امیدیها کشیده، جشن های عروسی در راه جوانی که فریبش داده مبدل به التماس و سرزنشها کرده، اینک در برابر پسری دست نخورده عنوان عاشق و عروس بخود بدهد، نمیتواند، تماسش همانند برخوردهای با سابقین باشد باز هم انسان است، نمیتواند نه او را بعنوان عروس و عاشق میپذیرند نه واعظ و اندرز گوئیش مقبول حتی یک نفر است باز هم انسان است و یک انسان تازه به منجلاب کشیده شده در برابرش محکوم به غرائز دست و پا میزند. پس چه کند؟ دیده اید یک شخص موقر را که همیشه از سخنان ناهنجار منزه است و ناگهان کلمه ای از دهانش میپرد که خودش بیشتر از اطرافیانش بهت زده میشود. در سرما به آب سرد رفته اید؟ یک چیزی از شما که سرما خورده اید میزبان خوبی برای پذیرش ویروسها میشود اما همینکه سرما

خوردگی عارض شد همین شما اما چیز دیگر ناراحت میشود و به رنج میافتد.

یک قسمت خوش میامد از پذیرش و دیگر قسمت برنج پذیرائی است و بسیاری امثار دیگر که به شما نشان میدهد یک بدن دیگر بنام بدن مثالی هم دارید حتی آن پزشکی را که سال گذشته در آمریکا مجلات درباره اش نوشتند روزانه بیماران بسیاری را عیادت میکرد و همه از اخلاق و رفتار و طبابتش راضی بودند اما هر نیمه شب یکنفر قاتل چند نفر بود که پس از چندی شناخه شد همین آقای دکتر محبوب مردم بوده اند. بنابر عقیده اگزیستنا سیالیست ها که پل سارتر در کتابش نوشته خودش جدا از بدن مثالیش دارای اخلاق ضد و نقیض بوده اند.

برخی عقیده دارند نفس مطمئنه ای که قرآن از آن نام میبرد زمانی است که شخص آنقدر در بندگی فرو رفته و تسلیم شده باشد که توافق کلی در همه اعمال بین دو بدنش حاصل شده باشد و هیچکدام یکدیگر را به کار بد امر و از کار نهی ننمایند و آن دیگر که بدن مثالی است که نفس لوامه است که چون تسلیم نفس فیزیولوژکی گردید، میشود نفس مطمئنه اما برای ما چون مطلب قابل اهمیت است یا باید مدرک قاطعیت علمی داشته باشیم یا به صحت از پیشوایان گرامی اسلام صادر شده باشد. بهرصورت فاحشه از طریق دریچه نفس لوامه خود که زیربنای انسانیش هنوز نیمه جانی دارد جوان را بطریقی خاص مؤعظه میکند اما در عین حال دستمز جوان ناشی نیز غیر قابل انصراف است و با چشمی دیگر مواظب اندرز دادنش است که کاخ آرزوی تمکن طلبیش واریز

نکند. اینک عاطفه و دنیا دوستی در طبقی اخلاص در برابر فاحشه قرار دارد: نه خیر من زنی وامانده و بدبخت شده و فریب خورده ام، این جوان را باید نجات داد؛ نه خیر نخستین آغوش برای جوان شیرین است و کام تمکن طلبی ام را حسابی شیرین خواهد کرد. کمال مطلوب و تمکن مرغوب هردو کار خود را میکنند: گاهی عاطفه اش پسر را نصیحت میکند و زمانی شهوتش و اشتهایش وجه میطلبد.

اگر متعه ای در برابر جوانی بکر قرار گرفت شدیداً به دست و پا زدن و تقلا میافتد که خود را شیفته اش سازد و گنجی از سازمان دهندگی به زندگی نشان دهد و همیشه او را به اختیار در آورد و به تصرفش در آید و اگر مأیوس شد علنا به جوان میگوید فتوحات بعدیت را خواهی دید که فروهشته تر است و آنکه کسی را نا امید کند خیر نخواهد دید.

ض: یک زن عقدی در تنگنای بی مهری شوهرش میگوید مرده شوی بختم را ببرد و یک متعه میگوید اوه زنها چه بیچاره اند و فاحشه طرف معامله اش در آمدش است که خاک بر سرم چه امروزی بود.

ظ: پلی بعنوان گذرگاه بین عشق آرمانی و عشق جنسی فواحش وجود ندارد و حتی فاصله قصد و اجرائی هم برای چنین آدمیانی بی معنی است و چه بسا در اجتماع مذهبی هنگام سوگواری ها حتی عشق کاذب جنسی شان هم بی تقاضا شود و نعشی باشند، درصورتیکه متعگان عشق آرمانیشان بر عشق جنسیشان در اعتلاست و دوشیزگان تا چندماه عشق آرمانیشان و عشق جنسیشان همانند

دو شعله آتش بهم پیچانند و در ماه عسلش رعد و صاعقه وار که تنها عسلش را غسلش از آتش و التهاب خاموش میسازد اما دو سه ماهی یا بیشتر که گذشت خواهر برادرانه در عشق آرمانی و چون پدر و مادری که قصد فرزند داشتن دارند در عشق جنسی بسر میبرند.

غ: متعه همیشه این را قبول دارد که چهره اش، اندامش جسمش یک واقعیتی است و باید با آنها در آشتی باشد اما فاحشه همه چیز را برای اعضایش بحساب می آورد، جز واقعیت یعنی هرگز در فکر نخواهد افتاد که ابتکار عملی در جهت افسونگری های عاشقانه و دلبریهای لعبت آمیز داشته باشد.

الف: دختری را که پست تر از حیوانات میدزدند تا زمان بلوغ به شرم نا آشناست و چه بسیارند که همین دزدیده شدگان نا بالغ را به دامان جانوران سبع می افکنند که نمونه نزدیک به زمان زن عصیانگر اعدام شده سارق دو خواهر بود که جسد کمتر از هفت ساله را به آب انداخت و بیش از هفت سال را در جلال و جبروتهای پلاژهای کنار بحر خزر به آغوش غولهای نفرت انگیز میراث بر چنگیزخان زجر داد و سرانجام به آغوش خاک تیره سپرد، بهمان تناسب که آن پنج ساله بود کنار رودخانه در آغوش زن عصیانگر کشته شد و این که نه ساله کنار دریا در آغوش زنان مرد نما هلاک گردید.

دختر که بالغ شد و شرم را شناخت اگر در منجلاب محلات بدنام دست و پا میزند آنهمه انرژی را که خلاق بزرگوار بنام

شرم در دختر آفریده در برابر انرژی سائیده شده شکارچیان نا آشنا به شرافت و حرمت زن مدام در جرقه دادن و خنثی شدن است، درصورتیکه هرگز برای یک متعه تجلیات شرمانه خاموش شدنی نیست.

ب: متعه یعنی زنی که در آغوش مردان فروشکسته میشود فاحشه و وشیزه نیز بر همین اند و زمانی بحکم ضرورت به تصرف در آمده اما متعه با درکی متعالی معانی دقیق سعی در تطابق دارد یا برنامه ریزیهائی که آن هم به حکم ضرورت بگردنش آویز ارایشی نموده و مقیدش کرده اند به منقاد بودن به زمان معین، مهر معین، عده معین، میراثی که نخواهد برد، نفقه ای که از آن بی بهره است و شرایط و ضوابط وابسته؛ و دوشیزه که به همه چیز مقید است بلکه در حصار زندگی اما فاحشه بهیچ قانونی دسترسی پیدا نمیکند که خود را به امید اصلاح به آن نزدیک سازد و برای متعه و فاحشه همین کافی است که یکی در برابر قانون داشتن ناتوان است و دیگری ناتوان است در بی قانونی.

پ: دختر همینکه عشق نیافت، ممکن است رمان بیابد، پرخوری، گرسنگی، جسورانه رفتار کردن، و گاه شرم را فراموش کردن، به هوا خواهی خطاها برخاستن و خلاصه خلاء عشقی را بنحوی مشغول کننده و کاذب از بیهوده به کار گرفتن و هولناکی را انباشتن و در زنی که میتواند متعه شود یا میشود همه شوقها نمرده است و آرزوهائی نوظهور در وجودش اگر بیدار هم نمیشود بیدار خوابی دارند، درصورتیکه نزدیک فاحشه این موازنه ها آنچنان بهم ریخته که اگر یکی بخواهد انگشت بلند

کند شوق یا ذوق دیگران را گاز خواهد گرفت.

ت: متعه پس از آمیزش معمولا ارضاء میشود ولو اینکه به اوج لذت و ارگاسم نرسیده باشد و فاحشه همیشه بر یک بی تفاوتی موقت پس از آمیزش متوقف است.

ث: متعه پس از آمیزش بر علاقه و پیوستگیش به نسبت انتظار بعدی که آیا بوصل مجدد خواهد رسید یا خیر تا حدودی افزوده میشود که نزد عقدی کامل است و نزد فاحشه علاقه و وصل و سخنان عشقی کمتر مطرح است.

ج: در آمیزش با متعه در صورتیکه متکی به مذهب آنرا شایسته بدانند نوعی اطمینان و ارضاء توأم است که نزد عقدی ها سرود شهوی نیز بهمراه دارد که سراپای مرد را میگیرد، اما اتکاء به مذهب برای تحلیل آمیزشی با یک فاحشه مطرح نیست.

برای یک مرد غیر مذهبی آمیزش با متعه فقط این معنی را دارد که مرد بخاطر زن مذهبی، در قالبی از اعتقاد تصنعی در آمده است و آمیزش وی با متعه ، زن را شیفتگی است و برای مرد فاحشگی اما تماس چنین مردی با یک فاحشه در اقتران دو جنس خلاصه میگردد برای ارضاء شهوت.

چ: در قاموش متعگان عشق هم کلمه ای است و نزد فواحش باشتباه در آن ردیف کلمه ناکامی را آورده اند.

ح: در غرب همه چیز هست، آنها که بنام زشت فواحش بر زنی جدا دارند و آنها که در اجتماع و در ظل عنایت نامهای زیبای بوی فرند و گرل فرند و رفیقه و ... بهم میلولند پس شق دیگری هم هست که متعه میگوئیم و آیا بهتر از روسپیگریهای زشت و زیبای

کاذب نیست؟

هم اکنون از شناخت نسل، مستحسن بودن ازدواج، مباح بدون متعه با شرایطی و اینکه شباهتی با روسپی گری ندارد اطلاعاتی مختصر حاصل کرده باید به قسمت دوم و ذکر مقدمات و تشریفات قبل از یک ازدواج اسلامی بپردازیم.

کسیکه قصد خواستگاری میکند در برابر دو مسئله قرار میگیرد که یکی صد درصد اسلامی است و دیگری که فقط مورد بحث ناچیزی از مسلمانان جغرافیائی قرار گرفته است.

آنچه باید بدقت مورد بررسی قرار گیرد و هر زن و مرد قبل از ازدواج یعنی هنگام خواستگاری لازم است کاملا آنرا مراعات نمایند مسئله ازواج با خویش و بیگانه است که سخن داغ و فوق العاده روز نیز میباشد.

و آنچه مورد طرد و تنفر اسلام و قاطبه مسلمین بجز اندکی میباشد آشنائی پسر و دختر قبل از ازدواج میباشد که حتی بعضی ضرورت ایجاد مدارس مختلط را به یکی از ابعاد کاذب آشنائی قلمداد شده نسبت میدهند که ما درباره هر دو (آشنائی قبل از ازدوج، مدارد مختلط) باختصار هرچه تمامتر بحث خواهیم کرد و اینک قسمت اول:

ص: 155

ازدواج با بیگانه یا خویشاوند

جهانی که در آن نسل معیوب فراوان میباشد سرزمین سرد و رنج آوری است و زبان چنین اجتماعی همیشه کفر آمیز و ناسزا گو به هر آغازی و انجامی که سبب پیدایش بی پناهان معیوب گردیده و این سبب در اثر ابتلا به بیماریهائی چند از عفونی و زهروی خلاصه میشود که بشر امروز راه نجات از زهر را بر خود بعلت بی بند و باریهای نوشیدنی و جنسی بسته و در عوض بیشتر متوجه قربانیان ازدواجهای خویشاوندانه اش ساخته است، آنچنانکه هر آوازه دردناک و نژندی که در پیچ و خمهای کریدورهای زایشگاه بلند است یا در عنوان و پاورقی مجلدات زایمان پزشکی دیده میشود به حساب تبعید شدگان معیوب از عالم رحم به این جهان خاک و منسوب به عشقهای اتصال بین خویشاوندان دانسته و میداند و آنچه قطعی است:

رقم نسبتاً درشت آماری نسل معیوب حاصل از ازدواجهای قرابتی میباشد که جای ایراد و شکی برای مقاومت متعصبین جهت دفاع باقی نگذاشته است و چه میتوان گفت وقتی کودک معیوب را در برابر پزشک قرار دادند و اولین سؤالشان خطاب به مادر است: آیا باشوهرتان خویش بوده اید؟ آری دختر خاله

پسر خاله.

نفر دوم، باز با فرزند بیمارش مراجعه کرده است؛ این بیماری که فرزندتان را مبتلا ساخته ارثی است، آیا با همسرتان از یک فامیلید؟

آری پسر دائی، دختر عمه و نفر سوم، چهارم و .. و این تابلوی پزشک، متخصص بیماریهای ارثی است و مطبش مشحون از والدینی خویشاوند که فرزندان با خود دارند که حالتی حیرت آور یا عبرت زا برای دیگران ایجاد میکند و پدر و مادر را در نوعی قحطی آشتی ناپذیر از مسرت و لذت خانوادگی برای همیشه فرو میبرد. پس چرا اسلام ازدواج قرابتی را تجویز کرده است؟ و شگفت انگیز تر آنکه: اسلام به ازدواجهای خویشاوندی امتیازاتی نیز میدهد؛ و عاملان و اقدام کنندگان را در زمره کسانی که رعایت ارحام (صله رحم) کرده اند به شمار آورده مثاب و ماجور میشناسد، پس این فاجعه ای میباشد که اسلام برای پیروانش منظور داشته است و بر ازدواجهای خویشاوندی که نتیجه و ثمره اش بی امان نسلهای قربانی شده میباشد صحه میگذارد.

یا مگر ازدواجی که به خواستگاری اولین مرد اسلام پذیر صورت گرفت و نبی گرامی اسلام رضایت کامل مسرت آمیز و رخصت همسری با دخترش عطا فرمود و با پیدایش نتیجه این عالیترین پیوند ملکوتی سبطین، نزول آیه تطهیر را سرانجام سبب گردید از آغاز تا پایان همگی بر طهارت و نورانیت نبوده است که ابتدا علی

میخواهد بعد محمد صلی الله علیه و آله رضایت میبدهد سپس علی و زهرا همسر میشوند و سرانجام حسن و حسین را تحویل میدهند و انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا درباره آن پنج تن فرود و معرفشان میگردد. کجای این مسئله مسلم که نسل معیوب قربانی ازدواجهای خویشاوندی است با ایه تطهیر نازل شده در شأن این نزدیکترین ازدواج عمو زادگان ومحصولش سازگاری میکنند؟

علی باید مسیری چنین بپیماید؛ از خانه خدا تا خانه خدا، در آنجا بیاید و در اینجا برود آنجا کعبه مسجد الحرام از مادر جدا شود و اینجا مسجد کوفه از این تن رها، در این مسیر خدائی همه پیامبری باشد ابتدا فرزند پیامبر، سپس در جنگ خندق برادر پیامبر که هر دو نفر بیکدیگر عقد اخوت بستند و محمد و علی دو نفر از آنجمله، اینک وزیر پیامبر، فردا درغیر خم ... پیامبر و پس از پیامبر ... پیامبر اما پس از پیامبر حتی جرئت آنکه قبرش آشکارا بگذارند... !

فاطمه باید مسیری چنین بپیماید: ازخانه رسول خدا تا خانه ولی خدا، در آنجا بیاید و در اینجا برود آنجا از مادر جدا شود و در اینجا از شوهر و در این مسیر نبوت و ولایت همه خدائی باشد، ابتدا فرزند پیامبر سپس در اوج پرستاری و مراقبت از پدر، مادر پیامبر (ام ابیها) اینک همسر وصی پیامبر، فردا در غدیرخم ... و پس از پیامبر یگانه دختر پیامبر و ادامه این یگانگی که قبرش را کسی ندانست و تا ظهور فرزند بزرگوارش ارواحنا فداء حضرت ولی عصر هم کسی نخواهد دانست.

اما اینک همان علی که قبل از بلوغ، اسلام پذیرفته و لحظه ای جز در اسلام پیشتازی نداشته به ظهور نیاز پر ارزش غریزی انسانی می اندیشد تا انسانیت را جنبه ملکوتی ببخشاید و با خلق نسلی که مظهر تطهیر بشریت از آلودگیها و لوثهایند خانواده ای شفا بخش آنچه خانواده تا ابد است بوجود آورد حسنی تحویل دهد مدرس حلم و صبر و شناسابه حفاظت از شجره طیبه دین در میان دو سپاه که یکی بنام و به عمل مخالف علنی است و دیگری بظاهر موافق و اکثر تن به پیشوائی رشوه ها و معاویه ها داده آری آنچنان امامی که توانست اسلام تازه و نو رسیده را از میان دندان و چنگاه ددان معاویه سگال و غفلت و شهوت زدگانی که در لوای امام پشت به امام بودند نجات دهد.

حسینی بسازد که قطعنامه مبارزات انقلابیش برای ابد بر صفحه گیتی با خون خود و یارانش بر شنهای داغ بعنوان رسوائی عظیم هر ستمگر جباری نقش بسته است و گرمی آن روز و آن ساعت و آن لحظه: که در قطرات اشکهای محبت آمیز محبانش گرماگرم بر چهره نورانشان برای نگهداری مفاهیم و مصادیق آن انقلاب جاری میگردد و سر نگهدارنده آن مخاطره انقلابی نجات بخش انسانها از جمله همین اشکهاست که فرزند گرامیش حضرت سجاد براهی میرفت ناگهان سر بدیوار گذاشت و به اشک ریختن پرداخت و در جواب پرسش کنندگان فرمود: چندی است از مصیبت پدرم چیزی نشنیدم که متأسفانه ما نیز هنوز برای شکرت در مصیبت از مجلس پر کنندگانیم و توجه نداریم در آن زمان ذکر کلمه انقلاب حتی ورودش در صحیفه سجادیه ممنوع بوده است

زیرا کلمه بمعنای جراحت میباشد و کلمه را کلمه گویند بعلت اثر مجروح کننده ای که دارد و کلمه انقلاب در برابر بنی امیه و بنی مروان و بنی عباس نوعی خرابکاری و کفر بشمار بود و اگر سلمان و ابوذر و مقداد خاصیت اشکها و مرثیه ها و زنده نگهداشتن های انقلاب حسینی را میدانستند از همان روز غدیر خم تا ساعت رحلت نبی گرامی هر صبح و شام با تشکیل مجالس و ادای احترام به همشکلی های روز غدیر، خاطره جانشینی حضرت علی را نگهمیداشتند و آنچه شد نمیشد. آری اما در زیارت جد شهیدش به خون پاکش خطاب ثارالله و خون خدا را آورد که زعمای روز ندانند و علمای بعد متوجه شوند که باز همان ثوره و انقلاب است.

علی در انزوای دنیائی فرورفته که جز چهره محمد و سیمای زهرا در آن نیست. صمیمانه به آن مینگرد باز به این چشم میدوزد نقش بظاهر محدودی دارد اما بمعنا طرح همه سیستم های رهائی بخش در همین خلاصه شده است تا بالاخره تصمیم قاطع اتخاذ و نوبتی جبرئیل وار بر محمد نازل میشود اما هرچه نزدیکتر میگردد بیشتر خود را در ساحل سرنوشت کسانی از صنادید عرب که به خواستگاری رفته و منفی برگشته اند میبیند که با محمد چه بگوید و حاضر بشنیدن چه باشد؛ اما به آنچه قاطعیت مسلم میدهد و ایمان کامل دارد اینکه محمد فرستاده بر حق خداست و هرگونه جوابی به علی بدهد به اذن خدا و به نفع اسلام است و نفع علی نیز در نفع اسلام بوده و خواهد بود؛ همی گام برمیدارد و در رؤیائی از عرفان و توحید بنام خدا به جانب خانه فرستاده خدا براه می افتد کیست

می افتد، کیست به خانه محمد میرود؟ مگر جهاد تازه ای در پیش است که پیشتاز شجاعان در اندیشه اخذ دستور مراجعه مینماید، نمیدانند این علی است که در نهج البلاغه اش میفرماید سالهای دراز در راه خدا جهاد و تلاش و فرمانبرداری کردیم تا اخلاص خود را به حضرت باریتعالی نشان دهیم و اینک پاداشی از اخلاص پذیرفته شده ای که در خانه محمد آماده پیوند به علی است. وارد میشود و پاداشهای بعد که بی حساب است؛ آداب اسلامی بجای آورده در کنار محمد مینشیند:

پسر ابیطالب کاری داری؟

باید گفت، این زبان احقاق حقوق بشر است که بگوید و مظهر حلم و آشنا شناسی و آیت انقلاب و ستمگر کشی که در دهان ولی خدا بچرخد و بگوید، آرام در حالیکه شرم میکرد عرض کرد نام فاطمه را میبرم، فاطمه دختر رسول خدا را.

-مرحبا و اهلا و علی با چنین کلماتی دانست شاهپر همای رسالت به تارک ولایت پیوند شد و سخنانی بین نبی گرامی و حضرت علی به میان آمد که همه در مسجد در برابر جمعیت بود زیرا باید مکتب باز شود و این فرخنده وصلت الگو و تعیین تکلیف باشد که شرح آنرا در جای خود خواهم داد و آنچه مربوط به نسل و موضوع کتاب مورد بحث اینکه در آخر عقد، نبی گرامی به داشتن ذریه صالح و «نسل سالم» این فرخنده وصلت دعا کرد.

با وضع خاصی عروس را به خانه داماد بردند که در قسمت مربوطه خواهم گفت (آنچه اینجا و همه جا گفتنی است و وسیله به مراد رسیدنها اینکه گاه گرفتاری که درخواست مشروع باشد

پروردگار را به نیروی خاص اولین نظر این عروس و داماد که بیکدیگر کردند سوگند دادن احتمال دریافت رحت بسیار و بیشتر است) عروسی و دامادی که زهرا فرزند نبی گرامی فرزند عبدالله فرزند عبدالمطلب بود و علی فرزند ابوطالب فرزند عبدالمطلب از اینقرار حضرت زهرا با حضرت علی که پسر عموی پدرشان نبی گرامی بودند ازدواج کردند و ثمره های بزرگ این ازدواج که اولین پیوند خویشاوندی اسلامی است حسن، حسین، زینب، کلثوم.

بنابر آنچه مشهور تر است دوشنبه سوم جمادی الثانیه یازدهم هجرت (75-95) روز پس از رحلت نبی گرامی حضرت زهرا یگانه باقی مانده فرستاده خدا آنچنان دنیا را ترک گفت که اثری از تربتش نیز نماند.(1).

بنابر وصیتی که حضرت زهرا به حضرت علی کرد اقدام به ازدواجی دیگر صورت میگیرد، پس از رحلت بانوی اول اسلام و سیده زنان جهان آنچه برای حضرت علی به نظر ظاهر بین ما شایستگی دارد اینکه به پاس احترام یگانه دختر نبی گرامی ازدواج بعدی در سطحی خصوصی و آرام و دور از چشمگیری ها صورت گیرد اما باز هم عمل اما حجت است و پیروان حقیقی اسلام همیشه در چشمداشت تعلیم و آموزش بسر میبرند از اینرو باید مکتب دیگری باز شود و دومین ازدواج اما بصورت خاص اجتماعیش

1- کتابهای خطی قدیمی را دیده باشید بسیاری بدون نقطه است و نوشتن «سین» که نوکی و دندانه ای برای آن فرض شود سبب دوتا گوئی سبعین و تسیعن و اختلاف بین 70-90 میگردد

به میان سایر فرآورده های علمی رسیده از اسلام رها گردد تا پیروان تعیین تکلیف باز شناسند و همین شد:

حضرت علی آنچنان عمل میفرماید که آموزشی باشد: برادرش عقیل را میطلبد که به علم انساب آشنا بود.

برادر عقیل، در میان ایلات کدام به سلامتی مشهورند؟

بنی کلاب.

- به میان آنان برو و دختری را که ظاهری سالم و تندرست دارد بوکالت از من برایم خواستگاری کن (توجه فرمائید که حتی امروز هم ظاهر سالم که پوستی، چشمی، ناخنی و .. سالم دارند بعنوان نماینده شخص سالم میپذیرند) که فرزندانم فحل و فارس گردند.

باز هم نامش فاطمه است که چون فرزندان پی در پی پسر میاورد بعدها به مادر پسرها معروف میشود (امل البنین) فاطمه دختر خزام بن خاله کلابی عباسی (ابوالفضل) عبدالله- عثمان- جعفر پسرانش که هر چهار در کربلا شهید شدند ذلک الفوز العظیم (در اینجا میراث بخشی پدر از طرف انسان درست و کاملی است لذا باید در انخاب مادر دقت بعمل آید).

اینک آژانس تحقیقاتی علمی بر آن که این دو فرخنده ازدواج قرابتی را در مقام مقایسه و سنجش بررسی و اعلام نتیجه نماید: ثمره بزرگ ازدواج (حضرت علی + حضرت زهرا که عموزاده بودند) حضرت حسن، حضرت حسین و حضرت زینت و ام کلثوم که نسلی کاملا سالم بوده و حتی امام علیه السلام در برابر تربت یکی از آنها بزیارت ایستاده چنین بیان میدارد

(اشهد انک کنت نورا فی الاصلاب الشامخه والارحام المطهره لم تنجسک...) گواهی آنچنانکه گویا خود میبینم اینکه تو نوری بودی در پشت پدران و رحم مادران همه بدون عیب و مبرا از عیبو ظاهر و آلودگی باطن.

و نتیجه دومین وصلت نیز کسانیکه از شهداء سعداء بودند و نمونه ای از آنها حضرت عباس و در فضیلت مقام ایشان آنچنان که شهرت است باید بیشتر باور کرد و ضرورت املائی به ذهن نمیاید و این وصلتی بود که غیر قرابتی انجام گرفت اما از میان ایلات معروف به سلامتی و از دختری بظاهر سلام و در مقام قیاست و سنجش با فرخنده وصلت قرابتی میبینیم هرچند پیوند با بیگانه نسلی سالم و ارزشمند تحویل داد اما ثمره ازدواج قرابتی مظاهری از سطوح عالی انسانیت و مربیان بشریت را به جهانیان ارزانی فرموده و بر عکس وفور معایب نسل نزد ازدواجهای قرابتی اینجا همه کرامت است و نبوغ، ز آب و خاک دگر و شهر و دیار دگر. نسل ازدواج قرابتی بسیار عالی و از ازدواج با غیر خویشاوندی عالی.

ما در این مسئله ژنتیک نه چشم براه معجزه ایم نه در انتظار شق القمر و مگر از اسلام و امام چه توقعی داریم؟ توقع اینکه در آغاز، رسالت «انسان پناهی» داشته باشد و پیروان خود را در ابتدای کار با کسانیکه در پایان پیشرفتهای خارق العاده علوم بهره مندند یکسان برخوردار گرداند که جز این باشد دست به گریبان تخیلات بودن است نه عمری را در اعتقاد به یک سیستم آسمانی سپردن و شگفتا و مرحبا که اسلام و امام همین گونه عمل

کرده اند، آنچنانکه تازه ترین کشفیات با اصول علمی اولیه اسلام خوانا و رساست.

مسلمین پیامبر و اما را به صفاتی ممتاز میشناسند و عقیده دارند همانگونه که باید اعلم زمان باشند از معایب جسمی و آلودگیهای روحی نیز باید مبرا و به سلامتی و عصمت مشخص و معروف بوده باشند.

ازدواجهای دوگانه حضرت مرتضی بدینقرار صورت گرفت.

نخستین ازدواج با انتخاب دختری خویشاوند اما مبرا از عیوب ظاهر و آلودگیهای باطن انجام گرفته است، زیرا خاندان نبوت باید چنین سالم و درست باشند و دومین پیوند که یکطرفش از خاندان نبوت (داماد، حضرت علی) و سالم بوده با غیر فامیلی و از راه دور و بیگانه (ام البنین) اما تندرست صورت پذیرفته و نتیجه باز سلامتی و درستی است.

باز مکتب باز کردن است حضرت مرتضی را که برای نشان دادن میزان سلامتی یک ایلات، یک فامیل، برادر را در کنکاوی پیدایش مطلق معروفیت صحت آنها دستور میفرماید یعنی اگر ازدواج با خاندان نبوت نبود که علم لدنی و سلامتی الهی بخشوده دارند ازدواج دیگر باید در تعقیب پی جوئیها که منجر به گزینش دختری به ظاهر سالم از فامیلی معروف به سلامتی است انجام گیرد که اینجا مطلب کاملا پزشکی است:

فامیلی است اغلب متمکنند میگویند بیشتر افرادش درد سینه میگیرند و میمیرند، دسته ای دیگر که مطالعه و عبادت دارند

اما به همان نسبت که تغذیه روح نمایند جسم را فراموش کرده حرکتی مخصوصاً پیاده روی ندارند مشهور اینکه بیشترشان در سنین بالا زیاد میخورند و زیاد می آشامند و به بیماریهای تغذیه ای دچار، و پس از مدتی کوری و رنجهای دیگر تلف میشوند و اگر در فامیلی اکثر افراد بلکه عده ای به بیماری مشابهی از دنیا رفتند باید متوجه بود که احتمالا بیماری ارثی و فامیلی است و پرسش امام از برادر که در جستجوی ایلاتی مشهور به سلامتی باشند تذکر همین مطلب است و از جمله اعجاز امام، از اول معدل سلامتی فامیل را تحقیق و سپس سلامتی ظاهر فرد را جویا، و مهمتر قسمت دوم است که بقدر کافی در قسمت بهداشت پوست شرح دادم که تا چه حد سلامتی ظاهر عنوان سلامتی کلی است که ملاحظه فرمودید امام به عقیل دستور رعایت اینقسمت نیز میفرماید از اینقرار:

نخستین ازدواج که قرابتی انجام گرفت با گزینش انتخاب عروس و دامادی خاندان نبوت که سلامتی از مسلمیات جدا نشدنی آنان بود و دومین ازدواج که با بیگانه ای انجام یافت رعایت انتخاب فامیل مشهور به سلامتی و فرد برگزیده به ظاهر سالم از ضروریات بحساب آمد.

تصور نفرمائید انجام اینگونه اعمال که محتوائی از عناوین درشت زندگی است تنها از طریق روایت برگزار شده و از دست دادن نمونه عملی آن اجتناب بعمل آمده است یا همانند مطلب فوق «ازدواج با بیگانه یا خویشاوند» تنها به نشان دادن صورت عملی از آن اکتفا گردیده و دستوری در این بابت نرسیده است. درست است که تاکنون چنین معلوممان گردید که اگر فامیلی سالم و

درست داریم بهتر که ازدواج خویشاوندی باشد و در صورت وجود بیماری ارثی در فامیل ضرورت پیوند با بیگانه را ایجاب مینماید اما روایتی نیز این مطلب را بوضعی خارق العاده و اعجاز آمیز روشنگری مینماید که به ذکر دوتای از آنها پرداخته و تجزیه و تحلیل مطلب را محدود و محصور به همین دو روایت مینمائیم:

در کتاب بسیاری از فقها و از جمله مسالک شهید ثانی رحمه الله علیهم باب نکاح صفحه 2 و 3 از نبی گرامی اسلام این دو حدیث نقل شده است:

من تزوج لله و لصله ارحم توجه الله بتاج الملک (1) (آنکه برای خدا ازدواجی با خویشاوند بعنوان رعایت صله رحم نمایند پروردگارش به تاج پادشاهی مفتخر گرداند).

لا تنکحوا القراه القریبه فان الولد یخرج ضاویا او نحیفا (آمیزش قرابتی نکنید که فرزند ایجاد شده یا ضاوی است یا نحیف) (2) شرح پزشکی و علمی و حدیث آنچنان به

1- توجه الله بتاج الکرامه - توجه الله بتیجان الجنه نیز روایت شده است

2- شهید اول (734-786 ه،ق) ابو عبد الله محمد بن جمال الدین از مردم دمشق که یکسال در زندان بود سپس با شمشیر کشته و بعد بدار آویتخ و سپس سنگسار و بعد جسدش را سوزاندن. آثارش غایه المراد، دروس شرعیه در فقه امامیه، جامع رساله تکلیف، کتاب لمعه شهید ثانی (911-966) شیخ اجل زین الدین علی بن احمد عاملی در مدرسه نوریه بعلبک فقه مذاهب پنجگانه تدریس مینمود و بدستور سلطان عثمانی شهید شد آثارش بیش از چهل جلد است: شرح لمعه در 2 جلد، مسالک. کتاب رجال و ...

یک فرد مسلمان شاهپری از مسرت میبخشد که در آسمانهای ارزشیابی آنقدر بالا میرود و میرود تا آنجا که گویا خود را بر منبری از رفعت ایدال مبنا بر یقین مشاهده مینماید:

کلمه ای که در ابتدای دو روایت است نشانی از رعایت مرحله ازدواج و مرحله فیزیولوژی ازدواج (نکاح) میباشد که جز از طریق وحی امکان بازشناخت آن نبوده است. ملاحظه فرمائید که نبی گرامی چون به پشوند با خویشاوند اشاره میفرمایند کلمه ازدواج را ذکر مینمایند، کلمه ای که در اجتماع، در محبت در شناسائی، در پیوند، در یگانگی دو خویشاوند بکار میرود اما زمان ذکر پیوند قرابتی کلمه نکاح را آورده اند زیرا ازدواج با خویشاوند اگر بدون نکاح و آمیزش باشد و فرزندی بوجود نیاید هیچگونه عیب و فسادی را باعث نگردیده است، یعنی اگر ازدواجی در بین هرگونه فامیلی اعم از سالم یا معیوب صورت گرفت اما آمیزشی صورت نیافت تا نسل غیل سالم نتیجه ای داشته باشد بلا اشکال میباشد اما بازهم مگر نبی گرامی اسلام اجازه میفرمایند ازدواج باشد و دختری از خویشاوند را در مرحله نیازمندی زندانی و محصور و بدون نکاح نگاه دارند؟ و عدم رخصت بر این اقدام با ذکر کلمه مقدس «الله» تذکر داده شده است.

من تزوج لله ولصله الرحم: ازدواج با صله رحم و پیوند خویشاوندی مطلب کاملا آشنائی است اما ازدواج لله و برای خدا یعنی چه؟

اگر به قرآن کریم مراجعه تحقیقاتی شود، برداشت معنای کلمه «لله» به انواع و اقسام خواهد بود و از جمله یسئلونک عن الانفال قل الانفال لله و للرسول (آیه اول الانفال) ای محمد از تو میپرسند انفال چیست گو برای خدا و رسول اوست که با توجه به معنائی که از انفال شده (1) و آنرا ثروتهای عمومی معرفی کرده اند یا با توجه به آیه و اعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه و للرسول (41 الانفال) که باز اشاره به قسمتی از ثروت مخصوص خداست، احتمالا میتوانیم ترجمه حدیث من تزوج لله ... را چنین بیاوریم: هرکس ازدواجش ار روی اطاعت آنچه خدا فرموده باشد؛ برای آنکه نه خدا انفال و خمس برای ذات بی نیازش لازم است و نه اینکه ازدواجی برای وی جل جلاله متصور میباشد انفال برای فقر است که عیال اویند و در راه پیشبرد اوامرش مهیا یا خمس جهت نگهداری دو ثقل اکبر و اصغر که سفارش نبی گرامی است و میبینیم تشیع آنرا بالمناصفه برای نگهداری هردو- ثقل اکبر (روحانیت قرآن نگهدار) بنام سهم اما علیه السلام، ثقل اثغر (ذریه حضرت زهرا سلام الله علیهما که خود نوعی روحانیت حافظ دین دارند) بنام سهم سادات تقسیم مینماید یعنی لله در تزوج لله هم رعایت مقررات و دستورات الله کردن است که پس ا پایان شرح دو روایت خواهید دید رعایت کردن همان شیوه مرضیه ای است که در اولین ازدواج خویشاوندی بوسیله اولین امام و صاحب مقام

1- انفال یا ثروتهای عمومی از حجه الاسلام آقای علی غفوری

ولایت حضرت علی صورت گرفت و لله در ازدواج ار جمله اینست که تا در فامیل ژن معیوب نبود ازدواج فامیلی بلا اشکال و بهتر و اگر ژن معیوب بود با بیگانه.

بقرار فوق: من تزوج لله ولصله الرحم توجه الله بتاج الملک را میتوان چنین گفت: کسیکه ازدواجش در چهار چوب اطاعت از دستورات پروردگار با خویشاوند انجام گرفت مفتخر بدریافت تاج الملک شده و راستی چنین است و چرا نباشد که در چهارچوب مذکور همه چیز هست بویژه آرامیش خاطرها و خاطره ها و یکی از آنهاست بهم رسیدن دو ژن سالم و سازگار از یک فامیل که تقویت یکدیگر مینمایند و چه تاج ملک و پادشاهی بر تارک آدمی زده شود بهتر از اینکه فرزندی سالم و عاقل به او عطا گردد و باز حدیث را میتوان چنین بسط نسبی داد: کسیکه ازدواجش با خویشاوندانی صورت گرفت که مقررات الهی زیربنائی است از آنچه بر انها حکمفرمائی مینماید و در اینگونه خاندان دستهای آلوده ای که برای بازماندگان بجای همه چیز، بیماریها و عیب های بجای نهد قطع است بدون شک به سبب دریافت نصف ژنهای سلام از مرد و نیم دیگر از زن که هردو از فامیل نامبرده متعالی است نسلی عالی و نابغه و صالح به اجتماع تحویل خواهد داد نسلی که همچون تاج پادشاهی و افتخار بر تارک والدینش بلکه آن خدان درخشیدن دارد.

تا کنون از آن حدیث نبوی که منعکس کننده انتخاب راضیه مرضیه نخستین فرخنده ازواج علوی مختصر تجزیه و تحیلیلی بعمل آمد و تاج ملکی چون سبطین الحسن و الحسین و زینبین زینب

و کلثوم که نه تنها برای پدر بزرگوار و مادر صدیقه کبرایشان افتخار بوده بلکه بر تارک جهانیان از اولین و آخرین بشکلی که عالیتر از آن امکان ندارد در تجلی است و خلاصه نیز آنکه من تزوج لله چه کسی لله تر از علی و زهرا - و لصله الرحم کدامین نزدیکتر از عموزادگان- توج الله مگر جز خدا انتخاب کننده دیگری بود - بتاج الملک و چه تاجی که مرج البحرین یلنقیان (علی و زهرا بهم رسیدند) یخرج منهم اللؤلر و المرجان حسن و حسین لؤلؤ و مرجانی تاجی در تعالی و تجلی بر تارک ولایت و عصمت که از آن تلاقی بوجود آمدند بلکه تاجی افتخار آمیز و هادی و رهبر تارک بشریت.

و اینک دومین ازدواج اولین امام روشنگر دومین حدیث حدیث نبوی است:

لاتنکحوا القرابه القریبه فان الولد یخرج ضاویا او نحیفا:

در حدیث قبل که پیدایش فرزند در ازدواج مستتر داشت و نامی از تولید مثل در آن نبود کلمه تزوج داشت اما اینجا بر عکس آوردن کلمه ازواج درست نیست زیرا اینجا سخن از صفات فرزند بوجود آمده است و ازدواج بدون نکاح حتی با خویشاوند حامل ژنهای معیوب، نسل پریشان و عیبناکی به میان اجتماع رها نخواهد ساخت از اینرو کلمه نکاح که بدنبال آن پیدایش ولد و فرزند را به اجبار باید پذیرفت ذکر فرموده اند و گرفته شد نکاح مرحله فیزیولژی ازدواج است و چه بسا دو کودک را بتوان به ازواج اسلامی یکدیگر در آورد که نکاح برای هر یک غیر ممکنست

و لذا بازشناخت سخن فرستاده خدا از دیگران باز بهمین نحو نوعی امتیاز است (نکاح یعنی نسل ساز و ازدواج پیوندی است که اگر با خویشاوند هم بود و نسلی نیاورد اشکالی نخواهد داشت پس معلوم میشود تمام توجه به بهبود نسل بوده است نه ایجاد هر نسلی).

القرابه القریبه که درجات خویشاوندی و قرابت را هرکدام نزدیکتر است میرساند که خود علم تازه معلوم و روشن شده ای میباشدکه هرچند شخص از محارم نباشد و رخصت ازدواج و نکاح بوی داده شده باشد بازهم هرچه نزدکیتر باشد درصورت وجود صفات نابات و ژنهای معیوب در آنها تظاهر در آن خویشاوند که نزدکیتر است بیشتر میباشد و به زودی شرح خواهم داد. (به القرابه القریبه خوب توجه فرمائید که مشخص ساز درجات قرابتی است که هرچه نکاح نزدیک تر و پیوند بین خویشاوندان نزدیکتر، امکان پیدایش ضاویا او نحیفا در نسل بیشتر است و به نهی در حدیث که در آغاز آورده و شدت آنرا میرساند و سپس القرابه القریبه را همان نهی محاصره کرده و در بر گرفته یعنی نهی در نکاح با خویشاوند هرچند نزدیکتر باشد نهی بیشتری دارد توجه فرمائید).

کلمه ولد را درجای خود شرح دادم و به وسعت قلمرو آن اشاره نمودم و جادارد در آنجا که آمیزش سبب ایجاد نسل معیوب میشود آنرا بکار برد نه کلمه ذریه را که نوعی احترام به آن همراه است یا نسل که انفصالی میباشد سالم و در بردارنده صفات و سجایای انسانی یا ابن که ممتاز از بنت است و آمیزش معیوب هم

پسر نا سالم تحویل میدهد هم دختر، از اینرو رساترین کلمه همان ولد میباشد که با بکار رفتن مواد و مصالح اولیه پدر و مادر به نحو مطلوب یا غیر مطلوب تولید شده است، یعنی آوردن کلمه ولد نوعی توجه دادن به دستگاه های تولیدی که پدر و مادرند میباشد.

ضاویا: در نوعی نقاب فرضی از کفر برای چند لحظه بروید گرچه درست نیست و یک لحظه هم به شکل و لباس و قالب و تقلید کفر در آمدن نوعی کفران است و الظاهر عنوان الباطن قطعی و مولد نابکاریها اما برای چند لحظه بشرط آنکه رگ غیرت و حمیت اسلام خوئی خود را از دست ندهید به کفر تصنعی در آئید و فرض نمائید الان یک فردی هستید که هنوز دینی را نپذیرفته اید اما روابط انقلابی با معنویات دارید که آنکه ندارد و جعلنا بینک و بین الاخره حجابا مستورا و قرآن و محمد هم در ابولهب ها اثر نکند پس از تهیه این ویژگی کاذب این چن کلمه را در مقابل خود قرار دهید: 15 قرن سابقه، نبوت، ضاویا، تکلیف، بررسی آری فقط در برابر همین پنج کلمه بنشینید و کتابهای لغت فرهنگ نامه های سنگین و مفصل چون مجمع، قاموس، لسان العرب، تاج العروس، معیار اللغه و... بردارید و در کائنات همین لغت (ضاویا) به دو چیز اندیشه کنید یکی به قلمرو معانی کلمه مذکور و دیگر به آنچه در تازه ترین کتاب علمی درباره ژنتیک و علم وراثت نوشته شده و سپس زا بیماریهائی که از راه ارث منتقل میشود فهرستی بردارید؛ و سومین هم دارد که دام پزشکی هم مطالبی چند علمی در این زمینه ارائه میدهد که ماحصلش با آنچه بر انسان صدق میکند یکسان میباشد و در یک جمله همه را گفتن

کفایت که: پیوند حیوانات از دور صفات خوب را بروز میدهد و از نزدیک معیوب هارا و چون به برخی از کتب نامبرده میرسید میبینید در ضمن ترجمه و معنا کردن و بحث از کلمه ضوی و ذکر این حدیث از نبی گرامی که همان حدیث مورد بحث در عبارتی دیگر است به این مطلب نیز اشاره شده که پیوند نزدیک ظاهر کننده خرابی در حیوان است و دور برعکس (اغتربوا لا تضووا ای تزوجوا فی البعاد الانساب لا فی الاقارب لئلا تضوی اولادکم) و حتی به انواعی از بیماریها که به شتر میرسد اشاره گردیده است.

تا اینجا توجه فرمودید که نبی گرامی کلمه ای را در مورد پیوندهای نزدیک بکار بدند که معلوم میدارد علم وراثت دامنه گسترده ای حتی مشترکی بین انسان و حیوان داد.

هم اکنون کلمه ضاویا و معانی آن: بزودی خواهید دید که بیماریهای منتقل شده از آباء و اجداد به نسل چه بسا متوجه دختر میشود یا جنس مذکر را مبتلا میسازد و بسیاری هم هردو را بعلاوه تظاهرات بیماریهای مورد بحث هم میتواند در استخوان باشد هم در خون، در پوست، در مغز، در ... همه جا و اگر بگویم نبی گرامی کلمه ای را بکار بردند که فساد و نقض هر عضوی را جدا جدا مشمولست درست گفته ام:

در آغاز هر کتاب لغت چنین شروع شده است: دقه العظم و قله الجسم خلقه، الهزال که هزال را نحیف و لاغری معنی کرده اما میدانیم نحیف آنچنان لاغری است که قدرت انجام کار معمول و روز مره را دارد اما هزال در یک قلمرو وسیعتری از عیوب و فساد قرار داشته لاغری وامانده از زندگیست و ده ها

معنای دیگر در ذیل عنوان فوق «ضوی» مشاهده مینمائید که برای جلوگیری از اطناب به ذکر دو سه تای از آنها اکتفا میشود، آنها که رساننده عیوب و مفاسدی میباشند که امکان ابتلای تمام بدن به آنها هست.

اضوی حقه اياء نقصه اياء: که کلمه مورد بحث را در برابر نقائص و آنچه بهترین کلمه انتخاب شده در بیماریهای انتقالی ارثی است آورده و شرح خواهم داد.

والضاوی مشدداً الحارض و الضعیف الفاسد: یکدنیا اعجاز یک عالم بی منتهائی، یک آفرینش علم را بنگرید که اشاره نبی گرامی است به اینکه ازدواج های قرابتی ممکن است غولهای حارض یا کوتوله های فاسد و درد نخور و معیوب تحویل دهد که خود کلمه حارض که نوبتی هم در قرآن کریم تحت عنوان کلمه «حرضا» آورده شده باز یک جهانی اعجاز و علم است که چون به لغات مراجعه گردد میبینید معایب و نقائصی را متذکر میباشند که هم میتواند از راه جسم و اعضاء ظاهر شود هم از طریق روح و عقل و برخی نیز آنرا جاء مشدد و هو الحارض ذکر کرده اند که اگر بخواهم به زبان عامیانه این قسمت را معنی کنم باید گفت نبی گرامی فرموده اند ازدواجهای قرابتی یا شیر صولتهای شغال منقیت تحویل میدهد یا موشهای بدرد نخور مزاحم؛ یا غولهای حارض یا کوجکهای فاسد (و در کتابی ضویا را احمق نیز گفته است).

و عجیب تر آنکه اضوی ضویا معنای انضم و لجا (اذا اویت الیه و انضمت) را هم میدهد یعنی آنچه از بیماریها دامن کشان و

به فرزندان ارث رسیده، بلکه منتقل شده و بیماری جا گرفته ضمیمه شده و پناه گرفته ای است گویا بیماری از جائی خروج و به جای دیگر نزول اجلال فرموده اند و این درست همان است که در بیماریهای فامیلی و ارثی میبینیم و شرح خواهم داد و باز شگفتی بیشتر که تحت همین عنوان کلمه مورد بحث به غددی چند از حیوان نیز اشاره گردیده است و باز چند معنای آنرا مینویسم (در جلد مربوط این مطلب را نیز خواهم آورد که چون مردی دیوانه را به نبی گرامی معرفی فرمودند که جن ها در او راه یافته است حضرت فرمود این نیز ابتلائی است که به او رسیده است).

دقه العظم و قله الجسم خلقه، الهزال، اضوی حقه اياه نقصه اياه اضوی حقه اذا نقصه اياه، الضاوی مشدداً الحارض و الضعیف الفاسد. و الضواه السلعه فی البدن فی ای مکان کانت، جاء مشددا و هوالحارض انضم و لجا، اضوی ضویا اذا اویت الیه و انضمت.

کلمه سلعه را هم که ممکن است در هر مکانی از بدن بوده باشد از خارج بلائی چون آتش بیاید و بسوزاند یا از داخل ابتلائی که رنگ دانه را درست نمیرساند و در نتیجه سفیدی و از جمله برص بوجود بیاید و مگر این معجزه نیست که در یک کلمه (ضوی) اینچنین باشد که حتی مثال کتابهای امروز را در آن بیابیم که اگر رنگدانه به مو نرسد یا به همه بشره که مو از آن است نرسد و آلبینیسم گویند در آخرین اطلاعات علمی هم بعنوان مثال آورده شود همان کلمه ای که 15 قرن پیش نبی گرامی آورده اند.

در ختام به آیه شریفه متبرک و طالبان را مجدد به مطالعه

کتابهای لغت دعوت مینمایم قالو تالله تفتؤا تذکر یوف حتی تکون حرضا او تکون من الها لکین (86 یوسف) که برادران یوسف پس از مسافرتها به مصر و مراجعت به کنعان چون بی تابی ها ون تفتیدنها و یادآوریها و تذکرهای یعقوب را درباره یوسف بی اندازه دیدند معروض داشتند ای پدر این حال ترا به حرض یا هلاکت می افکند که حرض حالت بین ظاهر سلامت و نزدیک گردیدن به مرگ است، یعنی کسیکه همه اعضاء را دارد و وامانده و رو به هلاکت است و معنی کردن بیشتر ضرورتی ندارد و همینقدر کافیست که هرکس در هر مقام و عقیده است با دیدن همین کلمه که در 15 قرن پیش بوسیله نبی گرامی اسلام بیان گردیده و محتوایش تمام کیفیات به ارث رسیده از پدر و مادر خویشاوند پیوند زده است که صفات معیوب خود را در فرزندان ظاهر ساخته اند توجهش به اسلام جلب شود.

ملاحظه فرمودید هم این یک کلمه (ضاویا) معلوم داشت که عیوب از اجداد به فرزندان میرسد و انضم و لجاله آنها منضم میشود و در آنها پناهگاهی درست مینماید هم میتواند همه بدن را مبتلا ساد و حرضا باشد یا یک عضو را فرا گیرد یا اینکه با ظاهر بدن بهداشتی کیفیت مغزی اختلال عقب افتادگی نشان بدهد. بهرصورت تصور کنم شخص غیر معتقد به اسلام هم در این گونه موارد سر تعظیم در برابر اعجازهای علمی مطلب فرود میاورد که برای مزید اطلاع باید گفت تازه این کلمه ای است مربوط به یک روایت و اگر به قرآن مراجعه شود که خود تحدی کرده و کلیه آیاتش معجزه میباشد چه سری باید داشت که در خور تعظیم

و تکریم بوده باشد؟ سری که در نهج البلاغه درباره قرآن سخن میگوید.

نتیجه

برای بهتر برداشت از نتیجه آنچه را مقام ولایت معمول فرمود با هرچه را مقام نبوت بیان داشتند بر آوردی مینمائیم.

نبی گرامی فرمودند: ازواج فامیلی به شرط رعایت مقررات موجود در سیستم اسلامی بهترین نتیجه را میدهد (صفات بهتر از طرفین سبب تقویت یکدیگر میشوند) و مراعات کردن مقررات و اکتفا به یک حدیث و روایت نکردن و متوجه این نکته بودن هک چرا در جای دیگر نبی گرامی میفرمایند آمیزش با خویشاوندان نزدیک نکنید که فرزندان معیوب خواهید داشت (دو صفت معیوب و پنهان از طرفین به هم رسیده تقویت شده ظاهر میشوند) مگر اینجا نبی گرامی خلاف حدیث اول را بیان فرموده دستور ازدواج با بیگانه را داده اند؟ نه، باید متوجه بود چرا زمانی باید با خویشاوند وصلت کرد و گاهی هم از پیوند کردن دوری جست و چرای آنرا در عمل مقام ولایت میبینیم؛ تا زمانی که همسر مربوط به خاندان نبوت بود یعنی از فامیلی که آیه تطهیر درباره شان نازل شده و عاری از ابتلا و بیماری ها مخصوصا ارثی ازدواج فامیلی انجام گرفت و درحالیکه دختر خارج از خاندان نبوت بود در جستجوی این بر آمد که از فامیل سالم دختری سالم انتخاب گردد. و شگفتی بجائی است گفته که نبی گرامی چون فرزندان حضرت علی و جعفر را دیدند که ثمره و نتیجه نیکوئی

حاصل از فرخنده ازدواج آنان بود فرمودند: بناتنا لبنینا و بنونا لبناتنا (1) دختران ما (که از خاندان نبوت و عریان از بیماریهای ارثی هستیم) شایستگی پسران ما را دارند و پسرانمان برای دختران ما (که در حقیقت مستعد و آماده پیوند با همند) میباشند.

با آنکه بزودی مطالب فوق را از لحاظ علم روز که قسمتی از آن هنوز یک عمر تاریخی (20 ساله) هم ندارد مورد بحث قرار میدهم. از فرط اشتیاق میخواهم چند سطری را از کتاب تأیید شده دانشگاهی که بشماره، 855 خود دانشگاه به چاپ رسانده (2) نقل نمایم: (ولی اجازه بفرمائید ابتدا یک بحث کوچک دیگر بنمایم و سپس ...)

خلاصه تری از نتیجه

این چه توفیقی است که چون وحی میرسد مردم مسلمان شوند. اول علی؛ آیه نازل میشود هرکس خواست با نبی گرامی نجوی کند صدقه دهد چون وجه و پول میان میاید بعنوان اینکه مزاحت حضرت فراهم میشود همه کنار میروند باز عمل کننده اول علی؛ وجی قرض کرده صدقه داده نجوی میکند و خلاصه هر آیه ای اول علی، اما امروز فهمیدیم هر حدیثی از نبی گرامی هم اول علی.

من تزوج لله و لصله الرحم توجه الله تباج الملک اول علی؛ ازدواج با حضرت زهرا و تاج افتخار سبطین بسر زدن

1- 49 جلد 14 وسائل.
2- تألیف آقای دکتر عزت الله خبیری.

لا تنکحوا القرابه القریبه فان الولد یخرج ضاویا او نحیفا اول علی؛ و نکاح با دختری که هیچ قرابتی ندارد و رسیدن به فرزانی که نه ضاویا بودند و نه نحیفا. (ناگفته نماند بنظر سطحی گمان میشود همه نقل و انتقالات ارثی بصورت نوع غالب و منحصر به آن ذکر شده است در صورتیکه چنین نبود و مختصر اشاره ای میکنم).

بازی با سرنوشت مردم

قلم در حال فرود آمدن بود که بچرخد و عنوان را «بازی اسلام با سرنوشت مردم» بنویسد انگار که طهارت و تعالی اسلام خود بفریاد قلم رسید که اگر حاضر شود حتی برای داغ جلوه دادن عنوان نسبت ناروائی به قلمرو اسلام وارد کند همین بضاعت مزجات علمی را هم به خطا نوشتن رها ساخته باشد و «بازی با سرنوشت مردم» اشکالی است که خواندن مطلب مورد بحث به ذهن همه وارد میسازد یعنی اگر اسلام دستور میدهد زمانیکه فامیل مبرا از عیوبند ازدواج قرابتی نوعی صله رحم گرامی داشتن است و در غیر اینصورت چنانچه در فامیل حتی یک بیماری وجود دارد که از راه ژنها منتقل میشود باید وصلت را با بیگانه منظور داشت اما بیماری انتقالی که همه جا ارثی گفته و خواهم گفت کدام است که در عصل فضا هم مسلمین آنرا نمیدانند و نمیشناسند و تازه اگر به اجبار همانند برخی برنامه بخواهند مردم را آشنا به بیماریهای ارثی نمایند باید گفت: خوب بود اسلام دستور داده باشد تا حداقل پانزده قرن ازواجهای قرابتی ممنوع و سپس

بعلت بازشناخت بیماریهای ارثی و اکتسابی همان باشد که اکنون و بلکه از اول دستور بوده است و چون اسلام چنین دستوری نداده و پیروانش را از ازدواجهای قرابتی باز نداشته چه بسیار از این ازدواجها که محصولش نسل معیوب و ناقص بوده که خود نوعی گرفتاری و رنج برای خاندانها و اجتماع و پیروان اسلام بوده است یعنی در حقیقت آیا در این پانزده قرن کلاه سر پیروان اسلام رفته و با سرنوشت مسلمین بازی شده است؟

مجموعه ای از فرهنگ علمی و تاریخی تمام ملل را در نظر آورید آیا همه و همه منهای پیامبران و دنباله رو پیامبران که همان دانشمندانند چه دارند که باقی مانده است؟ هیچ.

پیامبران فرستاده شده پروردگارند اما بقیه نوابغ فرستاده شده خودشان از مغزشانند و از اجتماعشان و از تربیتشان و اینک سؤال: ارزش یک نابغه در اجتماع در برابر افراد معمولی و عادی و عامی چیست که جرئت کنم بگویم اگر ازدواج های فامیلی را فرض کنیم بعلت جهل به بیماریهای فامیلی ارثی نصفش بلکه ثلثش بلکه یکصدمش تصادف ژنهای سالم و ارزنده را بهم رسانده و دو ژن مذکور که بدون شک یکدیگر را تفویت کرده نسل نابغه و حداقل در میان آنهمه ازواجهای حتی یک نابغه بوجود میاورد آیا عاقلانه بود که اسلام دستور دهد از ازواجهای فامیلی خودداری شود و در نتیجه یک نابغه و ده معیوب بوجود نیاید؟ و در عوض از ازدواجهای با بیگانه نسل معیوب را به نسبت قابل توجهی کمتر و بوجود آمدن نوابغ را نیز کاهش دهد!

منحنی گوس دانشمند معروف آنچنان مشهور است که در دبیرستانها دیده اید نموداری است بشکل زنگ شتر که یک لبه

زنگ 3 درصد و لبه دیگر نیز 3 درصد و بقیه 94 درصد، علائم درصد آزمایش شده جمعیت کشورهای مستعد آزمایش است که نتیجه داده شده معلوم میدارد بطور متوسط سه درصد مردم نبوغی داشته و سه درصد عقل افتاده اند و بقیه 94 درصد عادی معمولی میباشند و اگر ازدواجهای فامیلی ممنوع گردد درست است که 3 درصد عقل افتادگان (بفرض ارثی بودن) کاهش می یابد اما بموازات آن سه درصد نوابغ نیز کمتر میگردد که هیچ عاقلی حاضر نیست بسیار اندکی از نبوغ اجتماعش را فدای حتی معمولی شدن عده نسبتا زیادی نماید، چه رسد به آنکه یک نابغه را بدهد و چند برابر عقل افتاده تحویل گیرد از اینقرار با پیشرفت هرچه بیشتر علوم و شناخت بیماریهای که از راه ژنها منتقل میشوند به سود پیروان اسلام پیوندهای استحکامی قرابتی مدام نابغه زای اجتماع اسلامی رو به تزاید کلی است و نه در این مورد بلکه در کلیه موارد با سرنوشت کسی بازی نشده و کلاهی بسر کسی نرفته است و اینکه تشیع استحسانی جهت ازدواجهائی که بخاطر خدا (صله رحم) بجا آورده میشود قائل است مرحبا بر تشیع و مرحبا بر اجتماعی که در راه حصول افرادی نخبه و با ارزش حاضر به حتی از دست دادن افراد بی ارزش است و اینکه نقل از مدارک علمی و دانشگاهی:

وراثت امرضا نهفته- طرز انتقال وراثت را درحالت امراض میتوان چنین نمایش داد:

اگر حالت سالم بارز را به S و حالت مرض را به M

بنمایانیم:

الف: از فرد سالم SS با دختر عموی سالم SS اطفال از نظر ژنوتیپی سالم میشوند یعنی به هیچوجه در آنها از مرض اثری نیست.

ب: از ازدواج پسر عموی سالم SS با دختر عموی سالم SM یا برعکس نیمی از اطفال SS کاملا تندرست هستند ولی نیم دیگر که واجد ریختن SM میباشند ظاهر تندرست میباشند (1).

البته توجه فرمودید بحث از وراثت امرضا نهفته است و طرز انتقالش که اگر هر دو سالم بارز باشند باز همه فرزندان سالم خواهند بود چه رسد به اینکه سخن از مرض در میان نباشد و امرضا نهفته ای در فامیل نباشد که در این موضع دو ژن یکدیگر را تقویت کرده عامل بوجود آورنده نبوغ خواهند بود.

و نیز در صفحه 262 مجله نظام پزشکی 4-5 (2) تحت عنوان ازدواجهای خانواده ای: «شیوع بیماریهای ارثی مغلوب مسلماً در نوزادان ازدواجهای فامیلی بیش از ازدواجهای بین ناخویشاوندان میباشد و البته علن آن واضح است زیرا امکان اینکه اعقاب یک شخصی که ژن معیوب دارد دارای این ژن باشند بیشتر است، مثلا شخصی که یک ژن معیوم از پدر بزرگ پدری خود به ارث برده است و با فرزند عمو یا عمه خود ازدواج میکند به احتمال یک هشتم آن فرزند ناقل همان ژن میشودو در نتیجه امکان ابتلای فرزندانش زیاد است ولی با وجود این با در

1- صفحه 278
2- آقای دکتر مهدی باجغلی استاد دانشکده پزشکی اصفهان

نظر گرفتن شیوع ازدواج خویشاوندان در بعضی کشورها بیهاریهای ارثی زیاد نیست و چه بسا فرزندان این ازواجها که کاملا سالم و طبیعی هستند دانستن این مسئله در مشاهده ژنتیک لازم است زیرا گاه آنهائیکه چنین ازدواجی را انجام داده اند درباره اثر سوء آن بیش از اندازه نگرانند حتی سرما خوردگی مکرر فرزند خود را نتیجه ازدواج بین خویشاوندان میدانند. چون از دکتر ابراهام استون و دکتر هانا استون متخصص امور زناشوئی پرسیدند: عده ای عقیده دارند که نباید با خویشاوندان ازدواج کرد زیرا اطفال معیوب بوجود خواهند آمد و آیا این عقیده مبنای علمی دارد پاسخ دادند: صفات جسمی و روانی کودکانی که از والدین خویشاوند مانند پسر عمو، دختر عمو یا پسر دائی دختر عمه بوجود میایند از لحاظ ارثی تابع همان قوانینی است که در افراد غیر خویشاوند صادق است. اگر پدر و مادر خویشاوندی نزدیکی با هم داشته باشند احتمال اینکه صفات ارثی آنها به اطفالشان منتقل گردد به مراتب بیشتر خواهد بود. اگر این صفات نیکو باشد چه بهتر و اگر مرضی یا غیر طبیعی خواهد باشد طفل مزبور به احتمال بیشتری آنهارا به ارث خواهد برد، بنابر این در بعضی فامیلها ازدواجهای فامیلی اطفال بسیار خوب بوجود آورده و در بعضی دیگر موجب بقا و ازدیاد نقائص فامیلی گشته است (1).

خوانندگان بیاد دارند که ناگهان در اوائل پائیز سال 1351 روزنامه ها به نیابت عظمای جانشین متخصصین چند

1- صفحه 29 کتاب پاسخ به مسائل جنسی و زناشوئی از دکتر هانا استون و دکتر ابراهام استون

رشته از علوم اعلام داشتند «ازدواج فامیلی ممنوع» و کسانی چند نیز پاسخ علمی دادند که در جوابگوئی نیز چهره زیبای ظالمانه ژنتیک جلوه گر بود زیرا از یک طرف ازدواج فامیلی ممنوع با روح قانون اسلامی مغایرت داشت و از طرفی ژنهای به ارث رسیده که در ذریه نبی گرامی برای همیشه در جلوه گری است چنانچه میبینیم اغلب روحانیون بزرگ از ساداتند و امروز 7-8 مرجع تقلید شیعیان کلیه از صفات به ارث رسیده اجدادشان بهره مندند و ذریه آن حضرت را وادار به پاسخگوئی به روزنامه ها نمود (1) و اگر نیک دقت شود نزدیک به اتفاق پرچمداران دین اسلام را سادات یا کسانیکه مادر یا اخلاف دیگر نزدیکشان ژن خاندان نبوت را دارند تشکیل میدهند.

بدون شک توجه فرمودید که چرا در این مدت 15 قرن هم که مسلمین بیماریهای ارثی را نمیشناختند و هنوز هم همه را نمیشناسند کلاه سرشان نرفته است و این نکته را هم برای دلجوئی غرب پسندها بگویم که لینکلن بزرگ و داروین نتیجه ازدواج های دختر عمو، پسر عمویند و ... .

تکلیف برای ازدواج چیست؟

نزد فقهای گرامی مکتب تشیع ازدواجهائی که حجله نشینش عروس و دامادی باشند که گفته شود صله رحم بجا آورده شده است جنبه استحبابی رعایت کرده محسوب میباشد (شاید

1- از جمله مقاله جالب آقای سید محمد سعیدی دبیر آبادان در صفحه 11 کیهان 8795

بعلت اهمیتی که مکتب جعفری بدنبال اسلام و علم و نبوغ میدهد و بیشتر تقویت های ژنی در ازدواجهای سالم فامیلی است) اما اگر شخصی بداند ازدواج فامیلیش سبب ایجاد فرزندی ناقص یا معیوب میگردد یعنی در فامیل خود اشخاصی چند را دیده که ازدواج خویشاوندی کرده و در نتیجه فرزند غیر سالم تحویل اجتماع داده اند ازدواج قرابتی وی نوعی ستمگری است و همان گونه که اگر مسلمانان تا کنون پشه مالاریا را میدیدند بعلت آنکه نمیشناختند تکلیفی نداشتند اما اگر امروز ببینند و به اداره ریشه کنی و مبارزه با مالاریا اطلاع ندهند گناهکارند از امروز نیز هر مسلمانی اطلاعی از وقوع بیماریهای ارثی داشت و پیوند قرابتی انجام داد بزهکار و ستمگر خواهد بود.

برای مزید اطلاع گفته شود بیماریهای ناشی از زهر و عفونت بویژه در الکلیک ها و سفلینک ها که روز بروز در افزایش اند بهمان قدر که مسئله بزرگی برای بشریت است جهت مسلمانان معتقد و مؤمن (غیر مشروبی - غیر زناکار) موضوع منتفی و هیچ میباشد و این خود امتیازاتی است برای جستجوی علت موجودیت آنهمه دانشمند اسلامی در قرنهائی که رسما نیز مسلمان بودند کمک پاسخی میباشد یعنی دانشمندان اسلامی که به شمارش قابل ملاحظه اند دور از بیماریهای زهروی و عفونی و در قلمرو رعایت مقررات اسلامی و از جمله ازدواجهای سالم فامیلی بدنیا آمده اند که اگر در کلیه کشورهای اسلامی روز هم ازدواجهای فامیلی را ممنوع سازند خای ناکرده باز هم بعلت مسائل دیگر که در رأس همه استعمال شدن مغزی است باید سوزن خیاطی را هم دست

به طرف همسایه دراز کرده بگیرند یا قطعه سوزن و سوراخش را جدا وارد سازند و با بوق و کرنای صنعتی شدن مونتاژ سوزن کنند.

در جلدها قبل مخصوصاً از چهارم الی دوازدهم بسیار شد که خارج از برنامه و دور از موضوع بنابر مقتضاتی به ذکر مطلبی پرداختم که مسئله داغ روز بود و مدتی است کمتر به این عمل دور از نظام نویسندگی پرداخته ام اما هم اکنون چون عمل اولین مردی که اسلام آورده است (بشرط آنکه بپذیریم مسلمان کسی میباشد که عقیده قبلی را رها و به آغوش اسلام در آمده است در صورتی که حضرت علی قبل از تکلیف مسلمان بوده و حتی لحظه ای را در شرک بسر نبرده است) مورد سند و مأخذ علمی ما بوده چه بهتر که کاملا خارج از موضوع اما بسیار باختصار درباره آن حضرت جملاتی پراکنده آورده شود.

ولایت

با توجه به اینکه امروز از نوک هر قلمی که مطالبی چکه کند برای رد مدعای ملحدین آن مداد براستی و حقیقت مداد العلاء افضل من دماء الشهدا است و نیاز به دوستی با خدا پرستان بویژه برادران موحد محترم سنی از هرزمان بیشتر محسوس است اما احقاق حق مظلومان هم خود نوعی رد مدعای ستمگران است و از تمام مسلمانان شیعه و سنی معذرت میخواهم که: نه در اسلام تاریخ درست روشنی نوشته شده نه در تاریخ مسلمین. (اشتباه نشود تاریخ اسلام روشن است ما تاریخ نویسی آن هنوز

تاریک).

غیر خم را شیعه مینویسد حقیقت دارد سنی میپذیرد یا مطلبی در آن می آورد آن از کتابهای این ذکر دلیل مینماید که حضرت علی در غدیر منصوب بخلافت گردید و این بکلمه مولا میچسبد که کجایش معنای خلافت میدهد، وال من والاهش قبول، ما دوست علی هستیم عاد من عاداهش پذیرفته که ما هم خصم دشمنانش و از اینقرار غیر را پذیرفته ایم با محتوایش که اولویت حضرت علی است و دوستی با دوستانش و دشمنی با دشمنانش اما اگر قدرت سیاسی بدست من «نویسنده» بود و میتوانستم روزی را بعنوان جشن بزرگ مذهبی تعطیل رسمی اعلام کنم روز سفره وانذر عشیرتک الاقربین (یوم الدار) را عید بزرگ اعلام و تعطیل مینمودم زیرا:

هر شیعه که تاریخ نوشته آنرا متذکر است، هر سنی مورخی یوم الدار را ذکر مینماید و با یکدیگر کوچکترین اختلاف اصولی و اساسی هم ندارند و غیر در حقیقت مکمل یوم الدار است و برای توجه کلمه مولی که تا پیامبر هستند ایشان اولی بالمؤمنین من انفسهم اند و سپس حضرت علی.

هر مفسر شیعه که به آیه قلمداد شده «وانذر عشرتک الاقربین» رسیده و هر تفسیری از برادران سنی که در دست است چون به بحث آیه مذکور رسیده اند همه و همه چه مفسر چه مورخ چه شیعه چه سنی نوشته اند که چون اکابر قریش از جانب نبی گرامی دعوت شدند و بر سفره نشستند حضرت فرمود: اگر به شما بگویم سپای پشت این کوه در کمین است که بر ما حمله کند میپذیرید

همه گفتند ترا امین و صادق میدانیم و باور میداریم. فرمودند پس به شما بگویم من فرستاده خدایم و هرکس پیش از دیگران دعوتم را لبیک گوید وصی من و خلیفه من و ... من است حضرت علی بلند شد لبیک گویان فرمودند بنشین باز حضرت دعوت خود تکرار فرمودند و حضرت علی لبیک گویان بلند شد و پس از سومین مرتبه که حضرت علی برخاست نبی گرامی فرمودند هذا وصیی و خلیفتی من بعد و ... و سپس فرمودند از او اطاعت کنید و هرچه گوید عمل نمائید و این کلمه «خلیفه» که برای نخستین بار در اسلام بکار رفته درباره نخستین جانشین و نخستین مسلمان و نخستین اما و نخستین ... به شهادت شیعه و سنی آورده شده است و آنچنان این انتصاب در اکابر قریش اثر گذاشت که ابولهب به خشم برخاست و اشاره به فرزندان عبدالمطلب مخصوصا ابوطالب که محمد این پسر را بر شما حاکم و امیر میکند، و این همان دستی بود که دراز شد که تبت یدا ابی لهب و ... و این همان سفره که نشانداد اولین کسیکه از مردان مسلمان شد حضرت علی بود و نخستین کسی که تشیع را پذیرفت حضرت محمد بودند و مگر میتواند اسلام پیزی جز از تشیع و یا تشیع جدا از اسلام باشد؟

شیعه و سنی نوشته اند شورای شش نفری درست شد که بین خود یکی را بخلافت انتخاب کنند و چون به حضرت علی پیشنهاد شد به کتاب خدا و سنت رسولش و سیرت شیخین عمل کند تا خلیفه شود فرمود هرچه از سیرت شیخین مطابق کتاب و سنت است میشود

همان سنت و بقیه قابل تأسی نبوده و ذکر سیرت وارد نیست و در نتیجه حضرت به خلافت نرسید اما امروز دعواها بر سر اینست که حضرت علی آیا در نماز اقتدا به خلفای دیگر کرده یا نکرده است همان علی که برای رسیدن به خلافت پیروی از سیرتشان را نپذیرفت و مسئله بسی روشن است.

خلیفه دوم علت خلافت ابابکر را به مردم توضیح داده در ضمن گفت امت نخواستند نبوت و خلافت هردو در یک خانواده باشد اما در شورای شش نفری حضرت علی را خود عمر نامزد خلافت کرد یعنی دیگر میتواند نبوت و خلافت در یک خاندان باشد.

بفاصله چند ساعت مطالب صد و هشتاد درجه میچرخیده است به نبی گرامی نزدیک به وفات گفته میشود حسبنا کتاب الله و قرآن کافی است و دستور نبی گرامی هیچ- چند ساعت بعد از وفات برای دور ساختن انصار از خلافت روایت نبی گرامی همه چی میشود که الائمه من قریش و باید رئیس از قریش باشد.

عبدالله زبیر دعوی خلافت میکند محمد بن حنفیه مخالفت مینماید عبدالله اطراف محمد را هیزم ریخته آتش میزند و همه نوشته اند علت را برمیگرداند به یک آتش زدن قبلی برای ارعاب و از این قبیل مطالب که چهار پنج نمونه اش را آوردم فراوان است که اگر بجای کشمکش ها بر سر معنی کردن یک کلمه ذکر شود و جوانهای ما را بنامهای وهابی و .. اینطرف آن طرف بلغطانند تاریخ واقعا تاریخ اسلام که از هر تاریخی میتواند روشنتر باشد درخشش خواهد یافت و جوانها بر پای خود معتقد و محکم خواهند ایستاد

میگویند صفاتی از ذات ذوالجلال چون عالم و خالق وحی داریم که بسی مقدم بر عدالت اوست پس چرا (توحید، نبوت، عدل، امامت، معاد) عدل وارد اصل کرده اند نه علم نه حیات نه آفریدگاری؟ پاسخ یکی اینکه وجه تمایز بین کسانی است که با این شعار نشان میدهند خدا عادل است در برابر کسانیکه بعدالتش ایمان ندارند اما پاسخی دیگر که خدا را عادل شناختن بعنی زندگی درست کردن؛ مثلا کسیکه خدا را عادل میشناسد و دعا میکند شکی ندارد که ادعونی استجب لکم را تحقق یافته میداند یعنی با توجه به عدالت خدا کلیمه دعاهای شرعی خود را برآورده میداند زیرا داعی با دعا کردن راهی بسوی خدا باز میکند که از دو حال خارج نیست، یا اراده اش جنبه تحقق میپذیرد (دعایش مستجاب میشود) و در اینصورت مقضی المرام است یا بنا به مصالحی که حکمت قاهره خدا تشخیص میدهد و دعا کننده فی الجمله ای به آن حکمت قائل است دعایش مستجاب نمیشود در این شکل دوم هم چون خدا را حکیم مهربان و عادل میداند مشیت خودش در مشیت قاره خدا هضم شده و یک پیوند تکاملی با خدای خود برقرار میشود یعنی در حقیقت دعایش او را بنوعی تسلیم رسانده است (در روایتی نیز داریم که هر دعائی مستجاب نمیشود روز قیامت پروردگار به دعا کننده اجر میدهد و دعای میگوید که کاش هیچ دعایم مستجاب نمیشد).

سلول

بدن انسان را یکصد تریلیون یاخته تشکیل میدهد که هر سلول از دو قسمت هسته و سیتوپلاسم درست شده است.

آنچنانکه نشانی بین هسته و سیتوپلاسم و غشائی نیز بین سیتوپلاسم و محیط مایع خارج دارد. در سیتوپلاسم مجموعه ای از دستگاه آنزیمهای پروتئینی از جمله ساختمانهاست که فعالیت شیمیائی و زندگی بوجود آنها بستگی دارد دیگر شبکه انتقال دهنده عناصر در درون آنست و سوم دانه های ریز میتوکندریها که مرکز نیروی سلولی محسوب میشود زیرا در آنجا مواد غذائی گوناگون مانند اکسیژن و ... متابولیزه شده و انرژی لازم را جهت بقیه قسمتهای سلول فراهم میاورند و دیگر ساختمانهاست که برخی در کلیه سلولها مشترک و بسیاری که بر حسبت وظیفه سلول تغیر میکند مثلا در سلولهای ترشحی بصورت کانال و در عضلانی رشته ای و در ... میباشد.

همچنانکه سیتوپلاسم مسئول اجرای فعل و انفعالات نیروزا و اعمال دیگر نظیر ترشح، انقباض و .. میباشد، هسته سلول نیز وظیفه کنترل فعالیت های داخل سلولی و تولید مثل را بر عهده دارد.

تمام مواد داخل هسته علاوه بر مواد محلول دارای دو نوع ساختمان نیمه جامد میباشد که یکی کرموزمهاست و دیگری هستک کرومزمها در سلولهای انسان 46 عددند (در هرگونه و نژاد متفاوتند در انسان 46- در قورباغه 26- گل سرخ و نخود فرنگی 14- ذرت 20 و در یکنوع ماهی 200 میباشد).

هر کرومزمی از ژنهای بسیاری تشکیل یافته که در هر کرومزم بین چند صد تا چند هزار میباشد و مجموعه ژنها نزد هر کس قریب پنجاه هزار است. کرومزمها که 23 جفت در انسانند

و به آنها که ژن مساوی بر هر کدامشان قرار دارد الل (Allel) گویند به استثنای موارد نادری که بر یک جفت از هر ژن روی یک کرومزم قرار دارد و ژن های آن دو برابر ژنهای مشابه در کرومزم نظیر میباشد از اینرو ژنها نیز مانند کرومزمها جفت و دوتائی هستند و در هر سلول نزدیک 25000 زوج ژن در هر هسته سلول قرار دارد. ژنها مسئول انتقال صفات ارثی از یک سلول به سلول دیگر و از یک نسل به نسلها بعدی میباشند.

ساختمان ژنها از اسید داکسی ریبونوکلنیک (DNA) بوده بظاهر یکی بلندتر یکی کوتاهتر است یکی مورب یکی شلوغتر اما این تنوع از کجاست هنوز معلوم نمیباشد. برخی اثرات و بعضی محیط را مهم میدانند و سه چیز در زندگی انسان مؤثر است که شرح خواهم بود.

گریگور مندل میخواست معلم شود رفوزه شد به دیری رفت و آنجا گل نخود و .. و لاله عباسی کشته بود نظرش جلب شد 1865 بود که کارهایش را چاپ کرد.

در بدن یک صفت واحد به صفت واحد دیگر افزوده نمیشود بلکه هر صفتی خط مشی صفت و وضع بعدی را مشخص میسازد.

یک تخم لقاح شده انسان 0/000/0015 گرم وزن دارد و وقتی 70 کیلوگرم میرسد 50 میلیارد برابر شده است.

تکثیر ژنها تکثیر مولکولی است و همراه کرومزمها تکثیر می یابد. بعضی که میتوانند نظائر خود را بوجود آورند ژن جهش

یافته گویند و اینها تغییر میکنند و بقیه همانند که از کودکی تا بلوغ یکسان بدون تغییر باقی میمانند.

ژنوتیپ مجموع کلیه ژنهائی است که از والدین به ارث برده میشود و فنوتیپ وضع هر لحظه ای که در نظر گرفته میشود و فنوتیپ است که تحت تأثیر محیط قرار میگیرد پس فنوتیپ از آفاق است و ژنوتیپ از انفس، هم محیط اثر دارد هم ژن. در محیط زکامی آدمی زکام میگیرد ولی ژن زکام گرفتن هم باید باشد چنانچه گربه زکام نمیشود و برخی شدید و بعضی ضعیف زکام میشوند. یک نزدکی بین هم که ژن خراب دارد باید با محیط هم آهنگ شود یعنی عینک بزند در نخستین مرحله اسپرما توژتر (نطفه می سازد) هر یک از 46 کرومزم موجود در هسته نطفه بطریق انفصال خود بخودی کرومزم تازه ای همانند خود ایجاد مینمایند بطوریکه تعداد کرومزمها به 92 میرسد اما بعد فاصله نطفه (که در مرحله اسپرماتوسیت است) به دو تقسیم کاهش کرومزمی که هر کدام 46 کرومزم دارد قسمت میگردد و باز هر کدام به دو سلول اسپرماتید که فقط 23 کرومزم دارد تقسیم میشود از اینرو در هر یک از اسپرمایند یک فرد از هر یک از 23 زوج کرومزم اصلی وجود دارد که با 23 کرومزم تخمک حالت کامل 46 کرومزمی را بوجود میاورد (تخمک نیز مراحل مشابه اسپرم را طی کرده یک کرومزم از هر زوج کروموزمش معدوم میشود).

کرومزمهای جنسی مرد از یک کرومزم X که کرومزم زنانه خوانده مشیود و یک کروزمزم Y که کرومزم مردانه نام دارد

تشکیل شده اند. بر اثر تقسیم کرومزمهای جنسی مزبور بین اسپرماتید ها تقسیم میشوند بطوریکه نیمی از اسپرم بصورت مردانه و نیم دیگر بصورت اسپرم زنانه است و جنس جنین نتیجه آمیزش نوع اسپرماتوزئیدی که کدام یک را با خود داشته باشد اگر نیمه حاوی کرومزم X مرد با نیمه کرومزمهای زن که همیشه کرومزم X دارد ترکیب شود جنس زن و اگر Y دخالت نمایند با X زن Xy یعنی جنس مرد را بوجود خواهد آورد و در اینصورت پسر یا دختر شدن همیشه با دخالت انتخابی نطفه مرد صورت میگیرد و اسلام زمان رسیدن نطفه های مرد و زن را بیکدیگر اعلام داشته و پیدایش جنس مذکر و مؤنث را با دو کلمه متذکر است کلمات (علا و سبق) که میفرماید نطفه مرد چون بر نطفه زن هم بالا و هم پیش افتد جنس مذکر است و در غیر اینصورت مؤنث یعنی اگر نطفه مرد را نیروئی بود که توانست در حین به فعل در آوردنش بر نطفه زن چیره شود پسر بوجود خواهد آمد و الا دختر و در جنین شناسی بیشتر خواهم آورد.

در اینجا یک معجزه بزرگ دیگر اسلامی را خاوهم آورد باشد که آنچه روایتی را که مورد بحث قرار خواهم داد و بارها تکرار شده و بدینجهت بخش خاطری فراهم گردیده رفع شود. در جلد اول جلد یازدهم جلد ... و حتی همین جلد آوردم که پیغمبر و امام روایاتی دارندکه نطفه مرد فلان است و زن فلان (البته اشاره ای که کرده اند و وجه بازشناختی که تعیین فرموده اند پایه و اساسش بر رنگ شناسی است یعنی گفته اند نطفه ای صفراء است و نطفه ای بیضا و یا ... که همه سخن از رنگ است و نویسنده

دانشمندان مربوطه را دعوت به تجسس و پژوهش بیشتری در این باره مینمایم که برای دخالت در هرگونه کیفت یا کمیت ژنها و کرومزمها مبنا و اساس کارشان بر رنگ شناسی یا مشابه آن باشد) بهرصورت؛ فرموده است نطفه مرد را رنگی است و زن را رنگی (یعنی هر دو نطفه دارند و زن بنابر آنچه علمای روز میگویند گلدان نیست که مرد بذری و نطفه ای در آن بکارد) مرد را نطفه برنگی است و زن را برنگی (یعنی زن و مرد هر دو نطفه ای دارند که از آغاز تا انجام تفاوتشان در تشکیلات دیگرشان نیست جز آنکه یکی رنگ یا طیف یا تشعشع یا .. زرد دارد، دیگری سفید) آری نطفه مرد را رنگی است و زن را رنگی (یعنی تفاوت بین دو نطفه همان گونه که دو رنگ در یک جزئی از قسمت ها با رنگ دیگر تفاوت دارد، تفاوت دو نطفه همین است و شگفتا که نبی گرامی یا اما بجای نطفه در این مورد کلمه مآئ را آورده و آب مرد را سفید و زن را زرد تعیین فرموده- الماء الرجل ابیض و ماء المرآه اصفر فاذا اجتمعا فلا منی الرجل المره - یعنی دو رنگی را ذکر فرموده اند که یکی رنگ متشکل از یک رنگ دیگر یعنی رنگ اصلی است (زرد - آبی - قرمز) یعنی رنگ مکمل زرد لازم است بیاید آنرا سفید کند یعنی آب مرد از یک اصلی است (زرد) و یک رنگ دیگر یعنی زن هرچه هست رنگ اصلی است اما مرد خود رنگ اصلی نیست بلکه از رنگ اصلی درست شده و ما میدانیم زن همه X است اما مرد یک Y هم دارد.

بدون شک توجه به کلمه اجتماع نیز فرمودید که نبی گرامی میفرماید دو آب (دو نطفه) چون جمع شوند (که در این صورت قبل از جمع شدن دو نطفه سبق یا غلب یا علمی معنی ندارد)

که این خود بوضوح میرساند نبی گرامی آدمی را درست شده از جمع نطفه زن و مرد میدانند که نطفه زن همه یکسان و در یکرنگ اصلی خلاصه شده است اما نطفه مرد همه یکسان نیست و در یک رنگ اصلی بعلاوه رنگ دیگر خلاصه میگردد (یکسان همه X غیر یکسان XY و شاید علاوه بر Y هم یک کرومزم دیگر که فردا کشم شود).

خیلی خیلی توجه فرمائید که هم اکنون یک مطلب اعجاز آمیز 15 قرنی از نبی گرامی را خواهم آورد که دهانتان از شگفتی باز خواهد ماند: بارها بهمین مطلب مورد بحث برخورده اید و سند هم خواستید در السماء والعالم مجلسی (14بحار) آنجا که از خلقت انسان نوشته است قسمت اوضاع و احوال رحم را روایاتی بچشم میخورد و از جمله نقل از درالمنثور که مردی یهودی از نبی گرامی مسائلی پرسید و از جمله علت پسر یا دختر شدن را و حضرت پس از آنکه فرمودند آب مرد غلیظ و سفید است و زن رقیق و زد و چنانکه آب مرد غلبه کند جنس مذکر است و در غیر اینصورت مؤنث و الان شرح دادم که زرد یک رنگ اصلی است و همه یکنواخت زیرا رقیق گفته اند همانند کرومزمهای زن که همه X است اما از مرد سفید است و غلیظ و چون در برابر زن قرار گیرد غلظتش را پس از رقت یافته، یعنی رنگ زرد را رنگ دیگری مخلوط و سفید شده است و عجیب آنکه رنگ آبی مکمل رنگ زرد است و معلوم میشود زن اگر همه یکنواخت است بقرینه مرد دو ردیف مساوی یکنواخت زرد دارد اما مرد یک ردیف زرد دارد و ردیفی دیگر آبی (زرد همیشه X دارد و آبی همیشه Y) و اگر ماء مرد و قسمت مردانه و سبب غلظت و سفیدی که مردانه است تفوق غلبه و سبقت یابد جنس مذکر است و در غیر اینصورت مؤنث.

اختلاف سلیقه

تاکنون غریبها بویژه آمریکائیان داد و هوارشان بلند بود که این چه وضعی است که بسیاری از مردم بویژه مسلمانان دارند و چرا ازدواج فامیلی را غیر قانونی و یا لااقل غیر بهداشتی اعلام نمی نمایند. اما امروز همانها مینویسند: پس از پژوهشهای وسیع و دقیق علمی معلوم شد علت تفوق آمریکای اتازونی بر آمریکای لاتین اینست که آمریکای شمالی نژاد خود را با پیوند به بیگانگان فاسد نساخت در صورتیکه آمریکای لاتین با سرخ پوستان وصلت کرد و نژاد اصیل خود را که باید موفق باشد از دست داد و بهمین جهت که با بیگانه وصلت کرده است تمدنی پائین تر از تمدن اتازونی دارد و لذا باید از یاد نبرد که این پژوهش پر سرد و صدا 15 قرن پیش نزد اسلام بوده است که سفارش بوصلت های فامیلی تحت عنوان رحم (صله رحم) با شرایطی که گفته شد نموده است و چون اصالت کلی نزد توحید است دختر دادن بهر مرد غیر مسلمان را حرام نموده و دختر گرفتن را آن هم از اهل کتاب فقط بصورت متعه و با شرایطی که آورده شد اجازه داده است یعنی با یک دستور کلی تحت عنوان حلال و حرام راه تلاشی اصالت نژادی را که بر پایه معارف و اعتقادات باید بوده باشد مسدود گردانیده است.

همه جا ماده است و انرژی و همه چیز تکامل پویان رهسپار بسوی خلق خود و والی الله المصیر و در این مسیر بس طولانی چه بسیار تکوین ها که صورت و تشکیل یافته است که یکی از آنها زمین و پیدایش حیات بر آن میباشد.

در آغاز جو زمین را گازهائی و بخار آب تشکیل میداد که با هم ترکیب شدند و مصالح اولیه ساختمانی حیات را نشان دادند و به نحوه پیدایش آن در جلدهای قبل اشاره گردید و آورده شد که دکتر استانلی میلر توانست در لوله آزمایش با ایجاد شرائط اولیه موجود در جو زمین اسیدهای آمینه چندی که خشت های بنای حیاتند بوجود آورد.

اینک انواع پروتئین ها، ویروسها و بالاخره یاخته ها بوجود آمدند که تولید مثل و تکثیر دارند و بعد بزرگتر ها و سرانجام انسان اما هرچه موجود بیشتر شد و پیشتر آمد اعتبار اولیه خود را بر مبنای تک سلولیها از دست نداد و باز هر موجودی از سلولهای واحدی رشد میکند و برای ابد رشد خواهد کرد و باز نوعی وحدت ساختمان نمایانگر توحید است.

اگر مرگ را به توقف اتمها نسبت دهیم همه موجودات ذی حیاتند و اگر مرگ تعطیل کار یاخته هاست جمادات جدا میشوند و نبات و جنبنده زنده آندو مقداری عناصر آلی و معدنی تشکیل یافته و مسئول نگهداری جانند که شرح خواهم داد جان چیست و این جان قابل انتقال به موجود بعد بوده و ناقلش سلولهای

زایشگرند (سلولهای ژرمیناتیف) که در مراحل ابتدائی تقسیم مشابه و مستقیم سلول همانند دو تکه شدن آمیب نوعی از آن است و در عالیترینش دو سلول جدا شده از نر و ماده «کرمک» و «تخمک» که حضرت علی در انسان تقبلح النطفتان معرفی فرموده است دو نطفه غلطان مواج و شرح خواهم داد.

امیب ازامیب، حوان از حیوان، انسان از انسان، زندگی از زندگی متولد میشود خلاصه ای از وحدت ساختمانی نمایانگر توحید.

زندگی که کیفیت ترکیبی از ماده و انرژی است بصورت کمیت زندگی مرکب از ماده زنده و موجود زنده از قبلی خود جدا میشود:

ماده زنده که بدون اتکاء به ماده زنده مأمور انتقال زندگی نمیتواند موجود زنده دیگری بسازد چنانچه دست به تنهائی زنده است و پا نیز (و چشم و استخوان در بانگ چشم و استخوان که بوسیله پزشک جهت پیوند نگهداری میشود ماده زنده است اما هیچکدام قادر بوجود آوردن چشم یا استخوانی نیستند) اما ناقل زندگی نیستند در صورتیکه موجود زنده در اثر هضم و جذب مواد میماند و از عهده تولید مثل نیز بر می آید و این وظیفه در جنبندگان پست در سطح کلی موجود انجام میگیرد و هرچه عالیتر شود عضو ناقل استقلال بیشتری پیدا مینماید که نزد انسان همان کرمک است و تخمک و دستگاه مربوطه.

همانگونه که یک امیب هم ماده زنده و هم موجود زنده را تولید میکند نزد انسان نیز همین دو دستگاه ناقل ماده زنده و

موجود زنده اند و هر کدام از نر و ماده آثار و صفات تمام مواد و موجود را به سلول کوچک کرمک و تخمک به نمایندگی واگذار مینمایند تا در زندگی بعد ظاهر و سازندگی کنند، آنچنانکه پس از آمیزش نصف تمام مواد زنده از کرمک با نصف کلیه موجود زنده همان با نیمه ای از آنچه مواد زنده در تخمک است با نصف همه موجود زنده همان تخمک آمیخته و موجود جدیدی را میسازند که گویا نصف زندگی از جنس نر و اباء و اجدادش را با نیمه ای از زندگی جنس ماده و پدران و مادرانش را در زندگی دیگری متظاهر و سازمان دهندگی و تحویل داده اند.

اینجا پرسشی میشود: آیا آثار و صفات و سجایا در کرمک یا تخمک یا بطور کلی در یک سلول ناقل جای معینی دارند؟

جواب مثبت است و جای آن در ژنها میباشد که شرح داده خواهد شد.

باز سؤال: اتصال بین زندگی والد و ولد که بوسیله سلولهای کرمک و تخمک نزد انسان صورت میگیرد آیا محل معینی دارد یعنی آیا ناقل بلکه رابط زندگی ما با پیشینیان شناخته شده در کجای سلولهاست؟

جواب مثبت است و بسیاری از دانشمندان قبول دارند که هر موجود بوسیله کرموزمها با زندگی قبل از خود ارتباط دارد تا آنجا که نوادگان آن تعداد کمی از نجات یافتگان کشتی تایتانیک که در 14 اوریل 1912 به قطعه یخ شناور خورد و 1500 قربانی داد هنوز از مسافرت با کشتی وحشت دارند و اگر تخم یک پرستو را که همیشه از اروپا به آفریقای جنوبی مسافرت میکند (نه آفریقای شمالی) در ماشین جوجه کشی بگذارند و

جوجه را دور از همجنسان مثلا در آلمان پرورش هند و زمان بلوغ در ماه اکتبر رها نمایند بسوی آفریقا پرواز خواهد کرد. یعنی امروز ثابت شده علاوه بر اینکه آثار و صفات و سجایا در درون سلولهای ناقل زندگی اند معلومات نیز قابل ثبت و ضبط در آنها بوده و منتقل میشوند همانگونه به ما دستور از امام است که چون در برابر آرامگاه سرباز فداکار و بزرگوار اسلام حضرت سید الشهدا ایستادیم ضمن عرض ادب و زیارت از جمله بگویم: اشهد انک کنت نورا فی الاصلاب الشامخه و الارحام المطهره، گواهی میدهد که تو (با سابقه شرافت فامیلی و فداکاری پر ارزش و شیوه مرضیه ای که در زندگی داشته ای) جز این نیست نوری بودی که در پشت پدران و رحم مادران که همه دور از پلیدیها و پستیها بودند بعنوان ذخیره نگهداری میشدی.

از مطالب فوق معلوم میشود:

1) با آنکه مدت زیادی نیست علم این موضوع را دانسته، اسلام بوجود آمدن انسان را هزار سال قبل مخلوطی از جدا شده از پشت پدر (دستگاه تناسلی مرد) و جدا شده از رحم مادر (دستگاه تناسلی زن) میداند و قرآن آن چیزها را نشان داده و روایاتی نیز در این باره داریم که بزودی در قسمت چگونگی تشکیل جنین شرح خواهم داد.

2) معجزه علمی نهفته در این جملات است که موجود را تنها وارث صفات و ملکات پدر و مادر ندانسته و وارث اصلاب و ارحام پیشینیان و سجایای اخلاقی آنها معرفی میفرماید.

3) شگفت انگیزتر آنکه وقفه و تعطیلی بر این کار متربت ندانسته در چند جمله بعد به امام شهید عرض میشود و اشهد ان

الائمه من ولدک کلمه التقوی و اعلام الهدی و العروه الوثقی و ... که باز هم این سجایای پسندیده و ملکات فاضله از اصلاب و ارحام پاک جدا شده که به شما رسیده و به فرزندانتان منتقل میشود و بسیار عجیب اینکه چون صفات و سجایا از حضرت محمد و حضرت علی و فرزندانشان عبور میکند و تقویت میشود و رو به بیشتر و پیشتر شدن میگذارد کلماتی را هم که نسبت به اصلاب و ارحام اجداد اما میدادند (الشامخه - المطهره) در اینجا جای خود را به (کلمه التقوی - اعلام الهدی - العروه الوثقی) داده اند.

4) آوردن کلمه «الشامخه» برای اصلاب (مردان) اصلاب الشامخه؛ و کلمه «مطهره» جهت ارحام (زنان) ارحام المطهره خود مقام شامخ نطفه مرد را به زن میرساند که بزودی شرح خواهم داد که اسلام چرا به تفوق و تعالی نطفه مرد بر زن اشاره میفرماید.

5) یقین به کلمه نور توجه فرمودید که خود نوعی دقت در مکانیسم رسیدن ارث از پیشینیان به اخلاف است که اگر مثلا کلمه صد در صد از عالم امر ذکر شده بود مورد اشکال بود و همچنین در صورتکیه کلمه ای مادی همانند نطفه اگر آورده شده بود ایراد داشت در حالیکه نور کلمه ای که خود منبع نور است و هرچه و هر جا اشعه تابناک آن پیش رود باز همان نورانیت را دارد و اثر قبلی را از دست نداده است.

6) نور جدا شده به تنهائی خاصیت از منبع نور منتقلی نمیسازدبلکه باید از اصلاب و ارحام شکل گیرد.

مدرک بیشتری میتوانیم بدست اورده نشان دهیم که چگونه

پیشوایان اسلام بر عکس آنچه در زمان خودشان بصورت علم تدریس میشده و مسلط به زمان بوده سخنان آورده اند که تا مدتها موجب اعجاب مردم بوده و میگفتند چرا و چگونه پیشوا یک مطلب غیر علمی را بیان داشته که بسیاری از آنها در کتاب مغز متفکر شیعه نقل شده است و از جمله همین ژنتیک است که گفتم علت رنگ پوست یازاغی چشم را بعلت سرایت از فامیل به نسل میدانستند اما در کتابها میبینیم روز تولد حضرت صادق همینکه حضرت سجاد وارد شدند و ماما خواست مژده بدهد حضرت فرمودند به پدرش گفته ای عرض کردند بعد حضرت از سلامتی نوه شان سؤال کردند قابله نخواست به لاغری حضرت اشاره کند بعرض برساند چشمان نوزاد اندکی متمایل برنگ آبی است (درصورتیکه در بنی هاشم چنین نیست) حضرت فرمود از مادر من شهر بانو ارث برده که چشمهای متمایل به آبی داشت و اتفاقاً خواهر شهربانو (کیهان بانو) نیز چشمهای آبی داشت و به ازدواج محمد بن ابی بکر در آمد که پدر قاسم پدرام قروه مادر گرامی حضرت صادق است و بدین ترتیب پیشوایان اسلام رنگ چشم را ارث رسیده از مادر بزرگ دانسته اند.

کرموزم و ژن

اوائل قرن 19 پیشا (1) دانشمند فرانسوی موجودات زنده را انفصالی و مرکب از سلولهای معرفی نمود.

سلول درشتی چون تخم پرندگان را در نظر آورید که پوستی

Bichat -1

و هسته ای (زرده) و سیتوپلاسمی (سفیده) دارد که همه آثار زندگی در این مجموعه موجودات و همه آثار همانگونه که گفتم در ماده زنده و موجود زنده خلاصه میشود و یک تخم مرغ هم رنگ و بال و پر و منقار را منتقل میسازد هم راه و روش خوردن و تخم گذاشتن و جوجه پروردن و .. اما همه آنچنان منظم که پر و بال مرغابی آنچنان به چربیهائی آغشته شده که هرچه بیشتر به آب برسد زیباتر شود و پر و بال آنها که باید در خاک زیبا شود در خاک شناوری میکنند و جمال آرائی و جلوه گری مینمایند و یک مرغ خاکی در آب بیفتد نازیبا میشود.

انتقال صفات و مشخصات موجود به اخلاف علم وراثت را میرساند که خود شعبه ای از علم زیست شناسی است (از اینقرار ارث یک سلسله خواص جسمی و روانی از اسلاف به اخلاف رسیده است که علم مربوط به آنرا ژنتیک گویند که فعلا عمری هفتاد ساله دارد.

امراض یا محیطی میباشد که از محیط رسیده است چون سوزاک، سفلیس، سیاه سرف، یا محیطی ارثی میباشد که هم محیط مؤثر است هم ارث همانند بیماری قند که چاقی و استعداد را ارث برده و پرخوری و کم حرکتی و ... را از محیط اخذ کرده و اصلاح محیط قسمت مهم درمان بیماری است - سوم بیماری خالص ارثی است چون مجمد بودن مو و کتاب حاضر (بهداشت نسل) وابسته به این قسم از بیماریها میباشد.

قدیم میگفتند تو ارث عالم مرموز مسری است و این که چشم نوزاد زاغ شده بعلت تماس نوزاد یا مادر آبستن با عمه

زاغ کودک بوده یا چنانچه مویش بور گردیده سرایت موی بور خاله سبب است اما امروز ساختمان ماده حیاتی و وظایفی که اعضاء انجام میدهند و طرز رشد موجود و طرح ریزی اندامها و حفظ شکل اعضاء که از اسلاف به اخلاف میرسد همه و همه را انتقال یافته از خواص ارثی نهفته و موجود در سلول میشناسند.

بیشتر موجودات از یاخته واجد که تخم است بوجود میایند و تخم آمیزش دو یاخته که یکی نر و دیگری ماده است حاصل میگردد و تقسیمات بیشمار تخم جنین را میسازد و نمو جنین اعضاء و قسمت های دیگر را تشکیل میدهد و هرگز از تخم یک موجود موجود دیگری پیدا نمیشود از تخم موش همیشه موش و از قورباغه قورباغه و وحدت ساختمانی که نشانگر توحید است اینکه کلیه موجودات از یک عدد جدا میشوند یک باکتری دو تا میشود و باز هر کدام تقسیم شده چهار، هشت و .. گردیده که پس از پراکنده شدن هر کدام مشخصات و شکل و ساختمان شیمیائی باکتری اولی را دارند و اعمال حیاتی پیشینیان خود را حفظ کرده بهمان نحو انجام میدهند بقیه موجودات نیز از یک تخم بوجود آمده یک تقسیم شده به دو چهار، هشت و ... اما بدون اینکه پراکنده شوند تکرار شده بتدریج افزایش یافته همینکه به حد و مانتزله الابقدر معلوم رسید متوقف شده موجودی بالغ و کامل که میتوانند اعمال حیاتی پیشینیان را با همان مشخصات و شکل و ساختمان شیمیائی که دارند انجام دهند.

یک باکتری میلیونها باکتری میشود پراکنده و یک سلول میلیونها سلول میشود پیوسته با یک اختلاف فاحش دیگر که هر

باکتری جدید همانند سلف خود میتواند تولید مثل کند اما در موجودات چند سلولی (باستثنای چند تای پست آنها) سلولهای مشخصی برای تولید مثل ساخته میشوند گرچه هرکدام کلیه مشخصات تخم اولیه را دارند.

کیفیاتی که طراح و حافظ کلیات شکل و ساخمان اعضاء موجود است به ساختمان سیتوپلاسم تخم مربوط میباشد که آنرا وراثت عمومی گویند مانند رنگ سیاه و سفید یا لب کلفت و نازک یا ... اما آنچه مربوط به وراثت نژادی (وراثت ویژه ای) باشد بستگی آن به تخم (هسته) مورد قبول دانشمندان میباشد. اما ساختمان سیتوپلاسم از فعالیت زیستی ماده زنده حاصل میشود که در آن هسته لزوما مداخله دارد و نیز واحدهای وراثیتی تخم جز با مشارکت عمل سیتوپلاسم دخالتی نمینمایند پس نوع وراثت بطرز عمل کامل سلول بستگی دارد.

یک باکتری آنچه را از محیط لازم دارد گرفته بصورت ماده حیاتی مخصوص در آورده سپس تقسیم میشود و نسل بوجود میاورد و در یک مجموعه از سلولها (غیر یک سلولها) نیز همین متابولیسم و تولید مثل مشابه باکتریها در سطح عالی انجام میگیرد و لذا بنظر میرسد وراثت و حیات (نسل و موجود) به یکدیگر بستگی دارند.

در چند یاخته ای ها سلول در تراز یکدیگر از جنس نر و ماده سهم برداشته و جدا شده و اینک تخمی که دارنده پاره ای مواد حیاتی بدن پدر و مادر را با خود دارد بوجود آمده این یک سلول مکرر قسمت شده جنین را بوجود میاورد و همانند قبل میتوان

گفت وراثت به همراه حیات منتقل میشود.

در آنها که ضمن تقسیمات سلولی نیروی تولید مثل در یاخته ها کاهش میابد و هرچه بیشتر سلول تقسیم شود قدرت تولیدی یاخته ها در هر جا بیشتر کاهش یافته قدرت متوجه سلولهای مخصوصی که بعداً نطفه سازند خواهد شد باز هم وراثت را بنحوی با حیات انتقال میدهند و در اینهاست که نطفه جدا شده از نر و ماده باید پیوند شده یک سلول موجود ساز بوجود آورند.

مثال در نوع اول تکه های سیب زمین، قلمه های شمعدانی قطعه های کرم زمین است که هر کدام موجود کامل میشوند و وراثت را مستقیم همراه حیات منتقل میسازند و تخم بسیاری از انواع زنبور عسل و مورچه نیز یاخته بکر مادر است که رشد کرده کامل میشوند.

موجودات تک پایه آنهایند که دستگاه تناسلی نر و ماده بر یک پایه دارند و حیوان کامل از رشد تخم است که حاصل آمیزش سلول نر و ماده میباشند که از یک موجود پیدا شده اند و در اینجا نیز وراثت جدا شده از حیات فرد اولست .

در موجودات دو پایه که نر و ماده جدایند موجود پیدا شده دارنده نیروی دو ماده حیات مجتمع در تخم میباشد و بر حسب آن که پدر و مادر از یک نژاد و یا دو نژاد مختلف باشند یکی نیست.

اگر پدر و مادر هر دو از یک نژاد خالص باشند و اخلاف منحصرا با یکدیگر جفت گیری کنند در اینصورت افراد نسلهای متوالی شباهت تام به والدین اصلی دارند یعنی در این نسلها نژاد

خالص باقی میماند در این صورت باز می توان گفت که در نسل های متوالی ماده زنده مشخص نژادی پیوستگی خود را از دست نداده است. اگر پدر و مادر از دو نژاد مختلف باشند مثلا در گونه سگ یکفرد از نژاد خالص بلند پشم با کوتاه پشم یا موش نزاد خاکستری با سفید یا گل سفید با گل قرمز آمیزش نمایند دو ماده زنده نا متشابه در تشکیل نطفه بهم میرسند و در نتیجه فرزندان بنحو خاصی میراث بر میشوند که روش هیبریداسیون در علم وراثت مطرح میگردد و خواهیم گفت.

اینکه موش سفید را با موش خاکستری میبینند همه نسل اول خاکستری رنگند و در نسل بعد هم سفید و هم خاکستری پیدا میشود نمی توان گفت شباهت ساختمان موش سفید با سفید یعنی مشابهت بیولژی هر دو چه از لحاظ سجایا و چه فیزیولژی و یا عدم شباهت ساختمانی سفید با خاکستری یعنی عدم مشابهت بیلژیکی آن دو.

اثر محیط را نیز نباید تا حدودی فراموش کرد که نوعی مگس در محیط خشک و مرطوب تغییر شکل میدهد و گیاه کوهستانی به جله یا از کوه بدشت آورده شود بهمان صفات مشخصه محیط در می آیند و حتی گیاهی است که بر حسب درجه حرارت محیط رنگهای متغیر تحویل میدهد، غذا نیز مؤثر است: قناری که با فلفل قرمز شیرین تغذیه شود بال و پرش قرمز می شود (مخصوصاً اثر غذا در نسل یک امر حتمی است که در بسیاری انواع پنهانی است و تصیه اسلام درباره انسانی که خواهان نطفه ریزی است بسیار جالب میباشد).

علم وراثت دامنه وسیعی دارد و بخواهم بنویسم با در دست داشتن کتابهای بسیار عمل زایدی بنظر میرسد ولی ذکر یک مطلب را ضروری دانسته گفته و می گذرم:

وراثت و تحول

تاکنون سخت ایستاده شد که ثبات در پیوستگی وراثت کلی است علمای تحول و تکامل تدریجی انواع در برابرشان آماده به اشکال که مشاهدات دیرین شناسی و جنین شناسی نشان میدهد که تغییراتی در عالم حیوان و نبات عارض و بتدریج شکل آنها را تکاملا تغییر میدهد: بزبان دیگر شکل و ساختمان و صفات وراثتی موجود در نسلهای متوالی ثابت و تکامل که مبنایش بر تغییر میباشد مسلم و این تناقضی است!

حقیقت آن است که قرآن شریف همه آفرینش را رو بسوی خدا در حال تحول و تکامل و الی الله المصیر معرفی می کند و تنها انسان را امتیازی داده امانتی را بوی ارزانی داشته با سرعتی مخصوص بمدلول انا لله و انا الیه راجعون بسوی خدا متحولش می شمارد.

نبی گرامی میفرمایند: تخلقوا باخلاق الله (به اخلاق پروردگار در آئید) که صفات خدائی داشتن بهترین راه رسیدن به خداست و تا انسان به خدا آشنا نباشد نمی تواند در روز واپسین به نعین فردوس آشنا برسد و تا در ابعاد اخلاقی سازگاری نباشد لقا و ملاقات صورت نمی گیرد.

و چه بسیاری از صفات باری تعالی را انسانها به اجبار بهره میبرند چنانچه غریزه زیبا دوستی بشر که اجباری است بشر را بتدریج زیبا میکند و از جمله صفات پروردگار زیبائی است و زیبائی دوست دارد (ان الله جمیل یحب الجمیل)، خدا عالم است بشر چه بخواهد چه نخواهد بتدریج عالمتر میشود. خدا قادر است بشریت روز بروز قدرتمندتر می گردد و شگفتی اینجاست که صفات غالب که در ژنهاست و باید به ارث به نسل برسد و صفات مغلوب در برابرشان منکوب است و صفت غالب در فرزند بروز می نماید همان صفات رو به تکامل بر خدا پسند الیه راجعون میباشد.

توجه فرمودید: قرآن در 15 قرن قبل از قول پیامبرش میفرماید که فرزندی می خواهم که از پیشینیان خویشاوندم آنان که خدا پرست بودند ارث ببرد و میراث بری مرضی پروردگار بوده باشد (آیه 6 سوره 19 فهب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب و اجعله رب رضاً) از طرف دیگر هم همه چیز را رو به تکامل و بجانب پروردگار در راهروی و در راهبری بحساب می آورد (و لله ملک السماوات و الارض و الی الله المصیر - 41 النور و آیات دیگر) و این بظاهر همان تناقض است که بین علم وراثت و علم تحول بنظر سطحی پیش می آید که قرآن 15 قرن قبل آنرا آورده است.

وراثت ثابت، تکامل ناثابت

دانشمندان در اینجا تجربیاتی دارند: دانه های لوبیای مخصوصی از 20 تا 90 سانتی گرم وزن داشته آمدند آنها را

دسته بندی کردند آنچنان که هر دسته با دسته بعد فقط پنج ساثطی گرم اختلاف داشته باشند و در ضمن هر دسته را شمرده دیدند کم وزن ها و پر وزن ها در اقلیت اند و حد وسط در فراوانی چنانچه آدمیان اهم بر حسب قد یا وزن با رقم 5 اختلاف دسته بندی کنند انسانهای متوسط فراوان ترند.

در لوبیاها وزن دانه هائی را در نظر گرفته آنها را بمنظور کاشتن انتخاب می نمائیم اما در عمل می بینیم هرچه باشد خواه از دسته سنگین خواه از دسته سبک یا متوسط هر کدام را انتخاب و بکاریم در نسلهای متوالی نتیجه ثابت می ماند یعنی دیگر در آن انتخاب و گزینش ثابت می ماند و این دسته ها را که ثبوتی دارند ژنوتیپ گویند یا گونه های اصلی.

البته زمان کشت شدن نور، رطوبت و ... و بالاخره ظرایط مساعد کاملا مؤثر بوده و لذا نباید تأثیر شرایط محید را در پدید آمدن اختلافات افراد یک گونه اصلی از نظر دور بداریم.

هر ژنوتیپی از مجموعه افراد فنوتیپ تشکیل شده است یعنی یک گونه اصلی از مجموعه ای که هر یک دارنده مشخصات خاصی هستند و ملاحظه شده است که فنوتیپ ها در شرایط مساعد نسلهای زنوتیپی را تحویل داده اند یعنی تحولات کوچک فردی یا فنوتیپی که بستگی به اوضاع محیط خارجی دارند قابل آن نیستند ارثی شوند و آنچه ارثی می شود و به نسل انتقال می یابد نوعی ساختمان وراثتی است که باعث میشود همه افراد یک ژنوتیپ (ساختمان فنوتیپی پدر و مادر هرچه باشد)

یکسان در برابر شرایط محیط مقاومت و واکنش نشان دهد و این ساختمان وراثتی ژنوتیپی که میراث خالص است پایدار و از تأثرات محیط مصون و برکنار است.

تجقیقات تجربی تحول چنین نتیجه داده است که بالا مارکیسم و دارونیسم مسئله تکامل را نمی توان تشریح کرد و پایه اسا نتیجه بر این دو مطلب است:

1) اختلاف فنوتیپ ها تابع کیفیات و اوضاع محیط است و بهیچوجه وراثتی و قابل انتقال نمیباشد.

2) انتخاب و گزینش در یک ژنوتیپ بی تأثیر می ماند.

پس معلوم میشود پیوستگی ماده زنده باعث ثبات اشکال است و تحول گسستگی این اتصال می باشد که این تحول گسسته ناگهانی بدست آمده همان موتاسیون یا جهش میباشد پس تا کنون دو گونه تحول شناخته شد، تحولات انفرادی که با کیفیات محیط تغییر میکند و وراثتی نیست و اینها مشخص اختلافات فنوتیپی میباشد و دیگر تحولات ناگهانی ماده زنده که مبدأ پیدایش ژنوتیپ های تازه میباشند و اینگونه تحولات را موتاسیون گویند.

علل پیدایش موتاسیون هنوز کاملا شناخته نشده است. عده ای آنرا با تفان تصادف نسبت میدهند، برخی میگویند کرموزمها بر یکدیگر اشعه های مخصوصی می تابانند و موجب می شوند.

تاکنون گفته شد سلول ها دارای کرومزمند و کرومزمها درست شده از رشته های مارپیچی بنام کرمونها، روی این رشته ها ذرات نکلئوپروتیدی بنام ژن که عامل بروز و ناقل صفات موجود به نسلند، گاه یک صفت را منتقل میسازد و گاه چند ژن

یک صفت را و بزرگی آنها کمی از یک ملوکول آلبومین کوچکتر است (بین 20 تا 60 میلیونیم میلیمتر).

ارث بردن همانند حلقه مفقوده داروین حالت توقف ندارد و نسل دوم نسبت اول و سوم به نسبت به دوم و چهارم نسبت به سوم و ... و N+1 نسبت به N طبق قانون خاص و مقررات معینی ارث میبرد و پیوستگی دارد.

لینیسکو هر صفتی را نماینده و مظهر یک عمل و یک پدیده پشیمانی در بدن دانسته گوید: صفات محدود به ژنها نمیباشند بلکه یک عمل شیمیائی مداوم موجب پایداری آن صفت است، مثلا برای سرخ شدن رنگ سیب لازم است یک عمل شیمیائی در گیاه انجام گیرد و مواد خاصی را از محیط جذب کند.

اینکه فرزندان شبیه والدین خود یا اقوام نزدیک میشوند برای آن است که ماده اصلی ارگانیسم فرزندان از والدین آنها بدست آمده، سلولهائی که بهم پیوند می شوند تا نطفه بوجود آورند از خواص متابولیکها انباشته شده اند محیط رشد و تغذیه فرزندان غالبا شبیه محط رشد و تغذیه اسلاف آنهاست.

طرفداران فرضیه جهش می گویند باید در انتظار نشست تا محیط بذل توجهی بفرماید که صفت تازه ای پیدا شود. دانشمند مذکور که از طرفداران جدی مکتب منچورین میباشد اظهار میدارد انسان است که میتواند محیط را مجبور سازد لطفی بفرماید یعنی انسان می تواند بهتر از محیط اشکال جدید نباتات و حیوانات را بوجود آورد و طبق نظریه این مکتب موفقیتهای

شایانی در جهت بوجود آوردن انواع اصلح نصیب آدمی گردیده است.

بنظر اسلام هر سه عامل در تغییر شکل و اوضاع و احوال نسل تأثیر و نفوذ دارد (دخالت اصلاب و ارحام هرچند مربوط بزمان های دور باشد که علم وراثت نیز گویاست - اثر محیط - اثر تربیت و هر سه را شرح خواهم داد).

آیه 6 سوره مریم را ملاحظه فرمودید که حضرت زکریا چگونه از پروردگار درخواست مینماید فرزندی بایشان کرامت فرماید تا میراث بر خودش و آل یعقوب باشد و چون میراثها جمع و جلوه نماید آنچنان باشد که مرضی خداست، در اینجا اتصال بین نسل و گذشتگان را پدر (یرثنی) که خالق اعتباری است دانسته و پیوستگی وراثت و اتصال حیات را متذکر است، اما تقاضای وراثت را در محدوده ای می کند که از آل یعقوبند آنها که اگر صفاتشان منتقل بنسل شود مرضی خداست و در حقیقت اتصال بصورت انا لله و انا الیه راجعون در وراثت اسلام جلوه گر است. از یکطرف پیامبر و آل پیامبر که اخلاق و صفات الهی دارند (انا لله) و از طرف دیگر نسل که مرضی خدا باشد و پروردگار آنجا راضی است که صفات و اخلاق پسندیده خدا دستور داده شده دارند بزبان دیگر نسل در اسلام آغاز و انجامش خدائی است که خالق حقیقی درست و بر سلامت و نیکو آفریده (اشاره به آیه شریفه) و آنچه لازم است سعی خالق اعتباری میباشد که با دخالت دادن عوامل محیطی (غذا، مسکن و ...) و اثرهای تربیتی آنچنان پیش برود که مرضی خدا بوده باشد. اسلام اجازه نمیدهد

هرکس هر جا بخواهد فرزند خود را مسکن دهد و مسکنی مهمتر و مؤثر تر از رحم که نخستین جایگاه و سرمنزل مقصود میباشد نزد اسلام وجود ندارد و نبی گرامی فرمودند انظر فی ای شی تضع ولدک فان العرق دساس (بنگر فرزند خود را کجا قرار میدهی که عرق اثر گذار است و باز فرمایند تخیروا لنطفتکم فانکحوا الاکفاء و انکحوا الیهم (برای نطفه های خودد محل مناسب انتخاب کنید و از اشخاص هم شأن خود زن بگیرید و به آنها زن بدهید) و از حضرت علی است حسن الاخلاق برهان کرام الاعراق (ملکات پسندیده و اخلاق خوب دلیل عرقهای پسندیده انسانی است). ملاحظه فرمودید نه ماه منزل موقت رحم چقدر در انتخاب اوضاع و احوال شایسته جهت نسل ارزش دارد که نبی گرامی و حضرت علی آنها را مورد امر و نهی ارشادی خود قرار داده اند.

مسئله تأثیر غذا و ارزش آن نزد اسلام خود بسیار قابل دقت و درجای مربوطه مورد بحث قرار خواهد گرفت، آنچه توجه همگان را جلب میکند کلمه «عرق» است و چند روایت که آن را داشت الان آورده شد که یکجا آن را دساس و اثر گذار معرفی می نمایند و جای دیگر حامل کرام و وراثت های پسندیده و در جای دیگر بردارنده صفات سرکش و ناراحت کننده (قال صلی الله علیه و آله و سلم: لا یبغی علی الناس الاولد بنی و الامن فیه عرق - نبی گرامی فرمودند بر مردم ستم نکند جز فرزند زناکار یا کسی که ژنی از زنا دارد.)(1)

1- گفته شود تمام روایات مربوط به ازدواج و نسل را می توان در کتابهای مشکینی اردبیلی که شرح دادم ملاحظه نمود.

پرسشی پی می آید که «عرق» حامل صفات کدام، و در بردارنده رذائلی از بغی که در ضمن دساس و اثر گزار میباشد چیست و آیا می توان آنها را به ژن توجیه نمود؟ بهر صورت اسلام محلی را مخصوص و محتوای صفات قائل بوده است و قبل از اسلام چنین مطلبی سابقه نداشته که حتی نطفه را استقلالی بدهند تا چه رسد به آنکه حامل و ناقل صفات و سجایا معرفی اش نمایند.

و برای شناسائی علت نیکی و بدی اشخاص که چرا فلانی اینقدر ستمگر و خونریز است و از چه آن بزرگوار تا این اندازه حس تعاون و تقوا در او نیرومند میباشد اسلام حوالت به زندگی کوتاه رحمی آن هم پایه گزاریش که نطفه است بدهد و تا آنجا اصرار بر این موضوع داشته باشد که ریشه سعادت و شقاوت را نشان دهد که باید در رحم مادران کاوش کرد (قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: الشقی شقی فی بطن امی و السعید سعید فی بطن امه) و چون این روایت را در کنار روایت دیگر آن حضرت قرار دهیم که فرمودند: اربع من السعاده و اربع من الشقاوه فالاربع التی من السعاده المرأه الصالحه و المسکن الواسع و الجار الصالح و المرکب البهی و الاربع التی من الشقاوه الجار السوء و المرأه السوه و المسکن الضیق و المرکب السوء و چهار چیز (زن خوب، خانه وسیع، همسایه خوب، مرکب خوب) را سعادت و چهار چیز (همسایه بد، زن بد، خانه تنگ، مرکب بد) را شقاوت بدانند بدون شک این معنی را میرساند که الشقی شقی فی بطن

امه یعنی فرزندی که رنج و آزار پدر مادر هم باشد، کور باشد، کر باشد، لال، دیوانه، دارنده بیماریهای ارثی، همه و هرچه والدین آزار بوده و ریشه شقاوتش در رحم مادرش از روزگار نطفه بودن آغاز شده است، از راه ارث دریافت داشته است و یانک بهتر میتوانیم به سؤال خودمان جواب دهیم که آیا می توان عرق الدساس (العرق دساس) را بمحل و محتوای صفات و سجایای پدر و مادر دانست و چرا به کتاب لغت مراجعه ننمائیم که بروشنی و وضوح پاسخ دهد عرق دساس اتصال دهندگی و آن حلقه غیر مفقوده بین فرزندان و پدران است که ارث سجایائی و صفاتی از آن می گذرد.

این خود معجزه ای که هر نوع انتخابی را که دانشمندان کرده و مثالی آورده اند بدون کم و کاست همان را برگزیده از طرف امام می بینیم، مثلا در توحید مفضل در مسئله تکامل انواع حضرت بمرغ آبی و زرافه مثل زده که در جلد اول شرح دادم، لامارک نیز همین دو را انتخاب کرده و موارد بسیار دیگر که یکی دیگر از آنها مربوط بمسئله مورد بحث است که در کتاب های علمی برای مثال موش سفید و سیاه را انتخاب کرده و نشان میدهند که حتی در چندمین نسل بعدشان هنوز موشهائی هستند که یا سیاهند یا سفید و از پدر بزرگ و مادر بزرگ ارث برده اند و مشابه آن در اسلام باقی مانده است که حضرت باقر فرمود: مردی از انصار همسر تازه زایش را برداشت نزد نبی گرامی آمد عرض کرد. این زن دختر عمو و همسر من است و بر پاکی و عفتش یقین دارم اما فرزندی زائیده با چهره سیاه و منخرین

گشاه و موهای مجعد و بینی پهن و دارنده تمام مشخصات یک حبشی که مشابه آن را در فامیل پدری و مادری خود سراغ نداشته و نداریم.

نبی گرامی از زن پرسیدند چه می گوئی؟ عرض کرد: بحق کسی که ترا برسالت فرستاده تا بین مرد شوهر کردم آمیزش با دیگری نداشته ام، حضرت همانند کسی که بفکر فرو رود سر بزیر انداخت و پس از آن دیده به آسمان گشود و سپس رو به شوهرش کرده فرمودند: بین هر انسان تا آدم 99 عرق وجود دارد که در ساختمان فرزند همه فعالیت می کند همین که نطفه در رحم قرار گرفت عرقها بجنبش افتاده و همه از خدا درخواست می نمایند که فرزند بشکل و شبه آنها ساخته شود، بچه غیر شکل پدر مادری و فامیل شما از عرقهای ور دست است که مربوط به سابقه اجداد و اجداد اجدادت نمی باشد کودک را بگیر که فرزند توست (عن ابی جعفر علیه السلام قال اتی رجل من الانصار رسول الله فقال هذه ابنه عمی و امراتی لااعلم منها الاخیر او قداتتنی بولد شدید السواد منتشر المنخرین جعد فطط افطس الانف لا اعرف شبه فی اخوالی و لا فی اجدادی فقال لامرأته ما تقولین قالت لاو الذی بعثک بالحق نبیا ما اقعدت مقعده منی منذ ملکنی احد غیره قال فنکس رسول الله راسه ملیاثم رفع بصره الی السماء ثم اقبل علی الرجال فقال یا هذا انه لیس من احد الابینه و بین آدم تسعه و تسعون عرقا کلها تضرب فی النسب فاذا وقعت النطفه فی الرحم اضطربت تلک العروق تسأل الله الشبه لها فهذا من تلک العروق التی لم تدرکها اجدادک و لا اجداد اجدادک خذی الیک اینک فقالت

المرأه فرجت عنی یا رسول الله (1) و مشابه این روایت از حضرت سجاد نقل از حضرت امام حسین شدن از نبی گرامی که تقریباً مشابه روایت قبلی است و یک جمله جالب اضافه دارد آنجا که حضرت به مرد فرمودند تو دارای نود و نه عرق هستی اضافه کرده اند که زنت نیز دارای نود و نه عرق است (.... فقال ان لک تسعه و تسعین عرقا و لها تسعه و تسعین عرقا...)(2) که چند مطلب جالب از اینجا معلوم میگردد.

الف: حضرت مرد و زن را دارنده عرقهای مساوی معرفی فرمودند اما رقم 99 چرا؟ یقین داریم اگر در نقل اشتباهی رخ نداده باشد با پیشرفت علم بزودی شناخته خواهد شد.

ب: عرق را باعث پیدایش رنگ سیاه و موی مجعد و بینی گشاد و خلاصه دارنده صفات و اشکال دانسته اند.

ج: هر عرقی مایلست فرزند باو شبیه شود جای ابهامی را باقی نمی گذارد که هر کدام از عرقها جدا از یکدیگر فرزندان متمایز تحویل میدهند.

د: در ضمن حضرت به ازدواج فامیلی (عمو زاده ها) با پیدا شدن رنگ پوست و شکل جنسی اشکالی وارد ندانسته اند و این نیز در بحث ژنتیک اسلامی نشتری می باشد که بر قلب متعفن و چرکین کشورهای متجدد و بزرگ طرفدار تبعیضات نژادی فرو برده شده است.

ه: پیدایش یک عرق جامل شکل خاص بی سابقه در اجداد

1- وسائل جلد 5 باب ان الولد یلحق بالزوج
2- مستدرک الوسائل جلد دوم صفحه 631

نزدیک را موجب شگفتی ندانسته، آنرا مربوط به میراث قدیم تر میدانند که از مسلمیات علم ژنتیک میباشند.

و: این مطلب که ممکن است هرکس از دورترین اجداد خود ارث ببرد امروز از قاطعیت های علمی است و حتی دکتر فرید و موند نومان نامی حضرت آدم و حوا را در این باره ذکر کرده میگویند: در هرکس ممکن است حتی رفتارهائی خیلی شبیه بآدم و حوا وجود داشته باشد.(1).

ز: هم عرق زن را ناقل صفات معرفی فرموده اند و هم مرد را و اصولا تصور نویسنده اینست که آنقدر این مسئله حل شده و از قاطعیت های صد در صد علمی بشمار میرفته است که زن ظرف میباشد و گدانی و این مرد است که نطفه خود را به آن وارد میسازد و شاخه گلی در آن مینشاند که امکان دارد حدیث نقل شده در وسائل قسمت انتساب عرق را به زن زائد دانسته و نقل نکرده باشند و اینگونه اندیشه داشته اند که چگونه ممکن است زن هم عرقهائی داشته باشد درصورتیکه ملاحظه فرمودید حدیث نقل شده دیگر نه تنها زن را دارنده عرقها دانست بلکه آنرا همانند مرد از لحاظ کمیت مساوی از نظر کیفیت نیز همانند و حامل و ناقل صفات و سجایا معرفی فرمود و این عجب آور نیست که در اسلام هنوز مسائلی است که ژنتیک از آن چیزی نگفته و مشغول مطالعه است و نزد ما قطعی آنکه اگر روایت درست باشد بزودی علم آنرا تجزیه و تحلیل کرده و روشن خواهد ساخت و یکی از آنها روایت از حضرت مجتبی

1- مجله دانشمند اردیبهشت 1352 ص 70.

است (1) فان الرجل اذا اتی اهله بقلب ساکن و عروق هادئه و بدن غیر مضطرب اسکنت تلک النطفه فی الرحم فخرج الرجل یشبه اباه و امه (اگر در موقع آمیزش و انعقاد نطفه در آرام، دوران خون بوضع طبیعی و بدن خالی از اضطراب باشد فرزند به پدر و مادر شبیه خواهد بود یعنی شبیه ترین حالت را فرزند به پدر و مادر خواهد داشت) که در اینجا باز چند مطلب روشن شده است:

1) پیدایش نسل از (الرجل اذا اتی اهله) آمیزش مرد با زن.

2) سکونت نطفه در زهدان.

3) و آنچه شگفت آمیز و بر ما نا معین است اینکه فخرج الرجل یشبه اباه و امه فرموده و نسل را نر مثال زده اند.

4) آیا در نتیجه آرامشها نسل نر بوجود میاید و نزدیک ترین شکل را به پدر مادر خواهد داشت؟ آنچه هم اکنون بلکه در همین سال (1974) از آن بحث میشود شرح پیدا شدن جنس نر یا ماده از مرد و زنی است که دارنده صفات مخصوصی میباشند که در تماس با اجتماع از آنها دیده میشود و هیچگونه بحثی از وضع روحی و اخلاقی مرد و زن در زمان آمیزش و پیوستگی اش با بوجود آمدن جنس نر یا ماده بنده ندیده ام و در جای خود که از چه اقداماتی میتوان نتیجه گرفت تا جنس مذکر یا مؤنث بوجود آید بحث بیشتر خواهم کرد.

تاکنون حقایق علمی زیر بر ما روشن گردیده است:

1) هر پدری عرقی مساوی با هر مادری دارد و ما نمیدانیم

1- لحار جلد 14 صفحه 379

15 قرن قبل شرح چنین مطالب دادن وقتی با علوم روز و کتاب های دیگر فلاسفه مقایسه شود راهی و چاره ای باقی میگذارد جز اعتراف و اقرار به اینکه ارتباط دیگری با منبع و اصل علم داشته اند و الا آوردن این مطلب که هر مادری و هر پدری 99 عرق دارد مگر این اعجاز علمی تازه کشف شده را نمیرساند: در عین آنکه عرقها خود در پدر و مادر مساویند این صفت را به فرزندان خود که پدر ون مادر آینده اند انتقال میدهند.

2) حضرت نوح به پروردگار عرض مینماید رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا انک ان تذرهم یضلوا عبادک و لا یلدوا الافاجرا کفارا: پروردگارا این مردم کافر را از زمین بر انداز زیرا اگر آنها را بخود واگذاریشان بندگانت را گمراه کنند و جز نسلی آلوده و پلید باقی نخواهند گذاشت.

دقت فرمائید حضرت به پروردگار از دو نا پسند خوی مردم شکایت میکند یکی از کفرشان و حق را پوشاندن و انکار کردن و دوم خوی ناپسند تری که حاضر به محدود بودن کفر در خودشان نبوده، به تبلیغ و گمراه ساختن دیگران میپردازند و با آنکه میداند پروردگار عالم به همه چیز است همانند کسیکه التماس میکند با آنکه نتیجه کفر و اضلال را یداند بعرض میرساند: ای پروردگار تو که میدانی از کفرشان کفار و از تبلیغ سوءشان فاجر بوجود میاید و این نسل که میراث بر دو خوی ناپسند است هر دو را بصورت خاصی که داشته بخود منتقل

ساخته است.

3) از حضرت صادق است: ان الله تبارک و تعالی اذا اراد ان یخلق خلقا جمع کل صوره بینه و بین آدم ثم خلقه علی صوره احدیهن فلا یقولن احد لولده هذا لا یشبهنی و لا یشبه شیئا من آبائی(1) این روایت همانند دو روایت قبلی است که از نبی گرامی نقل شد و بچه سیاه را میراث بر یکی از اجداد دور دست معرفی فرمودند اینجا فرند گرامشان حضرت صادق همان را بیان میفرماید که هرگاه پروردگار تبارک و تعالی اراده فرمود یکی را خلق کند آفرینش جدید را بصورت یکی از آنها که بین پدر و مادرش تا آدم ابوالبشر است درخواهد آورد از اینرو کسی بد گمان نشود و در فرزندی که به والدینش شبیه نیست شک نکند و منسوب بدیگران نداند که فرزند میراث شکلی و قیافه ای را نیز ممکن است از اجداد دوردست داشته باشد.

4) توصیه های فراوانی که نبی گرامی و ائمه اطهار در انتخاب دو چیز فرمودند کاملا این مطلب را میرساند که فرزندان صفات و سجایا را از والدین به ارث میبرند که بعنوان نمونه چندتائی از آن آورده میشود:

اذا کرم الرجل کرم مغیبه و محضره از حضرت علی است آنکه ریشه بزرگواری در فامیل دارد در برابر دیگران و دور از دیگران بزرگواری خود را بهرطریقی ثابت میکند.

و باز از آنحضرت است: علیکم فی قضاء حوائجکم

1- 114 مکارم الاخلاق

بکرام الانفس و الاصول تنجع لکم عندههم من غیر مطال و لامن، نیازمندیهای خود را از بزرگواران که اصالت خانوادگی دارند بخواهید که بدون معطلی و منت گذاشتن در انجامش اقدام خواهند نمود.

علیکم فی طلب الحوائج بشراف النفوس ذوی الاصول الطیبه فانها عندهم اقضی و هی لدیهم ازکی در بر آوردن نیازمندیها به نفسهای شرافتمند که ریشه پاک خانوادگی دارند مراجعه نمائید که چنین کسان بهتر و پاکیزه تر آنرا انجام میدهند.

و در نامه ای که به مالک اشتر مینویسد صریحا دستور میدهد سعی در انتخاب مردانی نماید که اصالت و ریشه خانوادگی دارند و از آنجمله است: ... و توخ منهم اهل التجربه و الحیاء من اهل البیوتات الصالحه و القدم فی الاسلام المتقدمه فانهم اکرم اخلاقا و اصح اعراضا و اقل فی المطامع اشرافا و ابلغ فی عواقب الامور نظرا (مردان با تجربه و شرم که از خاندان صالح و زودتر به اسلام گرویده اند بکارمندی برگزین که اخلاقی کریم و روشی نیکو دارند و شرافتشان مانع از طمع کردن بوده و بینششان مآل اندیشی آنهاست.

نبی گرامی فرمودند: ایاکم و خضراء الدمن قیل یا رسول الله و ما خصراء ائدمن قال المراه الحسناء فی منبت سوء (از خصراء دمن بپرهیزید. عرض شد خضراء دمن چیست؟ فرمودند زن زیبائی که از خاندان آلوده و پلید باشد.)

(سأله بعض اصحابنا عن الرجل المسلم تعجبه المراه الحسناء

ایصلح له ان یتزوجها و هی مجنونه قال لا ولکن ان کانت عنده امه مجنونه فلا باس بان یطاها و لا یطلب ولدها) از حضرت باقر سؤال شد از مردی مسلمان که از زن زیبائی جنون دار خوشش آمده با او ازدواج کند؟ فرمود نه اگر کنیز است و دیوانه باشد برای ارضای تمایلات جنسی انتخاب شود نه برای پیدایش فرزند اشکالی ندارد.(1).

حضرت صادق از نبی گرامی نقل فرمود: ایاکم و تزوج الحمقاء فان صحبتها بلاء و ولدها ضیاع (از همسری با احمقان بپرهیزید که همنشینی شان رنج است و فرزندشان ضایع و بدبخت).(2)

عن الحسین بشار الواسطی قال کتبت الی ابی الحسن الرضا ان لی قرابه قد خطب الی و خلقه سوء قال لا تزوجه ان کان سیء الخلق (حسین بشار واسطی به حضرت رضا نامه نوشت که یکی از بستگانم درخواست وصلت با من دارد اما بد اخلاق است. حضرت در پاسخ نوشت اگر اخلاقش بد است با وی ازدواج مکن) (3). تا اینجا باز چند مطلب معلوم میگردد:

الف) کسیکه بر مسند قضاوت یا کرسی ریاست جهت بر آوردن نیازمندیهای مردم بنشیند بنظر اسلام باید بررسی اخلاقی و فامیلی شوند و آنکه مردم را معطل نگذارد و در قضاء حوائجشان کوشد. نشانه هائی از اصالت خانوادگی با خود دارد.

1- وسائل جلد 5 صفحه 10
2- جعفریات صفحه 92
3- وسائل صفحه 10 جلد 5

ب) زن دیوانه باشد، بد اخلاق باشد، زیبا اما از خانواده پلید و آلوده باشد، وارث خوبی نخواهند داشت و ضایعساز نسلند.

پ) زن دیوانه ای که تنها برای ارضای ولعهای جنسی انتخاب شود اما حق تولید نسل از او نداشته باشد بوضوح مطلب را روشن ساخته و جای ابهامی باقی نگذاشته که اجتناب از زنهای ناموزون در انتخاب جهت همسری تنها برای جلوگیری از پیدایش نسل ضایع میباشد و در تأیید آن دستور حضرت صادق به سؤال کننده است که از نکاح با زناکار نباید در طلب فرزند بود (ولد الزنا لا ینکح قال نعم و لا یطلب ولدها)

از قرار آنچه تا کنون آورده شد بنظر اسلام شکل و قیافه صفات و سجایا بهر نحو و نوعی باشد ممکن است از پدر و مادر و جد و جده از نفرات بسیار دور دست به ارث به نسل برسد و اینک مطلب دیگر که در جلد هفتم به تفصیل شرح داده شده و خلاصه اش چنین است:

مشروبخواران بتدریج که الکل وارد بدنشان میشود معتاد میشوند و باصطلاح خماری جهت معتادان از حتمیات است و خمار شدن را امروز بخوبی شناخته اند: بیشتر گلوکزی که در بدن میسوزد توسط عضلات است. در آنجا گلوکز چند مرحله را طی میکند و به موادی مبدل میگردد تا سر انجام به آب و Co2 مبدل میگردد. در یک مرحله (ما قبل آخر) که فسفاتازی بعنوان کاتالیزور دخالت میکند (کارد پهنی بر آینه بگذارید و آنه را کج کنید. باز هم کارد ثابت است و اگر چوب کبریت را به روغن

زده به لبه کارد بکشید کارد لغزنده به حرکت میاید و این چیز اندک که روغن است و سبب این کار اصلی شد کاتالیزور میتوان گفت) فسفاتاز در نزد معتادین به الکل دخالت نمیکند تا الکل برسد و تا نرسد گلوکز تبدیل شده به اسید در عضلات مانده و شخص وامانده و خمیازه کش و به اصطلاح خمار است و شگفتی آنکه این حالت (دخالت نکردن فسفاتاز در عمل تا الکل نرسد) به ارث به فرزندان میرسد که همیشه در این خستگی هستند و چون بک قطره الکل به آنها برسد آنچنان احساس راحتی میکنند که ناخود آگاه به طرف مشروبخواری کشیده میشوند و بهمین جهت اسلام دختر دادن به فاسق و فاجر را هرچند نادرست دانسته است اما در میان آنها مشروبخوار را تخصیص زده است:

نبی گرامی فرمودند: شارب الخمر لا یزوج اذا خطب (مشروبخوار اگر به خواستگاری آمد ردش کنید). من شرب الخمر بعد ما حرمها الله علی لسانی فلیس باهل ان یزوج اذا خطب (هرکس شراب را که خدا بزبان من حرام کرده بنوشد شایستگی همسری ندارد). حضرت صادق فرماید: من زوج کریمته من شارب خمر فقط قطع رحمها (کسی که دختر خود را به شارب الخمر بدهد قطع رحم کرده است).

از حضرت رضاست: و ایاک ان تزوج شارب الخمر فان تزوجته فکانما قدت الی الزنا (مبادا دختر به شرابخوار بدهید که گویا او را به زنا داده اید) (1) شگفتی اینجاست که اسلام نه تنها متوجه اثر اوضاع و احوال مردو زن در زمان آمیزش بر نسل

1- فقه الرضا

بوده بلکه همانگونه که بارها گفته ام چه بسا خدا توبه قبول میکند اما بیماری قبول نمیکند. اسلام به این نکته نیز اشاره فرموده است، یعنی اسلامی که برای شارب الخمر و بلکه زناکار و بلکه خونریز و بلکه کافر توبه را پیشنهاد کرده و در این باره توصیه میفرماید و آنرا مورد قبول پروردگار میداند در اینجا مسئله توبه را نیز بلا اثر معرفی میفرماید همانگونه که یکنفر زناکار خدای توبه اش را میپذیرد اما سفلیس و سوزاک نمیپذیرند، مگر آنکه علمی به کمکش بیاید و تطهیرش کند. در مورد مقاربت مرد مست با زن نیز چون بلاشک فرزندی مستعد به ابتلائات عصبی و روانی تحویل خواهد داد میفرماید توبه حتی زنی که اجازه مقاربت به شوهر مست داده بصورت توبه و تطهیر روانی پذیرفته نیست و از حضرت صادق است: ایما امرأه اطاعت زوجها و هو شارب الخمر کان لها من الخطایا بعد نجوم السماء و کل مولود منه فهو نجس و لا یقبل الله منها سرفا و لا عدلا حتی یموت زوجها او خلع عنه نفسها (هر زنی درخواست آمیزشی مرد را مطاع بداند در صورتیکه مست باشد آن زن به اشتباهاتی بکمیت ستارگان آسمان مرتکب شده و هر فرزندی از آن حاصل گردد ناپاک بوده و پروردگار صرف و عدلی در این کار نمیپذیرد تا آنکه مردش بمیرد یا از نفس سرپرستی زندگی خود مخلوعش سازد) و صرف و عدل که نوعی تبدیل و انصراف از لحاظی و عدل و میزان و بر اعتدال از نظری است برای آنکه با نطفه و خشت بنای اولیه ای کج بوجود آمده یافت نخواهد شد و این لا یقبل الله منها صرفا

و لا عدلا مؤید الشقی شقی فی بطن امه و السعید سعید فی بطن امه میباشد و خبر حضرت مجتبی را قبلا آوردم که فرمود اگر مرد با آرامش قلب و عروق و بدن بدون اضطراب آمیزش کند، فرزندش طبیعی ترین وضع نزدیک را به پدر و مادر خواهد داشت و بدون شک وقتی حدیث را که چنین بود (فان الرجل اذا اتی اهله بقلب ساکن و عروق هادئه و بدن غیر مضطرب استکنت تلک النطفه فی الرحم فخرج الرجل یشبه اباه و امه) آوردم تعجب کردید که چگونه حضرت میفرماید اگر پدر با خاطری بدون خطر و جسمی دور از عدم تعادل آمیزش کند (نامی از مادر نیست) امکان اینکه فرزند نزدیکترین میراث بر والدین باشد قطعی است (و در اینجا سخن از شباهت پیدا کردن هم پدر است و هم مادر) و این چشم بینای حضرت مجتبی است که عدم تعادل یک نفر از دو نفر آمیزش کننده را برای پیدایش فرزندی مستعد به ابتلا کافی میداند در حالی که فرزند میراث بر هردو نفر آمیزش کننده است. توجه فرمودید پدر مضطربانه آمیزش میکند (یا مست است) فرزند نصف از پدر میبرد و نصف از مادر و امام باید مکتب باز کند و توجه دهد و آموزش و تعلیم بفرماید، و بهمین قیاس و سنجش زنازاده از هر محصول فسق و فجوری نزد اسلام رنج آورتر بلکه اسلام کش است و روایاتی نظیر روایت زیر در کتابها میتوان دید:

قال رسول الهل مامن ذنب اعظم عند الله تبارک و تعالی بعد الشرک من نطفه حرام وضعها امرء فی رحم لا تحل له (نبی گرامی فرمودند نزد پروردگار تبارک و تعالی بعد از شرک گناهی

بزرگتر از این نیست که نطفه ای حرام در رحمی که بر آن حلال نیست ریخته شود بلکه جای گیرد).

و از حضرت صادق است ان من اشد الناس عذابا یوم القیامه رجلا اقر نطفته فی رحم یحرم علیه (شدیدترین عذاب مردم روز قیامت درباره آن مردی است که نطفه خود را در رحمی که بر او حلال نیست قرار میدهد) و چرا چنین نباشد که اگر مرد و زن در یک محیط مذهبی به حرام نسلی داشته باشد نه تنها اضطرابهای فیزیولزیکی در تولید مثل ضایعسازی میکند بلکه حس انتخاب که وجه تمایز انسان از حیوان است در تشویش و نسل بر باددهی و اشتباه و آلودگی است و در صورتیکه مسئله اعتقاد مطرح نباشد باز بر حسب آنکه تجاوز به عنف باشد یا نباشد میتوان اعتباد به عنف را خود یک مذهب سکسی و سبب اضطراب دانست و در محیطی که تجاوز به حرام در قالب آزادی و رضایت طرفین خلاصه میشود و حتی ترسی از قانون از تنفر مردم از افکار عمومی از پیش آمدن شکم و ملامت از حداقل یک پرسش در میان نباشد دیگر محیط از آدمیت دور و باید به بحث ژنتیک در عالم حیوانی مراجعه نمود و وجود هر کدام از نامبردگان برای تشویش و اضطراب و خرابی نسل کافیست که فرزندی چنین که حضرت صادق میفرماید تحویل دهد: انه یحن الی الحرام و الاستخفاف بالدین و سوء المحضر (زنازاده تمایل به گناه دارد، قوانین دینی را سبک میشمارد و شرم حضوری در او نیست) که نسل با سه مسئله روبروست با ثواب و گناه که تمایلش به گناه است. با دین که آنرا سبک میشمارد، با اجتماع که بد برخورد بوده سوء محضر دارد اما از آنجا که

دست به جنایت پدر و مادر فرزند بیگناه را تحویل داده اسلام وی را میپذیرد و در صورتیکه عمل صالح داشته باشد اهل نجات میشمارد (امام صادق فرمود زنازاده از راه تربیت به فعالیت وادار میگردد اگر عملش خیر بود جزای خیر دارد و اگر بد بود پاداش بد خواهد داشت: ان ولد الزنا یستعمل ان عمل خیراً جزی به و ان عمل شرا جزی به) اما از قرار معلوم همان کلمه یستعمل نشان دهنده رنجی است که باید زنازاده متحمل شود و بعلت استعدادی که در جهت گرایش به بدیها دارد باید بیشتر متوجه عوامل تربیت کننده محیط گردد و بیش از سایرین در تلاش بدست آوردن موفقیت بوده باشد.

اسلام نه تنها اوضاع و احوال جسمی و روانی آمیزش کنندگان را در آن مدت کوتاه در سرنوشت نسل مؤثر دانسته بکله فوق العاده به تربیت نه ماهه زهدانی نسل اهمیت میدهد: در آنجا منزل و مأوی بحداکثر ممکنه بسیار خوب و مدینه فاضله حقیقی نسل است، آنچه از طرف مادر میرسد باید مراقبت شود تا مقررات بر درستی نهاده شده ای که دگردیسیهای تکوینی به نهایت سالم دارد از مسیر اعتدال منحرف نشود و چیزهائی مؤثر که در دست اقدام مادر میتواند بود تغذیه است و اوضاع و احوال روانی وی که در موقع بحث از بارداری شرح خواهم داد و آنچه گفتنش در اینجا ضروری بنظر میرسد توجه اسلام به درست انجام گرفتن و بصحت میراث بردن نسل در رحم است آنچنانکه قسمتی از صفات به ارث برده قابل تغییر در محیط و تربیت های مربوطه بوده باشد و نسلی قابل انعطاف به مسیر خوبیها و سجایای پسندیده در زهدان

پرورش یابد و از حضرت باقر حدیثی است ... ثم یوحی الله تعالی الی الملکین اکتبا علیه قضائی و قدری و نافذ امری و اشتر طالی البداء فیما تکتبان فیقولان یا رب ما نکتب فیوحی الله عزوجل الیهما ان ارفعا رؤسکما الی راس امه فیرفعان فاذا اللوح یقرع جبهه امه فینظران فیه فیجدان فی اللوح صورته و رؤیته و اجله و میثاقه شقیا او سعیدا و جمیع شانه فیکتبان جمیع ما فی اللوح و یشترطان البداء فیما یکتبان (پروردگار تعالی وحی میفرماید به دو فرشته که امر نافذ مرا آنچه قضا و قدر کرده ام بر سرنوشت کودک بنویسید و بداء را برای من ظرط قرار دهید در آنچه مینویسید فرشتگان معروض میدارند پروردگارا چه بنویسیم؟ وحی میرسد سر بالا دارید و راس مادر را بنگرید در آنجا لوحی می بینند در پیشانی مادر که در آن است صورت و قیافه و عمر و عهد و شقاوت و سعادت و آنچه در شأن زندگی او خواهد بود. فرشتگان آنچه در لوح ثبت است مینویسند و شرط بداء را منظور میدارند.(1)

از جمله مطالب تازه کشف شده اینکه معلوم داشته اند جنین تا در زهدان است. بسیاری از امور مربوط به دنیای بعد خارج از رحم خود را فرا میگیرد جوجه ها تا در تخم اند صداهائی را میشوند که بعدا آشنائی به آنها نشان میدهند و پرندگان زبان مادر و همجنسان خود را قبل از بیرون آمدن از تخم یاد میگیرند. لوله نازکی وارد رحم زن کرده مکانیسم رشد و کارهایی را که

1- 14 جلد 6 کافی

بچه میکند و صداهائی را که دارد بر صفحه تلویزیون منعکس مینمایند و گریه و انگشت مکیدن و ادرار و مدفوع کردنش و ... را نشان میدهند و حتی بنابر عقیده جدید آشنا شدن به صدای آشنا که مقدم بر همه مادر است.

کیفیت ثبت معلومات بر کرموزمها که در نتیجه نسل آنرا با خود می آورد هنوز معلوم نیست و چه فاصله بسیار عمیقی در این مورد بین انسان و سایر موجودات مخصوصا میمون وجود دارد که انسان معلوماتی با خود آورده از قبیل بلد بودن مکیدن پستان، گریه کردن زمان گرسنگی و .. و قسمت اعظم آنچه را برای بهتر اداره کردن زندگی لازم دارد باید از خارج و در کلاسها و اجتماعات پسندیده کسب کند و این قسمت که جزء سرنوشت و به اجبار و موقت نیست و در کرموزمها فقط جای خالی و ظرف آن قرار داده میشود و امام آنرا بدا معرفی فرموده در انحصار انسان است و آن قسمت از کرموزمها که تنها برای تغییر خود دادن و کسب کمال کردن و بسوی خدا سوق دادن و شرط بدا را رعایت کردن بوسیله علم و تقوا.

هر موجود زنده زمان بدنیا آمدن کرموزمهایش پر از معلومات است و یک زنبور عسل یا حیوان و حشره دیگر بهمه رموز زندگی بخوبی واقف است و تنها انسان میباشد که بعدها معلومات زیاد دیگری کسب کرده تحویل کرموزمها داده با بکار بردن مداوم آنها را تقویت کرده بنابر آنچه 15 قرن قبل نبی گرامی و امروز علم میگوید و لدالعالم نصف العالم کرموزمهای مشحون از دانائی و تقویت شده از علم خود را به نسب تحویل میدهند و شگفتی اینجاست

که کرموزمهای تازه عالم شده یعنی کرموزمهای کسب تحصیل کرده در زمان پیری معلومات خود را زودتر از کرموزمهای تعلیم داده شده لدنی از دست میدهند و بهمین جهت پیران تا آخرین لحظات ممکن است از پدر و مادر و دوران کودکی خود شرح و بسطی بدهند در صورتیکه مطالب علمی را بکلی فراموش کرده باشند و اینکه برخی بدون جهت با یکی اظهار آشنائی قبلی مینمایند بنابر نظریه ای حافظه کرموزمی والدین است که آنرا به فرزند منتقل ساخته است و علت ترس از سفر کردن از راه دریا در بازماندگان حادثه 1912 روز چهاردهم آوریل کشتی تیتانیک را بهمین نحو توجیه مینمایند و برخی خواب دیدن ها را هم بهمین نحو توجیه مینمایند که در جلد مربوط به رؤیا شرح خواهم داد.

بهر صورت یکی از امتیازات کسب شده در مدت سکونت نه ماهه رحمی آموزشهائی است که از طریق غذا، صدا و ... به فرزند منتقل میشود و از آنجا کسب و تعلیم را شروع مینماید که سفارش های بسیار موکد اسلامی را برای اهمیت دادن و رعایت غذای مادر و حلال و حرام بودنش و یا عفت و تقوا بودنش همه میدانیم و بعداً مختصری شرح داده خواهد شد.

نه ماه سکونت در کلاس رحم یک دوره کامل نوزسستان را فارغ التحصیل اجباری شده همینکه به نوزادستان رسید، اول مراقبت و تعلیم و آموزش است که 15 قرن پیش نبی گرامی به آن توجهی فرمودند (اطلبوا العلم من المهد) و امروز علم به صحت آن طرفداری و داد و فریاد راه میاندازد، (موضوع حدیث و لوحی که در پیشانی مادر است خطاب اینکه آنچه را از پیشانی مادر بنگرد

و بردارد یعنی افکار و خاطرات مادر و نمیگوید دوباره به پیشانی مادر بگذار یعنی آنچه هست ساخته شده الان مادر است).

در اینجا به تناسب باید گفت تلاش برای جلوگیری از ازدواج با خویشاوندان در حالیهک صحت و سلامتی در آن خاندان استوار و مسلط است همانند اقدامهائی که در موارد دیگر بر خلاف دستورات اسلامی میشود کار بسیار نادرستی است زیرا جلوگیری از رسیدن دو ژن بهتر که یکدیگر را تقویت کرده و نسل های بهتر و نابغه هائی را تحویل مدهد خیانت به علم و فرهنگ و هنر و خداست و نادرست بودن این اقدام و اقدامهای خلاف شرع دیگر بعلت تسلط جهان بر بشریت در ابعاد دیگر موضوع میباشد. مثلا در همین امر ازدواج با خویشاوند که اسلام نسبت به آن نظری دارد در بعد دیگر اجازه نمیدهد ازدواج در ساعات معینی صورت گیرد و اوقات معلومی را بهتر میداند که امروز نیز علم به آن جائی رسیده که اسلام از اول بوده است یعنی اگر علم کرونوبیولژیک میگوید ساعت سرایت بیماری در شدت و ضعف آن مؤثر است ساعت تزریق دارو در کوتاه کردن مدت درمان اثر دارد. تغذیه فلان غذا در بهار و تابستان و فصول مختلف باید متفاوت باشد و نور و صدا و ... نیز همانند اثر ساعات در سرایت بیماری، درمان، گوارش و ... مؤثر است. اسلام ساعت انجام اعمال را نیز معین فرموده، برخی چون نماز روزه و ... را منحصر به ایام و ساعات مخصوص گردانیده و بعضی را همانند موضوع گفته شده در ساعات و ایام ویژه ای نحس یا نیکو شمرده است که آنچه را امروز بیان میدارد عین همین مطلب است که آنرا به اینطرف تر آورده میگوید

اخلاق و استعداد و ... نوزادی که در ماههای ... سال ابتدای سازمان بخشی شان در رحم بوده با فلان نوزاد که ماههای دیگر را گذرانده فرق دارد.

بدا

ما عبدالله بشیء مثل البداء - ما عظم الله بمثل البدا (عبادت کرده نشد خدا بچیزی مانند بدا، بزرگ داشته نشد بچیزی خدا بمانند بدا)(1) بدا از لحاظ لغت ظهور شیء بعد از پنهان بودنش است و حصول علم پس از جهل. بدا بمعنای نسخ، قضاء مجدد، مطلق ظهور نیز آورده شده است که بعضی امور هستند بهم پیوسته و اگر یکی نباشد دیگری حکمش ثابت میباشد تا آخر و با اختلافی جزئی مورد پذیرش شیعه و سنی میباشد.

برای بداء تعبیرات مختلفی از طریق علمای امامیه شده است که به برخی از آنها اشاره میشود و طالبان میتوانند به کتاب های چندی از جمله مصابیح الانوار فی حل مشکلات الاخبار مرحوم سید عبدالله شبر مراجعه فرمایند.

الف) تعبیری که سید محمد باقر داماد در کتاب نبراس الضیاء کرده است بدین مضمون میباشد بدا در حکم نسخ تکوینی است همانگونه که در تشریع بنابر مصلحت و مقتضیاتی حکم موقتی

1- کافی

وضع میگردد و سپس بوسیله حکم دیگر بموجب مصلحت دیگر ناسخ حکم قبلی میگردد در مکونات زمانی بدا همین نقش را بعهده دارد و بطور خلاصه بدا بالنسبه به ذات مقدس باریتعالی و در متن دهر و ظرف کلی عالم وجود که از محتومات میباشد راهی ندارد بلکه دامنه بدا در مقدورات و آنچیزی استکه در امتداد زمان و ظرف تدریجی و تعاتب قرار میگیرد و همچنانکه حقیقت نسخ عبارت است از پایان یافتن حکم تشریعی نه از بین رفتن آن در ظرف واقع در زمان خودش، همینطور حقیقت پس از تحلیل کامل عقلی عبارت است از پایان یافتن حالت اتصال افاضه و شروع افاضه دیگری، و بازگشت این معنی به محدود بودن زمان آن پدیده است، نه معدوم بودن در وقت بودنش یعنی آنچه مورد بدا قرار گرفته و موجود سبب همانند آیه ناسخ است که منسوخش نیز موجود است.

ب) نقل بعضی از محققین که بر کافی نوشته اند بزبان ساده اینگونه است که تکوین در مراحل تدریجی که میپیماید گاه با آنکه علل موجود نشان میدهد که لازم است وضع خاص پیش بینی شده بوجود آید، اما پدیده جدیدی در مجرای دیگر بنحوی ویژه نمودار میگردد همانند صدقه دادن که رفع بلا میکند. مثلا علل موجود از لحاظ پزشکی مرگ حتمی یکی را پیش بینی مینماید اما دعای جمعیت یا صدقه دادن سبب تأخیر حتی کلی مرگ وی میگردد.

پ) آنچه را صدوق در کتاب توحید آورده باختصار

چنین است: بدا آنچنانکه نادانان پندارند نیست که معنای ندامت و پشیمانی داشته باشد و خدا منزه است لیکن چون اقرار به بدا برای ذات مقدسش از ضروریات تشیع است چنین معنی میدهد که خدای متعال اراده و ابتدا به آفرینشی میفرماید و قبل از هر چه آنرا خلق مینماید سپس آنرا بنابر مصلحتی از بین برده خلق جدیدی بوجود میاورد چنانچه در زمانی امر بیک چیزی میفرماید سپس بنابر مصالحی آنرا نهی مینماید و بالعکس بنابر این بدا در عالم تکوین بمانند نسخ در عالم تشریع است همانند تحویل قبله از بیت المقدس به کعبه. واضح است که پروردگار تا مصلحتی در موردی برای بندگانش تشخیص ندهد در آن مورد امری نمیکند و همچنین در پایان آن وقت صلاح در نهی از آن میباشد پس آنهک اقرار دارد به اینکه خدای متعال آنچه اراده فرماید انجام میدهد، به تأخیر میاندازد، بجای چیزی دیگری خلق میفرماید، جلو میاندازد، آنچنانکه بخواهد امر میفرماید چس چنین کسی به تحقیق مقربه بداست و تعظیم کرده نمیشود به چیزی خدا بهتر از این که بنده مقربه این باشد که برای ذات مقدسش عالم خلق است و امر و تقدیم و تأخیر و اثبات آنچیز که نبوده و محو کردن آنچیز که بوده است.

بدا عبارتست از قولی بر رد یهود که گفتند خداوند از امر فارغ شد در حالیکه ما میگوئیم کل یوم هو فی شان، و قطعی است که بدا از سنخ پشیمانی نبوده، بلکه ظهور مطلق امری است هر گاه بر خدای از طرف بنده فعل نیکی از قبیل صله رحم ظاهر شود خداوند عمرش را دراز میکند و اگر قطعیت رحمی مشاهده فرماید

از همرش میکاهد و از این قبیل اعمالی که موجب ازدیاد نقصانی در طول و رزق و امثال آن میشود.

ت) از علمای بزرگ نیز آورده شده که: بدا حربه ای است علیه عقیده یهود که میگفتند خدا از امر فارغ شده است و همچنین برخی از معتزله که عقیده دارند همه چیز را پروردگار یکمرتبه آفریده و خلقت آدم قبل از آفرینش فرزندانش نبوده است، بلکه تقدم مشهود در ظهور آنهاست نه در حدوث و وجودشان و این دسته افکار فلسفی خود را از برخی فلاسفه گرفته اند که قائل به عقول و نفوس فلکیه بوده اند و خدا را جز در عقل اول مؤثر نمیدانستند و ذات مقدسش را از تملیک و تملک دائمی در موجودات معزول دانسته نسبت حوادث را به همان عقول و نفوس ابتدائیه میدادند.

قول به بدا حربه محکمی بر رد این عقاید غلط است و اثبات میکند که خداوند همیشه بکاری از ایجاد و اعدام اشیاء و زنده کردن و میراندن اشخاص مؤثر فعلی در تمام لحظات حیات تکوینی و تشریعی موجودات در نتیجه برای معتقدین به این چنین بدا لازم میاید که دعا و تضرع و طاعت و تقرب بسوی خدا نصب العینشان بوده باشد و در تمام لحظات خود را در دست قدرت حق جل و علا بدانند (و این معنی کیفیتی در بنده بوجود می آورد که پیوسته بین خوف و رجا باقی بماند).

عقاید دیگری نیز هست که از آوردنش صرف نظر میشود.

هیچ نوع عذابی نیست مگر آنکه برای حیات جنبه های نابود کننده، سست کننده، تهدید کنده دارد اما چه بسیار است که بظاهر سست شدن یا نابود شدن حیات، در حقیقت به حیات

عند ربهم یرزقون رسیدن است و هردو نیز قابل تغییر و دگرگونی اند یعنی چه بسا که حیات بعذاب تهدید شده به تضرع و توبه رفع شده است (همانند داستان حضرت یونس) و چه کسانی که از ترس ناشی از امیدواری تا آخرین لحظه پناه به خدا میبردند (یا غیاث المستغیثین گفتن سالار شهیدان تا لحظات آخر) و اینها همه ثابت میکند که انسان باید بین خوف و رجا باشد که در حدیث نیز وارد است و برایند ایندو (خوف - رجا) مجرای انتخاب شده از طرف یک مؤمن که بطرف سعادت میرود.

هر کس نصف صفات موجود در ژنهای آن سلول نطفه نر را با نصف صفات مشابه در جنس دوم را به ارث میبرد و این ژنوتیپی و ثابت است و در یک فرمول درشت تر وراثتی، هرگز با انگور کاشتن زرد آلو سبز نمیشود و با زرع گندم، جو نمیروید؛ از یک طرف چنین بود از طرف دیگر همه کائنات بسوی کمال و الی الله المصیر (اشاره به آیه 41 سوره النور) میروند و تکامل تدریجی انواع که نونه کوچک آن است حتمی بوده و برایند ایندو (توارث - کمال) مجرای انتخاب کرده موجودات است که بسوی کمال میروند.

هزاران هزار نیرو در طبیعت که بزرگترینش جاذبه عمومی است که خورشید نگهداشته شدن تا قد کشیدن من و شما هم مربوط به آن است و کوچکترینش (شاید هم بزرگتر) آنکه اسلام تا بحال میگفت و الان علم آمده میگوید و آن اشعه های کیهانی در شبهای مخصوص است که در انعقاد نطفه مؤثر و زیانبخش میباشد و برایند هزاران نیرو که هزاران است باز همه مسیر

و مجرای رهروان بسوی تکامل.

و نیز میدانیم هرچه در محیط باشد که از 273- درجه سانتیگراد حرارتش کمتر نیست بر هر چیز دیگر در محیط اثر مینماید و آدمی نیز تحت تأثیر همه چیز در محیطش حتی آن انگشترش که یاقوت است و دیروز اشعه لیزر از آن گرفتند نگین (یا نگین عقیق) و مورد استحباب و تاکید از طرف اسلام که انگشتری از آن عقیق یا یاقوت بدست باشد و خلاصه: آن ذره موجود در تکوین بر ذرات دیگر و از جمله بر آدمی اثر مینماید و آن ذره خیری که آدمی میکند یا ذره شر، همه در محیط بسیار مساعد حدود 37 درجه خودش و محیط گرمتر از منهای 273- درجه بر خودش اثر میگذارد و نتیجه و حاصلش بوی بر میگردد (و من یعمل مثقال ذره خیرا یره و من یعمل مثقال ذره شرا یره - آیه شریفه) پس بشر هم در میان گروهی بیشمار از آفریده شدگان به اجبار است و هم در بازدهی خود که به اختیار انجام میدهد، مجبور میباشد یعنی بین برایند و ایندو (جبر - اختیار) در مسیری به کمال پیش میرود و از جمله آنچه دعا اثر میکند که به اختیار و توجه و تضرع و توبه اتصال دارد جابجا کردن ارتباطات متاثر سازست که از شمارش بیرون است تا آنچنان شود که به سود آدمی مستقر گردد و این دعا ابزار به فعل رساندن بدا است و بدا بنظر نویسنده برایند بین رحمت و غضب الهی در مورد آدمی است که سبقت رحمته غضبه (آیه شریفه) و در نتیجه هر بدائی اگر بلائی برای گوشه ای باشد ابعاد دیگر را رحمت و پروردگار به قبل و بعد آنرا عالم بوده است و در نتیجه: بدا جلوه های حاصل از فیض بخشی

پروردگار است که ویژگی خاصشان در برابر تعمیم قانون تظاهر مینماید و چون به انسان میرسد که موجودی صاحب اراده است، جلوه ها به جانب رحمت یا غضب پروردگار متمایل میشود که با توجه به سبقت رحمته غضبه در یک نهاد کلی در هر صورت نتیجه بخش است.

اینکه گفته میشود ما عبدالله بشیء مثل البدا یا ما عظم الله بمث البدا که خدا بچیزی مانند بدا نه عبادت شد نه بزرگداشت گردید همین است که واقع بودن بین جبر و اختیار و میان خوف و رجاء و وسط تمامیت ها حتی خوراک و لباسش چنانچه نمیتواند اصلا نخورد یا هرچه خواست بخورد یا زیادتر بپوشد یا اصلا نپوشد و ... و خلاصه سر و کار داشتن با معدل آنچه باید بر آنها اعتقاد داشت همه در بداست و بدا، با چیزی سر و کار دارد که همه چیز آدمی بر آن استوار است و آن دعاست که قل ما یعبوء بکم ربی لولا دعائکم فقد کذبتم فسوف یکون لزاما (ای نبی گرامی ما بمردم بگو چه ارجی نزد خدای داردی اگر دعائتان نباشد شما بوسیله دعا باید نزد خدا ارزشی یابید چرا تکذیب میکنید دعا و چه زود باشد که بپاداش الزامی آن برسید. 77 - الفرقان).

و آدمی هر لحظه در دعا کردن نباشد در فراموشی است و نور و ظلمت گرائی انسان همین اتصال و انفصال است و فصل، مربوط به دعا نیست که شرح دهم و همینقدر کافیست گفته شود در اهمیت دعا که نبی گرامی و ائمه اطهار و تمام پیشوایان بلکه کلیه الهیو امری را عظیم تر از دعا پس از مسئله توحید نداشتند و ربنا ربنای بسیاری از آنها در قرآن و دعاها آورده شده و از دعاهاست که

معلوم میشود بدا چیست. بدا نشانی از کل یوم هوفی شأن ذات مقدس پروردگار و علمش و قدرتش و احاطه اش و تدبیرش و عزتش و .. و چه کلمه بسیار بجائی در دعاها انتخاب میشود «رب» که مالکیت و آنچه سازگارترین وجه را با بدا دارد در آن است و اینکه فرشتگان نیز زمان نعیین سرنوشت جنین پروردگار را با همین کلمه «رب» خواندند (فیقولان یا رب ما نکتب ...) از توجهشان بوده است و اینکه پروردگار امر خود را مشروط به بدا میدارد برای اینکه هرکس السعید سعید فی بطن امه و الشقی شقی فی بطن امه را خواند آنرا مشروط به بدا و اراده خدا بداند و در صورتیکه غیر از این بود و هرکس سرنوشتش در شکم مادرش معلوم بود ثواب و عقاب و امر و نهی مورد و معنی نداشت و چه بسیار شقی مادر زاد که سعی در اطاعت کرد و سعید شد و بودند کسانیکه سرنوشت سعادتمندانه شان به اصطلاح شکمی بود و بدا شقاوتشان را که محصول از قوه بفعل رساندن زندگیشان بود ظاهر ساخت.

به فرشتگان امر میشود امر نافذ متکی بر قضا و قدر الهی را بر سرنوشت کودک بنویسند و بدا را برای ذات مقدسش شرط قرار دهند فرشتگان در برابر علم پروردگار ادب کرده بی علمی خود را رسانده میپرسند چه بنویسیم؟ وحی میرسد به پیشانی مادر بنگرید (آنجا که آدمک وارونه و مراکز فرماندهی اعضائی است که کردار و رفتار قسمت اعظم به سعادت رسانی و تعقل را بعهده دارند) و با وجود این بدا را شرط قرار دهند یعنی آنچه زا فراورده های مادر میراث نوزاد است و در تعیین سرنوشتش قطعی،

هنوز مسائلی چون تربیت خانوادگی و علمی و اجتماعی و ... که بر مبنای اعتدال و توجهات عنایتی سبقت رحمته غضبه میباشد نافذ در سرنوشت فرد میباشد که گفته شد یک معنای بدا هم پیوستگی امور است که اگر یکی نباشد دیگری ثابت است که شرح داده خواهد شد و برای آنکه همین را بما نشان داده باشند سفارش کرده اند از پروردگار بخواهم گرچه درام الکتاب از اشقیائیم ما را از سعداء بگرداند (اللهم ان کنت شقیافی ام الکتاب فاجعلنی سعیدا) و عدم توجه به بدا در اختیار کسانی است که سطحی بمسائل مینگرند همانند ابن ملجم مرادی قاتل حضرت علی که چون حضرت از او سؤال فرمود: با تو چه کرده بودم که مرا ضربت زدی؟ گفت افانت تنقذ من فی النار و این فکر غلط را که شقی و سعید از اول سرنوشتی معین دارند ابراز داشت.

نمونه هائی از امور که مشمول بداست در قرآن آورده شده از قبیل دستور به خلیل الرحمن در ذبح اسماعیلش و بدا شدن با ذبح گوسفند.

سی روز به طور رفتن موسی و چهل روز شدن و ... و از همه مشهورتر عذاب قوم یونس است بدین مضمون که قوم در اثر افراط در گناه مستحق عذاب شدند عذاب نازل شد، قوم مقدمه نزول عذاب را دیدند از روحانیان خود راه جوئی چاره کردند. مقرر گردید مادران و فرزندان را از هر انسان و حیوان جدا کنند و دست بدعا بردارند و التماس و ندبه و تضرع کنند و چنین کردند و دفع عذاب گردید و همانگونه که تا کنون گفته شد معنای بدا چنین

نیست که پروردگار تصمیمی اتخاذ فرماید و سپس از آن برگردد بلکه چیزی را بمصالحی ظاهر میسازد که پیش بینی میشود همان طبق فرمولی که همه جا معمول است بپایان خواهد رسید اما ناگهان معلوم میشود نه ظهور اولیه اش بهمان علت بوده که آدمی تصور کرده نه بنابر آنچه پیش بینی شده به پایان رسیده است قوم یونس گناه میکنند، عذاب لازمشان است. فرستاده میشود پیش بینی در هلاکت قوم است اما توبه و انا به آنرا رد میکند و پیش بینی هلاکت مبدل به نجات میگردد (فرزندمان گناه بزرگی میکند آنچه میتوانیم نعره میزنیم پا میکوبیم عصبانیت و داد و قال شلاق را بر میداریم بالا میبریم پیش بینی میشود که الان تکه بزرگش گوشش است ناگهان فرزند التماس میگوید پدرجان اشتباه کردم مرا ببخش، پدر در آغوشش میکشد او را میبوسد نصیحت میکند. نه پدر از اول قصد زدن داشت و نه از تصمیم سرانجام و عاقبت آن بی اطلاع بود) و پروردگار نیر صلاح یک زمان را که در زمان دیگر وجودش صلاحیت ندارد بوسیله بدا اصلاح میفرماید یعنی بدا همان است که گفتم: جلوه های حاصل از فیض بخشی پروردگار که ویژگی آن در برابر تعمیم بصلاح زمان ظاهر میگردد و پروردگار هم به اولش و میانش و آخرش مطلع است و کل یوم هو فی شأن و معنای دیگر بدا اینکه اگر یکی از آنهمه امور که بهم پیوسته اند نبود برای دیگری حکمی باشد ثابت چنانچه بر مبنای السعید سعید فی بطن امه و الشقی شقی فی بطن امه آنکه مادرش به زنا از مردی مست از الکل و بیمار از افیون و سفلیس آبستن شده امید نجابتش نیست در صورتیکه

بدا برای خدا شرط شده که طفل بیگناه پیدا شده از دو گناهکار بهدایت الهی نور ارشاد و هدایت اسلامی در وی تابیدن گیرد با آنچه خودش بجانب تحقیق و حقجوئی تمایل یافه و اراده در سپری ساختن یک عمری در راه خود کامگی را طرد ساخته است یا میتوان گفت همین را بر دو علم (ژنتیک - تکامل) تطبیق دهیم که ژنتیک موافق با السعید سعید فی بطن امه و الشقی شقی فی بطن امه است و موری (صفات و سجایا) پیوسته از آبا و اجداد به فرزندان منتقل میشود اما تکامل سبب دگرگونی یک یا چند از آن امر (صفات و سجایا) میشود و هیچ خللی به بقیه احکام وارد نمیگردد و پروردگار بر اول و آخر و وسط و همه چیز آنها عالم بوده و هیچ تصمیم و اراده ای نگرفته که پشیمان شده باشد و آنرا محو نماید و هرچه را پروردگار صلاح بظهورش دانست و سپس دگرگون شد و ظهورش نوع دیگری بود همیشه بعدی طبق فرمول کلی آفرینش که رو به کمال است از اولی بهتر است (ما ننسخ من آیه او ننسها نأت بخیر منها او مثلها - 101 البقره) که نسخ هر آیه بوسیله آیه ای بهتر هماند فرمول شیمیائی است که جسمی را سودمند دانیم و در اثر یک اکسید شدیا ... مقصود مورد احتیاج بدست آید؛ دین نوح آمد این نه آزمایش بود نه تصمیمی که برگرد داشته باشد، بلکه سازگار با فطرت روزگار مردم بود سپس دین ابراهیم، بعد موسی، و دنبالش عیسی و سر انجام دین حضرت محمد، اسلام و حتی در قرآن این دین که پایان دهنده دین ها آیات منسوخه ای است که چون در قرآن میباشد احترام وحی و کلام خدارا دارد همانند تورات و انجیل که منسوخه اند اما احترامشان نزد مسلمین

استوار میباشد اما تا زمانیکه در برابر فهم مردم شتر بیرون کشیدن از سنگ، آتش گلستان کردن، عصا اژدها نمودن، استخوان پوشیده را زنده ساختن معجزه بود و نیاز مغزیشان اینگونه با ظاهر ساختن فرمولهی غیر معمول اقناع میشد مرتب دین بصورت بدا ظهور میکرد تا زمانی که مغزها برای پذیرش فرمول معمول ساخته شده از عناصل الفبائی 28 گانه آماده گردید و بعلت غیر معمول بودن فرمولهای قبلی ادامه آن تا پایان جهان غیر ممکن بود و تنها اعجاز متکی بفرمولهای شناسا و معمول میتواند با هر زمان و هر مغز پیشرفته ای پایدار بماند و بدائی دیگر که بهترش را بیاورد لازم ندارد.

و باز هم دین اسلام بر آیند ادیان دیگر است و دین وسط (برآیند چیست؟ اگر دو نفر سنگی را بریسمان ببندند و در جهت مخالف یکدیگر بکشند و زورشان مساوی باشند سنگ بی حرکت میماند، زور یکی بیشتر باشد بطرف خود میکشد. دو نفر با زاویه ای آنرا بطرف خود بکشند مثلا یکی بطرف یک گوشه اطاق و دیگری گوشه دیگر، سنگ در خط وسط آندو کشیده میشود و برآیند ها در خط وسط که زاویه را نصف میکند است) و اسلام دین وسط و برآیند همه و دیگر بدا لازم ندارد یعنی نسخ شدن و پیامبری دیگر آمدن لازم نیست، دبستان و دبیرستان و دانشگاه دین را بشریت گذرانده تا کی درس بخواند دیگر باید خود دانشمندی کند و علماء امتی کانبیاء بنی اسلائی همین معجزه نبی گرامی است که معنی حقیقی اش پس از الیوم اکملت لکم دینکم و رضیت لکم الاسلام دینا

مفهوم واقعی یافته و مسلمانان دیگر فارغ التحصیل دانشگاه شده کاملند و پروردگار راضی و باد خود پیامبری و دانشمندی کنند.

حساب احتمالات

اگر یک سکه ای را به هوا پرتاب کنید احتمال اینکه شیر بیاید یا خط نصف است.

دو سکه را ا هم پرتاب کنید سکه اول یا شیر است یا خط دوم نیز همینطور و وضع و حالت سکه دوم هیچ تأثیری در اولی ندارد و اولی هم در دومی مؤثر نیست و هر دو پیشامد مستقل و مجزا از یکدیگرینند. هر چه سکه ها را با هم پرتاب کنیم بیش از چهار حالت بوجود نمیاید، اولی شیر دومی شیر - اولی شیر دومی خط - اولی خط دومی شیر - اولی خط دومی هم خط، یعنی اگر یک ژنتیک ساده را در نظر بگیریم که یک جنس آن شیر و دیگری خط باشد نتایج شیر شیر - خط خط - شیر خط - خط شیر میباشد و بهمین نحو اگر سه سکه پرتاب کنیم شیر شیر شیر - خط خط خط - خط شیر شیر - خط خط شیر - شیر خط شیر - شیر خط خط - شیر شیر خط خواهیم داشت و بهمین نحو تا N مرتبه همیشه ظرفیت احتمالی N مرتبه باشد به ترتیب فوق میتوان حساب کرد احتمال اینکه اقلا یک فرزند پسر باشد چقدر است یا از 7 فرزند یکی پسر باشد یا شش دختر یا پنج پسر و دو دختر و .. چقدر است ولی در هر صورت بنابر محاسبه فوق برای هفت فرزند فرمول چنین است:

7 خط + 6 خط شیر 1 (7) + 5 خط شیر 2 (21) + 4 خط شیر 3 (35) + 3 خط شیر 4 (35) + 2 خط 5 شیر (21) + 1 خط و 6 شیر (7) + 7 شیر = 7 (خط +شیر) که پسر شیر است و دختر خط. ملاحظه میفرماید در هر صورت چه دو سکه را بهوا پرتاب کنیم چه 7 سکه چه N سکه همیشه یک چهارم احتمال شیر است (7 شیر + 7شیر 6 خط) و یک چهارم خط (7 خط + 7 خط 6 شیر) + یک دوم بقیه که یا اندکی شیر بیشتر (چون دائی ها) یا کمی خط زیادتر (همانند خاله ها) یعنی یک چهارم ظرفیت رحم از پدر شدن یک چهارم مادر شدن یک چهارم دائی و یک چهارم خاله شدن است.

مندل کشیش معروف نخودی را انتخاب کرد دانه زرد و نخودی را سبز و در آمیزش نسل دوم آنها 6022 دانه زرد بود 2001 سبز و نسل اول همه زرد - دانه ها یک نخود صاف بود یکی چروکدار در نسل دوم 5474 دانه صاف 1850 چروکدار و نسل اول همه صاف بودند - غلاف میوه در یکی سبز بود یکی زرد در نسل دوم 428 غلاف سبز 152 زرد و نسل اول همه سبز بود - ساقه یکی بلند یکی کوتاه بود 787 ساقه بلند 277 ساقه کوتاه در نسل دوم و در نسل اول همه ساقه بلند بودند سه گل یکی محوری دیگری انتهائی بود نسل دوم 651 گل محوری به 207 بود و نسل اول همه گل محوری - غلاف یکی متورم دیگری منقبض بود نسل دوم 882 به 299 و نسل اول تمام قرمز بود.

ملاحظه فرمودید یک صفت که غالب و بارز بود در نسل اولی

به تمامه منتقل میشد و در نسل دوم صفت مغلوب بقدر یک چهارم در برابر صفت بارز عرض اندام میکرد و می بینید تمام دارندگان صفات بارز 3 برابر دیگری که دارنده صفت مغلوب است میباشد یعنی اگر همان رنگ زرد و سبز را در نظر بگیریم تمام نسل اول رنگ زرد را بظاهر دارند و سبز در آنها نهفته است (ژن دارنده هر دو رنگ است) در نسل دوم همانند دو سکه که بهوا پرتاب کنیم ژن ها که هم رنگ سبز نهفته دارند و هم زرد بارز بدو قسمت سبز و زرد تقسیم میشوند که با دو قسمت مستقل سبز و زرد جنس ماده چون بهم رسند چهار حالت سبز سبز - زرد زرد - سبز زرد - زرد سبز همانند آزمایش دو سکه خواهیم داشت یعنی یکی صفت بارز چه رنگ چه صافی چه تورم همیشه 3 برابر است و در صورتیکه میراث جنسی و مذکور مؤنث را در نظر بگیریم همیشه یک چهارم مذکور یک چهارم اناث و یک چهارم ذکور اناث و یک چهارم اناث ذکور یعنی یک ظرفیت رحمی برای پدر داریم یک ظرفیت رحمی برای مادر یکی جهت پدر متمایل به مادر (خاله) و دیگری مادر متمایل به پدر (عمو) و این همان است که حضرت صادق فرمود: پروردگار عزوجل رحم را چهار ظرفیت عطا فرمد اولی پدرانه و دومی مادرانه و سومین برای عموها و چهارمین جهت خاله ها (ان الله عزوجل خل للرحم اربعه اوعیه فما کان فی الاول فللاب و ما کان فی الثانی فللام و ما کان فی الثالث فللعمومه و ما کان فی الرابع فللخوله - جلد 14 بجار مجلسی السماء و العالم).

معروف است حضرت نوح چهار پسر داشت (حام، سام،

یافت، کنعان) حضرت که اولی پیامبر اولوالعزم است تاریخ چندان روشنی جز آنچه از طریق ادیان رسیده ندارد اما آنچه مسلم است دعوت طولانی فرمود قریب هفتاد نفر ایمان آوردند، مردم را نفرین کرد، از آسمان و زمین آب جوشید و طوفان شد، حضرت همانند حضرت لوط زن ناشایستی داشت، قبلا خود از وعده عذاب آگاه بود و کشتی بزرگی ساخت و چون طوفات بشدت رسید پیروانش به کشتی سوار شدند و از فرزندانش، هر چه کرد کنعان سوار شود نشد، به کوه پناه برد، آب به قله ها نزدیک شد، نوح دست بدعا برداشت نکند کنعانش غرق شود پاسخ رسید انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح، این اهلیت ترا ندارد (توجه فرمائید که قرآن کلمه فرزند نمیفرماید که از ارث تکوینی محروم و خط بطلان بر علم ژنتیک بکشد) عملش را نشان میدهد و نشان دهنده اینکه از جمله چهار نفری میباشد که این یکی ارث مادر برده است، همان مادری را که در جای دیگر به عمل غیر صالحش اشاره فرموده است یعنی این مطلب نیز ارثی است.

از سه پسر یکی اهلیت ترا ندارد یعنی یک چهارم از مادر ارث برده است باز هم چنانچه از پدر پیروی کرده بود و عمل شایسته میداشت از اهلیت و خاندان نبود خارج نمیشد و این قرآن است که از پدر بسیار خوب و صالح و مادری ناشایست یکی را که میراث بر ناصالحی است چنان نشان میدهد که بقیه آنچه باید از محیط و تربیت نجاتش دهد و بر شرع پایه گزاری شود اهمیت بیشتری از میراث تکوینی دارد اما همانگونه که شخص گناهکار میداند

الکل به بدنش زیان میرساند و میخورد یا زنا متلاشی کننده اجتماع است و میکند و نمیتواند تسلیم معنویات و عقل و شرع شود و تسلیم نیروی فیزیولوژیکی و بدنی و شیطانی خود است در اینجا نیز ژنهای به ارث رسیده از مجرای فیزیولوژیکی قدرت خود را بر کنعان اعمال میکند و راه نجاتی که باید از دستورات حضرت نوح بیاید از یاد میبرد و گویا نشنیده است؛ درست مثل کسیکه به مطب ما میاید یک نارسائی کبدی سنگین دارد و از چلو کباب بدش میاید چه بسیار افرادی که از سخن نوح و محمد و نماز و کار نیک بعلت بیماری روحی که دارند بدشان بیاید و اینجاست که علم ژنتیک قدرت های قبلی خوئد را به زور تفوق داده است. قدرت های ناشی از کردار و رفتار و پندارهای ناپسند والدین، غذاهائی که از راه باطل و حرام به نسل داده شده است و گناهان و آلودگیهائی که سبب دگردیسیها میشود چه روحی باشد چه جسمی چه فکر بدو گناه باشد چه بیماریهای عفونتی یا زهراوی، بهر صورت قرآن بدینطریق در یک آیه کوچک در ضمن آنکه پسر پیامبر اولوالعزمی را نشان داد که به اجبار از ناشایستگی های مادر میراث بر است اشاره به اراده معنوی نیرومند آدمی فرموده و راه کسب سجایا و صفات پسندیده را که اثر محیط و تربیت باشد ذی نفوذ و بسیار مؤثر معرفی فرموده است.

ملاحظه فرمودید اولین پیامبر اولوالعزم سلام الله علیه پدر، همسرش یک زن غیر صالح که گویا بعنوان نمونه همانگونه که ژنتیک یک جنس سیاه و یکی سفید انتخاب میکنیم در اینجا نیز پیامبری اولوالعزم را در برابر زنی ناشایست و سفیدی و نوری

را در برابر سیاهی و ظلمت قرار داده است از پیوند این سفید و سیاه چهار فرزند بوجود میاید یکی سفید یکی سیاه دو تا سفید و سیاه یعنی یکی میشود جانشین پدر و پیامبری میکند و نور و سفید - یکی هم میشوند جانشین مادر و ظلمت و سیاه وانه (وانها) عمل غیر صالح؛ دوتا هم مطیع پدر و سوار کشتی شده پیرو دستورات پیامبرند.

جهش

ژنها ساختمان ثابتی دارند و بدون تغییر صفات را انتقال به نسل میدهند، پس این چیست که ناگهان صفات جدیدی کاملا انقلاب یافته و بوضعی دگر نسل سازندگی میکند؟ این همان است که امروز آنرا موتاسیون یا جهش گویند و ژن های جدید آنچنان میشوند که مولد صفات جدیدی هستند. ژن موتاسیون یافته نیز بهمان وضع باقی میماند و ثابت ولا یتغیر صفات از راه جهش بدست آورده نسل اندر نسل منتقل میسازد مگر اینکه مجدد جهش دیگری در نسل پدید آید پس هرگونه تغییر ثابت و قابل انتقالی که در ساختمان ژنتیکی روی دهد موتاسیون (جهش) گویند همانند پیدا شدن یک کرموزم زیادی یا کم شدن آن یا قطعه شدن یا بهم چسبیدن یا دو سه برابر شدن یا ... و چون ژنها از مولکولهای دزاکسی ریبوند کلیک اسد (DNA) ساخته شده اند جهش یعنی تغییر وضعیت DNA.

آنچه امروز به اثبات رسیده اینست که تشعشعات پر انرژی (اشعه ایکس، ماوراء بنفش گاما، بتا، آلفا و سایر

تشعشعات اتمی میتوانند ایجاد موتاسیون نمایند و هر قدر سلولی بیشتر تحت تأثیر تابش اشعه قرار گیرد موتاسیون بیشتری در آن اتفاق خاهد افتاد از اینرو موتاسیونهای طبیعی ممکن است در اثر تشعشعات کیهانی و یا سایر مواد رادیو اکتیو موجود در طبیعت باشد.(1)

گاهی اوقات توسط بعضی مواد شیمیائی و یا برخی عوامل فیزیکی مانند حرارت نیز میتوان بطور مصنوعی ایجاد موتاسیون نمود.

جهش که شاید به نسبت یک در میلیون باشد اکثراً سبب مرگ سلول شده یا بیماری خطرناکی ایجاد مینماید یا بطرز نهفته در سلول میماند و بندرت سبب میشود صفت جدیدی در سلول و یا موجود زنده بوجود آورده وی را بسوی تکامل سوق دهد و بدین ترتیب میپذیریم آفرینش پدیده موتاسیون یکی از جمله عواملی است که موجود زنده مخصوصا انسان صاحب اراده میتواند بهتر با محیط زیست بسازد و سریعتر بسوی کمال در مجرای سعادت زندگی نماید.

اما اسلام که درباره تأثیر اشعه های کیهانی و تابشهای دیگر محیط بر نسل غوغا کرده و روایات چندی در این باره داریم که در جلد بعد خواهم آورد تا آنجا که علنا آمیزش در برابر آفتاب و برخی شبها که اشعه های مخصوص در فضا نسبتشان بهم خورده ممنوع میدارد و دیدیم دانشمند جوان ایرانی مادر دانشگاه جندی

1- اصول توارث از دانشیار دانشگاه تهران آقای دکتر پرویز نامداری صفحه 110

شاپور درباره اشعه لیزر که درچه شبها و ایامی اثر سوء بر نسل میگذارند سخنرانی مبسوطی کردند که خواهم آورد و چرا نیاورم که دید علم از دریچه چشم بینای پیشوایان ما بهمان نسبت که بتوان آنها را در مقام ولایت شناخت بالاست تا آنجا که اگر سخن از تابش اشعه هاست از دانش بسیار جدید بیاورم که هم اکنون ثابت کرده اند سلولهای بیمار از مجرای تاباندن اشعه هائی از خود سلول های دیگر سلام را بیمار میسازند و صدها مطلب علمی دیگر که بوسیله جمعی از محققین خارجی در مجمع علمی استراسبورگ تحت عنوان «مغز متفکر شیعه» منتشر شده است.(1)

هرچند در اسلام جسته گریخته به سخنانی برخورد مینمائیم که چاره نیست جز اینه بگوئیم نظریه جهش را آورده اند مثلا میگویند هر صد سال یک عالمی فوق همه پیدا میشود و چرا نگوئیم تخرج الحی من المیت و تخرج المیت من الحی (2) جهشی نیست که فاحش ترین وضعیت را در قالب معکوس نمودن تمام صفات و سجایا و ملکات تذکر داده میفرماید از زنده مرده و از مرده زنده (از صالح، پلید و از پلید صالح) بوجود میاید.

مندل کشف کرد که ژنها لا یتغیر صفات را به نسل میرسانند و داروین کشف کرد که انواع ثبات ندارند و بسوی تکامل میروند و مولر آنها را 1946 با بردن جایزه نوبل چنین آشتی داد که تغییرات خود بخودی (ناشی از تشعشعات اتفاقی موجود در محیط) یکی از عوامل مهم اصل تکامل است یعنی بر اثر تجمع

1- بوسیله مجله خواندنیها
2- 26 آل عمران

تغییرات سودمند بوسیله نظریه بقای اصلح و انسب نیروی تطابق بیشتر میشود و تکامل پیش میرود یعنی در حقیقت در موارد استثنائی ژن تحول یافته و در بقیه موارد دستخوش تغییر نگردیده و ثابت است، اما آنچه اهمیت داشت پاسخ به این سؤال بود که اگر ژن دستخوش تغییر میگردد چگونه با تغییر دهنده و یا سازنده خود ارتباط پیدا میکند که (Bcadle) و (Tatum) نشان دادن بر اساس نقش آنزیم ها (مواد آلی قابل حل) است که مسلم میگردد تغییریکه بر اثر تشعشع صورت گیرد منجر به پیدایش نژاد تازه ای میگردد که فاقد آنزیم است و بسیاری از قسمت ها را حل و فصل و بنام فرضیه (یک ژن - آنزیم) مشهور گردید.

باز اسلام بنظر میرسد همانند سایر موارد عطف توجهش بیشتر به مسائل معنوی بوده باشد و انباشته شدن سجایای سودمند یا کثرت بار گناه را در جهش و ایجاد موتاسیون با بهم زدن آرامش ها پیش آورد و قبلا نقل کردم حضرت مجتبی برای پیدایش نسل مشابه، نسلی میراث بر والدین، نسلی سالم و بدون تغییر و جهش میفرماید آمیزش لازم است با آرامش اعضاء و ترشحات و دوران دم و ... صورت گیرد (فان الرجل اذا اتی اهله بقلب ساکن و عروق هادئه و بدن غیر مضطرب استکنت تلک النطفه فی الرحم فخرج الرجل یشبه آباء و امه) و این گناه و بیشتر از همه اصرار بر انجام آنست که آرامشهای آفاق و انفس را به میزند و چنانچه یک سلول بیمار از راه تشعشعات سلول مجاور سالم را مریض میکند یا یک فرد مبتلا به بیماری روانی که کفر و بدتر از همه شرک حتی او را ممنوع الملاقات و نجس اعلام میدارد زیرا میتواند

فرد صاحب یا مجاور را بیمار کند، آمیزشهای غیر مشروع نوع کوچکی از جهش ها را بصورت بیماران تحویل میدهد و انباشته شدن گناهان تشعشعات آشفته سازش موتاسیونهائی ایجاد مینماید و نیز روی هم رفتن و بجمع پاکیها، نیکوکاریها، اطاعت ها و خلاصه قرار گرفتن در یک مسیری از سیستم الهی و مجرائی که بر پایه و اساس دینی است تجربتاً می بینیم بزرگترین موتاسیونها را نشان میدهد و فرزندان دشت و کوهستان را با کمالهای معنوی و مغزی بدرجات میرساند و شاهزادگان کاخهارا روانه کوخها میگرداند آن هم بدون اندیشه هائی که سابقا درشت نمائی داشته و به اجبار یا اختیار از آنها پیرونی میشده است و از کجا مقصود از پروردگار در آنجا که به فرشتگان میفرماید سرنوشت جنین را بنویسید و عرض میکنند چه بنویسیم و میفرماید سرنوشتش در پیشانی مادر بنگرید و بنویسید و شرط بدا را برای من باقی گذارید و این شرط بدا همان خواست خدا نباشد که بصورت موتاسیون اعمال میگردد زیرا میدانیم اگر شمارش کرموزمها و ژنها را در نظر بگیریم برای هر انسان پانزده میلیون حالت با توجه به نصل شدن کرومزمها برای تولید پیش میاید و در اینصورت برای هر زن و مردی 225 تریلیون (225000 میلیارد) حالت برای یک نسل امکان وجودش است که فقط یکی از آنها کاملا مشابه پیدا شوند نیست و امکان اینکه عدد مذکور بوضع مطلوب جابجا شود و نسل جدید را آن هم در مجرای سالم جهش قرار دهد و هزاران رعایت دیگر بنماید فقط با خالق آنهاست.

ارزش قوانی مندلی در عالم گیاه و حیوان کلی و عمومی است و برای آدمیان نیز که دارنده صفات طبیعی و مرضی هستند طبق همان قوانین وراثیت صفات مذکور قابل انتقال به نسل میباشد اما انسانهائیکه به هیچوجه حاضر به ازدواجهای خیلی نزدیک چون خواهر و برادر نیستند و ازدواجشان تابع ملاحظاتی است و حتی در بسیاری موارد که شرایط و ضوابط اولین و آخرین برای بدست آوردن نتایج قوانی مندلی فراهم است باز می بینیم نمودارهای پراکنده ای حاصل میگردد که در عالم گیاه و حیوان وراثتی مندلی چنین چیزی نیست.

هنوز میتوانیم بگوئیم: مسلمانان محترم بر موازین دست داده شده اسلام 15 قرنی ثابت و استوار باشد که آنچه را تا کنون علم ژنتیک محقق و مسلم داشته است همان بوده که از جمله انتخابها و عملکردهای شماست و باز هم میتوانیم بگوئیم مسلمانان محترم برای ابد بر آنچه از طرف پروردگار امر به اطاعت شده استقامت و پایدار مانید که نه بر گذشته تان تأسف میخورید و نه از آینده تان نگران خواهید بود:

ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکه الا تخافوا و لا تحزنا (30 فصلت) که هر چه را ژنتیسین ها کشف کنند و قطعی دانند خواهید دید که پیشینیان شما به آنها عمل کرده و سابقه قدمتشان در دست خودمان بوده است.

مندل کشیش اگوستن ها و معلم مدرسه برون در مراوی بود

از 1854 - 1865 در باغچه صمعه خود گیاهی را کشت داد و مشاهدات جالبی کرد و در نوبت دوم از آن گیاه کهدو نوع دانه داشتند بشمارش (از یکی 5474 و از دیگری 1850 عدد) انتخاب کرد و نتیجه ای که بدست آورد پایه و اساس قانون وی شد که در نسل دوم یک چهارم نسل به پدر یک چهارم به مادر و دو چهارم حد واسط آندو خواهند بود.

در اینجا بحث زیاد است و صفات بارز و غالب - نهفته و مغلوب - و ... داریم که طالبان میتوانند به کتابهای مربوطه مراجعه نمایند.

اشاره به یک نکته را که در صفحات قبل آنجا که درباره لوبیا مثال آوردم لازم میدانم که باز درباره انسانها بیاورم که انسانها نیز همانند سایر موجودات که خد مشخص وحدت و بازگوی حقیقت توحیدند که همه چیز و همه جا ساخته دست یک صانع عالم حکیم میباشد اینکه نسبت صفات بارز و نهفته آنچنان است که اگر پدر و مادر بلند قد باشند اطفالی که از آنها بوجود میایند قدی از متوسط بلندتر دارند و فرزندان پدر و مادر بلند قد تمایل به کوتاه تر شدن قد پیدا میکنند یعنی بوجود آوردن اعتدال و عدل و عدالت؛ و با دقت میتوان این قوانین را با صغری کبری کردن و کنار قوانین حاکم دیگر قرار دادن و به مقایسه و سنجش در آوردن و نتیجه را چنین اعلام داشتن که عدالت بر همه چیز و همه جا حکمفرماست.

بهرصورت، کتابهای زیادی حتی بفارسی جهت مطالعه موجود است که پس از دانائی به آنچه تاکنون کشف شده نتیجه

همان منزلت رفعی علمی را خواهد داشت که اسلام بیان فرموده است و ما قبلا بزبان ساده آوردیم: هر کس در فامیل خود جستجو کند و از پدر و مادر و سالخوردگان فامیل برپسد چنانچه نوعی بیماری در بین اقر با شیوع داشت که در نسلهای متوالی یا در یک ردیف (با توجه با اینه بیماریهای مسری و همه گیر را باید دخالت نداد) خویشاوندی مشاهده میگردد از ازدواج با نزدیکان اجتناب نماید و در غیر اینصورت ازدواج فامیلی سبب بهم رسیدن دو نطفه بهتر که یکدیگر را تقویت کرده نسل بهتری تحویل میدهند خواهد شد.

و در صورتیکه ار لحاظ علمی قدرت بررسی داشته باشد و بهتر و بیشتر از شر بیماریهای ارثی در امان خواهد ماند و اینک چند جمله از آخرین صفحه یک کتاب دانشگاهی (انتشارات 855 دانشگاه تهران)ک

«.... بطور کلی بر هر کس لازم است که به این اصول آشنا باشد افراد بیمار حامل بیماریهائی که از نظر علم ژنتیک بار زشناخته شده اند چون مرض را بطور قطع بعده ای از فرزندان منتقل میسازند و اولادهم بنو به خود مرض را متوالیاً به نسلهای بعد انتقال میدهند بجامعه زیانهای جبران ناپذیر میرسانند محروم داشتن این افراد از ازدواج بمنظور رعایت تندرستی جامعه و اصلاح نژاد و جلو گیری از انتشار بیماریها تنها راه چاره و علاج است. افرادی که یکی از اجدادشان حامل مرض نهفته بوده باید از ازدواج با همخون خودداری کنند تا از بروز احتمالی بیماری در اخلاف جلوگیری بعمل آید...»

ارزش به اخلاق خدائی در آمدن و ژنتیک

خوانندگان مجلدات اولین دانشگاه، قدم به قدم با من آمده اند و به قلم نارسای خصم توقف و رکود و در عین حال نسبتاً علمی این نویسنده آشنا شده اند، از اینر میتوانم بعضی قسمت ها را در هم بپیچم و به اصطلاح تلگرافی بنویسم:

و این قسمت باز از قرآن کریم میباشد که اصالت هم این جاست؛ همسر عمران نذر میکند فرزندی پسر بیاورد و به خدمت گزاری معبد بگمارد اما فلما و ضعتها قالت رب انی وضعتها انثی (آیه 31 الی 39 آل عمران - اول سوره مریم الی 39) چون وضع حمل کرد دختر بود و با کمال خلوص نیت همه افکار و انتخاب خود را در بهتر برگزیدن پروردگار که داناترین به همه امور است به پیشگاه باریتعالی معروض داشت و پروردگار از این دختر مقدس محترم (حضرت مریم) پسری به آنها عطا فرمود که پیامبری بزرگ و عزیز و اولوالعزم بود و پیدایشش را نیز همانگونه که بارها شرح دادم به مادرش مژده داد: یا مریم ان الله یبشرک بکلمه منه اسمه المسیح عیسی بن مریم.

مادر این نسل به آن طهارت و خلوصی که آورده شد و پدرش به امر پروردگار یکی از فرشتگان مقرب و علم ژنتیک در اینجا کاملا خاموش و بهت زده که اگر زن بخواهد با تحریک فرزندی بیاورد که تا کنون چندین مورد نیز از زن مرد ندیده چنین اتفاقی روی داده است اما همیشه از زن که کرموزمهای XX دارد

نوزاد دختر بدنیا خواهد آمد و این چیست؟ ایم کلمه الله اسمه المسیح عیسی بن مریم است پس میراث از که خواهد بود؟ صفات و سجایا نیمی از فرشته و نیمی از مریم؟!! چه باید گفت وقتی کرومزم y در زن نیست و فرزند پسر و دارنده کرمزم y است و اگر این اصالت یک اشتباه علمی باشد تکلیف تعیین سرنوشت بقیه ارثهای غیر جنسی متزلزل بنظر میرسد اما ارزش میراث از پدران صالح و مادران عفیف نزد قرآن بقوت خود باقیست:

حضرت زکریا که متکفل روزگار حضرت مریم بود این مادر عزیز را با نور چشم بزرگوارش در محراب عبادت میدید که به روزی های غیر فصل تغذیه میشوند غذاهای طیب و ازکی همیشه در برابرشان نهاده است، مادر میخورد و عزیزش را از شیره جان میدهد. حضرت زکریا گفت اینها چیست گفت اینها رزق فرستاده شده از خداست و او روزی رسان بی حساب است هرکه را بخواهد (از قرآن آورده میشود ملاحظه فرمائید).

زکریا به خلوتگاهی میرود و تضرع و انابه آغاز مینهد تا آنکه میگوید ای پروردگار تو هرگز مرا محروم نفرمودی اینک نیز که از تو فرزندی میخواهم تا از خودم و از آل یعقوب ارث ببرد ارثهائی که مرضی تو باشد و به او فرزندی عطا میشود، مادر فرزند قبلی (حضرت مریم) را مژده به آمدن (حضرت مسیح) دادن اینجا نیز مژده آمدن (حضرت یحیی) فرزندی را دادند.

وجه شبهه ای که بین این دو بارداری و وضع حمل و نسل پروری است به اختصار از قرآن چنین است:

1) آن یکی نتیجه دعا و خواستن از خدا بود و این نیز.

2) آن قبلا نامگزاری شد و این نیز بنامی که قبلا کسی دیگر آنرا نداشت «یحیی» «عیسی».

3) مادرشان خواهر بودند و از یک پدر و مادر ارث برده بودند (پسر خاله = عیسی و یحیی).

4) آنرا خدا کلمه الله نامید و این را (45 و 39 آل عمران).

5) آن داماد نشد و این نیز حصور بود و داماد نشده (39 آل عمران).

6) برای آن، ان الله یبشرک گفته شد (45 آل عمران) و برای این ان الله یبشرک (39 آل عمران).

7) به مریم اولین نامی که بر عیسی گذاشته «غلام» بود (19 مریم) و به یحیی نیز «غلام» (7 مریم).

8) پروردگار برای عیسی سلامتی سه زمان را نامبرد (والسلام علی یوم ولدت و یوم اموت و یوم ابعث حیا - 33 مریم) و برای یحیی نیز آن سه زمان (روز آمدن از جهان قبل به فعلی و روز رحلت از فعلی به بعدی و روز برانگیخته شدن از بعدی به آخری) و سلام علیه یوم ولد و یوم یموت و یوم یبعث حیا (15 مریم).

9) آن را کتاب دادن (31 مریم) و این را (13 مریم).

10) این والدش الا تکلم الناس ثلاث لیال سویا داشت (12 مریم) و آن حضرت مریم والده اش ان نذرت للرحمن

صوما (27 مریم).

11) این را پدر سر و کار با محراب و فخرج علی قومه من المحراب بود (23 مریم) و آن را مادر وجد عندها رزقا «فی المحراب» (12 آل عمران).

12) آن کیف نکلم من کان فی المهد صبیا (30 مریم) بود و این نیز در آتیناه الحکم ضبیا (13 مریم) و کودکی.

13) آن وبراً بوالدتی و لم یجعلنی جباراً شقیا (34 مریم) بود و این نیز که علاوه بر مادر پدر نیز داشت بر و نیکوکار نسبت بهر دو - و برا بوالدیه و لم یکن جباراً شقیا (14 مریم).

14) آن متوجه زکوه (14 مریم) و این نیز (32 مریم) و وجوه شبه دیگر که از ذکرش خود داری میگردد.

و هر دو را قصد کشتن کردند آن که نیمی از فرشتگان داشت راه آنها گرفت و بسوی خدا بل رفعه الله الیه، و این که از خاکیان بود مسیر خاکی برگزید.

بهر صورت یکی از فرشته مأمور و مریم مقدس تاج افتخار میراثی بر سر زد و دیگری از سلسله ای که یعقوب و آل یعقوب و زکریا در آن بودند آن هم از آنچه رب رضیا و موجبات خشنودی پروردگار را فراهم میساخت لذا:

یکی نیمی از ملکوت اعلی گرفت و نیمی از آنکه در محراب به غذای بهشتی متنعم میشد و دیگری نیمی از مادر گرفت و نیمی از پیامبر که هر دو واسطه انتقال صفات خدا پسندانه یعقوب و آل یعقوب به وی بودند و پس از موجودیت هر دو را وجوه مشابهی بود که بپاره ای از آنها اشاره گردید.

آنکه عیسی بود و نیمی از خاندان نبوت و نیمی از ملکوت در برابر آنکه یک نیم را از خاندان نبوت و نیم دیگر نیز از خاندان نبوت آنچنان میشود که نیمی از عیسی که از عالم ملکوت است با نیم یحیی که مربوط به خاندان نبوت برابری میکند و در حقیقت چنین هم هست زیرا نبی گرامی که فرمودند تخلقوا باخلاق الله و مرد را که متخلق به اخلاق خدائی هستند چه کسی اولی از پیامبران که چنین باشند و نیم سجایا و صفاتشان ملکوتی گردد و عیسی و یحیی را همانند گرداند.

از اینقرار یرثنی و یرث من آل یعقوب و رب رضیا خیلی اهمیت دارد و ارث منتقل شده بصورت سجایا و صفات همه سازندگیها را دارد و نیز اهمیت غذای زمان شیر دادن است که حضرت مریم از بهترینش برخوردار بود و مطالب دیگر که در جای خود آورده میشود.

بدون شک به نکات بسیاری در اینقسمت برخوردید که همه درس دادن و همه وسیله تکامل و ترقی است که انشاء الله همه را آنچه درخور فهم ما بود در جای خود خواهیم آورد و بعنوان نمونه آنکه: ملاحظه فرمودید با آنکه نیمی از عیسی ملکوتی و آسمانی است بازهم قرآن مجید تغذیه مادرش را مورد مراقبت نشان میدهد و حضرتش را متنعم از غذای بهشتی نشان میدهد تا نقش غذا را در ایجاد فرزندان هرچند پدر مادر اورع و اتقی و ملکوتی باشند نشان داده باشد و ما بسیاری از منحرفین شهر خودمان را می بینیم که مدت 9 ماه رحمی را با چه وجوهی از خون دل دیگران تغذیه شده اند و وجهی را که باید غذا شود در خون بدن یک بینوائی

بچرخد. اینک آن غذای ازربا یا فساد و دزدی تهیه شده در بدن مادری میچرخد و بدون جهت نیست که در ابتدای هر جلد نسل شعار داده ایم که قبل از ایجاد نطفه باید مربی خوب داشت که مربی خوب حلال و طیب و آرامش و صواب عینی مصالح ساختمانی خوبی برای ایجاد نطفه فراهم آوردنده است.

آشنایی قبل از ازدواج

خیلی چشمها گشاد و بر شگفتیها افزوده میشود که طرفداران این مسئله عنوان شده مخالفان مسئله دیگری هستند که عنادشان را گویا فقط با مذهب ساز و برگ داده باشند، آشنائی قبل از ازدواج بین دختر و پسر، و مدتی با هم زیستن و به اخلاق یکدیگر آشنا شدن و هم را درک کردن بنظر همان طبقه ای از جنجالیها ضروری است که بر آنچه درباره متعه گفته شده است ایراد وارد می آورند که مقررات ازدواج موقت همان تجویز روسپی گری است؟ آشنائی دختر ساده لوح همچون گل بدون آلودگی با چرب زبانیها و قربان صدقه های کاذب پسر که چندی بعد جای آنرا چنین کلمات «مادرم راضی به ازدواجمان نیسن و باید صبر کنیم تا مادر راضی شود که در حقیقت دختر خانم را از ترس پیر شدن به ازدواج با هرکس دیگر به جبران ساده لوحی قبلی راضی ساختن است» خواهد گرفت و اگر کار به ازدواج هم بکشد دختر هیشه در فکر ساده لوحی خود نقطه ضعفی را در نقشه زندگی احساس مینماید و اگر قبل از

برقراری رعایت ها و احترام به سنن و مقررات مذهبی از آشنائی و مصاحبت های ابتدائی گام درشت زشتی هم برداشته شده باشد که دیگر خاکستر نشینی یا ملامت یا نوعی دستاویز و نیز تحقیر آمیز است و سلاحی است که خودشان به شوهرشان برای سر کوفتشان داده اند.

اینجا هر چه نوشته شود بلافاصله پشت کتاب را مینگرید که نامی از پیامبر دارد و میگوئید زمینه تعصب مذهبی در تمام ابعاد کتاب پیداست و از جمله ممانعت از اینکه از چه جوانی که میخواهد با جوان دیگر ازدواج کند نه به اخلاق و شکل یکدیگر آشنا باشند و نه شنیده و نه دیده و هنوز نپسندیده و یا الله ازدواج که این خود نوعی ستمگری است که عشق را بصورت قمار در آوردند و به سخن مادر و عمه و واسطه اعتماد کنند و ازدواجی چنین نمایند در صورتیکه باید دانست هر دو طرف مسئله نزد اسلام مردود است، نه اسلام چنین دستوری میدهد که دختر یا پسر شریک زندگی آنکسی شوند که او را ندیده و از او اطلاعی ندارند و نه اجازه میدهد هسری را که تمایلات قلبیش بسوی یکی است رها کرده با کسی که خواست والدین است وصلت نماید که جوانی نزد حضرت صادق آمد و گفت و شنود تقریبا بدین مضمون داشت که در بسیاری از کتابها آورده شه است: به حضرت عرض کرد دختری را میل دارم بگیرد و او را دوست دارم پدرم دیگری را میخواهد به عقد ازدواجم در آورد. حضرت فرمود پدرت در داماد شدن خود، انتخاب کرد و تو برای ازدواج خودت انتخاب میکنی.

(البته راجع به رضایت والدین و ... شرح داده خواهد شد) و اگر بیشتر دراین باره بگویم چنانچه عرض شد حمل بر

تعصب میشود از اینرو چه بهتر درماندگی اربابان جنسی و پیشوایان سکسی را از یاد نبرده یعنی دانشمندان غربی را به اختصار بیاورم:

گزارش یونسکو درباره امور جنسی چنین بود: ازدواج بر اساس علائق عاطفی خطاست و باید زن و مرد یکدیگر را به کمک ماشین انتخاب کنند و گزارش مزبور متکی بر تشخیص روانشناسان و از جمله سر آلن پارکس استاد روانشناسی تولید مثل در انگلستان (دانشگاه کمبریج) میباشد که مدعی است در انتخاب همسر باید بیشتر از دفاتر ازدواج استفاده شود تا از طریق تماسهای اتفاقی و اجتماعی و از جمله سخنانش در جوزه یونسکو که عنوان «تأثیر علم بر جامعه» داشت جالب این مطلب است که می پرسد: مردم تا چه حد برای پر کردن «خلاءهای دیگری که در زندگیشان» وجود دارد بر اینگونه تماسهای اتفاقی تکیه میکنند؟ و پرفسور مارکو فراکارو رئیس واحد «تشعشعات و وراثت شناسی انسانی» در سازمان اتمی اروپا، اظهار تمایل میکند که انتخاب همسر از طریق مشاورات ارثی جای «ازدواج از روی دلستگی های رمانتیک که اکنون رواج دارد» بگیرد و پرفسور ادوارد کاستاشکین از آکادمی علوم شروی نظریات فروید را «مزخرف و منحط» معرفی مینماید (1) و مؤسساتی بنام تست تحت نظر روانشناسی بنام دکتر دوگاس رویه در پاریس مدتهاست وجود دارد و مشابه آن در برخی نقاط دیگر که پسر و دختر به آنجا میروند و در قسمت ههای مختلف

1- صفحه 14 کیهان 7772

به سؤالاتی چند پاسخ میدهند و آزمایشات گوناگون و از جمله امتحانهای خون از آنها بعمل می آیدو اعلام سازگاری یا عدم آنرا صادی مینمایند که مدتی مورد استقبال شایانی قرار گرفت و هم اکنون سر و صدائی ندارد یا ما بی اطلاعیم.

در کشورهائی که متأسفانه بسیاری از پسران و دختران و کشورهائی چون ما مقلدشانند بمحض آنکه پسر و دختری آشنا شدند چون مانعی که نام رفیقه یا نامزد به طرف بگذارند در میان نیست معاشقه بنام بی غل و غش دوره نامزدی یا به اسم معاشقه سطحی با نامزد صورت میگیرد یا رفیقه است که همان متعه بدون قید و شرط اسلامی در یک سطح فرویدیسم آغاز و پایان میپذیرد.

معاشقه های سطحی در دوره نامزدی که نزد بسیاری از طرفدارانش به عمق تجاوز هم میرسد و طبق آمار موجود به تصدق سر قرصهای جلوگیری از بارداری قریب به اتفاق شدنش نزدیک است و امروز هنوز نوعی معاشقه محسوب میشود که امکان دارد به سرد مزاجی زن در دوران ازدواج و انزال قبل از وقت مرد بیانجامد؛ و نیز چون معاشقه سطحی در هر مکان و زمان سهل و آسان انجام میگردد سبب میشود دختران گمراه شوند و اخلاقشان فاسد گردد و با هر مردی مراتب عشقی انجام دهند و بالاخره آنچه مسلم است هرچه دوره نامزدی کوتاه باشد و دختر و پسر که بهم علاقه دارند زودتر ازدواج کنند بمراتب بهتر است و در غیر اینصورت معاشقه های سطحی در اولین دوره زندگی اغلب اوقات تأثیر کلی روی آتیه آنها دارد و به عوامل گوناگون انحرافات جنسی مبتلا

میسازد که عادت میشود و تمام عمر باقی میماند (1).

از «روژه ویان» که برنده جایزه نوبل کنکور 1957 میباشد:

«.... در دوران گذشته ، ازدواج قرار دادی بود که هدفش اتحاد دو موجود برای بهترین و بدترین شبشمار میرفت قولها پایدارتر بود و طول عمر زندگی های مشترک بیشتر، زن و شوهر در تمام مشکلات با هم بودند، اموال و دارائیها یکی بود و خلاصه اساس کار روی تفاهم و علاقه گذاشته میشد. اما از اوایل این قرن و بخصوص در سالهای اخیر یک روش کاملا جدید بمیدان آمده است گویا قرار بر این شده است که وقتی یک پسر جوان و یک دختر خان بکدیگر علاقه پیدا کردند و باصطلاح خودشان عاشق شدند بلافاصله با هم ازدواج کنند بدون اینکه با کسی مشورت کنند و حتی بدون اینکه سعی کنند در مورد کلمه ای که به آن نام عشق گذاشته اند بیاندیشند. آنها حتی زحمت این را ه بخود نمیدهند که از خویش بپرسند ازدواج یعنی چه...؟»(2)

آنچه را پیش آهنگان امر ازدواج رمانتیک بنابر تجربه بدست آورده در کتابها نوشته و گوشزد کرده اند بیش از آنهاست که ضرورت نوشتن آنها بذهن بیاید و اکثریت قبلی که آنرا پسندیده میدانستند امروز جای اقلیت را گرفته و بیشتر عقیده شان رو به طرفداری از یک سیستمی است که اسکلت اسلامی دارد و بارها گفته ام: هر مسئله ای غیر اسلامی آنقدر «بصیرت» در آن بکار

1- مجله تندرست شماره 10 سال 22 صفحه 20
2- صفحه 16 کیهان 9015

میرود تا بالاخره اسکلت اسلامی پیدا می نماید (همانند طلاق و ... در غرب حتی پایتخت پاپ) و هر مسئله اسلامی در کشورهای اسلامی دست در آن برده شد آنقدر «تبصره» در آن بکار میرود و متورم و بالاخره منفجر شده مجدد اسلامی میشود (همانند تعدد زوجات و ...) و این ازدواجهای بر مبنای درک یکدیگر تب طبقه عزب است که روزی فرو می شکند و همان اسکلت اسلامی پیدا مینماید اما یک اظهار تأسف بزرگ مرا نیز از یاد نبرید که بسیار متأسفم:

مسلمانان دچار تب تقلید میشوند اما متأسفانه همانگونه که تبعشان بعلت سرایت از غرب بوده قطع شدن تبشان نیز بدنبال واگیری از غرب است. عریان میشوند به سرایتی که از غرب بر آنها قالب شده است. زمانی که فساد را همه جا گیر ببینند باز بیدار نمیشوند و زمانی ممکن است از لاک خود بیرون آیند که ببینند غرب هم آمده است و ازدواجهای رمانتیک که امروز سرایت به بسیاری از خانواده کشورهای اسلامی کرده است زمانی شفا می یابد که مبتدعان درمان شوند و مسلمانان با تقلید از فروید و داروین و نوادگانشان خود را در غرور احساس کنند نه بعلت پیروی کردن از اسلام !!!

خانم سیمون دوبوار که بعلت زن بودن و توانائی و دانائیش بسیار خوب توانسته پژوهشهای تجزیه و تحلیلی نسوان را بثمر رساند میگوید: وقتی عشق جنسی پیش از زناشوئی وجود دارد به ندرت در سالهای درازی که در پیش است دوام می آورد و آمار جالبی که از غرب منتشر شده در تائید این مطلب آوردم (299

جلد 16).

نظر اسلام: نظر اسلام درباره ازدواجهای رمانتیک چیست؟

تکرار کردن مطلب نوعی حیثیت خود را به گرو گذاشتن میباشد اما بمورد باشد یادآوری است و سود رساندن؛ بارها آورده شد: اسلام در برابر مسائل محکم ایستاده حکم قاطع خود را میدهد اما مسائل را با یک نمود و دید بررسی نمیکند، گاه آنقدر مسئله مورد علاقه ش است که سلاحهای امر و نهی هر دو را بکار میبرد و جنبه نفی و اثبات آنرا وارد دستور مینماید و زمانی یک قسمت آنقدر منفور و دور از خود بحساب آورده که حاضر به بحث از آن نیست مثل آنکه آروز دارد آنقسمت حتی نامش از صفحه روزگار برافتد. بعنوان مثال: غذا و تغذیه امر بسیار مهمی است چه باید خورد؟ از چه باید اجتناب کرد و اجازه ورودش را حتی بدهان نداد چیست؟ هر دو مورد مداقه تجزیه و تحلیل قرار گرفته است اما شهر نشینی و چادر نشینی چه؟ شهر نشینی بسیار پر ارزش و فوق العاده مورد توجه و در تمام ابعاد مورد بررسی و در دستور مقررات اسلامی ولی چادر نشینی فقط در آرزوی اسلام این که از صفحه روزگار برافتد و تنها دستوری که درباره چادر نشینی مانده است مذمت در آن باره میباشد.

ازدواج رمانتیک باشد یا کلاسیک؟ با اشنائی قبلی باشد یا بروش مذهبی؟ مگر اسلام مسئله ای را فرموش کرده که این امر مهم را از یاد برده باشد، بلکه همانند شهر نشینی و چادر نشینی که چادر نشینی را لایق آنهک نامش هم برده شود نمیداند

و همه بحث ها از شهر نشینی است، ازدواج رمانتیک هم آنقدر مطرود و منفور اسلام و از جمله محرمات میباشد که نخواسته نامی از آن ببرد مگر تا آنجا که بگوید نشستن جای دختری آنقدر بلافاصله که پس از برخاستن هنوز جایش گرم باشد قدغن است و تا بحال بفکر این بودند و مینوشتند که جای گرم جنس دوم جوان باشد تحریک کننده است اما امروز به اینگونه مسائل علمی اسلامی همان قدر احترام گذاشته میشود که به مسائل دیگری که علمیت قطعی یافته بودند زیرا همانگونه که در همین جلد نوشتم حضرت صادق راه سرایت بیماری از بیمار به سالم از شعه ای معرفی فرمود که تابانده میشود و امروز بر آن صحه گذاشته اند و مسئله جای گرم جنس دوم را جنس اول نباید اشغال کند بهمین سادگی کنار نمیگذارند و حتی امروز میتوانند تا 9 ساعت پس از رفتن دختر از آن محل عکس زیر دختر را بگیرند.

ازدواج با آشنائی قبلی هیچ وقع و ارزشی نزد اسلام نداشته که درباره اش جز اشاره به حرمت آن بحثی نماید بلکه با تعیین راه و روشی که باید پسر در انتخاب دختر یا جنس دوم جهت برگزیدن همسر خود بکار بندد مشکل گشائی را خاتمه داده و کار را برای طالبان ازدواج آسان نموده است؛ همینکه اسلام نشان داد مرد را با چه صفات و سجایائی و زن را با چه مشخصات و اخلاقیاتی باید جهت ازدواج انتخاب کرد تنها باقی میماند صورت و ظاهر و شکل و شمایل و قدو بالا و چهره و اعضاء که هیچکس و هیچ مذهبی نمیتواند برای یک جوان آنگونه که باید جوان دیگری را مشخص سازد و لذا اسلام در اینجا

دیده میشود بر خلاف آنچه بنظر سطحی تصور میگردد رخصت هائی در این باره داده که موجب شگفت همگانی است.

دختر به پسری که چنین باشد و چنان نباشد ندهید، پسر را اجازه اینکه با خاندانی که اینچنین اند وصلت کند ندهید بلکه مشوق ازدواجش با خاندانی آنچنان باشید و پسر و دختر میتوانند ظاهر هر یک از اعضاء را که مایل باشند بشرط آنکه قصدی و نیتی جز ازدواج نداشته باشند و ببینند و این مسئله ای است خاص اسلام و مکتبی مستقل بین دو نظریه ای که طرفداران ازدواجهای رمانتیک با کلاسیک دارند که اخیرا انتخاب ماشینی را نیز در آنجا که طرفدار رمانتیک بیشتر است جزو آن ذکر مینمایند و در جای دیگری که طرفداری ندارد کلاسیک محسوب میدارند.

نبی گرامی فرمودند آیا میخواهید بهترین مردان شما را معرفی کنم؟ عرض کردند آری.

فرمودند: آنکه پرهیز کارتر، پاکدل، دست باز، پدر مادر دار، خوشرفتار با پدر و مادر باشد و عیالش را نیازمند دیگری نکند.

(قال النبی صلی الله علیه و آله الا اخبرکم بخیار رجالکم؟ قلنا بلی یا رسول الله قال ان من خیار رجالکم التقی النقی المسح الکفین الکریم الطرفین البر بوالدیه و لا یلحی عیاله الی غیره).

و کتب علی بن اسباط الی الجواد علیه السلام فی امر بناته، و انه لا یجد احداً مثله، فکتب الیه الباقر علیه السلام فهمت ما ذکرت فی امر بناتک و انک لا تجد احدا مثلک، فلا تنظر فی ذلک رحمک الله، فان

رسول الله قال اذا جائکم من ترضون خلقه و دینه فزوجوه، الا تقعلوه تکن فتنه فی الارض و فساد کبیر. (علی بن اسباط بحضرت جواد علیه اسلام نوشت: من برای دخترانم کسی را که (در اخلاق و ایمان) همانند خودم باشد نیافته ام (تا با وی وصلت کنم) حضرت در جواب نوشت: مطلبی که درباره دخترانت نوشته بودی دریافتم، خدا تو را رحمت کند تا این حدد دقت در کار دختر لازم نیست (که همسر وی صد در صد مطابق میل پدر باشد) پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود اگر خواستگاری آمد که دین و اخلاقش مورد پسند بود قبولش کنید و گرنه فقتنه و فسادی بزرگ در زمین پدید اید (چون بر اثر ایرادهای گوناگون دختر در خانه میماند، اخلاقش فاصد میشود، بهار شوهر داری میگذرد، پیوند اخلاقی زن و شوهر دیرتر جوش میخورد، بالاخره در وجود نسل هم که میوه درخت ازدواج است آثار نامطلوبی ببار خواهد آمد).

حضرت صادق فرمود: کفو همشأن زن کسی است که پاکدامن و قادر بر نفقه باشد (که اهل و عیالش را به سختی نیفکند) و قال الصادق الکفوان یکون عفیفا وعنده یسار.

و عن النبی صلی الله علیه و آله انه نهی ان یرد المسلم اخاه المسلم اذا خطب الیه ابنته اذا رضی دینه و قال الا تفعلوه تکن فتنه فی الارض و فساد کبیر (نبی گرامی نهی فرمودند که پدران خواستگار مسلمانی را که برای دخترشان آمده و از دینش رضایت دارند رد کنند و فرموده: اگر موافقت نکنید فتنه و فسادی بزرگ در زمین پدید آید).

حضرت رضا فرموده: اگر خواستگاری آمد که دین و

اخلاقش را پسنیدی اجابت کن، از تنگدستی او نهراس، خداوند متعال فرموده: اگر (زن و شوهر) از هم جدا شوند خدا هر کدام را از کرم خود بی نیاز کند و نیز فرموده: اگر (مردان مجرد ازدواج کنند و) فقیر باشند خدا از فضل خود بی نیازشان کند، خداوند کریم و عالم (باحوال بندگان) است. و عن الرضا علیه اسلام ان خطب الیک رجل رضیت دینه و خلقه فزوجیه و لا یمنعک فقره و فاقته قال الله تعالی و ان یتفر قایغن الله کلا من سعته و قال ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله و الله واسع علیم.

و عن صادق علیه السلام انه قال یا ابراهیم ما افاد مؤمن فائده اضر علیه من مال یفیده المال اضر علیه من ذئبین ضاربین فی غنم قد اهلک رعاتها و احده فی اولها و واحده فی آخرها ثم قال فما ظنک بهما قلت یفسدان اصلحک الله قال صدقت ان ایسر ما یدخل علیه ان یاتیه اخوه المسلم فیقول زوجنی فیقول لیس لک مال (حضرت به مردی بنام ابراهیم فرمود: هیچ مؤمن بهره ای خطرناکتر از مال نبرده است، ضرر مال از ضرر دو گرگ درنده که به گله ای بی چوپان حمله کنند یکی به اول گله و یکی به آخر، بیشتر است این گرگها با گوسفندان چه میکنند؟ فرمود: راست گفتی، کوچکترین ضرر مال اینست که مسلمانی برای خواستگاری دخترش بیاید و بعذر بینوائی او را رد کند.

تا اینجا دانسته شد:

ثروت نباید معیار قبول ازدواج باشد

ثروت و تمکن نباید معیار و معدل رد یا قبول ازدواج باشد و آنچه ملاک است معنویت و قدرت بر درست سازمان بخشی است نه توانائی بر خرید و فروش اما دسته ای را اسلام

ویژگی داده و از شدت خرابکاری آنها در نسل چنانچه ازدواج صورت گیرد دستور ممانعت داده است:

اول شرابخوار: در همین جلد روایاتی را آوردم که اصرار و توصیه اسلام را در جلوگیری از ازدواج با میخواران نشان میداد و اینجا اضافه مینمایم: هر وقت از یک تحصیل کرده ای میشنوم که گاه بشرح دادن از زیان بخشیهای الکل هنوز به آنچه رسم پدر بزرگها بده زیان بقارا تغییر نداده و مثلا میگویند الکل کبد را نارسا مینمایند، رنجی را احساس مینمایم زیرا آنقدر در ضرر میخوارگی زبان علم باز شده که حتی بعنوان مثال دو ابتلای تازه کشف شده را جهت صرافت طبع چنین بیان میدارد: الکل نه تنها دست از زنده و مرده آدمی بر نمیدارد بلکه در ضایعسازی نسل نیز در صف مقدم ایستاده است و فرزند یک الکلی هنوز لب به میخوارگی آشنا نکرده دیاستازی که در عضلات باید در مراحل سوخت و ساز گلوکز دخالت نماید بسختی وارد عمل میشود و بمحض آنکه اولین جرعه را فرو برد چون همزمان با آسان دخالت کردن دیاستاز مزبور روبرو میشود که لذتی مخصوص احساس و همان جرعه اول او را به صبوحی دوم میکشاند. الکل در خواب هم دست از سر آشنا و معتادش بر نمیدارد؛ در جلد هفدهم گفتم که خواب دیدن یک نوع تکامل اجباری است که هر حیوان و انسان و بلکه باحتمال قوی هر موجود زنده ای در سرنوشتش وارد میباشد و تنها راه باز داشت از این تکامل که اجباری هم هست خوردن بعضی داروهای خواب آور و الکل میباشد و شخص مست از خوابدیدن و کمال از راه رؤیا رفع است.

اسلام که دوست نداشت دختر به فاسق فاجر داده شود ولی در میان آنهمه فسق و فجور، همطراز میخوارگی همانند قمار، زنا، غیبت و ... چرا الکل را ویژگی داد؟ برای اینکه ضایع ساز نسل است و فرزند گناه ناکرده باید بطور خصوصی مورد عنایت اسلام قرار گیرد و اینگونه قرار گرفت و موارد دیگری نیز هست که خواهم آورد.

و قال النبی من زوج کریمته من فاسق نزل علیه کل یوم الف لعنه: نبی گرامی فرمودند: هر کس دختر عزیزش را بشوهر بی دینی دهد هر روزی زهر لعنت بر او نازل شود.

و کتب حسین بن بشار الی الکاظم علیه السلام ان لی قرابه قد خطب الی و فی خلقه سوء قال لا تزوجه ان کان سیئی الخلق.

حسین بن بشار بحضرت کاظم نوشت: یکی از خویشان من دخترم را خواستگاری کرده ولی اخلاق ناپسندی دارد، حضرت جواب فرمود: اگر بد اخلاق است دختر به او نده.

تا اینجا باختصار دانستیم که اگر خواستگاری آمد و بنیه اخلاقی و دینی و ارثی خوبی داشت نباید بوضع اقتصادی وی توجه نمود و دختر را بصورت کالا در آوردن در برابر اقتصاد بدون رعایت اصالت و اعتقاد، شر و فتنه خیز است.

اما مرد باید در انتخاب زن بچه چیز ها بیندیشد و در انتخابش چه مراعاتی بنماید؟

نبی گرامی فرمودند: بعد از ایمان بخدا کسی غنیمتی مهمتر از همسر موافق بچنگ نیاورده است (و قال النبی صلی الله علیه و آله ما استفاد رجل بعد الایمان بالله افضل من زوجه موافقه).

و فرمودند: وقتی که آیه نازل شد «آنان که زر و سیم انباشته میکنند (و در راه خدا انفاق نمیکنند بعذابی دردناک بشارتشان بده) نبی گرامی سه مرتبه فرمودند: مرگ بر طلا و نقره، گفتند یا رسول الله پس چه مالی تهیه کنیم؟ فرمودند: زبان شکر گو، دل نرم، همسری که در امر دین یار و یاور شما باشد (و قال صلی الله علیه و آله لما نزل قوله تعالی و الذین یکنزون الذهب و الفضه ... تبا للذهب و الفضه قالها ثلاثا فقالوا ای المال نتخذ فقال لسانا شاکراً و قلبا خاشعاً و زوجه تعین احدکم فی علی دینه)». و قال الصادق علیه السلام خیر نسائکم الطیبه الریح الطیبه الطبیخ التی اذا انفقت انفقت بمعروف و اذا امسکت امسکت بمعروف فتلک عامل من عمال الله و عامل الله لا یخیب و لا یندم (از حضرت صادق است: بهترین زنان شما زنی است خوش بو و پخت و پز خوب داند، بجا خرج کند و بجا امساک نماید، این زن از کار گزاران خداست و کارگزار خدا نا امیدی و پشیمانی ندارد.) و قال صلی الله علیه و آله انما الدنیا متاع و خیر متاع الدنیا الزوجه الصالحه (نبی گرامی فرمودند: دنیا متاعی بیش نیست و بهترین متاع دنیا همسر شایسته است).

و قال صلی الله علیه و آله اوحی الی موسی انی اعطیت فلانا خیر الدنیا و الاخره و هی امرئه صالحه (نبی گرامی فرمودند بحضرت موسی علیهما السلام وحی شد: من بفلان کس خیر دنیا و آخرت یعنی همسر شایسته داده ام).

و قال صلی الله علیه و آله من سعاده المرء الزوجه الصالحه و المسکن الواسع و المرکت الهنی و الولد الصالح (نبی گرامی فرمودند: همسر شایسته، خانه وصیع، مرکب راهوار و فرزند صالح از سعادتهای مرد است).

و قال صلی الله علیه و آله اربع من اعطیهن فقد اعطی خیر الدنیا و الاخره بدناً صابراً و لساناً ذاکراً و قلباً شاکراً و زوجه صالحه (از نبی گرامی است چهار چیز بهر کس دادند خیر دنیا و آخرت بوی داده اند: بدن صابر، زبان ذاکر، قلب شاکر، و زن شایسته).

و قال صلی الله علیه و آله خمسه من السعاده: الزوجه الصالحه و البنون الابرار و الخلطاء الصالحون و رزق المرء فی بلده و الحب لال محمد صلی الله علیه و آله (پنج چیز از اسباب سعادت است: زن شایسته ، اولاد نیکرفتار، همنشین خوب، فراهم شدن روزش در وطنش و دوستی آل محمد).

و روی عن العالم علیه السلام ثلثه لا یحاسب علیها المؤمن: طعام یاکله و ثوب یلبسه و زوجه صالحه تعاونه و یحرز بهادینه (از حضرت کاظم است: روز قیامت از مؤمن درباره سه چیز حساب نخواهند: غذائی که میخورد و لباسی که میپوشد و همسر شایسته ای که مددکار و موجب حفظ دین او باشد).

و قال علی علیه السلام الزوجه الموافقه احدی الراحتین (از حضرت علی است: همسر موافق مایه آسایش خاطر است).

و قال الصادق علیه السلام جاء رجل الی رسول الله صلی الله علیه و آله فقال ان لی زوجه اذا دخلت تلفتنی و اذا خرجت شیعتنی و اذا رأتنی مهموما قالت لی ما یهمک ان کنت تهتم لرزقک فقد تکفل به لک غیرک، و ان کنتم تهتم به لامر آخرتک فزادک الله هما، فقال رسول الله صلی الله علیه و آله ان لله عمالا و هذه من عماله و لها نصل اجر الشهید (از حضرت صادق است که مردی خدمت نبی گرامی عرض کرد: زنی دارم که چون وارد خانه میشوم استقبالم میکند و چون خارج میگردم بدرقه ام مینماید، هرگاه غمگین شوم گوید چرا غصه

داری اگر برای روزی است که پروردگار ضمانت فرموده و در صورتیکه برای آخرت است که خدا بر غمت بیفزاید. نبی گرامی فرمودند خدا را کارگزارانی است و همسر تو یکی از آنها و اجر نصف شهید را دارد).

و قال علیه السلام خیر نسائکم التی ان غضبت او غضبت قالت لزوجها یدی فی یدک لا اکتحل فیمض حتی ترضی عنی (از حضرت صادق است: بهترین زنان شما کسی است که هرگاه خشمگین شود یا شوهر را بغضب آورد بشوهر بگوید: دست من در دست توست (یعنی من در اختیار تو ام) تا از من راضی نشوی خواب بچشمم نمیرود.)

قال النبی صلی الله علیه و آله ان خیر نسائکم الولود الودود العفیفه العزیزه فی اهلها الذلیله مع بعلها المتبرجظ مع زوجها الحصان علی غیره التی تسمع قوله و تطیع امره و اذا خلی بها بذلت له ما یرید منها و لم تبذل کتبذل الرجل (نبی گرامی فرمودند: بهترین زنان شما زنی است نسل آور، مهربان، پاکدامنر، نزد فامیلش عزیز و محترم، و در مقابل شوهر متواضع و فروتن، برای شوهر زینت کند و در برابر دیگران موقروبی اعتنا باشد، حرف شنوی از شوهر دارد و فرمانبریش کند و در خلوت در اختیار وی باشد و مانند مردان مبتذل نباشد).

و قال صلی الله علیه و آله افضل نساء امتی اصبحهن وجها و اقلهن مهرا (از نبی گرامی است که بهترین زنان امتم آنهایند که رخسارشان زیباتر و مهرشان کمتر است).

و قالی صلی الله علیه و آله ما استفاد مسلم فائده بعد الاسلام افضل من زوجه

مسلمه تسره اذا نظر الیها و تطیعه اذا امرها و تحفظه اذ اغاب عنها فی نفسها و ماله (نبی گرامی فرمودند برای مسلمان بعد از اسلامغنیمتی بالاتر از همسر مسلمانی که مایه انبساط خاطر، و مطیع فرمان، و نگهبان مال و عرض در غیاب شوهر باشد بدست نیاورد).

روایات دیگر نیز هست که میتوان آنها را در مدرک ذکر شده دید.

کسانی داریم که بهترین غذا را می بینند و اظهار تنفر مینمایند، زیرا بیمارند و چه بسیارند کسانی که کار نیک را زشت میدارند و روحشان بیمار است تا اینجا دستور انتخاب زنی داده شد که هم تیمار جسم مردش باشد، هم روحش هم دنیایش را حفظ کند هم دینش و آخرتش را و خصوصیاتی که از او خواسته اند: ایمان و اعتقاد اسلامی دارد، زیباست، فرمانبردار شوهرش میباشد، از کار و کردار خانوادگیشان معلوم میشود، برای شوهرانشان زینت و تواضع میکنند و در برابر بیگانگان تکبر دارند، در غیاب شوهر حافظ ناموس، مال و آبروی وی میباشند، خشمگینی شوهر را با تمکین و تواضع و خوشروئی برطرف میسازند، برای شوهر خوشبو بوده، پخت و پز را نیکو میدانند و خلاصه آنگونه اند که در چند روایت آورده شده و مورد تأکید و تکرار است: آنچنانند که هر زمان نظر شوهر بر خسارش افتد مسرتی دارد و ... و چون بخواهد زنانی را معرفی نماید که دوری کردن از آنها بهتر است چنین میباشد:

و کان صلی الله علیه و آله یقول فی دعائه اللهم اعود بک من ولد یکون علی ربا و من مال یکون علی ضیاعا و من زوجه تشیبنی قبل او ان مشیبی و

من خلیل ماکر (و اعوذبک من صاحب خدیعه ان رأی حسنه دفنها و ان رأی سیئه افشاها)(1) نبی گرامی در دعا عرض میکردند: پروردگارا پناه میبرم بتو از فرزندی که فرمانگزارم باشد و مالی که بی نتیجه تباه گردد و همسری که مرا پیش از وقت پیر کند و دوستی که مکر و خدعه کند (دوستی که خدعه داشته باشد و چون نیکی از من ببیند پنهان دارد و اگر بدی دید همه جا فاش سازد.)

قال النبی صلی الله علیه و آله الا اخبر لم بشرار نسائکم الذلیله فی اهلها العزیزه مع بعلها العقیم الحقود التی لا تتورع عن قبیح المتبرجه اذا غاب عنها بعلها الحصان معه اذا حضر، لا تسمع قوله و لا تطیع امره و اذا خلی بها تمنعت کما تمنع الصعبه عندر کوبها و لا تقبل منه عذرا و لا تغفر له ذنبا (نبی گرامی فرمودند: بدترین زنان شما را معرفی کنم: آنکه در فامیلش خوار و بیمقدار باشد و نزد شوهر بزرگی فروشد. نازا و کینه توز باشد، از کار زشت رو نگرداند در غیاب شوهر خود بیاراید و در حضورش بی اعتنا به آرایش باشد سخن شوهر گوش نکند، فرمانش را گردن ننهد، در خلوت چون شتر چموش را نگردد، غذر شوهر را نپذیرد و از خطایش نگذرد).

و قال صلی الله علیه و آله شرار نسائکم العقره الدنسه اللجوجه العاصیه الذلیله فی قومها العزیزه فی نفسها الحصان علی زوجها الهلوک علی غیره (نبی گرامی فرمودند بدترین زنان شما زن نازا، کثیف، لجباز نافرمانی است که در چشم فامیلش حقیر و در نظر خود عزیز

1- از صفحه 68 به بعد مدرک قبل

باشد، نسبت به شوهرش سرکش و در برابر دیگران رام و تسلیم باشد).

و قال صلی الله علیه و آله ایاکم و خضراء الدمن قیل یا رسول الله و ما خضراء الدمن قال مرئه الحسناء فی منبت السوء (از نبی گرامی است از سبزه زار مزبله اجتناب کنید. پرسیدند سبزه مزبله چیست؟ فرمودند: زن زیباروی که در خانواده ای فرومایه تربیت شده باشد).

و قال صلی الله علیه و اله ایاکم و تزویج الحمقاء فان صحبتها بلاء و ولدها ضیاع (فرمودند: از ازدواج با زنان کودن بپرهیزید ه همنشینی آنها بلاء و فرزندشان تباه است).

و قال صلی اله علیه و آله شر نسائکم الجفه الفرتع و الجفه من النساء القلیله الحیاء و الفرتع العابسه (بدترین زنان شما زن بی آزرم عبوس کره اخم نموده است).

و قال علی صلی الله علیه و آله شر الروجات من لاتواتی (بدترین همسر آن است که ناموافق باشد) و چند روایت دیگر.

باز ملاحظه فرمودید از زنی که آزرمی ندارد، نزد فامیل بیمقدار و نسبت به شوهر خودگرائی دارد و در برابرش سرکش است و نظافت را رعایت نمیکند و ... باید پرهیز کرد.

سومین قسمت توجه به مال و جمال زن است که اسلام را چنین نظر میباشد:

قال النبی صلی الله علیه و آله من تزوج امرئه لا یتزوجها الالجمالها لم یرفیها ما یحب و من تزوجها لمالها لا یتزوجها الا اله و کله الله الیه فعلیکم بذات الدین (نبی گرامی فرمودند: هر کس تنها برای

جمال با زنی ازدواج کند خواسته خود را در وجود او نیابد و هرکس تنها بمنظور مال زنی را بگیرد خدا او را بهمان مال وا میگذارد همیشه در ازدواج همسر با ایمان انتخاب کنید).

و قال صلی الله علیه و آله من نکح امرئه حلالا بمال حلال غیر انه ارادبه فخرا و ریاء اوسمعه لم یزده الله بذلک الا ذلا و هوانا و اقامه بقدرما استمتع منها علی شفیر جهنم ثم یهوی به فیها سبعین خریفا (فرمودند کسی که زن حلالی را با مال حلال بگیرد ولی صرفا منظورش از این ازدواج فخر فروشی و خود نمائی و تظاهر باشد خدا این وصلت را مایه ذلت و خواری او قرار دهد).

و قال صلی الله علیه و آله من تزوج امرئه لمالها و کله الله الیه و من تزوجها لجمالها رای فیها مایکره و من تزوجها لدینها جمع الله له ذلک (فرمودند کسیکه زنی را برای مالش بگیرد خدا او را بهمان مال واگذارد، آنکه زنی را جهت جمالش انتخاب کند چیزهای ناپسند از او ببیند و هر کس با زنی برای دینش وصلت نماید خدا از مال و جمال هم محرومش نفرماید) و روایات دیگر(1).

عقیده چند نفر دانشمند غربی را آوردم که با آشنائی قبل از ازدواج مخالف بودند و علتش را سطحی بودن عشق در آن دوران که احساسات بر عقل غلبه دارد میدانستند یا سرد مزاجی زنان را که علل زیادی دارد یکی هم آشنائی قبلی با همسر که اگر ازدواجی پیش آید با آن است.

گزارش یونسکو ازدواج بر اساس علائق عاطفی را خطا

1- همه از صفحه 74 مدرک قبل (الزواج فی السلام آقای مشکینی

میداند و استاد روانشناسی ازدواجهائی که از طریق تماسهای اتفاقی و اجتماعی پیدا میشود سست میشمارد و متخصصی در امور وراثت انتخاب همسر را از طریق مشاورتهای ارثی نیکو میداند که جمله را آوردم و از این قبیل سخنان که همه مخالف با آشنائی قبل از ازدواج پسر و دخترند زیاد بوده همچنانکه موافقان زیادی نیز در این باره هست با این توجه که همطراز نضبج فرویدیسم آمار طرفداران دسته دوم در برابر مخالفان آنقدر برابری داشت که مخالفان آشنائی قبلی پسر و دختر با یکدیگر حتی جائی بحساب نمی آمدند تا گذشت زمان ثابت کرد عمل مزبور بر دردها اضافه کرده و ناسازگاریهای فامیلی را افزایش داده و آمار طلاقها را بالا بره تا آنجا که بسیاری از کشورها آنرا رسمیت دادند کشورهائی که مسیحی مذهبند «خدا یکی زن یکی» شعارشان بود و طلاق دادن در ابتدا حکمش اعدام و سپس زندانهای طویل المده و در این اواخر حبسهای قابل خرید و امروز طلاق با اسکلت اسلامی بین آنها معمول گردید و عده ای مؤسساتی از قبیل «مؤسسه تست» را پیشنهاد کرده پذیرفتند و برخی به کامپیوترها پناه آوردند و هم اکنون تب آشنائی قبلی پسر و دختر در سطح کلی اجتماع فرو نشسته در حال نقاهت و سستی و بلکه سرگردانی بسر میبرد و ناچار در آتیه نزدیک این مسئله نیز مانند طلاق و سایر مسائل با دقت و بصیرتی که عالمان در آنها بکار خواهند برد همه و همه اسکلت اسلامی خواهد یافت بدلیل آنکه: درگیر و دار تجربه آشنا شدن چند وضع پیش میاید:

1) پسر، زن دلچسب، دختر، شوهر دلپسند خود را

می یابد.

2) هدف که ازدواج است فراموش میشود و شب نشینیها و رقصها و .... و مدتی طول کشیدنها، و دخترها به سن پا گذاشتن و بعد یا تنهائی است یا ازدواج و چون با این وضع همه چیز دیر شده دختر باید بهرکس خواستگارش شد بلی بگوید و الا مانده است و تنهائی شروع میشود که بدترین دردهاست اما اگر کار به ازدواج کشد چون پایه و اساس بر تغذیه جسم و سیر کردن شهوت بوده است و الحق فقط بدنی بدنی را پسندیده و دامنه عملیات تمام اعضاء مادی محدود است زود خسته میشوند و زود سردی و نشستگی بین آنها پیدا میشود و چه بسا پسر یا دختر بفکر آشنایان قبلی احساسات پریشان داشته باشد و بزبان ساده تر:

پسر برای چه با دختر آشنا میشود؟ یا قصد تجاسر و تجاوز و فروهشتن آتش شهوت دارد که جز به خاکستر نشینی دختر و عذاب آخرت هردو پایانی دیگر ندارد و اگر با قصد قطعی برای ازدواج اقدام به آشنا شدن با اخلاق و رفتار یکدیگر میگردد با آنکه بر خلاف بهداشت موجبات سرد مزاجی و ایجاد عشقهای کاذب و سطحی خواهد بود مسئله به سه نحو مورد بررسی قرار میگیرد.

در اینجاکه زیر بنا با معتقدات مذهبی است آشنائیها بسیار کم اتفاق میافتاد به ازدواج میانجامد مگر آنکه با یک نظر دیدن و عاشق شدن باشد که اسلام در این باره نظر خاص شگفت انگیزی دارد که خواهم آورد و اگر آشنائی طول کشد و ازدواج صورت گیرد که کمتر چنین میشود ملامت های دوران زندگی و ناسازگاری ها زندگی را بر طرفین ناگوار خواهد ساخت.

دوم اینکه با آشنائی قبلی بدون توجه به دین و مذهب (و معتقدین و مؤمنین هرگز چنین نخواهند بود) و دختر و پسر پس از چند ماه آشنائی یکدیگر را بعلت اینکه خوب درک نکرده و نپسندیده ترک میکنند و با نوعی عامل زیادت طلبی در فساد که تقویت در هر دو شده براهی دور از هم رهسپار میشوند و هرگاه در دوران ازدواج که بالاخره برای هردو با دیگری خواهد بود از اولین عشق یاد آید بنابر آنکه از لحاظ روانشناسی قطعی است که نخستین برخوردهای عشقی و اولین آغوش فراموش شدنی نیست طرفین به نوعی فراق باطل در زندگی آلوده میباشند که ذهن مشوبی را بر امتلالات زندگیشان اضافه مینماید.

سوم که آشنائی قبلی نزد پسر و دختری بی اعتنا بمذهب سرانجام به ازدواج میانجامد که در اینصورت باز نتیجه در دو قسمت مورد تجزیه و تحلیل قرار میگیرد.

الف) دختر با پسر یا هر دو در زمان آشنائی بعلت شدت تمایل متکی بر احساسات خود را آنچنان نیکرفتار و یک فرد تو ظهور از عرش آمده نشان میدهند که پس ازدواج و دور شدن قالبها آنچه برای طرفین میماند حسرت است و اغلب در پایان مدتی نا امیدی درمان با طلاق صورت میگیرد.

ب) پس از ازدواج پسر و دختر یکدیگر را آنچنان میبینند که در آرزوی آن بوده اند و رفتارشان صد درصد همان است که در دوران آشنائی تشخیص داده اند که در اینصورت میبینیم این اتفاق در برابر چندین شقی که آورده شد (آشنائی متکی بر معتقدات مذهبی و ناراحتی بعدی - آشنائی و ترک یکدیگر و

برای همیشه به فراغ کاذب دچار شدن - آشنائی و ازدواج اما بر خلاف آنچه تصور میکردند فرق شدید اخلاق و رفتار زمان آشنائی و ازدواج) باز در حکم قمار است که متجددین میگویند ازدواج بدون آشنائی قبلی قمار است و شاید برد باشد و احتمالا زیان و بهمین قیاس و سنجش ازدواج با آشنائی قبلی هم قمار است و احتمالا سود یا باخت، پس کسیکه ازدواجش بر اساس احترام گذاردن به سنت ها و معتقدات مذهبی انجام گیرد که نوعی احترام به زن گذاشتن است با آنکه ازدواجی انتخابی بر پایه آشنائی قبلی داشته هردو به قماری دست زده اند که در این قمار نیز برنده کسی است که زندگی خود را با اعتقاد و سنت و ایمان محکم کرده است نه با خواهش دل و آشنائی و پیغمبری فروید! و فرض آنکه در قمار به تساوی برد و زیان داشته باشند این مسئله اسلامی جالب تر است که مردی لجوج با حضرت صادق عرضی داشت تا کار بجائی کشید که مضمونش را در قالبی خاص مینویسم که حضرت فرمود: اگر قیامتی بود (که حتما هست) کارها را برابر میگذاریم تو صبح بیدار شدی ما هم شدیم تو دست و صورتی را شستی ما اندکی بیشتر، تو خوردی ما خوردیم، تو پوشیدی ما پوشیدیم، تو فکر کردی ما توجهی هم داشتیم و ... اما قیامت باشد برد با ماست و اینک: دختر و پسری که ازدواجشان باحتمال بر روی آشنائی قبلی و درک یکدیگر انجام گرفته قماری است، دختر و پسری که ازدواجشان باحتمال بر سنت و عقیده انجام گرفته قماری است پس هر دو برابرند زیرا نه این میداند در زمان ازدواج آیا دختر همان است که زمان آشنائی بود و نه آن میداند در زمان ازدواج آیا دختر همان است که به او

گفته اند و هر دو بنابر آنچه مشهور میباشد قمار است و مساوی اما اگر قیامتی باشد قامت ازدواجی راست است که احترام دستورات آسمانر را لگدمال نکرده است و شق سوم که قمار نخواهد بود اینکه بنابر آنچه اسلام گفته نه آنچه مردم گویند انتخاب صورت گیرد که دیگر از قمار بودن خارج است و اگر باز خطائی بود و معلوم گردید اشتباهی روی داده طلاق را برای چنین مواقعی گذاشته اند.

اگر بپذیریم ازدواج سنتی و اعتقادی قمار است، ازدواجهای رمانتیک راحتی ارزش نام قمار بر آنها گذاشتن نیست؛ چرا؟

اسلام بهار دیوانه جوانی را بدست احساسات ارزش شکن خودشان خرد نمیسازد تا اینکه دو جوان شعله ور در آتش ولعهای جنسی، یکی جنس جاذبه جنس دیگر هر دو در حالی که بی خیالی تا مغز استخوانشان نفوذ کرده رجز دلچسب ساختن شکار، واقعیتی نمیشناسند و رام هیچ قدرتی سوای هرمونهای ترشحی نر و مادگی نمیشوند و مدتی بجای آنکه سازندگی یک فردای حتی نمایند در تلاش احتمالی بر آمده اند که در ظل عنایت آشنائیها و درکها اگر سازگاری هست سازندگی هم باشد و اگر تصویری ترک خورده بیش نبود فقط خطاهای آزار دهنده بجای بگذارند و بگذرند و باز هم پس از مدتی از تشییع جنازه معتقدات مذهبی برگشته اند مشتاق فردائی روشن و صیدی تازه نوای تازه ساز کنند و زیبائی و شور یک دل هزار آرزو امید را در هم بریزند.

اسلام با طبیعت غریزی همگامی بلکه همدلی دارد درست است نوعی سرسختی در آنجا نشان میدهد که طرفین مایل بشناخت اخلاق و درک یکدیگرند تا در تماس نزدیک مقدمات و مقارنات ازدواج بدست آورند ولی کشاکشهای درونی مختلف اجازه شناخت

که نمیدهد و هر ساعتی برنگی است ضایعساز اجتماع نیز میباشد زیرا مغزهای بزرگ و آگاهی دهنده نیز در زمان حدت شهوت فاقد آن نوع احساس در مدم شناسی اند که در زمان ازدواج که در زمان بچه پیدا شدن که در زمان کهولت؛ و از اینقرار پایه ازدواجهائی که گفتیم با آشنائی قبلی صورت میگیرد و بر قمار است سست تر از قمار است و کم ارزشتر و سرشت ناپایدار و گردنده دختر و پسر هیچ نوع تشابه و همسانی برای خود معرفی کردن به پسر و دختری که گرفتار قدرت اساسی ترین غرائز و با نفوذ ترین عوامل حیات یعنی سکس باشد نمیتوان گفت برازنده نام گزاری قمار است و حتی تحمل نام قمار را ندارد و اگر پس از آشنائی و درک یکدیگر ازدواجی سازگار بوجود آمد همانا برگشت به قربانیهائیست که کشاکشهای درونی باید جریمه اش را بپردازند یا بعنوان مرضع گرفتن در پناه افکار عمومی اندک اندک سازگاری بوجود آید و اینکه میگویند پس اسلام پیروانش را بقمار داشته است خاهیم گفت اگر بد خلقی ها و کسالت های روانی زن و مرد را که جملگی بر شمرده اند منظور داشته و در انتخاب و کاوندگی اسلامی که مبنای اصالت دینی و خانوادگی اهم آنهاست رعایت شود خود بهترین راه حل افسونگریهائی است که نظریه های ناپاک فرویدیسم و پدیده های هولناک تجدد بارمغان آورده است، اما مگر میتوان در مناسبات دو انسان، یک پسر جوان، یک دختر جوان اقدام به معرفی زیبائی چهره و موزونی اندام نمود و راهی هم برای معرفی جلوه هائی که چشم دیگری باید برداشت کند آیا میتوان گشود؟ هرگز هرگز نمیتوان

چنین کاری کرد زیرا تمام جهان اسیر زیبائی است و همه آفرینش بسوی کمال و زیبائی پیش رو و مرد و زن بنوعی خاص و گرم متوجه به زیبا انتخاب کردن و از چشمی چره ای لعبت است که برای دیگری نیست و مگر اسلام که رهبری مقدس را ادعا دارد را دع و مانع کسی میشود که میتواند چهره ای که دیگران تصور زیبائیش را کرده و به آغوشش انداخته اند بگوید این نزد شما زیباست اما من که چشمی نماینده روانی دیگر دارم مطابق احتیاجم نوعی دیگر است و اسلام هرگز چنین نیست و دستوراتش اگر برای تعیین میزان سجایا و اخلاق افرادی در گرو نشانیهای داده شده مقید است و جای نیاز به آشنائی و درک قبلی را به شناختهای فامیلی و اجتماعی و روانی میدهد در براب تعیین میزان زیبائی که همیشه در برابر هر چشمی نوعی تلون و دلفریبی وجود دارد اجازه های زیر را صادر میفرماید:

و قال النبی صلی الله علیه و آله اذا اراد احدکم ان یتزوج المرئه فلا باس ان یولج بصره فانما هو مشتری (نبی گرامی فرمودند: کسیکه خیال ازدواج با زنی دارد مانعی ندارد که او را ببیند، چون خریدار است)(1).

و قال صلی الله علیه و آله لصحابی خطب امرئه انظر الی وجهها و کفیها (یکی از اصحاب زنی را خواستگاری کرده بود نبی گرامی فرمودند صورت و دستهای او را ببین).

و قال صلی الله علیه و آله للمغیره بن شعبه و قد خطب امرئه لو نظرت الیها فانه احری ان یدوم بینکما (مغیره بن شعبه زنی را خواستگاری

1- از صفحه 45 مأخذ قبلی ببعد

کرده بود نبی گرامی فرمودند اگر قبلا او را میدیدی امید سازش و توافق بیشتر بود).

و قال الحسن السری قلت لابی عبدالله علیه السلام الرجل یریدان یتزوج المرئه، یتاملها و ینظر الی خلفها و الی وجهها قال نعم لاباس ان ینظر الرجل الی المرئه اذا اراد ان یتزوجها ینظر الی خلفها و الی وجهها (حسن سری گوید از حضرت صادق پرسیدم مرد جایز است قبل از ازدواج زن را بدقت ببیند پشت سر، و صورتش را نگاه کند؟ فرمود: آری مانعی ندارد که زن مورد نظر را از پشت سر یا جلو رو ببیند).

و قال له علیه السلام رجل اینظر الرجل ال المرئه یرید تزویجها فینظر الی شعرها و محاسنها قال لابأس بذلک اذا لم یکن متلذذاً و فی خبر و تقوم حتی ینظر الیها قال نعم و ترقق له الثیاب (باز مردی از آن حضرت پرسید: جایز است مرد موی سر و زیبائیهای زنی را که میخواهد بگیرد ببیند؟ فرمود: اگر منظور لذت بردن نباشد اشکال ندارد و در خبر دیگری است که پرسید آیا جایز است زن بایستد تا مرد او را ببیند؟ میفرماید: آری بلکه لباس نازک پوشدن در آن موقع هم مانعی ندارد) البته مقصود برای همان کس است که قصد ازدواج دارد نه لذت).

قال النبی صلی الله علیه و آله اذا اوقع الله فی قلب احدکم من امرأه فلینظر الی وجهها فانه احری ان یودم بینهما (هرگاه پروردگار علاقه به ازدواج زنی را قرار داد در دل شما به صورتش بنگرید که این کار برای ادامه دادن و ایجاد الفت بین ایشان است)(1).

1- صفحه 46 محجه البیضاء مرحوم فیض جلد 3

عن ابی هریره کنت عند النبی فاتاه رجل فاخبره انه تزوج امرأه من الانصار فقال له رسول الله صلی الله علیه و آله انظرت الیها قال لا قال فاذهب فانظر الیها فان فی اعین الانصار شیئا (ابوهریره میگوید: نزد نبی گرامی بودم که مردی آمد و گفت با زنی از انصار ازدواج کرده ام. پیغمبر صلی الله علیه و آله بوی فرمود: آیا آن زن را دیده ای؟ گفت نه. فرمود برو و او را ببین زیرا چشم انصار معمولا عیبی دارد)(1) و روایات دیگر.

حضرت علی زن گندم گون فراخ چشم، سیاه چشم، بزرگ سر، میانه بالا را دستور انتخاب میفرماید و نبی گرامی دستور میدهند چون خواستید زن بگیرید گردنش را بو کنید تا خوشبو باشد و قوزک پایش که پرگوشت باشد و حضرت رضا سعادت آدمی را در داشتن زن سفید پوشت معرفی میفرماید و نیز سفارش بگرفتن زنان سادات شده است و روایات دیگر از شیعه و سنی.

سلام بر اسلامی که تحمل نمیکند فرزندان جوانش عقل خود را بخاک سپارند و برای شناخت یکدیگر در احساسات متکی به ولعهای جنسی بیکدیگر آگاهی دهند که این نزدیکی جهت آشنائی در دورترین فاصله یکدیگر را ارزیابی کردن است و باز سلام بر اسلامی که کوچکترین نگاه به دختر غیر محارم را گناه بزرگ شمرده اما گاه اعتماد بر انتخاب پاک با جسمی از آتش عشق بر افروخته به پیروانش اجازه میدهد بر اعضاء یک دختر نورس از راه نظر منظور حق خود که قصد ازدواج است بنگرد.

1- صحیح مسلم جلد 4 صفحه 142

این فصل را میتوان بصورت کتابی در آورد اگر به شرح کلماتی پرداخته شود که از اسلام رسیده است بعنوان نمونه:

ملاحظه فرمودید آنجا که نبی گرامی زن خوب را معرفی میفرمودند: اولین شاخص برازندگیش را کلمه ولود آوردند که در جای خود شرح داده شد و بلافاصله ودود را به آن چسباندند یعنی زن در نخستین گام که ارزش انسانیت خود را در جنس خود «زنانگی» خواست معرفی نماید حفاظت نسل را عنوان مینماید و بلافاصله موجودی که عشق آفرین است، ودود است. ایجاد علاقه میکند و آنقدر این کلمه قدرت اتصال دهندگی دارد که چون نبی گرامی سفارش فرزندانشان را به پیروان کنند آنرا بیاورند (قل لا اسئلکم علیه اجرا الا الموده فی القربی (2 الشوری) و پروردگار آنرا مقدم بر کلمه رحمت آورده و جعل بینکم موده و رحمه فرموده است (آیه شریفه) و زن باید ولود و دود باشد یعنی هم نگهدارنده نسل باشد، هم نگهدارنده خانواده، هم فرزند بپروراند و هم شوهر نگهدارد.

یا کلمه نظر کردن که رخصت آنرا تجویز فرموده اند تا مرد به زن انتخاب شده جهت زندگی بنگرد خود معناها دارد که همین نظر بیشترین است و همه چیز است و عشق آفرینی همان لحظه از همه عشقهای کاذب چرکین دوران درک و آشنائی حقیقت کیفیتی و حتی کمیتی دارد.

اقدامی مقتضی

به آشنائی قبل از ازدواج آشنائی بهمرسید سطح فعالیت دختر و پسر پیش از آنکه لباس رفیق و رفیقه را از تن برآورده لباس عروس و داماد بپوشند شناخته شد یا بقول اروپائیها وقت آن رسید که حلقه را از انگشت آن دست به این دست باید نمود اما با آنهمه فداکاری که دختر و پسر برای درست معرفی کردن خویشت خویش بیکدیگر نموده اند آیا وقت آن نرسیده که دولت ها هم فکری برای چنین افراد در اجتماع گسترش یافته بنمایند و دستور دهند آزمایش خون را از هر دو قبل از آشنائی انجام دهند نه قبل از ازدواج زیرا کسانیکه آشنئیها را تمام کرده و اینک آزمایشگاه به ناسازگاری خونشان گواهی میدهد تکلیفشان چیست؟ تکلیفشان اینست که به دین اسلام در آیند و اگر مسلمانند به آن عمل نمایند و در غیر اینصورت نه تنها در آشنائیهای این جهان نا امید میشوند بلکه در تنهائیهای آن جهان نیز ناامید خواهند بود. (ناگفته نماند اخیرا مسئله RH عروس و داماد اهمیت قبلی را ندارد).

مدارس مختلط

فقط چند سطریراجع به مدارس مختلط از این لحاظ نوشته میشود که تا حدودی به بحث پیوند دارد و نشاندن دختر و پسری که اگر در کنار یکدیگر و به اختلاط هم ننشینند بیاد یکدیگرند اما آنچه دیگران از آن یاد میکنند سرگیجه و تهوعی است

که گریبانگیر برخی شده است در یک مجله مربوط به دختران و بانوان مصاحبه ای ترتیب داده میشود و از زنانی که دانشجو! کارمند، ناظم، مدیر هستند سؤال میشود آیا شما با توجه به جوانب امر با مختلط شدن دبستانها و دبیرستانها موافقید؟ زبان هر کدام جوابی داده است و دل هر یک پاسخی دارد، زبانها که همه با دلایل دندان شکن و منطقی در دهان چرخیده و به نفع اختلاط حرفها رفته و از جمله بانوئی گفته است تا کی این موش و گربه بازی! به آن خاتمه دهید و پسران و دختران را در جوار یکدیگر بیاورد. دیگری: که در حال اختلاط درسشان را هردو جنس بهتر می فهمند و از این قبیل حرفها اما دلها در چه حالت از پاسخی است؟

از فحوای مصاحبه معلوم میشود تمام سرکاران علیه ها (مدیره ها، ناظمه ها، معلمه ها) قبلاً پس از اظهار سپاسگزاری فراوان عقیده دارند هرچه وزارت متبوع صلاح بداند درست است اما آنها که کارمند نبودند چون در حرفشان ه نوعی مخالفت ابراز داشته اند مثلا گفته اند در کودکستان صلاح نیست با هم باشند چون نان به میزنند و سر و صورتشان زخم میشود از اینرو در قلبشان هم خدا آگاه است چگونه موافقتی وجود دارد (گویا در دبیرستان ناخنهایشان را برای جلوگیری از ایجاد زخم کوتاه مینمایند).

اما سرگیجه و تهوعی را که به آن اشاره کردم اینست: مجله ای برمیدارد پس از آنکه عده ای زن آوازه خوان و هنرمند و ستاره سینما را برای آبرومند ساختن تاریخ و مشعشع ساختن زمان مورد پرسش و پاخ قرار مدهد و از زن فریب خورده

فاحشه شده ای نیز سرگذشت مینویسد از جمله یک صفحه را هم به مسئله ای اختصاص میدهد که مخبرش در تمام با چند زن دیگر بدست آورده و قابل هضم برای بحلقوم ملت فرو کردن نموده اند. دختر خانم، سر کار علیه، بانوی محترم مسئله دختر جوان و پسر جوان با یکدیگر نشستن و طرح و تجزیه و تحلیل آن کار من و تو که نیست، متخصصینی میخواهد روانشناس، متخصصی جامعه شناس، متخصصی در مسائل جنسی، متخصصی در آموزش، متخصصی در علوم تربیتی، متخصصی در تاریخ و سرگذشت ها، متخصصی از غدد مترشحه داخلی، متخصصی در امور عاطفی و احساساتی و مذهبی، متخصصی هم در نوشتن مجله مربوط به نسوان! تازه حل موضوع در مجتمعی از متخصصین مذکور اگر درست باشد بجائی خواهد رسید که ادیان آسمانی رسیده اند که شما مایل نیستید برسند و اگر نرسند مردم مسلمان کشور مایل نیستند، شما بر بردن نیمه جان اسلام باورق پراه تان تازیانه نزنید. من میدانم حرف شما و مجله شما قبول است یا سخن پروفسور شارل وینیک Charl Winick متخصص و استاد جامعه شناسی دانشگاه نیویورک سندش را میدهم بروید بخوانید از اول قضاوت کنید آیا صلاح است طرح چنین مسائل در مجله تقریبا هنری نسوان بوده باشد یا در صلاحیت آن است که یک مجله علمی معتبری آنرا نقل کند. بهرصورت پروفسور مذکور میگوید:«اختلاط زن و مرد امروزه تمدن را تهدید میکند چنانکه دو هزار سال قبل در نتیجه همین روش ممل متمدنی مانند یونان و روم که به اوج ترقی رسیده بودند سرنگون شدند. آتن قدیم را

قبل از شکست از طرف اسپارتها مثال میاورد که میدان مانند زنان لباس میپوشیدند و مانند آنها به آرایش میپرداختند هم چنین مجسمه های آن زمان را که امروز هم با چشم میبینیم ملاحظه میکنیم که فرق زیادی بین زن و مرد ندارند و طوری این مجسمه ها به نقش در آمده که در واقع دو جنس بهم مخلوط شده است.

در روم قدیم هم که در آن زمان به اوج تمدن رسیده بود اوضاع بهمین منوال و مانند یونان شد و طوری لباس میپوشیدند که فرق زیادی با هم نداشتن بعلاوه انحراف جنسی مانند امروز چنان شیوع پیدا کرده بد که بالاخره باعث سقوط و انهدام آنها گردید، مثلا قیصر روم سزار عشق دو جانبه Bisexuelle داشت و برای اطفاء هوسهای خویش برای پسران و دختران حرم بوجود آورده بود. و چنانکه تاریخ مینویسد نیرو با یک پسر اخته شده رسما ازدواج کرده بود.

پروفسور مزبور معتقد است کشورهای غربی و مخصوصا آمریکای شمالی همان رویه یونان و روم قدیم را امروز پیش گرفته اند و این مد بهم مخلوط شدن Mnisese یعنی یک جور لباس پوشیدن که با بلند شدن لباسهای زنانه فورا پسران تقلید نموده لباسهای خود را بلند کرده اند و مردان زینت آلات و عطر مصرف میکنند نشانه بزرگی برای تحول جامعه امروز میباشد. این امر فقط منحصر به صورت ظاهر نیست بلکه از حیث جسم و روان و امیال جنسی نیز تحولات زیادی در این دو جنس بوجود آمده است که ما در مجله بدفعات و کرات نوشته ایم و مثال آورده ایم.

امروز دیگر جنس ضعیف و لطیف وجود ندارد و زنان

به ورزشهای سخت و کارهای سنگین میپردازند و حتی تفنگ بدوش گرفته در جنگها شرکت مینمایند.

امروز دیگر مردان حکم فرمائی و برتری به زنان ندارند بلکه برعکس مردان باید تحت انقیاد و اطاعت زنان قرار گیرند.

امروز زنان وارد عالم سیاست شده، رئیس جمهور نخست وزیر، سناتور و وکیل میگردند و پا به پای مردان در ادارات و کارخانجات کار مینمایند، بهرحال هر نوعی کار که باشد از رانندگی اتومبیل و تراموای و تاکسی گرفته تا مقام بالاتر که در بالا اشاره کردیم شرکت میکنند.

این افراط و تفریط باعث شده است که منزل بی سرپرست و بی کد بانو باشد و خانه داری موقوف گردد و تربیت اطفال از بین برود و مراسم زناشوئی و حجب و حیا و عفت و رسوم خانوادگی متزلزل و مختل شود.

بعقیده پرفسور مزبور ایالات متحده آمریکای شمالی اولین ضربت و لطمه را از این بابت خواهد خورد و او میگوید بالاخره باید بدانیم آیا مرد و یا زن هستیم و باید به جنسیت خود اعتراف کنیم و هرگاه جنس خود را قبول نداریم و مخالف آن عمل کنیم قطعا نظم اجتماعی و خانوادگی و سیاسی را مختل کرده بهمان مرحله میرسیم که یونانیان و رومیهای قدیم رسیدند و بسرنوشت آنها مبتلا میگردیم».

بدون دخل و تصرف آنچه را یک مقام مسئول سیاسی کشور

که سناتور و پزشک هم هست نقل کرده آوردم (1) حتی هر جا با حروف درشت چاپ شده بود همانگونه منعکس ساختم.

حال باید نظر مجله نسوان و دلیل منطقی سر کار علیه که فرموده اند به موش و گربه بازی پایان دهید و پسران و دختران را کنار هم بیاورید که بهتر درسشان را بفهمند قبول کنیم یا نظر یک جامعه شناس بزرگ که آنرا هم یک مجله دیگر از همین کشور به ارزش یک مطلب علمی ذکر کرده است؟ و همانگونه که در آغاز ذکر شد اختلاط زن و مرد خود موضوعی مستقل است که بحث جداگانه دارد و میتوان کتابی از آن نوشت و من بهمان مقدار که مربوط به حجاب بود آوردم همانطور که اکنون میخواهم باز بسیار باختصار از تعلیماتی که درصددند جزو برنامه مدارس و در ردیف قرآن و تعلیمات دینی و فیزیک و شیمی آنرا در آورند عنوان باز کنم و آن برنامه:

تعلیم امور جنسی در مدارس

است یعنی پسران را بیاموزند که آلتی و دستگاه تناسلی دارند و به چه کار آید و دختران را نیز برای حفظ اصالت تساوی حقوقشان در برابر مردان بهمان قیاس و سنجش تعلیم دهند که آنچنان این تعلیم زیان فاحش ببار خواهد آورد که جبران آن نقصان امکان ندارد و از جمله اینست:

انسان هر کار میخواهد انجام دهد ابتدا بر آن نیت میکند

1- مجله تندرست شماره 4 سال 24 صفحه 13

(قصد - عزم - اراده - و ...) نیت حد و حصری ندارد اما همینکه بمرحله عمل در آمد زمانی یا مکانی آنرا شکل میدهد و محدود میسازد و همین است که پیشوای اسلام فرمودند نیت المؤمن خیر من عمله و نیت الکافر شر من عمله و مؤمن در نیت دارد هرچه دارد در راه خدا بدهد اما بیش از فلان مقدار ندارد و نیتش بزرگتر از وسعت آسمانها و زمین است و عملش شکل میگیرد کوچکتر از نیتش میشود و کافر مثلا چنگیز اگر هزاران سال زنده بود بر این نیت که خونریزی کند و حتی در پشت تابوتش وصل بهم بنا بر وصیتی که کرده بود تاقر اقروم جاده خون درست کردند اما نیت پلید بوسعت آسمانها و زمین در 72 سال زمان محدود و عمل کمتر از نیت شد و بهمین دلیل برخی با آنکه 60 - 70 سال بیشتر گناه نکرده اند باید برای ابد در عذاب و جهنم بسوزند زیرا اگر برای ابد هم زنده بودند گناه میکردند.

بدنبال نیت کاری که انجام میدهیم یا همانند خوردن، آشامیدن، پوشیدن، حرف زدن است که مذهبی و ضد مذهبی همه به اجبار انجام میدهند زیرا در بدنمان آنها را ذخیره نداریم اما آلات و ابزار و اعضائی داریم که چون آنها را دریافت داشتند به مواد تأمین دهنده و حیات بخش و ضروری در آورند اما همه تأمین دهنده جسم و سیر کننده بدن.

یا بدنبال نیت کاری انجام میدهیم تا جان خود را سیر کرده و آرزوی عاطفه یا عقل و یا فکر یا ... را بر آوریم و بطور کلی هرگز کاری که فایده نداشته باشد و بدون هدف و غرض باشد انجام

نخواهیم داد و در حقیقت تعقیب مقاصد و آرمانها و بر آورد خواسته و آرزوها نوعی رفع نواقص است که با آن میخواهیم خود را بکمال رسانیم.

آنچه را انجام میدهیم زمان آغاز و ساعت پایانی دارد گاه همانند خوردن برای حفاظت از حیات فرد از لحظه انعقاد نطفه است تا رسیدن مرگ که در نوزادی نیروی بسیار زورمند غریزی و سپس بتدریج همراه با توجه و قصد تغذیه انجام میگیرد و از جمله اعمال جنسی است که برای حفاظت از نسل از زمان انعقاد نطفه تا رسیدن مرگ به اشکال و انواع در تظاهر است اما زمان بهره برداری و نتیجه گیری در مرد حدود 13 - 16 سالگی به بعد و از زن بین 9 - 13 الی حدود 45 سالگی میباشد یعنی مرد در مدت مذکور میتوان آبستن کند و زن در زمان قلمداد شده آبستن شود.

فرض کنید در کلاس درس نشسته و برنامه آموزش امور جنسی است آیا این آموزش از برنامه های علوم است و اگر علوم است تجربی است؟ و چون مشاهده عملکرده ها نیز با قدرت محدود مدرسین به کلاس میاید و قسمت کوچکی از حقیقت و واقعیت را درک کرده یا نکرده برای تدریس انتخاب میشوند در سایر موارد باید شهادت دیگران را بپذیرند و چون قبلا کلاس منظمی برای این کار وجود نداشته باید از کدام افراد کمک گرفت و سر به جهنم در میاورد یا تدریس ناقص خواهد بود.

پیامبران الهی کارها را طرزی تقسیم میکنند که در یکی از جدولهای گناه کبیره - گناه صغیره - مکروه - مباح - حلال - حرام و ... قرار گیرد و دانشمندان نیز که در آنچه از علوم

نظری، علمی و ... و ... تقسیماتی دارند اما آموزش امور جنسی در جدول تقسیمات پیامبری و برنامه دانش درچه ردیف و پایه ای است باید گفت درصورتیکه مدرسه ها مختلط شد آموزش مورد بحث در رده بندی وارد میشود زیرا اگر مرد تدریس کند دختر از پسر بغل دستی اشکالات را میپرسد و در صورتیکه زن مدرس باشد پسر از دختر پهلوئی ایرادی باشد سؤال میکند و در غیر اینصورت در مدارس غیر مختلط باید زن و مرد هر دو درس بدهند و مهمتر آنکه اگر میخواهند از ساختمان آلت های تناسلی بگویند مدتهاست در برنامه تشریح گنجانده شده است و در صورتیکه قرار است از اعمال فیزیولژی آنها بحث کنند چندین سال است تدریس فیزیولژی و معرفه الاعضا مرسوم است و اگر میخواهند طرز بکار بردن آلت های قلمداد شده را یاد بدهند به مصیبتی دچار آیند که همه راه چاره ای بر آنها مسدود شود زیرا همانطور که قبلا شرح دادم سیر شدن رفع نیاز از گرسنگی است و آمیزش برای ارضای فشار قوار جنسی و اگر برای گرسنگان بشرح و بسط چگونگی پنیر به نان مالیدن بپردازند بزاقی ترشح میشود و انعکاس های شرطی و غیر شرطی یکدیگر را در بدن تعقیب مینمایند و در صورتیکه به طرز کار برد آلت های تناسلی پرداخته شود انعکاسها سبب نعوظ و نعوظ سبب استمناء یا مقدمات و مقارنات زنا خواهد شد یا بالاخره زنا.

الان گفتم تعقیب مقاصد و آرمانها و برآورد خواسته و آرزو ها نوعی رفع نواقص است که با آن میخواهیم خود را بکمال برسانیم حال چه کمالی در نتیجه یاد دادن طرز بکار بردن آلت

های تناسلی حاصل میگردد باید از کشور سوئد پرسید که نخست وزیرش گفت بیست سال به جوانها اجازه بی بند و باری داده شد حال باید چنجاه سال مهلت داشت تا جبران بیست ساله شود.

بعلاوه هر کاری که سوئد و نروژ و غرب کردند که درست در جلد قبل گفتم از پیش گوئیهای نبی گرامی یکی هم این نیست. بود که پسران لباس دختران پوشند و دختران به پوشاک پسران در آیند و نیز در تابستان پشمینه پوشند و علتش را باحتمال چنین آوردم: سوئد و نروژ و غرب در منطقه شمالی تر است زمستانها پشمینه بیشتر دارند و تابشتانها پشمینه کمتر و پلور؛ ما هم که مقلدیم اگر دیدیم قدرتمندان تابستان پوشیده اند و زمستان برهنه بدون توجه به دیوانگیشان همان را تقلید خواهیم کرد و تابستان پلور و پشمینه پوشیدن به تقلید از نقاط سردسیری نوعی جنون است و بهمین قیاس و سنجش: دختران اروپا بویژه شمالی تر (سوئد - نروژ و ...) دیر تر قاعده میشوند، در تر بزنانگی میرسند، تحریکات جنسی در آنها تأثیر خاص را در اوائل ندارد، پستان هایشان اغلب کوچک و چسبیده است همیشه در تلاش اند که آنها را بسوائل گوناگون به تحریک کردن یکدیگر وا دارند و جنس و سکس را به ارتقاء مقام و لایق به پیروی از پیامبری فروید برسانند پارتیها، کاباره ها، عکسها، فیلمها و همه چیز بتدریج عادت میشود، تازه ای، تحولی که هر تحولی دلچسب است پیشنهاد میکنند باز عادت و بلا اثر میشود ترک میکنند و مجدد شروع مینمایند و از جمله مدارس مختلط است درصورتیکه شرق باید بجای مدارس

مختلط سعی کنند خیابانها را هم، شوارع را هم، و همه جا را هم شق کنند نصف کنند، دیواری بکشند از این سر خیابان به آن سر خیابان که تحریک جنسی لازم ندارند، واسطه ای که بیاید تأثر و تأثیر ایجاد کند ضروری نیست می نخوده مستند اگر یک پسر و دختر سوئدی تنها در اطاقی باشند پسر بهمان نظر که یک مبل زیبا را مینگرد دختر را مینگرد و پسر شرقی پشت دیوار آهنین با دختری تنها باشد آهن را سوراخ میکند بعلاوه تاکنون مدارس مختلط درست شد چه دانشمندی چه نابغه ای بیرون داد از هر دبیر یا آموزگاری چه مرد چه زن بپرسید اما یک شرط دارد که یک ذره ایمان داشته باشند تا خواست متبوعه خود را بر رضای خدا ترجیح ندهند بیائید از آنها بپرسید اگر یکنفرشان گفت نتیجه حاصله در مدرسه مختلط بهتر بوده، عفت و عصمت بیشتر رعایت شده، پدر و مادرها راضی تر بوده اند، درس و فهم دانشمند بیشتری تحویل داده اند، ارزش جهانی کشور بالا رفته، هزینه کشور صرفه جوئی شده، از زمان هخامنشیان تأسی شده، دخترهای پسر دیده مادر بهتری شده اند و پسرهای کنار دختر نشسته بهتر پدری کرده اند چه شده و چه میشود که مدارس مختلط بهتر است؟ پسرهائی که عکسهای لخت و سکسی در کیف و کتاب دارند یا در اطاق درس تعبیه و نصب نموده اند در کنار دخترها نشستنشان آیا هدایتشان بسعادت و بهشت است یا اگر عکس و سکس ندارند بدینطریق ضرورت ایجاب میکند که عکسی و سکسی باید شوند؟

همه چیز ایده آل شده فقط نقص مدارس همین است! وسائل نام نویسی، شهریه های ارزان، کتابهای فراوان، آموزگار و

دبیر به اندازه کافی، در تمام نقاط دور افتاده روستائی دبستان و دبیرستان موجود، آموزش کامل و برای رفع نقص پرورش اختلاط پسر و دختر لازم است یا اینکه پرورش کامل است با ایجاد مدارس مختلط آموزش رفع نقص میکند یا اینکه پسرها باشند در کنار دخترها برای رفع نقص آموزشی و دخترها در جوار پسرها جهت برطرف ساختن کسر تربیتی؟

پسر و دختر به سن تمیز برسند از لحاظ اسلامی اختلاط آموزشی و پرورشی شان بصورتی که نتوانند مقررات اسلامی را رعایت نمایند حرام است و بنظر بی دینی هم بمسئله توجه شود سبب افزایش فحشاء است و من پزشکم و از دید پزشکی میگویم که موجبات سرد مزاجی زنان و کمتر به ارگاسم و اوج لذت رسیدن مردان را در زمان ازدواج فراهم خواهد ساخت.

یک اصل مسلم پزشکی است که قبلا شرح داده و اینک مثالی از آن را تکرار میکنم: دست راستم که به چرخاندن قلم مشغولست خون بیشتری لازم دارد و بدن نیز سهمیه زیادتری جهتش منظور میدارد و با دستگاهی معلوم داشته اند، حتی زمانی که نیت برداشت قلم میشود خون زیادتری متوجه دست راست میگردد (و در چپ نویسها متوجه دست چپ) و پهلو نشینی دختر و پسری که بسن تمیز رسیده اند بطور قطع ترشحات غددی و ارسال و مراسلات حجمی خون را به اعضاء دگرگون میسازد و حالت اعتدال را منحرف میسازد تا پس از مدتی که بنابر عادتی که پیش آمده شدت دگرگونیها نزد هر دو جنس کاهش میابد و در عوض همین تحویل و تحولات منجر بعادت شده که نوعی سرد مزاجی است به زمان

ازدواج منتقل میگردد و جز فساد و فحشاء بهره برداری قبل از ازدواج و سرد مزاجی و ناتوانی بعد از ازدواج نصیب کرسی نشینیان مدارس مختلط نخواهد شد که اگر اعتقادی هم بود بازپرسی سرای دیگر و عذاب حتمی است.

تنها فایده ای که مدارس مختلط میتواند داشته باشد مشغول داشتن پسر و دختر بیکدیگر در برابر مدیری است که از عهده رسالت و مدیریت خود بر نمیاید و در کشورهای غربی حتی برای رهائی از مزاحمت دانشجویان اختلاط در خوابگاه عملی میشود و الا روانشناسان و متخصصات امور آموزشی و تربیتی متفقاً بر این عمل اعتراض دارند و اگر دولت ها برای دلسوزی و بهتر درست خواندن پسران، دخترا را به جوار نشینی شان مفتخر میفرمایند چرا در آن شهرک ساخته شده در سیبری که مجتمعی از نوابغ را به آنجا گسیل داشته اند دخترانی را نمیفرستند که بیشتر و بهتر به مهم «آموزش و پرورش» کشور و افرادش خدمت نمایند یا چرا مراکز تحقیقاتی آمریکا و اروپا که بکار گرفتن مغزها را مورد لزوم میداند عاری از برخوردهای نزدیک جنسل اول و دوم است یا برعکس اگر قرار بود اختلاط مرد و زن بنیه «آموزش و پرورششان» را ارتقاء کیفیتی یا کمیتی دهد لازم میامد هر لحظه از مراکزی چون هالیود نوابغ و دانشمندانی در ظل عنایت سکس و اختلاط به کرسی افتخار تخصص در «آموزش و پرورش» نائل گردند در صورتیکه حقیقت اختلاط همان حقیقت مبصر درست کردن است که اگر فرزند مدیر یا رئیس مبصر نشود برای جلوگیری از تجاسر و تجاوز کسیکه آرام کردنش لازم است بهترین وسیله مشغول

داشتنش به مبصری است و برای آرامیش مدارس نیز اختلاط درمان تخدیر کننده بسیار فیزیولژیکمان !

علاوه بر آنچه آورده شد مدرسه مختلط را میتوان مکانی بحساب آورد که آشنائی های قبل از ازدواج را نیز به انحصار در می آورد.

یک بعدی از ابعاد آنچه نزد اسلام حرام و گناه بزرگ است هرگز فراموش نکنید که این وجه سازنده تمام وجوه آلودگیها است و این گناه کلید همه گناهان و همانگونه که اسلام کلید همه گناهان را در شرای می جست که بخورند و در ظل عنایت بی مغزی ناشی از الکل همه گناهی را از دروغ و هتک و قتل مرتکب شوند این اختلاط هم کلید همه گناهان است که دختر و پسر حتی ممیز را آنقدر در مدارس کنار یکدیگر بنشانند که کم کم آشنا شوند و آشناتر که این پایه ریزی هم سکس است و هم شراب و هم غیر علمی ماندن و هم غیر دینی شدن و هم سینمائی شدن هم دانیسنک و کاباره ای و تریائی گردیدن و همه چیز شدن که اگر شراب خانه گناهان است مدارس مختلط کلید سازند و از اینکه اسلام نامی از شراب میبرد اما از این گناه بزرگ نامی نمی آورد زیرا نخواسته باور شود که چنین گناهی امکان وجودش هم هست؛ اسلامی که سرچشمه ها را خاک و خاشاک ریخته و چشمه و چشم این گناه را آنچنان کور کرده که حتی نزد مسلمانان اسمی از آن برده نشود یعنی اسلامی که میگوید اگر دختری از جای خود بلند شد بر پسر حلام ازت بجای گرمش بنشیند آیا بیاید همین اسلام بگوید اما اگر این زانوی آنرا گرم گرفت چه؟ اسلامی که همه دعواهایش برسر پوستین ملا نصرالدین است خودش بیاید درباره

چگونگی وارونه پوشیدن پوستین ملا صحبت کند. اسلامی که اجازه نظر به دختر جوان کردن غیر از محارم را نمیدهد بیاید و راجع به جوار نشینی دختر و پسر سخن گوید.

اسلامی که مسجدش همان مدرسش بوده هست و مدرسه اش همان مسجدش بیاید این مکان مقدس تعلیم و تربیت را تحویل ردیفی از دختران و پسران تو در تو مقام گرفته بدهد؟ اولین معلم خدا بود و شاگردانش فرشتگان و حضرت آدم و شیطان؛ و شیطان را که نسبت به آدم علم آموخته، سجده نکرد طرد و لعن کردند و اخراجش نمودند اینک آخر معلم اقای .... یا خانم ... بیایند سر کلاس و مشامشان، بصرشان، سمعشان همه پر از دو نوع بو دو نوع آرایش و پیرایش، دو نوع لباس، دو نوع صورت و ران و وضع و .. ، دو نوع سر و صدا، دو نوع درس خواندن و تنها یک نوع اخلاق (جلب و جذب) باشد و بحث قسم شیطان را از آن کلاس راندند و خود را به این کلاس خواهد رساند.

در صورت رضایت طرفیت خطبه عقد یعنی چه؟

راه و رسم هر گوشه ای از زندگی را اسلام راهبری کرده و روشن ساخته است تا کسی یارای بهانه آوردن نداشته باشد که علت آلودگی خود را به آن تطهیر نماید.

توجه اسلام به جان در برابر جسم آنچنان است که اجازه

نمیدهد کوچکترین عملی پیش آید که سبب وقفه کمال و تکامل جان است. غذای جسم را با غذای جان بشکل خاص دستور میدهد که اگر بر سفره بودیم شروع تغذیه باید بسم الله الرحمن الرحیم و نام خدا باشد و پایانش با سپاس از او تا نانی که ببدن میرسد با غذای روح باشد، آن قوی و نگهدارنده این و این کمال بخش و آرامش دهنده آن و در نتیجه غذا بخوبی سوخت و ساز خود را انجام دهد.

مرکبی سوار میشویم تا به مقصدی برسیم و ویژگی روح را نباید فراموش کرد و با دستور خاصی (الحمد لله الذی سخرلنا هذا و ماکنا له مقرنین) قدرت بخشی تسخیر را که در دست قدرت پروردگار است بیاد آورد و کمالی حاصل نمود، به سفریه میرویم دعای سفر داریم، به زیارت دعای زیارت و حتی قرآن اشاره به باغهای پرثمری مینماید که یکی کمک بفقرا نمیکرد و انفاق نمینمود و از بین رفت و دیگری انفاقش سبب رشد و ادامه بیشترش گردید و خلاصه هر قوه ای از قوای فیزیولوژیکی یا نیروی موجود در محیط تبدیل به فعل میشود یعنی هرگونه امری از امور زندگی را که انجام میدهیم تا قصدی که داریم و کمال منظوری را که خواهانیم به اجرا در آید و ثمربخش باشد در کنارش ما را متوجه بکمال رساندن خود کرده اند و از جمله کار بزرگ ازدواج است که پس از مرگ دومین پدیده بزرگ زندگی میباشد؛ یادتان باشد فضانوردی در مسافرتی که به پاریس کرده بود یکی از مخبرین جرائد ضمن مصاحبه از وی پرسید: آیا در آغاز حرکت دعا هم خواندید پاسخ داد آدمی باید زمان مسافرت دریائی یکبار دعا بخواند و

برای سفر فضائی دوبار و چون خواست ازدواج کند سه مرتبه باید دعا نمود بهرصورت آغاز یک زندگی جدید بر مبنای مقررات اسلامی فراموش کردن روحانیت بشری و از یاد بردن جان پر ارزش آدمی که باید بکمال سوق داده شود از محالات بوده هر گوشه ای از امور مربوط به ازدواج با دستورات خاص اسلامی همراه است و یکی از آنها صیغه عقد.

مسلمانان با آنکه در یک اکثریت قاطعی بسیاری از دستورات اسلامی را از یاد برده و فحشاء و منکر و شرب خمر و قمار و ... را بسهولت و بدون دغدغه انجام میدهند خوشبختانه دو پدیده بزرگ زندگی، مرگ و ازدواج را بر سنت اسلامی برگزار مینمایند نه کسی بخالک سپرده میشود و بمنزل جدیدش میرود جز آنکه آداب و تشریفات مربوطه اش را بر مبنای دستورات اسلامی عمل مینمایند و نه عروس و دامادی برای رفتن به خانه ای که مسکن خانوادگی دیگر است دستورهای اسلامی را از یاد میبرند، آنجا که مرگ است حرامزادگی در احتمالاتی میباشد که دانشمندان بزرگ در برابرش زانو زده اند و هر احتمالی که بیشتر مورد توجه دانشمندان و بشریت قرار گیرد بیشتر ارزش داشته و باور کردنی میشود و وحشت برای حساب و کتابی که در پیش است مانع از بوجود آمدن اعمالی بر خلاف دستورات الهی میگردد. در اینجا نیز نسل است با آنهمه اهمیت که دارد و نکند اینکه اسلام میگوید نتیجه حاصل از زنا (ازدواج بدون عقد) نسل حرامزاده ای است همانند موارد دیگری که اسلام چیزهائی میگفت و با گذشت زمان حکمت و علت و علمی بودنش مسلم و قطعی گردید ازدواج بدون عقد را هم فردا علم ثابت

کند که نسل ناپسندی بوجود میاورد یعنی حرامزادگیش قطعی است و نسلی چنین بوجود آمده دارنده همان صفاتی میباشد که اسلام جمله را بازگو کرده است از اینقرار هنوز کسانیکه در اسلامیت حتی جغرافیائی خود باقی مانده اند مرگ و ازدواج را جزء بجزء رعایت مینمایند تا طبق موازین اسلامی آغاز و بانجام برسد.

مردی و زنی یکدیگر را خواستار شده رضایت دارند که با یکدیگر زندگی مشترکی بر مبنای تشکیل خانوادی تشکیل دهند، آنچه از واجبات است خواندن صیغه عقد میباشد و همین عقد دو نفر را که نمیتوانستند و حق نداشتند بیکدیگر نگاه کنند آنچنان پیوند میدهد که هر نگاه لذت آمیزی از آنها مثوب است و هر کدام برای جلب نظر و تقویت نیروی غریزی دیگری ترغیب و تشویقی از راه ارایش و پیرایش معمول دارد پسندیده بوده که در مرد همه ارایشها در مردانگی بوجود آوردن است و در زن لعبت سازی.

آری عقت نیرنی اتصال دهنده، بیگانگان را خویشاوند کدن، خاندان جدیدی را سازمان بخشی نمودن و از همه مهمتر زنده داری حیات و نگهدارنده نسل است.

سؤال اینست که مرد و زنی در ولع شهوت و شعله غریزه سوزان جنسی راضی برسیدن وصال در کنار یکدیگر همه رمزهای عاشقانه را رد و بدل کرده و جرقه های بین مرد و زن و قطب های مثبت و منفی را بیکدیگر پرتاب نموده این چه دستوری است که پس از رضایت کامل حاصل شه بین دو انسان بالغ رشید عاقل که

هیچ وکیل وصی ای لازم ندارند باید بنام صیغه عقد اجرا شود و سخنانی رد و بدل گردد یکی بگوید دیگری جواب بدهد یا وکیل و کفیلی بگیرند یا از جانبشان این سخنان را که امکان اجازه فراموش کردنش نیست و لو بگرفتن وکیل چرا باید انجام داد؟

الف) اینک مرد راضی و زن راضی، مرد تواناست که نقاط مخصوص قابل تحریک زن را بداند و راضی هم نباشد راضیش کند مخصوصا چند عضو بسیار تحریک پذیرش که کمتر دیده میشود وسیله تسلیم شدن نباشد و در اینصورت رضایت اعتباری نداشته نوعی اغواست که بزن اجازه فکر کردن نداده تا توجهش را به ملامت وسیه روزیهای پس از پایان عیش معطوف بدارد و عقد که نوعی اطاعت از دستورات پروردگار است علاوه بر آنکه فرصت اندیشیدن به زن میدهد چون در یک مجرای مذهبی به اجبار وارد میسازد عواطف انسانی و مذهبی با کمک یکدیگر هشداری سخت میدهد تا آلودگی و گناه که عواقب شومی بدنبال دارد پس زده شود و بزبانی دیگر: عشوه گرانی ممکن است برای شیفتن مردی جالب یا افرا سلطه جوئی جه فریب زنی جذاب از هیچ تلاشی فرو گزاری ننمایند و راه شیفتن و سلطه جوئی را شکارچیان خوب میدانند و نقاط قابل تحریک را میشناسند و تنها عقد است که آن توحش گیرا و این سبعیت دلچسب را مهار میکند تا فرصتی دست دهد طرفین درکار یکدیگر بیندیشند و چون طالبان خود را در برابر عقدی بر مبنای مقررات موجود در یک سیستم الهی بسیار خرد دیدند تمامیت زیر مبنای خیالشان سست گردیده و هوا و هوسها

مبدل به نیازهای بسیار عالی میگردد.

ب) بر سفره می نشینیم که برای انسانها و حیوانات لوکس ترین مقامهاست به تن پروری و بهداشت جسم، اما اسلام هرچه را که پرورش دهنده جسم است با کمال رسانندگان جان همراه ساخته و نیست مسئله ای در مادیت که جانب معنویتش در اسلام رعایت نشده باشد و از جمله بر سفره، که خوردنهای جسمی باید با تغذیه روحی آغاز و انجام پذیرد بنام خدا و بسم الله الرحمن الرحیم گفتن شروع و به سپاس و شکر گزاری پایان یابد و مگر میتوان زندگی نوین با عشق جنسی آغاز شده را بدون محبت معنوی که همانا در توجه به اطاعت قانون خلاصه میشود برگزار کرد و اسلام غذای روح عروس و داماد را پیش حجله ای بوسیله همان عقدی قرار داده است که سازمان بخشی آن در اطاعت از پروردگار و رعایت مقررات الهی ادغام شده است.

پ) اغنیا در دام تلون و تفنن و افراط کاری دست و پا گیرند و میخواهند دلفریبیها کنند تا بشهرت رویائی خود بیفزایند و اعتباری کسب نمایند. فقرا که یا قربانی وفاداریهای خود نسبت به اجتماعند در پرداخت بدهی های مذهبی و اخلاقی و ملی یا بصورت تباهی ناشی از عقب افتادگیهای مغزی میلولند و طبقات متوسط که متحول و به مبارزات با زندگی مشغولند اما هر دسته تمامی بنای خیال را بر غریزه جنسی مستحکم دارند و به نسبت تقوایشان تسلیم آنند و اسلام برای حقیقت دادن به یک زندگی بر مبنای مساوات عقدی را که نزد داعیان و مسکینان، سفید و سیاه، آشنا و بیگانه شکل خاص یکنواخت کننده به آنها میدهد همانگونه در

صف نماز اسلامی درسی برای برابر نشان دادن در برابر قانون معمول است آموزش میدهد و بدینوسیله تلون و تفنن و اسرافکاریها را در برابر فقر و بی چیزی وقعی نمی نهد و همگان را در برابر شرع یکسان میشمارد همانگونه که پروردگار خود فرماید آنکه گرامی است فرد با تقواست (ان اکرمکم عند الله اتقیکم) از اینقرار عقد نوعی فاصله زدای بین طبقاتی و تبعیضات نژادی است و مرهمی جهت فقرا و مهاری برای اغنیا میباشد و چه اندازه عالی با فرو کردن نشتر مقررات بر قلب مجروح اختلاف طبقاتی، اسلام امیدوار کننده جلوه کرده است.

ت) انسان به مغزش همه چیز وارد میشود راهی به تباهی و صراطی بسوی پاکی و این شکوه و اصالت وسیله باز شناختنش است از حیوان حتی را ترینشان اما نیاز جنسی اش هم باید متکی به مغز باشد و در زمره نیازهای عالی در آید و افاضات معنوی برساند یا کافی است همانند حیوانات توام با لاف بیشعوری پس از جلب رضایت ها بیکدیگر جهیدن کرد که اگر حاکمیت مغز بر انسان پذیرفته است تنها در پناه عقد بنام حرمت نهادن به انسانیت میتوان ازدواج مغزی انجام داد.

ث) عقد پیش آهنگ اعلام کننده یک زندگی واقعی بدون نفرت بلکه توام با تقرب است زیرا مطلب مورد وقوع را واقع بیانه تلقی کرده و در نتیجه عقد نوعی احترام به زن نهادن میتواند در سایه استحکام بخشی مراتب خانوادگی دلچسب خود و دیگران را از محبت بزندگی برخوردار سازد.

ج) نکاح حیوانات جز لمس و یافتن آلت و ثقبه و برابر قرار دادنشان مشرف به آداب و اصول عاشقانه ای نیست. نه چشم ناز شتر هوس انگیز است و نه ابروی کشیده حمار عشق آفرین اما صرافت طبعی که در انسانها بویژه نگاه های ابهام آمیزشان هویداست آنچنانکه دیدگان بهم سخن میگویند و برنامه های عاشقانه بیک دیگر میدهند و سوز و کشش ردیف میدارند و اوضاع و احوالی بر مبنای معنویت که خاص انسانی است بوجود میاورند که نیازهای دریافتی و پرداختی در قلمرو انسانیت با دستورهای عالیتر از آسمان رسیده همه در مقدمه آمیزش بنام عقد جمع است.

چ) عقد نوعی دقت و احتیاطی است که هوس ها، اغواها، تحریکات جنسی و بیزاریها که همه در یک کلمه «بهانه ها» تلخیص میشوند همانند عصای حضرت موسی همه را میبلعد و از کلمه عقد معلوم میشود آنچنان گره باز نشدنی بطرفین میزند که هیچگونه تلاشی قادر به گشودنش نیست مگر آنکه سلاح نفرت انگیز مذهبی بنام طلاق موجودیت یابد. یعنی کسیکه عقد میکند از اول بفکر تا به آخر رساندن است و در این مدت بدون تباهی و نقشه کشی زیستن.

ح) متعه یعنی زنی که در آغوش مردان فرو شکسته میشود، فاحشیه و دوشیزه نیز بر همین اند و زمانی بحکم ضرورت به تصرف در آمده اما متعه با درکی متعالی معانی دقیق سعی در تطابق دارد با برنامه ریزیهائی که آن همه بحکم ضرورت برگردنش آویز آرایشی بوده و مقیدش کرده اند بمنقاد بودن به زمان معین، مهر

معین، عده معین، میراثی که نخواهد برد، نفقه ای که از آن بی بهره است و شرایط و ضوابط وابسته؛ و دوشیزه که بهمه چیز مقید است بلکه در حصار زندگی اما فاحشه به هیچ قانونی دسترسی پیدا نمیکند که خود را به امید اصلاح به آن نزدیک سازد و برای متعه و فاحشه همین کافی است که یکی در برابر قانون داشن ناتوان است و دیگری ناتوان است در بی قانونی که این مطلب را در همین جلد تکرار کرده ام اما در اینجا افزوده میشود: و همین عقد کتاب قانونی است که زمان و مکان و نسب و مال و بسیاری مسائل ازدواج در آن به استتار گنجانده شده است.

خ) دو نفر انسان بالغ و عاقل با کمال رضایت حاضر به آمیزشند اما دلها رضایت میدهند که بر احساسات آندو خطبه دلهارا پیوند میدهد که اتکاء به قدرت تعیین کننده سرنوشت دارد.

د) رضایت طرفیت در ظل عنایت قدرت کشش های جنسی است و خطبه نیروی خارق العاده و خیره سرالی مرگ الی طلاق.

ذ) هدف ازدواجهای کششی جنسی، کارگیری است یا کام گیری نه تشکیل خانواده و آنجا که اعتقادی نیست هدفها در خواسته های احساساتی گم و جستجو گرشان خطبه.

ر) آنها که معتقد به سنت های خودند کار دل به زبان محکم کنند و یقین دارند جز با مرگ یا طلاق نخواهند توانست گشود و بدون خطبه، عقدی نشده که گره گشائی ضرورتی یابد.

ز) هر متأهلی مجرب است که در ظل عنایت اجرائی سنت

های دینی همینکه لب به خطبه گشوده میشود مجلس پر از روح القدس میگردد پسر چیزی میشود و دختر نیر، آن گرمی احسا میکند و این زندگی.

س) کلام مشتق از کلم بمعنی جراحت زدن است و زبان چه کشتارها که مانع نشده و یا باعث گردیده است و چه شکست ها یا آسایشها که ببار نیاورده و اصولا پایه و اساس هر عمل بدون گفتار سراب است و شمشیر و قلم از ملک بر گیرند چه بگذارند و دلاوران و شجاعان منهای دلاوری و شجاعتشان، سعدی و حافظ بدون اشعارشان، خواجه نصیر طوسی و شیخ بهائی بلانور و بهایشان همانند عوامند و هر مدینه فاضله ای در حد اعتلا لا اقسم بهذا البلد و انت حل بهذا البلد بهمان بلد سوگند که محمد در آن است و محمد همیشه اش و بیشترینش به کلام بسته است که مجروح میکند و از دل اولیاء یخرجهم من الظلمات الی النور خارج میسازد و جون به قلب خصم نشنید طعام غثلین و چرکهای متعفن یخرجهم من النور الی الظلمات سرازیر میکند. نه کشور تشریع بدون کلام ولایت دارد و نه مملکت بدن بلازمان را روانی است و نه بلاد تکوین منهای زبان مستقر میباشد که هر چیز آفریده شد تسبیح گوید و اول اسلام و بلکه هر دین به زبان است و ازدواج یک مذهب تازه تشریعی متکی بر مذهب بلکه یک زندگینامه جدید و چگونه یکی دیگری را راضی کند و بر یکدیگر باشند و کسیکه در برابر قولوا لا اله الا الله حاضر به جنباندن زبان بود بدنبالش جنباندن ایران و روم حتمی و کلام جراحت آور که همه سلولها با گفتنش میگفتید و هرکس بهر چه میگوید حتی از لحاظ کیفیت های فیزیولژیکی تمام غدد

مترشحه داخلیش و هم بنظر کمیت همه و همه با همان سخن منفعل و دگرگونی نشان میدهند و چه انفعال بزرگی در سرنوشت بنام ازدواج که باید خطبه ای و کلماتی باشد که جای جراحت تا پایان روزگارها بعلامت «زندگی باید کرد» بر پیشانی عروس و داماد داغش باقی نماند.

ش) کسانیکه میگویند آمیزش یک امر وجدانی است و رضایت طرفیت بلا تشریفات کافی بنظر میرسد صحت این مطلب که آمار و ارقام سخن میگویند بهترین پاسخشان باد زیرا تقریباً در تمام آمیزشهائی که به دادگستری یا خاکستر نشینی میرسد همه و همه با رضایت طرفین صورت گرفته و یک زن در برابر یک مرد به اجبار قطعی مورد تجاوز قرار دادن باور نکردنی است و چه میشود که پس از کام گرفتن ها دیگر همه عشقها یخ میزند و تنها با دخالت سه چیز ازدواج صورت قانونی میگیرد: 1) التماس و تحریک عواطف. 2) دخالت پلیس و کد خدا. 3) تهدید، و در غیر اینصورت کشتن و چاقوکشی و تلاشی است یا سوختن و ساختن، و صیغه عقد نوعی سوگند وفاداری است در مستمر ساختن زندگی و جملاتی که هر دو طرف را به متن زندگی وارد میسازد و شیر را دیده اید که مایه میزنند تأسفت و ماست و پنیر شود این خطبه مایه است و سیمان را دیده اید که دو آجر لق را بهم کوبش میدهد همین خطبه کوبنده است.

درست است که رضایت طرفین بخاطر دل بیکدیگر دادن نوعی رضایت است اما راضی شدن به اینکه جوان مؤدبی به خواستگاری بفرستد و والدین دختر از دختر پرسش کنند و سپس دو فامیل بنشینند

و دو نور چشم خود را به خطبه پیوند زنند غیر از رضایتی است که شکارچی صید خود را خسته و وادار برضایت نماید و اگر رضایت قطعی و راضی باشد باز هم خطبه همانند سوخت های بعدی است که فضانوردان بکار میبرند، آپولو یالونا میلیونها کیلومتر میرود منبع سوخت اولی تمام میشود دومی خود کار بکار میافتد این تمام میشود دیگری تا به مقصد برسد، پسر و دختر نیز در این فاصله بسیار بسیار خطرناک - قصد تا اجرا - نباید چون دو پستاندار یکدیگر را راضی برای جهش کنند و فاصله قصد و اجرا فقط میتواند نزد حیوانات صفر باشد که در اراده فاصله دادن هیچند اما آدمی حیف است که بین قصد و اجرایش بدون انسانیت و مقررات بهم نزدیک شود و چه مقرراتی بیشتر میتواند دو انسان را محترم بدارد تا در این فاصله قرار داده شود همانا دستور پروردگار خالق عروس و داماد و خالق ازدواج و خطبه و نسل. و این خطبه همان منبع انرژی است که پس از نیروی کشش بجای اینکه عروس و داماد راه به کلانتری برند روشن میشود و بکار میافتد و تا پایان عمر زن و شوهر را با یکدیگر میراند و بر خلافش بسیار دیده ایم که نیروی رضایت جنسی در پشت دیوار ماه عسل مبدل به آب ندامت یا سردی عدم اطلاع یا سعایت خویشاوندان یا وساطت کلانتر و دادگستری شده است.

ص) مگر برای اینکه مرد و زنی را بتوان در مدتی دراز از عواطف و احساسات مشترک برخوردار ساخت و دلهایشان را

منبع گرمی از حرارت عشق به زندگی نمود راهی جز به اعتقاد هست؟ و اگر جواب ضروری بودن اعتقاد را اثبات میکند، در مورد ازدواج رضایت دلها کافی نیست که دامنه رضایت دل نامحدود است و زبان میتواند آنرا محدود و مقید سازد و مهار کند.

ض) خطبه عقد و تعیین مهر، زن را از محدوده ای که ناچیزش میشمارد و تها تصور میکند موظف به تولید مثلش میگرداند خارج ساخته به دید دو جانبه مینگرد که دو شخص اند که با یک ارزش بهم پیوند میشوند زیرا باید هر دو طرف راضی باشند و هر دو بلی بگویند، هردو بر کیان مذهب پیمان بندند.

ط) ازدواج که در اقتران بمعنای آلت و ثقه تلاقی کردن خلاصه شود پایه و اساسش بر تغذیه جسم است و بدنی است که بدنی دیگر را پسندیده و دامنه عملیات تمام اعضاء مادی و محدود است و محدودیت سیر شدن دارد اما جان را که همان روح اطاعت از قانون است و در ازدواج در خطبه عقد خلاصه میشود غیر محدود است و سیر شدن ندارد و خستگی پذیر نیست.

ظ) در خطبه و عقد معیارهائی بزبان میاید که عروس و داماد بر آن مطلعند و کسانی که شاهدند لذا در طول زندگی چنانچه حرفی درباره مهر یا شرایطی شد همه شاهدان گویند این مطلب نیز گفته شد و چه گفتنی که تحت حمایت دستور یک سیستم الهی در آمده و خدشه بردار نیست.

ع) در اجتماعی که مذهب حاکم است و مذهب آرامش دهنده است و مذهب پولادین اتکاء است، ازدواج و اختلاط و هر نوع شرکتی در زندگی نیز باید برای جلوگیری از مدالها و سرزنش

های آینده بر پایه مذهب باشد که اگر فردائی گرایشی به سختی نشان داد تی نزد متجدد ترین افراد وسیله تشتت احوال و ملال خاطر خواهد گردید و روال مذهبی برای اختلاط ازدواج در عقد خلاصه میگردد.

غ) پروردگارا مارا از ملالی بی حد و حصر جهان روز که بدست خودمان ایجاد شده نجات بخش که تو بهترین نجات دهندگانی. پروردگارا ما را از اینکه شکل خاصی از فساد را به ابتکار شخصی خود بر ملاء کنیم و بدست مردم از معنی شکست خورده روزگار بدهیم محفوظ بدار. و چه باید کرد اگر پسر یا دختری این مرحله امیدوار کننده را بنام سر آغاز زندگی دور از یاد تو که ارحم الراحمینی از یاد ببرند و بدون عقد قلب متجدد یک دیگر را نشانه بگیرند که بی یاد تو سرزمین ها سرد و مرده است و آسمان داغ و خشمگین و نتیجه دیر رسیدن و بد رسیدن نسل و زود رسیدن و آتشین رسیدن عذاب.

مهریه

اسلام با بشریت سر و کار دارد و با عروس و داماد در گفتگوست اما قرآن قوه مقننه ای است که برای پایدار ماندن خود در ضمن وضع قانون، وجوه و بطن هائی از ید و بیضا روشنتر، از عصا اژدها شدن دهشت زاتر، از نفس مسیحا زنده کننده تر، از ... نشان میدهد که همزمان با ذکر مطلب، علت و حکمت موضوع نیز باز شناخته میشود و از جمله ربط دادن مهریه است با شوهر که اسلام (نبی گرامی، ائمه اطهار، روحانیت) بلکه عترت که مفسر و

مروج قرآنند آنرا برای اینکه قابل هضم مردم باشد روشن و معین و صریح نموده دستورات لازمه را صادر مینمایند، اما قرآن که باید معجزه باقیه دائمه باشد نوعی دیگر با عروس و داماد کنار میاید.

Westermarek در کتابش بنام «تاریخ زناشوئی بشر» نشان میدهد که چگونه از قدیم الایام هم بشر برای ازدواج مرد را وادار به نشان دادن قدرت و مهارت میکرده است. روزگاری به شکار حیوانات درنده میفرستادند و بر حسب عقیده ای که داشتند پسز از کشتن چند عدد که در نقاط مختلف شمارش معینی داشته لایق سرپرستی میدانسته اند بعد دورانهای ابراز لیاقت و کاردانی از طریق اجیر شدن و کار کردن بعنوان مقدمه استجازت بر خواستگاری پیش آمده است که قرآن کریم نمونه ای از آن را در داستان حضرت موسی و پدر عیالش حضرت شعیت بیان فرموده است توجه فرمائید که قرآن در حجم کنونیش چه ها که نگفته است.

بطور خلاصه راه و رسم انتخاب همسر از قدیم نشان دادن توانائی در جهت تأمین معاش زن و فرزند بوده است و اینکه آیا مرد میتواند از عهده نفقه زن (خوراک، مسکن، لباس) بر آید یا خیر؟ روزگاری که داد و ستد با معاوضه جنس بود مرد باید قدرت تهیه جنس از خود نشان دهد و آن زمان که گله داری و کشاورزی تهیه کننده و مولد بشمار بود جوان باید اجیر شود تا غروری که در راه ازدواج دارد از هوا و هوسش باز شناخته گردد.

اینک بحث ما از مهریه ای است که اسلام تعیین فرموده است

زیرا هر مسلمانی آشنا به سفارشهای نبی گرامی و ائمه اطهار بوده و میدانند چه بسیار زنی را ستایش کرده اند که مهریه اش سبکتر و زیبائی ظاهر و باطنش (عفتش) زیادتر میباشد بلکه اشکال های زمان حاضر بر اسلام اینست که مسلمانان را می بینیم صدها هزار تومان مهریه تعیین میکنند و کسی نیست آنهارا منع نماید و در سالیان قبل حتی نزدیک به عصر اسلام نیز چنین ارقام و اعدادی در تعیین مهریه ها بکار میرفته است و چرای آخر مردم اینست که از چه روحانیت چیزی نمیگوید؟

روحانیت روز با روحانیت روزگار میرزای شیرازی بدلیل حرمت تنباکو و آنچه مردم کردند آیا مساوی است. اگر مردم همان خواهند بود جمله مراجع گفتند و نوشتند و به در و دیوار و رساله هایشان هم چسباندند که فلان چیز را نخرید و در بازار می بینی هم دکاندار بظاهر مقدس به آنچیز بهمان وضع و احل مینگرد و میفروشد که یک چیز دیگر که فروشش کمکی به مردم است و جنبه استحبابی دارد و مردم عابر نیز در برابر آن فروشنده بهمان نتیجه میگذرند که از دکان دیگر. یعنی اگر نگاهشان افتاد و لازم داشتند میخرند و لازم نداشتند حلال و حرامش جائی حساب نیست و همه بی تفاوتیها برابر و آشکار میباشد، بعلاوه آنجه مهریه سنگین بین متمکنین مرسوم است این خود نوعی مانع از اسرافکاری است و به اجبار نهی از کار حرام انجام دادن. ما در یزد خودمان که ثروتمندان بسیاری دارد میبینیم برخی از آنها عروس یا داماد در این شهر است یک هتر درجه اول تهران را محل جشن اجاره میکنند و عده ای را از چند شهر دعوت مینمایند و

خواننده و خورنده فراوانی که شهرت افزای جشن بحرامند و و سبب ترفیع مقام خاندان طرفین میگردند دعوت مینمایند و چندین ده هزار تومان در هر موردش هزینه دریافت و پرداخت میکنند و اگر مهریه چند صد هزار تومانیشان را هم نتوانند برخ مردم بکشند بدون شک در راه فسق و فجورهای اقتراحی و ابتکاری که بزرگداشتی برای خود نشان دادن تصور مینمایند حیف و میل میکنند و این مهریه های سنگین رایج بین متمکنین حداقل نوعی ابتذال است که در راه غیر فسق و فجور به محاصره کلمه ای بسیار عالی و متعالی در آمده و محفوظ نگاه داشته شده است و آن کلمه همان «مهر» «مهریه».

اشکال بر مهریه برای فقرا که مطرح نیست و اغلب مهریه هایشان اسلامی است یا اسکلت اسلامی دارد و تنها متوسطین از طبقات مردمند که اکثر جانبداری اسلام را بر خود نمائی و هوی و هوسها ترجیح میدهند و آنچه صداق میکنند وجهی است کهاز این جیب در آورده به جیب دیگر میگذارند بعلاوه شرکت تعاونی زندگی نزد این طبقه چنین معنی میدهد که مرد سرمایه گزاری میکند و از آن سودی که میبرد نفقه زندگی را میپردازد و ابتدا سرمایه نزد شوهر است و بعد بنام زن و در حقیقت از این کیسه به آن کیسه و در اختیار همان خاندان میباشد.

در عقد دائم (هرجا عقد دائم گفته شده مقصود عقد ازدواج دائم است و بهمین منوال عقد متعه که عقد ازدواج متعه میباشد) مرد باید مهریه (صحیح آن مهر است و فارسی درست آن کابین

و مصطلح روز مهریه) به زوجه خود واگذارد از مال یا ملک خواه عین آنها باشد چون طلا و نقره و پول و خانه و خواه منفعت آنها باشد (حنفی ها منفعت را جایز نمیدانند) یا تعلیم هنر و صنعتی حلال یا یاد دادن سوره ای از قرآن یا همه آن صحیح است (باستثنای سوره حمد یا سوره دیگری که یاد دادنش واجب است).

میزان مهریه در اسلام منوط برضایت زن و شوهر است چه بسیار کم باشد چه از حد متعارف خیلی زیادتر (نه به اندازه ای کم که قیمتی نداشته باشد، مثلا یک دانه گندم) هر چند یکی از فقها عقیده دارد نباید از مهر السنه تجاوز نماید (پانصد درهم که مساوی پنجاه دینار و برابر 262/5 ریال نقره خالص میباشد).

قال صلی الله علیه و آله افضل نساء امتی اصبحهن وجهاً و اقلهن مهراً (نبی گرامی فرمودند بهترین زنان امتم زنی است که زیبائیش بیشتر و مهرش کمتر باشد).

قال صلی الله علیه و آله اعظم النساء برکه اقلهن مؤنه (پر برکت ترین زنان آن است که هزینه یا مهرش کمتر باشد).

و قال صلی الله علیه و آله لا تنالوا بمهور النساء فانما هی سقیا الله سبحانه (مهرها را سنگین نگیرید مهر و محبت را خدا باید فراهم کند).

و قال صلی الله علیه و آله یا حولا والذی بعثنی بالحق نبیا و رسولا ما من امرأه ثقلت علی زوجها المهر الا اثقل الله علیها سلاسل من نار (نبی گرامی به زنی بنام حولا فرمودند: به آن خدائی که مرا به حق به پیامبری گماشت هر زنی مهر سنگین بعهده شوهر بگذارد خداوند زنجیرهای آتش بر گردنش بگذارد).

و قال علی علیه السلام لا تنالوا بمهور النساء فتکون عداوه (حضرت علی فرماید: مهرها را سنگین نگیرید که مایه دشمنی خواهد بود).

و قال الصادق علیه السلام الشرم فی ثلاثه: فی المرئه و الدابه والدار فاما المرئه مکثره مهرها و عقوق زوجها و اما الدابه فسوء خلقها و متعها ظهرها و اما الدار فضیق ساحتها و شر جیرانها و کثره عیوبها (حضرت صادق میفرماید: شومی در سه چیز است: همسر و مرکب و خانه. شومی زن در زیادی مهر و نافرمانی شوهرش است و شومی مرکب بدرفتاری و رام نبودنش و شومی خانه تنگی و بد همسایگی و زیادی عیوبش میباشد) و این روایت را در برابر آنچه نبی گرامی فرمودند که سعادت در سه چیز است: همسر موافق و مرکب راهوار و خانه وسیع، رسا و سازگار میباشد).

و عن الرضا علیه اسلام قال اذا تزوجت فاجتهدان لا تجاوز مهر ها السنه و هو خمسمأه درهم فعلی ذلک زوج رسول الله و تزویج نسائه (حضرت رضا فرماید: زمان ازدواج کوشش کن مهر از مهر السنه زیادتر نشود و آن پانصد درهم میباشد همانگونه که نبی گرامی آنرا مهر زنان خود قرار دادند).

پرداخت مهریه که متکی به آیه و اتوا النساء صدقاتهن نحله جزئی از ازدواج میباشد به استواری و استحکامی آنچنان میباشد که هرکس نیت بر عدم پرداخت آن کند مشمول چنین سخنانی از پیشوایان اسلام قرار خواهد گرفت:

قال صلی الله علیه و آله من اراد دینا و هو مجمع ان لایؤدیه لقی الله عزوجل سارقا و من اصدق امرأه صداقا و هو مجمع ان لا یوفیها ذلک لقی الله

عزوجل زانیا (نبی گرامی فرمودند: آنکه چیزی از کسی قرض کند ولی در دل قصد عدم پرداخت آنرا بنماید با خداوند ملاقات میکند در حالی که دزد قلمداد گردیده و کسیکه چیزی را مهر زنی قرار دهد و در دل قصد عدم پرداخت آنرا بنماید با خداوند ملاقات نماید در حالیکه زناکار محسوب گردیده باشد).

من تزوج امرأه و لم ینوان یوفیها صداقها فهو عند الله زان (از حضرت صادق است: کسیکه با زنی ازدواج کند و قصد پرداخت صداقش نداشته باشد در نزد خدا زناکار محسوب است)

من امهر مهرا ثم لا ینوی قضاء کان بمنزله السارق (و باز فرمد کسیکه مهری را تعیین کرد ولی قصد پرداختنش را نداشت بمنزله دزد خواهد بود).

در اینقسمت دو مطلب جلب توجه میکند: دستور پرداخت مهری که نیت پلید در آن راه ندارد؛ مستحب بودن تعیین مهریه های سبک.

مردی که به خواستگاری زنی میرود اگر عشقی صادقانه در میان بود (برای تشکیل خانواده، جهت سر و سامان دادن و حتی برای اینکه از خرابکاریهای احتمالی و فسق و فجور باز داشته شود) هرگز حاضر نیست در وجهی که بعنوان کابین معین مینماید نیت پلیدی راه دهد و قصد بر چپاول آنچه خود بخشوده بنماید و حق اینست اگر مردی خواست زنی را بگیرد و نیت پس گرفتن صداقش کند زناکار درد بحساب آید زیرا:

چهار صفت در مرد یا در زن باشد زمان بحث از خواستگاری منظور و مورد گفتگو جهت قبول یا رد ازدواج بحساب

میاید.

اول غنا و فقر که داشتن مدرکهای مورد پذیرش دولت جهت استخدام نیز گواهی تمکن است و یا داشتن پدر و مادری ثروتمند.

دوم اصالت خانوادگی است که اغلب با ثروت و تمکن از نداشتنش چشم پوشی میگردد.

سوم: زیبائی زن که ثروت بزرگ اوست و نداشته باشد باز ممکن است تمکن پدر و مادر سبب نادیده گرفتنش شود.

چهارم ایمان بخدا و داشتن معتقدات مذهبی که اگر هزار خانه در یک قریه باشد یک الی دو مسجد دارند در بین هزار عروسی هم یک یا دوتای آن جائی و وقعی دارد.

حال مردی است که یک یا دو یا سه صفت فوق الذکر را داراست به خواستگاری زنی میفرستد که دارنده یک یا دو یا سه یا چهار صفت قمداد شده میباشد در صورتیکه زن مرد را رد کرد و فامیل با توجه به تصور و خیالهای مخصوصی که دارند دختر را به اجبار به مرد دادند و مرد از لحاظ ایمان تهی دست بلکه تهی مغز بود احتمال اینکه با بالابردن نرخ کابین در ضمن آنکه در نیت پلید خود حساب دزدیدن بعدی را دارد زن را راضی کند و بعنوان انتقام زن را مجبور به برگشت دادن مهر نماید یا مردی باشد که در برابر صفت دیگری تحقیر شود یا زجر بیند بر این حساب هر کابینی را که خویشاوندان عروس پیشنهاد کردند پذیرفت و بعد در اث بی دینی به زجر متقابل اقدام و از زن کابین را باز گیرد و بهر صورت کمتر اتفاق میافتد مردی معتقد و متدین چنین

کاری کند و علت اینکه اسلام در درجه ایمان را در درجه اول قرار داده میفرماید خواستگار مؤمن را رد مکنید یک علتش همین است که حاضر به چنین سمتگری نیست که مهر زن را که حلال ترین وجوهات رد و بدل شده اسلامی است از همسر خود بزور پس بگیرد وانگهی آنکه قبول کند مبلغی را تا بعنوان کابین معین دارند و تعهد بر پرداخت آن نماید تا اینجا به پرداخت و جهی تن در داده و بجان پذیرفته تا سازمان بخشی شود و حصاری محکم اطراف یک زن و مرد بعنوان خانواده جدید کشیده شود و در آنجا زن عورت مرد و مرد عورت زن باشد اما در همان حال نیت کند که از آن حصار بالا رود و آنرا خراب کند و سد بشکند دزدی است که به مقدس ترین حصار ها دستبرد زده و وارد شده و به چپاول عورت و زنا پرداخته است. همانکه اسلام فرمود: هر کس مهری را معین کند و بر قصد پس گرفتنش تعهد نماید دزد است و زناکار.

اما قسمت دوم که چرا تعیین مهریه های سبک را مستحب شمرده اند:

یک اصل کلی اسلامی اینست که ایاب و ذهاب ثروت و از این حجره به آن مغازه رفتنش را بدون فعالیت های تولیدی چندان دوست ندارد و تعیین مبلغی کلان که زنی برای تشکیل خانواده اصل مسلم غریزی را پذیرفته تراکم ثروت درست کردنی بر پایه بی پایگی است.

مرد میخواهد ضمانت ادامه زناشوئی را از مردانگیش بخواهند و در سجایایش آنرا جستجو کنند نه آنکه مبلغی بسیار درشت را ضامن اجرای ادامه زندگی بحساب آورند و مردانگیش را

با پول معاوضه نمایند.

تعیین مهرهای سنگین که خود نشان دادن است استشمامی از عدم اطمینان نسبت به آینده و عدم تفاهم کامل دارد که توام با جلوه های پنهان از گردن کشی بحساب میاید.

مرد بدهکار احساس حقارت از طلبکار خود مینماید.

زن یک مرتبه وضع اقتصاد خود را با کابین سنگین تأمین شده تصور مینماید و در نتیجه قدرت تمکین وی از مرد دستخوش کاهش میگردد و ناسازگاری ها بوجود میاید.

زن با داشتن کابین سنگین تفوق طلبی خود را بحالت زنانگی در برابر خویشاوندان شوهر دستاویز بزرگ گرائیها مینماید و بروز اختلافاتی را سبب میشود.

چون کابین ها درست شد دخترهای آشنا به تازه عروس خواستار مهرهای سنگین میشوند و در نتیجه رکود ازدواج پیش میاید که نتیجه این رکود، تحرک فحشاء و ازدیاد آنست.

مهریه های سنگین نشان دهنده نوعی اختلاف طبقاتی متعفن است که زنندگیش حتی دماغ سوزی خانوادگی بهمراه دارد و بالاخره نوعی صورت خرید و فروش کالاست که رد و بدل شده است و لذا اگر چه مهر سنگین تعیین کردن حرام نیست اما مستحب است مهریه سبک باشد و محبت سنگین و نفی انسان گاه بوسیله انسان است نفی مرد بوسیله مرد، نفی زن بوسیله زن، زن بوسیله مرد و کابین سنگین نوعی نفی مرد بوسیله زن و حال که سخن از مهریه سنگین شد اضافه نمایم: فراموش نفرموده باشید در آنجا که از تساوی زن و مرد بحث بود گفتم هرگز مردان اجازه

تساوی به زنان را نخواهند داد و نهضت زنان به امر مردان تأسیس و بمساعدتشان ادامه یافته و بدستورشان پایان میپذیرد و هرگز اجازه نمیدهند در زنان در بسیاری موارد به پای مردان برسند و از جمله کارتل و تراست شدن که قسمتی از این مابه التفاوت و گوشه ای از آنچه کمتر ارث میبرد باید بصورت مهریه جبران شود و نظر روانشناسان را نیز در جلد قبل آوردم که اختلافات مرد و زن را پایانی نیست و از جمله در امور اقتصادی (1) و اینکه مرد باید مهر بدهد نه زن هرچند زن ثروتمند باشد خود تن به نفقه دادن و آغاز فضل و سخا کردن و آسایش زن و فرزند را خشت اول نهادن و نوعی دستور عملی که کلید خانه اقتصاد باید بدست سرپرست خانه بودن و رئیس اقتصاد خانه مرد خانه بودن که جز این زیانهائی ببار خواهد آورد که تا کنون چند نوبت آورده شده است:

آنچه نباید آورد و اشاره میشود سخن فرصت طلبانی است که نماز را نوعی ورزش و تعیین مهر را نوعی خرید دختر بحساب آورده اند که نه چهار سجده و دو رکوع، آن هم بفواصل با ذکر و دعا و ... نرمشی و ورزشی است بلکه معراج رفتنی است و نه اینکه مهر اسلامی وجهی است که اسلام برای خرید دختری معین کرده باشد که نبی گرامی دستش را میبوسد و سوره ای بنامش نازل میشود و .. و بیشتر لازم نیست گفته شود.

1- مجله سلامت فکر شماره 11 سال 12 صفحه 23.

نتیجه

خطبه و عقد و مهر اسلامی نه تنها نشان دهنده قدرت یک سیستم الهی میباشند که توانسته اند اگر برای اغنیا تشریفاتی و گل و شرینی فراوان است برای فقرا قانون معدلتخواهی باشد که در اصل قضایا و جریانهای واجب سه امر مذکور نوعی خاص رفع تبعیضات نژادی شده تساوی بسیار جالب توجهی برقرار سازد خطبه و عقد و مهر تا آنجا که اسلام پسند است نزد فقیر و غنی برابری میکند و نزد هردو یا آوری از اطاعت خدا و تقویت روح قانون نزد پسر جوان و دختر جوانی است که باید متوجه باشند حتی در این زمان وصلت نیز قانون فراموش شدنی نمیباشد که جزء مهمی از آن برابری و برادری اسلامی است و چه برابری که اجازه عقد نصف برای مرد است و نصف زن اجازه ایجاد نسل نصف برای مرد است و نصف زن، شیر دادن بچه هم نصف شده است.

خطبه و عقد و مهر اسلامی نوعی ضمانت است که بزبان و عمل (بظاهر و باطن) هر دو طرف تعهد مینمایند تا پایان عمر در تشکیل یک خانواده سعادتمند بکوشند و اینکه نام خدا و اطاعت خدا بر جریان عروسی حاکم است هرگز در دل یکی از طرفین اندیشه اینکه بعدها نسبت به طرف خود خیانت کند وارد نگردد.

خطبه و عقد و مهر اسلامی جلب رضایت طرف است در یک مجرای الهی نه با عوامل تحریک کننده ای که جنبه معنویت آن هیچ میباشد و بسیاری مطالب دیگر که شرح داده شد.

مربوط به صفحه 80 قسمت پائین صفحه:

تعدیل و تسکین پیچیدگیهای آنی روانی و جسمی و ممانعت از تأثیر معنوی زن مشرکه در زندگی آتس مسلمان نیز مؤثر است.

مربوط به صفحه 142 قسمت پائین صفحه

خوشبختانه اقدام شده و از جمله 58/8/11 صفحه 23 کیهان نوشته بود: به موجب لایحه یی که فردا تصویب میشود «بچه دزدها» اعدام میشوند یا به زندانهای طویل المده محکوم میگردند.

مربوط به صفحه 185

بیماری ارثی و بیماریهای فامیلی

بیماری ارثی هم شامل بیماریهای فامیلی میشود هم بیماریهائی که امروز ارثی گویند بدین معنی که بیماری فامیلی آنهاست که در فامیل هست و پنهان میباشد و با ازدواج فامیلی تظاهر پیدا میکند، اما بیماری ارثی آن است که مربوط به ازدواج نیست بلکه مربوط به میراثی است که از بالا به پائین سرازیر و اجباری میرسد و با توجه به این مقدمه اسلام غریزه، اسلام علم، اسلام موفق را دیدید که

ص: 337

فرمود: لا تنکحوا القرابه القریبه فان الولد یخرج حناویا او نحیفا و نکاح (مرحله فیزیولزی ازدواج) را به بیماریهای قرابتی و فامیلی مرتبط معرفی نمود.

مربوط به صفحه 189:

و اینکه تنها نام ابولهب از جمله اصحاب نبی گرامی در قرآن آورده شده شاید بدین سبب باشد که تنها بنی هاشم مخالف سرسخت نبی گرامی بوده و بوسیله همسرش «ام جمیل» خواهر ابوسفیان که زن رباخوار بزرگی بوده است آتش بیاری و تحریک میشده است.

مربوط به صفحه 296:

اشاره به ولود و ودود بودن زن که یکجا وی را نسل آور و خواستار و نگهدارنده نسل محسوب میدارد و جای دیگر ودود و عشق آفرین، و این آیا همان اشاره به دو شخصیت زن (مربوط به نسل - مربوط به مرد و جذب وی) نیست؟

جلد 22

اشاره

ص: 1

ص: 2

ص: 3

از دکتر سید رضا پاک نژاد

جلد بیست و دوم پاره ای از پرسشهای مذهبی که متداولست و تکمیل مطالبی از جلدهای گذشته

از انتشارات خانه کتاب یزد

این کتاب در آذرماه 1354 تعداد سه هزار جلد بقطع جیبی و دو هزار جلد بقطع رقعی در چاپ مشعل آزادی تهران به چاپ رسید

فهرست جلدهای پیش

جلد اول: میکرب شناسی و اسلام، بیولوژی حیوانی و اسلام. جنین شناسی و اسلام.

جلد دوم: بهداشت شهر و اجتماع در اسلام

جلد سوم: روزه و فلسفه آن.

جلد چهارم: غذا و تغذیه و تعریف و تقسیم بندی آن ها و آن چه وابسته به تشریفات غذائی است از سفره - مهمانی - ظروف و ...

جلد پنجم: عسل، فرآوردۀ شفابخش.

جلد ششم: شیر، غذای گهواره ناگور.

جلد هفتم: خرما و انگور فرآوردۀ مستی و هوشیاری.

جلد هشتم: گوشت، بهترین و بدترین غذا.

جلد نهم: غذاهائی که نامشان در قرآن است.

جلد دهم: غذاهائی که در روایات از آن ها نام برده شده.

جلد یازدهم: خلاصه ای از مجلدات قبلی و مکمل آن ها.

جلد دوازدهم: چگونه از بستر بلند شویم - چگونه راه رویم - آداب نخلی - مسواک و ...

جلد سیزدهم: تنویر - خضاب - تیمم - غسل - وضو و ...

جلد چهاردهم: ورزش و اسلام.

جلد پانزدهم: بهتر ایستادن - بهتر نشستن - بهداشت گوش و حلق و بینی و مو و...

جلد شانزدهم: بهداشت چشم و دست و پا و اعضاء تناسلی و زبان و دهان و ناخن و ...

جلد هفدهم: خوابیدن و اسلام.

جلد هیجدهم: بهداشت لباس و اسلام (لباس های نبی گرامی - رنگ و شکل و وضع لباس و 44 استحباب مربوط به لباس).

جلد نوزدهم: حجاب در اسلام.

جلد بیستم: حجاب در اسلام.

جلد بیست و یکم: بهداشت نسل (ازدواج - متعه -

ص: 5

ازدواج با خویش یا بیگانه - آشنائی قبل از ازدواج - خطبهٔ عقد و مهر و ...)

و اینک جلد بیست و دوم: دانستنیهای قبلی و مکمل آن ها باختصار و پاسخ پرسشهای مذهبی معمول روز.

تقدیم به کسانی که نه از دانشمندان لادینند و نه از دینداران جاهل.

دکتر پاک نژاد

دانشمندان لادین که رابطهٔ انسان و طبیعت را غرور آمیز کرده اما رابطه انسان و انسان را تیره ساخته اند و دینداران جاهل که از آن غرور بی بهره اند و در این تیرگی سهیم.

و ستمکارتر از همه مشرک که معبود خود را آن قدر پائین می آورد تا حد انسانی یا یکی از ساخته های دست انسانی در صورتیکه خدا میخواهد انسانی آنقدر بالا برود تا مثل ذات مقدسش گردد (مشرک خدای را پائین می آورد و خدای انسان را بالا میبرد).

به بیان دیگر انسان در سه جنگی که دارد (جنگ انسان با طبیعت - جنگ انسان با انسان - جنگ انسان با خویشتن) در اولی نسبتاً فائق شده، در دومی مشغول، و در سومی شکست خورده است.(1)

در این جلد پاسخ بسیاری از سؤالاتی داده میشود که برای برخی اشکال به حساب آمده است از این قرار، چه بهتر که در جلسات مذهبی مورد مداقه و مطالعه قرار گرفته و نظر به تحولات دائمی در صحنهٔ علوم و لاجرم

1- تنها کسانیکه جنگ چهاردهم هم دارند (جنگ انسان با خدا) دو طایفه اند: آنها که با بیگانگان دوستی میکنند و در نتیجهٔ دوستی شان به مسلمین زیان میرسانند - و آن ها که قدرت ترک تمرکز تمکن دیگران را نزد خدا ندارند یعنی رباخواران (سوره البقره - آیه 279). توضیح آن که قرآن دو گناه را بزرگ شمرده است: تکیه به بیگانگان و دوستی با آن ها - رباخواری (جلد 2 تفسیر المیزان عربی صفحه 433) اما هر گناهی را با جهنم تهدید میکند جز ارتباط با بیگانگان که میفرماید این ها با خودم که پروردگارم طرفند (جلد سوم صفحه 164) لذا عمال بیگانه در جنگ انسان با خدا جبهه گیری کرده اند و رباخواران در مبارزه اند.

لغزشهائی که نویسنده در قسمت تطبیق آن با آیات و اخبار خواهد داشت تقاضا می نماید از نظرات خود مطلعم فرمائید و مطمئن باشند در جلدهای بعدی به تذکرات داده شده ترتیب اثر داده خواهد شد.

بارها آوردم که قرآن گویا خورشیدی است که در نواری از طول زمان پیچیده شده که پیشرفت علم آن را از هم باز میکند و در نتیجه روشنی قرآن روزافزون بوده و این صفت تنها در اختیار قرآن است و هر کتاب دیگر با گذشت زمان از قدر و قیمتش کاسته میگردد.

اقدام هر مفسر و نویسنده ای که از قرآن برداشتی و شرحی آورده و خواهد آورد بعلت این است که همیشه سطح کمال و معرفت موجود در آیات شریفه را مافوق آن چه دیگران از قرآن نوشته اند دیده است که خود یک دلیل باقی ماندن قرآن تا ابد است.

و این که متوجه میشویم چرا اسلام آن قدر اصرار و ترغیب به تحصیل علم میکند از این جهت است که علم را میخواهد برای شناخت دین و دین را طالب است برای کنترل علم، و اگر حق و حقیقتی با خود نداشت برای شناختنش بوسیلهٔ

ص: 9

علم آن قدر که دانیم ارزش نمی نهاد و اسرار نمیکرد و در نتیجه باید گفت علم را میخواهد برای شناخت دین و دین را برای رسیدن بکمال و سعادت.

توجه:

چهار تذکری که در آغاز جلد اول چاپ سوم ببعد و تذکراتی که در اوائل جلدهای دیگر داده شده است بقوت خود باقیست.

تذکر: هر مطلبی از کتابهای قبل نقل شود صفحه کتاب ابتدا و سپس شماره جلد آورده میشود مثلا از جلد 12 صفحه 15 چنین است 12/15. (ناگفته نماند پاسخها حداکثر نازل و آسان آورده شده است).

ستایش:

سبحان الله !

توحید خالصی که اندیشه های عالمانهٔ روز آن را

می طلبد و در انحصار مسلمانان است، (1) مسلمانانی که هم در مرحلهٔ عقیده ایمان بخدا دارند و هم در مرحلهٔ عمل خدا را عبادت میکنند. (2)

درود:

درود بر نبی گرامی اسلام که پیروانش را فرموده روزانه ده مرتبه از خدا بخواهند که: همه مسلمانان را به راه راست هدایت فرماید، راهی را که بکمال رسیدگان پیمودند نه راه دانشمندان لادین و نه راه دینداران جاهل.

درود بر 12 جانشین ایشان بویژه درود بر تشکل دهندهٔ حکومت واحد جهانی پیشوای وقت و امام زمان حضرت محمد بن الحسن العسکری ارواحنا فداه.(3)

و السلام علینا و علی عبادالله الصالحین.

1- شرح مبسوط در جلد اول چاپ چهارم ببعد.
2- شرح مبسوط در جلد اول چاپ چهارم ببعد.
3- شرح در ابتدای جلد هشتم.

تفاوت انسان و حیوان؟

دانشمندان هر کدام تفاوتی بین آن ها قائلند: نزد بسیاری از انسانهای قدیم و برخی انسانهای قبیله ای آدم، نمای جدید، حیوان در ارتباط با خداوند قرار داده شده است (توتمی) و در طرف مقابل افراطیونی که باتکای قدرت تکنیک چیره شدهٔ خود، انسانهای فاقد تکنیک را حیوان و در نتیجه وحشی دانسته و حتی برای کار در جوارشان حق توحش میگیرند (هر چند افراد اخیر در تعقل و تفکر پیش و پیش باشند) اما همین که به اختلاف بین انسان و حیوان میرسند آرائی چنین دارند:

پلتر گوید: انسان می خندد و میگرید و حیوان نمی تواند.

بوبر آینده نگری را مختص انسان میداند که در

حیوان بهیچوجه وجود ندارد.

دیوژن - انکساگوراس - آلس برگ و ... انسان را آن گونه معرفی مینماید که به کمک «تمدن عالی» میتواند جسم را فراموش کرده و بکمک عقل که در سایر موجودات وجود ندارد بر همه چیز حکومت نماید و این را انسان ایده آل نامند.

انسان جنبهٔ حیوانیش تقویت شده دریافت های فطری و روحانی پیدا میکند (موجودی که میتواند با ماوراء الطبیعه ارتباط یابد.)

برخی به درون گرائی و اندیشه انسان را میشناسد.

انسان میتواند یکی را از جهت تکامل مساعد یافته او را بدنبال خودش بکشاند که در سطح بسیار عالی پیامبران الهی هادی در این جهان و شفیع در آن جهانند.

یونانیان قدیم میگفتند: انسان میتواند تمدن ایجاد کند چون می اندیشد و ناطق است.

نیجه گوید: انسان با حیوان این فرق را دارد که گذشته را در خود بشکل مرتب و قابل ملاحظه ای حفظ مینماید.

هانس کونس گوید: انسان در برابر بسیاری از مسائل میتواند «نه» بگوید، یعنی آن را رد کند و حیوان نمی تواند.

گونه انسان را سزاوار رسیدن بدرجات و مقاماتی میداند که برایش پیش بینی شده است.

ارنست بلوخ امیدوار بودن را سبب اختلاف محسوب میدارد.

افلاطون انسان را در یک مرحله موجود دو پای بدون بال و بدون چنگال میداند، و در مرحلهٔ دیگر انسان ایده آل را مربوط به عالم مثل که از هر گونه پلیدی مادی مبراست.

شاید انسان تنها حیوانی باشد که از روبرو آمیزش میکند.

لاندمان گوید: اختلاف انسان و حیوان تنها در این است که انسان بادراکات خود شکل و ترکیبی خاص میدهد یعنی از ادراکات خود سیستمی فکری میسازد که به آن میتوان تشخیص منطقی و با ایدئولوژی ... گفت (تقریباً شبیه فرمایش حضرت امام حسین که فرمود: زندگی انسانی تشخیص منطقی اعتقاد و جهاد در ره آن است که این خود الهام از قرآن است: خلق الانسان علمه البیان. نطق روشنگر

همان تکلم توأم با توجه و سپس بدنبالش براه افتادن و جهاد در راه آن است و اگر زندگی انسانی چنین نباشد، نتیجه گیری عقلانی از ادراک و احساس نشده است و بدینطریق احساس و ادراک ابزار و آلات برای عقل محسوب نمی شوند یعنی با توجه به «خلق الانسان علمه البیان» هر نوع احساس و ادراکی که آدمی را بسخن گفتن وامیدارد چنانچه با عدم دقت و تفکر روبرو گردد از یک سطح حیوانی تجاوز نکرده است و اگر بدنبالش برای عمل براه نیفتد نتیجه انسانی عاید نمیگردد.

اما یک فرق هم بین انسان و حیوان بر پایهٔ خلقت آدمی بر فطرت پرستش است زیرا امکان توجه به مرحله ای از درک و احساس که مربوط به جهان ناآشنا میگردد در انحصار انسان بوده و همین دریافت به بعد از ماده آغاز فطرت بر پرستش اوست (در حقیقت 2-3 مورد اختلافی که نوشته شد تکراری و یکی بود اما با تعبیرات مختلف).

فرق انسان و حیوان و انسانها با انسانها بیشتر با احساس دردمندی است که دردمندی حیوان از درد و رنج حیوان دیگر از راه دیدن و بندرت از طرف دیگر بوده و آن هم به طرز

خاصی است مگر آن که فرزندش باشد که این احساس مربوط به غریزۀ راز بقای حیات است نه دردمندی و فرق انسانها نیز در همین است که هر چه آسان تر احساس دردمندی از اجتماع بیشتر دارند تا آن گاه که خود و فرزندانش از درد گرسنگی بر سفره افطار سه شب متوالی نشسته اما درد گرسنگی مسکین و یتیم و اسیر را بیش از خویشتن و خویش احساس کرده آن چنان خلوصی نشان میدهند که آیۀ و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیماً و اسیرا نازل شده و سوره ای بنام این انسان والا (حضرت علی) نامگزاری میشود.

ارسطو انسان را موجودی می شناسد که در جهت صحیح زندگی گام برمیدارد و هر عضوی را که در بدنش در سطح بالاتری قرار دارد بهتر معرفی مینماید.

هالر نیز انسان را موجودی بین حیوان و فرشته می شناسد.

بعقیدۀ «نویسنده» تنها حیوانی که قسمت اعظم زندگیش با شرائط انعکاسی و افکار کم و بیش مبهم و غرائز میگذرد اما این ها ابزار اصلی نیست بلکه شناخت واقعیت و روشنگری برایش اصلی است، انسان میباشد و این همان است که

حیوانات دیگر آن را چنین ندارند و این با «علمه البیان» قرآن سازگار است که نطق روشنگر با شرائط انعکاسی روانی یکی است.

برخی دانشمندان قرن 19 انسان را موجودی انتخاب کننده میدانستند و بعضی موجودی ذخیره کننده و نفراتی گویند حیوان بین نقش و صاحب نقش تفاوت نمیگذارد و انسان میگذارد یعنی انسان از صورت به عمق معنی پی میتواند ببرد.

دسته ای نیز گویند انسان نمیتواند مانند حیوان در یک قالب معین بماند.

و نیز گویند انسان واقعیت ها را به ارقام و آمار و کمیت و قابل اندازه گیری و توزین درمیاورد و حیوان نمیتواند.

قرآن بنحو خاصی انسان را معرفی میفرماید: «خلق الانسان علمه البیان» و یک خلقت مخصوص را بوی تخصیص میدهد (گویائی و دانائیش بر آن) یعنی سخن میگوید و در عین گفتن هم روشنگری میتواند بنماید و ابلاغ رسالت کند و تبلیغ دین و دانش نماید و هم بر خودش مطلب روشن است

که آیا به آن چه میگوید خود ایمان دارد یا خیر یعنی سخنش میتواند اجتماع و آفاق را به طرف نیکی و بدی بکشاند و هم خودش میداند سخنش بر نیکی استوار است یا بدی و چون به شرح نزدیک سازی انسان به حیوان میرسد میفرماید همین که آگاهی دلش و بینائی چشمش و شنوائی گوشش رو بکاهش گذاشت در حال نزدیک شدن به انعام است و چون آگاهی و بصیرت و شنوائی را از دست داد در حالیکه قوۀ «علمه البیان» باو عطا شده و «دزدی با چراغ آید گزیده تر برد کالا» در این صورت از حیوان نیر اضل و گمراه تر خواهد بود و این خود نوعی قدرت اراده است یعنی قدرت انتخاب که بحیوانیت نزدیک شود یا انسانیت بلکه هر چه «قربه الی الله» و نزدیکتر به اصل «الیه راجعون» گردد به انسان آید از آل نزدیکتر است یعنی همانگونه که امام فرمود انسان موجودی است انتخاب کننده که واقع در بین جبر و تفویض است (تا بکدام جهت میل نماید). (برای مزید اطلاع باید گفته شود گوشی که میشنود اذن است و گوش شنوا سمع، چشمی که می بیند عین است و چشم بینا بصر، و مقصود ما در این جا سمع و بصر است نه اذن و عین).

حال این بیان (نطق روشنگر روشن نما) را در سلسله انواد داروینیسم میتوان سراغ گرفت؟ و انسان از کجا آن را به دست آورد؟ که متأسفانه مورفولژی تنها به پیکرو شکل و ریخت خارجی موجودات بیشتر توجه میکند و به همین جهت بیشتر میل درد به یگانگی انسان و میمون بپردازد و الا توجه به کار و اصالت زندگی و چه تشابهی بین انسان و مورچگان از جهانی بیشتر است (ملکه داشتن - مأموران نظافت - خیابان سازی - خانه سازی - صف بندی - ذخیره غذا که مخصوص انسان است، داشتن سپاه، کارگ، سرباز و دادن مأموران اطلاعاتی به یکدیگر و مراقبت از حملات احتمالی دشمن و ...) و لذا کسی که میمون را معرفی میکند که مانند انسان سنگ میپراند یا فلان کاری میکند باید مورچه را نزدیکتر بداند.

ناگفته نماند از یکطرف در قرآن به خلقت محدود خاکی انسان و از طرفی دیگر به خلقت نامحدود و قالب شکن وی نیز اشاره هائی شده است و این را باید قبلا متوجه بود که طلب بینهایت از میان ماده محدود غیر ممکن است و اینجا مطلب دیگری بدست میآید:

چرا کسی که چند ده سال گناه کرده است باید سالیان دراز یا ابد در عذاب اخروی بماند؟

کسی که یک لحظه مرتکب قتل شده به زندان ابد محکوم میشود؟ چرا؟ اگر محکوم نشود برای همه و همه قتل نفس امر ساده و پیش پا افتاده ای تصور میشود و آزاد گذاردن مجرم و جانی نوعی تبلیغ برای همگانی شدن آن است و این که برای مرتکب تکرار گناه بدون مجازات آسانتر بوده و حتی قبح آن از خود و اجتماعش کاسته میگردد.

آنکه چندین سال گناه کرده و حتی برای یک مرتبه پشیمان نشده و توبه نکرده است اگر تا ابد زنده بماند همه عمر را در آلودگی و گناه بسر خواهد برد و چنگیز نمونه ای از آن است که با وجود کشتن بیش از شش میلیون نفر باز وصیت کرد بدنبال تابوتش از تبت تا قراقروم (پایتختش) انسانها را کشته جاده خون بسازند و روایتی در تأیید این مطلب از حضرت صادق رسیده است که ستمکار اگر تا ابد میماند دست از ستمش برنمیداشت (علل الشرایع جلد 2 صفحه 210 چاپ جدید).

هر گناهی، چند صباحی مهمان گناه کار است و قدرت

ادامۀ آن را هیچکس ندارد، یکروز مشروبخوار هر چند میل خوردنش کند کبدش اجازه نمیدهد، زناکار میخواهد باز هم گناه نماید، اما کمرش! اجازه نمیدهد، ولی نیت آلوده و پلید هرگز از مغز خارج نشود، کافیست که دیگری را وادار به آلوده شدن کند، و نیت پلید بخاطر این که دورتر از عمل از مغز خالی میشود و حتی فرمان میدهد دیگران انجام دهند لذا «نیت المؤمن خیر من عمله» و «نیت الکافر شر من عمله» که از معصوم نقل شده با مورد بحث ارتباط کلی دارد زیرا در آرزوی مؤمن است که اگر میلیونها سال زنده است همیشه در خیر و خوبی و خدمتگزاری بسر برد و در نیت کافر است که اگر همیشه زنده بماند شر داشته باشد یا حداقل در همان کفرش الی الابد بماند. اما در مرحلۀ عمل ساختمان فیزیولژی وی قدرت عمل و مرگ موانعی است که عملش را محدود میسازد و لذا دامنۀ درخواست آرزوهایش بیشتر از اعمالش بوده و اگر خیر باشد نیتش بر عملش فزونی دارد از جهات نیکی و خیر و اگر شر باشد از این لحاظ بیشتر از عملش است و این را نیز میدانیم که قرآن میفرماید: شیطان در مرحلۀ نیت با آدمی گلاویز و در صدد

اغوا کردن میباشد و اگر نیت خراب شد اما به عمل نرسید هیچ گناهی بر آدمی نیست و این با عدل الهی سازگاری دارد و در صورتی که در همان مرحله نیت خراب شد و به بد کردن رسید شیطان میگوید «انی بری، منک» و بیزاری میجوید و اگر نیت خوب بود و به خوبی منجر نشد اجر دارد.

در بیان «خلق الانسان علمه البیان» حضرت علی در نهج البلاغه در اوصاف نبی گرامی میفرماید: «کلامه بیان و صمته لسان» (حرف زدنش روشنگری بود و حرف نزدنش نزدنش تعلیم دهنده و حرف) و ما در میان کسانی که صفای باطن و تجلیات عالیهٔ روحانی دارند کسانی را سراغ داریم که از نشست و برخاست و عطسه و سرفه کردنشان تعلیم میگیریم چه رسد به آن که طرف فرستادهٔ خدا باشد.

و نیز از آن حضرت است که «فماذا بعد الحق الا الضلال و بعد البیان الا اللبس» و همانگونه که پروردگار حق و باطل را در برابر یکدیگر ذکر میفرماید حضرت بیان و لبس را برابر می آورد که باز میتوان گفت روشنگری کلمه مناسبی است زیرا لبس نوعی پوشاندن حق و نوعی افسونگری میباشد و آن گونه که حضرت سجاد در صحیفه

میفرماید «و لم یعیک برهان و لا بیان» بیان غیر از برهان است، بیان که مورد را سیر کمالی الی الابد میدهد و برهان که غایت سیر کمالی را اثبات میکند: کلام خدا که از خدا است برهانی است که جهت مردم بیان است و روشنگری مینماید (کلام خدا در غایت کمال و مردم را به غایت کمال رسان است).

کلمات دیگری نیز در قرآن، خلقت نامحدود انسان را رساننده است:

«... لربه لکنود» که ناسپاس شدن حدی ندارد.

«انک کادح الی ربک کدحاً فملاقیه فاما من اوتی کتابه بیمینه ...» که خطاب به انسان است، و میفرماید: ای انسان که بسوی پروردگارت به اجبار در حال صرف انرژی و وقت و حیات بوده و شتابانی کاری کن که نتیجهٔ آن رسیدن، سرگذشت و سرنوشت و کتاب اعمالت به دست راست تو دادن و مثبت با خواسته هایت باشد.

«ان الانسان خلق هلوعاً» : هلوع در لغت بمعنای حریص آمده و بعد از آن میفرماید: «اذا مه الشر جزوعاً و اذا مسه الخیر منوعاً» و وسعت دامنهٔ هلوع انسان را بحرصی

بحساب آورده که عکس العملش در برابر همه شرها و خیرها برآورد میگردد و در هر صورت بازدهیش ناسپاسی است و روایت شریفه نیز این مطلب را تأیید میکند که «المؤمن لاجشع و لاهلع» که اهل ایمان نه حرص درخوراکیهای جسمی دارند (که حرصش و پرخوریش زیان مند است) و نه هلع در آن چه مربوط به جانشان است آن چنانکه گویا هلع در برابر زهد قرار دارد که امام میفرماید: تمام زهد در آیه شریفه «لکیلا تأسوا علی ما فاتکم و لا تفرحوا بما آتیکم» آورده شده است که زاهد نه رسیدن به خیر او را منوع میسازد و نه دریافت شر جزوعش میکند.

حضرت سجاد در صحیفه دارد: پروردگارا مرا از خواهش بد و آزمندی اهل حرص پناه ده و حرص واقع در قوه و ضمیر ناآگاه هنوز بفعل درنیامده آدمی را هلع نامیده است پس اگر آدمی هلوع خلق شده در برابر «فالهمها فجورها و تقویها» نیز آفریده شده است «و نفس و ماسویها فالهمها فجورها و تقویها: قسم بروان و هم آهنگ شدنش پس از الهام شد به فجور و تقواهایش».

و شگفتی این که حضرت در جای دیگر از صحیفه هلوع

را به استخوانها نسبت میدهد: «الا رحمت هذه النفس الجزوعه و هذه الرمه الهلوعه ...» که رحمت آوری بر این جان بی تاب و این مشت استخوان بی طاقت» (یقین روزی خواهد آمد که استخوانها را باردار از هلع تشخیص دهند همانگونه که جزع از نفس است)، بهر صورت از میان ماده محدود طلب بینهایت نتوان کرد و مؤمن نه در خوراک رساندن به جسمش جشوع و حریص است که این سوء تغذیه است و نه در برشد و کمال رساندن جانش هلوع است که این آزمندی است و کم طاقتی و سست استخوانی در برابر دریافت ها و پرداخت ها که اگر همه به نیکی برسد منوع شود و چون بدی پیش آید زاری نماید و نباید گفت چرا انسان چنین آفریده شده که ریشه های درخت در مردابها و کودها و گندابهایند و با پرورش آن چه ظاهر است و با تزکیه و تصفیه اش بهتر ثمر دهد و ریشه آفرینش انسان بر هلوع قرار داشتن سبب پناه بدن به خرد است و از حیوانیت فرار کردن و تمایل به انسانیت و بالاخره از آن فرا و والا رفتن و اجازه بدهید دو سه کلمه دیگر (کبد - احسن تقویم) را نیز بگویم و باز انسان را در مجموعه ای از (خلقت از حمأ مسنون. نفخت فیه من روحی - بیان - هلوعاً،

فی کبد - احسن تقویم) بیشتر بررسی کرده شرح بدهم:

اما کبد که در نهج البلاغه به رنج بردن ناشی از فقر آورده شده (فهل تبصر الا فقیراً تکابد فقراً) که خود رنجی است متوجه هم جسم و هم جان و خلقت انسان نیز فی کبد و در رنج است. و امام میفرماید یعنی جنین میخورد از آن چه مادر میخورد و می آشامد از آن چه مادر می آشامد و تنفس میکند از آن چه مادر تنفس میکند و این نیز خود رنجی است و سوختی است و اتلاف انرژی و رو به پیری بردن که هر چه برسد ولو این که برای حیات ضروری ترین باشد پیر کننده و رنج آور و فی کبد میباشد و کبد را حد متوسط نیز گویند آن چنانکه خلقت در رنج و حرص آدمی بحد اعتدال است و فی احسن تقویم و در نیکوترین جای دادنها، برپای داشتن ها، برآورد شدنها.

پس انسان با همه عظمتش در یک شکلی بنام انسان جای گرفت، که یک سر آفرینشش در گل و حماء مسنون فرو میرود و درخت ممنوعه حضرت آدم نیز که ریشه هایش در گل بود شاید بهمین تناسب مورد عشق و علاقه حضرت قرار گرفت و پروردگار نیز آنها را به طرف محبوبشان گسیل و هبوط داد

و هر چه تمایل به این خلقت کند عصیان است (فعصی آدم ربه فغوی) که اگر باز هم در حد فیزیولوژیکی و بیولژیکی باشد ممدوح است و عصیانی است پسندیده چنانکه بشر بر علیه قانون جاذبه عصیان کرد و از جورفین خارج شد. (مطلب اخیر از جامعه شناسی آقای دکتر علی شریعتی نقل شد) سر دیگر آفرینش آدمی در بینهایت های «فنفخت فیه من روحی» غرق میشود. از گل آفریده شدیم و بسوی گل بر میگردیم و از خدائیم و بسوی وی برمیگردیم (آیهٔ انا لله و انا الیه راجعون) دو سر آفرینش انسانی است و ابزاری چون هلوعاً. احسن تقویم - کبد - بیان، وسیلهٔ نعقل و تفکر که همه دست به دست یکدیگر و به مساعدت هم وسیلهٔ تقرب به ذات مقدس آفریدگار را فراهم می سازد یعنی بنظر اسلام انسان همانگونه که میتواند با از دست دادن آگاهی و بینائی و شنوائی حتی از انعام نیز پست ترین مرحله گرایش حیوانی یابد (آیه شریفه - اولئک کالانعام بل هم اضل) میتواند به مقام «یا ایتها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه» (آیه شریفه) نیز برسد.

سازمان بخشی آفرینش در دو جهت متضاد (هلوعاً -

فی کبد) (بیان - احسن تقویم) بهترین محرک است که اختلاف پطانسیل دو سر سیم ایجاد طوفان الکتریکی - اختلاف حرارتی دو گوشهٔ بیابان ایجاد طوفان ورزشی - اختلاف طبقاتی دو ناحیهٔ اجتماع طوفان انقلابی و در هر حال تحرکی و تکاملی ایجاد مینماید و وجود اختلاف در بینهایت های آدمی نیز همانند وجود اختلاف در شکل ظاهر اوست که در صادرات و واردات بدن بنحوی خاص و مشروط متظاهر میباشد و همین هاست که زندگی را پابرجا میدارد و نیز وجود اختلاف در بینهایت ها سبب تحرک و تکامل و پشت سر گذاردن مراحلی از پستی ها و ناآگاهی و نادرستی است یعنی اینکه گفتم خرد از میان این چهار ابزار آفرینشی برمیخیزد همین است (تا خرد از میان برخاسته اسیر کدام یک از طرفین شود و بهمان شکل رسالت خود را گرایش به جانب بدیها دهد یا خوبیها؟) یعنی بین دو تضاد (هلوعاً - فی کبد) (بیان - احسن تقویم) انسان کادح بوجود می آید که خود طوفانی است میل کننده بسوی مثبت ها و یمین یا منفی ها و یسار.

ماکس شلر (Max،scheler) میگوید: زندگی یا خرد دشمن بزرگ یکدیگرند و در بسیاری از موارد زندگی، خرد

را لگد کوب کرده و انسان است که با دلبستگی های طبیعی که به این زندگی دارد خرد را فراموش و تضعیف میکند. وظیفهٔ خرد است که انسان را به مبارزه پیگیر علیه این دشمن کینه توز (جسم) برانگیزد تا حداقل قدرت حکومت جسم بر خرد تقلیل یابد.

بعقیدهٔ ماکس شلر و شوپنهاور انسان حقیقی ریاضت کشی دائمی است (نوعی رنج) که در خدمت معنویات قرار دارد و بر واقعیات زودگذر زندگی پشت کرده است و قهرمانان این دو فیلسوف بزرگ کسانی هستند که از دندان نشان دادن های مکرر و واقعیت تلخ هستی نمی هراسند و با مشت های گره شده نیروی خرد و اراده، بر دهان عفریت بی رحم زندگی میکوبند و آن را اسیر خرد و ارادهٔ خویش میسازند (دانشمندی میگوید جسم و جان آدمی چون دو سنگ آسیا است و رنج ها دانه های گندم که اگر نباشند آن دو یکدیگر را می سایند.)

احسن التقویم نیز همان انسانی است که در رحم مراحل تسلیم را گذراند و بر فطرت توحید متولد شد و مشمول «فتبارک الله احسن الخالقین» گردید و در این جهان نیز

میتواند مراحل تسلیم و رضا را بگذراند و از «احسن الخالقین» مشمول «احسن التقویم» گردد.

(دگردیسی در رحم تکوینی و تسلیم است و دگردیسی این جا نیز باید باشد و احسن تقویم یعنی مخلوق احسن الخالقین).

«اطلبوا العلم ولو بالصین» که فرمودۀ نبی گرامی است یعنی چه؟

در طلب دانش باشید ولو این که درصین است جنبۀ اعجاز جغرافیائی دارد: اولا شدت علاقه اسلام را به علم میرساند که زحمت به صین رفتن را برای دانشجوئی نادیده میگیرد و ارزش دانش آموزی را بر پذیرش هر رنجی برتر میشمرد دیگر آن که دورترین راه برای مردم مسلمانی که نبی گرامی با ایشان صحبت میکرده و در غرب آسیا می زیستند شرق آسیا بوده است آن هم شرقی که امکان رفتنش بود و رو میان برای آوردن حریر به آن جا رفت و آمد داشتند و مهمتر آن که مسافرت از راه دریا مردم را به صین (Sinii) میرساند و از راه خشکی به ناحیه ای بنام

سری (Serii) که امروز هر دو را رویهم چین میگویند و توجه حضرت به صین جالب است (از راه دریا مسافرت کردن کسانی که جز در بیابان و ریگ مسافرتی نداشتند جالب است زیرا دریانوردان را به صحرانوردی یا صحرانوردان را به دریانوردی و مسکن کردن آن جا حواله دادن که در پی کاری و تحصیلی روند شدت اهمیت کار و تحصیل را بعلت حواله به محل و بکار ناآشنا میرساند).

چرا نمیتوان خدا را دید؟

صرفنظر از این که حق آن است که هست اما حق باید نادیدنی باشد آیا بشر با کدام یک از حواس خود میخواهد خدا را ببیند؟

به علاوه عدم توانائی دیدن خدا را از شدت ظهورش میدانند و دربارهٔ انسانی که دیدنش بین قرمز و بنفش محصور است و شنیدنش بین 16 - 16000 ارتعاش و ... و توانائی احساس و درک ماده را هم ندارد چگونه خدا را می تواند دید؟ و ملاحظه فرمودید رنگ شدید، نور شدید، صدای شدید و ... را نمی بیند و درک نمی کند چگونه آن همه شدت ظهور

خدائی را احساس یا درک خواهد کرد؟

و اگر خورشید هم بتنهائی بود شدیدتر می تابید و هیچ نبود جز یک بیننده هرگز دیده نمی شد! بالاخره خدا را نمی توان دید ... برای این که حق است و همه چیز آفریده شدهٔ وی، و در صورتیکه با یکی از حواس، بتوان بوجودش پی برد، تمام علوم در انحصار آن حس درآمده و در نتیجه شناخت هستی راه منحصری پیدا میکرد و این برخلاف شناسائی و تقسیمات علومی است که بشر می تواند از راه تحصیل آن ها رو به کمال و تکامل برود. خدا از شدت ظهورش پیدا نیست روشنگر همه آن چه گفته و باید گفت میباشد و نمونه شدت ظهورش آن که همه آفریده شدگان که بسویش بازگشت دارند و الی الله المصیرند به درک و حس شتابشان را برای رسیدن به صفات الهی می بینیم و از جمله زیبا شدن مرتب کائنات به جمالش و زنده شدن به حی بودنش و قدرت یافتن به قادر بودنش و ... استکمالی آفرینش است و الی الله المصیر رفتن.

اصولا اگر چیزی به یکی از حواس حواله داده شود چون راه سنجش آن تعیین شده به امتحان کردن اشاره است

و هر چه مورد آزمایش قرار گیرد یعنی سلطه بر او یافته اند و خدا مسلط است.

این که بارها این جسارت را کرده سوره توحید را شناسنامه مقدس ذات تبارک و تعالایش گفته ام باز تکرار کنم که در این سوره شریفه همان الفاظ و کلمات احد - صمد - لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد، علاوه بر آن همه تفسیر و توجیه و ... که میتوان از آن ها کرد یکی هم پاسخ به مشکلات مربوط به توحید است و از جمله چرا خدا را نمی توان دید؟ زیرا الله، احد است و در برابرش (و لم یکن له کفوا احد) از جمله ضدی نیست تا به قانون اضداد دیده شود بلکه در آفریده شدگان ما فقط حق داریم انتظار داشته باشیم چیزی را که صمد نیست یا تولد یافته و یا تولیدی است یا کفوی دارد ببینیم که راه درک و احساس فقط به روی دارندگان اوضاع و احوال چهارگانه مذکور (صمد نبودن، والد یا ولد بودن، کفو داشتن یا مجموعی از دو یا سه تای آن ها داشتن) باز است.

شفاعت؟

در قرآن آیاتی است که شفاعت را نفی میکند (48 بقره - 12 سجده و...) اما در برابر بت پرستانی که بت ها را شفیع میدانستند (18، یونس) یا کسانی که میگفتند چون آباء و اجدادمان از پیامبران و صالحان بودند، از ما شفاعت خواهند کرد و در این صورت است که قرآن علاوه بر نفی شفاعت میفرماید نه شفاعت پذیرفته میشود نه غرامت نه عوض و نه کمک (48، بقره).

آیاتی هم هست که شفاعت را به اذن خدای تعالی و تبارک قطعی معرفی میفرماید (255 بقره - 9 طه - 50 انعام - 44 زمر و ...) و در نتیجه می بینیم در برابر شفاعت مطلقی که بت پرستان و یهود عقیده داشتند از آن بهره مند می شوند قرآن آن را نفی کرده و شفاعت مشروط را تصدیق می نماید.

اما سؤال دیگر این است که آیا شفاعت نوعی پارتی بازی است؟ یعنی شفاعت که معنای پیوست دادن چیزی به چزی و جفت نمودن دو چیز جدا از یکدیگر است و در مذهب به کمکی گفته میشود که پیامبران، امامان، صالحان، پدر و مادری که فرزندانی صالح پروریده اند، معلمان و استادانی

که شاگردانی خداپسند تحویل جامعه داده اند و ... به پیروان یا شاگردان خود برای نجات از هلاکت و عذاب مینمایند آیا این کمک پارتی بازی است؟ همانند کسی که در برابر قانون دنیوی مجرم است و یکی از اقوام وی که مقامی دارد توصیه میکند تا قانون درباره اش اجرا نشود! آیا شفیع نیز در قیامت یکی را که بنابر وعدهٔ الهی مستوجب آتش بوده واسطه میشود تا به عذاب گرفتار نگردد؟

در بین کسانی که فرزندشان را کشته اند همین که حکم اعدام قاتل را میشنوند افرادی چند برای نجات وی درصدد گرفتن رضایت از ولی مقتول مراجعه می نمایند و اغلب چنین وضعی مشاهده میشود:

این قاتل که برایش رضایت میگیرند و حبس دراز مدتش را بسیار تقلیل میدهند برای این بوده که پیش نماز محله، رئیس خانواده، دائی، عمه، و ... به اصرار و التماس می روند و می آیند و فعالیت میکنند و از این که نقشه ای نبوده، قتل به عمد واقع نشده و چنین و چنان تا بالاخره سخن کسی که برای فامیل مقتول ارزش معنوی یا رفاهی و مادی بیشتری داشته اثر روانی گذاشته و سوز و گداز را

نیز گذشت زمان فرو نشانده و کار درست میشود.

آن قاتل دیگر را که نتوانستند برای نجاتش حتی از اعدام رضایت بگیرند و اعدام شد، بچه ای را برای ارضاء شهوت پست تر از سگان و ددان دزدیده سپس به علت مثلا عدم آرامش کودک او را کشته است و در این مدت محاکمه نه تنها کسی حاضر نشد برای اخذ رضایت از والدین کودک واسطه شود بلکه در طول مدت زندان و حتی روز اعدام زن و فرزندش نیز حاضر به دیدنش نشدند و گفتند ما نمی خواهیم این را که انسان نیست ببینیم (متوجه باشید که زن و فرزند مجرم غیر اهلی بودنش را عنوان کرده اند).

گناهی (کشتن انسان بلا دفاع) را مثال آوردم که نزد موحد و ملحد بزرگترین جرم است و با آن که هر پدر و مادری فرزندش را دوست میدارد اما در درجه آخر یعنی نزدیک به ابلاغ حکم قضات، والدین یا در برابر یک فرد بسیار سالم و نیکوکاری که در راه خدمتگزاری جان فشانی کرده و اینک واسطه شده رضایت میدهد یا در برابر یک سرمایه رفاهی و نیکوبخشی که تصورش را کرده اند اما آن دیگر آن قدر اعمالش ننگین و نفرین زاست که زن و فرزند و پدر و مادرش

نیز با افکار عمومی خشمناک به این طرف و آن طرف کشیده میشوند و حتی حاضر به دیدار قاتل بیرحم نمیگردند و ندای «انه لیس من اهلنا» (این با ما اهلیت ندارد) از آن ها بلند است.

اینک روز رستاخیز است، کسانی حاضر ایستاده اند که در راه پیشبرد مردم بسوی هدایت و سعادت جان فشانی کرده و در برابر آن همه رنج و ستم که دیده اند استقامت و پایداری داشته اند، از پیامبران، امامان، شهیدان، صالحان، استادان، معلمان، پدران، مادران و فقیران و هر کس نحوی به انبیاء الهی تأسی جسته است، در برابر نام بردگان، گنه کارانی که هم خشم افکار عمومی بدرقه اشان نیست و چشم مؤمنین با مسرت خاص جنازه اشان را تشییع نکرده است، در التهاب شدید ایستاده اند، چنین کسانی که معصوم نیستند و گناهانی دارند از طرف پروردگار اذن شفاعت کردنشان به احتمال صادر میشود (به دلیل آن که هر کس زمان مرگش چهل نفر مؤمن از روی واقعیت به خوبی او شهادت بدهند خدایش بروی رحمت آورد و افکار عمومی اهل ایمان یعنی رحمت و رضایت پروردگار از جمله برای شفاعتش).

اینک برای گنه کاری آدمکش واسطه لازم است، در این جهان رئیس خانواده یا یک مرد خدمتگزار و با ایمان توانست شفاعت کند یا این که خانواده مقتول وجهی گرفتند و متأثر شدند (بحث قسمت اخیر باید در جای دیگر داده شود و در جهان بعد طرز خاصی است).

از این رو در آخرت هر کس بیشتر جان فشانی کرده و در راه اصلاح جامعه بیشتر ستم و رنج دیده قدرت بیشتری در پیشقدم شدن شفاعت دارد تا جائی که نبی گرامی را فرمود:

«و لسوف یعطیک ربک فترضی» و آنقدر به ایشان ببخشاید که راضی شوند، و از جمله بزرگترین رنجدیدگان سالار شهیدان حضرت سید الشهداء است که گوئیم:

در محشر اگر لطف تو خیزد بشفاعت***بسیار بجویند و گنهکار نیابند

اگر شفاعت که از اصول مسلم اسلامی است وضع نشده بود یک قسمت از عوامل امیدوار کنندهٔ دین فراموش میماند، زیرا شفاعت نه برای جرئت دادن جنایتکاران است نه برای پشت گرمی گنهکاران و نه چنین چیزی را اسلام میپذیرد و نه عقل، و آن چه را شفاعت میگوئیم برای کسانی

است که در طول زندگی لغزشها و گناهانی داشته ان اما به مرحله نقشه کشی و حقکشی و طغیان و الحاد و شرک نرسیده است، و این نویدی است که هر کس گناهی کرد در حالیکه اتصالی با توحید دارد به یأس و مرحلهٔ قطع امید نرسد و نگوید زیر آب چه یک ذرع چه صد ذرع؛ و بدینوسیله پاکباز و از همه جا بریده نگردد و سعی نماید به جبران گذشته های آلوده با طرح آینده ای پاک نظر شفیعان را از راه رضایت افکار عمومی مؤمنان به خود جلب نماید و در جنگها و چه شبه ای از مسئله شفاعت مطرح است: سربازانی که به میدان آمده اند چنانچه از فرامین کوچکی تخطی کردند از لغزششان میگذرند اما از فرارشان نمیگذرند و این که امام فرمود شما سعی کنید بصورت انسان (نه حیوان) وارد محشر شوید تا از شفاعت بتوانید بهره مند گردید همین است که امروز می بینیم: انسان در تلاش داشتن سه چیز بهتر و لذت بخش تر است، یک شکم، یک عورت، یک واحد ماشین؛ یعنی انسان همان حیوان که ماشینی هم برای آسایش داشته باشد که تندتر برید و ببافد و بدود و ... در صورتیکه انسان باید یک واحد انسانیت نیز بر پایهٔ محبت علاوه تر بر آن چه گفته شد داشته باشد یعنی

باید آن گونه وارد محشر نشود که به او گفته آید «انه لیس من اهلنا» و حداقل صورت ظاهر انسانی را داشته باشد نه آن که انعامی باشد یا «کالانعام بل هم اضل».

شاید تنها موردی که میتوان در قرآن یافت که در این جهان نیز همانند آخرت شفاعتی صورت گرفته باشد داستان نوح نبی و فرزندش کنعان میباشد که داستانی است هم سمبولیک و هم واقعی (همانگونه که نظر نویسنده دربارۀ کلیه داستانهای قرآن چنین است) و این که قرآن داستانهائی را نقل میکند که اتفاق افتاده و برای هر عصر قابل برداشت میباشد (برداشت دینی و آن چه در قلمرو دین مرغوب شناخته میشود از علم، عبرت، اخلاق و ...) از جمله بطن های قرآن میتوان بحساب آورد و اعجازی بر معجزات دیگر.

مواردی دیگر نیز هست که واسطه ای در بین بوده و از خدای متعال درخواست کرده تا گنهکار یا پشیمانی را ببخشد همانند داستان حضرت یوسف و برادرانش و ... که برخی این نوح را هم شفاعت به حساب آورده اند در صورتیکه در داستان نوح گنهکاری (پسرش کنعان) بدون آن که تا دیدن مرگ، توبه نماید، مورد شفاعت پدر قرار گرفت، و در داستان یعقوب و

یوسف جهت برادرانش که پشیمان بودند مرگ فرا نرسیده و راه توبه باز بوده و طلب آمرزش بعمل آمد، آن جا نوح واسطه شد و این جا یعقوب و نوبتی هم یوسف؛ آن جا شباهت به شفاعت داشت و این جا توبه و طلب مغفرت در کار بود و فرق توبه و شفاعت این که:

توبه مخصوص این جهان است؛ توبه تا مشاهدهٔ مرگ پذیرفته است. توبه بدون واسطه میتواند انجام گیرد. توبه در موارد گوناگون متغیر است (مثلا توبه دزد که مال سرقت شده به صاحبش مسترد گردد).

با توبه و بازگشت مخلوق پشیمان، خالق تواب رحیم نیز توبه (بازگشت) مینماید. هر کس در هر مقام، حتی پیامبران اولوالعزم در برابر عظمت و توابیت پروردگار توبه مینمایند.

شفاعت همانگونه که از معنایش پیداست بدون واسطه انجام نمیگیرد، با «توجهنا و توسلنا» در این جهان و با «و لسوف یعطیک ربک فترضی» در جهان بعد حالت امیدوار کنندگی دارد؛ توبه از افراد نیک و بد در برابر عظمت الهی وارد است اما شفاعت مخصوص گناهکارانی است که شرط جذب شفیع را داشته باشند و جان مطلب همین جاست یعنی

توبه کننده که به تنهائی با خدا ارتباط دارد و به محض آن که نام تائب به گناهکار اطلاق شد خدای ثواب و آمرزنده پیش میاید و همانگونه که قرآن فرماید توبه و بازگشت از هر دو طرف بسوی یکدیگر است؛ گناهکار به خدا و خدا به تائب بازگشت مینماید. اما شفاعت به تنهائی انجام نمیگیرد بلکه بعلت نامتجانس بودن وضع گناهکار با اصل کلی تقرب، مقربی واسطه اش شده نامتجانس را در آغوش محبت گرفته دوتائی نحوی یگانگی یافته تقرب حاصل مینمایند.

در عمل هم چه بسا یکنفر با شخصیتی تماس میگیرد و انقلاب روانی و جهشی پیدا میکند و توبه مینماید، اگر همین تماس با شخصیت الهی در آخرت امکان پذیر گردد و بجای بخشودگی الهی از جنبه های الهی در آخرت امکان پذیر گردد و بجای بخشودگی الهی از جنبه های الهی شفیعان استفاده گردد میشود، شفاعت، یعنی در مورد توبه، خداست و گناهکار، یا کسیکه باید از گناهکار بگذرد علاوه است و در شفاعت خداست و شفیع و گناهکار، و ریشهٔ لغوی شفاعت هم بر همین دوگانگی و دو نفری است.

اگر تائب واسطه ای داشته باشد در اختیارش میتواند

قرار گیرد و کسیکه شفاعت میشود در اختیار شفیعش است. فاصلهٔ تائب همینکه حاضر به توبه کردن شد به واسطه کم میشود و فاصله شفیع با او زیاد است.

حضرت نوح، پیامبر اولوالعزم از مقربان درگاه الهی، همسرش زنی بد و دور از رحمت پروردگار، از چهار پسرش (سام - یافث - حام - کنعان) یکی جانشین پدر میشود یکی به مادر میرود و دو تای دیگر نیز مطیع اوامر پدر و مادرند (آیا میتوان این وضع را نیز معرف قانونی از ارث گرداند که آمیزش گل سفید و قرمز نتیجه اش یک گل سفید یکی قرمز و دو تا ارغوانی است؟ و این جا نیز یکی جانشین و پدر خوب و یکی جانشین مادر بد میشود دو نفر حد وسط اند).

پسری که به مادر شباهت یافته از طرف پدر مأمور میشود در ساختن کشتی کمک کند تا از طوفانی که آمدنش وحی شده و بوسیله آن فاجران کفار را از بین خواهد برد در امان بمانند.

پسر همچنان که از اول سرپیچی داشت طاغی است تا طوفان میرسد، نوح پسرش را فریاد میزند: ای کنعان پسرم سوار شو، که اراده الهی است جز آنکسان که بر کشتی سوارند همه و همه غرق شوند، سوار شو که غرق شده بهلاکت میرسی.

- به کشتی نخواهم آمد، اینک به کوه نزدیکم به قله اش پناه میبرم، هرگز آب به آنجا نخواهد رسید.

اما آب چه آبی؟ آنقدر بارید و آن اندازه جوشید که گویا زمین و آسمان در مسابقه آب افزائی و ایجاد طوفان مأموریت دارند تا آنجا که به قله رسید و کنعان را طعمهٔ موجی از خود ساخت .

در این جا ذکر یک مطلب علمی از قرآن جالب است که معاصرین متخصص آن را شناخته اند:

هنگام باریدن اگر مردابها را در نظر بگیرند سطحشان بالا میآید، چنانچه به کنار بیابانی، پایه ای از باریدن فرو ریزد و سطح کوچکی را حتی به اختصار نمناک سازد چشمه های آن حدود همه آبشان زیاد میشود یعنی آسمان که میبارد زمین نیز می جوشد و این مطلب قرآن آورده هنوز علم نادانسته است.

کنعان مرگ را می بیند و پدر کنعان را، توبه با دیدن مرگ نتیجه ای ندارد لاجرم پدر بشفاعت قیام میکند: ای پروردگار مهربان، کنعان پسر من است و از خاندان نبوت، او را نجات ده.

- او (کنعان) پسر توست، اما با تو اهلیت ندارد که کارش ناشایست است (انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح) و جان کلام این جاست و شفاعت از همین قسمت شناخته میشود:

«یوم یفر المرء من اخیه، و امه و ابیه و ...» که نزدیکترین خویشاوندان از یکدیگر آن چنان جدایند که گویا در فرار از همند و پدر نوح باشد، کنعان بسوی آتش کشانده میشود مگر آن که نوح به شفاعت برخیزد و در نجات گناهکار از تنهائی بکوشد و دو نفری شوند (شفاعت و دوگانگی همین است) و این در صورتی قابل انجام میباشد که گناهکار نااهل نباشد، جنسی دیگر ننماید، نوعی ناشناخته نماند.

کنعان از نطفهٔ پدری چون حضرت نوح و از مادری که قرآن مذمتش میکند، بوجود آمده، فرزندشان بحساب است، پیامبر اولوالعزم نیز او را فرزند خود معرفی فرموده با ذکر «یا بنی ارکب معنا» محبت پدر فرزند را نشان میدهد، اما این قفس مادی چند کیلوئی، و این قامت محدود چند سانتیمتری و این جسم فناپذیر که نمیتواند معرف جان بی حد و حصر، جان آزاد، جان متصل به ابدیت، حان بینهایت طلب باشد، آیا او نوح است و با خاندان نبوت

اهلی، یا وحشی؟ آیا اهلیت دارد یا نه؟ اگر اهلیت ندارد رام نیست، آرام نیست، قابل جذب و کشش نیست، قابلیت این که از او شفاعت شود ندارد.

کنعان، جسمش به خیر و خوبی و پیامبر تعلق دارد اما جانش متعلق به گناه و نافرمانی است پس بین جسم و جانش که اولی از رسولخدا و دیگری از خداست جدائی افکنده از خالق مجازی، قطع نکرده اما از خلق حقیقی بریده، عقل مختار و اراده اش حائل و مانع تجلی عقل منتخب و شعور باطنش شده(1) و:

اگر خدای نباشد ز بنده اش خشنود***شفاعت همه پیغمبران ندارد سود

و این که گفته اند شما بصورت انسان (نه حیوان) محشور شوید و در این صورت از شفاعت چشم امید داشته باشید، همین است که شفاعت کردن از انعام «و اولئک کالانعام بل هم اضل» معنی ندارد و دوگانگی و شفاعت یعنی انسان و انسان نه انسان و انعام: انسان از گل و لای و طین و حمأ مسنون است، و نیز از «فنفخت فیه من روحی»، و گل و

1- در قسمت مربوط به موسیقی شرح داده شد:.

لای از پیامبر عرضه داشتن اما پیوند جان و روح از پیامبر گسستن با شفاعت سازگاری نمیکند.

کنعان، آن چه از تن دارد پیامبری است اما آن چه از جان دارد به ندای «انه لیس من اهلک» از پیامبری نمیباشد، با نوح نامتجانس است، اهلیت خاندان نبوت را ندارد و این سنگینی گناه نمیتواند در آغوش عظمت پیامبری قرار گیرد و این که نبی گرامی فرمودند «انا و علی ابوا هذه الامه» چه سخن بسیار نیکوئی مانند سایر سخنان ایشان است که باید اسلامیان به امید شفاعت اهلیت نشان دهند، و چون کسیکه خود میتوانست خویشتن خویش را از تنهائی برهاند و به خدا بازگشت نماید و خدا نیز بسوی او بازگشت کند و این اقدام را نکرد و از این که خودش را به خدا نزدیک کند غفلت نمود معنی موفق به توبه نشد و چون کنعان از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد عملاً برید فرزند هر کدام خواهد بود از شفاعت برخوردار نخواهد گردید.

ابوذر و معاویه هر دو دارای دو چشم و دو گوش و دو دست بودند، و چه بسا ظاهر معاویه آراسته تر از اباذر اما آن که با نبی گرامی پیوندی جانانه چون ابوذر دارد از اهلیت

اسلامی و اسلامیت نبریده است، اما معاویه و آن جا که جانشین وی بود و خود را جانشین پیامبر نشان میداد سه شبانه روز جسد کنیز زیبایش را در آغوش داشت چه اند و کجایند؟ که «اولئک کالانعام» اش پذیر! اما چرا «بل هم اضل» اند؟ یکی همین است که هیچ انعام و حیوانی حاضر به در آغوش کشیدن و آمیزش با جسد همجنسش نیست جز انسان «کالانعام بل هم اضل» که چه بسیار پرونده های دادگستریهای جهان که به جرم نبش قبر دختری و آمیزش با جسد، باز است؟ و نزد خلیفه ای! و اولوامری! و جانشین پیامبری! هم این پرونده برای همیشه مفتوح مانده و خواهد ماند.

نتیجه: شفاعت اثبات کنندهٔ این معنی است که: آن چه بدی کمتری دارد بیشتر قابل پذیرش است تا آن چه که بدی بیشتری دارد و مرز این مطلب یعنی جائیکه بدی از حد نصاب خارج میشود آن جاست که آدمی از فرط گناه خود را بنوعی دیگر که با انسانیت اهلیت ندارد نزدیک ساخته و به غیر اهلی و وحشی و حیوانیت تنزل داده است و در این تقسیم بندی آنانکه در قلمرو انسانهایند هرگز یأس از رحمت الهی را که گناهی کبیره است با ایمان به شفاعت و

این که هنوز هم دادرسی و فریادرسی میگردند بخود راه نمی دهند و شفیع کسی خواهد بود که اجازه دارد با وساطت جهت گنهکار حالت قابل پذیرشی بوجود آورد و شرط شفاعت، توانائی گناهکار است که توانسته باشد خود را از اهلیت و شناسائی انسان قابل شفاعت جدا نساخته باشد، و قدرت امیدوار کننده توبه این جا شناخته میشود که هر چند منحصر به این جهان است اما هر گنهکاری در هر مرحله از گناه میتواند توبه کند اما چه بسیارند کسانیکه با شخصیتی الهی روبرو شده با جهشی که در آن ها ایجاد شده توبه کرده اند، و اینک نیز کسی که با شخصیتی الهی جهشی یافته تطهیر شده است ولی شفاعت فقط دربارۀ آنهاست که بتوانند موجودیت انسانی خود را هر چند گنهکارند به شفیع نشان دهند و نتیجۀ کلی آن که: شفاعت به مرضی الایمان گناهکار میرسد نه غیر و هدایت این جهان که توبه بدنبال دارد همانندش شفاعت آن جهان است و تطهیر و همانگونه که این جا تمام مردم استعداد هدایت شدن ندارند آنجا نیز همه بعلت سقوط روحی شدید و دوری از عالم انسانی مورد شفاعت قرار نخواهند گرفت.

برای مزید اطلاع آورده میشود که روز جزا (یوم لا یقبل منها عدل و لا تنفعها شفاعه - 123 بقره) شفاعت بر مبنای پارتی بازی و دوستی وجود ندارد و همانگونه که اعتلای روحی و کمال حصل از توبه که با روبرو شدن یکنفر هادی صورت گرفته شرک نیست شفاعت و تطهیر حاصل از روبرو شدن با شفیع هم شرک نبوده و در هر دو صورت عامل اصلی جنبهٔ الهی داشته و دارد و پیوند هدایت و شفاعت با توحید، قاطعیت دارد.

یعنی طرز استفاده رساندن و استفاده بردن از شفاعت و این که در انحصار چه کسانی است جملگی در این جهان با شرایطی خاص تعیین شده است (شرط آن که چه کسی شفیع باشد و چه کسانی به شفاعت خواهند رسید پروردگار تعیین کرده است) و لذا مسئلهٔ شفاعت جنبهٔ الهی پیدا مینماید و در نتیجه استفاده رساندن یا به استفاده رسیدن از طریق شفاعت که جنبه های الهی دارد شرک نیست (قبول رسالت پیامبران هم استفاده از جنبهٔ الهی مردان بزرگواری است و ضد شرک میباشد و بهمان نحو قبول شفاعت هم استفاده از جنبهٔ الهی آنان میباشد و شرک نمی باشد).

بهمان طریق که میگویند اولین شرط پیامبری اجازهٔ

خداست که نوعی معجزه ارائه دهد، نخستین شرط شفاعت هم اجازۀ خداست که شفاعت صورت گیرد و این است معنی «من ذالذی یشفع عنده الا باذنه» که کسی بدون رضایت باریتعالی شفاعت نتواند کرد و کسیکه قرآن را پذیرفته و «ان الحسنات یذهبن السیئات» آن را قبول دارد که میفرماید خوبیها بدیها را میبرد و این را نیز قبول دارد که مجسمۀ خوبیها (پیامبر و هر شفاعت کننده ای ...) نیز میتواند بدیها را ببرد (شفاعت کند).

در سورۀ شعرا گنهکارانی را معرفی میفرماید که شفاعت نمی شوند، و اگر شفاعت شرک بود محرومیت از آن را گوشزد یکعده مخصوص و محروم نمی فرمود: و در سورۀ روم نیز معبودان مشرکان را از شفاعت کردن عاجز معرفی نمیکرد و ملاحظه فرمائید دو طرف قضیه چگونه استوار و محکم شده است که نه معبودان باطل میتوانند شفاعت کنند و نه پیروان باطل میتوانند شفاعت شوند و در این صورت شفاعتی که جنبۀ الهی داشته باشد شرک نیست و چنانچه آیاتی هست که شفاعت را منحصر بخدا میکند و آیاتی نیز که اجرای شفاعت را به اولیاء خود منتسب میسازد همانند

هدایت است که زمانی پروردگار متعال آن را در انحصار خود درآورده در حالیکه آیاتی هم که پیامبران را هادی معرفی میفرماید دیده میشود.

در سورۀ بقره (انفقوا امما رزقناکم من قبل أن یأتی یوم لا بیع و لا خله و لا شفاعه) صریحاً معامله و دوستی شفاعت را ردیف آورده تا دانسته شود موجودیت شفاعت همانند موجودیت بیع و شری و دوستی بوده و حتمی و قطعی و واقع شدنی است اما هیچکدام از این ها بدون آمادگی قبلی فریاد رسی نمی نمایند یعنی در این جهان تصور پارتی بازی یا ... از آن ها نمی رود همانند کسیکه دلش برای دوست یابی یا بیع متمایل است اما یقین دارد بدون آمادگی قبلی امکان پذیر نیست.

-آب کر هر چند بیشتر از کر هم باشد با چند دانه باسیل ابرت (یا میکربی دیگر) آلوده است و میتواند هر فردی را که از آن استفاده مینماید مبتلا کند در حالیکه نه رنگ و نه بو و نه مزه و غلظت و هیچ گونه از شرایط فیزیکی و شیمیائی آن عوض نشده باشد!

بحث از آبهای قلیل و کثیر از این جهت است که چه مقدار آب میتواند بر نجاسات غلبه کرده آن ها را متلاشی کند و در نتیجه بتوان آن مقدار آب را که در حداقل است کر نامید که کمتر از آن قادر بانجام عمل تطهیر نبوده و بیشتر آن نیز چنانچه مضاف باشد و باندازۀ کافی اکسیژن مورد لزوم جهت انجام عمل در اختیار نداشته باشد باز پاک کننده نمی باشد چنین توجهی هرگز به آن کس اجازه نخواهد داد آبی را که میتواند از مطهرات باشد با آبی که قادر است ایجاد بیماری نماید اشتباه کند وانگهی از آن جا که از مستحبات غسل و غسل و وضو، مضمضه کردن آب و بچشم کشیدن آب مورد نیاز است چنانچه دانسته شود مستحب مذکور این معنی را دارد که حتی آب شستشو نیز باید همان آبی باشد که بدهان وارد میگردد، مضمضه میشود، نوشیده میشود (و از جمله مستحبات آشامیدن آب نیز هست).

باید گفت بحث اسلام از آب آشامیدنی چیست و بحث علم روز چه بوده است نه این که چرا آب کثیر آلوده به باسیل ابرت را اسلام نجس ندانسته است و حالا آن که این

اشکال بر آب های لوله کشی نیز وارد است نه بر تقسیم بندی آب به کر و قلیل و کثیر و مسئلهٔ مطهرات! یعنی حساب قدرت پاک کنندگی آب از بیماری زائیش جداست و آب قلیل و کر مربوط به قسمت اول است و آبیکه تماس با آن صواب یا خطاست به قسمت دوم تعلق دارد.

ناگفته نماند دانشمندانی آب شناس که غیر مسلمان بوده اند در انتشارات علمی خود محاسباتی کرده و با شگفتی می بینیم مقدار آبی را که میتواند (با شرایط چندی که اسلام نیز همانها را بیان داشته است) بر نجاسات غلبه نموده قدرت متلاشی ساختن مواد آلی را از خود نشان دهند همان مقدار کر تعیین کرده اند که در کتاب «مطهرات در اسلام» چگونگی آن آورده شده است.

خاک آن چنان تطهیر میکند که چربیها را در سطح نگهداشته مواد قندی را به عمق کشانده و بیاض البیضی ها را در زیر قرار میدهد و پس از تفرقه بین مواد سه گانه مذکور آن ها را تجزیه و به عناصر اولیه مبدل و در اختیار موجودات ذره بینی قرار میدهد؛ آب برای تجزیهٔ مواد آلی و قرار دادن آن ها در اختیار موجودات ذره بینی نیاز به اکسیژن دارد

که مقدار لازم آن در یک کسر آب یا بیشتر وجود دارد و اکسیژن آب قلیل و مضاف قدرت مذکور را ندارد.

- با آن که دربارۀ نماز به اختصار در جلد دوم تحت عنوان مسجد مطالبی آورده شده است میپرسند چه میشود اگر کارهای نیکی بجای نماز انجام دهیم بلکه کارهائی که بهتر از نماز هست !؟

برای مسلمانی که با قرآن و نبی گرامی سرو کار دارد عملی بهتر از نماز نیست مگر آن که اسلام آن را متذکر باشد، مثلا در مقام سنجش امر به معروف و نهی از منکر در برابر نماز است.

آیاتی چند را می بینیم که همه سفارش درباره نماز است تا جائیکه کودک بزرگوار در گهواره نیز همینکه در مقام دفاع در عصمت مادر گرامش حضرت مریم بر می آید قبل از هر چیز به دعا و نماز توصیه میفرماید (و اوصانی بالصلوه و...)

روایات و اخبار فراوانی که در کتابها آورده اند و جالب تر از همه آن که نبی گرامی و حضرت زهرا و هر دوازده امام (در توقیعی که امام قائم ارواحناه فداه به یکی از نواب

خود مرقوم فرموده اند) با آن که در آخرین لحظات از بسیاری جهات سفارشها فرموده اند همه و همه دربارۀ نماز با اهمیت خاصی وصیت کرده اند «و ان قبلت قبل ماسواها» دربارۀ نماز حتمی الصدور است که اگر نماز قبول نشود سایر اعمال نیز پذیرفته نمی شود و این بدان جهت است که نماز وسیلۀ شکستن قفس مادی و بیرون آمدن از جلد حیوانی و اتصال به بینهایت و ابدیت است که فرموده اند «الصلوه معراج المؤمن» و کسیکه نتواند کار نیک خود را از محاصره مادیت و از محدودۀ تبادلات خود تشخیص داده برساند همانند کسی است که زندان خود را نقش و نگار کند و کار نیک متعلق به ماده، از زندان زمین خارج نشدن و آن را نقش و نگار کردن و در همین محدوده مکانی و زمانی پاداش خواستن است که نامی از آن ها بماند یا ثروتی و معروفیتی بوجود آید.

کودکی که در رحم به مکیدن انگشت میپردازد تا هنگام تولد با آن همه ناتوانی قدرت شگفت مکیدن را داشته باشد، چنانچه با مکیدن آشنا نباشد محکوم به هلاکت

است؛ نماز نیز تمرین هائیست که آدمی بتواند در جهان بعد قابل پذیرش باشد؛ در این جا به معراجی رود که همه آسمانها و زمین مسیر آن است و بهمین تناسب بتواند در جنتی که به فرمودۀ قرآن و عرضها السموات و الارض» است پذیرا گردد.

اگر فرزند را عادت دهند از کودکی دست پدر و مادر ببوسد در بزرگی نیز فرمانبرداراست و کسیکه خدا را تعظیم و رکوع می کند و عالی ترین عضو (پیشانی) را برادنی ترین (خاک) میگذارد روح اطاعت از خدا در او تقویت میشود.

در نماز غنی و فقیر، سیاه و سفید و همه و همه در یک صف و برابر می ایستند و روح اجتماعی مساوی و برادرانه و اتحاد خود را تقویت مینمایند و بسیاری از مطالب دیگر که در جلد 11 آوردم (نماز قبول نشود عبادات دیگر قبول نیست با عدل الهی سازگار بوده همانند آمادگی زمین و کوه و بذر که آب نباشد دیگر ها پذیرفته نیستند و در قسمت مربوط به عدل شرح داده شده است).

به طور کلی کسیکه خدا را آن چنانکه اسلام با صفات سلبیه و ثبوتیه معرفی نموده میشناسد برای ارتباط برقرار کردن با ذات مقدسش وسیله ای بهتر از نماز ندارد.

- آیا کسیکه در زجر و شکنجهٔ شدید بیماری است باید مشمول مرگ ترحمی قرار گیرد؟

هم اکنون مطبوعات جهان منعکس کنندهٔ افکار چند تن پزشک شده اند که اظهار عقیدهٔ خود را بر این منوال عنوان داشته اند که چه بسا بیمارانی به رنجهای کشنده و دردهای بسیار سخت مبتلایند و پزشکی نیز برای نجاتشان کاری نمیتواند انجام داد و بر چنین بیماران باید شفقت آورد و مشمول «مرگ ترحمی» قرارشان داد و «مرگ ترحمی» همان رحمت آوردن بر بیمارانی است که فاصله چندانی با مرگ ندارند در وضعی که در این فاصله در حال جان کندنند و آن ها را با کشتن نجات داد.

اما اسلام اکیداً ممنوع ساخته و حرام کرده است که حتی اگر یک نفس کشیدن هم هست نمیتوان کسی را محروم از آن ساخت و واجب است برای طولانی ساختن عمر هر فرد ولو لحظه ای است کوشش نمود.

بنابر سه اصل کلی: پیشرفت علم. شفا دادن. آزمایش تعلیماتی دستور اسلام همانند سایر موارد در اینجا نیز وارد و صحیح و حق است:

چه بسا با پیشرفت سریعی که علم مخصوصاً پزشکی دارد در همان مدت قلیلی که بیمار را نگهداشته اید درمانش کشف و معلوم گردد.

مسئلهٔ شفا دان آن قدر مسئله واقعیتی شده است که مجلات علمی پزشکی چندی در جهان علم به این کار پرداخته و با ذکر سند و دلیل و آزمایشات بیماران غیرقابل درمانی را که پزشکی اقرار و اعتراف به عجز در برابرشان نموده است و شفا یافته اند شرح حالشان را مرتب منتشر میسازد و نویسنده نیز خود شاهد چند مورد بوده است و چه بسا بیمار به قتل نرسیده شفا یابد.

آزمایشات لازمی که بر بیماران غیر قابل علاج میتوان انجام داد خود بهترین راهیابی برای درمان موارد بعدی که مشابه است بوده و خواهد بود.

بنابر سه اصل علمی مذکور هرگز پزشکی که اعتقاد به کارش دارد مرگ ترحمی را تأیید نمی کند بویژه اگر مسلمان باشد بنابر ایمانی که دارد مرگ ترحمی را مرود میشمارد و حتی یک لحظه زندگی هر انسانی را محترم میشمارد.

پزشکی که مسئلهٔ مرگ ترحمی برایش مطرح است بدون شک شفقتی دارد که بنظرش راه مصرف آن کشتن بیمار در حال رنج است، در صورتیکه بسیاری اند از بیماران بلکه همه اشان در آن حال اعضائی دارند که رنج را حس نمیکند و همیشه دفاع اعصاب در موارد رنجهای غیرقابل علاج حتمی است.

این که پدر و مادر از فرزند ناتوان و بیمار خود پرستاری میکنند و جز در موارد شعله ور بودن احساسات انسانیشان حتی حاضر بدیدن فرزند وامانده و ضعیف دیگران نیستند کافیست که دلیلی باشد برای پزشکانیکه به بیماران خود احترام میگذارند و محبت کردن به آن ها را ضروری میدانند و در حد بسیار بالا بیماران را فرزندان خود به حساب می آورند.

اگر جامعه پزشکی روز بر مرگ ترحمی صحه بگذارد بدون شک فردا بر مرگ معلولین نیز جز کشتن راهی نشان نخواهد داد و روز بعدش در کشتن انتخابی دیگر دریغ نخواهد ورزید و عامل زیادت طلبی گناه قدرت نیرومند غیرقابل اجتناب بشرهای غیر مخلص است.

آیا دفن اجساد بهتر است یا سوزاندنش؟

برای رعایت امور اجتماعی جهت این که کفن دزد پیدا نشود و پشتوانه ای اقتصادی دفن نگردد زر و زیور نمیتوان با مرده دفن کرد و قبر را نمیتوان از حد معین بلندتر ساخت برای این که شتر مورد علاقه و گریۀ خانه بحساب نیاید دفن آدمیان را تشریفاتی است (در عصر جاهلیت برای حیوانات مورد علاقه و گربۀ خانه بحساب نیاید دفن آدمیان را تشریفاتی است (در عصر جاهلیت برای حیوانیت مورد علاقه و نیز هم اکنون گورستانها داشته و دارند و در این که رقم دفن شده را حساب کرده و افتخار میکردند و میکنند).

آنچه مورد بحث است امور بهداشتی میباشد: اگر قصد سوزاندن از بین بردن میکربهاست میکربهای مربوط به بیماریهای مشترک انسان با حیوانات و گیاهان نیز هست و باید لاشۀ همه حیوانات و تمام درختان خشکیده را سوزاند وانگهی با دفن نکردن حتی اجساد زمین مردگی بوجود میآید (11/33) و نیز با مراعات بهداشت اسلامی کفن و دفن جای هیچگونه نگرانی دال بر پیدایش آلودگی وجود ندارد که اهمشان از این قرار است:

مرده شوی دست خود را بشوید بعد جسد را بنحو خاص غسل دهد و ضدعفونی کند و آبهای جدا شده در چاهی فرو رود و همه سوراخهای بدن ضدعفونی و مسدود گردد و برای فرج وضع خاصی باشد زیرا تنها سوراخی که بر روی احشاء و امعاء باز میشود فرج است بعد جسد را در دو پارچه تمیز کنند و مجموع را در پارچه سرتاسری محکم ببندند و در حین انجام چنانچه پارچه ها آلوده شد عوض نمایند و پارچه ها سفید باشد با هفت خاصیت که بر آن ها در همین جلد گفته ام و زمین بکر انتخاب و عمیقاً حفر شود و باز لحد جدا کنند که آدمی را چون رو بقبله دفن کنند آن قسمت که از اول پاره میشود و دوپهلوها و همه سوراخها جز یکی با سه جهت زمین سفت برابر باشد و همه قبرها رو بقبله باشد تا نظمی و وحدتی و در عین حال کمتر جا گرفتن باشد و دو قطعه چوب که اسانس فرار دهندهٔ حشرات دارد دو طرف جسد بگذارند و خشتها بدون درز بگذارند و جائی از گل پخته و قیر و مواردی که حالت مردگی در مبارزه دارد بکار نرود که پروردگار اجازه ورود به مفاهیم دینی حتی به خاک مرده هم نداده است!

قبر را از همان خاک حفر شده پر نمایند و بعد آب پاشیده و اگر خراب شد مجدداً تعمیر نکنند و بر سر آن مواردی بخور نمایند که حشرات را ناخوش است و قبرستان در خارج شهر باشد و در فضای آزاد و آفتابگیر و در آن جا ایستادن و نماز خواندن و حتی در نماز میت رکوع و سجود داشتن ممنوع است و نیش آن قبر حرام و مسکن کنارش گزیدن نیز و دفن در محل آلوده ممنوع و دفن قسمتی جدا شده از بدن واجب است و شرح بیشتر در جلد 11.

و لازم این که باید توجه نمود جسد آن چنان شده که حتی المقدور از میکربهای هوازی آزاردهنده پاک شده و لذا میکربهای غیر هوازی در آن محیط بی هوا رشد کنند و این کثرت سایر وفیت ها همه بیگانگان آلوده ساز بیماری زا را بخورند و برای این که پارچه و در و دیوار نیز کمک نمایند سفید و خام انتخاب میشود و جهت جلوگیری هوا به قبر و برای ممانعت از ورود حشرات آب پاشی مستحب تا حشرات سطح زمین را آلوده نسازند و ...

- محمد از عرب بود ملت غیر عرب

آیا باید پذیرش وی را تحمل کند؟

با آن که هر مسلمانی از هر ملیت قبلاً نبی گرامی را بعنوان فرستاده خدا پذیرفته، طرح سؤال با بحث مختصری انجام میگیرد.

نه تنها خورشید متعلق به همگان است بلکه انسانهائی که از زندگی داشته اند بهمه تعلق دارند تا چه رسد به فرستادگان الهی؛ و کیست که از قبول داروی مؤثر ضد مرگی سرباز زند که دانشمندی از ملیت دیگر آن را کشف کرده است با فلان سیستم حکومت را نپذیرد که از دیگران آمده است بلکه هر چه نافع است حکم عقل بر این است که انتخابش کند و چه سودی از پذیرش فرامین الهی بهتر و بالاتر؟

به علاوه امتناع از پذیرش اسلام را با قبول چه سیستمی میتوان جبران کرد؟ و کسیکه بدیده ای بشریت را مینگرد تا همه را گرسنگی ها، رنجها، جهلها بمانند و تبعیضات نژادی را مردود میداند خواهد گفت چرا هر ملتی بسهم

خود گوشه ای از اجتماع بشریت را شکلی داده که هیچکدام از آن ها یکدیگر را نمی پذیرند و این جاست که می فهمیم چرا اسلام تعیین حد و مرز را برای ایجاد جدائیها رد میکند؛ و اگر اختلافات ملی و قومی کنار گذاشته شود و همه با هم متحد در اندیشیدن و یکدیگر را دوست داشتن «انما المؤمنون اخوه» شوند چه میشوند؟

تا ملتی یگانه که اعضاء آن را جوامع انسانی تشکیل میدهد بوجود آید و هر کسی از قالب عجب و غرور و تکبر درآمد خواه و ناخواه توجهی به غیر خود دارد که در حد اعلایش متوجه بشریت بودن است و آن هم بفرمان یک سیستم الهی و ملیت جزو ضوابط پیامبری نیست و هم اکنون که از فرقهای بین پیامبر و نابغه بحث مینمائیم بیشتر وارد خواهیم شد و خلاصه همه در یک جمله: آیا ایدئولژی توحید جز نزد محمد در سراسر جهان کجا مطرح است؟

- آیا پیامبران همان نوابغی نیستند که در مردمشناسی استادند؟

در جلد یازده، 86 تفاوت بین پیامبر و نابغه را آورده

گفتم کسی نیست که بتواند همه را رد کند و قبول یک فرق از این همه کافیست که آن ها را جدا از یکدیگر بحساب آوریم و اینک خلاصه آن ها که ردیف های 87 و 88 و ... آن نیز چنین است:

خوانندۀ عزیز! چنانچه قائل بوجود روح میباشی و این مطلب پزشکی داروسازی را هم میدانی که هیچ فروشنده ای حق حتی دادن یک قرص دردسر بدون اجازۀ پزشک به افراد ندارد پس از پایان مطالعۀ این قسمت که ناچار به قبول این میباشی که پیامبران با نوابغ فرق دارند متوجه باش که اولیاء امور پزشکی و متخصصان درمانی در سراسر جهان مصلحت بشر دانسته اند که برای مراقبت از تندرستی و حفاظت بهداشتش اجازه ندهند هیچ دهانی بدون تجویز متخصص جسم برای خوردن قرصی باز شود!

آیا برای سلامت نگهداشتن روان و بهداشت جان و حداقل برای جلوگیری از سقوط روح راههای بجان کشیده شده (قلب - چشم - گوش) را نباید بدون اجازه متخصص باز نکرد و مگر متخصص روح که روح این جهان لایتناهی و این امر شناخته نشده است (.... قل الروح من امر ربی و ما

اوتیتم من العلام الا قلیلا) میتوانند نوابغ باشند؟ هرگز - و همانگونه که برای جسم نمیتوان قرصی را بدون تجویز متخصص به جسم فرستاد نباید بدون خواست پیامبر نیز حتی اندکی (گفتار - کردار - پندار) تحویل روح داد یعنی کسیکه حاضر نیست بدون اجازۀ پزشک قرصی بخورد باید حاضر نشود بدون تجویز و خشنودی فرستادۀ الهی نیز کاری انجام دهد و سخنی بگوید.

و اینک فرقهائی چند بین پیامبر و نابغه:

پیامبر سه اصل با خود آورد (معجزات - مقررات - جانشینانی که مروج اند و خود را در راهش بکشتن میدهند) و نوابغ چنین نیستند.

نوابغ ادعای اکتشاف، دانشمندی، فیلسوفی، صنعتگری دارند و پیامبران ادعای راهنمائی و هادی بودن.

آن (نوابغ) همانند این (پیامبران) به دسته بندی خوبیها و بدیها نمی پردازد.

آن ناگهانی که شاید خود متوجه نگردد چهره میکند و سپس در راهش میکوشد و این هدف دارد و تلاش میکند.

آن مقدمه چیده وارد موضوع کلی و کلاسیک میشود و این همه چیزش با یک اصل کلی که در توحید خلاصه میگردد شروع میشود و بعد به فروع میپردازد.

آن در یک رشتهٔ معین تخصص دارد و تخصص برای این مطرح نیست.

زبان آن را همه نمی فهمند و زبان این را همه می فهمند (نزول یافته و سطح فهمش را وجود اهمیت موضوع نازل گشته است).

هر شاگردی از آن یا بدتر یا بهتر یا مساوی استادش است ولی حتماً مطلبی را از علم استاد کم یا زیاد میکند اما در این جا هر پیامبر بعدی مصدق قبلی است و جانشینانش در فرامینش تغییر و افزایش و نقصانی نمی دهند.

آن دستیار و معاون و ... دارد و این مروج و ...

آن از مسائل علت و معلول و قیاس و ... پیروی میکند و این نمی کند.

آن زنگ تفریح، استراحت، تعطیل و خواب و ... دارد و این برنامه اش تابع هدفش میباشد.

آن فعالیت عقلانی متکی بر تجربه دارد و این فرمان

آسمانی.

آن امیال دولت و ملت را از نظر دور نمی دارد و این توجهی ندارد.

آن در میان نوابغی بزرگ شده و این چنین نیست.

چه بسا آن در برابر مقام، مدعی، عشق، استاد ... از رأی خود کاسته ولی این چنین نیست.

آن محتاج علم دیگران است و این نیست.

آن میگوید خدمتگزار علم و اجتماعم و این میگوید ترساننده و بشارت دهنده ام.

آن بیشتر به بحث عدالتهای اجتماعی میپردازد و این بیشتر به بحث عدالتهای اعتقادی و سپس فردی و اجتماعی.

هر چه نزد آن است بحث نظری است و عملی که عقل بیش از همه در آن دخالت میکند و این عقل و دخالت صاحب نظران را در صورت اشکال در فهم کتاب و سنت علاوه تر یعنی هر چهار را دخالت میدهد.

آن استادی و شاگردی داشته و این نه.

آن کمتر برای اثبات نبوغ علمیش تا پای جان می

ایستد و این می ایستد (اصل ثبات قدم در پیامبران).

هر چه در تعقیب کتاب آسمانی تغییر نیافته بعنوان ترجمه یا تفسیر یا ... نوشته شود همیشه در برابر کتاب اصل، کوچک و کم مایه مینماید و هر چه در تعقیب نظرات و نوشته های نوابغ آورده شود یا مکمل آنست یا آن را طرد نموده باطل معرفی مینماید.

آن میخواهد فرزندان و آیندگان مربوط بخودش را بکاری که کرده مفتخر و امیدوار سازد و این افتخار را برای کسی میداند که در پایان به صفات الهی درآمده باشد گر چه فرزندان و آیندگانش فدا شوند.

آن بیشتر متوجه زیبائیهای طبیعت و ساختمان منظم آفرینش است و این متوجه آفرینندۀ آن ها.

آن مشمول تقسیمات به استادی، دانشیاری، استادیاری، دستیاری است و این به نبی، رسول، اولوالعزم.

آن همیشه سمعی، بصری به نبوغ رسیده و این با طریق تکلم یا خواب یا الهام یا آمدن فرشته.

نوابغ همیشه بصورت تضاد در برابر یکدیگر قرار دارند (یکی کمونیسم را و دیگری امپریالیسم را می پسندد)

اما پیامبران در اصل مطلب که توحید است و حتی در فروع اتفاق نظر دارند.

آن عملش دنبال علمش و این بدنبال اعتقادش است.

آن قانون وضع میکند و این وسیله اطاعت از قانون را فراهم می نماید.

آن در جستجو است و این در پیشرفت.

آن کسانی را تربیت میکند که فضل خود را فراموش نمی کنند و این کسانی را تربیت کرده که بفضل وی می بالند.

آن کمتر دنیای بعد از مرگ را وارد کارها میکند و این در اتکاء به آن اصرار دارد.

آن کم کم جلوه میکند و این ناگهان.

آن در کودکی ناشناخته است و این نیست.

آن به داشتن آیه و نشانی و معجزه ای ادعا ندارد و این دارد.

آن در تمام شؤون زندگی مردم دخالتی نمیکند و این میکند.

آن کسانی را دوست دارد که نظراتش را خوب توجیه کنند و این کسانی را که روح نیرومند اطاعت از قانون الهی

را دارند.

آن جانشین معین نمیکند و این میکند.

آن با نبوغ فکری اجتماعی در برخورد است و این با شعور مرموز غیر فکری (وحی).

آن با تلاش و کوشش بلوغ را بدست آورده و این انتخابی است.

آن میتواند بزبان غیرقوم اقدام کند و این نمی تواند.

آن کمتر دوست دارد در میان اجتماع برود و این همیشه غرق در متن اجتماع است.

هر نابغهٔ بعدی در رشتهٔ خود حتماً افضل بر قبلی است و نزد پیامبران چنین نیست و در فواصل اولوالعزمان انبیاء مبعوث بر شهر و قبیله و برزن نیز آمده اند.

آن اگر متوجه کرات آسمانی باشد در چاه کره زمین خواهد افتاد و این تمام توجه را دارد.

نبوت اراده ای علمی است که از جانب خدا بخشیده شده و نبوغ اراده ای است بخشیده شده از طرف خدا برای کسی که کسب علم کرده است.

آن عقلی قویتر از قدرت نفسانی دارد و این در هر دو سطح نیرومند و در توازن است.

آن در برابر اسرار ازلی و زیبائیهای هنری و حقایق علمی پس از آن که سازندگی کرد خود نسبت به آن ها واله و حیران میشود و اشک شوق میریزد و سوز عشق میورزد و به کشف و اختراع و نظر خود سوگند میخورد ولی این قبل از بهره برداری از دعوت خود در برابر اسرار ازلی و حقایق الهی تعظیم مینماید.

آن ارزش مواد بی ارزش را معرفی مینماید و این مواد ارزشمند را هماهنگ و معتدل میسازد یعنی آن آهنگ تازه ای مینوازد و این آهنگ ها را هماهنگ نظم آفرینش میخواهد.

آن مورد بحث های کمیتی و کیفیتی قرار میگیرد و این نمی گیرد مثلا میگویند اغلب نوابغ قد و وزنشان چنین و چنان بوده و اعصاب و افعالشان چنان و چنین و صرع و ... داشته یا نداشته اند.

آن نقص عضوی طردش نمیکند و این نمی تواند داشته باشد.

آن پیش بینی های محدود و معدود دارد و این نامحدود و بسیار.

آن به رده بندی مسائل فلسفی، ریاضی، طبیعی میپردازد و این متناسب با تزکیه و تعلیمی که میدهد رده بندی مینماید.

آن ممکن است بجائی از علم برسد که مکدر شود و این محال است.

آن بعنوان غرور ملی تقدیم میدارد و این برای انجام وظیفه.

آن در زمان مخالفت با یکی (دولت، ملت، دانشمندان همکاران) در آثارش چیزهائی هویداست و این در هر موقع یکسان پیش میرود (حتی در زمان فتح و شکست بیک نحوه دستور الهی را صادر مینماید).

پیامبر مانند خورشید است و نابغه مانند آتش فشان، این هر چه دارد فیض بخش است و آن همه چیز از پاره سنگ و فلزات بیهوده و با ارزش، مفید و مضر ... را دارد.

این از جهت تکاملی دیگران را بدنبال خود میکشاند و آن میداند که بیشتر دنباله روهایش از او عالمتر و کاملترند.

این میخواهد مردم را بخدا برساند و آن به خودئ.

آن در برنامه اش تظاهرات دسته جمعی و جماعت ندارد و این دارد.

برای این که مغز یک نابغه به فعالیت درباره مطلبی بیفتد لازمست در مقدمات آن مطلب بکوشد و برای پیامبر چنین نیست.

همان اراده متنفذ حکیم خبیر که اثرات عادلانه اش را مردم در اکثریت قریب باتفاق می بینند که به نحو خاص همگانی بروز کرده است چنانچه اثرات مذکور را نزد نفراتی چند نتوانند به سنجش و مقیاس در آورند نام نبوغ بر آن میگذارند و حال آن که این چنین جز الهامات خاص اراده شده از طرف پروردگار نیست که در پیامبران وحی نامیده میشود و فرق الهام و وحی همانند آنست که کنار گهواره کودکی نشسته با او حرف بزنیم ووی بدون آن که بفهمد عکس العملهای چندی (خنده و ...) از خود نشان دهد در صورتیکه یک فرد فهمیده ای که در آنطرف تر ایستاده همان سخن را به حیطهٔ تصرف دانائی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و ... و ادبی خود درآورده تحویل مورد مصرف لازم

میدهد یعنی به کودک الهام میشود (نمی فهمد) و به آن عالم وحی میشود (علاوه بر آن که می فهمد با همه هستی ارتباطش را میداند).

چقدر بجاست که بیاد «فالهمها فجورها و تقویها» که قرآن فرموده فجور و تقوا الهام بهر کس میشود بگوئیم چنانچه از دانشمندان امت محمد (عالم مؤمن) باشیم مشمول «علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل» شده میتوان در گهوراه نیز همانند حضرت مسیح پیامبر بزرگ بنی اسرائیل الهام فجور و تقوا را نیز دانست فرق گذاشت و پشتوانهٔ این سخن آیهٔ شریفه «و من یتق الله یجعل له فرقاناً» است که در صورت تقوا کردن میتوان در بازشناخت بین فجور و تقوا نیرومند بود.

و چه اندازه بجاست یادآوری آیهٔ شریفه «یا حسره علی العباد ما یأتیهم من رسول الا کانوا به یستهزؤن» که بندگان خدا همه فرستادگانش را مورد استهزاء قرار میدهند در صورتیکه همه و همه نوابغ را همگان احترام میدارند و این نیست جز این که همگان قبول دارند خودشان را بر فطرت با الهام ارتباطی هست و پیامبران نیز خودشان بهمین تناسب در سطح بسیار عالی عین الیقین به وحی ارتباط دارند

اما دیگران که باید برای تکامل خودشان الهام را به حد کمالی وحی برسانند متأسفانه چنین نیستند.

همانگونه که در برابر قوانین تثبیت شده که عادت کردیم انتظار بر وزش را از هر کس داشته باشیم دیدیم اگر آن چنان از کسی بروز کرده که میتوان نسبت حقارت به وی داد غالباً می خندیم و بهمین نحو نیز می گرییم همینگونه نیز نابغه میگوئیم: اگر حقارتی دست داد می خندیم - عظمتی از دست رفته مشاهده شد گریه مینمائیم. فوق العاده ای بروز کند که خنده داشته باشد نه گریه نه حقارتی را برساند نه عظمتی بلکه برای درک موقعیت خنده یا گریه قدرتی باشد شناسا، نبوغ است (وحی مشخص حقارت و عظمت کسی نیست بلکه جدا کننده و بشیر نذیر است) و بهمین دلیل اگر از کسیکه نابغه اش میدانیم کار تحقیر آمیزی سر زد بجای قهقهه زدن تعجب میکنیم زیرا تصور عظمت وی اجازه تحقیر و خندیدن بما نمی دهد و اینک اشک در عزای سالار شهیدان مأجور و اشک در خوف خدا بهترین اشکهاست بعلت درک عظمت انقلاب حسینی و ذات مقدس الهی تبارک و تعالی است.

تصادفات اوضاعی بوجود می آورد و نابغه از آن بهره برداری میکند اما پیامبر خودش اوضاع تشریعی هماهنگ با تکوین را ارائه میدهد.

نبوغ پدیدهٔ کاملا طبیعی نیست و نمی توان آن را بطور قطع به اکتساب شخص حواله داد زیرا اکثر نوابغ معلوم است که در کودکی از آثار خدادادی بهره دارند و اگر هم نداشتند در بزرگی خودشان وانمود مینمایند که نفهمیدند چگونه این پیش آمد دست داد یعنی چگونه نابغه شدند و شکرگزارند که چنان شد و شکرشان از خودشان نیست که نبوغ را کسب کردند اما پیامبران این را مطمئن اند که نبوغشان در چه زمان و چه مکان و چگونه برگزار و وحی شد.

شاگردان آن ممکنست اظهار نظر کنند که استاد چه بهتر بود در رشته ... متخصص باشد و هرگز درباره این، چنین فکری داده نیست.

جهان دیگر در تمام شئون زندگی نابغه مداخله ای ندارد و برای پیامبر دارد.

آن تحدی نمیکند و این میکند.

آن بدون توجه به بالاترین علم روز در رشته ای

نبوغ می یابد و این معجزه اش را بالاتر از بالاترین علم روز می آورد.

آن استعداد مردم را منظور نمی دارد و کار میکند و این منظور میدارد.

این دربارۀ دورترین نقاط جغرافیائی اظهار نظر میکند و آن نمی کند.

بمحض آنکه نامی از نوابغ برده میشود متوجه مغزش میشویم و با شنیدن نام پیامبر به ارتباطش با یک سیستم الهی می اندیشیم.

آن با سابقه قانون وضع میکند و این همه چیز همراه دارد.

آن مطلق زندگی را بر هدف ترجیح میدهد و این هدف را بر همه چیز.

آن برای شهوت یا تمکن یا باقی ماندن نام یا خدمت بخلق میکوشد و این برای جلب رضایت خالق.

این با خدا ارتباطی دارد و مصدق پیامبر قبلی است و آن نیست.

قلمرو حکومت آن که حاکم علمی تنهاست با گذشت

ص: 79

زمان رو به کاهش میرود و قلمرو حکومت این که حاکم علمی تنها نیست با گذشت زمان افزایش مییابد.

آن ممکن است کارهای محیر العقول کند اما سابقه قبلی از کارش دارند و این بدون سابقه اعجاز میکند.

توجه آن به آفاق مقدم به مطلق انفس است و توجه این به داخل و باطن و ضمیر و روح.

هر چه بصلاح حقیقی انسانها میرسد مورد امضای این است ولی آن در انتظار کشف علت یا حکمت آن.

آن در خانه نشسته مدینه فاضله میسازد و این در متن اجتماع افتاده بسازمان بخشی میپردازد.

آن برای ارشاد جامعه ای که دست بگریبان بدیهاست نمی آید و این میآید.

طرح آنان متشتت و طرح اینان بر پایهٔ توحید استوار و غیر متشتت است.

دین پیشاپیش این و همراه یا در عقب آن حرکت میکند.

(در جلد یازده 86 فرق مبسوط تر آورده شده و اینک چند فرق دیگر اضافه گردید: سمعی - بصری بودن مطالب

نوابغ - بزبان قوم نبودن یا بودن مطالب نوابغ - هیچ نابغه ای نمیدانسته که چطور و از چه راهی باید نابغه شود یعنی نبوغ با ناخودآگاهی نزدیک و تفرقه بین آندو سبب از بین رفتن قدرت خلاقیت نابغه میشود ولی پیامبران دانسته اند از کجا پیامبر شده و چیزی آن ها را از پیامبری خلع نمی کند).

نقیصهٔ عضوی داشتن یا نداشتن نوابغ. برای شهوت یا باقی ماندن نام یا تمکن یا خدمت بخلق کار کردن غالب نوابغ و تنها برای جلب رضایت خالق کار کردن پیامبر.

نفوذ نوابغ در شاگردان نفوذ در متعلم است و پیامبران نفوذ در محبوب.

نوابغ اگر پیروان متعصب ساختند پیروان تسلیم اند نه قهرمان و فعال و از پیامبران هستند.

در کار نوابغ اگر دقت شود می بینیم گمان میکنند درباره عالم مطالبی را آموزش میدهند در صورتیکه واقعاً خود را شناسانده اند و پیامبر چنین نیست.

- اگر کسی برای خدمت بخلق و این که نفس عمل خوب است انجام وظیفه نماید چه فرقی با خدمت کردن

برای جلب رضای حق دارد؟

برای معتقدین بخدا مسئله حل شده است زیرا برای جلب رضای حق به اوامرش که به طور قطع مفید حال است توجه مینمایند در صورتیکه اگر عمل خوب را غیر دین بعنوان خوبی معرفی کرده باشد همانند علم دستخوش پیشرفت و تغییر است و اگر عملی بود که دین نیز آن را خوب معرفی کرده است باز از لحاظ روانشناسی اثر مفیدتر و جاودانی تر بر عامل و اجتمع بعلت اتصالی که با مبدء ازل ابدی حکیم مدبر دارد خواهد داشت اما برای غیر معتقدین و حتی بسیاری از کسانی که در اعتقادشان پابرجائی و استقامت ندارند کافی است گفته شود انجام عمل خیر بخاطر نفس عمل در زمان اراده با مخالفت دولت یا ... تعطیل میشود در صورتیکه اگر برای خدا باشد و بوسیله ای تعطیل شود عامل بکار خیر دیگری میپردازد و هرگز عمل خیرش تعطیل نمی گردد.

علاوه تر آن که، کار نیک برای آنکه نیک است به قصد رسیدن به هدف پیش می رود، اما کار نیک برای رضای خدا به قصد خدا پیش میرود و این تفاوت کلی است. مثلا کسیکه ساختمانی میکند که عام المنفعه باشد بخاطر این که کار خوبی

است هدفش ساختن است گر چه در این میان یکی از رنج و ستم ناراحتی بکشد اما کسیکه برای خدا میسازد سعی میکند نه کارگرش ناراضی باشد نه معمارش، نه آجرپزش، نه عمله اش و نه ... و نه...

تظاهر بخوبی عامل مؤثر تبلیغاتی است زیرا بسیاری از کسانیکه شرم حضور دارند در برابر متظاهرین بخوبی، حاضر به انجام سوء اعمالشان نبوده یا آن را بحداقل میرسانند.

هر کس میخواهد خود را از گمنامی بدر آورد و از منبع قدرت روحی اجتماعی بهره گیری نماید و در نتیجه غریزۀ خودنمائی یا شهوت پرستی یا جاه طلبی اش سیراب گردد راه بهره گیری تظاهر به انجام خیر و خوبیهاست شخص اقدام میکند و احساس موجودیت به او دست میدهد و بهمان تناسب ارضاء میگردد و اگر برای مقام یا شهوت باشد در همان محدودتی شکل میگیرد یعنی در حقیقت احساسات علوی (خیرخواهی) در اشکال تأمین خواسته های نفسانی محصور میگردد و این دریافت از قدرت روحی اجتماع چیزی جز دریافت عوامل جبران کننده نیست که عقده هائی

را بگشاید، گمنامی ها را برطرف سازد، سودجوئیها را اقناع کند اما در هر شکل باشد با اصل امتیازات روحی سازگاری ندارد اما اگر کار برای خدا باشد چون فقط بدنهایند که مزاحم یکدیگرند نه ارواح هیچگونه اعتراضی وارد نیست.

کار برای خدا تکلیفش معلوم است که سه علت دارد یا ترس از جهنم یا امید در بهشت یا این که خدا سزاوار است که بنده اش در ید مولایش باشد اما کار برای غیر خدا چه علت وجهتی دارد؟ فقط برای برطرف ساختن عقده ها و بخود کشاندن برداشت های تمایلاتی.

کار برای خدا، قبول رهبر کردن است و کار به میل خود کردن بدون رهبر و مرشد از درون خود کردن و از حالت اعتدال به درون یا برون گرائیدن.

کار برای خدا نباشد برای اشباع یک حس خود است (خودخواهی، شهوت و ...) چنانچه گاهی برای ارضای حس انتقام گیری آن گاه که در عصبانیت است کار خوبی را انجام میدهد.

کار برای خدا نباشد همینکه طرف دید مورد پسند

مردم نیست یا از طرف آن ها بدی دید تعطیل مینماید.

کار خوب برای خدا باشد بین خودش و خدایش از قوه بفعل در میآید و راه درست (الیه المصیر) (الیه راجعون) را طی مینماید اما کار برای غیر خدا باشد گیرندگان فراوان انرژیهای حاصله را گرفته به هدر میدهند و این یک معنی و «جاء الحق و زهق الباطل» می باشد و مگر پیامبران چه میکردند؟

- چرا در قرآن «خلق الموت و الحیاه» آورده شده و در آیاتی چند مرگ را قبل از زندگی آورده است؟

قبل از حیات مرگ و بعد از آن نیز مرگ است یعنی حیات فاصله کوتاهی از تولد تا مرگ بیشتر نیست و مرگ قبل و بعد از آن و زیادتر دارد.

تا مرگ نباشد حیات نیست اما برعکس آن همه جا صادق نمی باشد و مرگ مقدم است.

این وحشت های زندگی است که وحشت های مرگ را از یاد میبرد و به هر حال در جهت اثبات، مرگ مقدم است.

مرگ واحد بزرگتری است چه بهقهقراء برگردیم و چه پیش برویم/

دنیای غیر زنده بر جهان زنده محیط است و ابتدا عناصر مرده بهم می آمیزند و سپس حیات را بوجود می آورند.

- چرا کافر نجس است

به نظر سطحی شگفت آور است که گفته شود دست یک آشغالی که با کثافات متعددی در تماس بوده و ظاهرش آلوده و کثیف شده و دل هم زن است پاک محسوب شود اما دست آن پرفسور نجس است با آن که چند نوبت با صابون شسته و با مواد ضد عفونی استریل ! نموده و گرم مالیده و سعی کرده به اشیاء مختلف نخورد.

حساب پاک را از پاکیزه در اسلام باید جدا دانست: دست پرفسور پاکیزه است و دست آشغالی پاک و دست یک مؤمن پاک و پاکیزه.

آب پاک کننده است و چون برای اهل ایمان میخواهند دستور استعمالش را حتی در ضمائم عبادات بدهند (غسل، وضو و ...) میگویند مستحب است قدری از آب مضمضه

مغرضانه غیر مسلمین نتواند شکاف در اتحادشان بوجود آورد اسلام هر دو سر قضیه را محکم کاری کرده است: هم برای بقا و ثبات اتحادشان دستوراتی داده است و هم برای جلوگیری از فنا و شقاق که امکان ورودش از طرف دشمن است اوامری صادر نموده است.

در تمام کارهای واجب باید تظاهرات بوده باشد از نماز واجب - حج - روزه و ... تا مسلمین بیکدیگر بجوشند و تفرقه ای بینشان بوجود نیاید.

عالم را با نگاه تهدید آمیز مخاطب ساخته در صورتی که به میان اجتماع نیفتد و علم خود را نرساند به تازیانه لعنت حواله میدهد (ان الذین یکتمون ما انزلناه من البینات و الهدی ... سورهٔ بقره) دست جاهل بینوا را گرفته اندک اندک به نزد عالم میبرد: ای جاهل اگر از محلهٔ عالم بگذری اجر داری، از کوچه اش عبور کنی اجر بیشتر، دیوار خانه اش ببینی بیشتر، حیاط خانه اش زیادتر و در مجلسش باشی آن قدر فرشتگان پاداش برایت بنویسند که نگهداریش از عهدهٔ تو بیرون است.

این دستور بظاهر کوچک که عالم را به میان جاهلان

سوق میدهد و جاهل را به خانه علم میبرد چیزی جز اتحاد هست؟ نه تنها اتحاد نیروهای اسلامی، اتحاد قلبها بلکه نوعی دستور در جهت گسترش علمی جامعه اسلامی است زیرا اموری را که جامعه میداند و فرد نمیداند یا فرد میداند و اجتماع از آن آگاهی ندارد بدینوسیله بیکدیگر میرسانند یعنی هم عالم بی نصیب است و هم عامی و این نوعی روح تجربی و آشنا ساختن هر کس به اطرافیان و اطراف خودش است بلکه این راه خوشبخت ساختن است زیرا وقتی خدای همه کتاب همه، قبلهٔ همه، نماز همه، حج همه، کلیه واجبات همه و حتی خشنودی علمی همه «ندای همه» باشد آن چنان اتحادی بین همگانست که علم را برای همه، اقتصاد را برای همه و پیروزی را برای همه میخواهند.

نبی گرامی آنقدر به روح تجربی علمی و اتحادی که از این طریق عاید میگردد توجه میفرمودند که تنها دعای دستور داده شده از خدا به ایشان بصورت «رب زدنی علماً» مسئلت میداشتند تا عمق بیشتری از دانائی و نادانی احساس شود نه برای عالم میتوان گفت نادانی بلکه تحیر؛ زیرا

کسیکه عالم شد جاهل نیست اما هر چه علمش بیشتر شود ناشناخته ها نیز که تنها میتوان در برابرش کلمۀ تحیر را آورده زیادتر میشود و این دعا برای کسیکه عالمترین افراد بشر است جهت قدرشناسی مسلمین از علم و عالم است که هم نعمت را بشناسد و قد بدانند و هم سرپرستی نقمت «تحیر» را سعی کنند از جا بکنند و بدینوسیله اجزاء پایه های اتحادشان باسیمان علمی محکم بوده باشد.

اتحاد علمی، اتفاق سیاسی و اقتصادی و حتی عباداتی از مسلمین که بانواع و اقسام مورد علاقۀ حفاظتی اسلام در آمده امکان شقاق و شکافش با در تماس مستقیم با دشمنان است یا غیر مستقیم، تماس غیر مستقیم با دشمن، خواندن کتب ضاله که محتوائی جز افکار و عقاید دشمنان در آن ها نیست بوده بلکه بیشتر بگویم که هر کس عقده هایش را بشکلی میگشاید با فتنه و فساد یا ... و دشمنان اسلام نیز اگر نویسنده باشند عقده های زهر آلود خود را از نوک خامه اشان در اوراق ریخته تحویل میدهند. و جای آن است گفته شود چرا خواندن کتاب ضاله حرام است و خواندنش بهمین دلیل حرام است که کفار نجسند! و کفار نجسند. بهمان دلیل که

خواندن کتب ضاله حرام است؛ آن جا همه مغزش با مسلمان روبرو است و این جا قسمتی از فرآورده های مغزش.

چه جالب است میگفت آن واعظ دانشمند: راهی خیابان شده اید برای خرید در پیاده رو سایهٔ مختصری از طول دیوار مغازه را دیده بعلت گرمی هوا از آن سایه استفاده کرده دکان به دکان و حجره به حجره و خانه بخانه را پشت سر میگذارید اما ناگهان به در بزرگ رنگ شده ای میرسید که شکل جمجمه ای بر آن نقش شده و زیر آن با خط قرمز نوشته شده خطر - خطر - خطر مرگ صد هزار ولت برق، ناخودآگاه بی اختیار از آن در که بسته است و هیچ خطری جز علامت خطر ندارد فاصله میگیرید که این جا خطر است!

هنوز از آن حدود نگذشته جوانی را با لباس کار می بینید دوان دوان بطرف در آمد و باز کرد و با آچارش به میان دستگاه پرید و آچارش را به میان سیم و آهن انداخت، یا للعجب!

عجب ندارد این مهندس برق است میداند چه باید کردن علمش بر ساختمان آن همه دستگاه تفوق و تسلط دارد

و این شمائید که چون مهندس برق نیستید دستگاه بر شما تسلط دارد و اگر به آن نزدیک شوید زغالتان خواهد کرد.

افکار پلید و غیر توحیدی نیز چه بصورت فرد چه کتاب به شما نزدیک شود زغالتان خواهد کرد، آتشتان خواهد زد، عوضتان خواهد نمود مگر آن که چون مهندس برق که مسلط بود شما نیز مسلط باشید و بهمین جهت است که کتابی که از نویسنده اش عالمترید میتوانید هر چند ضاله و مضله باشد آن را بخوانید و در غیر این صورت چنانچه خواندنش را ضروری دیدید حق دارید آن را باتفاق عالمی مطالعه نمائید.

اما کافر چه در برابر عالمتر از خود باشد چه جاهلتر، در همه جا و همه وقت نجس است برعکس کتاب ضاله که برای عالمتر پاک بود یعنی حق مطالعه اش را داشت و برای دیگران نجس ! و حرام.

روبرو شدن با کتب ضاله در یک بعد روبرو شدن با اشکالاتی چند خلاصه میشود اما نزدیک شدن بکفار روبرو شدن با ابعادی چند است که مستعمره اقتصادی، اجتماعی،

شاهراه تکامل و کمال کجاست؟ اصالت آزادی کدام و منشأ هستی ها، نیکی ها چیست؟

همه در توحید خالص است! بدین دلیل که خدا میخواهد دست انسانی را بگیرد و بالا ببرد تا به خلیفه اللهی برسد و مثل او گردد اما غیر موحد (مشرک) معبود خود را آن قدر پائین میکشد که در بت های گوشتی یا ممنوع فکر و دست خود جستجو میکند.

کافر از این جهت نجس است که فکرش نجس است، شناسائیش نجس است، فقط از تولد تا مرگ دید دارد و بس و این کوته نظری نجس است، وی از شکم و عورت و تکنیک خارج نشده است و زندانی ماندن در این محدودیت و حقارت نجس است، در اختیار یک نیروی لایزال علیم خبیر در آمدن و خط بطلان بر این تصور که نیروی دیگری در زندگی انسانی مؤثر است کمال آزادی است (لا اله الا الله) و غیر از این باشد محدود و محصور شدن و تمام آزادی را از دست دادن و این نجس است.

خود را همانند درخت و شجر فرض کردن و تامر تبت علفهای خودرو تنزل دادن و این تصور را داشتن که همانند

آیا خون آن بچه دزدی که برای بدست آوردن وجهی میدزد و میکشد جز در آتش دوزخ پاک میشود مگر دستی که به طرف کودک برای دزدی دراز شده در نجاست فرو رفته است؟ و نجس نیست؟ و وای بر آن روزی که همه اعضاء نجس باشند و وای بدتر از همه که مرکز فرماندهی این خانواده و این اعضاء نجس باشد آن جا که اختیار دست، پا، چشم، گوش و همه و همه با اوست و آلودگیهای هر کدام و خیانت هر یک جز بفرمان وی صادر نشود و آن جا کجاست؟ مغز است! اگر مغز نجس شد همه قسمت های نابغه نجسند.

چگونه مغزی نجس است؟

مغز چنگیز، مغز اتیلا، مغز نرون، مغز ستمکار، مغز خونریز، مغز حق شناس، مغزی که در امانتها خیانت میکند یعنی مغز ظالمان نجس است مغزی که تراوشی جز افکار ستم کارانه ندارد.

چه ظلمی و ستمی بالاتر و بزرگتر از همه است؟

ظلمی که هستی ها را نابود کند، نیکی ها را به بدی مبدل سازد آزادی را از اجتماع سلب نماید، راه تکامل و کمال بشریت را مسدود سازد!

شاهراه تکامل و کامل کجاست؟ اصالت آزادی کدام و منشأ هستی ها، نیکی ها چیست؟

همه در توحید خالص است! بدین دلیل که خدا میخواهد دست انسانی را بگیرد و بالا ببرد تا به خلیفه اللهی برسد و مثل او گردد اما غیر موحد (مشرک) معبود خود را آن قدر پائین میکشد که در بت های گوشتی یا ممنوع فکر و دست خود جستجو میکند.

کافر از این جهت نجس است که فکرش نجس است، شناسائیش نجس است، فقط از تولد تا مرگ دید دارد و بس و این کوته نظری نجس است، وی از شکم و عورت و تکنیک خارج نشده است و زندانی ماندن در این محدودیت و حقارت نجس است، در اختیار یک نیروی لایزال علیم خبیر در آمدن و خط بطلان بر این تصور که نیروی دیگری در زندگی انسانی مؤثر است کمال آزادی است (لا اله الا الله) و غیر از این باشد محدود و محصور شدن و تمام آزادی را از دست دادن و این نجس است.

خود را همانند درخت و شجر فرض کردن و تامر تبت علفهای خودرو تنزل دادن و این تصور را داشتن که همانند

گیاه با پژمردن و مردن پرونده ها بسته میشود نجس است.

کتب ضاله که خواندنش بر عالمتر از نویسندگانش آزاد است اما افراد ضاله مضله حتی برای پیامبر و امام و عالم و جاهل نجس بشمار میرود همین است که فکر نجس با در اختیار داشتن اعضائی چون چشم وگوش و دست و پا و ... در ابعاد مختلفه میتواند فسادها بر انگیخته شقاق و نفاقها بوجود آورند که غیر قابل جبران بوده و چه بسا کاری کنند که اثر سوء آن سالیانی بعد ظاهر شود و حال آنکه اشکال کتاب را میتوان هر چه زودتر پاسخ داد یا نوشت.

نتیجه آن که:

نزد اسلام هیچ عقیده ای ارزشش همانند توحید نیست و هرچه هست در توحید خلاصه میشود و همین است که ایدئولژی توحید اسلام را جای دیگر نمی یافت و عملی پسندیده تر از همبستگی مسلمین با یکدیگر و اتحادشان به نظر اسلام وجود ندارد و کافر کسی است که بر آن عقیده نبوده و بر این همبستگی نیز موافقتی ندارد لذا تراوشات مغز چنین کسی که در راه عقیده، مخالف و در برابر جمع، دشمن شناخته میشود نجس بوده و هرگز نمیتوان انسان

نمائی را که باید حیوان متافیزیکی باشد و در مرحله حیوانی یا «بل هم اضل» متوقف است موجودی پاک به شمار آورد.

شکنجه چی فقط در دنیا یک چیز را تجلیل میکند آن هم عمق زخم هائی است که در بدن شخص اسیر شده در دست خویش بوجود آورده است (نظری مجلل ! به عمق زخم)

در یک اجتماع فاسد کار بجائی میرسد که چون عاقلان مأمور پیدا کردن عیوب میگردند در احمقان خوبیها را جستجو مینمایند (نظری واقع بینانه ! به عمق اجتماع).

در یک فرهنگ متوقف، بسیاری از روشنفکر نماها دیده اشان را به اشکال و علامات و حروف کتابها دوخته میخواهند با تعویض خط ها مغزها را عوض نمایند و حال آن که با تعویض مغزها باید ارزش خط ها را عوض نمود و چیزی در فرهنگها برای جلو افتادن جز محتویات مغزها مطرح نیست و شگفت این است که بعضی از نظردهندگان همانهایند که در کتابهای ابتدائی، خودشان نوشته اند «عینک سواد نمی آورند» و هم اکنون کرسی اولیاء امور را اشغل کرده میخواهند «با تعویص عینک سواد بوجود آورند» (نظری

عالمانه ! برای جهش های فرهنگی به عمق فرهنگ).

نگاه مجلل شکنجه چی نزد آن که شکنجه دیده، آن که مأموریت خود را عاقلانه انجام نداده و خود بر غیر واقعی بودن نظرش اطلاع وجدانی دارد، و آن فرهنگی که به اشتباه نظر غیرعالمانه که خود واقف شده است همه و همه یقین حاصل مینمایند که دیدشان نجس بوده است. در مورد گوش، دست و پا و ... نیز همینگونه است؛ چه رسد به مغز که فرماندهی همه با اوست و مجموع همه آن چه بنام ستم است در او بصورت شرک در آمده و بزبان قرآن کریم «ظلم عظیم» به حساب میرود (اذ قال لقمان لابنه و هو یعظه یا بنی لا تشرک بالله ان الشرک لظلم عظیم) و این مجموعه «ظلم عظیم» که جزئی از آن دیده های نجس، شنوائی های نجس، گفتار و کردار و رفتارهای نجس میباشد نزد حتی نجس ها نیز نجس به حساب است.

پیامبران و کسانیکه اطاعت خدا را تبلیغ میکنند، نیکان و برگزیدگان که دشمن شهواتند، بشرط آن که تبلیغ به اطاعت خدا و نیکوکاری را پاک بدانیم آن چه در برابر تبلیغ و ترویج آنان است یعنی تراوشات فکری که راه آلودگیها

و شرارتها و مردم آزاریها را نشان میدهد همه و همه نجس است.

چگونه است که فکر پیامبران و نیکوکاران را به جهت آن که جلب نفع و دفع شرر مینمایند پاک میدانیم اما تراوش مغزی که برای ذات مقدس باریتعالی، نسبت آفرینش بدیها را میدهد نجس به حساب نیاوریم؟!

تو بدون شک هدف گیری حرمله را نظری نجس میدانی و میگوئی طفل شیرخوار گناهی نداشت و اگر هم برای خوش آمد ابن زیاد هدفگیری ضروری بود انتخاب تیر سه شعبه و آن هم زهر آلود برای یک گلوی ظریف بسیار کوچک لازم نبود. لذا به نظر نجس و انتخاب نجس حرمله به یقین میباشی و قبول داری تراوش فکری این چنین مغز نجس است و در این صورت تراوش فکری مغزهای حرمله پرور چرا نجس نباشد؟

خلاصه: مجموع نجاسات (دست های نجس، پاهای نجس، چشمها و گوشها و ... نجس) یعنی سراپای نجس و سراپای نجس در فرمان هر گونه مغزی باشد آن مغز نجس است زیرا نتوانسته است فرماندهی پاک کند و اعضاء را

به پاکی دارد و از نجس بودن دور بدارد و مشرک پلیدترنی نجاسات است از این جهت که مغز بالتبع نجس نبوده بلکه در نجس بودن اصالت! دارد و تمام اعضاء به پیروی وی نجس بوده و اثری که بر محیط و اجتماع نیز می گذارد نجاست آلود خواهد بود.

ناگفته نماند: نجاست کفار مورد قبول اکثریت فقها بوده اما چند تنی از آنان (شاید در زمان غیبت کبری پنج نفر از مراجع) صاحبان کتاب را پاک یا مشروطاً پاک میدانستند ولی نجاست ذاتی برای آنها قائل نبودند. برخی استدلال به آیهٔ (انما المشرکون نجس) را ضعیف دانسته و از جمله گویند: نجس با فتح جیم به معنای پلیدی درونی است نه نجاست ظاهری و این که کفار نمی توانند به مسجد بروند همانند حائض و جنب است که نمی توانند و هر کس از غیر مجتهدان باید به رساله های عملی مرجعش عمل نماید.

دوستان دیندارم که شاهد مسلمان شدن چندین نفر تاکنون بوده اند همه میگویند هیچ مسئله اسلامی باندازه نجس دانستن کفار سبب تماس آن ها با ما نبوده یعنی اگر به نظر ظاهر نجاست کفار سبب جدائی و ایجاد فاصله است

اما در حقیقت آن چه سبب اتصال است همین است و چون کافر می بیند کسی از مسلمانان از اشیاء تماس یافته های با او حاضر نیست بکار ببرد، بخورد، بپوشد و ... کشش خاصی پیدا خواهد کرد و در غیر این صورت یعنی اینکه نجس ندانستن آن ها سبب جلب نظرشان نمی شد، بعلل گوناگون و از جمله ضعف دستگاه تبلیغات اسلامی هرگز غیر مسلمان بیاد اسلام نمی افتاد.

برخی جنبهٔ سیاسی آن را پیش کشیده گویند این که شاه اسماعیل صفوی دستور داد هر آجری از حیاط قصرش را که پای سفیر انگلستان به آن رسیده از جا کنده و بسوزانند درست بوده نه اجازه دادن شاه عباس به برادران شرلی و انزلی که بیایند و ...

بعضی نیز مسئله اقتصاد را مطرح میسازند. گاهی نیز مسائل دیگر اما به این دو مسئله که: کافر وارد مسجد نیاید بشود - تا رطوبت در بین نباشد نجاست سرایت نمی کند (توجه به بی اثر بودن دو چیز خشک بر روی یکدیگر در شیمی) اکتفا به نجس بودن درون کافر و او را همانند جنب انگاشتن که دست زدن به جنب حتی مرطوب باشد ناپاکی

نمی شود و به کافر میشود. و طرح مسائل سیاسی و اقتصادی که میتوان با هر کافری بیع و شرای مشروط داشت به نظر میرسد همان مسئله است استعمار مغزی در ملاقات با کفار که سرآمد همه مسائل است بیشتر مطرح باشد زیرا هر جا که زیر پای یک مسلمان مؤمن به تصرف زمین مخصوص سجده در آمد مسجد بوده و دخالت دادن رطوبت در مسئله انجام یک مسئله فیزیولژی خاص ناشناخته ای است (و شاید همانند برق که در رطوبت ...)

چرا قرآن از منافقین به شدت انتقاد و سرزنش مینماید؟

یک علتش شاید این باشد که خطر منافقان برای اسلام از کفار بیشتر بود زیرا در برابر کفار فعالیت و مبارزه توجیه میشود و در مقابل منافقان کف زدن و احسنت گفتن و فریب خوردن و اسلام را هدر دادن و به عنوان نمونه می بینیم هنوز بسیاری از مسلمانان برای برخی منافقان صدر اسلام کف میزنند و تا کی ادامه دارد؟ خدا داناست.

از لحاظ روانشناسی منافق را فردی دو شخصیتی

میشناسد که در قلمرو کسانیکه نارسائیهای مشروط مغزی دارند رده بندی میشود و چه انتخاب جالبی است زیرا منافق کسی را گویند که از نقبی و از دالانهای زیرزمینی عبور میکند که در دو طرف با دو محیط و دو جامعه و افراد ارتباط دارد وجود چنین کسان در زمان نبی گرامی سبب نزول آیات شد که از جمله «و اذا خلوا الی شیاطینهم قالوا انا معکم انما نحن مستهزؤن» میباشد. و چه دالان زیرزمینی نجسی که پس از همنشینی مسلمانان و اطلاع بر اوضاعشان از آن بگذرند و از طرف دیگر چون به نزد دشمنان اسلام رسیدند بگویند ما برای مسخره کردن مسلمانان با آنان در تماس می باشیم.

آن ها که به تمام اطرافیان پیامبر رضی الله عنه میگویند چه جوابی دارند اگر پرسیده شوند:

مگر ممکن است اطراف رهبران عده ای فرصت طلب نباشند؟

آن همه آیات درباره منافقان نازل شد آیا برای مسلمانان بود یا کفار یا منافقان؟

آیا چه شد در زمان نبی گرامی و حضرت علی اختلافاتی

مشابه بود که در زمان دیگران از خلفا نبود و اینها چه کسانی بودند؟

آیا آنها که مسجد ضرار ساختند و بصراحت قرآن قصد پنهانی داشتند که به مسلمانان زیان برسانند منافق بشمار نمیروند؟

شأن نزول بعضی آیات که به اشاره منافقان را نشان میدهد مثلاً «ان جاءکم فاسق بنبأ ...» چیست؟

سوره منافقان شأن نزولش برای چه بود؟ نزدیک به چهل آیه در این باره چه؟

اباذر که تبعید شد و عثمان که تبعید کرد! معاویه که به علی جنگ کرد! خالد بن ولید که مالک را کشت تا همسرش را بگیرد! و ... کدامین رضی الله عنه میباشند؟

و بقیه در کتاب «مظلومی گمشده در سقیفه».

حرمت خواندن کتب ضاله؟

اسلامی که آن همه آزادی میدهد: «لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد ... فبشر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه» دارد و همه بندگان «عباد» را اجازه شنیدن هر

گفتاری میدهد و چه آزادی از این بیشتر؟ پس چرا مسلمانان را از خواندن کتب ضاله یا شنیدن سخنان گمراه کننده سخت بر حذر میدارد؟

کافیست گفته شود بندگان «عباد» را اجازه شنیدن هر قولی (با خواندن هر نوشته ای) میدهد که بتوانند حسن و نیکو را از قبیح و زشت باز شناسند - گمراه کننده را از غیر آن تشخیص دهند و بهمین جهت میگوئیم اسلام که میفرماید: چنانچه معلومات بالاتر از نویسندۀ کتب ضاله است بخوان و در غیر این صورت دوری کن و خواندن ممنوع. همین اسلام با شرطی حتی خواندن کتب ضاله را نیز آزاد میکند.

در عمل می بینیم کتابی را که در آن نوشته اند خدا چنین و چنان شکل دیده شد یا دین فلان طرز و گونه میباشد اگر کتاب را به کودک دبستانی بدهیم تا دانش آموز دبیرستانی دو نتیجه برداشت میشود: کودک چیزی میفهمد و دانش آموز چیزی دیگر، و بهمین قیاس و سنجش کتابهای بالاتر برای اشخاص بالاتر مفهومی دیگر دارد و چه بسا اگر عالمتر بهدایت برخیزد خواندن کتابش برای عالم نتیجه

بخش است ولی عالمتر کتاب عالم را نمی خواند و جاهل نیز نباید کتاب عالم گمراه کننده را بخواند مگر آن که با عالمتری در خواندن شرکت کند و بپرسد و این باز کمال آزادی است.

این که گفته اند اصول دین تحقیقی است و بقیه تقلیدی یعنی کسی که اصول را پذیرفت و خدا و پیامبرش را قبول کرد هر قولی را از آن ها بپذیرد برای این نیز هست که آدمی به رشته های تخصصی خود برسد و وجوب تحقیق در فروع دین یعنی همه برای همیشه بدنبال تحقیق دو بدن و اگر رخصت خواندن کتب ضاله داده بودند و همه مجاز بودند همه چیز بشنوند و بخوانند وجوب تحقیق در فروع دین نیز همه زندگی کلیه مسلمانان را فرا میگرفت.

جای آن است که به مناسبت آوردن «قد تبین الرشد من الغی» آورده شود که در قرآن دو کلمه «رشد بر وزن رسد» و «رشد بر وزن زهد» داریم که اولی رشد کمال آن چه متعلق به دنیا و آخرت است شامل میشود و دومی آن چه مربوط به دنیاست و رشد در آیهٔ شریفهٔ مورد بحث که در برابر غی و سرکشی قرار دارد یعنی اقتصاد خداپسند، اجتماع خدا

پسند، هوای خداپسند، نیت خداپسند، عقیدۀ خداپسند و ... از دنیا و آخرت.

خلاصه آن که: پیرو نبی گرامی خاتم را مسمان گویند، و مسلمان کسی است که به تحقیق از آن حضرت پیروی میکند و چون اطاعت پیامبر واجب است خواندن آن چه رابطه بین مسلمانان و پیامبرش را مخدوش میسازد حرام است و آن چه در زمینه قلمداد شده (مخدوش کردن) نوشته شده باشد ضاله است و برای این که سلب آزادی در این مورد هم از مسمان نشده باشد اجازه داده شده کتب ضاله را در معیت کسی که عالمتر از نویسنده آن است بخواند و با شرحی که گذشت آیا مطالعه نجس مطالعه اجاجت آمیز جاهل نیست که کتب ضاله عالمتری را میخواند؟

اگر امام حسین بجای امام حسن بودند هرگز با معاویه آتش بس نمی دادند؟

صلحی که نسبت به امام حسن داده میشود اهل کار و خبرگان میدانند آتش بس بوده است نه صلح و دلائل زیادی در این باره است از جمله این که قرارداد مورد تصویب

طرفین این که یزید و هیچکس دیگر بعد از معاویه ولیعهد نشود دیگر آن که معاویه نامه ای به امام نوشت که پانصد سوار به کمک فرستادم بروی با خوارج که علیه من (معاویه) قیام کرده اند بجنگی - حضرت نوشت: اگر قرار باشد که با کسی بجنگم باید با تو که معاویه ای بجنگم (جنگ با ام الفساد) پس این که میگویند امام با معاویه صلح کرد باید گفت آتش بس داد نه صلح و در حقیقت معاویه با قبول مفاد صلحنامه تن بذلت داد و علتش آن که محیطی فریبانه و آرام بوجود آورد تا فرصتی باشد برای مسموم ساختن حضرت.

اما اگر امام حسین بجای برادر بود جنگ میکرد بسیار حرف غلطی است و پس از شهادت امام ده سال تمام امامت امام سوم با معاویه معاصر بود و روش برادر را تصدیق و دنبال کرد تا آن که سیاست معاویه ای که به ظاهر نماز و قرآن بود و در باطن تخریب اسلام تمام شود و زمان یزید برسد که ظاهر و باطن علیه نماز و اسلام و قرآن بود.

چرا حضرت رضا ولیعهدی را قبول فرمود؟

مأمون که خلیفه ای دانشمند و زیرک و در نتیجه «چو دزدی با چراغ آید گزیده تر برد کالا» خطرناکتر و نقشه کش تر بود از این جهت پیشنهاد کرد حضرت رضا ولیعهدی او را بپذیرد تا:

1- انقلابهائی که هر روز از گوشه و کنار بر پا میگردد با توجه به مقامی که حضرت رضا در قلوب مردم دارند خاموش شود.

2- چون از زمان تشکیل سقیفه تا حضرت کاظم خانه نشینی، قتل، زهر دادن، زندان و ... از طرف خلفا نسبت به پدران حضرت اعمال شده و همیشه مظلوم واقعشده اند نتیجتاً در قلوب مردم جای گرفته و با ولیعهد شدن حضرت مردم خواهند دانست که علی و اولادش آبی نمی بینند و الا شناگر خوبی هستند!! بعلاوه میتوان حضرت را با دانشمندان بزرگ روبرو ساخت و توجه علمی مردم را از حضرت بجانب دیگر منعطف ساخت و بجای قرآن افکار فلاسفه و دانشمندان را آورد!

3- خانواده سهل و بسیاری از ایرانیان را که شیعه

حضرت بودند و سبب غلبه وی بر برادرش امین شده بودند راضی نماید.

پس از ورود هیئتی به مدینه که سرپرستی آنان را دو تن از سرهنگان کارآزموده داشتند و مأمور بودند ولایتعهدی را به حضرت بقبولانند اولین کاری که حضرت کرد در سراسر مسیر خود از مدینه تا مرو مرتب نشان میداد که حتی برای یک لحظه نیز امام و پیشوای مذهبی نمی تواند مأمور خلیفه ظلم و جور گردد و لذا می بینیم در خطرناکترین مأموریتی که مأمون مجبوراً به حضرت پیشنهاد کرد آن چنان این مطلب را باثبات رساند: من مأمور دولتی نیستم بلکه ولی خدایم که تاریخ بر حضرتش آفرین خواند.

سرهنگان مأمون به حضرت عرض کردند امیر المؤمنین مأمون میل دارد پس از خودش خلافت بهرهٔ شما باشد و لذا مقام ولایتعهدی را به شما واگذار خواهد کرد و برای انجام این منظور چه بهتر که به مرو برویم. حضرت از قبول آن معذرت خواست اما سرانجام به حضرتش رساندند که قبول این مطلب اجباری است و چون پذیرفت بلافاصله شروع به نشان دادن و اثبات دسیسه و حیلهٔ سیاسی مأمون

نمود: در زیارت نامۀ حضرتش وارد است: سلام بر تو ای کسیکه اهل و عیالش را واداشت تا بر او بلند گریه کنند و علتش این بود که همسایه ها بفهمند و بدیگران برسانند که ولیعهد شدن حضرت سبب نوحه و زاری خویشاوندانش شده است و این را رمزی است که چون حضرت شهید شد فهمیدند این امام است که میدانست او را شهید خواهند کرد نه ولایتعهد. از آن جا به مکه رفت و آن چنان با کعبه وداع کرد که حضرت جواد فرزند خردسال حضرت فریادش بلند شد و مطلب را که مأمون در دسیسه بازی است با آن که بیش از پنج سال نداشت به مردم رساند و این عکس العمل مکمل اقدام پدر بزرگوار بود.

همه جا حضرتش را بجای آن که در شهرهای بزرگ فرود آورند در واحه ها استراحت دادند. تا مردم دانای شهرهای بزرگ از لحاظ علمی با حضرتش تماسی نداشته باشند و اجتماعاتی نیز تشکیل نشود و اگر کسی با حضرتش تماس گرفت مسئله تیممی پرسید یا خوابی که دیده تعبیرش را بخواهد چنانچه در قریه ی بصره که حضرت استراحت فرموده بود تنها سؤالی که از مقام ولایت شد این بود که یابن

رسول الله خوابی را که شب قبل دیده ام تعبیر کن: نبی گرامی به من هیجده دانه خرما دادند - فرمودند 18 سال به عمرت باقی است و چنین شد و مردم با مرگ سائل بیش از پیش به امام و علم امامت ایمان آوردند و این پیشگوئیها و مغیبات در سراسر راه زیاد از حضرت صادر گردید و از جمله در اهواز که نیشکر خواست و همه گفتند فصل آن نیست و پیدا نمی شود و حضرتش خانه ای از بازرگانان را نشان داد و رفتند و آوردند.

تنها شهر بزرگی که در مسیر حضرت بود و مجبور شدند عبور نمایند نیشابور بود. شهری بزرگ مردمی با ایمان چه باید کرد؟ رسم بر این است که چون بخواهند قرآن خوانده نشود آنقدر جلدش را نقش و نگار و طلاکاری کنند که وقت به تماشای آن بگذرد و اینک نیز آنقدر راه اسلام را نقش و نگار کرده اند که عمری به تماشای آن ها سپری گردد و دستورات اسلام معطل بماند، بهر صورت حضرتش را در عماری بسیار زیبا نشاندند تا مردم به احترامی که نسبت به امام شده متوجه شدند و از این که قرآن را خاتم کاری و مطلا کرده اند بر مذهبشان آفرین گویند اما پرده ای بسیار

گرانبها نیز بر هودج افتاده و بدینوسیله رابطه امام با مردم قطع است.

مردم دسته دسته باستقبال رفتند جمعیت شعار داد، زن و مرد گریه کردند، فریادها به «یابن رسول الله» بلند شد، قسمهایش دادند که با ایشان سخن بگوید، قضات و دانشمندان نزدیک شده فریاد کشیدند زاری کردند و بالاخره بوسیلهٔ مردم امام از چنگ سرهنگان بدر آمد.

امام پرده را بالا زد و فرمود: شنید از پدرم که ایشان شنیده از پدرش و ایشان از پدرش و ... و ایشان از علی بن ابیطالب و ایشان از رسول خدا و ایشان از جبرئیل که گفت پروردگار متعال فرموده است: «کلمه لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی» کلمهٔ «لا اله الا الله» حصار من است که هر کس در حصارم وارد گردد از عذابم در امان است.

در این جا حضرت اضافه فرمود: و این ورود به حصن شرطی و شروطی دارد و شرط آن هم من هستم و مردم فهمیدند حضرت به دور انداختن و طرد همه خدایان جز «الله» اشاره فرموده و خود را شرط دانسته و بدینطریق میرساند که همه الاهان و همه خلفا مطرودند و حق با الله است و کسی که از

جانب الله میباشد و در نتیجه مقام خلافت حق مأمون نبوده، از ماست.

بالاخره امام به مأمون رسید و ولایت عهدی را به اجبار اما مشروط پذیرفت و شرطش آن که در نصب و عزل کسی دخالت نداشته باشد و مقامی که نتواند عزل و نصب کند فقط نامی بیش نیست و تاریخ متوجه علت قبول این چنین پیشنهاد که به اجبار بوده شده و بیشتر خواهد شد.

البته توجه به این نکته فرمودید که شرط موحد بودن هر فرد قبول ولایت حضرت بود اما شرط پذیرفتن ولایتعهدی عدم دخالت حضرت در امور مربوطه اش که خود نشان میدهد قبول ولایتعهدی فقط به ظاهر و اجبار بوده و حضرت از قبول این که مأمور دولتی باشد امتناع ورزیده است.

چون عید فطر رسید، مأمون پیغامی فرستاد که حضرتش به نماز برود تا مردم متوجه مأموریتی شوند که از طرف مأمون به ایشان پیشنهاد شده است، اما حضرت نپذیرفت تا پس از چند مرتبه پیام به اجبار پذیرفت بشرط آن که همانند جدش نبی گرامی برگزار نماید.

لباسهای سیاه و عمامۀ سیاه و آن چه سیاه بود بنهاد و همه را سفید پوشید و بدینطریق از رنگ سیاه که شعار انتخاب شده از طرف ابومسلم خراسانی برای عباسیان بود خود را دور داشت، برسم جدش پیامبر پاها را برهنه کرد و دامن لباسها را بالا زد و آن چنان کرد که هیچ نوع شکلی و رنگی و طریقی از عباسیان در آن پیدا نباشد و مردم بدانند حضرتش مأموریتی که شکل دولتی دارد انجام نمی دهد و آنچنان کرد که مأمون در نیمه راه پیغام داد تا برگردد و نماز عید را برگزار ننماید.

مجلسی را مأمون ترتیب داد و علمای متخصص از هر رشته را در برابر حضرت به بحث وادار کرد و همه جا حضرت فائق آمد.

سرانجام که در هر قسمت شکست مأمون آشکار شد، ابتدا بر فضل بن سهل ذوالرباستین که نخست وزیرش بود و همه جا مأمون را برای آوردن حضرت به مرو واگذاری ولایتعهدی تشویق کرده بود، خشم گرفت.

فضل فرار کرد تا به عراق برود در حمام سرخس او را کشتند و حضرت از دعبل خزاعی شاعر که اشعار انقلابی اش

روشنگری میکرد، همه جا دعوت میکرد تا اشعار خود را بخواند و این اشعار در ضمن اشاره به ستم هائی را داشت که به حضرت علی و فرزندانش شده بود و از جمله به قبر حضرت کاظم پدر بزرگوارش که در بغداد است و حضرت دو بیت به آن افزوده و اشاره به قبر خودش که در طوس خواهد بود نمود و این اشعار مکمل ندبه و زاریهائی بود که دستور داد خویشاوندانش بر او بنمایند تا مردم بدانند حضرتش با آن که ولایتعهدی را پذیرفته بدست مأمون کشته میشود به آن مقام نخواهد رسید و پس از مأمون خلیفه نخواهد بود و حتی در اولین مرتبه که پیشنهاد شد حضرتش به مأمون فرمود: ای مأمون من قبل از تو شهید شده و در کنار قبر پدرت بخاک سپرده میشوم و خلاصه آن که امام در هر موقع مناسبی نشان داد که از ولایتعهدی فقط نام آنرا دارد آن هم به اجبار.

اما اگر ولایتعهدی را به اجبار نمی پذیرفت چند احتمال داده میشد:

1- همانند پدر به زندان افتاده به شهادت رسند و کسی هم جرئت نفس کشیدن نداشته باشد و شیعیان نیز در قتل و شکنجه افتند.

2- قیام کند و مردم وعده حمایت دهند اما یک عده حمایت کنند و کشته شوند.

3- وعدهٔ حمایت دهند و همانند کوفیان که امام حسین را دعوت کردند و از دشمن حمایت کردند، باشند.

4- وعدهٔ حمایت دهند و همه کشته شوند یا فاتح گردند که قسمت اخیر با احتمال بسیار ضعیف امکان داشت، اما در هر صورت کشتار بیرحمانه و زیاد صورت میگرفت و در نتیجه وجود چنگهای امین و مأمون و انقلابهای فراوان داخلی کشور اسلام رو به ضعف رود.

اما همانگونه که بارها تکرار کرده ام امام همیشه مکتب ساز است و هر چند به اجبار ولیعهدی را می پذیرد باید مسلمین را آگاه و عالم و مراعات وضع و حال دنیا و آخر نشان بنماید و و نتایج زیر از جمله برنامه های مکتبی است که حضرت پایه گزاری نمود:

الف - اثبات مقام ولایت و حق بودن آباه و اجداد خود و طرد و رد غاصبان و ستمکاران.

ب - اثبات علمی این نکته که دین از سیاست جدا نیست و اگر از یکدیگر جدا بودند حضرتش به اجبار

ولیعهدی را نیز نمی پذیرفت و حرامی را انجام نمی داد.

پ- بذرپاشی در کشوری چون ایران که تشیع در آن بالاخره رسمیت یابد.

ت - امام که در مقام ولایتعهدی است با مردم در تماس بوده مردم میتوانند حرکات و سکنات و روشهای اجتماعی را از امام یاد بگیرند و اخذ مراتب و مدارج علمی که حتمی چگونه بنشینند و راه بروند و بایستند و ... و در دین و زندگی و همه چیز چگونه باشند.

ث - شناخت شیعیان یکدیگر را و اطلاع از قدرت اجتماعی تشیع.

ج - ظاهر شدن علویان از مخفی گاههای همیشگی و پراکنده شد نشان در اطراف و رسیدن تشیع بهر نقطه.

چ - اعلام آمادگی حضرت برای همکاری در کارهای اسلامی بشرط آنکه هدف اسلامی باشد.

ح - اثبات این که نمیتوان با شخصی چون مأمون متظاهر و مزور همکاری و مأموریت داشت.

خ - خراب کردن مقاصد شوم و سیاست مزدورانه مأمون بشرحی که دادیم.

د - نشان دادن اینکه امام باید اعلم زمان باشد و در غیر این صورت کسیکه علم بیشتری دارد بر امام حق پیدا خواهد کرد، زیرا علم بیشتر سبب میشود عالمتر معلم گردد و آن که تعلیم گرفته شاگرد باشد و حق اسلامی معلم بر شاگرد مسلم است.

ذ - اثبات آن که اسلام حقیقی و آن چه را نبی گرامی آورده اند چگونه است.

ر - قیام ابومسلم در ایران و ابومسلمه در عراق بنام آل محمد و وحشت زدگی مردم بویژه شیعیان ایران که چگونه پس از آن همه رنج و جنگ عباسیان حکومت را بردند و قیامهای پی در پی مردم در این باره که شاید جبرانی بشود (معروفترین آن ها شریک بود که حتی چند شهر را فتح کرد و بازی های نظامی و سیاسی افشین و ...) چنان مردم را در تشخیص افراد گمراه و کلافه کرده بود که جز با آن چه حضرت رضا کردند حل و فصل نمیگردید.

اسلام و خام خوری:

دندان برای چیست؟ جویدن - بزاق دهان برای چیست؟

برای ملایم و مساعد ساختن لقمه که بخوبی فرو رود و ... و بهمین قیاس و سنجش وجود روده ای در انسان که مانند روده گیاهخواران دراز نیست و همانند رودۀ گوشتخواران کوتاه و حد فاصل آن دو بوده و نیز در درون روده گیاهخواران آنزیم هائیست برای حل و فصل گیاهان و در گوشتخواران آنزیم هائی مساعد ترتیب کار گوشت و فرآورده هایش و در روده انسان آنزیم هائیست برای پذیرش موادی که در رژیم مخلوط (گیاه و گوشت) می بینیم، خود معلوم میشود آدمی هم گوشتخوار باید بود هم علفخوار و چون خوردن گوشت خام یا ... خام درست نیست وانگهی اشارۀ قرآن به اینکه حضرت ابراهیم عجل حنیذ و گوشت بریان گوساله میل فرمود و مواردی مشابه دیگر ناچار آن که از لحاظ دینی بپذیریم اسلام یا رژیم کاملا خام خوری مخالف بوده و از لحاظ علمی نیز میدانیم چندین کیلو گیاه میتواند اسیدهای آمینه موجود در گوشت یا ... را جبران نماید که خوردن گیاه زیاد نیز خود زیان آور میباشد.

خام خوری که بحث تغذیه ای روز شده و تنها سودی که داشته، خاموش کردن قوه در خواست و گوشت طلبی افرادی

چند بوده است، سبب اشکال و سؤال گردیده است که چرا: قرآن از بریان کردن گوشت گوساله بوسیلۀ شیخ الانبیاء حضرت ابراهیم مطلبی ذکر فرموده است؟ چرا نامی از غذاهای پخته در قرآن است و غذاها را به دو دسته بزرگ «و ما عملت ایدینا. غذای طبیعی»، «و ما عملت ایدیهم. غذای تهیه شده از انسان» تقسیم کرده و از پختن و بلکه ضایع کردن اغذیه و گیاهان طبیعی بحث گردیده و این چیست که در جلد چهارم اولین دانشگاه از نبی گرامی نقل شده که توصیه ای دربارۀ پختن غذاها دارند و لذا باید به اختصار پس از ذکر این معجزه قرآنی که فرموده است در تمام ابعاد همه چیز را جفت آفریده است (ماده ضد ماده - جاذبه دافعه - مثبت منفی - نر ماده و ...) و از جمله اش ویتامین هاست در برابر ویتامین ها که هر دو بطور طبیعی در مواد غذائی وجود دارند و جالب این که این آنتی ویتامین ها در برابر منابع ویتامینی بیشتر بافت میشوند مثلا در گوشت خام ماهی آنتی ویتامین B1 (تیامیناز) در مرکبات، در پوست پرتقال آنتی ویتامین A و... که تقریباً همه و همه آن ها که حرارت لازم دارند در اثر حرارت بی اثر میشوند (بجز چند مورد کوچک و استثنائی) مثلا

انتی ویتامین H در تخم مرغ (آویدین) در اثر حرارت اویدین را دناتوره میکند یعنی آنتی ویتامین را بی اثر میکند و ویتامین ها برای بدن مفید میماند و یادتان باشد در جلد دهم گفته شد که باید تخم مرغ را آن قدر جوشاند که بسیار سخت شود مخصوصاً برای کودکان که هاضمه ای ظریف دارند این قسمت باید کاملا رعایت گردد.

انتی ویتامین C - انتی ویتامین ها B1 - انتی ویتامین B6 و ... نیز در اثر حرارت خاصیت خود را از دست میدهند و متدی که امروز برای خشک کردن سبزیجات در شیوه های پیشرفته مرسوم است یعنی حرارت دادن سبزی در بخار آب 120 درجه به مدت چند ثانیه و سپس خشک کردن آن به خاطر بی اثر کردن انزیم های موجود در سبزی است تافعل و انفعالات اتولیتیک که خودشان در خود همدیگر را خراب مینمایند ادامه نیاید.

علاوه بر این در برخی مواد غذائی از جمله شیر، آغوز، سفیده تخم مرغ، دانه سویای خام، انواع حبوبات خام، انواع غلات خام، فاکتورهای نسبتاً فعالی با خاصیت انتی تریپسین وجود دارد که جالب این که این فاکتورها

عموماً در ناحیهٔ تجمع پروتئین ها در دانه ها و مواد غذائی مورد بحث وجود دارند، و وجود همین فاکتورها از تجزیه پروتئین و فساد ماده غذائی توسط عوامل میکروبیولژیک جلوگیری مینماید یعنی در واقع این فاکتوری که از نظر تغذیه باید آن را جزو عوامل مضر شناخت عامل حفاظتی برای خود ماده غذائی است و در هر حال تمام این فاکتورهای انتی تریپسین در اثر حرارت خاصیت خود را از دست میدهند یعنی عوامل زیان آور دفع میشوند.

علاوه بر آنچه گفته شد درمواد غذائی بعضی ترکیبات سمی نیز وجود دارند که در اثر حرارت از بین میروند نظیر گلوکزیدهای سیانوژنتیک موجود در لوبیای معمولی (فازئولوناتین)، ماش، باقلا (ویسین، ویسیانس و ...) و ... که در اثر طبخ از بین میروند.

فاکتور ایجاد کنندهٔ همواگلوتیناسیون که در سویای خام است در اثر حرارت از بین میرود.

هضم آسان میشود، جدار سلولهای سخت برای هضم در اثر پخته شدن میشکند و ... و دهها فعل و انفعال مفید در مواد غذائی بخاطر پختن آن چنان بوجود می آید که سرانجام

بجائی میرسیم که قرآن و محمد و علی و اولادش رسیده و بر سفره ای می نشستند که گوشت پخته بود اما دست دراز نمی کردند تا سبزی خوردن هم آورده شود و بدینوسیله عملا نشان دهند که انسان رژیم مخلوط باید انتخاب کند نه خام خوری یا گیاه خوری یا گوشتخوری یا ...(1)

ناگفته نماند شرحی درباره رژیمهای موجود در دنیا و رژیم اسلام پسند در جلد چهارم و ... داده شده و مطالب غذائی فراوان که در جلدهای سوم الی یازدهم هست برای علاقمندان کافی به نظر میرسد.

چرا قرآن بتدریج نازل گردید؟

قرآن بتدریج نازل گردید در مدت 23 سال. اما کتابهای آسمانی دیگر در یک نوبت فرستاده شد و این سؤال که چرا قرآن به تدریج نازل گردید از این جهت پیش میآید که الواح مربوط به کتابهای دیگر را پیامبران در اختیار داشته نزد پیروان آوردند و نبی گرامی اسلام خود در نزد

1- بزودی کتاب توسط دانشمند محترم آقای محمد مهدی اصفهانی در این باره منتشر خواهد شد.

پیروان اخذ وحی مینمودند و چرا؟

1- مردم به تدریج مسلمان میشدند و در این صورت نوعی کسب فیض برای گروندگان به حساب بود که زمان و مکان هر کدام را بزرگ فرشتهٔ الهی با وحی و کلام الهی جلال و جبروتی ببخشد و این که گفته شد نبی گرامی اسلام نزد پیروان خود اخذ وحی مینمودند ورود پیروان به دین خدا 23 سال بود و نزول وحی نیز همین.

2- تدریجی بودن نزول آیات، کتاب خدا را از حالت بصری به سمعی بصری کشاند، و این با اولین دانشگاه دین، سازگار بود و آن (نزول الواح) با مراحل قبل از دانشگاه؛ و چه بسا اگر قرآن یکجا نازل میشد این چنین بر قلوب اثر نمود اثر نمی نمود.

3- در مقام مقایسه کافیست گفته شود: اگر باب رحم وحی تا پایان جهان باز بود و برای ما مردم عصر حاضر نیز گاه بگاه مژده آمدن جبرئیل را میدادند در روحیه مان چه اثری میگذاشت پس تقویت روحی جالبی برای پایه گزاران اسلام همین بود که به عملکرد درآمد و یک علت این که معجزه پیامبر آخر کتابش شد همین بود که مژده آمدن

جبرئیل گاه بگاه نباشد بلکه پیوسته آن چه آورده شده به وسیله افراد قرائت و همه قارئان جانشینی جبرئیل کنند.

4- نبی گرامی که خود با مشکلات فراوانی روبرون بودند تجدید ارتباطشان، همه حل مشکلشان بود، هم مایه سرور و امیدشان.

5- جنبه آموزشی اسلام را همانند کلاسها که باید تدریجی رو به ارتقاء باشد و در نتیجه نزول برنامه های آموزشی نیز باید تدریجی باشد.

6- تدریجی نازل شدن آیات راهی برای بهتر حفظ کردن قرآن بوده که حافظانی برای آیندگان معلمی کنند.

7- اسلام در آغاز با مشرکان مکه روبرو بود و آیات مربوط به مبارزه با شرک و بت پرستی و دعوت به توحید داشت بعد که جهاد شروع گردید مطالب دستوراتی مرتبط به جهاد لازم داشت و به مناسبت های گوناگون که تدریجی با آن روبرو میشدند لازم بود آیات تدریجی نازل گردد.

8- تطهیر تدریجی وحدت برادرانه «انما المؤمنون اخوه» از لوث پیدایش تدریجی منافقان ضروری بود.

9- نزول ناگهانی همه قرآن ورود منافقان را در

توجیه و تفسیر آن که بناچار تدریجی صورت میگرفت آسان میساخت و بتدریج نازل شدن یعنی فرصت داشتن.

10- نزول ناگهانی همه قرآن در زمانی که رحلت نبی گرامی نزدیک بود توجیه و تفسیر قرآن را بهمان سرنوشتی دچار میساخت که مسئله ولایت و وصایت به آن مبتلا شد و نزول ناگهانی همه قرآن مدتها قبل از رحلت یعنی بسته بودن کانون وحی مدتی قبل از نزول و پس از نزول بر پیامبری که معجزه اش کتابش میباشد!

11- تدریجی نازل شدن قرآن بر اعتبار قرآن می افزاید زیرا در حال شکست و فتح و مسرت و اندوه مسلمین روش خاص و یکنواخت آیات جنبه اعجاز به آن میدهد و برای بشر امکان ندارد اوضاع و احوال روحی اش در نظرات و نوشته هایش بلا اثر بماند و این که قرآن تأثرپذیر نبوده است نشان میدهد از خداست.

12- مردم تازه مسلمان که به تدریج وارد دین خدا میشدند پرسشهائی داشتند که فقط خدا به پاسخ دادن آن ها عالم بود و لذا نزول آیات تدریجاً صورت میگرفت.

13- زندگی نبی گرامی انقلاب آفرین بود و اگر

قرآن ناگهان نازل میشد چنین سازگاری را نداشت.

14- نبی گرامی باید هم بشارت بدهند و هم بترسانند و این دو در آیات الهی وارد باشد یعنی از طرف خدا باشد اثر بیشتری دارد.

ناگفته نماند «انا انزلناه فی لیله القدر» و اشاره به نزول قرآن در شب قدر شاید این معنی را میرساند:

تنزیل (که سوره ای بهمین نام داریم) نازل شدن است (کما آن که قرآن 23 سال نازل شد) و نزول ناگهانی و یک دفعه است مانند نزول باران و همه قرآن نیز یکمرتبه در شب قدر نازل شده است.

چرا کشاورزان مذهبی تر از کارگرانند؟

راننده ساعت 7 فرمان اتوبوس را در بغل کشیده پائی بر پدال، عده ای را در پشت سر اختیار حرکات واپست های خود می بیند و پس از چند ساعت که به مقصد میرسد وجهی قابل به او دستمزد رسیده و زندگیش بخوبی اداره شده است. این راننده در کار بشر و صناعتش متحیر و متعجب است که چگونه همه چیز زندگیش را با فکر خودسر انجام داده است.

کارگران شاهد ورود بارکش های چندی هستند که می آیند و در پشت کارگاه محصول خود را میریزند، دستی مصنوعی مرتب آن را بدرون میبرد، پنبه را از جلدش جدا ساخته تحویل دستگاه بعدی میدهد در آن جا حلاجی شده بعد ریسمان، پارچه و آخر سر اطو کشیده خارج میشود.

کارگر همه روزه آمده و رزق و روزی خود را از محصول فکر و صناعت دست بشر تصور کرده است.

کشاورز بذری پاشیده و آبی داده و اینک بوته های نازکی که با اشاره دست له و لورده میشود مشغول سر در آوردن از زمین بوده اما همان ساقه نازک بی رمق را می بیند کلوخی را بلند کرده و بطرفی می اندازد، سپس ساقه ها و برگها و گلها برآورده و بالاخره هر دانه ای هفتاد تخم شده و رزق و روزی کشاورز همه از غیب رسیده است و این همه جنبه معنوی دارد و برعکس آن چه کارگر همه رو به صنعت سازندگان صنایع است، کشاورز توجه به کارهای خدائی دارد، لاجرم در مجموع، کشاورزان مذهبی تر از کارگرانند، و اگر کارگری را میسازند، آن چنان در مذهب قوی میشود که سخت

استوار خواهد بود و بهمین منوال افکار ضد مذهبی برخی جوانان توجیه میشود که بیشتر از یک کارگر که به صنعت مینگرد به خود مینگرند، به انسانی جوان که غرق در شعبه ای از غرور و قدرت است، به انسانی که همیشه داد میزند باید دیگران اصلاح شوند، تا مزاحم وی نباشند، کم نفروشند که بوی کم نرسد، چشم چرانی نکنند که به ناموس وی تجاوز نگردد، اما چون نوبت به خودش میرسد که چه باید کرد تصور میکند بدیها ناشناخته مانده و زشتیها را کسی نمیداند چیست و آن چه را وی تشخیص داده صحیح است و لا غیر، و این بنده تشخیص خود بدون سبب میشود از بندگی خدا و تشخیص های خدا دور بمانند و راهنمائی نشوند و نسبت به مذهب بدبین شوند.

محیط کشاورز برای بیدار کردن فطرت پرستشی وی مساعد بوده و محیط کار کارگر با حتی اندکی تفکر نمی تواند دید قابل توجهی را جهت او در کلیه ابعاد بوجود آورد، بویژه که دید مذهبی وی را اغلب تا حد مغز صاحبان صنایع پیش میبرد و محیط جوانان که وابستگی کلی با طرز آمیزش و پرورششان دارد و روزنامه ها و مجلات و رادیو تلویزیونها

نقش مهمی را در این قسمت ایفا مینمایند، و قدرت این که جوانان بندۀ خدا باشند یابندۀ تشخیص خود در دست قدرت تبلیغان است.

ناگفته نماند، محیطی که فواصل افراد در آن کمتر است همانند کارگاهها، همینکه یکی ناراضی بود و شروع کرد عامل محرکی برای بقیه خواهد بود که بین کشاورزان بعلت فاصله زیاد امکان کمتر دارد و لذا اگر راننده ای یا کارگری مسلمان واقعی شد اثری بسیار میتواند داشته باشد.

خلاصه آن که روستائی همه عمر را در تماس با صور گوناگون طبیعت و آثار لطف و صنعت آن که با زیبائی روح انسانی سازگار است گذرانده و دور از ناهنجاریهای مادی و زندگی محدود و مصنوعی شهرنشینی زندگی کرده و در نتیجه عقده هائی که بر روح یک کارگر گره اند گره محدودش ساخته در او بوجود نیامده است، عقده هائی ناشی از محیط خشک و غیر قابل انعطاف؛ و لذا روستائی همیشه از صفای طبیعت گرفته و پس داده است و کارگر در زیر بار فشارهای ناشی از ناسازگاریهای محیط در صورت شناخت ابتلائات و آن چه را که حافظ فطرت انسانی اوست خلاصی یافته و بیش از

یک روستا میتواند از طبیعت بگیرد و بدهد و صفای جان پیدا کند زیرا کسیکه از زیر فشار سخت یا بیماری خطرناک خلاص شد بهتر و بیشتر احساس وجود کرده و درک لذت حیات مینماید و در غیر این صورت برای بازگشائی عقده ها کارگر را به اعتصابات و انقلابات میکشاند.

خلاصه تر آن که:

بشر از معجزه بیشتر از خدا سراغ میگیرد و هر چه توجهش به معجزه بشری (نه خدا) بیشتر بود از خدا کنارتر میرود (البته خود پیامبر باید باذن خدا معجزه کند تا راه بر مدعیان کاذب بسته شود) تا آن جا که اگر مرتب توجهش به اعجاز بشری (با تشخیصی که عقل ناقص و ظاهری خودش داده است و نام معجزه را به آن میدهد) جلب شد با خدا کمتر رابطه خواهد داشت.

برای تحصیل علم شرطی هست؟

مکان دخالتی ندارد «اطلبوا العلم و لو بالصین» زمان نیز «اطلبوا العلم من المهد الی اللحد» جنس نیز «طلب العلم فریضه علی کل مسلم و مسلمه» و با صغری کبری کردن آیات

(55 الذاریات) و (12 الطلاق) که اولی غایت آفرین انس و جن را عبادت و دومی علم میداند و با توجه باینکه غایت قسمتی از آفرینش (انس و جن) عبادت و همه آفرینش (آسمان و زمین) علم است و هر کل بر جزء فضیلت دارد، علم از عبادت افضل است (همانکه نبی گرامی فرمودند) 2/295 و هر چند دین و دانش جدا از یکدیگر همانگونه که حضرت علی فرمود آتش افروز ندا ما بازهم بود آن ها بهتر از نبودشان است و چه خوش فرمود آیت الله العظمی مرحوم حاج شیخ مرتضی انصاری بزرگ قدس سره: آن چه برای خدا باشد نیکوست و برای خدا هم نباشد نیکوست دانش است و آن چه برای خدا باشد نیکوست و برای خدا نباشد بد است عبادات است.

آیا دین از سیاست جداست؟

آنزمان و آن جا که نماز جمعه را واجب میدانند دو خطبه را که خطیب میخواند همه برای روشن کردن اوضاع سیاسی کشور و جهان است وانگهی فروع دین همه با سیاست سرو کار دارد، از امر به معروف ونهی از منکر و

حج و جهاد و ... و اقتصاد (زکات و خمس و جزیه و ...) و قضاوت و فرماندارانی هم که نبی گرامی اسلام به اطراف میفرستادند، دین از سیاست جداست یعنی برای مساجد باید افراد دور از سیاست را انتخاب کرد و برای سیاست بی دینان را؟

آیا اگر سیاست بخواهد دین را از بین ببرد نباید اقدامی کرد که دین از سیاست جداست؟ سیاست منزل داری، مدیریت، درک حقیقت و ... درست اما سیاست بهتر اداره کردن مردم که فقط از راه دین میباشد نادرست؟

سیاست از دین جداست یعنی مردم باید یکی را داشته باشند یا هر دو یا هیچکدام را و چگونه میشود؟ کدام مؤسس دینی (پیامبری) یا سیاست سرو کار نداشت؟ این که در مدارس تعلیمات مدنی و تعلیمات دینی هر دو جزو برنامه است آیا چه؟ کار مردم به مردم واگذار شود آیا با بدبین مردم بی دینان کارگزار باشند یا بی سیاستان؟ و آیا شرط انتخاب و کلا این است که دین نداشته باشند یا سیاست یا هیچکدام یا هر دو؟

دین یا سیاست همانند رنگرزی و زرگری و ... نیست که یکی تخصص داشته باشد دیگری نداشته باشد و کسیکه

بخواهد تخصص در امر به معروف یا نهی از منکر بکسی بدهد همانند کسی است که بگوید هر مردی متخصص زن داری است باید داماد شود!

در قوانین اساسی نیز شرط انتخاب مقامات سیاسی را با دین ارتباط داده و نظارت دین را بر قوانین صحه گذارده و ... 2/306 (بعلاوه رؤساء کشورهای اسلامی همه و همه این معنی را یعنی ارتباط دین و سیاست را قبول دارند و لذا در اجتماعات اسلامی شرکت میکنند و نیز خودشان در تشکیل مجالس سرور و عزای مذهبی دخالت مینمایند، در نماز مسجدها، در تشریفات دینی، مکان های مقدسه حاضر میشوند و چه بسا کتابها نوشته و در آن اعتراف به اعتقادات مذهبی مینمایند).

شرکت حضرت رضا در قبول ولایتعهدی گر چه مشروط بود خود بهترین دلیل جدا نبودن دین از سیاست است زیرا اگر دین از سیاست واردند و دین از سیاست جدا بود محال بود امام حتی حاضر به پذیرفتن نام ولایتعهدی گردد.

کشورهای اسلامی را که دارندۀ یک حزبند، یعنی همه مسلمانها در یک سیاست واردند و دین از سیاست جدا

نیست و اگر بیش از یک حزب هم داشته باشند هرگز نمیگویند دینداران و بی دینان جدا باشند یا مسلمانان حزبی باشند و کلیمیان و مسیحیان نباشند بلکه تقسیم مردم بر حسب دینی که دارند به دین رسمی و اقلیت ها تقسیم میشوند نه به احزاب سیاسی...

چرا اسلام بردگی را لغو نکرد؟

ثلث سرمایه مردم عصر جاهلیت شتر و اسباب کاروان و ثلث برده و ثلث چیزهای دیگر بود، و دعوت به توحید همراه با دعوت مردم به ترک ثلث سرمایه اشن بردگان با توجه به این که ارزش معنویات در برابر مادیات به نظر اسلام قابل مقایسه نبود کار درستی به نظر نمی رسید (یعنی اگر کسی بخواهد عقیده مردم را اصلاح کند عاقلانه نیست که همزمان با دعوت به تغییر عقیده برای از بین بردن تمکن و ثروتشان نیز حرفی بزند).

خوب بود اندک اندک بردگی را لغو کند و چنین کاری کرد: فرمول کلی را چنین قرار داد که فقط برده همان اسیر جنگی است نه غیر آن و تازه اسیر جنگی را نیز

اجازه نداد جز بنام برادر یا خواهر صدا کنند و غذائی جز غذای خود بدهند و لباسی جز لباس خود بپوشانند و حتی برده حق داشت علاوه بر آنچه جهت مالک کار میکند (ساعت کار اسلامی روزانه تعیین شده بود) حق دارد اضافه کار کند و خود وجه اضافی آنرا بگیرد و چون بقیمت خود که به مالک فروخته شده بود دست یافت مبلغ را بپردازد و آزاد شود، و کفاره بسیاری گناهان را بنده آزاد کردن و بهترین ثواب را بنده آزاد کردن و وضع قوانین دیگر که اگر رعایت شود برده در یک زمان محدود فقط شامل اسیران جنگی خواهد بود و اگر جز این شده یا میشود مربوط به مسلمین است نه اسلام 11/314.

آیا بشر ترسید و در نتیجه مذهب بوجود آمد؟

بدون شک مذهب بوجود آمد و بشر ترسید و اگر بشر ترسید و مذهب بوجود آمد بایستی با پیشرفت علم و برداشت ترس از بشریت اتکاء به مذهب هم از بین برود، در صورتی که قضیه برعکس است از این قرار جهل و ترس سبب پیدایش مذهب نشد بلکه اگر بشر اولیه مذهبی داشت

نمودی از فطرتی بود که در او بودیعه نهاده شده است و اگر با پیشرفت علم مذهبی دارد خلاف آنچه گویند میباشد و این جاست که بعظمت اسلام واقف میشویم که بی نهایت به علم اهمیت میدهد و اگر چیزی نداشت مردم را دانشمند نمی خواست تا در اثر دانش قدرش و ارزشش را بدانند.

بشر اگر ترسید و به درخت و حیوان و بت پناه آورد از این جهت بود که ترسید با این همه سر و صدا آیا کار تمام است؟ و انسان یعنی همین که چهار صباحی بیاید و رنجی بکشد و برود بلکه ضمیر باطنش او را به چیزی پیوند میدهد که بزبان حال باو بفهماند با مرگ پرونده پایان نمی پذیرد و این جاست که به بدی شرک واقف میشویم زیرا انسان همینکه خواست بفهمد زندگی چیست نباید با مخلوق و محدود اتصال یابد بلکه باید با بینهایت و خالق پیوند و تقرب جوید نه در آغاز ترس و جهل با مذهب بودند، نه با برداشت ترس و برداشت جهل مذهب همراه است بلکه دین و دانش بدون یکدیگر معنی ندارد و منطق قرآن چقدر جلو و جالب است که میفرماید: انسان در موقع ترس میگوید خدا و آن ها که در حقیقت خدا گفته اند پس

از برداشت عامل ترس هم باز میگویند خدا و آن ها که فطرت بیدار شده ای ندارند فقط موقع ترس میگویند خدا (همانند انسانهای اولیه که موقع ترس پناه به درخت یا بت یا ... میبردند).

این قرآن کریم است که میفرماید بشر همینکه ترسید میگوید خدا یعنی بشر تا در نعمت امنیت و سلامتی است یادش نیست که از کجاست و در چیست و به کجا میرود، اما همینکه سلب امنیت و سلامتی شد بیدار میشود که نوع کوچکش بعنوان مثال: یادمان نیست دندان داریم همینکه درد گرفت فریاد که دندان داریم. یادی از قلب یا چشم یا ... نمیکنیم اما همینکه آزرده شد بیادشان می افتیم. بزرگترین گوهر گرانبها (فطرت بر پرستش) را داریم اما همینکه سلامتی بهم خورد و ترسیدیم متوجه میشویم آن چیز را داریم؛ آن جا بدنبال پزشکی مهربان و این جا متوجه نجات دهنده ای مهربان و با این مقدمه میتوان فهمید که ترس وسیله توجه به بیدار شدن فطرت است و در جستجوی آن که باید او را پرستش کرد.

مسئلۀ دیگر که این جا معلوم میگردد اینکه شاید

علت آن که پروردگار مقدم بر هر کار و شروع هر امری را با نامهای رحمان و رحیم خود خواسته همین باشد که بشر اولیه نیز از همین مجرا شروع کرد و ترسید و احتیاج به خدای رحمان و رحیم را قبل از همه احساس کرد و در ارسال رسل هم می بینیم هر چه شناخت فطرت علمی تر گردد جنبهٔ قهار و جبار بودن پروردگار نزد مردم به رحمان و رحیمی مبدل میشود و خدای معرفی شده قبل از بنی اسرائیل قهارتر از خدای بنی اسرائیل و خدای بنی اسرائیل قهارتر از خدای اسلام تصور شده است، در صورتیکه همه جا «بسم الله الرحمن الرحیم» مسلط و «سبقت رحمت غضبه» مسلم و خدای همه پیامبران بیک نحو در یک سیستم توحیدی خالص معرفی شده است و «نحن علی ذلک من الشاهدین و الشاکرین و الحمدلله رب العالمین».

بزبان دیگر: ناسازگاری یا در انفس است (بیماریها و ...) یا در آفاق (ناراحتی های اجتماعی) که احساس میشود چیز دیگری هستیم و زمان بهم خوردن نظم در پی ناظم هستیم یعنی تا نظم هست و دندان و چشم سالم است دست بوسی ناظم را لازم نمی بینیم.

فرزانگی (عقل) و آشفتگی (ترس بر فطرت) هر دو به راه خدا میرود، آن از راه عشق و نیازمندی و این از ترس و آشفتگی، خلاصه کنم نیازمندیهای بشر خارج از پنج قسمت نیست:

حیات و فرار از مرگ - دفع زیان و جلب سود - عدل که اگر در این جهان نشد جائی برای جبرانش باشد - عصیان که اگر از غفلت پیش آمد این جا باب توبه باز شد و آن جا شفاعت - ترس و عشق در برابر یک مهربان و یک معشوق.

آیا زلزله و طوفان و ... را که گاهی بود و گاهی نبود میتوان گفت انسانها را به بت و یا خدایان سوق داد؟ پس آن جا که زلزله خیز یا طوفان زا نبود چرا آثار پرستش در آن جا هست و چرا انسانها بخود زلزله و طوفان که موجودیت قهری داشتند پناه نبرد؟ و آیا انسانی که می فهمید در برابر قهر طبیعت باید پناهی بجوید نمی فهمید که اگر سنگی را خودش بتراشد و بتی که بسازد نمی توان زلزله و طوفان را مانع شود بعلاوه انسانی که میترسد و فرار از آن را وسیلهٔ تمسک به غیر عامل ترس تشخیص میدهد چرا فهمش در حدی نباشد که به نظام آفرینش و هر روزه دمیدن خورشید

و تابیدن ماه و روئیدن گیاه بیندیشد و از این راه فطرت بر پرستش وی را بکنار پناهگاهی که خود مقدس تشخیص داده نکشانده، و این جاست که معنای حقیقی قرآن را می فهمیم آن جا که میفرماید: بت ها را شفعاء میدانستند نه معبود؛ و باز تکرار کنم که ترس مذهب بوجود نیاورد بلکه مذهب ترس را بوجود آورد و ترس انسانهای اولیه و عصر حاضر در پیشگاه ترسیدن دو نوع متمایز نبوده است و لذا اگر ترس مذهب را بوجود آورده بود با پیشرفت علم و تفوق بر طبیعت و مهار کردن بسیاری از عوامل ترس زا باید مذهب نیز رو بکاهش رفته باشد و چنین نشده است و این جا مسئله دیگری نیز مطرح میشود که فلسفه که وارد ارتباط هستی و جهان شد و شرح خدا و ... را پیش آورد از روی ترس بود؟

این که قرآن میفرماید: «فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضاً» یعنی چه؟

سؤال این است که چگونه پروردگار دلهای بیمار را بیمار تر می نماید؟ و چرا چنین میکند؟ و از خدای ارحم الراحمین مگر میتوان انتظار چنین رفتاری (زیاد

کردن بیماری دل بندگان) را داشت؟

وقتی میگوئیم خدا منتقم و انتقام گیرنده است معنایش این است که همانند آدمیان عمل میکند و یکی که ضربتی و مخالفتی وارد آورد حداقل باید منتظر باشد بهمان سرنوشت دچار و مورد انتقام قرار خواهد گرفت بلکه انتقام گیری خدا همان رساندن اثر ستمکاری به خود ستمگر میباشد.

در مورد بیماری دل و افزایش دادن آن نیز همین گونه است.

قلب که بیمار شد همیشه در یک خلاء معنوی گرفتار و بدنبال خواسته های نامشروع خود است و بسبب پیروی تمام اعضاء و جوارح از قلب، بیماری بهمه قسمت ها سرایت میکند یعنی دیگر دست امانت نگهدار نخواهد بود و یا براه راست نخواهد رفت و چشم بصیرتی نخواهد داشت... و در نتیجه از صاحب خود فقط یک جرثومه ای از گناهان ساخته است و بس.

آدمی که در هیچ موردی سیر نشده و اقناع و ارضاء برایش بی معنی است: هر چه بخواهد باز میخواهد، هر چه

جمع کند باز حرص میزند، هر چه نیکی کند کمش است هر چند خباثت ورزد باز تلاش مینماید، در مورد بیماری قلبش نیز دور از این عامل زیادت طلبی بلکه بدون آن نیست و در این صورت میتوان گفت همانگونه که خدای منتقم کسی است که اثر ستمکاری را بخود ستمگر باز میگرداند خدای زیادکننده بیماری دلها نیز ذات مقدسی است که بار گناه هر کس را سربار دل دیگری نخواهد ساخت و بر دل بیمار افزوده میشود و این عامل زیادت طلبی موجود در انسانی که برای اخذ تصمیم آزاد خلق شده و میتواند از آن عامل بهره برداریهای خداپسندانه بنماید و خود را به مقام «یا ایتها النفس المطمئنه» برساند متأسفانه خود را بطرف قدرت بهره برداریهای شیطانی و انباشته کردن گناهان و روز افرونی بیماری دل کشانده است.

انباری را دیده اید که پر از قالب های یخ باشد، هرگاه مقداری آب بر آن ها بریزند یخ می بندد و به انجماد انبار اضاه میشود در صورتیکه همین آب را اگر بر یکی دو قالب بریزند یخ شروع میکند به آب شدن و چکه کردن.

قالب های زیادی که انباشته شده اند در عین حال

یکدیگر را نگهداشته مانع از آب شدن همه میشوند، گناهان نیز همینطورند و اگر انباشته شدند و به قلب رسیدند و بیماری دل شروع شد روز افزون بودن آن بیماری حتمی است، همانگونه که امام فرمود: «با ارتکاب بگناه نقطه سیاهی در قلب پیدا میشود آن لکه بتدریج وسعت یافته همه دل را سیاه خواهد کرد مگر آن که توبه ای پیش آید یا حسناتی بیاید و سیئاتی را بزداید و قلب را پاک و سفید نماید».

همانگونه که اگر قالب یکی دو تا باشد و آبی بر آن بریزند روان شدن و براه افتادن انجماد یافتگان بصورت چشمه شروع میشود سرچشمهٔ حیاتی فطرت بر توحید نیز می تواند قبل از آن که روز افزونی بیماری دل آغاز شود بر دل سخت و منجمد شده از گناه آبی بیفشاند و با «ان الحسنات یذهبن السیئات» را شروع کند.

مگر نیست که بشر از معجزه بیشتر از خدا سراغ میگیرد تا حدی که حاضر میشود با عقل ظاهری و ناقص به برخی کارهای بشری هم نام اعجاز بگذارد، و اولین معجزه تکنیکی بشری را که دید دومین را بخواهد و دومی را دید

سومی را طلب کند و مرتب باتکاء وجود عامل زیادت طلبی که در اوست به معجزات بشری دل خوشدارد و با خدا فاصله بگیرد و با این بیماری دل باز معجزه مکانیکی دیگری را از بشر هوس کند و بر بیماری دل خود بیفزاید؟

کسیکه برای اولین بار بسوی گناهی میرود به درون گرائی و برون گرائی خاصی میپردازد، مثلا میخواهد بجانب زنا برود از محیط مراقبت های احتیاطی خاص مینماید، درونش را نیز غوغائی پر از هیجان و اضطراب فرا میگیرد ولی نوبت دوم هر دو (مراقبت و غوغا) کمتر میشود و سوم کمتر و بالاخره قبح عمل بکلی از بین میرود یعنی بصورت عادی درمیآید، اما فطرت بر عصیان و استعداد فوق العاده تسلیم شدن به شیطان، جلوه هائی از گناه دیگر و لذتهایش را جلو آدمی به زرق و برق می اندازد و گناه دوم مثلا قمار شروع میشود؛ این هم بتدریج قبحش از بین میرود و سومین آلودگی پیش میآید (مثلا شرب خمر) و تا آخر و این بیمار مبتلا هر روز بر شدت مرضش اضافه میشود مگر آن که توبه کند.

تمام مدعیان کاذب نبوت و امامت و مهدویت (و بیچاره بشر که میتوان این نام ننگ را هم بر او گذاشت: مدعیان

کاذب الوهیت) قبل از هر چیز مدعی معجزه میشوند تا پیروان یقه اشان را نچسبند که اگر راست میگوئی معجزات را نشان ده و در عوض سعی می نمایند پیروان خود را متوجه و مشغول به چیزهای دیگر نمایند تا طلبکاری را فراموش نمایند و در این صورت که مردم عادی و عامی با قبول معجزات بشری (نه خدائی) از خدا فاصله میگیرند مدعیان کاذب با انکار معجزه خود را بصورت خدا یا مظهر خدا یا فرستادۀ خدا (نبوت - امامت - مهدویت) به آن ها نزدیک مینمایند و دلی از این بیمارتر نتوان یافت، و اینگونه دلهاست که میگوید: عصای دست موسی و شفا دادن عیسی و تحدی قرآن همه دروغ است و معجزه ای وجود ندارد در حالیکه امروز چند مجلۀ پزشکی بزبانهای خارجی مطالب خود را به شرح حال بیمارانی اختصاص داده و مرتب آن ها را معرفی مینمایند که بهیچوجه توجیهات علمی بر آن شفا یافتگان مقدور نیست (مثلا زخم ناشی از تصادف که له و لورده شده در مدت کمتر از یکروز اثری از آن نماند) یا تحدی قرآن که دشمنانش حاضرند کشته بدهند و بکشند و آن همه رنجهای اقتصادی و سیاسی و اجتماعی را متحمل شوند اما نتوانند

آیه ای همانندش آورد و گفت این هم سوره ای مانند قرآن و دیدید چه دروغ بود این هم تحدی دروغ.

اما آن ها که میگویند با پیشرفت علم امکان آوردن همانند قرآن هست بدانند با آن که فصاحت و بلاغت هیچ گونه ارتباطی با پیشرفت علم نداشته هنوز آثاری از ادبای قدیمی در عصر لوناوآپولو بلا رقیب دیده میشود، در صورتی که توانستند یک موضوع علمی را فقط در دو سه سطر شرح دهند که فقط سه بطن (علمی - نسبت حروف - فصاحت و بلاغت) در آن سه سطر رعایت شده باشد، آنوقت میتوان حدس زد که روزگار بسیار علمی آینده هم بتواند قرآنی یا قسمتی از آن را بیاورد و حال آن که میدانیم روایات چندی روشنگر هفتاد بطن داشتن قرآنند.

بیائید دو سه سطری مثلا دربارۀ مروت بنویسید که فصیح و بلیغ باشد مطالبی از علم روانکاوی و روانشناسی را داشته باشد و در عین حال به نسبت کلمه «مروت» در سطر اول شش «م» و در دوم چهار و در سوم سه «میم» و در سطر اول سه «راء» و دوم دو و سوم یک «راء» و در سطر اول پنج «تا» و دوم چهار و سوم چهار «ت» و در مجموع نیز بین این 4 «م - ر - و -

ت» نسبتی حسابی یا هندسی مشاهده گردد و این کار فقط در انحصار قرآن است و بس (نه دارنده این دو سه بطن بلکه هفتاد بطن و شرح داده خواهد شد).

خلاصه این که: خدا منتقم است یعنی اثر ستمکاری را به ستمکار برمیگرداند، خدا دلهای بیمار را به بیماری افزایشی دچار میسازد یعنی کسیکه سعی میکند حالات انحرافی خود را یکی پس از دیگری برای خود حفظ کند، این عامل زیادت طلبی را نشانش میدهد که خود ساخته دارد؛ و چه اشکالی دارد گفته شود قلب مریض را بیمارتر میکند تا از گریبانش بیرون و نمایان گردد تا دیگران نیز بهفمند بیمار دلست و از مسری بودنش حذر کنند.

این که «فی قلوبهم» را جمع آورده شاید توجهی باشد به اکثریت و افلیت، نوح، هود، صالح، (عاد و ثمود و...) چون اکثریت را مخالفان داشتند و دسته جمعی اقدامات ضد خدائی می کردند همه هلاک شدند جز «عباد الله المخلصین». قوم یونس دسته جمعی خلاف کردند و باز دسته جمعی توبه کردند و رهائی یافتند اما آنجا که مخالفان تهدید به هلاکت شوند و دیگران ساکت بمانند آتش و شیطان که آید جز

«عباد الله المخلصین» همه را می زند.

هیچکس دو قلب ندارد همانگونه که قرآن فرماید (114 - احزاب) یا خدا است و آنچه به او مربوط است یا غیر از آن و هیچکس نمی تواند دو حالت روانی با هم داشته باشد و قلبها (نه یک قلب) که بیمار شدند به یکدیگر کمک کرده و استقلال می دهند و مرض زیاد می شود و چرا زیاد می شود؟ برای اینکه گریم کرده ها باید به سر و صورت یکدیگر بکوبند تا گریمها پاک و قیافهٔ واقعی پیدا شود.

دعا؟

آن چه آفریده شده دارای دو وجه است، وجهی که به طرف خداست و وجهی که به طرف طبیعت بلکه به جانب آن است که به نظر علمی به آنها می نگرد.

آن طرفی از جماد که رو به خدا است تسبیح می گوید ناقهٔ صالح از آن خارج می گردد و طرف دیگرش که رو به طبیعت یا رو به ماست همین است که می بینیم و همین، که از آن استفاده های علمی یا ساختمان یا ... می نمائیم.

(واقعیت هر چیز وجهی است که رو به ماست و حقیقت

هر چیز وجهی است که رو به خداست).

طرفی از اثبات که رو به خداست تسبیح گویان است، بر حضرت خلیل گلستان می گردد، اژدها می شود، و به فرعون و فرعونیان و آنچه برای فریب مردم ساخته اند، حمله می نماید. و اگر آن را از دست حضرت موسی بگیریم در دست ما همان چوب خشک شده ای بیش نیست یعنی طرف دیگرش چوبی است که از آن استفاده ها می بریم.

وجهی از حیوان که رو به خداست با پیامبرش حرف می زند و خبر از کشور سبا و پادشاهیش می دهد و وجهی که به جانب ما دارد همان است که از شیر و تخم و پشم و پوستش داریم.

اگر پذیرفته شود می گویم: همان گونه که یک انسان دوران های مختلفی را می گذراند: نطفه - علقه - نوزاد - کودک - جوان - مسن - پیر - مرگ؛ مجموع انسان ها هم دوران های مذکور را گذرانده یا خواهند گذراند.

روح نطفه، روح نوزاد، روح جوان، پیر بتدریج رو به استکمال است و روح بشریت نیز دوران های اولیه، عصر حجر و ... را گذرانده و بقیه را نیز خواهد گذراند و به همین منوال:

مجموع خلقت مراحل مختلفی را گذرانده که در آیات و روایات به آن ها اشاره گردیده است: اول عقل یا روح آفریده شد - زمانی «کان عرشه علی الماء» و همه چیز بر آب بود (نه آب آشامیدنی و قابل کشت و زرع و شرح داده خواهد شد) دورانی کرات شعله ور بودند و ... و بالاخره جماد، نبات، حیوان و انسان آفریده شد.

همانگونه که مجموع خلقت آن چه را که می بینیم تطور از مراحلی است که آغازش عقل یا روح است و پایانش وجهی به نام طبیعت که ما آن را حس و درک می نمائیم، جماد نیز یک و جهش که اولین وجه است عقل بود، به طرف خداست و ناقۀ صالح را می توان از آن خارج ساخت؛ ثبات یک وجهش به جانب جماد است و از این که نبات بدون جماد ممکن نیست یک جهت اثبات از عقل شروع و رو به خداست و در دست پیامبرش اژدها می گردد. و حیوان که روئی به طرف نبات دارد و از جماد نیز بهره می برد آغازش از عقلی است که رو به جانب خداست و در برابر پیامبرش هدهد باد صبا از ملکۀ سبا خبر می دهد.

انسان نیز به همان قیاس و سنجشی که گفته شد رو به

جانب حیوان و نبات و جماد دارد و از خصوصیات هر سه بهره مند است و این خلقت حیوانی او از گل و لای است که همسان تمام جنبندگان از لجن و لای کنار دریاها خلق شده است (والله خلق کل دابه من ماء - 45 سورهٔ نور) و این وجه اول آفرینش که همه دارند و از عقل بود و رو به خدا و بلکه «انا لله» است.

اما انسان مفتخر به آفرینش دیگری نیز هست و آن این که مشمول «فنفخت فیه من روحی» شده است و همان گونه که آغاز خلقت با روح (عقل) بوده و «اناالله» می باشد در طرفی که رو به طبیعت نیز می باشد و باید همانند سایر آفریده شدگان فانی شود از روح (عقل) و لذا «انا الیه راجعون» می باشد، یا به عبارت دیگر انسان دو وجه دارد: وجهی به طرف خدا «انا لله» که از روح یا عقل آغاز آفریده شدنش بوده است و وجه دیگر باز به طرف خدا که به روح یا عقل «مغزی که قدرت خلاقه و آفرینشی دارد» و به «انا الیه راجعون» متفخر شده است. (این که روح «فنفحت فیه من روحی» را نیز مترادف عقل آوردم از این جهت که عقل نمودار کنندهٔ آن است).

ناگفته نماند وجهی دیگر از جماد رو به نبات و از نبات رو به حیوان و بالاخره در این سلسله مراحل خلقت سرانجام همه به «الیه المصیر» مفتخر می شوند و انسان با «الیه راجعون» اش همان «الیه المصیر».

وجود دگردیسی های آفرینش در جماد و در نبات و حیوان و انسان و ثبات و بقای هر مرحله در آنها است که فواصل بین دو وجه رو به خدا و رو به طبیعت را پر کرده و چه بسا می توان گفت در بسیاری از آزمایشات دانشمندان به برخی از آن لایه ها «وجوه» برخورد می نمایند.

ما نمیدانیم دسترسی به قدرتهای نهفته در ذرات آیا دسترسی به فی الجمله ای از آن مرحله آفرینش است که در اخبار به «قدرت» اطلاق شده است.

یک قطعه اورانیوم در یکدرجه معلومی جامد است و قابل لمس اما در درجات حرارتی بالاتر به صورت مایع در می آید که اگر باز هم حرارت زیاد شود گاز می شود و در حرارت بسیار زیادتر سلب می شود اجزاء درون اتم از هم بگسلد و انفجاری بزرگ روی دهد و ایجاد چیزی شود که به آن رادیواکتیو گوئیم.

در این انفجار جماد کدام مرحله از آفرینش خود را نشان داده است؟ یا می توان گفت از قفس مادی رهائی یافته روح جمادی! خود را نشان می دهد؟ یا همان نمایشی از مرحله آفرینشی «قدرت» میباشد.

در نبات و حیوان و انسان نیز وجود مرحله آفرینشی قدرت معلوم و سالیان درازی است که نوشته اند در یک دانه لوبیا قدرتی آن چنان برای انهدام کوهها نهفته است.

نبات که اولین فرزند زندهٔ طبیعت است و پس از پیدایش فرزند مرده «جماد» متولد شده است بلکه نبات زنده از نهاد جماد مرده به وجود آمده و «یخرج الحی من المیت» از قرآن کریم که زنده از مرده خارج می گردد (یا انسان توحیدی و زنده از مشرک مرده که شرح داده خواهد شد» تحقق یافته و خود نیز شاهدیم که دنیای بی جان محیط بر جهان زنده است.

نبات، نخست زادهٔ طبیعت است که فعلا با شش خصلت از جمله مرده باز شناخته می شود و علاوه بر آن که دگردیسی های آفرینشی موجود در جماد را در خود دارد توانسته اند به طرق تحریکات مکانیکی و حتی عاطفی،

پاسخگوئی به انعکاساتی و جوابی که به تحریکات می دهد، به زنده بودن و نوعی خاص از زندگیش وقوف حاصل نمایند.

اتمهای عناصر سنگین به علل نامعلومی به تدریج تجزیه می شوند و اجزاء پروتون و نوترون هسته آن ها از درون جسم می گریزند که معروفترین عناصر مذکور «رادیوم» می باشد ... تشعشعات حاصله از مواد مورد بحث را «رادیو ایزوتوپ» گویند.

حیوانات و گیاهان جوان را تحت تأثیر تشعشعات مذکور و قرار داده در نتیجه فرزندانی که در بسیاری از صفات با مادران خود تفاوت دارند خواهند داشت (اصلاح نژاد).

حتی توانسته اند با تحت تأثیر بمباردمان اتمیک قرار دادن گردۀ نوعی از تنباکو و اضافه کردن آن به گردۀ نوعی دیگر و سپس لقاح کردن نوع اخیر را از این دو گرده و حاصلبرداری از نوعی خاص به این قاطعیت دسترسی یابند که به زودی بوته ها را به درخت مبدل سازند مثلا به جای بوته لوبیا درخت لوبیا داشته باشند.

آن چه شما را به شگفتی انداخت آوردن کلمۀ عاطفی و تحریک گیاه از این طریق می باشد که چند سالی

است آن را شناخته اند و آن چنان علمی و قطعی شناخته شده که تدریس می شود؛ هر چند سالیان درازی است که کشاورزان ایرانی دور از داشتن آزمایشگاه و خارج از برنامه های کلاسیک برنامۀ مورد بحث را در مزارع خود اجرا می نموده اند (طرز کاشتن زیره در کرمان و فریادهائی که به عنوان نوازش بوته ها از آن ها شنیده می شود و دسته بندی زارعین زعفران بویژه در بیرجند که دسته ای به عنوان دشمن با وضع و لباس خاص به مزارع زعفران حمله می برند و بلافاصله کسانی با وضع و لباس دیگر به عنوان دوست به طرف کشتزار دویده دشمنان را قلع و قمع کرده خطاب به بوته ها به آن ها قول می دهند که در دادن آب و کود و دفع دشمن قصور نورزند.) اما آن چه امروز شناخته شده این است که بر حسب تصادف به این رمز اطلاع حاصل نمودند که نبات دوست و دشمن خود را می شناسد و آنقدر در برابر نوازش حساسیت نشان می دهد که در منحنی های ثبت شده بوسیلۀ دستگاه های مخصوص نصب شده به گیاه به خوبی آشکار می باشد؛ علاوه بر این از مسلمیات علمی است گیاهی که مورد نوازش قرار گرفته شاداب تر و گل و میوۀ بهتری

تحویل می دهد.

تا این جا دو مطلب رسانده شد:

دینداران (بدون شک بی دینان از دعا و پرسش مربوط به آن سؤالی و سر و کاری ندارند) پذیرفته اند که وجهی از مراحل آفرینش کلیهٔ موجودات که رو به خداست همیشه در تسبیح بوده (یسبح لله ما فی السماوات و الارض - ان من شیء و الا یسبح بحمده و ...) و در دست حضرت صالح ناقه ای از آن خارج می شود؛ و در دست حضرت موسی اژدها می گردد و در دست حضرت مسیح پرنده ای می گردد و در دست نبی گرامی خاتم سخن می گوید و اقرار به توحید و نبوت حضرتش می نماید، و نیز هر دینداری پذیرفته است که باتکاء «فنفخت فیه من روحی» وجه آخر در این دگردیسی های خلقت (که بهتر است آن را مدارهای آفرینش بنامیم) باز رو به خداست و می تواند تسبیح بگوید و حتی به مدارجی از تقرب برسد که وی نیز کرامات و قدرت خلاقه داشته باشد و از این قرار:

یک وجه آفرینش در همه موجودات رو به خدا و دارندهٔ سیستم باز و گشوده ای است (با توجه به محدودیت ماده و محیط و نامحدود بودن ذات مقدس تبارک و تعالی) و چون نوبت

به انسانی میرسد که می تواند تقرب جوید و «رضوان الله» و «لقاء الله» دارد و مفتخر به «فنفخت فیه من روحی» است علاوه بر باز بودن یک وجه خلقتش بر مبناء از گل و لای بودنش مدار آخری خلقش نیز به اتکاء افتخاراتی که به او عطا شده می توان صاحب سیستمی باز بوده باشد و به همان نحو که پیامبران گرام از مدار اولش و نیز آخرش (یا آخرش فقط) برداشتها داشتند وی نیز با «دعا» برداشتهائی داشته یا «قدرت خلاقه ای» در جهت خواسته های مشروع خود به دست آورد و در حالیکه در مورد گیاهان این «دعا» یا نوازش مؤثر افتد چرا انسان برای خودش همین «دعا» یا نوازش را انجام دهد و مؤثر نباشد؟ همان انسانی که یکی از آن همه مدارات آفرینشی اش همان مدار آفرینشی گناهی است!

سلولهای زندۀ گیاهی و سلولهای زندۀ انسانی که در شش امتیاز زنده بودن مشترکند چرا آن یکی «سلولهای گیاهی» در برابر نیایش و نوازش نشاط یابند و گل بهتر بدهند اما این (سلولهای حیوانی) در برابر نیایش و نوازش بدون عکس العمل بمانند؛ تازه این اثر دعا در مدار نباتی انسانی! است و اثر دعا به همان دلیل که ابتدا باید برای

اجتماع دعا کردن و سپس برای خویشتن در مدار انسانی انسانی) فوق العاده خواهد بود.

شاید بتوان مدارهای آفرینشی انسانی را چنین آورد:

وجهی رو به خدا که همیشه در حال «الست بربکم قالوا بلی» باقی مانده و اصالت بنیادی در فطرت و پرستش دارد.

مداری مواجه با طبیعت که از فرشته سرشته و ز حیوان؛ از گل و لای است و از «نفخت فیه من روحی».

روبرو با خارج صاحب قسمتی بزرگ از آفرینش هستیم که از طرف خدا به نظم و ترتیب خاص انجام وظیفه می نماید و بخشی کوچکتر که ما باید آن را به نظم آوریم و مجموع این دو قسمت همان وسائل ارتباطی درون ما و برون ما (انفس و آفاق) است؛ قسمت اعظم که بدون اختیار و دخالت ما عمل می کند می بیند، می شنود، می بوید، می گویدو بخش کوچکیکه نخواست بیند پلکها را می اندازد و نخواهد بشنود به جای بدون سر و صدا می رود و ...

مدار قبلی (مدار ماوراء الطبیعه) که پشت این مدار ذکر شده یعنی قبل از آن است و تمام اعمال خود را بدون

دخالت ما به نظم و ترتیب خاص انجام می دهد از قبیل اعمال گوارشی، دگر دیسی های جنینی و ...

مدار اول (مرتبط با مافوق الطبیعه) که از یکطرف رو به خداست و از روی دیگر به جانب مدار ماوراء الطبیعه و این جا تصور لایتناها و نامحدودها می گردد که هر چه از مدار نزدیک به ماوراء الطبیعه دور و به مافوق الطبیعه نزدیک شویم این نامتناهی بیشتر نمایان می گردد.

نیروئی که یکی را در اجتماع پلانگ، انشتین، خواجه نصیر طوسی، ملاصدرا و ابن سینا یا شیخ بهائی می کند به طبیعت نزدیکتر و آن قدرتی که در پیامبران مستعد و سبب گیرندگی وحی و کلام خدا می شود به فوق الطبیعه تقرب بیشتری دارد و همه به نظم است؛ انتخاب انشتین و خواجه نصیر به نظم است و ارسال نوح و محمد صلی الله علی نبینا و علی جمیع المرسلین نیز انتخابی و به نظم می باشد.

همه مدارهای آفرینشی آدمی منظم و مرتب بوده تنها باید آن قسمت کوچک از مداری که مواجه با طبیعت بوده و اختیار کیفیتی آن باء است به نظم درآوریم تا ارتباطمان با سایر مدارات (محیط - برون - طبیعت - آفاق) به نظم

و ترتیب باشد و دعا سرآغاز «پذیرش نظم آن چه در اختیار داریم» می باشد.

سیستمی که گفته شد به تصور ما یکطرفش (رو به خدا) باز و طرف دیگرش که به اختیار ماست بسته می باشد. باید به وسیلهٔ دعا و دنبال کردن مقاصد مربوط به دعا باز باشد. و اگر آن جا سیستمی باز «انا لله» است این جا هم سیستمی باز و «انا الیه راجعون» باشد، نه آن که سیستمی برای سد راه خدا سیستمی عدم ساز هستی ها (سلامتی را بیماری کند، هدایتی را گمراه سازد، حیاتی را به مرگ مبدل سازد و ...) و سد راه خدا همین بستن سیستم آخرین مدار است و همانند حیوان شدن که فقط رو به خدا بودنش در سیستمی باز خلاصه می گردد و گاهی «بل هم اضل» و از انعام و حیوان گمراه تر که هیچ دو موجودی از یک نوع نیست که به اندازهٔ دو انسان با فضیلت و بی شرف فاصله داشته باشد (مثلا محال است حیوانی با جسد همنوع خود آمیزش کند و حال آن که سالیها نه دهها پرونده به علت نبش قبر و تجاوز جنسی با جسد در دادگاه های جهان مطرح است).

کسی که دعا نمی کند یعنی خود می کوشد که با خود

تشخیص داده ها برنامه ای بگذراند و چنین ارتباطی با برون داشتن یعنی آخرین مدار را برای دسترسی به هدف وارد ساختن و از مدار قبلی بریدن در صورتی که دعا حواله ای است به قسمت نزدیکتر به مافوق الطبیعه و حواله ای است به قسمت کاملتر دادن و سوق دادنش به آن وجهی که به خداست وجهی که مشیت الهی در آن جا گفتیم حتی از قسمت جمادیش ناقه برون آورد ، و از نباتیش که شعله ور است گلستان سازد، یا اژدهائی که شعله از دهان خارج کند یعنی دعا حواله ای است که به قسمت مشیت الهی برات می شود و هرگز هم تکول نمی گردد (با توجه بهاین که روایت است هر کس مصلحت نبود دعایش مستجاب شود پاداشی از این بابت در سرای دیگر خواهد داشت)، و به عبارت دیگر هیچ دعائی رد نمی شود و نمی تواند رد شود بنابراین آن چه حق تعالی خود فرموده است «ادعونی استجب لکم» (مرا بخوانید جواب بگیرید) و بنابر آن چه یک نیروی درخواست کننده با طی مسیری از مدار رو به طبیعت به مدار رو به خدا و هر لحظه از مرحله ای به مرحلهٔ کاملتری رسیدن تا وصول به مشیت الهی هرگز بدون عکس العمل نخواهد ماند که

کسی را جرئت این نخواهد بود گفتاری را که نقطهٔ اجرا مدار «فنفخت فیه من روحی» باشد و نقطهٔ وصول مشیت الهی بدون پاسخ حتی تصور نماید و راهی از این نزدیکتر (عدم فاصله بین مراحل قصد و اجرا و رسول) که «اقرب من حبل الورید» است نداریم و این راه در دلهای شکسته که خلوصی و اخلاصی دارند مطرح است یعنی انسان حلقهٔ اتصال طبیعت با مافوق طبیعت است (درخت طبیعت است و شیره پرورده در آن ماوراء طبیعت و قوانین آفرینش مافوق طبیعت).

کسی که مطالعهٔ درستی دارد، به صحت نویسندگی می کند، مشغول کسب خداپسندانه است، مشغول دعاست. زیرا چنین حالاتی با یک سیستم باز سر و کار دارد و از سد سبیل الله و هستی را عدم ساختن مبرا بوده و در جهت موافق سیر «الیه المصیر» و «الیه راجعون» رو به مشیت خدا در حین انجام وظیفه بالقوه ها را به فعل می رساند.

برای نشان دادن مداری از آفرینش انسانی در دعا که نمونه ای از جایگاه رو به «مافوق الطبیعه» بودن آن است هر چه خواندم بهتر از این نبود که استاد عالیقدر آقای محمد

تقی جعفری فیلسوف آورده اند: (1)

«توجه انسان به پیشگاه ربوبی اقسام گوناگون دارد:

1- از روی تن پروری و عدم تحمل زحمات وسائل طبیعی و بدست آوردن آن در حقیقت این گونه اشخاص خدا را نمی شناسند تا بسوی پیشگاه خدا رهسپار شوند، زیرا کسی که مشیت قانونی خدا را که می گوید: برای هر چیزی قانونی است و برای هر معلول علتی نادیده می گیرد و همینکه بدردسر مبتلا شد زود دست دعا بآسمان بلند میکند این شخص نه تنها دعا نمیکند بلکه در حال مبارزه با خداست.

2- کسانی هستند که دعا مانند یک عادت روانی برای آنها محرک واقع میشود بجای آنکه موقعیت خود را بسنجند و از سببیت اسبابی که خدا در طبیعت نهاده است بهره برداری کند دست بدعا بلند میکند مانند اینکه وقتی عصبانی میشود سیگار میکشد، مسلم است که این اعتیاد هم نمیتواند انسان را با پیشگاه خدا در تماس گذارد.

3- انقطاع از وسائل باعث میشود که توجه به خدا

1- تفسیر نقد و تحلیل مثنوی در چهارده جلد در مواردی چند

را هم بعنوان یک وسیله که در شماره آخر لیست وسائل ثبت کرده است در نظر بگیرد. خوب که حالا ما همه کارها را برای برطرف کردن این مشکل یا درمان این درد انجام داده ایم، بخدا هم روی می آوریم. اگر نفعی نداشته باشد ضرری ندارد، این شخص هم با خدا آشنائی ندارد و خود دوستی او چیزهای زیادی را باو نشان داده است که ناچیزترین آنها توجه بخداست!!

4- انقطاع از وسائل برای شخصی روی میدهد، ولی با یک حالت یأس روی به خدا می آورد باشد که از این بارگاه به نوائی برسد. این هم با یک حالت منفی روانی است که نمیتواند کاری را صورت بدهد.

5- گروهی از مردم هم چنانکه وسائل طبیعی را بمعرض آزمایش در میآورند و به نتیجه هائی میرسند توجه بخدا را هم مورد آزمایش قرار میدهند: خوب، اکنون دعا کنیم ببینیم خدا دردمان را درمان میکند یا نه؟! این شخص هم قیافه ممتحنی به خود می گیرد و درست درست متضاد راه خداوند گام بر میدارد این بینوای نادان نمیداند که او کوچکتر از آنست که خدا را بتواند آزمایش کند.

هیچیک از این نیایشگران و مشابه آنها نمیتوانند با حالت مثبت روح با خدا تماس بگیرند و بهمین جهت است که هرگز به نتیجه ای نمیرسند.

این اصل مشترک که در تمام موارد عنایات خداوندی به سبب دعا مشاهده میشود: اصل تسلیم همه جانبه و قرار گرفتن روح در مقابل خدا مانند قرار گرفتن یک تابلوی بی اختیار در زیردست نقاش چیره دست میباشد.

این حالت را با هیچ قانون و ضابطه ای نمیتوان مشخص نمود. تنها میتوان عوامل محدودی را که از نظر علمی و روانی در حالت تماس با خدا ضرورت دارد توضیح داد. از آنجمله است:

اول - بیرون آمدن روح از حال انکار و تردید و حیرت، چون این حالت در روح انسانی مقاومتی از حرکت بسوی خدا و تسلیم به پیشگاه او ایجاد میکند.

دوم - انقطاع کلی از وسائل طبیعی که همراه با ارزیابی آن وسائل میباشد باین معنی که امور طبیعی ارزش خود را کاملا بانسان نشان داده و او با تمکن از بهره برداری از آنها کوچکترین کوتاهی نکرده است.

سوم - احساس واقعی عظمت و قدرت خداوندی باندازه شخصیت خود و قرار دادن همه جانبه شخصیت در اختیار خداوندی که مساوی است یا امید بی نهایت و اینست قیافه مثبت شخصیت، نه یأس و نومیدی خالص که شخصیت خود را در آن حالت می بازد و در نتیجه تسلیم حقیقی تحقق پیدا نمیکند تا اثر ماورای طبیعی در او منعکس شود مگر اینکه مقصود از باختن شخصیت تسلیم آن به خدا باشد.» (1)

«نیایش برای انسانهای الهی سه هدف بزرگ دارد:

هدف یکم - اینکه خداوندا برای من که تکامل مادی و معنوی را در این زندگانی منظور کرده ام آگاهی عطا فرمای تا بتوانم علل محاسبه نشده رویدادها را که از هر سو مرا احاطه کرده اند بحساب درآورم و هر چه بتوانم موانع را از پیش یابم بردارم و مقتضیات را انجام بدهم و اگر توانائی به تشخیص مزبور نداشته باشم، نعمت عظمای تسلیم به مشیت را چراغ راه زندگانی ام فرمای تا خلاء و خللی در

1- جلد 4 تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی صفحه 237.

حیات محبوبم بوجود نیاید.

هدف دوم - نیرو گرفتن از ماورای طبیعت و بهره برداری از آن.

هدف سوم - در تماس نهادن بینهایت کوچک یا بینهایت بزرگ است که برای بشر هشیار مافوق تمام آرمانها و ایده آلهاست.

با این تماس شگفت انگیز است که جهان برون و درون، ماده و معنی هماهنگ میگردد.

ممکنست شما بگوئید: ما بدون اینکه در زندگی حالت گرایش و نیایش داشته و خود را با بی نهایت مواجه بسازیم میتوانیم زندگانی لذت بخشی داشته باشیم. ما هم با شما موافقیم، زیرا زندگانی بی اندوه زنبوران عسل را با چشم خود دیده ایم، نظم و ترتیب زندگانی موریانه ها تعجب همه اندیشمندان را برمیانگیزد، لذتی که معتادان مواد مخدره در آن غوطه ورند، خوشایند است اگر چه برای ما قابل تصور نیست، امواج بیکران لذت را که در هنگام پیروزی، زورگویان را سر تا پا فرا میگیرد، ما حتی در خواب هم نمیتوانیم ببینیم.

آیا شما لذایذ فوق را لذت میدانید؟ آیا شما بخود اجازه میدهید که زندگانی زنبور عسل و موریانه ای را ایده آل زندگانی جوامع معرفی نمائید؟

ما با تمام صراحت میگوئیم: اگر ضرورتی اقتضاء کند که انسانهائی در روی این زمین زندگی کنند و اگر لازم دیده شود که این انسانها مانن یک وسیله موسیقی نباشند که خودبخود صدائی نداشته و بایستی دیگران را بصدا درآورند یعنی اگر بپذیریم که انسانها بایستی شخصیت داشته باشند و این نوع رو به کمال نباید در راه تکامل و اعتلایش فلج شود، منطق عقل سلیم میگوید که: برای انسان ایده آل در زندگانی لازم است.

اگر کسی هدف سوم را که در بالا متذکر شدیم قبول نکند، هیچ حقیقتی نمیتواند برای زندگانی او هدف معقول بوده باشد.

اگر تعریف ذیل برای ایده آل زندگی و زندگی ایده آل بتواند ما را قانع سازد مسلماً گرایش به خدا اساسی ترین عنصر حیات ما خواهد بود.

ایده آل زندگی:

آرمانهای زندگی گذران را با حیات تکاملی آبیاری کردن و شکوفان ساختن و شخصیت انسانی را در حرکت بسوی ابدیت بشر رسانیدن است.

زندگانی ایده آل:

تکاپوئی است آگاهانه، هر یک از مراحل زندگانی که در این تکاپو سپری میشود، اشتیاق و نیروی حرکت به مرحله بعدی را میافزاید شخصیت انسانی رهبر این تکاپوست.

آن شخصیت که از لیت سرچشمه آن است، بی نهایت گذرگاهش، ابدیت کمال مطلوبش، آن حقیقت ابدی که نسیمی از جلال و جمالش واقعیات هستی بیکران را به تموج درآورده، چراغی فراراه پر نشیب و فراز تکامل ماده و معنی می افروزد.

با این سه هدف که برای نیایش بیان نمودیم و با در نظر گرفتن مقدمات مختصری که متذکر شدیم کاملا روشن میگردد که چه اشتباهات بزرگی را امثال «موریس مترلینگ»

درباره نیایش مرتکب شده اند و چقدر انسان را از حقیقت و امکاناتی که دارد دور ساخته اند.

میگویند: سیستم جهان هستی آنچنان سخت و غیر قابل انعطاف است که هیچ نیروئی نمیتواند آنرا تغییر دهد پس نیایش چگونه میتواند این سیستم شکست ناپذیر را تغییر بدهد؟

اینان هنگامیکه درباره اینگونه مسائل عالی صحبت میدارند گویی خودشان هستند که تمام نمودها و اسرار جهان هستی را مانند یک قوطی کبریت ساخته و پرداخته و در ساعات تفکر، آن قوطی ناچیز را روی میز گذاشته و مورد مطالعه و تماشا قرار داده اند.

آقایان عزیز! مگر جهان هستی عبارت از یک قطعه سنگ است که جامد و بسته و معین و محدود باشد؟! شما از نظر قوانین بیولوژیکی و فیزیولژیکی هم مغز انسان و ساختمان عصبی و سلولی آن را بسته و معین و محدود میدانید، این همه اکتشافات و اختراعات و نوآوری ها که از خارج از قلمرو حس و منطق اندیشه به قلمرو دانش و هنر و فلسفه ... سرازیر میشود از کجاست؟ عاملش چیست!!

آری جهان قیافه سیستم خود را به حواس معمولی ما بسته نشان میدهد و ما را وادار میکند که بگوئیم دم گرم نیایش در آهن سرد نظم جهان طبیعت اثری ندارد اما هشیاران و نوابغی که توانسته اند از روبناهای سیستم این جهان بزیر بناهای آن نفوذی داشته باشند، با صراحت کامل میگویند: هیچ وضع موجود در جهان طبیعت متکفل وضع بعدی آن نیست. جهان مانند فوتون های نور است که هر لحظه دنبال هم ریزش میکند، بدون اینکه یک نخ آنها را بیکدیگر متصل بسازد، پس جهان هر لحظه سیستمی دارد و حقیقتی.

اینست معنای حرکت و تحول دائمی، اینست معنای باز بودن سیستم جهان از نظر زیربنایی که رو به ماورای طبیعت دارد.

اگر بخواهیم معنای سیستم باز جهان را در مقابل خود بسته های روحی که با نیایش ابزار میشود با یک مثال ساده بیان کنیم. میتوانیم بعضی از اجزاء فلزی یک ساختمان را در نظر بگیریم که بجهت عکس العمل فلز در مقابل هوا و گرما و سرما، مهندس مربوطه مقداری کم و بیش فاصله میان

فلز و سایر اجزای ساختمان میگذارد که در موقع تأثیر هوای گرم و سرد در فلز اختلالی در ساختمان بوجود نیاورد. روح آدمی در حال انقلاب واقعی نیرویی بس شگرف پیدا میکند که در اجزای جهان تأثیر ایجاد میکند و چون در سیستم جهان طبیعت وضعی شبیه به فاصله های مزبوره در میان فلز و اجزای مماس ساختمان وجود دارد، لذا با تغییری در اجزاء و شئون طبیعت بوسیله نیایش خللی به سیستم جهان وارد نمیگردد/.

گفته شده است خداوند تمام جزئیات و کلیات جهان هستی را میداند، احتیاجات ما برای او مخفی نیست. بنابر این نیایش مفهومی ندارد. این سؤال هم نوعی از ساده لوحی است، مگر با اراده و نیروی طبیعی تغییراتی در مواد و صور قلمرو طبیعت ایجاد نمیکنیم؟

آیا میتوان گفت: خدا که به تمام امور داناست چرا این تغییرات را که در طبیعت انجام گرفته و بصلاح ما میباشد، خداوند خود به خود ایجاد نمیکند؟ پس چنانکه هر گونه تغییرات بنفع انسان یا برای رفع آسیب از او احتیاج به اراده و کار و کوشش دارد، همچنان نفوذ روح به ماورای

طبیعت و استمداد از آن نیز به اراده و کوشش روح نیازمند است و دانستن خدا باعث آن نمیشود که من از کار دست برداشته و بنشینم بلکه آنچه بر خدا معلوم است اینست که لازم است من با فعالیت درونی و جسمانی بایستی تلاش کنم.

باز باید در نظر گرفت که تمام نیایشها برای ایجاد تغییر در سیستم جهان هستی نمیباشد، زیرا فقط نوعی از نیایش است که در چگونگی تماس ما با جهان خارجی تغییری وارد میسازد، بدون اینکه آن تغییر خللی به سیستم واقعی هستی وارد کند زیرا چنانکه گفتیم: عده تکامل یافته از انسان ها مانند «علی بن ابیطالب» علیه السلام نه تنها نیایش را بلکه حتی عبادتهای لازم را هم برای بدست آوردن آرمانهائی که برای یک انسان مطرح است انجام نمیدادند، اگر چه آن آرمان بهشت و دوری از دوزخ و عذاب الهی بوده باشد، بلکه آنان اقتضای موقعیت بندگی خود را در مقابل معبود ازل و ابد دریافته بودند.

باز آنجمله جاودانی «ویکتور هوگو» را بیاد بیاوریم که میگوید:

«چیزی را از روح انسانی باز نگیریم، حذف بد است باید اصلاح کرد و تغییر شکل داده بجای اینکه حس گرایش را که تکیه گاه نهایی زادگان این کره خاکی است حذف کنیم موضوعات فراوانی داریم که بطور تصنعی دست و پای روح انسانها را در هر دوره گرفته است و ما میتوانیم با تحقیقات لازم در علوم مربوطه آنها را حذف کنیم. موفقیت در حذف دروغ و شهوترانی و زورگوئی و چندروئی و مبارزه با واقعیات و خودپرستی و .. میدان های خوبی برای نشان دادن دلیل قهرمان بودن یک اندیشمند است. بفرمائید شما که میخواهید قدمی در اصلاح وضع انسانها بردارید ! وارد این میدان ها شوید و تار بختان را از این بدبختی نجات بدهید».

زندگی روح وابسته به جهان معنوی است که پیرامون جهان ماده را فرا گرفته است.

در نامه ای که مایزر بیکی از دوستان خود نوشته است می گوید: «بسیار خوشحالم که عقیده مرا درباره دعا پرسیده اید، زیرا که من در این موضوع عقیده محکم و تردید ناپذیر دارم، نخست ببینیم واقعیات در این موضوع

کدامند؟

در پیرامون ما جهان معنوی وجود دارد که ارتباط بسیار نزدیکی با جهان مادی دارد. از اولی یعنی جهان معنوی نیروئی فیضائی دارد که روح ما را زنده نگهمیدارد معنویات از آنجا برقرار است که سیاله ای لاینقطع از این نیرو در ما وارد میشود، شدت این سیاله معنوی مدام متغیر است».

اما عقیده ویلیام جیمز، او چنین می گوید:

«اگر چه من نمیتوانم عقیده مردم عادی مسیحی را بپذیرم و یا الوهیتی را که دانشمندان طریقه اسکولاستیک در قرون وسطی دفاع میکردند قبول کنم، اما خود در اجزء فلاسفه ماوراء الطبیعه خشن میدانم، در حقیقت من معتقدم که در اثر ارتباط با عالم غیب نیروی جدیدی در این دنیا حاصل شده و حوادث نوی را باعث می گردد، دسته فلاسفه ظریف بنظر من بسیار تسلیم حکمفرمائی شده اند، این فلاسفه امور طبیعی را دربست و بدون اینکه درباره

ارزش آن رسیدگی کنند قبول مینمایند.» (1)

باز ویلیام جیمز می گوید:

«... آدمی در این حال (نیایش) حس میکند که نیروئی وارد بدن او میشود درست مثل اینکه در آفتاب که می نشینیم گرمی آنرا احساس میکنیم، از این نیرو میتوان بطور مؤثر استفاده کرد، عیناً مانند اینکه از اشعه خورشید برای آتش زدن قطعه چوبی از ذره بین استفاده میکنیم.»(2)

«... اما چنین معتقدم که خداوند ما را آفریده تا اراده او را اجرا کنیم و چون خود او میدانسته است که ما در گذرگاه حیات پیوسته محتاج خواهیم بود غریزه ای در ما نهاده است که بوسیله آن دائماً احتیاجات خود را از او تقاضا کنیم و باین طریق پیوسته در پرستش باشیم و تا دنیا باقیست او را نیایش کنیم. پس چرا در زندگی دست حاجت بسوی کسانی دراز کنیم که نیازمندند و قادر به ادای تقاضای

1- دین و روان ترجمه «انواعی از تجربه های دینی» ویلیام جیمز صفحه 157
2- جلد 6 تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی صفحه 216

ما نیستند؟ در صورتیکه می توانیم همه چیز را از آنکس تقاضا کنیم که صاحب همه چیز است.

من میدانم که این مردم میگویند: مشیت خداوند مانند وجود او نامتغیر است و بنابراین نمیتوان اراده او را بوسیله دعا و تقاضا تغییر داد اما من میگویم آنچه ما تقاضا خواهیم کرد خداوند قبلا پیش بینی کرده و امور را چنان منظم ساخته است که وقتی دعا مستجاب شد در حقیقت اراده او تغییر نپذیرفته، بلکه قبل از آن که ما استدعا کنیم او اجابت کرده است.

من گاهی با خود میگویم: خداوند مانند صنعتگرانی است که شیروانی عمارات را میسازند و قبلا میان قطعات آهن فواصلی باقی مینهند تا وقتی که قطعات مذکور در اثر گرما و سرمای فصل منبسط و منقبض میشوند بهم فشرده نگشته و در هم نشکنند.

بنابراین خدا هم در تنظیم امور فواصلی را پیش بینی میکند که در وقت اجابت دعای یکی از بندگان در حقیقت باصل مصنوعات خود دست نزده و اراده خود را تغییر نداده باشد این تصور بسیار احمقانه است ولی بیش از این نباید

متوقع باشیم زیرا که همه ماها وقتی از خداوند صحبت میکنیم احمقانه خواهد بود وآنگهی گفتگوی ما درباره خداوند هر قدر بی قایده باشد لااقل غمگسار و باعث نسلی است ... اگر میتوانستم هر نقسی را که از ابتدای تولد خویش برآورده ام بخاطر بیاورم بذکر کلیهٔ ادعیه ای که بخداوند خطاب کرده ام می پرداختم زیرا بدون اغراق میتوانم بگویم با هر نفسی که برآورده ام دعائی کرده ام ... بیان و آئین پرستش و نیایش من چیز مهمی نبود و از چند جمله کوتاه نظیر این کلمات تجاوز نمیکرد: تو قبل از همه بوده ای و بعد از همه خواهی بود. من بهمان حدی میخواهم ترا بشناسم که تو خود را بمن بشناسائی، من بهمان اندازه میتوانم ترا ببینم، که بمن بصیرت داده ای. (1)

بار دیگر آورده شود:

علم این مطلب را قطعی نشان داده که سخن گفتن با گیاه و نوازش کردنش سبب شادابی آن شده و محصول بهتری خواهد داد و گیاه در برابر دشمن عکس العملی خواهد داشت

1- گفتار الفونس دولامارتین از کتاب سنگتراش سن پوان نقل از جلد پنجم تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی صفحه 82.

حتی اگر به کسی مأموریت خراب کردن گیاهی با نامه داده شود و مأمور نداند و نامه در جیب وی در برابر گیاه ظاهر شود گیاه متأثر می گردد.

این نیز مسلم است ک در محیط های مخصوصی که آزار و ستمی نیست حیواناتی که همه جا در فرارند در آن جا که امن است احساس امنیت می نمایند، مثلا کبوتران مشاهد مشرفه یا مارهای قالی (Tapis) که مورد پرستش مارپرستانند و لذا زیر قالی ها رفت و آمد دارند و به همین نام خوانده شده اند و تلفات زیادی نیز همیشه هندوستان از این بابت داشته است.

این نیز مدتها است معلوم بوده و هست که همه چیز محیط بر همه چیز دیگر اثر می گذارد به شرط آن که از حرارت حد (273 -) کمتر نباشد و می دانیم دوخت لباس و رنگش طرف را متأثر می سازد، گذشتن در برابر اشخاص بر حسب آن که دوست یا دشمن یا بیطرف باشد اثر گذارده و گاه چنان شدید است که آثاری در چهره نمایان می گردد. و نیز علم بر این مطلب صحه گذارده که اگر در غیاب کسی او را دشنام داده بدگوئی کنیم بر او اثر خواهد کرد و برعکس

تعریف و خوشخوئی نسبت به وی تلپاتی شده مؤثر خواهد بود. پس چگونه است این دستور اسلامی که می فرماید هرگاه خواستی دعا کنی ابتدا استغفار کن بعد بر محمد و آل وی درود بفرست و سپس برای همه مسلمین دعا کن و آن گاه جهت خودت.

آیا درود بر محمد و آل وی اثری نمی کند؟ این را که روایات چندی داریم که با هر درود مقامشان بالا می رود و این نیز از لحاظ علمی مسلم شده که دعا کردن و درخواست نیکی و سود برای همهٔ مسلمانان بر آنان مؤثر بوده نسبت به دعا کننده بر مبنائی تپاتی خوشبین شده علاقه پیدا می نمایند و متقابلا دعا کننده نیز از این جهت بهرهٔ خوشبینی می برد.

نوازش که نیایشی برآورده شده تلقی می شود اثر مطلوبی بر گیاه می گذارد و تک تک سلولهای گیاهی را متأثر می سازد، نیایش هم که تقاضای نوازشی عمیق از خداست که به گیاه لطف شود دیدیم چگونه اثر می کند (شخصی که حتی اطلاعی بر مأموریت محوله ندارد گیاه از او متأثر میشود.)

چرا سلولهای بدن خودمان از لحاظ این که سلولهای زنده اند و با سلولهای گیاهی نیز در عمده قسمت حیاتی وجه تشابه دارند در برابر نیایش و نوازش متأثر نشوند؟ و بدون شک این دعا نوعی تلقین به خود است که چون قدرت برآورده شدنش در اختیار خداست از او درخواست می گردد و سلولهای بدن را متأثر می سازد و چون کل بدن تابع اجزاء خود و نیز اجزاء بفرمان یک اصل کلی خود هستند لاجرم دعا اثر بدون انکاری خواهد نمود.

حیات نزد همه و از جمله انسان به صورت فعالیتی است که پیوسته و منظم بوده و به سوی تکامل پیش می رود و این فعالیت به اتکاء تغییرات مداوم نیروهای فیزیکی و شیمیائی مربوط به موجود تجلی می کند و شامل سه دسته اعمال اصلی و اساسی می باشد:

1- اعمال تغذیه که موادی را از محیط به داخل برده تغییر دهد، قابل جذبش را مصرف کند و بی فایده را به نامهای ترشح و تنفس و فضولات دفع نماید. روح نیز با ایمان و عمل صالح و دعا تغذیه می شود و دفعش با توبه است.

2- اعمال ارتباطی که ارتباط موجود زنده را با دنیای

خارج برقرار می سازد، از تحریک پذیری و حساسیت که مغز و اعصاب نقش اساسی را دارند. و ارتباط روح با خارج به وسیلهٔ دعاست.

3- عمل تکثیر که بقای نوع را تأمین می نماید و این قسمت تعطیل شود اشکالی ندارد چنانچه کسی که نازاست یا روز تولد می میرد.

ایمان و عمل صالح که رشد (بر وزن اسد) است و هم در دنیا و هم در آخرت رشد (بر وزن نضج) می دهد.

توبه که دفع سموم و فضولات روحی و بازگشت و تهطیر است مخصوص این جهان بوده و در سرای دیگر به بدن فضولاتی دارد نه روح!

دعا ارتباط با حق است و در هر دو جهان وجود دارد با این تفاوت که در این جهان هر کس به نحوی که در اختیارش هست می تواند مرتبط شود، اما در جهان دیگر که «یوم لقاء الله» و «ملاقیه» است، اصحاب یمین که از یمن و اثبات و برکتی برخوردارند با اصحاب شمال که مشمول بی بهرگی و نفی می باشد، متفاوتند.

دعا کردن شامل قسمت های زیر است:

دعا کننده - شنونده که در مورد خدا باید گفت اجابت کننده - زمان دعا - مورد استدعا - وجود زمینه.

دعا کننده خود چیزی جز جسم «محدود» و قسمت نامحدود «بی نهایت» طلب نیست (هر غذائی بهترش، هر پارچه ای بهترش، هر ثروتی بیشترش، هر علمی زیادترش و ... می خواهد و حد و مرز ندارد و بی نهایت است)؛ قسمت محدودش ثابت و دعا را شروع می کند و دعا همراه بی نهایت ها یک مسیر ملکوتی را که اقرب از حبل ورید، و از رگ گردن به شخص نزدیکتر است می پیماید.

اجابت کننده که احدی حکیم علیم اول آخر ظاهر باطن است.

زمان دعا زمان احساس ضعف و ناتوانی است و لذا تماس ضعیف با هر ضعیف دیگر که تمام ممکن الوجودها مشمول آنند بی نتیجه می باشد، اما احساس ضعف در برابر قوی خود زمینه ساز است که در اجابت مؤثر افتد.

زمان دعا و خود دعا و دعا کننده همه و همه مشمول حرکت تکاملی آن می شوند که روح یک نطفه که یک چنین و یک نوزاد و بعد یک کودک و سپس جوان و پیر می شود، آن

را به طور تکاملی پیموده است، یعنی زمان دعا نیز بین بندگان و اجابت کننده عزیز حالت تکاملی آن چنان دارد که یک نوزاد را باید در آغوش کشید، یک کودک را به دامان نهاد و یک جوان را تشویق کرد و هرگز جوان حاضر بدامان نشستن حتی مادرش نیست و مناسباتی که بین دعا کننده و اجابت کننده بوده از اول آن چنان بوده که بین پدر و کودک است و سپس بین پدر و جوان تا آن جا که شتری از سنگ برای آنها خارج سازد و من و سلوائی و سفره ای از آسمان نازل کند.

هر چه به طرف اسلام پیش می آئیم رشد تکاملی آن را می بینیم، تا آن که مسلمانان صدر اسلام را می بینیم بجای توقع ارفاق از جانب پروردگار دوستش دارند که لیاقت دریافت ارفاق به آنان داده شود و در نوع کاملا تکامل یافته و بسیار اعلایش که نبی گرامی و حضرت علی و حضرت سجاد و دیگر ائمۀ اطهار در دعاهای خود دارند.

دعا: اصولا دعا چیست؟ نه از لحاظ معنی لغوی بلکه از لحاظ ضمیری از خود که دعا کننده بجانب اجابت کننده

می فرستد.

دعا انرژی معنوی را فعال ساختن و در نتیجه خود را در مسیر درخواست خود قرار دادن، آن هم قراری متحرک و مستعد است.

دعا آن رشتهٔ اتصالی به منبع تقدیر است که آن را به حرکت آورده مقدرات را به نفع خواسته های دعا کننده طبق قانونی که اجابت کننده مقرر فرموده است در می آورد.

دعا این معنی را نمی دهد که پروردگار به وظیفهٔ خود آشنا نبوده، و نیازمندیهای ما را نمی دانسته است. و نیز این معنی را نمی دهد که ما به وسیلهٔ دعا می خواهیم قوانین الهی را به هم بریزیم بلکه دعا وسیله و مقرراتی است که در یک پروژه بزرگتر آماده شده که مقررات را بتوان با آن طبق درخواست خود به برنامه ریزی دیگری مبدل ساخت.

به ما می گویند خدا عالم است که هر کس را چه چیزی عطا فرماید و درخواست کردن از وی نوعی رکود و در جاز زدن می باشد. اما اگر معلمی بیاید و درسی بدهد و از شاگردان بپرسد فهمیدید و همه جواب مثبت بدهند آیا باز هم اگر از او درخواستی و پرسشی شود کمال شاگرد و تکاملش

نخواهد بود:

دعا کننده در زمان دعا از قسمت محدود و لاک مادیت و حصار تن خارج شده و به وسیلهٔ نردبان دعا و نیایش مسیری ملکوتی را پیموده که پله هایش را نزدیکی و بازگشت به خدا و درود بر نیکان و درخواست و دعا برای همگان و نیز خود و ... تشکیل می دهد.

دعا درخواستی شرعی است و متحرک است و از قوه به فعل درآوردن خود و بیشتر متوجه شرع و صلح و سلم و اسلام گردیدن.

دعا که با ذکر نامهای مقدس اجابت کننده همراه است نوعی اثر خاص و «تخلقوا باخلاق الله» در آوردن، مثلا وقتی می گوئیم «یا ارحم الراحمین» یا ای خدای دانا به اینکه باید مهربان و دانشمند باشیم توجه پیدا می نمائیم.

دعا نشانهٔ آشتی و بازگشت است و این که هر طرفمان را دوست داریم زیرا از کسی که با او قهریم چیزی نمی خواهیم و از آن که صمیمی تر است خواهیم خواست و یک سبب اینکه قبل از دعا باید استغفار و توبه و بازگشت به خدا داشت، همین است که مراتب دوستی را تجدید نمائیم.

دعا قبول مقام ربوبیت است زیرا دعا یعنی طلبیدن چیزی که نداریم یا نهفته است و نمی دانیم که داریم؛ چیزی که نداریم یعنی نه در آفاق ما و نه در انفس ما، یعنی چیزی است که نه تکامل برای ما آورد، و نه ژنتیک و وراثت، و نهفته است همانند آبی که زیرزمین است و باید چاه زد و حفر کرد و این قدرت ربوبیت و خلاقیت خدا را استدعا کردن است و تقاضای اینکه دست ربوبیت دستمان را بگیرد و مدد کند.

دعا نوعی نظم زندگی است و اینکه فراموش نکند چیزی نیز در زندگی لازم دارد که باید تهیه شود و از رکود و جمود در آید.

پروردگار که همیشه در کار و «کل یوم هو فی شأن» و افعال است و مخلوق خود را و از جمله انسان را آن چنان آفریده که از قوه به فعل درآید و این هم (از قوه به فعل) نوعی «الیه راجعون» باشد به وسیلۀ دعا فعل قبلی را که مطابق میلمان نبوده است تبدیل به فعل خواسته امان درمی آوریم.

دعا یعنی خود را لایق کردن که دریافتی از پروردگار

داشته باشیم بدین نحو که هدایت پنج گونه است:

هدایت طبیعی: همانگونه که سلولهای نبات و حیوان خود را با محیط مساعد تغذیه و تولید و دفاع و جذب و دفع قرار میدهند.

هدایت غریزی: برحسب مراتب رشد شعوری پذیرای تقلید و عادت و تربیت.

هدایت فطری: تکامل بافتهٔ هدایت غریزی است که از طریق دریچه عقل بر روی انسان باز می شود چون مسائل هستی و نیستی و تجزیه و تحلیل.

هدایت عقلی مستقل و مختار: نظم و ترتیب دریافت ها و محاسبات و بدست آوردن علوم.

هدایت وحی و نبوت: که اگر پیامبران نبودند گلستان وجود هدایتی انسان در مراحل چهارگانه قبلی همانند جنگلی درهم و برهم و خودرو رویان بود اما انبیاء آمدند و گلستان را همانند باغبان مرتب و منظم کردند و دعا وسیله ای که هدایت طبیعی را هماهنگ هدایت غریزی و بعد فطری و عقلی کرده درخواست هدایتی گیرنده و اجابت شونده همانند هدایت وحی می نماید، آن چنانکه دعا

کننده در حال دعا در مقام اخلاص و بندگان مخلص است همان مقامی که تنها زمانی است که شیطان رانده و طرد شده است و از اغوای دعا کننده بر نمی آید و اگر شخص همانند شیطان تکبر در دعا کردن نماید چون او جهنمی خواهد بود (و اذ قال ربکم ادعونی استجب لکم ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین) که با توجه به دو کلمه استجابت و استکبار که هر دو به صورت طلب نمودن آورده شده یعنی استجابت که وسائل اجابت را فراهم می نماید تا دعا کننده از آن مقدمات و مقارنات و وسائل استفاده اجابتی برده و استکبار که غیر از تکبر بوده و طرف بدون آن که بزرگ باشد خود بزرگ بینی و بزرگ نمائی دارد و این همانند شیطان شده است؛ آری دعا کردن کاری همانند انبیاء کردن است، با این فرق که نزد آنان «صلوات الله و سلامه علی نبینا و علیهم السلام» ارتباط از آن جانب هم بود و نزد دیگران از اینان یعنی در آن جا وحی و خوابدیدن و کلام و ... بود و این جا نیست.

و اینکه گفته شد دعا یعنی خود را آماده و لایق دانستن برای دریافتهائی از پروردگار و این نوعی طرد تکبر

و خود بزرگ بینی است تا بتواند شخص، گیرنده ای مساعد و سازگار باشد برای اینکه بتواند از نیروی مدد حاصل از «سبقت رحمته غضبه» که همیشه بر سراسر گیتی حاکم است به نفع خواستهٔ خود بهره گیری نماید و چون خدا عادلست همانگونه که در حدیث آمده است - اگر دعا کننده دعایش مستجاب نشد در عوض آنقدر در سرای جاودانی به وی داده می شود که راضی گردد یعنی دعا آدمی را محق میسازد که از قوانین بی مایه و سطحی دنیوی دور ساخته هماهنگ و همکار قوانین فطری سازد.

دعا خود را از شخصیت حیوانی و محدود خود دور ساختن و ظهور نامتناهی در متناهی است. و «نویسنده» اگر بفهم از آن چه در بینهایت دارم باید فرار کنم و به من خودم که پیچیده در من های اشتهاء هاست رو آوردم یا اینکه باید از من خالص خودم فرار کنم و به بینهایت خارج از خودم بپیوندم یک مسئله ای از یک بعد انسانیم را فهمیده ام و می فهمم که از بینهایت برون به محدوده دورن در لاک خود فرو رفتن است، و مطیع مطلق یک انسان در ابعاد حیوان انسان نما (صاحب یک شکم و یک عورت و یک ماشین) شدن توهین بخود کردن

و لگدمال کردن حق خودم است، از این رو از تنگنای قالب جهان تعارض بدن بسوی فارخنای ارزشمند بینهایت که به «جنه ارضها السموات و الارض» سر در خواهد آورد دعا کردن است و نتیجه آن رسیدن به خواسته های خود.

برای کسیکه قصد دعا کردن دارد قبل از هر چیز باید استغفار کند:

همانگونه که بین همه مردم معمول است آیۀ شریفه نیز بر این دستور «استغفار» صحه می گذارد و هر جا دعائی از پیامبران در قرآن است کلمۀ «اغفر» قبل از همه دارد.

کسانی هستند که برای انجام کارهایشان پشتیبانی دارند از رؤساء، حکام، وزراء و بالاتر و هر چه امید پشتیبانی بیشتر باشد امید استجابت بیشتر است و برای کسیکه پشتیبانی برایش وجود ندارد ممکن است در حال تخیل بگوید اگر فلان مقامی پارتی من بود چنین و چنان می شد، اما کسیکه ایمان به حق دارد می داند تمام پشتیبانها جز خدا در ضعف هائی گرفتارند، و پناه به غیر خدا بردن خانه ای چون عنکبوت ساختن است (ان الذین اتخذوا من دون الله اولیاء کمثل العنکبوت اتخذت بیتاً و ان اوهن البیوت +لبیت العنکبوت)

و برای رسیدن به ذات مقدسی که همه عزتها و قدرتها اوراست طرد ورد همه ممکن الوجوده قبل از درخواست از واجب الوجود لازم می باشد، و بدون شک کسی که فلان وزیری را پارتی خود می داند در حزب وی بوده از طرفداران پر و پا قرص اوست و کسی که دعا می کند ابتدا باید توبه و استغفار و بازگشت کند تا اگر از خدا و حزب الله دور بوده نزدیک شود و سپس عمل تمام پیروان حزب الله را ستایش آنچنان کند که دستور است برای دعا، ابتدا بر محمد و آل گرامش درود فرستاده شود و سپس برای همه مؤمنان دعا نموده و سر آخر درخواست خود را کرد.

دستور طرد و رد همه پشتیبانهای تخیلی و سپس توجه به ذات مقدس اجابت کننده از آیهٔ شریفه «امن یجیب المضطر اذا دعاء و یکشف السوء» نیز معلوم می شود، زیرا در آیهٔ قبل سخن از مشرکان بوده و همین که آیه مورد بحث شروع می شود کلمه امن (ام من) که ام اضراب است و ترک گذشته ورد آن چه مشرکان پذیرایش بودند، معلوم می گردد، فقط باید به خدا بازگشت و توبه و استغفار داشت و از او درخواست کرد و از او جواب خواست و در آخر آیه کلمهٔ

خیرات یعنی درخواست از او جوابش و نتیجه اش به سود انسان است همان انسانی که وی او را بر سودجوئی آفریده و در تشخیص و افتراق سود و زیانش علیم و حکیم است.

می گویند چرا موقع دعا دستها را به طرف آسمان دراز می کنیم؟

ضمیر ناخودآگاه با توجه به نزول وسائل تطهیر از آسمان که به شکل باران می بارد و همه جا را پاک و خرم می سازد در جستجوی وسائل دیگر تطهیر نیز از آسمانها است تا جانش را نیز همانند بدنش پاک سازد و مستعدش کند که دعایش مستجاب شود بعلاوه کدام عضو ارزشمندی از مغز در جمجمه که آن را به خالقش نشان داده واسطه اش نمائیم؟ و آیا شکلی و وضعی برای درخواست بهتر از دست به طرف آسمان گشودن که فرشتگان و خوبیها «و الیه یصعد الکلم الطیب و العمل الصالح یرفعه» نیز پر و بال به سویش می گشایند وجود دارد؟ و همانگونه که امام فرمود دست ها را موقع دعا به سوی بالا که جایگاه پاکان است و کسی در آن جا گناه نمی کند دراز می کنیم نه به سوی زمین که بر آن گناه می شود.

انسان با دستش سه کار می کند:

افکارش را می نویسد احساساتش را با ساختمانها و نقشه ها و هنرهانشان می دهد و این ها همه برای در میان گذاشتن هنر زندگی خود و نظم آن با آدمیان است، اما کار سوم را با خدا می کند، دستش را بالا می برد برابر زنخش که آغاز سر و جمجمه و مرکز عالی آفریده شده و شاهکار خلقت است و در این حال آن چه دارد با خدا در میان می گذارد و دست وسیلهٔ گیرندگی است و دعا نوعی گیرندگی است و چه بسا از نوک انگشتان قوائی را جذب کند و هر کدام از این (نویسندگی مشروع - هنر و نظم مشروع - دعای مشروع) اگر از اجتماع برداشته شود یا مزاحمتی پیدا کند آثار بدی ببار خواهد آورد و چرا دعای مشروع؟ برای آنکه دعای نامشروع آن است که بنی اسرائیل به حضرت موسی گفتند تو و خدایت بروند جنگ کنید و شهر را فتح نمائید تا ما وارد شویم (البته شما که جنگ می کنید ما هم به دعاگوئی مشغولیم) و کسی که دعای بی مورد کند یا به گوشه ای پناه برد و آن چه لازمهٔ زندگی است تبدیل به ورد و دعا کند نامشروع است که دعا تنها وسیله نیست بلکه در کنار وسیله

است و بذر نپاشیده و آب و کود نداده با دعا کردن که محصول خوبی برداشت شود آشفتگی است بلکه دعا کردن همان آهنگ ازلی و ابدی زمین را به راه انداختن است که از جمله با نیایش نوازشی از گیاه آهنگی رساست و در نتیجه محصولی دلخواه برداشتن.

زبان که همانند قلم افکار هر کس را در میان مردم می گذاردد و در دعا باید فعالیت داشته باشد که کلمه در لغت جراحت است و چون کلمه و کلام مؤثر است دعا باید به صورت نیت و در قلب گفتن انجام نگرد که نیت شروع است و اتصال با بینهایت زیرا نیت مرز ندارد و دعا و درخواست حد و مرز دارد و باید به زبان آورد و اگر سلولهای گیاه برنامه نخوانده شده مطلعند سلولهای انسانیت باید از کلام نیز بهره خوبی بگیرند.

به ما می گویند چرا نماز و رکوع و سجود و حرکاتی دارد؟ می گوئیم این ها چرا ندارد دستور مولاست و ما در اختیار اوئیم و بفرمانش.

اما جواب این که در تربیت کودک می بینیم اگر عادت کرده باشند دست والدین خود را همه روزه ببوسند فرزندانی

مطیع پدر و مادر خواهند بود و کسی که خدا را تعظیم و رکوع کرد و در برابرش به خاک افتاد روح اطاعت از خدا قویاً در وی رشد می کند و دعا که نوعی درخواست کوچکتر از بزرگتر و اقرار و اعتراف به عجز خود در برابر عزیزی مقتدر می باشد از جمله فوائدش تقویت روح اطاعت نیز هست و دستی که برابر سر گرفته می شود، اظهار عجز بیشتر و دست بوسیدنی است. و به همین علت می بینیم که قرآن تکبر را در دو مورد به کار برده است:

یکی آنجا که شیطان سجده نکرد و یکی در برابر آنها که دعا نمی کنند، و از این بحث مطلب عالی دیگری نیز فهمیده می شود که سجده نکردن و استکبار شیطان و دعا نکردن و استکبار انسان هر دو نوعی خود بزرگ بینی در برابر خدای بزرگ است (بدون آنکه شخص، شیطان بزرگ بوده باشد) (درود بر محمد و آلش نیز در مرتبهٔ بعد همین عمل را انجام می دهد یعنی جمع بین این دو مطلب که از کسی به جان و دل بزرگداشت شود اما فرامینش مردود گردد محال است و لذات صلوات بر نبی گرامی اسلام و ائمهٔ اطهار روح اطاعت از اسلام را تقویت می نماید.)

دعا تضرعاً و خفیهً و در حال آشکار و پنهان هر دو وارد شده است؛ ظاهر باشد کمترین سودش نجات اجتماع از جعلی بودن اش است، و اجتماع جعلی آن است که همانند فاحشه نیازمند آرایش های سخت و انباشته و کاذب است تا تصور شود که وی زوجهٔ خوبی و محیط خوبی و اجتماع خوبی است، و دعای بظاهر در اجتماع جعلی این معنی را دارد که هر کس متوجه می شود و دیگری او را دوست دارد و به او مهربان است و مهربان بودن افراد اجتماع نسبت به یکدیگر بهترین آرایشها و قدم اول نجات اجتماع است. آرایشی حقیقی و غیر فاحشه گی و بطریق اولی در اجتماع غیر جعلی دعا سرمایهٔ اخلاقی خواهد بود، اما اگر دعا باطنی و پنهانی باشد مسیرهای ملکوتی که نیروهای مضمر تله پائی از آن ها عبور می کند، اجتماع را آن چنان خواهد کرد که گویا مجموعهٔ اجتماع در پروژه ای بزرگ به نام مدرسهٔ محبت قرار دارد.

دیگر از شرایط دعا، انتخاب درخواست صحیح یعنی هدف شناسی است که اگر هدف نداشته دعا کنیم اتصال برقرار نکرده ایم.

یکی از اساتید بزرگ دانشکدۀ پزشکی شیراز که حج 1353 بهره اش شده بود در سخنرانی اش، آنجا که برای متخصصان ایراد می کرد، گفت روزی که پذیرفتیم پزشک حاجیان باشم باور داشتم طبق معمول که هر جا از مردم حقی می گیرند تا در ما نشان را به عهده بگیرند، همین که می بینند پزشک و دارو مجانی است. برای حتی یک ناراحتی مختصر هجوم خواهند آورد آمادۀ پذیرائی حاجیانی بسیار که تمارض خواهند داشت شدم، اما این پیش بینی درستی نبوده زیرا متوجه شدیم هیچ کس بدون جهت مراجعه نکرد، و معلومم شد از بس هدف عالی است، همه چیز را تحت الشعاع قرار داده است.

دعا نیز باید دانسته شود نه فقط خوانده شود تا هدف روشن باشد، و چه هدفی عالیتر از این، که جسمی محدود بر جای ثابت، بینهایت طلبی ها و نامتناهیش را در معیت هدفی عالی به جانب صاحب و مالک زمانها و مکانها در طلب و استدعا به مسیری ملکوتی وادارد.

دعا باید مورد داشته باشد، که حضرت صادق علیه السلام فرمود: دعای پنج کس مستجاب نشود:

- آن که برای خلاصی از همسرش که به هیچ وجه با وی سازگاری ندارد، نفرین می کند و حال آن که طلاق در اختیار دارد.

- آن که به کسی وامی بدون شاهد بدهد و بدهکار از پرداخت بدهی خودداری کند و طرف نفرینش کند.

- آن که به همسایهٔ موذی و ناسازگاری نفرین کند و حال آن که بتواند خانه ای دیگر بخرد.

(- آن که بردهٔ گریز پایش سه نوبت فرار کند و دعا کند برگردد، در حالی که می تواند او را بفروشد.)

- کسی که از کنار دیواری مشرف به سقوط با عجله بگذرد و دعا کند بر سرش خراب نشود.

به قراری که گفته شد، دعا باید با مراتب زیر باشد:

شناخت خدا، برگشت به سوی وی با تصمیم قطعی از اجتناب مجدد به نافرمانی ها، باور داشتن اینکه دعایش مستجاب می شود، پاکیزگی بدن و لباس و خوشبو ساختن ظاهر و در شکم داشتن حلال، ترک درخواست های که لایق آن نیست، مثلا پیغمبر شدن، صدقه دادن، رفتن به مکانهای

مقدس استقبال قبله، خضوع و خشوع، به زبان آوردن دعا، درود بر نبی گرامی اسلام و آلش، توسل به پیشوایان دین، تضرع و زاری، بلند کردن دستها، دعای دسته جمعی باشد و نیز دعا برای همه باشد، اصرار بر درخواست، صلوات و درود بر نبی گرامی اسلام.

ناگفته نماند، علامۀ مجلسی در عین الحیوه در پاسخ کسی که گفته بود اگر قرار باشد سرنوشت چنان باشد دعا را چه فایده ای است؟

پاسخ می دهد ممکن است امری که بدون دعا مصلحت در عطای آن نباشد و مصلحت مشروط به دعا باشد.

تکرار شود که آغاز و انجام دعا باید با درود بر نبی گرامی آغاز گردد و اگر بعد از توبه که بازگشت به توحید است درود را در نظر گیریم همان اعتراف عملی به نبوت است، زیرا انسان اگر مرتب کسی را به عظمت یاد کند، مخصوصاً آن که به او درود بفرستد، نمی تواند، دو شخصیتی باشد و از او اطاعت نکند، و درود اقرار به نبوت است و نوعی که اقرار به وسیلۀ احساس به عمل منتقل می گردد.

نظم جهان سیستمش بر ما بسته است، قرآن که از آیات

بینات الهی است، و بطن هائی دارد از فصاحت، بلاغت، پیشگوئی و ...انسان نیز از جمله آیات بزرگ الهی است و بطن هائی دارد از: حرکت، رفتار، خودآگاهی، ترس وجودی، خودی و بیگانگی های با خخویش در جریان های زندگی از تولیدها و مصرف ها، سؤالهائی که دا رد، هوش و ذکاوت، تمدن و خلاقیت، دینداری، دین خواهی، عقل انتخاب، عقل آشفتگی، عقل های دیگر، اندیشه ها، من ها و ماها و ... و همه بنظم است. اما حتی سیستم نظم جهان بر ما بسته است و بر او تبارک و تعالی بسته نیست و دعا، جهان یابی است، و فعالیتی در مغز که عوامل تاریک را روشن کند و حالت انقطاع و صفا و خلوص پیش آورد، و آمادۀ پذیرش دریافت آهنگ های بالاتر را با یک پرش و جهش نماید و عواملی که سر راه و مانع برآمدن نیاز است برداشتن.

ناگفته نماند که دعا، خارج از قانون نظم نیست، وقتی درخت را نوازش می نمائیم یا دعا می کنیم، و می بینیم شاداب می شود بهتر میوه می دهد، یقین می نمائیم همانند آهنگ ازلی و ابدی زمین را با بیل و آب و خاک و کود به راه انداختن، دعا و نوازش و نیایش هم اثر می کند و از همان آهنگهاست

و اندیشه های مغزی را نیز با آهنگ ازلی و ابدی هستی به راه انداختن که شخص به نیازش برسد، به شادابی و میوه دادنش برسد، همان دعا است و هرگز دعا معارض با قوانین هستی نیست.

از این که توانستم مرحلهٔ مؤثر دعا کردن را از حیات نباتی آغاز کنم، مایهٔ بسی خوشوقتی است و خوشوقتی بزرگتر از آن که خدا بخواهد در جلدهای مربوط به معاد بتوانم اسرار قرآن را از جمله برای اثبات دعا و متکی به زنده کردن مردگان همانند زنده شدن گیاهان در فصل بهار، بیاورم.

نوزادی می آید در حالی که محبتی در دل مادر و شیری در پستانش آمادهٔ پذیرائی او است؛ نوزاد رابطه اش با هر دو که غذای جسم و جانند ضروری است و قطع هر کدام، یعنی قطع حیات نوزاد.

کودک بزرگ می شود، متناسب با رشد جسمی اش، تجلیات روحی وی بیشتر می گردد، تا زمانی که مرکز اراده وی رشد کافی کرده، قوی می گردد و در این حال است که گفته می شود؛ مکلف شده است، در صورتی که دیگر حاضر نیست

محبت و شیر مادر را بپذیرد و حتی لحظه ای در دامانش بنشیند: به اراده و تصمیم رسیدن مرحلهٔ تکلیف است، و بر شخص واجب که پیوند بظاهر قطع شده با پدر و مادرش را به آفریدگار پیوستگی دهد. دیگر کارهائی را واجب است انجام دهد، و از کارهائی نیز بپرهیزد، تا قبل از تکلیف، والدینش همه چیزش بوده اند، و هر چه خواسته از آنها دریافت کرده، و آنها باب الحوائجش بوده اند، اما از زمان تکلیف می فهمد که وی نوزاد آفریدگار است و پدر و مادرش نیز کودک او، و همه محتاج الی الله؛ دیگر می فهمد که آن زمان محبت و شیر مادر لازم بود و اینک دعا و رزق - آن زمان خوراک جان، محبت وغذای جسم، شیر نگهداریش می کرد، و اینک دعا، و آنچه روزی ها است، آن روز کمبودهایش با شیرین زبانی ها و نشان دادن حالات صفا و کودکانه جبران می شد، و جلب محبت پدر و مادر می کرد و امروز زبان شیرینی و حالات مصفا یعنی دعا و اخلاص جبران کنندهٔ کمبودهایش است که از ذات مقدس الهی درخواست می کند.

«نوزاد» امان را در دامان پدر و مادر و «مکلف» در دعا طلب می نماید.

«نوزاد» آهنگ ازل و ابد نسل خواهی و سر بقای حیات انسانی را با گریه و زاری می نوازد و خالقان مجازی را به راه می اندازد که از او نگهداری کنند و کمبودهایش را جبران نماید؛ «مکلف» آهنگ ازل و ابد سعادت خواهی و کمال طلبی را با دعا می نوازد و خالق حقیقی را برای اجابت درخواستهایش به مدد می طلبد تا در دریای فیض و رحمتش بهره های جبران کنندۀ کمبودها و خواسته هایش ببرد.

اینکه سلول گیاهی از نیایش و نوازش، دلپذیری می کند مرحلۀ آغاز است و انجامش اثر دعا بر مجموعۀ سلولهاست که اینک میلیاردهایش جمع شده و مغزی و فکری و موقتی آنچنان ساخته اند، تا بتواند درخواست و دعا داشته باشد و به همین تناسب نیز در برابر نیایش و نوازش بهتر دلپذیری کند که یک سلول گیاهی می کرد و مگر ممکن ا ست سلول های یک عضو از دعا متأثر شود اما در مجموعه که به معرفتی رسیده و میتواند دعا کند بلا اثر بماند؟

مگر ممکن است انسان که می تواند دعا کند تا سلول گیاهی متأثر شود نمی تواند دعا کند تا خودش تأثیر پذیری داشته باشد؟

در آنجا که ثابت کرده ایم انسان عاقل هم احتیاج برهبر دارد از جمله آورده شده است: چه بسا رهبر با یک کلمه (کلمه معنای مجروح ساختن دارد) ضربه روحی وارد ساخته دگرگونی ایجاد مینماید و همین کار را اگر شخصی بجای راهبر انجام دهد و با دعا وسیله کلمه گوئی با خود و خدا را (با خود سخن گفتن و خدا را قادر دانستن) برقرار سازد نوعی راهبری خود انجام داده است و اضافه شود که بزبان آمدن دعا چیزی دیگری نیز دارد:

نیت حد و حدودی ندارد ارتباطش با بینهایت است زبان برای جدا کردن آنچه لازم است به جستجو قیام میکند و معروض میدارد و شاید برای اولین دفعه است که گفته میشود: گاهی آنچه در دل است نمیتوان بزبان آورد و این که نمیتوان بزبان آورد زبانی که آلت و واسطه است تا حالات و اوضاع درون را با محیط گفتگو کند این خواسته هرگز خواسته ای نیست که رسا باشد و این مرز ندارد و در بینهایت خود با خیلی چیزها همراه و همدم و مخلوط و گرفتار و متعلق است و لذا بزبان آوردن دعا نوعی تشویق از خودمان است که از درون گرائی بیرون کشیده شویم:

کوهی خاموشیم که ذراتی در جوش و خروش دارد و تا شکافی نخورد آبی جاری نمیشود و جائی را سیراب و سبز و خرم نمیکند که هم خودش را سرسبز نماید هم دیگران را شادابی رساند و بمعنای دیگر فعالیت های غیرقابل شمارش ما که ارتباط درستی با محیط ندارد بوسیله دعا با واقعیت های خارجی همکاری و دمسازی پیدا میکند.

آدمی صدها پدیده و نمود محیط را به ذهن وارد میسازد شروع میکند در درون خود از بیم ها و امیدها جریاناتی ساختن که اگر هیچکدام هماهنگی نداشتند یعنی آدمی نتوانسته است اختیار درونش را داشته باشد و در صورتیکه اختیار درونش را داشت اما نتوانست با محیط هماهنگ سازد تسلیم اجبار محیط شده است و چون دعا طلب خیر و طردش است زیربنای حیات به نوعی محسوب میشود که پروردگار میفرماید: «قل ما یعبؤبکم ربی لولا دعاؤکم» چنانچه دعا نباشد آنقسمت از اتصال بین بنده و خدا که بهره وری و بهره مندی دارد برداشته شده است.

دعا نوعی «بی اختیار» را در اختیار «مختار جبار» قرار دادن است.

دعا عمر لحظه ای را به ابدیت - جهل بی حد را به علیم خبیر - ضعف خود را به قادر - ... - و آن همه ناچیزهای خود را به اخلاق الله بی نیاز صمد متصل ساختن است.

دعا یعنی از قفس خود بیرون آمدن و از خاک نشینی به سروری ملکوت اعلی رسیدن.

دعا یعنی شمع کوچک حیات خود را در برابر نور حیات آفرین الهی قرار دادن.

همانند اشعه آفتاب که با ذره بین متمرکز شده دگرگونی ایجاد میکند در دعا نیز تمرکز قوای دماغی و دگرگونیها دیده میشود.

دعا یعنی از مشاهدات سطحی بالا رفتن و به واقعیت طبیعت از ماوراء طبیعت است.

دعا حالت روحانی است میان انسان ناچیز و خدای بزرگ که رابطه و جذبه ای برقرار میسازد.

دعا نوعی توجه نمودن موقعیت واقعی خویشتن است در برابر عظمت هستی.

دعا زمانی است که انسان حاضر شده در حالت تسلیم نسبت بذات مقدس الهی بوده باشد.

مسیر دعا از سیه چال سقوط بسوی رحمت و استجابت است.

دعا کننده در حالت مخصوصی است که اطمینان بغیر از خدا را از دست داده و به عنایت دادن ذات مقدس وی امیدوار است.

دعا یعنی تبدیل تنهائی به وابستگی هستی و خواهش و تمنای وصول به مراد.

دعا یعنی از مشاهدات سطحی بسوی حقایق به پرواز در آمدن و قطره ای را در راه یابی اقیانوس انداختن و نمونه ناچیزی از حقیقت را در طلب منبع کلی حقیقت روانه ساختن.

دعا شکستن سدهای آهنین دل است و جاری ساختن آب حیات از کوه انعطاف ناپذیر شهوات و اتصالش به منبع فیض الهی.

آیا برای ارزشمندی دعا همین کافی نیست که در حال دعا به دردمندی دیگران نیز توجهی میشود؟ و از این

با عظمت تر که در حال دعا، حالت تسلیم محض سبب میشود تصفیه روح و روشنائی دل حاصل گردد.

دعا شمعی از خورشید فروزان فیض الهی به درون خود آوردن است.

دعا اسلحه مؤمن است (جلد سوم تفسیر المیزان صفحه 47)

دعا تعلیم این حقیقت است که آدمی مقهور مادیت نیست و راه گریزی و نمودی و اعتلائی وجود دارد.

دعا در مسیر بین الامرین است یعنی در بین خیر و اختیار راهی بنام دعا کشیده شده است.

دعا نوعی وظیفه است که جانشین وظائف دیگر نمیشود یعنی نمیتوان بجای نجات بچۀ به حوض افتاده ایستاد و دعا کرد بلکه باید نماز را نیز رها کرد و بچه را گرفت.

دعا یعنی آینده را معقول درست کردن زیرا دعای غیر منطقی و نامعقول مستجاب نمیشود.

دعای بدون کوشش به انجام نمیرسد (195 آل عمران که عمل کننده دعایش مستجاب میشود) و (آیه 26 شورا

که دعای عاملان مستجاب میشود).

آنقدر دامنه درخواست از خدا و نیایش وسیع ذکر شده که حتی از خدا به حضرت موسی، گفته شد نمک خمیرت و علف گوسفندت را از من بخواه (عده الداعی)

در دعا اغلب بدنبال محمد یا علی یا آل محمد هستیم و آنها را می طلبیم اما کدام از نامبردگان صلوات الله و سلامه علیهم به گوشه مسجد رفتند و دعا کردند؟ یا وقتی میگوئیم این بقیه الله و حضرت صاحب الزمان را میخوانیم آیا برای اینکه بیاید و دعا کند یا برای آنکه بیاید و عمل کند میباشد (اقتباس از کتاب راز و نیاز علی با خدا اثر مرحوم حاج شیخ حیدر علی صلواتی).

و اگر از نویسنده بخواهند که دعا را در یک جمله خلاصه کنم:

دعا شخص را از درون گرائی بیرون کشیدن و از بیرون گرائی بداخل بردن است یعنی دعا معتدل میسازد؛ بزبان دیگر دعا یعنی واسطه ای معتدلساز بین درون و برون و همه در یک جمله اعجاز آمیز و رسای قرآن آورده شده است که قل ما یعبؤبکم ربی لولا دعاؤکم.

چرا دعا دسته جمعی باشد و چرا دعا برای دیگران سفارش شده است؟

هر فردی هوش مخصوص بخود دارد و آگاهی و ابتکار ویژه خویش اما همینکه افراد بحساب اجتماع آمدند برحسب آنکه اجتماع در گذرگاه چه زمان و مکانی باشد کیفیت و کمیت گوناگونی و استعداد و آمادگی ویژه ای دارد؛ می بیند قدرتش به دستخوش دیگران درآمده و اجتماعش به نوعی تنهائی پیچیده شده در عوامل تأثر آور دچار گردیده است نه محیطش آنست که از اجدادش تحویل گرفته و اجتماعش همان مردم و ارث قبلی هایند اما اگر غالب باشد در میراث بدست آورده حیف و میلها میکند و در حقیقت هر جامعه غالبی مغلوب شهوات و امیال میگردد یعنی «ملت مغلوب قبلا شروع به تحویل تمدن به دیگران کرده و اینک غالب میخواهد آنرا شروع کند» و خارج از برنامه آورده شود آنچه را قرآن در این باره میفرماید، آنگاه که اسلام غالب و اسلام نیرومند شاهد مسلمان شدن گروه گروه مردم بود و پروردگار فرمود: «فسبح بحمد ربک و استغفره انه

کان توابا» - سوره با توجه دادن به فاتح و غالب بودن مسلمانان شروع میشود (اذا جاء نصر الله و الفتح و رایت الناس یدخلون فی دین الله افواجا). اما تذکر اینست که: « هر کس به آقائی رسید قبل از آنکه آقای دیگران باشد باید آقای خودش باشد»؛ تسبیح و تحمید و استغفاری که در برابر خدای تواب انجام میگیرد همین توجه دادن است که مسلمانان فاتح برای تحویل و تبدیل تمدن عظیم و خدا پسندانه ای که بهره اشان شده از هم اکنون شروع نکنند و از ارتباطات تسبیحی و شکرگزاری و آنچه باید وسیله بازگشت بسوی خدا باشد فراموش ننمایند.

اجتماع غالب یا مغلوب متأثر از عواملی است که در مسائل بزرگترین چون دین و انسانیت نمود و مقرراتی دارد اما فرد متأثر از محیط است و آنچه به ارث برده و آنچه در اجتماع وجود دارد پس دعا و درخواست یکفرد هیچگاه بدرد اجتماع نمیخورد زیرا هر دو (فرد و اجتماع) در دگرگونی دائمند و لذا باید برای کل که بزرگتر است دعا کرد و مشغول عنایات دعاهای مستجاب شده درباره اجتماع گردید و از آن بهره برداری نمود.

دعا که بهمان خوبی رسیدن است باید همه را در بر گیرد که به خوبی رسیدن یکفرد همان یکنفر نافع برای اجتماع است ولی بخوبی رسیدن اجتماع همان افراد نافعند.

یک فرد یا بخیل است یا سخی، یا رذل است یا شریف، یا رباخوار است یا تاجر، یا قمارباز است یا با فضیلت، یا شرابخوار است یا خانواده دار یا ... اما یک اجتماع را نمیتوان از روی خصائص افراد به آنچه گفته شد شناخت و دعا که باید زمینه پذیرشی داشته در استعدادهای مختلف کمتر مؤثر است؛ یا باید در حق یکدیگر دعا کرد که همگان از استعدادهای خداپسندانه و زمینه الهی که همه در یک جهت و یک بازدهی است برخوردار گردند یا دسته جمعی به دعا کردن پرداخته همه و همه خود را صاحب یک درخواست در یک جهت معرفی نمایند و اسلام آنچنان اهمیت خاصی به این دو قسمت داده که هر روز بر هر کس واجب کرده ده مرتبه آنرا بطور جمعی و همگانی از خدا بخواهد (اهدنا الصراط المستقیم، صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و لا الضالین) و در ضمن درخواست نماید از آنان نباشد که مغضوب یا از ضالین اند؛ و نیز دوست داشته

که قسمت دوم در تمام موارد که واجبات دینی انجام میگیرد به تظاهر و دسته جمعی باشد: نماز واجب به جماعت، روزه واجب به تظاهر، حج، جهاد، و... همه بصورت همگانی.

یک احمق و یک دانشمند میتوانند جداگانه دعا کنند اما اگر احمق در دعای دانشمند شرکت کند می فهمد درخواستهای دانشمند بهتر از خواسته های اوست و حتی روش دعا کردن را فرا خواهد گرفت و در دعای یک اجتماع این تعدیل مشهود تر است .

یک قمارباز درس خوانده میتواند دعا کند یک زاهد متقی نیز دعا میکند اما اگر با هم دعا کنند اگر قمارباز در حال توبه باشد آن زاهد از اخلاص بهره میبرد و در صورتیکه بدون توبه دعا کند دور بودن خود را در برابر آن متقی از صلاح و صواب خواهد دانست.

در میان جمعیت چه بسا دلی شکسته باشد یا فردی از اولیاء الله که بخاطر وی آنچه باید بشود میشود و سر اینکه احمق دعا میکند دانشمند شود و قمارباز در خواستش اینکه زاهد گردد و هرگز دانشمندی از خدا حماقت

نطلبیده و زاهدی قمار را پیشنهاد نکرده است همین توجه به داشتن اجتماع بهتر است زیرا احمقان و فاسقان کمتر موفق به دعا کردن جهت اجتماع میشوند زیرا آنقدر رنج و وحشت زندگی آنها را فرا گرفته که یادی از وحشت مرگ و مزایای دین نمیکنند و این دانشمندان و پرهیزکاران اند که اجتماع را دوست دارن هر چند فاسقانی چند در آن باشند.

قوم نوح، قوم صالح، قوم لوط همه هلاک شدند بجز افرادی چند که ایمان آورده بودند و هر کدام را نیز مهلتی برای توبه کردن دادند که بجای حسن استفاده از آن موقعیت به عناد پرداختند اما قوم یونس عذاب را دیدند و در اندک مهلتی که داشتند به توبه برخاستند و از عذاب نجات یافتند و فقط پیامبرشان بود که به دهان ماهی شد و از اینکه قوم را رها کرده بود به چنین سرنوشتی دچار گردید.

این سرنوشت هائی است که قرآن آنرا متذکر است و چون دقت شود می بینیم:

یا اکثریت قاطع بی ایمان بودند و اقلیتی اهل ایمان

و حد فاصل آنچنان که هر دو یکدیگر را می شناختند و از اینکه علیه یکدیگر باشند جای شبهه ای نبود؛ در این وضعیت همه جا اکثریت قریب باتفاق بی ایمان هلاک شدند و اقلیت ناچیز نجات یافتند (قوم نوح - قوم صالح - قوم هود - قوم لوط - اصحاب کهف و ...) اما همین اکثریت قریب باتفاق اگر همهم بر میگشتند و دسته جمعی توبه مینمودند آن حد فاصل برداشته شده عذاب مرتفع میگشت (قوم یونس).

یا اکثریت و اقلیتی هست اما اقلیتی که بکار خود مشغولند و به اکثریت گنهکار احترام میگذارند و نه امر بمعروفی در کار است و نه نهی از منکری یعنی بجای آنکه حد فاصل عمیقی موجود باشد گناهکاران تصور مینمایند که اقلیت از کار آنها راضی است و در اینصورت است که با رسیدن عذاب تر و خشک رو بهم میسوند و اینجاست که «ید الله مع الجماعه» را که در روایت داریم بهتر میشناسیم و به قدرت خنثی کننده یک جمعیت، جمعیت دیگر را وقوف می یابیم؛ اکثریت قریب باتفاق قوم یونس دعا کردند عذاب برگشت اما اگر دو دسته شده بودند خوب و بد همه در عذاب میسوختند.

امیال دو کاریم میگوید: تمام نمودهای انسانی را زندگانی اجتماع بوجود آورد یعنی انسان با تماس با انسانهای دیگر است که نیروهای درونی خود را بکار انداخته برای هماهنگ شدن با یکدیگر روابط و پدیده های گوناگونی را در خود ابراز میدارد.

اصولا انسانها میتوانند بر یکدیگر تأثیراتی داشته باشند که نوع تکامل دهنده آن مورد بحث بوده و چه بسا یکی دیگری را یا جمعیتی را یا یک جمعیت گروهی را بدنبال وضع تکاملی خود بکشاند.

دسته جمعی دعا کردن این معنی را میرساند: ما اجتماعمان را دوست داریم، خدا نیز اجتماعمان را دوست دارد و خوشبختی دسته جمعی ارزش بیشتری از خوشبختی یک فرد دارد! کشوری خدائی داشتن بهتر از فرد خداداده است و مگر کسیکه نمیتواند در راه نفع همگان خود را فدا کند حاضر نیست لااقل دیگران را شریک درخواسته های منافعی خود نماید؟

دعایت برای خودت باشد باندازه خودت ارزش دارد و برای همه باشد باارزش همگان برابری میکند.

دعا برای همگان نمودن حس دوست داشتن دیگران را در خود تحریک کردن است.

دعای دسته جمعی اغلب جنبه علمی یا انقلابی پیدا کرده یک فرد که دعا کننده خوبی باشد سلامتی و تقوا را میطلبد اما برای همگان باشد آزادی و رفع تبعیضات را خواستار است.

دعای دسته جمعی یعنی اقرار به برادری و برابری در برابر قانون.

دعای دسته جمعی و دعا برای یکدیگر یعنی مطلع شدن از اوضاع و احوال نابسامان یکدیگر و حس شفقت را نسبت بدیگران بوجود آوردن.

شادیها و رنجها در بسیاری از موارد همه متأثر میسازد و اگر نمیسازد زمینه انسانیت از دست رفته است و دعا علامت وجود این زمینه میباشد.

دعای دسته جمعی انسان را وادار میکند که بر تنها بودن و رهبانیت و دسته جدا ساختن نفرین کند.

دعای دسته جمعی یعنی درخواست وضع بهتر برای بشریت و بهمین دلیل آنها که در آزمایشگاهها کار میکنند

یا در دکانها یا در ادارات یا در کارگاهها یا در مزارع و هدفشان بهتر شدن وضع بشریت است و خدا را منظور دارند همیشه در حال دعا کردن اند.

علم در مفهومهای شخصی نبود و اگر مفهوم «خدا» نیز بصوت فردی درآید بین مذهب و علم اختلاف شدید میشود اما هدف علم بدست آوردن قوانین کلی است در راه شناسائی ارتباطات موجودیت مادی زمانی و مکانی یعنی همه علم در همه مفهومها یافت میشود و دعای دسته جمعی کردن یا دعا برای جمع کردن که هر دو در یک مفهوم کلی قرار دارد سبب نزدیکی علم و مذهب نیز میشود علمی و مذهبی که همیشه با یکدیگر سازگار بوده اند.

اینکه قرآن میفرماید: «ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما» و دستور به دعا کنندگان (مؤمنان) میدهد که با خدا و فرشتگان (دسته جمعی) همکلامی کرده بر نبی خاتم درود و سلام بفرستند و در نماز واجب است که روزانه پنج نوبت این درود را (دسته جمعی) بر محمد و آل محمد (دسته جمعی) بفرستیم و حتی برادران سنی ما نیز که همه جا تمام صحابه حضرت

را داخل در این درود و سلام مینمایند در نماز مانند شیعیان بر محمد و آل گرامش درود و سلام میفرستند و این دستور میرساند که بهترین دعا آن است که جمعی از نیکان درباره نیکوتران مسئلت میدارند و اثر روانی این دعا مسلم که هر کس روزانه چند نوبت مجبور به درود و سلام فرستادن به کسانی چه شود ناخودآگاه نیروی تأسی از آنان در او قوت گیرد و به تمامیت محبت نسبت به آنان سرانجامد و حتی این عمل برای اجتماع باشد. اجتماع را محبوب دعا کننده و دعا کننده را محبوب اجتماع خواهد ساخت زیرا کسیکه در خواستی بنفع اجتماع داشته باشد در راه زیان رساندن به جامعه نخواهد بود و اگر همه این عمل را انجام دهند اجتماعی همکار و غمخوار یکدیگر بوجود خواهد آمد بعلاوه که دعای همگان کردن یعنی داشتن اتحاد و داشتن هدف مشترک (فکر درباره جمع مؤمنان کردن بخصوص اگر جنبه دعا پیدا کند این معنی را دارد که تمامی متعلقات فکر و دعا و آنچه از ارزش و اعتبارها که برای خود میخواهد جهت جامعه مسلمین خواسته و این نوعی اهمیت دادن به جامعه اسلامی است بعلاوه که این

ص:

نوع فکر کردنکه به دعا می انجامد وسیله ای است برای هماهنگ ساختن قوانین فکر که همه دعا و تقاضای خیر و خوبی است با نظامی که باید در جامعه اسلامی باشد).

کسیکه دعا برای دیگری کند هرگز او را مورد بی مهری قرار نمیدهد، و اگر برای اجتماع دعا کرد از خود نخوت و حسادت را دور ساخته به اجتماع پیوند دوستانه زده است.

اصولا کسانی بودند که سر بزانو نهاده در گوشه ای غنوده از این جهت ناراحت بودند که چرا کسی نیست که بتوانند علم یا عرفان خود را با وی در میان بگذارند نامبردگان که با بیشتر اندوختن گسترش روحی یافته و از لحاظی تصور میشود این تناسب مانع از رنجشان بوده است زیرا علم با حلم باید همراه و همراز باشند اما هر علیم حلیمی غصه علیم و حکیم نبودن دیگران بیش از هر چیز به رنج و اندوهش می اندازد و از اینکه در هدف های عالی خلقت (دین - علم و ...) واماندگان زیادند و این واماندگان از اجتماع وی و بلکه از وی جدا نیستند درصدد رفع آنها تلاش میکند و از جمله دعا برای همگان کردن.

از جمله طرحهای آفرینش قدرت خلاقیت دسته جمعی (یدالله مع الجماعه) است: آفرینش همیشه با کارهای دسته جمعی گره می بندد و میگشاید: قوم نوح و هود و صالح و لوط دسته جمعی ایمان نیاوردند و معذب شدند و قوم یونس دسته جمعی برگشتند و عذاب برگشت و اکثریت برای آفرینش خیلی اهمیت دارد وقتی یک زن یا چند دختر بمیرد آمار متولدین سال بعد همان رقم فرونی متولدین پسر بر دختر است (در سال 1974: آمار یونیسف 1053 پسر در برابر 1000 دختر) اما اگر دختران فراوانی کشته شوند متولدین سال بعد بیشتر دختر خواهند بود و این در کشورهای جنگ زده 1914 - 1918 و 1940 - 1945 یعنی جنگ های بین الملل اول و دوم که جنس تر تلقات زیادی داشت به اثبات رسید، یعنی آفرینش گروهی و دسته جمعی عمل میکند و هر جا اقلیتی اهل ایمان در برابر اکثریت قاطع که گنهکار بودند نجاتشان داده و در غیر اینصورت تر و خشک رویهم خواهند ساخت زیرا خوبها نیز در برابر بدها سکوتشان علامت رضایشان بوده و دعا نیز مشمول همین عملکرد گروهی آفرینش است.

کسیکه برای اجتماع دعا میکند همانند چشمی است که درد گرفته و برای سایر اعضاء دعا میکند که درد نگیرند و دعای اجتماع برای یک نفر همانند دعای تمام اعضاء برای یک عضو مثلا چشم است.

ناگفته نماند کسیکه شنیده شرط دعا خلوص و دهان پاک و شرایطی دیگر است باید بداند که همانند امور مادی که کوچکتر و بزرگتر و اهم فالا هم داریم در اینجا نیز مسئله یأس از رحمت خدا بزرگتر و مقدم بر دعاست و چنین کسی حق ندارد حتی از اینکه دیگران هم برایش دعا کنند آیا مستجاب میشود یا خیر نباید مأیوس باشد و خود نیز نباید در رابطه اش با خدا قطع باشد زیرا گناهکار بمحض شروع دعا متوجه گناهان خود شده و حالت پشیمانی با یک توجه خاص در او بوجود آمده و با توبه و بازگشت ارتباطش برقرار میگردد و چه بسا با دلی شکسته بتواند بهترین وضع ارتباطی را داشته باشد.

توجه به پیشگاه الهی اقسامی دارد (از جلد چهارم تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی اقتباس میشود).

«1- از روی تن پروری و عدم تحمل زحمات وسائل

طبیعی و بدست آوردن آن. در حقیقت اینگونه اشخاص خدا را نمی شناسند تا به پیشگاه خدا رهسپار شوند، زیرا کسی که مشیت قانونی خدا را که میگوید: برای هر چیزی قانونی است و برای هر معلول علتی، نادیده میگیرد و همین که یه دردسر مبتلا شد زود دست دعا بآسمان بلند می کند، این شخص نه تنها دعا نمیکند بلکه در حال مبارزه با خداست.

2- کسانی هستند که دعا مانند یک عادت روانی برای آنها محرک واقع میشود بجای آنکه موقعیت خود را بسنجد و از سببیت اسبابی که خدا در طبیعت نهاده است بهره برداری کند، دست بدعا بلند میکند، مانند اینکه وقتی عصبانی شد سیگار میکشد. مسلم است که این اعتیاد هم نمیتواند انسان را به پیشگاه خدا در تماس بگذارد.

3- انقطاع از وسائل باعث میشود که توجه به خدا را هم بعنوان یک وسیله که در شماره آخر لیست وسایل ثبت کرده است در نظر بگیرد. خوب حالا که ما همه کارها را برای برطرف کردن این مشکل یا درمان این درد انجام داده ایم، به خدا هم روی می آوریم اگر نفعی نداشته باشد

ضرری ندارد، این شخص هم با خدا آشنائی ندارد و خود دوستی او چیزهای زیادی را باو نشان داده است که ناچیزترین آنها توجه به خداست!

4- انقطاع از وسائل برای شخصی روی میدهد ولی با یک حالت یأس روی به خدا درمیآورد، باشد که این بارگاه به نوائی برسد این هم یک حالت منفی روانی است که نمیتواند کاری را صورت بدهد.

5- گروهی از مردم همچنانکه وسایل طبیعی را بمعرض آزمایش در می آورند و به نتیجه هائی میرسند، توجه به خدا را هم مورد آزمایش قرار میدهند: خوب، ما اکنون دعا کنیم ببینیم خدا درد ما را درمان میکند یا نه؟ این شخص هم قیافه ممتحنی به خود میگیرد و درست در سمت متضاد راه خداوند گام برمیدارد، این بینوای نادان نمیداند که او کوچکتر از آن است که خدا را بتواند آزمایش کند.

هیچیک از این نیایشگران و مشابه آنها نمیتوانند با حالت مثبت روح با خدا تماس بگیرند و بهمین جهت است که هرگز به نتیجه ای نمیرسند.

آن اصل مشترک در تمام موارد عنایات خداوندی به سبب دعا مشاهده میشود: اصل تسلیم همه جانبه و قرار گرفتن روح در مقابل خدا مانند قرار گرفتن یک تابلوی بی اختیار در زیر دست نقاش چیره دست میباشد.

این حالت را با هیچ قانون و ضابطه ای نمیتوان مشخص نمود. تنها میتوان عوامل محدودی را که از نظر علمی و روانی در حالت تماس با خدا ضرورت دارد توضیح داد. از آنجمله است:

اول - بیرون آمدن روح از حال انکار و تردید و حیرت، چون این حالت در روح انسانی مقاومتی از حرکت بسوی خدا و تسلیم به پیشگاه او ایجاد میکند.

دوم - انقطاع کلی از وسائل طبیعی که همراه با ارزیابی آن وسائل میباشد، باین معنی که امور طبیعی ارزش خود را کاملا به انسان نشان داده و او با تمکن از بهره برداری آنها کوچکترین کوتاهی نکرده است.

سوم - احساس واقعی عظمت و قدرت خداوندی باندازه شخصیت خود و قرار دادن همه جانبه شخصیت در اختیار خداوندی که مساوی است با امید بی نهایت و اینست

قیافه مثبت شخصیت نه یأس و نومیدی خالص که شخصیت خود را در آن حالت می بازد و در نتیجه تسلیم حقیقی تحقق پیدا نمیکند تا اثر ماورای طبیعی در او منعکس شود، مگر اینکه مقصود از باختن شخصیت تسلیم آن به خدا باشد.»

مسئله دیگری از دعا نباید فراموش شود که هیجان و تصمیم و زیر و رو شدن درون آدمی در هنگام دعا از لحاظ اثرات روانی فوق العاده بوده و سودمندتر از رسیدن بخود حاجت است زیرا در آن حال جان بی نهایت یا بی نهایت در تماس است و در اینجا اگر دعا برای دنیاطلبی باشد که تکلیف معلوم و چنانچه مربوط به امر مهمی از دنیا و آخرت باشد باز به پایه ارزشمندی ارتباط با خدا نمیگردد.

داستایوسکی در کتاب برادران کارامازوف (1) میگوید:

«جوان! دعا را هرگز فراموش مکن، از هر یک از دعاهای تو بشرط آنکه صادقانه باشد حس نوبتی ایجاد خواهد شد و این حس، فکر نوبتی پدید خواهد آورد که تو از آن آگاه نبودی و بتو نیرو خواهد بخشید. آنگاه است که درخواهی یافت دعا یکنوع تربیت است، این نکته

1- ترجمه آقای مشفق همدانی جلد اول.

را هم بیاد داشته باش».

در ماههای رجب و شعبان و رمضان و دعاهای بیشتری وارد شده است. نبی گرامی فرمودند ماه رجب ماه خداست و ماه شعبان ماه من و ماه رمضان ماه امتم:

در ماه رجب همانگونه که مردگان جسم بعثت دارند و زنده میشوند مردگان جان نیز بوسیله بعثت نبی خاتم زنده شدند و در همین ماه نیز کسی متولد شد که بوسیله ی وی دین تکمیل گردید (الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا) (1) یعنی ماه رجب ماه سرآغاز و تهیه مقدمات نبوت و ولایت و در نتیجه ماه خداست.

ماه شعبان چرا ماه نبی خاتم نباشد در حالیکه آنچه ما میدانیم شش نور چشم عزیز حضرتشان سعادت اثر سالروز تولدشان در این ماه است (حضرت حسین - حضرت ابوالفضل حضرت سجاد - علی اکبر - زینب - حضرت مهدی ارواحنا فداه) (2)

1- طالبان به «مظلومی گمشده در سقیفه» از نویسنده مراجعه نمایند.
2- سوم شعبان تولد امام حسین و چهارم تولد برادرشان است و ریاضی شاعر گرامی یزد چه جالب آورده است: مطلع شعبان همایون اثر***بر ادب تست دلیل دگر سوم این ماه چو نور امید***شعشعۀ نور حسینی دید چارم این مه که پر از عطر و بوست***نوبت میلاد علمدار اوست شد بهم آمیخته از مشرقین***نور ابوالفضل و شعاع حسین ای بفدای سر وجان و تنت***وین ادب آمدن و رفتنت وقت ولادت قدمی پشت سر***وقت شهادت قدمی پیشتر (توجه فرمودند که حضرت عباس شهادتشان روز قبل از برادر و ولادتشان روز بعد از برادر بوده است. یا لیتنا کنا معهم فنفوز فوزا عظیما).

کسانیکه فقط در گرفتاریها دعا میکنند و زمان (ماه دعا) و مکان را منظور ندارند به نوعی حب ذات و خودخواهی دچارند و آنها که گویند خدا هر کس را هر چه شایستگی داشته عطا فرموده و دعا زبان درازی است، غزالی در کیمیای سعادت گوید:

«گروهی گفته اند که شرط رضا آنست که دعا نکنی و هر چه نیست از خدای نخواهید و بدانچه هست راضی باشید... . این همه خطاست ... نبی خاتم فرمودند که «دعا مخ عبادت است» و به حقیقت آن سبب است که در دل رقت و

شکستگی و تضرع و عجز و تواضع و التجاء به حق تعالی پدید آید و این همه صفات محمود است و چنانکه خوردن آب تا تشنه نشود و خوردن نان تا گرسنه نگردد و پوشیدن جامه تا سرما رفع کند خلاف رضا نبود پس دعا کردن تا بالا برود همین باشد که هر چه آنرا سببی ساختند و بدان فرموده مخالفت آن فرمان برخلاف رضا بود...» (1)

دعا برای دیگری کردن ابتدا بزبان است و بعد به عمل درمیاید زیرا دعا در دعا کننده حس تحریک کننده ای دارد تا وی را به کمک او برانگیزد تا زمانیکه اثر استجابت در وی مشاهده شود و اگر برای اجتماع باشد این دعا اگر استمراری داشته باشد شخص را بعمل واداشته خدمتگزار اجتماع خواهد ساخت و طرف (فرد یا اجتماع) اگر بفهمند کسی برای آنها طلب خیر کرده ست قدر و منزلتی برایش قائل خواهند شد زیرا میدانند دعا کننده درصدد تشویق خدا؟ بر نیامده که به آنها خیر برساند بلکه علاقه ای را به اینکه از خیررسان خیر ببینند نشان میدهد و روان -

---

1- نقل از کتاب دانستنیهای جهان علم ترجمه دانشمند محترم آقای احمدراد.

شناسان بیشتر دانند که دعا کردن چگونه بوسیله تلپاتی ایجاد محیطی صمیمانه و محبت آمیز خواهد کرد.

اینک وقت آنست از کسانیکه حاضرند با پیامبران الهی و اولیاء خدا و دانشمندانی که دعا کردن را از ضروریات ویژه میدانند همصدائی و همعقیدتی و همسازی و دمسازی کنند استدعا و التماس دعا بنمایم.

امروز علم «کرونوبیولژی» اثر نور، صدا، زمان، مکان و ... را بر اوضاع و احوال آدمی آنچنان متأثر ساز معرفی مینماید که حتی ساعت تزریق یک آمپول را به بیمار گویند اگر در تاریکی و سکوت و ... باشد اثرش غیر از آنست که در نور و صدا و ... انجام گیرد و انتخاب فلان شب یا فلان مکان برای استجابت دعا بدون شک بر مبنای علم مذکور دستور بسیار بسیار جالبی است.

بما میگویند چرا برای دعا کردن - گاه دستور است که هفتاد مرتبه - زمانی صد مرتبه - گاهی هزاران و ... عبارتی و درخواستی تکرار گردد و ما باید از آنها بپرسیم:

چرا شما صبح می نشینید و برای رشد و کمال جسم محدود و تن محصور خود چند ده لقمه همه از نان و پنیر و

انگور میخوری و همه تکراری است.

اطلاع وسیع بر روان در انحصار خدا و فرستادگان اوست سی لقمه نان را سیر میکند و هفتاد مرتبه استغفرالله گفتن جان را.

آیا مذهب داشتن ضروری است؟

هر چند کافی است گفته شود: هر کس به امید دریافت حق شتافت، چه فریب باطل را بخورد، چه به حق برسد، ضرورت مذهب داشتن را پذیرفته است؛ علم تا آنجا رسیده که: برای هر بشری که جنبهٔ پیش از حیوانیت درباره اش پذیرفته شده باشد اتکایش بلکه ایمانش به خود یا خارج از خود ضروری است و لذا برخی از مردم غیر الهی در مرحلهٔ «ایمان به خود باید داشت» مانده اند و بعضی نیز از این حد فراتر بلکه پائین تر رفته گویند: «ایمان به خارج از خود» حتماً باید داشت، و چون باستان شناسی و جامعه شناسی و هر علمی که با انسانها سر و کار دارد بر این مطلب صحه گذاشته اند که پیدائی ایمان با پیدایش انسان همراه بوده نمی توان مکتبی را یافت که مسئلهٔ ایمان به «خود» یا

«خارج از خود» را مردود دانسته بی ایمانی را هم برای انسان «کمال طلب» دانسته باشد.

ایمان به «خود» یا «محیط» (مثلا ایمان به ارادهٔ خود یا ارادهٔ اجتماع) چون با مشکل بی اطلاعی از خود، و اجتماع روبرو است ایمانی بسیار ضعیف بلکه ایمانی است غیر صحیح و باطل و در حقیقت انسان را ضایع ساختن و جامعه یا اراده را مدبر یا حکیم خود قرار دادن است، از اینرو بشر عالمی که تا مرحلهٔ لزوم ایمان داشتن به صورت نکره پیش رفته است معرفتش به اینکه اتکاء ایمان به آنچه حاضر به بزرگداشت و تعظیم و تکریم و قبول تدبر و حکمت وی می باشد ضروری و لازم بوده و با توجه به اینکه انسان موجودی است بی نهایت طلب، توسل و توجه و تعظیم و تکریمش جز در برابر «هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن» غلط است.

برای مزید اطلاع آورده می شود که اتکاء به اخلاقیات و علم و هنر بجای مذهب نیز به تجربه قرون و اعصار کاری صورت نداده و اشتباه افتاده است زیرا وقتی بشر بترسد که معادی در کار است غیر از آن است که بترسد کاری برخلاف

اخلاق و هنر انجام داده شده و انسان در بالاترین مراتب زندگی، موجودی است که نفع را می طلبد و از زیان می گریزد با بشارت و انذار پیامبران ممکن است هدایت شود اما با اخلاق و هنری که خود تشخیص بر صحت آنها داده، هرگز حاضر نیست جانفشانی کند و حتی در برابر سر نیزه دولتها نیز اخلاق و هنر همیشه پایمال جنگها و صلحهای کاذب شده است، در صورتی که هیچ گونه تهدید و زور و شکنجه ای انسان مرتبط با خدا را نمی تواند تسلیم هوی و هوس دیگران یا خود گرداند و هیچ واقعه و اکتسابی ممکن نیست بتواند عقیده و ایمان را سست گرداند.

علت عداوت با دین همین است که آدمی نتوانسته با فطرتش که بر دین است کنار بیاید و با او عداوت می ورزد همان گونه که عاشقی نتواند با معشوقش کنار بیاید او را به قتل می رساند و اینجا که نقطهٔ تقاطع آدمی با فطرت او است می فهمیم که اگر لزوم دین را برای بشر قبول کنیم، همه چیز را برای او پذیرفته ایم، زیرا در سایهٔ عقیده و ایمان فضائل اخلاقی پیدا می شود نه در سایهٔ اخلاق، دین پیدا شود. (باز هم بزودی شرح داده خواهد شد که چرا اتکا به علم،

هنر، اخلاق، نمی تواند مذهب را جانشینی کنند، خواندن سه سؤال: ضرورت دینداری، احترام به عقاید دیگران، و آیا دینی جز اسلام پذیرفته است؟ برای مطالعه پیشنهاد می شود).

از عصر حاضر هر چه به تاریخ جلوترها نزدیکتر شویم، باز می بینیم مذهب وجود داشته و حتی نزد انسان های اولیه آثار مذهبی دیده می شود.

بشر می کوشد عالم شود و عالم باشد و لذا علم را سینه به سینه به بعدیها منتقل می سازد، زیرا: علم را جزو ضروریات زندگی شناخته است و این نیز محقق که هر چیزی با ساختمان آفرینش به نظم و هماهنگی نبود زائل می شود و از جمله انسان هر چیز را برای خود لازم ندانست بدون جهت در طول تاریخ سفت و سخت به آن نمی چسبد و اینکه هرگز مذهب از انسانهای اولیه و عصرهای حجر و فلزات و حتی عصر فضا دور نشده و از انسانهای بعد هم دور نمی شود، دال بر ضروری بودن آن برای انسان است؛ و اگر چند صباحی انسان هائی در طرد مذهب زیانی جنبانیده اند ناشی از توانائی آنها در پر کردن خلاء مذهبی است و اینکه قدرت

دارند از خود تشخیص داده های خود انتخاب کرده برای چند صباحی خلاء مذکور را پر نمایند (خود تشخیص داده ای که در لفافه ای از معنویات خود تشخیص داده پیچیده شده است... .)

این انسان در اثر بازی با کلمات که معنی جراحت می دهد و کلمه است که او را مجروح می سازد چه امیدواریها که نداشته است تا آنجا که امروز روانشناسان می گویند: نام تیمارستان آوردن غلط است و این کلمه روح بیمار را مجروح می سازد و ایجاد عقده می کند، باید گفت بیمارستان روانی که همان معنی را می دهد اما انتخاب در کلمه اهمیت دارد و جانشین کردن کلمات دیگر بجای مذهب هیمن حکم را دارد زیرا: مجروح می سازد و مشغول می دارد و فقط دانائی بیشتر می تواند مرهمش باشد و مذهب را به حق نشان دهد.

گوردن و ... آلپورت گوید .... عقل انسان بالغ مشروط بر اینکه هنوز در حال رشد باشد، تا آنجائی که بتواند قدرت منطقی خود را با برهان قیاسی و استقرایی و سنجشی از احتمالات گسترش خواهد داد.

وقتی خرد انسان این گونه به تلاش خود ادامه می دهد نیروی خود را به کار می اندازد فرد در می یابد که به نوعی ایمان احتیاج دارد، تا از آن به عنوان یک وسیله دفاعی در مقابل شکست تقریباً قطعی عقل خود استفاده کند. او می فهمد که برای پیروزی بر مشکلات این دنیای خشن و بیرحم احتیاج به عشق و ایمان دارد. بدین ترتیب مذهب که عقل، ایمان، و عشق را در برمیگیرد برای فرد حقیقت پیدا میکند.

بیشتر افراد مذهبی مدعی اند که دیانت آنها با توجه به قوای مافوق طبیعت پدیدار گشته است؛ زیرا ظواهر طبیعی و حوادث اسرارآمیز اعتماد آنها را به نیروی ماوراء طبیعی افزایش داده است. بدین ترتیب شخص در نتیجه تلاشی که برای یافتن یک سیستم جامع اعتقادات می نماید تا او را به کل هستی مربوط کند، هدف و جهتی برای خود پیدا می کند که همچون سند اطمینانی در زندگی او منظور میگردد.

از لحاظ روان شناسی شباهت و تناسب زیادی بین یک هدف مذهبی و ارزشهای عالی دیگری که جریان رشد را تحت نفوذ خود در می آورند وجود دارد. هر شخص مذهبی

یا غیر مذهبی، فرضیات و تصوراتی در سر خود می پروراند که در نظرش تصوراتی صحیح و منطقی جلوه گر میشود و فکر میکند بدون آنها نمیتواند زندگی کند. حال این فرضیات به هر نامی که خوانده شوند جهان بینی خاص، یک سلسله معتقدات و اصول یا تصورات و اندیشه ها - تمام رفتار فرعی و تابع خود را (تقریباً تمام رفتار انسان را) تحت نفوذ شدید خویش در می آورند.

در نظریه تحلیلی راجع به مذهب اشتباهی - به معنی واقعی این کلمه - نهفته است. طبق این تئوری ایمان مذهبی را منحصراً جزو وظایف دفاعی «خود» می دانند و بهیچوجه آن را در ذات و جوهر اصلی خود در حال رشد قرار نمیدهند.

بطور قطع مذهب فرد انسان را در مقابل هجوم اضطراب، تردید و ناامیدی نیرومند و آماده دفاع میسازد ولی در عین حال قصد و نیتی را به سوی آینده در شخص به وجود می آورد که او را قادر می سازد تا خود را به نحوی پر معنی با «تمامیت وجود» پیوسته و مربوط سازد.

به این دلیل است که انتظار داریم بیشتر افراد بالغ، مذهبی باشند و در واقع هم چنین هستند. ولی در میزان

اهمیتی که مذهب در زندگی افراد دارد، در طرز تفکر مذهبی و حد کمال و بلوغ دینی آنها اختلاف مشاهده میشود...

بی اعتقادی ممکن است محصولی از اندیشه و تفکر انسان بالغ و کامل باشد و یا واکنشی در مقابل قدرت قبیله و خانواده محسوب شود و همچنین احتمال دارد ناشی از رشد یک جانبه عقلانی و منسوخ نمودن کنجکاوی هوشی، در زمینه های دیگر باشد. شخصیت های بسیاری هستند که جز در مرحله غائی، در تمام مراحل رشد با کوشش و حرارتی واقعی و مؤثر پیش میروند، اینها نمیتوانند بین خود و عالم خلقت رابطه و پیوندی پر مفهوم برقرار سازند و به دلیلی کنجکاوی آنها در این مرحله متوقف میگردد ... وقتی انسان توانست معرفت به خویشتن را افزایش دهد در نتیجه قادر خواهد بود با هشیاری و بصیرت زیادتری خود را به جریان عالم خلقت وابسته و مربوط سازد.

هنوز حقایق غائی مذهب شناخته نگردیده اند، آن نوع روان شناسی که فهم استعدادهای مذهبی بشر را ممنوع میسازد شایسته آن نیست که به عنوان علمی در نظر گرفته

شود که از روح و روان انسان کاملا آگاه است. (1)

یونگ روانشناس معروف گوید:

اکنون غریبان دارند تشخیص میدهند که مشکلاتی که با آن روبرو هستند مسائل اخلاقی است که هر گونه کوششی برای پاسخ دادن به آنها از راه ذخیره کردن سلاحهای هسته ای یا «رقابت» اقتصادی بشود چندان فایده ای ندارد و مانند شمشیر دو دم از هر دو طرف می برد.

بسیاری از ما اکنون فهمیده ایم که وسایل اخلاقی و روحی مؤثر تر خواهد بود زیرا که در برابر آلودگی روز افزون به ما مصونیت روانی می بخشد...

حقیقت ناگوار اینست که زندگی حقیقی انسان از یک نظام پیچیده تضادهای گریزناپذیر تشکیل میشود - روز و شب، تولد و مرگ، شادی و اندوه، خیر و شر، ما حتی یقین نداریم که یکی از آنها بر دیگری غالب می آید، که خیر بر شر یا شادی بر رنج چیره میشود. زندگی صحنه نبرد است، همیشه چنین بوده و همواره چنین خواهد بود؛ و اگر چنین نبود، هستی به پایان میرسید.

1- رشد شخصیت ترجمه بانو فاطمه افتخاری.

درست همین کشمکش در درون انسان بود که به سائق آن مسیحیان اولیه امیدوار انتظار داشتند این جهان زود به پایان رسد یا بودائیان را وامی داشت تا تمام امیال و آرزوهای دنیوی را طرد کنند. اگر این پاسخهای اساسی با افکار و اعمال عجیب اخلاقی و روحی که محتوای اصلی هر دو دین را تشکیل می دهند همراه نبودند و اگر این افکار و اعمال تا حدودی پشت پا زدن افراطی دینهای مذکور را به دنیا تعدیل نمیکرددن به قدر خودکشی خطرناک بودند.

من این نکته را از این لحاظ تأکید میکنم که در زمان ما میلیونها تن از مردم ایمان خود را به هر نوع دین از دست داده اند. چنین مردمی دیگر دین خود را درک نمی کنند. تا وقتی که زندگی بدون دین صاف و ساده میگذرد این فقدان تقریبا نامحسوس است اما هنگامی که رنج روی دهد مسئله صورت دیگری به خود می گیرد و آن وقتی است که مردم در صدد جستن راه نجاتی برمی آیند و به معنی زندگی و حوادث حیرت انگیز و دردآورد آن می اندیشند (فاذا رکبوا فی الفلک دعوا الله مخلصین له الدین و اذا نجاهم الی البر اذا هم یشرکون آیه شریفه در سطح کلی و بالا رساننده است).

.... مردم احساس می کنند که اگر ایمان مثبتی به

یک راه پر معنی زندگی یا به خدا و جاودانگی داشتند وضع غیر از این می بود. شبح نزدیک شونده مرگ غالباً انگیزه نیرومندی برای پیدایش این گونه افکار است... انسان امروز ممکن است ادعا کند که میتواند از این افکار بی نیاز باشد و ممکن است برای جلوه دادن عقیده خود اسرار کند که هیچگونه شواهد علمی برای اثبات حقیقت این افکار وجود ندارد یا حتی ممکن است از فقدان اعتقادات خود متأسف شود اما چون ما با اشیاء نامرئی و ندانستنی سر و کار داریم (زیرا که خداوند از فهم انسان برتر است و وسیله ای هم برای اثبات جاودانگی وجود ندارد) چرا باید درباره شاهد و دلیل به خود زحمت دهیم؟ حتی اگر ما از روی تعقل از نیاز خود به وجود نمک در غذا بی اطلاع باشیم باز هم به کار بردن نمک برای ما مفید است.

چرا ما باید خود را از نظراتی که در مواقع بحرانی به یاری ما می آیند و به هستی ما معنی می بخشند محروم کنیم؟

وآنگهی ما چگونه بدانیم که چنین افکاری درست نیست؟ اگر من صاف و ساده میگفتم که این افکار شاید

خیالات واهی پیش نباشند ممکن بود بسیاری از مردم به من هم آواز شوند. آنچه این دست از مردم تشخیص نمیدهند این است که «اثبات» انکار همین اندازه غیر ممکن است که اثبات یک اعتقاد دینی. ما در انتخاب هر نظری آزادیم و به هر حال تصمیم در این مورد یک امر قراردادی است.

با این حال، به یک دلیل تجربی نیرومند ما باید افکاری را در خود پرورش دهیم که اثباتشان هرگز ممکن نیست، و این علت همانا مفید بودن آن افکار است.

انسان به طور قطع محتاج افکار و اعتقادات عمومی است که به زندگی او معنی می دهند و او را قادر میسازند محلی در عالم برای خود پیدا کند. انسان میتواند باور نکردنی ترین مشقات را متحمل شود در صورتی که نسبت به معقول بودن آن متقاعد گردد اما انسان وقتی در هم می شکند که بالاتر از همه بدبختیهای خود تصور کند که در «داستانی» شرکت کرده که گوینده اش «شخص احمقی» است.

نقش سمبول های مذهبی این است که به زندگی انسان معنا ببخشند... احساس یک معنی وسیعتر در زندگی به انسان امکان می دهد که از حدود پول درآوردن و خرج

کردن فراتر رود اگر انسان فاقد این احساس باشد فردی گمراه و بدبخت است.

به هر صورت به همان علت که انسان مغز دارد و ساختمان مغزش با سر و کار داشتن مادیات اقناع و ارضا نمی شود و معنویات نیز در کنار مادیات برایش ضرورت حیاتی دارد مذهب نیز برایش ضروری است و نه تنها مذهب که بطور مطلق گفته می شود بلکه حرکاتی منسوب به مذهب و کلماتی از مذهب که موضوع که بر پرستش است و اینکه انسانهای اولیه نیز از خود نشانی هائی به جای گذشته اند که از جلوه های فطرتشان بوده است اما اگر گفته شود چرا پیامبرانی یا پیامبری نداشته اند می گوئیم نقطه ای نورانی در جنبندگان اولیه وجود داشت که بتدریج همان نقطه چشم شده است یعنی نقطهٔ نورانی معلوم بوده است که جای چشم بعدی هاست و در میان سلولهای نطفه ای که 24 روز از عمرش گذشته چند سلول است که طپش دارد و این جائیست که بعدها به نام قلب می طپد و فطرت دینی انسانهای قبل از حضرت آدم همان نقطه نورانی و سلولهای طپش دارند و از

حضرت آدم تا روزی که مصادیق آیهٔ شریفهٔ «وعدالله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات» ظاهر شود و فطرت های دینی همچون پلی است که گذرگاه فطرتهای دینی بوده تا به بلوغ رسیده و دیگر همگان هم دانشمندند و هم موحد، و بنابر آن چه نبی گرامی فرموده اند همه و همه همچون پیامبرانند (علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل...).

تا اینجا دانسته شد، باستانشناسی گواه است که دین با پیدایش بشر همزمان بوده است و نه زورمندان تاریخ در کتیبه ها و آثاری که بجای گذارده ند مذهب را فراموش کرده اند و نه زور از دست دادگان خفته در مقابر، خود را از مذهب کنار کشیده و بیادش نمودی بجای ننهاده اند اما آنچه اهمیت دارد برای جانشینی معبود حقیقی است که انسان بعناوین مختلف آنرا انتخاب کرده است و هر چیزی را که تصور پناهندگیش نموده آنرا پذیرفته است و قرآن کریم به بهترین وجه آنرا بیان فرموده و حتی مطلق پرستش را در زمان و مکان نشان میدهد که نقطه تقاطعی جهت انسان برای پناهندگی پرستش حقیقی در آنجا به اجبار پیش می آید و از این رویداد هیچ انسانی نیست مگر آنکه

یکنوبت هم هست در زندگانیش به آن نرسیده اند و در آن نقطه تقاطع یا مشابهش واقع نشده باشد نقطه ای که در عبورگاه زندگی هر کس بنحوی وجود دارد و آنجا محلی است که همه علل مادی به یقین میرسد که خاصیت پناهندگی خود را فرو کشیده و به خالق خود حواله میدهند «فاذا رکبوا فی الفلک دعوا الله مخلصین له الدین فلما نجیهم الی البر اذا هم یشرکون (65 عنکبوت)، نقطه تقاطعی از زمان که کشتی نشستگان لحظه بعد را نیز نمیتوانند لحظه دریافت حیات بحساب آورند و نقطه تقاطعی از مکان، آنجا که اطراف کشتی را همه آب فرا گرفته و در صورتیکه در این نقطه طوفانی آید و غرقابی زاید و هیچ فریادرسی برای نجات بذهن نیاید یعنی هیچگونه علل مادی نباشد که نطفه خالص در فطرت را جلوگیر شود و انسانی که علم خود، هنر خود، برق، چوب، رئیس، پدر، و ... را وسیله تصور میکرد در حال انقطاع نگهدارد فطرت بر پرستش جلوه مینماید.

انسانی بر کشتی سوار است و امیدش از کلیه وسائل پناهندگی بریده و در نتیجه با اخلاص آن ذات مقدسی را

میخواند که میتواند در هر وضع و حالی پناهندگی دهد و چون به ساحل مملو از علل مادی که امکان پناهندگی را دارند رسید امکانات تصور شده حجابی میشود آنچنانکه گویا «خلقت من حمأ مسنون» مانع از جلوه «فنفخت فیه من روحی» شده است و این معنی (جلوه فطرت در حال انقطاع از تصورات وسیله داشتن) برای هر کس انفاق افتاده و وجود این حالت حتی یک مرتبه کافیست که لزوم وجود دین را برای هر کس باجبار پیش کشیده و ثابت شده دانست.

وضع انسان در برابر جهان همانند نوزادی است که آسوده از همه چیز در گهواره آرمیده است، هر کس با او صحبت کند، تعارفش کند یا ناسزایش گوید، کافی است آنچه جلوهٔ فریب دهنده دارد تحویل نوزاد دهد، یعنی سر و گردنی و حرکاتی مطابق میل نوزاد (که درکی بیش از این ندارد) بیاورد و نوزاد در برابر سخنان جعلی که سر و گردنی فریب دهند، آن ها را نهفته می دارد بخندد و ذوق کند.

آدمی نیز در گهوارهٔ دنیا کافی است که محتمل هر گونه و رنج و زحمت بشود که به وسیلهٔ تمکن و ثروت و مقام و ... فریب دهندهٔ دلخوشی آور پوشانده شده است و این

امکانات و وسائل سر و گردن آوردنی برای وی باشد و خود نمائی و جلوه ای.

نوزاد همینکه ذهنی و فهمی یافت و نمودهای غلط حائل و حجاب تشخیص وی نشد می فهمد که می فهمد و با فطرت فهمی خود مرتبط است! آدمی نیز در برابر زندگی جعلی پر زرق و برق و سر و گردن آور از ثروت و امکانات و وسائل که حجاب و حائل حقاثقند می خندد و ذوق می کند و تنها وقتی که دستش از تمام عوامل مادی و وسائل ممکنه کوتاه شد می فهمد

که فریادرس و پناهنده ای جز خدا ندارد و عامل و وسیله ساز فقط اوست و در این حال می فهمد که با فطرت پرستشی خود ارتباطی برقرار دارد و دین در او به جلوه نمائی و در نشان دادن خود است، اما از این که آیا وی نیز باید در دین موجودیتی نشان دهد بسته به اندیشه و گفتار و کردار یعنی بسته به تشخیص و انتخاب او است «اما شاکراً او کفوراً».

کسی که حیاتی غیر از فعل و انفعالات ماده و اثر دو جانبه عناصر بر یکدیگر قائل است احساس می کند که به سراغ خارج از عالم جمادات نیز باید برود، سراغی از درون

خود که جهان پرغوغائی است از اندیشه ها و آرزوها؛ در صورتی که زندگی بقیهٔ آفریده شدگان از جماد شروع و به چهارپایان، پایان می یابد و در درونشان نیز همان است که بدانها از طرف آفرینش تحمیل شده است و صدای اضافه تری نمی شنوند اما انسان هم در خود رشد نباتی را می بیند هم تحمیل شده های حیوانی را و از طرفی می بیند در ازاء آنچه می رسد باید چیزی بدهد و آن همه دریافت ها، پرداخت ها دارد ابتدا جوانی را بدهد بعد زیبائی و سپس ...و بالاخره می بیند که دست خالی مانده است و این خلاء بزرگی برای انسان است در صورتی که اگر ایمان وجود داشته باشد احساس می کند برای ندادن و همیشه دست پر بودن به ایمانش متکی و سرافراز است یعنی: همین که انسان بالاتر از حیوان قرارگاهی برای خود پذیرفت در همان لحظه لزوم ایمان را احساس می کند.

چند صباحی که بشر متجدد مذهب و کلیسا را بقول خودش از اجتماع بیرون کرد و به دنیای پر زرق و برق تکنیک رسید بهره ای جز پیشرفت در جهت طبیعت فیزیکی بدست نیاورد و حال آنکه خود، امروز پیشرفتهای فیزیکی را

تمامیت انسانیت بحساب نمی آورد و تشنه معنویات بوده در جستجوی راههای جعلی و کاذبی است که بتوانند خلاء مذهبی را پر نمایند.

کسیکه مذهبی را پذیرفت معاد را که از جمله ستونهای اصلی است می پذیرد و کسیکه باور داشت با مردن پرونده اش بسته نمیشود سعی در نیکوکاری مینماید و این خود سود قبول مذهب است است که عاید گردیده عدالت واقعی را مستقر میگرداند و چگونه ممکن است آدمی حاضر شود به گزارش هزاران هزار دانشمند که توصیه به مذهبداری مینمایند وقعی ننهد؟

قبول مذهب غیر از قبول قانون است و قدرت و اداری به اجرا یعنی قوه مجریه مذهب عملا به اثبات رسیده بیشتر میباشد و در نتیجه با قبول مذهب بهتر میتوان غریزه های سرکش و امیال و هوا و هوسها را تعدیل نمود و عدالت فردی و اجتماعی بهتری داشت.

کسیکه با عقاید فلاسفه سر و کار حتی مختصری دارد توجه به این نکته نموده است که هر فیلسوفی تحرکی در فلسفه بوجود آورده مذهبی بوده است و دانشمندان

برجسته قرن اخیر نیز هر کدام علم را جهشی داده اند معتقد بوده و مخصوصاً کسانی چون ماکس پلانک در بین آنها دیده میشود که جنبه مذهبی مورد علاقه خاصی از آنها کاملا مشهود میباشد.

یک فرد مذهبی که بدون قبول معاد نخواهد بود عمر کوتاه بشر را به بازیچه نگرفته قبول استمرار و ادامه آن ثبات خاص باطل زدهی در وی بوجود خواهد آورد و سعی خواهد نمود از جهاتی که مزرعه آخرتش است بهره و محصول بیشتر و بهتری برداشت نماید.

قرآن متذکر مطلب خاص و جالبی است «افی الله شک فاطر السموات و الارض» و به کمال مذهب که همانا یقین در وجود خدائیست که فاطر آسمانها و زمین است اشاره مینماید و همین توجه دادن به مخلوق برای طرد و رد شک درباره خدا، خلاصه تعریفی از همه دانستنیها و شناختهاست که در کمیت ها و کیفیت ها (فطر) خلاصه میگردد یعنی کسیکه آسمان و زمین را درست بشناسد و حق معرفت درباره آنها و بلکه جزئی از آنها که از جمله نفس خودش است حاصل نماید خدای را خواهد شناخت که اصل مذهب بر چنین

آیا عقیده هر کس را باید محترم شمرد؟

عقیده ای که باید مزاحم دیگران بود - عقیده ای که منشاء تأسیس قمارخانه، عشرتکده و ... میگردد و هر گونه عقیده ای که با شئون انسانی و انسانیت مغایر است محترم نبوده بلکه ملعون و مطرود میباشد.

اسلام با تبعیضات از رنگ، نژاد، ملیت و حتی خویشاوندی مخالف بوده اما عقیده را اجازه نمیدهد بدست هوی و هوس هر کس پراکنده و مختلف و دلبخواهی ارائه شود و تناسبی که باید بین عقیده افراد موجود باشد از دست برود زیرا در عقاید مختلف بودن همه امتیازات عالم انسانی و حتی نسبت ها و خویشاوندیها تهدید به نوعی ابتلا میگردد.

هر عملی از وظائف الاعضاء آن قسمتش که اراده ما میتواند در آن دخالت کند پیامبران برای اصلاحش آمده اند و در چگونگی کیفی و کمی آن دخالت مینمایند از تمام دستگاه گوارش (از لب تا مقعد) فقط تا زمان بلعیدن در اختیار ما است که سرد یا گرم - فاسد یا بهداشتی - حلال یا حرام -

جویده و درشت و ... فرو بریم اما از آن ببعد در اختیار ما نیست که چگونه هضم یا جذب شود؛ چند دقیقه آمیزش از دستگاه تناسلی زن و مرد در اختیار است اما بعد از آن چگونه نطفه ساخته وشد و دگردیسی ها یابد و نوزادی بدنیا آید از اختیار خارجست لذا پیامبران هم در همان مرحله دهانی غذا و آمیزش تناسلی دخالت مینمایند که غذا و آمیزش بر منوال صحیح و حلال صورت گیرد، پوست سیاه یا سفید باشد، نژاد چه باشد، پسر کدام پدر، یا برادر چه کسی باشیم همه از کف اختیارمان خارج بوده و لذا تبعیض در آنها غلط بوده و پیامبردان نیز در آن دخالتی نکرده همانگونه که غذا و آمیزش هر انسانی برابر است رنگ پوست و نژاد و .... آنها را برابر معرفی مینماید اما عقیده در اختیار آدمی است که چگونه باشد و چسان درباره اش فکر شود لذا پیامبران در آن دخالت نموده و آنها را از فساد و غیر اعتدال بودن و ... بر حذر میدارند.

علم هیچکس با علم دیگری تعارضی ندارد، روح کسی با فردی دیگر مزاحمتی ایجاد نمی نماید. عقیده نیز باید چنین باشد، زیرا همان گونه که علم همه جا شناخت

اسرار نهفته در آفرینش است عقیده نیز همه جا باید شناخت و معرفت باشد «و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون (او لیعرفون)» و در هر زمان و هر مکان و حتی هر وضع با عقیده سایرین خوانا باشد، مثلا کسی که درحال غرق شدن است باز بر همان عقیده همگانی مأمور اجرای دستورات و عباداتی است.

علم کسی با علم دیگری تعارض ندارد، محصول علمی هر دو نیز باید چنین باشد (که متأسفانه نیست): عقیده یکی هم با عقیدهٔ دیگری باید تعارض نداشته باشد و محصول عقیده هر دو نیز باید چنین باشد.

آنچه می ماند این که آیا عقیدهٔ همگان اگر تناسب داشت و مسلمانان در آن به حداقل بودند چه؟

پاسخ همان است که حضرت علی علیه السلام فرمود: قرآن برای من کافی بود که اگر همه جهان کافر باشند من مسلمان باشم. یا فرمود: «لا تستوحشوا فی طریق الهدی لقله اهله: از اینکه مردان بر راه خدا در اقلیت اندوحشت نکنید».

اما چه شد که سازمان ملل اعتقاد هر ملتی و گروهی را محترم شمرد؟

منشور سازمان ملل متحد که عقیده را برای همه آزاد

گذارد از آن روز تا کنون چند نوبت به رأی خود داده اش نفرین کرد و فریاد برآورد که این چه عقیده ای است که باید آزاد باشد و از جمله:

چند سال قبل که مجاعه و قحطی بر هندوستان سایه افکند وزیر کشور در نطق رادیوئی از همکیشان درخواست نمود از گاوان مقدس آنها که پیر و فرتوتند و از حیات لذت نمی برند جدا کرده ذبح نمایند و کودکان قطحی زدۀ خود را از گرسنگی و مرگ نجات دهند؛ گاوپرستان اعتصاب و غوغائی کردند، وزیر کشور استعفا داد: کشوری به کمک گرسنگان برخاست و چون اولین کشتی حامل غلات ارسالی اش به بندری از هندوستان رسید باز همان اعتصاب و سر و صدا به راه افتاد! اما چه خبر بود؟

اعتصابیون می گویند: غلات را از اول به میوه ها (گاوان مقدس) بدهند و سپس ... اینجا بود که ابراز انزجار بر چنین عقیده ای حتی از واضعان منشور آزادی عقاید بلند شد.

همه چیز باید وحدتی پیدا کند: صداها به زودی به هم برسد، عکس ها و شکل ها به نزدیکی درآیند، راهها کوتاه

گردد تا حدی که حد و مرزی نباشد وعقیده همه بر پایه سازگاری با فطرت که در اسلام خلاصه می گردد درآید که نه ارواح با هم تعارضی دارند نه فطرت های مبنا بر توحید که امروز توحید فقط در انحصار اسلام است.

اینکه مسلمانان صدر اسلام هر جا را فتح می کردند، عقاید اهل کتاب را محترم می داشتند از این جهت بود که این عقیده را محترم تر می داشتند که می توان آنچنان خود را و اجتماع خود را نشان داد که دیگران به مسلمان شدن رغبت نمایند و در این باره دستورات زیادی داشتند از جمله «کونوا دعاه بغیر السنتکم» (دعوت به اسلام به غیر زبان هم باشد یا خود را مسلمان واقعی نشان دادن).

هر کس می گوید راهی را که من انتخاب کرده ام درست است آیا در این باره تکلیف چیست؟

پایه و اساس این که حق شناخته شود ادعای تنها نیست و آوردن این سخن که قادر به تشخیص صحیح از خطا و حق از باطل نمی باشم نادرست می باشد و اگر چنین سخنی درست بود، بحث و تحقیق در کلیه موارد و از همه مهمتر درباره اعتقاد

بی معنی بود و هرگز نبی گرامی هم این حدیث را که تمام شیعیان و کلیۀ سنیان قبول دارند، نمی فرمودند: «هر کس در راه رسیدن به حقیقت کوشش کند و به آن برسد مستحق دو پاداش است و اگر خطا کند فقط پاداش کوشش خود را می برد و معذور است: اذا اجتهد الحاکم فاصاب فله اجران و اذا اجتهد فأخطأ اجر». و بدون شک کسی که درست تحقیق کند سرانجام راهی را جز راه اسلام انتخاب نخواهد کرد.

دربارۀ حقانیت یک عقیده ابتدا باید از آوردنده اش آیه و نشانی با آیات و نشانه هائی خواست تا بتوان شناخت که از طرف خدا آمده است و آیه و نشانی را مورد بررسی عقل و افکار متخصصین که در شناسائی اموری که بشر عاجز از انجامش هست (معجزه) قرار داد تا صحت آن تأیید گردد.

و در ضمن آنچه از پیامبران به عنوان کتاب و سنت باقی مانده مورد مداقۀ علمی و تخصص و عقل قرار داد تا شناسائی آن از طرف پیامبر مربوط قطعی گردد و اگر مطلبی مورد اختلاف اهل کتاب بود که آیا از پیامبرش هست یا نه؟ آنکه به نظر یک عده رد می شود و پیروانش مدعی صحت آنند باید دلیل بیاورند و با شناخت یک پیامبر و یک قانونی از وی

که هر دو تعیین شود بدون اشکال و تحریف از طرف خداست ارتباط حق با حق برقرار است و ... (دقت فرمائید).

جز دین اسلام آیا دینی پذیرفته است؟

درست است که همه پیامبران یک هدف داشتند و آن دعوت بتوحید بود ولی نمیتواند در یک زمان چند دین حق وجود داشته باشد یعنی نمیتوان زمان حضرت عیسی که مصدق حضرت موسی و مبشر حضرت محمد هم بود یهودی و هم عیسوی و اسلام را دین حق زمان دانست یا امروز متکی به اینکه حضرت محمد مصدق قبلی ها بودند هم یهودی هم مسیحی هم مسلمان، هر سه را بعنوان اینکه دین حق دارند اهل نجات دانست.

هر پیامبری خاتم زمان خودش است و از کتابش معلوم که مصدق قبلی ها و مبشر بعدی است و این بشارت و تصدیق کافیست که گفته شود هر پیامبری دوست دارد پیروانش نیز به پیامبری بعدی ایمان آورند و پیامبران قبلی را احترام کرده تصدیق نمایند.

نبی گرامی اسلام نیز مصدق قبلی ها بودند و مبشر

اینکه هر کس از پیروانش در علم و دین موفق باشند همانند پیامبرانند (علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل) و بعد از حضرتش ارتباط زمین و آسمان بنام وحی قطع شده فارغ التحصیل های از دبستان پیامبرانی چون ابراهیم و از دبیرستان انبیائی چون موسی و عیسی و از دانشگاه محمدی، باید خود دانشمندی و تقوا کنند (1) تا به مقام پیامبری برسند و پذیرفتن چند دین حق در این زمان، دبستانی و دبیرستانی و دانشگاهی را یکسان بحساب آوردن است و اصالت و شناخت توحید را نزدیک کودک و یک جوان و یک فرد کامل مساوی محسوب داشتن، (وقوع اسلام در میان آن تصدیق که باید مصدق انبیاء قبلی بود و این روایت که دیگر علماء امامت همانند پیامبرانند برای تا پایان جهان وحی شدن قرآن را میرساند).

اینکه بگوئیم ما به الامتیاز فقط تقواست و هر کس هر دینی داشت چنانچه متقی بود کارش درست است سخن درستی نیست زیرا یک بعد اساس تقوا محبت بدیگران است و انسانهائی که در ریشه عقاید مختلفند، اختلافشان حتمی بوده و

1- علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل که نبی گرامی فرمودند میرساند کسیکه از علماست باید تقوا داشته باشد تا مشمول امتی بوده باشد.

بیکدیگر خشم و خصومت دارند و اگر دقت کنند خواهند گفت آیا چه چیزی در دیگران سراغ داریم که به آنها محبت کنیم.

اسلام هر چند معنی تسلیم به دین حق را میدهد اما تسلیم به چند دین حق که در یک زمان بتوان سراغ گرفت محال است و بدون شک تسلیم در زمان هر پیامبری ایمان بهمان پیامبر است و اسلام فعلی و تسلیم بودن در برابر دین حق در این زمان مخصوص مسلمانان است و تمسک به آیهٔ 69 سوره مائده (ان الذین آمنوا و الذین هادوا و الصابئون و النصاری من امن بالله و الیوم الاخر و عمل صالحا فلا خوف علیهم و لا هم یحزنون) نیز غلط است گفته شود هر کس از یهود و نصارا ایمان داشته باشد اهل نجات است زیرا در صدر آیهٔ و ذیل آن اشاره به ایمان شده است یعنی هر کس از اهل ایمان چه نصارا و چه یهود و چه صابئین آنها که اهل ایمان محمدی هستند اهل نجاتند و درغیر اینصورت تکرار کلمات «من آمن» دلیلی دیگر ندارد.

اصولا با یک دید صادقانه به نحوه ارسال رسل کافیست که گفته شود هر زمان باید دید حق را از پیامبر آنزمان خواست و دین این زمان و دین تا پایان جهان را نیز باید از خاتم

پیامبران و پیامبر آخر زمان خواست و این در انحصار اسلام است زیرا هر وقت چند پیامبر در قلمرو دین به دعوت مشغول بودند همه بر دین یکی از آنها بوده و محال است مسئله توحید، بتواند در یکزمان حتی دو دین را بعنوان حق بودن آنها معرفی نماید یا دو دین در یکزمان بتواند مسئله توحید را به شایستگی برساند. (بدلیل آنکه همه پیامبران دعوت به پرستش یک خدای یگانه کردند).

و بالاخره دینی جز اسلام پذیرفته نیست زیرا ادیان دیگر چنین ادعائی را ندارند و همه وعده آمدن پیامبری دیگر را در کتابهای آسمانی خود داده اند و حال آنکه اسلام پایان پیامبری و بسته شدن راه وحی را با وفات نبی گرامی خود اعلام میدارد و دین آخر تا آخر برای همگان را لازم و واجب معرفی میفرماید و چه بهتر که در جواب بجای همه چیز میگفتیم: آیا جز اسلام دینی دیگر ایدئولژی توحید را اینچنین که همه اکنون بیان میدارد دارند؟ اگر دارند چیست؟ و اگر ندارند جز اسلام دین دیگری پذیرفته نیست.

متأسفانه به احادیث «علماء امتی کانبیاء بنی اسرائل علماء امتی افضل من انبیاء بنی اسرائیل» کمتر توجه شده

است در صورتیکه حدیث اول (کانبیاء بنی اسرائیل) را تمام علمای شیعه و سنی نقل کرده و جای تردیدی از اینکه نبی گرامی آنرا فرموده اند نیست.

علماء امتی یعنی دانشمندان امت من - بدون شک کسیکه براه حضرتش بود امت ایشان است و لذا علماء امتی یعنی دانشمندان مؤمن و در اینصورت جای ابهامی برای کسانیکه علم را برای پر کردن خلاء عقیدتی بشر کافی دانسته اند باقی نگذاشته بنظر اسلام مردود است و بارها آورده ام که دین لازم است برای کنترل علم و علم ضروری است برای شناخت دین یا اگر بگوئیم دین مادر علم است و علم خوراک دین بجاست زیرا پرورش و رشد علم بدون نظارت دین سبب ایجاد علمی غول آسا و مزاحم میشود و دین بدون علم و شناسائی نیز سبب میشود صاحبش در آن پیچیده شود و متوقف گردد یا بنابر آنچه حضرت علی فرمود فقط کافیست بگوئیم چشمانش را همانند حمار طاحونه می بندد، هر شب تا صبح و هر صبح تا شب گردیده و فرآورده هائی نیز داشته است اما همینکه چشمانش را باز کنند می بیند در جای اولیه خود است: جسمش را کار کرده و

جانش متوقف بر وضع اولیه در جا زده و از نوری که باید روشنائی به درونش بفرستد محروم مانده است.

نه تنها، اسلام، علم را برای پر کردن خلاء معنوی و عقیدتی کافی نمیداند بلکه واضح است علمی که جزئی از فرآورده های ذهن و شعور ماست و از جمله قسمت های خودمان بحساب میآید نمیتواند فطرت معبود خواهی ما را اقناع کند و جزئی از خود را پرستیدن است و بر فرض قبول این معنی، عدالت موجود آفرینش و عدل الهی درباره کسانیکه علم بیشتر یا کمتر دارند یا آنها که جاهلند چه میشود؟ مگر باید دستگاه آفرینش در اینجا به نظم و ترتیب بودن خود را فراموش کرده وسیله پر کردن خلائی بزرگ و ضروری را فقط در اختیار عالمان بگذارد آنهم آنهم آنچنانکه هر کس علم بیشتری دارد از آن بهره زیادتری ببرد!.

اینکه قرن 19 میلادی ادعای تفوق علمی و شناخت همه چیز میکرد و بسیاری از آنچه آورده بود با پیشرفت علم در قرن بعد اشتباه و باطل و نحو دیگر معرفی گردید.

اینکه امروز شناخت روح تجربی علمی را پیش کشیده و گویند بشر قبل از آنکه بداند چه میداند باید

بداند چه نمیداند.

اینکه قطعی شده است که با هر شناخت، ناشناخته هائی همراه بوده و همراه هر کشفی نظراتی تازه بوجود می آید و هر چه علم بیشتر شود حیرت نیز اضافه میگردد.

اینکه هر دانشمندی میداند به ناچیزی از علم دسترسی دارد و این محدود نمیتواند خلاء لایتناهای عقیدتی اش را پر کند.

اینکه هر متفکری پذیرفته است معنویت باید بر انسانیت آدمی افزوده آرامش آفرین باشد و در این صورت علمی که بجانشینی معبود میخواهد باشد ملاحظه میگردد نتوانسته است اصلاحی بنماید جز اینکه شاهد روز افزون بودن آشوبها و نگرانیها باشد.

اینکه هر کس به علم زمان خودش آگاهی دارد و از آینده بکلی بی اطلاع بوده و از گذشته نیز اندکی میداند خواهد پذیرفت که نمیتواند معنویت را با علم هر زمان جدا جدا بجانشینی یکدیگر در آورد.

اینکه ریشه ایمان در درون آدمی است و این از فطرت است و فطرت را در قسمت جبر و اختیار خواهید خواند

که با توجه به «کوچکتر در خدمت بزرگتر» حس اتکاء به مبدء اعلی است و اگر بشر از یک ایمان به ایمان دیگر میرود همین است که با فرمول «کوچکتر در خدمت بزرگتر» ایمان به دومی را بزرگتر می بیند.

و اینکه در اسلام قبل از انجام و ابراز هر فعل و قولی مربوط به مذهب الله اکبر میگوئیم برای همین است که ایمان به عوامل دیگر بزرگ تصور شده ای چون علم با اخلاق یا ... مردود و کوچکتر از ایمان به خدا اعلام گردد.

اینکه همه چیز را نمیتوان وارد علم و آزمایشگاه کرد همین است که معبودی برای آدمی باقی بماند زیرا همینکه معبود در دسترس علم یا آزمایشگاه درآمد تسخیر شده و آدمی معبود آن مسخر است و اینکه خدا دیده یا بوئیده یا شنیده یا ... نمیشود و صفات سلبیه بر ثبوتیه مقدم است همین است که آزمایشگاهها به دیدنی (نور و ...) یا بوئیدنی و... منحصر نگردیده تلاشها برای عبد ساختن معبود ! بفعالیت آزمایشگاهی نیفتد.

امروز که میگویند: آنکه بداند چه چیزهائی نمیداند عالمتر از کسی است که میداند چه ها میداند و

کسیکه میداند چه کارهائی غیر اخلاقی است اخلاقی و عادلتر از آنست که میداند اخلاقیات کدامند یعنی کسیکه اصل ضد و نقیض علم و جهل - اخلاق و ضد اخلاق در برابر است و میداند ایمان به علم یعنی ایمان به علم و ایمان به جهل و این دوگانه پرستی است و انتخاب بت نیز همینطور بر حسب سلیقه و یا سنت های خود انتخاب کرده است.

اینکه علم با کمیت ها و چگونه و چه مقدارها سر و کار دارد و قدرت نزدیک شدن بسیاری از کیفیت ها و چراها با علم نیست یعنی علم میپرسد چگونه و نمیپرسد چرا؟

اینکه علم هر چه افزایش یافت تجربه نشان داد مفاسد اخلاقی و جنایات زیاد شد.

اینکه خودکشی ها بموازات پیشرفت علم زیاد شده و هیچ قدرت چون نتوانسته مانع اقدام از خودگذشتگان شود.

اینکه بنام دین قتلها، شکنجه ها، زانو زدن سلاطین در برابر پایها، تعظیم در برابر رؤسا، بت ها، معبودهای باطل همه بنام دین انجام میگیرد.

اینکه پیروان عقاید آزادتر از ملحدان دانشمندند.

اینکه هیچ واقعه و اکتسابی نمیتواند ایمان و عقیده واقعی را سست کند.

اینکه...

و بقراری که آورده شد علم نمیتواند برای بشر همه ارزشها بحساب آید و خلاء عقیدتی و معنوی را پر نماید.

برخی گویند این اخلاق است که اگر بشر به آن آراسته گردد همه ارزشها را بدست آورده و آنچه میگوئیم که بشر باید داشته باشد یا میخواهد که بدان برسد در سایه اخلاقی شدن آنرا یافته و خلاء های تمامیت انسانی او را پر خواهد کرد و در این زمینه بفعالیت پرداخته و گروههائی بمنظور پیشبرد اخلاقیات درست کرده که نمونه آن «تسلیحات اخلاقی» میباشد.

اینکه یکعده سرشان را میتراشند که مقدسی کرده باشند و سر یکعده مزاحم دختران را بعنوان نامقدس میتراشند - جائی دستمال سفید را پوشت کرده صفا و صلح میدانند و دیگر مکان بد میدانند و ...

اگر آن کودک یا آن ولگرد، کنار خیابان به ادرار کردن بنشینند عبور کنندگان به بی اعتنائی میگذرند در

صورتیکه از یک حجه الاسلام یا یک وزیر چنین مشاهده شود یا به علت و حکمت خاصی مربوطش میدهند یا غوغائی براه می اندازند.

اینکه فروید و بسیاری از سابقین و بعدیهایش اخلاقیات را نسبی دانسته و یونگ و طرفدارانش مطلق میشمارند و شاید اسلام مشروط میداند (همانگونه که برای کودک و وزیر اجرای یک امر فوق تشخیصی دارد و خنده و جست و خیز یک دبستانی برای مدیرش تبسم آور و از یک دانشجو در برابر رئیس دانشگاه منسوب بدیوانگی تلقی میشود و «حسنات الابرار سیئات المقربین» نیز آنرا تأیید میکند).

اینکه میتوان بخاطرهای گوناگون اخلاقیات را مراعات کرد (تظاهر به خوبی - به مقام رسیدن - به شهرت رسیدن و ...) یعنی هر کار اخلاقی نمیتواند بازگو کند که مردم بفهمند نیت صاحبش چیست!

اینکه آزادی محیط یا خفقان آن مزاحم یا ملهم اخلاقیات میتواند باشد! (البته در مورد دین و علم نیز چنین است اما تظاهرات دینی یا علمی اگر برعکس یا دگرگون

شود هم صاحب و عاملش میفمد بی دینی و جهل است هم دیگران ولی تظاهرات اخلاقی برداشت شیطانی نیز میتواند داشته باشد و بشر امروز قریب باتفاق آنچه بعنوان اخلاق میکند همین نخواست).

اینکه همه میخواهند دیگران دزد نباشند تا بتوانند ماشینشان را همه جا بگذارند، از خانه اشان به آسودگی خارج شوند، همه میخواهند دیگران کم فروشی و گرانفروشی نکنند تا در خرید کلاه سرشان نرود، همه میخواهند دیگران چشم چران و بی ناموس نباشند تا خواهر و مادرشان در امان از مزاحمین بانشد و خلاصه همه میخواهند دیگران اخلاقی! باشند تا در محیط اخلاق! زندگی آسوده ای داشته باشند اما چون به خودشان میرسد آنقدر آلودگی دارند که نمیتوانند بشمارند و بقول یکی از ظرفا، بشر معاصر بجائی رسیده که هر فردی که بتوان فسق و فجورش را شمرد آدم خوبی است! و چه جالب میگوید شکسپیر: «اگر عمل برای انجام نیکوکاری همانقدر سهل بود که علم به نیکوکاری هست بدون شک معابد کوچک به معابد بزرگ مبدل میگردید».

اینکه اگر کارهای اخلاقی تأیید شده از طرف مردم با مقررات مذهبیشان یکی باشد نمیتوان آن دو را بعلت اینکه یکی از شعبات مکتب دین کلاس اخلاق است جدا دانست و در صورتیکه اخلاق مغایر با مذهب نمودار گردید موجب سرگردانی اجتماعی و حتی اقتصادی ! است.

اینکه فطرتی از انسان باتکاء حیوانیت و خلقتش از «حمأ مسنون» و گل و لای بر عصیان است و فطرتی دیگرش باتکاء ملکوتی و الهی بودن و آفرینشش از «فنفخت فیه من روحی» بر پرستش است و اخلاق اصالت آفرینشی نداشته همانگونه که آورده شد در نسبی با مطلق یا مشروط بودنش اختلاف است.

اینکه انسان متفکر درک میکند مدارج عالی روانی از جمله مثلا تمرکز قوای دماغی (مزایای نماز یکی هم تمرکز مذکور است) از ضروریات اولیه زندگانیش است و این تمرکز ارتباطی به اخلاقیات ندارد.

اینکه انسان روشنفکر میفهمد اگر به همه اخلاقیات آراسته گردد صدای احسنت احسنت را فقط از یک بعد عقلش میفهمد نه از تمام جوانب آن زیرا اخلاق نمیتواند مسائل اجتماعی را بهمان عدالت حل و فصل کند که غوامض اقتصادی را و...

اینکه عقلای قوم میفهمند در آخرین درجه کمال اخلاقی اگر بگویند انتخاب این راه اخلاقی به فلان رئیس یا وزیر یا قانون میرسد حقارتی به انسانیت خود نسبت داده خود را برده دیگری ساخته اند و تنها راهی که میتوانند اخلاقیاتش را به اخلاق! تحویل دهند استناد به خداست که در اینصورت معلوم میگردد مذهب باید اصل باشد نه اخلاق.

اینکه برداشت همه از یک مطلب اخلاقی یکسان نیست و تازه هر دو نفری هم که یکسان برداشت داشته باشند در تشخیص انتخاب راه عملکردها مختلف خواهند بود: مثلا در باب شخصیت مینویسند کسیکه میترسد چندین باز میمیرد و شجاع یک مرتبه؛ همینکه به مسئله ترس میرسد جنبه روانی مختلفی در افراد متظاهر میشود و حتی یکی در برابر یک صدای بلند رئیس اش میمیرد و دیگری با اخراج از اداره یکراست به جستجوی کار دیگری میرود.

اینکه شخصیت ها در برابر موضوع پیش آمده اخلاقی واکنش مساوی ندارند و برای بلند کردن خری که زیر محصولات فراوانی که از روی بی انصافی بر او تحمیل

شده بزانو و سینه افتاده حتی برخی به شک افتاده یا فراموش میکند که کمک در اینجا آیا اخلاقی است یا خیر.

اینکه در برابر هر مسئله اخلاقی عاطفه و عقل - قلب و دماغ دخالت مینماید و معدل عاطفه زنان بعلت رشد بیشتر ناحیه هیپوتالاموسشان و میانگین عقل مردان بسبب بزرگتر بودن قسمت پیشانی اشان زیادتر است و در میان مردان و زنان نیز مدارج مختلف عقل و عاطفه حتمی است برداشتهای اخلاقی یکسان نمیباشد.

اینکه هیچ یک از معلمین اخلاق ادعا نکرده اند کسیکه نیت انجام یک کار اخلاقی کرد در مرحله نیت او را متصف به اخلاقیات میشناسند و اخلاق نمیتوانند چیزی جز گفتار و کردار باشد.

اینکه پیامبران الهی برابر دعوت به توحید مبعوث شده اند نه اخلاق و «بعثت لا تمم مکارم الاخلاق» یعنی تمامیت مکارم اخلاق با پشتوانه توحید.

اینکه پشتوانه ای چون معاد برای اخلاقیات نیست و آنچنان پلیس مخفی که در مورد دین با آدمی است در اخلاقیات نمیباشد و کسیکه می بیند رنج تحمل انجام

فلان کار سخت اخلاقی همانند اجر و مزدی که در تعقیبش است فانی است (توجه فرمائید که در اسلام عمل خوب و اخلاق نیکو از آدم خوب پذیرفته میشود یعنی «دگر کند بخشش گویند که می کرده نه وی» بقوت خود مطرح است).

اینکه دستمزد انجام کارهای زشت و پلید را نمیتوان به معلمان اخلاق یا معاد نسبت دارد و پیش کشیدن معاد، اخلاق را بعنوان کلاسی از مکتب مذهب معرفی مینماید.

اینکه ...

اخلاق هم نمیتواند همه ارزشها باشد و خلاء عقیدتی و معنوی را پر نماید.

رهبانیت که حرام است و در نوع مشروع رهبانیت که گوشه ای انتخاب کردن و به عبادت پرداختن میباشد و در نوع عالی آن تزکیه نفس و فرد (خود) را نجات دادن و سعی ناکردن در اینکه دیگران را نجات دهند که هرگز پیامبران الهی حتی اگر پیامبر خانه خود هم بوده اند فارغ از آنقسمت وحی و دین که بهبود مناسبات بین خود و اجتماع است غافل نبوده اند، باید توجه داشت که آنچه قبل از دریافت

دین است چیزی جز رهبانیت مشروع! نخواهیم شناخت که دین تظاهراتی (نماز - روزه - حج - جهاد و...) دارد و بمیان! اجتماع افتادن و بجای اینکه دین حافظشان باشد حافظ دین بودن و لذا هر چه جز علم و اخلاق هم برای پر کردن خلاء عقیدتی و معنوی انتخاب گردد جزء دین بشمار نیست مگر از طرف دین معرفی شده باشد زیرا هر چه (جز دین) با تغییر موقعیت های طبیعی و سیاسی و ذهنی و حتی اقتصادی به نوعی خاص مفاهیم و ارزششان تغییر پیدا میکند.

اما دین چه میکند؟

قبل از بحث باید گفت: علم آن کرده که می بینم! هم کوره های آتش سوزی هیتلری را آورد و هم کشتی های فضائی، هم هیروشیما را آتش زد و هم راه هر چیز را بهم نزدیک ساخت: اخلاق هم آن کرده که می بینم؛ هم فساد سگ کشیدن را بعنوان گناه تجویز نکرد و هم غرائز جنسی را زیربنای تمام شئون انسانها پذیرفت. هم برای یتیمان و بیوه زنان افریقائیان آزادی طلب شکست خورده پتوهای آلوده به شپش تیفوس فرستاد و هم چادرهائی که از سرما محفوظ بمانند! و ... اما دین

چه کرده؟ و چه میکند؟ و چه خواهد کرد؟

دین، کسانی چون حضرت نوح، ابراهیم خلیل الله، حضرت موسی - عیسی روح الله - نبی گرامی خاتم - علی بن ابیطالب و ... را تحویل اجتماع داد و اگر در مقابل پیشوایان دینی (پیامبران و اوصیاءشان) همه و همه مردمی را که تحت تبلیغ دعوتشان قرار گرفتند بهیچ بگیریم و بگوئیم کاری نشده است اشتباه کرده ایم زیرا اگر بهمه مسلمانان گفته شود آنچه دیوانه در تمام بلاد و تیمارستانهای کشورهای شماست حاضریم بشرطی بپذیریم که افتخار داشتن حضرت محمدتان را هم به ما واگذارید! بدون شک مسلمانان هرگز حاضر نخواهند شد؛ و حتی در مرتبه پائین تر چنانچه به آلمانها بگوئیم پلانگ را با آنچه دیوانه دارید بما بدهید نخواهند داد پس دین با تحویل دادن کسانی چون علی بن ابیطالب معلوم نموده که چه کرده است و اگر معلمی در تمام استان شاگرد اول و دوم و سوم از کلاسش باشد و بقیه را ندانند چه کرده اند مردم بهمین طریق قضاوت خواهند کرد.

اما دین چه میکند؟.

میخواهند سرباز را به جنگ تهییج کنند آیات جهاد

میخوانند.

میخواهند آن ماه را نشان دهند که چاقوکشیها و جنایات و ... در آن از هر ماه دیگر کمتر است ماه رمضان را نشان میدهند.

میخواهند بگویند فلان قانونی درست است با موازین دینی تطبیقش مینمایند.

میخواهند تفرقه بین کشورهای اسلامی بیندازند دین را ملعبه قرار میدهند.

میخواهند از مسلمان شدن افریقائیان جلوگیری بعمل آورند در کنار آیه «وامسحوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق» یک جمله اضافه میکنند «چون مخرج خود را با آب شستید دستهای شما احتیاج به شستن ندارد».

یک فرقه ضاله میخواهد خود را در لباس اسلام برای زهر خورانیدن به اسلام نزدیک کند تبلیغ میکند تا اسلام را آنچنان نقش و نگارها کنند تا مسلمانان به تماشا بپردازند و از هدف اسلام یادی هم نکنند و از این قبیل حرکات که همه پیرامون دین و به نام دین و دین چه میکند؟

اما دین چه خواهد کرد؟

بنام اخبار غیبی آخر الزمان آنقدر روایات است که مردم میخوانند و با تعجب هر چه تمامتر می بینند بسیاری از آنها که امکان پیش بینی کردنش نبوده هم اکنون روی داده است (بعدا شرح داده خواهد شد که پیش بینی هائی که هم اکنون رایج بوده و در برخی کشورها مینمایند هیچ ارتباطی با مغیبات مذکور ندارد). روایات آورده شده آنقدر جالب است که مدام زبانزد بسیاری میباشد اما آیات شریفه قرآنی نیز چیزهائی را برای آینده وعده آمدنش داده اند که چون کتابهای زیادی در این باره نوشته شده بجز چند آیه از بقیه صرفنظر میشود:

«کتب الله لاغلبن انا و رسلی»: دست تقدیر این را نوشته است که غلبه (نهائی) با من و پیامبرانم است.

«... لیظهره علی الدین کله»: برتری بر تمام ادیان از اسلام است.

«... بقیت الله خیر لکم ...، وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض...»

برای شیعیان موجب افتخار است که میتوانند فریاد زنند تنها گروه مذهبی که ارتباط آسمانی بوسیله حجت

خدا (حضرت محمد بن الحسن العسکری ارواحنا فداه) دارند و این بقیت الله و کسی است که پروردگار وعده میدهد پس از زمانی پر از هیجانات و اضطرابها و جنگها و ... دوران آرامش به کسانی وعده داده میشود که در آنروز از شما (منکم) مسلمانان همه و همه خلیفه خدائید (لیتسخلفنکم فی الارض) (همانند انی جاعل فی الارض خلیفه) - تمام مسلمانان با ایمان کامل و علم پیشرفته ای که دارند مشمول «علماء امتی کأنبیاء بنی اسرائیل» خواهند بود.

از اینقرار: دین کسانی چون علی بن ابیطالب را به اجتماع هدیه کرده است و هم اکنون (غیر مستقیم) باتکای دین همه امور مراحل درخواستی ها را بسر انجام میرساند و در پایان است که دین درهای مدینه فاضله را بروی همه گشوده و عبور از دروازه مدینه علم الهی (انا مدینه العلم و علی بابها) نیز برای کسانیکه مشمول «وعدالله الذین آمنوا منکم» میشوند قطعی است.

اینها صفات سلبیه ! دین بود (علم، نمیتواند بجای دین باشد - اخلاق نمیتواند و ...) اما صفات ثبوتیه ! آن: دین میتواند مسیر کمال را باز نگه دارد که هر کس تا مرحله

روحانی و ملکوتی سیر کند.

میتواند: پاسخگوی تمام مسائل اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و ... بوده باشد.

میتواند: پاسخگوی از کجا آمده و به کجا میرویم یا آیه شریفه «انا لله و انا الیه راجعون» (از خدا بسوی خدا) گردد.

میتواند: بعنوان پلیس خفیه انحراف از عدالت های فردی، اجتماعی، عقیدتی را مانع باشد.

میتواند: بشیر نیکوکاران و نذیر بدکاران باشد (با طرح معاد) و اینکه قطعی است «فمن یعمل مثقال ذره خیراً یره و من یعمل مثقال ذره شراً یره» و هیچ ذره ای خوب و بد از بین نخواهد رفت.

میتواند: باتکاء اینکه منشأ صدور دین از خداست همه و همه را متحد و اعضاء یک خانواده سازد و شخصیت ها بهیچوجه در برابر خدا اظهار وجودی ندارند برعکس آنچه درباره اخلاق بشرط آنکه اصالت (بدون مذهب) برایش قائل شویم.

میتواند: بارهائی دادن انسان از چنگال های محیط (طبیعت خارج) - نفس (طبیعت خودش) او را از قفس محدود

ماده آزاد کند.

میتواند: (دین اسلام) نشان دهد که با پیشرفت هر چه بیشتر علم، علم و اخلاق به دین نزدیکتر دیده میشوند.

میتواند: برساند که هر چه را دشمنان اسلام بعنوان ایراد و اشکال وارد میدانستند پیشرفت علم مرتب به پاسخگوئیشان پرداخته است.

میتواند: بگوید به کسی که حقیقتاً دین دار است صد در صد مطمئن باشید.

میتواند: ثابت کند که هر چه پذیرش دین بیشتر شود زندگانی معنوی به زندگانی طبیعی نزدیکتر میگردد.

میتواند: قول بدهد در دنیائی که ثابت شده هیچ عنصری هیچ اشاره و کنایه و کار و گفتار و پنداری از بین نمیرود آنکس که دیندار بود، فردا موجودی برتر و سعادت یافته است.

میتواند: تماشاگری باشد که می بیند رابطه دینداران با آذوقه هائی که از روی کودها برمیخیزد قبل از کسانیکه فقط با علم با اخلاق سر و کار دارند بریده شده است و این در قحطی ها بهتر معلوم میشود.

میتواند: بگوید عقل و وجدان و ... هماهنگ پیام پیامبران بوده است.

میتواند: مقداری هم از وظایف تعبدی داشته باشد و هم مطابق مقتضیات زمان و مکان (تعبدی که عالم دوران را با هستی متصل سازد و آن دیگر که انسانها را آنچنان به محیط متصل سازد که سازمان اجتماعی مساعد و مستعد داشته باشد و در عین حال همه را باور باشد که در برابر یکدیگر چون اعضاء خانواده متعهد و مسئولند).

میتواند: اصول دین داشته باشد و فروع دین که به تناسب آنچه باید انسان دارا باشد محرکی برای تحقیق و تقلید خواهد بود که الان شرح دادم.

نتیجه آنکه: انتخاب علم، اخلاق و ... برای رهبری بشریت با آنچه باید هماهنگ زیربنای رهبری شدن باشد دستخوش تغییر و تبدیل بوده و بیهوده است و تنها دین میتواند بعنوان راهبر انسانها را به سیر آنچه حق است که بشوند وادارد و همانگونه که در آغاز بحث گفته شد چون در یک زمان نمی تواند دو دین حق وجود داشته باشد و ادیان آسمانی همه مصدق قبلی ها و مبشر بعدی ها بودند تا نوبت

به ما قبل آخر (حضرت مسیح) رسید که همانند سایرین مصدق قبلی ها اما مبشر بعدی بود و از آنجا که تنها اسلام مصدق قبلی هاست دین قابل قبول فقط اسلام است و قرآن خود فرماید: «ان الدین عندالله الاسلام - و من یبتغ غیر الاسلام دیناً فلن یقبل منه» (دین نزد خدا اسلام است و اختیار دینی غیر از اسلام پذیرفته نمیباشد).

اگر اسلام را نمیخواهی، یهودیت را بخواه؛ نخواستی عیسوی باشد، اما قرار شد در اصل مسئله که پذیرفتن دین است حرفی نداشته باشی.

ادیان آسمانی دیگری هم سراغ داری به آنجا هم سری بزن اما از تو میپرسم مگر توحید اصل دین و سرآغاز نیست اگر سراسر جهان را بگردی؛ توحید را در انحصار اسلام خواهی یافت و آنچنان که هر مسلمانی از این لذت میبرد که ایدئولژی توحید خالص را آنچنان میتواند بداند که جز نزد اسلام نیست و اگر به جهانیان رسانده شود همه روشنفکران مسلمان خواهند شد.

در آنجا که از فطرت بحث شده خواهید دید فطرت همان قوه ای است که در نهاد آدمی آفریده شده و باید

بفعلیت برسد تا درست مسیر کمالی وی طی گردد و بفعلیت رسیدن فطرت نیازمند زمینه و استعداد و وسائل شکوفان کردن آنست که زمینه و استعداد وجود همان عقل و وجدان است و وسیله همان دین که تمام ادیان الهی را شامل میشوند و اینکه میگویند دین فطرت است واقعیت همین است.

اصول تمام ادیان متحد بوده همه پیامبران دعوتشان به یک خدا بوده و همه بر توحیدی مربوط به یک خدا که در معرفی اش نیز صفات سلبیه و ثبوتیه یکسانی عنوان شده بدعوت پرداختند؛ و آنچه اختلاف بوده جزئی و بموازات پیشرفت عقول بشریت ادیان نیز سیر تکاملی پیموده تا به اسلام رسیده است و از این ببعد فارغ التحصیلان دانشگاه دین باید خود پیامبری نمایند و به ندای «علماء امتی کأنبیاء بنی اسرائیل» پاسخ مثبت داده در بدست آوردن تقوا و علم دریغ ندارند.

اسلام نه تنها خود را دین آخر معرفی مینماید بلکه ادیان دیگر بصراحت بشارت به آمدن دین دیگر میدهند.

توحید خالص که پیروانش هم در مرحله عقیده به غیب ایمان داشته باشند هم در مرحله عمل نزد اسلام است،

آنچنانکه توحید و معاد در اسلام شرح داده شده و تحلیل و تفسیر شده نزد ادیان دیگر دیده نمیشود.

فقط در اسلام است که دستورات فنی مربوط به کوچکترین امور دنیوی دیده میشود.

فقه و حقوق اسلامی است که لایق اداره کنندگی بشریت شناخته شده است.

تقسیم بندی کارها به حلال و حرام و مستحب و مکروه و مباح و دستور تعاون و برادری و برابری و ... جز در اسلام که به نفصیل است نزد ادیان دیگر وجود ندارد و نیز پایه و اساس فضیلت را بر تقوا نهادن (ان اکرمکم عندالله اتقیکم) ویژه اسلام است.

تطهیر ظاهر و باطن و مسائل توبه و شفاعت و دعا و جبر و اختیار و حق مالکیت و آزادی و ... و هر گونه دستور و حکمی که با فطرت آدمی سازگار باشد فقط نزد اسلام است و هیچ صاحب قانونی بقدر اسلام شئون مادی و معنوی پیرامون خود را منظور نداشته است.

مراقبت از شخصیت اسلامی و انسانی افراد و تضمین سلامت درون و برون (انفس و آفاق) جزئی از اسکلت احکام

اسلامی بوده و نزد ادیان دیگر اینچنین دیده نمیشود.

تمام آنچه مانع رشد کمالی و سعادت و راهیابی بشریت برای رسیدن به رضوان الله میباشد کلیه ادیان بنام حرام و رشد و کمال دهنده ها و آنچه سوق دهنده بسوی لقاء الله و رضوان الله است حلال مقرر داشته اند؛ زنا، قمار، شراب، و ... و قتل نفس همه و همه بوسیله تمام پیامبران الهی حرام اعلام گشته و مفهوم آیهٔ شریفهٔ «لا نفرق بین احد من رسله» در ابعادی که ازجمله دستورات دعوتشان بوده است یکی بوده و حتی حرکات عبادتهایشان مشابه و همه رکوع و سجود داشته اند - حضرت ابراهیم «و طهرا بیتی للطائفین و العاکفین و الرکع السجود» داشتند و حضرت موسی و حضرت عیسی نیز که از تورات کم و زیاد نکرده است (بدلیل آنکه حضرت مریم قبل از پیدایش فرزند گرامش بر دین حضرت موسی بوده اند) هر دو در عباداتشان رکوع و سجود داشته اند «یا مریم اقنتی لربک واسجدی و ارکعی مع الراکعین» ولی با آنهمه یکسانی و همسانی که همه در دعوت خود مشمول «لا نفرق بین احد من رسله» شده اند.

آیا اگر کسی بخواهد: بر اوضاع و احوال پیامبرش اطلاع صحیحی حاصل نماید سرگذشت کدام پیامبر همانند اسلام روشن است؟

اگر بخواهد دقایق دینی و بظاهر کوچکهای دستوراتی را عمل نماید باید پیرو چه دینی باشد مگر اسلام؟

چنانچه تصمیم کسی بر این بود که پیرو منویات پیامبرش باشد و به او تأسی کند و سنتش را رعایت کند آیا از کدام پیامبر از نامبرده ها باقی و در دسترس است؟

در صورتیکه فردی مسئلت داشت که اول شرط قبول پیامبر آنست که نشانه و آیه ای از جانب خدا ارائه دهد آیا آیات الهی که خود را معجزه معرفی نموده و تحدی میکنند در کتاب کدام از پیامبران جز اسلام است؟

و مطالب بسیاری دیگر که یکی از آنها برای نویسنده اهمیت فوق العاده دارد و آن اشاره قرآن است به اینکه همه پیامبران «و ما اسئلکم علیه من اجر ان اجری الاعلی رب العالمین» داشتند و به مردم میگفتند ما هر چه در راه دعوت مردم رنج کشیدیم اجرش را از خدای رب العالمین

میخواهیم نه از شما مردم.

- اما پیامبر اسلام بدستور پروردگار فرمود: «قل ما اسئلکم علیه اجراً الا الموده فی القربی» و اجر خود را در ازاء مودت به علی و فاطمه و حسن و حسین و اقربایش دریافت داشته معرفی فرمود و این مخصوص دین آخر است (دقت فرمائید).

و سازگار با «انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی» و اینک عترتش در کتابش آمده اند.

بهر صورت سازگاری اسلام با فطرت و اینکه دین آسان و دینی که بر پایه و اساس محبت و مودت نسبت به قانونگذاران و مؤمنان است و دینی است قابل کاربرد برای نگهداری از موجودیت طبیعت های مادی و دینی این چنین وجود ندارد پذیرش دینی دیگر پذیرفته نیست.

بدون شک هر کس به امید دریافت حق و داشتن عقیده ای درست، عقیده ای که آثار و نمودهائی ایجاد شونده توسط آن در این دنیا، آخرتی سازگار و موافق، سازمان بخشی نماید. عقیده ای که حجاب و حائلی در برابر سوزشها و سوختن ها باشد آری هر کس به امید دریافت حق و عقیده ای

چنان فریب باطل را میخورد و لذا هر فردی که در قلمرو این مطلب در آمد که دریافت حق را از جمله دریافت های ضروری دنیا باید دانست پذیرنده دین بوده اما با توجه به اینکه ادیان آسمانی همه وهمه در اصل که خدا - ارتباط خدا و انسان - سرنوشت انسان (توحید - نبوت - معاد) باشد تفاوتی نداشته و این پراکندگی موجود بین افراد هرگز بسبب این سخن باطل که هر دین بعدی کاملتر از قبلی است بوجود نیامده زیرا هر دینی برای موقعیت های زمانی، نژادی، جغرافیائی کاملترین دستور برای مردم همان دوره است و هیچ دینی ناقص نبوده که بعد کامل شود چنانچه نمیتوان گفت قانون فلان کشور مشروطه از کشور مشروطه دیگر را در مقام مقایسه کاملتر دانست و مقایسه در اینجا وارد نیست زیرا اوضاع و احوال مردم هر دو کشور بهمان اندزه مختلف است که قانونشان و لذا باید گفت ادیان آسمانی همه در اصل یکی بودند اما هم اکنون با توجه به اینکه:

ایدئولژی توحید خالص نزد اسلام است - دین آخر و کامل کتابش که منشاء صدور دستورات آسمانیش است

باید دست نخورده مانده باشد و این نزد قرآن است - کتابش تحدی کند و هل من مبارز بطلبد و در ابعاد مختلف ادبی و علمی و ... ادعای اعجاز کند، و بالاخره برعکس ادیان آسمانی موجود که خود را سرپرست یک نژاد یا یک شهر میدانند باید خود فریاد برآوردکه برای نجات و راهنمائی همه بشریت آمده و تبعیضات نژادی و... را مردود میداند و در عمل نیز مشاهده گردد که افرادی چون علی بن ابیطالب را تحویل داده است و همه آنچه از امتیازات گفته شده که باید در دین آخر و همگانی جمع باشد از اینرو که دیده میشود در اسلام جمع است، پس عقیده حق در اسلام یافت میشود هر چند برای اسلام که بهترین عقیده میباشد کافی است گفته شود:

ایدئولژی توحید خالص فقط در اختیار اسلام است و عقیدهٔ حق بر توحید استوار.

خلاصه سه قسمت اخیر آنکه: هر کس پذیرفت «خدائی» هست ارتباط بین خدا و خودش را بناچار می پذیرد و واسطه این ارتباط «نبوت» را قبول دارد و نیز می پذیرد که فرستاده خدا برای سعادت مردم از طرف خدا دستوراتی

دارد و در نتیجه کتابی از فرستاده خدا را می پذیرد و چون به عقل و تاریخ مراجه نماید می بیند: چون مردم بعد از هر پیامبری کتابش را تحریف کردند خدا برای تجدید دین خود پیامبری دیگر فرستاد تا زمانیکه اراده فرمود دین پایان دهنده ادیان و پیامبرش را بفرستد لذا قرآن کتاب پیامبر خاتم را از دستبرد تحریف و دگرگونی تضمین فرمود «انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون» و لذا کسیکه توحید و نبوت را پذیرفت برای داشتن کتابی که بدون شک رابطه ای باشد بین «غیب و انسان» - «غیب و پیامبر» - «پیامبر و انسان» یا برای داشتن کتابی که رابطه باشد بین خدا و انسان بوسیله پیامبر، باید دین اسلام را بپذیرد «و من یبتغ غیر الاسلام دیناً فلن یقبل منه» و دینی جز اسلام قبول نیست و کسیکه روابط مذکور را پذیرفت (ایمان به غیب و کتاب بوسیله پیامبر) مقام تقوا را حائز است «ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین الذین یؤمنون بالغیب و ...»

چرا اصول دین تحقیقی است و فروع دین تقلیدی؟

همه فقهای اسلام واجب دانسته اند شناختن خدا و

صفات ثبوتیه و سلبیه ذات مقدسش را و اینکه بدانند صدور و وقوع چه چیزهائی از او جائز یا ممتنع میباشد و نیز شناخت نبوت و معاد و امامت را.

علمای شیعه با توجه به اینکه از معصومین اینچنین دریافت داشته اند و دانشمندان سنی که از نبی گرامی روایت دارند که همه امت محمد بر خطا اجتماع نمینمایند (لا تجتمع امتی علی الخطأ) و تا اینجا دانسته شد که اسلامیان همه و همه دانست و تحقیقی بودن اصول دین را واجب و علتش را دخالت معصوم یا همه مسلمانان در آن دانسته اند.

در برگی از همین جلد آورده شد: علم روز تا آنجا رسیده که هر انسانی را ایمانی لازم است اما چون به نحوه ایمان میرسند الهیون به «خدا» و غیر آنان ایمان به «خود» یا «اجتماع» را پیشنهاد مینمایند (مثلا ایمان به اراده خود یا ایمان به خواست اجتماع)

اینک با توجه به سه اصل کلی:

1- هر کس لازم است مؤمن به اصلی باشد اما هر جمعیتی مؤمن به عقیده ای خاص میباشد.

2- سرگردانی در اینکه باید به کدام عقیده گروید سوهان روح و موجب ناراحتی آنهاست که میترسند بدون ایمان بمانند.

3- تاکنون گفتند: روح سالم در بدن سالم است اما علم پزشکی روز (در قلمرو یسیکوسوماتیک) قطعی میداند که روح اگر بیمار و سرگردان بود جسم را هم بیمار میسازد. (هر چند روح یکی است اما روح یک نطفه، یک نوزاد، یک کودک، یک جوان، یک پیر در مدارج استکمالی بوده و لذا اگر بگوئیم روح بیمار با روح سالم تفاوت دارد درست است) برخی نیز گویند روح سالم فقط در اجتماع سالم است مشروط بر آنکه نام ملت را بتوان بر اجتماعشان گذاشت: پیروان حاکمی را که شکارگر است (چنگیز، حجاج بن یوسف ثقفی) و بخاطر جلب نظر حاکم سعی مینمایند شکار شده بیشتری را معرفی نمایند، اجتماعی بیش از «گله سگ» نبوده و نام هر دمی که مستبدی بر آنها حاکم و سلب آزادیشان کرده بیش از «گله گوسفند» نمیباشد و تنها نام «ملت» برازنده مردمی است که از آزادی برخوردارند اما همانگونه که مردم عادت کرده اند از کنار گله گوسفند به بی اعتنائی بگذرند و چون

گله ای از سگان ببینند تعجب میکنن حاکم شکارگری مثلا حجاج را هم تحمل کردن «بل هم اضل» ها نگهداریش مینمایند و مستبدان (چون اغلب خلفای اموی و عباسی که کمتر خونریزی میکرده ند زیرا هر مستبدی شکارگر کمتری است و هر شکارگری مستبد بیشتری) را «اولئک کالانعام» (گله های انعام) حفظ مینمایند. و از اینقرار اگر بپذیریم روح سالم در اجتماع سالم است باید قبول کنیم که اجتماع سالم باید دارای عقیده سالم باشد و در اینصورت بهتر است بگوئیم روح سالم در ملت سالم است و در جای خود شرح خواهیم داد که چرا روح یگانگی و وحدت طلبی که اسلام آنرا در «ید الله مع الجماعه» سراغ گرفته است در همان مردمی است که روح سالم دارند و «ملت» اند!

با توجه به اینکه حفظ روح و تن در برابر آلام جسمی و روانی واجب است نجات از سرگردانی در میان ایمان به عقاید گوناگون نیز واجب و لاجرم اصول دین حقیقی خواهد بود که سرآغاز آن توحید میباشد (توحید گفته شده که خداشناسی زیرا فطرت انسان بر پرستش خلق شده است و میتوان مشرک و ... را نیز که بت ها را «اشقیاء عندالله» میدانند

بعنوان مثال معبود شناس گفت نه موحد بلکه خداشناس نه موحد.) اینک چون توحید شناخته شد که لازم است تحقیقی باشد نمیتوان پذیرفت که خالق یکتا همانگونه که خود در کتاب کریمش فرموده است (افحسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینا لا ترجعون) مصنوع و مخلوقی جالب چون انسان را برای زندگی کوتاه و لهو و لعب دنیوی بیافریند و بعد هم آنها را بهلاکت برساند همانند کوزه گری که ظروف بسیار زیبا و عالی مرتب بسازد و بشکند؛ لاجرم زندگی دیگری که در آن نیکوکار و بدکار نیز متمایز باشند وجود دارد و برای اینکه مردم بدانند نیکی ها چیست و بدیها کدامند و بترسند از بدی کردن و بشارت داده شود به نیکوکاری ضروری است که راهنما و پیامبری از طرف خدا ارسال شود و همه قسمت را دلائل بسیاری است که در جلدهای مربوطه آورده میشود.

تقلید نمیتواند بدنبال تحقیق در اصول غیر از آنچه باشد که بین فقهای عظام شیعه معمول است و هرگز نمیتوان گفت این تقلید کورکورانه است زیرا:

مردم جمع میشوند نمایندگانی انتخاب مینمایند

و در نهایت تصور و انتظارند که انتخاب شدگان توانائی این را دارند که بهترین قانون را وضع کنند و سپس از آنچه بعنوان قانون آورده شد بجان و دل میپذیرند و حتی برای کنترل و رعایت قانون، قوه مجریه میگمارند: آیا اطاعت از قانون تقلید کورکورانه است؟ و آیا جائی از این اجتماع و انتخاب و وضع قانون باید اصلاح شود؟

اسلام نیز همین را انجام میدهد؛ بجای مردم انتخاب میکند و انتخاب کننده خداست (ان الله اصطفی آدم و نوح ...) قانونگزار خداست، مبلغ قانون پیامبر است و در اینصورت برای کسیکه اسلام و محمد را پذیرفته است تقلید کورکورانه نمیتواند باشد با این فرق که وضع قوانین از طرف مردم غیرمتخصص که بر اوضاع و احوال حتی خودشان و محیط شان اطلاعات نسبتاً متوسطی هم ندارند چه رسد به آینده باید از آینده و محیط های دور دست آگاهی داشته باشند در صورتیکه دین از طرف پروردگار علیم خبیر هو الاول والاخر و الظاهر و الباطن محیط بر همه زمانها و همه مکانهاست. تقلید کورکورانه آنست که جوانان به غرب بروند درس بخوانند بدون آنکه فیلسوف شوند افکار فلاسفه کشوری را

که یا فلسفه حتی یک کشور دیگر اروپائی خوانا و موافق نیست به کشور خود بیاورند و کشوری بسازند مقلد یک کشور دیگر که خود سرگردان و گرفتار خلاء های معنوی بسیار است و تازه می بینیم وقتی بازار نوسازی ایشان گرم شده که فلسفه متبوع وی نامطبوع شده و خط بطلان و دگرگونی بر آن کشیده اند.

اما چرا تقلید باید کرد و فروع دین تحقیقی است؟

انسان که مدنی الطبع و اجتماعی است و باید هر کس به تخصصی بپردازد تا رفع نیازمندیهای انسان گردد یکی نانوا یکی خیاط و ... بازرگان و ... پزشک و آندیگری روحانی باشد لاجرم اگر پس از حصول تحقیق در اصول دین که به توحید بسنده است (یا محقق ساختن توحید تحقیق در بقیه اصول دین همانند فرمول ریاضی بدون وقت گیری میباشد) بخواهند همه مردم در کلیه امور دینی تحقیق کنند و بدرجه اجتهاد برسند کسب ها و نیازمندیها معطل خواهد ماند و همینکه شخصی کسی را بنام محمد صلی الله علیه و آله و سلم آنگونه شناخت که برای خیرخواهی و نجات بشریت فرستاده شده اند

در اینصورت با اعتماد و اطمینان صد در صدی که به آنحضرت است اشکالی نخواهد داشت قلاده ای به گردن انداخت و بدنبال پیشوای خیرخواه یا جانشینان وی بود که تقلید همان قول شخصی را بدون دلیل پذیرفتن است و پس از شناخت نبی گرامی به نبوت باید آنچه فرماید بدون دلیل پذیرفت و از این بابت هیچ صدمه و خللی به روح وارد نمیگردد که خواهیم گفتک

اصولا یا همه مردم در علم مساویند یا نه - اگر در میان مردم مساوی در علم باشیم و همه معتقد بیک اصل نباشند واجب است در جستجوی آنکه بهتر و برتر است برآئیم و در صورتیکه عقل حکم به برتری یکی کرد همان خود دلیل است و اگر تشخیص عقلی نتوان داد باید باب تحقیق باز بشود.

در صورتیکه در میان آن گروه بودیم که یکعده عالمند باز شناخت عقیده برتر و بهتر ضروری است و چون فروع دین هرگز در قالب کلی دگرگونساز عقیده نیست پیروی از آنچه در جزئیات مختلفند بلا اشکال و اطاعت از قانون کلی که بر عقیده استعمار است میباشد.

آنکه با خدا رابطه ای ندارد و آنکه دارد باید فرق داشته باشد و همین جمله برای اثبات تحقیقی بودن اصول دین کافیست زیرا کسیکه با خدا رابطه ندارد یا اگر دارد تحقیقی نیست و هر نسیم مخالفی ورزید آنرا میتواند دستخوش امیال طرف قرار داد چندان فرقی ندارد زیرا اصالت توحید در برابر امیال و آرزوها یا اینکه غیب را بر حسب تخیل با تصور پذیرفتن همه شرک است یا در حد شرک.

تقلیدی که گفته میشود این معنی را ندارد که هر کار طرف کرد تکرار شود بلکه تقلید دراینجا یعنی یکعده که از دانشگاه نبی گرامی متخصص شناخته شده اند استادی و مرجعی باشند که غیر متخصصان در کارهای خود به آنها مراجعه نمایند.

تقلید از مراجع یعنی مراجعه بیمار به پزشک نه تکرار حرکات و سکنات طبیب بوسیله بیمار و این مثال جالبی است زیرا ممکن است مراجع چند نفر باشند و پزشک نیز چند نفر آنها هر کدام نظری دارند و اینها هر کدام نظری. و اختلافشان در سطوح بسیار کوچک و فروع است و آن هم بحدی که نه بیماران از آن دستور

بی بهره از درمان میشوند و نه اتحادشان در اصالت مراجعه به پزشک به شک و تردید دچار میشود و نه اتحاد تقلید کنندگان بهم میریزد که مقلد آن یکی با این یکی در دو صف نماز و دو مسجد شرکت نماید.

تقلید و تحقیق در یک نقطه بهم میرسند:

اگر کسی میخواند یا میشنود یا می بیند و فعالیتی از خود بخرج میدهد و دیدی بر مبنای آگاهی در او پدید میاید که برگشت به فطرت بر توحید خود دارد تحقیق است و اگر حالت خاص روحی را که گفتیم در او پدید آمد اما آنچه فرد گوینده یا نویسنده دریافته حالت اتحاد بوجود آورد میشود تقلید؛ از اینقرار: تحقیق متحد ساختن خود است یا آنچه بر فطرت در خویشتن خویش وجود دارد و تقلید متحد ساختن خود است یا آنچه باید سازندگی کرد و نقطه ای که بهم میرسند همان اتخاذ تصمیم است و کسیکه تحقیق و تقلید را بخوبی دریافت بحدی با اسلام متحد شده که میتوان گفت بمرحله تسلیم رسیده است.

منطقه فیزیک منطقه ای است که امکان آزمایش در آن هست و متافیزیک نیست وفقط امکان تحقیق و حقشناسی

در قلمرو آنست و منطقه تقلید که نه آزمایشی است نه تحقیق بلکه منطقه استفاده علمی مقررات دینی است از شناخت علمی دینی دیگران.

اصولا تقلید از اصول مسائل هر چه آشکارتر باشد زشت تر بوده و هر چه را بتوان با عقل و وجدان بررسی نمود بدست اختیار دیگران دادن و تقلیدشان کردن روش عقلی را کنار گذاشتن و اتکاء نفس را از دست دادن و بدنبال دیگران دو بدن است بویژه اگر در اصول عقاید باشد که مراجع بخواهند هر کس را شبیه خودشان سازند و موجودیت خودشان را نیرومند سازند که اسلام بابت سازی و بت پرستی و خود بزرگ نمائی و غرور آنچنان مخالف است که حتی امام جماعت را اجازه نمیدهد بالاتر از نمازگزاران بایستد و با آنکه می بیند با هر حرکتش جمعیت همان حرکت را انجام میدهد و امکان این دارد که خیالی از بزرگ نمائی در برابر الله اکبر گفتنش قابل پذیرش باشد باید پائین تر از دیگران امکان داشته باشد اما همینکه اختیار خودسازی بدست خویشتن خویش بود و حق را که آشکارترین آشکارهاست با چشم عقل و بصیرت و وجدان دید وفردی خود ساخته شد تقلید از

مواردی که برنامه ای جز در قلمرو بیشتر شناسی وتقویت نیروی توجه و اطاعت به اصول ندارد درست بوده و تحقیق در حقیقت اساسنامه است و تقلید آئین نامه؛ و تحقیق برای دریافت حق (توحید - نبوت - معاد) همه شخصیت را به مالکیت مرجع درآوردن و ریشه و زیربنای خویشتن را با تکیه به خواسته دیگران نگهداشتن و اتکاء بنفس را از بین بردن و مطرود است.

تحقیق در اصول دین و تقلید در فروع یعنی در حیطهٔ تصرف یک محدودیت در آمدن اما آزادی در یک لایتناها.

تحقیق در اصول دین و تقلید در فروع دین یعنی با قبول برنامه آموزش، آموزگار را برای یادگیری پذیرفتن.

تحقیق در اصول دین و تقلید در فروع دین یعنی ذخائر بیشماری بدست آوردن و با نظرخواهی از مطلعان جوانب آنرا نگهداری نمودن.

تحقیق در اصول دین و تقلید در فروع دین یعنی ارتباط با هستی (ارتباط و پیوندمان در تحقیق اصول دین یعنی خودمان با آنچه هستی است وتقلید در فروع نیز ارتباط با هستی است اما غیر مستقیم بوسیله عالمان دیندار و اگر فروع دین

تحقیقی میبود نه فرصت کسب و کار بود و نه وقت تحقیق و بدتر از آن قطع پیوند بین جاهل و عالم بود و استعداد درون گرا شدن را افزایش دادن) و لذا در اسلام نقطه حرکت از اصول دین و اناالله است و مسیر فروع و نقطه وصول معاد و الیه راجعون و وسیله ارتباط انسان و هستی، نبوت.

تحقیق در اصول دین و تقلید از فروع یعنی معارف عالی انسانی را شناختن و تحویل مراتب معاش دادن.

تحقیق در اصول دین یعنی بدست آوردن تمام استعدادهای لازم برای تکامل که همه جا و همیشه ثابت است و تقلید در فروع دین یعنی در دست داشتن تمام استعدادهائی که هر زمان متناسب با پیشرفتها میتواند مشمول تغییرات بر مبنای شرع گردد.

ساختمان چشم، گوش و همه اعضاء از لحاظ مادی ثابت است و لذا مطالعه و تجسس علمی درباره آنها آسان بوده و توانسته اند چشم انسان و حیوان و ترکیبات عضلات همه ماهیچه داران و کارهایشان را معین نمایند اما حالات ذهنی آدمی همانند خودش ساکت و ساکن نیست هر لحظه توجهی دارد و در زمانی و مکانی دیگر میباشد و با حرکت

های مخصوص روبکمال است لذا جایگاه حصول به یقین وی را باید در محقق ساختن محل ذهنی وی جستجو کرد و این جایگاه را باید در اعماق روح سراغ گرفت و نفوذ در روح و جزئی از آن شدن فقط با تحقیق بدست می آید و اصول دین در فرودگاه حصول به یقین بنشیند تا فروع که تقلید میشود کورکورانه نباشد! و چرا تقلید در فروع تقلید کورکورانه نیست؟ همانگونه که قبلا آورده شد:

همینکه به یکعده اصول و قوانین کلی یقین حاصل شد چنانکه برای حصول قضایای جزئی همه تلاشها بیهوده گردید و در بدست آوردن آن ناتوانی دیده شد یا مجبور به تقلید گردید هیچگونه صدمه ای به روح وارد نمیشود و لذا کسیکه اصول دین را پذیرفته است تقلیدش در مسائل فروعی تقلید کورکورانه نیست و خدشه و صدمه ای به هیچ قسمت از شئون حیایش وارد نمیگردد.

پایان

جلد 23

اشاره

ص: 1

ص: 2

نوشته: دکتر سید رضا پاک نژاد

از انتشارات خانه کتاب یزد

فهرست جلدهای پیش

جلد اول: میکرب شناسی و اسلام، بیولوژی حیوانی و اسلام. جنین شناسی و اسلام.

جلد دوم: بهداشت شهر و اجتماع در اسلام

جلد سوم: روزه و فلسفه آن.

جلد چهارم: غذا و تغذیه و تعریف و تقسیم بندی آن ها و آن چه وابسته به تشریفات غذائی است از سفره - مهمانی - ظروف و ...

جلد پنجم: عسل، فرآوردۀ شفابخش.

جلد ششم: شیر، غذای گهواره ناگور.

جلد هفتم: خرما و انگور فرآوردۀ مستی و هوشیاری.

جلد هشتم: گوشت، بهترین و بدترین غذا.

جلد نهم: غذاهائی که نامشان در قرآن است.

جلد دهم: غذاهائی که در روایات از آن ها نام برده شده.

جلد یازدهم: خلاصه ای از مجلدات قبلی و مکمل آن ها.

جلد دوازدهم: چگونه از بستر بلند شویم - چگونه راه رویم - آداب نخلی - مسواک و ...

جلد سیزدهم: تنویر - خضاب - تیمم - غسل - وضو و ...

جلد چهاردهم: ورزش و اسلام.

جلد پانزدهم: بهتر ایستادن - بهتر نشستن - بهداشت گوش و حلق و بینی و مو و...

جلد شانزدهم: بهداشت چشم و دست و پا و اعضاء تناسلی و زبان و دهان و ناخن و ...

جلد هفدهم: خوابیدن و اسلام.

جلد هیجدهم: بهداشت لباس و اسلام (لباس های نبی گرامی - رنگ و شکل و وضع لباس و 44 استحباب مربوط به لباس).

جلد نوزدهم: حجاب در اسلام.

جلد بیستم: حجاب در اسلام.

جلد بیست و یکم: بهداشت نسل (ازدواج - متعه -

ص: 5

ازدواج با خویش یا بیگانه - آشنائی قبل از ازدواج - خطبهٔ عقد و مهر و ...)

جلد بیست و دوم: دانستنیهای قبلی و مکمل آن ها باختصار و پاسخ پرسشهای مذهبی معمول روز.

و اینک جلد بیست و سوم: پرسشها و پاسخهای مذهبی

ستایش:

سبحان الله !

توحید خالصی که اندیشه های عالمانهٔ روز آن را می طلبد و در انحصار مسلمانان است، (1) مسلمانانی که هم در مرحلهٔ عقیده ایمان بخدا دارند و هم در مرحلهٔ عمل خدا را عبادت میکنند.(2)

درود:

درود بر نبی گرامی اسلام که پیروانش را فرموده روزانه ده مرتبه از خدا بخواهند که: همه مسلمانان را به راه راست هدایت فرماید، راهی را که بکمال رسیدگان پیمودند نه راه دانشمندان لادین و نه راه دینداران جاهل.

درود بر 12 جانشین ایشان بویژه درود بر تشکیل دهندهٔ حکومت واحد جهانی پیشوای وقت و امام زمان حضرت محمد بن الحسن العسکری ارواحنا فداه.(3)

و السلام علینا و علی عباد الله الصالحین.

1- شرح مبسوت در جلد اول چاپ چهارم ببعد.
2- شرح مبسوت در جلد اول چاپ چهارم ببعد.
3- شرح در ابتدای جلد هشتم.

اینکه در شیعه چگونه یک مرجع انتخاب می شود و طرز پیروی از وی چگونه میباشد سؤالی دیگر است:

آنچه معلوم شد اینکه مرجع معلمی است که شاگردان مکتب اسلام در موارد تردید و گاه داشتن سؤال برای رفع اشتباه و گرفتن جواب بوی مراجعه مینمایند و وی نیز قدرت علمی چنین انجام وظیفه ای را دارد و چون مراجعین باید کاملا از آنچه وی میگوید مطمئن باشند و شاگردان قلاده بگردن (تقلید کرده) و در پی وی افتاده اعتماد کنند که براه غلطشان نمیبرد داشتن فضیلت و تقوا نیز پشتوانه مقام علمی وی باید بوده باشد و نیز برای احترام به آزادی افراد و اینکه تکلف و الزامی در کار نیست هر فردی میتواند در میان مراجع که در علم و تقوا برابرند هر کدام را دلش خواست برگزیند و حل مشکلات مذهبی را از وی بخواهد،

و امتیاز دیگر آنکه اسکلت اقتصادی قلمرو مرجع بدست متمکنین تقلید کننده بوده و از وجوهات تعیین شده اسلامی پرداخت مینمایند و لذا حکام نمیتوانند در انتخاب مرجع دخالت نمایند و این امتیاز در سراسر جهان در اختیار و انحصار شیعیان است. معرفی انتخاب مرجع بوسیله مردمی است که به جریان مربوطه شناسائی دارند و همانگونه که میپرسند معرفی مرجع نیز بوسیله مجتهدین و فقها صورت میگیرد.

کسانی که بتوانند از راه علم و کوشش در درک مسائل اصولی و فقهی به مقام استنباط احکام و دستورات برسند و خود قادر به حل مشکلات دینی خویش باشند میتوانند از طرف مرجع اجازه عمل گرفته و چنین شخصی از تقلید دیگری کردن معاف بوده بنابر فهم و درک خود عمل میتواند کرد اما دیگری حق تقلید از وی ندارد و چنین شخصی را امروز مجتهد گویند.

نتیجه آنکه: درک حقایق از راه دیگر مخصوص انسان است و لذا تحصیل افکار تقلیدی جلو انسانیت گرفتن

میباشد اما جائیکه انسان فهم و درک حقیقت را ندارد یا قرار است با لجبازی جلو پیشرفت خود را بگیرد باید بخاطر انسان دوستی وی را وادار به تقلید کرد.

آیا مسلمین عقب افتاده اند؟

قبل از هرچیز سه سؤال مطرح است:

- چنانچه طبیعت های «فیزیکی غیر انسانی» برتر باشد آیا نشانی از پیشرفت و تمدن و ابر قدرتی است؟ (مثلا بهتر بتوانند بکشند یا بهتر استعمارگر باشند و ...)

- چنانچه طبیعت های «فیزیکی انسانی» برتر باشد آیا نشانی از پیشرفت و تمدن و ابر قدرتی است؟مثلا بهتر بدوند بهتر بخورند بهتر بپرند بهتر ببافند و بدوزند و ...)

- در صورتیکه طبیعت های «فیزیکی و اخلاقی و ...» انسانی، بطور کلی جلو باشند آیا نشانی از پیشرفت و تمدن و ابر قدرتی است؟

بدون شک هیچ سؤال کننده ای قدرت طبیعت های غیر انسانی را سبب برتری نمیداند و تنها پیشرفتهای فیزیکی را نیز تفوق نمیشمارد، بلکه قسمت سوم را که پیشرفت

انسان در قسمت های طبیعت انسانی در جهت سعادت و کمال است بحساب آورده و آنرا برتری و تمدن میشمارد و دلیلش آنکه هر چقدر سطح ارزشهای فیزیکی انسانی و حتی غیر انسانی بالا رود بی نیازی از عدالتهای اجتماعی، فردی، اعتقادی احساس نمیشود (با آنکه هنوز فهم بشر در حد لزوم عدالت های اجتماعی به قسمت های دیگر سرایت نکرده است و این تنها اسلام است که به آن رسیده است و هنوز بشریت موجودیت اهرام ثلاثه را تمجید میکند اما از اینکه هزاران نفر در راه ساختمان آن بهلاکت رسیده اند چه؟ - یک کشور را بکشند فاتحند و یک نفر را بقتل برساند قاتل - دخترک نازپرورده را ازاله بکارت میکنند و سرمایه ای در یک بعد زندگی از وی می ربایند و اگر شکایتی بر مبنای عدالت اجتماعی نباشد تعقیبی نیست و فقط تازیانه اسلام است که دراز میشود و به عدالت اعتقادی و فردی نیز وقع می نهد).

نبود تکنولژی (عدم طبیعت های فیزیکی انسانی) نشانی و شناخت عقب افتادگی نیست زیرا تکنولژی تمامیت انسانیت را نمیرساند و اگر عقب افتادگی در حاق تکامل

تمامیت انسان مورد قبولست باید بررسی گردد که آیا مسلمین عقب افتاده اند یا نه.

آیا ترکیب فطرت انسانی چیست و چه میخواهد؟ تعقل و تفکر، مسکن، تغذیه و ... و آیا مجموع این ها بر مبنای فطرت کمالی دارد؟ اگر مجموعه مذکور درجا نمیزند و بین قومی بسوی کمال میرود آیا میتوان قوم مذکور را عقب افتاده خواند؟ اگر جواب منفی است باید دید در بین مسلمین این فطرت تکامل یافته بیشتر یافت میشود یا بین تکنولژیستها و لذاما (مسلمانها) حاضر نیستیم زیربار عقب افتادگی خود برویم و عقب افتاده نیستیم.

غرب بشدت آغشته به فیزیک است و حالتی که اجازه و فرصت دهد به فطرت عوض شده خود توجه نمایند بعلت احاطه اشان به فیزیک در آنها پیدا نمیشود.

ارتباط با خدا در غرب بدون وسائل فیزیکی کمتر مورد نظر است اما در شرق میلیونها دلار خرج شود که خدای دور از تکنولژی وارد شده به قلب ها را از آن بیرون کشند ممکن نیست و هیچ واقعه و اکتسابی نمیتواند عقیده محکم خدائی شرقی را متزلزل سازد.

غرب و شرق از آنروز که جانب هوا و هوس را گرفتند یکی به تکنولژی رسید و دیگری از آن دور ماند و لذا امروزه شرق همانند تاجر ورشکسته میماند و غرب مثل گدای تازه شروع کرده و تنها کسیکه اقتصاد پر باشد دلیل بر اعتلایت و تکنولژی تنها راه انتخاب شده برای تکامل انسانی بحساب نمی آید بلکه یقین است تکنولژی خار سر راه تکامل غرب نیز شده زیرا شروع مسخ شدن فطرت از آنها ظاهر گردیده و توجهشان به یوگا و امور کاذبی که تصور میرود میتواند خلاء معنوی موجودیشان را پر کند دلیل بر در حال مسخ بودن فطرتشان میباشد.

بدون شک طبیعت انسانی در هر کدام از قطب های فیزیکی و غیر فیزیکی ملتی وجود نداشته باشد آن ملت ابر قدرت و پیشرفته نیست و تشخیص کسانیکه معیار پیشرفته یا عقب افتاده بودن را با تکنولژی می سنجند درست نمیباشد.

ما اگر بگوئیم دانشمندان خودشان، آنها که تکنیک بالاتر از همه دارند بر این واقعیت صحه میگذارند که تکنیک پیشرفته اشن زیان و لطمه جبران ناپذیری به ابعاد انسانیشان وارد ساخته بهتر است.

فقط بعنوان شاهد، هربرت مارکوزرا که معروفیتی دارد ذکر مینمائیم تا نمونه ای از سخنان آنها بدست داده باشیم. (1)

«تکنیک به همان نسبت که در افزایش تکامل ابزار تولید همت گماشته، بیهوده به همه ی چیزهای جهان، نظری سودجویانه افکنده تا آن پایه که واقعیت هستی «انسان» را در جهان از یاد برده و او را چون ابزار و وسیله «تولید» در حساب آورده است.(2)

هدف تکنولژی امروز استعمار و بردگی انسانهاست و تکنولژی از دو سو او را به بردگی سوق داده است. در جامعه های امروزه، «آزادی» به صورت نیازهای عادی و روزمره درآمده و آن مفهوم عالی گذشته از اذهان رخت بربسته است.(3)

استهلاک حقوق و آزادی فردی در تأسیسات صنعتی باعث آن شده که این نهادها به صورت جزء مکملی، شریک سرنوشت جامعه گردند و عملا به حقوق افراد تجاوز کنند.

1- کتاب انسان تک ساحتی ترجمه آقای دکتر محسن مؤیدی.
2- صفحات 8و9 همان کتاب.
3- صفحات 8و 9 همان کتاب.

بهمان نسبت که وضع اقتصادی جوامع بشری بهبود یافته، آزادی اعتبار خود را از دست داده و در مرحله نازل تر از تولید واقع شده و به کلی، معنای حقیقی آن از یاد رفته است.(1)

اندیشه ای که امروزه در جامعه های صنعتی حکومت میکند همانا ربط دادن زمان کار و فراغت انسانها به نیازمندیهای اقتصادی، سیاست توسعه یا دفاع ملی و خلاصه حاکمیت ارزشهای مادی است که البته این طرز فکر بکلی نادرست و زیانبخش است.(2)

در جامعه های خیلی پیشرفته دخالتهای «تکنولژی» چنان شخصیت ها را متزلزل ساخته که حتی افراد ناخشنود، نیز از فعالیت و مبارزه دست برداشته اند.(3)

نظام تکنولژیک، بر تفکر معاصر چنان تسلط یافته که همگی اندیشه ها و هدفها بر مبنای تولید و مصرف شکل گرفته و نظریات ناسازگار نسبت به وضع موجود محکوم گردیده است.(4)

در جامعه های پیشرفته و صنعتی دو پدیدار مشخص به چشم میخورد فردگرائی جامعه بصورت تمایلی نسبت به

1- صفحات 19 - 37 - 39 - 45.
2- صفحات 19 - 37 - 39 - 45.
3- صفحات 19 - 37 - 39 - 45.
4- صفحات 19 - 37 - 39 - 45.

تکامل هر چه بیشتر تکنولژی، و دیگر محدود ساختن این تمایل در چارچوب نهادهای صنعتی موجود. از اینرو، تضادهای درون این تمدن را باید در عوامل غیر منطقی خرد گرائی ویژه ای که تحقق جامعه های صنعتی را توجیه میکند جستجو کنیم. جامعه صنعتی که تکنولژی و دانش هر دو را به خود اختصاص داده بر این پایه گسترش یافته که هر چه بیشتر خود را بر انسان و طبیعت، به خاطر اتفاده کامل از منابع آن تثبیت کند. اگر به انسان از منظر دیگری بنگریم، این تسلط غیر منطقی و ظالمانه جلوه میکند چگونه ممکن است انسانی را که بخاطر شرکت در میدانهای جنگ تعلیم میدهیم با مفاهیم صلح و دوستی آشنایش کنیم؟ ایندو عمل کوچکترین شباهتی با هم ندارند. سازمانهائی که انسانها را برای مبارزه دائم به خاطر تملک وسائل زندگی آماده میسازند چگونه قادرند آنانرا به آرامش خاطر و درک حقیقت زندگی، رهنمون شوند. در جوامع امروز، وسائل معیشت با هدف و غایت زندگی در آمیخته و کیفیت، قربانی کمیت گردیده است، هرگز نمیتوان، زندگی را در مفهوم تازه آن از نظر کیفیت، محصول درجه دومی دانست

که به عنوان وسیله نیل به مقاصد سیاسی یا اقتصادی از آن بهره گیرند. همانگونه که نهادها بر پایه تکنولژی استوارند، ارج نهادن به کیفیت زندگی در یک جامعه، از ضروریات اولیه محسوب میشود.کیفیت زندگی نیز باید مانند کمیت آن که معروض دگرگونیهای فنی و صنعتی است تغییر پذیرد تکنولژی به نهادهای اقتصادی و سیاسی اجازه میدهد که انسانرا به صورت چیزی که ممکن است مورد بهره گیری واقع شود در آورند. در حقیقت انسان در این جهان (ذات فرعی و عرضی) به حساب می آید. (1)

در قلمرو تکنولژی امروز .... این بردگی توان فرسای گیج کننده غیر بشری.(2)

اشیاء ما را بیش از زندگیمان به سوی خود کشانده اند. انقیاد بشر در چاردیوار زندگی ماشینی شکل تازه ای بخود گرفته (3). پرده ضخیم گسترش تکنیک نابرابری و بردگی انسان از رفاه و آزادیهای فردی بهره جوید اسیر ابزار تولیدی است که به ظاهر در اختیار اوست. در این روزگار

1- صفحات 49 - 53 - 61.
2- صفحات 49 - 53 - 61.
3- صفحات 49 - 53 - 61.

آنچه از همه تازه تر به نظر میرسد حکمروائی خرد آدمی بر این پدیدار بی خردانه است! (1) بردگان تمدن صنعتی ظاهراً انسانهائی والامقامند ولی همچنان به بردگی تن در داده اند. شکل تکنولژیک جامعه گردانندگان و سازمان دهندگان آنرا به ماشین تبدیل کرده است.(2)

تجهیزات نظامی و توسعه تکنولژی قرن بیستم امنیت جوامع موجود را تضمین نمیکند.(3)

در ادبیات، این ساخت تازه انسان، دیگر در شکل قهرمان دینی، روحانی و اخلاقی نمایانده نشده و (غالباً ناظر به وضع موجود است) یعنی خلق و خوهای ناهنجار نظیر: زندگی هنرمند، فاحشه - زن نابکار - جنایت گر محکوم - سرباز - شاعر مطرود - شیطان - رحمن - آنان که زندگیشان نمی چرخد یا دست کم از راه مشروع و منظمی اعاشه نمی کنند بیان شده اند. (4)

تکنولژی نه تنها بسیاری از سبکهای هنری را از میان برده بلکه جوهر هنر را به نابودی کشانده است. (5) جامعه صنعتی واقعیت و تأثیر تصاویر ذهنی و روح بلندپرواز آدمی

1- صفحات 62 - 67 - 87 - 90 - 94.
2- صفحات 62 - 67 - 87 - 90 - 94.
3- صفحات 62 - 67 - 87 - 90 - 94.
4- صفحات 62 - 67 - 87 - 90 - 94.
5- صفحات 62 - 67 - 87 - 90 - 94.

را نابود ساخته ومسائل روزمره این موهبت را از او گرفته اند. (1)

امروزه در روابط اجتماعی و در دنیای کار از اندامهای جنسی استفاده بازرگانی میشود و برای معرفی کالائی این اندامها را در معرض تماشای مردم قرار میدهند. کارمندان سکسی، فروشندگان سکسی، کالاهای پرسود و گران قیمتی بحساب می آیند، گاهی ارزش آنان از این حد نیز قرار میرود و به مقام دوستی و مصاحبت ... شاهزادگان و لردها نائل می شوند.

توسعه تکنولژی و زندگی مرفه کنونی به صورت منظمی کششهای جنسی را در امر تولید و مبادلات بازرگانی دخالت داده است. جنبه های عالی زندگی بشر با پیروزی سیاست و تکنولژی در اجتماعات بشری اصالت خود را از دست می دهد.(2)

این غریزه به تکنولژی فرصت میدهد که بر انسان و طبیعت پیروز گردد. هر روز که میگذرد صلاحیت جامعه در رهبری پیشرفتهای تکنولژی افزایش مییابد و به همان نسبت غریزی ویرانگری شکل سازنده ای به خود میگیرد بدین ترتیب با مخاطرات تهدید کننده انسانیت مانند بلای

1- صفحات 101 - 104.
2- صفحات 101 - 104.

جنگ مخالف نمیشود و به صورتی در جامعه توجیه میگردد... در جهان کنونی حوزۀ تعقل فرد محدود به مسائل تکنولژی و ارزیابیهای تک ساحتی است.(1)

در واقع دنیای امروز بصورت بازیچه ای در دست توسعه روز افزون تکنولژی است. (2)

در جامعه امروز بردگی و اطاعت بهترین شیوه برابری است.»(3) مارکوز آنقدر ویژگیهای دنیای تکنیک را نشان میدهد که آدمی یقین به جعلی بودن اجتماع صنعتی میکند حتی اشاره میکند. به عوض شدن مفاهیم و معانی کلمات در دنیای تکنیک (صفحۀ 114)

تبلیغات دروغین وابسته به تکنولژی (116).

زبان بازیهای مستهلک ساز عقل و ساختگی نامفهوم بودن مطالب مطبوعات (119).

اشتباهات زیاد خردگرائی تکنولژی (157).

هدف علوم تجربی که همه چیز را به صورت ابزار و وسیله میخواهد (166).

تفاوت مسلم میان قلمرو اندیشه و زبان (184).

1- صفحات 108 - 109 - 115.
2- صفحات 108 - 109 - 115.
3- صفحات 108 - 109 - 115.

یا روش غیر حقیقی و نادرست فلسفه معاصر را ارزیابی کردن (218).

اینکه آرامش زندگی از تراکم قدرتها بدست نمیاید. (236)

و استنتاجی که دانشمند مذکور میکند (248).

و روزگار تکنیک را روزگار تیره بختی بحساب می آورد و در این بحث و حقیقت گوئی چه بسیارند. دانشمندانی از غرب که با مارکوز همصدا و همعقیده اند و بلکه با من «نویسنده» برداشتی مشابه دارند که قبلا به آن اشاره رفت: هرگز نمیتواند طبیعت های پیشرفته فیزیکی انسانی نشانی از پیشرفت تمدن و ابرقدرتی باشد بلکه پیشرفتهای فیزیکی و اخلاقی و ... است که کمال انسانی و برتری وی را میرساند و چون تکنولژی تمامیت انسانیت نیست و عدم تمامیت یعنی نبودن امتیازات فیزیکی و اخلاقی و ... که برخی در شرق و بعضی در غرب وجود ندارد لذا باید در مقایسه و سنجش برآمد که از این امتیازات کلی که هم شرق همه را ندارد و هم غرب فاقد آنست کدامین از آنها مغبون ترند بویژه باید بررسی گردد که مسلمین درچه وضعی از پیشرفتگی یا عقب افتادگی قرار دارند.

آنچه را مارکوز و دیگر دانشمندان در نکوهش از اجتماع صنعتی و تکنیکی برشمردند یکی هم استعمار و استثمارشان بود که به نحوی خاص شامل افراد خودشان میشد و به طرزی مخصوص بیگانگان میرسید اما یک مطلب جالب را مورخین بیطرف غرب دارند که باید آن را هم به دیگر نکوهشهای جامعه تکنیکی افزود و آن هم دست اندازی سیطره تکنولژی است به تیره بخت ساختن دیگران و توجه خاصشان در این باره به مسلمانان.

از تولد توینبی مورخ معروف تازه در گذشته بیطرفی است که کتابهای چندی در تاریخ دارد که معروفتر از مه دوازده جلد بنام بررسی تاریخ و از جمله کتاب «تمدن در بوته آزمایش» (1) وی که سعی کرده بیطرفی خود را کاملا حفظ کند لذا در آن به ذکر حقایقی پرداخته است.

آنچه در کتابش چشمگیر است اشاره به ناتوانی غرب در نگهداری خود است که امکان ماندن ابرقدرتها را در مقام فعلی از محالات به اثبات میرساند و از طرف دیگر اشاره به شیوه موجود در غرب مرکب از بند و بست های غیر

1- ترجمهٔ آقای ابوطالب صارمی

عادلانه و نامعقولی منماید که برای غرب زده شدگان دیگران اعمال مینمایند و سعی و تلاششان اینست که غیر غربی از هر مذهب و ملتی است از آنها تأسی و پیروی و همشکلی و همسانی نماید.

هر چند مارکوز نیز در کتابش اشاره به دخالت تکنولژیست ها در همشکل و همسان کردن کشورها کرده و اظهار میدارد برای تکنولژیست همه چیز و همه کس بعنوان ابراز و اسباب شناخته می شود و تا همشکلی و همسانی نباشد ایمان به تکنولژی در حد ابزار و اسباب شدن وجود نخواهد داشت اما توینبی به طرز خاصی مشخص تر و روشنتر مدلل میدارد که تکنولژیست ها بدنبال مقاصدی که دارند همشکل و همسان نمودن ملل و مذاهب را ضروری میدانند (با آنکه میدانند از لحاظ زیست شناسی، کره زمین تاب تحمل بی نهایت صنعتی شدن را ندارد).

گفتم توینبی همانند کسی است که به وی مراجعه میشود تا یکی را معرفی نماید تا دست کوری را بگیرد و از گذرگاه خطرناکی عبور دهد و آن شخص کور دیگری را نشان دهد و وی نیز اروپا و امریکا را آنچنان برای حفظ

وضع موجود خود ضعیف معرفی کرده و در عین حال مقاصدشان را برای همسان کردن دیگرن ارائه میدهد.

قبل از آنکه سخن آرنولد توینبی آورده شود باید دانست تکنولژیستها همانند معتادانی هستند که در مواد مخدر غوطه ورند و از آن لذت میبرند و همانند هر زورگوی به پیروزی رسیده می باشند که در امواج لذت بخش محاط شده است و جز یکعده بقیه حتی حاضر به درک این مطلب نیستند که اگر برای حفظ موقعیت و موجودیت خویش بیندیشند این خود پا برجائی بهتر از هر جائی بودن میباشد.

خوشبختانه دانشجویانی که از دیگر کشورها در غرب تحصیل میکنند مانند دانشجویان سابق نیستند که بروند و به دین همان فیلسوفی درآیند که فلسفه اش را شنیده و تهییج شده اند و بر همان شکل و وضع و حال و اندیشه فیلسوف (پدر روحانیشان) به کشورشان باز گردند بلکه دانشجوی امروزه همینکه به غرب مینگرد می بیند نه تنها سررشته علم غربیها از علم خودشان یعنی از شرقی ها گرفته شده بلکه تاریخشان نیز از آنها اخاذی کرده است و امروز اگر جوانانی حتی در لباس پوشیدن و سیگار دود کردن از هنرمندان فیلمها

تقلید مینمایند، اینها کسانی هستند که استعداد پذیرش استادی و معلمی دیگر ندارند جز هنرمندان و ستارگان!

غرب که خود هر روزه اقرار به مسابقه تسلیحاتی مینماید و هر سال که موقع تعیین بودجه میشود ارقام هزینه های نظامی و جنگی اش آنقدر افزون نشان میدهد که قابل مقایسه با هزینه های انسان سازیش مثلا آموزش و پرورش نیست ابرقدرتی اش در برابر شرق همانند اینست که بگوئیم کارگری کارد بسیار تیز و برنده ای میسازد اما آموزگار ژنده پوش دبستان نمیتواند چنین کاری را انجام دهد و لذا معلم عقب افتاده است! و ذکر چنین مثالی بین غرب و اسلام صد در صد صادق است زیرا اقرار غرب به مسابقه تسلیحاتی و اعترافشان درباره اینکه آنگونه متدولژی که بتوانند درباره متافیزیک و معنویات تعقل کنند ندارند و شدت آغشتگی اشان به فیزیک و معنویات تعقل کنند ندارند و شدت آغشتگی اشان به فیزیک و دور شدنشان از دامن طبیعت است که سبب عوض شدن فطرتشان شده است و از طرف دیگر همین غرب است که درباره اسلام میگوید:

خباثت شرم آور نسبت به آئین یکتاپرستی خدای واحد بر حق، اسلام دین پاک ابراهیم را بازیافت میان این

مسیحیان چندگانه پرست از یک سو و هندوان قائل به خدایان متعدد از سوی دیگر، نور یکتاپرستی باز مفید و جهان به بقای اسلام امید بست. (1)

«شالوده فراهم شده به دست غرب از مصالح کم دوامتری ساخته شده است آشکارترین جزء این شالوده تکنولژی بوده است ولی انسان با تکنولژی تنها نمیتواند زندگی کند. من معتقدم که با گذشتن زمان کافی، وقتی که خانه جهانی متشکل از کاخهای متعدد برپیهای خود به نحو محکم استوار شود و چوب بست موقت تکنولژی غرب فرو افتد - چنانکه من در این رویداد شک ندارم - آشکار خواهد شد که این پیها سرانجام مستحکم خواهند بود زیرا بر صخره دین بنا شده اند. (2)

برخوردهای میان تمدنها از لحاظ تاریخی روشنگرند، نه فقط بدین سبب که تعدادی از تمدنها را در یک کانون دید واحد قرار میدهند، بل بدین جهت نیز که ادیان عالی از مقابله میان تمدنها به وجود آمده اند.

1- کتاب تمدن در بوته آزمایش صفحه 77.
2- صفحهٔ 92 همان کتاب.

این ادیان عبارت بوده اند از: عیادت مادربزرگ و پسر او که رنج میکشد میمیرد و باز زنده میشود و این عبادت شاید سومری بوده است (مادربزرگ همان مادر زئوس در دین قدیم یونان است) یهودیت و دین زرتشت، که از برخورد میان تمدنهای سوری و بابلی بوجود آمدند؛ مسیحیت و اسلام، که از برخورد میان تمدنهای سوری و یونانی برخاستند، شکل ماهایانای بودائی و هندو، که از برخورد میان تمدنهای هندی و یونانی مایه گرفت آینده نوع بشر در این جهان - اگر برای نوع بشر آینده ای در این جهان وجود داشته باشد - بنظر من در این ادیان عالی که در 4000 سال اخیر (و همه بجز نخستین آنها در 3000 سال اخیر) ظاهر شده اند نهفته است، نه در تمدنهائی که برخوردشان فرصتهائی برای زایش ادیان عالی فراهم کرده است. (1)

پس از آخرین شکست صلیبیان، مسیحیت غرب در آخرین سده های قرون وسطی و اوایل عصر جدید تاریخ، در برابر این حمله عثمانی ایستادگی کرد ... غریبان توانستند بدون صرف بیش از قسمت کوچکی از کار مایه های خود

1- صفحه 151 همان کتاب

تعرض عثمانی را متوقف کنند؛ در حالیکه نیمی از کار مایه های اسلام در این جنگ مرزی محلی رو به تحلیل میرفت، غربیان قدرت خویش را برای تسلط یافتن بر اقیانوس و بدان وسیله چیره شدن بر دنیا، به کار می انداختند. بدین گونه آنها نه تنها در کشف و اشغال امریکا بر مسلمانان پیشدستی کردند بلکه به میراث مورد انتظار آنان در اندونزی، هند و افریقای استوائی نیز پای گشودند؛ و سرانجام پس از احاطه کردن جهان اسلام و افکندن دام برگردن آن، به حمله بر رقیب دیرین در کنام بومی آن دست زدند. بدین گونه برخورد کنونی میان اسلام و غرب نه تنها فعالانه تر و نزدیکتر از هر مرحله از تماس آن دو در گذشته است بلکه از این حیث که یک حادثه ضمنی از کوشش انسان غربی برای «غربی ماب کردن» جهان است نیز مشخص است.

این حادثه مبادرتی است که شاید در ردیف، مهمترین و به احتمال کلی جالبترین مشخصه تاریخ، حتی تاریخ نسلی که در مدت زندگی خود شاهد دو جنگ بوده است باشد.

بدینگونه اسلام بار دیگر، در حالی که سخت به تنگنا افتاده است با غرب رو در رو است اما این بار جریان وقایع

حتی بیش از بحرانی ترین لحظات جنگهای صلیبی بر ضد آن است زیرا که غرب جدید نه تنها از حیث اسلحه بلکه نیز از جهت تکنیک زندگی اقتصادی، که علوم نظامی بالمآل به آن وابسته است، و بالاتر از همه از لحاظ فرهنگ روحی - یعنی آن نیروی درونی که به تنهائی مظاهر خارجی آنچه را که تمدن نام دارد ایجاد میکند - بر آن برتری دارد. (1)

بعد مورخ مذکور (صفحه 188) اقدام مسلمانان را که ممکن است علیه غرب به دو طریق انجام گیرد شرح داده و اشاره به عدم امکان کمک به رشد در جهت زنده ماندن اسلام مینماید: «هیچ یک از این دو در وضعی نیست که بتواند یاری خلاقی به رشد بیشتر این تمدن زنده بکند».

در اینجا روی سخن من با مشروبخواران است مشروبخوارانی که شناسنامه های اسلامی دارند، زیرا مورخ در جای دیگر به دو مسئله (مخالفت اسلام با تبعیضات نژادی و الکلیسم) اشاره کرده میگوید پیکار غرب با این دو مسئله با آنهمه تلاشی که داشته بجائی نرسیده و قادر به نجات حتی یک جامعه نشده است امام اسلام «ممکن است

1- صفحۀ 176 همان کتاب.

به یاری این دو حربه در موقعیت مناسب مسائل را به سود اغمابض و صلح حل کند و غلبه نماید». (1)

و لذا خوانندگان محترم اگر کسی در بینشان بود که آلودگی دارد بوی تذکر دهند که بیاید و از عمل حرام و آلودگی دست بردارد، زیرا این (حرمت مشروب) اسلحه ای است بدست اسلام که احتمالا میتواند یاری خلاقی به رشد اسلام باشد بلکه به مشروبخوار گفته شود بیا و این حربه (حرمت مسکرات) را از دست محمد بن عبدالله مگیر! و با توبه بگذار در دست حضرت باشد.

آقای محترم ببین مورخ مورد علاقه غرب چه میگوید (صفحه 197):

«... پس در اینجا، در جلو خان آینده، ما میتوانیم دو نفوذ ذیقیمتی را که اسلام ممکن است بر پرولتاریای جهان وطن جامعه غرب، که خود را بر گردن جهان افکنده و تمام بشر را در آن گرفتار ساخته است، اعمال نماید، ملاحظه کنیم و در عین حال، در آینده دوردست، ما ممکنست بر یاریهای محتمل اسلام به نوعی نمود نوین دین بیندیشیم.

1- صفحه 194 همان کتاب.

ص: 30

... اگر وضع کنونی بشر به یک «جنگ نژادی» منجر شود، اسلام ممکنست بار دیگر برای ایفای نقش تاریخی خود قیام کند «دو رباد آن روزه». بهر صورت وی در صفحه 220 حرکت دین را منفرد و مداوم به بالا و حرکت تمدن را تولد و مرگ همگانی نامد و میگوید اگر تمدنها خدمتگر دین باشند راه توفیقشان گشوده تر است و جوامعی که تمدنها را خواهند دید دین عالی کاملا بی نقص بوجود خواهند آورد دینی که بر عقیده است اما کمونیستم نیست و دمکراسی نیز نیست و این دو برگی از کتاب مسیحیت میباشد که غلط خوانده شده است وعجیب آن است که در صفحه 228 حرکت مداوم متصاعد دین و حرکت دوری و سقوط تمدنها را سبب پیدایش یک سازمان جهانی واحد و پایدار که از لحاظ روحی عالیتر است میداند و میگوید:

«پیشرفت دینی بمعنای پیشرفت روحی است و روح به معنای شخصیت است بنابراین، پیشرفت دینی باید در زندگی روحی شخصیت ها انجام گیرد و خود را در اعتلای آنها به یک حالت روحی عالیتر و دستیابی به یک فعالیت روحاً منزه تر نمودار سازد ... گفتهٔ ارسطو که «انسان یک حیوان

اجتماعی است» درباره عالیترین استعدادها و هدف انسان صادق است و این هدف عبارت است از کوش برای نیل به ارتباط هر چه نزدیکتر با خدا ... پیمودن راه خدا، برای روح انسان در روی زمین تنها راه جستجوی نجات است».

بعد اشاره به راهنمائی و دعوت پیامبران و پاکان نموده میگوید: آنچه را نامبردگان در گردآوری و حفاظت و رساندن آن به نسلهای متوالی توفیق یافته اند: «ثروت فزاینده تنویر و فیض است. منظور از «تنویر» کشف یا الهام یا کشف ملهم طبیعت حقیقی خدا و فرجام حقیقی انسان در این تشنه و پس از آن است و مقصود از «فیض» عبارت است از اراده یا نفخه یا اراده القاء شده برای کوشش و توجه به منظور ارتباط نزدیکتر با خدا و تشبیه بیشتر به او. در این فرصت روحی فزاینده برای روحها در عبور آنها از زندگی در روی زمین، مسلماً امکان ناپذیری از پیشرفت در این جهان وجود دارد.

... مقصود از «نجات» اثر روحی بر یک روح جستجو کننده خدا و یافتن او در عبور از زندگی این جهان است».

مورخ در پایان کتابش درباره سه نظریه بحث میکند:

اولی نظریه صرفاً دنیوی که عقیده دارند موجود منفرد انسانی چیزی جز یک قسمت از جامعه ای که جزء آن است فرد برای جامعه می زید نه جامعه برای فرد.

دوم نظریه صرفاً اخروی است که عقیده دارند این جهان بی معنی و شر است و تکلیف روح جدا ساختن خود از این شر میباشد و مورح هر دو نظریه را با دلیل و برهان رد کرده مثلا برای قسمت اخیر گوید:

تصور این امر که یک خدای مهربان این جهان یا هر جهان دیگری را با موجودات مدرک نه بخاطر خود آن بلکه به منظور وسیله ای برای هدفی در یک جهان دیگر آفریده باشد که این دنیا برای ساکنان سعادتمند آن (جهان دیگر) بیابان برهوتی باشد، مشکل است. و باز مشکلتر از آن اینست که گمان کنیم او عمداً این بیابان مخلوق خویش را از رنج و گناه آکنده باشد، درست مانند یک فرمانده نظامی خونسرد که زمین وسیعی را برای تمرین افراد خویش آماده نماید و آن را بامین هاو گلوله ها و نارنجکهای مستعد افنجار پر کند و هوای آن را با گاز سمی آلوده سازد تا سربازانش به بهای از دست دادن جان یا اندامهای خویش

برای مقابله با این ماشینهای جهنمی تربیت شوند.

سومین نظریه آنکه پیشرفت انسان در طول زمانهای تاریخی مییابد پیشرفت در بهبود میراث اجتماعی باشد نه در بهبود نژاد و نشانه پیشرفت در کابردهای تکنولژی نیست که انسان بر طبیعت غیر انسانی آقا و فرمانروا شود بلکه باید بر طبیعت انسانی آقا و سرور باشد و چون طبیعت انسانی را در وجود خودش و همنوعانش سراغ دارد باید همانگونه که در زمینه هوش و کاردانی شگفت انگیز موفق میباشد در امور روحی این چنین ملالت بار ناموفق نماند و این اختلاف است که حادثه غم انگیز زندگی انسانی است زیرا که جنبه روحی زندگی انسان برای رفاه او (حتی سرانجام در رفاه مادی وی) بسیار مهمتر بوده است تا فرمانروائی وی بر طبیعت غیر انسانی ....

فرصت تحصیل نجات در این جهان برای هر روحی وجود دارد زیرا که هر روح همواره و در هر جا امکان شناختن و دوست داشتن خدا را در اختیار دارد تأثیر عملی و مهم افزایش متراکم وسیله فیض، که در این جهان در اختیار انسان قرار دارد، عبارت خواهد بود از امکان دادن

به ارواح انسانی در مدت زندگی در این جهان، برای بهتر شناختن خدا و دوست داشتن وی بنحوی که هر چه بیشتر به راه خود او (خدا) نزدیکتر باشد».

و بعد مورخ بنابر آنچه دلیل آورده این جهان را حوزه عملکرد روحی آدمی (حوزه ای از ملکوت خدا) معرفی نموده و بنابر آنکه مورخ در چند جای کتابی سقوط مسیحیت قرون وسطی را پلی بین «تمدن قبلی (یونان - روم) و تمدن فعلی میداند میرساند که نکند اسلام فعلی نیز پلی باشد بین تمدن اسلامی قرنهای اول و قرنهای تمدن آینده.

یونگ نابغه نامی روانشناسی گوید: (1)

به همان میزان که فهم علمی افزایش یافته است به همان اندازه هم جهان از جنبه انسان عاری شده است نیروی عقل ما دنیا را پر از آنچنان ماشین های غول آسا کرده که دو خاصیت دارند: یکی آنکه بدون شک سودمندند دوم آنکه آنچنان انسان را برده خود کرده اند که امکان خلاصی از آنها نیست و باز آنقدر برای اختراع وسائلی که

1- صفحه 143 انسان و سمبولهایش ترجمه آقای ابوطالب صارمی

بتواند بیشتر آدم بکشد در مسابقه است آدمی تصور میکند طبیعت را تسخیر کرده است و حال آنکه با ازدیاد روزافزون جمعیت طبیعت را تسخیر نکرده و باید وسائل آدم کشی را بکار برد، هیچکس نمیداند جه میکند (آدمی آیا عقب افتاه هست یا نیست).

تمدن ما را از غرائز اصلی مان جدا ساخته است اما آنرا نتوانسته قلع و قمع کند بلکه تماس آنها را با قسمت خود آگاه از دست داده از اینرو مجبور شده اند که خود را به نحوی غیر مستقیم نمایان سازند...

... اگر ما یک لحظه به نوع بشر مانند یک فرد بنگریم می بینیم که مانند شخصی است که عنان اختیارش به دست نیروهای ناخودآگاه افتاده است...

اکنون نوع بشر مورد تهدید خطرهای خود ساخته و مهلکی است که به تدریج از دایره کنترل ما خارج میشوند.

... اکنون غربیان دارند تشخیص میدهند که مشکلاتی که با آن روبرو هستند مسائل اخلاقی است که هر گونه کوششی برای پاسخ دادن به آنها از راه ذخیره کردن سلاحهای هسته ای یا «رقابت» اقتصادی بشود چندان فایده ای ندارد

و مانند شمشیر دودم از هر دو طرف می برد. بسیاری از ما اکنون فهمیده ایم که وسایل اخلاقی و روحی مؤثرتر خواهد بود، زیرا که در برابر آلودگی روز افزون به ما مصونیت روانی می بخشد...

من این نکته را از این لحاظ تأکید میکنم که در زمان ما ملیونها تن از مردم ایمان خود را به هر نوع دین از دست داده اند، چنین مردمی دیگر دین خود را درک نمی کنند.تا وقتی زندگی بدون دین صاف و ساده می گذرد این فقدان تقریباً نامحسوس است اما هنگامی که رنجی روی دهد مسئله صورت دیگری به خود می گیرد و آن وقتی است که مردم درصدد جستن راه نجاتی برمی آیند و به معنی زندگی و حوادث حیرت انگیز و درد آور آن می اندیشند.

اریک فروم متفکر بزرگ آلمانی که بزرگترین و موفق ترین کسی است که به آشتی دادن روانشناسی و جامعه شناسی پرداخت پس از آنکه قسمتی از اختلالهای عصبی را نتیجه شکست های اخلاقی شرح میدهد میگوید: (1)

1- 195 دیدگاه ها از آقای مصطفی رحیمی

«شبحی که قرن بیستم را فرا گرفته تبدیل شدن آدمی به آدمک است و این خطری است که هم جامعه مصرف را تهدید میکند و همه جامعه تولید را. (دقت فرمائید که چگونه پیشرفته ها را سبب نابودی خود و غیر پیشرفته ها معرفی مینماید).

«اگر تنها به نیازهای اقتصادی مردم «بهنجار» نظر بدوزیم و رنج ناهشیار کسانی را که به صورت ماشین درآمده اند نادیده بگیریم در برابر خطری که از اساس انسانی فرهنگ اجتماع ما سر بر می کشد و بنیان آن را تهدید می کند کور شده ایم. این خطر آمادگی خلق است برای پذیرفتن هر گونه ایدئولژی و هر پیشوائی که بتواند شوری در دلها بیفکند و در زندگی سیاسی و اجتماعی نشانه هائی عرضه کند که به ظاهر زندگی فرد را معنی و نظم بخشد. بارورترین خاک برای رشد یافتن مقاصد فاشیستی، دل نومید انسانهای ماشینی است.

فروم میگوید: اگر قرن نوزده مرگ «خدا» را اعلام کرد قرن بیستم به صورت قرن اعلام مرگ «انسان» درآمده است و این هم به سبب ظهور انواع دیکتاتوری هاست و هم:

«این نیروی اقتصادی که قلمرو تأثیرش برتر از اراده آدمی است و محو کننده آزادی عمل از، مشخصه بعثت قرن بیستم است»...

... جامعه غربی چنانچه دورکیم گوید «ابری است متشکل از ذرات غباری که بی هیچ نظمی درهم میلولند».

و نیز جامعه مصرف «دستگاهی است که نه طرحی دارد نه هدفی متعالی» انسان را به زائده ای تبدیل میکند و «اشتیاق شدیدی برای مصرف روز افزون» در او ایجاد می نماید: نیازهای انحرافی برای مصرف بنجلها.

در چنین جامعه ای «مهم نیست که چه چیز حقیقت دارد و کدام چیز خطا است کدام خوب است و کدام بد. کافیست که کاربر وفق مراد باشد و بازار مبادله گرم و امور روبراه.

«در جامعه مصرف مبادله هدفی است فی نفسه» چنین تمدن بشر را از امور عینی و مجسم جدا میکند و او را به دنیای امور انتزاعی می برد. سابقاً آدمیان در کوچه و بازار مردم گرسنه را می دیدند اما انسان جامعه مصرف دیگر گرسنه را نمی بیند اگر خیلی کنجکاو باشد در کتاب و روزنامه با «گرسنگی» سر و کار دارد، با مشتی رقم و عدد ... معنویات را

به پول تبدیل میکنمی و از زیانی که به جانها و بدنها رسیده است غافل می مانیم، میگوئیم «فاجعه یک ملیون دلاری» زلزله ای که پانصد هزار دلار خسارت وارد کرد. انسانها را با ارزش مادیشان می سنجیم میگوئیم مرد صدهزار دلاری جای آفریده و آفریدگار عوض میشود «اعمال انسان، به جای اینکه زیر نظارت او باشد، بصورت نیروئی در میاید با انسان بیگانه، مسلط بر او و بر ضد او».

انسان در برابر بت های ساخت خود، بار دیگر کرنش میکند، آدمیان به «اجزاء واحد اقتصادی» تبدیل شده اند. انسانهائی که جامعه مصرف می سازد و موجوداتی هستند «حریص، طالب بنجلهای نو» که حتی تفریحشان هم ماشینی است...

در این انسان هوش (آنچه انسان را به هدفهای عملی روزمره میرساند) رشد کرده است ولی خرد او (که نیروی نفسانی فهم و درک است و می خواهد از ظاهر به باطن رود و جوهر واقعیت را بشناسد) مختل شده است. بدینگونه است که «ما ممکن است چگونگی امور را بشناسیم اما علت و هدف آنها را نه».

کارگر نه تنها به جزئی از ماشین که به زائده ای از آن تبدیل شده است «از او کارهائی می کشند که از ماشین بر نمی آید» و چون چنین با انسان «بیگانه» شود دو مصیبت روی می نماید، یکی آنکه تنبلی به صورت آرمانی در می آید و دیگر آنکه در آدمیان نسبت به کار و خلاقیت که جوهر وجود آنهاست دشمنی ایجاد می شود. پول پرستی جای همهٔ فضائل را میگیرد و مهمتر از همه انسان آفریننده به موجودی منفعل و «پذیرنده» تبدیل میشود. عشق از زندگی رخت بر می بندد «آرمان ما آن شده است که بی هیجان زندگی کنیم و فکر کنیم» و «هیچ بیننده واقع بینی شک ندارد که در زندگی غربی، عشق، عشق برادرانه، عشق مادرانه و عشق زن و مرد - پدیده ای نسبتاً نادر است و جای آن را صور گوناگون عشقهای دروغین، که در حقیقت صورتهای مختلف انحطاط عشقند گرفته است».

دیگر تبسم نشانه محبت نیست، ادای وظیفه ای بازرگانی است و «هیچ شرمی در میان نیست: به دنبال یا حتی در اثناء خبر بمباران فلان شهر و مرگ صدها انسان، آگهی فی المثل نوعی شراب با صابون می آید» و حتی «خدا نیز

به صورت مدیر عامل بی نام و نشان شرکت تعاونی جهان در آمده است».

بنابر آنچه آورده شد خلاصه ای چنین در دسترسمان قرار گرفت:

همانگونه که یونانیان تا وقتیکه فرهنگ یونان بت پرست نشانه برتریشان است به هلنی بودن خود افتخار مینماید با ایرانیان تا زمانیکه فرهنگ ایران مهرپرست یا آتش پرست عظمتی داشت آنرا سرمایه مباهات میدانند اسلام امروز نیز باید با فرهنگ خداپرستی خود سر و کار داشته باشد و این قسمتی از روحانیت زندگی هر ملت تا هر کس چه اختیار کند؟!

اینکه تمدن اروپا برتری خود را از دست داده و بقیه جهان در حال اروپائی شد متد برای هر دو طرف ننگی و نفرتی است:

آنها که نتوانستند تمدنشان را که سبب افتخار و بالیدنشان بود حفظ کند و اینها که میخواهند به چیزی برسند که اگر خوب بود از دست آنها (اروپائیان) نمیرفت همانگونه یهودیت و مسیحیت نرفت و اسلام نخواهد رفت زیرا رفتن آنها (اروپائیان)پایه و اساس مادی دارد و در محدودیت مادی است و با رفتن آن میرود و دین محدودیتی

ندراد؛ کجا برود؟ و هر چه انسان در قلمرو آن بی دین شود آنچه را با بی دینی خود توانسته ببرد رفته است و دیگر هیچ و اگر از آن دین چیزی رفته است بالاخره دین آخر با وضعی خواهد آمد که از بین رفتن آن با بی دین شدن تمام زمین باقی خواهد ماند.

اینکه اروپا از قدرت سابقش خلع شده و انحطاطش فرا رسیده آیا بازگشتی دارد و اگر دارد آیا جلو افتادن دیگران در اروپائی شدن باز هم انحطاطی دارد؟ مسلم است.

اما اگر مسلمین که از قدرت سابق خودشان را مخلوع داشته اند چنانچه به اسلام واقعی برسند بدون شک بازگشت دارند و این خاصیتی است که هر جامعه معتقدی میتواند به آن اعتقاد داشته باشد زیرا اعتقاد مسلمانان صدر اسلام هر کار کرد بعدها نیز میتواند و قرآن مسلمانان صدر اسلام و اولین و آخرین میگوید «و انتم الاعلون ان کنتم مؤمنین» و توجه به دو کلمه اعلون و مؤمنین جالب است زیرا اعلی شدن در بعد فیزیکی و تکنیک نیست و مسلمان بودن هم برای اعتلا کافی نمیباشد.

اینکه شوروی تمدن غرب را گرفت و خود را طرز

خاصی از تمدن بلکه غالب بر اروپا نشان داد و اینکه ژاپن تمدن غرب را گرفت و طرز خاصی از تمدن خود را جلوه گر قلمداد نمود اینها نقاط ضعف آنهاست که تصور میشود جلو افتاده اند.

وسیله بدست آورد مادی (تصرف و استعمار و ...) برای بسیاری از پیشبرندگان از اول صحراها بود و این قرنها ادامه داشت و قهرمان اینقسمت اتیلا - چنگیز - سزار و ناپلئون بود بعد دریاها شد و قهرمانش ملکه ویکتوریا و سیادت یکه تازیش طولانی نبود که از راه هوا شروع شد و باز قهرمانش ترومن بود که بر هیروشیما سوار شد و اینک وسیله بدست آور مادی از راه فضا شروع شده و روزی معلوم میشود که راه دیگری به خشم گشوده نمیشود و وسیله بدست آورد مادی نخواهد بود، اما ادیان چه کردند؟

آنچه را تاریخ در زمانهای نبی خاتم و حضرت علی نشان میدهد دو رادمرد صالحی که نزد کلیه مسلمانان به پیشوائی دینی پذیرفته اند و نزد همه جهانیان نیز آنها که احوالی از آن دو را دانسته اند به رهبری عدالت و تقوا

مقبولند؛ در زمان ایندو مزیت با شکوه این بود که کودکان حاضر به مدرسه رفتن و شنیدن کلمات علم و دین گردند و این سلب آزادی کودک نیست که به مدرسه اش بفرستند تا طعم علم بچشد و سعادت دین داری را دریابد بلکه کمال آزادی است که عصر جاهلیت را وادار به شنیدن صدای اسلام و ندای جبرئیل کنند.

کودک به اجبار به مدرسه رفته، درس خوانده، فهمیده و قبول شده و در غیر اینصورت باید باج درس نخواندن خود را به اجتماع بلکه به زندگی پس بدهد، افراد نیز کلمات الهی را شنیده و ایمان آورده و در غیر اینصورت باید برای اینکه در جوار اجتماع اهل ایمان بهره ها میبرند و مراقبت نه تصرف و استعمار و حضرت علی در زمان حکومت خود شاید یک وجب تصرف اضافی ارضی نداشت و هر چه داشت حاضر کردن مردم برای شنیدن سخنان الهی و اطاعت از آن و سوق دادن مردم بطرف خدا و جلب صالحان و طرد منافقان، پس دین از راه صحرا و دریا و هوا و فضا و ورود و خروجی ندارد و راه ورودش دل است و گوش و چشم و مسیر از

مغز به مغز است و آن هم از مغز محمد و علی به مغز دیگران همانگونه که علم سینه بسینه و کتاب به کتاب تا پایان جهان میرود و انقلاب حسینی اشک به اشک و چشم به چشم، دین نیز مسیر روحی متصل متصاعدی را می پیماید و این حرکت همانند حرکت چنگیز و ترومن نیست حرکت نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد از قید دریا و هوا و فضا آزاد بوده در اعماق جانها مسیر دارد و شرح حال مغولان و سربازان و کسانیکه هیتلری و استالینی بودند و کوره های آدمسوزی و قالب یخ سیبری داشتند یا ترومنی بودند و شهری را خاکستر میکردند همانند شرح حال اطرافیان موسی و عیسی و محمد نیست و همین شناسائی کافیست که بگوئیم حرکتشان از قید زمان و مکان رها و به جانها مرتبط است، آنها برخاستند برای سوزاندن و منجمد ساختن و اینها برای روشن کردن و به سعادت رساندن یعنی دوران ابرقدرتی چنگیز مانندها مقید به پیشرفت نیست و در ادیان هست، آنها دویدند و ترسیدند و اینها رسیدند اما آنها چگونه نرسیدند؟ آمدند و در ادیان گم شدند و خود را به همسایه های دور و نزدیک تحویل دادند اما کجا رسیدند؟

آنجا رسیدند که تقسیم بندی دنیای بی دین معاصر رسیده و مجبور است به تقسیم بندی سیطره دین بسی عظیمتر از تقسیم بندی بر مبنای تمدن بنگرد، از این بترسد که تمدنش رو به انحطاط رود نه دینش و همین ترس علامت دانائی بشر است که میداند تمدنها میروند و دین میماند و چرا سربازان چنگیز مانندها را با انبیاء بزرگوار مقایسه کردیم؟

بهتر است که سرانشان را مقایسه کنیم و هر چه باید بفهمیم و هر چه بفهمیم از این قلمرو خارج نمیشود که آنها نیروی مادی متحرک بودند دونده به جانب متصرفات و اینها قدرت معنوی متحرک بودند سوق دهنده به جانب سعادت و نزدیکی هر چه بیشتر به خدا؛ پس اگر پیشرفته ترین اینهایند ما مسلمانان عقب مانده تر نیستیم و اگر آنها پیشرفته ترین نیستند ما فعلا تماشاگریم یعنی اسلام، دین و علم آورد و همسایگان را عالم کرد و دینشان را نپذیرفتند و اینک آنها تکنیکشان را دارند که همسایگان متدین خود را از آن بهره مند سازند و روزی بنابر اصالتی که تاریخ نشان داده تمدنی که شالوده مادی دارد جابجا

میشود اما دین نمیشود یعنی مسلمانان ممکنست جانشین و صاحب تمدن ابرقدرتها شوند اما ابرقدرتها به اتکاء نیروی مادی محال است در غرور زندگی طولانی داشته باشند.

اگر انسان فقط دارای حوائج تکنولژی بود و چون به آن میرسید حاجت روا شده بود دلیلی وجود ندارد که دو ابرقدرت (امریکا و روسیه) که در آینده تکنولژی پیشرفته تری دارند در جنگ غیر قابل اجتنابی شرکت نمایند و چرا جنگ غیر قابل اجتناب زیرا نفوذ حافظ صلح بودن! در جوار نفوذ طرفدار خلق! بودن دو نفوذی است که با دو اسم زیبائی که انتخاب کرده اند و در سایه آن زیبائی در مسابقه تسلیحاتی اند همانند دو زن نازیبای گریم کرده میباشد که بر سر بدست آوردن نام مستعار بلکه جعلی ملکه زیبائی سازگاری ندارند و کارشان به دعوا خواهد کشید و بنابر اصل کلی: هر اجتماع گناهکاری پایدار نمی ماند بالاخره گریم کرده ها باید بسر و صورت یکدیگر بکوبند تا گریمشان زدوده شده شناخته شوند.

قوم عاد و ثمود، قوم لوط، تمدن یونان - روم - تمدن روم - پرتقال - انگلستان و ... چه شدند؟ چرا بر روی نقشه

جغرافیای تازه از چاپ خارج شده مانند سابق علامت زده نمیشوند و در تاریخ بنابر گفته ارنولد توبنبی بافرا رفتن از تاریخ، تاریخ آنها را بعلیده است؟

چرا پیروزیها غرب را غرور بیجا میخواند و مأموریت نیرومند اسلام را که باید اجرا شود روحی و ماندگار میشناسد؟ (صفحه 89).

چرا با کمال حقارت اذعان میکند که به حکم مشیت الهی کامیابی تاریخی غربیان برای خودش نبوده است (92)

و با کمال شجاعت معترف است که موهبت خلاق اسلام برای بشر، یکتاپرستی است و کسی جرئت طرد این موهبت را ندارد (88).

پس بین آنکه دستش را میلرزاند تا آنچه در دستش است بیفتد و بشکند با آنکه لقوه و لرزش دارد و چیزی بدستش داده ان می افتد و می شکند فرق دارد؛ ایدئولژی نیرومند توحید که موهبت بزرگ و مایه سرافرازی است در انحصار مسلمانانی است که دستشان را میلرزانند تا به آنچیزی برسند که در دست لقوه دار تکنیک است و در حال انحطاط و افتادن؛ ما مسلمین که تکنیک نداریم، ما که

مسلمان واقعی نیستیم ما که تحرک و ... نداریم ما آری ما با اینهمه عیوب که داریم عقب افتاده نیستیم بلکه واماندگی نشان میدهیم ما لقوه نداریم و دستمان را میلرزانیم بگذارید ایدئولژی توحید بدست آنها بیفتد که دستشان را نمیلرزانند و میلرزد و در سایه مرحمت آن ایدئولژی دستی بر فراز دستها بیابند «و لیظهرن علی الدین کله» از اسلام مصداق پیدا کند. آری ما عقب افتاده نیستیم و واماندگی نشان میدهیم زیرا عقب افتاده کسی است که گذشت زمان ثابت کند آنچه را از تمدن داشته بطور موقت داشته و دیگر بر نمیگردد و اگر چند قرنی بین دو تمدن عظیم اسلامی (گذشته و آینده) فاصله ای جلوه گر از نبودن تکنولژی وجود دارد همانند فاصله ای است بنام عقب افتادگی و تعصب دینی مسیحیت در قرون وسطی که فاصله دو تمدن قبلی و فعلی اش شد.

یک تفاوت بزرگ بین مسلمانان و افراد کشورهای ابرقدرت وجود دارد که نمایانگر وضع آنها نیست بیکدیگر است؛

غرب ابرقدرت که دانشمندای دارد و به معنویات عطش نشان میدهند آیا حاضر شده است در حالیکه پیشرفته

ترین است استعمار مغزی شود و همینکه افرادی چنان علاقه به توحید خالص اسلامی نشان داد و حتی در یک مرحله پائین غیرمادی همینکه یوگا را پسندید نوعی تسلیم نشان داده است که خلاء معنوی موجودش باید پر شود و در صورتی که تقلید کورکورانه از غرب که حتی موهای ژولیده و آستین پاره و شلوار چند رنگ از انتخاب آنها تقلید شود در اختیار جوانان متدین و فاضل مسلمان نیست و به تعبیر کوتاهتر؛ اینکه روشنفکران غرب به خلاء معنوی موجود در جامعه خود می اندیشند و روشنفکران مسلمان غرب زدگی را محکوم مینمایند بهترین گواه است که مسلمانان در قالب صنعتی شدن وامانده و کار نکرده اند و غرب در برخورداری از معنویت محکوم به عقب افتادگی و لذا در تاریخ معاصر تشخیص ابر قدرتی درست است نه عقب افتادگی:

جلال آل احمد با ارتولدتوین بی دو کتاب مشخص فاصله مذکور دارند اولی از غرب زدگی و تکنیک آب شدن نگران است و دومی از اینکه موهبت توحید خالص نزد اسلام است بشریت را بی بهره میخواند و این محکومیت ابرقدرتها به عقب افتادگی معنویت و مسلمانان به واماندگی از قسمتی از مادیت میباشد.

هر کشوری که با تکنیک فتح کرد توانست اقتصاد خود را روبراه کند اما طولی نکشید در داخل کشور در جهت سیاسی بهم افتادند و هرگاه امور سیاسی را روبراه کردند رقابت های اقتصادی در گرفت اما پیامبران با عقیده فتح کردند و فتح دلها غیر از فتح خانه خرابه های باقیمانده از جنگ است و جنگ درست و جنگ تکامل دهنده جهاد پدری است که پسرش را وادار به مدرسه رفتن و اخلاق درست داشتن مینماید و در سطح بالاتر جهادی است که بشریت را وادار به شنیدن کلمات الهی میگرداند.

و اینجاست که رقابت های اقتصادی و سیاسی تحت سیطره دستورات الهی مضحل کننده یکدیگر نیستند و سالار شهیدان همه حیات را ارزشی برابر جهاد در راه عقیده داده میفرماید: «انما الحیوه عقیده و جهاد».

بیشتر آثار علمی درست است که بموازات پیشرفت های «جهانگیری» است و امروز نیز مانند دیروز مشاهده میشود که فاتحان از حیثیت علمی برخوردارند اما همانگونه که روزگار فتح اتن و اسپارت همه چیز انسانیت با فیلسوفی سنجیده میشد و قرن 19 میلادی غرب همه چیز انسانیت با

علم برآورد میشد اسلام همه چیز را با دین به سنجش درآورد که دین، علم را هم دارد اما علم، ممکن است با دین نباشد و گرامی تر افراد نزد اسلام با تقواتر بحساب آورده شده و «ان اکرمکم عندالله اتقیکم» را قرآن شاخص باز شناخت گرامی از پست قرار داده و جامعه ای را که ایمان آورده صاحب برکات و سعادت محسوب میدارد (و لو ان اهل القری آمنوا و اتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء و الارض و لکن کذابوا فأخذناهم بما کانوا یکسبون) و ابرقدرتها همه چیز را با در آمدهای مادی میشناسند.

و این فاصله عظیم در برخوردهای افراد بخوبی باز شناخته میشود که اگر مسلمانی به مسلمانی رسید کلمه ا ی را بین خود رد و بدل میکنند که آرزوی سلم و سلامتی جسم و جان و امنیت روح بدن را میرساند که در کلمه سلام خلاصه شده است، اما ابرقدرتها در برخوردشان «می کینگ» و «چند پولسازی» دارید از یکدیگر احوالپرسی مینمایند گویا یک مسلمان همینکه به مسلمانی دیگر میرسد از او میپرسد آیا از سلامتی روحی و بدنی و اجتماعی و اقتصادی و همه چیز برخورداری؟ اما یک تکنولژیست از دوستش میپرسد آیا

درآمد حاصل از صنعتی شدن چند داری و در عبارت کوتاهتر یک مسلمان میپرسد آیا خودت چگونه ای و یک تکنولژیست سؤال میکند حال تکنیک چگونه میباشد!

اصولا اطلاق پیشرفته و عقب رفته به گروههای دینی غلط است، تمدن خانواده به خانواده - محله به محله - شهر به شهر - نژاد به نژاد و حتی قاره به قاره جابجا میشود تا 1914 اروپا مادر بود و امریکا از مهاجرین اروپا و سرمایه های اروپا که در آنجا برای بهره برداری منابع طبیعی بکار میرفت استفاده میکرد اما پس از آن امریکا جلو افتاد و این تقسیم و این جابجا شدن که در دسته های کوچک و بزرگ صورت میگیرد نمیتوان گفت با تقسیم بندی دین سازگاری میکند و چه بسا در یک قاره یا کشور چندین دین باشد و متمدن یا نیمه متمدن یا وحشی باشند.

اینکه رئیس جمهور پیشین امریکا در سخنرانی اش گفت در سال دو هزار، مرکزیت و اشنگتن - نیویورک جای خود را به مرکزیت توکیو - پکن خواهد داد آیا درست است کسانیکه در سال دو هزار ببعد زندگی میکنند، بگویند علت عقب افتادگی امریکا، مسیحیت و علت پیشرفت چین

بت پرستی است؟

قرآن جمعیت هائی را نشان میدهد که چون کارشان بالا گرفت و نعمت هایشان افزایش یافت به گناهان آلوده شدند و سد سبیل الله را از جمله امور انضباطی! محسوب داشتند و بهمین جهت در میان تمدن خود بوجود آورده اشان پیامبری آمد و همان دین برخاسته از میانشان، هلاکشان ساخت. آری انسانها باید از صورت و حقیقت انسانیت برخوردار باشند؛ چنانچه حاضر به آلودگی شدند این دگر شکلی و گریم کردن انسانهاست انسانهائی به صورت که خوش میشویند و خوش می پوشند و شباهتگری از انسانیت نشان میدهند و حال آنکه غیر انسانهائی هستند کریم کرده و چون اساس آفرینش بر نشان دادن حقایق و هموار ساختن ناهمواریهاست گریم کرده ها باید به سر و صورت یکدیگر بکوبند تا گریم ساخته شده از تظاهر بخوبیهایشان بیفتد و رسوائیشان تطهیرشان سازد، متحدینی و متفقینی تحت عنوان «غرب» به «غربی مآب» کردن بشر میپردازند تا بنابر اقرار خودشان از استعمار افراد «وسیله و ابزار» بدست آورند و این گریم ناشی از آلودگیها و گناه سلب آزادی از دیگران

آنها را بجان هم میاندازد و این از جمله خواص گناه است که گناهکار هرگز نمیتواند مورد اعتماد گناهکاری دیگر قرار گیرد و دزدی که با دزد دیگر شریک بوده اموال مسروقه را به فردی غیر دزد به امانت میسپارد.

متحدین و متفقین استعمارگر بجان یکدیگر افتادند و بسر و صورت هم کوبیدند و گریم ها افتاد و خودشان نیز خسته و وامانده گریم گناه راه به کمونیسم و امپریالیسم تحویل دادند و اینها به استعمار پرداختند؛ آن گریم طرفدار خلق را انتخاب کرد و این گریم حفاظت از صلح و اساس عقیده اشان بر پایه «غربی مآب» کردن بشریت استوار که از این راماز افراد «وسیله و ابزار» بسازند و بشریت در بهتزدگی و آنچه را اروپای غربی ازدست داده و امریکای غربی در حال از دست دادن است پیگیری میکند یعنی شرق میخواهد به چیزی برسد که غرب یا آنرا از دست داده یا در حال از دست دادن است و آنچنان در حال از دست دادن است که در یک زمان میان صدها مقاله که محتوایشان همین اشاره را دارد در کنار یکدیگر دو نفر از نویسندگان معروف امریکا یکی مینویسد:

فعلا 144 میلیون نفر در امریکا بیشتر از 18 سال دارند اما فقط 99 ملیون نفر برای رأی دادن نام نویسی کرده و فقط 38 ملیون بیشتر از 35 ساله در آنهاست که می توانند یکی از آنها رئیس جمهور شوند که یک ملیونشان محل تولدشان آمریکانیست و نصف از اینها زن هستند و بحساب دقیق 30456782 زن در میان شصت ملیون وجود دارد که «میدانیم این کشور هنوز آماده نیست که یک رئیس جمهوری زن داشته باشد...» از اینقرار 29 ملیون نفر میماند که میتواند یکی از آنها رئیس جمهور شود از این 29 ملیون 3 ملیون میترسند که هواپیما سوار شوند و دو ملیون نفرند که همسرشان حاضر به زندگی در واشنگتن نمیباشد و دو ملیون نفر یا اداره مالیه گرفتاری مالیاتی دارند و 12 ملیون نفرند که در حال طلاق دادن هستند یا زندگی ناجور و گرفتاری خانوادگی دارند و اگر هم جنس بازان را نیز حساب کنیم که نمیتوانند رئیس جمهور شوند و در نیروی هوائی هم راهشان نمیدهند فقط 9 ملیون میماند که دو ملیونشان گرفتاری اف بی آی دارند (وابستگی با دست چپی ها یا واترگیتی ها) و از هفت ملیون نفر باقی هم

باید کسی باشد که به روانپزشک مراجعه نکرده باشد و حال آنکه 6999987 نفرشان حتی برای یکمرتبه نزد روانپزشک رفته اند.

در همان صفحه نقل از دیگری نوشته اند «جن گیری و احضار روح به صورت یک سرگرمی وسیع در آمده است و بزودی از نظر حجم معاملات جای «سکس» را خواهد گرفت: بعضی از کارشناسان امور امریکا از «بحران رهبری در ایالات متحده» سخن میگویند: به گمان آنها، سیاست در ایالات متحده به صورت نوعی بازاریابی در آمده است سیاستمداران میکوشند تا جنس باب بازار را بفروشند و نه آنچه را لازم و مفید است.

همین گروه عقیده دارند که ادامه لیبرالیسم بی بند و بار کنونی که توسعه سرسام آور فیلمهای وحشتناک سکسی و کتابهای فاسد کننده را نیز به همراه داشته است، به یک عکس العمل ارتجاعی شدید خواهد انجامید. توده مردم امریکا هنوز محافظه کار و میانه رو هستند آنها دیر یا زود، از زیاده روی های کنونی خسته خواهند شد هم اکنون نیز نشانه هائی از این عکس العمل در برابر لیبرالیسم افراطی دیده

میشود. رأی دهندگان دو ایالت نیویورک و نیوجرزی در آغاز این ماه به لایحه «برابری حقوق زن و مرد» رأی مخالف دادند و ...» (1)

این زندگی ابرقدرت زمان (امریکا) است که سرآمد تکنولژیست ها و به اتکاء آن نمیتواند در ابرقدرت مانی، پایداری کند و به اینطرف و آنطرف کشیده میشود و ابرقدرت دیگر معاصر (شوروی) از آن بدتر که حق همین افراد و اعتراف نیز از نویسندگانش سلب است و امریکا و شوروی دو ابرقدرت دردمندند که اولی می تواند از درد ناله بزند و دومی نمیتواند و دردمندی که به سرش بزنند ناله نکند دردمندتر است و تازه این دو دردمند مورد غبطه دیگرانند که به آنها برسند و متأسفانه چون نمیتوانند در تکنیک برابری کنند و اجازه اشان هم نمیدهند برابری کنند به آنچه محصول تکنیک است از سینما و سکس و بی ایمانی تقلیدشان میشود و آن هم خلاصه در این جمله: آنچه را عرب در حال از دست دادن است ما دست گدائی دراز کرده ایم که داشته باشیم و اگر تمدن بوسیله چنین اوضاع و احوالی

1- کیهان 9718 صفحه 6

نگهداری میشد آنها اولی و احق از ما بودن که آنرا نگهدارند.

بسیاری از روشنفکران غرب کلمه «پیشرفت» را در مورد رشدهای مادی بکار نبرده و هر وقت از این مغوله بحثی دارند که «مدرنیزاسیون» یا نوسازی را عنوان کردند.

مایرون و بنر در کتابش (1) مینویسد:

«در قرن نوزدهم در اوایل قرن بیستم «نوسازی» معمولا به معنای رشد به عقل روی کردن و رهائی از قید مذهب بکار برده میشد و اشاره به فرآیندی بودکه آدمیان را یاری می بخشید تا از قید و بند رژیم های جابرانه و نیز از خرافه پرستی آزاد گردند. امروزه اصطلاح «نوسازی» غالباً همان معنای رشد اقتصادی را دارد».

ملاحظه میفرمائید که تجدد یا نوسازی قبلا متناسب با طرد مذهب و کاربرد عقل بوده است اما امروز متجدد کسی را گویند که پولسازیش بیشتر است و این هم مطلب چند سال پیش است و این کتابها (اولین دانشگاه و آخرین

1- نوسازی جامعه ترجمه آقای رحمت الله مراغه ای و ...

پیامبر) زمانی نوشته میشود که رو به معنویات کاذب آوردن (هیپی گری - یوگا - و ...) علامت نوسازتر است یعنی دیگر رو به مذهب بودن نشانی از عقب افتادگی نیست بلکه پشت به پولسازی داشتن عدم پیشرفتگی را میرساند و این هم بتدریج مطرود و دور میشود و نشانه عقب افتادگی روبه معنویات نداشتن معرفی میشود هر چند معنویات کاذبی بوده باشد از اینقرار آیا مسلمانان قرن 19 میپرسیدند چرا مسلمانان عقب افتاده اند و چندی پیش میپرسیدند چرا مسلمانان پولسازی ندارند و امروز خواهند پرسید چرا مسلمانان توحید خالص اسلامی را دارند و یوگا و هیپیگری و مرتاضی و معنویات کاذب غرب پسند را ندارند.

بقراری که گفته شد دیگر نمیتوان پرسید چرا مسلمانان متدین بها سلم از غربیان متدین به تکنیک عقب افتاده ترند زیرا مسلمین متغیر سر و کارشان با اسلام مشخص و ثابت است و غربیان تماشاگر تکنیک متغیری هستند که با کشف و اختراعی متغیر سر و کار دارند و اگر آمدن پیامبران و رنجهای صلحا و زحمات روشنفکران و نویسندگان و پیشبرد تکنیک همه و همه را برای خاطر یک اصل کلی بنام «انسان»

منظور بداریم و مرکزیت با انسان باشد چون تکنیک در عمل مشاهده شد که علیه انسانهاست ثابت میگردد که بدون شک، مسلمان بدون تکنیک برتر از غربی بدون دین است.

اینکه غربی قانونش را محترم میشمارد با آنکه هر چند سال یکمرتبه قانون شوئی با تعویض قانون یا انقلاب قانون دارند اما مسلمانان سیمای قانونی و حقیقت دینی را هم نشان میدهند همین است که غربیها خلاء معنوی دارند و قانون را می چسبند و مسلمانن ندارند.

برادر عزیزم سید حسن پاک نژاد اوراق مورد بحث را خواند و پرسید با توجه به معنویات ما و تکنیک آنها پس این چیست که در اخلاقیات تصور میشود غربیان جلوترند، دزدی نمیکنند، دروغ نمیگویند و ...

گفتم بحث ما از دین مسلمانهاست که دزدی و دروغ برای آنها مفهومی ندارد وانگهی ابرقدرتها اگر دزدی و دروغ دارن منطقه منطقه و قاره قاره است آنها آفتابه دزد چرا داشته باشند باید استعمارگر باشند گانگستریسم داشته باشند و ... بعلاوه همین تبعیضات نژادی مگر بزرگترین انسان دزدی و دروغشان نیست و اگر آنچه را گفتم روشنفکرانشان

درباره تکنولژی آورده اند که امروز به آن دچارند از تزلزل شخصیت، ناخشنودی، سلب آرامش خاطر، جلوگیری از درک حقیقت زندگی، کیفیت ها را قربانی کمیت ها کردن، بردگی توان فرسای گیج کننده غیر بشری، کمیت اشیاء را بیشتر از کیفیت زندگی ارزش دادن، سکس را آلت فعل خریدو فروش و انتصاب و ارتقاء و مصاحبت با اعیان قرار دادن، توسعه تجهیزان نظامی، تبدیل اشکال روحانی و قهرمانی به سکس و دلقک بازی، زندانی شدن مردم در کارگاههای ماشین سازی و در کشورهای کمونیستی زندانی شدن مردم در خانه های ماشین سازی، به نابودی کشیدن جوهر هنر، عوض شدن مفاهیم و معانی کلمات، تبلیغات دروغ، زبان بازیهای مطبوعات و وارونه نشان دادن همه چیز، تفاوت میان قلمرو اندیشه و زبان و ... و برداشت روابط صمیمانه خانوادگی و تشکیل اجتماعات محبت آمیز خانوادگی و دوستی که میتوان بار دیگر همه را در این مثال خلاصه آورد:

فردی مسلمان در برابر کسی از ابرقدرتها همانند معلمی ژنده پوش است که از اسبی پیاده میشود و در برابر کارگری قرار میگیرد که از جت پیاده شده و کاردی بسیار

تمیز و برنده ساخته در دست دارد و مسلمان میخواهد از ترس بگوید ما مسلمین عقب افتاده ایم؟ از اینقرار:

این روبناها و روساخت های اسلامی است که در معرض تهدید ابربناها و ابرساخت هاست و با زیربنا و زیر ساخت های فنا ناپذیر اسلامی که چشمه های حیات بخش فیاضش هرگز خشک نمیشود فرق دارد و فرق کلی آنکه: یکنفر مسلمان میتواند تکنولژیست باشد، اما یکفرد تکنولژیست باید مسلمان باشد.

دکتر علی شریعتی در پاورقی روزنامه کیهان (28 - 9821) تحت عنوان مارکسیسم، ضد اسلام میگوید:

... آنچه افق این آینده را روشن تر و مژده بخش تر میسازد این است که در هر دو دنیای سرمایه داری و مارکسیسم ارواح نیرومندی که به «خودآگاهی انسانی» رسیده اند سر برداشته ان و از میان هیاهوی گوش خراش ماشینیسم سرمایه داری، فاجعه انسان مسخ شده ای را فریاد میزنند که در یک لیبرالیسم بی هدف و دریس یک پوشش دروغین و فریبنده دموکراسی، «یک بعدی» میشود، مسخ میشود، «کاسته» میشود و بعد «از خود بیگانه» میشود و بالاخره دارد «ماهیت

انسانی» خود را از دست میدهد....

و در این قطب علیرغم قدرت قاهری که همه ابعاد جامعه را در خود میفشرد، آن «روح» به فریاد آمده است و ندای خویش را از پس حصار بلند و قطوری که برگرد آن کشیده شده است به گوش زمان میرساند و هر روز بلندتر و دامنگسترتر میشود، هنوز زود است که آینده ای را که دارد زمینه سازی میشود از اکنون «تصویر» کرد اما میتوان جهت آن را پیش بینی نمود.

وجه مشترک همه این «داعیان جدید» اعتقاد به این واقعیت است که هر دو راهی که سرمایه داری غربی و کمونیسم انسان را بدان رانده اند به «فاجعه انسانی» منجر شده است و بنابراین، راه «فلاح انسان» بازگشت از این دو راه است.

اما بجز این وجه اشتراک منفی یک وجه اشتراک مثبت نیز میتوان در همه این فریادها و پیام ها و دعوتها و تلاش ها جست و آن «نیاز و جستجوی روح» است.

شاید، بسیار خوشبینانه باشد اگر این را یک «گرایش به مذهب» تعبیر کنیم، ولی با اطمینااان میتوان گفت که یک

نوع «معنویت گرائی متعالی» است زیرا در لحن و حتی اندیشه و کلام اکثر روشنفکرانی که علیه فاجعه انسانی، در هر دو دنیای متضاد (و بهتر است بگوئیم بظاهر متضاد) فریاد برآورده اند، نفرت از «مادیگری فلسفی و اخلاقی انسان امروز» «دلهره مسخ جوهر حقیقی و متعالی انسانی» «فرو ریختن همه ارزشهای ماورائی آدمی» و بالاخره فرو مردن آن «آفتاب اهورائی یی که از اعماق فطرت انسانی می تابید و وجود او را گدازان و حیات او را روشن و تمامی جهان طبیعت را کالبدی زیروح میساخت و عشق و ارزش می آفرید» بروشنی آشکار است.

امروز دیگر هایدگر فیلسوف همچون هگل و یا فوبرباخ قرن نوزدهم سخن نمیگوید، در علم، ماکس پلانک - چهره نمایان فیزیک جدید - برخلاف کلودبرنارد حرف میزند، هایدگر مسیح را در انسان میجوید و پلانگ خدا را درجهان فیزیک.

ادبیات و هنر جدید، با وحشت و حسرت از پوچی انسان، مسخ انسان و تنهائی و تاریکی مرگباری که درون او را فرا گرفته است، یاد میکنند.

الیت استرنبرگ گنون، نویسنده «دکتر ژیواگو»، تاین بی، اریک فروم سنگور، اوزغان، عمر مولود...

همه بگونهای در جستجوی «نور» ند.

حتی یک فیزیولژیست نامی معاصر - الکسیس کارل، که دو جایزه نوبل درباره پیوند زدن رگها و نگهداری بافت زنده در خارج از بدن بدست آورده است، به راحتی از «نیایش» به عنوان عاملی نیرومند در شگفتی و کمال اخلاقی و روانی و حتی تأمین هماهنگی رشد وجودی آدمی سخن میگوید.

در درون حصال بسته دنیای کمونیسم نیز از تکرار و تشدید «مبارزات ضد مذهبی دولت» سخت گیری های حزب حاکم در رام کردن نویسندگان و هنرمندان و متفکران نسل جدید در برابر دگم های دیکته شده ماتریالیسم و بالکتیک دولتی و هراس و اتهام دستگاههای کنترل کننده افکار از «بازگشت ها و سربرداشتن های پیاپی افکار ارتجاعی و اخلاق مذهبی و اندیشه ها و گرایش های بورژوائی» پیداست که «روح مسیحائی» در کالبد منجمدی که کلیسای بی خدای کمونیسم از انسانها ساخته است دمیده و رستاخیز انسانی، حیات و جنبش گرفته است.

امروز دیگر برخلاف مارکس که نفی خدا را شرط نجات انسان میشمرد و برخلاف نیچه که با غرور «مرگ خدا» را اعلام میکرد حتی فیلسوف ملحدی چون سارتر، با وحشت اندوه و افسوس بسیار از غیبت خدا در جهان یاد میکند و آنرا عامل پوچی انسان و عبث بودن هستی میشمارد و نفی ارزشها.

علامه اقبال سی سال پیش اعلام کرد که: «انسان امروز بیش از هر چیز نیازمند یک تفسیر معنوی از جهان است».

و با اینکه معنی در نفس تعبیر اقبال مستتر است باید بر آن افزود: «نیازمند یک تفسیر معنوی از انسان نیز».

بروشنی آشکار است که در مرز پایان یک دوران و آغاز یک عصر نوین قرار گرفته ایم: دورانی که در آن تمدن غربی و ایدئولژی کمونیست هر دو از رستگاری انسان عاجز مانده اند و سرنوشت او را به فاجعه کشانده اند و «روح جدید» از هر دو سرخورده است و آغاز عصری که میرود تا در جستجوی فلاح انسان، راه دیگری را تجربه کند و جهتی دیگر را پیش گیرد؛ جهتی که در آن انسان گوهر وجودی خویش را نجات دهد و بر سقف این طبیعت که اکنون روح و نور

خویش را از دست داده است فانوس قدسی خورشیدی بیاویزد که در پرتو آن انسان بیگانه شده از خویش «چشم به فطرت خود دوزد و خود را باز یابد و راه فلاح را باز بیند.

در این حیات و حرکت نوین، اسلام مقام بزرگی دارد. چه اسلام هم با «توحید ناب» خویش، آن «تفسیر معنوی» عمیقی را از جهان ارائه میدهد که بهمان اندازه که اشراقی و آرمانی است عقلی و منطقی نیز هست.

و هم با فلسفه «خلقت آدم» جوهر مستقل و آزاد و متعالی یی از اومانیسم را نشان میدهد که به همان اندازه که خدائی و ایده آلی است در متن واقعیت زمینی و غیبت این جهانی قرار دارد.

و بویژه از این نظر که اسلام، تنها به پاسخگوئی به یک نیاز قلسفی و روحی و ارائه یک مکتب اخلاقی بسنده نمیکند و میکوشد تا انعکاس جهان بینی توحیدی و اصالت انسانی خویش را در متن زندگی واقعی تحقق بخشد و انسان را همچون فلسفه های ذهنی و مذاهب عرفانی، میان دین و دنیا، عقیده و عمل و «ایده» و «واقعیت» تجزیه نکند و بدین معنی است که به تعبیر آقای لوئی گارده «اسلام هم دین است

و هم امت».

.... می بینیم که به همان اندازه که «عمق» و «دامنه های دعوت اسلام و بویژه تلقی اسلام از انسان فرا گیرنده تر و بیشتر میشود، تضاد و درگیری آن با ایدئولژی ها....و بویژه ایدئولژی هائی که از اصالت انسان سخن میگویند - جدی تر و وسیع تر میگردد.

در خاتمه بار دیگر تکرار شود: ما مسلمانها عقب افتاده نیستیم، همچون معلم کم درآمدی هستیم که از کجاوه ای پیدا شده در برابر کارگری بظاهر آراسته قرار گرفته ایم که از جتی پیاده شده و کارد بسیار زیبای تیزی را که ساخته در دست دارد و فرق کلی ما با صاحبان تکنیک است:

یکنفر مسلمان میتواند تکنولژیست باشد اما یک فرد تکنولژیست باید مسلمان باشد.

اسلام هفت قرن تمدن آورد و از اطراف همه را گرد هم آورد، تکنیک دو قرنه را منتظر باید بود که چه خواهد کرد (بعنوان نمونه اگر یک رآکتورانمی نیویورک شکاف بردارد کدام اطراف اینهمهم گردشده ها را جا خواهد داد.؟)

چرا بعضی از نصارا نسبت صرع به نبی گرامی اسلام دادند؟

آنزمان که صرع را درست نمیشناختند آنرا به نبی گرامی خاتم نسبت میدادند بلکه تا روزیکه پیامبر را درست نمی شناختند همه نسبتی و از جمله صرع را به ایشان نسبت میدادند و این معادله از روز حضرت آدم «و علم آدم الاسماء کلها» تا پایان جهان بقوت خود باقیست: بی دینی هیچ دانشمندی و جهل هیچ دینداری بدون رسوائی و زیان نیست، از روز اول علم نداشتند یا داشتند و نبی گرامی را نمیشناختند نسبت جنون و سحر و ... به آنحضرت میدادند بعدها بی علمیشان به صرع و جهلشان به شناخت نبی گرامی سبب شد صرع را جهت حضرت مطرح سازند.

چه شد با آنکه حضرت دشمنان زیادی داشتند و از جمله منافقانی که هنگام نزول وحی، حالت حضرت را میدیدند و صرع را نیز میشناختند و با آنهمه عداوت، نسبت صرع به حضرت ندادند (با وجود آنکه نسبت جنون و سحر و ... را به حضرت دادند.)

آنقدر اوضاع و احوال و سرگذشت حضرت روشن

است که حتی شماره تار موهای سفید شده سر مبارک ایشان در سالهای اول و دوم و ... ثبت شده و چه کسانی با حضرت در طول 23 سال است مصاحبت داشته اند همه را آورده اند و ... اما سخنی و اشاره از صرع ایشان نیست.

در بسی اوراق و کتب مذهبی بحثی از صرعی ها و علائم مربوطه اش که قدیم میشناختند دیده می شود و گاهی به جائی میرسد که حدیثی از حضرت ذکر میشود اما هرگز صرع آن حضرت ثبت نشده است وانگهی از علائم مسلم صرع عدم شناسائی یبمار و از خود بیخود شدنش است و قبل از این شناخت ها و بعد از آن هم دشمنان قبول داشتند که در حین گیرندگی وحی حضرت در عالیترین تجلیات فهم و شعور بوده اند چه در جهت گیرندگی وحی، چه در جهت ارتباط بین الاثنین با جبرئیل چه در جهت توجه به ذات تبارک و تعالی؛ و دانشمندان اخیر عرب را دیده اید برخی معذرت خواهی میکنند که چرا نویسندگان قبلی بی انصافی کرده نسبت صرع بحضرت داده اند.

آیا معاندین در مقام مقایسه پیامبر و نابغه برمیآیند یا خیر؟

اگر پیامبر را قابل مقایسه با دیگران نمیدانند بدون شک بالاتر یا مساوی میشناسند و اگر مساوی میشناسند به متجاوز از یکصد فری که بین نابغه و پیامبر در جلد قبل گفتم مراجعه نمایند تا مجبور به پذیرش حتی یکی از آن فرقها شوند و همین کافیست گفته شود پیامبر انسانی است بر فراز انسانهای نابغه و آیا همین فراتری کافی نیست که صرع را رد کند (دقت فرمائید).

وانگهی نسبت صرع به حضرت دادن را با دعوتش که تحدی میکند و هل من مبارز میطلبد و نمیتوان سوره ای مانند حتی سوره کوچک کوثرش آورد جواب باید گفت نه اینکه نسبت بیماری حتی بیک دانشمندی دادن دردی دوا نمیکند و در سطح پائین تر اگر بگوئیم خواجه نصیر طوسی، ملا صدرا، شیخ بهائی همه صرع و سرطان و سل داشتند آنوقت چه؟

و اگر بگوئیم به علاوه مذکور از حملات صرعی به زمین افتاده و با ادرار خود را خیس کرده و حتی آثار چراحت در اثر سقوط نیز داشته اند و ... آنوقت چه؟

و کیست آن کسی و کدام است آن کتابی که به ذکر

یکی از علائم صرع پرداخته باشد که در حضرت وجود داشته است؛ فقط بصرف آنکه حضرت در موقع وحی کسا و یا عبا می طلبیده و خود زیر آن میرفته (و صرعی نمیتواند خود چنین کاری کد و درخواستی نماید) دشمنان آنرا به صرع نسبت دادند:

گر هنرت باشد و هفتاد عیب***دوست نبیند مگر آن یک هنر

و اگر هفتاد علامت از عدم وجود سرطان در کسی باشد و فقط قطره ای خون از بینی اش بچکد دشمن آنرا به سرطان خون نسبت خواهد داد؛ از آنجا که گاه در قدیم پارچه ای بر صرعی می انداختند که پس از تلاش در حرکات رفع خستگی میکند سردش نباشد و اینک نیز یافته اند که حضرت دستور میداده پارچه ای بیاورند و خود بزیر آن میرفته است صرع حضرت را مسلم پیدا کرده اند!

شعرای زمان حضرت کلمه مصروع را در اشعارشان دارند و صرع را مردم زمان می شناختند اما آنهمه دشمن وجود داشت و چنین نسبتی نداد و همه مطالب در یک جمله خلاصه آنکه:

تنها راه گریز مردم از قبول نبوت آنحضرت نسبت سحر و جنون و صرع دادن به ایشان بود که سحر و جنونش را مشرکین عصر جاهلیت برای بقای در شرک به لات و عزی انتخاب کردند و صرعش را مشرکین به تثلیث و اندک ناچیز افرادیکه کاسه لیس قدرت تکنیک تثلیثی هایند و برای بقای در شرک به جهل خودشان (بلکه فقط خودشان) آنرا پذیرفته اند.

خواهی نشوی رسوا همرنگ جماعت شو!

با آنکه کافیست گفته شود پیامبرانی چون نوح، ابراهیم، هود، صالح، لوط و بلکه همه پیامبران حاضر نشدند با آنکه بسیار اندک بودند همرنگ اکثریت شوند مختصر شرحی داده میشود.

غلط ترین بلکه مفتضح ترین کلمات که در فارسی آورده شده اینست که: خواهی نشوی رسوا همرنگ جماعت شو که نه قرآن آنرا میپذیرد که موسی و هارون در برابر چندین میلیون نفر بودند و همرنگ آنها نشدند و حال آنکه همه میگفتند فرعون خداست و نه تمدن و

تجدد آنرا میپذیرد و تنها مورد پذیرشش در بین عوام الناس است والا مجالس بحث و فحص دانشمندان روز را هر کس دیده است بیاد دارد که صدها نفرند همه مشروب میخورند یکی نمیخورد که مسلمان است همه گوشت میخورند یکی نمیخورد و کسی نمیگوید خواهی نشوی رسوا همرنگ جماعت شو و سخن افتضاح آمیز اینکه یک مسلمانی در جمع میخوارگان نشسته و چون به او پیشنهاد شراب میشود دستی بشکم میگیرد و میگوید معذرت میخواهم زخم روده دارم نمیتوان بخورم و این مغز فروشی است و جای آن شکم را واسطه کردن و این شخصیت فروشی است و جای آن درد زخم روده را نخواستن و این عقیده فروشی است و جای آن شهوت نگهداری تجدد کاذب را درست تصور کردن.

(ناگفته نماند در قرآن مجید نیز داریم «و ان کثیراً من الخلطاء لیبغی بعضهم علی بعض الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات و قلیل ماهم» - که پروردگار خبر از اهل حق میدهد که اندکند در حالیکه نه خود زیاد می بینند و نه زیان میرسانند).

و حضرت علی میفرماید: «لا تستوحشوا فی طریق الهدی لقله اهله» تا کسی وحشت نکند، از اینکه در برابر جمعیت بزرگی از گمراهان تنهاست و همانند حضرت موسی و حضرت هارون در برابر چند ملیون قبطی که فرعون را خدا میدانستند و این دو بزرگوار همرنگ جماعت نشدند او هم نشود و چه بسا برای رشد یک جمعیت کوچکی که بر هدایتند دو ابر قدرت بهم افتند همانگونه که ایران و روم یکدیگر را ضعیف کردند تا اسلام هر دو را به قلمرو اطاعت خود درآورد (اشاره به آیات «الم غلبت الروم فی ادنی الارض و ...» 8/152.

اگر همه برده فروشی، افتتاح عشرتکده باز کردن مشروبفروشی و ... را بهمرنگی رساندند آیا شما هم درست است که رنگ شوید؟

کسیکه مطالب زیر را میداند:

از لحاظ بهداشت و درمان کسی حق ندارد حتی یک قرص دردسر بدون تجویز پزشک بخورد و داروخانه نیز حق ندارد بدون نسخه و تجویز پزشک آنرا بدست کسی بدهد.

روح بر جسم مزیت و برتری دارد.

جسم را بهتر شناخته و کتابهای زیادی درباره معرفه الاعضاء و درمان شناسی و ... نوشته اند و هر قسمت از اجزاء جسم متخصصان چندی وجود دارد اما درباره روح چیزی نمیدانند و ناچیز مطالبی فقط از آن در کتابها دیده میشود و متخصصان روح فقط پیامبرانند.

این را نیز بدانید اگر همه مردم هر روز صبح بدون اجازه پزشک قرص دردسری گرفته دهان باز میکند آیا حاضرید شما همرنگ جماعت شده بدون اجازه پزشک چنین کاری را که غلط است انجام دهید؟

اگر جوابتان منفی است در مسائل روانی نیز اگر قلب و چشم و گوش همه مردم بدون اجازه نبی گرامی خاتم بر بدیها و زشتیها باز میشود شما همرنگ جماعت نشوید.

همرنگ جماعت شدن یعنی اوضاع و احوال ایجاب مینماید که به شیوع فساد کمک شود و در تبه کاری شرکت همگانی تجویز شده است و هرگز اجازه داده نمیشود کسی در راه مبارزه با فساد و هر گونه صدمه و بلا اقدامی کند و اینکه حسین بن علی همرنگ جماعت نشد یا موسی و هرون نشدند از فرط بی اطلاعی آنها از فلسفه مطلق گرائی

(خواهی نشوی رسوا همرنگ جماعت شو) بوده است.

ایمان آوردن حضرت علی در کودکی آیا ارزشی دارد؟

درباره اولیاء الهی طرح سن و سال وارد نیست که پیامبران از کودکی پیامبرند و نمونه معرفی شده اشان در قرآن حضرت عیسی و حضرت یحیی؛ و آیا ضمن پیشنهاد توجه به سن حضرت نشد و فراموشکاری در بین آمد یا اینکه نبی گرامی متوجه کودکی حضرت بودند و اسلامشان را پذیرفتند؟ سفه یوم الدار (سفره و انذر عشیرتک الاقربین) که مورد توجه شیعه و سنی بوده و از هر دو بالانفاق نقل شده است جریان عمده اش این بود که هر کس به نبی گرامی در پذیرفتن اسلام قبل از همه پاسخ مثبت بدهد خلیفه و وصی پیامبر خواهد بود و سه نوبت حضرت علی پاسخ دادند و علاوه بر اینکه اسلام و ایمانشان پذیرفته نبی گرامی بود ایشان را خلافت و وصایت دادند و برای کسیکه آغاز ایمان اوست و هنوز شرع قانونی برای پذیرش ایمان بعنوان بلوغ نیاورده است ایمانش مشروط به بلوغ رسیدن نمیباشد.

قبل از آنکه حضرت علی اظهار اسلام و ایمان نمایند چه بودند؟

آیاتی از قرآن میرساند که حضرت ابراهیم و نبی گرامی قبل از آنکه اظهار عقیده ای کنند بر آن ایمان داشته اند (66 سوره المؤمن - 131 البقره) و ایمان آوردن حضرت علی نیز بهمان نحو اظهار ایمان قبلی درونی بوده است.

حضرت علی چه زمانی ایمان آورد؟

شیعه و سنی نوشته اند که نبی گرامی روز دوشنبه مبعوث شدند و سه شنبه فردایش حضرت علی مسلمان شد و ایشان اولین مردی بودند که دعوت نبی گرامی را پاسخ مثبت داده ایمان آورد.

چرا نبی گرامی اصرار داشتند جز بر خدا بر دیگری سجده نشود؟

میدانستند طبع بشر است که بزرگان دینی خدا را جنبه خدائی دهند و فطرتش بر توحید که چون کسی را خدا

دانستند از پیروی کردنش سرباز زنند! و شرح داده شد که انسان در مرحله اعتقاد بخوبی فطرتش بیدار اما در مرحلهٔ عمل به غیب ایمان آوردنش باید به یاری و هدایت الهی باشد.

در برخی از مطالب اسلامی کلمه «ثار الله» دیده میشود که آنرا بمعنای «خون خدا» آورده اند؛ و مگر خدا خون دارد.؟ک

یکدهم وزن بدن خون «دم» است که تا در بدن جاری میباشد پاک است و با آن میتوان نماز خواند همینکه بدون جهت و ثمر حتی قطره ای از آن از بدن خارج شد نجس و پلید بحساب میاید و این برای تنفر شدیدی است که اسلام از خونریزی دارد تا کسی به ریختن یک قطره اش عادت نکند و اندک اندک دو قطره و سه قطره و بالاخره خونریزی نگردد (علت کراهت کسب قصابی که ذبح حیوان میکند نیز شاید همین باشد که قباحت خونریزی کم کم از بین میرود).

خون تا در بدن است نتیجه دارد: غذا میرساند، دفاع میکند و ... پاک است؛ خارج شد خونریزی را از اهمیت

می اندازد نجس است تا در بدن شهید است ارزش همان خونی را دارد که در بدن دیگران میباشد اما همینکه ریخته شد چون نجات بخش اجتماع است در ارزش کیفیت بی پایان دارد؛ همانگونه که مرکب میرزای بزرگ شیرازی تا در دوانش بود یکشاهی قیمت داشت اما همینکه یکی دو قطره تحت عنوان «مسئله تنباکو» بر کاغذ آورده شد ارزش بی انتها یافت و «مداد العلماء افضل من دماء الشهداء» از نبی گرامی بهیمن جهت است که میتواند با آن آیات خدا و روایات اولیاء خدا را روشن کند و با آن اجتماع را روشن سازد چه روشنگری در آیات تکوینی باشد (علوم) چه تشریعی (دین) و بعنوان مثال در رأس همه نوشت یک کلمه «لا اله الا الله» که آدمی میداند از قید هر چیز و هر کس از او است و مؤثری در زندگیش جز ذات باریتعالی است و با قبول این معنی کاملا احساس آزادی میکند.

علمی که در سینه عالم است تا جاری و ساری نشود، مرکبی که در قلم روشنفکر است تا روشنگری ننماید، خون که در بدن شهید است تا گلگون نسازد کلیه همپایه مشابهین اند و کتاب و مداد و خون را میتوان از کتابفروشی و بانگ خون

دریافت داشت اما همینکه خونی که در بدن میچرخد و برای خود شخص پاک است در اجتماع چرخید برای همه بندگان خدا پاک است و خون خداست زیرا دیگر «دم» نیست که حیوانات هم دارند و ایثار است و «ثار» که فقط در راه خداست و میشود «ثار الله». و چه زیبا کلمه ای که «ثار» از «ثوره» و انقلاب نیز یکریشه اند و «ثار الله» زنده کننده انقلابها برای خدا: (ثار القوم یعنی انقلاب کرد قوم).

مداد هم تا دردکان است برای دکاندار میچرخد و چون بر صفحات اجتماع چرخید می بینیم از خون شهید برتر است زیرا خون شهید با عاطفه همه نیکی ها را نگهمیدارد اما مداد علاما با تعقل همه نیکی ها را پیش میبرد و هر اجتماع به امید و عاطفه زنده است که امیدش از نوک قلمهاست و عاطفه اش از شاهرگ شهدا و شاهرگ شهداء اگر انقلابی میکند مداد قلمها نیز انقلابی میکند که اینجا بهتر میتوان مقایسه اشان کرد.

این سوگندها در اوائل سوره های کوچک که از طرف پروردگار آورده شده چیست؟

در هیچ کتاب مذهبی دیده نمیشود و همانند بسیاری از مسائل دیگر نوعی معیار استقلال بخش و امتیاز این کتاب کریم (قرآن) است، بعلاوه سوگند پروردگار به مظاهر طبیعی و آفریده های خود، آدمی را مشوق و متحول در تفکر و تدبر و تعلیم و مطالعه درباره آنهاست.

در قرآن این کلمات زیاد بچشم میخورد از چیست، نظر کنید، تفکر کنید، تعقل کنید و ...؟

برای اینکه هر کس و ناکس به کمک دوستان یا دولت یا ... نتواند ادعای نبوت و رسالت کند پروردگار وی را به آیات (نشانی ها) مجهز و مسلح کرده، میفرستد و چون مردم زمان از آوردنش عاجزند آیات را معجزات نیز میگویند لذا می بینیم مسلک های ساختگی برای اینکه مردم از آنها معجزه نخواهند منکر معجزه میشوند و مطلب مهمتر در این باره اینکه: دین حقیقی (همانند اسلام) آنست که تمامی جهان را تا پایانش از آن خود بداند و

درعین حال بر تعلیم و تعلم پافشاری شدید ورزد و اصرار کند در فکر کردن و تعقل نمودن و ... زیرا با پیشرفت هر چه بیشتر علم حقایق و از جمله دین حق شناخته میشود و باطل از بین میرود و در حقیقت علم لازم است برای شناخت دین و دین واجب است برای کنترل علم و رساندن به سعادت.

حال که صحبت از کلمه معجزه شد؛ چرا با آنهمه که این کلمه در نزد مذهبی ها شایع است در قرآن از آن نامی نیست؟

شاید از این جهت که معجزه برای زمان خودش عاجز کننده بود و علم بتواند درسالهای آینده موفق شود چند تائی از معجزات را از لحاظ متعارف انجام دهد اما آیه و نشانه ای که پیامبری از طرف خدا دارد تا زمانی که آن دین به وسیله پیامبر بعدی، منسوخ نشده آوردنش محال است و دین آخر آن است که در این باره تذکری بدهد واعلام بدارد که نشانی ها و آیاتی که من دارم (نشانه بجای معجزه) هرگز و حتی در صورتیکه همه جن و انس جمع شوند نخواهند توانست مشابه آنرا بیاورند و این نشانی ها هم از دسترس

تکنیک و صنعت و هنر دور بماند یعنی بصورت کتاب باشد که دوام آوردنش تا پایان جهان امکان داشته باشد و می بینیم تمام این شرایط در قرآن جمع است: تمام کلماتش را آیات و نشانی ها نامند و تحدی نیز کرده و هل من مبارز طلبیده و گفته است تا پایان جهان اگر تمام انس و جن بیکدیگر کمک کنند مانندم را نمیتوانند آورد و تمام آیات نیز بصورت کتاب که حالت تداومی دارد درآمده است.

و اینکه هر چه تفسیر بر قرآن نوشته میشود باز قرآن بالاتر است در صورتیکه تمام کتاب های دیگر با پیشرفت علم بهترش آورده میشود و این تفوق قرآن که ابدی است خود وارد میدان تحدی شدن بطور عملی است.

آیا کلمات دیگری هست که نزد انسانها بسیار ارزشمند باشد اما در قرآن نباشد؟

عشق، غریزه و... هم در قرآن نیست و سالها قبل این مطلب را تذکر داده ام که امکان دارد چنین کلماتی را از قاموس روان طرد نمایند و هم اکنون گویا هر دو را غیر حقیقی میدانند (غریزه نیاز ثابت است و عشق نیاز متحرک

و متکمل همانند قانون ارث و تکامل که اولی ثابت است و دومی متحرک.9

فلینظر الانسان الی طعامه (سوره عبس آیه 24) و نظر به طعام کردن چیست؟

نگاه به طعام کردن در بسیاری از موارد سبب ترشح معده و شروع هضم غذا میگردد (آزمایش سگ پاولف). اگر چیزی باشد که نباید خورد دیده میشود. میهمانش آسوده میخورد متوجه وضع پخت و پز و محصول کشور میشود و ده ها علت دیگر: 1/25.

سنریهم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین انه الحق (53 فصلت) که قرآن وعده میدهد: زود باشد نشانیهای آفاق و انفس روشنگری در جهت شناسائی حق نماید چیست؟

نفس محیط خودمان است که به پوست از نفس دیگر جدا و مرز دارد (و بشر گوید که از بشره یا بشر دیگر به ظاهر جداست و هیچ موجود، چنین نیست) و آفاق بقیه از

محیط است. نشانیهای حق نما در بدن آدمی بسیار است مخصوصاً آنچه درباره روانشناسی وجود دارد و ما به الامتیاز انسان از حیوان میباشد و چه خوش فرموده حضرت علی: «اتزعم انک جرم صغیر * و فیک الطوی العالم الاکبر * وانت الکتاب المبین الذی * با حرفه یظهر المضمر:

آیا گمان میکنی جثه کوچک داری در صورتیکه جهانی بزرگ در آن پیچیده شده آنچنانکه گویا کتابی را مانی که هر حرفش خود کتابی است». و در آفاق نیز فراوان است (از نظم عالم، شیمی، فیزیک و ...)

نشانیهای تکوین (آیات در آفاق و انفس) آنقدر از لحاظ علمی روشن میشود تا نشانیهای تشریع (آیات در قرآن) را با ثبات برساند و حق را نشان دهد و خوش بحال مؤمنان که از نور ایمان حق بر آنان روشن است و بقیه را بالاخره نشانیهای تکوینی و علمی باجبار به پذیرش حق واخواهد داشت.

«سنریهم آیاتنا» اثبات چگونگی «لیظهره علی الدین کله و کتب الله لاغلبن انا و رسلی» نیز میباشد.

قبلا آیات الهی بوسیله پیامبران به مردم نشان داده میشد تا دینشان غلبه کند اما کمتر غلبه ظاهری داشتند و لذا روزی خواهد آمد که همان آیات که غلبه معنوی داشتند غالب بودن خود را بظاهر نیز نشان دهند یا آنکه مردم از راه پیشرفت علم آیات الهی را در آفاق و انفس دیده بر صحت دعوت انبیاء واقف شده، دین الهی، اسلام، را پذیرفته، آنچه را پروردگار حتمی الوقوع مقرر فرموده که همانا غلبه با خودش و پیامبرانش باشد (لا اله الا الله محمد رسول الله) دیده میشود که بر سراسر جهان حکمفرماست.

بطون قرآن:

پاسخ طولانی است: روایانست که قرآن چندین بطن دارد (هفت بطن - هفتاد بطن) که شاید توانسته ایم چند بطنش را بشناسیم بطن های: فصاحت - بلاغت - غیبگوئی - علمی بودن مطالب علمی بودن یک کلمه - علمی بودن یک حرف - وجود نیروئی در یک کلمه برای بکار بردن آن تا پایان جهان - تدبر در آیات - طبق فطرت حاکم شدن - رعایت مراحل زمانی - برنت و پرده موسیقی بودن آیات -

بر تصاعد و حساب بودن آیات - نسبتی معین که بین اعداد و ارقام حروف و کلمات برقرار است و ...

روزی فصاحت و بلاغت (1و2) سبب میشد مردم مسلمان شوند (چنانچه عمر شنید و مسلمان شد و دیگران) غیبگوئی هائی باعث ایمان آوردن با تقویت ایمان جزئی شد (مورد 3 همانند اعلام تسلط روم بر ایران در کمتر از ده سال - بضع سنین).

علمی بودن مطالب: همانند صدها مورد که در همین جلد و جلدهای قبل دیده و خواهید دید.

علمی بودن یک کلمه: مقصود اینست که در مواردی یک کلمه بکار رفته که همان یک کلمه علت یا حکمت موضوع را نیز روشن میسازد:

برای مستی کلمه سکر و مسکر است نیز علاوه بر خمر در قرآن آورده شده است (43 النساء - 2 الحج) در صورتیکه در موقع وضع حکم، کلمه «خمر» ذکر گردیده است (219 البقره - 90 المائده) که معنای پوشاندن میدهد و مهمترین زیان خمر نحوه خاص پوششی است که بر مغز تحمیل مینماید - 7.

علمی بودن یک حرف: نیز همانند «ت» در کلمه اتخذت (مثل الذین اتخذوا من دون الله اولیاء کمثل العنکبوت اتخذت بیتاً: مثل کسانیکه غیر خدا را دوست گرفتند همانند عنکبوتی ماده است که برای خود خانه ساخته است .... 39 سوره العنکبوت) که ملاحظه میفرمائید اخیراً معلوم گردیده فقط عنکبوت ماده خانه سازی مینماید و قرآن 15 قرن پیش ذکر فرموده است.

وجود نیروئی در یک کلمه برای کاربرد آن تا پایان جهان: مثالهای متعدد زیادی است: «الف» «واعدوا لهم ما استطعتم من قوه و من رباط الخیل ترهبون به عدو الله و عدوکم و آخرین من دونهم» - بدین مضمون: هر چه میتوانید تهیه کنید «قوه» و پیاده نظام برای ترساندن دشمنان خدا و خود و دیگران (بقول امروزیها برای دفاع از حملات احتمالی یا جهت حفظ صلح).

ملاحظه فرمائید - برای مسلمین صدر اسلام شمشیر یمانی و تیر سه شعبه زهرآلود و اسب و شتر عده وعده بود و برای دوره ای منجنیق و باروت و بالاخره تفنگ و توپ و اتم و هسته و بعدها هم چیزهائی که در هر حال و وضع کلمه

نیرو «قوه» در کلیه موارد میتوان آورد از نیروی بازو، نیروی کشش، نیروی باروت، نیروی اتم و هسته و غیره) و پیاده نظام که هرگز ارزشش را از دست نخواهد داد: و ترساندن دشمن نیز علت و سبب دستور تهیه و تجهیز.

یا در سوره نحل ملاحظه فرمائید بدین مضمون که آورده شده است:

اسب و استر و خر برای سواری و سرمایه شما خلق شده و بعد چیزهائی بهمین منظور (سواری - سرمایه) خلق خواهد شد (اتومبیل، قطار، هواپیما و ...) که امروز (در زمان نزول آیات) از آنها بی اطلاعند و منظور از خلقت مرکب های بعدی نزدیک کردن راههاست (قصد السبیل) و نمونه ای از آنچه در آینده نسبت به صدر اسلام خلق خواهد شد از حد گذرنده و جائر است (از حد سرعت انسان بیشتر، از حد سرعت صوت بیشتر، از حد سرعت ... بیشتر) و ذکر کلمه «جائر» همانند «قوه» در همه زمانها بکار آید.

بطن تدبیر در آیات: بسیار شگفت است که اگر تدبیر را وابسته به ادبر بدانیم چنین میشود که باعتبار زمان و مکان نوعی اعراض اگر بقرآن شود اما چنانچه تدبیر که

نوعی تفکر دردبرو دنباله امور است فراموش نگردد معلوم میشود هیچگونه انتقاد و اصلاحی بر قرآن وارد نیست (یا بگوئیم اینهم مطالبی مشابه تحدی کردن قرآن است که هل من مبارز میطلبد که مانند قرآن یا مانند یک سوره قرآن یا ده آیه اش را بیاورند و نخواهند توانست آورد با این تفاوت که اینجا تحدی بدون هل من مبارز طلبیدن میباشد و میفرماید از زمان نزول قرآن تا پایان جهان هر چه تدبر و تفکر در آیات الهی بیشتر گردد و این اقدام دیر و دنباله داشته باشد بیشتر معلوم میشود از جانب پروردگار نازل شده است) افلا یتدبرون القرآن و لو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافاً کثیراً - و راستی هر کتابی بوسیله گذشت زمان و آمدن کتاب بعدی یک بطن یا دو بطن یا حداکثر سه بطنی را که دارد از آن سه یکی یا هر سه را از دست داده بدون ارزش خواهد ماند بجز قرآن که این ویژگی تنها در انحصار همین یک کتاب است که روز بروز چهره اش درخشان تر میگردد و خورشیدی را میماند که در لایه های پارچه ای از ظلمت پیچیده شده و پیشرفت تدریجی علم آهسته آهسته آنرا باز میکند و خورشید قرآن

نورانی تر میگردد و این بطن مهم قرآن است زیرا یک نویسنده در اقتصاد بهتر مینویسد یکی در ادبیات، دیگری در پزشکی، استادی در فیزیک یا ...

بعلاوه هر کتابی از فتح یا شکست یا فقر و غنای کشورش متأثر میگردد چنانچه اشعار و ادبیات و کتابهای ایران قبل از مغول و بعد از مغول (با توجه به جریانات تاریخی هر دوران) کاملا فرق دارد (و هر کشور، فاتح و مغلوب یا فقیر و ثروتمند یا ...).

اما سیاستمداران ارتشداری، کشاورزی، زندانی شدن در شعب ابوطالب فقر تا بجائیکه یک دانه خرما را چند نفر میمکن و ... هیچکدام نتوانست با آنکه تصدی همه امور سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و ... یا نبی گرامی بود روش مداوم عالی قرآن را هرگز از حد متعارف و معمول خود منحرف کند و از هیچ خلق و اثری متأثر نگردید و نعوذ بالله خالق از خلق متأثر گردد.

همینکه به خواندن یک افسانه مشغول میشویم که سراپا پر از اوهام است در یک جهانی دور از واقعیت بسر میبریم اما کتاب را که بستیم مجبور به پذیرش این حقیقت

میشویم که همه چیز تابع قوانین عمومی آفرینش است.

هر چه افسانه ها دلچسب و جالب باشد نخواهد توانست ما را در دنیای افسانه ای که منطق و قانون بر آن حاکم نیست و تنها تصادفات ساخته شده آدمی را حفظ میکند به بند اسارت بکشد و این قرآن تنها کتاب حاکمی است که در آن حکم با قوانین تابع قوانین عمومی آفرینش میباشد یعنی انسان را به آنچه وامیدارد یا باز میدارد با قوانین سازمان بخشی انسانی سازگار است و این نوعی همسانی و همراهی با فطرت قلمداد میشود.

وقتی به آیات مربوط به قوم نوح و عاد و ثمود که پیغمبرانش (نوح و صالح و هود) بر شریعت حضرت نوح بودند بنگریم همه را بیک سیاق می بینیم (لقد ارسلنا نوحاً الی قومه - و الی عاد اخاهم هودا - الی ثمود اخاهم صالحا) اما به لوط که میرسد که بر شریعت حضرت ابراهیم میباشد سیاق مطلب تغییر میکند (و لوطا اذ قال لقومه) و درباره حضرت موسی که شریعت دیگری داشت وضع فرق میکند گویا قرآن با بشریت همان رفتاری را میکند که تکوین با یک بشر: تا هفت سالگی رهائی (بشر نخستین) بعد

بدبستان میآید (حضرت آدم تا قبل از حضرت موسی رفتار آموزگار با دبستانی) بعد تا قبل از نبی گرامی همانند دبیران و سپس چون دانشگاه و بعد از آن خود تحقیق و پژوهش کردن (همانند نبی گرامی که برای تشریع نیز فرمودند «علماء امتی کأنبیاء بنی اسرائیل» و دانشمندان متدین پس از بسته شد ارتباط وحی خود باید پیامبری کنند با دین و دانش خود) و عجیب اینست که وجوه تشابهی دیگری در این تقسیم بندی (آموزگاری - دبیری، استادی) هست که آخر جلد اول آورده شده است.

برنت و پرده بودن آیات را شرح دادم که در یک کشور غربی سوره «اذا جاء نصرالله و الفتح و رایت الناس یدخلون فی دین الله افواجا فسبح ...» را میخواندند استادی از موسیقی آنرا گوش میداد که به زبان عربی آشنا بود تعجب کرد که این جملات از کدام کتاب است که بر آهنگ معلوم و نت و پرده ساخته و آورده شده است. به خواننده نزدیک شده، ماوقع پرسید. قاری جواب داد قرآن کتاب آسمانی ما مسلمانان است - گفت همه را درست خواندی و برنت و آهنگ معین بود جز افواجا - قاوی تکرار کرد باز گفت

اینجا نادرست بود که با مراجعه به تجوید القرآن بجای افواجا «افواجن» گفته و بر آهنگ و نت قرار گرفت زیرا بر فوق افواجا کلمه «لا» دیده شد که اجازه وقف کردن نداده بود.

کسانی دیگر نیز آورده اند که رعایت علم نیکو خواندن قرآن (تجوید القرآن) سبب میشود آهنگ دلپذیری که آرامش بخش است ایجاد گردد و شاید حتی آن کس که معنائی از قرآن نداند و بخواند از جمله فوائدی که به وی میرسد یکی همین باشد.

بر تصاعد و حساب بودن آیات نیز شرح بدین مضمون است که کسانی ناگهان متوجه شدند در فلان سال دربارۀ مثلا منافقین دو آیه و سال بعد چهار آیه و سال دیگر شش و سپس هشت نازل شد به تصاعد حسابی .... و همینطور در مواردی دیگر.

نسبتی که بین اعداد و ارقام حروف و کلمات برقرار است مسئله تازه عنوان شده میباشد بوسیله آقای رشاد خلیفه که با دادن حروف مقطعه قرآن به کامپیوتر معلوم شد مثلا در سوره ای که اولش «ص» است در آن سوره حروف

«ص» به نسبت قابل توجه و تناسب مخصوص وجود دارد و در آن سوره که «ک ه ی ع ص» میباشد تناسب مخصوصی برقرار تا آخر.

یک بطن قرآن قراردادنش در برابر سرگذشت علم و فلسفه و سرنوشت آن دواست که سرگذشت از مسیر علمی و فلسفی تاکنون و سرنوشت از امروز تا پایان آنهاست:

فلاسفهٔ اخیر میگویند قبل از سقراط موضوع فلسفه بیشتر بر محور مسائل طبیعی دور میزد بدین علت که در برابر آنچه انسان حتی در اعماق جانش داشت اسرار خلقت طبیعت برای فلاسفه مهمتر بود؛ سقراط به اخلاق و رفتار آدمی پرداخت و جمله «خود را بشناس» که توجه عمیق او را به نهایت آدمی میرساند و همچنین بسیاری از فلاسفه متوجه واقعیت های انسانی بودند - سوفسطائیان به فلسفه تمدن و چگونگی رفتار انسان در تمدن توجه مینمودند و انسان را در ایجاد تمدن و سرنوشت بکمک اندیشه قادر مطلق می پنداشتند. اینجاست که افلاطون میگوید اگر آنچه در روز ازل از انسانیت در نهاد انسان نهفته آفریده نشده بود آیا انسانیت چه هدفی داشت؟

خلاصه هر کدام از مکاتیب فلسفی بعدی از سازمان، بخشی ارزشها را در نظر گرفته پایه و اساس فلسفه خود قرار دادند ولی توجه قرآن به تمام ابعاد خلقت بوده و تکوین و تشریع و ظاهر و باطن و جسم و جان همه چیز را مشمول عنایات علمی و فلسفی خود قرار داده است.

یک بطن قرآن طرز حرف زدن خدا با مردم است که سطح فهم آیات را آنگونه تنزل داده که آیات متشابهات و محکمات در برابر هر کس باندازه فهمش است یعنی یکی که داشنمندتر است تعدادی آیات متشابهاتش را به محکمات مبدل ساخته است .

بطن دیگر قرآن طرز پایان دادن آیه یعنی طرز باصطلاح زمین گذاردن آیه است که اگر مداول آیه از حکمت یا قدرت بوده باشد آیه به حکیم یا قدیر ختم میشود و از همان یک کلمه معلوم میگردد هر کس باید از آیه چگونه برداشت علمی نماید و ...

بطن دیگر طرز تماس خدا با مخلوقش است و به تناسب آنچه اهمیت دارد طرف را انتخاب مینماید: شناسنامه اش (سوره توحید) را به «محمد» نبی گرامی خاتمش خطاب

میفرماید - موارد کم اهمیت تر را به «یا ایها الذین آمنوا» - موارد عمومی را «یا ایها الناس» و طرز حرف زدنش با کفار همانند کسی است که پشت به آنها دارد و قهر است «او لم یر الذین کفروا ...» و خودش در این جهان خطابی به کفار بطور مستقیم ندارد.

بطن دیگرش: اصالت به انسان دادن.

1- فنفخت فیه من روحی (از روح خود به انسان دمیدن).

2- و علم آدم الاسماء (معلمی کردن انسان را).

3- توجه دادن انسان به اینکه آینده را منظور بدارد و اگر انسان اختیاری نداشت تسلیم جبر آینده بود.

شیطان به آدم گفت از درخت منهیه بخور که آینده ای بسیار عالی (عمر جاودان در بهشت) داری و این میرساند که خدا را فقط انسان میتواند مخالفت کند آن هم بخاطر آینده نگری و اینکه اراده خود را نیز به انسان عطا فرموده است.

4- ...

5- و از همه مهمتر اختصاص دادن الحمدلله گفتن به

انسان است که برای غیر انسان (حتی فرشتگان) حمد بدون تسبیح دیده و گفته نمیشود و چون الحمدلله یعنی همه چیز مخصوص خداست و این درک مغزی به انسان عطا شده بهترین سپاس انسان (مخلوق) از خدا (خالق) است زیرا درک همه چیز را بعنوان مخلوق در برابر خالق اصالت انسان را میرساند.

آیا بطن ها برای خلقت تشریع (قرآن) آفریده شده یا آفرینش تکوین نیز بطنهائی دارد؟

بنظر میرسد شرکت حضرت علی یک شب در چند مهمانی و اینکه حضرت در در مجلسی به ابن عباس فرمود همانند این مجلس در آسمانها تعدادی هست که شاید یک نوعش همان عالم شد ماده ای باشد که امروز محقق شده و معلوم میشود عالم کون (تن امام - مجلس امام) نیز میتواند بطن هائی داشته باشد و حلقه تشابه دیگری به «ما نری فی خلق الرحمان من تفاوت» حتی سبب اتصال عالم تشریع و تکوین بوسیله بطن هائی که هر دو دارا هستند گردد.

انسان هم که از جمله آیات الهی است بطن هائی دارد

از: حرکت، رفتار، خودآگاهی، ترس وجودی، بیگانگی در جریانهای تولیدی و مصرفها، سؤالاتی که دارد، هوش و ذکاوت، تمدن و خلاقیت، دینداری بلکه دین خواهی، عقل انتخاب سرنوشت ،آشفتگی ها، امیدها، اندیشه ها، من ها و ماها، تحرک و تداوم ...و ...

خدا را چند نوع آفرینش است؟

آفرینشی که مدل ثابت و معین دارد و لذا میتوان از آن نقاشی کرد و تحقیق نمود و مورد پژوهش قرار دادو الفبای ساختمانی آن 104 عنصر (تقریباً) میباشد و همه محسوس و مدرک اند و در قلمرو این آفرینش قابل ملاحظه تشریع است که بصورت وحی بوسیله کلماتی بشکل قرآن نازل گردیده است و الفبای تشکیل دهنده آن 28 - 29 حرف میباشد و عالمی دیگر که نا ثابت بوده مدل ندارد و لذا نمیتوان از آن نقاشی کرد و مورد تحقیق و بررسی قرار داد و در نتیجه علم درباره آن نمیتواند بجائی برسد و اندوخته ای ببار آرد و این عالم امر است که روح و فکر و ... در قلمروش بوده «و یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی و ما اوتیتم من العلم

الا قلیلا» به احتمال قوی مؤید گفتار قلمداد شده است که روح و فکر ثابت نیستند و آیه شریفه: «الا له الخلق و الامر» بنابر نظر برخی از مفسرین تقسیم بندی ما را نیز تأیید مینماید:

چرا هیچگونه آفرینشی نمیتواند تصادفی باشد؟

با پیشرفت علم، حقایق ایمانی روشن میشود. امروز دلایل بسیاری وجود دارد که باثبات میرساند پیدایشها نمیتواند بیکی از صور سه گانه (تصادف - احتمال - بی نظمی) باشد و نیست مگر آنکه آفرینش از روی تدبیر و حکمت انجام یافته است و یکی از آندلایل:

مواد زیر اتمی (الکترون- پروتون - و ...) -> اتم ها -> مواد مرکب -> دانه های میکروسکوپی + قطعه ماده -> سلول (متابولیسم دارد - همانندسازی دارد یعنی زنده است).

سلولهای مشابه جمع شوند -> توده یا کولونی. سلولهای دو گونه -> بافت ها که چند نوع آن -> عضو که چند نوع عضو -> دستگاه (هر جانداری پنج آفریده اخیر را دارد: سلول، کولونی، بافت، عضو، دستگاه).

واحد سازمانی هر ردیف کمتر از واحد سازمان پائین تر شمارش واحدی دارد و پیچیدگی هر ردیف بالاتر از پائین تر بیشتر است.

یکردیف که بخواهد بردیف بالاتر برسد یا صرف انرژی است مثلا اتم ها با انرژی تولید مواد مرکب مینمایند و سلول ها نیازمند انرژی هستند که از مواد مرکب بوجود آیند تا آخر...

قانون دوم ترمودینامیک (هر سیستمی بحال خود رها شود بوضعی میگراید که بیشتری ثبات را بدست آورد) در تصادف و بی نظمی و احتمالات هم همین وضع را دارد معلوم میشود نیل به سازمان بالاتر بهمان نسبت غیر تصادفی و غیر محتمل است (دو کتاب ارزنده حیات و هدفداری - تکامل و هدفداری تألیف پرفسور رو به استاد بزرگ کالبد شناس ترجمه آقای دکتر عباس شیبانی بخوبی مطلب مورد بحث را روشن ساخته است).

و از جمله میگوید: اگر تصادف بر دسته بندی عناصر زنده حاکم بوده است یعنی بر عناصر ساده ای که در ماده زنده موجود است، انسان این حق را دارد که بگوید

تصادف هم توفیق و سعادت تأیید ربانی را داشته است زیرا مجرب ترین زیست شناس هم قادر به چنین انتخاب نیست.

امروز برای کسانی کلمه تصادف مطرح است که علت پیدایش معلومی را نمی یابند و چون نمی بینند بجای اینکه بگویند نمی بینیم میگویند دیده نمی شود و کلمه تصادف و اتفاق را پیش میکشند.

جبر و اختیار؟

در مورد سؤالاتی چند: هدف خلقت، علت عقب افتادگی مسلمین - جبر و اختیار و .... یا پاسخهای تازه ای در این مجلدات روبرو خواهید شد چنانچه هدف خلقت چیست را چنین پاسخ داده ایم که از هدف خلقت نمیتوان بحث کرد و کسی حق چنین سؤالی را ندارد!

علت عقب افتادگی مسلمین چیست؟ ما عقب افتاده نیستیم بلکه ...

و اینک درباره جبر و اختیار خواهید دید که چگونه ثابت کرده ایم سخن امام «لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین» قلمرو وسیعتری از آنچه تا کنون گفته اند داشته و

حتی خواهیم آورد که انسان از لحاظ فیزیولژی نیز در بین جبر و اختیار قرار دارد.

از کسانیکه طالبند تا مسائل دیگری را نیز مورد مداقه قرار دهند خواندن اینقسمت توجیه میشود از:

مکمل بودن (دو جنس، زن و مرد - دو بخش بزرگ آفرینش: آفاق و انفس و ...).

چرا، الله اکبر، بصورت خاصی در عبادات و ... بیان میشود؟

اینکه «و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون» آورده شده چرا و از چه میتوان لیعبدون و الیعرفون پذیرفت؟

چرا انسان در کبد و رنج آفریده شده است؟ شمر که امام علیه السلام را شهید ساخت آیا مجبور بود؟

چرا مسئلۀ جنگ با شرایطی اجتناب ناپذیر است؟

چرا تکبر بزرگترین گناه بوده و شیطان بهمین جهت ملعون و مطرود شد؟

چرا قدری ها از جبری مسلکها بدترند؟

تعریف عبادت در قبال پذیرش بین الامرین جبر و اختیار بودن؟

چرا آنچه خوبی بما میرسد از خداست و آنچه

بدی است از خودمان؟

سد سبیل الله چیست؟ و چرا گناهکار باید بسوزد؟

چرا انسان مجبور است خوب و مؤمن باشد؟

چرا شرک بزرگترین ستم است؟

اولاک لما خلقت الافلاک چیست؟

چرا شهید وجه الله چیست؟

چرا انتخاب راه بین الامرین به لقاء الله و رضوان الله میرسد؟

چرا توبه و انابه و نیایش پیامبران بیشتر از سایرین بوده است؟ و چراهای دیگر که از جمله بیشتر وارد شدن به آنچه در جلد دوم «مظلومی گمشده در سقیفه» آوردم که در چند عبارت خلاصه میشود:

روانکاوی اقتصادی بررسی اقتصاد افراد است یا محیطشان - روانکاوی اجتماعی بحث از آزادی افراد است یا محیطشان که یا افراد را بسازند یا محیط افراد را آنچنانکه احساس آزادی کنند یا زندگی خوبی داشته باشند. روانکاوی از علی و سقیفه جلد دوم را تشکیل میدهد: یا باید علی را درست کرد به سقیفه برد یا سقیفه را درست

کرد که علی به آنجا بیاید! اما نبی خاتم از کودکی علی، را در دامان خود آنچنان تربیت کرد که به سقیفه نرود!.

آنچه را هم اکنون به ذکر آن میپردازیم از لحاظ ساختمان عالم خلق و ماده یمباشد که منفصل میباشد و مخلوقی که خلاء نداشته باشد وجود ندارد و همان خلاء، نیازمندی مخلوق است و بی نیاز و تو پر فقط «الله الصمد» میباشد و این حقیقت است و واقعیت آنکه ذهن ما با اوضاع و احوال جهانی برخوردهائی دگرگون دارد و اتصال و انفصالی را ذهنی بوسیله خلاء های علمی خود میپذیرد (حقیقت یعنی آنگونه که باید باشد و واقعیت یعنی آنگونه که هست)و بنابر مدلول آیه شریفه «سنریهم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین انه الحق» پیشرفت علم همه واقعیت ها و حقایق را یکی خواهد کرد و هر چه از آیات الهی در آفاق و انفس است وسیله روشنگری حق خواهد گردید و این که او تبارک و تعالی حق است.

بچه دلیل یک انسان در عبورگاه زندگی خود که در پاره ای زمین (آنجا که زندگی میکند) و برهه ای از زمان (سالهای بین تولد و مرگ) محصور شده گاهی امیدوار

و زمانی مأیوس - لحظه ای شادمان و دقائقی غمگین میباشد و همینطور در برخوردهائی که دارد چه بسا خود را مختار و یا مجبور تصور مینماید و حال آنکه اتصال عناصر خلقت نمودارهائی را باعث شده که در امور فیزیولژی انسانی و غیرانسانی تغییرات را تدریجی نشان میدهد:

زمستان به تدریج تبدیل به تابستان می شود - سردی یا گرمی نیمکره شمالی بتدریج رو به جنوبی می رود. تغییر شب به روز به تدریج است مکان سرسبز و قابل زرع بتدریج به بایر می رسد و خشک به مرطوب و حتی فاصله پر در آوردن مورچگان یا پیله شدن کرم ابریشم و بزرگ شدن جنین در فواصل مشخص نبوده تدریج است ،اما این امر در مورد اوضاع و احوال روانی کمتر صادق است و ناگهان شادی جای غم یا یأس جای امید و .. را می گیرد و ممکن نیست آدمی در یک لحظه دو حالت را احساس کند.

فیزیولژی آفاق این گونه است که هر چه حرارت بیشتر از 273 درجه دارد بر مجاور خود اثر می کند و فیزیولژی انفس نیز همینطور است سلول های مجاور روی یکدیگر اثر غیر قابل انکار دارند حتی اگر سلول های بیمار را در

ظرف غیر قابل نفوذ گذارند بر سلول های سالم مجاور اثر بیماری زائی نشان خواهد داد، از این قرار حالت ارتباطی آفاق و انفس بجز در اوضاع و احوال روانی متصل است و از آغاز تا ابد مشمول چنین اتصالی می باشد.

(گفته اند که اگر آدمی نمی پذیرد که حیات پیوسته است جام کف آلود زندگی را که زهرآگین و پر رنج و اندوه است به دیگران ندهد و از آمیزش که راه تحویل جام به دیگری است بپرهیزد و هیچ کدام ممکن نیست).

انسان در این اتصال زنجیره ای درون و برون که بدورش پیچیده شده و حتی غذایش را باید کلروفیل خورشید تهیه کند و به وجود آمدن حیاتش را گردش کرات و گردش خون کارسازی نمایند. غم و شادی و یأس و امید و جبر و اختیارش بدون شک به همان علت که زنجیروار و اتصالی نیست. انسان بین فواصل مذکور قرار دارد و این همه حالات روانی در دو قطب نگهدارندۀ انسان قرار دارند در یک طرف عوامل خوشایند شادی و امید و اختیار و در قطب دیگر اندوه و یأس و اجبار و بین این دو قطب مسیری و فاصله ای که آدمی قرار گرفته و باید خود سعی کند با توجه به تکاملی

که در زندگانیش ضروری است تا خوشایندها را بکاهد و مبدل به خوشایندها کند و در نتیجه بر تعداد آنها بیفزاید! اما مگر میتواند؟

قرآن گفته و هم اکنون علم میگوید: همه چیز روح خلق شده است از الکترون و پروتن - مثبت و منفی - جاذبه و دافعه و ... و نر و ماده و حتی ماده و ضد ماده و در اینجا (در خلقت انسان) نیز وجود این جفت ها حتمی است آنچنانکه در مجموع همان انسان خلق شده «فی احسن تقویم» در «لقد خلقنا الانسان فی کبد» هم خلق شده است.

هم بر اساس نیکی و بر بهترین پایه ها ساختمان دارد و هم در کبد و رنج سازمان بخشی، گویا آسیای خلقتش از دو سنگ و شادی. یأس و امید و ... مرتب بین آن دو سنگ ریخته نشود و سنگ در گردش روزگار یکدیگر را ضایع خواهند ساخت همانگونه که اگر بین دو سنگ آسیا دانه های گندم نریزند یکدیگر را خواهند سائید.

در این موجود (انسان) که همه چیز انفسش بر پایه زوج بودن خلق شده (سمپاتیک و پاراسمپاتیک جذب و

دفع - اوران ها و وابراتها و ... و وجود هورمون زنانه و مردانه هم در مرد و هم در زن باختلاف) و در اطرافش نیز شالوده همه چیز براساس زوج بودن است و حالت اتصالی در آفاق و اتصالی و انفصالی در انفس مستقر و حاکم میباشد.

وی را میتوان در مجموع نیز مشمول این فرمول دانست که در اوضاع و احوال روانی نیز از زوجیت غم و شادی، یأس و امید، جبر و اختیار و مشابه آنها برخوردار است اما همانگونه که یک قسمت آلات تناسلی در یک نوع در یک جنس و قسمت دیگرش در جنس دوم که مکمل یکدیگرند وجود دارد در صورتیکه در بسیاری از موارد هر دو جنس صاحب زوج های آفریده شده (سمپاتیک و پاراسمپاتیک، جذب و دفع و ...) میباشند در اوضاع روانی نیز همینطور غم وشادی و یأس و امید در هر دو جنس بطور استقلال وجود دارد اما جلوه های جبر و اختیار بین آدمی و مکملش (محیط) تقسیم شده است و همانگونه که هر نسلی بین دو جنس مکمل (زن و مرد) میباشد هر فردی نیز بین جبر و اختیار حاصل از شئون زندگانی برقرار بین دو مکمل (فرد و محیط) قرار گرفته است.

یأس و امید برخلاف یکدیگرند و همانگونه که آورده شد آدمی در یک لحظه نمیتواند دو حالت روانی داشته باشد مثلا هم مأیوس باشد هم امیدوار هم شاد باشد هم غمگین اما هر وضع روانی نسبت به دو حالت زوجیتش استقلالی مخصوص بخود دارد چنانکه اگر یأس نباشد جای آن امید است و اگر امید نباشد جای آنرا یأس میگیرد اما غم اگر باشد شادی بدنبال دارد و شادی اگر بود غم جای آنرا خواهد گرفت و جبر و اختیار بهره ویژه دیگری میرساند و اینطور نیست که اگر جبر نباشد جای آنرا اختیار خواهد گرفت یا اجبار به جانشینی اختیار در خواهد آمد زیرا موجودیت هر دو در یک زمان قطعی است و رهائی از این دو امکان ندارد چنانچه نمیتوان گفت اگر نیروی جاذبه نباشد دافعه هست یا جاذبه جانشین دافعه میباشد و حال آنکه وجود و نفوذ جاذبه و اجبار مشابه بوده و رهائی از دافعه و اختیار نیز غیر ممکن میباشد.

اجبار که گوشه ای از آن در قلمرو روان بصورت فسخ عزائم و نقض هم تظاهر میکند و در طبیعت بصور مختلف آدمی را فرا گرفته است از تنفس، تحرک و ...که از درون

به سوی محیط اعمال میشود و اثر نور و صدا و ...که از محیط به درون سرازیر شده و عملکرد دارد.

اختیار که همان عزائم و هم در شکل روانی است و دخالت در تغییر دادن محیط (نزدیک کردن راهها، گرم و سرد کردن ناحیه و ... و کلیه عصیانهای فیزیولژی انسانی و حتی خارج شدن از جوز زمین از آنجمله میباشد).

بقراری که گفته شد، همانگونه که نر و ماده، الکترون و پرتون ، جاذبه و دافعه، ماده و ضد ماده، غم و شادی، یأس و امید، جبر و اختیار و ... وجود دارد زوجیت در تکوین بصورت اتصال و انفصال نیز هست.

برای شیعه بدلیل آنکه پیشوایانش فرموده اند که نه مجبور است و نه مختار همه و همه پذیرفته اند که نه مجبورند نه مختار بلکه همانگونه که حضرت صادق فرمود بین جبر و اختیار قرار دارند (لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین).

همانگونه که بارها اشاره شد: سخنان قرآن و آل محمد در یک چهارچوب ظاهریش محدود نمیشود، هر چه از آنها آورده شده مکتب ساز و انسان درست کن و کمال آور و سعادت زاست و از جمله همین مطالب بظاهر ساده «لا جبر و

لا تفویض امر بین الامرین» که نه تنها میتوان آنرا از لحاظ اینکه جبر خود مسئله ای است و اختیار نیز مسئله ای دیگر و از لحاظ روانی آدمی بین آندو قرار گرفته است از آن بحث روانی یا مذهبی کرد بلکه نویسنده که پزشک است عقیده دارد علاوه بر آنچه تاکنون گفته اند از لحاظ فیزیولژی نیز آدمی بین جبر و اختیار قرار دارد! (از لحاظ فیزیولژی: غم و یأس و اندوه و شادی دارد اما نمیتوان گفت جبر دارد و اختیار در اوست بلکه جبر و اختیار او را در میان گرفته اند و وی بین الامرین واقعست).

چگونه؟:

نه اینست که: در اندرون من خسته دل ندانی چیست. که من خموشم ووی در فغان و در غوغاست، و آنچه از غم و شادی و یأس و امید و اوضاع و احوال روانی است و بر تارک تار و پود روان در تحرک و فعالیت اند مرکزیتی در مغز دارند که برقی از آنها شناخته شده است حتی مرکز احساس شادی در ناحیه هیپوتالاموس که بوسیله جیمز اولد مشخص گردیده از آنجمله شناخته شده ها میباشد از اینقرار: ای برادر تو همه اندیشه های یا متعلقات آنی یا آنچه بنحوی با آن ارتباط

دارد و مابقی همه استخوان و ریشه و عضله و پوست.

غم و شادی و یأس و امید و امثالش چه آنها که مرکزیت مغزیشان شناخته شده یا نشده همه و همه ارتباطشان با محیط آنچنان نیست که جبر و اختیار آن وابستگی را با اطراف خود دارد؛ عوامل محیطی همینکه بخواهد بر یکی از آنها (غیر از جبر و اختیار) اثر بگذارد یا محرکشان باشد حتماً باید در انفس با آنها یکی شوند و در یک مجرا و مسیر ویژه تعیین شده به عملکرد بپردازند: انگور فرآورده ای در محیط زیبا و در درون آدمی شادی آفرین است داخل بدن که شد و بصورت گلوکز جذب گردید و سوخت و ساز شروع گردید؛ گلوکز و فسفر و کلسیم چون غذای اولیه مغز و اعصابند شادی آفرین اند اما در مسئله جبر و اختیار اینچنین نیست که عوامل مربوطه در درون یکانی پیدا کرده اثر نمایند بلکه هنوز در محیطند که آدمی را درخود محاط کرده آنچنانکه گویا انسان را در محاصره دارند؛ خورشید کلروفیل سازی دارد غذا تهیه میکند، آب محل پیدایش حیات است، فصل گرما و سرما با گردش زمین بوجود میآید، قوای جاذبه و ... وجود دارد آدمی در برابر آنها تسلیم و مجبور

است و در عین حال میتواند در کار تغذیه و سرما و گرما و ... دخالت نماید و مختاری نشان بدهد؛ محیط را گرم یا سرد یا ... نماید و بهمین اندازه بیشتر مختار نیست.

در عمل می بینیم آنکه خود را در زنجیر اجبار می بیند از اینکه خورشید بتابد و کلرفیل سازی کند تا غذایش و زندگی اش فراهم آید و در زمین عناصی باشد که بر جسم و جانش اثر فیزیولژی اعتدالی داشته باشد و قوای جاذبه ای باشد که همه چیز را بر جای خود محکم نگهدارد و حتی سلولهای اندرونش را به اعتدال گرایش دهد و آسمان ببارد و ... یعنی آنکه خود را مجبور می بیند و به اسارت و تنهائی خودش می اندیشد به «کوچکتر» بودن خود واقف میشود و چون همین یک «کوچکتر» خودش را در برابر آفرینش می بیند فکر میکند و بصحت این مطلب میرسد که در برابر مجموعه آفرینش که «بزرگتر» است قرار گرفته و اگر آنچه اجبار از آفرینش «بزرگتر» را منظور بداریم باز در برابر «کوچکتر» که خود انسان است می بینیم اختیار «کوچکتر» بصورت «درخدمت بزرگتر» درآمده است و از اینقرار؛ اگر بشر چیزی مسلک تا نزدیکی خدا رسیده

آنکه قدری مسلک است در نزدیکی خودش مانده است؛ یک جبری به «بزرگتر» رسیده اما به الله اکبر نرسیده و یک نفر که تصور میکند مختار است نزد خودش متوقف است و در همان «کوچکتر» مانده است.

اینکه یکی میگوید من مجبورم در میان عوامل طبیعی و غیرطبیعی بیشماری زندگی کنم و همه پیش آمدها و ضروریات باجبار پیش میآید اگر به وی بگوئیم آنها را بشمار خود را اندکی آزاد و مختار می بیند زیرا همه عوامل بیک نحو پیرامون وی را نگرفته و باندازه هم وی را مجبور نمیسازد وانگهی در مواردی است که مسائلی را حاضر نمیشود جزو شمارش اجبار بیاورد و همین مختاری است که انتخاب کرده و یکی را دون دیگری بحساب آورده است.

میرود سر کلاس دانشگاه هزاران جبر او را محاصره کرده بر او محیط اند، کاملا حس میکند جبرها متفاوتند، و آنچه تفاوت به ذهن می آید همان اختیار است.

میرود کلاس، یک روز عمر را داده و به مرگ نزدیک شده و «گذشت زمان» یک جبر دهشتناک پر قدرت غیر قابل برگشت و تغییر است.

تغذیه دوم جبر اوست که اگر غذا نخورد نمیتواند درس بخواند اما بین «گذشت زمان» و «تغذیه» دو «جبر» متفاوت معلوم است که قدرت جبر گذشت زمان بیشتر از جبر تغذیه ای میباشد.

رعایت برنامه اعلام شده از طرف دانشگاه نیز جبر است: اگر «گذشت زمان» - «تغذیه» - «برنامه» یعنی سه «جبر» را قبول نکند به آینده منظور خود نمیرسد، مردود و واپس زده شده میگردد و این سه جبر متفاوت است و مابه التفاوتشان اختیار است و همه مسائل اختیار در آینده منظور، قرار دارد.

چنانچه آدمی مجبور بود فکر آینده نمیکرد، می پذیرفت که آینده به اجبار می آید و به اجبار هر چه خواهد میکند و به اجبار میرود، اینکه آدمی به «آینده» توجه دارد علامت این است که به وی «اراده» بخشوده اند:

همانند سایر مطلب ها که پایه و اساس زندگی و عناوین درست علمی است و همه در قرآن می باشد و قرآن بهترین را دارد در اینجا نیز همینکه پروردگار میخواهد آدم را از سایرین جدا کند به وی یک چیز تحت عنوان سه نام عطا

میفرماید:

«اراده» - «قدرت مخالفت با خالق» - «آینده نگری»:

به آدم و همسرش میفرماید نزدیک درخت نشوید = که اگر مجبور بودند نهی نمیشدند.

شیطان آمد که اگر از این درخت که نهی شدید بخورید در بهترین زمان «همیشگی» و بهترین مکان «جنت» خواهید زیست = آینده ای واقع در زمان و مکان مطلوب = «آینده نگری».

آدم و حوا از درخت خوردند = «قدرت مخالفت با خالق» از آنها مشاهده شد و این همان «اراده» اختیاری بشری است که به او داده شد تا در برابر «اراده» اجباری محاط در آن بتواند عصیان ورزد و انسانی که آینده را منظور می دارد یعنی میداند مجبور به پذیرش آینده ای که پیش می آید نیست و لذا مختار است، آزاد است و خلاصه انسان است.

آزاد است نه به این اعتبار که امکان و انفصال و کیف و تغییر در این آزادی وجود دارد بلکه از این رو آزاد است که میتواند آنچه را برای ساخته شدن است از آنچه

ساخته شده است جدا کند. هر چیز در مرحله قبل نسبت به بعد در حال امکان است و در مرحله بعد نسبت به قبل در حال فعالیت و دخالت در حال امکان یعنی آزادی و اختیار و انسانیت.

قرآن وقتی میخواهد عطای الهی را به انسان بصورت «اراده» و «آزادی» «آینده نگری» «قدرت مخالفت مخلوق با خالق» معرفی نماید مستقیم از خدا به انسان و از انسان به خدا سخن نمیگوید و محیط را نشان میدهد آن هم نه محیطی که اثر فوری روی انسان ندارد چون جماد و کوه و ... بلکه درخت را معرفی میفرماید که یا باید حیوان بخورد و انسان از گوشت و شیر حیوان استفاده کند یا خودش بخورد از اینقرار دخالت محیط (اجتماع) در اختیار قطعی است و اختیار در وجود محاط و مشروط است و مشروط آنکه در برخی از آنچه بین خود و اجتماع می ماند میتواند دخالت نماید.

پروردگار آدم را عالم کرد «و علم آدم الاسماء» درکار بود که اختیار و اراده به وی ارزانی شد و در عمل می بینیم مغزهای یک جهتی اندیشه های یک بعدی دارند و نمیتوانند

همانند مغزهای بزرگ از راههای متعدد به حقیقت برسند و لذا هر چه علم بیشتر شود ما از جبر به اختیار نزدیکتر میشویم و هر چه از جماد به انسان مغزی نزدیک شویم باز از جبر به اختیار نزدیک میشویم و لذا چاره ای جز این نیست که همیشه هم نزدیک جبر باشیم و هم نزدیک اجبار یعنی بین الامرین و در سطح بسیار بالا و عالی پیامبری، که معلم خداست و شاگردانش آدم و فرشتگان و شیطان، این نوع مخلوق (انسان) همینکه عالم شد باید آزاد هم باشد مگر آنکه جبر به حد قضا و قدر و امر محتوم باشد که «منهم قوم و منهم رکع و منهم سجد» باشند و فرشتگان برخی در حال قیام یا قعود یا رکوع یا سجده و در غیر اینصورت کافیست از امر محتوم فاصله گرفته شود و احساس آزادی و اختیار گردد آری انسان برای آینده اش آزاد نیست مجبور هم نیست که اگر آزاد بود فکرش را نمیکرد و اگر مجبور هم بود باز هم فکرش را نمیکرد و بین امرین است و چه واقعیت خاصی که جبر گذشته برگشت ناپذیر را رها میکند و آینده معماگونه را میخواهد و همیشه بین این دو (امرین) واقعست؛ خود جبرهای مخصوص به خود را به

وجود می آورد و آزادی و اختیارش که زائیده کوششهای اوست با جبر به مبارزه می افتد و بر آنها مسلط میگردد و محدودشان میسازد و همیشه در بین آن دو (امرین) قرار دارد و در اینجا چه بهتر که بگوئیم آزاد همینکه در برابر جبر قرار میگیرد تصور میکند مجبور است و مجبور همینکه دستاویزی پیدا مینماید تصور آزادی مینماید و حقیقت هم این است که تصور آزادی بدون اتکاء به جبر یعنی از خدا جدا شدن و جبر بدون آزادی نیز از خود جدا شدن و انسان را فراموش کردن است و این را تعبیری دیگر میتوان کرد که: کشمکش بین قوانین حاکمه و قوانین علی برای اثبات بین امرین بودن کافی است (مثلا قانون جهش همان مخالفت اصالت قانون و فرارش از قوانین علی است) و برعکس آنچه گفته شد باز هم بین امرین را به اثبات میرساند:

اگر جبر به حد وجوب قبول شود دیگر امری واقع نمیشود و همه چیز به تقدیر نسبت داده میشود و اگر آزادی به حد خلاقیت برسد آزادی برای انسان معنی ندارد بلکه آزادی چیزی جز عرض اندام قسمتی از جبر نیست و اگر جبر تنها در کار بود فقط یک مسلک و یک انقلاب بیشتر

نبود و اینک جبرهای اجتماع را در آزادی انسان و آزادیهای اجتماع را در انسانهای مجبور میتوان یافت که درهر وضع و حال بین جبر و تفویض قرار دارند؛ آزادی تنها با خطرهای پراکندگی و تعطیل کوششها روبرو است و آزادی در مقابل جبر بوجود آورنده درجات عالی انسانی در ابتکار و تصمیم و خلاقیت میباشد و بطور کلی آدمی دوست ندارد اصالتاً از طرف خود و وکالتاً از طرف اجتماع زیاد احساس آزادی کند زیرا با وسوسه ها و دلهره ها و ... همراه خواهد گردید (انسان کاری دارد با اختیار انجام میدهد و احساس آزادی عمل میکند و چون از انجام کاری محروم شد و احساس محدودیت کرد برای خود شکست میداند و بهمین دلیل مقررات، اگر چه ناچیز هم باشد، مخالف طبع آزادی خواه اوست. اما مگر میتوان مقررات (جبر) را برداشت و مگر انسان احساس آزادی عمل (اختیار) نمی نماید و برای همیشه باید به یاد داشت که چاره ای نیست باید قسمتی از آزادی را از دست داد که همه را از دست نداد و گردون و الپورت (1) گوید انسان وجود عاقله ای است که سعی دارد بنابر اصل

1- رشد شخصیت ترجمه بانو فاطمه افتخاری

اصالت آزادی بطرف کمال مطلوب نزدیک شود یا از آن دوری جوید.

بار دیگر از قرآن آورده وارد بحث قسمت دیگری شوم:

اینکه آدم به درخت نزدیک شد و از آن خورد درست است که نشان داد رهائی از جبر الهی ممکن است اما خود را گرفتار جبر مادی کرد و رهائی از این گرفتاری با توبه و بازگشت مشکلش را حل کرد اما همینکه قدرت مخالفت با خلاق در او تمرکز یافت خود وسیله ای خواهد بود برای برطرف ساختن جبرهای مادی و رهائی از آن.

شیطان پایه و مایه از آتش دارد و آدم از آب و گل و همیشه آتش و آب دشمنانند.

شیطان همینکه به پایه و اساس خود نسبت به آدم توجه کرد از آتش سوزان تر در او بوجود آمد که همان استکبارش بود یعنی خود بزرگی او که بزرگ نبود و تکبر کرد از اینقرار «الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین» و شیطان با پیه آتشیان و مایه استکبار در برابر آدمی قرار گرفت که فکرش را از راه

«شجر» که میتواند آتش شیطانی را سمبل و علامت باشد پایه و اساس «تولید» به آینده ای که فقط برای آدمی بلکه برای خواسته های آدمی در دو چیز خلاصه میشود «شجره الخلد» و «ملک لا یبلی» منحرف سازد.

شجر محل اتصال آدمی است به قبل از خود که باید بوسیله آن رشد یابد یا حیوانی دیگر از آن بخورد و وی از آن حیوان بهره برد و محل اتصال موجود زنده به مرده است که همیشه جهان مرده بر زنده محیط است و در جلد معاد انشاء الله بحث جالبی خواهد بود که چرا قران میفرماید همانگونه که درختان را سبز و زنده می نمائیم آدمی را زنده میکنیم که هم اکنون وارد نیست.

حضرت آدم به قصد اینکه خلیفه خدا شود مراحلی چند را گذراند:

به او علم آموخته شد و از خوردن درختی نهی شد و شیطان وسوسه اش کرد که آینده نگر باشد و با وجود نهی از آن خورد و توبه بعدی او را از این مخالفتی که با امر الهی نمود بازگشتی بسزا داد.

علم، قدرت مخالفت با اوامر الهی و آزادیش، بازگشت

به خدا (علم - آزادی - توبه) مسیر عادی شناخته شده خلیفه خدا بود که انسان بدون این سه موضوع انسان آماری است از اینقرار آزادی و جبر باید از میدان تناقض در آید و در هر کس که خلیفه خدا و منسوب به خداست باید چنین باشد که به نوعی خاص که دین آنرا مرحله تسلیم می نامد در آید.

انسان باید عالم باشد و متحیر (هر چه علم بیشتر شود حیرت بیشتر میشود).

انسان باید آزاد باشد و تسلیم (هر چه آزادیش بیشتر از قوه به فعل درآید بندگیش نسبت به خدا بیشتر میشود).

انسان باید شک کند و توبه نماید (هر چه شکش بیشتر، بیشتر به حقیقت میرسد بشرط آنکه خارج از آنچه باید باشد نگردد و این گوسفند و حیوان است که شک نمیکند).

ردیف بودن (علم - آزادی - توبه) در قرآن جالب است عالم میتواند اراده و آزادی را بر خودش و اطرافیانش تحمیل کند (توجه فرمائید که میفرماید حضرت آدم علم آموخته شد اما خودش و همسرش در بقیه امور شرکت داشتند یعنی آدم عالم همسرش را نیز وارد به جریان اراده و آزادی و

توبه نمود).

از اول توبه و بعد آزادی و آخر علم یا ردیف دیگری جز آنچه گفته شد راه پویندگی کمال و سعادت برای انسان نیست و عالم شدن آدم و سهیم شدن همسرش در بقیهٔ امور نقش «بزرگان» را در ابتکارات فردی و اجتماعی میرساند واینکه انفصال و توبه و انفصال و مخالفت میتواند جنبه اجتماعی داشته باشد نه فردی اما تأثرپذیری اجتماع از فرد عالم مسلم و قطعی است.

هر دو نفر از امر الهی سرپیچی کردند (هر دو خوردند) پس قدرت مخالفت و اراده آزادی در وجود هر فردی محاط است و بطور دسته جمعی نیز از انسانها جداناشدنی است یعنی آزادی هم امر انسانی است و هم امر اجتماعی و برای اصلاح و تکامل باید از خانواده شروع شود و قبل از همه از همسر که مادر آینده است.

همینکه بحث آینده نگری برای آدم عالم شده پیش آمد شرکت همسرش در پذیرش راهی که آینده ای بهتر بدست آید دستور جالبی از قرآن برای کوشش دسته جمعی در راه آینده سازی است و دستوری جالبتر که بطور دسته جمعی

باید به خدا بازگشت (توبه) که خوبی افراد در برابر اجتماع با دشواریهائی برابر خواهد گردید و آنچنانکه قران مایلست ثمربخش نخواهد بود.

«یا آدم اسکن انت و زوجک الجنه ... فاکلامنها فبدت لهما سوآتهما و ...» و چند جبر دیگر آدم و همسرش را در خود محاط ساخت و بدنبال آن قدرت مخالفت و فهم عورت پوشاندن و آزادی در جانش دویده جای گرفت و همیشه انسان بطور فردی (انت و زوجک) یا جمعی استعداد دارند که جبر را بپذیرند و قدرت آزادی از خود نشان دهند و این واقعیت برای همیشه ادامه داشته از قوه (انسانها و اجتماعها) به فعل (انسانی و یا اجتماعی) درمی آید و برای همیشه با فریب و وسوسه های شیطانی و مبارزه هائی که باید علیه دشمن (شیطان) داشت همراه بوده و بازگشت بسوی خدا (توبه) از راه اطاعت مجدد از اوامر الهی و بر فطرت بازگشتن تنها راه انسانی شدن و کمال مجدد اوست .

واقعیت انسانی بودن آدم این بود که خلیفه خدا شود، عالم شود و با خود جبرهائی مخصوص بخودش داشته باشد که بعنوان امانت بوی داده شد و هیچ موجود و مخلوق

دیگری از آن بهره ندارد و آزادی وی نیز زائیده همین واقعیت هاست یعنی از نهاد جیره آزادی جدا شد همان جبر را محدود میسازد و روزبروز آنرا محدودتر میسازد و متشابهات تکوین را به محکمات مبدل میسازد (بیرون شدن آزادی از نهاد جبر و مبارزه اش جبر همانند بیرون شدن اسید معده از جدار معده است که اسید میسوزاند اما جدار معده، آنجا که اسید است زخم نمیشود و این کمال است) و همانگونه که آزادی از جبر جدا شد تشریع نیز جدا شده از تکوین است و پیامبران نیز فقط بر آنچه اراده انسانی در آن دخالت دارد مبعوث شدند.

شیطان به آدم و حوا آینده خوبی را وسوسه کرد اما نتیجه آن خوب نبود یعنی آینده نگریهائی که از القای فکر ناشناختگان باشد (شیاطین چند گانه ای که در جلد اول شرح دادم) ظاهری فریبنده داشته آینده ای طلائی را وعده میدهد اما این جز سرابی بیش نیست و تنها راه درست نگری به آینده اطاعت از اوامر الهی و بازگشت بسوی اوست و در اینصورت آزادی برای اینست که انسان در آتش غافلگیریها و خصومتها و وسوسه های موجودی که جنسش

از آتش است نسوزد.

آدم عالم شد اما فریب خورد از امر الهی سرپیچی کرد یعنی علم نمیتواند تا بیش از سر حد آزادی پیش رود و چه بسا افراد عالم یا اجتماع عالم که کارهای شیطانی داشته تسلیم خواسته ها و پیشنهادهای اویند و آنچه بیش از هر چیز مقدمه تهدید شیطانی قرار میگیرد علم است و امید به داشتن آزادی.

قدرت مخالفت با امر الهی به آدم و همسرش داده شد آزاد گردیدند اختیار گرفتند اما نتیجه این اختیار رانده شدن از مکان و زمان جبری قبلی بود و هبوط به مکان و زمانی که در آن قدرت مخالفت با امر الهی امکان دارد و لذا آزادی انسان برای انسان سازی است که آنچه را به دروغ شیطان به وی وسوسه کرد به حقیقت و از راه آزادی بدست آورد و شیطان چیزی جز فرشته شدن و مخلد در بهشت بودن در طبق اخلاص آینده انسان ننهاد! پس آزادی که زائیده قدرت مخالفت با اوامر الهی است باید ادامه نداشته بلکه قدرت مخالفت را بصورت فعل موافقت در آورد و این عالیترین وجه تبدیل قوه به فعل است که در وجود هر انسانی محاط بوده و پرمایه ترین عطایای بخشوده شده به اوست (در این

زمینه نوک قلم گرم شده و همینطور بیش میرود و مهار نشود مطلب در چندین صفحه ویژه اول خلقت آدم و مربوط به انسان خواهد گردید که بهتر است در جای دیگر آورده شود.)

اصولا زوجیت یعنی امر بین الامرین بدلیل آنکه احدی الزوجین چیز کاملی نیست (نه نر به تنهائی کامل است و نه ماده و نه ماده و تنها و نه ضد ماده) پس اجتماع زوجین تکامل است و امر بین الامرین حالت تکاملی تحقق یافته تکوینی و هم زیربنا و هم رونمای نمودارهای تکاملی.

جبر و اختیار که گفته شد نمیتوانند جانشین یکدیگر شوند و در هر حالی وجود دارند همانند جنس زن و مرد میباشند که مکمل یکدیگرند و مرحله تکاملی زندگی در قلمرو جبر و اختیار بین این دو قرار دارد یعنی در بین الامرین.

علت اینکه بین الامرین را مرحله تکامل دانستیم اینست که اگر قائل به نبوت یک زوج و انتفاء زوج دیگر باشیم (با در نظر گرفتن تعمیم زوجیت در آفاق و انفس) اصلا پدیده ای رخ نمیدهد همینطور در مسائل روانی و افعال بشری

اگر قرار بود یکی از زوجهای غم یا شادی، یأس یا امید، جبر و یا اختیار حاکم باشد پدیده ای نمودار نمیشد که اصلا مسئلۀ تکامل یا عدم تکامل مطرح گردد پس جرقه این دو قطب مخالف (بین الامرین) مسیر زندگی متکامل بشریت است و بهمین قیاس و سنجش نمیتوان بدون آنکه در مرحله بین الامرین شخص خود را مستقر بداند بتواند نه تنها مذهب بلکه هیچ مرام و مسلکی را داشته باشد و اگر می بینیم طایفه ای از متکلمین در جبر یا در اختیار جازم شده اند ناخودآگاه در برخورد این دو قطب به این گوشه یا گوشه زوجین اتصال یافته اند چنانچه بعضی از جبریون را می بینیم که در موارد اختیار میگویند این احساس اختیار است نه خود اختیار.

ما باید رو به تکامل برویم و اگر سایر آفریده شدگان در مسیر الی الله المصیر بسوی خدا در مجرای تکامل سوق داده میشوند انسان باید در شاهراه انا الیه راجعون که ارتباطش با مسیر الی الله المصیر همانند تشریع جدا شده از تکوین است بر مبنای عقلی و اراده ای که بوی داده اند پیشرفتی و سرعتی در تکامل قابل باز شناخت از تکامل

سایر موجودات داشته باشد؛ پس ما باید رو به تکامل برویم و از اینقرار باید اعمال عقلی داشته باشیم و جهل هم داریم و اینکه دیوانگان تلقین پذیرند و روشنفکران در مرحله فکر توقف بیشتری دارند و نیز در تعریف تصمیم قاطع میگوئیم آنست که صد در صد بمطلوب نرسد زیرا رسیدن به تصمیم بدون عیب و نقص محال است این سه مطلب:

وجود عقل و جهل در هر کس؛

وجود فرزانه و دیوانه در اجتماع؛

محال بودن اینکه هر کس به آرزوهایش برسد؛

برای اثبات مطلب مورد بحث کافی بنظر میرسد زیرا که همه بین عقل و جهل، فرزانگی و جنون و امید و یأس و بین هر تسخیر شده و نشده قرار دارند که باز همه شده و نشده ها زوج اند و بین شده و نشده ها یعنی زندگی و آن هم زندگی بین الامرین (امرین = شده ها ونشده ها - و زوجین).

کسیکه دبستان است مدیر دبستان و آنکه دبیرستان است دبیر، و دانشجو استاد را بزرگترین میداند اما همینکه یک حالت تسخیری بوجود آمد و شخص به مقام مدیری یا دبیری یا استادی رسید بالاترش را می خواهد و بدون شک

آنچه را دارد از این بالاتر، کوچکتر می نماید.

آنکه خواندن فارسی را مسخر ساخت، دانستن زبانی دیگر را طالب است و چون آنرا نیز تسخیر کرد بالاتر را می طلبد و کسیکه کره ماه را تسخیر کرده مریخ را میخواهد دیگر هر چه بخواهد بزرگتر است و هر چه را دارد کوچکتر؛ از اینرو در این بحث تسخیر شده ها را کوچکتر و آنچه به اختیار درنیامده بزرگتر میخوانیم و مطلب بالا را تکرار میکنیم:

بین عقل و جهل، فرزانگی و جنون و امید و یأس بودن یعنی کوچکتر در خدمت بزرگتر.

ساختمان تکوین از اراده آفریدگار شروع و به پیدایش تک سلولی و پر سلولی و اندام دار و بالاخره انسان رسید و آنچه را از اینقسمت موجودیت یافت از قریب 104 عنصر تکوینی تار و پود دارد و هر مرحله بالاتر از پائین تر مهمتر و کاملتر و کوچکتر در خدمت بزرگتر در اینجا نیز صادق است و در نوع اعلایش دست و پا و ریه و روده همه کوچکترها در خدمت مغز بزرگترند: یکعده جذب یکدسته دفع، برخی آورنده و بعضی برنده اند و همه در خدمت مغز؛

و در یک شالوده کلی نیز از آمیب و تک سلولی تا به انسان برسد همه کوچکترند و در خدمت بزرگتر و همه آفریده شده اند که مغز صاحب عرفان بفهمد که «و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون (لیعرفون)» که در خلقت مادی همه کوچکتر بودند و در خدمت وی (انسان) که از عالم مادی فراتر است و صاحب عرفان و توانا بر عبادت و حلقه اتصال فیزیک و متافیزیک چرا وی نیز باید بداند که کوچکترین است در خدمت بزرگترین و همین معنای حقیقی و علت الله اکبر گفتن در آغاز عبادت میباشد که بهترین مفهوم و رساننده و اعلام کننده بنده در خدمت مولا و کوچکترین در خدمت بزرگترین میباشد و «الا لیعبدون» در قبول توحید «لیعرفون» آن در «الله اکبر» و خود را کوچکترین و ذات مقدسش را بزرگتر از آنکه قابل توصیف بداند، خلاصه میشود.

اینکه در تشریع هر گناهی زودتر باید مسخر بشر شود زودتر حرمتش را آلوده و عملاً با آن مبارزه کرده اند:

خونریزی و آدمکشی مربوط به زمان حضرت آدم و فرزندان وی است یکجا فرشتگان به «یسفک الدماء»

اشاره مینمایند و جای دیگر هابیل و قابیل و آن هم برادرکشی که بر دیگر کشی مقدم و دو کشتن (انسان کشی و قطع صله رحم) را دارد و این گناه قبل از همه به شیطان و دوزخ نسبت داده شده است.

نسل کشی (قربان کردن انسان در برابر بت) یا نسل کشی با انجام لواط که هر دو نوعی مشابهند همزمان بوسیله حضرت ابراهیم و فرزندش حضرت اسماعیل و پسر خواهرش حضرت لوط ممنوع و عملا زشتی آنها به اثبات رسید.

بعد عشقبازی با زنانی که در حصن دیگرانند بوسیله حضرت یوسف عملی ناپسند معرفی گردید و همینطور تا آنکه نور خدائی اسلام تابیدن گرفت و صلاح و صواب بشریت را در کلیه امور و شئون زندگانی معرفی و از گناه و عذاب به دست شناسائی بلکه بازشناخت مسلمان داد و اینکه هر گناهی زودتر باید از جامعه بشریت طرد شود زودتر معرفی و به تسخیر عقل در آمد همان کوچکتر در خدمت بزرگتر و هر اخلاق کوچکتر در خدمت اخلاق بزرگتر و مفهوم حسنات الابرار سیئات المقربین گردید.

هر انسان چه درس خوانده چه نخوانده چیزهائی را میداند و باز میخواهد بالاترش را بداند که چون نزد عالمتر حساب کنیم عرفانی را بالاتر از همه خواستار است که همین علم کوچکتر در خدمت علم بزرگتر یا عرفان کوچکتر در خدمت عرفان بزرگتر موجباتی را نشان میدهد برای شناخت بالاترین بالاترها یعنی توحید و الله اکبر.

هر جا که انسان بمانعی برخورد مینماید اراده ای برای برطرف ساختن مانع مینماید زیرا ساختمان وی بر سودجوئی و دفع ضرر است بویژه اگر مانع در برابر ادامه حیات ظاهر شود این معنی بهتر درک شود و در هر کاری از زندگی در برابر مانع درآمدن یعنی اراده کردن و اگر مانعی نباشد تازه ای بوجود نخواهد آمد و بنای آفرینش بر همین روش است که همه چیز در برابر مانع و اضداد رو بکمال رود حتی انسان (لقد خلقنا الانسان فی کبد) و انسان بهمین دلیل که در کبد و رنج و برابری با موانع خلق شده دارای اراده است و نیز بدلیل آنکه چون به مانع برمیخورد در برابر آن سازندگی دارد و هر اراده کوچکتر در خدمت اراده بزرگتر یعنی (هر مانع که تسخیر شده کوچکتر اما بلافاصله

مانع بزرگتری ظاهر خواهد شد).

انسان بهمین قیاس و سنجش رو بکمال علمی و دینی است که در قسمت اول (علمی) بعلت اینکه میل به رفاه و آسایش مادی داشته موفق شده و در قسمت دوم پس از قطع امید از علل و اسباب مادی احساس نیاز به آن میکند (فاذا رکبوا فی الفلک دعوا الله مخلصین له الدین و اذا نجاهم الی البر اذا هم یشرکون. سوره عنکبوت) یعنی در اینحال نیز پس از برخورد به مانع (قطع امید از مادیگری) دینش را نیز همانند علمش میپذیرد و بدلیل پیشرفت علمی یا دینی بشردارای انتخاب، اختیار، آزادی است و همیشه در برابر انتخاب و اختیار بالاتر مجبور است و همانگونه که قرآن کریم روزبروز آیات متشابهش انقلابی کرده و به قلمرو محکمات می پیوندد آدمی نیز هر روز مانعی را از سر راه خود برداشته آیات متشابهات تکوین را تسخیر و جزو آیات محکمات نموده و در حقیقت دامنه اختیار خود را در برابر اجبار بعدی وسیعتر میسازد، بزبان دیگر پروردگار کریم آدمی را «لقد خلقنا الانسان فی کبد» آفریده و آنگونه سازمان بخشی داده که هرگز دنیا نتواند قانعی و راضی اش سازد و برای همیشه

باید به آرزوهای خود نرسد و دائم در یک حالت پائین تر که در اختیارش است و حالت بالاتر که مجبورش میدارد بسر برد.

حال که اراده در انسان همان توجه به رفع مانع یا توجه به برآوردن نیاز دانستیم و یقین شوهر امر کوچکتری از زندگی در خدمت امری بزرگتر است معنی زندگی درست را درک میکنیم که همان سازگار کردن خویشتن خویش را قوانین تکوین و اینکه میگوئیم اسلام دین فطرت است یعنی در حقیقت فطرت همان معنای تشریع است که بریده ای است از تکوین و لذا باید با آن که پاره ای از خودش است سازگاری کند و هیچ پیامبری نیامد تا دخالت در قوانین تکوینی کند چه در اوضاع و احوال اجرام یا ذرات چه اعمال تکوینی بدنی.

هیچ پیامبری در دعوتش نگفت مبعوث شده ام تا قلب ها بیشتر بزند یا جنین زودتر دگردیسی یابد یا غذا گوارشی ساده تر بخواهد بلکه همه آمدند تا در امری که دخالت اراده آدمی در آن مسلم است و آدمی نمیتواند متوجه رادع و مانعی را که در برابرش در میآید بشود و اراده ای دیگر کند، آنرا طبق موازین قوانین تکوینی یعنی بر فطرت و درست

بانجام رساند و اینجاست که میگوئیم اراده ای هست و آن احساس رادع و مانع کردن است که هرگز تمام شدنی نیست و هرچه از آن موانع رفع شد جزو اختیار است و در برابر آنچه رادع و مانع کردن است که هرگز تمام شدنی نیست و هرچه از آن موانع رفع شد جزو اختیار است و در برابر آنچه رادع و مانع پیش میاید اجبار ولذا هر کس بین جبر و تفویض زندگی میکند ولی هر کس در مرحله ای خاص و کیفیتی ویژه و باز اینجاست که میگوئیم کسیکه اراده کرده خود را به آب انداخت در حالیکه شنا بلد نبود اراده اش تشریعی نیست چون ضد حیاتا ست و با سازمان آفرینش سازگاری ندارد و کون در جستجوی حیات، علم، عدل، قدرت جمال و ... است یعنی همه آفرینش در جستجوی صفات او (تبارک و تعالی) بنحوی است که میتوان گفت بسوی او بازگشت دارد (الی الله المصیر) و در این مورد اراده تشریعی شناگر نابلد با تکوین حیات ناسازگار است همانند شرب خمر، قماربازی، زنا و ... که توجه بآنها اراده ضد شرعی است و همینکه بمرحله عمل رسید ناسازگاری ضد حیات اجتماعی آنها شروع و ممنوع و حرام شده است.

اگر ایراد شود که در اراده اولیه ای که از انسان در هرامری سر میزند آزاد نیست میگوئیم مرغ از تخم است

یا تخم از مرغ آنکه اراده میکند و غذا میخورد برای اینست که احساس گرسنگی در او پیدا شود یا احساس گرسنگی او را وادار به خوردن مینماید بهر صورت هر نیازی که پائین تر باشد در برابر بالاتر آزاد است و اگر دو مطلب فراموش نشود نتیجه حاصل گردیده است.

1- ساختمان هر چه از تکوین و تشریع و مفاهیم و مصادیق و ادراک و احساس است و همه و همه براساس هر مرحله پائین در خدمت مرحله بالاتر میباشد و نوعی وحدت را نشان میدهد آفریده شده از آفریدگاری واحد.

2- انسان را اراده بخشیدند و بر آن اراده کنترلی بوسیله انبیاء بعمل آوردند تا با قوانین فطرت سازگاری کند و اراده انسان یعنی استعدادش در اینکه بتواند فردایش را پاداشی نیکو باشد یا عذاب دردناک و باز در قسمت معاد بحث خواهد شد.

اگر در انجام امر تشریعی قصوری ورزیده شود (با توجه به اینکه ماهر کار ارادی را وارد تشریع کرده و گفتیم علت آخر بودن و جهانی بودن اسلام دخالتش در تمام امور مربوطه میباشد یعنی اموری که اراده میتواند در آن

دخل و تصرف کند) و امر پائین در خدمت امر بالا درنیاید دو صورت بوجود میاید:

قدرت تکوین دخالت کرده و امری غیر ارادی تحمیل میگردد.

هرگونه عمل تشریعی در خدمت عمل تشریعی بالاتر درنیاید بصورت عذاب آخرتی پیش خواهد آمد و در جلد معاد بحث خواهد شد.

در صورت اول همانند کسیکه سروش است و خونش در معرض انجماد، ابتدا پوست کلفت میشود و حائلی میگردد بین سرما و خون - بعد کلفتتر میشود با پیچ در پیچ شدن عضلات پوست در پایه موها که بصورت دانه ها ظاهر میشود و بالاخره اگر سرما بیشتر تهدید کند و شخص به حرارت یا لباس پناه نبرد یا به حرکات شدید برای گرم شدن نپردازد خود بدن حرکات شدید گرم کننده لرزیدن را بوجود می آورد.

در صورت دوم است اینکه کسانی چون مولوی گویند کسیکه رعشه دوست دارد چون مجبور است خجالت نمیکشد و آنکه گناهی کرده رعشه گرفته شرم میکند شرمش دلیل اختیار است یا: «ایکه گفتی این کنم یا آن کنم - خود دلیل

اختیار است ای صنم» همه بعلت تسلط بر امری پائین است درخدمت امری بالاتر که در برابر آن مجبوریم و رعشه در گناه متعلق به امری پائین و امری تسخیر شده بشر است و این کنم و آن کنم نیز در امری است که توانائی حاصل است در برابر امری بالاتر که در برابرش هستیم و خلاصه میشود همه در یک جمله که بشر بین دو امر که یکی تسلیم اوست و دیگری که وی تسلیمش قرار دارد.

(حالت سوم چون مشمول عذاب این جهان و آن جهان خواهد بود در تقسیم بندی نیامد و مواردی از آنرا قرآن کریم ذکر فرموده و از جمله وعده عذاب دنیا و آخرت برای کسانیکه در شیوع فحشاء بین اهل ایمان بهر نحوی دخالت دارند: «ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشه فی الذین آمنوا ...»(.

اصولا انسان موجودی است که وجودش بطور دائم در طلب بینهایت می جوشد و میکوشد اما در محدودیتی محبوس شده است بینهایتش از «خلقت من روحی» است و زندانش از «خلقته من طین» بی نهایتش سبب شده به هیچ چیز محدود و راضی نگردد و هرگز به آمال و آرزوهایش نرسد و این چنین

موجود یعنی بین جبر و تفویض؛ به آنچه از آرزوها رسیده تفویض است و به آنچه نرسیده اجبار.

هر چه غذا دارد بالاتر و بهترش را میخواهد. لباسش را میخواهد که با پارچه بالاتر و بهتری تهیه شود، هر چه تمکن بهم رساند باز میخواهد، هر چه بخواند و بیاموزد باز می طلبد، هر چه مقامش باشد باز بالاتر را می جوید پس انسان آنچه را دارد تفویض و تسخیر است و در برابر آنچه بالاتر است و ندارد. مجبور دربرابر عقل صحیح و مذهب که هر دو یکسان حکم مینمایند از بام به اختیار افتادن و از پلکانش به اختیار آمدن فرق دارد و هرگز خدا آدمی را باجبار نمی آفریند و بعد هم بخاطر اعمالش عذاب کند و برای انسانی که مجبور است هرگز دستور و تکلیف صادر نمی گردد و اجبار در انجام گناه یعنی همه آنچه ستمکاران کرده و میکنند از خدائی است که از همه ستمکارتر خواهد بود. اینکه آورده شد از بام افتادن یا از بام فرود آمدن فرق دارد همین فرق سبب میشود یکعمل به دو نحو پذیرفته شود که نمیتواند هر دو جبر یا اختیار باشد زیرا یکی مطلوب ماست و تسخیر ما و دیگری نیست و نسبت ستمکاری و کار زشت به

خدا دادن که با اثبات نبوت سازگاری ندارد.

فکر ما هم در میان جبر و اختیار است: برای آراء و عقاید و مفاهیم، مقام بالاتری را قائلست و اعمال ساخته زمانی است که آموخته و تجربه دارد.

آنچه را داریم بین جبر است و اختیار؛ به اجبار در شکم می مانیم، باجبار متولد میشویم و میمیریم اما ایجادمان و زنده ماندنمان را جزئی اختیاری هست. گوش صداهای کم ارتعاش (صدای پای مورچگان) و پر ارتعاش (صدای زلزله ها) را نمیشنود، چشم پائین تر از قرمز و بالاتر از بنفش را نمی بیند، شکم نمیتواند بیشتر یا کمتر بخورد و همه اعضاء چنین اند حتی محیط نیز با ما در چنین وضعی است)غذاهائی که آماده است و آنها که باید آماده کنیم در برابر آماده ها مجبوریم و آنچه را خود آماده مینمائیم به تنوع آن متوقعیم). و ملای رومی در مثنوی در قلمرو آیه «و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی» حدود بیست مرتبه در اول و آخر و وسط کتابش به جبر و اختیار که شن در مشت کردن نبی گرامی به اختیار و بقیه اش را اجبار معرفی مینماید و در اینجاست که قسمت دوم را ذکر مینمائیم:

(این مطلب نیز هست بر فرض آنکه حیوانات نیز نوعی اراده دارند اما اراده انسانی مشابه ندارد و سلب نوع اراده انسانی محیط حیوانی بوجود خواهد آورد).

اگر گفته شود علم خدا سبب میشود فعل واقع شود و اگر واقع نشود خلاف علم اوست با آنکه در جلد 21 قسمت بدا شرح داده شد به اختصار آنکه:

1- خدا عالم است به افعال ولی علم علت وجود افعال نیست زیرا علم عین ذات و قدیم است و اگر علت فعل او باشد باید فعل قدیم باشد.

2- اگر علم علت باشد ذات بلا اراده است زیرا او فاعل است و اراده اش سبب و ایجاد و علم ما هم سبب تغییر در اراده نمیشود.

3- علم دارد بصدور فعل (علم دارد به جبر و اختیار بشر).

ساده تر آنکه گفته میشود: آیا خدا میدانست شمر امام حسین را می کشد یا نه؟ اگر میدانست و باید چنین می شد شمر را گناهی نیست و اگر نمیدانست پس چگونه میگوئید خدا بهمه چیز عالم است؟

در برابر سؤال فوق همین مختصری که آورده شد برای پاسخ کافیست اما اگر بپرسیم آیا کسی هست قبل از اینکه کاری انجام دهد به این فکر افتد که آیا خدا میداند کار مورد نظر را انجام خواهد داد یا نه؟ تا اگر همانند شمر بود علاوه بر کشتن حجت خدا با علم خدا نیز لجاجت کند و اگر بفعلش خدا عالم است نکشد و اگر تصور کرد عالم نیست بکشد؟! بدون شک یک فرد مذهبی در هر اوضاع و احوال مطابق دستورات الهی رفتار میکند و یک غیر مذهبی نیز باید به وجدان و عقلش مراجعه کند که اگر درست قضاوت کند همان دستور مذهب خواهد بود و در اینصورت چنانچه خلاف دستور خدا به قلمرو علم خدا وارد شود از اینجهت است که علم خدا دروغ درنیاید یا خلاف دستور خدا وارد علم خدا نمیشود تا دروغ درآید و کدام یکی از این درست است؟

بعبارت ساده شمر اگر میگفت برخلاف رضای خدا حجتش را می کشم تا علم خدا دروغ در نیاید درست بود یا اگر میگفت امام را نمیکشم تا علم خدا دروغ درآید ؟! و شق سومی جز بیکار نشستن و دیوار شدن و موجودی غیر

انسانی شدن نیست (نقل از استاد محمد تقی جعفری).

نباید از یاد برد که سراسر زندگی نیز در پیشرفتی همچنانست که گفته شد «کوچکتر در خدمت بزرگتر» و تغییراتی که برای هر سن پائین تر نسبت ببالاتر یا علم کمتر نسب به بیشتر در جریان است و حتی عواطفی که زمان قبل نسبت به بعد وجود دارد همه و همه مشمول «کوچکتر در خدمت بزرگتر» میباشد و با توجه به آیه شریفه «انما الحیوه الدنیا لعب و لهو و زینه و تفاخر و تکاثر» می بینیم توپ کوچک و اسباب بازی به توپ فوتبال و سازندگیهای چند مبدل میشود و به اثبات رسیده است کودکانیکه سخنان رکیک و عورتی زیاد دارند در بردگی متعلق و چاپلوسی دارند و حتی به بچه ای که گفته میشود یا بارا دوست تر میداری یا فلان خوراکی را و چون مزه خوراک مورد علاقه اش را چشیده همیشه جواب میدهد غذا را اگر یا اگر بگوئی خدا را میخواهی یا خرما را میگوید خرما را حتی در زمان تکاثر و میانسالی که کثرت اولاد و اموال را بسیار منظور دارد اگر از او سؤال شود خدا را میخواهی یا پول به خنده ای جواب را برگزار میکند و اگر از محیط مذهبی موجود بترسد میگوید هر دو تا

جای خود دارند!

گفته شد که در جریان تغییرات زندگی و حتی آفرینش نیز می بینیم «کوچکتر در خدمت بزرگتر» بنحوی مطلوب مشاهده میشود:

شئون مادی و عناصر مربوطه در خدمت سازمان بخشی تک سلولی، تک سلولی در خدمت پر سلولی؛ پر سلولی در خدمت عضودار، عضودار در خدمت اندام دار، اندام دار در خدمت ... و بالاخره ریه ها، کلیه ها، روده ها، چشمها، گوشها، دستها، پاها و همه اعضاء و جوارح در خدمت مغز که آنچه نافع و ضروری است جذب کرده برسانند و آنچه مضر است دفع کرده و خارج کنند تا مغز هدف باشد و بتواند «و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون» را برنامه عرفانی خود قرار دهد و تعجب بسیار اینجاست که مادیون با وجود علم و یقین به مراحل مذکور که تراوشات مغزی از شئون مادی شروع شده و مرحله به مرحله هر کوچکتر در خدمت بزرگتر درآمده تا بمغز رسیده است ناگهان مغز را به سقوط کلی متهم ساخته بزرگترین آفریده شدگان را که پروردگار به خود تبریک سازمان بخشی فرموده است (فتبارک الله احس الخالقین)

بقهقرا برگردانده در خدمت کوچکترنی در می آورند و برای انسانی که باید «حماء مسنون» خود را بعنوان «کوچکترین» در خدمت «نفخت فیه من روحی» که «بزرگترین» است در آورد و بدینوسیله از لاک خود بیرون آید و قفس مادی را کنار زند متأسفانه «بزرگترین» را در خدمت «کوچکترین» و «نفخت فیه من روحی» را در خدمت شئون مادی «من حماء مسنون» و گل و لای در می آورد و این انسان را پائین کشیدن و سقوط دادن است که خود ظلم بزرگی است و در یک نمود بسیار بزرگ که ظلمی از آن بزرگتر تصور نمیشود آنست که خدا را پائین کشیده بصورتی مبدل به بتی گوشی یا بتی فرآورده از فکر یا دست خود در آورند که (... ان الشرک لظلم العظیم).

نتیجه گیری جانب دیگر از مسئله «کوچکتر در خدمت بزرگتر» آنکه توقف در یک مرحله و فراموش کردن «بزرگتر» منتهی به پذیرش غلط اصالت «کوچکتر» درمرحله خود شده و در نتیجه قطع راه بسوی بالا و کمال و «بزرگتر» و خود گنده بینی و تصور اصالت پیش میآید که سبب محدودیت و در حصار «کوچکتر» ماندن میگردد؛ و پیوستن بقهقرا و گسستن از پیشرفت و کمال نتیجه ای جز بیگانگی از مرحله ای که تصور اصالت و «بزرگترین» از آن شده است نیست که در مورد انسان

میتوان گفت: قطع از «بزرگتر» و طرد پذیرش «کوچکتر» در خدمت بزرگتر» که برای انسان در جمله «عبادت خدا» خلاصه میشود یعنی فراموش خود که ناشی از فراموشی «عبادت خدا» میباشد موجودیت یافته است که در آیه شریفه سوره حشر و لا تکونوا کالذین نسوا الله فانساهم انفسهم (نباشید از آنانکه خدا را فراموش کردند، خدا هم اراده فرمود که آنها خود را فراموش نمایند) گویای آن بوده و در اجتماع نیز مسئله مورد بحث مصداق دارد و آیه شریفه به نصارا و یهود خطاب کرده آنها را بسبب فراموشی توحید و اینکه «کوچکتر در خدمت بزرگتر» و «عبادت خدای واحد» را پذیرفته و از یاد برده اند به فراموش کردن خودشان و اجتماع که نوعی فراموش انسانیت بوده و نتیجه ای جز ایجاد جنگ ندارد دچار ساخته است (در آیه مربوط به نصارا کلمه اغرینا بکار رفته که نوعی القیناست که هم در داخل است و هم در خارج و این معجزه ای است که چشم تاریخ همیشه شاهد آن بوده و هست که بین یهودیان القیناست و خودشان را یکدیگر کمتر جنگ دارند و بین نصارا اغریناست و همیشه دست بگریبان جنگ های سرد و گرم داخل و خارج بوده و خواهند بود.

(و من الذین قالوا انا نصاری اخذنا میثاقهم فنسوا

حظاً مما ذکروا به فاغرینا بینهم العداوه و البغضاء الی یوم القیمه و سوف ینبهئهم الله بما کانوا یصنعون ... 14 سوره مائده) به کلمه یصنعون توجه فرمائید که میفرماید نصارا تنبیه و بیدارشان با صنعت خودشان است - (قالت الیهود یدالله مغلوله غلت ایدیهم و لعنوا بما قالوا بل یداه مبسوطتان ینفق کیف یشاء و لیزیدن کثیرا منهم ما انزل الیک من ربک طغیانا و کفرا و القینا بینهم العداوه و البغضاء الی یوم القیامه کلما اوقدوا نارا للحرب اطفاها الله و یسعون فی الارض فساداً و الله لا یحب المفسدین - 64 مائده).

اینکه میگویند جنگ چرا؟ و حکمت اینکه آیه شریفه بدین مضمون میفرماید اگر دفع مردم بوسیله مردم صورت نگیرد امکنه مقدسه یهود و نصارا و مسلمین و هر جا ذکر خدا در آن میشود رو به خرابی میرود (ولو لا دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع و بیع و ... 41 حج) همین است که آورده شد: خدا فراموش میشود در نتیجه اجتماع از یاد میرود، این بی ارزشی ناشی از فراموشیها دامنگیر انسانها شده بصورت جنگ (آن هم بر سر بی ارزشی ها) بوقوع می پیوندد بیچارگیهای حاصل از جنگ

انسانهای باقیمانده را که در مواقع بیچارگی و ضرر حاضر به پناهندگی و بطرف خدا رفتند بسوی صومعه ها و کنیسه ها و کلیساها و مساجدی که همه اشن قبلا بعلت فراموش کردن خدا و فراموش کردن انسانها رو بفراموشی رفته بودند دوباره بیاد آورده شوند و در یک فرمول کلی تر می بینیم انسانی که آغاز آفرینش خود را از شئون مادی میداند و معبود خود را نیز با سقوط کلی و برگشت خطرناک در همان شئون مادی خلاصه میکند نه تنها در جنگ انسانها با انسانها از فراموشی بدر می آید بلکه در تصحیح تمام برنامه های زندگانی خود به بن بست مادی رسیده دچار محدودیت فکر انسانی و در لاک خود فرو رفتن میگردد که اگر نتیجه فراموش کردن خدا، فراموش کردن خود و یا از یاد بردن اجتماع و ارزش انسانها و بوجود آوردن جنگ است نتیجه خدا را پائین کشیدن و به مرحله شئون مادی رساندن گم کردن است نه فراموش کردن و یک محصول کوچک گم کردن خود یا اجتماع بن بست علمی مسئله آفرینش ومحروم ماندن از رموز آن رسیدن است.

....

....

اگر نقش آگه از نقاش بودی***رموز آفرینش فاش بودی

(از نویسنده)

در آنجا که ارزش کار خیر برآورد شد که اگر برای خدا باشد چه مقدار است و برای غیر خدا باشد چه اندازه و حواله به این قسمت شد که چگونه آنرا بیان دارم:

با توجه به بحث «کوچکتر در خدمت بزرگتر» ارزش کاری که برای رضای خدا باشد و نیز قیمت آنچه جهت مشهور شدن، نیکنام گردیدن، به تمکن، مقام و .... رسیدن است معلوم میگردد زیرا کار برای خدا یعنی کوچکتر برای بزرگترین - اما کار برای مقام یعنی انسان «کوچکتر» در خدمت مقام «بزرگتر» - کار برای مشهور شدن یعنی انسان «کوچکتر» در خدمت شهرت «بزرگتر» وقس علیهذا کار برای خدا باشد یعنی انسان فقط خود را در برابر خدا کوچک دانسته است و کار در برابر غیر خدا هر چه باشد یعنی انسان خود را در برابر .... کوچکتر گرفتن و در بدترین وضع ریا و سمعه است که انسان حتی خودش را و عبادتش را و اعمالش را آنقدر پائین آورد و کوچکتر کند که

یک تصور جعلی و خیال واهی را که شاید مردم خویش بدانند بزرگتر باشد و خودش کوچکتر. (کار خوب برای خدا کردن در قفای خود نوری باقی گذاشتن است و کار به ریا کردن در قفای خود ظلمتی بشکل خود باقی نهادن).

«کوچکتر در خدمت بزرگتر» یعنی «هدف داشتن» و هدف یابی را باید عقل انجام دهد عقلی که میتواند «ما عبد به الرحمن و اکتسب به الجنان» باشد، از اینقرار: کوچکتر در خدمت بزرگتر یعنی هدف داشتن؛ و هدف نمیتواند چیزی دیگر باشد جز توحید.

اینکه در میان آنهمه صفات ناپسند (حسد بن حیائی - بخل - و ...) طرد و لعن شیطان بسبب تکبرش آورده شد برای این بود که تکبر حائل و مانع اینست که کوچکتر در خدمت بزرگتر درآید و خود بزرگ بینی و استکبار نمیگذارد بزرگتری دیده شود و شیطان پس از آنکه به آدم علم آموخته شد و سجده بر عالم کردن به او امر گردید تکبر ورزید و اینجاست که عظمت مقام مخلصان در برابر دانشمندان شناخته میشود که حتی تکبر و خود بزرگ بینی بعلت بسیار بزرگتر بودن اخلاص شیطان هم در خدمت اخلاص (یعنی

آنها که تسلیم و کوچکترین شده اند) درآمد و سوگند یاد کرد همه را اغوا میکند «الا عبادک منهم المخلصین» را؛ در حقیقت شیطان به سجده آدم دانشمند تن در نداد اما سر تسلیم به آدم مخلص و کسیکه فقط در برابر بزرگترین خود را کوچکترین و تسلیم میداند فرود آورد و در عمل نیز می بینیم چه بسیار دانشمندانند بجای آنکه شیطان بر آنها سجده کند در محراب کوره های آدم سوزی و قبله محل فرود بمب هیروشیمائی به سجده کردن بر شیطان در مسابقه اند و دور شدن شیطان بعلت «استکبارش» «بزرگ نبود و خود بزرگ نمائی» بود و تکبر یعنی آشیانه همه صفات رذیله بهمان دلیل که تکبر مانع بخدمت درآمدن بزرگتر است و صفات دیگر فقط خدشه زاست.

عبادت را نیز در اینجا می توان گفت چیست:

آدمی بلحاظی دو گونه عمل دارد: آن مختصری که اراده اش در آن می تواند دخالت کند و آن بی نهایتی که اراده اش در آن بی اثر است؛ از لب تا بلع در اختیارش است و از آنجا آنهمه هضم و جذب و دفع به اجبار است. چند لحظه آمیزش در اختیار است و ایجاد نسل تا زایمان به اجبار و آنچه به

اختیار غیرمستقیم به امر مطاع پروردگار مشغولست یعنی به وسیله پیامبران؛ و آنچه مستقیم مأمور انجام اوامر مطاع خداست اعمالیست که به اجبار صورت می گیرد.

در آفاق وانفس وحدت جلوه گر است وحدتی به نظم و ترتیب که در محیط می بینیم و می دانیم و در درون نیز آنچه به اجبار است نظم و ترتیبی دارد و آنچه باید به عنوان عبادت انجام داد آنکه درون را آنچه به اختیار است با یک وحدت به هماهنگی وحدت کل آفرینش متصل سازد و عبادت همین است.

به تعبیر دیگر آنچه را پیامبران می توانند در آن دخالت تشریعی نمایند کارهائی است که اراده بشر می تواند آن را برحسب هدایت عقل یا اغوای شیطان مستعد پذیرش یا عدم پذیرش احکام الهی نماید و هرگاه چنین شد کوچکتری (اختیار داده شده) به خدمت بزرگتری (اجبار نظمی آفرینش) درآمده و تشریع که آب بریده ای از نهر آفرینش تکوین جدا شده است همین کوچکتر در خدمت بزرگتر و عبادت است و اینکه هرکس لذت عصیان را هدف قرار دهد

آنچنانست که از بیرون نرفته در همان پشت به عبادت داشتن و درون را بدرستی هماهنگ برون ندادن است.

برای سومین بار تکرار شود: طپش قلب ما، نفس کشیدن ما و ... جزئی از ضروریات حیاتی ما بوده و طپیدن دل و دم و بازدم بهیچوجه در اختیار ما نیست و آنچه در اختیار ماست اعمال جزئی است از قبیل بلع، آمیزش و ... و چون دقت کنیم می بینیم در اینجا نیز کوچترها (آنچه را اختیارش داشته ایم) در خدمت بزرگترها (آنچه را مجبوریم) میباشد و چون آنچه را به اجبار انجام میدهیم (طپیدن دل و تنفس و ...) سازنده شخصیت ما نیست و ما از اختیارات خود سازندگی شخصیت مینمائیم معلوم میشود کوچکترها در اختیار بزرگترها همان دانستنی ها و ارزشها در اختیار حیرتها و بدست نیامده ها و حقهاست و همینطور ادامه میدهیم تا به الله که معنای در حیرت ماندن و به حق رسیدن است میرسیم.

اگر اراده انجام لذتی پیش آید در برابر شخصیت طرف تکلیفش معلوم میگردد، گاه لذت در خدمت شخصیت ایمانی بعلت حقارت لذت و قدرت ایمان کوچکتر در خدمت

بزرگتر است و آن لذت چه گناه چه غیر آن انجام نمیگیرد و گاه لذت آنچنان بزرگ است که ایمان ضعیف در خدمت لذت است و آلودگی خواهد بود و در فرمول کلی عقل و شهوت در برابر یکدیگرند مثلا کسیکه انتحار میکند حتی هستی اش کوچکتری است که در خدمت بسیار کوچک و بلکه نیستی در آمده است.

انسان باید رو بکمال برود هر چه را دریافت کرده از خودش شده است و باید انتقال به نقطه دریافت نشده بعدی را توجه کند که کمال یعنی لحظه ای بهتر از لحظه قبلی و نقطه ای بالاتر از نقطه جلوتر و پیمودن مسیر بین این دو لحظه یا بین این دو نقطه همان موقعیت انسانی است که بین جبر و اختیار است یعنی کوچکتر (دریافت شده) در خدمت بزرگتر (باید دریافت شود) اینجاست که می فهمیم حتی پیامبر و امام نیز نسبت به بزرگترین بزرگترها (خدا) باید رو بکمال بروند و لذا انابه و زاری و حتی توبه داشتند و پیامبرش هم روزی ده مرتبه واجب بود اهدنا الصراط المستقیم بگوید.

برای کسیکه میگوید مجبور آفریده شده یا تصور

میکند مختار است میتوان گفت قرار دادن اجبار در برابر اختیار یا اختیار در مقابل اجبار که نوعی شناخت در قلمرو اضداد است انسان را در میان جبر و تفویض معرفی خواهد نمود زیرا تن دادن به اجبار اگر قبول داریم که: «رسد آدمی بجائی که بجز خدا نبید» و به جائی رسد که به اخلاق خدائی در آمده است روز بروز عالم تر، قادرتر، جمیل و ...میگردد صفات خدائی موجود در انسان که از «نفخت فیه من روحی» منشاء داشته در آدمی از قوه بفعل در میاید چرا اختیار و اراده که از آنجمله و مربوط به ذات مقدسش است در آدمی نباشد؟

تقصیری که درباره کسی میکنیم چون خجالت میکشیم همین اختیار است یعنی منفعل میشویم که چرا میتوانستیم کار دیگری کنیم اینگونه شد و کسیکه میزند شیشه میشکند با آنکه رعشه دارد میشکند بیک جور منفعل نمیشوند. و دومی بفهمد مجبور بوده و چندان منفعل نمیشود و منفعل شدن اولی علامت مختار بودنش است.

انسان مثبت ها را منفی میکند، مثبت ها چیست؟ آنچه حسنه است آنچه نافع است آنچه در سبی الله است آنچه را خدا آفریده است و منفی ها سد راه خدا و از بین

بردن مثبت ها و ضایع ساختن نعمت هاست: «ما اصابک من حسنه فمن الله و ما اصابک من سیئه فمن نفسک» (قرآن کریم) مثلا آدمی حیات را مرگ میکند، سلامتی را بیماری، محبت را عداوت، تواضع را تکبر و ... پس حسنه که از جانب خداست و سیئه از خودمان یعنی نافع از ما دور شده و مضر با خودمان و درخودمان است و در حقیقت کوچکتر که در خدمت بزرگتر باید باشد از خدمتگزاری سرپیچی کرده و منحرف شده است و این سد راه خدا و گناه است: مرگ باید طبیعی برسد، حیات در خدمت مرگ باشد اینک حیات ترک خدمت کرده است، بیماری در خدمت سلامتی اما ترک خدمت کرده است، گرگ صفتی در خدمت شرافت و انسانیت اما گرگ صفتی ترک خدمت کرده و آدمی حقیقتاً در این احوال که آورده شد تسلیم بیماری و گرگ صفتی و گناه است و چه بسا کسانی را که می بینیم بی اختیار تسلیم آلات تناسلی خودند یا ... و لذا در حال گناه هم مسئله جبر و اختیار بقوت خود باقیست و کوچکتر در خدمت بزرگتر اما بصورت منفی و خلق شده از انسان است و لذا انسان اختیار دارد (دقت فرمائید).

از قراری که آورده شد چنانچه همه کوچکترها در

خدمت بزرگترها قرار گیرند راه سعادت و بهشت یابی مقصد و مقصود و محصول است یعنی قدم در سبیل الله است و درغیر اینصورت برگشت به منفی و آتش و هلاکت میباشد.

آدمی همیشه درصدد است که داشتن این قدرت «اختیار» را بدیگران نشان دهد در این باره حتی بی تابی هم میکند: رئیس حسابداری اداره اگر حس کند مقام ریاستش فراموش شده و از اختیارش ناچیزی تصور اشکال و کاهش میرود در پرداختی ها سخت میگیرد تا دیگران بفهمند مختار است حتی متصدی شوفاژ هم در گرم و سرد کردن انگشتی میبرد تا اختیارش را برخ دیگران بکشد.

معلوم شد آنچه علیه آدمی است «سیئه» آفریننده اش خودش است «اختیار» - آنچه له اش است «حسنه» خالقش خداست یعنی انسان «مجبور» است خوب باشد و خوب آفریده شده است و این معنی «فطرت بر توحید» است و «مختار» است که با تطبیق «اختیار» خود با آنچه خدا خواسته است یعنی با صرفنظر کردن از آفریدن سیئات بمرحله «تسلیم» برسد و در اینصورت است که «هر چه کوچکتر» - «مرحله تسلیم» در خدمت «هر چه بزرگتر» - «خدا» درآمده است. و اینجا

است که می فهمیم چرا شرک بدترین آلودگیها و ظلم عظیم است (نه کوچکتر در خدمت بزرگتر در آمده - نه کوچکتر از خدمت سرپیچی کرده بر عکس شده بزرگتر در خدمت کوچکتر اس: انسانی در خدمت آنچه هوی و هوسش ساخته است یا مصنوع فکر یا دست اوست) از اینقرار از نویسنده بپذیرید که:

جبر در برابر جبار گرفتن است و اختیار در برابر آنچه اختیار از جبار بشما داده شده است یا به تعبیر دیگر: جبر در برابر «خدا» قرار گرفتن است و اختیار در برابر «خود» - «خلیفه خدا» واقع شدن که خلیفه خدا به امر «انا جعلناک فی الارض خلیفه» همان انسان باید باشد و بعبارت دیگر وقوع «من» خلیفه اللهی در حیطه قوانین آفرینش اجبار است و برکناری «من» خلیفه اللهی از آن، اختیار؛ و همین «من» است که کوچکترین، در خدمت (عبادت) بزرگترین «خدا» باید در آید و همین «من» است که با وجود کوچکترین بودنش از جهان با عظمت هستی مهمتر است زیرا با «نفخت فیه من روحی» مرتبط است و هر چه این ارتباط وسیعتر اهمیت آن بیشتر و اینجا که میرسد می فهمیم چرا میگویند «لولاک لما

خلقت الافلاک» و نبی گرامی را از همه جهان افلاک برتر بحساب می آورند (زیرا ارتباط با «نفخت فیه من روحی» حضرتش صلوات الله و سلامه علیه از همه و همه بیشتر است)

بنابر آنچه گفته شد یک مسلمان بلکه فعلا یک شیعه همینکه از قلمرو طبیعت که خودش نیز جزء کوچکی از آنست توانست خارج شده به عالم ربوبی توجهی و جهشی کند و در برابر جلال و عظمت کبریائی و جمال خدای قرار گیرد در حقیقت خود را تسخیر کرده در خدمت بلکه تسلیم در برابر بزرگتر قرار داده است (عالم خودش را به پیشگاه ربوبیت متصل ساخته است) یعنی عبد در برابر معبود قرار گرفته و لذا چیزی جز قادر جبار رحمان رحیم نمی بیند و چون به خود برمیگردد و پندار و گفتار و رفتار خود را می بیند اختیاری را درک میکند و بعبارت ساده تر انسان خود را در برابر خدا مجبور می بیند و در مقابل خودش مختار و باز ساده تر آنکه انسان بطرف بالا مجبور و رو به پائین مختار است رو به تکامل و الیه المصیر و الیه راجعون مجبور است و رو به پائین و سقوط و درک اسفل مختار و در بحث اثبات معاد بیشتر آورده خواهد شد.

دو مسئله مربوط به مورد بحث میماند:

اول: حیات نوعی خاصی از قدرت (دینامیک) است که از قبلی ها به بعدی ها میرسد و بهمین نحو ادامه می یابد و هم میخواهد خودش را حفظ کند هم بعد خود را و در عین حال بین اعضاء و سلولها و همه بدن همگامی و هم آهنگی بوجود آورد یعنی حیات فعالیتی پیوسته و منظم است که بصورت تکامل خود را نشان میدهد و این فعالیت چیزی جز تغییرات فیزیکی و شیمیائی موجود نیست از قبیل تغذیه و اعمال ارتباطی و تولید مثل و ... ولی با آنهمه سیطره ای که حیات دارد میدانیم جهان غیر زنده بر جهان زنده محیط است و همه جا کوچکتر در خدمت بزرگتر ساری و جاری و الله اکبر گفتن ما در مواردی خاص که آغاز شناخت مذهب در برابر غیر مذهب است همین شناخت آخرین بزرگتر است که منشاء صدور همه چیز یعنی خالق همه کوچکترهاست در برابر خودمان که در نیت و قصد بندگی گردنش هستیم.

این حیات بنابر آنچه گفته شد اگر بصورت انتحار قطع شود هستی را منفی ساختن و کوچکتر را بجای در خدمت بزرگتر در آوردن کوچکتر را بخدمت کوچکتری در آوردن و بصورت خاص عرضه داشتن است بدین معنی که

مرگ طبیعی یک حالت ترانزیتی و عبور دهندگی است و جهشی که انجام میگیرد به قصد تصرف مرحله کاملتری با انتقال بجهان ابدی است و شهید نوعی قرار گرفتن کوچکتر در برابر بزرگتر است که روبرو گردیدن و وجه خدا شدن است و انتحار خود را که کوچکی است در خدمت کوچکتر در آوردن و تسلیم جزئی از خود که تمایلات غلط میباشد درآوردن میباشد و لذا تکاملی صورت نگرفته بلکه نوعی آلودگی موجودیت یافته است.

مسئله دیگری که در اینجا آورده میشود توالی و پشت سر هم در آمدن کوچکترها در خدمت بزرگترهاست که اگر به ترتیب و درست باشد و آدم که خود کوچکتری است در این سلسله تواليها به منشاء صدور خود و انا الیه راجعون و بزرگترین بزرگترها اتصال مورد بحثی را داشت مشمول الا بذکر الله تطمئن القلوب شده آرامشی خواهد داشت و هر عملی، اندیشه ای و اقدامی کند مشغول عبادت بحساب میاید. اما اگر این توالی ها مختل شد یا قسمتی از آن سست یا قطع گردید تغییری بوجود میآید که ممکن است این تغییر به «اختیار» انسان بوقوع پیوندد یا به «اجبار» یعنی در

مسئله جبر و اختیار مداخله مجددی از جبر و اختیار بوجود آید: یک کوچکتری از درون انسان خدمت بزرگتر را دچار تغییر سازد؛ مثلا آدمی را بیمار و مداخله توالی جبر و اختیار را دچار تغییر سازد که آدم بیمار از درآوردن کوچکتر در خدمت بزرگتر به اجبار ضعیف و روی گردان است که باز در اینجا یعنی در تغییر به جبر ایجاد شده دست «اختیار» آدمی سهیم است: مثلا زمینه بیماری را با پرخوری مساعد ساخته است.

اصل جبر و اختیار کوچکتر در خدمت بزرگتر درآمدن است و در سلسله حوادث طبیعت ردیفهای غیر زنده در خدمت زنده در آمدن یا کمتر زنده! در خدمت زنده تر! که تطور انواع نیز بر همین اساس است و همه جا قانون جبر حکمفرما بوده هر جا «تغییری» در توالی بوجود آمده و دست رب الارباب از سازندگی آن کنار رفته موجودیت جدید حاصل نگردیده تا نوبت به انسان رسیده است که کوچکتر در خدمت بزرگتر را به اختیار برای اصالت انسانی خود کسب کرده و بزرگتر در به رشد و کمال رساندن انسانی کوچکتر را به اجبار پذیرفته و هر جا از اختیار خود به «تغییر» پرداخته بر اصالت انسانی

خدشه و خللی وارد آورده باشد و بهمین دلیل امانتی که بانسان عرضه شد میتوان از جمله گفت اختیار است؛ (اشاره به آیه شریفه «انا عرضنا الامانه علی السموات و الارض فأبین ان یحملنها و ...».

کوچکتر که تصرفات خویشتن خویش و تصرفات کسب شده است و قلمرو «اختیار» آدمی است. بزرگتر که باید تصرف شود و یا به آن تقرب حاصل نمود «جبر»؛ اما همان قسمتی از حیطه اختیار را با «تغییر» میتوان از دست داد: (با ارتکاب معاصی - عمل غیر عادی مثلا بجای آنکه از پلکان فرود آید از بام بپرد) و هر جا که سخن از اینست که خدا چنین و چنان میکند و تصور جبر مطلق میرود همین است که آدمی خود مختاری را وسیله سلب آزادی و اجبارش میسازد: فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا - یا خدا منتقم است (اثر ستمکاری را بخود شخص برمیگرداند).

قلمرو عملکرد اراده دوتاست: دو جای متفاوت (انفس - آفاق) اما باید توجه داشت خود اراده محصول یکی از آنهاست (انفس) که بعضی از اعمالش به اختیار ما و کوچکتر از قدرت تصرفی ماست (خوردن - آمیزش و ...) و بقیه به اجبار

و بزرگتر از قدرت تصرفی ماست (هاضمه، بزرگ شدن جنین و ...) در محیط آفاقی هم همیشه اختیار ما به قوانین تکوینی برخورد مینماید پس در هر دو قلمرو بین جبر و اختیاریم.

جبر نوعی پیروی از نظم تکوین است و اختیار پیروی از اراده خود و جبر را نمیتوانیم تحت تأثیر کلی تجزیه و تحلیل خود درآوریم و این بزرگتری است که اختیار ما مجبور است در خدمتش باشد و همینکه توانست آنرا تحت تأثیر تجزیه و تحلیل قرار دهد آنرا تسخیر کرده و به اختیار درآورده و تجزیه و تحلیل شونده همیشه محدود و کوچکتر است در خدمت بزرگتر.

اینکه بشر از سلب آزادیش ناراحت میشود و حق هم چنین است زیرا سلب آزادی یعنی مانعی بوجود آوردن که کوچکترها را در خدمت بزرگترها نتوان بنحو قابل استفاده درآورد و بزرگترها را نیز نتوان به قلمرو کوچکترها درآورد. (مثلا بجای این که در خدمت علم باشد و از مخالفت علم بترسد علم را در خدمت سیاست درآورد که از سیاست بترسد تا جائی سیاست با وی مخالفت نکند).

کیست که یقین ندارد اعمال ارادی آینده اش بستگی به اعمال ارادی حال دارد و کیست که یقین ندارد آینده بزرگتر از حال است و در اینصورت آیا اعمال ارادی حال (تسخیر شده و باختیار درآمده) در خدمت اعمال ارادی آینده (تسخیر نشده و باجبار مستقر) یعنی کوچکتر در خدمت بزرگتر نیست؟ و برای اثبات معاد چه جالب است بگوئیم: همه اعمال ارادی آینده را بصورت اعمال ارادی حال درآورده اجبار به اختیار درآوردیم و تحویل اعمال ارادی گذشته میدهیم که نه اجبار است و نه اختیار است و اختیاری است از نهاد اجبار و تحویل قانونی که این اختیار (حال) آیا هماهنگ نظم تکوین یعنی بر فطرت تحویل گذشته داده شده است یا خیر و در قسمت معاد بیشتر خواهیم گفت.

ما وقتی کاملا مجبوریم که همه کوچکترها یعنی (حیات) را در اختیار همه بزرگترها (ممات) قرار دهیم و چرا موت بزرگتر از حیات است زیرا جهان مرده بر زنده محیط است اما در اینحال که همه کوچکتر ها در خدمت همه بزرگترها درآمد آیا رساننده این مطلب است که کوچکترها از صفحه هستی برداشته شدند؟ هرگز چنین نیست!

هر کوچکتری که در اختیار بزرگتر درآمد برای ما اختیار در برابر جبر را ثابت کرد اما همینکه بر اختیار مسلط شدیم دنبال بزرگتر رفتیم که آنرا کوچکتر کرده در اختیار درآوریم و الی الله المصیر را طی کنیم و در مسیر الیه راجعون و نشان دهنده سیر تکاملی باشیم و همه کوچکترها (حیات) را هم در اختیار همه بزرگترها (ممات) قرار دان یعنی راه «انا الیه راجعون» را با شروع از «انا لله» انتخاب کردن و به لقاء الله رضوان الله رسیدن در حالیکه همه کوچکترها (حیات) را میخواهیم برای بدست آوردن حیات بزرگتر (ان الدار الاخره لهی الحیوان) که در اثبات معاد خواهم آورد. تو امروز یکی را میکشی و فرار میکنی چهل سال بعد دستگیرت میکنند در حالیکه به شکل آن قاتل قبلی نیستی و همه چیزت تغییر یافته است مخصوصاً قیافه ات اما همان سلطنت حیاتی را که قبلا داشتی اکنون هم داری و تو همان کسی و مصون از فنا و مرگ؛ فقط زمان و مکان ترا عوض میکند همینگونه که زمان و مکان حیات ترا، مرگ عوض خواهد همانند گذشت زمان کوه در این جهان عمل کرد و زمان و مکانت را عوض کرد.

هر معلولی (کوچکتر) در خدمت علتی (بزرگتری) است واینکه روز معلول شب یا علت آن نیست بلکه شب و روز دو حادثه اند که به توالی در آیند باز هر چه از این قبیل باشد کوچکتر در خدمت بزرگتر است و اینجا نیز روز در خدمت شب حیات در خدمت ممات، زنده در خدمت مرده و الصبح اذا تنفس و نفس کشیدن صبح در خدمت و اللیل اذا عسعس که شب بتدریج فراگیری دارد.

هر موجودی توانست از قبول یک معرفت (در حالیکه مشغول مطالعه معرفت دیگر است) فارغ باشد بین جبر و اختیار است و چون مطلق مطالعه معرفت در اختیار انسان است و بطور کلی مطالعه یک معرفت دون توجه معرفت دیگر نیز در اختیار، پس انسان بین جبر و تفویض میتواند باشد و لاغیر.

وقتی میگوئیم اراده انسان یعنی اینکه در برابر دو راه که دارد یکی را میتواند انتخاب کند؛ این اراده برای انجام کاری و چگونگی آن قانون علت و معلول کرده و دیگر آزاد نیست و یک مرحله پائین تر را در خدمت بالاتر درآورده است یعنی اراده خودش را در خدمت نظم تکوین اما اگر خواست با پیش بینی کاری انجام دهد و

قانون آنرا تجربتاً داشته یا شنیده یا خوانده آزاد است زیرا اراده اش که کوچکتر است در خدمت خودش که فکر میکند درآورده است اراده تابع علت و معلول نیست و میتواند یکی از دو راه را انتخاب کند.

حوزه فعالیت خودت اختیار توست و حوزه هائی که اطرافت را گرفته و مرزی برای خود معین کرده و اجازه ات نمیدهد از آنها بگذری اجبار است (حدود علمی - حدود طبیعی - حدود ...) و شکی نیست که علم حدود خود را معین میکند و طبیعت نیز و ...

همانگونه که آیات تشریع متشابهات و محکمات دارد و با پیشرفت علم بتدریج از متشابهات شناخته شده جزو محکمات میشود آیات تکوین نیز متشابهات و محکمات دارد و هر روز از متشابهات شناخته و جزو محکمات میگردد و بنا بفرموده حضرت علی علیه السلام که بدن آدمی را کتاب مبین معرفی فرموده است:

و انت الکتاب المبین الذی***با حرفه یضمر المضمر

تو ای انسان نیز محکمات و متشابهاتی داری که با پیشرفت قدرت انسانی و علمی و اخلاقی تو که همه در دین

خلاصه میشود روز بروز متشابهات تو جزو محکمات میشود و خوشبختانه در این جهان این شناسائی بخودت اختصاص دارد اما در آخرت یوم تبلی السرائر و روز پرده برداری است و همگان همه چیز ببینند و بدانند و آنچه از محکمات را داری و میدانی در اختیار توست و در خدمت متشابهات و اجبار.

بطور کلی مذکر اختیار شدن و «کوچکترها» را نپذیرفتن بعلت مسلط بودن و در اختیار داشتن آنهاست و همانگونه که ما تا چشم داریم یادش نمیکنیم یا تا زمانیکه تعادل روحی داریم گلایه ای نیست (بعلت غرق بودن در نعمت های امنیت و تعادل) غرق بودن در اختیار نیز همینگونه است و اختیار در برابر جبر همانند کارهای فیزیولژی بدن ماست که کم و بیش کردنش به اراه ماست (آمیزش، بلع، و ...) در برابر اعمال دیگر که ارادۀ مادر آن اثری ندارد (تنفس، ضربان قلب و ...)

جبر همان به علت رسیدن است یا بجائیکه اراده الهی و سلطه وی نمودار میگردد و اختیار همان علت را به معلول شناختن یا به تسلیم موفق گردیدن است و در هر دو صورت جبر و اختیار یعنی «کوچکتر در خدمت بزرگتر»

کوچکتر (معلول و تسلیم) و بزرگتر (علت و اراده) که در زنجیره علتها و اراده ها هر چه بالاتر رویم بالاخره به خدا میرسیم به بزرگترین و الله اکبر.

اینکه بر سر دو راهی اختیار یکی از آن دو را با شرایط زمانی و اجتماعی و وضع روانی انتخاب میکنیم واقعیت نگری است که هر چه را به تسخیر درآورده و سود رسان است (کوچکترها) و هر چه را میتوان برای نفع رساندن بخود تسخیر نمود (بزرگتر را کوچکتر کرد) همه را در مجموع (کوچکترهای تسخیر شده) ارزش قائل شده راه را انتخاب نمود و در حقیقت چنین کسان که توانسته اند به اختیار راهی برگزینند قدرت انسانی اشان را توانسته اند بر تمایلات خود مسلط سازند اما جبریون بر سر دو راهی همینکه یکی را انتخاب کردند در جواب سؤال که میشود چگونه اختیار در انتخاب را بکار بردید میگویند این احساس اختیار است نه اختیار و اینان همانند کسی هستند که وقتی چشمشان درد میگیرد یادشان می آید چشم دارند همانگونه که اگر مورد سؤال قرار نگیرند که چگونه اختیار در انتخاب کردید یادشان نیست که باید امر به این

بزرگی بلکه موهبت عظیمی را که بنام اختیار به انسان عطا کرده اند گرامی شمرد.

بدون شک هر چه اختیار انسان بیشتر باشد (متشابهات تکوین را بیشتر تبدیل به محکمات کرده باشد) یا بنا بر آنچه آوردیم هر چه کوچکترها بر تعدادشان افزوده شود در برابرش بزرگترها نیز بیشتر میشوند همانگونه که هر چه چراغ روشن تر باشد تاریکی اطرافش بزرگتر است و در نتیجه انسان مختارتر مجبورتر! است چنانچه عالمتر تحیر بیشتری دارد و توبه و انابه و دعا و نیایش حضرت محمد و حضرت علی و امثالشان زیادتر است!

و لذا باید قبول کرد که اعطای اختیار به بشریت به نفع وی بوده است زیرا تمام زیبائیهای آفرینش که جنبه اجباری دارد و همه به نظم و ترتیب تکوین آراسته اند همینکه به بشر میرسد میتواند با اختیاری که دارد بجای الیه المصیر تکوین انتخاب عالی تشریعی الیه راجعون داشته باشد و در تکامل از همه آراستگی تکوین پیشی گیرد و حتی از ملک پران شود و اینحالت مخصوصی است که توانسته همه کوچکترهای در خدمت بزرگترها را چه در

آفاق و چه در انفس مجموعه ای تسلیم و بعنوان کوچکترین در خدمت بزرگترین (خدا) درآورد.

اگر اختیار را از انسان منها میکردند یا اجبار را از وی میگرفتند جنبه های امتیازی را از وی گرفته دیگر انسان، نوع مشخص شناخته شده انسان نبود و دو گوهر گرانبهای دین و دانش را بعهده امانت نگهداری نوعی دیگر که حتماً باید بین جبر و اختیار باشد لازم می آمد که واگذار نمایند.

هرگز پروردگار مردم را بیشتر از آنچه توانائی دارند مکلف نساخت یعنی کسیکه قلمرو اجبار خود را نتوانسته کاهش دهد و به اختیار بیفزاید بهمان اندازه که اختیار در خدمت اجبار دارد از او عمل خواسته اند و هر چه اجبار را تسخیر و به اختیار مبدل سازد بر توانائی افزوده شده و در نتیجه تکلیفش زیادتر میگردد؛ تکلیفی که معنای دیگرش داشتن قدرت و آزادی برای انجامش است.

اینکه در روایت داریم پروردگار تبارک و تعالی کسی را به اکراه مجبور به اطاعت از خود نمیکند و بندگان نیز با معصیت کردن بر اراده خدا پیروزی بدست نمی آورند و خدا از کسیکه میخواهد اطاعت یا معصیتش کند جلوگیری

نمیفرماید هر چند اگر بخواهد میتواند اما اگر جلوگیری نفرمود و گناهی انجام گرفت نمیتوان آنرا به خدا نسبت داد و این معنی همین است که تاکنون آورده شد:

از راه «کوچکتر در خدمت بزرگتر» میتوان به خدا رسید اما همینکه یا دوری از جبر و اختیار و عدم توجه به غیر خدا به خدا نزدیکی حاصل شد با اوامر و نواهی الهی سر و کار داریم؛ نزدیک شدن یا بوسیله تحصیل علم است زیرا که بشر عالم میتواند اجبار را به اختیار درآورد و وقتی بشر به آن مرحله رسید تازه به جائی رسیده که پروردگار از اول اراده فرموده که آدمی مثل (بر وزن عمل) او باشد یا میتوان به اخلاص این جهش را کرد و به خدا نزدیک شد و این دو (اخلاص و عمل) را پیامبران داشته و بشر آینده نیز خواهد داشت با پیشرفت علم و در نتیجه آن بوجود آمدن اخلاص از روی یقین (وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض ...) و خلفای الهی که چنین کسانند همانند پیامبرانند و مشمول علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل که نبی خاتم اسلام فرمودند.

اینکه میگوئیم با تسخیر قلمرو اجبار و رسیدن

به اختیار یا باخلاص تازه با اوامر و نواهی الهی روبرو میشویم یعنی تازه به عظمت دین خدا وقوف حاصل مینمائیم و در دین خدا نیز مسئله جبر و اختیار و بین الامرین واقع بودن بشر برای بندگان خالص و مخلص خدا همانگونه خواهد بود که حضرت صادق فرمود: «لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین قال قلت ما امر بین الامرین؟ قال: مثل ذلک: مثل رجل رأیته علی معصیه فنهیته فلم ینته فترکه ففعل تلک المعصیه فلیس حیث لم یقبل منک فترکته کنت انت الذی امرته بالمعصیه»: نه جبر است و نه تفویض بلکه امری میان دو امر مذکور است. عرض شد امر بین امرین یعنی چه؟ - فرمود: مردی را تصور کن که میخواهد گناهی کند تو او را نهی میکنی و او قبول نمیکند تو ترکش میکنی و او گناهش را میکند او که نهی ترا قبول نکرده و تو که او را رها کردی تو او را مجبور به معصیت نکرده ای».

بقراری که ذکر شد خدا دستوراتی داده و اوامر و نواهی ای دارد و بشر در برابرش مختار است زیرا بر آنجا که اجبار در کار است امر و نهی ای نیست و انسان مختار میتواند اطاعت یا معصیت کند با انجام اوامر و دوری از

نواهی یا برعکس که در اینصورت انجام نواهی و ترک اوامر هرگز بر خدا پیروزی بدست نیاورده چنانچه کودکی هم که در دنیا از پدرش اطاعت نکند علامت پیروزی بر پدر نیست.

در پایان تکرار شود که انسان از هر لحاظ بین الامرین قرار دارد حتی از لحاظ فیزیولوژی که برای سازمان بخشی دارد زیرا زوجیت و جفت بودن هر چه خلق شده همان معنای امر بین الامرین را میدهد بدلیل آنکه احدی الزوجین چیز کاملی نیست و امر بین الامرین حالت تکاملی آن دو بوده و جبر و اختیار نیز مکمل یکدیگرند و مرحله تکاملی آن دو بین آنها قرار داشتن و ثانیاً با انتفاء یک زوج پدیده ای در آفاق و انفس رخ نمیدهد و در مسائل روانی انسانی نیز با شرایطی تنها جرقه دو قطب مخالف بین الامرین میتواند مسیر زندگی متکامل بشریت باشد و شرایط مذکور یکی آنکه در برابر آن نیروئی که از محیط به داخل ما سرازیر میشود (جاذبه و دافعه - جبر و اختیار و ....) بین آنها قرار داریم و در برابر آنها که از ما بطرف محیط در برخورد میباشد و برگشت نیز از محیط بطرف ما دارد یعنی رفت و برگشت داشته و در کشاکش است ما نیز در

برابرشان در کشاکشیم چنانچه در غم و شادی - یأس و امید و ...

اینکه برخی از جبریون گویند انسان در کارهایش احساس اختیار میکند و این نیست که واقعاً اختیار داشته باشد با آنچه ما گفتیم: «کوچکتر در خدمت بزرگتر» سازگار بوده زیرا کوچکترها واقعاً در اختیارند و در مرحله احساس متوقف میشوند.

کوتاه بیان که انسان بین «می شود» «جبر» و «ممکنست بشود» «جبر و اختیاری در کشاکش» در حیطه مراقبت های اراده های انسانی و آنچه خدا خواهد عملا وقایعی را هموار میکند و وقایعی بوجود می آورد و پشت سر میگذارد یعنی بین خواست خدا و اراده ای که از خواست خدا به او تفویض شده زندگی مینماید (بین الامرین) و همیشه آنچه وی بتمامه دارد در خدمت آنچیزی است که خدا دارد: آیا تجربتاً تصمیمی که میگیریم اندازه ای خود را آزاد و مقداری مقید به زندگی گذشته و حال و آینده خود که ژنهای ارثی و محیط اجتماعی و جغرافیائی و طرز رفتار حکومتها و ... که از آنجمله میباشند نیست؟ و آیا اجتماعات

ابر قدرت را ندیدیم که روشنفکرانشان بهمان اندازه معتقد به آزادی و تمدن عظیمشان بودند که به از دست رفتن آزادی و تمدنشان یقین داشتند یعنی نه تنها فرد از لحاظ فیزیولژی بین جبر و تفویض است بلکه در واحدهای مختلف زندگی و شئون مربوطه آن نیز بین انواع جبرها و اقسام تفویضها یعنی بین الامرین قرار دارند.

اینکه اراده انسانی تسلط بر اوضاع را خواهان و تابعیت از طبیعت مادی را میپذیرد و تسلطش در خدمت تابعیتش است (کوچکتر در خدمت بزرگتر) همان واقع بودن بین جبر و اختیار یعنی واقع بودن بین الامرین است.

خارج از برنامه نویسنده سؤالی دارد: آیا «کوچکتر در خدمت بزرگتر» معنای بعدی را در خدمت قبلی نمیدهد؟ و آیا این نمیتواند توضیحی باشد در موضوع زمان و مکان؟

نتیجه آنکه: هر چه علم و عقل و وجدان بیشتر شود اختیار بیشتر است و اختیار در خدمت اجبار «کوچکتر در خدمت بزرگتر» یعنی انسان گویا در قفسی است و میله های علت و معلول و حوادث اطراف آنرا فرا گرفته با بیشتر شدن اختیار یک لایه میله ها می شکند و قفس بزرگتری با

میله های بیشتری او را احاطه میکند و همینطور برای خودش همیشه نسبت جبر و اختیار را محفوظ میدارد آنگونه که هر وقت بخودش مینگرد به اختیار و محیط آزاد اطرافش نزدیکتر است و هر چه دورتر از خودش را مینگرد محیط اجبار را می بیند و در هر حال «کوچکتر در خدمت بزرگتر».

آنچه مانده است آنکه گفته شود وضعیت ارتباطی اختیار خدا (جبر) و اختیار بشر (تفویض شده بوی از طرف خدا) در چه حد و نسبتی است:

همانگونه که گفته میشود بشر را خدا آفریده است جزئی از انسان که اختیارش باشد خدا آفریده است اما با ذکر چنین مطلبی که آفریدگار جبر و اختیار (هر دو) خداست آیا اختیار به جبر گرایش پیدا نمیکند:

یک وسیله نقلیه برفی را در نظر آورید که باید از روی ریلهای برقی که انرژی دهنده است عبور نماید رانندگی به ما سپرده شده است ریلها بجائی میرسد که دو رشته میشود یکی بسوی دره ای خوفناک میرسد و دیگری به مقصد پسندیده ای که بما دستور داده شده به آنجا برویم؛

آنکه کنترل مولد برق را دارد در هر لحظه میتواند برق را قطع یا وصل کند و ما را از حرکت باز دارد و در عین حال ناظره است که امر صادر شده اش چگونه اجرا میشود و این مائیم که بر سر دو راهی میتوانیم هر کدام از آن دو راه را بدلخواهمان انتخاب نمائیم از اینقرار حرکت وسیله بهر طرف هم به کنترل کننده و ناظم مربوط است و هم به ما، به ناظم بستگی دارد که دهنده انرژی است و هر لحظه میتواند آنرا قطع یا وصل کند و به ما مربوط است که باید انرژی را در راه شکل دادن درآوریم و راه را انتخاب نمائیم از اینقرار اعمال ما هم در قلمرو توحید و یگانگی است و دوگانگی در آن راه ندارد (جبر و اختیارش در اختیار خداست) و هم به آزادی انتخاب و اراده ما مربوط بوده و بین الامرینیم

چون به حضرت علی دربارهٔ قضا و قدر اصرار در سؤال شده جوابی فرمود که در اینجا مطلب ما را تأیید میکند:

حضرت فرمود: آیا قدرت شما همراه قدرت خداست یا بدون آن؟ اگر بگوئید با خداست مسلمان نخواهید بود و در صورتیکه بگوئید بدون خدا باز هم مسلمان نخواهید بود! گفتند پس چه بگوئیم؟ فرمود - شما این قدرت را

بوسیله تملیک الهی مالک شده اید اگر این قدرت را برای شما باقی بدارد از عطای اوست و اگر بگیرد نوعی آزمایش است او مالک اصلی قدرتهائی است که در اختیار شده است و اوست توانای حقیقی که به شما توانائی بخشیده و اینکه بندگان «لا حول و لا قوه الا بالله» میگویند حولش همان اقرار است که پناهگاهی برای فرار از گناه جز با حمایت او نیست و قوتش یعنی توانائی بر اطاعتش جز با یاری او امکان ندارد.

توجه فرمائید که لا حول و لا قوه خود بین الامرین و بین دو نوع زوجیت خاص است و طول مسیر بین الامرین بین حول «کوچکترین» تا قوه «بزرگترین» میباشد.

جبر و اختیار در طبایع فیزیکی و خصلت های وابسته به مکانیک:

تصورات فیزیک دان درمورد دنیای مادی همیشه بسمت ریاضی شدن میل میکند و اگر درباره جبر و اختیار بحثی داشته باشد باز هم از تخصصش متأثر است.

لاپلاس جبر را چنین تعریف کرده است:

«ما باید وضع کنونی کائنات را معلول وضع گذشته و علت وضع آینده بدانیم» اگر موجودی در لحظه مشخصی

همه قوای محرک طبیعت را بشناسد و وضع نسبی اجزاء آن را بداند و بتواند آنها را تجزیه و تحلیل کند، حرکات بزرگترین اجرام سماوی و سبکترین آنها را بنام اتم بخوبی بفهمند، هیچ چیز برای چنین موجودی پنهان نیست، آینده مثل گذشته در جلو چشمهایش قرار خواهد گرفت، هوش انسانی، چنین شرایطی منتها بسیار ضعیف به ستاره شناس داده و همه کوششها و زحمات آدمی، بر اینست که بتواند یک چنین اوضاعی را برای خود بوجود آورد» (1).

«هیچکس در پاره ای مسائل منکر جبر نیست مثلاً راجع به پیوستگی طبیعت یعنی جبر به مقیاس ما، این جبر پایه دانش هم هست و بنظر ما منطقی است» چنانچه همه چیز مجبور است بر روی اجرام تابع قوای جاذبه و ثقل باشند.

طبیعت فیزیکی برای بحث مطلب مورد نظر به انسان نمینگرد، سر و کار انسان با مذهب است و حضرت صادق این توجه را در کلام خود داده اشاره به بین الامرین واقع بودن این موجود مذهبی (انسان) میفرماید ولی

1- انسان در برابر علم از کنت دوتوئی ترجمه آقای شاپور کیهانی

فیزیکدان جنبه فیزیکی (کل مادیت) را در نظر داشته درباره جبر و غائیت سخن میگوید.

در انسان (آفرینش تشریع) گفته شد بر لا جبر و لا تفویض بل امر بین امرین است و در (آفرینش تکوین) بنابر جبر و غایت است یا جبر و هدف در آنجا کوچکتر در خدمت بزرگتر در اینجا نیز هدف در خدمت خلقت و خلقت در خدمت شاعری علیم و حکیم و همیشه کوچکتر در خدمت بزرگتر تا همه خلقت در برابر ذات مقدسی که به او بگوید الله اکبر ان یوصف (خدا را نمیتوان با مقایسه و توصیف ببزرگی یاد نمود).

فیزیکدان یا هر وضع را معلول وضع قبلی و علت وضع بعدی دانسته و قائل به جبر است یا اینکه نقش اجبار و هدفداری را در تکوین مشاهده مینماید و آنرا بین جبر و غایت میداند و در نتیجه بعلت دخالت اراده ذات مقدسی که هدفی را اراده فرموده (که فقط معلوم است هدفی هست اما چیست؟) و اینکه می بینیم جنبندگان از آمیب تا سلولهای هرمی مغز که تولید مثل ندارند در حد مغز که اندیشه دارد متوقف شده و لاجرم در نقطه تقاطع اراده

هدفدار تکوین با اراده خود که جنبه تکاملی بخود گرفته مشمول موجودی بنام انسان بین امرین میگردد (دقت فرمائید).

به تعبیر دیگر: در سلسله موجودات از ابتدای شروع تا مرحله پیدایش مغز توقفی در هیچ نوعی دیده نمیشود و هر قبلی خالق مجازی بعدی است جز مغز که خلاق اندیشه است و خلقت فیزیکی را متوقف ساخته است؛ مغز خالق اندیشه است و برای شناخت آفریده شده اما شناخت چه؟ بدون شک شناخت محدودیت ها با اندیشه لایتناها سازگاری ندارد و اینجا نقطه تقاطع و هدفداری است که از آغاز و شروع منظور بوده است که در پایان بدست آید و آیه شریفه «و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون (لیعرفون)، همین عرفان و شناخت را هدف معین مینماید و چرا به مغز که میرسیم خلقتش را متوقف سازیم بلکه مغز از جمله هدف ماست و خلق کننده اندیشه و گیرنده عرفان یعنی خلقت ادامه دارد و چون به مغز میرسد باز باید کشش داشته باشد.

سلولهائی از چند پر سلولی اولیه را می بینیم که درخشش بیشتری دارد، در انواع بعدی درخشانتر میگردد

و سالیان دراز میگذرد و در انواع بعدی نورانی تر است تا روزگارهای بعد معلوم میشود که همان سلولهای اولیه روشنتر، جای پیدایش چشم در انواع بسیار دورتر بوده اند و این نمونه هدفداری خلقت است که در انسانها می بینیم در مورد پرستش از اول پناهندگیها، نوتمی ها، آفتاب پرستی، بت پرستی و ... داشتند و تظاهرات غلط از جلوه های فطرت که بر پرستش خلق شده هدف بوده است تا در انواع بعدی نورانی تر شود و چشم انسانیت، محمد بن عبدالله را بسازد و در هر فردی مغز گیرنده فالهمها فجورها و تقویها و فرستنده اندیشه ها را بسازد؛ مغزی که در مرحله فیزیکی متوقف مانده و به مرز اندیشه و عرفان و متافیزیک آنقدر نزدیک شده که معنای اقرب الیه من حبل الورید را احساس مینماید و این خود هدفداری آفرینش است که مغز را در مرحله ای محدود و متوقف سازد و محصولی نامحدود و نامتوقف داشته باشد و این هدفداری «کوچکتر» در خدمت «بزرگتر» که آفرینش باشد در آمده است و همانگونه که در هر فرد اراده عطا شده به وی (کوچکتر) در خدمت (بزرگتر) که فنفخت فیه من روحی و وسیله به خدا نزدیک شدن میباشد در

مجموع آفرینش نیز هدفداری (غایت) در خدمت (کن) و اراده ذات مقدس اوست و کوچکتر در خدمت بزرگتر، امانت پیشنهاد شده به آسمانها و زمین که نپذیرفتند و انسان متحمل پذیرشش گردید او را بمرتبت ظلوم جهول رساند که همین ظلوم جهول مرحله بین الامرین است و کوچکتر در خدمت بزرگتر و مظلومیت وی در خدمت مجهول القدر بودنش (بنابر آنچه بعضی از مفسرین ظلوم و جهول را مظلوم مجهول گفته اند): «انا عرضنا الامانه علی السموات و الارض ...»

لو کنت دونوئی عقیده دارد چون هیچگاه بشر قادر به شناخت جهان خارج از تعبیر حواس خود نیست موضوع از حوزه علمی وی خارج است و چنین مثالی را ذکر مینماید:

«فرض کنیم، اسبابهای سینمائی داریم که در جعبه ای قرار دارند و بر روی صفحه ای اپرائی را نمایش میدهند اگر از نحوه کار آن هیچ نوع اطلاعی نداشته باشیم، ممکن است تصور کنیم که فحوای تصاویر مزبور در درون جعبه میگذارد، یعنی در آنجا بازیگرانی هستند که آئینه ها عمل آنها را منعکس میکنند و خوانندگانی وجود دارند که صدای آنها را میشنویم، با قدری تفکر، میتوانیم تخیل کنیم که این

عمل چشم و مغز ماست که باعث میشود حرکات و اشکالی را متعاقب هم ببینیم و در درون جعبه تصاویری که از شخصیت های ثابت و بی حرکت است به توالی پیدا میشوند و اگر میتوانستیم نوار سینمائی را ببینیم متوجه میشدیم که حق با ماست، اما قادر نبودیم بفهمیم موزیک و صدا از کجاست و نمیتوانستیم بین نوار باریک سینمائی و صدای موزونی که سامعه را مینوازد رابطه برقرار کنیم، معهذا زنجیره اصوات که اپرا را تشکیل میدهد و مربوط به توالی اشکال فیلم میباشد با هم رابطه ای دارند و این نظیر ارتباطی است که بین ارکستر و پدیده هائی که با واسطه گوش، در ذهن به صورت صدای انسانی ظهور میکند، وجود دارد.»

«اینکه لاپلاس گفت «ذهنی قوی که حرکات اجسام بزرگ و اجسام ریز را کاملا بداند ... واقعات آینده مثل گذشته در برابر دیدگان او قرار دارد» ادراکی سخت و خشک از کائنات است: هیچ واقعه ای مستقل نیست و همه آنها بشدت با هم ارتباط دارند نه تنها این ارتباط در زمان حال برقرار است بلکه نتیجه بی چون و چرای «شده های گذشته اند و همه واقعات آینده را که برای میلیاردها سال دیگر روی

میدهند حاوی هستند:

آقای دلونای Delaunay ستاره شناس گوید: وقتی بازوی خود را حرکت میدهیم در حرکت ماه اثر گذاشته ایم، بله ولی نمیتوانستیم مانع شویم تا بازوی خود را حرکت ندهد پس در آن لحظه او بایستی در حرکت ماه اثر بگذارد و اگر بازوی خود را بلند نکرده بود نبایستی بلند کرد و اگر در این باره در حرکت دست، دچارتر دیده شده بود، تردید مزبور نیز لازم بود. به راحتی میتوان متوجه شد که این تئوری ما را به فلسفه قدری کامل میکشاند و از نظر اخلاقی مهم است، اگر آدمی یقین و یا امید نداشته باشد که عمل ارادی و اختیاری او ممکن است سبب شود امور دو راهی مفیدتر و بهتر جریان یابند مسلماً دچار حرمان خواهد شد .... و چه فرقی میکند بگوئیم وقوع فلان امری حتمی بود و یا بر لوح تقدیر نوشته شده بود».

«در اینجا گرفتار تضاد میشویم از طرفی ناچاریم علیت را که بر همه دنیای محسوس ما حکومت میکند بپذیریم و از طرف دیگر وقتی به «اختیار» میرسیم در قبول علیت مردد میگردیم».

در اینجا لوئی دو کنت به آحادی اشاره میکند که دارای جرمی میباشند که ماده را تشکیل میدهد و با ماهیت دیگری که خواص مادی ندارند و از قوانین دیگری پیروی مینمایند که کلمات «زمان» و «مکان» در آنجا مفاهیم دیگری پیدا مینمایند و بعد قانون عدم حتمیت ماده هایزنبرگ را پیش میکشد (اگر سرعت جسم متحرکی را در دست داشتیم میتوانستیم محلش را تعیین کنیم و اگر محل جسمی را میدانستیم سرعت آن مشخص میشد اما در مکانیک کوانتا این قاعده درست نیست - بعلاوه در داخل اتم اموری میگذرد که «علی» نیست یعنی نمیتوانیم به قاعده علت و معلول آنرا دریابیم) و بدینطریق شکافی در قانون جبر لاپلاس بوجود می آورد و میگوید: میدانیم که واقعات گذشته کلیه مشخص هستند و نمیتوانستند به نحو دیگری بگذرند، این امور می بایستی وقوع پیدا کند تا بتوانیم باثبات آنها بپردازیم یعنی قبل از وقوع نمیتوانیم حکم به حتمیت آنها بدهیم، خلاصه آنکه یک واقعه در جهان چیز تازه ای وارد می کند که گذشته حاوی آن نبود».

«جبر هرگز وسیله سازنده نبود و بهیچوجه نمیتواند

راجعه به تکامل کمکی نماید، تصادف را فقط یکبار بعنوان محرک میپذیرد و آن در خلق کائنات است و بعقیده آنها همه اوضاع بعدی و مسائلی که در آتیه اتفاق میافتد از هیمن بازی نخستین است همان عملی که پاسکال تلنگر می نامید و دکارت را با قبول آن سرزنش میکرد، نظریه جبر اصولا برای کسانی است که عاری از تحرک فکری هستند: اما این نظریه نقش اساسی دارد و تقریباً همه قوانین فیزیکوشیمی از آن برخاسته است، این فرضیه در دنیای مادی وسیله ای عجیب است ولی شاید نتوان آنرا وسیله ای جهانی دانست.

برای آنکه غائیت را که تئوری کهنه ای است بفهمیم باید طبیعت را از جنبه تکامل آن بنگریم و نباید ذره بین بکار بریم همچنانکه هنگام دیدن کلیسائی عقب میرویم برای دیدن این تئوری باید خیلی دور برویم، زمان به مقیاسی باید در هم ادغام شود و ذهن باید ادوار زمین شناسی را مخلوط کند بخصوص باید سعی کرد تفکری ماوراء طبیعی را در آن دخالت نداد.

اگر میکروبی که در پوست فیلی زندگی میکند مثل ما صاحب هوش بود و اگر اجداد او مثل آدمیان دانشی

را به وی انتقال داده بودند میکرب متوجه میشد که برای قوانینی که حاکم به حرکات دنیای اوست تصور مقنعی ندارد، در عمق ذره ای که پنج میلیمتر ژرفای آنست دنیائی متفاوت از دنیای ما ساخته است و وقتی فیل خود را می خارد و یا می شوید میکرب ناچار است برای این حرکات که نمیتوانست پیش بینی کند معنائی به نفع خود قایل شود، سعی کنیم نظر میکرب را که دو روز برای او قرنی بشمار میرود کنار بگذاریم.

فرضی برای غائیت میتوان بیان کرد که خنده آور و با دانش امروز ما متناقض نباشد منظور از مثال دفاع از نظریه مزبور نیست و نمیخواهیم به نحوه عمل آن که از ادراک ما گریز دارد، وارد شویم زیرا عمل آن را مثل عمل تکامل و یا پیدایش حیات و با آتم نمیتوان فهمید. قبل از هر چیز نباید غائیت را جبر معکوس دانست در جبر هر واقعه ای نتیجه یک دسته از واقعات پیش است و واقعات قبلی انجام یافته است، ولی نمیتوان گفت که غائیت مربوط به پدیده هائی است که انجام نیافته، چون این جبری وارونه با همه ضعف هاست و این تصوری غلط است.

غائیت طبق تعریف بیان میکند که هدفی وجود دارد و بدون آنکه به مسائل و طرق مربوطه توجه کند به مقصدی قائل است و لزومی نمی بیند که هدف مزبور از طرف قدرتی مافوق قدرتها انتخاب شده باشد که این خود فرصتی دیگر است (افحسبتم انما خلقناکم عبثاً و انکم الینا لا ترجعون - آیه شریفه به گوشه ای از این مقصد که برگشت به خداست اشاره فرموده میرساند که آیا آفرینش اینهمه زیبائی و هنر و خلاقیت عبث و بیهوده است و فقط برای آنکه 60 - 70 سال بشر زندگی آغشته به غم و شادی بگذراند و تمام شود همانگونه کوزه گری که ظرف زیبا و هنر و عتیقه قیمت بسازد و دقایقی نگهدارد و بعد همه را بکشند و خرد کند).

«غائیت فرضیه ای نظیر فرضیه تکامل و یا گسترش جهان و یا امواج احتمالی شرودینگر است. اغلب اعمال انسانی برای مقصودی است شاید یکی از دلایل پیدایش غائیت همین باشد ... همه مشکلاتی که در سر راه معتقدین به جبر وجود دارد که بنظرشان آن همه قبلا تعیین شده بود بیک نظر میتوان آن را قابل قبول دانست، اما عاملی دیگر که قابل

محاسبه نیست و طبق فرض جبر آن نیز بایستی باشد، در اینجا بکار می افتد و آن نامش هدف است و این هدف همه مشکلات و موانعی را که در راه مقصود به کار می افتند بکنار می زند و علیرغم همه آنها صاحبان نام را به مقصد میرساند ... آنکه اراده را محکوم کرده چیستو کیست؟ آن که در آدمی غریزه حفاظت وا محکوم جبر کرده چه کسی است؟ جبر خالص جواب میدهد «ببخشید غریزه حفظ حیات وجود ندارد و این مفهوم غائیت را در بردارد» بهمین علت منطقاً بشرط آنکه در مورد جبر بتوان این جمله را بکار برد اراده خلبان را نمیتوان تا آن حد محتوم دانست که تطویل زندگی تهدید شده وی سهیم باشد.

«طرفدار غائیت به زمانهای کوتاه و محصور که محرک آدمیان است و سبب میشود که زمین ما آزمایشی متناسب احتیاجات ما بخود بگیرد خود را محدود نمیکند بلکه به نهایتی واحد و ناشناخته محتملا نشناختنی معتقد است و این نهایت واحد از آغاز جهان بطرف آرمان مجهول پیشرفته است. غائیت نوعی قدرت هدایت کننده است که به انسان یک عصر و زمانهای کوتاه توجه ندارد بلکه از پیدایش

کائنات در اعمال خود راهنمای موجودات زنده برای وصول به مقصد نهائی بوده و خواهد بود.

این نیرو و گرایش آن که برخی نام «اراده» به آن داده اند مثل سایر قوای طبیعت چهره نشان نمیدهد. بنظر میآید به نتیجه بیشتر پای بند است .... فرض غائیت یا قانون «تصادف» دقیقاً همراه است: نیروی بسیار کمی بکار میگیرد و همیشه کائنات را در جهت معینی سوق میدهد، این همان «ضد تصادفی» است که قبلاً یادآوری کردیم.»

نویسنده عقیده دارد بنابر آنچه گفته شده و مسیر تکامل شاهد زنده آنست و خود را از آغاز آفرینش تا پایان نشان داده و خواهد داد و از جمله گوشه ای از خلقت حیات تک سلولیها تا آفرینش مغزها را در اختیار مغزها نهاده است و معده بشکلی که هضم و جذب دارد تک سلولیها و همه و همه و حتی انسانها اولین عضو یعنی قدیمی ترین است و مغز آخرین آنها باید مغزهای در اختیار مغزها نیز هر دو کشش و تکامل داشته باشند که انسان در انسان و مغز در مغز میشود بینهایت و چون تقسیمات سلولی کشش بعدی مغزها را نشان نمیدهد باید هدف دیگر آنها را جستجو کرد و

این همانست که پیشوای گرامی ما فرمودند: «العقل ما عبد به الرحمن و اکتسب به الجنان» و هدفداری مغز را راهیابی و بندگی معرفی کردند.

خوانندگان برای کاهش دادن تفرقه ذهنی خود درباره مطالب مورد بحث خوب است مباحث: هدف آفرینش، تصادفی بودن جهان، خلقت انسان و ... را نیز مطالعه نمایند تا درباره هدفداری حیات و آفرینش قضاوت بیشتر و بهتری بتوانند کرد.

نظریه ای درباره: و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی:

از آن لحظه که آیه شریفه نازل شد و پروردگار تیراندازی رسولش را به خود نسبت داد تا امروز این سؤال پیش آمده که چگونه شخصی تیر می اندازد و تیرانداز خدا است و بر این معنی بسیاری تأویل و تعبیر شده است و این هم نظری که من دارم:

درباره آینده نگری انسان که منظور هر انسانی عاقلی است و این همان اختیار اوست مطالبی گفته شد؛ محمد صلی الله علیه و آله و سلم در آینده نگری که دین خدا با دست به تیر بردن و آنرا

به دشمن پرتاب کردن پیشرفتی خواهد داشت منظور خود را از قوه به فعل درآورد؛ دید محمد در اختیارش بود و برداشت و انداخت تیرش از خدا دیده میشود: نه آنست که هر کس برای بفعل درآوردن قوه آینده نگریش در اختیار اجبار ساخت تکوینی و محیط گذشته اش میباشد و محمد رسول الله منظورش که اختیارش بود مشروط به در اختیار در آمدن اجبار محیط به وی بود توانست از سرمایه تکوین و محیط به نفع دین خدا نیز بکار برد و بسوی دشمن پرتاب نماید.

ساخت تکوین و محیط گذشته حضرت رفتارش را مشروط به حدی برداشت کرده بود آنچنانکه وی را نمیتوان به عنوان یک شخص که در آن امر دخالت داشته شناخت و اگر حضرت در زمانهای بعد همان منظور را میداشت در راه دین خدا از ساخت تکوین و محیط گذشته استفاده کرده از تفنگ و باروت استفاده مینمود و امروز اگر بود از نیروی هسته ای.

برای خودفروشی به حیات دنیا، بهائی و ارزشی برابر لعب - لهو - زینه - تفاخر - تکاثر ... به آدمی داده میشود (انما الحیوه الدنیا لعب و لهو و زینه و تفاخر و

تکاثر ... آیه شریفه).

یک نوزاد همینکه پستان مادرش میان دو لبش رسید از خود بیخود میشود، یک جوان همینکه توپ وارد دروازه رقیبش شد و بعد در برابر دختری و ... و بالاخره بیخود شدن و خودفروشی برای زیاد کردن مال و اولاد؛ و این بیخود شدنها و تسلیم ساخت محیط و تکوین شدن چیزی جز حیات دنیا «منظور» نیست که «آینده نگری» درستی هم ندارد اما تیراندازی به قصد تقویت دین خدا «منظور» ی همراه با «آینده نگری» خاص که نجات بشریت و راهنمائیش بسوی سعادت و جنت است میباشد که خارج از برنامه حیات دنیای فانی (لعب - لهو - زینت و ...) بوده با امر خدا و کار خدا و خواست خدا و باو لکن الله رمی مرتبط است و نتیجه کلی آنکه:

کوچکتر در خدمت بزرگتر یعنی همینکه اختیار آدمی در خدمت اختیار الهی در آمد نه آدمی مجبور و هیچکاره معرفی میشود همانند جماد و نه خدائی در برابر انسانی دیده میشود که هر کدام با اختیاری که دارند ارتباطشان گسسته از یکدیگر میباشد بلکه انسان مختار در اختیار خدائی مختار و قهار خواهیم داشت که هم اصالت

انسانی انسانها بدین وضع محفوظ است و هم خدائی خدائی که بر انسانها باید خدائی داشته باشد.

عدل

اولین چیزی که خدا آفرید عقل بود این عقل کل بود و از اینجهت نخستین آفریده شده است که بدنبالش هر چه خلق میشود زیربنائی از عقل داشته باشد به نظم باشد و به حساب (همه چیز از روی عقل برخاسته باشد).

عقل در مسیر زمان همیشه نمونه ای از خود را در آفریده شده ای یا در کنار آفریده شده ای یا با آفریده شده ای بجای گذاشت یا به تعبیر دیگر مکان داد.

دومین چیزی که خدا آفرید و سومین و چهارمین و همان جوهر سبزی که حضرت علی آنرا از آفرینش های اولیه معرفی فرمودو نور و قدرت که در روایات از خلقت های پس از عقل معرفی شده اند؛ همه و همه در مسیر زمان نمونه ای از خود به نحوی که درباره عقل گفته شد بجای گذاشتند (مکان دادند).

آفرینش هسته ای و جهان هیدرژنی؛ باز هم در

مسیر زمانی از خود نمونه ای بجای نهادند و هر قبلی با نظم خاصی با زیربنای عقل اولیه؛ مبدء آفرینش های بعدی بود و نمونه ای نیز از خود بجای نهاد.

هیدرژنی که قرار بود در سازمان بخشی مثلا بدن رسول خاتم شرکت نماید و کمر نبی که از این ئیدروژن بوجود آمد و بعدها می بایست در بدن آنحضرت انجام وظیفه ساختمانی داشته باشد و همه متمایز از آن هیدروژن و کربنی بودندکه در ساختمان فلان جهاد یا نبات و حتی انسانی دیگر می بایست در مسیر زمان چند میلیون ساله خود شرکت کنند: حتی بگویم کربن مربوط به نبات و حیوان از اول حیات داشت و از کربن جمادی متمایز.

آن نطفه انسان که هنوز 24 روزه است دو ناحیه از سلول هایش می درخشد و سلولهای نقطه دیگری از آن می طپد و بعدها متوجه میشوند که سلولهای نورانی تر چشم چنین شدند و طپش داران قلب وی؛ و با چشم علمی تر میتوان آن سلولهای درخشان و طپشدار را حتی در بیست روزگی یا زودتر شناخت که کدام چشم خواهند شد و کدام قلب؟ و با بصیرت هر چه بیشتر و با چشم علمی تر میتوان

سلولهای دو موجود بلکه سلولهای نواحی مختلف یک موجود را در زمانهای بسیار جلوتر از هم بازشناخت و حتی تا به ابتدای خلقت رسید و برای بعد از مرگ نیز همینگونه است و هیدروژن و کربن و عناصر سازنده هر کس متمایز از دیگری است و حتی سلولهای سازنده دو عضو هر کس متمایز و هر کدام جدا جدا همانگونه که قرآن میفرماید گواه بر اعمالی خواهند بود که در دنیا انجام داده اند.

هر چه از یک موجود به ازل یا ابدش نزدیکتر شویم چشم تشخیص باید بصیرت بیشتری داشته باشد تا بحدی که چون به اولین خلقت، عقل کل میرسیم در آن نیز آنچه بهره محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم میشود متمایز از عقل سایرین به چشم خود حضرت مسلم و مسجل و متمایز است و چون بنا بر اینست که ابتدای خلقت از عقل کل شروع شود چنانچه بپذیریم که عق حضرتش مقدم بر سایر عقولست مقدم بودن آفرینش عقل حضرت و آنچه خود در این باره فرمود معلوم میگردد.

همه آفریده شده گان (عقل، قدرت، نور، هیدروژن، کربن، آهن، و مس و ...) و هر چه در سازمان دهندگی یک

موجود لازم است در مسیر زمان بوده در یک نقطه تقاطع حاصل کرده مکان وجودی آن موجود خواهند بود و هزاران عامل از خلقت عناصر مادی و آنچه خارج از آنها شناخته میشود در ساختمان آن موجود بهم رسیده آنرا سازندگی کرده اند ولذا هرگز برای پیدایش مسیح دیگر یا علی بن ابیطالب دیگر آنهمه نیرو و عوامل دست بدست هم نخواهند داد و موقعیت آفرینشی هر چیز و هر کس مخصوص خودش است و هیچ دو چیز در عالم یافت نمیشود که کمیت و کیفیت آن دو چیز رویهمرفته یکسان باشد.

در این مسیر که همه چیز از آن عقل کل بسوی آفریدگار عقل کل در جریان زمان، مکانهای مختلفی را خواهد پیمود بلکه همه چیز الی الله المصیر و بازگشت بسوی خدا خواهد نمود انسان را امتیازی دیگر است که ابتدایش نیز با «فنفخت فیه من روحی» به خدا میرسد و انا لله و انا الیه راجعون همان مسیر آفرینش همه چیز جز انسان در الی الله المصیر است که انسان ممتاز شده و راجعون بجای مصیر او را به خدا و نزدیکترش میرساند.

در نقطه تقاطع مورد بحث که مکان وجودی هر چیز

و هر کس است هزاران هزار مسیر میگذرد که برخی را قوانین ثابت است و بعضی را متغیر که نمونه مهمترین آنها دو قانون تکامل و توارث میباشد که اولی متغیر و دومی ثابت میباشد و در عین حال نه ثبوت این دومی از کمال اولی بی بهره میماند و نه رو به کمال رفتن اولی و متغیر بودنش از ثبوت دومی در امان است و هر وقت ثبوت از متغیر متأثر گردید بنظر من جهش بوجود آمد و در صورت متأثر شدن تکامل از قانون ثبوت توارث انفجار روی میدهد و چون «الی الله المصیر» برگشت و قهقرا رفتن ندارد و جهش ها و تکامل یافتن ها مرغوب و مطلوب آدمی است و آنرا عادلانه میداند (از یک پدر و مادر عقب افتاده فرزندی نابغه بوجود آید آنرا عادلانه می دانند و از یک پدر و مادر فرزندی عقب افتاده پیدا شود شکایت از غیر عادلانه بودن باز میشود و در یک سطح عامیانه چون بهر کس گفته شود ای بی عقل بدش می آید و در نتیجه هر کس از اندازه عقلی که برخوردار است راضی میباشد و در نتیجه تقسیم عقل عادلانه صورت گرفته است و حال آنکه با طرح مثال فوق که تکامل متغیر و توارث ثابت را آوردم عدل الهی بهتر شناخته میشود).

آورده شد که هزاران هزار مسیر در نقطه ای تقاطع کرده مکان وجودی میشوند و گفته شد هر کدم از آن هزاران بر دیگری غالب شود موجود را در جهتی دگرگون میسازد که اگر انسان تصور سود و بزرگداشت از آن کند آنرا عادلانه دانسته حتی خود را آنچنان میداند که مورد عنایت قرار گرفته میگوید: پروردگار مرا گرامی داشته است (فاما الانسان اذا ما ابتلیه ربه فاکرمه و نعمه فیقول ربی اکرمن) و در صورتیکه مسیر دیگری برای وی اندازه گیری و معلوم گردد آنرا غیرعادلانه دانسته حتی آنچنان میداند که مورد اهانت قرار گرفته است (و ما اذا ما ابتلیه فقدر علیه رزقه فیقول ربی اهانن).

جبر علمی و اجتماعی، جبر تربیتی اجتماعی، جبر تاریخی اجتماعی و ...و آنچه مذهب بر مردم قدرت حاکمیت دارد همه و همه از جمله فاکتورهای مسیرهائی است که در نقطه تقاطع وجودی شرکت دارند و هیچکدام از مسیرهای گفته شده قبلی و بعدی از نطفگی تا مرگ موجود را رها نکرده هر چیز و هر کس در میان آنهمه قوانین همانند ذره ای در میان نیروها در چرخش و گذراندن عرم میباشد.

بقراری که گفته شد هر کس به نحوی مشروط وضع جسمی و روانیش با ساخت تکوینی و محیط گذشته اش مرتبط است و نسبت به آنها مجبور میباشد و بعنوان شخص در هیچ امری مربوط به مسیرهای گفته شده دخالتی ندارد و همانگونه که در قسمت جبر و اختیار گفته شد این فقط آینده انسان است که به اختیار آدمی بوده و نسبت به آن می اندیشد تا نزدیکتر به مقصود و دلخواه آنرا بدست آورد (کسیکه جبر و اختیار را خوب دانسته باشد عدل الهی را در همه چیز و همه جا پذیرفته است).

در اینصورت کوچکتری بعنوان اختیار در خدمت بزرگتری بتمام اجبار که چیزی جز همان آینده ای نیست که باید با وجود مخاط بودنش در ساخت تکوین و محیط سازندگی نماید او را نسبت به عدل الهی و لو آنکه تکوین یا محیط بر او ناسازگاری کنند بدبین نخواهد ساخت.

عظمت شخصیت علی بن ابیطالب از اینجا معلوم میشود که در برابر مسیر جبر تاریخ و جبر محیط نفاق به مردم میگوید «و فی الخلق شجی و فی العین قذی» و به بالا نگریسته عرض میکند یا عدل یا عدل؛ تن بن به حکمیت

معلوم الحالی چون عمر و عاص و پخمه ای چون ابوموسی اشعری در میدهد که ایندو بیابند و سرنوشت علی و اسلام را معین نموده و آنهمه عظمت و بزرگی موضوع را با انگشتر از این انگشت به آن انگشت کردن به نفع معاویه و علیه علی تمام کنند و باز هم ببالا بنگرد و بگوید یا عدل و یا عدل؛ بیست و پنج ساله خانه بنشیند و تسلیم ساخت تکوین و محیط آینده نگری برای اسلام را ترجیح دهد و کوچکتر (علی) در خدمت بزرگتر (اسلام - خدا) را از یاد نبرد و فقط از دردی که دارد ناله کند که همانند خار در چشم رفته استخوان در گلو افتاده ای است.

از فرزند گرام علی میپرسند: یابن رسول الله فلان کودک غیر سالم بدنیا آمده چه گناهی داشته است حضرت صادق بدین مضمون پاسخ فرمود:

این چیزی است که دست پدرانش قبلا برایش تهیه دیده است و این همان اجبار در برابر ساخت تکوین و محیط گذشته است که مسیرهای متقاطع، مکان وجودی را ساخته اند و بشر باید سعی کند هر جا مسیری به نفع وی جهش داشته آنرا تقویت نماید و هر جا مسیری به زیانش

انفجاری کرده درست درک واقعیت خویشتن کند و آینده را مطابق شأن انسانی و انسانیت خود بنگرد و دست غلبه مسیرهای انفجار آمیز را از طریق علم و آگاهی از مسیرهای آبستن از جهش جدا و به اعتدال و تعدیل بدارد و عدل الهی برای من چیزی جز همان کوچکتر در خدمت بزرگتر نیست که باید سعی کرد قلمرو اجبار را به اختیار درآورد و بشر که میتواند بکوشد تا همان که میخواهد باشد مشمول عدل الهی است و اگر در یک قسمت واماندگی نشان داد و شکایتی داشت چون همه از عقلی که دانرد راضی اند شکایتش با رضایتش عدل الهی را تضمین و ثابت نمی نماید.

همان قانونی که در عدم حیثیت مادۀ هایزنبرگ صادق است دربارۀ اوضاع و احوال روانی آدمی نیز صادق است و اگر متغیر بودن ماده و انرژی و قوانین مربوطه آنها نسبت بیکدیگر تحت فرمولی درآمده و توانسته اند از روابط خارجی و داخلی و خواص فیزیکی و شیمیائی و ... ماده و انرژی بحث نمایند، آنچنان اوضاع و احوال روانی در تغییر دگرگونی است که گویا مشمول نوعی خاص از وجود و عدم میگردد که میتوان گفت جماد و نبات و حیوان

و ماده و انرژی بعلت ثبوت و سکونی که دارند قابل تجزیه و تحلیل و توجیه علمی اند و روح را بهمین علت که دگرگونی سریع دارد نمیتوان مورد مطالعه قرار داد و چندان چیزی از آن دانست (.... و ما اوتیتم من العلم الا قلیلا) همانند نقاشی که اگر مدلش ثابت باشد نقاشی میکند و نباشد و به اطراف در گردش و حرکت و تغییر باشد نمیتوان از آن نقشه برداری نمود.

پذیرفتن این مطلب که ما دستخوش تأثیراتی هستیم که از هر جهت ما را مجبور میسازند باید ما را محدود به پذیرفتن این مطلب نسازد که فقط ما ساخته غایت ها و آینده نگری ها نیستیم بلکه ما ساخته قبلی هائی هستیم که باید بوسیله غایت ها اصلاح شویم و این را فیزیکدانان و دانشمندان دیگر در هموار شدن تکوین (ماده و انرژی) که مدام در جریان اند پذیرفته اند و این عدل تکوینی را نشان میدهد که مشابه آن در عدل تشریعی و الهی هم نمایان است و جائی عدالت نیست که قبلی ها اجازه اصلاح شدن برای تبدیل به بعدیها نداشته باشند.

انسان در آن لحظه که برتر از وی زمان آنچنان

ایستاده که گذشته حزن آورش با آینده مخوفش برابری میکند انسان به تمام معنی انسان است و عقربه برابری و تعدیل روی صفر قرار دارد و آن وقت است که یا عدل یا عدل گویان همه چیز را بعدالت نسبت میدهد «ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا نتنزل علیهم الملائکه الا تخافوا و لا تحزنوا و ابشروا بالجنه» آری آنها که گفتند خدا و ایستادگی کردند نه گذشته حزن آور دارند نه آینده خوفناک و بر راه بهشت و تعدیل ان و اینهایند که ساخته قبلی هائی هستند که از آن گذشته تأسفی ندارند و با غایت ها و آینده های بدون خوف آنها را اصلاح میکنند و اگر آینده ای پرخوف باشد راه تکامل بشایستگی باز نیست و لذا راه تکامل بصورت کوچکتر در خدمت انسانی بزرگتر درآمده است.

در آینده و غایت نگری انسان سه چیز فقط منظور است: (چیزی باشم) (چیزی بسازم) (چیزی داشته باشم).

هر کدام از این سه تا متعلق به «من» است برای من ارزشمند و محترم است: آب دهان خود را قورت میدهم و آنرا به خوشحالی نیز نسبت میدهم اما اگر آنرا در ظرفی

جمع کرده باشم از آن نفرت دارم و حاضر به خوردنش نیستم که این دیگر از «من» نیست. خونی که از انگشت من خارج میشود حاضرم بمکم اما همینکه به باند پانسمان رسید حاضر به مکیدن نیستم و حتی چرک و فضولات و آلودگیهای روانی و گناه تا از خودم باشد از «من» است و همان «من» گناهکار را قابل تقدیس و تکریم میدانم اما هر کدام از من نباشد زشت و تنفرآمیز است:

میخواهم دیگران دزدی نکنند که قالپاق ماشینم سر جایش باشد.

میخواهم دیگران کمفروشی نکنند که در خرید کلاه سرم نرود.

میخواهم دیگران چشم چران نباشند که زن و فرزندم در امان باشند.

اما همینکه نوبت دروغگوئی و دزدی و چشم چرانی به خودم میرسد چه باشم؟ پس اگر برای آینده نگری که میل دارم چیزی باشم یا چیزی داشته باشم یا چیزی بسازم نوبت دیگران را هم که میخواهم چگونه باشند منظور بدارم می بینم عدالت همه جا از روی هموار شدن و صلاح

موج میزند و اگر چیزی از «من» برای همواری و مصلحت گرفته میشود عدالت است و اگر داده میشود باز هم عدالت است که متأسفانه انسان در یکجا میگوید: «فیقول ربی اکرمن». و جای دیگر «فیقول ربی اهانن» و آنجا که بزرگداشت شده از عدالت میداند و جائیکه اهانت شده اند بی عدالتی و حال آنکه عدل آن است که «اکرمن» ها یا «اهانن» ها برابری و همواری ایجاد نمایند و زمان آینده «الا تخافوا» یا گذشته «الا تحزنوا» متعادل و همواری کنند.

در جلد دوم «مظلومی گمشده در سقیفه» آوردم که آدمی از بینهایت آفرینش بسوی حیات دنیا پر و بال کشیده است گویا دو خط از ازل مصالح اولیه هر کس را در بر گرفته محیط بر آنها ایندو خط بتدریج بهم نزدیک میشوند تا در کره زمین به دو قسمت متمایز تقسیم میشوند یک قسمت که سمبل کارهای ارادی است و قسمت بزرگتر که مربوط به بخش غیر ارادی هاست.

پیامبران بر آنچه در اراده و اختیار داریم مبعوث شدند چند دقیقه آمیزش را قوانینی وضع کردند نه چند ماه دگردیسی جنین را - از لب تا بلع را کنترل کردند نه از بلع

تا مقعد و هضم و جذب را و این دو قسمت یکی از ازل به حیات زمین وارد شده بکر است به همان نحو به سوی ابد میرود و قسمت ارادی همینکه وارد زمین شد از ورود تا خروجش که متصل به اولی شده در احاطه دو خطی در می آیند که بتدریج از یکدیگر فاصله گرفته به ابد و بینهایت کشیده میشوند اما این قسمت از اول حیات دنیا تا آخرش سوراخ هائی دارد که از آنها کردارها و گفتارها و پندارها بیرون میریزد و هر کدام جلوه ها و رنگها و نتیجه ها و برداشت هائی دارند و همه و همه باز همانند آب فواره ها که در حوضی جمع میشود جمع شده به قسمت ارادی پیوسته رو به ابد رهسپار میشوند و این مائیم که باید سعی کنیم جلوه های درستی از آنقسمت که ظاهر میشود داشته باشیم، حال اگر هنگام تقسیم حیات سمبولیک به دو قسمت ارادی و غیر ارادی مسئله همواری از یک قسمت بکاهد از آنجا که در مجموع تغییری داده نمیشود به قسمت دیگر اضافه شود آیا غیر عادلانه است؟

و باز عقربه ترازوی تساوی و عدل بر صفر ایستاده وقتی که انسان آنچه را در اختیار دارد برای تکامل و بهتر ساختن

خود از قوه بفعل درآورد زیرا همه غیر ارادیها به تبعیت از تکوین رو به همواری است و این تنها قسمت اراده است که باید برای همواری بکوشد همان اراده ای که میتواند یکی از هموارکردنهایش «الا تخافوا» از آینده باشد و «الا تحزنوا» از گذشته.

ملاحظه فرمودید که عدل هموار ساخن آفاق گذشته آنچنان است که بدنبالش زمان آینده و محیط آینده (آفاق) نیز آنچنان هموار باشد که انسان محاط در آن نه بر گذشته اش متأسف باشد نه از آینده اش بترسد و عدل هموار ساختن انفس است آنچنانکه بدنبال «اکرمن ها» اگر «اهانن ها» بود بداند که خود همه را فراهم ساخته است همانگونه بدنبالش قرآن فرماید: «کلا بل تکرمون الیتیم و لا تحاضون علی طعام المسکین و ...» و یتیمی که بزرگداشت نشود خدمتگزار خوبی برای آن اجتماع نخواهد بود و مساکینی که سوء تغذیه محیط از آنها بکاهد فرزندانی خدمتگزار آن اجتماع نخواهند و اینها همه و همه آنست که حضرت صادق فرمود دست پدران برای فرزندان از جلو فرستاده اند و در اجتماعی که خدمتگزاران خوبی وجود نداشته باشد توقع

داشتن نسل خوب و سالمی از عدالت نیست.

تا اینجا نتیجه آنکه همسوازی آفاق و انفس در ظل عنایت خدا گفتن و بر آن استقامت داشتن و اوامر و نواهی الهی را مراعات کردن بدست می آید و عدل هم نمیتواند چیزی جز پذیرش که هر چیزی بجای خویش نیکوست نمیتواند بوده باشد.

نفی موضوع نیز عدل را نشان میدهد:

بررسی خصوصیات دماغی و حسی انسان تا قبل از قرن 19 در انحصار فلاسفه بود از آن ببعد فیزیولژیست ها و ... نیز وارد میدان مطالعه شدند و یکی از آنها پاولف روسی بوده که سگ وی معروف است.

پاولف قبل از دادن گوشت به سگ زنگ میزد و این عمل را بارها تکرار کرد، بعدها فقط زنگ زده میشد بدون آنکه گوشت داده شود و با وجود این بزاق هاضمه ای حیوان ترشح میگردید (این عمل را بازتاب شرطی در برابر بازتاب طبیعیت نام نهاد). پاولف با سگ های متعدد آزمایشات خود را تکرار کرد، حتی محرکهای دردناک بکار برد مثلا بجای زنگ زدن، به پای سگ جریان برق می فرستاد

که دردناک بود و حیوان هم پای خود را عقب میکشید همراه با برق دادن به سگ میداد، پس از مدتی سگ دیگر پای خود را خم نمیکرد بعدها که برق بدون گوشت به سگ وصل میکرد باز هم براق حیوان ترشح میشد. هر قدر انتخاب برق قویتر بود بزاق هم بیشتر بود و گاه جریان برق طوری انتخاب میشد که پوست سگ را میسوزاند با وجود این سگ به جای زوزه کشیدن و یا عقب بودن بزاق سر میداد (شرینگتن Sherington) فیزیولوژیست معروف انگلیسی در این حال فریاد کشید حالا روانشناسی شکنجه دیدگان را فهمیدم).

این مقدمه به اختصار برای آن آورده شد که گاه انسان با مختصر رنجی خود را می بازد و زمانی آنچنان در برابر حتی زخمهای عمیق ناشی از شکنجه مقاومت میکند و آنچه درباره کسانیکه این دو وضعیت را با آنهمه فاصله (بین مرحله قابل تحمل و غیر قابل تحمل) دارند آیا کدام یک از آنها با عدل سازگاری دارد؟

کسیکه حاضر میشود یک دست فاسد شده اش را قطع نمایند برای هموار کردن بقیه اعضاست و آنکه جهاد در

راه عقیده را متحمل میشود در مرحله حیات انسانی و انسانیت است (انما الحیوه عقیده و جهاد - از حضرت حسین علیه السلام) و همه بر نظم و عدل استوار.

هر چه از «من» مادی بصورت ماده جدا شود از من دور شده و علاقه من نسبت به آن کم میشود و هر چه از «من» غیرمادی هر چه میخواهد باشد از ذهنی، روانی و ... جدا شود و وضعی متمایز از من بگیرد علاقه من نسبت به آن زیاد میشود زیرا نوعی سازندگی روی داده است مثلا در ذهن خود طرحی دارم تا متمایز از من نشود از جمله آنچه من دارم نیست و این نیز نوعی جالب برای اثبات معاد است که درجلد مربوطه خواهد آمد (خلاصه همین قسمت آنکه هر چه متعلق به برداشت از این آب و خاک و مادی است چون از «من» دور شود از «من» نیست و علاقه ای به آن نیست در انتظار مرگ بوده و به خاک و آب برمیگردد اما هر چه از گفتار و کردار و پندار از «من» جدا شود از «من» برای همیشه متمایز از من و متعلق به من و منتظر معاد و ابدی خواهد بود).

(در اینجا عظمت روح نسبت به جسم نیز شناخته میشود که چون نوزاد مرده از مادر جدا شد با زنده چه تفاوت فوق العاده ای مادر نسبت به آن دو وضع از خود نشان

میدهد دارد).

این همواری «من مادی» با «من غیرمادی» نوعی هموار کنندگی میباشد که بر عدل استوار است.

تاکنون میگفتند باغبانی که کود و آب میدهد، نقاشی که نقاشی میکند، سنگتراشی که به جان کوه افتاده است میدانند که جماد و نبات از کار آنها بی خبرند و از آنچه دارند چیزی نمیدانند ولی امروز مطمئن شده اند که حیوان و حتی نبات خیلی چیزها می فهمند و نوازش کردن گیاهان بر رشدشان و بهتر و بیشتر شدن میوه شان اثر دارد از اینقرار چیزی که متمایز و جدا از من است با توجهی که «من» به آن مینماید متمایز از من اما ارتباطی با «من» پیدا می نماید و در اینصورت علاوه بر (ساختن - شدن، داشتن) مسئله ارتباط غیرمادی برای آدمی بوجود می آید که حتی در ساختن ها و داشتن ها و شدنها نیز بنحوی تأثیر و تأثر دارد و «من مادی» را به «من غیرمادی» متصل میگرداند و همه را متعلق به قبل (محیط - ساخت تکوین) و بعد معرفی مینماید.

و لذا چشم آنکه کور است یا پیشینیان از جلو فرستاده و مادرزاد کور بدنیا آمده است یا آنکه بعلت اشتباه خودش

یا پزشکش یا محیطش کور شده است همه را می بینیم در یک قلمرو قرار دارند که یکی فاصله بیشتری تا شخص کور دارد (پدران و مادران) یکی نزدیکتر (پزشک - محیط) و همه سبب کوری وی شده اند و اینها را با عدل الهی چه کار؟ بلکه با ستم آدمی سر و کار دارد!

کور مادرزاد هرگز راز خودش را فاش نمیکند که در چه حالی است این فقط مائیم که گویا درد او را احساس کرده رازش را از جانش بیرون کشیده میگوئیم این از عدل خدا دور است که کور بدنیا آمده! «ما اصابک من حسنه فمن الله و ما اصابک من سیئه فمن نفسک» را قرآن فرماید که هر چه خوبی میرسد از خداست و هر چه بدی میرسد از نفس خود ماست و بحث ما از عدل الهی است نه از ستم انسانی و کور شدن و هر چه وجود را عدم و سبیل الله را سد میکند!

خدا ماده را آفرید ماده را هم آفرید کدامش بر عدل است؟ ویتامین آفرید و آنتی ویتامین، کدامش بر عدل نیست؟ نر و ماده، مثبت و منفی و ... کدام درست است ماری که زهرش هوا را غیر سمی میکند و درمان و داروی

سرطان است درست است یا ماری که میزند و میکشد؟ یک دانه بید انجیر که هم سم کشنده با خود دارد هم روغن شفا بخش کدامش عادلانه نیست؟ نوزادی که نمیتواند از راه چشم و لمس تشخیص دهد اما از راه ذائقه میتواند عادلانه است یا کودکی که از راه چشم و لمس میتواند عدل نیست؟ یا دانشمندی که نمیتواند از راه چشم و لمس و ذائقه تشخیص دهد اما از راه مغز میتواند آیا درست است؟

پدر و مادر بسیار خوب فرزندشان کور نشود و پدر و مادر بد فرزندشان کور شود به یکی از دو صورت زیر آیا کدام عادلانه تر است؟

آیا نسل آنها که آلودگی ها برای بعدیها نمیفرستند باید با نسل آنها که آلودگی ها برای بعدیها میفرستند یکسانی داشته باشند در اینصورت از عدل است یا بهتر است خوب و بد همه و همه بدنبالشان یکسانی و یکنواختی دیده شود؟ اگر شق دوم قبول باشد برخلاف روش تکوین که رو به هموارى و تشخیص و تعیین مدام است حرف زده ایم؟

چرا پدر و مادری که آلودگی داشته اند خودشان مجازات نشوند؟

اگر قرار بود هر کس دروغ میگوید فوری لال شود و اگر به ناموس مردم بشهوت نگریست بلافاصله کور گردد و دستی که به سر یتیمی کشیده شد همان لحظه از ناخن هایش آب حیات بریزد و همینکه ریالی به مسکینی داد بلافاصله امام زمان با او مصافحه کند و اگر چنین و چنان میشد دیگر نام و نشانی از آن نهاد انسانی و انسانیت باقی نمی ماند.

اینکه مردم میگویند چرا فلان ستمکار در ناز و نعمت است و هر چه مصیبت و بلاست به فلان مرد خدا رو آورده است باز همان مسئله است که راز درون آن مرد خدا و آنچه را ستمکار در ضمیر خود دارد فقط ما توانسته ایم بیرون کشیم و در برابرش بگوئیم آیا با وجود این آفرینش بر عدل است؟

تاکنون آنچه آوردم نظر خودم درباره عدل بود بطرزی خاص که خود بر آن عقیده داشتم و اینک روش دیگری که پیشینیان آنرا انتخاب کرده و با تجزیه و تحلیل و بررسی به اختصار به ذکر آنها میپردازم:

آنچه در اسلام قبل از هر مسئله دیگر مطرح شد جبر و اختیار بود و برای اینکه بر قائلین به جبر ایرادی وارد

نشود گفتند هر چه هست مخلوق از جانب خداست و از روی عدل است و آنها که اختیار را اختیار کرده بودند گفتند هر چه از خداست براساس عدل است و آنچه خدا اختیار بما داده و سبب میشود منشاء عملی شویم میتواند موافق با عدل باشد یا نباشد و در جمله کوتاهتر مسلمانها بدو دسته اشعریها و معتزلیها تقسیم شدند اشعریها که جبری مسلک اند گویند عدل خدا از حکمت اوست و معتزلیها در برابرش عقیده دارند که حکمتش بر عدل است و چون بین این دو فرقه بزرگ اسلامی، عدل وجه تمایزی است و اشاعره بنابر گفته خود حتی عقیده معتزلیها را چون از عدل میدانند نمیتوانند عدل را به اصول دین خود بیفزایند و معتزلیها میتوانند و ما شیعیان علی بن ابیطالب برخلاف دو دسته عدل و امامت را نه از لحاظ اینکه چون توحید و نبوت و معاد مسلمان ساز است از اصول دین حساب کرده ایم بلکه برای اینکه همه مردم از هر مذهب از عدل بحث و سؤال دارند و باید اصول دین را سه تا بدانیم نه یکی؛ عدل و امامت را کنار توحید و نبوت گذاشتیم، آنچه عدل است خدا میکند، یعنی نبوت، معاد نیز در برابر عدل یکی است و بود و نبودشان یکسان

است و در حقیقت ذکر عدل و امامت سبب نجات مسلمانان از سرگردانی گردید و نبوت و معاد را موقعیت داد.

شیعه در این میان که عده ای از مسلمانان معتزلی و دسته ای اشعری شدند استقلال خود را چنین اعلام داشت به جبر آنان اختیاری و به اختیار اینان جبری اضافه کرده هر دو را بنحوی تعدیل نمود که «لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین» و این مشکل گشای معضلات گشت و رفع و اختلاف هر دو را نمود؛ شیعه نه جبر را به انسان نسبت داد که بتوان گفت هر چه انسان میکند در حقیقت خدا کرده و در اینصورت ثواب و عقاب برای انسان معنی ندارد و نه اختیار را برای انسان دانسته وی را جنبه خدائی و استقلال در فاعلیت داد بلکه عدل را بدنبال توحید گذاردند که قبل از هر چیز نه خدائی از خدا سلب شود و نه انسانیت از انسان؛ نه خدائی که انبیاء را برای هدایت بشر فرستاد کاری غیر لازم انجام داده باشد و نه انسان که باید مطیع اوامر پیامبران باشد اطاعتش بیهوده تلقی گردد.

عدل در کنار توحید همان عمل را دارد که امامت در کنار نبوت و عدل و امامت با اختیار منافات دارد. نه خدای

متعال انسانی را آنچنن عبث آفرید که همه کاره اش نماید و خود هیچکاره باشد و نه پیامبر میتواند پیروان خود را آنچنان بدون سرپرست بگذارد که امت همه کاره باشند و خود هیچکاره بلکه خدای متعال هادی میفرستدکه بشیر و نذیر باشد و هدایتش سبب شود عده ای بشارت به فردوس و دسته ای انذار دوزخ دریابند و پیامبر نیز وصی ای تعیین مینماید که خدایش وی را برگزیده تا مروج و مبین باشد (قرآن که قانون است شفا و رحمت است برای مؤمنان و زیان است برای ستمکاران و مبلغ این قانون مبشر شفا و رحمت و منذر زیانمندی است).

عدل و امامت مجموعه دین را بنحوی شایسته در اجتماع پیاده و نگهداری مینمایند و اگر فطرت هر فرد بر توحید است فطرت اجتماع هم بر عدل است و اگر توحید بدون نبوت یعنی انسان خلق شده اما رها شده. نبوت بدون امامت هم یعنی پیروانی تهیه شده اما رها شده.

در اجتماعی که عدل و امامت نباشد هر ستمی را میتوان به پیروی از اشعری ها به خدا نسبت داد و اولو الامر را حتی همان خلیفه ستمکاری چون یزید دانست که هر چه را کرده

و میکند او نکرده بلکه خدا کرده است و همه را درست انجام داده است یا به تبعیت از معتزلیها خدا را از اجتماع برداشت و خودسری و خودکامی را توأم با هر گونه ستمی که هر کس در قدرتش باشد انجام داد و گفت اینها جزو اختیارات اولوالامر میباشد و لذا در درجه اول عدل و امامت گویای حقیقت همان لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین بوده و بدنبال آن بهترین و مؤثرترین مددکار انسان و اجتماعات انسانی بشمارند.

عدل، نشان دهنده این مطلب است که توحید و نبوت و معاد برحق و عدل استوار است و در هر وضعی از آن برای هدایت مخلوق اتمام حجتی بر عدل شده و تبعیض و تفاوتی در جائی از خلقت بویژه در مورد نبوت و معاد وارد نیست و هر کس و هر چیز به حقی که دارد نائل شده و خواهد شد و بالاخره عدل از اصول مذهبی است که اصول دینش توحید و نبوت و معاد است و امامت را برای پایداری آنها ناپایانها جزو آنها میداند و امامت قدرت بهره برداری از نتایج ارتباطی چهار اصول دیگر است.

قبل از ورود به بحث گفته شود:

برای کسیکه مختصر آشنائی به فیزیولژی و فیزیک دارد میداند هر چه آفریده شده بر یکدیگر اثر میگذارد بشرط آنکه حرارتش از 273- کمتر نباشد (نویسنده عقیده دارد کمتر از حرارت حد نیز اثر دارد و ناشناخته مانده است زیرا آفریده شده دست یک استاد جدا از یکدیگر و بلااثر بر یکدیگر نخواهند بود) بهر صورت برای کسیکه پذیرفته است انسان بر محیط اثر میگذارد و محیط بر انسان مؤثر است تنها کافیست که محیط داخلی خود و خارج را به نظم بپذیرد و از آنجا که سایر امور تابع اثر آفریده شدگان بنظم است همه چیز را به نظم و عدالت بداند.

اولین ایرادی که بر عدل وارد میشود نسبت به آفرینش شیطان میباشد که اگر آفریده نشده بود مردم اجباراً به گمراهی کشانده نمیشدند و این خود بر عدل نیست که موجودی را برای گمراه ساختن بیافرینند. شیطان تنها دخالتی که بر آدمی دارد در مرحله نیت کردن اوست که میتواند اغوایشان کرده بگناه دعوتشان نماید؛ در عوض که این چنین قدرت اغوائی بوی داده شده به انسان نیز قدرت اراده و اختیار عطا گردیده که دعوت شیطان را لبیک

بگوید یا رد کند و برای اینکه اساس مسئله بر عدل همانند همه چیز بر عدل استوار است، آدمی که در مرحله نیت گول خورد و اغوا شد و نیتش را به عمل در نیاورد هیچگونه گناهی بر نیت بدش که بمرحله عمل نرسیده نوشته نمیشود و در غیر اینصورت یعنی چنانچه در نیت کردن نیز شیطان نتوانست فریب دهد و آدمی آنرا طرد و دور کرد برای همان نیت خیرش پاداشی منظور میدارند از اینقرار آفرینش شیطانی که فقط در نیت آدمی دخالت میکند و آن هم دخالتش تنها سبب بپاداش رسیدن آدمی میشود هیچگونه ستمی روا نگردیده است (ما کان لی علیکم من سلطان الا ان دعوتکم فاستجبتم لی فلا تلومونی و لوموا انفسکم - من در دنیا تسلطی جز این نداشتم که دعوت کنم، من شما را به گناه دعوت کردم شما هم دعوتی را پذیرفتید پس ارتباط من با شما در حدود همان «دعوت و اجابت» بود).

اما همینکه ثبت پلیدی که باغوای شیطان موجودیت یافته به مرحله عمل رسید شیطان خود را کنار کشیده اظهار بیزاری از گناهکار آلوده به عمل زشت مینماید و این هم بدون دخالت شیطان صورت گرفته و برخلاف عدل نیست و

نیت منحرف شده بوسیله شیطان نیز براساس خلقت تضادها جز عدل چیزی نیست و اگر فکر دشمن در فکر آدمی وارد نشود آدمی فکر نمیکند و این خطرناکترین رکود و سد راه تکاملست زیرا اگر فکر دشمن وجود نداشت آدمی نخواهد ترسید و هر چه بذهن و فکرش وارد شد آنرا بمرحله عمل و اجرا در آورده دوستانه اش میشناسد، پس خلقت شیطان بر مبنای اینکه (... انه لکم عدو مبین - سوره یس) دشمن سرسخت انسانی در مرحله نیت و قبل از عمل است نوعی عامل تحرک و فعالیت برای تفکر و تدبر است. تا چشممان در دنیاید یادمان نیست چشم داریم، تا قلبدرد نگیریم بیاد نخواهیم آورد که قلبی در سینه امان می طپد. اینکه مرتب میخوانیم و میشنویم مرگها و مردنها رویداده است و متأثر نمیشویم مگر آنکه مونسی از خودمان مرگش برسد همه برای آنست که جزء و کل همه و همه در زمان روبروئی با عدم (از دست دادن سلامتی) مبارزه ای بعنوان اظهار وجود ضروری میدانند.

حسابدار اداره اگر حس کند همکارانش مقامش را فراموش کرده اند. تأخیری یا اشکالی در پرداخت پیش می آورد

که نوعی یادآوری بهمه باشد که هنوز در قدرتش باقیست حتی متصدی گرم و سرد کردن شوفاژ نیز گاهی اختیار خودش را نشان میدهد و بدینطریق حسابدار و متصدی شوفاژ هر دو هنگام روبروئی با عدم (تصور اینکه سلب قدرتشان شایع شده است) مبارزه ای بعنوان اظهار وجود لازم میدانند. خورشید را هرگز بیاد نخواهیم آورد مگر مدتی زیر ابر بماند یا کسوفی روی دهد که باز به نوعی عدم روبرو شدن است و شیطان نیز در امر تشریع و تکامل انسانها همین نقش روبرو ساختن انسانها با عدم را دارد که سبب شود آدمی به پلیدیها و زشتی ها آشنائی پیدا کند و نگذارد از مرحله نیت به عمل وارد گردد که اگر به عمل برسد نوعی عدم در برابر هستی ایجاد کردن و آنچه را خدا خواسته نفی کردن میباشد و چون مرگ، عدم حیات - بیماری عدم سلامتی - دروغگوئی عدم راستی - هر زشتی و پلیدی عدم زیبائی و صلاح است پس آنچه را خدا آفریده بر عدل بوده و آنچه از زشتی ها و پلیدیهاست آفریده شده دست بشر است و نمیتوان بعدل الهی نسبت داد و یا آفرینش شیطان بر عدل نیست.

دوم اشکال اینست که چرا من پسر اول شدم و دیگری

چهارم تا وی در دنیای بعدی که عالمتر است زندگی کند یا چرا فلانی در افریقای سیاهپوستان بدنیا آمد و دیگری در اسکاندیناو سفیدپوستان و حداقل چرا همه همانند نیستند چرا یکی کوتاه و زشت و یا علیل است؟ و چه بهتر که چنین بدبخت هائی بدنیا نیامده متحمل اینهمه ستم و بی بهرگی ها نمیشدند و چرا مرگ و جهل و فقر و ...آفریده شده است؟

برای اهل ایمان بر مسئله مورد بحث اشکالی نبوده خدا را علیم حکیم و عادل دانسته هر چه بنظرشان میرسد از مصلحت و براساس نظم و ترتیب دانسته اگر علت یا حکمت چیزی را ندانستند قصور از فهم و علم خودشان میدانند نه از آفرینش.

این را میدانیم که علم روز خط قرمزی بر بسیاری از اشکالات کشیده که آنها را علیه دین وارد میساختند و از جمله سؤال تصادف بودن مراحل آفرینش است که با طرح یک توجه علمی بکلی مردود شناخته شده است زیرا هر مرحله آفرینش بین مراحل قبلی و بعدی واقعست و آنقدر این مسئله اهمیت دارد که نوعی فرمول ریاضی بحساب است یعنی همانگونه که عدد پنج بین شش و چهار قرار دارد

موجود پر سلولی هم بین تک سلولی و اندام دار واقعست و یک نطفه بین علقه و مضغه قرار دارد و با قبول این معنی که نظم و ترتیب کلی بر عالم حکمفرماست نباید فقط در جائیکه می بینیم 1-2-3-4-5-6-7- و ... نوشته شده بگوئیم چه نظم عالی و مرتبی حاکم است و در صورتیکه عدد 5 بدون اینکه بین 4و6 باشد آنرا بی نظمی تصور نمائیم مثلا 67-68-69-5-70-71 و ... را ببینیم و بگوئیم چرا 5 بین آنها قرار دارد؟ همینکه پذیرفتیم 2 یعنی 1+1 و 3 یعنی 2+1 و یک موجود پرسلولی یعنی سلول + سلول و یک موجودی که اندامی یافته مرتبه بالاتر را دارد که باز هم اجتماعی از سلولهاست و اگر یک موجودی که صاحب اندام است در میان پرسلولی ها قرار داشت نباید گفت چرا؟

یک گوشه بیابان گرم است و گوشه دیگر سرد که زندگی باقی بماند و یک فایده اش جابجا شدن هوا بین ناحیه سرد و گرم و ایجاد باد است که اگر سه روز متوالی در مکانی باد نوزد عفوت سبب هدم و هلاک میگردد استوا و افریقا گرم است و منطقه که ضامن بقای حیات است سبب میشود اینجا پوستشان سفید

باشد و آنجا سیاه، که اعتدال با سفیدپوستان و گرم با پوست سیاه هستی بخشی دارند و پوست سفید نمیتواند در افریقا دوام بیاورد و خودش و سلولهایش تحت برنامه منظمی که اشاره شد نوعی خاص عمل تطابق انجام میدهند و سیاه میشوند برای آنکه بتوانند خود را حفظ کنند و یک سفیدپوست مساوی است با مجموع سلولهای منظم و مجموع عناصر منظم و مجموع آنچه به نظم در محیطش قرار داشته و مجموعه ای از آنچه اثر بر یکدیگر کرده اند و سفید پوست را تحویل داده اند و سیاه پوست نیز همینطور پروردگار هر چه را آفریده اراده به این نیز فرموده است که منظم باشند و آنقدر منظم باشند که همه و همه مسیر الی الله المصیر را بپیمایند و انسانها با این امتیاز که به مسیر الیه راجعون مفتخر گردند و در آنجا در صورتیکه برخلاف مسیر زندگی کرده اند محکوم به کیفر باشند و در غیر این صورت یعنی در صورت هماهنگی با قوانین منظم و مرتب آفرینش متنعم گردند، نه پروردگار تبارک و تعالی اراده فرمود که سیاه را سیاه بیافریند یا سفید را سفید یعنی هرگز اراده اش اینگونه نیست که جدا جدا طبق بررسی یا آزمایش

به چیزی تعلق گیرد بلکه در علم خداست که همراه با اراده اش برنامه کن فیکون اجرا گردد که از اول یک، یک باشد و چون به هر مرحله قبلی یک اضافه شود N-4-3-2 گردد و اگر بی نهایت چیزی آفریده شده با بینهایت راده نباشد بلکه با برنامه انا کل شیء خلقناه بقدر و ما امرنا الا واحده کلمح بالبصر و جز یکی آن هم در کوچکترین زمان یعنی در یکی از زمانها باشد خدای واحد در اراده واحد و زمان واحد و از همه چیز و همه جا و همه زمانها گویائی از توحید جوشان و فروزان علم و اراده و حکمت و نظم دادن و قانون ها و مقررات و هر چه بگمان ما جدا جدا تصور میشود همه در وحدت قابل توجیه و توضیح حتی جهش ها و غیر قابل تصورها نیز در نهاد چنین نسبت نهفته است.

یک سیاه بهمان اندازه می بیند که یک سفیدپوست، هر دو از قرمز تا بنفش می بینند و مادون قرمز و ماوراء بنفش را نمی بینند هر دو رنگها را یکسان تشخیص میدهند و ... هر دو یکجور می شنوند و مشابه .... پس اگر یک موجود در محیط سبز رنگش سبز شد و در محیط رنگ دیگر آبی

رنگ شد این اختلاف رنگ بجائی از نظم مربوط میشود نه به بیعدالتی؛ همینطور یک سفیدپوست و سیاه پوست هر دو از آنچه باید بر خوردار باشند هستند از مغز و کبد واحشاء و ... اما اگر اختلافی در آنها دیده شد که از محیط است به نظم مربوط میشود و اگر از خودشان است به بی نظمی ارتباط دارد و هیچکدام به بیعدالتی نسبت نمیتوان داد.

اصولا هیچ موجودی نیست که به زمان و مکانش متعلق نباشد و اینکه گفته شود یکی در زمان ساسانیان زندگی کرده و دیگری در زمان صفویه اختلافی با این نیست که گفته شود یکی در آسیا و دیگری در افریقا زندگی مینماید و این همانند آنست که گفته شود چرا من از فصل تابستان به زمستان وارد شدم و چرا در زمستان رویش مو و ناخن با تابستان فرق دارد و ...

مهمتر از همه توجه به این نکته از نظام آفرینش است که همه چیز نیست یعنی هر چیز مستقل از گذشته و حالش نبوده و میگویم حتی از آینده اش نیز متأثر است و بدینطریق حلقه های زنجیر متصل بیکدیگر که هر

قبلی با بعدی مرتبط است میرساند که سرچشمه پیدایشها بدون اختلاف و یکی است و اگر یکی بنظر ما بدبخت ما خوشبخت میشود همانگونه که حضرت صادق فرمود: بعلت آنهائیست که پدرانشان برایشان فرستاده اند (همانگونه که بعد از تابستان، زمین بلکه حقیقت زمین داغ میشود و مدتی پس از زمستان است که داخل زمین بسردی میگراید).

زمین میسوخت گداختگی داشت سرد شد و بتدریج از یکنواختی درآمد و میلیونها موجود از یک منشاء بر آن پدید آمد که دومی آن به اولی و سومی پیوستگی دارد و هرگز وجوه مشابهی که منشاء بودند موجود را مورد بی مهری یا شفقت قرار نداده این بهمان علت است که کسب گذشتگان به آیندگان در ترازوی میراث است و نه بهیچ فردی خارج از نظام تکوین ستمی وارد میشود نه از داخل نظام بلکه هر ستمی است از بهم زدن نظم و بهم ریختن ترتیب آنست و «ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم» و خدا هیچ قومی را عوض نمیکند مگر آنکه خودشان وضعیت خود را تغییر دهند.

اینکه به نسبت معدلی که منظور میداریم سیاه پوست استعداد کمتری از سفیدپوست دارد یا زرد پوست چنان نسبتی را نسبت به سفیدو سیاه دارا میباشد همه و همه که بتواند استعدادی نشاان دهد یافت نمیشد معلوم میگردید که سیاهان بر جهل و کم شعوری آفریده شده اند در صورتیکه جهل و فقر و بیماری و مرگ وجودی ندارد و جائیکه علم نیست غنا نیست، سلامتی نیست، حیات نیست جهل و فقر و بیماری و مرگ وجود دارد یعنی کسیکه فقیر است و پولی ندارد در حال عدم و نبود است، آدمی بر سلامی و فطرت اسلامی آفریده شده است اگر بیمار یا کافر شد در حال عدم سلامتی و عدم اسلام بر میبرد و گناه از خودش است از اینقرار علاوه بر اینکه معلوم میشود محال است برای آفرینش عدم آفریدگاری و اهریمنی تصور کرد و یقیناً خالق همه چیز یکی است این نیز معلوم میگردد که هر جا وجود هست عدم نیز هست اما واقعیت ندارد و نمیتواند عدم با وجود باشد.

بر مبنای آنکه مرگ و فقر و بیماری را بد میدانیم

آنچه سبب به وجود آوردنشان میشوند آنها را نیز بد میدانیم، مار که میکشد، میکرب که بیمار مینماید هر دو را بد میدانیم و این از دیدگاه ماست که میکشد و بیمار میسازد والا برای موجودی که بر آن اثری ندارد بد بحساب نیست؛ پلنگ برای سگ بد است و سگ برای گربه برای موش و موش برای ... اما بد بودن گریه برای انسان مشکوک بنظر میرسد زیرا بقیه نسبت به انسان کم لطفی دارند، پس هیچکدام از نامبردگان برای همه موجودات دیگر بد نیستند و بدیشان نسبی است همان مار که میتوان از زهرش بیماریهائی را از انسان علاج کرد کشنده است و همان زلزله که خرابی ببار می آورد نمیگذارد دریاچه ها و دریاها پر از گل و لای و کثافاتی شوند که بوسیله رودخانه ها واردشان میشوند و همان بارانی که به خانه مورچه ها وارد میشود و صدها از آنها را میکشد جهانی را سرسبز و خرم میسازد و اینها همه و همه شر نسبی هستند آن هم نسبی، نسبت به برخی از موجودات که تازه به این موجودات نیز راه مبارزه آموخته شده است که با همان نسبت شری که دارند مبارزه شود. بدن را برای مبارزه با میکربها مستعد

نگهداشتن با انسان است و قدرت مبارزه اش را به او داده و برایش آفریده اند راه جلوگیری از خرابی هائی که زلزله ممکنست ببار آورد در قدرت خلاقه و فکری آدمی بودیعت نهاده اند. بعلاوه که تمام آنچه را بد تصور مینمائیم برای خودشان بد نیستند و اگر برای دیگری بدند این را نمیرساند که مطلقاً شرند بلکه شری هستند برای موجودات دیگر و این کدام موجود است که برای دیگری شر تصور نشود.

آدمی باید خود را آماده کند که از هر چه تصور بد بودنش مینماید بهره برداری نماید: خورشید را آفریده اند که نورافشانی و حیات بخشی کند، عدم نورش تاریکی و سایه است باید وضعی داشت که از سایه اش برای جلوگیری از گرمازدگی استفاده کرد و از تاریکی اش برای استراحت و آنقدر برای استراحت که نه ادراری ترشح باید نه مدفوعی نه ... که آدمی به اجبار بیدار نگردد پس بنظر میرسد هستی و نیستی فقط یک امر واقعی است زیرا دومی یعنی عدم نبود است و چیزی نیست.

آدمی هنوز نتوانسته است حتی بدیها و شرور را به تقسیم بندی صحیح درآورد یکجا مار را شر میدانند و

جائی آنرا میپرستند یعنی آن عده که میگویند مار معبود ماست و پزشکانیکه زهر آنرا درمان خوبی برای پاره ای بیماریها و وجودش را مفید میدانند در برابر آن گروهند که مار را قاتل و زهرش را کشنده و وجودش را شر و زیان می پندارند در صورتیکه مار برای گزیدن و کشتن آفریده نشده است این غده بزاقی اوست که باید به طعمه اش بزند تا له و خرد و آماده هضم گردد و افعی هائی که دندانشان را نمیتوانند خارج سازند و همینکه طعمه را فرو بروند و در حال بلعیدنند به آنها نیش میزنند این مطلب را بخوبی توجیه مینمایند و هیچ موجودی که بنظر شر میرسد برای شر کردن آفریده نشده است.

آنچه بنامهای شر و زشت و بد در قاموس انسانی وارد است وجودش در نگهداری عدل عمومی ضروری تشخیص داده میشود: زشت نباشد زیبا معلوم نیست، جز خورشید هیچ نبود دیده نمیشد، جز زیبا هیچ نبود زیبائی وجود نداشت و مهمتر آنکه اگر زشتی ها و بدیها و شرها نبود بقای زیبائی ها و نیکی ها و خوبیها محکوم بفنا میگردید و حتی در اسلام دروغ را که گناه بزرگی است

برای نگهداری هستی های مهمتر جائز شمرده اند مثلا در صورتیکه فسادی خاموش گردد گفتنش جائز است و تهمت زدن که بسیار گناه بزرگی است برای دشمنان بزرگ اسلام اجرا دارد.

همانطور که قبلا گفته شد از ابتدا همه چیز یکسان بود در جهان هسته ای، جهان دخان مانند، کره زمین گداخته و ... و بالاخره برای اینکه ویتامین ها بتوانند بمانند وجود آنتی ویتامین ها در کنارشان لازم است و هر جاذبه ای را دافعه ای لازم است و هر زیبائی را زشتی و هر خوبی را بعدی و ...

زیبائی و زشتی، بدی و خوبی همه نسبی اند و مدارجی دارند و لذا کسیکه نقصی بر عدل الهی میگیرد و چنین و چرا میگوید چون خودش نسبت ببالاتر ناقص است حق ندارد اشکالگیری کند و مصدق این گفتار اینکه حسنات الابرار سیئات المقربین و ابرار کمتر از دیگران بر عدل اشکال میکنند و مقربین بر نظم و عدل نقصی وارد نمیدانند و هر ناقصی برای تعیین میزان نقص وزنه بیشتری در اختیار دارد.

برای ویتامین ها، آنتی ویتامین ها در حد خود بسیار نافع اند و برای زیبایان، زشتان و برای مثبت، منفی؛ برای جاذبه، دافعه؛ برای .... فوق العاده سودمندند و در مجموعه عالم وجود زیبائی و زشتی و خوبی و بدی و ... نظم است، هم «یخرج الحی من المیت» قرآن درست است و هم «یخرج المیت من الحی» آن صحیح زیرا ضامن بقای زندگی اینست که تازه ها بیایند و کهنه ها بروند و در این صورت مرگ هم نعمتی است و اگر مرگ نبود حیات هم نبود؛ مرگ هست و مردم چنین نامهربانی دارد و ستمکارند اگر مرگ نبود هیچ زندگی نبود.

از نردبان خلقت بالا رویم پله اول که جمادات است اگر زمین از این نرمتر بود راه رفتن مشکل بود و چنانچه سخت تر از این دفن مردگان با اشکال روبرو میگردید (این مطلب نقل از امام علیه السلام است که در جلدهای قبل آورده شد) اما یک مقنی دوست ندارد زمین زیاد سخت باشد و چون از چاه آب خارج شد معمار خوش تر دارد منبعش بر زمین سفت تر بنا گردد در اینصورت آیا سفتی زمین بد است یا نرمی آن؟ بدون شک چنانچه وضع موجود

را از زمین بگیرند زشت و ناسازگار است.

یک گل یا میوه یا برگ یا ... از هر گیاه اگر از لحاظ رنگ یا بو یا طعم یا ... دگرگونش کنند زشت است و آنچه باید تلخ باشد یا زهر باشد یا آنتی ویتامین با ضد ماده یا دافعه داشته باشد اینها را که بنظر بد و زشتند اگر از وجودشان سلب کنند بد و زشت خواهند بود و بهمین قیاص و سنجش زهر از مار بگیرند یا حمله از شیر یارم از غزال همه شیران علم خواهند شد و غزالان کاغذ؛ یک پرفسور از آزمایشگاه زهر مار را برای آزمایشگاه طالب است و یک مار گزیده زشت تر و بدتر از آن سراغ ندارد؛ آدم زشت و زیبا نیز همینطورند آنکه تصور میکند زشت است به جبران آنچه تصور کرده یک بعد دیگری از وجودش را تقویت میکند و نمیتوان بهیچ هستی و آفریده شدیه ای اشکال زشتی و بدی کرد، مگر آنکه برای هستی و آفریده شده ای بعنوان سد سبیل الله اقدامی صورت گیرد؛ آنچه از جراحات و مصائب از سید الشهدا حضرت حسین گرفته شود از اقیانوس زیبائیهایش کم میشود و امام حسین بدون طفل شیرخوار کمتر از امام حسین با طفل شیرخوار زیباست و امام حسینی میتواند سالار

و سید شهیدان باشد که همه گونه مصیبتی بر او وارد است.

و آنکه دو طرف مقابلش قرار دارد بهمین نسبت نازیبا و پلید و بد خواهد بود. اولیاء خدا منهای آنچه در راه خدا متحمل شده اند یعنی بحداقل زیبائی رسیدن.

زیبائی و زشتی را هنوز نتوانسته اند تعریف کنند و به اختلاف درباره آنها مطالبی را آورده اند و چه بسا برای شخص مرور و منبسط بسیاری از آفریده شدگان زیبا و لذت بخش باشد و برای یک آزرده که نشاطی ندارد چنین نباشد یعنی درک زیبائی و زشتی با حالات گوناگون روحی فرق دارد لذا مفهوم زشتی و زیبائی نسبی است.

اینکه آدمی زشتی ها و زیبائیهای طبیعی را که خود تشخیص داده کمتر مورد انتقاد و بحث قرار میدهد اما فرآورده های زشتی و زیبائی بشری در قلمرو هنر بیشتر مورد بحث و تجزیه و تحلیل وی قرار میگیرد دلیل فطری بودن نیروی پذیرشی انسان در مورد آفریده شدگان است که همه و همه در مجموع درست آفریده شده و تقسیم بندی ما به زشتی و زیبائی به وضع محیط داخل و خارج ما بستگی دارد و حتی به شغل و سن و ... چنانچه باران برای برزگر

و آفتاب برای گازر لذت بخش است.

خطرناکترین تشخیص آدمی زمانی خواهد بود که توجه داشته باشد اگر چیزی را زشت میشمارد این معنی را دارد که طبیعت در مورد بحث شایستگی نشان نداده و چیزی زیباست یعنی طبیعت در آن جا شایستگی خلقت را آورده است در صورتیکه مرگ از حیات آبستن است و زیبا از زشت بوجود می آید و ما حق نداریم مرگ و زشتی را در برابر حیات و زیبائی که فقط مطابق خواسته ماست بد بحساب آوریم.

اینکه گفته میشود خدا زشتی ها را آفرید تا زیبائیها شناخته شود سخنی است آفریده شده بشر همان گونه که اصل مطلب آفریده بشر است و نسبت آفریده شدن زیبا و زشتی را بخدا میدهد و هرگز خدا برای نمایش کمال مجبور به آفرینش ناقص نیست و ضدی را برای شناخت ضدش نیافریده است و در قرآن هم تقسیم بندی بر مبنای زشت و زیبا دیده نمیشود و اگر به کلمات حسن و قبح در قرآن توجه نمائیم می بینیم حسن در مواردی است که آدمی باید آنرا بعنوان رشد و کمال خود بپذیرد: «الذی احسن کل شیء

و صورکم فاحسن صورکم - لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم» داریم «و لاتقربوا مال الیتیم الا بالتی هی احسن» هم داریم که معلموم میشد حسن در اینجا برابر قبح نیست بلکه حسن مخلوق را درجهتی که انسان را رشد و کمال میدهد میرساند خواه حسن خلقت در خارج باشد یا داخل.

کلمه زینت نیز «انا زینا السماء الدنیا بزینه الکواکب» داریم - «زین للذین کفروا الحیوه الدنیا» هم داریم که گاه در مورد زیبائی (آسمانها به ستارگان) بکار رفته و زمانی بزشتی اطلاق شده و کفر حیات دنیا را در بر گرفته است و لذا تقسیم بندی زشت و زیبا از پائین ببالا صورت گرفته است نه از بالا بپائین یعنی زشتی و زیبائی را با دید بالاتری همه و همه ساخته دست یک استاد و زیبا خواهیم دید و هیچ ارتباطی به هم آهنگی برون و درون بعنوان زیبائی و با اینکه ناهم آهنگی محیط و درون ما باشد و زشت تلقی شود ندارد.

اصولا با ذکر یک مطلب و توجه به آن بسیاری از مشکلات مربوطه را حل میکند: آنها که فرزندی ندارند از نداشتنش مینالند و آنها که دارند از داشتنش، از بیماریش

از ... اظهار خستگی یا .... مینمایند، فقیر از نداشتن ناله میزند و غنی از گرفتاریهائی که زمین، کارگاه، خانه و ... برایش بوجود می آورد و فریاد دارد پس کدامین وضع درست است؟ پس کدامین وضع مطلوب و مرغوب و بدون زشتی و بدی و مصیبت است؟

بدون شک آنکه آفریده شده خوب است و آنچه نشده بد! بسی بجاست هم اکنون گفته شود و اولو الامر بدست ابن ملجم کشته میشود و بدست معاویه و یزید و غیر اولوالامر که تمام امویان و عباسیان مشمول آنند پسر، پدر را میکشد و برادر برادر را و همسر متکا بر دهان اولو الامر در خواب گذارده بر آن می نشیند تا اولوالامر آنها که نبی گرامی مشخصشان کرده اند هر قبلی مبشر بعدی و هر بعدی مصدق قبلی بوده و برای هیچکدام در احترام به قبل و بعد کوتاهی نشده و تا انجام محبت و مودت بین اولیاء الله مورد بحث ارزش داشته که چون یک نفر از آن خاندان که برادر امام و فرزند امام و عموی امام بود اما فقط حاضر به این شد که برادر خود را عقیم معرفی نماید. به او لقب کذاب و بسیار دروغگو دادند و

این قسمت از اینجهت آورده شدکه اولوالامرهای کاذب درک این معنی را نداشتند که اولوالامر سرمشق و الگو و نمونه و بلکه میزانی برای آنهایند که تخت اوامرشان هستند و عاری از احساساتی هم بودند که بلایا و مصائب را هم به نعمت مبدل میسازند و هرگز متحمل این معنی نمیشدند که تن به بلایا و مصائبی ندهند که در راه غیر خدا پدر برای پسر و برادر برای برادر پیش خواهد آورد تا جائیکه محمد بن عبدالوهاب شیخ وهابی ها نیز بگوید سپردن امور خلاقت بوسیله عباسیان بدست غلامان غیر عرب و ترکان به آن اندازه که امر، امر غلامان و ترکان باشد نه اولوالامرها موجبات ناراحتی را فراهم ساخته است.

متافیزیک:

یک یا چند جلد کتاب ببارى خداى تبارک و تعالى در اثبات توحید است که بمحض رسیدن به بهداشت روان از آن بحث و نشر میشود.

از آنجا که احساس میشود طرح بعضی از سؤالات مقدمه ای لازم دارد که همه در قبول مافوق فیزیک (متافیزیک)

خلاصه میشود حداقل آشنائی بآن کاملا ضروری بنظر میرسد.

نویسنده با بضاعت علمی ناچیزی که کتابهایم شاهد بر آنند مشمول نعمتهای مافوق لیاقت بوده از جمله موفقیت هائی است که در برخی از موارد از آن بهره مند شده است از جمله این است:

بین دانشجویان این سؤال همیشه رد و بدل میشد (سؤالی که منشاء صدورش استادی بود با احتمالا اساتیدی) که:

پیامبران نوابغی بودند که در مردم شناسی و علم الاجتماع فوق العادگی داشتند اما همینکه فریب صد فرق بین نابغه و پیغمبر را نوشتیم و گفتیم هر کسی نمیتواند همه فرقهای آورده شده را رد کند و قبول یکی از آنها کافیست که پیامبران را بر فراز آنچه نوابغ دارند شناخت دیگر کسی که آن کتاب را خوانده بود پیامبر را نابغه بحساب نیاورد و هم اکنون در این قسمت نیز میگویم:

مطالبی چند درباره متافیزیک آورده میشود که طرد کلیه آنها در امکان علمی هیچکس نیست و قبول حتی یکی از آنها کافیست که متافیزیک پذیرفته شود.

ناگفته نماند فیزیکی بودن آفرینش که میتوان از

ص: 251

هر گوشه و کنار و از ذرات و اجرامش و نیز از روابط بین آنها شناخت ها و فرمولها و... که همه با مشاعر مرتبط است بدست آورد خود جلوه ای از نشانه های وجود متافیزیک و آفریدگاری حکیم و قادر میباشد و ذکر مطالب و بحث مربوطه صرفنظر از آنکه آشنائی بیشتری در مورد دست میدهد سبب بالا رفتن معلومات عمومی نیز میگردد.

از آنجا که درک و استنتاج و استنباط و هر گونه روش منطقی و فیزیکی یعنی کلیه روشهائی که ذهن را بجهتی میگشاید در میدان «فیزیک» قرار دارد نه متافیزیک قبل از آنکه وارد بحث شویم خواننده را متوجه اشتباهی میکند که در انتخاب سؤال کرده ایم اما باید دانست توجه به فیزیک و مطالعه و شناخت آن برای دریافتی از معرفت به متافیزیک، آدمی را آماده میسازد تا عرفانی یابد و از علمی که بدست آورده تحیری حاصل کند و بن بست هائی در حوالی مرز متافیزیک برسد و ما دانشمندانی را می بینیم که در رشته های تخصصی خود همین کار را کرده با غور و تعمقی بسزا و حواله هائی به متافیزیک داده اند:

لوکنت دونوئی در کتابش «انسان در برابر علم» مسائلی

ص: 252

از مکانیک و بیولژی را مطرح و در معیت دانشمندانی چند پر و بال زنان تلاش نزدیک شدن به سرزمین حیرت آور متافیزیک را مینماید. پرفسور روویر در کتابش «حیات و هدفداری» همان تلاش را از راه برداشتهای تخصصی خود که علم تشریع مینماید نموده است و حتی میتوان گفت ارنولد توینبی نیز از تاریخ در کتابش «تمدن در بوته آزمایش» راهی بسوی متافیزیک پیش رفته است و ...

ما نیز با اشاره به برخی مسائل که ذکر قسمت بزرگی از آنها برای ایجاد جلال و جبروتی از عظمت آفرینش در نهاد آدمی و نزدیک کردنش به متافیزیک است پرداخته و همانگونه که آورده شد انشاء الله در جلد مربوط به توحید بهره بیشتری از آن خواهیم برد.

قبل از شروع و ورود به اصل مطلب یادآوری این قسمت را که نزدیکترین راه به سوی مرزهای متافیزیک است لازم میدانم و آن اتحاد کلمه

فرشتگان الهی است که با وجود اختلاف شدیدی که در زمان و مکان زندگی تمامشان وجود داشت همه و همه دعوتی جز توحید نداشتند و با آنهمه بزرگی و بزرگواری خود را در برابر آفریدگار

کوچک و ذلیل دانسته از او مسئلت میداشتند که راهنمائیشان کند و علمشان بیاموزد و حتی کمترین نیاز زندگی را از او میخواستند که برآورده سازد و این تقاضا - از درخواست راهنمائی گرفته تا تقاضای نمک غذاهایشان! که تنها راه پاسخگوئی به سرگردانیهای بشریت است بهترین راهنمای عرفانی بسوی متافیزیک میباشد که همه پیامبران الهی بر آن اتحاد کلمه داشتند.

اندیشه ای که در آدمی است با اندوخته های وسیعی که دارد و حتی به هنگام مطالعه و شناخت مغز در اندیشه است خصیصه نهاد بشری (فطرت بر پرستشی که دارد) - اتحاد کلمه پیامبران عظام؛ شمع خاموش معرفت هر کس را میتواند روشن ساخته آنقدر به مرز متافیزیکش نزدیک سازد که از آفریدگار تبارک و تعالی مسئلت نماید تا به عرفانی که بهترین راهنمای اوست نائل گردد که علمت الله نداشته و عرفت الله فرموده اند.

ملاحظه فرمائید میفرمائید که علمت الله (با آنکه در یک بعد همان عرفت الله است) بعلت آنکه علم فقط با «کمیت» کار دارد در صورتیکه آدمی از نظر روانی با «کیفیت» سر و کارش است باید همان عرفت الله را که نبی گرامی فرموده اند بپذیرد و از خدا بخواهد در مسیر نوری قرارش دهد که یقذف الله فی قلب من یشاء میباشد (و خدا ما را نیز نصیب فرماید).

اینکه انسان روزبروز عالمتر میشود و بموازات آن هر چه علمش بیشتر میگردد شدت بهره برداریش از علم زیادتر میشود (چنانچه مجموع پیشرفت علم قبل از ده سال اخیر کمتر از این ده سال بوده است) و بهمان نسبت نیز بر حیرتش افزوده میگردد، فکر میکند و چون فکر میکند عقیده ای (حق یا باطل) را طالب است و این پذیرش (متافیزیک) است و عقیده ای که مبنای فکری دارد همان پذیرش است و آنها که به آسمانها مینگرند و ربنا ما خلقت هذا باطل میگویند (توجه به کمیت) - قبلا از خلقت (کمیت) ربنا (کیفیت و متافیزیک) را گفته اند.

اینکه علم را کمیت و روان با کیفیت کار دارد از لحاظ «هستی» چه احتیاجی به آفریدن چنین موجودی بود جز آنکه در پاسخ ناچار شویم با متافیزیک سر و کار پیدا نمائیم بعلاوه همین برخوردهای کمیتی و کیفیتی است که سبب شده همه دین ها و مسلکها در مرحله عبادت آنچه را حس و درک مینمایند بپذیرند (از آدمی، بتی، گاوی، کوهی، آتشی و ...) و در موقع عقیده به غیب ایمان داشته باشند چنانچه اگر از بت پرست هم پرسیده شود تو که به بت احترام و عبادت میگذاری

آیا بت ترا خلق کرده است عصبانی شده خواهد گفت خدا مرا خلق کرده است و این افتخار در انحصار مسلمانهاست که: الذین یؤمنون بالغیب بوده هم در مرحله عبادت غیب را و هم در عقیده غیب (یعنی حق) را میپذیرند.

اینکه ناگهان سخنی یا کلمه ای از دهان عاقلی میپرد که خود در بهت و حیرت فرو میرود یا ناگهان در برابر امری از امور قرار میگیرد که چنین میشود و گاه آن اندازه خیره که میفهمد فهم و مشاعر خود را باید عاجز از رهائی آن بداند.

اینکه نیروهائی خارج از ذات مشغول فعالیت اند که هیچ ارتباط و سنخیت و شباهتی به نیروهای عضلانی و طبیعی ندارد مثلا در حالیکه هر چه بدن را ساخته علی الظاهر محکوم قوانین و اصول طبیعی است زیرا جز عناصر موجود در طبیعت در وی چیزی وجود ندارد با وجود این حیات را که خود این عناصر میخواهد از بین ببرد در خود این هیکل نگهداری مینماید و این چیست که این حیات را در ضد خود نگهمیدارد و این چیست که روزی آنرا تدریجی یا ناگهانی از دست میدهد.

بدون شک رگ و پوست و عضلات و ... حافظ و درک و حس دارند و مقر در اینقسمت در حد اعلاتری است اما این کجاست که حس و درک مستقل قسمت های غیر مغزی را از مغز میتواند بازشناس باشد؟

اینکه انسان میتواند به تماشای درهای شخصی و رنجهائی که از طرف طبیعت بوی حواله میگردد آرام و با عظمتی خاص خود را بالاتر بگیرد و مشغول باشد و بدینوسیله ثابت کند.

این کجای انسان است که همه چیز بینهایت بذهن تحویل میدهد و چون خواست حتی کمی از آنهمه بینهایتها را در طبیعت پیاده کند محدود میشود؟

این کجای انسان است که به حالتی می افتد که خود می فهمد چیز دیگری است اما لفظی که بتواند آنرا توضیح دهد ندارد؟

ما خود را وزن میکنیم عقربه توزین از صفر و پنج و ده و ... میگذرد و بر شصت میایستد یعنی از هیچ شروع و به شصت میرسد؛ ما آغاز خود را در حقیقت در همه چیز از صفر می بینیم که بتدریج زیاد شده است (روح نطفه - روح

نوزاد - روح کودک - روح جوان - روح میانسال - روح ببر) حتی امور طبیعی را می بینیم تدریجی است و تمام حوادث بتدریج تبدیل بیکدیگر میشوند: شب بروز، گرمی به سردی و ... اما اگر یک ستاره ناگهان از بین برود آیا سرعت مسیر جاذبه اش چقدر است و چه مدت طول میکشد آن قدرت مثلا از زمین برداشته شود در بدن نیز سرعت هائی که تصور انفصالشان میرود وجود دارد: امید و یأس هرگز در حادثه پدید آورنده یکدیگر نیستند ایندو جاذبه و دافعه بدنی هستند نسبت به هستی و اگر یکی از بین برود بلافاصله دیگری وجود دارد و با آنکه بینشان فاصله تضادی و بی نهایتی وجود دارد سرعت جانشینی آنها چقدر است؟

نمیدانیم! فقط میدانیم از این بینهایتها در یکجائی از بدنمان هست (بدنمان همه جا مقصود «من» است) که چون بدست بدن محدود برای بکار برد در طبیعت می افتد بینهایت محدود و محصور میگردد.

انسان موجود انتخاب کننده است سودجو هم هست قانع هم هست پس انتخاب سود هم در مورد اقتصاد دارد و هم در سیاست هم در اجتماع هم در شئون دیگر هستی که

بتواند دسترسی به آن داشته باشد یعنی انسان و حیوان است اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و ...که اگر با تلفیق درست همه خصائل و ویژگیها بتواند خود را نشان دهد یک موجود با فضیلت و بلکه با عظمتی میشود که اگر در کنار آن انسانی قرار داده شود که نبش قبر میکند تا با جسد دختر فلان شخص از روی انتقام آمیزش کند می فهمیم باز بین «انسان بینهایت فاصله است اما چقدر فاصله است فاصله ای که این عین دارد آن بصر - این اذن دارد آن سمع - این فقط قلب دارد آن فؤاد این «لهم اعین لا یبصرون - لهم اذان لا یسمعون - لهم قلوب لا یعقلون» بوده و «کالانعام بل هم اضل» است و هیچ حیوانی با جسد مردۀ هم نوعش آمیزش نمیکند جز انسان؟ اما آن «دو جعل لکم السمع و الابصار و الافئده افلا تعقلون» است پس کجای بدن سمع و بصر و افئده است که بینهایت کشش اخلاقی و مذهبی دارد و قابل مقایسه با سطح طبیعی «من» یا اعضای حیوانیش که اذن و عین است نیست.

بدن مثالی و آنچه اگزیستانسیالیست ها بر وجودش اصرار دارند کجاست؟

خصوصیت فیزیولژی بدن در برابر طبیعت آیا چه نشان

میدهد و شخصیت در برابر طبیعت چه و دوستی و عشق چه نشان خواهد داد؟

آیا یک نوع احساس و درک نیست که میگویند انسان زنده است و حس ششم یا هفتم یا ... آیا نیست که میگویند انسان عجب مخلوقی است؟

اینکه بعضی ها در جوانی همه نوع فسادی را دارند اما در پیری ندامت از کارهای جوانی مینمایند آیا کمرشان اجازه رفتارهای غیرعادلانه سکسی نمیدهد که پشیمانند یا کبدشان که رخصت دریافت الکل را ندارد نادمشان ساخته یا مرگ در پیش دارند و از آن میترسند؟

کسیکه سرمایه ای دارد باید از دزد بترسد و آنکه سرمایه جوانی یا کبدی را از دست داده چه ترسی دارد؟ پس چیزی را احساس میکند که سرمایه کلی تری است و این با بینهایت و ابدیت پیوند دارد و زیربنای سخن پیامبران بزرگوار.

اگر بر عقیده ای استواری و آن عقیده سالیان دراز قرص و پابرجا در درونت مستقر مانده و کسی از آن اطلاع نیافته است آیا این را از نقص طبیعی و فیزیولژی خود میدانی یا

میتوانی به جستجوی چیز دیگری در خود بپردازی.

کودکان که در خوردن شیرینی غیر طبیعی (قند و شکر و ...) زیاده روی میکنند دندانهایشان خراب میشود زیرا شکر با حرارت خیلی بالای کارخانجات در تماس بوده عناصر مفیدش میمیرد؛ هنگام خوردن در مرحله شروع جذب عناصری لازم است که در غذای مورد مصرف مرده است، جذب معطل نمیشود و نمیتواند از لحاظ نظم فیزیولژی معطل شود برداشت عناصر مورد لزوم را از بدن شروع میکند یکی از آنها کلسیم را لازم دارند اما از کجا بردارد سجع درونی و دایره محاسباتی بدن میداند که دندانهای کودک (دندانهای شیری) خواهد افتاد و چندان برای کودک دوامی و فایدتی نخواهد کرد لذا برداشت از دندانها را انتخاب میکند و اگر چنین افراط در خوردن ادامه یابد در بزرگی سهم بزرگی از کلسیم را از استخوانهای پر کلسیم (استخوانهای درشت) برخواهد داشت.

یک قطره خون از بینی میچکد دستگاه محاسباتی بدن به قدر السهم از همه اعضاء کسر میگذارد یک چهارم قطره سهمیه از ریه ها کسر میگذارد زیرا یک چهارم خون در ریه هاست و از آن

عضوی که یک پانزدهم مجموع خون را دارد یک پانزدهم قطره کسر میگذارد تا آخر! اگر چیزی نیز وارد بدن شود باز بقدر السهم و به تعادل در اعضاء و در مجموع بهره میرساند مثلا قند خروجی از حوالی کبد حدود یک گرم در لیتر است و در عضلات که باید اعظم سوخت و ساز را انجام دهد از همه جا بیشتر میدهد و لذا در اینجا سؤالیست که چگونه و کجا برای چه سجع و محاسبات درونی موجودیتش مسلم است و چرا:

جنین در یک حالت اتصالی بسوی ابدیت در حرکت است ابتدا عناصری جمع شده نطفه پدر ومادر را سازمان بخشی کرده بعد عناصری این دو نطفه تولید کننده را رشد داده در محیط رحم دو بخش بزرگ جفت و جنین را بوجود آورده جفت متناسب با محیط از همان محیط برداشت کرده خود را برای همان محیط نگهداشته و در کنار خود موجودی را رشد داده که هیچ متناسب با آن محیط نیست نه دست آنجا لازم است و نه پا و نه چشم و گوش و نه حتی مغز و معلوم که برای مرحله بعد سازما ندارد؛ آنکه متناسب رحم بود میمیرد و دیگری جهان بعدی را کاملتر در می یابد و می فهمد مغز و چشم و دست را چرا در مرحله قبل داشته

است و اینجا نیز همان سؤالی را که در رحم داشت که جنین از چه در کنار جفت متناسب با جهان وسیعتری که بشود در آن راه رفت (چون پا دارد) متناسب با جهان وسیعتری که بشود در آن زیبائیها را دید (چون چشم دارد) موجودی بنام جنین را می پروراند و سؤالش هم اکنون در این جهان که اینهمه فکر و اندیشه و الهام و معنویات متناسب با حیات دنیا نیست و این چیست که من با لقمه نانی سیر میشوم و او سیر شدنی ندارد و من با محدودیت های مادی میتوانستم زندگی کنم او بینهایت ها را در من بغوغا افکنده است و این که متناسب با این جهان نیست مگر آنکه برای مرحله بعدی باشد که عرض وسعتش را قرآن «جنه عرضها السموات و الارض» بیان میفرماید.

یک حالت اتصالی دیگر: من بصورت جماد بودم و از مرحله قبل خود (انرژی یا ؟ -) تغذیه میشوم در نباتات آمدم و از مرحله قبل خود (جماد) تغذیه کردم، اینک در رحم آمدم مادرم از مرحله قبل خود (نباتات) یا از حیواناتی که آن مرحله را بخود کشانده (علفها و سبزیها و ...) استفاده گوشتی و لبنیاتی کرده من از راه خون مادر که در جفت کنترل

و مساعد میشود تغذیه مینمودم و اینک متولد شدم همان خون بجای خروج از گمرک جفت در ایستگاه پستان کنترل و مساعد میشود و از آن تغذیه مینمایم و باز همان تغذیه را که مادر داشته من از سر میگیرم و اگر خونخواری جنینی و شیرخوارگی کودکی و استفاده از فرآورده های طبیعی و تهیه شده غذائی مرا سیر میکرد و مأکولات مرا کافی بود معقولات جائی نداشت و این معقولات چیست که اگر از آن تغذیه نشوم بیش از یک حیوان مکانیکی شناخته نمیشوم که تازه همینقدر شدنش (مکانیکی شدن) نیز از معقولاتی است که باید استفاده کامل در جهات دیگر نیز از آن کرده باشم و همینقدر لازم دانستم.

اینکه همه پیامبران الهی جسم و روحی برای آدمیان قائلند - اینکه پیامبر اسلام خدای تبارک و تعالی را دارندهٔ صفاتی معرفی فرموده که هرچه خوبی هاست بی حد و لایتناها به وی نسبت داده شده و او همه را داراست و سپس به آدمی دستور که تخلقوا باخلاق الله - همه به آن صفات الهی تخلق یابند و اگر خدا عالم است عالم شوند و اگر کریم است کریم و رحیم است رحیم و ... آیا ارتباط چیزی مافوق جسم را به ابدیت و بینهایت نمیرساند؟

علاوه بر آنکه هر چه حرارتش از 273- کمتر نباشد

بر محیط اثر میکند با توجه به اینکه القلب یهدی الی القلب (دل به دل راه دارد) مربوط به مسئله فیزیولژی مذکور نیست آیا این چیست که یکی میتواند بگوید آنچه در قلب تو گذشت در قلب من گذشت؟

اینکه حیوانات زمستان خواب چندین ماه سوخت و ساز خود را بحداقل رسانده و تا بمرگ نزدیک میشوند یا تا حد اصحاب کهف پیش بینی هیبرنه کردن اشخاص از لحاظ علمی پیش بینی میشود بر همین اساس بشر آرزومند است که بوسیله سرمای مخصوص ناگهان حیاتش را متوقف ساخته در آن سرما برای زندگی کردن در هزاران سال بعد وی را نگهدارند.

عامل زیادت طلبی در انسان که عظمت خواهی است از چیست؟

اینکه در عالم تکوین جهشها مشاهده میشود و در بدن انسان جهشها (بر روی ژن) و گاه نیز بر مکان ناشناخته! بر ژنها که تغییرات کلی در نسل پدید میآید که علم آنرا به ثبوت رسانده و قطعی میداند و بر مکان ناشناخته بدن که ناگهان یک شخص فاسق فاجر در اثر برخورد با یک شخص

الهی بارقه ای بر دل او می نشیند و آنچنان الهی میشود که چه بسا از آن شخص الهی اول الهی تر.

بنا بر آنچه هلمهولتز میگوید: کسیکه بسیار اکتشاف و اختراع دارد و از عناصر و حروف خلقت شناسائی بدست آورده همانند باستانشناسی است که الفبای کتبیه ای را دانسته و آنرا خوانده است و حال آنکه در ماوراء این کتیبه تمدنی عظیم وجود داشته که نمیدانیم چه بوده است و بهمین قیاس و لحاظ شناسائی رو به طبیعت است که بطرف ماست تازه معلوم میدارد که ماوراء طبیعت و مافوق طبیعت نیز وجود دارد و دلیل موجودیتش هم آنکه علم پایان ندارد و همه اش نزد خداست و اگر همه رو به طبیعت شناخته شود علم تمام نشده و بعد از آن هم وجود دارد.

آنچه ما از حواس ظاهری و معمولی خود را بکار اندازیم می بینیم چیزی جز اعلامات زودگذر عایدمان نمیگردد اما اگر گاهی از راه حواس معنوی و درونی بوده باشد با بینهایت سر وکار داشته جهشهای ملکوتی بما خواهد داد.

هر جانداری از جانش دفاع میکند این اصل مسلم

حیات و ناموس آنست اما کجای انسان او را وادار به شهادت در راه خدا مینماید که بجای دفاع از جان خود از حق دفاع کند؟

عالم خود آگاه ما که با طبیعت روبرو است و نمیتواند یک پدیده را در دو مکان یا دو پدیده را در یک مکان و گذشته و حال و آینده را جدا از یکدیگر شاهد باشد اما جهان ناخودآگاه ما خوائص مذکور را ندارد کجاست؟

این از کجاست که ناقه صالح از سنگ بیرون میآید یا آتش بر ابراهیم گلستان میگردد یا عصا اژدها میشود و اگر خدای ناکرده منکرانی باشند ما خودد شاهدیم و مجلاتی مخصوص این امرند و مربوط به مؤسسات علمی و دانشگاهها که مرتب نام شفایافتگانی را ثبت مینمایند که امکان توجیه علمی برای آنها نیست مثلا خوب شدن سرطان پیشرفته ای که ایجاد زخمهای ناهنجاری کرده و بهبودی زخم برخلاف تصور در ظرف چند دقیقه یا ساعت صورت گرفته است و نویسنده شاهد بودم که شخصی با نصب کاغذی بر دیوار و نشاندن دختر بچه ای در برابرش بدون آنکه بداند شخص منظور کیست او را احضار کرد و دختر بچه

وی را دید و درست بود و نیز دزدی را که دستبردی زده بود پیدا کرد و مسئله احضار ارواح نیز مطرح است که برای نویسنده هنوز صحت و سقمش ثابت نیست!

و نیز کسانیکه مطمئنم اشخاصی را با توجهاتی که بوی مینمایند به اقصی نقاط عالم میفرستند و از خویشاوندان خود احوالپرسی مینمایند و نشانی میگیرند و بازگو میکنند و پس از آنکه روزهای بعد نامه میرسد صحت آن آشکار میگردد و اینها چیست؟

نفس اماره (غرائز کنترل نشده) و نفس مطمئنه (غرائز تسلیم شده) چیست؟ و چرا نفس اماره (بت درونی) بر معبودهای برونی (بت های برونی) تسلط و حکومت دارند یعنی کسیکه مسلم بداند مقام پرستی یا انسان پرستی یا بت پرستی بد است از از چه دست بردار نیست؟ زیرا بت درونی به او میرساند که ممکنست جاه و مقام و دنیا را از دستت بگیرند یا از دست بدهی و این کشاکش در چه قلمروی است؟

با توجه به محدودیت طبیعت و محدودیت وسائل و آلاتی که برای شناخت و بهره برداری طبیعت است چطور شد یکی ابراهیم خلیل الله شد و یکی حسین بن علی

سید الشهدا و در قلمرو نامحدودی زندگی کردند و زندگی از خود بجای گذاشتند؟

اینکه کاکوله خواب دید تا اتصال مضاعف بین کربن و هیدروژن را در فرمول گسترده بگذارد و پس از چندی معطل ماندن گره کارش گشوده شد. اینکه بسیاری از کسان خواب دیده و آینده را دانسته یا فهمیده اند (نویسنده از اینگونه خوابها داشته که قبل از آنکه اتفاق افتد به دوستان گفته و شاهد درستی آن بوده اند) و این چه اتصالی است.

اینکه بر کسی مهربانی کنیم مورد مهربانی قرار میگیریم؛ مردم آزاری کنیم آزار می بینیم؛ ... آیا مکافات، انتقام و ... چیست؟

آنچه در رو بنای طبیعت برخلاف قوانین طبیعی و جریانات معمولی دیده میشود آیا میتوان نسبتص را جز به زیربنای طبیعت داد؟

اینکه در یک نطفه کوچک ذراتی است و در آن ذرات ذرات بسیار کوچکتری (ژنها) و این کوچکترها پر از عوامل وراثت و مولود از آنها به اجبار برداشته با مسافرت از جهان رحم به دنیای خاک می آورد و در اینجا برخی از به اجبار

به جهان دیگر منتقل سازد و بعضی را به اختیار میتواند تغییر دهد و اینکه طبیعت نیز ذراتی! دارد که هر موجودی را از ذره قبلی به بعدی سوق میدهد (حرکت) و در سایه آن تکامل اجباری وجود دارد که اختیار بشر در آن دخالتی و نفوذی ندارد.

تعاون اجتماعی حیوانات؛ اینکه برخی میتوانند حرارت خانه و لانه اشن را تنظیم کنند؛ بعضی صدها کیلومتر راه یابی دارند؛ عده ای بطرز خارق العاده ای تخم گذاری یا زایمان میکنند اما چرا در بین جنسهایشان (نر و ماده) در درجه اول و درجه دوم بین همنوعانشان رفتاری دیگر است مگر آنکه نسبتی از آنها را به پشت پرده بدهیم.

این بسیار مهم است که بی شخصیت ها، (فردی یا اجتماعی) به گذشتگان و گذشته خود افتخار مینمایند و شخصیت ها به آنچه سازندگی کرده اند زیرا هر دو از طبیعت و ماده بهره مادی برده اند (چه بسا بی شخصیت با سود بیشتر) اما این شخصیت هایند که میفهمند به پشت پرده هم راهی برده اند.

اینکه هر نفسی میکشیم هر جرعه ای مینوشیم

هر لقمه ای میخوریم هر فکری میکنیم هرچه میپوشیم هر چه میگوئیم همه از لحاظ کار موجب استهلاک جسمند و با آنکه تمام عوامل استهلاک کننده در طبیعت موجود است و باز حیات موجودیت خود را اعمال مینماید از چیست؟

اینکه در حال حیات که با هزاران عوامل که آدمی را مستهلک میسازد روبرو هستیم: مجبور به نفس کشیدن و خوردن و آشامیدن و حتی کار و کوشش کردنیم و در عین حال وسائل و آلات و ابزار هر کدام در اختیارمان است و میتوانمی در همان لحظات که رو به استهلاکیم به کار و کوشش و ... امیدوار باشیم و چنین وانمود نمائیم که حب حیات ما را چنین داشته و حال آنکه حیات تهدید شده به استهلاک را داریم از چیست؟

این چیست که بسیاری از روشنفکران پس از اندوختن مال بسیار ایمان خود را به اینکه مال دنیا رفتنی و نتایج معنویش باقی و مفید است ابراز میدارند؟

دو جنس از یکنوع یا دو فرد از یکنوع یا دو رأس از یکنوع یا دو چیز از یکنوع اختلافشان به اندازه ای معلوم میشود ناچیز است آنزمان که با دو انسان مقایسه شوند

(انسان با شرف و بی شرف) و این نیز چه قلمروئی را میرساند؟

اینکه یکی در نقاط دوردست بیمار میشود و حبیبش در آن فاصله بسیار اندوهگین است و موضوع تلپاتی چیست؟

اینکه یکی از نقاط دور میتواند یکی را با مانیتیسم فرمان دهد چیست؟ هیپنوتیسم چیست؟

بسیاری از حالات که برای انسان هست و الفاظی برای گفتن ندارد تا بتوان آن حالت را رساند آیا نمیتوان گفت اگر فروع نور خدائی جان ما را روشن سازد قادر به ادای آن کلمات نیز خواهیم بود و خواهیم توانست که آن حالات نگفتنی گفته شود؟ بدون شک جواب مثبت است زیرا تعقل ضعیف یک کودک با طبیعت سازگاری دارد و هر دو (محیط ووی) یکدیگر را قانع اند. یک جوان نیز طوری حقایق و نمودها را درک میکند که قانع میشود و یک میانسال که فهم و عقل بیشتری باز همینگونه است و بنابراین قیاس و سنجش آنکه ظلمات مقریش بوسیله فروغ ابدیت روشن گردد باز با فهم و عقل بیشتری طبیعت را خوب میداند و خوب درک میکند و مگر همین دنیای آب و زمین و شتر و خرما و شمشیر نبود که علی بن ابیطالب را در خود داشت؟

آری: قوت جبریل از مطبح نیست.

این چه حکمت است که بنظر میرسد همه چیز از لحاظ صور و اشکال و کمیت و کیفیت دایره است حتی همه انسان منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم و ... (قرآن مجید) از خاک درآمده در خاک زیسته بخاک برگشته است اما این شکل مادی و خاکی انسان ست که وجهی را که رو به ما دارد و پیداست اما روح جا در گرفته در بدن، آیا چه دایره ای می پیماید از فنفخت فیه من روحی آمده و بهمان برمیگردد انا لله و انا الیه راجعون آیا میتوان این قسمت را از لحاظ علمی به ذهن آورد؟:

اندیشه ها همه از روابط هستی که ما دانشش نامیم برمیخیزد، اندیشه را بزبان که رابط بین انفس و آفاق است آورده در محیط شکل و صورتی به آن میدهیم که این اشکال صورفانی است و در هستی فنا میشود و باز از همین هستی علم برخاسته و از علم اندیشه و بالاخره سخن و مجدد تحویل هستی داده میشود.

«انه لحق کما انکم تنطقون» (قرآن مجید) چه بسیار همانند سایر آیات جالب است که میفرماید: سر و صدای

شما دلیل بر وجود شماست آیا سر و صدای آفرینش دلیل بر وجود آفریننده اش نیست؟ چه جایگاه رفیعی برای انسان و چه عزتی که نطق وی را دلیل بر وجودش محسوب داشته اند از همانگونه که همه آفرینش آواز و سخن از کیفیت و کمیت خود دارد که:

خفتگان را خبر ار نیست که بیداری هست***نه بخود میرود این قافله سالاری هست!

شاید بی جا نباشد شعری را که مدتها قبل گفته ام بیاورم:

زنی در آینده خود را جوان دید***اسیر حسن روی خویش گردید

چو شد وصل خو از خود آرزویش***دری باز از حقیقت گشت رویش

که گر نقش آگه از نقاش بودی***رموز آفرینش فاش بودی

و گر رمزی نبودش آفرینش***ز ابعادش نمی جوشید دانش

نمیشد با عناصر جنبش آغاز***نبودی خاک رستاخیز هر راز

میان خاک و آب، الهام و افکار***روان گردیده چون بر صلح و پیکار؟

نگشتی بر حساب و نظم انجام***امور خلقت ذرات و اجرام

همه اجزاء عالم دسته دسته***کمر در خدمت مجموع بسته

هر آن موجود میخواهد کند زیست***به اجزا غافل از فرماندهی نیست

هزاران عضو همکاری نماید***که بال ریشه ای از هم گشاید

قوانین پدید آوردن چیز***بقایش را نگهداری کند نیز

خواص و شکل و آثار و ضمائم***نماند بر حساب و نظم دائم

سراغ ناظم آنکه گیرد انسان***که بی نظمی کند وی را هراسان

جهان هر چند محکوم زوالست***ولی در قالب حاکم کمال است

اگر تغییر و تبدیلی کند باز***روان و جسم بینی گشته دمساز

اگر محدود میدانی جهان را***نشان ده حد و مرز فکر و جان را

و گر در و همت آید غیر محدود***چرا بینی بسی محدود و معدود

میان این و آن چون آن و اینست***وجود قادری شاعر یقین است

اصولا ناسازگاری درون یا برون (بیماری بدن - بیماری محیط)(ناامنی بدن - ناامنی محیط) سبب میشود آدمی پناه به ناظم ببرد.

این چیست که روانشناسان گویند کسیکه لذت را برای خود هدف قرار داده از خود بیرون نرفته است؟

کسیکه میگوید مافوق الطبیعه وجود ندارد یعنی نه راست است نه دروغ - نه راست نه دروغ یعنی نه هیچ و نه ضد هیچ و بین هیچ و ضد هیچ همه چیز قرار دارد و این

طبیعت میباشد بینهایت حالات اولیه و ثانویه نسبت بیکدیگر خواهیم داشت یعنی در ماده محدود فنومن نامحدود موجودیت یافته است و نتیجه آنکه اگر ماده را نامحدود بدانیم با مشاهده فنومن های محدود در آن و اگر محدود بدانیم با بودن فنومن های نامحدود در آن ما را بوجود عالم متافیزیک راهنمائی مینماید زیرا سنخ لایتناها سنخ ماده نیست که امروز محدودیت آن را میپذیرند و اینکه قرآن مجید میفرماید و السماء بنیناها باید و انا لموسعون (آسمانها را به ید قدرت خود آفریده ایم و دائم در حال وسعت دادنشان هستیم) علاوه بر اینکه قطعی دانسته اند که دائم کهکشانها در حال فرار از یکدیگر و وسعت یافتند این معنی را نیز میرساند که وسعت در فنومن ها و واحدهای کوچک نیز انجام می یابد و یزید فی الخلق ما یشاء که پروردگار میفرماید شاید همین باشد.

ما سابقاً به این پاسخ حضرت صادق بطرز خاصی مینگریستیم زیرا از امروز بی علم تر بودیم وقتی مردی عرض کرد آیا خدا میتواند جهانی را در تخم مرغ جا بدهد و فرمود: چشم تو وسعتی را میپذیرد و این همانست و هم

اکنون میپذیریم که آنحضرت و جد بزرگوارش حضرت علی که فرمود «و انت الکتاب المبین الذی - با حرفه یضمر المضمر» و هر دو بزرگوار بینهایت را در چشم یا در جسد جا میدهند همین است که ما را متوجه متافیزیک فرمایند و دخالت حکیم شاعر تبارک و تعالائی را در جا دادن بینهایت در محدود و یا قرار دادن محدود را در بینهایت با آوردن مثال نشان دهند و سخن حضرت علی توجه دیگری نیز میدهد:

کتاب مبین بودن جرم صغیر بدن که همه حرفها در کلمه مبین است که بینهایت های ریاضی را افزایش کلی میدهد زیرا مبین و روشن بودن و انسان علمه البیان را مبین دانستن یعنی در برابر قریب صد عنصری که در ساختمان بدنش بکار رفته باز انقدر مسائل برانگیخته شده از تلاقی عناصر هست (شادی، غم، حافظه و ...) که باز همه روی همه اثر گذارده بینهایت را بزرگتر مینماید.

انسانی که باید علاوه بر رشد خود دارای صفات رشد دهنده اجتماع نیز باشد: عاطفه داشته باشد محبت داشته باشد، نیکی کند، و .... و در عمل نیز می بینیم هر کس میخواهد دیگران عاطفه داشته باشند که مورد بی مهری قرار نگیرد؛

هر کس دزد نباشد که راحت بخوابد، هر کس کمفروشی نکند چشم چرانی نکند و ...که بوی کم ندهند نامونسش را چشم نزنند و ... اما چون به خودی میرسد تنها باید وظیفه خود را بداند که دیگران نیز از وی همین را متوقعند و مجموع آنچه انسانیت است شخصیت است و شخصیت که مواجه با بینهایت است نمیتواند با توجه به اینکه در بدن مادی محدودش است فقط فیزیکی باشد و دخالت و ارتباط متافیزیک در آن قطعی است و مگر شخصیت که خلاصه اش «داشتن امکانات برای زیستن» است امکانت بینهایت نیست و وسائل درک این شخصیت آیا چگونه میتواند در برابر شخصیتی که قرار گرفته قضاوت نماید؟

وقتی انسان مقدمات و مقارنات و تمام جوانب امور را با محاسبات دقیق برآورد نموده و نتیجه را برخلاف دریافت و پرداخت های دقیق دید آیا راهی جز شناخت دخالت چیزهای غیر محاسباتی میتواند تصور نمود؟ (عرفت الله بفسخ العزائم و نقض الهمم و این کلمات از حضرت علی است).

آن ناسازگاری که بین آب و آتش وجود دارد در جماد و نبات و حیوان بطرزی خاص جلوه گر و در انسان که

خلقتش از آب است و قرآن آنرا تأیید میفرماید (و خلقنا من الماء بشرا) و هیچ صاحب حیوانی بنابر آنچه قرآن فرماید نمیتواند بدون دخالت آب زنده بماند (و جعلنا من الماء کل شیء حی) باز ناسازگاری با آتش دیده میشود مخصوصاً در انسان خلق شده از آب - دشمن بزرگش شیطان خلق شده از آتش است (.... خلقته من طین سخن شیطان است که آدمی از خاک است) (و خلقتنی من نار - و من که شیطانم از آتش خلق شده ام) و اینکه شیطان خلقت خود را از آتش و انسان را از خاک معرفی نمود و دخالت آن را نیاورد استکبار دیگرش است زیرا مزیت آب بر خاک و تسلط آب بر آتش شناسا بود.

سازگاری و ناسازگاری در قلمرو ماده که خارج از شمارش است چون نوبت به انسان میرسد که شیطان دشمن آشکارش میباشد (الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبد الشیطان انه لکم عدو مبین - قرآن) به تنهائی از شمارش خارج و سر به بینهایت میرسد زیرا وسیله راهیابی سعادت را که میدانیم صراط مستقیم و یگانه راه است و پرستش یگانه و انتخاب توحید فقط مینماید یکی باشد برعکسش راه

تضاد و دشمنی شیطان با انسان فراوان و شاید علت اینکه در قرآن نور به جمع و ظلمات به مفرد آورده نشده همین باشد و در نتیجه انسانی که بین آب و گل از یکطرف (حمأ مسنون) و نفخت فیه من روحی (روح خدا) از طرف دیگر باید سیر کمالی نماید و در بین آب و گل از یکطرف (حمأ مسنون) و انه لکم عدو مبین (شیطان) میتواند سیر سقوطی نماید از هر طرف مواجه با بینهایت است و ساختمانی مربوط به آفریدگاری شاعر و حکیم.

از لحات «فیزیک» هموار شدن تمام پستی ها و بلندیهای نمودها و پدیده ها امری مسلم و علمی است و این همواری بزرگ معلول نیروی بزرگ «آفرینش از خلاء بیزار است» میباشد که راهی در این هماریهای «فیزیکی» جز پذیرش مرحله «متافیزیکی» و دخالت حکیمی قادر و شاعر نداریم و چون به اجتماع برسیم این «متافیزیک» بیشتر نمایان و در صد هزار جلوه روشنفکران را به تماشا مجبور میسازد زیرا خلاء های اجتماعی بغیر پیش بینی و قصور پر میشود.

اگر «فیزیک» هست و «متافیزیک» نیست چرا تجلی قدرت خلاقه «فیزیکی» از دست ابرقدرتها که روزگاری

همه را در دست داشتند گرفته شد و میشود؟ و آنجا که «متافیزیک» ولو ناچیز هست و دستشان از «فیزیک» تهی است بحیات خود ادامه میدهند: چنگیزیان فیزیکی مسلمان میشوند و بریتانیای کبیر که همه جهان را در جزیره خود جمع کرده بود به خودش محدود ماند اما مسیحی می ماند!

و اینجاست که می فهمیم چرا پروردگار مسلمانان را اعلی دانسته اگر ایمان داشته باشند: و انتم الاعلون ان کنتم مؤمنین.

در ابتدای خلقت حضرت آدم به دو بینهایت در هم پیچیده شد یکی از فنفخت فیه من روحی - دیگری از «و علم آدم الاسماء کلها» و برای کسیکه خدا را قبول دارد این دو مطلب قطعی و مسلم است اما برای کسیکه آدمی را حیوانی میداند پستاندار که میتواند دانش آموزی کند و علم را بناچار نامحدود قبول دارد میداند که نطفه زن و مرد که در برابر حواس ما آب ناچیز و بی ارزشی است در قلمرو مافوق طبیعی اش خدا میداند که چه حالتی از وضع فرشتگان بالاتر یا از «انعام بل هم اضل» نهفته است! یعنی علم بینهایت و «متافیزیک» نامحدود در سراغ و سرنوشت آدمی است تا

قدرت اکتسابی وی علم و دین را به کجا برساند! به «فنفخت فیه من روحی» نزدیک شود و به «علم آدم الاسماء» یا از آنها دور گردد؟! کاری کند که فرشتگان سجده اش کنند یا شیطان اغوایش نماید؟!

مسئله آزادی که اینقدر نزد دین و دانش ارزشمند میباشد آیا غریزه نشان دهنده «فیزیک» است یا «متافیزیک» یعنی آیا بشر میخواهد آزاد باشد که تکنیک و مکانیک و ... بهتر داشته باشد؟ اینکه کسی سلب آزادیش نمیکند و مانع پیشرفتش نمیشود پس سلب آزادی یعنی مانع پیشرفت جنبه غیر فیزیکی شدن که همان متافیزیک است میباشد.

آنچه بینهایت است که مربوط به آدمی میباشد جنبه الهی داشته و به فنفخت فیه من روحی میرسد که نامحدود است و آنچه محدودیت دارد که به بشر مربوط است جنبه مادی داشته و به من حماء مسنون میرسد که محدود است اما فرماندهی و تسلط روح بر جسم چه بسا انسانی را دچار اشتباه کرده و وی را به بازیگری با «متافیزیک» بوسیله «فیزیک» یا به بازیگری با «فیزیک» بوسیله «متافیزیک» واداشته است: قدرت تنظیم کننده «متافیزیک» حیات که در

ضمن مسؤولیت بقای آنرا نیز بعهده دارد چنان کشش جنسی در انواع ایجاد کرده است که نسلها از بین نرود و حیات به سیر خود ادامه دهد اما دخالت در تنظیم و بقای آن همینکه قیافه «متافیزیکی» خود را از دست داد بصورتی در میآید که انسانی باید در قیافه «متافیزیکی» دیگر به جهاد با آن برخیزد و در نظم و بقایش بکوشد:

دکارت گفت: من فکر میکنم پس هستم: شاید فروید و کارل مارکس این عنوان فلسفی را دیده و خواسته اند همانندش را بیاورند: من آلت دارم پس هستم من «تولید» دارم پس هستم و در نتیجه غرائز جنسی و اقتصادی را سر منشاء و منبع ایجاد تمام شئون و موجد صفات انسانی دانسته و گفتند از اینقرار اگر مانعی در انسان حائل قصد و اجرای عمل جنسی وی گردد سبب بوجود آمدن عقده های ناگشودنی برای وی خواهد شد و باید بشریت سعی کند این فاصله (بین قصد و اجرا) را بصفر برساند و حال آنکه هر چیزی که نفوذ مرحله «فیزیکی» در آن قطعی باشد و فاصله قصد و اجرایش به صفر برسد ارزشش نیز صفر گردد اما هر چیزی که در مرحله «متافیزیکی» است بعلت بینهایت بودن قلمرو

خواه و ناخواه وضع قصد و اجرا آنرا به محدودیت کشانده و صفر بودنشان است که آنها را ارزشمند میسازد و اینجاست که ارزش مرحله تسلیم بودن انسان را تا حدودی خواهیم فهمید زیرا انسان تسلیم همه قصد و اجراها را به صفر رسانده و بدینوسیله به ابدیت و بینهایت تقرب جسته است یعنی یک انسان تسلیم کسی است که خواسته های نفس و فیزیکی را به خواسته های شخصیت و متافیزیکی مبدل ساخته و به اخلاق الهی درآمده است.

این کجای انسان است که او را وادار میکند شکنجه ها را متحمل شود، خشم ها را فرو برد. میان رنجها و شادیها اضطرابها و مسرتها و آنهمه پدیده های مادی و روانی که اطراف وی را گرفته همه و همه را با هم مرتب و هماهنگ سازد و در نتیجه آنها را با یک عظمت خاصی درک کند و پذیرا باشد؟

انسان سردش میشود به گرم کردن رو می آورد، گرمش به جای سرد میرود، گرسنه میشود می خورد، تشنه است می آشامد، با دشمن می جنگد، با همسر می آمیزد، بیمار شود درمان میکند، خسته شود میخوابد، و ... و تا اینجا

از قلمرو حیوانی پستاندار خارج نشده است.

راهها را با تکنیک نزدیک میکند، با مکانیک بهتر می بافد، بهتر میخورد، بهتر می جنگد، بهتر درمان میکند و ... و تا اینجا در قلمرو انسانی است اما این انسان که از جنبه حیوانی خود دفاع میکند و دوست دارد جنبه انسانی را نیز با اختراع و اکتشاف قدرت بخشد یعنی این انسان که سودجو است و از زیان میگریزد اگر به بهتر درمان کردن دیگران برخاست، به پوشاندنو نوشاندن و خوراندن گرسنگان اقدام کرد به رفع تبعیضات نژادی قیام نمود و ... با توجه به اینکه قصدش از اعمال عواطف و ترحم و سخاوت و مردانگی و ... به مقام رسیدن و به تمکن نائل شدن و به ... نباشد آیا نمیتوان گفت انسان را مرحله ای غیرفیزیکی نیز قابل پذیرش است؟ بعلاوه چه نیروئی است که آدمی را از بشریت به انسانیت و از انسانیت به روحانیت و ملکوت سیر میدهد آیا متافیزیکی نیست؟

حضرت علی و حضرت صادق انسانی را به خودش نشان میدهند با فرستادن وی که از شخصیتش سراغی بگیرد با آگاهی از خودش یا قسمتی از خودش؛ آنگاه میفرماید:

ای انسان تو آنچنان کتاب روشن آفرینشی که هر حرفی از آن خود کتابی است:

(.... و انت الکتاب المبین الذی***با حرفه یضمر المضمر)

و این شناسائی بینائی را مثال میزند و این سخنان همان است که قرآن میفرماید: هر کس یکنفر را بکشد چنانست که همه مردم را کشته باشد و هر که یکی را زنده کند همانند آنکه جمیع مردم را زنده کرده باشد و این اسلام است که اینچنین عظمتی برای هر فرد قائل است و وی را معادل همه افراد بحساب می آورد اما در صفات و سجایای دیگر که بینهایت را دربرنگیرد و شامل شخصیت نشود چنین ادعائی را نکرده است چنانچه نفرموده است اگر کسی سیلی بگوش یکنفر زد گویا بگوش همه مردم زده است یا کسی که یتیمی را آزرد چنانست که همه افراد را آزرده است.

کسیکه یکی را بکشد صرفنظر از اینکه در پشت هر کس جمعیتی از مردم تا پایان جهان وجود دارد و اگر زنده کند همینطور نسلهائی از وی را زنده کرده است اما حقیقت

امر اینست که قتل نفس آنگاه با همه مردم ارزشی برابر دارد که خود بینهایت کشی باشد و زنده کردن یکنفر نیز زمانی با زنده ساختن جمیع خلق برابری میکند که توجه را به زنده ساختن یک قلمرو بینهایتی معطوف دارد و این همانست که حضرت صادق فرمود:

در آیهٔ شریفه قتل نفس یعنی گمراه کردن یکنفر و احیای وی یعنی هدایتش و ما میدانیم گرایش به ضلالت که ضلالت بینهایت خصائل و سجایا و صفات ناپسند را در بر دارد و هدایت بینهایت پسندیده آنرا نشان دهنده امری «متافیزیکی» است و با توجه به اینکه همه چیز بر همه چیز اثر میگذارد هر خوبی تا دامنه قیامت بر همه اثر میگذارد و هر بدی نیز تا پایان جهان اثر تأثر انگیز خود را دارد.

هر جای آفرینش اختلاف شدید باشد طوفان میشود: اختلاف دو نقطه از لحاظ حرارت طوفان باد - اختلاف دو نقطه از حیث وزش باد و ... طوفان آب - اختلاف حرات در دو سر سیم طوفان برق - اختلاف در دو گوشه اجتماع طوفان جنگ و ... و از جمله اختلاف شدید و عمیق ساختمانی بدن آدمی است که از یکطرف آنقدر کوچک

و ضعیف است که یک غم میتواند همه وجودش را فرا گیرد و حجاب همه چیزش شود، یک لقمه کمتر ناتوانش کند و یک لقمه فاسد یا بیشتر بیمارش سازد و از پایش بیندازد و از جانب دیگر آنقدر بزرگ و مقتدر که تا زمانهای بسیار دراز گذشته و آینده برود و بیاید و تا مکانهای بسیار دور آسمانها و زمین ها پرواز و نفوذ کند و ... و این اختلاف طوفانی از:

در اندرون من خسته دل ندانم کیست***که من خموشم ووی در فغان و در غوغاست

بوجود می آورد.

فلزات حافظه دارند یک مطلب علمی مسلم شناخته شده است که چگونگی آنرا در جلدهای قبل شرح دادم که شمشی مرکب از سه فلز درست کردند دیدند در شرایط مخصوص جهان دیگر بدون آنچه در مرحله قبلی داشته ظاهر نخواهد شد.

وقتی ذرات و فلزات چنین باشند مغز انسانی چگونه است از آنجهت که هر چه در پله بالاتر نردبان خلقت باشیم می بینیم منظور از آنهمه آفرینش «در خدمت مغز بودن» است و فرماندهی با مغز؛ و در اینصورت که ذرات تشکیل دهنده اعضاء چنین باشند آیا وقتی به تشکیل مغز میرسند و دلی پیداست و مغز و دل بهم ارتباط می یابند ندای وجدان از کجای مغز یا دل یا ... جز ارتباط «متافیزیکی» پیدا میشود؟.

لوکنت دو نوئی در کتابش «سرنوشت بشر» گوید: اعتقادات اولیه بشر کوشش ناشناخته وی در سیر بسوی مذاهب بوده است و این همانند نقطه حساس به نور در بدن حیوانات ابتدائی است که وعده چشم برای آینده محسوب میشود.

شکی نیست که بشر حب ذات دارد که بوسیله آن «خود» را حفظ نماید - کشش جنسی دارد تا بوسیله آن «فرزند خود» را حفظ نماید - اولاد دوستی دارد تا بوسیله آن «نسل خود» را حفظ نماید - غضب دارد تا «خود و فرزند و نسل و ...» را از گزند و آزار دیگران حفظ نماید؛ اما اگر در

مواردی دید هیچکدام «خود - فرزند خود - نسل خود و ...» نمیتواند «خود یا فرزند خود یا نسل خود یا .... وسائل مادی» حفظ نماید آیا به «غیب» و «متافیزیک» متوجه نمیشود؟

چارچوب تنگ و فشرده راه ورود به علم را قرآن کریم آنقدر وسعت دارد و از هم باز نمود که دانشمندان هر کدام در خود احساس علمی که دارند بدون در نظر گرفتن حتی دین مجبور میشوند اقرار و اعتراف نمایند که قرآن جستجوی در نورانیت را پیشنهاد میکند و در بعضی قسمت ها از این فراتر رفته نفسهای علمی متوقف مانده در سینه ها را میگشاید و باز از این بالاتر که ناگشودنیهائی که هرگز در دسترس علمی قرار نخواهند گرفت و کشاندنش بطرف زمان و مکان امکان نداشته به چشم نگرش علمی و دید بینشی فطرتی تحویل میدهد تا جائیکه حتی آرنولد توینبی مورخ معروف در مقدمه کتابش «تمدن در بوته آزمایش»(1) «همه شما به سوی خدا باز میگردید» که اشاره ای به انا الیه راجعون میباشد بعنوان یک مطلب اصلی ذکر مینماید

1- ترجمه آقای ابوطالب صارمی.

یعنی بشری که خود شاهد است هر نعمتی فانی و گذران است و هر نقمتی نیز سپری میگردد و از خود میپرسد آیا زندگی همینگونه عبث و آفرینش چنین بیهوده است و کدام کوزه گری مرتب کوزه های بسیار گرانبها ساخت و بلافاصله همه را خرد کرد که اینک خدا بخواهد مرتب بیافریند و مرتب بدست فنا و نیستی بدهد پس در هدف خلقت با توجه به اینکه خدای تبارک و تعالی کار بیهوده نمیکند چیزی و مطلبی و دنیائی در فوق این ماده وجود دارد!

«افحسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینا لا ترجعون» - قرآن میفرماید «آیا حساب کردید که شما را عبث آفریدیم و بسوی ما بر نمیگردید» (در صورتیکه که برگشتتان بسوی ما یعنی فانی و عبث خلق نشده اید) و دنیائی غیرفانی در انتظار شماست.

غزالی نیز بدین تعبیر مطلبی دارد:

«آیا حقایق عالم منحصر به اموری است که فکر و عقل ما به آنها میرسد؟ یا اینکه شرط ادب اینست وقتی برگزیدگان که از مردم عادی بالاترند به حقایق بیرون از دسترس ما اشاره فرمودند از آن بزرگواران بپذیریم و

لجاجت بیجا نکنیم».

اینکه بسیاری از گناهکاران احساس عذاب وجدان مینمایند تا جائیکه برخی از قاتلان خود را معرفی مینمایند و عده ای از آنها درخواست مینمایند که زودتری اعدامشان کنند آیا دلیل بر حکومت موردی از الهامات غیر مادی بر آدمی نیست؟

قاتل یکنفر را کشته این چنین عذاب و جوان میکشد آیا کسیکه دیگری را به کفر و ضلالت کشانده چه خواهد کشید با توجه به سنجش کشتن جسم محدود و جان نامحدود؟ و بهمین قیاس کسیکه یکنفر را هدایت کند (زنده کند) بهتر است از اینکه پوست گاوی پر از طلا انفاق کند یا کوه ابوقبیس طلا و نقره باشد و در راه خدا بدهد و نیز بهتر است از آنچه از مشرق تا مغرب خورشید بر آن می تابد و این ها همه از نبی گرامی خاتم است و هنوز هم در این باره روایاتی هست.

قاتل اگر فرار کند و فردا یا سال بعد یا پنجاه سال بعد گرفتار شود قاتل است و حتی امتداد یافته در جهان دیگر نیز قاتل شناخته میشود اما مقتول در همان لحظه

مقتول است و بعد از آن مظلوم: در اینجا بر او غصه میخورند و بکارش رسیدگی میکنند و همین امتداد دارد و در دنیای دیگر نیز به او آنقدر میرسند که راضی میشود اما کسیکه دیگری را گمراه کند هم خودش و هم گمراه شده بیشتر از یک جنس مذکر یا مؤنث و بیشتر از آنچه در قفس مادی در گوشه ای از کره زمین به اسارت زمان مخصوص درآمده متجاوزند زیرا در کشتن فقط عناصر و عوامل فناپذیر جهانی دخالت دارد و اینجا حقایقی که از دستبرد عوامل فنادهنده بی امان طبیعت در حفاظتند صدمه دیده و منحرف شده است:

انشتین در کتابش «دنیائی که من می بینم» اظهار وجود یک عقیده و مذهب ثالثی مینماید و آنرا احساس مذهبی آفرینش نام می نهد و میگوید در این مذهب هر کس کوچکی آمال و هدفهای بشر و جلال و عظمت آنچه در پشت پرده و ماوراء امور و پدیده ها در تظاهر است حس میکند و خود را در نوعی زندان می پندارد که رهائی از آن را برای دریافت تمام هستی بیکباره و به عنوان یک حقیقت از خواسته های اوست. (در جنگی که به سر فرماندهی حضرت علی بود همینکه آتش زد و خورد بالا گرفت سربازی از

حضرتش درباره توحید سؤالی کرد و سرباز دیگری خواست او را در آن گیر و دار مانع شود که حضرت فرمود ما بر سر همین هدف می جنگیم بگذار بپرسد و حضرت پاسخش داد یعنی هر کس از آن جلال و عظمت هستی در شرایط زمانی و مکانی بنحو خاصی برداشت مینماید و این علی و کسانی چون ایشانند که زمینه تمام زندگیشان در کلیه شرایط عاشقانه با توحید مرتبط است.

آیا زندانی شدن در دوزخ جهل یا رهائی در بهشت علم تسلیم عفریت هوا و هوس گردیدن یا تقرب به فرشته نیکی و احسان و امثال آنها در تمام ابعاد به فیزیک متعلق است یا از تار و پود زندان و بهشت و عفریت و فرشته مذکور یکی هم مربوط به متافیزیک احتمال داده میشود؟

آیا ارزش یک آدم بیدار بیشتر است یا همان شخص در حال خوابیده؟ آیا حاضرید به جسد پدر بسیار با شخصیت و عظمت و مهربان خود بی احترامی روا دارید یا اجازه دهید کسی بی احترامی به آن کند؟

آیا اگر شخصیت های با عظمت بیشتر در بیداری بسر برند و آدمیان ستمگر و جاهل کمتر بیدار باشند در تکامل

بشریت سرعت حاصل نمیگردد؟

چرا بهمه این سؤالات آنگونه جواب میدهید که علاوه بر جنبه «فیزیکی» حالت «متافیزیکی» را در برآورد ارزشی منظور داشته اید؟

نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد و علی و حسین و ... صلوات الله علیهم اجمعین آیا چشم بیشتر، گوش زیادتر، دست قوی تر، پای رونده تر و ... داشتند و اینهمه متفاوت آیا شما را به جانب پذیرش «متافیزیک» راهنمائی نمیکند؟

آیا هیچوقت سخت بیمار شده اید؟ اگر شده اید آیا نیمه های شب بیدار شده اید؟ آیا همه را در خواب دیده و خود ناله های با توجه داشته اید؟

آیا هیچگاه مظلوم واقع شده اید؟ آیا در آنحال ناله داشته اید؟

آیا غرق شده اید؟ اگر شده اید آیا وضعی را درک کرده اید که با وسائل مادی امکان نجاتتان بوده است.

اگر در هر سه حال جوابتان مثبت است یعنی اگر ناله و زاری و پناه جوئی آنان با حالت انقطاع امید از «فیزیک» بوده و از عالم ماده فراتر رفته دیگر جائی و چیزی جز

«متافیزیک» وجود نخواهد داشت.

این چیست که انسانها چه دوران های اولیه و حجر و فلزات، چه انسانهای تکنیک و اتم و فضا همه و همه یا بت پرستیدند یا خورشید یا علم یا اخلاق یا ... یا خدا آیا همه در قلمرو «فیزیک» خلاصه میشود یا به «متافیزیک» هم میرسد؟

خورشید خلق شده بتابد و بسازد. درخت که بخوراند و بسازد. زنبور که عسل بدهد و بسازد آیا انسان میتواند بتابد و یا میوه بدهد یا عسل بسازد؟ یا مغز وی برای گذشتن از عبورگاههای مادی و رسیدن به «متافیزیک» خلق شده است؟

به ما از نبی خاتم دستور رسیده که (تخافوا باخلاق الله) به اخلاق خدائی درآئیم و چون به پیامبران مینگریم می بینیم آنان علیهم السلام چنین اند و زهر انسان باعظمتی بیشتر از اخلاقیات الهی بهره برده و برخوردارند و در آنها که از خدا دورترند یا از اخلاقیات مذکور سهمی نبرده اند یا اگر بهره ای نشان میدهند که دارا هستند برای بهتر سود بردن و بیشتر صاحب تمکن شدن میباشد و این خود نشان

میدهد که بینهایت های متصل بین بدن محدود و مادی و ابدیت و الی غیر النهایه الهی بدون تصول «متافیزیک» محال است.

تکامل روحی یک نوزاد از یک نطفه بیشتر است و یک جوان از نوزاد بیشتر و یک میانسال از جوان و پیران تکامل روحی بیشتر از همه دارند و این یک مسیر اجباری تکوین است اما از سن بلوغ تا مرگ بین افراد هم سن باز تکامل روحی متفاوت است و همه پنجاه ساله ها در تکامل روحی برابر نبوده یکی از دیگری بیشتر دارد و این تکامل مخصوص انسان است زیرا اکتسابی است و آن تکامل اجباری ویژه همه کائنات.

جوش و خروش یکنفر که اعتلای روح دارد بیشتر و نسبت به همسن خود ویژگی ها دارد از طبیعت جلوه ها می بیند و نغمه ها میشنود و طبیعت نیز از وی جلوه ها می بیند و نغمه ها می شنود و احساس «متافیزیک» برای کسانیکه تزکیه نفس کرده و اعتلای روح یافته اند سهل میباشد زیرا متوجه میشوند که علائق مادی قبلی را ندارند و بسیاری از امور که پیش از آن برای آنان بیش بوده اکنون

هیچ است.

به ردیف در آمدن قصد، نیت، تصمیم و ... و اجرا آیا در جهان حتماً ماده جریان می یابد و همه با تحریکات طبیعی فیزیولژی مادی صورت و انجام میگیرد یا از ماده فراتر میرود؟

کسیکه یک لحظه قبل زنده بوده چه تفاوتی با لحظه آتی بعدی که در اثر سکته قلبی پیش آمده دارد؟ همین تفاوت که جسد قبلی و بعدی دارند جان اوست.

باز شناخت جسم از جان از اینجهت مشکلتر از باز شناخت خودمان (جسم و جان رویهم) از محیط است و حال آنکه تمام حوادث و پدیده های جهان و آنچه به قلمرو قانون (علی) علیت (علت و معلول) در میاید حالت اتصالی داشته و علاوه تر که امروز به ثبوت رسیده هر چه حرارتش کمتر از 273- درجه نباشد بر مجاور خود اثر میگذارد و این هم نوعی اتصال است با تأثری که همه چیز را بهم پیوند زده است (البته آفرینش بطور مطلق انفصالی است که قبلا آورده شد).

تبدیل تدریجی حوادث (شب به روز یا ...) و وابستگی

علتها و معلولها و .... و تأثر پذیری همه چیز از همه چیز سبب میشود باز شناخت خودمان را از محیط نیز با اشکال مواجه بدانیم اما از آنجا که بیش از یک وجه طبیعت رو بمانیست و آنچه را می بینیم همان وجه است و وجهی را که آفریده شدگان بطرف آفریدگار دارند از جماد و نبات و حیوان همان است که تسبیح گویانند (و ان من شیء الا یسبح بحمده - قرآن کریم) و ناقه صالح از جمادش بیرون آید و آتش و گل از نباتش ابراهیم تغییر پذیرد و در دست موسی عصا و برابر فرعون اژدها گردد می فهمیم همانگونه که قرآن سخن آفریده شده خدا (حدوث قرآن) چون رو به انسانها باشد در خور فهم و شنوائیشان تنزل یافته و نازل شده است (انا انزلناه فی لیله القدر و ...)

و بهمین نحو که خلقت تشریع برای سازگاری با آفرینش انسان از خدا به طرف انسان تنزل یافته و نازل شده جهان تکوینش نیز مشمول و منا نتزله الا بقدر معلوم بوده و آنقدر سطح فهم و دید علمی آفرینش پائین آمده که انسان بتواند از آن بهره ببرد همانگونه که از شرع استفاده میبرد.

در شرع کلماتی برای نمونه ذکر شده که بشر یک

و جهش را درک میکند (فقط میخواند) مثلا الم - کهیعص و حروف مقطعه دیگر و وجوه و بطن های دیگر قرآن تنها در برابر آفریدگار خود روشن است و عجیب اینست که آیات محکمات که در یک بطن به انسان نزدیکتر از آیات متشابهات است سبب میشود به خودپنداری انسان کمک نموده و به جز انبیاء و وابستگانشان که واقعاً عالمند برخی از مردم دیگر نیز خود را عالم پندارند در صورتیکه حروف مقطعه در همان تلفظ و خواندن محدود میشود و آدمی اینقدر خود را در برابرش زبون می بیند و سؤالی اینجاست که انسان با شناخت یک بطن یا جزئی از چند بطن چنین عالمانه می اندیشد آیا اگر هر هفت یا هفتاد بطن قرآن شناخته شود چه میشود؟

قرآن همانگونه که در قیامت بصورت جوانی ظاهر میشود در اینجا نیز در برابر انسان در حالت حیات ملکوتی جلوه مینماید.

خلقت تکوین نیز همینطور است فقط یک وجه از حروف مقطعه اش! پیداست و انسان در برابرش زبون و ذلیل که روح چیست؟ و ... و آیات محکماتش که یک بطن یا یک

وجه یا یک لایه خود را بیشتر از آیات متشابهاتش به انسان می نمایاند همان وجه ریاضی مکانیکی علمی است که سبب میشود اینقدر بشر با شناخت آن خود بزرگی و استکبار کند و نسبت به آفریدگار نافرمانی کند و عصیان ورزد و قتل نفس کند و قمار کند و شراب بنوشد و نماز بجای نیاورد و مردم آزاری نماید و ...

آنروز که این موجود یعنی انسان که از هر دو طرف رو بخداست یکطرف بجانب اناالله که از او آمده است و وجهی که از فنفخت فیه من روحی است و خودش باید آنرا یعنی وجه من روحی را بجانب انا الیه راجعون بدارد تا به کمال برسد و مقامی را که بعنوان حلقه اتصالی بین ماده و مافوق ماده به امانت به او سپرده اند بتواند حفظ کند و بهمین جهت است که اگر انسان بتواند وجه دوم خود را رو بخدا کند از بطون آیات متشابهات شرع و کون پرده ها کنار رفته همه را خواهد شناخت و دنیای بسته بر او خود را باز خواهد نمود.

هم اکنون آدمی در زندان زمین محصور است و هر چه را می بیند در زمانی بین زادن و مردنش است و تنها

قافله ای از کاروان آفرینش را مینگرد که از برابر سوراخی بقطر زمان مذکور میگذرند در حالیکه اگر این حائل برداشته شود و سوراخی و حواشی آن نماند از اول تا آخر کاروان را میتواند دید و دیگر وجه انسانی همین است که فنا در آن راه ندارد (کل شیء هالک الا وجهه)

خواندید که با پیشرفت علم، آیات متشابهات قرآن شناخته و جزو محکمات میشود و این یک بطن نگهدارنده قرآن برای ابد است زیرا شناخت یک مطلب هر کتاب در زمانهای آینده بطور تدریجی انقلاب مستمر و مداوم کتاب برای پایداری تا پایان جهان است و نیز خوانده اید که با پیشرفت علم آیات متشابهات کتاب مبین بدن نیز شناخته و جزو محکمات آن میشود و چرا انسان را کتاب مبین خواند؟

تأسی از مولا و مخدوم عزیزم حضرت علی که:

و انت الکتاب المبین الذی***با حرفه یضمر المضمر

(ای انسان تو کتاب روشنگر و روشنی هستی که هر حرفی از آن کتاب خود نهفته هائی دارد) و از جمله شناخت آیات متشابهات بدن گذشت از سطح مجاور طبیعت «من» و عبور آن به عمق «من» و مشاهده حقایقی دیگر است غیر از

آنچه در سطح «من» دیده میشود از زمان و مکان و الوان و اشکال.

در آن عمیق آنجا که نزدیکتر به سطح «من» یا جائی که نمیدانیم عمقش چه مقدار است و براستی هم شاید هنوز کسی نداند که جبر ناشی از محیط چون به بدن وارد شد به کجای آن عمق میرسد و در برابرش عکس العمل ایجاد میشود یا اینکه میگویند مرکز احساس شادی زیر ناحیه هیپوتالاموس مغز است آیا در کجای بدن با آنچه از محیط به او برخورد نموده عکس العمل مینماید و این کجای بدن است که اگر بخواهد دو حالت خودش را با هم داشته باشد (هم شاد باشد هم غمگین) یا دو حالت محیط را با هم داشته باشد (هم رنگ سبز را هم بنفش را با هم درک کند) ممکن نیست و این کجاها که درک و حس موجودیتشان را داریم اما در کدام عمق کمیتی یا کیفیتی هستند فراوان میباشد.

کجای بدن است که سیر شدنی ندارد هرچه خباثت کند، هر چه نیکی کند باز میخواهد مردم آزاری کند باز میخواهد به مردم کمک نماید؟ کجای بدنست که هر چه میخورد باز تنوعش را میطلبد در صورتیکه بدنش از لحاظ

مادی! با لقمه نانی و جرعه آبی سیر میشود؟ این چیست که هر چه میخواهد هر چه میخواند هر چه جمع آوری مینماید باز میخواهد باز مطالعه میکند باز حرص دارد؟ آیا چیزی جز ارتباط با ابدیت و خلود و بینهایت میتوان نسبتی دیگر به چنین اوضاع و احوال دارد آن هم بعلت دور شدن از سطح «من» و نزدیک شدن به روح.

هر فرد انسانی احساس میکند که طولش از آنروزی است که حتی مختصر آشنائی به زندگی انسانهای اولیه داشته تا زمان آینده ای که میتواند پیش بینی های خود را تا آنجا گسترش دهد و عرضش در تمام پهنه زمان بین تولد و مرگش میباشد، گاهی آنقدر بزرگ که با بینهایت در تقرب جوئی است و زمانی آنقدر کوچک که خرابی یک عضوش او را سرازیر قبر مینماید، گاهی آنقدر بزرگ که دلش پر از دوستی خداست و زمانی آنقدر کوچک که در تمام جهات بنده قمار یا شراب یا زنا یا چیزهای تحقیر کننده دیگر شده است. زمانی آنقدر بزرگ که مرکزش خودش و دست اندازش در تمام کائنات است و گاهی آنقدر کوچک که بنده یکی از غرائز خود شده است گاهی آنقدر بزرگ که می فهمد به او الهام

میشود و زمانی آنقدر کوچک که نمی فهمد بوی الهام میشود.

این چیست که کودکی به دست میشود گرم صحبت با دوست خودید عابری میخواهد از کنارتان بگذرد دست دیگرتان ناخودآگاه حائل کودک میشود که به او برنخورد و عجیب تر در خواب است که روکش شما جرئت میکند که با غلتیدن شما سازگار شود دست حائل کودک میشود که لحاف به آن نخورد.

خواب می بینید که در مسافرتید و خربزه ای خوردید شیرین بود این شیرینی اثر چشائی خود را کرده و جلوه شیرینی نموده همانگونه که خواب منظره سکسی سبب ایجاد نعوظ و احتلام میشود و این چیست که می بیند و تحریک میشود، میخورد و شیرینش است.

از کجای بدن معلوم است که مغز احتیاجش را به معنویات احساس مینماید؟

سعی در قبول هر گونه لذت چه شرعی چه غیر آن یعنی همه هدفها در «خود» داشتن - سعی در برداشت لذتهای شرعی یعنی همه هدفها را رنگ آمیزی الهی کردن و «خود» را درآن داشتن - سعی در زندگی بنابر آنچه خدا خواسته

نمودن خواه لذت برسد خواه نرسد همه هدفها را در «خود» که تسلیم خداست نگهداری نمودن و به ابدیت پیوستن است قبل از آنکه به اجبار به ابدیت بپیوندد.

همانگونه که در یک خانه نمیتوان چند ماشین داشت، چند یخچال، چندین ..... و همه جای خانه پر از وسائل ماشینی باشد جهان نیز در یک واحد بزرگ تاب تحمل بی نهایت صنعتی شدن را ندارد که نه در آن خانه میتوان زیست و نه زیست شناسی موافق است که همه جهان بی نهایت کشاورزی و بیولژی نه تاب تحمل همه به مادیگری پرداختن دارد و نه شایسته است ارزش عبادات خود را در فراموش کردن بهره های دنیائی و مادی خلاصه نمود.

اذن (گوش حیوانی) تا سمع (گوش انسانی) - عین تا بصر (حیوانی تا انسانی) - و ... حیوانی تا ... انسانی فاصله زیاد است آنجا «لهم آذان لا یسمعون و لهم اعین لا یبصرون» و ... است و همردیف «انعام یا بل هم اضل» شدن اما اینجا «و جعل لکم السمع و الابصار و الافئده» است و در فاصله بین اذن و سمع - عین و بصر نباید همه مخابرات

اذنی و عینی باشد و نه همه امواج سمعی و بصری و با توجه به اینکه مرکز گیرندگی هر دو طریق مغز است معلوم میشود مسئله شناسائی مغزی به کار هر دو مربوط است اما در حالت اذنی و عینی «انسان مغزی» دخالت نمیکند و در حالت سمعی و بصری «انسان مغزی» خودش دخالت میکند و انفعال و تأثر پذیری دارد.

اگر پیامبران الهی نبودند آیا تاریخ چه صورتی داشت و اجتماع بشریت در چه وضعی بود؟ هرچه را از تاریخ کسر بگذارید با متافیزیک ارتباط بیشتری داشته است.

دنیای بی جان محیط بر جهان زنده است و شاید همه در شکل و حرکت دایره ای را در برگرفته باشند حتی مسیر باران هم که از دریا برخاسته بدریا باز میگردد همین دایره است و چون نوبت به موجود زنده میرسد خط مستقیم الی الله المصیر در کار است که باز از خدا شروع و به خدا ختم میگردد و انسان غیر از خدا (اناالله) و به خدا (انا الیه راجعون) در سیر تکاملی است و بظاهر از لحاظ جسمی از خاک برخاسته بخاک برمیگردد. مقصود اینست که دایره در گردش مادی انسان از خاک بخاک و کوتاه و از تولد

تا مرگ است و مدار آنچه در خود بی حد و حصر می بیند از خدا تا بخداست و برای کسیکه از طریق دین چنین راهنمائی نشده باشد دایره از خاک بخاک را می بیند اما آنهمه الهام و آرزو و پندار و غوغاهای درونیش که همه با بینهایت سر و کار دارد دایره ای ناشناخته که از کجا آمده و بکجا ختم میشود باقی میماند؛ اما چیزی هست وابسته به متافیزیک.

آدمی همینکه پیر شد و حواسش قدرت خود را از دست داد همه چیز را همانگونه حس میکند: این ذائقه اوست که قدرت چشائی جوانی را ندارد نان میخورد میگوید گندمهای قدیم خوشمزه بود، صدای آبشارها و نغمه های پرندگان را میشنود میگوید اینها هم بد صدا شده اند و لهجه شان تغییر کرده است اما آدمی برداشت دیگری نیز دارد که هر چه جوانتر و کم شخصیت تر باشد کمتر و برعکس حالت اولیست: غمگین است خیال میکند همه مردم و سراسر جهان در غم فرو رفته است شادمان است تصور میکند همه چیز و همه کس شادمانند و هر چه شخصیت بیشتری پیدا نماید به واقعیت نزدیکتر میشود و مزایای جهانی را بهتر درک مینماید:

جوان که حس و درک نیرومندتری دارد در عوض حق برداشت وی محدود و پیر که قوای مذکور را از دست داده قدرت تشخیص در برداشت را بهتر دارد - آیا این نظم و ترتیب رخصتی برای پرواز قسمت متافیزیک بدن از قفس مادیش به نشانی آنکه پخته و تکامل یافته و باید جدا شود نیست؟

کودک متولد میشود دور را نزدیک و نزدیک را دور می بیند (خطای باصره دارد) گاه دست خود را دراز میکند ماه آسمان را بگیرد و زمانی حوض را که پیش پا دارد دور تصور کرده در آن می افتد و شگفتی اینست که از ابتدای تولد همه چیز را معکوس می دیده است هر چند بزرگتر شود خطای باصره اش کمتر میشود ولی هرگز از بین نمیرود تا روزیکه در عالم «فبصرک الیوم حدید» قرار گیرد و در آنجاست که همه چیز را بدون خطای باصره می بیند (سامعه اش نیز همینطور است و حواس دیگرش نیز همچنین) و حتی زمان را نیز اشتباه میگیرد و تقاضای فلان اسباب بازی میکند که در زمان قبل باید داشت یا نیمه شب بیدار شده درخواست مینماید.

یعنی عقل ظاهری انسان که مجموعه احساسات و ادراکات ابزار و وسایل و یند مصون از خطا نیست از آنجا که همه جای کائنات بدون خطا و مصون از بی نظمی است آیا بنی آدم که گرامی آفریده شده ای است محمولی از نظم و ترتیب نمیباشد؟ ایا فالهمها فجورها و تقویها و اینکه هر کس به دلش برات میشود که فجور و تقوایش چیست پر کننده خلاء عقل ظاهری که مصون از خطا نیست نمیباشد؟

آیا «فمن یتق الله یجعل له فرقانا» و اینکه شخصیت های پرهیزکار به مرتبت فاروقی و شناسائی بین نیک و بد میرسند جای عقل ظاهری خطا کار را نمیگیرد و آیا الهام فجور و تقوی محل نزولشان از عالم متافیزیک به جسم مادی نیست (با قبول اینکه عقل ظاهری از جسم باشد)؟

فعالیت حواس انسانی محدود است و این را شکی نیست (خبر از درون خود ندارد، خبر از کیهان ندارد، معماها را حل نکرده است و ...)

اما کجای بدن است که این محدودیت را میتواند جبران کننده باشد؟ اینکه بشر سعی میکند جهان با عظمت را در برابر روح خود بصورت کوچکی در برابر عظمتی در

آورد و اعتلای روحی بدست آورد آیا از کجاست؟

طبیعیون گویند: منشاء خلقت و عله العلل آفرینش مفهومی است معنوی قدیم و عظیم و فناناپذیر و لایزال که در اثر تبدیل و تحویل چیزها در آن بظهور میرسد و مفهوم و عله العلل معنوی مذکور بی عقل و شعور بوده مطیع و ذلیل بشر است و خداشناسی چیزی جز جهالت نیست اما همینکه خودشان به مشکل و غیر قابل قبول میرسند میگویند به اینها معتقدیم اما جهالت نیست و از جمله جینیز که گوید:

«عالم مادی برای خلق جهان کافی نیست» و از خودشان چون سؤال میشود منشاء خلقت چیست و امر معنوی مذکور چگونه تشخیص داده میشود؟

گفتند هر چه علم آدمیان بیشتر شود عاقلتر میشوند اما عاقلتر شدن همان بود و زیاد شدن فساد و جنایات همان و هر چه علم زیاد شد بهمان نسبت فجایع اعمال نیز رو بفزونی گذاشت و این مرحله تجربی و عملی مفهوم آیۀ شریفه است که پروردگار میفرماید به آدم علم دادیم و شیطان را امر به سجده کردن بر او نمودیم اما سجده نکرد (شیطان تسلیم علم آدمیان نمیشود و چه بسا آنکه خود را عالمتر میداند

هیروشیما را آتش بزند و ملیونها آدمی را بسوزاند و شیطان تسلیم چنین آدمی نگردیده بلکه وی سجده شیطان کرده است) و شیطان فقط تسلیم مخلصین است (کسانیکه از ماده خلاص! و به غیب اخلاص دارند (فبعزتک لاغوینهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین) این قرآنست که از شیطان بازگو مینماید آنجا که سوگند یاد کرده همگان (و ازجمله دانشمندان) را وادار به سجده کردن بخود (اغوا) مینماید مگر بندگان خدا آنان که مخلص اند و در عمل نیز می بینیم آدمی در عصر فضا اگر در پی تحصیل علم است باید مراقب باشد سیاست غصه نخورد چنانچه خواست بدیگران علم بیاموزد. باید مواظب باشد سیاست راضی باشد اما اخلاص است که علم و عقل را وامیدارد از سیاست قطع صله نکند تا غصه نخورد! و اخلاص است که ارتباط ابعاد چهارگانه روانی انسانی (حس کنجکاوی - هنر و جمال دوستی - فطرت پرستش - حب بقای حیات) را با متافیزیک نشان میدهد.

ولتر دانشمند فرانسوی وجود موجودات و احوال و عوارض آنها را شرح میدهد که لغو نبوده و هر کدام را غایتی است که تحت تأثیر ذاتی حکیم میباشد - ژان ژاک روسو

نیز شرح میدهد که در حرکات عالم و جریان امور آثار تدبیر و حکمت هویداست (سیر حکمت در اروپا تألیف فروغی).

اینکه بشر حاضر نیست یک لحظه فنا و نیستی را بپذیرد و حتی تصورش را بخود راه نمیدهد و اگر هیچ عقیده ای هم ندارد در عمل اعتراف و اعتقاد خود را به بقا و ابدیت نشان میدهد: مثلا دوست دارد نام نیک بجای نهد و حتی در راه آن فداکاری کند خود ارتباط با متافیزیک است.

خدای تبارک و تعالی در مورد هر دو خلقت (تکوین و تشریع) کلمه نازل را آورده است و این منتهای رحمت و عنایت است زیرا آنقدر باید خلق کلمات یا آفرینش ذرات که منشاء صدورش از حکیمی قادر است تنزل یابد تا مخلوقی بنام انسان بتواند آنها را بفهمد و از آنها بهره برداری نماید: قرآن را نازل کردیم؛ همه چیز را باندازه نازل کردیم (و ما ننزله الا بقدر معلوم) نشانی از امکان استفاده از کلمات تشریع و عناصر تکوین میباشد.

اینکه الکترونها و پرتونها طبق شرائط و مقررات علمی (معلوم) و از روی حساب و بقدر لزوم مجبور به تراکم میشوند و انواع جدید و اشیاء دیگر را بوجود می آورند

نمونه ای از آن است؛ نه الکترنهای منفی برای همیشه جذب پروتن های ثبت میشوند و نه پرتن ها یا الکترونها بر الکترونها انباشته و جمع میگردند بلکه بصورت تراکم آنچانانند گرد هم آئی دارند که نوع جدیدی بسازند و هم جاذبه دارند و هم دافعه که اگر همه جاذبه بود آنقدر انباشته میشدند که همه چیز یک چیز باشد و در صورتیکه همه دافعه بود متلاشی شدن اجازه پیدایش جدید نمیداد.

اینکه جنس نر و ماده انواع مساوی است خر نر و خر ماده - پشه نر و ماده - و... حتی در انسان که اراده پسر خواهی یا دخترطلبی میتواند داشته باشد هر دو جنس به تساوی اند و این چیست که این تساوی را مراقبت مینماید چنانچه هرگاه یکی از آنها بعلتی کاهش یابد تولد همان جنس در نسل بعد افزایش مییابد (پس از جنگ های بین الملل دیده شد با آنکه قبلا در برابر تولد هر یکهزار دختر قریب 1030 پسر متولد میگردید در کشورهائی که جنس نر تلفات زیادی داده است رقم متولدین جنس نر افزایش بیشتری دارد - ناگفته نماند که باید پرسید این هم چیست که تولد پسر بیشتر از دختر است با توجه به اینکه تلفات نوزاد پسر

بیشتر و آینده بینی نیز شده تلفات بعدی جنس نر را بعلت مواجهه با خطرات و جنگ ها منظور داشته شده است).

این چیست که نوزاد متولد میشود مکیدن نداشته باشد محکوم بفناست اما دیدن و شنیدن و ... نداشته باشد و بتدریج یاد گیرد اشکالی ندارد و لذا از چیست که در رحم انگشت بدهان کرده مکیدن یاد میگیرد؟

این چیست که در رحم دیدن و شنیدن و رفتن و گرفتن لازم ندارد و چشم و گوش و دست و پا دارد و بعد معلوم میشود برای چه چشم و گوش داشته است (برای اینکه در این جهان از آنها بهره ببرد) و این چیست که در این جهان با بینهایت ها سر وکار داریم و حال آنکه برای جهان محدود این همه بینهایت لازم نیست (ریخت و پاشهای قسمتی از آنها برای مسافرت به کرات و ... بکار میرود).

اینکه گلبول قرمز در مکانی از ریه اکسیژن جذب میکند و در برابر سلولهای همان عضو اکسیژن را پس میدهد.

اینکه زالو در دهان خود ماده ضد انعقادی دارد تا خون منعقد نشده بتوان بمکد.

اینکه نطفه میخواهد در رحم لانه گزینی کند

سلولها آمادگی پیدا میکنند و جنین میخواهد متولد شود شیر در پستانها آماده است.

اینکه قرآن سه عمل را به پروردگار نسبت میدهد (سوره واقعه) آتش بیرون دادن از جماد و مرده - آب از جماد و مرده - زراعت از جماد و مرده و اگر آتش و حرارت نبود انرژی برای حرارت نبود و اگر آب نبود اعمال شیمیائی آغاز نمیشد و حیات نبود و اگر زراعت نبود ادامه حیات و بقای آن نبود.

اینکه در قرآن سلم و سلامتی را وابستگی به سه مرحله (تولد - مرگ - بعث) میدهد سه مرحله ای که هر چند بشر غرق در اقیانوس مادیگری و فحشاء و منکر باشد در آن مرحله سر از اقیانوس مورد بحث در آورده در فضای مصفای متافیزیک به نفس زدن میپردازد (کمتر کسی است که زمان تولد و مرگ بکلی از متافیزیک ببرد).

اینکه حیات (نباتات - حیوانات) همه وسائل دفاعی برای مراقبت از محیط خارج و داخل دارند (در خارج با ریختن زهر یا زدن چنگ و دندان یا .... و در داخل با ساختن پادزهر و ...و شگفتی درختان نیز اینکه تا بشره آنها زخم

نشده میتواند با قارچها و انگلها بخوبی مبارزه کند و بشره بشر و حیوانات نیز چنین است).

اینکه اگر غذای شل وارد دهان شود بزاق سفت ترشح میشود و سفت وارد شود شل میریزد.

اینکه آب در جدول مندلیف دارای خواص ویژه است و در آن ردیف نباید مایع باشد و برعکس سایر مایعات در حالت انجماد حجمش بیشتر است تا دریاها در وقت جزر که اجساد بر سواحل میماند زیر یخ ها بماند و جهان متعفن نشود.

اینکه آب تبخیر میشود و باد میوزد تا خشکیها متعفن نماند و رطوبت تخیر آب همه را از خشکی نجات دهد و ابرها در یک مکان سیل آسا نبارد و دانه دانه بریزد.

اینکه زمین آنچنان محکم نیست که نتوان مرده ها را دفن کرد و آنقدر شل نیست که نتوان بر آن راه رفت (از سخنان امام علیه السلام) و آنقدر صاف نیست که جز خورشید چیزی در آن دیده نشود و آنقدر ناصاف و تیره نیست که حتی سایه بر آن نیفتد.

اینکه همه حیوانات حاضرند بچه های خود را شیر

دهند و کمترین انحراف آنها را بیگانه میسازد (انجام زایمان بی درد بعضی حیوانات را نسبت به فرزند دور میسازد و انواع گوزنها از نوزاد خود فرار مینمایند).

اینکه اگر حیوان شاخ دارد کمتر عرق میکند زیرا گردش خون در قسمت تحتانی شاخ سبب خشک شدن خون میشود (شاخ همانند کولر عمل مینماید) و اگر شاخ نباشد تعریق و تبخیر حیوان را خنک میسازد.

اینکه ریختن آب داغ به پای درخت سبب فریاد گیاه میشود و نوازش درخت باعث بهتر و بیشتر دادن محصول میگردد.

اینکه بگوئیم از اول ماده بود باید انرژی موجود باشد تا حرکت ایجاد شود و در صورتیکه بگوئیم ماده و حرکت هر دو قدیمند وجود قدمت انرژی هم لازم میاید و هیچکدام صحیح نیست.

اینکه اگر تنها جنس ماده نر را می طلبید یا فقط نر ماده را می خواست و محبت و کشش یکطرفه بود.

اینکه اگر تنها ماده و ضد ماده را که علم ثابت کرده به ازواج (مثبت و منفی - جاذبه و دافعه - نر و ماده - ویتامین

و آنتی ویتامین - و ...) بیفزائیم کلام الهی که همه چیز را جفت آفریده ما را به متافیزیک نزدیکتر میسازد.

اینکه هایزنبرگ اصل عدم یقین را وضع نمود (امکان اینکه در عین حال هم مکان جسم متحرک و هم سرعت آنرا بدقت تعیین کرد نیست و هر چند درباره مکان دقت شود سرعت به اشتباه می افتد و هر اندازه بخواهیم سرعت را دقیقتر داشته باشیم در تشخیص مکان خطا مینمائیم و همیشه حاصلضرب حداقل اشتباه در مکان و اشتباه در سرعت مقداریست ثابت و با جرم جسم نسبت عکس دارد و لذا هر چه جسم کوچکتر است اشتباه در اندازه گیری بیشتری است) و امکان عدم خطا را از محاسبات بشری زدود (با توجه به اینکه قبلا خطاهای باصره و ... شرح داده شد) و با اینهمه نظم و ترتیب که قطعی شناخته شده انسان را مجبور به قول فرمولهائی میکند که اقرار بعظمت نهادی آنها مینماید.

اینکه اگر موجود زنده از قدیم بوده است در کره زمین شعله ور امکان وجودش نبوده و اگر بگوئیم بطور خلق الساعه پیدا شدند خلاف علم است و دخالت متافیزیک باید قبول گردد.

جلد 26

تقدیم به:

ص: 1

ص: 2

ص: 3

روانکاوی از علی و سقیفه

قال و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین

(قرآن کریم)

به قلم: دکتر سید رضا پاک نژاد

ص: 4

تقدیم به:

دختر برگزیده خدا صدیقه کبری حضرت زهرا سلام الله علیها که بیشترین رنج را از سقیفه برد

مقدمه (محصول کتاب)

امیدوارم خدای تبارک و تعالی مرحمت فرماید. قلم خوب بچرخد، مفاهیم (روانشناسی) را به حق و آسانی به اوراق دهد. در خواننده حالی بوجود آورد که اگر مختصری هم هست جنبه های اساسی و بارز گرایشهای مذهبی برخی از برادران مسلمان را از قید اسارتهای تفرقه انداز آزاد شده قبول نماید، باشد که که برگهای پر شده ای را که تقدیم و در دست است جز بحث و عریان ساختن اشتباهات تاریکیهای تاریخی و حقایق گوئی محصول دیگری نداند.

شکی نباشد که مسلمانان جهان هم اکنون بیش از سایر اوقات نیازمند اتحاد و اتفاقند زیرا «توحیدی» که ریشه در جانشان دوانده و اسلامی که حتی در مغز استخوانشان رسوخ و رسوب یافته از طرف دو قدرت بزرگ «تولیدی» جهان (ماشینیسم غرب و کمونیسم شرق) رو در رو و خصمانه می بینند و در این صورت شایسته نیست خود که اصول و اساس اسلامی دارند با قلم به صورت یکدیگر بکوبند، آری به اندازه ای که امروز مسلمانان به اتحاد نیازمندند شاید هرگز نبوده اند

اما یکدسته بنام شیعه گویند:

از آنجا که نبی گرامی چه در غدیرخم بر منبر «یا ایها الرسول بلغ

ما انزل الیک من ربک» چه در یوم الدار بر سفره «و انذر عشیرتک الاقربین» چه در موارد دیگر، علی را به عنوان وصی، وارث، خلیفه، ولی الله، مولا و .... تعیین فرمودند چه خوبست برادران سنی ما بیایند و این حق را با احتمال بسیار بسیار کم به شیعیان بدهند که میگویند:

چنانچه قول رسول خدا درباره علی و حق و حقوق علی نپذیریم «ممکن است» مرتکب معصیت شویم که رد قول رسول خدا رد قول خداست.

اگر سقیفه را نپذیریم «ممکن نیست» مرتکب معصیت شویم زیرا نه تنها رد سقیفه رد قول خدا و رسولش نیست و اصلا از نبی گرامی نامی از سقیفه برده نشده است بلکه اگر انتخابات سقیفه و برگزیده شدن ابابکر انتخاب شد و اگر انتخابات سقیفه و برگزیده شدن ابابکر بطریقی که برگزار شد درست بوده است چرا عمر به وصیت ابابکر انتخاب شد و اگر انتخابات و وصیت هر دو درست بوده است چرا عثمان از طریق شورا معین گردید و در صورتیکه هر سه روش درست بوده چرا همان علی که قبل از ابابکر شرکتی نداشت بعد از عثمان پذیرفته شد و انتخاب گردید؟ در هر صورت عقل حکم میکند برای خیر و صلاح شخصی خودمان و اجتماعمان روشی را انتخاب کنیم که راه ضررش بسته است و آن هم راهی است که نبی گرامی علی را به جانشینی خود (سرپرست دینی و دنیائی) معرفی فرمودند نه راهی که ابابکر و عمر خود آنرا پسندیدند و (سرپرستی دنیائی) «و منا امیر و منکم وزیر» معرفی کردند وانگهی عقل مگر اجازه میدهد:

مسلمانان دو دسته باشند شیعه و سنی، و هر دو عقیده بر اینکه باید در برابر ماشینیسم و کمونیسم سعی بر اتحاد و اتفاق داشت اما سنیان به پشتیبانی

(سرپرستی دنیائی) و علیه (سرپرستی دینی و دنیائی) نه قدم فرو کشند نه قلم فرو برند و نه دم فرو بندند و نه درم باز دارند و باز هم شیعیان فقط ساکت به تماشای بیخ و بن شجر ولایت بریدن و حق مظلومان بردن مشغول و دلخوش باشند؟

این جاست که هر دو طرف قبول مینمایند:

اتحاد و اتفاقشان میتواند با قبول اینکه هیچ یک علیه دیگری اقدامی نکند محفوظ بماند تا اینکه هر دو بگویند و بنویسند و براهین و دلایل خود بیاورند تا از ریشه و عقیده یکی، دیگری را بپذیرد و نزدیک و متحد و متفق گردند.

اینک که برادران سنی ما آرام ندارند میگویند و مینویسند (مخصوصاً وهابیان که گویا قسمت مهمی از بودجه شان باید صرف تبلیغات وهابیگری حتی از طریق مزدور گیری شود) نویسنده را بر آن داشت وظیفه خود بداند از آن بضاعه مزجاه علمی که دارد احقاق حق حضرت علی و دفاع از حریم ولایت نماید و در پی مطالبی که در جلد اول درباره سقیفه نوشت به بیرون کشیدن کارگردانان سقیفه از خودشان بپردازد و جلدی که در دست است (1) اختصاص به عمر دهد بدین معنی که رفتار و کردار و پندار عمر را از آنچه در تاریخ از وی باقی مانده مورد بحث و بررسی قرار داده تاریخ تاریک سه چهار روزه پس از رحلت نبی گرامی را روشن سازد.

در اسلام نبش قبر، یعنی جسد کسی را از قبرش بیرون کشیدن حرام است اما نبش تاریخی از تاریکیهای ضمیر شخصی و روشن سازی آن

1- و احتمالا جلد بعد.

آنچه را امکان بیرون کشیدن از انواع پدیده های غیر منطقی میباشد و مسئله علمی و نوعی شناخت میباشد نه همانند نبش قبر حرام و ناروا یعنی نبش جسد از خاک ناروا است و نبش ضمیر از خاک روا.

از ماکس پلانک، نابغه نامی فیزیک پرسیدند:

تو که بر بسیاری از حقایق عالم دست تسلط و آزمون داری درباره حقیقت هستی عقیده ات چیست؟

پاسخ داد:

بهترین جواب در این باره هلمهولتز گفت که:

کار نوابغ همانند باستان شناسی است که بر کتیبه ای مربوط به عهد قدیم دست می یابد، ده ها سال می نشیند الفبای کتیبه یعنی کلید خواندن آنرا میشناسد بعد که کتیبه را خواند می فهمد فقط چند مطلب را دانسته است پشت این چند جمله و مطلب که وی دانسته چه غوغائی ندانسته و چه تمدنی ناشناخته که نهفته است.

نوابغ نیز فرض آنکه در آینده بر شناخت الفبای هستی تسلط یابند تازه در آن زمان خواهند فهمید که در وراء این شناخت مکانیکی و مادی چه اسرار و شگفتیهائی نهفته است.

شناخت کارگزاران سقیفه و اینک عمر نیز از روی چند جمله و رفتاری که در سه چهار روز مورد بحث به نام آنها در تاریخ ثبت شده همین گونه است و هرگز نمیتوان به بسیاری از حقایق و واقعیت های مربوط به آنها دسترسی پیدا کرد.

بهر صورت در جلد قبل آوردم که چرا و چگونه خود راه پزشک

سقیفه» معرفی کردم، و اینک بار دیگر بعنوان «پزشک» در سقیفه با نوعی خاص از روانکاوی رو برو میباشم روانکاوی از سه روز اول رحلت نبی اکرم خاتم، سه روزی که نفراتی در خانه نبی گرامی و گروهی در سقیفه به موازات یکدیگر ماجرا را آغاز کردند و پایان دادند اما مسئله «خانه» هنوز در آغاز خود متوقف مانده و سقیفه در جریان است تا کی بپایان برسد؟

این جلد که مخصوص عمر است همینکه تمام شد از سایر کارگردانان سقیفه و خلفای راشدین شروع و روانکاوی میگردد و چه بسا یک جلد در باره ابابکر و مخصوص وی باشد.

از اول قرار بود از علی و کارگردانان سقیفه در این جلد روانکاوی شود و جلد سوم را یکی از دوستان اختصاص به شرح و بسط مطالب دو جلد و ذکر مأخذ و منابع احادیث و روایات بدهد اما هم اکنون پیش بینی آنکه روانکاوی منظور در چند جلد خواهد بود نمیتوان کرد.

نویسنده «پزشک در سقیفه» در جلد قبلی از جمله کارهائی که کرد از نبی گرامی عیادت نمود و اینک از میان عیادت کنندگان حضرت که در آن لحظه «ان الرجل لیهجر» سرپرستی ایشان با عمر بود از سرپرست عیادت کنندگان روانکاوی بعمل آورد و چه بهتر که قبل از شروع مطلب چند برک به «روانکاوی» اختصاص داده شود تا ذهن خوانندگان شناخت و آمادگی قبلی داشته باشد.

این چند برک که به عنوان «مقدمه کتاب» و مربوط به روانکاوی آورده میشود خواندنش فقط برای علاقمندان جالب بوده و سایرین

میتواند از مطالعه این قسمت صرف نظر نمایند.

بقیه مطالب کتاب را نیز میتوان به سه دسته تقسیم کرد:

آنچه خواه ناخواه مجبور به پذیرش آنیم زیرا همانند فرمولهای ریاضی به حساب میآید مثلا:

1- لو لا علی لهلک عمر در قبال لو لا محمد لهلک عمر یا قبول برتری محمد نسبت به علی و انا مدینه العلم و علی بابها، ما را در برابر ان الرجل لیهجر گفتن عمر به پذیرش ضمیر دیگری در عمر مجبور میسازد که شرح داده خواهد شد.

2- ذکر مطالبی است که باید آنرا بدست تحقیق آیندگان سپرد تا فرزندان علی زمان با دقت و بررسی بیشتر طرح و طرد لازم را بنمایند بعنوان مثال میتوان دخالت یهود در انتخابات سقیفه را که شرح خواهم داد پیشنهاد کرد.

3- مطالبی است که قبول یا رد و حتی شک در آن هم نمیتواند بر نص صادر شده درباره ولایت و خلافت علی خدشه ای وارد آورد چنانچه اگر ادعای برخی از برادران سنی راکه میگویند نه ان الرجل لیهجر را عمر گفته است نه حسبنا کتاب الله از اوست نه لولا علی لهلک عمر همه و همه را بپذیریم باز هم دقت و توجه به «رفتارشناسی» عمر ثابت و قطعی میسازد که نص صادره درباره ولایت و خلافت علی مفهوم درست علی مع الحق و الحق مع علی میباشد.

برای مزید اطلاع آنکه عقربه قصد بی احترامی نویسنده نسبت به هر کس بر صفر میخکوب است و کسیکه ادب را از نوک قلم برداشته

محکوم به بی ادبی می شناسد.

شالوده روانکاوی از اقتصاد در حاق اصلاح فرد یا محیط خلاصه میشود:

یا در اصلاح اقتصاد افراد کوشش باید کرد: بتوانند با محیط سازگار باشند یا محیط را لازم است چنان ساخت که بتوان در آن رنج اقتصادی نداشت.

در روانکاوی اجتماعی نیز:

یا به آزادی افراد احترام میگذارند یا محیط را آنچنان سازمان بخشی مینمایند که افراد در آن احساس آزادی نمایند.

این دو مطلب علمی (روانشناسی) شایسته ترین راهنما برای روانکاوی تاریخی از یک فرد و یک مکان میتواند بود:

یک فرد: علی

یک مکان: سقیفه

معلوم است: با فاصله ای که آن فرد و این مکان پشت بیکدیگر دارند، یکی از آنها را باید درست کرد !:

یا

باید علی را آنچنان درست کرد که حاضر شود به سقیفه بیاید و با اکثریت مسلمانان در انتخابات سقیفه شرکت کند (نه با عده ای از مسلمانان در

خانه رسولخدا بماند).

یا باید سقیفه را آنچنانکه برای پذیرش علی تناسب دارد سازمان بخشی و آماده نمود.

و با توجه به اینکه روانکاوی، روانشناسی از انواع پدیده های غیر منطقی مانند لغزش زبان، اشتباهات روزمره، تخیلات میباشد:

یا باید اشتباهات علمی را معلوم داشت یا اشتباهات سقیفه را بلکه اشتباهات کارگزاران و چرخانندگان سقیفه را و در نتیجه:

یا باید علی را درست کرد یا سقیفه را!

اما چگونه علی درست شود؟ و آیا علی درست است؟

چگونه میتوان سقیفه را درست کرد؟ و آیا سقیفه درست است؟

حقیقت این است که علی از کودکی در دامان رسولخدا درست شد که شرح آن خواهد آمد، از این قرار آیا علی را باید برای رفتن به سقیفه درست کرد یا سقیفه را برای پذیرفتن علی درست نمود که پس از مطالعات و بررسی ها معلوم میگردد:

رسولخدا علی را از کودکی درست کرد، اما برای چه درست کرد؟

برای اینکه به سقیفه نرود!

و اگر یقین حاصل گردد که نبی گرامی در نرفتن علی به سقیفه سهم بسزائی دارند بلکه رضایت کامل دارند تا حدودی که بنظر کافی میآید از

سقیفه روانکاوی شده است.

روان و روانکاوی

آفرینشی داریم فیزیولژیکی - فیزیکی - مکانیکی و چرا نگوئیم آفرینشی داریم مادی بنام بدن آفرینشی داشتیم در رحم که در کنارش آفرینش دیگری بود بنام جفت.

جفت به تناسب محیطی آفریده شده است که در آن به کمال میرسد و پخته و کامل شده تحویل خاک میگردد.

قسمتی که در کنار جفت است در نیمه راه کمال آماده ورود به جهان بعد است که بقیه را باید در زمان بعد ادامه دهد و در نتیجه نیمی را که بسیار اندک و متناسب زمان (نه ماه و چند روز) و متناسب مکان (رحم با گنجایش معین) و مربوط به رحم است همانند جفت کمال یافته و رسیده از دنیای قبل به بعد میآورد و نیمی بزرگتر و بقیه را که در رحم ماندن لازم ندارد و مربوط به جهان بعد است متناسب با زمان (طول عمر) و مکان (کره خاک) متشکل میگرداند از چشم و گوش و دست و پا و ... و اینها که بدن را میسازند به تناسب محیطی است که در آن باید به کمال برسد و تحویل خاک گردد.

جنین برای تماس با محیط یا از راه بند ناف به جفت و از آنجا به مادر و مادر به خارج مرتبط میشود بعنوان مثال اکسیژن از این طریق است و اثر انسولین لوز المعده اش بر مادری که بیماری قند داشته بر عکسی بوده از انسولین خودش به مادر میرساند و مادر را بهبودی نسبی و موقعیتی میبخشد یا خودش با محیط مایع که در آن غوطه ور است در

تماس بوده از آن محیط چیزهائی میگیرد و اثراتی بر او باقی میماند که برای دنیای بعدش فایده دارد یعنی جنین خودش بطور مستقیم محیطی دارد که عواملی چون صدا و ... از آن راه به وی میرسد و بوسیله مادرش غیر مستقیم با محیطی که بعداً در آن خواهد بود مرتبط است.

کدام اتم کربن موجود در طبیعت در تشکیل نطفه پدر و مادر شرکت خواهند کرد و کدام در سنگ یا گیاه خواهند بود؟ کدام اتم هیدروژن و کدام .... در تشکیل جنین شرکت مینمایند؟ همه از بی نهایت و ابدیت از پدران و مادران آمده موجود جدید را از قبل به بی نهایت و ازلیت مادی پیوند میدهد و باز همین موجود به بی نهایت و ابدیت متصل میگردد و اگر ابتدای خلقت وی را از خدا منظور بداریم انا لله و انا الیه راجعون تحقق یافته و منها خلقناکم و فیها نعیدکم و فیها نخرجکم تاره اخری که از خاک آمده و در آن روزگاری سپری ساخته و به آن برگشته و باز از آن خارج خواهد شد حتمی القبول میباشد.

آدمی که قرآن میفرماید از دو قسمت فنفخت فیه من روحی (عالم امر و معنی) و حمأ مسنون (عالم خلق و ماده) درست شده همین که از حماء مسنون خلقتش به حساب آید از بی نهایت مادی که آغازی دارد شروع و به بی نهایت مادی برمیگردد و از نفخت فیه من روحی از خدا میآید و به خدا باز میگردد و همانگونه که در کنار جفت متناسب با رحم، انسان متناسب با کره خاک در رشد و نمو است در این جهان نیز در کنار انسان آفرینش دیگر متناسب با جهان بعد در رشد و کمال است. آنجا جفت وی را به دنیای قبلش (مادر و پدر و محیط پدر و مادرش) متصل

میساد و اینجا نیز با بدنش به دنیای قبلی متصل است آنجا با هر آفرینش دورتری از دنیای قبلی (جفت - مادر - محیط) به دنیای بعدی نزدیکتر است و اینجا نیز با هر آفرینش دورتری از دنیای قبلی) بدن - جفت - مادر - محیط) به دنیای بعدی نزدیکتر!

آفرینش دیگر

منحنی های ثبت شده بر نوار از مغز جنین در رحم یا از مغز نوزاد نشان میدهد که آنها خواب میبینند!

چه دیده اند که خواب می بینند؟

برخی گویند همانگونه که موی مشکی مادر یا چشم زاغ پدر را به ارث آورده اند، خواب دیدن از محیط را هم از ارث آباء و امهات آورده اند.

خیلی اوقات قبل از وقوع، شخص از خطراتی که در سر راهش است مطلع و آشنا میگردد (1)

خواب دیدنیهائی است که آدمی بعدها متوجه میشود آنچه را در خواب دیده به وقوع پیوسته است مثلا خواب میبیند به زیارت خانه خدا مشرف شده و علاوه تر از آنچه در عکس ها از کعبه و ... دیده می بیند که سالهای بعد همان میشود که اگر میخواست در عالم بیداری آن کار را انجام دهد ساعت ها وقت لازم داشت و اینک با یک لحظه چرت زدن مفهوم زمان و مکان را منتفی ساخته است.

1- مثالهای فراوان نزد اشخاص و در کتابها و از جمله در کتاب انسان و سمبولهایش تألیف کارل گوستا و بونک وجود دارد.

کسانی خواب دیده اند که بمسافرت رفته و در فلان بازاری مثلا خربزه شیرینی خورده اند و بعدها در جریان مسافرت همان میشود و اگر بگوئیم ذکر ذوق شیرین در خواب بی معنی است منکر از قوه به فعل درآمدن خواب های شیطانی شده ایم که انسانی حتی منظره شهوت انگیزی را دیده و نعوظ حاصل و محتلم گردیده است.

چه بسا دانشمندانی که خواب دیده و در رؤیا مشکلشان حل شده است؟

از همه مهمتر آنهایند که در خواب با مردگان تماس گرفته و راهنمائی شده و یا شفا یافته اند (1)

کسانی نیز از افراد زنده شفا دهندگی را دیده اند.

یک شاگرد راننده عقب اتوبوس در خواب عمیق است تا اتوبوس خوب کار میکند خواب است همین که یک صدای نابجا یا حرکت ناهنجار در آن بوجود آمد شاگرد بیدار میشود و عجیب این است ذهن تشخیص وی در خواب بهتر از بیداری بر اشکال واقف و مطلع میگردد همین طور است ساربانیکه دستش را به حلقه طناب شتری گره زده در خواب است و با کاروان پیش میرود اما همین که صدای جرس از آهنگ معمول عدول کرد یا خاموش شد وی بیدار میشود و یا مادری که

1- دو مجله علمی در دنیای روز در باره شفایافتگان که امکان علمی بهبودی ندارند و خوب میشوند هم اکنون در دست رس است و شگفت آنکه اگر زخم عمیق عفونی سرطانی میخواست از طریق دارو خوب شود ممکن نبود شب خواب می بیند و صبح اثری از آن نباشد.

اگر دزد بیاید و وی را با تشک و سبد نوزادش به کناری بگذارد و مشغول جمع آوری فرشها گردد بیدار نمیشود و با اولین صدای نوزاد بیدار میگردد، و کسیکه نیمه شب در خواب است و قرار شده رفیقش دو بعد از نیمه شب به او تلفن بزند همین که صدای زنک بلند شد وی بطرز عادی بر خواسته گوشی را بر میدارد اما اگر بدون اطلاع قبلی تلفن زنک بزند این صدای غیر منتظره در او حالت غیر منتظره ای بوجود آورده وحشت زده اش میسازد.

کسیکه کورکی دردناک به آرنج دارد با دوستش مشغول صحبت کردن و گرم گفت و شنود است اما همین که یکی بخواهد از کنارش بگذرد بدون توجه از او فاصله میگیرد و شگفتی آنکه در خواب عمیق است همین که خواست از این پهلو به آن پهلو شود دست خود حائل لحاف میکند که به آن محل دردناک اصابت ننماید.

یکی میخواهد در آغاز سخنرانی افتتاح جلسه ای را اعلام کند پایانش را اعلام مینماید و این ثابت شده که وی هنگام دعوت برای افتتاح دلیلی در ضمیر ناخودآگاهش علیه تشکیل جلسه داشته و با احتیاجش موافق نبوده است یا کسیکه سفارش میشود و وعده میدهد در محل حاضر شود یا کاری را انجام دهد و فراموش میکند ازاول که وعده میکرده دلیلی در ضمیر ناخودآگاهش علیه آن ملاقات یا انجام آن کار داشته است.

آنچه را هوش ناخودآگاه ما عاجز است قاطعیت به آن بدهد اما می بینیم قاطعیت یافت از ضمیر ناخودآگاه بوده است، آنچه از خارج به من میرسد از من نیست و آنچه را قاطعیت داده ام از منست و این از ضمیر

آگاه من نیست پس از کجاست؟ چنانچه اگر کسی به من هدیه ای بدهد نخواهیم گفت متشکرم که مال مرا دادید و آنچه از خارج میرسد مال من نیست؟ پس از کجاست؟

آیا از ذهن من است؟ نه زیرا من از ذهن خودم با خبرم و این بی خبر می آید، پس باید پذیرفت که یک قسمت از شخصیت ما را میتوان تحت معاینه قرار داد و بررسیهای علمی از آن کرد و این قسمت خود آگاه است و قسمت دیگر که باز مجبوریم آنرا بپذیریم دست ما برای بررسی درباره آن کوتاه و خرما بر نخیل و این قسمت ناخودآگاه است (1)

هر کس بیشتر میداند بیشتر بر نمیدانم هایش افزوده می شود. یک جاهل که نمیداند سؤالی هم ندارد و هر چه علم بیشتر شود تحیر هم بیشتر میشود ولی به عالم گفته نمیشود جاهل هم هست بلکه میگویند آگاه است و آنچه از قلمرو حیرت بناگاه بدون انتظار به معلوم مبدل می شود این هم از ناخودآگاه است.

مضامینی که از روحیه کاملتر از خود آگاه ناشی میشود از کجاست؟ از ناخودآگاه با توجه به وضع قبلی انسان و چگونگی آفرینش وی تا به درجه رشد و کمال برسد می تواند خلاصه پرونده آفرینش او را چنین آورد:

1- قسمت اخیر از کتاب روانکاوی و دین تالیف نویک ترجمه آقای جواد روحانی.

موجودی بالقوه که انسانی بالفعل می شود

آنچه گفته شد میرساند که یک قسمت مهم از زندگی است که نه پیرو تفکر استدلالی است نه تابع احساسات اخلاقی، نه سازگاری با دنیای خارج دارد و نه با آنچه مقتضی میداند موافق است (1)

و این قسمت را حد و حدود و بعد و حصری نیست و زمان و مکان برایش مطرح نبوده و معنی ندارد، این قسمت هر چه خواهد باشد من قدرت آن را ندارم نام گزاری کنم، روان، سجع درونی، ضمیر ناخودآگاه و ... و نمی دانم آنچه میگویم مربوط به یکی از آنهاست یا هر کدام به یکی یا چند تا ارتباط دارد یکی به جان پیوستگی دارد و دیگری به ضمیر ناخودآگاه یا ....؟ فقط آنچه را میدانم اینکه آفرینش دیگری در کنار این بدن وجود دارد که با این جهان که زمان و مکان و ابعاد و ابزار و وسائل کار بردهایش است سازگاری ندارد همانگونه که دست و پا و چشم و گوش جنین برای جفت معلوم بود که به کار دنیای

1- همین قسمت پیوسته با قسمت هائی از شخصیت هر فرد که بطور منطقی با محیط سازش کرده در ستیز و کشاکش است و سرکوبی همان نیروی برگشت دهنده تمایلات سازش نکرده از ضمیر آگاه به ناخودآگاه میباشد که طرف عصر باشد عکس العمل بیشتری دارد و هرچه سرکوبی بیشتر باشد در ضمیر آگاه تجلی بیشتری دارد و حضرت علی در دعای صباح به مردیات الهوی و امیال برگشت داده شده و اینکه مساء و عصر کید بیشتری ایجاد مینماید اشاره میفرماید (فاجعل مسائی جنه من کید العدی و وقایه من مردیات الهوی)

رحم نمی آید و بعد معلوم گردید برای دنیای «بعدی» است این قسمت از آفرینش هم برای این جهان زیادی است، به کره ماه میرود چشم به مریخ دارد، ملیونر شده میخواهد میلیاردر شود، صدها کتاب خوانده و نوشته باز هم میخواهد بخواند و بنویسد و پیوندش با بینهایت و ابدیت آنچنان مستحکم است که گویا آدمی برای همیشه چون مجرائی از انرژی آفریده شده که در وسط باریک و بهم رسیده و آن قوه فعلیت یافته و جسمی تشکیل داده و باید عمر کره خاکی را طی کند - و از طرف دیگر آن مرتب هر چه پیش رود آن مجرا گشاده تر می شود و بسوی ابدیت کشیده شده و اینک آن قسمت بسیار باریک که قسمتی از قوه بفعل درآمده بصورت فاعل در جریان تماس با طرفین خود است و هر چه بدن رشد میکند این راه باریک مسدود برای توسعه آماده تر می شود و هر چه علمش بیشتر میگردد این راه ارتباطش سازگار تر میگردد و هر چه دین دارتر این ارتباط نیکوتر و بیشتر شبیه وضع طرفین و حالت قوه بودن و نزدیک تر به خدا شدن میگردد و چه بسا در سن نوزادی چون مسیح بن مریم سلام الله علیه از آن راه بظاهر مسدود که صدای انی عبدالله آتانی الکتاب و جعلنی نبیا بلند و با خارج ارتباط برقرار گردد یا نوزادی در در بار خفقان آور فرعون باشد که هیچ کس قدرت و جرئت دفاع از عصمت و حقانیت یوسف عزیز نداشته و آن راه برای یک لحظه از حماً مسنون به جانب نفخت فیه من روحی متمایل و زیاد برآورد ان کان قمیصه قد .... و شهادتی به پاکی یوسف با دلیل و برهان بیاورد.

مجرای مورد بحث همینکه به زمین وارد شد و حالت از قوه به

فعل در آمدنش شروع شد دو قسمت می شود.

یک قسمت مربوط به آنچه اراده آدمی را می توان وابسته به آن دانسته و قسمت دیگر به غیر ارادیها و پیامبران الهی که فقط برای نظم قسمت ارادی مبعوث شدند از اول تا آخر مجرا ارادی همانند فواره ای که مرتب آب از آن می ریزد جلوه گری می نماید و باید آدمی با استفاده از اراده ای که دارد بتواند با محیط به درستی مرتبط گردد تا آنچه از این مجرای اراده دو مرتبه به آن دیگر وصل می شود آلودگی ایجاد نکرده باشد.

در اندرون من خسته دل ندانم چیست***که من خموشم و وی در فغاان و در غوغاست

این انسان ذخیره سرشاری از اندامها و نفس عاقله است که این نفس خود آفرینش نیروئی از دانستنی ها و حیرتهاست که ارتباطش با جهان دانستنی های خارج و حیرتهای محیط ناگسستنی است.

زبان یک وسیله ارتباط آفرینش مورد بحث با جهان خارج است که چون بخواهد صاحبش با خارج تماس بگیرد درمیان هزاران میل و هوس، شادی و غم، موافق و مخالف یک جمله یا کلمه را انتخاب کرده به کار می برد و وقتی دو جنس از یک نوع یا دو رأس از یک نوع یا دو چیز از یک نوع را مقایسه کنیم اختلافشان معلوم میشود بی اندازه ناچیز است اما اگر دو انسان مقایسه شوند بی نهایت اختلاف دارند مثلا یکی باشرف و دیگری بی شرف که زبانشان یک وسیله شناختشان باشد و در این حال میتوان فهمید بدنهایشان مقایسه نمیشوند و این آفرینش

دیگر با متعلقاتش است که مقایسه میشود.

هرچیز حرارتش کمتر از 273- درجه نباشد بر مجاورش اثر می گذارد اما این چیست که میتواند یکی به دیگری بگوید آنچه در دل تو گذشت در قلب من هم گذشت؟

اینکه ناگهان یک فاسق فاجر در اثر برخورد با یک رجل الهی با رقه ای تمام اوضاع و احوال پلید و آلوده اش را به آتش می کشد عوض میکند و الهی اش میسازد چیست؟

هر مخلوقی از جان خود دفاع میکند و دفاع از حق چیست؟

اینکه بی شخصیت ها از گذشته و گذشتگان خود می بالند و شخصیت ها از آنچه خود سازمان بخشی کرده اند در حالی که بهره مادی هر دو مساوی بوده است و این چیست؟

اینکه یکی از راه دور اندوهگین میشود بعد معلوم میشود در قاره دیگر دوستش در همان زمان ناراحت بوده است!

اینکه هر کسی از عقل خود راضی است و اگر به او بگویند بی عقل ناراحت میشود!

مسئله آزادی، مردانگی، غیرت، عدل، مروت و ... که این قدر نزد دین ودانش ارزشمند است.

آیا غریزه نشان دهنده همین بدن و «فیرنک مکانیک» است؟

این همه و همه به اجساد بزرگان احترام می گذارند چیست؟

آیا ردیف در آمدن قصد، نیت، تصمیم و ... و اجرا جریان مادی دارد یا از ماده و بدن بالاتر میرود؟

اینکه گویند آن کس که لذت را برای خود هدف قرار داده از خود بیرون نرفته چیست؟

اگر انسان محدود است چگونه فتومن های نامحدود در او جای می گیرد؟ حتی فتومن های گرفته شده از حواس مثلا درخت چهار متری بر لکه زرد چشم می افتد اگر همان اندازه به مرکز بینائی فرستاده شود مرکز کوچک است و چهار متری جا ندارد و اگر همان لکه فرستاده میشود پس از داخل چیست که همان چهارمتر را می بیند و بهمین طریق فتومن های بزرگتر و حتی فتومن های بینهایت.

اینکه برخی خود را برای دفاع از حق به کشتن میدهند یا بعضی برای رهائی از عذاب وجدان اقدام به معرفی خود جهت کشته شدن می نمایند چیست؟

مغزهائی که قبول دارند یافته ها و ساخته ها و پرداخته های بی سابقه آنان بیشتر بر اثر جرقه های روشن بخش الهام آمیز بدون بکار بردن حواس ظاهری و دستگاه تعقیل به ذهن آنها خطور کرده است چیست؟

نام نیک بجای گذاردن، خود را در تاریخ جا کردن.

اینکه حتی احتمال داده نمی شود طبیعت از دو نوع قانون پیروی کند و آدمی همانگونه که اشاره شد برای افتتاح جلسه ای میرود پایانش را اعلام می دارد.

هر کس ظاهر و باطنی دارد - تفاوت واقعیت و حقیقت اینست که واقعیت آن چه هست و حقیقت آنچه باید باشد و جزئی از ما که تحت حس و مشاهده قرار میگیرد و آن قسمت که خبر برای خودمان قابل

ادراک نیست آیا پیروی از دو نوع قانون است یا قانون یکی است و آفرینش دیگری داریم؟ و صدها سخن دیگر (1) و مهمتر از هم اتفاق پیامبران الهی بر وجود جسم و روح همه و همه مرا بر آن میدارد پس از طرح آفرینش دیگر از تداعی ها و واکنش های خود جلوگیری کنم و این را بگویم که بیرون کشیدن کارگزاران سقیفه از خودشان و بر آفرینش دیگرشان مطالعه کردن بسیاری از مسائل را روشن میسازد و قبل از همه درباره عمر این روش اتخاذ میگردد زیرا وی قبل از دیگران حاضر به افشای حتی خواسته های دیگران گردید.

آیا آنچه بنام عمر ثبت شده درست است؟

دو مطلب را نمی توان نادیده گرفت:

اگر روانکاوی را آنچنان بپذیریم که روانشاسی فقط تعابیری از اظهارات بی اساس و بی منطق می باشد تازه بی توجهی به ذهن خود در قضاوتها بی اساس تر از آن است و لذا خواندن کتاب یک کیفیت مخصوص را به نفع علی عاید میگرداند.

مطلب دیگر طغیان ذهنی علیه تمام روایات نقل شده در این کتاب است که در انحصار چند جمله میباشد که از زبان عمر برآمده است و اگر هیچکدام را نپذیریم و بگوئیم عبارتهای ان الرجل لیهجر، حسبنا کتاب الله - لو لا علی لهلک عمر و ... از عمر نبوده بوسیله دشمنانش

1- تحت عنوان «متافرنک» در جلد 23 اولین دانشگاه و آخرین پیامبر از نویسنده ملاحظه فرمائید و نیز در جلدهای مربوط به اثبات معاد که انشاء الله در آینده چاپ خواهد شد.

با معیارهائی که در دست داشته اند تهیه شده است باز با خواندن این کتاب به نوعی جنبه حقانیت و برتری علی میرسیم که با دقت وانصاف به قبول نص ولایت خواهیم رسید و اگر زندگی عمر را مورد روانکاوی قرار دهیم نه همین دو سه جمله معروفش را، چند جلد کتاب خواهد شد.

امیدواریم نقائص و اشتباهاتی در نوشت مشاهده شد آیندگان در اصلاح آنها اقدام نمایند.

انسان و سمبولهایش

کتابی بنام انسان و سمبولهایش نوشته شده است (1) قسمتی از آن بوسیله یونک روان شناس معروف سویسی و بقیه بوسیله شاگردانش در آنجا به ضمیر ناخودآگاه آنچنان اهمیت داده شده که گویا آن را منبعی میداند که هر کس با آن رابطه برقرار سازد بهمه امور از گذشته و حال آینده واقف میباشد و به اسراری دست می یابد و اگر خواننده حوصله خواندن مطلبی اضافی دارد این قسمت را که به اختصار مینویسیم مطالعه نماید.

یونک گوید:

علاماتی داریم که سمبول نیستند و بر اشیاء دیگری جز هر آنچه به عنوان نماینده شان انتخاب شده اند بکار نمیروند مانند:

علاماتی هم داریم که ممکن است علاوه بر معنای آشکار و

1- بوسیله آقای ابوطالب صارمی ترجمه شده است.

معمولش معانی تلویحی مخصوص داشته باشند یعنی سمبول باشند، معرفی چیزی ناشناخته و مبهم یا پنهان مانند اشکار شیر و گاو و عقاب که در کلیساهای قدیمی دیده میشود و برخی تصور حیوان پرستی اهل انجیل بر آن مینمایند در صورتیکه سمبولهائی از رویای حزقیال نبی میباشد.

بقرار مذکور سمبول قسمتی دارد که معنایش آشکار است اما قسمتی وسیعتر که هرگز بطور دقیق و کامل توضیح نمیشود و کسی هم امید به تعریف و یا توضیح آن ندارد و ذهن آدمی درباره اش به تصوراتی خارج از محدوده استدلال معمولی میرسد و این قسمت ناخودآگاه سمبول است.

چیزهای بسیاری است که فهم ما به آنها نمیرسد و لذا اصطلاحات سمبولیک بکار میبریم تا بتوانیم آنچه را نمیتوانیم تعریف کنیم مفاهیمش را نمودار سازیم و لذا این زبان نزد ادیان بکار میرود و در رؤیا نیز سمبولهائی بوجود می آورد.

قدرت هر حس حداقل و اکثری دارد که امروز با ابزار آلات به کمتر یا بیشتر آنچه حس و درک میکنیم واقف میشویم:

ماوراء بنفش و مادون قرمز - صداهای کمتر از 20 ارتعاش در ثانیه و بیشتر از 20 هزار ارتعاش و همه را با ادواتی که کمک به بینائی یا شنوائی یا ... مینماید میتوان حس یا درک کرد اما بالاخره برای هر حس و درک به جائی میرسیم که معرفت خودآگاه به آن قسمت ممکن نیست مثلا ممکن است تامسافت معینی را با دوربین دید اما فراتر از آن را نمیتوان دید.

برای درک واقعیت، حواس می بیند و می شنود و از قلمروان واقعیت واکنشهائی به حیطه ذهن منتقل میشوند و آنجا به وقایع روانی تبدیل می شوند که طبیعت نهائی آنها قابل دانستن نیست (زیرا روان نمیتواند جوهر روانی خود را بشناسد) از اینقرار هر تجربه ای با تعداد نامحدود عوامل ناشناخته همراه است و هر شیء قابل لمسی نیز که از جهات مختلف شناخته شده است از برخی جهات ناشناخته است زیرا نمی توانیم طبیعت نهائی خود ماده را بشناسیم.

وقایعی نیز وجود دارد که بطور خود آگاه به آنها توجه نکرده ایم یعنی این وقایع به آستانه خودآگاهی ما نرسیده اند بلکه آنها اتفاق افتاده اند و آنها را در سطح نیمه هشیار بدون معرفت خود آگاهانه پذیرفته ایم از این رویدادها می توانیم در یک لحظه شهود یا در یک فرایید تفکر ژرف که به درک واقعیت این رویدادها رهنمون می شود آگاه شویم، هر چه ممکن است در ابتداء نوعی پس اندیشه از ناخودآگاه سر بر می آورد مثلاً ممکن است به شکل یک رؤیا ظاهر شود که در آنجا نه به شکل اندیشه منطقی است بلکه صورت خیالی سمبولیک دارد.

ما هم چه بسا خوابها که می بینیم که اصل خواب به ما ظاهر نمی شود بلکه سمبولهای آن آشکار می شود که آگاهی از آن نداریم و آنها که دانایند به آن آگاهی دارند:

در قرآن است که حضرت یوسف خورشید و ماه و یازده ستاره را دید که بر او سجده کردند و این پیامبر (حضرت یعقوب) پدرش بود

که او را آینده ای که پدر و مادر و یازده برادرش در برابر او تعظیم خواهند کرد خبر داد.

- رؤیا چیزی را مشخص می نماید، که ناخودآگاه در بیان آن می کوشد رویاها همیشه مربوط به عقده های موجود در شخص نیست بلکه ساختمان مشخص و آشکار معطوف به هدف دارد که نشانه فکر یا قصد نهفته است یعنی تداعی آزاد می تواند شخص را از رویا به افکار پنهانی رهنمون شود (فکر و قصد نهفته مربوط به آفرینش دیگر):

شخص همیشه یک علامت هائی از سمبولهائی پر معنی ابراز می دارد و اینها نشان دادن ضمیر ناخودآگاه است (زنی را فرض نمائید که بهیچ طریق نتوانسته حس شفقت شوهرش را نسبت به خود جلب نماید سرانجام چشمک میزند دستش میلرزد شانه می اندازد و اینها علامتهای سمبولیک از یک هیستریک است)

اجرای تلقیناتی که در ضمن خواب مصنوعی به اشخاص شده، بعد از بیدار شدن آنها

افکاری که ناگهان در روان ظاهر میشوند و مشکلاتی که حل می شود و شخص آگاه نیست

تظاهرات بدن و دفاعی که نقطه مقابل تظاهرات مربوط به ضمیر آگاهند.

کسیکه به او بگویند جلسه ای افتتاح کند و در حین دعوت دلیلی علیه آن داشته باشد وقت افتتاح بدون توجه پایان جلسه را اعلام میدارد و این از ناخودآگاه اوست.

به کسی گفته میشود نامه ای را پست کند فراموش میکند زیرا هنگام دریافت نامه با ارسال نامه موافق نبوده است.

باز تکرار میشود که قسمتی از آفرینش ما نه پیرو تفکر و استدلال است نه تابع احساسات اخلاقی نه سازگاری با دنیای خارج دارد و نه با آنچه مقتضی می داند موافق است و مهمتر از همه آن است:

آن قسمتی که بنام خود آگاه داریم آهسته و به زحمت در انسان تکوین یافته و هنوز به کمال نرسیده و در مرحله تجربی است و آسیب پذیر می باشد و آن قسمت از انسان که در تاریکی های نمیدانم پیچیده است و دوست داریم به آن روان بگوئیم هیچ با قسمت خود آگاه شباهت ندارد و حتی قسمت ناخودآگاه نیز قسمتی است که هر کس منکر آن شود فقط بازگو کننده ترس و نفرت قدیمی وی از چیزهای نو و مجهول است.

آیا انسان جسم و جان و سجع درونی و آگاه و ناخودآگاه و روان همه را دارد؟

هنوز جواب دادن به این سؤال فرصت بیشتری لازم دارد و آیندگان پاسخ خواهند داد.

خلاصه ای از مقدمه

به شناسائی یک آفرینش دیگر (غیر از بدن) بهر نامی که بر آن بگذاریم نزدیک شدیم بویژه تقریر که از قسمت ناخودآگاه حاصل

گردید بما اجازه میدهد بار دیگر از روانکاوی علی و سقیفه به اختصار عباراتی بنویسیم.

گفته شد: روانکاوی اقتصاد، یا اصلاح اقتصاد جامعه است یا اصلاح اقتصاد افراد - روانکاوی اجتماعی، یا محیط را برای احساس آزادی درست کردن است یا آزادی به افراد دادن و اینک روانکاوی از علی و سقیفه یا اصلاح علی است که حاضر به شرکت در سقیفه شود یا اصلاح سقیفه است که علی شرکت خود را در آن لازم بداند اما علی را نبی گرامی از کودکی نزد خود برد و تربیت و اصلاح کرد که به سقیفه نرود. از اینقرار روانکاوی از کارگزاران و چرخانندگان سقیفه (ابابکر - عایشه - عمر - عثمان - ابوعبیده جراح و ....) لازم می آید که چون عمر قبل از دیگران حاضر به برملا کردن خواسته های دیگران (مخصوصاً خواسته ابابکر و عایشه) گردید از او شروع میشود.

ناگفته نماند نیروی سرکوب کننده و نیروی سرکوب شده اگر با هم سازش کنند انحرافات ضمیر ناخودآگاه در ضمیر آگاه به تظاهر میپردازد یعنی محتویات ضمیر ناخودآگاه می تواند با تبدیل شکل بدون آنکه به شخصیت طرف (ضمیر آگاه) آسیبی برسانند ظاهر می شوند و در ضمن مطالعه توجه به آن سازش داشته باشند.

ارزش توجه به متبوع

کسیکه می خواهد همسری بگیرد، آن که قرار است با یکی در کسب و کار شریک گردد و هر کس در هر مسئله ای خواست خود را

نسبت به دیگری مقید کند علاقمند است که بداند که با چه جور آدمی سرو کار خواهد داشت و اگر این نسبت در سطح بالاتری قرار گیرد یعنی اگر کسی بخواهد خود را مقید نسبت به وزارتخانه ای یا ملتی یا اجتماعی کند اگر بهمان نسبت علاقمند نباشد تا متبوع خود را بشناسد این را از یاد برده است که هیچ گونه توجهی به غیر خود که محیط بر اوست نکرده است و باز به یک نسبت بسیار فوق العاده تر کسیکه خود را مقید نسبت به یکی میکند تا خود و محیط خود و بی نهایت و ابدیت خود و هرچه را در خود و از خود و مربوط به خود و آفرینش دیگر خود دارد در اختیارش قرار دهد و آنرا تحت کلمه «ایمان» به قید وی بلکه تقلید از وی درآورد تا از این راه به رشد و کمال و سعادت برسد چنانچه طرف خود را که نزد صاحبان ادیان پیامبران و جانشینان آنهایند نشناسد و قبل از پیامبر شناسائی به پیروی از وی در آید حتی انسانیت خود را فراموش کرده است.

ما وقتی می گوئیم از عمر روانکاوی می نمائیم تصور ننمائید که می توانیم از ضمیر وی برداشت کرده به کتاب تحویل داده و در دسترس شما قرار دهیم بلکه از آثار ضمیر وی که شاید بتوان به آن رفتار نامید یا از تمایلات ناخودآگاه وی به تناسب آنچه می دانیم (که یقیناً بدون نقص و اشتباه نخواهد بود) به ذکر جنبه های عاطفی شخصیت عمر خواهیم پرداخت من از سری کتابهایم (اولین دانشگاه و آخرین پیامبر) معلوم می شود که به برنامه متعددی دست برده و لذا نمی توان توقع نوعی تخصصی عمیق در هیچ مورد از من داشت.

من در جلد قبل «پزشک سقیفه» بودم و اینجا شاید باید «پزشک قانونی صدر اسلام» باشم زیرا نبش قبر برای شناسائی اوضاع و احوال جسدی که مشکوک دفن شده بعهده پزشک قانونی است و اینک با نبش ضمیر عمر و بیرون کشیدن آثار آن از آن (رفتار عمر) قسمت را من پذیرفته ام که انجام دهم.

بار دیگر بگویم من به بررسی تمام زندگی عمر نزدیک نخواهم شد زیرا ارزش آثار ضمیر به اندازه حوزه عمل کرد آن آثار است و این چند جمله با علم کرد وسیعی که داشته بدون شک از عمر بوده است که ذکر سند و مأخذ آنها از کتب اهل سنت و جماعت و طرفداران سقیفه است و با وجود این که اگر همه جملات گفته شده از عمر هم فراموش شود رفتار وی بطرزی که سبب شد به ردیف بین ابابکر و عثمان خلیفه گردد اثبات کننده بسیاری از مطالب می باشد.

و اینک آدرس چند جمله ای که از عمر و کارگزاران سقیفه نقل شده و آقای محمد رضا انتظاری آنرا تهیه کرده اند:

لو لا لهلک عمر

از کتابهای:

جلد 7 السنن الکبری صفحه 442- مختصر جامع العلم ص 150- الریاض النضره جلد 2 صفحه 194- ذخائر العقبی ص 82- تفسیر الرازی جلد 7 ص 484- اربعین الرازی ص 466- تفسیر نیشابوری جلد 3 فی سوره الاحقاف- کفایه الکنجی ص 105- مناقب الخوارزمی ص 57- تذکره البسیط ص 87- الدر المنثور جلد اول ص 288 وجلد ششم ص 40-

کنز العمال جلد سوم ص 96- مطالب السئول 13 ص 29 (همه از صفحه 94 جلد شششم الغدیر اخذ شد.)

ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب 337- اصابه جلد دوم 509 - تاویل مختلف الحدیث 201-202- صواعق محرقه 78- هدایت المرتاب 146-152- اسد الغابه جلد چهارم 22- تاریخ الخلفا 66- استیعاب جلد دوم 474- نور الابصار 73- اسعاف الراغبین 152- فصول المهمه 18- نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد اول 6- تذکره ابن جوزی 85-87- تجرید علامه قوشجی 407- کشف البیان ثعلبی - فضائل و مسند امام حنبل - ابطال الباطل قاضی روزبهان - ذخیره المال شهاب الدین عجیلی - جواهر التقدین نور الدین سمهوری - کفایت الطالب 57- سنن ابن ماجه - مناقب ابن مغازلی - فرائد حمویتی - شرح فتح المبین مرندی - فردوس دیلمی - ینابیع الموده شیخ سلیمان حنفی باب 14- حلیه الاولیاء حافظ ابونعیم اصفهانی (همه از صفحه 409 کتاب شبهای پیشاور نقل شد).

ان نبی الله لیهجر: صفحه 242 کتاب الطبقات الکبری لابن سعد - صفحه 21 سر العالمین غزالی (مقاله چهارم) دعو الرجل فانه لیهجر.

حسبنا کتاب الله: صفحه 244 کتاب الطبقات الکبری لابن سعد منا امیر و منکم وزیر: نقل از صفحه 78 جلد هفتم الغدیر

صحیح بخاری جلد 10 صفحه 45- طبقات ابن سعد جلد 2 صفحه 55 و جلد 3 صفحه 129- البیان و التبیین للجاحظ جلد 3 صفحه 181- سیره

ص: 34

ابن هشام جلد 4 صفحه 339- التمهید الباقلانی صفحه 197- تاریخ الطبری جلد 3 صفحه 206 و 209- مستدرک الحاکم جلد 3 صفحه 67- الریاض النضره جلد 1 صفحه 162 و 163 و 164- تاریخ ابن کثیر جلد 2 صفحه 146- تیسیر الوصول جلد 2 صفحه 41 و 45.

ص: 35

روانکاوی از عمر

ص: 36

اثر انسان بر انسان

آدمی از محیط خود نمی تواند بی بهره بماند و حتی وضع مسکن و اموال ساکنانش بروی اثر می گذراند و عجیب اثر انسان بر انسان است و بینهایت شدن انسان و اینجا باید متوجه این مطلب (اثر انسان بر انسان) بود تا درجای خود چرای آن گفته شود!

درست کردن علی، بنا بر آنچه گفته شد، برگشت به درست کردن اوضاع خانه نبی گرامی خاتم و درست کردن احوال حاضران در خانه که در اقلیت اند دارد بویژه که حاضران، علی را به جانشینی پیامبر و ولایت و سرپرستی اسلامیان قبول دارند و اگر اثر انسان بر انسان که بی نهایت می شود علاوه تری هم داشته باشد و بصورت سرپرست و پیرو بلکه پیروان نیز در آید بی نهایت بزرگتری بوجود خواهد آمد درست کردن سقیفه نیز به درست کردن احوال حاضران در سقیفه، که در اکثریت اند بستگی دارد سقیفه ای که بدون سرپرست شروع گردید و در پایان سرپرستی پیدا نمود.

قبل از اینکه «خانه» (1) و سقیفه ماجرایشان آغاز شود، پیش بینی کارشناسان آغاز شد و در خانه به مقیاسی که پس از رحلت رسول خدا می توان برداشت تبلیغاتی کرد فعالیتهای پیش برنده تری شروع گردید.

اینک رسولخدا در بستر مرگ و قرآن در امتداد اندیشه هاست و لذا دستبرد به قرآن محال و درباره پیامبر امکان پذیر مینماید، لاجرم اگر مردم تردید کنند پس از رسولخدا چه کسی جانشین باشد کافی است طبایع قومی و عادات قبائلی که هنوز ریشهٔ محکمی با آمدن اسلام در جان ها دارد برگشت نموده و زنده شود و مردم انتخاب شیخ و امیر و رئیس را بر انتخاب وصی و ولی ترجیح دهند که آنها کلمات صحرا و چادر و قبیله اند و این ها کلمات تازه رسیده از مذهب، و بدین وسیله امکان بدست آوردن امارت و و ریاست از طریق دسته بندیهای دوستانه قوت خواهد گرفت و گفتن ان الرجل لیهجر وسیله انتخابیه ای بهمین منظور بود و اختلاف بوجود آورد و خطر کلی که انتخاب شخصی مورد نظر رسولخدا بود مرتفع گردید و دلیل آن روشن است زیرا اگر عمر کمترین احتمال و کوچکترین حدس می زد که پیامبر قلم کاغذ میطلبد تا عمر یا یکی از دوستانش را به جانشینی معرفی نماید از نبی گرامی به عظمت یاد میکرد همانگونه که ابابکر چون مرگش نزدیک شد و در حال نیمه اغماء خواست وصیت بنویسد چه کسی جانشین باشد از طرف عمر ببزرگی یاد شد چون میدانست بنام خودش وصیت

1- همه جا مقصود از «خانه» خانه نبی گرامی خاتم است.

می کند و اگر میخواست بنام دیگری بنویسد چنین استقبالی پیش نمی آمد. و این یک بام و دو هوا که رسولخدا در حال تب هذیان گوست و ابابکر به نیمه اغماء افتاده در نهایت هوشیاری به پزشکی و روان پزشکی بستگی دارد زیرا افراد تب دار ممکن است با داشتن یکی دو عشر تب هذیان بگویند و گاه در 41 درجه نگویند و به اغما افتادگان یا نیمه اغمایان بطور کلی به اختلال حواس دچارند.

تشخیص هذیانگوئی سخت است!

کسیکه لازم میداند تا بداند بیمارش در حال هذیانگوئی است یا نه، بدقت به سخنان بیمار گوش می دهد، اگر گفت قلم کاغذ بیاورید از لحاظ پزشکی و روانپزشکی تشخیص بر گوینده اش مترتب نیست و اگر گفت بیاورید تا بنویسم یا بگویم تا بنویسید چون گوینده مورد استعمال قلم کاغذ را ذکر کرده معلوم می گردد در حال هوشیاری است و اگر گفت می خواهم چیزی بنویسم که هرگز گمراه نشوید این تبدار عالمانه سخن گفته و در کمال رهبری نمودن و بشریت را از گمراهی نجات دادن است و باز اگر پرفسور عالی مقام پزشکی یا روانپزشکی بر سر بالین چنین بیماری بود که چنین جملاتی را گفت:

قلم کاغذ بیاورید تا بنویسم چیزی که هرگز گمراه نشوید و اصرار بر این داشت که آیا بیماری هذیانگوئی دارد یا خیر دستور می دهد قلم کاغذ بیاورند و بیمار آنچه خواهانست بدینوسیله تا از روی نوشته اش تشخیص هذیانگوئی احتمالی داده شود بعلاوه اخلاق پزشکی

چنین حکم می کند که اگر بیماری قلم کاغذ طلبید ولو آنکه بیمار عادی و کوچک خانه باشد باید برای جلوگیری از جریحه دار شدن حالت روانیش قلم کاغذ برایش حاضر کرد چه رسد به آنکه فرمانده یا پرد خانه ای باشد که اگر بنا فرمانیش اقدام گردد این جریحه روانی عمیقاً اثر بدی بر حال بیمار خواهد گذاشت. اما کسیکه در حال نیمه اغماست کافی است که تشخیص در نیمه اغما بودن درست باشد و در این حال اجازه ندهند حتی کوچکترین مسائل طهارت و غسل و وضو نیز از او سئوال شود، که در هر حال نسبت به پیامبر و ابابکر هر دو معکوس رفتار شد.

این بحث از لحاظ نویسنده بود که عنوان دکترای پزشکی دارد اما با دید وسیعتر مذهب مسئله مهمتر است:

چگونه می توان به کسی که پروردگار وی را و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی می خواند نسبت هذیانگوئی داد

روشی مرسوم و معمول در همه زمانها و مکانها

ان الرجل لیهجر گفتن و در کنارش حسبنا کتاب الله آوردن یعنی زباندار را بستن و بی زبان را آزاد گذاردن و انتخاب این روش سابقه قبلی دارد که پیامبران را طرد کنند و کتابشان را طرح نمایند:

پیامبران بسیاری آمدند کتابهائی آوردند، پس از هر پیامبری پیروان به تحریف کتابشان پرداختند و به نفع دنیای خود دست در عبارات آن بردند.

هر چه خدا کتاب فرستاد طالبان پیشوائی و دنیا طلبان به میل خود تحریف کردند تا خدا کتابی را فرستاد که خود تضمین کرد و امان از تحریف و دستبرد معرفی نمود (و کتابی که باید مخصوص آخرین دین باشد باید چنین باشد) لذا دنیاطلبان در اسلام به جای تحریف کتاب جعل حدیث و روایت را مرسوم نمودند.

کتابهای آسمانی قبل از قرآن «در خود آنها» به نفع جاه طلبان عمل تحریف انجام می گرفت و از قرآن «برداشت از خودش» می کردند وعمل تحریف را به نفع دنیاپرستان صورت می دادند یا کوتاه تر:

کتابهای قبل از قرآن به نفع پیشوایان تحریف می شدند و قرآن به نفع پیشوایان تفسیر می گردید و باز کوتاه تر: کتابهای دینی را تعبیر کردند و از قرآن تفسیرش را تعبیر نمودند.

خاموشی در برابر قدرت نه نبوت

قبل از آنکه محمد در بستر رحلت افتد کسی را جرئت گفتن ان الرجل لیهجر و حتی کمتر از آن نبود محمد در بستر رحلت یعنی محمدی که تسلط دنیائی را از دست داده و محمد در بستر یعنی محمد منهای قدرت و در این صورت ان الرجل لیهجر - حسبنا کتاب الله یعنی زبان دار بدون شمشیر و قوت را بستن و بی زبان بدون شمشیر و قدرت را بازگذاردن یعنی قوه مجریه را بستن و مقننه را باز گذاردن و انتخاب این روش برای همیشه معمول و مرسوم ماند و در زمان خلفای اموی و عباسی چشم گیرتر بود:

معاویه قرآن را بر سر نیزه می کند و علی را می کشد.

عمر سعد عاشورا نماز و قرآن می خواند و فرمان به کشتن حسین میدهد.

فلان خلیفه عباسی عصای پیامبر را مرصع می کند و دستور قتل امام می دهد.

همه و همه قرآن بی زبان را گرفتن و امام زبان دار را کشتند و این سیاست به دقت اجرا میشد، زیرا از طرفی مردم تصور می کردند نهایت احترامی که به کتاب قانون (قرآن) می شود از شدت مسلمانی خلفاست و بدینوسیله آرامشی داشته مشغول بودند و از طرف دیگر انتخاب مزدورانی که جعل حدیث کنند در کنار قرآن بی زبان امکان دار داشت و بلکه آسان بود در صورتی که در برابر امام زبان دار غیر ممکن است.

تنها مأمون عباسی که مردی دانشمند بود روش معکوسی برگزید:

امام زبان دار را آراست و ولیعهدی داد و اعتبار قرآن را به تصورش کاست با دستوری که داد: کتابهای دوران تمدن یونان به عربی ترجمه شود و مزدوران جاعل حدیث طرد گردند.

مأمون در این اندیشه بود که پدرانش به تجربه نشان دادند که زباندار بستن و بی زبان آزاد گذاردن کاری نمیشود لذا با انتخاب حضرت رضا به ولیعهدی مردم خواهند گفت امامان معرفی شده بوسیله پیامبر که همه را خلفای اموی و عباسی در حال ان الرجل لیهجر

(پیشوای بدون شمشیر و قدرت) تحت نظر نگهداشته اند اینک به ولیعهدی رسیده و همانند پیامبر قبل از بیماری، به قدرت رسیده اند و نامبردگان آبی نمی بینند شنا کنند و الا شناگر خوبی هستند و حضرت رضا در مقام ولایت عهدی ماهیت خود و اجدادش را نشان خواهد داد که اگر قدرتی هم داشتند چه می کردند. و چگونه مردم را به سعادت و کمال سوق می دادند و از طرف دیگر مردم خواهند دانست روش انتخابی سایر خلفای قبل از مأمون که زباندار طرد و بی زبان جلب شود دانشمندانه نبوده و همه اندیشه های تابناک مأمون است که عالمانه و درست پیش بینی شده می باشد.

(ناگفته نماند امام به اجبار ولیعهدی را پذیرفت بشرط آنکه در عزل و نصب کسی دخالت نکند و چون تمام قدرت در این اختیار متمرکز بود امام توانست عدم علاقه خود را بدنیا نشان داده بعلاوه با گفتار و کردارهائی که در مسیر خود از مدینه تا خراسان و در شهرها نشان می داد عملا ثابت نماید که ولی خدا در برابر اقیانوس جاه طلبی و دنیاپرستی هم باشد سرانگشتی تر نخواهد کرد و شرح این قسمت در جلد 22 اولین دانشگاه و آخرین پیامبر از نویسنده داده شده است.)

چه مطلبی ابابکر با عمر در گوش گفت!

سعی «نویسنده» در این است که به بررسی نکاتی بپردازد که شیعه و سنی در آن اتفاق نظر دارند و در نتیجه نکات برجسته و عناوین درشت تاریخی انتخاب خواهد شد:

نبی گرامی رحلت فرمود عمر فریاد برآورد «محمد نمرده است» و کسیکه بگوید رسولخدا از دنیا رفته او را با تازیانه خواهم زد.

بعضی از مستشرقین گویند چون ابابکر خارج از مدینه بوده است عمر چنین سیاستمدارانه رفتار کرد و گفت محمد نمرده است تا مردم بهت زده از مرک پیامبر، مشغولیتی دیگر و بهت زدگی افزونتری داشته باشند و نتوانند قبل از آمدن ابابکر اقدامی کنند.

ابابکر رسید و عمر را در چنان رفتار و گفتار دید به عمر نزدیک شد در گوشی با او سخنی گفت، عمر سربرآورد که ابابکر راست می گوید همه و حتی محمد می میرند و این در قرآن است.

همه مینویسند ابابکر آهسته و در گوشی به عمر گفت:

مگو محمد نمرده است که این در قرآن است و لذا عمر از گفته خود پشیمان شده گفت:

ابابکر راست میگوید محمد مرده است اما تذکر دادن به عمر از وجود مضمون آیه ای در قرآن آهسته گفتن و در گوشی کردن نداشت و این سخن (ابوبکر بگوش عمر گفتن چنین مگو) را مستشرقین به احتمال هرگز چنین احتمال را بر آنچه خود عقیده دارم ترجیح نمی دهم:

«محمد نمرده است» ادامه و کشش همان حال و وضعیت «ان الرجل لیهجر» است یعنی محمدی که در بستر رحلت افتاده و بدون قدرت و فاقد سلطه دنیوی است و فقط پیامبری می باشد در کنار قانونش (حسبنا کتاب الله) پس از رحلت نیز همان وضع ادامه دارد یعنی محمدی

که در بستر رحلت است و پیشوائی دین را دارد پس از رحلتش نیز نمرده است و پیشوائی دین با اوست و مردم فقط وظیفه دارند اقدام به انتخاب یک سرپرست لایق و کاردانی نمایند که امیرشان باشد و کارهائی را که از محمد در بستر افتاده ساخته نیست انجام دهد و در تأیید این مطلب که ابابکر نیز در سقیفه آن را عنوان کرد و درخواست نمود منا امیر و منکم وزیر تا امیری را انتخاب کنند و سخن از پیشوائی دینی و آنچه در غدیرخم برگزار شده بود بکلی منتفی و از یاد رفته بود زیرا: محمدی که در بستر است و محمدی که در اطاق خانه غسلش می دهند و محمدی که در کفن و در قبر است باز هم پیشوای دین خودش است. وی قوای مجریه را در اختیار داشت و وحی را میگرفت و جز این دو مرتبتی نداشت و اینک آنچه بر او وحش شده در دسترس است و ما را کافیست (حسبنا کتاب الله) و بجای آنچه از دست داده (قدرت مجریه) یکی را باید برگزید.

آیا واقعه غدیر خم فراموش شده بود!

مسئله ای که اینجا طرح میگردد چگونگی فراموش کردن واقعه غدیر است و منتفی بودن حتی نام بردن از غدیر خم در سقیفه و این مسئله نیز با «محمد نمرده است» که مضمون آیه از قرآن برخلاف آن می باشد حل می گردد زیرا مردمی که در برابر تازیانه عمر، همه چیز خلقت اجباری تکوین (مردن همه خلایق و همه پیامبران و مقایسه اش با حتمی بودن مرک محمد) و همه چیز خلقت تشریع (آیه قرآن که همه و حتی محمد

میمیرند) را فراموش می کنند یک اتفاق تاریخی را هر چند خود شاهد برگزاری آن بنام غدیر خم بودند در برابر تازیانه های گفتار و کردار کارگردانان سقیفه چرا فراموش ننمایند!؟ اینجاست که نویسنده عقیده دارم ابوبکر چون از راه رسید و عمر را دید که تازیانه می چرخاند و فریاد می کشد «محمد نمرده است» او را به کناری کشیده در گوشی و آهسته به او گفته است «محمد نمرده است» استمرار و ادامه «ان الرجل لیهجر» و بسیار بجاست و همان وضعیت را که در بالین پیامبر این سخن بوجود آورد در خارج از خانه حضرت آن سخن (محمد نمرده است) ایجاد خواهد کرد اما همانگونه که آنجا گفتن حسبنا کتاب الله اینجا نیز باید آیه آن کتاب را توجه کنی که محمد هم می میرد و برخلاف قرآن حرف زدن، قدرت عملی حسبنا کتاب الله را کاهش می دهد. و چه بسا در افرادی که طرفدار «لیهجر» حسبنا کتاب الله بودند تفرقه اندازد.

انتخاب روش مورد بحث نیز پایه و اساس حکومت خلفای اموی و عباسی قرار گرفت و برای همیشه محمد و امام زباندار های متصل به خدا را آنچنان نگهداشتند که گوئی در بستر رحلت افتاده اند و در صورت لزوم پس از مرگ از آنها تجلیل کردند! و من یقین دارم اگر ابابکر آن چنانکه گفتم در گوش عمر آهسته نگفته باشد به او گفته است:

کدام سخن شما را باور کنیم حسبنا کتاب الله گفتنتان را یا اینکه محمد نمرده است و حال انکه در همین کتاب خلاف آن آمده و دارد

که محمد هم می میرد و علاوه محمد را در نیمه راه زندگی و ان الرجل لیهجر معرفی کردی و مردم دانستند که باید نیمی دیگر را که در او مرده است با انتخاب یک سرپرست زنده کنند اما همان نیم را هم مرده معرفی کن و بگو محمد مرد هاست زیرا رقیبان سخنان محمد در گذشته را کمتر می توانند دستاویز تبلیغاتی خود در جهت منافع انتخاباتی قرار دهند ابتدا محمد را «لیهجر» معرفی کردند و قرآن را «کفایت» یعنی محمد زنده ای را که فقط تب داشت از حالت قبلی که می توانست وحی بگیرد و باز گو کند و امر و نهی نماید فاصله دار نشان دادند و عدم توانائی وی را بر امر و نهی کردن وانمود کردند و عمر سخن گو بود و همه را وی میگفت اما طولی نکشید همین شخص (عمر)، محمدی را که مردم دیده بودند همانند سایر مردم که میمیرند و جان به جان آفرین تسلیم می کنند تسلیم شده و مرده است زنده معرفی نمود و گفت محمد نمرده است در نتیجه مردم به سوابق ذهنی خود و آیات قرآن که مربوط به موضوع مورد بحث است و به اوضاع و احوال روز مراجعه کردند و در خویشتن خود به اندیشه و تشخیص افتادند.

آخر محمد که سالار ما بود بخاطر دو چیز فرستاده شد:

وحی را بگیرد و بمردم برساند سرپرستی کند تا ازآنچه وحی شده اطاعت کنند، یعنی قانونی بیاورد و در اجرایش مأمور باشد و اینک قانون (قران) در دسترس و کافیست پس باید اجتماعی آراست و مأموری برای اجرای قانون برگزید در نتیجه از این به بعد سالار مسلمانان گیرنده وحی نیست بشیر و نذیر نیست فقط امیر و سرپرست است که

بر مردم نظارت کند چگونه بجنگند و چگونه با اسلام مرتبط باشند و این بود تشخیص خود داده گروهی بعد در سقیفه گرد هم جمع شدند اما به تدریج این جمعیت فراهم شد که شرح داده خواهد شد.

نبودن نام محمد و علی در قرآن!

افرادی دیگر گفتند:

همانگونه که در سالهای قبل از هجرت (آن مدت که در مکه بودیم) بسیاری از مسائل از تیمم گرفته تا توحید وحی و طرح شد اما نامی از محمد در بین نبود تا مردم محمد رسول الله را آنچنان شناختند که هم رسولخدا است و هم با دیگر محمدها فرق دارد و هرگز در باره اش اشتباه روی نخواهد داد و چون شناخت محمد بدین نحو قوت و استحکام یافت و امر مستقر شد در مدینه سه مرتبه از ایشان در قرآن نام برده شد و آیاتی که نام حضرتش را دارد همه مدنی است.

آیاتی از قرآن نیز سراغ داریم که درباره علی نازل شده است اما نامی از حضرتش برده نشده است تا علی خوب شناخته شود و وضعش نسبت به ولایت استحکام پذیرد و بار دیگر علی ها باز شناخته گردد کما آنکه در غدیر خم نبی گرامی وی را بهمین منظور که با علی نام دیگری اشتباه نشود بر سر دست بلند کردند و چون شناخت علی از روی بحث و عقل بعلت نبودن نامش در آیات صورت خواهد گرفت بهتر شناخته میگردد و وضع علی نسبت به ولایت همانند وضع محمد نسبت به نبوت میباشد:

محمد در جوار کعبه متناسب علی در کنار رسولخدا - محمد در شهر محمد (مدینه) هجرت را برای محمد و رحلت محمد را برای علی پیش می آورد لذا شناخت محمد پس از هجرت با آنکه آیاتی در باره وی قبل از هجرت امد متناسب شناخت علی پس از رحلت نبی گرامی است با توجه به اینکه ایاتی در باره وی از قبل از رحلت آمده است و به قرائن آیات الهی و روایات نبوی، نص بر ولایت بر ما حتمی است و لذا سیستم انتخاباتی دسته جمعی نزد ما مطرود و سرپرستی علی مقبول و راه خانه نبی گرامی پیش گرفته بآنجا رفتند.

عمر قسمتی از نبوت را برتری میداد!

از آن لحظه که نبی گرامی به مردم رساندند که از بستر بیماری بر نخواهند خاست تا وقتیکه ابابکر در سقیفه انتخاب شد تقریباً سه روز طول کشید بموازات این سه روز فعالیت هائی شروع شد که گردانندگان اصلی آن را چند نفر تشکیل میدادند، دولت نامبردگان دوستانه بود و اساسش چنانچه ملاحظه گردید بر دگرگون معرفی کردن اشخاص آنچنان قرار گرفته بوضعی که با پیشبرده مقاصدشان جور آید و سازگاری کند و اینکه عمر همه جا جسم محمد را رها کرده و جان محمد را چسبیده بود نکته جالبی دارد:

برای غسل حضرت حاضر نشد اما برای اینکه به مردم بفهماند حضرت نمرده است عصبانیت نشان میداد.

برای قلم کاغذ خواستن حضرت، ان الرجل لیهجر میگفت اما

ساعتی جلوتر از جیش اسامه جدا و به مدینه بازگشت که در عیادت و زمان رحلت حضرت شرف حضور داشته باشد (هر چند حاضر نشد در غسل و کفن حضرت شرکت کند و به سقیفه رفت) ساعتی قبل سخن پیامبر را تلخ و لیهجر معرفی نمود و بعد سخن پیامبر الائمه من قریش شیرین بود او....

پاسخ در اشکال !

«پزشک سقیفه» هنوز به سقیفه نرسیده میداند برای خوانندگان حداقل دو اشکال پیش آمده است.

یکی آنکه: عمری که بارها گفته است لولا علی لهلک عمر و در برابر پاره ای مسائل درماندگی نشان داد چگونه اینچنین که مورد بحث قرار گرفت فعالیت هائی به نفع روانکاوی تاریخی می تواند داشت؟ که برای پاسخ کافیست گفته شود:

عمر دید نبی گرامی در نهایت قدرت وصایت است و هر کس احساس مرک کند قدرت وصایتش درباره آنچه مورد علاقه اش میباشد شدت مییابد:

یکی برای یگانه فرزندش سفارش میکند و دیگری کتاب نیمه تمام خود را وصیت مینماید و اینک آنچه نزد رسولخدا عزیز و گرامی میباشد و در باره اش قدرت وصایتش جلو آمده و شدت یافته و آن را به یکی سفارش خواهد نمود بدون شک اسلام میباشد که علی را به سر پرستی اش بگمارد. و لذا عمر با زرنگی تمام این قدرت را قبل از ظهور

و بروز تخطئه کرد و با کلمه «لیهجر» در هم شکست ولی از ترس آنکه این چنین کلام رفتار در برابر رسولخدا به تفرقه انداختن و حضرتش را عصبانی ساختن متهم گردد و در نتیجه امکان خطر را حتمی میسازد و خطر آنکه افکار عمومی که مناسبات پیامبر و عمر را بعد از کلمه «لیهجر» تیره تصور نموده و علیه وی باشند به جبران آنچه گفته شده بلکه برای آنکه مردم باور کنند عمر فداکارترین فرد نسبت به رسولخدا و محمد عزیز کرده اوست فریاد برآورد:

محمد نمرده است یعنی عمر رابطه اش تا آنجاست که حاضر بقبول اینکه پیامبر محبوبش مرده است نمیگردد و این چنین رابطه دوستانه و مستحکم است. محمد نمرده است در تعقیب ان الرجل لیهجر این حقیقت را میرساند که نمی خواستند نمای دوری از نبی گرامی بدون مقاومت و دشواری برگزار گردد.

اشکال دوم این است:

آیات و روایاتی نیز در شأن ابابکر و دو خلیفه پس از وی در کتاب های اهل سنت وجود دارد و علی با سایرین از این جهت چه بازشناختی دارند که پیروانش آنها که در خانه اند با ساکنان سقیفه قابل تفکیک باشند و بتوان یکی را برتر دانست؟:

الف آنچه در فضیلت علی رسیده است بعنوان خلیفه چهارم مقبول سنیان و بنا بر آنچه معلوم میباشد مورد پذیرش شیعیان نیز هست یعنی همه در این نقطه تقاطع بهم رسیده اتفاق نظر و اتحاد رأی دارند.

ب- آنچه در قرآن منتسب به فضیلت علی است از نوعی ویژگی

برخوردار میباشد زیرا آیات مذکور کمتر مورد اشکال و ایراد قرار گرفته و کمتر مدعی خصوصی داشته است.

ج- چندین قرن قدرت و زر و زور در دست کسانی بود که کوشیدند از آنچه در فضیلت علی است بکاهند و فضیلت دیگران را افزایش دهند از این قرار آنچه از علی بجای مانده باید در حداقل تصور شود که از لابلای سر نیزه ها گذشته و اجازه عبور برای رسیدن به عصر حاضر گرفته اند و آنچه در بزرگواری دیگران رسیده با شرایط حاکمیت متجاوز از ششصد سال سازگاری داشته و از خواسته های شروع سقیفه تا پایان خلافت عباسیان در اشد قدرت بوده و حفاظت میشده است.

د- آنقدر در فضیلت کسانیکه در خانه بوده اند (سلمان - ابوذر - مقداد، ....) از نبی گرامی روایت وارد شده است که هر کدام به تنهائی بیشتر از معاریف از صحابی شرکت کننده در سقیفه تعریف شده اند.

ه- جالب تر از همه دقت تاریخی و بررسی همه جانبه از علم الرجال میباشد که دانشمندان معاصر پیگیری کرده و به آن دسترسی یافته و به چنین نتیجه رسیده اند که:

از سلسله سند روایات جمع مورد بحث همینکه به اولین فرد می رسند که بعنوان منشأ و مصدر معرفی شده است وی را با ساختگی یا کرایه ای می یابند یعنی یا وجود خارجی نداشته و وی را ساخته اند تا حدیثی دلخواه که کسی حاضر بگفتنش نیست بگویند یا وجودی داشته و کرایه اش کنند تا حدیثی دلخواه به ازای این خودفروشی از او بشنوند

و بعبارت دیگر: یا کسانی که وجود خارجی نداشتند میساختند که الفاظی از آنها نقل کنند یا کسانی موجود را آنچنان میساختند که خود الفاظی را نقل نمایند و هر چه آورده میشود بدون دلیل باقی نخواهد ماند.

آری آنچه مورد اتفاق جمیع مسلمانان است ذکر فضائل و مناقب علی است که از نبی گرامی بیان گردیده است و ذکر جملات ان الرجل لیهجر - حسبنا کتاب الله نیز مورد اتفاق است که عمر آنرا در حضور نبی گرامی هنگامیکه در بستر رحلت افتاده بودند گفته است که بحث پیرامون این دو قسمت فعلا وارد و منظور است.

عمر بین رسول خدا و مردم فاصله انداخت

جنبش ها دو قسمتند:

گروهی و کلی، جنبش کلی برای کسانیکه خانه و سقیفه را بوجود آوردند اسلام بود و ساکنان هر دو قسمت خود را مسلمان و پیرو اسلام میدانستند و در جنبش کلی شرکت داشتند و امروز نیز طرفداران سقیفه انتخاب ابابکر را که با رأی اکثریت انجام گرفت نوعی اتخاذ «سبیل المؤمنین» و مربوط به جنبش کلی میدانند که چگونگی آن آورده خواهد شد.

جنبش گروهی برای کسانیکه قبل از جدا شدن خانه و سقیفه در جنبش کلی عضو بودند با سخنان عمر آن هم در حضور پیغمبر بوجود آمد و جنبش های گروهی همیشه در زمانی بوجود می آید که جنبش های کلی در برابر ملتی دیگر شکست خورده باشد یا وقتیکه قائد عظیم

الشأن جنبش کلی از دست رفته یا در حال از دست رفتن باشد.

جنبش گروهی بر جنبش کلی تقدم میجوید و در نتیجه عمر توانست جنبش گروهی را با گفتن «لیهجر» و ایجاد فاصله بین پیامبر و مردم که یکدسته قرآن را بدون پیامبر کافی بدانند و دسته ای ندانند بوجود آورد و در نتیجه انتخابات سقیفه محصول پیدایش جنبش گروهی است نه جنبش کلی و اتخاذ «سبیل المؤمنین» نمیتواند راهی جز آنچه راهنمائی با پیامبر و مربوط به جنبش کلی باشد تصور کرد (هر چند ممکن است عمر از اول قصد این نکرده باشد دو دستگی بوجود آید لکن اهمیت متوجه این مسئله است که خودش (به پیامبر) چگونه حاضر باشد با کلمه لیهجر فاصله بگیرد!

قرآن دیگری نوشتن

طرفداران سقیفه اصرار کرده اند برای معنی کردن «لیهجر» دائره المعارف جدیدی بسازند تا اگر به آن مراجعه شد معلوم گردد عمر نسبت به پیامبر عزیزش که در تب و تاب بوده است دلسوزی کرده و کلمه «لیهجر» را گفته تا مردم به اختلاف نیفتند یا هر چه زودتر از اطراف بیماری که به استرات و تنهائی نیازمند است با اعجاب و شگفتی که چگونه می توان در حضور پیامبر چنین گفت پراکنده شوند یا .... اما هر گونه دائره المعارفی در برابر قرآن نوشته شود قرآنی که اطاعت از رسولخدا و تأسی از وی را واجب دانسته آن دائره المعارف مردود است مگر آنکه قرآنی دیگر نوشته شود یا بتوان پذیرفت که قبلا پیامبر

و عمر تبای کرده و چنین صلاح اندیشی کرده اند تا نقشه مذکور و تفرقه خانه و سقیفه پیاده شود و الا اطاعت از امر فرستاده خدا «قلم کاغذ برایم بیاورید» واجب و می بایستی بدون چون و چرا آورده شود و این وجوب با ذکر جمله «تا چیزی بنویسم که هرگز گمراه نشوید» به اشد وجوب میرسد.

جنبش های کلی همیشه در برابر چند مسئله از جبر اجتماعی قرار دارند از جمله:

انعطاف پذیری اجتماع و استعدادهائی که در گوشه و کنار آماده پذیرش جنبش های گروهی اند و اینها همه کیفی اند نه کمی، انسانی اند نه حیوانی و هر چه مسئله بزرگتر یا جمعیت بیشتر باشد جنبش های گروهی شکاف بزرگتری ایجاد مینمایند.

جنبش کلی (اسلام) بشدت در برابر مسائل مذکور قرار داشت، انعطاف پذیری اجتماعی که عصر جاهلیتش به صبح اسلام مبدل شده و سخت جهش کرده و همیشه بوجود آوردن جهش های گروهی در این فاصله شدید که جهش های کلی بوجود آمده آسانتر است و استعدادهای صد و هشتاد درجه چرخنده برای برگشت آمادگی بیشتری دارند و عکس العمل های ذخیره شده که شدیداً در اجتماع سریان یافته بیشتر عطشان هموار گردیدن میباشد و اینها همه کیفی و انسانی است بکیفیتی که با غرائز آدمی سازگاری کند و انسانیتی که خود تشخیص داده ها را درست بداند و بکار آورد و نتیجه بخواهد و اینک کیفیتی انسانی افراد حکم می کند خواسته های خفته در نهادشان با توجه دادن عمر بیدار شود

و این مرد تبدار در بستر افتاده «لیهجر» را کنار بگذارند و کتاب الله حسبنا را بچسبند و این بسیار دلچسب غرائز است که بشریت همیشه در مرحله اعتقاد میگوید:

خدا و زمان عبادت دوست دارد آنچه را حس یا درک کرده بپذیرد، عقیده اش بر این باشد که خدا او را خلق کرده است هر چند در برابر شخص یا بت یا آتش یا گاو عبادت و احترام میکند و نیز عقیده اش بر این که کتاب خدا به منزلت درک و حس درآمده و نزول یافته و سمعی و بصری و از محسوسات است اما محمدی که در حالت «لیهجر» است محمدی است منهای وحی و بدون شک روبرو شدن با سیمای تازه ای که مربوط به وحی نباشد یا جنبش گروهی سازگارتر می آید و اگر مسئله وحی از پیامبر در بستر منتفی نشود چون باتکاء وحی میخواهد استفاده کرده تعیین جانشین کند فرصتی از دست خواهد رفت و به علی توجه خواهد شد و در نتیجه جنبش گروهی حاصل از قدرت انفصال طلبی «لیهجر» نابود گردیده یا حداقل خلل پذیر میشود.

چرا رسول خدا اصرار در آوردن قلم و کاغذ نکردند؟

رحلت نبی گرامی جبر تکوینی است و جانشین لازم داشتن هر پیشوائی جبر اجتماعی است اما همینکه قائد یک جنبش کلی احساس ایجاد تشکیلات گروهی کرد برای اینکه جنبش کلی کمتر دچار انفصال و گسستگی شود سخنی را که به زبان آورده و بعلت آن جنبش گروهی

جرئت تظاهر کرده پش میگیرد و افراد را به حال قبل از ان سخن رها میکند زیرا قبل از آن همه سعی میکردند چنین وانمود کنند که اعضاء جنبش کلی هستند و علت اینکه نبی گرامی اصرار درخواستن قلم کاغذ جنبش نکردند همین بود که شکاف ایجاد شده با ضربه «لیهجر» را در جنبش کلی در نطفه خفه سازند و ضربه کاری و سخت مؤثری را که دیدند بر اسلام وارد می آید برای جلوگیری از بیشتر شدنش فرمودند:

برخیزید برخیزید و مردم را با آنچه قبلا دربارۀ جانشینی علی شنیده بودند واگذاشتند و از جمله با بخ بخ لک یا علی اصحبت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنه.

اینکه آوردم رحلت نبی گرامی جبر تکوین بود و جانشین لازم داشتن هر پیشوائی و از جمله آنحضرت جبر اجتماعی، این مسئله را پیش می آورد که آیا حضرتش متوجه چنین لزومی نبود و نمیدانشت که با یک مسئله ضروری اجتماعی روبروست و ناگزیر باید جانشین تعیین نماید یا اینکه مطالب مذکور را می دانست و در تعیین جانشین قصور ورزید یا اینکه جانشینی تعیین کرد و مردم درباره وی اختلاف کردند؟ و مگر اختلاف در عرصه کلمه «لیهجر» میتوانست بوجود بیاید؟

قبلا جامعه و آزادی فردی مطرح بود که فرد آزاد باشد و جبر را به اجتماع نسبت میدادند و این دو یعنی فرد و اجتماع را برابر یک دیگر قرار داده می گفتند برای طرح و حذف یکدیگر در تلاش دائمی اند تا آنکه فرد یا جامعه کدامین در مبارزه پیروز شوند و رسولخدا در این مبارزه پیروز شده آن هم با جبرهای مخصوص که خود بوجود

تخطئه وارد بر ولایت

یکی میخواهد پزشک شود تصمیم به درس خواندن می گیرد به مدرسه می رود همیشه با جبرهای گوناگون روبروست:

گذر عمرش جبر است جبری با صلابت و نفوذ ناپذیر.

غذا خوردنش که بتواند درس بخواند جبر است اما نه به محتوی اولی.

انتخاب برنامه ای صحیح و اسلوبی که بتواند درست درس بخواند باز جبر است و از قبل سبکتر و حتی در سرحد و مرز آزادی.

پذیرش اسلام نیز با جبرهای اصول عقاید و فروع همراه است: قرآنش با صلابت و نفوذناپذیر که تضمین شده الهی است و چاره ای جز گفتن حسبنا کتاب الله برای مؤثر ساختن کلمه «لیهجر» نبود و باز این روش را می بینیم که هر زمان خلفا خواستند ستمی روا دارند بکار بردند یعنی از قرآن بی زبان تعریف کردند یا آن را مطلا ساختند و در کنارش به زبان داران ستم روا داشتند و قرآن بر نیزه کردن معاویه در صفین اولین نمونه اش میباشد.

توحید ونبوت و بسیاری دیگر از مسائل دین همانند قرآن نیست

که در برابر امواج خشم دشمنان بتوانند نفوذناپذیر بماند و بهمان نیروئی که در صدر اسلام در عرصه اجتماع وارد و حاکم بود مشاهده نمود و امامت و ولایت که با وحی سر و کار ندارد در درجه سوم است و مردم را میتوان با جلد دادن و رنک و روغن زدن و مطلا جلوه گر ساختن قبلی به آن مشغول داشت و از بعدی دور ساخت اما بر عکس روش مذکور عمل نمودن از محالات است و در اینجا می بینیم در درجه اول با حسبنا کتاب الله جلد داده شده و دومی (نبوت) با لیهجر از مردم فاصله گرفته و در نتیجه سومین (ولایت) بکلی منتفی است.

اشتباهی که ممکنست دامنگیر هر فردی بشود اینست که اطمینان دارد به تنهائی نمی توانند دخالتی مؤثر در اجتماع داشته باشد و تسلیم جبر است و همین تسلیم جبر شدن بدون تمسک به آزادی غیر ممکن است و عمر این کار را نکرد و همین که دید با کلمه «لیهجر» توانست نبوت را تحویل جبر اجتماع دهد به تصور آزادی بیشتری متوجه مرحله نفوذناپذیر و تضمین شده قبلی شد و ندای محمد نمرده است محمد نمرده است در داد و با شکست روبرو شد:

آنجا نبوت مطرح بود که امکاناتی در حاق کلمات سحر، جنون، لیهجر (بفرض آنکه معنای خوش آیندی نداشته باشد) مفلوج و پریده رنک به فرستاده خدا نزدیک میشد اما اینجا قرآن تضمین شده نفوذناپذیر است.

برای نزدیک شدن دشمن و حتی دوستی که بخواهد آیه ای را دگرگون معرفی نماید صلابت و محکمی را از دست نمیدهد و تحدی

قرآن که مقبول شیعه و سنی است از جمله همین است.

چرا عمر جرئت گفتن داشت

آنگونه که پدرو مادر فرزندان خود را دوست میدارند (خلقت باید اینگونه بیافریند تا در حفاظت فرزند بکوشند) فرزندان پدر و مادر را دوست نمیدارند و لذا سفارش پروردگار آنچنانکه چندین مرتبه نام حبیبش محمد را در کنار نام خود آورده والدین را نیز مشمول چنین افتخار و مرتبتی داشته و از جمله: ان لا تعبدوا الا الله و بالوالدین احسانا گفته است که اگر خدمتگذار مدرسه آزرده شود و درباره آنکه وی را آزرده به مسامحه و سهل انگاری بگذرد و نوبت آموزگار میرسد و باز اگر مدعی پیدا نشود نوبت به مدیر و بالاترها میرسد و بهمین قیاس و سنجش بی احترامی به خالق مجازی (پدر - مادر) مقدمه سستی در عبادت نسبت به خالق حقیقی است و اگر عمر از کلمه «لیهجر» در برابر نبوت طبق دلخواه برداشت نکرده بود به قرآنی که چند آیه درباره مردن پیامبران و از جمله رحلت محمد را دارد برخلاف نزدیک نمیشد و فریاد محمد نمرده ست محمد نمرده است بر نمی آورد و اگر پس از گفتن «لیهجر» همه به وی پرخاش میکردن تا ساکت باشد بدنبال آن «محمد نمرده است» گفته نمیشد همانگونه که در برابر «محمد نمرده است» همه به اعتراض برخاستند و ابابکر وی را از گفتن بازداشت و این شکست بزرگی برای عمر بود و چه بسا اگر «محمد نمرده است» از او سر نزده بود به هنگامی که ابابکر دستش را در سقیفه بطرف وی دراز کرد و

گفت به یکی از این دو (عمر - ابوعبیده جراح) بیعت خواهم کرد عمر سرشار از برداشت مسرت آمیز «لیهجر» پیشنهاد مذکور را میپذیرفت و وی خلیفه اول بود یا آنکه با ابابکر تذکر میداد که از چه زرنگی میکند و خلافت را بین دو نفر در تردید میگذارد خوب است دست بطرف یکی دراز کند، و حال آنکه شرمندگی از شکست در اشتباه که «محمد نمرده است» از وی بوده و ابابکر وی را متوجه ساخته سبب شد در اینجا نیز به ابابکر متوجه شود و این شرمندگی بیشتر از آن جهت بود که طرفداران لیهجر وی به تشتت و تفرقه با جمله تفرقه انداز «محمد نمرده است» تهدید میشدند یعنی اگر کلمه «لیهجر» مانع شد که کلمه ای از نبی گرامی در بستر رحلت اضافه بر کلمات قبلی شان شود، جمله «محمد نمرده است» میرفت که باعث مرک «برداشت از لیهجر» گردد.

عمر حق گفتن حسبنا کتاب الله را نداشت

عمر از لحظه گفتن «لیهجر» تا قبل از گفتن «محمد نمرده است» به جبرهای ساخته پذیری آنچنان دست یافت که اگر «محمد نمرده است» نگفته بود با برداشت از کلمه «لیهجر» کافی بود که قبل از ابابکر به خلافت برسد اما گفتن جمله مزبور که با دخالت ابابکر بعنوان رفع اشتباه و اقرار به آن به خاموشی گرائید و سبب شد بهمان قیاس و سنجش که نبی گرامی به حاضران فرمودند:

برخیزید برخیزید و از کنار نبوت دور شوید و شدند و عمر نیز با

اعتراض مردم و دخالت ابابکر از قرآن دور باشد و تعجب مردم بیشتر از این بود:

آیاتی در قرآن است که درباره رحلت حضرت محمد آمده است و تقریباً همه مسلمانان آیات مذکور را میدانند پس چگونه می تواند حق داشته باشد کسیکه حتی اطلاعی در شناسائی بسیاری از آیات و از جمله در این باره ندارد حسبنا کتاب الله بگوید.

یعنی کسیکه کتابی را نخوانده یا اطلاعی که کافی از آن ندارد چگونه می تواند آن کتاب را کافی معرفی نماید و اینجاست که راسخون در علم و پیشوایان دین و حضرت علی و شریکان قرآن (آنها که بهتر از دیگران بر قرآن آشنایند و مشمول لولا علی لهلک عمر میگردند) شناخته میشوند و این شرط اول اختلاف اولواالامر با غیر آن است یعنی اولوالامر حتما باید در مرتبه لهلک نباشد!!

چرا عمر اولین خلیفه نشد؟

عمر نمیخواست خودش را تبرئه کند و الا پس از آوردن جمله «محمد نمرده است» به ذکر ادله و براهین میپرداخت که بتواند بنحوی اشتباهش صورتی بظاهر درست پیدا کند بلکه متوجه شد (یا ابابکر توجهش داد) که لازم است خودش را فدای جلب و طرح ابابکر و حذف و طرد علی کند و اشتباه خودش را که خدشه ای خواهد بود که به نیروی بدست آورده از حسبنا کتاب الله و «لیهجر» وارد می آورد بدینطریق مقر و معترف گردد و اینکه میگویند:

دنیای تضاد و همیشگی نبوده و در سرای جاودانی است که تضاد از بین میرود و نمونه فنا پذیرش دو جمله متضاد عمر است که بلافاصله پس از تبلیغ و تلاش درباره «محمد نمرده است» ضد آن را قبول و ابلاغ نمود که «محمد نمرده است» و این در قرآن است و اینجا نیز تضاد همان حالت انفصال و گسستگی را برای عمر بوجود آورد و مجبورش ساخت به ابابکر بگوید تو اولی و اقدام برمائی

اشتباه سیاسی عمر

کسیکه در جنبش های گروهی امتیازی نشان میدهد توانسته توجه مردم را جلب نماید و در صورتیکه با بیان توانسته ایجاد جنبش گروهی نماید یا آن را جهشی دهد چشم همگان بدهانش دوخته است که دومین سخن را بگوید که کار را یکسرده کند یا همه متوجهند که دومین سخنش چه خواهد بود و چه کار خواهد کرد عمر با «لیهجر» جنبش گروهی بوجود آورد لذا در دومین سخنش نیز فوق العادگی توقع دارند اما در اینجا خراب کرد و دهانهائی که زیر چشم های دوخته شده بدهان عمر قرار داشت همه از تعجب باز ماند و حالت اعتراض گرفت که علتش تهدید عمر همین بود و الا آواز عمر که «محمد نمرده است» به تنهائی و بدون تازیانه و تهدید کافی بود.

سخنان رسول خدا گاهی شیرین و گاهی تلخ بود

مشکل ترین مسئله در این قسمت این است که:

آیا «لیهجر» با «محمد نمرده است» هم آغوشی کردند و سقیفه را بوجود آوردند یا حسبنا کتاب الله و «محمد نمرده است» این تولید مثل را داشتند؟

«پزشک سقیفه» وقتی به شرح سرگذشت سقیفه رسید لحظاتی را نشان خواهد داد که نبض سقیفه بشدت میزند و خود را فرزند «لیهجر» و حسبنا کتاب الله معرفی مینماید اما لیهجری که مرز سخنان شیرین و تلخ نبی گرامی قرار گرفته به نفع تبلیغات انتخاباتی از آن برداشت مینمایند بدین طریق که اگر مطلب با صرافت طبع عمر در جهت انتخاب ابابکر موافق بود شیرین و اگر تمایلی به نفع علی داشت تلخ و مردود شناخته می گردد چنانچه فاصله کوتاهی سخن همان پیامبری که مشمول «لیهجر» واقعشده بود به استناد اینکه نبی گرامی در کمار هوشیاری و نهایت شیرینی فرمودند:

الائمه من قریش همین شعار تبلیغاتی گردید و حال آنکه اگر بجای قریش از قبیله ای نزدیکتر به علی یاد شده بود این چنین استقبال از آن بعمل نمی آمد و جزو لیهجرها محسوب و کنار بود.

تبریک با بخ بخل لک و تسلیت با لیهجر

مدتها قبل از تشکیل قلب جنین در میان هزاران سلول نطفه چند سلول است که میطپد و اینها در همان محلند که قلب را میسازند.

مدتها قبل از پیدایش چشم در جنبندگان، محلی در میان سلولهای

ناحیه پیشانی! موجودات اولیه وجود داشت که درخشنده تر بود و میرساند که اینجا محل بوجود آمدن چشم است، بخ بخ لک یا علی گفتن عمر نیز در غدیرخم آغاز شخصیت گرفتن وی برای دسترسی به فرصت مناسبی بود که بهترینش را در فرصت «لیهجر» یافت و راه تشخیص را متوجه شطر سقیفه نمود و اگر میخواست بدون «لیهجر» یا بدون «حسبنا کتاب الله» وارد سقیفه شود کسی از او تاسی و جانبداری نمیکرد بلکه پیامبری که قبل از «لیهجر» واجب الاطاعه شناخته میشد بعد نیز با همین امتیاز و ارتباطی که با وحی دارد مورد سؤال و اصرار قرار میگرفت تا جانشین خود را که یک ضرورت اجتماعی متعین است معرفی نماید.

بقراری که آورده شد عمر با بخ بخ لک یا علی گفتن شخصیت گرفتن را آغاز نمود و با ان الرجل لیهجر گفتن آنرا استحکام بخشید و در هر دو حال (تبریک و تسلیت) محمد وعلی در کنار یکدیگر بودند.

نگذارید قرآنی دیگر نوشته شود

عمر در بسیاری از موارد سعی کرده بود به مردم نشان دهد که نبی گرامی به خواسته های وی کاملا توجه میفرمایند از جمله چند مورد اتفاق افتاد که شخصی بنظر وی واجب القتل آمد عمر پیشدستی کرد و قبل از صدور رأی پیامبر حکم به کشتن یا رجمش داد و مردم را به این مسئله که نبی گرامی وی را تأیید میفرمایند متوجه ساخت اما در هر مورد با نومیدی روبرو گردید تا آنکه اتفاق «لیهجر» پیش آمد و ناگهان خود

را در میان مردمی دید که با وجود مخالفت با پیامبر نظرشان به وی جلب شده و تسخیر ذهنی او شده اند و حسبنا کتاب الله در حقیقت برای مردم جای پیامبر بیمار «لیهجر» را گرفته و همین اشتباه سبب جنبش گروهی و تشکیل سقیفه گردید بلکه عمر چنین به مردم وانمود کرد که محمد برای نوشتن قرآن دیگری قلم کاغذ میطلبید و اگر این درخواست مردود است این مرد نیز «لیهجر» است و اگر نمیخواهد قرآن دیگری بنویسد هر چه در برابر قرآن نوشته شود خارج از قرآن است در صورتیکه ساعتی بعد آنچه را پیامبر فرموده و در قرآن نبود می توانست آنها را شعار تبلیغات انتخاباتی قرار دهد جدا از قرآن بشمار نبود.

برگشت لیهجر به عمر

با آنکه گفتن «لیهجر» اکثریتی را که بتدریج حاصل شد بجانب سقیفه سوق داد پرسش آنکه: آیا مصلحت در نگفتن «لیهجر» و آوردن قلم کاغذ برای نبی گرامی بود و در اینصورت اجتماعی کلی تر برای اسلام باقی میماند یا آنکه اسلام بوسیله «لیهجر» تحدید شد و شانس نشیب و فراز و ناهمواری پیدا کردن در اسلام بیشتر گردید؟ و آیا قبل از «لیهجر» مردم بر سبیل المؤمنین بودند یا بعد از آن؟

پرسش دیگر آنکه:

آیا آزادی مستقر در وجود عمر برای گفتن «لیهجر» در همان لحظه که نبی گرامی قلم کاغذ طلبیدند موجودیت یافت یا آنکه مدتها پیش در

زوایائی از وجود عمر برای روز مبادا خفیه و خفته بوده است؟

بهر صورت استقرار «لیهجر» در وجود عمر حتمیت داشته و اگر بگوئیم در آن روز چنین تشخیص داده که گفتنش فوریت داشته است بلاشک از روی عصبانیت به زبان آورده و لذا عمر عصبانی «لیهجر» بوده و پیامبر باید به عمر «لیهجر» بگویند نه عمر به پیامبر و در غیر این صورت یعنی اگر «لیهجر» مدتها قبل از عمر مستقر بوده تا در موقعیت مناسب از قوه بفعل درآید پرسش دیگری در پی آن خواهد شد.

مگر عمر سخنگوی دولت اسلامی بود

بدون شک عمر و همه مسلمین پیامبر را می خواستند که پیامبرشان باشد اما عمر و همسانهایش پیامبر را آنچنان می خواستند که خلافتش را هم داشته باشند و اگر چنین نبود چرا دخالت های سیاسی و نظرهای اقتصادی و کاردانی های اجتماعی و صلاح دیدهای مذهبی در موارد عدیده از آنها سر میزد و مگر می تواند در حضور نبی گرامی چنین بودن جز برای نشان دادن خود و قدرت تمشیت اموری که دارند بوده باشد و اگر عمر پیامبر را فقط برای پیامبری می خواست نه برای آنکه بعد از ایشان هم بتوانند خلیفه پیامبر باشند و به امارت برسند عمر را با گفتن «لیهجر» چکار؟ و مگر معاریف از صحابی اطراف بستر حضرت نبودند؟ مگر عمر سخنگوی همه بود یا از آن ها نیابت داشت یا اگر صبر میکرد و وی نمی گفت دیگری «لیهجر» بودن پیامبر را درک نمی کرد و آیا از کدام سند قرآنی و دینی یا به اتکاء کدام مدرک علمی و پزشکی

عمر برداشته کرده گفتن کلمه «لیهجر» را در حق «پیامبر تبدار» روا دانست یا به چه دلیل و برهانی در مدت 23 سال پیامبری آن لحظه را مناسب گفتن «حسبنا کتاب الله» تشخیص داد؟

لیهجر گفتن بر بالین نبی گرامی بی مورد بوده است!

اشخاص بزرگ با نزدیک بودن به مردم هم می دهند و هم می گیرند مقداری از بزرگی خود را می دهند و مقادیری از ناسازگاریهای متعارفین را می گیرند و چون اشخاص بزرک آنهایند که مردم را به سعادت و کمال سوق می دهند کسی می تواند بزرگترین باشد که حتی در مواقع خطر یا روبرو شدن با شکست این سوق دادن را وظیفه دانسته از یاد نبرد و بزرگترین بزرگها که این فیض بخشی را حتی در بستر رحلت بیاد داشته هدایت بشریت را بر هر چیز مقدم داشت گفت:

برای اینکه گمراه نشوید (به کمال و سعادت سوق داده شوید) قلم و کاغذ بیاورید اما سؤال این است که آیا می توان در برابر چنین فیض بخشی (جلوگیری از گمراه نشدن) مطلبی بالاتر و مهمتر بنظر آورد و با گفتن آنرا تخطئه کرد تا تبدیل به احسن شود، بلکه آیا با «لیهجر» می توان قصدی بهتر از «گمراه نشوید» ارائه داد؟ و آیا سبیل المؤمنین متکی به لیهجر می تواند باشد یا به هرگز گمراه نشوید؟ آیا می توان درباره کسیکه از کودکی امین نامیده شده و در قرآن

نیز به امانت داری یاد شده به اندیشه رفت که این «گمراه نشوید» را العیاذ بالله برخلاف آنچه تا کنون نشان داده و بر آن بوده بزبان آورده و در حقیقت «گمراه نشوید» را می خواهد نزدیک رحلت با زرنگی هر چه تمامتر بجای قصدی دیگر که دارد توصیه و پیاده نماید؟ اگر جواب منفی است «لیهجر» گفتن بی جا بوده است.

آیا می توان برای کسیکه می گوید (من بزودی خواهم مرد قلم کاغذ بیاورید چیزی بنویسم) هرگز گمراه نشوید قرآن آورد و وی را سوگند بخدا داد که حرفش را پس بگیرد یا عوض کند؟ اگر جواب منفی است «لیهجر» گفتن بی جا بوده است.

به هر پیشوئی تا زنده است احترام میکنند جز برسول خدا!!

از جمله آداب عیادت از بیمار این است که زود از کنار بیمار برخیزند و اگر بیمار شخص متعارف معمولی هم هست باید سعی کرد بدون اجازه پزشک داروئی به بیمار نداد غذائی به او نخوراند و حتی بدون اجازه پزشک بیمار را عصبانی نکرد و روحیه اش را شکسته نساخت! و اگر بیمار عصبانی بود او را بهر طریق است دلجوئی کرد و آرامش داد اما چه شد که با پیامبر علی خلق عظیم و رحمه للعالمین که هنوز بیش از دو سه روز از بیماریش نگذشته برخلاف رسوم و آداب عیادت از مریض رفتار شد و عیادت مریض که از مستحبات اسلامی است با برخیزید برخیزید بروید گفتن بیمار پایان یافت، و حال آنکه بیمار عادی و عامی هم همیشه

از عیادت کنندگان تشکر می کند پس چه کردند که توانستند نبی الرحمه و علی خلق عظیم را چنین ناراحتشان کرده باشند!

کسیکه عنوان پیشوائی دارد اگر بیمار شود باز هم پیشوا است و اگر پیشوا سالها در بستر بیماری افتد کسی نباید احساس و اظهار خستگی کند (با توجه به چند روزه بودن بیماری حضرت) و اگر مأمورانی را قبل از بیماری نصب و عزل کرد نباید تا خود زنده است و اندیشه ای دارد در تعویض و جابجا کردن مأموران اقدامی نمود و اگر قلم و کاغذ می طلبد که عزل و نصبی نماید باز هم پیشواست!

محمد رسول الله - اطیعوا الله و اطیعوا الرسول - و لکم فی رسول الله اسوه حسنه پیشوائی سرور پیشوایان و سید عالمیان، اسامه بن زید را مأموریت می دهند که سر کرده سپاه باشد و سپاه را برای جهاد فی سبیل الله بصور بی ببرد و دستور می فرمایند کسانیکه بعداً کارگردانان سقیفه از آب در آمدند در آن لشکر شرکت کنند و همه اطاعت کردند، چند مرتبه در این باره تأکید و سفارش شد تا بالاخره سپاه قصد عزیمت نموده مقداری از مدینه دور شدن اما در خارج بیتوته کردند به قصد برگشتن زیرا خبر دار بودند که این بستر بیماری، بستر رحلت است./

از آنچه تاریخ به ثبت رسانده معلوم می شود بستر نبی گرامی در کناری بوده و عیادت کنندگان در خدمتشان نشسته بوده اند زیرا پیامبر فرموده است:

کسیکه دوست دارد در حالی که خود نشسته مردم در برابرش بایستند از شرار الناس می باشد و دوست نمی داشته اند کسی آنجا

ایستاده بود در حالیکه خود خوابیده اند. بعلاوه حاضران نشسته بودند که حضرت فرمودند:

برخیزید برخیزید و اگر ایستاده بودند می گفتند خارج شوید خارج شوید.

حضرت در زمان سلامتی آهسته و فصیح سخن می گفت و اینک در زمان بیماری بدون شک از آن بلندتر حرف نخواهد زد و ملایم فرمود:

قلم و کاغذ بیاورید تا برایتان چیزی بنویسم که هرگز گمراه نشوید، که عمر بلافاصله سخن حضرت را قطع نموده گفت:

ان الرجل لیهجر - حسبنا کتاب الله؟

آیا عمر بصدای بلند این حرفها را بازگو کرد؟

هرگز، زیرا آن روز که صدای حضرتش از طرف جبرئیل بازگور می شد: «ان الذین ینادون من وراء الحجرات اکثر هم لا یعقلون» هنوز در گوشها طنین انداز است و بدون شک در داخل حجرات بیشتر رعایت خواهد شد که صدا بلند نشود وانگهی مگر ممکن است در حضور پیامبر صدا بلند کرد؟ اما متأسفانه در تاریخ ثبت است و شیعه و سنی نیز آورده اند که بالاخره در حضور پیغمبر صلی الله علیه و آله (داخل حجرات) صداها بلند شد! صداها از یک نفر نبود، پیامبر فرمودند:

برخیزید برخیزید بروید و رفتند و رفتند و رفتند تا به سقیفه رسیدند و این مسیر نمی تواند سبیل المؤمنین باشد.

هرگز هرگز سبیل المؤمنین نیست!

آیا بر علی و سلمان و ابوذر و مقداد و ساکنان خانه اطاعت از دستور «برخیزید - برخیزید - بروید» واجب نبود؟

آیا اینها هم اطاعت کردند و رفتند!

جای شک و تردیدی نیست که نامبردگان می دانستند برخیزید برخیزید برای کسانی گفته شد که اطراف کلمه «لیهجر» شروع به سینه زدن! و سر و صدا راه انداختن نمودند و اگر آنها خارج می شدند، برگردید برگردید بشما نبودم، از طرف نبی گرامی بلند می شد پس سبیل المؤمنین راه بروید نبوده راه بیائید می باشد.

پیامبر با دستور تشکیل جیش اسامه، عمرو .... را از شهر خود (مدینه النبی) و اینک با برخیزید برخیزید از خانه خود (بیت النبی - مسجد النبی) خارج نمودند و این مسیر (از مدینه به خارج - از خارج به مدینه و خانه رسولخدا - از خانه به سقیفه) نمی تواند با اوضاع و احوالی که گفته شد مسیر پیامبری و سبیل المؤمنین باشد هر چند همه مسلمانان (بغیر از علی که رسولخدا مدینه را برای خلافتشان خالی از رقیبان و مخالفان نمودند) همه را و از جمله کارگردانان سقیفه را به جهاد فرستادند و عملا نشان دادند اسامه بن زید می تواند بر ابابکر و عمر و ... امیر باشد اما نمی تواند بر علی امیر باشد و در مدت

پیامبری هرگز کسی را بر علی امیر نکردند و سبیل المؤمنین نمی تواند این مسیر باشد (اسامه امیر بر ابابکر بدستور پیامبر - ابابکر خلیفه شود و امیر بر اسامه با انتخاب سقیفه).

از چند مطلب فوق می توان خلاصه های زیر را تعبیر نمود:

1- این از جمله ابتکارات فردی است که یکی از سپاهیان مأمور به جهاد به قصد پیامبری که دستور جهاد داده بدون اجازه از جهاد برگردد و بر حضرت وارد شود و «لیهجر» گویان به جانب سقیفه برود.

2- نبی گرامی خبر از درگذشت خود در این بیماری داده بودند.

3- اسامه امیر بر لشکری معین شد که ابابکر و عمر و .... از جمله سپاهیان بودند.

4- علی را پیامبر نزد خود نگهداشتند.

5- اصرار و تأکید به اسامه که سپاه را بردارد و هر چه زودتر به محل مأموریت برود.

6- این مسیر هم سبیل المؤمنین نیست، به جیش اسامه به پیوندید - به عیادت پیامبر برویم که حالش سخت است «لیهجر لیهجر» - برخیزید برخیزید بروید - انتخاب سقیفه و آیا این مسیر سبیل المؤمنین است؟1

آیا با احتباک موارد فوق و صغری و کبری کردنشان چه فهمیده می شود؟ !

تاریخ «لیهجر» هم به فردگرائی متمسک است همانگونه که همه علیت های تاریخی جنبه مفرد دارد اما اجتماع به فرد مربوط نیست و

کاملا به مجموع اتصالها و انفصالهای اعتقادی ارتباط دارد و «لیهجر» که از فردی برآمد با حسبنا کتاب الله وارد اجتماع شد و در خانه رسول الله سر و صدا و دسته بندی آغاز گردید.

عوض کردن مسیر تاریخ !

تاریخسازی را یک نفر شروع می کند، اعتقادات اجتماع دخالت می کند، تاریخ ساخته می شود و شروع تاریخ در اینجا با «لیهجر» بود و شگفتی از زرنگی عمر که کبوتران اعتقاد مردم را که به اطراف لانه خود (قرآن) در پرواز بودند همه و همه را گرفت و به بند کشید یعنی تاریخسازی را خود با «لیهجر» شروع کرد و با حسبنا کتاب الله تحویل اجتماع داد.

عمر که با بسیاری از قرآن ناآشنا بوده و بارها لولا علی لهلک عمر گفته است خواهید گفت چگونه توانست این چنین مؤثر شروع کند و اینگونه مؤثر پایان دهد؟ «لیهجر» را از کدام دائره المعارف برداشت و به حسبنا کتاب الله با چه نیروی خلاقه اندیشه ای توجه نمودیم؟ چشم گشاد تاریخ شاهد موارد مشابه بوده و چه بسا یک جمله یا یک بیت یا یک پیغام یا یک کلمه یا یک جسارت یا یک کارد یا یک گلوله یا یک «لیهجر» مسیر تاریخ را عوض کرده است و بر حسب آنکه طرف در چه مقام و درجه و شخصیت بوده باشد اگر گوئی تاریخ بهمان نسبت و شدت می باشد و کلمه «لیهجر» آنقدر تاریخ را عوض کرد که گوشه ای از آن را می توان با توجه به نسبت جنبش کلی اسلام و جنبش

گروهی «لیهجر» به مقیاس در آورد.

سکه رایج سبیل المؤمنین !

مردم سکه رایج زمان را دوست دارند و سکه رایج پیامبری اینک سکه رایج «لیهجر» است.

بدون شک پدیده «لیهجر» (پدیده می گریم زیرا پدیده ای بزرگتر از این تاریخ نشان نداده است) ناشی از ساخت کلی «نبوت» است یعنی اگر عنایت خداوندی به رسالت در عصر جاهلیت تعلق نگرفته بر مناسباتی که اصلا تاریخ آنرا ثبت نماید بوجود نیامده بود و «لیهجر» گفتن ابتدای شرکت عمر و طرفدارانش در صفحات تاریخ مربوط زمان پیامبر است که سکه دو روی آن زمان را که بر یکطرفش لا اله الا الله و طرف دیگرش محمد رسول الله نوشته شده فقط لا اله الا الله آنرا نشان دادند و آنرا پشتوانه اسلام به اتکاء حسبنا کتاب الله قرار دادند یعنی کتاب الله از لا اله الا الله اما اینک محمد رسول الله بیمار و «لیهجر» است و چه بهتر که عاقلانه اقدام و پیش بینی شود.

علی و یارانش در خانه مشغول امور مربوط به پیامبرند، نفراتی از مردم هم به سقیفه رفته اند و مذاکرات در اطراف بیعت کردن با یکی بعنوان امیر مطرح است پس چرا ما شرکت نکنیم تا مورد شیخ قبیله یا امیر آینده قرار نگیریم، چه بهتر که ما هم برویم و از سکه رایج که یکطرفش لا اله الا الله و رویه دیگرش آرم و علامت سقیفه «ان الرجل لیهجر» دارد استفاده سود مندانه نمائیم؟ اما این سکه نمی تواند در آن

شهر که از سبیل المؤمنین به آن راه می توان یافت رایج باشد زیرا خزانه ای که پشتوانه آن را صیانت می نماید بر چهارپایه قرار دارد.

1- پیامبری تب دار را عاری از درک برای نوشتن آن چیزی که بتواند بشریت را از گمراهی نجات دهد معرفی کردن.

2- رحلت یافته ای را زنده معرفی کردن.

3- برای تمشیت امور و حل و فصل احکام ایدئولژی اجتماع را به نقوش کتاب حوالت دادن.

4- «لیهجر» گفتن و تفرقه عقیده را تماشا کردن «حسبنا کتاب الله» گفتن و تفرقه عقیده را تماشا کردن «محمد نمرده است» گفتن و تفرقه عقیده را تماشا کردن و این کیفیت گسستگی ایجاد کن را فرو نگذاشتن

باز هم بی مورد بودن کلمه «لیهجر»

به پیامبری که دندانش شکسته و در حال ضعف است «لیهجر» گفته نشد!

به پیامبری که در غار کنار ابوبکر است و دشمن بر سر غار ایستاده سراغش می گیرد «لیهجر» گفته نشد!

به پیامبری که عمرو بن عبدود را دید «لیهجر» گفته نشد!

مهمتر از همه:

به پیامبری که بارها تب کرده و در بستر بوده «لیهجر» گفته نشد!

چه شد که در تب بستر رحلت به حضرت «لیهجر» گفته شد؟

خانه یکی - بستر یکی - تب در تمام دفعات یکی - بیمار یکی -

عیادت کنندگان یکی و همه سلام سلام سلام و جواب تشکر تشکر تشکر، هیچ چیز در تمام عیادتها اختلاف نداشت.

جز این بستر که بعنوان عیادت از پیامبر از جیش اسامه دلسوزانه جدا شده خود را به خانه نبی گرامی رساندند، همه سلام سلام سلام و جواب تشکر تشکر تشکر اما همینکه سخن از اقدام برای جلوگیری از گمراهی مردم بمیان آمد «لیهجر» هم بمیان آمد در اینصورت مگر «لیهجر» می تواند چیزی دیگر جز پاسخ ممانعتی از اقدام در جهت «جلوگیری از گمراهی مردم» بوده باشد؟!

این بارها تکرار شد که تبدار ممکنست با دو عشر درجه تب هذیانگوئی داشته باشد و در نتیجه سخنانش «لیهجر» معرفی گردد و در 41 درجه این چنین نباشد، اما آنچه هنوز گفته نشده آنکه: بیماری که با هر نوبت تب استفراغ دارد اگر باز هم تب کرد امکان اینکه استفراغ داشته باشد زیاد است.

بیماری که با هر نوبت تب کردن هذیان می گوید امکان اینکه با تب بعدی هم هذیانگوئی داشته باشد زیاد است اما سابقه «لیهجر» در تب های قبلی پیامبر دیده نشد که بتوان تشخیص عمر را درست تلقی کرد بود وانگهی اگر عمر اصرار داشت هذیانگوئی حضرت را ثابت کند خوب بود به امر حضرت اطاعت کرده دستور آوردن قلم کاغذ بدهد، حضرت بنویسند و از نوشته شان هذیانگوئی را به همه نشان دهد و چه بهتر که مدرک کتبی در دست عمر بود و باز مهمتر آنکه مگر نبی گرامی در بستر رحلت نماز نمی خواندند؟ اگر می خواندند (که بطور قطع می خواندند)

«لیهجر» نبودند و باز بسیار مهمتر آنکه آیا پیامبر گیرنده وحی نیست؟ اگر هست از کجا می توان تشخیص داد که «قلم کاغذ بیاورید .....» وحی نشده باشد! و اگر به اتکاء آنکه نبی گرامی تمام شدن بلکه تمامیت قرآن را اعلام فرموده اند عمر حسبنا کتاب الله را آورده و نمی توان «قلم کاغذ بیاورید....» را جزو قرآن دانست اما با تعریف از احادیث قدسی و اینکه چه فرقی با قرآن دارند نمی توان آنرا «قلم کاغذ بیاورید را» هم از وحی جدا ساخت.

حدیث قدسی، مطلبی است که برای سعادت بشر به نبی گرامی وحی می شد و حضرت آنرا به عبارتی درآورده بیان می فرمودند اما عبارت و مفهوم آیات قرآن هر دو از خدا بود و بهمین علت قرآن تحدی می کند و معجزه است و حدیث قدسی نیست از اینقرار از کجا که نبی گرامی نخواسته باشند برای اینکه مردم گمراه نشوند یک حدیث قدسی بنویسند و بهر صورت هر چه می خواستند بنویسند «لیهجر» گفتن برای شخص پیامبر بی مورد سخنی است.

آیا اینست سبیل المؤمنین؟!

در حضور پیامبر بلافاصله پس از اجرای برنامه «لیهجر» اختلاف و سر و صدا روی داد که منجر شد به ناراحتی حضرت و بیرون کردنشان از خانه! آیا حضرت فراموش فرموده بودند که خود گفته اند لا تجتمع امتی علی الخطا؟ یا این حدیث از ایشان نیست یا امکان دارد امت اسلامیه

بر خطا اجتماع کنند؟ هر کدام درست باشد به اجتماع در سقیفه خدشه وارد می سازد و مسیر طرفداران «لیهجر» را از خانه تا سقیفه سبیل المؤمنین بهمین دلیل نمی توان تلقی کرد چون اجتماع در خانه پایه و شالوده اجتماع سقیفه گردید و با سکه رایج «لیهجر» برای معامله بطرف سقیفه و در جان فرزندان سقیفه دوید.

لیهجر گفتن برای رسولخدا موفقیت آمیز بود و برای قرآن گفتن با شکست روبرو شد!

آوردم که چگونه قرآن به فرزندان خود دستور می دهد به خالقان مجازی (والدین) احترام کنند و این مقدمه عبادت و احترام به خالق حقیقی است و کسیکه فراش مدرسه را بیازارد و مانعی نباشد به آموزگار و سپس مدیر و بالاخره نوبت وزیر می رسد، چنانچه حضرت اصرار کرده بودند قلم و کاغذ می آوردند و حضرت سفارش خود را می نوشتند «لیهجر» موفق در حضور حضرت و در برابر کلام ایشان به «لیهجر» برابر کلام خدا، قرآن سر می زد کما آنکه «محمد نمرده است» گوشه ای از «لیهجر» در برابر قرآن عنوان شد اما چون با حسبنا کتاب الله مغایر بود و ضایعساز وسیله تبلیغاتی می گردید بلافاصله اصلاح گردید اما «لیهجر» چنانچه موفق (درباره نوشته حضرت) شده بود کار «لیهجر» درباره قرآن به این سهل و سادگی پایان پذیر تصور نمی گردید.

لیهجر فقط برای کسی میتوان گفت که میخواهد قرآن دیگری بنویسد

آنقدر کلمه «لیهجر» دور از مبنای پیامبر شناسی است که حتی از انسان شناسی هم بدور است و تنها بنیه ای که می تواند داشته باشد آنکه برای شناسائی ناتوانی بکار برود که تب یا انفجارات دیگر زندگی اجازه اش ندهد که کاری را با دقت و مشروط به ضوابط به انجام برساند و برای پیامبر با توجه به ضابطه اش شناخته شده و یا ضابطه هائی که پیامبر به آن شناخته می شود «لیهجر» را فقط وقتی می توان گفت که قطعی و مسلم شده باشد که می خواهد قرآن دیگری بنویسد.

مباحث کتاب حاضر با بحث هائی که تاکنون مرسوم بوده سر و کاری ندارد و لذا باز هم از «لیهجر» میپرسم که آیا: «لیهجر» درباره پیامبری گفتن که درباره کتابش همان کس می گوید حسبنا کتاب الله حد تناوبی دارد یا نه؟

اگر دارد آیا این دو (لیهجر - حسبنا کتاب الله) یکدیگر را حذف می نمایند یا طرح می کنند؟

بدون شک اگر تشخیص بمرحله ای برسد که بتوان «لیهجر» را درباره فردی ذکر کرد آنشخص که مورد آزمایش قرار گرفته تسخیر ممتحن و آزمایش کننده واقع شده است و در مورد مخصوص حاضر باید پذیرفت محمد بوسیله عمر آزمایش شده و مسخرش گردیده و علامت «لیهجر» با اطمینان به حضرتش چسبانده اند و هر مسلمانی مطلع است

خدا و پیامبرش را مورد آزمایش قرار دادن حرمت دارد مگر در موردی که پیامبر خود، به آوردن معجزه بپردازد و بدون شک کسانیکه با تفاسیر قرآن سر وکار دارند متوجه شده اند که طلب معجزه از فرستادگان خدا مورد نکوهش قرار گرفته و اتکاء آنها که می خواهند ایمان بیاورند باید همان آیات و نشانه هائی باشد که پیامبران با خود آورده اند. و وقتی مسئله تا این حد اهمیت داشته باشد که به کسی حق ندهند تا پیامبر را با درخواست معجزه آزمایش کند از کجا و با چه دلیل و بلکه با چه استعداد و ابتکاری می توان خاتم الانبیاء را با «لیهجر» مردود و رفوزه شده در آزمایش انجام شده معرفی نمود!!؟

سخنی از ابن سینا و ارتباطش با لیهجر

من نمی توانم از ذکر نام ابن سینای ایرانی خودمان در اینجا خودداری کنم زیرا بسی بلند پایه ذکر مطلبی بالا پرداخته می گوید این علی که می فرماید:

انا عبد من عبید محمد، مقام خودش را نشان می دهد که چه پیوستگی اتصال و همشکلی با پیامبر دارد و والامقامی و ثبات و استحکام در آن را نمی توان از این بهتر بیان داشت که انا عبد من عبید محمد صلی الله علیه و آله و «پزشک سقیفه» نیز در برابر «پزشک عالی مقام ایرانی» معکوس آن نسبت را می آورد که آیا مقام عمر در برابر پیامبر در چه مرتبتی است که به بیمار تبداری که گناهش فقط طلبیدن قلم و کاغذ است برای نوشتن چیزی که مانع گمراهی بشریت باشد بگوید ان الرجل لیهجر!!

آیا عمر هم عبد من عبید محمد می شود؟ !

صفات سلبیه و ثبوتیه علی و سقیفه

معذرت می خواهم اگر مطلب خارج از برنامه به ذکر یکی از صفات ثبوتیه علی و سلبیه عمر پرداخت در صورتیکه ما هنوز برای فرد و منظور آنکه با ذکر صفات ثبوتیه و سلبیه علی و آوردن صفات سلبیه و ثبوتیه سقیفه بلکه درست بگویم به ذکر صفات سلبی تألیفی آنها وقتی خواهیم پرداخت که اصل موضوع را مطرح و نتیجه گیری از آن را خواسته باشیم و اصل این بود که یا علی درست شود یا سقیفه و این دو در برابر یکدیگر و در فاصله بین خانه و سقیفه نباشند یا علی به سقیفه بیاید یا سقیفه ای ها به خانه و یکی از آنها درست شوند، و همه کتاب برای درست کردن علی ! و درست کردن سقیفه نقش می بندد !

چرا نام علی در کنار نام سقیفه؟

انتخاب علی در برابر سقیفه (نه انتخاب خانه در برابر سقیفه یا علی در برابر ابابکر) از این جهت است که اگر سقیفه با یک پیش آمد ناگوار دیگری همانند منکم امیر و منا امیر مواجه می شد با شکست قطعی روبرو بود بعلاوه که وجود خلافت ابابکر، عمر، عثمان، معاویه، مروان، سفاح، متوکل و همه خلفای اموی و عباسی در عرصه و قلمرو انتخابات سقیفه آنچنان انجام گرفت که چگونگی آنرا در بخش دیگر

خواهید دید و آنجا ثابت خواهد شد اگر سقیفه تکان منفی دیگری خورده بود از خلافت نامبردگان خبری و اثری نبود اما علی با چه تکان منفی برگشت داده می شود؟

در یک صورت امکان دارد و آنکه نبی گرامی هر چه در فضیلت علی فرموده اند پس بگیرند و به اشتباه خود اعتراف نمایند و این بود راز اینکه علی در برابر سقیفه مورد انتخاب بحثی روانکاوی قرار گرفت!

اگر رسولخدا به مرتبه فقط فقاهت تنزل داده شوند

مرجعی که ریزه خوار خوان کرم فقهی و علمی نبی گرامی است و رساله علمیه ای دارد با نبی گرامی در یک بعد زندگی مقایسه فرض می نمائیم:

مرجع در بستر تب افتاده، تقلید کنندگان به عیادتش آمده اند می گوید قلم بیاورید، همه قصد جهیدن می کنند که بیاورند، یکی سبقت می گیرد، مرجع می گوید تا رساله ام را امضاء کنم که عمل به آن بدون اشکال است چشمها بسوی آن کس که رفته قلم بیاورد بر می گردد و اگر سستی و اهمال دیدند یکی دیگر می دود یکی فریاد می زند یکی می گوید معطل مکن آقا عصبانی می شوند برای حالشان خوب نیست.

اگر مرجع گفت قلم بیاورید و اقدام کردند و یکی سبقت گرفت بعد گفت می خواهم با قلم درخت بکارم، غذا بپزم، قلم را بشکنم، یکی بدنبال اولی می رود که برگرد قلم لازم نیست اما همه در جواب

مرجع که می گوید بیاورید بالاتفاق می گویند اطاعت می شود اطاعت می شود و قصد و نیت همه رعایت حال بیمار است که ناراحت نشود یا آنکه نخواهند آورد.

اینک رسول خداست و عبادت کنندگانی که همه ادعای مسلمانی دارند و اطاعت اوامرش را واجب می دانند و می فرماید:

قلم و کاغذ بیاورید همه باید بجهند برای آوردن و همین که یکی را دیدند سبقت گرفت و مسئله بصورت واجب کفائی درآمد بقیه حالتی بخود بگیرند که گویا منتظرند هر چه زودتر قلم و کاغذ آورده شود تا نشانی سرعت عمل در اطاعت از دستورات رسول خدا را برساند، بعد که حضرت فرمودند بیاورید تا چیزی بنویسم باید همه اظهار تشکر نموده بعرض برسانند که هر چه تاکنون از جانب حضرت گفت و نوشته شده همه و همه برای سعادت بشریت بوده است.

مرجعی که گفت قلم بیاورید تا درخت بنشانم اگر لحظاتی بعد گفت قلم بیاورید تا رساله ام را امضاء کنم که عمل به مسائل در آن اجازه داده می شود تمام عیادت کنندگان با آنکه سابقه هذیانگوئی از مرجع داشتند حتی حاضر نمی شدند بار دیگر نسبت هذیانگوئی را در برابر حرف ساده و واردی که بزبان آورده به مرجع بدهند، اما رسولخدا با آن که سابقه «لیهجر» نداشتند و آنچه را بزبان آوردند جز حرف حساب و توجه به سعادت، حاشیه ای و اشاره و کنایه ای نداشت و با آنهمه انتظاری که می رفت همه احترام می کنند و در اقدام و اطاعت قصور نورزند آیا چه شد فوریت و ضرورت دیده شد که صدا به «لیهجر»

بلند گردید با چه مقیاس و مقداری برآورده شده بود که مهلت و فرصت داده نشد تا جمله دیگری از نبی گرامی گفته شود! شاید با سابقه سحر و جنون قبلی که نسبت به حضرت روا داشته بودند اینک نیز «لیهجر» را روا تشخیص داده باشند و حال آنکه اگر حالتی مشابه برای حتی فرد متعارفی اتفاق افتاده بود هرگز روا نبود.

کسانی بودند که در رأس حکومت قرار داشتند از آنها افرادی که ادعای ریاست مذهبی نیز می کردند (چون چنگیز و ...) از نامبردگان که اکثرشان مدتی در بستر مرگ افتاده بودند چنانچه دیوانگی هم داشتند آیا کسی جرئت می کرد به آنها بگوید قبله گاها حضرت مستطاب عالی اندکی در سخنانتان لکنت دیده می شود مثلا حجاج بن یوسف ثقفی خونخوار که در اواخر عمر دیوانه شده و در بستر مرک بود آیا کسی جرئت کرده و به او گفت: چیزی غیر عادی شده اید؟ آیا چنین توجهی معلوم می شود نسبت به نبی گرامی که علی خلق عظیم و رحمت للعالمین بوده اند چگونه می توان باور داشت که چنان بوده اند بلکه اطمینان اطرافیان نسبت به شفقت و رحمت حضرت بحدی بوده است که در برابر بیان جملات «قلم و کاغذ بیاورید تا چیزی برایتان بنویسم که هرگز گمراه نشوید» جرئت کردند به کلمه «لیهجر» لباس خود تشخیص داده پوشانده به حضرت نسبت دهند و حضرت آنهمه تحمل کنند که فقط بفرمایند برخیزید برخیزید.

بحث از حد تناوب «لیهجر» با «حسبنا کتاب الله» بود که در مقام مقایسه حتی با چنگیز که زعامت داشت و کتابش «یاسا» نیز حاکم

قانونی بود اشتباهی بزرگ واقع شده در صدر اسلام آن هم در حضور نبی گرامی را نشان می دهد.

چنگیز پس از فراغت از جنک با تبتی ها در 72 سالگی بیمار شد و در بستر مرگ فرمانها و وصیت های دیوانه وار صادر می کرد (از جمله کشیدن جاده خون در تشییع از جنازه اش که وصیت کرده بود از آنجا تا قراقروم که بخاک سپرده می شود بکشند نه کسی به او گفت چرا کم لطفی می فرمائید و نه مشمول «لیهجر» گردید و نه حد تناوبی بین دیوانگی های وی و یا سایش تذکر داده شد.

هر معنائی برای کلمه «لیهجر» تصور شود نسبت آن به فرستاده خدا نارواست

اگر فردی در ساختن اجتماعی شرکت داشت برای شکل گرفتن آن اجتماع از کوشش و تلاش باز نمی ایستد تا اجتماعش در جهتی وحدت یابد که هرچه را وی می پسندد مردم آزادی تلقی کرده موجب سعادت خود بحساب آورند و فرد و اجتماع استعدادشان برای همشکلی با آن چه از آنها طلب می شود یکسان است.

همینکه عمر «لیهجر» می گوید آرزوهای قبائلی و صحرا نشینی در مذاق کسانیکه مرتب به جهاد و غزوه و سریه رفته اند زنده شده و امکاناتی که ممکن است در ظل عنایت «لیهجر» نصیب و عاید گردد با پیشداوری هائی منسوب به دوران جوانی آرزوی همگان است و اینجاست که می فهمیم هر معنائی برای «لیهجر» برای تبرئه عمر تعبیر

شود باز هم با کلمه «وحی» روبرو ناسازگار است، وحی منسوب به نبی «لیهجر» منسوب به عمر ولو گفته شود ان الرجل لیهجر یعنی رنج بیماری این مرد را آزار می دهد!

ارتباط «لیهجر» با عصر جاهلیت

میانسالان و سالخوردگان را دیده اید که می گویند قدیم نانها مزه بهتر داشت و گوشتها مزه دیگر، آب ها گواراتر بود و هوا لطیف تر، و میوه جات خوش طعم تر اما این ذائقه جوان و شامهٔ جوان و چشم جوان و ... جوان پیر نشده آن ها بود که همه چیز را خوش و خرم حس می کرد، اعراب عصر جاهلیت هم پس از آمدن اسلام مسلمان شدند و بدلائلی که در جلد قبل گفته شد همه آنها رضی الله عنه نبودند و عمر نیز بر این معنی صحه می گذارد آنروز که شمشیرش را کشیده گفت:

عده ای از منافقان تصور کرده اند محمد مرده است محمد نمرده است و سرگذشتش همانند حضرت موسی است ... یعنی عمر هم موجودیت منافقان و کسانیکه رضی الله عنهم نبودند تأیید کرد، همین مردم به جز عده ای که مشمول نور یقذف الله فی قلب من یشاء می شدند بقیه وقتی اسلام را دوست داشتند که به کنیزکان رومی و غنیمت های ایرانی دست یافتند و به برکت اسلام درک لذتها! و خوشیها کردند و در نتیجه اسلام را عطایخش کرم آورد بحساب آوردند و این نیز ادعا نیست و طرفداران سقیفه هم پذیرفته اند!

آری فضای آزاد صحرا و کوچه و بازار و میدان های شهر که در

جوانی بتصور وسیع تر از دوران میانسالی می آید و غذاهای خوشمزه و صداهای خوش الحان و همه آسایشها یادشان بخیر و شاید بتوان آنهمه از دست رفته ها را با بدست آوردن شیخ و امیر و حکومت قبیله ای با نیروی طرفداری «لیهجر» مجدد بدست آورد و چه بهتر که رفته ها و فرجه های ایجاد شده در اجتماع را آنقدر گشاده کرد که از آن میان راهی دید دور از خستگی های ناشی از غزوات و سربه ها، (هر چند قبل از اسلام هم شبیخون ها و رذالت ها و آلودگی ها فراوان بود اما همانگونه که ذکر شد با یاد جوانی کردن به دور است).

ارتباط «لیهجر» با قدرت و ضعف

نویسنده در آن مدت که سرپرستی قسمت کوچکی از امور درمانی شهرمان را بعهده داشتم چند روزی بین همکاران و من اختلافی نمکین پیدا شد که یک نفر موافق مهم جزو آنان بود و دو نفر بی طرف و ممتنع!

یک روز اختلاف بصورت خاصی داغ تر تظاهر کرد، عجیب آن است که دو نفر ممتنع نیز سخنانی که چند سال بصورت گلایه ذخیره داشتند با غبغب اندازی جزء حرفهای مخالفان ابراز داشتند و این خوی جدا نشدنی از انسان است که اگر قبلا طرف خود را بجان و دل نپذیرفته باشد اما به زور و اجبار خود را دوست یا مرئس یا محکوم تصور نماید (یا قالب نماید) در روز ضعف و ناتوانی متصور، به نشاندادن عیار یگانگی خود می پردازد و کامل عیار از بوته آزمایش

بیرون نخواهد آمد.

عمر گفت «لیهجر» عده ای به طرفداری از وی و بقیه به مخالفتش سر و صدا راه انداختند، اینجا شکاف بزرگی ایجاد شد که هر کس توانست سرش را از آن شکاف بیرون آورده عیار محمد دوستی خود را ابراز دارد زیرا همان کسانیکه قبل از «لیهجر» در آرزو بودند که نبی گرامی گوشه چشمی بطرفشان بچرخاند یا نامشان را ببرد به تصور اینکه نبی گرامی در برابر عمر شکست خورده و بعلت عقب نشینی حاصله دستور به اخراجشان را فرمودند به شایستگی «لیهجر» که معنای اصلیش عدم شایستگی «قلم و کاغذ بیاورید» می باشد رأی موافق و مخالف دادند.

چرا همه از عمر گفته میشود؟

بیشتر خوانندگان بارها این سؤال به ذهنشان رسیده است که چرا همه از کار و کردار عمر بحث می شود؟

مگر ابوبکر حق بیشتری در این باره ندارد؟

مگر ابوبکر خلیفه اول نیست؟

مگر ابوبکر ابتداء بخانه نبی گرامی نیامد و بر بالین حضرت گریه نکرد؟

مگر ابوبکر در جیش اسامه شرکت نکرد و از آن برای عبادت نبی گرامی جدا نشد؟

مگر ابوبکر به عمر نگفت ساکت باشد و مگر «محمد نمرده

است «قد خلت الرسل من قبله» و محمد مرده است».

مگر ابابکر ....

اینجاست که برخلاف میلی که دارم ترجیح می دهم که ذهن سرشار از این تصور بسیاری از خوانندگان را روشن سازم:

دو نفر یا چند نفر، در مقدمه یکسانی دارند و قصد یک کار میکنند اما یکسان به پایان نمیرسد و بمانند یکدیگر نتیجه برداری ندارند.

در فاصله قصد و اجراء روابطی است که هر بعدی نسبت به قبلی موجودیت یافته و هر قبلی نسبت به بعدی در هر مرحله امکان است و هر کس تمام امکانات و موجودیت ها را از کودکی به آزمایش در آورده و مجرب میشود که چگونه باید بوده باشد تا بهتر به سود و نتیجه ای که طالب است برسد و زندگی را سازگار سازد.

یکی به تجربه دریافته است که با خشونت و رک گوئی بهتر می تواند بر داشت کند و سالم تر از قالبهائی که در آن میرود خارج گردد لذا خشونت و رک گوئی را انتخاب مینماید و شکل افعال شخصی و حتی ابتکارات فردیش را توام با خشونت تحویل میدهد و باصطلاح عوام «هر کس بوضعی خود را در می آورد که پیشش میرود» و در صورتیکه مورد آزمایش برای شخصی موفقیت های بزرگی پیش آورده باشد انتخاب وضع خود تشخیص داده بسرعت آنچنان رسوخ و رسوب در شخص می یابد که گویا از سجایایش میباشد هر چند زمینه ارثی و تعلیماتی نیز نیروئی است اما بوته آزمایش از مهر پدر و مادر و جور معلم و استاد مقدم است و سبقت میگیرد و ملکه شدن آن نیرومندتر

است.

همین که شخص طریقی را انتخاب کرد و در مواردی مجبور به عقب نشینی به ازاء راه برگزیده اش شد احساس نیازمندی دیگر، در او قوت میگیرد و در نتیجه اگر خشن است در جستجوی فردی که ملایمت دارد براه می افتد و در صورتیکه ملایم است به سراغ شخص خشن میرود باشد که خشونت و ملایمت در مواردی که لازم است یکدیگر را تعدلی و جبران کنند.

چند نفری بودند در صدر اسلام که همیشه با هم بودند و جانب یکدیگر نگه می داشتند و آنها را تقریباً دوازده نفر ثبت کرده اند که در رأس مردمانی بودند و از آنجمله ابابکر مردی زیرک و ملایم، بحدی که اگر هزاران مرتبه بجای عمر در برابر علی قرار میگرفت باز هم نمیگذاشت در تاریخ مطلبی چون لولا علی لهلک عمر جای خود را به ابابکر دهد و در مقابلش عمر فردی دیگر از آنها بود که خشونتی داشت و هر چه بذهنش میرسید کمتر موافق می شد آنرا به محیط تحویل ندهد و شاید سر اینکه بدستور نبی گرامی عقد اخوت ابابکر با عمر و ... با ... شده تعدیل خصایص نیز منظور بوده است.

بنابر آنچه گفته شد ابابکر و عمر لازم و ملزوم یکدیگر بوده اند و هر دستگاهی یکی را لازم دارد که ببرد و دیگری که بدوزد یکی ملایم باشد چون ابابکر که تعدیل خشونت دیگری چون عمر کند و وجود عمری خشن و رک برای اجتماعشان ضروری که ملایست های ابابکر

همانگونه که اگر بخواهند محلی را تصرف کنند ناهمواری آنرا با انتخاب متکا در بین آنهمه اشیاء موجود در محیط برطرف می سازند تصرفات اجتماعی نیز باید به اتکاء انتخاب شخصی باشد که به تناسب محل، در نظر گرفته می شود از اینقرار، گاهی شخص خشن نیازمند ملایمت فردی می گردد و زمانی آنکه ملایم است احساس احتیاج به فردی می نماید که خشونت دارد و برای کسانی که خود را ناگزیر از دخالت در جنبش های اجتماعی می بیند انتخاب مذکور اجباری است.

ملایم ها چنانچه از زیرکی و فوق العادگی برخوردار نباشند هضم خشونت شخصیت ها می گردند و در غیر اینصورت کارگزاری بنفع ملایم است اما بالاتفاق بسوی هدف متحد پیش می رود. ابابکر و عمر نمونه سخت مورد بحث اند.

جائی که عمر «لیهجر» می گوید و دو دستگی بوجود می آید و سر و صدا براه می افتد ابوبکر حاضر نیست!

جائیکه عمر شمشیر می کشد و فریاد می زند «محمد نمرده است» ابوبکر حاضر نیست!

جائیکه امکان بوجود آمدن سر و صدا زیاد است بلافاصله پس از مرک قائدین و سران کشورهاست و ابابکر در حین رحلت نبی گرامی حاضر نیست!

آنچه بیش از همه جلوه گر است رفتن ابوبکر به خانه نبی گرامی است و دیدن جسد مبارک آنحضرت و گریستنش و اینکه چند نوبت عمر یکی را فرستادن تا از خانه خارج شود و به نزد وی بیاید یعنی ابابکر در

خانه آنجا که اوضاع ملایم و آرام است و زیارت جسد مبارک واجب می باشد بعلاوه که اطلاعاتی نیز از زمینه و استعداد خانه بدست می آید!

بسیاری از نویسندگان آورده اند که زیرکی ابابکر در سقیفه آشکاتر از سایر مواقع بود آنجا که بحث بیعت در گرفت، ابابکر پیشدستی کرد تا به یکی از دو نفر (عمر - ابوعبیده جراح) بیعت کند و نام دو نفر را آورد و یکی را نام نبرد که خطرات احتمالی خود بخود برطرف باشد و از جمله اینکه اگر یک نفر را می گفت دست بده تا با تو بیعت کنم و وی دست پیش می آورد ابوبکر در بیعت کردن و نکردن به بن بست اضداد دچار و سرگردان می گردید اضدادی که از صفر تا بی نهایت در تفصیل بود صفرش وی را به فراموشی میبرد و بار دیگر احتمال قوی آنکه دستور داده شود در جیش اسامه شرکت کند اما بینهایش آنکه خود پس از برگشت و جدا شدن از جیش اسامه بر اسامه امیر است و می تواند هر کس را مایل است دستور شرکت در آن بدهد، اما من عقیده دارم بهتر و بیشتر زیرکی ابابکر در مسئله مربوط به ورود و خروج از خانه آشکار می شود.

تبانی ابابکر و عمر

ابابکر خارج از مدینه است می شنود نبی گرامی رحلت فرموده اند (با توجه به اینکه لازمست ابابکر در دم جان سپردن حضرت، بسر بالینشان حاضر باشد و همین که خواست از جیش اسامه جدا شده و به مدینه برگردد ذهنها را به همین منظور متوجه ساخت و در عین حال نه هنگام

رحلت حاضر بود نه برای غسل دادن و نه ....)

ابابکر خارج از مدینه می شنود که رسول خدا رحلت فرموده است (یا زمان ورود به مدینه می شنود) به خانه می آید همین که نگاهش به جسد مبارک می افتد گریه فراوانی می کند و خطاب به حضرت اشاره به مراتبی مینماید که حضرت در جهت هدایت مردم اعمال فرموده و خود و دیگران در ظل عنایت هدایت حضرتش به آن رسیده اند اما: چند نوبت عمر، یکی را میفرستد تا به ابابکر بگوید هر چه زودتر نزد وی (عمر) آید و بنظر نویسنده «ابابکر قبلا این مسئله را با عمر در میان گذاشته و گفته است: من بپاس احترام رسولخدا به خانه می روم که زشت ترین عمل نرفتن آنجاست و از آن زشت تر که بروم و بلا فاصله آنجا را ترک کنم لذا مواظب باش هر وقت حضور من در موقعیتی ضروری بود یکی را بفرست و مرا بخوان و اگر نیامدم باز بفرست و این کار را ادامه ده تا حاضران بگویند چرا عمر را اجابت نمیکنی و از چیست که چند مرتبه فرستاده نمیروی؟ البته بیرون آمدنم از خانه با چنین وضع کششی طبیعی در اجتماع بوجود خواهد آورد و نقطه ضعف و مسئله قابل انعطافی برایم نخواهد بود».

عمر باز هم یکی را فرستاد تا نزد ابابکر آید که هر چه زودتر به نزد وی برود که حضورش ضروری است و ابابکر از خانه خارج شد و رفت و خواهیم گفت تا کجا رفت.... تا مسند خلافت! (توجه فرمائید که ابابکر از خانه به دنبال عمر نفرستاد که آخر این متوفی حق همسایگی دارد برای احترامش به خانه بیاید)! به توضیح و تشریح

و توصیف موارد مشابه اگر اندک توجهی مبذول گردد علائمی هست که کم و کیف کار را به سود ادعای مورد بحث نشان می دهد و ثابت میسازد که ابابکر برای مسلط بودن بر اوضاع خانه به آنجا رفت و عمر برای نگهداری و برآورد ارزشهای اجتماعی که ناچار خارج از خانه تشکیل خواهد شد خارج از خانه ماند و اگر اوضاع و احوال خانه را با سلوکهای دسته جمعی موافقتی بود طبق تبانی قبلی ابابکر به دنبال عمر می فرستاد و او را بخانه فرا میخواند (یا اگر اوضاع خانه داغ تر از خارج خانه بود ابابکر ملایم در خارج خانه حاضر بود و عمر بخانه می آمد) یعنی آنچه مطرح بود انتخاب خلیفه بود نه احترام آنکه باید خلیفه اش بود.

چرا علی بیعت نکرد؟

اما عباس چند مرتبه دست دراز کرده تا با علی بیعت کند و علی نخواسته در گوشه تنهائی دور از انظار این کار صورت گیرد، بلکه علی باور نداشت دیگری ادعای جانشینی کند و دست دراز نکرد و هوای خانه آنچه مربوط به بیعت و خلافت است بسیار به سردی گرائیده و آنچه بسیار گرمست رعایت احترام و بزرگداشت نسبت به جسد مبارک نبی گرامی در خانه و نسبت ببیعت و خلافت در سقیفه است و وجود ابابکر در خارج از خانه لازم، لذا عمر چند مرتبه یکی را به خانه می فرستد تا ابابکر را از جای سرد به مکان گرم بیاورد، از کنار جسد سرد شده به جانب حب مقام که در جانهایشان دویده و بشدت داغ و گیرا

گردیده است و ذق ذق کنان صداهای منا امیر و منکم امر کوچکی از آن.

شخص اول هر اجتماع ممکن است یکی را معین کند که جانشینش باشد این تعیین و تبیین قبل از هر چیز با تعارضی خاص روبروست یکی آنکه قانون اساسی اجازه تعیین جانشین نداده باشد و انتخاب را به رأی مردم واگذارد، تعارض دیگر آنکه جبر اجتماع به مسئله آزادی افراد احترام نگذارد و با همین وضع تعیین جانشین گردد و اسلام با دو تعارض مذکور ارتباطی ندارد و قانونش (قرآن) همانگونه که طرفداران سقیفه و غیره گفته اند و در جلد قبل گفته ام آیاتی در این که تعیین جانشین یا نبی گرامی است داشته و آورنده قانونش فرستاده خدا نیز در روزهای یوم الدار و یوم الغدیر و مواردی دیگر با اشاره و کنایه و بردن نام و علی نامی دیگر اشتباه نشود بعلاوه کدام مسلک و مذهبی آنچنان آزادی که اسلام به افراد خود داده می دهد و احترام آزادی در اسلام بحدی است که تمام شخصیت ها، رنگ ها، نژادها، همه و همه در برابر «ان اکرمکم عندالله اتقیکم» بدون اعتبار بوده و تنها خصوصیتی را که برای برتری متمایز می شناسد تقوی و خودنگهداری در پرهیز از نافرمانیهاست از اینقرار با توجه به حدیث منزلت (یا علی انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی) و نشان دادن علی که جانشینی با کدام علی است مسئله سلب اختیار انتخاباتی مردم مطرح نبوده میرساند که هر کس نبوت موسی را می پذیرفت در پذیرفتن نبوت شریکش هارون

نیز بحثی نبود و هر کس نبوت محمد را پذیرفته و خود را مسلمان می داند نبوت علی که جای خود را با الا انه لا نبی بعدی به ولایت علی داده است مجبور به پذیرفتن ولایت علی است و اصلا همانگونه که مسئله ارسال رسل برای مردم مطرح نمیشود که آیا چه کسی را انتخاب کنیم شریک در امر نبوت بعنوان نبوت نیز در پیامبران قبل و شریک در امر نبوت (بعنوان ولایت) در پیامبر اسلام قابل بحث و طرح کمی و کیفی (آزادی و اجباری) آن نمیباشد و لذا چنانچه علی دست بطرف دست عباس دراز نکرد تا بیعت کند ولو اینکه بیعت در دو نفر محدود و محصور می گردید، همگان تأسی میکردند علامت این بود که علی نمیخواهد بیعت و جانبداری و دسته بندی را مقدم بر امر الهی که برگزیدن پیامبران و جانشینان پیامبران با اوست بدارد و بار دیگر تکرار اینکه دست ندادن علی برای بیعت بدون استقبال جنبش کلی یا جنبش گروهی، مقدم داشتن میل شخصی بر خواسته خدا و رسول اوست.

کسیکه خود را مسلمان معرفی می نماید و مهمتر آنکه خودش هم خود را فردی مسلمان قبول دارد چنانچه در برابر «نص» اجتهاد کرد عملش چیزی جز تجلی امیال سرکوب شده و واکنش در برابر آن امیال نیست و در اینصورت چنانچه علی دست به بیعت میداد از ارزش جانشینی که پیامبر برای ایشان قائل بودند کاسته میشد و به اتکاء آنچه مقدمهٔ در تعریف روانکاوی خواندید علی نمی توانست دلیلی علیه آنچه پیامبر درباره جانشینی ایشان فرموده بودند داشته باشد تا تن به بیعت آنچنانکه پیش آمد کرده در دهد!

البته کسانیکه این حدیث (اول من آمن معی علی) را که شیعه و سنی از نبی گرامی آورده اند دیده اند بیشتری در این بحث دارند زیرا توجه نموده اند «معی» با «بی» که میفرماید من آمن معی و نمیفرماید من آمن بی چه تفاوتی دارد و اینک نیز می فهمند چرا هارون و موسی را مثال آوردم و چرا گفتم علی حق نداشت دست برای بیعت دراز کند. همیشه برای نشاندادن مبانی خطا در مشاهدات روانی سربازی را مثال میزنند که به افسرش حمله میکند.

او را بازداشت میکنند!

چرا چنین کردی؟

مدتی بود افسر به ناحق با من لج بود و بدرفتاری می کرد، لذا چنین کردم این مطلب که درک عادی است هر کس آنرا می پسندد که سرباز بعلت طولانی بودن بدرفتاری افسر به او حمله کرده است اما اگر:

الف- سرباز همه انگیزه هائی که موجب حمله اش شده شرح دهد نیرنک عمدی او آشکار میشود.

ب- سرباز طوری خود را وانمود ساخته است که امر هم برخودش مشتبه شده خود را ذیحق و آدم درستکاری تصور مینماید و علتش سرکوبی امیال و انگیزه هائی است که از هشیاری طرد میشوند و این خود فریب دادن است.

ج- اگر هنگام محاکمه سرباز، عده ای سرباز حاضر باشند قضاوت طرز دیگری است که اگر همه افسر باشند و در صورتیکه در

آن جلسه زنها حاضر باشند اختلاف درک بسیار فاصله دار از یکدیگر است و برداشت قضاوت یک سنی در برابر «لیهجر» با یک شیعه متفاوت است هر چند طرفین (شیعه و سنی) در برابر طرفین (محمد و عمر) قرار گرفته باشند و «لیهجر» را معناهای فاصله داری کنند (هذیانگوئی رنج تب!) اما حقیقت روشن تر است: الرجل از (ان الرجل) یعنی پیامبر حرفی میزند و طرف سخن، عده ای هستند، یکی از آن میان (عمر) جواب میدهد «لیهجر» و جواب بصورت جمع میرسد که برخیزید برخیزید و بدون شک دستور اخراج دسته جمعی طرفداران «لیهجر» صادر شده است و طرفین (شیعه و سنی) در اینجا بیشتر میتوانند دقت کرده با کنار گذاری تعصب قضاوت نمایند بحدی که اگر: شیعه حاضر باشد اندکی حق بجانب عمر بدهد و سنی اندکی حق بجانب پیامبر باز هم جنبه بنیادی «لیهجر» برای ایجاد جنبش گروهی در برابر اسلام بقوت خود باقی خواهد ماند.

د- سرکوبیهای شخصی هر کس است که ایجاد نقطه تاریک در روحیه آن فرد بحساب است و ازجمله انگیزه هائی را در دیگران تشخیص دهد (کودک هر چه حقیقت باشد اگر با روحیه اش سازش نداشت قبول ندارد اما شخص بالغ باید از ضمیر آگاه سرکوبها را به ضمیر ناخودآگاه بفرستد و بدینقرار افرادی که از تعلیمات خاصی بهره ندارند سرکوبی هایشان راهشان را سد مینماید و این قسمت اصالت روانکاوی مورد بحث ماست در باره سقیفه و درباره علی که کدامین از این دو از تعلیمات خاصی بهره مند میباشند و آمادگی قبلی اسلامی

داشته اند !چ

چرا عمر سخن گفت نه دیگری؟

شاید بپرسید چرا تنها عمر در میان آنهمه افراد جمعیت «لیهجر» گفت؟

شاید از این جهت که تفکر معقول و بالغ عمر از مراحل ابتدائی که در زندگی رؤیائی وی تجلی می کرد فراتر رفته و رشد بیشتری پیدا کرده بود و جهش های سیاسی و اجتماعی حاصل از جنبش کلی اسلامی که پلی بین عصر جاهلیت و موقعیت فعلی اسلامی اوست که به ردیف بزرگان صحابه نامش برده میشد سبب میشد که به تناوب در حضور پیامبر انفجارهائی که تاخیرش را روا نمیدانست داشته باشند چنانچه قبلا نیز چند نوبت به رسولخدا پیشنهاد کشتن غیر مسلمانانیکه با حضرت غیر متعارف سخن گفته بودند کرده بود و حتی کشتن ابوسفیانی که روز فتح مکه تسلیم بود اما در این مرتبه «لیهجر» متوجه خود (الرجل) یعنی رسولخدا اگر دید و این همان تداعی معانی حاصل است که عمر می بیند عادات، غرائب را بصورت امری عادی در می آورد و چندین مرتبه بر خلاف میل نبی گرامی سخن گفته و پیشنهادی داده و اگر رفع نیازمندیش نشده حداقل اطرافیان را متوجه ساخته است که در حضور رسولخدا حق اظهار رأی دارد بعلاوه تداعی معانی دیگر که عمر را تسلیم رشته افکارش مینماید عقب نشینی اجباری وی در بسیاری از موارد پیشنهادی است از آن جمله:

آنجا که محمد در کنار سفره ای از مرغ بریان نشسته دست به آن نمی برد و به اطرافیان میرساند بزودی کسی خواهد آمد که حد او رسولش او را دوست می دارند و علی وارد می شود و بسیاری از حتی مفسرین سنی این را نقل کرده اند.

آنجا که ابابکر برای فتح خیبر رفته و برگشته - روز بعد عمر رفته و برگشته - روز بعد نبی گرامی میفرمایند پرچم را به کسی خواهم داد که خدا و رسولش او را دوست میدارند و او نیز آنها را دوست میدارد و پرچم را به علی میدهند آنجا که ...

و از همه مهمتر آنجا که از صدیقه کبری سلام الله علیها خواستگاری می شود و تنها پیشنهاد علی پذیرفته می گردد و این مایه ورترین پیوستگی و سبب اختلاف در ضمیر ناخودآگاه خواستگارانی است زیرا در آنروز که اسلام قوت و قدرتی نداشت به دستور پیشوای مکرم (رسولخدا) خواستگاری به انسانی و پذیرش ها آسانتر صورت میگرفت و برای تسریع در متحد ساختن افراد و ایجاد جنبش کلی بر مبنای استحکامات خویشاوندی می بینیم حتی منافقان و مؤمنان دختر به یکدیگر داده و ازدواجشان به سادگی برگزار میشده است.

اما حضرت زهرا بعلت موقعیت الهی خاصی که داشتند مستثنی و این قرار سبب تموج عقده های زمینه دار قبلی گردید که «لیهجر» گوشه ای از عکس العمل در برابر طرد خواستگاری میتواند بوده باشد عکس العملی، شاید جبران کننده عقب نشینی ها، عکس العملی شاید بعنوان ترمیم حقوق از دست رفته ! عکس العملی برای تسلط بر اوضاع

قبلی که در آنها با شکست روبرو شده است.

اما چرا عمر میخواست در میان مردم معنون باشد؟ برای اینکه دورنمای اسلام تشکیل امپراتوری اسلامی را به او گفته بودند که شرح داده خواهد شد خارج از برنامه آورده شد.

سقوط رسول خدا از امی بودن به لیهجر! و از النبی به الرجل!

آیا عمر، دعای صباح علی را خوانده یا شنیده است! یقین دارم که نخوانده است زیرا آن چه از علی بوده و بدست بعدیها رسیده در زمان خلافتش بوده است و وی سلونی قبل ان تفقدونی را هم پس از رحلت نبی گرامی گفته است.

محمد امی است در قرآن - علی امی است در محمد - ائمه اطهار امی اند در علی!

اگر از یک استاد ممتاز عالم متقی دعوت شود تا دربارۀ موضوع بسیار سنگین علمی که خود در کشف و حلش صاحب نظر بوده سخنرانی کند و اساتید دیگر قبلا از آن مطلب با دانشجویان بحث علمی کرده باشند آیا یک دانشجو نمی تواند در حضور استاد از آن موضوع علمی بحث کند و حرفی بزند؟

دانشجو زبانش سالم، طنابهای صوتیش سالم، خوب میتواند حرف بزند اما نمی تواند حرف بزند.

ائمه اطهار در برابر علی سلونی قبل ان تفقدونی نگفتند و علی

تا محمد رحلت نیافته میگوید انا عبد من عبید محمد و نمی تواند بگوید سلونی قبل ان تفقدونی و نمیگوید و بهمین قیاس و سنجش محمد هم در برابر کلام الهی نمی تواند بخواند و بنویسد و در این صورت معنای امی بودن محمد این است که حضرتش معلمی نداشته و نزد کسی آموزش نکرده و اینک در برابر کلام الهی خطی و خواندنی ندارد.

و بزبان دیگر: ائمه اطهار و نبی گرامی علم لدنی داشتند، ائمه اطهار در برابر علی مرتبت سلونی خود را عنوان نمی کردند و علی در برابر محمد و محمد در برابر خدا و اینک فقط عمر می آید و تشخیص می دهد که همین محمد در برابر پیروانش با مختصر نبی که دارد به «لیهجر» سقوط کرده است.

و تنها سقوط حضرت به «لیهجر» نیست بلکه از رسول الهی به الرجل نیز تنزل یافته است و عمری که همیشه یا رسول الله یا رسول الله ورد زبانش بوده و چنین وانمود میکرده است که با گفتن یا رسول الله دهانش شیرین می شود چه شد که رسول الله بعلاوه چند عشر یا چند درجه تب جای خود را خالی کرد و مبدل به الرجل و مردی درآمد آن هم مردی که «لیهجر» است.

و در اینصورت چگونه می توان برای «لیهجر» معنائی تصور کرد که در آن احترامات فائقه رعایت شده باشد؟

فقط از بیمار تبداری که افکارش را مطلقاً از ضبط هشیار خویش رها ساخته است میتوان درک «لیهجر» کرد نه از رسول الهی که تب کرده است: تازه بر رویه چنین بیماری در آغاز نمی توان تشخیص

«لیهجر» گذاشت و بر فرض محال که جمله «قلم و کاغذ بیاورید تا بگویم چیزی بنویسد که هرگز گمراه نشوید «هذیانگوئی باشد تشخیص هذیان و «لیهجر» گذاشتن بر آن برخلاف معارف و اخلاق پزشکی است چه رسد به آنکه بیمار تشخیص متعارفی نباشد و معتقد به آن باشیم و باشند که گیرنده وحی و برگزیده خداست و تشخیص برای چنین بیمار که برگشت به تداعی معانی دارد تصور واقعی شخصیت وی به وحی و ارتباطش با جبرئیل برگشت دارد.

یعنی به هیچ دلیل و برهانی نمی توان کلمه «لیهجر» را برای رسولخدا آورد و در نظر گرفتن جمله ای که فرموده است نمی تواند مطرح باشد یعنی از آنجا که بهر کجای تداعی معانی مربوط به سخنان حضرت اشاره «لیهجر» شود اشاره به وحی است و مطرود و مردود ابداً وارد نیست.

بیماری مشمول «لیهجر» میگردد که تسلیم تسلسل رشته افکار خویش شده و اینک توجهش به مسائلی معطوف گردیده که اگر عاقلانه فکر می کرد از آن افکار بر کنار بود و در ذهنش به خودنمائی نمیپرداخت.

بیماری می تواند «لیهجر» باشد که قسمت نامعلومی از شخصیت وی که تاکنون آشکار نبوده آشکار شود و یا هنوز گرفتار این مشکلیم که چه قسمتی از شخصیت مرتبط با وحی را به مرتبتی متناسب با «لیهجر» می توان تنزل داد!

بهم ریزی اساس اسلام با الرجل که قرآن دارد یا النبی که قرآن ندارد!

من و همکارانم (پروانه) داریم «پروانه پزشکی»

رؤساء و وزراء (پروانه دارند) «حکم مقامات»

محمد صلی الله علیه و آله و سلم (پروانه) دارد «قرآن»

پروانه مرا بگیرند به اتکاء دانشم باز پزشکم، حکم رؤساء و وزراء را بگیرند فردی هستند معمولی و متعارف.

محمد منهای پروانه اش (قرآن) کیست؟

آیا محمد رسول الله در کنار حسبنا کتاب الله مساویست با ان الرجل؟ یا محمدی که الرجل است منهای قرآنش ضروری است که حسبنا کتاب الله گفته شود.

آیا محمد را می توان منهای قرآنش کرد و بینشان تفرقه انداخت و (ان الرجل) (لیهجر) را با «حسبنا» «کتاب الله» دو مطلب جدا از یکدیگر فرض کرد؟

جواب یا مثبت است یا منفی! و در هر دو صورت یعنی هر کدام را از این دو قبول کنیم اساس اسلام بهم می ریزد.

مگر برای اثبات نبوت حضرت یا اینکه دانسته شود قرآن کتاب خداست محمد به قرآن و قرآن به محمد نیازمند نیستند؟ یا می توان گفت محمد منهای کتاب خدا مساوی است با (ان الرجل لیهجر) یا قرآن

منهای محمد مساوی است با (حسبنا کتاب الله)

من نویسنده تب کنم و هذیان هم بگویم از پروانه پزشکی ام و یکصد جلد کتابی که آماده چاپ یا آماده جمع کردن و چاپ دارم منها نمی شوم.

محمد هم تب کند و العیاذ بالله هذیانگوئی هم داشته باشد از پروانه وحی اش منها نمی شود!

من تب کنم و هذیان هم بگویم و پروانه پزشکی ام و 25 جلد کتاب چاپ شده ام را هم بعلت تخلفات عدیده از من بگیرند باز پزشکم و نویسنده.

محمد تب کند و هذیانگوئی هم داشته باشد و العیاذ بالله حسبنا کتاب الله هم درست باشد آیا از رسول الهی چگونه به «الرجل» می توان وی را نسبت تنزلی داد یا مگر الرجل بالاتر از النبی است؟

پس باور کنید آنچه راجع به امی بودن پیامبر آوردم خارج از برنامه نبود زیرا در پروانه حضرت آمده است که این فرستاده ما امی است و زانوی تحصیل علم نزد کسی خم نکرده است علمش لدنی و خدائی است و هرگز نمی تواند شخصیت تحقق یافته پیامبری وی را به جنون و سحر و «لیهجر» و حتی به «الرجل» نسبت و تنزل داد.

باز هم تبانی در کار بوده است

آیا ابابکر در خانه، کنار جسد مبارک آنگاه که می گریست می دانست حضرت در دقایق آخر عمر کلمات «الرجل» و «لیهجر» را

شنیده اند؟

یا ابابکر می دانسته یا نمی دانسته است! در هر دو صورت آنچه قطعی است بعد از خارج شدن از خانه آن را می دانسته است.

فرض اول آنکه می دانسته است عمر نسبت های دو گانه «الرجل» و «لیهجر» را به حضرت داده است و بدون شک این امر مهم که در برابر چندین نفر گفته شده است و موجب اختلال و سر و صدا گردیده از ابابکر پنهان نمانده است.

آیا به نظر ابابکری که می دانسته دو کلمه مذکور به پیامبر نسبت داده شده است این نسبت ها درست بوده است یا خیر؟

اگر بگوئیم بعقیده ابابکر درست بوده است تبانی ابابکر و عمر به ذهن خطور می کند و اگر بگوئیم بعقیده وی درست نبوده است چرا در ضمن گریستن و اظهار غمخواری به حضرت کردن و اشاره و کنایه به مراتب هدایتی حضرت از اختلافی که بر بالین حضرت بعلت سخنان عمر روی داده معذرت خواهی نکرده و حداقل اشاره ای ننموده است باز بذهن میرسد که تبانی در کار بوده است.

چنانچه ابابکر اطلاعی نداشته و بعد مطلع شده که نسبت «الرجل» و «لیهجر» به حضرت داده شده است چرا جمله «محمد نمرده است» عمر را اصلاح می کند و محمد «الرجل» است را اصلاح نمی کند؟

اینجاست که مجدداً به ذهن میرسد وجود ابابکر در خانه و عمر در حوالی سقیفه برای اصلاح بعضی جملات و برخی امور لازم بوده است.

و اگر بجای اینکه عمر چند نوبت فرستاده بود تا ابابکر از خانه رسولخدا دور شود ابابکر می فرستاد تا عمر بخانه برود یا اینکه ابابکر به فرستاده عمر می گفت پیام مرا برسان و بگو عمر بپاس احترام رسول خدا به خانه بیاید آیا چه می شد.

و باز به ذهن میرسد که بعلت لزوم وجود ابابکر در حوالی سقیفه و عدم لزوم وجود عمر در خانه تبانی در کار بوده است.

کلمه معنای جراحت می دهد و مجروح میکند، اثر می نماید از این قرار همانگونه که روان شناسان گویند کلمات حقایق عینی هستند و هر کس کلمه ای را می شنود وضع روحیش بنا بر آن که چگونه به ذهنش خطور کند تغییر می نماید.

با این حال نمی دانیم وضع روحی پیامبر با شنیدن کلمات «الرجل» و «لیهجر» در چه حالی بود؟

آنچه می دانیم حال حضرت به وضعی درآمد که شخصیت رحمه للعالمین و علی خلق عظیم برای عیادت کنندگان فرمودند برخیزید برخیزید دستور خروج عیادت کنندگانش را دارد.

همکاری شروع شد برای آنکه دیگری به خلافت نرسد!

تمایل طبیعی هر کس آنست که هر چه قبلا بدست آمده از دست نرود و «لیهجر» گفتن عمر در میان جمعیت و فقط طرفداری چند نفر از او

و اگر بجای اینکه عمر چند نوبت فرستاده بود تا ابابکر از خانه رسولخدا دور شود ابابکر به فرستاده عمر می گفت پیام مرا برسان و بگو عمر بپاس احترام رسول خدا به خانه بیاید آیا چه می شد.

و باز به ذهن میرسد که بعلت لزوم وجود ابابکر در حوالی سقیفه و عدم لزوم وجود عمر در خانه تبانی در کار بوده است.

کلمه معنای جراحت می دهد و مجروح میکند، اثر می نماید از این قرار همانگونه که روان شناسان گویند کلمات حقایق عینی هستند و هر کس کلمه ای را می شنود وضع روحیش بنا بر آنکه چگونه به ذهنش خطور کند تغییر می نماید

با این حال نمی دانیم وضع روحی پیامبر با شنیدن کلمات «الرجل» در چه حالی بود؟

آنچه می دانیم حال حضرت به وضعی درآمد که شخصیت رحمه للعالمین و علی خلق عظیم برای عیادت کنندگان فرمودند برخیزید برخیزید و دستور خروج عیادت کنندگانش را داد.

همکاری ها شروع شد برای آنکه دیگری به خلافت نرسد!

تمایل طبیعی هر کس آنست که هر چه قبلا بدست آمده از دست نرود و «لیهجر» گفتن عمر در میان جمعیت و فقط طرفداری چند نفر از او

اما چه بدست وی آمده است؟

چند احتمال داده می شود:

تبانی برای بدست آوردن خلافت.

جلوگیری از به خلافت رسیدن رقیب.

احتمالات کوچک دیگر که بسیار ضعیف است.

اما آنچه از لحاظ تاریخ و از لحاظ جامعه شناسی و از لحاظ روان کاوی در برابر آن همه احتمال می توانم در اینجا قطعی ذکر کنم احتمال دوم مقدم بر احتمال اول بوده، علاوه بر اینکه عمر را همیشه در تلاش و کوشش می بینیم که مانع به خلافت رسیدن علی میشود.

با ابابکر بیعت میکند.

ابابکر وصیت می نماید که عمر به خلافت برسد.

عجیب تر از همه به خلافت رسیدن عثمان با نقشه عمر است که حتی برادران سنی ما می نویسند:

سه نفر را در شورا در برابر سه نفر قرار دادن و به سه نفری، که علی در میان آنها نسبت حق «وتو» به عبدالرحمن عوف دادن و آنها را با توجه به خویشاوند بودن انتخاب کردن یعنی علی را برای همیشه از خلافت کنار گذاردن!

نقشه مذکور جهت محروم ساختن علی برای همیشه از خلافت از این جهت واقعیت دارد که نه تنها هم اکنون علی از شورا بیرون نخواهد آمد و خلافت عثمان حتمی است و این پیش بینی را قبلا خود عمر نیز کرده بود (و همه به راهنمائی یهود انجام میگرفت و مشورت می شد که گفته خواهد شد).

برای بعد از عثمان نیز عبدالرحمن عوف که در شورا امتیاز «وتوئی» داشته و سعد وقاص و عبدالرحمن که با رأیشان خلیفه (عثمان) انتخاب شده از عثمان برای رسیدن به خلافت طلبکارند و لذا چون از آنها خلیفه انتخاب شده خود را از سه نفر مقابل مخصوصاً از علی برتر و اولی پرسیدن خلافت میدانند و مهم تر آن که برای طلحه و زبیر که با دادن رأی به علی سطح توقعی ما فوق تقوی! نسبت به علی بوجود آمده و هر دو برای همیشه طلبکار علی بوده و احتمالا روزی هم بعلت پاسخ منفی علی در برابر توقعاتشان علیه بدهکار قیام خواهند کرد.

و تعبیر دیگر آنکه:

با دادن حق وتو به یکی از آن سه نفر که خویشاوندند ایجاد خلافت عثمان و عداوت رقابتی همگان در برابر علی مورد قبول سنی و شیعه است.

و این مطلب نیز قطعی است که قسمت دوم مورد بحث (جلوگیری از به خلافت رسیدن رقیب) منظور اولیه ابابکر و عمر و دوستانشان بوده (و مخصوصا آرزوی یهود بوده که گفته خواهد شد) و به خلافت رسیدن ابابکر همانگونه که عمر در زمان خلافتش گفت قلته (شری که آدمی از آن بسلامت در میرود) و خود پیش آمده بوده است.

و به تعبیر دیگر:

در ضمن کار برد تمام نیروهای انسانی برای جلوگیری از به خلافت رسیدن علی با مشاهده وضع روانی اسلامی مردم که آغاز آن با کلمه آزمایشی «لیهجر» بود راهی هموار برای خود بخلافت رسیدن نمایان گردید و آتش تلاش برای محرومیت همه جانبه و همیشگی علی

از خلافت بصورت برنامه دائمی زبانه کشید.

و بعبارت کوتاه تر:

برای عقب راندن رقیب برخاستند و جای خالی رقیب را که تصور اشغالش را نمی کردند گرفتند.

برادران سنی ما ناراحت نشوند که از زبانه آتش نامی آوردیم که این یک مطلب روانشناسی است.

هر امیدواری می تواند محرومیت های موقتی را تحمل کند و در امر متناسب ساختن امیال گوناگون و در آوردن آنها به شکل یک طرح رفتار موفق شود، اما کسی که امیدی ندارد ممکن است امیال شدید از قالب اتحاد خارج و تجزیه شوند و به صورت خشم آزاد گردند.

ما نمی دانیم عمر با خشم به عیادت نبی گرامی آمد یا در برابر پیشنهاد حضرت خشم کرد؟

آنچه احتمال قریب به یقین دارد اینست که عمر با خشنودی «لیهجر» را نگفت زیرا «لیهجر» هر معنائی را داشته باشد در نبی گرامی ایجاد عکس العمل آنقدر شدید داشت که حضرت با آن همه حسن خلق به عیادت کنندگان خودو واردین که عنوان مهمان داشتند و باید حداقل مشمول اکرم الضیف باشند که حضرت خود فرموده است آنها را با برخیزید برخیزید دستور اخراج فرمود.

و آنچه بارور از شگفتی است اینکه آیا نبی گرامی عربی نمی دانستند یا فقط در فهم معنای «لیهجر» واماندگی داشتند که معنای غیر تالیفی برای «لیهجر» قائل شده و در نتیجه دستور برخیزید برخیزید را

صادر فرمودند.

و برخی از برادران سنی ما آیا چگونه معنائی برای «لیهجر» قائلند که عمر را در گفتنش ذیحق می دانند و رسولخدا را نیز ذیحق! و مگر ممکن است خشم برخیزید برخیزید بروید رسولخدا را تعارفی در برابر «لیهجر» تلقی کرد؟!

اینکه «لیهجر» نبی گرامی را به خشم آورده است نمیتواند عمر را برای گفتن در آرامش و احترام تصور کرد و بدون شک کلمه ای که دیگری را به خشم آورد بدون خشم و در حالت عادی بیان نمی شود.

از اینرو معلوم می شود عمر امیدی به خلافت خود نداشته که تحمل پیشنهاد حضرت را داشته باشد بلکه پیشنهاد نبی گرامی را غیر قابل تحمل تلقی کرد از این جهت که مربوط به خلافت علی میگردید و در این صورت «جلوگیری از خلافت علی» جزو برنامه «لیهجر» بوده است نه «بخلافت رسیدن ابابکر و عمر و ....»

و اجتهادهائی که در برابر نص شد باز مسئله ای بسیار مهم است که گفته خواهد شد با خشم هم چیزی جز زبانه آتش نیست.

رابطه لیهجر با منا امیر و منکم وزیر!

معمولا رسم مسلمانان چنین بود که در برابر نبی گرامی حتی به خود اجازه تحسین کردن از حضرتش را نمیدادند و ما می دانیم وقتی تحسین بر سایر علاقه ها غالب آید از حالت طبیعی خارج شده متمایل به یک میل عصبی میگردد و اگر علاقه ای غالب بر تحسین مانع شد حتی

شخصی بخود اجازه تحسین کردن بدهد حالت طبیعی بدست آمده در جهت مثبت بصورت فداکاری در راه خدا برای شهدا حاصل شده و در جهت منفی نمونه افراطی خود کشی نزد کسانیکه حتی یک منفذ خروجی نمی یابند مشاهده میشود.

جنگ احد بوته بزرگ آزمایشی بود چند نفری پایداری کرده و به اتکاء وحی غالب بر تحسین شناخته شدند و بقیه آنها که گیرنده وحی را گذاشتند فرار کردند نمی توانند در مرحله حتی تحسین نسبت به پیامبر خود را بدانند.

و لذا «لیهجر» گفتن یک جریان عادی تعارضی معرفی می شود که بدنبال آن شایسته است منا امیر و منکم وزیر مورد بحث قرار گیرد و اشتیاق امارت راه نمای ارضای نفس باشد.

آیا ابابکر بجای رسولخدا عمر را بخشید؟

از اشاره شدگان کسانی بودند که بعد از جهاد در احد تا زمان رحلت نبی گرامی (در این فاصله) توانستند فرضیه غرائز زندگانی را به اتکاء وحی تحت الشعاع حقیقت مرگ و معاد قرار داده باز بمرحله فراتر از «اجازه بخود ندادن که از نبی گرامی تحسین کنند» رسیده یا در راه خدا شهید شوند یا در وصفی که رو بسوی هدف اصلی و بهشت یابی داشتند دعوت حق را لبیک گویند.

اما عمر پس از «لیهجر» و اخراجش از خانه بوسیله نبی گرامی،

آیا تجدیدد عهدی با نبی گرامی داشت یا توفیق آنکه پس از کلمه «لیهجر» کلمه ای دیگر بعنوان وداع با حضرت داشته باشد بدست نیاورد؟.

و این سئوالی است که از قید تشخیص نویسنده «پزشک سقیفه» آزادست و نمی تواند از نبض اعتقادی عمر، تشخیص جز آنچه خوانندگان قضاوت مینمایند درک ضرباتی دیگر نمایند مگر آنکه بگوئیم وصایت ابوبکر نسبت بخلافت عمر بجای عفو و اغماض رسولخدا کافیست!

آنها که به اتکاء وحی غالب بر تحسین بخود اجازه حتی تحسین به نبی گرامی را نمی دادند چگونه حاضر به گفتن «ان الرجل لیهجر» شدند که در برابر نبی گرامی آن را بزبان آوردند.

آیا احساس کنجکاوی علمی و روانکاوی پیروان اسلام هر کس که محمد را رسول الله میداند در این فاصله (احترام بحدی که تحسین کردن را روا نمی دارد احترام! بحدی که لیهجر گفتن را روا میدارد) بر نمی انگیزاند؟!

البته فاصله مذکور عمیق تر از آن است که الان بذهنتان آمد زیرا تحسین نکردن قبل از «لیهجر» در برابر کسی است که علاوه بر آنکه «گیرنده وحی» است «قوای اجرائی» را نیز بدست دارد که جرئت سرپیچی از جیش اسامه و برگشتن به مدینه را به اتکاء آن پیدا کرده اند.

یعنی: محمد رسول الله محمد که قدرت در دست دارد و بعقیده فرزندان سقیفه لیهجر نیست - محمد رسول الله محمد که تب دارد و در

اینصورت بعقیده فرزندان سقیفه سزاوار لیهجر شنیدن است!

بیائید در این فرمول بیشتر بیندیشید و دقت کنید، آیا نتیجه این نمی شود که محمد بعلت تب داشتن «لیهجر» نیست بلکه بعلت آنکه دانسته اند مشرف به رحلت است و اندیشه تعینی جانشین دارد «لیهجر» است.

بعلاوه اگر بخواهیم در فرمول مذکور جابجائی قائل شویم آیا کدامین از چهار قسمت پیکرهٔ فرمولی را می توان منکر شد؟ و باز هم گفته شود که فاصله مذکور عمیق تر از آن است که هنوز در ذهن دارید زیرا رعایت حال بیمار در هر درجه از شخصیت و تب باشد ضروری است.

لذا بین «بخود اجازه تحسین نسبت به محمد پیامبر مقتدر ندادن» با «بخود اجازه لیهجر نسبت به محمد پیامبر تب دارد دادن» فاصله آنقدر فوق العاده و عمیق است که نمی تواند چیزی آن را پر کند مگر آنکه بگوئیم محمد رسول الله نبوده است یا در حال تب رسول الله نیست.

تسلط روانی ابابکر بر عمر!

با اندک دقت در فاصله عمیق بین دو کلمه «لیهجر» و «الرجل» با دو کلمه «الوحی» و «النبی» حق این بود که بعد از «نبوت» عمر بر مسند «امارت» به نشیند زیرا جائی در این فاصله که برای پیامبری و قرآن و انذار و بشارت نیست فقط استعداد نگهداری تاج و تخت «امارت» را دارد اما ابابکری که در مکان های مصلحتی حاضر و در مواقع ویژه

غایب بود.

ابابکری که دو نفر «عمر - ابوعبیده جراح) را رو در رو قرار داد تا نیروی احتمالی مایل بخلافت در آن دو یکدیگر را خنثی کند و سپس گفت من با این دو نفر بیعت می کنم و بالاخره ابابکری که خود را به عمر رساند و با ممنوع داشتنش از گفتن «محمد نمرده است» حالت انفعالی در وی و تسلط در خود بوجود آورد.

آری چنین ابابکری حق دارد پس از پیامبر به «امارت» برسد چون اختلاف پیامبری و امارت صد و هشتاد درجه بوده و پشت بیکدیگر دارند و فردی زیرک و کاردان چون ابابکر می تواند در حفظ این جهش ناگهانی (از نبوت به امارت) سرپرستی مردم را بعهده بگیرد.

و اختلاف ما شیعیان با برادران سنی همان اختلاف امارت بعد از نبوت است با ولایت پس از نبوت که علی را در برابر سقیفه و ابابکر را در سقیفه قرار داده است و از آنجا که ایندو آشتی ناپذیرند باید یکی را درست و دیگری را نادرست پذیرفت و پایه و اساس این جلد را که بر درست کردن علی، یا درست کردن سقیفه قرار دارد فراموش نباید کرد و هرگز نمی توان علی و سقیفه را هر دو خوب یا هر دو را بد دانست و در نتیجه نادرستی یکی را باید اصلاح کرد!

عمر در کشاکش دو نیرو

نیازها و تمایلات غریزی هر کس می کوشند که هشیار شوند زیرا خود هشیار اعصاب حرکتی را که ارضای این نیازها و تمایلات به آنها

ارتباط دارد در ضبط خود در می آورد.

قسمت عمده ای از خواهشهای غریزی بلافاصله هشیار میشوند و پس از سنجش قبول یا مردودند.

این جریان شامل تخمین موقعیت خارجی و مقایسه خواهش داخلی با تمایلات تعارض کننده در هشیاری است (اثبات موجودیت شیطان از این راه می توان کرد.)

آیا چه نیاز و تمایلی در عمر وجود داشته که ذهنش در میان آنها به جستجو پرداخته و یکی را سراغ گرفته که هشیار تشخیص داده شده و بوسیله زبانش به محیط تحویل داده شده است و در بین خواهشهای غریزیش این قسمت که در برابر شخصیت الهی حضرت محمد بلافاصله هشیار و مقبول افتادند آیا درباره پیامبر چه اندیشه ای داشت و چه فکری و تشخیصی روی داد که هشیاری و مقبولی دست داد؟

بدون شک در بین امیال باید یکی را انتخاب کرد، از یکطرف عمر به آیاتی از قرآن کلام الهی چون «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولواالامر منکم - و لکم فی رسول الله اسوه حسنه» می اندیشید.

از طرف دیگر به آیاتی! از کتاب امیال نفسانی خویش توجه می نمود به محمدی که وی را تا کنون به رسالت قطعی و حتمی قبول داشته و آنچنان خود را بمردم نشان داده که هر چه رسولخدا میگوید واجب الاطاعه و از طریق جبرئیل بخدا مربوط است و بعنوان وحی پذیر! اما اینک حاضر می شود بجای «النبی» بگوید «الرجل» و بعوض «وحی» بگوید «لیهجر».

آیا در میان آیات کتاب امیال نفسانیش چه مطلبی را به هشیاری و مقبولی آورده؟ همه به قضاوت روانکاوان مربوط می شود! و ما هم که می توانیم مختصری تشخیص دهیم.

عمر از کودکی عصر کفر جاهلیت و سپس زمان ایمان اسلام را درک کرده است در آن روز محرکهای خارجی وی چیزهائی از محیط بوده است که هیچ وجه تشابهی به محرکهای خارجی وی در عصر اسلام نداشته است.

پوست عمر کنشی در برابر تغییرات درجه حرارت داشته که در هر دو موقع (اسلام و کفر) یکسان بوده است.

چشمش کنشی مشابه نداشته و زمان اسلام و کفر را همانند تحویل نمی گرفته و پرداخت نمی کرده و گوشش از چشمش بیشتر که آنچه را در جاهلیت باید دریافت داشت با زمان اسلام تفاوت کلی و در نتیجه کنشی بیشتر در اسلام داشته است.

اما اگر اسلام با خواص نور یقذف الله فی قلب من یشاء به عمر در نیامده باشد محرکهای داخلی وی در سطحی ثابت از اول جاهلیت تا آخر اسلامش باقی مانده است و آنچه می تواند مانع شود که سطح ثابت در آن درون در دو زمان ناثابت (روبروی یکدیگر - اسلام و کفر) باقی بماند موقعیت های خارجی است که چه بسا به انسان اجازه و جرئت ندهد که ضمائر ناخودآگاه و آنچه در دل دارد به نحوی به قسمت هشیار تحویل بدهد.

و این وضع ادامه اش تا موقعیتی مناسب است که دست دهد و این

موقعیت چیزی جز گاه مناسب برای رها ساختن امیال سرکوب شده که تصور رفع نیازمندیها می کند نسبت همانند کوهنوردی که بار سنگینی بدوش می کشد تا در قله از آن استفاده تغذیه ای و بهره حرارتی ببرد؟

نکند این مطلب به درستی با دسته بندی های قبلی عمر و ابابکر و همراهانش که مدتها قبل گردائی داشته اند جور در آید و اینها بار سنگین را بدوش کشیدند تا در بستر رحلت نبی گرامی بتوانند با «لیهجر» و «ان الرجل» دو گره کور بار خلافت را بگشایند و در نتیجه در اجرای نقشههای طراحی شده قبلی که مانع بخلافت رسیدن علی است اعمال کنند.

(گرهی کور که علی را دور سازد و کور دیگری که انصار را براند).

ما در جلد گذشته هم به سطح ثابت درونی محمد و علی و ابابکر و عثمان و عمر اشاره کرده دور از روان شناسی آوردیم.

عده ای بودند در زمان محمد و علی که استعدادهای جنبش خود را برای ایجاد جنبش های گروهی بکار بردند و آرام نگرفته هر دو را به جهاد وامیداشتند و جهاد در زمان محمد و علی جنک و درگیری در حوالی مکه و مدینه و کوفه و بصره و بلاد معروف اسلامی پیش از جنک در مرز کشورهای کفر بود.

اما در زمان آن سه نفر حرمین و کوفتین در آرامش و مرزهای کفر برای بدست آوردن دختران رومی و اموال ایرانی پی در پی درهم شکسته و برج و با روی محتوی غنیمت ها فرو میریخت و مرتب به اثبات میرسید که مسلمانان با بدست آوردنها علاقه شان به اسلامی که رفاه

اجتماعی و لذات شخصی ایجاد می نمایند بیشتر می شود.

در حالیکه قرآن و نهج البلاغه همه پر از انذار بود یا تبشیرهائی بوعده و بسیاری از مسلمانان چنین بودند که اسلام نزدیک تر به آخرت را به زرق و برق دنیا نزدیک تر ساخته، اندوخته ها، قصرها، کنیزکان و .... بیشماری داشتند.

و عثمان اولین کسی بود که حتی اسلام ابابکر و عمر را نیز به مردم غیر از اسلام اختیار شده بوسیله خودش معرفی کرد و حتی از قناعت های آن دو که در موارد ثروت و خویشاوند به اسلام نزدیک تر بودند رعایت و تأسی ننمود.

ممالک قارات در زمانهای ابابکر و عمر و عثمان و دیگر فرزندان سقیفه پی در پی به غنیمت گشوده میشد و کشورهای قلوب در زمان محمد و علی و فرزندانشان مرتب به شهادت اعتلا می یافت و این چه مقایسه ای است مقایسه غنیمت و شهادت.

و این حقیقت را هرگز تاریخ از یاد نمیبرد که واقعیت های مشابه در زمان محمد و علی که یک عده همیشه در اختلاف فکر بسر میبردند و در جلالت و خلافت ابابکر و عمر و عثمان آرامش داشتند برگشتی جز به همان مسئله «تحسین» ندارد که در زمان «النبی - وحی» گفتنش و به زبان آوردنش راحتی جایز نمیدانستند.

و اینک «عدم جرئت به تحسین» جای خود را به زمان «الرجل - لیهجر» بخشوده است و چه بخشایشی که به تدریج جمع شدن و ابابکر را برگزیدن به قدرت قلم کشیدن و عمر را بر گزیدن و به صلابت

شمشیر گذاشتن و عثمان را برگزیدن پشتوانه داشت!

سکه هائی رائج از غنیمت ها به اتکاء پشتوانه هائی متغیر از رأی ها، وصیت ها، اعمال قدرت ها و ...

اختلاف برداشت از امور بین ابابکر و عمر!

ابابکر برای رسیدن به هدف «چه باید کرد» را پیشه داشت و عمر «چه باید انجام داد».

و این دو عنوان ادعائیست زیرا می بینیم در طول زندگی اسلامی هر دو شان نیازهای ارضا نشده ای بوده که با وسائلی آن را تسکین میداده اند تا آنکه روز فرصت بین «لیهجر» و آغاز خلافت ابابکر برسد و افزایش قدرت تعارض نیازها را بصور مختلف بروز دهد.

زیرا استنباط هیچ وقت از عهده ضبط بر نمی آید و نقشه شایسته برای اجتماع نیازها رحل تعارض بین نیازهای ناسازگار فقط با جنبش ایمان مختل می گردد و لا غیر.

و از این جاست که من در جلدهای اولین دانشگاه و آخرین پیامبر بارها آوردم که نجات بشر با ایمان ممکن و با آنچه بشر وضع می کند غیر ممکن می باشد.

چرا علی نفهیمد و عمر فهمید؟ و اظهار نظر مجدد عمر نسبت به حقایق!

مگر عمر از روز «لیهجر» تا زمان خلافتش سرد و گرم دنیا

نچشید.

از تماس با نبی گرامی در بستر رحلت و بحث مربوطه.

از قضایای اتفاق افتاده بین خانه و سقیفه و «محمد مرده است» و «محمد نمرده است» و بحث های مربوطه.

از گفتگوهای وقایع سه روزه و بحث مربوطه.

از گفتگوهای با انصار و مهاجرین در سقیفه.

از مشورت های خلافتی و هیئت امارتی زمان.

از مشورتهای هیئت امارتی زمان خودش و ... و لذا بطور قطع و مسلم عمر در آن لحظه که می گوید «ان الرجل لیهجر» فوق العاده بنیه علمی ضعیف تری نسبت به زمانی که مرتب می گفته است «لولا علی لهلک عمر» داشته است و سئوالات زیر وارد است.

و برای سهولت امر عمر را در زمانی که در خدمت پیامبر «ان الرجل لیهجر» گفته عمر پیامبر و آنگاه که اقرار به «لولا علی لهلک عمر» کرده است عمر علی و زمان خلافت ابابکر عمر ابابکر نامگزاری کرده و می آوریم:

قبل از طرح پرسش ها باید توجه داشت همانگونه که نمی توان گفت محمد سال دوم هجری عالم تر بوده یا محمد سال هفتم، علی زمان «لیهجر» را هم نمی توان گفت بنیه علمی ضعیف تری از علی زمان «لهلک عمر» میباشند زیرا پشتوانه علمی محمد، وحی است و رب زدنی علما و پشتوانه علی نیز به اتکاء انا مدینه العلم و علی بابها همان وحی است و ربنا زدنا علما از این قرار.

چه شد که هنگام تب رسولخدا عمر پیامبر فهمید محمد «لیهجر» است و علی لولا علی لهلک عمر نفهمید؟

چه شد که عمر پیامبر فهمید «حسبنا کتاب الله» و علی لولا علی لهلک عمر و اقضانا علی نفهمید؟ با آنکه عمر به اقرار خودش مهمترین آیات کتاب الله را ندانسته یا نفهمیده یا همانند کلاله «ارث مخصوص» با وجود پرسیدن از این و آن بالاخره به کنه مطلب وقوف نیافته است.

چه شد که عمر پیامبر فهمید که محمد تبدار «لیهجر» است و عمر ابابکر فهمید که علی مستحق خانه نشینی و تنها عمر خودش بود که لولا علی لهلک عمر را درک کرد و این را دقت فرمائید که مطلب خانه روشن کننده مقاصد اولیه بوده و با امیال و شرایط خارجی ارتباطشان می دهد.

ابتداء عمر در فاصله «غیر ممکن» نسبت به خلافت خود را تصور می کرده و تنها قصدش سد راه انتخاب رقیب بوده است و لذا به رسولخدا می گوید «لیهجر».

بعد در فاصله «امکان» نسبت به خلافت ابابکر خود را می دیده و لذا نسبت به رسولخدا که خلافتشان را خواهد داشت احترام میگذارد و با علی چنان می کند که همه نوشته اند.

بالاخره «فعلیت» جای امکان را می گیرد و عمر به خلافت میرسد دیگر هم رسولخدا سرور عالمیان و پیشواست و هم علی لولا علی لهلک عمر، و در طرف مقابل، اقدام ابابکر می شود «فلته» و شرکه خدا ابابکر و همراهانش را از آن شر محافظت فرمود.

یعنی عمر پیامبر هر چه پیرتر و داناتر می شود از محمد و علی تجلیل کردنش بیشتر می شود و از خودش و کارگردانانش فاصله میگیرد بحدیکه برای انتخاب عثمان موقعیت و حرمتی باقی نگذاشته میگوید:

چنانچه سالم مولی حذیفه یا ابوعبیده جراح زنده بودند خلافت را به آنها می دادم و این در لفافه است که انتخاب عثمان از کمبود انسان کاردان و لایق می باشد و تنها کاردان لایق کسی است که برای انتخاب عثمان طبق نقشه به شورای شمشیری دستور داده می شود تا وی (علی) نتواند انتخاب بشود.

(و این هم از خواسته ها و پیشنهادهای یهود به عمر بود که علی به خلافت نرسد و گفته خواهد شد).

در اینجا آیا عمر انتخاب و انتصاب و روش خود را برای انتخاب خلیفه، تخطئه تاریخی میکند که بعدها علی از طریق رای اکثریت که پیش بینی ها بر آن توجه داشت انتخاب نشود.

یا می خواهد اصالت تاریخی روشهای انتخاب شده صدر اسلام همه و همه را در هم کوبد که می گوید میل داشتم به وصیت خلیفه تعیین می کردم اما به عمل، دستور تشکیل انتخابات (نه مردم - نه خلیفه) شورائی داد.

یعنی آیا گفتار عمر درست است (وصیت) یا کردارش (دستور تشکیل شورا)؟

نویسنده «پزشک سقیفه» چنانچه می توانستم نبض روانی عمر را با دست درازی 14 قرنی بین انگشتانم لمس نمایم دوست داشتم اختلاف

ضربان قلب و قرعات نبض را فقط در دو زمان به مقایسه کمی و کیفی در آورم.

یکی در زمان نامساعد که رو در روی محمد قرار گرفته محمد را به لیهجر به خارج از حد رسالت می برد و کتاب الله را به جبران آنچه در رسول الله یافته که سزاوار لیهجر دانسته است به حد استقلالی که بتوان از آن بدون محمد برداشتها کرد ارزش می نهد.

دیگری در زمان مساعد به خلافت رسیده و اجتماع پر تنوع ایرانی و رومی و تصور نداشته ها را تسخیر کرده و رو در روی علی نشسته و اشتباهی در درک معنای آیه شریفه ای از کتاب الله که حسبناست از وی سر زده و با تذکر علی توجهی نموده و همانند بسیاری از موارد دیگر اظهار میدارد و لولا علی لهلک عمر.

آنجا عمر تشخیص می دهد که رسول الله تبدار لیهجر است و تمام حاضران که علی و خودش از آن جمله اند لیهجر نیستند!

اینجا عمر تشخیص می دهد که اگر راه نهائی های علی نبود عمر هلاک میشد.

آنجا تشخیص داد در برابر رسول اللهی که «لیهجر» است بدون ملجأ مذهبی نمیتوان بود و کتاب خدا در این مورد ملجائی کفایت کننده است!

اینجا تشخیص داد کتاب خدا حتی بدون علی کفایت کننده نمی باشد از این قرار می بینیم بهمان نسبت که عمر از لحظه «لیهجر» تا زمان خلافت نظرش نسبت به رسول الله فرق کرده و قوس صعودی را پیموده است نسبت به حسبنا کتاب الله بدون پیامبر و نسبت به ابابکر و حتی نسبت به خلافت

تنزل عقیدتی نشان می دهد.

البته نبض عمر در اواخر خلافت ابابکر از دستم خارج شد و نتوانستم بفهمم آیا نبض عمر و نبض عایشه برای مرک ابابکر ضربانی مشابه داشت یا خیر همان عایشه ای که هر چه از عمر می خواست می داد اما در هر صورت دیکتاتروها نردبان شکنند.

آیا عمر با گفتن لولا علی لهلک عمر اظهار علاقه به علی کرد

جمله لولا علی لهلک عمر نشان دهنده علاقه عمر به علی نیست بلکه توجه مجدد عمر به حسبنا کتاب الله می باشد که فقط گفتنش را در برابر محمد سزاوار دانسته و در برابر علی بهیچوجه وارد ندانسته است و در این صورت گفتار عمر را می توان بطور فانتزی (خیالاتی) مشابه طایفه غلات آورد که العیاذ بالله علی را در حدی بالاتر از رسول الله میدانند.

یعنی همانگونه که اولین شیعه نبی گرامی می باشند که یوم الدار علی را به ولایت نصب کردند عمر نیز اولین نفر از غلات شیعه ! می باشد که علی را لولا علی گفت و پیامبر را لیهجر.

(بلکه رسول الله و علی با هم نبوت و ولایت را پذیرفتند زیرا محمد فرمود اول من آمن «معی» علی و نفرمود اول من آمن «بی» علی.)

مسئله انطباق در روانکاوی همان احساس زیان است و با آفرینش مجدد چیز از دست رفته در داخل خود شخصیت، جبران کردن و کسیکه

زیاد حرف میزند با مسئله انطباق روبروتر است.

و عمری که میگوید «لیهجر» باید بگوید «لهلک» و عمری که حسبنا کتاب الله دارد باید بگوید «لولا علی».

و چرا ابوبکر نگفت لو لا علی لهلک ابابکر برای اینکه اجتهادهائی که در برابر نص ها شده اکثراً از عمر است و عمری که حسبنا کتاب الله می گوید و در برابرش اجتهاد می کند و شالوده آنچه را خود ساخته بهم می ریزد.

و این مطلب هنوز شاید در روانکاوی حل نشده باشد که احساس عمر نسبت به اینکه گفته است «لولا علی لهلک عمر» این بود که تحقیر شده و باید بوسیله اجتهاد در برابر نص پوشانده شود یا اینکه جبران افراطی اجتهاد در برابر نص را «لولا علی لهلک عمر» بدینطریق میکرد!

نظر نویسنده این است که عمر جبران افراطی «لیهجر» را با «لولا علی لهلک عمر» میکرده است.

جبران افراطی در این مورد چنین است که واقعه «لیهجر» بصورت تمایلاتی در عمر پنهان مانده است زیرا متجاوز از بیست سال تحمل خصوصیات عصر اسلام و خود را نسبت به رسولخدا فداکار نشان دادن و ناگهان به اجبار «لیهجر» گفتن با تمام قدرت بصورت تمایلات پنهانی در عمر در می آید که اینک نام «خلیفه رسول الله» را دارد و نمی خواهد خلیفه محمد «لیهجر» باشد.

ناچار تمایلات ناهشیار می کوشند منفذی در رفتار پیدا کنند و اینجا بصورت حالت مؤدب و خاضعاانه نسبت به علی می توان وی را بجای

محمد گرفت در می آید و تنها این حالت است که می تواند احساس پرخاشگری نسبت به محمد را متوقف سازد و چنین حالت را که اقدام جبران افراطی و تبدیل آن به یک خصوصیات اخلاقی است واکنش گویند.

لذا باید پذیرفت که واکنش «لیهجر» در همان «لولا علی لهلک عمر» حالت متوقف کننده دارد.

عمر که میگوید لولا علی لهلک عمر آیا حاضر است نقشه قتل علی بکشد؟

اینکه عمر هنگام مردن شورای شمشیری تشکیل داد تا در سایه شمشیر انتخابات آزاد! را با شرکت دادن شش نفر (نه همه مردم) به نفع عثمانی که خود پیش بینی انتخابش را کرده بود به سرانجام رساند دو منظور داشت:

اینکه گفته است انتخاب شدن ابابکر از طرف مردم «فلته» و شر بود عملا نیز به قول خود استحکام بخشد که نه انتخاب شدن ابابکر را قبول دارد نه انتخاب کردنش.

انتخاب شد با رای تدریجی فرزندان سقیفه و انتخاب کرد عمر را به وصیت و در این صورت سبیل المؤمنین که راه جمعیت انتخاب کننده ابابکر به نظر برادران سنی ماست اولین مرتبه بوسیله عمر مخدوش اعلام گردید.

به زبان نسبت به فلته داده شده و به عمل خط قرمز و بطلان بر آن

روش کشید.

2- با دادن حق و توبه عبدالرحمن عوفی که خویشاوند عثمان و سعد وقاص بود همانگونه که در جلد قبل آوردم به ناچار یا علی به قتل ناگهانی میرسید یا به قتل تدریجی دچار می شد زیرا چهار نفر رقیب سرسخت پس از عثمان خود را در امر خلافت با علی همطراز می دانستند و مزاحم بودند.

اینجا سؤال دیگر پیش می آید:

چه شد عمری که لولا علی لهلک عمر می گوید نقشه قتل علی را طرح می کند/

ابتدا به محمد «لیهجر» گفتن رواست برای اینکه سد راه به خلافت رسیدن رقیب گردد.

بعد محمد رسول الله است که خلافت محمد «لیهجر، مطرح نباشد و خلافت محمد گیرنده وحی ارزش مند است و علی خانه نشین و مشاور باشد که که از اسلام دوستی ایشان استفاده های به ثبوت رسیده بعمل میتوان آورد.

آخر نقشه قتل علی طرح می گردد تا مهار جبر تاریخ از دست اختیار دار و دسته ایشان خارج نشود که در غیر این صورت همان می شود که شد و روزگار مشغول نشان دادن تدریجی آن است که چگونه روز به روز دائره حکومت علی در وسعت و زیادتی بوده و از عثمان بسیار کاهش یافته و از عمر رو بکاهش نهاده و بعد هم نوبت ابابکر خواهد رسید.

(بویژه اگر باور دارند که دست یهود در کار بوده است که علی

را براند و بقیه را بخواند).

عشق عمر نسبت به علی!

کسیکه نسبت به دیگری ترحم می کند این انطباقی مثبت است با آنکه هم نسبت به او احساس نفرت وجود دارد و هم عشق و اگر عشق نبود ترحم قدرت مهار کردن جنبش های خصمانه را نداشت.

همین طور عمری که اقدامات خصمانه اش نسبت به علی آفتابی بوده است تا آنجا که نزدیک مرگش گفته است زنده و مرده عمر نمیتواند علی را تحمل کند (1)

عشقی نسبت به حضرتش داشته که توانسته لولا علی لهک عمر بگوید و خصوصیات علمی خود را با خواسته های علی در حال انطباق نگهدارد؟

اما چه عشقی داشته است؟

می دانیم که علاوه بر مقدار نیروی بیولژیکی که برای مقاصد سازگاری مورد احتیاج است نیروی زیادی وجود دارد که برای بقای آدمی نیست بلکه برای تکثیر ذخیره شده است و چون نیازهای نامبرده اول که برای بقا نیست اشباع شدند نیروی زیادی اشاره شده از نظر روانی بصورت عشق به دیگران ظاهر می شود.

و اینک عمر به خلافت باور نکردنی رسیده و ثابت می شود نیازهایش اشباع شده اند و این نیازها با علی بی ارتباط نبوده است که اینک

1- الاستیعاب فی معرفه الاصحاب صفحه 1154: انی اکره ان احملها حیا و میتا.

حاضر شده به علی بگوید لولا علی لهلک عمر و در یک بعد علمی خود به علی که نامزد خلافت بوده و این مقام بخاطرش موجودیت یافته عشق بورزد و به یاد همان انا مدینه العلم و علی بابها را مجدداً جلوه ای دهد.

این را نیز می دانیم که هر کس عشق خود را در جای دیگر مصرف کند از عشق به خود برداشت کرده است و نیروی وابسته به لولا علی و لهلک عمر بود که عمر را مجبور کرد در شورای شش نفر به عبدالرحمن حق و تو بدهد و با دو خویشاوندش به شورا بفرستد تا جبران عشق برداشت خودش در راه علی بشود.

جهان اسیر دو کلمه است

تمامی جهان اسیر دو کلمه است کلمه ای از آنکس که قدرتش بر علمش فزونی دارد و اجباراً به آن عمل می شود و کلمه ای از آنکس که علمش بر قدرتش چیره باشد و اختیاراً به آن عمل نمی شود و کلمه قلم کاغذ بیاورید تا چیزی بنویسم که هرگز گمراه نشوید چنانچه از محمدی است که رسول الله شناخته شده چه در حال گرفتن وحی باشد چه در حال جنگ چه در تب، همیشه در حالی است که علمش بر قدرتش فزونی دارد.

علمی به اتکاء وحی، علمی به اتکاء اینکه حتماً باید فرستاده خدا در هر حال اعلم زمان باشد و در طرف مقابل با توجه به اینکه هرگز عمر با رسول الله قبل از تب «لیهجر» و بلکه کمترش را هم نگفته است و اینک می بیند محمد در بستر رحلت است و جرئت گفتن «لیهجر» می کند و با توجه به اینکه پس از مدتها پیشرفت در ابعاد مختلف از جمله بخلافت

رسیدن تازه به مقام علمی لولا علی لهلک عمر رسیده است از این رو هنگام گفتن «لیهجر» بر فرض آنکه محمد پیامبر هم نبود گفتن «قلم و کاغذ بیاورید ....» جمله ای از کسی شناخته می شد که علمش بر قدرتش که بیش از مرد تبدار در بستر افتاده مورد احترامی نبود فزونی نداشت و «لیهجر» گفتن عمر سخنی که نشانی از فرصت طلبی و زورمندی است که بر علمش کاملا مسلط می باشد.

و علت اینکه نویسنده دست از روانکاوی «لیهجر» بر نمی دارم همین است که این کلمه «لیهجر» دروازه ای است که بر روی سبیل المؤمنین که برادران سنی ما می گویند گشوده شد و تا خلافت ابابکر و معاویه و متوکل و .... سالیان دراز بعد از این ادامه داشته و دارد!

«لیهجر» در حال تعارض بالا تتجمع امتی علی خطا.

«لیهجر» پشت به سبیل الله و پشت به درخواست امری رسول الله و تنها رو به سبیل المؤمنین که فرزندان سقیفه آن را پذیرفته اند.

لیهجری پشت به تاریخی که محمد رسول الله می خواست آن را بوسیله علی ولی الله بسازد.

دروازه ای که بر سبیل المؤمنین بوسیله لیهجر گشوده شد و در آن امت اجتماع کردند و تصور نمودند اجتماعشان بر خطا نرفته در سازمان بخشی اش علاوه بر عمر، ابابکر هم دست داشته است و کافی است به سادگی بگویم هر چند ابابکر از مواضع تهم پرهیز داشته و در مواقع خطر حاضر نبوده و هرگز خود را به بن بست اینکه بگوید لولا علی لهلک گرفتار نمی کرده است اما هر کاردان بسیار لایقی هم باشد نمی تواند قطبین حالات

روانی خود را از زنش و فرزندانش پنهان بدارد.

و ما نمی دانیم چه شد که ابابکر از همان اول به نظر زنش اسماء بنت عمیس و فرزندش محمد همان ارزش اجتماعی را داشت که عمر در زمان خلافتش به آن اشاره کرده گفت حادثه «سقیفه» و نحوه به خلافت رسیدن ابابکر شر و «فلته» ای بود.

یعنی آن قسمت از سبیل المؤمنین که از بستر رحلت با نیروی «لیهجر» بجانب سقیفه کشیده شد در آنجا با مخالفت آگاه زن ابابکر و فرزندش و با مخالفت ناخود آگاه عمر روبرو گردید.

آیا فکر نمی کنید که این فاصله عمیق: بین «لولا علی لهلک عمر» و حادثه سقیفه ابابکر «فلته» را جز ولایت علی هیچ امری نمی تواند پر کند !؟.

سیمای برکت دار علی

این جهان خاکی و جهان آبی پیش (در رحم مادر و پشت پدر) و دنیای جلوتر از آن (ملکولهای همه آفرینش که فقط بر خدا معلوم بود کدامش در پروتئین سازی بدن ما شرکت می کند) همه بر اضداد و بهتر بگویم بر زوجیت ساخته شده اند و لذا ماندنی نیستند و بقائی ندارند (جهان بعد یعنی سرای آخرت که شاید جهان اضداد نباشد ماندنی است).

در این جهان حتی همه اعمال انگیزه های اضدادی و تناقصی دارند.

مدرسه می سازیم زیرا می خواهیم در حق اجتماعی که ثروتشان

را از او بدست آورده ایم خدمت کرده باشیم.

کم فروشی و گران فروشی کرده ایم به بیماران کمک می نمائیم که احساس گناه خود را تسکین بدهیم پزشکی در اثر بی مبالاتی اش جوانی فوت کرده است و فقط خودش خبر از چگونگی آن دارد به پدر و مادر جوان احترام و نیکی می کند.

در این صورت آیا جمله «محمد نمرده است» برای توجیه «لیهجر» بوده است و به اصطلاح روانکاوان وجه سازی بکار رفته است؟ و جمله «محمد مرده است» برای وجه سازی «حسبنا کتاب الله» میباشد؟ زیرا در قرآن است که محمد هم می میرد!

هر گونه جوابی داده شود چه «محمد مرده است» که عمر گفت و چه «محمد نمرده است» که ابابکر به وی تعلیم داد یک انتخاب اختیاری وجه سازی بوده است که سیمای حق بجانب را عرضه می دارد تا بتوان در ظل عنایت آن سیما کارهای لازم دیگر را انجام داد.

لیهجر برای رسولخدا گفتن مورد نداشت

در بعض موارد اشخاص به شیوه ای مبالغه آمیز خطاهای خود را به صورت خطاهای دیگران جلوه می دهند و این عمل تحت فشار نیاز عاطفی هنگامی که تماس خود را را حقیقت قطع کرده به ظهور و بروز می رسد

افسری با درجه بالاتر وارد اداره می شود افسری دیگر ایست خبرداری بد می دهد، بالاتر فریاد پرخاشگری برآورده می گوید

«بسیار بد بود».

روزگاری بعد بالاتر در مقامی قرار می گیرد که مجبور می شود ایست خبردار برای آن افسر بدهد که قبلا پائین و اینک بالاتر است، وی فریاد پرخاشگری خصمانه بر آورده می گوید «بسیار بد بود» و چیزی را که مدت ها بود سرکوب شده در خود نگهداشته بود منعکس کرد.

عمر بارها در برابر پیشنهادهائی که در حضور پیامبر داده بود (مخصوصاً حکم قتل یا رجم اشخاص) مشمول «لیهجر» و سزاوار انتقاد شده بود و منتها با کمال نزاکت به وی تذکر داده می شد که به خطاست و هرگز به وی کلمه «لیهجر» گفته نشد و حتی بکار برده نشد و این وی بود که بعلت نیاز عاطفی در حال قطع با حقیقت برای محمد این کلمه را با آنکه حضرتش در «لیهجر» نبود بکار برد.

چرا از عمر بیش از سایرین گفته میشود؟

منشاء احساس گناه یا در خانه بوجود می آید یا در کودکستان و قبل از آنکه وارد اصل موضوع شوم به یک معجزه دیگر قرآن اشاره کنم و یک مسئله بسیار مهم تربیتی را بیاورم:

قرآن که دستور می دهد (یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم و اهلیکم نارا) هر کس برای نگهداری از به آتش دچار شدن از خودش و خاندانش اصلاح را شروع کند و روانکاوی جامعه شناسی گوید یا باید اجتماع را درست کرد یا افرادش را در صورتیکه اصلاح دستور جمعی ملیون نفری

یا فرد فرد از آنها ممکن نیست و این با مسئله مهم تربیتی اشاره شده مرتبط است.

ای خوانندۀ عزیز چنانچه مسلمانی و حتی مختصر علاقه ای به اسلام داری فرزندان خود را برای نگهداری اسلام درياب کودکستان از جمله مرحله ای است که می تواند اسلام را بوسیله فرزندت طرح یا طرد کند.

مرک مسئلۀ بدون انکاری است مبادا فردای قیامت بعلت سهل انگاری از آن کسانی باشی که بنام ضایع ساز اسلام و دشممن محمد خوانده می شوند؟

هر فردی را که می توانید آنچنان تربیت کنید که اسلام نگهدار باشد چنانچه ضایع ساز اسلام تربیت شد شما مسئولید و همان کار را انجام داده اید که دشمنان اسلام طالبند و اولین اقدام برای تربیت خراب کاران علیه اسلام، گذاشتن فرزند به کودکستانی است که دشمنان اسلام ترتیب آن را داده اند.

منشأ احساس گناه یا در خانه است یا در کودکستان، در رابطه کودک با پدر و مادر است یا در رابطه کودک با معلم و مربی، کودک کاری کرده، تنبیه شده، دفعه بعد همان کار را می کند و از ترس تنبیه واکنش نشان می دهد و این کفاره دادن کودک است در برابر گناه و نشانی از تجدید رابطه مناسب با پدر و مادرش یا معلمش تنبیه بهر نحو باشد (بدرفتاری، تنبیه، اضطراب و ...) به بخشیدن منتهی می شود و برای همیشه انتظار از تنبیه بصورت نیاز به تنبیه در می آید، زیرا فقط همین وسیله

است که اضطراب ناشی از رفتار ناپسند را کاهش می دهد.

به تدریج کودک بزرگ می شود هیئت روانی والدین در وی به صورت وجدان اخلاقی در می آید و انجام آن رفتار تمرد آمیز بجای آنکه مورد تنبیه قرار گیرد باعث اضطراب می گردد، این ترس و اضطراب از وجدان اخلاقی همان چیزی است که احساس گناه نامیده میشود.

از این قرار در خانه و کودکستان پایه و اساس شناخت گناه بلکه شناخت راه گذاشته می شود و لذا مسئولیت دور داشتن فرزندان از آتش با پدر و مادر است که خاندان و کودکستان را چگونه انتخاب نمایند.

روان کاوی از عمر و ابوبکر روانکاوی از زندگیشان است که پایه و اساس از عصر کفر و جاهلیت دارد که در آن دوران های کودکی و جوانی را گذرانده اند و روانکاوی از علی که نبی گرامی وی را در دامان خود تربیت کرد همان روانکاوی از نبی گرامی تلقی می شود و لذا جای هیچگونه پرسشی نیست که چرا همه از عمر بیش از ابابکر و از ابابکر بیش از علی روانکاوی می شود، و همه جواب یک کلمه است.

در آن سه روز عمر بیش از ابابکر حرف زده و دخالت کرده، و ابابکر بیش از علی حرف زده و دخالت کرده و برگشت سخن هر دو از آنها و روانکاوی از آن سه روزشان همه و همه به عصر کودکی کفر و جاهلیتشان بر می گردد و هر کس بیشتر بگوید یا بنویسد غلطش یا صحیحش بیشتر است و روانکاویش بیشتر امکان دارد.

چه شگفت آور است که هر چه از علی مربوط به آن سه روز

رسیده همه سکوت بوده و غسل دادن جسد مبارک حضرت و دست بیعت دراز نکردن و خود را نیز دراز نکردن! که تا پایان روانکاوی جهانی دراز نشود و چه خوب است روانکاوان دنیا استدعای مرا بپذیرند و درباره بزرگان تاریخ هر کدام سبب اختلاف شده اند روانکاوی را پیش آورند تا هر چه زودتر آدمیان به وحدت جهان نائل آیند و به این مسئله بسیار جالب توجه کنند که چرا پیامبران همه از کودکی پیامبرند و خاندان و کودکستانشان نیز در پیامبری طی شده و اگر کسی را در دامان خود از کودکی تربیت کرده باشند باز مشمول همین قسمت است و علی در دامان محمد همین وضع را دارد و این دلیل برای درست بودن علی کافی است که خاندان و کودکستانش دامان محمد بوده است و اگر از سخنان سه روزه اش روانکاوی شود فقط یک مطلب دانسته میشود که قبلا چگونگی آن را آوردم و آن اینکه:

علی دلیلی علیه جانشین بودن خودش نداشته است تا دست به بیعت دراز کند.

حتی باورش نمی شده با آنهمه سفارش رسول الله دیگری ادعای جانشینی کند.

دیگر آنکه ابابکر کمتر از عمر روانکاوی می شود برای اینکه کمتر حرف زد و آنها که کمتر حرف می زنند حرف زدنشان فقط هدف گیری است و لذا در بیشتر موارد برنده اند.

آیا محمد امین میتواند در بستر رحلت دگرگونی در امانت داشته باشد؟

عمر با گفتن «محمد نمرده است» و تجدید نظر کردن در این مطلب با تذکر ابابکر و گفتن «محمد مرده است» سبب شد که نسبت به ابابکر از حالت رقابت درآید.

احساس خواری شخص را به رقابت و پرخاشگری بر می انگیزد و احساس گناه مانع رقابت می گردد.

زیرا گناهکار نیازمند حالتی می شود که شخص تذکر داده و بیگناه آن را دارد و در نتیجه تابع وی خواهد شد در حالیکه برای آزاد شدن از احساس خواری شخص کوشش می کند خود را بالا بیاورد و بدینطریق جبران خواریش کند بلکه کوشش می نماید از کسی که فقط گناهش این است که از او نیرومندتر است انتقام بگیرد لذا تا طرفش نیرومند است با فروتنی و خودداری از روشهای خصمانه خودش را از احساس گناه آزاد می کند و همین که ضعفی در آن نیرومند تصور کرد به رقابت جاه طلبانه میپردازد.

اینجا یقین نداریم که آیا عمر در برابر بستر رحلت احساس گناه میکرده است یا احساس خواری که حاضر بگفتن «لیهجر» شده است و این را باید برادران سنی ما پاسخ بدهند!!!

وشق ثالث آنست که عمر یقین کرده باشد اینکه پیامبر فرموده میخواهد چیزی بنویسد برای جلوگیری از گمراهی مردم، قصد معکوس

داشته که چون کاغذ حاضر شد چیزی بنویسد برای گمراهی مردم!

چنانچه عمر احساس گناه کرده بود واکنشی از وی در آن سه روز یا در خلافت ابابکر یا در خلافت ابابکر یا در خلافت خودش در این باره دیده می شد!

و دیده نشد!!!

مگر آنکه بگوئیم بجای محمد در زمان خلافت خودش، علی را گرفته و لولا علی لهلک عرم از تا هشیاریش به هشیاری رسانده است و بدین طریق واکنشی در برابر «لیهجر» از خود نشان داده است و باز حل و فصل به فرزندان سقیفه واگذار می شود.

اگر بگوئیم احساس خواری در کار بوده درست تر است زیرا احساس گناه مانع رقابت و مانع گفتن «لیهجر» است و احساس خواری برانگیزنده رقابت «لیهجر» گفتن پس مسئله بزرگتری برای نویسنده پیش می آید که آن خواری که عمر احساس می کرده است چیست؟

و شاید هم از روانکاوی دانسته شود چیست:

آیا آن همه تعریف و تمجید از علی بوسیله رسولخدا - پرچم خیبر را از همه گرفتن و به علی دادن و ... - همه خواستگاران فاطمه را رد کردن و به علی بلی گفتن و به ازدواجش در آوردن. و اینک قلم و کاغذ طلبیدن از چه صیغه ای و برای چیست و این دیگر احساس خواری است که در برابر یک بیماری قریب الموت غیر قابل تحمل است و اینجا که می رسیم می بینیم هیچ روانکاوی (و غیر روانکاوی) جرئت و قدرت این را ندارد که در برابر «لیهجر» گفتن عمر بگوید قلم و کاغذ را پیامبر خواستند برای نوشتن چیزی جز وصایت در خلافت علی. برای اینکه

هرگز مردم گمراه نشوند.

آیا از آن علی روانکاوی کنیم که به دقایق روانکاوی وارد بوده تا جائیکه علاوه بر نهج البلاغه اش حتی در یک دعا کردنش که بنام دعای صباح معروف است و قبلا به آن اشاره شد به امیال واپس زده شده (مردیات هوی) و اینکه طرف شام مؤثرترند اشاره فرموده است (و اجل اللهم مسائی جنه من کید العدی و وقایه مردیات الهوی).

و روان کاوی از روان شناس چهارده قرنی که به ریزه کاریهای روانکاوی اشاره می فرماید آیا چه صورت خواهد داشت؟

و آیا از آن عمر روانکاوی نکنیم که اگر هدفش این بود قلم و کاغذ بدست نبی گرامی نرسد چه بهتر که بجای آنچه در عرصه «لیهجر» گفته است گفته باشد قلم و کاغذ نیاورید که موجبات خستگی بیمار عزیز فراهم نشود، قلم و کاغذ نیاورید تا بیمار عزیز استراحت بیشتری بفرمایند، قلم وکاغذ نیاورید تا رسولخدا ... نه اینکه بگوید:

«ان الرجل لیهجر حسبنا کتاب الله !»

سخن این مرد نه، سخن خدا بلی !

این مرد دیگر ناکافی است و کتاب خدا کافیست !

این مرد در رنج تب است و کتاب خدا در رنج تب نیست.

این مرد در پرت گوئی و کتاب خدا در موقع گوئی.

و هر چه بخواهیم لیهجر را برای تبرئه عمر به حسبنا نزدیک کنیم باز هم می بینیم فاصله عمیقی دارند و هر چه شیعیان حرف و گلایه دارند

در این فاصله بین «لیهجر» و «حسبنا» است و حال آنکه «حسبنا» است و حال آنکه «حسبنا» بدون «النبی» امکان نداشت و اینک بین فاصله «النبی» و الرجل یا فاصله «لیهجر» و «حسبنا» است که مظلومی گمشده در سقیفه را فقط به انحصار غسل دادن جسد مبارک مظلومی دیگر در می آورد!

ارزش غسل دادن جسد مبارک

در جنگ خندق، همینکه صدای برابری، عمروبن عبدود با علی (کفر با ایمان) بلند می شود و دقائقی بعد فقط صدای الله اکبر الله اکبر بگوشها می رسد و مرگ کفر و احیای ایمان را اعلام می دارد نبی گرامی فرمودند «ضربه علی یوم الخندق افضل من عباده الثقلین» و بدینوسیله نیروی کفراندازی علی را با عبادت همه جنیان و آدمیان برابری ارزشمندتری دادند.

محمد تبدار مورد بی مهری «لیهجر» قرار گرفته و اینک از دنیا رحلت فرموده، جسد مبارکش چنانچه مورد بی مهری «لیهجر» دیگر قرار گیرد قبول بفرمائید که همه مستوجب غضب و سخط الهی می شدند اما شرکت نکردن ابابکر و عمر و طرفداران «لیهجر» در غسل و تشییع و به تلاش و کوشش پرداختن در امر به خلافت «لیهجر» دیگر بود که نسبت به حضرت روا داشتند و این تنها علی بود که اجازه نداد تاریخ اسلام در خود فرو رود و در صورتیکه مسلمانهائی بعد از آن وجود می داشتند بگویند اعراب بدوی و قبائلی حتی جسد یک شیخ و رئیس چادر را چنین وانگذاشتند که پیامبرشان را واگذاشتند و روانکاوی از اینک حد احترام و قبول

واقعشدن پیامبر تا چه حد و مقداری بود به بحث می انجامید و نتیجه چنین می داد:

انصاف نبود جسد رسولخدا را به زن و فرزندانش واگذارند و برای رسیدن به مقام بسوی سقیفه رفتن را به مسابقه گزارند و اگر احیاء دین به قتل کفر و عمر و بن عبدودهاست به احیاء احترام به دین نیز هست که علی آن را مراعات کرد و در اینصورت چنانچه ارزش اشتغال به غسل و کفن و دفن نبی گرامی مساوی ضربت روز خندق نباشد کمتر هم نیست !.

چرا علی خلیفه چهارم شد؟

زمان تاریخ متصل تر از زمان جامعه است زیرا اگر بخواهد انفصالی در تاریخ از لحاظ طبقاتی پدید آید آن کس که در رأس قرار دارد سعی می کند شکافها را ولو به امور غیر واقع پر کرده سرپوش واقعیت بر آنها بگذارد از این رو تاریخ هرگز نمی تواند راستگو باشد و اما اینه متصل تر از زمان جامعه است برای اینکه جلو رفتن و عقب گرد دارد در صورتی که تاریخ همیشه پیش رونده است و همه چیز سر راه خود می بلعد.

گاه جامعه هم بوسیله تاریخ بلعیده می شود و اینجاست که دو صورت دارد یا جامعه هضم می شود یا نمی شود و مهم آنست که جامعه اگر هضم نشد احساس بلعیده شدن کند که در اینصورت بالقوه انفجاری

در خود می آورد که همه عیب خود را جبران نماید.

ابابکر و عمر تاریخ سازی کردند و تاریخ و جامعه گلاویز بودند.

عثمان روی کار آمد اجتماع با کارهایش و از جمله خویشاوند سازیش بلعیده شد، و این «تاریخ سقیفه» بود که جامعه «عثمان» را بلعید اما با بودن خدمتگزارانی از اسلام هضم نشد و شکم «تاریخ سقیفه» را منفجر ساخت و علی را از «خانه» به «خانه !» ای که جای سقیفه را گرفت کشاند و وی خلیفه چهارم شد علی رغم نقشه های تاریخی سقیفه که وی کشته شود یا برای همیشه در «خانه» دور از «سقیفه» بماند تا مرگش فرا رسد.

از این قرار:

سقیفه حق اسلام را نادیده گرفت و شورا حق علی را !

سقیفه خواست دومین کعبه باشد و شورا دومین سقیفه !

سقیفه با مشورت یهود بین محمد و علی را فاصله انداخت و شورا با نقشهٔ یهوئد در استمرار آن جدائی کوشید و شرح داده خواهد شد.

اما شورا سنت های اجتهاد شده در سقیفه را عنوان کرد و عثمان آنها را به امانت داری پذیرفت اما نتوانست نگهدارد و کعبه همان کعبه شد که فقط سقیفه و شورا در سایه اندازیش توانست پای بر جا بماند تا

روزیکه خورشید ولایت مهدی عمودی بر کعبه بتابد و از آن سایه ای نیاید!

باز معاویه غیر مستقیم از سقیفه انتخاب شد و هدفش اینکه از طریق داماد پیامبر از پیامبر انتقام بگیرد که پدرش ابوسفیان از این پیامبر بی هدف و نومید مانده بود.

معاویه توانست ازپیامبر در لباس حکمیت دور از چشم جامعه انتقام بگیرد اما پسرش یزید این انتقام جوئی را ادامه داد و برملاء کرد و اشعاری در این باره سرود و تعجب اینجاست که حاضر شد نبوت را سلطنت معرفی کند تا لذت انتقام جوئی در کام ابوسفیان نیز با جبران فرزند سلطان غالب که اینک مغلوب است در برابر سلطان مغلوب که اینک فاتح است شیرین آید و اینجاست که.

سقیفه سبب شد معایب عرب مسلمان به همه مسلمانان اولین و آخرین نشان داده شود و در تاریخ برای «فرزندان خانه» شهادت و تقوی باقی بماند و جهت «فرزندان سقیفه» خلفای اموی و عباسی که اگر سقیفه نبود اسلام از طریق کربلا نبود و اگر شورا نبود، ولایت از طریق خلیفه چهارم نبود و در هر دو صورت اسلام بود و نبوت بود و علی بود و ولایت.

سقیفه و شورا هر دو می دانستند این سخن از نبی گرامی است که «الحق مع علی و علی مع الحق» اما در سقیفه حق به اختیار راه نداشت و در شورا به اجبار داشت و حق در هر دو صورت آزاد نبود.

سقیفه با دین جعلی «حسبنا کتاب الله» دین حقیقی متکی به نبوت

(محمد رسول الله) را در بند «لیهجر» کشید و شورا با دعوت به پیروی از سنتهای زائیده شده از سقیفه، دین حق متکی به ولایت (علی ولی الله) را ببند «اجبار و شمشیر» درآورد.

سقیفه با دگرگون سازی کلام محمد، اندیشه محمد و در نتیجه خواست محمد را تغییر داد و شورا با تثبیت کلام عمر، اندیشه عمر و در نتیجه خواست عمر را شکل داد.

سقیفه اشکال غیر قابل تغییر بر علی داشت: کمی سن و سال.

شورا اشکال غیر قابل تعبیر بر علی داشت: مزاح بودن.

سقیفه با تفوق بر مخالفتهای انصار و سران احزاب و شورا با غلبه بر طرفداران علی شکل گرفت.

سقیفه علاوه بر آیات و روایات که در شان علی آمده بود حتی غدیر خم را نادیده گرفت اما شورا حتی سنت های سقیفه را هم پیش کشید!

بقرار مذکور سقیفه و شورا همانند کار و ابزار کارند.

کار در سقیفه انجام شد و ابزار کار در شورا مهیا گردید.

مسیر خواسته های نبی خاتم در سقیفه تغییر داده شد و وسائل نگهداری انحراف در شورا فراهم آمد و اینجاست که از فرزندان سقیفه میپرسیم:

این «سبیل المؤمنین» که بر آن ایستادگی و اصرار دارید و آغازش از «لیهجر» و «سقیفه» است آیا از کدام مقام و منبع و مأخذی عبور می نماید و انتهایش کجاست؟!

زمان «خانه» تاریخی است و زمان «سقیفه» وابسته به جامعه.

زمانها با یکدیگر فرق دارند:

زمان نجوم همان است که محاسبه ریاضی می شود و زمان مکانیک غیر از ترمودینامیک است.

زمان شیمی به زمانهای قبل مربوط نمی شود و همان است که انجام می گیرد.

زمان زمین شناسی از زمان قبل و بعدش جداست و همان را می شناسد که هست.

زمان فیزیولژی و زیست شناسی بسیار منفصل از زمانهای دیگر و مربوط به واحد زمانی مورد نظر میباشد.

زمان روانشناسی گذشته و حاضر و آینده را در بر می گیرد و در آنها انعکاس می یابد و با توجه به بازشناخت وجدانهای آگاه و ناآگاه و حالات و عقاید و افعال ذهنی و روحی و دگرگونیهای عقلانی و هیجانی و ارادی تنوع پذیر میباشد زمان تاریخ، گذشته را حاضر و حاضر را گذشته می کند و با آینده ارتباطی ندارد.

زمان جامعه شناسی در تمام زمانها دخالت می نماید که فعالیتهای گوناگون انسانی در متن آن جریان می یابد و کثرت انفصالی زمانهائی

را که کیفی تر میباشند شدت میبخشد.

زمان تاریخی چیزی جز قسمتی از واقعیت زمان جامعه نیست و لذا تاریخ زمان متصلی استکه قسمتهای مورد لزوم زمان جامعه را برداشته به یکدیگر متصل ساخته و زمان تاریخی را شکل داده ست در صورتیکه زمان جامعه انفصالهاست که برحسب تنوع درجات متیغر آن شدت و ضعف دارد.

حال بیائید و زمان «سه روز» را در یکی از زمانهای مذکور جای دهید یک جا سه روزی که آورنده اسلام، فرستاده خدا، رحلت فرموده و جسدش در خانه خودش کنار زن و فرزندان و خویشاوندش است و یک جای دیگر که اسلام آورنده ها، جسد آورنده اسلام را نهاده و رو به سقیفه سه روز را به نحوی دیگر سپری میسازند.

این سه روز و آن سه روز هر دو تاریخسازند اما سه روز «خانه» به «فان لم تفعل فما بلغت رسالته» مایه ور است و سه روز «سقیفه» به حسبنا کتاب الله.

پیامبر علمه شدید القوای دیروز و ان الرجل لیهجر روز، مرده است حسبنا کتاب الله همه چیز و تبیان لکل شیء و بدون پیامبر و الرجل آن کتاب را گویند کافیست اما فان لم تفعل فما بلغت رسالته آنچنان دهان وحی خود را باز کرده و فریاد فریاد که من هم یک شیء از لکل شی ام، من هم گویای اینکه اگر همه قرآن (همان قرآنی که حسبناست) با وجود آنکه در دست بود چنانچه در سال آخر آن یک امر را محمد انجام نداده و لم تفعل بود رسالت خود را فما بلغته و نرسانده بود همان

رسالتی که مقدم بر کتابش آمده ست یعنی حسبنا کتاب الله بدون وجود حجت الله امکان عقلی ندارد و حتی رسالت که آورنده کتاب الله است بدون توجه دادن به اتصال حجت به حجت مشمول فما بلغت شده و رسانده نشده است و کسی می تواند حجت بعدی باشد که نسبت به حجت قبلی بیشتر در تماس وحی ای ولایتی و آموزشی باشد و سرو کارش بیشتر و کارآموزی افزون تری کرده باشد.

مگر نه اینست که پیامبر مظهر صفات الهی است و آمدنش برای اینکه مردم را به تخلقوا باخلاق الله گوشزد و سوق دهد و اگر چنین پذیرفته است همیشه باید نمونه اعلای انسانیت در بین مردمان باشد بعنوان شاهدی که نشانی از وجود بعثت پیامبری است و رساننده این حقیقت که ابلاغ رسالت بعمل آمده است و از این قرار:

برای همیشه در کنار کتاب الله وجود حجت الله لازم و حسبنا کتاب الله ناوارد و زمان سه روز «خانه» که متصل به زمان محمد و اسلام است (هر چند غسل دادن محمد باشد) زمان تاریخی و سه روز «سقیفه» که متصل به «لیهجر» بوده و به آن برگشت دارد و انفعالی بوجود آورده زمان جامعه می باشد.

سبیل المؤمنین؟

سبیل المؤمنین که برادران سنی ما به آن متمسکند از چند عامل مایه ور است:

سبیل انتخاب شده.

مؤمنانی که بر آن راهند.

آنچه سبب شده مؤمنان در آن راه باشند همیشه راه ها را یکنفر قبل از دیگران بوجود آورده اند.

هدفی که سبیل المؤمنین بسوی آن کشیده شده است.

بدون شک کلنگ این سبیل المؤمنین با کلمه «لیهجر» به زمین زده شد و با برخیزید برخیزید گفتن نبی گرامی عده ای از مسلمانان در آن به راه افتادند و بقیه در «خانه» ماندند که علی و سلمان و اباذر و مقداد و ... از آنها بودند، هدف مؤمنانی که بر سبیلند انتخاب ابابکر است که عنوان کاردانی لایق برای سرپرست شدن مؤمنان دارد اما «سبیل المؤمنین» چه شد که با برخیزید برخیزید بروید که نبی گرامی فرمودند درست باشد و با ماندن در «خانه» مغایرت داشته باشد و در نتیجه چه برداشتی می توان کرد آیا مؤمنان «خانه» سبیل درستی انتخاب کردند یا مؤمنان ((سقیفه)) !

نویسنده از اینکه برخلاف وعده ای که داده عمل می کند معذرت می خواهیم.

از نام کتاب معلوم است که عدول از مسائل و روانکاوی و پرداختن به معارف دیگر از جمله جامعه شناسی نباید داشت.

اما مطلب بجائی می رسد که روانکاو و جامعه شناس هر دو اجازه ورود به آن را بدون شک خواهند داد و باز از جامعه شناسی.

زمان تاریخ گفته شد که متصل تر از زمان جامعه شناسی است اما

غیبت تاریخ خطرناک تر از غیبت جامعه شناسی است و همانگونه که سه روز خانه نزد اکثریت مسلمانان فعلا یک ((غیبت تاریخی)) است و اگر نبی گرامی در بستر بیماری به اغمای کامل تا زمان تشکیل شورای شمشیری افتاده بودند بدون شک علی در آن شرکت نمی کرد.

یا اگر حضرت زهرا تا زمان شورای شمشیری زنده بود شرکت علی در شورای شمشیری یا منتفی بود یا در کنار پنج نفر مذکور محال بود تشکیل شود.

غیبت تاریخی خطرناکتر از غیبت جامعه شناسی است و نبودن علی در سقیفه فقط بدرد این می خورد که حرمت نبوت را حفظ کند نه حرمت خلافت را و بعدها هم ابابکر هم عمر این معنی را درک کردند که خلافت محمدی که در غسل دادنش شرکت نکرده و در لیهجر گفتنش شریکند ارزشی ندارد.

و لذا به وسائلی جبران کننده متمسک و متوسل می شدند و آنچنان نسبت به رسولخدا ادای احترام می کردند و سخن ها می گفتند که هرگز در زمان حیات آنحضرت از آنها دیده و شنیده نشده بود.

میزان انعکاس نیروی زمان تاریخ در برابر انعکاس نیروی زمان جامعه بسیار ناچیز است و انعکاس تاریخ تقریباً همیشه بر صفر است.

و ان الزمان قد استداری که حضرت فرمودند همیشه بر روی نقطه نزدیک به انفجار انعکاس می یابد لذا جلوگیری از انتخاب علی با انعکاس آثار و اوضاع و احوال که بر ضد سنت و نص از سقیفه خارج می شد و

و اگر علی خلافت را در اینجا قبول نمی کرد و «عصیان ضد سنت» بهمان منوال پیش می رفت کم کم عصیان ضد اسلام همه جائی می شد.

و جای آن دارد که بر نویسنده (کتاب صد مورد اجتهاد در برابر نص) مرحوم سید شرف الدین درود بفرستیم که انفصالهای بوجود آمده در ظل عنایت سقیفه را عالمانه از لحاظ کیفی (نه کمی) نشان داده است.

جامعهٔ مورد بحث، عربستان عصر جاهلیت، جامعه ای دور افتاده و ناشناخته و بخشی از متصرفات ایران یا صحرا بود.

در تصرف ایران به روش پدرسالاری، اما پدری که فرزند جاهل بیمارش را حاضر نیست حتی به ردیف بیماران دیگر بشناسد به امید آنکه پزشکی در برابرشان ظاهر شود.

در تصرف صحرا که مجموعهٔ گروه های پراکنده جامعه عرب شناخته می شد که برای ایران به صرفه و صلاح نبود که سایه تسخیر و تصرفش جز از حد نام و مقام تجاوز نماید.

ملیت صحرا و عادات قبائلی و رسوم صحرا نشینی در این جامعه بیمار و جاهل ناگهان در جهشگاه اسلامی همه انفصالهای تاریخی و جامعه شناسی را از دست داد و شدت کیفی و متصل گردید اما پس از 23 سال موجودیت دربرآیند آن بعثت و جهش زمان تاریخ و جامعه اش با کلمه «لیهجر» از یکدیگر جدا گردید.

مطالعه همه جانبه درباره کلمه «لیهجر» بهر نحوی معنی شود ولو در انواع معانی که شده و حتی فرض آنکه برای جلوگیری از اغتشاش

در حضور رسولخدا عنوان شده باشد بکلی زمان تاریخ و جامعه را به رقابت یکدیگر برانگیخت تاریخی از جامعه قرآنی که قبلا در دست محمد رسول الله بود و جامعه ای از تاریخی که محمد ساخته و با قرآن انفصالهایش بحداقل رسیده و اینک هم به رسولخدا نسبت ناوارد «لیهجر» داده از قرآن دور می شود و همه به قرآن نسبت ناروای «حسبنا کتاب الله» داده از محمد به کنارش میبرند و به مردم چنین نمودار می سازند که:

محمدی که در ((خانه)) تحویل علی است همان الرجل لیهجر است اما کتاب الله که حسبناست بسقیفه برده می شود.

اما طولی نمی کشد با گفتن جملاتی چون لولا علی لهلک عمر اقرار و اعتراف می نمایند که از طریق باب علم نسبت به مدینه علم در اشتباه بوده اند و ((لیهجر)) گفتن بکلی ناوارد بوده است، و دیری نمی یابد که با اقرار و اعتراف به اینکه حتی زنان پشت پرده هم به آیات قرآن از عمر داناترند حسبنا کتاب الله را نیز از رونق و اعتبار می اندازند.

زیرا کسیکه آیات کتابی را نداند وی را تصدیق به کفایت و عدم کفایت آن نشاید.

اگر عمر در آن سه روز باری یک نوبت انا مدینه العلم و علی بابها یا لولا علی لهلک عمر گفته بود مردم به یاد روز بخ بخ لک یا علی می افتادند و متعلقات معرفت مسلمانان در آغوش یادی از غدیر قرار میگرفت و ابتدای تشکیل سقیفه موکول به پایان کار ((خانه)) می گردید و آغاز

تشکیل سقیفه با نام علی و پایانش نیز با نام علی بود و این ادامه وضع همه پیامبران بود که در جانشینی برایشان خلاصه می گردد.

اما چه شد که این پیامبر برعکس سایر پیامبران در بستر بیماری چنبره ای از جامعه به گردنش انداخته شد و جنبش هائی به جبران یکه تازی این پیامبر که جانشین تعیین نکرده و گویند نکرده انجام گرفت؟

باز به نوعی مناسبات جامعه شناسی مربوط می گردد که مایه و راز چگونگی انقلاب اسلامی است که در عصر جاهلیت انجام گرفت در عصری غوطه ور از خستگی های ناشسی از روشهای خصمانه دو طایفه اوس و خزرج و شبیخون های قبائلی اهالی دو شهر مقدس حرمین و آلوده بود نشان به هرزشتی و پلیدی که امکان آوردنش بوده است و انقلابی بر پایه و شالوده اینکه بزرگواری ارتباط گروهی ندارد و گرامی تر کسی است که بازداشتگاهی بزرگ تر برای بازداشت گناهان و در نتیجه به جامعه اتصال می دهد و برداشت تاریخ را از آن قسمت جامعه که نشان دهنده زمان انسانها و انسانیت هاست آسان می سازد.

هر عاملی انفصال دهنده می تواند بین تاریخ هر انقلاب و جامعه اش جدائی می اندازد و در اینصورت چون کسیکه از طرف طرح و عامل و فاعل انقلاب مأمور ادامه دادن و استمرارا از آن می شود نمی تواند متعلق به دو قسمت منفصل از هم (تاریخ - جامعه) باشد.

بعلت محرومیت از یکی بوضعی در می آید که علی با کلمه ((لیهجر)) در آمد.

و موضوع اینکه آیا محمد جانشین تعیین کرد یا نکرد ابداً نمی تواند

مطرح شود زیرا اگر تعیین نکرده باشد بر تعیین نکردنش صحه گذارده و دیگری حق ندارد اگر حکومتی را هم بدست گرفت مدعی ادامه روش نبی گرامی گردد و اگر محمد جانشین تعیین کرده است آن جانشین نمیتواند کسی جز علی بوده باشد اما بنابر آنچه گفته شد:

محمد صلی الله علیه و آله و سلم علی را برای ادامه روشی که خود اتخاذ فرموده بود به جانشینی معین نموده اما کلمه ((لیهجر)) تاریخ اسلام را از جامعه آن جدا ساخت و علی آن را ترجیح داد که از نبوت به احترام پاسداری می کند زیرا همانگونه که گفته شد غیبت تاریخ خطرناک تر است و می تواند روزگاری دیگر با فرزند عزیزش مهدی ارواحنا فداه حاضر و تجدید شود.

تاریخ سبیل المؤمنین؟

مدتها معمول جهان استکه در برخی کشورها انتخاب شخص اول به رأی مردم واگذار شده است:

ابتدا چند نفر را که واجد شرائط نامزدمی کنند، بعد رأی گیری بعمل می آید یکی حائز اکثریت می شود، همینکه بعنوان برنده مقام اول معرفی شد بقیه نامزدها که شکست خورده اند دست آن شخص اول را گرفته و فشرده و تبریک می گویند و بدینطریق بر قانونشان و رأی مردمشان صحه می گذارند.

اما انتخابات سقیفه چنین مسیری را طی نکرد:

شروع انتخابات بدون مقدمه بود، جمع شدن مردم تدریجی انجام گرفت.

قبلا محل سقیفه در نظر نبود که جای انتخاب جانشین رسولخدا باشد و سقیفه بر حسب اتفاق محل مذکور شد.

سقیفه همان تیمچه استکه در آن داد و ستد می شود و آنجا گاهی محل شورای بنی ساعده نیز بود و اینک در آنجا مسلمانان با از دست دادن ((سرپرست)) در انتظار انتخاب ((سرپرست)) بودند.

کسانی چون سلمان و اباذر و مقداد و ... می دانستند اسلام یک لحظه در رخوت و بیهوشی و اغماء و بدون حجت و سرپرست نخواهد بود و نص صادره بر ولایت علی محققشان بود.

کسانی چون ابابکر و عمر و ابوعبیده و ... نیز بمردم بهت زده و نگران از رحلت رسولخدا و اینکه بدون ((سرپرست)) نباید بود احساس خلاء مذبور را تشدید می کردند و با تحریک عواطف قبائلی و عادات قومی آن را افعال و راه سقیفه را به منظور برداشت خلاء مذکور نشان دادند، بسوی آن شتافتند و با نزاع و اختلاف و سرو صدا بدون موافقت همگانی بلکه با رأی اکثریت کلی (سبیل المؤمنین) ابابکر را برگزیدند.

اما!

علی و سلمان و اباذر و مقداد و نفراتی از حاضران در خانه و نفراتی از حاضران در سقیفه بر آن انتخابات صحه نگذاشته و حاضر به بیعت با ابابکر نشدند و حتی بعضی از مهاجرین بعدها نیز از بیعت کردن پشیمان بودند.

بتدریج مقام زعامت استحکامی یافت و به فشار و تهدید قدرت حکومت همه به خدمت در آمد اما اما علی همچنان ماند تا روزیکه حضرت زهرا رحلت فرمود و کردند آنچه کردند که ارتباطی با سه روز مورد بحث ما ندارد.

آیا نباید علی و اشراف و اعیان اسلامی، آنها که از به خلافت رسیدن ابابکر اطلاع حاصل نمودند به وی تبریک بگویند؟.

آیا زنده بودن حضرت زهرا وسیله تطهیر علی از گناهی بود که در اثر بیعت نکردن با ابابکر مرتکب شده بود!؟

و در نتیجه آیا ((سبیل المؤمنین)) بدون وجود علی و بدون حرمت زهرا و بدون حضور سایران باز هم سبیل المؤمنین است یا علی و زهرا و ... هم بر سبیل المؤمنین بوده اند؟

اینجاستکه می گوئیم بیعت کردن لعی و همراهانش نه تنها عدم قبول خلافت ابابکر می باشد بلکه نشانی از مخالفت آنها بر اتخاذ سبیلی استکه آنها را به خلافت ابابکر رساند همانگونه که تبریک به انتخابات رؤساء جمهور هم تائید اوست و هم قبول قانون.

و اینجاستکه می گوئیم علی و زهرا و همراهانشان آیا قانون را قبول نداشتند؟ اگر داشتند چرا سقیفه را قبول نداشتند؟

احساس موجه نمائی «لیهجر» منتفی است!

هر چند خارج از برنامه روانکاوی به جامعه شناسی عدول کردم اما انسانی که آرزومند است روزی برسد که عنوان تمامیت های زندگیش به پایان برسد و از این راه تلاش فکری و عملی دارد که آن را به انجام برساند در نتیجه تمام نیروهایش که مربوط به جامعه شناسی است در روانکاوی آزاد می شود و لذا چندان هم عنوان مرا به خارج از برنامه رفتن متهم نباید ساخت.

بخش بزرگی از واقعیت ها و حقایق برای اشخاص در پرده میماند و عقاید خود آگاه آنها فقط یکی از داده هاستکه نمی توان بر آن داده ارزشی به قیمت حقیقت قائل شد.

عمر در برابر قلم و کاغذ خواستن نبی گرامی قسمتی از آنچه در ناخودآگاه داشت با گفتن ((لیهجر)) تحویل داد اما بعد چه می خواست بگوید؟

همه را از آن لحظه تا تعیین شورای شمشیری گفت و باز هم تمایل به ادامه و استمرارش با تعیین شورائی که نظر صائب وی آنجا هم حکومت کند نشان داد اما اگر در کنار ان الرجل لیهجر نگفته بود حسبنا

کتاب الله، روانکاوی از وی باین سهولت صورت نمی گرفت زیرا مرد لیهجر را می توان راضی ساختکه قصد گوینده اش رنج تب و ناراحتی عارض از آن بوده است اما همینکه در کنار طرد مرد با کلمه ((لیهجر)) کفایت کتاب را طرح کرد احساس موجه نمائی کلمه ((لیهجر)) از بین رفت و تا حدودی واقعیتهای از وجدان ناآگاه عمر بصورت آگاه بگوش سوم همه افراد رسید.

اگر عمر خود متوجه قطع تماسش با اسلام بوسیلهٔ کلمهٔ «لیهجر» نشده بود کی حاضر بود مجدداً خود را با قرآن کافی به اسلام پیوند زند و این راهی بود که عمر توانست عقیده ابراز نشده غیر موجه خود را با تمسک بقرآن منطقی جلوه دهد.

برای کسیکه پذیرفته شده است «لیهجر» با «حسبنا» یکی در مورد غیر تعارف و دیگری برای تعارف بکار می رود و این دو گانگی و موجه نمائی روشن است. و برای کسیکه پذیرفته است بین دو جمله: ان الرجل لیهجر و حسبنا کتاب الله دو گانگی وجود دارد یعنی یک جمله علیه رسولخدا و جمله دیگر بتصور عمر که کتاب خدا آورده شده است این مطلب نیز پذیرفته است که این دو گانگی شناخت دوگانگی اساسی در عمر است که می رساند وی وابسته بیکی از آن دو جمله و آزاد از دیگری و برادران سنی نمیدانم حاضرند عمر را بکدام مرتبط و از کدام آزاد بدانند و چه بهتر که عمرا را بهمان کتاب الله که آن را بدون رسولخدا کافی معرفی می نماید وابسته و از رسولخدای «لیهجر» آزاد بدانند زیرا چنانچه از حسبنا کتاب الله نیز جدا و آزاد تصور شود باید وی را وابسته بسومین مظهری دانست که نیاز فراوان

عمر و گروه همکارش خواهان آن بودند.

ان الرجل لیهجر گفتن در حضور پیامبر خدا و عده ای ای پیروان وی، با توجه به اینکه کسانی از طرفداران عمر نیز خواهان گفتنش بودند عمر را نزد روانکاوان بعنوان قهرمانی معرفی می نماید که همانند سایر قهرمانان آلت دست حکومت یا گروه حاکمه قرار نخواهد گرفت زیرا روانکاوان گویند:

((واقعیت اعتقاد و ایمان صادقانه شخص به یک فکر برای تعیین خلوص و صداقت او کافی نیست و تنها با شناخت تر او شات وجدان ناخودآگاه وی می توان دریافت که گفته وی حقیقت است یا موجه نمائی».

آیا با عقیده صادقانه و ایمان خالصانه عمر در وجدان ناخودآگاهش چگونه به قسمت خود آگاهش منتقل شد که توانست رسولخدا را بعلت آنکه تب کرده بدون کتاب خدا لیهجر و کتاب خدا را بدون محمد کافی معرفی نماید؟.

اگر برادران محترم سنی ما بخواهند به دو جمله عمر نسبت نمونه سنت اسلامی یا جنبه الگوی فرهنگ قرآنی بدهند خودشان متهم به افکار موجه نمائی خواهند شد.

زیرا عمر و هر فرد مسلمانی که واجب است روزانه چند نوبت هر صبح و ظهر و عصر و شام و خواب به خودش سلام کند ((السلام علینا)) و دسته گلی نیز تقدیم خودش کند (و علی عباد الله الصالحین) و قبل از اینها نیز به نبی گرامی حتی رحلت یافته درود و سلام داشته باشد (السلام

علیک ایها النبی و رحمه الله و برکاته) نمی توانند به نبی تبدار حرفی بزنند که به نظر یکنفر از پیروان حضرتش ناروا و ناوارد تلقی شود چه رسد به آنکه علی و همراهان و پیروانش و بسیاری از فرزندان سقیفه نیز آنرا تو خالی و ناپذیرفته بدانند.

نه ابابکر موافق بود نه عمر؟

یکی از مهمترین مسائل مربوط به سه روز مورد بحث، بنظر میرسد این باشد که نه تنها انتخابات ابابکر را عمر «فلته» و شر خواند و خط بطلان بر عمل کرد کارگردانان سقیفه کشید بلکه با نظام فکری خودش در هنگام «لیهجر» گفتن نیز که جنبه احساس و عاطفی داشت به بی اعتقادی نگریست.

هر کس بر گذشته خود تأسف می خورد و از آینده اش بیمناک است (جز کسانیکه گفتند خدا و بر آن پایداری کردند - ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکه ان لا تخافوا و لا تحزنوا) و هر جای گذشته با تأسف توام نباشد همان قسمت است که سازمان بخشی شخصیت انجام گرفت و آن لحظه برای همیشه در وجدان آگاه برای خود شناساندن در اختیار صاحبش است چنانچه آن کسی که از یک عملکرد فوق العاده مفتخر شده که موجبات رفاه جامعه را فراهم ساخته است که هم از نظر گروهی و هم فردی مورد قدردانی قرای می گیرد هرگز دوست ندارد آن لحظه در بوته فراموشی قرار گیرد و اگر «ان الرجل لیهجر» گفتن مورد استقبال کارگردانان سقیفه یا کارگردانان

زمان خلافت ابابکر یا کارگردانان زمان خلافت عمر قرار میگرفت یا شعار تبلیغات انتخاباتی سقیفه بود یا خودشان در زمان خلافت بعنوان شاه گفتار بازگو می کردند که نکردند یا بنا بر رسم زمان، زیور اشعار فصحا و بلغاء عرب می گردید و اگر در جای دیگری هم یافت نمی شد بدون شک در فرهنگ «سلطنت بجای نبوت کردن محمد بنظر معاویه» یافت می شد! که نشد.

تاکنون، در مدح عمر، نه در شعر نه در نثر، شاید کسی چنین نگفته باشد.

ای عمر تو آن قهرمان شجاعی که به محمد گفتی ان الرجل لیهجر.

اما بسیارند کسانیکه می دانند افتتاح سبیل المؤمنین که به آن اتخاذ سند می نمایند از لیهجر «خانه» به سوی افق سقیفه کشیده شده و در حقیقت نسبت بر سبیل المؤمنین بودن فرزندان بودن فرزندان سقیفه غیر مستقیم ستایش از قهرمانی است که نوای ان الرجل لیهجر داشته است.

عقیده و فکر در ساخت شخصیت!

هر عقیده و فکری چنانچه در زمان بخشی شخصیت آدمی ریشه و زمینه داشت بر شالوده محکمی استوار است.

یعنی هیچ فکر و عقیده ای از آنچه عاطفه مایه ور از آن است نیرومندتر نمی باشد.

عقیده ای که در جان عمر ریشه دوانیده و در جسمش رسوب یافته و شخصیت او بر آن زمینه سازمان بخشی داشته است.

ابتداء منشأ از عصر جاهلیت گرفته و بعد جای خود را به عصر اسلام داده است و در اینصورت باید هر چه عمر برداشت فکری دارد نه تنها در پس سیستمهای فکری اسلامی سر برآورد بلکه باید در این باره توجه به بقایای احتمالی زمینه های قبلی نیز داشت.

بمحض آنکه یک جزء از زمینه و ریشه آدمی جدا گردید این حق را به روانکاوان و حتی مردم عادی نیز می دهد که باب هر گونه سوء تعبیری را بگشایند و مشاهده یک جزء ناهماهنگ با کل، مردم را نیز چنانچه به عجب داشت استبعادی ندارد.

ذکر کلمه «لیهجر» به پیامبر گفتن زمینه قبلی اش در عمر آیا خمیره ای از عصر قبل از اسلام داشت یا مایه ور از بعد از اسلام بود؟

بهر صورت از میان تضاد بین افکار و عقاید خود آگاه اسلامی وی و احساس و عواطف ناخودآگاه دوست داشتنی عصر قبائلی و قبل از اسلامش کلمه «لیهجر» جهش کرد و یک لحظه عمر. عمر را که لحظهٔ «لیهجر» گفتن باشد با بقیه عمر اسلامی وی ناهماهنگ و جدا ساخت که هر گونه سوء تعبیری درباره آن کردن رواست و از این جهت نمی توان معنای خوبی برای «لیهجر» منظور داشت.

چرا؟

اگر لحظه «لیهجر» جزئی جدا از کل نباشد یا حسبنا کتاب الله که باید کتاب خدا جدا از رسولخدا کفایت کند مغایرت دارد و در این صورت به اجبار باید پذیرفت لحظه «لیهجر» جزئی جدا از کل میباشد و حسبنا کتاب الله جزئی پیوسته به کل و بعکس چنانچه «لیهجر» مربوط به کل باشد حسبنا کتاب الله جدا از کل خواهد بو و این دو شق هر کدام به حساب

آید با فرهنگ «سبیل المؤمنین» نقص استقلالی پیدا خواهد کرد.

دو شخصیت صدر اسلام در برابر یکدیگر

کشمکش حل نشده بین دو علاقه موجود در هر فرد سبب میشود استقلال فکری خود را آنچنانکه به آن تظاهر کرده بهر صورتی است از دست بدهد و حرکتی یا حرفی از او به عمل درآید که با آنچه خود را نمایان میساخته و نشان می داده است مغایرت داشته باشد.

اما برای آنکه به کل شخصیت وی در این باره زیان وارد نیاید همینکه متوجه خدشه به تمامیت فکری و اخلاقیش وارد آمد فکر میکند در برابر چه شخصی و چه موضوعی قرار گرفته است.

گاه ندای وجدانش با نیرومندی هر چه تمامتر به او فریاد می زند اینکه در برابر تست محمد است.

این که در برابر تست فرستاده خداست.

اینکه در برابر تست به او وحی می شود و در نتیجه علاقه به شخصیت طرف مانع می شود که از میان کشمکش بین دو علاقه وی حرکتی یا حرفی که خاطر محمد را آزرده سازد و دستور برخیزید برخیزید بروید بدهد از وی صادر شود.

گاهی نیز ممکن است نسبت به طرف هیچگونه احساس احترامی در خویشتن نبیند.

یا اینکه نسبت به خویشتن خویش ارزشی قائل نباشد.

در صورت اول (کم ارزش تصور کردن طرف) یا مست معرفی کردن یا دیوانه معرفی کردنش یا ساحر، کاهن، هذیانگو و ... احساس خود را تسکین می دهد.

و در شق دوم (تصور بی ارزشی خویش) خودش به میخوارگی سحر، کهانت و ... میپردازد و درد احساس حقارت خود را با خواهش های نفسانی تسکین می دهد بویژه انتخاب میخوارگی که می تواند خودش را در خویشتن گم کند بهترین و شایعترین راه انتخاب چنین کسان است.

من وارد این بحث چنانچه نمی شدم تمامیت اخلاقی و فکری خودم را نقص کرده بودم زیرا محمد صلی الله علیه و آله و سلم را که فوق العاده مورد احترام سنیان است و عمر را نیز که رضی الله عنه و بسی احترام میگذارند در حالی و وضعی برابر یکدیگر می بینم که عمر معترف به رسالت و پیشوائی محمد است و اینک پیشوا و رسول تب داشته خبر از رحلت خود داده و عمر که سلامت و سرباز است از جیش اسامه جدا شده به عنوان عیادت حضرتش به خانه وی آمده و در حضورشان شایسته است و عده ای دیگر نیز شرف حضور دارند از جمله علی، سلمان، اباذر و ....

تمامیت توانائی هر شخصیت که می داند خواهد مرد در یک اصل مسلم جمع میشود که معتبرترین علایق خود را در آن حال که مجلس عیادت و شفقت و دوستی است به وصیت و امانت به دوستان عیادت کننده بسپارد.

و اینک فرصتی مناسب به اتکاء مجلس انسی که تصور می شود تشکیل شده بدست آمده است که محمد به اسلام عزیزش سفارش کند، چه بهتر که سران و سروران بعلت نفوذ کلمه ای که دارند آن را بنویسند تا نتوان کلمه ای به آن افزود یا از آن کاهش داد.

و لذا محمد قلم و کاغذ می طلبد که مورد علاقه اش را به کتابت وصایت کند اما عمر مورد احترام سنیان مانع از اطاعت دستور محمد مورد احترام بعلت نبی که عارض شده می گردد و من که بسیار اندک از روانکاوی توشه دارم نقص فکری و اخلاقی می بینم که بی تفاوت بگذارم و بگذرم که اگر چنین باشد تایید سخن عمر کرده ام و اگر سلمان و اباذر و ... خاموشی برگزیدند هرگز نامبردگان جائی که عمر حاضر بود چیزی نمی گفتند و اگر علی چیزی نگفت بخاطر سر و صدائی بود که در حضور نبی گرامی بلند شد.

بخاطر اینکه عده ای به طرفداری عمر برخاستند و گروهی جانبداری از رسولخدا کردند و دخالت علی در جائیکه پیامبر حاضرند همانند دخالت سبطین است در جائیکه علی حاضر باشد و قبلا گفتم که سلونی قبل ان تفقدونی را بهمین مناسبت فقط از علی داریم.

در جواب ان الرجل لیهجر که رجلش محمد است جوابش هم با محمد است و برخیزید برخیزید بهترین جواب و نه علی سخنی دارد و نه سلمان و نه ... و چه خوب بود دیگران هم علاوه بر آنکه سخنی نباید داشته باشند و اگر اصرار برخواستن قلم و کاغذ میفرمود، لیهجر نیز به جنون کشیده و تبدیل سخن میشد و اصالت رسالت نیز خدشه

دار می گردید.

ای کاش سر و صدا در حضور بیمار عزیز براه نینداخته بودند!

من «نویسنده» در میان محمد و عمر تا حد متوسطی که جزء لاینفک محمد و عمر شناخته می شود پیش رفتم اما عمل کرد هر دو را هر فرهنگ بخصوصی باید کسانیکه واقعاً روانکاوی میدانند به تجزیه و تحلیل روشنگری نمایند چه در آنصورت است که می توان به اعتبار کلمه لیهجر که در میان دو جمله صلی الله علیه و سلم و رضی الله عنه قرار گرفته و از میان دو علاقه موجود در عمر خارج و بوسیله زبانش به محیط تحویل داده شده است به اصل کاملا متفاوت موجود در نزد هر دو وقوف حاصل کرد.

کسیکه بسیار پر زرق و برق می پوشد یک جالباسی اعیانی است.

کسیکه رشوه ای می گیرد و «من عالی» خود را میفروشد یک صندوق کالائی است و تنها کسیکه مسلط بر نفس خویشتن است آقائی است.

و هر کس خواست آقای دیگران باشد باید قبل از هر چیز آقای خودش باشد.

و کسیکه خیانت به خودش «من عالیترش» کند همینکه در آرامش و ایمنی و کامیابی است خود تغییر نقش ندارد و چیزی جز نیاز به اقناع و اینکه تغییر نقشی داده شود احساس نمی کند و چه بسا تحرکها و تغییر نقش دادنهای خود را بنا بر آنچه واقعیت داشته از ناخودآگاه به خودآگاه آورد.

اگر تلاشها به ناکامی و آرامشها به بدنامی کشید احساس بیهودگی و کم ارزشی (بلکه بی ارزشی) می نماید شاید که در قرآن مجید کلمات «اکرمن و اهانن» بدین معنی اشاره باشد.

برخی از مسلمانها و از جمله عمر در آرامش و ایمنی اسلامی تغییر نقش دادنی را احساس نمی کردند و نقش دادن و سازمان بخش احساس میشد بعهده محمد است.

اما همینکه خبر از رحلت نبی گرامی شنیدند و بر بالین حضرت حاضر شدند و حال ایشان را دیدند عدم آرامش و وضع قبلی قبائلی که امکان وقوعش پس از رحلت متصور بود آنها و از جمله عمر را بر آن داشت از همان لحظه احساس کند که جبران بی ارزشی بعدی را باید هم اکنون با کنار گذاردن پیامبر و تمسک به کتاب خدا نمود و لذا در عدم آرامش و حالت «لیهجر» کلمه «لیهجر» از او جهش کرد و چون توانائی خود را در نقش سازندگی با طرفداری نفراتی مواجه دید بلا فاصله حسبنا کتاب الله گفت و بر این اعتبار ما نمی توانیم بپذیریم که عمر دو جمله:

ان الرجل لیهجر

حسبنا کتاب الله -

را بلافاصله و پشت هم گفته باشد مگر آنکه قبلا با تمرین و تبانی هدف اساسی خود را انتخاب کرده و به عده ای جهت طرفداری از خودش توصیه کرده و سپس آن را گفته باشد و کسیکه این قسمت را نپذیرد که نقش سازندگی عمر بعلت تصوری از عدم آرامش پس از رحلت

نبوده است. ناچار باید بپذیرد که چون تبانی و تمرین قبلی در کار نبوده است ندای وجدان در کار بوده اما برای حرف زدن در حضور فرستاده خدا از آن وجدان حرف شنوی داشته است مگر آنکه بگوئیم «لیهجر» گفتن به دستور وجدان و با آن سازگار بوده و از آن حرف شنوی شده است.

نویسنده قبول می کند که مطالب تکراری چندی در هر دو جلد کتابش و احتمالا در چند جمله بعدیش دیده خواهد شد.

اما کسیکه دقت کرده متوجه شده است که برای نتیجه گیری در هر نوبت قلم در جستجوی برداشت دیگری چرخیده است.

الآن آوردم که عمر در حضور پیامبر تبدار تصور عدم آرامش بعدی را داشت و از همان لحظه بر مبنای فکر و اخلاق قبائلی با کلمه لیهجر شروع کرد به سازمان دهندگی و شگفت اینجاست که برادران سنی ما نیز همه و همه اقدام ابابکر و عمر را همینگونه موجه نمائی کرده می گویند:

برای جلوگیری از پراکندگی و اختلاف طبقات مسلمین صورت انجام یافت.

اما همانگونه که آوردم روانکاوی اگر بخواهد با خیر اندیشی تمام برای برداشت فاصله بین گروههای مختلف اسلامی خود را اراضی کند که با لیهجر گفتن. عمر قصد توهینی به پیامبر نداشته و ابابکر نیز در سقیفه دل به جانب «خانه» و غسل و جسد داشته نمی تواند بیش

از این به عمر و ابابکر حق دهد که حتی دست به انجام اشتباهی عاقلانه زده اند اشتباه از این جهت که محمد با شرح قبلی که داده شد نمی توانست جانشین تعیین نکند و علی نیز نمی توانست از آنجا که جانشین است دست بیعت خود را بعنوان اینکه در آن تعیین و تبیین مشکوک است به جانب کسی دراز کند و عمر و ابابکر آمدند و جهت یابی های اسلامی را که قبلا معین بود (شاید از طرف یهود) به شیوه دیگر به مردم نشان دادند و این اشتباه غیر قابل جبرانی بود.

عاقلانه از این جهت نبود که برخی توفیق به هدف های قدرت مندانه رسیدن را از تعقل می دانند اما حقیقت آن بود که گفته شد.

عمر از احساس آرامش اسلامی محاط بود و خبر رحلت این احساس را با دورنمای دیگری به سرپرستی علی بنظرش رساند در نتیجه ارائه یک فرمول دیگری که جدا از تجربیات قبائلی نبود پیش آمد و این خود به خود هدف ذخیره شده در وجدان ناخود آگاه عمر بود نه وسیله ای برای مقاصد شخصی اش چنانچه دیدیدم قبل از او نیز ابابکر به هدف خلافت رسید و همه آنچه هر جا و همیشه هدف بود در کنار زدن علی خلاصه میشد.

باز دو شخصیت دیگر صدر اسلام

شخصی ممکن است فکر کند که انگیزه ای از عشق و محبت در اوست در صورتیکه محرکش فقط نیازمندی او است.

شخصی ممکن است احساس این داشته باشد که هر کار می کند

از روی وظیفه شناسی بوده و جز این راه نمائی ندارد و حال آنکه علت اصلی، عمر گذرانی و بطالت بوده است و قرآن عالی ترین مضمون را که «یحسبون انهم یحسنون صنعا» میباشد آورده است و اینهایند اخسرین اعمال و زیانکارترین عمل کرد را دارند.

این قسمت را موجه نمائی گویند و همیشه بوسیله کسی که آن را بکار میبرد درست فرض می شود و اصرار دارد همانگونه که خود به درستی آن اعتقاد دارد دیگران نیز داشته باشند و هر چه بخواهند خود را بیگانه تر به انگیزه های اصلی و دور از آنها بدارد باید حرارت موجه نمائیش بیشتر شود و عقیده اش درباره درست بودن آنچه دارد استحکام بیشتری تا یحسبون انهم یحسنون صنعا گردد.

کسیکه خواست بداند آیا آنچه میکند موجه نمائی یا به اصطلاح عادی، تظاهر است یا خیر باید دقت در بررسی داشته باشد که آیا معتقداتش ریشه و اساسی در عواطف و احساساتش دارد یا اینکه صرفاً موجه نمائی است.

(قابل توجه کسانیکه بحث سمعه و ریا را در اسلام می دانند).

عمر هر گونه اقدامی کرد که منجر به تشکیل سقیفه شد و هرگونه تبانی و همکاری که به اتفاق ابابکر و دوستانش کرد، تا ابابکر به خلافت رسید بالاخره روزی این حرف را زد که انتخاب شدن ابابکر «فلته» و شر و گرفتاری در دامی بود که به خیر و خوبی از آن رهائی یافت یعنی از معتقدات انتخاباتی عمر ریشه و اساسی غیر از آنچه در عواطفش بود نمودار شد.

حسین سبط رسول الله فرزند علی در میدان جهاد است قلبش هدف بوده و اینک خود از آن روزنه ای که تیر دشمن در قلبش ایجاد کرده جهش دارد، میداند مرگ حتمی نزدیک است، رمق ایستادن ندارد، می افتد، لبانش حرکت دارد و چیزی جز لب زمزمه میکند.

بسم الله و بالله و فی سبیل الله و علی مله رسول الله .... یا غیاث المستغیثین اغثنی یا راحم المساکین ....

فریاد رسی در آن دم آخر! دمی که از ثار الله قوه گرفته و بفعل درآمده، لحظات سعادت و کمال و فردوس برین، آری اینک زندگی پایان می پذید، پس فریادرسی در آن دم آخر چیست؟

معتقداتی است که ریشه و اساسی در عواطف و احساسات دارد.

آیا حسین از خدا فریاد رسی میکرد تا از شر شیطان حفظش کند که در آن لحظات چنین به ذهنش بیاورد.

اگر دست به دست یزید داده بود چنین وچنان میشد و به خواسته های رنگین دست می یافت اما برای حسین ننگین است.

اگر اغنثی گفتنش ریشه در عواطف و احساسات نداشت با رسیدن لحظات آخر عمر به توجیه و توصیه عزیز تر از آن می پرداخت.

عناصر فراوانی در بین ما مسلمانان یافت می شوند که مفهوم معتقداتشان بجای آنکه با عواطف و احساساتشان سازگاری داشته باشد با نظام خاص خود انتخاب کرده اشان خواناست، در مجلس یک روحانی عابدند و تسبیح و ورد و حجاب دارند و در مجلس هنرمندان، شخصیت و خوی بهمان وضع که مناسب روزگار باشد می نمایند آنجا نسخه

بدل روحانی اند و اینجا الگوی زمان تجدد طلب اینها عناصر بی ارزشی هستند که علائم بیماری هر مکان را در مکان دیگر نمایان میسازند و در هر زمان تمایل به زمان دیگر را ارائه میدهند بحدی که میتوان گفت همیشه در فاصله «خانه» روح به «اصطبل» بدن تغییرات سطحی و بی هدف نشان می دهند.

توحید و نبوت و معاد

دین علاقه عاطفی ناشی از تحقق هوا و هوسها نیست بلکه علاقه ای است توام از فکر و حیرت که نبی گرامی ما در رب زدنی علما رب زدنی تحیرا به بهترین وجه آن را خلاصه کرده اند حیرتی که یک معنای کلمه الله نیز همان است از وله و حیران شدن بلکه این علاقه غائی به مفهوم زندگی و ایفاء وظایفی است که معین شده است و افتخار کردن به آن با تواضع و فروتنی و همینکه انسان توانست قدرت حیرانی و سرگردانی را در رابطه خود با هستی بدست آورد و نیز توانائی داشت که واقعاً برای بدست آوردنها ارزشی قائل باشد بین این دو نیرو (حیران بودن نسبت به وجود آفریدگارش و شناخت وجود آفریده شده اش)، انسانی والامقام خواهد بود بحدی که می داند همین حیرانی مسیر آگاهی اوست که باید طی کند و بسویش برگشت نماید. (انا لله و انا الیه راجعون) و اگر به سیر کمال نیفتد در خودش خواهد ماند و موفق به شکستن محیط خود و پیوند و برگشت با محیطی که باید برای همیشه او را بپذیرد نخواهد شد.

و حقیقت اینست که هرگز نمی تواند وحدت و یگانگی، همه چیز و همه جا را در گذشته و حال و آینده به حکم ضرورت که باید در برابرش حیران باشد جز به اتکاء ایدئولژی توحید خالصانه اسلامی بپذیرد.

فروید قسمت ناخود آگاه را قسمتی از وجود آدمی حاوی امیال بد و واپس زده دانسته و آن را مستقل از آگاه نمی داند.

یعنی ناخودآگاه را با نیازهای فرهنگی و یا من عالیتر مانعه الجمع معرفی می نماید در صورتیکه یونک آن دو را جدا از یکدیگر دانسته ناخودآگاه را منبع مکاشفه و شهود و واقف بهمه امور از گذشته و حال و آینده می داند و اریک فروم ناخودآگاه را آن قسمتی از آدمی میداند که از او سازمان یافته و جدا شده از او میباشد و هم پست ترین جنبه های فکری و عاطفی جنبه های فکری و عاطفی از اوست و هم شامل عالیترین و بهترین آنهاست.

گویا یونگ می خواهد به ناخود آگاه جنبه خدائی بدهد و از یک فروم به فرشتگانی تعبیر کند که پیام های فجور و تقوا را دارند. (شاید بتوان گفت فالهما فجورها و تقویها).

گناه کردن عملی خصمانه علیه خدا نیست بلکه بر ضد خود گناهکار می باشد و بنا بر تعریف قرآن کریم آنچه از خوبیها به آدمی می رسد از خداست.

و ما اصابک من حسنه فمن الله و ما اصابک من سیئه فمن نفسک و آنچه بدی است از خود انسان می باشد و لذا تماس آدمی با دنیای ناخودآگاه آنگونه که فروید آن را محتوی بدیها دانسته نیست.

یعنی آدمی نمی تواند جانشین امیال سر کوفته و واپس زدگیهایش

باشد بلکه آدمی نمی تواند شاهد نیروی واپس زدگی باشد که بین او و زندگی سازمان نیافته اش را بریده و وی را بصورت مخلوقی غیر قابل پیشرفت به کمال و رشد به معرفی در آورده است.

امیال سرکوفته بنابر آنچه از یک فروم گوید قانون و نظم است که اگر آن را برطرف سازیم به خود اجازه داده ایم که در محیط زندگی خود به تجربه پرداخته و بیشتر به زندگی ایمان داشته باشیم تا به نظم.

آنچه از نبی گرامی درباره علم بجای مانده معروف تر از همه این دو جمله رب زدنی علما - انا مدینه العلم و علی بابهاست و آنچه از عمر درباره علم بزبان معاصر رسیده معروف تر از همه لولا علی لهلک عمر می باشد که در مواردی چند آن را بیان داشته است.

پیامبر از خدا مسئلت می دارد بر دانستنی هایش و دانستنی های علی بیفزاید زیرا خود را مدینه و علی را راه ورود به آن معرفی فرموده و هر دو به تناسب زیاد خواهند شد اما عمر در برابر این دعای نبی گرامی همیشه رو به کاهش تجربی بوده زیرا نسبت به هر چه زیادتر شدن علی تناسب هلاکت وی افزایش پذیری داشته است و بدون شک در آن لحظه «لیهجر» جانشین امیال سر کوفته اش بوده است.

زیرا علی را پس از پیامبر همان علی تصور میکند که در غزوات و سریه ها می درخشید و اگر بخلافت برسد پیوند بسیاری از امیال و آرزوهای کسانی چند را با زندگی دلخواهشان خواهد برید و مانع پیشرفت بعدی از آنچه آرزوی بدست آوردنش را داشتند خواهد گردید.

اما همینکه دوران خلافت ابابکر و عمر رسید، علی مشاور بود و مصالح اسلامی را تذکر می داد گویا مأمور وصل کردن بوده است و این با اصل تصوری که می رفت مغایر از آب در آمد لذا حق این است که گفته شود لولا علی لهلک عمر.

عمری که بخلافت رسیده واز آنچه مربوط به اسلام بوده از طرف علی جز خیر و صلاح اسلامی دیده نشده است و چرا چنین علی که حق ولایتش ضایع شده حق علمیش ضایع شود و اقرار و اعتراف به برتری علمی وی به کجای مسند خلافت زیان وارد می سازد و علی را از خلافت کنار زدن و مقام علمی اش را صحه گذاردن هیچگونه تفاوتی با ان الرجل لیهجر حسبنا کتاب الله گفتن برای پیامبر نیست.

مطلب اصلی این قسمت سئوالی است که تا اندازه ای احساس مسئولیت به پاسخ دادنش را نیز می نمایم:

آیا لیهجر گفتن عمر علاقه عاطفی ناشی از کدام قسمتی از علاقه وی بوده است؟

یا از قسمت علاقه دینی اسلامی بوده است.

یا علاقه ای توام از فکر و حیرت.

یا علاقه ای مربوط به امیال و هوا و هوس.

یا علاقه ای ....،

آیا لیهجر گفتن ارتباطی با منا امیر منکم وزیر گفتن ابابکر در سقیفه دارد؟

دارد.

ندارد.

اگر لیهجر با منا امیر و منکم وزیر ارتباطی ندارد.

یعنی اگر علاقه عمر به سقیفه ناسازگاری دارند چرا گویندگانش همکاران صمیمی بودند و اگر بخواهیم فاصله ای بین لیهجر و کارگردانی در سقیفه قائل شویم حق عمر را که در حضور نبی گرامی سازمان بخشی سقیفه را کرده ضایع کرده ایم بعلاوه وضع ردیفی جملات:

ان الرجل لیهجر.

حسبنا کتاب الله.

محمد مرده است.

محمد نمرده است.

نشان دهنده سوق دادن طرفداران لیهجر به جانب سقیفه است.

علاوه تر از همه نقش تاریخسازی لیهجر بنا بر آنچه گفتیم نمی تواند در تشکیل شدن سقیفه بلااثر بوده باشد و در نتیجه می بینیم:

لیهجر با منا امیر مرتبط بوده و آنچه در سقیفه گذشته و باتکای آن ابابکر انتخاب شده همان کشش نیروی لیهجر و ادامه آن بلکه آوردن لیهجر در سقیفه است و اگر نویسنده انتخابات سقیفه را مشمول «لیهجر» معرفی می کند نوعی هم صدائی و همگرائی با صدا و عقیده عمر است که آنرا مشمول «فلته» دانست و بهمان اندازه مفهوم «لیهجر» و مفهوم «فلته» بهم نزدیکند که «لیهجر» می تواند به منا امیر و منکم وزیر نزدیک باشد.

اینک که معلوم شد: علاقه عمر در لیهجر گفتن به یکی از علائق اسلامی، فکری حیرت امیال و یا .... وی مربوط بوده و لیهجر نیز به منا امیر متصل است. سؤال اساسی چنین مطرح می شود که:

مفهوم «لیهجر» که سرانجام به انتخاباتی کشیده شد که عمر آن را «فلته» خواند آیا از کدام قسمت از علائق دینی، میلی و ... وی شناخته می شود؟

واپس گرائی دو مطلب در عمر

عمر مانند هر شخص دیگر نیازمند بود که جهت گیریش آنچنان باشد که به زندگیش معنی و مفهوم تکاملی بدهد و بتواند در آن معنی و مفهوم با هم نوعانش سهیم باشد اگر «لیهجر» گفتن - حسبنا کتاب الله گفتن - منا امیر و منکم وزیر گفتن جهت گیری درستی برای معنی و مفهوم دادن تکاملی به زندگی خود و مردم بوده است چرا بعداً آنرا «فلته» خواندند هر گونه شعائر و آئینی - کرداری یا گفتاری تلاش و کوششی که آدمی خود حس کند عقلانی بوده است به آن ارزش داده - واپس گرائیده - به داخل رانده نمی شود و آنچه کیفیت واپس گرائی دارد همان هائیست که تصور غیر عقلانی شده همراه با تشویش و اضطراب می باشد.

آیا عمر لیهجر گوئی را آئین یا گفتاری عقلانی محسوب نمود؟

اگر جواب مثبت باشد می گوئیم پس چرا نتیجه گیری آنرا غیر عقلانی و «فلته» خواند بلکه آنچه درباره خلافت ابابکر تلاش شد و توام با تشویش و اضطراب بود در عمر بصورت واپس گرائیده شده به داخل رانده شد و بصورت «فلته» گوئی و لولا علی لهلک عمر در آمد.

مقایسه دو نفر در اختلاف سن

متعاقب این چند مطلب هنوز ذهنها با مفهوم قایسه دو نفری که با اختلاف شدید سنی داشتند دست به گریبان است.

آوردم که معتقدات عمر چه بود و حسین چه؟

و اینک خواننده در حاشیه این سؤال قرار دارد که مقایسه این دو نفر بیش از حد نوعی تعصب ورزیدن تلقی میشود و حال آنکه متعصب کسی است که غیر حقیقتی را بخواهد حقیقت جلوه دهد و بر آن اصرار ورزد و کجای این مطلب تعصب است که:

عمر «ان الرجل لیهجر» گفت و حسبنا کتاب الله را نیز ضمیمه ساخت و بعد معاویه قرآن را بر سر نیزه ها کرد و همان علی لولا علی لهلک عمر را به کشتن داد و برای همیشه میرفت که این شیوه نامرضیه بماند که زبان دار را دل را، عواطف را با زنجیر «لیهجر» به بندند و بی زبان را، خرد را، آگاهی را با «حسبنا» رایج و آزاد سازند که حسین آمد و برای همیشه زنجیر «لیهجر» را از گردن دل و عاطفه برداشت و در کنار مغز و خرد برای سوق بکمال و سعادت بشریت هر دو را براه انداخت و در عمل می بینیم زباندارهائی در طول تاریخ بسته شده اند و همینکه عاشورا

رسیده است معیارهای قطعی تبلیغاتی چند ماهه قبلی با جوش و خروش جوانان که با شور و شوق خاصی عزاداری مینماینمد نقش بر آب شده است و سلام بر جوانانی چنین (بشرط آنکه نخواهند فقط اسلام را با عزاداری از این نسل به نسل بعد برسانند که تعزیه جمله ای از عاطفه دینی است) نمی توان جلو احساسات جوانان را گرفت و نیروهائی را که صرف عزاداری میشو در آنها بصورت فشارهای قابل انفجار وارد ساخت و نه ممکن است اثر حکومت قطعی عاطفی عزاداران را بر آنچه بعنوان مسلمیات به آنها خورانده شده منکر شد پس نبی گرامی که فرمودند حسین منی و انا من حسین این است که حسین توانست «لیهجر» پیامبر و «حسبنا»ی کتاب خدا را از میان برداشته مجدداً مغز و دل را آشتی دهد و شریک سازد و مقایسه یک کودک با یک شیخ چه اشکالی دارد که نمونه اش عیسای مسیح در کودکی بلکه یحیای تعمید دهنده! که وجوه تشابهی با حسین دارد میباشد و مقایسه ها که یحیی و حسین با کسانیکه اختلاف سن داشتند نشدند. و آشتی دادن مغز و دل در آنجا که میگوئیم السلام علیک یا شریک القرآن نزد مولا و مخدوم عزیزمان حضرت مهدی هویدا است.

یک فرق خلافت الهی و مردمی

حل خلاقه هر مسئله و تفوق بر مشکلات زندگی باز هم در بیشتر مواقع سبب پیدایش مشکلات جدیدی در همان زمینه می شود و لذا هر متعهد مسئولی که با مسائل و مشکلات روبروست نیازمند تغییرات مداوم و

توجه به محور اساسی مراقبت های اندیشه ای و شیوه هائی که باید انتخاب کند می شود و اگر درباره انتخاب شدگان امور مذهبی (نبوت ولایت و ....) توجه شود هرگز در حوزه روابط اجتماعی آنها صلوات الله علیهم اجمعین نیاز به تغییرات مداوم و انتخاب شیوه های موافق و مخالف دیده نمی شود و با توجه عمیق بر این قیاس و روال کسی که می گوید ان الرجل لیهجر و درباره پیابمری که تا کنون اطمینان و اعتماد قطعی به او داشته و همین که تب کرده ارزش تشخیص خود را در معرض ارزیابی جدیدی قرار می دهد و با گفتن حسبنا کتاب الله همان ارزش را حتی برای یک لحظه تو خالی معرفی می نماید و بعد فریاد محمد نمرده است بر می آورد و بلافاصله نیاز وافر خویش را برای گفتن محمد مرده است احساس می نماید و فریاد تمایلی کاملا متضاد خود را بر می آورد.

آری چنین کسی که نیازمند تغییرات مداوم است نمی تواند در مرتبت انتخاباتی مذهب و دین شناخته شده ردیف ولایت و وصایت و خلافت مورد حمایت افراد قرار گیرد.

نه محمد رسول الله تحت نفوذ زندان شعب ابوطالب یا نیروی فتح مکه نیازی به تغییر و تغییر پیدا کردند و نه علی در زندان بیست و پنج ساله خانه ابوطالب یا به نیروی فتح خلافت نیازمند گفتن محمد مرده است یا نمرده است و تغییرات دیگر گردید بلکه همیشه سختی و دشواری تابع دینشان بود یعنی همه چیز سایه هدفشان اسلام بود و بهمین دلیل هرگز مجبور نشدند در حد آنچه عمر امر بزرگ زندگی خود

یعنی انتخاب ابابکر را کاهش داد و فلته خواند آن دو بزرگوار علیهما صلوات الله و سلامه حتی دیده نشد کوچکترین ملاحظات قبلی خود را مصلحت ظاهری معرفی نموده باشند و این جاست که فرق بین تعلیمات بسیار عالی آسمانی شناخته شده و به اتکاء آن بازشناخت خلافت الهی و غیر الهی ممکن می گردد.

اصرار برای به هدف رسیدن

ان الرجل لیهجر - حسبنا کتاب الله و قرآن بدون محمد را کافی دانستن مسئله ای متعلق به یک زمان نیست بلکه الرجل لیهجر برای محمدی است که تا مدتی کوتاه زنده خواهد بود اما قرآن از همان لحظه که محمد لیهجر است تا پایان جهان حسبناست و نمی توان این نسبت را به عمر داد که قصدی دیگر جز این کشش زمانی داشته است و در تائید این مطلب آنکه محمد لیهجر را خواست با محمد نمرده است به پایان بکشاند و حالت ادامه و استمرار به آن بدهد اما این نوعی شکست برای حسبنا کتاب الله بود که درباره رحلت پیامبر صراحت دارد که می میرد لذا:

ان الرجل لیهجر در عبارتی دیگر با محمد نمرده است جور در می آید و حسبنا کتاب الله به تعبیری همان محمد مرده است می باشد.

محمد لیهجر همچنان محمدی که مشغول غسل دادنش می باشند و معتقد به زنده بودنش هستند یکسان شناخته می شوند و در هر دو حالت همانند قرآن شناخته می شوند که قلم و کاغذ نخواهد خواست و برای

علی و هدایت مردم توصیه نخواهد کرد.

(و همه فهمیده اند محمد مرده یا نمرده است با جسد محمد را برای غسل و کفن و دفن فراموش کردن و حتی به اندازه یک متوفای همسایه تشییع نکردن قصد مرده یا نمرده نبوده و هدف بوده است).

حسبنا کتاب الله همان «محمد مرده است» شناخته می شود! چه کتاب خدا بدون محمد کفایت می کند و دیگر محمدی زنده نیست که از طریق وحی قلم و کاغذی طلب نماید و علاوه تر از آیات قبلی برای علی آیه ای بیاید آنجا که محمد می تواند دستوری بدهد لیهجر است یعنی دهانش را باید باز نکند و دستوری ندهد و اینک که رحلت فرموده دهانش بسته و دستوری نخواهد داد و در هر حال حسبنا کتاب الله به قوت خود باقی است اما اشکال این است که:

قرآن وحی شده بر محمد نمی تواند در یک تساوی و توازن مخصوص در ترازوی وحی نشان داده شود یعنی وزن حسبنا کتاب الله در زمان حیات پیامبر با فرض قبول لیهجر بودنشان برابر با حسبنا کتاب الله پس از رحلتشان نخواهد بود و محمد قبل از تب نیز مساوی محمد تبدار نیست زیرا وزنهٔ لیهجر، کفر طرف مقابل را بالا می برد.

و ایجاد سبیل المؤمنین بوسیله یک گروه

اینک در دیگری بر پیشنهادات روانکاوی بحثی که غوطه ور در آن هستیم گشوده می شود و آن بحث از نیاز مبرم عمر است که میخواست پس از گفتن ان الرجل لیهجر، حسبنا کتاب الله مورد تائید مقام رسالت قرار گیرد و اگر از اول نمیخواست مورد تایید باشد بدون شک انتخاب روش خصمانه را منظور داشته است و بر فرض آنکه می خواست مورد تائید قرار گیرد بحث را شروع مینمائیم:

عمر با گفتن دو جمله مذکور منتظر بود که با چه عکس العملی روبرو خواهد شد.

آیا نبی گرامی وی را تائید میفرمایند.

یا وی را از خود دور میسازند؟.

همه می دانیم حضرت دستور فرمودند برخیزید برخیزید بروید یعنی بدون آنکه عمر را تائید نمایند با طرد عیادت کنندگان خود با آنکه حضرت دستور محترم داشت عیادت کنندگان را به پیروانشان داده بودند و خشونتی که هرگز از آن حضرت دیده نشد سخنان عمر را قطع و تائید نفرموده و بطور غیر مستقیم ابراز مخالفت و انزجار نمودند.

کسی که در فکر بدست آوردن مقام مطلوب است خواه و ناخواه

مجبور است از مخفی گاه انزوا به میان جامعه درآید اولین احساسی که بوی دست می دهد نیازش به این است که مورد تائید مقامات قرار گیرد و این نیاز آنقدر در جانش در جا می زند که حتی حائل و حجابی بر قدرت واقع بینانه وی می شود و سرانجام وی را به یکی از دو حالت زیر درآورده و عمیقاً تسلیمش می سازد:

یا مورد تائید مقامات قرار می گیرد.

یا با وی مخالفت می شود.

چنانچه مورد تائید مقامات قرار گرفت کمتر اتفاق می افتد که در فاصله زمانی نزدیک نقش مخالفت مقامات بخود بگیرد و بظاهر با باطن روش خصمانه پیش گیرد بلکه اغلب می کوشد مخالفان را نیز موافق گرداند.

اما چنانچه مورد تائید مقامات قرار نگرفت احساس نیاز شدیدی در وی بوجود می آید که از سوی گروهی دیگر تائید شود.

زیرا علاوه بر اینکه احساس نیاز تائید شدن در وی برطرف نشده نیاز جبران مخالفت مقامات که با خطرات احتمالی همراه است به او تحمیل می شود و کمتر کسی است که در اینگونه مواقع بتواند ظاهر و باطن خود را همانند کسی نماید که مقامات وی را تائید کرده و دارای ظاهر و باطنی دوستانه است.

ما هرگز نمی توانیم بپذیریم که عمر به محض روبرو شدن با مشکل «خانه» که نبی گرامی وی را تائید نفرموده در پاسخ ان الرجل لیهجر حسبنا کتاب الله دستور بیرون شدنشان را دادند بتواند به تنهائی خلاقیت

خود را که روبرو شدن با نبی گرامی بود به سرانجام برساند لاجرم بناچار با دار و دسته خود نزدیک تر شده سبیل المؤمنین! را سازمان بخشی نموده و به هدف خود که انتخاب ابابکر بود رسید.

یعنی سبیل المؤمنین با نیاز مبرم عمر به همراهی و مساعدت مخالفان تشکیل شد و کسانی چون علی و سلمان و اباذر و ... در آن شرکت نکردند.

و در نتیجه سرانجام عمر برای نجات از این ملامت وجدان بود که انتخاب ابابکر را «فلته» و شری خواند که خدای متعال آنها را محافظت فرمود و اگر احساس نیاز به مساعدت گروه علی از اول در عمر وجود داشت مسئله طرز دیگری دور از فلته به انجام می رسید.

نیازمندی دیگر عمر

عمر نتوانست برای به خلافت رسیدن خودش یا دوستش نظر محمد و علی و سلمان و اباذر و ... را جلب کند اما بشدت مورد تأیید دوستانش قرار گرفت و اولین نشانی تائیدی آنکه کسانی چون علی یا سلمان یا اباذر به عمر پیغام ندادند.

اینکه می گوئی محمد نمرده است برخلاف مدلول آیه شریفه می باشد و تنها ابابکر وی را از این سخن بازداشت و اگر بگوئیم علی و همراهانش از گفتار و کردار عمر اطلاعی نداشتند تا وی را از گفتارش بازدارند تسلیم کم دقتی خود شده ایم.

زیرا نمی توان باور داشت که فقط ابابکر به این معرفت اطلاع

کافی داشته یا دیگران را قدرت مخالفت نبوده است و تنها ابابکر توانائی روبروئی با وی را داشت زیرا مخالفت با امر مهمتر (انتخاب خلیفه) را جرئت کردند بصورت رو در رو شدن با ابابکر و عمر و ابوعبیده جراح و عده ای دیگر ابراز دارند و قطعاً تذکر به اشتباهی که در مفهوم آیه شریفه روی داده برای مردم بسیار آسان تر بود.

بهر صورت، عمر مورد تأیید محمد و علی و ... قرار نگرفت احساس نیازمندیش به گروهی دیگر شدید شد.

نفراتی چند طرف داریش کردند، در حضور نبی گرامی سر و صدا بالا گرفت.

نبی گرامی دستور بیرون رفتنشان را دادند و برای عمر چنین تلقی شد که در برابر مردم قدرش شناخته نشده است.

لذا هر گونه اختلافی در روابطش با مقامات که هنوز زعامت با نبی گرامی بود شدت یافت و بصورت خطری نهفته در آمد.

این نیرو باید بصورت فعل در آید و برای کسیکه به مرتبت اخلاص رسیده هرگز نیروئی علیه پیامبر بصورت خطر در وی ذخیره نمی شود و اگر از مخلصین نیست و روشی خصمانه در وی ذخیره شده است می کوشد در حد امکان و توانائی شخصیت شکست خورده و قدر ناشناخته اش را با اعلام دستوراتی که توانائی مقاومت با دستورات وحی شده دارد جبران نماید و این همان علت اجتهاد عمر در برابر نص است که یکصد مورد آن را که مورد قبول عامه است مرحوم سید شرف الدین در کتابش ذکر کرده است که جملگی

را چیزی جز جبران شخصیت شکست خورده وی نمی توان پذیرفت.

عمر، علاوه بر نیازش به جانبداری از دیگران نیازمند به تعیین جانشینی بود که بتواند شخصیت بدست آورده و جبران شده اش را حالت استمراری دهد و اگر طبق نقشه خاصی شورای شمشیری را تشکیل داد و خود پیش بینی انتخاب عثمان را نمود بعلت نیاز شدید وی به جانشینی بود تا همانگونه که عبدالرحمن عوف به علی گفت و قبول نکرد عثمان بتواند روش ابابکر و عمر را ادامه و انتخاب جانشینی که نتواند خواسته های زمامدار قبلی را به نفعش نزد مردم جلوه دهد برای همیشه و همه یک امر مطرود و نامطلوب است زیرا تاریخ قبلی بوسیله بعدی باطن ها را ظاهر می سازد.

فلته بازدهی از سرکوبی

قبلا نیز آورده شد که گفتار و شعائر عقلانی هیچ وقفه ای بوجود نمی آورد بلکه ممکن است عدم اجرای آن با از دست دادن فرصت موجب تأسف و پشیمانی شود نه سبب پیدایش ترس.

و در نتیجه آن چنان در ناخودآگاه جای نخواهد گرفت که شعائر و گفتارهای غیر عقلایی و این هایند که سبب واپس گرائیده شدن و به داخل راندن واپس زده شده ها شده روزی بصورت خاص عکس العمل خواهند داشت.

انتخاب ابابکر با تلاش و کوشش هر چه تمامتر انجام گرفت که

هر کدام از دوستان وی که منتخب بود در آن سهمی بسزا داشتند و بهره کمتر از هیچ کدام از دیگران نبود.

تلاش و کوششها به ثمر رسید و موفقیت مطلوب حاصل گردید و ابابکر انتخاب شد اما چه واپس زدگی در عمر بوجود آمد که در دوران خلافتش انتخاب شدن ابابکر را فلته خواند؟

اگر بگوئیم مقصودش این بوده که مخالفان قوی بودند و این شری که رفع شد فلته ای بود که خدا آنها را از آن محافظت فرمود. از فعالیت های دینی سقیفه اثری در انتخابات باقی نخواهد ماند زیرا عمر ارزشی برای روش خصمانه مخالفان قائل شده و گره گشائی آنرا به خدا نسبت داده و این نسبت این معنی را میدهد که:

اگر خدا دخالت نکرده بود ابابکر انتخاب نمی شد و حال آنکه به برگزیده شدگان مقام ربوبی چنین نسبتی داده نمی شود همانگونه که کسی نمی گوید خدا نخواست که علی انتخاب نشود یا بعداً انتخاب شود.

در صورتی که گفته شود مقصود عمر از «فلته» بودن انتخابات این بوده است که فرصتی نزدیک بود از دست برود فقط فرصتی میتواند باشد که با وحشت و اضطراب همراه بوده است و بهمان دلیل که گفته شد کلمه «فلته» عکس العمل واپس زدگی قبلی بوده و لذا نمی تواند انتخاباتی که ابابکر را به خلافت رساند عقلانی و بدون واپس زدگی قبول کرد.

در انتظار سخنی که عمر میبایست بگوید.

عمر همزمان با رسیدن به خلافت به چند چیز دیگر هم رسید: به سن بیشتر، قدرت غیر قابل تصور، پیش بینی برخورداری حمایت عاطفی و مادی مردم.

سن بیش تر یعنی نزدیک تر به مرگ شدن و کسی که در مکه و مدینه به اختیار یا اجبار، لفظی یا عملی، مستقیم و غیر مستقیم متوالیاً در میدان تبلیغات اصول و معارف اسلامی قرار گرفته نمی تواند بدون اثر و تأثر و خالی از وجدان آگاه و ناآگاه باقی بماند.

لذا انصراف کلی از عملکردهای خود برای عمر نوعی انحراف از «خود» که در محیط اسلامی موجودیت یافته بود و سن بیشتر که مرک نزدیک تر را اعلام می دارد و صاحبش را مجبور می دارد به آنچه رنک و بوی حتی احتمالی مذهبی و مربوط به معاد دارد اهمیت بیش تری داده شود.

قدرت غیر قابل تصوری را که عمر به آن رسیده قدرت صادقانه بود که به او بفهماند متعاقب هر گونه کوشش و تلاشی برای بدست آوردن مزایای نیرومند دنیوی، معادی در کمین است که حاکی از حساب رسی هائی به تناسب تعهدات و مسئولیت ها می باشد.

و لذا لذت رسیدن به مطلوب که همیشه بیش تر از واقع شدن در

آن است. ضمیر ناخود آگاه عمر را در زمان خلافت مجبور ساخت که کار انتخاباتی سقیفه را با کلمه «فلته» تخطئه نماید.

برخورداری از حمایت عاطفی و مادی مردم برای مسلمانانی که کنیزان رومی و غنائم ایرانی که بسوی مدینه سرازیر می شد مسئله جدی تری بود و انسانهای سودطلب را بیش تر به اسلامی راغب می ساخت که لذات و آسایش ها را در اختیارشان قرار می داد و در نتیجه برای عمر که در رأس عملیات پیروزمندانه لذت و رفاه آور قرار داشت احترام خاصی قائل بودند و حتی میتوان گفت بحدی احترام می کردند که در برابر اجتهادهائی که با بودن نص می کرد سر تسلیم و شاید رضا داشتند و در نتیجه این که عمر از ناخودآگاه خود به قسمت آگاه آنچه را از سرکوب شده ها دارد سوق دهد انتظارش میرفت و با گفتن کلمه «فلته» این انتظار واقعیت یافت.

مخالفت شدید نبوی با عمر

عدم توانائی شخصیت ها برای انتخاب یک راه و روش چنانچه مخالفانی نداشته باشند باعث اختلالات عاطفی خاصی می شود که اگر مخالفانی داشته باشند آن اختلال طرز دیگری است.

چنانچه مخالفانی نداشته باشند تمام انرژی وی صرف عدول از یک رشته به رشته دیگر می گردد وبقیه برای مراقبت از اینکه احتمالا در بین موافقان به باطن مخالفت هائی صورت گیرد صرف می گردد و

در هر صورت هنوز بهره کافی از یک رشته بر نداشته پیشنهاد دیگری می نمایند.

در صورتی که مخالفانی وجود داشته باشند و آن شخصیت تحت تأثیر نگرانیهای حاصل از وجود مخالفان سخت تحت تأثیر اظهار نظر دیگران قرار داشته باشد یا نداشته باشد اختلالات عاطفی با دو وضع متباین دیده می شود.

چنانچه شخصیتی که روبرو با مخالفان است دارای حالتی ملایم بوده و با نرمش خاصی به تمشیت امور بپردازد قسمتی از وقت خود را دوست دارد با بحث وگفتگو و برنامه های خارج از برنامه بگذراند و احساس بیعدالتی در اجتماعی کند که خود عامل بیعدالتی های آن است.

اطرافیان چنین شخصی اگر افرادی ملایم باشند بعلت اینکه احساس می نمایند نیاز به قدرت در آنها به یاس نزدیک است یکی پس از دیگری از او کنار می روند و در صورتیکه اشخاص پرخاشگر باشند چون نرمش زعیم نوعی مخالفت عملی با سجایای آنهاست میکوشند اندک اندک از او دور شوند و در صورت امکان قدرت را در زوایای دیگر به دست آورند.

چنانچه شخصیتی که روبرو با مخالفان است شخص پرخاشگر و دیکتاتوری باشد کمتر احساس بیعدالتی می کند و حال آنکه خود عامل بیعدالتی ها و معمول همگانی ساختن آن است بدین طریق که تنها موقعی احساس بیعدالتی می نماید که وضع دردناک بوجود آمده متوجه خودش شود و خطر نزدیک گردد.

چنین شخصی برعکس اولی که آرامش داشت و اغلب در حسادت و عناد و کینه غوطه ور بود و حتی نسبت به زیردستان که آنها را خود ترقی داده بود حسد می برد وی به ترقی دادنهای غیر منطقی که با هیچ اصولی خوانا نیست و خودش تصور نوعی خلاقیت می نماید می پردازد، مردم را گاه به صورت یکفرد ضعیف که می توان گلویشان را فشرد و حیاتشان را قطع کرد جمع می نماید و زمانی آنچنان متفرق می سازد که هیچ کس امید اتکاء و اعتماد به دیگری نداشته باشد.

چنین شخصی همیشه تصور می نماید کارهای خلاقه ای دارد اما به دشواری برسمیت شناخته می شود و اگر قسمتی از ان در نضج شناسائی قرار گرفت آن را کمتر توجه می نماید و بیش تر به آنکه مورد توجه است می پردازد.

چنین شخصی کمتر به مطالعه و شور و دقت در امور می پردازد مگر آنکه به بن بست و مخاطره افتد و آنچه راخود می فهمد آنقدر اوج می دهد که مردم می فهمند حالت تجاوز در آن نهفته است.

چنین شخصی برعکس آنکه آرامش دارد و خود دروغگوست به دروغگویان متعلق بستگی بیشتر دارد.

صفات و سجایای دیگری نیز به شخصیت های چند گانه مذکور تعلق می گیرد که حتی موجبات اثر و تأثر بر افراد را فراهم می سازد که آوردن آن ها از بحث ما که نتیجه گیری از آن را خواهانیم خارج است.

اما یک شخصیت که بتوان او را آنگونه پذیرفت که به شهرش

سوگند یاد کرد از آن جهت که وی ساکن آنجاست (لا اقسم بهذا البلد و انت حل بهذا البلد) کسی است که نه سخت و پرخاشگر است نه مومی و نرم بلکه حتی پیروانش اشداء علی الکفار رحماء بینهم می باشند آنگونه که در عین رحمه للعالمین بودنش همینکه پیروانش در برابر کفار می رسند اشدایند.

(دقت فرمائید).

نبی گرامی پرخاشگر نیست، نرم هم بمعنائی که گفته شد نیست رحمه للعالمین است و تنها پیروانش بر کفار پرخاشگرند و بر دوستان الگوئی از رحمه للعالمین بودن پیامبرشان، اما چه شد که رحمه للعالمین در برابر دو جمله ان الرجل لیهجر - حسبنا کتاب الله نسبت به پیروان خود آن هم کسانی که بنام عیادت کننده آمده و احترامشان لازم است کلمات برخیزید برخیزید و .... فرمود ....؟

محمد امین و عمر

صداقت در زندگی شخصیت ها فوق العاده از زندگی و اهمیت زیادی دارد و نزد پیامبران فوق العاده تر است زیرا حتی کسانی که به اجبار قائل به عدم عصمت انبیاء شده اند این را پذیرفته اند که عصمت در صداقت اولین شرط پیامبری است زیرا پیامبری که باید ادعا و دعوت داشته باشد اگر صداقت نداشته باشد ادعایش به نبوت، دچار خدشه و اختلال می گردد.

اینکه نام محمد رسول الله را قبل از چهل سالگی محمد امین می دانستند تذکری قبل از بعثت آن حضرت برسالت آینده ایشان بوده است و کلمه «امین» اتمام حجتی برای مردمان.

بعد از رسالت محمد رسول الله هنوز امین بود و همیشه امین بود با این تفاوت که قبل از بعثت حضرت در آنچه باید نزد خود نگهدارد شاخص امانت داریش بود و بعد از بعثت امانت داریش در آنچه باید نزد خود نگه ندارد و در راه ارشاد و هدایت مردم بکار برد قابل توجه می نمود به تعبیر دیگر محمد امین فردی بود که هر چه از دیگران نزد وی سپرده می شد بهمان کس تعلق می یافت و بدون دخل و تصرف به صاحبش برمی گشت اما محمد رسول الله بزرگ تر از آن است که بوده و اینک باید هر چه از خداوند باو می رسید چیزی جز هدایت و ارشاد نبود.

محمد امین با مختصر تبی که می کرد در امانت داریش درمانده نمی شد و محمد رسول الله نیز با اندک بیماری و تب در رساندن امانتی که باو سپرده شده که همان هدایت باشد لیهجر نخواهد بود و همین که می بینیم حضرت علت طلبیدن قلم و کاغذ را برای نوشتن چیزی در جهت طول هدایت و ارشاد مسلمانان خواستند جای شکی و تردیدی باقی نخواهد ماند که «لیهجر» علامت بارز بی انضباطی در امر امانت داری را می رساند و این هرگز بطور واقع بینانه بمحمد رسول الله گفته نمی شود.

محمد رسول الله قلم و کاغذ برای استثمار و استعمار کردن مردم

نخواست بلکه بدلیل آنکه خودپرستی نداشت و امانتدار امانت الهی بود خواست، چون توجه مسلمانان داشت خواست.

من «نویسنده» در جلد قبل گفتم: سقیفه بیاید و مرا بعنوان «پزشک سقیفه» بپذیرد تا احقاق حق بیماری مظلوم کنم که با مختصر تبی که به وی عارض شده بجای آنکه درمانش کنند و روحیه اش را تقویت نمایند با بی ارزش شمردن سخنانش وی را از طرح فداکاری که منظور داشت بازداشتند.

از کجا معلوم می شود که کلمه «لیهجر» معنای بی ارزش شمردن سخنان نبی گرامی را می دهد؟

از آن جا که به قرینه اش ارزشها و ارجهای کفایت کننده کتاب الله را به جبران آن آوردند و تماسهای شخصی و عاطفی با حضرت را حواله به کتاب الله کردند.

احساس گناه برای نویسنده

هر کس از مطلق واقعیت ها اطلاعاتی داشته باشد اما از واقعیتهای یک قسمت مطلع نباشد نسبت بهمان قسمت رابطه مخصوصی دارد مثلا از واقعیت های اجتماع آگاه نباشد نسبت باجتماع کینه توزی خواهد داشت و الانسان عدولما جهل قبل از پیدایش روانکاوی در اسلام مطرح و مورد بحث بوده است.

واقعیت دیگر این است که هر کس قادر نباشد وظیفه خود را

نسبت به انجام دستورات کسی که او را زعیم و پیشوا پذیرفته درست بپذیرد در یک حالت درگیری در می آید که گاه میدان جنگ مجهزش وجدان ناآگاه اوست و زمانی که به اوج درگیری می رسد قسمت آگاه به کارزاری می رسد و اوائل جلدهای اولین دانشگاه و آخرین پیامبر این مطلب را آوردم که:

رباخواران چگونه در حال جبهه گیری جنک با خدایند و کسانیکه علیه مسلمانان جاسوسی می نمایند چسان با خدا در حال جنگند و اینک از لحاظ روانکاوی نیز جزئی از آن علت (مربوط به رباخوار و جاسوس) روشن شد، بهر صورت به رباخوار در قرآن گفته می شود:

(فان لم تفعلوا فأذنوا بحرب من الله و رسوله) که اگر نمی تواند نسبت به دستورات خدا و رسولش انجام وظیفه نماید اعلان جنگش را به خدا و رسول که ممکن است میدان کارزارش حتی ضمیر ناخودآگاهش باشد باید بپذیرد.

برای هر امری که بوسیله پیامبر از طرف خدا به افراد می رسد اگر از مرز سستی و کاهلی به سر حد عاطفی و عقلانی نزدیک و با قبول اصالت آن طرد گردید آدمی همین وضع را خواهد داشت.

یعنی در این وضع روبرو با خدا و رسولش قرار داشته نوعی حالت درگیری دارد.

کسیکه نماز نمی خواند می داند قدرت انجام وظیفه را دارد اما انجام نمی دهد و این شخص پشت بخدا و رسول و قبله است اما همینکه

به نماز در نوعی از پوشش عاطفی رفت که آن را جدا از انسانها پذیرفت دیگر روبرو با خدا و رسول و قبله و در حالت درگیری است اولی نماز را در مفهوم شخص خویش تخطئه میکند و دومی نماز را برای بی ارزش کردن به قسمت عاطفی انتقال میدهد که تخصصش آنکار است.

عمر قبلا نبی گرامی را پیامبری آگاه به واقعیت های هر قسمت از زندگی شناخته و با قبول اسلام قلاده پیروی از پیامبری آگاه را به گردن انداخته مقلد شده بدنبال حضرتش افتاد اما ناگهان در برابر آورنده وحی به چند لغت و جمله متوسل شد که چنین توسل، عصبانیت ها، عنادها، تجاوزها، عدم ایمنی ها، ضعف ها، احساس محیط غیر اسلامی کردنها، احساس تنهائی ها، کربلاها، خوارجها، معاویه ها، یزیدها، تاراج مدینه و حلال کردن ناموسها بر لشکریان، به منجنیق بستن کعبه و کردارهای نامطلوب دیگر آنچنان بوجود آمد که در تاریخ محلی خسته و خلاء کاملا احساس می شود، در صورتی که اگر علی بخلافت حق خود رسیده بود تصویر بسیار نزدیک به اسلام در تاریخ باقی مانده بود و امکان این که همه جهانیان مسلمان باشند می رفت.

مسلمانان از عمر و غیر عمر، آنها که بعیادت حبیب خدا آمده بودند توقع این را داشتند که اگر حضرتش قلم و کاغذ می طلبد تا چیزی برای سد راه ضلالت بنویسد لغاتی رضایت بخش پیدا کنند و در صورتیکه دلشان نمیخواست قلم و کاغذ حاضر شود لغات رضایت را بعنوان اتلاف بخش وقت و نیروی انسانی بکار برند و چنین تاریخ خسته و توخالی را بجای نگذارند مثلا ممکن بود به حضرتش عرض کنند:

اصولا تبداران نازک دلند و بهتر است حضرت استراحت

کنند و پس از بهبودی افاضه بفرمایند اما کلمه بی شکل و غیر مانوس «لیهجر» را هرگز نمی توان بعنوان رابط و تماس یک پیرو و یک پیامبر پذیرفت حتی اگر عمر تب کرده بود و پیامبر به عیادتش آمده بودند انتخاب کلمه «لیهجر» در برابر عمر چنانچه قلم و کاغذ برای نوشتن می طلبید وارد نبود.

و اینجاست که برای نویسنده بعنوان یک فرد مسلمان پیرو نبی گرامی همین که بیاد عیادت عمر از حضرتش می افتد و کلمه «لیهجر» را در آن مجلس ارزش یابی می نماید نتیجه ای جز احساس گناه برای خود نمی بیند.

موقعیت و شکست یکی از دو نفر! پیامبر یا عمر!

انسان، سودجو آفریده شده است.

انسان موفقیت یا شکست را بر میزان دست آورد سود یا از دست دادن آن و بزبان رسیدن می سنجد و ارزشی که بر موفقیت یا شکست می گذارد مربوط به تصور خود در توفیق یا عدم آن می باشد که چگونه با انسانها ارتباط دارد یا سر و کارش با محیط و اجتماع چگونه است و در این میان چگونه بهره برداری کرده و می کند.

معیار ارزیابی برای مردم مقام و ثروت و محبوبیت است و برای مردم مذهبی که به درجه خلوص رسیده اند نوعی روشن بینی که بنابر

گفته یونک ارتباط خاص با ناخودآگاه است از جمله معیارها می باشد.

هر کس دوست دارد مورد تعظیم و تکریم قرار گیرد و در این صورت همان گونه که عمل هر کس فردی و مخصوص صاحبش است نام هر کس مربوط به اجتماع است و اگر به دزد گفته شود دزد ناراحت می شود.

تعظیم و تکریم پیامبر برای پیروانشان نوعی عبادت خالصانه انتخاب می شود و کمترین کردار و گفتاری که نام بردگان را تا خرسند ساخت یا الی یوم القیامه ناخرسند خواهد ساخت پرهیز از «یا حسره علی العباد ما یأتیهم من رسول الله کانوا به یستهزؤن» را تذکر می دهد که مبادا از جمله بندگانی باشند که پروردگار در حسرت تنبیهشان می کند و علتش را استهزا و سخریه کردن پیامبران معرفی می نماید.

طبقات مختلف در برابر اخلاقیات در ردیف های گوناگون واقعند.

مکتبی که می گوید اخلاقیات مطلقند و مکتبی که آن را نسبی می داند در برابر یکدیگرند و هر کدام دلائلی به نفع خود دارند و شاید اسلام اخلاقیات را مشروط بداند و برای سن و شغل و مقام و همه شئون زندگی ضرائب مخصوص قائل باشد و پیامبر و امام اگر در برابر جمعیت انگشت به بینی خود کنند گناه کبیره کرده اند و حال آنکه اگر از یک فرد معمولی باشد کراهتی بر آن قائلند (و این خود دلیل است که فرستاده خدا که در آن سطح عالی است باید معصوم باشد.)

آنچه در اخلاقیات مطلق است نسبت به آورد کارکرد عوامل

متجاسر به متخلفان به اخلاق الهی اند که در برابر پیروانشان قرار می گیرند.

بدین معنی که اگر پیامبر انگشت در بینی کردنش گناه کبیره است و برای یک فرد از پیروانش همین کار عملی مکروه شناخته می شود یک لغت متبلور و نامتجانس را که اگر به یکفرد معمولی گفته شود سخن معمولی تلقی می شود نمی توان همان لغت را به پیامبر گفت که گفتنش گناهی بس بزرگ است و از جمله خوشبختی های بشر فعلی رعایت این قسمت است که هر کس را مفید و جامع و مؤمن شناختند کلمات ناپسند راحتی به افق حریمشان نزدیک نمی سازند و به این قیاس و سنجش اگر به فرد معمولی که عنوان کوچکی دارد و در بستر تب و بیماری است نمی توان کلمه الرجل خطاب کرد، بطریق اولی به نبی گرامی خاتم که اشرف انبیاء است به چه مجوزی عمر می تواند کلمه الرجل را بیاورد و حال آنکه می دانیم هیچ مسلمانی، حتی کارگردانان سقیفه و حتی خود عمر قبل از آن این کلمه را هرگز بجای رسول الله و نبی الله نگفته بود.

با توجه بسودجوئی بشر و این که گفته شد نام هر کس به اجتماع تعلق دارد گفتن الرجل برای پیامبر گرامی اسلام بدون توجه بسودجوئی و هدف داری نبوده و در عین حال اجتماعی که فردی را واجب الاطاعه و پیامبر شناخت نمی تواند یک فرد از آن جامعه حتی برای یک مرتبه کلمه ای را که موجب افسردگی می شود و عکس العمل برخیزید برخیزید از ایشان در برابر آن کلمه آورده می شود بزبان آورد.

نیازمندی عمر به کلمه ای

اما نیاز عمر به انتخاب کلمه الرجل چه بود؟

انتخاب کلمه الرجل به تناسب ارزشی که عمر برای اخلاقیات قائل بود تا در حضور رسولخدا مراعات نماید نیازمندی وی را معین می نماید.

برای همیشه ارزشهای اخلاقی از ارزشی که شخص برای اخلاقیات قائل است جدا نمی باشد و عمر نیز به همان اندازه که خود به جای رسول الله و نبی الله بکار بردن کلمه الرجل را ارزش اخلاقی می داد آن را بکار برد و با توجه به اینکه هر کس حاضر به مقابله با نیروی بیشتری از شخصیت های قدرتمند می شود که از نظر مادی یا عاطفی متکی به مردم یا جائی باشد و حتی شهداء راه خدا نیز به اتکاء اینکه سد سبیل الله را از میان برمیدارند، جان می دهند.

عمر نیز بدون شک یا ازنظر مادی به مردم متکی بود یا از نظر عاطفی یا اینکه به اتکاء وعده های الهی و اینکه می خواهد مانع به ثمر رسیدن دستور پیامبر بخاطر خشنودی خدا شود چنین اقدامی نمود!

و لذا پرسشهائی پیش می آید:

آیا عمر بجای النبی و الرسول - الرجل گفت تا خشنودی خدا را بدست آورد و اتکایش منشأ الهی داشت؟

جواب مثبت دادن یا منفی به سؤال فوق هر کدام باشد فقط از دهان

عمر تا بن بست دهان تاریخ ادامه دارد و بس و هر پاسخی داده شود به زبان عمر است.

اگر الرجل گفتن برای خشنودی خدا نبوده و بهمین دلیل با برخیزید برخیزید بروید جواب داده شده است بهمان اندازه که بر عدم خشنودی خدا و رسولش گواهی داده می شود دلیلی برای بی اعتنائی عمر نسبت به مقام نبوت است.

در صورتیکه بگوئیم الرجل گفتن برای خشنودی خدا بوده معلوم میشود پیامبر با گفتن برخیزید برخیزید بروید نتوانسته اند موقعیت شخصیتی خود را نشان دهند و لحظه ای در زندگی پیامبر وجود داشته که خود تصدیق فرموده اند بجای النبی گفتن الرجل میبایست خطاب شوند و باز این طرح و بحث مردود است زیرا تصدیق مطلبی کردن و دستور برخیزید برخیزید تناقض دارد.

آیا عمر بجای النبی و الرسول - الرجل گفت و هیچ گونه قصدی (خوب یا بد) نداشت؟

این هم نبوده است زیرا پس از دستور پیامبر (برخیزید برخیزید) عمر عذرخواهی نکرد که جملات مذکور از دهانش پریده است بلکه عذرخواهیش در آن لحظه ای بود که به اوج قدرت رسیده و سن بیشتری داشته و قدرت ظاهری خلافت را که به آن رسیده مغایر با تصور کلی که از قبل و از دور داشته دیده است و «فلته» بحساب آوردن انتخابات سقیفه علاوه بر عذرخواهی راهی برای پی بردن به وجود تناقضات فکری که با مصالحه های احتمالی در ضمیر ناخودآگاهشان تعویض و تبدیل

میشده بوده است.

آنچه میماند اینکه عمر نیازمند به گفتن الرجل و لیهجر بوده است !.

نیازمندی عمر به چه بود؟

اما چه نیازی داشته است؟

بدون شک کسیکه در برابر زعیم خود ولو آنکه به پیامبری هم قبولش نداشته باشد حاضر شود آنقدر به تمرکز قوای ذهنی بپردازد که خود را با جلوگیری از دستور زعیم و خواندنش بنامهای الرجل و لیهجر از محیط زعامت و قدرت جدا کند از سه حال و وضعیت نمیتواند بیرون باشد.

قبلا عده ای طرفدار درست کرده به عنوان عیادت به حضور نبی گرامی شرفیاب شدند و لذا جرئت طرح به جدائی افکندن را کردند.

عمر مطمئن بود اطرافیان حضرت و کلمه عیادت کنندگان از درست گوئی وی (عمر) خوششان خواهد آمد و کسی چیزی نخواهد گفت؟

عمر برای مخالفت با اشتباهی که پیش آمد کرد سخن گفت !

جز قسمت اول که می تواند ما رابه آنچه عمر در ذهن داشته نزدیک کند راهی نیست زیرا:

پس از بیان ان الرجل لیهجر سر و صدا بلند شد (از طرف عیادت کنندگان) و معلوم گردید عده ای طرفدار سخن پیامبرند و گروهی از عمر جانبداری می نمایند و درست گوئی پیامبر و عمر مورد شک و تردید قرار گرفت و سر و صدا براه انداخت.

نبی گرامی دستور برخیزید برخیزید صادر فرمودند و بدون شک هر دو دسته را از محدودیتی که ایجاد شده بود برحذر داشتند و چنانچه مسبب ایجاد سر و صدا سخنش در طول قصد نبی گرامی بود دستور برخیزید برخیزید صادر نمیفرمودند و از گوینده طرفداری می کردند و هرگز کسی برخیزید برخیزید را حواله طرفداران خود آن هم از عیادت کنندگان نمی دهد.

ما هرگز زندگی عمر را قبل از لیهجر مورد روانکاوی قرار نمی دهیم اما می گوئیم اگر عمر قصدش وصول به هدف اسلامی بود در لحظه لیهجر با هیچگونه نیازی جز نیاز به اجرای دستور نبی گرامی برخورد نمی کرد بلکه همانن علی یا اباذر یا سلمان یا ... قربانگاهی در وجود خویش برای فدا ساختن آنچه برخلاف میل رسولخدا بود منظور می داشت و در نتیجه همانند علی و سایران تسلیم کنجکاوی تاریخ نمیشد، و این سؤال پیش نمی آمد.

آیا: آنها که لیهجر گفتن را مانع رشد و هدایت دانستند.

یا آنها که لیهجر نگفتن را مانع رشد و هدایت دانستند کدام مستعد بخلافت رسیدن بوده اند و حال آنکه هم عمر بخلافت رسید و هم علی و این معلوم می شود برای به خلافت رسیدن نیازی به گفتن الرجل و لیهجر

نبوده و امکان وصول به هدف اسلامی با حرکت در جهت موافق خواسته ها و درخواست های نبی گرامی بهتر و زودتر فراهم می شده است.

آیا غیر از این امکان شدنش بود که اگر عمر الرجل و لیهجر نمی گفت ابابکر و خودش بخلافت نمی رسیدند و علی می رسید؟

آیا با خلیفه شدن علی چه کمبود و نقیصه ای در اسلام نمایان می گردید.

آیا همان کمبود و نقیصه ای که در زمان خلافتش بوجود آمد؟ !!

همانگونه که بین عیادت کنندگان از حضرت بر سر آوردن یا نیاوردن قلم و کاغذ سر و صدا در گرفت روانکاو نیز احساس می کند مستعد برای تطبیق درست گوئی پیامبر با درست گوئی عمر شده است و حال آنکه اتکاء اصلی روانکاوی ما به درست بودن وحی است و آنچه را نبی گرامی در چهارچوب موازین دینی قابل ارشاد تشخیص می داند و چون علت خواستن قلم و کاغذ را برای نوشتن چیزی معرفی فرمودند که هرگز بشریت گمراه نشود لذا درخواست حضرت بطور کامل بوسیله روانکاو در قلمرو وحی پذیرفته می شود و درست گوئی رسول الله بر مبنای آن تائید می گردد. و هر گونه سخنی که سبب اخراج و برخیزید برخیزید گوینده اش شود، مردود است.

انکار ارزشهای عامه پسند می تواند علامت سلامت روانی باشد.

انکار ارزشهای قطعاً عقلائی نیز به قوت انکار ارزشهای آیات آسمانی و وحی نیست!

عمر چنانچه در مقام بازداشت پیامبر از نوشتن چیزی که ارزش هدایتی بشریت را داشت نبود همانگونه که شایسته هر شخصیت روشنفکری است میبایست پس از جلوگیری از آوردن قلم و کاغذ افقی روشن تر از درخواست پیامبر را به روی مسلمانان بگشاید و ارزشهای خوب و بد را تفکیک دهد و از راه توضیح چنانچه بهر گره ای می رسید امکان گشودنش میسر نبود می بایست اعلام اشتباه پیامبر را درباره برخیزید برخیزید از یاد نبرد.

نیاز عمر هر چه بوده است بین دو کلمه «مطلوب» و «دلخواه» قرار داشته است مطلوب اسلام - دلخواه عمر!

اگر بگوئیم مطلوب اسلام و دلخواه عمر از یکدیگر جدا نبوده یکی هستند معلوم می شود دستور پیامبر برای اسلام زیان آور بوده و غلط است و در صورتیکه بگوئیم مطلوب اسلام همان درخواست پیامبر و دلخواه عمر همان درخواست عمر است کار عمر غیر اسلامی بوده است و در صورتیکه مطلب اسلام را به دلخواه عمر نزدیک کنیم خواهیم پرسید:

آیا پیامبر قبل از طلبیدن قلم و کاغذ، حرف دیگری زده اند؟

سخنی دیگر داشته اند؟

آیا پیامبر بعد از رفتن عیادت کنندگان بلکه بعد از طلب کردن قلم و کاغذ صحبتی نموده اند و درخواستی داشته اند؟

مثلا اگر گفته باشند تشنه ام آب می خواهم - حسن و حسینم را بیاورید ببوسم آیا زبان حضرت باز هم جدا از ارزشهای شخصی یا اجتماعی یا وحی ای شناخته می شد و مشمول لیهجر بود یا اجازه از طرف عیادت کنندگان برای آب آوردن یا حسن و حسین را بوسیدن صادر می گردید !؟

بدون شک اینجا که می رسیم می پذیریم که عمر به یک چیز احساس نیاز می کرده است.

چون همیشه با مسائلی درگیر بوده که وی را محدود می ساخته نیاز به یک دوره خاص زندگی از واکنشهای عاطفی وی بوده است.

و چون انتخاب علی به خلافت طبق تجربه های آموخته شده ادامه روش نبوی و همان دریافت ها و برداشت های محدود کننده تفسیر ذهنی می شده است. لاجرم نیاز عمر به برداشت از وصیت نبی گرامی این بوده که برای علی قصد وصیت کردن داشته و بهر طریقی است پرهیز از آن وصیت را باید پیش آورد و برای عمر ایجاد خلل در به ثمر رسیدن وصایت نبی گرامی بعنوان عامل مؤثر در نجات از یک زندگی محدود توأم با درگیری های مشابه زمان رسولخدا از جمله برانگیخته شدگان تداعی های قبلی و واکنش های عاطفی بوده است.

بدون شک موجب شگفتی روانکاوی شد که از کجا فهمیده می شود عمر، علی را در ذهن داشته نه دیگری را و چه شد به این زودی و سرعت نام علی بطور اجتناب ناپذیر بعنوان محرک افتادن عمر به تداعی عنوان گردید.

چنانچه بزندگی عمر از آن روز که ابابکر به خلافت رسید تا روزیکه خودش خلافت را برای عثمان به شورا واگذارد توجه نمائیم به روابط ویژه اتفاقات مخصوص و واقعیت های چند و حتی سمبولهائی برخورد می نمائیم که خالی از احساسات و ارتباطات با علی نیست تا جائی که برای دومین بار این گرایش با شدت هر چه تمام تر باز بجای ابابکر، عثمان را در محیط شورای شمشیری به خلافت رساند و با آنکه بارها لولا علی لهلک عمر گفته بود نشان داد که کم تر قادر است که درباره علی ذهنی خالی تر از آنچه هنگام رحلت نبی گرامی داشته اینک زمان درگذشت خودش داشته باشد و لذا با شواهدی از علل تاریخی که بجای مانده و گواهانی از طرز رفتار با علی که همه می دانند و تذکرات روانکاوی از روابط بین آن دو میتوان پذیرفت که نیاز عمر در طرد خلافت علی مقدم بر بدست آوردن خلافت برای ابابکر مبرم بوده است.

(سخن عمر با عباس که خلافت و نبوت نباید یک جا باشد از همه مهمتر است که شرح داده خواهد شد).

عمر و ابابکر و عثمان و علی چهار خلیفه را آنچنان که تاریخ معرفیشان میکند نسبت به یکدیگر بی تفاوت نبوده اند اما چه شد که ابابکر و عمر و عثمان هر سه نفر نسبت به یکدیگر آنچنان بی تفاوت نبودند که برای خلافت یکدیگر همه گونه تلاش و کوشش داشتند اما یک تغییر بسیار عمیق در آن بی تفاوتی اشان نسبت به علی دیده میشود که حتی روانکاوانی که از همه به حسن نیت مشهورترند احساس تضادی عاطفی زمانهای خلفای ثلاثه را با علی در می یابند.

در روانشناسی اغلب متعاقب تغییر در رفتار یک تغییر عمیق روانشناسی را قائل بوقوع آنند و به اتکاء چنین اصل مسلم آیا روانکاوان از برادران سنی ما چه خواهند گفت اگر حقیقت داشته باشد که عمر به کرات لولا علی لهلک عمر گفته است اما زمان دستور به مباشران شورای شمشیری و تعیین شش نفر شرکت کننده در آن، خلافت عثمان را پیش بینی و قطعی معرفی نمود!

آیا میتوان لولا علی را به شورای شمشیری آورد و گفت بعداً هم هر کس و از جمله اگر عثمان انتخاب شود لولا علی مطرح است و چرا عمر کاری میکند که خلیفه بعدی هم دچار سرنوشت لولا علی شود یا آنکه عثمان از عمر داناتر بوده و کار به لولا علی لهلک عثمان نمیرسد؟!

سؤال این است که متعاقب تغییر در رفتاری که متکی به لولا علی لهلک عمر بود و عثمان انتخاب شد آیا چه تغییر روانشناسی در عمر بوجود آمد که علی را کنار زد و عثمان را جلو آورد، مگر برای عمر

واضح شده بود که آنچه تا کنون لولا علی لهلک عمر گفته اشتباه بوده است یا اینکه عمر یقین داشته عثمان از علی داناتر است؟ !

معنی لولا علی لهلک عمر

اگر علی نبود عمر هلاک می شد در موارد زیر می تواند گفته شده باشد:

عمر برای گام گذاردن در راه نوینی از طرف علی ارائه طریق شده باشد.

عمر برای تکمیل آنچه اقدام کرده است از طرف علی راهنمائی شده باشد.

عمر در اجرای احکام و دستورات الهی اشتباه کرده و بوسیله علی مطلع و از انحراف نجات یافته باشد و بقول خودش از هلاکت نجات یافته باشد.

بهر صورت عمر گاه به بن بست رسیدن، نجات خود را بوسیله علی قاطعیت داده و آن را پذیرفته اما همینکه به بن بست واگذاری امور سرپرستی مردم با رسیدن مرگ حتمی خود فرا رسیده می بیند چه شد که برای علی و عثمان خلافت را به رقابت هراس انگیز تحت الحمایگی شمشیرها قرار داد؟ جواب به سهولت داده میشود:

هر حاکمی میخواهد حیات تاریخی بعد از خود را نیز بطریق عاطفی آنچنانکه وی رفتار میکرده در تصرف داشته باشد و این نوعی

قدرت خلاقه است که پس از مرگ نیز بجای مانده دیده میشود و این نیز جزئی از فطرت بر پرستش است که معاد نیز در آن پرستش دیده میشود هم اکنون وعده آینده طلائی کمونیسم با جهان ایده آل امپریالیست همان خواست فطرت رسیدن به میعاد بهشتی است و در جلد مربوط به معاد (اولین دانشگاه و آخرین پیامبر) شرح داده خواهد شد.

چنانچه عمر در حوزه خلافت خود قادر به دریافت محسوساتی در سطح بالا یا قادر به شناخت احکام و دستوراتی اسلام پسند بود اقرار به خرابی سازمان تشخیص دهندگی و اسلام شناسی خود نمی نمود و علی را در سطح آگاهی و هشیاری بسیار عالمانه تر از خود و حیات بخش از مهلکه معرفی نمیکرد اما مشاهده عدم قدرت شکل بخشیدن به احساسات خویش طبق موازین اسلامی و ارتباط سخت علی با علوم و معارف اسلامی پدید آمدن واکنش های لولا علی لهلک عمر به اجبار بود و اگر پرسیده شود چرا ابابکر و عثمان چنین سخنی را نگفتند پاسخی که هست هر چند با نظم و انضباط موجود مغایرت دارد اما به احتمال قوی درست میباشد:

تخصص ابابکر و عمر و عثمان با آنکه خدایشان و کتاب و اسلامشان یکی بود ممتاز از یکدیگر شناخته می شد زیرا درباره پیامبر شاید ارتباطات متمایز از یکدیگر داشتند!

نامبردگان در جهات مختلف وجه شبه ای داشتند: خود را مفتخر به جانشینی رسول الله میدانستند پی در پی کشورهائی فتح میکردند و ... اما ابابکر آنچنان ارتباط مستحکم با تجربه های تخیلی وحی

خود داشت که چه بسا آنگاه که تصور میکردند در انزوای سیاسی است در اوج قدرت خلاقه سیاست فعالیت داشت و برای وانمود کردن کارهای خود چنان میکرد که همه باور دارند همان را که اسلام خواسته ابابکر عمل می نماید.

(در حالیکه اکثر اجتهادهائی که در برابر نص انجام گرفته از عمر بوده است).

بعلاوه نکند که کشته شدن یا به کشتن دادن عثمان بوسیله معاویه مایه مسرت به خلافت رسیدن بوده و ابابکر نیز میدیده است منتظر الخلافه ها نردبان شکنند!

عمر برعکس ابابکر با تجربه های خویش ارتباط محکم و قوامی نداشت یک روز آیه قرآن را دانسته ندانسته فریاد برمیآورد محمد نمرده است و محتاج اصلاح و انتقاد ابابکر می گردد و روز دیگر که در اوج قدرت خلافت است چندین مرتبه نیازمند اجباری لولا علی لهلک عمر میگردد و حتی نیازمند آنکه بگوید زنان پشت پرده از عمر افقه اند.

ما نمیدانیم چند نوبت عمر تسلیم اصلاح و انتقاد ابابکر شده اما این را یقین داریم که هرگز لولا علی لهلک عمر نگفته است و این دو (ابوبکر - عمر) بیش از هر کس دیگر یکدیگر را می شناختند اما ارزش مقام علمی انا مدینه العلم و علی بابها جائی برای ارزش دادن دیگری باقی نمیگذاشت.

خدای ابابکر و عمر و عثمان اگر یکی بوده و در صورتیکه کتاب و معاد و اسلامشان فرقی نداشته ما می توانیم امتیازاتی برای پیامبر هر

کدام ایشان قائل شویم.

پیامبر ابابکر در عین حال که خلافتش به ابابکر میرسیده غسل و کفن و دفن و پرداخت قرضهایش به عهده علی بوده است و مشخصات دیگر که اهم آنها قبول اولین مسند خلافت را که جرئتی میخواست نمود و اگر وی قبول نمیکرد مسیر تاریخ بدون شک چیزی دیگری بود.

پیامبر عمر در عین حال که الرجل بوده و با مختصر تبی فرمان مطاعش خدشه برمیداشته و لیهجر بوده است در برخوردی بین پیامبر و عمر که منتهی به برخیزید برخیزید گردید موقعیتی خاص نسبت به عمر در تاریخ بجای گذاشت.

عمر پیامبری داشت که اگر لولا علی لهلک عمر درباره اصلاحاتی است که عمر به اشتباه انجام میداده است و خود معترف و مقر به موجودیت لازم و ضروری علی برای مسلمانان میگردد اما آنقدر در برابر نص های پیامبر اجتهاد میکند که اگر خجالت نکشیم میگوئیم اگر عمر نبود نصوص پیامبری نیز اسلام را بهلاکت میرساند!

و این عمر بود که با اجتهادش نجات بخشی کرده است!

مقصود این نیست همانگونه که شناخت خدای هر کس به اندازه فهم و مغزش است اینجا نیز باز شناخت پیامبر خلفای ثلاثه به نسبت فهم و مغزشان بوده است.

بلکه مسئله ارتباطی مطرح بوده و برای کسانیکه به جان و دل پذیرفته باشند محمد رسول الله است و آیه «و لکم فی رسول الله اسوه حسنه» و آیه «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول» را بحقیقت از وحی بدانند نباید الهام

بخشی از خودشان را در برابر وحی به چیزی دیگر بگیرند و به کمترین ارزش بپذیرند و تشخیص خود را بکار بندند و در برابر نص، اجتهاد نمایند.

بلکه باید با تمام خواسته های خود را قربانی موفقیت های خدا و رسولخدا نمایند و در اطاعت از اوامرش مسامحه و تعلل روا ندارند و اگر ادعای خلافت پیامبر دارند از کوچک ترین رابطه ای که با امر خود تشخیص داده یا کار خلاقه خود دارند صرف نظر نمایند و دیده جهان بینی آنها خاص اسلام نگری باشد.

پیامبری که ابابکر، خود را جانشین ایشان می داند با پیامبری که عمر خود را جانشین میداند در یک رابطه واحدی شناخته نمیشود و توجه به یک تاریخ مفصل صدر اسلام چگونگی ارتباط مذکور شناخته میشود که کتاب جداگانه ای باید ترتیب اعلام آنها را بدهد.

اجتهاد در برابر نص

توجه خاص به امر خلافت در برابر اسلام و باب اجتهاد در آن و نصوصی که وارد است پرسش هائی را پیش می آورد:

آیا خلیفه پیامبر می تواند در برابر نص اجتهاد کند؟

حتی یکنفر از مسلمانان از هر فرقه و گروه شناخته نشده است که

به این سؤال جواب مثبت داده باشد از اینقرار:

اینکه آمار اجتهاد عمر در برابر اجتهادهائی که ابابکر و عثمان در برابر نصوص کردند به نسبت غیر باور کردنی بالاست ما را به این شگفتی میدارد که عبدالرحمن عوف با چه جرئتی شرط بیعت با علی را ادامه روش شیخین قرار داد مگر می خواست علی را متعهد و مسؤل سازد تا در برابر نصهائی که از پیامبر وارد شده علی اجتهاد کند و اجتهادهای شده را تائید نماید و شرط اولیه مدینه العلم و علی بابها را بهم بزند؟

اگر اجتهاد بسیار کردن عمر درست بوده چرا ابابکر آنچنان نبوده و عثمان تاسی نکرده و آمار اجتهاد کردنشان بپایه عمر نمی رسد و در صورتیکه اجتهاد در برابر نص نزد علی صفر است چرا عثمان و ابابکر و عمر اجتهاد کرده اند.

مگر این امر قابل چشم پوشی است و اگر نیست کدامین از چهار خلیفه استعداد خلیفه بودنشان در برابر حفاظت از نصوص قابل توجه بوده است.

(عمر زیاد اجتهاد کرد و علی نکرد و کدام راستگو بوده اند؟)

خیلی تعجب آور است که اجتهادگری در برابر نص به علی تحمیل میشود تا به امپراطوری بزرگ اسلامی برسد اما حاضر به قبول آن نمیشود و اینگونه پاس احترام نص میگذارد و امپراطوری را از دست می دهد که در برابر نص اجتهاد نکند.

اما دیگران خود را در حالتی که آفریننده اجتهاد در برابر نص میباشند نشان میدهند و عمر گویا خود را بطور کامل وقف بالا بردن نمود اجتهاد در برابر نص کرده بوده است و حال آنکه:

لولا علی لهلک عمر، علی اقضانا - کان عمر یتعوذ بالله من معضله لیس فیها ابو الحسن (1)

دلیل قاطعی است که اگر کسی حق داشت در برابر نص اجتهاد کند می بایست علی بعهده بگیرد که از هلاکت و معضلات و ... نجات دهنده است در صورتیکه ارزش منفی اجتهاد در برابر عمل مورد بحث هم وزن انصراف از پذیرش زعامت و حتی خلافت برای علی بود و به عبدالرحمن گفت:

اگر ادامه روش شیخین با عمل به کتاب خدا و سنت رسولخدا موافق است تذکری لازم ندارد و اگر موافق نیست از چه آنرا بپذیریم یعنی اجتهاد در برابر نص، مخالف عمل به کتاب خدا و سنت رسول می باشد.

زعمای قوم همینکه این حقیقت به ذهنشان وارد شد که همانند پیروان خود می خورند و می آشامند و میخوابند و آنچه می تواند آنها را ممتاز از سایران گرداند قدرت خلاقه آنهاست به زبان مساعد زمان به خلاقیت میپردازند.

چنانچه تفوق با دنیای تکنیک است زبان تکنیک را پیش میکشد و در صورتیکه دین محیط و مؤثر باشد زبان دینی را بر می گزینند و عمر در دنیای حسبنا کتاب الله که خود ساخته راهی جز انتخاب زبان دین

1- اگر علی نبود عمر هلاک بود آدرس دادم - علی در قضا از همه ما داناتر است - پناه میبرم بخدا از وقوع مشکلی که علی در آنجا حاضر نباشد - طبقات جلد 2 صفحه 102.

نداشت که از آن طریق با دنیای خارج از خود بوسیله قدرت خلاقیت ارتباط برقرار سازد.

علمای ادیان قبل از اسلام کردند آنچه را با کتابهای آسمانی کردند اما این کتاب (قرآن) خود اشاره میکند که بعلت تحریفهائی که در کتابها شد اینک حفظ و حراست آن را خودمان که خدائیم بعهده می گیریم.

و در نتیجه زبانی که بتواند دینی باشد و قدرت خلاقیت نشان دهد می تواند فقط نص را با اجتهاد مشمول بدعت گذاری گرداند و ثابت کند که حسبنا کتاب الله معنای دیگرش هم اینست که در برابر آیات الهی نمی توان اجتهاد کردو کفایت یعنی کفایت و آنچه کافی نیست نصی های رسیده از مرد لیهجر است که می توان آنها را با اجتهاد شستشو داد و به بند خصیصه های خویشتن پسند کشید.

عمر بدون ترس از شکست و با قدرتی خلل ناپذیر براه و روش اجتهاد کردن خود ادامه میداد و هیچ توجهی نیز به اینکه آیا مردم آنها را خواهند پذیرفت یا مشکلاتی ایجاد خواهند کرد، نداشت.

گویا سازمان فکری مسلمانان وقت، قبل از آنکه اسلامی باشد خلافتی بود و برای هرگز نپرسید آیا متعه ای که زمان ابابکر انجام میگرفت حرام بود یا آنچه در عصر خلافت عمر میشود و آنرا حرام کرده حلال است؟

(و شدیدتر از آنرا بگویم که ظلم حجاج را تحمل می کردند و عدالت علی را تحمل نمی کردند زیرا ریشه ناسیونالیسم خشک نشده بود و مزاحم اسلام بود.)

آیا با دست بسته نماز خواندن بدستور عمر درست بوده یا با دست باز نماز خواندن محمد و علی و ابابکر؟

و علی را دیدیدم که از طرف محمد فرماندار یمن شد و مردم اقتدا کردند و هنوز که هنوز است نماز یمنی ها ادامه نماز حضرت علی با دست باز میباشد و قس علیهذا بقیه اجتهاداتی که در برابر نص شد.

آیا آنچه مربوط به نص انجام میگرفت درست بود و هست یا آنچه به امر اجتهادی صورت گرفته است و می گیرد؟

آیا این حدیث جعلی قال سید البشر لو کان نبی بعدی لکان عمر، سبب شد که مردم برای پذیرفتن اجتهادهای عمر در برابر نص ساکت و مطیع باشند اما به عثمان بعلت اینکه انگشتر پیامبر را درست حراست نکرده و در چاه افتاده یا اینکه بر منبر پیامبر نشسته سخت گیری نمایند؟

لکان عمر که در مرحله امکان حتی نیست هر چند در عدم اصالت آن یقین است دلیل قاطعی میباشد که عمر را به مرتبت نبوت ارتباطی نبوده و نمی تواند پیامبری کند یا نص پیامبری را دگرگون سازد!

نص (1)

و هرگز برای هیچکس گفته نمی شود اگر قرار بود پیامبر دیگری یا رئیس دیگری یا کاشف دیگری می بود تو می میبودی!!

عمر هنوز بخلافت نرسیده ابابکرش هم خلیفه نشده یعنی هنوز عمر بصورت مردی نیمه تاریخی است که فریاد بر می آورد محمد نمرده است و کسی از گفتن بازش نمی دارد تا ابابکر میرسد و میگوید چنین نیست و به اشتباهش اعتراف میکند و می گوید: چنانچه قرآن گوید محمد مرده است.

1- کتاب ارزنده ای بنام فوق از علامه سید شرف الدین

در زمان خلافتش بارها اشتباه میکند و علی آنرا اصلاح مینماید و وی بوضعی زننده با گفتن لولا علی لهلک عمر اعتراف به اشتباه خود مینماید.

از اینقرار معلوم میشد عمر اشتباه میکرده و خود نیز اقرار به اشتباهاتش میکرده است و این اجتماع بوده که:

یا کوچک ترین توجهی به اظهار نظرهای زعمای قوم در برابر نص های اسلامی نداشته است یا سازمان فکری اجتماع بر پایه و اساسی اعتماد کلی بیکدیگر در یک زمینه بسیار ساده بنا شده و هر کس میتوانست بر حسب میزان قدرت خلاقیت خود چیزی نوین بر اسلام بیفزاید یا از آن بکاهد! و باز هم بعلت باقی بودن ریشه انترناسیونالیستی. و هیچگونه ارتباطی سکوت اجتماع به اینکه عمر محبوب بوده یا خلیفه بوده یا قدرت داشته ندارد بطوریکه قبل از خلافت ابابکر حتی یک نفر وی را از گفتن محمد نمرده است مانع نشد و این بهترین دلیل حمایت کننده از ادعای ماست که فعالیت های خلاقه اجتهادگری عمر در برابر نصوص مربوط به محبوبیت عمر یا خشونت عمر یا صفات دیگر عمر نداشته بلکه مربوط به وضع اینگونه ظرفیت پذیری اجتماع بوده است.

همینکه خلیفه دیگر (چهارم) خواست برخی از نصوص اجتهاد شده را به وضع اول که در زمان رسولخدا بود برگرداند این اجتماع بود که فریاد واعمر! واعمرایش بلند شد و در اینجا نیز می بینیم ارزیابی از دو طرف برای حل موضوع ضروری نبوده فقط باید دانست چرا

اجتماع با عمر چنان کرد و با علی و با عثمان طرر دیگر؟ !

اگر بگوئیم اجتماع قبل از توجه به اسلام به راه کسب معاش می اندیشید می بینیم مسلمانان صدر اسلام آنگاه که اسلام سبب میشد کنیزان رومی و غنائم ایرانی بدستشان آید به اسلام خود رضایت و خوشنودی بیشتری نشان میدادند نه آنکه اگر اسلام سبب رنجشان می بود آنرا رها کنند چنانچه در شعب ابوطالب و مواقع رنج آور پایداری کردند و خود را مسلمان نشان دادند و دلیل دیگر آنکه هنوز غنائمی نبود که عمر گفت محمد نمرده است و صدای کسی در نیامد.

حسبنا کتاب الله باب نقل احادیث را سد و دروازه اجتهاد در برابر نص را گشود و هر کس می دانست. آنکه با ان الرجل لیهجر - حسبنا کتاب الله مخالف است با اصل جانشینی ابابکر و عمر یعنی با آنچه در سقیفه گذشت مخالف است و تکلیف مخالفین معلوم ! و آزادی عمر بر اجتهاد معین !

حسبنا کتاب الله عملا چیزی جز هماهنگی کردار و گفتار عمر نیست که کتاب خدا را بگیرد و در برابر سنت ونص آن را کافی بداند و نقل احادیث را ممنوع سازد یا عثمان بیاید آنچنان کند که حتی بیت المال را از خویشاوندانش بحساب آورد و در نتیجه معاویه بتواند نقل احادیث را با رشوه دادن به نفع یا زیان کسانیکه در نظر دارد جعل نمایند.

نه در برابر عمر کسی توانست چهره بیگانه ای بگیرد که اجتهاد در برابر نص نشود نه در مقابل معاویه کسی به اشکال و ایراد مخالفت

پرداخت که حدیث جعل ننمایند.

(حتی هنگامیکه معاویه گفت ابابکر و عمر هم برای اسلام زحمت کشیدند و چندان نامی از آنها نیست در صورتیکه روزانه پنج مرتبه نام محمد را میبرند و تا این نام را دفن نکنم راحت نمیشوم. صدای کسی در نیامد).

تمام پیامبران برعکس سایرین و حتی برعکس نوابغ اثرشان بر اجتماع یک طرفه بود و هرگز جامعه نمی توانست بر آنها مؤثر باشد و دیگرگونشان سازد و لذا مسلمانان عادت کرده بودند تسلیم اوامر و نواهی پیامبر باشند و با چنین عادتی بزمان ابابکر و عمر رسیدند و اگر عمر را برای بیشتر سهم بر آن پارچه پیراهنی اشکال گرفتند مربوط به همان روح تسلیمشان در برابر اسلام بودکه در زمان پیامبر نیز حضرتش را مورد سؤالات قرار میدادند که چگونه است که اسلام را آنچنان شناختیم. و اینک چنین می بینیم و سپس از طرف حضرتش راهنمائی میشدند.

یعنی مردم در برابر پیامبر که خود دستور میدادند در توجیه دستور همینکه احساس نابرابری می کردند حضرت را مورد سؤال قرار میدادند اما در اصل فرمان هرگز چون و چرا نداشتند و با همین سادگی و روح اطاعت به زمان بعد رسیدند تا نوبت به عثمان رسید.

عداوت بنی امیه با بنی هاسم همه جا شناخته شده بود - از میان بنی هاشم نبی گرامی خاتم برخاست و همه پذیرفتند که معظم له نجات دهنده بشریت و برگزیده خداست.

لذا با توجه به اینکه بنی هاشم همه به نجاب و اصالت مشهور

بودند و نبوت از خاندانشان برخاست و در برابر، بنی امیه را همه به شرارت و خبائث میشناختند.

چشم ها همیشه در راه مراقبت از روش خصمانه امویان نسبت به هاشمیان می نگریست و هر جا کرداری یا گفتاری که تصور میرفت علیه هاشمیان است از آنها می دیدند بشت عکس العمل نشان میدادند.

و در اینصورت چنانچه ابابکر یا عمر جای پیامبر بر منبر نشسته و انگشتر حضرتش را در چاه انداخته بودند هرگز آنچنان که عثمان با عکس العمل شدید مردم روبرو شد آن دو نمیشدند (بعلاوه که عایشه از امویان نبود و عثمان از بیت المال که آنرا گویا ارث امویان میدانست آنچه عایشه درخواست میکرد نمیداد و ...)

این کافی نیست که گفته شود عمر با حسبنا کتاب الله مکتب سازندگی (اجتهاد در برابر نص را بعلت کفایت کتاب الله) دیگر اسلامی را بنا نهاد و همه اجتهاد در برابر همه نص را با کلمه «لیهجر» تحققی بخشید و عثمان هرگز نمی توانست اجتهادی چنان عمر کند زیرا از امویان بود و اجتهادهایش نوعی دشمنی تلقی میشد.

زیرا هر فردی احتیاج خود را به قبول اسلام بیشتر از نیازمندی به پذیرش خلیفه اسلام احساس میکرد به جز گردانندگان سقیفه که میدانستند وجدان شخصیت های تکوین یافته اسلامی را فقط میتوان با رنک و بوی مذهبی تغییر داد.

لذا بجای نزدیک شدن به تصاویری که مطلوب خودشان باشد به

آنچه مطلوب مسلمانان! بود و تصور می کردند اجتهاد در مورد نص اسلامی نیست بلکه نوعی صلاح اندیشی به نفع اسلام است دست به اجتهاد زدند و شاید هم مطلب دیگری در کار بود که احتمال داده میشود و آن را برای طرح یا طرد، پذیرش یا رد به دست آگاهان تاریخ میسپارم و آن:

دخالت احتمالی یهود در سقیفه است که خواهد آمد.

تلاش همه جانبه محمد و عمر

هر کس برای تصویر خود به دو صورت می نگرد یکی به تصویر وضع قبلی اجتماعی خود و توانائی انجام وظیفه ای که دارد و دیگر به تصویری که آرزوی رسیدن به آن را دارد و این جز به کمال مطلوب رسیدن فکر نمی شود.

کسی به وضع آینده خود فکر نمی کند که مشروب خوار خوبی باشد یا قمارباز خوبی و اگر چنین فکر وجود داشته باشد از بحث ما که از انسان های سالم سخن می گوئیم دور و جداست.

عمر تصویری از خود را در لحظه «لیهجرگوئی» می دید و احتمالا تصویری از خود در زمان «خلافت» اما کمال مطلوب وی «خلافت» که بدنبال «خلافت» ابابکر رسید از چه پس از آنهمه «توسعه» در ابعاد اسلامی که ابابکر یا عمر دادند از گشودن مرز کشورها - از اجتهادهائی که در برابر نص شد آری چه شد که عمر انتخابات ابابکر را «فلته» و شر خواند؟

آیا این بهترین تقلیل دهنده ناراحتی های ناشی از فشارهای روانی و میل درونی و طبیعی به جستجوی سکون و آرامش و ثبات درونی بوده است که با انفعال پذیری هر انسانی که قادر است تاثیراتی را بپذیرد و به تحریکات خارجی پاسخ بدهد سازگاری دارد.

محمد صلی الله علیه و آله و سلم آنقدر تلاش در بندگی کردن دارد که «طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی» نازل میگردد.

یعنی حضرتش هرگز در راه بندگی کردن ارضا و اقناع نمیشود تا سر حد مشقت میرسد و ممنوع میگردد.

اما عمر با مشقت انتخابات سقیفه را برگزار می نماید و سپس خود آن را فلته میخواند و یا حداقل در ستایش انتخابات سقیفه که باید بیداد کند مطلبی از او آورده نمیشود.

یک بام و دو هوائی در اسلام !

شخصیت گرایان گویند هر کس در هر مرحله از توضیحات خود وجود من یا خود را لازم دانسته و آنرا قبول کرده است.

(گوردون و الپورت).

عمر در هر مرحله که از خودش توضیح داده (اظهار نظری کرده یا ...) وجود «من» خودش را لازم دانسته است.

وقتی گفته است ان الرجل لیهجر وجود خودش را در برابر «رسول الله» لازم دانسته است.

وقتی گفته است لولا علی لهلک عمر وجود خودش را در برابر «علی» بطور مشروط لازم دانسته است.

وقتی گفته است انتخابات ابابکر در سقیفه «فلته» و شر بود و وجود خودش را در برابر «ابابکر» لازم دانسته است و به کارگردانی خود در کار سقیفه اشاره نموده است.

وقتی گفته است شورای شمشیری تشکیل شود وجود خودش را در برابر «عثمان» لازم دانسته است و چون امتیاز ویژه به عبدالرحمن عوف داد وجود خودش را در برابر «تاریخ» لازم دانسته است زیرا هر پیشوای آگاه احساس ضرورت دوام و پیوستگی رشد خود را با تعیین جانشینی مورد پسند ضروری میداند.

اما ابابکر، عمر را پیوستهٔ خود کرد و عمر، عثمان را و تاریخ را و مگر این فقط محمد صلی الله علیه و آله و سلم بود که احساس ضرورت دوام و پیوستگی رشد اسلامی را در تعیین جانشینی مورد پسند ضروری ندانست؟ که میگویند جانشین معلوم نکرد و آنچه با رنج و مشقت فراهم آورده بودند بدست هر چه باداباد داد و رحلت فرمود.

و اگر اجتهادهائی را که عمر در برابر نص ها کرده است در نظر آوریم احساس موجودیت وی را که برای خودش لازم میدانسته آنچنان درک مینمائیم که وی برای نگهداری اجتهادهائی که کرده قصد دوام و پیوستگی و مراقبت از آنها را با نقشه تعیین شورای شمشیری کرد و تلاش داشت که عقایدش بی گزند بماند و مگر این فقط محمد صلی الله علیه و آله و سلم بود که اسلام را نمیخواست با تعیین جانشینی تحت مراقبت در آورد؟

بقرار مذکور چنانچه نبی گرامی جانشین تعیین فرمودند آن کس کیست؟ و اگر تعیین نفرمودند چرا دیگران آن را عنوان زعامت و سلطه قرار دادند؟

احساس مخصوص پیامبر و عمر!

سؤال دیگری که در زمینه مورد بحث وارد است اینکه:

گفتن ان الرجل لیهجر از طرف عمر و گفتن برخیزید برخیزید و بروید ازجانب نبی گرامی آیا در قلمرو کدامین قسمت روانی زیر وارد است؟

آیا گفتگوهای انجام شده مربوط به اعمالی است که متضمن درگیری و دخالت «من» می باشد؟

آیا گفتگوهای انجام شده رفتار اختصاصی بحساب می آید یا رفتار خارجی است! (1)

آیا نوعی هیجان عاطفی از طرفین بروز کرده است؟

از رفتارهای بعدی عمر با علی و کردارهائی که از وی با دار و دسته بخصوص در زمان پیامبر دوستانه دیده می شد و همین ها کارگردان سقیفه و مخالف علی شدند چنین بر می آید که احساس بادوام و مستمری در عمر بوده که حالت خاصی و فردی وی محسوب میشده که در بعضی

1- پاسخ روانشناسی به محرکات محیط توجیه رفتار است یعنی شاهد آنچه بطور عینی از جانب شخصی هستیم رفتار است نه خود شخص.

موارد احساس به هیجان تبدیل میشده است و از جمله در مورد «لیهجر» و از جمله تعیین و نحوه تشکیل «شورای شمشیری».

از رفتار و کردار نبی خاتم نیز معلوم می شود این احساس مهم و پر ارزش همیشه بروز و ظهور داشته که در رشد و تکامل و سوق بشریت به جانب سعادت دریغ ورزی نشود و همانگونه که هنگام فتح مکه و در اوج قدرت ظاهری یا زمان زندانی بودن در شعب ابوطالب و در منتهای عمر و تنگدستی ظاهری نحوه رفتار حضرت به تناسب نزول آیات و سوق به سعادت مطلوب بوده است.

در میدان جنگ و گرمی جهاد، در آرامش زمان انجام حج و عمره احساس همان بوده است که در بستر گرم تب قلم و کاغذ برای جلوگیری از گمراهی بشریت و لذا برخیزید برخیزید از نبی گرامی بدنبال جلوگیری از یک امرار شادی یک امر مولوی محسوب است که از لحاظ روانشناسی می توان گفت متضمن درگیری و دخالت «من» نبوده و رفتاری خارجی و اختصاصی انجام گرفته که نبی گرامی بدون هیجان و برای ممانعت از پیش آمدهای زیان آور بعدی امر داده اند و عمر با هیجان خاصی در جریان حالت استمراری ابراز داشته است.

ارتباط «لیهجر» با شورای شمشیری

احساس بادوام و مستمر عمر در انتخابات روشی که گاه و بی گاه بصورتهای خاص هیجانی لیهجر و غیره بروز کرده نمی تواند

نامتصل و جدا از یکدیگر بوده باشد.

لیهجر یعنی زبان محمد را با انتخاب بخیه های دینی بستن و عبدالرحمن عوف خویشاوند عثمان و سعد وقاص را در شورای شمشیری حق وتو دادن، باز هم دهان علی را غیر مستقیم بستن است.

کسیکه در برابر شخص اول اجتماع سخنی بگوید که در وی اثر کند و جنبش گروهی بوجود آورد آنقدر آن سخن به «من» آن شخص گوینده ویژگی می بخشد که سعی دارد تا می تواند به اتکاء آن سخن مؤثر کارهای بعدی را برآورده و ارزشمند سازد.

عمر با لیهجر گفتن و موفقیت حاصل از اقدام فردی که به نهان محمد رسول الله جنبه خاصی داد در زمان خلافت خود با «لولا علی لهلک عمر» زبان یا رویا ور خلافت را تأیید مینمود اما چون نوبت به اصل خلافت رسید همان کلام برنده و مؤثر «لیهجر» را برای تعیین خلیفه بعدی که روش خودش و رفیقش ابابکر را ادامه دهد بکار برد و لذا «لیهجر» نمی تواند هرگز جدا از «لیهجر» گفتن عبدالرحمن عوف باشد.

نبی گرامی قلم و کاغذ می طلبد که چیزی بنویسد که از گمراهی بشریت جلوگیری نماید و از آوردن قلم وکاغذ جلوگیری می شود و چون نوبت به انتخابات خلافت شورای شمشیری می رسد ادامه روش کسی که از نوشتن رسول الله جلوگیری نمود به علی پیشنهاد می شود و علی کنار زده می شود و مشمول «لیهجر» عبدالرحمن واقع می شود تا معاویه برسد و کتاب خدا را بر نیزه کند که این کفایت می کند و علی را حواله به نیزه می دهد که این نوعی «لیهجر» در برابر علی است و برای

ابد این «لیهجر» در برابر حسبنا بوده و خواهد بود!!

قبول اسلام کردن عمر!

عمر بسیار زود اسلام را پذیرفت، پذیرش وی بدون ارزیابی وضع اسلام و کیفیت اسلام نبود، دیگر عمر مسلمان شده یعنی عمری که در یک جامعه اصلاح شده و هدایت یافته زندگی می نماید.

پس از زمان اسلام پیامبر - اسلام زمان ابابکر فرا می رسد اسلام زمان ابابکر نیز می تواند با همان اسلام زمان پیامبر باشد و باز هم عمر می تواند احساس کند در یک جامعه اصلاح شده که از زمان پیامبر تا کنون بدلخواهش ادامه دارد زندگی میکند.

زمان اسلام پیامبر و سپس زمان اسلام ابابکر و بعد زمان اسلام خود عمر می رسد و عمر با سه مسئله روبروست.

اسلام زمان خودش دنبال اسلام زمان ابابکر و اسلام زمان ابابکر ادامه اسلام زمان نبی گرامی است.

اسلام زمان خودش غیر از اسلام زمان ابابکر که دنباله اسلام زمان پیامبر بود می باشد اسلام زمان خودش دنباله اسلام زمان ابابکر بود که غیر از زمان اسلام پیامبر بود.

و در هر سه صورت با توجه به این مطلب که عمر مسلمان شد و مسلمان شدنش یعنی قبول کردن این حقیقت که عصر جاهلیت به عصر اصلاح شده و هدایت یافته ای بنام عصر اسلام مبدل شده است.

و لذا اجتهاد کردن در برابر نصوصی که در عصر اصلاح شده زیر بنا و رفتاری بوده نمی تواند جز اعتراف به دخالت اصلاحی در عصر اصلاح شده اسلام باشد.

روانشناسان گویند که بیشتر اعمال اختصاصی ما مطابق با نظام های برتر و ما فوق انگیزش ما جریان می یابند.

مثلا اگر نظام برتر و والاتر متضمن یک «وفاداری» باشد در این صورت شخص آن را به ذهن خویش می خواند و خود به خود حق تقدم و اولویت آنرا حفظ می کند و تحت تسلط و نفوذ آن تصمیمات خود را اتخاذ می کند.

نقص نظریه های مربوط به عادات، در قبول این فرض است که تمام اعمال از طریق اصول تکرار و پاداش اهمیت یکسانی در تشکیل ساختمان شخصیت دارند عادات نه تنها بر حسب اصول تکرار و پاداش بلکه به موجب تابعیت از یک ساختمان ویژه و مرکزی ظاهر و ناپدید می گردند. (1)

سؤالی که اینجا مطرح است وفاداری عمر به نظام برتر و والاتر اسلام است که چگونه حاضر می شود در برابر نصوص آن اجتهاد کند؟

عمر محو در مخالفت!

تلاش ویژه وسیع عمر برای مشورت با علی از «لولا علی لهلک

1- گوردون - و آلپورت

عمر» معلوم می شود بیشتر از آن بوده که تاریخ به اطلاع می رساند اما چه شد علی در مشورت حق تقدم و اولویت داشت و در جانشینی شدن و به خلافت رسیدن هیچگونه حقی (جز آنچه عبدالرحمن عوف می خواهد) نداشت.

علاوه بر آنکه قبلا گفته شد وجود یک من آگاه و متفکر احساس ضرورت دوام و پیوستگی رشد خود را با تعیین جانشین مورد پسند ضروری می داند و عمر با بصیرت هر چه تمامتر زمینه را مساعد ساخت تا کسی را که در شورای شمشیری حاضر به ادامه روش وی نباشد از خلافت دور سازند مسئله دیگری نیز مطرح بود:

انگیزه های شکست خورده همیشه وازده میشود و به عقب بر میگردد ولی از قسمت ناهشیار به آزار آدمی میپردازد (گویا در کمین نشسته است).

هرگاه انگیزه ویژه فرد یعنی انگیزه ای که در زندگی به آن اهمیت داده میشو نفوذش محفوظ بماند انگیزه های فرعی و کوچک واپس زده شده دیگر بسادگی رد میشوند.

چه شد که رکن اساسی شیوه کار عمر در راه احراز مقام خلافت انگیزه ای بود که اصالت خود را در عمر بصورت واپس زدگی نشان می داد و بشکل مخالفت با علی نمود مینمود؟

برای اینکه برعکس تصور برخی مسئله ولایت نزد دین فوق العادگی داشت و ارزشی در کنار ارزش نبوت داشت و خلافت نبایستی از ولایت به حالت انتزاعی افتد زیرا موقعیت هر دو بنظر میرسد متوقف

شده است.

توجه عمر از هدف به محیط

وجدان عامل قطعی در جریان رشد شخصیت است و آن فرایندی است که انگیزه های ناگهانی و زودگذر و سازگاریهای مصلحتی را به نفع هدفهای زودرس و ثبات «تصویر» کنترل می کند.

(گوردون و الپورت).

وجدان اخلاقی همان ندای درونی است که شخص برای تنبیه خود در نظر میگیرد و از آن می ترسد، وجدان را نمی توان تنها مجازات خویشتن به هنگام نقص قوانین اخلاقی دانست.

بدون شک عمر پذیرفته که الگوهای تحمیل شده از فرهنگ جامعه قبائلی و چادرنشینی و والدین قابل قبول است اما این را نیز پذیرفته که بر دین آباء و اجداد و جامعه قبلی ماندن و معیارهای جدید و دین پیامبر را نپذیرفتن درست نیست و لذا اسلام آورده است.

اما چه شد که عمر از رشد معطوف به هدف (نه اسلام) با اجتهادهائی در برابر نص به رشد مقتضی با محیط عدول کرد و این را بهانه اجتهاد آورد؟

و سئوال دیگر ... که پاسخش در قرآن سوره منافقون است که میفرماید:

آمنوا ثم کفروا - ایمان آوردن را قبل از کافر شدن ذکر

فرموده است.

دستگاهی که امواج مغزی را رسم میکند و نشان می دهد شخص در خواب است یا خود را به خواب زده است یا در خواب دیدن و رؤیاست وارد رحم میکنند معلوم میشود چنین خواب می بیند نوزاد هم خواب می بیند (جنین و نوزاد چیزی ندیده اند که خوابش به بینند) اینها تاریخ قبلی خود را تکرار می کنند، رؤیاهای اینها باز آوردن نوعی خاطره های قبلی است تا به سطح غرائز نخستین برسد (1)

چون کودک جسماً کوچک است و افکار خود آگاهانه اش ساده و اندکند، پیچ و تابهای دور رس ذهن کودکی را که بر همانندی اصلی آن باروان ماقبل تاریخ استوار است تشخیص نمی دهیم. آن «ذهن ابتدائی» در کودک درست همان قدر حاضر و هنوز همان اندازه فعال است که مراحل تحولی جسم انسان در بدن جنین.

اگر خواننده مطالب مربوط به رؤیاهای جالب کودکی را که شرحشان را به رسم هدیه به پدر خویش داده بود به خاطر داشته باشد مقصود مرا درخواهد یافت.

در فراموشی کودکی، شخص به تکه های اساطیری عجیبی بر می خورد که غالباً در دوران پریشی های بعدی نیز ظاهر میشوند.

تصویرهائی از این قبیل جنبه روحانیت دارند (در کتابهای مذهبی ما مسلمانان این مطلب از مدت ها قبل هست که نوزاد در خواب که تبسم میکند با فرشتگان در سخن است) و از این رو بسیار مهمند.

1- از یونک - کتاب انسان و سمبولهایش صفحه 149.

اگر چنین خاطراتی در زندگی بزرگسالی نیز مجدداً نمایان شوند ممکن است در بعضی موارد موجب اختلالات عمیق روانی شوند: در حالی که در سایر مردم ممکن است باعث بروز معجزات درمانی یا تغییرات مذهبی گردند. چنین تصاویری غالباً یک قسمت از زندگی را که مدت درازی گمشده است و حال ممکن است به زندگی انسان معنی و غنی بخشد، باز میگردانند.

به یادآوری خاطرات کودکی و باز آوردن کهن الگوهای رفتار روانی میتواند افق وسیع تری برای خودآگاهی ایجاد کند و وسعت بیشتری به آن بدهد - مشروط بر اینکه ذهن خود آگاه بتواند محتویات گمشده و بازیافته را جذب و ادغام کند.

چون این محتویات بی خاصیت نیستند، جذب آنها شخصیت را تغییر خواهد داد، درست همانطور که خود آنها نیز ناچار دستخوش تغییراتی خواهند شد.

تغییر سمبولها نقش عمل مهمی ایفا میکند، زیرا که سمبولها کوششهای طبیعی برای سازش دادن و دوباره متحد ساختن تضادهای داخل روان هستند (1) دکتر فون فرانتس گوید (2): فرایند بالفعل فردیت - یعنی سازش خود آگاهانه با مرکز درونی خود (هسته روانی) یا «خود» - عموماً یا جریحه دار شدن شخصیت و رنجی که با آن همراه است آغاز

1- همان کتاب صفحه 150.
2- همان کتاب صفحه 261.

می شود.

این تکان اولیه در حقیقت نوعی «ندا» است هر چند که غالباً چنین تشخیص داده نمیشود برعکس «من» خود را در پیش برد اراده یا میل خویش یا مانع روبرو می بیند و معمولا مانع را به یک عامل خارجی نسبت میدهد.

یعنی «من» خدا یا اوضاع اقتصادی یا رئیس و یا همسر خود را متهم میکند و او را مسئول ایجاد مانع میداند.

اگر راست گفته باشند که:

ابابکر به پدرش ابی قحانه نوشت که من را بعلت کبر سن و سابقه صحابی بودن به خلافت رسول الله انتخاب کردند و پدرش در جواب نوشت من از تو مسن تر بودم و این «خلافت» آنچنانکه رسول خدا می خواست حق علی بود.

و باز ابابکر پاسخ داد: رسول خدا می خواست علی خلیفه شود اما خدا خواست که من باشم لذا باید آنچه را فرانتس و عمر گفته اند حق دانست.

فرانتس که بنابر عقیده وی می توان گفت:

ابابکر چون در پیش برد اراده با مانع (سخن پدر) روبرو شد مانع را به خدا نسبت داد و گفت خدا خواست من خلیفه شوم.

عمر هم راست گفت که انتخابات سقیفه در جهت برگزیدن ابابکر «فلته» و شر بود و خدا وی و همه کارگردانان سقیفه را از آن «فلته» بلکه از آن «مانع» حفظ کرد.

تمام فعالیت ها و تکالیفی که منحصراً به جهان برونی متعلقند

به نحوی قطعی فعالیت های پنهانی ناخودآگاه را آسیب می رسانند. کسانیکه به یکدیگر تعلق دارند از طریق این پیوندهای ناخودآگاه به هم می پیوندند.

به همین جهت است که کوشش برای نفوذ مردم به وسیله آگاهی و تبلیغ سیاسی بسیار زیان بخش است، حتی اگر هم برانگیزه های آرمانی استوار باشد.

این امر سؤال مهمی را بر می انگیزد، آیا قسمت ناخودآگاه روان انسانی را می توان اصلا تحت نفوذ قرار داد یا نه. تجربه عملی و ملاحظه دقیق نشان میدهد که هیچ کس نمی تواند نفوذی در رؤیاهای خود داشته باشد. (1)

اینکه مسلمیات مذهبی شناخته شده از طرف مردم و نفوذیافته در آنها همین که در برابر مصلحت اندیشی های سیاسی مغایر با مذهب قرار می گیرد تشخیص نهایت امر را مشکل میسازد و هنگام برداشت فشار مصلحت اندیشی، مذهب بوضعی روشن و صادق بر مناسبات انسانی نمودار می گردد.

همین است که گفته شد (علاوه بر این ادعای جعلی و کذب کسانی که عقیده دارن بشر از جهل بود که دین آفرید نیز واضح می گردد)

آیا برای عمر قرار گرفتن آنچه نبی گرامی درباره جانشین خود (علی بن ابیطالب) فرمودند در برابر فشارهای مصلحت اندیشی آنچه عمر سعی کرد تا وی جانشینی نبی گرامی گردد (ابابکر بن ابی

1- انسان و سمبولهایش صفحه 343.

(قحافه) سبب شد عمر توجه به مناسبات صادقانه ناخودآگاه خود نموده انتخابات سقیفه را که از آن ابابکر بیرون آمد «فلته» نامد؟

چنانچه جواب منفی است پس علت چه بود؟ و راهی جز پذیرش نوعی تضاد در وجود عمر نمی توان یافت که مربوط به انتخابات سقیفه و ابابکر است که آن هم بالاخره به اسلام و محمد که علی را جانشین تعیین فرمود ارتباط دارد.

عمر یا علی

می گویند شهر مدینه روزی را چنان روزی ندیده که محمد رسول الله رحلت فرمودند از التهاب و سرگردانی جامعه - از شیون و زاری دوستداران - از اندوه و تأسف طرفداران.

نوشته اند قریب به سه روز اندکی بیشتر از رحلت نگذشت که شهر مدینه شاهد نجات یافتن مردم از التهاب و سرگردانی - تکبیر گویان و شادی کنان - امیر خود و خلیفه محمد را انتخاب کرده به مسجد رسول الله بردند.

یعنی در این فاصله کوتاه عامل انفصال دهنده بین مردم و محمد مبدل به عامل اتصال دهنده شد و عامل دوم انتخاب سبیل المؤمنین بود و اجتماعی که لاتجتمع امتی علی خطا!

آنجا جمعی بودند ملتهب و نالان از اینکه فردی را از دست داده اند و جمله لا تجتمع امتی علی خطا بر آنان صادق.

اینجا جمعی شدند مسرور و شادان از اینکه جبران مافات و من فات شده است و لا تجتمع امتی علی خطا و سبیل المؤمنین استمرار یافته است اما آنانکه بیشتر از سایرین در اندوه رحلت بودند در اجتماع سبیل المؤمنین دوم دیده نشدند!

جانشین هر رئیس معزولی دو حالت دارد یا نسبت به قبلی که معزول شده خود را بی تفاوت نشان می دهد یا از او بد می گوید و بر حسب اتفاق نیاز مبرمی احساس میکند و سبب می شود از حاکم گذشته تعریف و تمجید کند زیرا بزرگداشت از عزل شده نوعی خوب به بد گفتن یابد به خوب گفتن می باشد که فقط احتیاج می تواند بعضی را به چنین مراحل بی روح بکشاند و بی جهت عمل معزول کننده را اشتباه قلمداد نماید.

در سطح بالاتر دودمانهای سلطنتی و حکومتی میباشند که نسبت به دودمان قبلی که بجای عزل منقرض شده اند پیش می گیرند و در اینجا فقط یک وضع خصمانه مشاهده میشود و لا غیر مگر آنکه سطح احتیاج بحدی بالا باشد که قدرت نگهدارندگی و صیانت از حکومت را تضمین و در اختیار داشته باشد که در اینصورت امکان بی تفاوت نشان دادن بعدیها از قبلی ها تظاهر مینماید.

محمد رسول الله بود نه حاکم و سلطان زیرا به تداوم منطقی و علمی و کاملا عقلی دنیای دیگر بدنبال دنیای فعلی بیشتر از حاکمیت مادی گری و زندانی ساختن انسان در ماده بی درک و احساس پرداخت و نعمت و آسایش را پاداش خدمت یا خیانت و نتیجه غائی زندگی حکومتی و مالکیتی در جهان الرحمن الرحیم مالک یوم الدین معرفی فرمود و بر

فطرت آدمی راه تکامل و سعادت بنا نهاد و انسانها را ارزش انسانی و اخلاقی داد و خلاصه بشر را از اینکه سرنوشتی حقیقی دارد معنائی و ارزشی بخشید. (1)

ابابکر و عمر در شروع انتخابات سقیفه منا امیر و منکم وزیر شعار بزرگ تبلیغاتشان بود و بعنوان شخصیت های کاردان و لایق که اجتماع تشخیص داد میتوانند سرپرست باشند انتخاب شدند و هرگز ابابکر و عمر و دیگران نمی توانستند ادعای پیشوائی مذهبی کنند.

زیرا در کنار نام اسلام تداعی های تقوائی و شجاعتی حضرت علی و احادیثی که رسول الله درباره اش فرموده اند پیش کشیده می شد و این با شعارهای مورد نیاز انتخاباتی سازگاری نداشت چنانچه محمد را رسول الله بپذیریم و معاویه و یزید و خلفای اموی و عباسی را نیز محصول سقیفه قبول نمائیم ناچار باید یکی از دو مورد زیرا را نیز وارد بدانیم.

محمد و ابابکر و عمر و عثمان و علی و معاویه و یزید و حجاج و سفاح و هارون و مأمون و متوکل و مروان همه را چنانچه از یک دودمان و یک سلسله بدانیم و بگوئیم اگر یزید با حسین سبط رسول الله چنین و چنان از یک دودمان بودند و اینها همه خلفاء رسول الله اند و از یک سلسله و همه زعامت مذهبی نیز داشتند و اختلافشان خویشاوندی و دودمانی و غیر مذهبی بوده است حرفی زده ایم که نه تاریخ قبول دارد نه ظالم و نه مظلوم!

1- بر 103 فرق بین نابغه و پیامبر جلد 22 اولین دانشگاه و آخرین پیامبر مراجعه شود.

اگر بگوئیم بر مبنای نبوت رسول الله و امارت و حکومت ابابکر و عمر و معاویه و یزید یک دودمان بنام نبوت اسلام را اساس نهاد و دودمان دیگر سرپرستی کرد اما سلسله بعدی نتوانست جز اتخاذ روش خصمانه در برابر فرزندان رسول الله راهی دیگر برگزیند و این حاکم بعدی بود که حاکم قبلی را سرزنش میکرد.

و اینکه یزید در کنار راس مطهر حسین اشعاری خواند و آرزو کرد که کاش اجدادش میبودند تا جبران آنچه دودمان قبلی نسبت به دودمان وی کردند می دیدند که چگونه انجام شده و به وی دست مریزاد می گفتند اما چنین گفتن پشتوانه ای خواهد و لازمه اش این بود که قبلا منکر نبوت و وحی شود و بعد روش خصمانه دودمان حاکم را که خودش در راس بود نسبت به دودمان قبلی که محمد در راس بود و ابوسفیان جدش را شکست داد، پیش کشد.

و اگر منکر وحی و نبوت نمیشد و روش خصمانه اش را ابراز می داشت دو شخصیتی بودن خود را میرساند (از طرفی خلیفه رسول الله است و از طرفی با رسول الله چنین پیکار خصمانه داشتن).

مردم روز رحلت را گریستند - روز انتخاب ابابکر را که هنوز جسد مطهر بر زمین بود و دنبال رحلت شادی کردند، فاصله بین این دو روز را چیزی جز حکومت خلفای اموی وعباسی نمی تواند پر کند و برای اسلام همان چند روز بین رحلت و سقیفه برابر همین چند قرن خلافتها ! برای جهان بود.

زیرا عامل انفصال دهنده بین جامعه انقلاب شده و تاریخ انقلاب

در آنجا «سبیل المؤمنین!» است که لا تجتمع علی خطا - و در اینجا اولوالامرها! بودند که اگر بر خطا هم بودند مطاع و واجب الاطاعه شناخته می شدند اما..

هر عامل انفصال دهنده می تواند بین تاریخ هر انقلاب و جامعه اش جدائی اندازد و در نتیجه چون کسیکه از طرف طراح و عامل و فاعل انقلاب مأمور استمرار و ادامه آن می شود نمی تواند در دو محل متصل (تاریخ - جامعه) باشد تحویل یکی داده میشود.

سؤال؟:

آیا انقلاب نبوی اسلامی تحویل علی داده شد یا ابابکر یا عمر؟!

اگر تحویل علی شد چرا شهدای راه اسلام اکثراً اولاد علی بودند؟ و اگر تحویل ابابکر شد باز چرا شهدای راه اسلام اکثراً اولاد علی بودند؟ یعنی دودمان حاکم چرا نسبت به دودمان منقرض چنین رو به را داشت؟

اگر بگوئیم هر گونه اقدامی که معاویه و یزید و حجاج و سفاح و امثالهم کردند بر سبیل المؤمنین بودند و علی و حسین و باقر و صادق بر سبیل المؤمنین نبودند اشکال بزرگتری برای اصل دین بوجود می آید و در برابر احادیث نبوی و آیات الهی آنچنان قرار خواهیم گرفت که یا انسان را حیوانی جعلی تصور خواهیم کرد یا همانکه یزید گفت قبول باید نمود که نه وحی ای در کار بوده و نه جبرئیل و سبیل المؤمنین را نیز باید در گرد هم آئی سیاسی خلاصه کرد.

برای مزید اطلاع گر چه مطلب به جامعه شناسی نزدیکتر شده تا

ص: 243

روان شناسی اما:

ضوابط کیفی و کمی

سقیفه گفته میشود:

همیشه ضوابط کیفی بر کمی تفوق ندارد بلکه بر حسب آنکه مورد بحث چه باشد یکی بر دیگری ترجیح نشان میدهد مثلا کلمه «لیهجر» کیفیتی داشت که کمیت ایجاد کرد، کیفیتی که هنوز رسول خدا زنده بود اولین انفعال و تفرقه را بوجود آورد.

گاه کمیت تفوق دارد:

کمیتی که در سقیفه تشکیل شد و بر کیفیت بوجود آورده زمان تفوق یافت کیفیتی متکی بر نص که بعدها بیش از صد اجتهاد در برابر نص انجام گرفت.

واقعیت تاریخی غیر از واقعیت اجتماعی است. تاریخ گذشته را حاضر و حاضر را گذشته میکند، اجتماع به انفصال و امکان در کلیه از منه بیشتر وابسته است و خوشبختانه واقعیت تاریخی بخشی از واقعیت اجتماعی است و همانگونه که تمدنها متناوب می آیند و می روند دین بحالت تصاعدی با امواج کوتاه تر و بلند تر بالا میرود و واقعیت اجتماعی محکم است.

اسلام، هم واقعیت تاریخی بود و هم واقعیت اجتماعی و اگر از اول غریب بود و این دو از یکدیگر فاصله داشتند و بالاخره بهم رسیدند باز هم غریب خواهد بود تا بوسیله قائم آل محمد حضرت

مهدی بهم برسند و بهم رسید نشان همان «تجدید» است و چیزی که بوده تازه شدن و از نو، به درستی نشان داده شدن و در این فاصله «دو اسلام» هر چه از ضوابط کیفی و کمی که موجب جدائی شده از:

آیات توجیه و تاویل شده به دلخواه قدرتها!

از روایات خریداری شده.

از اطلاعات تاریخی ضبط شده برای تملق گوئی به معاویه ها!

از اجتهادهائی که در برابر نص شده!

از حکم ها و فتواهائی که مبنای غیر شناختی و اسرائیلیاتی دارد.

همه را جاروی علمی جهان جمع کرده به گوشه محراب مسجد ضرار گرد آورده یکباره به دست توانای قائم آل محمد به زباله دان تاریخ ریخته خواهد شد.

یزید سر مطهر حسین را ارزش ننهاد تا به خودش ارزشی داده باشد و ابوسفیان جد خودش را که رقیب جد حسین حضرت محمد بود از سقوط اجتماعی و تاریخی رهائی بخشد.

معاویه پیراهن عثمان را ارزش نهاد تا به خودش و پدرش ابوسفیان در برابر علی و محمد که رقیب پدرش بودند اعتلای تاریخی ببخشد اما کعبه ای که محل امن بود بر خانه ابوسفیان که نبی گرامی آنرا نیز معرفی فرمودند همیشه پیشی داشت و هرگز سقیفه و خانه ابوسفیان نتوانست حتی سایه کعبه بحساب آید تا تاریخی ساخته معاویه را نیز به واقعیت اسلامی ببخشد.

و شگفتی آنکه حتی معاویه خود از سقیفه نکوهش کرده است (1) و مسلمانان را متاسفانه وادار به قبول «عدم تناسب تاریخ اسلامی» نموده است! که با روانکاوی و روشنگریهای تاریخی و جامعه شناسی هر آینه متناسب خواهد شد، و مختصر اشاره ای به مطالب بسیار روشن چنان خواهد شد که اگر پیراهن خون آلود متعلق به عثمان است حق متعلق به علی است و الحق مع علی و علی مع الحق.

و اگر کعبه قبله است و طوافش و بوسیدنش باید کرد. هر سنگی دیگر رویهم گذاشته چه مفرد و چه تثنیه و چه جمع با آنکه شیطان یکی است همه به شیطان منسوب است و باید سنگش زد و اظهار تنفر کرد.

آنجا سنگ است و منسوب به «غیب» و «قدس» و طواف گویان که الله تبارک و تعالی همه از اوست و اینجا سنگ است و هر سه ستون منسوب به «غیب» و «شیطنت» و حمله کنان و سنک زنان که شیطان ملعون و مطرود است و جز کعبه و شاخ و برگهایش هر سنگی بنام مذهب بر یکدیگر نهند از شیطان و رمی جمرات از طرز رفتار با آن.

ابابکر و عمر خروارها تناسب در اذهان بوجود آورده اند و دورنمائی از سقیفه را از مدینه تا اقصی نقاط ایران و روم کشانده و رسانده اند اما اگر سقیفه نبود همان کعبه به تنهائی در همه نقاط مسکونی عالم نفوذ و اثر داشت ...

سقیفه را کسی به اندازه معاویه به تیره بختی و سیه روزی نکشاند، پیراهن عثمان را همانند پرده کعبه کرد تا هر کس به آن دست زند از

1- جلد اول مظلومی گمشده در سقیفه.

ولایت «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» به محرومیت افتد.

غاری که مسکن انسانهای اولیه بوده کشف میشود یک لایه خاک برداری میشود آثاری از انسانهای جلوتر دیده میشود و باز لایه برداری کنند به آدمهای قدمی تر میرسند و با هر لایه برداری، تازه تری معلوم می گردد.

آنچه معاویه، سقیفه را شکنجه های ترحمی داد ضخیم ترین لایه ای است که حقایق مربوط به سقیفه را پوشانده است بحدی که اگر بگوئیم سقیفه در زمان معاویه پودرش زدند و بزکش کردند نفوذ بیشتری در تاریخ سقیفه داشته ایم و ثابت کرده ایم که سقیفه را معاویه به دست استیضاح مسلمانان انداخت.

خوشبختانه یا متاسفانه معاویه حتی ارزش این را هم ندارد که مورد روانکاوی قرار گیرد و از محل دفنش خارجش ساخته رفتار و کردارش را به جهانیان به نمایش گذاشت و اگر غیر از این بود آنچه در باره معاویه بیشتر روانکاوی میشد بیشتر به این حقیقت میرسید که نه تنها معاویه کفرش قطعی و مسلم بوده بلکه تا آنجا که امکانات اجازه میداد بر همان روش خصمانه پدرش ابوسفیان نسبت به اسلام عمل میکرد.

اسلام زمان وی نه اسلام زمان رسول الله بود نه اسلام دورانهای خلفای راشدین و بیش از این قلم و کاغذ و وقت صرف تاریخ معاویه شود حیف است و بگذریم که از روانکاوی خارج شده ایم و به جامعه شناسی و تاریخ و متفرقات پرداخته ایم.

«انسان مایل است گمان کند که صاحب روح خود است اما تا وقتی که نتواند خلق و خو و هیجانهای خود را کنترل کند یا از هزاران راه مرموزی که عوامل ناخودآگاه وارد نقشه ها و تصمیمات او میشوند آگاه نباشد مسلماً صاحب اختیار خود نیست این عوامل ناخودآگاه وجود خویش را به خود مختاری کهن الگوها مدیونند» (1)

نبی گرامی اسلام را همه می دانند که چه در زمان فتح مکه، چه در زمان زندانی بودن در شعب ابوطالب، چه در میدان جنگ، چه در خانه صلح همه جا و همه جا یک نواختی روش مأموریتی و هدایتی را داشتند.

اما عمر در جنک های احد، خیبر و بنی المصطلق و ذات السلاسل و ... حمله داشت فرار هم داشت.

در خانه نبی گرامی، کتاب خدا حسبنا بود و آورنده اش لیهجر.

انتخابات ابابکر را اولین بیعت کن بود و اولین کسی که گفت آن انتخابات «فلته» بود.

رحلت نبی گرامی را با محمد مرده است و محمد نمرده است تشییع کرد.

علی را گاهی لولا علی لهلک عمر گفت و زمانی با محرومیت خاص

1- 125 انسان و سمبولهایش

به شورای شمشیری فرستاد.

اجتهادهای فراوانی در برابر نصوص نبوی کرد که بارها تکرار شد و اینها همه به خود مختاری کهن الگوها مدیونند یعنی همانگونه که بارها اشاره شد برگشت روانی به عادت قبائلی و قومی و قبل از اسلام دارد.

روان شناسان برای آنکه بدانند فلان شخص در مقابل فلان محرک چه عملی و عکس العملی از خود نشان خواهد داد و به اصطلاح «استعدادش» تا چه حد مورد ارزیابی قرار می گیرد وی را با مسئله ای بغرنج یا وضعی تهدید کننده «بعنوان محرک» روبرو میسازند سپس هوش و سایر استعدادهای او را برای حل مشکل و موفقیت بررسی می نمایند گاه می بینند علیرغم قدرت دماغی اش خود را می بازد و چنان مضطرب می گردد که توفیق استفاده از استعداد خود را از دست میدهد.

چه بسا با تشویق وی رامورد آزمایش قرار میدهند یعنی عامل محرک نوعی تشویق می باشد و در هر صورت ممکن است: یکی ترسو باشد اما بر ترس خود چیره شود، یکی صفت یا صفات زشت دیگری داشته باشد اما در ظهور و بروزش سخت بایستد یا برعکس یک نفر ترسو نباشد یا صفات مثبت و پسندیده ای داشته باشد اما در پیش آمدها اقدامی نکند و آنرا که دارد به منصه ظهور نرساند و چون روان شناسی به ضمیر کمتر کار دارد و سر و کارش بیشتر با آثار ضمیر و رفتاری است که ظاهر میشود اولی را شخصی مثبت و مؤثر میداند و دومی را منفی و بلااثر.

اینکه قرآن مجید تقوا را معیار گرامی بودن قرار داده است همین است زیرا کسانیکه به پرتگاه نزدیک شده و ترمز و وقایه میزند گرامی است نه آنکه حاضر نمی شود اصلا از کنار پرتگاه عبور کند و حاضر نیست فعالیتی داشته باشد.

چه خوش گفت آن مرد عارف که چون به او گفتند فلان شخص مرشد بر هوا میپرد گفت کبوتر هم میکند گفتند بر دریا میرود گفت جولک هم میکند و بالاخره گفت مرد آن است که صبح زود به دکان رفته و هزاران مرتبه ترازویش را بلند کرده و به زمین کوبیده و با هزاران نفر سر و کله زده نه کم کرد و نه زیاد نه بد کرده و نه بد گفته و از هر آلودگی خود را کنار نگهداشته است.

عمر که نتوانسته حتی در برابر پاسخ گوئیهای درست علی بدون هیجان بماند و لولا علی لهلک عمر بگوید - یا نتوانسته در برابر نصوص نبوی ساکت بماند و اجتهادها کرده است و نتوانسته در برابر انتخابات سقیفه به یک خو و عقیده بماند و ابتدا تلاش کرده و آخر آنرا فلته خوانده در یکی از این دو قطب ها عامل محرکش را حتی اسلام قبول نمائیم طرف مقابلش را باید بطور حتم قبول کرد که عادات قبائلی محرک بوده است.

الیه یصعد الکلم الطیب

در تشکیل «من» پیدایش مکالمه یک مرحله قطعی است همینکه کودک توانست کلمات و افکار را بهم پیوند دهد «من» چه در مواجه با

جهان خارجی چه در تسلط بر کشش های درونی اش مجهزتر میگردد و در بزرگ سالی نیز این پیوند بقوت خود باقی است.

لذا الاعمال بالنیات که هر کس اول قصد کرد و نیت داشت یعنی هر کس در قلمرو فکر است برای ارتباط فکرش با دنیای خارج از میان هزاران کلمات که در درون دارد آن کلمه ای را که لازم می داند انتخاب کرده وسیله ارتباط با خارج قرار میدهد.

آنچنانکه همیشه حرف زدن قدرت مطلق افکار پیشین به قدرت مطلق کلمات تبدیل کردن است که گاه یک عمر فکر در لحظه دیدن مرک همه وهمه بعلت تنگی فرصت به یک کلمه یا یک چند کلمه کوتاه در می آید.

محمد رسول الله تمام افکار پیشین خود را که مبنای الهی دارد در مواجهه با عده ای از پیروان با قبول اینکه مرک نزدیک شده به قدرت مطلق کلمات تبدیل کرده می فرماید:

قلم و کاغذ بیاورید چیزی برایتان بنویسم که هرگز «گمراه» نشوید و اینها کلم طبیبی است.

علی ولی الله تمام افکار پیشین خود را که مبنای الهی دارد در مواجه به مرگ ناشی از شمشیر زهرآلود پسر ملجم مرادی که نزدیک شده بود به قدرت مطلق کلمات تبدیل شده می فرماید فزت و رب الکعبه و اینها کلم طبیبی است.

عمر فاروق الاکبر تمام افکار پیشین خود را در مواجه با مرک ناشی از خنجر هزاران که آنرا نزدیک شده دید به قدرت مطلق کلمات تبدیل

نموده فریاد برآورد این مجوسی قاتل است او را ....

اگر کسی بر بالین محتضری باشد و با شخص در حال احتضار پیوستگی هائی (سببی - نسبی - استاد شاگردی - معلم محصلی - متبوع و تابع - مقلد و مرجع و ....) هم داشته باشد همینکه در برابر قدرت مطلق آخرین کلمات محتضر قرار گرفت وی نیز سعی میکند عصاره افکار پیشین را که بی ربط به سخن مورد بحث نیست در جواب سخن محتضر ادا نماید.

همینکه محمد رسول الله در بستر رحلت تمام افکار پیشین خود را که در برابر عده ای از مسلمانان به خلاصه ترین قدرت مطلق کلمات تبدیل کرده برای هرگز گمراه نشدن مردم در جمله ای بیان فرمود.

عمر نیز تمام افکار پیشین خود را در خلاصه ترین قدرت مطلق کلمات بصورت ان الرجل لیهجر بیان داشت و مرحله کلامی هر دو چیزی است که کم و زیادش نتوان کرد.

اما الیه یصعد الکلم الطیب و العمل الصالح یرفعه و چون درخواست و پاسخ مختلفند یکی ازآنها مقدمه ای برای عمل صالح نمی تواند بوده باشد.

اما افکار پیشین محمد چه بود؟ هدایت مردم و اینک همه افکار خلاصه شده در جلوگیری از بازگشت از هدایت و رو به گمراهی رفتن.

افکار پیشین عمر چه بود؟ فرض آنکه کمک به مسلمانان در راه پیش برد مقاصدی که رهبر عالیقدر اسلام داشت بر مبنای «و لکم فی

رسول الله اسوه حسنه» افکار پیشین دوره اسلامی عمر بود.

یعنی فرض آنکه افکار پیشین عمر همه در تاسی به رسول الله خلاصه باشد اما در برابر رسول الله در چه خلاصه شد که ان الرجل لیهجر گفت؟

افکار پیشین عمر؟

افکار پیشین عمر در دوران جاهلیت بدون شک با افکار دوره اسلامی وی تفاوت کلی داشته است زیرا اسلام فکرها را متحول تر نمود و فکر متحولتر بیشتر بر اساس کلمات است تا بر شالوده تخیل و تجسم، از اینقرار بررسی کلمات عمر بیشتر میتواند ما را به افکار وی راهنمائی نماید.

اگر اسلام عمر با زیاد شدن عمرش تحول فکری بیشتری بر اساس کلمات اسلامی ایجاد میکرده است باید قدرت مطلق کلمات سالهای آخر عمرش بیشتر به اسلام ارتباط داشته باشد.

اما این قدرت در جهت موافق اسلام بوده یا مخالف باید در خواست رسول الله برای جلوگیری از گمراه شدن مردم با قلم و کاغذ طلبیدن در برابر نهی عمر از آوردن قلم کاغذ بعلت لیهجر بودن رسول الله در برابر یکدیگر قرار داد.

و بنا بر آنکه گفتیم قدرت مطلق کلمات نزدیک مرک خود یا کسی که محتضر است و وابسته می باشد عصاره و جمع و جور افکار پیشین

است لذا همه افکار پیشین عمر استعداد دارد در ان الرجل لیهجر حسبنا کتاب الله خلاصه می شود و در برابر درخواست نبی گرامی مبنی بر جهت جلوگیری از گمراهی کیفیت آن تا حدودی معلوم گردد.

جانشینان عمر در مراسمی که بین قرآن (قانون) از یک طرف و کسانیکه اجرای دستورات قرآن به آنها می رسد از طرف دیگر برگزار می گردند اشتباه بزرگی را مرتکب شده الگوئی از عمل کرد عمر را تجدید نمودند و افکار پیشین عمر را روشنگری کردند.

معاویه در جنک صفین قرآن را بر سر نیزه بالا برد تا به زور نیزه علی را پائین آورد.

یزید در مسجد شام قرآن را پاره پاره به دست مردم داد تا بخوانند که حضرت سجاد سخنانش پاره پاره شود.

بسیاری از خلفا قرآن را بوسیدند و دستور نسخه نویسی ها و انتشارها دادند تا بتوانند حجج الهی را خانه نشین ساخته ارتباط بین مردم و امام را سد نمایند.

اشتباه جانشینان عمر همین بود که افکار پیشین عمر را روشن ساختند که چرا قرآن برایش کفایت می کرد و آورنده قرآن او را مزاحم بود.

افکار پیشین عمر با گفتن ان الرجل لیهجر و رسول الله را بجای رجل و وحیش را به جانشینی لیهجر رساندن حذف تمامیت اسلام است که با جمله حسبنا کتاب الله از حذف کلی به جزو قسمتی که همان قسمت سیاسی می باشد تبدیل گردید.

یعنی حذف کلی اسلام در افکار پیشین به حذف آن قسمت از اسلام که از نبی گرامی درخواست قلم کاغذ برای تعیین جانشینی شده بود انجامید که تعبیر دیگرش میل به بقای اسلامی وابسته به قرآن که مقام امارت و وزارتش بتواند پابرجائی کند از افکار پیشین بود.

ناسازگاری دو جمله ای از عمر

هر چه شخصیت رشد بیشتری یافته باشد کلمات متحولتر را خواهد داشت و در روبرو شدن شخصیت ها نیز تربیت در این باره ضروری است.

یعنی برای گفتن یک جمله حتی انشائیه به یک زعیم ملت باید مراعات خطیر بودن مورد را نمود و این رعایت را که از ابتدائی ترین خصوصیات فکری است بکار برد.

اگر مطلب از حالت بی تفاوتی و انشائی در آید و به طرف امر و بویژه به جانب نهی و مخالفت با زعیم روی آورد دقت در انتخاب کلمات کاملا فکری و اخلاقی باید بوده باشد.

محمد رسول الله قلم و کاغذ میطلبد عمر وارد قلمروئی می شود که بهر صورت نتیجه آن عملکردی مخالف خواسته رسول الله محصول میدهد و در برابر کسیکه عالیترین رشد شخصیت هائی را بصورت نمونه - علی بن ابیطالب - تحویل داد می گوید ان الرجل لیهجر و بعد حسبنا

کتاب الله را عنوان می نماید.

بعدها عمر به وزارت ابابکر میرسد و سپس خود امارت و خلافت می یابد و بارها لولا علی لهلک عمر می گوید.

اما این دوره رشد شخصیت عمر است که لولا علی لهلک عمر می گوید و بدون شک محمد را عالم تر از علی قبول دارد و گفتن لولا محمد لهلک عمر چندین سال جلوتر از گفتنش برای عمر او لیتر و شایسته تر بود.

از اینقرار:

اگر محمد داناتر از علی است و لولا علی لهلک عمر درست و بجا گفته شده، بطریق اولی لولا علی لهلک عمر برای سالهای قبل قدرت و قوت بیشتری داشته و حسبنا کتاب الله بدون محمد در مرحله کفایت نیست بلکه در مرحله هلاکت است مگر آنکه بگوئیم عقیده من برا علمیت علی نسبت به محمد بوده است که این را هیچ غیر مسلمانی هم قبول نخواهد کرد.

اگر بگوئیم عمر در زمان خلافت نسبت به علی، مرحله لولا علی لهلک عمر را قبول داشته و در زمان حیات محمد، نسبت به علی لولا علی لهلک عمر نبوده است جای آن دارد بگوئیم در هر حال نسبت به محمد در مرحله لولا محمد لهلک عمر بوده است و آورنده اسلام، عمر و همه دیگران را از هلاکت نجات داده و نسبت حسبنا کتاب الله بدون محمد وارد نیست.

بطور کلی روانکاوی از ان الرجل لیهجر حسبنا کتاب الله در تعبیر زیر تقریباً جای می گیرد:

روبرو شدن با «اندیشیدن» «کافی» نیست زیرا در سجع «اندیشه» «حق» دفاع و راهنمائی و راهبری موجود است اما «کافی» همان «اندیشه های» بدست آورده و ثبت شده است که «حق» دفاع را به «ایمان» افراد پیوستگی می دهد.

محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و هر کس از طرف حضرتش جانشین باشد «اندیشیدن» دارند و قرآن «با ایمان» هر کس پیوستگی تعبیراتی و تفسیری و تاویلی فقط می تواند داشت و این مسئله تا پایان جهان به قوت خود باقیست که اسلام نمائی با اندیشه هائی که نظر و تشخیص فرد در آن ظهور و دخالت دارد ویژگی دارد.

و اسلام واقعی در روبرو شدن اندیشه ها و انتخاب بهترین آنچه اندیشه ها را با محیط پیوست می دهد (کلمات) می باشد «فبشر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه».

و همین جاست که می فهمیم چرا شاهدیم که قرآن از متن زندگی فرستاده می شود به:

قبرستانها، صحافی ها، مسجدها، چاپخانه ها، نقاشی کاری و مذهب کاریها، استخاره گرفتن ها، بر سر مسافر نگهداشتن ها، به فرمان ماشین بستنها، به گردن آویختن ها، عزاداریها، بر سر نیزۀ معاویه رفتن ها در مسجد به امر یزید شصت پاره شدنها و هر انتخاب خوب یا بد دیگر که خارج از متن زندگی است و روبرو شدن با «اندیشیدن» را محکوم می نماید.

تشخیص بیماری نبی گرامی را با اندک تب «لیهجر» دادن، باب

«اندیشیدن» را مسدود کرده است.

و نبی الله را الرجل خواندن نا کافی بودن صاحب اندیشه را معرفی کردن و بجای آن، کافی معرفی کردن قرآن همان افتتاح باب تحمیل اندیشه های نوظهور مبتنی بر تشخیص خود داده است.

کفن و دفن!

همانگونه که بیش از ده نوع بلوغی که هر انسان دارد متمایز از یکدیگرند، بلوغ جنسی از بلوغ دینی از بلوغ .... متفاوت است زمانها نیز یکی نیستند:

زمان روان شناسی زمانی است که حاضر و گذشته و آینده در آن منعکس است، زمان تاریخ آن زمانی است که گذشته را حاضر و حاضر را گذشته می نماید، زمان جامعه شناسی زمانی مملو از زمان روان شناسی فردی و اجتماعی و تاریخ می باشد.

زمان زمین شناسی همان زمان است و زمان شیمی با قبل و بعد مرتبط نیست، زمان زیست شناسی با موجهای متصل و منفصل همراه است و زمان ...

روز رحلت کسی مکه بوجود رهبری وی به شرف می رسد «لا اقسم بهذا البلد و انت حل بهذا البلد» روز رحلت گیرنده وحی و هم سخن جبرئیل - روز رحلت آورنده اسلام و قرآن - روز رحلت آخرین پیامبران - روز رحلت کسی دینش تا پایان باید بماند.

اینک زمان مخصوص وی فرا رسیده است زمانی که یک لحظه قبل محمد در حیات بوده است و اینک نیست بعلاوه آنچه در او بوده و آن پیامبری اوست که قبل بوده است و اینک نیز بقوت خود باقیست.

این زمان در برآورده های معیاری قرآن که نسبت به حضرت مسیح و حضرت یحیی روا می دارد (و السلام علی یوم ولدت و یوم اموت و یوم ابعث حیا - و السلام علیه یوم ولدت و یوم اموت و یوم ابعث حیا) برای محمد زمان «سلامت» و تحویل «اسلام» به جهان است. یعنی سلام بر محمد و هر چه و هر کس محمدی است.

زمانی که و السلام علی عیسی و یحیی مسلم و مسجل است برای محمد نیز هست و تحویل اسلام، دین خدا و قرآن کلام خدا در آن زمان «سلامت» و «اسلام» «زمان» متمایز از زمانی خواهد بود که «شرکت در سقیفه» برای سرپرستی مسلمانان لازم آید.

زمان رحلت که همان زمان «سلامت» است باز شناخته شده از زمان «سقیفه» می باشد و لاجرم شرکت در کفن و دفن مقدم به شرکت در سقیفه مسلم می گردد.

بدلیل آنکه زمان شرکت در امری بنام کفن و دفن که مورد علاقه نبی گرامی بوده تا نسبت به هر فردی از مسلمانان درست معمول دارند در برابر آنکه هرگز نام سقیفه به زبان حضرتش نیامده است آن زمان (زمان محترم سلامت - زمان کفن و دفن) را و شرکت در آنرا بهتر از زمان شرکت در سقیفه معرفی خواهد نمود.

امروز که حتمی می دانند المؤمن فی المسجد کالسمک فی الماء و

المنافق فی المسجد کالطیر فی القفس جنبه علمی دارد و مخالف مسجد تا در مسجد است مضطرب است و یک مسجدی تا در کانونهای فساد است در تشویش بسر می برد و در آینده نزدیک صدای عبادتهای متقیانی که در خشت و گل مسجد رسوخ و رسوب یافته یا در کانونهای فساد آنچه از اهلش نفوذ دارد بوسائلی منعکس و بازگو خواهد گردید همانگونه که از نوار ضبط صوت بازگو می گردد شرکت در خانه نبی گرامی نیز با مشخصات زیر:

زمان: کفن و دفن رسول خدا.

مکان: مهبط وحی وحائیکه صداهائی از کلام خدا و آثاری از آنچه جبرئیل امین آورده در ساختمانش سازمان بخشی دارد.

غیر از شرکت در سقیفه ای است که هنوز قرار است محل نزول مؤمنین و تمرکز افرادی از سبیل المؤمنین ! گردد.

شرکت در مسجدی که مدت هاست در آن عبادت شده مشمول المؤمن فی المسجد کالسمک فی الماء می گردد و با شرکت در ساختمانی که قرار است مسجد شود فرق دارد (بر فرض آنکه سقیفه را نیز در برابر خانه نبی گرامی مسجد دومی در برابر مسجد النبی بحساب آوریم.)

برای وقوف به اهمیت بیشتر زمان خانه نسبت به زمان سقیفه کافیست فرض کنیم که یکی از آنها یا هر دو از آنها از زمان تاریخ برداشته شوند:

اگر زمان خانه نبود یعنی پیشوای دینی و دنیائی و واجب الاطاعه

یک عده از اعراب رحلت یافته و خود دستور غسل و کفن و دفن با تشریفات خاصی داده است اما همه و همه و حتی همان علی که درباره اش صدها جملات تکریمی و تقدیسی دارد جسدش را نزد زن و بچه هایش گذاشتند و سه شبانه روز با شوق و ذوق در سقیفه به کار انتخاب «امیر» بر مبنای منا امیر و منکم وزیر پرداختند.

اگر زمان سقیفه نبود یعنی پیشوای دینی و دنیائی و واجب الاطاعه یکعده از مردم رحلت یافته و خود دستور غسل و کفن و دفن با تشریفات خاص داده است اما همه و همه حتی آن کسان که مردم تصور میکردند حتی اگر یک مرتبه هم شده نفاق کرده اند به احترام جسد پیشوا دورش در جنب و جوش و به غسل و کفن و دفن مشغول گردیدند و بر مبنای مثل اهل بیتی کسفینه نوح با طیب خاطر به کار «نبی» پرداختند.

و اگر زمان خانه نبود اسلام نبود!

و اگر زمان سقیفه نبود اختلافی در اسلام نبود!

در قسمت «جبر و اختیار» (جلد 23 اولین دانشگاه و آخرین پیامبر) آوردم که شیعه عدل را بدنبال توحید گذارد که قبل از هر چیز نه خدائی از خدا سلب شود و نه انسانیت انسان، نه خدائی که انبیاء را برای هدایت بشر فرستاد کاری غیر لازم انجام داده باشد و نه انسان که باید مطیع اوامر پیامبران باشد اطاعتش بیهوده تلقی گردد.

عدل در کنار توحید همان عملی را دارد که امامت در کنار نبوت و عدل و امامت با اختیار منافات دارد.

نه خدای متعال انسانی را آنچنان عبث آفرید که همه کاره اش نماید و خود هیچ کاره باشد و نه پیامبر می تواند پیروان خود را آنچنان بدون سرپرست بگذارد که امت همه کاره باشند و خود هیچ کاره.

بلکه خدای متعال هادی می فرستد که بشیر و نذیر باشد و هدایتش سبب شود عده ای بشارت به فردوس و دسته ای انذار به دوزخ در یابند.

اشکل بر علی!

از برخی نقل شده که سن و سال علی مانع انتخاب شدن ایشان بوده و حتی بعضی از بزرگان سقیفه آنرا در موارد ضروری متذکر شده اند و بالاتر از این که نفراتی چند روش خصمانه خود را ظاهر کرده حتی نسبت به ایمان آوردن حضرت در سن قبل از بلوغ اشکال کرده گفته اند:

گر چه نبی خاتم روز دوشنبه از کوه حرا سر از یر شده دعوت خود را آشکار کرده و خدیجه آنرا پذیرفته و فردایش علی اولین فرد از مردان است که اسلام آورده است اما سن علی وی را مکلف شرعی معین نمی نماید و ایمان آوردندش دلیل قطعی بر قبولیست آن نیست.

و حال آنکه ما میدانیم جان سخن اینجاست که علاوه بر آنکه نبی گرامی ایمان آوردن حضرت را پذیرفتند و یادآوری همین مطلب کافیست که دیگران نیز ایمان حضرت را به پذیرند! و برای پیشوایان

راستین دینن طرح سن و سال وارد نبوده و حتی عیسای مسیح می تواند در گهواره نوزادی پیامبری و دعوت و حتی تبلیغ کند.

اشکال آوردن بر سن علی که مانع جانشینی ایشان و به خلافت رسیدنشان می باشد ما را به دو مسئله متوجه می سازد:

اول آنکه اصرار و پافشاری نبی گرامی را به اینکه کارهای بسیار مهم در بسیاری موارد باید به جوانان آزموده سپرد بدون شک علاوه بر باز کردن مکتب «کار را به کاردار باید سپرد» توجه دادن مردم به امر ولایت و خلافت بوده و در ضمن پیش گیری از اینکه ایراد به سن و سال علی در جهت انتخاب ایشان نگردد.

و این خود نوعی پیش بینی و پیامبری کردن است که نبی گرامی قبلا خبر داده اند که تنها اشکال بر علی سن حضرت خواهد بود.

دوم: اشکال به سن علی تائید سخن قبلی ماست که پس از پیامبر عادات قبائلی و رسوم عصر قبل از اسلام حاکم بر سرنوشت انتخاباتی سقیفه بوده و آوردن جملاتی چون منا امیر و منکم وزیر و طرح شیخوخیت و سپردن امور به سران قبائل با اشکال به سن علی که به شیخی نرسیده است کاملا سازگار و خوانا و علیه خواسته های نبی گرامی است که باید کار بکار دار سپرده شود و سن و سال و شیخی و پیری و سرد و گرم چشیدگی در برابر علم و تقوا همانگونه که در قبائل جائی نداشته در سقیفه نیز بدون ارزش تلقی می شود.

کارهای فراوانی در زمان حیات نبی گرامی بدست آنحضرت یا حضرت علی انجام میگرفت که قبل از اسلام می بایست بوسیله شیوخ

انجام گیرد.

و چون هر کار علی می کرد بدستور و تائید نبی گرامی انجام گرفته بود کسی را جرئت ایراد و اشکال به سن علی نبود و اینک که نبی گرامی رحلت فرموده اند جای آن دارد علی با سن و سالی که دارد قانون قبائلی و رسوم شیوخی را بهم نریزد و از انتخابات سقیفه سر بدر نیاورد!

فرق امام و امیر

همان پیامبری که در بستر رحلت حرفش شیرین نبود و در ازاء آن ان الرجل لیهجر شنید ساعتی بعد به نفع تبلیغات انتخابات سخنش شیرین شد و فریاد قل رسول الله الائمه من قریش از گوشه و کنار سقیفه بلند گردید.

و چون دامنه اختلافات بین کسانی که از قریش بودند (مهاجرین) با انصار بالا گرفت باز هم تلخی (یا خدای ناکرده بگویم اشتباه) سخن نبی گرامی ظاهر شد و ابابکر فریاد برآورد منا امیر و منکم وزیر.

الائمه من قریش نمیتواند بصورت الائمه من مهاجرین و الائمه من انصار درآید زیرا در یک زمان نمیتواند دو امام موجودیت حقیقی داشته باشد اما یک امیر و یک وزیر میتوانند در یک زمان در کنار یکدیگر بوده باشند.

و در اینصورت ابابکر می تواند با گفتن منا امیر و منکم وزیر به

یکی از سه حقیقت زیر اعتراف کند:

الائمه من قریش را که از نبی گرامی نقل کردند رد کند و پیشوائی را به دو قسمت امارت و وزارت رده بندی نماید نقل الائمه من قریش از نبی گرامی پذیرفته و ابابکر سخن خود را (منا امیر و منکم وزیر) را پس بگیرد.

امارت در مرتبت امامت پذیرفته شود و وزارت هیچ نوع امامتی نباشد و امارت و امامت برای قریش که از مهاجرانند و وزارت جهت انصار که از الائمه من قریش بی بهره اند!

حقیقت اینکه:

امیری که ابابکر میداند باید از قریش باشد و در برابر این امیر از طرف انصار به وزارت رسیدن نیز توقع نشود و سخنی از آن آورده نشود و آنچه را نبی گرامی درباره جانشین خود فرموده اند تنها و تنها به قد و قامتش رسا آید فقط می تواند علی بن ابیطالب بوده باشد و لا غیر.

(و ما می دانیم کلمات وصی، خلیفه، امیر، وزیر و .... نبی گرامی درباره علی فرموده اند).

ابابکر ه وزارت را به انصار می بخشد آیا پیشنهاد بخشایشش از خواسته های مردم است یا از دستورات خدا و رسولش می باشد یا اینکه از خودش می بخشد؟

اگر از خدا و رسول است چرا وزارت به انصار نرسید؟! و تا زمان عباسیان چنین سمتی رسمیت نیافت؟

چنانچه از بخشودگی های ابابکر است مگر امارت وی نیز

چنین معنی را نخواهد داد که از بخشودگی های اوست؟

(یعنی امارت را سهم خود بر می دارد و وزارت را سهم دیگری)

چنانچه خواستهٔ مردم بود آیا نتیجه درخواست مردم می تواند بر خلاف میل باطنی ابابکر به خلافت رسیده باشد و وزارت به انصار برسد؟

این است که مجدد خود را در بن بستی می بینیم که فقط قبول «نص ولایت علی» می تواند گره گشای آن بوده باشد.

شجاعت عمر!

بیماری های عصبی مخصوص قسمت های خصوصی زندگی آدمی است و بهمین دلیل اگر از بیمار درخواست شود شروع بیماری خود را کاملا بیان نماید با تردید خاص و با تانی آنها را بیان مینماید و نگرانی یا حیا از خودشان میدهد.

چرا؟

برای اینکه برای بیمار مسئله دین، افکار عمومی، حسن شهوت تکریم و تقدیس یا حیثیت فوق العادگی دارد و بقدری این مسئله برای بیمار ارزشمند است که اگر به پزشکش اعتماد کلی هم داشته باشد باز هم میترسد که فوق العادگیها را از دست بدهد.

کسانی که مجلس یک مرجع بزرگ روحانی را درک کرده اند بقدری از شکست روحی میترسند که مطلب مورد بحث مجلس،

چنانچه بجائی برسد که تشخیص دهد وی میتواند بهترین دخالت را نموده عالیترین جمله را بگوید از ترس دست دادن فوق العادگی سکوت را ترجیح میدهد.

شجاعت عمر از اینجا معلوم میشود که برای همیشه حق تقدمی با فاصله بسیار عمیق برای رسول الله با خودش قائل بود.

اما از این جهت شجاعت کرد که در بستر رحلت، نبی گرامی را از آنچه قرار بود حضرتش به زیان مسلمین تمام کند تذکر داد و متوجه ساخت!

به شجاعت فی المجلس عمر بیش از اندازه باید فوق العادگی داد زیرا جبران آنچه در غزوات بنی المصطلق واحد و خیبر پیش آمده بود بعمل آید.

آنچه یقین است انسان در محیط وجود خود عامل مختار نیست و خواه ناخواه آنچه از طرف محیط به او رسیده به محیط پس خواهد داد حتی خودش را که از خاک برخاسته به خاک برخواهد گشت و یکی از پس دادنها، عکس العملهاست که پس از اخذ محیط یا دیر ظاهر می شوند یا تغییر می نمایند یا تحت فشار (بعلت نیاز طرف به نگهداری مسائل دینی، افکار عمومی، حسن شهوت، تکریم و تقدیس و حیثیت و ...) می مانند یا جای خود را به محتویات ارادی و آگاه که ناخوانده وارد ذهن شده اند می دهند.

زندگانی اقوام بدون پر از حالت نگرانی است زیرا احتمالات مبنی بر مخاطرات زیاد میباشد، در عوض تدابیر و وسائل برای کاهش

دادن خطرات احتمالی موجود است که از لایه سطحی زندگی عبور نکرده عالمانه و عمیقانه نیست.

و از جمله تدابیر ایجاد مناطق ممنوعه یا زمانهای ممنوعه است، مکانی حرام و زمانی حرام که مسجد الحرام، چهار ماه حرام در اسلام نمونه ای از آنهاست.

و آفرین بر اسلام که آمدنش فقط به ستردن آلودگیها و زدودن پلیدیها منجر شد و بر خوبیهای رسیده از عصر جاهلیت صحه گذاشت و آنچه راحتی از عادات قبائلی به نفع بشریت بود تائید نمود، جنک را تقبیح نمود و الصلح خیر (1) گفت بحدی که آتش بسی تائید بر حرام بودن جنک در چهار ماه بنام ماه های حرام از جمله مقررات وی بود.

هر دفعه که یک کلمه آزمایشی یا کلمه ای مورد علاقه و رسیده از قاطعیات قبیله ای به مقررات به اجبار تازه پذیرفته شده برخورد کند تازه واردی است که با عقده مخفی مرتبط است و تا زمانیکه تسلط تازه وارد قطعی است عکس العمل «من» خود اگاه مختل می شود یا بندرت یک جواب ناشی از عقده جای آن را می گیرد.

و علت جدا شدن عقده ها از ذهن (ضمیر) خودآگاه این است که خودآگاه ترجیح داده است آنها را وضع و خود را از تحمل آنها خلاص نماید.

کسی که تازه وارد را به خلوص پذیرفته است و عکس العملی در

1- 128 سوره النساء

ناخودآگاه بصورت عقده هائی از عادات قبلی دارد بهمراهی اعتقادات شکست ناپذیر و نیروهای محرکی که از آنها ناشی می شوند به خودآگاه حمله کرده بر آن محیط شده محوش می سازند.

یک روان شناسی به سهولت تشخیص می دهد که آنچه عمر در برابر نبی خاتم در بستر رحلت گفت از کدامین دسته است آیا جمله ان الرجل لیهجر حسبنا کتاب الله عقده مخفی مرتبط با اوضاع زمان غیر اسلامی بوده در خودآگاه بصورت پاسخ اقدام مقتضی در برابر نبی گرامی در آمد یا آنکه عقده مخفی مرتبط با مسلمیات اسلامی بود و بصورت خودآگاه به نفع اسلام در برابر نبی گرامی ابراز گردید؟

جواب دو قسمت فوق در یک جمله خلاصه میشود:

اگر پیشنهاد نبی گرامی از ناخود آگاه به خودآگاه بصورت یک مطلب ضد اسلامی متصل شده است عمر در پاسخ آنحضرت از ناخودآگاهش به خود آگاه به نفع اسلام و عقیده تازه پذیرفته اش انتقال مطلب داشته است و در غیر اینصورت قضیه برعکس است.

یعنی اگر نبی گرامی باورشان بود که آنچه از آن بنام اسلام دعوت مینمایند حقیقت دارد نتوانسته بشکل عقده بوجود از ناخودآگاه به خود آگاه و ناخودآگاهش یکسان و یک وجه و یک صدا و بطور خلاصه یکی باشند و کسی اولی تر از پیامبر خدا به داشتن نفس مطمئنه نیست.

و مسلم و قطعی است که نبی گرامی پیشنهادی که فرموده اند به

نفع اسلام بوده است و با این وضع و حال سخن عمر نمی تواند چیزی جز انتقال عقده های انباشته شده قبلی از ناخودآگاه به آگاه یا مشاهده بستر رحلت چیزی بوده باشد.

و لذا شجاعت عمر تبدیل به شجاعت عقده های انباشته شده در ضمیر وی میگردد که ارزشش از لحاظ نفی و طرد بیش از شجاعت وی در جنگهای بنی المصطلق و احد و خیبر می باشد.

استشمام اختلاف طبقاتی

آنقدر جامعه صدر اسلام ببرکت شخص اول اسلام، شکل و وضع و بوی و خوی اسلامی گرفت که اگر کسی میخواست حتی سرفه کند در جستجوی آن کلمه ای الهی بود که طنین انداز سرفه اش باشد.

هیچ کاری بدون یاد خدا و هیچ شروع و آغازی بدون نام خدا نبود.

اگر دعوتی بود همه کلماتش مشحون از کلمات خدا و وابسته هایش شنیده می شد و در صورتیکه نامه ای نوشته میشد کمتر جمله ای دیده میشد از قرآن متاثر نشده باشد.

بسیاری از حالات روانی با کلمات تهلیل یا تحمید یا تسبیح یا تکبیر یا .... علامت زده و جبران شده و پاسخ داده میشد.

مثلا خبر تاسف آور را بالا اله الا الله و شگفت انگیز را با سبحان

الله و بشارت را با الحمدلله و ... .

هیچ کس در هیچ زمان و مکانی خالی از این محاط بودن در اسلامی شدن همه چیز نبود و در صورت لزوم هر گاه نامی غیر اسلام برده میشد مقدم بر بزرگترین عادات قبائلی و حتی شهری از خدا و دین و متعلقات مربوطه بحث میگردید و در مورد غیر اسلام فقط اشاره ای می گردید.

برای اولین مرتبه در سقیفه نفوذ بی قاعده اعمال گردید و اعتقادات قبل از اسلام تعقیب گردید و برای پیشبرد مقاصد انتخاباتی فریاد منا امیر و منک وزیر مقدم بر توجیه آنچه لازم بوده در جانشینی رسول الله درباره خدا و فرشتگان و کتاب و معاد و فردوس و دوزخ طبق معمول بعنوان تذکر دادن الذکری تنفع المؤمنین بیان گردد، جمعیت قائم بر سبیل المؤمنین ! را از آن محروم ساخت.

محمد رسول الله صلی الله علیه و آله در صورتیکه بر مبنای دستورات الهی و توجه به مفاد «قال و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین» میفرماید الائمه من قریش فرموده باشند آنچه قطعی و مسلم است به عمق جامعه شناسی و استقلال شعوب و قبائلی ملت های شهری و خارج شهری «یا ایها الناس انا جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا» توجه فرموده و امتیازی برای فرد و جامعه جز داشتن زیر بنای تقوا بر مبنای «ان اکرمکم عندالله اتقیکم» قائل نشده و در موارد عدیده فریاد بر می آورده اند که:

ای اهل عالم بین سیاه حبشی (به نمایندگی بردگان) و قریشیان

(که ائمه از آنهایند) در اسلام امتیازی جز به تقوی نزد خدا وجود ندارد و (امتیازات دیگر که غیر خدا برای بشر قائل می شود همه بی ارزش است).

توجه فرمائید که الائمه من قریش چگونه با آیات:

انه لیس من اهلک.

لا ینال عهدی الظالمین.

ان اکرمکم عندالل اتقیکم

خوانا و سازگار است:

فرزند نوح پیامبر اولوالعزم - جسمش از پدر بزرگوارش است اما در ارتباط با هستی با پدر سازگاری ندارد و اهلیت آنکه از نوح باشد ندارد.

برخی از فرزندان ابراهیم، پیامبر اولوالعزم - جسمشان از پدر بزرگوارشان است اما در ارتباط با هستی با پدر سازگاری ندارند و اهلیت آنکه چون ابراهیم که امام است، ائمه باشند ندارند.

چنانچه فرزند محمد باشد پیامبر اولوالعزم و اشرف از همه جسمش بالاخره میراث بر او است اما از تقوی بی بهره بودن سبب بی بهرگی از آورنده تقوی حضرت محمد نیز هست و الائمه من قریش گفتن غیر از منا امیر و منکم وزیر است و این اولین خشت زیر بنای «تفضیل العرب علی العجم» میباشد.

ابوبکر همه و همه نبوت و اسلام را که جلوه ای خاص در «انا ارسلناک للناس کافه» داشت و از بعثت محمد تا روز بعثت درازی زمانی

و در سراسر جهان پهنای مکانی و در بین همه اقوام و ملل گسترش اجتماعی آن باید دیده شود در محدوده مکانی سقیفه و اجتماعی عرب از همه ملل بهتر «قریش از عرب بهتر است» و زمانی تا قیام حضرت قائم محدود نمود.

(دیده ابابکر نتوانست بیشتر به بیند و پیش بینی کند که غیر عرب هم مسلمان خواهد شد)

و مصیبتی از این برای اسلام ناگوارتر دیده نشد که امتیازات تقوائی تاج افتخار خود را برداشته از قصر مساوات و مواخات خارج شده جای خود را در سقیفه به منا امیر و منکم وزیر و تقسیم امارت و وزارت بین دو قبیله عرب بدهد.

طولی نکشید که «منا» به امارست رسید و باز «منائی» را به وصایت و ولیعهدی به «امارت» و «منای» دیگر را از راه شورا به «امارت» رساند و «منکم» را نیز هر کدام خود صاحب شدند و تفضیل عرب بر سایرین غیر از عرب (عجم) آغاز گردید.

و از دستوراتی که عمر به حکام خود داد این تفضیل آشکار است که در کتابها به تفصیل آمده و جای نوشتن اینجا نیست.

منا امیر و منکم وزیر به ت مام معنی یک امر دنیائی است که تصاحب «وزارت» پس از رسیدن به «امارت» آنرا کاملا تائید و مستحکم می نماید.

یعنی اگر من که ابابکرم خلیفه شدم انصار هم وزیر میشوند.

(اگر ابابکر خلیفه نمیشد روایت عایشه که گفت پیامبر اگر

خلیفه معین میکردند ابابکر بود و عمر و ابوعبیده چگونه تلقی می شد؟)

منا امیر و منکم وزیر بنابر مقتضیات انتخاباتی آورده شده و نمی تواند یک امر مذهبی بوده باشد و خالی بودن طرفین این تقاضا از مطالب دینی آنرا تائید مینماید.

منا امیر و منکم وزیر باتکای فرامینی که جانشینان اولین «امیر» مبنی بر تفضیل عرب بر سایرین صادر نمودند نمیتواند چیزی جز در خواست مقام «امارت» بوده باشد.

منا امیر و منکم وزیر با توجه به پیدایش انقلاب های ضد عربی که هیچگونه روش ضد اسلامی در آنها دیده نمیشد و شعوبیه که شعار اسلامی «التسویه بین العرب و العجم» داشته از آنجمله می باشند که اسلام را بجان و دل پذیرفته زیرا کردار و گفتار احکام اسلامی را خلاف آنچه اسلام داشت می دیدند.

منا امیر و منکم وزیر نمیتواند جانشین الائمه من قریش باشد زیرا تقاضای منکم وزیر از غیر قریش شده و وزارت نیز نوعی امامت می باشد.

منا امیر و منکم وزیر بر خلاف آنچه نبی گرامی فرمودند که علی وزیر من است و علی از قریش می باشد روشنگر درخواست مقام دنیائی میباشد و لاغیر.

منا امیر و منکم وزیر و تعیین وزیر قبل از رسیدن به «امارت» فقط برای این است که وزیر و همراهانش در رسیدن به «امارت» کمک کار

امیر باشند یا حداقل دست از روش رقیبانه برداشته نقش رادع و مانع نداشته باشند.

منا امیر و منکم وزیر بدلیل آنکه وزارت را به کمک امارت طلبیده نمیتواند یک امر خدا پسندانه بوده باشد.

منا امیر می تواند جانشین تکالیف احساساتی شیخ قبیله و رئیس طایفه شود بدلیل آنکه منکم وزیری بدنبال داشت که از مرحله زبان به عمل گرایشی نکرد. و این «انتخابات» مقدار زیادی بدل «اسلام» شناخته میشود.

منکم وزیر و شخصیت دوم برای سرپرستی مسلمین در نظر گرفتن یعنی ما نمیخواهیم ما نمیتوانیم خود را تسلیم «قدرت اداره کننده مسلمین» نمائیم اما منا امیر یعنی با وجود این باید متقاعد به برتری ما گردید.

منا امیر یعنی اراده کسب قدرت و منکم وزیر یعنی کوچک گرفتن کسب قدرت قبل از انتخابات!

منا امیر یعنی من و ما به اتکای اعتماد به خودمان باید به سرپرستی مسلمانان برسیم و منکم وزیر یعنی اگر شما بعلت عدم اعتماد به خودتان مبتلائید ما شما را موظف به پذیرش سرپرستی مسلمانان میشناسیم.

بدون شک ارزش یک اعتقاد مذهبی کمتر از ارزش حتی یک حقیقت کسب قدرت بعنوان سرپرستی است و در اینصورت منا امیر و منکم وزیر در برابر قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من کنت مولاه فهذا علی مولاه ادامه اعتقاد مذهبی و کشش خواسته های نبی خاتم نیست و این مطلب تکرار شده مطالب اول کتاب است که طرفداری از علی و

قبول نص صادره درباره ولایت در برابر انتخابات سقیفه که حتی برای یک مرتبه کلمه سقیفه از زبان پیامبر جاری نشده عاقلانه است.

ابوبکر گفت انصار در مسئله خلافت حقی ندارند عملا تا زمان عباسیان وزیری تعیین نشد و کسی در مسئله وزارت هم که وعده داده شده بودند حقی نداشت.

ابوبکر گفت کاش مسئله خلافت را از پیامبر پرسیده بودم اما عمر گفت هر کس مردم را به چنین بیعتی دعوت کند بیعت او و کسانیکه با او بیعت میکنند رسمیت ندارد.

ابوبکر را با عمر مقایسه نمائید همانست که در اول کتاب آوردم ابابکر گذشته را حواله به پیامبر می دهد و آینده را به وزارت و عمر انتخابات سقیفه را تخطئه کرده حتی دست بردار نبوده در زمان خلافتش هم انتخابات سقیفه را فلته میخواند.

نحوهٔ انتخاب خلفاء

برای صحت انتخاب ابابکر - عمر - عثمان و علی به خلافت تائید اهل حل و عقد از واجبات است یعنی بر فرض تصدیق اجماع بر صحت انتخاب نامبردگان، صحه بر درستی و نادرستی برگزیدگان و انتخاب کنندگان و امور جاری بعهده اهل حل و عقد است.

ابابکر به سقیفه وارد شد پس از سر و صدا و اختلاف شدید بشیر و سپس عمر و ابوعبیده جراح با وی بیعت کردند و بتدریج بقیه تاسی

کرده و عده ای نیز مخالفت کردند یعنی (سلیم بن قیس الکوفی متوفای 50 هجری قمری در کتابش مغیره بن شعبه را اولین کسی میداند که با ابابکر بیعت کرد و دوم بشیر را).

انتخابات سقیفه تدریجی بود همه مسلمانان بلکه همه اهل مدینه آنها که می بایست رأی بدهند در آن شرکت نداشتند - مردم خارج از مدینه و مکه علاوه بر شرکت نداشتن در سقیفه برخی هم از پرداختن زکوه پس از اطلاع بر انتخاب ابابکر بعلت برسمیت نشناختن خلیفه برگزیده سرپیچی کردند.

(برخی از مهاجران نیز چندی بعد از بیعت کردند پشیمان شدند و نسبت فلته دادن به انتخابات مذکور از طرف عمر نوعی پشیمانی بود که شرح داده خواهد شد).

حضرت علی و کلیه بنی هاشم و عده ای از صحابه که در خانه نبی گرامی بودند از بیعت خودداری نمودند.

سرانجام هم عمر انتخابات مذکور را «فلته» خواند که مخالفت عمر را بدینوسیله میتوان علیه سقیفه اعلام نمود.

صدای اجماع، اجماع همه جای مدینه بلند بود و منظور حفظ بیضه اسلام و سرپرستی از نگهداری وحدت اسلامیان برای همگان موجب افتخار و وسیله تبلیغاتی شده بود که ناگهان صداها در گلوها خفه شود یا همه انگشت به لب گزیدند که چه شد چه شد؟

انتخاب شدن عمر بوصیت ابابکر و ولیعهدی آیا معنای بی اعتنائی به اجماع را نمیدهد؟ و چه خوب بود یا پیامبر هم ابابکر را به وصیت

معرفی فرموده باشند یا عمر هم مانند ابوبکر از طرف اجماع انتخاب گردد ولی به زودی همه اشکال و ایرادها برطرف شد زیرا دیگر دانستند هر وسیله ای که بتواند شخص را بمقام مقصود برساند همان حق و درست است و اینک نه اجماع و نه وصیت بلکه شورا حق است!

اجماع انتخاب کننده ابابکر به تائید اهل حل و عقد نرسید - انتخاب شد بوصیت ابابکر به تائید اهل حل و عقد نرسید و اینک شورا که محدود به زمان و محدود به مکان و محدود به افراد است چه میتواند باشد؟ محدود به زمان که اگر تا سه روز به توافق انتخاباتی نرسیدند بدستور عمر هر شش نفر عضو شورا گردن زده شوند. محدود به مکان که در خانه ای باشند و از حوزه انتخاباتی خود خارج نشوند تا آنکه عثمان انتخاب شود! یا هر شش نفر کشته شوند!

محدود به افراد بلکه محدود به یک نفر زیرا حق وتو به عبدالرحمن دادن که شوهر خواهر مادری عثمان است و سعد دشمن علی نیز در کنار آنهاست بدون شک عثمان را انتخاب خواهد کرد یا همه کشته خواهند شد.

سعد که خویشاوندانش در غزوات بدست حضرت علی کشته شده بودند آنچنان روش خصمانه ای نسبت به حضرت داشت که حضرت فرمود فصفی رجل نصفته - و مال الاخر لصهره و ضمن اشاره به خویشاوندی عبدالرحمن با عثمان به دشمنی سعد با خود را برابر با خویشاوندی آنها برابر و بقوت آنها دانست).

عایشه خیلی مایل بود که روش انتخاباتی پدرش (جانشین

بوصیت معین کردن) توسط عمر نیز بکار برده شود و عمر نیز وصیت کند تا یکی انتخاب گردد و بهر نحو است علی برگزیده نشود از جمله روزی به عبدالله عمر گفت به پدرش عمر پیغام برساند به وصیت خلیفه بعدی را معین نماید (لا تدع امه محمد بلا راع. استخلف علیهم و لا تدعهم بعدک هملا فانی اخشی علیهم الفتنه) که مردم دچار فتنه نشوند.

ابابکر با اجماع کوچکی از مسلمانان که به تدریج بیعت کردند عمر به وصیت ابابکر - عثمان به نقشه عمر انتخاب شدند و حال آنکه نظر عایشه این بود که عثمان به وصیت انتخاب شود تا وحشت احتمالی انتخاب شدن علی از راه غیر وصیت نیز در میان نباشد ولی در هر سه حال بنا بر آنچه نبی گرامی فرمودند و شیعه و سنی آن را نقل کرده اند «علی مع الحق و الحق مع علی حیثما یدور» و همیشه و هر جا علی برود حق با او میرود و نه تنها اهل حل و عقد در فصول انتخاباتی و وصایت کنار بودند و حق نیز در خانه نبی به کفن و دفن مشغول یا در خانه شورا یا خانه خود زندانی بود اما انتخابات وی علاوه بر آنکه به نص صادره حق میپوشاند اجماع بزرگی نیز در این کار دخالت داشت و مخالفت عایشه ای که اجماع را برای پدرش و وصیت را برای عمر و عثمان قبول داشت و روشهای خصمانه طلحه و زبیر مفهوم «علی مع الحق و الحق مع علی» استحکام بیشتری بخشید.

زیرا همه مردم که منتظر بودند ابابکر یکی را معین کند و عمر یکی را معین کند چنین انتظاری را آیا از نبی گرامی نداشتند؟ و آیا

عایشه پدرش را و عمر را بر شوهر بزرگوارش ترجیح داد که به آنها گفت اگر پس از خود جانشین معین ننمائید مردم دچار فتنه میشوند اما چنین یادآوری را به شوهر نکرد؟

مگر این احساس را داشت که نبی گرامی میل داشت مسلمانان پس از رحلتش به ورطه نزاع و اختلاف افتند اینجاست که بار دیگر میگوئیم:

روانکاوی اقتصاد بر بهترین ساختن قلمرو اقتصاد یا توجه به در آمد سرانه است و روانکاوی جامعه بر دست سازمان بخشی محیط که احساس آزادی در آن شود یا دادن آزادی به افراد و روانکاوی از علی و سقیفه اینکه یا سقیفه را مطابق خواست علی درست کنند که علی به آنجا برود یا علی را مطابق وضع سقیفه بسازند که در انتخابات سقیفه شرکت نماید.

اما علی از کودکی در دامان پیامبر درست شد ولی درست شد که به سقیفه نرود و اگر به سقیفه میرفت چناچه هیچ کس نمی گفت من میگفتم که علی مع الحق و الحق مع علی حیثما یدور و با شرکت همین علی در انتخابات سقیفه مغایرت دارد.

معجزۀ قرآن

«مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم» آیه شریفه ای است که مردم یا کشتن شدن نبی گرامی و در تعقیب آن عقبگرد مردم را بوضع قبلی

می رساند.

اولا قرآن که معجزات فراوانی از لحاظ غیبگوئی های مربوط به زمانهای دراز دارد چرا درباره رحلت نبی گرامی صراحت ندارد و کشته شدن یا مردن را مطرح میسازد؟

خوب بود اگر محمد قرار است بمیرد کلمه مردن را آورده باشد و در غیر اینصورت کشته شدن!

اما اگر گفته بود:

محمد خواهد مرد، شرکت حضرت در غزوات بی ارزش و پاداش بود و مسلمین میگفتند محمد بنا بر آنچه قرآن میفرماید کشته نمیشود و روئین تن است و در نتیجه مسئله فرماندهی حضرت نیز خدشه دار می شد.

اگر گفته بود محمد کشته خواهد شد جنگ از صورت خاص خود خارج شده مردم متوجه و مراقب حضرت بودند و بسیاری از نظرات جنگی برای دفع دشمن صرف حفظ و مراقبت از حضرت می شد.

اگر گفته بود محمد کشته خواهد شد بسیاری از مسلمین تا دامنه قیامت بر همین مسئله اختلاف کرده و بجان یکدیگر افتاده کشته میشدند یا می کشتند از جمله بسیاری میگفتند عمر با لیهجر گفتنش سبب قتل پیامبر شد، یا پیامبر ملتهب در تب و تاب را عصبانی کرده که دستور دور شدن عیادت کنندگان را که مرتبه ای بالاتر از میهمانان دارند داد و در نتیجه بر شدت بیماریشان افزوده شده و موجبات رحلتش فراهم

آمد.

چنانچه گفته شده بود محمد خواهد مرد این سخن امام که ما منا شهید او مسموم است پایه متزلزلی پیدا میکرد و اینک با توجه به اینکه حضرت را مسموم کردند سازگاری خاصی بین آیه شریفه و سخن امام در این مورد مانند سایر موارد دیده میشود.

و مهمتر آنکه معجزه قرآن اینست که دو کلمه را آورده «مات» «قتل» و نشان داد که مردم جهان نیز درباره رحلت حضرت بر همین دو کلمه اند یک دسته گویند نبی گرامی مرد و دیگر دسته عقیده دارند که در اثر مسمومیت بقتل رسید.

(با روانکاوی «رفتار شناسی» به اینکه حضرت را مسموم کردند یقین حاصل مینمائیم.)

قسمت دوم آیه «انقلبتم علی اعقابکم» بر عکس قسمت اول محدود جنبه واحدی تخصیص یافته و آن هم برگشتن به عقب است، چه محمد بمیرد چه کشته شود عقب گرد هست و نمی توان اعجاز قسمت اول را با وقوع آن بصورت مات او قتل پذیرفت و در وقوع انقلبتم علی اعقابکم به تردید و شک افتاد.

و مهمتر آنکه عقب گرد را هم نمی توان به چیزی جز عقب گرد از اسلام که در سقیفه خلاصه میشود تصور نمود.

و اینکه برخی عقب گرد را به اهل رده و کسانی که از دادن زکات سرپیچی کردند نسبت میدهند درست نبوده عدم پرداخت وجوهات الهی اسلامی برای کسیکه مسلمان مانده است او را به برگشت به عادات

قبائل و رسوم قومی نمیتوان منسوب نمود و قرآنی که می خواهد در حجم یک کتاب معتدل باقی بماند و محتوی همه علوم باشد هرگز بخاطر عدم پرداخت مالیات اسلامی چند اقلیت کوچک که در دورترین منطقه زندگی داشتند نخواهد کرد

و حق این است که در مقام مقایسه مواقعه سقیفه را بعنوان عقب گرد انتخاب کنیم تا «انقلبتم علی اعقابکم» را که قرآن بلافاصله پس از مات، او قتل، آورده تحقق یافته و ارتباط بین رحلت و سقیفه را در همین فاصله پشت هم بپذیریم.

انصاف این است

نه از طرف نبی گرامی نص صادر شد درباره اینکه مردم جمع شوند یکی را خلیفه سازند و نه نص بود که خلیفه ای بوصیت خلیفه ای معین شود و نه نص که خلیفه ای را در شورا برگزینند و اگر فرض کنیم درباره جانشینی و ولایت حضرت علی هم نص صادر نفرموده باشند تازه مسئله امکان انتخاب علی با سایرین برابری میکند با این تفاوت که ابابکر در زمان خلافتش آرزو میکرد کاش مسئله خلافت را از رسولخدا سؤال کرده بودم و عمر بر انتخاب ابابکر خط بطلان و فلته کشید. (1)

1- بسیاری از علمای سنت و جماعت از جمله عبدالفتاح عبدالمقصود در صفحه 97 الامام علی گوید ابابکر و عمر مسئله جانشینی را پرسیدند نبی گرامی علی را تعیین فرمودند و گفتن عمر که انتخابات ابابکر شر بود آیا جائی از آن فلته به خودش که از طرف ابابکر معین شده نمیرسد؟.

اینکه ابابکر در آغاز ابوعبیده و عمر را جلو انداخت و گفت «قد رضیت لکم احدین الرجلین» و دو نفر مذکور را شایسته مقام خلافت معرفی نمود آیا دلیل بر این نیست که اگر ابوعبیده هم به خلافت رسیده بود مورد تائید بود و در اینصورت معلوم میشد که ابابکر خود باور داشته که نص درباره خلافتش صادر نشده و اگر شده بود حق نداشت آنرا پیش کش عمر یا ابوعبیده کند.

همانگونه که ابابکر گفته است آرزو میداشت که درباره خلافت از پیامبر پرسیده باشد.

آیا فکر اینکه درباره یکی نص جانشینی صادر شده باشد در خواننده وجود دارد؟ اگر دارد بقراری که درباره ابابکر گذشت و نمی توان وی را مشمول آن نص پذیرفت آیا جز علی می توان شخص دیگری را معرفی نمود؟

نماز جماعت!

ایستادن ابابکر جای پیامبر به امامت نماز جماعت آیا می تواند پایه و اساسی برای خلافت ابابکر باشد؟ این نماز را عده ای نماز صبح برخی ظهر و گروهی عصر و یا عشاء ذکر کرده اند، اختلافات دیگری نیز درباره آن نوشته شده است که اشکال حتی وقوع چنین جانشینی امامت مذکور را بیشتر می نماید!

فرض آنکه ابابکر نمازی بجای پیامبر در هنگام بیماری حضرت

جای آورده باشد آیا می تواند با توجه به آنچه:

1- درباره علی که نسبت به پیامبر چون هارون نسبت به موسی است.

2- ابابکر آرزومند است مسئله جانشینی را از نبی گرامی پرسیده باشد.

3- عمر انتخابات سقیفه را شر و فلته خواند.

4- هر مسلمانی می تواند امام جماعت باشد و برای برادران سنی با عدالت نیز شرط نیست و هرگز امام جماعت شدن دلیل بر این نیست که وی امام جامعه همه خواهد بود.

5- تاریخ گواه است که ابابکر در آنزمان که گفته می شود امام جماعت به جانشینی پیامبر بوده است به دستور آنحضرت در جیش اسامه مجبور به شرکت بوده است.

6- جز عایشه از دیگری نقل نشده که پیامبر دستور دادند ابابکر بجای ایشان به نماز برود.

7- آمدن پیامبر به مسجد و در حال بیماری به نماز ایستادن آیا جای آن دارد که سر و صدا راه بیاندازیم که ابابکر به پیامبر اقتدا کرد و مردم به ابابکر - پس می توان گفت بلال به پیامبر اقتدا کرد و مردم به بلال - عمر به پیامبر اقتدا کرد و مردم به عمر - و هر مامومی به امام اقتدا کرد بقیه مردم به آن ماموم.

مگر ممکن بود ابابکر در نماز کنار برود و بقیه مردم با ابابکر از پیامبر روی گردانده به ابابکر اقتدا نمایند که ذکر این مطلب

ضرورت یافته است: ابابکر به محمد و محمد به ابابکر اقتدا کردند.

8- برخی نوشته اند که عمر مأمور جانشینی به امام جماعت شد.

9- برخی نوشته اند که رسول الله به عمر دستور داد و بلال واسطه شد که ابابکر را جانشین کنند و ابابکر به نماز رفت.

10- گروهی آورده اند که عمر بدون اجازه به امامت ایستاد و پیامبر دستور دادند که ابابکر برود و همان نماز را دوباره با مردم بخواند.

11- چند نفری نوشته اند نبی گرامی به ابابکر دستور دادند و ابابکر به عمر گفت و عمر حاضر به اطاعت از ابابکر نشد.

12- پیامی که رسوخدا به ابابکر یا عمر فرستادند توسط چه کسی بود؟ در آن اختلاف است و چند نفر را معرفی کرده اند.

13- برخی گویند پیامبر از منزل به مسجد آمدند و بعضی گفتند که سرشان را از پرده بیرون آوردند و با مردم نماز خواندند (با توجه به اینکه مسجد و خانه نبی گرامی وصل بهم بود.)

14- برخی گویند پیامبر آمد و ابابکر را کنار زد و نماز را خواند - بعضی گویند جلو ایستاد و قرائت را از آنجائی که ابابکر خوانده بود شروع فرمود و گروهی گویند پیامبر به ابابکر اقتدا کرد.

15- برخی گویند: پیامبر طرف راست ابابکر بود و بعضی چپ گفته اند.

16- عده ای گفته اند در تمام مدت بیماری ابابکر بجای حضرت

نماز خواند و گروهی هفده نماز و برخی سه روز - شش روز و ... و پاره ا ی فقط یک نماز را گفته اند.

17- پیامبر روز اول - دوم - سوم .... ششم - نماز ظهر - نماز عصر و ... را فقط بیرون آمد و ابابکر را کنار زد و خود ایستاد.

18- ....

بهر صورت آنقدر درباره نماز خواندن ابابکر بجای رسولخدا اختلاف است که اگر اختلاف هم نبود و می شد آنرا باور بدارند تازه امام جماعت شدن بجای دیگری لازمه پیشوائی داشتن و بخلافت رسیدنش نبوده است.

نماز ابابکر و نص علی

برای اینکه ابابکر را در امر خلافت پایه و اساسی دهند نوشته اند که ابابکر بجای پیامبر نماز خواند و برای آنکه نص صادر شده از طرف نبی گرامی درباره علی را بی پایه و اساس سازند، نوشته اند.

چرا علی به سقیفه نیامد و از حق خود بوسیله نصوصی که داشت دفاع نکرد؟ یا حداقل یکی از ساکنان «خانه» را نفرستاد تا به نصوص از خلافتی که حق اوست استدلال کنند؟

جوابش را خود حضرت داده و می فرماید:

وطفقت ارتای بین ان اصول بیدخداء و اصبر علی طخیه عمیا<

فرایت ان الصبر علی هاتا احجی (چنین در اندیشه شدم که آیا با دست خالی حمله کنم و یا بر تاریکی کور صبر نمایم، بلکه چنین عاقلانه تر تشخیص دادم که صبر کنم) و در جای دیگر اشاره به پیدا شدن یار و یاور کرده می فرماید:

چون هم اکنون یار و یاور دارم حجت قائم شده است و برای جلوگیری از اسراف کاری ستمکاران و گرسنگی و بیچارگی مظلومان خلافت را میپذیرم و در صورتیکه این مسئله (کمک به مظلوم و دشمنی با ظالم) نبود همانگونه که از اول حقم ربوده شد بار دیگر نیز آنرا واگذار میکردم.

(اما والذی فلق الحبه و برء النسمه لولا حضور الحاضر و قیام الحجه بوجود الناصر و ما اخذ الله علی العلماء الا یقدروا علی کظله ظالم و لا سغب مظلوم لا لقیت حبلها علی غاربها و سقیت اولها بکاس آخرها سوگند به پروردگاریکه دانه را شکافت و موجودات صاحب حیات را آفرید اگر حاضران حضور بهم نرسانده و یاوران نبودند و حجت بر پا نمیگردید و بر این اساس که اگر خدا دانشمندان را از اسراف ستمکاران و بیچارگی مظلومان کیفر نمیداد ریسمان خلافت را بر کوهانش می انداختم و با همان جام اول آخرش را نیز سیراب مینمودم).

(فنظرت فاذاً لیس لی معین الا اهل بیتی فضنت بهم علی الموت نگریستم یاوری و معینی جز خانواده ام ندیدم که مرگشان در پیش بود و کاری نمیشد.)

امام در چند مورد اشاره دارد که اگر چهل نفر با من بودند قیام

میکردم و در نامه ای که معاویه به علی نوشت و حضرتش را سرزنش کرد که قصد قیام علیه خلفا را در صورت بدست آوردن چهل یاور داشته است حضرت آن را انکار نکرد و در هر صورت دو مسئله برای حضرت فوق العادگی داشته است:

1- به ریشه اسلامی که تازه روئیده شده است و همانند نهال گلی است که تاب و توان برابری با ناملایمات ندارد صدمه وارد نباید آورد.

2- احقاق حق با داشتن حتی چهل تن یار و یاور مورد اعتماد و لو آنکه غلبه در مرحله احتمال بوده باشد منظور بوده است.

توجه فرمودید که نظر صائب حضرت درباره احقاق حق کردن و قیامش علیه سقیفه بخاطر ملاحظه از بین رفتن خودش نبود بلکه در اینکه مسلمانان به اختلاف خواهند افتاد و قطعاً ثقل اصغر و عترت نبی گرامی نیز بکلی از بین خواهند رفت در نظر بوده و چه بسا بدون جنگ و خون ریزی علی را خانه نشین ساخته وی را متهم به کار شکنی در بین مسلمین میکردند و اگر تاریخ هم اکنون به خانه نشینی علی اشاره دارد به اینکه همانند سایر مخالفان اسلام معرفی می گردید جای شکی نیست.

من عقیده دارم فرستادن شخصی از «خانه» به «سقیفه» برای استدلال از حق علی لزومی نداشته کلمات و جملاتی که دیگران به زبان راندند استدلال از حق علی بلکه اتمام حجتی بود:

منا امیر و منکم وزیر - الائمه من قریش و ... آیا نشانی از

این نبود که کلمات امیر - وزیر - ائمه - خلیفه در ذهن تمام کسانی که میخواستند با شرکت در سقیفه امیر - وزیر - امام - خلیفه معین نمایند بوده است؟

چه خوش گفته است مرحوم محمد رضا المظفر (1) آیا وقتی میشنویم پیغمبر میگوید «هذا الامر لا ینقص حتی یمضی فیهم اثنی عشر خلیفه کلهم من قریش» همانطور که در کلمه قریش شک نداریم در کلمه خلیفه هم شک نداریم.

پس چرا همین معنائی را که از کلمه «خلیفه» در این روایت می فهمیم، از کلمه «خلیفتی» در روایت «ان هذا اخی و وصیی و خلیفتی فیکم او من بعدی - فاسمعوا الیه و اطیعوا» که بزرگان شیعه (2) همه به نقل از کتاب های اهل تسنن آورده اند نفهمیم؟

(اضافه شود که ما میگوئیم چرا عمر دو مرتبه تا نزدیک «خانه» آمد و برای آنکه مردم بدون سرپرست نمانند و اختلاف نیفتد ابابکر را خواست تا فوری با وی به سقیفه بیاید که انصار برای تعیین خلیفه پیشی نگیرند اما به «خانه» نیامد تا علی و ابابکر هر دو را مطلع سازد که باتفاق به سقیفه بیایند و اختلاف بوجود نیاید؟).

1- اسرار سقیفه ترجمه آقای محمد جواد حجتی کرمانی.
2- سید میر حامد حسین صاحب عبقات و فرزند گرامیش سید میر ناصر حسین - سید شرف الدین - علامه امینی بزرگانی که از احقاق حق علی عمری را گذرانده و زحمت ها کشیده اند و نیز محمد رضا المظفر رحمه الله علیهم.

اثر کلی و مطلق سقیفه بر تاریخ

نتیجه کلی تنها یک سخن تبلیغاتی در سقیفه «منا امیر و منکم وزیر» جداسازی «امامت» از «خلافت» بود که بصور گوناگون در تاریخ چهارده قرنی هجری اسلامی نمودار گردیده است.

تشیع همیشه به «اسلام مظلوم برهبری امام» در برابر «اسلام ظالم برهبری خلیفه» معتقد بود و تسنن نیز بر رهبری اسلام مظلوم حداقل به عنوان مفتی دینی صحه درستی می گذاشت و شیخ سلیم و شیخ شلتوت و بسیاری از نویسندگان بزرگ اهل تسنن (1) قدمی فراتر گذاشته علی و یازده فرزندش را مرجع دینی و حتی امام مربوط به حدیث نبوی الائمه من قریش بعنوان پیشوا معرفی کردند.

از اینقرار چنانچه پس از گردآوری عقاید و افکار شیعه و سنی معدل گیری بعمل آوریم تنها میتوان اثر کلی و مطلق سقیفه را در طول زمان اسلامی چنین آورد:

اسلام محمد بر مبنای امتیاز بخشی به تقوا که با «ان اکرمکم عندالله اتقیکم» پایه و اساس جامعه شناسی و معدلتخواهی داشت بوسیله علی و امامت فرزندانش بدست «مذهب تاریخ» سپرده شد و اسلام سقیفه بر مبنای تقسیم امتیاز منا امیر به مهاجر و منکم وزیر به انصار و دادن همه امتیازات به عرب از ابابکر شروع و بوسیلهٔ امویان و مروانیان و عباسیان

1- نام بسیاری از آنها در یادنامه علامه امینی آورده شده است.

با ترجیح دادن عرب بر عجم به «حاکمیت تاریخ» واگذار گردید.

یعنی اسلام انترناسیونالیستی آسمانی بوسیله امویان و عباسیان به اسلام ناسیونال شیطانی تغییر شکل داد!

خلاصه تر آن که تاریخ شاهد اسلام محمد از طریق امامت و اسلام سقیفه از راه خلافت گردید و کشش تاریخ هنوز برای مدتی شاهد دو نوع تقسیم است که هر دو به یک مسئله ختم میشود:

اسلام محمد از «خانه» شروع و پس از «خانه نشینی علی» و «اسلام مظلوم برهبری امام» به «اسلام حجت منتظر» که روزی ظاهر خواهد شد می رسد.

اسلام سقیفه از ((سقیفه)) شروع و پس از ((خلافت مدینه)) به ((دربارهای دمشق و بغداد)) منتقل و اینک به اسلامی رسیده که منتظر آنست ((حجت منتظر)) از اولاد امام حسین (و بعقیده چند نفری از اولاد امام حسن) متولد شود و بظهورش اسلام تجدید شود.

شیعه و سنی هر دو به ظهور حضرت مهدی فرزند امام حسن عسکری معتقدند زیرا هیچ واقعه ای به اندازه ی غدیر خم - عاشورای حسینی - ظهور مهدی از طرف نبی گرامی و تاریخ به استحکام قطعی وقوعی و تواتر نرسیده است.

ولی شیعه از اسلام محمد تا کنون هرگز ارتباطش با خدا قطع نشده و همیشه حجت خدا واسطه ارتباطی شیعه با خدا بوده.

و اینک نیز حضرت مهدی در این پیوستگی همه را مفتخر ساخته اند اما برادران اهل تسنن گویند ظهور مهدی قطعی است اما در نزدیکی

های ظهورش (چهل سال قبل از ظهور) متولد خواهد شد.

در اینصورت پس از برچیده شدن مقام خلافت و سلب افتخار (رضی الله عنه) از پیشوا برای اهل تسنن نمیدانیم تا ظهور مهدی ارتباط با خدا آیا فقط با کسب قدرت حکومت کافی بنظر می رسد؟ سؤالی که اینجا بنظر می رسد و پرسیدنش لازم است اینکه:

آیا با قبول حکومت و امامت حضرت مهدی چگونه و از چه طریق اسلام محمد به حضرتش رسیده و خلافت و امامت هر دو حق ایشان است؟

ایا از سقیفه، معاویه و یزید و هارون و متوکل و ...

آیا حضرت مهدی بیشتر بامام حسن عسگری پدرشان و امام علی جدشان شباهت خواهد داشت یا به امویان و عباسیان؟

آیا حضرت مهدی بر کدام یک از مذاهب حنفی، شافعی، حنبلی، مالکی خواهند بود؟

آیا حضرت مهدی بر کار سر دودمان عباسیان صحه خواهد گذارد که اجساد تمام خلفای اموی را از قبرها نبش کرد و استخوانهای آنان را بآتش کشید و هر چه از بنی امیه بود بدم تیغ گذراند یا مامون عباسی که امین را کشت یا فلان خلیفه که همسرش او را خفه کرد و دیگری که بدست پسرش مسموم شد و آن یکی که کشته شد آیا حضرت وارث کدامین یک از این نفرات که ولایت ! از اسلام سقیفه بزمان حاضر کشانده اند خواهند بود؟

انتقال فکری عمر

بارها آوردم که نبی گرامی قلم و کاغذ طلبیدند و علت خواستن قلم و کاغذ این بود که چند نوبت اسامه بن زید که فرماندهی سپاه را داشت و بر اکثر بزرگان مدینه و کلیه کارگردانان سقیفه امیر معین شده و در خارج اردو زده بود به مدینه برگشت و نفراتی چند نیز در معیت وی بودند.

اکابر صحابی می دانستند پیامبر رحلت میکند و خالی کردن مدینه از آنها چیزی جز این می تواند باشد که پیامبر میل دارد مدینه خالی از رقیبان علی بماند تا راه خلافتش هموار بوده باشد و شرکت ندادن نزدیکان علی در جیش اسامه بیشتر این مطلب را تائید می کرد.

اصرار پیامبر که اسامه و همراهانش بسوی لشگر برگردند و اصرار اسامه و همراهانش که مرتب با مدینه در تماس باشند مقصود پیامبر را نقش بر آب کرد و همینکه رسول الله وضع را بدین منوال مشاهده فرمودند چه بهتر که نص صادر شده برای ولایت و خلافت علی بر کاغذ آید که نتوان در برابرش سرپیچی کرد.

لذا فرمودند قلم و کاغذ بیاورید تا (اکتب لکم کتاباً لا تضلوا بعده ابداً) نوشته ای برایتان بنویسم که پس از آن هرگز گمراه نشوید.

جمله «لا تضلوا بعده ابدا» همان جمله ای است که در غدیر خم از زبان پیامبر جاری شده و در ضمن معرفی ثقلین (کتاب الله و عترت) درباره عترت فرموده است اگر از آنها پیروی کنید هرگز گمراه نخواهید شد و این قرینه ای است که رسول الله می خواهد سفارش درباره علی را بصورت وصیت کتبی در آورد و عمر که در غدیر خم حاضر و مراقت بود این جمله را بیاد آورد که:

از ثقلین یکی علی است و دیگری کتاب الله است که ما را کافیست.

لذا صدائی بر این مضمون برآورد که درباره عترت چه سفارش شفاهی بعمل آید چه کتبی بعلت غلبه درد بر حضرت یا هذیان گوئیش ارزش وصیتی ندارد.

و انتقال فکری عمر از «غدیر» به «خانه» سبب تغییر مسیر «مذهب اسلام» به «تاریخ اسلام» گردید.

فروید که در تعریف روانکاوی چنین تشبیهی کرده است:

روانکاوی از انسان همانند پیدا کردن آن ماهی است که از دیدن موجی از دریا معلوم میشود یک ماهی از آنجا عبور کرده است ما را مجبور می سازد بگوئیم برای چه از عمر روانکاوی کنیم و حال آنکه ماهی بر آب عبور می کند و از موجی که بوجود آورده بحث کردن چه نتیجه ای خواهد داشت.

بیعت نکردن علی با ابابکر تا زمانی که حضرت زهرا در حیات بودند آیا خلیفه چهارم را تخطئه می کند یا خلیفه اول را شرکت نکردن علی در جنگهائی که بدستور و در زمان خلفای ثلاثه انجام گرفت آیا خلفاء ثلاثه را تخطئه می کند یا

خلیفه چهارم را.

عمر که به ابن عباس می گوید:

چون مردم نخواستند نبوت و خلافت هر دو در خانواده شما باشد نسبت به شما فخرفروشی کرده و خلافت را قریش برای خود برگزید؟ آیا خلیفه چهارم را تخطئه می کند یا دیگران را.

عمر که انتخابات ابابکر را «فلته» خواند که خدا آنرا از شر محافظت فرمود آیا خلفای ثلاثه را مشمول می شود یا خلیفه چهارم را.

ابابکر که می گوید مرا واگذارید و حال آنکه علی در میان شماست.

عمر که می گوید اگر علی نبود عمر بهلاکت می رسید.

ابابکر و عمر که با کسانی چند از بنی هاشم درباره خلافت بحث کردند و حال آنکه اگر به حق خلافت را برده بودند نباید با بنی هاشم بحث نمایند و این می رساند که زمینه روانی آزار دهنده ایشان چنین ایجاب می کرده است که شرح داده خواهد شد.

آیا همه و همه حساب خلفای ثلاثه را از خلیفه چهارم جدا نمیسازد؟ اگر می سازد چرا؟ و اگر نمی سازد چرا؟

جمله «لا تضلوا بعده ابدا!» که در بستر بیماری از حضرت صادر شد عمر را به یاد همین جمله انداخت که پس از معرفی ثقلین (کتاب الله - عترت) در غدیر خم و سفارش به پیروی عترت فرمود و عمر با گفتن ان الرجل لیهجر معرفی مجدد عترت را اجازه نداد و کتاب خدا را در آن شکافی که با دادن فاصله بین کتاب و عترت بوجود آورد قرار

داده به تنهائی کافی معرفی نمود (حسبنا کتاب الله) و بنابر آنچه از مفاد جملات نهج البلاغه درباره خلافت بر می آید همه و همه می تواند میزان بازشناخت خلفای ثلاثه و خلیفه چهارم باشد.

و در اینصورت باید گفت چگونه اهل تسنن هر چهار خلیفه را که در دو جبهه اند می پذیرند؟

ابوبکر و عمر که علی را مجبور ببیعت کردند آیا درست بود یا بیعت نکردن فرزند عمر و سعد وقاص و اسامه بن زید به علی و بی تفاوت بودن علی در برابر آنها بحدی که خود در جنگ جمل به طلحه فرمود محمد بن مسلمه و سعد وقاص و عبدالله بن عمر با من بیعت نکردند و ایرادی نکردم (بلکه به زور حتی فرزند عمر را برای بیعت به مسجد نیاورد).

چرا عاقل کند کاری که باز آرد پشیمانی؟

سقیفه یعنی جائی که سقف دارد و همان تیمچه فارسی است و چون بزرگترین ساختمان سقف داری بود که در مدینه از طرف خزرجیها ساخته شده بود و سازنده اش ساعده بن کعب بن الخزرج بود آنرا سقیفه بنی ساعده می گفتند و در آنجا گرد آمده مسائل خود را به شورا برگزار می نمودند و محل کسب و کار نیز بود.

اینک نبی گرامی رحلت فرموده و سعد بن عباده رئیس خزرجیها است.

انصار همان دو طایفه بزرگ اوس و خزرج بودند که نبی گرامی را به جان و دل پذیرفتند و مسلمان شدند و حضرت را در جنگ ها یاری نمودند و بسیاری از مشرکین مکه را کشتند.

بسیاری از اهل مکه کینه پدر کشی و تخم کین کاشی از انصار بدل داشتند، اینک نبی گرامی رحلت فرموده و انصار از ترس روی کار آمدن مهاجرین و انتقامی را که از آنها خواهند گرفت در سقیفه جمع شده اند تا با سعد بن عباده بیعت کنند.

حباب بن منذر یکی از خزرجیها بود، سخنرانی جالبی کرد و در ضمن به این حقیقت اشاره نمود که (و لکنا نخاف ان یلیها بعد کم من قتلنا ابنائهم و آبائهم و اخوانهم) می ترسم بعد از شما کسانی سرپرست شوند که ما فرزندان و پدران و برادرانشان را کشته ایم.

اوسیها که همیشه رقیب خزرجیها بودند اینک که بوسیله اسلام هر دو بیک نام «انصار» شناخته می شوند و هر دو از فرزندان و پدران و برادران مکی ها را کشته اند چنین صلاح دیدند که بدنبال خزرجیها بسقیفه بیایند تا سرپرست از انصار معین شود و از جهت مهاجران در امان باشند.

مهاجرین نیز بسقیفه وارد شدند طرفین تبلیغات خود را شروع کردند سخنی که بیشتر اثر کرد از ابابکر بود که گفت:

اگر خزرجیها می خواهند سرپرستی امر را بدست گیرند اوسیها کمتر از آنها نیستند و اگر اوسیها می خواهند زمامدار شوند خزرجیها از آنها کمتر نمی باشند و طرفین فراموش نمی کنند که هر دو کشته ها

و زخمی هائی از دیگری دارند که هر کدام به امارت برسند طایفه دیگر و مهاجران بر آن بمنصب رسیده سخت خواهد گرفت.

«ان هذا الامران تطاولت الیه الخزرج لم تقصر عنه الاوس و ان تطاولت الیه الاوس لم تقصر عنه الخزرج و قد کانت بین الحیین قتلی لا تنسی و جراح لا تداوی، فان نعق منکم ناعق فقد حبس بین لحی اسد نصغمه المهاجری و یجرحه الانصاری»:

خوانندگان دقت فرمایند:

انصار از ترس مهاجران جمع شده اند مهاجرین می آیند وانگه از مهاجرین می خواهد سرپرست مسلمانان شود.

انصار را که در ظل عنایت اسلام از رقابت قبائلی چشم پوشیده بفکر رقابت های خصمانه می اندازد و مهمتر آن که تهدید نیز می نماید که هر کسی بریاست برسد طایفه رقیب او با مهاجران علیه وی دست اتحاد یکدیگر را خواهند فشرد و چون یک جلد درباره روانکاوی ابابکر در پیش است شرح چگونگی قصد و ضمیر خلیفه اول را که قرار است رئیس المسلمین شود و چنین بین مسلمانها شکاف می اندازد به صورت روانکاوی شرح خواهم داد.

(بویژه توجه فرمائید که آیا خلیفه رسول الله شدن آیا احتیاج بچنین رفتار و حرکاتی دارد؟)

خزرجیها و اوسیها برقابت برخواستند (چون مطلب همه تاریخی است صرف نظر می شود) با ابابکر بیعت می کنند، سعد بن عباده و پسرش و چند نفری سرپیچی کرده از کردۀ خود پشیمان شده و با ناامیدی

خواستند که نزد علی بروند و با ایشان بیعت کنند اما:

زلیخا مرد از این حسرت که یوسف کرد زندانی***چرا عاقل کند کاری که باز آرد پشیمانی.

علی کشنده کفر

بازار پدر کشتی و تخم کین کاشی بسیار داغ بود که نمونه آن را دیدید که چگونه وسیله تبلیغاتی انصار و ابابکر قرار گرفت کینه ها در زمان رسول الله یا تحویل مراتب اخلاص و تسلیم می شد و همه را به حساب خدا از دل بیرون کرده بودند یا بعلت اینکه قدرت ظاهری نیز در دست رسول الله بود آن را در خود ذخیره داشته هر روز بر آن می افزودند تا آن که رسول الله رحلت فرمود و برای دسته دوم آن سنگینی که بر کینه ها فشاری داشت و در اندرون نگاه می داشت برداشته شد که دیگر آنچه بیشتر سبب عداوت یا معاونت می شد. همان پدرکشی بود و نمونه آن را ملاحظه فرمودید که چگونه در انتخابات سقیفه اعمال گردید.

(این کینه اگر بحساب خدا تسلیم و صاف نشده باشد در برابر سر مقدس حسین به عبارت کاش اجدادم بودند و می دیدند و در تصرف صحرای سینا بعبارت یوم به یوم خیبر عکس العمل داشت)

صاحب ذو الفقار هر کس را می کشت هم مبتلا بفقر این جهان می گردید و هم فقر آن جهان کیفیت کشته شدگان بدستش با آن همه کمیتی که بیش از هر کس داشت با قیاس و سنجش آنچه آورده آیا در چه حد و حدودی می تواند باشد؟

(عوام الناس تصور می نمایند ذو الفقار دو زبانه و دو نوک داشت که اگر چنین بود بکاری نمی آمد و حال آنکه دودم داشت و از هر دو طرف برنده بود و در فارسی بآن گرده گویند که قهرمانان در جنگها بدست می گرفتند)

علی بیش از همه برابر رسول خدا شمشیر زد بیش از همه شر کفار و مشرکین را دفع نمود و در نتیجه بیش از همه دشمن داشت آن هم دشمنی که مقتولش را در دو جهان مبتلا بفقر مادی مادی و معنوی معرفی کرده بودند از این قرار پس از رحلت رسول الله کسی حاضر می شود آنچه را نبی گرامی درباره علی فرموده اند بیاد آورد که از خلوص در اسلام برخوردار است و با چنین وضعی اگر خزرجیها پس از یاس بدست آوردن ریاست بطرف علی روی آورند این تنها یاد آوری کشتارهای دیگری است که مهاجرین با بدست آوردن قدرت از روی انتقام از انصار خواهند نمود.

و در نتیجه فکر عاقلانه آن است که کشتارهای قبلی فراموش شده و نگهداری از زندگان مقصود باشد ولی قصد خزرجیها در همان لحظات حساس بمیزان مقایسه در آمد و برخی پیشدستی بیعت با ابابکر را بعنوان شفقت آوردن مهاجرین و اینکه بدین وسیله قصد انتقام و کینه از دلشان زدوده خواهد شد ترجیح دادند و اوسیها نیز علاوه بر این از ترس مبادای به قدرت رسیدن رقیب (خزرجیها) با ابابکر در بیعت پیشدستی نمودند تا آنکه

روزگار تشخیص نشان داد که اسلام تنها با روی کار آمدن علی بمسیر اصلی خود باز خواهد گشت.

و علت آنکه در برابر ابابکر و عمر جنگهای داخلی بنام غیر مسلمان وجود داشت و در زمان علی حتی کارگزاران جنگ از نزدیکان رسول الله بودند همین بود که اسلام بمسیر اصلی خود بازگشته بار دیگر همه امتیازات در تقوا خلاصه شده و «ان اکرمکم عندالله اتقیکم» بر هر مسئله ای مقدم و برتر است.

و دیگر «عدل» جزء اصول دین است که با آمدن «امامت» همه مکانها را فرا گرفته برتری قبائلی و امتیازات قومی و تفوق عرب جای خود را به برادری انما المؤمنون اخوه و مساوات «فاصلحوا بین اخویکم» و مسئولیت «کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته» داده است و عدل و امامت نمی تواند از یک دیگر جدا باشد همانگونه که کتاب الله و عترتی.

قرآن و غدیرخم

ساکنان در «خانه» هر چند برای علی احترام قائل بودند باتکای حدیث ثقلین که قرآن و عترت با همند و قرآن ثقل اکبر و علی ثقل اصغر است قرآن کلام خدا را نیز فوق العاده محترم می داشتند.

آنها که در «سقیفه» بودند قرآن را بحد کفایت و حسبنا کتاب

الله فوق العاده می دانستند.

حافظان قرآن در صدر اسلام فراوان بودند که همه قرآن را از حفظ داشتند ولی آیاتی که بحیات فردی و امور شخصی پیوستگی داشت تقریبا همه و همه آن را می دانستند و در انحصار حافظان قرآن نبود.

مثلا آیه ای که درباره پذیرفته شدن توبه فلان شخص بود یا ... و از جمله آیه ای که آینده محمد رسول الله را به مرگ و یا قتل نسبت می دارد و آیه ای که محمد را در آینده در آغوش مرگ معرفی نموده ایشان را همچون سایر پیامبران که رحلت یافته اند برابر می دانست از آنجمله آیات بودند که تقریبا همگان از حفظ داشتند از این قرار کمتر کسی بود که به آینده رسول الله که برحلت می رسید مطلع نباشد.

اما چه شد که عمر جرئت کرد فریاد برآورد محمد نمرده است و بسختی همه را تهدید کند که اگر جز این بگویند یا باور کنند به کیفر خواهند رسید و در برابرش صدها نفر حافظ قرآن و هزاران فردی که رحلت قطعی پیامبر را از آیه قرآن می دانست بدون اعتنا بگذارند و بگذرند و به عمر تذکر خلاف گوئی ندهند؟

آیا همه و همه آیۀ مربوط بمحمد خواهد مرد را می دانستند و عمر نمی دانست؟

وقتی قرآن را که بین یدیه و در سینه مردم است با تهدید عمر به «ممن ارجف بموته» که هر کس شایعه مرگ پیامبر را پخش کند فراموش

شود چه اشکالی دارد که همین مردم بی تفاوت در برابر قرآن در برابر واقعه غدیرخم نیز بی تفاوت بوده از ثقلین (قرآن و علی) بنابر مصلحت دنیائی خود فقط برداشت های سودجویانه نمایند؟

نص صادر شده برای خلافت

چه شد که در سقیفه از آن همه آیه و حدیث و روایت که درباره علی از نبی گرامی شنیده شد و تقریبا همه آنها را می دانستند نامی و یادی نشد؟

طمع انصار بر بدست آوردن.

ترس انصار از اینکه مهاجرین بخلافت رسیده از آنها انتقام بگیرند.

ترس متقابل انصار از یکدیگر بصورت دو دسته اوس و خزرج که مبادا از دسته رقیب کسی امیر شود.

دلهره مهاجرین که سعد بن عباده از انصار یا دیگری بخلافت برسند و این حالت در سقیفه بحدی رسید که عمر چون بخلافت رسید از ترسی که در انتخابات سقیفه داشت گفت انتخابات «فلته» و شری بود که خدا آن را حفظ کرد و خلاصه ترس از بمقام رسیدن رقیب کمتر کسی را خارج از قلمرو التهاب و سرگردانی قرار داده بود.

افراد هر کشوری روز از دست دادن شخص اول در التهاب خاصی بسر می برند بویژه آنکه هرگاه اکابر قوم برای بدست آوردن

مقام، برقابت های خصمانه افتند و شدیدتر آنکه افراد کشور بدو دسته بزرگ تقسیم شوند که همیشه روش غیر دوستانه داشته اند (اهالی مکه و مدینه) و مردم عاصمه و پایتخت نیز علاوه بر آنکه با مردم اطراف در عرض یکدیگرند خود بدو دسته مخالف تقسیم شوند که همیشه روش خصمانه داشته و کشتار از یکدیگر افتخارشان بوده است (اوس و خزرج).

و اینک چند سالی است که در ظل عنایت نبی گرامی با هم دوست شده اند، بدون شک در چنین اوضاع و احوال یادآوری از نص تحت الشعاع مقام قرار گرفته و هیچ فردی از یک قبیله جرئت نمی کند جز شیخ قبیله خود از کسی برای احراز مقام نام ببرد مگر کسانیکه مشمول آیه شریفه «ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکه الا تخافوا و لا تحزنوا» بوده باشند.

آخر مگر کاغذی که استقامت ندارد بدرد می خورد، عمارتی که استقامت ندارد - گیاهی که استقامت ندارد انسانی که استقامت ندارد؟

اما انسان در چه مورد باید استقامت داشته باشد؟

بدنش را آنچنان آفریده اند که درد و رنج احساس کند و به اجبار در نگهداری و زنده ماندنش کوشش شود و اگر چنین نبود روح هر لحظه می خواهد بگسلد و بجای اولیه اش برگردد پس بدن باستقامت خلق شده و کمتر کسی است که در سلامتی اش نکوشد و آنچه باید استقامت کند جان آدمی است که اگر جز این باشد چون کاغذ بی

استقامت عمارت بدون استقامت گیاه بلا استقامت با مختصر وزش مخالفی در گمراهی است.

متأسفانه ما گذشته خود را با خود حمل می کنیم و گذشته ما چیزی جز خصوصیات آباء و اجداد ما نیست که قرآن در مذمت چنین کسانی که جمال گذشته آباء و اجدادی بودند کوتاهی نمی کند و هر چه به انسانهای اولیه نزدیک تر شویم این خصوصیات پست تر و دستخوش هیجان عاطفی بیشتر است و برخی از فرزندان سقیفه انقلبتم علی اعقابکم بودند.

چه مردم ملتهب و سرگردانی در سقیفه جمع شده اند چه مردم مخالف و خصم یکدیگرند؟

چه مردمی برگشته به اعقاب و قومیت و قبائلی و در اینصورت چه شد که تبلیغات براساس رقابت های قبل از اسلام صورت گرفت و چه شد ابابکر به اوس یادآوری کرد که خزرجیها دشمن اویند و به خزرج تذکر داد و فراموش نشود که اوسیها سابقه کینه و دیرینه با آنها دارند؟

معلوم است چه شد چه شد از مسلمانی سخنی نبود و همه از مهاجر و انصار بود و از سعد بن عباده رئیس خزرج و اسید بن حضیر بزرک اوس؟ نحوه بیعت کردن با ابابکر نشان داد که همه و همه چگونه رقیب یک دیگرند و چگونه اتحاد و اتفاق اسلامی را گذاشته و عقب گرد کردند.

آیا شرکت کنندگان در سقیفه که سراپای جسم و جانشان در التهاب و سرگردانی و رقابت و دشمنی و عادات پیشینیان غوطه ور بود

ص: 306

توانست از نص یاد کند یا بیاد بیاورد که ولایت کدام است؟

و اگر کسی بیادش می افتاد آیا در برابر شیخ قوم و رئیس قبیله چه جرئتی؟

نتیجه فراموش کردن نص؟

فرزندان سقیفه آنچنان کردند که پزشکی سر مراجعه کننده ای را بعلت سردرد از تن جدا کند!

اسلام بدون سرپرست است!

بسیار خوب هست!

برای درمان بشما مراجعه کرد؟

کرد!

چه کوششی برای درمانش انجام دادید؟

ابابکر را انتخاب کردیم!

آیا خودش این عمل را باور داشت یعنی بیماری جامعه را تشخیص داده بود چیست و درمانش را نیز می دانست کدامست یا آنکه داروی نشناخته ای را بخورد بیماری داد که تشخیصش نمی دانست چیست؟

خودش و آنها که مددکارش بودند درباره این عمل اقرارها و اعترافها داشتند.

ابابکر از جمله گفت کاش درباره خلافت از پیامبر پرسیده بودم

و عمر از جمله گفت این انتخابات «فلته» بود که خدا از شرش محافظت فرمود و نوبتی نیز در امان خلافتش گفت عبدالرحمن پسر ابوبکر از پدرش بهتر است.

بقراری که گفته شد سر بیمار مبتلا به سردرد را بریدند.

شیعه و سنی - واقعه کربلا - و هزاران انقلاب و جنگ و کشتار از این تغییر دادن مسیر بوجود آوردند که رنج آن را بیش از همه مسلمانان واقعی متحمل شدند و در صورتیکه علی را از اول پذیرفته بودند امروز جز اسلام - دینی با ایدئولژی توحید چنین خالص - در سراسر عالم دیده نمیشد.

بخود آمدن

کسانی که گران فروشی کرده اند در آخر عمر درمانگاه می سازند.

آنها که در ادارات بجای رفع معطلی مراجعه کنندگان هر روز کمیسیون را عنوان میکنند در دوران بازنشستگی بنزد سک و گنجشک گرسنه ته سفره میریزند گاه انسان به خود می آید و این گاه برای کسانی که حتی یکذره تصور دارند که با مردن پرونده دیگری برای آنها باز میشود و در دوران پیری حتمی است و درمانگاه ساختن و نان به حیوان گرسنه دادن پیش می آید.

گاه دیگر که انسان بخود می آید باور نکردنیهائی است که

پیش می آید.

کشتی در میان امواج خطرناک در محاصره و رقص است و انجام عمل خیر ذهنی فراوان می شود.

ماشین تصادف کرده در لابلای صندلیها بسلامت گیر افتاده نذر و نیاز زیاد است، از خطری بزرگ رهائی یافته سخنانی میگوید که معلوم میشود به خود آمده است، بخود آمده است چیزی جز اینکه خود را پذیرفته است نخواهد بود.

بدن را به انسان داده اند که رنج و درد احساس کند و برای زنده ماندن تلاش نماید و خود را نیز بپذیرد و خود پذیرفتن یعنی ارزش انسان بودن را ترجیح دادن و با خود آشتی کردن و اوضاع و احوال ناسازگار را توضیح دادن و از رویدادهای غیر قابل تحمل که پذیرا و هموار شده اند سخن گفتن و بالاخره با مشیت الهی پیوندی که خود باز کرده پیوند زدن و از جمله گاه های به خود آمدن گاه کلمه ای است که عمر در زمان خلافت گفت.

این وحشتناک بود که ابابکر و عمر و ابوعبیده و سالم وارد محلی شوند که در ملکیت بنی ساعده است و در آنجا همه خزرجیها جمع شده اند برای انتخاب رئیس قبیله اشان سعد که مقام خلافت به او واگذارند و موجودیت چهار نفر مذکور در برابر آن گروه چه وحشتناک و دلهره آور است.

اما پس از لحظاتی رعب آور بالاخره سعد زیردست و پا میرود که تهدید به هلاکت میشود و ابابکر برگزیده میشود.

عمر از سقوط حتمی و از چه ورطه خطرناکی رهائی جسته است که به خود آمدنش تا زمان خلافتش طول کشید این ورطه فوق العاده بوده است و هر چه زمان بخود آمدن با زمان غیر قابل تحمل فاصله دارتر باشد معلوم میشود واقعه هولناک تر است (و معاد در رأس همه این زمانها قرار دارد) و برای عمر چه وحشتناک و چه دلهره آور که در زمان خلافتش بخود آمده و ته سفره حالت فکری و روحی خاصی را که داشته جلو گرسنگان دربار خود ریخته و گفته است انتخابات ابابکر «فلته» بود و شر که خدا آنرا حفظ کرد.

عمر در آن لحظه بخود آمده یعنی خود را پذیرفته یعنی چیزی را که تصور میکرده دیگران درباره وی و ابابکر می دانند با آنچه خود یقین به آن داشته سازش کرده است و این گاه «فلته» گاه بخود آمدن عمر است و گاه «لولا علی لهلک عمر» که به کرات از عمر آورده شده گاه های دیگر عمر که باز هم بخود می آمده و چیزی را که میدانسته همه در ضمیر ناخودآگاه خود بعنوان برتری علی دارند با آنچه خود تعیین داشته سازش میداده است.

عرب عصر جاهلیت آخرین روز ماه شوال را «فلته» مینامید زیرا اگر قاتل پدر یا برادرش هم از آن روز میتوانست بسلامت در رود به چند ماهی وارد می شد که جنگ در آن ها حرام بود و نجات باور نکردنی نصیبش شده بود و انتخابات سقیفه نیز باور نکردنی پایان یافت و ابابکر به خلافت رسید و نیز فلته موضوعی را که حکم بآن نداده اند (رسول الله چیزی درباره اش نفرمودند) یا اتفاقی ناگهانی گویند که

باور نکردنی است همانند امر سقیفه.

به دیگران رفتن

بخود آمدن یعنی خود را پذیرفتن و به دیگران را رفتن یعنی دیگران نپذیرفتن و هیچ کس هرگز نمی تواند بین تصویری و تصوری را که از خود دارد با آنچه تصویر و تصور مردم درباره اوست سازش دهد.

خداشناسی خودشناسی است (من عرف نفسه فقد عرف ربه) و در اینجا قدر پیامبران الهی شناخته میشود زیرا خودشناسی بسیار مشکل است و نامبردگان در این باره پیش رفته اند.

به خود آمدن و خود را پذیرفتن بندرت اتفاق می افتد و اگر عمر یک نفر شصت ساله حداقل بیست سالش در خواب گذشته اگر بیست دقیقه اش در حال بخود آمدن گذشته باشد ارتباط خوبی با هستی برقرار شده است.

بدیگران رفتن از بخود آمدن مشکل تر است زیرا هر کس موجودی است بنام انسان که نه خود درباره خود می داند و نه دیگران درباره او می دانند «رحم الله امرء علم من وفی این والی این» این مشکل را تائید میکند که تنها در خور شناخت و فهم بزرگان دین است.

بخود آمدن اگر بیست دقیقه از عمر شصت ساله است بدیگران رفتن که درباره خود آنچنان بداند که دیگران میدانند خیلی کمتر است.

من که سرپرستی چند واحد نسبتاً سنگین درمانی را بعهده دارم و معتقدم هر کس باید چرخی از چرخهای امور را بچرخاند و تقریباً همه ساعات فعال زندگیم برای پاسخ بدردمندان مشغول است چند

نوبت تلاش کرده ام که حتی برای یک ساعت هم هست فرض کنم باید همه چیزم به امام علیه السلام شبیه باشد، حرف زدنم، نگاه کردنم شنیدنم و هر نوبت با عدم موفقیت حتی چند دقیقه ای روبرو بوده ام.

چنانچه میخواهم هیچکس زودتر نباشد که شب راحت بخوابم و روز بفکر ماشین کنار خیابان زده ام نباشم.

می خواهم هیچکس چشم چران نباشد که زن و فرزندم از هرزگی ها در امان بمانند.

در صورتیکه می خواهم هیچ کس کم فروشی نکند که کلاه سرم نرود و می خواهم هیچ کس هیچ گناهی نکند اما نوبت بخودم که میرسد همین را می گویم که هرگز نمی توان تصور و تصویری که از خود دارم با تصور و تصویری که مردم از من دارند سازش داد.

من هرگز چنین حالی را که امشب دارم نداشته ام زیرا ناگاه بیاد روانکاوی از نبی گرامی و حضرت علی افتادم و متوجه شدم چگونه از بچگی از روی جهل به فلان حرف یا عمل آنها ایراد میکردم.

مثلا میگفتم چرا حضرت علی فرصت نداشت پایه های خلافتش مستحکم شود و بعد با معاویه بجنگد و چرا حضرت چنین کرد و چنان گفت و حال آنکه اگر غیر از آنچه از آنها مانده گفته یا کرده بودند یا شمشیر قلم روانکاوان گفته ها و کرده هایشان حوالت علمی می گرفتند و هم اکنون فقط قدرت قلم می تواند قاطعیت علمی را در کنار گفتار و کردارشان قرار دهد و آنها که دانشمندند بهتر و درست می فهمند.

عمر نه تنها «لولاعلی لهلک عمرم گفتنش بیش از بیش بخود آمدن

و خود پذیرفتنش بوده است اما مهم این است که با آن همه تکرار کردن عمر این جمله را چرا حتی برای یک مرتبه حضرت علی بخلیفهٔ وقت خوش آمد نگفت یا تشکر نکرد یا نفرمود هرگز چنین نیست عمر هلاک مباد و عمر هم عالم است و اگر سکوت علی را در برابر لولا علی لهلک عمر گفتن عمر را منظور بداریم برای عدم تائید کارهای آنها از طرف حضرت کفایت میکند.

همه مورخان نوشته اند که علی با ابابکر تا زمانی که حضرت زهرا زنده بود بیعت نکرد اما آن مورخی که سیف بن عمر را برای ساختن ابن سبای ساختگی بتنهائی ذکر کرده بیشرمانه می نویسد که علی در خانه نبی گرامی به غسل دادن مشغول بود و همین که شنید مردم با ابابکر بیعت نمودند سر و پا برهنه بسقیفه دوید و با ابابکر بیعت نمود و ما برای چنین مورخ حتی یک دقیقه بخود آمدن و خود را پذیرفتن قائل نیستیم و همچنین بدیگران رفتن را و لذا از همین مورخ می پرسیم آیا خلافت ابابکر در آن شش ماه خلافت بوده یا بعد از شش ماه؟ توجه داشته باشید که ابابکر نزدیک مرگش می گفت کاش با خانه فاطمه کاری نداشته بودم (1)

1- نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد 20 صفحه 24 تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم و کتاب های دیگر.

کمتر کسی یافت می شود که تحت تسلطه و نفوذ یا حتی تسلط عادات و آرزوها و تعصبات و کینه ها و هر گونه عقده قابل تصوری نباشد.

در حالیکه بقول یونگ هر فرد در حالت روحی مشابه با وضع حکومتهاست و همانطور که آن حکومت افراط در توسعه طلبی و دعوی قدرت مطلق است و تصور می کند افراد را قبضه کرده است فرد هم خیال می کند روحیه به صورت علم درآورده است و بیهوده تصور می نماید عقلش برای درک مجموع و کلیت بسیار وسیع روح کفایت میکند.

از طرفی هر کس حالت روانی مخصوص دارد که باعث محدودیت آزادی وی میشود و عادات و آرزوها و تعصباتی که گفته شد از آن جمله اند که آدمی را تصرف مینمایند و مقهور و محدودش میسازند و برای سرپوش گذاشتن بر روی این قسمت است که همیشه می گوید من فلان آرزو یا عادت را دارم در حالیکه درست آن است که بگوید من در تصرف فلان عادت یا آرزو می باشم و کسیکه سرپوشی بر تصرف کننده های خود میگذارد فقط خود را فریب داده است زیرا می داند آزادی و اختیار از کف وی بوده و دائم از طرف وی ربوده و دائم از طرف عوامل روانی

تهدید می شود.

ما اگر قدرت طرد مخدوم و متصرف خود را نداشته باشیم معلوم می شود توانائی ما برای اینکه از سلطه یکی خلاص شده دیگری را بپذیریم محدود است.

ما اگر نپذیریم که تکرار لولا علی لهلک عمر نشانی از تصرف حالت روانی عمر بوسیله علی است مجبوریم قبول نمائیم که عمر در نوعی اسارت علمی علی گرفتار بوده است و این نوع انتخاب عمر برای تهدید علمی خودش بوده است تا بدینوسیله با قبول مراتب علمی علی سرپوشی بر کار خلاف نص کردن خود درباره ولایت گذاشته باشد.

علی در تصرف عمر

هم اکنون باور خواهند کرد یا باور کردند که خانه نشینی 25 ساله علی تسلط آرزو و عادت و تعصب و کینه بر وی نبوده و خانه نشینی سرپوشی بر تصرف کننده های علی نمی باشد.

علی قدرت طرد مخدوم و متصرف خود را داشت که خانه نشین می شود و برای اینکه دنیا را رها ساخته خدا را بگیرد تواناست و غری غیری زمزمه اش.

علی می خواهد خانه نشینی را در راه نگهداشت اسلام مطلوب قلمداد کند نه خلافت نشینی را در راه نگهداشت مقام سرپرستی.

علی به رؤیای انسان کامل و انسانی که به تخلقوا با خلاق الله در آمده یعنی به رؤیای مثل (بر وزن عسل) خدا شده ای نائل آمده است.

ربع قرن خانه نشینی انسانی که تخلقوا با خلاق الله بوده است همانند مردن خدا در یک قرن (قرن 19) و قرن نیچه و طرفداران اوست که وی بخدا متافیزیکها را در زرتشت میدید و پس از او دیگری در فروید و یکی در داروین و دیگری در مارکس و انگلس و لنین و خانه نشینی علی بر عکس تصور، پیش کشیدن مسئله خود آزار دهنده و دردناکی نبود بلکه همه در توفیق نگهداری وضع موجود اسلام خلاصه می گردید.

چه بسیارند تلاشهای عظیم خطاباتی که سکوت آن را در هم شکسته و چه زیادند تصور خوشنودی و خوشبختی که با خانه نشینی مظلوم به جدائی از عاطفه نسبت داده شده است.

خانه نشینی علی یک دورنمای درخشانی از آیه شریفه ای است که پشت جلد کتاب را مزین کرده است.

«قال و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین» و اگر همین آیه را بر سر در سقیفه نوشته بودند مسیر تاریخ چه بسا عوض شده بود اما نه هرگز عوض نمی شد زیرا مردم آیه انما ولیکم الله و رسوله ... را میدانستند و حتم داشتند که ولی آنها کسی است که در رکوع به سائل انگشتر صدقه داد و باورشان بود که این کس جز علی نبود و آن را فراموشی کردند بلکه آن را کنار گذاشتند و واکنش دیگرشان در برابر آیه ای دیگر چگونه می تواند به نفع علی باشد؟

و اینجاست که توجهتان را به عنوان آورده شده (علی در تصرف عمر) جلب می نمایم و حال آنکه مسئله برای ما حل شده است که جز علم علی بصورت لولا علی لهلک عمر نمی تواند با عمر ارتباطی دیگر یا تصرفی بین آن دو تصور نمود.

مردم حافظ قرآن زیاد بودند و میدانستند علی از طرف پیامبر خدا معرفی شده است که ولی است و پیامبر خدائی که در قرآن ولی معین کرده زکریاست که عرض می نماید: ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب و یحیی را ولیعهد می خواهد نه دوست و اولی با نفسهم. اینجاست که از فرزندان سقیفه خجالت می کشم بگویم این پیامبر هم انی خفت الموالی گفت و حتی از دوستانش درباره درخواستش میترسید و اگر پیامبر اسلام هم درباره ولیعهدش از اصحابش بترسد و خدا بفرماید مترس و الله یعصمک من الناس شگفتی ندارد.

بیست و پنج سال خانه نشینی علی همانند سی روزی که آخرین روزش عاشورای فرزندش حسین می باشد در حال تسلیم و رضا سپری شد، نه آن بیست و پنج سال برای نگهداری اسلام تحمل ناپذیر و گلایه آور ابراز گردید و نه این.

نه علی در مقابل یک تردید تحمل ناپذیر فرار کرد و به خانه فرو رفت و نه حسین به یک قاطعیت پیش بینی شده شکست آور پشت کرد و فرار نمود و از خانه خارج نشد.

حسین میخواست دهم ذی الحجه قربانی کند دهم ماه بعد کرد و علی میخواست پس از 23 سال به محمد بودن 25 سال خانه نشین باشد

تا با دیگران نباشد و مسلمین شمشیر کشتار در میان خود نهند اما برای فرزندان خودش شد آنچه شد و این هم مسئله ای است که چرا آنهمه شهید میان فرزندان حسن و حسین پیدا شده اند؟ پس علی در تصرف عمر نبود در تصرف اسلام بود در تصرف خانه نشینی و شهادت بود و همه خلاصه در تصرف خدا بود.

خانه نشینی علی

چه بسا عالم ربانی! که باید حافظ دین باشد و دین حافظ اوست چه بسیارند کسانی که خود را در حد یک مسلمان واقعی به تظاهر نگه میدارند در حالی که هیچگونه ملاحظه متافیزیکی در وجودشان نیست و نقش تسلط آمیز این قسمت بیشتر در زمامدارانی دیده میشود که ملتشان به احساسات مذهبی یا مذهب اعتقاد می ورزند.

دین را بدون کار برد متافیزیک داشتن کار هر کس نیست و کسی می تواند موفق باشد که برای ایفای نقش منظور بر دگرگونسازی های تصویر خود کاملا مسلط می باشد.

چشم علی هر چه را از طرف دین مورد تهدید قرار می گیرد می بیند و هرگز خود را مجبور نمی بیند که در یک محدودیت کوتاه تاریخی با اعتراضات دوستدارانش! روبرو شدن را بر نگهداری اسلام ترجیح دهد وی در دامان نبی گرامی از کودکی آنچنان تربیت شده است که در جوانی با عمروبن عبدود بمقابله برخیزد و در زمان خلافت های

سقیفه ای و وصیتی و شورائی بخانه فرو رود. ملاک عمل علی چیزی است که بدان اعتقاد می ورزد که همه در اسلام خلاصه میشود نه تصدیق مردمان تصادفی!

علی حافظ دین است و دین نمی تواند ملعبه حفاظتی وی قرار گیرد و بهمین دلیل مسلمانان صدر اسلام بر خانه نشینی وی بنفع اسلام صحه گذاشتند که برای برگزیدنش بخلافت هجوم آوردند.

تاریخ اعتراضی بر خانه نشینی علی ندارد، بر خلافتش نیز اعتراض نمی کند و این مردمان تصادفی هستند که می گویند مگر علی قادر به رهائی دادن خلافت از دست دیگران نبود لا سیف الا ذوالفقار برای غزوات و سریه ها ساخته شده بود و این خود جواب خود دادن است که ذوالفقار برای کشاندن گوشهائی که بدهکار شنیدن کلام خدا نبود به قلمرو شنیدن بود نه برای کسانی که نماز می خواندند روزه می گرفتند تظاهرات اسلامی داشتند هر چند در بند برتری دادن مقام به اسلام خفیه پس پرده بنام اسلام تمام می کردند.

مردمان تصادفی کسانی هستند که علم بموضوعی ندارند و بر آنچه خود میدانند مجادله و بحث استوار میکنند اما به تصادف مجبور میشوند که از آنچه عقیده داشته اند خارج گردند، و خون دل روشن فکران از دست چنین مردم بیش از خون دلهایشان از سایر منحرفان بوده است.

علی نمی تواند بحالت ماقبل اسلام برگردد ناچار خانه نشینی را انتخاب می کند.

مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم که آیه شریفه عقب گرد مسلمانان را با مرک یا قتل محمد بستگی می دهد علی نمی تواند در این جمع مسلمانان عقب گرد کرده یک فرد باشد لاجرم خانه نشین میشود.

در سقیفه ای که دو مرتبه اختلاف اوس و خزرج و عادات شیوخی و قبائلی قبل از اسلام را بیادها می آورد علی نمی تواند در آن سقیفه شرکت کند بلکه همین سقیفه او را خانه نشین می سازد.

علی باید در خانه نبی الله اسلام بماند و سپس در خانه ولی الله اسلام نه در خانه مسلمین ! سقیفه.

علی باید به توسعه نیروی اسلام پناهی بیفزاید و در خانه نشینی خود. خانه خدا را از دوباره تحویل لات و عزی دادن حفاظت نماید و چه بسا اگر علی خانه نشین نمی شد یکبار دیگر بتها بخانه خدا سردر می آوردند.

اگر فطرت اسلام بر توحید است و فطرت اخلاق بر عصیان، علی باید بمراتب عالی تری از نیازهای دنیائی فکر کند.

علی اگر با خانه خود وحدت نشین و دمساز نمی شد وحدت اسلامی را بهم زده بود و فاجعه جدائی انسان و فطرت را پیش کشیده بود.

علی سر سپرده به یک هدف عالی برتر از هدف منا امیر و منکم وزیر نیازمند خانه ای محدود است که وی را در کمال و رشد محدود نسازد و چهار دیواری را برای ربع قرن انتخاب می نماید و مگر یوسف پیامبر از قعر چاه باوج رفاه در جهت موافق خلق الله نرسید؟

خلاصه آنکه دینامیسم تاریخ علی، لازمه اعتقاد او و اسلام اوست

و بهمین دلیل هنگام هیاهو و ازدحام مردم برای درخواست از علی که خلافت را بپذیرد پاسخش این است که می پذیرم شاید خلافت وسیله احقاق حق مظلومی باشد و این با گفتار ابابکر «منا امیر و منکم وزیر» بسی فاصله دارد و بدون شک دست یابی بچیزی بالاتر از اقناع جسمی و بدست آوردن مقام برای علی مطرح بوده و آن هم در آنچه خود گفته معلوم است، خلافت را میپذیرد شاید حق مظلومی را بگیرد و چه بسیار عالی این مطلب با آیه شریفه «قال من ذریتی قال لا ینال عهد الظالمین» احتباک میشود که علی شایسته احقاق حق مظلوم کردن است و خانه نشینی اش هم سازگار با احقاق حق اسلام مظلوم کردن.

انتخاب یکی از دو!

اگر شخصی موفق بسازمان دادن نیروهای خود در جهت «من عالیتر» خویش نشود آنها را بسوی هدفهائی پائین تر و پست تر سوق خواهد داد، اگر هیچگونه تصویر مقرون به حقیقتی از جهان و از وضع و موفقیت خود در آن نداشته باشد تصویری توهم انگیز از آن خلق می کند و با همان اصرار و لجاجتی که شخص مذهبی باصول خود می چسبد بدان اعتقاد خواهد ورزید.

بدرستی «انسان فقط با خوردن و نوشیدن زنده نیست» او فقط می تواند بین اشکال بهتر و بدتر، عالیتر و پست تر ادیان و فلسفه ها و همچنین اشکال سازنده یا مخرب آنها انتخاب بعمل آورد. (1)

1- اریک فروم 39 روانکاوی و دین

ابابکر در مقامی ایستاده و منا امیر و منکم وزیر گفتنش بلند است و بعد که به امارت میرسد وی بر مسند خود و علی در خانه خود چه کردند؟

ابابکر خلیفه شد، عمر خلیفه شد، عثمان خلیفه شد. هنوز علی خانه نشین است بعد از عثمان، علی خلیفه شد.

ابابکر قبول، عمر قبول، عثمان قبول، علی قبول و هر چهار نفر بعنوان رضی الله عنهم به خلافت پیامبر و سرپرستی مسلمین قبول اما سه نفر اولی بر مسندند و علی در خانه آیا کدام موفق به سازمان دادن نیروهای خود در جهت «من عالی تر» خویش بودند؟

بدون شک خلافت 25 ساله با خانه نشینی 25 ساله نمی تواند هر دو نوعی سازمان بخشی در جهت «من عالی تر» بوده باشد زیرا اگر هر دو موافق بودند می بایست همان علی که در زمان رسول الله جنگهای 23 ساله را بیش از همه دیده است حداقل در یکی از جنگهای 25 ساله نیز شرکت کرده باشد یا نوعی یگانگی و دوستی نسبت به خلافت ثلاثه نشان دهد و حال آنکه می بینیم بطرز حیرت انگیزی آن سه نفر از علی فاصله میگرفته اند و علی نیز فی العین قذی و فی الحق شجی می سروده است و ناچار یکی از دو وضع 25 ساله را باید انتخاب ورد نمود.

آیا زمان خلفای ثلاثه را تاریخ دین باید بحساب آورد یا 25 ساله خانه نشینی علی را یا دین تاریخی مخصوص زمان علی است نه دوران خلفای ثلاثه؟

آیا دوران خلافت علی نماینده روح قرآن بود یا زمان خانه

نشینی وی؟

ما اگر برای اعتقاد به اختلاف زمانهای خلافت سه نفر و یک نفر مذکور سر سختی نمائیم هرگز موفق نخواهیم شد که بین 25 سال خانه نشینی علی و دوران خلافتش را مختلف بدانیم و ممکن نیست بتوان پذیرفت که در هر دو انتخاب (خانه نشینی - خلافت) اختیار از کف علی بیرون بوده است.

از این قرار:

اگر خانه نشینی و خلافت علی هر دو از جمله اختیارات علی بوده است و زندگی علی یعنی:

به فرزندی رسول الله پذیرفته شدن * به دامادی رسول الله پذیرفته شدن 8 به برادری رسول الله پذیرفته شدن * خانه نشینی * به خلافت رسول الله پذیرفته شدن.

آیا می توان خانه نشینی علی را جدا از خواست رسول الله پذیرفت؟

پس تمام زندگی رسول اللهی علی نماینده روح قرآنی بوده و عاری از ظلم و تخطی و تجاوز و واپس زدن به عصر قبل از اسلام بوده است و برای از درهم شکستن اختلاف بین زندگی علی و دیگران مانع بزرگ دیگری بنام اجتهاد در برابر نص که عمر فراوان تر از هر کس داشته است تسلیم تاریخ دینی زمان بوده است.

آیا از بررسی انگیزه های ناخودآگاه علی نشان میدهد که عملا تسلیم یکی از غیر عقلانی ترین گرایشهای موجود در انسان

یعنی میل ناخودآگاه ضعیف بودن و خوار شمرده شدن شده است و خانه نشینی را انتخاب کرده است؟

علی را همه و همه شیر بیشه شجاعت میدانستند و میل ناخودآگاه ضعیف بودن و خوار شمرده شدن هرگز در وی مشاهده نشده و سابقه نداشته است بلکه انتخاب خانه نشینی علی تفویض اختیار خود به اراده خداست برای نگهداری اراده خدا در کلیه مواردی که سبب رشد و کمال بشریت میگردد.

با آنکه یکی از داده های خلفای ثلاثه به تاریخ حرفهائی است که زده اند و از علی نیز حرفهائی که قسمتی بوسیله نهج البلاغه است به تاریخ داده شده باید پذیرفت که بخش بزرگ واقعیت ها و حقایق مربوط بهر چهار خلیفه در پس پرده مانده که مربوط به رفتارشناسی آنهاست و من توانستم قسمت کوچکی از موجه نمائی ها و نسخه بدل منطق های برخی از آنان را در برابر عقاید خود آگاهشان که بدهی تاریخی دین آنها و بازدهی دین تاریخی آنهاست روشن سازم و از اینکه تنها در برابر آیه انما ولیکم الله و رسوله .... قرار گرفتن و آنچه سنی و شیعه و شیعه و سنی درباره علی ذیل آیه شریفه آورده اند برای نص ولایت کافی میدانم از اینکه برای اثبات حقانیت علی روانکاوی در افشای حقایق را در برابر آیه مذکور برگزیدم هیچ رقمی از قلم را کسب افتخار نمیدانم بلکه تنها ترجیحی که میدهم الحمدالله رب العالمین که فراگرد فکری مرا همان اندیشه زمان کودکی احاطه کرده است که:

خدا رسولش را برگزیده و جانشین رسولش را نیز وی باید برگزیند و بموازات افزایش تدریجی عمر باز همان منطق را در تمام زمینه های زندگیم پابرجا می بینم که اسلام و حقانیت اسلام و رسالت محمد رسول الله و ولایت علی و یازده فرزندش بویژه مخدوم عزیز حضرت محمد بن الحسن العسکری ارواحنا فداه را پذیرفته ام و بر همین پایه و اساس ارتباط بهتر و عالی تری را که د ائم در افزایش باشد تا روزیکه پرونده دیگری برایم باز شود از الله تبارک و تعالی مسئلت میدارم.

قطع رابطه علی و مردم

پرسش کسانی که از روی عداوت برنخاسته باشد نمایشگر عدم رکود و جمود فکری آنهاست و این سؤال از هر دو دسته آورده میشود از دوست و دشمن که آیا خانه نشینی علی و قطع رابطه اش با مردم درست بوده است؟

ما علاوه بر آنکه شواهد تاریخی مستقل مربوط بموضوع داریم که در اهم امور همیشه نظر صائب علی دخالت داشته و هر سه خلیفه از مشورتهای مورد نیاز از آنحضرت آنچنان بهره مند می شدند که بارها عمر جمله لولا علی لهلک عمر را آورده است. مسئله دیگری نیز مطرح است که برای هر انسان دو جهت گیری است یکی براساس نزدیکی به انسانها و دیگری براساس منطق.

نزدیکی به انسانها بخاطر اجتماعی و گروهی بودن انسانهاست و منطق را انسان دوست دارد سرپوشی باشد که عقاید و تصمیمات غیر عقلائی آنها را بپوشاند و این نوع موجه نمائی است که اگر در برابر گروه باشد بکار برده میشود.

ص: 328

اوائل همین کتاب بود، آوردم که حفظ وحدت اسلامی بر همه لازم است چه شیعه باشد چه سنی.

اما با دیدن عنوان که شروع میشود خواهید گفت نویسنده خود چه زود فراموش کرده و «وحدت اسلامی» را با عنوان «یهود در سقیفه» برخلاف سفارشی که نموده دستخوش توهین قرار داده است و این مگر خود کمکی به ملحدین نیست که چشم انتظارند تا مسلمانان جهان بجان یکدیگر افتند و آن برای این بد بنویسد و این جهت آن زشت بگوید؟

پاسخ در یک جمله داده میشود که اتحاد واجب و وحدت محال است.

ذکر این مطلب که: بر فرقه های اسلامی رواست هیچگونه اقدامی علیه یکدیگر نکنند تا وحدتشان محفوظ بماند ظاهری بسیار دلچسب دارد و مشت ها را برای کوبیدن به مغز کسانی آماده و محکم خواهد ساخت که خیال دارند در اتحاد اسلامی شکافی پدید آورند ولی در باطن قضیه واقعیتی دیگر نهفته است.

شاید قلمی که بین انگشتانم میچرخد کمتر از چرخش مسلسلی نباشد در دست مجاهدین علیه ملحدین زیرا هر دو به جان کسانی می افتد که با حق و حقیقت روشی خصمانه دارند.

از خدا خواسته ام قلمم جز برای تقلیل اختلافات دینی نچرخد و پنداری به تعصب آلوده نداشته باشم.

سعی کرده ام جز از کتابهای اهل سنت و جماعت مطلبی نیاورم، بنام خدا نوشتن را آغاز کردم و به نام پابرجائی وحدت اسلامی بپایان میرسانم، هر گونه انتقاد و اصلاحی است می پذیرم و تنها دعوت علمی که دارم انصاف در حد پذیرش و وصول به حق است و از اینقرار به اتحاد مسلمین صدمه وارد نخواهد شد وانگهی مظلومانی که بدلیل آیات الهی همیشه باید به عنوان حجت و خلیفه خدا بر روی زمین باشند زیرا یکجا پروردگار به فرشتگان میفرماید:

انی جاعل فی الارض خلیفه (آیه 30 سوره بقره) و بعد به حضرت ابراهیم میفرماید انی جاعلک للناس اما ما و جاعل که حالت استمرار را میرساند استمرار و ادامه اش در اولاد حضرت آدم است تا برسد به حضرت ابراهیم که استمرارش را قرآن میفرماید در ذریه حضرت است از آنها که ظالم نیستند (قال و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین) و چرا از حریم مظلومانی چند از ذریه حضرت ابراهیم دفاع نکنم و مخصوصاً از حریم مقدس مولی الموحدین حضرت علی.

و فکر این که اتحاد شیعه و سنی باید محفوظ بماند آیا چه نتیجه دارد که هر روز می بینیم مسلمانان این کشور

مسلمانان آن کشور را می کشند و مسلمین اینجا با مسلمانان آنجا خصومت جهانی میورزند و دین ملعبه سیاست ابرقدرتها قرار گرفته و آنچه مطرح نیست حفظ اتحاد و اتفاق است و اگر ما به توانیم مسلمانها را بر یک عقیده صحیح استوار سازیم متحد ساخته ایم و جز برای تقلیل موجبات نفاق و دوئیت کاری نکرده و نخواهیم کرد.

علاقه مندان به بحث که در آنیم دو دسته اند یک عده که وحدت اسلامی را غیر ممکن دانسته میگویند باید بهر وسیله ای که ممکن است مبارزه کرد و حقانیت خود را ثابت نمود و این روش که همیشه با نوک قلمها و ضربت چماقهای تکفیر همراه بوده است امروز جائی نداشته و مطرود است.

دسته دوم میگوید چنانچه به مسلمانان طرف مقابل توهین شود چه به نوشتن باشد چه گفتن وحدت اسلامی بهم میخورد و اینها نسبت به وحدت اسلامی خوشبین بوده اما مگر به امید روزی که وحدت اسلامی تحقق پذیرد می توان بر مکتسب اصالت های مذهبی قفل زد؟

چیزی ننویسید که طرف خوشش نمی آید و وحدت اسلامی جریحه دار میگردد از فکر درست برنخاسته است زیرا اگر مذهب باعث وحدت نشود هیچگونه آرزو و نیروئی نمی تواند آنرا بوجود آورد. نادرشاه افشار عالمگیر را دیدیم که سنی بود و شاه شیعیان و همه قدرتها در اختیارش اما سیمائی که بتواند شیعه و سنی را به وحدت اسلامی برساند از خزانه اسلام برنداشت و توفیق نیافت.

اینکه هر کس بگوید «مذهب من» سبب اختلاف است نه آنکه بگوید «قلم من - مطلب من - کتاب من» و باید «مذهب اسلام» بیاید جای «مذهبهای من و ما» را بگیرد و این همه جز توسل به انتخاب روشهای علمی دور از غرض و احساسات و تعصب بدست نمی آید و مگر همین روش علمی کسی را رنجش خواهد داد و آن چه شخص است که بگوید من طالب فهم حقیقت و درست نیستم.

آری وحدت اسلامی فقط با یکی شدن مذهب اسلامیان ممکن است و لا غیر و این هم جز با تلاش صادقانه علمی بدست نمی آید و آنچه سبب اختلاف میشود انجام اعمال غیر علمی است که یکی از آنها جلوگیری از بحث و طرح مسائل اختلافی است و دیگر آنکه کتاب مرا بخوانند و انتقاد و اصلاح لازم را تذکر ندهند، و مرحوم علامه سید شرف الدین در این باره چه عالی فرموده است:

کسیکه وحدت اسلامی را منظور دارد نه هدف اسلام را سیاست اسلامی را خواسته است نه حقیقت اسلامی را.

از اینقرار وحدت اسلامی جز با یکی شدن اعتقاد ممکن نیست و اتحاد اسلامی واجب است و هماهنگی شیعه با سنی در جنگهای صلیبی و جنگهای فعلی که مربوط به فلسطین است آشکار می باشد که اتحاد اسلامی هست و باید بوحدت برسد.

ظهور یهود در سقیفه

آیا یهود در کارگزاران سقیفه همکاری داشت؟

آیا یهود برای منحرف ساختن مسیر اسلام در سقیفه دخالت کرد؟

آیا یهود آنچنان در برگزاری مراسم سقیفه دست داشت که هیچکس متوجه نشد؟

اینها پرسشهائی است که نوعی ارتباط یهود را با سقیفه نشان می دهد و برای نزدیک شدن به صحت یا سقم آن ناچار به بحث درباره شش مطلب خواهیم بود.

1- ظاهر شدن باطن اشخاص.

2- ظاهر شدن باطن سقیفه.

3- ظاهر شدن باطن ابن سبا.

4- ظاهر شدن باطن خلفاء ثلاثه.

5- ظاهر شدن باطن عایشه.

6- چه شد دست یهود را در سقیفه دیدم.

نبی گرامی خاتم هر دو نفر از اصحاب را امر فرمودند با یکدیگر دست اخوت دهند و خودشان با حضرت علی در آن روز دست برادری دادند.

ذوالفقاری که در دست علی بود همیشه و در همه جنگها پیشتاز

بود و ارزشش در راه پیشرو اسلام آنقدر که درجنگ خندق نبی گرامی فرمودند ضربتی که از دست علی فرود آمد از مجموع عبادت انس وجن مایه ورتر و افضل است.

حدیث ثقلین تقریباً در تمام کتابهای معتبر اهل سنت و جماعت دیده میشود و به تواتر رسیده است (1) و لذا دستی از علی با دستی از قرآن به شرکت داده شده است از اینقرار، برای بحث قسمت آخر: (چه شد دست یهود را در سقیفه دیدم؟) کافیست که گفته شود:

رسول الله یکروز دستی را گرفتند به عنوان فرزندی.

روز دیگر گرفتند بعنوان اولین مردی که اسلام آورده است.

و روز بعد گفتند به عنوان برادری.

و بعد به عنوان دامادی.

و روز آخر به عنوان جانشینی و برای تا پایان جهان دستی در دست قرآن و در جهان بعد دستی در دست رسول الله (2) لذا آن دستی که همیشه در دست رسول الله بود و خواهد بود و دستی همه به دسته ذو الفقار فراهم آورنده عبادتها، و دستی به قرآن چون در سقیفه از آن دست اثری و خبری نبود آیا نمی توان باور کرد دست مشرک یا دست

1- به حدیث ثقلین از انتشارات دار التقریب مراجعه فرمائید.
2- نقل از عمر در ینابیع الموده صفحه 259 و البدایه و النهایه جلد 2 صفحه 335 و از این عمر در ذخائر العقبه صفحه 166، و در صحیح ترمذی جلد 2 صفحه 461 -کفایه الطالب گنجی شافعی صفحه 76.

ص: 335

یهود یا دست نصرانیت بجای آن دست در کار بوده است

چه شد دست یهود را در سقیفه دیدم نه دست مشرک یا نصرانی را؟

چه شد ابن سبا را در سقیفه دیدم؟

آیا نعثل و کعب الاحبار را در سقیفه دیدم؟

آیا سبقت گرتن برای آنکه مسلمان شوند با طرز خاصی دیدم؟

بیعت خزرجیها را در سقیفه علیرغم اوسیها و اوسیها را مقدم بر دیگران و برای جلوگیری از به خلافت رسیدن خزرجیها دیدم.

ارتباط عمر را با تورات دیدم!

ارتباط خلفای ثلاثه را با یهود دیدم!

دست رد بسینه علی نهادن را دیدم.

و اینک شرح هر قسمت:

ظاهر شدن باطن اشخاص

همانگونه که مردم از آگاه شدن به باطن خود ترس دارند از اینکه بر باطن بعضی وقایع نیز اطلاعی حاصل نمایند وحشت میکنند زیرا مطمئن نیستند که واقعاً در پشت پرده خبری نیست و در این صورت ترجیح می دهند نسبت به ناخود آگاه خویشتن خویش و حتی از ناخودآگاه جامعه ای که سازمان بخشی کرده اند دقت و مراقبت روشنگرانه

معمول نگردد.

هم ما حق داریم از ظاهر شدن باطن خود بترسیم زیرا در آنجا غوغائی از افکار منافی با خرد و امیال مخالف با تقوا و ... برپاست و هم همگان حق دارند از ظاهر شدن باطن جوامع وحشت نمایند زیرا در آنجا فغانها و سر و صداهایی از زد و بست های منافی با تظاهرات دوستانه و بوجود آوردن منافع شخص مخالف با منافع اجتماع و ... ظاهر میشود.

آنجا سطح پست و منحط انسانیت بحدی که بجای توجه به ارزش انسان فقط به سودبری انسان توجه شده و اینجا انحطاط و اضمحلال انسانیت بحدی که شیفتگی وجود بینی جانشین ارزشهای تعاونی و تقوائی گردیده است.

ظاهر شدن باطن سقیفه

همه مسلمانها بویژه اعراب و مخصوصاً جوانان عرب نسبت به مسئله یهود و حتی نام یهود حساسیت کلی دارند و لذا قرار دادن نام یهود در کنار سقیفه آنقدر گرانباری میکند که فتوای بدعت در دین! به آن خواهند داد و این ناشی از همان ترسی است که همه از شناخت باطن ها دارند اما شناخت حقیقت بر مبنای جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا خواه و ناخواه اجباری بوده و اگر همه خلائق هم بترسند حقیقت جای باطل را خواهد گرفت و همانگونه که اصل کلی

در فیزیک وجود دارد (هموار شدن) در ماوراء فیزیک نیز موجود است (حق جای باطل گرفتن و هموار شدن).

ظاهر شدن باطن ها خود آزمایشی است برای هر کس و آیه شریفه «و لنبلونکم بشیء من الخوف و الجوع و نقص من الاموال و الانفس و الثمرات و بشر الصابرین الذین اذا اصابتهم مصیبه قالوا انا لله و انا الیه راجعون» در تأیید این مطلب خوف را وسیله آزمایشی معرفی میفرماید و در ضمن معرف این حقیقت نیز هست که ظاهر شدن باطنها هر چند ایجاد وحشت کند برای صابران بشارتی است و صابران کسانی هستند که به باطنهای عمیق آفرینش قبلی (آمدن از خدا - انا لله) و باطن های ژرف آفرینش بعدی (بسوی خدا برگشتن - انا الیه راجعون) معتقد بوده و هر ظاهر شدن دیگری در برابر چنین اعتقادی بظهور باطن اصلی سهل بوده و در آن مستهلک میگردد.

چنانچه بسیاری از بزرگان اهل تسنن پس از اطلاع بر اینکه این سبا نام جعلی تاریخی است و وجود خارجی نداشته اظهار خرسندی کردند یعنی آنها را بشارتی بود، و بهمین اعتقاد راسخ چنانچه مسلم گردد یهود در کار انتخابات سقیفه دست داشته است باز هم و بشر الصابرین و کسانی که آمدن و برگشتن خود را از خدا میدانند آنرا به جان و دل پذیرا خواهند بود و بر آنها گرانباری نمیکند.

اوائل کتاب آوردم که نبش قبر بلکه بیرون کشیدن جسد از قبر حرام است اما نبش ضمیر از تاریخ وجدان فقط وحشت دارد و اینجاست که باید بگویم همانگونه که مردم از باطن خود مر ترسند از

باطن متبوع خود (پدر، مادر، استاد، پیشوای پذیرفته شده) هم می ترسند.

روانکاوی یا رفتارشنسی از گذشتگانی که متبوع و رهبر بوده اند و وجودشان باعث اختلاف شده است روزی باطن آنها را آشکار می سازد و جهان را بسوی وحدت پیش می برد و لو آنکه مسئولیت تشخیص به کامپیوترها واگذار گردد.

من و امثال من چنانچه فقط به صدای طبیعت گوش فرا دهیم و آنچه را انگشتان طبیعت در چنگ حیات انداخته مینوازد بشنویم و جاذبه ای برای رساندن آنچه می شنویم نداشته باشیم خواه و ناخواه ساخته شده دست ما این کار را خواهند کرد و این نهایت شرمندگی برای بشریت است که ماشین آلات و ادواتی بسازد و کاری که باید مغزش بطور مستقیم انجام دهد غیر مستقیم بوسیله فرآورده های مغزی وی انجام گیرد و بدون شک اگر در طول عمر، من و امثال من از حقائق پرده برداری نکنیم ماشینها و ساخته های دست بشری خواهند کرد و مگر خود شاهد نبودیم که کامپیوترها درباره اثبات اعجاز قرآن بوسیله آقای رشاد خلیفه مصری و آقای .... ایرانی چه کرده اند که به پاره ای از آنها در اولین دانشگاه و آخرین پیامبر اشاره شده است.

ظاهر شدن باطن ابن سبا

وقتی نیز پیش می آید که آدمی از افکاری یا افرادی پیروی می

کند که می بیند دستهائی برای بی مایه کردن و تحقیر آن در کار بوده تا معتقدات پیروان را نوعی انحراف از اصل نشان بدهند. در این وقت است که استعداد درخواست تجزیه و تحلیل و وقوف به چگونگی مطلب در پیروان شکوفان شده از این وحشت دارند که چرا در تردید باید در جا بزنند.

و لذا آگاه شدن از باطن آنچه مورد دست برد قرار گرفته یا نوعی دلهره همراه بوده که نکند پیروی کردن از آنچه منحرف بوده عمر را مشغول داشته است و نمونه بسیار جدی آن جعل فرد یهودی به نام ابن سباست که اهل تسنن وی را سازمان دهنده و مؤسس را فضیان دانسته و آنچنان به آن قاطعیت داده بودند که بسیاری از شیعیان در استعداد درخواست چگونگی مطلب بحد اعلا میزیستند و فقط کمی از دانشمندان شیعه چون بنام ابن سبا میپرسیدند بگفته هایش شک داشته اشاره به جعلی بودن آنچه از او وارد شده بود می کردند تا علامه سید المرتضی العسکری ساوجی با ذکر سند و ماخذ توانست نوک قلمش را بپاس خوش خدمتی های سیف بن عمر به خلفای وقت به قلب سیف فرو برده ابن سبای ساختگی را از تاریخ خارج و به مزبله رانی پرتاب نماید که هنوز هم باید کسانی چند بدنبال عبدالله بن سبا به آن افکنده شوند.

چند جلد درباره ابن سبا از نامبرده در دست است که در یکی از آنها (صجابه مختلق) ثابت میکنند یکصد و پنجاه نفر را که رابط سیف و ابن سبا بودند همه ساختگی سیف است و وجود خارجی نداشته آنها

را قیچی کرده و بیرون انداخته است.

سیف از طریق یکصد و پنجاه نفری که ساختگی و جعلی نامشان را آورده ابن سبا را ثابت میکند و تنها طبری دلال محبت این اتفاق بزرگ تاریخی است زیرا فقط نام ابن سبا در تاریخ وی دیده میشود و دیگران از طبری نقل مینمایند.

سیف بن عمر زندگی عبدالله بن سبا را مقارن انتخابات سقیفه تا علی و فعالیتش را زمان عثمان میداند و این ساختگی آیا می تواند جز سرپوش سازی جهت انحراف افکار مردم از یهود سقیفه ساز به جانب یهود شیعه ساز بوده باشد؟ و قدرت سر نیزه خلفا همیشه از این نحوه کارها را تحویل تاریخ داده و خواهند داد.

اینکه برخی گویند ابن سبا را برای دور ساختن ذهن ها از عمار یاسر ساخته اند زیرا وی از یاران مخلص حضرت علی بوده و پیامبر وجود عمار را در جنگها نشانی از باطل بودن دشمنان وی معرفی فرموده اند.

نکند ابن سبای زمان عثمان را برای ردپوشی کعب الاحبار زمان عثمان درست کرده باشند ولی ارزش ابن سبا سازی بیش از اینهاست و فقط می تواند برای سرپوشی بر امری بزرگتر سازمان بخشی شده باشد.

چرا معاویه در جواب نامه محمد بن ابی بکر به غصب خلافت کردن ابابکر و عمر اشاره نمود اما برای تخطئه طرفداران علی از

عبدالله بن سبا اشاره ای نکرد (1)

چرا علی و حسن و حسین از طرف معاندین هر گونه شماتتی و سخن نامناسبی را شنیده اند اما کسی آنها را از اینکه یار و یاوری چون عبدالله بن سبا داشته اند شرمنده نساخته است؟

برای آنکه لازم بود ابن سبا را تحویل تاریخ دهند نه تحویل علی و حسن و حسین و معاویه و ....

ابن سبائی که زمان عثمان فعالیت دارد و بعد قدرت خلافت به دست علی می افتد چرا در نهج البلاغه و در هیچ موردی علی، ابن سبا را تمجید یا تقبیح نکرد؟

اگر علی راضی به کار ابن سبا بود و خشنود از اینکه ابن سبا ضد خلفای ثلاثه و مددکار خود او است چرا نامی از کار ابن سبا راضی نبود باز چرا نامی از این سبا نبرده است؟

جوابی که می توان داد این است که اگر ابن سبا بوسیله علی تأیید میشد نشانی از طرد و رد خلفای ثلاثه بود بوسیله علی و در صورتی که ابن سبا بوسیله علی طرد و رد میشد این تلاش فرزندان سقیفه که سلمان و اباذر و مقداد و ... همدستان و مشرب تاریخی ابن سبا بودند دروغ تلقی کردیده و در برابر عثمان که فعالیت ابن سبا را نادیده گرفته تعقیبش نکرد شرمندگی بوجود می آمد.

1- نامه را که علمای اهل سنت و جماعت نقل کرده اند در جلد قبل آوردم.

معاویه به عثمان مینویسد که اباذر تحت تأثیر افکار ابن سبا قرار گرفته است. عثمان بازرسانی به اطراف میفرستد از جمله عمار یاسر را - همه برگشته میگویند قبله گاه عالم همه جا امن و امان است و ملت در رفاه و آسایش اما عمار زود بر نمی گردد مزاحم والی مصر است.

والی مصر به عثمان مینویسد عمار تحت تأثیر افکار ابن سبا قرار گرفته است.

در اینجا دو سؤال پیش می آید.

چرا عثمان ام الفساد ابن سبا را تحت تعقیب قرار نداد و اباذر را تبعید کرد؟

معلوم میشود بعد از عثمان این خز عبلات ساخته شده است.

دوم اینکه چرا ابن سبا را ساختند یک علتش گمراه کردن مردم که از عمار یاسر منصرف شوند (1)

و اینجا ما سؤالی داریم که چرا: هر چه از ابوذر سعایت شده تبعید ابوذر پس از ضرب و جرح کعب الاحبار انجام گرفت؟

شیطان مختار است که جز عبادالله المخلصین همه را اغوا

1- آقای سید محمد مهدی جعفری در جلد سوم الامام علی عبدالفتاح عبدالمقصود صفحه 303 مطلب را روشن ساخته اند و جلد 10 - 102 ابن ابی الحدید را درباره فضائل عمار مطالعه فرمائید.

شیطان پیوند با ابدیت دارد.

شیطان دشمن انسان است و اینها که همه در قرآن است میرساند اگر کسی بخواهد شریکی برای خدا تصور کند شیطان مستعدتر است (همانند خدا مختار - ابدی و ... می باشد) و لذا کسی که از شیطان اطاعت میکند به شرک نزدیکتر است.

ابن سبا نیز بوسیله دوستان خلفای ثلاثه درست میشود اما ابن سبا دشمن اسلام است اما ابن سبا شیعه را درست می کند! و این دو اما چگونه یکجا جمع شود؟

تناقض گوئی فوق یعنی ابن سبای شیعه ساز دشمن خلفا که به وسیله دوست خلفا جعل می شود آیا این معنی را نمیدهد که اگر این سبا دوست اسلام بود ضد شیعه بود و سقیفه را درست میکرد؟

از اینقرار من «نویسنده» کسی را آماده تر از ابن سبا نمی بینم که به سقیفه برگشتش دهم و باور نمایم دخالت یهود (هر چند جعلی و بنام ابن سبا باشد) در اخلال گریهای صدر اسلام ممکن و باور کردنی است.

وارد کردن ابن سبا در تاریخ جز اینکه جنبه مذهبی داشته بحثی نیست اما چه حالت دینی برای خلیفه وقت که رابطه اش با دین معلوم است دست داده که برای مذهبی ساختن تاریخ تلاش کرده سیف بن عمر را مأمور ساختن ابن سبا نموده و به زمان خلفای ثلاثه تحویل داده است.

من به چند کار بلکه ماوراء کار معاویه و یزید و عبدالملک و ...

آنچنان احتمال می دهم که تنها به جائی راهنمائی شده ام که نامبردگان خواسته اند خود را از محتوای آنچه در رنج تاریخی بوده اند خلاص نمایند و ناراحت از این بوده اند که نکند روزی یهود به سقیفه حوالت داده شود پس چه بهتر که این رنج تحویل تاریخ دشمن (روافض) شود و تا قدرت در دست است مردم را از تاریخ سقیفه یهود زده به جانب را فضیان یهود زده برگرداند. نه سقیفه می تواند زبان تاریخ را به بندد و نه شیعه قدرت دارد قفلی بمنظور مذکور بردارد.

بالاخره نعثلها و ابن سباها عدمشان نیز کار خود را خواهد کرد و حقیقت را روشن خواهد ساخت.

آیا فکر خلفای وقت به اینجا رسیده بود که رستگاری اسلام با تعیین ابن سبای زمان عثمان است!

بدون شک چنین نبوده است و تنها فکر خلیفه نمی تواند چیزی جز رجوع به نفسانیات خودش بوده باشد و آن هم نفسانیاتی امیدوار کننده زیرا در غیر اینصورت آن حالت دینی که در خلفای اموری و عباسی سراغ داریم چرا باید سیف عمر را مأمور ساختن بنام مؤسس شیعه نمایند و چرا نباید مأموریت دهند که اباذر و سلمان را برای اهل تسنن درست کند.

و اینجاست که می گوئیم:

ابن سبا سازی هر چند جنبه مذهبی دارد اما مسئله روحانیت نیست و نمی تواند چیزی جز وجود عقده مربوط به دخالت (یهود در سقیفه) بوده باشد.

صدای طبیعت، عکس العمل صدای ماست.

علی را سه روز در خانه نبی گرامی تنها می گذارند سپس بیست و پنج سال در خانه خودش تنها می گذارند، علی به خلافت می رسد، معاویه از جمله کسانی است که با خلیفه وقت می جنگد.

آیا محصول جنگ با توجه به علیه معاویه می تواند محصولی جز این سباها بدهد!

بویژه آنکه به معاویه از طرف دولت نصارا کمکهای اقتصادی شود که شرح داده خواهد شد و در اینصورت چنین دستگاه نمی تواند شق عصای مسلمین نکند و ابن سبا نسازد!

و چرا مؤسس مذهب مغلوب شدۀ (شیعه) محصول جنک نباشد؟

برای اینکه هر گونه تجربه دینی که منجر به ضربه ای علیه فاتح (در جنگی که بر سر دین بوده و دین عنوان شده است) می گردد بیک حالت مخصوص نفسانی مبدل شده علیه دین بصورت کلی و علنی یا بشکل جزئی و خفیه تظاهر می نماید.

معاویه نمی تواند ابن سبائی علیه اسلام علی بسازد اما بپسرش یزید چه گفته است که توانست منکر نبوت و وحی شود.

(لعبت هاشم بالملک فلا خبر جاء و لا وحی نزل - از یزید)

و چه میراثی برای بعدیها گذارد که علیه جزئی از اسلام قیام کردند و ابن سبا برایش ساختند در صورتی که واقعیت اسلامی را شیعه اش گویند و تنها مانع اجرای مقاصد شوم ضد اسلامی آنها بوده

است.

ابن سبا را برای زمان عثمان درست کردند که طرفداران و پیروانش را بتوانند در قتل عثمان شریک سازند و در ضمن روی کار آمدن علی و بیعت با وی را منسوب به فعالیت انتخاباتی سبائیان نمایند و حتی جنک جمل را که بین (ام المؤمنین عایشه - امیر المؤمنین علی) اتفاق افتده هر دو خویشاوند پیامبر (همسر - داماد) را بی گناه معرفی کرده بگویند ابن سبائیان بودند که در تاریکی شب بهر دو طرف تیراندازی نموده آنها را بجان یکدیگر انداختند.

اما سیف بن عمر چند مطلب را از یاد برده است.

مأموران بیت المال چه گناهی داشتند که لشکر عایشه بمحض ورود آنها را قتل عام کردند؟

باری زمان عثمان آیا نعثل یهودی و کعب الاحبار یهودی کافی نبود که باز هم یهودی باید در زمان عثمان حتی آزادی ضد اسلامی داشته باشد.

و چرا یهود را در صدر اسلام بجای اسلام جلوه تنفیذی می دهند؟

پیوستگی دادن سلمان و اباذر و مقداد و ... به اینکه بدین ابن سبا در آمدند سبب خواهد شد قبل ازعثمان بدین دیگری باشند و آیا در خانه نبی گرامی بطرفداری علی نامبردگان در سه روز رحلت چه می کردند و بر چه دینی بودند؟ !

چرا معاویه با آن همه دستگاه عریض و طویل جاسوسی که داشت

هنگام شکایت بردن از اباذر به عثمان از دین وی به بهانه این که براساس ابن سبا و سبائیه بود چیزی نگفت.

آیا بخلافت رسیدن علی سبب قدرت بیشتر سلمان و اباذر و مقداد نشد؟ !

و در نتیجه ابن سبا قلمرو تبلیغاتش گسترش نیافت؟ !

اگر ابن سبائی در کار بود هنگام مناظره یا نامه پراکنی معاویه آیا آنرا برخ علی نمی کشید و رضایت علی را از تفرقه اندازی بین مسلمانان بوسیله ابن سبا مطرح نمی ساخت؟

ما در تاریخ برای یهود زمان پیامبر اکراه شدیدی از طرف مسلمین احساس می کنیم و بعد از آن با آنکه اسرای روم و ایران مرتب بمدینه وارد میشدند از اسیران یهودی خبری و اثری نمی بینیم.

اگر گفته شود یهود از لحاظ تعداد قابل اهمیت نبودند که اسیری داشته باشند یا جنگی بین آنها و مسلمانها روی نداد که به امارت درآیند.

خواهم گفت چنانچه مسیر جنگها را دنبال کنیم یهودیانی را در شمال عربستان یا غرب ایران فعلی که از آتش و ناامنی دور مانده اند بطور جغرافیائی دریافت مینمائیم.

انتخاب ابن سبا در زمان عثمان بدلائلی که گفته شد صورت گرفت و نسبت آن به زمان ابابکر و عمر و علی امکان پذیر نبود.

زیرا انتخاب ابن سبا می تواند نماینده نظریه اخلاقی و فکری خلیفه وقت یا نماینده استعداد پذیرشی جامعه زمان بوده باشد و ابن سبای

ابابکر و عمر همان یهودی سقیفه میشد و ابن سبای علی نمی توانست با بودن علی که خود نهج البلاغه اش وسیله تبلیغش است مفاد نهج البلاغه دیگری همزمان آن توسط ابن سبا وسیله دعوت قرار و ابلاغ گردد.

و بهمین قیاس و سنجش به ابابکر و عمر و علی نیز نام نعثل دادن امکان نداشت و کعب الاحباری یهودی را هم فقیه علنی دستگاهی جز عثمان نمی توانست ثبت کرد.

ظاهر شدن باطن خلفای ثلاثه

آیا ظاهر شدن باطن خلفای ثلاثه وحشت آور است؟

آیا ظاهر شدن باطن رسول الله دهشت زاست؟

در برابر دو سؤال فوق بچهار طریق می توان گفت:

نه ظاهر شدن باطن رسول الله وحشت زاست نه ظاهر شدن باطن خلفا.

هم ظاهر شدن باطن رسول الله وحشت زاست و هم ظاهر باطن خلفا.

ظاهر شدن باطن خلفا وحشتزاست اما ظاهر شدن باطن رسول الله موجبات خوشحالی و خوشبختی را فراهم می سازد.

ظاهر شدن باطن رسول الله وحشت زاست اما ظاهر شدن باطن خلفا موجبات خوشحالی و خوشبختی را فراهم میسازد اما دو قسمت از چهار بخش فوق مردود است آنجا که ظاهر شدن باطن رسول الله را وحشت

زا اعلام میدارد.

زیرا بحث ما بر این است که ما مسلمانیم و رسول الله را فرستاده خدا میدانیم و اطلاع از ظاهر و باطن حضرت را هرگز وحشت زا تلقی نخواهیم کرد از این قرار دو مورد را میتوان چنین پذیرفت:

1- نه ظاهر شدن باطن رسول الله وحشت زاست نه خلفا.

2- ظاهر شدن باطن رسول الله وحشت زا نیست و از خلفا هست که با ادامه دادن مطالعه سؤال دیگر مطرح میشود:

آیا فقط نتیجه این نمیشود که ظاهر شدن باطن رسول الله وحشت زا نیست؟

ظاهر شدن باطن عایشه

به یاری پروردگار تبارک و تعالی اول سال آینده (1355) جلد رفتار شناسی مربوط به عایشه برای چاپ آماده و طالبان خواهند دانست آیا ظاهر شدن باطن عایشه چگونه میباشد.

ابن سبا در سقیفه

هر چند ابن سبائی در کار نبوده و یک نام جعلی بیش نیست اما همین را هم جبر تاریخ آیا از سقیفه به زمان عثمان برگشت ندارد؟

آیا دخالت دادن یهود در مذهب سازی و منسوب داشتنش

به روزهای پس از رحلت و زمان ابابکر بیشتر جور در می آید و سازگارتر است که بازار دین سازی گرم و مذهب سازیهای چندی معمول بوده و سجاح و مسیلمه نمونه ای از آنها است؟ یا بزمان عثمان بهتر تعلق می گیرد که عنوان بزرگ و گرم روز ثروت اندوزی و تصاحب غنائم و تصرف دختران اسیر بوده است؟

آیا بهتر نبود اگر نام ابن سبای دین ساز را ردیف سجاح و مسیلمه مینوشتند؟

آیا نمیتوان سقیفه را هم آنچنان اسلامی دانست که دشمنان سجاح و مسیلمه کارگزاریش کردند اما چگونه میشود که از یک طرف بگوئیم علی و کسانیکه در خانه نبی گرامی بودند دشمن سجاح و مسیلمه اند - ابابکر و عمر و کارگزاران سقیفه هم دشمنان سجاح و مسیلمه اند -

ابن سبای یهودی دشمن خلفاست و از طریق علی این دشمنی را آشکار کردن و تاریخی نمودن آیا این مطلب را ثابت نمیکند که سازندگان ابن سبا بر مخالفت علی با سه خلیفه دیگر صحه گذاشته اند؟

برای روشن شدن مطلب بهتر است مربعی را در نظر آوریم که در یک زاویه آن «خانه نبی گرامی» و زاویه دیگر «سقیفه» و سومی «سجاح - مسیلمه» وآخری ابن سبا و کعب الاحبار در میانش نعثل قرار دارد.

سقیفه و خانه با سجاح و مسیلمه و مدعیان دیگر می جنگند.

ابن سبا شیعه ساز و دشمن خلفاست ولی همانگونه که گفته شد از طرف حضرت علی مشمول ذکر نامی، تفرینی، آفرینی و ...

نشده است یعنی از او نامی نبرده اند؟

خانه و سقیفه نیز با یکدیگر سازگاری ندارند.

نعثل در وسط است که توانست سمبل قتل عثمان گردد و کعب الاحبار که فقیه دستگاه وی و فعلا با آن کاری نداریم، محصول سقیفه نیز طرد علی از شورا و نقشه قتل وی کشیدن - کربلا درست کردن و خلاصه سقیفه ضد خانه است.

آیا ابن سبائی با چنین اوضاع و احوال، بهتر با سقیفه معلوم الحال نمیسازد؟

البته با توجه به آنچه سیف بن عمر کرده است (جعل حدیث - جعل راویان حدیث - جعل مؤسس مذهب) و احادیث جعلی وی همه یا در فضیلت سقیفه است یا در تطهیر بعض کردار و گفتارهای سقیفه، آیا ردپائی از وی در سقیفه دیده نمیشود؟

نعثل و کعب الاحبار و سقیفه

عمر با کعب الاحبار در ارتباط بوده است که چگونگی آن گفته خواهد شد و خواهید دید که کعب در تمام عمر ندیم و مستشار عمر بوده است و نکند که مسلمان شدن کعب بدستور عمر برای رهائی از ملامت مسلمین باشد؟

اما اسلام اجباری چه معنی دارد!

کعب الاحبار فقیه و مسئله گوی دستگاه اسلامی عثمان بوده است

و از عمر به وی سپرده شده و آنقدر نزد عثمان عزیز بود که سعایت ها شکایت هائی که از اباذر نزد عثمان شد صبر کرد اما همینکه اباذر سر کعب را شکست صبر عثمان لبریز و اباذر تبعید گردید.

کعب الاحبار یهودی شناخته شده ای بود که مسائل اسلامی را به دلخواه بیان میداشت تا روزی که غنائم افریقا را آوردند و بر سر تقسیم ان غلط بسیار گفت و اباذر غفاری را به خشم آورد که بسوی عثمان آمد و در راه استخوان جمجمه شتری را دید برداشت و بمحض ورود به کعب الاحبار اشتباهش را گفت و استخوان را بر سرش کوبید که سر کعب خون آلود گردید.

کعب الاحبار یهودی شناخته شده ای بود که مسائل اسلامی را به دلخواه بیان میداشت تا روزی که غنائم آفریقا را آوردند و بر سر تقسیم آن غلط بسیاری گفت و اباذر غفاری را به خشم آورد که بسوی عثمان آمد و در راه استخوان جمجمه شتری را دید برداشت و بمحض ورود به کعب الاحبار اشتباهش را گفت و استخوان را بر سرش کوبید که سر کعب خون آلود گردید (1)

با بودن نعثل در تاریخ و موفقیتی که در سایه نام وی نصیب مخالفان عثمان گردید هیچ لزومی نداشت ابن سبائی هم جعل شود و مذهبش را یهودی تعیین نمایند و با کمال جرئت فعالیت وی را به زمانی منسوب بدارند که خلیفه وقت بوسیله ام المؤمنین عایشه به نعثل یهودی تشبیه میشود و کعب الاحبار یهودی هم فقیه دربار اوست بلکه این سبای ساختگی برای جلب توجه های توده از کعب الاحبار به جانب وی بوده است.

نبی گرامی همسری دارند بنام عایشه - عایشه دختر ابابکر بود که عثمان از جمله در ظل عنایت فعالیت سقیفه ای وی به خلافت رسید.

عایشه فعالیت آگاهانه ای در مسائل انتخاباتی سقیفه اعمال نمود

1- جلد 8: 251 الغدیر ماخذها را داده است.

و نمی توان باور کرد یا ابابکر و عمر و عثمان مخالفت کرده باشد اما چه شد با عثمان اختلاف پیدا کرد و بشدت علیه وی قیام نمود کارها کرد و پیغامها فرستاد از جمله:

بر شخص اول کشور اسلام، جانشین عمر، شخصیت برخاسته از شورا جانشین ابابکر، جانشین پیامبر و داماد حضرتش نام نعثل را نهاد.

گویند نعثل پیرمردی یهودی بود که ریشی دراز و انبوه داشت از لحاظ شکل و اندازه و رنک و وضع همانند ریش عثمان اما هیچ روانکاو و غیرروانکاو که کوچکترین اطلاع تاریخی مربوط به بزرگان عالم دارد این را نخواهد پذیرفت که هنگام بالا گرفتن آتش اختلاف بین همسر پیامبر و داماد پیامبر (ام المؤمنین - امیرالمؤمنین) تا جائیکه عایشه حاضر شود بگوید این نعثل را بکشید و فرمان قتلش را فتوا دهد.

فقط ریش واجب القتل در مقام خلافت و جانشین رسول الله با ریش یک نفر یهودی مقایسه شود و در سطح عالی ترین مقام به سنجش درازی و رنک و رویش اکتفا گردد.

نکند عایشه در اینجا به رمزی اشاره می کند که بین وی و دار و دسته ابابکر وجود داشته است و مایل است سمبول یهودیت (نعثل) را پیشوای انتخاب کننده عثمان و وسیله به خلافت رسیدنش معین نماید و در حقیقت به عثمان بگوید تو نه از طرف رسول الله انتخاب شده ای نه برگزیده مردمی بلکه تو برخاسته از یهود هستی تو نعثلی و نمایندۀ

نعثل !

من نعثل را که عایشه معرفی کرده سمبل غیر مستقیم نیروی مساعد جهت انتخاب شدن عثمان می دانم و همانگونه که اگر نعثل نبود کربلا نبود، اگر نعثل نبود عثمان هم نبود اگر نعثل نبود ابن سبا هم نبود !

سمبل یهودیت برای سنیان صدر اسلام نعثل و برای رافضیان صدر اسلام ابن سبا تعیین شد و عجیب آن است که هر دو هم ولایتی (1) و در بسیاری از موارد مشابه معرفی شدند.

و بیشتر بگویم که شعرا نیز بر این مطلب صحه گذاشتند و حتی نعقل را سمبل دین و سنت معرفی می کردند (2)

اگر با رحلت محمد قرار است مسلمانان عقب گرد کنند بقراری که شیعه، ابن سبای یهودی دارد و سنی نعثل یهودی، عقب گرد مسلمین نمیتواند در مرحله امکان بدون دخالت یهود قابل قبول بوده باشد.

پس جستجو کنید که یهود در «خانه» نبی گرامی دخالت کرده است یا در «سقیفه» سبیل المؤمنین ! عقب گرد مسلمین یعنی از اسلام رو به جانب غیر اسلام کردن و در نتیجه اسلام ماورائی داشتن اما ماوراء مسلمین پس از رحلت چه از لحاظ سیاسی چه اجتماعی چه دینی نمیتواند چیزی جز «سقیفه» بوده باشد و عقب گرد اصحاب پیامبر را در کجای دیگر می توان سراغ گرفت؟

1- نعثل را مصری هم دانسته اند
2- انساب الاشراف بلاذری جلد 5 - 105 کتاب صفین نصر بن مزاحم صفحات 456 - 256 - 257 - 254 - ابن ابی الحدید جلد یک - 482.

نعثل و ابن سبا دو یهودی که یکی به خلیفه سوم شبیه است و دیگری در زمان خلیفه سوم برای خلیفه چهارم شبیه بازی در می آورد و نه کسی به عایشه اعتراض میکند که این چیست به جانشینی پیامبر می گوئی و نه شخصی به سیف بن عمر فریا زد که این کیست که برای کمک به جانشین پیامبر جعل کرده ای و در عین حال تاریخ فریاد میزند که سقیفه را از دست یهود بگیرید و سقیفه فریاد که عثمان و طرفدارانش را از نعثل و رافضیان را از تشکیلات ابن سبای یهودی نجات دهید؟ و نه عثمان اعتراض که نعثل کیست و نه علی فریاد که ابن سبا کدام است.

زیرا هیچکدام وجود خارجی نداشتند و نعثل اشاره به یهود و سقیفه است و ابن سبا اشاره به آنکه توجه به یهود و سقیفه بجانب دیگر معطوف گردد.

ارتباط عمر با کعب الاحبار بصورتی که عثمان ارتباط داشت و هر دو از این یهودی پرسشهائی می کردند فقط به دختر یک خلیفه دیگر (ابابکر) اجازه میدهد که ضمیر زنانگی خود را که با قیافه و زشتی و زیبائی مردان پیوستگی دارد در کنار ارتباط عمر و عثمان با یهود بردیف آورده، خلیفه وقت را به نعثل تشبیه نماید.

و اگر معاویه می خواست از عثمان بد بگوید شکلش و ریشش را نمی گرفت و کار و کردارش را میگرفت و شخصیت زن با مرد از جمله همین فرق را دارد.

اصولا زن دارای دو شخصیت است جلب مرد - حفظ نسل و

مرد یک شخصیتی است - تفوق طلبی -.

لذا ارتباط زن در قلمرو شخصیت او می تواند از قیافه یکی خوشش بیاید یا نیاید و لذا اگر عایشه می خواهد با کسی مخالفت کند از شکل و صورتش میگوید و اگر عمر خواست مخالفت نماید از وضعش و درباری چون کسری درست کردن که خواهم گفت (تحت عنوان» معاویه کسری العرب).

باز هم می گویم چرا تاریخ خلفای ثلاثه از مشرکین یا نصارا برای مسئله گوئی و تشبیه نمائی استفاده نکرد، از یهود که آن همه آیه و نشانی در خصمانه بودنشان و اکراه در آنها داشت در دست بود بهره برداشته و حتی برای شبیه نمائی از یهود انتخاب مینمودند؟

جلب توجه نعثل دختر ابابکر و توراتی که گاهی عمر در دست داشته و کعب الاحباری که مستشار عمر و فقیه دستگاه عثمان بوده آیا از ارتباط زمان خلفای ثلاثه با یهود شامه ای را متأثر نمیسازد؟

و حداقل آیا مختصر فرقی بین زمان پیامبر و علی با زمان خلفای ثلاثه تصور نمیگردد؟

عایشه دختر ابابکر یا فرزند سقیفه - طلحه و زبیر پسران شورای عمر - فرزندان سقیفه آیا از علی چه می خواستند که قبلا از عمر و عثمان و ابابکر نخواستند؟

آیا در آن زمان به خواسته هایشان رسیده بودند که آرام بودند و این زمان نرسیدند که جنگ براه انداختند؟

آیا آنچه را ابابکر و عمر از محمد میخواستند طلحه و زبیر از

علی توقع داشتند؟ بعلت وجود آرامش زمان خلفای ثلاثه و عدم آرامش زمانهای محمد و علی با آنکه در زمان مذکور بوئی از یهود استشمام میشد آیا نمیتوان ردپائی از کعب الاحبار و نعثل را در سقیفه مشاهده کرد؟

سؤال وارد اینجاست که چرا عایشه در تعریض و تعرض به عثمان وی را تشبیه به نعثل نموده است؟ نکند این تشبیه اشتهار عثمان به دوستی با یهود بود بدلیلی که میگوید «اقتلوا نعثلا قتل الله نعثلا».

سبقت گرفتن در اسلام

خدیجه اولین زنی بود که اسلام آورد و علی اولین مردی که مسلمان شد (1) ابابکر و عمر و گروه آنها نیز خیلی زود به اسلام گرویدند.

چرا خدیجه و علی در صدر مسلمانان قرار گرفتند؟

شاید از این جهت باشد که هیچ کس به مرد نزدیکتر از همسرش نیست و این همسر است که بهتر از دیگران به امانت و صداقت یا بازیگریها و دو شخصیتی های مردش وقوف می یابد و خدیجه بهتر و زودتر از

1- ما شیعیان گوئیم به اتکاء فرمایش نبی گرامی «اول من آمن معی علی» ایمان هر دو (محمد و علی) در یک زمان بوده است (توجه فرمائید که آمن معی است نه آمن ربی که برادران سنی ما نقل کرده اند)

دیگران با شناسائی همسر عزیزش به دین وی گروید.

علی نیز فرزند خوانده و در کنار رسول الله بزرگ شده و همانند خدیجه مشمول نور یقذفه الله فی قلب من یشاء گردیده و بهتر از دیگران رسول الله را شناخته و به احوالش معرفت حاصل نموده و اینک مسلمان شده است.

اسلام آوردن ابابکر و عمر و گره وابسته را با آنچه عمر با کعب الاحبار در میان نهاد آیا چگونه میتوان تلقی کرد؟

بزودی سؤال عمر را از کعب الاحبار خواهم آورد و آنچه جالب است سؤال عمر از کعب است که درباره جانشینی و به خلافت رسیدن علی از کعب میپرسد آیا در این باره هم در کتاب شما چیزی هست؟

از سؤال عمر چنین بر می آید که قبلا نیز از کعب سؤالی در همین حدود کرده که در تورات بوده است؟

(ناگفته نماند موارد دیگر نیز بوده است که عمر از کعب میپرسد آیا این هم در تورات است و آورده خواهد شد)

سؤال: آیا چه سؤالی میتواند عمر از کعب کرده باشد که حاوی مشخصات زیر باشد؟:

در تورات ذکر شده باشد.

برای عمر مهم تلقی گردد.

همانگونه که به خلافت رسیدن علی مهم است آن مسئله نیز اهمیت داشته باشد.

بنابر آنچه گفته شد آیا راهی جز این میتوان یافت که عمر قبلا

بوسیله یهود دانسته است ظهور پیامبری نزدیک بوده و سلطنت عظیمی بهم خواهم زد و کسانیکه در اسلام آوردن به وی سبقت گیرند میتوانند در انتظار مقامهای شامخ و شیخوخیت بسر برند.

آیا اسلام آوردن ابابکر و عمر و ... در مسابقه ای که تورات اشاره کرده میباشد؟

نویسنده اسلام آوردن آنها را حقیقی و واقعی میداند اما بعد با دانستن دورنمای اسلام چه شد؟ باید تحقیق کرد. (1)

پیشی گرفتن خزرجیها در بیعت کردن

انصار را دو گروه تشکیل میداد یک قبیله را اوسی ها و دیگری را خزرجیها می نامیدند و در مدینه مسکن داشتند، این دو قبیله اغلب در حال نزاع با یکدیگر بسر میبردند.

یهودیانی نیز در چند واحد و قلعه اطراف مدینه ساکن بودند و بعلل چندی:

تمدن برتر، اقتصاد برتر، و از همه مهمتر اطلاعاتی که از تورات درباره پیامبری به مشرکین میدادند که ظهورش را نزدیک اعلام میداشت و علائمی که از لحاظ مکان و زمان مقارن ظهورش میدادند

1- مثلا توجه فرمائید که ابابکر می بیند رسول الله به کشتگان در احد دعا میفرمایند وی نیز تقاضای دعای خیر مینماید اما حضرت اشاره میفرمایند به اینکه بعد از ایشان چه خواهند کرد و ابابکر گریه میکند (از موطا مالک جلد اول 306).

و درست در می آمد و نمونه آن را دیدید که حتی عمر از کعب الاحبار توقع داشت راجع به جانشینی علی از تورات بیان کند همه و همه سبب شده بود اوس و خزرج بوضع اسف باری ارتباط خاصی با یهود داشته باشند و یهود را به رهبری قبول نمایند و از جمله وضع اسف بار آنها اینکه:

قبل از اسلام خزرجیها از غلامان یهود بودند (1) و با بنی قینقاع هم پیمان بودند (2) و همین خزرجیها برای بیعت با ابابکر پیشدستی کردند.

زیرا همین ها تشکیل سقیفه را دادند تا اوسی ها به رقابت از خزرجیها بیعت نمایند اما این خیلی اهمیت دارد که معاویه قیس و پدرش سعد ابن عباده بزرگ آنها را یهود میخواند (3)

آیا میتوان هیچ گونه ارتباطی بین یهود و سقیفه بوسیله خزرجیها تصور نمود؟

عمر و تورات و یهود

بار دیگر یادآور میشوم که هیچ روایت و حدیثی هرگز از نوشته

1- یهود از نظر قرآن صفحات 23 - 191.
2- یهود از نظر قرآن صفحات 23 - 191
3- نهج البلاغه ابن ابی الحدید 16: 43 (همه جا از نهج البلاغه ای که 20 جلد است و به تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم رسیده نقل میگردد).

های شیعه و سبائیه ! و رافضی ها ! و باطنیه ! آورده نمیشود و هر چه هست از کتابهای خودشان میباشد آنها که سقیفه را سایه کعبه میدانند.

ما در تاریخ اسلامی خود قرآن را در دست محمد و نهج البلاغه را در دست علی می بینیم و همینطور هم باید باشد، محمد وحی می آورد بشیر و نذیر باشد دعوت و تبلیغ کند بعد علی آنچه را محمد آورده ترویج نماید و اگر رابطه اش با کانون وحی همانند پیامبر نیست با وحی شده مستحکم باشد و در صورتیکه نهج البلاغه ای دارد مروج قرآن باشد.

و کافیست در این باره تصدیق برخی از دانشمندان سنی را بیاورم نهج البلاغه را بعد از قرآن، کتاب دوم عالم اسلام می شناسند خواهر قرآن (اخت القرآن) و قرآن دومش نیز نام نهاده اند و هر جمله اش یا از توحید است یا نبوت یا معاد یا قرآن یا معارف دینی اسلام اما در دست دیگران از امت محمد چه باید باشد؟

باز هم قرآن یا آنچه مروج قرآن است حتی آن بچه مسلمانی که زبان خارجی می آموزد چنانچه در اندشه اش تسلط بر زبان بی گانگان باشد برای آنکه روزی بتوان اسلام را یا یکی از شگفتیهای علمی اسلام را به آنها رساند همان زبان خواندن ترویج است و عبادت حساب میشود و چه بهتر که در دست بچه مسلمان علمی باشد مربوط به قرآن اما در دست یک مرجع تقلید چه میتواند باشد و در یک سطح شناخته شده آیا در دست خلفای راشدین چه میتواند باشد؟

سید قطب در صفحه 13 کتاب معالم الطریق تحت عنوان نسل

قرآنی بی مانند چنین مینویسد:

«... قرآن تنها سرچشمه ای بود که از آن سیراب می شدند و بوسیله اش خود را میساختند و طبق برنامه اش فارغ التحصیل می گردیدند و این بدان معنی نیست که در آن روزها بشر تمدنی یا پیشرفت و تألیف و تدریسی نداشته است بلکه تمدن روم پایه و اساس تمدن اروپای امروزی است و منطق و فلسفه که سرچشمه تفکر غرب است وجود داشته است.

تمدنهای دور و نزدیک چون تمدن هند و چین و ... و در همان زمان تمدن های روم و ایران از شمال تا جنوب جزیره العرب را احاطه کرده بودند و در قلب جزیره العرب نیز یهودیت و نصرانیت، بنابراین انحصار تربیت آن نسل بر تلقی از قرآن نه از برای فقر تمدن و دانش بلکه روی تصمیم و نقشه ای حکیمانه و روش و مقصودی بوده است.

خشم رسول الله بر عمر این موضوع را روشن میکند هنگامیکه بدست او نسخه ای از تورات می بینند و بدنبال آن میفرمایند به خدا سوگند اگر موسی زنده بود و میان شما بسر میبرد برای او هیچ کاری روا نبود مگر اینکه از من پیروی کند (1)

پس رسول خدا مقصود مدبرانه ای داشته است هنگامیکه دستور وجوب تلقی تنها به کتاب خدا به مسلمانهای اول میدهد تا خود را طبق آن تربیت کنند و برای قرآن و بس تقوای خود را خالصانه سازند و بر مبنای روش قرآن مسیر خود را به صراط مستقیم افکنند».

1- روایت از حافظ ابولیلی از حماد از شعبی از جابر است.

ملاحظه میفرمائید که اگر به عمق مختصرتری از مسئله وارد شویم مردم عوام چه خواهند گفت؟

این کار عمر در زمان خاتم پیامبران که بر محمد قرآن نازل شود اما در دست عمر تورات به بیند همانند آنست که پیشوائی قانونی وضع کند و یکعده را دعوت کند که پیروان دست اول و مروجین قانون وی باشند اما آنکه هوای جانشینی پیشوا در سر دارد قانون قبل را که هم اکنون منسوخ میشود آنچنان در دست بگیرد که پیشوا را خشمگین سازد و به قسم خوردن مجبور سازد که اگر پیشوای قبلی که قانون را وضع کرده زنده بود قانون مرا میپذیرفت و آنچه را خود وضع کرده بود منسوخ اعلام میداشت.

در محیطیکه مسلمانان برای حفظ و حراست و نوشتن آیات قرآن بر یکدیگر پیشی میگیرند و در خلوت و جلوت مروج قرآنند و همانگونه که گفته شد لازم است در دست هر کس حتی یک بچه مسلمان هم کتابی از دین جز قرآن دیده نشود آری در چنین محیط اولا عمر چه کار به تورات داشته است؟

اولا عمر چه کار به تورات داشته است؟

ثانیاً اگر سر و کاری با تورات داشته خوب بود شرم حضور کند و در برابر رسول الله نیاورد.

ثالثاً آنرا در پیراهن یا جای دیگرش مخفی بدارد یا حداقل آنچنان جلوه دهد که پیامبر به خشم نیایند و سوگند به خدا نخورند و حضرت موسی را بیاد نیاورند و شدت تنفر خود را چنین ابراز ندارند.

اینکه تو عمر هستی و با تورات آنچنان پیوستگی داری و نشان

میدهی که من میدانم اگر آورنده تورات هم میبود مجبور به گرویدن به اسلام و قرآن بود.

رابعاً حضرت در ارتباط بین عمر و تورات چه احساسی داشته اند که به خشم آمده اند؟

مهمتر از همه آنکه چرا عمر در جواب حضرت منکر ارتباطش با تورات نشد؟ یا حداقل عذرخواهی یا توبه نکرد؟

جواب این است که هر دو (نبی گرامی و عمر) یکدیگر را خوب میشناختند و جای توبه و عذر خواهی نبوده است.

و اگر عمر جواب داده و منکر شده بود در زمان خلافت ابابکر و عمر کسی حاضر نمیشد آنرا نقل کند؟ و حال آنکه می بینیم پس از به هدف و خلافت رسیدن آنها در جهت بیشتر مسلمان جلوه دادن خلفا چه روایتها که جعل نشد تا چه رسد به اینکه عمر در جواب رسول الله مطلبی اسلامی گفته باشد و حداقل همان اندازه با آب و تاب نقل نگردد.

دیگر آنکه:

عمر در روزهای آخر عمرش به کعب الاحبار گفت میخواهم شخصی را برای خلافت تعیین کنم زیرا گمان میکنم و فاتم نزدیک شده باشد عقیده ات درباره علی بن ابیطالب چیست برای من بگو: شما گمان میکنید این مطالب در کتابهای شما موجود است؟

کعب گفت بعقیده من علی برای خلافت خوب نیست زیرا مردی است استوار و متعصب در دین، عیب و گناه احدی را نادیده نمیگیرد،

در مقابل لغزشها، بردباری ندارد، بر طبق اجتهادش عمل نمی کند، این اخلاق با سیاست مردم داری سازگار نیست. (1)

عمر در روزهای آخر عمرش چرا باید با یهودی و تورات تماس بگیرد و چرا با مسلمانان پیامبر پسند و قرآنی که خود حسبنا کتاب الله گفت در آخرین روزها ارتباط نداشته باشد؟

عمر چرا امر بسیار مهم مسلمین (خلافت) را با یهودیه مشورت میگذارد؟

عمر چرا در برابر کعب که علی را استوار و متعصب در دین میداند و استواری و تعصب را گناه علی معرفی مینماید چیزی نمی گوید؟ (2)

عمر چرا علی را تأئید نمی کند که عیب و گناه احدی را نادیده نمیگیرد؟

عمر چرا بر علی آفرین نگفت همینکه از کعب شنید علی طبق اجتهادش عمل نمیکند؟

اگر فرید وجدی در دائره المعارفش درست آورده باشد که کعب زمان عثمان مسلمان شد عمر چرا از یهودی حتی بظاهر مسلمان نشده مسائل اسلامی بپرسد؟

1- ابن ابی الحدید 3: 112.
2- آنقدر این سخن را عمر پسندید که روزی به ابن عباس گفت اگر دقیق تو علی به خلافت برسد مردم را مجبور میکند به کتاب خدا و سنت رسول عمل نمایند - ابن ابی الحدید 3: 107.

من «نویسنده» جوابی دارم و کعب الاحبار «یهودی» جوابی!

کعب الاحبار با این سؤال سه کار کرد:

علی به اجتهادش عمل نمیکند یعنی تائید کردن اجتهادهای عمر و تملق گوئی و چاپلوسی به وی.

علی به اجتهادش عمل نمی کند توجه دادن عمر است به این امر بسیار مهم که اگر علی پس از تو خلیفه شود تاریخ سیاهی برای تو به جای خواهد گذاشت زیرا اجتهاد کردن و علی نکرد (1) و بنام تو بدیها و ضد اسلامی ها بنام اجتهادها در برابر نص ثبت خواهد شد.

علی به اجتهادش عمل نمیکند توجه دادن به عمر است که اگر شورائی برای تعیین جانشینی تعیین کرد شرط بیعت با خلیفه پس از وی، ادامه روش ابابکر وعمر باشد یعنی ادامه دادن اجتهادهائی که ابابکر وعمر میکردند.

و چون یقین داشتند علی راضی به این قسمت یعنی راضی به ادامه روش عمر نمیشود یقین داشتند به خلافت نخواهد رسید.

سؤال: در اینجا سؤالی مطرح است:

آیا ممکن است عمر از کعب الاحبار الهام گرفته و به عبدالرحمن عوف سفارش کرده باشد که ادامه روش شیخین از ضروریاتی است که باید خلیفه بعد بپذیرد؟

سؤال دیگر: آیا گفتن کعب الاحبار که: علی برای خلافت خوب نیست زیرا چنین و چنان است این معنی را نمیدهد که خلیفه باید

1- به کتاب اجتهاد در برابر نص در یکصد مورد مراجعه شود.

استوار در دین نباشد، گناه هر کس را بایست نادیده بگیرد - برطبق اجتهادش عمل نماید!

اما جواب کعب به عنوان عالیترین جوابها این است:

این اخلاق با سیاست مردم داری سازگار نیست.

یعنی خلیفه باید مردم دار باشد نه استوار در دین، خلیفه باید مردم دار باشد نه پذیرنده نصوص، خلیفه باید .... نه .....

فراموش نشود که جان کلام در این جمله عمر است:

شما گمان می کنید این مطلب در کتاب های شما موجود است؟ (1)

چون قبلا از این مطلب بحث شد یادآوری آنکه آیا از این جمله معلوم نمی شود که مطالب دیگری نیز عمر از یهود درباره اسلام در یافت داشته باشد و از جمله تشکیل سلطنت و به مقام رسیدن کسانی که هر چه زودتر مسلمان می شوند؟

اجازه فرمائید فقط یک ارتباط دیگر را بیاورم و سخن را کوتاه و قیچی نمایم:

ابن اثیر در تاریخش خلاصه ای از آنچه حضرت صادق آن را فرمود آورده است (2)

1- بررسی مسائل کلی امامت از آقای ابراهیمی امینی نقل از شرح ابن ابی الحدید صفحه 115.
2- و سفینه البحار تحت کلمه (هوک) ابن اثیر سنی، و مرحوم محدث قمی نویسنده سفینه شیعه بودند.

عمر روزی خدمت رسول خدا آمد پس عرض کرد:

ما از یهود و نصارا احادیثی می شنویم و ما را متمایل می کند اینکه بعضی از آنها را بنویسیم.

حضرت فرمودند آیا شما در حیرت هستید همانطوری که یهود و نصارا متحیر ماندند حقیقت این است که من این شریعت را پاک و پاکیزه برای شما آوردم بطوری که اگر موسی زنده بود ناگزیر بود از من پیروی کند.

اما ابن اثیر: چنین آورده است:

«ان عمر اتاه بصحیفه اخذها من اهل الکتاب فغضب صلی الله علیه و سلم فقال افتهوکون فیها یابن الخطاب».

(عمر خدمت پیامبر آمد کتابچه ای با خود داشت که آن را از اهل کتاب گرفته بود، حضرت خشمگین شده فرمودند آیا در دین خود متحیر هستی ای پسر خطاب؟)

با آنکه قرار شد روایتی از شیعه نقل نشود برای آنکه نشان داده شود مورخ باید بیطرف باشد و علاوه تر باید امین هم باشد و ابن اثیر بی طرفی خود را حفظ کرده قضیه عمر و صحیفه اهل کتاب را آورده است.

اما نمی دانیم آیا حفظ امانت کرده و همه را آنچنان که خود آورده است درست است یا آنچه را حضرت صادق فرموده است؟

و اگر از حضرت صادق تمام باشد توجه خواهند فرمود که عمر نام یهود و نصارا می برد و حضرت فقط درباره یهود به وی جواب

می دهند و این خود نکته ای است! و عمر بجای آنکه از قرآن آیه ای بنویسد از تورات می نویسد (داده است بنویسند)

بر فرض آنکه ابن اثیر بی طرف و امین بوده و آنچه شده تمام و کمال نوشته است آیا این چه معنائی می دهد که فرستاده خدا از کسی که بعداً خلیفه ایشان می شود بپرسند آیا در دین خود متحیری؟

آیا پیشرفت دینی عمر در زمان ابابکر بیشتر از زمان رسول الله بود و از حیرت بیرون آمد؟

اینگونه پرسشهای حضرت را از عمر در کنار پرسشهائی که حضرت از علی کرده اند بگذاریم خیلی چیزها معلوم می شود.

همانند اینکه نبی گرامی فرمودند علی قسیم النار و الجنه است (1) نظر بصورت علی عبادت است (2) منزلت علی به من چون منزلت من به خداست (3) چنانچه آسمانها و زمین را در کفه ای و ایمان علی را در کفه ای گذارند ایمان علی برتر است (4) و ....

تورات و صحیفه اهل کتاب در دست عمر بودن و مشورت دینی یا یهودی کردن آیا این سؤال را پیش نمی آورد که:

آیا عمر خواسته بدینوسیله از تورات بزرگداشتی بعمل آورد یا از خودش؟ یا برای جلب رضایت یهود چنین کاری را کرده

1- هر چهار از اکابر اصحاب چون ابابکر و عمر نقل شده و آوردم و در بسیای از کتابهای اهل سنت دیده می شود به اول کتاب مقام امیر المؤمنین و کتب اهل سنت و جماعت تألیف آقای شیخ نجم الدین عسکری مراجعه فرمائید.
2- هر چهار از اکابر اصحاب چون ابابکر و عمر نقل شده و آوردم و در بسیای از کتابهای اهل سنت دیده می شود به اول کتاب مقام امیر المؤمنین و کتب اهل سنت و جماعت تألیف آقای شیخ نجم الدین عسکری مراجعه فرمائید.

3- هر چهار از اکابر اصحاب چون ابابکر و عمر نقل شده و آوردم و در بسیای از کتابهای اهل سنت دیده می شود به اول کتاب مقام امیر المؤمنین و کتب اهل سنت و جماعت تألیف آقای شیخ نجم الدین عسکری مراجعه فرمائید.
4- هر چهار از اکابر اصحاب چون ابابکر و عمر نقل شده و آوردم و در بسیای از کتابهای اهل سنت دیده می شود به اول کتاب مقام امیر المؤمنین و کتب اهل سنت و جماعت تألیف آقای شیخ نجم الدین عسکری مراجعه فرمائید.

است؟

مگر چه می شود اگر بگوئیم برخی از مسلمان شده ها درباره جانشینی پیامبر و دخالت در سقیفه نیز با یهود در مشورت و مساعدت بوده اند؟

آیا دورنمای بعد را هم با در دست گرفتن تورات آن هم در حضور پیامبر می خواستند به بینند؟

بهر صورت عده ای بودند که از کافران دوست می گرفتند (همکاری داشتند) و علتش را قرآن این می داند که تصور می کردند از این دوستی به عزت خواهند رسید و بعد میفرمایند عزت از جانب خدا است (بشر المنافقین لهم عذاباً الیما الذین یتخذون الکافرین اولیاء من دون المؤمنین - ایبتغون عندهم العزه قال العزه لله جمیعا).

آنچه از همه مهمتر است دفاع نکردن عمر از خود است که حداقل بگوید یا رسول الله چنین تصوری نفرمائید معذرت میخواهم اگر تورات در دست دارم من مسلمانم.

و این می رساند که دفاع نکردن عمر مفروغ عنه بودنش است زیرا می دانست هم او پیامبر را می شناسد و هم پیامبر او را!

من نمی دانم اینکه بنیا ابوت با آن همه طرفداری از عایشه می گوید به عقیده محققین بزرگ شرق شناس عایشه از همسرش برای پدرش جاسوسی می کرده چه بوده است؟ (1)

1- در جلد بعد «رفتارشناسی از عایشه، مطالعه فرمائید و مأخذ در همین جلد داده شد.

اگر مستشرقین راست می گویند که عایشه چنین می کرده است باید پرسید آیا احتیاج ابابکر به اینکه محمد چه کرد و چه گفت چه بوده است؟

و آیا می توان آن را جز به این بستگی داد که ابابکر دورنمای اسلام را شنیده و اینک از عایشه طرح قبلی را که مستلزم بدست آوردن اطلاعاتی است می ریزد و در غیر اینصورت مگر وحی و دین و پیامبری هم احتیاج به خبرگزاری و جاسوسی دارد؟

بویژه قذف معاویه این مطلب را تأیید می کند زیرا خواستند مسئله ابراهیم را که یگانه پسر رسول الله است و احتمال جانشینی دارد با تهمت اینکه فرزند ایشان نیست منتفی سازند و شرح داده خواهد شد.

نام نعثل را که سمبل پذیرش سنت های یهود است از طرف ام المؤمنین بر امیرالمؤمنین بطور کنایه گذارده می شود و در عوض ابن سبا را که سمبل جبران کننده روابط دستگاه حاکم و یهود است به عنوان مؤسس مذهب مخالف دستگاه سازمان بخشی می گردد.

آن همه سر و صدا از مسلمان شدن یهود بگوش می رسد لذا در حقیقت به استثنای نفراتی چند که به ده نفر نمی رسد همه و همه دیده می شوند که با منافقان (هر کس از غیر یهود به ظاهر مسلمان شده بود) برای بدست آوردن مقام و تمکن تلاش دارند یا جهت آنکه بتوانند علیه اسلام کاری صورت دهند همکاری می نمایند. (قال رسول الله: لو آمن

بی عشره من الیهود لآمن الیهود) (1)

آیا کعب الاحبار یهودی دیده است که عمر آنچنان با تورات سر و کار دارد که حتی آن را در دست داشته خدمت رسول الله میرسد یا ندیده بلکه شنیده است یا آنکه با دخالت وی چنین کارها صورت می گرفته است زیرا:

عمر از کعب می پرسد آیا علی را جانشین خود قرار دهم.

عمر از کعب میپرسد آیا درباره اینکه علی را جانشین خود قرار دهم در تورات چیزی هست و بعد درباره اهم مسائل اسلامی (خلافت) با کعب مشورت می کند که آیا علی برای خلافت خوب است و سپس عمر، کعب را تائید می کند و علی را رد می نماید زیرا کعب میگوید علی گناه اهدی را نادیده نمی گیرد (موبمو دستورات اسلامی را اجرا می نماید.)

گویا کعب رابط دستگاه یهود و دستگاه خلافت اسلامی است که رهبری آن را پذیرفته است و به جای جنک بوسیله شمشیر با اسلام جنگ با جعل احادیث (اسرائیلیات) جنگ یا قتل و طرد و تعویض رهبران و حتی قتل خلفا را برگزیده است و چه بهتر که از کتابی دیگر در تائید مطالب فوق جملاتی آورده شود از کتابی که فوق العاده مورد

1- به المعجم المفهرس لا لفاظ الحدیث النبوی مراجعه فرمائید.

تائید مسلمانان بویژه اعراب قرار گرفته است (1)

«یهودی وقتی مسلمان یا مسیحی می شود از روی نفاق است تا اینکه اسلام یا مسیحیت را مغشوش کند یا اینکه راهنمائیهای دین جدید را رهبری نماید و سنت های آن را به سود یهود دگرگون سازد یا روح مروت وعطوفت ادیان را نسبت به یهود جلب نماید.

هر زمان عقیده یا دین یا کتب علمی یا فلسفی پدید آید یهود به پا میخیزد تا آن را رهبری کند یا با آن طوری رفتار نماید که از آن بهره ببرند و هر جا که یهود شکنجه داده شد دعوت برای آزادی و برادری و برابری را ترویج کرد.

تاریخ یهود و اسلام همانگونه است که تاریخ یهود و ادیان دیگر (همان نظری که در برگهای بعد آوردم که یهود مسیحی شد برای تحریف مسیحیت و اینک برای اسلام همان منظور را دارد و نبی گرامی نیز این پیش بینی را کردند که خواهم آورد.)

یهودیان در آغاز به شدت با اسلام جنگیدند تا شکست خوردند و رفتار خود را عوض کردند و بجای جنگ شمشیر جنگ بدون شمشیر را شروع کردند که بلایش از جنگ مسلحانه برای مسلمانها بیشتر و بدتر بود تا اینکه عده زیادی از آنها در زمان خلفای راشدین اسلام

1- الخطر الیهودی بروتو کولات حکماء صهیون تألیف آقای محمد خلیفه التونسی صفحه 75 و ما به زودی از حلیه الاولیاء احادیث مذکور را خواهیم آورد و از کعب الاحبار که زمان عمر یا عثمان مسلمان شده آنچه را از رسول الله نقل می نماید خواهیم نوشت.

آوردند.

(توجه فرمائید که آن همه یهود در زمان پیامبر خدا اسلام آوردند و حضرت فرمودند کمتر از ده نفر اسلام آوردند آیا چه شد که در زمان ابابکر و عمر و عثمان و علی اسلام آوردند و باز هم قدرت و مقام کعب الاحبار در دستگاه خلافت اسلامی بیشتر شد بحدی که فقیه دستگاه عثمان گردید.

خدا کند تحقیق فرید وجدی محقق بزرگ اسلامی سنی درست نباشد که در دائره المعارفش می نویسد کعب الاحبار زمان عثمان مسلمان شد یعنی هر چه را عمر یا ابابکر از کعب میپرسند از حبر یهودی بوده است).

اینک سومین قسمت بعلت اهمیت موضوع عین جملات نقل و سپس ترجمه می شود:

«فکعب الاحبار مثلا یفسر القرآن و یروی الاخبار و یملاء ذلک کله بما یسمی عندنا (الاسرائیلیات) ثم یسیر- کثیر من الیهود بعد سیرته حتی ان تخلیص الکتب الاسلامیه الجلیله من الاسرائیلیات لتنوء به کو اهل عشرات الجماعات من اولوالعزم ثم انه من جهه اخری یشترک فی الموامره یقتل عمر و یخبره بذلک مکراً قبلا حدوثه بثلاثه ایام و یقرر له انه رای ذلک فی التورات.

فاذا دهش عمر من ذکر اسمه فیها تخلص کعب بان ما جاء فیها هو وصفه لا اسمه و هو مع ذلک یوصیه بان یستخلف غیره قبل موته ثم یقتل عمر بعد ذلک بثلاثه ایام کما حدد کعب .... و هناک غشه لعثمان

بعد ذلک ثم غشه لغیره من کبار المسلمین مما یطول شره» (1)

مثلا کعب الاحبار قرآن را تفسیر می کند و احادیث زیادی را روایت می نماید و آن احادیث از آنچه که ما به آنها اسرائیلیات می گوئیم فراوان است سپس عده زیادی از یهود به پیروی از کعب الاحبار همین سیرت را دنبال می نمایند (یعنی کعب الاحبار تنها فقیه دستگاه و تنها توطئه چی نبوده است) (2)

آنگونه که اگر برای پاک سازی کتابهای اسلامی معتبر از اسرائیلیات ده نفر از محققین توانا تلاش کنند خسته خواهند شد و از جهت دیگر در توطئه قتل عمر شرکت می کند و به او از روی مکر و حیله سه روز پیش درباره قتل او خبر می دهد و به او می گوید که آن در تورات نوشته شده است و هنگامی که مدهوش می شود از اینکه اسمش در تورات نوشته شده است کعب خود را مبرا و دور می سازد.

(توجه فرمائید یک جا عمر از کعب می پرسد آیا علی را جانشین کند و این هم در تورات نوشته شده است.

و اینک به عمر می گوید اسمش در تورات نوشته نشده است بلکه ماجرا ذکر شده است) که آنچه در تورات یاد شده وصف او بوده است

1- صفحه 75 الخطر الیهودی بر تو کولات حکماء صهیون تألیف آقای محمد خلیفه التونسی.
2- قرآن عزیز گروهی را که پشت پرده بودند از یهودیان و نزد پیامبر نمی آمدند و تحریف کلمه میکردند نشان میدهد و خواهم آورد.

نه اسمش با این همه او را وصیت می کند که شخص دیگری را قبل از مرگ بجای خود معین کند (خلیفه مسلمین به توصیه یهود معین شود).

پس از سه روز عمر کشته میشود همانطور که کعب پیش بینی کرده بود پس از آن کعب عثمان را فریب کارانه رهبری می نماید (توجه فرمائید که به اقرار برادران سنی ما خلیفه و رهبر مسلمانان را یک نفر یهودی رهبری می کرده است) سپس عده زیادی از مسلمانان را فریب می دهد و رهبری می کند که جای شرحش اینجا نیست (و جای دیگری هم نیست زیرا اگر گفته شود معاویه بوسیله یهود و نصارا رهبری میشد و عایشه و طلحه و زبیر نیز از طرف معاویه تحریک می شده اند و همانطور که گفته شده عده زیادی دیگر نیز بوسیله یهود رهبری می شده اند نسبت به دستگاه خلافت اسلامی تأسف آور و نسبت به خانه نشینی علی و خلافت علی و اسلام علی موجب مسرت و خوشوقتی است). (1)

و چرا موجب مسرت و خوشحالی نباشد که ابابکر را افضل می دانند و عایشه را از همه ام المؤمنین ها برتر اما برادر همین عایشه و پسر همین ابابکر (محمد بن ابی بکر) را بخاطر دوستی با علی نمی گویند خال المؤمنین اما معاویه سابقه دار فرزند هند جگر خوار و ابوسفیان معلوم الحال را که دشمن علی بوده است خال المؤمنین گویند.

1- همه جا آنچه دوابرو نوشته شده است از نویسنده کتاب میباشد.

معاویه ای که از کشته شدن یا کشتن دادن عثمان نظر به نتیجه آن مسرور بوده است و نمی دانیم آیا عمر هم از لحاظ نتیجه با کعب الاحبار و یهودی ها در مرک ابوبکر مسرور بودند یا خیر؟

و خیلی سخت است که قلم را دور افکنم امامی افکنم باشد دیگران بنویسند.

بقراری که آورده شد و دخالت یهود در تعیین شخص اول عالم اسلام قطعی شناخته شد آیا برای یهود تعیین اولین جانشین پیامبر و خشت اول دخالت را نهادن چه مقدار ارزش داشته است؟

بالاخره در سقیفه ابابکر به خلافت رسید و ابن سبا و نعثل و کعب الاحبار سه یهودی (ساختگی - سنتی - خلیفه ساز) بر برگهای روشن تاریخ صدر اسلام جای گرفتند آنچنان که یهود به عمر می گوید علی را جانشین معین نکند، یهود به عمر می گوید جانشین قبل از در گذشتش معین کند.

یهود به عمر می گوید سه روز دیگر به قتل می رسد، یهود به عمر می گوید اسمش در تورات نیست ولی کار و کردارش در تورات هست.

یهود به عمر می گوید در تورات درباره جانشین شدن علی چنین نوشته شده است و آنقدر به عمر درباره دورنمای اسلام پیش بینی های تورات و آینده گوئیها پیش گفته شده است که ابوهریره در منقبت و فضیلت عمر از نبی گرامی نقل می نماید که اگر قرار بود در اسلام نیز مانند عالمان یهود که غیب گوئی داشتند کمی غیب گو باشد

همانا عمر بود!

و صحیح بخاری نیز از عبدالله سلام یهودی ستایش می کند و حدیثی نیز در منقبتش آورده می شود (1) و به اندازه ای یهود با نام علی تایخ علی، خلافت علی خصمانه می نگرد و حساسیت دارد که تاریخ بویژه کتاب رجال گویای آنند که کعب با علی فوق العاده دشمن بوده است.

و در عصر ما طرز رفتار شان فی الجمله از آن را نشان می دهد و خود شاهد بودیم که در جنگ شش روزه اعراب و اسرائیل به علی چه گفته شد (2)و با کسی که نام علی دارد چه می شود بحدیکه نام علی در سراسر تاریخ برای یهود نوعی حساسیت زائی داشته و دارد و حتی یهود را می بینیم که با فرقه هائی که علی را دشمن می دارد چه روابط حسنه ای دارد.

و آخرین سخن اینکه:

یهود در صدر اسلام با مراقبت شدید برای به خلافت نرسیدن علی تلاش می کرد و بعد از آنحضرت نیز همیشه روش خصمانه خود را نسبت به حضرت نشان می داد آیا از اول که قرار بود علی جانشین پیامبر باشد یهود آرام داشت و دستی از آنها در سقیفه هویدا نبود؟ (مجدداً از رابطه عمر و کعب بحث خواهد شد).

1- ماخذ گفته شد و هر دو را از المفهرس لا لفاظ الحدیث النبوی میتوان دید.
2- یوم به یوم خیبر

ص: 379

«استدارک»

مربوط به صفحه 379 بعد از عمر و تورات و یهود.

نشانی از دورنمای اسلام

اگر عمر خود گفته باشد اخبار اوائل را از کعب الاحبار میشنوم و اگر کعب در زمان رسول الله مسلمان نشد بلکه زمان عمر شد برای اینکه بحث طولانی نشود آیا همین دو مطلب کافی است که به نفوذ یهود در خلافت اعتراف کرد؟ یا باید مجدد یادآور گردم که عمر به یهود می گوید آیا علی را جانشین کنم؟

آیا این در تورات هست؟

ضربت می خورد می گوید آیا این در تورات هست؟ نام و وصف خودش را میپرسد آیا در تورات هست؟ و مطالب دیگر که آورده شد!

و آیا دورنمای اسلام و امپراطوری آینده اسلام را قبلا به آنها نگفته بودند اگر در اینکه از تورات خبرها داده می شد و دورنماها نشان و وعده می گردید شک دارید: (صحیح بخاری یبوع 50) (دارمی مقدمه 2 احمد بن حنبل جلد 2 صفحه 174) (دارمی مقدمه صفحه 39) (ذی فضائل القرآن) (احمد بن حنبل جلد 2 صفحه 417) - 530 و جلد 5 صفحات 201 - 202) و مواردی دیگر تحت عنوان کلمات یهود - بنی اسرائیل - تورات - حجل - سقیفه و ... از هفت جلد المعجم المفهرس فی الفاظ احادیث النبوی مطالعه فرمائید.

و اگر از یهودی ماندن کعب الاحبار شک دارید کافیست گفته

شود که هر کس مسلمان شد و نامی که اشاره به شرک یا کفر داشت عوض کرد و «کعب الاحبار» که معنای «هاخام» و پیشوای دینی یهود را می دهد حاضر نشد نامش را عوض کند و اگر کعب در زمان رسول الله مسلمان نشده و در زمان عمر مسلمان شده باشد مؤلف اسدالغایه نیز درباره اش بنویسند که معلم کعب ابومسلم حلبی کعب را سرزنش می کرد که نزد پیامبر نمی رفت روزی که کعب خواست نزد پیامبر برود سواری گفت اگر محمد پیامبر باشد زیر خاک رفته است و سوار دومی رسید و به او گفت پیامبر مرده است و عربها مرتد شدند (و قرآن نیز به مرتد شدنشان اشاره می نماید و آورده خواهد شد)

و ابن ابی الحدید بهتر وی را معرفی می نماید مراجعه فرمائید (و هنوز هم وی را معرفی خواهم نمود).

و این نیز فراموش نشود که حضرت منافقین با یهود حتی پس از تصرف قلعه هایشان و مسکن هایشان و کوچ کردن هایشان از طرف اسلام زائل نشد.

و در تفسیر الحدیث (صفحه 121) بر این عقیده صحه گذاشته می گوید زیرا یهود صفتشان چنین بود و در همین صفحه و نیز در تفاسیر طبری - بغوی - ابن کثیر و خازن طبرسی تحت عنوان شیاطینهم معروفه الی الیهود حتی می گوید منافقین قسم خورده بودند که بکمک یهود با اسلام به جنگند و مطالبی دیگر که گفته شده و خواهد شد.

(توجه فرمائید که رسول خدا برای معرفی دشمنان علی، علاوه بر برخی از قریش و منافقان به بعضی از انصار اشاره فرموده آنها را

انصار یهودی می خوانند) (1)

آنقدر در کتابهای برادران سنی ما در باره کعب الاحبار قلم ها در تشویش است که یکی می نویسد در زمان ابابکر مسلمان شد دیگری می گوید در زمان عمر و فرید وجدی که محقق بوده است در دائره المعارف اظهار می دارد که در زمان عثمان مسلمان شد (یعنی در زمان مشورت عمر با کعب یهودی بوده است)

اما حقیقت آن است که در زمان عمر بدستور عمر مسلمان شد و هر کس شرحی درباره اش داده و آنچه متفق القولند آنکه از حبرامت و هاخام بوده و اخبار اسلامی را از تورات به اصحاب می داده است و از عبدالله بن زبیر همین مطلب ثبت شده است (2)

و اسد الغابه از شرح حالش جمله جالبی دارد و آن ملامت ابومسلم حلبی معلم کعب از کعب است که چرا نزد پیامبر نمی رود (با آنکه بظاهر از اسلام آوردن دم می زده است) و بعد از چند برک اهمیت این مطلب را از قرآن خواهید خواند.

کشتن پسر پیغمبر

خیلی می خواستم این قسمت را هم در اینجا نیاورم که از یهود

1- به شعرای قرن ششم در الغدیر مراجعه فرمائید نام مدارک داده شده است.
2- در چند برک شرح دارد

و سقیفه بحث می کردم و بعضی از خوانندگان علت آن را خواهند دانست چرا آوردم.

خواهش مند است صفحه 141 علم الیقین محمد محسن فیض نقل از ابن ابی الحدید را بخوانید و اگر دیدید حضرت علی فرمودند که می خواهند حسن و حسینم را بکشند و خودم تا زنده ام از نسل پیامبر حمایت می کنم و پس از من ای پروردگار تو بهترین مراقب آنهائی و تو می دانی چرا آنها را بتو می سپارم .... و ماریه را نیز قذف کردند و ...

این را هم خواهید دید در جلد بعد (رفتارشناسی عایشه) آورده ام که عایشه با دیدن ابراهیم فرزند رسولخدا و فرزند ماریه به حضرت گفت این پسر به شما شباهت ندارد (1) و به سخن حضرت علی نیز توجه کنید که فرمود اگر فرزند رسولخدا هم زنده می ماند باز هم من جانشین و وصی رسول الله بودم.

در جلد 13 صفحه 286 شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید است: نبی گرامی در جنگ خندق همینکه عمروبن عبدود را در برابر علی دیدند و فرمودند همه کفر در برابر همه ایمان است و پس از اظهار مطالبی که همه می دانیم به پروردگار عرض نمودند:

«قال صلی الله علیه و آله و سلم یوم الخندق و قد برز علی الی عمرو و رفع یدیه الی

1- حاکم نیشابوری در حدیث صحیح مستدرک و ذهبی در تلخیص نقل از خود عایشه.

السماء بمحضر من صحابه اللهم انک اخذت منی حمزه یوم احد و عبیده یوم بدر فاحفظ الیوم علی علیا رب لا تذرنی فرداً و انت خیر الوارثین (سوره انبیاء)

در حالی که دو دست را بلند کرده و گروهی از اصحاب ناظر بودند.

پروردگارا حمزه ام را روز احد و عبیده را روز بدر از دست دادم علی را امروز برای من نگهدار و بعد آیه ای را که درباره حضرت زکریاست که از خدا مسئلت می دارد پروردگارا او را تنا نگذار خواندند.

و با توجه به آیات دیگر حضرت زکریا که ولیاً یرثنی و یرث من آل یعقوب را مسئلت داشتند و این آیه را حضرت رسول در جنگ خندق که حضرت علی کودک بودند خواندند معلوم می شود برای همیشه علی را برای ولایت در نظر داشته اند.

نویسنده این کتاب «رفتارشناسی عمر» در بسیاری از موارد مطالب را نیمه نیمه و نارسا آوردم و بقیه را باید خوانندگان مطلع بفهمند یا نویسندگان استاد و زبردست توضیح دهند اینکه سعی داشتند بگویند ابراهیم به پیامبر شباهت ندارد برای اینکه فردا هنگام جانشینی پیامبر اگر ابراهیم زنده بود و بحث از خلافت فرزند پیامبر به میان آمد یک رها کردن دیگری همانند «لیهجر» رها شود و بگویند این فرزند پیامبر نیست.

حتی زمان حیات حضرت به خود آنحضرت نیز این تذکر داده

شد و ایشان بجای آنکه دلیل بیاورند یا چنین و چنان کنند فقط اکتفا به گفتن این مطلب کردند که چنین چیزی نیست (ابراهیم فرزند من است).

و روانکاوی و رفتارشناسی این قسمت برای از ما بهتران باشد تا جائی که بدون شک خواهید رسید جائی که سوگند می خورم ابراهیم با مرک طبیعی از دنیا نرفته وی را کشته اند و آن همه اشک ریختن و سوز و دل زدن رسول الله در مرک ابراهیم اشک من و تو را م سرازیر می کند و چرا؟ ! و بهتر از بهتران درباره خود رسول الله نیز بیشتر به تحقیق بپردازند.

زیرا حضرت از گوشت مسموم بزغاله خوردند و صحت یافتند و دختر حی بن اخطب که از خطرناکی و شدید بودن آن زهر اطلاع داشت گفت این معجزه است که محمد این گوشت را خورد و نمرد و این به یقین پیامبر است و جز پیامبران کسی از این مهلکه جان بدر نمیبرد و مسلمان شد و به همسری حضرت درآمد!

چطور حضرت که شفا یافتند و مسلمان شدن زن بهمین علت بود باز هم باور باید کرد اثر همان زهر را که سبب قتل حضرت شد مورخین فهمیدند اما دختر حی بن اخطب یهودی و یهودیان نفهمیدند تا دوباره بگویند زهر اثر کرد و این محمد پیامبر نبود؟.

پس از کجا که نباید خورشیدی بدست گرفت و زوایای تاریک تاریخ را گشت و قاتل حضرت را شناخت؟ و این برای از بهتر بهتران بلکه این برای از همه بهتران حضرت ولی عصر ارواحنا فداه که بیایند

و حقیقت را بفرمایند.

و ذکر این مطلب می رساند که عایشه نیز به شدت مراقب اوضاع بوده تا فرزند رسول الله جانشین نشود و بنابر آنچه حضرت علی فرمود منافقان نیز حتی می خواستند حسن و حسین را که جانشین احتمالی اند از بین ببرند (و از بین بروند).

مسئله فدک

پس از فتح بنی قریظه و خیبر و فدک آیا توجه فرموده اید که دیگر هجومی از طرف قریش به اسلام نشده است؟

آیا سقوط مواضع استحکامی یهود بدست مسلمین چگونه ارتباطی با سر جانشستن و بلکه عقب نشینی مشرکین داشته است؟

آیا فتح سه موضع مذکور مقدمه فتح مکه نبود؟ و اما هر سه فتح (قریظه - خیبر - فدک) فقط بدست علی نبوده است؟

آیا شیخین در قضیه خیبر بدون جنگ و کوچکترین اقدامی عقب نشینی نکردند؟

آیا فتح خیبر بدست علی انجام نگرفت و دامنه خصومت یهود نسبت به آنحضرت در تزاید همیشگی بصورت یوم به یوم خیبر که موشه دایان در عصر ما پس از تصرف بیت المقدس گفت نبوده است؟

آیا برابر گرفتن ارزش مکانیکه برای همه ادیان مقدس است با خیبر یهود شدت عداوت یهود نسبت به علی را نمی رساند؟

اگر علی در هنگام اجرای حکمیت و کشتن بنی قریظه حاضر نبود آیا امکان اینکه مسئله مذکور بنحوی که انجام گرفته میتوانست سرنوشت داشته باشد؟

مسئله فدک برای علی و همسر گرامیش و فرزندان آن دو بزرگوار بیشتر به یهود مرتبط است زیرا یهود مواضع دیگر را با بکار بردن اسلحه از دست داده و معامله طرفین و رزمی صورت گرفته است اما فدک جنگ منتهی به سازش بوده است که فدک در عداد خصائص پیغمبر قرار گرفته است که تفویض به حضرت زهرا مادر حسنین و علی فرمودند و این هم عقده مخصوصی در یهود و متهودین ایجاد نموده بوده است.

غنائم خیبر مانند سایر غنائم بین همه تقسیم شد و جنبه خاصی نداشته ولی فدک یهود تخصیص به خاندان علی یافت و مهمتر آنکه فدک به خانواده ای رسیده و ایجاد گشایش مالی معرفی کرده که بهیچ وجه مورد رضایت نیست نه یهود راضی است نه منافقان.

یهود از این جهت که رئیس مسلمانان و دشمن درجه اولشان فدک را صاحب شده و آن را به فاتح هر سه موضع یهود نشین علی داده خشنود نیست و منافقان که فدک را پشتوانه اقتصادی و بنیه مالی جانشین نبی گرامی بحساب می آوردند راضی نمی باشد.

اگر فدک از غیر یهود بود که به حضرت رسول رسیده بود آیا بهمین سرنوشت دچار می شد؟

آیا آن همه ثروت و مکنت که بنام بیت المال در اختیار

خلفاء بود فدک پشیزی در برابر آنها به حساب بود که اصرار در غصب آن می کردند؟

عایشه که بین همه زوجات محترمه پیامبر استثناءاً آنهمه جواهر از عمر گرفت (هر چه از زینت و زیورهای بدست آمده از ایران که مخصوص زنان بود و کرورها دینار قیمت داشت). (1)

عایشه که آن همه املاک از عمر گرفت (2) عایشه که آن همه مستمری از بیت المال دریافت می داشت و هر چه می خواست به او داده می شد. (3)

عایشه که آن همه از طرف عمر و دیگران هدایا دریافت می داشت و عمر وی را بر سایر زوجات رسول الله مقدم می داشت (4)

آیا در برابر فاطمه که فقط همان یک فدک را داشت چگونه باید حساب شود؟ و چرا حاضر شدند جعل حدیث کنند که پیامبران ارث باقی نمی گذارند و حتی به خانه حضرت زهرا بروند و حضرت از ایشان رو بگرداند و با عدم رضایت از آنها، از دنیا برود اما فدک بر گردانده نشود؟

اگر پیامبر ارث باقی نگذاشت چرا هنگام دفن جسد ابابکر و عمر وحسن، عایشه گفت این حجره از پیامبر به من ارث رسیده و آن

1- به عایشه همسر پیامبر از خانم دکتر بنیا الوت مراجعه شود و جلد بعد شرح داده شده است.
2- به عایشه همسر پیامبر از خانم دکتر بنیا الوت مراجعه شود و جلد بعد شرح داده شده است.
3- به عایشه همسر پیامبر از خانم دکتر بنیا الوت مراجعه شود و جلد بعد شرح داده شده است.
4- ابن ابی الحدید 17: 219.

دورا دفن کردند و این یکی را تیرباران کردند (1) و از عایشه پذیرفتند و از فاطمه نپذیرفتند و نسبت زشتی به حضرت علی و زهرا دادند.

و چرا ابابکر حاضر شود فدک را بدهد و عمر دوست جانی کعب الاحبار هاخام یهودی مانع شده و کاغذی را که ابابکر راجع به تفویض فدک داده بگیرد و پاره کند.

آیا ابابکر و عمر مایل به برگشت دادن فدک بودند و یهود نمی خواست؟ و یا یهود و عمر هر دو نخواستند که برگشت داده شود؟

این سلطه عمر دربادی امر بر ابوبکر مثبت آن است که او ابابکر را پلی برای خود قرار داده باشد و نتیجه تابع مقدمه است و آن هم معلوم که بدون هیچ تشریفاتی ابوبکر عمر را بشکل ولیعهدی از طرف خود منسوب کرده است.

آیا همسر پیامبر عایشه می تواند آن همه بنام پیامبر از بیت المال ببرد و حال آنکه آیه شریفه زنان پیامبر را از زینت و زیور دنیا دور می خواهد اما یک فدک بخشیده شده به دختر پیامبر باید از او گرفته شود.

ما وقتی در دعای ندبه آنجا که سخن از علی است می خوانیم که علی طبق تاویل می جنگید و تحت تاثیر سرزنش کسی قرار نمیگرفت بزرگان عرب خون خواه او شدند و پهلوانان آنها را کشت و گرگانشان را راند و به دل آنها کینه ها بوجود آورد از بدر خیبر و حنین (فاودع

1- خواهشمندم مسئله فدک را از کتابهای اهل سنت بخوانید و مختصر آن دل جلد 16: 209 نهج البلاغه ابن ابی الحدید جالب است.

قلوبهم احقاداً بدریه و خیبریه و حنینیه و غیرهن) نام سه جنگ را که یهود و متهودین (منافقان) در آنها اعمال مخصوص از خود بروز دادند و سپس جنگ های جمل صفین و نهروان.

سؤالی که اینجا مطرح است اینکه عمر در آنروز که عباس و علی و فاطمه شهادت درباره فدک دادند آنها را دروغگو خواند چندی بعد که خواست علی را به شورای شمشیری بفرستد گفت رسول الله از شش نفر راضی بودند علی و ... (1) و چگونه محمد از علی راضی باشد که شهادت بزرگی برای تصرف مال مردم به نفع فاطمه می گوید اما همین عمر دستور داد هر شش نفر عضو شورا را در صورتی که نتوانستند یکی را انتخاب نمایند گردن بزنند یعنی رضایت رسول الله از آن ها شرط حیاتشان نبود و رضایت عمر و عبدالرحمن بن عوف بود!

عمر و معاویه

کعب الاحبار عمر را روشن می سازد که اگر علی را انتخاب کند اسلام همان اسلام زمان محمد می شود و اگر بگوئیم غیر از این مقصودی داشته یعنی نمی خواسته اقدام علی را با محمد مقایسه کند چنین معنی می دهد که محمد اسلام را موبمو اجرا نمی کرده است و علی خواهد کرد! (2)

1- ابن ابی الحدید 9: 50
2- ابن ابی الحدید 10: 212 مقایسه سیاست علی و محمد صلوات الله و سلامه علیهما که یکسان بوده است.

بقرار مذکور انتخاب علی و اجرای تمام دستورات اسلامی بدون اینکه مردم میل به اجرای آنها داشته باشند یا نداشته بعقیده کعب الاحبار به ضرر عمر خواهد بود و این تشخیص درستی است و کعب در مشورت خیانت نکرده است و عمر نیز به صداقت و درستی او واقف بوده که عثمان را انتخاب می نماید.

و در ضمن خود عمر تذکر می دهد که عمر می داند عثمان در شورای شمشیری انتخاب خواهد شد و در نتیجه وی که از امویان است و به خویشاوندانش برخلاف مقررات اسلامی خواهد رسید و آنها را فرصت و اجازت همه چیز را خواهد داد سبب خواهد شد معاویه ای را که خود عمر معاویه کسرای عرب می شناسد بیشتر در جهت کسری شدن اعراب پیش رود و اسلام جهانی به اسلام عرب، و انترناسیونال آسمانی و به ناسیونالیسم شیطانی تبدیل شود.

و دیگر آنکه انتخاب عثمان سبب خواهد شد که موفق شود امیال و اغراض حتی بصورت جانبداری از کسانی که مطرود نبی خاتم بودند به کرسی بنشاند و در نتیجه توجه مردم به کارهای عثمان آنچنان جلب خواهد گردید که عمر و نقاط ضعف کارهایش بسیار آبرومند جلوه نماید و مهمتر از همه تحویل کعب الاحبار مستشار عمر است که باید آنچنان تحویل جانشین عمر شود که جز عثمان کسی چنان شایستگی ندارد و علی و یهود هرگز جای علی و اسلام را نمی تواند بگیرد.

یعنی این تنها علی است که یهود نمی تواند در اسلامش دخالت

داشته باشد و در عمل می بینیم کعب الاحبار در مشورت با عمر اگر خیانت نکرد جانب خود را نیز رها نکرد و عثمان آنچنان رعایت کعب الاحبار نمود که وقعی به شکایات معاویه و دیگران درباره ابوذر نداد تا آنکه ابوذر جمجمه شتر را بعلت اشتباه گوئی کعب در تقسیم اموال و غنائم آفریقا بسر کعب زده بود و عثمان وی را تبعید کرد.

و این خود آیا ارتباط یهود و سقیفه نیست که هر چه از ابوذر سعایت می شود کاری نشود تا آنکه سر کعب شکسته شود و ابوذر با آن همه مقام تبعید گردد.

(در جلد دوم کامل ابن اثیر آنجا که از ورود عمر به شام پس از وقوع طاعون بحث شده می گوید عمر مردم را برای مشورت جمع نمود و در میان حضار تنها دو نفر در جواب اظهار نظر درخواستی عمر پاسخ دادند کعب و علی و این می رساند که کعب در مشورتهای شورائی و گروهی نیز مستشار شناخته می شده است.

ادعا کردیم که ارتباط عمر با کعب ندیمی و مستشاری بوده است و مدارک ما از جمله حلیه الاولیاء است (جلد 5 صفحه 364 الی 391 و جلد 6 الی 48) که نویسنده متعصب آن کار را به جائی رسانده که می بینیم عمر در چند نوبت به کعب می گوید ما را نصیحت کن ما را بترسان و از تورات مطالبی را می طلبد و حتی کعب چند آیه قرآن را می خواند و ادعا می کند که آن ها را در تورات دیده است.

(کلما نضجت جلودهم صفحه 375 که عمر آن را دلیل بر صدق کعب می داند - قل تعالوا اتل ما حرم 383 - ده آیه آخر سوره انعام

ص: 392

13- الحمد لله الذی لم یتخذ ولداً ... 30)

کعب عمر را خبر می دهد که کشته خواهد شد 388- عمر کعب را احضار کرده درباره خودش از تورات سئوال می نماید 25 و مطالب جالب فراوانی دیگر بعنوان مثال. صفحه 6 سطر 16 جلد 6 علت مسلمان شدن کعب را که فرمودند من از ائمه مضلین بر این امت می ترسم و عمر نیز همین را گفت 46.

و جالب ترین مطلب اینست (جلد 6، 43) کعب به عمر میگوید آیا در خواب چیزی می بینی؟ عمر از او روی می گرداند (عصبانی می شود) کعب می گوید من و ما (یهود) مردی را می بینیم که در خوابش می بیند آنچه را برای این امت اتفاق می افتد (یعنی تو هستی یعنی تو دورنمای اسلام را توسط ما دیده ای و توجه فرمائید کعب چه تسلطی داشته است).

لابد توجه فرمودید که کعب درباره قرآن حسبنا کتاب الله چه گفت و عمر او را سرزنش نکرد و انکار ننمود و لابد توجه فرمودید در زمانی که نقل حدیث صحیح ممنوع بوده و از کسی که 23 سال با پیامبر بوده کمتر از صد حدیث نقل می نمایند اما از کعب الاحباری که زمان عمر یا عثمان بظاهر مسلمان شده تنها یک کتاب اهل سنت بیش از شصت برک حدیث از پیامبر از او نقل مینماید.

اسرائیلیات

نه سنی از من آدرس خواهد خواست نه شیعه می گوید ماخذش

را نشان بده زیرا بسیار از این مقوله بحث شده است که در صدر اسلام منع حدیث رایج بوده تا جائیکه عمر یکی از فرمانداران خود را بدرقه کرده به او سفارش می کند که اجازه ندهد مردم نقل حدیث نمایند.

(البته اقدام درباره منع حدیث نتیجه بخش بوده است زیرا پانصد حدیث از دوازده هزار صحابی نبی گرامی باقی است) (1)

سؤال: در زمانیکه نقل حدیث صحیح منع می شده است از چه و چرا احادیثی بنام اسرائیلیات در کتابها بنام آن زمان دیده میشود؟ (2) تا جائیکه حتی تاریخ طبری دلال ابن سبا نیز بنویسد عمر برای خدا دست چپ و راست قائل بوده (تجسیم) و این از اسرائیلیات است.

دیگری بنویسد عمر گفت دختران آدم به همسری پسران آدم درآمدند و این از اسرائیلیات است.

چرا اسرائیلیات داریم و نصرانیات نداریم؟

اسرائیلیات داریم مشرکیات نداریم؟

آن هم چنانچه گفتیم در زمانی که حدیث صحیح را نباید نقل کرد؟ (3)

1- ابن عرفه محدث معروف به ابن نفطویه می نویسد معاویه به عمال خود می نویسد دیگر حدیث در فضائل عثمان شایع ساختن کافی است درباره ابابکر و عمر باشد.
2- و شکایت نویسنده الخطر الیهودی را از فراوانی اسرائیلیات خواندید.
3- برای اطلاع بیشتر به الاسرائیلیات فی القرآن و الحدیث شرح نهج البلاغه عبدالفتاح عبدالمقصود مراجعه شود.

جوابش این است که صحیح بخاری و مسلم و سنن ابوداود و ترمدی و ابن حلاج و موطأ مالک و ... از عمر نقل می نمایند که آیه ای درباره رجم در قرآن وجود داشته است که آنرا برداشته اند.

و چنین نسبتی به قرآن ضمانت شده خدا دادن آیا از خواسته های یهود نبوده است؟

و آیا اسرائیلیات در کنار چنین عمل نباید جوانه بزند؟

اقرار و اعتراف به اینکه نمیتوان قرآن را کم و زیاد کرد و حسبنا کتاب الله گفتن و در برابرش تجسیم و تجسم و اجتهادها در برابر نص کردن و منع حدیث و ذکر اسرائیلیات آیا می توان گفت مقصودی جز تغییر دادن سنت در کار بوده است و آیا تغییر دادن سنت همان خواست یهود است؟

اینکه شیعه مفتخر به آوردن احادیثی است که همه می گویند: روایت کند جد ما از جبرئیل از خدای متعال و دیگران آنچه را آوردند باید از طریق دربار امیر بگذرد و به اجتماع (1) برسد آیا تفاوتی ندارد؟

کافیست در پایان این قسمت از قول سیوطی که در اتقانش آورده نقل کنم که روایات درباره تفسیر به هفده هزار میرسد و روایات فقهی نیز همین حدود اما صحابه از علی چیزی نقل نکردند و تابعین و

1- طالبان می توانند به کتاب های (اصل الشیعه و اصولها) از کاشف الغطا و سیری در صحیحین از آقای محمد صادق قمی و (سرگذشت حدیث) از علامه سید مرتضی العسکری مراجعه فرمایند.

شاگردان آنچه از علی نقل کرده اند به صدر روایت تجاوز نمیکند و از امام حسن به ده و امام حسین به سه نمیرسد اما ابوهریره که دو سال قبل از رحلت با عباس مسلمان شد و ابن عباس هشت ساله بود چندین هزار روایت دارد (1)

رفتار عمر با یهود

عمر که شدت عملش نسبت به ایرانیان و غیر عرب معلوم بود (دستورش را دربارۀ هرمزان میدانیم که چگونه فرمان قتل همه ایرانیان اسیر شده را داد که علی مانع اجرایش شد و حتی عجم را از ارث محروم کردن که جلد 2 صفحه 12 موطأ مالک آنرا متذکر است و ...)

به عمر نوشتند اسکندریه فتح شد و اوضاع و احوال چنین و چنان است و از جمله در اسکندریه محله است که ساکنانش همه زنان بدکاره اند چه دستور میفرمائید عمر فرمان قتل جملگی را داد که با وساطت علی راه حلی و دعوتی شروع شد و تبلیغات اثر نیکوئی داشت (2)

هر جا یک نفر مشرک اسیر می شد یا یکی از نزد پیامبر برای توبه

1- ابی الحدید 11: 42 حتی نشان میدهد که اهل شام هم حدیث میساختند در زمان معاویه.
2- علی خداوند علم و شمشیر تالیف زیگفرید ترجمه آقای ذبیح الله منصوری.

کردن یا .... می آوردند عمر پیش قدم بود و برای کشتنش شمشیر می کشید حتی روز فتح مکه روزی که عباس عمومی پیامبر ابوسفیان را ردیف خود سوار کرد و شرفیات شد عمر برای کشتن ابوسفیان شمشیر کشید و اجازه کشتنش را خواست یعنی هر جا (مخصوصاً در جائیکه میدان جنگ نبود) عمر برای کشتن دشمن اسلام ! حاضر و آماده بود.

آیا جائی سراغ دارید که عمر با شمشیرش آنچنان که با دیگران روبرو می شده با یهود روبرو شده باشد؟ مگر یهود از غیر عرب نبود؟

عمر حذیفه بن نعمان را ولایت مداری ایران می دهد، حذیفه زن ایرانی می گیرد عمر به او می نویسد طلاق بدهد، نمی دهد، بار دیگر می نویسد، نمی دهد.

بعد می نویسد بجان من طلاق بده، نمی دهد، عزلش می کند و سلمانم را می فرستد به ولایت مداری و دستور می دهد اشتباهات حذیفه را برای او جمع آوری کند (پرونده سازی کند) و سلمان در جواب اندرزش می دهد (1)

پرچم افتخار را که روز خیبر ابابکر و عمر برگرداندند آیا اهمالی در برابر یهود بوده است؟

آیا فعالیت مجدانه ابابکر و عمر در جنگهائی که با یهود می کرده اند چگونه بوده است؟

راستی می توان گفت بدون دخالت یهود و منافقان آقایان ....

1- مکاتیب عمر

به خلافت رسیدند؟

آرزوی یهود

«و شهد شاهد من بنی اسرائیل .... و من قوم موسی امه یهدون بالحق ...» این دو آیه می رساند که یهودیان چون نشانی های پیامبر را در تورات دیده بودند و با حضرت محمد درست در آمد ابتدا مسلمان شدند و بعد که در مواردی اسلام را با تورات تحریف شده موافق ندیدند برگشتند.

اما برخی از یهودیان هم مسلمان شده بودند هم یهودی بودند. آیا کدام دینشان را باید پذیرفت مسلمانیشان را یا یهودی بودنشان؟

و مهمتر آنکه آیا برای چه تظاهر به مسلمانی می کردند؟ آیا جز برای ضرر زدن به اسلام؟ دیگر آنها که نشانیهای پیامبر را دیدند و مسلمان شدند از نشانی ها آیا تشکیل امپراتوری نبود؟

و اگر این مطلب را به اشخاص مقام طلب گفته باشند آیا مسلمان نمی شوند؟

ما در کتابهای (اسدالغابه - اصابه - استیعاب - فرهنگ دهخدا و ....) نام کسانی را می توانیم پیدا کنیم که بظاهر اسلام آورده و در باطن به کفر خود باقی ماند بودند (1) و چه بسیاری از یهودیان که

1- چون اسد بن عبید الفرطی - ثعلبه بن سعد - عبدالله بن سلام - اسید بن سعید و ....

بظاهر اسلام آورده در واقع یهودی بودند (1) و چه کم ایمان آورده بودند که نبی گرامی فرمودند اگر ده نفر از یهود به من ایمان آورده بودند همه یهود ایمان می آوردند (لو آمن بی عشره می الیهود لامن بی الیهود) (2)

واقعه شاس بن قیس یهودی معروف است وی اشعاری را میخواند که اوس و خزرج علیه یکدیگر قبل از اسلام سروده بودند و آنها را بجان یکدیگر انداخت که با وساطت پیامبر خاتمه یافت.

این مطلب چه اندازه اهمیت داشته است که در قرآن آمده است (قرآنی که میخواهد در حجم یک کتاب معتدل الگو و نمونه باشد حتی از لحاظ مقدار مطلب و کلمه و حرف) یهودیانی بوده اند که در آغاز روز میگفتند مسلمانیم و در پایانش اعلام کفر خود میکردند.

(و قالت طائفه من اهل الکتاب آمنوا بالذی انزل علی الذین آمنوا وجه النهار و اکفروا آخره لعلهم یرجعون)

بهر صورت وجود مسلمانانی بظاهر و یهودیانی به واقع در صدر اسلام قطعی بوده است (باز هم شرح داده خواهد شد).

منافقانی نیز در زمان رسول الله (و پس از ایشان زمان خلفای راشدین) وجود داشتند که قرآن سوره ای بنام آنها (منافقین) دارد و در مواردی دیگر نیز از آنها نشانی داده است و حتی قرآن در آن مورد

1- صفحه 65 یهود از نظر قرآن
2- صحیح بخاری مناقب انصار 52- احمد بن حنبل جلد 2- 346- 363- 416.

از مشرک هم تقریباً خبری نبود و همه اسلام آورده بودند (بحث از قلمرو و مکه و مدینه و حوالی آن دو میباشد)

از نصارا نیز همانگونه که قرآن فرماید مزاحمتی و نفاقی دیده نمی شد جز مواردی نادر.

یهود خصمانه ترین دشمن اسلام بود (اشد عداوه للذین آمنوا الیهود - قرآن).

هر جا یهود باشد فساد و آتش افروزی است (کلما اوقدو نارا للحرب اطفأ الله و یسعون فی الارض فسادا - قرآن).

یهود میل وافری داشت که در قرآن دست تحریف ببرد (1) اما دانست که امکان ندارد از قرآن کم و زیاد کرد و مطالبی در این باره در دست است.

(از جمله چهار نفر فصحائی که در کنار کعبه سوگند یاد کردند تا هر کدام ربع قرآنی بیاورند و در رأس موعد مقرر سالانه هر چهار در برابر یکدیگر اعتراف به زانو در آمدن حتی در برابر یک آیه قرآن و آسمانی بودن آن نمودند آیات یا ارض ابلعی ماءک .... و فلما استیئسوا منه .... و ...)

یهود می خواست در شخص پیامبر نفوذ کند و وی را از آئینش

1- امروز نیز در این باره اقدام میکنند از جمله در چهار آیه قرآن دست بردند و در افریقا منتشر ساختند که جمع آوری شد و مهمتر ترجمه های قرآن است که اخیراً بوسیله یهود فراهم و منتشر میشود و باید مسلمانها بیدار باشند.

منحرف سازد (1)

یهود با عده ای از افراد اوس و خزرج که مانند خودشان منافق بودند ارتباط برقرار کردند تا با کمک ایشان به محو نابودی اسلام و فتنه انگیزی در میان مسلمانان بپردازند (2)

منافقان برای همکاری با هر کس که ضد اسلام بود آمادگی خاصی داشتند چنانچه ابوحبیبه بن ازهر - ثعلبه بن حاطب - معتب بن فشره نبتل بن حارث - حذام بن خالد بن عبید - حلال بن امیه - عباد بن حنیف - جاریه بن عامر و دو پسرش مجمع و زید - نجدع بن عثمان بجاد بن عثمان که همه از منافقان بودند بدستور و همکاری یک نفر نصرانی بنام ابوعامر به ساختن مسجد ضرار برای ایجاد اختلاف بین مسلمانان پرداختند.

از دستجات ذکر شده جای شکی ندارد که بظاهر مسلمان، واقع یهودی همان را میخواهد که یهودی خواسته است از اینقرار که شرح داده شد هفت دسته تقسیم شده به دو دسته باقی مانده تقسیم میشود:

یهودی مسلمان ! منافق مسلمان !.

با دقت در تمایلات و آرمان و آرزوها و خواسته های یهود و منافقان که هر دو را هدفی مشترک بود (3) راه چاره ای جز قبول این

1- صفحه 80 یهود از نظر قرآن تألیف عبدالفتاح طیاره ترجمه آقای علی منتظمی.
2- صفحه 66 همان کتاب.
3- در احتجاج است که منافقان به ابوبکر سفارش میکردند بر علی پیشی بگیر و خواندن ابی الحدید جلد 11: 41 احوال بعضی معلوم میشود که بعد از پیامبر منافق بودند.

حقیقت نیست که بین یهود و منافقان همکاری وجود داشته است.

(قرآن نیز با اشاره به کفر هر دو دسته آنها را در آرزو و آرمان یکسان معرفی مینماید: «بشر المنافقین بان لهم عذاباً الیما - الذین یتخذون الکافرون اولیاء من دون المؤمنین» و در آیه دیگر شرح مفصلی از چگونگی کار یهود و منافقان داده و حتی اشاره به دسته ای می نماید که پشت پرده نقش فرماندهی نسبت به یهود و منافقان را داشتند و آورده خواهد شد.)

من «نویسنده» ابابکر و عمر و گروهشان که تقریباً به دوازده نفر میرسند هشتمین قسم مسلمان تصور مینمایم.

مسلمانانی که قبلا از اول واقعاً اسلام آوردند و بعدها برای دفاع از آنها میگویند در مقامی بوده اند که حتی هر چه در برابر نص اجتهاد کرده اند بلا اشکال بوده است (1)

همانگونه که قبلا آورده شد آیا نمی توان گفت که نامبردگان از دورنمای اسلام بوسیله یهود خبردار شدند که امپراتوری و مقامی و ... در کار است و دلیلش همان است که شرح دادم.

سرسپردگی جانانه در جوار رسول الله اما عمل نشان ندادن و ما میدانیم هر کجا در باری است که دورنمائی پر برکت دارد این چنین کسان سر سپرده که بی عملند بسیارند.

1- جلد 3: 1618 امام فخر رازی - ج 1: 64 کشاف - ج 2: 28 تفسیر نیشابوری ج 6: 561، طبرسی - ج 23185 ترمذی - ج 5- 231 مسند احمد تاریخ ابن کثیر 6-: 207-154 تفسیر بیضاوی.

یعنی آیا نمی توان گفت یکدسته نیز مسلمانی بودند که خود مسلمان شدند و بعد از چندی یا با اندیشه و راهبری یهود دورنمای عالم کبیر اسلام و امپراتوری بزرگی را که عنقریب تشکیل خواهد شد در خواب دیده زمامداری این امپراتوری را آرزو داشتند.

و این بسیار شیرین تر از نگهداری پرستش لات و عزی تشخیص داده می شد.

آیا هشتمین فرقه (سرسپردگان) را جزو کسانیکه به اسلام کمک می کردند به حساب می آوریم یا جزو منافقان و یهود؟

سؤالی که عمر از کعب الاحبار کرده و آوردم که حتی صلاح بودن جانشین کردن علی را از این یهودی میپرسد آیا اقرار و اعتراف به این نیست که فقط در فکر خلافت و زمامداری بودند؟ هر چند از اول خودشان هم باور نمی کردند فاتح ایران و روم باشند.

اما کعب الاحبار وقتی میگوید اخلاق دینی علی با زمامداری بر مردم سازگار نیست حداقل ما می توانیم باور کنیم که در تاریخشان همیشه بحث از زمامداری بوده است نه دین.

و بهمین دلیل آیا نمی توان گفت نامبردگان نیز با یهود و منافقان نوعی سمپاتی داشته و بدینوسیله دست یهود در سقیفه مشاهده نمی شود؟

بزودی خواهم آورد که در مسند امام حنبل است که عمر یک نفر یهودی را به نبی گرامی بنام برادر خود معرفی کرد و گفت وی

نکاتی جالب از تورات برای من نوشته است. (1)

آیا این نکات میتواند خبری جز نشان دورنمای اسلام باشد که برای عمر مهم تلقی گردد؟

آیا کشورگشائیهای ثلاثه و اختلافات و جنگهای داخلی زمان نبی گرامی و علی نمیتواند نشانی از تبانی یهود و منافقین باشد؟ (2)

بحث از زمامداری نه از دین

قبل از به خلافت رسیدن و زمان رسول الله آیا دورنمای اسلام را از تورات یهود دیدند که پس از رحلت رسول الله منا امیر و منکم وزیر گفتند و آنرا وسیله تبلیغاتی قرار دادند و در منا امیر هرگز سخن از دین بحساب نیست؟

ابابکر و عمر در سقیفه و در موارد دیگر هیچگونه بحثی از فضائل و مناقب خود که از طرف خدا یا رسولش شده باشد نکردند و همه سخن از همشهری گری و قریشی بودن و در غار با پیامبر بودن ... و بود اما ابوهریره از پیامبر از منقبت عمر میگوید در میان بنی اسرائیل مردمانی بودند با علم غیب ارتباط داشتند ولی انبیاء نبودند و اگر از آن

1- ابی الحدید جلد 4: 265
2- همانندیهای رسول الله و حضرت علی در جلد 10: 221 ابن ابی الحدید.

اشخاص در امت من کسی باشد جز عمر کسی نیست (1)

(البته لازم بشرح نیست که چرا ابوهریره عمر را به غیب گویان بنی اسرائیل نزدیک میکند با آنکه مسلمانان نسبت به یهود فوق العاده اکراه داشتند !)

ابوعبیده جراح حضرت علی را نصیحت میکند:

حال که مردم با ابابکر بیعت کردند تو هم این امر را به او واگذار که اگر واگذار کنی بعد از او جانشین خواهی بود و حضرت در جواب میفرماید ای گروه مهاجر شما را بخدا قسم حکومت محمد را از خانه اش خارج نکنید و وارد خانه خود نسازید اهل بیت محمد را از مقام و منصبی که دارند محروم نسازید (2)

اینکه در سقیفه نامی از امامت و امام برده نشد و طلحه در جنگ جمله به علی میگوید از حکومت کناره گیری کن تا آن را به شورا واگذار کنیم (3) و چون اسود دین یزید از عایشه میپرسد آیا رواست که معاویه با یاران پاک پیامبر در خلافت مبارزه کند وی جواب میدهد این حکمرانی است که خدا ممکن است بهر بدکار یا نیکوکار بدهد چنانچه به فرعون هم داد (4) و همه جا سخن از حکومت و خلافت بود و تنها علی همه جا از نبوت و امامت و خلافت سخن میداشت.

1- صحیح بخاری جلد دوم صفحه 191 مناقب عمر.
2- بررسی مسائل امامت از آقای ابراهیم امینی صفحه 51.
3- الامامه و السیاسه جلد 1 صفحه 75
4- الدر المنثور جلد 6 صفحه 19- البدایه ابن کثیر جلد 8 صفحه 131

آیا ارتباط خلفای ثلاثه را با حکومت و خلافت جدا از دین نمی رساند؟

اگر جواب مثبت است و دین از سیاست جداست چرا همان عمر، بخ بخ لک یا علی اصبحت مولای و مولا کل مؤمن و مؤمنه را در برابر من کنت مولاه فهذا علی مولاه گفت؟

زیرا برای مولا هر معنائی شود دین و سیاست را بهم می چسباند.

و اگر جواب منفی است و دین یعنی منا امیر و منکم وزیر ، مگر امارت بر امامت و حکومت بر نبوت مقدم است؟.

تمامیت قضیه همین جاست که تصرف دورنمای امپراتوری اسلام با منا امیر و منکم وزیر ممکن بود نه با سخنی که فضیلت دینی را مقدم بر سرپرستی دنیائی عنوان میداشت زیرا به محض مقدم داشتن فضائل و مناقب دینی «اولی بانفسهم» در هر معنائی که میشد علی را برای خلافت جلوه میداد و جلو می آورد و معاویه و یزید از همه این مطلب را روشن تر عمل کردند و بیان داشتند.

(معاویه پس از آتش بس با امام حسن و کشتن حضرت چون وارد کوفه شد گفت من جنگ نکردم برای نماز و روزه .... (1)

و یزید در برابر سر امام حسین نقب زده شده است.

پیشینیان اسلام که به اسلامیان نزدیکترند نصارایند که صراط مستقیمشان با وجود آوردن چند انجیل که بین آنها اختلافات چندی دیده میشود به راههای مختلفی تقسیم گردیدند و در کنار دینشان بلکه

1- نهج البلاغه ابن ابی الحدید 16: 46.

اناجیلشان سوراخهائی نقب شد که عقاید شرک آمیز و تثلیثی از آن راهها وارد مسیحیت گردید آنچنانکه شاید برای اولین بار از زبان اسپینوزا صادقانه بهتر شناسی گردیده سوراخ اصلی چنین نشان داده می شود.

«آنچه پولوس درباره پطرس میگوید بیش از آنچه دربارۀ پطرس گفته باشد درباره خودش گفته است.»

و امروز بسیاری از مسیحیان مینویسند که رساله نویسی مورد نظر، یهودی بوده و برای خراب کردن مسیحیت، بظاهر نصرانی شده و رساله نوشته است.

آیا سوراخ سوسماری که در نصرانیت بوجود آمد میتواند جز سوراخی باشد که از آن راه عقاید شرک آمیز وارد مسیحیت گردند؟ و چه تشبیه خوبی که سوسمار میتواند با تغییر محیط رنک عوض کند همانگونه که هر کس خواست سوراخی در دین نقب کند خود را برنگی درآورد که بتواند رنک دین عوض نماید.

اگر یهودی است و محیط نصرانی برای خراب کردن محیط و نقب زدن در آن باید رنک عوض کند و تظاهر به نصرانیت نماید و در صورتیکه یهودی است و محیط اسلامی، برای منحرف ساختن مسیر و نقب زدن در آن باید تظاهر به مسلمانی نماید.

این بود یک قسمت از آنچه نبی گرامی فرمودند اتفاقی در پیشینیان که «بوسیله یهود» سوراخ سوسماری در «نصرانیت» نقب گردیده و ناچار باید مشابه آن نیز «بوسیله یهود» با نقب سوراخ سوسماری در «اسلام»

پیش آید بدینان که:

اگر با دخالت یهود بظاهر نصرانی شده رساله ای به انجیل اضافه و دخالتی شده و مسیر نصرانیت را منحرف ساخته اند چون قرآن در ضمانت صیانتی خداست «انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون» و سه آیه دیگر.

و به تجربه دریافتند ممکن نیست در قرآن دخالت و تصرفی نمود «موارد بسیاری مشاهد است و از آن جمله چهار نفر از فصحائیکه سوگند خوردند تا هر کدام ربع قرآنی مشابه بیاورند و در رأس موعد مقرر سالانه هر چهار در برابر یکدیگر اعتراف به زانو درآمدن حتی در برابر یک آیه قرآن و آسمانی بودن آن نمودند) ناچار باید سوراخ سوسماری را در جای دیگری از اسلام سراغ گرفت و آن سوراخ در زمینه رهبری جستجو میشود.

و همین قسمت توجه مرا به سقیفه که تنها راه انتخاب شده برای منحرف ساختن مسیر اسلام بود جلب نمود و درست کردن ابن سبای یهودی پیشتوانه ای بر این عقیده شد بدین معنی که:

درست کردن ابن سبای یهودی بنام سازنده شیعه نشان میدهد که دخالت یهود در اخلالگریهای ضد اسلامی زمان خلفای ثلاثه خود مطلبی واقعی و امکان پذیر بوده است و در غیر اینصورت برادران سنی ما در زمان خلفاء اجازه نمیدادند برای خراب کردن شیعه یک نفر یهودی را در دین سازی دخالت دهند.

باز از «لیهجر»

به اندازه کافی از اشتباه عمر، در گفتن «لیهجر» قبلا روانکاوی بعمل آمد اما آنچه جالب است از پا نه ایستادن و استقامت و استحکام عمر بر ادامه «لیهجر» و استمرارش تا پایان عمر میباشد.

ان الرجل لیهجر حسبنا کتاب الله آغاز فلسفی زبان دار را بستن و بی زبان را باز گذاردن است که شرح داده شد اما پیگیری این آغاز بصورت عمل زمانی چشم گیر و صورت گرفته تلقی میگردد که بوسیله خلفا مخصوصاً عمر نقل احادیث نبوی ممنوعیت یافت و هم اکنون کتابهائی این مطلب را متذکرند که می دانند و می شناسند.

آیا احادیثی که از نبی گرامی نقل میشده به نفع علی بوده است که از یادآوری آن جلوگیری معمول گردید!

آیا احادیث مذکور به ضرر خلفا ویژه به ضرر عمر بوده است!

آیا منظور دیگری عمر و سایرین را به این اقدام و صدور دستور ممنوعیت مجبور ساخته است؟

اگر بگوئیم قسمت اول صحیح است و تذکر از احادیث به نفع علی بوده است خلفای ثلاثه در تنگنای بدنامی عجیبی گرفتار میشوند

زیرا میتوان گفت اگر آنچه پیامبر فرموده اند به نفع علی است دیگران چه کاره اند؟

چنانچه نقل احادیث مذکور را بگوئیم به ضرر عمر بوده است

و از این جهت در برابر نقل آنها کراهت نشان میداده است باز همان میشود که پیامبر ضد عمر و عمر ضد پیامبر است!

منظور قابل قبول این است که علل چندی دست بدست هم داد تا از نقل احادیث جلوگیری بعمل آید که اهم آنها چنین به نظر می رسد:

بسیاری از احادیث در فضیلت علی بوده است و اگر ذکر احادیث آزاد میشد بر تعداد مخالفان می افزود ذکر برخی احادیث مانع از دخالت خلفا در بعضی امور میگردید و چه بسا حدیثی که دست خلیفه را از تقسیم غنائم می بست.

آنچه عمر در برابر نص اجتهاد کرده با موانعی برخورد مینمود چنانچه امروز بطور تاریخی این اتفاق رویداده است و تازه این در موقعی بوده است که ذکر حدیث در اختناق شدید قرار گرفته بوده است و اگر ذکر حدیث که خود نص است دست عمر را در اجتهادهائی که میکرد بکلی می بست.

بدون شک خوانندگان به چگونگی ارتباط سه موضوع مهم اسلامی زمان عمر که توسط وی صورت گرفته است برای اولین بار (شاید اولین بار) توجه فرمودند 1- منع حدیث - 2- اجتهاد در برابر نص - 3 ساختن اسرائیلیات است.

آخر چرا باید از ابوهریره ای که با عباس دو سال قبل از رحلت رسول الله مسلمان شده و ابن عباس هشت ساله بوده اینقدر حدیث نقل

شود اما از کسی که از کودکی تا رحلت همه جا با پیامبر بوده اصحاب و تابعین کمتر از صد حدیث نقل کنند.

ناگفته نماند میراثی از ارتباط با موارد فوق هنوز در بین برخی برادران سنی ما با یهود معمول است:

شستن پاها که حتی در موارد تشریفاتی (علاوه بر امور مذهبی) نزد یهود بوده و در وضو آن را دارند.

انتخاب تفویض در برابر جبر بر مبنای وقالت الیهود یدالله مغلوله - تجسیم، که در چند برگ بعد شرح داده شده است.

انگشتر در دست چپ کردن: روزه گرفتن بسیاری از فرزندان سقیفه در روزی که عاشوراست (دهم محرم) (1)

و اصرار به حضرت علی که حکم معین نمایند و پافشاری که ابوموسی اشعری معین شود و نقل روایت از ابوموسی که رسول الله اینگونه رفتار را پیش بینی کرده مشابه آنرا به بنی اسرائیل نسبت دادند (2)

اینکه ائمه اطهار علیهم السلام در مواردی چند، طرف خود را یابن الیهودیه خطاب کرده هرگز نگفتند (فرزند مشرک - فرزند وثن و صنم - فرزند نصرانی) نکته جالبی است زیرا در کتابها می بینیم شخصی در برابر امام روایتی را خود جعل میکند و میپرسد یا روایتی را از اسرائیلیات سؤال می نماید و بر آن اصرار میورزد و نام فرزند یهودیه دریافت میدارد و این یادآوری از دو نوع عمل است:

1- 13: 15 ابی الحدید
2- 13: 15 ابی الحدید

منع حدیث - جعل حدیث که بیکدیگر ارتباط دارند جعل حدیث از اسرائیلیات است و منع حدیث کمکی به جعل و از اسرائیلیات زیرا منع حدیث جا برای جعل حدیث خالی مینماید و الا حدیث واقعی برای باطل نشان دادن حدیث اسرائیلی بسیار نیرومند است. و در عمل دیده شد که منع حدیث بوسیله خلفاء راشدین عکس العملی از جعل احادیث و اسرائیلیات داشت.

در مسیری که پروردگار ارسال رسل فرمود میبینیم بتدریج هر گناه بزرگتر قبل از گناه بعدی بوسیله پیامبران حرام و ممنوع اعلام شد و برای درک و فهم بهتر بشر حرمت و ممنوعیت بصورت سمعی و بصری آورده شد:

به قتل نفس و آدم کشی با هم در زمان حضرت آدم اشاره شد (قالوا اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء - قرآن) و هم بشکل بصری فرزندانش هابیل و قابیل آنرا سمبولیک و واقعی نشان دادند.

قتل و قربانی کردن

بعد نوبت نسل کشی رسید نخست زاده در برابر بت بوسیله حضرت ابراهیم ممنوع گردید و لواط توسط حضرت لوط، حرام و گناه اعلام گردید حضرت لوط خواهرزاده حضرت ابراهیم بود و این دو کار (فرزند کشی برای بت یا جهت انجام لواط) در یک زمان حرام و ممنوع گردید که در جلدهای اولین دانشگاه و آخرین پیامبر چگونگی گناهان بعدی آورده شده است.

فرزند کشی بوسیله آلت برنده یا لواط از لحاظی نتیجه ای مساوی دارد و جدا از یکدیگر نمیباشند، جعل حدیث و منع حدیث نیز بهمین

قیاس که یکی حدیث را دارند و دین را بوسیله آن سر میبرند و جای دیگری که سر حدیث را میبرند که سر دین بریده شود و در حقیقت نتیجه ای مساوی دارند و اگر نام یکی اسرائیلیات است دومی هم هست و گوینده هر دو سزاوارند که از طرف امام بآنها یابن الیهودیه گفته شود و این مسئله نیز میرساند ائمه اطهار که ارتباط جاعلان حدیث و مانعان را به یهود میدهند نه به دیگران در عمل دیده شده جاعلان و مانعان همه از سقیفه اند.

آیه شریف 144 آل عمران که میفرماید اگر پیامبر بمیرد یا کشته شود مسلمین عقب گرد میکنند به اعتقاد مفسرین شیعه عقب گرد مسلمین بوسیله «سقیفه» انجام گرفت ولی برادران سنی ما نسبت های دیگری به آن میدهند و این تنها علی است که میفرماید نمیگذارم عقب گرد بوجود آید و آیه مذکوره را قرائت میفرماید (1)؟

آیا عقب گرد مسلمین در زمانی که محمد رحلت فرموده است این معنی را نمیدهد که محمد فرمانی صادر نموده تا همه روی به آن داشته باشند و اینک پس از درگذشت وی روی از آن برگردانده بجانب آنچه از اول داشتند روی کرده اند یا بسوی دیگر که در هر صورت خلاف اسلام روی می نمایند؟

روی بجانی معیارهای جاهلیت که بوسیله فرهنگ یهود تشکل می گرفت و در طول تاریخ خلافت خلفای ثلاثه بود انقطاع با آن مواجه هستیم از قبیل ملاک شیخوخیت - ملاک ثروت - مال اندوزی

1- خصائص نسائی صفحه 18

متکی نبودن بهیچ یک از موازین تقوا در جنجالیهای سیاسی سقیفه و پافشاری صرفاً بر روی امارت و حکومت آنهم بر عرب (منا امیر و منکم وزیر) بهر طرف جز آن جانبی که رسول الله توجهشان داد روی گردانده باشند جهت یابی غیر اسلامی و تغییر مسیر و انحراف بوجود آوردن در اسلام است.

آیه ای که با مرک یا قتل فرستاده خدا عقب گرد مسلمین را وابستگی می دهد نمی تواند امر کوچکی باشد جز آنکه بهمان نسبت میگوئیم محمد یعنی مرک مسلمانان و حیات محمد یعنی حیات مردم و حیات مردم جز اسلام نمی تواند نسبتی دیگر به آن داد و یخرجهم من الظلمات الی النور تنها ممکن است بوسیله نبی اکرم یا جانشین حقیقی وی تحقق یابد.

ببینید روز شروع دعوت پیامبر را بعثت گویند زیرا مردگان جهل به نور اسلام زنده می شوند و روز بعثت و یبعث من فی القبور نیز روزی است که مردگان زنده میشوند.

مرک یا قتل محمد نیز با عقب گرد مسلمین تنها می تواند قتل یا مرک مسلمانان باشد و آن جز برگشت از اسلام نیست و آیا برگشت از اسلام را می توان با چه واقعه ای جز «سقیفه» نسبت داد؟

آیا درست است اگر بگوئیم مرک محمد یعنی بعضی زکات نخواهند داد و چند نفری را به نام اهل «رده» با جان پیامبر گرامی برابر گیریم بلکه جان محمد، علی است.

(با توجه به آیه انفسنا و ... که مفسرین سنی نیز قبول دارند) و تنها در سقیفه این جان در محمد و در اسلام نبود.

اگر قرآن کلمه مرک تنها را در آیه آورده گفته بود محمد خواهد مرد ارزش جهادی محمد بی ارزش می ماند و همه می گفتند محمد قرار است بمیرد و قرآن وعده داده که کشته نمی شود و روئین تن است و جهادش بی ارزش.

و اگر فقط کلمه قتل ذکر شده گفته بود محمد به قتل خواهد رسید.

اوضاع غزوات دگرگون می شد و پیروان اسلام از ترس این که محمد بقتل خواهد رسید توجه جنگیشان بجانب حضرت معطوف می گردید اما هر دو را (مرک و قتل) آورد و در برابر به عقب گرد مسلمانان اشاره فرمود تا همانگونه که قتل و مرک محمد در بوته اجمال تاریخ ناشناخته مانده عقب گرد مسلمین هم بماند.

یکی می گوید محمد را مسموم کرده کشتند دیگری می گوید نه خیر تب کرد و رحلت نمود.

گروهی میگویند محمد درگذشت و پس از وی ابن سبا اسلام را منحرف ساخت و عقب گرد رافضیان شروع گردید عده ای می گویند محمد درگذشت و سقیفه مسیر اسلام را تغییر داد اما دقت های تاریخی و بررسی های روان شناسی هر قسمت را روشن خواهد ساخت هم مسموم شدن و درگذشتن حضرت را ثابت خواهد نمود هم تغییر دادن مسیر اسلام بوسیله «سقیفه» قطعی شناخته خواهد شد فقط این را باید دانست که در صحیح مسلم و بخاری عقب گرد را به اصحاب نسبت می دهند نه دیگری «انهم ارتدوا علی ادبارهم القهقری» و مهمتر آنکه

معلوم خواهد شد که تعیین ابن سبای یهودی برای نشان دادن چگونگی عقب گرد مسلمانان رافضی با توجه به دو مطلب بسیار مهم یکی نسبت یهودی بودن به سازنده قسمتی از مذهب اسلام و دیگری جعل شخصی که وجود خارجی ندارد کاملا به سقیفه برگشت می نماید آنچنان که هم یهود بالقوه دست داشته است و هم سقیفه بالفعل یک اتفاق قطعی تاریخی است.

نتیجه آنکه عقبگرد مسلمانان با توجه باین که حضرت علی می فرماید نمیگذارم امکان یابد نمی تواند مربوط به علی باشد و عقب گرد مربوط به غیر علی و سقیفه است.

رابطه منافقان با یهود

چنانچه کتاب لباس نویسنده (جلد 18 اولین دانشگاه و آخرین پیامبر) را خوانده باشید ملاحظه خواهید فرمود آنقدر تاریخ 23 ساله نبوی روشن است که اگر دیگران حتی نوشته اند در هر چند سال چند تار موی سر حضرت سفید شده است من هم توانستم لباس های حضرت را با ذکر نام و نشان به نظمی خاص در آورم و همه چیز و همه کس و همه سرگذشت حضرت بسیار گویا و تاریخی است.

تاریخ 23 ساله حضرت بهمان اندازه روشن است که تاریخ سه

روزه بعد از حضرت تاریک ! (روشنی را که تاریک کردند).

زیرا تقسیم مسلمانان به شیعه و سنی و تلاش هر کدام برای اثبات حقانیت خود سبب شد انقلابهای چندی که اغلب به شکست شیعیان منجر میگردید روی داده و چون قوم فاتح می توانست با زور سر نیزه مغلوب شدگان را آنچنان مردمی معرفی کند که هیچگونه حقی نداشته و ابداً سزاواری به آنها تعلق نمی گیرد، به اجبار برای اثبات چنین مسائل جعل حدیث در فضائل و مناقب کسانی که مرجع و اتکای اصلی آنها بودند رونق گرفت و نزدیک بهزار سال این چنین جعل حدیث بلکه جعل تاریخ استمرار یافت و شاید بتوان گفت هنوز هم در برخی کشورها ادامه دارد و آنجا که هر گونه کتابهای مذهبی هنگام تجدید چاپ کنترل می شود تا فضائل و مناقب علی از آن حذف شود.

و با در دست داشتن چنین تاریخی آیا نمی توان گفت:

قرآنهائی که معاویه بر سر نیزه کرد تا دهان علی بسته شود (1) در طول هزار سال بر سر نیزه های قدرت باقی ماند و هنوز هم پائین آورده نشده است و کسانی چون نویسنده فقط این افتخار را داریم که می توانیم بگوئیم قرآنهای معاویه ها را از سر نیزه های قدرتشان پائین می کشیم.

در زیر سایه برگهای قرآن که معاویه بر سر نیزه ها کرد تفاسیر بسیاری نوشته شد که همه و همه نویسندگانش یک چشم به نیزه و قدرت داشتند

1- به اینکه علی در برابر این عمل فرمود این قرآن صامت است و من قرآن ناطق توجه فرمائید.

و چشمی دیگر به قرآن، و آنچه مطرح نبود توجهی به علی بود زیرا بقدر کفایت از پیامبر در فضائل و مناقبش مطلب در دست بود و ذکر احادیث زمان بعد از پیامبر برای علی لازم بنظر نمی رسید و هر مفسری را از برادران سنی می بینیم که یکی کمتر دیگری بیشتر مشمول چنین چشمداشت و توجهی میگردد.

با آنکه تفاسیر اهل سنت پر از ذکر فضائل و مناقب خلفای ثلاثه است جرئت می کنم این ادعا را برای اولین مرتبه بنمایم.

تصور می کنم برای احقاق حق علی و اثبات نصهای صادره در باره ولایت و مخصوصاً برای رد سقیفه و طرد اشتباهات صدر اسلام علیه علی، تفاسیر برادران سنی ما اگر بیشتر و بهتر از تفاسیر شیعه نباشد کمتر هم نیستند زیرا:

آنچه از ما علیه سقیفه دارند مورد قبول فرزندان سقیفه است و از لحظ کمیت نیز کمتر از آنچه شیعه دارد نیست (1).

رابطه یهود با منافقان فوق العادگی داشته و در تفاسیر مورد بحث فراوان به آنها اشاره شده است.

1- بعلاوه آیاتی از قرآن را که درباره علی نازل شده چه خواهند گفت که قسمتی از انها را می توان در کتاب ما نزل من القرآن فی اهل البیت از قرن سوم هجری تألیف حسین بن الحکم الجبری الکوفی تحقیقی آقای سید احمد الحسینی ملاحظه نمود در آنجا نقل از کتاب الذریعه فی تصانیف الشیعه علامه حاج شیخ آقا بزرگ تهرانی 44 کتاب را نشان میدهد که در همین موضوع نوشته اند و دیگر ما نزل فی علی از حافظ ابونعمی عبدالله اصفهانی و ...

23 سوره به ترتیب زیر در مدینه نازل شد:

بقره - انفال - آل عمران - احزاب - ممتحنه - نساء - حدید - محمد - طلاق - بینه - حشر - نور - منافقون - مجادله - حجرات - تحریم - تغابن - صف - جمعه - فتح - مائده - توبه - نصر.

سوره منافقون و اغلب آیاتی که درباره منافقین است بطوریکه ملاحظه می فرمائید در مدینه نازل شد که یهودیان فراوانی در آن شهر و اطرافش منزل داشتند.

در مکه، هنوز اسلام تشکیلاتی نداشت که محرک پیدایش آنهمه منافقین گردد و حرص و طمع و حسد سبب پیدایش دو شخصیتها گردد مفسیرن (طبری - بغوی - ابن کثیر - ابن خازن و ...) چون به آیه «و اذا خلوا الی شیاطینهم» میرسند که میفرماید منافقین چون با شیاطینشان خلوت می کردند ... همه می گویند: شیاطین منافقان، یهود بودند.

راه نمای کید و مکر و تشلیک منافقین یهود بودند (تفسیر الحدیث جلد 7 صفحه 161) چنانچه قبلا گفته شد سید قطب می گوید همه اعراب یهود را از لحاظ دین و عقیده برتر از همه میدانستند.

آیات 140 - 145 سوره النساء که بحث از منافقان و کافران است مفسرین گویند مقصود از کافران یهود می باشند.

در صفحه 185 تفسیر الحدیث ذیل آیه 139 النساء منافقان را متمسک بقدرتی معرفی می نمایند که ناشی از دوستی آنها با یهود است و این که برای خراب کردن اسلام با یکدیگر سوگند یاد کرده بودند (در صفحه 161 جلد 7 و .... نیز درباره هم قسم شدن یهود و منافقین علیه اسلام مطالبی هست).

بعضی از مسلمانان نزد پیامبر می آمدند و از اینکه با یهود دوستی داشتند توبه میکردن از جمله در تفاسیر فخر رازی است که عباده بن الصامت نزد پیامبر عرض کرد تا از دوستی با یهود توبه کند.

منافقین هر جا به منفعتشان تمام میشد میرفتند (هنگام صلح نزد یهود که قرضشان میدادند و اگر بدهکاری داشتند باز هم قرضشان میدادند و میدانیم رباخواری یهود از یهود، حرام و ربا گرفتن از غیر یهود در صورت امکان واجب است - در صفحه 251 یهود از نظر قرآن هنگام جنگ نیز ذیل تفسیر آیه مربوط به جنک احد و آیه «یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا الیهود و النصاری اولیاء» مفسرین می نویسند که هر کس حتی زعمای قریش می گفتند اگر شکست پیش آید دوستی یهودی طرف شام داریم به نزدش می رویم.)

یهود را شیاطین المنافقین می شناسند (182 تفسیر الحدیث) یعنی منافقین شیطنت را از یهود میگرفتند.

مادر هر قسمت اکتفا به ذکر یکی دو آیه یا روایت کرده بقیه را در آخر خواهیم گفت چه باید کرد و بهر صورت در هر قسمت آنچه را می گوئیم تقریباً با دلیل و برهان ثابت شده است و اینک قطعی است که منافقان و یهود دوستی داشتند و برای از بین بردن اسلام هم قسم شده بودند و آنچه را باید از یاد نبرد دو مطلب است یکی توجه به آیه ای از سوره المائده که در آخر این قسمت آورده شده است و مؤید بسی از آنچه آورده شد و دیگر درباره مطالبی است که در فضیلت حکومتها و خلافتها رسیده است و باید گفت:

اظهارات رجال تاریخ دلیل بر معتقداتشان نیست نسبت به آنچه که موافق سیاست و اقتضاآت اجباری حکومت و زمانشان است اگر در خلال آنها کوچکترین اشاره ای عکس آنچه که سیرت و غیر قابل اعتراض بود استشمام شود و حجیت قطعی دارد چون در اینجا تراوش وجدانی در کار است.

یعنی تاریخ هزار ساله اسلامی که در دست دشمنان علی بوده اگر از علی فضیلتی با تعریفی دارد ارزشمند است و تعریف و فضیلت از دشمن علی دلیل بر فضیلت آنها نمی باشد.

رابطه یهود با منافقان

آیات 150 - 157 سوره الفاطر (و هذا کتاب انزلناه ...) و 89 - 101 بقره (و لما جائهم کتاب من عند ...) و 157 اعراف (و لما جائهم رسول من عند ...) را مفسرین (صفحه 28 جلد سوم تفسیر الحدیث تفسیر طبری - ابن کثیر - رشید رضا و ...) چنین تفسیر کرده اند که یهود به عرب مخصوصاً روشن فکرهایشان خبر می دادند که بعثت پیامبری عربی و کتابی عربی که اعراب پیروانش خواهند بود نزدیک است و دورنمائی از اسلام را به آنها یادآوری می کردند و از ابن زبیر چنین مطلبی (دورنمای اسلام را یهود به مسلمانان نشان می دادند) وارد شده که خواهم آورد (1)

1- به اصابه مراجعه شود.

بعضی از تفاسیر کار را بجائی رسانده میگویند آیه ان تصیبنا دائره خلاصه ای از سخنان منافقین است.

(و یقول المنافقون انما تخالطهم لانانخشی ان تصیبنا دائره) که ارتباط با یهود را به عنوان بدست آوردن پناهگاهی بهانه میکردند و برخی دیگر از مفسران تحت تفسیر آیه «فعی الله یاتی بالفتح اوامر من عنده فتصبحوا علی ما اسروا فی انفسهم نادمین» نوشته اند که هرگاه یهود را بیرون میکردند منافقان ناراحت میشدند.

ملاحظه فرمائید معامله پایاپای و دوستی هر دو سر بوه است.

هر دو (یهود - منافقین) بر ضد اسلام هم قسم شده بودند.

یهود راهنما، قرض ادا کن، رباخوار بوده و به اصطلاح بانک منافقان بودند و در ضمن از تورات و کتابهای خود پیشگوئیهای داشته دورنمای اسلام و آینده اش را به منافقان گوشزد می نمودند بعضی آیات شریفه ای که بحث از کتمان کردن هدایت نموده و انرا به اهل کتاب نشان می دهد دلیل بر این است که اهل کتاب کتمان دیگری جز راهنمائی مردم به اسلام با نشانیهائی که داشتند نمی کردند و لذا دورنمای امپراطوری را برای ایجاد تفرقه نشان دادن از طبیعت یهود بود.

یهود راهنمای کید و مکر و تشلیک منافقین بودند (صفحه 161 جلد 7 تفسیر الحدیث) منافقان نیز از اخراج آنها ناراحت شده، آنها را دائره و پناهگاه خود دانسته حتی غلام آنها محسوب داشته از آنها رای خواسته، آنها مشورت می نمودند.

تنها رابطه ای راکه باید سؤال شود چیست در جلد 4 صفحه 265 مسند امام احمد بن حنبل است (جاء عمر بن الخطاب الی النبی فقال یارسول الله انی مررت باخ لی من بنی قریظه فکتب لی جوامع التورات الا اعرضها علیک قال فتغیر وجه رسول الله ...)

یعنی همان عمری که گاهی تورات به دست نزد نبی گرامی آمده ایشان را خشمگین می سازد این دفعه با معرفی یک نفر یهودی بنی قریظه که اخ لی است (برادر عمر است) و از تورات اطلاعاتی به عمومی داده خشمگین ساخته است.

بسیار شور بوده است

در شهر ما - یزد - مثلی است، میگویند در یکی از ایلات خان (بزرک ایل) به سن قریب صد سال میرسد، از چهل سال به بالا رنگدانه گیری مو خلل می یابد موها شروع به سفید شدن مینماید چشم بتدریج عینک و کمک میخواهد و گوش سمعک و مدد، ذائقه و بقیه حواس نیز بهمین قیاس رو بکاهش میگذارد.

اما ذائقه حس عجیبی است و بشر موفق به ساختن مصنوعی آن نخواهد شد.

نوازد حسن و قبح و تشخیص ها را با ذائقه می سنجد و هر چه بدستش بدهی بدهان میگذارد و آنقدر در این باره نیرومند است که برای چشیدن، راههای بسیار دور را نزدیک تصور کرده دست بطرف ماه دراز

میکند که آنرا بگیرد یاحوضی که در کنارش است می دود به تصور اینکه دور است و در آن می افتد.

ذائقه در پیری نیز از حواس دیگر متمایز است و پیران آه و ناله دارند که دنیای بدی شده است.

نان هم نانهای قدیم، گوشت، گوشت قدیم، همه چیز دیگری بودند و مزه دیگری داشتند و چنین و چنان و حال آنکه این ذائقه است که کاهش یافته و عجیب آنکه هر جای زبان محل چشیدنی است از ترشی - شیرینی تلخی، شوری و هر کدام به یک اندازه کاهش نمی یابند.

بگذریم که خان به نزدیک صد سال رسیده بود و مزه چیزها را خوب نمی فهمید و هر گاه خوراک شوری نزدش می آوردند میزبانان خیلی می ترسیدند که خان بفهمد اما کم کم فهمیدند که خان نمی فهمد و درک شوری ندارد تاروزی که خوراک بسیار شوری را نزدش می گذراند و می فهمد و فتنه ای می شود و مثل می گردد آنکه: آنقدر شور بود که خان هم فهمید.

ارتباط یهود با منافقان آنقدر شور شده بود که خان هم فهمید و مفسرین سنی خودشان بسیار کسانی از منافقان را نشان می دهند که هنگام طرح دعوا برای رفتن نزد رسول الله ابا داشته می گفتند ما محمد را قبول نداریم کعب بن اشرف یهودی را قبول داریم یا .... را.

تفسیر قرطبی و چند تفسیر دیگر می نویسد مردی از بزرگان بنی امیه بنام مغیره بن وائل با حضرت علی دعوائی داشت و گفت اگر نزد رسول الله برویم چنین و چنان می شود و از علی طرفداری

می نماید برویم نزد کعب بن اشرف.

تفسیرهای دیگر (زمخشری - بغوی - خازن - و ...) بجای مغیره بن وائل، نام بشر بن منافق را آورده اند و برخی تفاسیر بجای مغیره از بنی امیه باز از بنی امیه نام عثمان بن عفان را آورده و می گویند این ساخته قلم شیعه است.

تفسیر جلالین می نویسد که منافقان، یهود را قبول داشتند و بقیه رسول الله را و همه ذیل تفسیر آیه «اذا دعوا الی الله و رسوله لیحکم بینهم» آورده شده است.

آخرین قسمت مربوط به یهود و سقیفه

از مستشار بودن کعب الاحبار نزد عمر مطالبی آورده شد حتی دخالت کعب در تعیین نکردن علی به خلافت (1) و کشتن عثمان خلیفه مسلمین و پیشگوئی بلکه اطلاع از قتل خود عمر از آنجمله بود و مطالبی دیگر که از حلیه الاولیاء و الخطر الیهودی و غیره نقل شد و در حلیه الاولیاء تألیف حافظ ابی النعیم احمد بن عبدالله متوفای 430 هجری جلد پنجم صفحه 365 تا 391 و اول جلد ششم تا صفحه 48 همه ذکر احادیثی است که از کعب الاحبار می باشد.

و برخی از آنها آورده شد و اگر دقت فرمائید، در آنجا به مطالب

1- آدرس این مطلب را قبلا در جلد سوم شرح ابن ابی الحدید صفحه 15 دادم و از 20 جلدی آن جلد 12: 81 میباشد.

زیر نیز اشاره شده است:

(البته توجه فرمایند که کعب در زمان عمر یا عثمان به ظاهر اسلام آورده و ناقل حدیث است).

یعنی از پیامبری نقل حدیث میکند که وی هنوز مسلمان نبوده است.

نقل احادیث از حضرت موسی و بنی اسرائیل و تورات و ذکر پیش بینی هائی از تورات - احادیث چندی دربارۀ جهنم و گریه کردن زیاد و ... و من با توجه به اینکه جلد در دسترس «رفتار شناسی عمر» رو به وضعی پیش می رود که شاید خسته کننده باشد بقیه را در جلدهای بعد ضمن رفتارشناسی عایشه و ابوبکر و عثمان خواهم آورد و آرزو دارم که چند کتاب نوشته شود و شیعیان در این باره همتی کنند و من هم در عوض قول میدهم جلدهای رفتارشناسی مربوط به عایشه و ابابکر و عثمان را فوق العاده مختصر کنم.

آرزو دارم کتابی در باره اختلافات وارد شده در باره ابابکر و عمر و عثمان و عایشه و معاویه و اصحاب نوشته شود زیرا در بسیاری از موارد می بینیم که آنها نسبت به یکدیگر اشکال و ایراد و حتی خشم و سخنان نامربوط دارند! و به چند مورد آن در همین جلد برخورد نموده یا خواهید نمود در حالیکه هرگز بین امامان شیعه حتی سخنی علیه یک دیگر وارد نشده است.

آرزو دارم کتابی دربارۀ کعب الاحبار نوشته شود و طالبان می توانند به اعلام زرکلی مراجعه نموده و کتابهای چندی را که در باره

کعب نوشته شده ملاحظه نمایند و به مطالبی اطلاع حاصل نمایند که جبران نارسائی تحقیق من درباره یهود و سقیفه بشود. (1)

عبدالله بن زبیر هم میگوید کعب الاحبار از تورات چیزهائی به ما میداده است (به الاصابه مراجعه شود) و همین کتاب (اصابه) مانند سایر کتب در تردید است که کعب چه زمانی مسلمان شده است و به احتمالات جواب میدهد که زمان پیامبر یا ابابکر یا عمر بوده است و ما میگوئیم اگر کعب مسلمان نشده بود چرا درباره امور کلی و بسیار مهم اسلامی (از جمله خلافت) از او سؤال می کردند و اگر مسلمان شده بود چرا از مسلمان شده در باره تورات چه گفته است سؤال شود و آیا خلیفه بنظر تورات چگونه کیفیت و کمیتی داشته باشد سؤال نمودن یعنی چه!

ولی کعب الاحبار را می بینم که خودش زمان مسلمانیش دو شخصیتی خود را چنین نشان می دهد - ان الله تعالی قسم کلامه و رؤیته بین موسی و محمد علیه السلام - نه مسلمان است و محمدی و نه یهودی و موسوی!) (2) و حضرت علی نیز وی را کذاب و دروغگو معرفی

1- وقت ندارم کتابهائی را که آرزو کرده و می کنم بنویسم زیرا سری کتابهای اولین دانشگاه و اخرین پیامبر معطل می ماند و عجله دارم به بهداشت روانی قسمت معاد برسم بعلاوه که رفتارشناسی از عایشه و دیگران نیز مطالب جالب و تازه ای دارد.
2- شرح ابن ابی الحدید جلد 3: 237

نموده (1) و دشمن علی بودنش را همه نوشته اند (2)

من اگر صدایم به کعب الاحبار می رسید می گفتم آقای کعب که مسلمان شدید و بعد هم راهبی را مسلمان کردید و باتفاق نزد عمر آمدید و عمر اسلام شما را پسندید و با موجودیت اسلامی شما دو مسلمان صد در صد خالص ارهبانیتی که در اسلام حرام است بین مسلمانان شایع کردید و این شما کعب بودید که هم در سقیفه و هم در صومعه خلافت و رهبانیت را برای اسلام پی ریزی کردید ولی اگر تا پایان خلافت معاویه زنده بودید بدون شک بر دست وی بوسه می زدید همانگونه که مستشرق معروف آقای لامنس بر دست وی بوسه زده می گوید:

ما مسیحیان باید مجسمه معاویه را از طلا بسازیم و در شام نصب کنیم زیرا اگر معاویه اسلام را از مسیر خود منحرف نمی ساخت امروز همه اروپا مسخر اسلام شده آن را پذیرفته بود (3) و در این باره اگر بخواهیم وارد شویم یعنی اگر برای نقل سخن غربی ها بخواهیم قلم را رها کنیم که درباره خلفای ثلاثه و برادران سنی ما چه نوشته اند باز از برنامه خارج شده و از بحث درباره ریشه و اساس مطلب (سقیفه و خانه) دور شده ایم.

1- همان کتاب جلد 4: 77 - ان علیا علیه السلام کان یقول عن کعب الاحبار انه الکذاب
2- همان کتاب جلد 4: 77 - و کان کعب منحرفاً عن علی علیه السلام.
3- فایده و لزوم دین استاد محمد تقی شریعتی نقل از وحی آقای مهندیس بازرگان نقل از صوت العداله الانسانی آقای جورج جورداق.

اما جلد 11 تاریخ وی دورانت خواندن را که در این باره مطالبی دارد از جمله ارتباط ابوحنیفه با مسائلی چند سفارش می کنیم!

بدون شک با خواندن این قسمت باور کردید که کعب الاحبار در تمام دوران عمرش ندیم و مستشار عمر بوده ست و توجه فرمودید در باره مسلمان شدنش که آیا در چه مکان و چه زمانی بوده چه اختلاف شدیدی است.

اما پس از بررسی همه اوضاع و احوال کعب معلوم می شود برای نجات از ملامت مسلمانان در زمان عمر مسلمان شده است اما اگر اسلام اجبار در کار بوده است نمی دانم چه معنی خواهد داشت.

کعب الاحبار به سفارش عمر به عثمان ارث رسید و فقیه دستگاه عثمان شد و آنقدر مورد توجه قرار گرفت که عایشه هنگام تعریض و تعرض به عثمان وی را با توجه به منشاء دوستی اشتهاری عثمان با یهود به نعثل تشبیه کرد که شرح داده شد.

با ذکر این مطلب که استاد کعب میگوید کعب حاضر نبود خدمت به پیامبر برود و قبلا آورده شد (1) و اینکه ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه اش (2) می گوید:

اسلام در دست قضاوت زمان عثمان اسیر هوی و هوس و دنیاطلبی آنها بود با توجه به اینکه فقیه و قاضی بزرک دستگاه، کعب الاحبار بوده و با توجه به اینکه آوردم کعب با راهبی که او را مسلمان کرد (انفاق یهود

1- از اسدالغابه نقل شد.
2- جلد 17 صفحه 60

و نصارا) بنزد عمر آمدند و عمر اسلامشان را پسندید اما با آمدن آنها به مدینه رهبانیت در بین مسلمین شایع شد.

مطلب بسیار جالبی درباره بحثی که واردیم از قرآن خواهیم آورد.

هنوز شروع نمی شود

قبل از شروع از قرآن اشاره بسیار بسیار مختصر به این مطلب نیز لازم است و آرزوی اینکه شیعه ای یا سنی ای در این باره نیز قلم توانای علمی را بدست بگیرد دارم؟

مطلب اینست که پس از حضرت علی و موفقیت کامل یهود در سازمان بخشی هائی که منظور داشتند دخالت نصارا در دربار کسرائی معاویه چشمگیر است و این مطلب از عمر بود که معاویه کسرای عرب است که گفته شد.

سیر جون نصرانی مشاور معاویه است و به یزید سفارشش می کند و از جمله یزید را به مشورت با وی توصیه می نماید.

مسلم بن عقبه که علمدار جنگهایش بود غلامی بود رومی و نصرانی و هر جا خواستند کعبه را خراب کنند یا زن و دختر مسلمانان را بر لشکریان مباح نمایند دست غیر مسلمان هویداست.

سر مطهر حضرت حسین که در برابر یزید گذارده شد و یزید با چوبدستی اش به لبهای حضرت میزد یک نفر نصرانی حاضر در مجلس

اسلامی دخالت و ممانعت کرد.

معاویه از دولت روم درخواست زهر معروف و کشنده کرد و مطالب بسیار دیگر و از جمله می پرسیم:

بسیج لشکر یکصد هزار نفری از شام به صفین با استاندارد اینکه هر کدام خانواده ای داشته اند و قریب پانصد هزار نفر را بطور مجموع معاویه باید برای هیجده ماه هزینه خورد و خوراک و غیره بپردازد و هنگام جنگ سربازان نان خرما نخواهند خورد و خوراک خوب می خواهند و تازه بیت المال مسلمین همه و مه درید قدرت خلیفه وقت علی بود و فقط برخی از وجوهات شام به معاویه می رسید آیا ممکن است قبول کنیم از طرف دولت روم به معاویه کمک نمی شده است؟

جای بحث نیست که با مطالعه مختصر تاریخ معلوم می شود نصارا نیز طبق شیوه نامرضیه ای که دارند در آن زمان نیز رفتار کرده و با تقویت معنوی لشکریان علی و مساعدت مالی سپاه معاویه هر دو را در برابر یکدیگر در توازن جنگی نگهمیداشتند و یکی از کارهای نصارا که نوشته اند این بوده که مسائلی را از معاویه میپرسیدند که مراجعه کردن به امام را مجبور می نموده و همینکه اطرافیان امام چنین قدرت علمی و الهی را از امام می دیدند روح جانبداری از حضرت در آنها محکمتر می شده است و اینک وارد بحث اصلی و آنچه در قرآن بنظر می رسد می گردیم.

آرزوئی که بیش از همه و همه دارم اینست که مسلمانی (شیعه یا سنی) آنچه را در اینجا می نویسم منظور و مورد مداقه و تحقیق قرار داده کتابی بنویسد زیرا هر وقت می خواهم به قرآن نزدیک شوم با قلت سرمایه علمی که در خود سراغ دارم به وحشت می افتم و در اینصورت مجبورم که مطالب مورد نظر را بصورت جملات پراکنده و جدا از یکدیگر بیاورم و برداشت کلی و نتیجه گیری را بعهده معلومات مطالعه کننده واگذارم.

سورهٔ مائده در آخرین سال (حجه الوداع) نازل شده ست و سوره ای است در مدینه نازل شده و مدنی.

در این سوره آیات مربوط به ولایت چشمگیر است:

«الیوم الملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا» (آیه 5).

«انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوه و یؤتون الزکوه و هم راکعون» (60)

«یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس ان الله لا یهدی القوم الکافرین» (71).

در فواصل آیات مذکور همه پیشگوئی از جریاناتی است و همه

پیشگیری از جریاناتی.

آیات زیر را هم در نظر داشته باشید.

«یا ایها الرسول لا یحزنک الذین یسارعون فی الکفر من الذین قالوا آمنا بافواههم و لم تومن قلوبهم و من الذین هادوا سماعون للکذب سماعون لقوم آخرین لم یاتوک، یحرفون الکلم من بعد مواضعه یقولون ان اوتیتم هذا فخذوه و ان لم تؤتوه فاحذروا و من یرد الله فتنته فلن تملک له من الله شیئاً اولئک الذین لم یرد الله ان یظهر قلوبهم لهم فی الدنیا خزی و لهم فی الاخره عذاب عظیم». (46)

ای رسول الله محزون نسازد ترا کسانیکه یسارعون فی الکفر نداز بین آنها که می گویند ایمان آوردیم (یسارعون فی الکفر غیر از یسارعون الی الکفر است یعنی در کفر بودند و بیشترش می کردند و لذا اینها نمی توانند یهود باشند) و نزد تو ای رسول ما آمده و حرفها زدند اما به دل ایمان ندارند و از یهود گوش به دروغ می دهند و گوش می دهند به گروهی که نزد تو نمی آیند.

سماعون تکرار شده یعنی علاوه بر گوش دادن گوش به حرفشان می دهند (از آنها اطاعت می کنند) از چه کسانی اطاعت می نمایند از آنها که نزد تو نمی آیند و پشت پرده اند و از آنها حرف شنوی دارند (لابد به یاد دارید که مسلم حلبی استاد کعب الاحبار از جمله گلایه ای که نسبت به کعب داشت این بود که نزد پیامبر نمی آمد).

یحرفون الکلم من بعد مواضعه است (نه عن مواضعه و دقت فرمائید) و این صفت گروهی است که پشت پرده اند و قرآن صفات درشت آنها را

در مجموع چنین آورده است (لقوم آخرین لم یاتوک - گروهی دیگر که نزد تو پیامبر نمی آیند) و اینها گرفتار یک آزمایش خدائی اند (و چون) اول و آخر کارها نزد خداست.

(و من یرد الله فتنته فلن تملک له من الله شیئاً).

(و از این جهت ای رسول ما اندوهگین مباش) (و اینها دلهایشان را خدا نخواسته پاک کند) بلکه بر هیجان آلودگی اولیه مانده اند.

بعد بدنبال سماعون للکذب اکالون للسحت آورده و می فرماید این گوش بحرف دروغ دادنشان حرامی را فرو خوردن است که ننگ ببار خواهد آورد و توجه فرمائید که به رشوه هم سحت گویند و رشوه خوردن و دین خدا را تغییر دادن چه ارتباطی!

«واحذرهم ان یفتنوک عن بعض ما انزل الله الیک»

(دستور خداست که از فتنه گری آنها برحذر باشید)

(فتنه شان از جمله این است که سفارش به منافقان می کردند)

اگر حکم یا مطلب دلخواه بشمار دادند بگیرید و در غیر اینصورت نپذیرید (ان اوتیتم هذا فخذوه و ان لم تؤتوه فاحذروا) و این مطلب را به حکم سنگسار و تازیانه سازگاری دادن اشتباه است زیرا با ولا یحزنک که پروردگار رفع اندوهگینی را از رسولش می خواهد سازگاری ندارد و مطلب با توجه به روش مخصوص و شیوه استقلالی آیات سازگاری ندارد که یک مسئله فقهی این همه حرف و شان نزول داشته باشد.

(از اینقرار گروه پشت پرده که نزد پیامبر نمی آمدند آنچه را با

پیش بینی های انجام شده اش موافق بود به منافقان دستور پذیرش می دادند و در غیر اینصورت می گفتند آنرا رد کنید.

توجه فرمائید که چند نوبت در قرآن یهود را به یحرفون الکلم عن مواضعه معرفی کرده و اینک یحرفون الکلم من بعد مواضعه معرفی می نماید (با توجه به سورۀ مائده و آیات مربوط به ولایت که در آن است).

و توجه فرمائید که قرآن پس از ذکر ارتباط یهود و منافقان و اینکه از یهود پشت پرده دستور می رسد (و اینها برای خراب کردن اسلام و برخی دستورها را گرفتن و بعضی را رد کردن چنین پشت پرده رفته اند) بعد به معرفی یهود و نصارا می پردازد که در برابر اسلام (در مواقع ضروری) متحد و اولیاء یکدیگرند و مسلمانان نباید از آنها دوست بگیرند.

(یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا الیهود و النصاری اولیاء بعضهم اولیاء بعض و من یتولهم منکم فانه منهم ان الله لا یهدی القوم الظالمین) و قبلا هم قسم شدن یهود و منافقان را علیه اسلام، آوردم.

(مفسرین وقتی به آیه یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا الیهود ...) می رسند حیرانند که آیا این آیه با آیات پیشین و با دو آیه بعدی (یا ایها الرسول بلغ ...) و مهمتر از همه با آیه یا ایها الذین آمنوا من یرتدوا منکم .... که مردمانی را مرتد (از اول سلام آورده و بعد به پیشوائی و پیشگوئی و پیش بینی یهود از دین خارج شده اند) نشان می دهد چه

کسانی هستند (1)

آیا در آیه سخن از فتح مکه است؟ نه- زیرا سورۀ مائده مدتها پس از فتح مکه نازل شده.

آیا کلمه اولیاء که باید مسلمین آنرا نسبت به یهود و نصارا نداشته باشند چگونه دوستی میباشد؟

ولی یعنی متوالی و پشت هم و نزدیک بهم و چیزی و حائلی بین آندو نیست.

اما اینکه میگوید ولی آیا اینست که اگر یهود بزازی میکند با او دوستی نکنیم یا اگر پزشک اند به آنها مراجعه ننمائیم؟

اینها نیست و نبی گرامی ولی را در غدیر (که علی را ولی الله معرفی کردند) معنی نموده فرموده اند: اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، و ولی کسی است که دوستی با او دوستی با من است و دشمنی با او دشمنی با من است و کمک او کمک به من، محبت به او محبت به من، ارادۀ او اراده من اطاعت از او اطاعت از من، او از من ارث میبرد و بجای من حکم مینماید، و در خطبه غدیریه دقت شود ولی نمیتواند جز خلیفه رسول الله دیگری باشد و این همان ولی تعیین شده است یعنی علی.

ولایت را هر چه بگیریم حجت است چه نسبت به یهود و نصارا و چه نسبت به امام و پیغمبر زیرا اتحاد بین دو دین ممکن است و وحدت محال و مقصود اینجا اینست که همیشه نصارا و یهود در برابر مؤمنان

1- گفتم همه جا بسیار به احتضار آورده می شود و طالبان شرح این قسمت به تفاسیر و از جمله جلد 10: 251 تفسیر المیزان مراجعه فرمایند.

اسلامی اتحاد دارند و مولائی علی در غدیرخم یعنی وحدت، و اولی بانفسهم باتحاد سازگارتر است نه با وحدت و مولا بمعنای کسیکه ولی مؤمنین است و با وحدت سازگار و میتوان وحدت را در وال من والاه و عاد من عاداه جستجو کرد نه در اتحاد همانگونه که در بعضی موارد مسلمان و نصرانی اتحاد داشته یا یهود و نصرانی اما محال است بدون یکی شدن مذهب وحدت بوجود آید.

و درخواستی را که نبی گرامی با وجود ترس از اصحاب (و الله یعصمک من الناس برای رفع ترس و تضمین دفع اقدام نازل شد) کردند مشابهش در قرآن آمده است که حضرت زکریا هم با وجود ترس از اصحاب بلکه از دوستان (و انی خفت الموالی ....) در خواست تعیین ولیعهد از خدا مینماید (ولیاً یرثنی و یرث من آل یعقوب و رب رضیا) و جالب این سه مطلب است.

زکریا از خدا ولی میخواهد محمد درخواست نکرده انما ولیکم الله و رسوله نازل میشود.

زکریا رب رضیا مسئلت مینماید محمد مسئلت نکرده نازل میشود که رضیت لکم الاسلام دینا.

زکریا از موالیانش اظهار ترس در تعیین ولی الله مینماید و محمد اظهار ترس نکرده و الله یعصمک من الناس او را در صیانت تضمینی در می آورد.

قبلا ملاحظه فرمودید که از جلد 13 ص 286 شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید آوردم که چون نبی گرامی، علی را در برابر عمروبن

عبدود دیدند دست بدعا برداشتند و رب لا تذرنی فرداً او انت خیر الوارثین گفتند.

دقت فرمائید که زکریا ولی میخواهد که رب رضیا باشد و از موالیان میترسد و رب لا تذرنی فرداً و انت خیر الوارثین میگوید و محمد صلی الله علیه و آله و سلم درخواست نکرده دستور میرسد ولی الله باید داشت که دین مشمول رضیت لکم الاسلام گردد و از مردم مترس که و الله یعصمک من الناس و تنها چیزیکه محمد و زکریا در آن مساوی و همانند میباشند و مانند موارد قبل نیست که پروردگار محمد را درخواست نکرده اجابت نماید.

همین مورد است که رب لا تذرنی فرداً و انت خیر الوارثین و این اهمیت موضوع ولایت را میرساند و اهمیت علی را که در آن سن و سال با آنکه ممکن بود بعدها برای پیامبر پسرانی بوجود آید برای ولیعهدی و اینکه تنها نباشد و دینش و آنچه خدا خواسته (خدای خیر الوارثین) بدون سرپرست نماند خدا را میخواند که علی را محافظت فرماید.

(و از تمام نویسندگان شیعه میخواهم که این مطلب را با بیانی بهتر و رساتر به تمام مسلمانان جهان برسانند.)

و جالبتر از همه آنچه گفته شد آیه شریفه «أفحکم الجاهلیه یبغون و من احسن من الله حکماً لقوم یوقنون» است که قبل از آیه لا تتخذوا الیهود و النصارا قرار دارد زیرا اشاره به کسانی مینمایند که بحکم جاهلیت ارتباطی دارند.

پروردگار حکم خود را نیکوتر از آن معرفی می نماید (و شرح بیشتر به عهده دیگران).

اول سوره سخن از کفار است که نتوانستند با طمع و آرزوئی که داشتند تا همانند ادیان سابق در آن دست باطل کردن یا تغییر دادن ببرند و ناامید شدند.

(و ما قبلا یهود را که همین منظور داشتند به استناد سخن برادران سنی خودمان معرفی کردیم و در اینصورت در «الیوم اکملت ...» که دست کفار از دگرگون سازی دین قطع است آری در همین روز دین کامل شده و نعمت بر شما تمام گردانیده شده است.

(الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا).

و اینکه «ودت طائفه من اهل الکتاب لو یضلونکم ود کثیر من اهل الکتاب لو یردوکم من بعد ایمانکم کفارا حسد! من عند انفسهم من بعد ما تبین لهم الحق فاعفوا و اصفحوا حتی یأتی الله بامره ان الله علی کل شیء قدیر» آنرا تأیید میکند که اهل کتاب در این کار اصرار داشته اند و امیدوار که سرانجام پس از رحلت پیامبری که بلا عقب است برای آنها دینی نماند.

و در نتیجه الیوم یئس الذین کفروا من دینکم نازل شد و جبران بلا عقب بودن پیامبر را کرد و تمامیت دین با ناامیدی که دین با رحلت پیامبر بی سرپرست خواهد بود به یأس تبدیل و علی بعنوان سرپرست معین گردید و دین کامل شد و رب رضیا آنرا صحت گذاشت و سعادت

هر کس را اتم و اکمل منوط به قبول ولایت معرفی فرمود.

اکملت یعنی چیزی اضافه شد و اتممت یعنی با وجود اضافه شدن دیگر نقصی ندارد.

در چند آیه بعد است: «یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا دینکم».

و سخن از آنهاست که دینشان را مسخره و بازیچه گرفته اند و این طرز مشی با آیه «افحسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینا لا ترجعون» مغایرت دارد که حتی برای خلقت هدفی قائل است چه رسد به تشریع که قسمتی از تکوین است و ببازیچه و مسخره گرفته نمی شود و لذا اینجا سخن از کسانی است در صدر اسلام که اسلام را بخاطر دین بلکه بخاطر یک امر دنیائی که و ما الحیوه الدنیا الا لهو و لعب است تلقی کرده اند و اعتبارات دنیائی را منظور دارند.

در آیه بعد است قد دخلوا بالکفر و هم قد خر جوابه و خبر از نفاق درونی آنها می دهد که چون به مسلمانها می رسند ایمانشان را به رخ مسلمین می کشند در حالیکه کفر در دلشان است و وقتی جدا می شوند کافرند.

دقت فرمائید که مخالفان بنابر مفهوم و مقصود آیه چقدر گناهکارند که چند نوبت سخن از حرام و دشمنی و سحت و عدوان آنها شده است.

«کلما اوقدوا نارا للحرب اطفأه الله و یسعون فی الارض فسادا» آیه ای بدنبال همان آیات که قبلا درباره یهود شرح داده شد (و هر جا یک نفر یهودی باشد آتش افروز است و همه یهودیان علیه علی بن ابیطالب

از صدر اسلام تا کنون آتش افروزی کرده اند).

«یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ...» بعد می فرماید خدا ترا از شر مردم حفظ خواهد کرد و معلوم می شود بیم خطر می رفته است که و الله یعصمک من الناس نازل شده است و با وجود این محمد باید مسئله ای را به مردم برساند که اگر نرساند رسالتش را نرسانده است.

یعنی مسئله آنقدر مهم است که اگر نرساند نبوت را نرسانده است و تنها ولایت می تواند بوده باشد و فما بلغت رسالته مقصود همه رسالت است نه همان رسالتی که فی المجلس ابلاغ شده است زیرا اگر بگوئیم پروردگار فرموده است ای محمد اگر این مطلب را به مردم نرسانی این مطلب را نرسانده ای مسخره است و دور از شأن فصاحتی و بلاغتی قرآن.

شری که خدا میفرماید پیامبرش را از آن حفظ خواهد کرد همان شر مربوط به لا تتخذوا الیهود و النصارا اولیاء و اتحاد یهود و منافقان است و بیمی که میرفته است بیم جانی برای رسول الله نبوده است زیرا همه آیات سخن از اتحاد منافقان با یهود در برابر دین است نه در برابر رسول الله.

و باز بسیار جالب پاسخ منافقان است که چون مورد سؤال قرار میگیرند چرا با یهود اتحاد دارند میگویند نخشی ان تصیبنا دائره (آیه شریفه سوره مائده) یعنی میترسیم وجهی که میخواهیم بما قرض ندهند مالی

که بما میفروختند نفروشند یا گرانفروشی کنند، زن و فرزندانمان را راهنما نباشند .... و اینها را قبلا از قول برادران سنی آوردم که اوضاع و احوال مشرکین نسبت به یهود بوده است.

قبل از اسلام، و بعد از اسلام و بعد از من احسن من الله حکماً هنوز افحکم الجاهلیه یبغون نزد برخی رسوب و رسوخ و باقی مانده بوده است که در عذرخواهی و بهانه تراشی گفتند: نخشی ان تصیبنا دائره (میترسیم گزندهائی از یهود بما برسد).

این قسمت را با دو مطلب پایان میدهم.

یکی در سوره بقرۀ است و بحث از منافقان که چون نزد دوستان خود «یهود» میرفتند میگفتند: چرا مسلمانان را به آنچه خدا آنرا به شما گشایش و ارزانی فرموده خبر میدهید تا همانرا برای محاجه با شما بکار برند.

«اتحدثونهم بما فتح الله علیکم لیحاجوکم به عند ربکم» و عند ربکم آن اهمیت دارد که میگویند تا حجت آوردنشان همان باشد که نزد پروردگار شما است.

دوم از همان سوره مائده است آنجا که آوردیم پروردگار میفرماید آنها که مرتد شوند از اهل ایمان از دینشان (بدانند) زود باشد پروردگار گروهی دیگر را بیاورد که خدا آنها را دوست دارد و آنها نیز خدا را دوست دارند و اذله علی المؤمنین و اعزه علی الکافرین اند.

و اغلب مفسرین نوشته اند گروهی دیگر (فسوف یاتی الله بقوم یحبهم و یحبونه) (1) را نبی گرامی با دست زدن به شانه سلمان فارسی به ایرانیان حوالت دادند و این بسیار جای تعجب است که در سوره مربوط به ولایت و پس از آنهمه بحث نتیجه را به آمدن قومی از هم میهنان سلمان فارسی اصفهانی منجر بدانند !.

و ما میدانیم امروز تنها کشوری که شیعه دوازده امامی را دین رسمی پذیرفته اند ایرانیانند و سرور و مولایشان پس از نبی گرامی خاتم حضرت علی مرتضی است و آیا میتوان سوره ولایت را با دوستداران ولایت ارتباط داد؟

و این را نیز لازم میدانیم بیاورم که دکتر نشار در کتابش (نشأه الفکر الفلسفی) با آنهمه شدت دشمنی که نسبت به شیعه روا داشته مینویسد شیعه از اسلام دفاع کرده و هجوم یهود را رد کرده است (2) و ما میپرسیم چرا سنی نکرده است؟ زیرا تمامیت قوه خصمانه یهود برای علی به فعل در می آمد و می آید و تمامیت قوه دوستانه ایرانی برای ولایت علی به فعل مبدل میگردد (3)

1- ارتباط آیه مذکوره با مخالفت مالک بن نویره از پرداخت زکات به دولت نپذیرفته سقیفه بهیچوجه سازگار نیست (شرح به مقدمه اکمال الدین صدوق مراجعه شود از آقای محمد باقر کمره ای)
2- کتاب امامت علی علیه السلام در پرتو قرآن ص 76 از آقای محمد جواد مغنیه ترجمه آقای غلامرضا نمائی.
3- برای شناخت منزلت ایرانیان نزد نبی گرامی خاتم به کتابهای سلمان پاک و نخستین شکوفه های معنویت اسلام ایران از لوی ماسنیون ترجمه آقای دکتر علی شریعتی - سیمای سلمان از آقای ابراهیم وحید دامغانی - روزبه یا سلمان محمدی از آقای علی مهاجرانی و ...

و چرا سیف بن عمر که ابن سبای یهودی را برای شیعه ساخته آنهمه از عمر تعریف و تمجید میکند و مهمتر آنکه چرا از یهودسازی برای علی و پیروان علی اشباع نشده برای عمر نیز مشوق یهودی میتراشد و چه لزومی که یهود حتی وی را برای فتح و پیروزی تشویق کند یا کعب الاحبار را که جلو افتد و تکبیر بگوید و مردم در جوابش دسته جمعی تکبیر بگویند که بشارتی باشد برای اورشلیم و گرامی داشتن مقدم فاروق به اروشلیم و اینکه سیف بن عمر چنین درک کند که نام عمر تحت عنوان فاروق را یهود در کتابش دیده است. (1)

نتیجه

آیا دورنمای اسلام را یهود به منافقین یادآور شده نشان میدادند؟

ایا اشخاص طبقات پائین و مردم عادی از منافقین بودند یا کسانیکه منافعی داشتند و آنها را در خطر میدیدند و کسانیکه با یهود

1- عبدالله بن سبا جلد دوم بشارات الانبیاء بعمر (از طرف سیف) از آقای سید مرتضی العسکری الساوجی.

ارتباط اقتصادی و سیاسی داشتند.

ابن ابی الحدید آرام شدن منافقین را با کشور گشائیها و تصرف غنائم و اسیران مربوط میداند (1)

بدون شک منافقین کسانی بودند که استکباری داشته و برای خود شخصیتی قائل بودند (2)

در میان منافقان و این شخصیتها تازه دورنمای اسلام برای کسانیکه آینده نگری داشته توجهشان مبذول بدست آوردن ثروت یا مقام برد ارزش داشت.

و مفسرین را دیدیم که همین مسئله را یادآوری کرده گویند دورنمای اسلام را یهود به روشنفکران عرب نشان میدادند و از آن روشنفکران هر کدام به نحوی با اسلام رابطه داشتند (و ابن زبیر این حرف را خود آورده است که گفته شد).

یک عده با در دست داشتن نشانی از تورات همان را دلیل آورده اسلام را اختیار مینمودند و از آنجا دیگر با یهود و تورات قطع ارتباط میکردند و به تمام معنی مسلمان میشدند دوست خدا و رسولش. (3)

برخی نشانی را دیده و دورنمای اسلام را مشاهده کرده و مسلمان شده اما در وسط ها و در میان کار نزد پیامبر آمده از دوستی خود با یهود

1- ذیل تفسیر آیه و لا تعجبک اموالهم و لا اولادهم ... مفسرین به منافقان که مستکبرین بودند اشاره کرده اند.
2- ذیل تفسیر آیه و لا تعجبک اموالهم و لا اولادهم ... مفسرین به منافقان که مستکبرین بودند اشاره کرده اند.
3- آدرش قبلا داده شد.

توبه نمودند که نمونه آن عباده بن الصامت می باشد (1)

برخی چون عمر دورنمای اسلام را دیده در مسلمان شدن بر دیگران سبقت گرفته اما گاهی تورات به دست دارد و با در دست داشتن تورات به نزد پیامبر می آید و حضرتش را خشمگین می سازد (2) دیگر روز صحیفه ای در دست شرفیاب می شود که حضرتش می فرمایند آیا در اسلام شک داری یابن الخطاب (3) و در نزدیکی های درگذشتش با کعب الاحبار یهودی مشورت می نماید آنهم درباره تعیین جانشین پیامبر اسلام و در ضمن می پرسد.

آیا این هم در کتاب شما هست (4) و یک نفر یهودی را هم نزد پیامبر بنام برادر معرفی می نماید.(5)

یعنی عمر در زمان رسولخدا با تورات و یهود ارتباط داشت و در آخر عمر با یهود و تورات!

نفراتی نیز بودند که باکراه اسلام آوردند مانند معاویه که حضرت علی فرمود معاویه و پدرش ابی سفیان به اکراه وارد اسلام شدند (6)

تمام نامبردگان جز کسانی که واقعاً برای اسلام، اسلام آورده بودند حرکاتی علیه اسلام کردند که گاهی خود اقرار بآن می نمودند چنانچه معاویه در زمان خلافتش گفت ابوبکر آمد و کارهایی کرد و رفت و نامش به ندرت برده می شود و عمر و عثمان نیز همچنین در صورتی که نام

1- آدرس قبلا داده شد.
2- آدرس قبلا داده شد.
3- آدرس قبلا داده شد.
4- آدرس قبلا داده شد.
5- آدرس قبلا داده شد.
6- وقعه صفین 227 تفسیر طبری جلد 6 صفحه 4 ابن اثیر ج 3 ص 125.

این مرد هاشمی (رسول الله) را هر روز پنج مرتبه در سراسر جهان بفریاد می آورند (اشهد ان محمداً رسول الله) بخدا قسم آرام نخواهم نشست مگر آنکه این نام را دفن کنم. (1)

آیا عمر و عثمان و معاویه از روشنفکران نبودند که دورنمای اسلام را دانسته بودند؟ اگر جواب منفی است چرا از کعب دورنمای جانشین شدن علی را پس از خود می پرسند و شرح آنرا از تورات می طلبیدند؟

و چرا تورات در دست داشته و آن هم نزد پیامبر اسلام می آیند که مجبور بشنیدن این سخن می شوند که حضرت فرمودند اگر موسی هم زنده بود بر دین من بود؟ با چنین وضعی.

انصاف داده شود

با توجه به اینکه یهود و منافقان بر ضد اسلام هم قسم شده بودند می توان گفت هر جا نام یهود را به تنهائی با نام منافقان را فقط ببریم چنین معلوم می شود که مقصود از هر دو بالاتفاق است که ضد اسلام در فعالیتند با توجه به اینکه:

می خواستند در شخص پیامبر نفوذ کنند برای تغییر دادن مسیر اسلام و نشد (2)

میخواستند در زمان رسول الله بین مسلمانن اختلاف اندازند

1- مروج الذهب جلد 3 ص 28 در شرح حال معاویه.
2- قبلا آدرس داده شده.

و از جمله اوس و خزرج (انصار) را به جان یکدیگر انداخته به جنک بکشانند و نشد (1)

آمدند منع حدیث و جعل اسرائیلیات کردند که تغییر سنت داده باشند (2) یعنی اگر قرآن در حفاظت خداست و حسبنا کتاب الله امری بر کفایت میباشد سنت چنین نیست و در برابر کتاب خدا تنها محمد تبدار لیهجر نیست بلکه محمد غیر تبدار نیز لیهجر بوده و هر چه سنت است قابل تغییر و اجتهاد در برابر نص ممکن !

از اینرو:

آیا دوستی با یهود و جعل اسرائیلیات و تغییر سنت و اجتهاد در برابر نص از خواسته های یهود نبود؟

و از این تغییر دادن ! آیا از منافقان خوشحال نبودند؟ و با وجود این همه توجه به گوشه ها و زوایای اسلام که هر جا امکان تغییر پذیری و انحراف هست کوتاهی نشود آیا میتوان باور کرد امر سقیفه بدون دخالت یهود برگزار شده باشد؟

مگر ابابکر و عمر که با رسوم قبائلی و عادات قومی سر و کار داشتند بدون مشورت میتوانستند تصرف جانشینی یک امر عظیم اسلامی را حتی در خواب ببینند.

یهود اگر از مدینه دور شده بود ارتباطشان با منافقان قطع نبود (3) شیخ الاسلام بشری رئیس جامع الازهر میگوید حتی با وفات پیامبر

1- قبلا آدرس داده شد.
2- قبلا آدرس داده شد.
3- ص 161 تفسیر الحدیث جلد 7

نفاق پدید آمد و یهود قویدل شدند. (1)

یعنی نفاق و یهود علاوه آنکه قوی شدند با هم پیوند داشتند و این ارتباط اگر باز هم برای رباخواری و قرض دادن و اسلحه فروختن بود که مسلمانان دیگر نیازمند نبودند و ربا حرام میدانستند پس ارتباط یهود و منافقان از راه دور برای چه بوده است؟

ما محمد را می بینیم با قرآن و سنت و علی را می بینیم که در شورای شمشیری می گوید به قرآن و سنت عمل می کنم اما حاضر به گفتن ادامه روش شیخین (ابابکر و عمر) نمی شود.

آیا روش شیخین می تواند چیزی جز پیوسته به سقیفه باشد که علی آنرا مردود می داند و آیا در روش شیخین در مقایسه با زمان رسول الله جز منع حدیث و اجتهاد در برابر نص و تغییر سنت و جعل اسرائیلیات علاوه تری دیده می شود که علی آنها را نمی پذیرد و آیا مجموع آنچه در زمان شیخین دیده می شد که در زمان رسول الله امکان وجودش نبود موجب رضایت یهود و سقیفه بود؟ که کعب الاحبار عمر را بر حذر می دارد علی را جانشین نکند تا زمانی چون زمان محمد تکرار نشود و اسلام همه اسلام نگردد.

از اینقرار آیا سقیفه می توانست بدون رضایت یهود موجودیت یابد؟ یعنی با توجه به اینکه جانشین عمر را باید کعب الاحبار اجازه انتخاب دهد آیا تسلطی احساس نمی شود که مربوط به خدمتگزاری بزرگتری باشد که قبلا انجام گرفته و عمر را مدیون ساخته است؟

1- اجتهاد در مقابل نص ص 67

(تسلط کعب بر عمر آنجا که از حلیه الاولیاء نقل شد نیز ظاهر بود که کعب از عمر درباره مردی سؤال کرد که در خواب دیده بر مسلمین مسلط است و ...)

راهنمایی

نویسنده به همین اندازه دخالت یهود را در صدر اسلام نشان داده و خاطر نشان ساختم که حتی برای بخلافت رسیدن علی، پس از عمر نیز یهود مورد مشورت قرار گرفت اما بعد از من مفسران بزرگوار و مورخان آگاه توجه فرمایند ضمن انتقاد و اصلاح آنچه آورده ام چنانچه از یهودیان (مثلا یهودیان خیبر) الیاس نامی مسلمان شد و فرزندش را نامی اسلامی (مثلا محمد) نهاده و محمد در دستگاه خلفا چنین و چنان کرده از وی مراقبت نمایند که با اسلام چه کرده و چه دشمنی ها ورزیده است.

مثلا نمی دانم صفیه دختر رئیس قلعهٔ خیبر که هفده ساله بیوه شد و به همسری نبی گرامی در آمد و جزو دار و دسته عایشه درآمد (1) و دسته دیگر که در رأس آنها ام سلمه و متمایل به فاطمه و علی بود (2)

1- صفحه 61 «عایشه همسر پیامبر» تألیف خاتم بنیا الوت ترجمه آقای غلامرضا سعیدی.
2- صفحه 30 همان کتاب

با آنکه عایشه و صفیه هر دو به پیامبر گفتند «زنی است یهودی» (1) چه شد که جزو دار و دسته مخالفین علی و فاطمه بود (2)

قدر مسلم اینکه بین فاطمه و علی با عایشه محبتی در کار نبوده و عایشه بفاطمه و علی ناسزا می گفت (3) و حتی روز وفات فاطمه که همه زنان بنی هاشم به خانهٔ علی آمدند فقط عایشه حاضر به آمدن نشد (4)

کارهای سنگین اداری و اجتماعی و سرپرستی های امور درمانی بیش از این به همه مهلت نمیدهد آنچه را پیشنهاد می نمایم خود تا سر حد امکان پیش بروم و به مرحله اجرا در آورم از اینرو خود را مسئول می بینم برای آیندگان همه را به احتضار در طبق اخلاص پیشنهادی بگذارم.

تفاسیر اهل سنت و جماعت را ملاحظه فرمائید هر جا آیاتی است که از موالات و دوستی با یهود بحث دارد هر جا آیاتی است که یک طرف دعوا یهود بوده و از نبی خاتم قضاوت خواسته اند هر جا آیاتی است که دوستی و ارتباط با مشرکین و کفار را ممنوع میسازد.

آیاتی که درباره صفات و سجایای یهود بحث می نماید و .. ذیل آیات نامبرده را ملاحظه فرمائید بعضی مطالب دیده می شود که

1- صفحه 63 همان کتاب.
2- 62 همان کتاب
3- صفحه 69 همان کتاب
4- جلد 9 ابی الحدید 37-198.

ما را به آنچه در جستجوی آنیم (رد پای یهود در سقیفه) نزدیکتر می سازد.

نام منافقان را در نظر بگیرید نامهایی که می توان در کتابهایی چند (اسد الغابه، استیعاب، اصابه، و ...) یا در تواریخ یا تفاسیر دید و به روابطی که نامبردگان با یهود و دیگران داشتند دسترسی پیدا نموده آنها را در هر گوشه و کنار کشور اسلام یا کتب اسلام باشند دنبال کنید و هر کدام را در نقشی که داشته اند تحت نظر بگیرید.

زندگانی کسانیکه در سقیفه دخالت انتخاباتی و تبلیغات و سر و صدائی داشتند و مراقبت دقیق از آنها مهمترین قسمت است باشد که در صورت امکان ارتباطشان را با یهود بدست آورید.

مثلا میخوانیم که در جنگ صفین فقط سه نفر از کسانیکه درک صحبت نبی خاتم را کرده بودند در لشکر معاویه بودند و هفتصد تن از آنها که در بیعت رضوان شرکت کرده بودن و سی نفر شرکت کنندگان در جنگ بدر همه در لشکر علی بودند.

و از آن سه نفری که با معاویه بودند یکی نعمان فرزند بشیر بود که بر عمر و ابوعبیده هنگام بیعت ابابکر سبقت گرفت یعنی بشیر ابن سعد اولین فردی بود که با ابابکر بیعت کرد (1) و کتاب سلیم ابن قیس

1- وقعۀ صفین ص 449- تاریخ ذهبی جلد 2 صفحه 149- تاریخ خلفا ج اول صفحه 150- در اقامه الحجه فی واقعه صفین آقای حاج شیخ قوام الدین قمی دشنوی اسامی شرکت کنندگان در رکاب علی را آورده اند.

کوفی مینویسد قبل از بشیر مغیره بن شعبه بیعت کرد.

آیا ارتباط نعمان و بشیر و مغیره با معاویه و سقیفه و جنگ صفین چگونه توجیه می شود.

بشیر بن سعد ابن ثعلبه که زودتر از همه با ابابکر بیعت کرد و اسید بن خضیر بزرگ قوم اوس که ابتدای اوسیها بیعت نمود و عویم ابن ساعده اوسی و معن بن عدی که قتل از سقیفه با ابابکر و عمر همکاری و وعده ها داشتند توجه فرمائید آیا با یهود کاری داشته اند؟ و آیا نعمان با پدرش یا ... رابطه اشان با یهود چگونه بوده است.

یهود که در کارهای بزرگ صدر اسلام (مثلا انتخاب علی به جانشینی) و در کارهای درجه دوم و سوم و .... (مثلا مسئله گوئی و فقاهت دربار عثمان و ...) و حتی در کارهای اجتماعی و سیاسی بنحوی که گذشت دخالت می نماید.

آیا فرصت طلبی بوی اجازه میدهد برای رسیدن بهدف و مقصود به جهتی جز سقیفه فکر کرده باشد.

بهتر از پیشانی سقیفه کجا میتواند برای نشیمن فکر یهود آمادگی ضد اسلامی پیدا کند؟ و آیا جای دیگری برای منظوری که یهود داشتند دلنشین تر یافت میشد؟ مگر آنکه بگوئیم دست یهود در خانه نبی گرامی به کمک علی جهت غسل و کفن و دفن شتافته است!

اینکه همه نوشته اند پیامبر فرمودند دوست میدارد علی را مگر مؤمن

و دشمن نمیدارد مگر منافق و یهود و منافقین همکاری و سمپائی داشتند و بر ضد اسلام همقسم بودند آیا ممکن است یهود بطرف علی و کمک وی رو کرده باشد. برای یهود که تفرقه بین مسلمانان سرلوحه آرزوها بود چه موقعی مناسب تر از مشاهده دو دستگی بین «خانه» و «سقیفه پیروان نبی!» و آیا اگر یهود به کمک یکی جهت پیروزی بر دیگری شتافته باشد آیا به علی کمک کرده است یا به ابوبکر.

(آیا یهود توجه نداشتند که اگر پس از پیامبر کسی که افضل و اعلم مردم باشد خلیفه شود و مردم قول او را همانند قول پیامبر بپذیرند و پس از وی نیز امامان خلفا باشند که همانند پیامبر قولشان مقبول است دیگر در جهان جز اسلام دینی باقی نخواهد ماند؟)

وانگهی ابابکر وعمر و دار و دسته شان که با رسوم قبائل و عادات قومی خو گرفته و از سطح شیخوخیت تعلیمات سیاسی بالاتر ندیده و همیشه از تمدن و برتری اقتصاد و سیاست یهود بهره مند بوده اند.

(حتی سید قطب در تفسیر «و قالت طائفه من اهل الکتاب آمنوا بالذی انزل علی الذین آمنوا» گفته است اعراب یهود را در مسائل دین وعقیده هم بالاتر می دانسته اند.)

آیا در وقت آمدن به سقیفه هم تورات یا صحیفه ای از یهود بدست داشته اند یا از کمکهای فکری آنها بهره مند بودند؟

من دوست دارم یهودی بودن بعضی از بظاهر مسلمانها را با ذکر نام و شرح حال بدست آورید و درباره بعضی که در یهودی بودنشان مشکوکم و امروز نیز در برخی کشورها برای کارهائی امثال آتش زدن

ثروت یا خانه یا خود مردم از غیر مسلمان استفاده میشود و تهدید علی بسوزاندن خانه اش قطعی است (1)

و شگفتی آن است کسانیکه در بیعت با ابابکر سبقت گرفته بودند بخانه دختر پیامبر هجوم آوردند و تهدید کردند (2) و چه بهتر که همه شناخته شوند.

من دوست دارم تحقیق شود که آیا یهود نگذاشت لشکر اسامه بن زید به دلخواه پیامبر حرکت نماید و متوقف ماند؟

من دوست دارم آنچه را که احمد حنبل در جزو اول مسند خود صفحه 155 و نسائی در الخصائص العلویه صفحه 11 نقل کرده بررسی شود و مشرکانی را که برای تحویل بردگان مسلمان شده خود نزد نبی خاتم آمده و ابابکر وعمر برخلاف میل پیامبر از مشرکان طرفداری کردند دانسته شود آیا مشرکان مزبور با یهود چگونه ارتباطی داشتند.

من دوست دارم این مطلب را تعقیب کرده کاملا دقت در بررسی نمائید آیا چه شد علی را که در تمام جنگها شجاعانه و یکسان عمل نمود حتی جنگهائی را که طرف تمام یهود بود با دیگر غزوات فرق ننهاد و تا زمان عمر بن عبدالعزیز بر منابر اسم مقدسش را در برابر نام پلید یزید

1- 47 کتاب اجتهاد در مقابل نص و 27 جلد سوم امام علی عبدالصالح عبدالمقصود و ...
2- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد 2 صفحه 19 و جلد اول 130.

و پدرش معاویه آورده حضرتش را لعن و نفرین و دیگران را درود و آفرین می گفتند؟

آیا دست یهود در پیشبرد یزید و طرد علی در کار نبوده است؟

من دوست دارم بفرمایش نبی گرامی توجه شود که کمتر از ده یهودی مسلمان شدند و بقیه را مراقبت نمائید بویژه از کعب الاحبار که مجبور به علنی کردن کار خود شده است بیشتر توجه شود.

من دوست دارم تمام هفت جلد کتاب های المعجم المفهرس لا لفاظ حدیث النبوی بررسی شود و هر گونه ارتباطی با یهود در آنها دیده شد مجزا گردد و مورد بررسی قرار گیرد.

من دوست دارم وضع مردم سنح، دین قبل از اسلام آوردنشان، طرز اسلام آوردنشان بررسی شود و اگر سنح یهودی نشین بوده دو سؤال را جواب دهند اول آنکه نبی گرامی فرمودند کمتر از ده نفر یهودی مسلمان شدند.

آیا اهالی سنح نیز مشمولند؟ دوم - چرا ابابکر هنگام رحلت قبل از سقیفه به سنح رفته بود؟

من دوست دارم حدیث ثقلین را که قریب به اتفاق در کتابهای اهل سنت و جماعت آورده شده و به تواتر رسیده است (1)

1- عول و تعصیب تألیف مرحوم دکتر عبدالرحیم نجات صفحه 65 نام بسیاری از آنها را آورده است و دار التقریب من المذاهب الاسلامیه - القاهره بنام حدیث الثقلین کتابی تقریباً کامل در این باره نوشته و هفتمین انتشاریه مؤسسه الامام الصادق علیه السلام در تهران است.

در نظر آورید و پس از به ذهن آوردن این سؤال را که چرا بین دو ثقل جدائی انداخته اند تا مجبور شدند هر چه را نتوانند از ثقل اکبر (کتاب الله) و سنت بدست آوردند و از ثقل اصغر (امام، عترت) هم چون حاضر بپرسیدن نیستند قیاس نمایند؟.

توجه فرمائید چه عاملی توانسته است برادران سنی ما را دو شخصیتی سازد: هم بعقیده بپذیرند که کتاب خدا و عترت پیامبر جدا از هم نیستند و هم در عمل نشان دهند که جدایشان کرده اند، الرجل باالکتاب بالیهجر و حسبنا جدا شوند، و آیا از ابتداء چه دستی در کار بوده است؟

من دوست دارم بعضی از حوادث دنبال شود تا ریشه اش معلوم گردد.

(مثلا هنگام مراجعت از جنگ تبوک آیا حضرت چه قصدی داشته و آنها چه قصدی داشته و به کجا منتهی شده است که حتی امام حنبل می گوید از اطرافیان حضرت چندین نفر رو بسته خواستند شتر حضرت را رم داده به دره افکنند).

من دوست دارم اگر در جنگ احد عده ای میگفتند چنانچه بطرف شام برویم دوستانی یهودی داریم و نزدشان خواهیم رفت کسانیکه سابقه فرار از چند غزوه یا سریه دارند آیا به امید اینکه دوستی و پناهی دارند فرار میکردند یا به چیز دیگری امیدوار بودند؟

توجه فرمائید که جعل حدیث «بنفع خلفای ثلاثه» و لعن و ناسزا بعلی در زمان بعد از علی تا زمان عمر ابن عبدالعزیز معمول بوده و مخصوصاً زمان معاویه بسیار رونق گرفته و مشوق داشته و با تمکن و ثروت و مقام

معامله و معاوضه میشده است و مجازات در برابر «ذکر فضائل و با دوستی علی» و با کوچکترین «بدگوئی یا خصومت از خلفای ثلاثه قتل معین شده بوده است.

و کسانیکه مایل به اطلاعاتی در این باره باشند میتوانند به کتابهای: تاریخ طبری جلدهای 5-6. تاریخ ابن اثیر جلدهای 2-3.

ابن عساکر جلدهای 2-6. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلدهای 2-3. فجر الاسلام - النجوم الزاهره فی ملوک مصر و قاهره الاغانی جلد 16- المحبر - مروج الذهب جلد 3- المعارف ابن قتیبه، الاستیعاب جلد 2. اصابه جلد 2. تاریخ ابن کثیر جلد 8.

ابن حرم جلد 5. صحیح بخاری جلد 2. صحیح سالم جلد 3. سنن - ابن ماجه. بیهقی . مسند . ترمذی . مستدرک . خصایص . عقد الفرید و ... که نشانی صحیح همه در آخر کتاب «عایشه در دوران معاویه» آورده شده است، مراجعه نمایند و در اینصورت بدانند که آنچه علیه خلفای ثلاثه در کتابهای اهل سنت و جماعت است و در کتابهای شیعه علیه علی هیچ نیست تا چه حد فوق العادگی و ارزش دارد و بدون شک همین ها برای اتمام حجت شیعه کافی میباشد.

همه در چند سطر

آیاتی در قرآن است که بدوستی یهود و منافقان اشاره میفرماید و آیاتی نیز که سبب شد مسلمانان از یهود و حتی نام یهود اکراه داشته باشند و با وجود این کعب الاحبار را داشتند و نعثل را در خواست نمودند و ابن سبا را ساختند و بالاخره صدر اسلام را یهود زده کردند و اینک برای اینکه بتوان عوض قسمت مورد بحث کتاب حاضر همه را در دو جمله آورد ذکر مطالب زیرا را ضروری می دانم:

موطأ مالک که قبل از تمام کتابهای معتبر اهل سنت و جماعت نوشته شده و امام مالک صاحب آن معروف تر از آن است که معرفی شود از نبی گرامی نقل مینماید (1)

«قال الشهداء احد هؤلاء اشهد علیهم فقال ابابکر الصدیق السنایا

1- کتاب تنویر الهوالک شرح موطا مالک جلد اول صفحه 306 307 چاپ جدید

رسول الله اخوانهم اسلمنا کما اسلموا و جاهدنا کما جاهدوا فقال رسول الله صلی الله علیه و آله بلی و لکن ادری ما تحبسون بعدی فبکی ابوبکر ثم بکی ثم قال انا لکائنون بعدک».

(البته توجه فرمودید که نبی گرامی با دعای خیر، شهداء احد سبب تحریک پرسش ابابکر شدند که بپرسد آیا ما برادران آن ها نیستیم و حال آنکه اسلام آوردن و جهاد کردن ما همانند آنهاست اما رسولخدا فرمودند اینها درست و لکن نمی دانم بعد از من چه خواهید کرد (بعد از من چه نقشه ای دارید) ابابکر گریه کرد و باز گریه کرد و از اینکه بعد از نبی وی از آنها خواهد بود در شگفت ماند.

خارج از برنامه توضیح داده شود: از فرقه ضاله و مضله ای که در این کشور سابقاً تبلیغ می کردند و اینک حاضر به بحث نیستند نفراتی بتدریج مسلمان می شوند و علت بازگشتشان به دامن عزت حضرت ولی عصر ارواحنا فداه اغلب کتابهای مذهبی معتبر و دست اولشان است.

زیرا وقتی به آن ها گفته می شود فلان مطلب و فلان و فلان در کتابهای دست اول شماست و آدرس آنها داده میشود که چنین و چنان است که نوشته شده و هرگز حاضر به قبول آن نیستند و باور ندارند چنان مطالبی حتی در کتغابهای غیر مذهبی اشان هم باشند به آنها گفته می شود به کتابخانه های معتبر خودشان مراجعه و مطالب را ببینند.

اما باید بدانند کتابهای قدیمی را به آنها نخواهند داد و چون مراجعه می نمایند و کتاب به آنها داده نمیشود و دگرگون میشوند و کاملا سرگردان میگردند بعد به آنها گفته میشود که کتابهای قدیمی شما مرتب

تجدید چاپ شده و هر چاپ بعدی را می بینید که مطالب مورد اشکال را حذف کرده و لذا هر جلد جدید دارنده صفحات مختلف و متغیر با قبلی است و هم مطالبی را یا ندارد یا تغییر داده اند.

و هم اکنون ذیل نویسی حدیث موطأ مالک را ملاحظه میفرمائید که نوشته شده چاپ جدید زیرا کتابهای برادران سنی ما که متدین به اسلام عزیز و دین الهی اند برعکس آن فرقه گمراه هر چه کتابهای قدمی ترشان را ملاحظه فرمائید می بینید معتبرتر است و در هر چاپ جدید متأسفانه (از برخی از آنها) مطالبی که بنفع نصوص صادره درباره ولایت و یا در فضائل علی است یا به زیان کسانی است که حق علی را غصب کرده اند حذف و برداشته است.

صحیح بخاری نیز از ابن عباس از نبی گرامی نقل مینماید که روز قیامت نبی گرامی اصحاب خود را صدا میزنند (فاقول ... اصحابی اصحابی فیقول انهم لم یزالون مرتدرین علی اعقابهم منز فارقتهم) پاسخ داده می شود که آنها بعد از تو مرتد شدند. (1)

و همین مضمون در جلد 4 صحیه بخاری صفحه 204 و جلد 6 صفحه 112 و جلد 8 صفحه 148 کتاب رقاق و ج 8 صفحه 149 و 150 و 151 دیده می شود.

نوی در شرح صحیح مسلم باب استحباب اطاله تبحجل فی الوضوء (2) در دو جا (3) از اینکه برخی اصحاب را نمی گذارند در

1- جلد 4 صفحه 169 کتاب بدع الحق
2- جلد 15: 55
3- جلد 3: 136

قیامت به حوض نزدیک شوند (فاقول هؤلاء من اصحابی فتجیبنی ملک فیقول و هل تدری ما احدثوا بعدک) پیامبر میفرمایند اینها اصحاب من اند فرشته ای میگوید آیا میدانی بعد از تو چیکار کردند).

باز نوی در شرح صحیح مسلم دارد که ... «فیقال لیس هؤلاء مما وعدت بهم ان هؤلاء بدلوا بعدک ای لم یموتوا علی ما ظهر من اسلامهم» میگویند اینها کسانی هستند که احکام را بعد از تو عوض کردند بمعنای آنکه نمردند بر اسلامی که به آن تظاهر میکردند.

(ناگفته نماند برخی احکام را خلفا اقرار می کردند که در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حلال بوده حرام کرده اند یا حرام بوده حلال کرده اند و متعتان از آنجمله است.)

باز در صحیح مسلم شرح نوی باب فناء الدنیا از ابن عباس همین مضمون را دارد (1).

فضائل الخمسه علاوه فیروز آبادی در جزء اول 3-4 تمام احادیث ارتداد را از کتابهای ترمذی (جلد 2-68) نسائی (جلد 1-295) ابن ماجه در ابواب مناسک (226) و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید (جلد 4-107) نقل کرده است که در ابن ابی الحدید دارد که پیامبر به علی میفرمایند کینه هائی درباره تو در قلب گروهی است که آنرا ظاهر نمیکنند تا من از دنیا بروم (ضغائن فی صدور قوم لا یبدونها حتی تفقدونی).

حضرت علی علیه السلام عرض مینمایند آیا شمشیر بکشم و آنها را بکشم

1- جلد 17: 192

فرمودند صبر کنم - عرضکردند اگر صبر کنم بر سلامت دین هستم؟

فرمودند آری.

ذهبی که ناصبی و دشمن علی است در میزان الاعتدالش از ابن عباس نقل میکند که پیامبر فرمودند (1) «یا بنی هاشم سیصیبکم بعدی جفوه فاستعینوا علیها بارقاء الناس» (ای بنی هاشم بعد از من بشما جفا میشود آنرا طوری بپذیرید که کمکی برای بالا بردن مردم بوده باشد).

1- جلد اول: 538.

همه کتاب در دو جمله

با وجود حدث ثقلین که به تواتر رسیده و شیعه و سنی تقریباً آنرا در کلیه کتابهایشان دارند باز دیده شد اسلام عملا به دو قسمت گردید و بین قرآن و علی (ثقل اکبر و ثقل اصغر) جدائی افتاد و علی و قرآن (رسول الله با قرآنی که حسبنا نیست و رسول الله لازم دارد) به «خانه» نبی گرامی و قرآن حسبنا (قرآن بدون عترت) به «سقیفه» برده شد و محرومیت برادران سنی ما از دسترس به آنچه از عترت باید داشته باشند آغاز گردید و هنوز ادامه دارد.

و اگر ان الرجل لیهجر حسبنا کتاب الله فرض کنیم بزبان هم نیامده باشد در اجتماع برادران سنی ما عملا پیاده شده و مصداق قابل توجهی دارد و از این قرار همه کتاب در دو جمله:

علی را همه خلیفه چهارم و شیعیان امام و جانشین نبی گرامی میدانند آیا خلیفه چهارم با خلیفه سوم چه فرقی دارد که باید برای کسانی که

با علی و اولاد علی جنگیدند بحثها جهت تبرئه و تطهیرشان در تاریخ اسلامی باقی بماند و چرا باید همیشه بین آنها جنگ و گریز و درگیری وجود داشته باشد.

چرا علی حتی یک لحظه و یک روز مورد بی مهری نبی گرامی قرار نگرفت اما بعد از پیامبر مورد بی مهری همه پیروان اسلام و غیر اسلام بجز نفراتی انگشت شمار قرار گرفت.

آنهمه طعنهای اصحاب بهم حتی عمر نسبت به ابابکر که هرگز بین دو امام شیعه دیده نشد و پشیمان شدن بسیاری از انصار از بیعت کردن با ابابکر پس از آنکه نتوانستند مقامی بدست آورند با توجه به اینکه معاویه با قیس فرزند سعد بن عباده رئیس خزرجیها را که میخواست خلیفه شود یهودی و فرزند یهودی خواند.

آیا نمیتوان این فکر را داشت که یهود حتی در بین مهاجر و انصار نیز خیال تفرقه اندازی داشته است.

و اگر غیر از اینست چرا معاویه به دشمن عثمان و سقیفه (سعد بن عباده) یهودی میگوید و عایشه به دشمن سعد ابن عباده (عثمان) نام نعثل میگذارد؟

بحث از یهود و سقیفه تقریباً تمام شد دیگر از آوردن دنبال مطالب قبلی عدول کرده و با توجه بطولانی شدن بحث سعی میگردد از روانکاوی صرف نظر و به جنبه تاریخی و انشائی یا خبری اکتفا گردد. یعنی اگر در مطالب از رفتارشناسی صرف نظر شده با توجه بوده است.

سلام بر گوینده

سلام بر محمد بن عبدالله صلی الله علیه و اله و سلم گوینده این مطلب و سلام بر حضرت موسی علیه السلام سلام بر حضرت عیسی علیه السلام - سلام بر حضرت علی علیه السلام که مطلب منظور به آنها پیوستگی کیفیتی و کمیتی دارد آنچنانکه اگر در تمام کتابهای سنت و جماعت فقط همین یک حدیث آمده بود این شک را در دلها بوجود می آورد که کیفیت بغض یهود نسبت به علی بغض منسوب با سلام سازی علی و جهاد ایشان در راه پیشبرد دین خدا بوده و بهمان مقدار کیفیت داشت که یهود از آمدن حضرت عیسی و آوردن دین مسیحیت در برابر یهودیت ناراحت شدند و کمیت آن بهمان اندازه قابل جبران که سعی در کشتن حضرت مسیح و ایجاد اختلاف در نصرانیت نمودند.

و ایجاد اختلاف کردنشان نیز مشابه بود با آنچه در اسلام برای ایجاد دو دستگی انجام دادند (یهودیانی در آنجا بظاهر نصرانی شدند و با مسیحیان منافق علیه مسیحیت همکاری کردند و در اینجا مسلمانانی بظاهر مسلمان

و با مسلمانان منافق علیه اسلام همکاری کردند.)

«قال علی علیه السلام قال لی صلی الله علیه و آله و سلم ان فیک لشبها من عیسی بن مریم احببته النصارا حتی انزلته بالنزله التی لیست له و ابغضته الیهود حتی بهتت امه» (1)

نبی گرامی خاتم بعلی فرمودند: در تو ای علی شباهتی است با عیسی: پیروانش او را از روی دوستی بمقامی که او را نمیرسد تنزل دادند (شاید علی اللهی ها و غلات در شیعه برای علی همین اند) و یهود از روی بغض به مادرش نسبت ناروا روا داشتند (یا اخت هارون ما کان ابوک امرء سوء و ما کانت امک بغیا - قرآن)

یا باید بجای یهود دشمنان علی را گذاشت که بارها آوردم دشمن علی نمیتواند بنابر آنچه برادران سنی ما آورده اند غیر از منافق یا ولد زنا یدگری بوده باشد (2) یا باید همان یهود را بپذیریم که بغضشان نسبت بعلی اظهر من الشمس است.

اما بنابر آنچه گذشت یهود و منافقین در صدر اسلام آنقدر بهم نزدیک و دوستانه بودند که برای ضدیت با اسلام هم قسم شده بودند.

و لذا میتوان گفت شباهت علی با عیسی حدی به غلات دارد که همانند نصارایند و هر دو درباره پیشوایان غلو مینمایند و حدی دیگر

1- شرح ابن ابی الحدید جلد 4: 105 خصایص نسایی بجای کلمه شبهه - مثل آورده است و مختصر تغییری صفحه 27.
2- عبقات و الغدیر و شرح ابن ابی الحدید به فهرست مربوطه مراجعه فرمائید و از جمله جلد: 4-96.

که مشابه عیسایند وجود مسلمانان منافق و نصارای منافق و یهود است که هر دو دوباره دین عیسی و دین علی با همکاری و کمک به اقدام به ایجاد اختلاف نمودند.

جالب اینجاست که مینویسند (1) ابابکر و عمر از رسول الله درباره مسئله خلافت پرسشی کردند حضرت در جوابشان اشاره به تفرقه بنی اسرائیل در حضور حضرت هارون کردند.

(یهود حضرت موسی را دور دیدند و گوساله سامری را در حضور حضرت هارون برای پرستش ساختند و اشاره به حدیث منزلت که نبی گرامی خاتم حضرت علی را نسبت به خودشان چون هارون نسبت به موسی معرفی فرمودند و در غیبت و رحلت ایشان (هارون مسلمانان حضرت علی) در مسلمانان تفرقه و اختلاف بوجود آمد توجه فرمائید.)

و جالبتر از همه آنکه احادیثی را آوردم از قول رسول الله که فرمودند بعد از من درباره دین چنین و چنان و نسبت به علی چنان و چنین خواهند کرد و علی نیز خود سوگند میخورد که از پیامبر شنیده است که بعد از رحلت با ایشان غدر خواهند کرد (2)

کتابی در فضائل علی نزد معاویه بود و بهمه میگفت در فضائل ابوبکر است و این روش تا زمان عمر بن عبدالعزیز اداممه داشت که عمر حقیقت آنرا بیان کرد (3)

1- شرح ابن ابی الحدید ج 6- 215.
2- ابن ابی الحدید 6-45.
3- شرح ابن ابی الحدید جلد 6: 72.

عمر به علی گفت در خلافت حریصی و حضرت جواب داد تو حریص تری زیرا من ارثم و حقم را که از طرف خدا و رسولش وارد شده میطلبم (1).

علی، عمر را قسم میدهد که آیا تو باید خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله باشی جواب نفی داده میگوید حاضرم آنرا به تو واگذارم و .... (2)

آیا دخالت یهود و منافقان در ایجاد اختلاف بین مسلمانان که آنرا پیامبر بیان فرمودند با توجه به دو مطلب:

(الف) عداوت شدید یهود به علی (ب) مطالبی که در بالا آورده شد، آیا اجازه دارم مجدد به دخالت یهود در سقیفه اشاره کنم؟

علت «لیهجر» گفتن؟

مقصود این نیست که بگوئیم عمر لیهجر گفت برای خاموش کردن پیامبر زیرا این را گفته بودیم و علت را هم در مانع شدن عمر از نوشتن حضرت جستجو نمکنیم تا نتواند علی را به جانشینی معین نماید از اینرو که در این باره نیز بحث شده است بلکه در بررسی ریشه این سخنیم که چرا عمر برای جلوگیری از خواسته حضرت اقدامی دیگر نکرد و نوعی سخن را غیر از لیهجر انتخاب ننمود؟

1- همان جلد و صفحه
2- جلد 2: 58- 59 و مطالب جالب دیگر در این دو صفحه

آیا همانگونه که عمر از یهود مسئله جانشین کردن علی را سؤال کرده بود این قسمت (لیهجر گفتن) را هم از یهود پرسیده بود؟

یعنی آیا یهود به عمر یادآوری کرده بودند که امکان دارد رسول الله نزدیک رحلتش به علی سفارش کند و طرز اقدامی که باید نمود تا مؤثر افتد به عمر یاد داده بودند یا اینکه یهود بهیچوجه دخالت نداشته است.

بهر صورت عمر از قرآن و اسلام این را فهمیده بود که بنی اسرائیل کتابشان را به میل خود تغییر دادند و در ضمیر ناخودآگاه عمر نیز این مطلب نقش داشت و ذخیره بود که بت پرستی عبارت از درست کردن معبود به میل خود و درست کردن قوانین آنهم به میل خود و بت هرگز نمی تواند حرف بزند و قانونی وضع نماید بلکه هر چه میل و خواسته سران قبائل از حرص و شهوت و از نیکی و پاکی است همان قانون بوده بلکه در قالب قانون برابر مردم نهادند و شریعت معرفی کردند و بت ها را نیز معبود آن قوانین نامیدند.

زیرا از روزی که بشر پیدا شده بر فطرت پرستش بوده و چیزی را برای پرستش لازم داشته است و اینک فطرت پرستش وی این چنین اقناع می شود که بتی داشته باشد و فطرت بر عصیان اکابر قوم نیز بدین وسیله ارضا می گردد که قوانینی به نفع خود بیاورند و اینک حسبنا کتاب الله و معرفی قانونی که مردم مسلمان به آن احترام می گذارند تا عده ای از عمر طرفداری نمایند اما برخلاف سنت های آبائی و اجدادی دیگر که قانون باید بوسیله اشراف و اکابر قوم ابلاغ و بدستورشان اجرا گردد چه کاری باید انجام داد؟

و اگر ریشه چنین امر مسلمی (قوانین شیخوخیت) در جان عمر رسوخ نکرده بود و در ضمیر ناخودآگاهش جای نداشت چرا اصل مسلمی را که خود وضع کرد و کتاب خدا را کافی معرفی نمود در زمان خلافتش در برابر نص های قرآنی اجتهاد کرد؟

اینجاست که میگوئیم یا همه آنچه صورت گرفته به رهبری یهود بوده است جز آنچه محمد کرده است یا باید بپذیریم که اجتهادهای انجام یافته در برابر اجتهادهای محمد که فقط خدا آنها را نازل کرده است ریشه ای به اتکاء عادات قومی و رسوم قبائلی داشته که بر بت پرستی بوده است و قوانینی که شیوخ و اکابر به عنوان شریعت بت پرستی وضع نموده بودند.

بهر صورت «ان الرجل لیهجر حسبنا کتاب الله» مطلبی نیست که عمر با گذراندن چهارده پانزده سال عمر اسلامی اش از ضمیر آگاه خود آورده باشد و با توجه به آنکه پس از مدتها گذشت از زمان لیهجر عمر هنوز «لولا علی لهلک عمر - اقضانا علی - لا بقیت لمعضله لیس لها ابوالحسن» (1) میگفت و اعتراف به آشناتر بودن زنان پس پرده یهو اداری از علم بیش از خودش میکرد و در برابر رسول الله و عظمتی که همیشه در هنگام وحی یا سخنوری یا دستور از حضرت مشاهده و احساس مینمود حقارت از خود نشان میداد وی و همه به انضباط و انقیاد و کوچکی به

1- جلد اول شرح ابن ابی الحدید صفحه 4 و در جلد 12: 101 میباشد لاابقانی الله بارض لست بها یا ابا الحسن

آن (وحی - حدیث) گوش میکردند.

و حتی عمر نتوانست در سقیفه و آن موقعیت بسیار حساس تبلیغاتی کاری یا سخنی سازگار انجام دهد و اقدامش پس از رحلت نیز ناجور درآمد و مجبور شد بلافاصله از آن برگشت نماید و پس از آنکه با حرارت و احساسات محمد نمرده است محمد نمرده است گفت بگوید اشتباه شد محمد مرده است.

و مهمتر از همه آنکه از عمر سابقه خط سیری مخصوص که در آن بسختی چون «ان الرجل لیهجر حسبنا کتاب الله» برخورد نمائیم که حتی در مجلس زیردستان خود گفته باشد بر سد وجود نداشت.

لذا بنظر میرسد عداوت فوق العاده یهود به علی که همه جا معروف و معلوم بوده است سبب اتخاذ تصمیم قبلی در این باره شده باشد که اگر رسول الله خواست راجع به علی علیه السلام چیزی بنویسد آمادگی در کار بوده باشد.

زیرا این حدس را که محمد نزدیک رحلت وصیت خواهد نوشت قطعی و معمول بوده است و ابابکر و عمر و عثمان و علی نیز وصیت نامه داشتند و هر کس خود را مسلمان میدانست وصیت نامه داشت و از جمله دستورات اسلامی داشتن وصیت نامه است و در اینصورت نبی گرامی که مسئولیت اجتماعی داشتند لازم دانستند یکی را معرفی یا معین نمایند مگر آنکه خدای ناکرده بپرسیم: آیا اینکه میگویند رسول الله بکسی وصیت نکرد چه صورت دارد؟ !.

نارسائی سخن پیامبر

از عایشه روایت شده که پیامبر جانشینی معین نکردند و اگر قرار بود تعیین کنند ابابکر بود و بعد عمر و بعد ابوعبیده.

از حدیث مذکور بر میآید که سخن عایشه هیچگونه ارتباطی با حدیث و یا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ندارد زیرا بر خلاف سایر موارد که هر چه پیامبر فرمودند همان شد که ایشان پیش بینی یا پیشگوئی نموده بودند و در اینجا سخن عایشه که تنها به دلخواه ابابکر و عمر آورده شده و حتی عمر نیز آنرا بزبان آورده درست از آب درنیامد و ابوعبیده قبل از درگذشت عمر از دنیا رفت.

(عمر گفته است اگر ابوعبیده یا سالم مولی حذیفه زنده بودند کار را به شورا واگذار نکرده یکی از این دو نفر خلیفه و وصی من بودند).

و اگر عایشه میدانست که ابابکر هم مانند عمر سالم مولی حذیفه را منظور دارد لابد چنین روایت میکرد: اگر پیامبر خلیفه معین کرده

بودند ابابکر بود و بعد عمر و بعد یا ابوعبیده یا سالم! و عمر میخواست سالم را خلیفه کند که از دنیا رفته بود و علاوه بر سالم نام ابوعبیده را ببرد تا سخن عایشه را درست کند!

اگر این سخن درست است که عایشه میگوید پیامبر جانشین تعیین نکردند؟ چرا عایشه میگوید اگر تعین می کردند ابابکر و عمر بودند؟ یعنی بعقیده عایشه جانشین تعیین کردن برای غیر از ابابکر و عمر در مرحله تعیین و لازم نبوده است و در حقیقت این تکلیفی است که عایشه برای پیامبر معین نموده است.

ثانیاً چرا ابابکر مورد اعتماد پیامبر انتخاب شدن خود را «فلته» خواند (1) و عمر نیز چند نوبت انتخاب شدن ابابکر را «فلته» نامید و ابابکر نسبت به مسئولیتی که عهده دار آن شده در اضطراب بود (2) و توجهی بعنایت در قوه بودن خلافت از طرف نبی گرامی نسبت به خودش نداشت که اگر خلیفه معین میکردند جز وی کسی دیگری نبوده است و چرا عثمان نسبت هائی به ابابکر و عمر داد.

و مگر اینها همه و مخصوصا گفتن انتخابات سقیفه فلته بوده است رد سخن پیامبر نیست که در بوته احتمالات نزد عایشه به امانت نگهداری می شده است؟ بعلاوه مگر مؤمنین برای انتخاب ابابکر جمع نشدند «و لا تجتمع امتی علی الخطا» چگونه می تواند با «فلته» جور در آید که امتی

1- جلدهای 2: 50-47 شرح ابن ابی الحدید.
2- آدرس داده شد.

جمع شوند و خلیفه ای انتخاب کنند و بعد بگویند خطا و شر کردند؟

و چرا پیامبر خود رعایت دستور الهی نکرد و در آیه شریفه (و شاورهم فی الامر - و امرهم شوری بینهم) را فراموش نموده تعیین جانشین را بشورا محول نداشت؟

بارها گفته شد بیماری است که هر وقت تب میکند استفراغ دارد - بیماری دیگر که همیشه با تب کردنش هذیانگوئی دارد و سابقهٔ بیمار فوق العاده در پزشکی مهم است و در تبهایی که همیشه نبی گرامی کرده اند سابقه لیهجر وجود داشته و آنچه وجود داشته در زمان سلامتی ایشان بوده که نسبتهای سحر و جنون به حضرت داده اند و اینک چه شد که لیهجر با تب عارض شده است.

شاید بنظر عمر از جمله موارد استثنائی پزشکی همین مورد بوده است که وی موفق به تشخیص آن شده است و در هر صورت اگر رسول الله جانشینی را به شورا میگذاشتند با توجه به قدرت مخالفت با حضرت نبوی و گفتن لیهجر در زنده بودنشان آیا نیروی مخالفت با امر شورا با نبودن حضرت چه صورتی پیدا میکرد.

بعلاوه «لیهجر» عمر نسبت بخلیفه خدا! رسول الله و «حسبنا» نسبت به قرآن آیا برای خلفای بعد ایجاد تکلیف نمی کند و بمردم نمی فهماند که تعیین خلیفه نمی تواند نجات دهنده مردم مسلمان باشد!

اگر جواب منفی است چرا عثمان بر خلاف آن حرف زد (1)

1- شرح نهج البلاغهٔ ابن ابی الحدید اصل 338

«ما یزع الله عن الدین بالسلطان اکثر مما یزع عنه بالقرآن».

(توجه فرمائید کفایت سلطان را بر قرآن برتر می داند).

اینکه در قرآن نحوه انتخاب خلیفه برای بنی اسرائیل طرح شده و وی را زاده بسطه فی العلم و الجسم معین نموده نشانی از اینست که باید منتخب در امر مملکتداری مقتدر و عالم به احکام الهی باشد و حداقل اگر کسی جای وی را گرفت ضمیر ناخودآگاهش وادارش به گفتن «اقیلونی اقیلونی یا لولا علی لهلک ... یا ....» ننماید و جسمش را برای اینکه بتواند بخوبی عبادت کند خواسته باشد و فریاد مسئلتش بلند که قو علی خدمتک جوارحی و اشدد علی العزیمه جوانحی».

بهر صورت بر هر پیامبر اولوالعزم است که قانونی داشته باشد و رجالی را هم معرفی کند که مردم از آنها پیروی کنند رجالی که هم در علم سرآمد باشند و هم در تقوا و خواه و ناخواه اگر کسی در بین آنها از علم و تقوا بیشتر بود وی تعیین شده بود ولی تمام شیعیان و سنیان علی را در علم و تقوا سرآمد دانسته اند.

در عمل می بینیم اگر عایشه بحساب احتمال ابابکر و عمر و ابوعبیده را خلفاء رسول الله معرفی می نماید و برادران سنی ما آنرا نقل می نماین این مطلب نیز از همان برادران است.

حارث بن زید با عمر طواف خانه خدا می کرد، عمر به حارث توجهی نداشت و می گفت: «اللهم قد تعلم جیئنی لبیتک و کنت مطلعاً من سترک».

و همینکه متوجه حارث شد ساکت گردید.

حارث شدیداً میل پیدا کرد بداند چه شده است، در مدینه نزد عمر رفت و گفت یا امیرالمؤمنین در طواف چه می گفتی عمر بی ناراحت شد.

حارث گفت امیرالمؤمنین ناراحت نباشند و بالاخره عمر را مجبور به گفتن کرد و جواب داد رسول الله بیمار بودند دوست داشتم خلوت شود چیزی بپرسم من بودم و علی و فضل بن عباس، فضل برخاسته رفت.

رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم از نیت من مطلع شده فرمود ای عمر آمدی سؤال کنی بعد از من خلافت به چه کسی می رسد بعد بعلی متوجه شده فرمود این خازن سر من است هر کس او را اطاعت کند مرا اطاعت کرده است و هر کس او را معصیت کند مرا معصیت کرده است و هر که مرا اطاعت کند خدا را اطاعت کرده است و هر کس مرا معصیت کند خدا را معصیت کرده است هر کس به علی مقدم شود نبوت مرا انکار کرده است علی خلیفه بعد از من است.

و بعد علی را خواند و میان دو ابرویش را بوسید و او را بسینه خود چسبانید فرمود خدا ناصر تو و معین تو باشد و هر کس ترا دوست بدارد خدا او را دوست می دارد و هر کس ترا دشمن می دارد خدا او را دشمن می دارد «و انت وصیی و خلیفتی فی امتی».

سپس صدای گریه او بلند شد و چندان اشک ریخت که بصورت

علی هم جاری شد ....

بعد گفتم ای عمر تو اینها را شنیدی و خلافت را از او ربودی گفت... «الملک عقیم و الحق لعلی» (1)

1- آقای شیخ ذبیح الله محلاتی در کتاب قضاوتهای علی صفحه 314 از کتاب فضائل مغازلی آورده اند.

انسان قوه تفکر خود را با شدت هر چه تمام تر بکار می اندازد تا اعمال غیر عقلائی و عواطف و احساسات را توجیه کند اما این اشتباه نشود که علت این پدیده موجه نمائی از فطرت و طبیعت انسانی نبوده و قابل عوض شدن است.

اریک فروم انسان را حیوان «گله ای» و گروهی معرفی کرده می گوید اعمال انسان بوسیله انگیزه غریزی متابعت از یک رهبر و داشتن تماس نزدیک با دیگر حیوانات پیرامون خود تعیین می شود و تا هنگامی که مایلیم «گوسفند» باشیم و در گله بمانیم خطری بزرگتر از قطع تماس و قرار گرفتن در انزوا موجودیت ما را تهدید نمی کند.

حق و ناحق و درست و نادرست بوسیله «گله اجتماع» تعیین می شود لیکن انسان گوسفند صرف نیست بلکه از خصیصه انسانی خودآگاهی و نیز از روی خردی که بسبب طبیعت و خصلت خود جد او مستقل از «گله»

است برخوردار میباشد.

اعمال انسان بوسیله نتیجه تفکرات وی قطع نظر از اینکه حقیقت آن مورد قبول دیگران نیز باشد یا نه تعیین میشود.

شکاف بین طبیعت گله ای و طبیعت انسانی ما اساس دو نوع جهت گیری: جهت گیری بر اساس نزدیکی به گروه و جهت گیری بر اساس منطق، موجه نمائی سازش است بین طبیعت «گله ای» و استعداد انسانی ما در فکر کردن، نیروی تفکر ما این اعتقاد را در ما بوجود میآورد که اعمال ما می توانند زیر آزمایش استدلال و منطق موفق بدر آیند.

بهمین جهت میل داریم که عقاید و تصمیمات غیر عقلائی ما منطقی جلوه کنند اما تا آنجا که «گوسفندوار» عمل می کنیم منطق راهنمای واقعی ما نیست بلکه: یک اصل کاملا متفاوت یعنی وابستگی گروهی، رهنمون ما می باشد.

ابهام فراگرد تفکر دوگانگی بین منطق و موجه نمائی مظهر یک دوگانگی اساسی در انسان یعنی نیاز دو گانه وابستگی و آزاد است.

گشایش منطق و تجلی کامل آن به تحقق آزادی و استقلال کامل بستگی دارد، تا زمانیکه این امر تحقق نیابد انسان آن چیزی را به عنوان حقیقت خواهد پذیرفت که اکثریت افراد گروهش خواستار آنند و داوری از تحت تأثیر نیاز وی به تماس با گروه نیز ترس گسستن از آن خواهد برد.

معدودی افراد می توانند این جدائی و گسستگی را تحمل کنند و علیرغم خطر قطع پیوندها حقیقت را بگویند، اینها قهرمانان واقعی نوعی

بشرند که بدون آنها انسان هنوز در غارها زندگی می کرد. (1)

اینکه پیامبران را قرآن با «یا حسره علی العباد ما یاتیهم من رسول الا کانوا به یستهزؤن» معرفی میفرماید و آنها را از اساس با طبیعت «گله ای» و اینکه شناخت حقیقت را بر معیار پذیرش اکثریت باشد مبرا می شناسد معلوم می گردد نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلوات الله علیهم اجمعین قهرمانان واقعی بشرند.

و علی را ببین که چون عمر از کعب الاحبار می پرسد آیا وی را جانشین خود کنم؟ می گوید این با مردم سازش ندارد (روش گله ای را نمیپذیرد) هر چند کعب الاحبار و تمام یهود آنچنان عداوت نسبت به علی داشته و دارند که خواسته و می خواهد. عنوان حقیقت را از وی بردارند.

زیرا می بینیم روزگار علم و رفتارشناسی آنچه را در علی به عنوان ناشایست معرفی کرده و میکند چیزی جز شایستگی و معرفی اینکه وی قهرمان واقعی از بشریت است نخواهد بود.

کورت فریشلر در ثلث آخر کتابش بارها این مطلب را آورده است که علی برای اجرای دستورات اسلام حاضر به پذیرفتن هیچگونه سفارش و موجه نمائی نبود.

با آنکه نامبرده شاید کتابش را برای قهرمان معرفی کردن عایشه نوشته باشد و از کتاب تمام مستشرقین و برادران سنی ما با این مطلب بطرزی جالب و رساگوئی دارد و تنها عمرو کعب الاحبار علی را بخاطر

1- 74 روانکاوی و دین

نپذیرفتن های غیر اسلامی مردود از خلافت میدانند.

علی قهرمان قهرمانان

با توجه به اینکه انسان هنوز بین دو نوع کشاکش ارادی زندگی میکند از یک طرف میخواهد به «افکار عمومی» پیوند داشته باشد تا از شالودۀ «گله ای» جدا نشود و تنها نماند و از طرفی ترس از پیوند با حقیقت در طبیعت وی نهاده شده است افکارش را نمیتوان جز به دو نوع تقسیم نمود و معتبر دانست.

نوعی که به عنوان الگوی فکری وی پذیرفته میوشد و با عوض شدن افکار عمومی بسهولت عوض میشود و نوع دیگر که مبین احساسات و عواطف و معتقدات واقعی اوست زیرا ریشۀ آن در شخصیت کلی او قرار دارد.

عثمان وقتی در تنگنای محاصره گرفتار شد و خود را مشرف بمرک دید در پاسخ پیشنهادات داده شده گفت از خلافت کنار نخواهم رفت زیرا از طرف خدا بخلافت رسیده ام اما مردم میگفتند نخیر مردم تو را خلیفه کرده اند و اینک پس از دوازده سال می بینند اشتباه کرده اند و باید کنار بر وی و این مطلب در اغلب کتابها هست (1)

آیا عثمان راست میگفت که برگزیده خداست یا مؤمنین و کسانی

1- 3 و 4 کورت فریشلر موضوع را شرح داده است.

که مشمول لا تجتمع امتی علی خطایند، راست میگفتند؟.

اگر عثمان راست میگفت چرا ابابکر خود را منتخب مردم میدانست و اگر مردم راست میگفتند چرا عایشه گفت پیامبر جانشین معین نکردند و اگر میکردند همانا ابابکر بود و عمر و ابوعبیده و چرا خود عثمان عبدالرحمن بن عوف را بخلافت وصیت کرد (1) و ابابکر عمر را سفارش کرد و عمر شورا تشکیل دد و طلحه متوقع بود ابابکر وی را بخلافت وصیت کند (2) و طلحه در جنگ جمل بعلی گفت از خلافت کنار رو تا آنرا بشورا واگذاریم (3) و عبدالله زبیر ادعا داشت از طرف عثمان به خلافت وصیت شده است. (4)

و مهمتر از همه که عبدالرحمن بن عوف می گفت متأسف است که چرا عثمان را خلیفه کرده است (5) اگر قرار است خدا معین کند چرا در سقیفه و غیر سقیفه بعضی بیعت کردند بعضی نکردند و چرا عایشه فعالیت میکرد علی خلیفه نشود و برای خلافت طلحه کوشش می نمود؟

1- آدرس داده شد.
2- امام علی جلد 3: 274.
3- الامامه و السیاسه جلد اول: 750.
4- امام علی جلد 3: 50.
5- 147 عایشه بنیا ابوت (تمام مراتب از 1 تا 7 در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید نیز دیده میشود).

خورشید شرع و خورشید کون

ضمن تفسیر برخی از آیات قرآنی که مربوط به شمس بحث شده مفسرین شیعه و سنی آورده اند که نبی گرامی خود را شمس و علی را قمر معرفی فرموده اند. (1)

بدن رابه آدمی دادند که بوسیله آن عبادت کند قفس جانش باشد، جان را در آن نگهداری کند و برای اینکه بپذیرد از قفس برای ماندن چند سال در این دنیا مراقبت نماید در دو رنج و مرض به بدن داده اند و اگر غیر از این بود روح در تلاش دائمی که بجای اصلیش بگریزد و توقف در این جهان جهت رشد و کمال بدون این بدن محال بود و رشد و کمال همان قبول رنج کردن بر وی بدن و در حد اعلایش شهادت در راه خداست

1- امام ثعلبی در تفسیرش - غرائس هم کتابش است از انس بن مالک روایت میکند که نبی گرامی فرمودند «انا الشمس و علی القمر و فاطمه زهره و الحسن و الحسین الفرقدان»...

و عبادت براساس قول بزبان و عمل به ارگان است که همه از بدن می باشد.

و علی را بنگر که از خدا بدنی قوی برای خدمت بخدا (خدمت بخلق خدا) میخواهد «قو علی خدمتک جوارحی و اشدد علی العزیمه جوانحی» و این در دعای کمیل حضرت است که جوارح و جوانح خود را انچنان نیرومند و مستحکم می خواهد که بتواند بدرستی انجام وظیفه نماید و در قرآن «زاده بسطه فی العلم و الجسم» همین است و همانگونه که علم گمراه کننده مقصود نیست بدن فربه هم مقصود نبوده بدن علی پسند است.

الان شرح دادم که انسان «گله وار» زندگی میکند اما گوسفند صرف نیست مثلا میشی را که هر ساعت نزد بره ای از گله بسر می برد انسان نمی پسندد و انسان همسر با وفا می خواهد و همسرش هر لحظه نزد بره ای از گله بسر برد برایش غیر قابل تحمل بوده خود را بدشانس حتی بی شانس می شناسد.

رشد جماد و نبات و حیوان بوجود خورشید تکوین وابسته است (رشد ظاهری) و حتی تا مرحله رشد اجتماعی زیستی گله واری نور خورشید و سازمان دهنده اش وی را تعقیب می نماید و بر او اثر میگذارد اما برای اینکه جفت انسان نسبت بانسان وفادار بماند و آدمی دارندۀ صفاتی از عصمت و شجاعت و تمام فضیلتها باشد خورشید تکوین خود را عاجز نشان میدهد و خورشید تشریع جلو می آید و جلوه گر میشود و لزومش تأیید می گردد.

کسیکه با خورشید تکوین دشمنی نماید همه پنجره ها را مسدود کند، نزدیک آفتاب نیاید فقط خود را زیان زده است نه خورشید را دشمنی با خورشید تشریع (حضرت محمد) و قمر تشریع (حضرت علی) همین گونه است و کسی جزو ولد الزنا و منافق نمی تواند با علی دشمن باشد.

نبی گرامی خود و علی را پدران امت اسلامیه معرفی فرمودند (انا و علی ابواهذه الامه) تا از قید مادری تمام ام المؤمنین ها رها باشند و و رخصت طلاق دادن آنها از مقام ام المؤمنین نیز پس از رحلت با علی باشد چنانچه در پایان جنگ جمل نزدیک بود چنین واقعه ای رخ دهد که در جلد بعد (رفتارشناسی از عایشه) آمده است.

بعلاوه کسیکه با پدر خود دشمن باشد نمیتواند حلالزاده و غیر منافق باشد و این حدیث که دوست نمیدارد علیرا جز مؤمن و دشمن نمیدارد جز کافر و ولد الزنا و منافق آنقدر در کتابهای شیعه و سنی دیده میشود که لازم به آدرس و مصدر دادن نیست.

آنچه را باید آورد آیۀ شریفۀ ربنا اغفرلنا و لاخواننا الذین سبقونا بالایمان است که هر مسلمان بعدی نسبت به قبلی میگوید و علی اولین مسلمان است و همه برای علی می گویند و نمی توانند اسلامی را که پیامبر از علی پذیرفته نپذیرند.

لولا الحجه لساخت الارض باهلها

در جلد بیست و دوم تحت عنوان - جبر و اختیار - آوردم که انسان به اجبار مختار است و از جمله انسان به اجبار مختار است و از جمله انسان شاهد فداشدن دانی برای عالیست این از ناموس طبیعت است که پست قربانی برتر گردد، آب و خاک فدا میشود که گیاه بدست آید (هرگز درختها بریده نمیشوند که زمین بوضع طبیعی برگردد) گیاه فدا میشود که حیوان زنده باشد (هرگز حیوانات را سر نمیبرند که گیاهان در امان بمانند) حیوان را قربان انسان می نمایند (انسانها را نمی کشند که گاو و گوسفند کشته نشود).

انسان نیز همه چیزش را فدا می نماید که مغزش بماند و فرقی نمی کند بگوئیم همه چیزش را فدا می کند که فکرش یا عقش بماند. سنگی از دور می آید مطمئن هستیم که شدت آن شکستگی بوجود می آورد اما دستمان را جلو می آوریم دست بشکند که جمجمه نشکند همه اعضاء در خدمت مغز کار می کنند و حتی قوانین موضوعه و حاکم بر بدن، خون با فشار معتدل در دستگاههای تصفیه ای (مثلا کلیه ها) عبور داده می شود آنقدر راه عبور در آنها (گلومرولها) باریک است

که با سر سوزنی چندین ده عددش پاره می شود.

وقتی جدار آنها سخت شد (تصلب یافت) خون بسختی از آنها می گذرد و در نتیجه تصفیه ای درست انجام نمی گیرد لاجرم بدن فشار خون را بالا می برد تا خون از آنها برای تصفیه شدن بگذرد زیرا اگر فضولات در اثر سوء عمل تصفیه در بدن بماند زودتر از بالا رفتن فشار خون مغز را و شخص را تهدید به مرگ می نماید. (برعکس وقتی لازم است آب زیادی از راه کلیه دفع شود و کلیه قدرت آنرا ندارد روده ها کمک کرده اسهالی می شود و آب بیشتری دفع می نماید.)

اگر انسان نباشد حیوانات برای چه باشند - حیوانات نباشند گیاه برای چه باشد - گیاه نباشد زمین برای چه؟ و امام و برتر در برابر انسانها نباشد لساخت الارض باهلها و انسانها به چه کار آیند که اگر پیامبران و امامان نبودند هنوز بشر در مراحل ابتدائی بسر می برد و به قول اریک فروم در غارها بود.

هر گونه معنائی برای کلمه مولا که نبی گرامی درباره علی فرمودند بهمین ترتیب وصایت و خلافت و امامت و همه چیز علی را میرساند ولو آنکه تنها اولی بانفسهم را بپذیریم و مگر پیامبر درباره دیگری چنین سخنانی داشته اند؟

و اگر اقرارهای ابابکر و عمر را که «اقضانا علی و لولا علی لهلک عمر و ... از آنجمله است در نظر بگیریم و یاد آوریم که عمر الائمه من قریش گفته است و قائل به امامانی چند (ائمه) می باشد و امام و جانشین نیز باید الگوی کسی و نمونه شخصی باشد که جانشینش شده اند کسیکه

در برابر نص های دنیوی اسلامی حتی یک اجتهاد کرده یا غنائم اسلامی را به مروان و بنی امیه بخشوده یا کارهای معاویه ای کرده یا بر بام کعبه شراب نوشیده یا پدر را کشته یا .... نمی تواند نمونه و الگو و هداه مهدیین و صدیقین باشد.

زیرا نبی گرامی فرمودند «من ارادان یحیی حیاتی ... لیقتده بالائمه من بعدی لانهم من عترتی خلقوا من طینتی و رزقوا فهمی و علمی» (1) هر کس میخواهد مانند من زندگی کند و مانند من بمیرد و مسکن خود را جنت عدن انتخاب نماید باید علی و دوستان علی را دوست بدارد و به امامان اقتدا کند امامانی که از عترت منند‌از طینت من خلق شده اند و فهم و علمشان از فهم من و علم من ریشه دارد (خدا به اینها فهم من و علم من را داده است.)

و در مسند کبیر از ابی الخلد از نبی گرامی است... که ائمه اثنی عشرند «کلهم یعمل بالهدی و دین الحق - و چگونه میتوان دوازده خلیفه را پس از پیامبر که یعمل بالهدی و دین الحقند برای پیامبر برشمرد؟

آیا در یک زمان که چهار جور خلیفه وجود داشت کدامشان قبول بودند (خلیفه بربرها - خلفای اسپانیا - خلفای بغداد - خلفای فاطمیون) و پس از دقت معلوم می شود همانگونه که ابابکر و عمر گفته اند درست است و علی اعلم و اتقای زمان بوده و یعمل بالهدی و دین الحق به آنحضرت

1- حموینی در فرائد السمطین - سیوطی در جمع الجوامع - حسام الدین علی متقی در کنز العمال - حافظ ابونعیم در حلیه الاولیاء ذکر کرده و همه در کشف الاسرار حاجی نوری یافت میشود.

و یازده فرزندش می رسد.

اصلاح حدیث

عایشه گفت پیامبر خدا جانشین معین نکردند ولی از آن حضرت شنیدم که فرمودند اگر قرار بود خلیفه و جانشین معین کنم همانا ابابکر بود و بعد عمر و بعد ابوعبیده.

ابابکر بخلافت رسید بعد هم عمر و در زمان مرگ عمر، ابوعبیده زنده نبود تا عمر بتواند پیش بینی و پیشگوئی پیامبرش را با تعیین ابوعبیده بخلافت راست آورد از طرفی مرگ ابوعبیده قبل از مرگ عمر، این حدیث را که از عایشه بود خدشه داه و پیامبر و همسرشان را ضرر میزد لاجرم عمر برای استحکام بخشیدن بحدیث دلجوئی از عایشه گفت: امر تعیین خلافت را به شورا وامی گذارم و شش نفر را که رسولخدا از آنها راضی بودند در آنها شرکت می دهم ولی چنانچه سالم مولی حذیفه یا ابوعبیده زنده بودند یکی از آن دو را وصیت به خلافت می کردم.

نام ابوعبیده را که همکار عزیزشان بود می دانیم چرا عمر برای خلافت به میان آورد اما نام سالم را چرا؟ با آنکه خودش و ابابکر همیشه می گفتند پیامبر فرمودند الائمه من قریش و خلافت را از سعد بن عباده و انصار گرفتند و سالم علاوه بر آنکه از قریش نبود از عرب هم نبود؟

و می بایست عمر گر برای پیامبر هم نیست بخاطر عایشه فقط نام

ابوعبیده را ببرد تا حدیث عایشه که پیامبر فرمودند اگر خلیفه معین میکردم ابابکر بود و عمر و ابوعبیده راست بیابد و نام سالم را با ابوعبیده مخلوط نسازد اما نام سالم را برد تا «فلته» بودن انتخاب سقیفه را قوت بخشد و شعار بزرگشان را که الائمه من قریش بود با نام سالم ناسالم و به «فلته» نزدیک گرداند.

می نمودند چنانچه عمر اجازه نداد همسران رسول الله بمسافرت بروند، فقط در سال آخر عمرش همه را با خود بمکه برد (باستثنای زینب و سوده که گفت من به دستور قرآن در خانه می مانم.)

عمر به عثمان و عبدالرحمن بن عوف دستور نگهبانی از کاروان همسران حضرت را داد و همه جا عثمان جلو و عبدالرحمن عقب قافله بمردم دور شو دور شود و نگاه مکن می گفتند، کاروان را در دره ها نگه میداشتند و عمر خود و همراهانش در دهانه آن مسکن می نمودند.

ابابکر و عمر، آنچنان برای عایشه احترام قائل می شدند که گویا نام تمام همسران رسول الله تحت الشعاع نام عایشه و رو به فراموشی بود، عایشه در زمان عمر از بیت المال بیش از سایر همسران حضرت دریافتی داشت و در رد یا قبول آنچه به نبی گرامی منسوب می داشتند عایشه را گواه می گرفتند.

و عمر آنقدر در این باره جانب عایشه را می گرفت که گویا خود به فطرت پذیرفته بود که حسبنا کتاب الله کلامی خود تشخیص داده بوده است و اینک باید به جای «الرجل» لیهجر «همسرش» را جانشین ساخت و همانگونه که باید آورنده کتاب در کنار کتاب باشد.

چون ابابکر بر مبنای امارت و وزارت تبلیغات انتخاباتی سقیفه بخلافت رسیده جنبه مذهبی آنرا باید با «ام المؤمنین» محفوظ نگهداشت و در هر صورت مطلب اشتباه حسبنا کتاب الله را باید در موارد ضروری بکار برد نه برای همیشه و برای همه جا و همه کس.

چنانچه عمر کتاب خدا را برای خاموش کردن رسول الله پیشنهاد

کرد «حسبنا کتاب الله - ان الرجل لیهجر» و عایشه در جنگ جمل قرآن را به کعب بن سور داد تا علی را خاموش کند و معاویه در جنگ صفین قرآن بر نیزه کرد تا علی را خاموش سازد.

به کار بردن قرآن در موارد مشابه برای بستن زباندار و بازگزاردن بی زبان در تاریخ فراوان دیده میشود اما مواردی نیز بجای آنکه قرآن را برای طرد حق و احیای باطل به کار برند و برای گفتن، سدی از نوشتن ایجاد نمایند نفراتی را با نقشه های قبلی آماده میساختند تا زبانهائی بسته شود و حق هائی ضایع گردد.

همه نوشته اند، عمر با اجرای نقشه شورای شمشیری خود میدانست نه تنها عثمان به خلافت خواهد رسید بلکه کسانی چون طلحه و زبیر و سعد وقاص و عبدالرحمان را به استکباری خواهد کشاند که هرگز مقام خود را کمتر از علی ندانند و در صورتیکه علی بخواهد بعداً به خلافت برسد نامبردگان بدون شک با او برابری و مخاصمه خواهند نمود اما به همین شورا اکتفا نکرده، همانگونه که اشاره شد معاویه را نیز آمادگی مقاومت و قدرت داد.

و مهمتر از آن مهیا ساختن عایشه ای بود که باورش شده بود خلیفه وقت باید پاس احترامش بدارد و وی را برتر از همه بحساب آورد و حتی حدیثی را که وی بر آن صحه میگذارد و حدیث بشناسد و آنچه را رد میکند مردود بشمارد.

چون علی خود نزدیکترین فرد رسول الله و باب علم حضرت بود و بدون شک خود بهتر میدانست که کدام حدیث از فرستاده خداست

و کدام نیست و بدیهی است زیر بار فرماندهی دینی و حتی سیاسی عایشه نخواهد رفت و در نتیجه جنگ با علی و اتحاد روشی خصمانه نسبت به وی قطعی خواهد بود.

یعنی: ابابکر و مخصوصاً عمر، عایشه را آنچنان آماده ساختند که با توجه به صفات زنانگی که دارد از هر لحاظ مهیا باشد با کوچکترین تحریک از طرف، طلحه، زبیر، معاویه و .... علیه حضرت علی قیام کند و این خود «لیهجر» ی دیگر بود که عمر در برابر علی بوجود آورد.

یعنی: یک روز در برابر نبی گرامی مستقیماً بوسیله عمر، قرآن پیشنهاد شد تا حضرت از اقدام سعادت بخش خود دست بردارد و دفعه دیگر غیر مستقیم بوسیله عمر. قرآن درجنگهای جمل و صفین و حتی نهروان پیشنهاد شد تا علی از اقدام سعادت بخش خود دست بکشد.

انعکاسهای روانی افراد جامعه ناشی از کیفیت پندار حاکم بر آن جامعه است و اینک صدر اسلام، حکومت با اسلام است و حسبنا کتاب الله با احترامی که عمر به قرآن میکرد بقوت خود نگهداری میشد اما عایشه را آنچنان سازمان بخشی میکرد تا ام المؤمنین به عنوان مرکز ثقلی در آید و هر چه قدرت ام المؤمنین های دیگر (همسران حضرت) به ام المؤمنین عایشه تعلق گیرد و به جای الرجل همین «النساء» گره گشائیهای کند که همه در «لیهجر» عقده و جمع شده است.

یعنی اگر «الرجل» به خاطر جانشین ساختن «علی» «لیهجر» است «النساء» به خاطر اینکه رادع و مانع جانشین شدن «علی» میگردد «تنها

ام المؤمنین» باشد.

اگر علی میتوانست زمان محمد را استمرار دهد عایشه نیز حاکم بر ادامه روش زمان ابابکر و عمر خواهد بود، دیگر عایشه با کنیه «ام المؤمنین» و مالکیت کفش و پیراهن و تار موی رسول الله دختر کسی خواهد بود که خود جانشین رسول الله شده و عمر را نیز جانشین رسول الله ساخته و هم توانسته به خلافت رسیدن عثمان را تأیید کند و هم فتوای قتلش را با جمله «بکشید این نعثل را که کافر شده است» (1) بدهد.

یعنی عایشه را ابابکر و عمر در کنار منا امیر و منکم وزیر به عنوان ام المؤمنین آنچنان ارتقاء دارند که در کنار امیر و وزیر کلمه ایمان و مؤمنین نیز چشمگیر باشد.

اما عمر در حقیقت مجبور بود عایشه را آنچنان بسازد زیرا کتاب بدون عترت و عترت لا کتاب باخلائی همراهند که احساس میشود به اجبار باید امامی را ساخت تا جای خالی را پر کند یا قرآنی دیگر نوشت و بجای کتاب گذاشت.

چندین ابتکار در صدر اسلام

زباندار را بستن و بی زبان را باز گزاردن. (ان الرجل لیهجر -

1- طبری 4-477- ابن اعثم 155- ابن اثیر - 3-87- ابن ابی الحدید 2-77- نهایه ابن اثیر 4-156.

حسبنا کتاب الله) کار مذهب و سیاست را به ردیف خلافت به زن سپردن سلاح برنده رفع تبعیضات نژادی را از دست محمد گرفتن از جمله کارهائی است که تا کنون توجه فرموده اید در صدر اسلام صورت گرفته است.

بارها درباره قسمت اول بحث شده و قسمت سوم را نیز برای سومین مرتبه به اختصار مینویسم که مورخ فیلسوف ارنولدتوین بی، در کتابش - تمدن در بوته آزمایش میگوید دو سلاح در دست محمد (برای همه زمانها) است که راهگشای بزرگی میباشند: رفع تبعیضات نژادی - تحریم خمر.

من میگویم حربه اول را در صدر اسلام از محمد گرفتند و اینک به همان روش پیشنهادی ارنولدتوین بی «تشویق جوانان مسلمان به مشروبخواری» نزدیک است که حربه دیگر را نیز گرفته و اسلام را خلع سلاح نمایند.

(قابل توجه جوانانی که پشت به محمد و رو به استعمار بلکه استعباد دارند !).

اسلامی که امتیاز هر کس را به تقوا میداند و پیامبری که سلمان فارسی و صهیب رومی و بلال حبشی به خاطر پرهیز کاری که داشتند نزدیکترین کسانش بودند بلافاصله پس از رحلتش به چنین وضع فلاکت آوری افتاد، عمر دستور داده بود مانع اقامت ایرانیان در مدینه شوند (1)

1- تاریخ تمدن اسلام جلد 3 صفحه 34.

چون مقصود تاریخ نویسی نیست و همه از طرز رفتار خلفای ثلاثه و امویان و عباسیان نسبت به غیر عرب اطلاع دارند کافیست سخن ابوالفضل قاسمی (1) را بیاوریم.

رفتار خلفا با غیر عرب چشمگیر بود و در این میان روش عمر با ایرانیان کاملا خصمانه بود.

نبی گرامی درموارد عدیده از ایرانیان تعریف کرده بودند و شاید علت شدت مخالفت عمر با ایرانیان این بود.

«فاروق میخواست بدینوسیله پیش بینی نبوی را تحقق ناپذیر سازد».

بهر صورت پس از رحلت پیامبر رفع تبعیضات نژادی و امتیازات تقوائی بکلی طرد شده بود تا بحدی که نه تنها پست های دولتی به غیر عرب نداده و دختر عرب به همسریشان در نمی آوردند بلکه به پیشنمازی نیز قبولشان نمیکردند و این حربه بزرگ اسلامی در رفع تبعیضات نژادی» را در صدر اسلام بلافاصله پس از رحلت پیامبر از اسلام گرفتند همانگونه که اینک جوانان مسلمان به تحریک استعمار تن به استعباد داده و مشغول گرفتن حربه دوم «تحریم خمر» از دست اسلامند.

قسمت دوم نیز از جمله ابتکارات صدر اسلام است.

برخی از مفسران در ذیل آیه «ان فرعون علافی الارض یذبحون ابناهم و یستحیون نسائهم» نوشته اند مقصود قرآن از کشتن پسران و احیای

1- صفحه 132 کتاب هزار ماه سیاه

دختران این است که دست پسران را از کارها کوتاه کرده دختران را به کارها میگماردند (1)

هم اکنون نیز در سراسر جهان شاهد مقاصد بزرگ سیاسی میباشیم که هر قسمتی را که مافوق میخواهد رئیسی داشته باشد اما آنچنان رئیسی که فقط در این میان آلت فعلی بیش نباشد زنی را میگمارد.

این ابتکار نیز در صدر اسلام آنچنان صورت انجام گرفت که قوای اجرائیه و قضائیه و هر چه در قلمرو منا امیر و منکم وزیر بود در قلمرو حاکمیت سقیفه درآمد و نیروی مذهب که برای انجام تشریفاتی تشخیص داده میشد تحویل ام المؤمنین گردید و از دوازده هزار صحابی پیامبر تنها پانصد حدیث بجای ماند که سهامدار عمده آن ام المؤمنین می باشد و دومین نفر ابوهریره که فقط دو سال مسلمانی خود را آنچنان با نبی گرامی گذراند که دوست نداشتند وی را به بینند (از آنحضرت است زرنی غبا تزدد حبا).

1- برخی نیز یستحیون را از حیا دانسته گویند کارهای شرم آور با زنان میکردند.

یک ابتکار دیگر

حکم بن ابی العباس، عموی عثمان را نبی گرامی بطائف تبعید فرمودند زمان خلافت ابابکر رسید عثمان واسطه شد ابابکر گفت کسیکه رسول الله تبعیدش کرده آزادش نخواهم کرد.

زمان خلافت عمر رسید عثمان واسطه شد عمر گفت کسی که رسول الله تبعیدش کرده آزادش نخواهم کرد چون نوبت بخودش رسید حکم دروغگوئی به ابوبکر و عمر نمود و حکم را آزاد ساخت (1)

عثمان زن نوح و همسر لوط پیامبر را بعایشه و حفصه مقایسه کرده آیات سوره تحریم را که سخن از دو همسر نبی گرامی و همسران دو پیامبر نامبرده می نماید تلاوت کرد. (2)

وقتی مردم بعثمان گفتند عمر، مغیره بن شعبه را حکومت داد از

1- بلاذری جلد 5.
2- تاریخ ابن عثم جلد 1- 155.

عمر بدگوئی کرد و گفت مغیره لیاقت نداشت.

وقتی عثمان در محاصره مردم بود گفت شما عمر را می خواهید که لگدمالتان کند و با خشونت با شما رفتار نماید و ریشه تان را بر کند. (1)

اینها از جمله سخنانی است که به نام عثمان باقی مانده است (2) گویا عثمان به همان قولی که در شورای شمشیری به عبدالرحمان عوف داد که به روش شیخین عمل کند وفاداری نمود!

ابوبکر بارها به اشتباهات خود اعتراف کرد، عمر نیز بارها لولا علی لهلک عمر و اقضانا علی و ... گفت و اگر عثمان در شورای شمشیری متوجه اعترافات آینده خود بود روشش را تعدیل میساخت.

تایید صلاحیت؟

یک دادگاه جنائی را می دانیم که الزاماً و قبل از هر اقدامی باید به صلاحیت خود رای بدهد بعد به قضاوت بپردازد یعنی باید خود را تایید کند.

یک فرد در پذیرفتن مقامی که به وی پیشنهاد می شود قبل از پندار گرائیهای مربوط به جبر مقام باید به توانائی و سازگاری خود با مقام

1- بلاذری 5-60 طبری 5-96 ابن اثیر 3-63- ابن ابی الحدید 1-33- ابن کثیر 7-168 ابو الفداء 1-168.
2- بدگوئی عثمان از عمر جلد 9 ابن ابی الحدید صفحه 265.

پیشنهاد شده فکر کند و پیش از آنکه سر تعظیم در برابر «نتوانستن» فرود آورد به «انصاف دادن» خود تعظیم نماید یعنی خود را تایید کند.

درست است که بسیاری از چیزها که کشف می شود با مطلب تازه علمی را می بینیم می گوئیم قبلا قرآن ما - اسلام ما - آنرا آورده است، گفته است و این خود نگهداری قرآن از خود است که هر انقلابی میشود خود در خود انقلاب کرده است یعنی برای همیشه تا پایان جهان خود را تایید و نگهداری می نماید.

ابابکر بارها گفت مرا واگذارید و اظهار ناراحتی از مسئولیت خطیر خود نمود و زمانیکه حضرت زهرا از او روی برگردانید در رد خود مطالبی اعلام کرد و ابابکر و عمر با «فلته» خواندن انتخابات سقیفه و اینکه لولا علی لهلک عمر بارها تکرار کرده و آنچه از عثمان رسیده همه دلیل است که خلفای ثلاثه خود را تایید نکرده اند.

پیامبر نمیتواند جانشین معین نکند

آب دهان (تف) به نام فیزیولوژیکی بزاق برای مواردی که خوشحالی دست میدهد به عنوان مثال می گویند قورتش بده، و هیچ ابا و اشکالی نیز برای بلعیدنش وجود ندارد اما همینکه از آدمی جدا شد مثلا در ظرفی جمع گردید هیچکس حاضر به خوردنش نیست.

انگشت زخم میشود صاحبش حاضر به مکیدن خون می شود اما

پانسمان کرده و خون به پارچه رفته است کسی پارچه را نمی مکد.

تمام فضولات و چرکها و آلودگیها چه مادی چه ماوراء مادی تا زمانی که به آدمی تعلق دارد عیبی نیست: مدفوعی که در قولن نازله است و مدفوعی که بلافاصله خارج شده با چرکی که در آب است و از شکاف بیرون آمده و ....

و تصمیمی که برای رنج و شکنجه دادن دیگران گرفته می شود و قصدی که برای رفتن به مکانهای خلاف اخلاق می شود و...

همه مردم میخواهند دیگران دزد، بی شرف، بی ناموس، کم فروش و ... نباشند و چون از مردم آلودگی دیده شود مورد اشکال است اما همان آلودگی به خود شخص تعلق داشته باشد بنظرش عیبی نیست.

هر کس برای از قوه به فعل رساندن خود در اولین مرحله پنداری دارد و برای به فعل رساندن آن که میتوان آنرا ارتباطی با انفس و آفاق یا در یک کلمه ارتباط با خارج از خود نامگزاری کرد سه طریق موجود است.

گفتن، نوشتن، جمع یا تفریق عناصر و مواد (و می توان قسمت دوم را نیز در قلمرو سوم آورد) مانند جمع کردن مواد و ساختن میز یا خراب کردن آن و چه بهتر بگوئیم که پندار مقدمه از قوه به فعل در آوردن است برای ارتباط با خارج و نتیجه آن دو چیز است: کلام - هنر.

کلمه معنی جراحت دارد وهر کلمه ای بیشتر مجروح ساخت بیشتر متعلق به صاحبش بوده و بیشتر مورد علاقه اوست و مجروح شدگان نیز

چون با کلمه و جراحت وی در قلمرو تعلق خاطرش در آمده اند بیشتر مورد علاقه اند و معنای کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته در اینجا بیشتر معلوم می گردد تا جائیکه آیا به آورنده کلام خدا (محمد) انصاف است که «لیهجر» گفته شود و حضرتش را کنار گذارده کلامی را که آورده کافی و جدا از وی بسازند؟

کلکم راع مگر نبی گرامی خودش را مشمول آن ندانسته و در برابر ملت مسئول نبوده است؟

همان ملتی که با کلام الله مجروح شده اند و در قلمرو مؤمنان به خدا و رسول وی در آمده اند و اینکه محمد رسول الله بلافاصله پس از لا اله الا الله است یک سرش همین است که آورنده کلام الله هم حقی در آن دارد و مجروح شدگان و ایمان آورندگان در قلمرو متعلقان ویند و همگان از آنان مورد علاقه خدا و محمد.

محمدی که مؤمنین رعیت اویند مسئول مسلمانان است و هرگز نمی تواند با مطلع شدن از مرگ خود رعیت را بدون سرپرست بگذارد و بگذرد.

جراحت در اثر کلمه همانند خون، عفونت، گناه و هر گونه آلودگی هر چه هست تا از قلمرو لا اله الا الله محمد رسول الله خارج نشده و مرگ مشاهده نشده است می توان با توجه و بازگشت بصاحبش همان تعلق خاطر را بدست آورد و توبه یعنی همه آنچه باید دیگر به شخص متعلق نباشد خارج شده و دفع گردیده و تو به شکستن همانند مدفوع را دوباره به خود مالیدن است و تعلق به آن یافتن.

محمد رسول الله اولین کلمه ای را که آورد همان اقرء بود (خواندن) که از قوه به فعل رساندن همه هدایت در گفتن است و خواندن مقدمه گفتن است و بهتر خواندن همان بهتر گفتن.

خدا کسی است یا چیزی است و خودش بخود چیز فرموده است «لیس کمثله شیء - قل ای شیء اکبر شهاده ... و ...» که چون همه چیز و از جمله فطرت بر عصیان از امر ذات مقدسش صادر شده باید رحمت وی بر غضبش سبقت داشته باشد «سبقت رحمته غضبه» و پیامبرش نیز محمد رسول الله در کنار لا اله الا الله باید رحمت للعالمین باشد و تمام کسانی که به کلام وی توجه نموده و مشمول «فاذا قرىء القرآن فاستمعوا له و انصتوا» شده و از کلمات الهی متأثر و مجروح شده اند همه و همه را مورد عنایت خاص خود که در رأس همه عنایتها واگزاری مجروح شدگان به امانت در دست شخص مورد اعتمادی است قصور نورزد.

همانگونه که صلوات الله و سلامه علیه قصوری نورزید و دریغی نکرد و در اولین روز دعوت «یوم الدار» علی را معرفی فرمود و در آخرین روز نزدیک رحلت باز هم قلم کاغذ طلبید تا مردم را برای اینکه هرگز گمراه نشوند چیزی بنویسد که اگر جز در باره علی سفارش کردن میخواست بنویسد هرگز به او ان الرجل لیهجر گفته نمیشد.

ولی آیا ما می توانیم با توجه به مطالبی که گفته شد رسول الله را آنچنان بپذیریم که هنگام رحلت مؤمنان به خود و مجروحان از کلام الله را بحال خود واگذارد تا همه آنچه برای همه خوبست دانستند عمل نمایند؟ !

و چه جالب است به نهج البلاغه علی اشاره شود که پیامبر را طبیب دوار .... نامیده است و من گویم طبیبی که با کلام الله هر چه باید جراحت وارد آورد و آلودگیها و عفونت های مادی را از بشریت زدود و همانگونه که کلام الله اش تا پایان جهان اثر می کند و جراحت وارد می سازد تا چرکها و کثافات بیرون رود در کنارش باید طبیبش نیز که تعیین شده الهی است برای مجروحان وجود داشته باشد و ان الرجل لیهجر حسبنا کتاب الله و رسول و کتاب را فاصله دادن اشتباه است.

دشنام به علی و فاطمه

در برگهائی که هم اکنون مطالعه نمودید ملاحظه شد که چگونه ابابکر وعمر و عثمان و عایشه و معاویه نسبت به یکدیگر سخنانی بر خلاف انتظار داشته اند و تازه این که نوشته شد گوشه ای از آنچه داشته اند آورده شده است اما از علی و فاطمه نسبت به نامبردگان یا از نامبردگان نسبت به علی و فاطمه آیا حرفی و مطلبی هست؟

با آنکه در کتابهای بسیاری از علماء بزرگ تسنن (1) آورده شده که آیه تطهیر در شأن علی و فاطمه و حسن و حسین نازل شده است و این بزرگواران از هر گونه رجس و آلودگی مبرایند و مشمول

1- شبهای پیشاور تألیف آقای سلطان الواعظین شیرازی نام آنها را آورده است.

یطهر کم تطهیر ای پروردگار می باشند از طرف ابابکر و عمر و مخصوصاً عایشه بر خلاف آنچه پروردگار فرموده است مورد طعن ها و ناسزاها قرار گرفته اند که چون قدر و منزلت ابابکر نزد برادران سنی از همه بیشتر بوده و فوق العادگی دارد یکی از آنچه وی به آن دو بزرگوار نسبت داده آورده میشود:

ابن ابی الحدید می نویسد چون خطبه حضرت زهرا در مسجد تمام شد به احتجاج درباره احقاق حق خود درباره فدک پرداخت و هیاهوی عجیبی بین مردم بوجود آمد ابابکر بر منبر رفت و گفت ....

«انما هو ثعاله شهیده ذنبه مرب لکل فتنه هو الذی یقول کروها جذعه بعد ما هرمت یستعینون بالضعفه و یستنصرون بالنساء کام طحال احب اهلها الیها البغی».

(در برخی کتابها چنین شروع شده است: «انما هی ثعاله شهیدها ذنبها»).

یعنی برخی نوشته اند ابابکر گفت علی بطور قطع روباهی است که فاطمه را چون دم روباه شاهد آورده و بقیه فاطمه را مسلماً روباهی معرفی کرده که علی چون دم روباه شهدش می باشد و بعد می گوید علی فتنه گر و اخلالگر است و فتنه های بزرگ را کوچک نشان می دهد و مردم را به فتنه و فساد ترغیب و تشویق می نماید از زنها کمک می طلبد مانند ام طحال (که زنی زانیه در عصر جاهلیت) که دوست میداشت نزدیکانش زنا بدهند.

البته آنچه را ابابکر گفته است در کنار آیه تطهیر و ده ها آیه

و صدها حدیث درباره علی و فاطمه شرح لازم ندارد فقط برای یادآوری آورده می شود که ده ها کتاب از اهل تسنن متذکرند که حضرت فاطمه تا دم مرگ از ابابکر و عمر راضی نبود و با همین وضع و حال رحلت کرد.

و همینها می نویسند که پیامبر فرمود هر کس فاطمه را آزار دهد مرا اذیت کرده و هر کس مرا آزار دهد خدا را ناراضی ساخته است.

و حضرت فاطمه در تعقیب عدم رضایتش وصیتش را عمل نمودند که ابابکر و عمر و ... در تشییع جنازه و نماز میت اشان شرکت ننمایند و حتی برای آنکه بر سر قبرشان نیایند شب دفن شوند اما عایشه خودش نرفت! (با آنکه همه زنها روز وفات حضرت زهرا بخانه ایشان رفتند عایشه نرفت). (1)

حق و علی

سالهای قبل تعجب می کردم که گفتن ... و الموت حق و الجنه حق و الکتاب حق و ... چقدر اهمیت دارد که باید زنده و مرده با آن (حقها) ارتباط داشته باشند.

اینک توجه فرمائید:

1- جلد 9 شرح ابن ابی الحدید صفحات 37 و 198.

پندارگوئی یا مادی است یا غیر مادی - اگر مادی است همان فلسفه مادی است که اگر نتوانست خود را نگهدارد باید بعلم پناه ببرد و اگر نتوانست خود را تأیید کند هیچ نمی ماند و باید بایمان پناه برد. ایمان بچه؟ ایمان بخود؟ بلکه ایمان بخدا که من عرف نفسه فقد عرف ربه.

(علم از اول از فلسفه مادی بوجود آمد یعنی اول باید واقعیت تردیدناپذیر جهان خارج را پذیرفت و بعد قواعد بین اجزاء مادی آنرا دانست ولی دانسته و ندانسته حق حق است و خود را تأیید می کند)

راه ورود به فلسفه از راه منطق است و منطق راه ناسازگاری و همسازی کلمات است و عقل را قبل از هر چیز اصالت میدهد و لذا باید عقل ثابت کند که عقل از همه چیز مهمتر است حتی از کلماتی که منطق را می سازد اما اثبات برتری عقل با سازگاری و همسازی کلمات است که همان اقامه دلیل و برهان باشد اما باید ثابت گردد تا دلیل و برهان راه درست انتخاب شده ای است اما در عمل می بینیم فلسفه بآسیب پذیری خود اقرار کرد و اصالت تجربه را عنوان نمود.

علم نیز با همکاری استدلال و تجربه بوجود آمده و استدلال به منطق متکی است و تنها تجربه باقی می ماند و تجربه علم را بوجود نمی آورد زیرا تجربه علمی محتاج توضیح و تفسیر منطقی است پس علم و فلسفه هر دو خود را نفی می نمایند پس عقل گرائی مادی حاکمیت ایمان را مشخص می سازد ایمان به چه؟ ایمان بحقایق که هیچکدام دلیل و تجربه لازم ندارند و تمام حقایق حقیقت دارند: ایمان بحقایق یعنی

بقلمرو انسانیت وارد شدن و همه حقایق را باید پذیرفت و هر کدام با دیگری پیوند دارد و لذا باید برای همه حقها ارزش قائل بود. (1)

سوره انسان در شأن علی نازل شده است و ارتباط انسانیت (حق) با آنچه نبی گرامی درباره علی فرمود: «الحق مع العلی و علی مع الحق» همان پیوند بین حقهاست و علی همان قرآن ناطق ست که خود در جنگ صفین پس از علم کردن قرآن آنرا فرمود.

و قرآن کلام الله را عمر برای خاموش ساختن قرآن ناطق (محمد رسول الله) و عایشه و معاویه قرآن را برای خاموش ساختن قرآن ناطق (علی) پیش آوردند.

همه حقها با هم پیوند دارند و اگر علی می فرمود بامرک انسی بیشتر از انس نوزاد پستان مادر دارد باز هم پیوند حقهاست پیوند بین علی و حق که الموت حق و اینجا معنای علی مع الحق و تکرار انرا در الحق مع علی می فهمیم که چگونه پیوند دارند و مقدم و مؤخر ندارند.

علی که لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا می گوید و در برابر هر چه از او پرده برداری شود می فرمایدبر یقینم افزوده نمی شود معنایی جز این نمی تواند داشت که بین علی و یقین پرده ای نیست وما در چه خیالیم که وی را در برابر عمر قرار می دهیم که پیروانش می نویسند بارها دربارۀ نبوت محمد شک کرده و خودش می گوید شک روز حدیبیه از همه قوی تر بوده است.

1- طالبان می توانند مطلب مورد بحث را بوضوح در پندارگرائی مادی و اصالت ایمان از آقای امیر گل آرائی ببینند.

(قال عمر بن الخطاب رضی الله عنه ما شککت فی نبوه محمد قط کشکی الحدیبیه). (1)

و قضیه از این قرار بوده است که حضرت خواب دیدند که با اصحاب بمکه رفته اند برای بجای آوردن عمره و خود تعبیر فرمودند که انشاء الله بمکه خواهیم رفت و عمل بجای خواهیم آورد اما قصد کردند و رفتند و در حدیبیه کفار قریش از آنها جلوگیری بعمل آوردند و چون حضرت قصد زیارت داشتند با نوشت صلح نامه برگشتند.

عمر به حضرت گفت چه شد تعبیر خواب برخلاف شد؟ فرمودند من زمان آنرا تعیین نکردم و مکه خواهیم رفت و آیه «لقد صدق الله رسوله الرؤیا بالحق لتدخلن المسجد الحرام انشاء الله» نازل شد.

آیا پذیرفتن حق همان انسانیت نیست و آیا کسی که تقریباً در تمام کتب آنها وارد شده است که علی با حق و حق با علی است می توان با کسی که نسبت به بزرگترین حق (نبوت) بارها شک می نماید ردیف آورد؟

1- مناقب ابن مغازلی - جمع بین الصحیحین حافظ ابوعبدالله

اسلام و علی

دانشجویان می پرسند چرا اسلام نتوانست آنچنان که در شان اسلام است باقی بماند و جهان را اداره کند حتی چرا اسلام قرنهای 5 و 6 هجری باقی نماند؟ می گویم برای انحطاط هر مسلک و مرامی کافیست که موازنه بین دو حق یا دو ناحق بهم خورد.

الان کمونیست یا سوسیالیست کافی است که یک مقدار دیگر پیشرفت کند و سرازیر شود و از بین برود زیرا مرام همان که از اول بوده اما معتقدان به آن مغزهائی پیشرفته تر از لنین ها و انگلسها و تروتسکی ها با یکدیگر جور در نمی آید و باید مرام همان باشد که اول بوده و معتقدانش نیز همانند همانها که اول بوده اند و اول آن مرام را معتقد بوده و در راهش تلاش نموده اند.

اسلام جهانی شد و در حد اعتلای خود در قلمرو وسیعی پیش رفت نیازمند محمدها و علی ها بود و نفرهائی در یک جهت پیش رفته تر و در جهت اسلامی وامانده شده که با اسلام سازگاری نداشت آنرا بروزگار دیده شده انداخت

هر زمان قائم آل محمد در میان اسلامیان بود باز می توان شاهد اسلام بمعنای در خورشان اسلام بود.

علی را دیدید که با یهود هیچگونه ارتباط و تبانی نداشت و یهود عصر نیز هرگز به دیگران حمله نکرد و سخن نیشدار نزد! نکند که امانت هائی از کعب الاحبارها به سفارش نزد آنهاست مگر آنکه همیشه یا علی خود را خصمانه نشان داد تا جائی که در تفوقی که به ظاهر در ژوئن 1967 بر اعراب داشت یکی از سران سپاه یهود را دیدید که رد سخن رانی خود بمناسبت فتح و فیروزی گفت این ظفر فی الجمله جبران واقعه خیبر را کرد (1) همان خیبری که ابابکر رفت و کاری نکرده برگشت و عمر نیز از او و همانند او و بعد علی آنرا فتح کرد.

بقراری که آورده شد هر مرامی برای پیشرفت خود پیروانی می خواهد بهمانگونه که زمان پذیرش و شروع داشته است و اسلام در صورتی خواهد توانست اسلام در خورشان اسلام باشد که همانند علی ها سلمانها، ابوذرها داشته باشد.

دوستی ظاهر و باطن

زنای مغیره بن شعبه در زمان عمر (2) خمر خوردن قدامه بن مظعون (3)

1- یوم به یوم خیبر که روزنامه های عصر ما هم نوشتند.
2- شرح ابن ابی الحدید 20: 23.
3- شرح ابن ابی الحدید 20: 23.

خمر نوشیدن ابی محجن ثقفی (1) مرتد شدن طلیحه بن خویلد (2) دشمنی حکم بن ابی العاص یا رسول الله (3) ولید بن عقبه که قرآن فاسقش خواند (4) ابوهریره را که حاکم بحرین بود و عمر او را احضار کرد و به او دشمن خدا و دشمن کتاب خدا و سارق مال الله گفت و اموالش را مصادره کرد. (5)

معاویه که به محمد بن ابی بکر می نویسد پدرت ابابکر و فاروقش عمر حق علی را گرفتند (6) و معاویه که برای قیس بن سعد بن عباده نوشت یهودی فرزند یهودی (7)

ابابکر که پسرش محمد را لعن کرد (جلد 20: 16 ابی الحدید) معاویه که علی و حسن و حسین را لعن می کرد - ابابکر و عمر که سعد بن عباده را لعن کردند (20: 17) عمر که خالد بن ولید را لعن کرد که چرا مالک بن نویره را بخاطر زنش کشت و همان شب بازی آمیزش کرد (20: 17).

عمروعاص که بعایشه می گوید کاش در جنگ جمل کشته شده بودی که تو به بهشت می رفتی و ما هم از اینطریق علیه علویان بهره برداری

1- جلد 20: 26.
2- جلد 20: 26.
3- جلد 20: 26.
4- جلد 20: 26.
5- 16: 165.
6- در جلد قبل مأخذ داده شد.
7- 16: 43 و معاویه گفت جنگ نکرده ام برای نماز و روزه 16: 46.

کرده تقاضای خون بهایت میکردیم. (1)

عمر که به عبدالرحمن عوف می گوید بجای من نماز بخوان و پسر عمر به پدر میگوید چرا علی را مقدم نمی داری می گوید: اکره احملها حیا و میتاً (زنده و مرده ام نمی تواند علی را تحمل کند). (2)

معاویه که صدای اذان می شنود و چون مؤذن به اشهد ان محمداً رسول الله می رسد میگوید تا این نام را دفن نکنم راحت نمی شوم. (3)

عمر که معاویه را کسرای عرب میخواند و شیخ الاسلام ترکیه در کتابش می نویسد اگر شیعیان بگویند عزل معاویه برای عمر، آسانتر از گربه از منزل خارج کردن بوده چرا با دانست این مطلب که کسرای عرب است وی را عزل نکرده چه می گوئید.

عمر که رسول الله را الرجل و لیهجر میگوید و ابابکر شهادت علی و ادعای فاطمه را نمی پذیرد و آنها را دروغگو می نامد و نام زشتی به آنها می دهد.

آنهمه کسان که بر ابابکر یا عمر یا عثمان یا علی خروج کرده با آنها جنگیدند و برادران سنی ما می گویند هر کس را اجتماع امت انتخاب کند اولوالامر است و مخالف اولوالامر کافر و واجب القتل است آیا در باره عایشه و معاویه و ... که بر خلیفه وقت علی خروج کردند چه

1- ابن کثیر 8: 303- المستدرک 14: 13 سیر اعلام النبلاء 2: 141.
2- الاستیعاب فی معرفه الاصحاب 1154.
3- قبلا آورده شد.

می گویند؟

اگر خطای امثال عایشه و معاویه را باید نادیده گرفت چرا پروردگار آیه برائت درباره عایشه فرستاد (با آنکه آیه برائت مربوط به ماریه است؟) و آن سه نفر را که توبه کردند آیه نازل کرد که توبه اشان پذیرفته است؟

آن چند نفر که رفتند علی را به زور به مسجد بیاورند آن چند نفر که رفتند خانه حضرت زهرا را آتش بزنند (1) و از این چراها بسیار فراوان است حتی بین دو خلیفه اول در موارد عدیده اختلاف بود و از جمله بر سر تقسیم غنائم (2)

و معلوم می شود اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم اگر درست هم باشد ستارگان با یکدیگر برخورد داشتند و تصادفاتی بوده که مبنای مرضات الله نداشته و لذا اقتدای به آنها که هنوز خودشان را نتوانسته اند نگهدارند چه صورت دارد؟

ما نمی دانیم «و لا تطیعوا المسرفین (15 سوره شعراء).

و لا تطع الکافرین و المنافقین (48 احزاب).

و لا تطع من اغفلنا قلبه عن ذکرنا و ابتع هواه (28 کهف).

فلا تطع المکذبین (8 قلم).

و لا تطع کل حلاف مهین (10 قلم).

و لا تطع منهم آثماً او کفورا (24 انسان).

1- ابن ابی الحدید 20-34.
2- شرح ابن ابی الحدید 20: 26.

برای نگهداری مسلمانان بوده تا از کافر اثم کاذب منافق مسرف اطاعت نکنند تا اینها برای تشریفات و نشاندادن جنبه فصاحت و بلاغت قرآن بوده و در بین اصحابی کالنجوم حتی یکنفر کاذب یا حلاف مهین یا مسرف یا منافق یافت نمیشده است و حتی کسانی را که مورد لعن و طرد خلفا قرار گرفته اند باز هم همان ستاره ای هستند که اقتدای به آنها هدایتبخش می باشد؟ !.

و آیا به آنکه مرتد شد باید اقتدا کرد یا آنکه عمر او را دشمن خدا بحساب آورد.

کدام یک از اینها درست است؟

ندامت ابابکر از اینکه چرا بخانه فاطمه فرستاد (1) درست است و شش ماه تاخیر بیعت علی با بیعت پس از رحلت حضرت زهرا؟

کاش بخانه زهرا کار نداشتم (2) درست استد یا بهترین شما عمر را جانشین می سازم؟ (3)

«لا تجتمع امتی علی الخطا درست است یا اجتماعی که رفت علی را بمسجد بیاورد؟- اجتماعی که رفت در خانه حضرت زهرا را آتش زد (4) اجتماعی که با ابابکر یا عمر یا عثمان یا علی جنگید؟

آیا این حرف عمر درست است: ان الرجل لیهجر حسبنا کتاب الله یا این حرف عثمان:

1- جلد 20: 24 ابی الحدید
2- 20: 24.
3- 20: 24.
4- 20: 34.

«ما یزع الله عن الدین بالسلطان اکثر مما یزع عنه بالقرآن» (با توجه به اینکه یزع یعنی الکاف عنه).

توجه فرمائید که آنجا می گوید کتاب کافی است و مجری احکام کتاب لازم نیست و اینجا می گوید مجری کتاب از کتاب موجودات کافی تری دارد (1)

آیا شعار انتخاباتی الائمه من قریش درست است یا اینکه اگر سالم مولی حذیفه ایرانی زنده بود او را خلیفه می کردم؟

آیا اینکه عمر گفت اگر پیامبر نفرموده بود امر خلافت نباشد مگر در قریش درست است یا اینکه گفت اگر چنین حدیثی را پیامبر نیاورده بود من جز از جار و دین بشر بن المعلی برای خلافت تجاوز نمی کردم؟ (2)

پیامبران ارث نمی گذارند و فدک را باید گرفت درست است یا حجره ام از پیامبر بمن ارث رسیده ابابکر و عمر را دفن کنید اما عثمان (نعثل) و حسن فرزند (علی) را اجازه نمی دهم دفن نمائید؟

آیا لولا علی لهلک عمر در چند نوبت گفتن درست است یا اینکه زنده و مرده ام نمی تواند وجود علی را تحمل نماید. (3)

الائمه من قریش شعار تبلیغاتی انتخاباتی ابابکر درست است

1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد 19 اصل 338.
2- 81: 56.
3- 1145 استیعاب فی معرفه الاصحاب.

یا آرزوی ابابکر که کاش از پیامبر درباره خلافت پرسیده بودم. (1)

خلافت حق قریش است درست است یا کاش از پیامبر پرسیده بودم که حق انصار در خلافت چیست. (2)

الان عمر می گوید پیامبر از شش نفر راضی بودند (علی و عثمان و طلحه و زبیر و سعد و عبدالرحمن) و بلافاصله بطلحه می گوید پیامبر در حالی از دنیا برفت که بر طلحه سخط و خشم داشت و کدام درست است (3)

آیا تحمل علی نکردن درست است یا تحمل حجاج کردن؟

آیا معاویه کسری عرب است گفتن و ساکت بودن درست است یا ابوهریره را که شروقی در حکومت بحرین بهم زده آن همه گرفتار ساختن و دشمن خدا و سارق نامیدن و اموالش را مصادره کردن؟

آیا اینکه پیامبر فرمودند بعد از من 12 وصی 12 امیر 12 خلیفه 12 امام خواهند بود و مشخصات آنها را هم دادند و حتی فرمودند لیقتده بالائمه من بعدی لانهم من عترتی خلقوا من طینتی و رزقوا فهمی وعلمی (4) به اندام کدام دوازده خلیفه اهل تسنن جور در می آید و کدامین از آنها عترت حضرت بودند و خدا به آنها فهم رسول الله علم رسول الله را

1- 17: 150 ابی الحدید.
2- 17: 150 ابی الحدید.
3- جلد اول ابی الحدید 186.
4- به کشف الاسرار حاجی نوری مراجعه شود تا نام کتابهای بسیاری که مصدر و مأخذ داده اند ملاحظه گردد و ابن ابی الحدید 9: 170

داده بود؟

الائمه من قریش که ابابکر و عمر گفتند درست است یا امامانی که از قریش نیستند؟

آیا لولا علی لهلک عمر - اقضانا علی درست است یا اینکه عمر میگوید در سه جا با خدا به توافق رسیدم یعنی خدا را یادآوری کردم که قانون وضع کند و بعد آن سه آیه را شرح میدهد. (1)

آیا گرمی عایشه با عمر درست بود یا سردی عایشه با علی و عثمان؟

آیا «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» با توجه به اینکه اطیعوا را تکرار کرده است بهتر است بگوئیم اطاعت از پیامبر یعنی اطاعت از دستورات الهی بر مبنای اطاعت اوامر و نواهی و جدا از یکدیگر ذکر شده یعنی دستورات پیامبر همان دستورات و احکامی است که خود حضرت باید صادر نماید که همان احکام کلیه الهیه نیست اما چون به آنها عرضه شود سازگاری دارد.

آیا بهتر است بگوئیم «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» یعنی هر کس به زور شمشیر حاکم شد اولوالامر است؟

محمد از شش نفر راضی بود و در شورا شرکت دارند درست بود (2) یا علی که از آن شش نفر بود برای تصرف فدک و مال مردم بنام همسرش حاضر شد شهادت دروغ بدهد؟

1- صحیح بخاری جلد اول صفحه 57 و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد 12 صفحه 57.
2- جلد 9: 50.

آن همه احکام که صادر شد. رجم برای زانی - قطع ید برای دزد آیا سازگاری با رضی الله عنهم دارد یا با عامل جرم؟

و لیتکم و لست بخیرکم فان استقمت فاتبعونی (1) ابابکر درست است که خود را خیرات نمی داند یا اینکه عمر را که خیر امت معرفی و بوصیت بخلافت برساند؟

اگر عمر خیر امت بود چرا ابابکر بخلافت قبل از عمر نائل گردید؟

نباشد جائی که عمر بدون علی مسئله ای بگوید (2) یا دلالت بر این دارد که عمر خود را برای قضاوت صالح ندانسته است یا اینکه میگوید مرده و زنده ام علی را تحمل نمی کند نتوانسته قضاوت صحیح بنماید.

اینکه صحیح مسلم و صحیح بخاری هر دو هنگام بحث از مسئله حوض میگویند ارتدوا علی ادبارهم و بقهقری رفتن همه مربوط به اصحاب است نه دیگری - این را درست بدانیم یا بایهم اقتدیتم اهتدیتم؟

آیا به اصحاب گفتن که بعد از من (بعد از نبی اکرم) مرتد خواهید شد درست است یا بایهم اقتدیتم اهتدیتم؟ (3).

اینکه عمر شش نفر را برای شورا معین میکند درست است یااینکه میگوید حتما عثمان خلیفه خواهد شد؟ (4)

1- جلد 17: 156.
2- فصلی در این باره قبلا آورده شد.
3- جلد اول ابی الحدید 186
4- جلد اول ابی الحدید 186.

گفتار بجای رفتار

کتاب می رود که بیش از اندازه شود و چرا بقیه را در جلدهایی که از عایشه و ابابکر و عثمان رفتارشناسی می شود نیاورم و هم اکنون به پاره ای از آنها بدون توجه به مسئله رفتارشناسی اشاره ننمایم و راه انتخاب کرده ام را فرو نگذارم؟

(توجه فرمائیدکه بعد از بحث (یهود و سقیفه) کمتر از رفتار شناسی مطلبی آورده شد و اینک علاوه تر آنکه باختصار ذکر می شود)

فمن ذاالحق به منی حیا و میتا (1) که از حضرت علی است و می فرماید کدام شخص احق برسول الله در حال حیات و وفاتش از من می باشد.

(چه کسی احق بخلافت بعد از او از من و استمرار و ادامه آن نزدیکی که در حیات رسول الله بهره علی بود اگر بعد از وفات حضرت باقی

1- جلد 10 ابی الحدید ص 186.

بود نمی توانست دیگری خلیفه باشد.)

غصب یا اخذ خلافت و منع فدک و غضبناک ساختن فاطمه برای ابابکر بس نبود که قتل علی را بخالد گفت و مجبور شد در نماز سخنی غیر از نماز بگوید و خالد را از دستوری که داده ممنوع سازد. (1)

بعضی مردم عجب داشتند از علی که توانست با آنهمه دشمنانی که دارد مدتی مدید پس از پیامبر زنده بماند. (2)

مگر عمر نگفت متعهٔ حلال پیامبر را حرام کردم و مگر درباره نماز تراویح نگفت بدعت خوبی گزاردم.(3)

نبی گرامی فرمودند فرشتگان بر من و بر علی هفت سال درود فرستادند که بر سومین نفر نفرستادند و این قبل از ظهور اسلام بود. (4)

پیامبر بفاطمه بنت اسد مادر حضرت لعی می گفتند امی (مادر من) و قبول وصیت وی کردند و بر جنازه اش نماز گزاردند و در لحدش نهادند و وی اول زنی بود که با رسول الله بیعت کرد. (5)

1- جلد 13: 302.
2- جلد 13: 301.
3- خلفا در پیشگاه عدالت تألیف آقای مهدی قرشی ترجمه آقای ادیب شیرازی از مسند ابی داود 247- صحیح بخاری جلد 1- 233- صحیح مسلم جلد 1- 283 آورده است ابن ابی الحدید نیز در جلد اول 182.
4- ابن ابی الحدید 7: 219.
5- جلد اول 14.

چهار امام اهل تسنن درباره کلمه یورو که نبی گرامی فرمودند یورو اولادکم یحب علی (فرزندانتان را بدوستی علی آزمایش کنید) از یکدیگر نقل فرمودند (1) و جلد 4 ابن ابی الحدید صفحه 110 علاوه می نماید که حضرت علی فرمود: «لا یحبنی کافر و لا ولد زنا».

«اول من آمن معی علی» را که از قول نبی گرامی آوردیم خود حضرت علی نیز فرمودند (اول کسی که با من ایمان آورد علی بود بی نیست مع است و نگفته اند اول کسی که به من ایمان آورد). (2)

از عایشه پرسیدند چه کسی را پیامبر از همه دوست تر داشتند؟ قالت من الرجال فعلی و من النساء ففاطمه (3) گفت از مردان علی و از زنان فاطمه.

عمر گفت عبدالرحمن از پدرش ابی بکر بهتر است. (4)

لقد کان فی صدر عمر ضب علی ابی بکر (5) در سینهٔ عمر کینه ابابکر وجود داشت.

هر کس مبغض علی باشد از ایمان خارج است. (6)

1- الغدیر جلد 4 صفحه 275 (تحت عنوان شعرای غدیر در قرن ششم.)
2- جلد 13: 288.
3- جلد 13 253.
4- 2: 28.
5- 2: 29.
6- جلد 6: 251 و جلد 4: 96.

حضرت علی سه مرتبه قسم خوردند که از پیامبر شنیده اند که بعد از من امت با تو غدر می کنند (1) و جلد 4 صفحات 106 - 108.

وقتی ابابکر بپدرش نوشت من را انتخاب کرده اند بواسطه ستم جواب داد من از تو مسن ترم ... (2)

چرا علی در شورا شرکت کرد؟

قطب راوندی می گوید وقتی شش نفر شورا از طرف عمر معین شدند در حالی که پدر سعد وقاص در جنگ بدر بدست علی به قتل رسیده ام کلثوم خواهر رضاعی عثمان همسر عبدالرحمن می باشد و عمر نیز بلافاصله گفت عثمان از طرف شورا انتخاب خواهد شد. (3)

ابن عباس نیز به علی گفت خلافت از دست ما رفت و عمر وضعی بوجود آورد که عثمان انتخاب شود.

علی فرمود میدانم اما برای این در شورا شرکت خواهم کرد که عمر مرا برای خلافت نامزد کرده در حالی که قبلا گفته بود پیامبر فرمودند نبوت و خلافت در یک خانه جمع نمی شود (4) و شرکت من در شورا

1- 6: 45.
2- 222-1.
3- ابی الحدید 186.
4- جلد 2: 589 و نهایه ابن اثیر جلد 1: 145.

به مردم نشان خواهد داد که روایت مذکور ساختگی بوده است. (1)

سرگردانی عمر!

ان الرجل لیهجر را که عمر گفت (2)

طعن هایی را که بر عمر وارد یا از طرف عمر به ابابکر وارد شده است (3) توقعات عایشه از عمر و رفتارهای ریاست مثابانه کعب الاحبار نسبت به عمر و در آخرین مسافرت عمر به شام ترسیدن از معاویه که سبب شد عمر به شش نفر منتخب کرده خود جهت شورا بگوید سعی کنند بتوافق برسند که در غیر این صورت معاویه بر آنها مسلط خواهد شد (4) و چون خود می دانست و نیز گفته بود عثمان انتخاب خواهد شد یقین داشت که علی پس از عثمان انتخاب نخواهد شد.

1- جلد 1: 189.
2- علاوه بر آنکه مصادر قبلی داده شد ابن ابی الحدید جلد 2: 55.
3- تشیید المطاعن سید میر محمد قلی حسینی (پدر میر محمد حامد صاحب عبقات و پدر بزرگ سید میر ناصر حسینی) در هشت جلد و جلد دوم ابن ابی الحدید: 30.
4- قبلا آورده شد.

چرا عاقل کند کاری که باز آرد پشیمانی؟

عبدالرحمن و سعد و عثمان سه خویشاوندی که با امتیاز قطعی مامور شدند تا در برابر علی و زبیر وطلحه قرار گرفته و خلیفه عثمان را معین نمایند و اگر سه نفر در یک طرف بودند که قبلا سه نفر را با توجه به خویشاوندی یک طرف قرار دادند و در حقیقت گفتند همین سه نفر حق انتخاب دارند و عثمان را انتخاب کردند ....

نتیجه این شد که در ایام خلافت روزی عثمان قصری و طعامی و دعوتی داشته باشد و از مدعوین که از جمله عبدالرحمان بود در برابر حضار بوی بگوید «یابن عفان .... و انی استعیذ بالله من بیعتک فغضب عثمان و قال: اخرجه عنی یا غلام فاخرجوه ....».

(عبدالرحمن از اینکه عثمان را انتخاب کرده و با وی بیعت کرده بخدا پناه می برد و عثمان با خشم دستور بیرون کردنش را با نام غلام می دهد و ...)

«و مرض عبدالرحمن فعاده عثمان و کلمه فلم یکلمه حتی مات» و عثمان در بیدار شدن عبدالرحمن و عیادتش از او هر چه با عبدالرحمن سخن می گوید از او روی گردانیده جواب نمی دهد تا آنکه از دنیا می رود (عبدالرحمن پشیمان بوده که چرا با عثمان بیعت کرده و باکسی که حاضر شده بروش شیخین عمل نماید تا بخلافت برسد حاضر بسخن گفتن و جواب دادن نشده است اما پشیمانی سود ندارد. (1)

عادات قومی و رسوم قبائلی

اگر ما توانستیم نشان دهیم که دست یهود در خفا و پشت پرده چگونه بطرف اسلام بعد از پیامبر دراز می شد و در امور جانشینی رسول الله و کارهای دیگر دخالت می کرد دست متهودین خود بخود پیداست که چگونه ضد علی دراز می شده و با بیدار ساختن عادات قومی و رسوم قبائلی و تحریک مردم علیه حضرت جنگهایی علیه ایشان براه انداخته است و تاریخ پر است از تحریکات مذکور که هر کس توانسته است نسبتی بین مشرک یا کافر مقتول در غزوات و سریه ها با مسلمانان بعد از رحلت سراغ گیرد و مسلمان مذکور را علیه علی تحریک نماید قصور نورزیده است. ما نمی دانیم پیامبر را برسالت پذیرفتن و بعد از آنحضرت مشرک یا کافری را که بدستور آنحضرت کشته شده بحضرت علی نسبت دادن تا خویشاوندانش

1- جلد اول شرح ابن ابی الحدید صفحه 196.

در صدد انتقام از علی بر آیند جز قبول این معنی می تواند بوده باشد که هنوز قدرت عادات قومی و رسوم قبائلی در آنها که حاضر به مخالفت با خلیفه وقت بخاطر خویشاوندیشان یا کفر یا مشرک بوده است بر نیروی ایمانشان و اسلامشان برتری داشته است؟

یک بام و دو هوا

عمر در منی بود که شنید مردی (عمار یاسر - طلحه) می گوید اگر عمر بمیرد با علی بیعت خواهیم کرد و عمر ناراحت شد و بنصیحت یکی از دوستان در آنجا چیزی نگفت تا به مدینه بازگشت و به منبر رفت و آنچه در این باره گفت از جمله این بود که بیعت با ابابکر فلته بود و شری که خدا حفظ کرد و بعد از این هر کس آن چنان دسته جمعی بنحوۀ انتخاب شدن ابابکر بیعت) کرد باید کشته شود. (1)

آوردم که در جای دیگر عمر گفت مرده و زنده ام نمی تواند علی را تحمل کند و آوردم که عمر گفت رسول الله از شش نفر راضی بود و علی را از آنها شمرد و نامزد خلافت کرد یعنی میخواست نشان دهد در این کار حسن نیت دارد؟

نام علی را می برند که بعد از عمر خلیفه شود مانع بیعت دسته جمعی شده آنرا فلته می خوانند و خون بیعت کننده را مباح محسوب می دارند تا علی بخلافت نرسد اما در شورا علی را نامزدش می کنند.

1- شرح ابن ابی الحدید جلد 2: 25.

آنچه فوق العادگی دارد آنکه نام فلته را بر انتخاب ابی بکر نهادن اولین مرتبه بوسیلهٔ خودش عنوان گردید (ان بیعتی کانت فلته و قی الله شرها). (1)

مدیریت !

ابابکر بیعت خودش را «فلته» نامید (2)

ابابکر گفت کاری به گردنم افتاد (بیعت و خلافت را گوید) که طاقش ندارم. (3)

ابابکر گفت دوست دارم دیگری بجای من باشد (4) و این سخنان اول خلافتش بود.

ابابکر نزدیک مرگش گفت سه کار کردم کاش نکرده بودم - سه کار را نکردم کاش کرده بودم - از سه کار کاش از رسول الله پرسیده بودم:

... کاش به خانه حضرت زهرا کاری نداشتم ..... کاش روز سقیفه خلافت را به عمر یا ابی عبیده واگذار نموده بودم و خودم وزیر شده بودم ... کاش درباره خلافت از رسول الله پرسیده بودم .... و این

1- شرح ابن ابی الحدید جلد 2: 50 وجلد 6: 47.
2- همان جلد و صفحه قبل.
3- همان جلد و صفحه قبل.
4- آدرس داده شده است و راجع به خانه حضرت زهرا جلد 6: 51.

که آیا انصار در این باره حقی دارند یا خیر؟

ملاحظه فرمائید که خلیفه اول را که به عنوان کاردانی و لیاقت تعیین کردند تا مسلمان سرگردان و ملتهب از مرک پیامبر را سرپرستی کند از اول و آخر چگونه مدیریت خود را استحکام می بخشد.

اولین نامه معاویه و اولین ها

اولین نامه این بود: که چون حضرت علی به معاویه نوشتند که باید بیعت کند جواب نوشت که از مردم شام جهت تو (علی) و بعد از تو برای طلحه بیعت گرفتم و اینگونه آنها را علیه حضرت بر انگیخت (1)

اولین حضرت ابابکر و عمر نیز این بود: نبی گرامی چون رحلت کردند هر دو نزدیک در خانه نشستند، مغیرۀ بن شعبه می گذشت گفت چه را نشسته اید گفتند تا این مرد (علی) بیرون آید با او بیعت کنیم و ... (2)

اولین تماس عمر با ابابکر پس از رحلت این بود که با فزع وی را راضی کرد که .... (3)

عایشه چند ابتکار و کار اولین داشته که در جلد بعد شرح داده خواهد شد.

سعد بن عباده پس از شکست در سقیفه و به خلافت رسیدن اولین

1- شرح ابن ابی الحدید جلد اول: 231.
2- جلد 6: 43.
3- جلد 6: 75.

سخنش این بود که گفت پذیرفتن ولایت علی واجب بود و قیس پسرش آنرا شنید و به تعجب گفت تو خودت این را از پیامبر درباره علی شنیدی و بعد خودت خلافت را خواستی و اصحابت گفتند منا امیر و منکم وزیر و .... (1)

کشتی نیم سوخته

کتاب اهل البیت یا چهره های درخشان در آیهٔ تطهیر (2) را که روشن کننده چهره اهل بیت است و با خواندنش جز محمد و فاطمه و حسن و حسین را نمی توان مشمول شأن نزول آیه باور داشت و حدیث «مثل اهل بیتی کسفینه نوح من رکبها نجا» را که بسیاری از حدیث نویسان سنی هم نوشته اند (3) و مسئلهٔ آتش زدن خانهٔ حضرت زهرا و آنچه اتفاق افتاد که آنهم بسیاری آنرا ذکر کرده اند. (4)

1- جلد 6: 34.
2- تالیف حجج اسلامی آقایان شهاب الدین اشراقی و محمد موحدی فاضل. علاوه بر این از آقای دکتر علی اکبر شهابی در این باره مجله دانشکدهٔ الهیات و معارف اسلامی مشهدیها 2535 بحث جالبی دارد.
3- از جمله جلد اول ابن ابی الحدید 218.
4- از جمله شرح ابن ابی الحدید جلدهای 2: 45 و 6: 47.

آدمی را حیرت زده میکند که چگونه پیامبر اسلام همانند نوح پیامبر می آید کشتی می سازد و اگر حضرت نوح قریب هفتاد نفر را سوار کرده و نجات داده است حضرت محمد می فرماید هر کس سوار شود نجات می یابد و بعد آیهٔ تطهیر می آید و کشتیبان و وابستگان و صاحبان کشتی را پنج نفر صلوات الله علیهم معرفی میفرماید و همینکه کشتیان رحلت می کند بعوض سوار شدن آنرا و هر کس در کشتی است به آتش میکشند.

و این نمی تواند چیزی جز چند نقطه باشد که هر کس باید بجای چند نقطه خود کلمه ای بیابد و بگذارد (و این نمیتواند چیزی جز .... باشد.)

شیعه سنی شده

همانگونه که رفتارشناسی از عمر مرا به مسائلی راهنمون شد (چون دخالت یهود در کارهای خلافتی صدر اسلام - کشته شدن ابراهیم پسر پیغمبر - و ...) به این نتیجه نیز رسیدم که هر چه برادران سنی ما بزیان علی نوشته اند چون از پیامبر نیست بود علی است و هر چه را هم بسود علی نوشته اند آنهم چون اصلش از پیامبر بوده است بسود علی است.

و امکان اینکه بگوئیم پیامبر در تمام عمر «لیهجر» بوده اند تنها صورتی هست که اگر عمر پیامبر را برای چند لحظه از پیامبری (النبی) خلع و به (الرجل) ساقط ساخت ما برای همه عمر بکلی منکر نبوت

آنحضرت بشویم.

زیرا پیامبری که آنهمه دربارۀ علی فضیلت و منقبت دارد چگونه می تواند دو شخصیتی بوده غیر از آن و عکس آنهم گفته باشد و لذا هر چه به زیان علی است از پیامبر نبوده و از کسی استکه دشمنی او برای علی لازم است.

یعنی هر کس منافق نیست هم دوستانی دارد هم دشمنانی چون همه و همه از همه کارهای پاکان و نیکان و حتی بدان خوششان نمی آید جز منافقان که خود را برنک محیط می توانند در آورند و اگر از هر کس بپرسیم آیا تو دوست داری چه کسی با تو دشمن و چه کسی دوستت باشد بطور قطع خوبان را برای دوستی و بدان را برای دشمنی نام میبرد و بگذار که پیامبر در فضایل علی سخن بگویند و دیگران ایشان را حتی لعن و سب کنند.

و اگر در صدر اسلام علی را مجبور می ساختند که یکی را برای دشمنی خود حاضر به انتخاب باشد از جمله معاویه را انتخاب میفرمود و بگذار که علی را دشمنانی معلوم الحال و دوستانی شناخته شده باشد.

با توجه به آنچه آوردم رفتارشناسی عمر نیز مرا به این مسئله نیز رهنمون شد که علمای اهل تسنن اگر واقعاً عالم بوده اند از ترس اینکه سرشان را از بدنشان دور نسازند در اصل شیعه و بظاهر سنی بوده اند یا آنکه واقعاً عالم نبوده اند.

و اگر شیعهای هم سنی شده است یا گرفتار داروهای منقبض

کننده ای شده که تاب و توانش را آیه «و امددناکم باموال» برده ست یا عالم نبوده است و نمونه هائی از صدر اسلام تاکنون دیده شده است (1)

علم و دین

در چند برک قبل آوردم که بدن برای این خلق شده که آدمی بتواند عبادت کند اما آیات و روایات فراوانی در دست داریم که عبادت بدون علم و علم بدون دین بی ارزش است و از جمله هر دو را به خر تشبیه کرده اند.

عالم بی دین را قرآن همانند خری که کتاب بر پشتش حمل میکند میشناسد (مثله کمثل الحمار یحمل اسفارا ...).

دیندار بی علم را هم حضرت علی همانند خر عصاری معرفی مینماید که چشمش را بسته اند و کاری از صبح تا شب انجام داده اما همین که چشمش را باز کنند می بیند با آنکه فراورده های تهیه دیده و خود تصور طی فرسنگها نموده اما در همان محل اولیه قرار دارد «المتعبد علی غیر فقه کحمار الطاحونه یدور و لا یبرح». (2)

و حضرت علی در جای دیگر میفرمایند دو کس پشت مرا شکست

1- از جمله کتاب «النقص» عبدالجلیل ابن ابی الحسنی قزوینی شرحی داده و کتاب ... عصر.
2- جلد اول بحار الانوار مجلسی.

جاهل دیندار و عالم بی دین (قصم ظهری رجلان جاهل متنسک و عالم متهتک.)

و حضرت صادق نیز همین را فرموده (قطع ظهری رجلان جهل متنسک و عالم متهتک).

و بنابر آنچه تمام نویسندگان و دانشمندان و مفسران شیعه و سنی نوشته اند علی در این دو امر مقامی والا و مقدم بر همه داشته و اعلم و اتقای زمان بوده است یعنی بدنی که روح علی در آن جای داشته حق بوده و همانگونه که پیامبر فرموده و چه خوش فرموده اند: «الحق مع علی و علی مع الحق».

پیامبر لیهجر و تاریخ لیهجر

عمر به پیامبر گفت و در نتیجه ابابکر و خودش به خلافت رسیدند.

ابابکر می خواست پس از خودش عمر و بعد ابوعبیده به خلافت برسند و عایشه مجبور شد آنرا از قول پیامبر حدیث کند. عمر میخواست پس از خودش ابوعبیده یا سالم به خلافت برسند و به خلافت عثمان راضی شد زیرا ابوعبیده و سالم زنده نبودند. عثمان می خواست عبدالرحمان عوف بعد از او به خلافت برسد و خلاصه نقشه را طوری طرح کرده بودند که علی به خلافت نرسد که اگر برسد مشابه زمان محمد تکرار میشود و تاریخ خلفای قبل ازخود را ضایع می سازد و تاریخ لیهجری باقی خواهد ماند.

اما علی به خلافت می رسد و در بین 25 سال خانه نشینی و هفتصد سال لعن و سب و دشمنی علیه وی - باز دولت تشیع وی روز بروز توسعه می یابد و هنوز ادامه دارد و اگر علی به خلافت نرسیده بود چه بسا هنوز بسیاری از مردم همانند مردم زمان معاویه، دوستدار معاویه ها بودند و شاید هم چنین نبود زیرا صرفنظر از قبول یا عدم قبول خلافت خلفای ثلاثه راشدین - اختلاف در بین چهار گروه سنی در سایر موارد بیشتر از اختلاف بین شیعه و برخی از سنیان است.

قرآن گوید خلیفه و امام باید از طرف خدا معین شود

در کتابهائی چند درباره مطلب آورده شد بحث هائی انجام گرفته است و باز کردن عنوان فوق فقط برای ذکر یک دلیل از قرآن است از جمله دلائلی که وجود امام عصر را اثبات می نماید:

برخی از آیات قرآن به تنهائی گویای یک مطلب علمی میباشند.

قرآنی که می خواهد خود را الگوی یک کتاب معتدل نشان دهد نه زیاد باشد نه کم نه کتابچه باشد نه کتابی بزرگ کتابی در حد اعتدال، وقتی به برخی از آیاتش توجه می نمائیم تعجب می کنیم که چگونه و برای چه آنرا آورده اند:

«قل ان اصبح ماؤکم غورا فمن یاتیکم بماء معین».

آدمی به شگفتی می ماند که ذکر ماء معین همانند آوردن قند شیرین، نمک شور است اما همینکه به جدول مندلیف می نگریم که تمام

عناصر در جای خود معلوم می دارند که در طبیعت بچه وضعی موجودند گازند یا مایع یا جامد و تنها آب است که در ردیف واقع شده باید بحالت بخار در طبیعت وجود داشته باشد و حال آنکه بهمان وضعی است که بشر بتواند از آن حداکثر استفاده را ببرد یعنی بصورت ماء معین که قرآن به آن اشاره فرموده است.

گاه باید در آیه را در کنار آیه دیگر قرار داد و با احتباکی و صغری کبرا کردنی مطلب را بدست آورد.

در آیه 30 سوره بقره است:

و اذ قال ربک للملائکه انی جاعل فی الارض خلیفه.

قالوا اتجعل فیها من یفسد فیها و یسف الدماء و نحن نسبح بحمدک

قال انی اعلم مالک تعلمون و در آیه 122 همان سوره است.

و اذا تبلی ابراهیم و ربه بکلمات فاتمهم قال انی جاعلک للناس اماما.

قال و من ذریتی.

قال لا ینال عهدی الظالمین.

توجه فرمائید که اگر دو آیه در کنار یکدیگر باشند.

در هر دو کلمه «جاعل» وجود دارد که بدست «خدا - رب» انجام می گیرد، خلیفه در مسئله برگزیدن حضرت آدم و امام در برگزیدن حضرت ابراهیم - خلیفه در ارض و امام برای ناس - یفسد فیها و یسف الدماء دربارۀ فرزندان آدم که اینها بزرگترین ظلم را می نمایند و لا ینال عهدی الظالمین درباره ذریه حضرت ابراهیم که امامت بهرۀ کسی خواهد شد که

مشمول یفسد و یسفک نگردند یعنی ظالم نباشند.

به آدم گفته شد تو را خلیفه می نمائیم اما بوسیلۀ فرشتگان به آدم گفته شد ولی در مورد ابراهیم بخود حضرت فرمود تو را امام می نمایم.

فرشتگان گفتند نحن نسبح بحمدک و نقدس لک و ابراهیم گفت من ذریتی یعنی ذریه اش بالاتر از فرشتگان پیدا خواهند شد و بهمین دلیل پروردگار فرمود من چیزی میدانم که شما نمی دانید و مظلومی گمشده در سقیفه و فرزندش سالار شهیدان از آن جمله است.

کسانیکه قبول دارند «جاعل» «فاعل» است و در مورد پروردگار «جعلش» «کامل» نیز می باشد و اسم فاعل استمرار دارد بدون شک مطالب زیر را نیز قبول دارند.

حضرت آدم خلیفه است در ارض (توجه فرمائید که کلمۀ خلیفه را قرآن در موارد دیگر نیز برای زمین آورده است لیستخلفنهم فی الارض 55 سوره نور) و خلافت در حضرت آدم و ذریه اش که استحقاق خلافت دارند یعنی در پیامبران تا حضرت ابراهیم در نسل های گوناگون (حضرت آدم) بدون تعطیل وجود داشت و چون همه از ذریۀ آدم بودند گفتن لازم نداشت که خط بفرماید در ذریه اش قرار میدهم.

اما همینکه بحضرت ابراهیم میرسد و چون نسلها پراکنده و ذریه ای غیر از ذریۀ ابراهیم وجود دارد و همینکه پروردگار می فرماید ای ابراهیم تو را امام قرار دادم عرض می نماید از ذریه ام را نیز امامان تعیین گردان.

جواب میفرماید آنها که ظالم نیستند امامان خواهند بود.

پس معلوم می شود: جعل و تعیین خلیفه و امام با خداست و حضرت آدمی که جعل بخلافت می شود برگزیده بر مردمان نیز هست ان الله اصطفی و .... و استمرار در جاعل یعنی استمرار در کیفیت و کمیت و لذا کیفیت بخلافت رسیدن حضرت آدم که بر اصطفی بوده تعطیل بردار نبوده و نخواهد بود و همچنین امامت در ذریه حضرت ابراهیم.

ان الله اصطفی آدم و نوح و ابراهیم و ... علی العالمین پشتوانه انی جاعل است.

هر مطلبی در اسلام فوق العاده اهمیت داشته است هم جنبهٔ نفی آنرا تذکر داده اند هم اثبات و از جمله در این مورد چه کسی خلیفه و امام را معین کند؟ خدا.

رابطه و دخالت مردم با خلیفه و امام چگونه است؟ خدا خلیفه و امام را برای مردم معین مینماید و مردم نمی توانند چنین کاری را که در اختیار خداست باختیار درآورند.

علاوه براین معلوم می شود که با توجه بهر دو آیهٔ شریفه ظالمین در آیه ابراهیم همانهایند که من یفسد فیها و یسف الدمایند خدا چه میدانسته که فرشتگان نمی دانسته و قانع و خاموش شدند؟

فرشتگان حمد و تسبیح می گفتند اما در ذریه آدم، ابراهیم و محمد و علی و حسن و حسین و رضا و مهدی صلوات الله علیهم اجمعین که بالاتر از حمد و تسبیح فرشتگان انجام میدهند بوجود خواهند آمد.

(ناگفته نماند بنا بر آنچه قرآن دارد حمد گفتن مخصوص انسان است و تسبیح مخصوص فرشتگان و هر چه در آسمانها و زمین آفریده

شده است).

دلیلی که برای نویسنده کافی است

برای نویسنده اگر هیچ مطلب و سخنی در کتابها نبود مگر یک آیه از قرآن و یک مطلب از عمر کافی بود که بهمین وضع ولایتی موجود مفتخر باشم آن هم آیه ای که در تمام قرآنها وجود دارد! و مطلبی که همه سنیان آن را قبول دارند.

آیه معروفتر از آن است که دیگر باره آورده شود: آیه انما ولیکم الله و رسوله تا آخر که ولی مؤمنان را نشان می دهد مردی که در رکوع انگشتر بسائل داد و همه وهمه نوشته اند آن مرد کسی جز علی نبود.

مطلب هم از عمر بود که اقرار می نماید خودش و دار و دسته اش نمی خواستند نبوت و خلافت هر دو در خاندان بنی هاشم باشد.

خوب دقت فرمائید آیا کسی میتواند بگوید من نمی خواهم یا مردم نمی خواهند نبوت در خاندان پیغمبر باشد؟

و اگر گفت همانند کسی است که میگوید من نمی خواهم نور روشنی داشته باشد و بهمین رویه و سنجش کسی نمیتواند بگوید من نمی خواهم جانشین پیامبر در خاندان پیامبر یا در فلان خاندانی باشد.

معلوم می شود پیامبر چنین حرفی را زده که جانشین من از بنی هاشم

است که عمر می گوید نباید در خاندان بنی هاشم و خلافت هر دو باشد.

مسئله جانشینی

همانگونه که هر وقت اقتضا می کرد عایشه روایتی را به نبی گرامی نسبت میداد (1) خلیفه پیامبر هم هر نوعی اقتضا میکرد انتخاب شد.

ابابکر با بیعت سه نفر و بعد چند نفر و سپس عدهٔ زیادی از اهالی مدینه انتخاب شد با توجه به اینکه همیشه مسلمانان از دیگر نقاط از اینکه در انتخاب شرکت نداشتند گله میکردند و از جمله در جنگ جمله اهالی بصره بعایشه و همراهانش گفتند ....

بعد عثمان را انتخاب کردید و بدون مشورت با ما با او بیعت کردید سپس به جهل وی را مورد اعتراض قرار دادید و کشتید، باز هم بدون اینکه با ما مشورت کردن با ما پس چرا حال علیه او قیام کرده اید؟ (2)

ابابکر نزدیک مردنش عمر را به جانشینی وصیت کرد طلحه در انتظار بود که ابابکر وی را وصیت خواهد کرد و چون جز آن دید هر وقت

1- عایشه همسر پیغمبر تألیف بنیا ابوت ترجمه آقای غلامرضا سعیدی 249-250.
2- 50 الامام علی عبدالفتاح عبدالمقصود.

یادش می آمد ناراحت میشد. (1)

و عمر دم رفتنش بسرای دیگر از طریق شورا عثمان را برگزید و حال آنکه گفته بود اگر ابوعبیده جراح یا سالم مولی حذیفه زنده بودند یکی از آنها را بخلافت انتخاب میکرد و عثمان نوشته بود که عبدالرحمن عوف جانشین باشد (2) و معاویه که باید بعد از عثمان خلیفه شود. (3)

این مسئله بسیار خارق العاده و شگفت انگیز در جهت انتخاب علی رخ داد که نه بوصیت عثمان کنار زده شود و نه به انتخاب وصیتی یا شورائی تعیین گردد بلکه انتخابی را که خدا کرده شایسته گردد تا مردم با ازدحام و سبقت از یکدیگر آنرا استقبال نمایند.

و در تأیید این مطلب آنکه:

این چگونه خلافت الهی و رسول اللهی است عمری که خود در انتخاب ابابکر همه کاره بود بیاید انتخابات ابابکر را فلته بنامد و عبدالرحمن عوفی که خود عثمان را برگزیده از انتخاب عثمان بخلافت اظهار تأسف نماید. (4)

تعجب بسیار اینجاست که عبدالله بن زبیر هم ادعا داشت عثمان به جانشین شدن وی وصیت کرده است. (5)

1- 274 الامام علی
2- 147 عایشه همسر پیغمبر
3- 383 اجتهاد در برابر نص
4- 147 عایشه همسر پیغمبر
5- 50 جلد سوم الامام علی ترجمه آقای سید محمد مهدی جعفری

و بعد از عثمان طلحه و زبیر هر کدام خلافت را حق خود میدانستند و عایشه نیز طلحه را می دید که پس از عثمان بخلافت رسیده است.

یعنی امر خلافت بین ابابکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر و عبدالله زبیر و عبدالرحمن عوف و مروان حکم و معاویه و ابوعبیده جراح و سالم (1) در نیم قرن اول تاریخ اسلام مورد استدعا بود که برخی به آن رسیده و برخی نرسیدند.

و بنا بر گفته آقای عبدالفتاح عبدالمقصود در کاروانی که عایشه سر کرده سپاهی بود: «هدف دسته جمعیشان گرفتن خلافت از دست پسر ابیطالب بود و هدف هر یک از آنان به تنهائی، اختصاص دادن آن بخودش بود نه دیگری».

تنها سؤالی که اینجا وارد است ارتباط و چگونگی خلافت بین تمام افراد نامبرده با نبی گرامی است که میخواهند خود را جانشین حضرتش معرفی نمایند و آیا ارتباط بین عایشه و ابابکر و عمر و طلحه و زبیر بیشتر باور کردنی بود که پس از رحلت موجودیت داشت یا ارتباط بین پیامبر و ائمه.

ادعاهائی که عبدالله زبیر، طلحه، زبیر، عبدالرحمن عوف، ابابکر، عمر، عثمان و ... برای خلافت داشتند آیا برای خدائی بودن عملشان و انتخاب کردن و انتخاب شدنشان دلیلی بشمار میرفت و آیا نشانی از حقیقت بودن جانشینی کسانی بود که بخلافت رسیدند؟ یا آنکه تنها علی می تواند جانشین باشد در حالیکه بقول جورج جورداق شخصی

1- سالم را توجه فرمائید که از قریش نبود.

است که مجموعه ای از تضاد میباشد.

کسی که بازوی ستبر و مغز قهرمانی دارد کمتر میتواند اعلم باشد و آنکه اعلم زمان است کمتر می تواند از دلاوران باشد.

شخصی که در راه خدا پیش تاز پهلوانان است و با هر نوبت فرود آمدن ذوالفقارش کفرشکنی مجددی مشاهده می شود چگونه می تواند در برابر اشک یتیمی بدون تاب و توان دیده شود.

آن علی که بابن عباس گفت بخدا قسم این کفش را (که وصله می کرد) از حکومت کردن بر شما دوست تر دارم مگر آنکه حقیرا اقامه کنم یا باطلی را از میان بردارم در موارد لزوم بسیار دور اندیش و استوار به ارزشمندی مینگریست.

آری در تمام نیم قرن مورد بحث تنها علی بود که میفرمود جانشین رسول الله است و از طرف حضرت ایشان تعیین شده است و بقیه چنین ادعائی نداشتند، حتی ابابکر که در سقیفه با تمام قدرت تلاش انتخاباتی می نمود در رأس همه سخنان تبلیغاتش منا امیر و منکم وزیر قرار داشت که همه امیرالمؤمنین های پیرو ابابکر تا زمان خلفای عباسی بدون وزیر ماندند.

قرآن و تورات

یک تفاوت قرآن با هر کتاب آسمانی دیگر این است که قرآن کلمات خداست و بقیه کلمات پیامبر خدا (به استثنای آنچه بدروغ به

پیامبر مربوطه بسته اند.

(مثلا در تورات آمده که حضرت موسی چگونه کفن و دفن شد و این ممکن نیست از خود پیامبر باشد و مطالب بسیار دیگر.)

یعنی قرآن کلمات خداست و احادیث کلمات پیامبر و بقیه کتابهای آسمانی برابر حدیث اند، هیچ کتابی همه از طرف خدا بپیامبرش خطاب نمی شود بلکه همه می گویند چنین و چنان کنید یعنی در قرآن خدا به محمد می فرماید و در کتابهای دیگر پیامبر بمردم و این مسئله بحدی جالب است که حتی اعلام رسالت جهانیش را پروردگار بصورت دستور «یا ایها الرسول» نازل می فرماید.

با توجه به اینکه خدا بمحمد و محمد به مردم حرف زد ان الرجل لیهجر با حسبنا کتاب الله در مغایرت کلی است.

زیرا رجل گفتن بمحمدی که یا ایها الرسول حسبنا کتاب الله است اشتباه کلی میباشد و لیهجر برای کسی که طرف سخن خدا بوده است غلط می باشد و بدون شک عمر در حالت «لیهجر» را به نبی گرامی نسبت داد.

و نکند خدای ناکرده از لیهجری که عمر بپیامبر گفت ناراحت نشدید اما اینک که «پزشک سقیفه» نویسنده آنرا بعمر نسبت داد ناراحت شدید و خواهید گفت پزشک سقیفه هم در «لیهجر» است!

اریک فروم گوید:

«غرض از همسازی، توانائی شخصی در انطباق کردار خود با اکثریت افراد فرهنگ خویش است از این نظر آن دسته از الگوهای رایج کرداری که مورد تأیید اجتماع و فرهنگ است ملاک سلامت دماغی فکری بشمار خواهد رفت ....

روشن است که مداوای مبنی بر همسازی نمیتواند هیچگونه کار کرد دینی داشته باشد ... فرد «همساز شده» که حقیقت، رهنمون او در زندگی نیست و قلبش از عشق خالی است فقط در مقابل ناراحتیهای آشکار مضمون است، اگر کار، او را سرگرم نکند ناگزیر از روی آوردن به راههای فرار متعددی است که فرهنگ ها جهت حمایت فرد در برابر تجربه وحشت آور تنهایی و مشاهده دامنه بیچارگی و حقارت نفس او عرضه می کند. (1)

1- 91 روانکاوی و دین.

ص: 551

وقتی عمر از کعب الاحبار درباره جانشینی علی می پرسد و کعب الاحبار عدم صلاحیت علی را بعلت «غیر ممکن بودن همساز شدن» علی پیش می کشد آیا این معنی را نمیدهد که عمر «همساز شده» بوده است؟

اگر جواب منفی است چرا آنهمه اجتهاد در برابر نص از عمر دیده شد/

اینکه می گویند عمر متعه را حرام کرد به این علت که کنیزان رومی و ایرانی زیادی وارد مدینه می شدند و در اثر آزاد بودن متعه بزودی جمعیت رقم سرسام آوری را نشان میداد آیا نوعی توجه نمائی و «همساز شدن» با فرهنگ نبود؟

مقام عمر بالاتر از خلافت

سالهای اخیر گاراژهای بزرگی دیده می شود که مرتب ماشینها در آن جابجا می شوند و وقتی به تهران می آیم گویا تهران را گاراژ ایران می بینم.

کسی که مرتب در یک بعد زندگی تلاش دارد و آنهم شیک پوشی است یک جالباسی ارزنده ای بیش نیست.

کسیکه ارزش نیروهای او قابل استفاده برای جامعه نیست و نمیتواند حتی اعتلای روحی برای خود شخص بوجود آورد بلکه خود را برای قابلیت بفروش رفتن و چندی و چگونگی ان برآورده مینماید فقط کالائی است که به بازار جامعه عرضه می شود تا در برابر مساعدترین

و گرانترین فروشها قرار گیرد.

گویا اینگونه انسانها خود را در ویترینهای اقبال طبقه بندی شده چیده اند تا هر کدام بیشترین قیمت را بخود اختصاص دهند.

در اول جلد 14 که مربوط بورزش و نظر اسلام نسبت بورزش است این رباعی را آورده.

گر در طلب جوهر کانی کانی***ور در پی عمر جاودانی جانی

من فاش کنم حقیقت مطلب را***هرچیز که در جستن آنی آنی

گفتم اگر همه در فکر ورزشی تو عضله ای اگر فکر سکسی تو عورتی و اینک اگر فکر وجه و دریافت داشتنی تو کالائی.

کتاب اجتهاد در مقابل نص مواردی چند را که عمر و ابابکر و عثمان و عایشه در برابر نص اجتهاد کرده اند نشان داده است که عمر رقم درشت تری دارد.

آیا پس از قبول نبوت و ادعای بخلافت پس از نبوت مفتخر شدن قبول این معنی نیست که اصالت در نص های وارده است و خلیفه مأمور نگهداری و پاس و گرامی داشتن آنهاست و اگر در برابر «خلافت به عنوان جانشینی نبوت» اجتهادی شد آیا این معنی را نمیدهد که قابلیت فروش نص و استعداد دریافت اجتهاد مقام خلافت را جانشین نبوت میسازد و خلیفه ای که در برابر نص اجتهاد میکند خود نبوت کرده است؟!

حال که مطلب به اینجا رسیده است سؤالی دیگر پیش می آید یعنی حال که مطلب به اینجا رسیده هدفهائی که ریشه سوداگرانه دارد و میتوان در ظل عنایت آن به جاه و مقام و تمکن رسید آیا موفقیتی است.

اگر به چنین هدف رسیدن و موفقیت و بالاترین ارزرشها پذیرفته شود جای حقیقت و عدالت و محبت در کجای پذیرش های موفقیت آمیز است؟

از اینقرار کسیکه موفقیت را بالاترین ارزشها میداند حقیقت و عدالت را با آنکه مدعی داشتنش است بی ارزش حساب کرده است و در حالیکه مقام و تمکن را میپرستد خیال میکند به حق پرستی مشغول است و این مقام پستی یا تمکن پرستی و هرگونه پرستشی که در برابر حق پرستی قرار گیرد چیزی جز نوعی بت پرستی نیست.

بت پرستی یعنی شخصی یا چیزی را که در اختیار خود فرد یا در اختیار اجتماع است که آن فرد از جمل آنهاست قرار داده شود یا در اختیار داشتن آنها بتوان به میل خود یا جامعه خود قانون وضع کرد قانونی که سودمندانه است و امیال و هوا و هوسها را پاسخ مثبت میدهد.

بت از خرما یا سنک یا هر چیز دیگر که صامت و ساکت سمبل تشریفاتی قوانین مسلکی است و هیچگونه مداخله نخواهد داشت و بت از شخصی بهر نوع و جنسی که تسلیم افکار عمومی است و در برابر

خواست مردم آنچه سودمندانه است و امیال را پاسخ مثبت میدهد ساکت و صامت میباشد و هیچگونه فرقی نمیکند اگر بجای آن چیز یا آن دو شخص هر چیزی که غیر خدا قرار داده شود از تورات و انجیل و قرآن.

فقط پیامبران را نمیتوان تا زمانی که کلامشان نافذ است و غیر از توحید چیزی ندارند از آنها بت ساخت مگر آنکه بعد از رحلتشان از انها نیز با تحریف کلماتشان بت بسازند اما تا زنده اند و کلماتشان نافذ و حاکم است نمیتوان آنها را بجای بت پذیرفت و خود هر چه دلخواه است وضع کرد و در برابر نص اجتهاد کرد و اجتهاد در برابر نص جز زباندار بستن و بی زبان آزاد گذاردن چیزی نیست.

و ان الرجل لیهجر حسبنا کتاب الله و پیامبر را برداشتن و کتاب خدا را پذیرفتن آیا میتواند نسبتی با بت پرستی داشته باشد که قرآن بتی باشد که امکان اجتهاد در برابر نص را نمیتواند طرد کند.

«آیا کافی شناختن قرآن، گرایشی ویژه، و خدا ساختن قرآن نیست؟ اگر نیست محلی برای پیغمبر خدا سراغ گیرید! زیرا حسبنا کتاب الله درست است نه حسبنا کتاب الله».

اشتباه علی نبود!

دیگر به اندازه کای متوجه شده ایم که اگر علی جسد مبارک حضرت را رها میکرد و به فعالیت های انتخاباتی میپرداخت یا در صورتیکه در همان خانه دست دراز شده عباس را میگرفت و به وی پاسخ مثبت

میداد و بیعت میکرد دچار اشتباه بود که میتوانست تاریخ عصر با نیازمندی به تجزیه و تحلیلی از اقدام حضرت این سؤال را پیش آورد که:

مگر علی خود باور نداشت که جانشین پیامبر است و مگر باور نداشت که نبی گرامی این مطلب را بارها بمردم رساندند و آیاتی از قرآن نیز گویای این حقیقت است و در رأس همه آیه انما ولیکم الله و رسوله ... که نمیتوان ولی دیگری را جز علی سراغ گرفت که با مفاد آیه مطابقت نماید.

تعیین خلیفه و امام با خداست

در جلد بیست و چهار درباره سازگاری دین و دانش بحث مختصری آوردم اما روانکاو معروف اریک فروم نظری دارد که با این کتاب که محتویاتش جنبه های روانی مطالب است سازگاری بیشتری دارد.

«جنبه های متعدد دین از اینقرار است: جنبه عملی، علمی - جادوئی - جنبه آئینی و شعائری و جنبه معنی شناسی. مقصود من از جنبه عملی احساس و ایمان دینی است.

اصل مشترک در تعالیم بنیان گذاردن کلیه ادیان بزرگ شرق و غرب اصلی است که در کانون آن عالیترین هدف زندگی علاقه به روح انسان و گشایش نیروی عشق و خرد قرار دارد.

روانکاوی نه تنها به هیچ وجه خطری برای این هدف بشمار

نمیرود، بلکه بعکس میتواند کمک فراوانی به تحقیق آن بنماید، این هدف از جانب هیچ علم دیگری هم تهدید نمیشود.

تصور کردنی نیست که کشفی از کشفیات علوم طبیعی خطری برای طرز فکر دینی بوجود آورده باشد. برخلاف آگاهی بیشتر از طبیعت جهانی که در آن زندگی میکنیم فقط به افزایش اعتماد به نفس و تواضع ما کمک مینماید.

در مورد علوم اجتماعی نیز باید گفت که دانش فزاینده آنها در باره طبیعت انسان و قوانین حاکم بر حیات او بیشتر به توسعه و رشد طرز فکر دینی کمک میکند تا به مخاطره افکندن آن.

خطری که اصول دینی را تهدید میکند از ناحیه علوم نیست بلکه از جانب اعمال و کارهای عمده ما در زندگی روزمره است. انسان از جستجوی هدف متعالی زندگی در خویشتن دست کشیده و خود را بصورت ابزاری جهت خدمت به ماشین اقتصادی مصنوع خود در آورده است او بیشتر به کار آنی و موفقیت علاقمند است تا خوشبختی و رشد روحی.

به عباردت دقیقتر جهت گیری ای که بیشتر از همه اصول دین را به مخاطره افکند همان چیزی است که آنرا جهت گیری سوداگرانه انسان نامیده ایم».

در اینجا اریک فروم از انسان سوداگر که خود را بصورت ماشینیسم و کالائی در آورده بحث مینماید و شخصیت او را به تصور خودش بسته به قابلیت فروش رفتن او میداند و باز ادامه میدهد.

«آنچه واقعاً اصول دینی را تهدید مینماید نه روانشناسی است و نه هیچ علم دیگر بلکه بیگانگی انسان از خود و از دیگران و بی تفاوتی وی نسبت بخویشتن و اطرافیان است که ریشه های آن در تمامی فرهنگ غیر دینی ما قرار دارد.»

ملاحظه فرمودید که آنچه را علم قطعی و مسلم دارد با دین حقیقی ناسازگاری ندارد و این بدان معنی است که اگر کارهای آدمی از روی علم باشد دینی است و از جانب خداست و اگر غیر علمی باشد از طرف خودش میباشد و این را ذات مقدس پروردگار فرموده است «ما اصابک من حسنه فمن الله و ما اصابک من سیئه فمن نفسک».

و سؤالی که در برابر این آیه شریفه (هر چه از خوبیها بتو رسد از خداست و هر چه از بدیها بتو رسد از خودت است) طرح میشود انتخابات سقیفه و انتخاب شدن ابابکر است که آیا از روی علم انجام گرفت یا نه.

اگر از روی علم انجام گرفت چرا ابابکر و عمر آنرا «فلته» خواندند و جنبه غیر دینی به آن دادند؟

اگر از روی علم انجام گرفت چرا انجامش دادند تا مجبور شوند آنرا «فلته بخوانند» و باور کنید که باید خلیفه از طرف خدا معین شود؟

اقرار عمر به اینکه خلیفه باید از طرف خدا معین شود

همانگونه که اول کتاب آوردم قرار بر این است از عمر رفتار شناسی شود آنهم فقط درباره چند جمله ای که در کتابهای معتبر اهل تسنن آورده شده است و اگر غیر از این بود بیشتر از این درباره عمر معطل می ماندم و یکی از حرفهای عمر این بود.

چون وارد سقیفه شد و انصار را دید که در تلاشند تا خلیفه ای معین نمایند اشتباهشان را به آنها تذکر داده گفت:

آیا فراموشی کرده اید که نبی گرامی فرمودند الائمه بعدی من قریش (پیشوایان بعد از من از قریشند) و شما اهل مدینه اید و ارتباطی با قریش ندارید که آنها هم اهل مکه اند و انصار چون چنین شنیدند سست شدند.

الائمه بعدی من قریش یا الائمه من قریش که عمر گفت از قول

نبی گرامی است با این سخن که باید مردم ائمه تعیین کنند مغایرت دارد!

«چطور یک مرتبه تعیین ائمه بعهده محمد است میفرماید از قریش اند و نوبت دیگر ائمه را باید مردم سقیفه معین نمایند آیا کدام درست است»؟

بعلاوه بارها آوردم که چطور شد در ظرف چند ساعت ان الرجل لیهجر - سخنش شیرین شد و الائمه من قریش که به نفع انتخاباتی آنها بود بیان گردید.

و اگر از عایشه نقل شده که پیامبر جانشین تعیین نکردند واگر می کردند ابابکر بود و بعد عمر و سپس ابوعبیده (حدیث قبل از مرگ ابوعبیده جعل شده است) چرا پیامبر تعیین کردند که از قریشند و چرا ابابکر دست عمر را گرفت و گفت من به یکی از شما دو نفر (عمر و ابوعبیده) بیعت میکنم؟

بدون شک همانگونه که علی حق نداشت دست بیعت به عباس بدهد و نداد ابوبکر هم اگر همانگونه که عایشه گفت و می بایست اولین خلیفه باشد چه حقی داشت دست بیعت بسوی آن دو نفر دراز کند؟

برای مزید اطلاع خواهشمند است این سه فرمایش رسول الله را کنار یکدیگر بگذارید و بهفمید الائمه من قریش یعنی چه؟

«قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: من مات و لم یعرف امام زمانه مات میته الجاهلیه» (1)

1- به الغدیر و عبقات و ... مراجعه شود.

توجه فرمائید که امام زمانه یعنی الائمه زیرا زمان هر کس باید امامی بوده باشد و آیا انتخابات سقیفه و خلفائی که فرزندان سقیفه اند همین امامانند که عدم معرفت نسبت بآنها مرک در حال شرک را دارد؟!!

«قال رسول الله صلی الله علیه و آله: الائمه من قریش»

«قال رسول الله صلی الله علیه و آله .... علی ابو الائمه الطاهرین (علی پدر ائمه طاهرین است) (1)

آیا ائمه طاهرین خلفای متولد شده از سقیفه تا پایان هفت قرنند؟!

ان الرجل لیهجر حسبنا کتاب الله تعبیری از آیات قرآن

درک محضر حضرت آیه الله حاج شیخ حسین لنکرانی اواخر چاپ این جلد دست داد سخن از «مظلومی گمشده در سقیفه» شد از مطالب ارزنده ایشان استفاده نمودم و از جمله قسمت اخیر از ایشان است.

«و اذا قیل لهم تعالوا الی ما انزل الله و الی الرسول قالوا حسبنا ما وجدنا علیه آبائنا او لو کان آباؤهم لا یعلمون شیئاً و لا یهتدون» (103 سوره المائده).

1- وفاء الوفاء فی تاریخ مدینه المصطفی که اخیراً در کشور سعودی چاپ شده است.

«و اذا قیل لهم تعالوا الی ما نزل الیه و الی الرسول رأیت المنافقین یصدون عنک صدودا» (64 النساء)

در آیه اول کلمه حسبنا بکار رفته است و کسانی آنرا بکار برده اند که بآنها گفته میشود بیائید بسوی آنچه خدا فرستاده و گیرنده اش رسول اوست و بیائید بسوی رسولش تا به علو و بزرگی برسید میگویند حسبنا (ما را کافی است) آنچه نزد پدران ما بوده است.

در ایه دوم میفرماید وقتی همان سخن به آنها گفته شود که بیائید بسوی خدا و بسوی رسول خدا یعنی پیامبرش که کتاب بر او فرستاده شده است تو ای پیامبر می بینی منافقین را که مخصوصاً مانع ارتباط با تو میشوند.

در اینجا نمیفرماید که منافقین مانع ارتباط باکتاب خدا و تو میشوند بلکه میفرماید مانع ارتباط با تو میشوند.

(توجه باین نکته بفرمائید که مورد مخصص نیست و این شرح سبک حیله و نیرنک منافقین است که مینمایند؟ یؤمنون ببعض و یکفرون ببعض هم هست در صورتیکه مقصود از یؤمنون اظهار ایمان است و پیاده کردن صفت منافقین میباشد)

از اینقرار حسبنا در برابر آنچه خدا نازل فرموده همان قطع ارتباط و کنار گذاشتن نبی گرامی است.

و همانکه اول گفتم زباندار را بستن و بی زبان را بدلخواه گرفتن و اینجا هویت گوینده حسبنا کتاب الله و صفاً به تصریح قرآن روشن میشود.

مهدور الدم کیست؟

برادران سنی ما میگویند خلیفه از طرف مردم معین میشود و هیچگونه ارتباطی با آسمانی بودن خلافت وجود ندارد از این لحاظ منکرین خلافت ابابکر و عمر و عثمان از ملیت خارج نشده و در نتیجه نمیتوان گفت مهدور الدم اند.

شیعیان و سنیان در قبول خلافت علی شریکند اما شعیان خلافت را امری آسمانی دانسته و در قبول خلافت انتخابی از طرف مردم حاضر به تسلیم شدن نیستند.

خلافت آسمانی

«هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون» آیه شریفه ای است که برابری علمی بندگان خدا را رد کرده و با آیه شریفه و فوق کل ذی علم علیم تقسیم بندی مینماید و یکی را بر دیگری برتری علمی میدهد.

اگر قرار بود از تمام صحابی که فضیلت علمی آنها بدرجات فوق کل ذی علم علیم تقسیم بندی میگردد و هر یک بر دیگری مرتبت بیشتر علمی دارد در مورد انتخاب جانشین رسول الله پرسیده شود و هر کدام از آنها رائی مخالف دیگری اظهار میداشت آن وقت معلوم میگردید که تعیین جانشینی، آسمانی باید باشد یا بدست مردم انجام گیرد.

عدم موفقیت عمر

عمر در بسیاری از موارد اجتهاد کرد ابابکر و عثمان و عایشه هم کردند اما اجتهاد عمر در برابر نص بیشتر بود که فی الجمله ای از آنها را کتاب اجتهاد در مقابل نص آورده است اما مواردی نیز بوده است که آنها اقدام کرده اند اما توفیقی نیافته اند از جمله:

عمر در زمان اقتدار خلافت خود به مبدء تاریخ هجری که نشانی از روی آوردن نبی گرامی بمدینه و انصار و پشت کردن بمکه و مهاجرین میباشد بدیده ناخشنودی می نگریست.

اول سال مسلمین ماه رمضان بود و در این ماه که اول سال بود لیله القدر قرار داشت و شبی که سرنوشت سال را معین میکرد و در این ماه بود که در دعاهای وارده از طریق شیعه و سنی تقاضاهائی میشود که در ان سال از خدا مسئلت می دارند حج نصیبشان گردد و چنین و چنان شود.

محرم اول سال جاهلیت بود و هشت روز اول برای دید و بازدید و چهار روز بعد جشن و عید بود و معروفترین روزها روز عاشورا که بعدها بمناسبت آنکه سید الشهداء در آن روز بشهادت رسیدند برای شیعیان معروفیت خاصی مربوط بحضرت امام حسین گرفت.

عمر برای اینکه اول سال را محرم سازد موفق گردید ولی برای اینکه مبدء تاریخ را از هجرت به بعثت تبدیل سازد و مکه را جای مدینه یعنی بعثت را جای هجرت بگذارد و این افتخار را از شهر انصار و رقیبان بشهر مهاجران ومولد و موطن خودش باز گرداند چون نامه های نبی گرامی

با تاریخ هجری مشخص بود و تمام صحابی از این فکر اظهار عدم خشنودی نمودند موفق نگردید.

یعنی توجه فرمائید که چگونه عادات قبائل و رسوم قومی با آمدن اسلام غلبه داشته است و نمونه ای از آن:

جناب حذیفه بن نعمان

شکست ایرانیان برای اعراب فوق العادگی داشت و فردوسی پس از ذکر: *ز شیر شتر خوردن و سوسمار* عرب را بجائی رسیده است کار که تاج کیان را کند آرزو* به بهترین وجه جهش آنها را یعنی جهش مردم عصر جاهلیت را به اسلام و بزرگواری آورده است.

تعیین حکومت جهت ایران آنگونه انجام گرفت که مانع از قیام مجدد ایرانیان گردد و ایرانیان که از ستم ساسانیان حتی بکمک مسلمانان که مساوات و آزادی شعارشان بود می شتافتند چنانچه می دیدند اسلام نیز همان برتر داشتن نژادی است بدون شک قیام می کردند چنانچه بعدها با دیدن حکومت و سلطنت و خلافت بجای اسلام پی در پی قیام نمودند.

عمر برای استمالت و جلوگیری از قیام و انقلاب ایرانیان سلمان فارسی و حذیفه بن نعمان ایرانی را بحکومت مدائن برگزید.

ابتداء حذیفه را برگزید و بعد که عمر شد حذیفه با زنی ایرانی ازدواج کرده به او نوشت که وی را طلاق دهد و چون حذیفه حاضر نشد

مجدد نوشت و بالاخره خواهش کرد، در آخر سرنوشت بجان من (لعمری) او را طلاق بده و نداد عزلش کرد و سلمان را فرستاد و به او نوشت که اشتباهات حذیفه را تحقیق کرده برای وی بنویسد (پرونده سازی کند) که سلمان با اندرز و نصیحت پاسخ جالبی بعمر داد و خاموشش ساخت. (1)

یعنی اسلام که برتری را فقط به تقوا متذکر است و سید قریشی گناهکار را جهنمی و برده حبشی متقی را بهشتی معرفی مینماید بلافاصله پس از عمر کارش بجائی رسید که جهت یکی از صحابی بزرگ رسول خدا بخاطر ازدواج با یک بانوی ایرانی دستور پرونده سازی می دهد.

خلیفه معاویه بن ابی سفیان

معاویه نیز همانند جناب حذیفه از جمله صحابی بود که عمر وی را حکومت شام داد و طولی نکشید اوضاع پر زرق و برق دربار معاویه بگوش عمر رسیده گفت معاویه کسری العرب - معاویه کسرای عرب است.

(همانند پادشاهان ساسانی که آنها را کسری میگفتند و با فتح مدائن تجملات و کاخها و فوق العادگیهای آنها را دیدند و اینک معاویه همانند کسرای عجم شده به او کسرای عرب گفته میشود.)

1- مکاتیب عمر

شیخ الاسلام ترکیه در کتابش (1) می نویسد: اگر روزی روافض انتقاد کنند که عزل معاویه برای عمر آسانتر از این بوده است که گربه اش را از خانه خارج سازد و چرا پس از یقین به اینکه معاویه کسرای عرب شده او را عزل نکرده، چه جواب می توان داد.

و نویسنده این کتاب جواب دارد که: عمر زمینه فراهم میکرده است کما اینکه هنگام تشکیل شورای شمشیری اندرز داد که کار شورا بسهولت انجام گیرد که در غیر اینصورت معاویه بخلافت خواهد رسید. (2)

معاویه هم جبران بزرگ منشی های عمر را کرد و در جواب نامه ای که محمد بن ابی بکر به او نوشت و با معرفی حضرت علی به وی اندرز داد گفت همین پدرت ابابکر و فاروقش عمر بودند که علی را کنار زدند و در جلد قبل با ذکر مأخذ و مصدر آنرا آوردم.

شخصیت دوم اسلام

چون به «لا اقسم بهذا البلد و انت حل بهذا البلد و والد و ما ولد» میرسیم در کمال وضوع می بینیم سوگندی که به سه کس خورده است پیغمبر و پدری که فرزندی از آن پدر تولید شه و سیاق نشان میدهد که انت

1- قاضی بهلول بهجت افندی - محاکمه در تاریخ آل محمد
2- جلد اول ابن ابی الحدید 187

حل بهذا البلد شامل آن پدر و پسر هم میشود و انت محمد و والد را ابوطالب و ولد علی را می شناسیم.

«و السماء و ما بینها و الارض و ما طحیها و نفس و ما سویها» یعنی زمین و شرایط و قوانینی که آنرا طاحونه وار کرد و آسمان و قوانین و شرائطی که بنیانش نهاد و نفس و قوانین و شرائطی که آنرا با جزئیاتش هماهنک و کامل ساخت یعنی شرائط و قوانین بزرگتر از خود آفرینش است و آنچه زمین را میچرخاند مهمتر از زمین و آنچه جزئیات نفس را هماهنک ساخته بزرگتر از نفس است.

و اگر بجای «ما» کلمه «من» آورده بود مقصود آفریدگار بود و اینک «ما» مقصود قوانین و شرائط است (البته در قرآن «من» در مورد خودش خدا زیاد آورده است.)

در آیهٔ ذکر شده هم سوگند بمکه که محمد در آن است و ابوطالب و آنچنان پسری که آورده است.

همیشه بپدری که پسرش در نهایت کمال و فوق العادگی است می گویند این چی است که پس انداختی؟! و اینجا هم می فرماید پدر و آنچه تولید کرده است و چون حل بهذا البلد شامل هر سه نفری میشود که در این آیات شریفه ردیف آمده اند هنگام نزول شخصیت اول اسلام محمد دوم علی و سوم ابوطالب شناخته می شود.

ابوطالب و عمر

ما شیعیان هرگز اسلام را بدو دسته مذهبی شیعه و سنی قابل تقسیم نمیدانیم زیرا اختلاف نژادی است نه مذهبی و انترناسیونال آسمانی محمد به ناسیونالیسم تبدیل شد و این کار را کرد و رفتار خلفا را با غیر عرب آنقدر نوشته و خوانده ایم که تکرارش لازم نیست و با آنکه قرآن انما المؤمنون اخوه و ان اکرمکم عندالله اتقیکم دارد به غیر عرب موالی نام نهادند و اسلام را حتی در زمان نبی گرامی گرفتار ناسیونالیسم عرب بویژه قریش میدانیم بحدی که میگوئیم:

طرز حرف زدن نبی گرامی با انصار آنگونه بود که با طرز حرف زدنشان با مهاجرین فرق داشت و عده ای از مهاجرین که اطراف ابابکر را گرفتند و بخلافت با وی بیعت کردند و بعد پشیمان شدند گرفتار ناسیونال بودند عدالت علی را تحمل نکردند اما قتل عام حجاج را تحمل کردند.

و اینها نمونه گرفتاری آنها به ناسیونالیسم شیطانی بود بعوض آنکه تسلیم انترناسیونالیسم آسمانی باشند.

حتی می توان گفت افتضاحی که یزید در مدینه ببار آورد وزن و دختر آنان را بر لشگریان حلال کرد انتقامی بود که از انصار میگرفت که در برابر پدر بزرگش ابوسفیان انجام داده ودشمن ابوسفیان حضرت محمد را بمدینه پناه دادند و مساعدت کردند و برای شما اوردم که معاویه گفت تا نام محمد در اذان گفته می شود و آنرا از بین نبرم آرام ندارم.

هنوز هم برخی از جانشینان نامبردگان پیامبر و حتی ابابکر و عمرشان

را در برابر ناسیونالیست شیطانی بسر میبرند.

سعد وقاص در جنک جلولا گرفتار شد هاشم نامی را برای اخذ دستور بمدینه نزد عمر فرستاد در آنجا رأی داده شد که بمسجد النبی بروند و برای مسلمانان دعا کنند.

اما حضرت علی فرمود ای عمر مگر پیامبر خدا را دیدی که در جنگها چنین کند ....

عمر گفت خدا رحمت کند ابوطالب را که چنین پسری دارد.

من نمی دانم عمر که حق ندارد برای غیر مسلمان طلب رحمت کند اشتباه کرده یا برخی از پیروانش که هم اکنون اصرار دارند ابوطالب راکافر معرفی نمایند و اگر دقت شود هر جا یهود بیشتر نفوذ دارد بکفر ابوطالب نزدیکترند.

پادشاهان ایران

خدا رحمت کند پادشاهانی را که مروج شیعه بودند و این افتخاری است برای آنها که شخص اول کشور مسلمانانی باشند که علاوه بر ایمان به مفاد آیه شریفه ان اکرمکم عندالله اتقیکم عامل نیز بودند.

ما وقتی بکتابهای برادران سنی خود مراجعه می کنیم و می بینیم نوشته اند که رسول الله بمردم می فرمود «بورو اولادکم بحب علی» (فرزندان خود را بدوستی علی آزمایش کنید) تعجب می کنیم.

و تعجب بیشتر مادر این است که این جمله معروف میان مسلمانان چه شیعه چه سنی آنقدر رایج بوده که همه میگفتند اسلام فرزندان خود را با حب علی امتحان میکردیم (انا نبور اولادنا بحب علی) و آنقدر رایج بود که حتی در کتابهای لغت هم ذیل کلمه «بور» جمله مذکور امده است.

و برخی لغت نامه ها زیر کلمه «تبیار» علاوه بر ذکر جمله انانبور اولادنا بحب علی بقیه آنرا نیز همانند کتابهایشان (اسن المطالب فی مناقب علی بن ابیطالب و ...) نوشته اند که علی را دوست ندارد مگر حلال زاده و دشمن ندارد مگر حرام زاده.

و اینجا قدر پادشاهان مروج شیعه شناخته میشود و نیز قدر کسانی چون غزالی که چون از او میخواهند دعای مؤثری بعد از نماز را نام ببرد میگوید دعاها در صحاح بسیار آمده است باید از آنجا یاد گرفت.

و هم چنین از طریق اهل البیت دعاهای نیکو بسیار آمده است از آنجا طلب میکن و این دعاها را بعد از نماز میخوان علی الخصوص از عقب نمازها که بخواندن آنها ثوابها یابی.

و یکی از آنهاست اللهم انی اسئلک من النعمه تمامها و .... (1)

خوب دقت فرمائید که از ترس کشته شدن میفرماید دعاها در صحاح بسیار امده است باید از آنجا یاد گرفت ولی دعاهای نیکو را توجه فرمائید که از اهل البیت معرفی کرده و حتی دستور بخواندن.

1- مکاتیب فارسی غزالی بنام فضائل الانام مسائل حجه الاسلام از آقای عباس اقبال.

و خدا رحمت کند جناب حذیفه را چون حضرت علی به خلافت رسید و وی را در ولایتمداری ابقا فرمود حذیفه پس از نماز نامه حضرت را خواند و بعد خطبه ای ایراد کرد و چون بنام حضرت رسید گفت امیرالمؤمنین حقاً حقا و ....

جوانی از انصار شمشیر کشید وگفت ای حذیفه تو صحابی بزرگ رسول خدائی، این حقا حقا چه بود (1)

من نمیدانم چرا کسانی چون جار الله زمخشری و ... در تفاسیر خود هر جا آیه ای مربوط به حضرت علی است ذکر میکنند یا فلان مفسر بزرک و .... اما مفسری که زیر سایه قرآن به حفاظت درآمده با آنکه مفسرین بزرگ به اتفاق آراء در ذیل آیات .... انتساب و شان نزولش را درباره علی متذکر ندوی حتی نامی نیاورده اما در کنار آیه لا تقربوا الصلوه و انتم سکاری با آنکه خود را در تفسیرش دشمن صهیونیسم معرفی نموده بحضرت علی آنچنان گفته است که میخواهند (2)

و لذا من که نویسنده این کتابم و بسیاری از رجال شیعه که من شاگرد علمی آنهایم بر این عقیده ایم که علمای تسنن یا شیعه اند یا از خط خارجند و از آنها که جرئت بیشتری داشته اند (غزالی و ....) آنچنان یادگار بجای گذارده اند که میتوان شیعی بود نشان را قطعی

1- مکاتیب الائمه منتشر شده بوسیله کتابخانه وزیری یزد در حرف حذیفه.
2- که شیعیان چند مجلس ترحیم برای وی گرفتند.

دانست و بعدیها سعی کرده اند که افق سیاست حکومت و اقتضاآت زمان را منظور دارند و در ضمن تراوشات وجدانی نیز داشته اند.

مقام علی

درباره مذهب نیز در جلد 22 بحث شد و آوردم که پیدایش ان از روی ترس نبوده و روان کاوان نیز در این باره مسائلی دارند (1)

«انسان جهه مقابله با طبیعت فرضیاتی درباره آن وضع و اعمال ویژه ای را ابداع مینمود که بصورت جزئی از مذهب او در می آمد. من این جنبه از دین را جنبه علمی - جادوئی نامیده ام زیرا در کار شناخت طبیعت بمنظور توسعه شیوه ها و طرق دست کاری موفقیت آمیز آن با علم سهیم بوده است.

تا زمانیکه دانش انسان از طبیعت و توانائی او در کنترل آن توسعه ناچیزی داشت این جنبه از دین ضرورتاً جزء بسیار مهمی از افکار او را تشکیل میداد.

هنگامی که حرکت ستارگان، رشد درختها، جاری شدن سیل رعد و برق و زمین لرزه را مشاهده می کرد و به حیرت می افتاد شروع به ابداع فرضیاتی می نمود که حوادث فوق را با قیاس با تجربیات انسانی او توجیه و تبیین نماید.

.... اگر احتیاج به باران داشت، محصول بهتری میخواست از

1- اریک فروم روانکاوی و دین 124.

سیلها و زمین لرزه ها میترسید آنها را به خدایانی که آنها را مسئول این رویدادها می پنداشت متوسل می گشت.

در واقع با مطالعه سرگذشت دین می توان به میزان توسعه علم و فن در دوره های مختلف تاریخی پی برد انسان برای پاسخ گوئی بآن دسته از نیازهای عملی که خود قادر نبود به گونه شایسته آنها را برطرف کند به خدایان روی می آورد. ارضاء آندسته از نیازمندیهائی که برایشان دعانمی کرد دیگر در حیطه قدرتش بود.

انسان هر چه بیشتر طبیعت را بشناسد و بر آن مسلط شود احتیاج کمتری دارد که از دین بعنوان یک توجیه علمی و وسیله ای جادوئی برای تسلط بر طبیعت استفاده نماید ....

هر چه پیشرفت علوم و فنون فراتر رود کمتر احتیاج خواهیم داشت وظیفه ای برای دین قائل شویم که فقط بر حسب موازین تاریخی دینی است، نه برحسب تجربه دینی.

ادیان غربی این جنبه علمی - جادوئی را جزء لاینفک نظام خود قرار داده و بدینسان خود را در جهت مخالف پیشرتف مترقیانه اش قرار داده اند.

این حرف در مورد ادیان بزرگ شرق مصداق ندارد در ادیان مزبور همواره این گرایش قابل مشاهده است که آن قسمت از دین که با انسان سر و کار دارد از جنبه هائی که طبیعت را توجیه و تبیین می نمایند کاملا جدا نگاه داشته شود.

اریک فروم قرآن نخوانده بود که می فرماید: «فاذا رکبوا فی

الفلک دعو الله مخلصین له الدین و اذا نجیهم الی البر اذا هم یشرکون» تا آن قسمت از دین را هم که انسان با آن سر و کار دارد از جنبه هائی که طبیعت را توجیه و تبیین می نماید جدا نسازد.

زیرا قرآن، خدا را به اخلاص خواندن، نیز حواله به قطع امید مادی میدهد و این چنین پیوند هستی و انسان را مستحکم می سازد اما برای کسانی اخلاص قائل است که وقتی سوار کشتی شده و در شرف غرق شدنند و از کلیه اسباب و عوالم مادی برای نجات خود مأیوسند مخلصند و چون به ساحل رسیدند باز هم به دعوا الله مخلصین باقی می مانند.

یعنی اگر از ترس دست دادن بدن مادی به مرحله بعد غیر مادی به اخلاص پناه می برند هرگز در برابر خدا و اخلاص به وی جز این تصور ندارند که در دریای آب ناجی کشتی طوفان زده اشان فقط میتواند خدا باشد و در دریای خویشتن نیز خودشان همان کشتی طوفان زده بر اقیانوس هستی افتاده که چند صباحی کشتی بدن را برای نگهداری در این جهان خاکی به آنها داده اند و همیشه در حال دعوا الله مخلصین له الدین اند.

و در اینصورت اگر برای خداست ترس در قاموس شجاعتشان محلی ندارد و به هیچ جنگی پشت نکرده اند و اگر برای خداست در قاموس شجاعت یکی از آنها 25 سال خانه نشینی بعنوان ترس در هم شکستن کشتی اسلام و دعو الله مخلصین میباشد و این مقام علی است.

بار دیگر لیهجر

نبی گرامی خاتم فرمودند قلم و کاغذ بیاورید بنویسم - برخی هم نوشته اند فرمودند قلم و کاغذ بیاورید بگویم بنویسند و پس از آن عمر جمله «ان الرجل لیهجر» را گفت.

آنها که نوشته اند پیامبر فرمودند اکتب (بنویسم) عمر آنرا مدرک کرد و نسبت «لیهجر» به حضرت داد زیرا نبی گرامی هرگز چیزی ننوشته بودند.

در اینجا دو مسئله مطرح است.

نبی گرامی اسلام را از این لحاظ امی گویند که در برابر معلمی زانو نزد تا چیزی بیاموزد اما هم میتوانست بخواند (به اتکاء اقرءهائی که به آنحضرت گفته شده است) و هم میتوانست بنویسد (به اتکاء آنکه می فرماید ولا تخطه بیمینک ... و جلوتر از آن حضرت خط نداشتند).

آری به احترام وحی و قرآن نبی گرامی نباید جز امی بودن معرفی نامه دیگری داشته باشند همانگونه که حضرت علی تا زمانی که رسول الله و گیرنده وحی در قید حیات بودند سلونی قبل ان تفقدونی نگفتند.

و عمر باستناد آنکه نبی گرامی چیزی ننوشته بودند و گفتند میخواهم بنویسم گفت این هذیان گوئی است و اگر حضرت اصرار بر نوشتن میکردند عمر رو به حاضرین میکرد و اصرار حضرت را به اشاره و ایمان به آنها میرساند که دلیل لیهجر بودن است و بالاخره نسبت جنون بحضرت داده میشد.

و دیگر آنکه چنانچه حضرت اصرار میکردند و مینوشتند عمر میگفت دیدید چه کرد؟ کاری برخلاف آنچه 23 سال ادعا داشت.

اگر بگوئیم حضرت فرمودند قلم وکاغذ بیاورید تا بگویم نویسنده فقط همان اشکال لیهجر بودن را داشت اما اگر نبی گرامی فرموده باشند بیاورید خودم بنویسم اهمیت مطلب را میرسانده است که برای تکمیل دین و یادآوری الیوم اکملت لکم دینکم روز غدیرخم نوشتن حضرت هیچگونه بی احترامی نبوده است.

هر چه شده نبی گرامی فرمودند برخیزید برخیزید بروید و اجازه ندادند که حتی نوشته ای در کار آید و نسبت به نوشته نیز نسبتی داده شود که بالاخره به نوشته های قرآنی سرایت کند و مطلب را حضرت قیچی کردند.

شیعه با طنیهچ

تنها شیعه که اساس و ریشه اسلام بوده و حتی سنی خود را از آن منشعب کرده است (بدلیل حدیث ثقلین) هر کس بهر نام و عنوانی دسته جدا کرده و نام اسلام را بر خود نهاده و خود را مسلمان معرفی می نماید بدون شک از سنیان جدا شده است همانگونه که خود سنی تجزیه ای بوده است در اسلام و بعد آنچه منشعب شده دقت شود از سنی تجزیه شده است خواه بنام ریشه ای از سنی یا سنی یا از غیر اسلام حتی همین تصوف.

ابابکر خلیفه است حضرت علی بعبدالله بن مسعود می فرماید که روزها بمسجد النبی برود و معارف اسلامی را بمردم بیاموزد.

ابابکر چنان دستور و چنین اجرائی را دید از علی و صحابی بزرگ ابن مسعود، به ابوموسی اشعری گفت هر روز همان موقع بمسجد بیاید و حلقاتی از مردم درست کند و با طرق خاص و حرکاتی هر دسته به ذکر دسته جمعی بپردازند که بقیه را میتوان از کتب مربوطه مطالعه نمود و با بررسی به اتصال فرقه صوفیان به ابابکر بوسیله ابوموسی اشعری وقوف حاصل نمود. (1)

درجات علمی عمر

نبی گرامی فرمودند علم را سه ارش (درجه - مرتبت) است ازش اول

1- کتاب لیس من الاسلام چاپ مصر 287 نقل از محمد الغزالی

تکبر است (کسی که اندکی میداند تکبر دارد بلکه در استکبار است) ارش دوم تواضع است (علم که بیشتر شد سبب پیدایش تواضع می گردد) سوم می داند که نمی داند.

عمر نسبت بعلی می گفت:

لولا علی لهلک عمر. (1)

علی اقضانا. (2)

انت خیر فتوی. (3)

لولاک لا فتضحنا. (4)

اعوذ بالله من معضله لا علی بها. (5)

هذا (علی) مولای و مولی کل مؤمن فمن لم یکن مولاه فلیس

1- علاوه بر آدرسهای داده شده: مناقب خوارزمی 48- سیره عمر 106- المستدرک جلد اول 457- الفصول المهمه فی معرفه الائمه 18.
2- طبقات ابن سعد جلد 2: 84 و 103.
3- همین کتاب 103.
4- صحیح بخاری 3: 81: سنن ابی داود اول 317 سنن ابن ماجه 2- 296- سنن بیهقی 5: 195- فتوح البلدان 55- الریاض النضره 2: 20- ابن ابی الحدید 2: 201.
5- فرائد السمطین 75 و 149- نور الابصار 89- الصواعق المحرقه 76- الفصول المهمه 18- الاستیعاب 3: 83- اسدالغابه 4: 23.

بمؤمن. (1)

چون ابابکر از حالت غشی بیرون آمد و از وصیت نامه ای که نسبت بخلافت عمر می نوشتند سؤال کرد.

عمر از جمله بر هوش و درایت ابی بکر آفرین و تحسین گفت و از خدا جزای خیر برایش مسئلت نمود و در مقام مقایسه که برای ابابکر در حال نیمه اغما گفت و الله در ابی بکر و نبی گرامی تبدار را مشمول لیهجر دانست.

و در نتیجه عمری که می بایست با گذشت سالها خلافت ابابکر و خودش فوق العاده عالمتر شده باشد و اگر بپیامبر لیهجر میگوید به علی خیلی بدترش را بگوید اما آنچه شش نوعش را دیدید بعلی گفت.

از اینقرار یا باید گفت مدارج علمی طی شده عمر بر عکس آنچه نبی گرامی تقسیم بندی نمودند بوده است یا آنکه بهمان وضع (استکبار تواضع - لولا علی لهلک عمر و میداند که نمی داند) مدارج علمی را طی کرده است و لیهجرش را اشتباه گفته است.

درجات علمی عثمان

اتکای قلم بر رفتارشناسی ابابکر است و بعد عمر و مختصری عایشه و بعد از رفتارشناسی عثمان بنظر لازم نمی آید و وی را شناخته اند و هنوز با کمک تاریخ بیشتر خواهند شناخت همانگونه که هیچگونه بحثی از علم وی نیست و از خودش نیز ادعایی جز چند مورد اجتهاد در

1- شواهد التنزیل 265.

برابر نص بدست نمی آید و در برابر علی نیز لولا علی لهلک عثمان می سرود. (1)

درجات علمی ابابکر

معاویه گفت ذهب الفقه و العلم بموت ابن ابی طالب (2) و عایشه هم خیلی چیزها درباره فضیلت علی گفت حتی زینوا مجالسکم بذکر علی (3) (مجلسهای خود را بیاد و نام علی زینت دهید).

اما ابابکر نسبت بعمر همانست که حضرت صادق فرمود که به تعبیری عمر انگشت کوچک ابابکر هم نمی شود و علتش با رفتارشناسی از وی معلوم خواهد شد و از جمله:

ابابکر خودش هم میدانست چه کار کرده که نزدیک مرگش ای کاش ای کاش می گفت: ای کاش بخانهٔ زهرا کار نداشتم... ای کاش خلافت را نپذیرفته بودم که قبلا بحث شد یا می گفت اقیلونی اقیلونی و لست بخیرکم (از سر العالمین مقاله چهارم) مرا واگذارید که بهترین شما نیستم و در جای دیگر به جای بهترین و خیرکم نام علی را میبرد «علیکم بعلی ابن ابی طالب» (4)

1- زین الفتی فی تفسیر سوره هل اتی از حافظ العاصمی.)
2- الاستیعاب 3: 45- مناقب مغازلی 211.
3- المستدرک من الصحیحین 3: 134.
4- احقاق الحق جلد 4 صفحه 250 نقل از لسان المیزان.

اما عمر با تورات در دست نزد رسول الله می آید حضرت باو میفرمایند یابن الخطاب آیا شک داری (افتهوکون یابن الخطاب) (1)

و ابابکر همیشه با قرآن و بنده آزاد کردن و کمک مالی و اینکه بپیامبر عرض کند ما هم برادران کسانی هستیم که در احد شهید شدند و چرا آنقدر برای آنها دعا می کنید و عزت می فرمائید و حال آنکه برای ما که اسلام آوردیم همانند آنها و جهاد کردیم مثل آنها چنین نمیکنید و حضرت در جوابش بفرمایند شما بعد از من چه خواهید کرد و بعد هم ابابکر گریه ها کند. (2)

در رفتار شناسی ابابکر خواهید دید که گریه ابابکر زیاد دیده میشده است و کسانی که روانشناسی می دانند این مطلب را برای اهمیت وضع ابوبکر در برابر همین عمر اندازه کافی میدانند.

ابابکر لولا علی لهک ابابکر نگفت و اگر معذرت خواهی یا پشیمانی هم داشت از دو قسم خارج نبود یا نزدیک مرگش بود که ارزشی نداشت و توبه با مشاهده مرک قبول نیست یا آنکه معیار و الگو و نمونه کار در سقیفه اش بود که دست دراز کرد و گفت من به یکی از این دو نفر (عمر ابوعبیده) بیعت می کنم و هر دو را در برابر یکدیگر قرار داد و در عین حال که صورت حق بجانبی پیدا کرد کاری نمود که بر آندو راه انتخاب شدن مسدود گردد.

1- قبلا آورده شد.
2- تنویر الهوالک شرح موطا مالک جلد اول 306-307 چاپ جدید.

ابوبکر تنها نبود، دخترش عایشه نیز بود تنها فردی که بقول بسیای از مستشرقین یا نویسندگان آنها جهت پدرش جاسوسی میکرد و اگر ابابکر راضی نبود آیا از نزدیکان حضرت چه کسی از نبی گرامی بخارج خبر میداد بعلاوه آنچه را عایشه از پیامبر درباره علی شنید بدون شک به ابابکر بازگو نمود.

کمتر کتابی است که حاوی مطالب تکراری نباشد اما هیچ نویسنده ای دوست ندارد در مواقع غیر ضروری از آنچه قبلا بیان داشته برای دیگر بار از آن یاد کند و اگر مطلبی تکرار آمد یا بعلت اهمیت موضوع است یا نویسنده میخواهد بهره برداری جدیدی از آن بنماید.

هم اکنون برای چندین بار این مطلب تکرار میشود و مقصود از آن تکرار هم بعلت اهمیت موضوع است و هم می توان بهره برداری جدیدی از آن بنمایم و همه در یک جلد خلاصه آنکه خلفای دیروز یکی از دو اسلحه فوق العاده نیرومند و برنده در دست اسلام - تبعیضات نژادی - را گرفتند و جوانان امروز مشغول گرفتن دیگری - تحریم خمر - از دست اسلام می باشند.

محمد رسول الله بلال حبشی و سلمان فارسی و صهیب رومی را احترام می فرمود و از هر قومی - عرب یا غیر عرب - همه و همه را بدیده

تقوی می نگریست و بر مبنای ان اکرمکم عندالله اتقیکم رفتاری چون اشداء علی الکفار رحماء بینهم داشت.

اما بلافاصله پس از رحلت آن حضرت ابر تیره عادات قومی و رسوم قبایلی جلو رفع تبعیضات نژادی خورشید اسلام حائل گردید و کار بجائی رسید که مردم غیر عرب را مقدم بر نام مسلمانی به آنها نام «موالی» دادند که اشاره به غلام آزاد شده است و حجاج یک پله بالاتر اقدام کرد و از موالیان که مالیات اسلام هم می پرداختند جزیه مسلمانی می گرفت.

در زمان بنی امیه جز عمر بن عبدالعزیز موالیان حق برداشت اسلحه نداشتند از سوار شدن بر اسب و از عرب زن گرفتن ممنوع بودند حتی معاویه بحاکمان ایرانی خود دستور داده بود در ارث به ایرانیان مسلمان حقوق کمتر داده شود در صف اول نماز جماعت ننشنند و پیشنمازی نکنند و مقامهای قضاوت و مرزبانی به آنها داده نشود .... (1)

و این حربه (رفع تبعیضات نژادی) را جانشینان پیامبر اسلام! از اسلام گرفتند و حربهٔ دوم (تحریم خمر) را آیا جوانان مسلمان!؟ خواهند گرفت و این نام حربه را قبلا آوردم که دانشمندان مغرب زمین به دو مسئلهٔ جالب عمر (رفع تبعیضات نژادی و تحریم مشروبات الکل) دار دادند.

پسری یا پدری از خانواده که مشروب خورده وارد منزل میشوند کمی

1- نقل از نشریه دانشکده الهیات مشهد بهارهٔ 3 آقای عبدالخلیل رفاهی.

کسی حق ندارد سفره شان بیندازد آبی بدستشان بدهد و هر کس برای مشروبخورده ای چنین کند بنظر اسلام گناه کرده است و خواندید در جلد هفتم اولین دانشگاه و آخرین پیامبر که علی فرمود اگر قطره ای شراب در چاهی بریزد و از خاک پر شود و بر آن گیاهی بروید و گوسفندی از آن بخورد من از فراورده آن حیوان نخواهم خورد.

اگر علی بزرک و مقبول است سخنش نیز بزرک و پذیرفته است و چون نتوانستیم در ضمن بیان رفتارشناسی عمر مقداری درباره علی از دیدگاه رسالت مطلبی بیاوریم اینک در پایان به اشاره به آنچه نبی گرامی فرمودند با ذکر برخی مأخذ جزئی جبران گذشته می نمائیم. (1)

قبل از همه درودی بفرستیم (اللهم صل علی محمد و آل محمد) و یاد آوریم علاوه بر آنکه در نماز میت می بایست بر محمد و آل محمد صلوات فرستاد و احادیثی در این باره وارد شده است از فرستادن درودی که فقط قسمت اول را دارد و آخر آن یعنی آل محمد از آن برداشته می شود نهی شده است.

و عجیب آنکه یکی از دشمنان سرسخت شیعه در کتابش

1- تمام احادیث را همانگونه که وارد شده است می توان در کتابهای الصحاح من الاثار تألیف آقای شیخ عباس طواری یزدی که دویست حدیث صحیح مورد قبول عامه را دارد و کتاب آئینه هدایت در اثبات ولایت آقای ابراهیم احمد الامینی نجفی و کتاب فضائل امیرالمؤمنین علی که تمام احادیث مربوطه را از مسند امام حنبل دارد از آقای قوام الدین قمی و شنوی.

(الصواعق صفحه 87 آنرا نقل می نماید «لا تصلوا علی الصلوه البتراء فقالوا و ما الصلاه البتراء قال تقولون اللهم صل علی محمد و تمسکون بل قولوا «اللهم صل علی محمد و آل محمد» (فرمودند درودی که میفرستید بدون دنباله نباشد عرض کردند صلوات بدون دنبال چیست فرمودند آنکه گفته شود اللهم صل علی محمد و دیگر چیزی نگویند بلکه باید گفت اللهم صل علی محمد و آل محمد).

حدیث ثقلین نیز که به تواتر رسیده باین صورت نیز نقل شده است (انی تارک فیکم خلیفتین کتاب الله و عترتی اهل بیتی رواه احمد 9: 163).

خطاب به اصحاب فرمودند: شما در راه تنزیل قرآن جنگ کردید و علی در تأویل آن می جنگد (مجمع الزوائد 9: 133 و این کتاب از چندین کتاب نقل کرده است و 40 خصایص نسائی.)

علی امام المتقین و سید المرسلین و ملجا و مرجع است و حب او حب خدا و بغضش بغض خداست (کفایت الطالب 3: 74- فرائد السمطین 63- مقتل الحسین خوارزمی ج اول: 41.)

اول کسی که با پیامبر نماز خواند علی بود (مجمع الزوائد 9: 103 1- خصایص مولانا امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام حافظ ابی عبدالرحمن احمد بن شعیب بن سنان السنائی صفحه 2 که همیشه خصایص نسائی خواهیم گفت متوفای 303).

علی منی و انا من علی (سنن ترمذی جلد 5 حدیث 3803 - المستدرک من الصحیحین 3: 110- خصایص امیرالمؤمنین للنسائی 36- فرائد

السمطین 14- المناقب ابن مغازلی 229- کفایه الطالب 113.)

انت ولیی فی الدنیا و الاخره (المستدرک من الصحیحین 3: 135 فرائد السمطین 21- ینابیع الموده 105- ابن ابی الحدید 3: 222 تاریخ طبری 2: 319- 321- کفایه الطالب 205.)

من یریدان یحیی حیاتی و یموت مماتی و یسکن جنه الخلد اللتی و عدنی ربی فلیتول علی ابن ابی طالب فانه لن یخرجکم من هدی و لن یدخلکم فی ضلاله (المستدرک من الصحیحین 3: 128).

نسبت بعلی پس از من (پیامبر) غدر می شود (المستدرک من الصحیحین 3: 140- صحیح بخاری 3: 142 - 140.)

انس بن مالک گوید هر نوبت که برای نماز فجر صادق، نبی گرامی بمسجد می رفتند چون در برابر خانه حضرت زهرا می رسیدند می گفتند الصلاه یا اهل البیت انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا (المستدرک 3: 158.)

در معنای مختلف الملائکه: فرشتگان بر من (محمد و علی هفت سال درود فرستادند که بر سومین ما نفرستادند و این قبل از اسلام بود شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید 7: 219).

آنچه از فضل نازل شده و مورد حسادت مردم است مربوط بعلی است آیه «ام یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله» (ابن ابی الحدید 7: 220.)

شاهد در آیه افمن کان علی بینه من ربه و یتلوه شاهد منه علی است 7: 220.

کسی که بخواهد بنوح در عزمش بموسی در علمش به عیسی در ورعش بنگرد بعلی بنگرد 7: 220.

کسی که بر دوستی آل محمد بمیرد شهید مرده است (تائب - مغفور مؤمن کامل ایمان - قبرش زیارتگاه فرشتگان بر سنت و جماعت - قبرش راهی به جنت دارد - همانند عروسی که به حجله میرود و در قبر ببهشت می رود - بر پیشانی اش رحمت نوشته شده مورد بشارت فرشتگان قرار دارد.)

کسی که بر دشمنی و بغض آل محمد بمیرد کافر مرده است (بوی بهشت به مشامش نمی رسد) تفسیر فخر رازی جلد 7: 391 کشاف و زمخشری جلد 2: 82- نور الابصار 104 و ....)

کسی که علی را دوست ندارد کافر یا ولد الزنا است و ایمان هر کس به دوستی با علی آزمایش می شود (جلد 4: 110 شرح ابن ابی الحدید)

فضائلی را که خدا ببرادرم علی داد نمی توان از بس زیاده است شماره کرد - هر کس در حال اقرار بامامت علی یادی از یکی از فضائل وی نماید خدا گناهانش بیامرزد و هر کس یکی را بنویسد فرشتگان بر او استغفار نمایند و هر کس بخواند یکی را هر گناهی از راه نگاه کردن دارد آمرزیده شود نگاه کردن بعلی عبادت است یاد علی کردن عبادت است و ایمان هیچکس بدون ولایت علی قبول نمی شود (کفایه الطالب 252 ینابیع الموده 143 باب 40 چاپ نجف مناقب الخوارزمی 2 صواعق المحرقه 108 کنز العمال جلد 6: 52 ریاض النضره جلد 24402 البدایه و النهایه جلد 7: 357 نقل از ابابکر و عمر

و عثمان و ...)

همه درختان قلم و همه دریاها مرکب و جنیان محاسب و انسیان نویسنده شوند نمیتوانند فضایل و مناقب علی را شماره نمایند (مناقب خوارزمی 2 ینابیع الموده 249- ریاض النضره جلد 2: 214- مستدرک الصیحیحین جلد 3: 107- صواعق المحرقه 72 نور الابصار 80)

علی را دوست نمی دارد مگر مؤمن و دشمن نمیدارد مگر منافق (تذکره الخواص ابن جوزی 28- ینابیع الموده 302- مناقب خوارزمی 206- خصایص نسائی 26.)

علی به من مانند سر من است به بدنم (ینابیع الموده 10- سیره الحلبیه جلد 1: 36- ذخائر العقبی 63 غایه المرام 454)

کسی بدون جواز علی از صراط نمیگذرد (صواعق المحرقه 78 نقل از ابوبکر - مناقب خوارزمی 229.)

دست من و دست علی در عدالت برابر و یکی است (کفایه الطالب 256 نقل از عمر و ابوبکر - منافب خوارزمی 211.)

علی قسمت کننده بهشت و دوزخ است (مناقب خوارزمی 209)

علی را دوست بدارید تابع شوید اکرام نمائید و دعوتش را قبول کنید و آنچه را در حق علی میگویم از طرف خدا بمن امر شده است (مناقب خوارزمی 226)

روز قیامت علی را صدا می کنند یا صدیق یا دال یا عابد یا هادی یا مهدی یافتی یا علی تو و شیعه ات بدون حساب وارد بهشت شوید (مناقب خوارزمی 228).

خدای متعال ذریه هر پیامبری را در صلبش قرار داد و ذریه مرا در صلب علی بن ابیطالب (مناقب 235)

هر کس دشمن علی است راهی که بر زمین می رود راه حرام پیموده است (مناقب 235)

اطاعت از علی اطاعت از من و معصیت او معصیت کردن بمن است (ینابیع 93)

پروردگار فرموده واجب کردم محبت علی را به مخلوقم (مناقب 39- مقتل الحسین جلد اول: 27)

هر کس مرا دوست بدارد علی را دوست داشته و هر کس مرا دوست بدارد خدا را دوست داشته است (کفایه الطالب) 23 البدایه و النهایه جلد 7: 355- مستدرک جلد 3: 128- خصائص نسائی 24.

علی برادر من است خون او از خون من، گوشت او از گوشت من و او معدن علم من است و شاهد باش او مبارز و کشنده ناکثین و قاسطین و مارقین است بعد از من و کسیکه هزار سال بین رکن و مقام عبادت کند در حال دشمنی با علی وی را به آتش دوزخ میکشند (فرائد السمطین باب 27 کفایه الطالب 70- مناقب خوارزمی 128 غیر از باب علی دستور دارم از طرف خدا که تمام ابواب دیگر را بر روی مسجد مسدود کنم (13 خصائص نسائی - و احادیث بسیاری که در عبقات و الغدیر و ... میتوان دید)

علی در زمان حیات رسول خدا فرمود پروردگار میفرماید «افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم - بخدا قسم عقب گرد نخواهیم داشت

بعد از آنکه خدا ما را هدایت کرد و جنگ میکنیم بر آنچه نبی گرامی کرد تا هنگام مرگ و بخدا قسم من برادر و ولی و وارث و پسر عم رسول الله ام (خصائص نسائی 18) (1)

احادیث زیادی چون: احدی را منزلتی نزد رسول خدا چون علی نبود - پیامبر از مردان علی و از زنان فاطمه را از همه دوست تر میداشت در خصائص نسائی صفحه 27 ببعد می توان دید)

فاطمه را از همه دوست تر دارم و علی نزد من از فاطمه برتر است 37 خصائص نسائی هر چه برای خود خواستم برای علی نیز خواستم (38: خصائص و ...) (2)

این بود مختصری از آنهمه فضائل و مناقب حضرت علی که در میان سر نیزه های خلفای پس از پیامبر توانسته است بخارج راه یابد و بار دیگر تکرار کنیم:

اظهارات رجال تاریخی دلیل بر معتقداتشان نیست نسبت به آنچه

1- خصائص نسائی چاپ کانون انتشارات شریعت در هر مورد احادیثی چند را ذکر کرده است که ما فقط یکی را آوردیم یادآوری آنکه احادیث با تعبیر در یک جا ذکر میشود مثلا کسیکه علیرا دشنام بدهد یا کسی که مرا دشمن، یکجا آورده شده است.
2- ناگفته نماند پیامبران دیگر نیز درباره علی سخنانی دارند به کتاب علی و پیامبران از حکیم سید محمود سیالکونی ترجمه آقای سید محمد مختاری مراجعه شود.

که موافق سیاست و اقتضاآت اجباری حکومت و زمانشان است اگر در خلال آنها کوچکترین اشاره ای عکس آنچه که سیرت و غیر قابل اعتراض بود استشمام شود حجیت قطعی دارد و چون در اینجا تراوش و وجدانی در کار است و هر چه درباره علی رسیده اشاره ای بیش نیست.

در پایان آمادگی علمی و برازندگی دینی همگان را برای احقاق حق مظلومان تاریخ از خدای تبارک و تعالی مسئلت میدارم و بدون شک به مظلومیت علی با خواندن این کتاب با کتابهای دیگر اطلاع حاصل و یقین نمودید و اگر جز اینست داستان حضرت را با برادرشان عقیل بیاد آورید که خود نقل میفرمایند و بحث از درد چشم و دارو ریختن و شرح مظلومیت خود) سوگند میخورند .... و انا و الله مظلوم (1) و حضرت ابراهیم نیز جهت مظلومان از ذریه خود (مظلومی گمشده در سقیفه) از پروردگار امامت را مسئلت می دارند «قال و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین».

دستهای پدر بزرگوارم حضرت آقای حاج سید ابوالقاسم پاک نژاد را می بوسم که در پاکنویسی مطالب جلد حاضر با وجود آنکه در نقاهت حاصل از انفارکتوس بودند چرخیده است و از کسانیکه به نحوی از انحاء مددکار من بوده اند (از مربیان محترم فرزندانم همسایگان بزرگوارم دوستان و همکارانم) تشکر مینمایم و وظیفه خود می دانم در بهداشت نسل قسمت مربوط به تربیت در این باره حق مددکاری و بزرگواریهای جمله

1- جلد چهارم 106 شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید

را ادا نمایم.

از کلیه کارکنان و صاحبان مؤسسه دار العلم قم بویژه از آقای ابوالفضل بشارتی که در چاپ این جلد سعی بلیغ نموده اند سپاسگزارم.

فاروق و یهود !

دکتر هیکل نویسنده معروف مصری از قول ابن سعد در طبقات نقل کرده است بمن چنین رسیده که اهل کتاب (یهود یا ...) اولین بار به عمر رضی الله عنه لقب فاروق داده اند و مسلمانان از آنها تقلید کرده اند و از اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در این باره چیزی گفته باشد من چیزی نشنیدم (1)

اما ما شیعیان از اینجهت علی را فاروق میدانیم که این لقب را رسول خدا به ایشان داده اند (2) و چرا باید یکنفر نویسنده مسلمان که

1- مصادر و مأخذ در صفحه 147 کتاب یکصد و ده سؤال آقای محب الاسلام نقل از ینابیع الموده باب 16 و فردوس الاخبار حدیث 12 و موده القربی 6 و کفایه الطالب 44 و مطالب السؤال - تفسیر کبیر طبری و چندین کتاب دیگر.
2- مصادر و مأخذ در صفحه 147 کتاب یکصد و ده سؤال آقای محب الاسلام نقل از ینابیع الموده باب 16 و فردوس الاخبار حدیث 12 و موده القربی 6 و کفایه الطالب 44 و مطالب السؤال - تفسیر کبیر طبری و چندین کتاب دیگر.

ص: 595

تحقیقات فراوانی در موضوع مورد بحث دارد حاضر باشد حتی نام یهود را یا اهل کتاب را در برابر خلیفه بزرگ بیاورد و چنین بنویسد چه رسد به آنکه بگوید دانشمند بزرگ دیگر (ابن سعد) نیز این را نوشته که اهل کتاب لقب فاروق را به عمر داده اند!

مربوط به صفحه 397 بعد از رفتار عمر با یهود.

باز هم از یهود

وفیات الاعیان جلد 4 صفحه 343 نقل مینماید که یکی از مفسرین (مقاتل بن سلیمان) علم قرآن را از یهود و نصارا گرفته است.

مروان در پایان جنگ جمل همینکه از لطف حضرت علی و امام حسن برخوردار میشود دست دراز کرده تا با علی بیعت کند و عرض مینماید دست بدهید برای بیعت و حضرت میفرماید یک مرتبه بیعت کرده ای کافی است و چون اصرار میورزد و دستش را دراز میکند میفرماید این دست یهودی است (نهج البلاغه).

ابوعبیدۀ جراح را که عایشه میگوید نبی گرامی جانشین معین نکردند و اگر میکردند ابابکر بود و عمر و ابوعبیده و بدون شک این مطلب را قبل از فوت ابوعبیده و زمان خلافت عمر، عایشه گفته است و همین ابوعبیده آیا پدر بزرگوارش یهودی نبوده است؟!

امام احمد که در مسندش (5: 351) میگوید خدا چهار نفر را

دوست میدارد و این چهار نفر هم خدا را دوست میدارند علی است و ابوذر و سلمان و مقداد. چه شد که گفتند سلمان و ابوذر و مقداد به دین ابن سبای یهودی درآمدند آیا این هم نوعی روپوشی از یهود در سقیفه نیست؟

حضرت علی بر شریح قاضی غضب کرد و وی را به قریه ای فرستاد که اکثر ساکنانش یهودی بودند (نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد 14: 29)

و مواردی دیگر همه کنایه از یهودی زده شدن افکار کسانی میباشد که با علی خصومت میورزیده اند و امام بطور کیفی یا کمی آنها را به یهود حواله میداده است.

مربوط به صفحه 399 سطر سوم

صفحه 165 جلد 5 تفسیر طنطاوی

اصناف من المنافقین

(1) المستأذنون فی التخلف لیکونوامع القواعد و هم اغنیاء

(2) و منهم من یقول ائذن لی

(3) و منهم من یلمزک فی الصدقات

(4) و منهم الذین یؤذون النبی و یقولون هو اذن

(5) و منهم من عاهد الله

(6) و منهم الذین یلمزون المطوعین من المؤمنین

(7) و من الاعراب من یتخذ ما تنفق مغرما

(8) و الذین اتخذوا مسجد اضرارا

(9) و ممن حولک من الاعراب منافقون

(10) و من اهل المدينه - الخ

کتابهائی از نویسنده که تاکنون به چاپ رسیده است.

بنام اولین دانشگاه و آخرین پیامبر

جلد اول: آنچه اسلام درباره میکربها گفته است و مختصری از آنچه در بیولژی حیوانی و جنین شناسی در اسلام است.

جلد دوم: مختصری از آنچه اسلام درباره بهداشت شهر و بهداشت اجتماع گفته است.

جلد سوم الی یازدهم: بهداشت غذا (سوم روزه - چهارم تعریف غذا و تغذیه و دستورات مقدماتی و تشریفاتی اسلام درباره غذا و تغذیه - جلدهای پنجم و ششم و هفتم و هشتم هر کدام درباره غذاهائی که قرآن از آنها تعریف کرده است از شیر و عسل و خرما و انگور و گوشت - جلد نهم: غذاهائی که نامشان در قرآن است.

جلد دهم: غذاهائی که در اخبار از آنها نامی دیده می شود - یازدهم: ممتم

و مکمل جلدهای قبل).

جلد دوازدهم الی هفدهم: بهداشت بدن (دستور اسلام که صبح چگونه و چه وقت بیدار شویم و شب که میخوابیم چگونه و چه وقت باشد و تمام اعمال و رفتاری که هر روز انجام می دهیم حتی ورزش که جلد 14 و خوابیدن که جلد 17 به آن اختصاص دارد).

جلد هیجدهم الی بیستم مربوط به بهداشت لباس و حجاب.

جلد بیست و یکم شروع بهداشت نسل.

جلدهای بیست و دوم و سوم و چهارم: پاسخ به پرسشهای مذهبی متداول و عصر.

جلدهای بیست و پنجم و بیست و ششم: در ولایت بنام مظلومی گمشده در سقیفه که جلد دوم آن رفتارشناسی عمر بوده و همین است که الان در دسترس می باشد.

چاپ چهارم جلد اول با تجدید نظر و اصلاحات منتشر گردید.

جلد 32

اشاره

ص: 1

ص: 2

ص: 3

ص: 4

تحلیلی از تاریخ صدر اسلام

دکتر سید رضا پاک نژاد

جلد 32 اولین دانشگاه و آخرین پیامبر هشتم مظلومی گمشده در سقیفه

یهود و قریش

ردپای یهود در قریش

تقدیم به صدیقه کبری فاطمه زهرا سلام الله علیها که بیشتری رنج را از سقیفه برد و اولین مسلمان مبارز با نظام حاکم زمانش بود. (1)

بسیاری شکایت دارند که وقتمان کم است به کارهایمان نمیرسیم. خوانندگان نیز همین را میگویند و کتابی را دوست دارند که فشرده و خلاصه مطلب منظور در آن باشد.

از اینرو:

هر کس برای دسترسی به آنچه در این جلد است و نظرش را جلب کرده چه بهتر که به ماخذش مراجعه نماید تا تفصیلش را بداند.

مطلب دیگر آنکه:

هر حدیثی که نقل میشود و شما را به یک کتاب حواله میدهم تا آن حدیث را در آن کتاب به بینید علامت این نیست که فقط در همان یک کتاب آن حدیث آورده شده است، بلکه اغلب احادیث در کتابهای چند دیده میشوند. چه بهتر که طالبان در المعجم المفهوس لا لفظ الحدیث النبوی برای یافتن آن حدیث مورد نظر بنگرند که کتاب مذکور از صحاح سته همه را آورده است و هفت جلد است. از صحیح بخاری صحیح مسلم ترمذی ابی داود ابن ماجه سنن نسائی که با دو کتاب موطا و مسند احمد

1- در آخر کتاب آمده است.

این حنبل جوامع اولیه حدیث اهل تسنند.

توجه دیگر

بچه بودیم به ما میگفتند ایرانیان برای خراب کردن اسلام که دین عرب است شیعه را درست کردند تا از عرب که شوکت دولتشان را از بین برد انتقام بگیرند. میگفتیم ایرانیان شیعه پیرو علی و یازده فرزند علی هستند و مسئله قومی و قبایلی در شیعه مطرح نیست. اما ائمه اربعه عامه و نویسندگان صحاح سته و اغلب قریب باتفاق فقهای اوائل مروانیان تا آخر عباسیان ایرانی بودند پس اینها که ایرانی بودند تسنن را برای خراب کردن اسلام درست کردند.

(و از جمله مغیره پدر سوم بخاری زرتشتی بود و پدربزرگ همه اشان زرتشتی).

(ابوحنیفه از خاندان مرزبان بود و زبان مادریش فارسی بود) (شرح النعمان تألیف شبلی نعمانی صفحه 13 و 41).

(منصور خلیفه در دربارش زرتشتیانی بودند که کتابهائی برایش تالیف میکردند و مسعودی نام بسیاری از آنها را میبرد) (مروج الذهب سلطنت القاهر بالله).

(جمع و ترجمه ادبیات فارسی در زمان خلفا معمول بود) (حکمت الهی زرتشت تالیف دکتر والا).

(و اسامی کسانیکه مامور چنین کار بودند ثبت شده است) (فهرست علامه بن نادم).

(مامون به زرتشتیان بسیار احترام میکرد) (الحکماء جلد اول صفحه 23 تالیف شمس العلماء شبلی).

(چند وزیر مامون از مغ ها بودند) (کتاب الفخری).

(یزدان بخت زرتشتی در جلسات دینی زمان مامون حاضر بهمرسانید

و مامون در کنار قصر خود منزلی به او داد) (الحکماء).

(در ایام خلافت هارون الرشید و مأمون و خلفای بعد از او آداب و رسوم درباری خلفا تمام از روی سرمشق تمدن ایران بود) (مجله نگار مارس 1927 - کتاب خلافت از سرویلیام موئیر صفحه 465 - مقدمه ابن خلدون فتوح البلدان بلاذری - تمدن اسلام و عرب ....)

بزرگتر شدیم گفتند این سبای یهودی سازنده تشیع است که آن هم امروز مجاهدین از علما به اثبات رسانیدند که این سبا وجود خارجی نداشته است و بسیاری از علمای عامه نیز آنرا پذیرفته اند.

(ابوحنیفه از خاندان مرزبان بود و زبان مادریش فارسی بود) (شرح النعمان تألیف شبلی نعمانی صفحه 13 و 41).

(منصور خلیفه در دربارش زرتشتیانی بودند که کتابهائی برایش تألیف می کردند و مسعودی نام بسیاری از آنها را میبرد) (مروج الذهب سلطنت القاهر بالله).

(جمع و ترجمه ادبیات فارسی در زمان خلفا معمول بود) حکمت الهی زرتشت تألیف دکتر والا).

(و اسامی کسانیکه مأمور چنین کار بودند ثبت شده است) (فهرست علامه بن نادم)

(مأمون به زرتشتیان بسیار احترام میکرد) (الحکماء جلد اول صفحه 23 تألیف شمس العلما شبلی)

(چند وزیر مامون از مغ ها بودند (کتاب الفخری)

(یزدان بخت زرتشتی در جلسات دینی زمان مأمون حضور بهمرسانید و مأمون در کنار قصر خود منزلی به او داد) (الحکماء)

(در ایام خلافت هارون الرشید و مأمون و خلفای بعد از او آداب و رسوم درباری خلفا تمام از روی سرمشق تمدن ایران بود) (مجله نگار مارس

1927 - کتاب خلافت از سرویلیام موئیر صفحه 465 - مقدمه ابن خلدون فتوح البلدان بلاذری - تمدن اسلام و عرب و ...)

بدون شک قبول دارید که به پیروان علی شیعه گفته میشد و میشود.

لسان العرب - تاج العروس - الرائد که کتابهای معتبر شماست ماده شیع را ملاحظه نمائید.

دائره المعارف فرید وجدی ماده شاع و المنجدو... همه را به بینید.

شیعه به پیروان علی گفته میشد و میشود.

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هم به پیروان علی شیعه میگفتند و آنها را رستگاران معرفی فرمودند:

ان هذا (علیا) و شیعته هم الفائزون یوم القیامه (به الرسول و الشیعه از انتشارات مسجد جامع تهران مراجعه فرمائید.)

ایها الناس من ابغضنا اهل البیت حشره الله یوم القیامه یهودیاً ... مثل لی امتی فی الطین فمربی اصحاب الرایات فاستغفرت لعلی و شیعته (مجمع الزوائد صفحه 172)

شفاعتی لامتی من احب اهل بیتی و هم شیعتی (تاریخ الخطیب جلد 2 صفحه 164)

انت اول داخلی الجنه من امتی و ان شیعتک علی منابر من نور مسرورون مبیضه وجوههم حولی اشفع لهم فیکونون غذا فی الجنه جیرانی (کفایت الطالب 135 مجمع الزواید جلد 9 صفحه 131)

انا الشجره و فاطمه فرعها و علی لقاحها و الحسن و الحسین ثمرتها و شیعتنا ورقها اصل الشجره فی جنه عدن و سائر ذلک فی سائر الجنه (مستدرک الحاکم جلد 3 صفحه 160 - تاریخ ابن عساکر جلد 4 صفحه 318 - الریاص لمحب الدین جلد 2 صفحه 253)

یا علی ان اول اربعه یدخلون الجنه انا و انت و الحسن و الحسین و ذرارینا خلف ظهورنا و ازواجنا خلف ذرارینا و شیعتنا ایماننا و عن شمائلنا (تاریخ ابن رافع و ابن عساکر جلد 4 صفحه 318)

یا علی انت و شیعتک فی الجنه (تاریخ بغداد جلد 12 صفحه 289) یا علی ان الله قد غفرلک و لذریتک ولدلدک و لاهلک شیعتک و لمحبی شیعتک

ص: 9

(الصواعق صفحات 96 - 139 - 140)

یا علی ستقدم علی الله انت و شیعتک راضین مرضیین (خصائص نسائی)

والذی نفسی بیده هذا (علیا) و شیعته هم الفائزون یوم القیامه (المناقب از زبیر الملکی از جابربن عبدالله ازینا بیع الموده) علی و شیعته هم الفائزون (المناقب از این عباس از ینابیع)

..... فان جبرائیل اتانی فقال لی: بشر هذا بان الله جعل الائمه من صلبه و ان الله لغفرک و لذریته و لشیعته و لمحبیه و ان من طعن علیه و بخس حقه فهو من النار (از محمد بن حنیفه از حضرت علی از ینابیع)

المومنون اولیاء الله و شیعته الحق و شیعتی و محبی و شیعه علی و محبوه و انصاره فطوبی لهم و حسن ماب (از عبدالله بن سلام ینابیع)

والذی بعثنی بالحق نبیا ان الملائکه تستفز و تشفق علیه و علی شیعته اشفق من الوالد علی ولده (جابر - ینابیع)

لا تستخفوا بشیعه علی فان الرجل لیشفع فی مثل ربیعه و مضر (علی علیه السلام - ینابیع)

یا علی انت و شیعتک فی الجنه (حضرت علی - ینابیع - امام عبدالله بن حنبل در کتابش بنام السنه)

.....فاختارنی و اختار علیا لی صهرا ..... و جعل شیعته فی الجنه (ابی ذر الغفاری ینابیع - و کتاب بناء المقاله)

ان النبی علیه السلام قال لعلی بابی انت و شیعتک تاتی یوم القیمه راضین مرضین و یاتی عدوک غضابا مقمحین (ابن عباس ..... در ذیل آیه ان الذین آمنوا و عملواالصالحات اولئک هم خیر البریه و تفسیر الکبیر محمد بن جریر الطبری در ذیل آیه مذکوره)

ان علیا و شیعته هم خیر البریه (تفسیر طبری جلد 30 صفحه 171 و در المنثور ذیل آیه اولئک هم خیرالبریه و صواعق محرقه 96 و نور الابصار صفحه 70)

ان علیا و شیعته هم الفائزون (در المنثور ذیل آیه اولئک هم خیر

ص: 10

البریه - کنوز الحقائق للمناوی صفحه 82 و مجمع الزوائد جلد 9 صفحه 131 و صواعق محرقه صفحات 96 و 139)

اخراج ابن عساکر عن جابر بن عبدالله قال کنا عند النبی فاقبل علی علیه السلام فقال النبی صلی الله علیه و آله و سلم و الذی نفسی بیده

ان هذا و شیعته لهم الفائزون یوم القیامه و نزلت ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه (ریاض النضره جلد 2 صفحه 209 نیز مشابه دارد)

تسمع قول الله ان الذین آمنو و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه انت و شیعتک و موعدی و موعدهم الحوض اذا جائت الامم للحساب تدعون عز المحصلین (اجراج ابن مردویه عن علی علیه السلام قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم.

علی صلوات الله و سلامه علیه خود نیز پیروانش را شیعه میگفت:

جلد اول نهج البلاغه ابن ابی الحدید صفحه 256 هنگام مراجعت از جنگ جمل فرمود ..... قتلوا بما قتلوا شیعتی و عمالی .... و دماء قریب من الف رجل من شیعتی.

بعد از خروج خریت الناجی و فرستادن زیاد بن خصفه .... یا معشر بکر بن وائل ان امیر المؤمنین ندبنی لا امره مهم له و امرنی بالانکماش فیه بالعشیره حتی اتی امره و انتم شیعته و انصاره

و قیس بن الربیع از یحیی بن هاتی المرادی از مردی خویشاوندش نقل میکند که زیاد بن فلان گفت: کنا فی بیت مع علی نحن و شیعته و خواصه (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید)

..... مررت بنفر من الشیعه فدخلت علی علی بن ابیطالب (تاریخ بغداد در ترجمه عبدالله بن نوح بغدادی جلد دهم)

..... و قال المدائنی نظر علی الی قوم ببابه فقال قنبر مولاه

من هوالا؟

قال: شیعتک یا امیرالمؤمنین

ص: 11

قال: و مالی لا اری فیهم سیما الشیعه؟

قال: و ما سیماهم؟

قال: ضمص البطون من الطوی یبس الشفاه من الظماء عمش العیون من البکاء (کامل ابن اثیر جلد سوم صفحه 202)

شیعه علی الحکماء العلماء الذبل الشفاه الاخیار (حلیه الاولیاء ابی نعیم)

در حلیه الاولیاء جلد اول صفحه 86 از حضرت سجاد ..... شیعتنا الذبل الشفاه و الامام منا من دعا الی طاعه الله.

در ینابیع الموده جلد دوم صفحه 45 شروط الصلح امام حسن با معاویه است که .... علی ان اصحاب علی و شیعته آمنون علی انفسهم و اموالهم و نسائهم و اولادهم حیث کانوا.

در کامل ابن اثیر جلد سوم صفحه 205 در صلحه قیس بن سعد با معاویه است .... حتی یشترط لشیعه علی علی دمائهم و اموالهم و ما کانوا اصابوا فی الفتنه.

در جلد دوم تاریخ یعقوبی ... صورت نامه به حضرت سید الشهداء از اهل کوفه .....بسم الله الرحمن الرحیم للحسین بن علی من شیعته و شیعه ابیه امیرالمؤمنین ..... و انت و هذه الشیعه خاصه بهلاک ابن الوصی ..... و نحن شیعتک المصابه بمصیبتک .....

در کامل جلد سوم صفحه 210 ذیل خبر مربوط به خوارج در سال 42 معاویه گوید ..... ان فلانایری رای الشیعه و فلانا یری رای الخوارج فیقول ....

در کامل جلد سوم صفحه 339 در خروج مختار ..... قال من هم؟ قال شیعه علی بالکوفه....

و در الامتاع و الموانسه لابی حیان التوحیدی جلد دوم صفحه 15 و ... و کذلک رام ابوتمام النیشابوری و خدم طائفه المعروفه الشیعه و لجا الی مطرف بن محمد وزیر مرداویج الحبلی لیکون له قوه به ....

و در مروج الذهب و در معادن الجواهر است درباره مامون که کلمه

تشیع را در مورد پیروان علی بکار میبرد و ....

ملاحظه فرمودید که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پیروان علی را شیعه نامیدند و علی و فرزندانش نیز نام پیروان خود را شیعه گفتند. و تمام فرق اسلامی نیز این نام را مخصوص پیروان علی ثبت و ضبط کرده و پذیرفته اند.

نبی خاتم علاوه بر آنکه بارها علی را مورد خطاب قرار داده و پیروانش را شیعه و رستگار خطاب فرمودند بارها نیز بجای شیعه کلمه اتباع یا کلمات مشابه آنرا آوردند و همان را فرمودند که برای منقبت شیعه بدنبال کلمهٔ شیعه آورده و بیان داشتند.

و در هر صورت: در زمان رسول الله هم شیعه وجود داشت و سلمان و ابوذر اولین جمع آور حدیث بودند (تأسیس الشیعه 280 - 281) از زمان علی تا امام حسن عسکری علیهما السلام شیعه چهارصد کتاب در اصول نوشته است (الذریعه جلد 2 - 129 - تأسیس الشیعه 287) و ....

هنوز که بحثی و نامی از ایران نبود اما مسلمانها و ابوذرها و مقدادها و .... بودند. یعنی تشیع را قبل از مسلمان شدن ایران مشاهده میکنیم، بعلاوه آن هفتاد روز فاصله بین غدیر و رحلت آنهمه شاعران که دربارهٔ غدیر شعر گفتند، آنهمه بزرگان عرب که در راه علی فداکاری کردند آیا چه ارتباطی با ایران داشتند؟

امروز ما میگوئیم یهود برای خراب کردن اسلام با منافقان همکاری داشت و بلافاصله پس از رحلت حضرت خاتم النبیین دست بکار شد:

لتجدن اشد الناس عداوه للذین امنوا الیهود و الذین اشرکوا و لتجدن

اقربهم موده للذین امنوا الذین قالوا انا نصاری ذلک بان منهم قسیسین و رهباناً و انهم لا یستکبرون - سورهٔ مائده.

در صفحه مقابل و پشت جلد نام یهود را در کنار نام قریش دیدید، میپرسید این دو نام چه ارتباطی با یکدیگر دارند؟ و چرا نام یهود مقدم بر نام قریش است؟

مطالب همین جلد پاسخ سؤال اولست و برای شما ثابت خواهد کرد یهود با قریش چگونه ارتباطی داشتند. ارتباطی که در صدر اسلام سبب شد علی خانه نشین شود و علی بگوید مرا در ردیف بازاریان درآوردند (1) ..... الیهود و الذین اشرکوا .....

1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: و ایم الله لو لا مخافه الفرقه بین المسلمین و ان یعود الکفر و ... ما پس از وفات رسول خدا باور نمیکردیم که امت در حق ما طمع کند اما آنچه انتظار نمیرفت واقع شد حکومت ما را غصب کردند و ما در ردیف توده بازاری قرار گرفتیم. فراموش نشود که در زمان خلافتش نیز مردم متأثر از زمان خلفای ثلاثه آنچنان با حضرتش رفتار مینمود که فرمود الدهر انزلنی ثم انزلنی حتی یقول معاویه و علی و از خطب آن حضرت است: فقال ما لنا و لقریش و ما تذکر منا قریش غیر انا اهل بیت شید الله بنیانهم ببنیاننا و اعلا الله فوق روسهم روسنا و اختارنا الله علیهم فنقموا علیه ان اختارنا علیهم شرکناهم فی حریمنا و عرفناهم الکتاب و السنه و علمنا هم الفرایض و السنن و حفظنا هم الصدق و الدین و ورثناهم الدین فوثبوا علینا و جحد و افضلنا و منعونا حقنا و التورنا اسباب اعمالنا و اعلامنا اللهم انی استعدیک علی قریش فخذلی بحقی منها و لا تدع مظلمتی لها و طالبهم یا رب بحقی فانک الحکم العدل فان قریشا صغرت قدری و استحلت المحارم منی و استخفت بعرضی و عشیرتی و قهرتنی علی میراثی من ابی عمی سبقنی الیها و التیمی و العدی کسیاق الفرس اختیالا و خدعه و اغتیالا و غیله و .... یا معشر المهاجرین و الانصار این کانت سبقه تیم و عدی الی سقیفه بنی ساعده خوف الفتنه الی آخر الخطبه ... آنقدر بر علی سخت گذشت که ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه مینویسند مردم عجب داشتند از علی که توانست با اینهمه دشمنانی که دارد مدتی مدید پس از پیامبر قدرناشناسی کردند که در شورای شمشیری به حد اکثر تنزل او را در کنار سعد وقاص و عبدالرحمان عوف و.... نشاندند.

به بیند قرآن نام یهود را جلوتر از مشرکان آورده است تاریخ هم یهود را از لحاظ فکر مقدم میداند (1)

بعلاوه یهود از این جهت هم مقدم بر مشرکان است که در گناه نیز مقدم است:

آخر یهود، دین توحیدی دارد، کتاب دارد، پیامبر دارد، شناخت دارد، و انکارش در حالیکه شناخت دارد روشی خصمانه با پیامبر تلقی میشود و روشی خصمانه با خدا.

پس یهود که از روی علم و شناخت در انکار است گناهکارتر است و در آیه معرفی گناهکاران نامش مقدم بر مشرکان باید باشد و هست.

اعراب عصر جاهلیت هم یهود را مقدم میداشتند و معتقد بودند در سوداگری و دانائی برترند (2)

1- با داشتن تورات و دین توحیدی که به آنها شناخت و تمدن داد.
2- اضواء علی السنه صفحه 137 و سید قطب در تفسیر و قالت طائفه من اهل الکتاب امنوا بالذی انزل علی الذین آمنوا - و حتی مفسران گویند منافقان ارتباط با یهود را به عنوان بدست آوردن پناهگاهی بهانه میکردند (و یقول المنافقون انما نخالطهم لانا نخشی ان نصیبنا دائره - سوره مائده) و برخی دیگر از مفسران تحت تأثیر آیه (فعسی الله یاتی بالفتح اوامر من عنده فتصبحوا علی ما اسروا فی انفسهم نادمین) نوشته اند که هرگاه یهود را بیرون میکردند منافقان ناراحت میشدند - 161 تفسیر الحدیث جلد 7 تورات اولین کتاب اقتصادی هم حساب است.

کرد و تعجب خواهید نمود وقتی باورتان شود که قماش عداوت مشرکان به گونه عداوت یهود است و در دشمنی با اسلام یکسانی دارند.

اشد عداوه یعنی چه؟

اما به کلمه «اشد» بیشتر بیندیشید و از یاد نبرید که این کلمه از کتاب خدا و کلام اوست لذا اشدی که خدا میگوید خیلی خیلی شدید است و چرا نباشد که شدتش را نتیجه و محصول همکاری یهود و مشرکان علیه اهل ایمان معرفی میفرماید.

نام یهود و مشرکان که دوستداران یهودند وقتی در کتاب خدا باشد یعنی یهود و مشرکان برای همیشه در برابر اهل ایمان همکاری دارند.

قرآن از یهود نام میبرد و قصدش همه یهود است اما والذین اشرکوا همه مشرکان نیستند گاوپرستان هندوبتپرستان آسیای شرقی را با یهود چکار؟ و همه یهود همیشه یهودند و مشرکان جهان همه یکی نیستند. (گر چه در برابر اسلام اغلب با یکدیگر متحد میشوند)

بقرار مذکور الذین اشرکوا که در قرآن بعد از یهود آمده آنهایند که دنباله رو یهود علیه اسلام بودند.

قریش از جمله مشرکان صدر اسلامند که با اهل ایمان خصمانه بودند.

از اول به سر کردگی ابوسفیان جمع شده به مدینه آمدند که اسلام را از بین ببرند و بعد بسرکردگی ابوسفیان جمع شده به مدینه آمدند که اسلام را از بین ببرند و بعد بسرکردگی منافقان که مسلمانان کاذب بودند به نحوی که شرح خواهم داد برای از بین بردن اسلام کوشیدند و میکوشند و هنوز هم و مگر میتوان گروه دیگری غیر از قریش را بجای الذین اشرکوا در صدر اسلام گذاشت؟ ! اگر جواب مثبت است یعنی میتوان، غیر قریش را نام ببرد؟ ببرید.

مطمئن باشید قریش همان الذین اشرکوا بودند که با یهود در صدر اسلام نسبت به اهل ایمان و چه کسی بهتر و زودتر از نبی خاتم فرمودند

شما شبیه ترین مردمی هستند به بنی اسرائیل راه آنها را گرفته و همچون آنها پا به پا و قدم به قدم عمل خواهید کرد (1)

امت من وجب بوجب رفتار امتهای پیش از خود را سرمشق قرار خواهند داد. در بعضی کتابها دارد که به حضرت عرض شد امتهای پیش مقصود فارس و روم است؟ فرمودند: غیر از اینها و در جاهای دیگر است که فرمودند مقصود اهل کتابند. (2)

وحتی دارد شما امت قبل اگر وارد سوراخ سوسماری شده اند میشوید (3) و در جای دیگر آن حضرت از دشمنان علی قریش را منافق (سفج و دل و زبان مغایر بودن) و انصار را یهودی و بقیه عرب را دعی و سایر مردم را شقی بردیف آورد و آنچه را الان آوردم در تقسیم بندی فوق العاده بهتری ذکر فرمودند (4) در شدت عداوت همکاری داشتند.

1- طبرانی در مجمع الزوائد از قول ابن عباس.
2- صحیح ترمذی - سیوطی در تفسیرش - مستدرک - مجمع الزوائد از مسند البزاز - مسند طیالی - صحیح بخاری - سنن ابن ماجه - سند احمد - کنز العمال از ابوهریزه و ...
3- مسند احمد - صحیح مسلم - صحیح بخاری از ابن سعید خدری و بقیه را در شماره (39) ملاحظه فرمایید.
4- یا علی لا یغضبک من قریش الا سفجی و لا من انصار الا یهودی و لا من سایر الانس الا شقی (ملاحظه فرمودید که مشرکان و منافقان غیر قریش و عرب و انصار شقی نامیده شده اند و یهود همه اشن یهودند اما مشرکان قریش منافق و سایر مشرکان و منافقان (دعی و شقی) مناقب شهر آشوب 128 نقل از صحیح ابوالحسن الدار قطنی و حلیه ابونعیم اصفهانی نقل از انس و ابی عبدالله المرزبانی در کتابش از ابن عباس نقل میکند که حدیث نبوی است فالذین آمنوا علی ابن ابیطالب و الذین کفروا منافقوا قریش و ابن بطه در الانابه از جابربن عبدالله و ... و از ابن مسعود است که رسول الله فرمودند من لقی الله عزوجل و فی قلبه بغض علی بن ابیطالب لقی الله و هو یهودی و ابن بطه از شش طریق و ابن ماجه و ترمذی و مسلم و بخاری و احمد و ابن البیع و ابوالقاسم اصفهانی و ابوبکر بن ابن شبیه و .... که ... البته توجه فرمودید که دشمن علی را منحصر به منافقان و یهود کردند و منافقان در قریش گروهی معرفی گردیدند.

ص: 17

یهود و قریش از کجا آمدند؟

به یعقوب اسرائیل گفته میشود یهودا فرزند چهارم اسرائیل است که در به چاه انداختن برادرش یوسف شرکت داشت و در 1740 قبل از میلاد به مصر آمد کلمه یهود اغلب در قرآن نکوهش شده است.

دولت روم که بر یهود غالب شد جمعی راکشت و جمعی را اسیر کرد. یهودیان بنوالنضیر و بنوقریظه و بنو بهدل از شام فرار کرده به حجاز آمدند ولی جمعی از یمانی ها و مردم حیره و عسان نیز یهودی شده بودند.

پس هم عده ای یهودی در عربستان بود و هم یهودیان خالصی که در فدک و یتمار و خیبر و وادی القری و یثرب ساکن بودند. یهودیان بنی نضیر و بنی قریظه و بنی فینقاع هم در یثرب بودند، یثرب با ظهور اسلام مدینه الرسول نامیده شد که امروز به آن مدینه گویند. نزدیک به بیست قرن قبل از میلاد بود.

ابراهیم با همسرش هاجر و فرزندشان اسماعیل علیهم السلام به مکه آمدند و کعبه را تجدید بنا کردند (1)از کوه طور که محل مناجات حضرت ابراهیم و حضرت موسی است و کوه ساعیر محل عبادت حضرت عیسی و کوه حرا جای خلوت و عبادت حضرت محمد که در تورات فقط نام های حضرت محمد و حضرت عیسی برداشته شده است و شرح مفصل این قسمت را میتوان در جلد دوم اولین دانشگاه و آخرین پیامبر خواند.

1- به دعای سمات و به تورات مراجعه فرمائید دعای سمات و تورات باب 32 سفر پیدایش در هر دو جملاتی مشابه دیده میشود

پس مسلمانان صدر اسلام سه دسته بودند: مهاجر - انصار - غیر از آنها، مهاجر اغلب حجازی و انصار بیشتر یمانی که هر دو قبل از اسلام دشمن سخت یکدیگر بودند.

بسیار قابل توجه است که سیف بن عمرو حجازی، ابن سبای یهودی یمانی، و عایشه حجازی، نعثل یهودی یمانی را ساختند و هر دو در زمان عثمان بود (1)

للذین آمنوا کیانند؟

آنهایند که یهود و قریش نسبت به آنها در اشد عداوت بودند، اینها اهل ایمانند، ایمان آوردگان به اسلام، دین خدا. و بدون شک شدت عداوت یهود و مشرکان در برابر هر کس ایمانش زودتر و بیشتر بود و بهمان نسبت افزایش کلی تری داشت. یعنی یهود بیش از همه با محمد صلی الله علیه و آله و سلم دشمن بودند و بعد با کسیکه همزمان با محمد ایمان آورد (2) یعنی با علی و برخی هم

1- به ابن سبا از محقق علامه سید مرتضی العسکری ساوجی و به صدر پنجاه صحابی مختلق از ایشان مراجعه شود تا به دسته بندیهای اصحاب به نفع قبایل خویش آگاهی حاصل نمائید. ما نیز در بسیاری از موارد از جلد 25 تا 32 توجه به عادات قومی و رسوم قبایلی که در بسیاری از اصحاب فوق العادگی داشته نشان داده ایم و تحت همین عنوان بحثی مختصر کرده و روایاتی دلیل بر اینکه قریش با وجود پیدایش نور اسلام در تاریکی های عادات قومی و رسوم قبائلی واقع بوده اند آورده ایم.
2- قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: اول من آمن معی علی (اول کسیکه با من ایمان آورد علی بود) که در جلد 26 شرح دادم و در آنجا شرح دادم که فرق بین معی و بی چیست و آوردم که احادیثی در دست است که نبی گرامی میفرمایند هفت سال قبل از بعثت، من و علی به خدای واحد عبادت میکردیم و مطالب دیگر که تکرارش لازم نیست (علی نیز خود این را تأیید فرمود که با رسول الله ایمان آورده است (جلد 13 صفحه 288 شرح نهج البلاغ ابن ابی الحدید) ناگفته نماند در بسیاری از کتب اول من آمن بی علی ذکر شده است (اول کسیکه به من ایمان آورد علی بود) تاریخ طبری - انساب الصحابه طبری - معارف و تاریخ قتبی -

تاریخ یعقوب النسوی - فضائل السمعانی خصائص نطنزی - حلیه الاولیاء - اربعین الخطیب - ابانه العکبری مسند احمد - طبقات ابن سعد - اربعین خوارزمی (در فضائل الصحابه عکبری و از احمد بن حنبل و از کتاب ابن مردویه اصفهانی و مظفر السمعانی و امالی است که پیامبر فرمودند ملائک هفت سال قبل از آنکه مردم اسلام آورند بر من و علی صلوات فرستادند.

گفته اند علی اولین مردی بود که ایمان آورد. و ثابت خواهیم کرد که دشمنی یهود و قریش با علی در نهایت شدت بوده و هم اکنون هم هست.

اینکه نام اهل ایمان در برابر یهود و مشرکان آمده نه نام محمد و پیروانش یا نام اسلام از اینجهت است که دشمنی ها و اشد عداوت بر سر عقیده است و مشرک و یهود با اهل ایمان که حتی در توحید مختلفند خصمانه و در برابر یکدیگرند.

نوع همکاری یهود و قریش

در آیه مورد بحث نام نصارا نیز هست و قرآن نصارا را نسبت به اهل ایمان نزدیک به مودت معرفی میفرماید. و علتش را چنین بیان میدارد:

یهود را پروردگار نام میبرد: الیهود، مشرکان را نام میبرد: الذین اشرکوا، اما نصارا را میفرماید که خود میگویند ما نصرانی هستیم: قالوا

انا نصارا، گویا از اینجهت باشد که یهود و مشرک به نام نصرانی یا مسلمان تظاهر میکردند برای اینکه بتوانند مسیحیت یا اسلام را خراب کنند (1) چنانچه کردند و نصارا چنین نیستند، نصارا کشیش (قسیس) و رهبان دارند. کشیش عالم است و رهبان عامل و قومی که عالمان عاملان دارند استکبار ندارند.

و اینها در قرآن است که اگر به آیه شریفه بنگیرید می بینید همین است که گفته ام به تجربه نیز نزدیکی نصارا را به اسلام و دورتری یهود را دیده اید. آیا کدام یهودی مسلمان شد؟ و چقدر یهودی مسلمان شد؟ و اگر مسلمان شد آیا براستی مسلمان شد؟ درحالیکه بسیاری از نصارا مسلمان شدند که به حقیقت شدند.

آنقدر در صدر اسلام یهودی مسلمان شد که به هزار نزدیک بلکه متجاوز شد و آنقدر بعد از آن تا زمان ما مسلمان شدند که بعدها معلوم شد تظاهر به مسلمانی کرده بودند تا اسلام را خراب کنند و به بین در آن زمان که بدست نبی خاتم مسلمان شدند حضرتش میفرماید اگر ده نفر یهودی براستی و حقیقت به من ایمان آورده بود همه یهود ایمان آورده بودند، لو آمن بی عشره من الیهود لا من الیهود (2)

ما سینیون نویسنده مسیحی یا یهودی میگوید فقط دو نفر یهودی به راستی به محمد ایمان آورده بودند (3) و این نسبت همیشه بوده و هست

1- این نیز تأویلی است که شاید خدا میخواسته یهود را آنچنان معرفی فرماید که اگر فردی از آنها گفت مسلمانم از او مراقبت شود و در هر قولی از یهود کمال احتیاط بکار برده شود.
2- صحیح بخاری در مناقب انصار صفحه 52 - مسند احمد جلد 2 - 346 - 263 - 416.
3- کتاب سلمان پاک صفحه 123 - همین ماسینیون غدیر خم را پذیرفته است صفحه 129 کتاب مذکور و عقیده دارد هر کدام از طرفداران علی را به نحوی آزار دادند و از جمله نهال های خرمای سلمان را گرفتند.

که از هزار بلکه متجاوز از یهودیان اگر ده نفر به اسلام راستین در آمده باشد.

نصارا را قرآن معرفی میفرماید که استکبار ندارند و آنهم لا یستکبرون که در آیه مورد بحث دیدید و به قرینه معلوم میشود که یهود و مشرکان استکبار دارند (و عجیب است که مفسران ذیل آیه و لا تعجبک اموالهم و اولادهم .... منافقان را مستکبرین گفته اند) و این هم نوعی یکسانی یهود و قریش.

و اصولاً بین کشیش و هاخام و بین رهبانان و احبار همین فرق است استکبار داشتن و نداشتن، پس یهود بر همان خط است که مشرک است و هر دو اهل ایمان را نمیخواهند و با آنها در اشد عداوتند و هر دو اسلام راستین را نمیخواهند. و اسلام راستین را با ادامه مطالعه میشناسند. و چرا اسلام راستین را نمیخواهند بلکه چگونه اسلامی را میخواهند؟ اسلامی را میخواهند که یهود پیشنهاد کند!! زیرا اعراب عصر جاهلیت یهود را در علوم و از جمله علم دین برتر میدانستند که آوردم.

از اینقرار اسلامی را که یهود میخواهد به پیروی از یهود، قریش هم میخواهد، اسلامی را میخواهند که قبله اش از کعبه برگردد و بیت المقدس باشد، اسلامی را میخواهند که خدایش جسم باشد همانند خدائی که تورات معرفی مینماید، اسلامی را میخواهند که پیامبرش مانند پیامبران تورات گناهانی داشته باشند و عصمت پیامبران طرح نشود، اسلامی را میخواهند که قرآنش همانند تورات زمینی باشد، اسلامی را میخواهند که اگر نام یهود و قریش عطف یکدیگر است (الیهود و الذین اشرکوا) دین یهود و مشرکان و اسلام هم عطف یکدیگر باشد.

و چون مشرکان را دینی قابل عطف برای آسمانی نشان دادن نیست، اسلامی را میخواهند که عطف به دین یهود باشد، پس قریش که در صدر اسلام حکومت و قدرت نقل حدیث را در دست داشتند باید چنین کرده باشند:

بیت المقدس را که نمیتوان مجدد قبل ساخت برتر از کعبه معرفی کنند، قرآن را آنچنان معرفی نمایند که به میل مردم و درخواست آنها آورده

شده است، محمد رسول الله را مانند پیامبران بنی اسرائیل گناهانی است که طرح

عصمتش وارد نیست و برای آنکه کار گفته شده را انجام دهند تلاشها کرده اند و بیشتر از تصور و گمان تلاش کرده اند.

انواع دیگر همکاری یهود و قریش

سیف بن عمرو از حجازیها بود، حجازی نامبرده ابن سبائی را معرفی میکند که یهودی بوده است و از میان دشمنان حجازیها برخاسته است یعنی از بین یمانی ها و همین سیف یکصد و پنجاه صحابی میسازد که هیچکدام وجود خارجی نداشته اند (1)

سیف به جای آنکه بیاید سلمان و اباذر و مقداد و عمار را طرفدار سقیفه معرفی کند که برای قریش افتخاری باشد، آمد ابن سبای یمانی را دشمن اسلام و سازنده شیعه معرفی کرد که امروز تاریخ بگوید:

معرفی سیف دشمن اسلام به عنوان شیعه ساز این معنی را میدهد که اگر ابن سبا دوست اسلام بود سقیفه را میساخت گر چه محققانه ثابت شده ابن سبا وجود خارجی نداشته است (2)

من اضافه میکنم چه بسیار نامه بود که در زمان خلافت علی بین حضرتش و معاویه رد و بدل شد و چه سرزنشها که طرفین به یکدیگر گفتند یا نوشتند چرا معاویه برای یک مرتبه هم علی را به داشتن ابن سبای یهودی سرزنش نکرد؟ چرا سخنان نامناسب به حسن و حسین گفتند؟ اما به ابن سبا اشاره و شماتتشان نکردند؟ چرا عثمان که ضامن نگهداری اسلام سقیفه بود برای نابودی اسلام ابن سبا سخنی نگفت؟ ابن سبا را گویند در زمان عثمان بوده است، کعب الاحبار هم در عثمان بوده است. از مسلمان شدن کعب الاحبار خبر داده اند اما در کجا و کی و در حضور چه کسان مسلمان شد

1- به شماره 10 مراجعه شود.
2- به کتاب ابن سبا مراجعه شود.

نمیدانند.

همانگونه که گویند علی با ابابکر بیعت کرد اما در کجا و کی و در برابر چه کسانی؟ نمیدانند (1)

و بسیاری از این ندانستن ها وجود دارد، گفته اند در زمان پیامبر، زمان عمرو در زمان عثمان کعب مسلمان شد، اما از مسلمان شدن و نشدن ابن سبا خبری نیست که بپرسیم کجا و کی مسلمان شد بلکه یهودی ماند و به خاطر یهودی بودنش برای دین سازی آزادش گذاردند.

چرا عثمان از تبلیغات ابن سبای دشمن اسلام سقیفه جلوگیری نکرد؟ چرا علی علیه السلام که بخلافت رسید از سر دسته پیروانش ابن سبا تشویقی ننمود؟ و حتی در سراسر عمرش نامی از ابن سبا نبرد؟ چرا سیف حاضر شد ابن سبا را طرفدار علی و مخالف خلفای ثلاثه معرفی کند؟

1- کوچکترین کلمه ای یا کمترین حرکتی که به نفع خلافت ابابکر و عمر و عثمان و امویان و مروانیان و عباسیان در دست داشتند با صلوات و سلام وارد تاریخ کردند راویانش را آوردند جایش را گفتند تاریخش و متفرعات مربوطه را نوشتند اما علی در کجا و چه روز و در برابر چه اشخاص بیعت کرد گنگ مانده است وانگهی ابابکر و عمر در سقیفه اگر به آنهمه فضیلت که در زمان معاویه درباره اشان حدیث شد مسلح بودند آیا هممه را نقل نمیکردند؟ از آنجا که تاریخ از میان روبروئی حق و باطل سر برآورده به بینهایت میکشد چه جالب است بگوئیم در زمان پیامبر آن یک ماهی که علی به جانشینی پیامبر در مدینه خلافت کرد آنچنان بود که گویا در مدینه نه خورشیدی طلوع کرده و نه غروب نه شرحی از آن زمان باقی است تا جائیکه ماسینیون در کتاب سلمان پاکش بگوید سالهای 36 و 37 هجری گنگ مانده است یعنی حتی سال های خلافت علی و 25 سال خانه نشینی علی چه دارد؟ اما بیعت علی با ابوبکر که جز تسالم و تسامح نبوده چه اندازه نوشته اند.

مینویسند که معاویه برای عثمان خلیفه وقت نوشت که اباذر و والی مصر برای عثمان خلیفه وقت نوشت که هر دو تحت تاثیر افکار ابن سبا قرار گرفته اند اخلال میکند اگر این مطلب حقیقت داشته است چرا عثمان اقدامی نکرد.؟

آیا قریش متوجه اشتباه خود نبود که معرفی یهودی شیعه ساز و دشمن اسلام معرفی یهودی سقیفه ساز است؟ زیرا معنی این حدیث جعلی چنین میشود؟ ابن سبای یهودی دشمن اسلام بود شیعه را ساخت و اگر یهودی دوست اسلام باشد شیعه نمیسازد پس که میسازد؟

و این معرفی منتهای دوستی یهود و قریش است و این منتهای خواسته یهود و قریش است و این را بیش از همه یهود و قریش خواستند و خواستند که سقیفه درست شود و شد.

و تنها یک سؤال برای روشنفکران کافیست که چرا ابن سبا را ساختند اما از عقائدش چیزی نگفتند و به سرپرست روافض گفتنش اکتفا کردند؟

عایشه به عثمان نمیگوید یهودی بلکه میگوید همشکل یهودی، این حجازی به آن حجازی نمیگوید یهودی، حجازی در مقام دشنام میگوید یمانی، اینک مسلمان شده شرم دارد به دشمن نمیگوید یهودی - حجازی میگوید یهودی یمانی و به عثمان میگوید نعثل این هم یهودی یمانی.

و بعد هم میگوید اقتلوا نعثلاً لعن الله نعثلاً (1) نعثل را بکشید خدا

1- هر کتابی که زندگی عایشه یا عثمان را شرح میدهد بردارید همینکه به نیمه دوم خلافت عثمان میرسید که بین آن دو دشمنی آغاز شد جملاتی از هر دو علیه یکدیگر می بینید و عجیب آنکه در بسیاری از آنها جمله مورد بحث نیز آورده شده که عایشه میگوید این نعثل را بکشید خدا لعنت کند نعثل را و به عثمان نام نعثل داده بود و اشاره عایشه به عثمان که نعثل است و نعثل سمبل یهودیت سبب شده یهود به جانب معاویه متوجه گردد چنانچه داریم که کعب الاحبار و عده ای فرار کرده نزد معاویه رفتند، یکی از جملاتی که عایشه علیه عثمان گفت هنگام شنیدن خبر کشته شدن او بود (انساب بلاذری جلد 5 - 91- کنز العمال 3 - 161) (البته علی بنظر

عایشه فوق العاده تر بود زیرا وقتی خواست علیه علی قیام کند گفت شبی از زندگی عثمان بهتر از تمام زندگی علی بود) نهج البلاغه ابن ابی الحدید 2 - 76 انساب 5 - 91 - مدائنی در الجمل.

لعنتش کند.

بهر صورت این یهودی شبیه خلیفه هم از قریش نبود یعنی عایشه هم خلیفه قریشی را شکل یهودی معرفی کرد یهودی یمانی هیچ توجه کرده اید چند نفر یهودی را به عثمان نسبت نزدیکی داده اند.

کعب الاحبار: یهودی مذهبی، نعثل: یهودی سنتی (1)

ابن سبا: یهودی جعلی، کعب الاخبار یک یهودی بود، نعثل و ابن سبا وجود خارجی نداشتند.

کعب الاحبار را گفتم معلوم نیست کجا و کی مسلمان شد و مسلمان شدنش در گرو این مطلب بود که هر چه کردند نام احبار را بردارد و نامی مسلمانی بگیرد نپذیرفت.

حبر یعنی هاخام و اجبار جمع جبر است و این هم سه یهودی که سیف خویشاوند ابابکر، جعلیش را به نام ابن سبا و دختر ابابکر سنتی اش را بنام نعثل و عمر وصی ابابکر حبرش را به نام کعب تحویل دادند.

1- - انساب الاشراف بلاذری جلد 5 - 105 - کتاب صفین نصر بن مزاحم 254 - 256 - 257 - 456 - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید - 1 - 482 عایشه زن بود و زن به قیافه و شکل و عروسی و ازدواج و فرزند و ... بیشتر مینگرد لذا عثمان را به قیافهٔ یهودی زده معرفی مینماید و اگر ابوبکر یا عمر میخواستند عثمان را نسبتی چنین دهند درباره خلافتش میگفتند چنانچه عکس آنرا عمر کرد و سفارش کعب الاحبار را به عثمان نمود و کعب فقیه دربار عثمان گردید.

هر سه یهودی را قریش به عثمان قریشی پیوند زد! و این هم پیوند عثمان و یهود قریش و یهود و عثمان نتوانست این پیوند را پنهان نگهدارد.

هر چه از اباذر شکایت کردند وقعی ننهاد اما همینکه کعب بوسیله اباذر سرش شکسته شد تبعید شد (1) و دوستان عثمان هم نتوانستند خودداری کنند شیعه مغضوب را به ابن سبا نسبت دادند و عثمان هم که مغضوب شد به نعثل، آن یهودی این یهودی!

نوعی دیگر

این قسمت را فراموش نفرمائید که خیلی مهم است و بعدها بکار میآید کعب الاحبار کجا و کی مسلمان شد؟ کسی نمیداند، اگر طبق گفته محققانی چون فرید وجدی زمان عثمان مسلمان شده باشد زمان عمر یهودی خالص بوده است.

اگر زمان عمر مسلمان شده، زمان ابابکر یهودی خالص بوده است و چنانچه زمان ابابکر مسلمان شده زمان رسول الله یهودی خالص بوده است و رشید محمدرضا میگوید مسلمان نشده تظاهر به مسلمانی میکرد که خواهم آورد.

پس آن همه حدیث که از پیامبر نقل کرده است از کجاست؟ گویا احادیث

1- جالب اینجاست که نه تنها تمام کتب خاصه و عامه این مطلب را ذکر کرده اند بلکه هم عثمان و معاویه را سنیان محترم میدارند و هم اباذر را و با آنکه در محو بسیاری از آثار مربوط به علی و دوستان علی کوشش ها شده است. ابوذر کمتر از دیگران صدمه ای چنان وارد کرده اند بویژه امروزه به افکار ابوذر بعلت آنکه بر ضد سرمایه داریهای غیر مشروع معاویه ها حمله میکرده، توجه مخصوص مخالفان سرمایه داری چشمگیر است. جلد 8 - 251 الغدیر علامه امینی بسیاری از مآخذ را آورده است.

کعب هم مانند ابوهریره جنبهٔ اعجاز دارد.

ابوهریره دو سال به رحلت نبوی مانده مسلمان شد (1)

ابن عباس در آن وقت هشت ساله بود و علی ابن ابیطالب قریب سی ساله در خدمت پیامبر و در خانه پیامبر بود.

مقایسه احادیث نقل شده از علی و ابوهریره که آن حدود یکصد و این قریب پنجهزار و سیصد میباشد (یعنی برای هر روز مسلمانی ابوهریره پانزده حدیث و برای هر روز علی تقریباً یک چندم حدیث) جنبهٔ اعجاز دارد. و معجزه بیشتر از آن کعب است که مسلمان نشده احادیث دارد و معجزه بالا ترهم داریم.

کسانی بودند که پیامبر را ندیده بلکه از شام بیرون نرفته در زمان معاویه بلکه در خدمت معاویه! نقل حدیث میکردند (2) اما نه کسی به عایشه اعتراض کرد چرا داماد پیامبر خلیفه پیامبر و جانشین عمر و شخص برخاسته از شورا را نام یهودی میدهی و نه کسی به سیف فریاد زد که چرا ابن سبا را برای زمان عثمان میسازی و نه عثمان به عمر خواهش کرد چرا سفارش کعب یهودی را به نام فقیه دستگاه خلافت اسلامی به من مینمائی:

اما اگر جرئت کرده بودند بگویند کعب یا نعثل یا ابن سبا اندکی به قبیله قریش بستگی دارند چه بسا اعتراضات شدید بلند میشد!

1- جلد 11 صفحه 42 شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید برادران ما برای تبرئه ابوهریره حرفها دارند و از جمله ابوهریره گوید انصار به کارشان و مهاجران به تجارتشان میپرداختند و من گرسنه بودم میرفتم برای خوردن ضمناً حدیث هم می شنیدم (جلد دوم صحیح بخاری صفحه 32) آیا از علی برای چه حدیث نقل نمیکنند با توجه به اینکه ابوهریره محض ارضای شکم میرفته است؟ و اظهار تأسف مینمایند که سه نفر از او روایت میکنند و یکی از آنها ابوهریره است.
2- در جلدهای قبل شرح داده شد.

همه جا به عادات قومی و تعصبات قبائلی توجه فرمائید و به ارتباط دادن و ندادن یهودی به قریش و ارتباط دادن و ندادن یمانی به قریش.

نوعی دیگر

با آنهمه اکراه مسلمین از یهود و با آنهمه فریاد تاریخ که ابن سبا را از رافضیان بگیرید و نعثل را از دست سقیفه ایها جدا سازید.

قلم فریاد میکشد که چرا عایشه، عثمان را به یهودی تشبیه کرد، نه به نصرانی یا به مشرک؟ زیرا سیف هم پیروان علی را به یهودی متکی ساخت نه به مشرک نه به نصرانی آخر هم سلمان اصلاً فارسی بود هم میثم (1) میثم را صدا زدند به نام تازه ای که به او داده بودند.

علی علیه السلام گفت چرا میثم به نام فارسی اش نباشد گفتند نامی است فارسی گفت خوب است (2) فارسی با مجوس بودن ارتباط دارد. مجوس مسلمان

1- سلمان هم مردم را اندرز داد که در اثر عمل ناشایست غضب خلافت از سرچشمه هدایت دور شدند (جلد 2 - 131 - جلد 6 - 17 شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید و ماسینیون نیز در کتابش سلمان پاک به احقاق حق سلمان از علی مطالبی آورده است) و باز سلمان در روزی گفت ... پیامبر شاهراه سلامت را برای شما آورد ولی شما خلافت را از معدنش بیرون کردید و از خاندانش ربودید (ابی الحدید جلد 11 - 4 - تاریخ طبری جزء 3 - 198 گوهر مراد 187 - تاریخ الخمیس اول 188 و ....
2- سیمای میثم تمار تألیف علامه شیخ محمد حسین مظفر ترجمه آقای محمد محمدی اشتهاردی شرحی در این باره دارد. بجاست گفته شود مجوس در زمان رسول الله که مسلمان شده بودند چند نفری بیش نبودند و واقعاً مسلمان بودند و سلمان در راس آنها بود بعد که ایران فتح شد و مرتب از زمان عمر به بعد شماره آنها زیاد شد و به عنوان اسیر وارد میشدند هرگز علیه السلام تشکیلات گروهی نداشتند وانگهی این دو مثال چقدر نزدیکند که از یکطرف احادیثی از رسول الله نوشته اند که خلافت و نبوت یکجا جمع نمیشود و بعد علی را که از نبوت بود در شورای خلافت

وارد میسازند و اگر ایرانیها خواسته اند به اسلام ضرر بزنند همانها بودند که اهل بخارا و نیشابور و نسا و .... بودند و صحاح و مسایند دارند!

شد برای سرزنش به او نمیگویند یهودی اما سیف برای حواله دادن یهود به غیر قریش این کار را کرد که سرپوشی باشد بر اتحاد و اتصال یهود و قریش!

تاریخ خیلی نگران است، زیرا من یهود را بالاخره به سقیفه و قریش پیوند زدم و این فیض بخشی از کلام الهی قرآن بود که یهود و قریش را به یکدیگر عطف کرده است الیهود و الذین اشرکوا و روز بروز این پیوند را می بینیم که با دخالت محققان و دانشمندان محکمتر میشود و روشنتر و آیندگان با تحقیق وسیع تر و علمی بیشتر حتی یهودیانی چند را از زوایای سقیفه و خفیه گاه های منازل قریش بیرون خواهند کشید و قدرت علمی من بیشتر نبود که بتوانم بیش از این در نشان دادن ردپای یهود در سقیفه و اشاره به دستشان در خلیفه سازی و افرادشان را که دست در دست یکدیگر علیه اسلام اند با نوک قلم کشان کشان بصحنه تاریخ بیاورم و این را برای بزرگان علم و دین آرزومندم.

و چرا چنین نباشم که سعد بن عباده رئیس خزرجیها بود و اولین کسی که در سقیفه نشست تا جای علی بنشیند معاویه همین سعد را یهودی خواند (1)

قریش سعد بن عباده را بسیار دشمن میداشت زیرا از اول به سقیفه رفت تا جای علی بنشیند و دشمنی با او بحدی بود که در جلد قبل آوردم عایشه مسئله افک را که به خود نسبت داد از جمله گفت دو نفر با یکدیگر گفتگو داشتند یکی از من (عایشه) طرفداری میکرد و دیگری (سعد بن عباده) علیه من بود. سعد را بالاخره آنچنان پنهانی کشتند که توانستند به مردم بگویند جنیان او را به تیر زدند. ناگفته نماند ابابکر هم که به جای علی نشست در کتابهاست (از جمله صفحه 97 امام علی) که از پیامبر مسئله جانشینی را برسیدند و رسول الله علی را معین کردند یعنی از طرفی میگویند چرا پیامبر کسی را تعیین نفرمود از طرفی گویند تعیین کرد و از طرفی میگویند چرا سعد خواست جانشین شود.

1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید 16 - 43.

مگر کسیکه تلاش کرده جای علی بنشیند میتوان به او گفت یهودی؟ ! علی هم شریح قاضی را که طبق مقرراتی دیگر قضاوت کرده بود مقرراتی در برابر نص اجتهاد شده، گفت اگر بار دیگر چنین کنی به محل یهودی نشین تبعیدت میکنم (1)

علی برای شریح محکمه نشین حوالت به محله یهودی نشین میدهد، اما معاویه برای سعد بن عباده سقیفه نشین چرا یهودی گفت؟ رسول خدا هم هنگام معرفی دشمنان علی هم قریش را معرفی میفرماید هم منافقان را و هم بعضی از انصار را و آنها را انصار یهودی می نامد (2) و چرا قریش و منافقان را یهودی نام نمیدهد زیرا چیزی است که قبلاً قرآن به یکدیگر عطفشان کرده است.

ابوهریره هم گفت: در میان بنی اسرائیل مردمانی بودند با علم غیب ارتباط داشتند ولی انبیا نبودند و اگر از آن اشخاص در امت من کسی باشد جز عمر نیست.(3)

قرآن که مرتب از یهود بد میگوید، مسلمانان صدر اسلام هم که فوق العاده از یهود اکراه داشتند، چه شد ابوهریره عمر را به علمای یهود نسبت میدهد

1- جلد 14 شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید صفحه 29.
2- به شعرای قرن ششم الغدیر مراجعه فرمائید نام مآخذ داده شده است.
3- صحیح بخاری جلد دوم صفحه 191 مناقب عمر

به به علمای نصارا؟ و چرا عمر اعتراض نکرد؟ و اگر عمر اعتراض کرده بود این خبر را نگذاشته بودند باقی بماند آن هم در کتابهای خودشان ! و چرا صحیح بخاری هم از عبدالله سلام ستایش میکند و حدیثی در منقبتش می آورد (1)

و چرا مینویسند فلان تفسیر که بر قرآن شده مفسرش یهودی بوده است؟ (2) تاریخ نگران است و بیش از این نگران به خواندن ادامه دهید.

نوعی دیگر

یهود و قریش را فراموش نفرمائید که با همند. تفسیر الحدیث - تفسیر نبوی - تفسیر طبری - تفسیر ابن کثیرو .... وقتی به الی شیاطینهم در آیۀ شریفه میرسند میگویند مقصود الی الیهود است و منافقان قسم خورده بودند که به کمک یهود با اسلام بجنگند. اینکه عایشه میگوید پدرم ذکر احادیث را منع میکرد و احادیث را جمع نمود و سوزانید (3) و عمر نیز این کار را کرد هم سوزاند و هم منع کرد.(4) و هم ناشران حدیث را از خروج مدینه منع نمود.(5)

عمر استاندار خود را بدرقه کرد و گفت مگذار در قلمرو حکومت حدیث

1- صحیح بخاری
2- وفیات الاعیان جلد 4 صفحه 343 - کلمه الضراء صفحه 196
3- ابوبکر پانصد حدیث جمع آوری کرد و بعد سوزاند و این را عایشه نقل میکند (عماد الدین ابن کثیر در مسند صدیق از حاکم نیشابوری - قاضی ابوامیه اخوض مفضل گلابی، حدیث 4845 صفحه 237 جلد پنجم کنز العمال).
4- زهری از عروه بن مسعود - 4860 کنز العمال صفحه 239 - جلد 5 - ابن عبد البر در جامع بیان العلم و فضله طبقات ابن سعد جلد 5 صفحه 140 شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد سوم صفحه 122 - تاریخ الخلفای سیوطی
5- 4865 کنز العمال صفحه 339.

بازگو شود (1) اینکه مجموع احادیث نقل شده از قریب چهارده هزار نفر اصحاب رسول الله به پانصد نزدیک است (2) در عوض از ابوهریره پنجهزار و سیصد و هفتاد و چهار، عبدالله بن عمر بیش از دو هزار، عایشه و انس هر کدام بیش از دو هزار و سیصد حدیث به پیامبر نسبت داده و نقل کردند (3) به بیند در صدر اسلام چه خبر بوده است که کعب الاحبار آنهمه حدیث نقل کرده و به عنوان مسلمانی آنها را پذیرفته اند و بقیه را با آنکه از یهود میدانند میگویند احادیث اسرائیلیات فراوان است.

و شرم دارم بگویم چند هزار گفته اند و چرا اسرائیلیات گفته اند نه نصرانیات نه مشرکیات زیرا یهود با اسلام کار دارد اما اسلام سقیفه نه اسلام خانه و مقصود از خانه خانه محمد است که گروه قلیلی در آن بودند در برابر گروه بیشتری که در سقیفه بودند دل یهود و قریش یکی است و زبانشان دو تاست.

لذا قریش از ذکر احادیث پیامبر جلوگیری مینمایند تا جای خالی برای اسرائیلیات موجودیت یابد و درغیر اینصورت مگر مفهوم احادیث نبوی، اجازه میداد اسرائیلیات بوجود آید؟ و اسرائیلیات یعنی یهود و یهود همه جا وسیله داشت و دارد و در صدر اسلام وسیله اشان قریش که خودشان می

1- تذکره ذهبی نقل از صفحه 147 جامع بیان العلم جزء 2
2- که 142 حدیث از ابوبکر نقل شده است و بقیه از دیگران
3- احادیث ام المومنین عایشه صفحه 289 - لابد رفتار عمر را با ابوهریره در همه تواریخ خواندند که از معتبرترین راویان است دیگر نیز سمره بن جندب است که عمر به او میگوید خدا او را بکشد (صحیح مسلم جلد 3 باب تحریم خمر صفحه 37) - ابوهریره به تنهائی از علی و سه خلیفه دیگر حدیث نقل کرده است عبدالله بن عمره 263 - انس بن مالک 2286 - عبدالله بن عباس 1660 - جابر بن عبدالله 1540 - ابوسعید خدری 1170 - عایشه 2208 (نقل از علم الحدیث آقای کاظم مدیر شانه چی).

گفتند: نخشی ان تصیبنا دائره که آیه قرآن است و مفسران را ببینید در این باره چه میگویند.

من از کتابی جز کتاب اهل سنت و جماعت مطلبی نقل نمیکنم و حواله به کتابی جز کتاب آنها نمیدهم.

مفسران میگویند منافقان ارتباط با یهود را به عنوان پناهگاه بهانه میکردند (1) و قرآن اشاره به ترس آنها میفرماید که نکند دیگر کمک مالی بآن ها نکنند و .... برخی از مفسران هم ذیل آیه فعسی الله یاتی بالفتح اوامر من عنده فتصبحوا علی ما اسروا فی انفسهم نادمین نوشته اند که هرگاه یهود را بیرون میکردند منافقان ناراحت میشدند. و در آنجا که احتمال شکست مسلمین میرفت، زعمای منافقان بیکدیگر میگفتند به شام نزد یهودی دوستمان خواهیم رفت.(2)

ملاحظه میفرمائید چگونه دل یهود با مشرکان یکی بود و این اول اسلام بود و بعد از اسلام هم دل یهود با منافقان بهمانگونه یکی و رسول الله بارها به انواع و اقسام فرمودند امت من براه و روش پیشین خواهد رفت و بعد راه یهود را اشاره کرده که اگر در بنی اسرائیل ماری وارد سوراخ زمینی شده باشد در این امت نیز ماری به همان سوراخ میرود (3) و قبلاً نیز آوردم پس اسلام با دلها چه کرده است؟ با دل سلمان و اباذر و مقدادها هر چه باید بکند کرده است.

1- بعضی از تفاسیر در ذیل آیه نخشی ان تصیبنا دائره.....
2- صفحه 251 یهود از نظر قرآن.
3- ابن حجر در کتاب فتح الباری - مسند احمد - صحیح بخاری - صحیح مسلم - اسد الغابه 233 - 235 - جوامع السیر 3765 - ابن ماجه در سنن متقی در کنز العمال - ترمذی در صحیحش - حاکم در مستدرک - مجمع الزوائد سیوطی در تفسیرش - مسند البزاز - طبرانی در الاواسط و .....

نوعی دیگر

اینکه قرآن میفرماید یهودیانی بودند که در آغاز روز میگفتند مسلمانیم و در پایان روز کفر خود اعلام میکردند و قالت طائفه من اهل الکتاب امنوا بالذی انزل علی الذین آمنوا وجه النهار و اکفروا آخره لعلهم یرجعون (1) اینکه قرآن میفرماید درباره منافقان شک نکنید فما لکم فی المنافقین فئتین ... (2) اینکه سوره منافقین نازل میشود اینکه دو آیه قرآن و شهد شاهد من بنی اسرائیل ..... سوره الاحقاف آیه 10(3) را اگر در کنار یکدیگر به آنها توجه کنیم می بینیم یهودیانی بودند که چون نشانی های پیامبر اسلام را آنچه در تورات بود با آن حضرت درست دیدند ابتدا مسلمان شدند بعد که اسلام را در مواردی با تورات تحریف شده مخالف دیدند برگشتند.

اینکه قرآن منافقان را در کفر دوست و همکار کافران معرفی میفرماید و بشر المنافقین بان لهم عذابا الیما الذین یتخذون الکافرون اولیاء من دون المؤمنین (4)

آیا فکر نمیکنید که به جز یهود در اینجا چه گروهی را میتوان گذاشت اگر تفاسیر را به بینید ملاحظه خواهید نمود (خارج از برنامه که اهل کتاب

1- سوره آل عمران آیه 72
2- سوره النساء آیه 88
3- و قوم موسی امه یهدون بالحق .... سوره الاعراف آیه 159
4- سوره النساء آیه 139

تورات را به عبری میخواندند و به عربی تفسیر میکردند) (1) (و کار به جائی رسید که تفاسیر پر از منقولات یهود شد.)(2)

منافقان را معرفی کرده اند که برای خراب کردن و محو اسلام با یهود هم قسم شدند (3)منافقان را معرفی کرده اند که با یهود قدرتی علیه اسلام شدند (4) بزرگان از اهل سنت و جماعت منافقان را با یهود دست به دست یکدیگر معرفی کرده اند یکجا قرآن .... الیهود و الذین اشرکوا. دارد یعنی یهود و مشرکان، جای دیگر ..... المنافقین و الکافرین دارد، یعنی یهود و منافقان، نتیجه چه میشود؟ میشود مشرکان همان منافقان و منافقان همان مشرکان.

شما بردارید تفاسیرتان را بخوانید، جلد هفتم تفسیر الحدیث را مثلاً از آیه 139 تا 145 سوره النساء به بینید چه نوشته است، سیره ابن هشام را به بینید که چه ابوابی دارد: باب الاعداء من الیهود - من اجتمع الی یهود من المنافقین الاسلام من اسلم من احبار یهود نفاقاً - ما نزل من البقره فی المنافقین و یهود و کتابهای دیگر.

شیخ الاسلام بشری رئیس جامع الازهر چه نوشته است؟:

((با رحلت پیامبر منافقان بوجود آمدند و یهود قویدل شدند)) (5) قبل از رحلت مشرکان مکه با پیامبر جنگیدند، مشرکان قریش بودند.

عده ای هم منافق بودند اما این منافقان که بعد از رحلت بوجود آمدند و یهود قویدل شد چه کسانی بودند؟ به بین که راه چاره مسدود است

1- اضواء علی السنه المحمدیه نقل از صحیح بخاری جلد 2 صفحه 285 نقل از ابوهریره.
2- 137 اضواء علی السنه المحمدیه
3- تفسیر الحدیث جلد 7 صفحه 171
4- ذیل تفسیر آیه 139 النساء
5- صفحه 67 اجتهاد در مقابل نص

در گفتن الیهود و الذین اشرکوا، یهود و قریش، آری یهود و قریشی که بعضی از مفسران ذیل آیه و ان کادوا لیستفزونک من الارض لیخرجوک منها نوشته اند مقصود اتحاد یهود و قریش است که خواستند پیامبر را از عربستان خارج سازند.

نوعی دیگر

اگر منافقان با یهود همکاری نداشتند! چه شد که بعضی پاکدلانشان خدمت رسول الله آمده از اینکه با یهود همکاری داشتند توبه میکردند؟ و از جمله عباده بن صامت (1)، بردارید شرح حالش را بخوانید که چرا توبه کرده است؟ برای اینکه مشمول الذین اشرکوا عطف به الیهود نگردد. یا اگر علت دیگری داشته است بفرمائید چیست؟ و چرا منافقان در طرح دعوا میگفتند ما کعب بن اشرف یهودی را برای قضاوت قبول داریم و محمد را قبول نداریم.(2)

تفسیر قرطبی و زمخشری و بغوی و .... را بردارید و بخوانید و به بینید چند نوبت این اتفاق افتاده است، حتی تفسیر جلالین مینویسد: منافقان یهود را قبول داشتند و بقیه رسول الله را و همه را ذیل آیه اذا دعوا الی الله و رسوله لیحکم بینهم بخوانید که خدا میخواهد رسول الله

1- تفسیر فخر رازی
2- تفسیر قرطبی (دعوای مردی بنام مغیره بن وائل) تفسیرهای زمخشری - بغوی - خازن (دعوای مردی بنام بشر بن منافق یا مردی بنام ..... یا دعوای عثمان بن عفان) و میگفتند برای حکم محمد را قبول نداریم و کعب بن اشرف (یهودی) قبول داریم و تفسیر جلالین ذیل تفسیر آیه اذا دعوا الی الله و رسوله لیحکم بینهم مینویسد منافقان یهود را قبول داشتند و بقیه رسول الله را.

حکم کند و منافقان میخواهند یهود حکم کند.

و اینک خیلی به .... الیهود و الذین اشرکوا ....نزدیک شده اید البته به آرمان آنها و هدف مشترکی که داشتند.

رابطهٔ عمر و یهود

هم رابطه عمر و یهود فوق العادگی داشته است هم رابطه علی و یهود هم رابطهٔ علی و عمر، هر چند برای رابطهٔ عمر با یهود کافیست از کعب الاحبار همین را نقل کنم.

در تورات است که و اینک کعب میگوید خداوند به اسماعیل از صلبش دوازده قیم عطا فرموده است که بهترین و نیک ترین آنها عبارتند. از ابو بکر و عمر و عثمان، ولی کار خلفای رسول الله! با یهود به جاهای بسیار صمیمی تر و نکات بسیار باریک تر تاریک تاریخی رسیده است! که معاویه سمبل همه در خلاصه کردن آنهمه کارهاست تا آنجا که به تورات میگفت کتاب الله (1) در صورتیکه میدانید تنها کتاب الله قرآن است.

تورات هر چه را می آورد از موسی است که حضرتش چنین گفت و چنان کرد یا از اجبار، و انجیل هر چه دارد از عیسی است که حضرتش چنین کرد

1- النجوم الزاهره جزء اول صفحه 33 علاوه بر این جلد 11 صفحه 98 الغدیر را ملاحظه فرمائید که اشاره به پیامبری معاویه مینماید: ان معاویه یبعث نبیاً من حلمه و وائتما نه علی کلام ربی - ولی تعجب اینجاست که استحکام اساس پیامبری معاویه به حلمش و امانت داری از کلام پروردگار پیامبر (ربی) است نه به پروردگار معاویه (ربه) و در همین جلد صفحه 195 از قول انس حدیث است که پیامبر فرمودند انا مدینه العلم و علی بابها و معاویه خلقتها (زیرا احادیث دیگر ابابکر را حضار شهر و عمر را سقف آن، آورده است و بعد از آنها نوبت حلقه است.)

و چنان گفت یا از حواریان و فقط قرآن است که همه کلام خداست و حتی در بسیاری از موارد به پیامبرش میفرماید قل .... ای پیامبر تو بگو ..... (اگر پیامبر هم میگوید از خداست) عمر بارها نزد پیامبر آمد و کتاب الله معاویه یعنی تورات در دستش بود (1)

معاویه ای که طبیب مخصوصش نیز یهودی بود (2) و نوبتی هم صفحاتی از تورات (3) و نوبتی هم امام احمد از جابربن عبدالله نقل مینماید که جای دیگر آوردم قبل از آنکه بقیه واقعه را بیاورم لازم میدانم یادآوری نمایم که انواع دیگر نیز بود از رابطه منافقان و مشرکان با یهود اما آنقدر معروف و شناخته شده و در عین حال زننده که باید خودتان بروید و تاریخ را مطالعه کنید و چون مطلب بسیار به ذهن ها نزدیک شده یافتن آن ها آسان است و برای آنکه گفته شود اگر انواعی دیگر است چرا نیاورد به اشاره دو تا را میگویم.

واقعه ذره را که نقابداران پیش آوردند و شتر رسول خدا را رم دادند که راکب و مرکب به دره افتند و تکه بزرگشان گوششان باشد و این یکی از آن هاست (4) در جنگ احد دومی آنهاست حضرت خواستند مجاهدین را سال به بینند ناگهان متوجه شدند سیصد نفر بیشتر از نفرات آماده باش و حاضر شده اند پرسیدند اینها کیستند؟ گفتند اینها یهودیانی هستند که به سر کردگی یکی از بزرگان منافقین به کمک مسلمانان آمده اند. حضرت فرمود من نمیخواهم از کافر برای دفع مشرک استفاده نمایم (5) عمر بار

1- سید قطب در صفحه 13 معالم الطریق
2- الاستیعاب 2 - 396 - اسدالغابه 3 - 289 - طبری 6 - 128 - ابن اثیر 3 - 195 - ابن کثیر 8 - 31 - اغانی 14 - 13
3- تاریخ ابن اثیر
4- کلیه مورخین ثبت کرده اند.
5- سیره حلبی جلد 2 شرح جنگ احد

ها تورات یا صفحاتی از آن در دست داشت که نزد پیامبر آمد سید قطب (و درست تر بگویم سید بن قطب) مینویسد رسول الله از دیدن تورات در دست عمر خشمگین شد فرمود قسم بخدا اگر موسی زنده بود برای او کاری روا نبود مگر از من پیروی کند (1)

ابن اثیر نیز مینویسد، عمر روزی خدمت رسول الله آمد کتابچه ای با خود داشت که آنرا از اهل کتاب گرفته بود، ، رسول الله خشمگین شد فرمود آیا در دین خود متحیری ای پسر خطاب؟ آن عمر اتاه بصحیفه اخذها من اهل الکتاب فغضب صلی الله علیه و آله و سلم فقال: افتهوکون یابن الخطاب و باز مینویسد: عمر خدمت رسول الله آمده میگوید ما از یهود و نصارا احادیثی میشنویم و متمایل میشویم بعضی از آنها را بنویسیم حضرت فرمودند آیا در حیرت هستید همانگونه که یهود و نصارا در حیرت آمدند .... و اگر موسی زنده بود ناگزیر بود از من پیروی کند (2) (توجه فرمائید که عمر نام یهود و نصارا میبرد و حضرت جواب را در یهود خلاصه میفرماید.)

عمر بارها چنین کرده بود (مطالعه نمائید باورتان خواهد شد) آیا عمر دیگری از دوستان و همکارانش را از این که با بودن قرآن میخواهد تورات دارد و خدمت رسول الله برود یا خبر ساخته است؟ آیا همکارانش در بین راه یا در خانۀ رسول الله او را تورات بدست دیده اند؟ آیا سیصد نفر یهودی که در جنگ احد شرکت کردند آیا دوازده نفر واقعه رم دادن شتر حضرت در دره را کسی ندید.

آیا کسی اطلاع نداشت نه آن سیصد نفر را نه این دوازده نفر را نه تورات در دست عمر را، اگر از دوران خلافت ابابکر تا امروز موافق نبودند که این مطالب نقل شود چه شده بود؟ آیا عمر خواسته با تورات نزد پیامبر

1- در صفحات قبل ذکر شد
2- در صفحات قبل ذکر شد - 154 اضواء علی السنه المحمدیه

اسلام بیاید برای بزرگداشت یهود؟ دلجوئی از یهود؟ خشمگین ساختن پیامبر؟ سئوالی از تورات را بپرسد؟ و ....

در هر صورت بهتر بود چنین کاری نکرده باشد. یا قبلاً از رسول الله اجازه بگیرد و چنین کند که یقین است اجازه نگرفته است زیرا حضرت با دیدن آن وضع خشمگین شدند (1) خوب بود تورات را در آستین پنهان کرده باشد. (2)

اما مهمتر از همه این است: رسول الله چه احساسی از رابطه عمر با یهود داشتند که خشمگین شدند؟ و باز مهمتر: چرا عمر در برابر خشم رسول الله منکر ارتباطش با تورات نشد؟ یا حداقل عذرخواهی نکرد جواب اینست:

1- با اندک دقیتی کسانیکه با احادیث عامه سر و کار دارند می بینند که بیشتر احادیث نقل شده از عایشه جنبه زنانگی دارد. از ازدواج - شیر دادن - آبستنی - زینت و زیور زنان - و .... جالب آنکه در همین احادیث حالت زنانگی فوق العاده تری نیز گاه بگاه دیده میشود. حدیث را عایشه نقل مینماید و در ضمن میگوید پیامبر به من تکیه داده بود. سر پیامبر بر دامنم بود. بر شانه پیامبر نشسته بودم و ... ولی آنچه نزد احادیث شیعه و سنی جلب نظر مینماید آنکه رسول الله رحمت للعالمین است و کمتر از خشم حضرت بحث میشود و در موارد بسیار زننده که بیشترین آن زمانی است که از کینه و دشمنی با علی سخنی بمیان میآید حضرت خشمگین میشوند و به همین قیاس و سنجش احادیث جعل شده زمان معاویه را در دو دسته متمایز از یکدیگر می بینیم آنها که نسبت به علی جنبی نفی و سبب و لعن و طرد دارد و آنها که نسبت به دشمنان علی مثبت و مدح و جلب و جذب است.
2- بقول یکی از دوستان فاضلم علی هم علاوه بر قرآن صحیفه ای با خود داشت (702 جلد دوم صحیح مسلم) و اگر فرار بود دیگری جانشین رسول خدا باشد چرا برادران سنی ما مینویسند این صحیفه نزد علی بود؟ و چرا علی باید صحیفه ای اسلامی با خود داشته باشد و عمر صحیفه ای اسرائیلی؟

پیامبر و عمر یکدیگر را خوب میشناختند جای توبه و عذرخواهی نبود و اگر عمر جواب داده و منکر شده بود در زمان خلافت ابوبکر و عمر کسی جرئت بازگو کردنش را نداشت و باز مهمتر از این جاء عمر بن الخطاب الی النبی فقال یا رسول الله انی مررت باخ لی من بنی قریظه فکتب لی جوامع التورات الا اعرضها علیک فتغیر وجه رسول الله (1) اول به ما بگوئید این واقعه جلوتر بوده است که عمر یکی از یهود آن هم یهود بنی قریظه را نزد پیامبر آورده برادر خود معرفی مینماید و درخواست نوشتن مطالبی از تورات مینماید و رسول الله را خشمگین میسازد یا آن واقعه که تورات در دستش بوده و نزد رسول الله رفته است جلوتر بوده؟

بالاخره یک مرتبه پیامبر را بخاطر ارتباطش با یهود خشمگین ساخته است! نوبت دوم چرا؟ یعنی رسول خدا که دو مرتبه یا چند مرتبه از دست عمر خشمگین شدند و همه مربوط به یهود و تورات عمر بوده است از چه عمر آنرا تکرار کرده یا آنکه میدانسته حضرت خشمگین خواهند شد؟ چرا ابابکر و عمر هر جا طرف دعوا یهود بود پیروز نشده بر میگشتند؟ اسیر از هر قومی به مدینه آورده میشد اما اسیر یهودی آورده نمیشد و در غرب ایران و طرف شام و .... یهود زیاد بود.

چرا یهود لقب فاروق را به عمر داد؟ (2) چرا عمر مرگ رسول الله را با مرگ موسی مقایسه میکرد؟ (3) کعب الاحبار هم موسی را قبول داشت هم محمد را (4)

و مهمتر از هممه چرا عمر به یهود و نصارا اجازه داد در مسجد النبی برای اصحاب از کتابهای خود سخنرانی کنند و ورود نام قصاص در اسلام که به نامبردگان داده شد از طرف عمر بود (5)

1- جلد 4 صفحه 265 - مسند احمد
2- در آخر کتاب آمده است.
3- در آخر کتاب آمده است.
4- در آخر کتاب آمده است.
5- در آخر کتاب آمده است.

رابطه علی و عمر

در این هشت جلد کتاب که درباره ولایت نوشتم از جلد 25 تا جلد حاضر 32 مطلبی مهمتر از این نداشته ام که هم اکنون مینویسم و در جلد 26 نیز با ذکر مآخذ نوشته ام رابطه عمر با علی هم از نهج البلاغه اگر دیده شود کاملاً مشخص میگردد.

و هم ذکر این مطلب کافی است که عمر گفته است زنده و مرده ام نمی تواند علی را تحمل کند (1) (آن هم کسیکه مفسران در آیه مباهله علی را نفس محمد شناخته اند (2)

انی اکره ان احملها حیا و متیا، اما هیچکس حاضر است باور کند عمر به کعب برسد و از کعب بپرسد آیا علی را جانشین کنم یا نه؟ اگر باورتان نیست توجه فرمائد.

عمر به کعب میگوید حس میکنم وفاتم نزدیک شده است آیا علی بن ابیطالب را بعد از خود جانشین کنم؟ عقیده ات درباره علی چیست؟ آیا این مطالب در کتابهای شما موجود است؟

کعب جواب داد:

به عقیده من علی برای خلافت خوب نیست علی مردی است استوار و متعصب در دین، عیب و گناه احدی را نادیده نمیگیرد، در برابر لغزشها تحمل و بردباری ندارد بر طبق اجتهادش عمل نمیکند.

این اخلاق با سیاست مردم داری سازگار نیست (3) چطور اسلام که اجازه نمیدهد یک پیش خدمت برای وصیت از یهودی نظریه بخواهد عمر حاضر شد برای تعیین جانشین ابابکر و خودش، خلیفهٔ مسلمین، جانشین رسول الله ! از یهودی یا یهودی بظاهر مسلمان شده اما در کلمه احبار مانده

1- در آخر کتاب آمده است
2- در آخر کتاب آمده است.
3- در آخر کتاب آمده است.

مشورت نماید؟

البته کسی شک نکند که عمر جرئتی کرد از یهود چنین مسئله خطیری را بپرسید زیرا عمر خود اقرار دارد به اینکه مطالبی بهمین اهمیت را باز هم از یهود شنیده است، که آن مطالب را از کتابهای خود برای عمر نقل کرده اند. زیرا میپرسید آیا این مطالب در کتابهای شما موجود است؟ ملاحظه میفرمائید که اوضاع از چه قرار است، نه رضایت خدا ملاک تعیین خلیفه است. نه خشنودی رسول الله.

فقط باید در کتاب الله تورات آمده شده باشد و یهود آنرا به دوستان خود بگویند و این قدرت نفوذ آن پیشگوئی ها را میرساند که یهود به آنها گفتند و از جمله چنین برمیآید که گفته اند این پیامبر همان کس را که می خواهد جانشین خود کند موفق نمیشود و دیگران جانشین وی خواهند شد و در نتیجه دیگران اقدام میکنند و خلافت را بدست میآورند.

اولین سخن عمر این بوده است که حس میکنم وفاتم نزدیک شده است و خواهم آورد که خودشان مینویسند کعب به عمر گفت ترا خواهند کشت و سه روز بعد مضروب شد (1) و عمر این پیش بینی ها را از یهود مخصوصاً از کعب دیده که وی را به عثمان سفارش کرده است و کعب هم از خلافت علی چه میدانسته که بمحض دشمنی عایشه با عثمان فرار کرد و نزد معاویه رفت؟! سخن دوم عمر اینست که از کعب میپرسد آیا علی را جانشین خود کنم، همان علی که پسر ابیطالب است و عقیده ات درباره علی چیست؟

شما را به خدا کار اسلام و علی به کجا رسیده است که باید کعب علی را بپسندد و درباره اش خوش بین باشد تا خلیفه اسلام گردد همان علی که در حدیث ثقلین به تواتر رسیده شریک قرآن است (2) و در حدیث منزلت

1- صفحه 75 الخطر الیهودی پروتوکولایت حکمأ صهیون تألیف آقای محمد خلیفه التونسی.
2- به حدیث ثقلین منتشر شده از دار التقریب که تقریباً همهٔ مآخذ را آورده مراجعه فرمائید.

که هم شیعه قبول دارد هم سنی که پیامبر فرمود منزلت علی نزد من همچون منزلت هارون نزد موسی است (1) و نیز فرمود حق با علی و علی با حق است (2) و دوستی اش ملاک تشخیص ایمان است (3) و بوروا اولادکم یحب علی را همه از قول رسول الله نوشته اند (4) و در برخی کتابها لغتشان (5) وقتی به این کلمه میرسند با آنکه در لغت نامه جای ذکر حدیث نیست این حدیث بوروا اولادکم بحب علی را ذکر مینمایند و کان ابو سعید الخدری علی ما نقله صاحب "بناء المقاله" " من الجمع بین الصماح السته لبرزین البدری من سنن ابی داود یقول انا کنا یعرف المنافقین ببغضهم علی بن ابیطالب و چون اشعار شافعی یکی از ائمه اربعه شان را میخوانیم که از علی در اشعاری که سروده مدح و ثنا میکند میگویند چون شافعی متهم به حرامزادگی بوده در مدح علی اینها را گفته که حلال زادگی خود را با حب علی به مردم برساند و علی که اول من آمن معی و علی که اینها را دارد باید کعب عقیده اش را درباره علی بگوید و موافق باشد یا نباشد که خلیفه شود یعنی: اگر یهود علی را پسندید خلیفه شود و اگر نپسندید نه.

1- الغدیر قسمت مربوطه و مناقب شهر آشوب جزء سوم صفحه 29 و صفحه 172 دلائل الولایه آیت الله حجت بسیاری از مآخذ را دارد.
2- الغدیر قسمت مربوطه و مناقب صفحه 50
3- بقدر کافی در جلد 29 در این باره حدیث آورده ام و اضافه مینمایم که ینابیع الموده جلد اول باب 44 صفحه 112 دارد که اگر کسی هزار هزار هزار سال عبادت کند و بعض علی در دلش باشد و بمیرد خدا او را برو در جهنم می اندازد.
4- حتی در برخی کتابهای لغت این حدیث را ضمن کلمه تبار آورده اند.
5- کلمه بور را در کتابهای بزرگ لغت ملاحظه فرمائید (لسان العرب و .....)

آنقدر یهود با علی خصمانه بود که شمه ای از آنرا خواهم آورد. عمر وقتی نام علی را میبرد نام پدرش را هم میبرد علی بن ابیطالب و این نکته ای است و همه مورخین خیال میکنند گناه ابیطالب اینست که پدر علی است اما من در جلدهای قبل که رفتارشناسی کرده ام به اینجا رسیده ام که ابوطالب علاوه برآنکه پدر علی است خودش هم در برابر یهود پدر علی بوده است! آن ابوطالبی که برای ثبات نبوت محمد برای بنی کعب باید حضرتش را با موسی معرفی نماید: الا ابلغا افی ذات نبینیا - لویا و خصی من لوی نبی کعب - الم تعلموا انا وجدنا محمداً - نبیاً کموسی خط فی اول الکتب (1)

عمر نام پدر علی را میبرد و به اصطلاح کعب را به یاد ابوطالب می اندازد که بیشتر درباره اظهار عقیده اش نسبت به علی دقت کند (2)

1- جلد اول سیره ابن هشام
2- و همین علی است که مینویسد صدیق اکبر است (ینابیع ترمذی نقل از انس و حموینی از انس و ابن اماجه و احمد در مسندش و حلیه الاولیاء و ثعلبی و ابن مغازلی) ابوبکر بر منبر بود سخن میگفت امام حسن بلند شد و گفت ترا چه حقی بر این منبر و ابابکر گفت این حق پدر تست عن ابی الحدید ابی بکر بسنده عن الثقلین) همین علی است که عمر می گوید پیامبر علی را بر دست کرد گفت من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله اللهم انت شهید علیهم - عمر گفت یا رسول الله جوانی بسیار زیبا و خشبو در کنارم بود گفت ای عمر رسول الله پیوندی را بست که این را جز منافق باز نمیکند پس رسول الله دست مرا گرفت و گفت ای عمر این جوان کسی از فرزندان آدم نبود، بلکه جبرئیل بود خواست آنرا بر شما تأکید کند آنچه را درباره علی گفتم و در همین کتاب (ینابیع الموده شیخ سلمان حنفی) است که ابوهریره، گوید هر کس روز 18 ذیحجه را روزه بگیرد گویا شصت ماه روزه گرفته است و این روزی است که در غدیر خم پیامبر علی را بر سر دست کرد و گفت من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله و صفحه 38 جزء سوم مناقب شهرآشوب مآخذی را داده که عمر به علی تبریک ولایتمداری میگوید و در همین جلد اخباری آوردم که ابوبکر و عمر گویند خلافت را حاضرند به علی

واگذارند و در آخر جلد 25 نامه معاویه را به محمد بن ابوبر ذکر کردم که گفت این پدرت ابوبکر و فاروقش عمر بودند که حق علی را غصب کردند.

در سال 1322 در اولین سفرم به حج سال هجری شمسی با مرحوم ابوطالب همشهریم بودم 22 روز درکویت معطل ماندم ما جداً عازم شدیم و مرحوم با وسیله ای دیگر قبل از ما جدا بسوی خانه خدا شتافت وقتی وی را در مکه نزدیک مسجد الحرام کردن زدند کسانی از اهالی کشور خودشان که العیاذ بالله ابوطالب را کافر از دنیا رفته میدانستند میدانستند که جرم بزرگ مقتول نام ابوطالب داشتنش بوده است.

بهر صورت کعب به عمر جواب میدهد آن هم در چند جمله. اول: ((به عقیده من علی برای خلافت خوب نیست)) یعنی قبل از هر چیز باید عمر بداند به عقیده یهود علی نباید بخلافت برسد.

و علی برای خلافت خوب نیست را خود به نمایندگی یهود اظهار میدارد و بعد دلیل می آورد. دوم: ((علی مردی است استوار و متعصب در دین)) آیا عمر نباید همین جا حرف کعب را ببرد و بگوید استوار بودن در دین با متعصب بودن در دین نقیص یکدیگرند به کسی که برای پابرجائی حق استقامت دارد متعصب نمیگویند حتی اصرار در اینکه حق، حق باشد تعصب نیست.

کسیکه استوار در دین بود متعصب نیست و عمر باید بگوید آفرین بر علی وای کاش ما هم مانند علی بودیم که برای خلیفه شدن علی همین استوار بودنش در دین کافیست. سوم: ((علی عیب و گناه کسی را نادیده نمیگیرد)) خوب دقت فرمائید که خلیفه شدن چه شرایطی دارد: استوار در دین نبودن،

متعصب در دین نبودن، عیب و گناه اشخاص را مصلحت آمیز نادیده گرفتن: وقتی نظم کائنات عیب و گناه کسی را نادیده نمیگیرد فمن یعمل مثقال ذره خیراً یره و من یعمل مثقال ذره شراً یره و ارشمیدس هم با آزمایش ترازویش ثابت کرد هر چه فشار بر کائنات وارد آید عکس العمل فشار با آن برابری کرده و وزنه ای هموزن میخواهد.

وقتی خدا در چند جای قرآن میفرماید هیچ عیب و گناهی بدون پاداش نمیماند رسول اسلام و خلیفه اسلام هم باید همینگونه باشد اما چون کعب عقیده خودش را ترجیح داده و عمر نیز عقیده کعب را ترجیح میداد پس عیب و گناه خلیفه مسلمین است که عیب و گناه مسلمین را نادیده نگیرد.

چهارم: ((در برابر لغزشها تحمل و بردباری ندارد)) بارها آوردم: چون علی خلیفه شد بلافاصله معاویه را عزل کرد به علی گفتند خوب بود بگذاری چندی بگذرد پایه و اساس خلافتت محکم شود دستور عزل معاویه بفرمائی (فعلاً تحمل داشته باش) مردم بعد از علی هم این را باور داشتند که بهتر بود عجله ای در کار نباشد اما انقلابهای ملت های عصر سبب شد دیگر ایراد نکنند زیرا ثابت شد نهضت های انقلابی مداهنه ندارد و علی که همیشه در نهضت است هرگز گناهی را نادیده نمیگیرد.

ابابکر و عمر و عثمان و علی همه و همه باید در برابر لغزشها همانگونه باشند که محمد صلی الله علیه و آله و سلم بود اما این نهضت را بصورت بر گشت دادن مردم به زمان رسول الله علی بوجود آورد و ما شیعه خوشحالیم که کعب علی را چنین معرفی کرد نه دیگران را.

پنجم: ((بر طبق اجتهادش عمل نمیکند!)) وقتی مغیره بن شعبه را معاویه عزل کرد مغیره به شام آمد و نزد یزید رفت و با اینکه میدانست که معاویه مایلست از مردم برای ولیعهدی یزید بیعت بگیرد و برای آشکارکردنش هراس میداشت مغیره باتفاق یزید نزد معاویه رفت و انجام آنرا در کوفه و بصره متقبل شد و باز فرمان امارت گرفت و برگشت. دوستانش چون به او رسیدند و از اوضاع سئوال کردند گفت آنچنان رشته اسلام را پاره کردم که

نگو (1) و بیعت گرفتن برای یزید را از مردم آغاز کرد. این سخن کعب هم آنچنان رشته اسلام را پاره کرد که نگو. کعب مسلمان شده جبر مانده به خلیفه راشد میگوید عیب علی اینست که هر چه خدا و رسولش گفته اند بعنوان نفی میپذیرد و در برابر نص اجتهاد نمیکند و دین را همانگونه دین است و وحی شده میخواهد و این رشته اسلام را آنچنان پاره کردن است که هم بر آنچه ابابکر و عمر در برابر نص اجتهاد کرده اند صحه میگذارد و هم مجوزی است از طرف کعب برای آیندگان که خلفا در برابر نص به مصلحت روزگار دستشان برای اجتهاد کردن باز باشد که واقعه کربلا، همانگونه که در کتابهای قبل آوردم از جمله جلو این مصلحت اندیشی ها را گرفت.

مهمتر آنکه: کعب عمر را بیدار میسازد که شرط خلیفه شدن بعد از عمر باید این باشد که کاندید شده به کتاب خدا و سنت پیامبر و روش شیخین (اجازه اجتهاد در برابر نص) معتقد و اقرار و عمل کند و عمر در شورای شش

1- ابن اثیر جلد 3 صفحه 214 - طبری جلد 6: 170 - 269 - ضمناً در جلد 27 رفتارشناسی عایشه بحثی از مغیره شد و کمی از کارهایش را در آخر کتاب مستدرک آوردم و اینک اضافه فرمائید که معاویه مغیره را با عبدالله بن عامر و عبدالرحمن بن حکم نزد امام حسن فرستاد آنها خارج شدند و با صدای بلند و قیافه ساختگی به شادمانی گفتند خدا بدست پسر پیامبر صلح را برقرار کرد و در نتیجه خوارج که برای جنگ با معاویه آمده بودند خیمه حضرت را غارت کردند و برای کشتن حضرت قیام نمودند و یکی از آنها بنام جراح بن سنان اسدی ضربتی به ران آن حضرت زد که او را بکشد (یعقوبی جلد 2: 156 و همین مغیره بود که چون معاویه تمام قدرتمندان را از بین برد درباره زیاد بن ابیه با وی صحبت کرد و گفت من او را تسلیم خواهم کرد و نزد زیاد رفت و گفت تو برادر معاویه هستی و آن داستان معروف را درست کرد که شهادت دادند زیاد پسر ابوسفیان است (ابن اثیر - مسعودی - حلیه الاولیاء جلد 2: 48)

نفری همین را کرد علی هم میتوانست روش شیخین را قبول کند یعنی اجتهادهائی که آنها کرده اند بپذیرد و چون دست عبدالرحمن عوف بسوی علی دراز شد و گفت یا علی با تو بیعت میکنم بشرط آنکه به کتاب خدا و سنت رسول خدا و روش شیخین عمل کنی علی پاسخ داد به کتاب خدا و سنت رسول عمل میکنم (و بنا بر اقوالی و به رای خودم) (1)

1- بدون شک آنها که نوشتند علی فرمود من به کتاب خدا و سنت رسول و رای خودم عمل مینمایم خواهند گفت پس رای علی چیست که بکتاب خدا و سنت رسول همانند روش شیخین اضافه شده است که باید گفت رای علی چون روش شیخین نمیتواند باشد؟ همانگونه که عمرو عثمان گفتند و علم و بهترین قضاوت و درست ترین حکم کردن را به علی نسبت دادند و اگر میتوان گفت چیز دیگری بوده است و آن چیست؟ و با مراجعه به نهج البلاغه آنحضرت آشکار میگردد که عمل به رای حضرت یعنی عمل به کتاب خدا و سنت رسول (پس از رد روش شیخین) بیش از هر کس داناتر است و از جمله اشکال های کعب بر علی را ملاحظه نمودید به عمر میگوید اینست که علی بر طبق اجتهاد خود عمل نمینماید یعنی کعب که علی را در برابر عمر قرار میدهد رای علی را چیزی معرفی مینماید غیر رای عمر یعنی علی اجتهاد در برابر نص نمینماید تا با مردم همانند عمر سازگاری داشته باشد که به بین علی خود نیز با مروان بن حکم و سعید بن عاص و ولید بن عقبه که با حضرت صحبت کردند فرمود من شما را به سوی کتاب خدا میخوانم و روش و سنت پیامبر را در میان شما تجدید مینمایم، یعنی رای علی همان تجدید روش و سنت پیامبر بوده است (تاریخ یعقوبی 2 - 125 - ترجمه فتوح بن عثم 163 - 164) و اگر فرق اجتهاد که ابابکر و عمر در برابر نص داشتند و شورا میخواست علی هم اجتهادهای انجام شده را بر علی تحمل کند با فرق رای بیاوره روشنتر خواهد بود: اجتهاد قدرتی است که بوسیله آن صغریات با کبریات بهم نزدیک میشود تا نتیجه شرعی گرفته شود اما رای اعتماد به فکر است در استنباط احکام شرعی و علی که خود را امام و جانشین رسول الله میدانست حق این بود که روش شیخین (اجتهاد در برابر نص) را طرد کرده اعتماد به فکر خود را عنوان نماید.

اگر روش شیخین چیزی بوده است غیر از کتاب خدا و سنت رسولش مردود است و اگر روش شیخین با کتاب خدا و سنت رسول مخالف نبوده سازگاری دارد لازم به اضافه کردن چیزی به نام روش شیخین در برابر کتاب خدا و سنت رسولش نیست و علی از امپراطوری بر ممالک اسلام که در تصور آنها امپراطوری بود چشم پوشید علی میتوانست روش شیخین را نپذیرد اما پس از استحکام پایه خلافت و قدرتش آنرا رد کند اما اگر چنین کرده بود، تاریخ امروز میگفت علی که دنیا را با کفشش که بر آن پینه میزد برابر کرد و از آن کفش کمتر دانست با عطسه بزی برابر دانست با اینکه سبوس جوی را از دهان موری بگیرد و به او ستم کند کمتر دانست.

این علی چرا به یک وعده خلاف برای بدست آوردن امپراطوری آلوده شد آری علی میخواست علی بماند یک وعده خلاف را گناهی پس عظیمتر از خلاف بر کشورهای اسلامی بحساب آورد. و چون اصرار و فشار مردم را برای قبول خلافت پس از عثمان دید احقاق حق یک مظلوم را برای باز بودن راه قبول خلافت برابر آورد چنین علی را کعب برای خلافت خوب نمیدانست و حق با کعب بود که هم مردم را میشناخت و هم علی را و به بین سخن آخر کعب ((این اخلاق با سیاست مردم داری سازگار نیست)) آری قرآن هم می فرماید و کذلک نولی بعض الظالمین بعضاً.

مردم سرپرستی چون خودشان میخواهند و ولایت ظالمان با ظالمان است این اخلاق یعنی استوار بودن در دین و تحمل مشاهده گناه نداشتن و در برابر کتاب خدا و سنت رسولش روشی و بدعتی نداشتن و مکتبی باز نکردن و اجتهاد ننمودن در هر کس باشد برای وصی و جانشین عمر شدن خوب نیست و عمر هم مجری طرح اوامر کعب شد و در زمینه ای خاص با شرکت دادن شش نفر

در شورا آنرا خواهم ساخت یعنی با قبول خلافت در برابر قبول روش شیخین همان دستور داد که کعب میخواست آن هم به گونه ای که اخلاق با سیاست مردمداری سازگار باشد و عثمان را جوانان روشنفکر سنت و جماعت چنین میشناسند استوار نبودن بر دین - تحمل مشاهده گناه داشتن - اجتهاد در برابر نص کردن و از هر کدام مطالب گوناگونی در تاریخ شاهد مانده اند.

شادهائی که چشمشان به قلم من و شما دوخته اند تا از حق دفاع کنیم و اگر عثمان در آخر، کار را آنقدر شور کرد و خلافت را بازیچه گرفت که عایشه هم تکفیرش کند وحکم قتلش بدهد ما هم باید ثابت کنیم که عمر در آخر کار آنقدر شور کرد و شورا را بازیچه گرفت که علی شرط اساسی متذکر در شورا که روش شیخین باشد نپذیرفت و چون قبل از تشکیل شورا این عباس به علی گفت زمان رحلت رسول خدا عمر میگفت نبوت و خلافت یک جا جمع نمیشوند و لذا نباید علی خلیفه شود ولی امروز که مرا نامزد خلافت کرده این معنی را میدهد که نبوت و خلافت جمع میشود و شرکت میکنم (1)

روزی عمر به علی گفت بر خلافت حرص داری حضرت فرمود تو حریصی که ارث و حق مرا که از طرف رسول خداست میطلبی (2) و علی عمر را قسم میدهد که آیا تو باید خلیفهٔ رسول الله باشی جواب میدهد حاضرم آنرا به تو واگذارم (3) یک موضوع جالب که نشان دهنده نوع ارتباط علی و عمر با اسلام آنهاست فرار بزرگان دین زمان عمر در زمان خلافت علی به شام

1- لابد احادیثی را که گفتند خلافت و نبوت یکجا جمع نمیشود در صحاح سته دیده اید پس چگونه عمر آنها را جمع کرد و علی را در شورای شش نفری گذاشت آیا خلاف حدیث عملکرد یا حدیث جعل بود؟ !
2- صفحه 72 جلد 6 شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید.
3- جلد 2 - 58 کتاب قبل و مطالب جالب دیگر در دو صفحه 58 - 59.

نزد معاویه است چون کعب الاحبار فقیه! تمیم داری امام جماعت و .... (1) من نویسنده را داستانی است عنوان جداگانه ای باز میکنم:

داستان عجیب و سخن شگفت

بحث از کودکانی بود که یکی صرع داشت دیگری بیماری ..... کار بجائی کنید که معلوم شد بچه های مذکور روزگاریکه در شکم مادر بوده اند. بین پدر و مادر جنین مرتب دعوا و نزاع بوده است و بچه را به روزی چنان دچار کرده است علم پزشکی هم بر این مطلب صحه میگذارد.

خارج از برنامه بگویم که نویسنده پزشکم و جلد 25 که اولین جلد مربوط به سقیفه را نوشتم از پیامبر که در بستر بیماری بودند عیادت زمانی کردم بلکه عیادت تاریخی. (عمر بود و مغیره بن شعبه و خالد بن ولید و چند نفر دیگر). یعنی تمام کسانی که باتفاق پس از رحلت رسول الله رفتند و در خانه فاطمه را آتش زدند و آن کارها را که میدانید انجام دادند (یعنی بجای گل هیزم برداشته دسته جمعی برای عرض تسلیت نزد تنها باز مانده پیامبرشان رفتند) رسول الله قلم و قرطاس طلبیده گفتند:

بیاورید تا چیزی بنویسم (بدهم بنویسند) که هرگز گمراه نشوید و این تعبیری جز از ن و القلم و ما یسطرون نیست عمر گفت این مرد هذیان میگوید

1- تمام اکابر زمان که خدماتی بسزا انجام داده بودند حتی سه نفر از بدریون و تمیم الداری نصرانی که از طرف عمر به امام جماعت نماز تراویج منصوب شده بود و در جلدهای قبل شرح دادم نزد معاویه رفتند و کعب از آنروز که بین عایشه و عثمان اختلاف افتاد و فهمید نقشه های پیگیر سقیفه و مخصوصاً حرام کردن عمر که دیگر انتخابات همانند انتخاب ابابکر انجام نگیرد همه نقش بر آب شد و احتمال خلافت علی میرود فرار کرد و نزد معاویه رفت.

(1) و جوابش ما انت بنعمه ربک بمجنون و هذیان همین نسبت است و برای همیشه درخواست رسول الله روی زمین ماند من گفتم بیمار ممکن است.

با دو تب هذیان بگوید و با چهل درجه نگوید و برعکس، آنچه اهمیت دارد سابقهٔ بیمار است. آنچه اهمیت دارد سابقه بیمار است که هر مرتبه تب میکرده آیا هذیان داشته یا عوارض دیگری؟ مثلاً استفراغ میکرده یا ..... و در محمد رسول الله سابقهٔ هذیان گوشی نه در تب نه حال دیگر دیده نشده بود و هم اکنون هذیان گوش گفته شد بدنبال نسبت های سحر و جنونی که به حضرت دادند! (2)

وانگهی قلم و کاغذ خواستن هذیان نیست بویژه که مورد استعمالش را بیان داشتن معلوم میشود بیمار شاعر است و مهمتر آنکه میفرماید برای نوشتن چیزی که هرگز گمراه نشوید یعنی بیمار عالمانه سخن میگوید باز هم اگر برای عمر شکی بود که هذیان است یا نه باید گذاشته باشد قلم و کاغذ بیاورند تا از نوشته بیمار معلوم شود که در هذیان گوئی است یا خیر و مهمتر از همه اینکه امروز اخلاق پزشی میگوید: خوب است برای رعایت حال بیمار و جلوگیری از جریحه دار شدن و خرد گردیدن اعصاب وی آنچه به ضرر بیمار نیست عمل شود مثلاً تظاهر به آوردن چیزی که بیمار میطلبد. آما آوردن قلم و کاغذ به ضرر عمر و دوستانش بوده است نه به ضرر بیمار! والا چرا در جائیکه علی و عده ای طرفدار آوردن قلم و کاغذ بودند برای آوردنش مخالفت شد آن هم با رسول خدا و کسیکه و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی و قرآن میگوید هرگز هذیان نمیگوید بهر صورت از لحاظ پزشکی هم به اثبات رسیده است که ناراحتی های دوران بارداری بر جنین اثر میگذارد.

جنین محدود است در وزن و قد و سلولها و اعضاء و ...و نامحدود است در انسان شدن و انسانیت خود ناراحتی های عصبی و روانی ما در بر

1- اول جلد 26 بسیاری از مآخذ را آوردم.
2- 39 الذاریات و 52 و آیات دیگر.

این محدود و این نامحدود اثراتی میگذارد که با چشم و گوش و گوشی پزشکی قابل مشاهده و درک است.

بچه در شکم مادر عضوی از او محسوب است از او اکسیژن میگیرد و غذا دریافت مینماید (1)

بدآموزیها و بداخلاقیا و منکرات - اختلافات و پسندیده ها و آنچه معروف است بر این عضو اثر میگذارد که جنین است و عضوی از مادر اما عضوی در بینهایت خوابیده و آماده اینکه انسان در انسان بشود بینهایت و بچه مصورع و معیوب و نابغه و سالم تا حدی با اختیار پدیده سازی والدین بدنیا میآید.

اینکه فواحش و گناهانی که به زبان یا اعضاء انجام میگیرد ما نمی فهمیم بر ما چه اثری گذاشت برای آنست که هیچ عضوی از ما جدا نمیشود تا خود را بما نشان دهد یا به زبان به ما بفهماند یا گناه چه بر سرش آورده ایم

1- در جلدهای قبل این دو مطلب را شرح دادم که بسی جالب است: تقسیم بندی زمان در قرآن از نظر مردم به روز و شب است و هفت و ماه حج و رمضان و .... و آن تقسیم بندی که خدا کرده است آن و حسین و دهر و ساعه و قدر و .... میباشد که ساعه آن محصول سعی قبلی است که با عوض شدن گلی محیط عاید میگردد: آن زمان که محیط رحم به دنیا و دنیا به مرگ و مرگ به بعثت تبدیل میشود پروردگار آنها را ساعه نامگزاری فرموده است (و سلام علیه یوم ولد و یوم یعوت و یوم یبعث حیاً - والسلام علیه یوم ولدت و یوم اموت و یوم ابعث حیاً) توجه فرمائید که ولادت و بعثت با ضمیر غائب و اجبار آورده شده ولی ضمیر مربوط به مردن را آن چنانکه بفهماند تا حدودی در اختیار آدمی است (چنانچه شخص میتواند با انتحار با رعایت بهداشت از عمر خود بکاهد یا به عمر خود بیفزاید اما برای تولد و بعثت کمترین اختیار ندارد).

و این باز کردن اعضاء (1) و خود را بما نشان دادن (2) و مخصوص روز قیامت است.

زبان باز کردن و خود را نشان دادن در این دنیا مخصوص عضوی از مادر به نام جنین است و نه تنها مخصوص دنیا بلکه در آخرت نیز از پدر و مادر دادخواهی کرد و زبان خواهد گشود همانند سایر اعضاء (یا برای پدر مادر طلب رحمت خواهد کرد)

اینکه شیعه و سنی از پیامبر نقل کرده اند روز قیامت قرآن بصورت جوان زیبائی ظاهر میشود آیا کسی از سنی و شیعه این مطلب زیر را هم دیده است؟ اگر دیده است برای من بنویسد آیا حدیث نبوی هم روز قیامت تکلم خواهد کرد؟ اگر قرآن که کلام وحی شده خداست ظاهر میشود سخنان رسولش هم که و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی است ظاهر میشود. زیرا هر دو را ارزش وحی داده اند.

اما قلم کاغذ بیاورید و در جوابش گفته شود هذیان است چه شکلی ظاهر میشود؟ لابد بصورت افعالی از نبی و افعالی از عمر و این سئوال و جواب به چه شکلی ظاهر خواهد شد: عمر از کعب هاخامها (احبار جمع حبر - حبر یعنی هاخام) بپرسد عقیده ات درباره علی برای جانشینی پیامبر که پس از من جای پیامبر بنشیند و من هم بعد از ابابکر نشستم چیست؟

من که حاضر شدم پزشک سقیفه باشم و آنچنان دخالت کنم که در جلد 25 گفتم.

باز حاضرم روز قیامت پزشک جائی باشم که عمر این گفتگو و شرح سئوال و جواب را با کعب دریافت و پرداخت میکند!

راستی در اسلام چنین مطالبی هم هست؟ ببینید در مشرکین در نصارا

1- 65 یس - 35 الروم
2- 24 - سوره النور - 65 سوره یس - ناگفته نماند که خود را نشان دادن حتمی است ولی برای تکلم به بعضی ها اجازه داده نمیشود (108 مؤمنون 174 بقره - 77 آل عمران - 105 هود - 38 انبیاء - و ...)

در یهود آیا هست که من بگویم در اسلام چیست؟ در مشرکین و یهود و نصارا نیست اما در اسلام هست: جانشین رسول الله! میخواهد پس از خود جانشین دیگری برای سپردن اسلام بوی معین نماید از یکنفر یهودی که به ظاهر مسلمان شده یا نشده میپرسد آیا فلانی برای جانشینی خوب است؟ جواب میدهد: خوب نیست زیرا در دین استوار است و تحمل مشاهده گناه ندارد و گناه احدی را نادیده نمیگیرد و در برابر دین اجتهاد نمیکند و از روی هوی و هوس تشخیص خود بدعت نمیگذارد!

یا للعجب نوک قلم را بشکنم که چرا قلمهای برادرش حاضر شدند چندین مطلبی را که به جانشینان رسول الله نسبت داده اند وارد تاریخ کنند. غرب صد سال جلو بود از ثلث قرن دوم قرن نوزده که شروع شد تا پایان ثلث اول قرن بیست اکنون که نزدیک است قرن بیست ثلث آخرش را تمام کند که با هزار گرفتاری دست بگریبان است.

برادران سنی ما هم چهارده قرن این را باور داشتند که پیامبر دوازده جانشین دارد، دوازده خلیفه، دوازده امام - دوازده امیر- دوازده وصی - دوازده نقیب - دوازده وارث - دوازده قیم و .... به نام های مختلف در احادیث مختلف (1) و مجبور شدند این دوازده نفر را از ابابکر بشمارش در آورند تا دوازده نفر خلیفه بعد یا از یزید به بعد شروع کنند که پیامبر را ندیده اند یا دوازده نفر بزرگان اصحاب را بشمارند یا دوازده شخصیت زاهد و عابد از خلفا را بر حسب تشخیص خود شمارش کنند.

1- به الغدیر علامه امینی صفحه 191 جلد 3 صحیح مسلم و مناقب شهر آشوب صفحات 20 - 28 و 30 و 34 و 37 و 40 و 43 الی 51 و 289 - 51 تا 58 و کشف الاسرار حاجی نوری و جلد 9 صفحه 170 شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید و 193 اضواء علی السنه المحمدیه چنانچه مراجعه فرمائید به بسیاری از احادیث مربوط به ولایت امام حسن و امام حسین و نه فرزند گرامش صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین وقوف کلی خواهید یافت.

یا دوازده ....

هم اکنون می فهمند که نه تنها نمیتوان دوازده ائمه معین شده از طرف رسول الله را معرفی کرد بلکه می فهمند که یهود تا حد برای از بین بردن محمد آرزو و تلاش داشتند و تا چه پایه با علی خصمانه بودند و برای همانند پیامبران تورات نشان دادن رسول گرامی اسلام و همسان نشان دادن قرآن و تورات تا چه اندازه دوستانه عمل کردند و در راه اثبات موارد مربوطه اش کوشیدند به اندازه ای دوستانه که گفته میشود چرا عمر با مسلمانان قرآن پسند مشورت نمیکرد و چرا در امر خطیر تعیین جانشین رسول الله مشاورش کعب الاحبار بود؟

و مهمتر چرا کتابهای خودشان مینویسند کعب عنوان مشاور گروهی نیز داشته و عمر برای مشورت در شورائی حاضر میشده که کعب یکی از اعضایش بوده است (1) و کعب ندیم مشاوره اش نیز بوده است (2) وزیر مشاور:

نفوذپذیری عمر

بی جهت نیست که سنیان ابابکر، را از عمر افضل میدانند و شیعیان نیز ابابکر را بسی بزرگتر از عمر میشناسند. نفوذپذیری عمر و تصمیمات ناگهانی که اتخاذ میکرده از صفات اولیه اش بوده است بارها شد که مشرکی یا کافری را نزد رسول الله آوردند و عمر دست بشمشیر برد برای گردن زدن آن کافر عایشه که گفت حیض بودم پیامبر با من در آمیخت و با حال جنابت

1- جلد 5 صفحه 364 الی 391 و جلد 6 الی 48 حلیه الاولیاء نعیم مواردی چند را بشما نشان میدهد.
2- جلد دوم کامل ابن اثیر.

به مسجد رفت (1) تنها فرزندی از ام المؤمنین که نفوذپذیر بوده و تاریخ آنرا ثبت کرده که مطیع ام المؤمنین بوده عمر است کعب هم میگوید علی اگر به خلافت برسد همانند زمان پیامبر عمل میکند و لذا علی برای خلافت شایستگی ندارد. و در عمر نفوذ میکند و قبلاً نفوذ کرده بود و مطالبی مهمتر از این در اثبات این مطلب خواهم آورد.

این سخن کعب که علی اگر خلیفه شود همانند زمان رسول الله عمل مینماید رساننده دو مطلب است: علی همانند محمد عمل میکند و علی برای خلافت شایسته نیست یعنی محمد هم برای رسالت شایسته نبود دیگر آنکه نفوذپذیری عمر را نشان میدهد: به ابن عباس میرسد میگوید اگر رفیق تو علی به خلافت برسد مردم را مجبور میکند به کتاب خدا و سنت رسول عمل نمایند (2) یعنی زمان را زمان محمد خواهد کرد به بینید که این عقیده همان کعب است عمر هم عقیده دارد علی برای خلافت خوب نیست زیرا مردم را وامیدارد به اطاعت از خدا یعنی خلیفه و جانشین من باید کسی باشد که مردم را مجبور نند به کتاب خدا و سنت رسولش عمل نمایند و عملاً نشان داد که روش شیخین هم در برابر کتاب و سنت رسولش بهمان ارزش است.

آنچه عجیب است!

محققین بزرگ عامه پس از مطالعه آنچه از کعب نقل شده و پس از

1- صفحه 44 جلد اول صحیح بخاری و چند حدیث دیگر در همین کتاب و صحاح دیگر که همه را در جلد رفتارشناسی عایشه (جلد 27) آوردم و دراین زمینه حدیثی از صحیح مسلم جلد اول صفحه 143 میباشد که اگر دخول بدون انزال بود غسل ندارد و باید فقط آلت شست.
2- جلد سوم شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید صفحه 107

خواندن سرگذشت وی طردش میکنند و حتی لعنتش مینمایند و چون ارتباطش را با عمر سخت در استحکام مشاهده مینمایند چند نوبت از سبط ابن الجوزی نقل مینمایند (1) بالاخره روزی فاروق عمر با تازیانه کعب را زد و گفت دعنا من یهودیتک دست از یهودی بازیت بردار عجیب این است که می نویسند عمر برای جانشینی خود که آیا علی را وصیت کند یا خیر از کعب سئوال میکند.

در جای دیگر کعب را با تازیانه از یهودیت دور میسازد که این اقرار عمر دلیل بر یهودی بودن کعب و تظاهرش بمسلمانی است اما سئوال اینکه: آیا سئوال عمر درباره علی از کعب جلوتر بوده است یا تازیانه زدنش که دعنا من یهودیتک؟ بنظر نمیرسد که تازیانه زدن به کعب پس از سئوالش باشد چون سئوال جانشینی نزدیکتر به احساس رفتن از دنیاست و مهمتر آنکه با پاسخی که کعب به عمر داده است عزت کعب مانع از تازیانه خوردنش میگردد:

اشتباه کعب!

یکنفر یهودی بود آموزگار دبستان! .... مدرسه مذکور از مؤسسه خیریه جونت مساعده بگیر بود جونت در آمریکاست و به یهودیان جهان خبر میرساند: من هنوز در دانشکده پزشکی درس میخواندم دوستانم نوشتند آقای .... آموزگار یهودی مسلمان شد تعطیلات به یزد آمدم معلوم شد آموزگار مذکور که ضمناً صندوقدار خیریه جونت بود در حسابش اشتباه بوده است از او به دادگستری شکایت کرده اند مسلمان شده به او رضایت داده اند به اسرائیل رفته است.

کعب الاحبار هم زندگی خاصی دارد او هم یک مرتبه اشتباه کرد،

1- اضواء علی السنه المحمدیه صفحه 167 - سبط ابن الجوزی جلد 1: 35

آیا عصبانی شده؟. آیا خواسته برای یکبار حقگوئی کند بالاخره مسلمان شده!! گفته است (از قول محمد بن مسعود) عمر به کعب گفت از تورات راجع به این امت مطلبی نقل کن کعب گفت: درتورات است که بهشت نرود از پیروان محمد مگر اینها کسانی که بعد از رحلت او از امتحان درآیند و آنها مردمی اندک میباشند (1) علی حاضر بود گفت چه میگوئی مگر این ها اقرار به توحید و نبوت و واجبات را بجا نمی آورند و محرمات را ترک نمیکنند کعب گفت یا علی تو خوب میدانی گروندگان به رسول خدا ظلم میکنند به خلیفه خودشان که صادق و عالم این امت است گفت و سوار الاغش شد و بسوی مسجد قبا رفت.

عمر گفت عهد کردم که اگر از عهده این حرف برنیاید گردنش را بنزنم بروید او را بیاورید، کارگزاران رفتند وکعب را آوردند عمر عهد خود را به کعب گفت کعب جواب داد بنا بود این راز را کتمان کنم و کسی را از آن آگاه نسازم ولی اگر تو بخواهی میگویم عمر گفت بگو کعب گفت بخدا قسم آن خلیفه پیغمبر و صادق و عالم این امت که به او ظلم شده و حق خلافتش غصب گردیده علی بن ابیطالب است.

عمر گفت: چنین است که گفتی تا امت بعد از رسول خدا کور و گمراه شد و وصیت حضرتش را درباره علی بن ابیطالب حفظ نکرد (2)

1- در جای دیگر که علت مسلمان شدن خود را شرح میدهد و در همین جلد حاضر آوردم برخلاف این گفته اش آورده است که امت محمد همه به بهشت میروند.
2- دلائل الولایه آقای حجت 263 نقل از تنقیح المقال و مناقب شهرآشوب (کتابهای شیعه است)

باز عمر و یهود

خدای را شاهد میگیریم به راستی آنچه میگویم تنها در خانه ام خواب رفتم جلدی که در دست دارید تقریباً حاضر بود که برای چاپ فرستاده شود خواب دیدم که بمن گفته شود اضواء علی السنه المحمدیه را بخوان، بیدار شدم در حالیکه میگفتم اضواء علی السنه المحمدیه و تکرار میکردم اضواء علی السنه المحمدیه - به صدای نسبتاً بلند به کتابخانه رفتم آنرا گرفتم باز کردم ((جمله الاسرائیلیات فی الحدیث)) آمد جمله ای که نظرم را جلب کرد (1)

قبلا چند نوبت از این کتاب به عنوان ماخذ استفاده کرده بودم ولی آنرا نخوانده بودم و در فکر آن نیز نبودم مطالب زیر هم اکنون از آن کتاب نقل میشود، مطالبی پراکنده که هر کدام مربوط به قسمتی از این کتاب است.

در کلام ابن الصلاح و غیره در باب ((روایه الاکابر عن الا صاغر)) (2) که ابن عباس و ابوهریره و .... از کعب الاحبار روایت میکردند کعب الاحبار یهود که در عهد عمر از روی خدعه اسلام آورد یعنی اسلام آورد که خدعه کند.

آنچه اهمیت دارد اینکه از پیامبر احادیثی جعل کردند که ایشان دستور فرمودند کسی حدیث ذکر نکند ابابکر و عمر و عثمان و ..... نیز منع میکردند ذکر حدیث را. و این منع ذکر حدیث در آن فاصله زمان بود که احادیث نبوی مشحون از ذکر فضیلت اشخاص نبود جز چند ده نفری که هر کدام یک یا دو و حداکثر سه حدیث درباره شان بود و به همین جهت از اول

1- صفحه 137 کتاب مورد بحث.
2- صفحه 69

ذکر حدیث ممنوع شد.

یعنی زمانیکه حدیث یا درباره دین بود یا درباره علی که آنهم ولایت بود، دین بود، اسلام بود، و شاهد صادق آنکه اگر در فضیلت کسی حدیثی بود در سقیفه آنرا عنوان تبلیغاتی میکرد و آن حدیث را مایه و پشتوانه می آورد اما پس از پر شدن احادیث جعلی در فضیلت کسانیکه غیر علی بودند.

آنقدر ذکر حدیث مطلوب گردید که ائمه حدیث پیدا شدند و کتابهائی پر از حدیث و صحاح سته و غیر از آنها و کعب الاحبار و وهب منبه همین که تفوق اسلام را دیدند طاقت نیاوردند دست به کید و حیله زدند و اینها یهودی بودند. و بظاهر اسلام آوردند و اسلامی که رغبت به آن نداشتند (1)

و کار بجائی رسید که بسر بن سعد گوید: بخدا قسم دیدیم که با اباهریره از پیامبر نقل حدیث می کند و ما از کعب نقل حدیث میکردیم. ثم یقوم فاسمع بعض من کان معنا یجعل حدیث رسول الله عن کعب و یجعل حدیث کعب عن رسول الله (2)

هذا ما ذکره عمران بن حصین و الزبیرین العوام و بسر بن سعد و ان علی کل مسلم مفکر غیر مغلول العقل عن یتدبره و یطیل النظر فیه:

یعنی کار بجائی رسید که سیر اعلام النیلاء المذهبی مینویسد.

این است آنچه عمران بن حصین و زبیر بن عوام و بسر بن سعد گفته اند و بر هر مسلمان متفکری که گرفتاری عقلی ندارد لازم است بیندیشد و نظری عمیق در آن کند! و شکی نیست که شوکت اسلام را دیدند و برای خدعه و

1- صفحه 95
2- صفحه 109.

مکر کردن وارد اسلام شدند (1) و مکارترین آنها کعب بود و وهب بن منبه و عبدالله بن سلام و چون استقبال مسلمین را دیدند مسلمینی که از بسیاری لحاظ مخصوصاً از لحاظ علمی خود را کمتر از یهود می دیدند.

احادیث بسیاری آوردند و گفتند از رسول خداست و کار بجائی رسید که تفاسیر پر از منقولات یهود شد و بسیاری از مورخین و ائمه نقل از آنها نقل کردند بحدی که دکتر احمد امین گفت: بعضی صحابه از وهب بن منبه و کعب الاحبار و عبدالله بن سلام نقل میکنند و تابعیون از ابن جریج و نامبردگان معلوماتشان از تورات و متعلقات آن بود و مسلمانان برای بازگوئی آنها و مأخذ گرفتنشان اشکالی نمیدیدند. (2)

مسلمانان صدر اسلام کارشان بجائی که اهل کتاب برایشان تورات را به عبری میخواندند و به عربی تفسیر میگفتند. (3)

مرحوم ابوریه کعب الاحبار را اول صهیونی معرفی کرده است. (4) حتی کعب علت مسلمان شدن خود را چیزی مربوط به تورات میداند و در صفحه بعد است که به موسی قسم میخورد که علت مسلمان شدنش چیست و بلافاصله برای خراب کردن اسلام میگوید چون امت محمد سه دسته اند، دسته ای که بدون حساب به بهشت میروند و دسته ای که با حساب به بهشت میروند و دسته ای که شفاعت شده به بهشت میروند - و چون همه مسلمانها به بهشت میروند مسلمان شدم و این پایه گزاری مرجئه بود.

چون کعب بزرگترین فقیه و مستشار معاویه بود. (5) به کمک معاویه و عمرو عاص مرجئه را بوجود آورد و این ضربتی بزرگ بر اسلام که هر کس

1- صفحه 137 کتاب مورد بحث (اضواء علی السنه المحمدیه)
2- صحی الاسلام 2: 139
3- صحیح بخاری جلد 2: 285
4- صفحه 140 کتاب مورد بحث
5- طبرانی - بیهقی فی الدلائل - استیعاب 140

لا اله الا الله گفت ولو تمام گناهان را مرتکب شود باید در رجا باشد که به بهشت میرود.

کعب در زمان عمر وارد مدینه شد و گفت مسلمانم و از روی خدعه و مگر در لباس مسلمانی به فساد در اسلام و افترا به پیامبر پرداخت و عمر به اعتبار مسلمان شدنش از او حرف شنوی داشت تا بالاخره روایات بسیاری وارد اسلام کرد. (1) و همانگونه که ابن کثیر گفت مردم نیز به پیروی از عمر روایات ریز و درشت وی را پذیرفتند. (2) و شدت ذکاوت این یهودی بر فطانت عمر غلبه داشت (3)

پس از ضربت خوردن عمر کعب به عیادتش رفت (4) گفت یا امیرالمؤمنین پس از سه روز خواهی مرد. از کجا میگوئی؟ در تورات است. آیا نام عمر بن الخطاب در تورات است؟ خدا میداند نه ولکن حال و کار عمر هست! کعب فردا نزد عمر آمد و گفت دو روز به مردنت مانده است.

کعب فنون عجیبی برای بازی کردن با عقول مسلمین داشت. (5) مورخین ثقات نوشته اند کعب بعمر گفت در تورات دیدم که شهید کشته میشوی و این را جای دیگر آوردم تکرار نمیکنم ابوریه میگوید حقاً که کعب یهودی مکاری بود.

بعد نقل میکند (6) عمر وارد خانه شد همسرش را دید گریه می کند گفت چرا گریه میکنی؟ گفت این یهودی (یعنی کعب) میگوید تو بر دری از درهای جهنمی، عمر کعب را خواست آمد و گفت بخدائیکه جانم درید

1- 144 مورد بحث
2- تفسیر ابن کثیر 17 جلد 4
3- 145 مورد بحث
4- جلد 3 صفحه 24 تاریخ ابن اثیر - تاریخ طبری جزء پنجم
5- 145 مورد بحث
6- فتح الباری جلد 13 صفحه 41 - طبقات ابن سعد 3: 253

قدرت اوست در کتاب الله دیدم که بر در جهنم ایستاده ای. (1) و نمیگذاری کسی وارد جهنم شود و یکی از طعن های وارد شده از کعب بر اسلام اینست که در خشکسالی عمر را واداشت که اقدامی کند! و ابوریه میگوید شکی نیست که این یهودی میخواست نسبت به عمر خدعه کند. (2)

کعب از زنادقه یهود بود که بظاهر اسلام آورد و عبادت میکرد که مردم او را بپذیرند و پذیرفتند. (3) و شرروات اسرائیلیات و خدعه کاترینشان دو نفر بودند کعب و وهب. (4) و مطالب دیگری که در اضواء علی السنه المحمدیه میتوان خواند و اینها که گفتم همه از این کتاب و دانشمند بزرگ ایشان بود.

کعب و عصر

یادتان اگر هست در یکی از جلدهای گذشته ام آوردم پزشکی یهودی اما ایرانی کتابی در 72 صفحه نوشت و در آن ثابت کرده بود! تمام پیامبران و بزرگان که درکودکی رنجیده بودند در بزرگی برای رفع رنج مردم قیام کردند. و مخصوصاً یتیم بودن پیامبران و بهمین علت به نبوغ رسید نشان را به تفصیل آورده بود.

اسامی پیامبران بزرگ اغلب ذکر کرده بود به استثنای حضرت موسی و آنگونه نوشته بود که خیال میکردند آیت الله زاده مسلمانی نوشته است و به دست اسلام اسلام خراب میشود و ما که او را میشناختیم یهودی بود و کتابش

1- 147 مورد بحث
2- 148
3- 165
4- 165

را چاپخانه یکی از روی نامه های معروف به چاپ رسانده بود.

کعب نیز در موردی که قصد خرابی اسلام میکرد اگر جای سوگند خوردن بود به موسی قسم میخورد و اگر جای بزرگداشت از حضرت محمد، ایشان را با حضرت موسی مقایسه میکرد و در غیر از ان موارد نام همه را میآورد جز حضرت موسی و یکی از آنهاست از او درباره سبع ارضین پرسیدند (هفت طبقه زمین) گفت: در هر زمینی همانند پیامبر شما پیامبری است همانند آدم - نوح - ابراهیم - عیسی و نامی از موسی نبرد. (1)

و در تفسیر طبری قسمت حدیث معراج از اوست که موسی واسطه شد نزد خدا و نمازهای مشقت باری که به محمد دستور داده شده بود به پنج نماز تبدیل شد از این قبیل احادیث و خدای را شکر که ابن سبا را ثابت کردند وجود خارجی نداشته و ابوهریره که دروغگو بوده است (به شیخ المضیره ابو ریه و ....) مراجعه شود و کعب و وهب که یهودی دروغگو بوده اند (اضواء علی السنه المحمدیه) و تمیم الداری و ابن جریح رومی که مسیحی دروغگو بوده اند. (2)

بعد هم نوبت بآن چهار نفر میرسد که بیشترین رقم حدیث را دارند و مینویسند معاویه از آن چهار نفر خشنود بود که ذکر حدیث میکردند و بالاخره روزی حق ثابت میشود و علی ثابت میشود و حسن ثابت میشود و حسین و رضا و مهدی صلوات الله علیهم اجمعین و شیعه چندین محمد ثانی ندارد که از تورات و موسی و انجیل و عیسی و از کعب و وهب و ابن جریح و تمیم و .... نقل حدیث کنند.

هر کس در شیعه حدیث هر چه حدیث می بینند به باقر و صادق و .... میرسد که همه میگویند شنیدم از پدرم که وی گفت شنیدم از پدرم که وی گفت شنیدم از پدرم علی که علی گفت شنیدم از رسول خدا که ایشان فرمودند

1- بیهقی دراسماء و الصلفات از ابن عباس
2- 171

شنیدم از جبرئیل.

علی و یهود

قرآن که یهود را بالذین اشرکوا کنار یکدیگر و عطف به یکدیگر میآورد.

قرآن که ربنا اغفرلنا و لاخواننا الذین سبقونا بالایمان می آورد و هر بعدی برای برادر دینی قبل از خود طلب مغفرت میکند و همه و همه برای اولین برادر مسلمان خود - علی، آیا متوجه میشوید که فاصله علی با یهود چه اندازه میشود؟

مشرک و یهود با علی که سبقت در ایمان دارد در فاصله فوق العادگی است. و اینست فاصله این دو که عطف یکدیگرند (الیهود و الذین اشرکوا) با علی و چون آیه (لتجدن اشد الناس) به عداوت یهود نسبت به اهل ایمان اشاره مینماید لاجرم عداوت یهود به اول مؤمن که علی است شدیدتر است.

در صدر اسلام عداوت یهود نسبت به علی و دوری علی از یهود مشخص بوده است: در تمام جنگهائی که طرف مسلمین یهود بوده است علی مؤثرترین فرد بوده است برای پیروزی مسلمین در تمام جنگهائی که طرف مسلمین مشرکان بوده اند علی برای پیروزی مسلمین سهم بسزائی داشته است و این مهمتر علت اتحاد و اتفاق یهود و شرک که هر دو بدوست علی جان کاهیده شدند.

جنگ خیبر را هنوز آنگونه که باید و شاید تجزیه و تحلیل تاریخی نکرده اند آنچه هست در این غزوه فوق العادگیها به چشم میخورد ابابکر، میرود و فتح ناکرده برمیگردد عمر میرود و فتح ناکرده برمیگردد (آیا تبانی در کار بوده است؟ خدا میداند.)

او خدا را دوست میدارد و پرچم را بدست علی داد (1) و خیبر گشوده شد و این فوق العاده مهم است که پس از شکست کلی یهود دیگر حملات جانانه ای مسلحانه از طرف قریش دیده نشد خیبر بسیار مهم بود ازدواجی نیز از این جنگ صورت گرفت.

دختری از بزرگ خیبر با پیشوای مسلمانان رسول الله بنام صفیه که آمد جزو دارو دسته عایشه و ضد علی درآمد خیبر بسیار مهم بود که پس از نزدیک به چهارده قرن همینکه سپاه یهود جزیره سینا را از مسلمین میگیرد سپهسالار فریاد میزند (آنهم در اولین سخنرانیش به عنوان اعلام فتح:) الیوم بیوم خیبر امروز باشد بجای روز خیبر (تلافی خیبر را امروز به جای آوردیم) !!؟

آیا برابر گرفتن ارزش آنهمه امکنه مقدسه با خیبر شدت عداوت یهود به علی را نیمرساند؟

خیبر مهم است که به فدک بخشیدن به رسول الله و باز پس گرفتن آن از دختر رسول الله بستگی دارد و در جلدهای قبل شرح دادم که چگونه تلاش میکردند بنیه اقتصادی علی که بنیه ایمانی و علمی فوق العاده دارد قوی نشود.

خیبر مهم است که ابوبکر خواست اقدامی کند دیگری که با تورات در دست نزد پیامبر رفته بود نگذاشت ما داستانها از یهود ساکن ایران دیده و شنیده ایم حتی نام گذاری فرزندان خود بنام مرتضی که از القاب علی است و یهود منظوری در این باره دارد که بعضی ایرانیها میدانند! و تاریخ یهود و ایران را بخوانید که حتی به دولت صفویه چه نسبت دادند زیرا تشیع را در کشور ایران رسمیت دادند و هم یهود با صفویه بد میکرد و هم صفویه

1- صحیح بخاری و صحیح مسلم و ترمذی و ینابیع شیخ سلیمان و در مشکات از سهل بن ساعدی و ابن ماجه و کفایت الخصام و مسند احمد و تفسیر ثعلبی و مناقب منازلی و ....

عکس العمل نشان میداد.

بهر صورت در تاریخ عداوتی که این همه سخت پس از چهارده قرن باقی مانده باشد دیده نمیشود که بین یهود درباره علی باقی مانده است ابابکر و عمر از رسول الله دربارهٔ خلافت سئوال کردند حضرت به تفرقه بنی اسرائیل در حضور هارون اشاره کردند. (1)

توجه فرمائید که علی هم قسم میخورد پس از رحلت رسول الله با او غدر خواهند کرد (2) و توجه فرمائید که منزلت هارون به موسی چون علی به رسول الله است و کعب الاحبار را دیدید که درباره علی چه عقیده داشت و علی کعب را کذاب میدانست. (3)

کعب دشمن علی بود. (4) و علی را گفتند فلان انصاری دشمن تو میباشد فرمود هر کس دشمن من باشد ولو از انصار باشد یهودی است. (5) و این مطلب در صفحه 8 کتاب اسنی المطالب فی مناقب سیدنا علی ابن ابیطالب نیز هست.

اذا رایت الرجل لا یحب علی بن ابی طالب رضی الله عنه و اعلم اصله یهودی و در همان صفحه و در نهایه ابن اثیر و اساس اللغنه کلمه تبیار را نگاه کنید. و پیامبر نیز چنین فرمودند که آوردم (6) و همه

1- جلد ششم شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید صفحه 215
2- جلد ششم شرح نهج البلاغه ابن الحدید صفحه 45 و چهارم 106 و 108
3- جلد چهارم صفحه 77 کتاب قبل - اضواء علی السنه المحمدیه شرح حالت کعب 156
4- همان صفحه 77 جلد 4 - اضواء علی السنه المحمدیه.
5- جلد چهارم صفحه 76 نهج البلاغه ابن ابی الحدید.
6- علاوه بر آنچه قبلاً آوردم صفحه 115 مناقب است که این بطه در الابانه از جابر بن عبدالله و عطیه بن ابی سعید و از ..... از این مسعود حدیث از رسول الله نقل مینماید که فرمودند من لقی الله عزوجل و فی قلبه بغض علی بن ابیطالب لقی الله و هو یهودی. و ابن بطه از شش طریق ابن ماجه - ترمذی - مسلم - بخاری - احمد و ابن البیع و ابو القاسم اصفهانی و ابوبکر بن ابی شیبه و .... و باز از بوی خاتم است که من ابغضنا اهل البیت

حشره الله یوم القیامه یهودیاً. و در صفحه 128 میگوید ..... قال یا رسول الله من یبغض علیاً بعد هذا فقال صلی الله علیه و آله و سلم یا اخا الانصار لا یبغضه من قریش الا سفحی و لا من انصار الا یهودی و لا من العرب الا دعی و لا من سایر الناس الا شقی (ابوالحسن الدار قطنی در صحیحش و ابونعیم الاصفهانی در حیله اش از انس روایت مینمایند) البته توجه فرمودید که حضرت قریش سفحی را با انصار یهودی برابر آوردند که با توجه بوجود یهود در مدینه انصار و مسئله یهود و قریش بسیار جالب است مخصوصاً اگر به این مسئله توجه فرمائیدکه رسول الله به انصار قطعاتی از زمین بحرین دادند انصار برای قریش هم طلب کردند حضرت ابا کرده فرمودند صبر کنید پس از من حرصی بوجود خواهد آمد تا مرا در قیامت ملاقات کنند (جلد دوم صحیح بخاری صفحه 32) البته توجه به پیشگوئی حضرت و به امارت رسیدن قریش و .... نمودید.

رساننده این مطلب است که قریش دشمن علی یهودی است و یهود و قریش دشمنان متحد علیه علی میباشند.

پیامبر نهی میفرمودند از اینکه مسلمین از اهل کتاب چیزی را میگیرند که مخالف اصول دین خدا باشد و خیلی خشمگین میشد اگر کسی از آنها چیزی نقل میکرد. (1)

اما وهب بن منیه - عبدالله بن سلام که محدث بوده اند و عامه آنها

1- صفحه 154 اضواء علی السنه المحمدیه

را یهودی میشناسند. (1) و مجله المنار مینویسد (2) و اضواء علی السنه المحمدیه نیز قریب آن. (3) شرورترین راویان اسرائیلیات و حیله گر و مکارترین ایشان برای مسلمانان کعب الاحبار و وهب بن منیه بودند و افسانه ای نمی بینیم که در کتب تفسیر و تاریخ اسلامی باشد چه درباره امور خلقت تکوین چه درباره انبیاء و پیروانشان و یا فتنه ها و مسائل مربوط به آخرت مگر اینکه این دو نفر (کعب و وهب) حائز درجه اولند.

بعد چنین میگوید: کسی تعجب نکند و بهت زده نشود اگر متوجه شد که بعضی از صحابه و تابعین آنها بوسیله این دو (کعب و وهب) فریب خورده اند زیرا کسی از تصدیق دروغگو سالم نمی ماند حتی پیامبران معصوم (4)

بعد میگوید: کعب از زنادقه یهود است که به مسلمانی و عبادت تظاهر میکرد تا حرفهایش مورد قبول مسلمانان قرار گیرد و دسیسه او رواج پیدا کرد تا اینکه بعضی از صحابه به وسیله او فریب خورده و روایت کردند بدون این که حدیث را به او استناد کنند تا اینکه بعضی از تابعین و کسانیکه بعد از آن ها بودند گمان میکردند آن احادیث را از زبان پیامبر شنیدند و بعضی از مؤلفان آن احادیث را که از موقوفات احادیث هستند در حکم احادیث مرفوع تلقی

1- سیر اعلام النبلاء (الذهبی) جلد 2 صفحه 291
2- جلد 4 صفحه 17
3- صفحه 137
4- جلد 27 از صفحه 541 تا 782 در اینجا توجه شما را به ارتباط بین احادیث اسلامی و دو نفر یهودی و اینکه علی و حسن وحسین در نقل احادیث درجه آخرند و شرح دادم جلب مینمایم (و نیز توجه شما را به منع ذکر حدیث از طرف ابابکر و عمر و عثمان و معاویه و تشویق نقل احادیث یهودی زدگان به صدر اسلام منعطف میسازم !!)

و داخل کردند. (1)

پیامبر خشمگین میشدند که مسلمین از یهود چیزی نقل کنند.

اما کعب الاحبار دو کتاب داشت که سه نفر (عبدالله بن عمر- ابوهریره - بن عباس) از آن روایت میکردند. (2) پیامبر خشمگین میشدند از اینکه مسلمانان از یهود چیزی نقل کنند.

اما ابن کثیر در تفسیرش مینویسد لما اسلم فی الدوله العمریه جعل یحدث عمر عن کتبه قدیما فربما استمع له عمر فترخص الناس فی استماع ما عنده غثه و سمینه (هنگامیکه کعب در دولت عمر اسلام آورد شروع کرد که برای عمر بگوید درباره کتابهای قدیمش و عمر هم به حرفهای او گوش می داد و مردم از روش عمر رخصت داشتند و تشویق شدند که به حرفهای رنگ باخته و رنگین کعب گوش نمایند).(3)

توجه شما را به چند مطلب جلب مینمایم:

ابن کثیر، دولت عمر میگوید و نمیگوید خلافت عمر کعب برای عمر از تورات یعنی کتابهای قدیمش سخن میگفت و عمر گوش میداد و مردم هم به تاسی از عمر تشویق شدند و گوش میدادند به خوب و بد آن سخنان.

و جای دیگر همین جلد را بیاد آورید که مینویسند کعب عمر را

1- لابد به عذرخواهی آقای رشید رضا توجه فرمودید که نوشته اند که بعضی از صحابه و تابعین از کعب و وهب فریب خورده اند زیرا کسی از تصدیق دروغگو سالم نمی ماند حتی پیامبران معصوم و اینکه پیامبران را هم فریب خورده معرفی مینماید برای زکات فریبی است که خودشان مینویسند عمر و برخی اصحاب از کعب و وهب میخورده اند و بزبان ساده تر آنکه: وقتی صلوات الله ها فریب بخورند چه اشکالی دارد رضی الله ها هم بخورند!!
2- 142 اضواء علی السنه المحمدیه
3- جلد 4 صفحه 17

قریب میداد (1) و در همین جلد شرح داده ام پیامبر خشمگین میشدند که مسلمین از یهود چیزی نقل کنند اما ابن کثیر در تفسیر سوره نمل مینویسد: کعب و وهب روایت میکردند برای این امت از اخبار بنی اسرائیل از چیزهای غریب و عجیب و غیر ممکن آنچه که بوده و نبوده و از آنچه که تحریف و منسوخ شده.

پیامبر خشمگین میشدندکه مسلمین از یهود چیزی نقل کنند اما می نویسند مردی داخل مسجد النبی شد ناگاه عامر بن عبدالله را دید نزد کتاب هائی نشسته و میان آن کتابها سفری از اسفار تورات بود و کعب میخواند (2) پیامبر خشمگین میشدند که مسلمین از یهود چیزی نقل کنند.

اما امام احمد نقل میکند (3) عمر بن الخطاب خدمت پیامبر آمد و همراه خود کتابی که آنرا از اهل کتاب گرفته بود آورد و آنرا خدمت پیامبر خواند پیامبر خشمگین شد و فرمود به اینها مشغول هستید؟ پیامبر خشمگین میشدند که مسلمین از یهود چیزی نقل کنند.

اما عبدالله بن عمر و عمروعاص و ابن عباس و ابوهریره و عبدالله بن زبیر و معاویه و برخی از تابعین از کعب روایت مینماین و ابورافع صانع و سعید بن المسیب و مالک بن عامر و عبدالله بن ریاح و ...(4) پیامبر خشمگین میشدند که مسلمین از یهود چیزی نقل کنند. اما عبدالله بن عمر در شام از یک بار شتر از کتابهای اهل کتاب میخواند و حدیث می کرد (5) و مینویسد: روزیرموک از آن دو بار کتاب روایت میکرد و به پیامبر نسبت میداد و مردم به او میگفتند از کتابهای دوبار شتر برایشان

1- 92 شیخ المضیره از محمود ابوریه
2- طبقات ابن سعد جلد 7 صفحه 79
3- از جابر بن عبدالله
4- سیر اعلام النبلاء جلد 2 صفحه 141
5- فتح الباری ابن فجر صفحه 167

حدیث نگوید. (1)

آری پیامبر خشمگین میشدند که مسلمین از یهود چیزی نقل کنند اما نمونه هائی از عوامل خشمگین ساز نبوی را آوردم و مخصوصاً توجه شما را مجدداً به کعب الاحبار جلب مینمایم که برخی نوشتند زمان پیامبر مسلمان شد بعضی گفتند زمان ابوبکر و عده ای زمان عمر و کسانی چون فریدوجدی گفتند زمان عثمان مسلمان شده. (2)

اشخاصی چون رشید رضا را دیدید که میگویند شکی نیست که کعب از بزرگترین علمای یهود بود قبل از آنکه اسلام آورد توانترین کسی بود بر غش مسلمانان (3) کعب از زنادقه یهود است و به مسلمانی تظاهر میکرد تا حرفهایش را مسلمین قبول کنند (4) و لذا دانشمندانی چون طه حسین جرئت کرده اند بنویسند.

دشمن شیعه خواسته یک عنصر یهودی (ابن سبا) را در اصول دین شیعه وارد کند و من (نویسنده این کتاب) میگویم ابن سبا را به جای علی مقام دینی دادند بدلیل آنکه او را شیعه ساز و پیشوای شیعیان معرفی کردند.

ابوبکر را به جای علی مقام دنیائی دادند بدلیل آنکه ابوبکر خود گفت مسئله امارت و وزارت مطرح است (منا امیرومنکم وزیر) و مطالب زیر را نیز دقت فرمائید که از حقایق است بدلیل آنکه دیگر جای آن دارد کعب و هر کس از کعب روایت میکند از کتاب خارجش کنید.

اگر کعب و دستیارانش را از اسلام دور کنید سنی به شیعه نزدیک و بسیار نزدیک خواهد شد.

لابد فراموش نفرموده اید که عالم خودتان نوشت یهود ناقل حدیث

1- 136 الداری
2- دائره المعارف فرید وجدی
3- جلد 37 مجله المنار صفحه 541
4- مجله المنار جلد 27

که از طرف پیامبر نقل میکردند حائز درجه اولند از اینقرار لازم میآید از احادیث بسیاری صرفنظر نمائید.

چطور! از یکطرف مینویسد کعب یهودی زندیق است و مینویسید صحابه در برابر آنچه از کعب روایت میشد توقف میکردند (1) و از طرف دیگر از قول عمر نقل میکنید که خدا هفتاد هزار انسان در شام مبعوث میکند که بر آنها حساب و عذابی نیست و این از برکات کعب است و از حق اوست بر خدا (2) یعنی در اینجا کعب را به جای ابن سبا معرفی کرده اند.

"کل نفس بما کسبت رهینه الا اصحاب الیمین" (3) جز اصحاب یمین بقیه را حساب و عذابی است و اصحاب یمین بدون حساب وارد بهشت میشوند اگر یهود را و حساب زبرو بیناتشان و الفبای ایجد وهوزشان را قبول دارید علی و یمین هر دو 110 میشوند.

اگر رسول الله را قبول دارید صدها حدیث آوردم که فقط اصحاب علی بهشتیدند و آیا شرم آور نیست که اصحاب کعب را بدون حساب و عذاب بدانیم یعنی کعب را هم پیشوای شیعیان! اصولاً چرا باید طه حسین بگوید دشمن شیعه یهود را وارد اصول دین شیعه کرد از ما شیعیان یک حدیث بیاورید که یکنفر یهودی را وارد اصول دین شما کرده باشیم در این کتاب هم هر چه از یهود و قریش است خودتان نوشتید یهود را وارد کردید و برای رد گم کردن آنرا به شیعه نسبت دادید و پیشوای شیعه معرفی نمودید.

اجر عاملان که مطلب زیر را وارد کردند با خدا که یهود اشد عداوه للذین آمنو است. (4) و در میان اهل ایمان بیش از همه با علی دشمن است و قریش هم بیش از همه با علی دشمن بود و نمونه اش معاویه سردارانی

1- مرات الزمان سبط ابن الجوزی صفحه 35
2- جزء دوم جامع صفر سیوطی
3- سوره مدثر آیه 33
4- سوره مائده آیه 82

داشت که دو نفرشان از قریش بودند.

بسر بن ارطاه و ضحاک بن قیس که نسبت به کودکان طرفداران علی کاری کردند که ذکرش خواب از چشمها میرباید و پیامبر نیز خشمگین میشدند که مسلمین چیزی از یهود نقل کنند یعنی قرآن و رسول الله خواستند که مسلمین بیش از همه با یهود فاصله بگیرند و فاصله ای بیش از فاصله بین علی و یهود در تاریخ وجود ندارد یعنی بسیاری از ناقلان احادیث عامه از یهود نقل حدیث میکنند.

شیعه چنین روایاتی ندارد و علی را دارد که با یهود و هر چه حدیث مربوط به آنها و اسرائیلیات است سازگاری ندارد و همه را مطرود میداند در حالیکه از آن روز که ابوسفیان سوگند خورد اگر زنده بمانم حکومت را از دست هاشمیان بدر خواهم کرد (1) و تا محمد را نکشم به زنان نزدیک نشوم و همین شخص علیه السلام با یهود ارتباط داشت (2) و زمانیکه مسلمان هم شده بود از شکست دشمن مسلمین اندوهناک میشد و از شکست مسلمانان شاد (3) تا روزیکه فرزندش معاویه به تورات کتاب الله میگفت (4) و گفت باید نام محمد را دفن کنم چه دفن کردنی. (5)

نوه اش یزید در سه سال و اندی حکومتش دو بار محرمانه به روم رفت و مدینه را قتل عام کرد و زنانشان را بر لشکر مباح که چرا علیه جدش ابوسفیان از محمد رسول الله پذیرائی کردند و بمدینه راه دادند و گرایشهای صادقانه سلمان فارسی و ایرانیان مدینه به علی و فرزندانش و مخالفت عمر و عثمان و معاویه با ایرانیان سبب شد غرب در برابر علی علیه السلام احساس خطری که

1- امام علی جلد اول 212
2- الاعلام جلد 3 - 288 - تاریخ ابن خلدون 5 - 720
3- قصص الانبیاء 442 روضه الصفا 138
4- النجوم الزهره جزء اول صفحه 33
5- مروج الذهب جزء 2 - 341

میکند به معاویه نزدیک شود و طبق معمول همیشگی علیه السلام یهود و نصارا متحد میشوند و حتی زهری را که امام حسن به آن باید شهید شود از روم دریافت کرد.

قبل از آن هراکلیوس دوم کشته شدن عثمان را پیش بینی کند (1) و لذا ناگهان مطلب را قیچی کرده این سئوال را از تاریخ مینمایم چرا نزدیک شدن روم به معاویه ها سبب نشد رومیان آنچنان شوند که نزدیک ایران به علی ها سبب شد آنچنان؟

برگردیم به اصل مطلب مروان در پایان جنگ جمل که از لطف علی و حسن سلام الله برخوردار میشود دست دراز میکند تا با علی بیعت نماید حضرت میفرماید یک مرتبه بیعت کرده ای کافی است اصرار میورزد و دستش را دراز میکند حضرت میفرماید این دست یهودی است. (2)

علی شریح قاضی را برای مجازات تهدید کرد که به محله یهودی نشین تبعید خواهد کرد (3) این نیز با علی ارتباط دارد که سه نفر اصحاب در جنگ صفین کمک معاویه بودند و سی نفر از بدریون و هفتصد تن از شرکت کنندگان در بیعت رضوان و سه نفر یکی نعمان فرزند بشیر بود که برخی گفتند برای بیعت با ابابکر و عمر و ابوعبیده سبقت گرفت (4)

پیامبر فرمود کینه هائی از علی در دل مردم است که چون من رحلت کردم ظاهر خواهند کرد (5) علی را میگویند یا ابابکر بیعت کرد، شما

1- فتیه الاشراف 43
2- نهج البلاغه جنگ جمل و در تواریخ
3- جلد 14 صفحه 29 شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید
4- وقعه صفین 449 - تاریخ ذهنی جلد 2 صفحه 149 - تاریخ خلفاء جلد اول صفحه 150
5- ضغائن فی صدور قوم لا یبدونها حتی تفقدونی (جلد 17 صفحه 192 شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید) و در جلد اول صفحه 538 دارد که نبی خاتم فرمودند یا بنی هاشم سیصینکم بعدی جفوه فاستعینوا علیها بارقاء الناس (خوانندگان عزیز این فرمایش نبی اگرامی را با نظر جهان بینی بنگرید آیا چه برداشتی از آن دارید؟ آنرا بزرگ بر تابلوها بنویسید در خانه

داشته باشد (ای بنی هاشم ای وابستگان بخاندان نبوت بعد از م بشما جفا میشود آنها را طوری بپذیرید که در نتیجهٔ آن کمکی باشد برای ارتقاء و بالا بردن مردم) توجه شما را به کلمه بالا بردن همه مردم جلب مینماید (میزان الاعتدال ذهبی از ابن عباس نیز نقل میکند و ذهبی ناصبی و دشمن علی است)

که کوچکترین واقعه را که به نفع سقیفه است با آب و تاب و القاب دارید، بیعت علی را با ابابکر چرا نمیگوئید در کجا و کی و نزد چه کسانی بوده است.

این را چه میگوئید که ابوعبیده جراح به علی میگوید بیا با ابابکر بیعت کن تا پس از او تو خلیفه باشی (1) و مگر ابوعبیده ولیعهدی عمر را قبول نداشته که علی را جانشین ابوبکر میکند؟ یا خلافت بخشیدنی بوده است؟

اگر نقاب از چهره تاریخ بردارند (و باید آنها که قدرت علمی دارند بردارند) آنوقت است که ثابت میشود عداوت یهود با علی در چه حدی است.

اندونزی شیعه وقتی هند، هلند میشود سنی میشود (استعمار علی را نمیخواهد) تا خلفای فاطمیون مصر که شیعه بودند خلافت داشتند جنگهای صلیبی از طرف خلفای بغداد شرح دادم چگونه عملکرد داشت و گفتم که خلیفۀ اسپانیا میخواست در اروپا پیشروی کند که هارون الرشید با شارلمانی

1- بررسی مسائل امامت از آقای ابراهیمی امینی صفحه 51 مأخذ را داده است و طلحه نیز مشابه این سخن را در جنگ جمل به علی گفت (الامامه و السیاسه 75)

مراوده برقرار نمود.

هم اکنون اسلامشناسان که اغلب یهودند از کتب سنت و جماعت ماخذ و مصدر و ابلاغ دارند و مهمتر آنکه هر جا شیعه است ساختن مسلک ها برای استعمار جدی تر بوده و در پناه یهود بوده و هستند.

اصولاً چرا یهود باید با اسلام علی بد باشد؟ چرا یهود باید با علی بد باشد؟ و چرا باید بین اسلام علی و اسلام سقیفه فرق گذاشت؟ تا حدودی جواب چنین است تلاش سخت یهود این بود که در شخص پیامبر نفوذ کرده منحرفش سازند (1) اما نشد.

بعد از رحلت حضرت که دیدند شد از آن پشتیبانی کرده و میکنند و خواهند کرد یعنی پشتیبانی از اسلام غیر علی، اسلام سقیفه اسلامی که کعب میگوید علی در آن تغییری بر حسب دلخواه نمیدهد و پذیرش روش دیگری جز سنت رسول خدا نخواهد داشت.

در جلدهای قبل ده ها فرق آوردم که بین انسان و حیوان قائلند که کوچکترینش را گفته اند انسان خنده و گریه دارد و حیوان ندارد و بزرگترینش که مسئله جبر و اختیار باشد و از جمله فرقی که گفته اند و پسند روز واقع شده است اینکه حیوان تماشاگر است و انسان تماشاگر و بازیگر حیوان میآید دنیائی را آنچنان که هست می بیند و عمری سپری میسازد بدون آنکه تغییری در محیط بدهد.

اما انسان خوب تماشا میکند و علاوه تری هم دارد و آن است که محیط را به میل خود تغییر میدهد میگویند بهمین جهت تلویزیون بزرگترین ضرر را به آدمی وارد میسازد حتی اگر آموزش و پرورش را هم جزو برنامه های دیگر داشته باشد.

معلمی است سر کلاس درس میدهد شاگرد درخواست میکند که معلم

1- در جلد 26 شرح و ماخذ را داده ام.

تکرار کند یا اشکال میپرسد یا سئوال میکند اما تلویزیون درس میدهد آموزنده ها فقط تماشاگرند و لذا تلویزیون که اجازه نمیدهد کسی در برابرش کوچکترین حق دخالتی داشته باشد فقط قدرت حیوانی و تماشاگری را در انسان تقویت مینماید و علت درون گرا شدن گروهی مردم همین است این هم در دست نیست که شیعه و سنی در طول چهارده قرن فقط تماشاگر اختلاف شدید سقیفه و علی باشند.

بیائید و از درون گرائی و از لاک خود بیرون آئیم و هر چه اشکال و سئوال داریم از کتابهای دست اول طرفین بپرسیم از قرآن، نهج البلاغه، صحاح مسایند و سنن و .... تا خورشید فروزانی در درون بر مبنای ان الذین آمنوا داشته باشیم و آن روشنائی را از درون به برون شبکه کشی کشیم و جهانی را بر مبنای و عملوا الصالحات روشن و مدینه فاضله سازیم.

خواننده عزیز اگر با خواندن همین یک جلد ثابت نشد که تسنن مذهب نیست بلکه راه و روشی است برای نفی ورد تشیع توجه بفرما که منا امیر از ابابکر و عمر است و آنها سرپرستی امور دنیائی را پیشنهاد کردند و برای تحکیم آنچه خود کردند احادیثی ساختند از جمله که پیامبر فرموده است، شما در امر دنیاتان از من اعلمید یعنی تسنن مذهب نیست و مربوط به دین نیست مربوط به سقیفه است و دنیا از این قرار شیعه کسی است که میگوید پیامبر به علی وصیت کرد و گفت نه تنها راه ورود به دین از راه علی است بلکه راه ورود به علم دین و دنیا و آخرت یعنی راه ورود به علم شناخت علی است و علی را در ورودی به شهر علم خود معرفی فرمود (انا مدینه العلم و علی بابها) (1) شما هم قبول دارید که علی اشجع، ازهد، اعلم و اتقی

1- با آنکه عمر گفت لولا علی لهلک عمر عثمان گفت لولا علی لهلک عثمان (زین الفتی فی تفسیر سوره هل اتی از حافظ العاصمی) و بارها گفتند (مناقب خوارزمی 48 - سیره عمر 106 - مستدرک جلد اول 457 فصول المهمه فی معرفه الائمه 18 و عمر گفت علی اقضانا (طبقات ابن سعد جلد 2 - 84 و 103 و عمر به علی گفت انت غیر فتوی (همان صفحه 103)و عمر به علی گفت لولاک لا فتضحنا (صحیح بخاری 3: 81 سنن ابی داود 317 - سنن ابن ماجه 2 - 296 - سنن بیهقی 5: 195 - فتوح البلدان ریاض النفره 2: 20 - ابن ابی الحدید 2: 201) و عمر به علی گفت اعوذ

بالله من منضله لا علی بها (فرائد السمطین 75 و 149 - نور الابصار 89 - صواعق محرقه 76 - فصول المهمه 18 - استیعاب 3: 83 اسد الغابه 4: 23) عمر به علی گفت هذا علی مولای و مولی کل مومن فمن لم یکن مولاه فلیس بمومن (شواهد التنزیل 265) و ..... برای وقوف به درجات علمی علی مطالعه فرمائید مقاتل ابن سلیمان - لاحن صفوانی - تفسیر ثعلبی - ابانه ابن بطه تاریخ بلاذی و سمعانی و خطیب خوارزمی و صدها جلد کتاب و صدها حدیث که در الغدیر و مناقب شهرآشوب صفحه 60 جلد دوم ببعد و ... درباره علم علی آورده اند و تمام فرق السلامی حتی خوارج و نواصب و دشمنان علی اعلم بودن علی را پذیرفته اند: معاویه گفت ذهب الفقه و العلم بموت ابن ابی طالب (استیعاب 3: 45 - مناقب مغازلی 211) و عایشه نیز بسیار گفت و از جمله زینوا مجالسکم بذکر علی (مستدرک 3: 134).

بوده است سنی هم کسی است که علی را همانند ابابکر و عمر و عثمان به خلافت قبول دارند اما خلافت آنها را امارت میداند همانگونه که خود ابابکر و عمر گفتند منا امیر در صورتیکه علی گفت من جانشین بلافصل رسول الله ام - حال اگر حقی برای علی در اینقسمت قائلید باید خط بطلان بر سقیفه کشید و اگر حقی قائل نیستید بدانید:

سنی اگر ابابکر و عمر و عثمان را قبول نکند برخلاف امر خدا و رسولش کاری نکرده و منکر ضروریات دین نشده است زیرا المرت از ضروریات دین نیست و کجای دین گفته شده که در امور دنیاتان به سه خلیفه اقتدا کنید؟ این سه نفر کی ادعا کرده اند تا از آنها اقتدا کنید؟ اما علی هر دو را گفته است و لذا آیا عادلانه این نیست که برای جلوگیری از زیان احتمالی از علی

پیروی کنیم؟ یعنی آیا عاقلانه این نیست که از علی پیروی کنیم که اضافه تری دارد؟

پیشگوئیها از تورات

عمر را دیدید برای تعیین جانشین خود چه پرسید؟ از کعب پرسید عقیده یهود درباره به خلافت رسیدن علی چیست؟ در حقیقت از کعبی پرسید، که بچرخان خلافت اسلامی بوده و حتی حاضر نشد کلمه ها خام و حبر را که مخصوص یهود و علامت آنهاست رها کند.

و دیدید که عمر از کعب میپرسید: آیا این مطالب در کتابهای شما موجود است؟ یعنی این کعب پیشگوئیهای قبلی که به دست دادی، هر چه گفتی درست بود، گفتی آنکس را که پیامبر میخواهد جانشین شود نخواهد شد اما بعد از من آیا علی به خلافت خواهد رسید؟

کعب گفت علی بعد از تو هم بخلافت نخواهد رسید (و مگر از سئوال و جواب عمرو کعب جز آنچه آوردم فهمیده میشود؟) یعنی اگر در تورات هم پیش بینی شده است که علی خلیفه بعد از عمر نخواهد بود عمر باید بآنچه علی دارد که با خلافت سازگاری ندارد آماده گردد تا خود نیز معتقد باشد که این پیشگوئیها درست بوده و لاجرم عمر در اختیار پیشگوئیهای یهود باشد. و به تعبیر دیگر که عمر باید به اجبار در اختیار یهود باشد و فریب بخورد. کما آنکه فریب میخورد.

بزرگان سنت و جماعت این را نوشته اند و خواهم آورد اینکه عمر میگوید شما گمان میکنید این مطلب در کتابهای شما موجود است معلوم میگردد قبلاً نیز عمر از یهود درباره مسائل اسلامی مطالبی پرسیده است که این مطلب را جویا میشود.

عمر کعب را احضار میکند تا درباره خودش از تورات سئوال کند (1)

1- حلیه الاولیاء جلد 6 صفحه 25.

در کتاب الخطر الیهودی مینویسد (1) یهودی وقتی مسلمان و یا مسیحی میشود از روی نفاق است تا اینکه اسلام یا مسیحیت را مغشوش کند یا اینکه راهنمائیهای دین جدید را رهبری نماید و سنتهای آنرا به سود یهود دگرگون سازد یا روح مروت و عطوفت ادیان را نسبت به یهود جلب نماید.

هر زمان عقیده یا دین یا کتب علمی یا فلسفی پدید آید یهود به پا میخیزد تا آنرا رهبری کند یا با آن طوری رفتار نماید که از آن بهره ببرند و هر جا که یهود شکنجه داده شد دعوت برای آزادی و برادری و برابری را ترویج کرد تاریخ یهود و اسلام همانگونه است که تاریخ یهود و ادیان دیگر.

یهود در آغاز به شدت با اسلام جنگیدند تا شکست خوردند و رفتار خود را عوض کردند و به جای جنگ با شمشیر جنگ بدون شمشیر را شروع کردند که بلایش از جنگ مسلحانه برای مسلمانها بیشتر و بدتر بود تا اینکه عده زیادی از آنها در زمان خلفای راشدین اسلام آوردند.

مثلاً کعب الاحبار قرآن را تفسیر میکند و احادیث زیادی را روایت مینماید و آن احادیث از آنچه که ما به آنها اسرائیلیات میگوئیم فراوان است سپس عده زیادی از یهود به پیروی از کعب الاحبار همین سیرت را دنبال مینمایند آنگونه که اگر برای پاک سازی کتابهای اسلامی معتبر از اسرائیلیات ده نفر از محققین توانا تلاش کنند خسته خواهند شد و از جهت دیگر در توطئه قتل عمر شرکت میکند و به او از روی مکر و حیله سه روز پیش در باره قتل او خبر میدهد و به او میگوید که آن در تورات نوشته است و هنگامی که مدهوش میشود از اینکه اسمش در تورات نوشته شده است کعب خود را مبرا و دور میسازد.

1- الخطر الیهودی پروتوکوت حکماء صهیون تالیف آقای محمد خلیفه التونسی صفحه 75* و چه جالب است طالبان قسمت احادیث نقل شده از کعب الاحبار را در حلیه الاولیاء حافظ نعیم اصفهانی خوانده با سخنان آقای خلیفه التونس آنها را سازگاری دهند.

توجه فرمودید که عمر چه پرسید و کعب چه جواب داد. یکجا عمر از کعب میپرسد علی را جانشین و خلیفه کنم و اینجا میپرسد آیا اسم من (اسم عمر) در تورات نوشته شده است؟ کعب جواب میدهد اسم تو ای عمر در تورات نوشته نشده است اما ماجرا ذکر شده است یعنی آنچه در تورات یاد شده وصف عمر است نه اسمش آیا توجه فرمودید که نویسنده خطر الیهودی چه گفت؟.

یهود مسیحی شد برای تحریف مسیحیت و مسلمان شد برای تحریف اسلام و این را قبلاً نبی خاتم گفته بودند اینکه مینویسد آنهمه یهودی در زمان پیامبر مسلمان شد و پیامبر میفرماید اگر ده نفر یهودی به من ایمان آورده بودند همهٔ یهود ایمان آورده بود آیا پیامبر نمیخواهد بفرماید بقیه ایمان نیاوردند بلکه مسلمان شدند برای تحریف اسلام.

کعب از اختلاف عثمان و عایشه چه بهره برداری کرد؟ آیا باز هم در تورات دیده بود که فرار کرد و نزد معاویه رفت؟ (1) آیا میدانست علی بخلافت خواهد رسید و دیگر دست یهود از دخالت در اسلام قطع خواهد شد اما ابن عساکر مینویسد در آنجا (نزد معاویه) سعی میکرد اخبار یهود بین مسلمانان شایع شود (2) به بقیه سخنان مؤلف کتاب توجه فرمائید.

1- یهود اگر از مدینه دور شده بود ارتباطش با منافقان مدینه برقرار بود (تفسیر الحدیث صفحه 161) و یهود از نظر قرآن مینویسد (صفحه 251) زعمای قریش در جنگها میگفتند اگر شکست بخوریم نزد دوستان یهودی خود به شام خواهیم رفت. البته توجه فرمودید که بالاخره عده ای به شام رفتند و شام مرکزیتی شد و در خلال مطالعه جلدهای قبل بدون شک نظرتان بفرار کعب الاحبار و افرادی چون کعب به شام جلب شد و از اینکه در آنجا اخبار یهود و تبلیغات یهود با پشتیبانی خلیفه وقت معاویه شایع میشد تعجب کردید خلیفه ای که حتی به تورات کتاب الله میگفت (النجوم الزاهره جزء اول صفحه 33)
2- تاریخ ابن عساکر و اضافه شود که در جلد قبل آوردم که کعب با وهب نامی که هر دو بظاهر مسلمان شده بودند شروع کردند به شایع ساختن رهبانیت در اسلام (جلد 17 صفحه 60 شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید).

عده زیادی از یهود به پیروی از کعب الاحبار سیرت او را دنبال کردند یعنی کعب الاحبار تنها فقیه دستگاه و مبلغ اسلام زمان ابابکر و عمر و عثمان نبود بلکه یهودیان دیگر هم بودند و مهمتر آنکه اسرائیلیات هم زمان ابابکر و عمر و عثمان و معاویه و .... وارد اسلام شد از روزیکه منع حدیث شروع شد و چرا باید بعد از قتل علی باز هم کعب در خدمت معاویه زمان ابابکر و عمر و عثمان را تجدید کند؟ زیرا معاویه را همین خلفا برای برابر شدن با علی ساختند. مگر عمر ابوهریره را حد نزد که چرا هنگام حکومت سرمایه اندوخته است؟ (1) پس چرا همین عمر که میگوید معاویه کسرای عرب است عزلش نمیکند؟ در صورتیکه بقول یکی از بزرگان سنت و جماعت عزل معاویه برای عمر ساده تر از بیرون کردن گربه اش از خانه بوده است. (2)

لابد توجه به پیشگوئی کعب داشتید درباره قتل عمر که سه روز قبل آنرا اطلاع میدهد و همان را که به عمر میگوید اتفاق میافتد و چون در حال بیهوشی کعب به عیادت عمر میرود و عمر این پیشگوئی کعب را نیز می بیند که درست روی داده است میگوید آیا نامم در تورات است؟ و کعب میگوید ماجرا در تورات است و کعب خود را مبرا میسازد و با وجود این به عمر سفارش میکند جانشین خود را معین کند (و برای اینکه علی به قتل برسد نقشه شورا طرح میشود) (این هم نمونه دیگر از عداوت نسبت به علی)

خارج از برنامه بگویم که برای دستگیری ابولؤلؤ او را با سه نفر دیگر دیدند که یکی از آنها کعب بود و جز کعب آن سه را کشتند (3) این را

1- تقریباً در تمام کتب عامه آورده شده است و در جلدهای قبل شرح دادم.
2- شیخ الاسلام ترکیه بهلول بهجه اقندی در کتابش محاکمه در تاریخ آل محمد.
3- این مطلب را نپذیرید، حق دارید برای آنکه نتوانستم دو مرتبه مأخذ را پیدا کنم همانگونه که در کتاب دیده شد درباره کعب که نوشته اند هو اسلم بامر عمر - کعب به دستور عمر اسلام آورد و مأخذ را نیافتم و نقل نکردم - خواهشمند است هر کس آنها را دید اطلاع دهد.

شرح نمیدهم خودتان بفهمید یعنی چه!

کعب به عمر میگفت در تورات نوشته است تو در جهنم ایستاده ای و نمیگذاری کسی وارد شود (1) یعنی پیشگوئیهای دنیائی آنچنان عمر را دلگرم کرده بود زیرا اغلب درست بود که اینک درباره آخرت پرداخته است و سیف بن عمرو که ابن سبا و یکصد و پنجاه صحابی جعل کرد میگوید یهود برای عمر پیش بینی فتح بیت المقدس کرده بودند (2)

فریب خوردن

پیشگوئیها از توراتت تمام نشد میترسم یادتان برود که گفتم کعب عمر را فریب میداد هم ابن ابی الحدید مینویسد و هم طه حسین که کعب مسلمانان و عمر را فریب میداد (3) و همین نویسنده الخطر الیهودی نیز ملاحظه کردید به مکر و حیله کعب نسبت به عمر چه گفت باز آنرا ادامه داده میگوید پس از سه روز عمر کشته میشود همانطوریکه کعب پیش بینی کرده بود پس از آن کعب عثمان را فریب کارانه رهبری مینماید سپس عده زیادی از مسلمانها را فریب دهد و رهبری میکند.

1- طبری جزء اول 464 و حلیه الاولیاء که قبلاً آوردم.
2- عبدالله بن سبا جلد دوم بشارات الانبیاء بعمر.
3- صفحات 7 - 19 - 92 شیخ المضیره از آقای محمد ابوریه و طه حسین چنین میگوید (در کتاب الشیخان) کعب رفتار و کردار عجیبی داشت و یک آدم مشکوکی بوده فهمید چگونه بسیاری از مسلمانها و از جمله آنها عمر را فریب دهد. در اضواء علی السنه المحمدیه صفحه 148 نقل از البدایه و النهایه ابن کثیر جلد 7 صفحه 92 موردی را ذکر مینماید.

توجه فرمودید که سقیفه بالاخره چه کار کرد؟ ابوبکر و عمر و عثمان را برای امر دنیا به امارت و خلافت انتخاب کرد تا مسلمانها را رهبری کنند اما کعب آنها را رهبری میکرد! آن هم بصورت فریب دادن، هم عمر را فریب میداد هم عثمان هم مسلمانها را برگردیم به پیشگوئیهای دیگر یهود برای آنها که مایل بودند از تورات چیزها بفهمند:

کتابهای تفسیر مثلا طبری، ابن کثیر، رشید رضا و ... را بخوانید، ذیل آیات 150 - 157 سوره الفاطر (و هذا کتاب انزلناه ...) ذیل آیات 89 - 101 بقره (و لما جائهم کتاب من عند ....) 157 اعراف (و لما جائهم رسول من عند ....) به بینید برای شما کافی نیست که باورتان شود یهود برای مسلمانان! پیشگوئیها از تورات میکردند؟ اگر کافی نیست بدانید.

عبدالله بن زبیر خود اقرار میکند که کعب الاحبار از تورات چیزهائی بآنها میداده است و در جلد 26 شرح دادم و جالب تر مقایسه این دو مطلب است که خودشان ذکر کرده اند عمر کعب را احضار میکند و درباره خودش از تورات سئوال مینماید (1) کعب یکروز به عمر میگوید آیا در خواب چیزی می بینی؟ عمر از او روی میگرداند (عصبانی میشود) کعب میگوید من و ما (یهود) مردی را می بینیم که در خوابش می بیند آنچه را برای این امت اتفاق می افتد (2) یعنی کعب به عمر میگوید تو هستی که دورنمای اسلام را توسط ما دیده ای (ما به تو پیشگوئیها داده ایم) یا کعب میخواهد بگوید که عمر نیز همانند پیامبرانی که در خواب ملهم میشدند بوده است به این دو مطلب توجه فرمائید به من و ما که در یهود خلاصه میشود و کعب به عمر آنرا میگوید.

دوم تسلط کعب را بر عمر و اگر مایلید تسلط بیشتر کعب را بر عمر بدانید این را هم بدانید که پیامبر فرمودند من از ائمه مضلین بر این امت

1- صفحه 5 حلیه الاولیاء جلد 6
2- جلد 6 صفحه 43 همان کتاب.

میترسم و کعب نیز همین را برای عمر گفت (1)

بقراری که آوردم شاید آنجمله را که در اوایل کتاب آوردم باورتان شده باشد که قریش دورنمای اسلام را از یهود داشت که جانشین محمد به جای وی نخواهد نشست و لذا برای بدست آوردن خلافت تلاش کرد. شما تصور مینمائید روشفنکران امروز همانند سابق فکر میکنند وقتی سیره ابن هشام را میخوانند که مدتها قبل از هجرت بود رئیس قبیله ابن عامر به رسول الله گفت من و قبیله ام همه مسلمان میشویم و با تو بیعت میکنیم بشرط آنکه امر اسلام را پس از خود به ما واگذاری حضرت فرمود تعیین جانشین من با خداست.

بعد ابابکر بیاید انتخاب شود و بر این مبنا بر رای مردم اعتماد و اتکا کنند اما برای انتخاب عمر رای مردم بدون ارزش شود و آزادی و اختیار و انتخاب جای خود را به دیکتاتوری دهد و عمر را به جانشینی وصیت کند و باز هم عمر به رای مردم بی اعتنائی کند و شورا بسازد.

اگر انتخابات یعنی آزادی و رای مردم ارزش داشت چرا ابوبکر خود جانشینی رسول الله را به امارت و وزارت تقسیم کرد و وزارت را به انصار بخشید؟ و اگر رای مردم ارزش داشت چرا رای و خواست مردم را نادیده گرفت و اقیلونی اقیلونی گفت (2) و کناره گیری خود را درخواست کرد؟

علتش آن بودکه قبل از ورودش بسقیفه کسی از ابابکر و عمر نامی نبرده بود و همه سخن از سعد بن عباده بود آری اگر همه خلفای راشدین و اموی و مروانی و عباسی با انتخابات مردم به خلافت رسیده بودند.

امروز قدرت ادعائی بیشتری داشتید که آزادی، آزادی و انتخابات یعنی آزادی اما چطور است که ابابکر علقش رسید عمر را بوصیت انتخاب کند و پیامبر عقلش نرسید؟

معاویه که خواست برای یزید بیعت بگیرد آیا توجه به رای مردم داشت؟

1- صفحه همان کتاب قبل.

2- آخر همین کتاب.

نمونه اش آنکه چون به مکه آمد و چهار نفر را مخالف دید حسین ابن علی عبدالله بن زبیر - عبدالله بن عمر عبدالرحمن بن ابی بکر گفت هر چهار نفر پای منبرم بنشینید اینها که بیعت نکرده و مخالفند باید مخالف با من را ابراز ندارند دستور داد شمشیرها بر سرشان آماده کنند که اگر گفتند نه گردنشان زده شود، بر منبر رفت و گفت ای مردم بیعت کنید که آن چهار نفر مخالف حاضرند و بیعت کرده اند و هرچهار ساکت ماندند (و لابد مردم فهمیدند این چهار با سکوت خود بیعت نکردن را اعلام داشتند) این بود آزادی انتخابات نزد فرزندان سقیفه.

امروز روشنفکران شرم دارند که بپذیرند اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولوالامر منکم یعنی اطاعت از ولید بن یزید بن عبدالملک و هشام و امثال اینها و شرم دارند اطاعت از یزید را به قوت اطاعت از خدا و رسول خدا بدانند یا ردیف و بریک خط و در یک آیه بحساب آورند، چون بحث از ارتباط یهود با قریش است.

و ابوسفیان مدتها رئیس آنها بود روضه الصفا و قصص الانبیاء و .... را بردارید بخوانید و به ارتباط ابوسفیان با یهود آگاه شوید و به بحث ما دقت بیشتر کنید و توجه فرمائید که ما هر چه آوردیم از کتابهای خودشان بود.

آخرین سخن اینکه شما نتوانستید دوازده نفر ائمه را که پیامبر جانشین خود معین کردند معرفی نمائید بلکه نتوانستید بگوئید آیا شرط خلیفه شدن رای مردم است؟ وصیت است؟ شوراست؟ به زور بیعت گرفتن است؟....

باز هم نوعی دیگر ارتباط یهود و قریش

اگر روایات نقل شده از کعب معتبر است؟ آنها که ابابکر و عمر و عثمان را از ائمه دوازده گانه محسوب نمیدارند گنهکارند زیرا کعب میگوید: خداوند از صلب اسماعیل دوازده قیم به مردم عطا فرموده است که برترین و نیک ترین

آنها ابوبکر است و عمر و عثمان (1) و باز از کعب الاحبار است که اول این امت پیامبری و رحمت است و بعد خلافت و رحمت و سپس سلطان و رحمت و بعد پادشاهی و جبر است پس اگر این وضع پیش آمد درون زمین از برونش بهتر است (2)

یهود به کمک عده ای از اوسی ها و خزرجیها برای محو اسلام ارتباط داشت (3) خزرجیها که برای بیعت با ابوبکر پیشی گرفتند غلامان یهود بودند (4) و یا بنی قینقاع هم عهد. (5)

اینکه پس از فتح بنی قریظه و خیبر و فدک دیگر هجومی از طرف قریش به اسلام نشد آیا این معنی را نمیدهد که یهود شکست خورد و قریش شکست خورد را باور کرد؟

آیا چه ارتباطی میتواند بین شکست یهود و عقب نشینی قریش باشد؟ الیهود و الذین اشرکوا آخر اینها عطف به یکدیگرند و هر کدام عقب نشینی کند دیگری کرده است مگر نشنیدی که عبدالله زبیر میگوید کودک بودم ابوسفیان بظاهر مسلمان شده بود بین روم و اسلام جنگ بود ابوسفیان برتلی ایستاده بود.

هر زمان مسلمین شکست میخوردند ابوسفیان شاد میشد و شعار میداد و هر وقت روم شکست میخورد ابوسفیان ناراحت میشد و سخنی میگفت و باور نداشت که من در آن سن کودکی آن حرفها را بفهمم (6)

یهود از نظر قرآن میگوید چه بسیار یهودیانی که بظاهر اسلام آورده

1- حلیه الاولیاء حافظ ابونعیم اصفهانی - 147 اضواء علی السنه المحمدیه.
2- حلیه الاولیاء حافظ ابونعیم اصفهانی - 147 اضواء علی السنه المحمدیه.
3- یهود از نظر قرآن 23
4- یهود از نظر قرآن 111
5- همان صفحه کتاب قبل
6- قبلاً بحث شده آدرس دادم به شماره 535 مراجعه شود.

و در واقع یهودی بودند (1) و این سخن با فرمایش نبوی که لوامن بی عشره من الیهود لا من المهود سازگار است و یهود بظاهر اسلام آورده بود برای خراب کردن اسلام، هر چه از نه نفر بیشتر ایمان آوردند برای خرابی اسلام بوده است.

مگر مفسران سنت و جماعت نمی نویسند یهود راهنمای کید و تشکیک منافقین بودند (2) و مگر نمی نویسند که منافقان در پرتو دوستی با یهود قدرتی داشتند و با یکدیگر سوگند یاد کرده بودند برای محو اسلام (3)

چرا عمر باید با کعب مشورت کند که چه کسی را جانشین خود نماید؟ (4) چرا عمر باید از کعب مرتب بخواهد او را اندرز دهد؟ (5)

آیا فکر نمیکنید اینها نشانی از همان به قهقرا رفتن مسلمین پس از پیامبر است (6) که علی فرمود من نمیگذارم کسی به عقب برگردد (7) و این هم ارتباط پیامبر و جانشین پیامبر و یا اشاره قرآن به رحلت پیامبر و پس از رحلت سخن از عقب گرد مسلمین داشتن آن قهقرا رفتن با اهمیتی که دارد آیا جز سقیفه چه چیزی میتواند باشد؟

1- یهود از نظر قرآن صفحه 65
2- از تفسیر الحدیث قبلاً آدرس داده شد
3- 106 یهود از نظر قرآن
4- خوب بود همانگونه که ابوبکر عمر را ولیعهد معین کرد عمر نیز همین کا را کرده باشد تا بگویند احادیثی داریم که محمد جانشین معین نکرد و ابابکر کرد و باز عمر نکرد و ندانند کدام افضلند؟ محمد افضل است که تعیین نکرد یا ابابکر که تعیین کرد؟ !
5- حلیه الاولیاء بدفعات جلد 5 صفحه 364 ببعد و جلد 6 صفحه 48
6- اشاره به آیه شریفه
7- خصائص نسائی صفحه 18

من میخواهم ارتباط یهود و قریش را و قریش که همان منافقان بودند با آنچه ابوسفلیان کرد و با آنچه پسر و پسر پسرش کرد بیشتر نشان دهم و علی میفرماید معاویه به اکراه مسلمان شده بود و پدرش ابوسفیان نیز. (1) ابوسفیان در مجلس شادمانی که بمناسبت به خلافت رسیدن عثمان تشکیل شده بود مگر نگفت خدا و پیامبر و اینها همه دروغ است حکومت را سخت بچسبید. (2)

مگر معاویه نگفت روزانه پنج نوبت نام این فرزندانی کیشه را بر بلندی ها میبرند و تا نام این محمد را دفن نکنم راحت نمیشوم و بخدا دفن خواهم کرد (3) و مگر بکمک عمر عاص مذهب اباحه را نساخت؟ و مگر یزید چند نوبت منکر خدا و قیامت نشد؟.

من اینها را ساده آوردم ولی مأخذ دادم آن هم از خودشان بروید بخوانید به بینید که من چقدر در نقل آنها را از داغی انداخته ام این ابوسفیان و پسرش از اکابر قریش بودند و مسلمان شده اند علیه اسلام یعنی چه یعنی از منافقین اند.

پس یهود و قریش را اگر بگوئیم یهود و منافقین یکی است و بالاخره چرا باید منافقان به ابوبکر سفارش کنند و علی پیشی بگیرد (4) مگر ممکن است یهود دخالت نکرده باشد؟

1- وقعه صفین 227 - تفسیر طبری جلد 6 - 4 - ابن اثیر جلد 3 - 125 از ابوسفیان عقایدی نقل شد چون روز به خلافت رسیدن عثمان که گفت اگر بیگانه ای نیست بدانید که ... و بارها آوردم.
2- تقریباً در کلمه کتابهای مربوطه دیده میشود.
3- مروج الذهب جلد 3 صفحه 28 در شرح حال معاویه وار شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید.
4- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد 11 - 41.

یهود و قریش از قرآن

این چه رمزی است که: چند آیه مربوط به ولایت در سوره مائده است. چند آیه مربوط به علی در سوره مائده است چند آیه مربوط به یهود و قریش (یهود و منافقین) در سوره مائده است آیه ای که مربوط به شیعه علی و ایرانیان است در سوره مائده است بدون شک اینها با یکدیگر مرتبطند.

آیات زیر در میان آیات مربوط به ولایت است یعنی بین آیات مذکور جدائی انداخته است همانگونه مورد نزولشان بدست مردم بین ولایت و مردم جدائی انداخته اند آیه 46 سوره مائده است یا ایها الرسول لا یحزنک الذین یسارعون فی الفکر من الذین قالوا آمنا بافواههم و لم تومن قلوبهم و من الذین هادوا سماعون للکذب سماعون لقوم آخرین لم یاتوک یحرفون الکلم من بعد مواضعه تقولون ان اوتیتم هذا فخذوه و ان لم توتوه فاحذروا و من یرد الله فتنه فلن تملک له من الله شیئاً اولئک الذین لم یرد الله ان یلهز قلوبهم لهم فی الدینا خزی و لهم فبالاخره عذاب عظیم.

برای فارسی زبانها ترجمه شود ای رسول الله محزون نسازد ترا کسانیکه یسارعون فی الکفرند از بین آنها که میگویند ایمانآوریم (یسارعون فی الکفر غیر از یسارعون الی الکفر است یعنی در کفر بودند و بیشترش میکردند و لذا اینها نمیتوانند یهود باشند) و نزد تو ای رسول ما آده حرفها زدند اما به دل ایمان ندارند و از یهود گوش به دروغ میدهند و گوش میدهند به گروهی که نزد تو نمیآیند.

سماعون تکرار شده یعنی علاوه بر گوش دادن گوش به حرفشان میدهند (از آنها اطاعت میکنند) از چه کسانی اطاعت مینمایند از آنها که نزد تو نمیآیند و پشت پرده اند و از آنها حرف شنوی دارند (کعب الاحبار یکی از آنهاست که مسلم حلبی استادش بود واز جمله گلایه هائی که از کعب داشت

اینکه حاضر نمیشد نزد پیامبر برود (1) یعنی مسلمان شده بود! اما نزد پیامبر اسلام نمیرفت و معلوم است برای چه مسلمان شده بود و عجب مسلمانی که حاضر نیست نزد پیامبرش برود و وی به جبران آن مدام نزد عمر و عثمان بود!(یحرفون الکلم من بعد مواضعه است (نه عن مواضعه و دقت فرمائید و این صفت گروهی است که پشت پرده اند و قرآن صفات درشت آنها را در مجموع چنین آورده است (لقوم آخرین لم یاتوک - گروهی دیگر که نزد تو پیامبر نمیآیند و اینها گرفتار یک آزمایش خدائی اند (و چون) اول و آخرها نزد خداست (و من یرد الله فتنته فلن تملک له من الله شیئاً) (و از این که جهت ای رسول ما اندوهگین مباش) (و اینها دلهایش را خدا نخواسته پاک کند) بلکه بر هیجان آلودگی اولیه مانده اند.

بعد بدنبال سماعون الکذب اکالون للسحت آورده و میفرماید این گوش بحرف دروغ دادنشان حرامی را فرو خوردن است که ننگ بار خواهد آورد و توجه فرمائید که به رشوه هم سخت گویند و رشوه خوردن و دین خدا را تغییر دادن چه ارتباطی! خیلی مطلب جالب است.

((و احذرهم ان یفتنوک عن بعض ما انزل الله الیک)) (دستور خداست که از فتنه گری آنها بر حذر باشید) (فتنه اشان از جمله اینست که به منافقان سفارش میکردند) اگر حکم یا مطلب دلخواه به شما دادند بگیرید و در غیر اینصورت نپذیرید (ان اوتیتم هذا فخذوه و ان لم تؤتوه فاحذروا) و این مطلب را به حکم سنگسار و تازیانه سازگاری دادن اشتباه است زیرا باو لا یحزنک که پروردگار رفع اندوهگینی را از رسولش میخواهد سازگاری ندارد و مطلب با توجه به روش مخصوص و شیوه استقلالی آیات سازگاری ندارد که یک مسئله فقهی این همه حرف و شأن نزول داشته باشد (از اینقرار گروه پشت پرده که نزد پیامبر نمی آمدند آنچه را با پیش بینی های انجام شده اشان موافق بود به منافقان دستور پذیرش میدادند و در غیر اینصورت می گفتند آنرا رد کنید). توجه

1- اسد الغابه کلمه مربوط.

فرمائید که چند نوبت در قرآن یهود را به یحرفون الکلم عن مواضعه معرفی کرده و اینکه یحرفون الکلم من بعد مواضعه معرفی مینماید (با توجه به سوره مائده و آیات مربوط به ولایت که در آن است).

و توجه فرمائید که قرآن پس از ذکر ارتباط یهود و منافقان و اینکه از یهود پشت پرده دستور میرسد بعد به معرفی یهود و نصاری میپردازد که در برابر اسلام (در مواقع ضروری) متحد و اولیاء یکدیگرند و مسلمانها نباید از آنها دوست بگیرند.

یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا الیهود و النصاری اولیاء بعضهم اولیاء بعض و من یتولهم منکم فانه منهم ان الله لا یهدی القوم الظالمین.)

و قبلاً هم قسم شدن یهود و منافقان را برای محو اسلام آوردم. مفسران وقتی به این آیه و آیه قبلی (یا ایها الرسول لا یحزنک ....) و آیا (یا ایها الرسول بلغ .....) و مهمتر از همه به آیه (یا ایها الذین آمنوا من یرتدد منکم .....) میرسند که مردمان رامرتد (از اول اسلام آورده و بعد به پیشوائی و پیشگوئی یهود از دین خارج شده اند) نشان میدهد این مرتدان چه کسانی هستند؟

سورۀ مائده مدتها پس از فتح مکه نازل شده و فراموش نشود که ارتباطی با فتح مکه ندارد. چند آیه دیگر هم در این سوره مائده است که مفید معانی جالبی است افحکم الجاهلیه یبغون و من احسن من الله حکماً لقوم یوقنون این آیه قبل از آیه لا تتخذوا الیهود و النصاری قرار دارد و اشاره به کسانی میکند که بحکم جاهلیت ارتباطی دارند.

پروردگار یادآوریشان میفرماید که حکم خودش نیکوتر است (از عادات قومی عصر جاهلیت نیکوتر است) اول سوره سخن از کفاری است که نتوانستند با طمع و آرزوئی که داشتند تا همانند ادیان سابق در آن دست باطل کردن یا تغییر دادن ببرند و ناامید شدند.

لابد فراموش نفرموده اید که قبلاً یهود را که همین منظور داشتند معرفی کردم در اینصورت آیا نمیخواهید بپذیرید که در همین سوره منظور

از الیوم اکملت لکم دینکم و ... اینست که دست کفار از دگرگون سازی دین قطع و با خواست خدا اکملت و انعمت و نعمت و مورد رضایت خدا شد؟

آیه ودت طائفه من اهل الکتاب لو یضلونکم ود کثیر من اهل الکتاب لو یودوکم من بعد ایمانکم کفاراً حسادً من عند انفسهم من بعد ما تبین لهم الحق فاعفوا و اصفحوا حتی یاتی الله بامره ان الله علی کل شیئ قدیر که نازل شد و این مطلب را رساند که اهل کتاب اصرار داشته و امیدوار بودند که سر انجام پس از رحلت پیامبری که بلا عقب است دینی برای آنها باقی نماند که در نتیجه الیوم بئس الذین کفروا .... نازل شد و حیران بلا عقب بودن پیامبر را با گمارده شدن علی بخلافت کرد و غیر از این چه چیزی میتواند باشد.

تمامیت دین اینست که جای ناامیدی در اثر رحلت پیامبر را که ممکن است دین بی سرپرست بماند علی سرپرست شود و در چند آیه بعد اشاره به آنها میکند که دین را بازیچه گرفته و سرپرست دنیائی برای امر دینی منظور میدارند یا ایها الذین آمنوا تتخذوا دینکم .... و این آیه نباید با افحسبتم اما خلقناکم عبثاً و انکم الینا لا ترجعون ناسازگار باشد، بلکه نباید اسلام محمد را کسی که تحویل میگیرد آنرا کنار بگذارد و منا امیر بگوید و سرپرست دنیائی مردم را بپذیرد! اگر کسی خلیفه رسول الله است و بگوید سرپرستی دینی با رسول الله باشد و سرپرست دنیائی با خلیفه رسول الله آن کس هم خودش و هم رسول الله را تکذیب کرده است.

خلیفه مگر نباید خلف صدق باشد و اگر فبل از او سرپرست بوده خلیفه هم باشد و اگر نیست نباشد . ابوبکر کار عجیبی کرد: امر آخرتی برای رسول الله امارت برای مهاجرت وزارت برای انصار و سخن از همه چیز در میان هست مخصوصا" خلافت اما از اسلام خبری نیست. و قرآن بهمین جهت که سرپرستی دنیا و آخرت محمد را نباید به بازیچه گرفت و تبدیل به سرپرستی دنیائی کرد آیه ای دارد که آوردم ، در آیه بعد است :

قد دخلوا بالکفرو قد خرجوابه ... خبر از نفاق درونی آنها میدهد که چون

به مسلمین میرسند ایمانشان را به رخ مسلمین میکشند در حالیکه کفر درونشان است و وقتی جدا میشوند کافرند.

اینکه پروردگار میفرماید و ان لم تفعل فما بلغت رسالته اگر محمد آنچه را باید کرد با ترساندن رسالتش برابری میکند آیا میتواند چیزی جز ولایت باشد و اگر مقصود ولایت است و علی را قبول ندارید این معنی را پذیرفته اید که رسالت برابر است با امارت زیرا خلیفه رسالت در سقیفه امارت خواست یعنی آیه مقصودش العیاذ بالله اینست که ای محمد اگر آنچه را باید برسانی نرسانی رسالت را نرسانده ای و اگر کسی جانشینی را در این آیه قبول دارد بعد چنین میشود که ای محمد رسالتت با انتخابات سقیفه برابر است!!

آنها که گفته اند فما بلغت رسالته یعنی اگر نرسانی همان را که در آن مجلس دستور داده اند نرسانده ای مسخره است زیرا بکسی نمیگویند اگر این مطلب را نرسانی این مطلب را نرسانده ای. اینکه خدا میفرماید و الله یعصمک من الناس مقصود این، نیست که ای محمد ترا خدا از شر دشمنان حفظ خواهد کرد بلکه مقصود حفظ دین خداست زیرا همه جا سخن از اتحاد یهود و منافقان علیه دین است و خدا در قرآنش به محمد میفرماید از کسی نترس و از من بترس (1) پس محمدی که نمیترسد البته نمیترسد و از خطری که متوجه دینش است حفظ خواهد شد همان منافقانی که چون به آنها گفته میشد چرا با یهود اتحاد دارند میگفتند: نخشی ان تصیبنا دائره میترسیم پولی که میخواهیم بما قرض ندهند جنسی که میخواهیم بخریم بما نفروشند زن و فرزندانمان را راهنما نباشند یک آیه هم از سوره بقره بیاورم. اتحدثونهم بما فتح الله علیکم لتحاجوکم به عند ربکم.

بحث از منافقان است که چون نزد دوستان خود (یهود) میرفتند

1- قرآن سوره مائده آیه 3 - الیوم یئس الذین کفروا من دینکم فلا تخشوهم و اخشون و آیات دیگر.

میگفتند چرا مسلمانان را به آنچه خدا آنرا به شما ارزانی فرموده خبر میدهید تا همان را برای محاجه با شما بکار برند. و کلمه عند ربکم را توجه فرمائید که میگویند تا حجت آورد نشان همان باشد که نزد پروردگار شماست.

(نشأه الفکر الفلسفی) کتاب مورد اعتمادی است که آقای دکتر نشا نوشته است وی میگوید وی یعنی همین دکتر که نامش برده شد و آنهمه با شیعه به شدت دشمن است، شیعه از اسلام دفاع کرده و هجوم یهود را رد کرده است (1)

چرا شیعه ای که با ساختن این سبای یهود باید بپاس احترامش از یهود طرفداری کند و چرا سنی هجوم یهود را رد نکرده است؟ زیرا سنی پاهایش را میشوید و نزد یهود شستن پا رسم بوده است برای خدا هر دو قائل به جسمند هر دو میگویند یدالله مغلوله یعنی در مسئله جبر و اختیار هر دو یکطرفه اند نه مانند شیعه بین جبر و اختیار انگشتر در درست کردن مشابه دارند. روز عاشورا را هر دو روزه میگیرند.

اصرار بلکه علی در جنگ صفین ابوموسی اشعری را حکم به دین کند و ابوموسی مشابه آنرا به یهود نسبت دهد (2) و .... و همان سیف بن عمروی که ابن سبای یهودی را که وجود خارجی ندارد مؤسس شیعه معرفی میکند چه شد که کعب الاحبار یهودی را که وجود داشته مشوق عمر معرفی مینماید (3) و چه شد که خودتان میگوئید یهود از مدینه دور شد اما با منافقان ارتباطشان قطع نشد که نشد (4) و ما میگوئیم ارتباطشان قطع نشد که پیامبر اسلام

1- امامت علی در پرتو قرآن صفحه 76 از آقای محمد جواد مغنیه ترجمه آقای غلامرضا نمائی.
2- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد 13 صفحه 15
3- عبدالله ابن سبا جلد دوم بشارت الانبیاء بعمر (از طرف سیف).
4- تفسیر الحدیث جلد 7 صفحه 161

را همانند پیامبران تورات کنند و قرآن را همانند تورات زمینی سازند و اسلام را خراب کردند و برای آنکه کارهای گفته شده را انجام دهند تلاشها کردند و بیشتر از تصور گمان و تلاش کردند.

تلاش یهود و تلاش قریش

یهود کار خود را کرد دیگر صلاح نیست یهود خود را نشان دهد و دستش پیدا باشد که در تغییر دادن اسلام می جنبد کما آنکه همیشه این روش یهود بوده و هست و امروز نیز عمال یهود در بین مسلمین همینگونه دیده میشوند. اما یهود کار خود را کرد و عنوان کردم این مطلب بزرگی است و باید شرح داد که چکار کرد.

یهود میخواست بیت المقدس قبله باشد - محمد همانند پیامبران تورات غیر معصوم معرفی گردد - قرآن همانند تورات کلام خدا نباشد که جبرئیل بدهان محمد گذاشت نباشد و هر چه به سعادت و خیر بشر بود فیض بخشی گردید و یهود کار خود را کرد و اینک آنچه را دربار بیت المقدس و رسول الله و قرآن و اسلام کردند توجه فرمائید:

بیت المقدس

در 1049 قبل از میلاد داود نبی یبوس (بیت المقدس) را پایتخت قرار داد پیامبر اسلام در مکه بود اما چنان به نماز می ایستاد که بیت المقدس جلو رویش باشد. و بنابر گفتارهائی گاهی هم رو به کعبه می ایستاد و چون به مدینه وارد شد رو به بیت القدس میداشت.

تا روزی که فرمان جهاد نرسیده و دستور غزوه بدر نیامده بود قبله مسلمین بیت المقدس بود اما همینکه فرمان جهاد رسید و غزوه بدر آغاز گردید کعبه جای بیت المقدس شد فرمان جهاد یافتند قبله ای و من دخله کان

آمناً (1) تا شمشیرها در غلاف بود رو به قبله ای بودند مظهر سلحشوری یعنی بیت المقدس و شمشیرها کشیده شد رو به قبله ای مظهر صلح و امان یعنی کعبه و این مطلب بسی با حدیث نبوی سازگار است که شمشیرهای کشیده سایه اشان به بهشت می افتد: الجنه تحت ظلال السیوف.

این با آیه شریفه بس سازگار که (ای مسلمانان عالم) آنچه میتوانید نیرو و پیاده نظام مهیا کنند برای ترساندن دشمنان خدا و دشمنان خودتان .... و اعدولهم ما استعطتم من قوه و من رباط الخیل ترهبون به عدو الله و عدوکم .... (2) (به کلمه نیرو که تا پایان جهان با حکومت قرآنی ادامه و کشتی مخصوص دارد توجه فرمائید: یک روز نیروی بازو روز دیگر نیروی منجنیق روز بعد باروت بعد اتم بعد هسته بعد ... و پیاده نظام که هرگز لزومش کهنه نمیشود). اینک سال دوم هجرت است سالی که بیت الله قبله مسلمین شد و سالی که فرزند بیت الله (3) با فرزند رسول الله ازدواج کرد و مهمترین غزوه روی داد.

نبی خاتم در مسجد بنی سالم رو به بیت المقدس به نماز ایستاده است و با آنکه میداند بالاخره قبله مسلمین کعبه است. (کعبه قبله مسجد الحرام مسجد الحرام قبله مکه - مکه قبله جهان) آنقدر در انتظار رسید و رو بآسمان ها میداشت تا اجازه تغییر قبله بوسیله جبرئیل رسید قد نوی تقلب وجهک فی السماء (4)

جبرئیل حضرت را که در رکعت دوم نماز ظهر (به گفتاری نماز عصر)

1- 97 آل عمران
2- 60 انفال
3- مقصود تولد علی در کعبه است که در جلدهای قبل ماخذ عامه را درباره قبول این مطلب آوردم و مناقب شهرآشوب نیز چند تای آنرا آورده است.
4- 144 بقره

بود آنچنان از بیت المقدس به بیت الله الحرام چرخاند که زنان جای مردان و مردان جای زنان جابجا شدند. محمد سه سال قبل از این به معراج رفته است، در مسیر، مسجد الاقصی و بیت المقدس را دیده است، مسجدالاقصی را قرآن به چند چیز گرامی میدارد، و از جمله محرابی که عبادتگاه زکریا و مریم است.

مریمی که سیده زنان جهان زمان بود ان الله اصطفیک و طهرک و اصطفیک علی نساء العالمین (1) مسجد الاقصی قبله نژادی - مخصوص بنی اسرائیل مسجد الحرام قبله جهانیان و عبادتگاهی که مدتها فقط پدر و مادر و شوهر سیده همه زنان جهن رو به آن عبادت میکردند یعنی محمد و خدیجه و علی و فاطمه صلوات الله و سلامه علیهم.

یهود که قبله اش قبله مسلمین بود آخرین امید خود را از دست داد زیرا بیت المقدس یاد یهود را همیشه زنده نگهمیداشت و پیوندی بس مستحکم بود که مسلمین را به یهود نزدیک و در نتیجه ارتباط یهود با هر کس مایل بودند بسهولت انجام میگرفت.

اینک که بیت المقدس تاج سلطنت و قبله و جلو بودن را برداشته تاج وزارت بسر نهاد و بیت الله جلو آمد و جای بیت المقدس را گرفت یهود را ناراحت و به چاره جوئی انداخت و چاره جوئی با دوستان است.

همیشه میتوان بوسیله مسلمان ! (آری مسلمان !) به خواست غیر مسلمان به جنگ مسلمان رفت و یهود عطف به مشرکان و منافقان است و منافقان مسلمانند ! آیا میتوان بیت المقدس را مجدد قبله ساخت؟ نه هرگز نمیتوان.

در قرآن است که کعبه بیت الله قبله است در قرآن است که نوشیدن خمر حرام است. لذا تا این اندازه جرئت نکردند که بگویند بیت المقدس قبله باشد و محمد خمر نوشید گفتند علی خمر نوشید، و گفتند برای حج و عمره میتوان از بیت المقدس محرم شد، و بر این مبنا گفتند که ابن عمر و کعب

1- 42 آل عمران.

و معان از بیت المقدس محرم شدند (1) کعب گفت: ان العرض و الحساب من بیت المقدس آنها که قبرشان در بیت المقدس است عذاب ندارند هیجده میل به آسمان نزدیکتر است زمین حشر و نشر است قیامت نمیشود تا اینکه زیارت کند که بیت الحرام بیت المقدس را.

در تورات است که به صخره بیت المقدس گفته میشود تو عرش نزدیک منی و از تو آسمان بلند و از زیرت زمین گسترش یافت و هر چه روان گردید از کوهها از زیر تو بود و هر کس در تو مرد گویا در آسمان مرده است خدای عزوجل به بیت المقدس گوید: تو بهشت منی و قدس من و برگزیده منی در میان شهرها و ساکنان تو برحمت من میرسند و هر کس از تو خارج شود به سخط من دچار میشود.

یوم در بیت المقدس هزار یوم و ماه هزار ماه و سال هزار سال است و هر کس در آن بمیرد گویا در آسمان مرده است (2) ابوهریره گوید: تمام نهرها و دریاها و بادها از تحت صخره بیت المقدس است وهب بن منیه گوید: اهل بیت المقدس جبران الله اند و حق اینکه خدا عذاب نمیکند حیران خود را و هر کس در بیت المقدس دفن شود از فتنه قبر و فشارش در امان است. و اگر خواستید بیشتر بدانید کتاب در این باره هست (3) و کعب بیت المقدس را بر بیت الله الحرام افضل میدانست و شام را بر مدینه (4)

1- بیت المقدس در اسلام از آقای دکتر احمد محمود صفحه 26
2- شما را بخدا به یهودی بودن کعب شک میتوان داشت یا همانند ابوریه باید انصاف داد.
3- به صفحات 123 - 58 اضواء علی السنه المحمدیه - 333 جلد اول نهایت الادب اخبار عجیب تری را ذکر مینماید که حتی مقام شام را از مدینه برتر میداند.
4- جلد 3 تاریخ یعقوبی صفحه 7 و 8 - طالبان میتوانند بسیاری از آنها را در اضواء علی السنه المحمدیه بیابید مخصوصاً صفحه 160 ببعد تحت عنوان ((الید الیهودیه فی تفصیل الشام))

آنقدر بیت المقدس نزد مردم به کعبه نزدیک بود که ابن عمر گفت مردم تصور میکردند برای تحلی نباید رو به آن یا پشت به آن کرد (1)

گفتند رسول الله مسافرت کردن برای سه مسجد را ردیف آورد مسجد الحرام - مسجد الاقصی - مسجد النبی (2)

و عبدالملک مروان فرمان داد به جای کعبه و حج مردم به بیت المقدس بروند و بر گرد خانه ای که ساخته طواف کنند آنچه مسلم است کعب با راهبی نزد عمر آمده اظهار مسلمانی کردند و پس از ورود راهب به مدینه رهبانیت بین مسلمین شایع شد. (3)

ناگفته نماند که علمای عامه هم کعب را نه یهودی میدانند نه مسلمان (4)

نوعی همسانی یهود و قریش

تاکنون عنوانهائی باز شد در آنها از انواع همکاری یهود و قریش بحث گردید و مقصود از همکاری این بود که یهود پیشگوئی میکرد. رهبری مینمود، اندرز میداد و گاه هم دیده شد که قریش از یهود درخواست مینمودند آنها را نصیحت کند و عمر هم به کعب الاحبار میگفت مرا موعظه کن (5) با اینکه بارها گفته بود لولا علی لهلک عمر.

همکاری یهود و قریش یعنی همفکری، مشورت، رهبری، فرماندهی و

1- صحیح بخاری جلد اول صفحه 28
2- جلد اول صحیح بخاری صفحه 142
3- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد 3 صفحه 237
4- قبلاً به عقیده آقای رشید رضا در اینباره اشاره شد - مرحوم ابوریه را نیز آوردم.
5- از حلیه الاولیاء قبلاً گفته شد.

فرمانبری و ... و اینک عناوین دیگری باز میشود به نام همسانی و همسانی نتیجه همان همکاری است یعنی از ابتدا با یهود مشورت میکردند و نتیجه همکاری را قرآن چنین بیان فرموده یقولون اوتیتم هذا فخذوه و ان لم توتوه فاحذرو روا ..... (1)

اگر حکم یا مطلب دلخواه میدادند اجازه گرفتن داشتند و در غیر این صورت باید از آن حذر کنند و نتیجه این شد که در بعضی موارد حتی حکم موافق صادر نشده همسان شدند. یهود در تشریفات میهمانی و مواردی خاص پای شوئی داشت و شستن پارا همسانی وارد وضو کردند انگشتر در دست چپ میکردند، عاشورا روزه گرفتند (2) تجسیم و تجسم، تعیین حکم و ....

حتی خودشان گویند تفسیری را دارند که یهودی نوشته است (3) و پیامبران تورات چنان بودند و پیامبر قرآن را چنین همسانی کردند و تورات کتابی از آدمیان است و قرآن را نیز چنین همسانی کردند و خدای تورات جسم دارد و خدای اسلام هم باید چنین همسانی شود:

خدای تورات

(4)

خدای تورات علاوه برآنکه جسم دارد پس از وقوف به اشتباه خود

1- 41 المائده
2- من صام یوم عاشورا فکانما صام الدهر کله مکتوب فی التوراه (الصفوری فی نزهته 1- 174) الغدیر جلد 1-408 در الوفاء الوفاء فی تاریخ مدینه المصطفی است که نحن احق من الیهود بهذا الیوم
3- کلمه الضراء صفحه 196 - وفیات الاعیان جلد 4 صفحه 343
4- فقط برای نمونه چند مورد ذکر میشود و طالبان باید به کتابهای مربوطه مراجعه نمایند.

پشیمان و متاسف هم میشود.

آدم و حوا وقتی در بهشت از درخت معرفت نیک و بد خوردند صدای خدا را شنیدند که در بهشت قدم میزد ..... آنان خود را در بین درختهای بهشت مخفی کردند. خدا آدم را صدا زد و به او گفت: کجا هستی؟ گفت: صدایت را در بهشت شنیدم و چون برهنه بودم ترسیدم و پنهان شدم. خدا گفت: کی به تو یاد داد که برهنه هستی؟ آیا از درختی که سفارش کرده بودم نخوری خورده ای؟ خدا گفت این انسان هم مثل ما با خیر و شر معرفت پیدا کرد وممکن است به درخت حیات دست دراز کند و بخورد و همیشه زنده بماند و از اینرو او را از بهشت عدن بیرون کرد..... (1)

وقتی مردم روی زمین زیاد شدند و دخترانی آوردند پسران خدا دیدند که دختران زیبا هستند از آنها برای خود همسرانی انتخاب کردند..... فرزندانی آوردند که همان جباران روی زمین هستند .... خدا دید که شر آدمی زیاد شده است .... غمگین و متأسف شد و تصمیم گرفت تا همۀ آدمیان و جانوران را هلاک کند (2) خدا گفت پشیمان شدم که شاول را پادشاه ساختم (3) از بینی خدا که غصب کرده بود دود متصاعد بود (4) و با آمد هفتاد هزار را کشت خدا از شری که کرده بود پشیمان شد. و به فرشته گفت: بس است، (5) کشتی گرفت خدا با یعقوب (6) نازل شدن خدا و ایستادن در خیمه (7)

1- سفر تکوین فصل 3 تا 8و 11و 22و 23
2- سفر تکوین فصل 7-2 تا 7
3- کتاب اول سموئیل فصل 15-11
4- کتاب دوم سموئیل فصل 24 تا (16)
5- همان ماخذ
6- سفر پیدایش باب 32
7- سفر اعداد باب 12-5

در اینجا آنگونه که قرآن خدا را معرفی کرده بحث نمیشود بلکه سخن از اختلافی است که عامه در صفات خدا کردند که آیا دارای اعضاء و جوارح است؟ و آیا در قیامت دیده میشود؟ و برای نمونه فقط یکی از آنها را خواهم آورد و طالبان میتوانند به کتاب دیگر مراجعه نمایند (1) و مقصود آنکه بالاخره خدا نزد برخی از آنها به خدای تورات نزدیک شد.

از ابوهریره است: به رسول الله گفتند آیا در روز واپسین خدا را می بینم؟ فرمود آیا در شب چهارده از دیدن ماه ناراحتید؟ - نه ای رسول خدا آیا در آنروز که خورشید ابر نیست رنج میبرید - نه ای رسول خدا - شما همانگونه خدای خود را در روز واپسین خواهید دید، خدا مردم را صدا زده میفرماید هر کس به دنبال معبودش برود، (آفتاب پرستان بدنبال آفتاب و ماه پرستان در پی ماه و طاغوت پرستان بدنبال آنها میروند و فقط امت مسلمان باقی میماند که منافقان در میانشانند قابل توجه آنها هم اصحاب را رضی الله عنه میدانند!) آنگاه خدا با صورتی دیگر که میشناختند آمده گوید من خدای شمایم. بخدا پناه میبریم از تو.

ما اینجا می ایستیم تا خدایمان که او را می شناسیم بیاید بعد خدا به همان صورت اولیه که او را میشناختید میاید و میگوید من خدای شمایم میگویند آری تو خدای مائی و بدنبالش راه می افتند (2)

و درباره خدا حتی تاریخ طبری مینویسد عمر برای خدا دست چپ و راست قائل بوده و این از اسرائیلیات است و چه کسانی که از خدا بزرگانند و

1- ابن خذیعه (توحید) کلمه حول الرویه از مرحوم سید عبدالحسین سید شرف الدین عاملی و ...
2- صحیح بخاری جلد اول باب فصل الجود - جلد 8 باب الصراط جسر جهنم جلد 9 کتاب التوحید و ....

مینویسند با خدا رابطه ای حسن ودرکی داشته و حتی خدا را خواب دیده اند (1)

پیامبران تورات

همانگونه که به اختصار درباره خدای تورات و خدای قرآن مطالبی آوردم درباره پیامبران تورات و پیامبر قرآن هم مختصری بیش نخواهم آورد نوح پیامبر شراب میخورد و مست میشود (2) شراب خوردن لوط پیغمبر و همبستر شدن با دختران (3) یعقوب شراب برای پدر میآورد (4) یعقوب حقه بازی کرده پیامبر شد (5) آش پختن یعقوب و خریدن نخست زادگی از عیسو (6) زنا کردن داود با زن اوریا حتی (7) زنا کردن یهودا پسر یعقوب با عروس خود (8) دروغ گفتن ابراهیم که سارا خواهر من است و بهمسری

1- حتی مفتاح السعاده جلد 3 صفحه 194 (مینویسد ابوحامد غزالی خدا را خواب دیده و با او سخن گفته است و مناقب ابن الجوزی صفحه 454 دارد که الله یزور احمد کل عام
2- سفر پیدایش باب 9 صفحه 12
3- سفر پیدایش باب 19 صفحه 25
4- سفر پیدایش باب 27
5- سفر پیدایش باب 27
6- سفر پیدایش باب 25
7- کتاب دوم شموئیل باب 11
8- کتاب دوم شموئیل باب 13

فرعون رفتن سارا (1)

همین نحو دروغ گفتن اسحاق که رفقه همسرش خواهر اوست (2) و در همین قسمت است که یعقوب به پدرش اسحاق دروغ گفت و اسحاق او را نشناخت و با برادرش عیسو اشتباه گرفت و با وجود این او را برکت داد.

در کتاب اول پادشاهان باب یازدهم نسبت بت پرستی به پیامبر داده شده است از اینگونه مطالب که پیامبران تورات فسق و فجور داشته و اشتباه میکرده و حرام میخورده اند، فراوان است و شیعه نه آنها را قبول دارد که به پیامبران تورات نسبت داده شده و نه آنچه را به پیامبر اسلام نسبت دادند که دو کار شده باشد. یکی آنکه پیامبر قرآن همانند پیامبران تورات باشد (نه برای آنها عصمت قائل باشند نه برای این) دیگر آنکه خلفا نیز اگر گناه میکنند نوعی تاسی به پیامبرشان باشند رقاصان و مغنیات و ... دارند پیامبر هم داشته باشد که گناه میکنند پیامبر هم کرده باشد.

اما درباره نوشیدن خمر که اغلب خلفا معتاد بودند چون نتوانستند به محمد نسبت شرب خمر دهند به علی نسبت دادند و اینکه به ذکر برخی از آنها میپردازیم که در جهت بی اعتبار ساختن رسول الله جعل کردند البته توجه خواهید فرمود که چون در زمان عثمان ساز و آواز و رقص وارد دستگاه خلافت شد و همه خلفا نیز پس از او درباری چنین داشتند احادیثی که حضرتش به رقص و آواز و موسیقی علاقه بیشتری داشته فراوانتر است.

حتی بدون پروا به علت آنکه یکی از خلفا ایستاده ادرار میکرده در کتاب ها کنار یکدیگر هم حدیث دارند که پیامبر ایستاده ادرار میکرده و هم دارند که همین پیامبر از ایستاده ادرار کردن نکوهش کرده است و بالاتر که چون پدر یا مادر برخی از خلفا در کفر بوده اند آنرا هم به پیامبر نسبت داده اند که پدر و مادر رسول الله نیز چنین بوده اند و پدر و مادر برخی از

1- سفر پیدایش باب 12
2- سفر پیدایش باب 26

خلفا وجود خلیفه ای چون از طرف رسول الله لعنت شدند.

حدیث جعل کردند که پیامبر فرمود لعنت من برکت و طهارت و نعمت و رحمت است و خلاصه آنکه برای ردیف آوردن خدا و رسول اولو الامرش چون اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولو الامر منکم ردیف است خواستند خدا و رسول و خلفا را ردیف کنند تا که مسلم شود اولوا الامر خلفایند.

دیدند خلفا که از آواز و رقص و خمر و ..... دست بردار نیستند تا بتوانند ردیف پیامبر باشند (1) آمدند و پیامبر را ردیف خلفا کردند و گفتند پیامبر هم آواز و رقص و ..... را دوست داشته است و مهمتر آنکه در برخی موارد پیامبر را گفتند باطل را دوست داشته و گناه میکرد، در حالی که ابابکر و عمراز آن باطل بیزاری می جسته اند خلیفه در حال جنابت مسجد رفت گفتند رسول الله هم رفت، خلیفه چنان کرد و چنین نمود گفتند رسول الله هم چنان کرد و چنین نمود.

اما در مواردی آنقدر مسئله شور بود که چون حدیث تطهیری برای خلیفه جعل میشد خلیفه انصاف میداد و آنرا با جاعلش طرد مینمود و یکی از آنها کبوتر بازی خلیفه است و جعل حدیثی در حسنه بودن آن و ناراحت شدن خلیفه و همه را به اختصار خواهم آورد. اما جالب آنکه معاویه زمینه چینی کرد که حتی نام پیامبر در اذن پرده نشود و ممکن نشد شرب خمر را به رسول الله نسبت دهند، یا رسول الله راسب و لعن کنند.

گفتند اولوالامر اگر علی است برای اینکه این اولواالامر هم اگر نسبت شراب خواری داده شود یا بقیه خلفای اولواالامر! ردیف خواهد شد و سب و لعن وی نیز تطهیری و زکاتی و برکتی برای لعنت شدگان دیگر خواهد بود.

1- کار ردیف کردن اشخاص بجائی رسید که ابوهریره از پیامبر نقل کرد که خداوند سه نفر را بر وحی خود امین شناخته است که ابوهریره و جبرئیل و معاویه (اعلام النبلاء جلد 2 صفحه 7) البته توجه میفرمائید که قدرت آسمان و قدرت زمین و قدرت جعل حدث ردیف شده اند!!

بهر صورت برای مختصر کردن مطالب سعی شده و طالبان میتوانند نه آدرسهای داده شده مراجعه فرمایند.

محمد و موسی

بحث از پیامبران تورات است و حضرت موسی پیامبر اولوالعزم مربوط به آن و بحث از پیامبر قرآن، حضرت محمد و ارتباط برخی پیروان آن حضرت با یهود! قبل از آنکه از همسانیهائی چند آورده شود به بینیم آیا شده است که پیامبر تورات حضرت موسی را به پیامبر قرآن حضرت محمد نسبتی داده باشند مواردی دیده میشود و از جمله مسلمانی با یهودی یکدیگر دشنام دادند مسلمان قسم خورد به خدای محمد یهودی سوگند خورد به خدائیکه موسی را بر جهانیان فرستاد شکایت به پیامبر برده شد پیامبر فرمود مرا بر موسی فضیلت ندهید که روز قیامت بر مردم صاعقه وارد میشود که من از آن ها هستم و اولین کسیکه بیدار میشود من هستم ناگاه موسی را جنب عرش می بینیم آنوقت نمیدانم موسی از کسانی است که قبل از من بیدار شده است یا خدا او را مستثنی کرده است (1)

محمد و داود

در جلد هشتم طبقات ابن سعد صفحه 59 دارد که عایشه قبل از آنکه به همسری رسول صلی الله علیه و آله و سلم خدا درآید در همسری مردی بود بنام جبیر بن مطعم و چون رسول الله از او خواستگاری فرمود ابابکر طلاقش را گرفت و بهمسری رسول الله درآمد.

توجه فرمائید که اینجا نیز خواسته اند پیامبری را همانند پیامبر تورات کنند در تورات دارد که داود نبی هم عاشق زن افسرش شد و

1- جلد دوم صحیح بخاری صفحه 40 نقل از ابوهریره

بالاخره او را گرفت در اینجا هم میگوید نبی اسلام به خواستگاری همسر جبیر فرستاد و بالاخره او را گرفت.

همسانی در امر دنیا

بارها آوردم که ابابکر گفت مرا واگذار مرا واگذارید (1) و عمر گفت

1- چرا ابوبکر بگوید اقیلونی اقیلونی و حال آنکه قرآن میفرماید و لوردوه الی الرسول و الی اولی الامر منهم لعلهم الذین یستنبطونه منهم (امت باید اولوالامر را کسانی بداند که استنباط از قرآن و از احادیث رسول دارند) و عمر و عثمان بارها گفتند لولا علی لهلک عمر لهلک عثمان و همه مسلمین علی را اعلم مدانند و چرا ابوبکر نگوید اقیلونی اقیلونی و حال آنکه علمایشان مینویسند اگر کسی بفهمد بهتر و سزاوارتر از او پیشوائی هست که عهده دار امور مسلمین شود بر خدا و پیامبرش خیانت کرده است (تمهید یاقلانی صفحه 190) و چرا ابابکر ناراحت نباشد و از اینکه حضرت زهرا از او ناراضی است گریه نکند (مستدرک 3-153-اسدالغابه 5-522-میزان الاعتدال 2-72 کنز الاعمال 6-219 جدید 16-38 نهج الرشاد 215- خصائص الفاطمیه 50- تا تاریخ الخمیس 2-93- الامامه و السیاسه 1-14 از سقیفه آقای محمد مقیمی نقل شد) و چرا باید یگانه فرزند رسول خدا وصیت کند او را شب دفن کنند (سنن بیهقی 6-300- ابن کثیر 6-333- مسند احمد 1-906- صحیح مسلم 2-72- مستدرک 3-162) مطلب دیگر آنکه در جلد اول سیره ابن هشام آنجا که عایشه از ابابکر میپرسد (ابابکر در حال احتضار) تو که مستغنی هستی چرا کفن نمی خواهی و جامه ات را وصیت می کنی کفنت کنیم اینکه ابابکر در پاسخ دخترش کلمه مهل (بر وزن فعل) بکار برد بروید به بینید یعنی چه.

حاضرم خلافت را به تو (به علی) واگذارم (1)

برای اینکه ابابکر و عمر که سرپرستی امور دنیای مردمند و شانه زیربار مسئولیت خالی کردن را عنوان کردند باید ردیفی برای پیامبر نیز در این باره باشد.

قبل از ورود به اصل موضوع باید بپرسید یک کودک ده ساله که در نخلستان بزرگ شده و دارای هوش متوسطی است آیا ممکن ست از گرده پاشی خرما بی اطلاع باشد؟ بیست ساله چطور؟ سی ساله؟ ..... رسول الله به مدینه مهاجرت فرموده نزدیک پنجاه سالگی همان سال بوده یا سالهای بعد، بالاخره بیشتر از پنجاه سال داشته اند رسول خدا هم بوده اعلم هم بوده با نخلستان و خرما هم سر و کار داشته و ..... و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی هم بوده و هر سخنش ارزش وحی داشته است و سخن علی را نیز ارزش وحی داد زیرا فرمود علی از منست و من از علی ام و سخن حسن و سخن حسین را (2) مینویسند محمد دستور داد گرده پاشی نکنند در نتیجه محصول خرما کم شد (فهمید اشتباه کرده است)

فرمود شما در امور دنیاتان از من داناترید (3) و اینجا دو کار کرده اند هم مجوزی درست کرده اند که سقیفه در امر دنیا واردتر از پیامبر بود که سر پرست دنیا معین کرد و هم ردیف آوردن سخنان پیامبر و ابابکر و عمر بود. چون نمیخواهم بحث کنیم دو چیز می پرسیم: الدنیا مزرعه الاخره ای که پیامبر فرمود آیا خودش در این مزرعه چه کاره بود؟ اگر در چند آیه است

1- قبلاً آورده شد.
2- در مناقب از شرف النبی از ابن الحمرا - مسند احمد از ابی هریره - در مناقب از جابر بن عبدالله و بقیه را در هر قسمت مربوطه از مناقب شهرآشوب که مأخذ عامه نقل کرده مراجعه فرمائید.
3- صحیح مسلم جلد 7 صفحه 95 و سنن ابن ماجه جلد 2 باب تلقیح النحل از عایشه و از ابن انس و ....

که قرآن را نازل کردیم تا میان مردم حکم کنی، یا اگر چند آیه است که ای رسول ما ترا فرستادیم لیقیموا الناس بالقسط آیا مقصود ازحکم خدا جاری کردن و اقامه عدل بین مردم، و دادن میزان و آهن و .... برای مردم آخرت است با همین دنیا؟ البته پیامبران تورات را نیز می بینند که به اشتباه خود اقرار میکنند و در تورات هست.

همسانی در ایستاده ادرار کردن

پیامبر پشت خانه یکی ایستاده ادرار کرد و بعد آب طلبید و وضوء گرفت (1)

از ابوموسی از .... است که با پیامبر میرفتیم به زباله دانی رسید ایستاده بول کرد و من دور شدم - پیامبر گفت بیا آمدم پشت سر پیامبر ایستادم تا بول کرد (2)

تا اینجا ملاحظه فرمودید که دیگر شرم کرد و رفت اما پیامبر او را صدا کرد برگردد و پشت سرش بایستد و پیامبر ادرار کند اما پیامبر برای بول کردن همان اندازه دقت میکرد که برای منزل کردن.

آنقدر برای قضاء حاجت میرفت و جائی را پیدا میکرد که کسی او را نبیند

1- صحیح بخاری باب مربوطه صفحه 36 - و در همین کتاب است (صفحه 35 باب الکبائران لا تستر من بوله و صفحه 164) که ستر بول نداشتن عذاب قبر دارد.
2- باب التبول صحیح بخاری و صحیح مسلم.

(1) دو نفر را در قبر عذاب کردند یکی که فتنه انگیزی میکردند دیگر که از بول خود احتیاط نمینمودند (2) از عایشه است من حدثکم ان النبی کان یبول قائماً فلا تصدقوه (3) هر کس برای شما بگوید پیامبر ایستاده بول میکرد باور نکنید.

عربها از شأن خود میدانستند که ایستاده بول کنند و از جمله عمر ایستاده بول میکرد (4) عمر ایستاده بول میکرد حکمتش از آن میدانست باد جدا میشود (5) پیامبر مرا (عمر را) دید که ایستاده بول میکنم فرمود دیگر ایستاده بول مکن (6) عبدالله عمر هم ایستاده بول میکرد. (7)

همسانی در حال جنابت به مسجد رفتن

عایشه گوید حیض بودم پیامبر با من در آمیخت و بعد به مسجد رفت. (8) البته قرآن را یاد دارید که میفرماید یسئلونک عن المحیض .... فاعتزلوا النساء ..... و به حرمت آمیزش در قاعدگی واقفید و قرآن را یاد

1- صحیح ترمذی
2- صحیح بخاری عذاب فی القبل من الفتنه و البول - صحیح مسلم باب دلیل علی محاسبه البول.
3- در جلد قبل شرح دادم.
4- صحیح ابن ماجه
5- فتح الباری و النبوی
6- صحیح ترمذی - صحیح ابن ماجه
7- موطا مالک
8- 44 صحیح بخاری که قبلاً شرح داده شد.

دارید که میفرماید در حال جنابت به مسجد نروید الا جنباً عابری .....

اما چه شد که پیامبر به قرآن عمل نکرد؟ زیرا عمر هم نکرد عمر به رسول الله عرض کرد هلاک شدم - چه چیز ترا هلاک کرده است؟ بازم از جا بجا کردم - از قبل و دبر بیا و حیض را ترک کن (1)

همسانی بر کفر بودن

این دیگر شرح لازم ندارد که پدر و مادر بعضی از خلفا در کفر بودند ابوهریره گوید پیامبر قبر مادرش را زیارت کرد و آنقدر گریه کرد که اصحاب هم گریه کردند بعد فرمود خواستم برای مادرم طلب مغفرت کنم اجازه ام ندادند (2) مردی آمد نزد رسول الله عرض کرد پدرم کجاست فرمود پدر من و پدر تو هر دو در آتش اند (3)

همسانی در حرام خواری

در قرآن است که گوشتی را نخورید که به نام بت ها ذبح شده است. .....و ما اکل السبع الا ما ذکیتم و ما ذبح علی النصب (4) زید بن عمر بن

1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد 5 صفحه 20
2- صحیح مسلم و سنن ابی داود
3- صحیح مسلم باب ایمان 347 و .....
4- 3- المائده

نوفل پسر عموی عمر گوید: به پای کوهی نزدیک پیامبر رسیدم، پیامبر هنوز مبعوث نشده بود. سفره ای انداخته گوشتی در آن بود و با ابوسفیان بن حرب میخوردند.

حضرت زید را تعارف کرد بیا بخور گفت چیزی را که برای بت کشتند نمیخورم و نخورد.

(ناگفته نماند که ابوسفیان ردیف پیامبر شده است و فراموش نفرمائید که در جای دیگر خواهم گفت ابابکر و عمر حتی بالاتر از پیامبرند و در اینجا ملاحظه فرموید حتی پسر عموی عمر هم بالاتر است.)

البته حرام خوری در پیامبران تورات (البته همه جا مقصود تورات تحریف شده فعلی است و الا تورات همانند آیات منسوخه در قرآن که لا یمسه الا المطهرون است احترام دارد) لازم به آوردن نیست زیرا: تقریباً هر گناهی را که میدانسته اند گناه است به آن بزرگواران سلام الله علیهم اجمعین نسبت دادند.

چه خوب است خارج از برنامه بیاوریم که شیعه درباره آن بزرگواران چه میگوید شیعه میگوید: ان الدین عندالله الاسلام (فقط و فقط دین نزد خدا، اسلام است) نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین بر دین تسلیم و اسلام بودند پیروانشان که کتابهای خود را تحریف کردند در مواردی اهل کتاب و گاهی بنی اسرائیل با یهود یا نصارا نامیده شدند که هر کدام را حالت مخصوص و جالبی است و جای شرح نیست.

اما پیامبران آنها که بر دین خود باقی ماندند قرآن همه اشان را مسلمان معرفی میفرماید (1) و شاید نام پیروان قرآن هر چند واقعاً پیرو نباشند چون کتابی غیرقابل تحریف دارند مسلمان داده شد بهر صورت اسرائیلی، یهودی، نصرانی، مسیحی، عیسوی در برابر مسلمان (نه محمدی) که آنها را

1- 67-133-132-128- آل عمران - 111 مائده - 163 انعام 90 یونس - 91 نحل - 15- احقاف.

به پیامبرشان نسبت میدهند و تنها محمدی ها را به خدا نسبت میدهند دلیلی خوب بر خاتمیت نبی گرامی اسلام است که درجلدهای قبل شرح دادم.

همسانی در لعنت شدن

این نوعی خاص از همسانی است نه آنست که کسانی چند بوسیله نبی خاتم لعنت شدند ابوسفیان سوار بود و پسرش یزید و معاویه جلو و عقب آن پیاده میرفتند رسول الله هر سه را لعنت کردند (1)

(هر چند از اسلام خودشان هم مینویسند بنی امیه هرگز از روی قلب اعتقاد به اسلام نداشته و در باطن پیرو عقاید و روایات بت پرستی اعراب قدیم بودند) (سیاست در اسلام صفحه 162 - کتاب خلافت تألیف آرنالد صفحه 56 و ....) حکم عموی عثمان را تبعید و لعنت کردند و آنچه از فرزندان حکم است جز نیاکانشان (2) عثمان خلیفه، معاویه خلیفه، بنی مروان هند خلیفه و همه لعنت شده.

اما از پیامبر احادیثی دارند که لعنت های پیامبر همه مدح و ثنا بوده است. یعنی لعنت هائی که لعنت است فقط مخصوص قرآن است! بعنوان مثال الا لعنه الله علی ... (3)

عایشه میگوید گروهی عرب نزد رسول الله آمدند ..... پیامبر را در کنار حجره عایشه آنقدر تحت اذیت و فشار قرار دادند که عبایش را در دست آن ها گذاشت پیامبر آمد در حجره من (عایشه) و گفت خدایا اینها را لعنت کن - عایشه گفت یا رسول الله اینها هلاک شدند - بخدا قسم نه، من اینها را لعنت کردم اما هلاک نمیشوند من شرط کردم که بشری هستم مانند همه بشر

1- قبلاً آورده شد.
2- در جلدهای قبل آوردم.
3- 64 احزاب - 89 - 161 بقره - 44 اعراف - 18 هود و ....

ها سینه ام تنگ میآید هر مؤمنی از من سخنی ناشایست شنید خدا کفارۀ گناهانش قرار میدهد (1)

دو نفر بر رسول الله وارد شد و باز پیامبر که غضب کرده بود آنها را لعن کرد و بعد فرمود هر کس را لعن یا سب کنم همان پاکیزگی و طهارت باشد برایشان. (2)

از عایشه است که اسیری را پیامبر نزد من گذاشت فرار کرد پیامبر فرمود دستت بریده باد عایشه حرفها زد تا پیامبر فرمود اللهم انی بشر .... غضب میکنم مانند هر بشری و هر مؤمنی را که لعن یا نفرین کردم باز الها آن را زکات و طهور برایش قرار ده اگر لعن یا سب کردم پروردگار آن را رحمت و نبوت قرار ده (3) اگر فردی را لعن کردم یا یکی از اهل بیتم یا یکی از همسرانم این را برای آنها برکت و آمرزش و رحمت و پاکیزگی قرار ده.

تا اینجا باشد برای همسانی که سخن پیامبر با آنها که مورد لعن یا نفرین پیامبر قرار گرفتند اما یک ناهمسانی است که باید همسان کرد و آن کلام خداست و سخن پیامبر است: آنرا هم همسان کرده اند. پیامبر فرمود کسی که مؤمنی را لعن کند او را کشته است - کسیکه به مؤمنی گوید کافر است او را کشته است. (4)

از ابن مسعود است که پیامبر فرمود لعن بیمورد به صاحب لعن بر می گردد. پیامبر فرمود کسیکه نباید لعن شود و بشود لعن به لعن کننده بر می گردد. باز فرمود آنها که لعن بیجا میکنند شهادت بر مردم ندارند.

به یکی از همسران خود فرمود لعن المؤمن کقتله لعن مؤمن کردن مانند کشتن اوست. عایشه گوید شتری را لعن کردم حضرت فرمود از کاروان

1- صحیح مسلم و مسند احمد
2- صحیح مسلم.
3- مسند احمد
4- صحیح مسلم

بیرونش کنید. عایشه گوید شتری را لعن کردم حضرت فرمود سوارش مشو. زنی از انصار شترش را لعن کرد حضرت فرمود جهازش بردار و رهایش کن (1)

همسانی دیگر در جنابت

پیامبر نماز چهار رکعتی را دو رکعت خواند و نفهمید و مردم فهمیدند ابابکر و عمر خجالت میکشیدند آنرا به حضرت بگویند ذوالیدین آنرا گفت و بالاخره پیامبر برگشت و نماز را دوباره خواند.(2) (ناگفته نماند که ذو الیدین در جنگ بدر کشته شده بود و ابوهریره ناقل حدیث سال پنجم هجری آمد مدینه) باز از ابوهریره است: صفوف نماز بسته شد پیامبر یادش آمد جنب است فرمود بایستید و رفت غسل کرد و برگشت در حالیکه آب از سر و صورتش میریخت. (3)

البته در تاریخ داریم که نه تنها خلیفه ای با جنابت به مسجد رفت و امامت نماز کرد بلکه خلیفه ای بلکه اولوالامری! تا صبح با فاحشه ای بود و صبح لباس خود به فاحشه پوشاند و با حال جنابت به امامت نماز فرستاد (4)

و کار بهمسانی فوق ندارید که چون خلیفه رفته است باید پیامبر را هم با جعل حدیث بود آنچه مورد سئوال است اینکه: آیا عایشه بهتر میگوید یا ابوهریره.

عایشه را آوردم که گفت پیامبر در حالیکه حیض بودم با من بیامیخت

1- صحیح مسلم
2- سنن ابی داود باب الصلاه 263 از ابوهریره - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد 7 صفحه 19
3- صحیح بخاری باب اذان صفحات 24، 35 مسلم ماجد 157-158- اباداود 93- نسائی 24 مسند احمد جلد 2-237-283-339
4- از ولید دوم در بسیاری از تواریخ اشاره شده است.

و با جنابت به مسجد رفت و ابوهریره میگوید وسط نماز حضرت یادش آمد جنب است رفت غسل کرد و برگشت !!

همسانی دیگر در سحرزدگی و نخواندن نماز

لابد میدانید چه کسانی پیامبر را ساحر یا مجنون میخواندند که قرآن آنرا آورده است و چرا پیامبر را گفتند سحر زده میشد نوعی همسانی است: پیامبر را سحر کردند خیال کرد کاری کرده نکرده بود مثلاً نماز نخوانده بود خیال میکرد خوانده است (یعنی نماز نخوانده میگفت خوانده ام) سحر زده شده بود که بر سر چاهی رفت آب چاه را آنقدر سحر کرده اند که رنگ حنا دارد و درختهای خرمای اطرافش مانند سرهای شیطان (1)

آنقدر پیامبر را سحر کردند که با همسرانش آمیزش نکرده و تصور میکرده است به کتاب قبلی خودم نیز مراجعه فرمائید.

همسانی دیگر در فراموشی

عایشه گوید یکی قرآن میخواند پیامبر گفت خدا رحمتش کند که آیه ای را فراموش کرده بودم یادم آورد (2) البته قرآن میفرماید محمد قرائت قرآن یادش نمیرود (سنقرئک فلا تنسی) (3) و خودشان نیز مینویسند سالی یکبار و سال رحلتش دوبار پیامبر همه قرآن را خواند و جبرئیل گوش می داد (4) این هم برای خلیفه اگر آیه ای را فراموش کرد.

1- صحیح مسلم و صحیح بخاری
2- صحیح بخاری و صحیح مسلم
3- 6 سوره الاعلی
4- مسند احمد جزء اول66-287

همسانی دیگر در نقل حدیث

همیشه حدیث را از پیامبر نقل میکنند و آیا هیچ مسلمانی باور میکند پیامبر از دیگری حدیث نقل کند؟! چه اشکال دارد پیامبر از دیگری نقل کرده باشد ابورقیه پسر عوت بن فاربه که هم خودش مردی نصرانی بود و هم پدرش و حتی حاضر نشده اند کعب الاحبار به مسلمانی تظاهر کند به نام تمیم الداری معروف بود. تمیم راهب بود و عابد فلسطین و تجارت هم میکرد و علم تورات و انجیل هم داشت (1)

سال نهم هجری وارد مدینه شد بعد از غزوه تبوک عمر به تمیم فوق العاده علاقه داشت و کارها برایش کرد از جمله، بنای تازه ا ی نهاد که یهود و نصارا بتوانند در مسجد پیامبر برای اصحاب سخنرانی کنند و آنها که سخنرانی میکردند قصاص نامیده شدند و اولین قصاص تمیم داری بود که از طرف عمر هفته ای یکبار در مسجد النبی سخنرانی میکرد و عثمان آنرا به هفته ای دوبار افزایش داد. (2)

عمر برای اصحاب از بیت المال حقی قائل شد. بدریون را بیشتر داد بعد احدیها بعد خندقی ها و ... تمیم را به اندازه بدریها داد در سال 14 هجری که عمر دستور نماز تراویح به جماعت داد و خود گفت این بدعتی است اما بدعت خوبی است. همین تمیم نصرانی را به امام جماعت مسلمین گماشت و وی با لباسهای فاخر و زینت و زیور به مسجد آمده امامت میکرد از جمله کسانی که با بخلافت رسیدن علی فرار کرد و نزد معاویه رفت تمیم بود.

تمیم در زمان رسول الله باعدی بن بداء از خویشاوندان عمروعاص و یکنفر دیگر به تجارت رفتند و آن نفر در راه مرد بدون آنکه متوجه صورت

1- صحیح بخاری و صحیح مسلم
2- به قسمت مربوط به قصاص در کتابها مراجعه شود.

اثاثیه اش شوند که در میان بار اوست قدح نقره اش را دزدیده فروختند نصف آنرا هر کدام برداشتند وارثان مطلع شدند جریان نزد رسول الله به حکم رفت قسم خوردند که آنها اطلاعی ندارند آیه نازل شد: یا ایها الذین آمنوا شهاده منکم اذا حضر احدکم الموت .... معلوم شد خیانت کردند و وجه قدح را به وارثان دادند.

از این تمیم از قول فاطمه بنت قیس روایت میکنند که پیامبر از تمیم نقل حدیث کرده و خوشش آمده بود که تمیم گفته است دجال وارد مدینه نمیشود و شرح مفصلی دارد (1)

از همین تمیم احادیثی نقل میکنند که همه را گفت از پیامبر شنیدم: مثلاً هر کس جو برای اسبش پاک کند بعدد هر دانه جو حسنه ای برایش مینویسند. تمیم که نزد معاویه رفت نامه ای از رسول الله به معاویه داد که قریه های چندی را با آدمهای در آن و حیواناتش به تمیم بخشیده اند و تا روز قیامت جملگی برای تمیم و ذریه اوست و هر کس آنها را آزار دهد خدا را آزار داده باشد و ابوبکر و عمر و عثمان و علی به ترتیبی که به خلافت رسیده اند نامه پیامبر را گواهی کرده اند. معاویه به نام پیامبر عمل کرد و آن چند قریه را به تمیم داد. اما امروز فهمیده اند نامه جعلی است. زیرا در نامه نوشته شده است محمد صلی الله علیه و آله و هرگز پیامبر برای خودش (علیه) نمی نوشت بعلاوه زمان معاویه نامه در آمده.

هیچ نامه ای دیگر که گواهان به ترتیب خلافت امضاء کرده باشند دیده نشد. و چه کسی میدانست این چهار ردیف به خلافت میرسند؟

عایشه که گفت پیامبر جانشین معین نکردند و اگر معین میکردند ابابکر و عمر و ابوعبیده اما ابوعبیده زنده نبود و عثمان شد خلیفه.

پیامبر فقط زمین های بایر به مسلمین میدادند که آباد کنند و هیچ محلی را با آدمهایش، حتی نام خرید و فروش نبرده اند چه خوب بود به

1- صحیح مسلم - مسند احمد - سنن داود

پاس احترامی که عمر بتمیم میکرد معاویه فدک را هم به تمیم بدهد!

همسانی و ناهمسانی در رقص و آواز و ساز

چند برگ قبل آوردم که در مواردی پیامبر باطل را دوست میداشته و خلفا دوست نمی داشته اند و این ناهمسانی است و نیز آوردم که گاه خلیفه انصاف میداده و حدیث جعلی را با جاعلش طرد مینموده است و برای این که مطلب بدرازا نکشد فقط همین دو قسمت را خواهم آورد و از برای هر کدام فقط یک مورد، و بعد میپردازم به آنچه با قرآن شد آن هم بسیار مختصر.

اما همسانی و ناهمسانی که در کنار یکدیگرند به این علت است که همه خلفای مورد قبول عامه به استثنای ابابکر و عمر و عمر بن عبدالعزیز مجالس و شب نشینی های مفصل داشتند که دختران آوازه خوان و رقص و خمر و سرگرمی ها جزو تشکیلاتشان بوده است پس برای همسانی آنها پیامبر باید به تماشای رقص و آواز دختران رغبت نشان دهد و شخص مورد علاقه و نزدیکتری فرد به رسول الله هم شرب خمر کند (که آنرا به علی نسبت دادند).

اما گرفتاری تازه ای پیدا میشود که در این همسانی رسول الله با خلفای اموی و مروانی وعباسی حق ابابکر و عمر درباره تماشای رقص دختران و آواز و سازشان که ابابکر و عمر نداشتند ضایع شود و در نتیجه دو مطلب اعلام میشود یکی که چرا حق ابابکر و عمر درباره مورد مذکور ضایع شود؟ معلوم است چرا؟ زیرا احادیثی در همان کتابهاست که رقص و ساز و آواز دختران تماشا کردن حرام است و نباید ابابکر و عمر را چنین نسبتها داد. دیگر آنکه اگر حدیثی باشد که پیامبر باطل را دوست میداشته (بخاطر آنکه خلفا دوست میداشتند) اما ابابکر و عمر دوست نمیداشتند (بخاطر آنکه فرقی با خلفای دیگر باشد) و این هم همسانی است هم ناهمسانی! و همین کار را کردند.

خارج از برنامه پیشنهادی دارم که آن هم فقط کسی از عهده انجامش بر می آید که حوصله زیادی داشته باشد.

پیشنهاد اینست:

از آنجائیکه عایشه ام المومنین در بسیاری از موارد که ذکر حدیث مینماید میگوید:

پیامبر به او تکیه داده یا سرشان به دامان وی بوده و خوابیده بودند یا عایشه به ایشان تکیه داده یا سرش به دامان ایشان بوده است. یکی بیاید و حساب کند از سال ازدواج حضرت با عایشه چند مدتش به طریق مذکور گذشته و حضرت به جای گیرندگی وحی و ابلاغ رسالت و ... چه اندازه زمان با عایشه بطریق خواست های زنانگی بوده اند؟

البته بحثی که در آن وارد هستیم بهمان اندازه حدیث دارد که ساز و رقص و آواز نزد خلفا معمول بوده است یعنی هر کتابی باز کنید که فصلی در مزماروغنا داشته باشد احادیثی هم در این باره دارد و به ذکر چند تای آن میپردازم:

عایشه گوید دو جاریه نزدم بودند و میزدند و میرقصیدند و رسول الله دراز کشیده گوش میکرد ابابکر آمد وگفت مزمارو کار شیطانی؟

پیامبر گفت به اینها کار نداشته باش ان لکل قوم عیداً و عیدنا هذا الیوم (هر گروهی عیدی دارد و این هم عید ماست) (1) (البته توجه فرمودید که کار بدی را که ابابکر تشخیص داده پیامبر ماست مالی میکند) عایشه گوید صورتم بر صورت پیامبر بود ..... حبشی ها آمدند عید بود در مسجد شروع برقصیدن کردند سرم روی شانه پیامبر گذاشتم و به رقصشان تماشا میکردم من خسته شدم و رفتم (2) این هم که نه تنها ابوبکر و عمر همسانی با پیامبر ندارند بلکه عایشه هم ندارد و با آنکه از صحنه دور شده پیامبر هنوز مانده است ! ابوهریره گوید حبشی ها در برابر پیامبر بازی

1- صحیح بخاری و صحیح مسلم
2- را میتوان در صحاح بخاری و مسلم و ابن ماجه و .... ابواب ضرب الدف و غنا و نکاح دید و کتاب آداب السماع و الواجد احیاء العلوم غزالی نظر موافق و مخالف را ذکر کرده است ناگفته نماند شماره 288 در غنا از

کتاب نکاح ابن ماجه و 291 در جزء پنجم صفحه 159 بوده و 293 مربوط به آیه 164 الاسرء است.

میکردند عمر وارد شد خواست سنگپاره بپاشد پیامبر گفت چکارشان داری بگذار بازی کنند (1)

پیامبر عایشه را بر دوش نشانده تماشای رقص و آواز دختران نورس میکرد ناگهان دختران بازی را جمع کرده ساکت شدند معلوم شد عمر است میاید پیامبر فرمود باطل را دوست نمیدارد و کسی که بیاید شیطان هم از او میترسد (2) پیامبر فرمود دختری دارید بگذاری رقاصی و ساز و آواز به بیند (3) و فرمود بزنید و برقصید تا یهود و نصارا بدانند ما رقص و آواز داریم و در همین مورد هم عمر آمد و آنرا ترک کردند (4)

پیامبر سر وصدا شنید دید یک زن حبشی میرقصد گفت عایشه بیا تماشا کن سرم روی شانه اش گذاشتم مدتی شد پیامبر گفت عایشه سیر نشدی گفتم نه باز مدتی شد پیامبر فرمود عایشه سیر نشدی گفتم نه پیامبر خسته شده بود اما من میخواستم بدانم چقدر مرا دوست میدارد که عمر رسید و آنها فرار کردند و پیامبر فرمود شیاطین انس و جنس از او میترسند (5) (گویا عمر مراقب پیامبر بوده که هر جا پیامبر به باطل میپردازد ایشان را نجات دهد!) عروس نقل میکند پیامبر وارد شد آنجا که فرش زیر عروس گسترانده بودند پهلوی من (عروس) نشست دخترها آمدند دایره میزدند و شعر میخواندند ناگهان این بیت را خواندند ..... بر ما پیامبری آمد که از فردا خبر میدهد ..... پیامبر فرمود شعرهای اولی را بخوانید (6) (توجه فرمائید که یکجا میگویند پیامبر فرمود شما در امر دنیا داناترید و اینجا از اینکه میخواهند درباره دین بگویند جلوگیری مینماید و اجازه نمیدهد از دین تبلیغ و ترویجی و از رسول الله شناسائی شود!)

پیامبر به عروسی ابواسید ساعدی وارد شد. عروس (همسر ابواسید)

1- را میتوان در صحاح بخاری و مسلم و ابن ماجه و .... ابواب ضرب الدف و غنا و نکاح دید و کتاب آداب السماع و الواجد احیاء العلوم غزالی نظر موافق و مخالف را ذکر کرده است ناگفته نماند شماره 288 در غنا از کتاب نکاح ابن ماجه و 291 در جزء پنجم صفحه 159 بوده و 293 مربوط به آیه 164 الاسرء است.
2- را میتوان در صحاح بخاری و مسلم و ابن ماجه و .... ابواب ضرب الدف و غنا و نکاح دید و کتاب آداب السماع و الواجد احیاء العلوم غزالی نظر

موافق و مخالف را ذکر کرده است ناگفته نماند شماره 288 در غنا از کتاب نکاح ابن ماجه و 291 در جزء پنجم صفحه 159 بوده و 293 مربوط به آیه 164 الاسرء است.
3- را میتوان در صحاح بخاری و مسلم و ابن ماجه و .... ابواب ضرب الدف و غنا و نکاح دید و کتاب آداب السماع و الواجد احیاء العلوم غزالی نظر موافق و مخالف را ذکر کرده است ناگفته نماند شماره 288 در غنا از کتاب نکاح ابن ماجه و 291 در جزء پنجم صفحه 159 بوده و 293 مربوط به آیه 164 الاسرء است.
4- را میتوان در صحاح بخاری و مسلم و ابن ماجه و .... ابواب ضرب الدف و غنا و نکاح دید و کتاب آداب السماع و الواجد احیاء العلوم غزالی نظر موافق و مخالف را ذکر کرده است ناگفته نماند شماره 288 در غنا از کتاب نکاح ابن ماجه و 291 در جزء پنجم صفحه 159 بوده و 293 مربوط به آیه 164 الاسرء است.
5- را میتوان در صحاح بخاری و مسلم و ابن ماجه و .... ابواب ضرب الدف و غنا و نکاح دید و کتاب آداب السماع و الواجد احیاء العلوم غزالی نظر موافق و مخالف را ذکر کرده است ناگفته نماند شماره 288 در غنا از کتاب نکاح ابن ماجه و 291 در جزء پنجم صفحه 159 بوده و 293 مربوط به آیه 164 الاسرء است.
6- را میتوان در صحاح بخاری و مسلم و ابن ماجه و .... ابواب ضرب الدف و غنا و نکاح دید و کتاب آداب السماع و الواجد احیاء العلوم غزالی نظر موافق و مخالف را ذکر کرده است ناگفته نماند شماره 288 در غنا از کتاب نکاح ابن ماجه و 291 در جزء پنجم صفحه 159 بوده و 293 مربوط به آیه 164 الاسرء است.

خرما خیسانده بوده شربت درست کرده به پیامبر داد حضرت پرسید چرا این عروسی بی سرو صداست و غنا ندارد و در آخر هم دارد که پیامبر شعری را هم که بصورت تصنیف بود خواندند (1)

انس بن مالک گوید دختر بچه ها دست میزدند و غنا میخواندند پیامبر فرمود خدا میداند که من چقدر شما دختر بچه ها را دوست میدارم (2)

همین انس گوید پیامبر فرمود خدا مرا فرستاد برای هدایت و رحمت و اینکه سازها و آوازها را نابود کنم(3)

عبدالله عمر گوید پیامبر صدای طلبی شنید دو انگشت در دو گوش کرد و دور شد و باز برگشت و باز شنید و باز دو انگشت در گوشها کرد و دور شد و نوبت سوم نیز چنین کرد (4)

در المنثور ذیل تفسیر آیه و من الناس من یشتری لهو الحدیث از عایشه نقل کرده که پیامبر حرام کرده است آواز خوانی و تعلیم آوازه خوانی را (5)

از ابن مسعود درباره لهو الحدیث که در قرآن است سئوال شد قسم خورد لهوا الحدیث غناست (6)

در تفسیر آیه ..... من استطعت من صوتک نوشته اند خطاب به شیطان است که مردم را تحریک میکند به زنا و شرب خمر و قمار بصدای خود که غناست و مزامیر و لهو (7)

نه همسانی نه ناهمسانی!

غیاث بن ابراهیم نخعی محدث دربار بود وارد شد بر خلیفه مهدی بن ابوجعفر منصور روزی غیاث وارد شد خلیفه با کبوتر بازی میکرد.

غیاث گفت:

ابوهریره از پیامبر روایت کرده که مسابقه در سه چیز است: اسب دوانی - تیر اندازی - جناح (کبوتربازی) خلیفه برسم آبا و اجداد خود که همان پاداش دادن جاعلان حدیث بود - دستور داد ده هزار درهم به او

1- را میتوان در صحاح بخاری و مسلم و ابن ماجه و .... ابواب ضرب الدف و غنا و نکاح دید و کتاب آداب السماع و الواجد احیاء العلوم غزالی نظر موافق و مخالف را ذکر کرده است ناگفته نماند شماره 288 در غنا از کتاب نکاح ابن ماجه و 291 در جزء پنجم صفحه 159 بوده و 293 مربوط به آیه 164 الاسرء است.
2- را میتوان در صحاح بخاری و مسلم و ابن ماجه و .... ابواب ضرب الدف و غنا و نکاح دید و کتاب آداب السماع و الواجد احیاء العلوم غزالی نظر موافق و مخالف را ذکر کرده است ناگفته نماند شماره 288 در غنا از کتاب نکاح ابن ماجه و 291 در جزء پنجم صفحه 159 بوده و 293 مربوط به آیه 164 الاسرء است.
3- را میتوان در صحاح بخاری و مسلم و ابن ماجه و .... ابواب ضرب الدف و غنا و نکاح دید و کتاب آداب السماع و الواجد احیاء العلوم غزالی نظر موافق و مخالف را ذکر کرده است ناگفته نماند شماره 288 در غنا از کتاب نکاح ابن ماجه و 291 در جزء پنجم صفحه 159 بوده و 293 مربوط به آیه 164 الاسرء است.
4- را میتوان در صحاح بخاری و مسلم و ابن ماجه و .... ابواب ضرب الدف و غنا و نکاح دید و کتاب آداب السماع و الواجد احیاء العلوم غزالی نظر موافق و مخالف را ذکر کرده است ناگفته نماند شماره 288 در غنا از کتاب نکاح ابن ماجه و 291 در جزء پنجم صفحه 159 بوده و 293 مربوط به آیه 164 الاسرء است.
5- را میتوان در صحاح بخاری و مسلم و ابن ماجه و .... ابواب ضرب الدف و غنا و نکاح دید و کتاب آداب السماع و الواجد احیاء العلوم غزالی نظر موافق و مخالف را ذکر کرده است ناگفته نماند شماره 288 در غنا از کتاب نکاح ابن ماجه و 291 در جزء پنجم صفحه 159 بوده و 293 مربوط به آیه 164 الاسرء است.
6- را میتوان در صحاح بخاری و مسلم و ابن ماجه و .... ابواب ضرب الدف و غنا و نکاح دید و کتاب آداب السماع و الواجد احیاء العلوم غزالی نظر موافق و مخالف را ذکر کرده است ناگفته نماند شماره 288 در غنا از کتاب نکاح ابن ماجه و 291 در جزء پنجم صفحه 159 بوده و 293 مربوط به آیه 164 الاسرء است.
7- را میتوان در صحاح بخاری و مسلم و ابن ماجه و .... ابواب ضرب الدف و غنا و نکاح دید و کتاب آداب السماع و الواجد احیاء العلوم غزالی نظر موافق و مخالف را ذکر کرده است ناگفته نماند شماره 288 در غنا از کتاب نکاح ابن ماجه و 291 در جزء پنجم صفحه 159 بوده و 293 مربوط به آیه 164 الاسرء است.

بدهند اما وقتی محدث رفت خلیفه از قفایش نگریست و گفت گواهی میدهد که تو بسیار به پیامبر دروغ میبندی (1) (ناگفته نماند که محدث اگر دروغ گو بوده اما منصف بوده است زیرا از قول ابوهریره دروغ گفته است)

تورات

تورات پنج فصل دارد هر فصل آن را سفر گویند.

سفر تکوین که از اول خلقت تا وفات یعقوب را دارد و دارای پنجاه باب است.

سفر خروج در تاسیس احکام از کوه سیناست دارنده سی و چهار باب

سفر احبار یالاویان مربوط به تنظیم احکام و شرایع و قاعده ها و حدود سبط لاوی در 27 باب

سفر تثنیه سی و چهار باب در شرایع و احکام.

البته تحقیقاتی که خودشان کرده اند سفر خروج در قرن نهم قبل از میلاد و سفر تثنیه قرن 7 الی 8 و احبار پس از اوائل قرن ششم فراهم شده است زیرا نسخه اصلی تورات در جنگهای فلسطین از بین رفته و آنچه را بعدها عزیز پیامبر و زکریا و ججی نوشته اند باقی نمانده است.

میشنا تفسیر و شرح بر تورات است و قریب چهارده هزار مسئله دارد در شش باب و در حدود اوائل قرن سوم میلادی بپایان رسیده است.

شرح میشنابه نام گما را در اواخر قرن پنجم میلادی پایان یافت، و مجموعه بزرگی از میشنا و گمارا در شش باب و قریب 36 جلد مشتمل بر کلبه معارف دینی بنام تلمود است که یکصد و پنجاه سال (500-650 ق.م) مورد جک و اصلاح علمای یهود قرار گرفت یعنی تلمود فعلی از بابلی نیست که پس از نجات یهود از بابل بوسیله کورش پادشاه ایران علمای یهود هر چه از تورات بیاد داشتند نوشتند و تلمود از آن الهام گرفت و

1- امالی جزو 21 صفحه 81

تلمود بابلی نام داده شد بهر صورت تورات همه وحی نیست و سخن هر کسی است هم کلماتی از خدا دارد هم از پیامبران هم از پیروان آنها و هم سایر مردم.

قرآن

ملاحظه فرمودید که تورات چگونه کتابی است مجموعه ای از کلام خدا و سخنان مردم قرآن را نیز با نقل احادیث زیر تشخیص دهید چگونه کتابی است مجموعه ای از کلام خدا و آنچه اصحاب، خدا را یادآوری کردند که نازل نماید و آنچه را مردم تشخیص دادند که باید نازل شود و مختصری هم دخالت خاص شیطان بجای جبرئیل! (1) و همه را با اشاره آورده میگذرم و چون قسمت اخیر شگفت انگیزتر است جلو می اندازم (البته قرآن نزد شیعه همه و همه کلام خداست که از روی لطف بوسیله جبرئیل به حضرت محمد آخرین پیامبران وحی شد)

همسانی شیطان و جبرئیل

گفتم که شان نزول آیات را گاهی رای و میل اصحاب دانسته اند و اینک که شیطان نازل میکند آیا جای شان نزول هست؟ میل شیطان! میل .... قبل از ورود به مطلب یادآوری مینمایم.

در قرآن است که رسول الله را به علل اعجاز آمیز بودن آیات ساحر خوانده اند و برخی هم مطابق عقلشان به حضرت مجنون گفتند (2) یعنی نسبت سحر و جنون به حضرت داده اند و اینک اگر گفته شود شیطان جای

1- مسئله غرانیق و اینکه شیطان به جای جبرئیل کلام خدا را بدهان رسول الله میگذاشت یعنی قرآن را حتی از تورات بی اعتبارتر کردن زیرا هیچ یهودی و عیسوی چنین نسبتی را به کتابش نداد.
2- 52 الذاریات و چند آیه دیگر.

جبرئیل راحتی در یک آیه گرفته است چه باید گفت؟ باید گفت؟

هر سه تاش دروغ است نه ساحر بوده نه مجنون نه مهبط وحی شیطان!

این را میدانید که در عصر جاهلیت مسائل سکسی و سکزی و بت پرستی خیلی رونق داشته و مطرح بوده است و این را نیز باید بدانیم اینکه نسبت قابل توجهی مسائل مذکور وارد احادیث خیلی شده است همین فراوانیش در عصر جاهلیت بوده است.

تا بحال در قرآن میخواندید که هم به پیامبر گفتند ساحر و هم گفتند مسحور (1) اما شاید باورتان نباشد که چه کسانی چنین نسبت ها را به رسول عزیز اسلام میدادند! پیامبر را میگفتند سحر زده شده و کاری که نکرده بود تصور میکرد کرده است مثلاً با زن خود آمیزش نکرده تصور میکرد کرده است. آخر رسول خدا و جبرئیل و وحی و قرآن را چرا باید به چنین سخنانی حتی نزدیک دانست؟

چرا باید گفت پیامبر در حال حیض نیز با همسرش درآمیخت (2) و بالاخره چرا باید آنهمه در احادیث نسبت داده شده به رسول الله همه سخن از بت باشد و عورت و ازدواج و آمیزش و عروسی و زن و شوهر و به یکدیگر تکیه دادن و قاعدگی و تناسلی و سپاه اسلام را یک روز بخاطر گردن بند مفقود شده معطل کردن و ....

شما نهج البلاغه را بخوانید همه سخن از توحید است و هستی و پیامبری و قرآن و وحی و انسان و جبرئیل و تعاون و تقوی و چگونگی خلقت آسمانها و ..... و عندا للزوم از ایجاد نسل و ... و احادیث نقل شده از عایشه که همه متاثر از سخنان زنانگی است که دوست دارند از عروسی و همسایگی و محبت شوهر و زن و ..... بحث کنند بهر صورت عادات قومی و رسوم قبائلی با رحلت رسول الله برگشت نمود و این را قرآن هم دارد

1- 153 شعراء و آیات دیگر.
2- 44 صحیح بخاری جلد اول و ....

(1) که مسئله قهقرا رفتن مطرح است و علی چون بخلافت رسید گفت اجازه نمیدهم به قهقرا عقب گرد کنید (2) و در جلدهای قبل این موضوع - عقبگرد به سوی عمر قبل از اسلام - را آوردم.

و اما مطلب اصلی: آنقدر خواسته اند موضوع نزول آیات بوسیله شیطان را محکم سازند که طبری از 18 طریق نقل کرده و 13 روایت در این باره جعل شده است و این مسئله را نامش گذارده اند غرانیق.

طبری نقل کرده است (ولابد مقام مرجعیت طبری را نزد عامه میدانید که چقدر بالاست) و ارزش آیه 73 سوره الاسراء را هم میدانید چقدر بالاست که میفرماید ای پیامبر اگر اندکی میل میکردی دو چندان عذابت میکردم با وجود این طبری نقل کرده است که رسول الله با کفار قریش نشسته بود و آرزو کرده بود چیزی که سبب ناراحتی قریش میشود اما:

سوره نجم نازل شدو در همین ایات: افرایت اللات والعزی و منوه الثالثه الاخری (آیا ای مردم لات و عزی و بت های سه گانه را می شناسید) که نازل شد بلافاصله شیطان به دهان رسول الله گذاشت تلک الغرانیق العلی منهم الشفاعه ترتجی (ان بت های والا مقامی هستند که از آنها امید شفاعت داریم) و چون آخر سوره آیه سجده هم دارد لذا باید سجده بت ها هم کرد و مسلمین و کفار همه سجده کردند و مسلمانهای هجرت کرده به حبشه این را شنیدند و برگشتند که بین مسلمین و قریش آشتی شده است و چون وارد شدند و فهمیدند آتشی نشده دوباره به حبشه برگشتند!

دفعه بعد که پیامبر سوره نجم را برای جبرئیل میخواند چون به تلک الغرانیق العلی رسید جبرئیل گفت اینها را من نیاورده ام و برای اینکه پیامبر ناراحت نشود گفت این اشتباه از تو نیست همه پیامبران چنین بوده اند: انا ارسلنا من قبلک من رسول و لا نبی الا اذا تمنی القی الشیطان فی امنیته

1- 44 آل عمران
2- خصائص نسائی صفحه 18 و ....

هیچ پیامبری را نفرستادیم قبل از تو مگر آنکه شیطان در آرزو و امیدشان میافکند (1)

تا اینجا مربوط به بحث که آوردم شیطان بجای جبرئیل آیه نازل کرد.

اما: در سوره ای که چنین شروع میشود و همه قرآن را چنین شروع کردن یعنی قرآن همه چیزی جز وحی نیست و حتی همین سوره رسول الله را آنچنان معرفی میفرماید که سخنانش ارزش وحی دارد آیا سزاوار است در همین سوره کلمات از شیطان را هم به جای وحی وارد سازد؟

و ما ینطق عن الهوا ان هوا لا وحی یوحی اصلا یعنی نطق محمد از هوا و هوس و شیطان نیست و هر چه هست وحی است و از جبرئیل است مگر به حرف زدن جبرئیل وحی گفته نمیشود؟ پس شیطان اگر وحی آورد باید آنرا بدهان جبرئیل بگذارد نه به دهان محمد! و مهمتر آنکه محمد را یکمرتبه معرفی کردید که در آن سن بالای پیامبری یعنی در بیش از پنجاه سالگی از گرده پاشی بر درخت خرما بی اطلاع بود و گفت شما به آمورد نباتان وارد تر از منید اینجا که امر دینی است و وحی است چطور محمد جبرئیل و شیطان را فرقی نمیگذارد؟! و مگر شیطان هم میتواند ادای جبرئیل در آورد؟

و مهمتر از همه آنکه آیات بعدی میگوید بت ها را پدرانتان در آورده اند و دروغ است ان هی الا اسماء سمیتموها انتم و ابائکم ..... (2) اما آیه قبلی را (و ما ارسلنا من قبلک .....) را نیز خواسته اند به میل خود تعبیر و بالاخره تاویل کنند در صورتیکه آمده اند بجای تمنی که معنای آرزو کردن دارد (و در چند جای دیگر قرآن هم هست غزتکم الامانی - تمنون الموت - ***) تکلم را گرفته اند و هرگز امنیته معنای در کلامش نمیدهد و نمیتوان در کلام عرب تمنا را به تقول و تکلم معنی کرد. بعلاوه

1- 52 صحیح
2- سوره النجم

جلوتر از آیه را انداخته اند که میفرماید و ان یکذبوک فقد کذبت .... و الذین سعوا فی ایاتنا معاجزین اولئک من اصحاب الجحیم:

ای پیامبر آنها که در عصر تو کوشش میکنند آیات قرآن را باطل کنند تا غلبه کنند این برای شما تنها نیست بلکه همه پیامبران با این کارشکنی ها روبرو بوده اند امید و آرزوی پیامبر است که به او ایمان بیاورند اما شیطان در آرزوی او القای شیهه و وسوسه میکند تا مردم برگردند (یعنی در آرزوی او در کوشش او در امنیته) یعنی پیامبر نقشه میکشیده شیطان یلقیه (نه یتکلم) در نقشه پیامبر القا میکرد و در آیه بعد دارد که خدا کارش را محکم میکند پیامبری که خدا به او میفرماید ولو تقول بعض الا تاویل ..... اگر پیامبر نسبتی به ما بدهد که از ما نباشد رگ گردشن را میبریم.

و چه جرئت کردند با داشتن آیه ..... من تنزل شیاطین تنزل علی کل افاک اثیم که شیطان مهبطش بد کرد از آن است چنین نسبتی را به پیامبر بدهند (1) بعلاوه چرا پیامبر به خدا نگوید: تو فقط جلو مرا میگیری که نسبتی خلاف بتوند هم جلو شیطان را هم بگیر که به جای جبرئیل جازنی نکند! هر چند کافی بود که از اول بگویم مسئله غرانیق علاوه بر اینکه جعلی و کذب است عدم توجه کلی نیز هست زیرا سوره حج که آیه و ما ارسلنا ..... در آن است در مدینه نازل شده و سوره والنجم مکی است.

آیات فراموش شده

قبلا آوردم که عایشه میگوید یکی قرآن میخواند پیامبر گفت خدا رحمتش کند ایه ای را که فراموش کرده بودم یادم آورد (2) و اینک اضافه مینمایم که صحیح بخاری می نویسد دو نفر قرآن میخواندند یکی

1- 222 الشعراء
2- به 272 مراجعه شود.

آیه ای را خواند خلاف دیگری نزد پیامبر آمدند. رسول الله هر دو را قبول کرد که درست خوانده اند و دستور داد اختلاف نکنند.

قسمت اول را که رسول الله قرآن را فراموش کرده با آیه شریفه سنقرئک فلا تنسی توانستیم بفهمیم چه معنائی دارد خدا میگوید فراموش نمیکند و در حدیث است که فراموش کرد تکلیف معلوم است اما دو آیه خلاف یکدیگر را پذیرفتن آن هم بعلت اینکه اختلاف بین است بوجود نباید مجبوریم به قلمرو سیاست خلفائی وارد شده بگوئیم آیه ای خلاف آیه را پذیرفتن تطهیر و زکاتی است برای پذیرفتن ها!

نزول آیات با درخواست مردم!

عمر گوید لما نزل تحریم الخمر قال اللهم بین لنا فی الخمر بیانا شافیا دستور تحریم شرب مسکرات که نازل شد عمر گفت خدایا در این باره روشنتر و بهتر آیه ای میخواهیم نازل شد یسئلونک عن الخمر و المیسر ..... (1) که در شراب و قمار گناهی است بزرگ و منفعتی که گناهش بسی بیشتر از سودش است باز عمر گفت بین لنا بیانا شافیا روشنتر و بهتر بیان فرما پس یا ایها الذین آمنوا لا تقربوا الصلواه و انتم سکاری (2) نازل شد که ای اهل ایمان در حال مستی نزدک نماز نروید و بعد مینویسد که رسول الله منادی را میفرمود که ندای اذان در دهد و چون مردم به مسجد میآمدند یکی میایستاد و میگفت هر کس مست است از مسجد برود بیرون بعد از آن پیامبر عمر را خوانده و آیه انما یوقع بینهم العداوه و البغضاء فی الخمر و المیسر ...فهل انتم منتهون (آیا دست میکشید) برای وی

1- 790 المائده
2- 743 النساء

خواند عمر گفت دست کشیدیم دست کشیدیم (1) پس توجه فرمودید که بشر خواست عمر چند آیه نازل شد.

باز هم درخواست نزول چند آیه

قال عمر وافقت فی ربی فی ثلاث قلت یا رسول الله لو اتخذ ما من مقام ابراهیم مصلی فنزلت و التخذوا من مقام ابراهیم مصلی و آیه الحجاب قلت یا رسول الله لو امرت نساء ک ان یحتجبن فانه یعلمهن البر و الفاجر فنزلت آیه الحجاب و اجتمع نساء النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی الغیره علیه فقلت لهن عسی ان طلفکن ان یبدله ازواجاً خیراً منکن فنزلت هذه الایه (2) توجه فرمودید چه شد؟

عمر بیاد خدا می آورد بلکه با خدا به موافقت میرسند در نزول سه آیه و مهمتر آنکه حکمت شان نزول را هم به رسول الله تعلیم میدهد که چرا باید آیه حجاب نازل شود. و این سه آیه مربوط به مقام ابراهیم را مصلی گرفتن حجاب زنان - مسئله ای از همسران رسول الله میباشد.

نزول آیه تیمم با درخواست مردم!

عایشه گوید در جنگی رسول الله مرا با خود برد و در جای دیگر عایشه گوید که در هر جنگی رسول الله یکی از همسرانش را میبرد که شرح دادم و امروز ثابت شده که در هیچ جنگی پیامبر همسری از خود نبرده است و شاید پیش بینی عایشه بوده است که مایل بوده برای جنگی که بعد از پیامبر روی

1- ابن حجر در شرح بخاری - سیوطی در تاریخش - صحیح ترمذی در تفسیر سوره بقره جزء 11 صفحه 177 سنن نسائی باب الاشریه جزء 2 صفحه 233
2- صحیح بخاری صفحه 57 نقل از انس - 57 مسند احمد

میدهد و وی باید درآن شرکت کند این حدیث تطهیری و زکاتی باشد ! (1)

مثلاً بگویند سپهسالاری عایشه و سوار شدنش بر شتر و کوه و دشت را بالا و پائین رفتن برای اینکه با علی در بصره جنگ کند کاری سابقه دار است و عایشه در زمان رسول الله هم اگر سپهسالاری نمیکرده همسر سپهسالار بوده و در جنگ ها شرکت داشته است.

عایشه گوید در آن جنگ بخاطر گردن بند من که گم شد رسول الله سپاه اسلام را یک شب نگهداشت !! صبح شد مسلمین بیدار شدندد برخی جنب بودند و برای نماز آب میخواستند که وضو بگیرند یا غسل کنند مسلمین بطرف پیامبر آمدند که بگویند با نبودن آب چه باید کرد رسول الله سرش در دامان عایشه و خواب بود !

(مسلمین بیدار و پیامبرشان خواب !)

بالاخره آیه تیمم نازل شد و گفته شد به برکت ابوبکر و آل ابوبکر آیه نازل شد (2) البته فراموش نشود که آیه وضو از اول سلام نازل شده بود که هر کس خواست نماز بخواند تکلیف خود را بداند که باید وضو گرفت و در همین آیه است که فان لم تجدوا ماء فتیمموا صعیداً طیبا - اگر آب نباشد تیمم کنند یعنی آیه تیمم همراه آیه وضو با هم نازل شده است.

علت نزول آیه

عایشه گوید زنان پیامبر شب برای بیت الخلا میرفتند و عمر به پیامبر

1- پیامبر به عایشه گفته بودند یکی از همسرانم در جنگی که با علی جانشین من میکند سگهای خواب بر او پارس میکنند و همه مورخین آنرا ذکر کرده و آقای عبدالفتاح عبدالمقصود در کتابش (امام علی) قسمت مربوط به جنگ جمل به تفصیل آنرا شرح داده است.
2- 323 صحابی مختلق

میگفت زنانت را با حجاب کن لکن رسول الله اهمیت نمیداد شبی سوده همسر پیامبر خارج شد که قد بلندی داشت عمر صدایش کرد که ما ترا شناختیم و حریصیم بر اینکه آیه حجاب نازل شود و آنگاه نازل شد (1)

یهود

با تورات که کتاب آسمانی یهود است چه کردند؟ با پیامبران تورات چه کردند؟ بالاخره آنچه کردند دینی را فعلاً در دنیا دارند که یکی از سه ادیان بزرگ آسمانی است اما دینی که هرچه قلمرو علم وسیعتر میشود نزدیکی یهود را به توحید کمتر میسازد.

البته لازم بشرح و بسط نیست که بالاخره یهود یعنی مجموعه ای از شناخت تلموذ و حضرت موسی و تورات و آنچه قوانین و مقررات آورده و اصول و عقایدی که دارد.

اسلام

اسلام نیز مجموعه ای از شناخت مسائل اصول اعتقادی و مقررات و قوانین مربوطه و شناخت آورنده آن است که در واحد اصلی خود (یعنی همه دین در کوتاهترین عبارت) همان اطاعت از ذات مقدسش یعنی تسلیم وی بودن و بر آن دین بودن است دین تسلیم دین اسلام با رسول اسلام و حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم ملاحظه فرمودید چه کردند؟ یا قرآنش نیز چه کردند؟

با قسمت هائی دیگر از این دین نیز کارهائی کردند که با رسولش و کتابش کردند.

1- 28 جلد اول صحیح بخاری (البته توجه به تحت فشار گذاشتن عمر پیامبر را برای نزول آیه فرمودید.)

باز هم قرآن

از قرآن شرمنده ام که باید بنویسم در احادیث دارند آیاتی چند در قرآن بوده است و از جمله: لا ترغبوا عن ابائکم فانه کفر بکم ان ترغبوا عن ابائکم (1) عشر رضعات معلومات (2)

لو کان لابن ادم و ادیان من مال لا تبغی و ادیا ثالثاً و لا یعلا جوف ابن آدم الا التراب (3) یا ایها الذین آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون فنکتب شهاده فی اعناقکم فتسالون عنها یوم القیمه (4) الشیخ و الشیخه فارجعوا هما البته (5) آیا این است قرآن حسبنا کتاب الله که اعتقاد دارند کم و زیاد شده است؟

1- از پدرانتان دوری نگیرید که برای شما به حساب کفر گذاشته میشود برای آنکه دوری از روش پدران کفر است (این هم آیه ای که واجب میکند برگشت به رسوم قومی و عادات قبائلی) نقل از ابوهریره صفحه 115 صحیح بخاری - مسند احمد و ....
2- از عایشه نقل از صحیح بخاری - صحیح مسلم - سنن ابی داود - سنن داری - نسائی - موطا مالک (ابن ماجه گوید و رضاعه الکبیر عشرا).
3- صحیح مسلم از نقل از ابوموسی که گفت در سوره برائت بوده است.
4- ای مؤمنان چرا چیزی را که نمیکنید میگوئید تا شهادتی علیه شما نوشته شود و به گردنتان آویخته شود در روز قیامت: نقل از ابو موسی در صحیح مسلم.
5- صحیح بخاری - مسلم - ابی داود - ترمذی - ابن ماجه - موطا مالک نقل از عمر.

عادات قومی و رسوم قبائلی

در این چند جلد کتاب از عادات قومی و رسوم قبائلی بسیار گفتم و بالاخره از خودشان اقرار گرفتم که راست گفته ام که اصحاب مخصوصاً قریش بر آن بوده اند و به عنوان مثال مهمترین آنها تخلیف است که از رسول الله دستور داشتند.

همه مسلمین دستور داشتند که به پدران خود سوگند نخورند (1) اما وکانت قریش تحلف بابائها (2) و قریش در این کار بس مهم بر عادات قبیله ای خود ماندند و شاید قریش این جمله لا ترغبوا عن آبائکم فانه کفر بکم ان ترغبوا عن آبائکم خواستند وارد قرآن کنند و قرآن در حفاظت خداست و لا یاتیه الباطل بین یدیه و باطل در آن راه ندارد و نشد که نشد.

یهود

با تورات که کتاب آسمانی یهود است چه کردند؟ با پیامبران تورات چه کردند؟ بالاخره آنچه کردند دینی را فعلاً در دنیا دارند که یکی از سه ادیان بزرگ آسمانی است احادیثی که هر چه قلمرو علم وسیعتر میشود نزدیکی یهود را از توحید کمتر میسازد.

البته لازم بشرح و بسط نیست که بالاخره یهود یعنی مجموعه ای از

1- صحیح بخاری مناقب الانصار صفحه 36 باب توحید 13 - ادب 74 ایمان 54 صحیح مسلم ایمان 3، 1-3- ترمذی نذور 8، 9- نسائی ایمان 4، 5، 6، ابن ماجه کفارات 3 موطا مالک نذور 14 احمد جلد 3، 7 و 8 و 11 و 17 و 20-48-76 و جلد 5، 63.
2- صحیح مسلم باب ایمان 3- صحیح بخاری مناقب الانصار 36- سنن نسائی ایمان 4- احمد 2-68

شناخت تلموذ و حضرت موسی و تورات و آنچه قوانین و مقررات آورده و اصول و عقائدی که دارد.

اسلام

اسلام نیز مجموعه ای از شناخت مسائل اصول اعتقادی و مقررات و قوانین مربوطه و شناخت آورنده آن است که در واحد اصلی خود (یعنی همه دین در کوتاهترین عبارت) همان اطاعت از ذات مقدسش یعنی تسلیم وی بودن و بر آن دین بودن است دین تسلیم دین اسلام با رسول اسلام حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم ملاحظه فرمودید چه کردند با قرآنش نیز چه کردند.

با قسمت هائی دیگر از این دین نیز کارهائی کردند که با رسولش و کتابش کردند و به پاره ای از آنها اشاره میشود.

تعلیم دادن اذان به رسول خدا!

این را نیز بسیاری از علمای عامه نوشته اند کافی است از کتابی بگویم که عقیده دارند شک کردن درباره یک کلمه اش کفر است (زیرا این کتاب حتی یک حدیث از ائمه اثنی عشر ندارد) این صحیح بخاری است (صحیح مسلم که چند روایت از آن بزرگواران دارد در درجه بعد صحیح بخاری است)

در صحیح بخاری است، برای اعلام نماز پیشنهاد ناقوس دادند پیشنهاد بوق هم دادند و عمر پیشنهاد اذان داد رسول الله به بلال فرمود: بلال بلند شو اعلام نماز کن (1) عمر اذان گفتن را خواب دید عبدالله زید هم خواب دید بعضی گفتند ابابکر هم خواب دید.

1- صحیح بخاری جلد اول صفحه 78 - موطا مالک جزء اول 25 سنن دارقطنی - میزان الاعتدال - صحیح مسلم باب صفحه الاذان.

تعلیم دادن نماز جماعت!

اذان را دیدید چه کسانی به رسول الله یاد دادند نمازی را که محمد دستور داده بود به جماعت خوانده نشود و ان نوافل ماه رمضان بود به نام نماز تراویح عمر دستور داد به جماعت بخوانند.

کتابهای الاستغاثه (1) و اجتهاد در برابر نص را اگر دیده اید صدها مورد در آنهاست که از ابابکر و عمر و عثمان و عایشه در برابر نص به میل خود دگرگونی بوجود آوردند (2) و چون سخن از عمر است مسئله عول تحریم متعین - صلاه الضحی - و فی منع خراج بر سواد عراق - ترتیب جزیه - برداشت حی علی خیر العمل از اذان و .... را از آنجمله آوردم.

تعلیم دادن حج و عمره!

نزدیک حجر الاسود ایستاده بودم و دستورات حج را میگفتم یکی آمد که امیرالمؤمنین عمر دستور تازه ای داده است پس من بانک زدم که صبر کنیم اینک امیرالمؤمنین عمر میآید به او اقتدا کنیم و چون عمر آمد گفتم یا امیرالمؤمنین چه دستور داده ای گفت: قرآن چنین گفته و من چنین میگویم (3) و دارد که دستور داده حج و عمره را جدا کنید (4).

عمر گفت بخدا قسم من شما را از متعه نهی میکنم و در قرآن است و

1- تألیف ابی القاسم علی بن احمد الکومی
2- مسند احمد - تفسیر سیوطی - کنز الغمه - بارحه بن المجتهد ابن رشد - زاد المعاد - مغنی ابن قدامه مجلای ابن حر - نهج البلاغه ابن ابی الحدید - الهام القرآن ابن جساس - صحیح مسلم - سنن بیهقی و ... بسیاری از آن بدعتها را متذکرند.
3- صحیح بخاری و صحیح مسلم
4- صحیح مسلم

خودم عمره را با پیامبر بجای آوردم (1) عمر گوید خودم با پیامبر چنین کار کردم اما نهی کردم زیرا حج بهتر است شما از راه دور میآئید و در میقات احرام می بندید و ژولیده و غبار آلود میشوید و این برای عمره باشد و حال آنکه حج مهمتر است خودتان را شسته و لباس پوشیده و میروید (2) عمر گوید قریشها بهارشان مکه است بگذارید مردم دو مرتبه بیایند به خانه خدا تمامیت عمره اینست که در غیر شوال و ذیقعده و ذی الحجه باشد.

حج را در ماه حج و عمره را در ماه های دیگر بجا آورید و این کار کفار قریش بود.

عمر هر کس نیت عمره میکرد و میآمد مکه و لباس احرام را بیرون می کرد او را میزد (3) سال نهم هجری سوره برائت آمد دیگر کفار و مشرکان را به بیت الله الحرام راه ندادند سال بعد رسول الله فرمودند هر کس مایلست با ما به حج بیاید بین 70 تا 130 هزار نفر رفتند و با پیامبر حج و عمره را بجای آوردند و ابابکر و عمر آن دو را جدا کردند (4) و کسی حرفی نزد همان 70 - 130 هزار نفر با پیامبر بودند که علی را در غدیر خم به جانشینی تعیین فرمود و ابابکر و عمر آن دو را جدا کردند و کسی حرفی نزد.

تعلیم اقتصاد اسلامی!

زمان رسول الله هر زمینی را که با جنگ میگرفتند خمس آنها را جهت بیت المال منظور میداشتند و بقیه را بین لشکر فاتح تقسیم مینمودند در فتح خیبر چهار پنجم باقیمانده را حضرت بین 1400 نفر تقسیم فرمود در

1- صحیح نسائی جلد 2 صفحه 16
2- ابن کثیر جلد 5 صفحه 129
3- صحیح مسلم باب یک صفحه 107
4- المدخل (91 - 95)

زمان عمر همینکه عراق فتح شد و خواستند همانند زمان رسول الله عمل کنند عمر گفت بقیه مسلمانها چطور؟ عبدالرحمن عوف گفت چه باید کرد؟ عمر گفت خدا چنین گفته ولی رای من اینست که گفتم. گفتند از ما میگیری بدیگری میدهی گفت رای من اینست فقالوا الرای رایک (رای رای تست) و زمین ها را برای همه مسلمانها قرار داد.

تعلیم اسلامی دیگر و نوشتن قرآن دیگر!

کتاب زیاد است که با مطالعه آنها میتوان فهمید چه بسر اسلام آوردند همین اجتهاد ها که در برابر نص نمودند یکی از آن هاست و بالاخره و اسلامی دیگر تحویل دادند که آوردن کارهائی که کردند و ذکر اجتهاد هائی که نمودند تکرار و نسخه نویسی است و برای نمونه آوردم که با پیامبرش چه کردند با جبرئیلش با اقتصادش با اذانش با نمازش با ..... با قرآنش درست است که آیات چندی را گفتند بشان نزولش میل و درخواست مردم بوده است اما باور میکردید که خودشان بگویند حسبنا کتاب الله و بعد هم خودشان بگویند گر چه قرآن درباره حج و خمس با متعه چنین نوشته است اما من میگویم باید چنان کرد.

پس حسبنا الله یعنی حسبنا کتابی و باید قرآن دیگری نوشت. من که بارها گفتم اتحاد ممکن و وحدت محال است و به خدا قسم ایرانی شیعه هر لحظه که میفهمد سنی در برابر غیر مسلمان ظفری و فتحی داشته سرافرازی میکند و مسرور است اما مگر میتوان دو رقم پیامبر و دو نوع قرآن داشت و وحدت هم داشت؟ هرگز هرگز .

من در این قسمت خیلی حرف دارم اما میخواهم خسته اتان نکنم لذا یک کار بزرگ دیگری که به سر اسلام آوردند ذکر کرده و میگذرم و آن چگونگی احادیث پیامبر است.

منع ذکر حدیث

مطلبی را که خواهم آورد بهتر است از اول به اختصار بیاورم یعنی اسکلتش را بگویم: پیامبری بنام محمد آمد اولوالعزم و خاتم پیامبران. عده ای نیز به دعوتش پاسخ مثبت دادند مسلمان شدند چون رسول خدا از دنیا برفت گفتند جانشین تعیین نکرد یکدسته بنام انصار رفتند که رئیس قبیله اشان را به جانشینی رسول الله منصوب نمایند در محلی بنام سقیفه دسته دیگر که مهاجرین نامیده میشدند به همان محل ملکی انصار رفتند و غالب شدند و در نتیجه خلیفه پیامبر از مهاجرین انتخاب شد.

ابابکر به عمر وصیت کرد و بعد از ابابکر، عمر شد خلیفه خدای تبارک و تعالی کتابهائی را قبلاً بوسیله رسولانش فرستاده بود مردم به میل و هوس خود دست در آنها بردند.

بالاخره بوسیله پیامبر خاتم کتابی فرستاد و در چند آیه اش فرمود که این کتاب را نمیتوان تحریف کرد و دست در آن برد جانشینان پیامبر که از سقیفه برخاسته بودند اصرار میداشتند که قرآن یعنی وحی الهی کافی است و مسلمین نیازمند مطلبی دیگر نیستند ابابکر بارها گفت بیننا و بینکم کتاب الله فاستحلوا حلاله و حرموا حرامه (1) و عمر بارها گفت حسبنا کتاب الله (2) پر واضح است که امکان نداشت آیه ای از قرآن به آتش افکنده شود و از بین برده شود ولی با آنکه بسیار نوشتند که پیامبر فرمود الا و انی اوتیت الکتاب و مثله معه (الا انی اوتیت القرآن و مثله معه)

1- علاوه بر آنکه خودم مطالبی درباره حدیث و سیر آن آوردم، در مقدمه کتاب معرفه علوم الحدیث امام ابی عبدالله محمد بن عبدالله الحافظ النیشابوری کتابهای ذکر شده که در اغلب آنها موارد در این بحث را دارد و ضمنا به تذکره الحفاظ ذهنی جزء اول 4 مراجعه شود.
2- در آغاز جلد 26 مأخذ بسیاری آورده شد.

(1) مرا داده شد قرآن و مثل قرآن و پشتوانه این حدیث آیه شریفه و ما ینطق عن الهوی هو الا وحی یوحی که هر سخنی پیامبر بفرماید ارزش وحی دارد.

بقول خودشان احکام وارده در سنن همانند احکام وارده در قرآن قانون واجب الاتباع است (علم اصول الفقه و خلاصه تاریخ التشریع الاسلامی صفحه 37) یعنی مجموع سخنان پیامبر کتابی است همانند کلام الله کتاب خدا و نباید در این باره شکی داشت و پیامبر خود به انواع و اقسام این مطلب را یادآوری فرمودند و از جمله انی و الله ما تمسکوا علی بشیئی انی لم احل الا ما احل القرآن و لم احرم الا ما حرم القرآن (2) و پیامبر دارد قسم میخورد که هر چه را فرموده به اتکاء قرآن است و همانند قرآن حلالها و حرامهایش را ذکر فرموده اند و نوبتی با اشاره انگشت به دهان خود فرمودند بخدا قسم از این جز حق خارج نمیشود (3) و جالب آنکه در مورد منع نوشتن حدیث آنرا فرمودند پس چند مطلب دانسته شد.

پیامبر قرآنی آورد و مثل قرآن (احادیثش) ابابکر و عمر قرآن را وحی پذیرفتند و هر چند در خانه وحی را آتش زدند (4) اما مرتب میگفتند

1- به 331 و به صحیح ابوداود صحیح ترمذی صحیح ابن ماجد مسند احمد مراجعه شود.
2- به 331
3- قبلاً در این باره که قریش چون مایع میشدند و شخصی آنرا به حضرت عرض کرد و پاسخ را حضرت با انگشت اشاره بدهان کردن دادند آوردم ضمناً به سنن دارمی باب من مرخص الکتابه از مقدمهم جلد اول صفحه 125 - سنن ابی داود باب کتاب العلم - مسند احمد جلد 2 صفحه 192 207 - 216 مراجعه فرمائید.
4- به 360 مراجعه شود.

قرآن را همه چیز مسلمین پذیرائیم (1) اما آنچه را که علمایشان نوشتند پیامبر مثل قرآن معرفی فرموده اند یعنی احادیث را هم ابابکر جمع کرد و به آتش افکند (2) و هم عمر (3) و این همان آتش بود که به در خانه وحی افکنده شد (4) و احادیث را سوزاند و بعد هم در کربلا خیمه های کودکان و زنان حسین را سوزاند و بعد .... عثمان شهامت ابوبکر و عمر را نداشت لذا سعی میکرد دنباله رو آنها باشد.

بارها گفت فقط اجازه میدهد که احادیثی روایت شود که در زمان ابوبکر و عمر گفته میشد (5) و اگر مطلبی را به استقلال گفته است چه بسا خلاف آنچه ابوبکر و عمر گفته اند وارد شده است.

مثلاً عمر در روزهای احتضار رسول الله گفت کتاب خدا ما را کفایت میکند و رسول الله لیهجرو هذیا ینگوست اما عثمان آنکه را باید شریک قرآن و مبلغ قرآن و آورنده قرآن باشد برتر از قرآن از لحاظ اثر معرفی نمود ما یزع الله عن الدین بالسلطان اکثر مما یزع عنه بالقرآن (6) و خارج از برنامه بیاورم که عثمان در نصف دوم خلافتش که با عایشه بهم زد طعن هائی نیز به خلفای قبل ازخود میزد که در جلد 26 آوردم بهر صورت.

پیامبر مثل قرآن (احادیثی) دارد ابابکر و عمر و ... مانع ذکر آن ها شدند و دلیل آوردند که قرآن هست و احادیث چه بسا با قرآن همان کند که سخنان نسبت داده به موسی با تورات کرد اما، در زمان عمر و عثمان

1- حسبنا کتاب الله و مطالب مشابه آن که بارها آوردم.
2- قبلاً آورده شد (تذکره الحفاظ جلد اول 5)
3- به 335 مراجعه فرمائید و طبقات الکبری جلد 3-287- جامع البیان العلم و فضله جلد اول 164-65
4- به 360 مراجعه شود
5- به 331 مراجعه شود.
6- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید اصل 338

و مخصوصاً زمان معاویه و بعدها به کعب الاحبارها - وهب بن منیه ها - عبدالله بن سلامها و .... اجازه نقل حدیث دارند که معاویه اعلام کرد کافیست و دیگر در فضیلت عثمان گفته نشود و برای ابوبکر و عمر بگویند (1) یعنی برای خودش هم بگویند و بعد هم ائمه حدیث پیدا شدند.

سئوال من اینست: مینویسد محمد را احادیثی بود که ابابکر وعمر صلاح ندانستند ذکر و نشر شود و از بین بردند اگر صلاح چنین بود چرا معاویه چنان کرد و ائمه حدیث چرا درست کردند؟

آیا ائمه حدیث و محدثان و فقها که بیشتر ایرانی بودند از سقیفه طرفداری کردند که از عرب انتقام بگیرند عربی که شوکت دولتشان را از بین برده بود؟ و الا ایرانی اگر تشیع را پذیرفت علی و حسن و حسین را پذیرفت که کسی نمیتواند بگوید این بزرگواران ایرانی بودند و قبول تشیع انتقام بوده است.

خلاصه آنکه: پیامبر حدیث میگفتند و اصحاب ذکر آنرا مانع میشدند و حتی در زمان حیاتشان نیز چنین کردند (2) و این بدان معنی است که پیامبر حدیث میگفتند تا کسی آنها را نداند و آنها را مخفی بدارند تا هر چه را دولتهای وقتی صلاح دانستند بوسیله محدثان کتاب شود ابوبکر با آنکه گفت کتاب خدا هه حلالها و حرامها را دارد باز اجتهاد کرد.

عمر با آنکه گفت کتاب خدا ما را کافیست باز اجتهاد کرد و بارها تذکر داد که این اجتهادش در برابر نص بدعت است اما بدعت خوبی است (3) اگر ابابکر و عمر احادیث را سوزاندند و ذکر آنها را مانع شدند.

چرا ابن مسعودها و ابوذرها و .... آنها را ذکر میکردند (به صفحهٔ 28 ببعد کتاب اجتهاد در برابر نص مراجعه فرمائید) و چرا عمر بسیاری از اصحاب را که ذکر حدیث میکردند زندانی کرد یا مانع از خروجشان از مدینه شد یا ....

1- به 331 مراجعه شود.
2- به 331 مراجعه شود.
3- به 331 مراجعه شود.

آیا ابوبکر و عمر راست میگفتند یا ابوذرها و ابن مسعودها؟ و این دو گروه که خلاف یکدیگر بودند آیا هر دو رضی الله عنه اند؟! پس چند مطلب را فراموش نفرمائید.

پیامبر را احادیثی است. اصحاب دو دسته شدند عده ای اصرار بر ذکر آنها داشتند که حتی بر بالای دار ذکر حدیث میکردند و گروهی آنها را میسوزاندند و مانع ذکرش میشدند و چون معاویه ها روی کار آمدند هر دو گروه به یکی تبدیل شد و آن ذکر حدیث بود و ائمه حدیث و هرچه دلشان خواست حدیث و شما را بخدا انصاف دهید چرا علی و حسن و حسین ذکر حدیث میکردند؟ آیا باندازه دیگران که احادیث را میسوزاندند دلشان برای قرآن و رسول الله نسوخته بود؟! اینکه مینویسند پیامبر فرمود هر کس دانشی یا حدیثی از من یاد داشت کند تا آن علم و حدیث باقی است ثواب بر او نوشته میشود (ابوبکر در تاریخ حاکم)

اینکه مینویسند و از طرق متعدده نقل مینمایند که علی و بسیاری از اصحاب از پیامبر حدیث کرده اند که هر کس چهل حدیث به امت من یاد دهد یا برای آنها نگهدارد خدا او را در قیامت از علما و فقیهان برانگیخته گرداند اینکه مینویسند رسول الله را مثل قرآن بود (احادیثی بود) و در آن احادیث همه سخن از دین و دنیاست آیا با این اصل که میگوئید پیامبر فرمود: انتم اعلم بامر د نیاکم یا انما انا بشر اذا امرتکم بشیئ من دینکم فخذوا به و اذا امرتکم بشیئ من رائی فانما بشر (شما در امر دنیاتان بهتر از من دانید) سازگار است.

ملاحظه فرمودید چه شد؟ چقدر خلاف یکدیگر! حدیث باید ذکر نشود سوزانده شود، چنین باید ذکر شود و درباره فلان ذکر شود و از فلانها پذیرفته شود کتاب خدا کافیست، فلان مطلب و فلان مطلب بدعت است و بدعت خوبی یعنی کتاب خدا کافی نبود پیامبر در امر دنیا داناتران از خود را معرفی نمود - کتاب ائمه حدیث پر از احادیث برای بهتر کردن امر دنیا است! پیامبر فرمود مرا داده شده است قرآن و مثل قرآن - از طرفی فرموده

است ننویسید چیزی از من غیر از قرآن و هر کس نوشت آنرا پاک کنید (1)

و اما عمر و ابوبکر موفق شدند در آنچه سوزاندند و آنچه را از ذکرش منع کردند؟ اگر موفق شدند هر چه حدیث بعد از آنها نقل شده جعلی است چون آنها چیزی باقی نگذاردند و اگر توفیقی حاصل نکردند آیا با رضایت اجماع و اصحاب سازگاری دارد؟ و اما مواردی که عمر ذکر حدیث را مانع شده است:

عمر خواست سنت ها را بنویسد از اصحاب در خواست کرد یک ماه گذشت یکروز صبح گفت قبل از شما چنین کردند و کتاب خدا را ترک نمودند و من کتاب خدا را به چیزی مشوب (ملبس) نمیکنم (2)

عمر خواست سنت ها را بنویسد بعد گفت ننویسید و به شهرها نوشت هر کس حدیثی نزدش است از بین ببرد (3) لما سرنا عمر الی .... عمر فرمانداری با چند نفر به عراق فرستاد و آنها را پذیرفته کرد در ضمن به آنها گفت میدانید چرا شما را بدرقه کردم؟ میروید جائی که مردم جمع میشوند و مانند زنبور عسل که با هم صدا دارند قرآن میخوانند شما برای آن ها حدیث نکنید و بگذارید با قرآن بمانند عروه گفت من یک حدیث از پیامبر نقل نکردم و مردم عراق آمدند که چرا حدیث نقل نمیکنید گفتند عمر ما را نهی کرده است (4) (عمر جلوگیری نموده است) عمر قبل از مردنش

1- قبلاً شرح دادم به 331 هم مراجعه شود.
2- جلد 3 - 287 - جامع بیان العلم و فصله جلد اول 64 - 65 و به 331 مراجعه شود.
3- به 331 و 349 و.... مراجعه شود.
4- تذکره ذهبی نقل از 147 جامع بیان العلم جلد 2- داری جلد 3 صفحه 19- تذکره الحفاظ جلد 5:1 جمع الجوامع سیوطی 147 جلد 147:2- جامع بیان العلم و فضله 64 و 65 و 120 و طبقات ابن سعد جلد 206:1 و جلد 140:5 و صفحه 52 تقیید العلم بغدادی و صفحه 37- صفحه 232 جلد 4 سیره ابن هشام - صفحه 7 جلد 1 و 123 تاریخ التشریع اسلامی و 161 کتاب تمهید لتاریخ الفلسفه الاسلامیه - البدایه و النهایه جلد 8 صفحه 107 جلد 6 صفحه 28 فتح الباری - خواندن مأخذ ذکر شده برای روشن شدن

ذهن و قضاوت اینکه: اصحاب را با قبل اسلام مقایسه فرمائید و بعد قرآن را و محمد را در برابرشان قرار دهید و توجه فرمائید که آیا معلومات آنها بحدی رسیده بود که تشخیص دهند هر چه را رسول الله فرموده است نباید بیاد مردم آورد و در حالیکه کتاب خدا موجود است؟! صفحه 4 کتاب پاسخ تهمتهای آقای مردوخ به شیعه از آقای محمد یزدی مینویسد اساساً ضبط حدیث و نوشتن کلمات حضرت رسول تا حدود یکصد سال در انحصار شیعه بوده (جلد اول صحیح مسلم - ابن فخر در کتاب فتح الباری در باب کتابت علم) و عمر منع ذکر حدیث کرده است (تدریب الرادی سیوطی - المدخل للبیهقی - طبقات ابن سعد جلد 3 صفحه 206 - مختصر جامع العلم صفحه 133.

اصحاب را جمع کرد و گفت احادیث پیامبر را زیاد کردند گفتند ما را نهی میکنی از نقل حدیث گفت نه اما همین مرتبه بمانید و تا من زنده ام بیرون نروید ما بهتر میدانیم چه احادیثی را قبول کنیم و کدام را قبول نکنیم. (1) (یعنی حدیثی را که عمر میپسندد و تأیید میکند قبول است و در غیر اینصورت باید آنرا بدیوار کوبید) در صورتیکه همه و همه فرق مسلمین نقل میکنند که پیامبر فرمودند احادیث به قرآن عرضه شود تا تأیید شود یا بدیوار کوبیده گردد.

قبلاً از قرآن آوردم سفارشی که میشدند یقولون ان اوتیتم فخذوه و ان لم توتوه فاحذروا اگر حدیث بدردشان میخورد و بکارشان میآید بپذیرند و در غیر اینصورت از آن حذر کنند عمر سه نفر را حبس کرد و منعشان کرد

1- تذکره ذهبی - 150 اضواء علی السنه المحمدیه

که حدیث نقل نکنند ابن مسعود - ابی الدردا - ابا مسعود انصاری (1) تصور نشود عمر نزدیک مردنش برای منع ذکر حدیث اقدام کرد.

قبل از او ابابکر هم مردم را از ذکر احادیث نبوی منع کرد و میگفت به قرآن مشغول باشید (2) بعد هم آمد و هر چه حدیث توانست جمع آوری نمود و همه را در آتش سوزاند (3) عمر هم ابتدا گفت: امت های پیش به نوشته های دیگر توجه کردند و از کتاب آسمانی خود باز ماندند و من هرگز کتاب خدا را با چیزی دیگر مخلوط نمیکنم (4)

عمر وقتی اصحاب رسول خدا را بمأموریت میفرستاد میگفت مردم را از قرآن خواندن باز ندارید و حدیث نگوئید و اگر یکی از فرمانش سرپیچی میکرد او را به مدینه احضار مینمود و تحت نظر میداشت. (5)

ابوذر حدیث میگفت مأمور خلیفه نزدیکش شد بالاخره ابوذر به پشت گردن خود اشاره کرده گفت: اگر شمشیر را اینجا بگذاری و گمان ببرم که میتوانم قبل از اینکه بریدن سر من به پایان برسد یکی از سخنانی را که از

1- تذکره ذهبی
2- تذکره ذهبی
3- صفحه 42 ببعد اضواء علی السنه المحمدیه احادیث دیگری را نیز در تأیید ما آورده و ضمناً جلد 10 المنار صفحه 67 تا 511 و آنچه بعد از آن است از جلد 19 را اشاره مینماید و تمام روایات که نهی ذکر حدیث یا امر به آن دارند آورده است.
4- طبقات الکبری جلد 3- 287 - جامع بیان العلم و فضله جلد 1-46.
5- تاریخ الحدیث - از 42 ببعد اضواء علی السنه المحمدیه محمود ابوریه را مطالعه فرمائید تمام مطالبی که در اینجا آورده شده و مطالب اضافی مأخذ آورده است.

پیامبر شنیده ام بازگو نمایم بی تردید خواهم گفت (1)

رشید هجری را که دست و پایش را بریده بودند و بدیدنش آمدند و گریه میکردند گفت گریه و زاری را بگذارید و حدیث میگویم بنویسید و ابن زیاد فرستاد زبانش را برید.

میثم تمار نیز مانند رشیدی هجری پس از بریدن دستهایش همین را گفت در خاتمه به این سئوال پاسخ بدهم: چرا حدیث حسان بن ثابت همین یکی است (2) و نگذاشتند جز در یک کتاب همان یک حدیث نقل شود؟ و همه جز ترمذی آنرا نقل کرده اند که رسول الله فرمودند سنت پیامبر را جبرئیل به آن حضرت نازل میکرد همچنانکه قرآن را بر او نازل میکرد و اینکه عمر در برابر نص که چیزی جز قرآن و سنت (همه وحی) بدعت میگذارد و میگوید بدعت است اما بدعت خوبی است (3)

چه باید گفت هیچ فکر کرده اید؟ درباره کتابهائی که در راس همه صحاح است و در راس صحاح صحیح بخاری، و هیچ فکر کرده اید؟ درباره کسانیکه در آن کتابها از آنها حدیث نقل شده است و در راس همه عایشه است و ابوهریره و انس و ابن زهیر و عمرعاص و در راس همه عایشه و هیچ فکر کرده اید درباره احادیثی که نقل کرده اند.

احادیثی که در آنها از فضائل و مناقب خلفای ثلاثه زیاد است و در راس همه از ابابکر، اما صحیح بخاری را خودتان مورد توجه قرار دهید با آن همه احادیث که در بی اعتبار ساختن پیامبر و قرآن آورده و پایه و اساس

1- سنن دارمی جلد 1-134
2- در مقدمه سنن دارمی
3- صفحه 541 صحیح مسلم جلد 2- صحیح بخاری در کتاب تراویج - ارشاد الساری قطارانی جزء پنجم صفحه 4- صحیح بخاری 234- باب فضل من تام رمضان و .... بهتر است به کتاب بدعت ها بنام الاستغاثه ابی القاسم علی احمد الکوفی مراجعه شود.

ناقلان حدیث در آن پنج نفرند که عایشه را جداگانه آوردم که در صدر اسلام چه کرده و اقرار و اعترافش به دشمنی با علی و فاطمه.

اینکه هنگام رحلت فاطمه همه و همه به خانه فاطمه رفتند برای عرض تسلیت و تنها کسیکه نرفت عایشه بود که قبلاً آوردم (1) و معلوم است چنین کسی چه احادیثی را به نفع دستگاهی که پدرش در راس است و مخالفان دستگاه علی در راس است خواهد آورد مخالفانی که حتی در خانه فاطمه و علی را آتش زدند (2) و در به پهلوی فاطمه زدند (3) و ابوهریره و انس و عبدالله بن زبیر و عمر و عاص را آوردم که علمای عامه مینویسند معاویه دستوری که برای جعل حدیث داد چهار نفر مذکور توانستند وی را خشنود سازند (4) و ابوهریره که امروز علمای خودشان درباره اش چه ها نوشته اند (5) و دشمنی هر چهار نفر مذکور با علی اظهر من الشمس است و هیچ لازم نمی بینم وقت کسی را در این باره تلف کنم.

و اما احادیثی که در فضیلت ابابکر و عمر داد کتابها شده آنقدر حقیقت دارد که روز سقیفه که ابابکر وعمر برداشتهای تبلیغاتی انتخابی فوق العاده محتاج یکی از آنها بودند آنها را نداشتند و ذکر نکردند این را که از پیامبر شنیده بودند امامان از قریش اند ببین چه سر و صدائی راه انداختند زیرا آنها هم از قریش بودند آنوقت اگر از پیامبر یک حدیث داشتند که برتری آنها را تخصیص میزد.

1- جلد 27 شرح داده شد.
2- تاریخ الخلفا جلد 1 صفحه 12- تاریخ طبری جلد 2 صفحه 443 و آدرسهائی که شماره یک دادم.
3- بشماره یک مراجعه شود.
4- قبلاً شرح دادم.
5- کتاب شیخ المضیره و کتاب ابوهریره و حتی جلد 10 صفحه 851 مجله الضار و اضواء علی السنه المحمدیه.

با توجه به اینکه امامان از قریشند قریش بسیار بود آیا درباره آن حدیث خصوصی چه سر و صداها براه می انداختند؟ اما حدیثی دیگر نداشتند که با آن تبلیغ کنند البته سر و صدا براه انداختند و در موارد عدیده ابابکر گفت انتخابات سقیفه فلته بود (1) و عمر نیز بارها گفت انتخابات عمر در سقیفه فلته بود. (2)

فلته در عصر جاهلیت به روز آخر شوال گفته میشود که هر کس از آن روزی می جست و وارد روز بعد میشد وارد ماه محرم شده، در امان بود. (فلته شری است که از آن ناگهانی و غیر منتظره نجات مییابند) و مگر انتخاب شدن در سقیفه که جانشین رسول الله میشوند میتواند فلته نامگزاری بشود؟! و مگر گفتن اینکه انتخاب ابوبکر فلته و بغته بود اجماع را رد نمیکند؟ (3)

بهر صورت چه بسیارند علمای عامه که پذیرفته اند احادیث بسیاری به نام اسرائیلیات وارد کتابها شده است (4) و برای شیعه چه جالب است

1- مأخذ بسیاری در همین جلد دارم.
2- مانند قبل.
3- بارها ابوبکر گفت بارها عمر گفت که انتخاب ابوبکر فلته بود (فلته به روز آخر شوال گفته میشود که هر کس در فلته بوده و از آن روز به سلامت بگذرد فردایش وارد ماه حرام شده در امان است یعنی فلته شری است که میکنند و به خوبی میگذرد) علاوه بر این ابوبکر گفت اقلیونی مرا واگذارید و عمر هم به علی گفت حاضرم خلافت را به تو واگذارم 118 باب النجاه و .... بدینقرار دراین هشت جلد مطالبی بسیار است که جنبه نفی خلافت شیخین را نشان میدهد و مطالبی زیاد که جنبهٔ اثبات خلافت علی را میرساند پس معطل چه میتوان بود؟ مطلب دیگر آنکه اصرار ابابکر و عمر بر اینکه انتخابات سقیفه فلته و بغته و ناگهانی بود اجماع را نیز رد مینماید.
4- جلد 26 اولین دانشگاه و آخرین پیامبر اسرائیلیات.

که در کتابهایشان میخوانند هرگاه کسی حدیثی را از امام میپرسید و جواب رد میشنید و باز اصرار میکرد حضرت به او یابن الیهودیه میگفتند و بیفزایم که صحاح حاضر شدند از دشمنان علی و فاطمه نقل حدیث کنند حتی از خوارج (1) ولی از حضرت باقر و حضرت صادق صحیح بخاری هیچ ندارد و بقیه چه؟ و بقیه را از جلدهای قبل مخصوصاً 31 عنوان قرآن و منع ذکر حدیث حتماً بخوانید.

توجه

مطالب دیگری نیز در جلد 26 و 29 و .... درباره یهود و قریش دارم طالبان میتوانند مراجعه نماین بار دیگر یادآور که هر حدیثی که در دست داشتید میتوانید با مراجعه به هفت جلد کتاب المعجم المفهرس لا لفاظ الحدیث النبوی در یکی از صحاح سته یا در چند تای آنها آنرا بیایید.

توجه

در زمان خلفا برای از بین بردن علی و اولاد و شیعه علی افرادی فراوان یافت میشدند اما چه شد همیشه برای از بین بردن نامبردگان از دشمنانشان که خود از مسلمان میدانستند استفاده نشد بلکه از یهود انتخاب و استفاده کردند برای نمونه میتوان سندی بن شاهک یهودی را که رئیس پلیس و زندان امام کاظم بود و دیزج افسر یهودی را که حاضر شد آب بر قبر امام حسین به بندد و از طرف هارون و متوکل مأموریت را استقبال کردند نام برد و ....

توجه آخر و هشت جلد کتاب در این توجه

رجال از دانشمندان قدیم و جدید درباره علی مطالبی دارند آنگاه

1- به اضواء علی السنه المحمدیه مراجعه شود.

که حاضر شد پس از عثمان خلافت را بپذیرد و هر کدام مطلبی است یکی میگوید خلافت را پذیرفت تا احقاق حقی کرده باشد دیگری اظهار میدارد. خلافت را پذیرفت تا خلافت کردن را یاد دهد بعنوان مثال یکی از اجلهٔ علماء قدیم (ملای رومی) گوید ..... تا دهد نخل خلافت را ثمر .....) و از رجال علماء جدید که نزد سنت جماعت بسی مقام دارد دکتر عبدالرحمن کیائی سوری است که در نامه خود به علامه امینی مینویسد:

(مورخین عهد اموی و عباسی آنچه بنام تاریخ این دو عهد نوشته اند فارغ از غرض ورزی نیست اغلب با طمع بمال و مقام یا ترس از فساد و زجر از حقیقت دور افتاده اند و از این رو متاخرین نتوانسته اند از حقایق حوادث و علل واقعی پرده برگیرند).

(عالم اسلامی همیشه بتدریس این مسائل تاریخی بصورت علمی نیازمند بوده است مطالعه و تحقیق در این مسائل مهم از این جهت لازم است که نسل جدید و جوان امت اسلامی بتواند آنچه را مورخین مغرض عمداً تاریک گذاشته روشن کند و زندگی و رفتار و سیاست و حکومت اعلای انسانیت علی ابن ابیطالب و فرزندان او را چراغ راه زندگی خود قرار دهند)

(بر این امر که حقایق تاریخی اسلام را بسیاری از مورخان سلف مغرضانه زیر و رو کرده و نسل معاصر را نسبت به آنها گمراه داشته اند نمی توان ابراز تأسف نکرد)

((اگر صمیمانه بفرمان مؤسس اعظم اسلام در باب خلافت فرزند ابیطالب گردن نهاده بودند سرنوشت جهان اسلامی جز آن میبود که شد. و مسلمانان هرگز گرفتار بلای شقاق و اختلاف نمیشدند و وحدت کلمه آنها را چون سیر از بلاهائی که برایشان رسید حفظ میکرد))

((اگر بر مسند خلافت کسی که رسول خدا میخواست تکیه میزد و نیروی جهانگشای اسلام یکجا و یک جهت گردن بفرمان او می نهاد فتح و ظفر سیاسی و دینی، رشاد و سداد، اعلای کلمه و تصرف قلوب عالمیان چنان به اسلام و مسلمین روی میکرد که میتوانستند سرنوشت جهان آدمیان را در اختیار

بگیرند.)) (1)

((وصی نبی بایستی آنکس میبود که در مقام حکم و حکمرانی هرگز خدا و حق را فراموش نمیکرد آنکس که بیش و کم، کوچک و بزرگ ،خویش و بیگانه، رفاه و مشقت و غلبه و شکست هیچگاه قدمهای محکم و سنگین او را بطرف حق سست و متزلزل نمیکرد آن کس که بر ستمگران جبار و با فرو ماندگان رحیم و رئوف بود آنکس که تعلیم و تربیت دردامان معلم کل او را آن داشن آموخت که بتواند حوادث و قضایا را با مقیاس عقل و علم و میزان مصلحت عامه خالی از هر چیز جز خدا و حق است بسنجد و فیصله دهد))

((ولی افسوس که با تخلف از فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله وس لم اسلام دچار چنان زیانی شد که از حد وصف بیرون است در بدایت رشد و نمو همه نیروی خلاقه خود را با منازعه و مناقشه از دست داد اگر این فساد نبود در نیم قرن اول تمام جهان را میگشودند و همه تختها را واژگون می ساختند و لوای هدایت اسلامی را بر بام جهان می افراشتند))

((..... اکنون وظیفهٔ دانشمندان اسلامی است که زندگانی و حکومت جانشین و پسر عم پیامبر را آنچنان که بوده منتشر سازند (2)

1- جلوترها هم مطالبی چنین ازعلمای سنت در کتابها هست مثلاً در جلد اول تاریخ بغداد حافظ ابوبکر خطیب بغدادی صفحه 47: از نبی خاتم نقل مینماید و ان ولیتموها علیا وجدتموها هادیاً مهدیاً یسئلک علی الطریق المستقیم (اگر خلافت اسلامی را به علی بسپارند رهبری خواهید داشت راه شناخته که همی براه مستقیممان بدارد).
2- بارها آوردم که آنچه مربوط بعلی است و باقیمانده از معجزات است زیرا مایل نبودند چیزی از علی باقی بماند نه حدیثی که درباره اوست نه فرزندی که از اوست نه آدمی که دوست اوست و به بین که یکماه جانشینی علی در مدینه بجای پیامبر خیال میکنی که نه مدینه ای بوده نه خورشیدی در آن طلوع و غروبی داشته است.

کدام داستان دلپذیرتر و چه حقیقتی برای نشر شایسته تر از تاریخ حیات مردی که برای خدا و دین خدا زیست و تمام نیروی خود را در راه صلاح و تربیت همنوعان خود صرف کرد و از راهنمائی مخلصانه اولیای امور مضایقه نفرمود))

من نیز تمام هشت جلد کتاب را که درباره ولایت نوشته ام در این چند جمله تقدیم میدارم:

اگر میخواهید بعد از پیامبر کسی را به نام خلیفه قبول نمائید یا اگر میخواهید بعد از پیامبر کسی را به نام امام بپذیرید بنا بر آنچه جعل خلیفه و جعل امام را به انحصار قدرت اصطفائی خود درآورده است نمیتوان گفت مردم باید خلیفه یا امام معین نمایند و گفتن این مطلب حرام است بروید تمام آیات قرآنی را بررسی نمائید هر جا درباره تعیین خلیفه یا معین کردن امام ذکری است خدا میفرماید ما آنرا جعل کردیم و چرا شما بین آدم و داود که خلیفه بودند و خدا میفرماید ما آنها را جعل به خلافت کردیم با آنکه باید خلیفه رسول خاتم باشد فرق میگذارید و میگوئید مردم باید خلیفه معین نمایند و بهمین جهت است که علمای خودتان نیز به خلافت رسیدن آدم و داود و علی را از خدا دانسته و یکی از آنهاست که از ابن مسعود نقل شده.

خدای متعال آدم و داود و علی را خلیفه تعیین کرد (کفایت المطالب گنجی شافعی صفحه 292) آری جعل خلیفه و امام بنا برآنچه قرآن میفرماید با خداست نه با مردم.

حال که روشن شدید هیچ آیه ای در قرآن نیست اشاره شده باشد مردم اختیار داشته یا دارند که پیامبر یا خلیفه یا امام برگزینند به آیه زیر توجه فرمائید: ابراهیم از خدا میخواهد که از ذریه اش نیز امامان باشند پس از آنکه خودش به امامت جعل شد (..... انی جاعلک للناس اماما .....)

پروردگار میفرماید جاعلک للناس که خداست بجای خود اما از ذریه ات آن ها که ظالمند به امامت نمیرسند یعنی جعل امام هر کس از ذریه ابراهیم است جاعلش خداست و این قدرت و قوت در دست خداست و از قوه به فعل در آمدنش در انحصار خداست و لذا حرام است اگر کسی این نسبت را بمردم بدهد که جعل امام یا جعل خلیفه با مردم است (1)

حاصل هشت کتاب در هشت جمله

1- ابابکر و عمر و عثمان و عایشه و کلیهٔ فرزندان سقیفه گویند نبی خاتم جانشینی برای خود معین نفرمودند.

2- اولین سخن تبلیغاتی خلیفه اول در سقیفه منا امیر بود.

3- این دو مطلب و صدها مطلب دیگر که خوانده اید رساننده عقیده سنیان است که:

4- تمام خلفا سرپرست مسلمین در امر دنیاشان بودند.

5- علی و فاطمه و حسن و حسین و کلیهٔ پیروانشان گویند نبی خاتم علی را به جانشینی خود معرفی فرمودند.

6- و سخنانی در تأیید این مطلب از آنها در کتابهای عامه و خاصه دیده میشود.

7- بقرار مذکور بعقیده شیعه و سنی ابابکر و عمر و ... از طرف پیامبر معین نشدند و در نتیجه بعقیدهٔ سنی سرپرست دنیائی مسلمانها هستند و بعقیدهٔ شیعه علی و حسن و حسین از طرف پیامبر معین شدند و در نتیجه سرپرست دنیائی و آخرتی مسلمانها میباشند.

8- پس اگر سخن سنی درست باشد و شیعه منکر عقیده سنی شود چند

1- کسانیکه مایل بخواندن بقیه مطالب آقای کیائی سوری هستن به صفحات 400 - 500 - 504 حماسه غدیر مراجعه نمایند تألیف دانشمند محترم آقای محمد رضا حکیمی.

امیر را انکار کرده و گناهی بر او نیست اما اگر سخن شیعه درست باشد یعنی منکر عقیده شیعه شود چند ولی را انکار کرده و نجاتی برای او نیست و فراموش نشود که این قبیل احادیث را هم سنیان زیاد دارند از جمله سفیان ثوری گوید که در آیه 92 ابراهیم خداوند قسم خورده که روز قیامت از ولایت علی بن ابیطالب پرسش خواهد کرد. (شواهد التنزیل حسکانی جلد اول صفحه 315)

ص: 161

چند مطلب مربوط به جلدهای قبل

امامت به ارث رسیدن !

بارها این مطلب را آوردم اما هم اکنون بار دیگر نیز می آورم زیرا استفاده تازه ای از آن میخواهم ببرم در برخی از کتابهای عامه است و از جمله در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید صفحه 286 جلد 13 همینکه علی در برابر فارس یلیل (عمروبن عبدود) قرار گرفت پیامبر سخنانی فرمودند و از جمله تمام دین و تمام کفر برابر شدند (برز الایمان کله الشرک کله) (به مفسران ذیل آیات هو الذی اندک تبصره و بالمؤمنین - و کفی الله المومنین القتال اغلب این مطلب را آورده اند) ضربت علی در روز خندق افضل از اعمال تمام امتم است و بنا برروایتی افضل از عبادت جن و انس و بعد رسول الله دست بدعا برداشته عرض کرد رب لا تذرنی فردا و انت خیر الوارثین (سوره انبیاء) و این را قرآن آورده است در تعقیب سخن قبلی حضرت زکریا که قال رب انی وهن العظم و اشتعل الرا شیئاً و لم اکن بدعائک رب شقیاً و انی خفت الموالی من ورائی و کانت امراتی عاقراً فهب لی من لدنک ولیاً یرثنی و یرث من آل یعقوب واجلعه رب رضیاً (سوره مریم).

حضرت زکریا پس از ذکر علائم پیری خود و گرفتاری از محیط انسانی که وی را فرا گرفته و اینکه زنی نازا دارد.، یعنی پس از ذکر نکات منفی مربوط به خودش و همسرش و اینکه قدرت ایجاد نسل را ندارند و اینکه از ترس موالیان و اصحاب میترسد نهضت دینی اش پایمال و حق دین و حقوق متدینین تضییع گردد و لم اکن بدعائک رب شقیاً.

و پروردگار در سورۀ انبیاء جوابش میدهد فاستجبنا له و وهبنا له

یحیی (و پسری به نام یحیی به او میبخشند) به چند مطلب توجه فرمائید حضرت زکریا فرزند ندارد تا نهضت دینی وی را ادامه دهد از خدا وارثی میخواهد اما وارثی که رگ و ریشه از پیامبران قبلی به ارث داشته باشد و از یعقوب و آل یعقوب ارث ببرد و این ارث نمیتواند مال باشد زیرا پسری که میآید فقط از خودش که پدر است ارث میبرد و از آل یعقوب نمیبرد و به علاوه پسری که میآید و باید از پدر ارث ببرد ترس از موالیان و اصحاب ندارد که زکریا آورده است زکریا میگوید رب لا تذرنی و رب را میخواند یعنی تنها از میان آنهمه اسمای حسنای الهی کلمه رب را ذکر مینماید و بارها آوردم رب نام مقدس خداست در مقام قانونگزاری و فرعون هم میدانست نمیتواند بگوید انا خالقکم الا علی و میگفت انا ربکم الاعلی و هر کس به اندازه قدرتی ضد خدا که در او نهفته است ضد خدا قانونگزاری میکند و فرعون که نمونه ای در راس است و انا ربکم الاعلی میگوید.

قرآن معجزه است به هزاران دلیل یکی آنکه هر جا به تناسب آیه را شروع به تناسب آیه را ختم و به تناسب نام خدا را میبرد زکریا که پسر می خواهد برای این میخواهد که قانونگزاری الهی و دین را استمرار و ادامه دهد و لذا کلمه رب ذکر میشود آنجا که سخن از آفرینش و قدرت علمی خداست آیه به علیم حکیم تمام میشود. و همه جا این اعجاز به چشم میخورد.

زکریا میگوید ای خدائیکه قانونگزاری با تست و دین همان اطاعت از قوانین و مقررات تست و میگوید رب. محمد هم میگوید رب یعنی همان را میگوید. زکریا میگوید ای خدا از اصحابم میترسم که دین خدا ضایع کنند و دعایش مستجاب میشود محمد هم از اصحابش میترسد اما پروردگار وی را محترمش داشته و هنوز درخواست نکرده دعایش مستجاب نموده و الله یعصمک من الناس نازل میشود (محمد ترس برای خودش نداشت زیرا خدا فرموده بود از کسی دیگر نترس از من بترس - و اخشونی در قران است لذا درباره دینش میترسد).

زکریا یحیی را ندارد و از خداوند میخواهد تا فرد و تنها نماند (لا تذرنی فردا) محمد، علی را دارد و اینک در برابر پهلوانی هیولا ایستاده و اگر علی کشته شود محمد تنها و فرد میشود و میخواهد که چنین نشود. زکریا یحیی میخواهد که عرق وارث پیامبران داشته باشد و رب رضیاً باشد محمد آنرا نگفته رضیت لکم الاسلام دینا نازل میشود رب در مقام قانونگزاری در قرآن مشابه و مثال زیاد دارد انما حرم ربی الفواحش ما ظهر منها و ما بطن و ....

و بر هر مسلمان مکلفی روزانه واجب است ده مرتبه از مقام قانونگزاری خدا یاد کند (الحمدلله رب العالمین) گر چه ابتدا خلق میشود و بعد قانون وضع میشود ولی کسی ادعای خالق بودن نمیکند و ادعای رب بودن کرده و میکنند. و لذا نمیتوان یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک را که کلمه رب در آن بکار رفته به چیز دیگری جز مقام قانونگزاری و تعیین علی به جای نبی آورد.

گر چه اتفاق علمای عامه بر اینست که این آیه درباره علی نازل شد در روز غدیرخم ابونعیم الحافظ من الجمهور باسناده عن عطیه - تفسیر ثعلبی - ابونعیم از بی سعید خدری - غزالی در سر العالمینش در مقالۀ چهارم - ینابیع الموده شیخ سلیمان حنفی از عمر بن خطال و .... که با مراجعه به عبقات الغدیر و ..... بسیاری از آنها را میتوان یافت. و چیزی را که خدا به پیامبرش میفرماید اگر نرسانی همه رسالت را نرسانده و آنرا با رسالت برابر میکند و در مقام قانونگزاری است (و ان تفعل فما بلغت رسالته) نمیتواند چیزی جز ولایت باشد (رسالت برابر ولایت) زکریا ولی میخواهد (..... ولیا یرثنی .....) محمد هم ولی میخواهد و این متوالی بودن مهم است و تنها کافرانند که ولایت را در مقام قانونگزاری ندارند و ان الکافرین لامولی لهم (سوره محمد)

علی را آنقدر محمد با خود متوالی و نزدیک معرفی فرمود که وی در قرآن محمد معرفی شده است (آیه مباهله) و قاضی نور الله شوشتری در جلد

ص: 165

سوم احقاق الحقوق طبع جدید از صفحه 46 تا 76 از قول شصت نفر از علمای بزرگ عامه آورده است که مقصود از ابنائنا در آیه مباهله حسن و حسین و نسائنا فاطم و انفسنا علی است زکریا از یعقوب و آل یعقوب (پسر اندر پسر) نام میبرد و مسئله ارثی بودن نبوت را باذکر نام مطرح مینماید و باز هم کلمه یرثنی و یرث را می آورد و آنرا استحکام می بخشد.

و در آیه سوره دیگر به خدا عرض میکند تو خیر الوارثینی و مسئلهٔ نهضت دینی را که باید وارثان دیگر استمرار و ادامه دهند مطرح میسازد یعنی در یک آیه یرثنی و یرث من آل یعقوب میگوید و در آیه دیگر انت خیر الوارثین. محمد هم که برای علی دعا میکند و انت خیر الوارثین می آورد بارالها کسیکه باید وارث من باشد و دین ترا نگهدارد تنها علی نیست و وارث علی و وارث وارث علی و .... نیز هستند و در دهها حدیث و صدها کتاب از عامه دارد که آنها دوازده نفرند به نامهای ائمه - خلیفه - امیر - نقب - قیم - ولی - وصی - وارث - حجت - سید که با خواندن هشت جلد مظلومی گمشده در سقیفه بسیاری را دیده اید ابراهیم دعا میکند که امامت ارثی باشد و به ذریه اش برسد ..... انی جاعلک للناس اماماً قال و من ذریتی.

خدا میفرماید ای ابراهیم ترا امام قرار دادم ابراهیم آنرا برای فرزندانش (وارثان) نیز مسئلت میدارد مستجاب میشود که به ظالمان از ذریه اش امامت نرسد و ابراهیم دعا میکند امامت ارثی باشد. و باید هم بوارث پیامبر که معصوم است میراث ظلم که نزد پیامبر نبوده نرسد در این وسطها نمونه استجابت دعای ابراهیم یرثنی و یرث من آل یعقوب را قرآن ذکر مینماید تا به زمان رسول اسلام میرسد که باز هم.

آخرین نمونه استجابت دعای ابراهیم بوسیله رسول الله حضرت محمد دیده میشود آنگاه که علی را در برابر عمرو می بیند و از خدا میخواهد که علی کشته نشود و محمد تنها نماند و وارثان یکی پس از دیگری امام باشند و علی پیروز میشود و علی امام میشود و علی و فرزندانش امام میشوند و الائمه

من قریش اگر راست است همین است.

واین دوازده نفر جانشین رسول الله را که سنت جماعت خواسته اند جور در آورند و به انواع ذکر مینمایند هیچکدام درست درنیآمده است و خودشان میدانند شعری گفته اند که در قافیه گیر کرده اند اما جسته گریخته میخواهند قافیه را درست کنند و از همان دوازده نفری که رسول الله حتی نامشان را برده اند یاد میکنند و حدیثی ذکر مینمایند.

و نمونه ای از آن: ابن المواید در مناقب علی بن ابیطالب از سلمان نقل میکندکه رسول الله به حسین میگفتند تو امام و پسر امام و برادر امام و پدر ائمه و حجت و پدر حجت و برادر حجت هستی و نه حجج از صلب تست که نهمین آن قائم آنهاست در کفایه الخصام از جوینی از عبدالله بن عباس است که پیامبر فرمودند خلفا و اوصیا و حجج الله بعد از من دوازده اند اول آنها برادرم و آخرشان فرزندم است پرسیدند برادرتان کیست فرمودند برادرم علی است و فرزندم مهدی که الذی یملا الله به الارض عدلاً و قسطاً بعد ما ملئت ظلماً و جوراً فو الله و لم یکن باقیاً من الدنیا الا یوم واحد لیخرج المهدی ولدی و ینزل عیسی روح الله من السماء فیقتدی بولدی فی صلاته و اضاء الارض بنور الله تعالی و یسلط علی الارض کلها مشرقها و مغربها.

و باز در همان کتاب است که پیامبر فرمودند من سید رسل و انبیایم و علی بن ابیطالب سید الاوصیا و اوصیای بعد از من دوازده اند اولشان علی و آخرشان مهدی.

در کتاب ینابیع از شیخ سلیمان حنفی از کتاب مناقب از موفق بن احمد الخوارزمی خطیب بزرگ خوارزم بسندش از سلیم بن قیس الهلالی از سلمان فارسی است که رسول اله حسین را دید و بر چشمانش بوسه زد و دهان بدهانش گذاشت و فرمود تو سید پسر سید و برادر سید و امام برادر امام و حجت برادر حجت و پدر نه حجتی که نهمین آنها قائم آنهاست در مناقب از محمد بن علی از عمش محمد بن ابی القاسم از احمد بن ابی عبدالله البرقی

از محمد بن علی القرشی از ابن سنان از مفضل بن عمر از ابی حمزه الثمالی از محمد الباقر از علی بن الحسین از حسین بن علی است که وارد بر جدم رسول الله شدم مرا بر رانش نشاند و فرمود خدا از صلب تو ای حسینم نه ائمه قرار داده که نهمین آنها قائم آنهاست و همه در فضل و منزلت در برابر خدا مساویند.

شیخ حنفی در کتاب مناقب آورده از جعفر بن محمد بن مسرور از حسین بن محمد بن عامر از عمش عبدالله بن عامر از محمد بن عمیر از ابی جمیله المفضل بن صالح از جابر بن یزید از جابر بن عبدالله انصاری که رسول الله فرمودند المهدی من ولدی اسمه اسمی و کنیته کنیتی اشبه الناس بی خلفا و خلفا تکون له غیبه و حیره تضل فیها الامم ثم یقتل کالشهاب الثاقب یملا الارض عدلاً و قسطاً کما ملئت جوراً و ظلما.

باز در همان کتاب است از احمد بن یحیی العطار از پدرش محمد بن الجبار از محمد بن الجبار از ابی احمد محمد بن زیاد الازدی از ابان بن عثمان از ثابت بن دینار از زین العابدین علی بن الحسین از حسین بن علی از علی علیهم السلام که رسول الله فرمودند ائمه بعد از من دوازده نفرند اول آنها ای علی توئی و آخرشان قائمشان که خدای عزوجل بدست او مشارق و مغارب زمین را فتح مینماید.

ینابیع از کتاب مناقب از محمد بن همام از ..... جابر بن عبدالله الانصاری است که پیامبر فرمودند یا جابران اوصیائی و ائمه المسلمین من بعدی اولهم علی ثم الحسن ثم الحسین ثم علی بن الحسین ثم محمد بن علی المعروف بالباقر ستدرکه یا جابر فاذا لقیته فاقرئه منی السلام ثم جعفر بن محمد ثم موسی بن جعفر ثم علی بن موسی ثم محمد بن علی ثم علی بن محمد ثم الحسن بن علی ثم القائم اسمه اسمی و کنیته کنیتی ابن الحسن بن علی ذلک الذی بفتح الله تارک و تعالی علی یدیه مشارق الارض و مغاربها ذاک الذی یغیب عن اولیائه غیبته لا یبت علی القول یا مامته الا من امتحن الله قلبه الایمان قال جابر فقلت یا رسول الله فهل للناس الا

نتفاع به فی غیبته فقال ای والذی یعثنی بالنبوه انهم یستصیئون بنور ولایته فی غیبته کانتفاع الناس بالشمس و ان سترها سحاب هذا من مکنون سر الله و محزون علم الله الا فاکتمه الا عن اهله.

در کفایه الخصام از الحموینی از ابی الطفیل است که یکنفر یهودی از عمر مسئله ای پرسید عمر وی رانزد علی فرستاد و از علی نقل میکند آنچه نص است بر ولایت ائمه اثنی عشر بطرق مختلف در کتابهای عامله نقل از جابر بن سمره شده است: از ابوعبدالله عبدون المعروف بابن الحاشر ..... از جابر بن سمره که پیامبر فرمودند دوازده خلیفه بعد از من خواهند بود که هم از قریشند.

از محمد بن عثمان ابن ابی خیثمه .... از جابر بن سمره که پیامبر فرمودند دوازده خلیفه بعد از منند همه از قریشند. از محمد بن عثمان ابن عون از شعبی از جابر بن سمره که همانند قبل را فرمودند از محمد بن عثمان که گفت شنیدم از احمد از عبدالله بن عمر از سلیمان بن احمر از ابن عون از شعبی از جابر بن سمره همانند قبل را فرمودند.

از محمد بن عثمان ..... از عبدالله بن عمر مانند قبل از محمد بن عثمان .... از خالد الیی از جابر بن سمره مانند قبل از محمد بن عثمان ..... از ابن مسعود مانند قبل (به جای کلمه خلیفه کلمه نقباء) آورده شده است از ابی محمد هارون بن موسی التلعکبری .... از ابن عباس که هر دوازده نفر ائمه را نام میبرد از التعکبری از .....از امیرالمؤمنین علی که پیامبر فرمود: یا علی الائمه الراشدون المهدیون المعضوبون حقوقهم من ولدک احد عشر اماماً و انت از التلعکبری از .....امام علی النقی از پدران بزرگوارش تا میرسد به حضرت علی که فرمود پیامبر نام دوازده نفر امام بعد از خود را میبرند و باز احادیث فراوان است طالبان میتوانند سراغ گیرند و بیابند.

بروید و تفاسیر علمای سنت و جماعت را به بینید: ابوالفتوح رازی انوار التنزیل - کشاف زمخشری معالم التنزیل - روح البیان - بیضاوی -

روح المعانی آلوسی - تفسیر نیشابوری - الدر المنثور سیوطی و ... و ذیل تفسیر آیه سوره مریم ..... هذا من عندالله ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب به بینید از جابر بن عبدالله انصاری چه نقل میکند: باز در اینجا می بینید فاطمه و مریم را وجهی همانند است و از آنجمله نبی خاتم که خدای را حمد کردند از این جهت که غذای بهشتی برای فاطمه شان آمد همانند حضرت مریم و باز دراینجا ملاحظه میفرمائید پیوندی است بین علی و زکریا که در همهٔ تفاسیر دارد که رسول الله علی و حسن و حسین را نیز طلبیدند و از آن غذای بهشتی خوردند یعنی مریم زکریا غذای بهشتی داشت و فاطمه علی نیز.

در قرآن یک مرد الهی معرفی میشود که سن زیادی داشته و زنش نیز پیر شده و نازا بوده و اولادی نداشته و فرشتگان میآیند که قوم لوط را عذاب و شهرهای آنها سدوم و عموره را خراب کنند بر او (حضرت ابراهیم) وارد میشوند و او و زنش را بشارت به اولاد میدهند.

مرد الهی دیگر که از خدا مسئلت میدارد با آنکه زنش عاقر و نازا است اولادی عطا فرماید تا حافظ دین توحیدی بوده باشد و مردی را که پیامبر خاتم و اشرف همه آدمیان است و یک دختر از او مانده و بدیده بی اعتباری از لحاظ نسل به او مینگرید و سورهٔ کوثر نازل میشود.

و در برابر فقط در مریم عذرا (حنته) را دیدند که آبستن بود و نذر کرد او را که متولد میشود به خدمت مفید بگمارد ای اساتید بزرگ روانشناس توجه فرمائید به هر چهار قسمت توجه فرمائید. آنجا مردی است بنام ابراهیم که از هاجر فرزندی دارد و از سارا ندارد او را بشارت میدهند به برکت زیرا مرد تا آخر عمر میتواند آبستن کند (رحمه الله و برکاته اهل البیت) و زن را که پیر شده و دیگر آبستن نمیشود بشارت میدهند به شگفتی (قالوا اتعجبین ....) که اگر دنبال آیات را بگیرید مطالب مذکور را خوب درک خواهید کرد و از بحث ما خارج است آنچه اهمیت دارد کلمه و من وراء اسحق یعقوب میباشد:

نه آنست که در بسیاری از موارد ناهنجاری های زایمانی و قریب به اتفاق بیماریهای ژنتیک سبب میشود نسل اول که بدنیا آمد بلاعقب بماند فرشتگان به سارا و ابراهیم این مسئله را منتفی معرفی کرده میخواهند بگویند اولاد پیدا شده در پیری شما (برعکس نزد مردم که فرزندان دوران پیریشان بلاعقبند همانند منگولها و ...) اسحق بلا عقب نبوده و پس از اسحق یعقوب بوجود خواهد آمد.

در اینجا توجه فرمودید که فرودگاه رحمت فرشتگان الهی در حقیقت ما را بود که هوی خود را صاحب فرزند (اسماعیل) میدید.

زکریا نیز خود میتوانست فرزندی داشته باشد زیرا در قرآن است که در دعایش نامی از نازائی همسرش (..... و امراتی عاقرا .....) میبرد یعنی مسئلت میدارد که فرودگاه رحمت الهی همسرش مادر حضرت یحیی باشد.

نبی خاتم نیز آنچه را از کوثر نازل و وعده داده شد از طریق یگانه دختر عزیزش حضرت فاطمه میباشد و اینک چون نوبت به زن میرسد می بینیم آبستن شده و محصول خود را نذر پروردگار مینماید و چون فرزند خود را دختر می بیند نامش را مریم و کنیزک عابده میگذارد. آنجا مردی که خود فرزندی دارد و همسری که فرزند ندارد و مسئلتی از جانب آنها نقل نشده است جای دیگر مردی که فرزند ندارد و زنش را مقصر معرفی میکند و فرزند برای نگهداری دین خدا مسئلت میدارد و سومین نفر که فرزندی دارد دختر است و چهارمین نیز فرزندی دارد دختر است و یکی را وعده میدهند که عیسای مسیح را باو بدهند.

و دیگری که کثرت اولاد را از نسل او وعده میدهند اما این وعده چگونه تحقق پذیر خواهد بود؟ با ازدواج فاطمه به علی. ابراهیم که درخواست میکند در ذریه اش امامان باشند و موافقت میشود در غیر ظالمانشان باشد.

زکریا که درخواست میکند فرزندی نگهدارندۀ دین خدا در غیر ظالمان که یعقوب و آل یعقوب به او داده شود و موافقت میشود و یحیی را به

او میدهند و رسول خاتم که علی را امام معرفی میفرمایند و قول ابراهیم را سندیت می بخشند و دعای زکریا را درباره علی تکرار میکنند و علی را ولی الله معرفی میکنند و فاطمه را به علی تزویج مینمایند که چه؟ امام درخواست شده از طرف ابراهیم و معرفی شده از طرف محمد و ولی تعریف شده از طرف زکریا که برای حفظ دین توحید مسئلت شده و معرفی شده از طرف محمد اگر قرآن این امام و ولی را که شوهر فاطمه شده است و وعده به کثرت اولادشان بدهد آیا میخواهید امامان بعدی را در قلمرو ذریه دیگری بیابید؟ و دقت فرمائید که همیشه خدا پیشوایان را به ارث خواسته است و چرا؟

احتباک

وزن حسن برابر است با حسین و وزن حسین مساوی وزن رضاست پس وزن حسن و رضا نیز برابر است (احتباک) چه بسیار کتابهای عامه که همه نوشته اند پیغمبر فرمود ستفرق امتی بعدی عل ثلث و سبعین فرق واحده منها ناجیه و الباقیه فی النار (بعد از من امتم به 73 فرقه میشوند که یک فرقه شان ناجیه است و بقیه اهل دوزخ) و چه بسیارند کتابهای عامه که همه نوشته اند مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح فمن رکبها نجی و من تخلف عنها غرق (مثل اهل بیت من همانند کشتی نوح است که هر کس بر آن سوار شد ناجیه بود و هر کس سوار نشده غرق شد). بقرار مذکور که از هفتاد و سه فرقه است محمد یک فرقه اهل نجات است و آن یک فرقه آنهایند که متخلف از اهل بیتش نیستند و با شناخت اهل بیتش معلوم میشد که این فرقه شیعه واقعاً شیعه است نه سنی زیرا کتابهای اهل تسنن مینویسند ابوعبیده بن عمران المرزانی از ابی الحمرا نقل میکند که نه ماه بیشتر خدمت میکردم رسول خدا را هر صبح که از خانه خارج میشد چون به باب علی میرسید میفرمود السلام علیکم و رحمه الله و برکاته پس علی و فاطمه و حسن و حسین میگفتند السلام علیک یا نبی الله و رحمه الله و برکاته بعد میفرمود نماز نماز رحمکم الله انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا.

احمد بن حنبل در مسندش گوید از وابله بن اجنح که پیامبر علی فاطمه و حسن و حسین را با خودش زیر ثوبی (لباسی) جمع کرد و گفت انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و بعد گفت بار خدایا این ها اهل بیت منند از ام سلمه مشابه آنرا نقل کرده است.

در کفایه الخصام از عبدالله بن احمد بن حنبل به نه طریق آنرا نقل کرده است ثعلبی به هفت طریق و از مسلم بن الحجاج به سه طریق و از موفق بن احمد در ذیل تفسیر آیه مذکور نقل کرده و میگوید چهل و یک روایت در این باره داریم که اهل بیت علی و فاطمه و حسن و حسینند و باز احادیث فراوانی است طالبان میتوانند مراجعه نمایند دو مطلب را دقت فرمائید.

حدیث ثقلین را که سنی و شیعه قبول دارند و به تواتر رسیده است در این حدیث قرآن و عترت در کنار یکدیگرند و همه جا دیده شد کسیکه خود را از قرآن کنار کشد پیامبر به او چه فرمودند و اینجا نیز دیده شد کسیکه خود را از اهل بیت که چون کشتی نوحند کنار کشند همانند پسر نوح انه لیس من اهلک خواهند شد.

ومطلب دیگر آنکه: تا قریب صد و سی سال پیش میگفتند زن چون گلدانی است که مرد بذرش و نطفه ای در آن کشت میدهد اما قرآن گفته بوده یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر او انثی و همه را خلق شده از مذکر و مؤنث معرفی فرمود بدون شک علم کسی به قرآن بیش از محمد رسول الله نبود.

همان محمدی که همه فرق اسلامی نوشته اند بارها فرمودند فرزندان پیامبران از صلب پسران و دخترانشان است و فرزندان من از صلب علی است و بعد هم فاطمه شان را بعقد ازدواج علی درآوردند محمد که میدانست فرزندانش نیمی از مذکر (علی) و نیمی از مؤنث (فاطمه) سازمان بخشی می شوند و در آیه مباهله علی را نفس خود معرفی فرمود این دو مطلب با یکدیگر سازگاری دارند.

علاوه تر بردارید درباره تولد حضرت علی درکعبه که گنجی شافعی مستدرک حاکم - فصول المهمه جلد اول این صباغ مالکی و .... نوشته بردارید

ص: 173

از مناقب مرتضویه کشفی بخوانید تا بدانید علی در نزد محمد چه مقامی داشته است؟ همان مقامی که علی نفس او و جان او و پدر فرزندان او و شوهر یگانه دختر او و وصی و خلیفه و .... او .... صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین.

انصاف

آیا انصاف است که تا زمان عمروبن عبد العزیز هر کس علی را سب و لعن نمیکند و هر کس مخالفان علی را سب و لعن میکند هر دو بیک نحو مجازات شوند؟ اما امروز چطور؟

اگر محمد رسول الله میپذیرفتند که قریش کارهای آخرتی خود را به دستور محمد ایمان بیاورند و کارهای دنیائیشان را طبق رسوم قومی و عادات قبائلی انجام دهند آیا سقیفه در زمان حیات رسول الهل درست نشده بود؟ و مگر سقیفه چیز دیگری بود؟

انصاف

آیا اختلاف بین مذاهب اربعه کمتر از اختلاف بین شیعه و سنی است؟ مرحوم شیخ سلیمان و مرحوم شیخ شلتوت روسای جامع الازهر که درباره فقه جعفری (فقه شیعه) اجازه دادند عمل شود.

اما مالک درباره ابوحنیفه گوید: اگر کسی علیه السلام به شمشیر قیام میکرد ضررش از ابوحنیفه سهلتر بود و احمد بن حنبل نقل حدیث از ابو حنیفه را حائز نشمرد و از این قبیل سخنان از ائمه اربعه درباره یکدیگر.

اما سخنانی نیز همانند فجر الاسلام (پرتو اسلام صفحه 355) در عصر ما دیده میشود که میگوید احمد بن حنبل احادیثی که در خصوص تفسیر روایت کرده چندین هزار است که هیچکدام آنها صحت نداشته است و انصاف دهید که اینها یعنی چه؟

ولتر دانشمند بزرگ هم پس از مدتها بررسی و مطالعه نوشت. بالاخره آخرین سفارش محمد که نامزد کردن علی به جانشینی خودش بود انجام نپذیرفت (جلد 11 لوئی هالاند صفحه 209) آنچه آوردیم که نشانی از باقی گذاردن اسلام برای دین و بازگرداندن رسوم قبائلی و عادات قومی برای دنیا بود بوسیله حضرت زهرا دختر رسول خاتم نیز در خطبه معروفش یادآوری شده و ایه شریفه انقلبتم علی اعقابکم را اورده است و سقیفه نیز کار دیگری نکرده و گفت کسی را انتخاب میکنیم که امر دنیا را امارت کند و امر آخرت همان محمد باشد عمر گفت علی از من و ابوبکر بخلافت سزاوارتر بود (جلد اول صفحه 388 الغدیر) دکتر نوری جعفر عراقی در کتابش (علی و مناوئوه) می نویسد. جنگ علی و دشمنانش جنگ فلسفه اخلاقی و جنگ فلسفه برگشت بدوران جاهلیت بود.

آیا همینکه عرب وارد اسلام شد تعلیمات و آداب جاهلیت و گرایشهای آن عصر از میانشان رفت؟ حق اینست که چنین نبود (فجر الاسلام 78)

طبری مورخ معروف سنت و جماعت با آنکه در تاریخش سعی میکند که برای خوشایند دستگاه آنگونه بنویسد که حتی به غدیر خم نزدیک نشود بالاخره کتاب الولایه فی طریق حدیث الغدیر را نوشت یعنی تاریخی گویای بازنگشتن نبی خاتم از مکه ا ست و تفسیرش (جلد 3 - 428) و کتاب مذکورش اینکه از مکه به غدیر و از آنجا بمدینه مراجعه فرمودند و چرا در تاریخش از غدیر نگفته است؟

کسی که دگرگونی اسلام را زمان بعد از رحلت می پذیرد و باید توجه باشد اصحاب در آن زمان بوده و آنرا نساخته اند. آیا تشیع مذهب سلمان ها و ابوذرها و مقدادها و .... نیست؟ اگر هست باید پذیرفت که تشیع قبل از مذاهب اربعه (حنفی - مالکی - شافعی - حنبلی) متصل به رسول خدا

بوده است.

اینکه علمای عصر اعلام میکنند فلان حدیث بتواتر رسیده است (مثلاً حدیث منزلت یا ....) آیا علمای زمان خلفای راشدین یا زمان خلفای اموی مروانی عباسی هم این را میدانستند؟ و اگر میدانستند جرئت اظهارش را داشتند؟ و اگر میدانستند و جرئت هم داشتند پس چرا امروز اعلام می شود؟

آیا تاریخ صدر اسلام اگر کوچک و فشرده کنیم و باز هم فشرده و باز هم بحدی که بتوان در یک جمله خلاصه کرد این جمله را نباید باقی گذاشت اسلام از روزی که محمد را از دست داد علی را هم از دست داد. از دکتر عبدالعزیز الداوری است .... و اینها هم اسلام ملتی را میرساند که خلیفه به زور بر مردم میتواند مسلط شود (النظم الاسلامیه صفحه 82) و باز اوست که. مطالب اسلامی به نفع دستگاه خلافت توجیه میشده است خدا در قرآن سوره حجر آیه 92 قسم یاد فرموده که روز قیامت از ولایت علی بن ابیطالب پرسش خواهد کرد (شواهد التنزیل حسکانی حنفی جلد اول 325) بعضی گویند چرا علی که نصوص ولایت در دست داشت و شیعیانش امروز آنها را علیه سقیفه می آورند خود آنحضرت آنها را در روز سقیفه نیاورد؟

در روز سقیفه یک امر واجب بعهده مسلمانان بود و آن غسل و کفن و دفن جسد مبارک رسول الله که علی آنرا انجام داد عده ای بهمراهی علی بودند و با ابوبکر بیعت نکردند و بیعت کنندگان وضعی بوجود آوردند که اگر کسی میخواست به حدیث استدلال کند گوش کسی برای شنیدن حاضر نبود و دلیلش رفتار کارگزاران سقیفه با مخالفان خود بود که حتی بر کسی که کاندیدا بود رحم نکردند و فریاد میزدند سعد بیمار است او را پایمال نکنید و اکثر مردم هر زمان همینکه احساس کردند مرکب ریاست در خانۀ کسی خوابیده با اویند بعلاوه اگر علی ترجیح میداد که از نصوص درباره ولایت حدیث و استدلال کند و خطراتی که متوجه اسلام است از خشمگینی ایران و روم و وجود طلحه و مسیلمه و سجاج و .... و پیامبران کاذب دیگر همه

را کنار بگذارند حرف خود را زده بود ولی حفظ اسلام را بر حفظ خلافت برتر دانست و کافیست در این باره دو مطلب بسیار مهم مورد توجه قرار گیرد یکی آنکه علی بیعت نکرد و دیگر آنکه بیعت با ابابکر علاوه بر آنکه بوسیله همه مسلمانان انجام نگرفت و تدریجی بود مکانش سقیفه بود نه مسجد النبی و زمانش از لحظهٔ رحلت تا لحظهٔ دفن جسد مبارک طول کشید.

عز الدین ابن اثیر نیز همانند طبری است: گفتم که طبری در تاریخش نامی از غدیر نمیبرد اما کتابی در این باره نوشته و در تفسیری نیز غدیر را شرح میدهد ابن اثیر نیز در اسد الغابه اش چندین مرتبه از غدیر یاد میکند اما در کتابش (الکامل) نامی از غدیر نمیبرد و از این قبیل علما در همه زمانها بوده اند که اگر مطلب حقی بود اما با قدرت روز سازگاری نداشت نامی نبردند اما همینکه قدرت ها بضعف گرائید حقی را ادا کردند! یا در دوران پیری و نزدیک شدن به آخرت حقگوئی کردند.

(1) - ابانه ابن بطه - ابانه عکبری - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلدهای 1 (130 - 134) و 2 (19 - 45) و 4(80 - 109) و 6 (47 - 51) و 9- (37 - 198) و 16 (36) و 20 (24) - مسند ابن البیع - شرح ابن حجر جلد 8 (157) - تاریخ ابن کثیر جلد 6 (336) - تفسیر ابن مراویه - مسند احمد جلد اول (6 و 101 - 906 - 103 - 693) و جلد 2 (242) و جلد 4- تذکره ابن جوزی 175- بیعت سقیفه ابومخنف - تاریخ ابوبکر بن کامل اربعین ارشاد قسطلانی ابوصالح المؤزن - اسنه ابوبعلی- استیعاب جلد 4 صفحه 365 - اسد الغابه جلد 5 (522) - السقیفه ابوبکر احمد بن عبدالعزیز - اصابه جلد 4 (366 - 375) افصل السنه - اشتهی از اعتقاد اهل السنه - الامامه و السیاسه جلد اول (14) - ابوبکر بن شبیه در امالیه - امام علی عبد الفتاح عبدالمقصود جلد 3 (109) اثبات الوصیه مسعودی فی خلافت ابن بکر و عمر بن الخطاب - صحیح بخاری جلد اول (6) - سوم آخر باب غزوه خیبر صفحه 36 - جلد 4 باب قرض الخمیس 96 و جلد 5 صفحه 177 جلد 4 (109 - 164)

صفحه استئذن - البسیط واحدی - تاریخ بلاذری - تاریخ بیهقی جلد 6 (300) - تحفه انصاری - تمهید باقلانی 190 ثعلبی در تفسیر کبیرش جامع صغیر - جامع ترمذی- جمیع بین صحیحین حصیدی - جمع بین صحاح و مسند 282 صحیح ترمذی جلد 5 (3870 - 3959 - 3961) - مستدرک حاکم جلد 2 (135 - 163) تفسیر حاکم - تذکره الحفاظ صفحه 319 - حلیه الاولیاء ابونعیم اصفهانی جلد 2 (204) - خصائص نسائی جلد 7 (382) خصائص الفاطمیه (50) تاریخ خطیب بغدادی - تاریخ الخمیس جلد 2 (39 - 93) خواص الامه تذکره 320 - صحیح دار قطبی - در المنثور سیوطی جلد 4 (77) فردوسه دیلمی - ذخائر العقبی 39 - رساله العوامیه سمعانی - روضه الصفا - جلد 3 (144) روضه المناظر ابن شخته بحث بیعت سقیفه - تاریخ خراسان

سلامی - شرف المؤید علامه بنهانی در فضائل زهرا، صواعق (94 - 96 - 105 - 113 - 114) - طبرانی در معجم کبیر - طبری در تاریخش جلد 2 (443) و جلد 3 (203) و وقایع سال یازده هجری - طبقات ابن سعد جلد دوم (الاصابه) طبقات الکبیر جلد 2 (65) - مسند عبدالله زبیر صفحه 5 - العقدالفرید ابن عبدریه الاندلسی - عبقریه محمد عباس محمود عقاد - العشره ابوالسعادات - الفائق زمخشری فضائل احمد سمعانی - فضائل الصحابه - فضل امیر المؤمنین ابن مردویه - فضائل اهل البیت شیروانی - قول الفصل جلد 2 (7) - کفایت الطالب (381) - کنز العمال جلد 7 (111) زمخشری در کشاف تفسیر سوره انسان - لوامع الشرف المصطفی خرگوشی - مجمع الزوائد جلد 9 ساله مختارته ضیاء - مخاضرات الادباء جلد 2 (214) - مستدرک الصحیحین - المختصر فی اخبار البشر ابوالفدا- صحیح مسلم جلد 2 (14 - 72) و جلد 3 (16) و جلد 5 صفحه 153 فی باب قول النبی لا نورث - مروج الذهب مسعودی جلد 2 (100) - مسعود بن مخرمه (322) - مطالب السئول صفحه 6 - مقاتل سلیمان بن ضخاک - مقتل الحسین - مقتل الخوارزمی اول صفحات (56 - 80) ملل و نحل بحث از نظامیه جلد اول (77 - 86) - میزان الاعتدال جلد 2 (72) خصایص نطنزی - نهج الرشاد صفحه 215 - تفسیر واقدی - ینابیع الموده باب 39 - نهج البلاغه از احقاق الحق از کشف الغمه - تاریخ بغداد احمد بن ابی طاهر - تاریخ الخلفا جلد 1 (13) - کامل ابن اثیر جلد 12 (112) در این مأخذ خواهید دید که در فضیلت و منقبت یگانه فرزند رسول خدا چه سخنانی از حضرتش گفته شده است و خواهید دید که بزرگواری حضرت فاطمه پدر فرزندی نبوده فقط جنبه خدائی دارد بحدیکه رسول الله به دخترشان فرمودند پدر جان تو برای خودت کار کن که فردا پدرت برای تو کاری نمیتواند کرد و روزی که زید بن اسامه نزد رسول الله واسطه میشود تا زنی را ببخشد میفرمایند این خطا را اگر دخترم فاطمه هم کرده بود دستش را قطع میکردم و در عین حال فاطمه را سیده تمام زنان جهان و مادر خود و پاره جگر خود نامیدند و رضایت ایشان را رضایت رسول الله و خدا و آزار دادن ایشان را آزار دادن رسول

الله و خدا بحساب آوردند.

و بقیه را در مآخذ خواهید دید و هر جا ذکر صفحه نشده میدانید که به احوال فاطمه مربوط میشود مراجعه فرمائید (شرح خطبه های زیر را در کتاب ملکه اسلام آقای حاج میرزا خلیل کمره ای از علمای شیعه جالب دارد).

اما چرا احادیث و روایات را نیاوردم؟ یکی را از لسان المیزان جلد اول صفحه 268 که بسیار مختصر است ذکر میکنم:

ان عمر رفس فاطمه حتی اسقطت بمحسن (گر چه این مطلب در کتاب های دیگر هم هست اما رفس را در کتابهای لغت ببینید آیا معنای دیگری جز لگد بشکم زدن میدهد؟)

اما چرا گفتم بیشترین رنج را از سقیفه برد؟ با خواندن این چند جلد باورتان شده است.

اما چرا با نظام حاکم روز مبارزه کرد: با دیدن مآخذ می بینید که مزرعه کوچکی بود برای آن خانواده که در زمان خلافت آنچنان زندگی میکردند ارزشی نداشت و احقاق حق کردن حضرت زهرا در برابر حاکم روز اثبات عدم حق و عدالت در دستگاهشان بودو اینکه دستور داد شب وی را دفن کنند و کسی بر نمازش حاضر نشود و فاطمه میدانست فدک برای فردا در دست دیگران است و حریف نخواهد شد اما آنچه را خواست کردو آن نفی انتخابات فلته ای سقیفه بود که تحویل تاریخ داد و خود را اولین مبارز علیه نظام حاکم روز و اولین شهید پس از رحلت رسول الله معرفی فرمود از خاندان رسالت و عترت و اهل البیت.

(68) - الاستیعاب فی معرفه الاصحاب در کلمه علی صفحه 1154

و همین عمر علاوه بر آنکه سخنانی چنین دارد اگر علی نبود عمر هلاک میشد - علی از همه ما بهتر قضاوت میکند - نباشد جائی که علی نباشد و مسئله ای طرح شود - نگاه به صورت علی کردن عبادت است و .... که آدرس همه را داده ام از جمله میگوید اگر دریا مرکب و درخت ها قلم

گردد و همه جن و انس نویسنده شوند فضائل علی را نتوانند نوشت (کفایت

الطالب باب 62) و از خودش (از عمر) نقل کرده اند (ابن مردویه از محمد بن عبدالله الانصاری و جابرالانصاری - فضائل از جابر انصاری خصائص نطنزی) که عمر گفت قال کنت اجفوا علیا فلقینی رسول الله فقال انک اذیتنی یا عمر فقلت اعوذ بالله من ادی رسول الله قال انک قد ادیت علیا و من اذا علیا فقد اذانی (عکبری در الانابه - حاکم حافظ در امالیه نیز مشابهش را آورده اند که عمر گفت به علی جفا کرده بودم چون به رسول الله رسیدم فرمود مرا آزار رساندی و هر کس علی را آزار دهد مرا آزار داده است و ترمذی در الجامع - ابونعیم در حلیه - بخاری در صحیح موصلی در مسند - احمد در فضائل - خطیب در الاربعین مشابه آنرا دارد که رسول الله فرمودند علی منی و انا من علی و من اذی علیا فقد اذانی فقد اذای الله و من اذی الله فحق علی الله ان یوذییه بالیم عذابه فی نار جهنم (علی از من است و من از علیم و هر کس علی را آزار دهد مرا آزار داده و هر کس مرا آزار دهد خدا را آزار داده و بر خداست که او را به عذاب دردناک دوزخش آزار دهد - در مسند موصلی است که ام سلمه گفت آیا رسول خدا را سب میکنند و شما زنده اید گفتید ما چنین کاری نمیکنیم گفت مگر شما علی را سب نمیکنید و مگر نیست که هر کس علی را دوست دارد محمد را دوست داشته است و طبری در الولایه و عکبری در الانابه از ابن عباس نقل میکنند که گفت مگر خدا را سب نمیکنید گفتند نه گفت مگر نیست که رسول الله را سب میکنید گفتند ما نیستیم گفت مگر علی را سب نمیکنید گفتند ما نیستیم گفت مگر علی را سب نمیکنند گفتند چرا گفت شنیدم از رسول الله که هر کس علی را سب کند مرا سب کرده و هر کس مرا سب کند خدا را سب کرده و هر کس خدا را سب کند کافر است و ابن سیرین از انس نقل میکند که پیامبر فرمودند من حسد علیا فقد حسدنی و من حسدنی فقد کفروانابه العکبری و ابن عقده و فضائل احمد و شرح الاکفانی دارد که ما در زمان رسول الله منافقان را به بغض علی می شناختیم و در حلیه و فضائل السمعانی و تاریخ بغداد از زرین جیش مشابه آن هست و در جامع ترمذی و مسند موصلی و .... هم هست و بسیاری را

در جلد 29 آوردم و سمعانی در فضائل الصحابه دارد که به اباذر فرمودند علی اخی و صهری و عضدی ا ن الله لا یقبل فریضه الا یحب علی (که هیچ فریضه ای بدون دوستی با علی پذیرفته نیست) و در ینابیع الموده شیخ سلیمان حنفی است که عمر گوید پیامبر علی را بر دست گرفت گفت من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله اللهم انت شهید علیهم. عمر گفت یا رسول الله جوانی بسیار زیبا و خوشبو در کنارم بود گفت ای عمر رسول الله پیوندی بست که آنرا جز منافق باز نمیکند پس رسول الله دست مرا گرفت و گفت ای عمر این جوان کسی از فرزندان آدم نبود مگر جبرئیل که خواست آنرا بر شما تأکید کند آنچه را درباره علی گفتم و در همین کتاب از ابوهریره است هر کس 18 - ذی الحجه را روزه بگیرد گویا شصت ماه روزه گرفته است و این روزی است که در غدیر خم پیامبر علی را بر سر دست کرد و گفت من کنت مولاه و هذا علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله (از صفحه 47 - 59 مناقب شهرآشوب در اینجا جالب است جزء سوم و بقیه را از الرسول و الشیعه بخوانید و مناقب و این نوشته از شیعه است).

(69) - به آیه مباهله مراجعه فرمائید که اغلب مفسران بلکه تقریباً بالانفاق مینویسند مقصود از انفسنا علی است و علی را نقش محمد بحساب آورده است اولاً نمیدانیم چگونه صدها سال نقش محمد را سب و لعن کردند دوم آنکه چه خوش فرمود آن مرد بزرگ علم و دین که بسیار خوشحالم وقتی میخوانم هنگام رفتن به مباهله محمد دست حسن را گرفتند و حسین را بغل کردند زیرا اگر علی چنین کاری کرده بود امروز دشمنانش مینوشتند علی را به مباهله آوردند که بچه ها را بیاورد! (به صحیح مسلم 120:7 - سنن ترمذی 295:4 - مسند احمد 185:1 - تفسیر طبری ذیل آیه مربوطه احکام قران خصاص 14:2 - مستدرک حاکم 150:3 - معرفه علوم الحدیث 50 - دلائل النبوه 298 - مصابیح السته 204:2 - معالم التنزیل 302:1 اسبا = النزول 75 - کشاف 368:1 العمده ابن طریق 95 - تفسیر الکبیر

رازی 85:8 - جامع الاصول 470:9 - اشفا بتعریف حقوق المصطفی للقاشی عیاض 36:2 - مناقب خوارزمی 96 - کامل ابن اثیر 200:2.

ذخائر العقبی طبری 200:2 - ریاض النضره طبری 25 - انوار التنزیل بیضاوی 74 - اسد الغابه ابن اثیر 25:4 کفایه الطالب 55 - مطالب السئول 7 تذکره خواص سبط بن الجوزی 8- تفسیر قرطبی 104:4 تفسیر ابوالبرکات بنام تفسیر النسفی 161:1 - تفسیر ابن کثیر 370:1 - البدایه و النهایه ابن کثیر 54:5 - البحر المحیط ابی رحیان 480:2 - النهر المادمن البحر المحیط ابی حیان 379:2 - تفسیر الخازن 303:1 - شکایت المصابیح خطیب المعمری 568 - تفسیر نیشابوری 329:1 - الامیابه 509:2 - تفسیر الجلالین 46- الفصول المهمه ابن صباغ 7- دار النثور سیوطی 38- تفسیر کاشفی 92- تفسیر ابو السعود 143:3 - صواعق ابن الحجر - سیره الجلبیه 240:3- فتح القدیر شوکانی 316:1- ینابیع الموده 43- نور الابصار 122- روح المعانی الوسی 167:2- تاج الجامع علی ناصف 296:3- امنا رسید رشید رضا 322:3- تفسیر الواضح 58:3- تفسیر الجواهر طنطاوی 120:2- حسن الاسوه 32- تیصیر الرحمن 114:1- مناقب المرتضوی 106- المبارق فی شرح المشارق 1356:2و کتابهای دیگر ملاحظه فرمائید که هر کس (فاطمه - علی - حسن - حسین) در احادیث منزلتش محکمتر است آزار و شکنجه هائی که دیده بیشتر و بیشتر و بیشتر است. (بقیه به اهل البیت و آیه المباهله آقای قوام الدین القمی الشنوی مراجعه فرمائید).

(177) با آنکه بنابر عقیده عامه ابوبکر از طرف مردم جانشین رسول الله شده و حق بر کنار کردن خود را نداشته سخنان زیر از اوست یا از عمر است: ابابکر وعمر از رسول الله مسئله جانشینی را پرسیدند حضرت اشاره به تفرقه بنی اسرائیل در حضور هارون کردند (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد 6-215 - به حضرت هارون و حدیث منزلت که پیامبر حضرت علی را نسبت خود چون حضرت هارون بحضرت موسی معرفی فرمودند و توجه فرمائید) علی عمر را قسم میدهد که آیا خلیفه رسول الله است جواب نفی میدهد و اظهار

میدارد حاضر است آنرا به علی واگذارد (جلد 2-58-59 ابی الحدید) و ابوبکر بارها گفت اقیلونی اقیلونی و لست بخیرکم (مرا واگذارید مرا واگذارید من بهترین شما نیستم. سر العالمین مقاله چهارم و .... در مواردی گفت علیکم بعلی بن ابی طالب (احقاق الحق جلد 4-250 از لسان المیزان) طلحه در انتظار بود که ابوبکر وی را جانشین کند (274 الامام علی) - ابابکر و عمر روز رحلت رسول الله کنار خانه نبوی نشسته بودند مغیره بن شعبه گفت چه نشسته اید گفتند تا این جوان (علی) بیرون آید با او بیعت کنیم (6- ابی الحدید صفحه 43) سعد بن عباد چون شکست خورد اظهار ندامت کرد که پذیرفتن ولایت علی به نص نبوی واجب بود و چون قیس پسرش گفت خودت از رسول الله این را شنیدی گفت آری گفت هرگز با تو زیر یک سقف ننشینم و همیشه در رکاب علی بود در تمام جنگها (جلد 4 ابی الحدید 46) ابابکر بارها بیعت خودش را با فلته خواند (2-50-6-47 ابی الحدید و کتابهای دیگر که در جلد 26 آوردم و عمر بارها بیعت سقیفه را فلته خواند و فلته روز آخر شوال را گویند که هر کس از شر آن نجات یابد وارد ماه امان و حرام شده است) ابابکر در اوایل خلافتش گفت دوست دارم دیگری بجای من باشد - ابابکر برای پدرش ابوقحافه نوشت من را بواسطه سن ام انتخاب کردند پدرش نوشت من مسن ترم (جلد اول ابی الحدید 222) ابوبکر خود را بهترین امت نمیدانست (ولیتکم و لست بخیرکم فان استقمت فاتبعونی (17-156) ابوبکر آرزو می کرد که کاش از پیامبر درباره خلافت پرسیده بودم (17-150) معاویه برای محمد بن ابابکر نوشت پدرت ابوبکر و فاروقش عمر حق علی را گرفتند و بارها شرح دادم - وقتی عثمان در محاصره مردم بود گفت شما عمر را میخواهید که لگد مالتان کند و با خشونت با شما رفتار نماید و ریشه تان برکند (بلاذری 5-60 طبری 5-96 ابن اثیر 3-63- ابی کثیر 7-168- ابی الحدید 1-33 ابوالغدا - 11-168).

عمر به ابن عباس میگوید میدانستم رسول الله میخواست علی جانشین

وی باشد من از ترس ایجاد فتنه و برای انتشار اسلام مانع شدم (3-167-172 ابی الحدید) مسئله حارث بن زید و طوافش با عمر که سرانجام عمر گفت الملک عقیم و الحق لعلی در صفحه 477 جلد 26 خودم شرح دادم - و کسانی که در بیعت با ابابکر سبقت گرفتند به خانه دختر پیامبر هجوم آورده و تهدید کردند (جلد 2 صفحه 19 و اول 130 ابی الحدید اسود بن یزید سئوال میکند از عایشه که آیا رواست معاویه با یاران پاک پیامبر در خلافت مبارزه کند، عایشه جوانی بسیار منصفانه میدهد میگوید این حکمرانی است که خدا ممکن است بهر بدکار یا نیکوکار بدهد چنانچه به فرعون هم داد (الدار المنثور جلد 6 صفحه 19- البدایه ابن کثیر جلد 8 صفحه 131 و صفحه 97 امام علی بحث مربوطه را جالب و نحو دیگری دارد) اینکه ابابکر قبل از آنکه با وی بیعت شود دست عمرو ابو عبیده جراح را گرفت و گفت با یکی از این دو بیعت میکنم - و اگر روایت هیثم بن عدی از عبدالله بن عباس الهمدانی از سعید بن جبیر از عبدالله عمر از عمر را در نهج البلاغه ابن ابی الحدید نخوانید که درباره ابابکر چه جسارتهائی مینماید یا در آن کتاب درباره ابابکر چه میگوید و در کفایه الخصوم از ابن ابی الحدید از جوهری از ابن ابی الاسواد روایت شده که ابوبکر گفت ان بیعتی کانت فلته وقی الله شرها فوا الله اطمع فیها و لا طاقه لی فیها (توجه به اینکه ابابکر میگوید طمع در خلافت و حتی طاقت آنرا ندارد بفرمائید) و خواندن شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید بسیاری از اینگونه مطالب را خواهید دید مثلاً ابوبکر از عاصم از قتاده روایت میکند که روزی علی و عرم ملاقات کردند علی عمر را قسم داد که آیا از طرف رسول الله به خلافت معین شده است عمر میگوید نه پس علی میگوید چه کردید تو و دوستت ابی بکر و فردا جواب خدا و رسولش را چه خواهید داد؟ عمر میگوید اما ابابکر مرد و رستگار شد و اما من انرا بتو وامیگذارم....

در کفایه الخصام از ابن ابی الحدید به بیست طریق روایت شده که اگر خلافت ابابکر و عمر حق بود علی انکار آن نمیکرد زیرا انکار آن ازگناهان کبیره بود اگر حق بود و باز ابن ابی الحدید از ابوبکر احمد بن عبدالعزیز از

ابی الاسود روایت میکند که ابوبکر گفت: قال بالاعتذار ان بیعتی کانت فلته وقی الله شرها فو الله انا لم اکن حریضاً و طالباً للخلافه الا ان الناس قد جعلونی مجبورا فی هذا الامر (توجه شما را به اینکه ابوبکر میگوید مردم جمع شدند و مرا مجبور به قبول این کار کردند مینمایم) و باز همان کتاب از این عباس نقل مینماید .....عمر گفت از من پنهان مدار و بگو آیا هوای خلافت از سر علی خارج شده است یا هنوز آنرا میخواهد گمان میکند رسول الله صراحت به خلافت وی دارد گفتم بلی و من از پدرم پرسیدم گفت علی راست میگوید عمر گفت رسول الله میل داشت علی بخلافت برسد و وی را در این باره ثنا گفت و مردم را ترغیب کرد و فوق العاده حرص و طمع بر خلافت علی داشت بحدی که در بیماریش به صراحت آنرا گفت و به اسم علی خطبه ای خواند و من مانع شدم از راه اینکه اسلام را حفظ کنم و بخدا قسم قریش با علی بیعت نمیکرد و از او اطاعت نمینمود و .... و ابن ابی الحدید آنرا از احمد بن ابی طاهر صاحب تاریخ بغداد هم نقل کرده است - محد بن علی الحکیم الترمذی نیز در کتابش میگوید ابوبکر گفت اقلیونی فان علیاً احق منی بهذا الامر و در روایت دیگر است که گفت مرا واگذارید (فانی لست بخیر منکم و علی فیکم) شما که علی را دارید - بهر صورت احادیث فراوانی در کتب عامه دیده میشود که میرساند ابوبکر در مدت خلافتش در تزلزل و اضطراب بسر میبرده است و کسیکه از طرف خداست از طرف خودش نباید به جنبه نفی تظاهر کند بلکه هر چه نفی است باید از طرف مردم باشد چنانچه همیشه پیامبران الهی را مردم استهزاء میکردند (یا حسره علی العباد ما یاتیهم من رسول الا کانوا به یستهزون) و هرگز پیامبران در اضطراب نبودند که چرا پیامبری به آنها رسیده است (برگزیده شده اند) و جانشینان پیامبر نیز چنین بودند و چرا ابابکر و عمر در اضطراب بودند و جنبه های نفی در آنها بوده است؟ معلوم است و به این توصیه جالب توجه و دقت فرمائید بعلاوه آنکه پیامبر و جانشین پیامبر حق ندارد بگوید مرا واگذارید دیگری را بجای من انتخاب کنید (بیشتر احادیث اشاره شده در جلدهای 2 و 6 و مخصوصاً 6 میباشد مثلاً جلد 2-5-6-47-

51 و ....) اضافه شود در موردی که پیش آمد ابابکر به عمر گفت تو برای خلافت بهتر و قوی تر از من بودی (جلد سوم صفحه 108 ابی الحدید - ابن حجر عسقلانی در شرح حال (عینیه) در اضابه) و باز اضافه شود که ابوبکر پس از ملاقات با حضرت زهرا و سخنانی که شنید گفت مرا رها کنید بخدا قسم میل ندارم بیعت من بر گردن مسلمانی باشد بعد از آنچه دیدم و شنیدم از فاطمه (الامامه و السیاسه جلد اول 14) و بالاخره صفحه 330 کتاب آئینه هدایت آقای ابراهیم احمد امینی نجفی که مأخذ داده است غزالی میگوید علی باید پس از پیامبر خلیفه باشد و الغدیر جلد اول 388 و جلد 5 صفحه 368 جلد 7 صفحات 80 و 81 و 119 مأخذی که عمر گوید علی از من و ابوبکر برای خلافت بهتر بود آورده است.

(64) - ینابیع الموده باب 16- فردوس الاخبار حدیث 12- موده القربی 6- کفایه الطالب 44- مطالب السئوال - تفسیر کبیر طبری (یا مطالعه مأخذ داده شده می بینید که از یکطرف لقب فاروق را عمر از یهود دریافت کرده و علی از رسول الله و در جلد دوم عبدالله بن سبا بشارت الانبیاء بعمر از طرف سیف نیز اشاره به فاروق گفتن یهود به عمر شده است).

(65)- جلد اول صفحه 228 الامام علی از آقای عبدالفتاح عبد المقصود

(66)- جلد 3 صفحه 237 شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید

(67)- در جلد قبل شرح دادم و اولین قصاص تمیم الداری را معرفی نمودم.

(70)- کعب بدینگونه بدعت های عمر را تشویق و تأیید کرده علی را به تسلیم اجتهاد خودش که با مردم سازگاری کند نمیشود بدینطریق از خلافت دور میسازد.

جلد 34

اشاره

ص: 1

ص: 2

ص: 3

ص: 4

شهید سعید دکتر سید رضا پاک نژاد

بسم الله الرحمن الرحیم

تقدیم بکسانیکه نه از دانشمندان لادینند و نه از دینداران جاهل

دانشمندان لادین که رابطه انسان و طبیعت را غرور آمیز کرده اما رابطهٔ انسان و انسان را تیره ساخته اند و دینداران جاهل که از آن غرور بی بهره اند و در این تیرگی سهیم و در اسلام که هم به دانشمندان بی دین حمار گفته شده است و هم به دینداران جاهل(1)

و ستمکارتر از همه مشرک، که معبود خود را آنقدر پائین می آورد تا حد انسانی با یکی از ساخته های دست انسانی در صورتیکه خدا می خواهد انسان آنقدر بالا برود تا مثل ذات مقدسش گردد (مشرک خدای را پائین میکشد و خدای انسان را بالا میبرد) به بیان دیگر انسان در سه جنگی که دارد (جنگ انسان با طبیعت - جنگ انسان با انسان - جنگ انسان با خویشتن) در اولی نسبتاً فائق آمده در دومی مشغول و در سومی شکست خورده است(2)

1- در سوره جمعه دانشمند بی دین را خری بحساب آورده که کتابهای منسوب به خود را حمل مینماید و علی علیه السلام متعبد بلاعلم را حمار طاحونه معرفی می فرماید که همی چرخیده و سرانجام به همانجا رسیده که شروع کرده است.
2- تنها کسانی که جنگ چهارم (جنگ انسان با خدا) هم دارند: آنها که با بیگانگان دوستی و برای آنها جاسوسی میکنند و دوستی اشان به مسلمانان زیان می رساند و ربا خواران از اینقرار عمال بیگانه در جنگ با خدا جبهه گیری کرده اند و رباخواران در مبارزه اند (شرح در آغاز جلد 22)

ستایش

سبحان الله

توحید خالصی که اندیشه های عالمانه روز آنرا میطلبد و در انحصار مسلمانان است(1) مسلمانانی که هم در مرحله عقیده ایمان بخدا دارند و هم در مرحله عمل خدا را عبادت میکنند(2)

درود

درود بر دوازده جانشین ایشان بویژه بر تشکیل دهنده حکومت و احد جهانی پیشوای وقت و امام زمان حضرت حجه بن الحسن العسکری - محمد مهدی - ارواحنا فداه(3)

1- شرح مبسوط در جلد اول چاپ چهارم ببعد که خلاصه آن چنین است: از هر کس سئوال شود ترا که خلق کرد میگوید خدا اما در مرحله عمل محسوسات را عبادت کرده و احترام میگذارد از قبیل بت، آتش، گاو و ... یعنی همه در مرحله اعتقاد میگویند خدا و چون به عمل رسید به غیر خدا متوجهند جز مسمانان که اعتقادشان بغیب است و نماز و هر عبادتشان نیز متوجه به غیب (خدا)

2- شرح مبسوط در جلد اول چاپ چهارم ببعد که خلاصه آن چنین است: از هر کس سئوال شود ترا که خلق کرد میگوید خدا اما در مرحله عمل محسوسات را عبادت کرده و احترام میگذارد از قبیل بت، آتش، گاو و ... یعنی همه در مرحله اعتقاد میگویند خدا و چون به عمل رسید به غیر خدا متوجهند جز مسمانان که اعتقادشان بغیب است و نماز و هر عبادتشان نیز متوجه به غیب (خدا)

3- شرح در ابتدای جلد هشتم.

چون خبر درگذشت مالک اشتر به حضرت علی رسید بمنبر رفت گریه کرد، درباره اش طلب مغفرت نمود و سخنانی فرمود تا آنجا که:

مگر این اجتماع می تواند مالکی بپرورد و ...

قبل از انعقاد نطفه، پدر و مادر خوب و از انعقاد نطفه تا تولد، مادر و پدر خوب و از تولد تا مرگ معلم و والدین خوب لازم است تا نسل مورد پسند حضرت علی صلوات الله و سلامه علیه را آنچنانکه فرمود بتوان داشت و از این قرار:

بزرگترین خدمتی که میتوان بفرزند خود نمود انتخاب همسری شایسته و معلمی صالح است.

کنار حجله وصلت و گوشه زایشگاه یگانگی و مصالح ساختمان روح انسانیت بر حیوانات توسط پدر و مادر و مخصوصا مادر تهیه و بوسیله معلم تکمیل می گردد.

گذشتگان گرفتار عملهای خودند و آیندگان (نسل) گرفتار عملهای ما لذا مسئولیت هر کسی در برابر نسل روشن.

علم بزبان مردم سخنان انبیاء را بازگو می کند.

ص: 8

خواننده عزیز

لطفاً قبل از شروع به مطالعه این کتاب به تذکری که مؤلف شهید در جلد 3 داده توجه نموده و شروع به مطالعه کتاب نمائید.

آنچه که مورد نظر مؤلف شهید می باشد، ایجاد نسلی سالم مذهبی است.

تذکر از صلحه 43 کتاب

«علاوه بر اینکه هر کس در انجام کارهای خداپسندانه یا فسق و فجور دیگری را راهنمائی کند یا یاری دهد در آن ثواب و عقابها شریک خواهد بود یک اصل کلی در اسلام برای استمرار اعمال صالحه و کارهای آلوده و زشت اینست که اگر کسی وضعی بوجود آورد که پس از مرگش عمل صالحی ادامه یافت یا فسق و فجوری استمرار پیدا کرد همان متوفی در آن شریک و سهیم خواهد بود مثلاً عمارتی ساخت که در آن روان یا جسم مردم به حیات بخشی و ارتقاء نائل آمد و ثوابی برسد و صوابی عمل شود یا برعکس در آن رنج و شکنجه ببیند و عذابی برسد و آلودگی پدید آید برای آن مدت که آن عمارت برپاست عاقبت و عقوبت آن به او خواهد رسید و هم اکنون باید بگویم آنچه مطلب در جلدهای قبل و بعد و جلد حاضر آورده و خواهم آورد چنانچه در راه انجام کارهای غیرمشروع مورد استفاده قرار گیرد و در نتیجه در زمان حاضر و بعدها سهمی و بهره ای از گناهش داشته باشد هم اکنون تنفر و انزجار خود را اعلام می دارم و عدم رضایت از آنچه آورده ام اظهار می نمایم».

بلوغ جنسی و بلوغ دینی

در این جلد خواهید خواند که چند نوع بلوغ داریم (و بنابر عقیده ای ده نوع) و از جمله بلوغ جنسی و بلوغ دینی.

بلوغ جنسی مرحله ای از نمو بدن است که در آن تمام صفات جنسی فرعی (تناسلی - بدنی - روحی) رشد کامل نموده و پسر یا دختر از این بعد مرد و زن (از نظر خواص جنسی) نامیده می شوند.

برای شناخت رسیدن به بلوغ جنسی دخالت مغز قطعی است زیرا سبب براه افتادن هورمونهای غدد تناسلی (تستوسترون و استروژن) شده که این غدد نیر تحت تأثیر هورمونهای مترشحه از غدد آندوکربن میباشند (بیضه تحت تاثیر گونادوا ستیمولین های هیپوفیز، تیروکن تیروئید، آنسولین لوزالمعده، تیموس و اپی فیز)(تخمدان تحت تأثیر گونادواستیمولین هپوفیز - تیروئید، کورتیکو سورنال، تیموس و اپی فیز) و در نتیجه مرحله بلوغ همراه با رسیدن میل و اشتیاق به جنس مخالف کاملا بیدار میشود و لذت جنسی بتوسط تحریک مناطق شهری (که در جلد بعد شرح خواهم داد) بدست میاید.

بلوغ دینی نیز با علامت اصلی بلوغ که پیدایش منی در مرد و قاعدگی در زن است فرا می رسد و همزمان فرا رسیدن بلوغ دینی با بلوغ جنسی قطعی است و اخیراً برای بلوغ دینی نیز دخالت مغز را قطعی دانسته و مرکزی نیز برای آن قائلند که همزمان با شروع

فعالیت مغز برای حصول به بلوغ جنسی کار خود را آغاز مینماید و در جلدهای قبل شرح آنرا دادم.

در قرآن نیز درباره آدم همینگونه آورده شده است و مرحله رسیدن به بلوغ دینی را متصل به بلوغ جنسی ذکر میفرماید آنگاه که آیه شریفه دارد به آدم و حوا گفته شد به درخت نزدیک نشوید و شدند (بلوغ دینی اینجاست یعنی این موجود که فرشتگان درباره اش مطالبی داشتند تنها موجودی است که میتواند از خودکاری و بر فطرت بودن در آمده نسبت به خدا عصیان کرده با خدا مخالفت کند و اگر میفرماید از درخت مخورید بخورند و برخلاف تمام مقررات آفرینش که بر خودکاری و اطاعت است عمل نمایند و بلوغ دینی یعنی زمانی که بتوان از خدا اطاعت یا معصیت کرد و آدم اگر برخلاف اوامر الهی عمل نمود گناه کرده و کیفر خواهد دید) آیه دیگر میفرماید پس از خوردن از آن درخت عورتشان بر آنها ظاهر شد و آنرا از برگ درختان بهشتی پوشاندند (توجه فرمائید که آنجا میفرماید نزدیک درخت نشوید و آنجا از برگ درخت بهشتی سخن است یعنی بر آن درختی که نباید بخورند و خوردند (درخت منهیه) نام بهشت گذاشته نشده اما از آن درختی که با برگهایش عورت پوشانده میشود نام بهشت می نهند آری حتی استفاده از وسائل موجود در محیط نیز اگر برای گناه باشد آن وسیله بهشتی نیست دوزخی است استفاده از اعضاء خود اگر برای گناه باشد همینطور (آلت بکار بردن برای همسر بهشتی است و جهت زنا جهنمی است).

البته بلوغ دینی یا بلوغ جنسی متمایز از یکدیگرند هر چند

هر دو با هم فرا میرسند و قرآن را هم دیدید آنگاه که بلوغ دینی را معرفی میفرماید و با امر و نهی به آدم آنرا اعلام میدارد با فاصله بسیار کوتاه که آن فاصله را فقط زمینه حیوانی (خوردن از درخت) پر میکند به بلوغ دینی متصل میسازد یعنی بلوغ دین از آشپزخانه برنمیخیزد بلکه ازو علم آدم الاسماء که مقدم به آن است و با توجه به سرپرستان دین و اولیاء خدا قوت میگیرد اما بلوغ جنسی از آشپرخانه و درخت ریشه میگیرد ما نیز در تمام قسمت ها بلوغ دینی و بلوغ جنسی را از این لحاظ جدا میکنیم و به لحاظ فرعی که میدانیم چه بسا دیوانگان یا سیفهان که هرگز به بلوغ دینی نرسند اما زودتر از دیگران به بلوغ جنسی رسیده باشند و مقصود از اینهمه نوشتن توجه دادن به خوانندگان است که بعلت مقدم و مؤخر بودن علائم بلوغ دینی و بلوغ جنسی و بدون فاصله بودن آنها در نزد اشخاص سالم باید علائم بلوغ حیوانی جنسی را برای رسیدن به مرز سنی انسانی بلوغ دینی پذیرفت.

بدون شک حدیث نبوی را که معروف است بیاد دارید که زبان و عورت و شکم سه عضو جهنمی درست کن بوده و اکثر اهل دوزخ از این سه عضو یا یکی از آنها کارت عضویت جهنم را دریافت میدارند و لذا این از تفضلات الهی است که همزمان با فعال شدن عضوهای مذکور بلکه مقدم بر آنها مرکز پرستش دینی شعله ور میگردد یعنی پروردگار رحمن و رحیم قبل از آنکه آدمی را برای بکار بردن اعضاء تناسلی و زبان و تکلم و خورد و خوراک مردانه و مردانگی بدهد مهار تقوا و شناخت دین را بدست انسان ضعیف میدهد و بدینطریق

ص: 12

وی را توانا میسازد.

غریزه

هنوز شروع نکرده از برنامه خارج میشوم

از روزیکه جلد اولم منتشر شد چون قبل از همه میکروب شناسی و بیولوژی حیوانی را داشت و از نظر اسلام از تکامل تدریجی انواع و خلقت انسان و جنین شناسی بحث کرده بودم و همه تازگی داشت و یادم نیست جلد اول از یازده سال نوشتم و سیزده مرتبه پاکنویس کردم یا سیزده سال نوشتم و یازده بار پاکنویس شد بهر صورت سال 1343 شمسی بود که جلد اول منتشر شد و بلافاصله نامه ها بطرفم سرازیر شد و در کتابها نیز بعلت آنکه مطلبی تازه دیده بودند تشویق و توبیخ ها در قبول یا رد مطالب بچشم میخورد ولی آنچه مرا مجبور کرد این این مطالب را بنویسم مربوط به بعضی کتابهاست که در این مدت چهارده سال مطالب کتاب مرا نقل کرده اند بدون آنکه نامی از مأخذ برده باشند و کتابی الان هست که حتی جملات کتاب مرا بدون تغییر نوشته و باز آنرا بخود نسبت داده است اما از آنچه که خدا میداند هدف اینست که چهار کلمه ای را که میدانم بوسیله این نسل به نسل بعد برسانم تا کنون هیچ نگفتم و باز هم نخواهم گفت تا امروز که دیدم برخی مطالب را من نقل کرده ام و دیگران از من نقل کرده اند و نگفته اند که از چه کتابی گرفته اند و متاسفانه علم روز همان مطلب را رد کرده و باطل اعلام داشته است لذا از خوانندگان خواهش مینمایم

هرگونه مطلبی از هر کتابی خواندند و نظرشان را جلب کرد تاریخ انتشار آنها را ملاحظه نمایند تا صحیح و سقیم اعلام شدن بعدی آنها برای خودش باشد یعنی اگر مطلبی است که من نوشته ام و باطل شده است یا صحیح است باشد برای خودم.

غریزه یک حالت نه تنها جسمی است نه تنها روحی بلکه حالت روحی جسمی است.

غریزه یک حالت نه تنها اکتسابی است نه تنها موروثی بلکه حالت موروثی تنها نزد حیوانات است که میتواند در انسان بعللی پس از به ارث رسیدن کمیت آن تغییر پذیرد.

غریزه یک حالت نه تنها همراه با شعور است نه تنها موجب احساس رضایت خاطر میباشد بلکه از هر کدام اندکی را دارد.

غریزه یک حالتی است که هر کاری نتیجه آن باشد قبلا بین آن حالت و نتیجه را اتصالی نمیدهند و از آن بحث نمیکنند.

من نمیخواهم از فروید یا برتر اندراسل و نظراتشان درباره غرائز بحث کنم بلکه مقصودم تعریف غریزه جنسی است و قبل از ورود به آن مطلبی را تکرار کنم که اشعار و ادبیات تمام زبانها پر از آن کلمات است کلمات عشق و غریزه اما این دو کلمه را در قرآن نمیتوان یافت همچنانکه در کتابهای علمی عصر نیز دیده نمیشوند و قرآن کلمه سائق را بجای غریزه آورده است که تمام معانی حقیقی معرفی این نیرو در آن وجود دارد.

زمانی که غریزه با احساسات و هیجانات همراه بود یعنی غریزه یا جنبه حسی توأم گردید میتواند تظاهراتی داشته باشد که یا مربوط

به خود شخص است یا مربوط به تطبیق وی با محیط حاضر یا مربوط به تطبیق یا محیط آینده و به تعبیر دیگر یا غرائزی است که بخودش برمیگردد یا به محیطش یا به نسلش که قسمت اول همان غرائز خود دوستی و حب اینکه تکریم و تقدیس شود نه توهین و تحقیر و فرار و غضب و خشنودی و نفرت و کنجکاوی و ... که دارد و قسمت آخر همان غریزه جنسی است که کتاب حاضر به قلمرو آن منتهی میشود.

غریزه جنسی همیشه همراه انسان است و از تولد تا مرگ وجود دارد در نوزادی که بر فطرت است (کُل مولود یُولد عَلی الفطره - از نبی خاتم) است وجود دارد و بعد که دوران شخصیت سازی در کودک شروع میشود یعنی دورانی که غریزه قسم اول و دوم در تنازعند تا راه مشخص شود غریزه نوع سوم تظاهراتی نداشته و به اصطلاح در خواب است تا آنکه مجدداً غریزه جنسی بیدار شده و بولد علی الفطره که از اول با غرائز جنسی بود مجدداً باید بر فطرت باشد یعنی نوزادی که هماهنگ مقررات و سازمان بخشی شده های آفرینش خود کاری داشت و این عمل بطور غیر ارادی انجام میگرفت اینک نیز باید با رسیدن به بلوغ جنسی که همزمان با بیدار شدن مرکز پرستش است یعنی همزمان با بلوغ دینی باز هماهنگ مقررات و سازمان بخشی شده های آفرینش ایمان و عمل داشته باشد با این فرق که اینک شخص بالغ لازم است خود را با اراده ای که در او رشد یافته و میتواند هماهنگی و یا ناسازگاری نیز داشته باشد بر فطرت باشد تا ادامه حیات موافق و شیرین برای ابد مسیرش گردد و در غیر اینصورت ناهماهنگی و برخلاف مسیر آب حرکت کردن او را به نابودی و

سوختن خواهد کشاند.

از جمله چیزهائیکه انسان دارد و حیوان ندارد انتخاب همسر است و چون برای بر فطرت بودن باید فقط از فاطِرِ السموات وَ الارض و اوامرش پیروی کرد و این گوشه از زندگی یعنی انتخاب همسر و چگونگی رفتار با وی نیز باید درست انجام گیرد این کتاب تقدیم میگردد و چند کتاب بعد

آغاز و انجام نسل

نسل را آغاز و انجامی است و بهداشتش نیز تابع این مسیر و من آغازش را قصد خواستگاری و اجرایش را لحظه بلوغ میدانم آن هم در بین ده نوع بلوغ و تا را انتخاب و مرحله انجام میدانم:

بلوغ جنسی که نگهدارنده نسل است و بلوغ دینی که راهنماینده نسل و آن مغز و بشر میسازد و این دل و آدم، آن موجودی را به کره خاک تحویل میدهد و این به بینهایت، آن به نبرد با میکروبها و شیاطین انس و جن در میدان سلامتی و بیماری می پردازد و این به نبرد با پلیدها و کفر در میدان حق و باطل یعنی هر دو بلوغ سازنده اند.

(البته بیاد دارید که گفته ام بشر و انسان و آدم به ترتیب نزد قرآن مخصوص نوع مورد بحث میباشد که زندگی کرده و در گذشته اند بشر موجودی است که به بشره ختم میشود و سایر حیوانات به پشم و مو و یال و بال و کوپال - همینکه غریزه های حیوانی انسان که در قرآن سائق و کشش بجای غریزه آمده است آری همینکه کشش های

حیوانی بشر به خود آگاهی و اراده وی واگذار شد سرآغاز ایدئولژی یافتن و داشتن اوست و دیگر نام وی بشر نیست انسان است و بمحض آنکه همین ایدئولژی از اراده خود به اراده الهی گرائید و پیامبری را پذیرفت منسوب به حضرت آدم است و نامش آدم می گردد و ببین که هر جا قرآن نام انسان را می آورد نوعی سرزنش با اوست و آدم را بزرگداشتی مینماید).

فاصله بین قصد و اجرا را دِگردیسی های سریع فیزیولوژیکی پر کرده و هر لحظه بعد را با اعضائی کاملتر از قبلی جلوه می دهد و از همان آغاز بر تارک این مسیر فرموده نبی گرامی به خط تکوین نوشته مشاهده می شود که کل مولود یولد علی الفطره. (و همه باید در این راه همیشه بر فطرت و سلامتی باشند چنانچه از قول یحیی و مسیح قرآن و سَلامٌ عَلَیه یُوم وُلد وَ یوم یَموتُ و یوم یَبعَث حَیاً وَ السلام علی یوم وَلد و یوم اَموت و یوم اَبعَث حَیا دارد) و پس از اجرا دگردیسی های مبدل به خلقتی دیگر میشو که باز هم دگردیسی است اما متأثر از روابطی که با پوسته مغز و هورمونهای جدیدی ارتباط دارد و با کیفیت های تازه روبروست (و باید یَوم یموتُ و اَموتُ و یوم اَبعث و یبعث نیز بر سلامتی بود).

(خارج از موضوع شما را به یک معجزه دیگر قرآن نزدیک می کنم: ملاحظه فرمائید که برای تولد و زنده شدن فعل مجهول آورده شده و برای مردن فعل معلوم یعنی تولد و حشر با سلطه و سیطره کامل جبری صورت می گیرد و بر بشر مجهول است اما برای مردن علم و معلوم و دانستنی های بشر دخالت میتواند کرد و مختصری به

بشر اختیار داده است چنانچه میتواند به بهداشت توجه کند و دیرتر بمیرد و یا انتحار کند و زودتر اما بهر صورت باید همیشه بسلامت بود ویژه هنگام جهش های بزرگ زندگی (ولادت - مرگ - حَشر) که چه بخواهد چه نخواهد متولد میشود و محشور میگردد اما مردنش تا حدودی دست خودش است).

هر چند هنوز اول کار است و نسلی بوجود نیامده تا درباره اش مطالبی نوشته شود اما ملاحظه فرمودید که چرا بهداشت و تنظیم خانواده و سقط جنین را جلو انداختم؟ بهمان دلیل که بحث کوتاهی در مسئله مورد بحث نیز هم اکنون با آنکه نسلی بوجود نیامده ذکر مینمایم:

از ده نوع بلوغی که اشاره کردم و هر کدام در فواصل معین ظاهر می شوند مثلا بلوغ جنسی زودتر از بلوغ اقتصادی میرسد اما دو بلوغی را که آوردم (بلوغ دینی - بلوغ جنسی) از آن رسید نهائی است که سرنوشت همه جانبه هر فرد را در دست قدرت خود دارند و عجیب است که بلوغهای دوگانه نامبرده در حوالی زمانی یکدیگر شکوفا شده براه افتاده و کار خود شروع میکنند.

بلوغ جنسی با قاعده شدن دختر اعلام و احتلام پسر علامت بلوغش است و احساس علاقه دو جنس به یکدیگر قبل از آن در آن عوالم نبوه و سکس و جنس و نر و ماده حالتی مخصوص برا طرفین نداشته است پیش میاید و همیشه در دختر قاعدگی زودتر از احتلام پسر و نزدیک به 12 سالگی یا بیشتر و کمتر - و نزد پسر قریب 14 سالگی با کمتر یا بیشتر است.

بلوغ دینی نزد دختر نه سالگی و پیش پسر پانزده سالگی است و همانگونه که در بلوغ جنسی، پسر و دختر جنس شناس میشوند در این بلوغ نیز وظیفه شناس شده مرکز پرستش آنها شعله ور و شکوفا گردیده کار دینی خود را آغاز میکند و بهمین دلیل برای هر دو بلوغ مقرراتی و تکلیفی برای به نظم در آوردن آنها وضع کرده اند و کسیکه به بلوغ دینی رسیده مکلف است و کار بر او کلفت و سخت و دیگر باید با توجه و دانائی انجام گیرد نه بطرز خودکار و بچه گانه و اینکه از ابتدا پسر بچه ها بیشتر دمر میخوابند و دختر بچه ها به پشت وضعیتی تابع سائق و کشش آنها بوده و یا خودآگاهی انجام نگرفته و پشتوانه ای برای کُل مُولود یُولد علی الفِطره است حتی بر فطرت چگونه خوابیدن که هنگام بلوغ باید مهار آن در دست صاحبش باشد.

در حین رشد جنین و پیدایش اعضا و احشاء و حواس مربوطه آنها مراکز فرماندهی هر کدام نیز در مغز رشد می یابد با این تفاوت که هر کدام پس از تولد به نوبت و تدریج به کار می افتد مثلا مرکز تنظیم حرارت تا شش ماهگی کوچک مانده و لازمست نوزاد را در این مدت اگر در محیط سردی است گرم گرفت و اگر گرم است خنکش کرد و تشخیص بینائی کودک قبل از تشخیص شنوائی میتواند درک کننده ها را متمایز کند چنانچه اگر به کودک ناسزا گفته شود و در حین گفتن، تبسم و خوشروئی نشان داده شود کودک خوشحال می شود و در صورتیکه نازش را بکشند و تعارفش کنند و قیافه کریه و اخم نشان دهند به گریه میافتد و مرکز بلوغ دینی است که در نه سالگی نزد

دختر و پانزده از پسر کار امتیازی خود را شروع مینماید.

اصولا کودک از ابتدا برای شناخت، ذائقه را بکار میبرد و هر چه بدستش بدهی بزبان می گذارد و هر چه سنش بالا رود و وسائل شناخت دیگری بکمکش بیاید از چشم و گوش و دل تا بالاخره با خودآگاهی از هر جانب به پیامبر دوم، پیامبر درونی یعنی عقل نزدیک میشود و به ببین که قرآن الباب را همیشه جمع و عقل را یکی آورده است همانگونه که نور را همیشه یکی و ظلمات را همیشه جمع ذکر مینماید و فرق لب با عقل سن است که عقل راهیابی میدهد بطرف سعادت (اَلعَقلُ ما عُبِد به الرَحمن و اکتَسَبَ به الجَنان) و لب شناخت جوانب موضوع و مرکز است و اگر در برابر، عاقل هم جاهل و هم مجنون و هم کلمات دیگر آورده میشود بخاطر همین است که راه یکی و منحصر بصراط مستقیم و تشخیص با عقل الهی است.)

کسیکه با یک دستش کار کند آنرا ورزش دهد دستش قوی میشود و بهمان تناسب مرکز فرماندهی حرکتی همان دست وی رشد خود را می یابد و برعکس کسیکه سالهای متمادی دستش را به بندد و با آن کار نکند لاغر می شود و مرکزش نیز در مغز توقف و یا صفر می بابد و کوچک میشود و آنکه چندین سال چشمش را به بندد که نبیند مرکز بینائی اش نیز همانطور سیر می یابد. (نوع مشابهش مادری که شیر ندهد و شیرش خشک می شود).

از لحظه انعقاد نطفه و رسیدن اسپرماتوزئید مرد به اوول زن که تکثیر سلولها شروع می شود مأموریت هر سلولی مشخص میگردد

یکی که باید بعدها مرکز بینائی شود در مغز می شود و دیگری آلت بینائی شود یعنی چشم میشود.

همانگونه که مرکزی در مغز برای دیدن است و چشم آلت دیدن است و مغز مرکز دیدن و چشم و مرکزش هر دو وسیله بصیرت یعنی عین و مرکز آن رویهم می شود بصر و آدمی بر فطرت بصیرت آفریده شده است یعنی چشمش همانند حیوانات عین است ولی چون متصل به مغز است عین میشود بصر و همینطور اذن می شود سمع و حتی عقل می شود الباب و بعد خواهید دید که چرا عقل وسیله و راه لب است.

همانگونه که مرکزی در مغز برای شنیدن است و گوش آلت شنیدن است و مغز مرکز شنیدن و گوش و مرکزش هر دو وسیله شنوائی یعنی اذن و مرکز آن رویهم می شود سمع و آدمی بر فطرت شنوائی آفریده شده است بینائی و شنوائی و آگاهیش (چشم بینا - گوش شنوا - دل آگاه) هم رویهم گیرنده بدیها و خوبیهاست (فَاَلهَمَها فُجورَها و تَقویها) به نیروئی که بکار میافتد تا فجور و تقوا را از یکدیگر جدا کند و تقوایش را بتواند برگزیند و آدمی را به مرتبت عظیم فاروقی نائل گرداند قرآن اشاره فرماید ان تَتق الله یَجعَل لَکُم فُرقانا که هر کس تقوا کند قدرتی در او بوجود میاید که میتواند بد و خوب را از یکدیگر تشخیص دهد و تا کسی بد را از خوب باز نشناسد نمیتواند از آن بدهاش پرهیز و تقوی کند لذا هر چند تقوا و فجور به اختیار آدمی است اما باید زمینه تکوینی هم در آدمی وجود داشته باشد و بهمین جهت فالهمها و مسئله الهام و زمینه دادن به آدمی نیز مطرح است

ص: 21

و به تعبیر دیگر:

آدمی همینکه به سن کودکی رسید ولو آنکه برای حتی یکنوبت ندیده باشد یکی مال دسترنجی دیگری را برده باشد به محض برخورد به دزدی آنرا بد میداند یعنی فجور و تقوای الهامی و تکوینی در آدمی زمینه دارد و باید سعی کرد هر چه را خدا بد دانسته از آن دوری جست و هر چه را خوب معرفی کرده به آن گرائید و این سبب میشود قدرت فاروق بودن تقویت شود و با افزایش این قدرت تمیز بین خوب و بد آسانتر گردد یعنی تقوا و فرق گذاری بین خوب و بد یکدیگر را تقویت مینمایند.

تشخیص بد مهمتر از شناخت خوب است و گناه نکردن مقدم بر ثواب کردن است چنانچه اگر شمشیر بر سر کسی بگذارند که یا نماز نخواند یا یک جرعه شراب بخورد پا کشته شود باید شراب نخورد و قرآن هم فالهمها فجورها را مقدم بر تقویها آورده است.

هر چه آفریده شده است امری با اوست و قرآن خلقت شیء و امر را مرتب تذکر میدهد و همه جا امر هر چیزی را مهمتر از آن چیز معرفی میفرماید از جمله و الاَرض و ما طحیهاست؛ قسم به زمین و مقرراتی که او را موظف میدارد به چرخیدن، و نفس و ما سویها سوگند به نفس و قوانینی که او را اینچنین پا برجا در نفسانیت داشته است.

(البته اگر گفته بود و الارض و من طحیها و نفس و من سویها و بجای ما - من - آورده بود مقصود از ذات مقدس خودش بود)

آفرینش آدمی نیز ترکیبی از امر و شیء است و هر کس غرق در

بحبوحه ای از جهان شیء و امر میباشد و برای شناخت، راههائی از او به جانب آفرینش کشیده شده است و این از نعمت های بزرگ و فیض بخشی های خداست که راهها را در آدمی چون طومار بهم پیچیده قرار داده که میتواند به میل خودش آنها را باز کند و برای شناخت ها بطرف هدف گسیل دارد (با یک مثل نامتجانس همانگونه که بعضی حشرات شاخک های خود را بطرف منظور برای شناخت دراز میکند) و راههای مذکور عبارتند از عقل، فکر، فهم، تدبر، تفقه، تذکر، توسم، و ... که از عضو اصلی خود قلب (فؤاد) و لب جدا می شوند یعنی عضو گیرنده همین دو تاست و راههای آن چند، لَهُم قُلوب لا یَعقلون که قرآن می فرماید همین است که قلب عضو است و عقل راه ارتباط بین عضو و هستی و فکر راه است و فهم راه است و نفقه راه است و ...

آدمی که پیچیده شده است در بحبوحه ای از اشیاء و امور با دو عضو مذکور و راههای مزبور دائم در سخن گفتن با هر شیء و امری است و هر شیء و امری نیز با زبان محاسباتی و علمی که دارند مدام یا آدمی در سخن گفتن و گفتگویند.

اینکه ناگهان در یک گوشه ای از جهان شیء یا امر حالت استثنائی دیده می شود و فوق العاده ای برخلاف انتظار از خلقت تکوین صادر میشود برای این است که آفرینش دهان باز کرده میخواهد خالق خودش را معرفی نماید و بهمین دلیل پروردگار چنین حالت را آیت خود معرفی کرده است پس آیت و نشانی، از خلقت تکوین یک وضع استثنائی طبیعت است که به امر خدا در کار بشری دخالت

مینماید برای آنکه ذات مقدسش را بشناساند.

ناقه صالح از پاره سنگ بیرون میآید، آتش بر ابراهیم گلستان می شود، عصا در دست موسی اژدها میگردد، مرده به اذن خدا و پیشنهاد عیسی زنده می گردد اینها همه برخلاف انتظار و عکس آنچه در نظم کائنات دیده می شود میباشد و من یقین دارم همانگونه که سابق میگفتند این بی نظمی است که کوهها فرو میریزد خانه ها خراب میشود، گیاهان خشک میگردد حیوانات از بین می روند آدمها میمیرند و بعد همه را به فرمول و حساب کشیده آنتروپی نام گذاردند روزی بیاید که بشر بپذیرد بیرون آمدن ناقه از سنگ و آتش گلستان شدن هم نوعی نظم خاص است.

بهر صورت یکمرتبه گوشه ای از جهان شیء و امر را می بینیم دهان باز کرده دخالت قادری شاعر و متعال را نشان میدهد و این را آیت بانشانی گوئیم و آیت اگر در طبیعت است خدا آن قسمت از طبیعت را که در کار بشری برای شناخت ذات مقدسش دخالت داده آیه معرفی فرموده است و عجیب آنست که چون ذات مقدس ذوالجلالش هم دهان! زبان! باز میکند بلکه منشأ صدور میشود و بهتر و درست آنکه کلام خلق میفرماید این را نیز آیت می گوئیم.

خارج از موضوع بگویم زیرا مطلب جالب و جدیدی است که ای انسان ای آدم اگر یک وضع استثنائی طبیعت که در کار بشری دخالت مینماید آیت خداست، اگر یک وضع استثنائی از پیامبر بنام معجزه نیز دیده شد که در کار بشری دخالت مینماید تو نیز که آیت الهی باید وضع استثنائی داشته باشی که در کار بشری دخالت کند

و بشر از آن متأثر گردد و نه تنها یک آیت الله فقیه بلکه هر کس آیات الهی را قبول دارد باید خودش نیز منشأ صدور آیات الهی باشد با این تفاوت که آنجا پیامبران و امامان ولایت تکوینی و ولایت تشریعی هر دو دارند که ولایت تشریعی آن به غیر پیامبر و امام نمیرسد و تو نیز باید به قبول این معنی تن دردهی: همانگونه که بنظر تو آیت تکوینی یک حالت استثنائی است و آیت تشریعی هم حالت استثنائی است و دستوراتی نیز که در آیات الهی دیده می شود بنظرت استثنائی و غیر منتظره میاید وقتی خدا میفرماید این یک آیت است که باید به پدر و مادر احسان کرد (... و بالوالدین احسانا ...) و می بینی نفرموده و بالوالدین انصافا و نیز نفرموده و بالوالدین عدلا یعنی نفرموده در برابر پدرت که یک سیلی محکم به تو زده تو انصاف بده و آهست بزن یا عادل باش و برابر تلافی کن بلکه بطور غیرمنتظره میفرماید آنها هر چه کرده اند تو احسان کن و نه در غذا بالاتر و بهتر از غذای حسن داریم که در جلدهای قبل شرح دادم و نه در رفتار و کردار و پندار و در هیچ کاری بهتر و بالاتر از حسن وجود دارد (فَبشّر عبادَ الذینَ یَستَمعونَ القول فیتبعون آحسنه) و اگر (اِنّ اکرمَکم عندالله اتقیکم) داریم که هر کس تقوایش بیشتر باشد نزد خدا گرامی تر است (ان الله یحب المحسنین) هم داریم که حسن بودن دوست خدا بودن است و مقصود اینکه خدا آیت نشان میدهد پیامبر آیت نشان میدهد (معجزه) تو هم آیت نشان میدهی (احسان - کرامت و ...) و به بین فرق پیامبر و مؤمن را نیز همین گویند که آن معجزه نشان میدهد و این کرامت مینماید آن عصادر دستش اژدها میشود و این کفشها جلو پایش جفت میگردد تا اینجا

دو مطلب دانسته شد:

یکی از الهام بحث شد یکی از روحی اما به اختصار؛ و مفصلتر از آنرا در اول جلد پنجم که مربوط به عسل است آوردم آنجا که از چگونگی وحی به زنبور عسل شروع کردم و اینجا اضافه مینمایم:

یک وضع استثنائی طبیعت که در کار بشری دخالت مینماید تا موجب شناخت ذات مقدس الهی شود آیه است که اگر این آیه از قسمت تکوین و ماده نباشد وحی است و فرقش با الهام آنکه این در کار بشری آنچنان دخالت می نماید که نمی فهمد به تعبیر دیگر الهامی اگر به او می شود که از سطح وجود فراتر رفته است بوجود الهای آگاهی پیدا می کند و این آگاهی به وحی است که مخصوص پیامبران می باشد و بهمین لحاظ که قرآن فالهمها فجورها و تقویها دارد کسی فاروق تر از پیامبران نیست و قدرت شناخت این بزرگواران برای تشخیص خوب از بد بیش از هر کسی میباشد و باز بگویم اگر ما خود را در بحبوحه جهان امور و اشیاء غرق شده می بینیم پیامبران خود را غرق در دنیای رموز الهی و آیات مشاهده می نمایند و اینکه پروردگار میفرماید به ابراهیم آیات ملکوتی خود را نشان دادیم و به محمد آیاتنا الکبرای خود را خواهید دانست که این نامبردگان صلوات الله و سلامه علی نبینا و علیهم السلام ز اب و خاک دگر و شهر و دیار دگرند. مطلب دوم ساده گوئی و سهلتر بیان داشتن مطلبی است که الان آوردم:

قرار شد دخالت یک وضع استثنائی طبیعت در کار بشری آیه باشد اگر آیه آیات منشأ صدور خارج از طبیعت داشته باشد و واسطه اش عالم ملکوت باشد میشود وحی.

وقتی میگوئیم وضع استثنائی طبیعت باید توجه داشت که آدمی نیز جزئی از طبیعت است و اگر از وی نیز وضع استثنائی آنچنان دیده شود که موجب شناخت خدا گردد این آدمی نیز آیت الله است پس کسی را میتوان آیت الله گفت که بوسیله وی خداشناسی مردم بسوی کمال رهبری میشود محتوائی همیشه زنده و متحرک و تکامل بخش اسلامی دارد.

از موضوع خارج شده ام ولی مطلب شیرین است اجازه فرمائید ادامه دهم.

جالب اینجاست که وجود آدمی نفسش و امرش که هر کدام خود کتاب بزرگی است بجز قسمت های کوچکی از آن مجموع هماهنگ و مشابه تمام آفرینش در خود کاری اند و همه و همه از عناصر و ذراتی ساخته شده اند که در جهاد و نبات و حیوان دیده میشود و همه را قوانین و مقرراتی پابرجا داشته که عملکردشان همانند عملکرد در آفاق است ولی راههائی (عقل، فهم، فکر و ...) نیز بین قبل و لب این موجود با خودش و هر شیئی و امری که آفریده شده کشیده شده است تا هر جا آیتی از طبیعت است بشناسد و این آیات محرک و مشوق قلب ها و لب هاست تا در شناخت طبیعت بوسیله علم کوشش شود و در نتیجه بوجود حقی ذوالجلال که استثنائی در طبیعت بنام آیت بوجود آورده است پی برده شود یعنی بین انفس و آفاق راههائی (عقل، فهم و ...) وجود دارد که جلوه های الهی را بیکدیگر نشان دهند.

اینکه میگویند خدای متعال از روی فضل و کرمش قرآن را محمد را اسلام را علی را به ما داد حساب دو دو تا چهار تا است زیرا

کلمه معنای مجروح ساختن میدهد و این برای انسان کافی نبود که آیاتی از طبیعت دخالت قدرت ذوالجلال الهی را برساند و بشر اگر بدون کلام خدا (که به آن آیات گفته میشود) میخواست حق را بشناسد خیلی خیلی دیر می شناخت و خدا مستقیماً بوسیله فردی بنام پیامبر زودتر به آدمی شناخت داد هم نشان داد هم آیات آفرینشی تشریعی را و بشر را بسرعت بسوی شناخت ها گسیل داشت.

عقل با علم زیاد میشود (وَ ما یَعقِلَها اِلا العالِمون - قرآن) عقل راهی است از قلب و لب کشیده شده بطرف هر شیئی و امری که آفریده شده و در آن شیء و امر آیات الهی نهفته است که از آن شناخت ها میتوان خدا را شناخت پس اینکه امام فرموده است العَقل ما عبد به الرحمن و اکتسب به الجنان دانسته شد مکانیسم عمل عقل چگونه است و عقل راهی است بسوی جنان و از جمله بوسیله عقل خدا بندگی میشوند.

لب زبان عقل را می فهمد اما دل زبان عقل را نمی فهمد و عاشق از عقلش فارغ است لذا ارتباط بین لب با عقل مساوی است با ارتباط دل با عقل الهی و قرآن همه را در یک جمله خلاصه مینماید وَ اَما مَن خافَ مَقامَ رَبِّه و نَهی النفسَ عَنِ الهَوی فَانَّ الجَنَةَ هِیَ المَاوی لب در قرآن بصورت مفرد دیده نمیشود و کلمه عقل هم در قرآن نیست 16 مرتبه اولوا الالباب است و 49 مرتبه در قلمرو کلمه عقل آنچه مربوط به آن است و فرق عقل که راه است با لب که عضو است اینکه هر جا کلمه ای در قرآن مربوط به عقل دیده میشود شماتت است و کلمه لب برای بزرگداشت و اگر این عقل راه درستی بین لب و قلب برقرار ساخت که بر فطرت بود و الهی بود که برخی انرا عقل الهی گفته اند

پیامبر درون و پیامبر دوم حساب و نامیده میشود.

بقراری که گفته شد همه آفرینش از طریق امور و اشیاء با آدم سخن میگوید و پروردگار نیز از روی فضل و فیض بخشی بصلاح آدمی! طریق پیامبرش با آدمی سخن میگوید همه کلام خدا و هر جمله اش را آیه گویند و آنقسمت از طبیعت نیز که دخالت قدرت ذات مقدسش را در کار بشری می رساند به آن آیت گفته شده است و هر دو برای شناخت بشر است که بوجود حق پی ببرد. با دقت و تعقل در آیات تشریعی می بینی جنبه های خاصی از آیات تکوینی نشان داده میشود یا تفکر و تدبر در آیات تکوینی میدانی از آیات تشریعی در میان معلومات کسب شده مشاهده می کنی (و خارج از برنامه بیاورم همین مطلب است که می رساند قرائت قرآن چه عظمتی و چه اثری دارد و چه کاری است.)

همانگونه که عقل تا الهی نشود در مرحله سرزنش است قبل هم مکان تصدیق و تکذیب و ایمان و کفر است و عقل الهی وصل به قبل مصدق و مؤمن است و عقل غیر الهی متصل به قلب کاذب و کافر و اگر بردیف عین و اذن که مخصوص حیوان است در قرآن دیده شد در مرحله سرزنش است و در کنار بصر و سمع لب است و در بزرگداشت او هرگز اولواالالباب جز با احترام و اکرام یاد نشده است زیرا راه بین چنین خردمندانی با شناخت ها عقل الهی است نه عقلی قابل سرزنش.

تشریع و تکوین یک چیزند اما دو بار جداگانه نازل شده اند هم اَنزَلنا القرآن داریم هم اَنزلنا الحَدید هم انزلنا کُل شیء بِقَدَرٍ

داریم هم اِنّا اَنزلناه فی لیله القدر و ما نَزَّلَه الا بِقَدَر معلوم داریم هم لیله القدر خیر من الف شهر منتها آیات اشیاء و امور از راههای گفته شده (عقل - فکر - ...) شخص را عالم مینمایند و هر دو یکدیگر را تقویت مینمایند علم عقل را و عقل علم را (و ما یعقلها الا العالمون) و آیات قرآن از راههای گفته شده (عقل - فکر - و ...) شخص راهبری و هدایت مینمایند و این هم یکدیگر را تقویت مینمایند همانگونه که اول آوردم تقوا تقویت میکند قدرت فرق گذاری بین فجور و تقوا را و هر چه قدرت فاروق بودن زیاد شود تقوا نیز بیشتر میشود و لذا لازم است بکار انداختن عقل و فکر و تدبر و فهم و ... همه نیز جنبه خوبی آدمی را تقویت کند و بدیش را بکاهد انسانی و ملکوتی اش سازد و حیوانی و شیطانی هر چه دارد از بین ببرد و الا انسان در مجموع که نیمی از انسان و نیمی از حیوان است خوب است و باید سعی کند نیمه بدی اش از او دور شود یعنی باید عقلش پیروی حق کند و عقل الهی باشد.

یادتان هست که گفتم از پلانگ درباره آفرینش پرسیدند گفت کسی بهتر از هلمهولتز نگفته است که ما دانشمندان همانند کتیبه شناسانیم که کتیبه ای را از دل خاک بیرن آورده سی سال زحمت میکشند الفبایش را میشناسند و آنرا می خوانند که من فلان که چه کسانی را کشتم و چه کسانی را به آسایش رساندم اما سر آخر چه؟ آیا می دانید زمان آن پادشاه یعنی در وراء این کتیبه چه غوغا و سر و صدائیها بوده است؟ ما هم هزاران سال زحمت میکشیم الفبای خلقت را می شناسیم کتیبه خلقت را میخوانیم اما در پشت این آفرینش چه قدرتی شاعر و لا یزال مالک آنهاست؟ و چه نام خوبی است الله که یک معنایش

حیران بودن و واله بودن آفرینش است در برابرش.

عقل راه است باید راه شوسه و تمیز و آماده کرده را قدم بقدم طی کند و علائمی که تکه به تکه و سر هر پیچ زده شده بشناسد که بیراهه نرود و منحرف نشود اما همانگونه که نباید مسافر همه حواسش بوسیله علائم راهنمائی جلب شود بلکه باید این علائم فقط او را بسوی مقصدی که دارد اجازه آزادی در حرکت دهد عقل و فهم و تدبیر و تفکر و هر قدرتی که آدمی برای شناخت دارد باید برای رساندن خود به مقصد صرف وقت و انرژی و حواس کند؟ اما مقصد کجاست؟ آنجاست که آیت است نشانه است از طبیعت از امور از اشیاء از کلام از امام از پیامبر زیرا همه اینها در ماوراء طبیعت قرار دارند و در راه نیستند در طبیعت نیستند اینها راهبرند راهنمایند که علائم راهنمائیها را بدهند تا انسان بمقصد برسد اینها در لب آفرینش و در قلب خلقتند و راهنمائی می نمایند به آنجا که در امور و اشیاء استثناء بوجود آورده و بدست پیامبران داده و آنها را بنام آیه در سراسر راه عقل برای هدایت نصب کرده اند (اِنَّ هذا القرآن یَهدی لِلّتی هِیَ اقوم) و قرآن که صندوقی بر از نشانیها و آیات است هدایت میکند اما کسانی را که در پشت این آیات هدفی را و پایگاهی را ثابت پذیرفته اند و (ذلک الکتاب لا رَیبَ فیه هُدی لِلمتقین) و این کتاب پر از نشانیها که ذره ای شک در آن راه ندارد هادی متقیان است و متقیان همانهایند که آوردم فاروقند و فاروق کسانی میباشند که بین فجور و تقوا را فرق میگذارند و قدرت بازشناخت خوب و بد در آنها قوی است.

مجلاتی نوشته بودند در این او آخر مرکزی بنام مرکز پرستش

در مغز آدمی یافته اند اما مسئله به این مهمی را آنچنانکه شایسته است بروز ندادند ولی هم آفرینش تکوین وجود چنین مرکزی را تأیید مینماید و هم خلقت تشریع.

پرستش همزمان را پیدایش بشر وجود داشته است یعنی تکوین او خبر از مرکزیت و میدان چنین امری را میدهد که با خلقت بشر این پرستش نیز آفریده شده است و همزمان بوده و هرگز جدا از یکدیگر نبوده اند.

قرآن نیز میفرماید فطرت الله التی فطر الناس علیها و انسان بدون فطرت پرستش خلق نشده است یعنی در او هست مرکزی و میدانی و ...

و نیز نوشته اند که همانگونه که پوسته مغزی سبب شعله ور شدن غده های مترشحه شده و دختر و پسر را در سنین معینی وارد بلوغ جنسی مینماید آن قاعده میشود و این محتلم میگردد مرکز پرستش نیز نزد دختر نه سالگی و پسر 15 سالگی شعله ور میگردد من صحت و سقم آنرا یعنی تعیین سن را باعتبار اینکه در مجله ی نوشته شده است تائید نمیکنم اما آیه شریفه ای که آوردم و انسان را بر فطرت پرستش معرفی میفرماید که خلق شده است و مکلف ساختن دختر و پسر مسلمان در سنین 9 و 15 و اینکه عملکرد هر مرکز فرماندهی در مغز همانند مرکز پرستش پاسخ خواهد داد از معجزات چهارده قرنی گفته شده از طرف اسلام است و بالاخره شریعت با پیشرفت علم حقیقت معرفی می شود.

اولا تمام مراکز مغزی روی یکدیگر اثر میگذارند که در مورد پرستش و دین نیز چنین است و هر عضوی گناه کند اثر کلی بر آن مرکز پرستش دارد. هر مرکزی فرماندهی خود را در اثر نبودن فرمانبر از

دست خواهد داد و اگر چشم سالهای متمادی نبیند مرکزش کوچک میشود خودش هم از دید می افتد همانگونه که اگر مادر شیر ندهد شیرش خشک میشود گوش هم همینطور زبان، دست و پا و ... و دین هم مشمول این حدیث نبوی میشود که اگر کسی در چهل سالگی دست از تبهکاری اش بر ندارد شیطان نزدش آمده سلام کرده دست بسر و صورتش کشیده میگوید ای پدر و مادرم بقربان این صورت که دیگر امید نجاتی برایش نیست (همانگونه که دست به گردن بسته شده خودش و مرکزش کوچک میشود و باز گرداندنش سخت است چنین شخصی هم برگشتش تصمیم بسیار قطعی میخواهد و زحمت دارد.

آقا محمد خان قاجار نامه ای به میرزای قمی مینویسد میرزا در جوابش از جمله این حدیث نبوی را مینویسد که (مَن جاوَزَ الاَربَعین و لَم یَغلِب خیره شَره فَلیتنَجَزَ الی النار) کسیکه چهل ساله شد و خیرش بر شرش غالب نگشت آماده باشد برای رفتن به دوزخ تمام راههائی را که بشر ممکن است با عقل و فکر و فهم و ... در آن راهروی کند قرآن نام برده است (مذهب - صراط - سبیل - امت - طریق - مسلک - شریعت - و ...) و اینها همه معنای راه را میدهند عقل را هم گفتیم راهی است بین انسان و جهان بلکه شناخت جهان و فرق این دو راه اینست:

من قسمت هائی از سفیدی این کاغذ را سیاه میکنم هم سفیدیهای باقیمانده شکل دیگری یافتند هم قسمت رنگ شدهٔ شکل مخصوص خود دارد و عقل از عقال است و هر جا پای عاقل به آن مذهب یا مسلک می رسد مسیرش عقل اوست الهی باشد او را بطرف بهشت می برد و اگر هم لا یعقلون باشد باز عقال و پای بند است که نمیگذارد

که از جادۀ ضلالت دور شود گاه در بیابانی آنقدر قدمها بزمین کوبیده شده که جاده های پرپیچ درست کرده اند و گاه جاده ای ساخته و گویند از این راه باید رفت پس مجموعه ای از قدمهای بسته شده به راه و راهروی که شده عقل است الهی یا غیرالهی و راهی که در آن عقل قدم نهاده راه انتخاب کرده و با توجه به آیات باید به مقصد برسد مذهب، مسلک یا ... است و توجه به اینکه باید در راه رفت دین است چه راه هدایت چه راه ضلالت و وجود فریب خوردگان نیز دلیل بر وجود مرکز پرستش در آنهاست که بالاخره دنبال آب رفته اند اما به سراب رسیده اند و نمی فهمند اما در هر صورت مرکز عطش خواهان آب است.

با چنین مقدمه ای که آوردم خدای متعال از روز پیدایش آدمی و قبل از آن آیات تکوینی خود را یکی پس از دیگری فرستاد آیا آنها را در هیچ کتاب مذهبی دیده اید که جز بدست پیامبرانش و برای غیر از آنها فرستاده شده باشد ناقه صالح. برداً و سلاماً شدن آتش ابراهیم. عصا و ید و بیضای موسی، شفا و احیای عیسی، پس دو مطلب را در اینجا بدانید یکی عظمت محمد رسول الله را در برابر سایر پیامبران که شاید نشان دادن این عظمت توفیقی بوده است که نصیب من شده است و آن دادن قرآن است به ایشان ناقه صالح و عصای موسی و ... آیات تکوینی است که قرآن هم آنها را آیه نام نهاده است اما قرآن را که میفرماید یَهدی لِلتی هِیَ اَقوم است و هُدی لِلمتقین است و هر جمله اش آیه است به محمد داده است یعنی آیات تکوینی را یکی پس از دیگری به پیامبرانش یکی پس از دیگری داد و

همه آیات تشریعیش را یکی پس از دیگری از اول تا آخر همه و همه اش را در 23 سال به محمد داد و آنچه هی اقوم و آنچه هُدی للمتقین و آنچه نزل من القرآن ما هو شفاه و رحمه للمؤمنین و آنچه ... است همه برای محمد و در مجموع برای محمد و دیگر اینکه لازمه پیامبر خاتم بودن همین است که ذکر آیات تکوین و جملات آیات تشریع مجموعه ای باشد در بست بوی داده شود و به محمد داده شد.

در سوره انسان (سوره الدهر) پس از ذکر اینکه آدمی از نطفه های مخلوط (زن و مرد) بوجود می آید (مِن نُطفَه اَمشاج) بلافاصله اشاره به سمیع و بصیر خلق نمون انسان شده و سپس مرحله ای را که با دادن وسائل انتخاب (سمع بصر) باید یکی از دو راه (اِما شاکِراً و اِما کَفوراً) انتخاب کند بیان میفرماید چشمی و گوشی و دلی که آیات تکوینی و تشریعی را ببیند و تحریک شود و جلوهای معشوق و معبود را از آنها صادر شده ملاحظه نماید.

قرآن نمیفرماید به انسان اُذُن و عین دادیم بلکه میفرماید سمیع و بصیرش کرده ایم و سپس برای انتخاب راه آزادش میگذاریم که یا شاکر باشد با آلات و ابزار پسندیده ای که برای انتخاب راه درست در اختیارش گذارده ایم (و باید هم شاکر باشد) و در غیر اینصورت (با داشتن وسائل نیکو انتخاب کردن) چنانچه کفور بود و بذر حق و حقیقت را پنهان کرد و پوشاند و مانع رشدش شد (مرکز حق و حقیقت خودش را که همان مرکز پرستش باشد مانع رشدش کرده است) دیگر آن سمع و بصر اذن است و عین.

آدمی که در مجموع سازمان بخشیش خوب و باعظمت خلق شده است - در مجموع یعنی با آنکه میتواند بدی و شر کند یا خیر و خوبی داشته باشد و نیمی از حیوان و نیمی از فرشته است بجای آنکه حق را بپوشاند باید ناحق را بپوشاند یعنی تنها موجودی است که باید هر چه را پروردگار فحشاء و منکر معرفی فرموده درخودش دفن نماید و در همان انفس پوشانده شود و تحویل محیط و آفاق داده نشود (نیت بد به فعل بد در نیاید) و در اینصورت انسان آدمی خواهد بود که بطرف خدا و الیه راجعون سوق در کمال و جهش دارد (و اگر نیت بد به عمل نرسید گناهی نشده است).

مقصود از این بحث اعلام مطلب مربوط به نسل است که با رشد دادن مرکز پرستش و تقویت روح اطاعت از قانون ژنهائی را که باید به فرزندان و فرزندان الی یوم القیامه به ارث برسد تقویت کرده و توجه به میراث از نظر قرآن را نباید فراموش کرد که هر چند فرزند پیامبری اولوالعزم چون حضرت نوح باشد از چهار نفر یکی میراث پدر پیامبر میبرد و پیامبر میشود (سام) و دیگر وارث مادر بد است (کنعان) و اِنّه لَیسَ مِن اَهلِک درباره اش نازل میگردد و از خاندان نبوت دور می شود و دو دیگر (حام و یافث) حد وسط.

و حدیث نبوی را که بارها تکرار کرده ام یاد آورید که خرمای زیادی را طبق وصیت جوانی بعوض وی که مشرف بمرگ بود حضرت انفاق کردند و سرآخر یکدانه خشک شده را نشان داده گفتند اگر این دانه را خودش انفاق کرده بود بهتر بود زیرا هم تبلیغ بود و هم بر ژن مؤثر.

لابد توجه فرمودید چرا در انتخاب همسر قبل از همه چیز مسئله دین برای اسلام مطرح است؟ زیرا دین اجازه ابتلا به فحشاء و منکر را نمیدهد و آدمی را منشاء صدور غیر منتظره ها میکند و عروس و داماد می شود آیت الهی و در نتیجه با انجام امور بر و خیر ژنهای حامل صفات مملو از صفات پسندیده آنها را به بعدیها متصل میسازد و این تا دامنه قیامت نسل اندر نسل با تصاعد ادامه خواهد یافت پایه و اساس کفو یکدیگر بودن در اسلام بر ایمان و تقواست و شخصیت و ثروت و فامیل مطرح نیست مالک نیز همان نند شیعه همین را قبول دارد و شافعی حریت و حرقه و حسب و نسب را هم دخالت میدهد و ابوحنیفه و احمد مال را هم قبول دارند که باید دختر و پسر هر دو از لحاظ آزادی و شغل و فامیل و ثروت هم حدود یکدیگر باشند و مقصود اینکه تمام فرق اسلامی پایه و اساس ازدواج را بر ایمان میدانند ولی توجه تشیع را ملاحظه فرمائید که ایمان را دخالت میدهد و اگر ایمان بود حریت و مال صحیح و همه چیز هست در بحث از معاد انشاء الله تعالی و تبارک درباره این مطلب جالب بحث خواهیم کرد که پروردگار میفرماید آب را از آسمان نازل کردیم و زمین مرده را زنده ساختیم (والله اَنزلَ مِن السَّماء ماء فَاَحیا بِهِ الارض بَعد مَوتِها 164 بقره 65 نحل - 5 جاثیه و ...) آیا توجه فرموده اید که زمستان و بهار فصل بارندگی است در حالیکه زمین مردگی همزمان با نزول مایه حیات - آب - آغاز میگردد و ادامه و استمرارش در بهار نوعی نگهداری است یعنی زمانیکه زمین مرده است آسمان زنده است و چون زمین زنده شد و به هدف خود - رسیدن و محصول دادن - رسید و زندگی

نشان داد آسمان گویا مرده است مگر در نقاطی چون استوا و غیره که برای نگهداری حیات زمین، حیات آسمان تصور می شود فعال میماند و حال آنکه آنجا هم قانون کلی مزبور حکومت دارد.

نسل هم تا زمانیکه پرورش والدین زنده است نسل خودش نسل است و همینکه پروش پدر و مادر منتفی شد نسل نسلپرور میگردد.

مغز رشد میکند تا بلوغ جنسی میرسد و آمادگی نسلسازی را اعلام میدارد اما نباید نسل جدید از فرآورده های معنوی و الهی پدر و مادر بی بهره بمانند و بلوغ جنسی وقتی شروع شود و بکار افتند که بلوغ دینی تعطیل است و اگر چنین تقدم و تأخیری دیده شد یعنی بلوغ جنسی رسید و فرزندی بوجود آمد و بلوغ دینی هنوز نرسیده است بهره نسل جدید که از مرکزهای مغزی به ژنهای حامل صفات رسیده از طریق آباء و اجدادی خواهد بود نه از والدین که در اینجا به نسل سادات و عظمتش واقف می شویم.

در این مورد مثالی میزنیم: میگویند پستان مردان برای چه خلق شده و چه فایده ای دارد؟

میگوئیم یکی از خواص پستان مردان باقی ماندن پستان زنان است زیرا دختر هم باید از پدر ارث ببرد و هم از مادر و اگر پدران بدون پستان بودند پستان زنان به قوت فعلی نبود و این حتی برخلاف قضیه لامارک و احتیاج نوزاد به پستان است بلکه می بینیم احتیاط دستگاه آفرینش است که بوسیله آفریدگاری شاعر مراقبت میشود و قبلا پستان مرد را نیز در جای خود برای رساندن میراث به دختر پای بر جای و مستقر داشته است و بهمین قیاس و سنجش وجود مرکز پرستش

و بلوغ دینی و مرکز بلوغ جنسی همزمان با پیدایش مراکز دیگر بوده و مقدم مؤخر بکار انداختن ها مسئله میراث را خدشه دار نساخته و حتی اگر پسری قبل از پانزده سالگی آبستن کرد یا دختری قبلا از نه سالگی آبستن شد توانسته اند بلوغ دینی اجدادی را که به نواده به ارث میرسد منظور داشت.

آسمان زنده است و مایه حیات می ریزد بر زمین مرده - زمین زنده می شود و آسمان دم فرو میکشد و این قانون مانند سایر موارد و حدث ساختمانی عالم را که ساخته و پرداخته یک استاد علیم و حکیم است میرساند و بهمین نحو نسل میشود نسلپرور و نسلپرور می شود نسل و حیات از آنجا به اینجا و از اینجا به آنجا منتقل می گردد و تازه در هر قسمتی یُخرج الحَیّ مِنَ المَیت و یُخرجُ المَیتِ مِن الحَیّ را که قرآن می فرماید حاکم است یعنی مرده از زنده و زنده از مرده خارج می شود.

دیگر کافی بنظر میرسد و اگر کسی بپرسد چرا نسل همینکه به بلوغ جنسی و بلوغ دینی رسید به اجرای مسیر خود در آمده است مطالعه کافی همین چند برگی قانعش خواهد ساخت یعنی دیگر فهمیده است که نسل از لحظه خواستگاری تا لحظه بلوغ جنسی و دینی نسل است و از آن به بعد نسلپرور و از اول قصد است و در آخر اجرا و چرا همه جا بلوغ جنسی و دینی را با هم ذکر می نمائیم؟ زیرا بلوغ جنسی مربوط به پدر و مادر است که خالق مجازی اند و بلوغ دینی مربوط به پروردگار تبارک و تعالی که خالق حقیقی است و وجود هر کدام بدون دیگری هیچ است:

بلوغ جنسی باشد و بلوغ دینی نباشد آدمی وارونه و حیران خواهیم داشت و بلوغ دینی باشد و بلوغ جنسی نباشد مسئله وارد مرحله امکان نشده است و در این زمینه باید گفت چرا پروردگار لهم قلوب لا یفقهون و اعین لا یبصرون و اذان لا یسمعون آورده و سپس فرموده است اولئک کالانعام بل هم اضل (آنها را دلهائی ناآگاه و چشمهائی بدون بصیرت و گوشهائی ناشنوا است و از چهارپایان گمراه ترند) و این از لحاظ من که پزشکم مسئله بسیار جالبی است:

کسیکه مدتها عینش را به کار انسانیت نینداخت مرکز بینائی اش عاطل مانده و رشدش متوقف و بتدریج ضمور یافته و بالاخره آنچنان میشود که عین دارد نه بصر.

آنکه مدتها اذنش را به کار نیکو شنیدن نینداخت مرکز شنوائی اش عاطل مانده و رشدش عاطل مانده و رشدش متوقف و بتدریج ضمور یافته و بالاخره آنچنان میشود که اذن دارد نه سمع.

کسیکه مدتها تفقهش را به کار نینداخت مرکز شناخت و آگاهیش عاطل مانده و رشدش متوقف و بتدریج ضمور یافته و بالاخره آنچنان میشود که قلب بدون تفقه دارد نه فؤاد با نفقه.

نه آنست که برعکس مطالب فوق را نیز از لحاظ اینکه سخن از معصوم است ما مسلمین پذیرفته ایم که گر چشمی چهلروز بد نبیند و به گناه ننگرد چیزهائی می بیند که دیگران نمی بینند و اگر گوشی چهلروز بد نشنود (تهمت و غیبت و ...) و به گناه گوش فرا ندهد چیزهائی میشنود که دیگران نمی شنوند و اگر دلی چهلروز بد اندیشگی نکرد چیزهائی تَفَقُّه میکند که دیگران نمیکنند مسئله به اینطریق کسب

شخصیت و تعالی پیدا مینماید که مراکز عضوی اگر خراب شوند عضو فلج میشود و اگر تحریک شوند عضو بشدت حرکت مینماید و مراکز مورد بحث اگر کار نکنند ضمور یافته و کار کنند تحریک شده شناخت بالاتری خواهند داشت.

باز مطلب دیگری در فیزیولژی انسانی قطعی است که تمام مراکز با یکدیگر ارتباط داخلی دارند و بدین لحاظ میتوان گفت چشمی که خدائی نگاه کند بر دل و گوش نیز اثر میگذارد و بهمین طریق دل بر چشم و گوش و گوش بر دل و چشم و کسی نمیتواند ادعا کند که فقط گناهانش از چشمش است و گوش و زبان و دل و ... هم یی گناهند زیرا گناه چشم اعضاء دیگر را نیز آلوده مینماید همانگونه که گناه یک فرد دیگران را آلوده میکند مگر آنکه حصار امر بمعروف و نهی از منکر وجود داشته باشد.

هم اکنون میتوان گفت مرکز پرستش که نزد کافران - آنها که مدتها در کفر مانده و توبه نکرده اند چنانچه ضمور پیدا کرد و از بین رفت بر مراکز دیگر نیز اثر خود را کرده و دیگر آن چشم شخص - بصر - نیست - عین - است گوشش - سمع - نیست - اذن است و این کس را دیگر دلی آگاه نخواهد بود و در نتیجه اولئک کالانعام شده و بردیف انعام درآمده و چرا بدتر از انعام؟ زیرا انعام از اول عین و اذن داشته اند و آنرا در همان مقام نگهداشته اند و نسبت به امانت خود خیانت نکرده اند اما انسان از اول سمع و بصر دارد و آنرا به اَسفَل السافِلین سقوط داده و حیوانی اش کرده و اذن و عینش نموده است انسان از اول که به وی گفته شد اَلَستُ بِرَبِّکُم و جواب

داد: قالوا بَلی و بعد در این دنیا نسبت به شهادت قبلی خود بی وفائی و خیانت کرد از انعام بدتر و گمراه تر است.

باز در اینجا متوجه مطلب علمی دیگر قرآن می شویم آنجا که سخن از دگردیسی های جنین مینماید (قبلا آوردم که بسیار عجیب است کلمات عام - سنه - حول را که معنای سال میدهد قرآن در دگردیسی ها حول را بکار برده است حتی دگردیسی هنگام شیردادن 233 بقره) و آدمی را سمیعاً بصیراً خلق میفرماید و نامی از سمع و بصرشان میبرد آنهم بصورت سمعیاً بصیراً که خود بزرگداشتی از این موجود (آدمی است و این مطلب - که آدمی از اول - سمیع و بصیر - خلق میشود با این حدیث نبوی که از اول کل مولود یولد علی الفطره است یکی بوده و کشف جدید را نیز (که ثابت کرده اند آدمی را همانگونه که مرکز بینائی و شنوائی است مرکز پرستش نیز هست) تائید مینماید زیرا: نوزاد سمیع بصیر یعنی نوزادی که بر فطرت خلق شده است و نوزادی که بر فطرت خلق شده است چون به آیه شریفه فطرت الله التی فطر الناس علیها عرضه بداریم که هر کس بر دین و پرستش خلق شده است معلوم میگردد که قرآن 15 قرنی این مطلب را داشته که همه مردم بر فطرت پرستش خلق شده اند و پیامبر گرامش آنر توضیح و تبلیغ و ترویج فرموده اند.

چقدر جالب است طرز ارتباط بین کلام خدا و سخن ولی خدا آنجا که میفرماید مَثَلهم کَمَثَلِ الحِمار یَحمِلُ اَسفاراً و اینجا میفرماید کَحِمارِ الطاحونه - پروردگار دانشمندان لادین را خری که کتاب حمل میکنند معرفی میفرماید و ولی خدا دیندار جاهل را خر آسیب

که میگردد و میچرخد و بهمیشه جای اول خود مانده است. آنجا مرکز پرستش ضمور یافته و سمع و بصر را اذن و عین کرده است و اینجا اذن و عین زندانی شده بلکه مسدود شده که نمیتواند سمع و بصر بودن خود را نشان دهند؛ آنجا مرکز پرستش و اینجا مرکز بصیرت و شنوائی بر مراکز دیگر اثر گذاشته و به حیوانیت نزدیک ساخته است.

و اینک به مسائل مربوط به نسل که مربوط قبل از آمیزش است و تاکنون نیاورده ام میپردازم.

تعدد زوجات و ازواج

یکی از مسائل حاد زناشوئی تعدد زوجات و ازواج است. در انتخاب اینکه شوهر یکی باشد و زن چندین (پلی گامی) یا زن یکی باشد و شوهر متعدد (پلی آندری)؛ و حاد بودن مسئله بعلت اختلاف عقاید درباره آنهاست مخصوصا درباره تعدد زوجات، یک طرف مسلمانانند و متکی به مذهب که یک مرد اجازه گرفتن چهار زن عقدی و چند متعه دار دو طرف دیگر نصار او برخی از قبائل دیگر که با بیش از یک زن (البته قانونی) گرفتن ناسازگارند.

تعدد ازواج نیز یک طرف مسلمانانند که حتی از نام آن تنفر دارند و آنرا حرام میدانند و از طرف دیگر بعضی مسلکها و قبیله هایند که آنرا تجویز مینمایند و از اینکه یک زن چند شوهر داشته باشد بنظر صلاح مینگرند و آنرا روا میدارند.

تعدد زوجات را در جلد یازدهم آوردم که خلاصه آن چنین بود.

پیامبران چندی (حضرت ابراهیم، حضرت یعقوب، حضرت موسی، حضرت داود و ...) که نصارا از آنان ادعای پیروی کردن دارند بیش از یک زن داشتند و برخی نیز فقط یک زن و حضرت علی تا صدیقه کبری زنده بودند ازدواج مجدد نکردند و شرح داده خواهد شد (اینکه اشاره به نصارا شد از اینجهت بود که میگویند «خدا یکی همسر یکی» و در هیچیک از دو قسمت راست نمیگویند) و در عین حال که عهد قدیم با تعدد زوجات روی موافقت نشان میدهد در تمام عهد جدید (اناجیل) نیز عبارتی که با آن تعدد زوجات مخالفت کرده باشد دیده نمی شود.

در سفر خروج تورات باب 21 آیه 10 میباشد: اگر زن دیگری بجهت خود میگیرد نفقه و کسوه و حق آمیزش او را کم نکند در سفر تثنیه باب 21 آیه 15: اگر مردی را دو زن باشد یکی محبوبه و دیگری مبغوضه فرزندان از برای او بیاورند و پسر زن مبغوضه نخست زاده باشد مقرر آنکه در روزیکه پسران خود را وارث اموال خود میکند اجازه ندارد پسر زن محبوبه را مقدم بر پسر مبغوضه نخست زاده گرداند.

و انجیل نیز در این مورد هیچگونه اظهار نظری و مخالفتی نکرده و لذا اروپانا اوائل نیمه دوم قرن هشتم میلادی که شارلماتی پادشاه فرانسه همسران متعدد داشت در برابر کلیسای موافق قرار داشت و در عهد این پادشاه بدستور کلیسا برخلاف نظر انجیل در سراسر دنیای مسیحیت بیش از یکزن داشتن ممنوع گردید.

اصولا وقتی بشر حاضر شد قانون وضع کند که اگر خواست زن دوم بگیرد باید باجازه زن اول باشد اما حاضر نشد قانون وضع کند که اگر زن خواست نزد شوهر دوم برود از شوهر دوم برود از شوهر اول اجازه بگیرد معلوم می شود از لحاظ زن اول تعدد زوجات و پلی گامی ممضی نبوده و از لحاظ خلقت امضاست و در چند شوهری (پلی اندری) از نظر آفرینش نیز کار غلطی است و الان شرح خواهم داد.

سن قانونی پسر برای ازدواج در هیچ کشوری برابر سن قانونی دختر پیش بینی نشده است و همیشه سن قانونی دختر برای ازدواج کمتر از پسر مقرر گردیده است از اینرو چنانچه سن قانونی پسر را الف فرض نمائیم از دختر همیشه الف منهای چند سال یعنی کمتر بوده و اگر روزی آمار صحیح در کنار عملکرد صحیح داده شود ملاحظه خواهد شد در یک اجتماعی که پسرها مجبور بوده اند چند سال دیرتر از دخترها ازدواج نمایند شمارش دخترانی که بجای مانده و آماده ازدواجند و باید صبر کنند تا پسرها به سن قانونی ازدواج برسند بیشتر خواهد بود.

کوتاهتر بودن سن متوسط مردان و مقاومت بیشتر زنان در برابر بیماریها، برخوردهای نظامی و اجتماعی و سیاسی مردان و هدف مصائب قرار گرفتنشان تعداد زن بدون شوهر را بالا می برد.

مرد از بلوغ تا مرگ بارور کننده است و زن از بلوغ تا یائسگی باردار میشود و از این مدت نیز مدتی را در قاعدگی، آبستنی، شیردادن میگذراند و مرد را چه باید کرد؟

عوارض و بیماریهای دستگاه تناسلی زن نسبت به مرد فوق العاده است.

موضوع فیزیولوژیکی، که مردها پس از هر آمیزش در صورت توانائی توجه به آمیزش دیگر دارند، و زنان اگر به اوج لذت رسیدند چنین نیست.

مرد روحیه ای دارد که میتواند با چند زن ارتباط جنسی داشته باشد اما زن از لحاظ روحی میل دارد که تنها درباره یک مرد فکر کند.

اینکه میگویند مرد یک جا و بیک زن خودش را فروخته است چنانچه خواست مجدد خود را بفروشد باید با اجازه اولی باشد درست نیست زیرا در مسائل اجتماعی رضایت اجتماع قبول و باید جلب شود مانند سربازی که پدر مادرش راضی به رفتنش نیستند و عرف میگوید باید برود.

ایراد دیگری که مینمایند اینست: همانگونه که هر چه زر و سیم بیشتر شود شهوت زیادتر کردندش پیدا میشود شهوترانی جنسی هم با چند همسر گرفتن بیشتر می گردد و این درست مخالف اصل مسلم فرویدیسم است که گوید: امساک سبب طغیان و ایجاد عقده می شود و مطالبی دیگر مربوط به تعدد زوجات که در جلدهای دوم و یازدهم شرح داده شده است و مطلبی در این باره که در پایان شرح داده خواهد شد.

بدیهی است توجه دارند که نبی گرامی و ائمه اطهار تا زمانیکه محترمه ای همسرشان بود با همان یک زن بودند و پس از درگذشتگان زن یا چند زن اختیار مینمودند چنانچه تا حضرت خدیجه زنده بود

نبی خاتم زنی اختیار نفرمودند و تا فاطمه سلام الله علیها حیات داشتند حضرت علی علیه السلام زنی دیگر نگرفت و همینطور ام فروه مادر حضرت صادق و ... و توجه دارند که اسلام تعدد زوجات را واجب نکرده بلکه مُباح نموده است و تنها چیزیکه واجب کرده اینکه اگر مردی چند زن گرفت باید در میان آنها عدالت نماید و این را هم قرآن بصراحت اشاره میفرماید که کار هر کس نبوده و دشوار است (وَ لَن تَستَطیعوا اَن تَعدِلوا بَینَ النِساء وَ لو حَرَصتُم) و کسیکه عدالت نتواند کرد باید به همان یکی اکتفا کند (و اِن خِفتُم اَن لا تَعدلوا فَواحِدَه) آنچه اهمیت فوق العاده دارد آنکه اگر یک مورد از صدها مورد تعدد زوجات از طلاق یا عقیم ماندن بهتر است باید اسلام آنرا مباح کرده باشد و کرده است یعنی آیا طلاق دادن زنی بیمار بهتر است یا زنی دیگر گرفتن و زن بیمار را هم تیمار کردن؟ و بدتر از این روش مخالفان است که رفیقه داشتن و ناموس فروشی را بر تعدد زوجات برتر دانند و باز بدتر که کسی معنای حرام کردن این مباح را نفهمد زیرا معنای آن چنین میشود: مردی که به دین معتقد است حق دارد یا زنی که به دین اعتقاد دارد ازدواج کند و در اینصورت اگر تمام جوانب احکام و مقررات اسلامی رعایت شود و آدمی چنانچه قرآن وی را متقین معرفی فرموده نباشد هرگز تعدد زوجات موجودیت نیافته و اگر زمانی تعدد لازم آید پیش آید و زن دوم که راضی است در برابر زن اول همسر باشد زن اول نیز با تجزیه و تحلیل موقعیت ها راضی است و گرفتن رضایت از همسر اول باید جای خود به رعایت مرد و زن بدهد که همه مقررات دینی رعایت نمایند

تا اگر تعدد زوجات پیش آید همه و همه از مرد و زن راضی باشند.

بطوریکه ملاحظه فرمودید تعدد زوجات حد وسط بی بند و باری و رهبانیت است که غرب همیشه به قسمت اخیر مبتلا بوده و هم بی بند و باری را داشته و هم رهبانیت را و هر چند روزهائی به شرق بعلت داشتن حرمسراها نیش میزده است و بدون توجه به اینکه حرمسرا در اختیار خلفا بوده و اگر متمکنینی دیگر هم داشته اند بدستور خلفا جهت تطهیر کردن خود بوده است اما امروز حرمسرای کاذب شرق را هم بصورت حقیقت خود پذیرفته و متعه شدن خود را در روزنامه ها اعلام می کند و طالبان می توانند به روزنامه رستاخیز موخ 7/4/9 تحت عنوان «زن غربی صیغه می شود» مراجعه نمایند.

مسئله دیگر که در اینجا طرح میشود تقسیم عاطفه نزد مردان چند همسری است که مسموع نیست زیرا کسیکه چند فرزند دارد عاطفه اش تقسیم نمی شود و این قانون (قرآن) است که اگر در دل هم یکی را از دیگری دوست تر میدارد تظاهر به عدالت و مساوی دوست داشتن آنها می نماید.

تعدد زوجات احتیاط طبیعت است و بر فطرت نیز می باشد.

گرده گیاه که از یک پرچم جدا می شود چند کلاله را میتواند تلقیح نماید و هر درختی برای حفظ بقای نسل هم این احتیاط با او همراه آفریده شده است و بهمان نسبت که میوه اش ممکن است مورد دستبرد قرار گیرد بر تعداد میوه و هسته آن افزوده شده است زردآلو که میتواند مقداری از آن را حیوان و پرندگان هم بخورند آب ببرد

در زمین خراب شود باد پراکنده سازد چند صد عدد دانه دارد تا یکی از آن میان سالم بماند؛ تخم پنبه که باید محیط مساعد بیاید طوری خلق شده که با نسیمی باطراف بدود و بهر گوشه ای برده شود تا بالاخره یکی از آنها در محیط مساعد قرار گیرد و اگر میوه طوری است که صدها عدد بوجود آمدنش دشوار بوده و لزومی هم نداشته در تمام آن هسته ها را می بینی ردیف در پشت ماده ها چیده شده است مانند هسته های هندوانه و خربزه و در حیوانات نیز چنین است که تخمکک آنها برای پذیرفتن گرده حیوانی یا انسانی (اسپرم و ...) در تخمدانشان ردیف آماده است (همانگونه که در کلاله نیز آماده است) و جنس نر باید نطفه بسازد و آماده کند یعنی جنس ماده آماده است و نر باید آماده شود و این احتیاط طبیعت نزد انسان نیز هست که ماده استعداد تلقیح بیش از یک نوبت را ندارد و آبستن هم که شد دیگر با آمیزش در دوران آبستنی اضافه آبستنی بوجود نمیاید و فقط یک تلقیح می پذیرد در صورتیکه مرد می تواند از حصار یک نفر آبستن کردن خارج شود و اگر مردان جهان را مجبور سازند که فقط با یک زن آمیزش داشته باشند با جلوگیری از متنوع بودن هر چه بیشتر صفات نسل ضایع می گردد و در جلد قبل (بهداشت و تنظیم خانواده) چگونگی آنرا شرح دادم و توجه فرمائید که اگر چند مرد با زن آمیزش کنند بدن بدفاع برخاسته و زن عاقر و نازا می افتد و علت آنکه بسیاری از فواحش نازا شده اند بعلت ورود انواع و اقسام اسپرمها و دفاع بدنشان در برابر آنهاست در صورتیکه برای مرد این موضوع مطرح نیست و هر چه و هر چند زن را آبستن کند دفاعی

از طرف بدنش دیده نمی شود و هنوز فارغ نشده چشمش بدنبال آمیزش بعدی است.

اصولا مرد با یک زن خود را کامل می بیند اما تمام نمی بیند ولی زن با یک مرد و یک نسل خود را هم کامل می بیند و هم تمام؛ مرد نیمی از نطفه را با یک زن دارد و زن نیمی از یک نطفه با یک مرد و نیم دیگر را نیز تصاحب کرده تمام می شود.

چون طبیعت هر چه را به آدمی بدهد از او پس میگیرد در اینجا نیز از قرار معلوم زن است که احساس میکند فرزند در شکمش تماماً به او داده اند و از او خواهند گرفت و جدا خواهند ساخت.

وقتی آسمان زنده است و میبارد زمین مرده است و چون زمین زنده شد آسمان میمیرد هر وقت آسمان و فضا تابستان است زمین تابستانش بعد از اوست و سردی داخل زمین در فصل زمستان نیست پس از زمستان است و این مسائل که همه بر فطرت است در زن نیز که نسل بوده و کامل و تمام بوده اینک نسلپروریش هم کامل و تمام است.

انسان روی هم با آنکه مجموعه ای از خوبیها و بدیهاست موجود گرامی داشته ای است موجودی است آمیخته نیمی از فرشته نیمی از حیوان و همینکه در مواردی جزئی امورش را به خودآگاهی و اختیارش دادند یعنی ایدئولوژی در او بوجود آمد از او خواسته شد با آنکه مجموعه ای از خوبیها و بدیهاست بدیها را از خود دور کند و آن نیمی از حیوانی بودن را ترک گوید و در ضمن هر چه تحویل محیط میدهد که به آن عمل گفته میشود از گفتار یا کردار همه صالح باشد؛ هم

درونش روشن باشد به نور ایمان و هم محیط را با تبدیل قوه ایمان به انرژیی که همان عمل صالح باشد روشن سازد که خدای تبارک و تعالی نه عمل صالح بودن ایمان را میپذیرد نه ایمان بدون عمل صالح را و چه فایده ای در آنکه قوه ای قابل توجه در او باشد که راه تبدیل شدنش به فعل مسدود باشد یا افعالی باشد که از قوای سازگار برنخواسته باشد.

مرد وزن هر دو غذا میخورند انرژی و حرارت از آنها بوجود می آید ماده میسازد یکی از آن مواد نطفه است و همه جا بر فطرت و درستی قوه به فعل درآمده است و انرژی به ماده تبدیل گردیده و نمونه چشمگیر آن در کلروفیل سازی گیاهان که انرژی خورشیدی به ماده تبدیل میشود پس از آنکه نطفه ها بهم رسید محیط برای پسر و دختر همان دختر است و نر و ماده هر دو در محیط ماده بزرگ میشوند و آنقدر تمام قسمت های زن حتی سلولها و الکترولیت هایش مشخص و متمایز از جنس دوم یعنی از ماده میباشد که لاجرم باید در برابر پسری که در شکم دارد عکس العملی نشان دهد و بنظر من این عکس العمل بصورت قدرت آبستن سازی با مقدمات آن که کشش های جنسی و سائق های عشقی است در میاید یعنی وجود دختر در محیط زنانگی آنچنان سازگار است که احتیاج به رفع اختلاف بعدی با کشش های عشقی بین مرد و مرد یا زن و زن ندارد و اگر به این معجزه قرآن توجه کنی بیشتر مفهوم میگردد که در آیاتی پس از ذکر اختلاف شب و روز بحث از بوجود آمدن حیات میدارد و تاکنون میگفتند اختلاف شب و روز را با حیات چکار و امروز مینویسند پیدایش حیات چنین است و او پارین روسی در کتابش که چگونگی پیدا شدن حیات را شرح

میدهد ثابت کرده اختلاف شب و روز سبب پیدایش حیات شده است و من میگویم اختلاف امتیازات مرد با زن که در شکم او بزرگ میشود سبب بوجود آمدن قواعد و مقررات پیش درآمدی حفظ نسل میگردد که مرد زن را بخواهد و زن مرد را و در نتیجه نسل باقی بماند اما زن که با یک آبستن شدن تمام می شود خواهان مرد دیگری نیست و در قسمت بعدی (پلی اندری) باز شرح خواهم داد.

البته در کتابهائی که اخیراً در این باره نوشته شده آراء موافقان و مخالفان از علمای غرب را آورده است که ما از ذکر آنها خودداری مینمائیم ولی نتیجه آنکه با روز افزون بودن دانشمندان موافق خبرگذاری فرانسه اطلاع داد که تعدد زوجات در آمریکا رواج می یابد (کیهان 1356/10/7).

ناگفته نماند هگل نیز می گوید زن بعنوان مادر و همسر اساساً عمومی است و نه فردی یعنی زن مسئله شوهر را برای خودش کافی و کامل نمیداند بلکه مسئله فرزند و شوهر را کلی میداند و بقول سیمون دوبوار اینگونه می گوید زن علاقمند نیست روابط فردی با یک همسر گزیده شد بر گذار سازد بلکه می خواهد وظائف زنانه را در کلیت شان خود اجرا کند او باید لذت جنسی را تنها بصورتی خاص، نه فردی کسب کند با توجه به تقدیر جنسی او دو نتیجه اساسی از این گفته بدست می آید نخست آنکه او حق هیچ فعالیت جنسی خارج چارچوب ازدواج ندارد.

زن فقط یکی را نمیخواهد که مردش باشد و ارضاء غریزه جنسی اش کند بلکه مردی را خواهان است که قلبش را تصرف نماید

و در اینصورت که قلب مرد به تصرفش درآمده از زنش حمایت و نسبت به او فداکاری نماید، کار کند و زحمت بکشد و او را منظور بدارد و به بین که الکاسب حبیب الله را حبیب الله فرموده است و با زحمت پول در آوردن را ستوده است و دوست خدا بحساب می آورد زیرا زن همینکه می بیند مردش از عرق ریختن وجهی برای او درآورده است پیوندی و استحکامی بیشتر به خانوادگی داده میشود و اگر مثلا چیزی خریده (زمینی - ماشینی و ...) و فروخته و استفاده اش را خرج عیالش میکند آن اثر درآمد از راه کسب را ندارد اما مرد برخلاف آن است نمیخواهد قلب زن را تصرف کند بلکه میخواهد خود زن را متصرف گردد و اگر احساس کرد قلب زن به تصرفش درنیامده چندان اعتنائی ندارد و از او توقع زحمت کشیدن و کار کردن و ... را هم ندرد

حتی در آمیزش نیز بنای مرد بیشتر بر جنبه مادی و سکسی آنست و برای زن جنبه معنوی هم اضافه دارد و لذا هر چه از مَتَعتُ دور شوند و به زَوَجتَ و بالاخره اَنکَحتُ برسند که سه مرحله خاص زناشوئی است و شرح خواهم داد زن امیدوارتر میشود.

بعضی را عقیده بر این است که تنوع و کثرت اسپرم مرد همان علامت تنوع طلبی اوست و یکی بودن تخمک زن یکتاپذیرشی زن است ولی بهر صورت مرد را تمام ادیان و مسلکها اجازه چند همسری داده اند و هر جا به اسم تک همسری را ادعا مینمایند برسم چند همسری میباشند بنام معشوقه و رفیقه و ... با این اختلاف که هر جا تعدد زوجات قانونی است یک الی دو درصد چند همسرند و در عوض مردان تک همسر خیانت نمیکنند زیرا زنانی که باید ولو و سرگردان در پی اغوای

مردان باشند توانسته اند با قانونی بودن چند همسری در قید و بند باشند لذا در حقیقت چند همسریها برای آسایش تک همسریها زندگی میکنند و مجدداً یادآور شوم که در مجموع، تک همسری نزد اسلام پسندیده تر است زیرا شرط عدالت را که قرآن در میان نهاده و باید آنرا مراعات و مراقب بود وسیله دوزخی شدن مهمی است تا بحدی که در کافی و وسائل آورده شده که هر مردی نتواند غریزه شهوانی چند همسر خود را ارضاء کند و در نتیجه آن زن به گناه افتد و بفحشاء کشانده شود گناه فحشای او بگردن مرد اوست.

نتیجه آنکه تک همسری را که غرب مدعی است که انجیل نیاورد و پیامبرانش چند همسر داشتند و قانون تعدد زوجات را هم اسلام نیاورد و قبل از اسلام در تمام جهان چند همسری که حد و حصری نداشت معمول بود و اسلام آنرا به چهار همسری تقلیل داد و آن هم آنقدر شرط بر آن نهاد که تنها برای کسی مباح گردید که بتواند از اول قبل از آنکه آقای چند همسرش باشد آقای خودش باشد و خودش را بتواند اداره کند وادار به عدالت نماید و در غیر اینصورت از استفاده بردن از قانون تعدد زوجات محروم و ممنوع ساخت و دیگر آنکه چهار زن را برای یک مرد اجازه دادن عدالت این نیست که ارزش یک زن ربع یک مرد است و در شهادت وارث نصف مرد است و در مجازات کردن ارزش زن چند برابر مرد است بلکه هر کدام را بمقتضای ساختمان طبیعی آنها و بر فطرت بودنشان قوانینی است که حقوق انسانی آنها برابر رعایت شده است اما مشابه عمل نگردیده است که در کائنات حتی دو روزه هم که در مجموع کیفیت و کمیت

مشابه ذره دیگر باشد وجود ندارد و سابق بر این میگفتند دو برگ از یک درخت مشابه نیستند و امروز میگویند حتی دو ذره مشابه در عالم وجود ندارد و هر چه وجود دارد بر عدل است و هر چیز را بمقدار آفریده اند و چون نزد انسان این عدل را بخواهیم بهتر بدانیم میتوان زندگی آدمها را به ظروف مرتبطه تشبیه کرد و گفت اگر یکی قطر بیشتری دارد و آب بیشتری گرفته است و دیگری باریکی و کج و معوجتر است اما در همه آب در یک سطح قرار دارد و این بر عدل است و زایمانی که زن دارد و تعدد زوجاتی که زن دارد در برابر مرد که اینها را ندارد اما آنچه را دارد در تمام جهان طول متوسط عمر زن بیشتر از مرد است علامت آنست که انسانها چون ظروف مرتبطه اند که هر کدام چیزی ندارند در عوض چیزی دارند و خدای خالق انسانها بهتر از همه دانسته و میداند چه قوانینی برای بشر وضع نمائید و اگر اسلام میخواست تا بتجویز تعدد زوجات از مرد طرفداری کند میگفت یکزن عقد کند و در برابر زنان دیگر آزاد باشد در صورتیکه مرد را مجبور کرد به آنکه متعهد و مسئول زنان بعدی و فرزندان آنها باشد و اگر حاضر به قبول این چنین است باز عدالت را رعایت نماید.

نتیجه: آنچه را من (نویسنده) می فهمم آنکه اسلام مرد و زن را بر فطرتی که دارند بقانون فطری ازدواج سپرده است و از جمله تعدد زوجات را نیز بر فطرت وضع نموده است و همه مردان را در برابر همه زنان آنچنان خلق کرده که زن اولین نقطه مرد را میپذیرد و پس از آبستن شدن آبستن نمیشود و مواردی که گفته شد اما آنقدر قیود و شرایط برای انتخاب چند همسری ذکر کرده است که فقط کسانی

میتوانند به آن متوسل شوند که علاوه بر داشتن بنیه های جسمانی و مالی و تربیتی بتوانند بعدالت رفتار نمایند و النهایه آنکه در کشورهای اسلامی همه و همه جا نسبت مردان چند همسری به تک همسری از 3 درصد تجاوز نمی نماید و این تعدادی از زنانی میباشند که به مردی متعلق شده اند که در نتیجه برای 79 درصد بقیه که در تک همسری میباشند سبب استحکام پیوند زناشوئی آنهایند و پیامبر و امام هم تا زن محترمه ای داشتند با همان بودند و یا به وصیت آنها عمل نمودند و زنی دیگر اختیار کردند و اسلام را نگر که حتی برای جلوگیری از این مشکل اجازه داده است هنگام ازدواج در ضمن عقد لازم شرط کند که شوهرش زن دیگری نگیرد.

این را نیز باید در پاسخ آنها که میگویند قانون تعدد زوجات برخلاف طبیعت زن است زیرا احساسات وی را جریحه دار میسازد و این نیز درست نیست زیرا زنان دوم و سوم و چهارم که پذیرفته اند بهمسری مردی چند زنه درآیند چه؟

در پایان به ذکر یک مطلب که به آن توجهی نشده میپردازم و شرح آنرا در جلد بعد که مخصوص آمیزش است خواهم آورد و آن اینکه احتیاج مردها بفعالیت جنسی بطور متوسط بیش از زنهاست فعالیت جنسی مردها متوالی و زنان متناوب است.

پلی آندری

از منوگامی (تک همسری) و پلی گامی (تعدد زوجات -

چندهمسری) به اختصار مطالبی ذکر شد و اینکه آنچه مورد بحث و تجربه و تحلیل قرار میگیرد پلی آندری و تعدد ازواج است.

درباره تعدد زوجات بقدر کافی رساله ها و نوشته ها در دسترس میباشد اما پلی آندری مسئله ای است که تازه عنوان کسانی شده که از آن طرفداری مینمایند و آنقدر درباره اش کم نوشته اند که نویسنده بسیار جست تا متکی بر آن قلمش را بچرخاند اما کمتر یافت.

هر چند کافی است پلی آندری را مردود شمرد و درباره اش بحث نکرد زیرا از پیدایش تاریخ تاکنون فقط در بین گروه های کم جمعیت جاری بوده و علت ها و جامعه بشری آنرا نپذیرفته است اما به بحث مختصری میپردازم.

برای کسیکه مسئله تعدد زوجات پذیرفته شده است نمی تواند پلی آندری را قبول کند اجتماعی را در نظر آورید که به مرد اجازه میدهد و زن یا بیشتر بگیرد بشرط آنکه از عهده نفقه و هزینه اشان بر آید بطوری که بر آنها سخت تر از زمانی نگذرد که در خانه پدرشان بوده اند چه از لحاظ منزل و چه لباس و غذا و علاوه بر تمکن مالی بنیه اخلاقیش نیز گرم و آنچنان باشد که بتواند از لحاظ ظاهر فرقی بین زنهایش نگذارد و بعدالت با آنها رفتار کند و اگر یکی اخلاقش بهتر و زیبائیش زیادتر بوده محبتش در دل افزون داشته باشد و تظاهر به برتر داشتنش بر دیگری ننماید آیا چنین اجتماع به عکس آن، و اینکه یک زن چند شوهر داشته باشد بچه نظری مینگرد؟ یعنی آیا می تواند فکر کند که یک زن آنطور کند که بر چند شوهرش آنچنان بگذرد که از لحاظ لباس، غذا و مسکن و آمیزش بعدالت باشند و

اگر فرقی هست فقط زن آنرا در دل نگهدارد یا اینکه هزینه شوهران چون بعهده زن نیست مسئله دگرگون است؟

مرد که تا پایان عمر می تواند آمیزش کند و تمایلی نیز دارد وقتی در برابر زنی که پس از یائسگی از اقتران منزجر است قرار گیرد، چه صورت خواهد داشت؟ (همه جا بحث از مرد و زن سالم میباشد) درست مثل اینست که یک عده مایل و طالب را در اختیار یکنفر گریزان منزجر قرار دهند.

عکس آنچه درباره تعدد زوجات گفته شد: چنانچه بخواهند سن ازدواج را برای زن بیشتر از مرد بگویند زن در 21 و مرد 18 سالگی به سن قانونی ازدواج می رسد یک قالب مسخره ای بر اجتماع گذاشتن است زیرا مرد همینکه به 35 سالگی رسید ابتدای کسر و کاهش در نطفه سازیش شروع می شود در صورتیکه تا سن مذکور از هر لحاظ در اوج وسع و تمایل می باشد و در اینصورت (17 - 18 - 35) مدت هفده سال از بهترین برنامه جنسی بهره برداری کرده است در حالیکه هفده سال بعد 38 - 17 - 21 زن به یائسگی و انزجار نزدیک شده و مدتیست دست اندکار اضافه وزن و چربی زبر پوست جمع کردن است نه افزایش تولید و اگر هر سال بخواهند یک چنین زنی را در اختیار دو مرد یا بیشتر قرار دهند سطح استفاده جنسی و بهره برداری آمیزشی اجتماع را لگدمال کرده اند و عده ای از مردان نیز سرشان بی کلاه مانده است. رفتار گردد و اگر یکی زیباتر و دارنده حسن اخلاقیست محبتش را ظاهر نکند و در اعماق دل داشته باشد چه اشکالی دارد اگر طبق معمول فعلی کلیه کشورهای متمدن و غیرمتمدن سن قانونی زن کمتر از مرد باشد (مثل زن 18 و مرد 21) در اینصورت

زنها در هفده سال بعد 35 ساله اند و اگر هر سال فلان رقم دختر متولد شده باشد ضرب در 17 دختر آماده بازدواج وجود دارد در صورتیکه 17 (3 - رقم) پسر به سن قانونی رسیده آمادگی دارند یعنی کسر مرد در برابر زن بوجود آمده است که باز هم باید بنابر آنچه طرفداران پلی آندری عقیده دارند مردان بیشتری را در برابر زنان قرار دهیم که راه درمان تنها میتواند با کنار گذاشتن عده زیادی از زنان و منعشان از ازدواج باشد یا اینکه ازدواج آزاد و فحشاء همگانی را قانونی نمود.

اگر چند مرد با زنی آمیزش کند فرزند بوجود آمده از کدام خواهد بود تا قوانین ارث و ... درباره اش اجرا گردد و ما میدانیم تا کنون فقط توانسته اند با توجه به گروه بندی خون آنها را که پدر نیستند نفی کنند اما بین دو نفر مرد که از یک گروه باشند تشخیص افتراقی جهت شناخت پدر هنوز به آسانی صورت نمی گیرد.

سال گذشته حتی مجلات کشور ما عکس زنی آمریکائی را که دو قلو پسر زائیده بود یکی سیاه و دیگری سفید و با اعتراف خودش که در فاصله نزدیک با یک سفید و یک سیاه آمیزش داشته و در وسط دو شوهر و دو فرزند ایستاده بوئد همه دیدند آیا دو مرد یا چند مرد را میتوان در تشکیل یک خانواده شریک دانست حتی با قبول روش مادرشاهی؟

بر فرض قبول پرداخت نفقه چند مرد از طرف یک زن آیا جنبه روانی مردانگی که تصرف و تفوق است مورد بی احترامی قرار نخواهد گرفت؟ با هر کسی بهزینه خود زندگی می کند یا زن به تساوی از شوهران

مردان که اجازه نمیدهند زنان کار تل و تر است گردند، آیا یک زن از لحاظ ازدواج در برابر چند نفرشان قرار گیرد چه معنی دارد؟

مرد طالب زن زیبا و زن مایل به مردانگی مرد است آیا یک زن زیبا پلی آندری را جایز می داند یا زن نازیبا هم باید فکری کند؟

نهضت زنان بدون اجازه مردان شروع نمیشود، ادامه نمییابد، پایان ندارد. آیا ازدواج نوعی نهضت زنان است یا مردان و هر کدام باشد تفوق مرد قطعی است اما در ازدواج یک زن و چند مرد چه؟

آیا در پلی آندری عشق سوزان و بدام انداختن هم از طرف زن است؟ و اگر مرد باید زن را قبول کند آیا اجازه از بقیه شوهران خواهد بود یا از زن یا از هر دو؟ مگر سهل ترین راه مراجعه چند شوهر باشد که در یک ساعت معین بخواستگاری بروند.

اینکه روانشناسان ثابت کرده اند مرد میتواند درباره خود بدون مساعدت زن بیندیشد اما زن بدون مرد نمیتوان راجع به خودش فکر کند در پلی آندری یک زن در برابر چند مرد؛ مردان چه اندیشه دارند و زن چه اندیشه ای؟ این نظم آفرینش فقط با تعدد زوجات سازگاری دارد که یک مرد بدون زن یا دارای چند زن تنها نباشد اما یک زن که چند مرد دارد باید بکدام بیندیشد که تنها نباشد؟

اینکه برای زن قبول مسئولیت های مشقت آورد و خشن سخت است و در نتیجه نقش پدر را که سرپرستی داشته در شوهر جستجو میکند تا مسئولیت قبول کند و اگر کسی نیافت حتی در پناه پیرزنی در میاید آیا نقش زن در برابر مرد و زندگی چیست؟ بلکه نقش زن در برابر چند

شوهر بعنوان مسئول چیست و بهره کدام بیشتر است؟

اینکه مرد در عشقش، تصرف زن همه چیز است و زن در عشقش محبوب مرد شدن همه چیز، زن در پلی آندری چه می خواهد و مرد چه؟

اینکه تخمک زن یک کرمک می پذیرد و چون پذیرفت اگر خواست جنس زن باشد کرموزم مرد را نمیپذیرد و بکارتش در برابر یک مرد پرده برداری مینماید و عروسی کردن حقیقی آنجاست که یکی فقط میتواند بکریت را ذایل کند ایمان به پذیرش چند مرد را چگونه تلقی خواهد نمود؟ یعنی تخمک با یک کرمک از آن مردی باید سوراخ شود که بکارتش نیز سوراخ می شود اما چند شوهری چه می شود؟

(وقتی حالت جنین شناسی و دستگاه تناسلی مرد و زن را که سازمان بخشی میشود در نظر آوریم می بینیم پرده ای میاید هم در انتهای آلت تناسلی مرد قرار گیرد و هم در انتهای آلت تناسلی زن همانگونه که دو دان در مرد و دو دانه در زن میایند یکی در طرف پهلو میماند تخمدان و دیگری سرازی می شود تخم - آن پرده که انتهای آلت مرد است باید مردانه بوسیله آلت جراح برداشته شود و مرد از اول آقائیش تفوقش است و پرده زن باید توسط آقایش برداشته شود آن ختنه شود و این ازاله.

شب زفاف در پلی آندری از آرزوهاست؟ و کدام شب است؟ و اینکه اولین آغوش دلپذیر است و چشم مرد و زن همیشه بجانب آن، آیا زن جرئت دارد و یا می تواند اولین مرد هم آغوشی شده را بر سایرین ترجیح دهد؟

مسئله خویشاوندی عروس با خویشاوندان داماد چگونه برگزار میشود؟ یعنی در پلی آندری که یک عروس و چند مادرشوهر خواهر شوهر و ... است چه می شود.

اگر سربازی و لشکرکشی جای خود را به زنان و سپاه زن بدهد پلی آندری جایش را چه خواهد کرد؟ یعنی اگر با یک شوهر یا چند شوهر یا همه شوهران زن به خدمت بروند یا فقط زن بسپاهی اعزام گردد چه می شود؟

قبلا آوردید که کنار حجله وصلت است و گوشه زایشگاه یگانگی اما اولین لبخند نوزاد اگر برای مادر آرزو و عشق برآورده شده است پدران متعدد چه؟ و تعیین فرزند آیا مسئله داغ و مشکل آنها نیست؟

اینکه متخصصین روانشناسی جنسی می گویند مرد بدون زن ناقص است و زن بدون مرد هیچ درباره زنی که چند شوهر دارد نظرشان چیست؟ یعنی زا با چند شوهر در چه مرتبه ای است؟

زن در زبان ناتوانی از راه توسل به بیماری هیستری عاطفه مردش را به بذل توجه و عنایت نسبت بخود جلب میکند و در پلی آندری شاید زنها از این فیض «هیستریک محروم باشند!

عقل و تفکر بیشتر مرد که بار شد ناحیه مغزی آن همراه است در برابر رشد هیپوتالاموس زن که مرکز احساسات و عاطفه بیشتری است جلوه پلی آندری دارد، و آیا عقل باید احساسات را کنترل نماید؟ یعنی چند عقل وصله یک احساس یا چند احساس و درک در اختیار یک عقل؟ نشتت و اختلال فکری زن در زمان آمیزش و بویژه دوران

بارداری بر جنینی اثرات نامطلوبی میگذارد و به احتمال قوی در زنان پلی آندری وجود چنین اوضاع حتمی است.

بدون شک آرایش و پیرایش مخصوص زنان است و قوت و قدرت برای مردان، یک زن چند شوهر داشته باشد که یکی ابروی کمانی دوست دارد و دیگری پیوسته یا یکی فلان آرایش دوست دارد و دیگری ندارد. تکلیف زن چیست؟

و آیا میتوان گفت قدرت و خشونت باشد برای زن و آرایش و پیرایش برای شوهرها تا مسئله حل شود؟

در جلد قبل آماری از یک روزنامه آوردم که پسران از داشتن معلم مرد احساس غرور مینمایند و از معلم زن ناراضی هستند و در کلاسهای بالاتر نوعی احساس ورشکستگی دارند و آیا در کلاسهای آخر که به ازدواج میانجامد یکعده شوهر در برابر یک زن چه احساسی دارند؟

تنها یک مسئله در پلی آندری روشنی و جلوه خاصی دارد و آن تطابق اعمال و انتخابشان با یک اصل مسلم روانشناسی است که معلوم شده دختر نقش پدر را در شوهر می جوید و در آنجا که پلی آندری است فرزندی که چند پدر داشته باید چند شوهر هم داشته باشد!

مرد برای ازدواج در پی دختری میرود که کفو و همشأنش باشد و اگر در پلی آندری نیز اینقسمت رعایت شود اختلاف طبقاتی شدیدی بوجود می آورد زیرا یک زن ثروتمند مرکز تورم ثروتمندان مرد خواهد گردید.

اگر چند پسر بخواستگاری دختری رفتند و دست رد بسینه

جملگی گذاشت تحقیر مردان است و مدارج زن - چنانچه چند دختر خواهان پسری شدند و همه را رد کرد مزیتی را که دختران در مرحله قبل داشتند نصیب این پسر در این قسمت اخیر نخواهد شد یعنی مرد در برابر تعدد زوجات بر فطرت و امتیاز است و دختر در مجرای پلی آندری به بیغوله ای تاریک و گمراه کننده افتاده است.

ظاهر شدن چند مرد با یک زن در مجالس بعنوان همسران قانونی چگونه پذیرفته میشود؟

مرد با امید و عقل زنده است و زن با امید و احساسات و اگر چندین امید و عقل در برابر یک امید و عاطفه قرار گیرند کدام دسته زندانی است؟

آیا پلی آندری در کدام یک از برنامه های زیر قابل گنجاندن است: نهضت بانوان، آزادی نسوان، تساوی حقوق زن و مرد، انتقام از مردان، لجاجت با زنان، دولت را از شر مردان نجات دادن، ملت را از شر زنان محفوظ داشتن، شریک زن به چند مرد رسیدن نه یک زن به یک مرد و ...؟

آیا یک زن مقید به پلی آندری احساس آزادی میکند یا یک مرد در جوار چند مرد دیگر که شوهران یک زنند؟

زندگی و تاریخ جهان براساس اشتغال بکار مرد در برابر یک زن یا چند زن درک و مطالعه و نوشته شده است و تاکنون مرد را برای کار خارج از خانه شناخته اند و زن را به استقلال خانه داری و احتمالا کارمندی و اینکه پلی آندری بخواهد همانند فرویدیسم پیامبری دروغین آغاز کند استقلالی نخواهد داشت زیرا در پیشگاه فروید همه گونه

روابط جنسی مورد تعظیم و تکریم قرار گرفته است و تعبیه آئینه ای در برابر زنان متجدد، تنها برای اینکه خود را به بینند کافی بنظر میرسد پلی آندری بهر نوع که دلچسب بشر روز تعمیم داده شود: یک زن برای چند مرد، همه زنها برای همه مردها (ازدواج آزاد) چند زن برای چند مرد، بصورت تعویض یا قرض دادن، همه بنظر اسلام ملعون و مطرود و حرام است.

اگر نسل و اهمیت وجودی آن فراموش نشود کافیست در پلی آندری و تعدد ازواج و به سود زوجات بگوئیم تنها بحث از شهوت و مر سرامن میتواند پلی آندری را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد در صورتیکه تعدد زوجات قرارگاهی بس رفیع در سرپرستی کردن مرد متمکن، چند زن فقیر و تنها را و نیز عهده داری نقش بقای نسل را دارد و چون معیار علمی، شهوترانی و کمیت آن نیست پلی آندری وارد نیست با وجود این: چنانچه زن در برابر چند مرد رل نعش را دارد، مردان احترام زن را له و لورده و لگد مال کرده اند و اگر زن بروش مادرشاهی سلطه بر چند مرد دارد داشتن نسل معیوب و اسکیزوفرن یعنی احترام خانواده و تشکیلاتش را شکستن است بعلاوه در بررسیهائی که در پی جوئی نازائی فواحش معمول داشته اند اعلام گردیده است ورود انواع اسپرم ها و دفاع بدن در برابرشان و ساختن پادزهر و آنتی کر یکی از علل نازائی ها میباشد یعنی بدن نیز خودبخود در برابر ورود بیش از یک منی حالت دفاعی بخود میگیرد همانگونه که در برابر عاملان مولد بیماریها و متجاسرین دیگر از خود دفاع مینماید.

تظاهر و جلوه واکنشهای سکسی نزد زن و مرد متفاوت است.

یک مرد سالم طبیعی و یک زن را که تندرست و معمولیست در نظر آورید. از ابتدای تمایل جنسی، مرد باید در اثر نگاه یا شنیدن یا لمس یا توجه، اعصابش او را وادار به نعوظ نمایند.

یعنی در مردی سالم تمایل جنسی در مرکز فکری و ذهنی وی قرار دارد و ممکنست کمترین انگیزه ای سکسش را بیدار و تحریک و نعوظ حاصل شود و لذا در نظر مرد نعوظ یک امر حیاتی و وظیفه بیولژیکی نیست بلکه امور جنسی برای مرد شناخت محیط است و همانگونه که محیط را با زبان میشناسد که شور است یا شیرین. با گوشی می فهمد که خوش الحان است یابد صدا با انگشت زبری و نرمی آنرا میداند و با ... مسائل جنسی را هم برای شناخت محیط بکار می برد می چشد و میرود، میشنود و میرود، لمس میکند و میرود، آمیزش مینماید و میرود اما شناختش متصل است الان چشیده، شنیده، لمس کرده، باز در بازشناخت مزه با شکل و فهم دیگری است و نیز الان از آمیزش فراغت یافته، اما سکسی دیگر موضوعی جدید و مسئله ای تازه برای مرد است و محرک دائمی برای وی محسوب می گردد.

برای زنان بهمان اندازه که سکس آگاه کننده نیست سطی و زودگذر هم نمیباشد و مسائل جنسی یک عامل نهفته و باطنی آنهاست و مسئله مذکور را با شکیبائی و بردباری خاص بمنظور مادر شدن میپذیرد و اگر برای مرد آمیزش همانند چشیدن، شنیدن و لمس کردن است برای زن چنین نیست زن هم با چشیدن و هم با شنیدن و لمس و امثال آنها مایلست محیط را بشناسد اما تمایلات جنسی نزد

وی چشیدن نیست بلکه خوردن است و سیر شدن و تا گرسنگی بعدی بدون توجه بروابط جنسی احساس رضایت در آنها قوی است و چگونه مردانی چند (در پلی آندری همیشه آماده نشخوار کننده می توانند یک زن را که در فواصل معینی خورند و سیر شونده و بعد ارضا و اقناع شده است) راضی نمایند؟ زن سیر است و تا گرسنگی بعدی عمل جنسی برای وی بر غریزه نیست اجبار است، تهدید است.

قانون زور است، بلاست و همه چیز ناپسند است و در یک مرحله عالی فقط رضایت شوهر است و شخصیت زنانگی خود را با جلب رضایت مردانگی شوهر بالا بردن.

آفرینش در سیری غرضی داشته تا شخص با سیر شدن بحیات خود او ادامه بدهد و سیر شدن تنها بوسیله تغذی است پس سیری معلول است و تغذی و لقمه برداشتن و فرو بردن و هضم و جذب کردن تا به سیری برسد. پس تغذی کار و حرکت است و چون سیری پیش آمد وجود ندارد اما باز هم بدن در تهیه اعلام گرسنگی بعدی است یعنی تغذی همانند سیری را با ما ارتباط دارد، برای ما که فاعل ذخائر باشیم و انرژی و حرارت بوجود آوریم و به بقاء خود ادامه دهیم پس برای بقای خود مجهز به ابزار و آلاتی از محیط (غذا) و از خود (دستگاه هاضمه و ...) میباشیم. گرسنگی احساس نیازمندی است، آنرا به شعور ما میدهد تا اعلام بدارد و رفع نقص کند بلکه نقص وجودی ما را تکمیل و رفع نیازمندیمان نماید. غذا خوردن در اختیار ماست و نتیجه این غرض فعلی اختیاری در آخر فعل ما که همان حرکت مخصوص فاعل است قرار میگیرد یعنی فعل و فاعل کنار یکدیگر و مکمل همند، افعال غیر

ارادی هم بهمین منوال برای رفع نیازمندی خود ابزار و آلات خود را کامل میسازند و هیچ غرضی بهمان دلیل که در جستجوی کمال است بدون هدف نیست و از جمله غرض قرار گرفتن تحریکات سکسی و تمایلات مرد در مرکز ذهن و فکرش، که اگر پروردگار حضرت مسیح را از مریم مقدس بوجود آورد هرگز حاضر نبود چنین معجزه ای را نزد حضرت زکریا معمول بدارد و مثلا حضرت یحیی را از آنحضرت بوجود آورد یعنی بدرخواست پدر، فرزندی بدون مادر خلق کند که زن بر فطرت نسل خواهی و پدر آماده خواهی است. سیری معلول تغذی است و دستگاه هاضمه لازم دارد که بوسیله دستگاه عصبی فرماندهی و مرتب گردد، اما شناخت بوسیله همان دستگاه عصبی است و مرکز ذهنی فکری مرد را جای تحریکات تمایلی جنسی قرار دادن با توجه به اینکه مرد باردار نمیشود از شاهکارهای بسیار مهم خلقت است و بدین ترتیب اگر روابط جنسی و ازدواج و در یک سطح بالاتر مسئله نر و مادگی برای رفع نیازمندی و نقص وجودی و ادامه نسل همه چیز و در اینجا نسل انسانی است همان اندک فاصله را که در اختیار ما گذاشته اند که آمیزش بشود یا نشود در صورتیکه قبل و بعدش در اختیار ماست که هرمونها چه کنند و جنین چگونه بزرگ شود همین اندک اختیار (آمیزش کردن یا نکردن) ما به التفاوت انسانی از حیوانی است که حیوان پستاندار نیز چون به ماده آمیزش کرده نزدیک شود فاصله میگیرد در صورتیکه یک نر با چند ماده آمیزش نکرده جمع میشود و آزمایشات متعددی در این باره بعمل آمده که قبلا شرح دادم و از جمله: اگر موش نری از قفسی رها کنند و دو موش ماده

همسال که یکی آمیزش کرده و دیگری نکرده و در بین موش نر و ماده آخری مانع کوچکی نیز قرار دهیم موش نر نزد موش ماده آمیزش نکرده خواهد آمد و اگر قفسی را که حاوی موشهای نر و تازه آمیزش کرده است خالی کنیم و موشهای آبستن را در آن نمائیم سقط خواهند نمود و با چنین حدت و شدتی قانون پلی آندری نزد حیوانات پستاندار مطرود و مردود است و نزد انسان که فاصله ای از اختیار را در اختیارش گذاشته اند، برای توجه دادنش به اینکه پیامبری لازم است تا همین قسمت کوچک را نیز با بقیه قسمت ها یعنی با فطرت سازگار کند و در عین حال انسان مختار و آزاد باشد و در قسمتی از غرائز و فطرت سرگردان تا به تحصیل دانش بپردازد (از طرفی پیامبر چگونگی را به او بگوید و از طرفی خود از راه علم و حکمت آنچه را پیامبر فرموده است بیابد همانطور که پیشوایان دین گفته اند عقل هم پیامبر درونی آدمی است).

زن برای بقای نسل یک تخمک رها میکند و مرد ملیونها کرمک. و یکی از آنها بهره تخمک است و بکارتش را وی میبرد و عروسی واقعی آنجاست بسیار شگفت است که اگر این چند ملیون نصف شود که باز از ملیون بودن کمتر نیست نمی تواند تخمک را بارور سازد و اگر همان چند ملیون از یک مرد باشد کافیست. در صورتیکه اگر این طرف قضیه نیز زیادتی پذیرد و چندین ملیون کرمک از چند مرد را مخلوط سازند و تلقیح نمایند احتمال باروری کاهش می یابد و این درسی است که طبیعت و سازمان و ساختمان نیز نشان میدهد که با پلی آندری موافق نیست.

زن میخواهد در امان ازدواج باشد و بهمین سبب با کمال رغبت مذهب شوهر، طبقه شوهر، اقتصاد شوهر، محل سکونت شوهر را میپذیرد و حتی نام شوهر را بر خود میگذارد، اما در پلی آندری چند مرد در امان یک زن و همه چیز وی در آیند یا یک زن در امان یکی از مردان؟

در اسلام از جمله علت تحریم پلی آندری در یک مسئله روانی هم بررسی می شود و آن بکار بردن کلمه «غیرت» است، برای جنس مرد که نبی گرامی و ائمه اطهار داشتنش را بر مرد واجب دانسته اند، به این صورت که مرد و زن قبل از ازدواج، حقوقی برابر دارند و شرط صحت عقد قبولی هر کدام بتساوی است، اما پس از ازدواج از این تفاوت که مرد بتواند با شرایطی زن دیگر بگیرد و زن نتواند بهیچوجه شوهری دیگر هم داشته باشد، تعبیر به غیرت نزد مرد و حسادت نزد زن نموده اند یعنی مرد باید غیرت داشته باشد که زنش فقط در خودش خلاصه شود و اگر چنین غیرتی را نداشته باشد در اخبار منکوس القلب (وارونه فکر) نامیده شده، و زن اگر نتواند مردش را (با شرایط و ضوابطی خاص که در غیر اینصورت مرد زن دار را خائن گویند) خواستار زنی دیگر به بیند حسود بحساب میاید.

زن غذا، خواب، آمیزش را برای تکمیل نقص وجودیش میخواهد و سیری و رؤیا و نسل که محصول آن سه میباشد کمال اوست که دلیلش را گفته ام و باز هم خواهم گفت و بعلاوه وجود هر سه برای ماندن حیات و ادامه حیات ضروری است اما مرد با غذا و خواب کمال میشود و آمیزشش ناقص است زیرا زایمان کمال زن

است که ثابت کرده ام و باز هم شرح خواهم داد و مرد که زایمان ندارد اما در عوض تا آخر عمر قدرت بارور ساختن دارد و زن تا نیمه عمر می تواند این کمال را داشته باشد یعنی باردار شود و بعد دستگاه بارداریش تعطیل و جای خود را به پروار کردنش می دهد.

یعنی زن در نیمی از عمر نسل می سازد و در نیمه دیگر نسل ساز میسازد و معلوم میشود رل تربیت بیشتر با اوست و در جای دیگر آوردم که مرد را علم و دین و زن را تربیت و دین بیشتر بایسته است. و بهمان دلیل که نه ماه شکمداری هم تربیت بیشتر بر جنین مؤثر است و تخمک ها در پشت تمام جنس های ماده آماده چیده شده (کلاهک - خربزه - ماهی ماده - مرغ - تخمدان) اما جنس نر باید نطفه آماده کند و علم در حال تجمع به ارث میرسد، یعنی بچه اول یک بیسواد با بچه آخرش که دانشمند شده اغلب تفاوت استعداد پذیرش علمی دارند، در صورتیکه تربیت تجمع حالتی را ندارد و هر کاری که مادر مادر در آن نه ماه کرد بر فرزندش مؤثر است و لذا زن با خورد و خواب و آمیزش تکامل پیدا می کند و مرد با خورد و خواب و آمیزشی که ظهر برگ زندگیش نوشته شده است و بزبان خلاصه که پلی آندری برای زنان همسایه که بدون شوهرند نقص کمالیشان است و اینجاست که به نظر اسلام و آنهمه روایاتی که درباره غیرت مرد و پسندیده بودنش دارد تعظیم مینمایم. زیرا مرد خشن و سخت و متجاسر در جوشش دائم است که نقشه های جنسی و سکسی را طبق مقررات مذهبی علم و تهذیب نماید اما زن با عطوفت و ملایمت و ساختمانی نفسانی که دارد و کمالش در آمیزشش است در این نقطه

بهدف رسیده و بارداری و نسل زائی و نسل پروری را می خواهد یعنی مرد با حفاظت از جنس نسل زای نسل پرور غیرت میکند و خویش را با حفاظت که میخواهد با ذخیره و ادامه حیات کمال یابد به کمال میرساند.

زن چنانچه گمان برد از نظر مردش افتاده است دخالت زن دیگری را علتش میداند و آنقدر به این علت یابی خود یقین دارد که اگر مردی هم با مردش گرم بگیرد او را واسطه تصور میکند، اما اگر مرد خیال کند مورد بی مهری زنش قرار گرفته علت را در خودش جستجو مینماید و بهمین دلیل تا زن و شوهر عاشق یکدیگر و واقعاً دوستند زن همه چیز را در شوهر مطاعش مینگرد و مرد همه چیز را در همه مطیعش، یعنی مرد همه چیز زن است و زن همه هیچ مرد بلکه زن، خود را همه کس مرد، و مرد خود را - امان بخش بیکسی زن میداند و هرگز پلی آندری درست نیست زیرا نمیتواند حالت درونی سیطره بخش مردان را در برابر نهاد سیطره پذیر یک زن برابری دهد.

مرد از زن تمکین میخواهد و زن از مرد میل. یعنی زن برای آمیزش نظر مردش را فراموش نمیکند، اما مرد بمیل خود عمل مینماید و از زن نظر نمیخواهد و لذا مقدمه آمیزش نزد زن نیز مانند حاصل آن که بارداری و زایمان و در نتیجه تکامل زن است برای زن تکامل دیگری است، زیرا از رسیدن تن به تن قانع نیست و آمیزش حیونی را به رابطه انسانی و نظر خواستن از آقایش مبدل میسازد و اینکه از زن نازا در اسلام مذمت شده نه از مرد بی باریکی هم همین است که مرد تکاملش در «لتسکنوا الیها» ی قرآن و زن داشتن است و زن تکاملش

در تولید مثلش که ما حضرت مریم بدونش شوهر را کامل و عیسای بدون زن را کامل اما زن نازا را کامل نمیدانیم و دو مطلب اساسی است که نظر مرا تأیید می کند: اول آنکه دو امتیاز بر ازدواج مترتب است، یکی تشکیل زندگی جدید دیگری ادامه زندگی، که اولی تکامل مرد است و دومی تکامل زن.

اینکه پروردگار زن را آنچنان آفریده که بدون مرد هم امکان باردارشدنش باشد اینست که خلقت مانع کلی برای کمالش نمیباشد در انحصار یک شوهر ماندن زن، غیر از در انحصار یک زن ماندن مردان است که کلمات ازدواج و نکاح و تمتع با کلمات آبستنی - شیر دادن - قاعدگی و خلاصه با کلمه عفت ثبت شده است و لذا در انحصار زن ماندن مردان روسپیگری است.

بدن زن فرسوده و بیمار می گردد بلکه بیشتر برای جلوگیری از واریز روح وی میباشد که نباید روسپیگری کند زیرا روسپیگری ضایع کننده تمامی حیات زن است و حیات زن با سخنانی و اعمالی که همه به ازدواج و آبستنی و شیر دادن و نسل پروری عجین میباشد و باز همه خلاصه در اینکه: اگر کلمه ازدواج برای مرد حیاتش است برای زن حیاتش و حیائش است در صورتیکه ازدواج برای مرد این نیست که فکر کند خود را در معرض فروش قرار دهد تا ازدواج کرده باشد و ما میدانیم همه و همه جهانیان میگویند فلان مرد فلان زن را خواست - فلان زن را گرفت فلان زن را پسندید یعنی قبل از اینکه مرد فاعل باشد او را فاعل و عامل میدانند و لذا اگر مرد بی عفتی کند گویند گناهی مرتکب شد که بی عفتی است و در صورتیکه به زن گویند بی عفتی کرده گنهکار

است. (مرد فاعل است و گناه کردنش بی عفتی است و زن مفعول است و بی عفتی اش گناه است).

الان اشاره به آیه ای کردم که در آن لتسکنوا دارد (21 بقره) و زن را برای مرد و مرد را برای سکون بحساب آورده و این چه تساوی جالبی است و آیه ای که مرد را لباس زن و زن را لباس مرد معرفی فرموده و این چه تساوی جالبی است و آیه ای که ایجاد مودت و رحمت را در اثر ازدواج بیان میفرماید و این چه تساوی جالبی است و مهمتر از همه آنکه نام پدر و مادر را در یک کلمه «والدین» آورده و در کنار نام مقدس خود جای داده است اَن لا نَعبُد و اِلا اِیّاه بِالوالِدَینِ اِحسانا بعلاوه آنکه دستور میفرماید که مردان نسبت بزبان به نیکوئی و مهربانی در کردار و گفتار رفتار نمایند و اگر هم تمایل به آنها ندارند باز هم به نیکی و خوبی رفتار کنند و چه بسا چیزی که بنظر مردان خوش نیاید در حالیکه خدا در آن خیر و خوبی زیادی قرار داده است (وَ عاشِروهُن بِالمَعروف فاِن کَرِهتُموهُن نَفسی اَن تَکرَهوا شَیئا و یَجعَل الله فیه خیرا کثیراً)

سخن از لباس بودن زن برای مرد و لباس بودن مرد برای زن بود این نکته جالب را هم بیاوریم که در جهان قریب سی نوع ازدواج به ثبت رسیده ست و در اسلام به پلی آندری زواج ضمد گویند یعنی اگر یکزن چند شوهر داشت دیگر آنها لباس یکدیگر نیستند بلکه ضماد یکدیگرند آن هم ضمادی مرطوب که همه از روی ظلم و تجاوز برخاسته است و چرا از روی ظلم نباشد که دختران را زنده بگور کردند و شمارش آنها کاهش یافت در برابرش آمدند و برای هر چند

مرد یک زن را پذیرفتند و از عجائب اسلام آنکه در اینموقع آمد که دختران را میکشند و ازواج ضمد را حرام و تعدد زوجات را مباح ساخت و ضماد لباس شخص مریض است بلکه ضماد لباس نیست یک پوشاکی کاذب است که زیر آن مریض است تازه ضمادی است مرطوب که خوب نمی چسبد یعنی نه رویه سالم است نه آستر؛ هم مرد بیمار است هم زن و هم بیش از ضماد مرطوبی برای یکدیگر نیستند.

آوردم که پلی آندری مورد قبول فقط گروههای کوچکی قرار گرفته و آن هم دو گروه دیده نمی شوند که مشابه باشند و بدانند چند مرد می تواند یک زن داشته باشد و طرز تقسیم فرزندان هم بین آنها یکی نیست.

در خلیج بنگاله و جنوب بیرمانی قبیله اند اما نیت ها هر زن را متعلق بهمه مردان قبیله می دانند و زنی که مقاومت کند گناه کبیره است.

در مالا با گروه ناثیرها هر زن 5 تا 6 شوهر دارد و حداکثر میتواند 12 شوهر داشته باشد و هر ده روز باید با یک شوهر بسر برد ضمناً هر شوهر می تواند شوهر زنان دیگری نیز باشد.

در قبیله نپولها که نزدیک هیمالیا هستند و پلی آندری دارند فرزندان را به نسبت سن به سن پدران تقسیم می نمایند یعنی پسر ارشد سهم شوهر سالخورده تر و پسر بعد بهره شوهری است که از لحاظ سن در درجه دوم است الی آخر و هر فرزندی را که پدر در همان ردیف نمیپذیرفت متعلق به مادر میشد.

البته دراین باره روایاتی داریم که یکی از آنها مربوط به حضرت علی است که یکی از ایشان پرسید چرا یک زن نمیتواند چند شوهر داشته باشد حضرت ظرفی طلبیده به طرف دستور دادند از سه ظرف آب بردارد و در آن ظرف بریزد و سپس به او گفتند هم اکنون این آبها را از هم جدا کن؟ اولا انتخاب آب که مایه حیات است جالب و دیگر آب که بجای آب مرد و زن انتخاب شده است زیرا در پلی آندری نه زندگی را می توان تفکیک کرد نه فرزندی که بوجود می آید و جالب تر از هر دو جواب به سائل به اندازه فهمش تجربی داده شده است.

آنچه فهم است و باید گفت هر جا پلی گامی را بکلی قیچی کرده اند عملا پلی آندری جای آنرا گرفته است همانگونه که هر جا مردان روشنفکر کنار بنشینند مردان روشنفکر نما و زنان به میدان میایند.

آیا عملا در غرب که مدعی منوگامی است! شرف زنی که رفیقه شده است از شرف زنی که در شرق پلی گامی است بیشتر میباشد؟

آیا کینه و حسادت و کوبیده شدن شخصیت زن اول وقتی بفهمد مردش سالهاست رفیقه یا رفیقه هایی داشته کمتر از کینه و حسادت زن اول شخصی است که همسر دومی دارد؟

وقتی قرآن میفرماید فَاِن خِفتُم اَلا تَعدِلوا فَواحِدَه و دستور میدهد اگر می ترسید نتوانید عدالت کنید یکزن بگیرید و این دستور چنان عدالت کردنی است که زنها نفهمند بینشان تبعیضی است با (و لن تستطیعوا ان تعدلوا بین النساء) که میفرماید نمی توان بین زنان به

عدالت بود زیرا یک زن مهربانتر و متقی تر را در دل دوست تر دارند و این دو آیه یکی مربوط به ظاهر است که اگر می توان عدالت کرد می توان بیش از یک همسر داشت و یکی مربوط به دل و باطن است که قرآن می فرماید عدالت در آنجا برقرار کرد و اشکالی ندارد.

زن را گفتم چنان آفریده شده که بدون مرد هم امکان باردار شدن و تکاملش باشد همانگونه که مانع تکامل کلی مرد در راه زن خواهی نشده است و در ضمن پلی آندری نیز اینجا جلوه کاذب دیگرش ظاهر میشود که تکامل چند مرد در برابر تکامل یک زن، در اینصورت که چند مرد باید در خانه یک زن برنامه تقسیم شده نوبتی تحصیل کنند از نتایج ممتازه ازدواج (تشکیل زندگی و ادامه آن بصورت نسل سازی) خود و همسرشان را بی بهره میسازند زیرا وفاداری لازمه عشق جنسی است و دو دلداده هرگز میل ندارند دیگری را جانشین خود در برابر دلداده شان به بینند و همیشه میخواهند هر کدام بی جانشین باشند، اما همانطور که گفته شد زن نمیخواهد تمام انرژیهای ویژه زنانگی را نثار قدم جنسی خانواده ساز مرد کند بلکه همانگونه که نویسنده دانشمند خانم سیمون دویوار میگوید، زن دو شخصیت دارد یکی برای جلب شوهر و شوهرداری و دیگری برای مادر شدن، در صورتیکه پدر یک شخصیت سلطه جوی زندگیساز دارد. لذا انرژیهای زنانگی یک زن که باید نثار قدم جنسی مردش و نثار مقدم تازه وارد نسلش گردد در پلی آندری انحراف حاصل مینماید.

اصولا اینکه پلی آندری تعمیم نیافته و از منطقه خود «تبت» و جزئی از قسمت قاره آفریقا در جای دیگر مورد پذیرش قرار نگرفته

و اینکه مردان جهان کارتل و تر است شدن را بزنان نداده اند و اگر فرزندی پیدا شود چند مرد عهده دار مخارجش شوند. یا یک مرد، یا یک زن و چند مرد پلی آندری مسلک مقرر در حاشیه مجرای طبیعی است که بزودی بخارج رانده خواهد شد میباشد.

زن که دوست دارد زنی باشد مطابق میل مرد بکار تعدد زوجات میاید نه بکار پلی آندری، که مرد دوست دارد مردی باشد موفق در زندگی نه اینکه مطابق میل یک زن، زندگی نماید و لذا باید بجای آنکه زن چند شوهره باشد قسمتی از زندگی را که مورد علاقه توفیقی چند شوهرش میباشد تصاحب کند و این برخلاف طبیعت زن، و ناسازگار با آفرینش اوست.

از قاطعیات علمی است که زن باردار چنانچه ناخوانده فرزندی داشت مرتب نسبت به آن در پرخاش است. هنگام خستگی نفرینش میکند، زمان مهمانی وی را دشنام میدهد، هر وقت با شوهرش اختلافی یافت مشت بشکم میکوبد و در نتیجه ورود مرتب ترشحات ناشی از ناآرامشی ها و غیر تعادلیها فرزندی عصبانی و نامتعادل و حتی گاهی مصروع تحویل اجتماع میدهد؛ بهمین نحو اگر پدر فرزند نخواهد و در اینصورت نسبت به پدر ناخوانده و دعوت نشده بوجود آید با کوچکترین نافرمانی و اختلاف، صدای پدر بلند میشود که این هم از نکبت این ناخوانده است و چرا باردار شدی که نتوانی بیشتر باشی یا بهتر خدمت کنی و بهر طرف رو کند بهانه ای میگیرد و در نتیجه ترشحات مادر که دائم در قرع و آزار است به بچه میرسد و باز هم فرزندی عصبانی و نامتعادل و حتی گاهی مصروع تحویل میدهد.

آنجا که تعدد زوجات است و یک مرد سرپرست (پلی گامی) و یک سیستم اسلامی حاکم، چنانچه بخواهند فرزندی بوجود آورند نصف و نصف سهم دارند و با اجازه یکدیگر است و اگر خواستند جلوگیری نمایند آن هم نصف و نصف و با اجازه زن عزل یا از راهی دیگر، جلوگیری می شود و در نتیجه اگر یک مرد را فرض کنیم که چند زن را باردار کرده باشد چون امکان اینکه بین زنان باصطلاح هوو را میتوان سدی و فاصله ای داد تا بیکدیگر بد نکنند و مزاحم نباشند و عصبانیت ایجاد نکنند نسل بوجود آمده میتواند دور از عصبانیت ها تحویل داده شود، اما چند مرد را فرض کند که زنی بوسیله یکی از آنها باردار شده است با توجه به اینکه زوجات میتوانند همه باردار شوند و ازواج نمیتوانند و با توجه به اینکه هر نه ماه و بیشتر نوبت یکی از آنهاست که باردار کنند و امکان اینکه سد و فاصله ای بین شوهران ایجاد کنند نیست تا فقط والد با مادر برخورد داشته باشد و احترام بگذارد و شوهران دیگر که نسبت به ولد بیطرف یا خصمند رابط نداشته باشند، در نتیجه فرزند عصبانی سؤف بوجود نیاید.

مرد که دوست دارد مالک باشد و زن که تحت الحمایه قرار گیرد و سرپرستی مردی را میپذیرد بر فطرت آنهاست. که زن احساساتی است و لذا به مبنای احساسات میخواهد محل اتکا داشته باشد و هر چه متکا کمتر و جمع و جورتر و از پراکندگی دورتر مرغوب و مطلوب تر بوده و احساس آزادی بیشتری میشود و چون قرارمان در همه جا معرفی اشخاص سالم و بحث از افراد تندرست میباشد نمیتوان زنانی را که روش مطرود مادر شاهی دارند مثال زد، زیرا

همانگونه که قبلا آوردم در خانواده هائی که روش مادرشاهی معمول است نسل عصبانی و مخصوصاً مبتلا به جنون جوانی (اسکروفرن) بیشتر دیده میشود.

فرض آنکه یک زن را چهار شوهر باشد و از 13 تا 46 سالگی بارداری بپذیرد با توجه به اینکه ثلث عمر در خواب و یازده سال دیگر به کارهای معمولی و عادی زندگی صرف می شود و قاعدگی و زایمان و شیر دادن و بیماریهای دستگاه تناسلی زن و یائسگی انزجار دهنده همه و همه نیز برای زن هست آیا سهم هر کدام از شوهران برای حتی تماس زن و شوهری ساده و فعال چه مدت خواهد بود؟

کسانی هستند که در زمان اوج لذت ها، عقلشان از مغز جا خالی کرده وارد چشمشان میشود و کسانی که از مغزشان به گوششان نقل مکان می نماید و اشخاصی که به دستشان یا ... وارد میشود و در اینجا مسئله خالی شدن مغز به بیضه هاست که نبی خاتم فرمودند وقتی آلت تناسلی نعوظ یافت (البته حضرت با کلمه قام فرمودند اذا اقام الذکر) دو ثلث عقل صاحبش از دستش میرود خدا بدادش برسد که آن یک ثلث کاری بکند. اما اگر مسئله بکارت اگر مسئله آبستن شدن، اگر مسئله اولین آغوش، اگر مسئله عفت اگر ... در فامیل مطرح است پلی آندری بدلیل فوق نمیتواند مطرح باشد زیرا مرد پرده بکارت ندارد و آبستن هم نمی شود و با هر آمیزشی که هنوز تمام نشده چشمش بدنبال آمیزشی دیگر است در حالیکه زن چنین نیست یعنی پلی گامی با فطرت سر ناسازگاری ندارد و پلی آندری دارد.

قرآن و اشاره به پلی گامی و پلی آندری

سوره هود را بخوانید آیه 70 ببعد که فرشتگان بر ابراهیم وارد شدند و چنین و چنان شد تا آنگاه که میفرماید سارا گفت وای بر من تولید مثل خواهم کرد در حالیکه عجوزم و شوم پیر است (قالَت یا وَیلَتی ءَاَلِدَ و اَنا عَجوز وَ هذا بَعلی شَیحا)

اما در سوره حجرات آیه 52 که فرشتگان گفتند که ای ابراهیم تو را بفرزندی بشارت میدهم گفت آیا مرا نوید می دهید با آنکه به پیری رسیده ام (قالوا لا توجَل اِنا نُبَشِّرُک بِغلام عَلیم قالَ اَبَشَرتمونی علی اَن مَسَنی الکبر فَبم تبشِرون)

توجه فرمائید که زن می گوید من و شوهرم پیریم مرد می گوید من پیرم.

یعنی زن می گوید تا زمانیکه شوهر دارم نمیتوانم مرد دیگری که جوان و تولید کننده باشد در این باره (تولید مثل) دخالت دهم.

ولی مرد فقط سن خودش را مطرح میسازد زیرا میتواند با آنکه زن دارد همسر دیگری داشته باشد.

و این بحث را از لحاظ روانشناسی در جلد 19 کرده و باز هم در

سن ازدواج

پدیده های تصنعی و کاذب برخوردها و پیوندهای اجتماع را کنار بزنیم، ازدواج در همین حالیکه پیچیده ترین مسئله سرسام آور زندگیست طبیعی ترین عملی میباشد که برای خودزیستن و همانند خود بجای گذاشتن و زندگی را گرم کردن و ادغام زن و مرد و بیک ارزش درآوردن دو جنس، به انسانی عطا شده است و آنقدر طبیعی که آستانه مقاومت انسان در برابرش شکست خورده است و قدرت جذب و کشش آن شیرازه همه چیز را می گسلد و خلاصه ازدواج یک راز عمیق فاش شده حیات است تا بتوان در تعقیب آن به قبول مرگ تن در داد.

وحشی ترین و بی برنامه ترین زندگیها هم ازدواج را منبع خوشبختی میداند که متأسفانه چنین مکنت لذت را متکی به از طبیعت خارج شدن فرویدیسم به مسابقه در بی بند و باری انداختند و اخیراً بخیر خواهی برخاستن برخی در تلاش نجات آن.

تاکنون آغاز ازدواج را در اندیشه درست جستجو کردیم و از خواستگاری شروع و ابتدا بمنطق انتخاب (در اینکه آیا باید از خویشاوندان دختری را بهمسری برگزید یا از میان بیگانگان) روی آوردیم و دستمان در دست اسلام، همه مسائل را دیدیم و در نتیجه چنین چشم، درست گشودیم که اگر در فامیل بیماری ارثی وجود

داشت به سرای بیگانگان سری بزنیم و در غیر اینصورت صله رحم بجای آورده برای تقویت نسل و اینکه دو ژن بهتر بیکدیگر رسیده قدرت انباشتگی صفات و سجایای متکی به نکوئیها و دور از پلیدیها را که در نسل است جمع آوریم و ازدواج فامیلی را انتخاب کنیم.

اینک که دختر را منظور داشته ایم آیا باید به ساخت گرائی تمدن جدید (تجدد) تنظیم کرده قبل از ازدواج آشنائیها و درک کردنها را به برنامه ریزی ازدواج بیفزائیم؟ یا اینکه خارج از مکتب غرب باید جداری تا شب زفاف بین طالب و مطلوب از زمین به آسمان کشید و هر شکل و وضعی را بامید اقبال و سرنوشت پذیرفت؟ که هیچ کدام مورد پسند اسلام نیست و آنچه پایه برایمان دارد اینکه:

آشنائی قبل از ازدواج بهمان اندازه، ناسازگاریهای بعدی را در بردارد که برای پسر و دختر هرگز یکدیگر را ندیده پیش خواهد آمد و در هر دو صورت دست به نوعی قمار بردن و بهتر بگوئیم به نوعی قرعه است و بر آثار گوناگون آن به برد یا باخت به اجبار تن در دادن. اما اسلام به پسر میگوید: دختری را با چنین صفات و سجایا انتخاب کن و اگر چنان بود بطرفش نرو؛ و دختر را نیز هشدار در برگزیدن پسر با معرفی آنچنانکه باید باشد مینماید و چون ظاهر هر کس در برابر دیدگان متفاوت، مراتب مختلفی از زیبائی را جلوه میدهد اجازه دیدن دختر و پسر (یکدیگر) را قبل از ازدواج میدهد فقط با یک شرط که قصد لذت بردن جای حقیقت خواستگاری کردن را نگرفته باشد.

بحث کوتاه دیگری از تعدد ازواج و زوجات نیز شد که بر

پایه لزوم سرپرستی مرد بر زن، بر تعدد زوجات به دلائلی صحه گذاشته شد و پلی آندری مردود گردید و اینک گام دیگری قبل از ازدواج، توجه به سن طرفین است سنی که تعالی روح و آرامش عصبی و بهتر تحویل دادن نسل، معیار و میزانش است نه سنی که که سیاست بنفع خود بخواهد و آنرا بمناقصه یا مزایده بگذارد و براساس برنامه های «خود سازمان دهی» که در هر مورد دارد سن و ازدواج را هم بویژه اختیارات خود درآورد که در هر شهری و هر قبیله ای امکانات متفاوت است، یک قبیله در تمکن بسیار و ساکن منطقه حاره که حس تمیزشان با ولع های جنسی همراه است و یکدسته بینوای کوچ داده شده بشمال که نه پستانی دارند و نه جنسی و نه حسی و فقط اعلامیه سن قانونی ازدواج را میتوانند و صلح پنچره کوبیسمی خود نمایند. (حتی در یک شهر آماری گرفته شد و معلوم گردید عروسیهائی که در تابستان انجام گرفته چند برابر زمستانی است که باید اعیاد و سوگواریهای مذهبی را نیز بحساب آورد).

یکی از دوستان روشنفکر و متدینم که برای اخذ مدرک بالاتری به کارآموزی مرکز استانی رفته بود، چون سخن استاد به سن ازدواج میرسد و به قراردادهای شرعی اسلامی تعیین شده مرد 15 سالگی و از زن نه سالگی میرسد و این مطلب را اضافه میکند که شاید رشدی بشایستگی در سنین نامبرده نباشد و دخترک بجای اقتران دلچسب مجبور به انتقال نزد جراح برای رفع صدمات و جراحات وارد شده گردد و این نوع بی پناهی است، دوست نامبرده اجازه میگیرد و این جمله را میگوید: اسلام دو سن متمایز از بلوغ که حد مکلف شدن است

دارد سن ازدواج، سن نکاح، استاد که عالمی منصف بوده است اظهار تأسف میکند و بعد از آن هرگاه سخنی از مذهب میرفته از آن دوست که تدریسش میکرده مصلحت اندیشی مینموده است.

گرمی و سردی منطقه نه تنها در پیش رسی بلوغ جنسی مؤثر است بلکه تغذیه کافی، شهرنشینی، رشد بدنی از عوامل اثرگذار بشمار می روند و آنچه اخیراً وارد شده دو چیز میباشد یکی تراکم و ازدحام جمعیت در شرائطی و دیگری عدم ناشناخته که بر روی حیوانات مخصوصاً موشها بعمل آمده و در جمعیت های مذکور دیده اند هرچه ازدحام بیشتر باشد و در محیط سرپوشیده قرار داده شوند خواست آمیزش جنسی بیشتر و پیشرس است فیلمهای سکسی سینماها به رشد وضع و مدارس مختلط به نکوهیده ترین طرز سن مورد بحث را پائین میاورند و درج مطالب جنسی در نشریات برای هر چه سوزان کردن دوزخ شهوت که آنها بی پرده بنویسند و سینماها بوقاحت نشان دهند در تلاشی سخت اند.

اما علل ناشناخته ای که در بین حیوانات حتی توجه بعضی از شبانها را جلب نموده اینکه: می بینند حیوانات از یک پدر و مادر و یک چراگاه و یکنوع پرواری و پرستاری یکی شش ماه زودتر از خواهر یا برادرش فحل شده و آماده جفت گیری است و بنظر میرسد با شناخت های اسلامی که در آفتاب یا در برخی از شب ها اجتناب از آمیزش را دستور میدهد، اشعه های کیهانی و از جمله لا یرز در همه چیزی حتی بلوغ مؤثر بوده باشد بنابراین، سن بلوغ تابع هزاران پدیده آسمانی و کیهانی و زمینی و بدنی است که انسان فقط آنچه را از طریق ادیان

دریافت داشته میداند و عنوان مینماید در میان آنهمه قدرتها میلولد و چند صباحی زیست کرده همه چیزش را تابع سیاست روز و قدرتی که مصلحت اندیشی میکند تطبیق میدهد. یک روز مینویسد و ... با وجود اینکه کشور ما در منطقه گرمسیری قرار گرفته و دختران و پسران 2 - 4 سال زوتر از جوانان اروپائی بحد بلوغ میرسند نمیدانیم چرا قانونگزاران سن ازدواج را که گویا کاملا از روی قانون خارجی عیناً ترجمه نموده اند سن قانونی ازدواج دختران را در 16 سالگی و پسران را در 18 سالگی معین کرده اند و این امر از نظر اجتماع مضرات زیادی برای کشور ما دارد که در خارج از بحث مقاله است بعلاوه مرد را مجبور نموده است بوسائل مختلف غیر قانونی مانند تعویض تاریخ تولد در شناسنامه و غیره دختران خود را شوهر بدهند و معتقد هستیم قانونگزاران در این قسمت تجدید نظر نمایند...»(1)

«اکنون بسیاری از کشورهای بزرگ جهان این موضوع، یعنی ازدواج پیش رس دختران و پسران را بعنوان یک واقعیت پذیرفته اند اما ضمناً این سؤال نیز مطرح می شود که فرزندانی که از این ازدواجها بدنیا می آیند چگونه هستند؟ جواب این سؤال را از زبان یک دانشمند زیست شناس بشنوید که میگوید: تجربه نشان داده است، بچه هائی که از این ازدواج زودرس بدنیا میایند غالباً بمراتب زیباتر و سالمتر از فرزندان پدر و مادران مسن تر هستند.

در مدت سی سال یک پزشک آلمانی خصوصیات و مشخصات سیصد

1- صفحه 8 مجله تندرست شماره 12 سال 21

هزار نوزاد را ثبت کرده است و از نتیجه این آمار معلوم می شود که فرزندان مادران خیلی جوان بمراتب کمتر از سایرین دچار انواع ضعف ها و بیماریهای کودکان میشوند. همچنین مادران هر قدر جوانتر و بچه سالمتر باشند آسانتر وضع حمل می کنند و در موقع زایمان خطرات کمتری ایشان را تهدید می کند. تا سن بیست و هفت کم و بیش این وضع ادامه دارد. چون سن مادر از این حد گذشت خطرات و دشواری های زایمان بصورت قابل ملاحظه ای افزایش می یابد و ...(1)

ملاحظه میفرمائید این دو مطلب از دو مجله است که صاحبانش بر کرسی های مجلس مقننه تکیه زده اند یکروز هر دو در روزنامه اشان اظهار تأسف میکنند که چرا سن 16 و 18 را نقل از قوانین خارجی ها برای دختر و پسر ایرانی معین کرده اند و آرزومندند که تجدید نظر شود و سن کمتری منظور دارند اما امروز که می خواهند سن هر دو را بالا برند ملاحظه فرمائید در اوراق منتشر شده چه می نویسند که خود شاهدید در صورتیکه مسئله قطعی و مسلم است که با پیشرفت مغزها بلوغ جنسی زودتر ظاهر می شود و اگر مادر بزرگها ماتیکور و سرخاب و لاک در 14 سالگی بکار میبردند هم اکنون در 12 سالگی بلکه کمتر چنین مینمایند و باید به تناسب ازدحام بیشتر، علم بیشتر، تمدن و شهرنشینی بیشتر، تغذیه بهتر، وسائل رفاه بهتر سن ازدواج را پائین آوردند که بالا برده و باز می خواهند بالاتر ببرند و تعجب خواهید کرد اگر بگویم اسلام هم با کسانی مخالف است که سن را

1- اطلاعات بانوان 309 صفحه 56 از یک متخصص.

بالا میبرند و هم با آنها که عقیده بپائین آوردن سن قانونی ازدواج را دارند موافقتی ندارد، زیرا اسلام بمقتضای فطرت و شرایط محیط و نشو و نما و رسید سن پذیرش ازدواج و آمادگی کامل جسمی به سن بلوغ مینگرد که تازه بلوغ را نیز علامات متعددی است که یکی از آنها سن مخصوص است که در جای خود (بحث بلوغ) شرح خواهیم داد (تعیین سن ازدواج بدست فهم ناچیز انسانها نیست بلکه بدست قدرت عاشق شکن معشوقش پوسته مغز و هرمونها و گنادها و مغز و غذا و رفاه و اجتماع و وضع جغرافیائی و آب و هوا و خاک و تاریخ و مهمتر از همه بدست عوامل بیولژیکی است)

آنچه را از دو مجله مذکور آوردم برای اثبات یک مطلب علمی نبود ضرورت تصریحی داشت تا خوانندگان برای همیشه بیاد داشته باشند اگر مطلبی پسندروز و دلچسب سیاست جهانی نباشد انتشارات و رساله ها نان به نرخ روز خورده، با آن سر و کاری ندارند ولی میتوان از کتابهای علمی مدارکی را آورد که نشان میدهد فرزندان ازدواجهای جوانتر، سالمتر و حتی دارنده امتیازات دیگری هستند که در موقع خود درباره اختلاف نخست زادگان با سایر فرزندان خواهم آورد و در اینجا ذکر یک دلیل که هر دانشجوی سال اول پزشکی هم به آن وقوف کلی دارد، اینکه هر چه سن مادر هنگام ایجاد نسل بالاتر باشد ابتلای نسل به ضعف و ناتوانیها بیشتر است که یکی از آنها امکان منگول شکدنش میباشد.

تا آنجا که ممکن است مادرزن در پیری زن را زائیده و اینک که دخترش در جوانی زایمان انجام داده فرزند منگولیسم داشته

باشد: مثلا دختری جوان بنام دال عروس شده فرزندی منگول دارد در صورتیکه فقط مادر دال، زال بوده است یعین حتی یک نفر در سن بالا ازدواج کند فامیل را هم به بی رواجی می افکند (بیماریهای ژنتیکی اغلب ارثی هستند و از عنایت خالق خلقت بیماریهای خطرناک کرموزومی ارثی نیستند چون مبتلایان اغلب عقیم و عاقرند).

کودکان منگولی در هفته های اولین زندگی از نظر ظاهر طبیعی هستند و بتدریج ناهنجاریهائی در آنها ظاهر میشود:

کودک، شلی غیرعادی و قابل ملاحظه دارد، جمجمه اش کوچک و گرد، پست سرش تخت و صاف خطوط کف دست و پایش غیرعادی و رشد روانی و هوش خیلی عقب و ناچیز و همانگونه که از اسمش پیداست قیافه مغولی با چشمهای مخصوص دارد و اگر برشد جنسی برسند هرگز پسر منگول پدر نمیشود اما دختر امکان مادر شدن دارد و آنچه مورد توجه است آنکه ایجادشان بیشتر از مادر پیر است زیرا پیرشان در ژن آنها دخالت کرده تمام یاخته ها را دارای سه کرموزوم 21 مینماید و ... که از بحث خارج میباشد و امروز این مسئله که زیاد و کم شدن کرموزومها انسان غیرعادی بوجود میاورند سرلوحه بحث های مربوط میباشد.

نقاهت و ضعف فرزندان پرزا از قدیم شناخته شده و معروف است و در یک قضاوتی مورد توجه حضرت علی علیه السلام بدین مضمون قرار گرفت که دو کودک مورد دعوای فرزندی بین جوانی و پیری قرار گرفت و حضرت دستور دادند کودکان را بنشانند و سپس امر به

بلند شدن کنند آنکه به چستی و چالاکی برخاست به جوان نسبتش دادند و آنکه دست بر زمین نهاد و تانی داشت مربوط به پیر دانستند. (طریق دیگر: کودکی بین دو مرد به جوان و پیر مانده بود که کدام متعلق است حضرت چون برخاستنش را بضعف دید به پیر نسبت داد).

حال که تا اینجا رسیده ایم به تجزیه و تحلیل و پاسخگوئی اشکالاتی میپردازیم که مورد علاقه و زبانزد انتقادکنندگان میباشد

الف - پسران 18 ساله و دختران 16 ساله که قانونا تشکیل خانواده داده اند نمیتوانند تحمل مشقت های زندگی نمایند!

با توجه به اینکه مشقت زندگی اگر بصورت دسته جمعی پیش آید سخت ترینش را با نیروی سربازی رسد و سد میکنند و سن سربازی دولتی در همین حدودهاست و اگر بخواهند قانون استخدام را برای پذیرش مسئولیت های سنگین و جور واجور کارمندی تعیین سن نمایند معیار در حدود همین رقمها میباشد اما سربازی و کارمندی و شوهری چرا در تراز نامه هائی که فقط اشتهای جانبداریشان از اسلام کور است سبب تشخیص ناتوان نشان دادن قدرت سرپرستی هیجده ساله ها در برابر یک دختر 16 ساله میشود؟ علتش در اجتماعات غربی خلاصه میشود: خانواده ای سحری میخوردند و بر افطار می نشستند تا واجب شهر رمضان برگزار نمایند، مردی از آنها «سفره ها» را میگرفت و «روزه ها» را ترک میکرد و شعار میداد: روزه که نمیشوم و نامسلمانی است اگر سحری هم نخورم که پاک کافرم

از نظر تکنیک، به غرب رسیدن که سخت جانی کردن است و اگر در امور سکسی هم به غرب نرسیم که پاک شرقی باشیم.

پس اگر به تکنیک پیشرفته غرب نرسیم بمیریم که از سکس پیشی نگیریم !.

سن سربازی را در آن دو سه سالی انتخاب کرده اند که نیروی بازو و قدرت تعلیمات و تمرینات اوج خود را آغاز کرده است همانگونه که امروز ثابت شده است هر کس در حدود رسیدن به بلوغ دینی یک قدرت و قوت خاصی از فطرت بر پرستش در او شعله ور میگردد که اگر آنرا در صراط مستقیم انداخت و پای در راه نهاد، راه او را خواهد برد و در صورتیکه از آنجا انحراف و کجی را انتخاب نمود برگشتنش به صراط مستقیم سخت تر است و براین منوال باید کرتکس مغز و هرمن های بدن آنرا معین کنند یا قانون؟ بدون شک قانون باید همانند باغبان باشد که جنگلی (باغی بر طبیعت و تکوین) را مرتب و گلستان میکند و باید بدون آنکه احکام الهی را (حتی ناچیز) انحرافی بدهد آنها را ناظر باشد و مراقبت نماید و از اینقرار تعیین حد سن ازدواج آیا با قانون است یا با هرمن ها و فطرت و دین که هر سه سازگارند؟

با توجه به اینکه سن ازدواج در هر سالی ممکن و حتی در نوزادی و کودکی و سن نکاح (مرحله فیزیولوژیکی ازدواج) سر آغازش بلوغ جنسی و در اشخاص مختلف متفاوت است. علاوه بر اینها اگر تمثیت کارها با وجوهات است پس فقرا باید در دنیای دیگر حوریه را بسنده کننده و نوادگان کارتل و نسل تر است هنوز در شکمند یعنی در دنیای

قبل، سودائی و شیدائی نشان دهند و ازدواج این جهان باشد در انحصار مدلها که میخواهند کارخانه شان در آینده بوق بکشد.

معیار ازدواج همان خواستنهای متکی بر غرائز است که اگر همسر نداشت فسق و فجور را ابزاری در راه ضایع سازی اجتماع خواهد ساخت و اسلام نیز در این موقعیت ازدواج را واجب کرده است یعنی سن ازدواج اسلامی از سر و ته محصور و چنین معین شده که: دو پسر و دختر در اثر آمیزش لطمه ای و صدمه ای نبینند و این قید سلم و صلاح فردی است که همه جا اسلام تحت یک فرمول کلی آماده جلوگیری از زبان روانی و بدنی میباشد.

پسری یا دختری که قدرت گنادها و هرمونها دستش را دراز کرده اند برای دور ساخت شرم و آزرم از خود و پیروی از هوسها و شهوتها که در اینصورت سن اسلامی تعیین شده و جوی جنسی است و باید ازدواج کند و این قید سلم و صلاح اجتماعی است که همه جا اسلام درباره اش برنامه ریزیهای خاص و جال داشته و دارد و خارج از این پیروان اسلام مختارند که دائر مدار سن ازدواج خود را بر رشد کافی جنسی و آمادگی کامل برای پذیرش مسئولیت های زناشوئی بدانند که موضوع سن 18 یا 16 که قدرت سربازی و کارمندی دارند، اما نیروی مدیریت یک همسر را ندارند در صورتی که اینجا باید پیوندی از مهر داشته باشند نه اتصال و انفصالهای سرهنگی و مدیری و واحد وارا ه و وزارت. بعلاوه مسلمانی که پیرو قرآن است صراحت قرآن را در برابر «اِن یکونوا فقراء یُغنیهُم الله مِن فَضله» (که در جلد قبل شرح دادم) هرگز فراموش نکرده و با پشتکار

و اتکاء بنفس و توکل بخدا در صورت داشتن رشد کافی جسمی و آمادگی پذیرش مسئولیت های زناشوئی، ازدواج را وسیله بهتر شدن تمکن و ثروت میداند نه عامل خرج و هزینه و فقر.

ب - (اشکال دیگر) ازدواجهائیکه در سنین پائین انجام میگیرد مخالف اصول علمی و بهداشتی است!

بهداشت برای ازدواج چه میگوید: پسر و دختر باید یکدیگر را بخواهند، اسلام هم میگوید.

پسر و دختر باید بتوانند مسئولیت های زناشوئی یکدیگر را انجام دهند، اسلام هم میگوید.

پسر و دختر باید در اثر آمیزش مورد نقص و عیب قرار نگیرند؛ اسلام هم میگوید.

پسر و دختر باید آشنا به اصول بهداشت باشند، اسلام هم میگوید.

اینها هیچ ارتباطی به تعیین سن ازدواج ندارد زیرا چه بسا کسانی که بهداشتی هستند. اما آنچه را علم میگوید که فرزندان پسر و دختر جوان سالمتر و بمراتب کمتر از نسل پیران دچار ضعفها و بیماریها میشوند و نیز عروس و داماد مدت بیشتری از ارگاسمهای جنسی بهره میبرند و از سن 35 ببعد پسر اسپرمش شروع بکسر و کاهش میگذارد و دختر از 27 ببالا زایمانش سخت و در سن بالاتر فرزندان نارسا و منگول بیشتر دارد و ... پس از اینقرار شاید اشکال این باشد که ازدواجهائیکه در سنین بالا انجام بگیرد مخالف اصول علمی و بهداشتی است. مثل اینکه بشریت گیج شده و مسائل همانند کلافه

سردرگم در برابرش رژه میرود از یکطرف سن را برای ازدواج بالا میبرد از طرف دیگر برای اینکه بچه های ناسالم تحویل اجتماع داده نشود سقط جنین عمدی را برای زنان سالمند! آزاد و ... (در چکسلواکی اگر سن زنی بیشتر از 36 سال باشد میتواند سقط جنین نماید)(1)

پ - (و باز اشکال) بیشتر اختلافات خانوادگی نزد آنهاست که در سنین پائین ازدواج کرده اند!.

اگر آماری متکی به طلاق دارید که نزد خانواده های کم سن و سال زیاد است و جلوگیری از این ازدواجها بعلت رقم درشت طلاق، لازم است جلوگیری از کار هنر پیشه ها که هر کدام چند خانواده تشکیل داده و بظاهر مسلمانهایشان بوسیله طلاق از این به آن جهیده اند لازمتر از همه است و در صورتیکه مشاجرات لفظی و اختلافات مقدماتی نزد شوهران جوان و عروسکهایشان دیده میشود این نیز از غرائز میباشد (2) و هر چه سن بالا رود رکود مشاجرات تظاهر مینماید و اسلام را ضرایب خاصی است که بعنوان مثال یک قهقهه جوان 18 ساله را اگر به طراوت و صلاح میپذیرد، برای یک هفتاد ساله، گناه محسوب مینماید و دختر و پسر تازه ازدواج کرده که در بحران ولع های جنسی و جوانینند اگر خاموش باشند بیماری بدتر و خطرناکتری از آن دارند که دائم در آزار و ستم به یکدیگر برآیند که بیماری

1- مجله سلامت 183 صفحه 34
2- طبق معمول کلمه غریزه را همه جا بکار میبریم بدون توجه بصحت و سقم، وجود با عدمش که بسیاری از امروزیها منکرانند.

اولی پایان بدی دارد و دومی حداقل پایان پذیر بوده بدخیم نیست و در اینجا سخن ویل دورانت را بیاورم که اگر راهی پیدا شود که ازدواج در سالهای طبیعی انجام گیرد فحشاء و امراض خطرناک و تنهائی بی ثمر و عزلت ناپسند و انحرافات که زندگی معاصر را لکه دار کرده است تا نسف تقلیل خواهد یافت (1) و سخن تکوین اینست که همیشه رشد جنسی زودتر از رشد اقتصادی و بلوغهای دیگر ظاهر میشود.

اشکالات مختصر دیگری نیز هست که آنقدر بدون کنترل بیان شده و میشود که هر کس همین قسمت کتاب را درست خوانده باشد بدون ناراحتی و بلا استثناء توانائی بر پاسخگوئی دارد و اینکه بسیاری برآنند دختران را بمدارس عالی بفرستند و این مغایرت با ازدواج در سنین پائین تر دراد باز هم پاسخ همان است که اسلام زمانی ازدواج را حرام (که زیان روانی یا بدنی وارد آید) و گاهی واجب (ابتلای به فسق و فجور و آلوده شدن بگناه) میداند و در غیر اینصورت انسان اسلامی بین جبر و تفویض است موجودی مختار و انتخاب کننده و زمانی نیز مستهلک در نیروهای جاذبه اند و اشعه های کیهانی ووو ...

یکی از مجلات نسوان با دکتر متخصصی مصاحبه ای ترتیب داده چیزهائی میپرسد که دکتر چنین پاسخ میدهد: (2)

«... دخترانی که در سنین 14 تا 18 سالگی ازدواج میکنند اگر توانائی و آمادگی کافی برای ازدواج داشته باشند و شرایط معنوی ازدواج عاقلانه باشد عموماً زنهای سالمی میشوند و چون

1- اطلاعات بانوان 438 صفحه 6
2- لذات فلسفه 184

در عین شادابی و زنده دلی و در نقطه اوج هیجان خود ازدواج میکنند کمتر دچار عقده ها و ناراحتی های جنسی و واپس زدگی های روحی می شوند و میتوان گفت که در زندگی خوشبخت تر از دخترانی هستند که پس از 24 و 25 سالگی ازدواج میکنند و ... و دیده شده است که فرزندان اینگونه دختران نیز سالمتر هستند»

و ا ین پزشک (نویسنده) اضافه مینماید:

مگر دختران و پسرانی که در سنین پائین ازدواج نکرده اند این تصور را ندارند که هیچکس احساس و تمایلاتشان را درک نمیکند و در نتیجه نوعی حالت طغیان ؟؟ گسیختگی یا حالت عاشقانه و رمانتیک (جنبه افراطی) پیدا نمیکنند؟ یا در برابر برخی پناه به افیون و مواد مخدر و ؟؟ نبرده و جنبه خمودگی نمی یابند؟ بعلاوه مگر آباء و اجداد ما که پرورش دهندگان شیخ بهائی، خواجه طوسی، زکریای رازی، ابن سینا و ملاصدرا و ... بودند پدر مادرشان در سنین بالا ازدواج کردند یا برحسب دستور مذهبی اسلامی سن ازدواج را برپایه احتمال به آلودگی و گناه قرار دارند؟

اینکه در کشورهای ایران، فرانسه، انگلستان، اسکاتلند، سوئد، ایطالیا، هلند و سایر کشورها هر کدام اجازه قانونی مخصوصی برای تعیین سن به اختلاف درباره ازدواج دارند خود علامت عجز بشریت در برابر این مسئله و همه مسائل انسانی اجتماعی است که خالق آنها باید معیین فرماید و بجاست به سن قانونی معمول در کشورهای قلمداد شده به ترتیبی که ذکر شده اشاره شود:

پسر 18 دختر 15 تمام - دختر 17 - سابق 21 بوده و پیشنهاد کاهش دادن و به 18 رساندن کرده بودند که اطلاعی از تصویب شدنش ندارم - 16 سال تمام بدون اجازه والدین - پسر 16 و دختر 14 و تا 21 سالگی با اجازه پدر و مادر و کمتر از 16 و 14 فقط با اجازه پاپ - پسر 18 و دختر 16.

بلوغ بانواع تقسیم شده است: بلوغ سنی، بلوغ جسمی، بلوغ جنسی، بلوغ عقلی، بلوغ عاطفی و بلوغ اجتماعی که شرایط و ضوابط هر کدام را در بحث مربوط خواهم آورد. اما اسلام را ملاحظه فرمائید که در کار ازدواج، بلوغ ازدواجی (رشد کافی جسمی و آمادگی کامل برای پذیرش مسئولیت های زناشوئی) را معیار و تراز معین کرده است لذا آن نویسنده که در ننگین انتشاراتش میگوید «فراخنای جوانی زن از 12 - 25 سالگی است و 9 سالگی اسلامی نه جوانی است نه بلوغ، آنقدر بی بهره از مسائل و معارف اسلامی میباشد.

(از جمله جوانی زن از 12 - 25 سالگی) که خوب است اگر بعد از این خواستند راجع به اسلام بصارحت چیزی بنویسند به سودشان است که با یک طلبه مقدماتی مشورت نمایند زیرا تعیین سن 9 سالگی برای ازدواج یک اعجاز علمی اسلامی است که بعد شرح خواهم داد بدنبال همین مطلب.

ما که در دبستان و دبیرستان و دانشگاه همیشه مطالعه اسلامی از داستانها تا آنچه امروز نمونه اش را می بینید داشته و داریم با هزار ترس و لرز مخصوصاً هنگام نزدیک شدن به قرآن مطلبی را مورد

بحث قرار میدهیم و هر چه میت وانیم کلمات شاید، احتمال دارد، بنظر میرسد، ممکن است در کنار جملات مینویسیم و تاکنون چند مرتبه استمداد کرده مطلعین را به آگاه ساختمان از انتقاد و اصلاح بیاری طلبیدیم اما آنکه برای پر کردن جیب خود روزنامه مینویسد و میفروشد جوهر حیات چه میشناسد که سن بلوغ 9 سالگی و دوران جوانی 13 ساله را معین نماید و بحث هم بکند؟ !

خانم دوبوار نویسندۀ فرانسوی در کتاب خود «جنس دوم» (1) میگوید:

«خنده با آمیزه ای از جنسیت و شرم در سن سرآسیمگی یکی از معمولی ترین شیوه های دختران جوان در تمسخر طبیعت و جامعه است ..... اینها به تنهائی یا به اتفاق همراهانشان با خندیدن انتقام میگیرند و خنده شان با آمیزه ئی از جنسیت و شرم مشخص رفتار خاص سن سراسیمگی آنهاست. در این سن دختران جوان زبان بی پروا و خنده وحشیانه را بکار میبرند، برخی از آنها واژه هائی آنچنان خام دارند که برادرانشان را از شرم سرخ میکنند. این زبان، بیگمان برای خودشان کمتر تکان دهنده است زیرا در نیم تجاهلشان اصطلاح چهائی که بکار میبرند تصویرهای بسیار دقیقی در ذهنشان بر نمی انگیزد. بعد میگوید: در این سن نه تنها خنده های بی موقع و تند، از آنها دیده میشود بلکه حرفها و واژه های بی ادبانه، خوراکهای جور واجور و حتی خوردن اشیائی چون خورده چوب و ذرات کاغذ مشاهده میگردد و در سن سراسیمگی دختر بیشتر مستعد کند و کاو در قلمرو

1- مجله فردوسی شماره 1121 ترجمه حسین مهری

چیزهای هضم نشدنی و دل بهم زن است حتی برخی از دخترها چون خونریزی قاعدگی را به بینند این گرایش که خود را زخم کنند، خراش دهند، ناخن از بن بگیرند که خونروی انتقامجویانه از خود و تفهیم به عاشق محسوب شود دارند، که همه بنظر اسلام حرام است و این گرایش خود زخمی کردن بنظر خانم دوبوار از کارهای معمول در سن سراسیمگی است که میخواهد به عاشق آینده خود بگویند «تو هرگز بلائی نفرت انگیز از بلائی که خود بر سر خود می آورم بر سرم نخواهی آورد» و اینهاست نشانه های مغرورانه و عبوسانه آشنائی با ماجرای جنسی.

دختر آن گاه به جنون درذی گرفتار میشوند یا دست به قانون شکنی، نقض محرمات، کشش تند به هر کار ممنوع و خطرناک میزند که همه نوعی مبارزه با اجتماعی است که آنها را بدون سرپرست نگهداشته تا به سن بالا برسند، گاه نامه هائی بدون امضاء پست می کنند و کارهای دیگری انجام می دهند که همه نشانی از عصیان علیه جامعه شان است.

در اینجا باید اضافه کنم که خانم دوبوار هر چه را نظر میدهد در محیط فرانسه بی بند و باری مطلق دختران است و بیچاره دختران مسلمان که بخواهند سن ازدواجشان را بالا ببرند زیرا از آن آزادی که بخواهند با خنده ها و تمسخرها و دله دزدیها و کاغذپرانی ها انتقام بگیرند یا از اینکه بتوانند خود را زخم بزنند و رنج دهند محرومند و لذا در سنین بالا با جانی خسته و اعصابی کوبیده شده به خانه شوهر خواهند رفت.

نتیجه آنکه انتخاب سن سربازی و سن کارمندی در یک حد بعنوان شایستگی و در برابر اینکحه سنین مذکور لیاقت همسری و شوهری ندارد نوعی کوبیسم دادن به اجتماعی شکل نگرفته است بعلاوه آنکه تعیین سنی جهات واحدها و وزارتخانه ها و جبهه ها نوعی تعیین دقیق متکی بر پذیرش نظم و ترتیب و استخدامی پسندیده است اما سن ازدواج که نظم بردار نیست چنان میباشد که بمردم اعلان کنند: قدغن فرمائید کسی در رأس ساعت 13 گرسنه نشود! اما اگر کسی گرسنه شد میتواند قبل از آن به هرج و مرج متوسل شود و از ران خود کباب بخورد و بی بند و باری از اوست.

بالا بردن سن ازدواج، آزادی سقط جنین، و هر گونه مسائلی که مددکار بهداشت و نظم خانواده است بظاهر جلو افزایش تصاعدی جمعیت ها را میگیرد و مدارس مختلط، کاخ جوانان، کاباره ها، پارتی ها، هم برای مشغولیت آن زمانی که سن سکسی فشار و ولع جنسی هست، اما قانون اجازه برداشت قانونی نمیدهد ولی انتشارات و سینماها تشویق و ترغیب را برای چه زمانی و اصولا برای کدام راهنمودی گذاشته اند که مینویسند یا نشان میدهند: خانه شوهر اسارت است بند است، زنجیر است، سلب آزادی است اما برای چنین اجتماعی که کامل عیار در تلاشند تا استیلای دامنه داری را مطرح و در برابر مردم بیدفاع با ابزار و آلات سکسی و جنسی درآیند تنها یک وسیله برای دفاع از مصالح خویش هست و آن یاری گرفتن از مقررات الهی و معتقدات اخلاقی و در این پیکار همانند سایر پیکارها (وَ اَنتم الاَعلون اِن کُنتُم مؤمِنین.)

روزی نبی گرامی بر منبر برآمدند و پس از حمد و ثنای الهی فرمودند: مردم، جبرئیل از جانب پروردگار لطیف خبیر بر من نازل شد و گفت: دوشیزگان همانند میوه شاخسارند که چون مطبوع شوند و برسند باید آنرا چید و گرنه حرارت خورشید و وزش بادها تباهشان میکند، دوشیزگان چون بدوران بلوغ رسند طغیان غریزه آنها جز با شوهر کردن درمانی ندارد و در غیر اینصورت فاسد و آلوده میشوند زیرا آنان نیز بشرند (و عنهم علیه السلام ان الله لم یترک شیاً مما یحتاج الیه الا و علمه نبیه صلی الله علیه و آله و سلم و کان من یعلمه ایاه انه صعد المنبر ذات یوم فحمدالله و اثنی علیه ثم قال ایها الناس ان جبرئیل آتانی عن اللطیف

الخبر: فقال ان ا لابکار بمنزله الثمر علی الشجر اذا ادرک ثمارها فلم تجنن افسدته الشمس و نثرته الریاح و کذلک الابکار اذا ادرکن ما یدرک النساء فلیس لهن دواء الا البعوله و الالم یؤمن علیها الفساد لانهن بشر) (1)

اینکه یکی دخترش را برشد نرسیده به شوهر میرساند یا آنکه دخترش یکی را نپسندیده و ناراحتی روحی یافته اما همان را بجای غذا دوایش تجویز میکنند به اسلام ارتباطی ندارد؛ مگر مسلمان که غیبت کرد، دروغ گفت، قمار و شراب داشت به اسلام می چسبد. اسلام هرگز سن نه سالگی را سن حتمی ازدواج قرار نداده بلکه شرایط و ضوابطی برای ازدواج تعیین فرموده که اگر نزد نه ساله ای دیده شد ازدواجش جایز است و هرگز بی اطلاعی افراد را نباید بحساب اطلاعات اسلامی گذاشت قانون ازدواج اسلامی از لحاظ تعیین

1- وسائل باب نکاح ب 23 خ 2

سن بر مبنای رشد جسمی و آمادگی کامل برای پذیرش مسئولیت های زناشوئی است و همانگونه که شخص عطش پیدا میکند آب میخواهد و شدید شود به طرف همسایه میرود و میخورد غریزه جنسی هم پیش آمد باید شوهر کند، شوهر نکند و شدید شود همان است که رسول عزیز ما فرمودند که حتی خورشید و باد تباهش میکند که یکی از آنها بطرف خانه همسایه رفتن است.

اینکه میگویند محیط علم و دانش دبیرستان و دانشگاهها جای پذیرش و تعلیم و تدریس متاهلین نیست و لذا سن ازدواج در برابر ارزشمندی علم خود به خود به بعد از فارغ التحصیل شدن میرسد دقت زیر را باید بکار برد!

1- آیا پسر و دختری که در دانشگاه یکدیگر را می پسندند و ازدواج میکنند در زمان التهاب بهتر درس میفمیدند یا پس از ازدواج؟ که سوزان ترین عشق پس از ماه عسل یا ماه بعد از آن زن و شوهر را چون خواهر بردار در میاورد.

2- پسر و دختری که مخلوط درس میخوانند اما جدا زندگی میکند محیط مدرسه را بیشتر به تفکر درباره سکس میگذرانند یا آنها که ازدواج کرده اند؟

3- هر کس را بالاخره شرم یا ترسی از موارد زیر هست: مذهب، افکار عمومی، قانون، وجدان؛ مگر آمار دختران باردار در دبیرستانها و دانشگاههای غرب و غیر غرب را مرتب انتشارات در دسترس همگان قرار نمیدهند و ارقام در اینجا هم سخن میگویند که: نیروی غریزی سیل بنیان کن است سن و سال، دبیرستان دانشگاه

عقل و اراده در بسیاری از موارد قدرت مقابله اش ندارند و بارداری دختران دانش آموز و دانشجو بهترین دلیل علیه کسانیکه سن فارغ التحصیلی را برای ازدواج و نکاح در مدنظر دارند و باز هم باید اسلام را گفت که درستش را آورده است:

هر زمان آلودگی پیش آید و شخص نتواند سکسش را بزنجیر انقیاد کشد باید خودش را از راه ازدواج نجات دهد که اگر حتی یک دختر در دبیرستانی یا دانشگاهی به گناه باردار شود ارزش آنکه همه دختران بمدارج عالیه تحصیلی برسند و آبروی خاندانی در برابر مذهب یا مردم یا قانون یا وجدان خودش بریزد ندارد زیرا همیشه فرمول عاقلانه این است که قبل از انجام کار نیک گناه ترک شود و کسیکه انگشتش سرطانی است قبل از آنکه به آرایش و پیرایش همه بدنش بپردازد سرطانش را اصلاح کند و مهمتر از همه آنکه اخیراً روانشناسان متفق القول شده اند که مدارس مختلط سبب میشود هر دو جنس از یکدیگر بیزار شوند (یک علت آنکه پسر آنچه را از عفت زنان خواسته یا دختر آنچه را از مردانگی مردان خواسته کاذب می بینند)

مسئله ای که درباره تعیین سن ازدواج مطرح است میز گردی میباشد که خواه و ناخواه گرد تشکیل می شود و چون میز چهار گوش را می دانیم چهارپایه دارد میز گرد را میگوئیم چند پایه چنین میزها بر خواسته سیاست و مصالح روز قرار دارد و اشغال کنندگان صندلیهایش نیز طبق معمول یا دانش آموزان سالهای چهارم و پنجم دبیرستانهایند یا ناظمه ها یا متصدیانی که تازه چوپانشان کرده اند و نه روش مادر شاهی دارند نه پدر شاهی بلکه به روش دامپروری و هر کدام اگر بخاطر

خدا حرف نزنند حتما حرف را فراموش نمیکنند چنانچه یکی را اخیراً نوشته بودند تصدی یافته و فهمیده است میخواهند سن ازدواج پسر را به 20 سال برسانند لذا خودش را الگو کرده در مجتمعی چوپان وار گفته است تا بیست سالگی انسان جنون دارد و چه بسا باز هم ناظمه ای پیدا شود بگوید برای پسر تا 20 سالگی و دختر تا 18 سالگی ازدواج موش و گربه بازی است اما این چند جمله تقدیم به کسانیکه در این بحث میزگرد نشین خواهند بود بشرط آنکه بتوانند خط مرا بخواند و فهمی برای صاحب خط قائل باشند.

بلوغ جنسی عبارتست از خواسته های فیزیولوژیکی یک فرد و ازدواج جوابی است به خواسته ها و هر چه بین این دو سؤال و جواب فاصله بیشتر باشد کمپلکس های روحی و عقده های روانی بیشتر است و در اجتماعی که بلوغ را بعلل کیفیایت شهوانی و محرکهای معمولی یا بنابر خاصیت مصالح زودرس میسازند بحرانهای قلمداد شده فوق العاده میشوند و مخرب.

و مردی بود که در پیری فریادی داشت که فرزندانی نارس دارد و این را نمیدانم پشت میزگرد حاضر میشود به نشینند یا حاضرند بنشانندش؟

سن و بیماری

هر دوره ای از عمر استعداد پذیرش خاصی را دارد، همانگونه که قرآن فرموده است که یکدوره عمر لهو و بازیچه و بعد دوران

بازی و سپس زینت و بعد تفاخر و در آخر زیاد کردن هاست (انما الدنیا لهو و لعب و زینت و تفاخر و تکاثر فی الاموال و الاولاد ...) بهمین نحو هر دوره از عمر نیز استعداد آن را دارد که مبتلا به بیماری مخصوصی گردد و از جمله چون سن و سال دختران مطرح است که تا نزدیک میانسالی مجرد باقی بمانند باید گفت که اخیراً طبق تحقیقات دکتر ژان پاول از انجمن تحقیقات سرطان مرکز پزشکی ملکه الیزابت بیرمنگام نتیجه جالبی بدست آمده است. طبق این تحقیقات زنان میانسل مجرد نسبت به زنان همسن خود که شوهر دارند در دهه 1960 - 1970 بیشتر مبتلا به سرطان کولون شده است. (1)

مهمتر آنکه در هر سنی که دختر بتواند تحمل آمیزش داشته باشد و هرمونهایش به او شلاق کشش بزنند و قدرت جلب مرد را در آنها تحریک نمایند آمار بیماریها در همان سن نزد شوهر کرده ها کمتر از مجردهاست.

پسر و دختر همینکه به سن بلوغ جنسی رسیدند و تخلیه مربوط را انجام ندادند بویژه در تأخیر آنها حالات عصبانیت پیدا خواهند کرد مخصوصا نزد دخترها بیشتر و آمار مراجعه کنندگان دختر در بابت موضوع مذکور چشمگیر است و از اینجهت که اعصاب ناراحت دارند خود زمینه پذیرش بیماریهای مختلط را فراهم ساخته اند.

مقرراتی را از فرقه ای بیادم آمد که درباره روزه وضع کرده اند:

نه آنست که در پی مسائل اسلامی تقلید کرده و خواسته اند کاخی دیگر بسازند غافل از آنکه قرآن تنها و تنها کتابی است که

1- اخبار پزشکی شماره 499 سال دهم صفحه آخر.

با گذشت زمان و پشرفت روز بروز بر عظمتش و بر فطرت بودن قوانینش وقوف علمی حاصل میشود و حتی کتابهای مذهبی دیگر بعلت دستبردهائی که در آنها شده است مشمول این امتیاز نمیشوند و روز بروز مورد ایراد و اشکال بیشتری واقع میشوند؛ فرقه مورد بحث برای روزه مسائلی دارند که هم اکنون به پیروان خود نشان نمیدهند و دوتای از آنها ذکر میشود:

آن است که اسلام میگوید شیخ و شیخه نباید روزه بگیرند و چون میپرسند این ورودیه در چند سالگی است؟ میگویند تشخیص آن با خود شخص است یکی است در 50 سالگی پیر شده است و احساس پیری و ناتوانی میکند و میداند نمیتواند روزه شود و بشود زبانش میرساند و نباید روزه شود دیگری 90 ساله است احساس پیری نمیکند و روزه میگیرد و هیچش هم نیست و اینک که سخن از رسیدن سن متوسط انسان به 200 و بالاتر است مانده اند که چطور در 140 سال بعد روزه نباید گرفت زیرا پزشکی درصدد است که همطراز بالا بردن طول متوسط عمر دوران جوانی را زیاد کند والا چه فایده ای که واماندگانی را صد سال نگهدارد.

دوم آنکه اسلام میگوید چهار فرسخ رفت و برگشت یا هشت فرسخ رفتن از شهر مسافرت است اما از کجای شهر باید حساب کرد؟ اسلام میداند روزی شهرها بزرگ می شود و چه بسا از وسط شهر تا کنارش چند فرسخ باشد لذا میگوید از شهر آنقدر دور شوی که دیوارها (آخرین آنها) بخوبی نمایان نباشد یا صدای همهمه

زندگی و اذان بگوش نرسد از آنجا حدی است که رخصت حساب کردن داری و لذا هر چه شهر بزرگتر شود دیوارش آنطرفتر گذاشته می شود و صدای اذانش هم فاصله میگیرد.

فرقه مذکور آمده که دو ساعت سوار شدن بر مرکب مسافرت است اما متوجه نبوده که روزگاری خواهد آمد که از فرودگان مهرآباد به آنطرف شهر رفتن یا ماشین رفتن یا با اسب رفتن یا ... چه بسا چند ساعت طول میکشد اما از فرودگاه مهرآباد با جمبوجت به آنطرف دنیا رفتن دو ساعت نمی شود و لذا آنکه از گوشه تهران بگوشه ای رفته مسافر است اما از آنطرف دنیا به آنطرفش رفته مسافر نیست (طالبان از کتابخانه های خودشان احکام روزه را بطلبند که به آنها نخواهند داد و کتابهای بسیار دیگر).

این سن نه سالگی هم حد ترخص اسلام است همانگونه که در نقطه ای که صدای اذان خوب نرسید، آثار شهر بوضوح پیدا نشود کمتر از آن قبول نیست نه سالگی هم حد ترخص است که کمتر از آن قبول نیست و نه سالگی هم سن ازدواج نیست بلکه از نه سالگی هر زمانی بلوغ های جسمی، تناسلی و بلوغ صلاحیت قبول زناشوئی حاصل شد سن ازدواج است و اگر در سنین بالاتر نیز دختری که بداند یا آمیزش صدمه میبیند و اقدام کند حرام شمرده میشود.

آماری را دیدم که در فلان سال دختران سوئدی در سن 18 و در چند سال بعد 16 و در بعد بین 13 و 14 سالگی و امروز در 12 سالگی به توالت و آرایش میپردازند و چه بسا این سن بلوغ مرد طلبی و شعله ور شدن شخصیت جذب و جلب مرد در زن آنقدر جلو بیاید که

همراه با بلوغ جنسی و قاعده شدنش شود و این از معجزات اسلامی است که سن نه سالگی را معین کرده و این پیش بینی را نموده و حتماً روز بروز دختران به این سن نزدیک میشوند و همینطور که مرکز اعمال تناسلی هرمونهای مربوطه در همان حدود سنین شعله ور میشود که مرکز پرستش آنها چندی جلوتر از آن روزی مرککز سائق مردخواهی و جلب جنس اول نیز به مرکز بلوغ دینی آنها نزدیک شود و بسیاری از مراکز دیگر بلکه همهٔ مراکز بسوی مرکز پرستش کشش یابد و بشر در آن روز بفهمد که چرا پیامبران دین را مقدم بر همه چیز داشته اند و این سخن را من بدست تاریخ و شناخت علم میدهم تا آینده سخن مرا با تأیید ثبت و ضبط نماید.

اینکه میگویم بالاخره سن خود آرائی و پیرائی به 9 سالگی می رسد امروز دارد حقیقت پیدا میکند زیرا ثابت شده پوسته مغزی در براه انداختن هورمونهای جنسی دخالت دارد و چون مغز دائم در پیشرفت است پوسته اش هم زودتر تحریک را بعلت تکامل شروع مینماید.

اسلام که دین زمان خودش نبوده و بارها من این مطلب را با ذکر آیاتی از قرآن برای مثال آوردم و در اینجا هم تعیین سن نه سالگی به عنوان سرآغاز دلیل بر جهانی و همیشگی بودن اسلام است.

اسلامی که قرآنش در روزگار شمشیر و نیزه میگوید ای مسلمان هر چه میتوانید نیرو تهیه کند (واعدوا لهم ما استطعتم من قوه و ...) یک روز نیروی باز و روز دیگر نیروی منجنیق نیروی باروت نیروی اتم نیروی هسته ای نیروی ... پایان جهان زندگی دسته جمعی

اسلامی که قرآنش در روزگار اسب سواری و خر و اشتر میگوید

برای شما مرکب هائی خلق میکنیم که راهها را بهم نزدیک کند و آنها از حد گذرنده و جائرند (و الخیل و البغال و الحمیر لترکبوها و زینه و یخلق ما لا تعملون و علی الله قصد السبیل و منها جائر)

از حد دویدن و سرعت سیر انسان بیشتر از حد دویدن گوزن زیادتر از حد سرعت صوت سرعت نور ... پایان جهان زندگی دسته جمعی آری همین اسلام سن ازدواج را زمان رسائی و صلاحیت زناشوئی معین کرده و آنرا به نه سالگی رسانده ... پایان جهان فردی در پایان ناگزیر به ذکر این مسئله است که چگونه همه و همه پذیرفته اند (المولود یولد علی الفطره) را که نبی اسلام فرموده اند درست میباشد و هرگز از نوزادی بدآموزی دیده نشده و به آنچه موظف است عمل کرده است و همه نوزادان را می بینی همسانی و همتائی و همانندی دارند و هر چه بر سن آنها افزوده شود اختلافشان ظاهر و بیشتر میگردد تا زمان بلوغشان که مقصود، بلوغ مذهبی است این اختلاف جهش خاصی پیدا میکند.

یک گله گوسفند یا فیل یا هر حیوانی را در نظر آورید که همه بر خود کاری اندو بد آموزی از آنها دیده اختلافی چندان بین آنها وجود ندارد جز اختلافات وزنی و سنی و: .... و نوزادان نیز همینطورند با این تفاوت که نوزاد هر موجودی با نوزاد همان موجود تقریباً بهمان وضعیت است که نزد گله ها که حتی در سالهای آخر عمر هم در بین آنها هیچ اختلافی دیده نمی شود اما نوزاد آدمی که بر فطرت و همه یکسانی دارند در آخر عمر یکی را می بینی بطرف دوزخ سرازیر است و دیگری راه سعادت را پیش گرفته عاقبت خبری

را برای رسیدن به بهشت آرزو دارد یعنی اختلاف بین دو آدم به قدری شدید و عمیق است که متناسب اختلاف بین دوزخ و جنت و این از خواص آدمی است که هر چه بطرف ازدیاد سن پیش میرود اختلاف او با سایر همنوعانش بیشتر می شود جز اختلافات وزنی و سنی و ... که جنبه حیوانی و بدنی دارد و بلا ارزش میباشد که تقریباً ثابت میماند.

سؤال اینست که ازدواج پسر و دختری که بر فطرت بیشتری پایه و اساس داشته و هورمونهای بدنی آنها نیز هر کدام را بطرف جنس دیگر می کشاند و این نیز بر فطرت است نسل بهتری تحویل خواهد داد یا فرد و زنی که اختلاف قابل توجهی بین آنها بوجود آمده و در سنین بالاتر ازدواج خواهند نمود؟!

شکی نیست چنانچه مدارج تمتع - ازدواج - نکاح در صورتیکه بر همان فطرت خود (و بر دستورات اسلامی که خود بر فطرت است) پیش رود نقش عمل نیز نزدیک تر به فطرت صورت تحقق یافته است و تمتع که نوعی اشتراک در حالت حیوانی است و قرآن (یا کلوا و یتمتعوا ویلهم العمل) دارد و (ذرهم یاکلوا و یتمتعواهم) دارد و به حالت حیوانی انسانها با تمتع اشاره میفرماید و ساختمان بدنی انسان نیز مؤید این مطلب که از 35 سالگی به بعد در پسر ساختمان اسپرمها رو بکاهش می نهد و در دختران بین 45 - 50 بکلی ساختمان نطفه سازی تعطیل میگردد و لذا تمتع در هر سنی که اختلاف فطرتها کمتر باشد (یعنی در جوانی) بهره ورتر و لذت بخش تر می باشد اما در چه سنی باید بعد از تمتع ازدواج را پذیرفت؟ از همان روزی که احساس شد اینهمه تشریفات و پسر و دختر را عقد کردن فقط برای آمیزش نبود ولی در چه

سالی باید بچه دار شد و مسئله نکاح را قبول کرد؟ پاسخ آن مورد تحقیق جهانیان است:

از طرفی ابراهیم و ساره که هر دو پیر شده اند تقاضای فرزند می نمایند و فرزندانی خوب پیدا میکنند، زکریا در پیری دعا میکند و فرزندی به او داده شود که ولی او باشد و متوالی او دین آباء و اجدادی او را که توحید است نگهداری نماید و پسر خوبی به او داده میشود بنام یحیی

از طرفی هم آنچه مسلم است اینکه برای اشخاص خوب چون روز بروز در تکامل علمی و عملی و ایمانی اند و با ژنهای بهتر صفات ارثی بیشتر و بهتری به نسل تحویل میدهند فرزندان آخر نسبت به قبلی ها قابل توجه تر خواهند بود لذا نظر من اینست که اگر مسئله دین بمعنای واقعاً دین در نزد زن و مرد باشد از بسیاری ناهنجاریهای نسل که نزد پیران ازدواج کرده پیش آید نخواهد آمد و باز معجزه دیگر قرآن اینست که به ابراهیم و ساره و عده میدهد که علاوه بر داشتن فرزند (اسحق) این فرزند نیز نسل خواهد داشت (یعقوب) و من ورا اسحق یعقوب.

معجزه اینست که پسران دوران پیری که بیماری ژنتیک دارند چه بسا بلاعقب بمانند و خدا این را برای ابراهیم و همسرش شرح میدهد.

در برابر مسئله دینی و تشریعی فوق که نمونه آن از حضرت ابراهیم علیه السلام و حضرت زکریا علیه السلام دیده شد و در برابر مسئله علمی و تکوینی ذکر شده که زنهای پیر شده از صفات پسندیده در بالاتر بیشتر دیده میشود باز می بینیم که اسلام ازدواج در سنین هر چه پائین تر را که قابلیت ازدواج و زندگی

با یکدیگر را دارند سفارش کرده و نخست زادگان را امتیازی داده است و از لحاظ علمی نیز چه بسا پیدایش فرزند در سنین بالا و پیری سبب پیدایش نسل منگولیسم یاموف گردد؟ ! بدینقرار دخالت اوضاع و احوالی دیگر در پیدایش نسل مسلم میگردد که تابع قوانین و مقررات قطعی سنی نیست هر چند برای مراحل تمتع و ازدواج سنین کمتر متناسب تر می باشد.

اما آنچه قطعی است و در اینجا به عظمتش واقف می شویم دستوری است که در اسلام در برابر ازدواج داده و دختر و پسر را موظف میدارد که در انتخاب همسر مسئله ایمان و تقوا را در رأس قرار دهند بلکه همه چیز را در ایمان و تقوا جستجو نمایند و این بسی جالب است زیرا:

قرآن اگر میفرماید با همه مردم در کردار و گفتار نیکوئی کنید برادری را در اهل ایمان جستجو مینماید و انما المؤمنون اخوه از قرآن است و برادر یعنی دو نفر که ریشه از یکجا و از یک پدر و مادر دارند و هر چه آورده اند منشاء آنها یکی است و مگر ممکن است دو نفر باشد که در دو جور هدفخواهی بسر برد اما یکجور در غم و شادی شریک و برابر و برادر باشند؟

اِنما المؤمنون اِخوه این معنا را نمیدهد که فقط دو پسر برادر باشند و دو دختر با ایمان خواهر نباشند بلکه هستند و اگر قرآن میفرماید کتب علیکم الصیام و ضمیر مذکور را می آورد که روزه بر شما (مردان) نوشته شد و واجب است زنان استثناء نمی شوند و آنها نیز باید روزه بگیرند و انما المومنون اخوه که مردان مؤمن برادرند و

خواهران مؤمن هم خواهرند و اگر دقت شده باشد بهترین ازدواج آنست که چون دوره تمتعش گذشت و تحت الشعاع ازدواج قرار گرفت وقتی از شوهر یا زن یا خویشاوندان پرسیده می شود آیا عروس و داماد با یکدیگر خوشند؟

پاسخ میدهند هر دو نیکبخت شدند و مانند خواهر و برادر با یکدگر زندگی مینمایند و لذا اسلام پایه و اساس را ایمان قرار میدهد تا مغز و مغز با یکدیگر بسازند که تحویل بهترین آمیزش پس از انقضاء مهلت تمته و سپری شدن مدت بهره برداری لاشه های گرم از لاشه های گرم عادی می شود و بهمین دلیل این رسوائی غرب که حتی باید پسر و دختر در دوران آشنائی بطرز آمیزش یکدیگر نیز اطلاع حاصل نمایند تا بعدها اختلافی پیش نیاید اشتباه است و بین آدمها فقط زمانی اشتباه و اختلاف پیش نمیاید که مغزها یکجور محصول بدهند و این محصول، محصور در ایمان است و کفر یکسان نداریم فسق یکسان نداریم راهها زیاد و سیل متفرق است و صراط مستقیم یکی است نور یکی است و در قرآن جمعش دیده نمی شود و ظلمات زیاد است و مفردش در قرآن نیست و لذا ایمان یکسان و برادرانه داریم و علت اینکه اسلام اجازه نمی دهد پسر مسلمان دختری کافر یا مشرک را عقد کند برای اینکه فاصله مغزشان خیلی زیاد است و اگر اهل کتاب بودند آنقدر نزدیک شده اند که هر چند خواهر و برادر نمیتوانند شد اما نمی توان خواهر و برادر رضاعی اشان دانست که هر دو از پستان توحید مکیدنی دارند متعه اشان کرد و اینها در مرحله تمتع اند و کافر و مشرک حتی بدرد این قسمت هم نمیخورند و اینک که وارد بحث

بحثی کوتاه بجاست:

آری چنانچه گفتم برادری منوط و مربوط به هم مغزی است و هم مغزی در کفر ممکن نیست و در توحید است که وحدت ممکن است و لذا مغز مؤمن با مغز مشرک و کافر هرگز بحالت برادری در نمیاید و یک زن و شوهر که بر اسلام و کفرند هرگز همانند برادر و خواهر زندگی ندارند.

(یا اَیها الناس اِنا خَلقناکم مِن ذَکَرٍ وَ اُنثی وَ جَعَلناکُم شُعوباً و قَبائل تقریباً) تا اینجای آیه را بین انسان و حیوان میتوان تعمیم داد خدا همه را از دو جنس مذکر و مؤنث خلق کرده است و اگر انسانها را باجبار از دو نطفه ذکر و انثی آفریده و به اجبار هر کس را برادر یکی و پدر یکی و پسر یکی قرار داده تا در میدان لتعارفوا کارهای اجتماعی روبراهی داشته باشند حیوانها هم قبل از کلمه لتعارفوا از ذکر و انثی خلق شده اند به اجبار و هر حیوانی مجبور است کره پدر و مادرش باشد و عجیب آنکه از لحاظ تقسیم معیشت هم اگر خدا برای انسان میفرماید اَهُم یَقسِمون رَحمت رَبک نَحن قَسَمنا بَینهم مَعیشَتَهم وَ رَحمَه رَبک خَیر مِما یَجمَعون و زندگی رفاه و رحمت را بهره هر کس قرار دادن بدست توانای خود دارد حیوان هم یکی می شود اسب حضرت والا

که یک بیطار برای درمان و بهداشتش یک میرآخور برای غذا و تیمار و یک اصطبل دار برای نظافت و کارهای دیگرش در استخدامند و با هر غذا مقداری کشمش اعلا بخوردش میدهند و یکی هم می شود اسب گاربزی که باید روزی صد مرتبه گاله گاله از گاریز سنگ به بیابان بیندازد و با خار بیابان و کاه خشک بسر میبرد و صد جای بدنش هر روز میله ای فرو رود که در سرعت گیری و بیشتر کار کردن دریغ نورزد و آدمهائی که شکمشان گنده است و بچه هائی که شکمشان باد کرده است، آن شکم گنده که برای فرزندش معلم و له له و دده و نوکر گرفته و این بچه که از گرسنگی شکمش باد کرده و همینکه در دست طفلی یک خیار سبزی را می بیند که میخورد از پدر چشم بحدقه فرو رفته اش بپرسد بابا این چیست که این بچه میخورد و پدر جرأت نکند او را به بعضی قسمت های شهر بیاورد که بناست هر چه جز نان از دست بچه ها می بیند بپرسد این چیست؟

خارج از برنامه تکرار کنم علی و فاطمه و حسن و حسین و فضه کلفتشان که سه افطاری را نخوردند و به مسکین و یتیم و اسیر دادند (و یُطعِمونَ الطَعامَ علی حُبه مِسکیناً و یَتیماً و اَسیراً) یک خاصیتش اینست که گرسنگی چنین با چند لقمه غذا جبران پذیر است اما صدای بچه ای چنان شنیدن که بابا این چیست فلان بچه ای میخورد آنقدر بدن را فیزیولژیکمان بهم میزند که تا دم مرگ باید برایش جبران درخواست کرد.

دختر مسلمان بغیر مسلمان دادن در نزد تمام فرق مسلمین حرام است دختر غیرمسلان هم برای پسر مسلمان گرفتن بالاخره منجر به

پیدایش نسل می شود نسل در برابر دو مغز که هر کدام هدفی دارند قرار میگیرد بالاخره شکم مغز یکی از آنها از گرسنگی یا از پرخوری متورم است نسل هم قادر به تطهیر این عوامل و با درمان این درد نیست نیروی مغزی خود را در راه تحصیل هدفی دیگر بکار می اندازد که نه پدر مخالف باشد نه مادر و اینکه اهل کتاب را میتوان گرفت آن هم نه بعقد دائمی (بلکه موقت) برای قرار دادن نسل در برآیند دو نیرو است که همانند مشرک و کافر نیست که یکطرف خدا با پدر باشد و طرف دیگر که اصلا با مادر در توحید نباشد و اینک اهل کتاب اگر در غیر خدا در اختلاف است درباره خدا تا حدودی به نسل خود تجاوز نمینماید لاجرم در برابر پدری که مادر را موقت پذیرفته و اینک برای همیشه نگهداشته (یا خدای ناکرده رها کرده) و اگر نگهداشته نسل متأثر از عاطفه بزرگوارانه پدر است و در صورتیکه رها کرده پدر از او مراقبت مینماید یا بعلت مذمتی که از ازدواج با غیر مسلمان شده خدای ناکرده بدست مادر غیر مسلمان داده میشود که در هر صورت ازدواج با غیر مسلمان اگر دختر مسلمان و پسر غیرمسلمان است حرام و در صورتکه دختر غیر مسلمان و پسر مسلمان است کافر و مشرک حرام و اهل کتاب بحالت عقد موقت آن هم در مورد سرزنش است.

از آیه شریفه یادم آمد:

و تنزل مِنَ القرآن ما هُوَ شِفاء و رَحمَه لِلمومنین و لا یزید الظالمین اِلا خَسارا.

چند سؤال در اینجا طرح میشود اول چرا کلمه مؤمن را در برابر

کافر نیاورده بفرماید و لا یزید الکافرین الا خسارا بعد چرا کلمه مظلومین در برابر ظالمین نیاورده بفرماید ما هو شفاء و رحمه للمظلومین؟

چرا برای اهل ایمان دو خاصیت ذکر کرده: شفاء و رحمت، برای ظالمان فقط زیان را مطرح می سازد؟

چرا در برابر شفاء و رحمت، نعمت را نیاورده و خسران آورده یا چرا در برابر خسران نفع را نیاورده و شفاء و رحمت را آورده است؟

سؤال اول را باید گفت ایمان و کفر، نور و ظلمت انفس اند و نفس هر مؤمنی را قرآن شفا و رحمت است شفای جسمش و رحمت جانش اما این انسان همینکه کافر شد چیزی جز سود و زیان تصوری ندارد و در یک مسئله کوچکی هم به دل کفر ورزید و آن را به عمل در نیاورد گناهی بر او نیست اما همینکه این کفر که قوه درونی است خواست انفس به آفاق بیاید و تبدیل به فعل شود یا بصورت گفتار یا کردار تحویل محیط داده می شود و چون کفر قوه ای است برخلاف فطرت آنچه را تحویل محیط میدهد آن هم برخلاف فطرت بوده و هر چیزی که در مکان یا زمان خودش بکار نیاید یعنی هر چیزی بر فطرت انجام نگیرد ظلم است پس آنکه قرآن ظالم را مقابل مؤمن آورده معجزه ای است که در عین حال میخواهد نشان دهد قوه ای از ایمان در دل روشن شود اجر و ثواب دارد ولو آنکه به فعل در نیاید اما کفر همینکه به فعل تبدیل شد که نامش ظلم است عذاب در برخواهد داشت

اما چرا کلمه مظلوم را در برابر ظالم نیاورده است برای آنکه در بسیاری موارد مظلوم هم ظالم تراش است و به بین که چون ابراهیم را خدا امام قرار میدهد و درخواست میکند فرزندانش هم امام شوند

پروردگار میفرماید: لا ینال عهدی الظالمین - ظالمان از ذریه ات امام نمی شوند و این حتی دلیل عصمت پیامبر و امام است که نباید حتی یک مرتبه هم ظلم نکرده باشد زیرا کسیکه یکی را بکشد قاتل است صدها نفر را هم بکشد قاتل است یکمرتبه ظلم هم ظالم است و فقط کلمه مظلوم در قرآن برای مواردی آورده شده است که ظالم معین و در برابرش قرار دارد و مظلوم ظالم تراش معرفی می شود مثلا و من قتل مظلوماً. ...

سؤال دوم که چرا برای اهل ایمان شفاء و رحمت و برای ظالمان فقط زیان را مطرح می سازد.

قرآن هم هدی و رحمت است و هم شفاء و رحمت آن هم برای اهل ایمان؛ شما اگر مذهبی نباشید و به مسجد بروید فرصتتان نیست از آنجا فرار کنید و اگر مذهبی هستید و به مجلس ناسازگارتان بردند حوصله تان سر میرود که حتی چند دقیقه در آنجا بمانید حال این چراغ پر نور درونی که از نور ایمان روشن است چگونه میتواند با آیاتی که در طول عرصه ایمان وارد می شود جایگزین شود و برعکس ورود آیاتی که بشارت می دهد و انذار می نماید به دل تاریک جز خرابی و خسران کاری نمی کند و در برابر کار ظالمان نیز زیان و ضرر است به بین دانشجویانی که در مرز کفر و ایمانند وقتی استادشان از طریق علمی دست و پا میزند تا فریبشان دهد و مذهب را طرد کند چقدر مسرور می شوند زیرا اینها میخواهند بعضی کارها بکنند که از مذهب میترسند و چه بهتر که مذهب که اینکه دیو هیولائی برای آنها و سد راه شهوت کردنشان است از طریق علمی! که تصور می کنند

همه اش نزد استاد است از سر راهشان کنار زده شود.

شفاء رحمت چرا دوتاست و خِساراً یکی؟ اگر به دعای ماه رجب که خواندنش را بعد از هر نماز دارید توجه کرد ه باشید مشابه همین مسئله را دارد ... اَعطِنی بِمَسئَلَتی اِیاک جمیع خیر الدنیا و جَمیعِ خَیرِ الاخره و اصرِف عَنی بِمَسئَلَتی اِیاک جَمیعَ شَر الدُنیا و شَر الاخره به بین که خیر الدنیا و جمیع خیر الاخره را خواسته اید و درخواست دوری از جمیع شر دنیا را نیز مینمائید اما شر آخرت جمیع ندارد و یکی است و آن آتش دوزخ است نه کلمه نور در قرآن جمع دارد نه نار و هم نور یکی است و هم آتش یکی است شفاء و رحمت از ناحیه قرآن برای مؤمن است که هم انحرافات مادی و معنویش را قرآن از بین برد و هم پس از آن مورد رحمتش قرار دهد اما ظالمان چه؟ فقط از زیان میترسند و هر بدی به آنها برسد زیان است و دوزخ این ورود قرآن به دل مؤمن است و فرقی نمی کند اگر چیزی همانند قرآن باشد ان هم شفا و رحمت برای مؤمنان است و خسران جهت ظالمان و سنت رسول الله و آنچه را ائمه اطهار گفته اند همه و همه بر همین قیاس و سنجش با آدمی سر و کار دارند.

این حالت پذیرشی و استعداد اگر تعمیم داده شود قبول خواهیم کرد که مکانیسم دوست دانست مؤمن، مؤمن دیگر را چگونه است و چرا قرآن انما المومنون اخوه میفرماید و همه مردم را برادر یکدیگر نمیخواند زیرا بنابر آنچه گفتم این قرآن و محمد و علی و فاطمه و هر اهل ایمانی و وابستگان به آنهاست که شفا و رحمت برای مؤمن است و زیان برای ظالم و ظالمی که از زیان میگریزد هرگز

حاضر نیست کسیکه به او زیان میرساند به برادری قبولش نماید و مؤمنی که شفا و رحمت مؤمن دیگر است برادر اوست و هر دو دارند از یکدیگر تقویت می شوند و برادری چنین است و اینکه اسلام اصرار دارد دختر را برای ازدواج در برابر جوانی که اهل ایمان است معطل نگذارید همین است که اینها پس از چند صباحی که مرحله تمتع گذشت خواهر برادر یکدیگرند.

اینکه قرآن میفرماید در اثر ازدواج: مودت و رحمت بین زن و شوهر بوجود میاید: آندو برای یکدیگر چون لباس یکدیگرند؛ در نتیجه ازدواج به یکدیگر آرامش می یابند و حتی اینکه میفرماید اِن یَکونوا فُقَرا یُغنیهُمُ الله مِن فَضلِه و وعده سود بردن و غنی شدن را میدهد همه و همه در دو کلمه شفاء و رحمت جمع است.

اینها که من میگویم پروازهای تخیلی نیست از قرآن است از اسلام است و برای انسانهائی که فاقد صفات انسانی اند نگفته اند و نمیگویم البته توجه فرمودید که ازدواج کسیکه مورد شفا و رحمت قرآن قرار میگیرد یا کسیکه قرآن او را خسار است مروارید و شن قاطی کردن است که شن مروارید ضایع کن است و این حالت پس از اتمام دوره تمتع پایان دورانی که لاشه های گرم و سوزان بهم رسیده که اینک از مسند جذبه های حیوانی بزیر کشیده میشوند برای هر دو طرف محسوس و باور کردنی است.

نه قبل از اسلام مکتبی چنین آمده و نه تا پایان جهان خواهد آمد:

شما دو آیه قرآن را در کنار یکدیگر بگذارید و فکر کنید آیا راست میگویم یا نه.

یک آیه 36 اسراء است که میفرماید: از چیزیکه برای تو روشن نیست پیروی نکن.

دوم آیه 146 بقره میباشد که: پروردگار کتمان کنندگان حقایق را لعنت کرده است.

وقتی بخواهند مردم را استعباد کرده عبد و برده خود نمایند آنها را از فهم و عقل و تفقه دور میدارند و حقایق را پرده پوشی میکنند اما اسلام در این دو آیه هم آزادی داده است هم به تصمیم آدمیان احترام گذارده است و هم به انسان عظمت داده و او را برای درک حقایق استقلال قائل شده است.

از روزیکه آدم را خلق فرمود به او گفت و لا تَقرَ باهذِهِ الشجره نزدیک این درخت مشوید نه تو نه همسرت نه مرد نه زن هیچکدام درختی که میوه اش معرفی شده نمیخورند درختی که نامش برده نمیشود که چه درختی است نه خودش شناساست نه میوه اش (و قرآن سخنان جالب و اعجاز آمیزی دارد مثلا در سوره یوسف که میفرماید: اِنی اَعصر

خمرا - خواب دیدم خمر میفشارم نمیفرماید انگور میفشارم و نکته ای است که قبلا شرح دادم) پس میرود و میخورد و انسان نباید اجازه دهد چیزی ناشناخته به جسمش وارد شود و نه به جانش (و اینکه امام فرمود آن درخت نیک و بد بود یعنی نباید وارد جانش هم بشود) بهر صورت انسان نیازمند شناخت است که بداند با چه روزی و چه محیطی و چه فردائی و حتی چه درختی سرو کار دارد اما درباره گذشته فقط باید عبرت بگیرد و عبرت از این بگیرد که اقوامی شناخت نداشتند و فردائی سخت و پر رنج و عذاب در انتظارشان بود و به آنها رسیدند اینکه در پشت جلدهای کتابهای نسل می نویسیم گذشتگان ما گرفتار اعمال خودند این عبرتی برای ماست که ما هم چگونه در فردائی که در گذشته ایم گرفتار خواهیم بود و آیندگان یعنی نسل گرفتار اعمال ما هستند زیرا مائیم که محیط را آماده میکنیم تا در آن زندگی کنند و متاثر از محیطی که ما ساخته ایم شکل و وضع و حالت گیرند و انتخابی برای آینده سازی بیسار خوب بهتر از توجه به دو آیه مذکور نیست که حقایق را کتمان نکنیم و از چیزهائیکه بر ما حقیقتشان روشن نیست پیروی اش ننمائیم.

وقتی برای شما در جلد 22 بین پیامبر و نابغه بیش از یکصد و ده فرق می آورم و مینویسم چه کسی میتواند همه آنها را رد کند و اگر کسی حتی یکی از آنها را بپذیرفت پیامبران را پذیرفته است آیا روشنگری نیست و نباید از پیامبران پیروی کرد و آیا پرده برداری از حق نمی باشد و نباید آنرا پذیرفت؟

اگر حق پذیرفته است و پیروی از او با شناختی که حاصل شده

قبول است چنانچه کسی تحت تأثیر اندیشه ای دیگر غیر از آنچه پیامبران الهی آورده اند قرار گرفت برای آدمی بحران نیست تأسف نیست درد نیست؟

آیا شما میدانید پس از این دنیا جهان دیگری هست؟ مسلم خواهید گفت نه میدانیم هست نه میدانیم نیست آیا شما میدانید آنهمه پیامبران الهی آمدند فلاسفه آمدند حکما آمدند دیگران آمدند همه گفتند پس از بسته شدن پرونده زندگی این جهان باز پرونده ای برای زندگی دگر مفتوح می شود؟ مجبورید بگوئید همینطور است.

پس دنبالش بروید و روشنش کنید که این بزرگترین مسئله زندگی است شما که در رحم مادر شاید می فهمیدید دست و پا و چشم و گوش که دارید باستثنای ناچیزی از آنها بقیه برای اینست که دنیای دیگری را بشناساند و در رحم آنها بکارتان نمی آمدند و اینک نیز اینهمه فهم و فکر و عقل و تفقه و تدبر و توسم و ... برای آدمی که فقطظ از ناچیزی از آنها استفاده می شود بقیه برای اینست که دنیای دیگری شناخته شود و مگر نمی دانید که ثابت شده است قسمت اعظم نیمکره های مغز عاطل اند و کار خودشان را انجام نمی دهند؟ انجام نمی دهند و می فهمید پیامبر چیز دیگری است نابغه چیز دیگر اگر همه مغز کارش را انجام دهد چه؟

شما اگر هیچکدام از اینها را نپذیرید کامپیوتر و قرآن را که در جلدهای قبل آوردم خوانده اید؟ اگر نخوانده اید بخوانید و این را هم بیاد داشته باشید: همانگونه که بیش از یکصد فرق نابغه و پیامبر را آوردم و گفتم اگر راست میگوئید همه اش را رد کنید و کسیکه یکی

از آنها را بپذیرد نه همه اش را پذیرفته است که پیامبر با نابغه فرق دارد و آن چیز دیگری است و این چیز دیگر.

درباره کامپیوتر و قرآن هم همینگونه میگویم:

بخوانید و بعد فکر کنید آیا اگر همه و همه انس و جن جمع شوند که همانند یک سوره این قرآن را بیاورند میتوانند؟ با توجه به اینکه همه پیامبران و اوصیای پیامبران هم جزو این جمعیت اند.

آیا نوشتن انشائی یا یک سطری که از غیب و آشکار خبر بدهد، پیشگوئی کند دستور تغذیه جسم و جان بدهد از آسمان و زمین بگوید از باستان شناسی و مردمانش از آسمان و ساکنانش و از آینده و نسل در آن از قضاوت و امارت و حرام و حلال و ... از همه بگوید از اصول دین و فروع دین و با وجود این هم فصیح باشد و هم بلیغ و مهمتر آنکه طول متوسط بلندترین آیاتش نیز رو به افزایش باشد و هر سال مساوری سال قبل به آن اضافه شود و مهمتری مهمترها که حروفش بر شماره باشد و با دو شماره (حروف کلید سوره ها بسم الله الرحمن الرحیم - شمارش سوره ها) نسبت عدد صحیح داشته باشد آخر کدام جمله ای را میتوان تا این حد مقید ساخت و شرایط در آن گذاشت و بکمک انس و جن آنرا آورد.

کافیست که شرط آخری عنوان شود که باید در فلان سطری از انشاء که معنا دارد و فصیح و بلیغ از فلان حروف آنقدر باشد که بر دو عدد قابل قسمت باشد مگر ممکن است چنین سطری را نوشت و لذا مجبورید بپذیرید این کتاب از طرف مردم نیست از طرف کیست؟

بگردید پیدا کنید مسلمانها که صاحبش و گوینده اش و منشاء صدورش را میشناسند که خداست.

اگر آمد و پذیرفتید که قرآن از طرف خداست و قبول کردید که مانند حتی یک سوره اش را کسی نمیتوان آورد توجه فرمائید که کوچکترین سوره اش که تقریباً بیش از یک سطر نیست سوره کوثر میباشد سوره ای که به رسول گرامیش وعده میدهد کثرت اولاد عطا کند و با آنکه فرزندانی داشته و از دنیا رفته اند (و بعقیده نویسنده ابراهیمشان را کشته اند) و تنها یگانه دختری برای او باقی مانده که پس از رحلتشان در قید حیات بوده و از لحاظ حساب ظاهر وعده کثرت اولاد به چنین کسی جور در نمیآید ولی به تجربه می بینیم با آنکه امویان و مروانیان و مخصوصاً عباسیان در کشتن سادات دریغ نکردند هم اکنون ذریه آنحضرت در سراسر جهان بسیار و پراکنده اند.

نه تنها شیعه داستان زیر را نقل میکنند بلکه علمای عامه نیز آنرا آورده اند و از جمله ابن حجر که ناصبی است (الصواعق المحرقه صفحه 138) که عمر به ام هانی خواهر حضرت علی یا به صفیه عمه نبی خاتم گفت اِنّ قِرابَتَکَ مِن مُحمَد لا یُغنی عَنکَ مِنَ الله شَیئاً (خویشاوندی تو با محمد ترا از چیزی بی نیاز نمیکند و فایده ای بحالت ندارد) وی به رسول الله آنرا عرض کرد حضرت به مسجد آمده فرمود چه چیز سبب شد که برخی خیال کنند خویشاوندی من سودی نمیرساند هر سبب و نسبی در روز قیامت بریده میشود مگر سبب و نسب من و رابطه خویشاوندی من در دنیا و آخرت باقی است و همین ابن حجر اضافه مینماید که پیامبر

فرمودند بخدا سوگند در دلی ایمان وارد نمیشود مگر وقتیکه مرا برای خدا و برای خویشاوندی من دوست بدارد.

و بارها درباره کلمه فهو لکم که در آیه مودت ذوی القربای رسول الله است بحث کرده ام که چگونه و چرا قرآن میفرماید این مودت شما نسبت به ذوی القربای نبی خاتم به نفع شماست و در جلدهای قبل آنجا که در خمس بحثی دارم ملاحظه فرمودید که به مطلب تازه ای برخوردید و آن اثبات این حقیقت بود که وضع مقررات خمس چیزی جز پذیرش افراد خمس دهنده در زمره فرزندان خودشان نیست و اینک اضافه نمایم هیچ نسلی نمیتواند فارغ از فراورده های آباء و اجدادی باشد و این قضیه را نیز قبلا گفتم که رسول خاتم را پیامی دادند که فلان جوانی وصیت کرده انبار خرمایش را بدست مبارک بفقرا بدهند حضرت عمل فرمودند و در آخر یک دانه خرمای خشک گوشه افتاده را برداشتند و به حاضرین گفتند بخدائیکه جان محمد در ید قدرت اوست اگر جوان همین یک دانه را خودش انفاق کرده بود بهتر از اینهمه بود که من انفاق کردم آری کار پیامبران نیکی و انفاق است و اگر جوانی انفاق کرد علاوه بر آنکه تبلیغی شده است چنانچه زنده مینماید ژن تقویت شده اش در سخاوت و انفاق به فرزندش میرسید و تا دامنه قیامت ادامه می یافت به بین چگونه ژن دینداری و حق طلبی در سادات به ارث رسیده است همه از سادات بودند و چند نفری نیز مادرشان یا مادربزرگشان از سادات و احقاق حق کردن را هر چه به پیامبر نزدیکتر میشویم از طرف نزدیکان معظم له

بیشتر می بینیم.

این نیز از فرمایشات آنحضرت است (لا تَزالُ طائِفَه مِن اُمَتی تُقاتِلونَ عَلی الحَق ظاهِرین الی یوم القیامه) (1) و این حدیث که فرزندان کسانی که احقاق حق میکنند تا قیامت ظهور دارند و کلمه ظاهر آورده تنها معنایش زنده بودن و موجود بودن نیست و اگر به فرق ظهور و خروج که قبلا آوردم که ظهور انقلاب عقیدتی است و خروج انقلاب سیاسی توجه میفرمائید که پرچمداری حق و انقلابات عقیدتی نیز همیشه با احقاق حق کنندگان است تا دامنه قیامت و چه کسی بیشتر و بهتر از اولاد رسول الله و سادات پرچمداری و اسلام پناهی داشته اند؟

رسول الله بارها فرمودند نسل پیامبران در فرزندان آنهاست و نسل من در فاطمه است و برای علی همین بس که پیامبر میخواهد نیمی از صفات جدا شده و نیمی از نطفه علی با نیمی از نطفه فاطمه که یگانه فرزند خودش است یعنی نیمی از علی و نیمی از خودش برای وجود مبارکشان نسل سازی و سازمان بخشی فرزندانش الی یوم القیامه را داشته باشد و این با وعده ای که خدا به رسول الله داد انگاه که بیکدیگر گفتند محمد فقط دختری دارد و لذا پس از مردنش چیزی و کسی از او نخواهد ماند و سوره کوثر و بشارت به کثرت اولاد آنحضرت نازل شد و سادات علاوه بر آنکه در قلمرو میراث بری ژنهای محمد و علی و فاطمه اند مشمول عنایت آیت الهی انا اعطیناک الکوثر نیز قرار دارند.

1- صحیح مسلم جزء 3 صفحه 238

نمیدانم آیا به این مطلب توجه شده است که آوردم در زمان نوح مردم در برابر زحماتش پیشنهاد کردند مال به او بدهند و این آیه قرآن است و در برابر پیامبران بعد بجای کلمه مال کلمه اجر را آوردند و همه در جواب گفتند ما از شما چیزی نمی خواهیم و اجر ما با خداست اما پیامبر اسلام را خدا میفرماید مودت ذوالقربایش اجری است که بنفع شماست و چون به حضرت نیز پیشنهاد می شود در برابر زحماتش اجر و مزد بگیرد میفرمایند اجر من مودت به ذو القربای من است و اینکه نوشتم آیا به این مطلب توجه شده است یا نه اینکه: آیا موده فی القربا چیزی جز اشاره به جهانی بودن و همیشگی بودن اسلام است اندکی فکر و دقت بسیار برای شما جالب خواهد بود.

برای آنکه اسلام همیشگی و جهانی باشد باید خونی از محمد که در عروق فرزندانش است بهنگام تحریف دین بجوشد و جوشید و کسانی چون ابن خلدون در کتابشان گفتند: خون فرزندان پیامبر در هر سرزمینی بر زمین ریخته شد آری تمام کسانی را که رسول خاتم بنام امام، خلیفه، امیر، نقیب، وصی، وارث بعد از خود معرفی کرده بودند (باستثنای محمد بن الحسن المهدی ارواحنا فداه) و بسیاری از اولادان و نوادگانشان همه و همه را کشتند. عجیب است که شیعه و سنی بحساب حقشناسی و براتکاءء آیات و اخبار سعی داشته اند که سادات را محترم بدارند تا جائیکه نور الدین سمهودی شافعی گوید:

هر ذریه ای از پیامبر پاره جگر پیامبر است یعنی از فاطمه است که بضعه رسول الله میباشد ولو آنکه فاصله زیادی با پیامبر داشته و

نسل های زیادی تا به او رسیده باشد. هر کس در این باره تأمل کند در دلش انگیزه احترام و بزرگداشت نسبت به سادات پیدا میشود و از دشمنی با آنها دوری خواهد کرد (1) و ابن حجر معروف گوید:

هر کس کاری در حق فاطمه کرده باشد باتکاء سخن رسول خدا اگر او را آزار رساندن به فرزندان و ذریه اش آزار دهد.(2)

بدون شک آنها که زحمات محمد و علی و فاطمه را نادیده نمی گیرند چون دسترسی به آنها ندارند که ناچیز حقشناسی بجای آرند به فرزندانشان احترام میگذارند شما اگر معلمی داشتید که واقعاً برایتان دلسوزی کرده و اینک در میان شما نیست نسبت به فرزندانش چه احترامی قائلید معلمتان را با رسول خاتم به نسبتی که باید سادات را محترم بدارید بسنجید. درست است که بر مزار استاد میروید و احترام میگذارید ولی استاد درباره شما از فرزندانش چه میخواهد؟

شیعه در این عصر در احترام گذاردن به قبور پیامبران و امامان تقریباً قصوری نمیورزد حتی در اظهار به زیارت امام زادگان و نواده های امام کوتاهی نمی کند اما در بزرگداشت از سادات دو دسته شده اند که باید به دسته اخیرشان گفت بخدا قسم در بین سادات و حتی بین غیر سادات همین الان کسانی در قید حیاتند که بر بسیاری از امام زادگانی که بزیارتشان میروید فضیلت دارند و اینها همان کسانی هستند که پس از مردنشان امام زاده اتان می شوند!! چه رسد بکسانی که با فاطمه دختر پیامبر وصلت کرده اند و به بهانه هائی که

1- الغدیر جلد 7 - 232 - 233.
2- الغدیر جلد 7 - 232 - 233.

ریشه ای جز در منجلاب ندارد با ذریه زهرا آنچنان میکنند که همانند مادرشان زهرا استماته کند و مرگ از خدا طلب نماید و چون رسول خدا به او بفرمایند که تو اول کسی هستی که بمن ملحق میشوی مسرور گردد. بخدا قسم اگر کافر و مشرک هم زندگانی محمد را بخواند و کارهای حضرت که برای صلاح و خیر بشریت انجام داده بداند هرگز با فرزندان پیامبر آنچنان نخواهد کرد که از صدر اسلام تا کنون کردند و خواهند کرد.

حضرت سجاد پس از واقعه کربلا و اسیری رفتن بشام چون بمدینه وارد شد قسم خورد اگر رسولخدا به این مردم سفارش کرده بودند که به آنچه در استطاعت دارند ما را آزار دهند بیش از این نمیتوانستند کرد و آن مردی که امروز زهرا را به بهانه کم بود جهاز میزند و از خانه میراند و خاندانی از سادات را مضطرب میدارد فقط زمانه او را به تأخیر انداخته که در زمان یزید نبوده است.

اعراب صدر اسلام با آمدن محمد بسطحی بالا آمدند که هنوز هیچ گروهی از آدمیان چنین جهشی را نداشته است در عوض بسیاری از آنها با اولاد پیامبر و حتی با یگانه دختر پیامبر چنان کردند که دلهای با عظمت و باتقوا می تواند در این عصر مرهمی به جبران برای دل آزرده محمد باشند.

مردم زمان به سربازی که شناسنامه اش دیده نشد احترام میگذارند این یگانه دختر رسول خداست که قبرش معلوم نیست کجاست این دامادش و جانشین علی است که تا زمان هارون الرشید قبرش معلوم نبود کجاست این سبطش حسین است که سرش معلوم

نیست کجاست شما سرباز گمنام هر چه بخواهید در بین اولاد و ذریه فاطمه یافت می شود همان فاطمه ای که خدا وعده داده است ذریه اش را بسیار کند و در نتیجه کسیکه مایل به راست آمدن وعده الهی باشد با ذریه رسول خدا وصلت می کند و وسیله ای می شود که خون محمد رسول الله در تن فرزندانشان جاری گردد و عرق علوی و فاطمی در نسلش دویده شود.

اجازه زن اول و تعدد زوجات

هر جامعه ای باشد چه در غرب و چه در شرق، معتقدان به شرق و مقلدان غرب و هر کس مسئله ازدواج در بین خودش و خاندانش مطرح است دست مرا بگیرد و نزد خدمتگزاری بیاید که تازه در بهداری و بهزیستی استان ما استخدام شده است مملکت 23 استان دارد از بزرگترینش استان خراسان گرفته بهداریش را حساب کنید به یزد که میرسد و ریفش نمره بیست میگیرد و احتمالا بعد از بیست سال حساب کنید بهداری این استان هم ده ها اداره داشته باشد و ده ها مرکز بهداشتی درمانی یک مستخدم جدید الاستخدامش در یک واحد آنهم حقیر را درنظر آورید که بر اصول مورد تأئید بزرگان پزشکان ایراد بگیرد با یک طلبه مقدماتی از مرجع اشکال کند آنوقت است که باید گفت گرفتاری بزرگ آدمی انواع دارد و یکی از آنهاست که مجبور شود دنبال حرف احمقی را بگیرد که فاصله اش با اسلام هنوز بیش از فاصله بین یک طلبه با مرجع بلکه با امام است.

غالباً اگر یک احمق با آدمی سخن گوید گرچه هجوم علمی ندارد اما در داخل بدن شنونده هجوم فیزیولژیکی بوجو میاید زیرا باید بدینوسیله قدرت تحمل در خود بوجود آورد.

پذیرش این سخن که اگر اسلام هم متوجه بود و بیشتر درون این جامعه های گوناگون غور و دخالت کرده بود مسلم میگفت گرفتن همسر دوم باید با اجازه همسر اول باشد و سوم با اجازه اول و دوم، و چهارم با اجازه اول و دوم و سوم اما اسلام در این زمینه توجهی نداشته است و در طرح وی اجازه از زن گرفتن و زن را بحساب آوردن دیده نمی شود یعنی اصلا ممکن است اسلام در این عالمها نبوده است و برای پاسخ به چنین سؤال ناپخته ای آن هم از کسی پرسیده شود که نمونه های بسیاری از اعجاز علمی اسلامی در یکصد و ده جلد کتابهایش که اینک سی و چهارمین آن در دسترس است دیده می شود و با وجود این در گوشه ای از فرهنگ و معارف اسلامی خود را طلبه ای تازه وارد احساس مینماید عجیب تر بنظر میاید و اینک سوال نویسنده اینست که راه رهائی از چنین سخنانی چیست که هر کس برای خودش تصوری کند و همینکه خیال کرد چهره ممتازی در یک قلمروی دارد و در همان زمینه اظهار نظر نماید در صورتیکه هنوز برای درست خریدن یک کیلو سبزی و درست خوردن آن عاجز است!

آری این هم در پایان تعدد زوجات سؤالی بود که پیش آمد: اگر اسلام به زن ارزش داده بود بلکه اگر برایش ارزشی قائل بود به او هم در یک مورد اجازه میداد که کاری را تاوی نپذیرفته، پذیرفته نشود و زن دوم گرفتن را مشروط به اجازه زن اول میکرد.

جالب اینجاست که پدر سئوال کننده و جواب دهنده تا مادرشان اجازه نداده عقد نشده اند و بدون اجازه زن هیچ پذیرفته نمیشده است ولی برای اینکه توجه ایشان را به موردی مشابه آنچه از آن خوشحالی دارند که تجویز شده و در اسلام نیست و آن هم اجازه زن است برای ازدواج زن دیگر باید بگویم خواهرزاده و برادرزاده زن هر شخص حرام است ولی همینکه زن اجازه داد ازدواج از حرمت ساقط میشود؛ از اینقرار نه تنها اسلام در این عالمها وارد بوده بلکه مسلمان نماها باید سعی کنند قدرت خود را توجیه دینی نکند و اگر قلمی، قدمی، دمی، در میگذارند برای مبارزه با حق پس انداز ننمایند که هر کس در سن بازنشستگی یک نگاه بررسی به پشت سر خود میکند؛ امان از آنوقتی که به بینند برای تیمسار شدن، برای مدیر کل شدن، برای وزیر شدن چه بسا دردمندان و حاجتمندانی که از خانه با هزار دل و امید که گره مشکلشان باز شود نزد آقا آمده اند و هنوز به حد و مرز دفتر سکرترشان نرسیده که با دل شکسته و مأیوس برگشته اند این تیمسار این مدیر کل این وزیر که اینک همه را گذاشته و گذشته و به مقام دیگری نزدیک می شوند که قرآن میفرماید وَ اَما مَن خافَ مَقامَ رَبِّه و نَهَی نَفسَ عَنِ الهَوی فَاِنَّ الجَنَّهَ هِی المَاوی آری به مقام ربش نزدیک شده اما در پشت سر خود جز مشتی خاکستر چیزی بجای نهاده نمی بیند او می بیند خلقت همه چیز تکرار میشود جز خلقت آدمها او می بیند که هر چه تصمیم و تغییر فرماندهی است بدیگران سپرده می شود و همانگونه که مجبور به آمدن از مادر غذا بدهش بود مجبور برفتن از زمین غذا بدهش است او می بیند هر چه را دیروز جهان

خاک به او داده امروز از او پس می گیرد در عوض هر چه را نیز از انرژیها دیروز وی به جهان داده است فردا به او پس خواهد داد فمن یعمل مثقال ذره خیراً یره و من یعمل مثقال ذره شراً یره و هرگز نمیتواند جز در برآیند انرژیهای خود بخود آورنده در جهت دیگری طی طریق کند و بدانحال کسیکه خدمتگزار یک درمانگاه کوچک یک آبادی تابع دهی باشد که ده تابع قریه و قریه تابع شهرستان و شهرستان تابع استان و آن استان هم کوچکترین استان باشد و آنوقت به اصالت مسائل بهداشتی ندانسته بدون رعایت ادب و احترام در کنار دسته جاروئی که باید بدست گیرد ایرادش را بسوی یک استاد محقق پزشکی رها کند.

با زنانی که نمیتوان ازدواج کرد

برای چندمین بار تکرار می شود که پروردگار میفرماید ما شما را خلق کردیم از ذکر و انثی و جعل کردیم شعوب و قبائل برای خودخواهی برای شناخت برای علم و این لتعارفوا که قرآن میفرماید و سخن خداست به معرفت درباره علم نسب شناسی مخدود نمی شود بلکه هر چه در قلمرو ایجاد ناشی از ذکر و انثی است و هر چه زمینه شعوب و قبائلی دارد در این میدان «لتعارفوا» وارد است شما را خلق کردیم از پدر و مادرتان و هر کس را قرار داده ایم از چه شعبه و قبیله ای باشد پس علم ازدواج علم جنین شناسی و علم مربوط به شعوب و قبائل هم در قلمرو «لتعارفوا» است.

آنچه را قبلا نگفته ام اینکه شعوب و قبائل هم دو کلمه جالبی است که یکی بیشتر جنبه خویشاوندی نسبی و قبائلی دارد و دیگری زمینه خویشاوندی سببی و قومی و قدرت خلقت همانگونه که در ذکر و انثی بهره اش بیشتر به انثی میرسد قدرت اجباری از خویشاوندی نیز بیشتر به درم و قبائلی بهره میدهد و باز این هم از معجزات قرآن است زیرا از پدر و مادر آمدن و از شعوب و قبائل بودن همه جبری است اما جبرها همه یک نیرو ندارند ما مجبوریم عمر بگذرانیم و سیطره گذر عمر اجازه یک لحظه دخالت بمانمیدهد و مجبوریم غذا بخوریم اما آن زور اجباری گذشت عمر را ندارد اینجا هم مجبوریم پدر پسرمان و برادر برادرمان باشیم اما قدرت این قسمت بیش از اجبار خویشاوند بودن سببی است و آنچه اجبار ندارد و در عملکرد آن آزادیم و بهمین جهت که آزادیم تا آنرا داشته باشیم بارها کنیم تقواست و بهمین جهت ان اکرمکم عندالله اتقیکم را آورده است اما یک مسئله در اینجا طرح میشود و آن ازدواج با محارم و بیگانه است که در جلد 21 به تفصیل شرح دادم و استقبال شایانی از آن شد اما یک مسئله اش ماند که چه کسانی را نمیتوان بهمسری گرفت و ازدواج با آنها حرام است؟

زن شوهردار زن مشرک یا کافر - زن پنجم برای کسیکه چهار زن دائمی دارد

زنانیکه بواسطه خویشاوندی نسبی ازدواج با آنها حرام است و زنانیکه بعلت خویشاوندی سببی نمی توان با آنها ازدواج کرد.

از خویشاوندان نسبی: مادر - مادربزرگ پدری - مادربزرگ

مادری - دختر و دختر دختر و دختر دختر دختر - همینطور هر چه پیش رود.

دختر پسر و هر چه پیش رود یا باصطلاح پائین رود.

خواهر و دختر خواهر هر چه پائین رود.

دختر برادر و دختر دختر برادر هر چه پائین رود.

عمه و خاله.

تمام افراد فوق که در قلمرو خویشاوند نسبی میباشند چنانچه به علت شیرخوارگی نیز برادر یا خواهر یا ... شوند همچنانند که در بالا گفته شد.

اما خوشاوندان سببی که ازدواج با آنها حرام میباشد:

مادر زن و جده های او.

دختر زن (اگر مرد با آن زن نزدیکی کرده باشد)

زن پدر (اگر مرد با آن زن نزدیکی هم نکرده باشد)

زن پسر (اگر پسر با آن زن نزدیکی نکرده باشد)

خواهرزن (اگر زن بمیرد خواهر زن حلال میشود)

خواهر زاده و برادر زاده زن بدون اجازه زن (با اجازه زن حرام نیست).

ناگفته نماند عقد نمودن زن نیز که شوهرش مرده تا عده اش بسر نیامده حرام است و اگر مردی دانست زن در عده است و ازدواج با چنین زن حرام است و باز هم با او ازدواج نمود برای ابد بر او حرام میشود اما اگر نمیدانسته در عده است و نمیدانسته مقررات آن چیست و دخول صورت گرفته باز حرام است و اگر دخول نشده حرام ابد نیست مالک نیز بر این عقیده است ولی ابوحنیفه و شافعی گویند باید

جدا شوند و پیش از انقضای عده ازدواج نمایند و احمد بن حنبل گوید اگر دانای بمقررات بوده و عده ار میدانسته حکم زناکار دارد و باید حد بر آنها جاری شود ولی حرام ابد نمیشوند:

خواستگاری

حیوان ماده از نر میگریزد و تا یقین نکند که کاملا آمادگی پیدا کرده است میگریزد. ماده وحشی پنهان می شود زیرا می داند نر وحشی هر چه سر راهش باشد از بین میبرد و وقتی به او می رسد که آمادگیش کامل شده است: زنی عریان غافلگیر شود دو دست را و دو پا را برای حفاظت از آنچه باید او را لباس باشد و بپوشاند و اینکه آنها متعلق و بلکه بجای آن لباس اوست بکار میبرد و قرآن به چه تعبیری مرد را لباس زن و زن را لباس مرد معرفی میفرماید که این هم نوعی از کنابه به مطلب است و مطالبی دیگر که در این باره آورده و خواهم آورد: عریان غافلگیر شده جلواش و پستانهایش را می پوشاند پاها را می چرخاند و وسط رانها را پنهان می سازد و دو دست بر دو پستانش رد حالیکه آنها را می فشارد گذارده پنهان می دارد و چه بسا یک دست را جلو بیاورد و با آنکه پاها را چرخانده ستر کند و یک دست را بطور افقی روی سینه و پستانها بگذارد اما مرد عریان غافلگیر شود چنین نیست و دو حالت برایش اتفاق می افتد که برای زنان بطور استثنا اتفاق می افتد.

مرد اگر ترس نداشته شرم نمیکند و اینکه بسیاری گویند شرم و

حیا از ترس است همین است یا باید از خدا بترسد و جلو مرد و زن بیگانه لباس بپوشد یا لباس فوری که دست و پایش باشد همانگونه که زن عملکرد داشت یا باید ترس از پیش آمدی او را مجبور سازد و در غیر اینصورت ممکن است روش دیگری پیش گیرد ولی در هر صورت این طبیعت جنس ماده است که مطلوب و مفعول باشد و جنس نر طالب و فاعل و لذا مطلوب را که میدانیم نزد انسان دارای دو نوع شخصیت است و یکی از آنها جلب و جذب مردم باید همانند آهن ربائی باشد و آهن را بخود جذب کند و حتی اگر بتوانیم این مطلب را در جرقه های الکتریکی و درباره ذرات و اجرام هم تعمیم دهیم چه اشکال دارد که مثبت بطرف منفی میرود و گرده گل نر را میدانیم که بسراغ ماده میرود یا برده می شود اما آنچه انکار ندارد اینکه باید متوجه بود چرا زن جنس لطیف است چرا باید در حجاب بماند تا لطیف بماند برای آنکه مطلوب باشد و طالب بسویش رو بیاورد چنانچه وقتی میگوئیم علم و هنر مطلوبند و طالبان میتوانند مراجعه کنند به کشش طبیعی و تکوینی طالب و مطلوب اشاره کرده ایم و حال آنکه طالب را به کشش جذب و مطلوب را به گرایش جلب قلمداد نموده ایم یعنی اگر در اسلام است که مرد بخواستگاری زن برود علامت این نیست که برای خریداری وی رفته است و اَخذَنَ مِنکُم میثاقاً غَلیظاً را که قرآن در همین مورد در آخر آیه آورده است (21 نساء) تا زن و مردیکه ازدواج کرده اند و بین آنها را پروردگار مودت و رحمت قرار داده دانسته شود خرید و فروش و برده شدن نیست و مطلوب اینجا مطلوب قرار گرفتن ماشین و خربزه نیست بلکه مطلوبی است که در قلمرو و اخذن منکم میثاقاً غلیظا

درآمده است و به وثوق کلی و اعتمادی سخت از او طلب شده است همانگونه که طالب علم مطلوبش را با برنامه ریزی آدمی به تصرف خود در می آورد.

زنان با آنکه با این سخنشان برابر بودنشان با مردان را رد مینمایند و هر وقت بگویند ما برابریم یعنی کمتر از آنها نیستیم!

در سراسر جهان زنان پذیرفته اند که بگویند فلانی مرا خواستگاری کرده است یعنی زن میپذیرد که اگر وی به خواستگاری پسری برود علامت اینست که حاضر به اعتراف نقص خود شده است تا در کنار پسری آنرا کامل کند در صورتیکه شخصیت جلب مرد و حفظ نسل در زن در برابر شخصیت تفوق طلبی مرد علامت این است که زن را نقصی در این مسئله نبوده و میتواند یکجا موقر بماند و جلب کند و چون جلب کرد نسل داشته باشد اما احساس تفوق طلبی نقص است و باید یکی را برای اثبات فائق بودن خواستگاری کرد و قهرمانان باید همیشه طالب باشند و گلها همیشه مطلوب و بارها آوردم که چنین تعبیر که مرد قهرمان و زن گلی است از علی است.

ما نمی دانیم مرد که از زن خواستگاری میکند و نه، یا بلی میشنود متغیر و مملوک است یا زن که مرد نیاز خود ابراز کرده را پذیرفته یا رد کرده است متغیر و مملوک میشود؟ هیچکدام و این خواستگاری فقط احترامی است که مرد مسلمان باید از شروع خواستگاری برای زن قائل باشد و برای همیشه تا پایان زندگی در قلمرو آنچه قرآن و پیامبر و ائمه گفته اند رعایت کند حتی در برابر دخترشان و پسرشان و دختر را اگر برای دادن هدیه هم هست بر پسر ترجیح دهند

اینکه همه جا جنس نر از ماده اش حمایت میکند قانون طبیعی دیگری است دلیل بر مطلوب بودن جنس ماده و طالب بودن جنس نر.

و باز هم در قسمت مهر، خواستگاری بحثی کرده ام.

نامزد دلخواه و کفو یکدیگر بودن و چرا ولی باید دختر باکرده را مراقبت نماید؟

کفوتی زن و شوهر از نظر اسلام در اعتقاد دینی (دین اسلام) خلاصه میشود و شرح مختصری در این باره داده شد که وصلت با غیر مسلمان چگونه است اما در موارد دیگر زن چگونه باشد یا چه مردی انتخاب گردد بقدر کافی مطالبی آورده شده و از اخلاق و رفتار و شکل خانوادگی و حتی از موی و بویشان نیز در اسلام نشانیها وارد و توجه داده شده است اما آنچه قابل توجه بیشتر و بسیار جالب است آیه شریفه هن لباس لکم و انتم لباس لهن (186 بقره) میباشد که کفویت را به تمام و کمال در آن وارد ساخته است:

1- لباس برای حیوان ویژگی نداشته و نیاز مبرم انسان را به لباس همانند ازدواج معرفی میفرماید آن هم ازدواج که نصف (یکدست لباس) برای مرد و نصف (یکدست لباس!) برای زن و هر دو نیازمند لباس و نیازمند یکدیگر.

2- اگر آیه شریفه فقط نصف اول را داشت که هن لباس لکم؛ لباس برای مدتی لازم است و کهنه و فرسوده می شود باید تعویض کرد

اما این حق را هم بالمناصفه به مرد و زن داده و انتم لباس لهن هم فرموده که قابل چنان توجیهی که میتوان آنرا تعویض کرد نبوده باشد.

3- وجود لباس برای مرد، تن دیگری را نمی رساند یا زن را دو نفره نشان نمیدهد یعنی زن و شوهر باید حکم دو روح وارد شده در یک تن را داشته باشند.

4- لباس آلوده باشد پوشنده را آلوده میسازد و پوشنده کثیف باشد لباس را آلوده میکند و سازگاری در جهت نگهداری آبروی یکدیگر نیز در این قسمت نهفته اما بروشنی ذکر شده است.

5- این باید عیب پوش آن باشد و آن عیب پوش این.

6- زن لباس مرد است و مرد لباس زن یعنی کدام مردی لباس خدمتکار پوشد و کدام زنی لباس نوکر؟ و در اینصورت مرد حق ندارد زن را به چشم کلفتی بنگرد یا زن به مرد آنچنان نگرد که به نوکری نگاه می کند و این حقی بالاتر از تساوی است بلکه تشابه است که قرآن حق زن و مرد را مشابه محسوب داشته است.

7- محرم اسرار و نزدیکترین چیز باید برای مرد زنش و برای زن مردش باشد و لباس است که محرم داخل خود است.

8- در انتخاب لباس دقت می شود در انتخاب همسر نیز باید دقت شود و شعار ما را در اول هر جلد نسل ملاحظه کرده اید اینست: بزرگترین خدمتی که پدر و مادر میتوانند برای فرزندان خود نمایند انتخاب مادر و پدری شایسته است.

9- مرد هر جا می رود، هر چه می خورد، هر نسیمی به او می وزد و هر ستمی بر او وارد می گردد، لباسش نیز با اوست و زن

نیز همچنین.

10- زیبائی لباس را هم مرد دوست دارد هم زن؛ زن لباس میخواهد که بر قامت زنانه اش حلیه و زیور باشد و شرح آنرا دادم که قرآن کریم میفرماید او مَن یَنشَئوا فی الحلیهَ و هو فی الخصام غیر مبین و مرد نیز مایلست لباسش مردانه باشد و مرد نیز بفرمایش نبی خاتم آنچنان لباس را نیکو و لوازمش را بصلاح انتخاب کند که در میان مردم چون گل باشد (احسنوا لباسکم و زینوار حالکم کانکم شامه فی الناس).

11- لباس هم سر را میپوشاند هم بدن را ولی هرگز کسی بر آن نمی نشیند و پا بر آن نمیگذارد و هرگز نباید زن و شوهر یکدیگر را تحقیر کنند و اولین دستور اسلام در سوره دوم پس از خطاب به قیام و یاد از کبریائی خدا دستور پاکیزه داشتن لباس است (و ثیابک فطهر) و با توجه به تطهیر اهل البیت از طرف خدا و چگونگی متوجه تطهیر زن و مرد یکدیگر را خواهم شد که همانا نگهداری آنهاست از رجس.

12- لباس پاره شد می دوزند کثیف شد میشویند در عین حالیکه یکدیگر را پوشانده اند یعنی باید هر دو عیب پوش یکدیگر باشند.

13- لباس و صاحبش با مقررات و قوانینی ساده بیکدیگر تعلق دارند و قوانین سختی بین آنها حکمفرماست.

14- لباس کوتاه، بلندتر، مسن تر، جوانتر، بی رنگ کم رنگ، سفید، سیاه هر کدام زیبندگی دارد میتوان انتخاب کرد اما لباس آلوده نمی توان برگزید.

15- در موقع خشم طبیعت بر حسب آنکه طرف گرما را دوست

دارد یا سرما عمل عکس انجام میگیرد یعنی در گرما لباس کم میشود و در سرما زیاد و هر دو نیز باید هر چه را ناسازگارش دارند و در درجه اول خشم و غضب در برابر یکدیگر روا ندارند.

16- در برخی موارد می بینیم قرآن نام مرد را مقدم داشته و در بعضی آیات نام زن را، و این مراعات بسیار جالبی است که از وضع اجتماعی و بدنی و روانی آنها خبر میدهد و از جمله در آیه شریفه می بینیم نام زن را با ذکر ضمیر مقدم داشته و وی را بدست مرد سپرده است که معنایش مسئولیت بیشتر مرد در امر نگهداری و مراقبت و مواظبت از زن است.

17- جلد هیجدهم آنجا که از پیراهن یوسف پیغمبر مطالبی آوردم ملاحظه فرمائید که چگونه پیراهن در زندگی یوسف نقشهائی داشت روزی برادرانش خون آلود کردند به خون گوسفندی و به پدر گفتند یوسف را گرگ پاره کرد - روزی زلیخا از عقب یقه حضرت را گرفت و درید و روزی بر سر پدر انداختند و چشمهایش بینا شد یعنی وسیله فریب و تهمت و شفا بود و مرد لباس زن و زن لباس مرد است باز گرداندن صفات یکدیگر بهم است و اینکه میتوانند در زندگی ننگین غدر و اتهام بسر برند یا در حیات شفا بخش و زندگی سعادتمند.

کسیکه این کتاب را میخواند بدون شک اگر برای یک مرتبه هم بوده خطبه عقد را شنیده است مگر آنکه حالت استثنائی داشته باشد.

در خطبه سه کلمه را مرتب بکار میبرند مَتَعتُ، زَوَجتُ، اَنکَحتُ. آنجا که طرفین چیزی جز تمتع و لذت بردن صفت غالب در زندگی مشترکشان نیست متعت است و پس از چندی می فهمند که زندگی

همه اش تمتع نیست باید شریک در همه چیز یکدیگر بود و با هم در قلمرو واقعیت زوجت اداره امور زندگی را بعهده گرفت و مرد در اینحال است که می فهمد از تمتع و عریان بودن باید بیرون آید و لباسی بپوشد آنگونه که قرآن همسرش را لباس او معرفی کرده است و زن نیز همین را می فهمد که باید تمتع و عریان بودن را تنها راه انتخاب زندگی بحساب نیاورد و آنگونه که قرآن همسرش را لباس وی معرفی نموده است بپوشد و در اینحال که از تمتع و عریان بودن بیرون آمده اند مزدوج شدند تا زندگی کنند باید زوجت را همه چیز خود دانسته و بعد که از مرحله عشق و زندگی - تمتع و ازدواج گذشتند به هدف نهائی و تکوینی خود میرسند میدان نکاحداری است و آن ایجاد نسل است.

خدا کند کسی به حالی درنیاید که گویا مغزش به تمامی به چشمش یا مغزش تمامی به گوشش یا به یک عضو دیگرش نقل مکان کرده است و بدتر از همه خالی شدن مغز و قرار گرفتن آن در بیضه ها و تخمدانهاست که نبی گرامی را در این باره سخنی است که شرح داده ام فرمودند هرگاه آلت نعوظ یافت دو ثلث عقل از دست رفته است خدا کند یک ثلث باقی بفریاد صاحبش برسد به بین نبی گرامی هم نعوظ آلت را با خالی شدن دو ثلث عقل در بیضه ها (اگر بپذیریم جای عقل در مغز است) ارتباط میدهند یعنی مغز خالی شده و آلت پر شده است و مغز کار خودش را نمیکند و صاحبش باید خود را بدنبال عقل بفرستد نمیفرستد و در پی خواسته آلت میخواهد کار خودش را بکند و بهمین جهت اسلام برای دختری که مرحله متعت را

نگذرانده و هنوز دختر است مغز را به کمکش میفرستد آن هم مغز کسیکه بیش از همه به مغز او نزدیک و خیرخواه اوست و همانا مغز ولیّ اوست ولی پس از آنکه مرحله متعت را گذراند و بیوه شد چون علاوه بر مجرب شدنش در نقل و انتقالات مغزی و سکسی - سکسو البته و فکر زندگی در او شدت مییاید و دیگر زوجت را میخواهد نه متعت به او اجازه میدهند که انتخاب کند و حتی بدون دخالت ولی انتخاب کند بعلاوه که (همیشه اولین آغوش فراموش ناشدنی است و اینک به اجبار (طلاق - فوت - و ...) باید اولین آغوش را فراموش کند و هرگز با آغوش های بعدی دو ثلث عقل از دست زن نمیرود در حالیکه مرد با هر تازه رسیده ای ممکن است دو ثلث مغزش جابجا شود که این نیز علیه مخالفان تعدد زوجات حکم مینماید.

پسر با دختری که از متعت برد اشتهائی کرده و میفهمد به خواسته اش نرسیده ذهن و عقلش در برابر شخصیت متعت طلبش او را نفی کرده به جانب زندگی خواهی و تصویری مقدم بر آنچه باید باشند میکشاند لذا زوجت را پیش میکشد و نظارت قدرت مدیریت شوهر در این مرحله است که برای زن در او موجودیت می یابد این هم طولی نمیکشد بر اساس تصویری از هستی که آن هستی باید بر فطرت معاد خواهی او ادامه حیات در او مستتر باشد و مرگ و فنا را بی معنی جلوه دهد و در عمل می بینند به جبر در این عالم همه میمیرند در نتیجه استمرارش در این خاک بصورت نسل او را به بازی میگیرد و همان عشق به تمتع و عشق به ازدواج در عشق به فرزند خواهی سر با سمان میکشد و دیگر کلمه انکحت برای او پر معناست و لا غیر و اگر در گذرگاه متعت و

زوجت واقع میشود یک مفهوم مشترک به عنوان اینکه تا متعت نباشد زوجت نیست و تا زوجت نباشد انکحت نیست دارد و چون برگشت به هر عشق قبلی برای انسان تجاوز به سالهای قبل خود است میتوان گفت پسر و دختر اگر قبل از ازدواج به نحوی که شرع مقدس اسلام مایلست متعت بگویند عاصی اند و پس از آنکه به زوجت رسیدند به متعت متجاوزند و چون فرزند یافتند به زوجت متجاوز و آنکه شرف خود را به نحوی که اسلام نمیخواهد از دست میدهد یا از دست دیگری میگیرد از اول متجاوز است و برای همیشه متجاوز است.

پسر و دختری که بطریق اسلامی بیکدیگر رسیده اند در یک عصیان فیزیولوژی هستند همانگونه که خدا برای حضرت آدمی فعصی ربه فغوی فرمود او را در عصیان نامبرد همانگونه که فواره عصیان می کند و آب ببالا میبرد و همانگونه که ماهواره از جو زمین خارج میشود و علیه قوه جاذبه عصیان مینماید و عصیانهای علمی همه در این ردیفند

عصیان دختر و پسر با دخالت ولی آنها مراحل سه گانه حیوانی (متعت) انسانی (زوجت) را میگذراند و همینکه خواست خود ولی بعدی شود انحصار طلبی پدر و یا هر ولی ای را که دارد در هم میکشند و خود به انکحت میرسد و اگر پدر یا ولی، دختر غرق در عصیان را در حصار اختیار نفی گوئی خود در آوردند و اجازه ازدواج ندادند اسلام عزیز مهلتی و رخصتی را معین کرده تا دختر از انتحار سکسی و خودکشی عشقی بدر آید و در مدت مذکور با روبرو شدن مراحل از کردارها و گفتارها مجرب شود و پس از آن اختیار انتخاب با خود اوست .

تصور نشود اسلام از اول نیز این اختیار را از دختر گرفته است و او را به عنوان قربانی هوس و تمایلات پدر و مادر بوده است روایات زیر را ملاحظه فرمائید.

دختری نزد نبی خاتم آمد یا رسول الله پدرم مرا به عقد ازدواج پسری درآورده است این پسر برادر اوست و من این شوهر را نمیخواهم فرمودند ای دختر حال که پدر و مادرت چنین کرده اند به رضای آنها رضا بده و مخالفت مکن گفت رغبت ندارم و او را نمیخواهم فرمودند حال که چنین است برو و هر کس را دوست داری بگزین و شوهری انتخاب کن.

یا رسول الله همین پسر عمویم را بسیار دوست دارم و جز او کسی را دوست ندارم و زن دیگری نخواهم شد اما خواستم فرمان شما را در این باره به پیروانتان برسانم تا بدون علاقه دختر، شوهرش ندهند (1).

دختری که در برابر اسلام چهره در هم میکشد که چرا مرا مهار زده بدست اختیار خود داده و پدر را به ولایتم گماشته است باید چهره بوسه بخود بگیرد که اسلام وی را در برابر سوء ظنی که نسبت به پسران داشته است بدین طریق از او مراقبت کرده است والا برای ولی دختری که مانع ازدواج است حقی دیگر قائل است:

اینکه اسلام میگوید دختر رشید شانزده ساله بیوه شد میتواند بدون اجازه پدرشوهر کند اما بیست ساله دوشیزه باید پدر اجازه بدهد

1- مسالک باب نکاح جلد 1 صفحه 16

و پدری که از عروس کردن دختر خود جلوگیری بنماید حقی بر دختر ندارد پس توجه فرمایند که مسئله ولایت پدر بر دختر بخاطر سن او نیست و از این لحاظ هم نیست که برای پسر رشد فکری قائل بوده و برای دختر نیست بلکه اسلامی که در مسئله مهم اقتصاد هر دو را مالک و صاحب و مساوی میشناسد.

علتی دارد که در اینجا از دختر بکمک وَلِیّ اش مراقبت مینماید و این همان قدرت قانونی اسلام است در برابر کلمات جعلی و کاذب پسران که برای به سوز و گداز انداختن دختران بکار میبرند و زن را که اسیر محبت است بدام خود که دامی از شهوتند می اندازند و مهمتر از همه فرموده رسولخداست که آوردم و آن خالی شدن مغز در آلت است آنگاه که مرحله تمتع درخواست کشش بسوی قله های اوج لذت مینماید.

در آخرین حجی که پیغمبر اکرم انجام داد یکروز در حالیکه سواره بود و تازیانه ای در دست داشت مردی سر راه بر آنحضرت گرفت و گفت:

- شکایتی دارم

- بگو

در سالها پیش در دوران جاهلیت من و طارق بن مرقع در یکی از جنگها شرکت کرده بودیم طارق وسط کار احتیاج به نیزه ای پیدا کرد فریاد برآورد کیست که نیزه ای به من برساند و پاداش آنرا از من بگیرد من جلو رفتم گفتم چه پاداش میدهی؟ گفت قول میدهم اولین دختری که پیدا کردم برای تو بزرگ کنم من قبول کردم و نیزه

خود را باو دادم قضیه گذشت سالها سپری شد اخیراً بفکر افتادم و اطلاع پیدا کردم او دختردار شده و دختر رسیده ای دارد رفتم و قصه را بیاد او آوردم و دین خود را مطالبه کردم اما او رمیه در آورده و زیر قولش زده میخواهد مجدداً از من مهر بگیرد اکنون آمده ام پیش تو ببینم آیا حق با من است یا با او؟

- دختر در چه سنی است؟

- بزرگ شده موی سپید هم در سرش پیدا شده است.

- اگر از من میپرسی حق نه با تست نه با طارق. برو دنبال کارت و دختر بیچاره را بحال خود بگذار.

مردک غرق حیرت شد مدتی به پیغمبر خیره شد و نگاه کرد در اندیشه فرو رفته بود که این چه جور قضاوتی است مگر پدر اختیار دارد دختر خود نیست؟ چرا اگر مهر، جدیدی هم بپدر دختر بپردازم و او به میل و رضای خود دخترش را تسلیم من کند این کار نارواست.

پیغمبر از نگاههای متحیرانه او به اندیشه مشوش او پی برد و فرمود:

«مطمئن باش با این ترتیب که من گفتم نه تو گنهکار میشوی و نه ز قیقت طارق» (1)

خدام بن خالد انصاری از اصحاب رسول خداست دختری دراد بنام خنساء که خواستگاران زیاد دارد بعضی خویشاوند او یند و برخی بیگانه و یکی از آنها صحابی شجاع است بنام ابولبابه که خنساء او را دوست میدارد. خدام با آنکه از تمایل دختر اطلاع داشت

1- از کتاب نظام حقوق زن در اسلام آقای مرتضی مطهری نقل شد.

او را به یکی از عموزادگانش بعقد در آورد. دختر که شناختش نسبت به اسلام غیر از دختران دیگر بود و میدانست اسلام حقی را که زن دارد منظور داشته است بعنوان شکایت نزد نبی خاتم آمد و ماجرا را بعرض رساند حضرت فرمودند (اجیزی اباک) اجازه پدرت را امضاء کن.

مالی رَغَبَه یا رسول الله - من به پسری عموی خود رغبت ندارم

فلا نکاح لَه اِنکِحی مَن شِئت - پس این عقد پدر دوست نیست با هر که میل داری ازدواج کن.

حضرت بدنبال خدام فرستادند و از او خواستند تا با نظر دختر موافقت کند و او را بمرد دلخواهش ابولبابه دهد پدر نیز مراجعت نموده او را به ابولبابه داد (1).

اولا توجه شما را به کلمه نکاح که حضرت فرمودند جلب مینمایم که هرگز در اینگونه موارد کلمه تمتع بکار نرفته و در اینجا ازدواج نیز مطرح نشده است زیرا تمتع مرحله ای است حیوانی و قرآن هم یاکلوا و تمتعوا را عنوان فرموده که بگذار کافران بخورند و تمتع کند (و اینها اگر خیلی ترقی کرده باشند یک ماشین هم اضافه بر شکم و عورت بیشتر ندارند و مسئله شرکت در زندگی با زن جای خود را به تساوی حقوق زن و مرد داده است و این مرحله ازدواجشان و مرحله نکاحشان هم که میدانید روابط پدر فرزندی چگونه است. بهر صورت حضرت کلمه نکاح را آوردند مرحله ای نسلسازی است هر چند مرحله ازدواج و زندگی نیز با عدم میل و رغبت بین دختر و پسر ناهنجاری دارد اما با تحویل نسل عصبی و معیوب که در مرحله نکاح است بس

1- حقوق زن در اسلام و جهان 120

مهم میباشد که حضرت به آن اشاره فرموده اند.

ممکن است خواننده ای فکر کند این چه شد که اسلام از یکطرف به دختر اجازه شوهر یابی و انتخاب میدهد و از طرف دیگر او را در قید رضایت ولی اش در آورده است؟ و این را شرح دادم که ولی در اینجا سرپرست و مراقب است که دختر در آغاز تشکیل خانواده فقط از مرحله تمتع با فریب خوردن بهره نبرد و فریفته خضوع و نوازش پسر نگردد و کسی در میان باشد کاری کند پیوند ازدواج را فقط مرگ بتواند بگشاید و بین عروس و داماد جدائی اندازد (هر چند بعضی از فقها را عقیده است که بدون دخالت ولی همه انتخاب و اختیار با دختر است اما هر کس باید از مرجعش تقلید کند و قریب به اتفاق دخالت ولی را شرط میداند) پسران و دختران قبل از ازدواج در خواب و خیالهای شیرینی بسر می برند در اندرون خود گفتگوهائی با خویش دارند آرزوهای یکدیگر را که هنوز نمی دانند طرفشان کیست برآورده نمایند و برای فرزندان خود نقشه ها و تمایلاتی میکشند و فعالیتهائی ابراز میدارند که همه باید هنگام انتخاب دقت و مراقبت قرار گیرد. اینکه قرآن میفرماید الخبیثات للخبیثین و الخبیثین للخبیثات و الطیبات لطیبین و الطیبین للطیبات همین مرحله انتخاب است:

نه اینست که ایمان قوه درونی و قلبی است که هرگاه بخواهد در محیط خود را نشان دهد به گفتاری یا کرداری که همه را عمل صالح میگوئیم جلوه گر می شود یعنی نزد شخص مؤمن ایمان تبدیل به عمل صالح می شود و انفس و افاق نزد مؤمن همه و همه زمینه خدائی دارد و

لذا طیب همانگونه که از جماد خبیث میگریزد و خبیث از جماد طیب گریزان است و یکنفر فاسق تا زمانی که به اجبار در مسجد است همانند طیر در قفس فرصت ندارد تا فرار کند و یک مؤمن است ناراحت است و مؤمن نیز تا وقتیکه فاسقی در کنارش است در شکنجه میباشد و من یک تفسیری برای این آیه علاوه برآنچه مفسران بزرگوار فرموده اند قائلم در ذیل آیه و جعلنا بینک و بین الذین لا یؤمنون بالاخره حجاباً مستورا و این حجاباً مستورا این هم میدانم که بین مؤمن و کافر تا به ثریا میله های قفس کشیده شده است.

آری طیب با اعمالی که از خود تحویل محیط میدهد گیرنده ای جز دختری طیب ندارد و اصولا دختری فاسق کمتر خواهان پسری طیب است و برعکس اگر دختری در سنین پائین که هنوز بر فطرت است و به ازدواج طیبی در آمد و بعدها خبیث شد چون همسران پیامبرانی چون نوح و لوط نشانی از این است که بحث طیب و خبیث محصور و محدود به زمان انتخاب می شود و کفو یکدیگر بودن و نبودن مربوط به آغاز زندگی است و شاید بهمین دلیل بتوان گفت که نوح و لوط همسران خود را در سنین کم سالی آنها برگزیده بودند و اینها هنوز طیب بودند و همانگونه که قرآن میفرماید بعلت کردارهای ناشایست مورد سرزنش و عذاب قرار گرفتند.

اینکه می بینید اسلام با آنهمه گرفتاری و وسعت کلمه و مقرراتی که باید در ظرف 23 سال به بشریت فیض بخضی نماید در این مورد اصرار و پافشاری عجیبی دارد و علامات یک دختر خوب و یک پسر پسندیده را مورد توجه قرار می دهد به عظمت و اهمیت موضوع انتخاب کفو و

همسر لایق واقف می شویم.

چند مرتبه حدیث پیامبر و امام صادق را آوردم که پرهیز و دوری از از خضرا الدمن را دستور میدهد و این حدیث سخن مرا تائید میکند زیرا میفرماید خضرا الدمن دختری است همانند گل و سبزه ای که در زمین های آلوده و کثیف روئیده است یعنی دختری است که چون گل تغذیه شده از کثافات از حرام و دزدی و ناپاکی است در خانواده ای بی ایمان تربیت گردیده است و گر چه اینها زیبایند و بر فطرت ولی ریشه در منجلاب داشته و اثر محیط بالاخره آنها را منحرف خواهد ساخت و امام در جای دیگر چنین دختران را ظلام و دختران درست تربیت شده را فیسر نامیده و گاهی خیر کثیر نامگزاری کرده اند (1) ظلام که زندگی تاریکی را سازمان بخشی خواهند نمود و آن دیگر که روشنی بخش و نیکی زای زندگی است.

حضرت باقر فرماید جوانی نزد رسول الله آمد درباره ازدواج اجازه خواست حضرت فرمودند برو ازدواج کن ولیکن حتماً همسر با ایمانی برای خود انتخاب کن (2).

هر وقت کسی با پیامبر یا امام درباره ازدواج سخن گفته در جواب از ایمان دختر جواب شنیده و در مواردی نشانی هائی نیز داده اند و از جمله:

از نبی گرامی سؤال شد از بهترین زنان فرمودند: آنهایند که فرزندانی صالح برای شما تربیت میکنند در میان خانواده خود

1- وسائل الشیعه باب 6
2- باب 8

محترمند با شوهرشان مهربان و خاضع اند برای آنها خود را آرایش کرده زیبا میسازند به آنها خیانت نمیکنند و بدستور و خواهش شوهرانشان گوش داده از آنها اطاعت مینمایند (1).

زنان بد آنهایند که با شوهران خود تندی کرده آنان را بکارهائی وامیدارند که برای آنها سخت و غیر مقرر است و دائماً از آنها بدگوئی کرده و در زندگی قانع نیستند. (2)

عبدالملک مروان در مدینه جاسوسانی داشت که مرتب هر اتفاقی را به او گزارش میکردند.

حضرت سجاد کنیزکی داشت او را آزاد کرد و با او ازدواج نمود جاسوسان گزارش دادند عبدالملک نامه تندی بحضرت نوشت: بمن اطلاع رسید با کنیزکی که خود را آزاد کرده اید وصلت نموده اید در صورتیکه با کسانی همطراز خود از قریش میتوانستید وصلت کنید که هم درشان بزرگواری شما باشد و هم فرزندانی صالح تحویل دهد در این مورد نه رعایت صلاح خود کرده اید نه فرزندانی را که آینده خواهند داشت مورد عنایت قرار داده اید.

حضرت در جواب مرقوم فرمود: مافوق پیغمبر مقامی و شرفی تصور نمیشود که من به آن برسم کنیزک مالک من بود برای ثواب آزادش کردم و طبق سنت الهی با او ازدواج نمودم و هر کس در دین خدا پاک باشد چنین امور خدشه ای و خللی به او و بزرگواری او وارد نمیسازد ما باید با اسوه حسنه و تاسی نیکو از رسول الله پیروی کنیم و

1- باب 6
2- باب 60

حضرتش برترین زن قریش دختر عموی خود را به غلامش زید عقد کرد و خود کنیزکی یهودی زاده (صفیه دختر حی بن اخطب) را بزنی گرفت (1) از حضرت باقر است که جویبر مردی فقیر کوتاه قد و قیافه زشت سودانی داشت مسلمان شد روزی پیامبر فرمودند جویبر چه خوب است زن بگیری که عفتت محفوظ بماند و در کار دنیا و آخرت یار و یاورت باشد. عرض کرد کدام زن حاضر است همسرم شود آیا دلخوش کند به ثروتم یا زیبائیم فرمودند اینها سخن عهد جاهلیت بود اسلام بی مقدار ان را شرف بخشید و ذلیلها را عزیز کرد و نخوتهای جاهلیت را نقار است قبیله ای و نسب های بلند را در هم کوبید امروز سیاه و سپید قریشی و غیر قریشی، عرب و عجم که از نسل آدم اند و آدم از گل همه و همه برابرند و محبوب تر نزد خدا کسی است که پرهیزگارتر است.

جویبر گفت من کسی را به تقواتر و برتر از شما نمیدانم.

فرمودند با خانه زیاد بن لبید برو و دخترش را خواستگاری کن و به زیاد بگو پیامبر دستور داده او را بعقدت درآورد.

(زیاد که اعیان و اشراف بود نزد رسول الله آمد که شاید چاره ای کند) اما پیامبر فرمودند ای زیاد جویبر جوانی مؤمن است و زن مؤمن کفو مرد مؤمن است مبادا از این جوان بعلت تنگدستی روی بگردانی زیاد اطاعت کرد (2).

حضرت باقر فرمود: مؤمنان کفو و همشان یکدیگرند (3).

1- 26 الزواج فی الاسلام آقای مشکینی اردبیلی.
2- صفحه 30
3- همان صفحه

حضرت صادق فرمود: رسول الله ضباعه دختر زبیر بن عبدالمطلب را که از شریف ترین خاندان قریش بود بعقد مقداد بن اسود که مردی فقیر بود درآورد تا سطح ازدواج را بر مبنای تقوا پایه گزاری فرماید و مردم از رسول الله تاسی نمایند (1)

سلمان یکنفر ایرانی سفید پوست و بلال یکنفر سیاه پوست آفریقائی و صهیب یکنفر سیفد پوست رومی بود اما هر سه مسلمان مورد علاقه بودند که از اتیادات رفع تبعیضات نژادی و رفع نخوتهای قبائلی عصر جاهلیت نجات یافته بودند بعد از رحلت رسول الله سهم غنائم غیر عرب را کمتر دادند و از آنها زن گرفتند ولی به آنها زن ندادند و شکایت نزد علی بردند که در زمان پیامبر سلمان و صهیب و بلال و همه موالیان برابر بودند اینک چرا فرق میگذارند علی نزد خلیفه رفت و اعتراض کرد اما آنها گفتند ما به چنین سنتی تن نمیدهم (2)

از حضرت صادق است که کفو در ازدواج مردی است که پاکدامن و قادر بر نفقه باشد (3).

رسول الله زنان قریش را غیر عرب تزویج میکرد تا سطح ازدواج حقیقی خود برقرار کرد و سایرین بحضرت تاسی کنند (4).

از علی پرسیدند جائز است زنان عرب را بغیر عرب تزویج کنم؟ فرمود: خون شماها برابر است و فر جنان برابر نیست؟! (5)

از حضرت باقر است که مصیبتی از این سخت تر نمیباشد که جوان مسلمانی دختر برادر مسلمانش را خواستگاری کند و پدر

1- همان صفحه
2- 33.
3- 35
4- 35
5- 35

جواب دهد ببخشید شما از جهت ثروت با مادر یک ردیف نیستی

پیامبر فرمودند بدترین شما را معرفی کنم: تهمت زن - بخیل مفرط - تنها خور بی خیر و کسیکه زن و غلامش را بزند و عائله اش را محتاج دیگران کند و پدر و مادرش را بیازارد.

فرزند هر کس شراب را که خدا بزبان من حرام کرده بنوشد شایستگی همسری را ندارد (1)

فرزند اگر شراب بخورد مریض شد عیادتش نکنید و اگر خواستگاری کرد به او زن ندهید (2)

امام صادق فرموده هر کس دختر خودش را به شرابخوار بدهید قطع رحم کرده است (وظیفه پدری انجام نداده است) (3)

از حضرت رضاست: مبادا دختر به شرابخوار بدهد گویا او را به زنا داده اید. (4)

از حضرت صادق: شرابخوار صلاحیت ندارد دختر باو بدهند یا مالی بدستش بسپارند فرموده اموالتان را بدست نابخردان ندهید(5).

از نبی خاتم است هر کس دختر عزیزش را بشوهر بی دینی دهد روزی هزار بار لعنت بر او نازل شود. (6).

حسین بن بشاربه حضرت کاظم نوشت یکی از خویشان دخترم را خواستگاری کرده ولی اخلاق ناپسندی دارد حضرت جواب داد اگر بداخلاق است دختر به او نده (7).

پیغمبر خاتم فرمود: بهترین شما را معرفی کنم آنکه پرهیزکار،

1- 53
2- 53
3- 53
4- 53

53 -5
55 -6
55 -7

پاکدل، دست باز پدر و مادردار، خوشرفتار با پدر و مادر باشد و عیانش را محتاج دیگری نکند (1).

علی بن اسباط بحضرت جواد علیه السلام نوشت: من برای دخترانم کسی را که (در اخلاق و ایمان) همانند خودم باشند نیافته ام (تا با وی وصلت کنم) حضرت در جواب نوشت: مطلبی که درباره دخترانت نوشته بودی دریافتم خدا ترا رحمت کند تا این حدود دقت در کار دختر لازم نیست (2).

که همسر وی صد درصد مطابق میل پدر باشد، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده: اگر خواستگاری آمد که دین و اخلاقش مورد پسند بود قبولش کنید و گرنه فتنه و فسادی بزرگ در زمین پدید آید (چون بر اثر ایرادهای گوناگون دختر در خانه میماند اخلاقش فاسد می شود، بهار شوهرداری میگذرد، پیوند اخلاقی زن و شوهر دیر جوش میخورد و بالاخره در وجود نسل هم که میوه درخت ازدواج است آثار نامطلوبی ببار خواهد آمد).

رسول خدا نهی فرمودند که پدران خواستگار مسلمانی را که برای دخترشان آمده و از دینش رضایت دارند رد کنند و فرموده، اگر موافقت نکنید فتنه و فسادی بزرگ در زمین پدید آید (3).

از حضرت رضایت که اگر خواستگاری آمد که دین و اخلاقش را می پسندی اجابت کن، از تنگدستی او نهراس، خداوند متعال فرموده: اگر (زن و شوهر) از هم جدا شوند خدا هر کدام را از کرم خود بی نیاز کند و نیز فرموده: اگر (مردان مجرد ازدواج

1- 49
2- 49
3- 49

کنند و) فقیر باشند خدا از فضل خود بی نیازشان کند، خداوند کریم و عالم (با جوان بندگان) است، غرض از ذکر دو آیه این است که در هر صورت روزی زن مرد با خداست (1).

حضرت صادق فرمود: که کمترین ضرر مال اینست که مسلمانی باید برای خواستگاری دخترش و به بهانه بینوائی دست رد بسینه اش گذارد (2)

از نبی خاتم است: بهترین زنان شما آنهایند که بچه آورند مهربان؛ پاکدامن، نزد فامیل عزیز و محترم، در برابر شوهر متواضع و فروتن، برای شوهر زینت کند و نسبت بدیگران موقر و بی اعتنا باشد حرف شوهر را بشنود، بفرمایش گردن نهد، در خلوت در اختیار وی باشد ولی همانند مردان مبذل نباشد (3).

بهترین زنان امت من (از نظر ازدواج) زنی است که صورتش زیباتر و مهرش کمتر باشد (4).

بهترین زنان شما آن است که پاکدامن و راغب باشد (5).

یکی از قسمت های خوب برای مردم مسلمان اینست که زنی بهره اش شود چون به او بنگرد خرسند شود و در غیاب او آبرویش نگهدارد و در حضورش فرمانش ببرد (6).

هیچ مسلمانی بعد از اسلام غنیمتی بالاتر از این بهره اش نشد که همسری مسلمان داشته باشد که چون نگاهش کند مسرور گردد چون امرش کند مطیع باشد و مال و غرض خود را در غیاب شوهر

1- 51
2- 51
3- 57
4- 57
5- 57
6- 57

نگهبانی کند (1).

از سعادت مرداست که همسری شایسته نصیبش شود. (2).

به مردان هم شان خود زن دهید، از همقدران خود زن بگیرید و برای نطفه ها محل مناسب انتخاب کنید. (3).

دنیا متاعی بیش نیست و بهترین متاع دنیا همسر شایسته است. (4).

هر کس را چهار چیز دادند خیر دنیا و آخرت دادند: بدن صابر زبان ذاکر، قلب شاکر زن شایسته. (5).

از سعادت مرد داشتن چهار چیز است داشتن همسر شایسته، خانه وسیع، مرکب راهوار، فرزند صالح. (6)

به حضرت موسی وحی شد به فلان کس خیر دنیا و آخرت یعنی همسر شایسته دادم. (7)

پنج چیز از سعادت مرد است: زن شایسته، فرزند نیکرفتار، همنشین خوب، فراهم شدن روزی در وطن و دوستی آل محمد. (8)

وقتی آیه نازل شد: والذین یکنزون الذهب و الفضه ..... (آنها که طلا و نقره انباشته کرده در راه خدا انفاق نمیکنند بعذابی دردناک و بشارتشان ده) نبی خاتم سه مرتبه فرمودند مرگ بر طلا و نقره، گفتند یا رسول الله پس چه مالی تهیه کنیم؟ فرمود: زبان شکرگو، دل نرم، همسری که در امر دین یار و یاور شما باشد. (9)

با دوشیزگان ازدواج کنید که دهانی گواراتر و رحمی جمع تر دارند و زودتر یاد میگیرند و محبتشان پایدارتر است. (10)

1- 57
2- 59
3- 59
4- 59

59 -5
59 -6
59 -7
61 -8
63 -9
63 -10

هنگام انتخاب همسر از موی او هم تحقیق کنید چنانکه از رویش، چه موهم مایه زیبائی است.(1)

مردی شرفیاب شد عرض کرد زنی دارم که چون وارد خانه میشوم استقبالم میکند و چون خارج شودم بدرقه ام نماید، هرگاه مرا غمگین بیند گوید برای چه غصه داری؟ اگر برای روزی است خدا ضمانت کرده و اگر برای آخرت است خدا غمت را زیاد کند. نبی خاتم فرمودند خدا را کارکنانی است که همسر تو یکی از آنهاست او نصف اجر شهید دارد. (2).

در اینجا مرا سخنی است با کسانیکه دسترسی به کسی یا کتابی دارند که در ژاپون به دختران تعلیم داده میشود اگر خواندند و این دو سه تعلیم را در مدارس تربیتی آنها تدریس شده باور کردند علت طولانی تر بودن عمر بتوسط ژاپونی ها را در دنیا بدانند.

هیچکس بعد از ایمان غنیمی بالاتر از همسر موافق بدست نیاورده است. (3).

بدترین زنان زنی است که در فامیلش بیمقدار باشد و به شوهرش بزرگی بفروشد، ناز و کینه توز باشد، از کار زشت رو نگرداند در غیاب شوهر خود را بیاراید و در حضورش بی اعتنا و بی پیرایه باشد، سخن شوهر گوش نکند، فرمانش نبرد، در خلوت چون شتر چموش رام نگردد عذر شوهر نپذیرد و از خطایش نگذرد (4).

بدترین زنان شما زن نازا، کثیف، لجبازی است که چشم

1- 65
2- 65
3- 67
4- 69

فامیلش حقیر و در نظر خودش عزیز باشد. نسبت بشوهر سرکش و با دیگران رام و تسلیم باشد (1).

رسول خاتم در دعا عرض میکرد؟ خدایا بتو پناه میبرم از فرزندی که فرمانگزارم باشد و مالی که بی نتیجه تباه گردد و همسری که مرا پیش از وقت پیر نماید و رفیقی که مکر و خدعه نماید (2).

از خَضرا الدَمَنَ که زنی زیباروی در خانواده ای رذل و فرومایه است بپرهیزید (3).

به زید بن نائب فرمودند با پنج زن ازدواج مکن آبی چشم بی حیا - دراز لاغر - کوتاه زشت سالخورده حیله گر - زنی که از شوهر دیگر بچه دارد (4).

و در حدیث دیگر دارد و فرمودند با دوازده زن ازدواج مکن که علاوه بر پنج زن فوق دیوانه، نکوهیده، زنی که مرتب از شوهر سابقش یاد کند - مالداری که بر شوهرش منت نهد، زبانی زشت گو و فحاش دارد - بی رغبت به آمیزش است و سلیط (5).

مرد رستگار کم است و زن رستگار کمتر چون زن هنگام خشم بکفر گراید و در حال عادی بایمان (6).

بدترین چیز، زن بد است (7).

بدترین زنان شما زن بی شرم و عبوس است (8).

از ازدواج با زن کودن بپرهیزید که همنشینی با آنها بلا و فرزندشان تباه است(9).

1- 69
2- 69
3- 71 - 73
4- 71 - 73
5- 71 - 73

73 - 71 -6
73 - 71 -7
73 - 71 -8
73 - 71 -9

هر کس فقط برای جمال با زنی ازدواج کند خواسته خود را در وجود او نیابد و هر کس تنها بخاطر مال زنی را بگیرد خدا او را بهمان مال وامیگذارد (و غیر از آن مال از او چیزی نمی بیند) همیشه در ازدواج همسر با ایمان انتخاب کنید (1).

کسی که زن حلالی را با مال حلال بگیرد ولی صرفا منظورش از این ازدواج فخرفروشی و خودنمائی و تظاهر باشد خدا این وصلت را مایه ذلت و خواری او قرار دهد (چه این وصلتها غالباً با افراد بالادست است و بناچار داماد باید در مقابل خانم و فامیلش کمر خدمت را محکم به بند) (2).

کسیکه زنی را برای مالش بگیرد خدا او را بهمان مال واگذارد (و از خیرات دیگر زن محرومش کند) کسیکه زنی را برای جمالش بگیرد چیزهای ناپسند از او به بیند و هر کس با زنی برای دینش وصلت کند خدا از مال و جمال هم محرومش نفرماید (3).

چون زنی را صرفاً برای مال یا جمال بگیرند جز مال و جمال از او بهره ای نگیرند و چون بمنظور ایمانش ازدواج کنند خداوند متعال مال و جمال هم روزی آنان کند (4).

کسیکه بطمع مال زنی را بگیرد خداوند جز همان مال بهره ای عاید او نکند (5).

ازدواجی که برای غیر خدا و حفظ عفت باشد منع کرده و از آن زن گرفتن که بمنظور خودنمائی و تظاهر باشد جلوگیری نموده است (6).

1- 75
2- 75
3- 75
4- 77
5- 77
6- 77

رسول خاتم نهی فرموده اند که زن را برای مال یا جمالش بگیرند؛ فرموده مالش موجب طغیان و جمالش مایه تباهی اوست در ازدواج دین و ایمان زن را نظر بگیرید (1).

تا اینجا همه فرمایشان نبی خاتم بود.

علی علیه السلام فرمود بهترین زنان شما پنج طایفه اند سهل گیر، نرمخو، رام، زنی که چون شوهر خشمگین شود آرام ندارد تا رضایتش را فراهم آورد و زنی که در غیاب شوهر حیثیت او را نگه دارد این زن از کارکنان و عمال الهی است و از لطف خدا ناامید نگردد زنان برخی پرخیر و برکت اند بعضی پر بچه اند یکی در دامان و دیگری در شکم دارند بعضی نسبت بشوهر بدخلاقند بعضی همانند غلهای پر شپش اند که خداوند بگردن هر که بخواهد می افکند (غل های از پوست که گاهی پر از شپش میشده و بگردن بخت برگشته هائی بوده است (2).

حضرت باقر فرماید مردی با پیغمبر در کار ازدواج مشورت کرد حضرت فرمود آری زن بگیر ولی زن با ایمان خداشناس خدایت خیر دهد شایسته مانند کلاغ «اعصم» نایاب است (کلاغی که یک پایش سفید است (3).

از حضرت صادق است نیک بنگر خود را در دام که میافکنی و چه کسی را شریک مال و آگاه بر دین و محرم اسرار خود میکنی اگر از این کار ناگزیری دوشیزه ای پیدا کن نیکرفتار و خوشخوی و زنان چنانند که شاعر گوید (زنان را گونه گونه آفریده اند - بعضی غنیمتی ارزنده و دلبر و دلربایند بعضی چون ماه یک شبه جلوه میکنند - در

1- 77
2- 57
3- 61

برابر شوهر و بعضی چون شب تاریک - هر کس زنی شایسته بچنگ آرد پیروز گردد و هر کس بخطا رود چاره ندارد) البته روی سخن حضرت با مردی است که زنش مرده و خواست مجدد زن بگیرد. (1).

از حضرت کاظم است که روز قیامت سه چیز را از مؤمن حسابش را نمیخواهند: غذائی که میخورد، لباسی که میپوشد و همسر شایسته ای که مددکار و موجب حفظ دین اوست. (2)

از حضرت علی علیه السلام است: همسر شایسته چون لباس است. (3)

و از آنحضرت است که همسر درشت چشم، کندمگون بزرگ سر بن میانه بالا انتخاب کنید. (4)

و از حضرت صادق است که بهترین زنان شما زنی است که چون با شوهر خلوت کند و جامه از تن برگیر پرده حیا را نیز بدور افکند و چون جامه بر تن کند لباس حیا را هم بپوشد. (5)

و باز از آنحضرت است که بهترین زنان شما خوشبو، خوش پخت و پز، بجا خرج کن و امساک کن است و چنین زن از کارکنان خداست و کارکن خدا ناامیدی و پشیمانی ندارد. (6)

و باز فرماید بهترین زنان شما زنی است که هرگاه خشمگین شود یا شوهر را بغضب آورد بشوهر بگوید دست من در دست تست تا از من راضی نشوی خواب بچشمم نمیرود. (7)

و باز فرماید: موهبتی بالاتر از داشتن همسری که دیدارش مسرت بخشد و سوگند شوهر را عمل نماید و در غیاب حیثیت او را محفوظ بدارد. نداده اند. (8)

1- 61
2- از 63 ببعد.
3- از 63 ببعد
4- از 63 ببعد
5- از 63 ببعد

6- از 63 ببعد
7- از 63 ببعد
8- از 63 ببعد

و باز از آنحضرت است سه چیز مایه آسایش مؤمن است خانه وسیعی که نابسامانی زندگی او را بپوشاند، زن شایسته ای که در کارهای دنیا و آخرت یاورش باشد و بیرون کردن دختر از خانه خواه بمرگ و خواه به ازدواج. (1)

و باز: زن طوق است به بین چه طوقی بگردن می افکنی (لعنت یا رحمت). (2)

علی علیه السلام فرمود بدترین همسران آنست که موافق نباشد. (3)

در خطبه های مربوط به عقد ازدواج شنیده میشود که همسر کریمه صالحه ای که برای داماد در نظر گرفته شده آنچنان شایسته است که چون حاضر باشد و به عروس روز - همسر فردا - مادر آینده بنگرد مسرور است و چون غائب و خارج از خانه باشد زنی است که در مال و ناموس و هر چه مربوط به زندگی هر دو است مراقبت حفاظی می نماید.

ابده بما تعول برای مرد است که هر چه را خواست ابتدا کند شایسته آنکه از اهل و عیالش آغاز کند از وسائل رفاهی و خرید و تهیه وسائل آسایش و یک زندگی آبرومند و درخورشان و جهاد المَرئَته حُسنُ التَبعَلُ برای زن است که بداند اگر نمیتواند شمشیر و اسلحه ای برداشته به جهاد در راه خدا بشتابد بهتر نگهداری از بعل و شوهرش جهاد اوست و این نیز نوعی تساوی است که مرد زندگی کند برای زن و از آغاز هر چه و هر چیز زن در نظرش باشد و زن زندگی نماید برای مرد که با مرد نیکو زندگی کردن جهاد در راه خدا نمودن است.

1- از 63 ببعد
2- از 63 ببعد
3- از 63 ببعد

مرد باید از زنی که خضرا الدمن است بپرهیزید که شرح داده شده و زن نیز باید شوهر در فاسق فاجر را انتخابنماید و عجیب است که در مورد مرد شرابخوار سفارشهائی به خصوص و احادیثی ویژه وارد گردیده است و این را نیز شرح دادم که برای سوخت و ساز الکل در عضلات در یک مرحله دیاستازی دخالت می نماید که نزد الکلیک ها تا الکل نرسد دیاستاز مذکور کاتالیزری است وارد عمل نمیشود و این مسئله به ارث به نسل میرسد یعنی یک فرزند شرابخوار آمادگی برای میخواری خواهد داشت.

از این قبیل دستور است که مرد نسبت به زن چگونه باشد و زن نسبت به مرد چسان زیاد است که به پاره ای از آنها در این جلد برخواهید خورد و باز درباره مرد و زن که لباس یکدیگرند اضافه نمایم که در ابتدای بعثت یا ایها المدثر و ثیابک فطهر نازل شد که خلاصه ای از آیه قوا انفسکم و اهلیکم ناراً می باشد: آنجا میفرماید مرد و زن لباس یکدیگرند و اینجا دستور پاک نگهداشتن لباس میدهد همانگونه که در آیه اخیر به صراحت دستور پاک نگهداشتن خویشتن خویش و اهل و خاندان را صادر میفرماید گویا با توجه به آیه تطهیر که پروردگار محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و الزهر رجسی، پاک داشته این قدرت را خدا به شوهر میدهد نسبت به زن و به زن میدهد نسبت به مرد.

مسئله جبر و اختیار در انتخاب همسر و در نتیجه انتخاب نسل به نظر قرآن چنین است:

یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی - خطاب به همه آدمیان است نه به مؤمنان یا عده ای مخصوص زیرا مسئله خلقت انسانی مطرح

است و جنبه تکوینی دارد این مسائل تشریعی است که میتوان مؤمنان را مورد خطاب قرار داد. پس از خطاب توجه به خلقت آدمیان از دومین ذکر و انثی است که قبل از قرآن در هیچ ماخذ و مدرکی آنرا به چنین صراحت نمیتوان دید که پیدایش انسانی را به تساوی از ذکر و انثی بداند.

و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا - این قسمت هنوز استمرار و علت و نتیجه برداری از قسمت اول آیه است که در اثر قرار گرفتن که ذکر و انثی در کنار یکدیگر مردم زیاد میشوند و خاندان و گروه بوجود می آورند که هر کدام به خلقت اولیه ناشی از جمع ذکر و انثی شناخته میشوند و به هر کدام معرفت حاصل میگردد و این هنوز در قلمرو خلقت تکوین و به اجبار است و هر فردی مجبور که پسر پدرش باشد و برادر خواهرش.

مرحله بعدی مهمترین قسمت از تکوین است که تشریع نام دارد و همه تشریع درباره آدمیان چنین خلاصه میشود و گرامی ترین نزد خدا متقی ترین فرد است و اینجا شرع است و اختیار - و بارها آوردم که پشت انبیاء برای نظم و ترتیب دادن کارهائیست که ما اختیار داریم آنرا براه اطاعت یا به جاده عصیان بیندازیم. هر کس مجبور است پسر پدرش باشد اما مجبور نیست همسر شوهرش یا عروسش باشد و آنجاست که باید در انتخاب کفو تقوا کرد و دستور دین را منظور و رعایت داشت.

انتخاب پدر و مادر بصورت اجبار یعنی قبلا انجام گرفته است اما انتخاب فرزند یا جبری که اختیاری به اجبار دارد باید انجام گیرد

و در تمام کائنات که ساخته و پرداخته (خلق فسوی) دست یک استاد حکیم علیم است این یکنواختی چشمگیر و مشهور میباشد که هر کاملتری به اجبار به قبل خود که کمال کمتری دارد وابسته است و باید دانی را تغییر داد که عالی و کاملتر بهتر گردد و عمل برعکس نتیجه ای ندارد یعنی نمیتوان در اصلاح گیاهان کوشید تا زمین بهتری داشت یا در اصلاح حیوانات سعی کرد تا علفهای بهترین محصول باشد زیرا بعدی خود به خود کاملتر شده است بهمان اندازه که مسیر الی الله المصیر را پیموده است برعکس هر دانی باید فدای عالی شود و اگر عالی تر نباشد احتیاج به وجود دانی نیست تا برسد به امام و پیامبر و اولوالعزم و خاتم آنها که لولاک لما خلقت الافلاک و اگر انسان نباشد گوسفند به چه کار آید و گوسفند نباشد علف برای چه و همینطور الی آخر اگر پیامبر نباشد مردم به چکار آیند.

انتخاب همسر و کفوی شایسته نیز همینگونه است و باید هر بعدی در طریق الیه راجعون انتخاب گردد یعنی هر بعدی بهتر از قبلی و هر نسلی شایسته تر از پدر و مادر باشد.

انا لله همان قسمت اول آیه مورد بحث است که یا ایها الناس انا خلقناکم ..... لتعارفوا و همه به اجبار است و به اجبار از خدا آمده ایم اما الیه راجعون آنقدر در حصار جبر استحکامی انا لله نبوده قدرت جبریش بهمان اندازه قبلی نیست و همین مایه التفاوت همان ناچیز اختیاری است که به اجبار به آدمیان عطا شده است.

اینکه فرزند پیامبر یکی پیامبر میشود یا هیچکدام نمی شوند و حتی مانند فرزند نوح اصلا اهلیت پیامبری ندارد و با سخن قبلی ما

مغایرت دارد که هر بعدی باید بهتر از قبلی باشد تب و بیماری تکامل است که عارض این میسر تکاملی میگردد ولی همیشه تب باقی نمیماند و بنابر وعده الهی ان الارض لله یورثها عبادی الصالحون نتیجه این تکامل است که روزی همه زمین پر از بندگان صالح باشد مشحون از پیامبرانی که نبی خاتم وعده داده اند علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل.

در آیه مورد بحث (انا خلقناکم من ذکر و انثی .....) چنانچه به دو کلمه «لتعارفوا» و «عندالله» توجه شود که اولی «لتعارفوا» مدارج و مراتب شناسائی خلقت تکوین است و دومی «عندالله» بزرگداشت از خلقت تشریع ما را به این نکته توجه میدهد که انتخاب ذکر - انثی را - و انثی - ذکر را برای شناخت مخلوق است یکدیگر را که کیستند و در چه مقامی و تمکنی و شعوب و قبائلی اما «عندالله» فقط مقام تقوا ارزشمند است و پیوند این مرحله و مقام تقوا به مقام و مرحله ازدواج فقط در این امکان پذیر است که در انتخاب کفو و همسر شایستگی دینی در درجه اول و قبل از هر چیزی منظور گردد.

در این جلد و جلدهای مورد بحث مخصوصاً جلدهای بعدی که از تربیت نسل سخن خواهیم داشت مرتب باید شعار دهیم که نوشته های ما مخصوص کسانیست که اصول دین را به تحقیق پذیرفته و بقیه را حتی به اشاره اسلام میپذیرند و برای دیگران انتخاب کفو مشروط به ضوابط مقامی و ثروت و غیره میباشد.

بیاری خدا در جلدهای مربوط به تربیت کودکان باز بیش از این درباره ایمان و اینکه باید در ازدواج آنرا منظور داشت بحث خواهم کرد زیرا نسلی که بوجود می آید عقده های حقارتی که ممکن

است در او پیدا شود بیشتر ناشی از عدم ایمان والدین است زیرا پدر و مادری که از بداخلاقی و بدرفتاری ابائی و گریزی ندارند سبب میشوند اختلال در رفتار و شخصیت کالی نسل پیدا شده و همین دو بیش از هر کس موجب میشوند یک رفتار ضد اجتماعی در فرزندان بوجود آید که خشم ضداجتماعی آنها بصور گوناگون بروز مینماید و از جمله رفتارهای ضد مذهبی و از جمله ناهنجاریهای جنسی و از جمله رل جاسوسی و آتش بیاری و از جمله ....

به بین چگونه قرآن انگشت روی موضعهای بسیار خطرناک زندگی گذاشته است و اصلاح مورد مذکور را نگر که تا چه پایه منظور داشته است این خالق ماست که قبل از همه متوجه بوده است این اجتماع کوچک خانواده باید دور از بداخلاقی و بدرفتاری باشد این اجتماع کوچک فوق العاده نیازمند آرامش های روحی و فکری است و لذا در آیه شریفه مرد و زن را برای یکدیگر لتسکنوا الیها معرفی میفرماید و اگر لتسکنوا بودند و مرد و زن دو قطب آرامش دهنده محسوب گردیدند نسلشان هم بزرگشده محیط بدون دغدغه بوده بدون عقده حقارت بزرگ خواهد شد.

تصور نفرمائید مواضع بسیار مهم دیگر را نیز قرآن بیان نفرموده است بلکه قرآن علل و عوامل ازدواج را در نقش های اقتصادی - روابط جنسی - عشقی مورد عنایت قرار داده با سه کلمه: ان یکونوا فقراء یغنیهم الله من فضله اقتصادش و با قره العین حقوق زن و نسل را و با تمتع عشق و نیاز را بسته بندی کرده و تحویل میدهد و باز تصور نفرمائید هر خاندانی و فامیلی را اینگونه مشمول عنایت خود

قرار داده و مرد و زنش را لباس یکدیگر و لتسکنوا الیهای یکدیگر و غنا ساز از یکدیگر معرفی مینماید بلکه برای خاندان بی ایمان همان اجتماع کوچک را در مرحله تمتع متوقف ساخته میفرماید ذرهم یاکلوا و یتمتعوا - بگذرد و آکل و تمتع متوقف باشند یعنی در اینجا دیگر نه روش پدرشاهی مورد قبول اسلام است نه مادرشاهی بلکه روش دامپروری را حاکم میداند چنانچه بعضی از ملت ها نیز بروش دامپروری اداره میشوند.

اگر بشری که توانسته از آهن آپولو ولو ناسازدا زانسان نتوانتس آدم بسازد این مربوط به دنیاست نه مربوط به حیات آن و دنیا با حیات دنیا فرق دارد:

قران را توجه فرمائید که کجا حیات دنیا دارد و کجا دنیای تنها را ذکر میفرماید:

مادو جور عمل داریم یکنوع آن خاص افراد است اعمال صالحی باشد نعمت های حامل از آن عامل خود را فرا میگیرد و کارهای بد و آلوده ای باشد نعمت هایش بدامن فاعلش می نشیند یعنی در این نوع هر کس در بحبوحه ای از آنچه ساخته غرق است و گرچه هر ذره ای و هر کوچکترین امری همه و همه در سراسر جهان بر یکدیگر اثر میگذارند اما در این نوع عمل فقط برای عامل آنچه کرده است برگشت های اجباری به خودش دیده میشود و آیاتی که به کلمه حیات در آن نیست و فقط کلمه دنیا اکتفا شده این چنین وحی احادیث نیز همینطور مثلا الدنیا مزرعه الاخره یعنی دنیای هر کس یا جبار مزرعه آخرت همان شخص است و گر چه اعمال عامل بر سایر افراد و

محیط اثر خوب یا بد میگذارد ولی دیگران بالاجبار نباید در نتیجه اعمال اشخاص دیگری بمانند.

نوع دوم آیاتی است که حیات دنیا را متذکر میباشد در این آیات علاوه بر پیوستگی قبلی که هر ذره و عملی بر تمام آفرینش اثر میگذارد اعمالی که به حیات دنیا تحویل و نسبت داده میشود اتصال حیاتی هم دارد مثلا در بازیهای المپیک می بینیم آتشی را می افروزند مشعل را بدست یکی میدهند از محلیکه مسابقات قرار است برگزار شود شروع بدویدن میکند میدود تا خسته میشود مشعل را بدیگری میدهد او نیز میدود خسته شد سومی مشعل را میگیرد تا به المپیاء میرساند، در هر حال مشعل روشن است و به هدف میرسد.

حیات دنیا نیز همیشه زنده است پدری آن حیات را با خود دارد میدود خسته و فرتوت و پر میشود می افتد در حالیکه مشعل حیات را بدست فرزندش نیز میدود و صبح ها به شب و شبها بصبح می آورد زحمت و غم و راحت و سرور که زندگی جز مجموعه ای از لحظه ای بیهوده غمگین ساعتی بیجا مسرت نیست گذرانده باز آنرا تحویل فرزند بعدی میدهد در حالیکه مدام مشعل حیات برافروخته بوده و خاموش شدنی نیست.

برگردیم به اصل موضوع و درباره یک آیه بحث کنیم:

انما الحیوه الدنیا لهو و لعب و زینه و تفاخر و تکاثر فی الاموال و الاولاد .... روشن میسازد که آدمی مدتی اسیر عروسک ها و توپ کوچلوهای بازیش است و بعد اسیر توپ های بزرگتر و ارزشهایش و سپس اسیر مال و مقام و آخر اسیر در زیادتی اموال و اولاد و این

مسر حیات دنیاست که حیات این دنیا بر این مبنا مسیری دارد اما برای انسان مسیر الی الله منقلبون انا الی ربنا لمنقلبون - انا لله راجعون که که سیری دور از اسارت است و این را به تجربه بگویم که شما اگر پس از سن بازنشستگی و گذارندن مقامات و جمع اموال به پشت سر بنگرید جز خاکستری بجای مانده چیزی نمی بینید عروسک ها، توپها، پولها، مقامها همه خاکستر شده مانده اند و آنچه باقی است همانهاست که هر چه بمرگ نزدیکتر می شوید دوستشان دارید. بیشتر از آنها یاد میکنید و باز به تجربه بیائید خدائی شوید و در این مسیر قدم بردارید به بینید اسیر خدا شدن بلکه عبد خدا شدن هم همان رنجها و پدیده های آلوده را برای خاکستر شدن تحویل شما میدهد با آرامش و بینش دیگری خواهید داشت؟

کسیکه از سطح هوسها، خوراکها، آمیزشها بالاتر نیامده مگر بیش از حیوان است و کسیکه به سطح وظیفه ارتقا یافته آدم است و آنکه بسطح وجود رسیده پیامبر؛ و بسیاری از انسانها در این فواصل قرار دارند و چه بسا از حیوان پائین تر و بل هم اضل و معیار شناخت همین دنیاست که و ما متاع الحیوه الدنیا فی الارض الا قلیل و در قبال شناخت آخرت دنبا بدون ارزش است برای کسانیکه از آدم بودن بالاترند و در قبال رضوان الله آخرت هم بدون ارزش است برای کسانیکه از موظف بودن هم بالاترند و علی را فهمیده اید که فرمود خدا را عبادت نمیکنم به طمع بهشت و نه از ترس آتش و این کار بازرگانان است بلکه خدا را عبادت میکنم حقا اهلا لعبادته که او

سزاوار عبادت شدن است (1)

اینکه بشر انسان می شود و انسان بار امانت را می پذیرد و همان پذیرش وظیفه است کسیکه ناشتائی و ناهار و شام و رختخواب و اراده و ماشین را نپذیرفته اما وظیفه را پذیرفته است در محدودیت های کلاس اول بشری اسیر مانده و برای همیشه مردود در همان کلاس باید در جایزند آن یکی سرمایه ای جز اداره و ماشین و لحاف و شام ندارد و لذا درس و بخشش نیز حاکم بر امور مذکور می باشد در حالیکه آدم وظیفه شناس میداند وظیفه دندانش چیست وظیفه دستش چیست پایش چیست و بالاخره مغز و انسانیتش چه وظیفه دارند و لذا از دندانش تا بینهایت کوس بردار است و آن دیگری در همان لحافش و اداره اش و کلاسش مانده است و کوسی عظیم اگر بردارد آنست که یک خدمتگزاری را تشویف کند یا یک رفتگری را توبیخ.

ما دبستان می رفتیم کسی را بالاتر و والاتر از مدیر دبستان نمیدانستم به دبیرستان که آمدیم مدیرش را مافوق همه تصور میکردیم به دانشگاه آمدیم رئیس دانشگاه و هر پله آمدیم بالاتر دیگری را پله پائین تر دیدیم که مدیر دبستان دانش آموز می سازد و استاد دانشگاه دانشجو لذا فهمیدیم همیشه باید بالاتر و بزرگتری را شناخت که برای انسان باعظمت درخور است و وقتی انسان وظیفه شناس شد و یک پله آمد بالاتر میتواند بفهمد که چرا الله اکبر باید گفت زیرا مدیر دبستان و مدیر کل را پس از آنکه خودش بمقام بالاتر رسید در همان

1- ما عبدتک خوفا من نارک و لا صنعافی جنتک بل و جدتک اهلا لعباده لعبدتک و در جای دیگر تعبیری دیگری نیز فرموده است.

مربی دانش آموزی و دانشجوئی محدود می بیند اما آنچه از همه بزرگتر است مکتب الله آفریدگار همه چیز است.

قرآن میفرماید میخواهید هر چه موعظه بوده هست در دو کلمه خلاصه کرده بگویم: فکر قیام (قل انما اعظکم بواحده ان تقوموا لله مثنی و فرادی ثم تفکروا) بلکه قیام را قبل از تفکر آورده است و دقت کنید هر چه آفریده شده خارج از دو چیز نیست ماده و انرژی و فکر انرژی است که چون بعمل در آید قیام است لذا میفرماید قیام برای خدا ولی تفکروا قبلا در راه خدا بوده است که مبدل به تقوموا لله گردیده است و عجیباً که نام قیام کننده را نیز در کنار نام مقدس خود میگذارد و در اینجا نیز رعایت قیام دسته جمعی فرموده مقدم بر قیام فردی پهلو به پهلوی نام خود ذکر میفرماید ان تقوموا لله مثنی و بعد از آن فرادی زیرا قیام دسته جمعی دست خدا همراهش است (یدالله مع الجماعه) تفکر مایه و پایه ایمان است و هر دو چراغ درونند و قیام و عملوا الصالحات نیز هر دو سرمایه برون و برخاسته اند تفکر و ایمان - اینکه گفتم خدا حیات دنیا گفته و همیشه آنرا سرزنش می نماید برای اینست که در مقام مقایسه با آیاتی که فقط دنیا را دارد نه حیات دنیا می فهمیم حیات نزد خدا ارزشمند است و هر چه آفریده محبوب اوست و اما او دنیا را مقدمه و مزرعه آخرت آفریده است یعنی وقتی می گوئیم دین و دنیا و دنیا را در برابر دین قرار دهیم - دنیا بد است چون بگوئیم دنیا و آخرت دنیا خوب است و دنیائی که محدود به اسارتهائی چند شود و محرومیت از آخرت بیافریند بد است اما دنیائی که ابراهیم خلیل و حسین سید الشهدا تحویل دهد

خوب است.

عوامل اقتصادی مربوط به زن و شوهر که در قرآن مطرح است (... ان یکونوا فقرا یغنیهم الله من فضله ...) و عوامل اجتماعی (... و اخذن منکم میثاقاً غلیظاً و ...) و عوامل روانی (لتسکنوا الیها ... موده و رحمه ...) و عوامل صیانتی (... لباس لهم ... لباس لکم) هیچکدام نقشی دنیائی بازی نکرده همه مربوط به حیات و دنیاست و هر کدام در مراحل تقسیم بندی شده بوسیله قرآن انما الحیوه الدنیا لهو و لعب و زمینه و تفاخر و تکاثر ... بطریق خاص خودنمائی و تظاهراتی دارند لذا اگر هدف تکاملخواهی است یا هیچگونه مسئله ای جز اینکه زمینه دینی داشته باشد سازگار نمی باشد.

بعبارت دیگر غنا باشد و دین نباشد چه میشود - مودت و رحمت بدون دین - لتسکنوا الیها و آرامش بدون دین هیچکدام ضامن اجرائی قدرتمندی با خود ندارد که در ظاهر و باطن پلیس خفیه ای معین شده از طرف دین هر دو را وادار به مراقبت از یکدیگر بنماید و جالت تر ارتباط عوامل فوق با حیات دنیاست نه با دنیا زیرا همه عوامل مذکور مشعلی است که از طریق ژنهای آبداء و اجدادی به فرزندان منتقل میشو الی یوم القیامه.

شرحی از مراحل سه گانه مورد بحث

از متعت - زوجت و انکحت بحث میکردم.

بعضی بچه ها را دیده اید که سفت و سخت به تلویزیون چسبیده اند.

و مرتب از فیلمهائی که قهرمانان! در آنها بازی می نمایند و رغبت دیدن نشان میدهند علتش اینست که چنین بچه ها در خانه قهرمانی نمی بینند و بجای قهرمان ایرانی! به قهرمان تکزاسی پناه میبرند مراحل متعت، زوجت، انکحت نیز همین وضعیت را دارد چنانچه شوهر در یکی از مراحل سه گانه یا زن در یکی از این مواقع به آنچه باید از آن قسمت سود ببرد نبرد اختلاف خانوادگی شروع می شود و نسل در این میان پایمال میگردد و تجربتاً در خانه هائی که روش مادرشاهی یا پدرشاهی حکمفرماست تلویزیون دیدن بیشتر است.

امروز به اندازه ای علم و دین نزدیک شده که نوید داده می شوئ در آینده بسیار نزدیک بر فطرت بودن دین بفرمول در آید یعنی ثابت شود که دین چیزی جز حقیقت و حقیقت چیزی جز دین نیست.

امروز فهمیده ان که پس از پیدایش اختلاف جزئی بین پدر و مادری که شیر میدهد قهر و ننگی و بی اشتهائی بچه شروع می شوئد و بچه حالت روانی مخصوص (مار اسموس) می افتد آری دعوائ بر سر اینکه یک جاسیگاری باید روی میز گوشه اطاق یا گوشه دیگر باشد و پدر و مادر بر سر آن بکش پس کش راه میاندازند بچه را به بکش پس کش ها می اندازد و بالاتر بگویم که بزودی علم به اطلاع خواهد رساند: شما رفته اید مقداری انگور از میوه فروشی خریده اید پولتان از راه حلال فراهم شده فروشنده هم حلال خریده و حلال میفروشد اما باغدار با آب دزدی انگورها را برای یکمرتبه سیراب ساخته است اثری که این انگور بر شما میگذارد با اثر انگور حلال تهیه شده که بر شما میگذارد فرق دارد.

زن و مرد در مرحله متعت بر خط دین به مرحله زوجت میرسند اینها میراثی دیگر بسوی ژنها میفرستند تا ژنها آنرا به ارث تحویل نسلشان بدهد و میراثی دیگر میگویم زیرا که اگر زیربنای دینی در کار نباشد ژنها قهرمانی بهتر از دین نمی بینند که تحویل گیرند تا فردا متصل سازند. این جزئی اختلاف بر سر محل گذاشتن زیر سیکاری از راه شیر یا جان فرزند آنچنان میکند که همه نپذیرفته آیا همین اندک اختلاف از راه ژن چه خواهد کرد؟ بعد مرحله ازدواج بر خط دین به مرحله نکاح میرسد اینجا جمع آوری میراث است که باید به نسل تحویل داد و باز زیربنا خیلی مهم است و ژنها خودشان نزدیک است قهرمان ساز شوند و نسلی قهرمان و نابغه تحویل دهند و چه نوع تغذیه ای برای ژنها بهتر از تغذیه دینی است؟

احترام متقابل و سابقه خانوادگی

تسبیح نزد آفرینش خود کار (تکوین) چون نوبت به انسان (تشریع) میرسد عنوان عبادت پیدا میکند. تسبیح و خودکاری به تناسب یکدیگر و به قدر معلومند و هر دو در مرحله اجبار - سبحان الله که به الحمدلله و تحمید میرسد مخصوص انسان است و از خودکاری به جانب رهائی و انسانیت و اراده تمایل پیدا میکند و آوردم که در قرآن جز انسان هیچ موجودی ویژگی الحمدلله گفتن ندارد.

بعد از رهائی و انسان شدن و حمد گوئی مرحله آزادی است مرحله ای که انسان از بندگی همه خدایان کاذب که تصور می شود

رب ناس یا ملک ناس یا در آخر اله ناسند آزاد شده و باور دارد فقط بنده الله است و اینجا خداشناس شده و در شناخت علمی به والاترین مقامی که بشر متمدن روز میخواهد و آنرا آزادی میگوید رسیده است بعی به لا اله الا الله! مادر اسلام بالاتر از آزادی نیز هست و آن اختیار (طلب خیر کردن) و الله اکبر و کوچک شناختن همه مکتب ها و همه چیزها در برابر خدا و در نتیجه رسیدن به خداپرستی است از اینقرار:

هر چه خودکار آفریده شده است مافی السماوات و ما فی الارض تسبیح گویان از هو العزیز الحکیم الی هو العزیز الحکیم مسیر الی الله المصیر را می پیماید اشاره به آیه یسبح الله ما فی السموات و الارض و هو العزیز الحکیم) انسان نیز در همین مسیر است و چند صباحی او را برای آزمایش از خودکاری خارج ساخته به او اختیاری میدهند و در نتیجه در ایام مذکور تسبیحش عنوان عبادت پیدا می نماید و الا جماد و نبات و حیوان و همه و همه آفریده شدگان به اجبار عبادت دارند و لذا در مسیر الی الله که انسان از لله تا الیه راجعون است هم از طرف سایر آفریده شدگان محترم بحساب است و هم وی به آنها احترام بگذارد و این احترامی است متقابل و در این قلمرو اسلام را می بینم که اشاراتی هم دارد.

مومن در مسجد چون ماهی در آب است و منافق در مسجد چون پرنده در قفس.

شخص محتضر را بر آن مکان که نماز میگزارده بخوابانید که زمین با او مدارا میکند.

فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس طوی (قرآن) که دستور به

حوت موسی میرسد در سرزمین مقدس است کفشها را بیرون آورد

رابطه انسان با سنگهای مقدس و نامقدس که در جلدهای قبل شرح داده شد و ممنوع بودن مسلمانان از بیهوده ساختن زمین های قابل استفاده و تشویقشان بر عمران و آبادی (واستعمرکم فیها ... قرآن) و نیمی از سازمان بخشی انسان را پروردگار از خاک معرفی شده میفرماید.

ملاحظه فرمودید که هم زمین و زمان برای مؤمن احترام قائلست و هم مؤمن برای زمین و زمان که حتی ممنوع است که دشنام زمان (سب دهر) بدهد و دستور است که بر هر نعمتی شکرگزار باشد

نباتات که علاوه بر تسبیح در مرحله بالاتری از آفرینش هستند احترام بیشتری دارند:

مسلمان از ریختن آب داغ به پای درخت ممنوع است. از آزار دادن و بدون جهت از ریشه برآوردن درخت بر حذر شده است حق سوزاندن بدن گیاه را ندارد، وقت بذرافشانی زارع باید خود را در عظمت یاد و نام خدا مشغول بدارد، گیاه را تشنه و گرسنه داشتن در اسلام گناه است. از درخت بود که موسی آتشی تصور کرد و انی انا لله شنید و در جایگاهی من الشجره مبارکه در کنار وادی بود که او کلام خدا را شنید و حضرت آدم و حضرت ابراهیم و حضرت موسی و حضرت محمد نیز با درخت سر و کار دارد و شجره الخد و شجره الملعونه و شجره تنبت بالدهن و شجره مبارکه و شجره الزقوم و شجره من یقطن و شجره بیعت رضوان و سجده و النجم و الشجر یسجدان همه امتیاز درخشان است که گاهی به بدبختی ها و گمراهی

انسانها مربوط میگردد و درباره نبات و روئیدنی نیز مسائلی مشابه آن است که در اینجا نیز نشان میدهد انسان بهمان اندازه که در مسیر والله انبئکم من الارض نباتا (قرآن) با روئیدنیها همسازی و همراهی دارد و از طرف روئیدنیها محترم است و وی نیز دستور احترام به روئیدنیها را دارد و اینجا سؤالی مطرح می شود که خارج از بحث و برنامه ماست:

آمده ان درختانی در حوالی یکدیگر را درجه گذاشته و رطوبتشان را اندازه گیری کرده و بعد یکی از آنها که تشنه نگهداشته بودند آب دادند و بعد دیدند که بر رطوبت همسایگان نیز افزوده شد یعنی ملاحظه نمودند که گیاهان آب قرض یکدیگر میدهند یعنی بر یکدیگر ترحم دارند (قابل توجه اغنیا) و سؤال اینست:

آیا انسان نیز که جنبه نبات بودنش منظور است یا گیاه در نوعی تعاون بسر میبرند؟ یعنی گیاه به انسان کمک میکند و احساسات دارد اما انسان نسبت به انسان چطور؟

نوبت به حیوانات که میرسد باز به علت اهمیت بیشتری که در سازمان بخشی آفرینش دارند دستورات اسلامی زیادتری درباره اشان هست بحدیکه پروردگار در کتابش حتی انعام را سفارش میفرماید از علفهای تازه بدهند بلکه از علفهائی که خود انسانها میخورند بدهند (قابل توجه دامپزشکان) کلوا و ارعوا انعامکم - خودتان بخورید و انعامتان را نیز بطریق چرانیدن از آنها بخوانید و توجه داشته باشید که خوردن هر نوع چیز مانده و فاسدی که زیان به بدن برساند حرام است و برای حیوان چه؟

هیچ حیوانی را نمیتوان بدون جهت آزار داد هم گرسنه نگهداشت و حیوانی را در برابر چشم حیوان دیگر ذبح کرد یا شکنجه داد (باز هم قابل توجه دامپزشکان و انسان پزشکان!). باری که بر پشت حیوان بار برمیگذارند نباید زیاده بر حد تحملش باشد و اگر او را زخم کرد مسائلی دارد و نباید چه صورت حیوان زد و اگر به پشتش زده شد نباید و میز شود یا مجروح سازد و خواربار بسیاری که در جلدهای قبل شرح داده ام و میرساند احترام بین انسان و حیوان متقابل بوده و حتی از بسیاری حیوانات تظاهر است احترام آمیز نسبت به صاحبانشان ثبت و ضبط بوده و دیده رسیده شده است.

آنچه بین انسانها جالب است و پروردگار در قلمرو احترام متقابل از انسانها خواسته است و شاید کمتر به آن توجه شده باشد این مسئله است که قبلا باید بحث مختصری نمود و سپس شروع کرد:

نه این است که مسئله تقسیم ارث در اسلام آنقدر برای کشور های متحد و مترقی شگفت آور است که از برخی موارد آن استفاده کرد و در قوانین خود گنجانده اند اما مسئله تقسیم ارث را موازینی و مقرراتی است که با مسئله صرف سرمایه فرق کلی دارد و بنحوه دخل و تصرف بازماندگان با دخل و تصرف صاحب اموال بهمان نسبت که ارزش آن نزد آنکه زحمت کشیده و بدست آورده یا در نگهداری کوشیده با آنکه ناگهان بادر گذشت یکی آنرا دریافت کرده است تفاوت دارد.

ارث را آنچنانکه میدانیم مشمول تقسیماتی میگردد در صورتیکه سرمایه در برابر صرف وجوهات اسلامی و مقررات مربوط به آن

قرار میگیرد و از جمله مواردی که قران به آن اشاره میفرماید و جالب بوده فوق العادگی دارد مسئله زیر است.

فرض کنید پدر و مادری از فامیل آنگونه در زمانهای مختلف درگذشتند که آنچه باقی گذاشته اند به یکی از نوادگانشان میرسد و نواده دیگری از آن محروم مینماند مثلا باغی است و فصل میوه هاست و یکی از نواده ها سهمیه مفصلی از آنها دریافت داشته و دیگری از آنها با وجود داشتن تمکن محروم مانده است با آنکه تقسیم ارث به حساب صحیح اسلامی انجام گرفته است اما اسلام دوست میدارد مسئله صله ارحام ولو آنکه نواده محروم ثروتمند باشد در اینجا فراموش نشود و دیدگان درگذشتگان صاحبان اموال که به جانب همه فرزندان خود معطوف است منتظرند که هیچکس از ماندگانشان محروم نماند و قرآن اگر کلوا و ارعوا انعامکم برای انسان و حیوان دارد که انعام واقع در قلمرو حمایتشان از همان گیاه تازه بخورد که صاحبانشان میخورند برای انسان و انسان بالاتر از آنرا خواسته داستانی بدین مضمون دارد:

در سوره کهف دو مرد را ذکر میفرماید که یکی را دو باغ پر انگور بود که در فواصل آنها درختان خرما و در سایه آنها زراعتی کرده بودند سالی بود که میوه بقدر کافی و آب بقدر لازم وجود داشت مالک به رفیقش گفت من از تو در وعده فرو نبرم و گفتگو بجائی کشانده شد که گفت ما اظن ان تبید هذه ابد! تصور نکنم هرگز این اوضاع نابود گردد (و همانند بسیاری از بی نیازان اضافه کرد) و گمان نکنم قیامتی نیز برپا شود و اگر هم باشد در اینجا نیز بهتر از این

جانگاه را خواهم داشت و دیدید و خواندید که عاقبت چه شد و در سوره کهف شرح داده شده است.

برای اینکه رابط گیاه و انسان - حیوان و انسان را بیاورم مطلب بسیار است هم علمی هم اسلامی که هر دو یکی هستند آن با سابقه 14 قرنی و این کمتر از دو قرنی اما کتاب مربوط به اینگونه مباحث نیست مثلا ثابت شده است اگر بر سفره غذای سفیدی هست و گرسنه بران نظر درد اگر به او داده نشود و مأیوس گردد آن غذا را مسموم میسازد و از مستحبات سفره هم برای شما شرح دادم اگر اسبی، گاوی مرکبی هست اول باید کاه وجوئی لازم است برایش آماده کرد و او را غذا داد و سپس بسفره نشست و نیز مستحب است که سه لقمه متوسط هم هست به گربه سر سفره غذا داد؛ بهر صورت زمان زمان دیگری شده است دیگر باید بپذیریم که اگر اسلام میگوید سه لقمه هم به گربه غذا بدهید بحث از مسمومیت غذائی در کار است و امام اگر میفرماید شاش شتر بهتر از شیرش است شتر خار میخورد ادرارش قلیانی است نه اسیدی و بهترین مبالغ بعضی تنک نفس ها مواد کرتنی که در بدن حیوان پستاندار زیاد است و عظیم الجثه باشد بیشتر است و شیرده باشد بیشترش و ادرارش دفع می شود اما از ادرارش بیشتر و ادرار هر حیوانی که کلیه چرکی و مؤف ندارد بدون میکرب است و مواد مذکور چون در اسید خاصیت خود را از دست میدهد باید از ادرار علفخوار که قلیاست بدست آورد و لذا شاش شتر برای تنگ نفس مخصوصی خصوصیت داشته است و این را هم باید دانست که مسئله ارتباط جماد و انسان بالاتری هم دارد و آن ارتباط گیاه

و انسان است و بالاتری هم دارد و آن ارتباط حیوان و انسان است و بالاتری هم دارد و آن ارتباط انسان و انسان است و بالاتری هم دارد و آن ارتباط و اتصال خویشاوندی است که اسلام مقررات صله ارحام را بر آن وضع کرده است و بالاتری هم دارد که ارتباط مغز انسانهاست و اینها برادرند و المومنون اخوه از اینجهت گفته شده است و الا اسلام سفارش همه مردم را به مسلمین کرده که نسبت به آنها در کردار و گفتار چگونه باید بود اما وقتی دو نفر میخواهند شرکت در زندگی تشکیل دهند باید آنقدر نزدیک و در سطح بالا و والا باشند که مغزشان هم آهنگی داشته باشد اما آهنگی که میتواند هر دو مغز جز صدای فطرت بلند نشود و جز درخواست ایمان چیزی طلب ننمایند که در اینصورت آنها برادرند و زن و شوهر را به بین که اگر نیکبخت شدند پس از مدت کوتاهی خویشاوندان هر دو طرف هر جا میرسند میگویند الحمدلله که عروس و داماد چون خواهر و برادرند و اینجاست که می فهمیم چرا اسلام و مخصوصاً تشیع پایه و اساس ازدواج را برایمان نهاده است که عروس و داماد هر دو مؤمن باشند و هر دو از خانواده ای باشند که هم ایمان داشته باشند هم عمل صالح که نزد اسلام نه ایمان تنها قبول است نه عمل صالح بدون ایمان.

مؤمن خورشیدی فروزان در جان دارد اما آفاق را از آن نور بی بهره داشته است گویا اسلام میخواهد در نفس ایمان جای گیرد تا هر چه پلیدی و آلودگی است از بین برود و در اتاق نیز ایمان های تبدیل به عمل صالحشده جای گیرد (انرژی ایمان مبدل به فعل صالح شده) تا هر چه پلیدی و آلودگی است از بین برود و نه انفس تاریک

بماند و نه اتاق در ظلمات فرو رفته باشد و حداقل کاری که ایمان و عمل صالح میکند نجات صاحبش از درون گرائی و برون گرائی است.

درون گرا که متوجه احساسات و افکار خودش است و علائم در راه سعادت تمام توجه او را به خود جلب کرده و از هدف یاد نمیکند و لذا نسبت به آینده در اضطراب و نگرانی دائم بسر میرد و چون تصور میکند بلکه باور میکند که دروغ ترس او نیست اصول و معیارها را بسی از اعمال برتر بحساب می آورد قدرت نوشتن وی از گفتنش بیشتر است و به مطالعه کتب علاقه دارد و مشتاق خواندن است علت ها و قوانین را بررسی میکند تجزیه و تحلیل و طرح و پروژه را دوست تراز وارد عمل شدن میداند کنج عزلت را بر گوشه کاخها برتر میداند و دیر آشناست.

برعکس که برون گرا به خود اعمال و اصلاحات و افراد دیگر و به جهان محوس دیدیده ها توجه دارد یعنی در زمان حال زندگی میکند، روان سخن میگوید زود تصمیم میگیرد و اجرای آن را سریعاً مایلست انجام داده شود خون گرم و زود آشنا و اهل معاشرت میباشد و ایمان و عمل صالح هر دو را بدست یکدیگر داده و درون و برون را در حال تعدیل نگهداشته و نفسی مطمئن ببار می آورد و لذا پسر و دختری که ایمان دارند اگر در سابقه فامیلشان نیز نگریسته شود و عمل صالح را مورد علاقه فامیلی اشان بیابند وصلتی از آن بهتر میشود (برای پیاده کردن درون گرائی بر حیوانات میتوان کبوتر و مرغ را مثال زد که کبوتر ممکن است بر خروارها گندم که پارچه نازکی بر آن کشیده شده ایستاده باشد اما از فرط گرسنگی بمیرد در صورتیکه

مرغ اگر دو دانه گندم در عمق خاک باشد آنقدر پر و بال میزند و خاک را زیرو رو مینماید و آن دو دانه را بیابد و بخورد).

اینها را بایستی در مورد خواستگاری آورده باشم ولی چون مقصود شرح مختصری از سابقه خانوادگی خواستم بدهم بیفزایم که برای خواستگاری چند چیز دیگر نیز سفارش شده است یکی ازدواج نکردن با زنان احمق (1) و ازدواج کردن با صاحبان کپل (2) و سفید پوست (3)و دوری از شرابخواران و فاسقان و بدخلقان که شرح دادم و لذا آنچه را باید توجه داشت علاوه بر سابقه فامیلی هوش و عقل آنهاست که ازدواج با احمقی که در میدان میراث فامیلی سرگردان است میباشد و چشم انتظار که پسری بیابد و طوق نعلش را بپذیرد و بر گردن آویزد درست نیست.

آنچه ماند سابقه فامیلی است که بنگرد اگر در فامیل سابقه مادرشاهی غالب است بکلی دوری کند که اینکه رساله ها نوشته اند و نشان داده اند که در چنین فامیلها بچه های است کیزوفرن و دیوانه پیدا می شود و قبلا شرح دادم و اگر روش پدرشاهی غالب آن هم سعی کند اگر قدرت زدودن آنرا در فامیل جدیدی که میخواهد تشکیل دهد در خود نمی بیند بخدا پناه برد و سعی کند نه روش مادرشاهی مستقر گردد و نه پدرشاهی برقرار شود.

برای شرح این قسمت مطلب زیاد است به اختصار آنکه:

1- 48کافی صفحه 3 تهذیب 228
2- 42 کافی صفحه 6
3- 44 کافی صفحه 6

بعضی مینویسند انسانهای اولیه زن را آبستن میکردند و میرفتند بچه ها متولد میشدند بزرگها می دیدند فقط زن است که بچه می آورد و لذا قبول میکردند که بچه از مادر است بچه هم بزرگ میشد این مسئله را به پیروی از دیگران میپذیرفت و در نتیجه مادر از لحاظ اجتماعی برتر شمرده میشد و حکومت بدست وی بود برخی همیشه قدرت را در اختیار مرد میدانستند که حاکم و طالب و فاعل بوده است و پدرشاهی یا پدرسالاری را همیشه مطرح قلمداد نموده اند تا اینکه اسلام آمد از هر جهت زن و مرد را مساوی معرفی کرد اگر از لحاظ اقتصاد و مالکیت بود هر دو را استقلال داد و حال آنکه هنوز در جهان متمدن زنها به چنین حقی نائل نشده اند اگر تساوی در برابر قانون بود اسلام آنها را برابر معرفی نمود و ضربدر قرمز بر روش مادرشاهی کشید و بر روش پدرسالاری نیز خط بطلان زد و روش خواهر برادری و انما المومنون اخوه را پذیرفت و در اولین ازدواج اسلامی که صد در صد مورد موافقت نبی خاتم سفیر بزرگ الهی حضرت محمد قرار گرفته بود عروس خانم و شاه داماد را می دیدند که در همان روزهای اول یکی گندم را آسیا میکرد و دیگری که غذا می پخت شوهر به فاطمه سلام الله علیها کمک میکرد و فاطمه نیز حسن و حسین را پرورش میداد.

چون بسیاری از جوانان تحصیلکرده از من پرسیده اند برای ازدواج چه چیزهائی منظور داریم تکرار میکنم که هم آنها ایمان است و بعد سابقه فامیلی از دو نظر از اینکه در اعمال و گفتارشان خیر غلبه دارد یا نه و دوم هوش فامیلی است گر چه در این مسئله گاه

یخرج الحی من المیت و یخرج المیت من الحی دیده می شود و از یک فامیل که هوش فرزندی باهوش پیدا میشود و برعکس از فامیلی همه هوشیار فرزندی کم هوش.

بقیه مسائل را که هم خونی و خویشاوندی باشد در جلد 21 به تفصیل شرح داده شده است که بسیار به اختصار چنین است:

اگر در فامیلی بیماری ارثی غلبه ندارد ازدواج فامیلی سبب می شود و ژن یکدیگر را تقویت کرده نابغه ای بوجود آورند و در صورتیکه بیماری فامیلی و ارثی وجود داشت چه بهتر که با بیگانه وصلت شود ولی این دو مطلب را نیز نادیده نگیرید و شرح همه و مثالهایش را در جلد 21 بخوانید که:

چه بسا یکی از فلان بیماری که در خانواده اش هست میگریزد و آنقدر دور ازدواج میکند که بین او و همسرش هزاران فرسنگ راه است اما از کجا که همان بیماری در فامیل عروس خانم وجود نداشته باشد.

دوم آنکه چهار سال است الی پنج سال که مسئله ازدواج فامیلی حدت و شدت خودش را از دست داده است و یک علتش آنکه در ضمن تحقیقات مربوط محققین به این نتیجه رسیدند که ساکنان امریکای آتازونی بدین علت از لحاظ هوش بر امریکای لاتین برترند که حاضر نشدند با سرخپوستان ازدواج کنند و بیگانه را نپذیرفتند.

پیدایش نسل

برای پیدایش نسل، آمیزش مرکزیت دارد مرکزیت کارهائی که باید قبل و بعد از آمیزش انجام پذیرد بعضی از این کارها سنتی است که اغلب آنرا میدانند و در کشورهای اسلامی هر کدام مخصوص بخودشان اعمالی دارند که اسلام بر بسیاری از آنها صحه میگذارد همانگونه که بر بعضی کارهای عصر جاهلیت که برای تکامل انسان سازگاری میکرد صحه گذاشت مانند حرام دانستن جنگ در ماههای حرام و قرعه کشی در مواردی چند و .....

کارهائی که قبل از آمیزش (و هم اکنون قبل از اولین آمیزش) باید انجام گیرد و نزد همه مسلمانن تقریباً معمولست عبارتند از:

خواستگاری، عقد ازدواج، به خانه آوردن عروس، حجله رفتن و شب زفاف.

در قلمرو عقد مراعات روز و ساعت عروسی و عاداتی چند که مرتبط به آداب قومی است مانند رعایت فاصله زمانی برای کس که در فامیلش عزاداری است و مرگ و میری اتفاق افتاده است و آداب دیگری که برخی بین ادواج و نکاح فاصله می اندازند و عقیده دارند پس از عقد تا زمان خانه بردن عروس فاصله مناسبی جهت آماده سازی وسائل و لوازم مورد احتیاج میباشد و ...

در این مورد لباس عروسی، سفره عروسی، منزلی که باید

عروسی را به آنجا برد همه از جمله مسائل قبل از حجله رفتن میباشد.

برای حجله رفتن نیز که خود مطلبی از این کتاب را تشکیل میدهد شاخ و برگهائی است از قبیل:

قبل از حجله رفتن چه باید کرد عروسی و اعمالی که در حجله باید انجام داد و آنچه را باید در شب زفاف قبل از آمیزش رعایت نمود و مطالبی دیگر که هر کدام جنبه پزشکی تنها دارد آنقدر لزوم و به اختصار آورده میشود و آنچه مربوط به مذهب باشد نظریه اسلام را تا حد امکان به نسبت بضاعه علمی تقدیم خواهد داشت.

اینکه بهداشت و تنظیم خانواده و سقط جنین را که مربوط به بعد از آمیزش است قبلا آوردم به علت اهمیت موضوع و احساس مسئولیتی که میکردم و برای کسانیکه فقط در برابر همین جلد قرار میگیرند یادآور میشوم که از جلد 21 بهداشت نسل شروع شده و جلدهای 22 تا 32 به برنامه های دیگری (مسائل ولایتی) اختصاص داده شده و تنها قبلا در جلد 21 و 33 مربوط به بهداشت نسل بوده و در آنها عناوین زیر مورد بحث قرار گرفته است:

نسل و تعریف آن و ارزشی که دارد همه از قرآن و احادیث و روایات - ازدوج و رهبانیت - ازدواج و قرآن - ازدواج با خویشاوندان و با محارم و همخونی در ازدواج - ازدواج با بیگانه - متعه و ارکان آن و فرقش با بی بند و باری و زنا - آشنائی قبل ازدواج خطبه عقد و تعیین مهریه در اسلام.

بقراری که ملاحظه میفرمائید خطبه عقد خوانده شده و شرکت زندگی بلکه یکایکی زندگی شرح و بررسی مسائلی بعد از آن مورد

توجه است.

پس از عقد ازدواج دو روش ممکن است اتخاذ گردد: بلافاصله عروس را به خانه داماد ببرند یا آنکه به اصطلاح «عقد کرده» بنشانند تا زمان مناسبی کار بردن عروس صورت گیرد.

چون کار رسول اللهِ صلی الله علیه و آله و سلم برای همه مسلمانان مورد تأیید خداست وَ لَکُم فی رَسولِ الله اُسوَه حَسَنه را قرآن طوری ذکر میفرماید که تاسی از حضرتش روش پسندیده و الهی میباشد و بزرگترین عروسی انجام گرفته در حضور حضرتش به عقد علی در آوردن یگانه فرزند عزیزش فاطمه بوده است میتوان از نظارتی که حضرت داشته آن هم بر آن عروسی که حتماً تا پایان جهان الگو و نمونه ای برای مسلمانان میتوان برد باید توجه داشت در این باره عقد و خانه بردن عروس - عقد و فاصله دادن برای بعد که عروس را به خانه ببرند - کدامین برگزیده شده است.

ازدواج بسیار میمون و مبارک بین دختر رسول خدا و پسر عمش که نویسنده از همین الان تبریکات صمیمانه خود را به محضر مبارک پدر عروس و عروس و داماد و نواده مکرمشان حضرت حجه بن الحسن و به تمام مسلمین جهان با شایسته ترین احترام و ادب تقدیم میدارم با فاصله پس از عقد، با وضع خاص و تشریفاتی جالب انجام گرفت که چون برای هر مسلمانی خواندنش مسرت انگیز است به اختصار آورده میشود و قبل از ذکر چگونگی آن فرخنده عروس بخانه داماد بردن باید متذکر بود که فاصله دادن بین عقد و بردن عروس به خانه داماد عاری از عوارض نامطلوب نخواهد بود که دخالت اطرافیان

یکی از آنهاست مخصوصاً دخالت کسانیکه مایل بوده اند عروس به آنها برسد یا آنها که متوقع بوده اند با یکی از طرفین ازدواج نمایند و هم اکنون دختر یا پسر را بهره دیگری ملاحظه مینمایند اما در یک حالت فیمابینی (به نام یکدیگر) آنها را می بینند نه با یکدیگر و شریک در زندگی یعنی اندک اندک دیگران حاضر به ازدواج آنها میشوند.

پس در این فاصله - بین عقد و خانه بردن - قسمت بزرگی از حواس خود را که باید صرف مهام امور نماید به توجه از کار و کردار و چگونگی تماس های عروس با فامیل و اشخاص برگزار مینماید و دختر نیز بهر دختری یا زنی که حتی نام شوهرش را ببرد مشکوک شده دیدگانش همه جا آنها را از لحاظ حواس تعقیب مینماید و روح غیرت در مرد و حسادت در زن که در این مورد فطری هر دو باید باشد تقویت می یابد اما این حالت بتدریج کاهش یافته (یا ناگهانی) و در زمان بعد چنین قدرتی ندارد تا بحدی که ثابت شده اگر مرد به زن بی علاقه شود حتی او را امر و نهی نکرده با او تندی نمی نماید و شرح این قسمت را در جلد 20 و 21 دادم.

پسری که ناگهان عروس عقد کرده را به خانه میبرد از یک زندگی تحت الحمایگی بودن به زندگی تحت الحمایگی داشتن میرسد در صورتیکه فاصله عقد و خانه بردن را شاید در انسانهای قبل از هزار سال اخیر همان دورانی به حساب آورد که مرد به عنوان مهر نزد پدر یا مادر عروس خدمت میکرده است یعنی این فاصله همان حد فاصل زندگی بین زندگی قدیم که نسل بوده و به زندگی نسل -

پروری جهش کرده است میباشد و از اول ناگهان با عده ای مواجه نخواهد شد که وی را خویشاوند به حساب آورده و مسائلی حاد برایش پیش نخواهد آمد.

پسری که در فاصله مذکور به امید تهیه اسباب و اثاث از طرف خاندان عروس نشسته یا دختری که در این مدت از پسر توقعاتی دارد قبل از عوامل ازدواج مقدس درپائی از مادیگری در زندگیشان دیده میشود که همه اکنون تجربتا می فهمند مادیگری تحت الشعاع عشق و علاقه میتواند قرار گرفت و در این فاصله است که هر چه را عروس درخواست کند داماد تهیه یا خریداری خواهد کرد و توصیه اغلب مادرزنان به دختر خود در اینگونه موارد فراموش نمیشود.

ناگفته نماند که عروس را به خانه شوهر بردن حتی بلافاصله پس از عقد بدون اشکال بوده و استحبابی یا ترجیحی از نظر اسلام بین دو قسم گفته شده که بین عقد و خانه بردن فاصله داده شود یا نشود ذکر نشده است.

مهر

در بعضی از شهرها و از جمله در این شهر (یزد) به آن صداق گویند و این کلمه انتخابی قرآن است که در آیه و اتو النِساء صَدَقاتِهِن نحله آورده است. صدقه (به ضم دال) از صدق و علامت راستین بودن مرد است در اقدامی که درصدد انجام آن میباشد و راستین بودن یعنی بر فطرت بودن و این بر فطرت بودن نزد حیوانات نیز معلوم

است که خودکاری اعمال دارند و نزد انسانهای نخستین هم که چنان خودآگاهی و اراده و انتخاب نداشته اند بوضوح دیده شده که برای جلب رضایت ماده (همانند حیوان نر نسبت به ماده) حالت فروتنی بخود میگیرند انسانها علاوه تری که داشته اند دادن غذا بوده یا چیزی که زن را خوش آید و فرقی نمیکند امروز نیز شکارچی ها در روابط نامشروع خود از این عمل فطری استفاده کرده خضوع و فروتنی اظهار نموده و بجای مهر کادو یا پیشکشی یا صرف غذائی تقدیم می نمایند و عجیب آنست که فریب خوردگانی که مهر جعلی در کارشان دخالتی نداشته است بیشتر خود را به فریب خوردگان و مورد تجاوز قرار گرفتگان بحساب می آورند.

صداق که بدستور قرآن باید از طرف داماد به خود عروس پرداخت شود نشانی از صدق اقدام و صدق خواستگاری و صدق درخواست تشکیل خانواده از طرف مرد است و پیشنهاد دهنده را دلیل بر صدق عشقی صداق نشانی است و اضافه شدن نحله بدنبال آن آیه که کاری همانند زنبور عسل (نحل) را میرساند و همین کلمه بین کسانیکه شکارچی هستند و کادو و پیشکش دارند با آنکه صداق میدهد و عشقش بر صدق است فرق میگذارد.

نه آنست که زنبور عسل بطور متوسط روزانه 250 پرواز دارد که عسل تهیه میکند و اگر برای رفع نیازمندیهای خودش بایست پرواز کند روزانه ده مرتبه پرواز کافی بود و این معجزه قرآن است که میفرماید وحی بر او شد از جمله عسل برای مردم تهیه نماید و 240 مرتبه زیادیش اطاعت از وحی برای خدمت به مردم است بطریق

تهیه عسل.

این صداق پرداختی از طرف داماد نیز وجهی است که صادقانه و صداقانه پرداخت میگردد و داماد چون زنبور عسل جز شیرین کامی از این پرداخت توقعی دیگر ندارد و زنبور عسل تنها حیوانی است که از طرف خودش استبراء میشود و مامورانی در کنار سوراخ کندو آماده اند که اگر بر پلیدی نشست کمرش را دونیم کنند و نحله داماد نیز بوسیله خودش تهیه شده و از وجهی و تمکنی است که هیچ خیال بر پلیدی نشستن و آلوده ساختن و دامنی را لکه دار نمودن در آن راه ندارد و بر فامیل است که همانند ماموران کندو از صداق مراقبت نمایند که صادقانه عمل شود و نحله باشد.

نحل که عسل میدهد همانند زنبوران دیگر نیست که شکارچی اند زنبور عسل شکارچی نیست و عسل دارد و نحله و زنبور قرمز شکارچی است و نحله ندارد و این داماد که صداق میدهد صداقی که نحله است و هرگز از طرف شکارچی تقدیم نمیگردد بلکه از طرف صادق در خواسته ها و خواستگاری کرده است که خواهان برقراری الفت و مروت و رحمت و تشکیل خانواده است.

نحله کلمه بسیار شیرینی است و شیرین تر از آن که نشان میدهد نحل با عسل دادنش به انسان وی را تحقیر نمیکند و فقر انسان را نمیرساند و توهینی به انسان نمی نماید و این صداق نیز که نحله است و مرد به زن میپردازد نباید توهین به زن تلقی شود.

زنبور و عسل که بیست و چهار برابر آنچه برای خود پرواز میکند برای آدمی پرواز میکند و بر آدمیان منتی نمی نهد و عملش بر فطرت

است و صداق داماد نیز نه منثی است و نه جز صداقت و فطرت به کلمه دیگری مخالف و مغایر آن نزدیک میباشد.

چه جالب است که قرآن با یک کلمه «نحله» کلمه صدقاتهن را تفسیر میکند و نقاب از چهره اش برمیدارد تا با دلیل و منطق همه بدانند فرق بین یکنفر که سوء نیت و خیاثت در عطیه فرستادنش مستتر است با آنکه صداق میفرستد و صداقش نحله است و فرقش اینکه صداق نحله ای از زنبور عسل است و آن دیگر زنبور قرمز آن پرواز زیادتری بدون منت و توقع خرید و فروش انجام میدهد که بر گل بنشینند و محصولش عسل و نسل باشد و این که شکار کند و نیش بزند و برخیزد.

در ضمن توجه فرمائید که پرداخت مهر مسئله را از سادگی بدر خواهد آورد و تشریفات اسلامی خطبه، عقد، و صداق و سفره و حجله و همه و همه برای اینست که کار از سادگی در آید که هر چه بسادگی دست آید بسادگی از دست میرود و این جمله را بخاطر اهمیتی که دارد بارها تکرار خواهم کرد.

کسیکه خواهان است پایه و اندازه امتیاز و استقلالی که اسلام به صداق داده بداند کافیست به او گفته شود با آنکه اسلام نفقه زن را بعهده مرد گذاشته است باز هم به او دستور میدهد مهر بپردازد بحدیکه اگر در ازدواج قید نشد و نامی از مهر نبردند مهری معادل مهر زنانی امثال وی برای همیشه بعهده مرد است و زن میتواند از مردش بگیرد و مهمتر آنکه مهر را نیز همانند صرف دا ارزاق عمومی که از افراط و تفریطش نکوهش کرده است در مورد مهر نیز

همینگونه است کم خوردن که ضرر برساند پرخوری - کم پوشیدن زیاد پوشیدن - کم کاری - استراحت و بازی نکردن و تفریح زیاد علاوه برآنکه بر فطرت است و کسی نمیتواند اصلا نخورد یا زیادتر بخورد - بر هند بگردد یا سه پالتو بپوشد نزدیک شدن به آنها نیز نکوهش شده است و بهمین قیاس و بخش که از مهریه های سنگین بد گفته اند و ابزار انزجار نموده اند از پائین آمدن مهر از حد متعارف و متعادل هم نکوهش گردیده است (1) و معلوم میگردد این مهر یک نوع پشتوانهای بلکه بهتر بگویم نوعی بیمه کردنی برای زن محسوب میگردد و دلیل بیمه گری آنکه دختر اگر خودش بدون دخالت ولی اش عاشق شود و در اینصورت مهر را نادیده بگیرد پس از برداشتهای تمتعی از همسرش و بخاموشی گرائیدن غرائز جنسی و برگشتن عقل از دستگاه تناسلی به مغزش! می فهمد که اشتباه کرده است حتی میزگردهائی را که خانمها تشکیل میدهند و پرسش هائی که در این باره از آنها میشود و الحق در این قبیل کارها حتی دو نفر زن که بهم برسند میزگردشان گذاشته و بحث آغاز میشود و در هر صورت خانم ها بر سه گونه اند و در قلمرو عدم یا وجود مهر و بدتر بودن و بهتر بودن آنها سه رقم حرف میزنند یکعده به سادگی و عامیانه میگویند مهر یعنی خرید دختر و اطلاع ندارند که این وجه همانند خرید جنس نیست که نرخی واتیکتی دارد و بدستور اسلام باید همانند خرید جنس نباشد که توافق فروشنده شرط است بلکه باید با توافق طرفین انجام گیرد بعلاوه بجای پرداخت مهر میتوان کار ارزشمند دیگری نمود:

1- 150 حقوق خانواده در اسلام.

جوانی را که قصد ازدواج داشت نبی خاتم از او پرسیدند برای مهر چه داری گفت هیچ فرمودند بجای پرداخت مهر به عروس قرآن تعلیم دهد (1) دسته دوم خانمهائی هستند که علیه مهرهای سنگین عقده ای در آنهاست یا خودشان یا دخترشان یا مورد علاقه اشان بخاطر همین مسئله مهر مدتی خانه مادره شده یا رنجی از این بابت دیده اند و دسته سوم که با توجه به رفتارشناسی معلوم میشود چکاره اند در صورتیکه اگر مسئله خرید دختر با پرداخت مهر مطرح بود بایستی اسلام دستور ندهد پس از عقد چنانچه بلافاصله طلاق روی داد و دخولی نشده است نصف از آن دختر باید مقرر به او داده شود و چرا مهر بیشتر موجب فخر است و چشم و هم چشمی است و با میزان سواد و هنر و ایمان نرخ آن ترقی و تنزل مینماید پس خرید ایمان و هنر و علم در کار است نه خرید دختر در صورتیکه هیچکدام درست نیست و اگر قرآن را دیده باشید آنجا که میفرماید خدای متعال فقط مشتیر خرید جانها و مالهای شماست (ان الله اشتری من المومنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنه) و در برابر آن بهشت پرداخت مینماید و اینجا هم نه خریدار (خدای متعال) به فروشنده (انسان) توهین کرده است و نه جان و مال را بیمقدار معرفی نموده است.

قرآن میفرماید روزگاری بشر و حتی پیامبری بزرگ و اولوالعزم چون موسی جانش عمرش را داد و به دختر شعیب و خاندانش خدمت کرد تا دخترش را گرفت و اینک پیامبری بزرگ و اولوالعزم محمد خاتم الانبیاء میفرماید مالت را بده و دختر را بگیر یعنی در برابر

1- وسائل باب مهور حدیث 2

خدا جان و مال بده و بهشت را بگیر و این خریدنی نیست و اینجا در برابر دختر جان و مال بده و دختر را بگیر و این هم خریدنی نیست اگر قرار باشد هر چه را پول میدهید خریده اید حج و نماز و کارمندی کردن و ... همه و همه خریدنی است و مهمتر از همه آنکه اسلام برای از بین بردن کسی و قتل نفسی ارزشی وضع کرده که آن هم ارزش آدمی نیست و مگر میتوان گفت یزید چه ارزشی دارد یزیدی که یکی از خلفای بعد از او (عمر بن عبدالعزیز) میگفت کسی از او به نیکی یاد نکند و به شخصی که نام یزید را با عنوان امیرالمؤمنین برده دستور داد بیست تازیانه زدند (1) آیا این یزید که سه سال و اندی خلافت کرد و سال اولش سبط رسولخدا را کشت و اجسادشان را مثله کرد و زنان و کودکانش را به اسیری برد و گرسنگیها و تشنگی ها و شکنجه ها داد و سال دوم به مدینه تاخت و مردانشان را کشت و سه شبانه روز دختران و زنانشان را بر سپاهیان مباح کرد و سال سوم به کعبه حمله برد و آنرا به سنک بست و خراب نمود این یزید چه ارزشی دارد که در قبال کشتن وی چند باید پرداخت و حسین را که نبی خاتم میگوید حسین منی و انا من حسین و سید شباب اهل الجنه است در قبال کشتن وی چند باید پرداخت اگر برای پرداخت قتل یزیدها ذکری نیست برای حسین هست و السلام علیک یا ثار الله و ابن ثاره را امام در برابرش ایستاده میخواند که دم یعنی خون و ثار هم یعنی خون و سلام بر تو ای حسین که خون خدائی و پدرت هم خون خدا و من قبل از این میگفتم ثار از ثوره و انقلاب و از ایثار و جان بازی و فداکاری میاید و امروز

1- تاریخ الخلفاء 209

فهمیدم در همان زمان معنای اصلی آن در جنگها مصطلح و معروف بوده است و در جنگ جمل همینکه بازار کشت و کشتار گرم شد بصره ایها شروع کردن به دادن شعار یا لثارات عثمان یا لثارات عثمان و علی هم دستور داد همان شعار را بدهند که نبی خاتم در عزوات دستور داده بودند یا منصور اَمِت یا منصور اَمِت ای پیروز بکش ای پیروز بکش و یا لَثارات یعنی بصره ایها برای خونخواهی عثمان ارزش قائل شده خود را برای خونخواهی حاضر به آمدن میدان کشت و کشتار کرده اند و لذا ثار الله و ابن ثاره یعنی ای علی وای حسین که خونخواهی شما هم در مقام ارزشمندی و پرداخت بها با خداست و شما خیال میکنید دختری که دروغ نگفته و عفت ورزیده و ایمان و عمل صالح داشته کمتر از فلان امام زاده است بخدا قسم همین الان در میان شیعه افرادی هستند که از بسیاری امام زاده ها که مرقد و ضریح دارند نزد خدا گرامی ترند و مگر چنین دختری که گفته شد و بدون شک بعلت مخالفت اسلام با پرداخت مهر سنگین به او مهریه ای متعادل برای ازدواج با او منظور میشود این وجه ناقابل خرید این دختر است و فلان دختری که در کاباره ها خوب مست شده و خوب اعضایش را به جلوه گری انداخته و در برابر مغز جوانان را به بیضه اشان منتقل ساخته و تقاضای بلافاصله ازدواج رسیده و پنج میلیون تومان مهرش شده ارزش وی نیز همین ست یعنی آن دختر بر فطرت زندگی کرده هزار تایش به اندازه این یک دختر معتاد به افیون و مواد مخدر و مواج الاعضاء ارزش دارد اگر مایلید و زنده بودید بروید پس از رسیدن دوران بیست ساله بعد از شوهر دو بپرسید چند می ارزند

بشما خواهند گفت:

ما بدنبال سرمان مینگریم و جز مشتی خاکستر که بجای نهاده ایم نمی بینیم اما آن میگوید جواهر در خاکستر یافتم و این چیزی اضافه نمی بیند؛ هر دو میگویند آدمی را یک امتیاز مشخص است یا یک نقطه ضعف و هر دو با بزرگ شدن تدریجی این دو چیز در آن غرق میشوند و میمیرند.

علی بخاطر عظمتش کشته میشود و حرمله بخاطر دنائتش و این نقطه ضعف بزرگ شدن حتی در کلیه مراحل زندگی خود را نشان میدهد آنکه از اداره ای رانده شده منتقل شده توبیخ شده جریمه شده و این فدای نقطه ضعفش شده است و بهمین طریق تعالی و ترقی یافته بخاطر امتیازی که داشته است و پیامبر فرمودند:

نقطه سیاهی در دل است که بزرگ میشود تا همه دل را میگیرد و نقطه سپیدی است که بزرگ میشود و همه دل را میگیرد و این نقطه سیاه سرآغاز و شروع نقطه ضعف است که در محو آن کوشش نمیشود و این نقطه سپید سرآغاز و شروع نقطه عظمت است که در افزایش و اعتلای آن کوشیده است و دختری که عظمتی دارد و مهر سنگین ندارد این خریدنش نیست او میداند و شوهرش هم میداند و مردمی هم که باید بدانند میدانند.

حضرت علی فرموده است:

لا تغالوا بمهور النساء فتکون عداوه (1) (در مهرهای زنان غلو نکنید و برای زنان مهرهای سنگین قرار ندهید که این ایجاد عداوت

1- وسائل باب استحباب قله المهر و کراهه کثرته حدیث 8

میکند) چه بسا بعدها پسر بیدار شود که این چه کار بود کردم آری پسرها حتی در روزهای اول ازدواج هر چه را عروس بخواهد ولو باید قرض بگیرند گرفته انجام میدهند و از گرمی بازار ازدواج نه مقدار مهر را متوجه اند نه اندازه خرید را و از حضرت باقر است:

من برکه المراه قله مهرها و من شئومها کثره مهرها (زنان با برکت زنانی هستند که مهر آنان کم باشد و زنان شوم آنها که از حد متعارف مهری بیش داشته باشند) (1)

اگر پرداخت مهر خرید دختر است پرداخت حقوق به کلیه افراد از رئیس گرفته تا خدمتگزار خریدن آنهاست و اگر به نامهائی که قرآن به هزینه های زندگی داده دقت شود (صداق - نفقه - و ...) و عظمتی که در کلمه صداق است به صدق و خواهان بودن از روی فطرت نهفته است دانسته میشود صداق وجه خرید نیست بلکه قبول پذیرش عظمت زن و امر ازدواج است.

در قرآن است که حضرت موسی چون از ترس فرعون گریخت تا مبادا وی را برابر کشتن یک قبطی که پیرمردی از بنی اسرائیل را بناحق کشته بود و بدست حضرتش بقتل رسید گرفتار شود روی به بیابان نهاد تا به مدینه رسید خارج از شهر چوپانان را دید که گوسفندان خود آب میدهند و دخترانی معصوم نیز برای همین کار آمدند. موسی که کمک به دختران را لازم دید نزدیک شد و مساعدت کرد و بالاخره براهنمائی دختران به خانه پدرشان حضرت شعیب وارد شد و چند سال در قبال خواستگاری از دختر شعیب تعهد خدمت کرد یعنی قرآن زمانی را اشاره

1- همان صفحه حدیث 12

میفرماید که برای خواستگاری پدر دختر را خدمت میکردند و اشاره ای به قبل از آن ندارد و اما در کتابها مینویسند که انسانهای اولیه چون زایمان را از زن می دیدند نه از مرد، مرد را معطل و عاطل تصور کرده و همه چیز را به مادر منسوب میداشتند و این روش مقرر امروز مادرشاهی نامیده میشود در این دوران و بعد از آن تا به امروز بشر هرگز نخواسته است با نزدیکان خود ازدواج کند و این مسئله مشکل مانده ای است که چرا بشر حاضر نمیشده جنگ کند کشته شود یا بکشد و دختری را به یغما ببرد و با او زندگی نماید و با نزدیکان خود مادر خود دختر خود خواهر خود و... ازدواج نمیکرده است.

کم کم مسئله خرید و فروش و طرح اقتصاد و ثروت را بشر یاد گرفت و به عوض آنکه پدرزن را خدمت کند و عمر تقدیم کند تقدیم کالا یا وجه کالا پیشنهاد گردید و مهر بدینوسیله پیدا شد.

در اسلام مهر به خود زن که عنوان عروس را دارد داده میشود و زن صاحب و مالک تمام آنچه دارد میباشد و بدون اجازه اش بعلاوه زن را نمیتوان به خانه آورد و به کار کردن گماشت و حتی نمیتوان به شیر دادن کودکش که نصف نوزاد از آن پدر است مجبور ساخت و باید پدر این قسمت خود را پایاپای یا با خرید جبران نماید بعلاوه که زن در اسلام حق اجتماع خود را نیز مالک است و نمیتوان وی را مجبور به انتخاب فلان شوهری کرد و این از جمله شاهکارهای اسلام است که اگر قبلا وجهی به پدر عروس میدادند و او را میگرفتند دیگر اسلام دستور میدهد این مهر به خود دختر داده شود و در حالیکه

مالک حقوق اقتصادی و اجتماعی خود است به خانه شوهر وارد شود و بر شوهر است خانه تازه وارد، غذای تازه وارد، لباس تازه وارد حتی اگر اندکی هم هست از خانه پدری عروس بهتر باشد تا تصور نکند بر افراد زندگی سخت تر و بدتری پیش آمده است و اینجاست که ما به جبران آنچه گفتیم که زن نصف ارث میبرد و نصف شهادت میدهد اما در اینجا با آنکه مهر میگیرد و حق کار کردن و حقوق شیر دادن میکرد و صاحب همه چیز خودش است باز هم می بینیم اسلام وی را واجب النفقه مرد نموده است و لذا باید در قبال وضع اقتصادی مرد در اینجا گفت که به زن ستم نشده بلکه به مرد ستم و توهین شده است! آری به مرد ستم شده است که زن در برابر آنهمه قدرتهای تغییردهنده طبیعت جنس لطیف مانده است و به مرد ستم شده است که در طول تاریخ آنقدر مردها بخاطر زنها تغییرات داده اند که زنها به خاطر مردها حتی یک ذره نداده اند بحدی که همه مینویسند اگر کلئوپاترا بینی اش شکل دیگری داشت نقشه جغرافیای فعلی هم شکل دیگری داشت یعنی در طول تاریخ بشر از آنروز که حکومت مادرشاهی برقرار بود تا به امروز که نام آن عوض شده است اما قدرتش هنوز عوض نشده است و نشانی از آن مسئله خواستگاری است که مرد باید بدود و تابع باشد و زن بنشیند و متبوع.

در جلدهای حجاب هم از لحاظ پزشکی ثابت کردم و هم احادیثی آوردم که به حجاب در آوردن زن - تنها مسئله عورت و سکسو البته اسلام مطرح نساخته بلکه علل و حکمت های دیگری نیز هست و از جمله زیبا باقی ماندن زن و لذا نباید گفت چون اسلام

مرد را بدون حجاب و زن را با حجاب خواسته نسبت به یکی از آنها توهین کرده است.

باز هم درباره مهر آنجا که سخن از اثاث جهازیه است بحث خواهم کرد.

اثاث و لوازم عروسی

همه خوانده یا شنیده ایم که مردی روزها روزه بود و شبها شب زنده داری مینمود و به مختصر غذائی اکتفا میکرد و همسرش جریان را به حضرت علی عرض نمود و در پاسخ سئوالی که حضرت در این باره از شوهرش فرمود شوهر به حضرت گفت:

چرا شما در غذا خوردن چنین هستید:

حضرت پاسخ داد شما نمیتوانید چنین باشید.

اثاث و لوازم عروسی به اندازه ای که مورد نیازشان است تهیه اش بلااشکال بوده و اگر آنقدر جلوه کند که سبب شود بسیاری از پسران از ترس تهیه یا برخی از دختران از خوف ترسیدن و دسترسی پیدا نکردن در برابر آنهمه لوازم تشریفاتی، عروسیشان حتی به تعویق و تأخیر افتد از لحاظ مکتب اخلاق پسندیده نبوده و اسلام با هر ازدواجی که پایه و اساسش بر مال و ثروت استوار گردد مخالف بوده و از مهرهای سنگین و تجملات و تشریفات مسابقاتی بیزار است.

مهر و جهاز حضرت زهرا اگر چه همانند کارهای دیگرشان و از جمله (و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیماً و اسیراً) آنها کمتر

میتوان مورد عملکرد قرار داد و با شکم گرسنه، غذای حاضر و منحصر را به دیگران داد اما میتواند یک الگوی علمی و دینی برای دیگران بوده باشد چنانچه آیه مذکوریت الگوی بسیار بزرگ علمی و دینی برای اقتصاد اسلامی به عنوان همه اقتصاد دست میدهد:

یادتان باشد آوردم که همه غذا و تغذیه اسلام در دو آیه شریفه آورده شده است آنجا که از کمیت آن میفرماید:

کلوا و اشربوا و لا تسرفوا - و از کیفیتش فلینظر الانسان الی طعامه و شرح داده شد که چرا - هم اکنون نیز گفته میشود همه اقتصاد را در این آیه آورده اند و چگونگی عملکرد مطلق اقتصاد اسلامی در آنها عنوان شده است:

نه آن است که اقتصاد در قدرت دولت و انفاق دولت به مردم در تجربه روزگار با شکست مواجه شد و چه بسا بسیاری از مالکین راضی به ملی شدن یا تصاحب اموالشان از طرف دولت نباشند قرآن آمده و میفرماید:

انفاق باید از طرف مردم باشد آن هم آنقدر اسلامی که دیگران را حتی در غذا دادن که اصل اقتصاد است بر خود ترجیح دهند و لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون به مرتبه ای برسد که خود هم اگر گرسنه اند یتیمان و اسیران و مسکینان - سه گروه - را برسند، گروهی که نمیتواند طراز نامه زندگی داشته باشد زحمت میکشد میدود میاید میرود کار میکند دخلش بود نوزده خرج بیست و این مسکین است.

گروهی که دستهایش بسته و دهانش باز است رشدی و مغزی

که بداند چگونه لقمه ای تهیه کند و حتی چسان به دهان بگذارد ندارد و این یتیم است.

و گروهی که قبل از هر چیز غل و زنجیر بر دست و پایش است اما در حقیقت دهانش را بسته اند و این اسیر است و خارج از این سه گروه نداریم و علی و فاطمه و حسن و حسین سلام الله علیهم و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا می آیند و با آنکه خود گرسنه اند طعامشان را به مسکین و یتیم و اسیر میدهند و کار اقتصاد اسلامی را بحدی اعلا و بالا به الگو دادن میبرند که جهان باید اقتصادش را بر آن پایه گذاری کند یعنی بجای آنکه همه آنچه دارند به دولت بدهند و دولت به جای خود و مورد لزوم مصرف نماید.

یاد میدهند که باید افراد انفاق کنند و آنچه را برای خود می خواهند قبلا جهت دیگران خواسته باشند و بر این پایه گذاری اقتصادی امتیازاتی است که خارج از بحث این کتاب است و یکی از آنها افکار عمومی است که اگر انفاق از مردم باشد پشتوانه آن خود مردمند و اگر انفاق از دولت باشد افکار عمومی مزاحم و مخالف آن میباشد و چه قدرتی برای پشتوانه و استواری و پایداری بیش از افکار عمومی؟

خاندان نبوی (اهل البیت) و فضه خادمه شان با آنکه گرسنه بودند غذای خود به مسکین و یتیم و اسیر دادند و این از لحاظ پزشکی هم جالب است.

اولا فضه خادمه اشان نیز رضایت چنین به عملکردی داشت تا مسلمانان نگویند علی و همسر و فرزندانش از آب و خاک دگر و شهر

و دیار دگرند و ما نمیتوانیم چونان باشیم و همانند آنان کار کنیم و اینک فضه الگو شد و راه چنین عذری را بست.

کسیکه گرسنگی کشید بحدی که سحری خورده و افطار خود بخشیده اما برای آب خوردن و چیزهای دیگر آزاد است در افطار بعدی جبران گرسنگیش میشود و بیشتر بگویم که گرسنگی بیشتر هم با رسیدن غذای بعدی جبران میشود اما شخص از خانه خارج میشود مسکین یا یتیم یا اسیری را می بیند که از گرسنگی لبش سفید و چهره اش زرد و چشمانش فرو رفته و ناله ای ندارد آن که با آه سودا کند یا آهی ندارد که با ناله ای عوض نماید آن شخص شاهد اگر حتی یک رگ انسانیت در بدنش باشد با دیدن چنین قیافه ای آنچنان اوراق میوشد و اعصابش کوبیده و در نتیجه ترشحات بدنش دگرگون میگردد که جبران پذیر نیست.

خارج از برنامه بیاوریم: الان گفتم اگر در یک رگ انسانیت در بدن شخص باشد در برابر رنجدیدگان، به کمک برخاسته و در مقابل گرسنگان، غذایش را می دهد و در این عصر که ثابت شده اگر گیاهی در جوار گیاهی باشد که یکی دچار تشنگی شدید شده باشد دیگری به او آب قرض خواهد داد و ندانسته اند از چه راهی اما این انسان که از سیری خفه میشود و به گرسنگان غذائی نمیدهد آیا بدتر از حیوان نیست اولئک کالانعام بل هم اضل نیست این که از گیاه هم بی رگ تر است و انسان اضل از حیوان از خاک هم بی ارزش تر است.

برگردیم به مطلب خودمان و درباره اثاث و لوازم عروسی تحت عنوان مهر، جهاز، مطالبی ذکر نمائیم.

در آنجا که بحث شد چرا زن نصف مرد ارث میبرد از جمله آوردم که ارث یعنی اقتصادی از یک خاندان به خاندان دیگر منتقل شدن و در نتیجه باید خاندان و ارث از آن میراث به نفع رفاه و آسایش خانوادگی کاربرد اقتصادی و عملکردهای دخل و خرج داشته باشند و اما مهر اقتصادی است از یک خاندان بهمان خاندان منتقل میشود و بر مرد است که هنگام شوهر شدن و تشکیل خانواده جدید سرمایه گزاری لازم را برای شرکت زندگی جدید بنماید و ما باز از مهر حضرت زهرا که مربوط به ازدوجی بس بزرگ و روحانی و مستقیاً تحت نظر رسول الله انجام گرفته برای نمونه مطالبی خواهیم آورد.

با توجه به اینکه نبی گرامی دست را به سینه خواستگاران ثروتمند و متمکنی نهادند که از دخترشان خواستگاری کرده بودند و چون به اطلاعشان رسید که زنانی چند دخترشان حضرت زهرا را سرنشین کرده اند که به ازدواج مردی غیرثروتمند - علی - در آمده است فرمودند: دختر عزیز پدرت ترا با مرد تهیدستی عقد ازدواج بست. با اینکه رجال و ثروتمندان از تو خواستگاری کردند نور دیده عزیز پدر و شوهرت فقیر نیستند به خدا قسم گنجهای زمین را بر من عرضه داشتند ولی نعمت های دنیای باقی را بر ثروت و مال دنیا برگزیدم. عزیزم برای همسریت شخصی را انتخاب کردم که قبل از همه اسلام آورد و از لحاظ علم حلم و عقل بر تمام مردم برتری دارد. خدا در بین تمام آدمیان من و شوهرت را برگزید. همسر خوبی داری قدرش بدان و از فرمانش سرپیچی مکن

و با توجه به احادیثی که آن حضرت و جانشینان گرامشان در کتابها دیده میشود همه توجهات اسلام به سعادت و سلامت

عروس و داماد معطوف بوده و تشکیل خاندان سعادتمندی را بر ایشان آرزو دارد و از تعین مهرهای سنگینی و تشریفات و تجملاتی که سبب میشود دیگران به علت نداشتن یا آرزوی داشتن، در ازدواجشان تعویق و تاخیر بیفتد سخت مخالف میباشد و بهمین لحاظ مهر و جهاز حضرت زهرا را می بینیم که با آنچه پدر بزرگوار یا فرزند عزیز آن بانوی بزرگ و مقدس فرموده اند مطابقت دارد:

نبی گرامی فرمودند: بهترین زنان است آنهایند که رویشان زیبا و مهرشان کم است (1)

حضرت صادق میفرماید: بدن زن در این است که مهرش سنگین باشد (2)

البته توجه فرمودید که نبی گرامی و فرزند گرامیشان چگونه به نسبت بین ثروت و انچه سبب تجویز مهر سنگین میشود اشاره میفرمایند

نه آنست که هر زنی زیباروی است خواستگار بیشتری دارد و در نتیجه احتمال به مزایده گذاردن و حالت مقابله بر زن کردن پیش می آید و در نتیجه خود نوعی بی احترامی نسبت به زن است لذا آورده اند که بهترین زن آن است که مسلمان باشد (امت من باشد) رویش زیبا باشد و با وجود این که زیبا به گمان اشتباه باید مهرش را سنگین نمایند و چنین نخواهد بود و زیبائیش در برابر مذهب شوهرش عرصه و میدان داری نخواهد داشت و در غیر اینصورت اگر زنی مهرش سنگین بود و دختران دیگر که در آن منطقه اند با دید همچشمی همان مهر را متوقعند و سبب تاخیر یا تعطیل ازدواجشان شد این مهر سنگین باعث بی رغبت شدن جوانان

1- صفحه 15 نکاح کتاب وافی
2- صفحه 15 نکاح کتاب وافی

به ازدواج و نوعی سد راه خدا کردن به حساب آمده و بد است.

هنگامی خواستگاری علی از دختر رسولخدا - پدر بزرگوار عروس از داماد میپرسند آیا برای عروسی چیزی پس انداز نمودی؟

- یا رسول الله پدر و مادرم قربانت شما از وضع من کاملا مطلعید تمام ثروتم را یک شمشیر و یک زره و یک شتر تشکیل میدهد.

- تو مرد جهادی و بدون شمشیر نمیتوانی بود و در راه خدا جهاد نتوانی کرد شمشیر را لازم داری؛ شتر نیز از ضروریات زندگی تست بوسیله آن باید آب کشی کنی و وضع اقتصاد خود و خانواده ات تأمین نمائی و جهت اهل و عیات کسب روزی کنی و در مسافرتها باربردارت باشی تنها زِرِه ات را میتوانی بر این راه بگذاری و من هم بر تو سخت نمیگیرم و بهمین زره اکتفا میکنم.

توجه فرمودید که چگونه قبل از همه مسئله مهر مطرح و پیگیری و به انجام رسید و جالب آنکه نبی گرامی میفرمایند: یا علی برای عروسی آیا پس اندازی نموده ای و این قابل توجه است که جوانان برای ازدواج متوجه پس اندازی باشند.

مطلب دیگر سخت نگرفتن پدر عروس است که اهمیت دارد و آنرا به زبان آوردند زیرا کلمه معنای جراحت دارد و همینکه به زبان آمد سخت بر دل می نشیند و از همان اول داماد را اثر میگذارد و بدنبال آن سخن عمل کردن و از میان آنچه داماد دارد آنرا که مورد نیاز مبرمی نیست برای مهر پذیرفتن آنچنانکه نبی گرامی شمشیر و شتر داماد عزیز را که لازم داشت خود استثناء فرموده زره را برای مهر انتخاب فرمودند و این توجه دادنی است که هر کس بسنجد و هر

دامادی است شتری که باید وسیله کسبش باشد و آبکشی اش کند و کار دنیایش روبراه روبراه سازد و شمشیری که امر آخرتیش را صفا دهد و بسعادتش برساند از دستش نگیرید و وی نیز مراقب باشد از دست ندهد و زرهی که امکان دارد بخاطر همان به آخرت رو کرد یا به دنیا رو آورد بفروش رساند و این هشداری برای جوانان است که نه برای عشق به زن و ازدواج میتوان خود را از بین برد نه زندگی خود را از بین برد و نه آخرت خود نه دنیای خود.

رسول الله به علی فرمودند برخیز زره را بفروش برسان و بهایش نزد من آرتا برای شما جهاز و اسباب خانه تهیه کنم.

در روایات است که حضرت آن را به بازار برده و به اختلاف بهای آنرا بین چهارصد و چهارصد و هشتاد و پانصد درهم ذکر کرده اند فروخت و در روایتی عثمان آنرا خرید و دو مرتبه زره را به علی اهدا کرد.

البته توجه فرمودید که مقداری از اثاث و لوازم خانه از آنچه مهر شده است تهیه میگردد یعنی سرمایه گزاری برای شرکت جدید و زندگی تازه بوسیله شوهری که قبلا دو برابر زن ارث برده تادیه میگردد.

حضرت علی پول زره را به نبی گرامی تقدیم نمود. نبی گرامی ابابکر و سلمان فارسی و بلال حبشی را احضار فرمود (دخالت دادن یک شیخ عرب و یکنفر سفیدپوست غیرعرب فارسی و یکنفر سیاه غیرعرب حبشی برای نشان دادن مساوات و برابری در اسلام و رفع تبعیضات نژادی حتی برای تهیه جهاز دختر رسول الله) مقداری

از وجه فروش زره را به آنها داده فرمودند در برابرش اسباب و لوازم زندگی برای حضرت زهرا خریداری نمایند. مقداری از آن پول را نیز به اسماء داده فرمودند عطر و بوی خوش برای دخترم تهیه کن و باقیمانده را به ام سلمه سپردند.

حضرت علی علاوه به فروش زره و تقدیم وجه فروش به نبی گرامی یکدست لباس کتان یمنی و یک پوست گوسفند دباغی نشده نیز تقدیم داشتند.

توجه شما را تا کنون به نکات زیر جلب مینمایم:

نگهداری مقداری وجه نقد به حساب احتمالات و پیش آمدهای ضروری زندگی تهیه عطر و بوی خوش در آغاز زندگی تازه که همیشه بین مسلمین رائج بوده و هم اکنون به نسبت و تشخیص خاصی عمل میشود - آوردن لباس عروس و فرش خانه بوسیله داماد.

ابوبکر پولها را شمرد و گفت شصت و سه درهم است و اسباب زیر را خریداری کرد:

1- یک پیراهن سفید

2- یک روسری بزرگ

3- یک حوله سیاه خیبری

4- یک تختخواب که از پوست خرما تهیه شده بود

5- دو عدد تشک کتانی که یکی از پشم گوسفند و دیگری از لیف خرما پر شده بود.

6- چهار عدد بالش از پوست میش که پر از گیاه اذخر بود.

7- یک حصیر هجری

8- یک آسیای دستی

9- یک کاسه مسی

10- یک مشک چرمی مخصوص برآوردن آب از چاه

11- یک طشت لباسشوئی

12- یک کاسه برای شیر

13 یک ظرف آبخوری

14- یک پرده پشمی

15 یک آفتابه

16- یک سبوی گلی

17- دو کوزه سفالین

18- یک پوست برای فرش

19- یک عبا (1)

وقتی جهاز را خدمت نبی گرامی آوردند حضرت اشکشان جاری شده سرشان به آسمان بلند کرده گفتند:

پروردگارا این عروسی را برای کسانی که اکثر ظرفهایشان گلی است مبارک گردان.

با توجه به اینکه نبی گرامی را فقط یک فرزند بود که باید نسلشان از طریق وی باقی بماند بدون شک با توجه به آیات کریمه ای که پیدایش هر نسلی را از نطفه امشاج ذکروانثی میداند به این مسئله

1- 353 جلد 3 مناقب ابن شهر آشوب و 359 جلد اول کشف الغمه و در این قسمت همه از کتاب بانوی نمونه اسلام فاطمه زهرا علیها السلام نوشته آقای ابراهیم امینی نقل میشود

توجه فرموده اند که نیمی از سازمان بخشی نسل نبوت بوسیله شوهر حضرت فاطمه خواهد بود و لاجرم باید شوهری انتخاب شود که لیاقت محتوائی از انتقال نیمی از نسل نبوت را داشته باشد و نبی خاتم آنرا در علی سراغ داشتند.

اگر فاطمه بانوی نمونه و بزرگ شده در دامان رسول خدا و خدیجه کبراست علی نیز در خانه حضرتش بزرگ شده اول عالم و اول مجاهد اسلام است و پیامبر خدا را نیز حداقل این قدرت در امکان است که وجوهی به عنوان قرض هم شده فراهم کرده مهری به تناسب فرخنده وصلت یگانه دخترش و جهازی سازگار با زندگی عروس و دامادی تهیه نماید اما آنچه به عنوان اسباب و اثاث زندگی جدید فراهم شده درسی و مکتبی برای آیندگان جلب توجه مینماید:

پیراهن سفید ما را به یاد جلد 18 می اندازد که 44 استحباب درباره انتخاب لباس را آوردم و یکی از آنها انتخاب رنگ لباسها بود که مستحب است سفید بوده باشد و امتیازات شش گانه رنگ مذکور را آوردم.

تختخواب از پوست خرما و تشک از لیف خرما و بالش از پوست میش و پر از گیاه اذخر توجه ما را به تختخوابی که باید زبرش سفت باشد و بازی نکند و تشکی که مختصر نرمشی دارد و بالشی بسیار ملایم جلب مینماید.

اذخر گیاهی است مخصوص که از رده اسل شرح داده شده و توبان.

ولی در اینجا مقصود از آن نوعی کاه است مخصوص مکه بوده است ولی چون تعریف از گلهای سفید خوشبوی اذخر نیز شده احتمالا کاه مکه هم امتیازی در این باره داشته باشد.

درباره ظروف و انتخاب آن از نظر اسلام به تفصیل در جلد چهارم بحث شده و آنچه باز جالب است دعای حضرت برای زندگی کسانی است که با ظروف گلی سروکار دارند؛ ظروفی که از زمین است و بهیچوجه مسمومیت و حساسیت نداشته و موجبات ابتلائی را فراهم نمیسازد و بقدر کافی در جلد 4 بحث کرده ام.

اثاث و لوازم تهیه شده را میتوان از لحاظی به دو دسته تقسیم کرد.

فرش و پرده و لباس و رختخواب - وسائل شرب و تغذیه.

و هم اکنون میتوان با توجه به آنچه داماد عزیز حضرت ولی الله علی فرمود که ادبوا اولادکم لغیر زمانکم به بحث زیر باید توجه نمود:

اولادتان را برای زمان غیر زمان خودتان ادب کنید معنای سخن مشهور آنحضرت است و غیرمشهور سخن آنحضرت یا مَعشَر الفِتیان حَصِنوا اَعراضَکم بِالادَب و دینکُم بِالعلم میباشد (1) که میفرماید:

ای گروه جوانان شرف و مقام انسانی خود را با ادب محافظت نمائید و گوهر گرانمایه دین را با نیروی علم از دستبرد ناپاکان بر کنار دارید که چون این دو سخن ارزنده در کنار یکدیگر مورد توجه قرار گیرند معلوم میشود اَدِّبوا اولادَکم لِغیر زَمانکم این نیست که اگر

1- تاریخ یعقوبی

برای زمان بعد دخترها با وضعی زننده در اجتماع حاضر شدند دختر مسلمان نیز چنین تربیت شود یا اگر پدر و مادر نماز میخوانده اند و زمان بعد طلیعه رقص و استعمال مواد مخدر و الکل آشکار شد فرزندان را نیز بکار والدین بگذارند و چنان ادب شوند که طلیعه اش در نسل گمراه آشکار گردیده است بلکه دین را باید بوسیله علم شناخت و رشد داد و از دستبرد ناپاکان بر کنار داشت و علم را توسط دین کنترل کرد و نگذاشت بوسیله ناپاکان در راه فساد و خونریزی بکار برد یعنی نه علم و قوانین علمی تغییر پذیر است نه دین و قوانین و مقررات دینی و آنچه را میتوان بوسیله ادب تغییر داد اعراض است مثلا:

پدری لامپا میساخته باید پسرش لامپ بسازد پدری مردنگی میساخته و باد بزن می بافته پسرش باید یخچال و کولر بسازد و توقف در اعراض مورد اعتراض است و درباره جهاز حضرت زهرا نیز بهمین منوال اگر در خانه حضرت طبق روایات و آنچه قبلا شرح دادم چوبی در دلدار بوده و حضرت حوله خود را به آن آویز میفرموده است هم اکنون باید آئینه ای و میله ای متحرک و جالب باشد.

اگر فرش از حصیر بوده است به تناسب آبروی عروس قالی باشد اگر ظرف گلی و سفالین و مخصوصاً شیشه ای بوده است هم اکنون طبق معمول زمان باشد منتها باید توجه داشت که آنقدر فرش و انگشتر و تجملات زیاد نباشد که آه و دود دختران دیگر که یقین خواهند کرد هرگز به آنها نمیرسند بلند شود که مکتب اخلاق اسلام با چنین تشریفاتی مخالف است.

اینکه یک مشک چرمی مخصوص برآوردن آب از چاه جزو

جهاز حضرت بوده است در مسیر اسلامی بنابر روایات ادبوا اولادکم تا به امروز مبدل به کانتور آب شده است که مرد باید برای آسایش زن آنرا ضروری تشخیص داده و تهیه ببیند و این بهترین مثال برای تغییر زمان بر مبنای ادب کردن است و مشکی مخصوص آب کشیدن و از آن استفاده های دیگر نکردن یک مسئله مهم بهداشتی برای آنروز تلقی میشود که در مسیر ادبوا اولادکم باید متوجه بهداشتی کردن آبها بطریق اولی بود یا معشر الفتیان و کنار یکدیگر قرار دادن دو کمه معشر و فتیان نکته ای است:

برای کلمه گروه در عربی لغاتی دیگر نیز هست (رهط، فرقه و غیره) اما معشر در مرحله ای که انقلاب و تحریک و توجه به وظیفه و مسئولیت داده میشود بکار برده میشود و فتیان نیز در جائی که خواسته باشند جوانان را تعارف کنند و اهلبیت آنها را در راه انجام وظیفه برسانند ادا میگردد و برای کسیکه فتی بکار میبرد و اشاره بجوانمردی است.

هر کس صاحب و مالک دو چیز است اعراض و دین، اعراضش از خودش میجوشد و دینش از خدایش لذا اعراضش را میتواند با ادب با اصلاح بکشد و درست تحویل انفس و آفاق دهد و شخصیت خود را اینگونه رشد دهد و دینش را فقط ممکن است با علم بمعنای حقیقی دین بشناسد و همانگونه که دین بدون علم و همچنین علم بدون دین را آتش افروز معرفی کرده اند.

(قال علی علیه السلام العلم و الدین توامان اذا افترقا احترقا) و مالک هر دو را به تنهائی حیوان محسوب داشته اند که اول جلد شرح

دادم اعراض زندگی نیز بدون ادب آتش افروزند و هر کدام بتنهائی آدمیت را نمیرسانند و این بسی جالب آنچه را حضرت در ادبوا اولادکم بغیر زمانکم میفرماید توجیه و تفسیر و تاویل مینماید جالب از اینجهت که حساب دین را به علم زمان وامیگذارد نه به ادب زمان و علم را جز دین و دین را جز علم نمیتواند هیچ امر و کار دیگری حتی توجیه کند.

اگر شما میتوانید هفت ضرب در هفت را بگوئید با پیشرفت زمان تغییر میکند فلان نص اسلامی را هم میتوانید بگوئید تغییر میکند آنچه تغییرپذیر است و ادب روز میتواند با کنترل دین آنرا مطابق زمان عرضه دارد اعراض زندگی است که شرح دادم.

اگر رابطه برادر با برادر و رابطه پدر فرزندی تغییرپذیر است رابطه خدا و انسان نیز تغییرپذیر است و هر چه آوردم خلاصه در اینکه:

آنچه با اوج و حضیض تکنیک اوج و حضیض میپذیرد و ثابت نیست در قلمرو ادب است که باید کلیه آنچه تغییرپذیر است تابع آنها باشد که ثابت و تغییرناپذیر میباشد و این بر فطرت است و این دین است (اینکه قبلا آوردم انسان موجودی است هم تماشاگر هم بازیگر در صورتیکه بقیه آنها غیر از انسان فقط تماشاگرند باید توجه داشت که بازیگریش ادب است و باید با دین کنترل شود)

ساعت عروسی و آمیزش

پیروان اسلام در مدت چهارده قرن سه دوره خاص را گذراندند

دورانی که مردم نبی گرامی را فرستاده خدا میدانستند و آنچه فرموده بود بعلت اعتماد و ایمان بحضرتش میپذیرفتند خواه آنها که حتی مستحباتش را عمل میکردند و از مکروهاتش دوری می جستند و چه کسانیکه در همه ادیان و تمام دورانها یافت میشوند و جز اطاعت از خواهشهای نفسانی زندگی اضافی ندارند و این طبقه نیز همیشه در اسلام بوده و هست و در مدت مورد بحث هم بوده اند.

دوران دوم که پایانش بزمان ما متصل میگردد سخت ترین ایام بر پیروان اسلام گذشت، بر بسیاری از مسائل اسلامی خرده می گرفتند مسلمانها و مدتی همه روحانیان عظام را اهانت میکردند و آنچه را بعقل خودشان یا عقل پیامبران زمانشان. (مارکس، داروین فروید و امثالهم) درست نمیامد مسخره مینمودند خاصه اگر از اروپای غرب و اشکالی و ایرادی بود و سرنخ از آنها بدست مسلمین داده میشد که در خصومت اسلام بیداد میکردند.

این دوره که در آنیم اما در اواخر آن فترتی است در سراسر جهان بنفع الهیون پیش میرود بار دیگر پیام فرستادگان راستین پروردگار بوسیله دانشمندان بزرگی به مردم میرسد و آنچه در اول شریعت بود و به اتکای اینکه پیامبر خدا را شناخته اند اوامرش مطاع هم اکنون دورانی میرسد که همان شریعت فراموش شده بوسیله شناختها، پژوهشها، تجزیه و تحلیل ها و خلاصه بوسیله علم بازشناخته و مورد پذیرش قرار میگیرد و پیامبران را مردم بدلیل آنکه از طرف علم مجدد معرفی میشوند که راستین بوده اند و با عالم دیگری ارتباط داشته اند قبول مینمایند.

همان علمی که آغازش بدست خود پیامبران بود امروز وسیله شناختشان شده است و این از طرفی مایه تاسف و از جانب دیگر موجب مسرت است تاسف که بر همان خلف بر اصالت برهان پیشی گرفته و مسرت که حق آمده و باطل جای خالی میکند تا روزیکه کتب الله لا غلبن انا و رسلی (21 مجادله) و بنا بر وعده الهی حاکم مطلق جهان فرامین پیامبران باشد.

ولیظهره علی الدین کله (33 الثوبه) و اسلام همانند خورشیدی در برابر ادیان ستاره مانند دیگر نمایان باشد و طلیعه اش آشکار که دیروز دانشجو سعی میکرد متدین معرفی نشود و امروز افتخار میکن که او را مذهبی بشناسند.

دیروز ما را مسخره میکردندکه قطعه سنگی بنام عقیق، یاقوت فیروزه و... در سوراخی از فلزی می نهند یا به نخی آویخته به انگشت می بندند و میگویند امام گفته است.

اگر فلانی هنگام ملاقات امپراتور اسلامی خلیفه عباسی انگشتری از عقیق در دست داشت نمیترسید. اما امروز چه؟ امروز دیدند که ابتدا اشعه لیزر را از یاقوت گرفتند و سپس از عقیق و ... و این که مسلمین به انگشت میکردند چیست که کند و کاو میکند و اندک اندک از حالت ابهام خارج میشود و دیگر حرف نزدند.

طب میخواندیم سر کلاس رسما میگفتند لوزه و آپاندیس و پستان مردان از اشتباهات خلقت است کارهای بسیار لوزه و آپاندیس را پیدا کردند دیگر راجع به پستان مردها از اشکالی و ایرادی خبری

نیست بلکه دانستند سهم پستان مردان در ارث رساندن به پستان دختران بسیار است و نمیگذارد بتدریج پستان دختران تحلیل رود.

آنقدر یک روزنامه قلیل الانتشار به عالم محدث بزرگوار دانشمند جلیل القدر مرحوم حجه الاسلام حاج شیخ عباس قمی قدس سره ایراد گرفت و ... و در ضمن گفت مسلمین چه دارند؟ اینکه فلانی در کتابش بنویسد هنگام اجابت مزاج بهتر است مسلمان! به مدفوعش بنگرد و بیچاره رفته بود و آنقدر عمر عزیزش را در راه یافتن مدرک بزرگی برای گیرائی و گرفت علیه آنجناب یا علیه اسلام پیدا کرده بود و بعد فرزندانش سر کلاس پزشکی نشستند و دیدند استاد درباره مدیریت بیمارستانها میگوید:

در انتخاب باجی ها نیز باید کمال دقت مرعی داشت و آنها را آموزش و عادت داد که شغل خود را کوچک نشمارند و به آنچه باید انجام دهند آشنا و عامل باشند.

یک باجی که مدفوع بیمار را برای خالی کردن میبرد میتواند جان وی را نجات دهد با نگاهی که به مدفوع کرده و به جراح خبر داده که فلان بیمار عمل شده مدفوعش خون داشت و جراح دست بکار شود؛ و کسیکه مستحبات و آداب نخلی را رعایت کند که یکی از آنها روشن بودن مستراح است و دیگری مشاهده مدفوع به وجود چرک و خون و انگل و آنچه امکان وجودش برای اطلاع خود و با مطلع ساختن پزشک لازم است وقوف یابد.

بما میگفتند در کتابهاست که مردی تنگ نفس داشت نزد امام سرفه اش گرفت حضرت به او فرمود بول الابل خیر مِن لَبنها مرد که

متوجه شد همه چیز خورده و نزد همه حکیمی رفته است آنچه نخورده حضرت آنرا بهتر از آنچه خورده است معرفی میفرماید:

شاش شتر بهتر از شیرش است. رفت خورد و بهتر شد و چه مسخره ها نکردند اما امروز فهمیدند استروئیدها که بر روی حملات استمی های امفیرماتومونژند در ادرار شتر ماده زیاد است و در اینجا که حضرت شاش شتر را با شیرش مقایسه میفرمایند ماده بودنش مطرح است آن هم شتری که خار میخورد و ادرارش قلیاست و استروئیدها در اسید ضایع میشود و در قلیا محفوظ میمانند و از این قبیل موارد ...

برای مزید اطلاع بلکه یادآوری خاطر نشان میسازد که مسلمین آنقدر ضعف از خود نشان میدهند که حتی حاضر بمعامله مثل علیه کسانیکه بانها اهانت میکردند نیستند و صفتشان در یک بعد اسلامیشان نیست بلکه در تمام ابعاد و شئون زندگیشان هویداست، چه بسیارند کسانیکه در تمامی اوضاع و احوال، ملیت خود را بیاورند به آن افتخار میکردند اما چون روز مناسب رسید دیدیم آنها که در رأس طرفداران ملیت بودند یعنی صاحبان جرائد همانند سایرین دچار ضعف فوق العاده اند و حتی حاضر به معامله مثل در موارد غیرسیاسی هم علیه متعدیان نیستند؛ یادتان باشد در زمانهائی که سالمندانش هنوز زنده اند در اوراقهای بسیاری از فرنگیان بطور مدام عکسی از چند ایرانی یا مسلمانی دیگر منعکس میکردند که منقلی و وافوری و چرسی و شیره ای را در میاان گرفته اند اما هم اکنون که از شرمندگی هیپی، ماری جوانا، هروئین، ال اس د و ... منقل وافور سرافرازی دارد و

عکسش و شرحش در جائی دیده نمیشود اگر باید معامله مثلی نسبت به آنها بشود جز چند مجله آنهم با شرایط و ضوابط، خبر دیگری از افتضاحات و اختلالاتشان نیست.

بهر صورت دیروز حرمسراهای محدود و انگشت شما برخی از سران را مسخره میکردند و امروز می بینیم در جرائد دخترانشان عکسهای زیور کرده خود را منعکس ساخته حتی بزبان عربی مینویسند برای متعه شدن حاضریم.

از جمله مسائلی که اغلب اوقات متجددین در ملاقات با یک مذهبی آنرا بعنوان استهزا عنوان میکردند این بود که فلانی خواست عقد و عروسی براه بیندازد آخوند محله اش گفت امشب خوب نیست باشد برای فردا شب یا فلان شب و در تعقیبش هم جملاتی پشتوانه اشتباهات آخوندی می آوردند که شب و شب چه فرقی دارد روز خورشید می تابد و شب ستارگان چشمک میزنند و از این قبیل جملات تشریفاتی و ایام را که دست انسان تقسیم بندیشان کرده چه ارتباط با اوضاع و احوال جوی و ...

اما امروز می بینم نه تنها علم کرونوبیولژی استقلال و عظمتی دارد بلکه از لحاظ تأثیری که در زندگی و سلامتی و حتی موارد درمانی بشر دارد مورد توجه خاص دانشمندان واقع شده است.

مدتها بود می دیدند اگر کسی صحیح گریپ شود یا عصر شدت بیماریشان کاملا فرق دارد یا اگر فلان زهر یا فلان دارو را طرف صبح یا عصر به حیوان یا انسان برسانند عکس العملی مشابه ندارد با توجه به اینکه همه چیز در صبح و عصر به تساوی و یکسان و اندازه

انتخاب شده باشد.

(یک مثال: تزریق داخل صفاقی پنج درهم میلی گرم اوابائین در دو دهم میلی لیتر برای 20 گرم حیوان 15 درصد حیوانات تزریق شده در ساعت 8 صبح و 75 درصد حیوانات تزریق شده در ساعت 8 شب را معدوم نموده است).

یک سم میکربی، یک زهر گیاهی، یک صدای شدید، یک ... ممکن است شرایط مختلفی برای اثر فعالیتی بر روی حیوان از خود نشان دهند و نور و تاریکی، حرارت متغیر، روابط اجتماعی است که بر مرکز تغییرات پدیده های بیولژی بدنی دخالت کرده و میتوانند ریتم های خود را به پدیده های تناوبی اورگانیسم تحمیل و همزمان کنند و این ها را عوامل همزمان کننده یا سنکرونیزورها گویند (sincornizor) و مفهوم ریتم های 24 ساعته شبانه روز را سیرکادین (cirkadin) نامند و تمام موجودات روی زمین تحت تاثیر عواملی هستند که با شرایط تغییرات نصف النهاری تغییر میکنند مانند تغییرات روشنائی بین شب و روز یا از یک فصل به فصل دیگر، تغییرات گرمای محیط، تغییرات طبیعت، شدت صداها و غیره و هر کدام از اینها میتواند بعنون یک سکرونیزور وارد عمل شده و به نسبت توانائی خود مرحله اثری خود را به ریتمهای بیولژی یک بدن حساس وارد نماید.

وقتی ما بساعت خود نگاه میکنیم رقم و عدد ساعتی که روی آن میخوانیم نقش یک سکرونیزور را بازی نمیکند مگر اینکه با شرایط استفاده از زمان مربوط و مورد علاقه ما ارتباط داشته باشد.

فرامین آمرانه ساعتی که با زندگی اجتماعی ما ارتباط دارد و با شرایطی همین زندگی بما تحویل میشود سکرونیزورهای بسیار نیرومندی برای افراد بشر محسوب میگردند.

(خارج از برنامه بیاورم که فروید قبل از همه کینه های عصر رسیده را ناقدتر از صبح رسیده ها معرفی کرد و ما شیعیان هر چه را فروید از امیال واپس زده و کینه های عصر مؤثر آورد قبلا در یک جمله کوتاه دعای صباح دیدیم:

واجعل مسائی جنه من کید العدی و وقایه من مرویات الهوی این کتاب مرحوم قمی (مفاتیح الجنان) در خانه همه هست بردارید دعای صباح را بیاورید این جمله را واجعل مسائی پروردگار اقرار بده شام مرا جنه من کید العدی سپری از کید دشمن، و وقایه و نرمزی من مرویات الهوی از امیال واپس زده (امیال مردود شده) یعنی نه تنها ورود سم و زهر و میکرب در صبح به بدن عکس العملش کاملا با ورود آنها در طرف عصر فرق دارد بلکه در چهارده قرن قبل از طرف علی مرتضی اعلام شد که زهر دشمن نیز ورودش اگر صبح باشد یا شام اثرات متفاوتی دارد و امروز علم آنرا دانسته است.

آنچه گفتنش لازم است اینکه پروازهای شبانه و روزانه چند ساعته مراحل و ریتم های سیرکادین شناخته شده و تغییرات چغرافیائی برای مدتهای کوتاه مولد اثری نبوده اند (نویسنده پیش بینی میکند بزودی اعلام بدارند که حد ترخص چهار فرسخی و قصد کمتر از ده روزه مسافرتها که در دستورات اسلامی مرز و حد اثر و بلااثری سیرکادین هاست).

بهر صورت امروز میگویند هر چه در محیط است تحت تأثیر چیزهای دیگر در محیط قرار میگیرد بشرط آنکه حرارت کمتر از 273 نباشد و نیز مستقلا به اثر ساعات، نور و تاریکی، سر و صدا و ... در ارتباطشان با سلامتی، بهداشت، شرایط اجتماعی و اقتصادی افراد بشر وقوف حاصل کرده و مخصوصاً دانسته اند کم و زیاد شدن بسیاری از اشعه های کیهانی در برخی از ایام محیط را برای انجام بعضی از امور مساعد یا نامساعد میسازد و از شخص مورد اعتمادی شنیدم که سخنرانیهای علمی آقای پرفسور علی جوان کاشف اشعه لیزر گازی در دانشگاه اصفهان حتی آنچنان بوده که میتوان آنها را با ایامی که در کتابهای اسلامی وارد شده تطبیق داد (1)

و اینک آنچه از اسلام وارد شده ذکر مینمایم و یقین دارم اگر علماً چیزی در این بابت کشف نشده یا شده و ما نمیدانیم بزودی معلوم و در اختیار همگان قرار گیرد بهر صورت خواستم بیاورم همانگونه که انگشتر عقیق و یاقوت در دست داشتن از پرده ابهام خارج شده و دیگر کسی درباره اش نشتر تمسخر در دست نمیگیرد مسئله انتخاب و اجتناب ساعات و ایام برای ازدواج و آمیزش نیز از صورت ابهام خارج گردیده و اینک می بینیم حتی بسیاری از متجددین به آن عمل مینمایند.

امروز این مطلب نیز در قلمرو علم در آمده است که انسان چنانچه دوران اولیه جنینی را (فتوسی را) در ماههای بهار بگذراند از لحاظ صفات

1- چه خوب است خویشاوندان ایشان بخواهند که پرفسور در این باره به اسلام کمک کنند و مقاله ای بنویسند

و سجایا با آنکه ایام مذکور را در فصل زمستان گذرانده فرق دارد و خلاصه آنکه توقف 9 ماهه در رحم برحسب آنکه در کدام از یک نه ماه سال باشد سبب تفاوت اخلاقی و اوضاع و احوال میگردد از طرف دیگر در جلد سوم آوردم که آنچه را قدما میگفتند و عقیده بر اثر و تاثیر ستارگان کیهان بر اوضاع و احوال او می دارند و بسیاری از آنچه معلول آدمی است علتش را در نجوم و هیئت بررسی می کردند امروز مجدد مورد تأیید قرار گرفته و کشف تصادفی و ناگهانی دانشمندی را که باثبات رساند اشعه های کیهانی بر کلیه اعمال شیمیائی اثر میگذارند آوردم و سراسر زندگی یعنی انجام اعمال شیمیائی و عمل شیمیائی یعنی اولین عمل موجود زنده و چون بدون آب انجام نمیگیرد باز به اعجاز آیه شریفه و جعلنا من الماء کل شی مطلع میگردیم.

بهر صورت اگر آخوند محله یا پیرمرد مسلمان گفت ساعت عروسی بعلت قمر در عقرب بودن یا ... بد است و موکول بروز دیگرش نمائید این از خود حرف نزده و یک مطلب را از گذشتگانی نقل کرده که با وحی سر و کار داشته که بر همه چیز علم داشته اند و یکنفر مسلمان برای مسلمان دیگر همیشه در تفال است نه در تشام یعنی در جستجوی فال نیک گرفتن است و اوضاع و احوال نیکو برا برادر مسلمانش یافتن نه در فکر شومی و بد فال گرفتن و چه زمانی این مطلب قرآن بصورت علم در آید و مسئله مورد بحث را موشکافی و قابل هضم برای شنیدن و اطاعت کند که میفرماید:

فنظر نظره فی النجوم فقال انی سقیم (87 الصافات)

ابراهیم خلیل که با نظر کردن در نجوم گفت من بیمارم یعنی زمانی بیاید بیماری خود را از راه دور در آفاق جستجو کنیم و با نظر کردن در آسمانها، ساکنان بیمار زمین را بشناسیم.

امروز آزمایشات جالبی برای ارتباط آدمی با کائنات و اعمالی که خود انجام میدهد در دسترس است مثلا یکی از بیولژیستها هفته ها خود را در محلی دور از اجتماع مشغول به تجربه ای نمود از اینقرار که روئیدن ریش خود را کنترل کرد بدینطریق که هر روز ریش را ماشین میکرد و موها را وزن مینمود در نتیجه متوجه شد هرگاه تصمیم بر آمیزش میگیرد همان خیال سبب رشد بیشتر ریشش میگردد و این را دانست که بعلت ارتباط هورمون مردانه با روئیدن موی صورت است و نزد زنان نیز به تجربه رسیده قاعدگی با نور و گردش مخصوصا ماه ارتباط دارد و آمار قطعی نشان میدهد که آبستن شدن در زمانی که ماه کامل است هم نزد انسان هم حیوان بیشتر میباشد و نزد انسان هرمون مردانه ساعت 8 و 9 صبح بیشتر و تا 12 کاهش تدریجی درد و حتی نور قرمز و نارنجی محرک روابط جنسی و سبز سرد کننده آن است و نور خورشید در ایامی که روز رو به بلند شدن میگذارد (بهار) احساسات جنسی را شدید مینماید.

اغلب اولین قاعدگی دختران در زمستان پیش میاید و تاریکی و نور کم هرمونهای جنسی را افزایش میدهد و دخترانی که کور مادرزاد بدنیا میایند قاعدگی زودرسی دارند و آزمایشات متعدد دیگری که دیگر نمیتوان منکر شد اوضاع و احوال فلکیات در همه چیز زندگی مؤثر میباشد.

بهر صورت قدر مسلم آنکه دوقلوئی که یکی از آنها چند دقیقه بیشتر در عالم رحم مانده از لحاظ اخلاق بهمین لحاظ با اولی فرق دارد و ساعت ها و دقیقه ها و لحظات بر زندگی آدمی اثر انکارناپذیر دارند.

باز هم در جلد بعد که دستور اسلام است در چه مواقعی آمیزش بشود یا نشود در این باره با شما صحبت خواهم کرد.

دور از انصاف می بینیم که یک مطلب را نیاورم هر چند خارج از برنامه است و چندان هم خارج از برنامه نیست زیرا در همین چند برگ بود آوردم که برخی از متجددین بر بسیاری از مسائل اسلامی بدیده تمسخر مینگرند از قبیل مستحب بودن اینکه هنگام تخلی شخص به مدفوعش بنگرد که شرح دادم و مورد بحث نیز از این قبیل است.

کمتر خواننده ای است که به این روایت برخورد نکرده باشد که جوانی نزد رسول الله آمد و درمان استمناء را التماس نمود حضرت فرمودند روزه بگیر و موهای بدن افزایش ده.

روزه گرفتن چون همه مجرب اند لازم نیست و شکم گرسنه بطور کلی حال دست درازی ندارد.

آنچه جالب است افزایش دادن موهای بدن است که تحت عنوان درمان استمناء

درمان استمناء

شرح میدهم دستور نبوی است.

الان آوردم که یکی از دانشمندان بیولژیست که روئیدن ریش خود را کنترل میکرد متوجه شد هر زمان تصمیم به آمیزش میکرد و زن موهای ریششش را که ماشین کرده در افزایش می بیند.

دستور نبوی اینست که برای درمان استمناء روزه گرفته شود که در بالا اشاره شد و موهای بدن سترده نشود و بگذارند بلند شود یعنی کسیکه موهای بدنش بلند میشود بجای آنکه دست برای استمناء به پاهایش دراز کند موهایش برای استمناء عمل خود را خواهند کرد و لازم به اقدام دیگری نیست و ما میدانیم هنوز پزشکی نتوانسته درمانی برای استمناء ارائه دهد و چه زمانی این مسئله مو گذاشتن را علم بفهمد اینک بوسیله من به جامعه پزشکی تقدیم میگردد تا همانند هزاران موارد علمی دیگر بنام اسلام به ثبت برسد.

سور عروسی

از ازدواج، رهبانیت، ازدواج فامیلی و غیرفامیلی، متعه، آشنائی و درک کردن یکدیگر قبل از ازدواج، در چه سنی باید ازدواج کرد؟ بحثی به اقتصار کردم دیگر نزدیک شده عروسی صورت

گیرد، سور باید داد و فرمان بحث از آن است اما ناگفته نماند و قلمرو ازدواج مسائل زیادی است که چون هرگز تحویل میزگرد جرائد داده نشده و احتمالا نمیشود تا دانش آموزاش و ناظمه ها در حل و فصل عقده هائیکه خواجه نصیر طوسی ها و ابن سیناها و شیخ بهائی ها نتوانسته بودند گره هایشان بگشایند اقدام نمایند بنده هم از آوردن آنها خودداری مینمایم:

در جلدهای سوم و چهارم درباره آداب سفره انداختن و مقررات اسلامی مربوط به آن مطالبی نوشتم که از جمله اشاره به دو سفره مخصوص بود که یکی ضد اسلامی و دیگری موردپسند اسلام است.

آنچه نبی گرامی و جانشینان آنحضرت درباره رعایت حال داغدیدگان دستور داده بودند آوردم و گفتم اسلام میل دارد تا سه روز همسایگان غذا تهیه کنند و خود نزد داغدیده ببرند و بدست خود بخوردش برسانند اما در چند شهر و از همه بدتر این یزد که هر کس داغ یکتا فرزند خوانش هم دیده باشد باید سفره ای همانند جشنها و عروسیها بیندازد تا یک مشت کلاش در مردارگاه ارتزاق نمایند یعنی آنها که برای تسلیت دوست با خویشاوند جنازه را تشیع کرده اند هم اکنون هم برای تشییع هوی و هوس به نهضت شکم به نشینند و این نوعی سفره که چند سالی در حال مبارزه با آنیم و متأسفانه انا وجدنا علیه ابائنا تا حلقوم همه را در گروگان شیطان نگهداشته است و جز عده ای قلیل هنوز قریب براتفاق بر کلاش و شکمبارگی باقی اند.

سفره ای دیگر که مورد تأئید اسلام بوده و روایاتی بشرح زیر

درباره آن داریم سفره عروسی است که به افتخار پیوندها، بجا آوردن سنت ها فرمانبرداری از قانون، اطاعت از پروردگار داده میشود و چه سفره ای که هنوز بوی بهشتی آن دماغ بی دینان و از اسلام آوارگان را نیز معطر میسازد و در جلد چهارم از امام صادق آوردم که از چنین سفره ای بوی بهشت استشمام میشود و اینک روایات دیگر:

از نبی گرامی است:

ولیمه (سور مستحب) نیست مگر در پنج مورد:

ازدواج، تولد فرزند، ختنه، خرید خانه و بازگشت از سفر حج (قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم لاولیمه الافی خمس فی عرس او خرس او عذار اووکارورکاز، فالعرس التزویج و الخرس النفاس بالولد و العذار الختان و الوکار الرجل یشتری الداروالرکاز الرجل یقدم من مکه).

و در تزویج حضرت علی و حضرت زهرا سلام الله علیها نبی گرامی فرمودند:

یا علی باحترام همسرت غذائی عالی تهیه کن سپس اضافه فرمودند که گوشت و نانش از ما (طرف عروس) خرما و روغنش از شما (دامادیها) حضرت علی فرماید:

من خرما و روغن خریدم و نبی گرامی آستین بالا زدند خرمان را در روغن خرد کرده بهم زدند تا بصورت «حسیس» در آمد و قوچی فرستادند سر بریدیم و نان بسیاری طبخ کردیم و فرمودند:

یا علی هر که را خواهی دعوت کن؛ من رفتم در مسجد فریاد زدم دعوت ولیمه فاطمه را بپذیرید.

(وفی خبر تزویج فاطمه ثم قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم یا علی اصنع لا

هلک طعاما فاضلا ثم قال من عندنا اللحم و الخبز و علیک التمر و السمن فاشتریت تمر اوسمنا مخسر رسول الله ذراعه و جعل یشدخ التمر فی السمن حتی اتخذه حسیسا و بعث الینا کبشا فذبح و خبزلنا خبز کثیر ثم قال یا علی ادع من اجبت، فاتیت المسجد فنادیت اجیبوا الی ولیمه فاطمه).

از حضرت باقر است: ولیمه یکروز است روز دوم بزرگواری و کرم است و روز سوم خودنمائی و تظاهر و (و قال الباقر علیه السلام الولیمه یوم و یومان مکرمه، و ثلثه ایام رباء و سمعه)

از حضرت صادق: نبی گرامی برای عروسی همسرش میمونه دختر حارث سور دادند و غذا عبارت بود از حسیس (خرما و روغن و کشک مخلوط که گاهی هم با آرد ممزوج میکردند).

و از آنحضرت است که شب عروسی کنید و روز ولیمه دهید (و قال زفوا عرا یسلم لیلا و اطعموا ضحی)

و از حضرت رضاست: نجاشی آمنه دختر ابوسفیان را برای نبی گرامی خواستگاری و عقد کرد ولیمه ای داد و گفت سور ازدواج سنت پیامبران است (و قال الرضا علیه السلام ان النجاشی لما حطب لرسول الله انته بنت ابی سفیان فزوجه و دعا لطعام ثم قال ان من سنن المرسلین الاطعام عند التزویج)

پنج موردی را که نبی گرامی برای سور دادن و ولیمه کردن مساعد معرفی فرمودند یعنی عروسی، فرزند یافتن - ختنه کردن، خانه خریدن و از مکه برگشتن هر کدام یا مورد بحث و بررسی در این

مجلدات قرار گرفته یا خواهد گرفت.

در قسمت اول (عروسی - پیدایش نسل) که دست اندرکار بحث در آنهائیم و درباره ختنه و خرید خانه نیز قبلا مطالبی آورده شده و مسئله حج مربوط به جلدهای آینده است.

اما آنچه را اسلام از آن یاد میکند اینگونه که پس از ذکر اینکه کجا باید سور و سفره دادن را نیکو دانست چون بمورد عملی آن میرسد حتی به آنچه باید بر آن سور و سفره گذاشت اشاره می فرماید و چه کسی نزد نبی گرامی عزیزتر از یگانه دختر طاهره اش و چه زمانی گرامی تر از لحظاتی که باقیمانده نبوت به ولایت پیوند زده میشود و اگر هر سفره ای که برای چنین فرخنده وصلتی گسترده میشود بدستور نبی گرامی خرما و روغن و نان می بینیم باز نباید بکوته نظری از آن گذشت او گفت در آنجا شتر و خرما فراوان بوده و بهمین سبب مردم را با روغن و خرما مهمانوازی کرده اند.

درباره شیر و روغن و خرما آنچه را در مجلدات قبلی آورده ام مجدداً نگاهی کنید و ملاحظه فرمائید دستور مذکور باز چگونه جنبه علمی و احیائی دارد بعلاوه که حضرت فرستادند و قوچی آورده ذبح کردند و ولیمه دادند و از گوشت شتر در آنجا استفاده نفرمودند که باز شما را برای اطلاع بچگونگی انتخاب نبی گرامی به جلد هشتم که همه درباره گوشت است راهنمائی مینمایم.

بهر صورت توجه شما را به کامل بودن غذا که نه کمبود تغذیه میدهد نه سوء تغذیه جلب مینمایم.

اسلام از کوچکترین فرصت برای استحکام برادری و برابری

بین پیروانش استفاده کرده است و دستور ولیمه در موارد پنجگانه را ملاحظه فرمائید که چگونه خویشاوندان را و در درجه بعد دوستان را بیکدیگر پیوند میدهد و جالب تر اشاره به برتری سفره زمان عروسی است تا آنجا که پیامبر میفرماید:

یا علی غذائی عالی تهیه کن و امام میفرماید بوی بهشت از آن استشمام میشود زیرا بهشت در سایه اتحاد و مودت و رحمت بدست میاید و کدام سفره ای بهشتی تر از سفره عروسی که خویشاوندان دختر و پسری را که بهزار دل و آرزو به تشکیل خانواده جدیدی نشسته اند بهم معرفی و نزدیک میسازد و غذائی کامل و سالم که خود مکتب باز کردنی در جهت بهداشت مینماید بر آن گذارده اند و اگر یک نظر عمیق اما زودگذری به قرآن نمائیم می بینیم پس از سفره حضرت ابراهیم برای فرشتگان و سفره حضرت موسی برای بنی اسرائیل و سفره حضرت مسیح برای حواریون و سفره نبی گرامی در یوم الدار برای آغاز دعوت به توحید سفره ای به ستایش سفره عروسی وارد نشده است و ذکر این همه سفره در قرآن و اینکه سوره ای بنام آن «مائده» نازل شده خود اهمیت آنرا میرساند.

اینکه قرآن سوره را مائده و میز و سفره نام نهاده باز خود مطلب جالب و مقدس و بهشتی بودن آنرا در مواردی میرساند از سفره عروسی بوی بهشت استشمام میشود زیرا هر کاری که سبب باشد آدمی را به سوی بهشت راهنما باشد بلکه به جنتش سوق دهد باید پذیرفت که از آن کار بوی بهشت میاید و سفره عروس در میان پنج سفره معرفی شده که گستردن همه مباح بلکه مستحب است بیش از همه به بهشت ارتباط دارد زیرا

بهشت و معاد در زمان آینده خواهند آمد و تنها سفره ای نیز که بهره برداری آینده اش بهشتی است سفره عروس است سفره ای که بین دو فامیل با عقد اسلامی خویشاوندی و نیز دیگری برقرار سازد.

آری این سفره بهشتی جائی گسترده میشود که زمینش فردا زیر قدم مادر قرار میگرد زنی که رسولخدا فرمودند الجنه تحت اقدام الامهات.

فرزندی آمده پسر بوده حتماً ختنه شده و برای عمای مربوط به گذشته سفره انداخته میشود (یا دختر آمده و به احتمال ختنه شده است و سفره ای انداخته اند)

حجی رفته و برگشته جشن میگیرند و سفره می اندازند بر گذشته ای که بفرمان مطاع الهی گذشته است گذشته ای که سنگهای بنام خدا را بوسیده و طواف کرده و سنگهای بنام شیطان را سنگ زده است خانه خدا را تازه کرده و بوسیده و خانه شیطان را خراب نموده و ابراز انزجار نموده است بر چند خانه شیطان در برابر و یا سه برابر باشد و خانه توحید همیشه یکی است و از اول نیز خانه شیطان را خراب کرده و بعد بسوی خانه خدا رفته است خانه ای تهیه شده و مسکن شد و سفره ای در آن در تمامیت آن، آدرس منزل.

بشارت نزول را اعلام میدارد و اعلام اینکه انسان تنها زندگی نمیکند و نخواهد کرد و شناخت خانه اش نیز ایجاد وصلتی و محبتی است

سفره عروسی همانند چهار موردند کور نیست که در چهار گوشه زندگی قرار دارند. در چهار مورد گذشته ها را به آینده ای کمتر متصل میساخت که با گذشت زمان از اثر مورد کاسته میشد اما سفره عروسی آینده را به گذشته پیوند میزند و هر چه زمان بگذرد بر اثر مورد،

افزایش دیده میشود و ازدیاد خواه کثرت نسل باشد یا فراوانی مسائل مربوط به آنها و لذا سفره عروسی است که هر چه میگذرد به بهشت و راه بهشت تعلق دارد و نزدیکتر میشود تا آنکه بسوی بهشت از آن استشمام میشود و چرا سفره عروسی به بهشت مربوط نباشد که آدمیان به تجربه میدانند هر چه بسادگی بدست آمده به سادگی از دست میرود و عقد و پیوندی که با سفره بهشتی و رفت و آمدهای خانوادگی و خطبه و مهریه و شر و شور و اعتباراتی و امتیازاتی بدست آمده هرگز با خنجر طلاق از هم گسسته نمیشود بلکه کمتر ممکن است گسسته شود مگر آنکه امتیازات مصنوعی جای طبیعی را گرفته باشد و در دیگر موارد طلاق وارد نیست و در قسمت مربوط شرح داده خواهد شد.

ناگفته نماند در بین همشهریان عزیز یزدی من گر چه هنوز افرادی هستند که عزت خود را نمیدانند و بر سفره مکروه مرداری و اکراهی می نشینند اما همه و همه اشان در عروسی به قدر توانائی خود از گستردن سفره ای که بوی بهشت از آن استشمام میشود و مورد تأئید اسلام میباشد قصور نمیورزند.

آنچه را خوانده اید که مربوط به مسائل ازدواج میشود و همه مربوط قبل از حجله رفتن است با توجه به این جمله که آوردم هر چه بسادگی بدست آید بسادگی از دست میرود، مورد توجه بوده و اسلام برای استحکام بخشیدن و از سادگی بدر آوردن تمام مراحل مربوطه کوشش خود را کرده است یعنی کوشا بوده است تا سفره عروسی، عقد، عروسی، و همه چیز عروسی و حتی لباس عروسی ساده نباشد و هر کس یکبار داماد میشود و یکبار عروس و اگر نوبت دومین

پیش آید اصلی نیست بدلی است.

آنچه در استحکام بخشیدن بیشتر چشمگیر است و فعالیت و کار کردن اشرف انبیا در آن عروسی با شکوه بوده تا درسی برای پیروانش باشد که بدینوسیله عروسی را استحکام بیشتری بخشند.

ملاحظه فرمودید که برای تهیه غذا سفیر بزرگوار الهی رسول الله آستین مبارک چگونه بالا زدند و با دستهای نازنین غذا تهیه فرمودند و برای آنکه به استحکام بخشیدن بیشتر مطلب واقف شوید این سئوال نابجا را با کمال معذرت مینمایم:

اگر رسول الله بجای آنکه دخترشان را به ولی الله اعظم بدهند به یک مسلمان که تنها بنام مسلمان بود داده بودند و خدای ناکرده مشاجره ای بین زن و شوهر بوجود میآمد اما در برابر داماد فعالیت در مجلس عقد که از طرف رسول خدا دیده بود نادیده میگرفت و عقدی را که پیامبر غذایش تهیه کرده بود به آسانی میتوانست حتی فکر گسستن آنرا بنماید؟

از اینرو بر هر فرد مسلمانی است در هر پست و مقام و تمکنی است در مجلس عقد دخترش یا پسرش به این چند مطلب پرارزش توجه نماید.

1- خدمتی که انجام میدهد در قلمرو «هر چه بسادگی بدست آید بسادگی از دست میرود» مسئله را از سادگی خارج خواهد ساخت و قوت خواهد بخشید.

2- فرزندش به علاقه پدر مهربان خود و مادر عطوف واقف شده حتی در این زمان که با فامیل دیگری نزدیک شده است پدر مادر

خود را دور و ناراحت تشخیص نمیدهد.

3- خدمتی که پدر یا مادر عروس یا داماد انجام میدهند سبب تحریک مادر یا پدر داماد یا عروس شده آنها را نیز به خدمت وامیدارد و تصور اینکه پدر و مادر فامیل دیگر به کمک این فامیل آمده اند اتصالی مضاعف است و این اتصال مضاعف را دقت فرمائید که چه بند محکمی است.

4- هزاران چشم - آن هم چشم اصحاب و مهاجر و انصار، چشم کسانی چون سلمان و ابوذر و مقداد و عمار ناظر بر صحنه اند آنکه از جبرئیل وحی میگیرد اینک غذا تهیه میکنند یا سفره می چینند شادمانی مینمایند یا فعالیتی دیگر دارند و این بسی ارزشمند است که اگر روزی داماد بخواهد نزد یکی از آنها (العیاذ بالله) از همسر عزیزش گلایه کند بلافاصله خواهند گرفت:

ای وای مگر این عقد نبود که رسول خدا در آن فعالیت می کردند و برای پیروانشان نیز چنین است و بر بزرگان هر دو فامیل است که اگر همه جا بالا نشسته و دستور داده و بزرگی کرده اند در اینجا بزرگی کردنشان عقد را محکمتر عقد کردن و شناخت را بیشتر شناخت نمودن و فاصله ها را بیشتر کم کردن است و کسی بزرک فامیل است که آسایش جوجه های فامیلش را که اینک زندگی تازه ای شروع کرده اند و احتیاج به این دارند که انرژیهای معنوی را به خانه جدید و شرکت زندگی تازه اشان سرازیر کنند قیام کنند و کمر خدمت به بندند و بال رحمت بگسترند و جوجه های خاندان را محفوظ از ساده برگذاریها بدارند.

اینکه رسول الله به داماد عزیزشان دستور تهیه سفره ای عالی میدهند و حضرت صادق بوی بهشت را از سفره عروسی استشمام مینماید برای اینست که بر این سفره کسانی نشسته اند که هر وقت داماد یا عروس بخانه آنها میروند آنها شاهد اتصال بوده و آنها را دعا و تشویق نمایند و چرا سفره عروسی سفره ای نباشد که بوی بهشت از آن استشمام میشود زیرا بر همین سفره است که یک فامیل همه بیگانه از کلیه افراد فامیل دیگر اینک خویشاوند شده و برای عروس و داماد بنیانی و جهت اسلام پشتوانه ای میباشند.

حضرت عیسی که دعا میکند سفره ای از آسمان برایش نازل شود نه تنها آنرا آیتی و معجزه ای از طرف خدا معرفی میفرماید بلکه این معجزه را برگشتی و عودی و عیدی برای انسانها نیز میداند (تکونه لنا عید الاولنا و اخرنا) آن هم نه برای انسانهای عصر بلکه برای اول و آخرشان و سفره عروسی نیز اگر از آسمان نمیاید بوی آسمان و بهشت میدهد و عیدی است و جشنی است و شناختی است و اتصالی است برای اول آنها و آخر آنها که باید از هر دو طرف بوی بهشت را به ارث به ابد برسانند.

موضوع جالب دیگری در همین زمینه دارم:

آنجا که سرگذشت زکریا و مریم و محراب است و جمله بِقَبولِ حَسن را قرآن دارد قبول حسن یعنی هیچگونه پلیدی و آلودگی در آن قول وجود ندارد و شکی در این باره نیست.

آنجا که در قرآن بالوالدین احسانا داریم نه بالوالدین عدلانه بالوالدین انصافا که شرح دادم یعنی اگر چه پدر و مادر نسبت بفرزندشان

هم بد کنند فرزند احسان دارد و بدی و آلودگی از او بروز نخواهد کرد و به عدل و انصاف رفتار نخواهد کرد.

آنجا که در جلد چهارم در تقسیم بندی غذا آوردم ملاحظه فرمودید که غذای مباح - حلال - طیب داشتیم و نیز غذای ازکی و حسن و آوردم که غذای حسن آن است که نه تنها طیب و با بدن سازگار است بلکه خود نیز در مسیرش هر چه در قدرت دارد زهر و سم بدن را پاک مینماید و غذائی است بدون آلودگی و پلیدی.

و در اینصورت قول حسن - فعل حسن (احسان) - غذای حسن و هر چه پلیدی و آلودگی در آن راه نداشته باشد بکار این دنیای بالبلاء محفوفه و بالغدر معروفه که علی میفرماید نمیخورد و این دنیا شیطان دارد طاغوت دارد، سامری دارد و در برابرش فتنه و آزمایش است اجتماع است مال است فرزند است و چه بسا سد راه بهشت است و هر حسنی را غیر ممکن است به چنین مکانی منتسب دانست و کردار و پندار و گفتاری که حسن است نه تنها خود بد نیست بلکه اجازه نمیدهد بدی بطرفش روی آورد و محدودیتی هم ندارد و در نیکی برابری و همتائی نیست این فقط مخصوص بهشت است و از بهشت است که در این دنیا از فیض بخشی الهی به آدمی نیز داده شده است و اینکه رسول الله دو سبط عزیزش را حسن نام نهاد (حسن - حسن کوچولو حسین) یعنی اینها آقایان بهشت اند اینها از بهشتند اینها اگر حدیث هم هست که سید شباب اهل الجنه اند و آقازادگان بهشتند بهمان دلیل که حسن نمیتواند غیر از این باشد و همانگونه که قرآن هنگام نامگزاری آفریده شدگان آنچنان نامی میگذارد که آدمی

با همان کلمه چه بسا مکان یا زمان و حتی علت و حکمت آنچه مربوط به آن نام است شناخت پیدا مینماید این هم که پیامبر نام حسن و حسین را انتخاب کردند مقدم بر اینکه بفرمایند اینها آقازادگان بهشتند این نام همین مطلب را رسا بود.

بعنوان مثال: قرآن کلمه سکرومستی را ذکر مینماید و از مست نزدیک نماز شدن ممانعت میفرماید (لا تقربوا الصلوه و انتم سکاری) و حتی پیدائی مسکرات را از خرمان و انگور معرفی میکند (و من النخیل و الا عناب تتخذون منه سکرا و رزقا حسنا) که در جلد هفتم به تفصیل شرح داده ام.

اما همینکه میخواهد قانون وضع کند و حرمت خوردن مسکرات را بیان فرماید کلمه سکر را نیاورده کلمه خمر را می آورد تا علت و حکمتش نیز که تخمیر مغزی است دانسته شود و در جلد هفتم شرح آنرا آوردم همین خرما و همین گوشت و آرد و هر چه بر سفره این عروسی که پیامبر ترتیب دادند ملاحظه فرمائید که نمیتواند بوئی از آن جز بوی بهشت استتشمام شود چنانچه نامی که نبی خاتم بر دو نوردیده اش حسن و حسین میگذارد نمیتواند نامی جز نام آقازادگان بهشت باشد.

رسول الله نام حسن را برای بهشت تنها انتخاب نکرد بلکه برای برابری با معاویه و نام حسین را برای برابری با یزید نیز انتخاب فرمود زیرا وضعیت خاصی که برای خلفا بوجود آورده بودند که اگر هر چند فسق و فجور وجود داشته باشد کسی حق قیام و اعتراض علیه آنها ندارد و فقط میتوان در موارد لازم موعظه اشان کرد، حسن

آمد با معاویه و حسین با یزید آنچنان کرد که از یک طرف مردم بگویند بارها از رسول الله شنیدیم اینها آقازادگان بهشتند پس چگونه بما گفتند هر کس با خلیفه درافتد دوزخی خواهد بود، سخن رسول الله که دروغ نمیشود و وعده دروغ نمیدهد و آنچنان کردند که اگر به علی دشنام دادند و ناسزا گفتند به فرزندان وی کسی جرئت نکرد با آنهمه قدرتی که سفاح ها و هارونها و متوکلها داشتند آن سخنان را بگویند و قیام علیه خلفای جور نیز سدش شکسته و افتتاح گردید و بطور کلی حسن ها که نامشان بهشتی است در این دنیا نیز برای برداشت معاویه ها و باز کردن راه بهشت جهت مردم میباشند سفره عروسی نیز سفره بهشت زیرا فردا نسلی بوجود میاید که پا به رد پای مادر میگذارد و رد پای مادری که ایمان دارد زمین بهشت است (الجنه تحت اقدام الامهات) و بوی این سفره بهشتی نسل اندر نسل تا پایان جهان بهمین دلیل که ردپای مادر مکانی در بهشت است.

قبلا گفتم همینکه کششها به خودآگاهی و اراده و اختیار انسان درآمد آنرا ایدئولژی میگویند فرقی نمیکند این وضعیت را برای یک مرد در 15 سالگی بپذیریم یا برای مطلق آدمها در آنروز که پیامبری برای هدایتشان آمد.

روزیکه عورتش بر او ظاهر شد و آدم و حوا آنرا پوشاندند و آن هم از برگ بهشت روزی است که برای اقتران و آمیزش مقرراتی پذیرفته شد و دیگر همانند گاوان و خران بر یکدیگر جهیدن نخواهد بود و ایدئولژی عورت بدینطریق بوجود آمد.

دستگاه هاضمه قدیمی ترین دستگاه هر موجود زنده ای است

زیرا ولین شرط حیات جذب است و در برابرش دفع و مغز جدیدترین دستگاه زیرا اولین شرط نگهداری حیات عقل است و در برابرش تحیر و جنون و جهل و کل شی هالک الا وجهه این مطلب را تائید میکند که هر چه وجه خدا در آن راه دارد میماند و چون هاضمه قدیمی ترین دستگاه و مغز جدیدترین آن بود آدم را با خوردن آنچنان به ایدئولژی وارد کردند که درست بر خلاف وارد شدنش به آموزش است آنجا به او میگویند:

فلا تقربا هذه الشجره مرد و زن نزدیک این درخت نشوید میشوند و میخورند به خیال آنکه وسوسه شیطانی درست است و با خوردن درخت یا همیشه در بهشت خواهند ماند یا فرشته خواهند شد در صورتیکه پس از خوردن آنچه نهی شده بودند از آنجا اخراج شدند و به مکانی از زمین هبوط کردند و این نیز ایدئولژی تغذیه ای آدمی است که با آنچه از قدیم ترین ایام داشت (دستگاه هاضمه) فریب خورد و در نتیجه خوردن عورتش ظاهر گردید (فاکل منها فبدت لهما سواتهما فطفقا یخصفان علیهما من ورق الجنه) و برایدئولژی غذا و تغذیه قرار گرفته است.

اما ایدئولژی مغزی با عَلَم آدَم الاَسماء و آموزش خدائی به انسان رسید و این جدیدترین دستگاه (مغزی) که مخصوص انسان بود مورد دریافت های بخشش شده الهی قرار گرفت و سرپیچی و خلاف از او سر نزد و آنچه خلاف کرد و سرپیچی نمود و در نتیجه فریب خورد دستگاهی بود که مخصوص انسان نبود و با همه موجودات زنده مشترک آنرا داشته و دارند و مجبورند برای زنده بودن آنرا

داشته باشند پس ایدئولژی های روشنفکرانه که مربوط به مغز و خاص انسان است با ایدئولژی های غذائی که مربوط به شکم و بدنبال آن عورت و خاص انسان نیست باید بر اساس پیشرفت هائی که پیامبران به بشریت میدادند هر روز کاملتر و انسانی تر شود و برای آنکه ایدئولژی های هر قسمت انسانی گردد و باید همه را مغزی کنند و به قلمرو علم ادم الاسماء در آورند و غیر از این کنند ضد انسانی و ارتجاعی عمل کرده اند و مانع از تجلی روح آدمی شده اند.

پیامبری که میفرماید من بردیتی آسان و سازگار بر فطرت مبعوث شده ام و در هر کاری سادگی را پیش دارد چه شد در عروسی یگانه دخترش با آن جوانمردی که باید زره اش بفروشد و هزینه ازدواج کند به تناسب عصر اینهمه شر و شور براه می اندازد و برای بخانه بردن عروس دستجات حرکت میدهد و اشعاری و سرودی میخوانند و جمعیت جواب میدهد و بعد دستور تهیه سفره ای عالی میدهد و خود برای تهیه بهترین غذا آستین بالا میزنند و مشغول میگردند و ...

اینها همه مکتب است تعالی دادن است ایدئولژی غذا و هر ایدئولژی مربوط به ازدواج را انسانی تر کردن است. اینها برای اینست که ماده را نیز در انسان و در نزد انسان مجبور سازند تجلی روحانی داشته باشد و دستگاه هاضمه ای نیز که باعث میشود آدمی از فرمان الهی سرباز زند و به درخت منهیه نزدیک شود دیگر زیربنائی مغزی داشته باشد و پدیده هائی انسانی از او صادر شود و فرودگاه علم ادم الاسماء واقع گردد و نتیجه اش تحویل نسلی باشد که آقا -

زادگان بهشتند و مشعلهای نور و هدایت دنیا که در زیر سفره عروسی زمین بهشت است که فردا قدمگاه مادر است و در بالا سفره عروسی بوی بهشت متصاعد.

لباس عروسی

بحث فقط از لباس خود عروس است نه داماد و نه خویشاوندان عروس یا داماد زیرا در اسلام با دو مطلب جالب از عروسی حضرت علی و حضرت زهرا درباره لباس عروسی روبرو میشویم و توجهمان را تا حدودی به لباس عروس جلب مینماید:

یکی بخشیدن پیراهن عروسی است که نازنین عروس بهنگام رو به حجله رفتن به سائلی داد و این معلوم میدارد که لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون را کسی بهتر از زهرای مرضیه تحقق نبخشیده و اوامر الهی را کسی بهتر از آن بانوی محترم مکرم مطاع ندانسته است زیرا حب و دوستی به لباس عروسی نزد دختران باندازه ای است که گویا وصل و حجله و زفاف را در آن دیده اند و با وجود این چون پروردگار میفرماید:

از آنچه خودتان دوست دارید انفاق کنید حضرتش در یک سطح بسیار بالا آنچه را دوست میداشت برای اطاعت از پروردگار انفاق فرمود و در عین حال نشان داد که هر چند داماد بزرگواری که برای مهریه چیزی جز اسلحه مختصر جنگی و ظرفی و ... چیزی نداشت ولی لباسی برای عروس فراهم گردید و بهمین مناسبت من

در اینجا به تمام عروس خانمهائی که سعی در تهیه لباس زیبای عروسی مینمایند و در این قسمت هم به سیده زنان عالم حضرت زهرا تاسی و توجه دارند و برای تفال و برطرف ساختن تشام، سائلان و فقیران را نیز کمکی و اطعامی خواهند فرمود تبریکات صمیمانه تقدیم داشته و آرزوی تشکیل یک خانواده سعادتمندی برایشان میکنم.

دوم آنکه: روایات متعددی است که سفارش درباره لباس همسری که بخانه آورده میشود شده است:

نباید دختری که بخانه جدید وارد میگردد غذا و لباس و مسکنش از خانه پدرش کمتر باشد تا خود را در مضیقه و مسکنت تصور کند، هر کس از هر پارچه ای خود میپوشد باید همسرش را بپوشاند؛ زیور و زینت و پیرایش و آرایش مخصوص زنان است و حریر و اطلس پوشیدن بر آنها حلال یعنی زنان را باید از پارچه هائی که متناسب زنانگی آنهاست برخوردار ساخت و ملاحظه فرمائید علاوه بر اینکه اسلام هیچ مطلبی را فراموش نکرده است چنانچه بهمین یکی دو دستور بسیار بظاهر کوچک عمل شده بود امروز وضع پارچه و دوخت کشورهای اسلامی تا چه پایه بود زیرا هر دختری که عروش شود و لباسی اگر اندک هم بهتر از قبلی لازم داشته باشد با یک تصاعد قابل توجهی باید تلاش در بهتر کردن محصولات نمود محصولات ساختمانی، غذائی، پارچه ای.

انتخاب لباس مستحباتی دارد و از جمله سفید برگزیدن است و در عروسی ها ملاحظه نمودند پیراهنی سفید برگزیده میشود و اینک عروس خانم بیش از آنها که در شور و شعف نیستند و لباس سفید لازم

دارند نیازمند در پارچه سفید رفتن است.

قرانی که کلمه سلام و سلامتی را در سر انفجار بزرگ زندگی ذکر مینماید (ولادت - مرگ - حشر) و در هر سه مورد نیز پوششی سفید را مستحب میداند. هنگام ولادت را سفارش به سفید پوشیده مینماید بحدیکه نبی خاتم کهنه حسین عزیزش را بر مبنای اینکه آیه شریفه میفرماید.

صفراء فاقع لونها تسر الناظرین لیموئی پررنک کرده بودند انرا با خشم بدور افکند و فرمود باید پارچه بچه سفید باشد و این سلامت برای ولادت - کفن باید سفید باشد و این سلامت برای مرگ روز حشر نیز با پارچه سفید محشور میشویم و این سلامت برای حشر و این سه انفجار بزرگ در مسیر ماست که هم جا سلام لازم دارد و پارچه سفید همراه اسلام است و عروس نیز انفجاری بس بزرگ است که بلافاصله پس از آن سه در اهمیت قرار دارد و آوردم که اولین سخن داماد با عروس باید در حجله سلام کردن باشد و لذا در اینجا نیز سلام است و باید سفید پوشید و گر چه همیشه مستحب است سفیدپوش بود.

اما در این زمان که شور و شعف عروس خاتم بیش از همیشه است و نیازمند به بهتر تهویه شدن و بهتر از انوار طبیعت استفاده بردن و بهتر خود را تمیز و به جلوه انداختن لازم است لباسش سفید باشد و مردم سراسر جهان تقریبا هم اشان لباس عروسی را سفید انتخاب مینماید.

گویا این انتخاب یک امر محسوس و تجربه شده است ولی برای مسلمانان هر چند مسلمان جغرافیائی با هم باشند هنوز آخوند را در عقد و مرگ و ... فراموش نمیکنند و تاسی از حضرت زهرا را نیز که در پیراهن سفید به عقد ازدواج ولی خدا در آمد از یاد نبرده و نخواهند برد

آنچه در تهیه لباس باید مراعات کرد از شکل و دوخت و رنگ؛ اسلام آنرا فراموش نکرده و در جلد 18 شرح دادم که دو قسمت آن را باید یادآورد شد:

رنگ لباس که بهتر است سفید باشد و شرح داد که چرا باید سفید انتخاب شود که از جمله:

میکربها از رنگ سفید گریزانند - سفید زود چرک میشود و مجبور به شستن آنند - تهویه در این رنگ بهتر انجام میگیرد - نور به بدن بهتر میرساند - بدن به بعضی رنگها حساسیت دارد و در سفید این مسئله نیز منتفی است که در جلد 18 شرح آنها دیده میوشد و حسن دیگر سفید آنکه اثر تحریک کننده ای را که رنگها دارند و هر کدام بر نوعی از قسمتی زندگی مؤثرند در رنگ سفید به نحو خاصی است که در جلد پنجم شرح داده ام.

شکل لباس را نیز در جلد 18 تحت عنوان حدیث نبوی که فرمودند احسنوا لباسکم و زینوار حالم کانکم شامه فی الناس آوردم:

حضرت میفرمایند لباس خودتان را نیکو انتخاب کنید و آنچه مربوط به لباس و متعلق به انست و بر لباس رحل اقامت می افکند آنگونه زینت دهنده لباس باشید که شما را بشکلی و وضعی در آورد که گویا شامه فی الناس و کل میان مردم هستید.

باز یادآور میشوم که اگر این دو حدیث را در کنار دستور اسلامی بگذاریم که هر دامادی باید عروسی را که به خانه می آورد مسکن و غذا و لباسی برای عروسی تهیه به بیند که اندکی از خانه قبلی و سکنای پدریش بهتر باشد متوجه میشویم که اگر همین یک

قیمت رعایت شده بود بهترین غذا و خانه و لباسی و پارچه را با پیشرفت و تکامل آنها در سایه دستور استحبابی اسلامی مسلمانها داشتند.

اینکه هنوز لباس عروس نزد اغلب ملل و نحل رنگ سفید انتخاب میشود و زیور و حلی به آن آویز و زده میشود انتخابی غیراسلامی نبوده و مورد تائید دین میباشد (بشرط آنکه از اسراف کاریهای بیهوده صرف نظر شود)

به خانه آوردن عروس

بعضی از حقوق است که حکم نیست و میتوان آنرا واگزار کرد و از جمله حق انتخاب مسکن - از ابتدای ازدواج شرط میگذارند که مثلا حق انتخاب مسکن با زن باشد و شوهر میپذیرد و دراین صورت ممکن است مرد به خانه همسر برود اما از اول باید عروس به خانه شوهر برده شود هر چند خانه از عروس است و اگر از ابتدا شرط نشده باشد که حق اختیار مسکن با زن است علی القاعده باید عروس را به خانه شوهر برد و جالب اینجاست که برای احترام به زن و بزرگداشت دختر اسلام دستوراتی داده است و از جمله:

قبلا یادآور شوم دختری را که اسلام احترام میگذارد همان فردی است که قبل از اسلام زنده به گور شد و با شتر و حیوانات معاوضه گردید و با آمدن اسلام رسول خاتم هر روز دست دخترش میبوسید و هر زنی میدید بر سلام کردن سبقت می جست و سوره ای به نام نساء

آمد و آیه تساوی حقوقشان تحت؛ و لهن مثل ما علیهن بالمعروف با مردان نازل شد و مطالبی دیگر که شرح داده شده است.

احترامی که اسلام به زن گذاشته اینست که بر شوهر میباشد عروس را به خانه ای ببرد که از خانه پدرمادری عروس اگر اندکی هم هست بهتر باشد تا موجبات عدم رفاه و آسایش وی نباشد و نگوید چاله در آمدم به چاه افتادم و همینطور وضع غذای آن خانه که باید اگر اندکی هم هست بهتر از غذائی باشد که عروس در خانه پدرمادری صرف میکرده و همچنین لباس باید آنگونه که تصور کند وضعش بهتر شده است و قبلا سوره تبت یدا ابی لهب را آوردم که خدا دستش را شکسته میخواهد از اینجهت که وسائل رفاهی همسرش را فراهم نمیکرد و خدای ارحم الراحمین را ببین که ابی لهب را نفرین مینمایند که چرا حبل من مسد (طناب از لیف خرما که زخم کننده است) برای همسرش که دشمن خدا اما انسان است و اینکه دستور هیزم کشی داشت انتخاب میکرد با آنکه ما اغنی عنه ماله و ما کسب بود و آنقدر تمکن داشت که میتوانست غیر از آن باشد که بود و در سوره نامی از خدا و بهشت و ... نیست و خیلی عجیب است اما ابی لهب نه از آن مال، غنای طبع پیدا میکرد و نه از بهره کسب آن مال شکسته یاد دست این نامرد که وسیله آسایش همسرش را مبدل به زحمت کرده بود و خدا را از اینجهت ارحم الراحمین گفتم که همسر ابی لهب زن بدکاره رباخوار خواهر ابوسفیان دشمن محمد رسول الله را همسر رسمی و قانونی ابی لهب شناخت بنام همسر ابی لهب یاد میفرماید (و امراته ...) و از اینکه سلب آسایش میشود

شوهرش را که امکاناتی در اختیار داشت و اقدامی برای آسایش وی نمیکرد مورد نفرین قرار داد و با آنکه کمتر آیه ای است نامی از خدا یا مقربانش را نداشته باشد تمامی این سوره ندارد یعنی ابولهب صرفنظر از آنکه به خدا و سعادت ارتباطش را نیاوردیم به انسانیت و اینکه بتواند حتی یک زن را که به او سپرده ایم نگهداری کند مرتبطش نشناخته ایم.

عروس و داماد نباید همانند دو حیوان بی خبر از سایر حیوانات فعل شوند و اقتران حاصل کنند و هیچ اجتماعی را هر چند بطور گله ای و جمعیتی زندگی دارند همسان خود بشناسند بلکه می بایست از آغاز ازدواج تا روز تولد نسل یعنی روز یگانگی دو خاندان - هر دو طرف در نشان دادن خود به یکدیگر و نزدیک شدنشان در استمرار و تلاش باشند عقدی باشد و سفره ای که خویشاوندان عروس و داماد و نزدیکان آن دو در آن شرکت دارند تا فامیل عروس خاندان داماد را از خود بدانند و فامیل داماد خاندان عروس را.

از جمله آداب به خانه جدید بردن عروس است که نباید به سادگی و بدون خبر فامیلهای دو طرف صورت گیرد و در این مورد حتی نبی گرامی خاتم و سایرین را می بینیم که در برگزاری عروسیها این قسمت را به شایستگی قبول و انجام داده اند و از جمله به خانه بردن حضرت زهرا سلام الله علیهاست با آن تشریفات خاص که معظم لها را بر استری سوار کردند و اوضاع بسیار مجلل بود و شعرهائی که خوانده میشد و جوابهائی که دسته جمعی میدادند و نبی گرامی خاتم و شاه داماد در جلو اصحاب کنار در عقب چسان حرکت میکردند

که بسیار مفصل و آوردنش به علت اینکه میتوان در بسیاری از کتب دید لازم بنظر نمیرسد.

بهر صورت عروس را نباید برای بردن به خانه همانگونه برد که گویا پدر مادری دخترشان را از خود رانده اند و پسری نیز از خود رانده اند و پسری نیز از خانه ای قهر کرده و هر دو با یکدیگر قرار است به کنج خانه ای بخزند و در آن شریک زندگی یکدیگر باشند یا آنگونه به خانه برد که قبلا با برادرش به خانه عمه یا خاله یا عمول و دائیش میرفته است بلکه باید همه جا و همیشه وسائل آشنائی و نزدیک شدن دو خاندان فراهم گردد بویژه هنگام خانه بردن که نماینده ای از این خاندان و نماینده ای از آن فامیل میخواهند زندگی مورد تائید هر دو خاندان را به نام نیک بختی و خوشبختی آغاز نمایند که هر ازدوای بسهولت و سادگی عقد و بسته شود به سهولت و سادگی میتواند طلق و آزاد گردد.

هم اکنون برخی از آنچه در این باره آورده شده است ذکر مینمایم:

یک ماه تمام از عقد ازدواج فاطمه و علی سپری شد علی که تمام اختیارات را برای تمامیت به رسول خاتم واگذار میکرد در این مدت چیزی نگفت تا از آنجا که مهبط وحی است دستوری برخیزد.

همسران نبی خاتم نزد علی رفتند گفتند چرا زفاف فاطمه را تاخیر اندازی اجازه بفرما تا آنرا با رسولخدا در میان نهیم. فرمود روا باشد.

آنها نزد پیامبر آمدند ام سلمه (ام سلم) (1) معروض داشت:

یا رسول الله اگر خدیجه زنده بود و به زفاف فاطمه دخترش مسرور میشد علی هم خواستار همسر خویش است رخصت فرمائی تا همگان شاد شویم.

نبی خاتم همینکه نام خدیجه شنیدند از مناقب و فضائل وی بسیار گفتند و به مکان اعلی علیین وی اشاره فرمودند آنگاه گفتند متوقع بودم که علی از من خواهنده شده باشد اما تاکنون چیزی از او نشده است علی عرض کرد الحیاء یمنعنی یا رسول الله.

نبی خاتم بلافاصله فرمودند:

هیئوا لا بنتی و ابن عمی فی حجری بیتا (برای دخترم و پسر عمم در سرای من اطاقی آماده سازید).

ام سلمه به فاطمه گفت بوی خوش داری عطری بسیار خوشبو داشت آورد همین موقع بود که سفره عروسی انداخته شد یعنی سفره عروسی را حضرت نبوی بهنگام خانه بردن عروس ترتیب دادند که شرح آنرا دادم جز آنکه نگفتم قدحی را پیامبر خدا طلبیدند و از غذا مقداری در آن کرده گفتند این بهر فاطمه و شوهر اوست تازه شب شده بود که رسول خدا فرمودند ای ام سلمه فاطمه را بیاور.

فاطمه را در حالیکه عرق آزرم بر رخسار مبارکش بود و بسیار لغزش درافتادن میکرد آوردند رسولخدا فرمودند:

اقا لک الله العتره فی الدنیا و الاخره (خداوند در دنیا و آخرت

1- بعضی ام سلم مادر خادم حضرت که نامش انس بن مالک بوده گویند و برخی سلمی خواهر اسماء بنت عمش همسر حمزه را گویند

لغزش را از تو بگرداند).

رسول خدا برقع از چهره فاطمه برکشید و دست او را بگرفت و در دست علی نهاده فرمودند:

بارک الله لک فی ابنه رسول الله یا علی نعم الزوجه فاطمه و یا فاطمه نعم البعل علی (ای علی مبارکت باشد از طرف خدا دختر رسول خدا که برای تو بهترین زنان است و این فاطمه علی بهترین شوهران است) هر دو بطرف منزل خود روان شوید و تا من نیامده ام با یکدیگر سخن نگوئید.

سپس دستور فرمودند دختران عبدالمطلب و زنهای مهاجر و انصار در صحبت فاطمه رهسپار شوند و مسرت و شادی نمایند و تکبیر گویند و از کلمات لهو و حرکات لعب بپرهیزند.

پس فاطمه را بر ناقه ای سوار کردند (برخی ناقه شهبا و بعضی دلدل گویند) رسول خدا از پیش روی آنها بود و زمام شهبا بدست سلمان بود و حمزه و عقیل و جعفر و اهل بیت از قفای فاطمه بنی هاشم شمشیرها کشیده حرکت میکردند و همسران نبی خاتم از پیش روی همه جلو جلو میرفتند و رجز میخواند:

ام سلمه اشعاری میخواند:

سرن یعون الله جاراتی***واشکرنه فی کل حالات...

عایشه سخن را پس از آنکه ام سلمه اشعار خود را تمام کرد شروع کرد:

یا نسوه استرن بالمعاجر***واذکرن ما یحسن فی المحاضر

بعد حصفه چنین خواند:

فاطمه خیر نساء البشر***و من لها وجه کوجه القمر...

سپس مادر سعد بن معاذ بنام معاذه گفت:

اقول قولا فیه ما فیه***واذکر الخیر و ابدیه ...

اشعار هر کدام در کتابها ثبت شده است و هر بیتی خوانده میشد زنان با هم بیت اول آنرا تکرار میکردند بیتی که آنها را نوشتم و در فواصل آنها تکبیر زیاد میگفتند تا به در خانه علی رسیدند.

پس از آن تا لحظه ای که به حجله رفتند اتفاقاتی افتاد و دستورهائی از نبی خاتم و کارهائی که انجام برخی از آنها مخصوص آن حضرت است یا خانوادگی میباشد و پاره ای نیز بهتر است به کتاب های مربوطه مراجعه و مطالعه شود.

ازدواج در عرش

در قرآن مطالبی از اینقرار دیده میشود:

یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی ... ای همه مردم ما که خدائیم همه شما را از مرد و زن آفریدیم.

من نطفه امشاج ... از نطفه ای مخلوط ... (سوره دهر)

عیسی بدون پدر بود و شرح این بکرزائی یعنی برعکس مشهور که هر کس از نطفه پدر و مادر موجودیت پیدا مینماید ممکن است از مادر (بدون پدر) بوجود آید مربوط به حضرت عیسی هم میتوان گفت هست (البته با تفاوتهائی که مربوط به عالم ملکوت است).

مطالب زیر توضیح واضحات است:

1- پیامبر میدانستند که نسلشان قطع نمیشود بلکه زیاد هم میشود و سوره کوثر پشتوانه این دانستن است.

2- پیامبر میدانستند که هر نسلی نیمی از پدر و نیمی را از مادر سازمان بخشی دارد و این مطلب در قرآن نیز دیده میشود. (... انا خلقناکم من ذکر و انثی - من نطفه امشاج ...)

3- پیامبر میدانستند که نسلشان از طریق یگانه فرزندشان دختر عزیزشان حضرت زهرا سلام الله علیها خواهد بود.

4- پیامبر فرمودند که نسل پیامبران دیگر از فرزند ذکورشان بود و نسل من از دخترم است.

5- پیامبر با توجه به اینکه میدانستند حامل نیمی از نسل نبوت دخترشان است و باید وی را به شوهری که حامل نیمی دیگر از نسل نبوت است بدهند و خواستگاری ابابکر و عمر و هر کس جز علی که از دخترشان نمود رد کردند.

6- و امروز ما هم دانستیم که نبوت مبعوث از عرش است و ازدواج دو نفر نیز که هر کدام حامل نیمی از نسل نبوتند در عرش انجام گرفته است یعنی چه.

یکبار دیگر آوردم که نبی خاتم میفرمایند ماه رجب ماه خداست ماه شعبان ماه من است و ماه رمضان ماه مسلمانان.

در رجب می بینم که علی متولد شده پس از آنکه اسلام هم در این ماه تولد یافته (مبعوث شدن نبی خاتم) است و پیدایش این دو رکن اساسی دین (نبوت - ولایت) در این ماه قرار دارند.

در شعبان یازده نفر از فرزندان حضرتش متولد شده اند آنها که در دین شاخص بوده اند معصوم بوده اند چون امام حسین و امام زمان و در مرحله عصمت چون حضرت ابوالفضل و زینب و علی اکبر و پیامبر از تولد نور چشمانشان شادمانی کرده میفرمایند شعبان ماه من است و چرا ماه ایشان نباشد که حسینشان دینشان را نگهداشت و محمد مهدیشان دینشان را که آنقدر زیر ورو کرده اند بحال اصلی باز خواهد گرداند و باصطلاح اقدام اسلامی دیگر خواهد کرد.

ماه رمضان هم ماه مردم است زیرا صوموا نقوحوا در این ماه است روزه میگیرند و اگر درست بگیرند هم سلامتی جسم دارند که در جلد سوم آوردم پرفسوری در روسیه با روزه داری موهای سفید خود را چگونه برگرداند و سیاه کرد و هم سلامتی روح برقرار میشود و هر سال روزنامه های عصر تهران را می بینید که بعد از ماه رمضان دادستان تهران اعلام میدارد پرونده های دادگستری به صفر نزدیک شده است و مطالبی دیگر که در جلد سوم است و هر کس با خواندنش باور میکند که ماه رمضان که میهمان خداست ماه اوست پس ماه رجب ماه خداست یعنی زمانی است مربوط به خدا و چرا مکانی نیز که در آن پدر امامان یا مادر امامان ازدواج میکنند و مورد قبول پیامبر بزرگوار خدا قرار گرفته به خدا نسبت داده شود و نگوئیم عقد ازدواج علی و فاطمه در مکان خدا پسند عرش بسته شد همانگونه که بعثت پیامبر اسلام و تولد وصی و جانشین او در زمان خداپسند رجب اتفاق افتاد.

بعلاوه اگر به تفاسیر مراجعه نموده و شرحی که درباره کرسی

و عرش داده اند بخوانید خواهید دید امور تشریعی هر کدام چگونه مربوط به عرش میشود و چه امر تشریعی بالاتر از این که رسول خدا بفرمایند نسل من - ائمه مسلمین - از طریق دخترم است و دخترشان را به علی عقد کنند؟

و علاوه تر آنکه پیامبری معراج رفته که نسل را با خود داشته باید آنرا به علی تحویل دهد که نیم دیگرش نیز از علی باشد همانگونه که مسیح بن مریم که از ملکوت آبستن شده در خاک دفن نشود و به آسمانها برده شود.

شما در قرآن هر جا بنگرید در کنار نام خدا یا نام محمد را می بینید یا نام فرشتگان یا نام والدین را.

مفهوم لا اله الا الله محمد رسول الله - ان الله و ملائکته - ان لا تعبدوا الا ایاه و بالوالدین احسانا و نظایرشان. اما جائی نام فرزندان را در کنار نام خدا نمی بینید و خارج از برنامه برای آنها که میگویند چون در قرآن است خدا نفح روح در مریم کرده عیسی از خداست و ... از اینقرار میگوئیم پس مرغی را هم که در قرآن است عیسی در او نفح روح کرد العیاذ بالله از عیسی است و به این قسمت کار ندارم میخواهم بگویم. آدمیان تا پسر و دختر و نسلند نامشان در کنار پدرشان است و مادرشان اما همینکه خالق مجازی شدند و نسلی آفریدند و نسلپرور گردیدند نامشان در کنار نام خدا دیده میشود و برای هر کار بنابر آنچه بارها آوردم شروعش اصالت دارد پای در راه نهادشان مهم است راه خودش خواهد بود.

یهدی الیه من اناب در قرآن است و هر کس را که در انابه و

درخواست کند و اعلام آمادگی نماید هدایت میفرماید و ازدواج هم عقلش مهم است اگر در مجالس عقد تشریف داشته اید می بینید از اول سرور و شادمانی است و عروس در جائی آراسته و پیراسته چون گل کنار قرآن و سفره اش نشسته است و داماد نیز شاخ شمشادی وارسته و آراسته در گوشه ای وقار بخود گرفته است خطبه عقد آغاز میشود بمحض آنکه تمام شد و بر سنت الهی این دو بیگانه یگانه شدند احساس میشود که مجلس پر از روح القدس شد و داماد در پایان خطبه این احساس را دارد آری چنین هم باید باشد چون این کلمات خدا مقرر داشته است که آغاز سوق دادن نام یک پسر و یک دختر است که در کنار نام تعالی و تقدس حضرت باری قرار گیرد حال اگر این عقد بین علی و فاطمه در حضور محمد بسته شود چه زمانی و چه مکانی در مقیاس ارزشمندی بر آن جز عرش نسبت میتوان داد؟

آیا هیچ عبادتی بدون نیت وجود دارد؟ آیا هیچ نیت مربوط به عبادت بدون قربت انجام میگیرد یا باید در تمام عبادات قربه الی الله را یادآور شد؟

پس عبادت برای تقرب بخداست و عبادت هر کس مقبول تر تقربش بیشتر و چه کسی بهتر و بیشتر از علی و فاطمه میتواند تمام کارهایش را آنگونه بجا آورد که موجب رضای خدا و در نتیجه عبادت محسوب و تقرب حاصل گردد و چون عبادات علی و فاطمه بسیار نزدیکتر مکانش در عرش یعنی نزدیکتر به ملکوت اعلی خواهد بود.

همانگونه که مذهب زمان ندارد و کدام وقت از تاریخ و قبل از تاریخ را سراغ دارید که انسان بوده است و مذهب نبوده است؟

مذهب با پیدایش انسان پیدا بوده است یعنی مذهب و انسان همزمانی دارند و بخواهید نسبت به مکان هم بسنجید همین است مذهب و انسان هم مکانی دارند.

آدم که اولین فرد مذهبی معرفی میشود زمانش و مکانش را از بهشت به زمین می آورد و اگر زمان و مکان مذهب، زمین شد و بدست ناکسان به سیه روزی پیروانشان انجامید از اول مذهب برای مردم جنبش بود تحرک بود بهشت بود عرش بود و نتوانستند آنرا ادامه دهند و خرابش کردند و قرآن را به بین که همه چیز مقدسش را از لازمانی و لامکانی پائین آورده و تنزلش داده تحویل زمینی ها میدهد و چندین آیه در این باره است و سوره انا انزلنا فی لیله القدر نمونه ای از آنها و اینکه روح و فرشته و قرآن و تمام مقدسات از کل امر و هر امری باشند.

همانگونه که در هر انفجاری متافیزیکی یا فیزیکی باید کلمه سلامت در آن میان نگهدارنده و سازگار کننده باشد (مثلا روز ولادت - روز مرگ - روز رستاخیز - و سلام علی یوم ولدت و یوم اموت و یوم ابعث حیا) در این مطلع الفجر (نه مطلع الشمس - نه مطلع الشرق) هم باید سلام هی حتی باشد و سلام در میان باشد. ...

شب قدر باید ناشناخته باشد یعنی زمانی ناشناخته و مکانش را نیز ندانند کجا در معرض اشعه های تابناک مطلع الفجر قرار میگیرد یعنی مکانی ناشناخته و باز بگویم ساکنان قدس و ملکوت خودشان و هر کارشان و هر چه به آنها متعلق است به لازمانی و لامکانی منسوبند به آنجا که منتها به عرش میشود و اقدس از این امر چه امری است

که پیوند زناشوئی بین یگانه فرزند رسول حامی نیمی از نسل وی با پسرعمش، فرزندش، برادرش، وصی اش برای آنکه دامادش شود و حامل نیمی دیگر از نسل وی باشد بسته شود اگر آغازش از عرش نباشد از کجا میتواند باشد؟ اگر پدرش محمد صلی الله علیه و آله و سلم در مرحله اصطفاست و خود فرماید نسلم در علی است باید علی و دخترش نیز برای ایجاد حسین منی و انا حسین در مرحله اصطفا باشند و عقد آنها در عرش بسته شود یک لامکانی و یک لازمانی برای زمین ها که میدانند زمان پیدایش نور آنها نیز به ازل حوالت شده است.

قبل از حجله رفتن

دیگر عروس را بخانه آورده اند باید باتفاق داماد به حجله بروند این عروس و داماد که پایه و اساس کارشان بر موازین اسلامی بود و همه را آنگونه بجا آوردند که خداپسندانه است در ضمن امور مربوطه قبل از حجله رفتن نیز آگاهی کلی حاصل نموده اند و عالمانه کار کرده اند و دوست دارند بقیه را نیز از روی مقررات دینی انجام داده و به آنها آگاهی داشته باشند.

اینکه آغاز زندگی است و شرکت دو نفره (داماد و عروس) شروع میشود و حجله رفتن ابتدای آن است و ابتدای جلد سی و ششم نیز با حجله رفتن آنها همزمان خواهد بود.

مساوات بین عروس و داماد را قرآن با ذکر این مطلب که هر دو از نقش واحده خلق شده اید آنچنان رساند که جای شبهه ای برای آنها نماند و این برای تولدشان.

هنگام عروسی نیز قرآن مرد را لباس زن و زن را لباس مرد معرفی نمود و نگفت یکی از لباسها بلندتر، گرانتر و در نتیجه با دیگری فرق دارد و این رسم مساوات زمان عروسی که نصف کردن بسیاری از امور بین آنها این تساوی را استحکام می بخشد از قبیل اجازه عقد، شیر دادن و غیره

به حجله رفتن نیز با آنچنان تشریفاتی است که رعایت تساوی زن و مرد از هر دستوری که داده شده هویداست حتی در مورد آمیزش و اقتران که باید با اجازه طرفین حتی نسلی بوجود آید.

مهمتر از گوشه حجله که وصلت است کنار زایشگاه میباشد زیرا در اینجا یگانگی است و چه یگانگی که از طرف خدا بزرگداشتی جانانه از آن بعمل آمده است بدینطریق که نام مادر و پدر را در یک کلمه «والدین» در کنار نام خود قرار داده است و این تمامیت و کمال و بلکه نهایت رعایت حق و حقوق زن و خمرد است که هر دو در کنار نام خدا در یک نام و آن هم نامی که تولید مثلشان را میرساند بوده باشند و چه تساوی و تشابه بیش از حقشان که نام هر دو در یک کلمه کنار نام پروردگار؟

جلد 35

اشاره

ص: 1

ص: 2

ص: 3

ص: 4

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحیم

تقدیم بکسانیکه نه از دانشمندان لادینند و نه از دینداران جاهل

دانشمندان لادین که رابطه انسان و طبیعت را غرور آمیز کرده اما رابطهٔ انسان و انسان را تیره ساخته اند و دینداران جاهل که از آن غرور بی بهره اند و در این تیرگی سهیم و در اسلام که همه به دانشمندان بی دین حمار گفته شده است و هم به دینداران جاهل (1)

و ستمکارتر از همه مشرک که معبود خود را آنقدر پائین می آورد تا حد انسانی یا یکی از ساخته های دست انسانی در صورتیکه خدا می خواهد انسان آنقدر بالا برود تا مثل ذات مقدسش گردد (مشرک خدای را پائین میکشد و خدای انسان را بالا میبرد) به بیان دیگر انسان در سه جنگی که دارد (جنگ انسان با طبیعت - جنگ انسان با انسان - جنگ انسان با خویشتن) در اولی نسبتا فائق آمده در دومی مشغول و در سومی شکست خورده است (2)

1- در سوره جمعه دانشمند بی دین را خری بحساب آورده که کتابهای منسوب به خود را حمل مینماید و علی علیه السلام متعبد بلاعلم را حمار طاحونه معرفی می فرماید که همی چرخیده و سرانجام به همانجا رسیده که شروع کرده است.
2- تنها کسانی که جنگ چهارم (جنگ انسان با خدا) هم دارند: آنها که با بیگانگان دوستی و برای آنها جاسوسی میکنند و دوستی اشان به مسلمانان زیان می رساند و رباخواران از اینقرار عمال بیگانه در جنگ با خدا جبهه گیری کرده اند و رباخواران در مبارزه اند (شرح در آغاز جلد 22)

ستایش

سبحان الله

توحید خالصی که اندیشه های عالمانه روز آنرا میطلبد و در انحصار مسلمانان است (1) مسلمانانی که هم در مرحله عقیده ایمان بخدا دارند و هم در مرحله عمل خدا را عبادت میکنند (2)

درود

درود بر دوازده جانشین ایشان بویژه بر تشکیل دهنده حکومت واحد جهانی پیشوای وقت و امام زمان حضرت حجه بن الحسن العسکری - محمد مهدی - ارواحنا فداه (3)

1- شرح مبسوط در جلد اول چاپ چهارم ببعد که خلاصه آن چنین است: از هر کسی سئوال شود ترا که خلق کرد میگوید خدا اما در مرحله عمل محسوسات را عبادت کرده و احترام میگذارد از قبیل بت، آتش، گاو و ... یعنی همه در مرحله اعتقاد میگویند خدا و چون به عمل رسید به غیر خدا متوجهند جز مسلمانان که اعتقادشان بغیب است و نماز و هر عبادتشان نیز متوجه به غیب (خدا)

2- شرح مبسوط در جلد اول چاپ چهارم ببعد که خلاصه آن چنین است: از هر کسی سئوال شود ترا که خلق کرد میگوید خدا اما در مرحله عمل محسوسات را عبادت کرده و احترام میگذارد از قبیل بت، آتش، گاو و ... یعنی همه در مرحله اعتقاد میگویند خدا و چون به عمل رسید به غیر خدا متوجهند جز مسلمانان که اعتقادشان بغیب است و نماز و هر عبادتشان نیز متوجه به غیب (خدا)

3- شرح در ابتدای جلد هشتم.

چون خبر درگذشت مالک اشتر به حضرت علی رسید بمنبر رفت گریه کرد، درباره اش طلب مغفرت نمود و سخنانی فرمود تا آنجا که:

مگر این اجتماع می تواند مالکی بپرورد و ...

قبل از انعقاد نطفه، پدر و مادر خوب و از انعقاد نطفه تا تولد، مادر و پدر خوب و از تولد تا مرگ معلم و والدین خوب لازم است تا نسل مورد پسند حضرت علی صلوات الله و سلامه علیه را آنچنانکه فرمود بتوان داشت و از این قرار:

بزرگترین خدمتی که میتوان بفرزند خود نمود انتخاب همسری شایسته و معلمی صالح است.

کنار حجله وصلت و گوشه زایشگاه یگانگی و مصالح ساختمان روح انسانیت بر حیوانات توسط پدر و مادر و مخصوصا مادر تهیه و بوسیلهٔ معلم تکمیل می گردد.

گذشتگان گرفتار عملهای خودند و آیندگان (نسل) گرفتار عملهای ما، لذا مسئولیت هر کس در برابر نسل روشن می باشد.

همیشه مردم به زبان علم بازگو کننده سخنان پیامبرانند.

ص: 8

خواننده عزیز

لطفاً قبل از شروع به مطالعه این کتاب به تذکری که مؤلف شهید در جلد 3 داده توجه نموده و شروع به مطالعه کتاب نمائید.

آنچه که مورد نظر مؤلف شهید می باشد، ایجاد نسلی سالم و مذهبی است.

تذکر از صفحه 43 کتاب

«علاوه بر اینکه هر کس در انجام کارهای خداپسندانه یا فسق و فجور دیگری را راهنمائی کند یا یاری دهد در آن ثواب و عقابها شریک خواهد بود یک اصل کلی در اسلام برای استمرار اعمال صالحه و کارهای آلوده و زشت اینست که اگر کسی وضعی بوجود آورد که پس از مرگش عمل صالحی ادامه یافت یا فسق و فجوری استمرار پیدا کرد همان متوفی در آن شریک و سهیم خواهد

بود مثلاً عمارتی ساخت که در آن روان یا جسم مردم به حیات بخشی و ارتقاء نائل آمد و ثوابی برسد و صوابی عمل شود یا برعکس در آن رنج و شکنجه ببیند و عذابی برسد و آلودگی پدید آید برای آن مدت که آن عمارت برپاست عاقبت و عقوبت آن به او خواهد رسید و هم اکنون باید بگویم آنچه مطلب در جلدهای قبل و بعد و جلد حاضر آورده و خواهم آورد چنانچه در راه انجام کارهای غیرمشروع مورد استفاده قرار گیرد و در نتیجه در زمان حاضر و بعدها سهمی و بهره ای از گناه داشته باشد هم اکنون تنفر و انزجار خود را اعلام می دارم و عدم رضایت از آنچه آورده ام اظهار می نمایم.

تجرد

بارها آورده ام که گوشه حجله وصلت است و کنار زایشگاه وحدت و اینک که پس از پرداخت چند روز اجازه بها به زایشگاه در حالیکه مادر و پدر بی تفاوت رفته اند و اینک یکنفر دیگر را که سیمان مناسبات است با خود به خانه باز میگردانند و در جوار خودشان الگوئی از شرکت در زندگی خود، محصول خود، تولید خود را می بینید زندگی را جدی تر میگیرند و من نیز بهمین دلیل در پایه اساس ازدواج را که می بایست از اول آورده باشم اینک ذکر مینمایم: خدا در قرآنش میفرماید مشتری دو چیز است جان و اقتصاد، ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنه و در ازای خرید آن دو سکه رایجش پرداخت فردوس برینش که زندگی دائمی بدون رنج و بیماری است.

مرد و زن نیز همینکه با پیدایش نسل زندگی مستحکمتری

یافتند دو چیزی را که خدا مشتری آنهاست میتوانند بدستور اسلام پایه و اساس زندگی خود قرار دهند همان جان و همان اقتصاد که جان آن مرد برابر زن زندگی کردن است و زن برای مرد زندگی نمودن و خلاصه شدن همه در مودت و رحمتی که قرآن میفرماید در اثر ازدواج حاصل میگردد و اقتصاد آن که در مهر و نفقه و ... تخلیص میشود.

خیلی عجیب است همان زنی که قبل از اسلام چنان بود هم اکنون با مردش برابر است و قرآن او را لباس مرد و این را لباس زن بحساب می آورد نام هر دو را در یک کلمه والدین بدون تقدم و تأخر با هم در کنار نام مقدس خود میگذارد برای قبول عقد ازدواج به تساوی رضایت هر دو را شرط میداند، زن را میگوید میتواند با مرد معامله پایاپای کند یا اگر مرد حاضر به آن نیست در ازاء کاری که در خانه میکند وقتی شیری که به بچه میدهد دستمزد دریافت دارد و مهمتر از همه که زن را آری همان زن را که روزی با حیوان عوضاً معامله مینمودند قرآن میگوید مرد بدون زن قوامی ندارد و الرجال قوامون علی النساء لا فضل الله بعضهم علی بعض یعنی که نمیتو هیچکس از اول حالت را بگوید و بعد نتیجه را بدهد و قرآن از اول میفرماید قوامون در میان مرد و زن است و مرد بر زن سیمان و قوام این وحدت است بعلت آنکه برخی مردها افضلند از زنها و بعضی زنها افضلند از مردها و این بالاترین قدرشناسی از زن است که اگر زن نباشد مرد قوامون نیست و اگر مرد نباشد زن قوامون ندارد آری خدائیکه جز سلطنت خود سلطه کسی را نمیپذیرد و همه را آزاد

میشمارد و بنده کسی جز خود بحساب نمی آورد چنین است که زن را از سلطه مرد برهاند و یکی را بدون دیگری ساختمانی ناقص معرفی کند.

وقتی به آیات دیگر قرآن بنگریم بیشتر به نقص مرد بدون زن و نقص زن بدون مرد واقف میشویم مرد لباس زن است و زن لباس مرد و این ترجمه آیه ای که بارها آوردم و لباسی که قرآن میفرماید بیشتر از لباسی است که از خیاط میگیریم و یک فی الجمله ای از آن بیشترهایش ممکن بودن آنها برای یکدیگرند که این هم ترجمه آیه شریفه است که بارها آوردم و لذا تجرد نوعی نقص است و ناقص باید بسوزد و کامل بماند و نبی خاتم که فرمودند بیشترین اهل دوزخ عز بهایند یا رذال موتاکم العزب (باب 2 ج 39 کتاب الوسائل ابواب مقدمات النکاح) همین است که هر نقصی شایسته سوزانده شدن است مگر آنکه نقص خود را با دین جبران کند

هیچ جنبنده ای نیست که تجرد را اختیار کند تا در سلسله تنوع آنها نوبت به انسان میرسد که چون تنها موجودی است که به جبر مختار نیز هست در میان تجرد و تاهل نیز اختیاراتی دارد و بهمین اختیاری که به او داده شده او را در هر کارش ممتاز از حیوان داشته است و در موضوع مورد بحث هم امتیازش ازدواج مفید اوست آن هم وابسته و تابع مقررات دینی و عجیب است که در این باره مردم به دو دسته تقسیم میشوند و حتی و متمدن و اینجا فاصله خوبی برای شناخت این دو گروه از یکدیگر است زیرا وحشیان رسومی در ازدواج و آدابی در انتخاب آن ندارند و متمدنین دارند

و نکته عطف اعجاب اینکه تمام متمدنین جهان ازدواجشان تابع مقررات دینی آنهاست و بی دین ترین افراد نیز در ازدواج و مرگ دین را وارد میکنند پس فرق انسان و حیوان در ازدواج اینکه انسان در اینجا نیز اختیارش بکار میرود و اختیاری که ما میگوئیم قبلا به تفصیل شرح دادیم که آدمی یا در بند و اسیر است یا رهاست یا آزاد است که دیدگان بشر متمدن تا همین مرحله آزادی را دیده است ولی اسلام به آزادی بسنده نکرده و به مرحله اختیار توجه دارد و اختیار یعنی طلب خیر کردن و لذا آدمی که مختار است یعنی باید خیر را که نزد رسوم و مقررات دینی است برگزیند و درشت ترین عنوان مورد بحث نزد اسلام آنکه اگر کسی تجردش سبب میشود به گناه آلوده شود ازدواج بر او واجب میگردد و در غیر اینصورت میتواند مجرد بماند.

ترس از موجبات اقتصادی بزرگترین عامل دور ماندن جوانان از ازدواج است و لذا پروردگار این ملاحظه حتمی الوقوع را در قرآنش با این یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله پاسخ داده و وعده سرشار شدن از وسعت معیشت به علت ازدواج میدهد از یکطرف تجمل پرستی را که کعبه آمال برخی جوانان عصر شده مذمت میکند و از بیکاری نیز اظهار بیزاری مینماید و از طرف دیگر آنهمه درباره کسب و کار تعریف میکند که در جلد دوم شرح دادم بحدیکه میفرماید کسیکه برای امور زندگی در حال زحمت کشیدن است (در حین انجام وظیفه) بمیرد شهید از دنیا رفته است لذا برای باقی ماندن در هر پریشانی اقتصادی عاملی باقی نخواهد ماند!

بدون شک عشقی و محبتی که در اثر ازدواج پیش میاید مرد را وامیدارد که محبت بدون آسایش را هیچ بشمارد و در نتیجه تلاش کند تا در کار کردن نیز مطابق دلخواه اش که در ضمن اجر اسلامی و اخروی نیز دارد برنامه منظمی داشته باشد.

دومین مسئله ای که دامنگیر بعضی از جوانان است و اغلب نزد جوانانی یافت میشود که خوی برتری جوئی و مقام دوستی دارند تصور محدود شدن آزادی و استقلالشان در نتیجه ازدواج است که پاسخ آنها باتجرد است که بر دوششان سنگینی میکند در صورتیکه ترس از دست رفتن آزادی فقط تخیل سنگینی است آنهم در آینده - یعنی عشق و کشش بطرف جنس مخالف که در زمان تجرد هر روز بطرف دختری هدف گیری مینماید مایلست آرام گیرد و لانه و آشیانه ای برگزیند و آنرا تحویل یک دختر دهد آن هم دختری که باید شریک زندگی بوده و خاندانی تشکیل دهد و همانند پدر و مادر آنرا تحویل جامعه دهد.

آنچه آفریدگار فیض بخشی کرده است یا جامعه و افرادش همگان در تمام مراحل نیز آنرا پذیرفته اند چون ازدواج و کشش جنسی یا جامعه و افرادش همگان در مرحله عقیده آنرا پذیرفته اند و اقرار بخوبی آن نموده اند اما در مرحله عمل از آن خبری نیست چون صداقت و امانت و شجاعت و ... و همه قبول دارند آدمکشی و دروغگوئی و قمار و شراب بد است و دیگران نباید آلوده شوند اما نوبت بخودشان که می رسد چیز دیگری هستند.

ازدواج را که هم آفرینش مقرر داشته و هم اجتماع آنرا

پذیرفته همیشه بر یک خط و یکسان نبوده پس از چندی ممکن است مورد دستبرد عقیدتی یکی از طرفین قرار گیرد یعنی همان پسری که قبل از ازدواج قصری از بهشت برای خانواده اش در خیال میساخته است پس از مدت قلیلی خانه اش را بیغوله ای از لجاجت سازد و از مشکلاتی که با چنین زندگانی دست به گریبان است دور نماند.

اینکه نبی گرامی فرمودند اکثر اهل النار العزاب شاید بعلت مبارزه عزب با عقل خویش بادش زیرا عزب بیش از هر کس تخیلات مالیخولیائی را بجای فکر و اندیشه برگزیده است و ارتباط کسی که پیامبر دومش عقل را از خود دور ساخته با آتش میتوان حتمی الوقوع دانست.

یک عزب یا به فحشاء روی می آورد و غریزه را در راه غلط بکار میاندازد با غریزه را فریب داده به ازدواج مدغم میپردازد و من برای کسیکه خود را هم مفعول و هم فاعل بکار گرفته است نام مزدوج مدغم را انتخاب می نمایم و این ازدواج فقط مخصوص استمناء کنندگان است که به ابتلائاتی دچار می شوند که شرح داده ام یا آنکه غریزه جنسی را بخیال خودشان سرکوب می نمایند که جای اثر تخیلات شاعرانه و احساسات بی مایه خواهد گرفت و غیر درست است که تخیلات شاعرانه شیرین است ولی همانگونه که اموال مسروقه برای یک دزد شیرین تصور می شود این تخیلات و احساسات نیز که برخلاف فطرت است چیزی جز اطمینان کاذب و اعتماد پوچ نمی باشد تازه این مرحله نزد کسانی است که تجرد را

وسیله شکار دختران قرار نداده و بدام زنان نیز نخواهند افتاد و حال آنکه نزد عزاب نجات از این ورطه کمتر دستگیر می شود و در نتیجه آمار ابتلائات مخصوصاً بیماریهای آمیزشی آنچنان وحشت زده گزارش می شود که شاهد آنیم.

شخص مجرد میتواند با فاحشگی نیز بسر برد که به تصور خود مونسی برگزیده است ولی این تصور غلطی است که خود مقرر داشته و مونسی و همسری برگزیده است و اگر جلد بیست و یک مرا خوانده باشید آنجا که شرح دادم فرق متعگی با فاحشگی چیست این مطلب روشن شده است.

مجرد در رابطه اش با اجتماع دو دوره را میگذراند دورانی که پدر و خواهر و مادر و برادر و قدرت جنسی دارد و فامیل های مذهبی و شریف از مجالست و ارتباط با آنها در اجتنابند یا در مراقبت و در دوران دوم که احساس تنهائی می نمایند و اینکه نه پدری هست نه برادری نه مادری نه خواهری و نه افرادی بنام فرزند که استمرار زندگی آنها دنباله بقای آنها باشد و هیچ چیزی در زندگی وحشتناکتر از احساس تنهائی نیست.

خیال انتخاب

دقتی در آیه شریفه وانکحوا الایامی منکم و الصالحین من عبادکم و امانکم ان یکونوا فقرا یغنیهم الله من فضله ... بفرمائید نکات برجسته ای که بنظر میرسند از اینقرار است.

حق انتخاب با شوهر است نه با زن و قرآن در برابر ان یکونوا فقراء مقدم بران و انکحوا را دستور میدهد یعنی حق انتخاب با شوهر است مشروط بر آنکه بتواند امور رفاهی و اقتصادی خانواده را بعهده گیرد تا به استغنا درآید و اگر امور ازدواجی الهی انجام گرفت از فضل خدا به غنا خواهد رسید که شرح خواهم داد.

ما نمیدانیم چرا بعضی از تحصیل کرده ها بین علمشان و عقلشان سازگاری وجود ندارد بدون جهت به برخی مسائل اسلامی ایراد میگیرند مثلا میگویند اینکه گفته اند عقل زن کمتر از مرد است چرا؟ آقای عزیز این زیر چاقوی تشریح دارد نشان داده میشود که ناحیه پیشانی محتوایش در مرد بیشتر از زن است و در عوض عاطفه مرد هم کمتر است و مغز در قسمت تالاموس در زن که ناحیه عاطفی است رشد بیشتری دارد یا میگویند چرا گفته شده با زنها مشورت نکنید و مگر از قول دانشمندان نمی نویسید آنچه زن میگوید با آنچه منظور اوست هیچوقت یکی نیست (1) از اینقرار باز هم باید گفت حق انتخاب با شوهر است و حق رد با زن بویژه اگر دید شوهرش بیکاری و بیماری را ترجیح داده است .

زن فرعون را قرآن معرفی میفرماید که از بس خسته شده بود و از کاخ و قصر که با طبیعت زن ناسازگاری دارد و وی دار و اداره و دایره نمیخواهد بلکه بیت و جای بیتوته کردن میخواهد پروردگار این دعایش را در قرآن منعکس ساخته است رب ابن لی بیتا عندک

1- خواندنیها شماره های 53 و 53 سال 34 نقل از مهنامه شهریائی مترجم سرگرد جنتی عطائی

فی الجنه که از خدا میخواهد بیتی (که در دنیا در آن محروم مانده) در آخرت در جوار ذات مقدسش به او بدهد و در جلدهای 19 و 20 و 21 مفصل شرح داده ام و آنچه را باید اینجا خارج از برنامه بیاورم آیه شریفه و فرعون ذی الاوتاد است که امام میفرماید فرعون همسر موحد خود را به چهار میخ که در کف دستها و پاهایش کوبید و بر زمین انداخت و بدینوسیله جان سپرد باید پذیرفت مفسری که فرعون ذی الاوتاد را به فرعونی که صاحب شکنجه دادن ها و شکنجه چی ها معرفی کرده پذیرفت بهر صورت اگر جلدهای مذکورم را بخوانید می بینید که زن فقط میخواهد فرمانده کل خانه باشد کلیدها، انتخاب محلها برای پخت و پز و خواب و بازی بچه ها و همه چیز با او باشد او فرمانده خانه باشد و شوهرش فرمانده خارج از خانه و هر دو را بیکدیگر بیامیزند و زندگی پر نعمت و آسوده ای داشته باشند بهر صورت حق انتخاب با مرد است و حق رد کردن با زن و حق نیز چنین است که عقل برگزیند و عاطفه رد کند یا قبول نماید و دخالت دل و دماغ در زندگی اصل مسلمی است.

اینکه یکی را دیده اید و بدون جهت دوست داشتید یا یکی ار ندیده و شنیده اید که رئیس جمهور فلان کشوری شده بلافاصله مسرور شدید اینکه صدای یکی را شنیده اید و عاشق شده اید اینکه دوری فرزند را ناخوشایند دارید و یا یک خطفه عقد دختری را بحد خود دوست دارید آری یک نیروی مرموز را حاکم بر خود می بینید که همان دل شماست و در جلدهای قبل شرح داده ام.

در اینجا باز شما را به عنوان جلد بعدی کتاب «غیرت»

جلب مینمایم و اضافه میکنم جالب بودن فرماندهی خانه برای زن، باغیرت مرد هم دندانه و سازگار است زیرا مردیکه دوست ندارد محیط خارج از خانه در اصول فرماندهی خانوادگی دخالت کند غیرت ورزیده است و بی غیرت کسی است که نقبی از خارج خانه به خانه اش زده اند تا فرمانده خانه را برخلاف فطرتی که بر آن است به خارج از خانه بکشانند و فرماندهی خانه را از دستش ربوده به آلودگی در محیط مبدل سازند.

ناگفته نماند که از پاپ کاتولیک ترها نیز هستند که زن را برخلاف دستور صریح قرآن «ولهن مثل الذی علیهن بالمعروف» برخلاف آنچه باید درباره زن رعایت نمود به بهانه هائی که غیرت دارند خانه را برای زن قفسی ساخته اند که هر روز یک بال و پری از او در لابلای میله ها قفس بشکند تا از این خانه بدتر از گور به گور بهتر از خانه منتقل شود.

من مردی به قول حضرت علی علیه السلام متعبد بلاعلم سراغ دارم که با زنش منتهای مهربانی را داشت همه چیز فراوان در اختیارش میگذاشت اما کارهائی میکرد که به تصور خودش غیرتمندی است و حال آنکه بی انصافی بود مثلا از خانه که بیرون میرفت مقدار زیادی قند در دسترس بچه ها و همسرش میگذاشت و قنددان زیبائی در اطاق مهمانی از قند نیمه میکرد و مگسی را میگرفت و در قندان میگذاشت و از بدگمانی همینکه به خانه بر میگشت به سراغش میرفت به بیند آیا مهمانی آمده است که در قندان را برداشته باشد و مگس پریده باشد.

همیشه این سخن عامیانه را نباید نادیده گرفت که بدهکاریهای کوچک و کارهای احمقانه کوچک بسیار ازار دهنده اند و این مرد گاهی برای گرفتن مگس در آن فصل که کمیاب میشد حالت جنون را داشت و باور نمیکرد که زن محترمه اش این مسئله را میداند و از همان روز اول بوجود مگس در قندان مطلع بود و دینش به او اجازه نمیداد که شوهرش را ناراحت سازد.

خیال ازدواج

کسیکه قصد ازدواج کرد اگر دو کار نکند منتظر باشد که وظائف حیاتی خود را درست انجام نداده و براساس عقل رفتار نکرده و در نتیجه گذشت عمر با وی سازگاری نخواهد کرد این دو کار در درجه اول فراموش کردن جنبه دینی همسر خود است و دومین آن بلند پروازی و غرور در انتخاب همسر.

درباره دین و اهمیت آن در لابلای کتاب مطالب گوناگونی ذکر شده و میپردازیم به غرور پسر یا دختری که برای ازدواج قصد مینمایند. جای آن است که شما را به یاد جلدهای سئوال و پاسخ (22 - 23 - 24) بیندازم آنجا که درباره این عنوان غلط و شایع بحث کرده بودم که عده ای میگویند برو قلبت صاف باشد و بحث مفصلی کرده ام و یاد آوری آنکه نیت مقدمه عمل است و فقط وضع درون را نشان میدهد که در بحبوحه چگونه اموری غرق میباشد و تا زمانیکه نیت و قصد یعنی این انرژی به

عمل تبدیل شود و این قوه به فعل درنیاید و بوسیله زبان یا اعضاء به محیط تحویل داده نشود کامل نیست و ان الذین آمنوا که در قرآن با عملواالصالحات کنار یکدیگرند همین است نیت خبر خورشیدی است که درون نفس را روشن میسازد و عملوا الصالحات همان نیت خیری است که به عمل درآمده است و پسر و دختری که در خیال خود حاضر به ازدواج با کسی جز صاحبان جمال و مال و کمال نیستن ولی موقعیت جمالی و مالی و کمالی خود را در نظر نمیگرند اغلب پشت خط میمانند تا چند سالی از عمرشان در تخیلات و بطور شاعرانه بگذرد و آنوقت بفهمند که غرورشان با آنها چه کرده و بلند پروازیشان تا کجا سقوطشان داده است.

آنها که از خانواده ای بی بضاعت بوده یا جمالی ندارند ولی کسب فضیلت کرده اند و بلند پروازی مینمایند دو حالت برایشان اتفاق میافتد یا همسر مطلوبشان را خواهند گرفت از خانواده ای دیندار با خانواده ای که دین آنها تابع دنیایشان است که در صورت اخیر مرتب بین عروس و داماد بر سر عرق فامیلی و کمالات قومی و مقام آباء و اجدادی دعوا و درگیری است بویژه اگر در یکی از فامیلها مزیت فقط ثروت باشد تلاش مذبوحانه برای عقب نماندن از افراد ثروتمند خاندان داماد یا عروس کار خانواده را مرتب به نزاع و دعوا میکشاند زیرا اگر زن اسیر افکار باشد زود تمام میکنند و دعوا دارد و اگر بخیل باشد بشوهر هم نمیدهد و دعواست و اگر شوهر بخواهد در مال زن دخالت کند دیگر بدتر و این هم پشتوانه آنکه ارث مرد دو برابر زن است و نفقه زندگی بعهده مرد.

زنی که از خانواده ثروتمندی است مرتب شوهر را سرزنش میکند با شوهری که از خانواده متمکن است و بخاطر جمال دختری را گرفته دائم براساس اختلاف طبقاتی گفتگو دارند که تنها درمان رفع این اختلاف میتواند دین بوده باشد و لاغیر.

اختلاف دیگری که ممکن است فقط با پادرمیانی دین حل شود و در غیر اینصورت زندگی را بر شوهر تلخ میکند زیبائی زیاده از حد زن است زیرا که بجای تقدیم وفا و صمیمیت و مودت و فرزندداری و شیر دادن و خانه داری زیبائی عرضه میشود و چه بسا در محیطی بسیار آلوده که باید همیشه از زیبائی مراقبت کند.

اختلاف دیگر تفاوت سنی است که مردی مسن با دختری جوان یا پیره زنی با پسری جوان ازدواج کند که در هر حال چون هنگام آمیزش روح پرخاشگری از زن جوان یا مرد جوان نمیتواند دور گذاشته شود و آنکه مسن است حاضر به پرخاشگری نیست به اوج لذت جنسی رسیدن آنکه جوان و فعال است با خودش خواهد بود و در نتیجه دلخوری و ناراحتی در مورد آمیزش بوجود خواهد آمد.

در موارد دیگر نیز چون تجربه مسن بیشتر است و همیشه شخص مجرب از آنکه کارش را نمیتواند درست انجام دهد دلخوری دارد کار به ناسازگاری میکشد.

راز سعادت خانواده در سازگاری زن و شوهر است و تنها جائی که از دین هم کاری ساخته نیست و پیشوای دین هم متوجه بوده فرمودند از چنین زن بپرهیزید زن احمق است و بدتر از زن احمق زنی که به علم خود می نازد (ناگفته نماند شوهرانی نیز که

معلومات سطح عالیه ای دارند در برابر دختران معصوم کم سواد قرار میگیرند و احساس اینکه این فاصله عمیق همسر معقولشان را احمق نشان میدهد نگوکاری میکنند که از زنان احمق احمق ترند و نوع بدتر از آن را بین پسران احمق بی تربیت که مختصر تحصیلی دارند و پدر خود را بهمین دلیل احترام نمیکنند دیده میشود که در بحث تربیت انشاء الله بحث خواهد شد.)

دختری که به همسری برگزیده خواهد شد و قبل از ازدواج موی ژولیده و سر و وضع نامرتب دارد و خدا هم چنین اشخاص را دوست نمیدارد (ان الله یبغض الوسخ و الشعث) و این سخن نبی گرامی است مطمئن باشید در خانه داری نیز کفشش در صدر مجلس است و کلاهش در کنار مدخل مجلس برعکس آن نیز درست همین وضع را دارد و دختر هوسبازی که پوست سگ آبی دامنش است و پوست پلنگ شنلش فقط یک جالباسی پر قیمت است و بس.

زنان عصبی را هم دین میتواند اداره کند ولی مردی که عصبانی است باید سعی کند زنی عصبانی انتخاب نکند که خانه را مبدل به تیمارستان خواهد نمود مگر آنکه قدرت دینی هر دو یا حداقل یکی از اینها هم سطحی باشد که بتواند هنگام مردن از تحمل یک زندگی سختی که بخاطر خدا داشته بگوید یا ایتها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه فادخلی فی عبادی فادخلی جنتی.

از آنچه به اختصار آورده شد دو مطلب جالب را می توان برداشت کرد.

1- این مطلب است که باید آنرا به جلد 21 افزود آنجا که از

ص: 23

ازدواج با خویش و بیگانه بحث کرده ام:

توجه فرمودید که برای بعضی شناخت ها انتخاب زن از بین خویشاوندان که به اخلاق و رفتارشان آگاهی هست چرا بهتر است

2- دین را ملاحظه فرمودید که در تمام موارد حلال مشکلات است به جز یک مورد و آن داشتن همسر احمق و بیش از آنچه درباره دین گفتم به دین همسرتان توجه کنید زیرا ممکن است هر 35 جلد کتاب چاپ شده مرا بخوانید و چند جلدهای بعد را هم مطالعه نمائید و برای انتخاب همسر همه جوانب را مراقب باشید و باز هم ناموافقی ناسازگاری نصیبتان شود و این اقبال زیاد است و باز هم حل این مشکل دین است که اگر توانستید دینداری را وارد سازد سازگاری بهر وسیله و دریچه ای هست وارد خواهد شد.

حجله

حجله اطاقی است که زن و شوهر آینده و دختر و پسر گذشته در آنجا مبدء مکانی دارند و در آن مکانی آغاز زندگی خاندان جدید را نیز پایه گزاری مینمایند پس حجله نصف النهاری از عمر است که چون خورشید پسر و دختر به آنجا رسید مرد و زن نامیده میشوند.

حجله یعنی تقدیم مکانی بعنوان ذوق شخصی و سلیقه خصوصی و لذا باید از هر لحاظ آنرا به امیدواری و پسندیدگی تربیت داد. تختخوابی یا فراشی زیبا و نظیف در بهترین وضع، در انتخاب رنگ سقف و دیوارها دقت شود که اثر رنگ فوق العادگی دارد و

در جلد پنجم شرح دادم. نور و حرارت و تهویه و صدا و بوی عطر و تعداد بالش و متکا اهمیت دارد. گرفتن یک حمام گرم قبل از ورود به حجله که هر دو رعایت کنند بسیار مؤثر است زیرا هیچ عاملی باندازه بوی طبیعی زن بدن زن و مرد محرک و جلب کننده برای هردو طرف نمیباشد (البته زن باید قبل از آرایش و اصلاح مو و صورت حمام بگیرد). جملاتی که در اولین برخورد باید گفته شود قبلا باید یادآور شد. پسر وارد حجله میشود باید به دختر سلام کند تعظیم نکند و محکم ایستاده بصدای نه آهسته نه بلند سلام بگوید و هیچ کلمه ای از تعارفات بدنبال نداشته باشد ناپسند و همینطور که وارد شده و آهسته پیش میرود و سلام کند نگاه به تمامی به دختر باشد دختر باید نگاهش به زمین باشد و به آهستگی به اندازه ای که شوهرش می فهمد پاسخ بدهد همان کلمه سلام را پاسخ بگوید و بهمان اندازه که مرد محکم ایستاده سلام کرد وی باید متواضع باشد و پاسخ گوید پسر اجازه بپرسد و در کنار دختر به نشیند و دختر هیچ جواب ندهد و ساکت بماند (خاموشی خود موجب رضاست) و همین لحظه که پسر در کنار دختر نشست این مرد میشود و آن زن. و اینک آغاز مردانگی و زنانگی و خط نصف النهار زندگی است بر مداری از مسئولیت ها و تشکیل خاندان سعادتمند جدید که باید با نام خدا شروع شود و این را باید شوهر به دختر پیشنهاد کند که از مستحبات اسلامی است دو رکعت نماز در کنار حجله خواندن است. نماز را که خواندید به دختر پیشنهاد استراحت کند و اگر نپذیرفت یعنی اگر جواب نداد باز در

کنارش بنشیند و معاشقه کند و سخنان شیرین از زندگی آینده بگوید و از اینکه خدا دختری دیندار و شایسته نصیبش کرده خدا را حمد کند و این حمد را بلند بگوید به نیت آنکه تبلیغی در جهت دین برای دختر باشد که همیشه متوجه باشد دینداری وی مرغوب شوهرش است و اگر از گذشته میگوید از رنجها و قرضها و گرفتاریها نباید چیزی بگوید در آنجا باید از دختر آزمایشی کند که ای عزیزم تو که گفتی دیپلم ریاضی داری آیا این مسئله مثلثات را چگونه حل میتوان کرد یا تو که گفتی دینداری آیا تولی مهمتر است یا تبری، باز پس از اندک توقف نزد عروس بصورت سئوال باید بپرسد همسر عزیزم نمیخواهی استراحت کنی؟ و هیچ اشکالی ندارد این سئوال و نشست ها چند مرتبه تکرار شود چون بالاخره خستگی بر عروس غالب آمده برای استراحت مجبور است گوشه ای را انتخاب کند و چون نمیتواند از حجله خارج شود بدون شک رختخواب را انتخاب خواهد کرد.

بهتر است در آن مرتبه اول فقط شوهر جورابهای همسر را بیرون آورده ولی برای دفعات بعد که زن و مرد آموخته و مجرب شده اند میدانند چگونه لخت شوند چه لباس خوابی بپوشند در کتابهای عصر ننوشته اند که ورود کدام یک بر تختخواب مقدم باشد اما نبی خاتم فرمودند زن تا زمانیکه لباس از تن بیرون نیاورد و وارد در رختخواب شوهر نشده و بدنش را شوهر به بدن خود نچسبانده حق ندارد بخوابد (1) بدون شک توجه فرمودید که همه جا دستور

1- وسائل الشیعه ابواب مقدمات النکاح باب 91

پیشقدم شدن زن است حتی اینکه کاری کند شوهر او را به خود بچسباند و باز در بسیاری از موارد خواهید خواند که تمکین از زن خواسته اند تا آنجا که رسول الله فرمودند حق شوهر بر زن اینست که او را از خود دور نکند هر چند سوار بر شتر باشد (1) و نیز فرمودند زن باید با بهترین عطرها خود را معطر سازد و زیباترین لباس را بپوشد و صبح و شب خود را بر شوهر عرضه بدارد باز هم حق شوهر به گردن زن بیش از آنهاست (2) و از حضرت صادق است که بهترین زنان شما زنی است که اگر شوهر عصبانی و ناراحت شد به او بگوید دست من در دست توست خواب به چشمم نمیبرد تا اینکه از من راضی شوی (3) و در جای دیگر شرح خواهم داد که فرمودند زن به خواب نرود تا شوهرش وارد در رختخوابش شود و اینها را هه از مرد خواستن بعلت های گوناگون است و یکی از آنها که فعالیت جنسی مردان متوالی است و زنان متناوب و باید متناوب به متوالی جوابگو باشد و شرح خواهم داد.

چون اولین آغوش فوق العادگی دارد و فراموش نشدنی است باید شوهر سلیقه داشته باشد در حجله چه بگوید و چه صحبت هائی قبل از خواب رفتن بنماید.

عروس باید در حجله مواظب موهای خود و هر چه به آن آویز است و ممکن است ایجاد خراش به دست داماد بدهد باشد و داماد

1- باب 97
2- باب 97
3- مکارم الاخلاق 229

از بازماندن لحاف بروی عروس در شب سرد مراقبت کند و اگر باید پنجره را به علت سردی بست یا کولری را باز کرد یا تهویه ای براه انداخت وی باید اقدام کند. در ضمن مرد باید به عزل (خود را کنار کشیدن که دختر بلافاصله آبستن نشود) و یا طرق دیگر جلوگیری آشنا باشد که در جلد قبل شرح دادم.

داماد باید متوجه باشد که عروس در شب زفاف با دو چیز روبروست و از هر دو وحشت دارد و نباید کاری کند که از سه چیز وحشت کند و سومین آن داماد باشد و آن دو عبارتند از وحشت کند و سومین آن داماد باشد و آن دو عبارتند از وحشت مسئولیت زندگی و در دختران فهمیده وحشت اینکه آیا رفتاری که میکند پسند داماد است یا خیر دوم وحشت از پرده بکارت است و لذا داماد باید همیشه سخن های امیدوار کننده بزند و درباره پرده بکارت بحث خواهم کرد و ازاله آن و نابلد بودن چگونگی رفتار در این مورد است که مرد را متجاوز و سومین چیزی معرفی خواهد کرد که دختر از او وحشت خواهد کرد!

بسوی حجله سر آغاز زندگی جدید

این را باید پذیرفت که هر گونه کردار و گفتاری که از رسول خاتم صادر شده معرفی مکتبی است که پیروان ایشان باید اقرار کنیم که از اسلام هیچ نیاموخته ایم و هیچ وجه اشتراکی یا تفاهمی بین اسلام و خود تشخیص داده هایمان وجود

نداشته و نخواهد داشت.

اسلام در جستجوی اینست که پیروانش نکات ضعف خود را بیابند و سپس جای آنرا حقیقت بگذارند و لذا تمام اسلام در کلمه لا اله (پیدا کردن نقطه ضعف) الا الله (حق و حقیقت را بازدودن نقطه ضعف و جای آن گذاشتن) مطرح و خلاصه شده است.

با آنکه در چند جلد و مخصوصاً جلد دوم ثابت کردم دین نمیتواند از سیاست جدا باشد دراینجا اضافه مینمایم که برای ساختن یک جامعه اسلامی چون اسلام با هر چیزی که ارتباط به جامعه دارد مرتبط است و نمیتواند حتی از یکی از آنها جدا بماند که یکی از این واحدها قسمت سیاست است دین از سیاست جدا نیست.

اگر جو جوامع روز کلیسا را از امپراتوری جدا میشناسد برای نگهداری ویژگیهائی است که بشر روز بدست خود آنرا در برآیند دو نیروی مخالف مثلا جدیدتر از همه دو نیروی کمونیسم و سرمایه داری براه انداخته است و الا کلیسای بدون امپراتوری و امپراتوری بدون کلیسا نمیتواند هیچکدام به تنهائی جوابگوی آنچه بشر مایلست برای تکامل خود قربانی نماید نیست بشر میخواهد در خلوتگاهی که امپراتور نه سلطه حکومتی دارد نه توطئه استعماری شهوت خود تشخیص داده را قربانی مقرراتی کند که جامعه اش را بسوی کمال سوق میدهد و در همان نقطه است که احساس میشود وجود یک خشت از بنای کلیسا لازم است.

اسلام را نگر که خشت بهشت در کلیه مواردی که احساس سلطه هائی دیگر جز دین میشود زیر پای پیروانش میگذارد و هنوز

عروس و دامادش در هجومی از بحبوحه های رمز و اشارات نفسانی گرفتارند سفره ای را که میاندازد هوایش را معطر از بوی بهشت معرفی مینماید و زمینش را قطعه ای از زمین بهشت معرفی میفرماید که فردای نسل زی این عروس و داماد زیر پای مادر قرار میگردد یعنی سفره عروس که دختر است بوی بهشت میدهد و از این طعام بهشتی میخورد و رشد می یابد و نطفه میسازد و جنینی و نوزادی و اینک همان دختر به مقام والای مادری رسیده زیر قلمش بهشت است (الجنه تحت اقدام الامهات) شروع برای نسلسازی از بهشت و رسیدن به نسلسازی از بهشت و مهمتر از آن دو که باز از رسول خاتم است که فرزند صالحی بجای گذاردن بهترین خیرات و صالحات بجای گذارده است و اینک در پایان نیز بهشت؛ این چه تجلی است که همیشه بر خطی که بسوی بهشت کشیده شده فروغ می بخشد و هستی را آنچنان میان ماده و معنی تقسیم میکند که خلقت تکوین نیز به شهود و غیبت تقسیم کرده است.

و این چه اسلامی که چون نوبت به زمان پیامبر میرسد و عورتشان طبق مقررات نظم میپذیرد باز از برگ درخت بهشتی پوشانده میشود و طفقا یختصفان علیهما من ورق الجنه.

پس ازدواج از بهشت شروع و بر بهشت مسیر و تا بهشت رسید نگاه دارد و حجله یک ایستگاهی پسندیده در این مسیر.

نوزاد بر فطرت است بزرک میشود سفره ای که برایش می اندازند بوی بهشت میدهد، بعد آبستن است حکم مجاهدی دارد که شمشیر برداشته در راه خدا جهاد میکند بعد شیر میدهد حکم شب

زنده داری است بعبادت که روزهایش به روزه و عبودیت سپری شده است و سپس کودک دارد و برجا قدم مینهد چون تهیه کننده ماده و معنی برای خانواده است اگر قدمی درست نهد زیرپایش زمین بهشت است و چون خود بخاک رود فرزندی صالح بجای گذاشته که بهشت ساز است و این بهشت سازی پاداش مادری که نسلسازی درست و اسلامی انجام داده است و آیا کدام ملت و مذهبی زن را اینچنین تا فرهنگ ملکوت بالا کشانده و فضیلت داده است؟ اینها که گفتم همه آیات یا احادیث معصومان بود: سفره بهشتی، زن آبستن بهشتی، زن شیرده بهشتی نوزاد بهشتی، زمین زیر پای مادر بهشتی ستر عورت بهشتی، فرزند بهشتی، اینها را همه همه حضرتش از ملکوت اعلی آورده است و باید به ملکوت اعلی برگردد هر چه را خاک به تو میدهد از تو میگیرد بلکه به سویش بر میگردد و این هم آیه ملکوتی و از قرآن است و آنچه از بهشت آمده اگر اجرا کنی باز به بهشت برمیگردد.

تا کنون همه از بزرگداشت زن سخت رفت و ارتباط دائمی اش در مسیر یک زندگی الهی با بهشت و اینک زندگی اشتراکی زن و مرد و بزرگداشتی از آنها با هم در یک زمان بهشتی و یک مکان بهشتی.

بارها آورده م که پروردگار آنقدر زن و مرد مسلمان را مساوی معرفی فرموده که نام آنها در یک کلمه در کنار نام مقدس خود آورده است و اینک این دو نفر (عروس - داماد) میخواهند وارد مکانی شوند و زمانی را دریابند که آغاز ادغام نامشان در یکدیگر است تا لیاقت در کنار نام مقدس الهی قرار گرفتن یابند بلکه عروس

و داماد که دو کلمه اند در یک کلمه والدین جمع شوند کلماتی وارد زندگیشان میشود: مودت، رحمت، تفاهم، تجانس، آشنائی خویشاوندی و مهمتر از آنها روابط و اجتماعی و تولیدی و بلکه خلاقیت و همین کلمات است که دو نفر را بهم میکشند بلکه دو نفر را بسوی یکدیگر میرانند و دو تا را یکی میکنند و با وحدتی که پیدا مینمایند لایق میشوند والدین باشند و در برابر کلمه توحید قرار گرفتنشان اعلام میگردد:

ان لا تعبدوا الا ایاه و بالوالدین احسانا - ان اشکرلی و لو الدیک و ...

در اتحاد بلکه در وحدت این دو نفر هم اکنون برای یکی شدن در ساثقها و کششها نه ایدئولژی های مصلحتی راهی دارد نه سازشهای تصنعی بلکه هر چه هست و هست براساس اینکه مرد لباس زن است و زن لباس مرد و هر دو یکدیگر را حافظ و نه یک لباس کوتاهتر است و نه ارزانتر و نه ... حماسه زندگی با خیرخواهی یکدیگر آغاز میگردد.

عروس و داماد در سرآغاز زندگی اند همانگونه که ابتدای نوزادیشان بر سر آغاز زندیگ بود و اگر آنجا بر فطرت متولد شدند و فطرت همان قانون آسمانها و مرتبط با بهشت است اینجا نیز عروس و داماد را به جائی وارد میسازند که درک زمان و مکان بهشتی بودنش هماهنگ و با یک اندک دقت شناخته میگردد.

در جلد قبل خواندید که برای خانه بردن یگانه دختر رسول خدا چه دستوری از طرف حضرتش صادر شد: هیئو الا بنتی و عمی

حجری بیتا.

کلیه کلمات سخنان حضرت را مورد بررسی قرار دهید مکتبی مشاهده مینمائید:

در کلمه هیئوا هیئتی قرار دارد که باید در اعماق جسم و جان ساکنانش بلکه هر کس با آن سر و کار دارد نفوذ کند چنانچه پروردگار میزبان زلیخا در حجله کاذب خود که یوسف معصوم را میخواست آلوده کند گفت هیت لک آماده ام برای تو. و این هیئوا را نبی خاتم برای آن میفرماید که حجله صادق برای علی مظلومش و دختر محرومش درست بشود و برای تمام پسران و دختران عزیز از پیروانش

حجله صدقاتهن نحله بلکه حجله صادق آن است که مرد در آن وارد شود و مردانه بماند و مردانه خارج شود و در هر حال مرد باشد مردی که اینک نام شادمانی دارد داماد؛ و اینک یوسف صدیق است که از آن میگریزد و آن حجله کاذب است حجله ای که دختر بگوید هیت لک (برای تو آماده ام) اما داماد بگوید معاذ الله (پناه بخدا میبرم) و نیز حجله کاذب است که مرد بگوید آماده باش و عروس بگوید پناه بخدا میبرم و حجله ای یاس آور نیز داریم که بر دو نوع است آشکار و پنهان.

حجله کاذب آشکار که دختر اولین آغوش را با از دست دادن پرده بکارت گذرانده و وارد شده است و حجله کاذب پنهان که دختر اولین آغوش را از دست داده و با بکارت وارد شده است و همه را هنگام بحث از زفاف شرح خواهم داد.

کلیه مورد بحث به هیئت در آوردن است و هرگز به آنچه

راه غلط میرود و شکل اشتباه بخود میگیرد و غبار باطل بر آن می نشیند نباید گفته شود و اگر در برابر یوسف های صدیق گفته شد کاذب است و پروردگار همیشه در مورد رحمت و رشد و نعمت آنرا بکار برده است ینشر لکم من رحمه و یهیی لکم من امرکم مرفقا (16 کهف) ربنا اتنا من لدنک رحمه و هیئی لنا من امرنا رشدا (10 کهف) و در هر دو آیه کلمه ماوی گرفتن بکار رفته از اول که اصحاب کهف در آن جا گرفتند (اذاوی الغتیه الی الکهف فقالوا ربنا آتنا من ...) کلمه هیئی را از درخواست شروع کردند و نوبت دوم نیز که یکی از آنها (زلیخا) گفت در کهف جایگرید (فاوا الی الکهف ینشر لکم ربکم من رحمه) همین کلمه یهیی را بکار برد آری در هر مکانی که تکیه بر عمل صالح باشد همانجا حجله ای صادق است که کلمه مورد بحث برایش بکار رفته است خواه کهفی و غاری باشد که پایگاه حفظ نسل خداپرستان است و سلطان جبار دقیانوس آنقدراز خداپرستان را کشته است که هفت نفر از آنها باقی مانده اند و بغار پناهنده شده اند تا نسل خداپرستان باقی بماند خواه آن حجله عروس و دامادی باشد که هم اکنون قطعه ای از بهشت زیر پای عروس و داماد است و فردا زیر پای مادر و پس فردا زیر پای خاندانی سعادتمند و بهشتی.

عدد اصحاب کهف

خارج از برنامه هست اما محلی دارد که از کجا شمارش اصحاب کهف را هفت عدد گفته ام و باختصار چنین است.

در آیه 10 سوره کهف ضمیر جمع را پروردگار درباره اشان آورده است (فقالوا) پس معلوم میشود عده اشان بیش از یکنفر و دو نفر (مفرد و تثنیه) و حداقل سه نفر بوده اند.

در آیه 19 میفرماید یکنفر (قال قائل پرسید چند وقت درنگ کردیم جواب دادند (قالوا) معلوم میشود حداقل هفت نفر و چون قرآن آنرا بیشتر متذکر نیست پس اصحاب کهف هفت نفر بودند.

برگردیم به مطلب خودمان:

دومین کلمه ای را که حضرت ختمی مرتبت بکار بردند لابنتی بود که چون به قرآن مراجعه مینمائیم و کلمه مذکور را می بینیم که حضرت شعیب برای همین مورد (مسئله ازدواج) بکار برده (قال انی اریدان

انکحت احدی ابنتی هاتین - 27 قصص) و تنها مورد دیگر نیز درباره مریم دیده میشود (و مریم ابنت عمران التی احصنت فرجها - 12 تحریم) یعنی کله ای را نبی خاتم برای دخترشان بکار بردند که پیامبر خدا برای دخترانش و خدا درباره مریم بکار برده است و بارها نیز پیامبر این دورا (فاطمه - مریم) را در کنار یکدیگر و همانند یکدیگر ستودند با این فرق که مریم سیده زنان است و جالب تر بکار رفتن کلمه مورد بحث در مورد ازدواج است و ملاحظه فرمائید اینک کسی ازدواج میکند که باید کلمه ای بکار رود که هم عروس را در برگیرد و هم داماد را لذا در موردی است که پیامبری دختر به ابن عمران علی نبینا و علیه الصلوه و السلام میدهد و پیامبری دیگر نیز همچنین.

سومین کلمه: ابن عمی است: در انجا نبی خاتم میتوانستند کلماتی مربوط به علی را ذکر فرمایند همانگونه که در بسیاری موارد آنرا آورده اند از قبیل خلیفه، وصی، ولی، امام، وارث، نقیب و ... اما بحث از هیئت حجله است و برگزاری مراسم عروسی و بکار بردن کلمه ای مربوط به مورد آوردنش ظرفیت دارد آن هم چنانچه اشاره شد برای مکتب باز کردن و راهنمائی نمودن، لذا یادآوری میفرماید که این ازدواج با پسر عموی من است و ازدواج فامیلی است و من که فرستاده خدایم بر آن صحه می گذارم و محصول این ازدواج نسل بسیار خوبی خواهد بود نسلی که از حسن و حسین شروع شد و تا وعده گناهی که انا اعطیناک الکوثر آنرا استمرار میدهد ادامه خواهد داشت و شرح ازدواج با خویش و بیگانه را میتواند در جلد 21 بخوانید بعلاوه قرینه کلمه ابنتی و دخترم نمیتواند و نباید

کلمه ای جز ابن عمی بوده باشد.

کلمه بعد حجری است: حجر داریم و دار و بیت و منزل و مسکن و ... از دار که بحث نمیکنم که در آن میتوان دایره ای و اداره ای را فرض کرد و این خانه ای است که همه چیز در آن است حتی فضائی برای مهمانداری و ... بحث از مسکن هم نمیکنیم که به خانه ای دستخوش تغییرات فوق العاده متفاوت مینماید: مسکن آنجا که آرامش است مسکنت آنجا که در تزلزل است و مسکین آنجا که فقر حاکم است و ... بحث ما از دو کلمه است در این حدیث دیده میشود حجر و بیت حجر آنقسمت از خانه است که به محکمی ارتباط انسان با حجر معرفی میشود و ارتباط انسانها را با سنگ ها در تمام مذاهب و ملت ها قبلا شرح دادم و مقدس بودن خانه مخصوص همین قسمت آن است که علی بن ابیطالب در نهج البلاغه میفرماید ... المقربین فی حجرات القدس و پروردگار نیز حجر اسماعیل را از طواف کنار میزند یعنی اجازه نمیدهد کسی وارد آن شود که خوشبختانه اغلب بشریت روز هنوز این قسمت را رعایت کرده بدون اجازه وارد حجره کسی نمیشوند و بازرگانان اطاق خود را حجره گفتند بمنظور رعایت این سخن نبی خاتم که الکاسب حبیب الله و احادیثی که در فضیلت تجارب وارد است لذا گفتند حبیب خدا در مکانی باید باشد حصین و امین و مقدس ممنوع الدخول همانگونه که حجر اسماعیل ممنوع الطواف و ممنوع الورود است، حجر مقدس است همانگونه که علی فرماید تا بحدی که اگر کسی در وراء آن صدا بلند کرد و اندک مزاحمتی ایجاد نمود مورد

سرزنش پروردگار است (ان الذین ینادونک من وراء الحجرات اکثرهم لا یعقلون) و این آیه آنگاه نازل شد که افرادی در پشت خانه رسول خاتم صدا بلند کرده یا محمد یا محمد می گفتند و ایشان را صدا میزدند اصولا کلمه حجر هم باختلاف جزئی سنگ و منع و حرام هم معنی دارد که ممنوع الدخول بودن در حجر با ان مرتبط است و اینکه نمیتوان بدون اجازه صاحبش حتی در چیزی از آن تصرف کرد.

حجر آنقدر ممنوع الورود و مقدس است که مکان بیت دختران است (وربائبکم اللاتی فی حجورکم - 23 نساء) ؛ بهر صورت نبی خاتم فرمود از ان مکان مقدسی که وجود مبارکشان صاحب آنست و فاطمه عزیزشان در آن تربیت شده بیتی را به هیئت آرایش و پیرایش و برای عروس و داماد درآورند یعنی حجله ای ترتیب دهند.

ملاحظه فرمودید که حجر بیشتر به مرد میاید و اینک خواهم گفت که بیت نقطه مقابل دار است آنجا دوار است و اینجا بیتوته آنجا حرکت و دو زدن است و اینجا وقار است آرامش، آنجا عمومیت بیشتری دارد و اینجا خصوصی است آنجا در آرزوی مرد که داشته باشد (ربائیکم اللاتی فی حجورکم) و فرزند تربیت کند و اینجا در آرزوی زن که داشته باشد تا از شر و شور مردان و رفت و آمد بیگانگان دورودر امان باشند و آسیه همسر فرعون را پروردگار از اینجهت ستایش میفرماید ک از او درخواست بیتی کرد در بهشت نزد پروردگارش به او داده شود (رب ابن لی عندک بیتا فی الجنه 11 - تحریم) آری آسیه از دربار فرعون و همهمه مردان و بیگانگان خسته

و وامانده آرزوی محلی داشت که در آن کنار شوهرش فقط دو تن در یکی و در یک فکر و در یک کلمه «والدین» بفکر یکدیگر و شناخت یکدیگر و برای یکدیگر بیتوته کنند و چون به آرزوی خود نرسید آنرا در هنگام مرگ از خدا طلب نمود.

بیت المال از اینجهت گفته اند که خصوصی است و بیت الله الحرام که خصوصی است و یک اطاق است و مخصوص خداست و خانه های شیطان در سه محل دیگر نشانه دارند که باید آنها را سنگ زد و خراب کرد و اولین خانه شیطان (شیطان بزرگ) را دو مرتبه باید سنگ زد و خراب کرد و حتی یکمرتبه را قبل از طواف و استلام و احترام خانه خدا - سنگ بیابان بیاورید خانه شیطان خراب کنید اما سنگ نصب شده در خانه خدا را ببوسید و ...

هر محلی را که هر موجود زنده ای آسایشگاه خود قرار دهد بیت گفته میشود بیت العنکبوت (41 عنکبوت) بیت زنبور عسل (68 نحل) و شگفت آنکه کلماتی به بیت چسبیده شده است: بیوتکم قبله (87 یونس) بیوتنا عوره (13 احزاب) و ... که همه گفتار مرا تائید میکنند بیت آنجاست که ساکنانش قافیه ای درست کرده اند که به نظم است و یک سطر شعر را نیز بهمین جهت بیت گفته اند؛ شعر که از شعور برخاسته و شعر یعنی مو و شعور یعنی موبمو از اوضاع و احوال مراقبت درست کردن و بیت را بهمین جهت گفتم خصوصی است و بیتوته در آن میتوان کرد و شب را آماده است ترا بپذیرد و به آرامش به صبح تحویل دهد و بیات را که استراحت است و با بیت سر و کار دارد پروردگار در برابر نهار (شب را در برابر روز که با نهر و جای سایه

و جای مایه حیات و تحرک و روز در سر و کار دارد آورده است (50 یونس) و بطور کلی باید گفت حجر آن قسمت مقدس خانه است که با علامات سنگی در اختیار ساکنانش است و بیت آنجاست که اختصاص به یک امری داده شده است و لذا حجر خانه است و بیت اطاق و در تائید این مطلب که در زبان عبرانی به اطاق بکه میگفتند و بعد آنرا بیت گفتند و کعبه و بیت الله و از معجزات قرآن آنکه کلمه بکه را که مربوط به زمان حضرت ابراهیم بود در کلمات مربوط به آنحضرت و آنزمان آورد که تازه فهمیده اند بکه همان اطاق است بزبان عبرانی.

بهر صورت نبی خاتم دستور فرمودند بیتی از حجر خود را برای دختر بزرگوارشان و پسر عموی عزیزشان به هیئت مرسوم درآوردند و اینک حجله ای برای عروس خانم و شاداماد آماده است و بدنبال آن تبریکات صمیمانه و صادقانه نویسنده و خواننده الی یوم القیامه بسوی آن حجله صادق فرستاده باد.

در جلد قبل خواندید که نبی خاتم پس از تسور مهیا ساختن حجله - سفره عروسی را چگونه انداختند و طعامی که داده شد چه بو و اینک در اینجا اضافه می شود.

ابتدا فاطمه را طلبیدند و از خدا خواستند که وی را از لغزش های دنیا و آخرت نگهدارد و در دعا کلمه عشر را بکار بردند.

من جری فی عنان امله عشر باجله از کلمات علی در نهج البلاغه است که هر کس مهار آرزوهایش را رها کند مرگ او را میلغزاند (به آرزوهایش نرسیده میمیرد)

افیلؤا ذوی المروءات عثراتهم فما یعثر منهم عاثرا لا یده بیدالله یرفعه این هم از آنحضرت است در نهج البلاغه (از لغزشهای جوانمردان بگذرید که از آنان کسی نمیلغزد مگر آنکه دست خدا بدست اوست که او را از آن بلند می نماید (موفق می نماید تا از آن باز گردد.)

عثر که بمعنای لغزش و افتادن بکار میرود در قرآن بجای خواستن بدون آنکه مطلع شود بکار رفته فان عثر علی انهما استحقا اثما فاخر ان یقومان مقامهما (107 مائده) اگر اطلاع حاصل شد که آندو مستحق گناه اند دو نفر دیگر در جای آنها میایستد و در آیه و کذلک اعثرنا علیهم لیعلموا ان وعد الله حق (21 کهف) اهل شهر را باصحاب کهف واقف کردیم. حضرت سجاد نیز هشت مرتبه در صحیفه اش این کلمه دیده میشود که تمام در مورد دعا و درخواست گذشت پروردگار از آن است لذا میتوان گفت با توجه باینکه عثر وزل در کنار یکدیگر آورده شده و زل در موارد دیگر است که لغزش از خوبی به بدی انجام گرفته (فتزل قدم بعد ثبوتها - 94 نحل - فان زلتم من بعد ما جائکم البینات ...) و ... نبی خاتم از پروردگار برای فاطمه شان اطمینان دارند که از اهلبیت و اهل بیت بودن و از نبوت دور نخواهد شد بلکه از خدا میخواهند که دخترشان بدون مقدمه استحقاق لغزش پیدا کردن نیابند و این برای مکتب باز کردن و آگاهی پیروان است.

عثر میتواند لغزشهائی در قلمرو و مسائل و اموری باشد که هم اکنون شروع شده است و آن زندگی جدیدی است که بین عروس

و داماد آغاز شده است.

پس از آن حضرت به عروس تبریک میگویند و از پروردگار مسئلت می نمایند وی را مورد عنایت خود قرار داده در هر کارش برکت دهد و برکت افزایش در هر چیزی است که نعمت و آسایش همراه دارد آنگاه به علی سفارش فاطمه و بفاطمه سفارش علی را مینمایند و علی را شوهر خوبی برای فاطمه و فاطمه را همسر خوبی جهت علی معرفی میفرمایند و کلمه نعمت را بکار میبرند که پس از بارک آمده است یعنی افزایش در جهت رفاه و آسایش و نعمت از طرف علی به فاطمه و از جانب فاطمه بعلی.

اینک عروس و داماد آماده شده اند تا با تشریفات خاص به خانه بخت بروند؛ دیگر حجله است و آداب مربوط به آن اما آنچه را نباید تاکنون از یاد برد اصرار حضرت بر مراعات حق و حقوق زن است که همه جا نام دخترشان را مقدم داشتند و هر چه طلب کردند اول برای دخترشان بود و این را شرح خواهم داد.

باز هم قبل از حجله رفتن

باز یادآور می شوم که برای مسلمانان نوشته می شود آنها که اصول دین را به تحقیق پذیرفته اند و در فروع دین را به تحقیق پذیرفته اند و در فروع دین قلاده به گردن آنرا به پیامبری که به نحری حقیقت شناخته اند داده بدون چون و چرا مطیع فرامین و مقررات وضع شده از طرف آن حضرتند (مگر آنکه بدانند در مواردی جعل حدیث شده و آنرا به حضرتش نسبت

داده اند).

غیر مسلمان دستوری کافی ندارد تا بداند که در کنار حجله یا پشت حجله یا در حجله چه باید کرد و لذا هر کس به تشخیص خود یا بنابر سنت اباء و اجدادی کاری انجام خواهد داد و هر کس کاری را که انجام می دهد از چگونگی برخورد و رابطه اش با عروس متأثر است اما یکنفر مسلمان در این مورد نیز مانند سایر موارد دستورهائی دارد و از جمله:

(البته عروسی که در کنار قرآن در سفره عقد نشسته و دامادی که رو به قبله است با وضوست و اینک نیز هر دو وضو داشته و پاکیزه و پاکند) زن چون به در حجله رسید شوهر باید کفشش را بیرون آورد و پاهای عروس را بشوید و آب حاصل از شستشوی مذکور را از در خانه تا انتهای خانه بپاشد و توجه فرمائید نبی خاتم در اینباره به علی مرتضی داماد عزیزش در زمان مورد نظر چه میفرمایند:

یا علی اذا ادخلت العروس بیتک فاخلع خفها حین تجلس و اغسل رجلیها و صب الماء من باب دارک الی اقصی دارک فانک اذا فعلت ذلک الخرج الله من دارک سبعین الف لون من الفقر و ادخل فیها سبعین الف لون من الغنی و سبعین لونا من البرکه و انزل علیک سبعین ترفرف علی رأس عروسک حتی تنال برکتها کل زاویه فی بیتک و تا من العروس من الجنون و الجذام و البرص ان یصیبها ما دامت فی تلک الدار و امنع العروس فی اسبوعها من الالبان و النخل و الکریزه «ای علی چون عروس به خانه ات درآید که کفشهایش را در آور تا بنشیند و پاهایش را بشوی و آن آب را از در خانه تا منتهای

خانه بپاش که چون چنین کنی خدا هفتاد هزار نوع فقر و فاقه را از خانه ات بیرون میبرد و هفتاد هزار گونه از برکت و هفتاد رحمت فرو می فرستد و هفتاد رحمت بر سر عروس پرواز کند تا آنکه آن رحمت بهر گوشه ای از خانه ات برسد و ایمن گردد عروس از جذام و برص و جنون تا در این خانه باشد و منع کن عروس را تا هفت روز از خوردن شیر و گشنیز و سیب ترش و سرکه. (1)

کمترین اثر این اقدام اثر روانی احترامی است که شوهر به همسرش میگذارد اولین قدمی است که در راه سعادت تشکیلاتی خانواده برداشته و با قدرشناسی که از وی بعمل آورده و پایش را شسته و به علامت اینکه همه خانه در تصرف باقیمانده آبی درآمده که از شستن قدم تازه وارد حاصل گردیده است دلبستگی زن را به خانه داری و اینکه باید خانه مرکز فرماندهی وی باشد مستحکم گردانیده و تقویت روحی بسیار جالبی و حتی تبلیغی احترام آمیز دار جهت پیوند دادن به حصن حصین خانه معمول داشته است که زن برای همیشه در نوعی آرامش و دلچسبی و دلبستگی به خانه و خانواده بسر میبرد و هرگز احسان و بزرگداشتی که از وی به عمل آمده فراموش نخواهد کرد و در نتیجه هرگز نیاز به اینکه خود را به بیماریها و از جمله هیستری دچار تصور نماید نیست و چون آرامش اعصاب از آغاز سراپای وی را فرا گرفته است بر اثر ابتلای به جذام و برص و جنون آمادگی نداشته در امان خواهد بود از فرمایش نبی گرامی شاید بتوان این مطلب علمی را

1- 209 مکارم الاخلاق

نیز بیرون کشید که جذام و برص و نوعی جنون در زمینه عصبی بوجود میاید و معلول استرسهائی است که در خانواده های عصبی همیشه وجود دارد و خانواده ای که به دستورات اسلامی توجه نموده و همیشه بر یک سیستم الهی اتکاء دارد هرگز استرسها و اضطرابهای بیماری زا وجود نخواهد داشت.

موسی بکوه طور میرود فرمان فاخلع نعلیک میرسد اما در اینجا حضرت میفرماید خف از پایش در آورد و در جلد 18 درباره فرق اقسام کفشها آوردم یادآوری آنکه نعلین مخصوص زمان حضرت موسی نبوده و در احادیث اسلامی نیز دیده میشود اما خف کفشی است که در عروسی پوشیده شده است و دقت در این موارد برای اهل فضل بسیار شعف آور است.

منع حضرت از خوردن شیر و گشنیز و سیب ترش و سرکه را در جلدهای مربوطه آوردم که بدون شک قند خون را چگونه پایین آورده (گشنیز و سیب ترش) یا شیر و سرکه وضعی بوجود خواهند آورد که موجبات سردمزاجی زن فراهم می آید و این مطلب بسیار عجیب است که نبی خاتم هر دو قسمت مربوط به پزشکی مسئله را توجه فرموده اند هم جسمی و هم روانی از یکطرف دستور میفرمایند داماد در بزرگداشت عروس بکوشد تا آرامشی در زمینه مودت و رحمت در او بوجود آید و از طرف دیگر از آنچه از راه خوراکی سبب عدم تمکین زن نسبت به شوهر یا موجب اندک ناراحتی میگردد تعین و اشاره میفرمایند گویا حضرت با ذکر این حدیث اشاره ای دارند که از طرف داماد باید نسبت به عروس بزرگداشت و رفق و

مدارا و احترام تقدیم و از طرف عروس نیز تمکین و تسلیم که آن هم کلیدش به دست عوامل روانی و تغذیه ای است که شوهر مالک آن میباشد و باز اشاره ای است در تحکیم این فرمایش ایشان که چون از ایشان درباره مومن و منافق سؤال شد از جمله علامتهای آنها که امتیازی برای هر کدام میباشد فرمودند المنافق یا کل اهله بمیله و المومن یاکل بمیل اهله و خوب دقت فرمائید که قبل از اسلام با زن چه میشده و اکنون پیامبرش برای زن چه میفرماید که حتی مایل نیست مرد همینکه صبح از منزل خارج میشود به زن و فرزندش آن غذائی را که خود دوست میدارد دستور تهیه اش بدهد بلکه این کار منافقان است و برنامه مومن آنکه هر چه را زن و فرزندانش برای خوردن انتخاب مینمایند در خوردنش رغبت نشان میدهد و در نتیجه حدیث قبلی مرد نیز به خودش نیز برگشتی جالب دارد زیرا سرکه و سیب ترش و گشنیز در نعوظ و قوه باه نیز تبرید و سردمزاجی فراهم می آورد و باز غیر مستقیم زن را ناراضی میگرداند و اینها درسی است که رسول الله غیر مستقیم به پیروان خود داده اند و خواندن جلد دهم که بحث های تغذیه ای مربوطه دارد بسی جالب میباشد.

همینکه عروس وارد حجله شد داماد نیز باید وارد شود که هر چه فاصله و انتظار بیشتر باشد برای زن دلهره هائی ناشی از امکان عدم رضایت شوهر در برابرش رژه میرود و از اینکه نکته تعلل داماد بعلت تأثر و انصراف انتخابی اوست عروس را در فشار روحی قرار میدهند؛ هر چه داماد دیرتر وارد شود فاصله اش بنظر عروس فاصله ای است که در اولین برخورد با وی بوجود آورده است.

داماد به محض ورود به حجله باید به عروس سلام کند این سلام ضامن سلم و سلامتی و حتی اسلامیت نسل است و همان اندازه که اذان و اقامه در گوش نوزاد گفتن اثر و ارزش دارد و این از راه سامعه است این بزرگداشت سامعه ای نیز برای عروس ارزش فوق العاده دارد. آری عروسی که نقش پدر را در شوهر جستجو میکند در اینجا به گوشش صدائی میرسد که از پدرش نمیرسیده و برعکس بوده و باید دختر همیشه پدر را سلام کند و بی انصافی است ناگفته بگذارم و بگذرم که تنها نبی گرامی ما بودند که به دخترشان سلام میکردند و دستش را می بوسیدند آری این جنبه عملی احترام زهرا بود و با جنبه علمیش کاملا سازگار که حضرتش دختر خود را ام ابیها و مادر پدرش لقب داده بود و دست مادر خود را می بوسیدند.

بهر صورت داماد آغاز زندگی را با کلمه ای آغاز میکنند که فرشتگان هنگام ورود بهشتیان به آنها میگویند (سلام علیکم طبتم فادخلوها آمنین - قرآن) و زندگی را با کلمه سلم و سلامتی و آرامش آغاز میکند وه چه تلقینی و بزرگداشتی از خود و چه تذکر و بزرگداشتی از عروس.

پس از نزدیک شدن داماد به عروس بلافاصله پس از ارتباطات بزرگداشتی سمعی باید بزرگداشت بصری آغاز گردد و عروس و داماد همه زندگی و همه نسل و بلکه همه آینده را در چشمان یکدیگر بخوانند و با چشمها با یکدیگر سخن بگویند و آنچه را زبان قادر نیست بیان کند و کلمه ای برای گفتنش نیامده است و همیشه بعهده چشم بوده و خواهد بود وسیله قرار دهند تا همه آینده را بخوانند و آنچه نمیتوانند

گفت همه را بیان نماید و هنوز ارتباطات سمعی بصری اثر خود را دارد که باید عروس و داماد معراج رفتن خود را آغاز کنند: هر دو وضو بگیرند (بلکه قبلا با وضو وارد حجله شده اند) و به نماز بایستند آری.

نماز در حجله

دو رکعت است که این دو رکعت بجای آوردن در آن شدت تنگنای علاقه و آتش عشقی آنچنان است که اگر همیشه الصلوه معراج لمؤمن میباشد هم اکنون نمازشان معراج سعادت آینده اشان است و چرا باید نماز خواند؟

انسان در سه موضوع از خود هیچ اختیار و اراده ای ندارد و بطور قطع آنچنان مسلوب الاراده است که گویا در قلمرو خلقت تکوین وارد و خودکار میشود: روزی که متولد میشود روزی که میمیرد و روزی که مبعوث و زنده میشود و در این سه وقت که عملکردی مستقیم با پروردگار تبارک و تعالی خواهد داشت بیشتر از سایر اوقات به سلم و سلامتی و یاری ذات مقدس پروردگار نیازمند است و در قرآن کریم هم می بینیم حضرت یحیی و حضرت عیسی را در این سه موقع که افاق عوض میشوند از سلامتی برخوردارند و باید انفس عوض نشود و (السلام علی یوم ولدت و یوم اموت و یوم ابعث حیا. و سلام علیه یوم ولد و یوم یبعث حیا - سوره مریم) اما زمانهائی دیگر نیز در زندگی انسانی پیش میاید که هر چند آنچنان مسلوب الاراده

نمیگردد که در قلمرو و خلقت تکوین در آمده باشد اما آنچنان به یک مسئله و موضوعی مشغول میگردد که گویا در آن مستهلک شده است و باز نیازمند نجات از آن به زندان خود تهیه دیده و مجدد در قفس مادیت محدود شده است، گریه بر سالار شهیدان بسیار خوب و مثوب و ماجور است و قاعدتاً باید روز قتل آن حضرت برای این گریه بیشتر از ایام دیگر اجر و ثواب و استحباب قائل شده باشند در صورتیکه می بینیم در آنروز مستحب است هزار مرتبه سوره توحید خوانده شود، چرا؟ زیرا شاهکاریهای مجاهد بزرگ اسلامی آنچنان است که امکان دارد اتصال بنده را با بینهایت برای حتی یک لحظه قطع کند و شخص در یک محدود از قدردانی شجاعت امام محو با محصور گردد در صورتیکه عمل امام و شهادتش برای بیشتر و بهتر تقرب حاصل کردن بخداست و لذا تمام توجه به روز عاشورا داشتن همانند کسی است که بسرعت رو بتکامل میرود و دقائقی را متوقف بماند از این جاست که اسلام بلافاصله دستور قرائت آیات خدا، آن هم سوره توحید و شکستن ماده و اتصال مجدد به بینهایت و بلکه به توحید را می دهد.

عروس و دامادی که اینک بوصال رسیده و سراپا غرق در آتش عشق و محبت و آینده نگری میباشند در یک بی خودی از خویشتن خویش محصور با دختر در خاطرات اتصال به یک پسر محدود و پسر در آرزوهای پیوند خاص به زن محاط میگردد که باید با نماز حد و حصار را شکست و باز به بینهایت پیوند زد و آغاز کار جدید را بخدا سپرد که تا پایان بدرستی انجام و بسلامتی سپری گردد.

دختری که در حجله نشسته و در تمام امیدها و بحبوحه ها آرزوها غرق است تمام عیار نقش آنچه را در پدر می جسته اینک در شوهر جستجو میکند و سرپرستی او را بجای پدر در تمام ابعاد می پذیرد جز اینکه در یک بعد او را بنظر توحش مینگرد و آن سخت گذشتن بر او تحت سرپرستی شوهر است و نمونه از ان رفتار که نمونه برای پایان عمر خواهد بود آمیزشی است که لحظه ای با ایامی بیش با آن فاصله ندارد؛ دختر در اضطراب که با ورود به حجله بر سرم چه خواهد آمد و چه خواهد شد و بجانم چه خواهد رسید اما ناگهان شوهر را می بیند که به نماز ایستاده و بنام ارحم الراحمین عبادت و نیایشش آغاز گردید و مگر ممکن است از چنین بنده ای انتظار توحش داشت.

دختر را پدری بوده است یا عصبانی و بداخلاق یا رئوف و مهربان با حد متوسط.

پسر را مادری بوده است یا عصبانی و بداخلاق و یا رئوف و مهربان یا متوسط.

اینک دختر که پدری یافته که سرآغاز کارش ایمان است، ارتباط است، خداست تصور نمیرود کارهای غیرخدائی کند توحش کند بدآموزی کند بد زندگی کند و در نتیجه نسل بدی و فرزندان بداندیشی نداشته این نماز نوید زندگی خوش آیندی است؛ پدرش عصبانی بوده خدا را شکر که پدر جدیدش یا ارحم الراحمین گفتن انس داشته و بیگانه نیست.

پدرش رئوف و مهربان بوده خدا را سپاس شکر که همیشه با نیکبختی سر و کار داشته و پدر جدیدش نیز استمراری و دنباله ای از زندگی

خوش گذشته است و این نماز پیوندی و مژده ای که خدایگان او همیشه با خدا بوده اند و اینک نیز هستند او همیشه کدبانوست و شوهرش کدخدا.

دختر بزرگ شده بود و حتی از سنین کودکی از پدر فاصله میگرفت حاضر نبود به دامانش به نشیند و هر چه بزرگتر شد فاصله اش با پدر بیشتر و اینک باز برای پدر جدید زندگی را تجدید خواهد کرد بدامانش خواهد نشست و با او نزدیک خواهد شد و خواهد بود و در اینجا نیز هر چه بر سن آنها افزوده شود فاصله ای همانند پدر فرزندی بوجود خواهد آمد اما آنچه فاصله را از ابتدا عمیق میکند دلهره از چگونگی اخلاق شوهر آینده و پدر جدید است که این دلهره با نماز به امید مبدل میگردد.

پسر نیز همینکه نماز عروس را دید امیدوار و مطمئن میگردد و به زندگیش که به دست کدبانوی جدید میسپارد اعتماد پیدا خواهد کرد.

نماز فرشته شدن مرد نزد زن است و یک تن شدن زن و حالت اتصالی خاص گرفتن وی نسبت به مرد یعنی گر هر دو در اتصال و تقرب و در معراجند نوعی وحدت و یگانگی و دلسوزی و امید بزندگی بوسیله نماز در آنها بوجود خواهد آمد.

دو رکعت نماز مقدم بر عشق های جنسی، مقدم داشتن بندگی خود نسبت به خدا بر بردگی هائیست که دو انسان عاشق و معشوق - فاعل و مفعول، نیایشی شکوهمند، جلوه ای از قدرت زمزمه موجودی ناچیز در برابر قادر مطلق در مسیری از دریافت کمال در مدرسه ای از فضیلت ها

از حجله به فراسوی جهان ابدیت رمز عشق و توسن فرزانگی دوانده اند که اینک کلید شرکت جدید زندگی را که پربرکت و با میمنت باشد از خالق آسمانها می طلبیم که بر زمین نازل فرماید و هر چند این فرخنده وصلت در پاره سنگ کوچکی چرخان در فضا به نام زمین انجام گرفته است اما اینک حجله مادامان به ابدیت کشانده و خود را به اوج آسمانها و عظمت بینهایت رسانده است و اگر در این خاک دو لاشه سوزان جدا از یکدیگریم در افلاک یک روح آرام واحد میباشیم.

نماز در حجله بسیار بزرگ است زیرا حجابی از ماده به ضخامت هجران بین عاشق و معشوق از میان برداشته شده و باید تن را به تن و من را به من او را به او و فرزند را به مادر و دختر را به پدر برساند اما ماده هرچه میدهد میگیرد نسل بودی باید نسل پرور شوی پدرت داد باید پدر شوی جان داد باید جان بدهی ماده هر چه میدهد میخواهد ماده هر چه میدهد سوداست ماده هر چه میدهد کمال است که قبل از گذاشت و گذشته و آینده بهتری بوجود آورده است و کل شی هالک همین است الا وجهه یعنی از این قبیل است و اینک ضخامت بین عاشق و معشوق را که هجران نام دارد برداشته باید امتیازاتی بدهد اما این دو (شاه داماد و گل عروس) این ضخامت برداشته شده را که اینک وصل جایش را گرفته و امتیازی داده به کمال و تکامل آراسته نمایند که حجله اشان فقط پر از امتیاز نباشد بلکه برتر از ماده و ماهیت و امتیاز نیز در آن دیده شود و آن کمال و تکامل است که در اثر توجه به مزدوج بودن فاعل و مفعول که اصل هر کدام از خلقت مادی من حماء مسنون

و روحانی فنفحت فیه من روحی است اینک نیز هر دو نفر یکی شوند مزدوجی از امتیاز و از تکامل از عشق و از ملکوت - وقتی در یک فرد بین خلقت مادی و روحی اش انتخاب باید کرد تفوق هر کدام جلوه اوست و اینک که دو تن یکی میشوند باز خلقت مادی مجموع هر دو یا خلقت روحی اشان دو چیز شناخته میشود یکی به حجله که محل نماز باشد و دیگری به نماز که جان حجله باشد. نماز در حجله یعنی شدت انفجار عشق و فوران شهوت را به نیروی خاصی مبدل کردن که میتواند تا عرش برسد و صحنه عظیم قدرت جنسی را به جان بینی وسیعی از عفت و پاکدامنی مبدل ساختن تا روزی که زیر قدم مادر زمین بهشت باشد بهشتی که از حجله ای جای نماز آغاز گرفته است.

این نماز اولین زندگی جدیدی است که آغاز شده است یعنی نه تنها جنس نر و ماده این جمله را وسیله بازشناخت خود از سایر پستانداران قرار داده اند بلکه چشمه اخلاص پاکی و خوشبختی را از حجله بسوی سراسر عمر روان ساخته اند

پسر از یک گوشه اجتماع و دختر از زاویه ای دیگر پر و بال زنان با هزار دل و امید وعده وصال دریافت داشته و بسوی زفاف سرعت گرفته اند و اینک همه امیدها بیک نقطه بهم رسیده و پیوند میخورد در نقطه وصال و لحظه ای که اگر خدا فراموش شود نماز نمیگذارد و در نتیجه هر گونه پیش آمد ناگوار و غیرمنتظره ای برای نمازگزار همه چیز حساب نمیشود حتی اگر پسر بامید باکره بودن دختر واهی بودن آرزوی خود را مشاهده کند: (گر چه حق باکره بودن دختر برای پسر در اسلام محفوظ است)

نماز اجازه نمیدهد دو عاشق بوصال رسیده که خیال زندگی ناپایان عمر را با یکدیگر دارند تنها ازدواج و تشریفاتش را علت تامه خوشبختی حساب کنند بلکه در آن حال وصال و وجد بمفاد این شعر معتقدند: ای دوست شکر بهتر یا آنکه شکر سازد و لذا دقیقا در نوعی توجه به باریتعالی خودئ را بدست خوشبخت سازی عنایت و مرحمت او قرار داده و با ذکر ایاک نستعین همه یاریها را از او خواسته و علت تمام خوشبختی را در عنایت او میجویند.

مسلمان را دیده اید که اگر در اقصی نقاط عالم بین مسلمین و غیر از آنها درگیری باشد گوش بصدا است که فتح با همعقیده های خودش باشد و او در شرق است اما دندانش را برای مسلمانانی که در غربند بهم میساید و سینه اش باز و مشتش گره میکند همین را در کنار حجله هم در یک واحد کوچکتری در کمیت ها و در یک قالب بزرگتر از کیفیت بمعیار و مقیاس برآوردی باید کرد که نماز داماد برای عروس و نماز عروس برای داماد نشان دهنده آخرین انتخاب و یک عقیده بودن و در نتیجه دلچسب و گیراتر شدن گره اتصال و عشقهای در هم پیچ خورده وصال است یعنی اتحاد عروس و داماد با نماز به وحدت مبدل میگردد و هر دو مغزهایشان را خوانا و سازگار مشاهده مینماید که اختلاف دو مغز همان اختلاف مذهب است که هرگز سرانجام خوبی نخواهد داشت.

دو رکعت نماز در این مکان تنگ شکستن همه فضاهاست که امیدهای بهم رسیده را چه تناسب که در این تنگنا جای گیرد و همین دو رکعت نماز است که شیطان را ناله زنان از هر طمعی که نسبت به

تشکیل خانواده جدید امیدوار بوده مأیوس و دور میسازد و این بزرگترین فائده نماز در آغاز زندگی است.

بشر اولیه هم چون میترسید بر فطرت پرستش پناهگاهی می جست و در جستجوی مهربانی بود که وی را پناه داد تا استعدادی مغزش رسید که پرستش را به حق کرد و در هر حال بیم و امید به او پناه آورد و اینک ابتدای تشکیل خانواده و بیم و امید در منتها که پناه بخدا فقط آرامش بخش است.

دو رکعت نماز کنار حجله مرد را نسبت بزن و زن را نسبت بمرد دور از خواسته های آمیزشی حیوانی نگهمیدارد و بهر دو ثابت میکند ازدواج یک آمیزش حیوانی نیست بلکه علاوه بر تمتع که جنبه حیوانی دارد معنویت هائی نیز مخصوص علم روحانی و انسانی در برو بهمراه دارد.

دو رکعت نماز کنار حجله مرد را به آرامش مخصوص فرو میبرد و زن را در آرامش ویژه ای غرق میسازد باشد که نسلی اگر بوجود آمد دور از عصبانیت ها بوده باشد.

دو رکعت نماز علامت بندگی است و اینکه مرد به زن ثابت کند و زن نیز بمرد بگوید ما مطیع معبودیم و نه تو برای من و نه من برای تو خائن نبوده و اطمینان و اعتمادی که در سایه بجای آوردن همین مختصر نماز بدست میاید فوق العاده ترین است.

اینکه حضرت آدم و همسرش حوا از شیطان فریب خوردند و به زمین و مادیگری هبوط داده شدند و سپس حضرتش با توبه توانست با آنکه به جنت برگشت داده نشد نجات بخش خود باشد این معنی

را میرساند که اطاعت بچه های آدم هم از شیطان همان هبوط به زمین و متعلقات آن یعنی محدود و محصور شدن به مادیگری است و تنها راه شکست این قفس ماده و محدودیت همان توبه و انابه و دعاست که در اعلی ترین وجهی بصورت نماز درآمده است و عروس و داماد هبوط کرده در یک تشریفات ازدواجی نسلی زمینی باید با نماز بمعراج بروند و قفس مادی هم اکنون محاصره شده در میله های عشق بوصال را با ایاک نعبد و ایاک نستعین بشکنند و جز خدا هر چه در جان و روانشان دویده و وارد شده برانند که همه چیز همین است یعنی همه چیز خداست و بس.

شب زفاف که با نماز آغازی متصل به بینهایت دارد و اولین شب زندگی بحساب است همانند اولین آغوش هرگز فراموش نمیشود اما شب های دیگر چه؟ آنجا و آنشب و آن زمان هم همه نماز و دعا را در کلمه بسم الله الرحمن الرحیم جمع کرده اند که هم مرد بگوید و هم زن و این کلمه علیا نماز کوچکی است که در آغاز هر مباشرتی باید گفت تا در سایه تاثرسازی آن اگر موجودی پایه گزاری میشود در حالت سکون و آرامش و اتصال به عالم غیر ماده بود باشد و اگر به ازدواج و تمتع اجرا و پایان و بسنده میشود دلپذیری و دلچسبی از حمایت یکعقیده بودن و در آخرین و اولین هر دو بیک چیز اندیشیدن، یگانگی بسیار است و اینکه این جمله نماز کوچکی و نماینده آن نماز شب زفاف که مرد بزن و زن بمرد بگوید ما هنوز هر دو بر یکعقیده و یک راه و یک خانواده و یک خدائیم و آنچه را در شب زفاف که در عشق میسوختیم هنوز تمام نکرده ایم و محبتی را

که آنروز از طرف خدا مأمور داشتن بودیم هنوز هم داریم. همین جمله کوچک باز قدرت دور کنندگی شیطان را دارد و اعلام اینکه ازدواج و نکاح هنوز بر پایه رضایت کامل طرفین استوار است. بشر اولیه هم چون میترسید بر فطرت پرستش خود در جستجوی مهربانی بود که ارحم الراحمینی اش وی را نجات دهد و اینک که بحق نام مقدسش را میبرد یعنی هر چه از آینده خود و اعقابش را در بیم و امید دارد در برابر رحمان و رحیمی که هوالاول و الاخر و الظاهر و الباطن است در طبق اخلاص پیشنهاد پناهندگی میدهد.

آری با دو رکعت نماز تمام تعینات مادی ساقط میشود و لذا هر کیفیت و کمیتی که ناگوار پیش میاید محال است تاثر ساز باشد چه برای آن پس جوانی که در این گوشه نماز میخواند و چه برای دختری که همین طرز ایستادن نماز به او ثابت میکند چگونه باید آقائی و الرجال القوامون علی النساء را بپذیرد و بالاخره در یک فرمول نماز در حجله وسیله ساز نوعی تفاهم کلی است

دو انسان عاشق و معشوق، ضارب و مضروب، فاعل و مفعول اینک در نیایش شکوهمند جلوه ای از قدرت زمزمه موجودی ناچیز در برابر قادر مطلق در مسیری از دریافت کمال در پذیرش از فضیلت ها از حجله به فراسوی جهان ابدیت زمزمه عشق و توسن فرزانگی دوانده اند که اینک شرکت جدید زندگی را که پربرکت و میمینت باشد از خالق آسمانها می طلبیم که از آسمان در پاره سنگ کوچکی چرخان در فضا به نام زمین انجام گرفته است اما اینک حجله مادامن به ابدیت

کشانده و خود را به اوج عظمت و بینهایت رسانده است.

بمسئله بظاهر ساده و در معنی بزرگ از طرف پیشوایان دین وارد هستیم که بما وعده می دهند شیرخوارانی که از جهان رفته اند در آن جهان از پستانک های خارج شده از درخت طوبی می خورند و اهل بهشت همه و همه در سایه طوبی به امان و سلم و صلحند گویا می خواهند ما را بهمین مطلب تذکر دهند که در رحم انگشت مکیدیم و تمرین کردیم تا در اینجا بتوانیم بمکیم و اگر در اینجا هم مکیدن به اتمام و کمال نرسید بقیه را در جنت انجام خواهیم داد و بزرگان نیز این مطلب را یا زیر سایه طوبی نشستن از یاد نبرند بهر صورت نماز علاوه بر اینکه علامت هر بنده است که خود را نشان دهد یاغی نیست راه شکستن حصار مادی و پیوستن به ابدیت قبل از آنکه پیوند رحلتی بخوریم میباشد.

باز برگردیم به دو رکعت نماز مورد بحث، نماز کنار حجله، نمازی که دو انسان جوان می خوانند دو جوانی که اینک در لفافه ای از عشق پیچیده بلکه مستهلک شده اند و در اینصورت نماز کنار حجله لفافه های عشق سوزان را از هم دریده و قفس مادی تن ها را شکسته دو عبد خالی از هر گونه تعینات ساخته و به بینهایت و ابدیت متصل ساخته است.

نماز حجله را بهمان وسعت میرساند که عبادت بت ها را از اول بعبادت خدا مبدل ساخت و عرصه مکه را بعرصه آسمانها کشاند و آیاتی درباره آسمانها نازل فرمود تا مسلمین از پیله ای که بدور خود تنیده و در آن فضای کوچکی که زندگی می نمایند بیرون آیند و

کار آسمانها را نیز مرد توجه علمی و دید جهان بینی دخالت دهند اینکه قرآن دست ترا می گیرد از ابرها به دریاها و از دریاها به دورانهای عاد و ثمود میبرد و باز از زندانهای مصر در زمان یوسف باز دیده مینماید سپس بقله کوهها میبرد و ناگاه مرغکی گلین را بدست پیامبر بزرگوارش میدهد که در او بدمد و زنده سازد و سپس بباغی پر از انگور میبرد که صاحبش را بانکار همه خوبی ها کشانده و فردایش جز خاکسرت در باغ چیزی باقی نمانده است و یکمرتبه به کرات آسمانی میبرد و رشد گیاهان اولیه بدون ساقه و ریشه و گل و برگ را بنام خباء بشما میدهد اینها همه برای ایجاد وسعت نظر دادن است و اینکه نمازگزار در حجله نگرشی بوسعت کائنات دارد و اگر لاشه سوزانش برای متعت در این چهاردیواری است جانش در تمام آفرینش و بوسعت همه آنهاست و در برابر عظمت خالق آنها بسجده می افتد و زمینی را که فردا زیر پای عروس مادر شده قطعه ای از بهشت خواهد شد از هم اکنون مکان سخن گفتن با خدا قرار داده است آری در اسلام هیچ مرزی وجود ندارد که حتی کشورها و حتی قاره ها و حتی کرات را با یکدیگر جدا سازد و آیه سخر لکم الشمس و القمر گویای این احوال و مگر ممکن است این اطاقک که هم اکنون دو عاشق و معشوق شعله ور در آرزوهائی به پهنای آسمانها در آنند از سایر کائنات با تعیین مرز و حد جدا سازد؟ هرگز.

دو نفر که میخواهند جسم را اعتبار دهند و با کلمه تمتع و متعت دو انسان والامقام را در واگذاری خویش به لذت هائی قابل تأمل بسیارند با نماز و اتصال به بینهایت و ابدیت ثابت مینمایند

که هم از انزوا و رهبانیت در آمده حجله را انتخاب کرده اند و هم از بی تفاوت و مادیگری جدا شده آسمانها را برگزیده اند و به رحمت و عزت و کرامت نزدیک شده اند.

نماز در حجله پروازی انقلابی و جهشی روحی است آنچنانکه توانسته است تفوق خود را بر قدرتمندترین غرائز شهوانی با ثبات برساند نماز در حجله نشان میدهد که نه عروس مهار شده کلی در شهوات است و نه داماد در قفس غرائز زندانی میباشد.

عروس و دامادی که در حجله به نماز می ایستند دو نفری هستند که قبل از بهم رسیدن در کنار جنبه های حیوانی در یک نقطه هدف متعالی بهم رسیده اند و معیاری که هر دو دارند انتخاب راه خداست.

میخواهم مطلبی را درباره نماز بگویم قبل از آنکه احساسات بعضی برانگیخته شود از این زحمتی که برخی بخود خواهند داد چه بهتر جلوگیری نمایم.

اصولا بهمان نسبت که دنیا به آخرت دارد بدن هم به روح دارد؛ هیچ عمل دنیائی نیست مگر آنکه روی هر دو مؤثر باشد و هیچ عمل آخرتی هم سراغ نداریم که روی هر دو جهان اثر بگذارد یعنی همانگونه که دنیا مزرعه آخرت است آخرت هم ذخیره و انبار دنیاست و همانگونه که هیچ ذره ای در آفرینش جدا از سایر آفرینش نبوده بر یکدیگر اثر دارند همه چیز دنیا و آخرت و همه چیز بدن و روح متصلند اگر نماز است و دیوانه ای میاید می گوید این ورزشی است که محمد جهت پیروان خود وضع کرده است (ورزشی با وضو - دو رکعت حرکات بظاهر ناچیز و کلمات مخصوص و ...) نباید بی انصافی

کرد و جرئت نداشت و بکلی اثر نماز را بر بدن نادیده گرفت، تحقیر نماز اثرش بر جان باندازه آخرت است و بر جسم بقدر دنیا در صورتیکه اثر روزه بر جسم بیش از نماز است لذا باید توجه داشت که نماز هم بر جسم بدون اثر نمیباشد.

کتابهائی است و از جمله تمرکز قوای دماغی و ... ولی من از جای دیگر بحث میکنم که ثابت کرده اند روزانه چند نوبت (2 نوبت یا سه یا ...) سعی کند در سکوت و آرامش کامل برای مدت کوتاهی بسر برد که این روش چند دقیقه هم بیشتر نمیشود سبب میشود که متابولیسم و سوخت و ساز بدن بحداقل برسد، فشار خون را درمان کند و اینها را همه در اثر تغییرات فیزیولژیکی ناشی از پائین آمدن مصرف اکسیژن در آن حال میدانند که به ده درصد نیز میرسد - تولید انیدرید کربنیک نیز کم میشود که مؤید پائین آمدن سوخت و ساز میباشد تنفس تعدادش کم، عرق ایجاد شده موج القای مغزی که معمولا همراه با آرامش و شلی است بوجود میاید.

این روش را که در دو مکتب یوکو - زم برای درمان بکار میبرند و از خود بیخود شدن می نامند با شرایطی که بسیاری از آنها شباهت بابن دارد که از عبادت های ادیان آسمانی اخذ و استفاده شده همراه است مثلا انجام آن در محیط حداکثر آرام، نگاه بیک نقطه داشتن، ایجاد حالت بی تفاوتی در خود، انتخاب کلماتی در سطح بالا چون خدا و عشق و تکرار کلماتی و انجام حرکاتی ... و عجب آنجاست که بگفته قرآن نماز با رکوع و سجودش در تمام ادیان بوده است حضرت ابراهیم میفرماید طهرا بیتی للطائفین و الرکع

السجود و حضرت مریم که به او خطاب میشود یا مریم اقنتی لربک واسجدی وارکعی و تمام پیامبران اوصانی بالصلوه داشتند که تمام ائمه ما هم داشتند و عجیب آنکه نماز همه و همه از سه قسمت تشکیل می گردید نیت به دل، گفتار بزبان، عمل به ارکان همان چیزهائی که از طرف علم روز پایه و اساس آرامش دهنده بدن و درمان برخی بیماری ها معرفی شده و نزد اسلام درمان بزرگ بیماریهای روحی (ان الصلوه تنهی عن الفحشاء و المنکر) و شگفت انگیزتر از همه انتخاب کلمه و موضوعی است که بالاتر از آن تصور نشود و آن الله است که در الله اکبر گویای انتخاب است و نماز روحی را وسعت آخرت و جسم را وسعت دنیا می دهد.

قرآن چه نام نیکوئی است چه نام مناسبی نامی بسیار روان سبک آسان قرآن نامی بسیار بجا زیرا کتابی است برای قاری برای قرائت کتابی است که جبرئیل برای محمد خوانده است و محمد خاتم النبیین برای جبرئیل برای مردم و مردم برای سعادتشان برای به تکامل رسیدنشان؛ قرآن کلام خداست و کسیکه میخواند کلام خداست که بازگو میکند، خداست که از زبان خواننده یا خواننده حرف میزند اما نماز چیزی بالاتر هم دارد و آن واجب بودن خواندن فاتحه الکتاب است در هر نمازی چه واجب باشد چه مستحب، فاتحه الکتاب رامثانی و سبع المثانی هم گفته اند سبعش برای هفت آیه بودنش و دو بارگی اش را هر کس چیزی گفته که قبلا آوردم و میتوان از اینجهت هم دو بارگی شناخت که کلامی است بدستور خدا - بنده باید در برابر خدا بخواند و هر چه درباره دنیا و

آخرت عرفانش لازم و معرفتش واجب در آن یادآوری کند و تنها دعائی که تمام خیرها در آن جمع است و آن هدایت به یک راه راه مستقیم را هم بطرف خدا را بر زبان آورد پس فاتحه الکتاب از اینجهت هم میتواند مثانی باشد و دوباره و تثنیه حساب شود که همه قرآن است و نماز گزار در آن واحد هم خدا را او حرف میزند با کلام صادر شده از ذات مقدسش و هم بنده با خدا حرف میزند با اقرار و اعتراف و درخواست و مسئلت و دعایش و تنها حجله است که لیاقت دارد در آغاز زندگی مکانی باشد که در دو گوشه ای دو جنس از بندگانش با یکدیگر سازند برای خدا و بخاطر خدا و در برابر خدا از قوه بفعل در آورند و پیش از نزدیک شدن عروس و داماد بیکدیگر هر دو قربه الی الله و برای نزدیک شدن بخدا قیام کنند و هر چه بخدا نزدیکتر شدن دو لاشه گرم سوزان تبدیل به دو روح عاشق شدن است.

این چه سری است که مسلمان دیروز با شتر احتمالا به ماه عسل میرفت و امروز نیز احتمالا با جمبوجت میرود هر دو در حجله با نماز به معراج میروند؟ زیرا میدانند وسائل تقرب بخدا همیشه یکی است، یکی خواهد بود و کهنه و فرسوده نمیشود و این مسلمان و آن مسلمان دانسته و میدانست که آنچه در زندگی بشر تغییرناپذیر است قوانین دینی و عبادتهای الهی است و این مطلب بر فطرت است و عبادات نوعی رابطه انسان و طبیعت نیست که اگر خیش و شخمش تراکتور شد عبادتش هم عوض شد بلکه ارتباطش با خداست که

در یک واحد کوچک میتوان گفت اگر رابطه پدر فرزندی باید با تکنیک در اوج و حضیض باشد رابطه خدا و انسان هم تغییرپذیر است درخواست پدر از فرزند از پدر ثابت و در یک جمله نبوی و قرواکبار کم و ارحمو صغارکم خلاصه میشود و همیشه چنین بوده و خواهد بود.

بنده نیز از خدا باید همیشه راهنمائی و هدایت و سعادت خواسته باشد و بخواهد اصلی است ثابت و تغییرناپذیر در جلدهای قبل که دهها فرق انسان و حیوان را آوردم گفتم بنظر میرسد بهترین تعریف این باشد که همه موجودات تماشاگرند و تنها انسان است که هم آهنگ تماشاگری وی باشد که تماشای همه موجود است به تکوین و خودکاری و نظم است باید اختیاراتی که بوی داده شده به پیروی از تماشاگریش بنظم و خودکاری و فطرت باشد و اینک حجله را که یک محیط بتمام معنی در اختیار انسان و نقش بازیگری را محول میدارد باید با نماز در اختیار خدا در آورد و چهره بازیگری را نیز بنظم خودکاری نزدیک و هماهنگ سازد یعنی انسانی که اگر می خواهد حتی غذا بخورد یا آمیزش کند که از هر کار دیگر اختیار بیشتری دارد باید آنچنان باشد که خدا خواسته و در نتیجه جنبه عبادت پیدا نماید و اینک حجله که یک محیط شعله ور از عشق ها، خیالها، تصورها و همه خلاصه شده در اختیارهاست با نماز جنبه عبادت پیدا خواهد کرد.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم افضل الاعمال احمزها سخت ترین عبادتها فضیلت بیشتری دارد و اینک عروس که میسوزد

به داماد نزدیک شود و داماد که در آتش است تا بعروس نزدیک شود با نیروئی بسیار این نزدیک شدن را مبدل بنزدیک شدن بخدا می نمایند و فضیلت این نماز غیر از نمازهای مستحبی دیگر محسوب است.

نماز را که باید اول وقت خواند و اول زفاف خواند و اول زندگی خواند خود نوعی روح وقت شناسی را در آدمی تقویت می نماید.

عروس و داماد بنماز می ایستند تا نشان دهند سرگردان نیستند و هدف این لاشه گرم آن لاشه سوزان نیست بلکه اگر نماز در آغاز است.

و هدف خداست نهایت آن تحویل نسلی شایسته است.

از کلمه زفاف که معنای سرعت میدهد و طرفین در سرعت اند ارزش نمازی که در برابر زفاف در می آید معلوم می شود.

نماز در حجله محدود نامحدود شناختن مقررات حجله است و استمدادی که زندگی آینده دنیا که مقدمه زندگی بعدی آخرت است همه و همه بخوبی و رضایت الهی برگزار گردد و مهمتر از آنکه عروس نشان دهد شوهرش فرد معبودهای باطل نیست و داماد نیز عروس را چنین معرفی نماید زیرا نماز برای وارد شدن به حصن حصین لا اله الا الله و زدودن معبودهای باطل و قبول معبود حقیقی است.

وقتی داماد و عروس گفتند الله اکبر و نماز را بستند اقرار و اعتراف ببزرگی اسلام و مکتب الله در برابر هر مکتب دیگر مینمایند و در نتیجه خدا را میخوانند که در مسیر آینده شان همیشه و همیشه با آنها باشد و بالاخره نماز در حجله عروس و داماد را یادآوری می نماید که

انگیزه های خائنانه و عملهای نابکارانه ای که سد راه ازدواج دختران فقیر و پسران مستحق است باید از بین برود و طالبان می توانند برای اطلاع بیشتر درباره نماز بجلدهای قبل مخصوصاً دوم و یازدهم بحث از مسجد مراجعه نمایند.

تکرار شد که در ناموس طبیعت است که هر عنصر پائین فدا شود تا عنصر بالا بوجود آید هیدرژن در حرارتهای بالا و فشار به هلیوم تبدیل میشود و هلیوم نیز به بالاتر تا آخر و در واحدهای بزرگتر و مرتب نیز این قانون حکمفرماست، زمین را خراب می کنند با زیر و رو کردن و آب دادن و ... تا گیاه بوجود آید گیاه را خراب میکند با درو کردن و چیدن و کوبیدن و ... تا حیوان زنده بماند و حیوان را میکشند تا انسان زنده باشد ولی برعکس انجام نمی گیرد آدم نمیکشند که حیوان بماند یا حیوان از بین نمیبرند که گیاه ضایع نشود و در صورتیکه هر کدام را انجام دادند یعنی بالاتر را برای پیدایش پائین تر بکار ببرند اگر مربوط بعالم جماد است چون هر چه را قبلا از آفرینش گرفته پس خواهد داد لذا انرژی و ماده تولید خواهد کرد مثلا تبدیل یک عنصر بالاتر به پائین تر که ایجاد حرارت و انرژی فراوان مینماید اما اگر در غیر جمادات چنین حالتی بوجود آید هر چه از آفرینش گرفته پس میدهد و حیات هم دارد که آزاد می شود و چون زمین گنجایش تحویل گرفتن آنهمه پس داده ها را ندارد لاجرم در جهانی که همه از حیات سازمان بخشی شده است (و ان الدار الاخره لهی الحیوان - قرآن) آزاد خواهد شد و اینجاست که می فهمیم چرا اسلام اجازه نمیدهد بدون جهت ریشه گیاهی که سلولهای زنده دارد از

زمین برکنده شود یا حیوانی بی آزار بدون جهت کشته شود و اهمیت آدمکشی با ارزش حیاتی بالاتری که انسان دارد در اینجا معلوم میشود و عذابی (حرارتی و انرژی که در نتیجه آن تحویل و تحولها بوجود میآید) که در جهان دیگر بعنوان کیفر برای قاتلان مهیا خواهد شد تا حدودی برآورد می گردد و شاید اینکه قرآن میفرماید:

آتش دوزخ از خود انسانها و عناصر غیر ذی حیات (جماد) تأمین می شود (و اتقوا النار التی وقودها الناس و الحجاره اعدت للکافرین - سوره بقره) همین باشد و کافران را برابر جماد ارزش دادن باز توهینی و عذابی دیگر است.

هزاران درخت انار یا درخت دیگر با یکدیگر تفاوت کیفی قابل توجهی ندارند هزاران پشه یا فیل یا گوسفند یا ... نیز در گروه و گله اگر ببینند تفاوت چندانی ندارند اما دو نفر انسان آنقدر تفاوت سبب میشود که باز بطور عقلانی بپذیریم که در عالم انسانها هم هر بی شرفی باید فدای باشرف گردد و دانی باید فدای عالی شود و آنقدر اسلام در اینباره اصرار ورزیده است که اگر دو نفر غریق را خواستید نجات دهید میفرماید چنانچه رفتید اولی را نجات دهید دومی میمیرد و اگر مایل بودید دومی را نجات دهید اولی خواهد مرد شما آنرا مقدم بدارید که عالیتر است و بهر صورت عقل هم می پذیرد که عالی نباید فدای دانی شود.

مردم بسه گروه تقسیم میشوند تازه آنها که دربست تسلیم جبر زمان و عوامل طبیعتند یا آلتی ناتوان در دست طاغوتهای زمان و

زورمندان اند از این سه دسته هم خارجند و بیش از ابزاری و اسبابی بنام آلت فعل شناخته نمیشوند و می توان اینها را انسانی خلاصه شده در حیوانیت خود شناخت ولی سه گروه مذکور عبارتند از:

دسته اول آنهایند که بموقعیت بسته شده خود در یک وزن و قد وسن قانعند خورد و خوراک و آمیزشی دارند و در سطح بالا یک ماشین و در عین حال که شناختی برای داشتن و نداشتن امتیازات انسانی ندارند همانند آن انسانهای خلاصه شده در حیوانیت خود نیز نبوده نشاط و اندوهی مربوط به خود و مستقل دارند یعنی ایندسته اغراض فاسدی هم در سطح بالا ندارند که آنرا بعنوان فدای عالی در جهان خویشتن خویش قربان عالیترین حقایق نمایند.

دسته دوم آنهایند که در ماورای محدودیت کمی انسانی خود، شناختی برای داشتن امتیازات انسانی دارند یعنی آنهایند که روح و روان آدمی را در انعکاسهای شرطی و غرایز طبیعی و رفتارهای توجیه شده و فعالیت های معلوم و مقداری گوشت و پوست و استخوان خلاصه نکرده خارج از قلمرو آزمایشگاه هم محلی برای شناخت و بررسی مسائل عمده انسانی سراغ دارند.

دسته سوم آنهایند که هیچ بعدی از ابعاد درونی و برونی آدمی را بدنبال تشخیص خود نمیکشند اینهایند که در مجرای تحولات، مدام سیر کمالی دارند و انفجارهای روانی درونشان را همیشه روشن داشته این روشنائی درون (ایمان) بوسیله زبان یا اعضاء بنام عمل به محیط تحویل داده میشود (عملوا الصالحات).

چه خوب فهمیده میشود که جماد در برابر گیاه محدودیتی دارد

و گیاه در برابر حیوان و حیوان در مقابل انسان اما چون به انسان میرسیم می بینیم انسانها نیز نسبت به یکدیگر محدودیتی دارند و آنکه اسیر جبر زمان یا ابزار دست طاغوت است در یک محدودیت منحط و بسیار پست که نمی فهمد گرفتار است و چرا نمی فهمد زیرا بقول قرآن کریم عین و اذن دارد نه سمع و بصر و دسته بعد که در موقعیت خود محدودند و دسته دیگر که میله های قفس محدودیت در خویش خلاصه شده را شکسته با هستی به پیوند زدنهای امتیازی مشغولند امتیازات علمی، هنری، صنعتی، مقامی، و ... و دسته آخر که محدودیت خلاصه شده در موقعیت خود را از میان برداشته با هستی پیوندی دارند اما می دانند بعلت محدود بودن هستی که در عناصر سازنده محدود می گردد کمالشان متوقف می گردد لذا با آفریننده هستی که در آنجا محدود و موقعیت مطرح نیست پیوند دارند و لذا کمالشان هرگز متوقف نمیشود و پیوندی بهتر و عالیتر از نماز سراغ نداریم نمازی که همهٔ ادیان آنرا به پیروان خود سفارش کردند و عجیب آنکه نزد همه ادیان هم رکوع یکی از اجزاء آن بوده و هم سجود، ابراهیم در قرآن دارد که قواعد بیت الله را برای طائفین و رکع السجود (سوره بقره) مرتفع میساخت و مریم عذرا که دستور میرسد قواعد خود را با اقنتی لربک و اسجدی و ارکعی (سوره مریم) مرتفع سازد.

همه میفهمند که بدنی دارند که با جبر در مسیر زندگی طبیعی و اجتماعی رو به نیستی و مرگ پیش می رود و همه و همه از این محدودیت مراقبت مینمایند که آزرده و بیمار و ناتوان نگردد این را نیز همه کم و بیش می فهمند که انسان علاوه تر از حیوان و محدودیت بدنی چیزهائی

نظیر عشق، منطق، وجدان و ... دارد اما در مراقبت از این علاوه تر که نامحدود است چه مراقبتی از انسان دیده میشود؟ پاسخی دارد که همه باجبار می پذیرند انسانها را به عالی و دانی تقسیم مینمایند آری از آن انسانهای اسیر در دست زمان و طاغوت که در مسیر زوال اراده بشری گام نهاده اند تا آن انسان که تسلیم خداست و هر چه را خدا بخواهد همان اندازه تفاوت وجود دارد که بین طاغوت و خدا وجود دارد و برای نمازگزار همین بس که میتواند بگوید هر صبح و ظهر و عصر و شام و عشاء به کیفیتی دیگر دست می یابم که یقین دارم در حیوانیت من محدود نمیشود و به قفس موقعیت بدنی من به اسارت نمی افتد و با هیچ نخ و سوزنی از آفرینش نمیتوانم آنرا به گوشه ای از آفرینش آنرا و صله زنم آری نماز است که بی نمازترین انسانها هم مجبور است که آنرا کیفیتی تازه برای آدمها بپذیرد کیفیتی که در فواصل معین هر چه را منجمد ساخته تا محدود سازد همه را ذوب میکند تا عرش اعلا بالا میبرد و به ابدیت و بینهایت متصل میسازد همانگونه که نبی خاتم ما نیز فرمود الصلوه معراج المومن و اگر نماز اتصال با نامحدود است عالیتر از بی نمازی است و هر دانی فدای عالی باد که این بخط درشت بر پیشانی ناموس آفرینش نوشته شده است و اگر کلام خدا که بزبان پیامبران از اول و بزبان علم از آخر نازل شده و خواهد شد عالیترین دریافت برای انسانها بناشد چه چیزی را میتوان بجای آن پیشنهاد کرد؟

اصولا هیچ حیوانی نمیخواهد بداند گذشتگانش چه کسانی و در چه وضعی بوده اند و آیندگانش کیانند و آنرا که برای جفت گیری

انتخاب مینماید همسر نمیشناسد که همه را خواهم گفت اما انسان همه را میخواهند یعنی میخواهد با گذشته و آینده و حال مرتبط باشد و این هر چند نوعی از موقعیت محدود خود بیرون آمدن است ولی باز هم اگر همه را بداند میخواهد نامحدود یا بینهایت باشد و این جز رسیدن به خدا راهی نیست و برای رسیدن بخدا هم بهتر از نماز در کلیه ادیان سراغ گرفته نمیشود.

پرسیده خواهم شد!

بدون شک کسانیکه همراه نویسنده بوده و سراسر مجلدات مرا خوانده اند از لحاظی بدو دسته تقسیم میشوند یکعده که میدانند چرا هر زمان و هر مکان که با نماز روبرو میشوم اینقدر به آن اهمیت میدهم دسته دیگرند که حوصله اشان سر رفت و با آنکه معتقدند از بس در هر جلد درباره نماز پر گفتم و زیاد آوردم تاب و توان از دست داده مورد مؤاخذه و پرسشم قرار خواهند داد و لذا در دفاع از خود بلکه در دفاع از حق جملات زیرا باختصار هر چه تمامتر گفتش لازم میدانم:

نبی گرامی، حضرت علی و همسر و 11 فرزندان گرامیش همه وصیت داشتند و در وصیت هر کدام می بینم پس از توجه به اصول دین برای ابلاغ و ترویج قسمتی از آنچه موجب رضای پروردگار میباشد کلیه اشان به وصیت و سفارش پرداخته اند اما آنچه را در وصیت هر سیزده نفر نامبرده صلوات الله و سلامه علیهم می بینیم سفارش به نماز است و نیز در توقیع حضرت مهدی ارواحنا فداه به آخرین نایب خود باز

می بینیم به نماز سفارش شده است.

اگر بخواهم مجدد راجع بنماز بنویسم یک جلد را در انحصار خواهد داشت لذا تذکر یک نکته را که لازم میدانم آورده و همین را برای توجه بیشتر به نماز کافی میدانم.

دو سه مرتبه آوردم در رحم متناسب با ان فضا یک خصم (جفت) بسطح آن چسبیده از آن سطح برداشتها کرده و در کنار خود موجودی را که با فضای رحم متناسب نیست پرورده و بعد معلوم میشود بعلت داشتن دست و پا و چشم و گوش و... برای این کره خاکی آفریده شده است در اینجا نیز متناسب با فضای محبوس در کره زمین یک بدن بسطح آن چسبیده از آن سطح برداشتها کرده موجودی را که با فضای زمین متناسب نیست پرورده بعد معلوم میشود بعلت داشتن فراورده مغزی زیاده بر حد لزوم و اشتهاهای سیری ناپذیر و ... برای آن جنه عرضها کعرض السماء برای یک فضای بی منتها آفریده شده ایم در رحم تمریناتی کنیم که در اینجا بتوانیم حیات خالی را سازگاری کنیم و از جمله انگشت می مکیم که اینجا بتوانیم زنده بمانیم در اینجا نیز باید تمریناتی کنیم که در خور بینهایت باشد و لذا باید قفس مادی را بشکنیم تا بتوانیم در آن جهان بینهایت سازگاری کنیم و این جز بوسیله نماز و دعا نمیشود انجام داد.

زفاف

کدام مطلب است که برجسته ترین قسمت مربوطه اش در قرآن نباشد و همین کلمه «زفاف» را ملاحظه نمایند که در قرآن و اقبل الیهم یزقون آورده که معنای پسرعون هم میدهد و پسر و دختر برای کدام قسمت از زمانی امکانی زندگیشان به این اندازه سرعت دارند که برای شب زفاف و حجله دارد.

شب زفاف برنامه زمانی برای سرعت گرفتن و حجله مکانش و نه تنها خود در تمایل و تقاضای سرعت گرفتند بلکه اطرافیان هر دو جنس (خویشاوندان عروس و اقوام داماد).

زفاف سرعت گرفتن است سرعتی که با نیروی غیرقابل جلوگیری از آفرینش تکوین یافته است و در سراسر کائنات با قدرت هر چه تمامتر بین نبات و حیوان و انسان و به احتمال بین جمادات نیز انجام میگیرد و در انسانها همانند کمالات دیگر بوسیله تشریع به آن سرعت داده شده است و بارها آوردم که ازدواج همانند داشتن چشم و گوش و قلب است و لذا تمام پیامبران و جانشینان آنها ازدواج کرده اند ولی داشتن و نداشتن اولاد برای پیامبران نقص بشمار نبود همانگونه که مدتها حضرت ابراهیم و حضرت زکریا بدون فرزند بودند و بعد بعنایت پروردگار مشمول رحمت الله و برکاته و داشتن نسل گردیدند و اگر عیسی علیه السلام ازدواج نکرد اولا بیش از 33 سال زندگی نکرد و ثانیاً

نیمی از وی از عالم ملکوت بود که بر مریم مادرش وارد شد و ازدواج نکردن و دفن نشدنش در خاک شاید بعلت ملکوتی و آسمانی بودنش میباشد که گفتم هر چه را خاک بدهد پس میگیرد (ولی جنبه انسانی حضرت نیز با توجه به در شکم مریم بودن فراموش نشود و مصیر سیر ماندن آن حضرت یحیی در همان زمان مقارن حضرت عیسی نیز مربوط بدعاد و مسئلت پدرش حضرت زکریاست که آورده شد

سرعت قدرت تکوینی زفاف آنچنان است که تمایل ذرات مثبت و منفی به یکدیگر و جاذبه تشریعی آن نزد انسان به آن اندازه اهمیت دارد که اگر احتمال رود با نداشتن همسر آلودگی بگناه پیش خواهد آمد ازدواج بر مسلمان واجب می گردد و نه هیچ قدرتی می تواند مانع قدرت تکوینی زفاف گردد و نه هیچ سلطه ای برای حلال مبدل به حرام گرداندن منظور شده است و جرئت میدان آمدن دارد.

زفاف بر وزن کتاب اولین شبی است که یک دختر و یک پسر تغییر کیفیتی و کمیتی داده اند و نام شوهر و همسر - عروس و داماد بر خود نهاده در خانه بخت که زندگی جدیدی و مقررات نوینی بر آن حاکم است بنام زن و مرد وارد میگردند تا یک تغییر کمیتی و کیفیتی دیگر به آفرینش بدهند.

در آنجا کیفیت مقدم بر کمیت است آنجا یعنی در شب زفاف و در اینجا کمیت بر کیفیت پیشی گرفته است اینجا یعنی هنگام پیدایش نسل - آنجا وصلت است و اینجا یگانگی - کنار حجله پیوستگی

است و گوشه زایشگاه یکی شدن - آنجا اتحاد است و اینجا وحدت و در حجله کیفیتی است که ثمره اش کمیتی خواهد بود آنجا قصد است و اینجا اجرا - آنجا قدرت جنسی رفتارش بصورت جاذبه اعمال مینماید تا اینجا نشان دهد که بقای نسل و ماندن بشریت نیز منظور است آنجا از پدر و مادر جدا می شود که اینجا خود پدر و مادر باشد - آنجا نکاح است برای آماده ساختن ازدواجهائی دیگر همانگونه که قبلا ازدواجی شد برای نکاحهای دیگر - آنجا پسر نقش مادر را در دختری بنام همسر میجوید و دختر نقش پدر را در پسری بنام شوهر و اینجا پدر و مادر نه نقش خود را بلکه شخصیت خود را در نسل میجویند تا باقی بمانند و همین خواستن یعنی میل به ادامه حیات اثبات معاد معاد است که هر کس این تمایل را بر فطرت دارد و در جلد مربوطه شرح خواهم داد.

آنجا و امشب زفاف ثبت خاطره ها میکنند و اینجا روز تولد را ثبت دفترها و پدران و مادران و آباء و اجداد ما که خدا رحمتشان کناد تاریخ ازدواج یا شب زفاف را پشت قرآن می نوشتند از آنجا که کلام الله شروع میشود و روز تولد را پشت قرآن بیادگار درج می کردند از آنجا که قرآن ختم می گردد و این مسیر متحول و پرخطر بین قصد و اجرا و آغاز و پیدایش نسل را گویا در حفظ آیات الهی و کلام خدائی از اول تا پایان در می آوردند شب ازدواج و زفاف شان با سپاس و حمد الهی و الحمدلله رب العالمین آغاز و پیدایش نسلشان با معوذتین برابر که فرزندشان در پناه رب خلق از شر هر چه خلق شده محفوظ بماند و از شر آنچه دهان انسان برای شر رساندنش دخالتی

ندارد و شر آنچه انسان با باز کردن دهانش به دیگران میرسند و باز پناه به رب مردم ملک مردم اله مردم از شری که از جن و انس برای ضرر رساندن برگزیده شده است و مخصوصاً از شر رب کاذب و ملک کاذب و اله کاذب بسم الله الرحمن الرحیم قل اعوذ برب الناس ملک الناس من شر الوسواس الخناس الذی یوسوس فی صدور الناس من الجنه و الناس.

تاریخ شب زفاف و روز ولادت

برای ثبت تاریخ ازدواج یا شب زفاف و نوشتن تاریخ روز ولادت فرقهائی است:

پدر و مادر اگر به توافق، پسر خواستند و نوزاد پسر است قلم و قرآنی را که پدر آماده کرده پشت در اطاق زایمان یا کنار میز تلفن منتظر بوده است که به او خبر بدهند بلافاصله پس از شنیدن نام پسر نوشتن را شروع میکند و اگر پدر و مادر به توافق دختر خواستند باز همین طرز عمل میشود و بلافاصله کار نوشتن اینگونه آغاز میشود:

قرآن را می بوسد یک بسم الله الرحمن الرحیم را که سعی کرده خوش خط باشد مینویسد بعد تولد نور چشمی عزیز را به تاریخ مینگارد و قرآن را بوسیده به احترام به جای اول برمیگرداند و اگر فرزند نخست زاده باشد علاوه بر اینکه قرآن جدیدی خریداری

میشود انتظار و شتاب و رسم و آداب همه چشمگیرتر خواهد بود که در بحث مربوط به نخست زاده خواهم آورد.

چنانچه پدر و مادر به توافق پسر خواستند و دختر آمد یا دختر خواستند و پسر بود جشنی که حتی اگر مختصری هم هست با سفره ای که اگر خانوادگی انداخته میشد و برای سایر نوزادان بویژه نخست زاده منظور میشد در اینجا جایش خالی بود و حل آنکه در جلد چهارم خواندید که در پنج مورد مهمانی وارد شده است و یکی از آنها پیدایش فرزند میباشد.

نام این فرزند هم بطرز خاصی پشت قرآن نوشته میشود که به جای شرحش سمبل آنرا معرفی مینمایم چند سال پیش کتابی به چاپ رسید و در آن نمونه ای از امضاهای بزرگان عالم بویژه سیاستمداران را داشت و امضاء ها چه جالب مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته بود هیتلر را میدیدی که از اول ورود به را بشتاک سوم امضایش افقی است و همینکه استشمام کرده بود که چای هیند - نیورک را خواهد گرفت امضای افقی اش سر بالا و متمایل به عمودی شده بود و از شروع جنگ به موارات تصرف لهستان و هلند و بلژیک و فرانسه عمودی تر و بالاتر شده و همینکه در استالین گراد بوی ناامیدی به مشام رسید بتدریج تا پایان جنگ امضاء به وضع اول برگشت و با مشاهده غالب امضاها و تاریخ مربوطه آن و تطبیق با آنچه به نام بزرگان نیت شده سازگاریهای بهتر تاریخی را میتوان باور داشت و در یک واحد بزرگتر می بینیم نه تنها امضای فاتحان و اغلب قاتلان بزرگ) بازتر و عمودی تر شده بلکه در

امضای طرفداران و حتی خدمتگزارانشان مؤثر افتاده و تغییراتی دیده میشود و از طرفی قانون اساس غالب و مغلوب هر دو را می بینی که به موازات فیروزی و شکست تغییراتی در آن داده شده است و باز جا دارد قرآن را یاد کنیم که روز فتح مکه و در اوج قدرت مسلمانان همان وضع را داشت که روز زندان شعب ابوطالب و فقر سیاسی و اقتصادی مسلمانان که هیچگونه در آیات آن تغیری دیده نمیشود زیرا در همه زمانهای بیست و سه ساله و همه مکانهای مورد نزول اجلال رسول خاتم از طرف خدا که ذات مقدسش تغییر و تاثرپذیر نیست قرآن وحی میگردید.

اگر پدر دختر میخواست و مادر پسر یا برعکس ثبت تاریخ تولد پس از چندی از ذهن به ظهر کتاب خدا منتقل میگردید به علت آنکه در این مدت آنکه مهمان تا خوانده داشت و نوزادش را نخواسته بود با یک لبخند نوزاد تسلیم میگردید یعنی نخواسته های پدر و مادر با تبسم فرزند خواسته میگردید.

بحث بر سر نوشتن ازدواج شب زفاف بود.

با آنکه تاریخ ازدواج در قباله هائی که مشحون از آیات الهی و اخبار محمد و آل محمد بود ثبت و ضبط میشد مسلمانان به میمنت آنرا پشت قرآن نیز می نوشتند (هر چند هم اکنون به ندرت از آنها یافت میشود).

خوانندگان تعجب کرده اند که همه جا تاریخ ازدواج را کنار شب زفاف نوشته ام و حال آنکه رسم روز و معمول عصر است که اغلب ازدواجها در فاصله نسبتاً طولانی شب زفاف قرار گیرد و در این

مدت که آنرا در ایران به بهانه روزهای آمادگی زیاد می بینیم بدترین ایام زندگی زن و شوهر بوده که به ظاهر بهترین روزها تصور میشود:

در اوقات مذکور آنچه باید با تخلیه تن به تن انجام گیرد با اسرافها و امواج پرفراز و نشیب غیرضروری انجام میگیرد و در این موقع است که فرصت طلبان در روابط بین عروس و داماد دخالت های بی اصول که بهیچ وجه به آنها ارتباطی ندارد کرده و چه بسا آتش بیاری مینمایند و لذا حذف فاصله بین تاریخ ازدواج و شب زفاف سبب شده نام تاریخ ازدواج و مورخه شب زفاف را یکی و یکجا بیاورم و چون مبنا و اساس کتاب اسلامی است هر چه نوشته میشود عامل اجرایش یکنفر مسلمان معتقد و متوسط در نظر گرفته میشود مسلمانی که میداند اگر در اجتماعش اسلام قدرت دارد فاصله عقد و زفاف آتش عشق را تیز تر میکند و اگر اکثریت مردم بدند آتش بیارها تندتر و تیزتر و لذا اسلام هر دو را مباح قرار داده است نوشتن تاریخ ازدواج یا شب زفاف در پشت قرآن همیشه تاخیر و چه بسا تعلل و تسامحی دارد و چه بسا که نوشته نشود و این بستگی به کار فاعل و متصرف دارد که اگر از عهده برنیامد و اوضاع ارتباطی تیره و تار تلقی گردید در انتظار اینکه آیا سراشیبی موجود را باید ثبت کرد یا خیر سبب تسامح در نوشتن میگردد (فراموش نشود که تصرف بلافاصله و بدون فرصت فاعل باید مورد مطالعه قرار گیرد و در این باره در موقع خودش بحث خواهد).

شب زفاف و روز تولد

چرا آنچه را شب و اینجا را روز گفته اند؟

هنوز بین مسلمانان حتی بین مسلمانانی که پشت به محمد و قرآن و علی در راهی خود تشخیص داده قدم بر میدارند و حاضر نیستند در هیچ موردی پیشوائی دستورات اسلامی را بپذیرند و با روحانیت سر و کار داشته باشند در چند مورد ارتباط خود را با روحانیت قطع نکرده اند.

هنگام ازدواج - هنگام مرگ - هنگام بجا آوردن برخی تشریفات مذهبی. از اینرو گفتن شب زفاف و روز تولد بدون شک با الهام از اسلام در اذهان باقیمانده است:

قرآن مجید برای تولد حضرت عیسی و تولد حضرت یحیی روز را یاد میکند (والسالم علیه یوم ولد - و السلام علی یوم ... قرآن سوره مریم) و در اخبار و احادیث نیز به کار بردن روز تولد برای اشخاص دیده میشود و کلیه ملت ها و دولتها حتی برای بزرگترین شخصیت خود اگر در شب هم متولد شده باشد روز تولد دارند نه شب تولد و در شناسنامه ها نیز روز تولد ثبت و ضبط است نه شب اما برای زفاف و اقتران و آمیزش که شبها انتخاب شده و مذهب نیز بر آن

صحه گذارده و حتی پیشوایان دین به خانه بردن عروس و زفاف را شب انجام داده و جنبه عملی آنرا بصورت حدیث نیز بیان فرموده اند سبب شده است که شب زفاف گفته شود نه روز زفاف و در اینصورت باید پذیرفت که زندگانی پیروان ادیان قبل از هر چیز از تعلیمات پیامبران الهی متاثر میباشد که نامبردگان صلوات الله علیهم اجمعین به بهترین وجه نسبت بهر گوشه ای از زندگی بشریت توجه و عنایت فرموده اند و مشابه انتخاب روز تولد یا شب زفاف باز در قرآن و اخبار دیده میشود چنانچه بزرگترین مسئله انسانی را که همان مبعوث شدن و دوباره زنده گردیدن است متعلق به یوم الدین و یوم تبلی السرائر و یوم ... دانسته اند.

ناگفته نماند که نهار روز است و در برابر لیل که شب است قرار دارد و اگر قرآن یوم آورده از اینجهت میباشدکه کلام خداست که یک لحظه تا میلیاردها را میرساند و معنای حقیقی اش روزگار است نه روز جنبه اعجاز و صادقی دارد.

دیروز آمدم در خانه آنان تشریف نداشتید من که 24 ساعت در خانه نبودم چند دقیقه بودم - دیروز طوفان شد (نیم ساعت) دیروز باران آمد (دو ساعتی بود) یک روز جوان بودی هرزگی کردی امروز که سالمندی از تو زشت است (چند سال را میرساند) یک روز ایران عظمتی داشت (چند قرن) روزی کره زمین گداخته بود (چند ملیون سال) و اگر قرآن یوم را به مناسبت تولد می آورد برای اینست که اگر در شب هم انجام گرفته است گفته باشد و ولادت هر کس مشمول همان مدت تولد گردد.

شاید خوانندگان شنیده اید که متولدین شب بیش از روز است که پس از تحقیقات و بررسیهای آماری معلوم گردید زائوها که بطور متوسط باید 12 الی شانزده ساعت درد بکشند هرگاه زایمانشان را امیدوار شوند که روز انجام میگیرد کمتر به مؤسسات مراجعه مینمایند اما همین که هوا تاریک شد وحشتی بر آنها مستولی میشود که نکند اتفاقی افتد و روز نیست که پزشکان در محل خود شخصی با غیر شخصی آماده باشند لذا اغلب به زایشگاه میروند و در نتیجه همیشه آمار داده شده بدون توجه به مسئله مذکور در شب افزایش کلی تری نشان میداد اما امروز معلوم شده است که متولدین لیل و نهار (شب و روز) یکسانی دارند و باید هر دو را در کلمه روزگار (یوم) خلاصه کرد که قرآن نیز چنین کار را کرده است.

ناگفته نماند اثر شب و روز بر نوزادی که در آن بدنیا میاید نادیه نمیتوان گرفت و طالبان میتوانند در آنجا که از بیوکرنولژی بحث کرده ام مراجعه نمایند و فرصت داشته باشند انشاء الله هنگام تولد نوزاد کتابهای اولین دانشگاه و آخرین پیامبر باز هم اشاره ای خواهیم کرد.

بدون شک توجه فرمودید که اگر در شب هم اتفاقی روی دهد مثلا همین عقد را که اگر شب انجام گیرد تاریخ آنرا هنگام قرائت میگویند بتاریخ روز ... و این روز که مشمول پاره ای از زمان میگردد همان کلمه یوم است که در قرآن می بینیم جدا از نهار که معنای روز خورشیدی در برابر شب میباشد میدهد.

میزان لذات جنسی مرد و زن

قدیم میگفتند درخواست شهوتی زن نه برابر مرد است اما نه میتوان این رقم را پذیرفت نه آنکه رد کرد! نمیتوان مردود شمرد زیرا در عمر کوتاه خود شاهد بودیم چه بسیار مطالبی از قدما که مدتی آنرا رد میکردند و حتی مسخره مینمودند و علم روز بعد قاطعیت علمی آنرا به ثبوت رساند و آنقدر در این باره افزایش های کیفی و کمی دیده شد که نتیجه اش توجه ملت ها به سنت ها و حاکم شدن آنها در قوانین اجتماعی و سیاسی و بهداشتی و همه چیزشان گردید.

پذیرفتن عدد نه نیز مشکلست زیرا مطلبی نیست که از پیامبر یا امام دیده شده باشد و نه علم روز توانسته درباره اش قاطعیتی از اعلام بدارد اما افزون بودن لذت جنسی زن از مرد بدون شک میباشدکه میتوان از دو جهت آنرا مطالعه نمود از جهتی زن را نگریست نسبت به آنچه باید انجام دهد و بازدهی اش نسبت به آنچه باید انجام دهد و بازدهی اش نسبت به حیائی که به او تفویض شده است و از جهت دیگر آفرینش را نسبت به زن برآورد نمود که چه چیز از زن خواسته است.

اینکه زن را باید نگریست و وظیفه ای را که نسبت به آفرینش دارد و بازدهی اش نام می نهم از اینجهت است که هر چه از آفرینش بر مدار

مادیت میچرخد و آدمی توانسته است از ماده به نفع خود بهره برداری کند این نوعی امتیاز است که ماده به انسان داده است که انسان از ماده گرفته و نامش را سود گذارده است در صورتیکه ارزش در انحصار جهان غیرماده است و فرق سود و ارزش اینکه: هر چه از ماده گرفتیم باز از ما پس میگیرد و این امتیاز است ولی هر چه را از غیرماده گرفتیم پس گرفته نمیشود و این تکامل است و فرق امتیاز و تکامل همین که آن امتیاز نمی ماند و تکامل در سر آخر راهی در مسیر الیه راجعون طی کرده و در برابر خدا به حقیقت (وجه خدا) باقی میماند کل شی هالک الا وجهه و هر چه را دوست نداریم برای خدا عرضه بداریم و توجیه کنیم هالک و آنچه را تقدیم و توجیه به پیشگاه مقدس میداریم و مقبول افتد باو چه او روبرو گردد و لذا همانند ذات مقدسش باقی خواهد ماند.

اگر زن خود از ماده حیات گرفته یا موجودیت یافته باید زنی به ماده و به حیات پس بدهد و خودش نیز بازدهی خود را بجای آورد همانگونه که قرآن فرموده است (از خاک آمده و به خاک برمیگردیم - منها خلقناکم و فیها نعیدکم) اما از آنجا که امتیازات و سودها نیز مانند سایر قسمت های آفرینش باید در جهت کمال و تکامل بوده باشند آنچه را ماده میدهد و باز میگیرد مجدد باید در مجرا و معبر کمال افتد و در قسمت اثبات معاد جسمانی شرح داده خواهم شد و بهمین جهت قرآن بدنبال منها خلقناکم و فیها نعیدکم یک جمله و منها نخرجکم هم دارد که باز از منهای اولی آغاز کند اما بشکل تکامل و کمال.

اینک زن باید پس دهد و بازدهی اش همان نسل دادن و در مسیر طی حیات راز بقای حیات کردن است و لذا باید زن که وسیله کلی تر از مرد جهت بقای نسل است و زن بدون مرد میتواند آبستن شود و بازدهی خود را بپردازد اما مرد نمیتواند حامله شود لذا باید کشش جنسی و قدرت سکسی زن نیز بیشتر باشد.

مطلب دیگر که نشان میدهد کشش جنسی زن بیشتر است تشکیلات ساختمانی دستگاه زنانگی اوست که هم آلت تا نیث دارد و هم تذکیر که امروز ختنه کردن آلت تذکیری زن طرفدارانی پیدا کرده است و از لحاظ پزشکی ثابت شده است سبب شود بیشتر از لذت جنسی بهره مند گردد و این مسئله ای است که در اسلام دیده میشود و به آن عمل میشده است و بدون شک مردی که فقط آلت تذکیر دارد و زنی که هر دو آلت را دارد قاعدتا میبایستی از لحاظ شهوت نیز افزایشی داشته باشد.

ناگفته نماند قوه شهوتی مرد در مجموع فوق العاده تر از زن است زیرا زن پس از هر آمیزشی کامل تا آمیزشی بعدی چشمش بدنبال هیچ نیست اما مرد هنوز از آمیزش قبلی فارغ نشده چشمش آمیزش دیگری را دنبال میکند بعلاوه مدت قدرت آمیزش جنس اول از سالهای کودکی و آغاز بلوغ تا زمان مرگ بوده و همیشه خواهان است در حالیکه زن از سن بلوغ تا یائسگی بهمان صورت که گفته شد خواستار است و سپس میل جنسی اش نوعی دیگر رو به کاهش میگذارد و بعبارت کوتاه که قدرت جنسی مرد متوالی و دائمی است و قدرت جنسی زن متناوب و موقت.

عنوان فوق نظرها را بیشتر جلب مینماید بحدی که اگر جوانی مشرف به ازدواج این جلد را باز کند و فهرستش را ببیند بدون شک اولین مطلبی را که میخواند همین است.

ناگفته نماند هر مطلبی به اندازه ای که خواننده دارد نویسنده هم خواهد داشت و همیشه عرضه و تقاضا برابری مینمایند.

گر چه چند سالی است فروش کتابهای مذهبی درجه اول را حائز شده است اما همیشه کتابهای مربوط به عشق و سکس در کنار کوچه ها و خیابانها فراوان دیده میشود و اینکه میگویم عرضه و تقاضا میباشد همین است و نمونه دیگر آن بیشتر بودن رقم مشروب فروشیهای پایتخت کشور تشیع در برابر کتابفروشیهای آن بود

زفاف را گفتم سرعت گرفتن است اما سئوال اینست که آیا شب زفاف هم باید شب اقتران باشد و آمیزش انجام گیرد؟ یا باید سرعت گرفتن را چنین پذیرفت که داماد بسرعت به جانب عروس میل اختیاری و اجباری دارد و عروس نیز مشمول همین تسریع خواهد بود.

مسائلی چند در فرهنگ رشد نسل بچشم میخورد و آنچنان چشمگیر است که هنوز علم در برابرش بی تفاوت و بلکه بی رمق است و یکی از آنها حرف آمدن کودکان است:

کودک را می بینید تازه حرف زدن را یاد گرفته اما افعال را خوب صرف میکند او کلمه رفتن را میداند آمد برو بروید رفتند رفتیم و همه اینها را صرف میکند و این یادگیری از کجا آمده است؟ همه میدانند که نمیدانند؟

این همه گرایش و کشش که بمحض خواندن خطبه عقد بین داماد و عروس بوجود میاید که هم اجباری است و هم اختیاری و جعل آنها را خدا بخود نسبت میدهد و همین هم هست چیست؟ همه می دانند که نمی دانند و آنچه را خدا قرار داده مودت و رحمت است که بارها از آن بحث کرده ام همه می دانند که در هر کشوری بعلت جنک جنس نر کشته شود سالها متولدین پسر افزایش کلی دارد و اگر در یک منطقه وسیع جنس ماده یک حیوان را قتل عام کنند سال بعد متولدین ماده زیاد خواهد شد اما چرا؟ همه میدانند که نمیدانند.

میل اختیاری و اجباری که به آن اشاره شد در همان توقع داماد از عروس و جنس اول از جنس دوم خلاصه میشود یعنی مرد و زن این کشش جنسی را در اختیار دارند از این لحاظ که به استقلال و اختیار یکدیگر را خواسته اند و باید به اختیار باری ایجاد نسل آمیزشی انجام دهند و بالاجبار این کار نیز در قوه است و باید بفعل درآید و هر جنس نری در برابر جنس ماده که در انسان جنس اول و جنس دوم نامیده می شوند بالاجبار این کشش را دارد که بمحض شروع کار هرمونهای

مخصوص شعله ور میگردد و اخیراً ثابت شده از هر رقم که باشد در همان آغازش خلاصه میگردد، غذاست از لب تا بلعگاه در اختیار آدمی است فرو بدهد یا ندهد آمیزش است چند لحظه اولش را آدمی اختیار دارد انجام بدهد یا ندهد، هدایت است از اولش باید آمادگی نشان داد (قرآن فرماید یهدی الیه من اناب) ضلالت است از ابتدا باید خود را مستعد معرفی نمود (و ما یضل به الفاسقین) و پیامبران هم همه و همه آمده اند تا اختیارات را بنظم درآورند و الا غذا که بلع شد نطفه که آمیخته گردید همانند سایر کائنات بطور خودکار انجام وظیفه مینماید و پیامبران هم در نحوه هضم و جذب و دفع و دگردیسی جنین چون و چرا دخالت تغییر دهنده ندارند و پیامبران آمده اند تا در کارهای اختیاری ما دخالت کنند.

اگر یادتان باشد گفتم احادیث ما میرسانند که عقل پیامبر دوم است و بدون شک لازم نیست شرح دهم که عقل هم نباید و نمیتواند در کارهای اجباری دخالت نماید و هر چه هست و نیست کارش همانند پیامبران با امور اختیاری آدمی است و چون به اینجا رسیدم باید بگویم که آدمی علاوه بر داشتن شعور و عقل که کار خوب و بد را میتواند تشخیص دهد باز خود را نیازمند رهبر و راهنموئی می بیند یعنی از جمله کارهای پیامبر دوم تفهیم به نیاز انسانی به پیامبر اول یعنی پیامبران الهی است.

دو حیوان که بهم میرسند در خود کاری اند و آمیزشی نیز بطور خودکار انجام میدهند یعنی بهم میرسند باید فاصله قصد و اجرایشان که هر دو در یک نقطه است و صفر می باشد تحقق پذیرد و کارشان را بکنند و پیامبر اول عزیز ما حضرت محمد در اینباره سخنی دارند که

بعد برای شما خواهم آورد.

نه آنست که از میان حیوانات آنچه را میتواند انسان شاهد آمیزشش باشد و در عین حال نیز ببیند که از هوا فرود آمده راست بر ساده اش می نشیند و برمی خیزد گنجشگ است نبی خاتم نیز همین حیوان را مثال آورده میفرماید: مبادا همانند گنجشگ آمیزش نمائید و شرح خواهم داد.

عقل دوم نیز که در کارهای اختیاری دخالت دارد بما میگوید اینکه کشش جنسی نیز باختیار است و هم باجبار از چه جهت اختیاری داده اند؟ بدون شک از اینجهت که بدانیم آیا اختیارمان حکم میکند که در آمیزش نیز فرصت و مهلتی ندهیم یا بگذاریم تا آتش عشق تیزتر گردد؟ در اینجا می فهمیم دانستنی هائی لازم است یعنی باید علم داشت تا تکلیف خود را دانست و اینهم سخن اعجاز آمیز دیگر قرآن که عقل و علم و دین را بدست هم میدهد و زیاد شدن یکی را با افزایش دیگری نسبت میدهد (و ما یعقلها الا العالمون) ! ان تقوا الله یعلمکم الله)

آمیزش

علم میگوید اقتران و نزدیکی راه تخلیه و ارضای جنسی است و بسیاری از پسرها قبل از بلوغ و پیش از آن در زمان بلوغ نزدیکی دارند (البته همه جا مقصود ما از آمیزش و نزدیکی اقتران و مقاربت و جماع و همخوابگی دخول در مهبل زن است) و در نیمه دوم بلوغ بیش از اینهاست که نزد مجردان کمتر از متأهلان می باشد (البته همه جا

مقصود ما انتخاب دو نفری است که سالم میباشند).

آمیزش، دخول آلت نعوظ یافته مرد است در مهبل زن و نتیجه آن در مرد یک مرحله و در زن یک مرحله ای یا دو مرحله ای است مرد با حرکات و رفت و برگشت دادن آلت به اوج لذت جنسی می رسد و با انزال اعلام اینکه آمیزشش تمام شده است و نعوظ حاصله پس از انزال که شرح چگونگی نعوظ آنرا خواهم داد بتدریج یا بسرعت از بین می رود.

آمیزش زن نیز با نعوظ صورت می گیرد و نعوظ در هر حال پر خون شدن است که هم آلت تذکیری زن پرخون و متورم می شود هم لب های مهلبش و این پرخونی در تمام دستگاه تناسلی اش هست که اگر به اوج لذت جنسی نرسد و انزالش روی ندهد احتقان دستگاه تناسلی باقی مانده و در اثر پرخونی درد کمری ایجاد می شود که در زنهای به اوج لذت جنسی نرسیده همیشه وجود دارد.

زن چه بسا نقش فعال را بعهده میگیرد و سبب رفت و برگشت آلت مرد میشود و گاهی نیز هر دو با یکدیگر فعالیت دارند آنچه بندرت دیده میشود ناوارد بودن پسران است که هرگز نزد دختران دیده نمیشود یعنی ممکن است پسری باشد که بجای دخول در مهبل دختر به ناف فشار آورده یا در سوراخ ادرار و مثانه فرو نماید در حالیکه دختر یا از شرم چیزی نگوید یا در حالت مخصوص تماشاگری بهمین وضع موقتاً قناعت نماید و نزد دخترانی که فاصله اولین ساعت ورودشان بحجله تا اولین ساعت ورودشان به زایشگاه بیش از 9 ماه طول میکشد این وضعیت دیده نمی شود.

طول مدت آمیزش نزد افراد مختلف مختلف است، مردانی هستند که نزدیک به بیست دقیقه پس از خستگی فراوان انزال دارند ولی بطور متوسط در صورت فعالیت پس از دو دقیقه انزال صورت میگردد.

نزد جانوران که اختیاری در فعالیت و عدم فعالیت ندارند این مدت متفاوت است. جوندگان ده ثانیه و اگر به 30 ثانیه و حتی حیوانی از راه راسوها بنام فیشر هشت ساعت طول دارد.

ناگفته نماند مدت مذکور هنوز تحت فرمول درنیامده و با نسبتی دیگر سنجیده نشده است (مقصود اینکه توانسته اند بفهمند هر چه حیوان کوچکتر باشد قرعات نبضش بیشتر است مدت آمیزش را مثلا در فیل و گربه که بیک اندازه است نتوانسته توجیهی بنمایند).

مطلب دیگر آنکه طول مدت آمیزش چنانچه در فواصل کوتاه صورت گیرد در هر مرحله بعدی طولانی تر بوده و مقدار اسپرم خالی شده کمتر است (نزد گزندگان مثلا زنبور یا مار هم صبح که از لانه بیرون میایند (کیسه ای پر دارند زهر بیشتری وارد بدن طعمه خود مینمائید و برای هر نوبت بعدی این مقدار کمتر میشود).

زن برعکس مرد مدت لازم جهت رسیدن به اوج لذت جنسی اش حدود ده دقیقه طول میکشد و در این فواصل چند نوبت به اوج لذت نزدیک شده باز برمیگردد تا بالاخره در یک نوبت به اوج میرسد و لذت بخش ترین آمیزشها اینست که مرد مقاومت تا اوج لذت زن با وی همزمان صورت گیرد.

بار دیگر آوردم که هنگام آمیزش آلت مرد و تمام دستگاه تناسلی زن پرخون میشود و پس از رسیدن طرفین به اوج لذت جنسی و انزال حالت احتقان و نعوظ هر دو طرف تمام میشود و چون زن دیرتر باوج میرسد اغلب به اوج نرسیده مرد خود را از آمیزش کنار میکشد و احتقان در دستگاه تناسلی زن باقیمانده و به درد کمر مبتلا میشود و راه درمان اینست که بعضی از مردان دانسته و خود انتخاب کرده و با فشار دادن آلت تذکیر زن بوسیله دست (بطز - کلیتوریس - خروسک) و با آن بازی کرده و زن را به اوج لذت جنسی میرسانند که راه درستی نبوده و طریق صحیح اینست که اختلاف بین متوسط مدت آمیزش زن و مرد که تقریبا 5 - 10 دقیقه (متوسط 8 دقیقه) طول میکشد دخولی صورت نگرفته و مرد به نوازش و بازی زن را آماده سازد تا آنکه در مدت دو دقیقه که مرد دخول صورت میدهد همزمان بازی به اوج لذت جنسی برسند.

تحریک زن برای آمادگی

قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: اذا جامع احدکم اهله فلا یاتیهن کما یاتی الطیر فیمکث و لیلبث قال بعضهم: ولیتلبث و قال صلی الله علیه و آله و سلم: ثلاثه من الجفا ان یصحب الرجل الرجل فلا یسئله عن اسمه و کفیته و ان یدعی الرجل الی الطعام فلا

یجیب فلا یاکل و موافقه الرجل اهله قبل الملاعبه (الملاعبه).

قال الصادق علیه السلام ان احدکم لیاتی اهله فتخرج من تحته فلو اصابت زنجیا لتشتشت به فاذا اتی احدکم اهله فلیکن بینهما ملاعبه فانه اطیب للامر.

قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم قول الرجل للمرئه انی احبک لا یذهب من قلبها.

در حدیث اول است که نبی خاتم آمیزش با همسر را همانند پرندگان نهی فرموده و مکث و درنگ را روا داشته است و در حدیث دیگر که در جلدهای قبل آوردم ملاحظه فرمودید که حضرت میفرمایند همانند گنجشگ آمیزش نکنید بلکه بازی و ملاعبه داشته باشید.

در حدیث دوم مطلبی است که تا چندی پیش بسیاری تصور میکردند از غرب آمده است: دو نفر که بیکدیگر میرسند خود را معرفی نمایند و اینک ملاحظه میفرمائید حضرت نبوی سه چیز را از جفا شمردند مصاحبت مردی با مردی دیگر که از اسم و کنیه اش پرسیده نشود و آنکه دعوت به سفره شود و اجابت نکند و آن مردی که قبل از موافقت همسرش با او بازی و نوازش و رفتنی ندارد و باز از حضرت صادق مشابه آن است و در آخر از نبی خاتم که مرد اگر بهمسرش بگوید ترا دوست میدارم هرگز از قلبش بیرون نمیرود.

ملاحظه فرمائید که پرندگان بدون مقدمه جفت شوند و آنچه را آدمی میتواند شاهد آمیزشش باشد و از همه سریعتر انجام دهد

فهمیده شود دست خواننده را میگیرم تا بمن بگوید از چه کسانی یاد میکند از دوستانش و بدون شک در فکر هر کس بود در این دو ردیف قرار دارند اما در فکر دشمن بودن احتقان و تورم عصبی بوجود خواهد آورد.

و این دو مثال در آخر سر وجهی مشابه بیکدیگر دارند و هر سه درد کمر ایجاد خواهند کرد و دردی در نتیجه احتقان؛ آنجا احتقان ذهنی و کمر درد علمی - دوم احتقان عصبی و کمردرد اجتماعی - سوم احتقان دستگاه تناسلی و کمردرد جنسی!

آری نبی خاتم و امام را دیدید که قبل از آمیزش به یک مسلمان چه دستوری میدهند نوازش و سازش و معاشقه و بازی و مقصود از سازش هما ملاسه های توام با کلمات عشق آفرین است.

من عقیده دارم همانگونه که ده نوع بلوغ داریم چندین نوع فهم داریم اینجا فهم جنسی است که هم مرد و هم زن پس از مدتی میفهمند با چگونه تحریکی بهتر جواب میدهند یعنی مدتها طول میکشد که مرد بفهمد زنش به چگونه احساساتی بهتر پاسخ میدهد و یا زن بفهمد به چه تحریکی حساسیت بیشتری دارد و تحریک فیزیکی یا تحریک روانی ولی چنانچه خواندید اسلام هر دو کلمه را عطف بیکدیگر آموزش داده است یعنی اگر زن بفهمد و مرد بداند یا ملامسه زودتر به اوج لذت جنسی باز هم باید کلماتی عشق آمیز در کار باشد و علم آینده این مسئله را لزوم هر دو) همانند سایر مسائل بطریق اسلامی بزودی تائید و تحویل خواهد داد.

گویا که جت عمود پرواز و نشین بر فرودگاه می نشیند و اینک گنجشگ ها همانگونه بر ماده اش می نشیند که نبی گرامی پرنده و در میان آنها گنجشگ را مثال آوردند و این فحل شدن همان و آمیزش همان و کناره گیری همان چنانچه ملاحظه فرمودید مورد قبول اسلام نبوده مطرود است.

مردی که مصاحبت آغاز کرده و نام و نشان طرف پرسیده و از یکدیگر جدا شده اند - کسیکه دعوت به طعام شده و اجابت نکرده مردی که فحل شده و قصد کرده و فاصله قصد و اجرایش صفر است هر سه عملی مشابه دارند که نبی خاتم به عنوان مثال بر یک خط آنها را کنار یکدیگر آوردند.

عمر وی به زیدی میرسد یا از وضع بازار میپرسند یا اوضاع ارتباطی با جامعه یا چگونگی محیط یا نفس یا دین و خارج از اینها نیست. اما پرسیده و یکدیگر را نشناخته جدا شده اند یا بعداً لازم نمی بینند ملاقاتی داشته باشند یا باید برای بهتر فهمیدن آنچه گفته اند تجدیدی کنند اگر ملاقاتی لازم ندیدند معلوم میشود بحثی محدود ناچیز بوده و دامنه هر بحثی محدود بود و غیرعلمی است و اگر ملاقاتی لازم دیدند نوعی احتقان ذهنی برای آنها بوجود میآید که چرا یکدیگر را نشناخته اند.

آنکه بطعام دعوت شود نرود سر آغاز احتقان اجتماعی و تورم شناسائی بوجود آورده است و چه کلمه خوبی انتخاب شد - تورم - زیرا با نرفتن و دعوت اجابت نکردن هر دو بفکر یکدیگرند و اثر نامطلوب روانی بر یکدیگر خواهند داشت و برای آنکه بهتر

آوردم مدتی که طول میکشد زن و مرد بفهمند از چه راهی بهتر تحریک میشوند متناسب با فهم جنسی آنهاست ولی آنچه مسلم است این مدت طولانی است و گاه به چند سال میرسد و قطع مسلم آنکه زن روز بروز بخاطر رفتن شرم عفتی و آمدن بصیرت جنسی و نزدیکتر شدن خانوادگی به شوهر از آمیزش های بعدی بیش از قبلی لذت میبرد و این باز به سن زن و اختلاف سن زن و مرد بستگی دارد که شرح داده خواهد شد اما مرد چنین نیست و به علت اینکه همیشه به اوج لذت جنسی پس از انزال میرسد برحسب خواهان بودن و به نسبت میلی که دارد لذت میبرد.

ای مسلمان خواننده شما این کلمات نبی خاتم را سرسری مگیر و بسادگی از آن مگذر زیرا سن شناخت این مسائل جنسی به دویست سال نمیرسد و بعضی از آنها بقدری جوانند که همزمان با تولد خواننده یا نویسنده شناخته شده باشند و مهمتر از آن به کسانی که میگویند اسلام با سیاست جداست و اسلام است و وضو و غسل و طهارت ملاحظه فرمائید که اسلام کدام زاویه و گوشه زندگی را منظور نداشته و دستور نداده است؟

آنچه را باید از خاطر دور نساخت مسئله تحریک روانی و فیزیکی است که اسلام هر دو را از مرد خواسته است اما آنچه را نبی گرامی بردیف آوردند و سه کس را جفاکار شناختند و از لحاظی توانستم آنها را همانند معرفی نمایم باید بیفزایم همانگونه که جفای نسبت به زن در اثر دخول ناگهانی بدون رعایت مرحله نوازش و سازش هم فراموشی روانی است هم فراموش فیزیکی مصاحبت

بدون شناخت اسم یکدیگر و دعوت بسفره و نرفتن نیز نوعی خسران دیگر را نیز دربردارد و اینکه نبی گرامی سه چیز را از جفا معرفی فرموده اند یک وجه شبهه ای بین آنهاست که غیر از آنچه میباشد که قبلا شرح دادم:

به طعامی دعوت شود و نرود یا دعوت شود و نخورد در هر دو صورت میزبان در یک چندشی فرو میرود که گویا مخالفتی و مخالفی را در برابر خود می بیند و این مسئله در قدیم بین بیشتر مردم و هم اکنون نزد بعضی هست که اگر میهمان غذای میزبان نخورد معنای اعلام خصومت با اوست و این داستان در قضیه حضرت ابراهیم و مامورانی که آمده بودند تا شهرهای لوط (سدوم و عموره) را سرنگون نمایند آورده شده است.

کسیکه به یاد دشمنی تازه می افتد که بر جمع دشمنانش افزوده شده است دو حالت دارد یا آنکه می بیند دشمن تازه به خاطر اینست که در حفظ مالش یا ناموسش یا دینش کوشیده است یا به علت نامعلومی است که دشمن نوع اول هرگز نمیتواند آن چندش دشمنی را تا اعماق جان آدمی ببرد بلکه با یک اعلام سطحی بجای کاهش دادن جان - بر آن می افزاید و طرف میفهمد این دشمن را بخاطر دوستی یا حقیقت به دشمنان اضافه کرده و در نتیجه هیچگونه آثار سوئی که بر او ندارد نوعی تبلیغ و تحریک در آرامش بیشتر او میگردد اما میهمان و کسیکه دعوت میشود عنوان قبلی اش دوستی است و کسی دشمن خود را به طعام دعوت نمیکند و اگر میکند هر دو طرف مراقبند و لذا میهمان یا مدعو اگر سابقه قبلی خصمانه نداشته و دست به غذا

نبرد یا دعوت را نپذیرد و میزبان را در اندیشه چون و چرا تحت فشار قرار داده و به سراشیب چندشهائی رهسپار میسازد.

جفای دیگر مصاحبت آغاز کردن و معرفت حتی شناسنامه ای نداشتن که نتیجه میشود پس از جدا شدن تجزیه و تحلیل سخن طرف او را رجلی بزرگوار یا فردی پست به حساب آورد که شناسائی وی لازم بوده است و در نتیجه همانند میزبانی که میهمان دست به سفره اش دراز نکرده در اینجا نیز اندیشه در خویش متوقف مانده و وی را نیز تحت فشار چندشها نگهمیدارد.

مردی که به زن میرسد و فاصله قصد و اجرایش فقط تن به تن است و هیچ دخالت عاشقانه و ملاعبه و مغزی در آن وارد نیست و همه کارها مرکز فرماندهی اش در نخاع به سراغ طرفین میآید دچار اشکالاتی مشابه میشوند که اهم آنها از اینقرار است.

مرد نعوظی پیدا کرده که ناشی از پرخون شدن نسج حوضچه ای و اسفنجی سراسر آلت اوست و شعریه های اطراف دستگاه نیز پرخوننند - زن نیز همین حالت را دارد پرخونی شعریه های سراسر دستگاه آمیزشی اش و نعوظ بظروی (کلیتوریسش) او را مستعد آمیزش اعلام میدارد اما مرد دخولی انجام داده و تصرفی و انزالی در تعقیب آنها و همه پرخونیها فرو نشسته از نعوظ و پرخونی دستگاه آمیزشی نجات می یابد اما زن هیچ نفهمیده تصرف شده و مضروب و مفعول و شعریه های پرخون که تمام لگنش را فرا گرفته او را به وضعی که ملاعبه و نوازش لازم دارد و امیدارد و اگر همانند گنجشگ و بدون فاصله دادن بین قصد و اجرا کار تمام شود این شعریه های

پرخون لگن و نعوظ زن برگشت نکرده و زن را به درد کمر بی ارزش اما پر درد مبتلا میسازد و اغلب زنها بر این امر اطلاع و آگاهی دارند.

آری از لحاظ روانی ملاعبه ای که در فاصله قصد و اجرا اعمال میگردد رضایت بخش و آرامش دهنده بوده هرگز نمیتوان نام تجاوز به خود بگیرد و حال آنکه قصه با سرعت ولو برضایت قبلی زن بوده باشد در نوعی شتاب که تجاوز کارانه و برخلاف نسلی و آرامشی که باید زن داشته باشد تا اگر آبستن شد فرزندی دور از عصبانیت ها داشته باشد و اگر نشد خود درک لذت جنسی را با تن محو در آرامش که فقط جای لذت را باقی گذارده داشته باشد و در هر صورت میهمان که میزبانش سهم غذائی وی را منظور داشته و از آن برداشت نمیشود و مصاحبی که هم صحبت شده اما سخن شناخته شده از شخص حاضر که غائب محسوب است همانند آمیزشی است که تصرف شده سهم متصرف را گذاشته اما خوانی بهره مانده است.

فعالیت های جنسی و آماده کردن زن

کار ازدواج که در مراحل مخصوص با تکلم و تحرک و تبدیل و تعویض برگزار میگردید تمام شد و اینک کتاب حاضر منعکس کننده فعالیت های جنسی عروس و داماد که در تعقیب مراحل قبل منجر به ایجاد واکنشهای شهوی و لذت جنسی میشود.

فعالیت های جنسی بانواع گوناگون انجام میگرد و همه آنها

با عوامل زیر در ارتباط میباشد.

تحریکات حسی محیطی برحسب آنکه با چه کیفیت و چه کمیت با شخص ارتباط برقرار کند.

نیروی واکنش معرفه الاعضائی (فیزیولژیکی) شخص در برابر آن تحریکات.

میزان تجربه ای که شخص در گذشته در برابر تحریکات مورد بحث دارد و اثر رفلکسهای شرطی وی در همین مورد - تاثیر قضاوت و نظرات افراد.

شرایط دیگر موجود در جامعه.

بقراری که آورده شد هر شخص مجهز به دو نوع وسیله برای فعالیت های جنسی است.

اعضائی که فعالیت های جنس را انجام دهد و در عین حال قدرت بروز واکنشهای لذت بخش را هم داشته باشد.

اعضائی که تحریکات حسی را دریافت نماید.

فعالیت های جنسی دو گونه اند: فردی - اجتماعی.

فردی که خودش هم فاعل است هم مفعول مانند استمناء یا خوابدیدنهای مخصوص

اجتماعی که خودش یا فاعل است یا مفعول مانند بوس و کنار یا غیر همجنس یا با همجنس یا با حیوان (از قبل یا دبر انسان یا حیوان).

فعالیت های فردی و اجتماعی (هر دو) قبل از رسیدن بلوغ جنسی نیز وجود دارند و بوسیله عوامل تحریکی جنسی یا غیر جنسی

ممکن است بوجود آیند.

محرکات جنسی: با چشم (بدن مقاربت انسان یا حیوان - دیدن عکسهای مذکور - دیدن فیلمها و تاترها - دیدن تصاویر قبیحه و صور مخصوص و محرک).

با تماس: دست به بدن طرف زدن - پهلوی هم نشستن و قسمتی از پاها بیکدیگر تماس داشتن - تماس در رقصها - فشار در جمعیت ها.

با خواندن و نوشتن: داستانها و حکایات جنسی و خواندن کتابهائی که مباحث جنسی محرک دارد محرکات غیرجنسی: عوامل فیزیکی (اسب سواری - دوچرخه سواری - اتومبیل سواری - جای گرم دیگری نشستن - لباس دیگری را بدست گرفتن - اسکی و شنا و ...)

عوامل هیجانی: مشاهده و یا شرکت در بازیهای هیجان آور - مشاهده فیلمهای جنگی - شنیدن حوادث ماجراجوئی - در منزل تنها بودن - شنیدن بعضی موسیقی ها - دیر به منزل یا کلاس رسیدن - مبصر کلاس یا سرپرست عده ای شدن - ناگهان به ثروت یا مقام رسیدن یا نام خود را در رادیو یا رسانه ها شنیدن و دیدن و ... و اینها همه ممکن است قبل از بلوغ یا زمان بلوغ کار خود را انجام دهند فقط در زمان بلوغ دراز کشیدن و از درخت بالا رفتن وجود را با حوله ماساژ دادن و کشتی گرفتن از محرکات فیزیکی است و بوسیده شدن بوسیله غیرهمجنس یا دوشیدن گاو و گوسفند و مالش پستان آنها از محرکات روحی بحساب و اضافه میگردد.

و اینک شرح هر قسمت:

در جلد هفدهم که فقط مخصوص خوابیدن است به اقسام خوابها اشاره کردم و چند جلد بعد انشاء الله تعالی مربوط به خوابدیدن خواهد بود و از جمله رؤیاهای شهوت انگیز که اغلب با عکس العملهای جنسی همراه است و علتش یا دیدن مناظر شهوت انگیزی است که در روز دیده است یا دیدن بقیه مناظر شهوت انگیز که در روز ناتمام دیده و مانده است یا در اثر سرماخوردگی و التهاب مرکز نعوظ در نخاع ستون فقرات و مالیده شدن آلت نعوظ یافته به بدن یا فراش یا دیدن رویاهائی که در بیداری برسیدنش مایوسند و بهر صورت رویاهای جنسی اولین فعالیت جنسی نزد مردان و زنان است.

استمناء و جلق زدن را که به تفصیل شرح داده و ثابت کردم همانگونه که اسلام فرموده است حتی در تمام عمر یکمرتبه جلق زدن زیان و گناه است.

مغازله و معاشقه تماس بدن مرد و زن است و از نبی خاتم آوردم که فرمودند همانند گنجشگ آمیزش نکنید و همسر را آماده و راضی سازید و از حضرت صادق که زن را برای آمیزش قبلا آماده سازید و اینک باید به کارهائی که برای آماده کردن زن بکار میآید توجه نمود.

نوازش و مالش دستها و پاها (دستها حتماً با دست و پاها را با دستها و یا با پا نیز میتوان نوازش کرد) - در آغوش گرفتن - بوسه که در برگ دیگر از آن بحثی خواهم داشت - ملامسه و مالش پستان که هر چه به نوک آن نزدیکتر شود حساسیت بیشتر است

ولی بهتر است همه پستان و بعد قسمتی و بعد کمتر و بالاخره نوک آن را دریافت و گاه نیز در برهم هر قسمت را نوازش کرد - مکیدن و بوسیدن پستانها - بوسیدن و لیسیدن آلت و فرج (این عمل در قرن اخیر بطور متقابل بین دختران و پسران غرب شایع شده است و مسلمانها کمتر به آن توجه کرده اند) نوازش و مالش آلت مرد و فرج زن بخصوص قسمت تذکیر (بظر) آن با دست - فشار آلت یا تماس آن با فرج - دیدن قسمت هائی از بدن مرد بوسیله زن یا هر قسمت بدن زن توسط مرد - گذاردن آلت در طول افقی دهانه فرج یا بین سرین پایین رانها یا بین پستانها و عملی که بیشترین مردان و فواحش دیده میشود و آن داخل دهان کردن آلت است.

قسمت دیگر آمیزش است که شرح داده شده یا خواهد شد.

دیگر مغازله معاشقه با همجنس است که لواط مرد با مرد و سحق زن با زن باشد و قبلا شرح داده شده است دیگر مغازله و معاشقه با حیوانات است که اگر با حیوان حلال گوشتی آمیزش شود. خوردن شیر و گوشت آن حرام بوده و گوشت آن حیوان را پس از ذبح باید سوزاند و این عمل بیشتر در دبر یاقبل خوک، گاو، الاغ، مادیان، سگ، گربه، مرغ، اردک انجام میگیرد و زنها باغو و میمون، سگ، گربه طرف میشوند.

و این عمل نزد زنها بیشتر است بخصوص واداشتن حیوان به اینکه لب های فرجشان را بلیسد یا با دست نوازش دهد که این عمل بوسیله سگ و میمون انجام میگیرد و عجیب آنست که برخی از حیوانات که از راه مقعد با آنها آمیزش میشود همانند مردان که

عادت کرده و به ابنه دچار میشوند. حیوان نیز عادت کرده و بمحض نزدیک شدن فاعل یا جابجا کردن پاهای خود اعلام آمادگی میمناید.

نقاط تحریکی

بارها آوردم همانگونه که یک فرد بزرگ میشود یک جامعه هم رشد مینماید هفت سال آن بچه است و با سنگ و خاک سر و کار دارد هفت سال روزگار هم بشریت بچه است و با کارهای خاکی و سنگی در تماس - بعد دوران کودکی هر دو میرسد و بالاخره هر دو به بلوغ دینی میرسند.

رفتار پدر و مادر با کودکشان نیز مشابه با رفتار خدا با مخلوقش است خالقهای مجازی فرزندان خود را بدامن می نشانند و آنها را با مسائل فیزیکی رشد میدهند خالق حقیقی هم با فرزندان خود در تماس است و معجزاتی خارق العاده فیزیکی برای آنها می آورد تا بالاخره رشد پذیرش علمی هر دو میرسند و سر و کارشان با علم و معجزه علمی (قرآن).

اگر تورات خوانده باشید خیال میکنید با بنی اسرائیل آنچنان بوده که یک پدرگاهی مهربان و گاهی غضبناک اما همینکه به قرآن میرسید لیهلک من هلک عن بینه و یحیی من حی عن بینه در آن است که اگر دلیل روشن و زنده داری زنده ای و نداری هلاکت در آن مطرح میباشد.

مسئله آمیزش نیز یک واحدش همانند مطلق آن است اگر نبی گرامی میفرمایند هر نوبت آمیزش شما همانند پرندگان نباشد و با معاشقه و سازش و ناز شروع شود تا طول مدت لازم برای اوج لذت رسیدن مرد و زن همزمان بوده باشد در مطلق آمیزش نیز که آغازش شب حجله و شب زفاف تصور میشود باید همانند پرندگان نباشد که فحل شدن با دخول و با کناره گیری بدون مقدمه و بدون فاصله و بدون دخالت عقل صورت گیرد.

ما در نوع پای بند داریم که قرآن به آنها اشاره میفرماید یکی عقال، دیگری شکال.

عقل از عقال است اما پای بندی که بر فطرت بسته میشود و بر مبنای فطرت باز میگردد و آیات زیادی درباره آن داریم که میدانید اما شکال در آیه شریفه کل یعمل علی شاکلته بهتر از هر جای دیگر معرفی میشود و باصطلاح عوام هر کس هر طوری که شکل گرفته و باصطلاح پیشش رفته خود را میگیرد و قرآن میفرماید همه عملشان بر مبنای انتخاب خودشان است و این آیه البته جواب آیه و ننزل من القرآن ما هو شفاه و رحمه للمومنین و لا یزید الظالمین الا خسارا میباشد که اینجا جای بحث آن نیست.

بهر صورت برای داماد و عروسی که در حجله از نماز آغاز کرده اند عقال مطرح است و آنچه عقل پیامبر دوم آنها را آگاهی میدهد و چه آگاهی از این بهتر که پیامبر دوم از پیامبر اول دریافت و پرداخت داشته است و داماد و عروس شکال و پای بندهای خود تشخیص داده را وارد زندگی جدید نکنند و آنچه اسلام به آنها تعلیم میدهند عمل

نمایند که زندگی سعادتمندتر و نسل بهتری تحویل دهند آری همانگونه که نباید در هر نوبت آمیزش فاصله فحل و دخول و قصد و اجرا صفر باشد در حجله نیز باید به اعتبار اینکه مقدمه بارها آمیزش است پرنده وار رفتار نکرد و زفاف را بجای سرعت گرفتن در اقتران سرعت گرفتن در نوازش و معاشقه و تحبیب قلوب یکدیگر سپری ساخت و لازمه عقال داشتن و عقل بکار بردن اینکه انسان همه جا از اختیار خود حسن استفاده نموده امیال شهوانی خود را سرکوب و منکوب ساخته آنچه سبب ایجاد محبت و مودت بیشتر میگردد بکار برد.

ناگفته نماند که در مقدمه هر آمیزش میتوان از نکات تحریک پذیر زن استفاده نمود و در صورتی که شب زفاف نیز چنین استفاده ای شود استحکام مودت بیشتری حاصل خواهد گردید بشرط آنکه طبق خواسته اسلام تحریک احساسات فقط به نوع روانی تنها و یا نوع فیزیکی فقط محدود و محصور نگردد و دقت بکار برد که عروس در برابر کدام یک از آن دو پاسخ بهتری نشان میدهد و اینک که از آنچه خواهد شد دلهره دارد کدامین سبب آرامش و مطلوب وی قرار خواهد گرفت.

نقاط تحریک زن که ملامسه آن سبب میشود زن آمادگی اقترانی پیدا نماید یعنی تحریک فیزیکی درباره زن چنین است:

سلولهای واقع در هاله نوک پستانها آنچنان است که هر موقع نوزاد دست به آن میزند مادر تحریک شده و در اثر آن شیر جریان می باید و نزد حیوانات دیگر از راههای دیگر این تحریک صورت میگیرد (مثلا نزد نشخوار کنندگان پیشانی به پستان و نزد

برخی از حیوانات با مختصر گاز گرفتن و غیره و برای شوهر نیز موضع مناسبی جهت تحریک است و چون هر چه به نوک پستان نزدیکتر شود سلولها حساس تر میباشد نوک پستان تحریک پذیرتر میباشد).

بعضی ها بظر را مقدم میدارند (بظر - آلت تذکیر زن - کلیتوریس) نه آنست که بظر در زن حکم آلت در مرد دارد و آلت مرد نیز با ملامسه زن تحریک پذیر میباشد و هر چه به حشفه نزدیکتر حساس تر است تا بحدی که سلولهای نوک آلت حتی گرمی و سردی را حس نکرده و تنها برای لذت درک کردنند و در بظر نیز چنین است و ملامسه مختصر آن تحریک شدیدی به زن دست میدهد.

اغلب حیوانات پستاندار هنگام جفت گیری پشت گردن ماده را گاز میگیرند و برای زن نیز چنین تحریکی آماده کننده خوبی است بخصوص گازهای ملایمی که میتوان به گردن، گونه، لاله گوش، شانه گرفت و ملامسه آنها کمتر از گاز گرفتن ملایم تحریک پذیر میباشد.

دست کشیدن به پشت در میان ستون فقرات که هر دو طرف ریشه اعصاب خارج میشوند از جمله نقاط خوب تحریک شونده میباشد که اگر بصورت خاص مواج کشیده شود (بسیار ملایم - ملایم محکمتر) اثر بیشتری خواهد داشت.

سطح داخلی ران و لب های فرج نیز در لمس پاسخ میدهند و چنانچه انگشت را بروترهای عضلانی که از دو طرف مهبل به سطح استخوان می چسبند گذاشته و همانند به لرزه در آوردن تارهای

سیم عمل شود بهتر جواب داده میشود.

بوسه که قدیمی ترین نقطه شناخته شده برای تحریک است و همه متفق القولند که حتی بشرهای غیر متمدن نیز در حین صورت بصورت همینکه لب ها بیکدیگر میرسیده احساس لذت بیشتری کرده و این طریق را شناخته بوده اند تقریبا نزد تمام ملل در معاشقه ها وارد میباشد اما طرق ذکر شده در بالا را بسیاری ادعا دارند که به تازگی پی به حساسیت آن برده اند و حال آنکه در آثار باستانی آنچه بدست داده و مردان از پستان زنان کشیده یا حکاکی کرده اند خلاف آن تصور میشود.

مکیدن زبان زن یا مکیدن زن زبان مرد را برای هر دو طرف تحریک کننده است و دیده میشود که مرد آلت خود را در دهان زن کرده مکیده شده است (حتی یک مورد دیفتری آلت مرد که معلوم شد در اثر مکیدن آن توسط فاحشه مبتلا به دیفتری ابتلا پیش آمده در دوران دانشجوئی ما گزارش گردید) و این کار بیشتر نزد فواحش دیده میشود.

برای پیدا کردن نقطه های حساس تر زن باز مدتی طول میکشد و به نسبت بلوغ و فهم جنسی مرد و زن نقاط مربوطه شناخته میشود و چه بسا زنی پیدا شود که مالش سطح داخلی بازوهایش بسرعت به اوج لذت جنسی برسد.

ملامسه میتواند با دهان، سر، و آلت، لاشه پا نیز صورت گیرد و چه بسا مالیدن کف پا به پشت پای زن یا مالیدن پشت پایه کف پای زن بهترین تحریک باشد.

آنچه اخیراً شناخته شده است غلغلک کف پای زنان نیز تحریک کننده جنسی قابل ملاحظه میباشد بشرط آنکه ملایم و اندک باشد که در غیر اینصورت سبب اوج تحریک عصبی و ناراحتی میگردد.

از جمله نقاطی که شرح داده شد و بعنوان مواضع تحریک پذیر معرفی شدند نزد برخی از زنان ممکن است ایجاد ناراحتی کند و حتی زنانی دیده شده اند که بوسه را دوست ندارند یا دست به پستان آنها زده شود ناراحت میشوند و اینها اغلب نزد دخترانی دیده میشود که توسط پدر یا مادرشان بعلل بی عقلی و وضع مقررات مذهبی کاذب و یا خدای ناکرده با آشنائی قبلی با پسری که فریبشان داده یا به آنها دروغ گفته از این کار زده شده باشند.

آنچه نزد تمام زنان تحریک آن قطعی است چند نقطه میباشد که در راس همه بظر میباشد با این تفاوت که برخی از زنان با دست زدن به آن و ملامسه ابراز انزجار مینمایند ولی تقریباً همه آنها با آلت نعوظ یافته که مرتب و محکم به آن مالیده شود احساس لذت و حتی تا باوج لذت رسیدن مینمایند. موضع دیگر زبان است که به علت تقویت قوای شامه و ذائقه و لامسه که در مکیدن زبان است کمتر زنی با مردی احساس ناراحتی مینماید (بویژه اگر با نوک زبان در دهان عنحه کرده یکدیگر دخول و خروجی انجام گیرد) مگر آنکه مسئله بهداشت برای یکی از آنها فوق العاده تر باشد و موضع سوم لاله گوش است که حیوانات پستاندار نیز بر غریزه خود دیده میشوند که نر گوش ماده را گاز میگیرد یا با آن بازی میکند.

اینکه نبی خاتم فرمودند المرئه عوره (تمام قسمت های زن عورت است) نه تنها از لحاظ دید مرد بلکه میتوان گفت از لحاظ زن بودن و عورت بودن و قابل تحریک بودن چه مرد با ملامسه تحریک کند و چه با نگاه کردن تحریک شود هر دو عورت حساب میشود.

تحریک مرد از طرف زن کمتر احتیاج به آگاهی دارد زیرا مرد با فکر و یا در نظر آوردن نقاط شهوت انگیز و یا عوامل روانی نعوظ به او دست داده و اغلب در اینحال تحریک شده بحساب میاید. نعوظ ممکن است بعلت سرماخوردگی یا ضربه ای که وارد شده و مرکز نعوظ را که در نخاع است و التهاب و احتقانی در اطراف آن پیدا شده حاصل گردد که در اینصورت ممکن است حتی مدت توقف آلت در حالت نعوظ بیشتر از سایر مواقع بوده باشد.

آنچه بر زن لازم است بداند تا از ناراحتی های شوهر کاسته شود تحریک موضعی نیست بلکه تحریک موقعی است و آن زمانی است که مرد در حالیکه دخول انجام میدهد بلافاصله نعوظ وی پایان می یابد و دخالت زن با تحریک مرد در حالیکه عضلات مهبل را بر روی آلت مرد فشار داده و رانها را نزدیک و امکانا با دست مالیدن به پشت مرد در امتداد ستون فقرات وی نعوظ برگشته و مرد را راضی میسازد. (البته زن با حرکات موزون یا ملامسه و معاشقه و ... میتواند مرد را تحریک نماید و این تحریک جنس ماده جنس نر را نزد پستانداران دیده ایم که شاخداران ماده مرتب به سربن نر شاخ میزنند تا فحل شود)

زنی که میل به آمیزش ندارد دیرتر به اوج لذت جنسی میرسد ولی مرد برعکس است که اگر تمایلی نداشت و تحریک شد غالباً زودتر انزال و پایان دارد.

عوامل مؤثر دیگر در تحریک شدن زن و مرد دخالت دارد که یکی از آنها سخت مورد توجه اسلام است و آن عطر میباشد که برای زنی که عطر میزند و نزد مردان بیگانه میرود و سبب تحریک میشود حرمت قائل است.

خواندن جلد پنجم کتابهای مورد بحث نیز درباره اثر رنگها در بسیاری از موارد زندگی بحث شده و میتوان مراجعه نمود.

عامل دیگر که تقریباً نزد تمام آمیزش کنندگان از هر نوع دیده میشود و برای به اوج لذت جنسی رسیدن مؤثر میباشد صداهائی یا ناله هائی است که موجود از خود بیرون می آورد که اگر مرد در حال صدا کردن باشد اغلب زن ساکت شده و چشمها را می بندد و اگر زن صدائی داشت مرد بر فعالیت خود می افزاید ولی اغلب بر زن خوشایندتر است که صداهای تفوق آمیز داشته باشد و برای مرد که زن ناله مانند صدا کند زیرا شخصیت مرد و زن یا چنین امری سازگاری دارد.

انسانهای غارنشین بر این عقیده بودند که اگر تصویری از حیوان در غار کشیده شود در حالیکه تیری از کمان خارج و پهلویش را شکافته است همین منظره در روز فردا یا روزهای بعدتر در صحرا تحقق یافته و شکاری بدست خواهد آمد.

این عقیده به ارث به انسانهای شکارچی رسید و ناخودآگاه

جوانانی که شکارچی اند عکس دختری یا دخترانی را که شهوت انگیز نشان داده میشود در اطاق خواب خود نصب مینمایند و سابق بر این تصور میکردند نصب آنها در اطاق خواب برای آمادگی و لذت بردن آنهاست که میخواهند به تنهائی در آنجا استمناء کرده و جلق بزنند در صورتیکه بیشتر جنبه میراثی دارد و چه بسا دختر نیز برای حاضر ساختن پسر دست به چنین کاری بزند و نمونه اعلای آن زلیخا همسر زعیم مصر بود که برای تسلیم نمون یوسف صدیق دستور داده بود تصاویری از روابط عاشقانه و جنسی در اطاقها کشیده شود که طالبان میتوانند به تورات ویل تفاسیر قرآن از سوره یوسف مراجعه نمائید.

مقصود از ذکر این مطلب توجه دادن به مردان است که از این ابتلا بر حذر باشند که زن تصور نکند تصویری از زن مورد علاقه شوهرش در زندگیش وارد شده است که در به اوج لذت جنسی رسیدن زن بسی اثر دارد.

و آبونمان شدن مجلاتی که تصاویر قبیحه دارد بهمین دلیل موجب اختلاف زن و شوهر میشود چه زن ابونمان باشد چه مرد فرقی نمیکند.

مطلب دیگر که از باوج لذت رسیدن جلوگیری مینماید نوازشهای ساختگی و ملامسه های تصنعی است و اسلام عزیز را نگر که تا کجای زندگی آموزش داده است آری اسلام که میگویند همه اش وضو و غسل و طهارت و نماز و روزه است و توجه شما را به این مسئله جلب مینمایم:

اسلام اجازه نمی دهد هنگام آمیزش مرد در فکر زنی دیگر باشد با زن در فکر مردی بیگانه و این را باید دانست که امروز به مخابرات ذهنی بین افراد واقف شده اند و مردی که در حال تحریک زن به فکر زن دیگر باشد همسرش و چه بسا بر خودش اثر نامطلوب خواهد گذاشت و باز شرح خواهم داد.

این را باید دانست که ممکن است با تحریکات فیزیکی و روانی پیش از آنکه دخولی صورت گیرد زن به اوج لذت جنسی برسد و مرد انزالی نداشته باشد در اینصورت برای زن لذت بخش تر است که با دخول به اوج یا اوجهای لذت جنسی بعد برسد زن زمانی آماده آمیزش است که بنظرش نعوظ یابد و این احتقان گاه بقدری شدید است که لبهای مهبل نیز مشاهده میگردد که متورم شده است. علاوه بر نعوظ بظر سرتاسر مهبل با ترشح غدد مربوط به مخاطه ها مرطوب میشود بعلاوه آنکه با تند شدن تنفس و تقاضای دخول اعلام آمادگی معلوم میگردد.

مرد پس از هر انزال نبضش سریع میشود و تنفسش تند میگردد و از اعضا ریشه اش مقداری اکسیژن برداشت میشود که اگر انزال بطور کاذب صورت گیرد (مثلا استمناء) این برداشت اکسیژن بزودی کاهش خود را نشان میدهد و عوارضی ظاهر میشود؛ عامل اظهار میدارد پس از جلق زدن مغزم میسود یا میگوید طپش شدید قلب دارم - یا کلیه هایم سرد میشود ولی با داشتن پایگاه مهم و محکم تحریکی که جنس مخالف باشد تمام اعمال حیاتی به میزان، اوج و حفیض میگیرد و عوارض گفته شده و نشده را بدنبال ندارد (هر چند در آمیزشهای

افراطی و بسیار عوارضی پیش خواهد آمد که شرح میدهم.

آوردم که با احتقان دستگاه تناسلی و مرطوب شدن مخلهای دستگاه مذکور و تند شدن تنفس زن آمادگی خود را اعلام میدارد و زمان اوج لذت جنسی اظهار میدارد از من انزال شد که چگونگی آ« و بحث درباره اش را در اسلام می بینیم.

موضوع دیگر احتباس آب در نتیجه کاهش ادرار است که گاه به علت جبران و دگرگونی همکاریهای ترشحی پیش میآید و زمانی ممکن است علاوه بر آن عرق کردن فراوان نیز آنرا موجب گردد و دیگر تغییرات موقتی است که در عناصر بدنی و خونی پیدا میشود که از بحث ما خارج است.

نتیجه آنکه کتابهای مورد بحث مربوط به بهداشت نسل است و شرح این قسمت وقوف بر این مطلب بود که با رضایت خاطر زن و تحریک وی که بنظر اسلام هم باید روانی باشد هم فیزیکی و احادیث مربوطه اش را آوردم و آنچه را در این باره جدیداً علم نیز دانسته و چون اسلام آنرا تائید مینماید مقبول میباشد آنها را نیز آوردم باشد که جوانان مسلمان با منظور داشتن و مراقبت از تعالیم عالیه آسمانی اسلام نسل بهتری تحویل اسلام بدهند.

بوسه و عوامل دیگر تحرک کننده

نوزاد برای شناخت هر چیز ذائقه خود را بکار میبرد و هر چه بدستش برسد بزبان میزند فروید آمد و گفت تمرکز نیروی جنسی نزد نوزاد دهان است و لب های نوزاد اولین مرحله تمرکز قوای جنسی است که بوسیله آن با دنیای خارج ارتباط دارد پستان میگیرد و تغذیه میکند و از این عمل لذت میبرد و ارضاء خاطری مییابد و این مرحله پایه گزاری عواطف او و از جمله عاطفه جنسی اوست و اگر پستان نمکد و از این راه تغذیه کردن محروم بماند به مکیدن پستان بطور غیر طبیعی اقدام مینماید و برای جوانانی که چنین رد شدگی تمایل وجود دارد پستان جالب ترین عضو جنسی زن بشمار است.

بعد دندان دارد (6 ماه تا 24 ماه) گاز میگیرد لذت میبرد ما در نهی اش میکند و این حالت تهاجم که در بین 2 تا چهار سالگی به روزانه قریب 250 مرتبه میرسد ابتدای آن است که از این راه لذت ببرد و اگر از پیدایش دندان ببعد از مکیدن و گاز گرفتن محروم گردد (واپس زده رفوله) هنگام عمل جنسی دوست دارند گاز بگیرند.

همینطور که دستگاه هاضمه قدیمی ترین عضو هر موجودی است زیرا شرط اول حیات تغذیه و انجام اعمال شیمیائی است و لذا تغذیه در طول عمر فوق العادگی دارد لبها هم چون اولین عضو تمرکز دهنده قوای جنسی است بوسه معروفترین وسیله بین آغاز درخواست دود لداده شناخته میشود که بعلاوه در این حال هم نفس شده و شناخت دوران کودکی که از راه ذائقه بوده بکار افتاده طعم و بوی لب و دهان یکدیگر را درک کرده دو محیط مغناطیسی در اثر بهم رسیدن قطبین اولیه تمرکز قوای جنسی دو طرف در حالیکه تموج خاصی دارند بوجود میآید.

مرحله دوم پس از ذائقه - شامه است مخصوصا زنها در این باره کاملا وقوف دارند که اگر بوی بد از آنها بمشام برسد از قدرت جلب و جذب مرد کردنشان کاسته میشود زیرا عملا می بیند بمحض آنکه مرد با زن تماس ابتدائی پیدا کرد سوراخهای بینی اش باز میشود و مراکز هیجانی سمپاتیکی وی فعال شده ترشح اورنالین شروع و در نتیجه فشار خون بالا رفته و بالاخره ترشحات محرک دستگاه تناسلی شروع میگردد.

زن و مرد هر دو بوی مخصوص بخود را دارند که از لحاظ کیفی اثری عمیق بر یکدیگر دارند و مشوق و محرک جالب مراکز جنسی شناخته شده اند، بوی دهان، زیر بغل، پشت گردن، گیسو از آنجمله اند که زنها همانگونه که آوردم کاملا در این باره اطلاع دارند حتی زنهای بیسواد و دورافتاده نیز کم و بیش از این وضع مطلعند

مرد نیز علاوه بر بوی دهانش آنچه نزد زن جالب میباشد بوی دستها و پاهای اوست و علت اینکه زنها دوست دارند دست مردشان زیرسرشان باشد بهمین جهت است و دیده میشود که بسیاری از آنها دست مردشان را در آمیزشگاه می بوسند که در حقیقت بوسه دست شوهر بهانه بوئیدن دست اوست.

اینکه زن فوق العاده دوست دارد شوهرش به نام نوازش دستی به گونه هایش و صورتش بکشد باز همین بوئیدن مطرح میباشد در حالیکه مرد دوست ندارد همسرش دست بسر و صورتش کشیده او را نوازش نماید زیرا بوی دست زنش را لازم ندارد آنچه در هر دو جنس مشترک بوی مناطق جنسی زن و پوست بیضه های مرد است که نزد برخی از آنها دیده میشود دوست دارند هر چه نزدیکتر سر خود را برای همسرشان بگذارند.

عطرها نیز بیشترشان محرک جنسی اند گر چه بوی طبیعی زن و مرد برای یکدیگر فوق العاده تر میباشد عیب عطرها اینست که سرپوشی برای عفونت ها نیز میباشد مخصوصاً عفونت دستگاه تناسلی و به بینید همان اسلامی را که میگویند باید منحصر به مسائل حیض و نفاس و وضو و نماز باشد تا کجای زندگی دخالت دارد که میفرماید زن اگر بوی خوشی استعمال کند و قدم در مکانی بگذارد که مرد بیگانه ای بوی خوش زن را استشمام کند از آن لحظه که از خانه خارج شده تا برگشته علاوه بر آنکه حرامی انجام داده هر قدمی مینهند فرشتگان او را لعنت مینمایند یعنی اسلام توجه به تحریک کردن زن مرد را از راه غیرمستقیم بوسیله عطر داشته است

و جالب تر قرآن است که صدای زن را آنچنانکه خارج از قلمرو سخن گفتن بوده و به وضع تحریک کننده همراه با حرکات گردن و سر و دست باشد ممنوع ساخته میفرماید چنین صدائی قلب های بیمار را به طمع میاندازد (فلا تحضعن فی بالقول فیطمع الذی فی قلبه مرض).

تارهای صوتی که به ارتعاش می افتد امواج صوتی بوجود میاید که با چرخش زبان و وضعیت هائی که دهان و متعلقاتش به آن صداهای حاصل شده می دهند سخن بوجود میآید.

صدا از دو قسمت درست شده است قول و کلام. گر چه هر دو بالاستقلال نام همان گفتار را دارند اما همینکه در اثر ارتعاشات تارهای صوتی و حرکات زبان و مجاورینش صدائی با الفبای معمول خارج شد و مقصودی در آن وجود داشت قول گفته میشود و اگر قول آنچنان بود که بر جان و دل شنونده نشسته آنرا مجروح و متاثر ساخت کلام گویند و هم قبول دارند که صدا تنها امواج ارتعاشات صوتی نیست بلکه خصوصیات هیجانی یا اخلاقی یا آموزنده گوینده را نیز همراه دارد و لذا زنی که خضوع با صدایش باشد یعنی صدایش و آهنگش تحریک کننده میباشد اسلام حرام کرد است و در عمل دیده میشود در آن مجلسی که دختر یا دخترانی چنان میکنند پسران بوضعی درمیایند و کارهائی انجام میدهند که محال است در مجالس و مواقع دیگر گرایشی به آنها نشان دهند.

گفتارهائی که هنگام رسیدن دو دلداده بهم بینشان رد و بدل

میشود وضع عجیبی دارد هر چه به آمیزش نزدیک تر شود آداب و خوشگفتاری کمتر شده در اواخر رکیک و ناآشنا میگردد و اگر بر عکس آن باشد موجب انزجار هم زن و هم مرد میگردد چنانچه اگر از اول بجای قربان صدقه رفتن از الات تناسلی و اعمالشان و وقوفشان بر اینکار چیزی بگویند.

انزجار بوجود می آورد در صورتیکه در اواخر خواه و ناخواه بین بسیاری از دلداده ها بمیان میاید و کلمات قبیح و رکیک جای گفتارهای عاشقانه و طبیعی را میگیرد.

آنچه شکلی ندارد اثر صدای زیر بر مرد و صدای بم بر زن است و هر مردی که صدای زیر از مردی بشنود زود خسته میشود زیرا انتظار چنین صدائی را که تا اعماق جانش نفوذ کند فقط از زن دارد همینطور است زنی که صدای بم و کلفتی را از زنی بشنود بزودی خسته و کوفته میشود و همیشه سعی می نماید از او فرار کند و اینکه زنان واعظ یا مردان واعظ با صدای زنانه و مردانه اشان موفق ترند همین است.

بهر صورت من آنچه را می آورم دانستن آنها را برای جوانان مسلمان مخصوصا آنها که قصد ازدواج دارند لازم میدانم باشد به تمام دقایق علمی توجه فرمائید تا خوب به این مطلب وارد شده آنرا بجان و دل بپذیرد که نه تنها نزد اسلام، دین و سیاست از یکدیگر جدا شناخته و معرفی نشده است بلکه اسلام همه چیز آدمی است همه چیز مسلمان است همه چیز کسی که یکذره هم هست از شک خارج شده پذیرفته ست که پس از بسته شدن پرونده زندگانی این

جهانشان پرونده جهان دیگر برویشان باز خواهد شد.

ناگفته نماند که اگر مرد و زن هر دو عطر بزنند موجبات بدگمانی برای یکدیگر فراهم می آورند و ناگفته نماند دخالت شامه در روابط جنسی نزد حیوانات بسیار مؤثر و نقش مهمی حتی در تشخیص دارد که سگها ابتدا عورت یکدیگر را می بویند و حتی بعضی از بوی ادرار می فهمند باید نعوظ حاصل شود یا خیر و ...

معاشقه

کلمه عشق با آنهمه فراوانی در اشعار و ادبیات همه کشورها و کلیه زبانها در قرآن دیده نمیشود و امروز از لحاظ علمی آنرا از کتابها بیرون انداخته و عشق را نیازی بیش نمیدانند و بنابر آنچه رونکاوی از عاشقان بعمل آمده از عاشقان بزرگ همین را رسانده است چنانچه گویند بهترین عاشق و معشوق در اشعار نظامی بنام لیلی و مجنون آمده است که چون پدر مجنون بیمار بوده و مجنون از ترس مرگ وی و از دست دادن ریاست قبیله به لیلی نیازمند بوده است و لذا مجنون برای مقابله با پسر عموها نیازمند لیلی بوده است که چندین برادر شجاع داشته است تا پسرعموهایش پس از مرگ پدر ریاست قبیله را تصاحب نکنند بهر صورت عشق از نام گیاهی بنام

عشقه آمده است که برعکس سایر گیاهان بدور گیاه دیگری می پیچد یعنی از راست بچپ و سخت می چسبد و بالا میرود و عشق همین سخت چسبیدن همانند عشقه است اما در انسانها بمحض تماس بدنی و تحریک حس و درک جنسی به آن معاشقه گفته میشود که بهترین نوع آن در فاصله ازدواج بین پسر و دختر و خانه بردن دختر انجام میگیرد.

معاشقه در حدود سن بلوغ پیش آمده و نزد پسرها در 21 سالگی به اوج میرسد و تقریبا صد در صد پسران به آن دست میزنند و هر چه کشور متجددتر باشد معاشقه های سنگین تر و بیشتری دارند یعنی از لحاظ کیفیت و کمیت در درجه بالاتری قرار دارند.

ساده ترین معاشقه که در نزد غربیها همگانی است بوسه است و نزد شرقیها با اختلافات چندی بر حسب معتقدانی که دارند اجرا میشود اما اسلام بوسه یک مرد و زن غیر محارم را حرام میداند که متاسفانه کم ارزش تر بلکه بی ارزش شده و مخصوصا در فرودگاهها دیده میشود که خانمی که عازم است از سر صف تا آخر با همه مردان بوسه دارد.

نوع شدیدتر آن دست بگردن و یکدیگر را بهم چسباندن است که فقط در کشورهای اسلامی نزد برخی متجددان در امکان فساد صورت میگیرد.

دیگر معاشقه دیدن، دست کشیدن، مالش دادن، مکیدن

پستانهای زن است که غربیها دیدن را بسیار ارزش میدهند و لذت میبرند و یک علتش هم کمتر پستان داشتن زنان آنهاست.

نوع دیگر تحریک آلت مرد بوسیله زن است که با دیدن و مالش یا مکیدن انجام میگیرد و نوع اخیر اغلب نزد فواحش دیده میشود و در دوران دانشجوئی مردی را معرفی کردند که مدتها ترشح مجرا داشته و بهبودی نیافته تا تشخیص دیفتری آلت داده و درمان شده و معلوم گردیده با فاحشه مبتلا به دیفتری عمل مذکور انجام میداده است.

نوعی معاشقه نیز نزد زنان است که فرجشان را لیسیدن یا مکیدن است و نوعی که نمیتوان آنرا معاشقه نامید و بندرت دیده میشود که زنی سگ خود را یا حیوانی دیگر را عادت میدهد که فرجش را لیس بزند و لذت ببرد.

مطلب بسیار جالب آنکه نزد دخترانی که قبل از ازدواج تماس های سنگینی با پسران نداشته اند هنگام ازدواج کمتر به کارهای ناهنجاری چون چون مکیدن و لیسیدن میپردازند یا اجازه آنرا میدهند.

آنچه قبل از آمیزش باید کرد؟

اینجا که میرسم علم براهی میرود و دین براهی، بلکه علم هنوز راهی در این مورد نیافته است والا دانش قطعی همان دین است و روزی که علم بر مطلب مورد بحث دست یافت می بینیم آنچه را از دین داشته ایم تازه علم آنرا متذکر است.

و همانگونه که آوردم علم بزبان مردم بازگو کننده سخنان پیامبران است.

علم هنوز کاری به مراحل قبل از آمیزش ندارد و اگر دارد در همان مسائل تشریفاتی سکسی و آشنائیها خلاصه میشود اما دین:

پدر و مادری را که درصدد بوجود آوردن انسانی دیگرند هشدار میدهد که این نه امر کوچکی است که بتوان سهلش شمره و نه اقدامی است که بتوان از آن صرفنظر کرد و گفت از جمله برنامه زندگیم بلاعقب ماندن و نسل نخواهی است و این نیز از مسلمیات که هر کس دوست دارد فرزندی سالم و صالح داشته باشد و اسلام که هر جا امید و آرزوهای سازگار با فطرت سراغ داشت بکمک پیروانش میشتابد و راهنمایی میکند و دستور میدهد و همه را در

اختیار مسلمان و غیرمسلمان میگذارد و از جمله در این مورد است بمنظور ایجاد نسلی شایسته، و همانگونه که اگر یکذره نیکی و خیر در قلبی بود به صاحبش نیکیها و خیرهای فراوان عطا میگردد (آن یعلم الله فی قلوبکم خیرا یوتکم خیراً - 170 انفال) و همان یکذره مایه و پایه خیرهای بعدی میگردد کسی را هم که یکذره توجه بدستورات الهی نماید و از ذات تبارک و تعالایش بخواهد ذریه ای صالح و سالم عطا نماید آنچنان می بخشاید که در درجات بالایش پیدایش حضرت مسیح و حضرت زهرا را میتوان نمونه آورد.

آنچه را دین آورده و علم خواهد آورد رسیدگی به وضع تغذیه پدر و مادر است در زمانی که مرحله قبل از انعقاد نطفه را میگذرانند تا پایه و اساس نطفه ها بر عناصر اسلام انتخاب کرده و سازگار با فطرت بوده باشد و سازمان بخشی نطفه ها جز اساس خداخواهی تغییر و تاثری نپذیرد.

(فراموش نشود که در شعار داده شده چنین است: قبل از انعقاد نطفه پدر و مادر خوب لازم است و در زمان بارداری مادر و پدر خوب در صورتیکه هم نطفه پدر در ساختمان نسل شرکت دارد هم نطفه مادر، اما وحدت ساختمانی علی را بارها آوردم که همه جا نشان دهنده خدای احد واحد میباشد و در این مورد که بحث از آن داریم تمام موجودات ماده را می بینیم که نطفه ای بلکه نطفه هائی آماده دارند و جنس دیگر باید تهیه و آماده کند چنانچه بذر گیاهان در کلاله چیده شده است در هندوانه و خربزه و خیار و ...

چیده شده است در پشت ماهی ماده چیده شده است در پشت مرغان ماده چیده شده است اما پرچم و هر جنس نر باید آماده کند یا بطرزی تغییر شکل کلی در نطفه دهد تا استعداد امنزاج و اختلاط با نطفه ماده پیدا نماید و از اینقرار که نطفه ماده است و با تربیت و رفتار و غذا و هوای فامیلی پرورش یافته و هر چه باید مراقبت کند نه ماهه بارداری است اما پدر باید با تربیت و رفتار و غذا و هوای خاصی که نطفه خوبی ببار آورد سر و کار داشته باشد ما هم قبل از انعقاد بیشتر نطفه پدر خوب و زمان بارداری مادر خوب را معرفی کردیم).

موضوع دیگر که نباید از آن بدون شرح گذشت یادآوری از آیه آورده شده است که اگر خدا بداند در قلبتان (با آنهمه کوچکی انسان) خیر هست او (با آنهمه عظمت و بزرگی اش) خیر خواهد داد همان مسئله اول و آغاز و ابتدا و شروع است

اگر یادتان باشد در جلدهای قبل آوردم که مسئله اول بودن بسیار اهمیت دارد: قرآن اولین قوم را که قبل از آنها سابقه لواط نبود چگونه معرفی فرمود و چگونه عذاب و هلاک کرد، اولین قتل را که بین هابیل و قابیل اتفاق افتاد چگونه معرفی نمود و اولین خانه ای که ساخته شد چطور و اولین ... چسان و چون برای تماس هر فرد با خارج اولین مرحله دخالت قلب است پروردگار آنرا اینگونه معرفی می نماید و مثال زیادی در قرآن در این مورد دیده می شود:

یهدی الیه من اناب کسی که درخواست هدایت کند هدایت

میشود و این شروع است و ما یضل به الا الفاسقون و گمراهی نیز از خواستن و درخواست برمیخزد ان یعلم الله فی قلوبکم خیراً یوتکم خیرا که جواب و خلاصه ای است برای تمام موارد که اگر شروع و آغاز که برداشت از قلب به مغز داده می شود تا دستوری فرماندهی صادر شود آری اگر در شروع خیر باشد خیر در شاهراه خیر افتاده در تمام موارد به خیر خواهد رسید و آغاز تغذیه و آغاز آمیزش و بسیاری آغازها نیز فوق العاده مهم است زیرا آدمی به اختیار شناخته می شود و انسان بجبر مختار است.

دختر و پسری ازدواج کرده اند و اینک برای تولید مثل و نجات از تنهایی و بجای گذاشتن شبیه ای از خود به توافق رسیده اند، گر چه اغلب برای خود برنامه ریزی کرده و قرارها و تشریفاتی گذاشته ان ماه اول ماه عسل حساب می کنند که علت نامگذاری ماه عسل را در جلد پنجم آوردم و بعد چند ماهی بصورت عاشق در وصل و هجرانند و بتدریج خواهان یکدیگر بشمار می آیند و در یک خانواده سالم پس از حداکثر سه ماه بصورت دوست یا خواهر و برادر در میایند اما کسانی نیز عجله دارند و بفاصله کمی پس از خروج از حجله ویار شروع میگردد.

یعنی گوشه حجله چنین کسان تا زایشگاه فقط نه ماه فاصله راه بیشتر نیست!

راهی را که علم میرود این است که قبل از انعقاد نطفه را هیچ نمیگوید ساکت و صامت است نظریه ای و فرضیه ای نمیدهد ولی اسلام آنقدر در این باره اصرار دارد که گویا میخواهد مرحله قبل از انعقاد نطفه را مهمترین دوره عمر نسل بشمار آورد.

نزد مقربان درگاه باریتعالی نیز مرحله قبل از انعقاد اهمیت خاص خود را داشته است و با آنکه پدر و مادر هر دو در اعلا درجه سلم و صلاح بوده اند یا خود آنرا رعایت کرده اند یا بوضعی خاص در یک سیستم الهی برای آنان مرعی داشته شده است باز قرآن را در حجم متعادلش توجه فرمائید که در این باره نیز شرحی و بسطی و مثالی دارد و در روایات اسلامی ما نیز مشابه آن باعتبار تمام وارد شده است:

داستان در قرآن از مادر حضرت مسیح، مریم عذراست (سوره آل عمران) که چون حنه همسر عمران بن ماثان بن فاقود که مادر حضرت مریم است نذر کرد فرزندی که در شکم دارد بخدمت معبد بگمارد و فرزند دختر بود و با ملاحظه چنین نذر و آمدن دختری که نمیتواند بعلت موانعی چند چون حیض و ... در معبد بماند عرض نمود پروردگار داناتر است که چه فرزندی بدهد و پسر مانند دختر نیست و نامگزاریش کردم به مریم که بزبان خودشان یعنی کنیزه عابده و به خدا پناهش میدهم خود و ذریه اش را از شیطان رجیم (اذ قالت امرات عمران رب انی نذرت لک ما فی بطنی محررا افتقتل منی انک انت السمیع العلیم - فلا وضعتها قالت رب انی وضعتها انثی و لیس الذکر کالانثی و انی سمیتها مریم و انی اعیذها بک و ذریتها من الشیطان الرجیم)

دعایش بهدف اجابت رسید پروردگار آنرا پذیرفت و آنچنان او را رویانید بنحوی نیکو رو یائیدنی (فتقلبها ربها بقبول حسن و انبتها بناتا حسنا و کلفها زکریا کلما دخل علیها زکریا المحراب

وجد عندها رزقا قال یا مریم انی لک قالت هو من عند الله یرزق من یشاء بغیر حساب)

مرحله قبل از انعقاد نطفه

در دو آیه مذکور چند مطلب است که باید باختصار مورد بحث قرار گیرد؛ اول فتقبلها ربها بقول حسن و انبتها نباتا حسناست که پروردگار میفرماید بنحوی نیکو دعایش را پذیرفتم و او را روباندیم آنچنان رویانیدنی نیکو:

مرحله اول پیدایش نسل را دیدید که قرآن در قسمتی از زندگی مادر حساب کرد و فرمود دعائی که مادر مریم کرد تا فرزندی داشته باشد بنحوی نیکو مستجاب کردیم و آغازش را در نیکو رویانیدنش قرار دادیم.

این چه مثالی زیباست و اگر برخی عقیده دارند داستانها یا مثالهای قرآنی سمبولیک است و بعضی بر این اعتقاد که واقعیت دارد مرا بر این عقیده است که مشمول هر دو می باشد هم سمبولیک است هم واقعیت دارد.

آن قانون وحدتی که بر سراسر کائنات حکمفرماست و نشانی از توحید همه جایش جلوه گر است از جمله در خلقت دسته جمعی نباتات و انسانها دیده می شود که در یک بعد وجه تشابهی کاملا یکسان دارند یک جنگل یا یک باغ پر درخت وحشی که بوجود آمده است زمینی بوده است حاصلخیز و آسمانی پربرکت که مرتب باریده و آبیاری شده

است درختها نامرتب و درهم و در یک نقطه انبوه و در یک گوشه پراکنده است باغبانی باید بیاید و آنها را مرتب و منظم کند تا بهره برداری انسانها از درخت بحد اکمل برسد و خود درختان نیز بهتر سیراب و تغذیه تهویه شوند انسانها نیز همینطورند فراوان خلق شده اند و اگر پیامبران الهی فرستاده نشده بودند همانند درختان وحشی جنگل بودند روزی را به شب و شبی را به روز بسر می بردند عمری داشتند و تغذیه و آمیزشی و ماشینی اما پیامبران آمدند که آدمستان را مرتب کنند فضله هایش را بزنند و میوه دارهایش را تقویت نمایند، و بهمین دلیل نوح پیغمبر که دید لم یلدوا الا فاجرا کفاراً و نسل همه فاسد است هلاکشان را مسئلت نمود) آنجا که باید آب بیشتر بدهند بدهند و اگر کود و پرورش زیادتری لازم است عمل نمایند تا میوه های نهفته در عناصر زمین و در بذر بکمک یکدیگر خوشه های آبدار شوند و میوه های گوارا و اینک مریم عذر را پروردگار اراده فرموده به بهترین وجه بروبایند چون مسیح که روح الله و نبی الله و رسول الله است باید بوجود آید.

زمین رحم مریم است پروردگار تغذیه اش باید بنماید باغبانی که زمین خود را آماده میکند تا بذری از روحانیت روح القدس در زمینی تغذیه شده از غذای بهشتی بهم آمیخته روح اللهی بوجود آورد و لذا هر وقت زکریا وارد محل عبادت مریم میشد غذائی را می دید که جلوش نهاده است یا آنکه درها را قبلا قفل کرده و کسی را دسترسی نبود که غذائی به محراب عبادت مریم بگذارد

و باز هم برای رفع شک و شهبه که نکند مردم بر این دختر معصوم عابد زاهد نذر کرده و غذائی آورده اند همیشه غذائی دیده میشد که در دسترس مردم نبوده یعنی غذای تابستان در زمستان و غذای زمستان در تابستان.

از جمله چیزهائی که برای مریم آماده میشد میوه ای بود که میتوان با مراجعه به آیات قرآن پیش بینی کرد که چه بوده است زیرا اگر جلد هفتم مرا فراموش نکرده باشید آورده ام که چرا پروردگار ضمن اشاره به خرما و انگور میفرماید تتخذون منه سکر او رزقا حسنا و اینجا که مریم بعبادت مشغول است شهرستان انگور است و خرما در بلاد خرماخیز می چسبد و فایده میرساند و شهری که حاصلخیزیش در انگور است انگورش که شکر و رزق حسن است بهترین رزق میتواند باشد و روایاتی است که اغلب مفسرین آنرا آورده اند که از جمله خوراکی که از جای حساب نشده (جنت) برای مریم آورده میشد انگور بود و این باز مطلبی است که خود مکتب سازی شده است که چرا باید سازمان بخشی نطفه از جمله عناصر رزق حسن یعنی انگور بوده باشد.

دو مطلب را نباید نادیده گرفت یکی آیه شریفه سوره نوح است که میفرماید و الله انبتکم من الارض نباتا و رشد همه انسانها را به رشد گیاهان همانند ذکر میفرماید و در مورد بحث رشد مریم را استثناء بر حسب اصطفا وجه حسن تذکر میدهد و بارها درباره کلمه حسن آوردم که آن خوبی است که نهایت و جدی ندارد.

مطلب دیگر توجه به پیدایش نسل شایسته ای است که آغازش

در اختیار مادر مریم بود و از خدا مسئلت نمود و از گذرگاهی که بسیار نیکو رویانیده شده و نباتی حسن بود میوه ای چون عیسی به بشریت داد و فیض بخضی کرد و شرح آنکه آغازها اهمیت دارد در صفحه قبل دادم.

داستان دیگر که مورد قبول همگان میباشد مربوط به آخرین پیامبر، نبی گرامی اسلام است که قبل از انعقاد نطفه حضرت زهرا غذای بهشتی میخورند و چهلروز قبل از آن این تغذیه معمول بود و از حضرت خدیجه نیز مراقبت مینمودند تا دقت فرماید و شما هم دقت در مطالعه فرمائید: مگر ممکن بود نبی گرامی غذائی بخورند که یکذره اشکالی در آن باشد اشکالی از تکوین یا تشریع؟ مگر مریم عذرا جز اطاعت از دستورات الهی هدفی و نظری و توجهی داشت و مگر ممکن بود غیر از حلال و طیب، غذائی دیگر در برابر آنها قرار گیرد که غذای بهشتی برایشان آمد؟

پدر، نبی گرامی باشد یا روح القدس باید عناصر سازمان بخش نطفه یک حالت خاص و فوق العاده داشته باشد برحسب اینکه قدرت روحانیت کسیکه عامل و مولداست در چه حدودی است، محمد و مریم باید از بهشت بخورند تا فاطمه و عیسی بوجود آورند آنجا نطفه سید زنان جهان است براساس غذای جنت پایه گزاری دور شود و رشد یابد و همسری در خور ولایتمداری حضرت علی بوجود آورد شخصیتی که باید استمراری از این غذای بهشتی را به نطفه های حسن و حسین نیز برساند.

و امامان هممامان تحویل دهد تا به حضرت مهدی ارواحنا فداه برسد و در برابر همه نامبردگان صلوات الله و سلامه علیهم. بتوان ایستاد و گفت کنتم نور فی الاصلاب الشامخه و الارحام المطهره که در همه اشان دستگاههای تناسلی مردانه و زنانه اشان محتوائی از نور بود که باید از قوه نه فعل درآید و پایه گزاری بهشتی را بصورت انسانهائی بر فرار انسانها و بهشتی تحویل دهد و اینجا باید پیامبری اولوالعزم به بشر ارزانی دارد و مریم عذرا عیسای مسیح را،

جابر بن عبدالله انصاری گفت روزی نبی گرامی از فرط گرسنگی بخانه زنان آمدند و طعام طلبیدند بخانه حضرت زهرا رسیدند دخترم غذائی داری عرض کرد ندارم در حالیکه شوهر و دو فرزندش گرسنه بودند بعد همسایه ای دو نان و پاره ای گوشت فرستاد حضرت پیامی نزد پدر فرستاد و پدر تشریف آوردند و سرپوشی از غذا برگرفتند دید فراوان شده است شکر خدای کرد.

نبی گرامی فرمودند، یا بنتی انی لک هذا قالت هو من عندالله ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب، بعد نبی گرامی شکر کرده فرمودند، الحمدلله الذی لم یخرجنی من الدنیا حتی رانی ما رای زکریا فی مریم کلما دختل علیها زکریا المحراب وجه عندها رزقا وجد قال یا مریم انی لک هذا قالت هو من عندالله ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب و شکرگزاری نبی گرامی سپس از این بودکه دخترشان همان را گفت که مریم عذرا گفت هر دو در برابر غذائی که غیر حساب حاضر شده بود گفتند این از جانب خداست و روزی می فرماید هر کس را بخواهد از جائی که حسابش نمیرفت نبی گرامی علی و حسن و حسین را خواندند و از آن خوردند.

و در تفسیر منهج الصادقین و برخی از کتابهای دیگر است که چون خدیجه سلام الله به حضرت زهرا حامله شد عرض کرد من از زن عمران بهترم و محمد از عمران بهتر و به ایشان وعده داده شد که زن برگزیده ای است و ما در امامان می باشد.

دیگر چیزی که در آیه جلب توجه می نماید و این هم هنوز در کتابها وارد نشده است اثر تهیه کننده غذاست بر نطفه و جنین بدین معنی که تاکنون خوانده و شنیده بودیم که اهالی کرمان برای تهیه زیره و بیرجندیها برای کشت زعفران کارهائی دارند که جنبه احترام و نوازش به کشتزار دارد و عقیده داشتند تا گیاه را دوستش نداری و علاوه بر عمل بزبان نوازش تکنی و خود را دوستش نشان ندهی محصول خوبی نخواهد داد و امروز این مسئله قدیمی که نزد کشاورزان ما عمل می شده است جنبه قطعی علمی یافته که قبلا

شرحش را داده ام و علاوه نمودم که دستورات اسلامی نیز در این باره علاوه تر بوده و از جمله همین است که الان می گویم.

تهیه فرآورده هائی از بهشت برای سیده زنان بنی اسرائیل و یا جهت خاتم پیامبران توجهی دیگر نیز میدهد که آنرا تذکر داده و بدست علم آیندگان میسپارم: نه این است که بهشت و فردا از صاحبی جز خدا و مالک یوم الدین نیست و نعمت های در آن نیز جنبه حیاتی و جمالی و کمالی و ... دارد که با مصداق و الی الله المصیر آفرینش خوانا و سازگاری است باید پذیرفت که تهیه کننده غذا نیز ذی نفوذ و موثر است بدین معنی که چون همه کائنات رو بصفات باریتعالی سیر کمالی دارد تا جائیکه بهشت فردا نشانی از جمال و کمال و حیات و... است و دیوارش حرف میزند فرآورده هایش نیز از آن صفات متأثر بوده و متاثر میسازد. میخواهم بگویم میوه ای که کشاورزی صالح و سالم بدست آورده است و با نام خدا کاشته با نام خدا آبیاری و سرپرستی کرده و با نام خدا کاشته با نام خدا آبیاری و سرپرستی کرده و با نام خدا چیده و همیشه بانسانیت و نوازش آنرا تربیت و رشد داده است با میوه ای که کشاورزی فاسق و فاجر تهیه نموده است فرق دارد هر چند کشاورز اخیر کود خوب داده و آبیاری خوب کرده و میوه ای خوب داشته است:

اما در تاثر و اثر بر جان خورنده اش فرآورده دست صالحان با نابکاران متفاوتند هر چند خورنده اطلاعی نداشته و کشاورز را بشناسد.

کشاورز با گیاهش حرف میزند، نوازشش میکند می فهمد

و بر او اثر میگذارد و رشد مادی کرده عناصری آبدار و بهتر تحویل میدهد آیا همین گیاه که مانند همه عناصر آفرینش در تسبیح الهی است نام خدا بردن و تسبیح و تهلیل و تکبیر کشاورز با تسبیح گوئی وی سازگاری ندارد؟ بنظر میرسد بهمین دلیل که رسیدگیهای مادی رشد مادی گیاه را بهتر میسازد رسیدگیهای تسبیحی و معنوی نیز گیاه را دارنده صفاتی از صاحب کشاورزش ساخته و آنرا به خورنده اش منتقل میسازد.

(ناگفته نماند که اخیراً ثابت شده گیاهان در غم و شادی صاحبشان شریک میباشند).

درست است که اگر سلمان فارسی سیبی به یک فاسق میداد یا سیبی که از دست فاجری گرفته بود و بعلت اینکه فطرت آدمی بر تکریم و تنظیم نیکان است، اثر سیب سلمان نیکو بخش و غیر از سیب آن دیگری بود ولی در اینجا بحث تازه تری شد و این بود که اگر سیبی را از دکانی هم خریدیم و خوردیم که کشاورزش ناشناخته مانده است در صورتیکه دکاندار سلمان فارسی یا یک فاسق فاجر، اثر مختلفی بر بدن خواهد داشت و چه بسا حتی اثر فیزیولژی مختلف.

خالق مجازی، مخلوق خود را دوست میدارد خواه نسلش باشد یا میزی که ساخته است و با آنکه چوب و تخته میزی که دیگری ساخته نیازمندیش را همانند میزی که خود ساخته برآورده باز توجهش به مصنوع و مخلوق خودش است و این نیست مگر

انتقال صفاتی از خودش زمان کار کردن با میز و تخته هائی که در دستش می چرخیده و مورد عمل قرار می گرفته اند و صالح و طالع نیز هر دو اثر بر فرآورده های خود می گذارند.

ذات مقدس تبارک و تعالی نیز بهمه آفرینش و مصنوع و مخلوق خود از صفاتی که خود دارد عطا فرموده تا آنجا ک بانسان رسیده اراده فرمود آنقدر ببخشاید که خلیفه اش باشد و مثلی از او گردد و هر کدام از صفات که حتی به خاک و آب و گیاه هم داده شده اثر خود را خواهد کرد.

چه باید خورد

حضرت ابراهیم دعا کرد که در واد غیر ذی ذرع (آیه شریفه) و جائی که کشتکاری نمیشود برای نبی گرامی و حضرت مریم و تمام صالحان و مومنان از مردم ثمرات و میوه جاتی بوده باشد (و ارزق اهله من الثمرات من امن بالله...) مسئلتی دیگر نیز داشت که از ذریه اش، پیامبران و امامان بوده باشند (..... قال و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین) و هر دو اجابت شد، از ذریه اش هر کس فاصله اش از ظلم بیشتر بود بدرجاتی بالاتر رسید که در رأس همه سرور عالمیان خاتم پیامبران است و از ثمرات و میوه ها نیز هر کس ایمانش بیشتر، بهتر از آن برداشت نمود آن هم تا جائیکه برای محمد و علی و حسن و حسین و مریم دیدیم که ثمرات بهشتی نازل گردید اما

مریم در زمان قبل از بارداریش از کدام میوه ای خورد مطلب مورد بحث ماست که ا تفاق مفسرین گفته اند آن میوه ای که از آن یاد شده است انگور است و در جلد هفتم (1) آوردم که انگور را میتوان علاوه بر آنهمه عناصر ویتامین هائی که دارد شیر حاصل از گیاه دانست که از بسیاری جهان نزدیک و شبیه شیرزنان است.

فشرده انگور شیر زن

آب 75 - 83 درصد 87

مواردازته و البرمینوئید 1/7 1/5

قسمت معدنی فلزی 1/3 0/4

شکر و صمغ و غیره 20-12 11

و هم در آنجا ثابت کردم که انگور است که می توان علاوه بر نام میوه نام غذا نیز به آن داد زیرا هم بدل مایتحلل است و هم انرژی زا و جانشین غذا.

انگور تعادل باز و اسید را در بدن حفظ می کند و از آنجا که تغییرات محیط فوق العاده در جداسازی و سازمان بخشی نطفه مؤثر است انگور رل مهمی را دارد و اثر محیط را بر تعیین جنس و سجایا شرح خواهم داد که نقش غذا قسمت عمده آن است و قند و انگور خوراک مغز و اعصاب است و ملاحظه فرمائید که مغز انسان مدت کوتاهی از آبستنی نمی گذرد که شروع بکار می کند و امکان دارد در اثر کافی نبودن تغذیه تعادل پیشرفت مغز بهم بخورد و مغز پس

1- صفحه 102

از تولد قدرت و توانائی نداشته باشد مغز در مراحل اولیه زندگی در اثر فقر تغذیه مستعدترین اعضاست که از طرف بیماریهای مختلف یا امیب ها مورد دستبرد قرار گیرد و در اینحال تغذیه صحیح و سرشار به او کمک زندگی خوبی است، مغز در حاملگی بالاترین و سریعترین نمودار در میان اعضاء دارد بعد از تولد هم هر دو را دارد هم سریع رشد می کند و هم بیشتر یعنی سریعتر و بیشتر از سایر از اعضاء بطوریکه کودک چهار ساله مغزش بقدر 90 درصد مغز بلوغش رسیده است و سایر اعضاء تا 20 درصد رسیده اند مغز در بلوغ تا 1400 گرم می باشد که تقریبا دو درصد وزن کل بدن است نوزاد مغزش 340 گرم شش ماهه 750 و یک ساله 970 و دو ساله 1150، 3-1200، 6- 1250 و 9- 1300و 12- 1350 و 20 ساله - 1400 گرم می باشد روز هفدهم آبستنی قسمت اولیه عصب سازی و دو روز بعد قسمت اساسی و ابتدائی مغز و دستگاه بینائی و سیستم عصبی مرکزی تشکیل میگردد و انگور در دوران آبستنی جبران می کند و اینکه غذای زمستان را در تابستان و تابستان را برای زمستان نزد مریم دیدند شاید این باشد که باید انگور را ولو در غیرفصل است برای آبستن فراهم آوری اما شیرینی پس از زایمان را قرآن تساقط علیک رطبا جنیا ذکر فرموده است و خرماهای انگور را برای نوزاد میگیرد و شرح ارتباط سازمان بخشی مغز عصاب جنین و نوزاد را با انگور و خرما در جلد مربوطه اش دادم و اینها همه اعجاز قرآنی است و ببین چه بی انصافند آنها که دین را با سیاست جدا می دانند و ما داریم بحث از ارتباط دین می کنیم با زاویه حجله و گوشه زایشگاه و اسلام بهمه جا وارد شده است.

سوء تغذیه در دوران آبستنی ممکن دارد سبب شود زایمان زودرس انجام گیرد و در نتیجه بچه نارس بیاید مرگ و میر هم نزد چنین نوزادان بیشتر است و باز هم در اینجا مطلبی را می رساند که طول عمر با رشد مغز مرتبط است.

خارج از برنامه از قرآن را بیاوریم.

عقل با علم (و ما یتقلبها الا العالمون) علم با تقوا (ان تتقوا الله یعلمکم الله) شناخت و قوه تمایز با تقوا (ان تتقوا الله یجعل لکم فرقانا) ارتباط دارند پس عقل و علم و تقوا با همند و بی جهت نیست که عقل را پیامبر دوم و پیامبر درونی نامیده اند زیرا پیامبر اول و برون هم از لحاظ علم، عقل، تقوا درجه اول شناخته میشوند و لذا رشد مغز خود یک اسباب و وسیله جنبی بحساب میآید.

مواد پروئینی به سوشهای آبستن کمتر برسد مثلا بجای 27 درصد ریع آن برسد نوزادان 2/3 طبیعی وزن دارند و شماره سلولهای مغزی آنها یکدهم کمتر از موشهای سالم و مشابه میباشد و در سه ماهگی ناسازگاری با محیط نشان میدهند، جفت ما در موشها نیز کوچکتر و سبکتر است.

بین پانزدهمین تا بیستمین هفته آبستنی و هفته 25 تا آخر سال دوم بعد از دو سالگی دو دوره رشد و افزایش سلولهای مغزی است ولی قرآن چرا زمان مخاض و درد زایمانی برای مریم خرما را جانشین انگور میسازد آیا بر درد مؤثر است یا برای شیری که نوزاد را بانتظار میدارد.

موادی که دارای کلروفیل میباشن در زیبائی فرزند اثر دارند مواد آهن دار نیز مؤثرند، شیر و کره و غذاهائی که ویتامین آ دارند مؤثرند همینطور آنها که حاوی عناصر حس میباشند.

تصور میکنید اینجا را اسلام فراموش کرده و از ارتباط بین تغذیه وزن آبستن که نتیجه اش زیبا شدن نسل است سخن نگفته است فقط جواب شما چنین است که بگذارید در کوچکترین مسائل هم اگر گفته میشود اسلام وارد نشده حرفش را کسانی بزنند که میگویند دین و سیاست جداست.

بردارید کتابهای غذائی مرا بخوانید از جلد سوم که مربوط به روزه است تا جلد دهم به بینید حتی چه احادیثی درباره رابطه غذا با زیبائی زن یا زیبائی چنین ذکر شده است و حتی چه غذاهائی که اسلام میگوید حتی مغز رشد کرده و غیرقابل تغییر و رشد بزرگ را که با غذا بهتر تعقل میکند چه رسد به غذاهائی که رشد دهنده مغز نوزاد است ولی آنچه فوق العاده اهمیت داشت و بنظرتان رساندم رابطه انگور مخصوصا در غیرفصل بر زن آبستن و خرما زمان مخاص و درد زایمانی است زیرا از قرآن میباشد.

انگور تازه قدرت میکروبکشی دارد و هر قسمتی از آن را خواصی است و اگر حتی یک هسته آن جویده شود دارای مقدار زیادی ویتامین میباشد که برای بارداری و اوضاع و احوال مادری کردن شایسته است.

مقصود از اینکه خواص انگور شرح داده میشود این نیست که بگویم بعلت خواصی که داشت پروردگار مریم را تعارف و

تکریم کرد و انگورش داد و کافیست گفته شود در آیه شریفه خرما و انگور را رزقا حسنا و فرآورده ای نیکو معرفی فرموده و قبل از اینکه حضرت مسیح در رحمتش جایگزین شود آن غذای نیکو (انگور) را خورد و بعد از آنکه آنجا را ترک کرد و از رحمش خارج گردید حسن دیگرش را (خرما) ولی با ملاحظه اینکه انگور غذای تعریف شده در قرآن است و در بهشت نیز از آن یافت میشود و در این کره خاک نیز در مواردی که پیامبران تقاضائی داشتند با انگور برآورده میشد و از جمله که حضرت نوح اظهار غمگینی کرد دستور رسید انگور بخورد و چگونگی آنرا در جلد مربوطه شرح داده و آورده ام که چرا انگور را غذای حسن گفته اند و آنچه مسلم است ما قلمی میچرخانیم و مطالبی را برای علمی نشان دادن معارف و مسائل 15 قرنی اسلامی ذکر مینمایم در حالیکه یقین داریم علم آینده برای شناخت دین بهتر و عالمانه تر از این نوک قلمها بر اوراق چکه میکند و آنچه را ما آوردیم و انجام دادیم تنها پیشاهنگی در ابلاغ حقانیت اسلام میباشد و از جمله همین مطلب مورد بحث را توجه فرمائید که بیش از آنچه نوشته شد توانائی آوردنش نیست در حالیکه در حقیقت قانع نشدیم که نزول انگور بهشتی جهت مادر عیسی برای سازمان بخشی نطفه چگونه عملکردی داشته است و همه چیز را نباید ما بدانیم بلکه باید گفت این سخن چقدر بیجاست که برخی میگویند ما مسلمانان متأسفانه طوری شده ایم که هر چه را غربی ها کشف کردند میگوئیم آنرا قبلا داشته ایم و حال آنکه ابدی بودن قرآن و هرگز کهنه نشدنش همین است که با پیشرفت علم اظهار

قدرت علمی کند و بمحض آنکه بشر کره ماه را تسخیر کند بگوید آنرا قبلا گفته بودم بمحض آنکه معلوم میشد عنکبوت ماده مامور خانه سازی است بگوید من با یک حرف «ت» اتخذت بیتها قبلا آنرا گفته بودم و بسیاری مسائل و مثالهای دیگر که تاکنون بپاره ای از آنها آشنائی بهمرسانیده اید و این انقلاب کتابی است که با پیشرفت علم میخواهد خود را زنده نگهدارد ابدی نشان دهد و بر فرض آنکه مسلمانها چند اختراع و اکتشاف و برداشت از قرآن کرده و بنام خود ثبت کرده بودند اهمیت کدام بیشتر بود.

باز به قرآن توجه نمائید که نام پیامبری را برده است در حالیکه پیامبر میاید و کلیدش را در آورده قفلها را باز کرده و چون چشمش به رزق نازل شده می افتد که در کنار حضرت مریم است از او میپرسد این چیست و ما از خواننده میپرسیم آیا شخص معمولی و عادی نیز اگر مطمئن از طرف خود باشد که در جائی معتکف و محصور است و در برویش باز نشده و خوراکی برایش آمده است نخواهد گفت این غذا چیست و امر غیرعادی است؟ چه رسد به آنکه طرف پیامبر باشد، و عالم ترین افراد زکریا بیاید و در باز کند و بپرسد این غذا از کجاست نمیتواند این معنی را بدهد که پیامبر الهی واقف بقضیه نبوده است با آنکه پیامبر زمان نداند غذا از کجاست اما

دختر معصوم عابدی که بر دین اوست بداند بلکه آوردن این مطلب در قرآن توجه دادن به بعد روانی مطلب بوده و بهمین لحاظ مورد عنایت واقعشده است که در سطح پائین تر آن برای ما نیز اتفاق میافتد که به یک متنعم میگوئیم راستی خدا چقدر بتو نعمت داده است و طرف را در نوعی سپاس و قدردانی از آنکه به او نعمت داده غرق میسازیم و درباره مریم نیز برخی از مفسرین دارند که کلمه رزقاً بدینصورت برای تنظیم است و توجه دادن زکریا به مریم که احساس بهشتی بودن غذایش را بزبان آورد که گفتن مشمول فاما بنعمه ربک فحدث شده و بهره های مؤثر و پسندیده روانی دارد و سازمان بخشی نطفه در اینوضع تنها با رزق حسن و بهشتی نبوده بلکه با آرامش روانی و توجه دادن به اینکه باید از حصار قفس مادیت خارج و به بینهایت و ابدیت پیوند خورد و آرامشی از خارج آنچه تصویر میشود بدست آورد که این هم در انحصار توجه بخدا و بذکر خدا و به الا بذکر الله تطمئن القلوب میباشد.

نتیجه

نتیجه آن زن قبل از آنکه باردار شود باید دورانی را بگذراند که رعایت دو چیز برایش شده باشد بخصوص اگر شکم اول را در پیش دارد که هر عروسی به نوعی خستگی و بی اشتهائی و عصبانیت دچار بوده و بیشتر از سایرین نیازمند آن دو

چیز است:

اول: تغذیه کافی و درست بر مبنای اینکه سعی شود غذائی باشد هر چه امکان دارد به غذای بهشتی نزدیکتر و چه غذائی خصوصیات بهشتی بودن را دارد بلکه چه غذائی بهشت آفرین است غذائی که طبق موازین شرعی فراهم شده و با اطاعت از دستورات الهی و خشنودی وی تهیه گردیده است و این منحصر در غذائی است که چهار خصلت را دارد: حلال - طیب حسن - ازکی (1) و اینکه متوجه مورد خاصی که باید مصرف گردد بود یعنی غذای زمان بارداری باز ایمان و شیر دادن یا قبل از آبستنی هر کدام غذای مخصوص بخود است که باید توجه داشت.

دوم: همزمان با رساندن غذای حسن و نیکو به تن باید به روان نیز غذا رساند که اگر غذای جسم آلوده باشد جان متاذی است در صورتیکه غذای جان نایاب باشد باب اشتهاء و درست انجام گرفتن متابولیسم مسدود میباشد از اینقرار همه در یک حمله خلاصه میگردد که در مرحله قبل از انعقاد نطفه باید مربی خوب داشت.

1- جلد چهارم شرح داده شده است

استجابت دعای حضرت ابراهیم

گفتیم که حضرت ابراهیم دعا کرد از ذریه اش امامان باشد مستجاب شد و دعا کرد رزق نیکو بهره اهل ایمان باشد و مستجاب شد اما این نکته را نباید فراموش کرد که دعای حضرت وقتی به بهترین وجه بهدف اجابت رسیده که چون در برابر انا اعطیناک الکوثر قرار میگیریم که باید ذریه حضرت ابراهیم از طریق حضرت محمد بوسیله حضرت زهرا سلام الله علیهم تکثیر یابد و قطعی است که برای سازمان بخشی نطفه چنین وسیله ای نیز باید و ارزاق اهله من الثمرات من امن بالله بصورت غذای بهشتی که در آب و گل و هوای اهل ایمان حاصل آمده است دخالت نماید. (قابل توجه سادات و ذریه حضرت زهرا !)

با توجه به آنچه آورده شد بما حق میدهند که شعار هر جلد نسل را با چنین جمله ای شروع نمائیم که برای داشتن یک نسل صالح باید قبل از انعقاد نطفه غذای شایسته مصرف نمود.

مربی برای مدت چهل روز

روایت است که چهل روز غذای بهشتی وارد و نطفه حضرت زهرا سازمان بخشی میشده است و در اینصورت این سئوال پیش میاید که انتخاب عدد چهل برای چیست؟

در جلد سوم که فلسفه روزه را شرح میدادم در یک بخشی از آن بحث از توقف عناصر در بدن شد که برخی مدت شش ماه و بعضی کمتر در اعضای مختلف مانده و سپس جای خود را به تازه واردها داده رفع میشوند و طریق آزمایش را آوردم که در بسیاری از موارد بوسیله ترکیب کردن عناصر با موارد رادیواکتیو و تعقیب آن بوسیله اشعه نامرئی میباشد اما هنوز به چنین مطلب علمی برنخورده و ندیده ام و باحتمال قوی هنوز علم به آن نرسیده است که یک هفته نان و خورشت و میوه که برمیداریم آیا پس از چه مدت ترکیبات غذائی وارد شده هضم و جذب و عناصر مورد لزوم اسپرماتوزئید و منی را خواهد ساخت و بمصرف تهیه نطفه خواهند رساند اما آنچه معلوم شده است دخالت مواد بیاض الضبی و قندی نشاسته ای در تهیه و ترکیب نطفه است.

در اینجا چند مطلب بذهن میرسد: آیا چهلروز تغذیه برای اینست که فاصله شب زفاف و هنگام انعقاد نطفه چهلروز بوده باشد و اگر دستور داده شده قبل از هر گونه آمیزش ملاعبه و نوازش و آماده ساختن لازم است پیش از آمیزش برای تولیدمثل چهلروز آماده ساختن هر دو طرف ضروری و در نتیجه بین شب زفاف و هنگام تولد نیز فاصله مذکور خواهد بود و از لحاظ روانشناسی می بینیم این مسئله حل شده ای است که اگر شوهر از در وارد شده قدم به حجله گذاشته در نزدیک ساختن فاصله بین حجله و زایشگاه تلاش کند و آنرا بحداقل یعنی نه ماه برساند اثر رضایتبخش بر روی دختر نخواهد گذاشت و دختر نخواهد فهمید چه شد و این چه وصلی و وصلتی بود که همه تشریفات و آداب و مهر و خطبه و عقد همه را در نکاح بدون توجه باینکه دو انسان وقتی بهم میرسند قبل از نکاح باید مرحله ای را هم بنام ازدواج داشته باشند و قبل از ازدواج مرحله تمتع که ابتدا باید عاشقانه باشد چه شد که کار به تجاوز کشید و این حواناتند که از چنین تقسیم بندیها (زوجت - انکحت - منعت) فارغند و پروردگار در قرآن کریم فقط مرحله تمتع را برای حیوانات و انسانهائی که چون حیوان عمل مینمایند قائل بوده به نبی گرامش میفرماید «ذرهم یاکلوا و یتمتعوا» اینها را واگذار که بخورند و با خوردن توقع جز آمیزش خلاصه و ادغام شده در تمتع از آنها نداشته باش «کما تاکل الانعام» و همانگونه که انعام میخورند و در اثر خوردن فحل میشوند و نعوظ

و تمتع دارند اینها نیز تمتعشان سایه خوردنشان است اما انسان علاوه بر تمتع، ازدواجی و نکاحی دارد که بنظر میرسد فاصله ازدواج و نکاح را بتوان از آنچه آورده شد چهلروز بحساب آورد.

(البته مقصود از این چهلروز توقف حداقل در آبستن کردن است نه در دخول و آمیزش).

آنچه آورده شد مکتب است نه مطلب، و هر مردی که به پیروی از نبی گرامی و هر بانوئی به تاسی از حضرت مریم چهلروز قبل از انعقاد نطفه سعی در خوردن غذای حلال طیب کند شاگرد پسندیده ای از آن مکتب است زیرا کسیکه درصدد تهیه غذای بهشتی است خواه غذائی که از بهشت بیاید یا غذائی که بالاخره روزی در بهشت بیاید بدون شک در آن مدت نمیتواند اگر فسق و فجوری دارد به آن آلوده شود:

زیرا هر چه بخواهد آنها را دور از غذای مورد نظر بدارد بالاخره در یک بعدی از ابعاد زندگی به غذا متصل میگردد و در نتیجه چهلروز غذای خوب، هوای خوب، غذای خوب یک تطهیر بسیار جانانه ای انجام داده و بزرگترین خدمت به نسل صورت گرفته است که چه خدمتی بهتر از انتخاب پدر و مادر صالح است و این هم که در چهلروز تطهیر و صلاحیت یافته است و روایاتی باز بدون توجه به ازدواج و نکاح درباره چهلروز مداومت و استمرار در نیکی و پرهیز از گناه و آلودگی و نتایج نیکو بردن داریم که در بهشت روان بحث خواهد شد.

اما انتخاب عدد چهل که در بسیاری از موارد شده برای چیست؟ شاید بتوان بحث زیرا را وارد دانست:

استبراء نزد حیواناتی که میتوان از گوشتشان یا فراورده هایشان استفاده غذائی کرد در اسلام مطرح بوده و یک مسئله فقهی است و معین کرده اند که ماهی نجاستخوار، مرغ نجاستخوار، گوسفند، گاو و شتر و ... نجاستخوائر هر کدام را چند روز باید از آن آلوده خوری بازداشت و پس آن از آنها استفاده غذائی برد.

آدمی را نیز استبرائی! است میگویند اگر یکذره الکل در شکمش باشد تا چهلروز اثر سوئی بر اعمال عبادیش دارد و اگر کسی خواست باب کشف و کرامتی بر او باز شود باید چهلروز از رزق و روزی که خلاف دستور الهی است بپرهیزد و جز از غذای طیب و حلال تناول نکند. چهلروز جلو خانه اش را نظافت کند، چهلروز ریاضت و چهلروز چنان کند و چهلروز چنین که در سطح والا و بالا که مربوط به پیامبران الهی است چهلروز در کوه طور کلام خدا بشنود و چهل سال بماند تا مبعوث شود و چهلروز قبل از انعقاد نطفه حضرت زهرا از غذای بهشتی بخورد و چهلروز چنان و چنین.

استبرائی که برای اشخاص عادی سعی در بدست آوردن غذا و هوا و محیط حلال و طیب و دوری از محرمات است و چنین کلمه ای را نمیتوان در برابر اولیاء الهی آورد جای خود را جائی به آیه تطهیر داده و به انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا سر برآورده که شیعه و سنی همه و همه شان

نزولش درباره نبی گرامی و علی و فاطمه و حسن و حسین با اختلاف جزئی ذکر کرده اند.

تقرب ما نیز که بتوانیم مسلمان خوبی و در درجه بالا و از اهل ایمان باشیم سعی در انجام واجبات و در درجه بالاتر بجای آوردن مستحبات و دوری از محرمات و مکروهات بوده و برای مقربین حتی خود خوراکهای طیب و طاهر و حلال و از کار دنیائی نیز باید جای خود را به غذاهای بهشتی داده که حسنات الابرار سیئات المقربین در اینجا بهترین نمونه خود را نشان میدهد.

باز هم دعای خلیل الرحمان

هر فردی به غذای جسم نیازمند است و هم محتاج غذای جان می باشد هر کدام نرسد بانحطاط می رود و اسلام را دیدید که ارزش هر دو را تا چه پایه معرفی فرمود و نیز ملاحظه کردید امام را که می فرماید عجبت لمن یتفکر فی ماکوله فکیف لایتفکر فی معقوله و از اینک مردم مراقبت در غذای جسم مأکولشان می نمایند اما اندیشه ای در غذای عقلشان نمی نمایند در شگفتیک می ماند و شرح داده شده است و آنچه اینجا آورده می شود اینکه اجتماع نیز همانند افراد هم غذای جان لازم دارند و هم جسم، و ابراهیم خلیل که هر دو را از پروردگار مسئلت می نماید، برای جسم اجتماع و الطیبات من الرزق و پاکیزه هائی از روزیها می خواهد اما حضرتش آنچنان دعا

می نماید که گویا از ته دل از خدا می خواهد طیبات رزق برای اهل ایمان باشد (و الطیبات من الرزق هی هما للذین امنوا) و بقیه محرومیت غذائی داشته و از نعمت های طبیب و پاکیزه الهی محروم نمانند و مردم فاسق و فاجر را هم می بینیم مشمول آن شده و کمتر بدریافت غذای حلال و طیب نائل میگردند.

غذای روح اجتماع نیز داشتن پیشوایانی است که با خالق افراد و اجتماع ارتباط دارند و حجت اویند و از کانون وحی او سیرابند و حضرت خلیل که این را نیز مسئلت داشت و از میان ذریه اش امامانی پیشنهاد و مسئلت نمود که با طرد ظالمان (لا ینال عهدی الظالمین) معلوم می گردد کسانی می توانند نبی و امام باشند که معصوم اند و حتی در یک مورد نمیتوان آنان را از ظالمان بشمار آورد زیرا کسیکه یک مرتبه ظلم کرد به او می گویند ظالم همانگونه که اگر یکنفر را کشت قاتل است.

اجتماعی که از پیشوایانی خدا برگزیده و رزقهائی (غذا - هوا لباس و ...) خلیل الرحمان درخواست کرده برخوردار باشد بهترین نسل را تحویل خواهد داد، و مگر درخواست پیشوای صالح برای اجتماع کافی نبود که در سایه عنایتشان غذا و لباس و همه چیز شایسته باشد باید متوجه قلمرو وسیع کلمه رزق بود، که در جلد چهارم شرح دادم و یقین کرد که پیامبر و امام هر چند در صورت

خواست خدا می توانند در خصوصیات تکوینی که رزق نیز در دگرگونیشان مؤثر است دخالت نمایند اما بنا بر اینست که جز در

مواردی که انسان می تواند اراده خود را در آن دخالت دهد پیامبر در آن دخالت ننماید مثلا در تعداد ضربان قلب یا هضم و جذب غذا

غذای تابستان در زمستان

مطلب دیگری که تازه کشف شده اینست که اگر نطفه در فلان ماه منعقد شود و در نتیجه جنین ماههای اول را در فصل مخصوص بگذراند فرزند دارنده صفات و سجایائی ویژه خواهد شد و صاحب جنین دیگر که ماههای نخست را در فصل مخالفش گذرانده صاحب صفات و سجایای غیر از اولی داشته باشد و حتی ساعت و روز انعقاد نطفه در زندگیش مؤثر است و اینها مطالبی است که قبل از اسلام نیز بوسیله ادیان آسمانی به آنها اشاره شده است منتها اسلام آمده و دقت در رعایت زمان و مکان را برای انعقاد نطفه سفارش کرده است بلکه اسلام آمده حتی مرحله قبل از انعقاد نطفه را نیز منظور داشته و گفته است پدر و مادر آینده در چه زمانی و چه مکانی باشند و با چه مواد غذائی سر و کار داشته باشند و این اسلام است که 15 قرن قبل به پدر و مادر آینده به مادر در زمان بارداری، به مادر در زمان شیر دادن، به والدین در زمان تربیت و پرورش کودک همه و همه یاده داد و سفارش کرده که سر وکارشان با کدام محیط و چگونگی محیطی بوده باشد.

آنچه در اینجا جالب بنظر میرسد و علم هنوز به آن نرسیده

مسئله غذای تابستانی است که در زمستان برای حضرت مریم نازل شده و غذای زمستانی در تابستان که آیا مرحله قبل از انعقاد نطفه باید در آب و هوای فصل خوراک فصل مخالفش را خورد و در صورتیکه همه جا دستور است غذای تازه و فصل و محل را در محل مصرف نمایند آیا نگهداری غذای تازه فصل برای فصل دیگر لازم است تا مرحله قبل از انعقاد نطفه را مادر بتواند به مریم تأسی کرده و میوه زمستان را در تابستان و تابستان را در زمستان بخورد یا این ویژیگی در انحصار انگور است که هر چه کهنه تر شود اسیدهای آن بیشتر به قند تبدیل میشود قندی که خوراک مغز و اعصاب است و آیا قند انگور (گلوکز) که آمادگی بهتر و بیشتری برای متابولیسم دارد برای مرحله قبل از آمیزش بهتر است؟ اینها را باید علم بررسی کند و پاسخ بدهد بعلاوه آنکه بدون شک غذای مریم منحصر بانگور نبوده است.

همه جا سخن از شکستن قفس تن است و اتصال به ابدیت که آن هم بوسیله اطاعت از دستورات الهی مسیر است، بویژه آنکه از حصار مادیت خود را بیرون کشیدن بوسیله نماز که همه جا از سفارشهای اولیه می باشد و اتصال به بینهایت یا معراج رفتن در نماز که روایت شده است و این اتصال بنظر اسلام در یک بعد انجام نمیگیرد و نباید هم انجام گیرد بلکه در تمام ابعاد زندگی منظور نظر اسلام بوده. و اهمیت خود را دارد. یکنفر را اگر در نماز میخواهد که تطهیر روحی گردد و بمعراج رود و به ملکوت آسمانها برسد از

گذرگاه نسل نیز مایلست کنتم نورا فی الاصلاب الشامخه و الارحام المطهره بوده باشد از آغاز خلقت تا گاهی که نوبت تا به وی رسد نوری در مسیری والا و شامخ گذرگاههائی پاک و پاکیزه باشد و از وی ببعد نیز تا پایان جهان جز کلمه التقوی و اعلام الهدی و العروه الوثقی تولیدی نداشته و آثاری جز انسانهائی که پشتیبان تقوی و بر پایدارنده هدایت و پناهگاه محکمی برای انسانیت اند چیزی باقی نگذارد و اگر خلاصه تر بخواهیم بیاوریم باید بگوئیم یک مسلمان همانگونه که نماز معراجش و مکانش است از آغاز تا انجام جهان هم زمانش است و هر مادیگری که جنبه زمانی بینهایتی پیدا کند معنویت می یابد یعنی یک نفر مسلمان میداند گذشتگانش او را ساخته اند روی آیندگانش را میسازد و خود سازیش بدست خودش است و خودش را نیز باید برای بینهایت و ابدیت آماده کند.

مریم در محرابش و معراجش و مکانش است و گذشته اش را نذر مادرش که خدمت معبد کند میسازد و خود با غذای بهشتی مسیحش را میسازد این زمان سازیش است که سیده زنان زمانش میگردد و آینده اش در مسیح پایان می پذیرد اما حضرت زهرا که آینده اش را نیز حسین میسازد و فرزندان حسین که امام در برابرش ایستاد و گفت واشهد ان الائمه من ولدک کلمه التقوی و اعلام الهدی و العروه الوثقی و این کشش و وسعت تا پایان جهان است و حضرت زهرا سیده زنان عالم.

مریم در مرحله قبل از انعقاد نطفه است و پیامبرش در دو جهت مکتب ساز آیندگان که باید هم جسم چنین دختران ساز باشد و

و هم جانشان و دختر معصوم را می بینیم که متوجه نعمت بهشتی اش میکند که پروردگار وی را ارزانی فرموده و بدینوسیله آرامشی برایش بوجود می آورد. غذایش را در فصل تابستان زمستانی و در زمستان تابستان نازل میکنند که آوردم شاید این هم مطلب علمی جالبی باشد برای آیندگان و چه بسا که انگور چنین خاصیتی را ویژه خود داشته باشد که قبل از انعقاد نطفه کاری دیگر کند و کسی مار را ایراد نگیرد که در جلد هفتم روایاتی آوردم که خرما خوردن باردار چگونه سبب بوجود آوردن سجایائی خاص میگردد و چه بسا انگور قبل از انعقاد در غیرفصل خوردن نیز در یک قسمتی از امور مربوط به نسل دخالت شایسته و بسزائی داشته باشد.

از قرار آنچه گفته شد یک دختر و پسر که هنوز نام عروس و داماد دارند و مایل به داشتن فرزندند یا در دفعات بعد تصمیم به تولیدمثل مینمایند چه بهتر که قبل از انعقاد مدتی را در سازگاری بیشتر با فطرت بسر برند که مدت مذکور چهل روز میتواند باشد و در مدت مذکور از محرمات بپرهیزند و از آلودگی بگناهان اجتناب نمایند، غذاهای حلال و طیب و ازکی و حسن را انتخاب نمایند هم تغذیه جسم را خداپسندانه سازند و هم تغذیه جان را که جان پسندیده خود غذای خوبی برای جسم است و جسم سالم نیز غذای خوبی برای جان و هر دو بر یکدیگر اثر گذارده و آینده سازی را که تولید نسل نیز از آنجمله است میتوانند بنحوی شایسته انجام دهند.

بلوغ چند نوعی است که چون نوزاد از مادر جدا شد و ببلوغ رسید بهر سنی از بلوغ شرحی از آن داده میشود ما جز بنظر از

تقسیمات متعدد دیگری که برای بلوغ و سالمندی و ... کرده اند معمولا بر حسب سن میتوان آدمی را از ابتدای انعقاد نطفه تا مرگ چنین مورد بحث تقسیماتی قرار دارد که مراحلی چند را گذرانیده است: مرحله جنینی - نوزادی - کودکی جوانی - میانسالی و پیری.

علم آن هم در این یکی دو قرن اخیر متوجه وضع تغذیه جنین شده و غذای جنین را جدا از نوزاد دستور داده و بین غذای کودک و پیر فرق میگذارد با اینکه چند سالی بیش نیست که تغذیه را با اوضاع محیط مورد بررسی قرار داده و اظهار میدارد خوراک فصل گرم و سرد و ... باید متفاوت باشد اما اسلام تمام این اعمال را از 15 قرن قبل مورد توجه داشته و برای تغذیه هر مرحله ای از سن خوراکی مخصوص سفارش داده و مخصوصا رساله ذهبیه حضرت رضا که حاوی دستورات غذائی به تناسب ماههای شمسی میباشد و با جدیدترین علم (کرونوبیولژی) خواناست مورد اعجاب و شگفتی و اعجاز میباشد که در جلد 11 به تفصیل آوردیم.

به جنین و نوزاد چه باید خوراند در قرآن هست و در روایات هم هست.

به کودک چه غذائی باید داد به جوان به میانسل و پیر همه و همه در آیات و روایات دستوراتی دیده میشود که پاره ای را خواهیم گفت و برخی را نیز قبلا آوردم از جمله گوشت گوساله ای که مورد تغذیه پیرمرد و پیرزنی (حضرت ابراهیم و ساره) قرار گرفت که در

جلد هشتم بحثی مفصل ملاحظه نمودید و ... آنچه در اینجا یادآور میشوم اینکه: بخوراک نوزاد جوان و پیر و هرسن دیگر آنچنان اهمیتی داده نشده است که به خوراک جنین اهمیت داده اند بلکه به خوراک باردار که همان جنین میشود، زیرا قرآن اگر دربارۀ خلیل خدا حضرت ابراهیم مطالبی میفرماید و غذائی پسندیده سن آن حضرت و همسرش یعنی مساعد برای پیران معرفی میکند مطلب را از سطح بالای معنویت را در آن منتفذ نمیداند، درست است چشم فرشتگان به خوراک حضرت ابراهیم و نظر یک پیامبر دیگر (حضرت خضر) به خوراک موسی و نگاه حضرت موسی به من و سلوی و دیده حضرت مسیح به سفره از آسمان آمده حواریون میافتد و ارزش معنوی غذا را همانگونه که قبلا شرح دادیم با توجهاتی که پیامبران داشتند بیشتر معرفی مینماید ولی چون به یک مطلبی در قرآن و مطلب دیگر در روایات مینگریم می بینیم اگر غذای همۀ دورانهای زندگی مورد توجه بوده غذای دوران جنینی و بارداری آنچنان است که فوق العاده مورد عنایت و لطف خداست و بهمین جهت در اول هر جلد مربوط به نسل شعار خود را چنین قرار داده ایم:

قبل از انعقاد نطفه مربی خوب و از انعقاد نطفه تا تولد مادر خوب و از تولد تا مرگ معلم خوب لازم است و بعد توضیح دادیم که مسالح ساختمان روح انسانیت نیز توسط مادر تهیه میشود و بدون شک مادر نیز مصالح ساختمانی را باید از محیط خود برداشت

نماید و لذا از یک مدینه فاضله که غذای خوب، هوای خوب خدای خوب دارد روح انسانی بزرگی برداشته و به نسل منتقل میگردد

توجه دادن اسلام به اینکه قبل از انقعاد نطفه باید چه کرد و چه خورد و در زمان بارداری چه کرد و چه خورد این مکتب را نیز باز میکند که هر کس تکلیف خودش را در برابر قضا و قدر مستهلک شده تصور نکند و بداند در برابر نسل و فرزندانش حتی مسئول خوردن ها و نخوردنها و انتخابها نیز هست و اثر محیط بر روی نسل قطعی و این اثر جز و قضا و قدر و سنت الهی است و فکر اینکه هر چه در سرنوشت کودک است با هیچ قدرتی قابل تغییر نیست غلط و اینکه بعضی تصور کرده اند نمیتوان شقی را سعید و سعید را شقی گرداند و قدرت انجام آن بکلی از عهده والدین خارج میباشد اشتباه میباشد.

السعید سعید فی بطن امه

اینکه نبی گرامی فرموده اند السعید سعید فی بطن امه و الشقی شقی فی بطن امه کاملا درست و علمی و هیچگونه مغایرتی هم با مطالب مذکور ما نداشته بلکه مویدشان است. ملاحظه فرمائید که نبی گرامی بطن مادر را (نه رحم مادر را) مکان تعین سرنوشت آینده معرفی میفرمایند و این همانست که تاکنون گفته ایم

که بزرگترین خدمت والدین به فرزند انتخاب مرد و زن صالح است از مرد صالح به بطن زن صالح چه میرسد نطفه خوب، غذای خوب هوای خوب و بالاخره آفرینش خوب و فرزندی که از افاق و انفس هر دو بنحو شایسته ارث برده است بدون شک سعید بوده و در زندگی بعدی نیز سعید است و آنکه بهمین قیاس و سنجش از انفس ناشایسته یا از محیط آلوده میراث بربود بدون شک بر او مؤثر و بدرجاتی که کسب آلودگیها و پلیدیها کرده است شقی خواهد بود و این بطن مادر است که میتواند سرنوشت فرزند را معین نماید نه قضا و قدری که ما تصور کرده خودمان و فرزندانمان را بدست سرنوشت و بدامان آینده رها کرده همه چیز بخوریم و همه کار بکنیم که نکند سرنوشت از سعادت در انتظار چنین فرزندی است و هرگز نخواهد بود.

آمادگی برای آمیزش

قبل از آمادگی دو عنوان باز شد تا نسل بهتر و اسلام پسندی تحویل داده شود و بر این اساس هم عواملی روانی تحریک کننده معرفی شده اند هم عواملی فیزیکی و عنوان دوم توجه به چهل روز قبل از آمیزش است که اگر قصد ایجاد نسل است در خوردن رعایت گردد تا از غذاهای دوزخی اجتناب شود.

خوانندگان ما چند گروهند دو گروه از آنها کسانی هستند که از این نوشته ها معلوماتی فراتر دارند اما یکدسته ایشان در علوم

جدید بالاترند و دسته دیگرشان در معارف و مطالب اسلامی داناتر.

آنها که بالاترند از خواندن قسمتهای اسلامی لذت میبرند و کسانیکه داناتر میباشند از مطالعۀ بخشهای علمی خوششان میآید اما عنوان گذشته را که معرفی طرز آماده ساختن همسر بود.

مطالعه کننده هر کس باشد بدش نمیآید زیرا هم کمتر کتابی در این باره بفارسی دیده میشود. (1)

و هم کسانیکه آنها را بیان نمایند بعللی کمترند ولی گروهی اسلام پسندند که هر دو عنوان را منظور داشته و مراقبت مینمایند هم از غذاهای حرام و حتی مکروه پرهیز دارند و هم مستحبات و آنچه مباح است برای آماده ساختن همسر رعایت میکنند اینک عروس تحریک شده و مرد نیز نعوظ یافته است.

نعوظ در اثر دو مکانیسم حاصل میگردد: فکر، تماس. فکر بوسیلۀ مغز حاصل میشود که با منظرۀ آمیزش با خیال آمیزش تماس برقرار سازد اما فرمان در تماس بوسیله مغز حرام است بحدی که اگر در خواب و بیهوشی هم آلت به چیزی مالیده شود یا خوابی

1- صدها کتاب حتی در گوشه و کنار خیابانها بمنظور مذکور بفروش میرسد که بسیاری از آنها تقریباً فانتزی نوشته شده است به کتابهای علمی جالب در این باره که بنده سراغ دارم رفتار شناسی جنسی آقای دکتر حسن حصوری سکسولژی آقای دکتر ناصر گیتی و آقای نیکلاحداد و ... میباشد

مربوط به آمیزش دیده شود نعوظ دست میدهد.

زیر پوست آلت دو نوع مخزن است نوعی که پر از خون میشود دیگری پر از لنف و آنکه پر از لنف میشود سبب میگردد آلت بسیار سفت اما دردناک نشود چنانچه در نعوظ دائمی (ستی ربازیس) چنین است و دیگر آنکه آلت از زاویه چهل درجه تجاوز نکند.

در نعوظ فرمان مغز صادر و از راه سلسله اعصاب به خون و لنف و مخازن رسیده پر از خون و لنف شده دریچه های مخصوص اجازه پر شدن داده اما نمیگذارند خون یا لنف برگردد و پس از انزال همه آنها کارشان را تعلیل مینمایند بزرگی یا کوچکی آلت مانع باردار کردن یا لذت بردن نیست (زیرا سلولهای لذت بخش در کنار لب های آلت ثأنیت قرار گرفته اند) ولو اینکه در نعوظ بیش از دو سانتی نباشد و بطور متوسط در حال نعوظ به 12 - 15 و حد اکثر 20 سانتی میرسد و بزرگترین آلتی که ثبت شده است 25/5 و قطر 1/6 سانتی متر داشته است.

دو قسمت آلت هنگام نعوظ نرم مینماید یکی قسمت اسفنجی سراسری آلت که پرخون شده تا فشاری بر مجرای ادرار وارد نگردد دیگر حشفه و کلاهک است که اندکی احتقان یافته اما نرم میماند.

قسمتی که پرخون میشود دارای حفراتی است که هر کدام در محل ورود خون دریچه ای عضلاتی دارند. همینکه تحریک پیش آمد بطور متوسط پنج ثانیه طول میکشد که حفرات پرخون شود و دریچه ها

طوری است که به ورود خون اجازه میدهد اما خروجشان را مانع میشود خون تا آنجا که ممکن است بفشار وارد حفرات میشود و در حال عادی بعلت آزاد بودن دریچه خارج میگردد اما هنگام تحریک راه خروج بسته است و در نتیجه نعوظ پیش میاید خون به اندازه ای میتواند وارد شود که پرده نازک دوربافت مذکور عکس العمل نشان ندهد و همین سبب میشود که نعوظ ادامه یابد و چند دقیقه تا چند ساعت طول بکشد اما پس از انزال اغلب سست شده بحال اول برمیگردد و ممکن است چند دقیقه ای در حال نعوظ بماند البته انقباض عضلانی چند در اطراف نیز در نعوظ مؤثرند که از بحث ما خارج میباشد نعوظ از روی فکر یا منشاء روانی با شروع تحریکات عصبی از مغز به سومین کمری نخاع رسیده اعصاب پاراسمپاتیک ناحیه عروق آلت را گشاد مینماید و نعوظ دست میدهد و چون ترس و اضطراب و هیجان اعصاب سمپاتیک را تحریک میکند لذا عمل مخالف (پاراسمپاتیک) خنثی شده و نعوظ دست نمیدهد.

تحریک فیزیکی یا موضعی نیز که هر چه به راس آلت نزدیکتر شود حساس تر است بوسیله اعصاب پاراسمپاتیک دومین الی چهارمین ساکره بهمان وضع که گفته شد پیش میاید که اگر آسیبی در این موضع پیش آید نعوظ مکانیکی اختلال پیدا مینماید ولی اگر نخاع قطع شود نعوظ مختل میشود ولی انزال بدون لذت جنسی است زیرا امواج تحریکی به مغز نمیرسد.

هر چه سن افزایش یابد اثر تحریکات روانی کاهش یافته ولی تحریکات موضعی و فیزیکی اثرش نسبتاً باقی میماند.

هنگامبه اوج لذت رسیدن (ارگاسم) احساس لذت مخصوص تمام نقاطی است که عصب وجود دارد یعنی تمام بدن و باز شما را به فرمایش نبی خاتم متوجه میسازم که فرمودند المرئه عوره سراپای زن عورت است - سراپای زن برای خودش و برای همسرش عورت است لذت است و بهتر از همه آنست که قرآن فرموده برای همسرش لباس است و سراپای مرد نیز برای خودش و برای همسرش لباس است و لباس در عین حال که خودش را گرم نگهداشته صاحبش را نیز گرم نگهمیدارد.

با اوج لذت جنسی که برای سهولت امر همه جا ارگاسم که همان معنی را دارد خواهم آورد همانگونه خواب در اوج آرامشش تمام بدن را عوض مینماید ارگاسم نیز چنین است:

هنگام خوب تنوس (کشش) عضلات کم میشود آنها خود را ول میکنند، فشار، تنفس، قرعات نبض - حرارت بدن و ... کاهش مییابد، حرکات دوری روده ها کم میشود لذا برای خوابیده مزاحمت بیدار شدن و اجابت مزاج نیست کلیه ها نیز کمتر ترشح مینماید و باز برای آنکه شخص بیدار نشود و بسیاری از اعمال حیاتی دیگر حتی مقدار و میزان عناصر در خون و بدن که در جلد 17 مربوط به خواب آوردم.

در ارگاسم برعکس فشار خون، قرعات نبض، تنفس حرات بدن افزایش می یابد اما حرکات روده متوقف میشود، رگهای سطح بدن وسیع و در نتیجه پرخون شده و نزد بسیاری عرق زیادی از سراسر بدن خارج میشود، حواس بینائی بویائی، چشائی، شنوائی و

لمس هر کدام به نسبتی کاهش مییابد، مردمک چشم گشاد و صداهایی یا ناله هائی از اشخاص بیرون میاید (از فاعل و مفعول).

در زمان ارگاسم آلت جهش های ضربانی پیدا مینماید و در اول انزال آنچنانکه گویا میخواهد مایعی را که در آن بیرون میاید به داخل رحم پرتاب کند، نزد افراد به تفاوت حرکت، تشنجات خرخر، هق هق، خنده، گریه، عربده، فریاد، حالت دیوانگی، رنگ پریدگی و بیحالی شدید، ترس، و .... دیده میشود که رنگ پریدگی و بیحالی نزد زنان فراوان تر است.

مرد ممکن است بدون دخول به ارگاسم و حتی انزال برسد ولی زن چنین نیست.

ترشحات چند قسمت (لوله های جمع کننده منی، مجرای و ابران، اپیدیدیم، کیسه های منی و پروستات که مجموع آنرا منی خواهیم گفت با تشنج و انقباض عضلات مخصوص (پیازی غاری) به جلو رانده میشود. در اینحال مضیقه (اسفنگتر) مثانه محکم میشود تا منی وارد مثانه نگردد. ناگفته نماند از ابتدا ترشحات مخاطی داخل مجرا که قلیائی است سبب میشود مجرا را پاک کند و این دو فایده دارد یکی آنکه مخاط ها مرطوب و ملایم شده با عبور منی سوزش نمی یابد و دیگر آنکه نطفه ها را که در محیط اسید میمیرند و اینک مجرا قلیا شده از این خطر نجات میدهند.

اغلب دو دقیقه پس از دخول آلت در مهبل انزال پیش میاید 2 تا 4 سانتیمتر مکعب منی که هر چه شخص فاصله آمیزش قبلی و بعدی اش بیشتر باشد این حجم کاهش مییابد تا آنجا که ممکن است

در آمیزشهای منوالی سرانجام فقط یکی دو قطره خون از مجرا انزال گردد. حجم متوسط هر انزال وقتی بحد طبیعی است که سه روز تمام شود و باز مقاربت انجام گیرد.

با هر انزال تا پانصد میلیون اسپرماتوزئید (کرمک) ممکن است خارج میشود که در حجم های کمتر منی نسبت متوسط کرمک ها افزایش نشان میدهد یعنی کسیکه در هفته دو مرتبه بفاصله مساوی آمیزش کند و در یک روز آن دو نوبت متوالی اقتران داشته باشد بار دوم به اندازه یک چهارم دفعه قبل افزایش تعداد کرمک دارد.

در انزالهای پی در پی که هر نوبت بعد حجم منی و تعداد کرمک کمتری دارد مشاهده میشود تعداد کرمک های غیرعادی هر نوبت بعد نیز بیشتر است بعلاوه آنکه کرمک های قطرات اولیه منی تحرک بیشتری دارند.

به ارگاسم رسیدن نزد بچه ها ممکن است یک مرتبه بیشتر و نزد سالمندان به ندرت یک مرتبه بیشتر باشد اما همه پس از انزال سست و بیحال شده برای آمیزش بعدی از چند دقیقه تا چند ساعت باید حوصله کنند (یکنفر در چهار هزار نفر هم ممکن است بدون انزال به ارگاسم برسند)

منی مایعی است سفید مات اندکی تمایل به زردی به حالت نشاسته ای در میاید و سپس (5 الی 20 دقیقه) دوباره آبکی میشود، بوی مخصوص شکوفه خرمای تازه میدهد، چسبندگی آن در هر دو حال باقی است و در آزمایشگاه میتوان فهمید نطفه هر کس از خودش است یا دیگری.

وزن مخصوص آن 1/028 - 1/03و 7/5 - 7/3 که حدود 7/5 درصد حجم آنرا کرمک ها تشکیل میدهد که هر کرمک سری 5 میگرن عرض و دمی 55 میکرنی دارد 1 - 4 میلیمتر در دقیقه میتواند حرکت نماید.

در منی مقدار زیادی ویتامین ث وجود دارد که هر چه بیشتر باشد احتمال آبستن کردن کمتر است.

در زن مهبل حدود 9 سانتیمتر طول دارد که قابل اتساع بوده آلت مرد را بهر قطر در خود جای میدهد مخاط داخل آن گاه صاف و زمانی چروکدار است لب های بزرگ اطراف فرج که از لحاظ جنین شناسی همانند کیسه تخم مرد است و زمان بلوغ مو بر آن میرود و چون رگهای خونی فراوانی دارد زمان احتقان متورم میشود در زیر آنها لبهای کوچک در داخل و زیر لب های بزرگ است و در بالا بیکدیگر نزدیک میشوند و مانند زاویه ای بالای بظر (کلیتوریس) قرار میگیرند. بظر از لحاظ جنین شناسی همانند آلت مرد است و نعوظ دارد و ختنه آن معمول بوده است اعراب و مسلمان صدر اسلام نیز انجام میداده اند.

از مجرای آلت مرد میتواند شش چیز خارج شود خون، منی، ادرار، مذی، وذی، چرک که سه تای اولی در فقه شیعه نجس شناخته شده است ووذی وومذی که اولی را ذوق یا آب ناز گویند از ترشحات غده های کویر بوده و راه را مرطوب و قلیا کرده عبور کرمک را بدون درد و کشتار آنها میسازد و دومی ترشح غده های لیتر میباشد وزی با تحریک و جلوگیری از انزال زیادتر ترشح میشود و

همانند یکی دو قطره گلیسیرین از نوک مجرا خارج میگردد که اگر شخص در ادرار کردن استبراء کرده باشد وذی ومذی نه و ضر را باطل میسازد نه نجس خواهد بود.

طول لوله های منی ساز در تخمهای مرد به دویست و پنجاه متر میرسد که در آنها سلولهای دو گانه وجود دارد و بتدریج به کرمک تبدیل میشود اما تخمک (اول) زن که برعکس کرمک مرد حرکت ندارد و ابتدا 45 و بالاخره ممکن است به 250 میکرن برسد و با چشم دیده شود مکان تولیدشان در جائیست که حدود دویست هزار عددش هنگام تولد در تخمدان زن، و بالاخره 200 میکرن قطر دارد و پس از رسیدن و ترکیدن تخمک از آن خارج می شود که با پایین آمدن حرارت بدن احساس دردی همانند چنک زدن در زیر شکم و گاه خروج ترشح خونین همراه بوده و اغلب نزدیک روز چهاردهم بعد از پاک شدن قاعدگی خارج میشود (هر چند ممکن است در هر زمان حتی در حال قاعدگی نیز تخمک آماده باشد).

چون دوران زندگی جنسی زن محدود در سالهائی است که قاعدگی دارد حدود چهارصد تخمک از او خارج میشود. اگر کرمک نباشد اولی پس از چند ساعت از بین میرود تخمک که از فلیکول رسیده خارج میشود میان ترشحی سفت مانند کشک سفت مالیده شده است باهستگی سرازیر میشود دهانه لوله رحم که برابر آنهاست و دائم در حال مک زدن است اول تخمک را می بلعد وارد خود میکند در سراسر لوله رحم که برجستگی های کرک مانند است و سر

آن رشته های فراوان بطرف رحم متمایل سبب میشود تخمک را بطرف رحم براند و اگر تخمک بخواهد برگردد نمیتواند همانند خوشه گندم که اگر از ته وارد آستین کسی شود با حرکت دست سر بالا طرف زیر بغل میرود زیرا شاخه های اطراف خوشه اجازه برگشت نمیدهد و با خوردن به پارچه در هر حرکت سیری مینماید منتها در لوله های رحم این رشته ها وجود دارد و اول تخمک صاف و لغزنده را اجازه عبور از پهلو بطرف رحم می دهد و برای برگشت جلوگیری مینماید و بقیه را در قسمت مربوط به آبستنی شرح خواهیم داد.

اگر زن آبستن نشد پس از 28 روز (21 تا 35 روز) قاعده میشود و به اصطلاح زمین خانه پذیرش نسل را نوسازی مینماید قاعدگی همان کنده شدن سطح داخلی رحم است مخاطی مساعد جهت پذیرش تخمک ساخته است که اگر تخمک نرسد آنرا از دست میدهد ابتدا عروق منقبض و سپس ناگهانی منبسط شده خونریزی شدید آغاز میشود و لایه ها در اثر نداشتن خون و از پا درآمدن کنده شده خارج میگردد اما خونی است که لخته نمیشود و تا روز چهارم زیاد است (2 تا 5 روز) و بطور متوسط پنجاه سانتیمتر مکعب خارج میگردد حرارت بدن در نیمهٔ دوم قاعدگی بیشتر و تعداد قرعات نبض هم زیادتر و تنفس بالاتر اما فشار خون در نیمه دوم کمتر میباشد جالب اینجاست که در این اواخر یکی دو نفر از متخصصین ادعا کرده اند که مردان نیز در هر ماه حدود هفت روز در درون خود دگرگونی

همانند قاعدگی زنان دارند که تظاهرات روانی دارد.

نمیدانم آیا کسی متوجه شده است که چرا فرموده اند همسران بهتر است هنگام قاعدگی - اگر دید و بازدیدی با پدر و مادر دارد - به خانه والدین بروند؟

زن در قاعدگی عصبانی است کم خون است و ناراحتی های دیگر که قرآن آنرا در کلمهٔ اذی خلاصه کرده است و زن در اذیت است و توجه فرمائید که چهارده قرن قبل قرآن کلمهٔ بیماری را برای قاعدگی نیاورده و اذی را آورده است (یسئلونک عن المحیض قل هو الذی ...) و زنی که در اذی است برای خاندان عز است با بچه ها دعوایش میاید خوب نمیتواند بشوید و بپزد و کار کند خونریزی دارد از وسائل تسکین مرد نیز مسلوب است او احتیاج به عواطف پدرانه و مادرانه دارد و هر چند شوهر مسلمان پدر بحساب است و کمک است اما فرزندان و تمکین را فراموش نفرمائید.

مطلب دیگر آنکه هنگام آمیزش در نقاط تحریک پذیر زن که شرح داده شد تغییراتی دیده میشود: هاله پستانها و نوکش نعوظ می یابد که هر چه پستان بزرگتر باشد واضحتر است و اگر این تحریک شدید باشد دانه هائی پر پستان ظاهر میگردد. تحریک فیزیکی پستان نیز ممکن است اوضاع گفته شده را بوجود آورد در بظر و لب های فرج نیز تغییراتی دیده میشود که از بحث خارج است.

آنچه را باید آورد اشاره به اتساع قسمت داخلی مهبل بهنگام آمیزش

و ترشحات مهبلی است و اینکه کوچک یا بزرگ بودن آلت اثری در لذت بخشیدن بیشتر یا کمتر نداشته مگر آنکه چنین تصور کرده باشد که با آلت بزرگتر لذت بیشتری خواهد بود که لذت بعدی نیز تصوری بیش نیست.

گردن رحم در آمیزش بهر سو حرکت میکند گویا در جستجوی چیزی است آری در آنجا باید آنقدر نوک آلت و نوک گردن رحم باطراف بچرخد تا سوراخ سوزن مانند گردن رحم در برابر سوراخ حشفه قرار گیرد و به راحتی منی وارد رحم شود و عجیب آنکه این حرکات گردن رحم در چند روز قبل از جدا شدن تخمک شدیدتر میشود. رحم نیز در مرحله آمیزش خود را به بالا و جلو می آورد گویا میخواهد وضعی بهتر برای ورود و نگهداری تخمک و وضعی بهتر برای ورود و نگهداری و حرکت کرمک بوجود آورد.

آنچه مربوط به بحث ماست تغییرات کلی در تمام بدن زن هنگام ارگاسم میباشد که گاه حتی دانه هائی در بازوها و گردن زن ظاهر میشود و انقباضات عضلانی تمام بدنش را میتوان ثبت کرد و همانند مرد نیست که بدون آمیزش به ارگاسم برسد و نیز همانند مرد نیست که با هر آمیزش فقط یک ارگاسم داشته باشد بلکه همانگونه که قبلا اشاره شد به تعدادی اوج و حضیض در ضمن آمیزش میرسد و کمتر وقتی یک الی دو ارگاسم آنها را قانع و ارضاء مینماید و لذا گفته اند ارگاسم برای زن هدف نبوده و غایت نیست و زمانی هدف و غایت است که عکس العمل های مربوط به

تخلیه رحم و زایمان و تولید نسل در او دیده میشود.

از طرف دیگر زن که با تحریکات فیزیکی به ارگاسم نمیرسد و مرد بدون تحریکات فیزیکی و یا بدون آمیزش به ارگاسم نمیرسد در نزد زن ممکن است با تحریکات روانی و تخیلی ارگاسم دیده شود که نزد مرد ممکن نیست (البته با آلت نعوظ یافته بظر زن مرتب مالش داده شود به ارگاسم رسیدن وی اغلب پیش میاید).

با توجه به مراقبت فوق باز به قبول المرئه عوره که حضرت ختمی مرتبت فرمودند نزدیکتر شده وقوف بیشتری بر نظم و ترتیب دستگاه آفرینش برای حفظ بقای نسل حاصل مینمائیم و میتوانیم در اینجا سخن قبلی خود را تکرار کنیم که هر کجای آفرینش که از خودکاری در آمده نصیب انسان شده است که قرآن آن را به امانت تعبیر فرموده است یعنی انسان به جبر مختار خلق شده است و هر کجای اختیار بشری نیز از طرف پیامبران الهی مشمول قوانین و مقرراتی قرار گرفته است علم می آید و به زبان مردم سخنان پیامبران را بازگو می نماید.

ماه عسل

خیلی چیزهاست که غرب از اسلام گرفته است اما برای آنکه با اسلام همیشه روشی خصمانه داشته به نحوی آنرا در مکان یا زمان با وضع یا حالت دیگر درآورده است.

به بسیاری از آنها در جلد دوم اشاره کردم و اینک اضافه مینمایم حالت آرامش و سکون مسلمانان را در صف های نماز دیدند آنگاه که ده ها هزار نفر بودند و امام حمد و سوره را میخواند و آنها را اقتداء میکردند همه بدون حرکت و خبردار ایستاده بودند و گوش فرا میدادند. گویا در مسجد فقط یکنفر حرف میزند و بقیه سخن گفتن نتوانند کرد و این را برای عزاداری پسندیدند و برای شادی روح مردگانشان ایستاده چند لحظه سکوت را پیشنهاد نمودند و دیگر به ماه عسل رفتن است که همه و همه خیال میکنند یک دولت استعماری آنرا به عنوان ارمغان به جهانیان پیشنهاد کرده است و حال آنکه شرح دادم آنجا که بحث از مهر و صداق بود و در آیه شریفه (و اتوا النساء صدقا نحله) جملاتی آوردم و بطرزی جالب از نحله و ارتباطش با صداق و مهر و زنبور عسل (نحل) و عسل مطالبی ذکر نمودم و اینجا مطلبی را اضافه مینمایم که اگر قرآن

بلافاصله پس از کلمه صداق شیرینی عسل را به نمایندگی مولدش (نحل) بیان میفرماید در کتابهای شیعه و سنی بکرات به کلمهٔ عسیل برمیخوریم که عسل چون حسن و عسیل چون حسین فقط در کمیت بحث محدودی در قلمرو یک کلمه دارند ولی در عمل و شیرینی هر دو را کیفیتی مشابه و نامحدود است و لمعه و وسائل شیخ حر عاملی و کتابهای دیگر شیعه و اسدالغابه و ... و سنی کلمه مذکور را که معنای نطفه ریزی و آمیزشی شیرین را نیز میرساند آورده اند مخصوصا در آنها قسمت بحث طلاق که محلل باید به عسیل برسد مطالبی هست و در بعضی از قسمتها می بینیم که نبی گرامی ... حتی تذوی من عسیلنا و تذوقی من عسیلتک را به داماد فرموده اند و موردی را که آقای دکتر عباس مهاجرانی اولین دفعه به من دادند و از دست رفت که اگر فراموش نکرده باشم فرمایش نبی خاتم بهمین مضمون مذکور بود که برای ماه عسل بکار برده شده بود.

بهر صورت سه مطلب جالب در اسلام چشمگیر است.

مسافرت و فوایدی که بر آن مترتب است و در شعری منسوب به حضرت علی که پنج فایده ذکر شده است (... فسا فرففی الاسقار خمس فوائدی ...)

رفتن یک پسر از یک فامیل به اتفاق یک دختر از خاندانی دیگر به مسافرت که دور از گفتگوها و دخالت ها و چون و چراها چند صباحی بگذرد و دو دلداده برای یکدیگر باشند نه برای کسانیکه قبلا به آنها تعلق داشته اند و کلمه ذائقه ای را که پیامبر خاتم و ائمه

اظهار در جملاتشان آورده اند معلوم میشود این عسیل و شیرینی کوچک به علت نامحدود بودنش کمیتی مصغر دارد ولی در کیفیت بزرگ است.

دیگر حرمت هر گونه مسافرت است که با عدم رضایت والدین داماد یا عروس شروع شود چنانچه اگر پدر یا مادر داماد به او بگویند از مسافرتت راضی نیستیم یا باید آنرا بتعویق بیندازی باید اطاعت کند و تنها مسافرت واجب است که باید کمال احترام را نسبت به آنجا بجای آورده و مسافرت را نیز انجام دهد چون حج واجب.

اما ماه عسل از چه زمانی باید آغاز شود جلد پنجم مرا که همه سخن از عسل است و ارتباط عسل را با ازدواج نیز در آنجا شرح داده بخوانید و پس از پایان رفت و آمدها و ازدحامها و جشن ها و حجله رفتن که همه پر سر و صدا و خستگی آور است ماه عسل را تنهائی و دلدادگی و سکوت و آرامش و برای یکدیگر بودن است برای بهتر برداشت از عسیل آغاز کرد و در ضمن از یاد نبرد که اگر گفته شد دین از سیاست جداست باید متوجه همین ماه عسل را نیز که بتصور سوغات غربیهایت از اسلام است و اسلام در هیچ نقطه ای از زندگی (برای بهتر کردن زندگی) نیست که دخالت نکرده باشد.

همان اسلامی را که میخواهد مانند ادیان دیگر که تحریف شده و با علم خوانا نیست از سیاست بدور بدارند تا هر کاری دلشان خواست دور از سیاست اسلام انجام دهند.

باز هم اثر عوامل روانی در زمان آمیزش

بهمان اندازه که ارزش رون از تن بیشتر است توجه اسلام نیز به روان که بیشتر است زیادتر میباشد تا اینکه حتی قبل از آمیزش از گناه و آلودگی و خوردن غذاهای حرام و فاسد دوری گردد یا از خوردن فرآورده دست فاسقان و فاجران خودداری شود و باز مسئله را اهمیت بیشتری داده مرد را زن را در زمان آمیزش از اینکه به مردی یا زنی درگ غیر از همسر خود در نظر آورند ممنوع میسازد و در کتابها بابی در این باره باز شده است.

(باب کراهه جماع الزاجه بشهوه امراه الغیر).

و از جمله وصایای نبی گرامی به حضرت علی (یا علی لا تجامع امراتک بشهوه امراه غیرک) (1).

همین است و می بینیم «هلیودر» مؤلف یونانی در کتابش بنام «حبشه ئی ها» داستان عجیب ملکه «پرسینا» را آورده که فرزندی سفید بدنیا آوردند با آنکه خود و همسرش «هیدایس» هر دو سیاهپوست حبشی بودند و در شجره نامه اشان نیز هیچ سفیدپوستی

1- 188 جلد 14 وسائل

نبوده است و بعدها معلوم گردید ملکه به مردی سپید پوست علاقه داشته است و تاثیر یک مرد بر روی یک زن ممکن است چندان قوی باشد که فرزند این زن از یک مرد دیگر شبیه مرد اولی باشد. در سال 1925 دکتر «شارن» نمونه هائی از این تاثیر را اطلاع داد که کمتر مورد توجه قرار گرفت تا آنکه در 1945 دکتر «لاموئنت» فرانسوی متخصص امراض زنان و ساکن الجزایر شش مورد از این شباهت های بیدلیل را ارائه داد یعنی از جمله مراجعان شش زوج را که بلاعقب بودند و حاضر به تلقیح مصنوعی بودند با استفاده از اسپرم مردان دیگر باردار شده فرزندی بوجود آوردند که کاملا به شوهرشان شبیه بود در صورتیکه نوزادان هیچکدام فرزند واقعی آنها نبودند و امروز این مسئله از جمله مسائل بغرنج زیست شناسی است که اسلام 15 قرن قبل نه تنها دربارۀ انسانها بلکه با شرایطی و ضوابطی در قلمرو صفاتی که در بین حیوانات نیز از محیط ! به ارث میرسد تعمیم داده میگوید حضرت موسی برای آنکه از گوسفندانش ابلق شوند طنابهای سفید و سیاهی به هم پیچان را اطراف چوبهای تعبیه شده اطراف مرتع گوسفندان فحل شده پیچیده و تعبیه کرده بود و بدون شک توجه به کلمۀ ارث از محیط نمودید که شاید هنوز جائی عنوان نشده باشد و آنرا بازگو نمایم که اسلام علاوه بر اینکه عقیده دارد.

فرزندان علاوه بر آنکه و ارث شکل و صفات و سجایای پدر و مادرند از فکر پدر و مادر و از خصوصیات محیط نیز ارث

خواهند برد.

تصور میرود خوانندگان بتدریج با ما همکاری و همفکری خاصی پیدا مینمایند و اگر پیش از این بر شعار ما «قبل از انعقاد نطفه مربی خوب» لازم است نکته ای وارد داشتند یا اشکالی میگرفتند هم اکنون تجدید نظری نموده توجه نمودند که اگر مربی نباشد چه بسا فرزندشان با توجه بدیگری از قلمرو «نسل بعنوان آئینهٔ تمام نمای والدین» خارج گردد و چه بسا با یک عدم توجه به سازگاریهائی که باید با نظم آفرینش و فطرات داشت نسل را ضایع ساخت که بدون شک همه نظمها و سازگاری با فطرت یافت میشود.

باز مسئله مهم تر است اسلام همان اسلام است که میگوید گناه کنی عذاب میشوی ثواب کنی پاداش داده میشوی اما اگر فکر گناه کردی و قصدت به اجرا درنیامد و فکر گناه به گناه کردن نیانجامید انگار که هیچ نشده است و کیفری نخواهی دید اما اگر نیت ثواب کردی و قصد کردی کار نیکی انجام دهی و ندادی پاداش نیکو داری و در آمیزش استثنائی عجیب در کار است بسیار عجیب.

اگر در حال آمیزش با همسرت، فکرت بطرف زنی دیگر منحرف شدید یا بطرف مردی تو گناهکاری و این اندیشه حرام است. اشخاص بسیارند که نعوظشان کامل نمیشود مگر آنکه دیگری را در نظر آورند و اگر تمایل همجنسخواهی دارند جوانی را در نظر میاورند که امرد بوده است و حتی مردی سالمند را که روزگاری امرد و بوده است و در غیراینصورت دختری یا زنی که سابقاً مورد نظر بوده است به خیال خود در آغوش می گیرند.

تعجب اینجاست که نیمه مذهبی ها یعنی کسانیکه خود را مذهبی قلمداد کرده اند اما هر چه را توانسته اند صورت شرعی بدهند به تشخیص خود به مذهب چسبانده اند و من اینها را که بقول قرآن افتومنون ببعض لکتاب و تکفرون ببعضی مذبذبین بین ذلک لا الی هولا و لا الی هولا میباشند نیمه مذهبی می نامم و نیمه مذهبی گفتن بهتر از نیمه بودن در الحاد و کفر و فسف نامگزاری کردن است بخاطر همان اندازه مذهبی بودن که ارزش بیشتری دارد بهر صورت نیمه مذهبی ها نیز ممکن است به زنی و دختری ننگریسته باشند مردی را در نظر می آورند (با آنکه هرگز لواط نکرده باشند) یا زنی را خود ساخته و تصور کرده برای حصول به نعوظ در آغوش میکشند فرقی نمیکند زنان نیز اگر درست تربیت نشده باشند یا در سابقه اشان سحق وجود داشته باشند هنگام آمیزش با شوهر ممکن است پسری را یا دختری را در نظر آورند.

درست تربیت نشدن دختر فقط منظور اینست که وی را از پسر و مرد بجای آنکه بر حذر دارند که فریب نخورند میترسانند که از آنها گریزان باشند و در نتیجه دختر هنگام آمیزش به فعالیت یکجانبه روانی میپردازد کما آنکه کسانیکه عادت به استمناء دارند بیشترشان تخیلات گفته شده را دارند و یکی را به نحوی که گفته شد در آغوشش میکشند یعنی با آنکه در حال آمیزش با همسر خودند باز هم برای به اوج لذت رسیدن خود را به تنهائی کافی میدانند غافل از آنکه امواج ایجاد شده در آمیزشهای طبیعی هرگز با این وضع موجودیت

نخواهد یافت.

ملاحظه فرمودید که اسلام چرا نیت بد را که در قوه میماند و به فعل در نمیاید کفر نمیدهد و گناه نمیشناسد زیرا همان مانعی که حائل میشود خود سد و توبه و خنثی کننده است در صورتیکه تخیل آمیزش با فردی که وجود خارجی ندارد و یا دارد و اینک او را در غیر مکان خودش در آغوش می آورد نوعی جلق زدن بحساب است که فقط توانسته عاملی را که همیشه میخواسته خود هم فاعل باشد هم مفعول هم ضارب هم مضروب هم تصرف کننده هم تصرف شده یعنی همیشه یکنفر بیشتر نباشد اینکه نیز حاضر نشده مفعول و مضروب و متصرف دیگری جز او باشد و این همان است که از خودش و زائیده تخیلات اوست و خودش و هر چه منشاء صدورش خودش باشد جزء همان فاعل و ضارب است.

باز آنچه در مورد مردان و زنان نوشته اند آنکه در مخیله مرد هرگز فردی خوجه و هرمافرودیت خنثی وارد نمیشود و حال آنکه زن ممکن است هنگام آمیزش یک خوجه ای را در نظر آورد این شاهد بدانجهت باشد که زن صاحب هر دو جنس تانیث و تذکیر (بظر) میباشد و خوجه ها یا هرمافرودیت ها را نیز همینگونه میتوان تصورشان کرد یا آنکه در ژن آنها تکه پاره هائی از کرموزم ایکس دخترساز یا پسرساز وجود داشته است.

بهداشت قبل از آمیزش

مشکلترین قسمت مربوط به آمیزش اینجاست که زن پس از مدتها می فهمد و مرد پس از سالها متوجه میشود که طرفش از چه بوئی که از همسرش به مشامش برسد خوشش میاید و تحریک میشود و این مربوط به اولین برخوردهای پسر با معشوقه ها یا دختر با پسران جوان است که در مشرق زمین کمتر بچشم میخورد.

مردانی یافت میشوند که از بوی زیر بغل زن هر چند زننده باشد خوششان میآید یا بوی بدن زن را هر چه تند باشد دوست دارند و به احتمال که اولین برداشت عاشقانه در حالی بوده است که زیر بغل معشوق بوی زننده ای میکرده است و چه بسا وضع ترشحات غددی بدن عاشق یا بوئی خاص سازگار است ولی بوی زننده دهان که ناشی از دندانهای عفوی یا لوزه های ملتهبت و چرکی یا از ریه هاست و همچنین بوی ناگوار ناحیه تناسلی که ناشی از ماندن چرک و کثافات و رسوبهای دیگر در شیارهای پوستی یا از باقیمانده های قاعدگی و ادرار و تشرحات مخاطی مهبلی میباشد برای هیچکس مطبوع نمیباشد لذا قبل از آمیزش باید

به این امر توجه داشت که دندانها مسواک و تمیز باشد و رعایت این قسمت را در اسلام که نزدیک بحد وجوب میرساند در جلد 13 شرح دادم و نیز آوردم که برای رفع بوی بد دهان چه چیزهائی را میتوان جوید تا خوشبو گردد.

اما برای برطرف ساختن بوی نامطبوع اسافل اعضاء حتماً باید قبل از آمیزش با صابونهای خوشبو و آب ملایم خود را شستشو داد و چه بهتر که همه بدن را شست زیرا پس از استحمام بدن بوئی خاص از بدن زن بلند میشود که برای کلیه شوهران خوشایند میباشد.

ناگفته نماند برای زن سالم شستشوی قبل از عمل لازم نیست و نباید کاری کرد که میکرب وارد مهبل گردد و برای بعد از آمیزش نیز شستشوی با آب مطلق هم برای مرد کافیست هم برای زن و اگر خدای ناکرده دخولی درد بر زنی صورت گرفت علاوه بر آنکه مرد باید با این وضع و قبل از شستن خود از دخول در قبل بپرهیزد و میکربهای روده را وارد دستگاه تناسلی زن نکند و او را بیمار نسازد باید حتماً قبل از گذشت حداکثر چهار ساعت آلت خود را با آب گرم و صابون چند نوبت بشوید و دخول در مهبل زن روسپی یا مشکوک نیز باید همینطور باشد تا ابتلای به سوزاک و سفلیس را به حداقل ممکنه برساند.

اگر به این دستور جالب اسلام توجه شود بسیاری از مشکلات جلوگیری شده است و آن غسل بعد از هر آمیزش است و اسلام

مستحب میداند که هر چه زودتر غسل انجام گیرد و اگر کسی مثلا چهار مرتبه آمیزش در یک شب داشت بهتر آنکه پس از هر آمیزش غسلی کند و مردی نزد علی مرتضی آمد که من عزل میکردم و همسرم آبستن شده است حضرت فرمود آیا هیچ شده که پس از آمیزش غسل نکرده مجدد آمیزش کنی گفت آری فرمود همین سبب شده است و ما میدانیم مرد باید پس از آمیزش ادرار کند و خود را بشوید که در غیر اینصورت ممکن است کرمک هائی در مجرا باقیمانده باشد و در آمیزش بعدی زن را آبستن سازد.

ناگفته نماند عدم رعایت بهداشت ممکن است مرد را به بیماریهای میکروبی (سفلیس - سوزاک - شانکر - التهابات و ...) و یا انگلی (گرانولوم کشاله ای (نزد زن بیماریهای میکربی (اماس مهبل) یا ویروسی (ورم بظر زن و نیز در مرد ورم آلت یا انگلی (اماس خارشدار مهبل) و ... را بوجود آورد.

دیگر مطلبی را که باید توجه داشت حساسیت بعضی از مردان به پودر یا سرخاب یا پمادها و پودرهای آرایشی زن است که چون به پزشک مراجعه نمایند اظهار میدارند پس از هر آمیزش مثلا لبهایشان یا گونه و صورتشان خارش پیدا مینماید.

مطلب بهداشتی دیگر خالی کردن مثانه از ادرار قبل از آمیزش است که برای زن واجب تر از مرد میباشد.

مسئله ای از آمیزش

همینکه زن میخواهد مسئله ای بپرسد یا مرد سئوالی کند که شرم ماقع از پرسشش میشود نه او میگویند لا حیاء فی الدین من هم این مطلب را با همین عنوان شروع مینمایم.

صرفنظر از اینکه شرح دهیم آمیزش درد بر زن نزد اسلام چه صورت دارد و هر کس باید به گفته مرجع خود بنگرد و کسی از کراهت آن پائین تر نیامده است و علم نیز مطالبی درباره دارد که قبلا در بحث از لواط و جاهای دیگر آوردم آنچه در اینجا مجدد جای گفتن دارد اگر آلت بیرون آمده از دبر به قبل وارد شود بهمراه خود تعداد کثیری باکتریهای بیماری زا و غیر آن وارد خواهد کرد و دستگاه تناسلی زن مبتلا خواهد ساخت و این را بدانند که ابتلای به عفونت دستگاه تناسلی زن مشکلات بیشتری از مرد دارد که قبلا شرح داده ام و زن بیچاره را گرفتار خواهد نمود لذا چنانه کسی چنین قراری را داشت حتما باید آلت خود را با آب و صابون بخوبی شستشو کنند.

حال که چنین سخنی بمیان آمد به کسانیکه متعه ای نیز دارند

و تنها به آمیزش طبیعی و دخول حتی به قبل و مهبل اکتفا مینمایند سفارش مذکور را ننمایم که اگر قبل از چهار ساعت گذشت از آمیزش خود را بوضعی که گفتم شستشو نمایند کمتر به عفونت دستگاه تناسلی خود دچار میگردند.

تکرار شود که بر هر مردی لازم است در آمیزشهای مشکوک حتما آلت خود را قبل از آنکه چهار ساعت بگذرد یا صابون و آب نیم گرم بشوید تا ابتلائی پیش نیاید البته بهتر است که دو سه مرتبه شسته شود.

و نیز باید بلافاصله پس از آمیزش ادرار کرد تا عوض شدن پ هاش مجرا سبب نشود رسوباتی بر آن اضافه شده و میکربهائی گرف گردیده و استعداد عفونت یا ایجاد سنگ مجرا بوجود آید.

دستور دیگر که شرعا درست نیست و پزشکی نیز فوق العاده با آن بداست جلوگیری از انزال است برای کسیکه میخواهد منی بیرون آید و جلوگیری میکند که اگر چنین اقدامی بشود مغایر وضع ساختمانی مخاط آلت میباشد مجرای آلت تحت فشار قرار گرفته متسع میشود پرستات که در این موقع پرخون است در اثر تکرار این کار بزرگ میشود و مهمتر از همه وضع ساختمانی مخاط مهبل زن برای جذب عناصر موجود در منی است و ما میدانیم این جذب به زن آب و رنگ میدهد همانگونه که ورود منی به روده اش او را از آب و رنگ می اندازد و مجرای مرد نیز برای پذیرش منی که در آن بماند ساخته نشده است.

دستور دیگر غسل با هر آمیزشی است که از مستحبات اسلامی

است و اگر کسی یک شب سه مرتبه آمیزش دارد بهتر است بعد از هر آمیزش غسل کند و کسانیکه مایلند اثر غسل و چگونگی آنرا بدانند و حتی مطلع شوند که ادیان دیگر غسل دارند یا خیر و اگر دارند چگونه است به جلد 13 مراجعه نمائید.

یک مسئله دیگر

نبی خاتم فرمودند هرگاه آلت نعوظ یافت دو ثلث عقل از دست رفته است و خدا به داد صاحبش برسد با آن یک ثلث مانده که قبلا شرح دادم و در کتابهای مورد بحث مینویسند در حین یک فعالیت جنسی قدرت حواس کاهش می یابد ولی شعور درک تحریکات باقی است و اگر دقت فرمائید و حواس پرتی کلی را در برابر باقی بودن شعور برای نیل به لذت و ارضاء جنسی نسبت به یکدیگر بسنجید باز ملاحظه میفرمائید فرمایش نبی اکرم علاوه تعیین نسبت دو سوم و یک سوم نتیجه را نیز اعلام و به معنویت شخصیت ها توجه و دستور دارد.

آنچه در اعلام نسبتی که پیامبر فرمودند جالب تر از همه بنظر میرسد اینست که دخالت عواملی که درک لذت جنسی را بالا میبرند بهمان نسبت قدرت حواس را کاهش میدهند یعنی اسلامی که در دستورات و مسائل خود اغلب محاسبات مطلق را بیان میفرماید تعیین میزان و ذکر رقم دو ثلث و یک ثلث در اینجا معجزه است زیرا هر چه

عامل نیرومندتر باشد باز هر دو را در برابر یکدیگر با رقم مورد بحث ثابت نگهمیدارد.

ماهیت و شدت تحریکات فیزیکی و روحی - ظرفیت فیزیولژیکی ارثی - ظرفیت روانی و قدرتی که طرف را به تحریکات حساس نماید - شدت عکس العملهای جنسی زمان اوج لذت - انزال - تجربه جنسی - تنوع و تازگی در وضعیت جنسی - طول مدت قبل از رسیدن به ارگاسم بشکل متوالی یا متناوب - درجه پذیرش و وجود میل و خواهان بودن - گناه بحساب آوردن یا نیاوردن عمل و ... اینها عواملی است که میتوانند در ادراک لذت جنسی مؤثر باشند و هر کدام دخالت داشته باشند باز همان عددی که نبی خاتم فرمودند ثابت است و اگر عمل از روی خطا و زنا یا لواط پیش آید در زمان نعوظ فقط آن یک سوم باقیمانده اگر بوسیله فاعل کمک شود میتواند بدون ارتکاب و آلودگی صاحبش را نجات دهد.

مسئله ای علمی اسلامی

بارها آوردم که علم بزبان مردم سخن انبیاء را بازگو مینماید و اینک به یک میوه دین که از روی درخت علم چیده شده توجه فرمائید:

بلوغ دینی و بلوغ جنسی را گفتم که فاصله ای ندارند و پلی نمیتوان در مسیر حیات بین دو بلوغ زد و آنچه را میتوان گفت پلی

است که بین خاصیت کیفی و کمی بلوغ جنسی زده میشود و اگر اسلام را در غنچه پرپر نکرده بودند و علی بن ابیطالب را اجازه جانشینی پیامبر داده بودند از علی و یازده فرزندش بهمان قد و قواره ای که نبی خاتم وحی گرفتند و ابلاغ فرمودند بزبان علم همان وحی بازگو میشد و بعلت مخالفت با علی است که این فاصله عمیق ایجاد شده که بگویم علم بزبان مردم سخن انبیاء را بازگو مینماید و چنین کسان که هم متدینند و هم عالم خودشان پیامبرند پیامبری که اکتسابی است نه اصطفائی، پیامبری که درباره اشان حضرت مصطفی خاتم النبیین فرمود علماء امتی کالنبیاء بنی اسرائیل (علماء امتی افضل من انبیاء بنی اسرائیل) و این مسئله ولایت هنوز که هنوز است بر دوش بسیاری از مسلمانان فشار وارد می آورد و میخواهد آنرا به نوک پیکان تهمت به بندد و بعنوان اینکه سینه تشیع برای دریافت مدال اسلامی هرگز آماده نبوده است آنرا هدف قرار دهند ولی با مراجعه به جلدهای هشت گانه من که درباره ولایت نگاشته ام می فهمند که پاره ای ابر را از دور دیده اند و بخیالشان کوه است اما همه ابرها یا بادی برطرف خواهد شد و حقیقت آشکار خواهد گردید بهر صورت همینکه غدد جنسی آدمی را وارد مرحله عشق کرد بالغ شناخته میشود عشقی که منتهی به نگهداری نسل میباشد و بلوغ دینی بالاتر است زیرا آدمی وارد مرحله ای میگردد که باید جانب حق را نگهداری نماید و حق بسیار از نسل برتر است.

مسئله جالب اسلامی را توجه فرمائید زیرا ممکن است ایراد

شود دیوانگان که به عشق نگهداری نسل نمیرسند چگونه بالغ شناخته میشوند میگوئیم این خود معجزه ای از اسلام است که حق بلوغ را از دیوانگان و سفلتیک ها و الکلیک ها سلب مینماید و اجازه نمیدهد کسی دختر به دیوانه و شرابخوار و سفلتیک بدهد.

چون سخن از شراب شد برای برادران مسلمان شرحی را که نقل از کتاب «تمدن در بوتهٔ آزمایش» تالیف از نولد توبتبی است مختصرش تکرار کنم که وی از کشورهای دوست تقاضا کرده است دو حربه برنده که در دست محمد است مچ هایش را به پیچانند و بگیرند یکی تبعیضات نژادی است و دیگری مشروبخواری و سفارش میکند که دوستانش سعی کنند در بین جوانان مسلمان شرب خمر رایج و شایع گردد. بیا و تو ای مسلمان مچ محمد را رها کن و نپیچان.

مسئله ای علمی دیگر

شاید قلم سنگین تر چرخید و عباراتی را که با سیمان جمله پردازی پایه ریزی داشت بر کاغذ افکند ولی چکنم هر وقت به قرآن نزدیک میشوم چیزی را می یابم که هم مونس جانم است هم دیوی مهیب هم به آن آرامش پیدا میکنم و هم میترسم هم بهشت من است هم دوزخ من.

میگفتم هر چه آفریده شده اند درونش خالی است و هر چه

خالی است نیازمند آنکه خالی های آن پر شود و الله الصمد از این جهت که توپراست و جائی که نیازمند و خالی باشد ندارد جالب اما این نیز جالب است که کلام الله نیز همانند الله است آدمی را که دلباخته اوست و هم به او امیددارد و هم از او میترسد آنچنان پر میکند که شاید جز اینکه بگوئیم ترک خود کرده تعبیر بهتری نتوان یافت و اینک به آیه ای شریفه بلکه نیمه ای از آن برخوردم که مونس جانم است نه دیوی مهیب و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمت اللمومنین و لا یزید الظالمین الا خسارا آری قرآن در مورد ایمان مونس است و در مورد ظلم دیو مهیب و من که از خدا میخواهم از ظالمان نباشیم گاه قرآن مونس است و گاه زبانم و آیه شریفه و لا تضار و الدبولدها هاست که مسئله ضرر نرسیدن به نسل را به نسل دادن توصیه میفرماید و این را باید در قسمت تربیت مطرح کنم که هر چه ضرر است آنجا میتوان سوراخی و ورودی و بنیانکنی باشد و اینجا نیز اگر آمیزش درست نباشد زیان به نسل می زند و به بین تا کجا که اگر سیب زمینی و گوجه فرنگی را که شرح دادم تغذیه دوران بارداری باشد چه میکند و گفتم.

البته ضرر زدن بزن نیز در قاموس الهی ضرر زدن انسان، نسل، جامعه است و چون کتاب بحثی از آمیزش دارد یک مسئله زیانبخشی را که متوجه زنان است طرح کنم و باز از قرآن بیاورم.

قبلا از لحاظ پزشکی بگویم که زن اکثرا بیش از مرد از تنگی بخش پائینی لوله گوارشی رنج میبرد و توجیه این مطلب یا بواسطه توسعه پدیده ها عفونی است که از عقده های لگنی سرچشمه

میگیرد و یا اینکه در اثر عفونت های ناشی از لواط میباشد و قرآن فرماید نسائکم حرث لکم فاتو اجرتکم انی شتم زنان شما کشتزار شمایند هر گونه خواهید از کشتزار بردارید استفاده نمائید.

اوج لذت جنسی

اوج لذت جنسی نزد مرد با انزال شناختی آسان دارد که با انقباض تونیک تمام عضلات بدن همراه بوده و بلافاصله با پایان انزال از بین رفته جای آن را رعشه و تشنج میگیرد که این رعشه در عضلات تناسلی (مهبل - رحم - آلت - بیضه) کاملا محسوس است (آوردم که یک در چهار هزار نر بدون انزال به ارگاسم میرسند).

ناگفته نماند که این انقباض کلی و جانشینی رعشه در افراد غیربالغ که انزالی ندارند وجود دارد.

اوج لذت جنسی (ارگاسم) همان اقناع جنسی و ارضاء آن است و موضوع بسیار عجیب در این باره اینست که با وجود وجوه شبه ای که در این عمل بین انسان و حیوان وجود دارد یک فرق بزرگ بین زن و حیوان ماده دیده میشود و آن به ارگاسم رسیدن زن است که نزد هیچ ماده ای وجود ندارد و مکانیسم به ارگاسم رسیدن زن در این مورد فقط شبیه رفلکس عطسه میباشد که اخیراً کتابی در این باره (درباره عطسه) نوشته شده که قبلا شرح داده شد.

اینکه زن اظهار میدارد آبم کنده شد همین به اوج لذت

جنسی رسیدن اوست که رفلکس مشابه عطسه او را به اعلام چنین حالت وادار مینماید.

رضایت خاطر در فعالیتهای جنسی

مرد و زنی که بالغ شده اند و به ارگاسم نمیرسند بیشترشان تحت فشارهای عصبی عضلانی قرار میگیرند عصبانی هستند درد زیر دل و یا درد کمر دارند ممکن است اعضاء تناسلی اشان درد کند در آنها عدم قدرت تمرکز فکری بوجود میاید و امکان اینکه حتی کارهای معمولی و عادی را درست به انجام رسانند هست در حالی که پس از انجام آمیزش و به اوج لذت جنسی رسیدن غریزه جنسی ارضاء و از فشار عصبی خلاص و در حقیقت به ظرفیت فعالیت شخصی خود افزوده اند در اینها رضایت روحی حاصل شده و از بعضی اختلالات روحی (پشیمانی - ناامیدی - قصد خودکشی - مجرم بودن ترسیدن - شرم کردن) خلاص میگردند.

البته تمام موارد فوق الذکر با عقیده شخص بستگی کلی دارد.

کارمندی که مردم را دوست دارد و با به انجام رساندن کار هر فرد مراجعه کننده و پاسخ درست دادن بهر شخص که نیاز اداری دارد لذت میبرد خسته نمیشود و انفارکتوس هم با آنهمه پرکاری نمیکند ولی کارمند پرخور کم کار که با دیدن هر مراجعه کننده

مشمئز میگردد در استمرار مدام تا رسیدن به انفارکنوس میتواند از خدمات اداری و مقامش پاسداری کند، رضایت خاطر در انجام فعالیتهای جنسی نیز کاملا با عقاید بستگی دارد و کسانیکه به اسلام مخلص اند شهوتشان تابع شخصیتشان است و شخصیتشان در موقعیت محدودشان محصور نبوده بلکه با مقام نامحدود پروردگار در نهایت گسترش است و اما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی فان الجنه هی المأوی و میتوانند در زمانیکه احساس گناه و حتی حدس آنرا میزنند مدتها بدون آمیزش در رضایت خاطر کلی باقی بمانند و لذا نباید عوامل اجتماعی را که در راس همه مذهب قرار دارد نادیده گرفت و طبق آمارهای داده شده متاسفانه نزد مومنین هر چند آمیزش به حساب دارند اما فعالیت های جنسی حتی آنها را که مذهب رعایتش را سفارش کرده است کمتر از دیگران هست که باید گفت بسیاری بر آنها وقوف ندارند و عجیب آن است که معتقدات مذهبی در فعالیتهای جنسی و روابط آمیزشی نیز در زنها اثرات بسیار کمتری از نزد مردان دارد که باید مرد و زن مذهبی مخصوصاً مسلمان با اطلاع به آنچه اسلام گفته است از این تقصیه نیز دور بمانند.

اثر تعلیم و تربیت عامل دیگری است که نشان میدهد تحصیل کرده هائی که مخلصا مؤمن نیستند قبل از ازدواج به جلق زدن پرداخته اند و هر چه تحصیلات در مرحله پائین تر باشد رقم این اشخاص به نسبت محسوسی کاهش مییاید و جالب آنکه معاشقه و معازله نزد طبقات مذکور تابع تحصیلات آنها نبوده چه بسا بیسوادی

که جسته گریخته انواع معاشقه برداشته باشد.

و حال آنکه تحصیل کرده اش ندارد و عجیب آنکه زنها در این قسمت مستثنی اند و رفتار جنسی آنها قبل از هر چیز تابع سن آنهاست و چه بسا یکدختر چادر نشین که در سنین پرخاشگری است آنقدر با شوهرش معاشقه و مغازله و رفتن داشته باشد که با وجود جوان بودن شوهر بتوان گفت نقش فعال را در آمیزش دختر بعهده دارد و حال آنکه یک دختر تحصیل کرده که شرایط تماس با پسرها هر چند بدون معاشقه و مغازله هم بوده است نقش فعال و پرخاشگری از او سلب شده باشد ولی بطور کلی شهرنشینی و ده نشینی و بادیه نشینی تأثیری که در رفتار جنسی مرد میگذارد با زن تفاوت کلی دارد.

در جای دیگر همین دیگر جلد شرح دادم که تفاوت مرد و زن حتی در مسائل جنسی چیست و در اینجا یادآور آنکه زن اوج لذت جنسی و مرد انزال دارد اما با وجود آنکه حیوان نر انزال دارد ماده ارگاسم ندارد و تفاوت دیگر آنکه مشاهده عمل جنسی (انسان و انسان - حیوان و حیوان) محرک روحی جنسی برای مرد است ولی بر زن چندان اثری ندارد.

و ناگفته نماند مشاهده عمل جنسی انسان و حیوان برای برخی مردان محرک و جهت بعضی مشمئز کننده میباشد).

تفاوت دیگر عدم تمرکز حواس نزد زن و هر حیوان ماده زمان آمیزش بوده که برای مرد فقط همان حواس پرتی

گفته شده قابل توجه اش چنانچه اگر مقداری پنیر نزد گربه های در حال آمیزش بوده باشد نیز به آن توجهی نکرده و ماده شروع بخوردن میکند با نزد موش نر و ماده بهمین طریق و زن نیز هنگام آمیزش دیده میشود که اگر نگاهش به غذای مورد علاقه اش مثلا تخمه ژاپونی یا شیرین یا ... بیفتد برمیدارد و یا اگر مطلبی تازه در حجله کنارش افتاده آنرا برداشته در حال آمیزش شروع بخواندن میکند یا به سقف مینگرد و نقاشی ما را مورد مدافه قرار میدهد و ...

به کسانیکه میخواهند تفاوت زن و مرد را بنویسد توصیه میشود جلدهای 19 و 20 و 21 و 33 و 34 و 35 مرا بخوانید

دفعات آمیزش

چه زمان آمیزش نباید کرد و در کدام مکان مباشرت نکرده است و چه شبهائی مجاز و کدام ایامی ممنوع میباشد همه را با ذکر روایت آورده و در نتیجه هر کس میتواند با در نظر گرفتن ضوابط و شرایط موجود و برآورد قدرت آمیزشی خود دفعات مورد نیاز را انتخاب نماید اما در این باره متذکری از طرف اسلام داده شده است که سفارشی در تقلیل اقتران برای بهره برداری از یک عمر طولانی و شاداب تری را ارشاد میفرماید

و از جمله فرمایش نبی گرامی است: من اراد البقاء و لا بقا

فلیباکر الغذاء و لیجود الخدا و لیخفف الراداو لیقل مجامعه النساء.

کسیکه مایل به بقای بیشتری است صبحانه را زودتر و غذای بکر و دست نخورده و کامل بخورد. کفش خود نیکو انتخاب نماید، لباس سبک بپوشد و مجامعت با زنان را کاهش دهد) (1)

بهترین غذا را صبح آن هم صبح زود خوردن بنابر آزمایشهای متعددی که در چندین کارخانه انجام گرفته مشاهده گردید آن دسته که بهترین غذاهایشان را صبح خورده اند محصول بیشتر و بهتری تحویل داده و حوادث و سوانح داشته و دفعات مراجعه ایشان بدرمانگاهها کمتر بوده است و صبح زود خوردن نیز یعنی زودتر گلوکز و غذا به بدن رساندن بدنی که در سراسر شب هر چه داشته مصرف کرده است و صبح زود خوردن یعنی معده بحال آرامشی ترشحات خود را آغاز کردن و کسیکه صبح زود ناشتا نشود هنوز آخرین لقمه اش در حال سرازیر شدن بمعهده است که باید از خانه خارج و در پی کسب برود و در نتیجه خونی که باید بمعهده هجوم آورد برای رساندن ترشحات و آغاز هضم و ... مقداری بمصرف راه رفتن و ... میرسد ناگفته نماند اخیراً دانسته اند که غذای ظهر است که چاق میکند نه غذای شب و دستور اسلام را نیز در این باره آوردم که شب باید حتماً اندکی خورد و چه خورد گفتم.

راجع به کفش نیکو انتخاب کردن که در جلد 18 شرح دادم

1- در مکارم الاخلاق جمله کمتر فرض کند برای طولانی شدن عمر دیده میشود.

که چگونه کفش تمیز و اندازه در طول عمر مؤثر میباشد و پایه و اساس مطلب بر این بود که کفش واسطه اتصال آدمی با زمین میباشد و باید از هر لحاظ نیکو انتخاب شود که طالبان مراجعه خواهند فرمود یعنی قلب دوم بدن پاست که باید مراقبتش کرد.

لباس را خفیف برگزیدن که هم سنگین نباشد تا اجازه رشد و قد کشیدن در سنین پایین را نخواهد داد و در سنینی بالا نوعی تحمیل خواهد بود و نیز خفیف و سبک از لحاظ قیمت باشد که آدمی را به فرض و با اختلاف طبقاتی مبتلا نکند.

اما تقلیل در مجامعت معیار و مقیاس ندارد برای یکی آمیزش هر شبه حداقل است و برای دیگری ماهیانه در حد بی تابی و اضافی و این بستگی به نیاز و قدرت و شرایط و ضوابط محیطی نیز دارد اما آنچه اسلام عزیز آنرا خواسته آن است که عدم مجامعت بیش از چهار ماه طول نکشد.

ناگفته نماند که در بین اقوام و ملل جهان دفعات آمیزش را بر حسب آنکه پیشوایان دینی با علمیشان دستور داده باشند انتخاب مینمایند و بجاست اشاره ای در این باره نقل یکی در مجلات خارجی بنمایم. (1)

اما خدا کند آنچه را درباره سایر اقوام گفته است همانند آنچه در مورد مسلمین آورده و اشتباه کرده نباشد بهر صورت این مجله مینویسد:

1- TAMIN مجله مورخه 22 ژولی 1968 صفحه 123

زرتشت ( ) مذهب قدیمی ایران را آورد در شش قرن قبل از میلاد (1)

برای مقاربت 9 روز یک مرتبه مانو (MANO) قانونگزار هندی یکی از 14 روز در ماه - سوسروشاها ( )هندی دکتر قدیم هندوستان شش قرن قبل از مسیح شش دفعه در ماه تابستان گرم یکدفعه در ماه - سولن (SOLON) قانونگزار آتن (594 قبل از مسیح) سه بار در ماه - محمد یکدفعه در هفته با چهار زنشان مجموعا چهار مرتبه در هفته (2)

داود پادشاه یکهزار سال قبلی از مسیح یک هفته با هر زن (از 18 زن) - دکتر مارتین لونر (1483 - 1546) در هفته دو مرتبه - البرشت هالر (1708 - 1777) پرفسور سوسبی نظر لونر را دارد - دکتر نیکولاس و نت (1711) در پنج شب یک مرتبه و کنیزی پنج دفعه در هفته در جوانها و بعد از 45 سالگی عقیده لونر را دارد (3)

البته برای کسیکه میپرسد مگر ممکن است اسلام کاری را که آنهمه در اطرافش با مقررات خاص چرخیده و از شئون مهم زندگیست آنرا واگذار به شرایط قدرت نفسی و آفاقی نماید و اشاره ای به دفعات آمیزشی در ماه که رقم بهتری است ننموده

1- در صورتیکه تاریخ تولد صحیح را کس نمیداند.
2- اشتباهی را که آورده است تذکر داده ام و همیشگی نماز را به تعدد زوجات بوده است که امروز منتفی است.
3- داود پیامبر است که آورده

باشد میگوئیم.

آری چنین است و هفته ای دو مرتبه را بهتر دانسته اند و اگر یادتان باشد آوردم که علم ثابت کرده است پس از هر آمیزشی غلظت و نسبت کرمک در منی تغییر میپذیرد و دگرگونی های آنرا شرح گفتم در آمیزش هائیکه بین آنها 3 - 4 روز فاصله باشد همه چیز مربوط بحال اول و عادی برگشته است یعنی منی اعلام آمادگی مینماید که هفته ای دو مرتبه حاضر است جلوه طبیعی خود را به محیط مقصود عرضه دارد.

اصولا تعداد دفعات آمیزش که برای آدمی او را هیچ زیانی نرساند وجود ندارد زیرا هر کاری از زندگی برای بدن استهلاک دارد؛ نفس کشیدن خوردن، حرف زدن و ... و آمیزش کردن که همه و همه بدن را بطرف پیری سوق میدهند.

اما نمیتوان غذا نخورد نفس نکشید و آمیزش نکرد اما چه اندازه باید خورد و چگونگی آن همانند و دفعات آمیزش چه باشد و چگونه بوده و بدون شک همانگونه که غذا زیاد خوردن یا کم خوردن یا بد خوردن زیان میرساند آمیزش نیز چنین است.

علم در برابر تغذیه و غذا قدرت دخالت بیشتری برای بررسی دارد تا آنکه بتواند درباره آمیزش مطالعه نماید.

زیرا هاضمه و دستگاه آن در حیوانات یک خط تکاملی دیده میشود که در طول قرون و اعصار پیش آمده تا به پستانداران رسیده است و هر چند در دستگاه هاضمه پستانداران نیز تفاوتهائی

با آدمی دیده میشود مثلا شتر را که کیسه صفرا ندارد یا علفخواران بعلت آنکه باید سلولز گیاه در زمان بیشتر با ترشحات ذوب کننده زیادتری مواجه گردد تا آنها را هضم و گوارده نماید مثلا کاه را با پوست گوجه و سیب و ... را از روده علفخواران نیز درازتر است و گوشت که بسهولت هضم و گوارده میشود روده کوتاهتری دارد که در گوشتخواران چنین است و انسان که همه چیز خوار است حد وسط است و تفاوتهای بسیار دیگر ولی با وجود این مطالعه در دستگاه هضم و جذب و دفع پستانداران راهنمای بسیاری برای وقوف به اعمال و ساختمان دستگاه مربوطه آدمی بدست میدهد.

اما درباره آمیزش چنین نیست زیرا ناگهان پستانداران دیده میشود که سالی یکمرتبه فحل میشود و آمیزش دارد و پستانداری که اگر زندگیش بلامانع و خوش بگذرد هر روزه و گاه روزی چند نوبت است و در نوعی از میمونها این وضع دیده میشود.

اما ناگهان به پرنده ای برمیخوریم که چون مرغ و خروس آمیزش زیاد همه روزه دارند و آن هم برایش فرقی نمیکند که در برابر هر حیوان یا مکانی که ترس ندارد صورت گیرد و بعنوان مثال میتوان تعدادی مرغ و خروس را نام برد که به ماری حمله کرده مشغول قطعه قطعه کردنش بودند و در ضمن که مرغی مشغول بود خروسی با آن آمیزش داشت ولی کلاغ را می بینی سعی دارد که در جای دور از دید هر موجودی آمیزش کند.

بهر صورت همانگونه که قبلا آوردم: مطالعه بر جسم آدمی آسانتر از جان است و از این جهت که جسم ثابت تر از جان است و اگر مدلی جلو نقاشی ثابت باشد بهتر و زودتر میتواند نقش او را ثبت و تصویر کند تا آنکه همانند ذهن و فکر و ... هر لحظه در گوشه ای از جهان و در کیفیت ها و کمیت ها و ... مشغول باشد.

آمیزش آدمی و فحل شدن آنها نیز نه به فحل شدنهای موسمی حیوانات شباهت دارد نه به فحل شدن دائمی مرغ و خروس.

قرآن میفرماید به آدم و حوا گفتیم بدرخت نزدیک نشوید (و لاتقربا هذه الشجره ...) نزدیک شدند و در نتیجه عورت آنها ظاهر شد که با برگ درختان جنت پوشاندند (فبدت لهما سواتهما و طفقا یخصفان علیهما من ورق الجنه ...) و امام فرمود که این درخت نیک و بد بود و لذا به نظر قرآن دستگاه تناسلی و سوات آدمی با آمدن پیامبر (آدم) تحت قوانین و مقرراتی درآمد که اگر پوشانده و محفوظ داشته شود و با مقررات خدائی باشد چیزی جز برگ بهشت آنرا نپوشانده است. (من ورق الجنه)

دقت فرمائید: پروردگار نمیفرماید عورتشان ظاهر شد و با برگ آن درخت ممنوعه پوشاندند بلکه میفرماید با برگ بهشتی پوشاندند و این پیامبر خدا حضرت آدم و همسرش است که به درخت نیک و بد نزدیک شدند و خوردند ولی عورتشان را با استفاده از آن قسمت نیک درخت که نتیجه اش پوشاندن با برگ درخت بهشتی است سرنوشت دادند لذا میتوان گفت دستگاه سوات و تناسلی آدمی از لحاظی ارتباط

مخصوص با زمین دارد.

اگر غذا از زمین میروید و میخوریم یا میروید و حیوانی میخورد ما از گوشت و لبنیاتش میخوریم آمیزش نیز نوعی ارتباط با گیاه و درخت دارد که بدیهی است و آن مقدم بودن تغذیه هر آمیزش میباشد ولی نتیجه آنکه با شناخت نیک و بد تغذیه آسانتر از آمیزش است و چه میتوان خورد تا تغذیه بهتری انجام گیرد نزدیکتر به قلمرو علمی آدمی است تا اینکه قلمرو آمیزش و مقدمات و مقارنات و همه چیز آن چگونه باشد تا بتوان گفت از درخت منهیه خورده نشده و از درخت نیک و بد از همه خوبی اش خورده شده است؟ جواب این است که آدمی در مجموع موجودی از ملکوت و حیوان است و خوب موجودی است و باید از این درخت آدمی خود نیز حیوانیت را بزداید.

اما دفعاتی را که امکان مباشرتش در یک شب امکان دارد باز بنحوی خاص بوسیله اسلام تحت کنترل درآمده است:

کسی از مسلمانان حق ندارد کوچکترین عملی انجام دهد که کمترین زیان را داشته باشد خواه به جانش یا جسمش یا به اجتماعش یا دنیا و آخرتش و با وجود این چون آمیزشهای چند نوبتی در یک شب امکان وقوعش بدون تفکر عمیق و اسلامی ممکن است انجام گیرد از طرف اسلام نوعی ممانعت قانونی بین دو آمیزش حائل گردیده و اعلام میدارد هر آمیزشی باید با غسلی همراه باشد و شگفتی آنکه در اینگونه روایات کلمه احتلام ذکر شده و کراهت بعد از احتلام قبل از غسل را متذکرند نه کراهت بعد از مجامعت را؛ یعنی هر چند با دخول، حشفه غسل واجب میشود اما اگر احتلام که

در معنای خاصش همان انزال است روی نداد در فواصل دخول هر دو حشفه غسل کردن لازم نبوده و غسل تنها ممانعت قانونی و حائلی بین دو احتلام است که باید انجام گیرد و این دستور بسیار جالبی است زیرا با پیشرفت هر چه بیشتر سن، حاضر شدن یک مسلمان برای غسل بین دو احتلام کارشاق تری میشود و بدینطریق هر چه سن بالا رود غسل بین دو احتلام مانع قانونی بیشتر رعایت شده ای بوده و سبب کاهش دادن انزالهای متوالی در یک شب خواهد بود.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: یکره ان یغشی الرجل المراه و قد احتلم حتی یغتسل من احتلامه الذی رای فان فعل فخرج الولد مجنونا فلا یلومن الانفسه.

(نبی گرامی مکروه دانستند که مرد آمیزش کند و احتلام بوی دست دهد و در پی آن غسل نکند که اگر در اینحال فرزندی از او بوجود آید که جنون داشته باشد نباید جز خویش را ملامت کند).

فعن ابی الحسن الرضا انه سئل عن الرجل تکون عنده المرئه الشابه فیمسک عنها الاشهر و السنه لا یقربها لیس یرید الاضرار یکون لهم مصیبه یکون فی ذلک اثما قال علیه السلام اذا ترکها اربعه اشهر کان اثما بعد ذلک.

(از حضرت رضا پرسیدند: مردی زن جوانی دارد و در اثر مصیبتی که بوی وارد شد چند ماه بلکه یکسال است با همسر جوانش نزدیکی نکرده البته قصد آزارش را هم نداشته و علت همان مصیبت زدگی بوده است آیا در این کار گناهی است؟ فرمود:

آری بعد از چهار ماه گناهکار است.

و عن ابی ذر (ره) انه قال لرسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی مباضقه الرجل اهله انلذ یا رسول الله و توجر قال ارایت لو وضعت فی حرام. اکنت - ثم قال نعم - قال فکذلک توجر فی وضعک فی الحلال.

ابوذر رحمه الله علیه از نبی گرامی پرسید: آمیزش مرد با همسر خود با اینکه کامرانی است، ثواب دارد؟ فرمودند آری، مگر از طریق نامشروع حرام نیست؟ عرض کرد: چرا فرمودند پس از راه حلالش هم ثواب دارد.

از قرار آنچه آورده شد مباشرت و آمیزش مرد با زن نباید پیش از چهار ماه متروک بماند، مگر با رضایت زن چه همسر دائم باشد چه موقت، رعایت این حق واجب و ترکش گناه است مگر در صورت عذر موجه چنانچه اگر نزدیکی برای یک از طرفین زیانبخش باشد یا مسافرت لازمی چون حج پیش آید و امروز به مسمومیت ناشی از عدم مقاربت در صورتیکه طولانی باشد واقف شده اند که بدون شک در آینده نزدیک مدت مذکور را عادلانه حد و مرز چهار ماه تعیین خواهند نمود.

آمیزشهای مکرر را آوردم که در هر نوبت بعدی تعداد کرمک ها کمتر از قبل است لذا شانس باردار کردن در آمیزشهای مکرر کم میشود و دستور اسلام هفته ای دو مرتبه که همه اوضاع و احوال را بحال طبیعی برگردانده بسی جالب است.

آنچه فوق العاده اهمیت دارد و روابط جنسی را با به آنچنان حالت خواهر و برادری مبدل میسازد که عشقی و مودتی سیمان این سازمان بخشی باشد یا آنگونه میکند که شوهر بطرف پیدا کردن زنی بیگانه میرود یا به ندرت به استمناء روی آورد سخنانی است که زن بشوهری میگوید که قدرت جنسی نسبتاً خوبی دارد و درجه اول که بیشتر سبب راندن شوهر بسوی زن بیگانه میشود این سخن است که «من را آورده فقط برای کلفتی و کیف کردن» و در درجه بعد سخنانی چون «این فقط بفکر لذت بردن خودش است و هر وقت خودش میل دارد قبول است» «من مریضم و تو همانند شمر بجان میافتی» و اگر شوهرش تظاهرات مذهبی دارد «من این دین و مسلمانی را که با زن رفتار میکند نمیخواهم» و امثال چنین کلمات است که اگر زن سفید پوست است مرد چنین تصور کرده چنین میگویند راست میگفتند که زن سبزه نمکین است و شوهرش را تمکین میکند و دوست میدارد و دوست داشتنی است و اگر همسرش سبزه است خیال میکند زن سفیدپوست محبت دارد و بهر طریقی است سخنان سرزنش ماب زن است که مرد را بدنبال زن بیگانه میفرستد.

آمیزش ممنوع

از جمله مواردی که اسلام 15 قرن قبل آمیزش را ممنوع کرده است در مورد پر بودن شکم میباشد که تازه علم بر آن صحه گذاشته است اسلامی که اجازه نمیداد شخص در راه رفتن غذا بخورد، در حین مطالعه و انجام کار غذا بخورد اینک اجازه آمیزش نیز با شکم مملو را نمیدهد که شاید پایه و اساس هر سه فقط بر توجه به بهداشت پیروانش بوده باشد، نه آنکه با ورود غذا به معده مقداری از خون بدن متوجه معده میشود تا کار ترشح و شروع هضم را انجام دهد و شخصی که مشغول راه رفتن است پاهایش و آنکه مطالعه میکند مغزش نیز برای صرف انرژی مقداری خون لازم دارند که برای بدن از لحاظ بهداشت و اینکه حتی اگر یک قطره خون به بدن اضافه یا از آن کم شود از هر عضوی به تناسب از آن قطره بگذاشت یا برداشت میشود در حالیکه پر و خون بیشتری متوجه معده است آمیزش سبب هجوم خون به دستگاه تناسلی شده و اعضاء رئیسه بدن ممکن است دچار کاهش تغذیه ای گردند و لذا ممنوع گردیده است.

توجه خون به عضوی که کار میکند آوردم باید گفت علم روز ثابت کرده است حتی اراده به اینکه عضوی بکار افتد خون بیشتری در آن جریان مییابد و چون زمان آمیزش فعالیت هاضمه ای متوقف میشود ملاحظه فرمائید آمیزش با شکم پر چه بر سر دستگاه هاضمه خواهد آمد.

آوردم که عوامل روانی یک علت نعوظ آلت است مثلا کسیکه منظره ای شگفت انگیز را بیاد آورد و اینک می افزایم که برای دستی که اراده میشود تا قلم بردارد و نوشتن را آغاز کند هنوز حرکت نکرده بدن خون بیشتری را سهمیه آن دست معین کرده بطرفش گسیل میدارد.

گر چه عامل روانی نعوظ اراده ای بر اینکه نعوظی حاصل شود نمینماید اما باید پذیرفت که ساختمان آلت و دست اینست که یکی در دو مرحله پاسخ به سازگاری با اراده بدهد و دیگری این عمل را در یک مرحله انجام میدهد و در هر دو صورت چون خون بیشتری هنگام پر بودن شکم برای معده لازم است اسلام نه تنها آمیزش با شکم پر و انجام کار دیگری را با شکم پر ممنوع داشته حتی توجه خود را در حین غذا خوردن و بلافاصله پس از آن بکاری معطوف داشتن نخواسته است و دستور چگونگی آنرا در جلد مربوطه دادم.

حداکثر ماکزیمم فشار خون در آمیزش بالا میرود (در عده ای از 14 به 20 میرسد) و ناگهان تنزل میکند (3 - 4 درجه کمتر یا بیشتر) ضربان قلب که در حال استراحت 70 - 80 در دقیقه میباشد در آغاز

رابطهٔ جنسی ممکن است به 150 - 170 برسد و تنفس 16 - 20 در دقیقه یک مرتبه امکان دارد 70 گردد و در نتیجه از اعضاء رئیسه بدن اکسیژن بیشتری برداشته و گاز کربنیک زیادی خارج گردد.

مرگ ناگهانی در آمیزش بعلت عدم انجام وظیفه ماهیچه های قلب می باشد که به انفارکتوس منجر میگردد که بیشتر این اتفاق نزد جوانان قبل از 40 سالگی دیده میشود و 25 درصد بین 40 - 50 سالگی و اغلب نیز در آمیزشهای خارج از منزل تلفات میدهد بیماران قندی و اشخاص چاق و آنها که سابقه انژین صدری دارند باید بیشتر مراقبت کنند.

بطور کلی موقع هضم غذا قسمت مهم خون متوجه دستگاه گوارش میشود و لذا در آمیزش مقداری خون نیز به دستگاه تناسلی میابد و عضله قلب کم خونی یافت و سبب حملات قلبی میشود لذا آمیزش باید با شکم خالی انجام گیرد بویژه اگر الکل در شکم باشد چون برخلاف مشهور انقباض عروق قلبی میدهد خطر بیشتری دارد و اسلام را دانستید چرا مقاربت با شکم پر را منع مینماید.

چگونه باید آمیزش کرد با آنهمه طول و تفصیلی که داده شده و بعلت مشتریان زیادی که دارد کتابهای فراوانی نوشته گردیده سبب میشود که ما از آوردن آنها صرف نظر کرده فقط بذکر مواردی که برداشت زیانها و بگذاشت سودها را برای مسلمان دارد بپردازیم و از جمله پندی است چه جوانان مبتلا به سوزاک که بدانند علاوه بر آمیزشی که در آنحال سبب میشود همسرشان نیز مبتلا به سوزاک شود و مرتب ترشح چرکی داشته باشد در طب هموپات توکسین مرض سوزاک را جزو یکی از پنج طبقه توکسین های ارثی میدانند که به بدن فرزندان منتقل میشود و همیشه در بدن پدر وجود داشته و دارد که با وسائل آزمایشگاهی قابل تشخیص نیست ولی علائمی دارد که میتوان به آسانی به آنها پی برد و درمان نیز بوسیله دزن توکسی کاسیون است که در طب هموپاتیک وارد میباشد.

آمیزش حرام

از جمله مواردی که آمیزش را اسلام و علم ممنوع و حرام دانسته زمان قاعدگی و خونریزی زن است که خطرات ناشی از آمیزش در زمان لهمث را در جلد دوم و مخصوصاً یازدهم به تفصیل آورده ام آنجا که از آیه شریفه یسئلونک عن المحیض قل هو ذی بحث شده است و دیگر آمیزش با محارم و آمیزش مرد با مرد (لواط) و زن با زن (سحق) میباشد که قبلا از آنها بحث شده است.

اقتران ممنوع

فضایعتی راه حیض و موضوع با راه حیض و ادرار در اثر پارگی یا سوراخ شدن به یکدیگر راه پیدا نماید و اسلام اجازه اقتران بدختر کمتر از نه سال را نداده و بعد از نه سال هم چنانچه همانگونه که در خطبه خوانده میشود بالغه رشیده نباشد و احتمال افضا و صدمه ای

داده شود اقتران با وی ممنوع بوده و عجیب آنکه اگر با حدس اینکه صدمه ای و جراحتی وارد نمیشود با دختر بیش از نه سال مجامعتی شد و افضا گردید و حتی زن متعه بود که در حال غیر افضا پس از انقضاء مدت حتی بر مرد ندارد اما در اینصورت باز هم نفقه ای در مورد مذکور بعهده مرد است.

افراط در آمیزش

ترک آمیزش با مسمومیت های بدنی و روانی حاصل از آن را باختصار آورده ام و اینک همانند سایر امور که هم افراطش است و هم تفریطش، باید اذعان کرد که افراط در آمیزش بلکه در رابطه های عشقی سکسی نیز بیماری و ابتلاست و پس از آنکه جزو عادت درآمد معتادین را بوضعی غیرعادی که دیگر لذت نمیبرند درآورد و سرانجام به انحرافات جنسی و استمناء و استشهاء میکشاند و رواج صور قبیحه و فیلم های سکسی و پارتی های جنسی از جمله مستعد کننده حالت مذکور میباشند با برداشتی که در اثر هر انزال از بدن میشود در صورت افراط دچار خستگی و استعداد به ضایعات جبران ناپذیر میگردد که در کتابهای مربوطه که فراوان است شرح داده شده و نظر اسلام چند نوبت آورده شد مخصوصاً روایتی از حضرت صادق که به سئوال کننده فرمود برای طولانی شدن عمری که با

شادابی همراه باشد باید صبح زود بهترین ناشتائی را خورد و کفش راحت نیکو داشت و لباسی سبک و در آمیزش نیز تقلیل داد.

از نظر پزشکی بوسیله سوزن های نوکدار (الکترود) که به کامپیوتر وصل است نقطه مغز را که مربوط به امور جنسی است میتوان تحریک نمود و ارضاء جنسی در طرف نمود و حتی او را به تمتع نهائی رساند و آزمایشهای زیادی در این باره شده و حتی در یک روز موش نری را با تحریک به چهار صد مرتبه آمیزش واداشته اند که پس از آن مرده است.

آمیزش با زن باردار

آمیزش از اواخر ماه دوم و اوائل ماه سوم تا پایان بارداری نزد معدودی از پزشکان ممنوع معرفی شده ولی اکثریت بر این عقیده اند در خلال اولین ماه بارداری و روزهای قاعدگی و نزد زنانی که احتمال سقط جنین دارند یا آنها که سابقه زایمان زودرس داشته اند باید مورد توجه قرار گیرد. دسته دیگر هم آمیزش را بشرط آنکه زن را بحد ارگاسم نرساند تا پایان بارداری بلا اشکال دانسته اند.

چون چند نوبت سئوال در این باره پیش آمده است باختصار

آورده میشود که: قرار گرفتن زن بر مرد بزاویه قائمه - مرد بنحوی در پشت زن قرار گیرد که بر شکم زن فشار وارد نباید و پاهای زن بالا آید - لبه تخت قرار گرفتن زن نوع بی ضرر آمیزش بوده خمیدگی بیش از حد پشت و استفاده از بالش زیر ران یا تهیگاه گذاشتن و خمیان روی زانو و آرنج و مقاربت معکوس ممنوع میباشد بعلاوه چون انقباضات رحم در اثر تحریک نوک و هاله پستان پیش می آید باید مراعات نمود و باز در همین جلد شرح داده ام.

بهر صورت جدیدترین اطلاعت علمی این است که اگر زنی در ماههای اول سابقه سقط دارد آمیزش با وی ممنوع است و نزدیک بزایمان نیز که امکان پاره شدن کیسه میباشد قدغن است ولی آمیزش بطریقی که شرح داده شد در سایر مواقع حتی ممکن است به دهانه رحم صدمه ای وارد نرسانده زیانی پیش نیاید.

اصولا در اغلب پستانداران (باستثنای پریمات ها) ماده قبول نمیکند که با وی تا زمانی که آبستن است آمیزش انجام گیرد و انسان علاوه بر وضع زمانی و مکانی فحلی شدنش که با سایر پستاندارن فرق دارد این فرق مهم را نیز دارد که رفتار جنسی اش در زمان آبستنی همانند دوران دیگر است با این اختلاف که زمان بارداری زن سه قسمت میشود.

ثلث اول و ثلث دوم و ثلث سوم و طبق آمارهائی که گرفته شده شیوع آمیزش در هر ثلث بعدی نسبت به قبلی کاهش داشته است ولی دخالت سن و تعداد آبستنی ها هیچگونه اثری تغییردهنده در این

مطلب نداشته است حتی ارگاسم ها نیز هر چه به سن آبستنی اضافه میشود کمتر میگردد.

طبق تحقیقاتی که بعمل آمده علل زیر را باعث کاهش تمایلات آمیزشی زن در دوران آبستنی دانسته اند.

26 درصد بعلت ناراحتی - 27 درصد ترس از دست دادن جنین یا رنج رسیدن به نسل - 23 درصد کاهش لیپدو و تمایلات جنسی - 17 درصد تشویش 8 درصد توصیه های پزشکی - 4 درصد احساس خود کم بینی.

چرا مرد بزن کشش و زن به مرد تمایل دارد بلکه چرا ازدواج باید کرد؟ و چون ازدواج واقع شد چه نتایجی خواهد داشت؟ نیروی کششی که در نهاد مرد و زن آفریده شده تا جلب و جذب یکدیگر شوند بخاطر نتیجه هائی است که پس از ازدواج عایدشان میگردد که اینک شرح داده میشود.

اسلام به موجودیت کشش نیروی جنسی آنقدر احترام میگذارد که گویا ذخیره و بقای حیات یعنی منافع و محصول ازدواج را از دنیای شما زن و عطر را دوست میدارد و مقرراتش زندگی و نسل را که گوهرهای گرانبهای آفرینشند اگر در کف بی کفایت نارگان و راهیان و کسانیکه عاری از نیروی جنسی اند باشد یا نباشد یکسان دانسته میفرماید تا زمانی که بی همسری سبب طغیان علیه عقل نمیشود و موجبات آلودگی بگناه را فراهم نمیسازد ازدواج واجب

نیست همانند کسیکه تا در نماز شک نکند دانستن شکیات نماز ضروری نمیباشد اما بمحض پیدایش شک یا آلودگی بگناه اقدام به یاد گرفتن شکیات و امر ازدواج لازم میگردد و این بدان معنی است: کسیکه زن نمیخواهد عامل محرک آمیزشش که مقدم بر همه عطر است لازم ندارد که در جلدهای قبل در بهداشت بدن چگونگی عمل عطر را در روابط جنسی شرح دادم و این سخن نبی گرامی که از دنیای شما زن و عطر را دوست دارم و نور چشم من در نماز است همه چیز دنیا و آخرت را بتمامه ذکر فرموده است و با همین جمله کوتاه زندگی دنیا (ذخیره حیات و ادامه حیات) و آخرت (نماز نماینده عبادات و علامت یاغی و طاغی نبودن و قفس مادی شکستن و به جنه عرضها السموات پیوستن و توجه به حیات اخروی) و چگونه اند را باید داشت بیان شده است: زن برای ذخیره حیات؛ عطر برای ادامه حیات زیرا ابتدائی ترین وسیله که محرک و مشوق اقتران است عطر بوده و خوشبو ساختن تنها رغبت ساده نیست بلکه رغبتی است.

که مراقبت از آن باید بعمل آید و نهی اسلام از خوشبو ساختن زنان خود را و در اجتماع بیگانگان ظاهر شدن بعلت همین است که جاذبه جنسی را محرک و مشوق میباشد؛ از اینقرار در حقیقت نبی گرامی هر دو نتیجه حاصل از ازدواج را (زندگی و نسل) در دو کلمه (زن و عطر) خلاصه کرده اند که ایندو کلمه بوسیله اسلام در ازدواج و نکاح تلخیص شده است ازدواج برای زندگی و ذخیره حیات و نکاح که مرحله فیزیولژیکی ازدواجت است جهت ادامه حیات.

در اینجا مطلب بسیار مهم تفاوت دیگری بین انسان و حیوان چشمگیر است که انسان ازدواج میکند برای بقاء نسل (بدلیل آنکه فرزند خواهیش مسلم و قطعی است) و ازدواج میکند برای زندگی که قسمتی از آن دفع شهوت و آرامش حاصل از آن است (بدلیل آنکه در مواقع بارداری همسرش نیز هر دو آمیزش دارند) در صورتیکه در حیوانات قضیه طرز دیگری است یا حیوان در فصل و زمان معینی فحل میشود و در سایه فحل شدن آمیزشی و بقای نسلی موجودیت مییابد و بقیه سال که تقریباً تمام سال را بجز ایامی کوتاه تشکیل میدهد جنس نر و ماده در کنار یکدیگر بدون خواستن بسر میبرند و این گونه وانمود دارند که فحل شد نشان جهت تولید مثل است و این مسئله در برابر بیم و انزجار انسان هنگام برخی آمیزشها از آبستنی که نزد حیوان محلی برای آبستنی است و اینجا جهت مخالف آن را دارد تفاوت دیگر بین انسان و حیوان میباشد و ثابت میشود که نتیجه ازدواج در ایجاد نسل خلاصه نمیشود بلکه کششها برای ایجاد اتحاد جسمی و روحی و عشقی و همه در خدمت بوجود آوردن استوارترین تاسیسات بشری بنام «خانواده» است که قرآن کریم در یک آیه زن را لباس مرد و مرد را لباس زن و در آیه دیگر ازدواجشان را موجب آرامش معرفی فرموده است و ایندو آیه عالیترین توجیه را درباره اتحاد جسمی و روحی و تشکیل خاندان معمول داشته و حتی بعلت اینکه لباس و آرامش دو محافظ بزرگ و جسم و جان و موجب کمال آدمی است لذا قرآن نتیجه اول ازدواج را حصول کمالی انسان معرفی میفرماید و عنایت

پروردگار تا بجائی در این باره انسان را مشمول رحمت خود قرار داده که ضمن معرفی پیامبران و همسرانشان بر ازدواج مشرکین و کفار نیز گواهی و تائیدیه ویژه ای بعنوان شناسائی همسری گذارده و همسر طاغیانی چون فرعون (و امرات فرعون -) و ابولهب (و امراته حماله الحطب) را همسرشان ! میشناسد.

اما کدام یک از دو نتیجه و محصول ازدواج (ذخیره حیات - ادامه حیات) اهمیت بیشتری دارد بنظر قرآن لتسکنوا الیها و لباس یکدیگر بودن زن و مرد مقدم بر فرزند داشتن است.

از آنجا که بارداری و زایمان نوعی کمال و عقیم بودن زن نقص اوست برای مرد نیز که عاری از قوه مولده باشد نقصی است و بهمین لحاظ حضرت ابراهیم و زکریا را می بینیم که دادشان از فرزند نداشتن همسرشان بلند میشود و از پروردگار مسئلت میدارند فرزندی به همسرشان عطا شود و در نتیجه به خودشان (حتی حضرت ابراهیم بوسیله هاجر نشان داد که قوه تولید مثل را دارد و این ساره است که باید مورد مرحمت الهی قرار گیرد و پیامبر نقص ندارد) از اینقرار فرزند نداشتن نقص نیست بلکه فرزند نخواستن نقص است.

بقراری که گفته شد شاید بتوان گفت ما طاب لکم قرآن را که میفرماید زن و شوهر باید برای یکدیگر درخور و شایسته باشند بر دو پایه استوارتر است یکی آنکه بتوانند حافظ حیات باشند و توانائی ادامه اش را داشته باشند یعنی طرفین در خود احساس

تمایل و آمادگی داشته و قدرت کافی برای راضی ساختن خود و همسرشان را نیز داشته باشند و اینجا که میرسیم می بینیم دستورات اسلام چقدر عالیست که مرد را مشوق است تا جلب رضایت زن کند و زن را تشویق میکند به تمکین و راضی نگهداشتن مرد که روایات مربوطه را آوردم یعنی ما طاب لکم قرآن در رسید تن به تن و تجاوز مشروع پایان نمییابد.

بلکه در اختیار اقناع تن و جان و ایجاد یک زندگی بر پایه دوستی و تشکیل خانواده سعادتمند خلاصه میگردد و دیگر آنکه زن و مرد طاب یکدیگر باشند یعنی طلب و انتخاب و نیکوئی آنها ناجور در نیاید مثلا یکی سبب ایجاد عارضه ای در دیگری نگردد و این به آن صدمه روحی یا جسمی وارد نسازد و روایاتی موید اینقسمت نیز هست و بعنوان مثال یکی از آنها ناهمسری در ازدواج با مرد معتاد با الکل میباشد که چگونه دامنگیر شدن فرزندان ازدواج مورد بحث را به اعتیادهای فوری و سریع چند مرتبه شرح داده ام از اینقرار ما طاب لکم قرآن سازگار بودن زن و مرد در ابعاد توانائی جلب رضایت یکدیگر و وجود تمایل به زندگی در خود و ابعاد فیزیولژیکی و بیولژی همساز بین زن و شوهر میباشد که حتی میتوان گروههای خون ناهمجور که زیان بخش میباشد از آنجمله برشمرد.

و در پایان این فصل بیشتر میخواهم بین انسان و حیوان علیرغم طرح مسئله اجدادی انسانها از میمون تفاوت قائل شده باشید زیرا ازدواج انسان اولویتی بر مبنای زندگی و ذخیره حیات و سپس ادامه حیات بوسیله نسل داشته در صورتیکه ضمن مطالعه سکس در حیات حیوانات نشان میدهد.

که هیچ حیوانی در عمل نزدیکی به لذت جسمانی نمیرسد. (1)

یعنی حیوان ذخیره حیات جسمی را در فاصله ای از تغذیه گیاهان عالی و انسانهای خالی از معنویت انجام داده و تنها آمیزشش برای ادامه حیات است و هرگز در حیوان تمایلات جنسی جنبهٔ روانی خالص که هیچ حتی ناخالص هم پیدا نمیکند که انسان پیدا میکند و قبلا این معنی را برای شما از قرآن و مسئله آدم و حوا و درخت منهیه آوردم.

در هشت جلد ملاحظه نمودید که نظر قرآن را نسبت بغذا چگونه معرفی کردم هم اکنون نیز در بهداشت نسل خواهید دید مسئله جنسی قرآن نیز بهمان پایه است یعنی قرآن بهمانگونه که تغذیه انسانی را به یک سطح عالی انسانی میرساند.

(و الطیبات من الرزق قل هی للذین آمنوا).

مسائل جنسی را نیز از سر آغاز پیامبری دستور میدهد به یک سطح عالی انسانی بالا برده و در بند و نظم شود (فبدت لهما سواتهما...) که در جای خود به تفصیل از آن بحث کرده و باز هم خواهم کرد؛ بهر صورت در انسان ازدواج مقدم بر پیدایش نسل بود، و از جمله دلائل عملی آن آمیزش مرد با زن باردار خود است که نزد حیوانات دیده نمیشود و اسلام نیز بر این عمل صحه گذاشته است.

در طول آبستنی تمایلات جنسی در زنان کمتر میشود و نزد اغلبشان هر چه به ماههای آخر آبستنی میرسد این تمایل میرسد این

1- صفحه 24 روانشناسی عشق ورزیدن دکتر اینیاس لپ

تمایل کاهش بیشتری می یابد و در ماه آخر شصت درصد کم شده است و در زنانی که سابقه سقط دارند این کاهش بیشتر بوده و حتی مایلند بدانند آیا آمیزش سبب سقطشان میگردد و یا خیر؟ در صورتیکه آمیزش با زن باردار بطریقی که بلا اشکال است هرگز سبب سقط نمیگردد و با وجود این بهتر است در اینگونه موارد از آمیزش در ماههای آخر خودداری گردد و آنچه در این مورد گفته میشود همان درس تکوینی است و نزدیک مرد و زن تحصیل کرده و بیسواد همانند مسیر خود را طی می نمایند.

آمارهای گرفته شده نشان میدهد سقط در زنانی که زمان بارداری آمیزش نکرده اند با آنها که هنگام بارداری آمیزش کرده اند اختلافی چندان ندارند.

در زمانی که به چند قلو آبستن هستند (دو قلو یا بیشتر) رعایت بیشتر آمیزش از ماه ششم ببعد لازمتر است و از آمیزش در نزدیکی های زایمان که دهانۀ رحم باز و امکان پیدایش عفونت میرود نباید آمیزش کرد.

اینکه می گویند تحریک نقاط قابل تحریک زن سبب انقباض رحم میشود درست بوده و بویژه تحریک نوک پستان چنین کاری را میکنند که معمولا سبب سقط یا زایمان پیش رس نمیگردد.

آمیزش با بیمار

خیلی از بیماران پروای آمیزش کردن دارند و باید تقریباً کلیه بیماریهای حاد و مزن هائی که در حال پیشرفت بوده یا مسمومیت ایجاد مینمایند در قلمرو این قسمت محسوب داشت بویژه آنکه مبتلایان به بیماریهای حاد نه امید به بهبودی دارند از این لحاظ که محرومیت آنها موقت است در این باره نگرانی ندارد

بیماریهائی که مطرح است و پرسیده میشویم یکی قلبی ها هستند که اگر وضعشان هم طوری باشد که بتوانند آمیزش کنند و از پزشکشان هم مجوزی داشته باشند باز آمیزش را کاهش کافی میدهند زیرا قلبی ها در تشویش مدام و ترس از مرگ بسر میبرند. عده ای از آنها نیز آماده میشوند اما هنگام دخول و انزال از ترس؛ نعوظشان ناگهانی سقوط میکند زنها نیز در این بیماران نقشی دارند و برای اینکه شوهرشان نمیرد او را دلداری داده بهبودی شوهر و امکان آمیزشهای لذت بخش تر و مکرر بعد از سلامتی را و عده اش میدهند و عجیب آنست که زنها چون کمتر به بیماری قلب و عروق

مبتلا میشوند گفته میشود چون زن نباید کاری کند و انزالی ندارد و این فقط قلب مرد است که با آمیزش خرابتر میگردد و حال آنکه برداشتهای عناصری و فیزیولژیکی برای مرد و زن که به اوج لذت جنسی رسیده یا نرسیده است تقریباً یکسان میباشد.

بیماران قلبی را نمیتوان با این قلم و کاغذی که در دست من است نسخه داد زیرا هر کدام را وضعی و خطری و شدت و ضعفی در بیمار بودن است که امکان آمیزش بدون ضرر برای برخی قطعی و جهت بعضی ممنوع و اعلام خطر میشود و هر کس باید از پزشک متخصص سئوال نماید.

آنچه قابل اهمیت است اینکه بسیاری از بیماران قلبی هستند که از پزشک متخصص اجازه آمیزش دارند و پزشک این تجویز را با توجه به زن و شوهری که از یک خانواده اند صادر کرده است و چه بسا همین بیمار قلبی که بارها در آمیزش با همسر خود صدمه ای ندیده است برای آمیزش با شکاری که کرده و مضطر با نه عمل مینماید جان خود فدا نماید.

تمام دستوراتی که اسلام داده علم هم اکنون به آن نزدیکتر شده در نزد این بیماران باید رعایت شود یعنی بیمار قلبی باید از ایستاده آمیزش کردن - کاملا عریان بودن - در حمام و مکانهای مرطوب و گرم با شکم پر - در ... که بسیاری را آوردم.

و همچین از آمیزش در ساعات و ایامی که دستور داده پرهیز نماید.

از خوانندگان محترم استدعا مینمایم این فرمول کلی را همیشه بیاد داشته باشند - هر جا اسلام حلال و حرامی وضع کرده برای نگهداری سالم هاست که مریض نشوند و حال آنکه علم هنوز آنجاست که مریضها رعایت آن حلال و حرامها را بنماین که نمیرند و از جمله شاهد ما همین است که بیماران قلبی را دستوراتی میدهد برای آمیزش رعایت نمایند که نمیرند و اسلام سالم ها را دستور میدهد رعایت نمایند که بیمار نشوند.

برخی عقیده دارند قلبی ها بهتر است شب را که خسته اند از آمیزش خودداری نمایند و این عمل را به صبح موکول نمایند و باز توجه شما را به اسلام جلب مینمایم که توجهات معنوی الهی و نفسانی الهی را بعد از نیمه شب حوالت میدهد.

گر چه چاقی بیماری نیست ولی من بشخصه آنرا بیماری میدانم و آنها که این بیماری را به ارث دارند سعی کنند قبل از آمیزش فکر اصلاح نسل باشند و در فامیل خود اگر اشخاص زیاد چاق چندتائی بافت میشوند از ازدواجهای فامیلی پرهیز کنند.

و سپس آمیزش را منظور دارند که در اینجا برعکس بیماریهای قلبی که مردان را مزاحم است چاقی بیشتر مزاحم زنهاست و از طریق چاقی زنها غیر مستقیم مزاحمت مردان فراهم میشود و در غیر اینصورت یعنی اگر مرد چاق باشد و زن نباشد جز تحمیل سنگینی مرد با زن که آن هم راه چاره دارد رنجی برای هیچکدام از فاعل و مفعول بوجود نخواهد آمد.

اما اگر زن چاق باشد برعکس مرد چاق که هرگز آلتش را چربی فرا نمیگیرد و کلفتش نمیکند لب های فرج زن آنقدر ممکن است چربی داشته باشد که آلت مرد از همان قسمت تجاوز نتواند کرد عذاب مرد هر چند در همین خلاصه میشود و چاره دارد اما رنج زن بیشتر از این جهت است که آلت تذکیرش (بظر) در لابلای گوشتها و چربیها پنهان مانده و کمتر تحریک شده و لذت جنسی از آن زن نخواهد بود.

وضعی را که باید زن چاق برای آمیزش بگیرد همان است که شرح داده ام و جزو کسانی است که باید سعی کنند طول مهبل کاسته شود و زن خیلی چاق بوضع لب تختی یا لب طاقچه ای در آید بهترین نوع انتخاب جهت آمیزش است ولی اگر مرد چاق و زن لاغر باشد بتواند زن نقش فعال را بعهده گیرد بالا باشد یا طریق دو طرفی را برگزینند و همه را در این کتاب شرح داده ام.

نزد کسانی که شکستگی دارند و استخوانهای اندام تحتانی آنها صدمه دیده اما نزد زن دهانه فرج جابجا نشده و مرد نیز آلتش منحرف نگردیده آمیزشها همانند معمول میتواند انجام گیرد و نزد بقیه نیز بزودی مرد و زن وضعیت پسندیده تر و بدون درد و رنج خود را باز خواهند یافت.

زنیکه زائیده باید تا چهل روز استراحت کند تا رحم و اندامهای آمیزشی وی از حالت التهابی در آید که در غیر اینصورت التهاب است که پذیرانی عفونت میباشد و دهانه رحم نیز تا مدت مذکور

ممکن است باز مانده باشد بعلاوه که التهاب موجود آمیزش را دردناک کرده و برای سردمزاجی ممکن است پیش آورد.

هر چند قاعدگی بیماری نیست و بهترین کلمه را قرآن آورده است که آن «اذی» و رنجی است ولی از لحاظ اسلام آمیزش در این زمان حرام و از نظر علم نیز نارواست که در جلد بهداشت بدن شرح دادم.

آمیزش در جوار کودک

همین که کودک به دو سالگی (1/5 تا 2/5 سال بنابر عقاید مختلف) رسید علم اجازه نمیدهد در همان اطاق باشد که پدر و مادر با یکدیگر آمیزش دارند. عجیب آنست که اسلام لفظ کودک را ذکر کرده و اجازه نمی دهد در اطاقی که فرزندی خوابیده است آمیزش صورت گیرد.

آنچه گفته اند اثرات بد جنین وضع هر کودک است و اثر آمیزش پدر و مادر بر کودک بیش از این است که دو نفر بیگانه در آن اطاق آمیزش کنند.

کودکی که در گوشه اطاق خوابیده اگر با صدای پدر یا مادر بیدار شود و آمیزش آنها را ببیند یا غیر مترقبه تلقی کرده پدر را تصور میکند به زیر گفتن مادر بعنوان منکوب ساختن مشغول است بویژه اگر قبلا شاهد نزاعهای آن دو که به درگیری و گلاویز شدن و زدن

پدر به مادر بوده است که این منظره را همان تصور میکند و نسبت به پدر بدبین میشود و در صورتیکه هرگز تصور گلاویز شدن آنها را نکرده باشد و همیشه مهربانی پدر را به مادر دیده کنجکاوی او در میگیرد و دقت میکند تا بفهمد این چه حرکتی است که از پدر و مادرش صادر میشود.

البته کودکانی که تجربه کرده اند تا هنگام گلاویزی پدر و مادر گریه سر دهند و آنها بهمین جهت از یکدیگر جدا شده اغلب این حالت را بخود خواهند گرفت.

گاه صدای مادر و مخصوصاً پدر بیدارش میکند که در اینحال اغلب کودکان بلند شده براه افتاده مضطرب میشوند و با دیدن پدر و مادر در آن وضع به گریه میافتند و صدای هق هقشان بلند میشود تا بخاطر وی از این گلاویزی دست بردارند بویژه چون صدای پدر هنگام فرا رسیدن اوج لذت جنسی غریدن و صدای مادر ناله و آه است در ذهن کودک پدر فردی متجاوز قلمداد میشود

کودکانی که در روستاها آمیزش گوسفند و گاو را دیده اند حس تطابق جوئی آنها را بفکر میاندازد تا مقایسه کنند و لذا کمتر به حالات گفته شده دچار میشوند.

البته کودکانی که در اطاق آمیزش خوابیده اند مستعد باری چشم چرانی شده و از اینرو هم کج خلق و بداخلاق میشوند و چه بسا دیگر با پدر و مادر حمام نرود زیرا آنها را در حال عریان بودن متجاوز دیده است و چه بسا شب شاشی برای این کودکان

پیش آید و چه بسا در بزرگی به سادیسم و روح تجاوز دچار شوند.

لکنت زبان، چشمک زدن، وسواس، استمناء و سخنان شرمی و بازگو کردن وضع پدر و مادر و تقلید از پدر و مادر با کودکی دیگر و زیاد بیدار ماندن در رختخواب و ... برای چنین کودکانی ممکن است پیش آید.

برای کسانیکه اطاق اضافی برای کودکان ندارند بمحض آنکه دیدند کودک بیدار شد و شاهد اوضاع گردید باید هر دو به او نگویند بخواب و بهتر آنست که یکی از آنان به بالین کودک رفته او را لالائی و آماده خواب رفتن توام با نوازش نماید و آنچه بسیار لازم است نباید هرگز از کودک پرسید آیا چیزی دیده است یا خیر و آیا چه دیده است؟

مکان آمیزش

این نیز یکی دیگر از مواردیست که هنوز علم به آن نزدیک نشده است ولی همان اسلام را که گویند از سیاست جداست و قدم راسخش را همه جا گذاشته و در این مکان نیز نهاده است.

اگر برای برداشت از زمان آمیزش حق تقدم برای مرد محفوظ است و زنی را که تمکین مردش نمیکند سرزنش مینماید جهت مکان برداشت آمیزش حق تقدم را به زن میدهد و میگوید هر جا زن خوابید باید مرد برود و همانجا بخوابد و از لحاظ روانشناسی امتیازاتی

چند بر این کار مترتب میباشد.

زن که میل دارد بداند شوهرش او را دوست میدارد یا خیر و در هر کاری مواظب است به بیند عکس العمل شوهر در این باره چیست این بزرگترین دستور العملی است که برای زن باور کردنی میشود مرد به او علاقه دارد و بدنبالش بوده و جائیکه او خوابیده است توانسته است سبب شود مردش را به آنجا جلب کرده بکشاند و عجیب اینست که اگر زن در جای نامناسبی خوابیده باشد و مردش کنارش آید بلافاصله بلند میشود و برای مرد جای درستی را فراهم میسازد یا او را دعوت به نقل مکان مینماید و در ضمن از محبت شوهر قلبا سپاس گزار است.

به این دستور بظاهر کوچک اسلام توجه فرمائید: مردی که خوابیده و در انتظار همسر خود است و همسرش مشغول خانداری یا کار دیگری است در مرد ایجاد عصبانیت و در نتیجه تخیلات انتقامجویانه ای مینماید که چه بسا تمایلات جنسی وی در اثر دیر آمدن زن بکلی ضایع و برطرف گردد و مردی که خوابیده و در انتظار نیست بخواب میرود و حال آنکه اغلب زنها همینکه خوابیدند و در انتظار شوهر خودند هر چند تمایلات جنسی نداشته باشند و بیشترشان بیدار میمانند تا شوهرشان بیاید و اگر تمایلات جنسی آنها را به هیجان آورده باشد و مرد مشغول مطالعه یا کار خودش باشد بجای آنکه عصبانی شود مرد را به تحریکات مخصوصا عاطفی دعوت مینماید و وقتی شوهر او را لبیک گفت و کنارش رسید حداکثر با یک گلایه ای در حالیکه تمام و کمال تمایلات جنسی زن

باقی است برگزار میگردد.

اصولا اسلام خوابیدن شبها در زیر درخت را ممنوع داشته و در نتیجه تکلیف آمیزش شب در آن مکان معلوم است آمیزش در حمام و مکانهای غیر بهداشتی و در حال ایستاده و عریان و ... که همه را شرح داده یا شرح خواهم داد مکروه میداند.

دستورات داده شده

درباره تنویر و خضاب و رنگ آمیزی مرد و زن در جلد مربوط به بهداشت بدن مطالبی آورده شد حتی عقیده ادیان و ملل را درباره آنچه میکنند آوردم.

لباس زن و مرد در زمان آمیزش

در همین جلد شرح دادم که اسلام کاملا برهنه بودن زمان آمیزش را مکروه دانسته و چگونگی آنرا شرح دام اما چه لباسی باید برای زمان آمیزش انتخاب کرد مسئله ای است که فقط با سابقه آمیزشی مرد و زن مرتبط میشود.

اگر خدای ناکرده مردی است که تمایلات همجنس خواهی در او وجود دارد دوست دارد همسرش با شلواری که با کمربند

محکم شده بر او وارد گردد و زن نیز چنانچه سابقه سحق و همجنس بازی دارد دوست دارد که مردش حالت زنانگی از خود نشان دهد و قبل از هر چیز که بفکر آلت مرد باشد دوست دارد مرد را نهایش را به رانهای او بمالد ولی در هر لباسی مرد دوست ندارد همسرش شلوار از او بیرون آورد مگر آنکه مرد به تمامی آنرا از خود جدا نکرده باشد که اقدام همسر در این حال برای او لذت بخش است که شلوارش مخصوصاً با پا از او جدا سازد ولی هم برای زن و هم برای مرد لذت بخش است که شلوار یا جامه دیگری اگر بپای زن است توسط مرد بیرون آورده شود و زن این را نوعی علاقه شوهر بخود بحساب خواهد آورد.

وضعیت بدنی زمان آمیزش

مرد میتواند به رو یا به پشت یا دمر بخوابد و زن نیز میتواند به چهار وضع مذکور دراز بکشد و در نتیجه زن و شوهر میتوانند در کنار یکدیگر رو به یکدیگر به چهار وضع (مرد بالا زن زیر و برعکس یا هر دو رو بیکدیگر و به پهلو) یا مرد رو به زن و زن پشت به مرد در آید که در چهار نوع دو نوع به دنده و دو نوع بالا و زیر و حالات دیگر که پشت هر دو بطرف یکدیگر یا روی زن بطرف پشت مرد بوده باشد که آمیزش ممکن نیست (مگر در حالات استثنائی

که جزو وضعیت های دیگر شرح داده خواهد شد) و حالات دیگر که جزو دراز کشیدن محسوب نمیشود.

این کتاب را پزشک مینویسد؛ همانگونه که در کنار حجله دو لاشه شعله ور و سوزان را به نماز وامیدارد تا روحانیت را به ملکوت اعلی بکشند و جان خود را به اعلی علیین بالا ببرند و در بحبوحه ای از معنویات گم شوند و پر از روح القدس گردند اینک نیز باتکای اینکه اسلام همه جوانب زندگی را دستور داده و به نظم میخواهد همان دو لاشه را راهنمائی مینماید تا بر آنچه حیوانی است نیز مطلع باشند و وقوف یابند که یک فرق انسان باز همین است که علاوه بر آنچه میتواند خود را به ملکوت اعلی بالا بکشاند بر آنچه نیز جنبه حیوانی دارد و عمل میکند علم دارد و هیچ حیوانی به آنچه میکند علم ندارد پس چنانچه همه چیز را میگویم اینست که باید گفته شود:

بقراری که گفته شد در حال درازکش و خوابیده هشت وضع ممکن است برای مرد و زن پیش آید و حالات و وضعیت های فرعی دیگر که در هر حال بدستور قرآن نساء کم حرث لکم انی شئتم همیشه باید آمیزش از طریق کشتزار و جائی که محصول و تولید دارد بوده باشد اما انی شئتم بهر طریق که شخص میل دارد یعنی آمیزش باید از قبل باشد اما بدلخواه.

درازکش و خوابیده ای که گفته شد آنگونه نیست که شخص تنفس دادن در یوگا یا زمان نجات غریق یا برای بیهوشی کردن

بر تخت عمل جراحی میخوابانند بلکه زن و مردی که بوضع آمیزشی دلخواه درآمده اند هرگز درازکش کامل نداشته و شرح داده خواهد شد ولی آنچه را اسلام میخواهد آنکه مستقبل و مستد بر قبله نباشند که علتش را شرح خواهم داد.

زن برای مرد و مرد برای زن بنابر وعده ای که خدا فرموده است (و انکحوا الایامی منکم و الصالحین من عبادکم و اماتکم ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله) با نکاحی که به میان میآید سبب استمنائشان نیز از فضل خدا میشود و وقتی قرآن میفرماید وانکحوا و نکاح را ذکر میفرماید مرحله تمتع را نیز دربردارد بعلاوه اگر کسی باور کرده است که به عمل یک آیه و پشت سر گذاردن آیات دیگر که مربوط بهمان موضوع است حل مشکل است اشتباه کرده اند قرآنیکه مرد را لباس زن و زن را لباس مرد معرفی کرده یا مودت و رحمت را محصول ازدواجشان خواسته است.

چنانچه ازدواجی شد و زن لباس مرد نبود و او را از گزندها و گرما و سرماهای حاصل از ازدواج محافظت نکرد و بجای ایجاد مودت و رحمت از مردش سلب آسایش نمود یا مرد از زنش لباس رفاه و مودت را بر کند غنایی که از فضل خدا روی آورده باشد از آنجا دور است. مرد که احساس کند باید خرج زن و زندگی کند بهتر کار میکند و احساس مسئولیت او را به غنا میکشاند اما اگر زن لباسش و اساسش و عشقش نباشد با دلسردی چه کند و چه کاری و چه غنایی؟ برای کی و جهت چی؟

تمتع نیز در قلمرو نکاح است و زنی که تمکین نکند مردش را از

اغنیکم الله من فضله دور ساخته است و بهمین جهت که خدا تضمین غنا مینماید مواردی را که مانع و منحط کننده آنست تذکر میدهد و سرزنش مینماید و از جمله سرزنش زنی است که تمکین نمی نماید و سرزنش مردی که زنش در آن خانه باشد و جدا بخوابد.

از اینجهت که اسلام مرد را برای زن و زن را برای مرد حتی سفارش به تمکین میکند بدون شک دوست دارد تمکین هم بنوعی خاص و وضعی دلنواز بوده و سبب شود هر دو طرف به اوج لذت جنسی برسد و سفارشاتی که از طرف اسلام در این باره شده مخصوصاً دستور آماده کردن زن برای آمیزش قبل از آمیزش هم آورده شد و چون اسلام مایل است زن برای مردش و مرد برای همسرش علاوه بر تمکین بسر حد اعلای امکانات برداشت کند باید بداند وضع بدنیش نیز در حال آمیزش چگونه باشد تا موجبات فراهم آمدن لذت بیشتر مهیا و مهنا باشد.

مرد یا آلتی دارد قطور کوتاه یا دراز و نازک یا قطور دراز و یا کوتاه و نازک که اکثر دو نوع است کوتاه قطور یا نازک دراز، مهبل زن نیز ممکن است گشاد و دراز و یا گشاد کوتاه و یا باریک و دراز و یا باریک و کوتاه باشد که زن میتواند برحسب اندازه آلت مرد مهبل خود را آماده پذیرش نماید تا تمکین بسر حد امکانات لذت بخش باشد و هر دو به اوج لذت جنسی برسند.

مردی که آلت باریک و دراز دارد بدون شک از مهبلی گشاد و کوتاه خوشش نمیآید.

و بمنظور تا آخر و لذا با توجه به آنچه در زیر آورده میشود میتوان جلو این ناراحتی ها راحتی المقدور گرفت چنانچه اگر زانوهای زن که در زیر مرد است کمی تا شود و اندکی رانها بطرف شکم بالا آید طول مهبل کم میشود و این وضع در هر حال برای آبستن شدن بهترین طریق برای هر نوع آلتی است و برای آنچه قطور و کوتاه بالاخص جالب میباشد.

(البته کسیکه برای اولین آغوش قدرت کافی برای ازاله بکارت ندارد باز همین نوع اختصاصی میباشد).

البته به این وضع درآمدن نزد زنی که آبستن است یا دهانه رحمش زخم یا آزردگی دارد یا رحمش پائین افتاده یا زن مایل است آلت تذکیرش (بظر) با مالش دستگاه تناسلی مرد تحریک شود ممنوع میباشد.

برعکس اگر زن خواست برای آلت دراز و باریک مرد آمادگی یابد باید پاها را بکشد و از یکدیگر کمی باز نگهدارد و آنچه زیر سر نهاده برداشته زیر کمر بگذارد و اگر نه دستهای خود را زیر کمر بگذارد تا مهبلی کشیده و تنگ پیدا نماید.

این حالت برای زنانی که زیاد زائیده و یا سردمزاجند و یا در برابر مردی قرار گرفته اند که خدای ناکرده قبلا همجنس بازی داشته و آلتش تحت فشار مضیقه مخرج قرار میگرفته و عادت کرده خوب وضعی است.

بطور کلی اگر زانوها از زمین بلند شود و رانها بر شکم برگردد مهبل کوتاه میشود فرقی نمیکند که حتی پاهای زن بر دوش مرد گذاشته شود باز همین وضع پیش خواهد آمد.

وضع قبل که مرد بالا و زن زیر باشد گاه معکوس شده و مرد زیر و زن نقش فعال را گرفته بر مرد میباشد و مرد زیر است و این اغلب نزد زنان پرجست و خیز و فعال و نزد مردان مسن که سالهای زیادتر از زن دارند بیشتر دیده میشود.

البته در اینحال برعکس وضع قبل که زن کمتر میتوانست حرکات لاشه ای دلخواه انجام دهد میتواند بهر نحوی که میتواند بهر نحوی که میل دارد حرکت کند و خانم های سرد مزاج اغلب از این وضع راضی ترند.

زیرا علاوه بر آنکه میتوانند حرکات خود را بدلخواه تنظیم نمایند چون سوار شدن بر مرد اغلب مربوط بزنانی هم میشود که گفتیم سن کمتر دارند و خود را در تمایلات جنسی فاعل میشناسند یا نزد زنانی است که روش مادرشاهی داشته و در مورد غیر آمیزشی هم بر مرد سوارند و سردمزاجی نیز نزد زنان مادرشاه بیشتر است روش مذکور بهترین وضع است و رضایت مرد نیز بعلت آنکه دیرتر انزال دارد در این وضع با آنکه نقش فعالی ندارد تا حدود فراهم میسازد مخصوصاً اگر مرد چاق باشد باید از این وضع استفاده کرده و اگر زن زیاد چاق بود وضع قبلی را برگزید.

دو عیب قابل توجه در این وضع دیده میشود یکی آنکه منی

از بالای مهبل سرازیری پائین آمده شانس آبستنی کمتر میشود و آب و رنگ زن را نیز زیاد نمیکند که الان شرح خواهم داد و عیب دیگر آنست که برای مردان زودتر از وضع قبلی ناتوانی جنسی پیش می آورد.

ناگفته نماند که برای آمیزش با دختران کم سال همان روشی که گفته شد) متکائی یا دستها زیر کمر گذارده شود) بهتر است.

و باید گفت که در روشهای رخ به رخ امکان ایجاد تحریکات بعضی نقاط بدن هست که در روشهای دیگر نیست و برای کسانی که بوسه ارزش خود را دارد نیز وضعیت بهتری است.

وضعیت دو طرفی یعنی روشهائی که هر دو جنس یک قسمت بدنشان با زمین در تماس است و من وضعیت قبل را یکطرفی نام نهادم زیرا فقط یک طرف (آمیزش کننده یا آمیزش شونده) بر زمین دراز کشیده است که دو نوع آن (مرد بالا یا زن بالا) شرح دادم و دو نوع دیگران وضعی است که پشت زن به طرف سینه و شکم مرد است چه مرد بالا باشد چه زیر در این نوع وضعیت شرح داده میشود و بهر صورت برای طرفین نوع اول (یطرفی) که تماس با زمین فقط بوسیله فاعل یا مفعول است لذت بخش تر میباشد.

اگر مرد بالا باشد بهتر است بالشی زیر شکم زن قرار داده شود یا زن بحالت نیمه سجده در آید البته در اثر تماس کپل های زن به شرمگاهی مرد انزال سریع صورت میگیرد ولی برای زنهائیکه طرق دیگر باعث ناراحتیشان میشود و التهاباتی آنها را رنج

میدهد روش نسبتا خوبی است و این روش هرگز برای زن آبستن بکار نمیرود و با توجه به اسلام دمر خوابیدن کراهت دارد باید توجه به این مسئله نیز داشت و روش دیگر که زن بالا باشد و پشت وی بطرف سینه مرد که کمتر انتخاب میشود و دخول بسختی انجام میگیرد ولی در اینحال که صورت مرد بطرف پشت زن است با گاز گرفتن ملایم نرمک گوش یا عضله گردن زن و یا مالش بظر وی میتوان تحریک را انجام داد.

وضعیت دو طرفی هر دو طرف (هر دو جنس) بر زمین قرار دارند که در چهار نوع شرح داده میشود که رخ برخ اند و دو نوع که پشت زن بر سینه و شکم مرد قرار گرفته است.

در اینجا زن و مرد هر دو پهلویشان بر زمین است (پهلوی راست هر دو باشد برای آنها آسانتر است).

خارج از برنامه بیاورم که نیمهٔ راست بدن بعلت وجود کبد و اینکه بیشتر کار میکند سنگینتر است (دست راست سنگینتر از چپ و ...) و لذا اگر کسی کشته شود یا غش کند و پای راستش جلو باشد برو میافتد و پای چپش جلو باشد به پشت میافتد و علت اینکه اسلام دستور میدهد پای چپ را هنگام ورود به مستراح و پای راست را وقت ورود به مسجد و خانه بگذارید دانستید.

بعلاوه اگر معلم ورزش مرتب دستور براست راست بدهد ورزشکاران از پا در میآیند و از طرف چپ چرخیدن آسان است حیوان و دوچرخه را نمیتوان طرف راست سوار شد اگر شتر آبستنی

را اطراف عصاری طوری بچرخانند که شانهٔ راستش بطرف مرکز باشد سقط میکند و هر حیوانی را برای چرخاندن از چپ میچرخانند که زود خسته نشود و حاجیان را نیز واجب کرده اند شانهٔ چپ به کعبه بدارند و بهر صورت آمیزش نیز هر دو بر پهلوی راست باشند راحت تر است.

در این وضع اغلب هر دو پای مرد وسط و پاهای زن دو طرف دو پای مرد قرار میگیرد و در عین حال زن بیشتر بدن خود را از زمین جدا کرده به سینه و شکم مرد تکیه میدهد.

امکان آبستنی در این وضع کمتر و برای آنها که انزال زودرس دارند بهتر است ولی هر چند وضعی را که شرح میدهیم ممکن است یکی از آنها در حین عمل برای یکی راحت تر و جهت دیگری ناراحت کننده باشد از اینقرار با توجه به اینکه آلت مرد چگونه است و مهبل باید چسان باشد بقیه اوضاع را مجرب گردید و انتخاب کرد.

وضعیت متقاطع نیز انواع دیگر است که مرد به پهلو بخوابد و زن در کنارش به پشت و پائی که بطرف مرد است بالا برد یا بر روی لگن و پهلوی مرد قرار دهد و پای دیگر زن بین دو پای مرد نگهداری گردد و این روش برای زن آبستن بی خطر است.

وضعیت های دیگر را برای آنکه شناخت بهتری بدهم از جدول هفت سکسولژی آقای دکتر گیتی بدون دخل و تصرف نقل مینمایم.

در چهار حالت که زن زیر است زن یا بطور معمولی

خوابیده یا پاها را خمیده یا کشیده یا تکیه به پشت کرده است حالت معمولی یعنی زن به پشت خوابیده پاها باز و زانوها کمی خمیده در نتیجه دخول کامل و عدم تحریک بظر و دهانه رحم و این برای شب زفاف و زنان زودانزال خوب است.

حالت پاها خمیده یعنی روی سینه خود زن خم شده یا بر شانه های مرد گذاشته یا دور کمرش حلقه میکند در اینحال مهبل طول 3 - 4 سانتیمتر کوتاه شده دهانه رحم و بظر تحریک شده دخول کامل سبب ارضاء کامل مرد میشود و احتمال آبستنی زیاد است ولی برای زنان آبستن خوب نیست.

حالت پاها کشیده یعنی پس از دخول زن آنها را بهم میفشارد و پاها را باز میکند بقسمیکه مرد وسط پاهای زن قرار میگیرد و لذا لب های بزرگ فرج و بظر تحریک میشوند اما دهانه رحم تحریک نمیشود و این برای آبستنی کردن و ورم رحم و مردان نیمه ناتوان مناسب و برای آنها که آلت دراز دارند نامناسب است.

حالت تکیه به پشت که زن کنار تختخواب نشسته پاها را آویزان و بعقب روی آرنجهای خود تکیه داده یا اصلا میخوابد مرد بین پاهای او ایستاده دخول میکند. برای امکان هم چند بالش زیر لگن گذارده میشود. مقدار دخول متناسب با عقب رفتن زن است. بظر تحریک میشود، آلت بسهولت وارد میشود و حتی برای پاره کرده بکارت بهترین وضع است که برای شب زفاف و اشخاص چاق بهتر است.

و اما مواردی که مرد زیر باشد به پشت خوابیده پاها را جفت کرده زن پاهار را بطرفین مرد انداخته روی او می نشیند و یا آنکه زانو زده کمی بجلو خم و بدستهای خود تکیه کرده آلت را در مهبل خود فرو میکند در اینحال فعالیت بیشتر با زن است دخول کامل دهانه رحم تحریک شده انزال زن بیشتر امکان معاشقه نیست و احتمال آبستنی کمتر است و لذا برای مردان خسته و آلت نیمه راست خوب است.

زن پشت بمرد کرده دو زانو می نشیند یا زانو زده بجلو خم میشود و دخول مختصر و متناسب با طول مهبل حاصل میشود و این برای مردان چاق و زنان آبستن مناسب است.

اما اگر نشسته باشد دو حالت است نشسته از پشت.

مرد روی صندلی نشسته و زنرا از عقب تنگ در آغوش میگرد و باین ترتیب دخول میکند در اینحال عدم تحریک بظر و دهانه رحم بوده و خستگی زود فرا میرسد.

نشسته از جلو یعنی روبروی زن و دخول میکند امکان معازله نوازش کامل یکدیگر وجود دارد.

مرد نشسته زانو، زن زانو زده بجلو خم میشود یا سر را روی بالش میگذارد و مرد از عقب داخل مهبل میشود دخول سهل و کامل است اما برای مرد شکم گنده و زن چاق مناسب نیست.

مرد ایستاده روبروی زن و داخل میکند تحریک بظر و پستان و کپل ها یا دو دست و عدم تحریک دهانه رحم وجود دارد و از نظر اسلام مردود است که شرح داده ام.

ایستاده زن دستها را بگردن و پاها را بدور کمر مرد آویزان میکند و این برای زن نیرومند مناسب است.

مرد ایستاده و زن بروی صندلی خم شده مرد از پشت دخول میکند.

مرد به پهلو دراز کشیده و روبروی زن است و یا زن پشت بمرد که برای دور آبستنی مناسب میباشد.

اتفاقی در شب زفاف

جنبدگانی که به کمال حیوانی نرسیده اند همسر انتخابی ندارند نه ما ده نر برمی گزیند نه نر ماده را انتخاب مینماید؛ هر نری بهر ماده ای رسید همان جفت اوست ولی ماهی و پرندگان و حیوانات پستاندار جفت خود را انتخاب می نمایند و انتخاب قریب باتفاق آنها با ماده است که بدلخواه خود نر را انتخاب کند اما جز انسان هیچ جنبده ای نمی فهمد که همسر انتخاب کرده است.

نزد هر کدام از جنبدگان اوضاع و احوال عجیب و غریبی در جفت گیری اعمال میشود حدود 450 زنبور عسل نر بدنبال ملکه که پرواز کرده پرواز میکنند هر کدام زودتر رسیدند بوصال میرسند ولی آلت آنها بهمراه احشائشان بیرون آمده میمیرند، بعضی یا آمیزش میمیرند و برخی ماده ها بلافاصله پس از تخم گذاری میمیرند

و گاه پس از آمیزش جنس نر بوسیله ماده خورده میشود و جنبندگانی که ماده تخم ریخته میمیرد و نر عهده دار نسلپروری میگردد و اینها هیچکدام در خط تکامل تدریجی حیوانات در طول یکدیگر قرار نگرفته اند آنچه بر یک خط واقع است رشد پرده بکارت است که بتدریج برابر با تکامل پستاندار پرده کاملتر میشود و قبلا شرح دادم تا بانسان میرسد که همه دهانه مهبل را گرفته است و این از عجائب است که هر چه حیوان کاملتر میشود هم پرده بکارتش کاملتر میگردد و هم عشق وی کاملتر و قویتر است پس پرده بکارت علامت عشق است.

آنچه سبب میشود همینکه نوک قلم بر کاغذ بوسه میزند نویسنده اش نیز بر دست پیامبران الهی بوسه بزند مواردی است که دیده میشود متجدد ترین مردمان آنچه را پیامبران گفته اند بر فطرت پذیرفته و به نیکی آن تعین دارند و اخیراً بوسیله علم نیز قاطعیت یافته است اما همانها برخلاف آن عمل میکنند و به عنوان مثال همین پرده بکارت داشتن و نداشتن و ارزش نهادن و ننهادن است که پیامبران همه به آن اعتبار داده و ازاله بکارت را احتشامی به زن معرفی کرده اند و اخیراً نیز ثابت شده است که زنان شوهردار و دخترانی که اصول عفت را رعایت مینماید و در نوعی فضیلت زنانگی زندگی مینماید و در نوعی فضیلت زنانگی زندگی مینماید دوره ماهیانه مرتب تری دارند و عمر متوسط زنان و مردان متاهل طولانی تر است و سرطان رحم نزد آنها که زایمان داشته اند کمتر بوده و زنانی که به کودکان خود شیر از پستان داده اند سرطان

پستان بمراتب کمتر از آنهاست که از ترس پژمرده شدن پستان فرزند را از شیر باز داشته اند و آنها که شیر آغوزشان را به بچه اشان داده اند مصونیت آنها را در برابر زهرها و میکربها بالا برده اند و همه را اسلام منظور داشته است.

برای مرد زنی که زیبا و خوش آب و رنگ باشد دلپذیر است و بهمین جهت به آرایش خود میپردازد تا بیشتر مورد نظر مرد قرار گیرد.

اما برای زن مردی دلپذیر است که آن صفات هم وی را وامیدارد که آنرا دستاویز خود قرار دهد در تقویت و آرایش دادن آنها بپردازد از قبیل مقام علمی و معنوی و جوانمردی و فضیلت و در درجه بعد بازوهای ستبر و پیچیده که علامت کار کردن میباشد و بکارت سر حد اعلای معرفی زن است به شوهرش که من در برابر هر مقام و منصب و ثروت و فضیلت دریچه عفت خود را برای تو که شوهر من و جفت منی نگشودم و با آنکه مردهای دلپذیر زن را دیدم راهی که نشان دهم توانسته باشد در من از آن طریق نفوذ کند بستم تا آنکه را باید مردی به عنوان آقای خود برگزینم بر او بگشایم یعنی پرده بکارت درست من علامت درست بودن عشق من در برابر شوهرم بود نه در برابر ثروت و شهرت و مقام و ...

در آن دیار که پرده بکارت ارزش ندارد همه روانشناسان مینویسند اولین آغوش فراموش ناشدنی است و شرم دارند بیشتر توضیح دهند که اولین آغوش همان راستی پرده بکارت است بلکه

اولین نگاه زن به جفتش اگر پرده بکارت داشته باشد یا نداشته باشد فرق دارد.

همانگونه که ارتعاشات صوتی دختر باکره غیر باکره فرق دارد در قدیم بجای معاینه از صدای دختر تشخیص میدادند باکره است یا نه و هنوز هم کسانی چنین وجود دارند.

اینکه میگویند مرد به زن میدان نداد تا قدرت های خود را در هر زمینه نشان دهد رد میشود زیرا ملیونها سال زایمان و هزاران سال آشپزی و خیاطی و ... با زنان بود و هنوز بزرگترین متخصص در هر رشته با مردان است و مهمتر از همه مسئله عفت است که میگویند بعلت تسلط مرد بر زن چنین مسئله دامنگیر زن شده که باید عفت کند و در غیر اینصورت بی آبرو میشود و قرآن کریم را بگو که چه زیبا میفرماید آنجا که مریم عذرا را تهمت زدند یا اخت هارون ماکان ابوک امرء سوء و ما کانت امک بغیا گویا قرآن میخواهد بفرماید میوه کار زشت در تن زن رشد میکند و بصورت وضع حمل زندگی غلطی آغاز میشود و اگر طفل نتیجه ازدواج الهی نباشد رسوائی است و در غیر اینصورت حتی وجود خود طفل دلیلی بر بیگناهی و عفت زن که اگر طفل پیامبر بود چون عیسای مسیح خود بسخن در آید و این مطلب را به مردم تذکر دهد.

مردم به مریم معصومه عفیفه که سیده زنان جهانش بود گفتند نه از طرف پدری چنین کاره نشانی داری نه از طرف مادری چنان و در هر دو طرفی که از آنها ارث داری برای تو نطفه ای پاک و

پاکیزه تهیه شده است چه شد که آنها گناه نکرده و اصلاب شامخه ارحام مطهره داشتند و تو اینک پسری در کنار داری و همان نوزاد بزرگوار بقدرت الهی بسخن درآمد و از حق مادر دفاع کرد و بیگناهی حضرتش را به مردم تذکر داد و سپس فرمود اینک من بندهٔ خدایم و فرستادهٔ او آن هم فرستاده ای اولوالعزم (صاحب کتاب) انی عبدالله اتانی الکتاب و جعلنی نبیا.

نوزاد من غیر مستقیم میرساند این غلط است که تسلط مرد بر زن سبب شده است که عفت ورزیدن بر زن مهم باشد و اگر غیر از این بود از عفت زن دفاع نمیکرد.

این نکته ای که در یک زمان هم مریم عذرا داریم و هم بحیای حصور که قرآن اشاره میفرماید عذرا دوشیزگی است و آن هم دوشیزه ای که تنها بعلت آمیزش نکردن دوشیزه مانده بلکه عذرا معنای ریکهائی را میدهد که هرگز پای کسی بر آنها نهاده نشده و عذرا یعنی دوشیزه ای که نه تنها اتهام مخصوص را مشمول نمیشود.

بلکه کوچکترین گناهی در این باره به او نمیرسد حتی آلوده به مکروه نیز نیست.

یحیای حصور هم مردی است که در حصار مانده و به مکروهی در این باره مبتلا نشده است و این نتیجه دعا و مسئلت زکریاست که تولد یافته و عیسی نتیجه دعای مادر مریم که در سوره مریم شرح آنرا خوانده اید و مگر در آن زمان از این بابت چه برداشتی در جهت پیشبرد توحید

که منظور اولیه پیامبران است داشته اند که مسئله عذرا ماندن و حصور ماندن یحیی و عیسی و مطرح بوده است؟

همانگونه که حصور بودن حضرت یحیی از امتیازات اوست که قرآن شرح میدهد کلمه عذرا نیز که به نام مریم اضافه شده از امتیازات حضرتش میباشد یعنی پیروان آنحضرت که امروز تنها مردمی هستند که بودن و نبودن پرده بکارت را چندان تفاوتی و ارزشی قائل نیستند اینچنین برای حضرت مریم سخن میگویند.

(البته چند سالی است که مجدد جوانان غرب به داشتن پرده بکارت احتشام و ارزش مینهند).

در جلد مربوط راجع به پرده بکارت نزد حیوانات و انسان مطالبی آوردم و از شکل پرده بکارت نزد حیوانات پستاندار جملاتی ذکر کردم آنچه در اینجا آوردنش لازم است اینکه با آنهمه توقع و انتظار در جهت یابی و امید و عشق که همسر انتخاب شده اولین آغوش را در کنار شوهرش داشته باشد و علامت دست نخوردگی و باکره بودن همان خونریزی میباشد باید متوجه بود که گاه دختر باکره و طاهره است و خونریزی ندارد و گاه نیز بنابر آنچه اخیرا معمول گردیده دختر غیر باکره متشتبث به هنرمندانی! میشود که به او یاد میدهند چگونه خونریزی شب زفاف داشته باشد و چسان بشوهرش ثابت کند اولین آغوش را در اولین شب برخورد با اولین شوهرش! داشته است که بحث قسمت اخیر ارتباطی با مجلدات اولین دانشگاه نداشته و کتابهای مربوط به سکس و امور

جنسی بعلت داشتن مشتری و تقاضای زیاد نوشته و عرضه میشود که بسیاری از آنها جز لاطلائلات و مزخرفات چیزی را بر اوراق منعکس نکرده اند.

داستانی را که در زمان دانشجوئی ام اتفاق افتاد نقل کنم:

دو اتوبوس از شهر ... که خوشبختانه پرده بکارت هنوز در آن شهر ارزش غیرتمندانه خود را دارد و این را هم ناگفته نگذارم که در سالهای اخیر درصد جوانان کشور امریکا توجه بیشتری به دختران باکره پیدا کرده اند بهر صورت دو اتوبوس از شهر ... رسید هر دو نزدیک مطب های دکتر متخصص زنان ایستاد در یک اتوبوس عده زیادی بودند صدا در صدا ول ول میزدند و عصبانی بودند و در اتوبوس دیگر همانند اولی مردانی و زنانی چند بودند که نسبتاً ساکت و ماتمزده و دختری از آن میان رنگ پریده و چون اسکلتی پوست بر آن کشیده توسط زنان محاصره شده همه کناری ایستادند استاد متخصص شرح میداد که دختر چند شب قبل بخانه شوهر میرود و خونریزی نداشته و داماد قضیه را با مادر خود و مادرشوهر به مادرزن در میان میگذارد پس از جرح و ضرب دختر و عصبانیت ها و سوگندها که همه را دختر با التماس رد میکرده و بی گناهی خود را معروض میداشته است بالاخره طرفین آقای دکتر و ... مقیم تهران را بعنوان حکم میپذیرند استاد میگفت با معاینهٔ دختر و مشاهده پرده بکارتی کاملا سالم، داماد را صدا کردم و چون آلتش را

معاینه کردم محکم سیلی بگوشش زدم و از اطاق بیرونش انداختم و در برابر جمعیت بسخنرانی پرداختم که آلت پسر باریک و کوچک بوده و سوراخ طبیعی پرده بکارت نوعی است که در اثر رفت و آمد آلت بارگی نداشته است با شنیدن چنین سخنی مسافران اتوبوس عروس را دیدم خوشحال شدند و کناری ایستادند و معلوم شد یکی از آنها پر از خویشاوندان عروس بوده و دیگری از داماد، و خویشاوندان داماد بلافاصله اطراف دختر را گرفتند و شروع کردن به بوسیدن او اما او که توانائی ایستادن را نداشت نشسته بود و ناله ای نداشت که با آهی سودا کند و من رفتم.

پرده بکارت را قبلا گفتم از نوع استخوانی غضروفی هم دارد تا انواع دیگر که اولی را فقط جراح با چکش و اشکنه! میتواند باز کند و انواع دیگر که چند سوراخ درشت و ریز دارند یا دارای یک سوراخ است که گاه اندکی فراخ بوده و آلت باریک به آن لطمه ای و جراحتی وارد نمیسازد و خونریزی ندارد و انواع دیگر؛ از این قرار کسیکه توقع خونریزی از همسرش را در شب زفاف دارد.

چنانچه چیزی ندید بلافاصله تصمیم به تهمت زدن نگیرد که نسبت زنا دادن به دختر مسلمان آنچنان پروردگار را بخشم خواهد آورد که اگر در قرآن دقت کنیم می بینیم رابطه خدا با کسانیکه مستوجب عذابند به انواع آورده شده است: یکجا میفرماید اینها حسابشان با من است و از من باید بترسند و در پاورقی دو جلد اخیر بعنوان

مثال آوردم که نامبردگان از جمله کسانی میباشند که بضرر مسلمانان جاسوسی مینمایند رابطه دیگر درباره رباخواران است که پروردگار آنها را در وضعی که سنگر جنگی در برابر خدا گرفته اند بمثال آورده است. بعضی را هم میفرماید روز قیامت عذاب مینمایم و برخی را که از جمله اشخاص مورد بحثند میفرماید هم خواری دنیا را به آنها میچشانم هم عذاب آخرت را (ان الذین یحیون ان تشیع الفاحشه)

بنابر آنچه آورده شد اگر پسری شب زفاف با همسرش آمیخت و ارزشی برای بکارت قائل است و از دختر خونریزی مشاهده نکرد میتواند یکی از دو کار را انجام دهد: با آنهمه سختی و تحمل که برای گذشت در این کار وجود دارد بخاطر خدا برای حفظ آبروی فامیلی جز خودش و همسرش کسی مطلع نشود. دیگر آنکه حق خود را بگیرد زیرا ازدواج با شرط باکره بودن دختر انجام و در خطبه عقد نیز ذکر شده است اما احقاق حق نیز باید بدینطریق باشد که نزد مامای متخصص متدینی رفته در این باره معاینه ای بعمل آید مبادا حق بزرگی از دختر ضایع شود و باز میتوان در صورتیکه پرده پارگی داشت برای حفظ آبروی دیگران به بهانه دیگر اقدام نمود.

وقتی لب های کوچک کنار زده شوند دهانه مهبل که تقریبا بطور کامل بوسیله پرده بکارت پوشیده هویدا میگردد.

پرده مذکور در افراد مختلف، مختلف است هم از لحاظ شکل و هم کلفتی:

در نوزادان تا خورده و از اطرافش برجسته تر میباشد.

در دختران بالغ مدخل مهبل را بطور تقریبا کامل پوشاند و دارای یک سوراخ یا بیشتر است که قطر آنها به اندازه ای است که سر سنجاق تا یک و حتی دو انگشت وسعت آن میباشد.

سوراخ پرده اغلب نیمدایره میباشد و کمتر دندانه ای یا تیغه ای یا شیپوری و نامنظم که نوع اخیر با پارگی اشتباه میشود و بسی حائز اهمیت میباشد گاه نیز پرده ابداً سوراخی ندارد و خون قاعدگی پشت پرده جمع میشود.

در اولین آمیزش پرده پاره میشود پارگی در چند نقطه است بویژه قسمت خلفی آن. لبه پارگی بسرعت ترمیم یافته و پرده برای همیشه به دو یا سه قسمت جدا از هم مشاهده میشود که وسعت هر کدام متناسب با ساختمان پرده است و هر چه نازکتر پارگی بیشتر.

پارگی پرده همیشه سبب پیدایش خونریزی نمیشود بلکه به ندرت ممکن است حتی قطره ای خون نیاید و ندرتا که خونریزی آنقدر شدید باشد که با عمل جراحی جلو آن را بتوان گرفت و هر چه سن بیشتر باشد خونریزی کمتر است و نزد دختران پیر ممکن است دیده نشود.

گاه پرده مقاوم است و باید با عمل جراحی کوچک پاره شود.

گاه پرده به عوض پارگی از قسمت چسبندگی به دهانه مهبل جدا میگردد و گاه نیز آلت مرد به راه ادرار وارد میشود.

حاملگی بدون پارگی پرده بکارت و آمیزشهای مکرر بدون پارگی نیز در مواردی بندرت دیده میشود اما زایمان پرده را کاملا قابل توجه میسازد.

پارگی پرده نزد نصف زنها با درد همراه بوده و بطور متوسط ربع آنها بدون درد و بقیه درد شدید احساس مینمایند که این درد را بیشتر ناشی از ترس دختر و مقاومتش و در نتیجه ضربه و التهاب میدانند و هیچ ارتباطی با ضخامت پرده ندارد.

پارگیهای پرده که اغلب کمتر از یکسانتی است پس از چند روز یا یک هفته ترمیم میشود ولی اگر آمیزشهای مکرر باشد برای نوبت یا نوبت های بعد نیز ممکن است خونریزی مجدد پیش آید ولی پس از دو هفته کمتر دیده میشود که خونریزی دیده شود.

زهر چشم گرفتن مرد از زن بویژه اگر سن دختر کم باشد کار بسیار غلطی است و ایجاد ناراحتی های روانی بر دختر وارد میآورد فاصله انداختن اولین آمیزش با آمیزشهای بعدی نیز وحشت دختر را بیشتر میکند.

در صورتیکه اگر رعایت مطالب گفته شده معمول دختر را با نوازش و معاشقه آماده و دخول اول پارگی پرده به آهستگی صورت گیرد و آمیزشهای بعدی فاصله دار نباشد دختر می فهمد که آمیزش اول بوده است که درد و خونریزی داشته است.

بهتر است دخترانی که بهیچوجه تمکین ندارند طوری قرار داده شوند که پس از نوازش و معاشقه سرشان در سه گوشه اطاق

قرار گیرد تا میدان در دسترس شوهر قرار گرفتن برای وی به حصار در آمده باشد ولی در هر صورت نباید تصرف بصورت تجاوز شکل گیرد.

پسرانی که با پرده ای مقاوم روبرو میشوند با توجه به آنکه گفتم پارگی قسمت خلفی بیشتر است سعی نمایند سر آلت به ناحیه پائینی پرده فشار وارد کند و اگر باز موفقیتی حاصل نشد و دختر حاضر به کمک پسر شد بهتر است پاهای خود را بر دو شانه پسر بگذارد تا کار آسانتر انجام شود.

پس از خونریزی دختر با پارچه ای که دارد خود را پاک میکند و هر دو پارا بهم نزدیک کرده می فشارد و اگر دختری بود که در آمیزشهای بعدی نیز احساس درد شدیدی کرد میتواند از کرم های بیحس کننده یا روغن های مخصوص استفاده کند.

پرده هائی که محکم بوده و به شوهر آزار میرسانند باید توسط دختران با انگشت های صابون زده و تمیز و آب نیمگرم بوسیله یا یا دو انگشت که مرتب وارد آن سوراخ میشود آمادگی پیدا نمایند.

از لحاظ لغت باید دانست ازاله - مزیل - زیال برابر با لطیف و ظریف است و ازاله بکارت احتشام زن است نه جسارت ورزیدن و همیشه خاتون به زنی گفته میشد که با بکارت به خانه شوهر میرفت و پس از آنکه ازاله بکارت میشد به لقب خاتون مفتخر میگشت مسئله دیگری در این باره که روی سخن یا متخصصین مربوطه میباشد آنکه درست بودن پرده بکارت از جمله حقوق حقه شوهر است و

بهیچ میزان و مقیاس و معیاری معاینه کننده حق ندارد چنانچه قطعی و مسلمشن شده که آمیزشی انجام گرفته و پرده پارگی دارد شوهر را از حقش محروم سازد - معاینه کننده چه از دیوار خانه آن مرد نیمه های شب بالا رفته باشد و از حقش (چیزی که نام دزدی بر آن میگذارند) صاحب خانه را محروم سازد چه پرده بکارتی که سرمایه دختر است و به پسر در قبال وعده و وعیدهائی به عنوان سرمایه شرکت زندگی به سرمایه گذاری گذاشته میشود و پارگی دارد و سرمایه ورشکسته ای است آنرا درست و اساسی و سرمایه معرفی نمایند.

به نظر اسلام قمار که نوعی دزدی مهمانی است و این سخن بزرگترین روانشناسان عصر است.

(مبانی روانکاوی صفحه 97 ترجمه آقای فرید جواهر کلام).

و شکهای معینی از جانشین سازی والایش خوانده میشوند هنگامی که یک میل بدوی برای خود غیر قابل قبول است و برای قابل شدن از نظر اجتماعی مورد تعدیل واقع میگردد والایش خوانده میشود ورزشهای پرخاشگرانه والایش جنبش های تجربتی و رقابت آمیز و حتی آدمکشی هستند هدف آنها صدمه زدن جدی نیست بلکه منظور نشان دادن مهارت بیشتری از رقیب و همچنین جلب توجه به تماشاچیان است که به آنها اجازه می دهد جنبش های رقابت آمیز خصمانه خود را از راه انطباق آزاد سازند و ورزشهائی

مانند مشت زنی و کشتی یا مبل اصلی به آسیب زدن حریف است و دیده میشود تا در ورزشهائی مانند تنیس یا کلف.

«در تمدن رقابت آمیز ما، قمار بازی را میتوان به عنوان و آلایشی از انگیزه دزدی بشمار آورد که با معاشرت اجتماعی و مهمان نوازی آمیخته شده است ولی همین قماری بازی در حالت جدی تر که جنبه داد و ستد پیدا میکند از نظر اجتماعی ارزشی ندارد و بنابراین آلایش خوانده نمیشود».

البته ضرر شطرنج را علاوه بر قمار بودنش قبلا شرح دادم». چه ربا که نوعی دزدی از پناهندگان است چه عوضی رأی دادن درباره پارگی یا عدم پارگی پرده بکارت که نوعی دزدی در اعتماد و قبول رای متخصص میباشد همه یکی بوده و در حال برنده قمار و خورنده ربا، خلاف گویندگی متخصص، دیوار بالا رفتن از دیوار و دزدین صاحب خانه را طلبکار فاعل مدیون میسازد.

داشتن و نداشتن پرده بکارت مسئله ای برای بشریت شده است.

گرچه در این اواخر غربیها مخصوصاً امریکائیها نیز متوجه شده همانند شرقیها دوست دارند با دوشیزه ازدواج کنند اما هنوز طوایفی هستند که نداشتن پرده را اعتقاد دارند.

باگزوها از طایفه یانتوها مادر شدن را قبل از ازدواج مقدس میداند و از اینکه شوهر میداند همسرش نازانیست خوشحال میباشد قبیل بوشنگوهای افریقا دختران خود را که بالغ شدند رها میکنند تا بچه دار شوند و بچه اول را پدر و سپس شوهر میکنند و بچه نگهمیدارند

لۀ بونتوک ایگور و در فیلپین عقیده دارند برای ازدواج باید قبلا دانست که همسرشان آبستن خواهد شد یا خیر.

در بعضی نواحی ملانزی و پولینز مقاربت قبل از ازدواج و بعد از ازدواج ارتباط با غیر شوهر جرم بزرگی به حساب است.

در جزیره دوبو پسر که بالغ میشود خانه را آنقدر ترک میکند دختری را بمنزل ببرد و میتواند هر شبی با دختری دگر باشد اما باید قبل از طلوع آفتاب از خانه دختر خارج شود مگر آن دختری را که می پسندد که میتواند بگذرد آفتاب طلوع کند و اگر چنین کرد با یکدیگر ازدواج خواهند کرد.

در کشورهای اروپائی هر چه به شرق نزدیک شویم غیرت داشتن پرده بکارت بیشتر دیده میشود و این غیرت در یونان شدیداً دیده میشود.

البته نزد بعضی اقوام باید پرده بکارت با انگشت یا اسباب پاره شود و برخی نیز باید در حضور اشخاصی معین یا شخصی معلوم این عمل را انجام دهند.

اتفاقی دیگر در شب زفاف

قابلیت اتساع مهبل و ارتجاعی بودن آن سبب میشود که با حتی اولین آمیزش پارگی و صدمه ای به زن وارد نگردد مگر آنکه سن زن و مرد فاصله زیادی داشته باشد و مردی با آلت بزرگ با نوجوان دختری آمیزش کند و از جمله خواص اطاعت از دستور اسلام که علم نیز بتازگی آنرا بیان داشته و آن آماده ساختن قبل از آمیزش است اینکه داخل مهبل مرطوب میگردد و صدمه ای با آمیزش به زن وارد نمیگردد.

نزد مردانی که ناگهانی و پر ضرب آمیزش دارند التهابات لب های مهبل و فرج را نیز نباید نادیده گرفت.

آمیزش زیاد سائیدگی حشفه مرد و احتمال زخم شدن آنرا دارد و بویژه اگر موهای تناسلی زن تازه بیرون آمده

و مرد عادت به تحریک زن با آلت خود داشته باشد این زخم بیشتر دیده میشود.

تصور نشود پارگی اندام زن فقط ممکن است با آمیزش

نخستین پیش آید بلکه در آمیزشهای بعدی نیز ممکن است این پارگی پیش آید که امتداد تا میاندوراه و به ندرت تا روده راست میرسد که در حالت اخیر که در فقه به آن (افضاء) گویند و سبب حرمت دائمی زن و شوهر به یکدیگر میشود دیده میشود.

نزد زنان مسن نیز که عروق و حتی عضلات تصلب یافته دارند به ندرت ممکن است پارگی پیش آید تا نزد زنانی که سرطان یا زخم ها یا ناهنجاریهای مادرزادی در دستگاه تناسلی دارند این پارگی دیده میشود.

برای مردان نیز ممکن است در اثر بیماری مخصوصی آلت بترکد و خطرناک ترین آمیزش شکستن آلت نعوظ یافته مرد است که اغلب نزد خانه های فواحش بعلت پریدن زن بر آلت مرد.

دیده میشود.

مرد ممکن است اختلالات عروقی در دستگاه تناسلی داشته باشد یا گرفتار تصلب شرائین باشد یا کیسه های منی اش ملتهب باشد یا آمیزشهای مکرر و زیاد داشته باشد که در نتیجه خون از مجرایش خارج گردد.

انقباض شدید عضلات مهبل ممکن است آلت مرد را آنچنان بگیرد که خروج آلت غیرممکن گردد مگر با خوردن دارو یا آنکه مرد انگشت در مقعد زن کند و بگوید برای خروج آلت زور بزند.

اتفاقات دیگر پس از آمیزش سکته ی قلبی، اسهال و استفراغ و حرکات صدادار روده ها و حمله صرع و خونریزی مغزی یا

از بینی ... است.

زن ممکن است به بی اختیاری ادرار دچار شود که در جای خود گفته شد باید قبل از آمیزش مثانهٔ خود را خالی کند.

دردی که پس از آمیزش برای زن سالم پیش میاید بعلت آنست که تمام دستگاه تناسلی اش پرخون شده و چون به اوج لذت جنسی (ارگاسم) نرسیده خالی نشده و کمر درد دارد اما ممکن است بعلت داشتن بواسیر یا نواسیر (شقاق)، تصلب و خشکی و آماس و عفونت مهبل یا قسمت دیگر و ... نیز در هنگام آمیزش یا بعد از آن احساس درد کند - در سرد مزاجان و یا کسانیکه از شوهر یا آمیزش نفرت دارند احساس درد مینمایند و همینطور کسانیکه زخمی عفونتی، التهابی دارند یا دستگاه تناسلی آنها خشک میباشد. زنی که همسرش را با زن بیگانه ای یا فاحشه ای به بیند اغلب تن به آمیزش نمیدهد که دچار بیماریهای مقاربتی خواهد شد و اگر تمکین کرد اغلب اظهار درد مینماید بندرت درباره دیوانگی و خودکشی مرد پس از آمیزش نیز یاد شده است ولی در اینگونه افراد همیشه سابقه بیماری روانی و زمینه وجود دارد و نیز افراد مبتلا به سادیسم دیده شده که مفعول را کشته اند.

مردانی که ناتوانی جنسی ناگهانی یا تدریجی پیدا مینمایند بموازات آن حالات روانی مخصوصی دیده میشود بویژه نزد آنها که ناگهانی پیش می آید و زمینه روانی دارد کارهائی بقصد خودکشی ممکن است سر بزنند.

باز اتفاقی دیگر

ممکن است در حجله مرد و زنیکه میخواهند اعضای هم را به بینند مختصر عیبی یا نقصی در یکی از آنها باشد اگر چنین وضعی برای مرد باشد با گفتار خاصی آن عیب را هنر و امتیاز معرفی مینماید مثلا یک انگشت پایش کج و بزرگ و بر روی انگشت دیگر سوار است به زن خواهد گفت این را در فلان جنگ پیدا کردم یا در فلان کار خیری که فعالیت داشتم پیدا شد اما اگر دختر نقص یا عیبی را داشت مثلا همان انگشت را قبل از آنکه به عروسی و نامزدی برود به مادرش جریان را خواهد گفت (اگر مادری دارد) و اغلب دختران همراه زاری و اشک آنرا بیان خواهند داشت و دل خورند که چرا چنین انگشتی دارند و در اول شب زفاف اگر دسترسی به مادر پیدا کردند باز از او خواهند پرسید که درباره انگشت چکار کنند؟ بهر صورت عروس فوق العاده نگران و مادر عروس نیز در انتظار است.

که عکس العمل داماد در برابر این انگشت چه خواهد بود. عروس در ابتدا سعی میکند آنرا پنهان بدارد و همینکه احساس کند توجه داماد میرود که به پای وی معطوف گردد نوعی قیافه التماس آمیز و خاضعانه میگیرد. وظیفه داماد اینست که در اینجا عامل بزرگ جاذبه جنسی را نابود نکند زیرا کوچکترین اشتباه در تذکر معایب جسمی همسر با عوارض روحی و جسمی بعدی همراه خواهد بود لذا میتواند آنرا بخاطر خدا و اینکه زندگی بهتر داشته باشد همسر را از آن مطلب مورد توجه مورد لطف قرار دهد.

اتفاقی دیگر

این اتفاق باید کاملا مورد توجه عروس باشد زیرا وی میتواند نقش عمده ای در این قسمت ایفا نماید و آن ناتوانی داماد در تصرف همسر است که علت آن تقریبا بکلی روحی میباشد.

پسرانی که قبل از حجله رفتن فعالیت جنسی نداشته اند ممکن است به این ناتوانی دچار شوند و چند روزی نیز فوق العاده بهمین علت ناراحت باشند.

اما طولی نمیکشد که کارشان روبراه شده آنچنان میشوند که گویا پرخاشگری متوالی دارند.

علت دیگر نزد دامادهائی است که دختری را میخواسته اند

و در مدت خواستگاری باورش شده است که دختر را به او نخواهند داد ولی بالاخره این ازدواج صورت میگیرد و باورش نمیشود که موفق شده است و امکان اینکه به ناتوانی موقت دچار گردد میرود و درمان همه اینها را در جلد بعد که بحث از ناتوانی جنسی است خواهم آورد.

علت دیگر همانند مورد قبل برای دامادی اتفاق میافتد که عروس با وی فاصله بسیاری از لحاظ فامیل یا ثروت یا مقام یا تحصیلات دارد.

دیگر

مرد باید بداند که مراحل فیزیولژی آمیزش لخت شدن است و بازیهای مقدماتی و نوازش و دخولو رضایت و تنوع و اوج لذت که باختصار هر کدام شرح داده میشود:

زن از مرحله رضایت مراقبت کامل دارد و میخواهد بداند شوهرش چه میخواهد مرحله اول لخت شدن است که به تدریج میفهمد شوهرش چه لباسی را دوست میدارد به تن همسرش باشد.

شوهرش که تماس های همجنس بازی داشته اغلب دوست میدارد همسرش لباسهای پسرانه و شلوار بپوشد ولی بقیه دوست دارند شورت و لباس زنانه یا لباسهای سنتی داشته باشد. برای لخت شدن

نیز جوانان دوست دارند خودشان لباس از پای همسر درآورند ولی اغلب دوست ندارند لباسشان را از تنشان بیرون آورد و میخواهند هر دو را خودشان انجام دهند ولی بتدریج زن خواهد فهمید میل شوهرش چیست و همانگونه انجام خواهد داد و حتی نزد زنان مادرشاهی هم این دو مرحله رعایت میشود و مرحله دوم رضایت است:

مردها پس از رسیدن به انزال به اوج لذت جنسی رسیده و بلافاصله رضایت درونی کامل خواهند داشت ولی زنها اینطور نیستند بلکه بسیاری از آنها با آنکه به اوج لذت جنسی رسیده اند رضایت کامل ندارند ولی برعکس آن ممکن است یعنی زن امکان دارد به اوج لذت جنسی نرسد و رضایت کامل داشته باشد ولی آنچه نزد زنها قطعی و صددرصد است اینکه اگر بفهمد مردش در اثر آمیزش با وی لذت برده است رضایت خاطری خواهد داشت.

مرحله دوم نوازش و آماده کردن زن است که اسلام در این باره سفارشهائی دارد و چون زن کمتر از مرد بمحرکات روحی حساس است و اگر تحریک فیزیکی در کار نباشد کمتر به اوج لذت جنسی میرسد مرد باید با یکدست او را نوازش کند و با دست دیگر نقاط حساس و تحریک شونده زن را که شرح خواهم داد تحریک نماید و زن نیز یک دست به اطراف اعضاء اصلی دستگاه تناسلی داشته و دست دیگرش را در امتداد ستون فقرات تا شکاف بین کپل ها بحالت نوازش و تماس در آورد مرد با بوسه شروع و نوازش و تحریک نقاط حساس و ادای کلمات عاشقانه را ادامه میدهد و با

آلت نعوظ یافته مواضعی که گفته خواهد شد تحریک میکند سه حالت ممکن است اتفاق افتد مرد تحریک فیزیکی را آنقدر ادامه دهد که زن به منتهای واکنش های جنسی و آستانه انزال و لذت جنسی برسد که اگر مرد هم در همین حال باشد با دخول، بهترین آمیزش انجام خواهد گرفت حالت دوم که مرد به اوج لذت جنسی نرسیده زن برسد دو حالت اتفاق میافتد با نعوظ برای مرد مانده و میتواند با سرعت در فعالیت های جنسی و روشهائی که بعداً گفته خواهد شد و سبب زود به اوج لذت رسیدن است و انتخاب آنها به لذت برسد یا نعوظ تمام شده و عدم رضایت خاطر مرد پیش میاید و حالت سوم آنکه زن به اوج لذت جنسی نرسیده مرد برسد و نعوظش تمام شود و این بدترین آمیزش نوع است زیرا ناامیدی و شکست و خشم جای ناراحتی روحی و درد کمر عوض التهابات باقیمانده در دستگاه تناسلی را خواهد گرفت.

(ناگفته بعضی از مردان و زنان هستند که در آمیزش چند نوبت به اوج جنسی میرسند).

زمان آمیزش

اینک که آماده ایم تا ارتباط زمان و مکان و اوضاع و احوال طرفین را با آمیزش بیاوریم مجدد یادآوری آنکه علم کروبیولژی علم جدیدی است که در جلد 19 به پاره ای از گوشه های آن اشاره شد و کسی از غربی ها هنوز باور نخواهد کرد که حضرت رضا علم تغذیه را با فصل سرما و گرما و نور و ... ارتباط داده اند و بدون شک در آینده نزدیک مطالب زمانی و مکانی و ... را که از طرف اسلام به آمیزش وابسته معرفی نموده اند از موجبات شگفتی علم پیشرفته تری خواهد بود و اینک پاره ای از آن دستور است (ناگفته نماند پیشرفت علم مورد بحث سبب شده است چنین اعلام نتیجه نماید که با توجه به اثر همه چیز بر همه چیز این حقیقت را باید پذیرفت که انعقاد نطفه هر موجودی در محل تقاطع بینهایت هاست که اگر برای هر کدام خطی فرض نمائیم خطوط جاذبه خورشید و

ماه و زمین و ... خط گرما و خط سرما خط نور و ظلمت - صدا و سکوت - حرکت و ... و ... و لذا دو موجود از یک نوع که از لحاظ کیفیت و کمیت یکسان باشند وجود نداشته و اخلاق کسی که نطفه اش در صبح اول فروردین منعقد شده یا آنکه عصر شده بر همین مبنا متفاوت است و امکان اینکه دیگر آن نقطه بوجود آید برای پیدایش محمد صلی الله علیه و آله یا علی علیه السلام یا افراد دیگر نیست.

عریان آمیزش کردن

عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم اذا تجامع الرجل و المراه فلا یتعریان فعل الحماوین فان الملائکه تخرج من بینهما اذا فعلا ذلک.

(نبی خاتم فرمودند آمیزش در حالیکه هر دو طرف عریان باشند همانند آمیزش خران است و در این وضع فرشتگان از بین آن دو بیرون میروند).

فرشتگان مدبرات امرند با هر قطره باران فرشته ای است یا هر لقمه غذا فرشته ای با رعد و برق با قوای جاذبه، فرشته ای که

فاصله زمین و خورشید را نگه میدارد که نزدیک نشوند و فرشته ای که فاصله مذکور را نگه میدارند که زمین و خورشید از یکدیگر دور نگردند.

ملائکه یعنی مهندسی که ملیکه را در اختیار و تملک دارد و نیز در تملک خداست و بهترین جمله درباره آنها و المدبرات امرا که نزول امرش از یکطرف از جانب خداست و از طرف دیگر تدبیر امر فرشته.

تنزل الملائکه و الروح فیها باذن ربهم من کل امر.

و جاهائی از قرآن که روح را از امر ملائکه را از امر دانسته و در عین حال تدبیر امر را نیز با آنها میداند و همان مثال که آوردم.

شاید بدینست که فرشتگان مهندس و مراقب کارگاههایند و از جمله نبی خاتم در مطلب مورد بحث میفرمایند مرد و زن در حالیکه عریانند.

و هیچگونه لباسی بر تن ندارند نیامیزند همانگونه که خران آمیزش دارند و در این حال (حالیکه مشمول عملی همانند خران است) فرشتگان از بین آن دو بیرون میروند.

(از اینقرار در عمل جنسی خران فرشته ای بین آنها نیست).

و چون آمیزش خران و انسانها را مقایسه کنیم به اتکاء آیه شریفه ذرهم یاکلوا و یتمتعوا و یلهمم الامل می بینیم با ذرهم یاکلوا کما تاکل الانعام.

مسئله ای را مطرح میسازند که انسان و خر هر دو میخورند و به آرزوی خود که بطور غریزی در نهادشان است که لذت ببرند از یکدیگر لذت میبرند.

اما انسان میتواند حتی در این حال آقای خودش باشد و نیروی بازدارنده ای با خود داشته باشد که تا سر حد تفوق بر قدرت جنسی او را کمک کند و این نیروی بازدارنده فائق فقط میتواند فرشته ای باشد.

یعنی بنظر میرسد عریان آمیزش کردن انسانها سبب پیدایش انحرافات جنسی میشود.

مطلب قابل توجه دیگری در این مورد داریم که مردی از حضرت صادق میپرسد:

آیا در حالیکه هر دو عریانند آمیزش شود حضرت در پاسخ با یک کلمه «نه» آنرا رد کرده و بدنبالش میفرماید.

و در حالیکه رو به قبله یا پشت به آنند یعنی نه تنها عریان بودن بلکه رو به قبل یا پشت به آن داشتن نیز ردیف یکدیگرند و مسئله عریان بودن را با موضع گیری ردیف آورده.

گویا احترام گذاردن به طرفین یعنی احترام مرد به زن و بزرگداشت زن نسبت به مرد اینست که طرف خود را برهنه نخواسته باشد.

همانگونه که احترام به قبله گذاشتن آن است که رو به آن قضاء حاجت و ادرار و مدفوع نشود آمیزش نشود و حتی در سطوحی

از مومنان که حاضر نیستند برای خروج باد از خود وقوع حدث اصغر رو به قبله و یا پشت به آن باشد و با شرحی که گذشت بی احترامی به قبله مسلمین همان بی احترامی زن به مرد و مرد به زن است که هر گونه انحرافی در هر مورد یا بی احترامی و عدم توجه در آدمی بوجود نخواهد آمد.

اگر گفته شود دیدن مرد تمام سطوح عریان زن و یا دیدن زن تمام اطراف و جوانب برهنه مرد سبب دیدن همه چیز و کاهش قدرت خواسته ها و توقعات از یکدیگر شده و رسیدن به اوج لذت جنسی را تقلیل میدهد و این درست نیست زیرا در حال غیر آمیزش بر مرد و زن که همسر شرعی یکدیگرند مباح است که حتی به عورت یکدیگر و بلکه به همه بدن عریان یکدیگر بنگرند و آنگهی مگر میتوان از دستور نبی خاتم به این بهانه عدول کرد و گفت اگر مقصود ندیدن است ما چشممان را در حین عمل خواهیم بست از اینقرار به احتمال بسیار عریان بودن طرفین امکان بوجود آوردن انحرافات و از جمله همجنس بازی میباشد و حدیثی که از حضرت صادق نقل شد چنین است:

انه سئل ابا عبدالله علیه السلام فقال له اجامع و انا عریان؟ فقال: لا و لا مستقبل القبله و لا مستدیرها

و باز در این باره بیشتر بگوئیم:

زن دوست ندارد اندام و آلات تناسلی مرد را مشاهده کند اما مرد دوست دارد همه چیز زن را بنگرد و از راه چشم هم لذت

ببرد که از لحاظ اسلام فقط نظر کردن به مهبل در هنگام آمیزش کراهت دارد و علم در این باره هنوز ساکت مانده ولی اسلام آنرا زبان قوه باصره معرفی میفرماید:

زن که احساس به شرم و گناه را معتقدات بیشتر رعایت میکند و برای زمان آمیزش تاریکی را ترجیح میدهد و لذا به بهانه های مختلف که شب صدایمان را کسی نمی فهمد، بچه ها خوابند، روز وقت کاراست خیاطی، لباسشوئی، ظرفشوئی، نظافت ... دارم موهایم بهم میخورد، فرصت استحمام و غسل بهتر بدست میاید و در سر و صدای کمتر و آرامش بیشتر لذت و برداشت بهتری داریم و ... شبا را ترجیح میدهد اما مرد به این بهانه ها کمتر وقع می نهد و نزدیک میشود و هر وقت میل داشت آنرا زمان مطلوب میداند بخصوص که گفتم میل دارد اندام آمیزش زن را به بیند زنی را که اسلام همه بدنش را عورت و محل برداشتهای لذتی جنسی بحساب آورده است (المرئه عوره).

مردانی نیز یافت میشوند که عادت به جلق زدن کرده اند یا میخواهند کار دیگری انجام دهند که همسرشان متوجه نشوند و لذا شب را برتر میشمارند در صورتیکه بدن پس از یک خواب اول شب برای نعوظ وضع و استعداد بهتری را نشان میدهد مخصوصاً آنکه پس از این آمیزش خواب رضایتبخشی نیز حاصل میگردد. کسانی نیز هستند که صبح را ترجیح داده و اغلب صبح را برای آمیزش انتخاب مینمایند.

البته تاریکی شب بمنظور استراحت و ترمیم قوای جسمی و روحی و عامل مهمی در حذف مهار مغزی غرائز بشری از یکطرف و حذف قیود اجتماعی از طرف دیگر میباشد و اخیراً ثابت شده که بدن مثالی کسانیکه بسیار نزد مردم محترم و عزیزند ممکن است در شب دست بکارهای غیرمنتظره بزنند لذا شب برای حذف قیودات بهتر است.

اسلام دستورات عجیبی دارد که علم هنوز به قلمروان وارد نشده است آری اسلامی که میگویند از سیاست جداست و تا درزهای لحاف پیروانش وارد شده است تنها برای آنها که میخواهند سیاست خود را جای قرآن قالب کنند از سیاست چیزی ندارد و فقط از حیض و نفاس دارد.

از طرفی میگوید میل مرد در درجهٔ اول است و زنی را که پاسخ مثبت به تمایلات جنسی شوهرش نمیدهد لعنت میکند و برای مرد نیز دستور میدهد فاهجروهن فی المضاجع که در تختوابها و رختخوابها در مواقع معین پشت به همسر خود کنند و هرگز زن را چنین دستوری نمیدهد. در عوض میفرماید مردی که زنش با اوست و در رختخوابی جدا از زنش میخوابد ستمکار است و مردی که در کنار همسرش خوابید پاسخ به تمایلات زنانگی را برحسب غریزه خواهد داد و بر زنی که با شوهرش قهر است و در یک فراشند از لحاظ روانی بهتر میگذرد و تا آن زن و مردی که دوستند و در دو فراش.

اسلام میگوید با شکم کاملا خالی و با شکم پر آمیزش مکن در جائیکه صدای شما را کودکی بفهمد و کودکی در آن محل خوابیده باشد ولو آنکه در خواب باشد آمیزش مکروه است و در 33 آوردم که اگر دیگری سر و صدائی ناگهانی ایجاد کرد که مرد مجبور شد آلت خود را از مهبل همسرش بیرون آورد و در نتیجه منی او هدر رفت یعنی مجبور به عزل شد باید جریمهٔ شود و پرداخت دیه بر ذمه اوست و علت آنرا گفتم.

مرد در اثر خوابیدن و سنگینی و فشار لاشه ای بر شعریه های اطراف ستون فقرات و در نتیجه کمتر مصرف شدن گاز کربنیک و تحریک مرکز نعوظ پس از چند ساعتی خواب؛ آمادگی بهتر نشان میدهد و چون دقت کنیم می بینیم اسلام پس از کنار زدن روزهائی از ماه و شبهائی مخصوص و ساعاتی نشان دار و اوضاعی چون شکم پر و ... زمان آمیزش را در درجه اول بسته به تمایلات مرد و زن دانسته و در درجه بعد برای کسیکه میخواهد اسلام در این زمان نیز وارد امور زندگی خود نماید نیمه های شب را انتخاب مینماید همانگونه برای انتخاب بهترین وقت جهت انجام امور مذهبی برای نیمه شب ببعد دستوراتی دارد یعنی اسلام بر دخالت شب و روز در برداشت های آمیزشی صحه میگذارد و کرونوبیولژی را هم در عبادات و برداشت های لذت بخش حلال و صحیح وارد میداند و درباره کرونوبیولژی قبلا با شما صحبت کرده ام و اینک اشاره مختصر مجدد.

آنجا ثابت کردم که چگونه فهمیده اند اگر تزریق یک نوع

دارو به بیماران مشابه در طرف صحیح یا عصر انجام گیرد دو گونه اثر خواهد داشت و اگر در نور تزریق شود پا در تاریکی انجام گیرد چه تفاوتی خواهد کرد و تزریق در جای پر سر و صدا چه اثری خواهد نمود که در محیط آرام و ساکت نخواهد داشت و ... و اینک بیاد شما می آورم مطالبی را که حتماً باورتان باشد ساعات و روزها و ماهها و سالها و قرنها و مواضع خورشید و ماه و زمین و ستارگان بر آمیزش و نتیجه آمیزش (نسل) اثر حتمی الوقوع دارند و اگر تازه آنها را فهمیده اند چهارده قرن است که اسلام آنرا برای پیروانش بیان داشته است و در جلد دوم و یازدهم و جلد قبل به بسیاری از این اثرها و دخالت ها اشاره کردم و اینک یادآور موارد زیر میباشد.

نتایج بعضی آزمایشهای شیمیائی و بیولژی در هلال و بدر و محاق و قمر در عقرب بودن با ... فرق دارد.

وضع بدن در تاریکی غیر از روشنائی است و در جلد 17 میتوانید آنها را بخوانید حتی توجه به عناصری که در خون تغییر میپذیرد و روزها چیز دیگری است خواهید نمود.

اثر جذر و مد دریاها که بر دریاچه ها قابل رویت است و بر استخرهای بزرگ با وسائل دقیق قابل اندازه گیری است.

و در حوض ها میتوان فقط آنرا یافت و در هر صورت همانگونه که دریا جذر و مد دارد آب در لیوان دست شما نیز جذر و مدی به پیروی از دریای منطقه دارد و بدن شما نیز که غرق در آب است

از این حالت مستثنی نمیباشد.

با دو حوزه مغناطیسی آشنائی دارید که یکی از آن بصورت دوایری است که ناف آن در مکه معظمه میباشد و این را نیز میدانید که رعایت مستحبات اسلامی در نشستن و خوابیدن (آنجناب زندگانی پایه کعبه داشتن و مردگان عمود بر آن گذاشتن - استحباب رو بقبله غذا خوردن - رو بقبله نشستن و ...) است (خارج از برنامه بیاورم که نوزادان و کودکان و جوانان تا زمانیکه میتوانند قد بکشند (21 - 24 سالگی) چنانچه عمود بر خطوط مذکور بخوابند در کوتاه ماندن قدشان نیز اثر مینماید و دیگر به تعادل تقسیم شدن ذرات یونیزه آهنی که باید بمصرف ساختن هموگلوبین برسد با خوابیدن در امتداد خطوط مغناطیسی ناف در مکه به تساوی و تعادل در تمام بدن پخش میشود و ...) بعلاوه که خطوط مغناطیسی شمال بجنوب که با عقربه هم نشان داده میشود با دفن کردن آهن رباها در زیر خاک می بینیم که جبندگان حوالی آن تغییراتی حرکاتی از خود نشان میدهند.

آمارهای داده شده را ملاحظه فرمایند که در بعضی ماهها بیشتر است مثلا طلاق یا تصادف یا ... فروید که ثابت کرد امیال واپس زده شده در شام با طرف صبح فرق داشته و کیفیت بیشتری دارد و هر چه در این زمینه گفت در دعای صباح یکهزار و سیصد ساله ما از طرف حضرت علی بیان شده و اجعل مسائی جنه من کیداً الغدی و وقایه من مردیات الهوی

(پروردگارا شامم را سپری قرار ده در برابر کید دشمنان و نگهدارنده ای در مقابل امیال واپس زده شده).

و این اثر زمان بر غم یا بر کینه بیشتر دشمن تراشی در طرف شام و در صفحات بعد از حضرت باقر خواهم آورد که دستور میفرماید عروسی در شب باشد.

و اگر رفیقی یا حاجتمدی شب در خانه ات کوفت برای انجام حاجتش حرکت کن که این هم توجه به اثر امیال واپس زده شده در طرف شب است.

مسئله دیگر تقسیمات 28 روزه است که علاوه بر قاعدگی زنان تقسیمات دیگری نیز در این باره بر مبنای 28 روزه معلوم شده است (1).

اینکه صرعی ها با وجود درمان در بعضی اوقات برگشت دارند.

اینکه بعضی ها احساس قدرت بیشتر در بعضی از روزهای سال یا ماه میکند.

اینکه رنگها در زندگی اثر انکار ناپذیر دارند و از کتاب (رنگها در زندگی انسان تالیف پرفسور دریبره استاد دانشگاه سوربن در جلد پنجم موارد زیادی را آوردم.

اینکه گیاهان در زمانهای مخصوص حالات مخصوص دارند

1- بهداشت ازدواج در نظر اسلام از آقای دکرت صفدر صانعی مواردی را دارد

و در غم و شادی صاحبان فی شرکت مینمایند.

اینکه در ساعات مختلف روز ترکیبات شیر فرق مینماید.

اینکه طلوع فلان ستاره سیب را سرخ میکند و رنگ گلها هر کدام به کواکبی نسبت میدهند و در جلد پنجم شرح دادم.

اینکه ...

دیگر از چیزهائیکه مؤثر است بالا رفتن ذرات منفی در فضاست و با آنکه نوبت دیگر شرح دادم مختصراً آنکه معلوم شده در فضا ذرات منفی و مثبت وجود دارد که هر چه ذرات منفی بیشتر باشد آدمی سالمتر و شاداب تر است.

و بر عکس و در فضائیکه فلزات زیاد است ذرات منفی کمترند و نقره از همه بیشتر جذب میکند و خارج از موضوع شما را متوجه آیه شریفه ای که خدا میفرماید سقف خانۀ کافران را از نقره میکردم (... سقفاً من فضه ...) مینمایم که خدا مایلست در این دنیا نیز برای آنها جهنم درست کند.

بهر صورت این ذرات منفی با وزیدن باد بهار زیاد میشود را زن در این فصل که رویش گیاهان آغاز میشود بیشتر است و ذرات منفی بیشتر و شخص شادابتر و تمایل جنسی زیادتر و چون باد پائیزی بوزد همانگونه برگ ها را مرگها فرا میرسد بهمراه خود اشعۀ مرگبار دارد و در این باره حدیثی از رسولخدا داریم که حدیث مذکور علم روز را تأیید مینماید و مولوی به شعر در آورده است.

گفت پیغمبر باصحاب کبار***تن میپوشاند از باد بهار

تن بپوشانید از باد خزان آنچه با برگ درختان میکند با تن و جان شما آن میکند.

زنان شمال که دیرتر از زنان جنوب و گرمسیری به بلوغ جنسی میرسند باز نمونه ای از دخالت گردش افلاک در سکسوالیته است از این قبیل موارد بسیار است و اثر انکارناپذیر زمان را بر تمام شئون زندگی علم پذیرفتها ست ولی تفکیک انجام اعمال در کدام زمان باشد بهتر است یا بدتر و شناخت آنها هنوز در اختیار اسلام میباشد و مایهٔ پاره ای از آن موارد اشاره بنمائیم.

آری اگر.

بگوئیم که علم تازه شروع کرده و الفبایش را گفته، علم فقط فهیمده فلان شب از ماه یا شبی دیگر از ماه فرق دارد اما هنوز تا آنجا جلو نرفته که بتواند دستور دهد چه شبهائی باید از چه اعمالی صرفنظر کرد یا به انجام کدام اعمالی پرداخت اما اسلام همه را گفته است و آماده کرده و بدست ما مسلمانها داده است که بتدریج از هر کدام از آن اعمال پرده برداری علمی میشود که مایه مسرت مسلمین است و از جمله میان آنهمه دستوراتی میباشد.

مربوط به بهداشت از در مکانی باید آمیزش انجام نگرفت یا گرفت تا در نتیجه فرزندی متعادل و قرین سلامت جسم و جان بوجود آورد که بتدریج همه را خواهیم آورد.

و آنچه قابل ذکر است توجه و تطبیق اسلام در 15 قرن قبل میباشد که دخالت اشعه هائی چند، و احوالی چند، و حتی دخالت مقررات محیط و اوضاع کواکب و خورشید و ماه آسمانی را در یک امر حیاتی زمینی مؤثر معرفی کرده است.

و در صورتیکه علم تازه میخواهد به این مراحل علمی قدم بگذارد و از اینقرار اگر بزودی گفتیم وقتی ماه در فلان وضع است یا خورشید در فلان درجه از آمیزش خودداری باید کرد این مطلب ارتجاعی نبوده و جدیدترین کشفیات علمی است که تازه توانسته به درجه علمی 15 قرنی اسلام برسد.

بار دیگر درباره ساعات عروسی و عقد ازدواج مطالبی آوردم و در جلد قبل آنها را خوانده اید اینک مختصری به اثر زمان که ساخته گردش ماه و خورشید و ستارگان است اشاره مینمایم.

کسانیکه وارد باغ زیست شناسی بر مواد میشدند استاد دانشگاه ها رواد دارد پس از پایان وقت با شمارش معکوس کار شگفتی انجام میدهد که ناگهان دیده میشود همه جا غرق نور شد و این در اثر تاباندن اشعه تندی بر ظرف بزرگ آب پر از کرمهای شب تاب بود که معلوم شد با دیدن و تابیدن نور شدید بر بدن ماده ها بدینوسیله کرمهای نر را خبر میکند که آماده آمیزشند.

بیولژیست دیگر که با دقت موهای خود را هر روزه تراشیده و وزن میکرد مشاهده نمود تصمیم بر آمیزش رشد ریشش را سریع میکند و همینکه اولین آمیزش را انجام میدهد و حتی صحبت با زن رشد موی ریش او را زیاد میکند.

در اینجا شما را به چند مطلب اسلامی متوجه میسازم یکی آنکه مطلب مذکور را در جلد حجاب (جلد 19) بیفزایند آنجا که قرآن دستور میدهد زن در سخن گفتن با مرد حالت خضوع بخود نگیرد (و لا یخسفن فی القول فیطمع الذی فی قلبه مرض) و شرح آنرا دادم و آنرا ردیف آمیزش کردن ذکر کردم که ملاحظه میفرمایند در رویانیدن موها نیز یک نوع عمل را دارند.

مطلب جالب تر جواب نبی خاتم به جوانی است که درمان استمناء را خواست و حضرت روزه گرفتن و موها را جا گذاشتن دستورش دارند و باز هم این اسلامی که میگویند از سیاست جداست ولی مطلب اصلی ما چیز دیگری است که خواهم آورد.

اینکه دوره قاعدگی زن را گویند بر قاعده و رفتار ماه نهاده شده و دوران آن درست 5و29 روز میباشد دلیلی روشن برای اثر زمان در اعمال جنسی است.

مقاربت ها نزد انسان و حیوان در روزهائی که ماه در بدر است تبصره بعضی بیشتر بوده ولی آبستنی در این چند روز طبق آمار زیادتر است.

این مسئله را دانستیم که در ژاپون عینک های رنگین برای مرغها درست کردند و تخم زیادتری گذاشته و نور به تخم ها تاباندند و زودتر جوجه ها بیرون آمدند.

در آدمی تحریک نور ماه عجیب است از راه عصب بینائی

به مغز رفته و رشته های عصبی را تحریک کرده و در نتیجه به شبکه گردنی رسیده و هرمونهای جنسی آرایش یافته و در تجربه دیده اند از دخترانی که کور بدنیا آمده اند و نور خورشید را نیز حدود مقدار نور ماه دریافت میدارند زودتر قاعده شده

و زودتر به بلوغ رسیده اند و در آزمایشاتی که شده و دختران حاضر شده اند چند ماه در غارها بمانند دیده شده مدت قاعدگی آنها از 5ر29 روز به کمتر تقلیل یافته است و بر همین مبنا و نتیجه همین آزمایشها بود که از آن ببعد هر جا خواستند عواطف جنسی دختر و پسر را تحریک کنند چراغهای کم نور زدند و نیمه تاریک نگهداشتند و چراغهای خواب نیز همه جائی شد.

ناگفته نماند که اثر نور و ظلمت بر سکسوالیته انسانی همانند سایر حیوانات نبوده و برخی از جنبندگان که در تاریکی نگهداری شده اند غدد جنسی آنها صغر یافته و تحلیل رفته است. اخیراً رابطه ای بین ساعت آمیزش و ساعت تولد را ادعا کرده گویند اگر آمیزش در اول شب باشد زایمان در نیمه میان ظهر و نیمه شب انجام خواهد گرفت و چنانچه آمیزش از ساعت 12 شب تا صبح باشد در نیمه اول زایمان انجام خواهد پذیرفت یعنی از ساعت 12 شب تا 12 ظهر.

بار دیگر توجه شما را به دو موضوع جلب مینمایم:

یکی آنکه پس از خواندن احادیث اسلامی درباره آنکه چه زمانی آمیزش نشود و چه زمانی بشود توجه فرمائید که خوب و بد

جدا شده است و بقیه ساعات در اختیار شماست و انتخاب ساعات معرفی شده ارزش دارد و هر چه را احادیث درست گفته باشد و او آنکه علم خلاف آنرا گفته باشد طولی نمیکشد خواهید دید که دا؟؟ آنرا باطل کرده و همان را که اسلام آورده بیان میدارد که خوشبختانه در این موارد کمتر بین دین و علم واقعی برخورد دیده میشود.

دیگر آنکه بارها شما را متوجه اسلامی که میگویند وارد سیاست نشود مینمایم تا کجای زندگی هم وارد شده است و حتی به ساعات و دقائق موافق با اعمال جنسی دستورات و مقرراتی دارد.

شب که اعمال کلیوی و هاضمه ای کند میشود تاکسی برای ادرار و مدفوع آسایشش بهم نخورد نعوظ های شبانه را در همین جلد شرح دادم و به تغییرات عناصر موجود در خون در شب و روز اشاره ای نمودم و آوردم که اگر خواب سه ساعت از ساعات عادت فراتر رود چه ناراحتی هائی بوجود آورد و چه اندازه در عناصر و ترشحات غددی تغییرات بوجود خواهد آورد و از جمله تغییرات مقدار هرمون مردانه است که در ساعت 8 و 9 صبح زیاد میشود و تا ساعت 12 بتدریج نزول پیدا میکند و اگر مریض بوده و به پزشک مراجعه کرده و دستور خوردن قرصهای باصطلاح کرتن دار را بشما داده اند که در راس ساعت 8 صبح بخورید همین علت است که در آن ساعت در حداقل است و حملات آستم و مشابهین آن در شب و مخصوصاً ثلث آخر شب بهمین جهت است که سطح بسیاری از کمیت ها

در ثلث آخر شب که دستور بالا بردن سطح با کیفیت ها با خواندن قرآن و بجا آوردن نافله داده اند پائین است و وقتی کمیت ها پائین است کیفیت ها را میتوان بالا برد و این اشتباه برای مرتاضان از همین جا ناشی شده که تصور کرده اند باید جسم را علیل و ضعیف کرد تا روح بالا برود و این در اسلام حرام است یعنی اسلام اجازه نمیدهد.

کسی بطور مصنوعی و در عرض تکوین در خود دگرگونی ایجاد نماید روح خود را ضعیف کند که جسمش بالا رود یا جسمش را ضعیف سازد تا روحش ارتقا یابد بلکه میخواهد آنزمان که طبق ناموس تکوین ضعفی در جهت خلقت مادی ایجاد میشود به تقویت در جهت خلقت معنوی کوشش نمود.

وقتی که ضعفی از کتاب (رنگها در فعالیت های انسانی) در جلد پنجم بحث هائی کردم یادتان باشد اثرش را در فعالیت های جنسی نیز فراموش نفرمائید که رنگ زرد لیموئی پررنگ را قرآن مسرت انگیز معرفی فرموده است

(صفراء فاقع لونها تسر الناظرین - سوره بقره)

و این رنگ مسرت جنسی نیز دارند و غدد جنسی را تحریک مینماید و عکس آن رنگ سبز است که آرامش بخش است و حالتی تقریبا شبیه حالت آرامش پس از آمیزش دست میدهد و حالتی تقریبا شبیه حالت آرامش پس از آمیزش دست میدهد و این مطلب را خانمها میدانند و در انتخاب رنگ برای تحریک و جلب و جذب مردان شناخت خوبی دارند.

آنچه را باید دانست:

عنوان فوق را از اینجهت گذاشتم که خواننده تا حدودی به مسائل آمیزشی آشنائی پیدا کرده است و خارج از پنج نوع خواننده برای کتابهای اسلامی وجود ندارد: آنها که اهل ایمانند و خواندند و بر ایمانشان افزوده شد از اینجهت که فهمیدند اسلام چراغ هدایتش را بهر گوشه ای از زندگی و در هر زاویه ای از آنچه برای یک آدم تندرست لازم است پیش آورده تا همه چیز حجت و روشن باشد آنها که در دودلی و تردید در ضمن ایمانی که دارند بسر میبرند که بدون شک ایمانشان زیادتر میگردد اهل کتاب که یقین کنند وعده هائی که در کتابهای آنها درباره اسلام داده درست است و آنها که بر قلوبشان بیماری محیط شده و هر چه از اسلام بفهمند خواهند گفت مقصود چیست؟

بهر صورت هر پنج رقم آدمی که گفته شد مطالب اسلامی ما

را خواندند و اگر هیچ نشد توجهشان گرایشی به اسلام داشت یا پیدا کرد و یا به مطالب علمی ایمان آوردند بدون اسلام یا مرحله حیوانی و آمیزشی را دانستند که چگونه بهتر انجام میگیرد.

اما بحث اصلی ما این است که در قرآن و روایات و اخبار مطالبی بسیار درباره بحثی که مشغولم وجود دارد.

بپاره ای از آنها اشاره شد و خواهد شد و اینک چند روایت از نبی خاتم و ائمۀ اطهار آورده میشود...

ناگفته نماند مطالب فوق العاده جالبی که بنظر برخی بسیار دور از علم میباشد در این قسمت خواهید خواند مثلا ایستاده آمیزش مکن که سبب میشود فرزندت در رختخواب بول کند و ...

باید توجه داشت که در جلدهای قبل و همین جلد مواردی را آوردم که حتی تا ربع قرن قبل آنها را مورد تمسخر مسلمانان قرار میدادند و الان در برابر عظمتش پیشانی به خاک میسایند و اگر روایتی مجعول نبوده و بطور قطع از معصوم رسیده باشد مطمئنا روزی به آنها از طریق علمی نیز وقوف حاصل خواهند نمود و شعار اولیه ما را همیشه بیاد داشته باشید که همیشه مردم بزبان علم بازگو کننده سخنان پیامبران خواهند بود ناگفته نماند شرح چندتائی از روایات را داده ام یا خواهم داد که هم اکنون علمی بودن آنها مسلم است و ما علمی را قبول داریم که پیمبران آنرا تائید کنند و هرگز سخن پیامبران را با تائید علمی نخواهیم وقعی نهاد که سخنان آنها همیشه واقعیت و حقیقت و بر فطرت و از جانب خداست.

توجه شما را قبل از ذکر روایات به نکات زیر جلب مینمایم:

سفارش به ولیمه دادن روز و عروسی شب و اینکه زن در شب آرامش خاطر دارد و شرح دادم.

سفارش به بیدار نماندن شب مگر در سه مورد که عروس را بخانه بردن یکی از آنهاست و آنرا با تلاوت قرآن و تحصیل علم برابر آورده اند.

سفارش به اینکه برای آمیزش همانند دفن مردگان در امتداد عمود بر قبله دراز نکشید و آوردم که این سبب میشود خطوط مغناطیسی که ناف آن در مکه است نگذارد مبادلات بین دو نیمکرده مغزی بدرستی انجام گیرد و این در هنگام آمیزش که باید بین مغز زن و شوهر نیز مبادلاتی انجام گیرد مانع میشود.

سفارش به اینکه هنگام هلال و بدر و محاق که ماه در کمترین و بیشترین موضع خود است آمیزش انجام نگیرد و اثر آنها را اسلام شرح داداه و علم هنوز خاموش است ولی جالب ذکر اثرات زمانهای مذکور بصورت عصبی بر نسل است که علم آنرا متذکر میباشد.

سفارش به اینکه در برابر آفتاب آمیزش نشود و اثر اشعه های خورشید بر پوست را در ساختن برخی مواد و اینکه بدن در حال آمیزش در جای دیگر مشغول سازمان دهی است قبلا شرح داده ام وانگهی اثر اشعه های خورشید بر نسل انکارناپذیر است.

سفارش به اینکه عریان آمیزش نشود - ایستاه آمیزش نشود.

و اینک به پاره ای از آن روایات اشاره مینمایم.

(انه سال ابا عبدالله علیه السلام فقال له اجامع و انا عریان؟ فقال: لا و لا مستقبل القبله و لا مستدبرها).

که از حضرت صادق سئوال کرد بیامیزم در حالیکه عریان باشم فرمود: نه و نه رو بقبله و نه پشت کرده به آن.

(یا علی لا تجامع امراتک فی اول الشهر و وسطه و آخره، فان الجنون و الجذام و الخبل یسرع الیها و الی ولدها).

نبی گرامی بحضرت علی فرمود و از آمیزش در اول و وسط و آخر ماه دوری کن که موجب جنون و جذام و تحریکات عصبی و فساد اعضاء و عقل میشود برای همسر و فرزندش.

یا علی لا تجامع امراتک بشهوه امراه غیرک فانی اخشی ان قضی بینکما ولد ان یکون مخنثا، مؤنثا، مخبلا).

یا علی بشهوت زن دیگری با همسرت آمیزش مکن که میترسم اگر فرزندی از شما بوجود آید خنثی یا زن نما یا فاسد در اعضاء یا عقل.

(یا علی لا تجامع امراتک بعد الظهر فانه ان قضی بینکما ولد فی ذلک الوقت یکون احول و الشیطان یفرح بالحول فی الانسان).

یا علی بعدازظهر آمیزش مکن که فرزندت حول شود و شیطان با حول خوشحالی میکند.

یا علی لا تتکلم عند الجماع فانه ان قضی بینکما ولد لا یؤمن ان یکون اخرس و لا ینظرن احد فی فرج امراته و لیقض بصره عند

الجماع، فان النظر الی الفرج یورث العمی، یعنی فی الولد).

یا علی در وقت مباشرت سخن مگوی که اگر فرزندی پیدا شود شاید گنگ باشد و نظر نکند احدی در فرج همسرش و پلکها در آمیزش بیندازد که اگر به عورت همسر نگریست چه بسا موجب کوری فرزند گردد).

(یا علی: من کان جنبا فی الفراش مع امرأته فلا یقرء القرآن فانی اخشی علیهما ان تنزل نار من السماء فتحرقهما).

ای علی هر که جنب باشد در رختخواب با زنش قرآن نخواند زیرا برای آنها میترسم از اینکه آتشی از آسمان بر آنها نازل شود و آنها را بسوزاند.

یا علی: لا تجامع امراتک الا و معک خرقه و لا تمسحا بخرقه واحده فتقع الشهوه علی الشهوه فان ذلک یعقب العداوه بینکما ثم یودیکما الی الفرقه و الطلاق).

یا علی با زنت نیامیز مگر اینکه پارچه ای با خود و پارچه ای با زنت باشد و با یک پارچه تمیز و مسح نکنید زیرا شهوت روی شهوت می افتد. عاقبت دشمن میان شما خواهد گشت و بالاخره به جدائی و طلاق می انجامد.

یا علی: لا تجامع امراتک من قیام فان ذکل من فعل الحمیر و ان قضی بینکما ولد کان بوالا فی الفراش کالحمیر تبول فی کل مکان).

ای علی با زنت ایستاده آمیزش مکن زیرا آن از کار الاغها

است و اگر میان شما فرزندی متولد شد مانند الاغه روی ؟؟ و هر جا بول میکند.

یا علی: (لا تجامع امراتک فی لیله الفطر فانه ان قضی بینکما ولد لم یکن ذلک الولد الاکثیر الشر).

یا علی: با زنت شب عید فطر آمیزش نکن زیرا اگر میان شما فرزندی حاصل شد آن فرزند بسیار شرور نخواهد بود.

یا علی (لا تجامع امراتک فی لیله الاضحی فانه ان قضی بینکما ولد یکون ذاسته اصابع او اربعه).

یا علی با زنت در شب عید قربان آمیزش نکن زیرا اگر برای شما فرزندی متولد شد شش یا چهار انگشت خواهد داشت.

یا علی: (لا تجامع امراتک تحت شجره مثمره فانه ان قضی بینکما ولد یکون جلاداً او قتالا او عریفا).

یا علی با زنت زیر درخت آمیزش مکن زیرا اگر میان شما فرزندی حاصل شد جلاد یا آدمکش خواهد شد.

یا علی (لا تجامع امراتک فی وجه الشمس و شعاعها الا ان یرخی سترفیستر کما فانه ان قضی بینکما ولد لا یزال فی بوس و فقر حتی یموت).

یا علی با زنت رو در روی خورشید و اشعه اش آمیزش مکن مگر اینکه پرده ای گذاشته شود که شما را بپوشاند که اگر فرزندی برای شما متولد شد پیوسته در فقر و بیچارگی خواهد ماند تا اینکه بمیرد.

یا علی (لا تجامع امراتک بین الاذان و الاقامه فان ان قضی بینکما ولد یکون حریصاً علی اهراق الدماء.

یا علی با زنت بین اذان و اقامه آمیزش مکن زیرا اگر برای شما فرزندی حاصل شد حرص بر ریختن خونها خواهد داشت.

یا علی: (لا تجامع اهلک فی لیله النصف من شعبان فانه ان قضی بینکما ولد یکون مشوها ذاشامه فی شعره و وجهه).

با علی: با زنت در شب نصف شعبان آمیزش ممکن زیرا اگر میان شما فرزندی حاصل شد بدریخت و خال در مو و صورتش خواهد شد.

یا علی (لا تجامع اهلک فی اخر الشهر اذا بقی منه یومان فانه ان قضی بینکما ولد یکون عشارا او عونا للظالم و یکون هلاک فئام من الناس علی یدیه).

یا علی با زنت دو روز مانده بآخر ماه آمیزش مکن زیرا اگر برای شما فرزندی حاصل شد کمک ستمگر خواهد شد و نابودی بسیاری از مردم بوسیله او خواهد شد.

یا علی: (لا تجامع اهلک علی سقوف البیان فانه ان قضی بینکما ولد یکون منافقا، مرائیا مبتدعاً.

یا علی با زنت بر سقف بناها آمیزش مکن زیرا اگر برای شما فرزندی متولد شد منافق خونما و بدعت آور خواهد بود.

یا علی (اذا خرجت فی سفر فلا تجامع اهلک تلک اللیله فانه ان قضی بینکما ولد ینفق ماله فی غیره حق. و قرء رسول الله صلی الله

علیه و آله و سلم (ان المبذرین کانوا اخوان الشیاطین).

ای علی اگر به سفری خارج شدی با اهلت آن شب نیامیز زیرا اگر برای شما فرزندی متولد شد مالش را در راه غیر حق انفاق میکند رسول خدا قرائت فرمود ان المبذرین کانوا اخوان شیاطین 1 - 29.

یا علی (لا تجامع اهلک اذا خرجت الی سفره مسیره ثلاثه ایام و لیالیهن، فانه ان قضی بینکما ولد یکون عونا لکل ظالم.)

ای علی. با اهلت نیامیز اگر به سفر سه شبانه روز خارج شدی زیرا اگر برای شما فرزندی متولد شد هر ظالمی را کمک خواهد کرد.

یا علی (لا تجامع امراتک بشهوه امراه غیرک فانی اخشی ان قضی بینکما ولد ان یکون مخنثاً مونثا - مخبلا) (یا 150) یا علی بشهوت دیگری آمیزش مکن می ترسم اگر مرد باشد حالات زناگی در او پدیدار میشود و ناقص الخانه خواهد شد.

یا علی: (و علیک بالجماع لیله الاثنین، فانه ان قضی بینکما ولد یکون حافظا لکتاب الله، راضیا بها قسم الله عزوجل له).

ای علی: شب دوشنبه بیامیز زیرا اگر برای شما فرزندی متولد شد حافظ کتاب خدا راضی به آنچه خدای عزوجل قسمت کرده خواهد بود.

یا علی: (ان جامعت اهلک فی لیله الثلاثاء فقضی بینکما ولد فانه یرزق الشهاده بعد شهاده ان لا اله الله و آن محمد رسول الله

و لا یعذبه الله مع المشرکین و یکون طیب النکهه من الغم، رحیم القلب، سخی الید، طاهر اللسان من الغیبه و الکذب و البهتان).

ای علی اگر با زنت شب سه شنبه آمیختی و میان شما فرزندی حاصل شد به شهادت نایل خواهد شد پس از شهادت ان لا اله الا الله و آن محمداً رسول الله و خداوند با مشرکین او را عذاب نخواهد کرد و بوی دهانش خوش، دلش مهربان، دستش کریم زبانش پاکیزه از غیبت و دروغ و تهمت خواهد شد.

یا علی: (و ان جامعت اهلک لیله الخمیس فقضی بینکما ولد یکون حاکما من احکام او عالماً من العلماء.

ای علی و اگر با زنت شب پنجشنبه آمیختی و برای شما فرزندی متولد شد حاکمی از حکام و یا عالمی از علما خواهد شد.

یا علی: (و ان جامعتها یوم الخمیس عند زوال الشمس عن کبد السماء فقضی بینکما ولد فان الشیطان لا یقربه حتی یشیب و یکون فهیماً و یزرقه الله عزوجل السلامه فی الدین و الدنیا).

ای علی و اگر روز پنجشنبه هنگام زوال خورشید (یعنی هنگامیکه در وسط آسمان باشد) با او آمیزش کردی و فرزندی برای شما متولد شد شیطان نزدیک نخواهد و علی باهوش است و خدای عزوجل باو سلامت در دین و دنیا خواهد داد.

یا علی: (و ان جامعتها لیله الجمعه و کان بینکما ولد فانه یکون خطیبا (قوالا) مفوها. و ان جامعتها یوم الجمعه بعد العصر فقضی بینکما ولد فانه یکون معروفا مشهور اعمالما و ان جامعتها فی لیله الجمعه بعد العشاء الاخره فانه یرتجی ان یکون لک ولد من

الا بدال ان شاء الله تعالی.

ای علی و اگر شب جمعه با او آمیختی برای شما فرزندی حاصل شد آن فرزند سخنگو و سخنور خواهد شد و اگر روز جمعه پس از عصر آمیزش کردی و فرزند شما، عالمی مشهور و معروف می شود و اگر در شب جمعه آخر شب بود - فرزند شما انشاء الله انسانهای شریف خواهد بود.

یا علی (لا تجامع اهلک فی اول ساعه من اللیل فانه ان قضی بینکما ولد لا یومن ان یکون ساحرا موثر اللدنیا علی الاخره)

ای علی با زنت در ساعت اول شب آمیزش مکن زیرا اگر فرزندی برای شما متولد شد بعید نیست آن فرزند ساحری باشد و دنیا را بر آخرت ترجیح دهد.

عن الصادق علیه السلام قال (: لا تجامع فی اول الشهر و لا فی وسه و لا فی آخره فانه من فعل ذلک فلیستعد لسقط الولد و ان تم او شک ان یکون مجنونا الا تری ان المجنون اکثر ما یصرع فی اول الشهر و وسطه و آخره).

از صادق علیه السلام فرمود: در اول و وسط آخر ماه آمیزش مکن و هر که این کار را بکند باید آماده شود برای سقط جنین و اگر سقط نشد بعید نیست دیوانه گردد مگر دیوانه را نمی بینی در اول و وسط و آخر ماه صرع میشود.

و عنه علیه السلام قال (تکره الجنابه حین تصفر الشمس و حین تطلع و هی صفراء).

و از او علی فرمود. کراهت دارد جنابت هنگام زرد شدن

آفتاب و هنگام طلوع آن در حالیکه زرد باشد.

و عنه علیه السلام (لا تجامع فی السفینه لا مستقبل القبله و لا مستدبرها).

و از او (ع) در کشتی آمیزش نکن و نه رو به قبله و نه پشت به آن.

و قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم (یکره ان یغشی الرجل المراه و قد احتلم حتی یغتسل من احتلامه الذی فان فعل ذلک فخرج الولد مجنونا فلا یلومن الا نفسه).

کراهت دارد مرد با زن بیامیزد در حالیکه احتلام کرده تا اینکه از احتلامش غسل کند زیرا اگر غسل نکرد و آمیخت و فرزند دیوانه متولد شد کسی را جز خود ملامت نکند.

و قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: (من جامع امراته و هی حائض فخرج الولد مجذوما او ابرص فلا یلومن الا نفسه).

هر کس با همسرش در حالیکه حائض است آمیزش کند و فرزندش مبتلا به جذام یا پیسی شد ملامت نکند مگر خودش را.

من کتاب طب الائمه قال رجل لا بی جعفر علیه السلام: ایکره الجماع فی وقت من الاوقات و ان کان حلالا؟ قال: نعم، من طلوع الفجر الی طلوع الشمس، و من مغیب الشمس الی مغیب الشفق، و فی الیوم الذی تنکسف فیه الشمس، و فی اللیله التی یتخسف فیها القمر، و فی الیوم و اللیله التی تکون فیها الریح السوداء او الریح الحمراء و الیوم و اللیله التی تکون فیها الزلزله و قدیات

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لیله الخسف عند بعض نسائه فلم یکن منه فیها ما کان منه فی غیرها فقالت له حین اصبح: یا رسول الله ابغض کان منک لی فی هذه اللیله؟ قال: لا و لکن هذه الایه ظهرت فی هذه اللیله فکرهت ان اتلذذ بالهوی فیها و قد غیر الله تعالی اقوا ما بما فعلوا فی کتابه فقال و ان یروا کسفاً من السماء ساقطا یقولوا سحاب مرکوم فذرهم (یخوضوا و یلعبوا) حتی یلاقو یومهم الذی فیه یصعقون 34 و 35 الطور).

آیا کراهت دارد آمیزش در وقتی از اوقات گر چه حلال باشد فرمود: بله از طلوع فجر تا طلوع آفتاب و از غروب آفتاب تا غروب شفق در روزیکه خورشید در آن کسوف میکند

و در شبی که ماه در آن خسوف میکند و در شب و روزیکه در آنها باد سیاه یا سرخ یا زرد باشد و یا شب و روزیکه در آن زلزله باشد، در شب خسوف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزدیکی از زنانش بود ولی همانند شبهای دیگر نبود صبح زن حضرت پرسید

ای رسول خدا آیا در این شب از من خوش آیندت نبود؟ فرمود نه؟ لکن این آیه در این شب پدیدار شد لذا کراهت داشتم در این شب با هوای نفس لذت ببرم و حال اینکه خدای تعالی در کتابش سرزنش کرده قومی را به آنچه انجام دادند که فرمود: و اگر کسف ساقطی از آسمان دیدند می گویند ابر روی چیده ای است و بگذار آنها را خوض و بازی کنند تا اینکه ملاقات کنند روزیکه

در آن صاعقه بر آنها وارد میشود.

من اتی اهله فی محاق الشهر فلیسلم السقط الولد (باب 63 مقدمات الباب النکاح) کسیکه نزدیکی کند در آخر ماه باید آماده باشد:

فرزندش سقط شود یا علی لا تجامع اهلک فی آخر درجه اذا بقی یوما و فانه ان قضی بینکما ولد یکون هلاک قئام من الناس بیده (باب 63) مجامعت مکن در دو روز آخر ماه که فرزندی بوجود آید روح آدم کشی خواهد داشت و جمعی بدست او هلاک میشوند.

یا علی در اول و وسط و آخر ماه مجامعت مکن که جنون آور است

اما رایت المجنون یسرع فی اول الشهر و فی وسطه و آخره)

حالت دیوانگان در این سه موقع شدیدتر میشود.

اکره لا متی ان یغشی الرجل اهله فی النصف من الشهر او فی غره الهلال فان مرده الجن و الشیاطین تغشی بنی آدم فیجنون و یخبلون و الجذام و الخیل یسرع الیها الی ولد) (باب 64)

در اول وسط و آخر ماه آمیزش مکن چون دیوانگان و کمی عقل و سفاهت یا نقص خلقت به زن و بچه اش زود عارض می گردد.

از حضرت علی: (اذا اراد احدکم ان یاتی اهله فلیسوق اول الاهله و انصاف الشهور فان الشیطان یطلب الولد فی هذیه الوقتتین و الشیاطین یطلبون الشرک فیها یجسون و یخبلون) 64.

هرگاه اراده نزدیکی کردید در اول و وسط ماه نباشد که شیطان طلب فرزند میکند در این دو وقت شیاطین طلب شرکت می کنند در این هنگام و میآیند کم عقل و ناقص.

عن علی علیه السلام (قال یستحب للرجل ان یاتی اهله اول

لیله من شهر رمضان لقول الله عزوجل: احل لکم لیله الصیام الرفث الی نسائکم، و الرفث المجامعه) (1)

از علی علیه السلام فرمود برای مرد مستحب است اینکه با اهلش نزدیکی کند شب اول ماه رمضان خدای عزوجل می فرماید (حلال شد برای شما شب روزه نزدیکی با زنانتان).

(قال ابوعبدالله علیه السلام لیس الرجل ان یدخل بامراه لیله الاربعاء).

ابوعبدالله علیه السلام فرمود: نمی شود مرد با زنی نزدیکی کند شب چهارشنبه.

عن ابی عبدالله علیه السلام قال: (من تزوج امراه و فی العقرب لم یرالحسنی و روی انه یکره التزویج فی محاق الشهر).

از ابوعبدالله علیه السلام فرمود: کسی که با زنی ازدواج کند در حالیکه ماه در عقرب باشد نیکی نمی بیند و روایت شده است اینکه کراهت دارد ازدواج در حالیکه ماه در محاق باشد.

(سمعت اباعبدالله علیه السلام یقول لا تجامع المختضب).

شنید ابوعبدالله علیه السلام می فرماید از خضاب زده نزدیکی نکند.

عن الصادق علیه السلام (لا یجامع الرجل امراته و لا جاریته و فی

1- آنچه به ترتیب تا اینجا آورده شد از مکارم الاخلاق طبرسی نقل شده که کتاب محاسن آداب همه آنرا و کتاب مکارم الکرائم بغیر از قسمتی آنرا بفارسی ترجمه کرده اند.

البیت صبی فان ذلک مما یورث الزنا).

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است: مرد با زنش نزدیکی نکند و حال اینکه در خانه کودکی باشد زیرا آن که زنا را ببار می آورد.

قال الصادق علیه السلام (تعلموا من الغراب ثلاثه خصال استتاره بالسفاده و بکوره فی طلب الرزق و حذره).

حضرت صادق علیه السلام فرمود: از کلاغ سه خصلت بیاموزید، پنهان شدنش در حال آمیزش و زود بیرون رفتنش برای طلب رزق و بر حذر بودنش (احتیاط از آدمی کردن و از حیواناتی که ممکن است او را آزار رساند.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یکره ان یغشی الرجل المراه و قد احتلم حتی یغتسل من احتلامه الذی رای فان فعل فخرج الولد.

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود کراهت دارد اینکه مرد با زنش بیامیزد در حالیکه قبل از آمیزش احتلام کرده باشد تا اینکه غسل کند از احتلامش پس اگر بدون غسل آمیخت بچه ای مجنون برای او آمد پس جز خود کسی دیگر را ملامت نکند.

روایت دیگری نیز هست که میتوان در وسائل و مستدرک یافت و آنچه باید یادآور شد آنکه:

اسلام به هر مسئله ای اهمیت میدهد در هر دو طرف نفی و اثبات آن دخالت می نماید و در غیر این صورت چیزی نمی فرماید.

مثلا با چادرنشینی و بدویت بداست هم از شهرنشینی تعریف

میکند و راجع به مدنیت و تمدن قوانین و مقررات بسیاری دارد اما دربارۀ چادرنشینی با آنهمه جنجالی که در صدر اسلام داشت هیچ نمی گوید اما غذا از بس اهمیت دارد هم می گوید چه باید بخورد هم می فرماید.

چه نباید خورد دربارۀ آمیزش هم ملاحظه فرمودید که هم موارد ممنوعه را بیان کرد و هم چه زمانهائی برای آمیزش مناسب است تذکر داده

ابوذر از رسول خاتم پرسید آیا آمیزش مرد با همسرش با آنکه کامرانی است ثواب هم دارد؟

فرمودند آری مگر کامرانی از راه نامشروع حرام هم نیست؟ پس حلالش ثواب دارد.

مردی زن جوانی دارد و در اثر مصیبتی که وارد شده چند ماه بلکه یکسال است با او نزدیکی نکرده.

البته قصد آزار او نداشته علت تنها مصیبت زدگی بوده است آیا در این کار گناهی کرده؟

حضرت رضا فرمود آری بعد از چهار ماه گناهکار است (وسائل باب الخد.

قال الباقر علیه السلام یا میسر تزوج باللیل فان الله جعله سکنا و لا تطلب حاجه باللیل فان اللیل مظلم ثم قال ان للطارق لحقاً عظیما و ان للصاحب لحقا عظیما.

امام پنجم به یکی از یارانش بنام میسر فرمود: میسر شب عروسی کن خدا شب را برای آرامش قرار داده، شب بدنبال کاری نرو که

شب تاریک است ولی اگر رفیقی یا حاجتمندی شب در خانه ات را کوفت برای انجام حاجتش حرکت کن که رفیق و حاجتمند شب حقی بزرگ دارد.

و قال الصادق علیه السلام زفوا عرایسکم لیلاد اطعموا ضحی از حضرت صادق است: عروس را شب بخانه شوهر ببرید ولیمه را روز بدهید و قال الرضا علیه السلام من السنه التزویج باللیل لان الله جعل اللیل سکنا و النساء انما هی سکن.

حضرت رضا فرماید عروسی شب سنت پیغمبر است چه شب را خدا مایه آرامش قرار داه و زن هم آرامش خاطر است.

و قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم لا سهر الا فی ثلث متهجداً بالقرآن و طالب العلم او عروسی تهدی الی زوجها.

نبی گرامی فرمودند: شب بیداری روا نیست جز در سه مورد: تلاوت قرآن، تحصیل علم، عروس را بخانه شوهر بردن.

و عن الباقر علیه السلام اذا اطلبتم الحوائج فاطلبوها بالنهار فان الله جعل الحیاء فی العینین.

و اذا ترو فتزوجوا. جوا باللیل فان الله جعل اللیل سکنا.

(از حضرت باقر است: اگر بکسی احتیاجی داشتید روز بدنبالش بروید خدا حیا را در چشم قرار داده و اگر خواستید زن بخانه آورید شب عروسی کنید خدا شب را سبب آرامش قرار داده است)

و قال الرضا علیه السلام ان الله جعل اللیل سکنا و جعل النساء سکنا و من السنه التزویج باللیل و اطعام النهار (امام هشتم فرمود: خداوند شب و همسر هر دو را آرامش قرار داده، عروسی شب، و ولیمه

روز است.)

و قال جابر بن عبدالله لما کانت اللیله اهدی فاطمه الی علی علیه السلام دعا بعلی علیه السلام فاجلسه عن یمینه و دعا بها فاجلسها عن شماله ثم جمع راسها ثم قام و قاما و هو بینها یرید منزل علی علیه السلام فکبر جبرئیل فی الملائکه فسمع النبی صلی الله علیه و آله و سلم فکبر و کبر المسلمون و هو اول تکبیر کان فی زفاف فصارت سنه (جابر بن عبدالله گوید: شب عروسی حضرت زهرا پیغمبر، علی را طلبید و طرف راست خود نشاند، سپس فاطمه را طلبید و طرف چپ نشاند، آنگاه سر آنها را بهم نزدیک کرد سپس هر سه از جا برخاستند و بطرف منزل علی حرکت کردند، جبرئیل در میان فرشتگان صدا به تکبیر بلند کرد پیغمبر و مسمانان نیز تکبیر گفتند و این نخستین تکبیری بود که شب عروسی گفته شد و منشاء یک رسم اسلامی گردید)

و عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم انه امر بنات عبدالمطلب و نساء المهاجرین و الانصاران یمضین فی صحبه فاطمه علیه السلام و ان یفرحن و یرجزن و یکبرن و یحمدن و لا یقولن ما لا یرضی الله.

نبی گرامی دستور دادند دختران عبدالمطلب و زنان مهاجر و انصار بدنبال حضرت زهرا حرکت کنند، شادی نمایند، شعر بگویند الله اکبر و الحمدلله گویند و چیزی که خدا راضی نیست نگویند)

این یکقسمت از دستورات اسلامی مربوط به شب زفاف بود

که شب عروسی شود و سفره اش روز بیندازند

و حکمتش را نیز دیدیم بر دو پایه قرار داشت: سکونت و آزرم و شگفتی اینکه امام به تاثیر یافتن امور از محیط اشاره فرموده شب را که آرامش بخش است بهترین موقع برای امر زفاف آرامش بخش معرفی نموده و امری را که ایجاب شرم و آزر مداری با اوست و هر چند حلال و طیب چه بهتر که در شب انجام گیرد و این مطالب حتی بدون توجه به مذهب نزد اقوام وحشی و بدویها نیز رعایت میگردد زیرا تجربتا دریافته و بتدریج به اخلاف آموخته شده که زفاف در شب دلچسب تر و محیط عاری از صدا و نور و دور از فعالیت لذت بخش تر میباشد.

آنچه جالب میباشد شرکت دادن نبی گرامی، همه خویشاوندان و نزدیکان را در پذیرائی های عروسی و همراهی کردن عروس و داماد، تا پیوند فردی نباشد بلکه خویشاوندی و جعلناکم شعوبا و قبائل باشد لتعارفوا: اینکه دو نفر در خفا وصلت کنند تاریخ خویشاوندیشان نزد دفتر یا شهرداری همانروز است و نزد خویشاوندان بتدریج توسعه یافته همان روزی خواهد بود که بر آن اطلاع حاصل کنند در صورتیکه نبی گرامی خواسته اند با دعوت از نزدیکان تحبب قلوبی از آنان بعمل آمده باشد و همه از آن پیوند شادی و فرخندگی بخواهند که خواست خویشاوندان و نزدکان اصالت دارد و تاثر ساز است.

اینک عروس بخانه داماد رسیده است از جمله دستورات اسلامی

است که از آغاز زندگی زناشوئی تا پایان همیشه مرد تظاهر بدوست داشتن همسرش نماید و این دوستی را به او اعلام نماید:

و قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم قول الرجل للمرئه انی احبک لا یذهب من قلبها

(نبی گرامی فرمودند چنانچه مرد بزن گفت ترا دوست دارم این سخن هرگز از دلش بیرون نرود).

و جالب اینکه به مرد اجازه داده شده در سه مورد دروغ بگوید آنجا که با دروغ فسادی خاموش شود، دروغ در جنگ و دروغ فقط در موردی که بزن گفته شود ترا دوست دارم که روانشناسی روز صحت آنرا اخیراً.

ثابت کرده است که اگر زن بمرد دروغ بگوید از اینکه او را دوست دارد آنچنان به او بدگمان میشودکه روزگار تیره و تاری خواهد کرد اما زن گر چه میفهمد مرد به او میگوید فقط ترا دوست دارم و دروغ هم هست با وجود این اثر خوبی بر او خواهد داشت.

قال النبی ثلث یحسن فیهن الکتاب المکیده فی الحرب و عدتک زوجتک و الاصلاح بین الناس و قال ثلث یقبح فیهن الصدق النمیمه و اخبارک الرجل عن اهله بما یکرهه و تکذبیک الرجل (1)

و قال الصادق علیه السلام العبد کلما ازداد للنساء حبا ازداد فی الایمان فضلا.

1- 18 جلد دوم سفینه

از حضرت صادق است که هر چه محبت همسر در قلب بنده زیادتر شود فضیلت ایمانش زیادتر گردد)

کسانیکه در جلد 19 قسمت الرجال قوامون علی النساء را خوانده اند به این نکته توجه نموده اند که چگونه اظهار محبت مرد به زن سبب خواهد شد که زندگی از جمود و خشکی و سردی بیرون آید و مبدل به یک کانون خانوادگی گرم و باصفا گردد و اینکه روایات سفارش به اعلام دوستی به زن مینماید.

متوجه ساختن مردان به این نکته است که زن را بزندگی امیدوار و دلگرم سازند و وسائل آسایش و رفاه جهت وی مرعی دارند نه اینکه چنان گردند که نبی گرامی و ائمۀ اطهار را از آن بیزاری جستند تا آنجا که بعضی مردان را در برابر زنان همانند بندگان در برابر آقایش و تنظیم کننده اش قرار میدهد و معروفترین سخن آنان صلوات اله و سلامه علیهم، قبلتهم نسائهم میباشد که اینگونه مردان را در برابر زنان معرفی میفرماید که گویا زنانشان قبله اشان میباشند.

لذت جنسی در پیری

سنی که ما هر سال یک تقدیمی میخریم و میگوئیم یکی اضافه تر بهیچ دردی نمیخورد جز برای انضباطی که باید در جامعه برقرار باشد والا همانگونه که در قرآن دو گونه تقسیم بندی زمانی دیده میشود در اینجا نیز چنین است.

شرح دادم که در قرآن یک تقسیم بر حسب سال و ماه و روز است و آن هم تقسیمات بسیار جالبی مثلا سالی که بر انسان ماشینی و حیوانات و نباتات و جمادات میگذرد رد سنه و سالی که بر آدمها میگذرد و آدمها کسانی هستند که با مقررات الهی زندگی مینمایند.

آنرا عام گوید و این نزد همه پیامبران یکسان است (لا نفرق بین احد من رسله...).

و هر کس با مقررات الهی زندگی کند سالی که بر او میگذرد عام است نه سنه که سنه چرت زدن و جمادی و حیوانی زیستن است

و انسان بطریق آدمی زندگی نکرده عمومیتی و نوعی سازگاری با عموم آفرینش ندارد بر فطرت نیست و یک کلمه دیگر نیز حول است که قرآن در این کلمه اعجازهای علمی را نشان میدهد مثلا در سالهائی که بر نوزاد میگذرد و بر جنین میگذرد و دگردیسی همان تحول است کلمه حول را می آورد ... حولین کاملین ...و حول).

و این تقسیم بندی که نام ماه رمضان یا حج در آن است و ساعت بر آن مترتب که بشر در آن قرار دارد اما تقسیم بندی خدا برای زمان کلمات: آن و لحظه و لمح البصر و حین و دهر و ساعت و صفی است فجر است و حین آن زمانی است که بشر پیدا شده تا خاتمه آن دو هزار روز آفرینش است تا آخر آن و ساعت آن زمانی است که هر کس سعه ای که کرده بکارش آید و فجر آن زمانی است که انفجاری نیکو در زندگی پدید آید.

(مثلا توبه شخص یا انقلاب جامعه) و همه را قبلا به تفضیل شرح دادم.

اصولا وقتی به جنبه فیزیولژیکی آدمی توجه و آنرا با پسیکولژی آن ارتباط دهیم می بینیم تقسیم بندی روز و سال و ماه بی معنی بنظر می رسد و این فقط به کار ارتباط جنبهٔ فیزیولژیکی بدن یا قراردادهای اجتماعی و یا فیزیکی آن میخورد ولی تقسیم بندی زمانی مقرر از طرف خداست که با معنویات مربوط به آدمی سازگار است.

شعار اسلام که در صدر اسلام دو کشور بزرگ جهان ایران

و روم را بزانوا درآورد در دو کلمه خلاصه میشد یکی در ارتباط مسلمانان با یکدیگر بکار میرفت و دیگر در ارتباط مسلمانان با خدا.

هر مومنی با مومن دیگر برادر شناخته میشد (و با توجه به صفت غالب هر زنی خواهر زنی دیگر و یا هر زنی خواهر مرد یا هر مردی برادرزنی).

و شعار پیشرو اسلامی آیه شریفه «انما المومنون اخوه» بود.

شعار دیگر که برادران و خواهران را از یکدیگر جدا میساخت و ارزش میداد و تنها کسی را ارزش میداد.

که ارتباطش با خدا بهتر باشد و آیه شریفه «ان اکرمکم عندالله اتقیکم» بود از اینقرار همه مؤمنان باید خود را یک خانواده که افرادش برادر یکدیگرند بحساب آورد و هر فرد خانواده اسلامی سعی کند نزد خدا پروندهٔ بهتری داشته باشد خدائی که سریع الحساب است و همهٔ پرونده ها نزد او باز و کل یوم هو فی شان و در نتیجه متقی بودن بشر به آنچه خواهان آن است خواهد رسید عالم خواهد شد.

(ان تتق الله یعلمکم الله).

شناخت بهتری پیدا خواهد نمود.

(ان تتقو الله یجعل لکم فرقانا).

و از هر راهی که تصور عدم موفقیت میرود گشایش برایش پیدا میشود.

(ان تتقو الله یجعل لکم مخرجا).

و اینها تعطیل بردار نیست و همان تقیه که با تقوا از یک

خانواده است به تقوا کردن زیرزمینی و پنهانی گفته میشود و در هر صورت کتاب میخواهد از برنامه اصلی خود با سرکشی قلم خارج شود و چه بهتر که مهار کرده به بحث اصلی برگردیم.

سن هر کس به اندازه ای است که کار کرده است و تقوا و تقیه ای را که گفتیم کار کردن است و تعطیل بردار نیست.

لذا همانگونه که علم و شناخت و راهیابی بدون تقوا مجازی است سن بدون تقوا نیز مجازی و تقویمی میباشد.

یکی هفتاد سال در مغازه اش را باز کرده جگرک را بریان کرده و فروخته و نانی فراهم آورده و دربسته و رفته و باز فردایش همین بوده است این همیشه در همان یکروز مانده و سنش همان یکروز است یکی هم هشت ساعت مرتب در اداره با آنهمه کار کردن بوده و هر روز کنفرانس مذهبی داشت و هر شب جلساتی و هر عصر مطبی و کارهای اقتصادی و مطالعه فراوان و از 1343 تا کنون 1357 نزدیک به چهل کتاب نوشته و بهتر از همه که خانواده سنگین را با همسر و پنج فرزند اداره کرده و این عمر را پنج برابر آنچه دارد قبول میکند که اگر لحظاتی از آن موجب خشنودی خدا نبوده است که یف از این زندگی که بهره اش شده است و حتی یکدقیقه اش بر او زیادی بوده است.

و اگر لحظه ای رضای خدا در آن بوده است همان یک لحظه عمری است ابدی بر مبنای کلی شی هالک الا وجهه و باز برگردیم به مطلب اصلی.

هیچ لذتی شرط سنی ندارد اگر دست زدن برداشت های

لذت آور را شخص معتقد باشد که گناه است در هر سنی اثر نامطلوب خود را خواهد داشت و اگر قبول دارد که مباح است باز اثر خود را دارد و این تنها نیکوکاری و عمل صالح است که بعلت برگشت رضایت بخش نتیجه آن آدمی را افزایش و رشد میدهد.

لذتهای غریزی و بقول قرآن لذتهای سائق و آنها که کششی و جاذبه ای هستند.

(مثلا لذت جنسی) ممکن است نزد زنی هرگز در طول عمرش به اوج نرسیده باشد در صورتیکه مردان از این حالت استثنایند و این نیز تفاوت عجیبی بین زن و مرد میباشد.

برعکس نزد زنان و مردان 70 هشتاد ساله ممکن است آمیزشهای لذت بخش که بحد ارگاسم میرسد وجود داشته باشد.

زنانی نیز هستند که تا 40 الی پنجاه سالگی بعلت آنکه آبستنی در میان است و وحشت از آن دارند یا آنرا محترم میشمرند و بهر صورت بعلت وجود فکر میانجی که امکان پیدایش نوزاد است یا خطراتی که متوجه آن میشود اضطراب مانع به ارگاسم رسیدن میشود و عجیب آنست که بحض شروع یائسگی دیده شد که با اطمینان از آبستن نشدن و دور شدن اضطراب بعضی از زنان به اوج لذت جنسی رسیده اند.

مردان مسن در سنین بالا از ترس اینکه بچه ها یا دیگران بفهمند که در پیری تمایلات جنسی دارد و هوسباز شناخته شود و

اغلب یا تنفر پیدا مینمایند یا باجبار پرهیز مینمایند.

بعضی مردان و مخصوصاً زنان تصور میکنند در پیری آمیزش کردن کار غلطی است و این مخصوص جوانان است و لذا از آن اجتناب مینماید ولی آنچه بیشتر زن را از آمیزش متنفر میسازد اینست که تصور میکند.

چون جذابیت خود را از دست داده و مورد علاقه نیست آمیزش با وی نیز برای مرد نوعی تشریفات و تعارف بیش نیست و لذا بیشتر همین زنهایند که به پرخوری میپردازند و در نتیجه چاق میشوند.

زنهائی میگویند اگر قرار بود آفرینش بما اجازه آمیزش بعد از 45 سالگی بدهد دستگاه ترشحاتی، را تعطیل نمیکرد.

و لذا پس از این که یائسه شدند آمیزش برای آنها مسئله جنسی و عبث پیدا مینماید و هرگز به اوج لذت جنسی نمیرسند.

نظر اسلام دربارۀ پیران جالب است، مردان را که اختلاف سنی زیاد با زنان پیر دارند آمیزش با آنها را بصورت کراهت ذکر مینماید.

ولی چنانچه اختلاف سنی زیاد نباشد برای آمیزش پیران زن و مرد - همان ارزش عاشقانه و امر طبیعی قائل است که نزد جوانان علاوه بر احادیثی که در این باره داریم قرآن برای آمیزش حضرت ابراهیم و ساره که هر دو به فرشتگان پیر معرفی شدند به میزانی رحمت و برکت برای خاندان آنها بحساب آورد که صرفنظر از بشارت به پیدایش نسل می بینیم آمیزش دو روحانی بزرگوار را رابطه ای طبیعی

و الهی معرفی مینماید.

اینکه نبی گرامی یا ائمۀ اطهار آمیزش مرد جوان را به اینصورت معرفی مینمایند که با عجوزه پرهیز شود بعلت آنکه هیجانات عشقی و جنسی نزد هر دو زنده است نبوده بلکه از فاصله ای که در ذهن هر دو خلجان دارد و این از آن تصور میکند که مجبور به آمیزش با وی شده و این نیز خیال میکند بر او منت نهاده است بوده و حل این قسمت را در آنجا که از کلمه نحله در آیه شریفه کردم ملاحظه نمودید.

بهر صورت نزد اسلام آمیزش پیران همان دستور و مقررات را دارد که اخیراً علم به آنها متوجه شده است و آمیزش مرد با زن در هر سنی باشد متکی به روابط انسانی و طبیعی شناخته و آنرا مباح کرده و تنها پسران را از آمیزش با عجائزان هم بنحوی که بحد حرمت حتی نزدیک نمی شود دور خواسته است.

زن که نزدیک به پنجاه سالگی قاعدگی اش تمام میشود عشقش باقی است و نزد برخی این بند آمادگی قاعدگی جوانی 45 سالگی یا کمتر میباشد اما آنچه مسلم است حدود 2 سال قبل از بند آمدن قاعدگی تخمک در تخمدان بوجود نمی آید.

گر چه دیده شده پس از یائسگی مجدد قاعدگی شروع و حتی آبستنی هم گزارش نشده است.)

ولی بعلت آنکه لب های بزرگ فرج چروک دارد کوچک و مهبل خاصیت ارتجاعی اش را از دست میدهد و مخاطش سرخ و

نازک میشود آمیزش با آنها دردناک میگردد و زن پس از آمیزش احساس دفع ادرار یا تکرار آنرا دارد.

دفعات آمیزش زنان یائسه گاه بهمان وضع دوره جوانی مانده و گاه افزوده شده و ممکن است کاهش یابد اما آنچه مسلم است به تحریکاتی که دخترها جواب میدهند خانم های مسن هر چه بر سنشان افزوده شود کمتر جواب میدهند.

کمیت و کیفیت طرفین پس از تمام شدن آمیزش

مقصود از کمیت این نیست که بگوئیم دو نفر بودند و پس از آمیزش سه نفر شدند بلکه منظور دگرگونیهای حاصله در اثر آمیزش در طرفین است آن هم دگرگونیهائی که کاهش یا افزایش را سبب شده است.

از این لحاظ که پس از هر آمیزش چه به ارگاسم رسیده باشد چه نرسیده باشد چه تغییراتی در عناصر موجود در بدن میدهد نتوانستم دسترسی به مدارکی پیدا نمایم ولی بعلت ارتباط انزال با غدد مترشح داخلی و کرتکس مغز بدون شک عناصر موجود در بدن تغییر میکند در جلد هفدهم مربوط به خواب گفتم که هر کس سه ساعت دیرتر از آنچه عادت داشته بخوابد شب زنده داری کند عناصر موجود در خونش دگرگونی پیدا مینماید که شرح دادم و بدون شک پس از آمیزش بخصوص اگر به ارگاسم رسیده باشد

این تغییرات قطعی است.

آنچه مسلم است کیسه های مرد خالی شده و لوله های منی ساز بیضه از نو شروع به سازمان بخشی مینماید.

و آنچه از مرد جدا شده و وارد مهبل زن شده و همانگونه که اجساد در روده اسراف نمیشود و بیهوده نمیگردد و در ساختن ویتامین کا شرکت مینماید اینجا نیز منی بسیاری عناصر و اجساد کرمک ها از راه مخاط مهبل جذب شده به زن آب و رنگ میدهند.

شرح دادم که زمان انزال پرده های بینی مرد باز میشود و ترشح آدرنالین چه و بکار افتادن گلیکوژن سازی چگونه است و اینک می افزایم که با تند شدن نبض و حرکات تنفسی جبران برداشت های اکسیژنی میشود که امروز ثابت شده و مخصوصاً در انزالهای استمنائی این برداشته ا از اعضاء رئیسه (قلب - مغز - کلیه ها) بیشتر است و معتادان به جلق بزودی میگویند در تعقیب هر انزال مغزمان میسوزد یا میگویند قلبمان طپش میکند یا اظهار میدارند کمرمان سرد شده و درد میکند بهر صورت ما چندان اطلاعی از کمیت های در تعقیب آمیزش نداریم.

اما کیفیت ها که در حالات روانی خلاصه میشود در درجه اول در اینکه ارگاسم (به اوج لذت جنسی رسیدن) بهترین خواب آورهاست شکی نمیباشد و نباید وقتی قرآن زن را سکن مرد بحساب می آورد و آنها را لباس یکدیگر فقط این آرامش را در اوضاع دیگر زندگی سراغ گرفت هم ثلث همه عمر است و خواب لذت

بخش بسیار مهمی است و این چنین خواب در تعقیب هر آمیزشی مخصوص اگر به ارگاسم و رضایت بپایان رسیده باشد وجود دارد ولی همین آمیزشی که بدون شک هر مردی را به خواب ناز فرو می برد سبب خواب زن نشده و برخی زنان پس از آمیزش نشاط خاصی پیدا نموده و باید متوجه باشند بهمان اندازه که قبل از آمیزش بر مرد لازم بود با نوازش زن را آماده کند پس از آمیزش نیز بر زن است که بگذارد همسرش به خواب رود تا برای دفعات بعد امیال واپس زده ای در او ایجاد نشود.

البته پس از مدتی هر زنی به این وضع عادت کرده شوهر پس از آمیزش بحال خود باقی خواهد گذاشت و دختران و پسران کم سن و سال که میتوانند پاسخ به نشاطهای یکدیگر بدهند متوجه این مطلب باشند تا پسر هر چه زودتر جوانی و نشاط جنسی را از دست ندهد.

مردی که شب یا روز قبل به ارگاسم رسیده و خواب آرامش بخش و ناز خود را انجام داده در روز بعد تمایل بیشتر بکار دارد و به مراجعان کمتر سختگیری مینماید.

البته زن نیز بتدریج عادت کرده پس از انزال بخواب میرود و چه بسا مرد در حال نعوظ و بهمان وضع آمیزش ساعتها با همسرش در خواب باشند جالب توجه دستور اسلام برای هر آمیزش بعدی است که مستحب میداند در تعقیب هر آمیزشی غسلی بجای آورده شود و ما قبلا درباره بالا رفتن ذخائر عصبی پس از هر آمیزش در صورت تماس

با آب بحث کرده ایم.

مجدد تغییراتی را که در هر آمیزش در بدن پیدا میشود به اختصار ذیلا بیاورم.

واکنشهای اعضاء تناسلی توام با احساس لذت که آن واکنشها عبارتند از نعوظ و انزال.

واکنشهای عمومی هیجانی که تغییرات زیر را میدهند:

ضربانات قبل زیاد میشود - نبض زیاد میشود - فشار خون شریانی بالا میرود - عروق متسع شده گردش خون محیطی شدت می یابد - ادرنالین ترشح میشود - ادراک حواس کاهش می یابد - تمام عضلات بدن بخصوص از کپل ها و میان دوراه دو شکم در آن بطور ارادی و غیر ارادی منقبض میگردند - آب بینی و اشک و غدد تناسلی افزایش می یابد - فعالیت هاضمه ای متوقف میشود - موهای بدن راست میگردد - مردمک چشم گشاد میشود - صداهای غیرعادی بیرون از حلق بیرون میاید - خشم و هیجان و حتی صرعی یا صرع مانند بروز میکند.

همینکه اوج لذت جنسی رسید تمام عضلات بدن منقبض شده و ناگهان با پایان انزال از بین رفته های جای آنرا رعشه و تشنجات در عضلات مخصوصاً عضلات تناسلی (مهبل - رحم - آلت بیضه) میگیرد (البته قبل از بلوغ با آنکه انزالی روی نمیدهد این مورد انقباض درعشه وجود دارد).

مرد و زنی پس از ارگاسم از هیجان افتاده آرامش می یابند احساس سستی عضلات و رضایت درونی مینمایند.

و میل بخواب و گاهی بیهوشی در شخص پدید میآید ترشحات محرک غدد تیروئید و کووتیکو سورنال و بیضه و تخمدان و لوز المعده آغاز میشود فعالیت و میل بکار و خوش بینی و اشتهای بغذا و ... حاصل میگردد.

ناگفته نماند تغییرات الکترو انسانوگراف نیز در مرحله اول (معاشقه و نعوظ) در امواج بتا دیده میشود.

و در مرحله انزال و ارگاسم امواج آهسته قوی و در مرحله نهائی ارضاء امواج بتا ظاهر میشود.

بعلاوه در تمام مدت تعداد زیادی امواج سر نیزه ای مربوط به جریان الکتریکی عضلاتی نیز دیده میشود.

جلد 37

اشاره

ص: 1

ص: 2

ص: 3

ص: 4

تولد

شهید سعید دکتر سید رضا پاک نژاد

مبسوطی از رساله دکترا که با درجه ممتاز گذشته و اینک.

بنام

اولین دانشگاه و آخرین پیامبر

جلد 37

ازدواج مکتب انسان سازی. (3) تولد

دکتر سید رضا پاک نژاد

بسم الله الرحمن الرحیم

تقدیم بکسانیکه نه از دانشمندان لادینند و نه از دینداران جاهل

دانشمندان لادین که رابطه انسان و طبیعت را غرور آمیز کرده اما رابطهٔ انسان و انسان را تیره ساخته اند و دینداران جاهل که از آن غرور بی بهره اند و در این تیرگی سهیم و در اسلام که هم به دانشمندان بی دین حمار گفته شده است و هم به دینداران جاهل (1)

و ستمکارتر از همه مشرک، که معبود خود را آنقدر پائین می آورد و تا حد انسانی با یکی از ساخته های دست انسانی در صورتیکه خدا می خواهد انسان آنقدر بالا برود تا مثل ذات مقدسش گردد (مشرک خدای را پائین می کشد و خدای انسان را بالا میبرد) به بیان دیگر انسان در سه جنگی که دارد (جنگ انسان یا طبیعت - جنگ انسان با انسان - جنگ انسان با خویشتن) در اولی نسبتاً فائق آمده در دومی مشغول و در سومی شکست خورده است (2)

1- در سوره جمعه دانشمند بی دین را خری بحساب آورده که کتابهای منسوب به خود را حمل مینماید و علی علیه السلام متعبد بلاعلم را حمار طاحونه معرفی می فرماید که همی چرخیده و سرانجام به همانجا رسیده که شروع کرده است.
2- تنها کسانی که جنگ چهارم (جنگ انسان با خدا) هم دارند؛ آنها که با بیگانگان دوستی و برای آنها جاسوسی میکنند و دوستی اشان به مسلمانان زیان می رساند و رباخواران از اینقرار عمال بیگانه در جنگ با خدا جبهه گیری کرده اند و رباخوران در مبارزه اند (شرح در آغاز جلد 22)

ستایش

سبحان الله

توحید خالصی که اندیشه های عالمانه روز آنرا میطلبد و در انحصار مسلمانان است (1) مسلمانانی که هم در مرحله عقیده ایمان بخدا دارند و هم در مرحله عمل خدا را عبادت میکنند (2)

درود

درود بر دوازده جانشین ایشان بویژه بر تشکیل دهنده حکومت واحد جهانی پیشوای وقت و امام زمان حضرت حجه بن الحسن العسکری - محمد مهدی - ارواحنا فداه (3)

1- شرح مبسوط در جلد اول چاپ چهارم ببعد که خلاصه آن چنین است: از هر کس سئوال شود ترا که خلق کرد میگوید خدا اما در مرحله عمل محسوسات را عبادت کرده و احترام میگذارد از قبیل بت، آتش، گاو و ... یعنی همه در مرحله اعتقاد میگویند خدا و چون به عمل رسید به غیر خدا متوجهند جز مسلمانان که اعتقادشان بقرب است و نماز و هر عبادتشان نیز متوجه به غیب (خدا)

2- شرح مبسوط در جلد اول چاپ چهارم ببعد که خلاصه آن چنین است: از هر کس سئوال شود ترا که خلق کرد میگوید خدا اما در مرحله عمل محسوسات را عبادت کرده و احترام میگذارد از قبیل بت، آتش، گاو و ... یعنی همه در مرحله اعتقاد میگویند خدا و چون به عمل رسید به غیر خدا متوجهند جز مسلمانان که اعتقادشان بقرب است و نماز و هر عبادتشان نیز متوجه به غیب (خدا)

3- شرح در ابتدای جلد هشتم.

چون خبر درگذشت مالک اشتر به حضرت علی رسید بمنبر رفت گریه کرد، درباره اش طلب مغفرت نمود و سخنانی فرمود تا آنجا که:

مگر این اجتماع می تواند مالکی بپرورد و ...

قبل از انعقاد نطفه، پدر و مادر خوب و از انعقاد نطفه تا تولد، مادر و پدر خوب و از تولد تا مرگ معلم و والدین خوب لازم است تا نسل مورد پسند حضرت علی صلوات الله و سلامه علیه را آنچنانکه فرمود بتوان داشت و از این قرار:

بزرگترین خدمتی که میتوان بفرزند خود نمود انتخاب همسری شایسته و معلمی صالح است.

کنار حجله وصلت و گوشه زایشگاه یگانگی و مصالح ساختمان روح انسانیت بر حیوانات توسط پدر و مادر و مخصوصا مادر تهیه و بوسیله معلم تکمیل می گردد.

گذشتگان گرفتار عملهای خودند و آیندگان (نسل) گرفتار عملهای ما، لذا مسئولیت هر کس در برابر نسل روشن میباشد یعنی هر آنچه امروز اتفاق میافتد نتیجه غیرقابل اجتناب آنست که دیروز اتفاق افتاده و فردا نیز در گرو اتفاقات امروز آنست.

انا نحن نحیی الموتی و نکتب ما قدموا و آثارهم - قرآن

مضمون آیه شریفه:

هر مرده ای را خدا زنده میکند و چون زنده شد آنچه را جلوتر (از خوب و بد) فرستاده به او میدهند (ماقدموا) و آنچه را بجای گذارده (آثارهم) از خوب باشد یا بد همه را بعدها برایش میفرستد و نبی خاتم بهترین آثار را در نسل صالح، کتاب خوب، آبی که سرآغاز پیدایش حیات و آبادی و صدقه جاریه و آسایش است معرفی فرموده اند که پس از مرگ هر چه مردم را به رشد رسانده و کمال داده به صاحبش نیز میرسد بلکه عمل صالح هر عملی است که انجامش در جهت رفاه و آسایش مردم صلاح است.

همیشه مردم به زبان علم بازگو کننده سخنان پیامبرانند و ارزش زبان علم اینکه گر خدا ارزنده تر از دین چیزی داشت آنرا بوسیله پیامبرانش به مردم ارمغان میفرستاد.

ص: 9

خواننده عزیز

لطفاً قبل از شروع به مطالعه این کتاب به تذکری که مؤلف شهید در جلد 3 داده توجه نموده و شروع به مطالعه کتاب نمائید.

آنچه که مورد نظر مؤلف شهید می باشد، ایجاد نسلی سالم و مذهبی است.

تذکر از صفحه 43 کتاب

«علاوه بر اینکه هر کس در انجام کارهای خداپسندانه یا فسق و فجور دیگری را راهنمائی کند یا یاری دهد در آن ثواب و عقابها شریک خواهد بود یک اصل کلی در اسلام برای استمرار اعمال صالحه و کارهای آلوده و زشت اینست که اگر کسی وضعی بوجود آورد که پس از مرگش عمل صالحی ادامه یافت یا فسق و فجوری استمرار پیدا کرد همان متوفی در آن شریک و سهیم خواهد بود مثلاً عمارتی ساخت که در آن روان یا جسم مردم به حیات بخشی و ارتقاء نائل آمد و ثوابی برسد و صوابی عمل شود یا برعکس در آن رنج و شکنجه ببیند و عذابی برسد و آلودگی پدید آید برای آن مدت که آن عمارت برپاست عاقبت و عقوبت آن به او خواهد رسید و هم اکنون باید بگویم آنچه مطلب در جلدهای قبل و بعد و جلد حاضر آورده و خواهم آورد چنانچه در راه انجام کارهای غیر مشروع مورد استفاده قرار گیرد و در نتیجه در زمان حاضر و بعدها سهمی و بهره ای از گناه داشته باشد هم اکنون تنفر و انزجار خود را اعلام می دارم و عدم رضایت از آنچه آورده ام اظهار می نمایم».

فهرستی از آنچه مربوط به ازدواج است

برخی از آنچه مربوط به ازدواج است تا زمانی که آمیزش پیش آید شرح دادم و بعضی را که گفته نشد اینک فهرستی از کلیه آورده میشود تا نوشته نشده ها معلوم گردد.

عزب ماندن و ازدواج نکردن کراهت دارد و در صورتیکه بدون همسر بودن سبب آلوده شدن بگناه میگردد. ازدواج نیز واجب میشود.

دوستی نسبت به زن و لذت زندگی ناشی از آن ممدوح و افراط در دوست داشتن زنان مکروه میباشد.

دختری که بهمسری برگزیده میشود یا پسری که انتخاب میگردد باید دارای صفاتی باشند که مقدم بر همه ایمان است یعنی اگر ایمان داشتند تمام صفات حمیده را در سایه ایمان به نسبت قدرت ایمان خواهند داشت.

دختر به فاسق و فاجر و مخصوصا به شرابخوار دادن گناه است. که علت آنرا در جلد هفتم شرح دادم.

همسری از سادات و ذریه رسولخدا داشتن مستحب و موجب افتخار است.

کسیکه از ترس فقر ازدواج نکند نسبت به خدای خود گمان خوب

نبرده است، زیرا در قرآنش وعده داده است که در سایه ازدواج اگر فقری باشد از فضل خدا مبدل به غنا میشود.

هرگز نباید مسلمان بحساب فقر از ازدواجی که خواهان آنست یا بر او لازم میباشد چشم پوشی نماید.

کسیکه سعی در ازدواج دیگران کند مستحبی بجای آورده و آنکه بین زن و شوهر فساد و نفاق کند گناه بزرگی را مرتکب شده است.

استحباب زن گرفتن بخاطر دینش یا صالحه بودنش یا صله رحم بجای آوردن است و کراهت ازدواج برای مال زن یا جمال یا فخرفروشی از فامیلش یا ریاست.

استحباب و مدح نسبت به ازدواجی که مهر آن اندک است.

مستحب است که با دختر باکره ازدواج کنند و آنکه زیباروی سفید کپل دار، متبسم و بلند موی و ... میباشد.

استحباب در زود شوهر دادن دختر.

اختیار خانه بزن دادن و آنجا را مرکز فرماندهیش کردن و استحباب آن.

تجویز بلکه استحباب اینکه مرد شریف جلیل القدر زنی دون شأن خود بگیرد حتی از حسب و نسب و شرف باشد و اینکه زن اختیار شوهری کند که از اخلاق و دین و امانتداری و عفتش راضی و خبردار باشد و کراهت رد کردن چنین شوهری.

مکروه بودن ازدواج با احمق و دیوانه و تجویز آمیزش با دیوانه بدون آنکه طلب فرزندی از وی شود. زیرا ممکن است به ارث نسل همچنان باشد.

استحباب ازدواج و آمیزش در اوقات و ساعات و مکانهای معین و کراهت هردو عمل مذکور در اوقات و ساعات و مکانهای معرفی شده که در همین جلد به بسیاری از آنها اشاره گردیده است.

کراهت آمیزش در شب چهارشنهب.

استحباب اطعام و سفره انداختن در پنج وقت (ازدواج - تولد فرزند - ختنه کردن - خانه جدید - مراجعن از حج) که سفره ازدواج مقدم بر همه است و خلاف بودن سفره ای که در برخی شهرهای مسلمین مرسوم است و کسانیکه عزا دارند و پس از دفن بخانه برمیگردند و خود هیچ اشتها ندارند به پذیرائی میپردازند و تماشاگر خوردن یک مشت جلسای بر سفره غیر اسلامی باشند.

منع ازدواج با دختری قبل از نه سالگی و حرام بودن آمیزش یا دختری حتی بعد از نه سالگی که احتمال وارد شدن زیان جسمی یا روحی به او داده شود.

کراهت آمیزش در جائی که آب برای غسل نیست مگر هنگام ضرورت

حرام بودن آمیزش با زنی که در قاعدگی است که قریب باتفاق فقها دخول درد بر را نیز در این حال محکوم به کراهت و برخی به حرمت نموده و پرداخت دیه را قریب باتفاق دستور داده اند.

استحباب مکث و درنگ و ترک حجله برای آمیزش و مستحب بودن اینکه با بازی و نوازش، سازش باید بوجود آورد.

کراهت اینکه زمان آمیزش کاملا عریان شوند یا ایستاده آمیزش نمایند.

تجویز نگاه کردن زن و مرد بیکدیگر و به تمام اعضای یکدیگر و مکروه دانستن نظر کردن مرد هنگام آمیزش در محل مخصوص.

کراهت آمیزش در زیر آسمان و جائیکه احتمال توجه به آن شود و در جائیکه طفلی باشد.

کراهت سخن گفتن در زمان آمیزش.

مکروه بودن جماع برای کسیکه خضاب کرده است.

رو بقبله یا پشت بقبله جماع کردن کراهت دارد.

برای هر دفعه آمیزش مستحب است که غسل کنند و شرح داده شد

حرام است چهار ماه بیشتر بین آمیزشها فاصله گردد مگر ... که شرح داده شد.

کراهت مباشرت در حالیکه انگشتری در دست باشد که نام مبارک پروردگار یا از قرآن چیزی بر آن نوشته شده است.

واجب مرد غیرت داشته باشد و عدم جواز اینکه زن غیرت کند زیرا غیرت زن حسد است.

راضی بودن زن و مرد برای زناشوئی کافی نیست و باید صیغه خوانده شود یا مرد و زن خودشان بخوانند یا وکیل بگیرند حتی زن می تواند وکیل شود و تا یقین نکند که وکیلشان صیغه خوانده است بیکدیگر محرم نمیشوند ولی گفتن وکیل که آنرا انجام داده است کافیست. وکیل باید بالغ و عاقل باشد.

اگر دختری رشید و بالغ بود و مصلحت خود را میتواند تشخیص دهد چنانچه باکره نبود میتواند با هر کس شوهر کند و اگر باکره بود شرائطی دارد که باید هر کس برساله عملیه مرجعش مراجعه نماید.

اگر مرد بعد از عقد بفهمد زنش دیوانه جذامی، برص، کور، زمین گیر، افضا شده از راه بول و قاعدگی یا راه مدفوع و قاعدگی بهم راه

یافته، بکارت غیرقابل مقاربت دارد چون جمع بودن گوشت یا استخوان در مدخل فرح، میتوان عقد را بهم بزنند.

چنانچه زن بفهمد شوهرش دیوانه است، آلت مردی ندارد، به آن بیماری مبتلا است که از عهده نزدیکی و آمیزش برنمیاید یا بیضه هایش را از بین برده اند میتواند عقد را بهم بزند و در اینگونه موارد مذکوره بدون طلاق میتواند از یکدیگر جدا شوند.

مادر و خواهر و دختر پسری که لواط داده بر لواط کننده حرام است اگر چه یکی یا هر دو بالغ نباشند. مشهور بین علما هر چهار شب یکمرتبه آمیزش کرده است اما واجب نیست و چگونگی آن شرح داده شد.

مسلمانی که منکر خدا یا پیغمبر شود یا حکم ضروری دین یعنی حکمی را که مسلمانان جزء دین اسلام میدانند مانند واجب بودن نماز و روزه انکار کند در صورتیکه بداند آن حکم ضروری دین است مرتد میشود و اگر زن قبل از آنکه با شوهرش آمیزش کند شوهر مرتد شود عقدش باطلب میگردد و همچنین اگر در زمان یائسگی شوهر مرتد بشود که برای زن سید 60 و غیرسید 50 سال میباشد عقد باطل است اما در زمان غیریائسگی باید عده نگهدارد و اگر در زمان نگهداری عده شوهر مسلمان شد عقد باقی و در غیراینصورت چنانچه تا آخر عده مرتد باقی ماند عقد باطل است (ناگفته نماند این عده مهلتی است که اسلام برای فکر کردن و تصمیم گرفتن داده است و ....).

واجب است تمکین کردن زن مرد را مکر با شرایطی و ممنوع بودن تأخیر در اجابت شوهر ولو بطول دادن نماز باشد.

کراهت ترک زینت و زیور و آرایش و پیرایش کردن زن و استحباب

اینکه صبح و شام با وضع آراسته خود را به شوهر عرضه بدارد.

مستحب بودن اینکه مرد زن را گرامی بدارد که به تفصیل شرح داده شد.

روح باید خوراکش بمیل زن و فرزندش باشد هر چه بپوشد به آنها بپوشاند وقتی او را بخانه خود آورد از خانه پدرش بر او سخت تر نگذرد و بهتر آنکه خانه کمی بهتر غذا کمی بهتر لباس کمی بهتر زندگی کمی بهتر باشد و اگر همین یک امر اسلامی عمل شده بود با تصاعدی که شهرها و غذاها و زندگیها بهتر میشد چه میشد؟

مستحب است زن قبل از شوهر نخوابد، بدون اجازه شوهر حتی روزه مستحبی نگیرد و هر زنیکه بشوهرش بگوید در خانه ات از تو نیکی ندیده ام همه عملهای ثوابش بر باد رود. مرد نباید بر زن سخت گیرد باید بدیهایش را ببخشد و بر او رو ترش نکند و یکدرمیان روغن برای مالیدن به او بدهد و سه روز یک مرتبه گوشت برایش بیاورد و رنگ و هر چه وسائل آرایش است هر شش ماه یکمرتبه به او بدهد. هر سال چهار جامه اش بدهد دو زمستانه و دو تابستانه و هر چه از میوه و غذا که همه کس خورند و نزد او نیاید، زن را نباید بر زین ها سوار کرد. رازهائی که مرد دارد نباید بزن گفت. مرد باید گاهگاهی به زن اظهار علاقه کند و حتی اگر دروغ هم هست به او دوستی و محبتش را برساند و قبلا گفتم در سه مورد (در جنگ فساد خاموش کردن - به زنان) میتوان دروغ گفت (البته فقط برای همین اظهار علاقه میتوان دروغ گفت نه سایر موارد) و در روانشناسی ثابت شده است گر چه زن بفهمد که مرد دروغ میگوید بر او اثر خوبی دارد اگر زن به دروغ نسبت به مردش اظهار علاقه نماید مضطرب میشود نسبت بهمسرش

گمان میبرد.

زن کراهت دارد هنگام راه رفتن جز در کنار راهها طی طریق کند

مرد نیز مستحب است برای زنش پاکیزگس و شیک پوشی کند و موهایش را همانگونه که همسرش میخواهد اصلاح و درست کند.

جای زن که هنوز گرم است نمیتوان نشست.

استحباب جماع در شب دوشنبه و سه شنبه و پنج شنبه و روز پنج شنبه نزدیک زوال (آفتاب وسط آسمان) و شب جمعه مخصوصا بعد از عشاء و روز جمعه بویژه بعد از ظهر است.

روزیکه مسافرت در پیش است شب قبل از آن آمیزش کراهت دارد.

جماع اول شب و جماع با پیرزن و جماع با شکم پر مکروه است. ناگفته نماند خونی که باید متوجه معده و دستگاه هاضمه باشد برای ترشح و عمل هضم ناچار قسمتی به دستگاه تناسلی هجوم آورد نه دستگاه گوارش بهره وافی دارد نه تناسلی کافی و این یک زیان از جمله ضررهاست.چ

در حال حیض و نفاس حرام - بدون ملاعبه قبلی نباشد - بدون ملاعبه قبلی نباشد - بدون بسم الله نباشد - نگاه بفرج نکند - بعد از طلوع فجر تا طلوع آفتاب - از غروب تا بین رفن شفق (تقریبا یکساعت و نیم - در حال کسوف و خسوف - طوفان - شبی که زلزله شده است اول و وسط و آخر ماه (باستثنای اول ماه رمضان - جائیکه دیده شوند نباشد - رو بقبله و پشت بقبله که شرح داده - محتلم و شیطانی نباشند - دستمال برای هر دو نفر جداگانه که خود را پاک کنند - وسط آفتاب نباشد - با زن آبستن با وضو باشند - پشت باغی که حائل ندارد نباشند - زیر درخت میوه - بین اذان و اقامه - در حال ایستادن و ... که بسیاری را شرح دادم نباشد.

آمیزش مادی و آمیزش معنوی (حیوانی و انسانی)

با آنکه در جلد 21 مطلب را روشن کرده ام و آنجا که از فرق بین منعکس و فاحشکی بحث نموده ام در این باره که آمیزش زمانی جنبه معنوی و گاهی زمینه مادی دارد مطالبی آورده ام اما هم اکنون عنوان دیگری باز میشود تا بگویم آمیزشی که حیوان میکند با آمیزشی که انسان دارد کدام مفید فایده مادی است و کدام معنوی و بین آن دو چه فرقی است.

هم حیوان آمیزش میکند هم پائین تر از حیوان آمیزش میکند اما آمیزش غیرانسان دستگاه فکری لازم ندارد مرکز نعوظ آلت ذی فقاران در نخاع آنهاست و به مغزشان ارتباطی ندارد. مغز ندارد و اگر هم دارند ارتباطی آنچنان بین مغز و نخاعشان نیست که همانند انسان عمل کنند مثلا چشم منظره تحریک آمیز ببیند و مغز بیندیشد و مرکز نعوظ تابع باشد و تحریک شود و آمیزش انجام گیرد و همه انعکاسی است بلکه آمیزش نزد غیر انسان جنبه جسمی و بدنی و بلکه مادی دارد و لاشه ای به لاشه ای میرسد اما قرآن برای آغاز پیامبری به همین عمل آمیزش انسان جنبه معنویت می دهد میفرماید مرد و زن از آن درخت منهیه خوردند (فاکلامنها فبدت لهما سواتهما و طفقا یخصفان علیهما من ورق الجنه و ....) و در نتیجه آنچنان عورتشان سرآغازی کرد که آنها را باورق بهشت پوشاندند که با

توجه به الجنه تحت ظلال السیوف و الجنه تحت اقدام الامهات درمیابیم که جنت چه کارها میکند و برای چه جهت ستر عورت آدمی از فرآورده های جنت انتخاب میشود نه از دنیا! برای اینکه رابطه معنویت در کار است و این عورت حیوان است که فقط با دنیا سروکار دارد نه با جنت بهشت زیر سایه شمشیرها با زیر قدم مادرهاست این نیست که زیر قدمشان حفر کنند به بهشت برسند و همینطور عورتها را با ورق بهشت پوشاندن چسباندن برگ درخت فقط روی عورتها نمیباشد یعنی از این ببعد این عورت آلت عملکرد معنویت هاست نه مادیگری!

چطور؟

برای مثال آمیزش را در یک بعدش مینگریم:

جاذبه جنسی را قدرتی بس عظیم است که زن و مرد را بهرطرف میکشاند مرد میرود مجله ای میخرد عکس را می بیند زنی است که خیلی او را می پسندد مشابهش را در خیابان می بیند به او دسترسی پیدا نمیکند یا دستگاههای رسانه ای به او میرسانند که زن باید چنین و چنان و مد روز باشد. مد روز چگونه است؟ برایش شرح میدهند همانگونه زنی را هوس میکند که مدیست باشد و همینطور تا آخر معلوم میشود که مرد در زندگی اش اگر چنین و چنان زنها را که مجلات و رسانه ها معرفی کرده اند نیاورد کمبودهائی دارد اما هیمن جا سر دو راهی است که با این نابرابریها و کمبودها را با ورق الجنه می پوشاند و در همسر شرعی خودش کمبودها را با جستجوی معنویاتی جبران میکند و اندیشه آزادمنش و لذت بردن از زنی که بخش عظیمی از زندگیش را بهای زندگی او ریخته سر میبرد

یعنی عورتش را یعنی لذت بردنش را یعنی دستگاه فکریش را آنجا که بر مدار اعمال جنسی و لذت بردن قرار میگیرد پایان نمیداند و آنرا نمی بندد بلکه این مدار را نیز همانند مدارات دیگر باز و معنوی نگهمیدارد یعنی چنین فردی میشود در زمره کسانیکه از اول پدر و مادرش (آدم و حوا) همینکار را کردند و هر دو عورتشان را از ورق الجنه پوشاندند نه یکی از آنها و این را نیز به ارث برده است که عورتش را با ورق الجنه بپوشاند نه با شورت مد و از غرب آمده و تقدیم شده از استعمار یا اینکه به لجن زار برداشت های خود تشخیص داده لذت بخش میافتد و همان میشو که شاعر ما میگوید و در ابتدای جلد چهارده که مخصوص ورزش است شرح دادم (اگر در طلب جوره کانی کانی - و در پی عمر جاودانی جانی. من فاش کنم حقیقت مطلق را - هر چیز که در جستن آنی آنی) و چنین شخصی سراپایش عورت است.

بقراری که آورده شد آمیزش مومن از جنبه حیوانی فراتر و زمینه معنویت و انسانیت دارد و راستی در هر امری باید کار انسان غیر از حیوان باشد و هر کارش از روی جنبه ارزشهای معنوی که دارد برآورد گردد. و انگهی اگر قرار بود هر مردی به زنهائی که از مدشان تعریف آمیزش کند سرانجام قانون روز و قلدری بر این مرحله از زندگی برای انتخاب جفت نیز همان قانون جنگل حاکم بود و لاغیر و بلافاصله انسان چون حیوان همان سرانجام را داشت.

همه و همه خوانده یا شنیده و قلیلی از مردم نیز دیده اند که

پیوند بسیاری از اعضای انسان به انسان سرانجام بدی دارد و اغلب سازگاری نشان نداده باصطلاح خورده شده از بین میرود در حیوانات نیز آزمایشات متعدد همین نتیجه را داده است اما شگفتی اینجاست که پیوند مغز حیوان به حیوان چنین نیست و اغلب ناسازگاری نشان نداده و پیوندها میگیرد و لذا پیش بینی میشود در آینده مغز انسان به انسان پیوند شود اما مسئله اینجاست که هزاران حیوان همانند یکدیگرند و در صفات و سجایا با چندان تفاوتی ندارند و اگر به گله گوسفندی نظر شود نمیتوان گفت کدام بهتر یا بدترند و اینها چنانچه مغزشان عوض شود خودشان عوض نمیشوند اما مغز انسان با شرفی را به مغز انسان بیشرفی پیوند زنند (یا برعکس) چه میشود؟ پس شکل ظاهر انسان پوسته ای و ظرفی و بلکه شکلی بیشتر نیست و آنچه هست انسانیت اوست و عورتش هم مانند عورت یکی و همانندند و باید از ورق الجنه پوشیده شود نه با شورتی از مدخواهی روز و ارمغان استعمار و آنچه باید عوض شود مغز است و همه خلاصه در یک جمله که آمیزش انسان غیر از حیوان و یا نوعی احساس زندگی همراه است و اگر جز این باشد یا آنچه قرآن فرموده و اسلام خواسته ناسازگاری دارد. قرآن پس از ذکر جعل حضرت آدم از طرف پروردگار بعنوان خلیفه الله میفرماید خدای تبارک و تعالی تعلیمش داد و سپس به فرشتگان فرمود بر او سجده کنند و بعد مسئله امر و نهی در خوردن و نخوردن را پیش کشیده و این موجود را یعنی حضرت آدم را اولین موجود بلکه تنها موجودی معرفی میفرماید که میتواند در برابر دستور مخور بخورد و عصیان ورزد و آنچه قابل توجه است طرح مسئله

آمیزشی و جنسی پس از تعلیم و تعلم آدم و طرح سجده فرشتگان و طرد شیطان ذکر شده است که برای هیچ موجودی سکسو البته و مسائل جنسی اشان مقدمات و تشریفات علمی نداشته و ندارد آری آمیزش انسان غیر از حیوان و با نوعی احساس زندگی همراه است و اگر جز این باشد این حیوان که شکل انسانی را دارد مغزش در این مورد با مغز حیوان فرقی ندارد یعنی مغز چنین انسان در مورد آمیزش همانند مغز حیوان عملکرد داشته است و اگر بشری پیدا شد که در موارد دیگر و اعمالی جز آمیزش نیز همانند حیوان مغزش را بکار انداخت در کلیه آن موارد بلکه در مجموعه حیوانی بیش نیست.

خارج از برنامه بیاوریم که میتوان با موادی از راه تغذیه به راههای دیگر مغز را مجبور کرد تقریبا مشابه حالت ذکر شده عمل کند یعنی عمل مغز حیوانی باشد مثلا با خوردن الکل:

کسی هست که حیوان را آزار داده است این حیوان دستش برسد آزاردهنده را صدمه خواهد زد و اگر دستش نرسد همیشه ابراز دشمنی خواهد کرد اما انسان چنین نیست دشمن است و اظهار دوستی میکند و قربان صدقه میرود اما همینکه تخمیر الکلی مغزش را تسلیم کرد دیگر دشمن باشد میگوید دشمن. دوست باشد میگوید دوست.

هر انسانی سه آرزو دارد که به آن برسد:

نیل به حقیقت

رسیدن به آسایش در ظل عنایت اقتصادی دلخواه و سالم.

دانستن راهی که آمده و در کجاست و به کجا میرود و لذا از جمله توجهش به سنت آبا و اجدادی جلب میشود و با همین سه آرزو است که

شیاطین مبنائی برای عوض کردن انسانها بدست می آورند: یا حقیقت را همانگونه که حضرت علی فرمود شبیه سازی کرده شبیه میکنند (انما سعیت الشبهه شبهه لانها یشبه الحق) یا بوسیله پول طرف را میخرند یا سنت گرائی را بر او تحمیل مینمایند و عجیب است که قرآن میفرماید حضرت موسی قرار بود به سی روز برای مناجات بماند (و واعدنا موسی ثلثین لیله) ده روز اضافه شد برای تمامیت یافتن آن وعده (و اتممناها بعشر) و از این ده روز تئوریسین قوم. سامری برداشت غیرحقانه ای کرده هر سه آرزوی قوم را جلوه های جاذب و کاذب داد:

سنت را در قدیمی ترین آن که توتیسم و حیوان پرستی باشد آن هم در آن نوعی که هنوز آثارش نزد برخی (مثلا هنود) باقیست جلوه گر ساخت یعنی گوساله ای ساخت - گوساله هم قدیمی ترین سنت است هم مردم زمان شاهد آنند.

آسایش در سایه اقتصاد را با سمبل اقتصاد که طلاست نشان داد و آن گوساله را از طلا ساخت.

نیل به حقیقت چیزی جز حق را از قانون حق برداشت کردن نیست و قانون حق بوسیله جبرئیل از خدا وحی میشود اما اگر بجای استفاده از زبان جبرئیل و وحی. از خاک ردپای جبرئیل برداشته شود (اخذ قبضه من اثر الرسول ....) باز جنبه معنوی و حقانی دارد زیرا از جبرئیل است اما شبهه ای است و زبان جبرئیل یکی است ولی ردپای او دوتاست و لذا حق و صراط مستقیم یکی و راه باطل متعدد است.

در مورد آمیزش هم باید متوجه بود که تا عورتها از ورق الجنه پوشیده نشود کار انسانی انجام نگرفته است و برگی که از بهشت نباشد

ارزشی ندارد زیرا بر برگ بهشتی جز قانون الهی نقش و نگاری دیده نخواهد شد و هر گونه دستور یا قرار و مداری جز آنچه از جانب خدا باشد از ورق الجنه برداشت نشده و نمیتوان گفت آن آمیزش در قلمرو معنویت انجام گرفته است.

اینکه قرآن همه چیز موجود در آخرت را صاحب حیات معرفی مینماید و به آنچه در دنیاست متاع نام می نهد (و ان الدار الاخره لهی الحیوان - و ما الحیوه الدنیا الا متاع) و کافران را نیز افرادی برداشت کننده و قانع به داشتن متاع معرفی میفرماید همین مطلب ماست که آمیزش نیز از آنجمله میباشد (ذرهم یاکلوا و یتمتعوا ویلههم العمل یعنی آمیزش نزد مومن تبدیل مادیت به معنویت است و نزد غیر مومن در همان صورت مادیت ماندن و ادامه یافتن بگذار بخورند و در مرحله تمتع آمیزش بمانند و این دو کار را که حیوانی است (یاکلوا و تمتعوا کما تاکل الانعام) همان تمتعی که با تمتع های دیگر در مجموعه ای بنام متاع الدنیا معرفی میشود که قرآن متذکر است اما اگر این متاع بذری در دنیای مزرعه آخرت شد انچنانکه بود برداشتهای معنوی داد ابدی و سرمدی و آخرتی شده و همانگونه که قرآن فرماید حالت حیاتی پیدا خواهد کرد و لذا بار دیگر تکرار میشود که آمیزش انسان غیر از حیوان بوده و با نوعی احساس حیات همراه است.

نتیجه آنکه در تولید مثل و مقدمات آن تمتع، ازدواج، نکاح و ... همه و همه دخالت دین است که انسان را از خط پستانداران خارج ساخته در خط انسانیت محشور مینماید.

تعریف قدرت جنسی

تعریف از قدرت جنسی میشود و متوجه خواهید شد که چه اهمیتی دارد زیرا باور خواهید نمود که تقریبا نصف مردم زمین با عدم قدرت جنسی دچارند.

قبلا فرق ظلم و فساد را ذکر کردم، ظلم چیزی را در موضع خودش ننهادن یا از آنجا خارج کردن است و فساد معیارها و فرمولها چیزی را از موضع خودش دگرگون ساختن و بعقیده من تمکین نکردن فساد است و ضعف قدرت جنسی ظلم!

مگر نیست اگر زن و شوهر دارای ایده و عقیده مخالف باشند اما توافق جنسی داشته باشند دولت جنسی اشان پایدار است و بدون آنکه در معرض خطر جدائی قرار گیرند زندگی دارند اما در محیطی که عشق و توافق جنسی نباشد کوچکترین اختلاف فکری کار را بمجادله می کشاند و در سطح مملکتداری نیز الملک یبقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم درست است و کشورداری با کفر باقی میماند و با ظلم کار به طلاق سلطه و رد ملک میکشد.

زن نمیخواهد با نشان دادن تمایلات جنسی، سکس را از جمله آرزوهای خود نشان دهد بلکه این کار را بصورت قبضه کردن و در اختیار

درآوردن شوهر بطور محافظه کارانه انجام میدهد و نتیجه این میشود که مرد بظاهر متجاوز اما در حقیقت به او تجاوز شده از قانون حاکم بر جنگل راه رهایی داشته باشد و در صورت داشتن قدرت عدالت کردن بین همسران همسر دیگری نیز بگیرد و دلیل آن مسرت خاطر زن است اگر پس از انجام آمیزش از شوهر بشنود که لذت برده است ولی اگر زن بشوهر بگوید لذت بردم شاید پاسخ فقط به کلمه ای اکتفا شود و برای مردی که لذت نبرده عکس العمل خاصی از آنکه لذت برده روی دهد که شرح دادم

عمل جنسی چهار مرحله دارد که هر مرحله نباشد یا باشد و ضعیف باشد ضعف قدرت جنسی شناخته میشود و چهار مرحله عبارتند از خواستن سفت شدن آلت، توانائی آمیزش، ارگاسم

خواستن و میل جنسی با مغز و غدد و چشم و یا حواس دیگر و اعصاب ارتباط دارد و بوسیله همین ها آلت تحریک و پر خون شده و سخت میشود.

مرحله اول ممکن است با تلقین ضعیف شود مثلا در کودکی با او گفته شود عمل جنسی اثر بدی دارد یا وضع پدرشاهی سبب شود کودک به زن ترحم کند تا مانند مادرش مورد بی رحمی پدر قرار نگرفته باشد و مادرشاهی بدتر که کودک بعلت تسلط مادر بر پدر از جنس زن بدش آید.

تلقین یا توجه در حین آمیزش نیز زیان آور است مثلا گفته شود این کار چه بیهوده و حیوانی است یا در آن زمان به مرگ و طلبکار و حوادث تأسف آور یاد گردد یا یک مسئله لا ینحل در آن لحظه به حل نزدیک گردد یا ترس از حامله شدن ترس نداشتن قدرت جنسی، ترس بیماری

ترس دستگیر شدن و مهمتر از همه ترس مرد مبتلا بضعف جنسی است که میترسد آمیزش کند و همسرش نیز مبتلا شود. نوعی از ضعف جنسی

است که درباره اش درست قضاوت نمیشود و آن اشتغالات روزانه و کار زیاد است که اغلب یکی از دو جنس آنرا بهانه مینمایند و ممکن است هر جنس آنرا بخود نسبت دهد یا بدیگری مثلا زن بگوید از بس برای مردم کار میکنی بما نمیرسی یا بگوید از بس کارخانه زیاد بود حوصله ندارم و مرد نیز همینطور و حال آنکه قضاوت درست نبوده اغلب کسانیکه ضعیف جنسی دارند برای جبران آن بیشتر کار مینمایند.

نوع دیگر شماتت است که مرد دائم به زن بگوید میل جنسی نداری یا زن مرتب مرد را سرزنش کند که قوی نیست.

احساس گناه نیز نزد برخی که زمینه دینی دارن یا احساس ترحم نزد بعضی که زمینه عاطفی دارند ممکن است سبب ضعف جنسی گردد زن و جنس ماده هر حیوان در زمان آمیزش میتوانند چیزی هم بخورند مثلا مرغ یا گربه ماده ولی زن باید از این عمل (جویدن سقز، تخمه خوردن بپرهیزد زیرا این عمل نوعی سبک شمردن کار خودش و شوهرش میباشد. زن نباید در حین آمیزش مرد را از کارهائی که کرده یا روابطی که داشته سئوال پیچ کند و آزرده اش کند بلکه باید همه سخن از تحریک و تشویق بزند.

آلت ممکن است در یک محیط بیگانه یا شرایط نامساعد، گیر افتان، بدرفتاری زن فریاد کشیدنش حرفهای ناهنجار زدن، نشان دادن بیعلاقگی زن، توجه نکردن زن به مردیکه هیان زده است سخت نشود یا اگر شده فوری از سختی بیفتد ولی در نوع دوم بیشتر در برابر همان زن که سبب ضعف شده است سختی پیش نخواهد آمد.

ممکن است مرد از زنش از شغلش از فرزندش از خانه اش از اداره اش از

مسلکش از مسائل اجتماعیش و خلاصه از یک فکر رنج آور و ناراحت کنند سختی آلت را از دست بدهد.

زود انزال شدن ممکن است بعلل زیر باشد:

میل و خواستن اندک باشد، زن برای آمیزش جالب نباشد، ترس از بیماری و گرفتاری یا از مذهب یا بدگوئی زن در آن حالت از مرد تعطیل آمیزش در مدت طولانی، خستگی، دلتنگی، ترس از عدم موفقیت در آمیزش، خشک بودن مهبل زن، حرکات شدید بلافاصله پس از دخول از طرف مرد یا زن، دلخوری مرد از زن یا زن از مرد بواسطه دعوای قبلی، مطلب جالب آنکه اگر مرد به اوج لذت جنسی برسد و زن همیشه در کمرش و مرد در هر جای بدن میتواند بوده باشد و برعکس یعنی اگر زن به اوج لذت جنسی برسد و مرد نرسد فقط روحیه مرد رنج آور است ولی پرستاتش پرخون میماند و بطور کلی علت کمر درد زن نیز پرخونی رگهای لگن اوست که اگر به ارگاسم نرسد پیش میاید.

بیماریهائی که ممکن است قدرت جنسی را ضعیف سازد بیماری قند و اواخر بیماری مزمن کلیه هاست درباره نسل ریوی عقاید مختلف است برخی آنرا سبب تحریک نیز میدانند. چاقی نیز نزد برخی ضعیف کننده است، بیماریهای عفونی و مسمومیت های حاد یا مزمن از آنجمله اند بیرون آوردن بیضه ها نیز اغلب همینطورند. آلت مرد اگر دو تا باشد یا زیاد کوچک باشد یا از وسط دونیم باشد یا بزرگ باشد و سخت نشود ختنه شده باشند که هنگام سخت شدن آلت کج شود فتق شدید هم ممکن است سبب شود مرد خجالت بکشد و کم کم قدرت جنسی را از دست بدهد

ما آلت بزرگ تر از معمول وضع خاصی دارد که مرد و زن با تناسب مخصوص بهم خواهند رسید.

همانگونه که جبرها قدرت متفاوت دارند جبر گذشت زمان بر سیطره است و جبر خوردن قدرتش کمتر است اگر بیک دزد بگوئیم تو آدم مقدس و متقی هستی یا بگوئیم تو رباخواری یا بگوئیم ای دزد عکس العمل های متفاوت خواهد داشت اگر به یک کچل در حین نزاع گفته شود ای کچل آتش نزاع دامن زده میشود اما اگر گفته شود ای کور آب بر آتشش ریخته میشود مرد نیز اگر در کودکی از همبازیش شنیده باشد که آلت کوچکتر یا ناقصی دارد اگر در اولین برخورد با زن متوجه شد که زنش خندید یا قیافه ناراحت کننده گرفت بیاد دوران کودکی افتاده تصور میکند همسرش نیز همان را در ذهن دارد که دوست کودکش به او گفته است مطلب دیگر خرد شدن شخصیت مرد است که هنگام آمیزش بیاد شوهر قبلی زنش یا خدای نکرده بیاد رفیق او افتد که مرد تسلیم به اوج رنج خواهد شد زیرا در این حالت بیاد تسلیم شدن زنش به مردی شده است.

بطور کلی باید متوجه بود که زن دارای دو شخصیت است شخصیت جلب و جذب مرد و شخصی مادر شدن اما هر دو شخصیت در برآیند دو نیروی جاذبه و دافعه مسیری مشخص دارد میخواهد مادر شود و زمانی نیز نمیخواهد مرد خود را جذب کرده و میخواهد همیشه مطیع وی باشد اما دوست ندارد به غلبه شدید بر مرد بپردازد.

زنانی که یائسه شده اند خانه را خلوت می بینند، بچه ها به خانه جدا یا دانشگاه رفته و ممکن است میلی جنسی مجددی پیدا نمایند یا هستند زنانی که سن خود را پیش کشیده آمیزش را شرم آور میدانند و اینها

اشتباه میکنند و در هر صورت دستور اسلام و شناخت علم درباره وجوب تمکین زن در موقع درخواست مرد بقوت خود باقیست و درخواست زن نیز در کاری که خدا حلال و مباح کرده است درخواستی بجا و شرعی است البته مرد به دردی ممکن است دچار شود که برای زن هرگز پیش نمیاید و آن نعوظ در مرد است که ممکن است یا ابتلائاتی حاصل نگردد در حالیکه مرد از لحاظ قبل کاملا مسلط بوده و خواهان آمیزش میباشد.

آلت مرد مسن بد و علت بزرگتر از جوان بنظر میرسد یکی کم شدن چربی زیر پوستی شرمگاهی و چروک شدن پوست آن ناحیه و ظاهر شدن دنباله آلت و دیگری تصلب و سفت شدن شرائین که خود بر وجود اجسام سفتی در سراسر آلت دلالت میکند گاهی نیز آلت با افزایش سن کاهش اصولی پیدا مینماید. تصلب شرائین گفته شده سبب میشود خون کمتری به مراکز مغزی و نخاعی نعوظی برسد و در نتیجه قدرت جنسی کاهش یافته و این بیماریهاست مخصوصا بیماری کبد که از میل و قدرت جنسی مردان میکاهد نه ترشحات و مرد تا هر چه عمر کند قدرت و تمایل جنسی دارد.

مرد ممکن است در دوران پیری که میل دارد و قدرت ندارد به کارهای به تصور خودش جبران کننده ای دست بزند چون جلق زدن یا زنی را به خود متمایل ساختن و اینکه وی معشوقه اوست برخ دیگران کشاندن یا به فحشاء با زن یا پسران کوچک روی آوردن یا آنکه وضعی لباس پوشیدن که آلت تناسلی اش را دیگران به بینند و شرح آنها مربوط به بحث نیست. (ناگفته نماند زنان مسن جلق زدن را بیشتر از مردان دارند گرچه نزد هر دو بندرت دیده میشود) و نویسنده جلق زدنی را در یکی از شهرهای مغرب زمین بوسیله زنی اطلاع پیدا کردم که سرپائی

نشسته و سگش فرج او را لیس میزده تا از حال میرفته است (به اوج لذت جنسی خود انتخاب کرده اش میرسیده است) درمان ناتوانی جنسی پیری را ضمن اینکه در جلد هشتم آوردم آنجا که از گوشت گوساله بحث میکردم و نزدیک به شانزده اعجاز علمی در یک جمله قرآن (فجاء بعجل حنیذ) را هم آوردم ملاحظه فرمودید بنای قرآن بر درمان و بلکه جلوگیری از تصلب است و لذا باید هم از پرخوری و هم از خوردن شیرینی های مصنوعی و چربیها که بوجود آورنده تصلب اند اجتناب نمود و هم به ویتامین های 22 و A و ب و 1 بیشتر توجه کرد. مواد بیاض البیضی نیز در پیری نقش جبران کننده ای دارد عناصر سازمان دهنده مخصوصا کلسیم و فسفر نیز برای بدن لازم میباشد - از کاری که دلخواه نیست و از کارهای خسته کننده و از بیماریها بخصوص سرماخوردگی و گریپ و از مواد مخدر و افیون و الکل و شب نشینی ها و ... باید پرهیز کرد.

دگرگونیهای اعضاء تناسلی

بحث این قسمت لازم بنظر نمیرسد فقط به اشاره کافیست تا اگر مبتلائی آنرا خواند تکلیف خود بداند.

بسته بودن پرده بکارت و سوراخ نداشتن آن که تا زمان پیدایش قاعدگی مطلع نمیشوند و از آن پس که خون در پشت آن جمع شد درد و تورم خبردار میسازد.

بسته بودن مهبل است که درمان میشود همانگونه که مردان! برای زن شدن عمل مینمایند.

بسیار کوچک بودن یا نبودن بظر که بلا اشکال است.

تخم ها نباشند که از زمان بلوغ ببعد خواجگی پیدا میشود و چند تخمی باشند (اغلب چهارتخمی) که عقیم میمانند و دو آلتی که گاه در نوک دو قسمت است و گاه تا ثلث و گاه نصف و گاه هم آلت دو تاست و نبودن آلت که بسیار نادر است و جراحی میشود همانگونه که زنان! مرد! میشوند. کجی آلت نیز ببالا یا پائین یا راست و یا چپ وجود دارد.

تخمدانها نیز همانند تخم نبود دارند و بیشتر بودن ولی بظر و لب فرج دو تا بودن دیده میشود اما بسیار بندرت.

همانگونه که در افرادی تمام احشاء چرخیده و قلب طرف راست و کبد طرف چپ است جابجا شدن آلات و اعضاء تناسلی نیز وجود دارد و از جمله قرار گرفتن آلت زیر تخم ها و سوراخ آلت در بالا یا زیر یا طرفین آن قرار گرفتن است.

ناتوانی چشمی

آنچه اهمیت دارد رعایت دستورات اسلام است زیرا اگر نیروی محرکه تاریخ را بنا بر عقاید گوناگون بطریق زیر بدانیم:

از مارک تواین - اطاعات از قوه درونی

بودا - اطاعت از افکار درون

کارل مارکس - اقتصاد

فروید - غرائز جنسی

نیچه - اراده

و نویسنده که از نیازمندی میدانم

میدانیم که هر نزدیک شدنی به مادیه منهیات اسلامی در درجه اول و در درجه بعد هر نزدیک شدنی که موجبات رضایت و تقرب پروردگار حاصل آن است بر تمام هفت نوع گفته شده که هر کدام به تنهائی نیروی محرکه زندگی اند موثر بوده زیان یا سود خواهند رساند و از جمله بر ناتوانی جنسی لذا قبل از بحث قسمت داروئی آن بهتر است مختصری از روان زائیهائی که موجبات ناتوانی یا نارسائی جنسی اند یادرآور شوم:

انشاء الله تعالی در کتابهای آینده که بحث از تربیت نسل است خواهید دید چرا و چگونه اطاعت کردن و نکردن از خدا فرمولهای زندگی و معیارهای اجتماعی را متعادل ساخته و یا بهم خواهد ریخت.

ناتوانیهای انعکاسی: افرادی که حیات جنسی آنها موهبتی ارزشمند نزد آنها محسوب است از این گروهند. سالها زندگی روبراه دلخواهی دارند اما ناگهان یک عامل خارجی یا حادثه کم و بیش مهمی قدرت جنسی را از کف باکفایتشان میرباید از جمله ضربه های روانی یا فشارهای عاطفی است. اغلب مردانی هستند که شخصیت آسیب پذیری دارند که پایه جنسی ناقصی دارد و ناقص از آن جهت که در دوران کودکی بطور طبیعی تکامل نیافته است و این نقش را مادر بیش از پدر داشته است مادری بوده است تندخو خشن و فرمانروا که فرمانفرمائی خود نوعی اخته کنندگی است اینگونه مادران که روش تربیت اسلامی را لگدکوب نموده و در نتیجه حالات تهاجم و ترس یا انتقام جوئی در فرزندانشان

فرزند چنین خانواده در آغاز بلوغ جنسی غنچه ای درست شکفته و راضی از اوضاع و احوال جنسی ناگهان در برابر حداقل ضربه ناتوانی که از طرف همسرش بوی وارد میگردد و در نتیجه بسرعت نسبت به همسر متنفر گردد و مصیبت آنکه با پیش آمد بارداری که موجب رضایت مادر است پدر ناراضی را وادار به مانورهای غیرعقلانی نماید و با تاثیر بر نوزاد بچه ای بیمار بوجود آورد یعنی تربیت غیر اسلامی یک مادر میتواند پسرش را در برابر کمترین هجمه و حمله همسر بزانو در آورده و نواده اش را فردی نارسا تحویل اجتماع دهد.

ضعف جسمی، افسردگی، فشار روحی که هر کدام ممکن است در اثر کار زیاد یا زیادی مسئولیت پیش آید چه بسا ناتوانی جنسی بوجود آید و در هر کدام از حالات گفته شده بعلت اینکه قبلا برخوردار و متمتع بوده است آسان میباشد.

ناتوانیهای اولیه: اینها عکس گروه قبلند یعنی هرگز زندگی جنسی طبیعی نداشته اند یا هرگز رابطه جنسی نداشته و حتی فکر نزد یکی کردن با زن به ذهنشان نرسیده است میل جنسی نامبردگان همیشه کم یا هیچ بوده است و پیش آگهی آن بستگی به حال بیمار دارد و روان درمانی ممکن است با مدت طولانی موثر باشد.

بین شدت اختلال عمل جنسی و شدت اختلال روحی مسئول بیماری هرگز هماهنگی وجود ندارد ممکن است اسکزوفرن (جنون جوانی) باشد و در روابط احساس بی تفاوتی کند یا بدون رسیدن به ارگاسم نزدیک شود یا جوانی باشد فقط هیجانی و در نتیجه آن ناتوان جنسی (در اینجا نیز متوجه باشند که روش مادرشاهی که در پیدا شدن نسل اسکزوفرن موثر است

یا هیجان داشتن هر دو روش ضد اسلامی میباشد)

1- یسیکوز (افسردگی مالیخولیائی) همیشه با ناتوانی جنسی همراه است ولی در روان پریشی های مزمن مهار جنسی ثابت کشیده و بازداشته نمیشود.

2- در افسردگیهای عصبی یا واکنشی که کاهش فعالیت های جنسی مشهود است و اگر ناتوانی تازه باشد عنصر افسردگی تیموسی را نباید فراموش کرد با روان درمانی درست پاسخ خوب داده میشود.

3- نوروزها (هیستری، ترس بیماری، وسواس، اضطراب، ضعف روان) اغلب ضعف فعالیت جنسی دارند و اغلب در نتیجه پس زدن فشارهای غریزی جنسی حاصل از منهیات فرهنگی یا اخلاقی است که حتی ممکن است بمرحله خطرناک خود اخته تصور کرد میرسد و در چنین افراد میل جنسی از بین رفته اما قدرت جنسی جزئی یا کامل کاهش یافته است.

شخص عصبی در یک مرحله از رشد روانی جنسی باقی مانده است مراحلی که فروید شرح داده است بیمار حتی ممکن است در برابر زن چون کودکی عمل نماید.

ناتوانی جنسی ناشی از عصبانیت ها ممکن است با ناتوانیهای ناشی از کار، خواب، تماسهای اجتماعی آشکار شود که در اینجا نیز نقش اسلام در سطح بالای خود نمودار است.

4- ناتوانی و انحراف جنسی - تربیت درست یا غلط سبب میشود غرائز در مجرای صحیح و با تکامل درست هماهنگ رشد جسمی پیش رود اما در غیر اینصورت انحرافات همجنس بازی - مازوخیم - سادیسم - عودت نمائی - تماشاگری جنسی همراه با توانی جنسی بوده باشد یعنی

انحرافات جنسی ناشی از سوء رشد تربیتی کودک آسیب کودکی روان جنسی بوجود آورد.

افراد با شخصیت ضعیف و ترسو بدون جاذبه پدر یا مادر یا بدون هماهنگی خصوصیاتی که باید بین زن و شوهر باشد برای پس رفتن تکامل روانی جنسی آمادگی دارند. تصاویر ناهنجار والدین از تحلیل مراحل جنسی انحراف جنسی ببار می آورد (تصاویر ترس آور - جاذب اما دروغین پدر مادر - آلت پدر. ترس پسر کوچک از اخته شدن و چه بسا سدی در برابر زندگی تناسلی باشد و کودک به انحراف به تصور وسیله پناهندگی روی می آورد.

منحرفان جنسی دو دسته اند حقیقی و عصبی. آنها که حقیقی اند انحرافاتشان بدون پروا انجام گرفته و به احساس گناه منتهی نمیگردد یعنی قدرت داخلی آنها برای مبارزه با آلودگی مذکور از بین رفته است (در آنجا که بحث مفصلی کرده ام و ان الذین آمنوا را شرح داده ام و عملوا الصالحات را به تفصیل بیان داشته ام روشن است که چگونه قدرت داخلی که همان آمنوا (ایمان) است از دست رفته است و این بیماران به درمان پاسخی نمیدهند و بلکه روز بروز بدتر میشوند و بدتر شدن آنها از اینقرار است.

کودکی مبتلا به صرع را می آورند فرض بفرمائید سه قرص دارو به او داده میشود چند سال بعد پدر و مادر می بینند مدتی است بچه اشان غش نکرده است به پزشک مراجعه مینمایند میگویند چرا قرصهایش را کم نمیکنید؟ پاسخ میدهد پسرتان بزرگ شده وزنش زیاد شده اما قرصها همان سه عدد در روز است آنروز که 20 کیلو بود سه قرص میخورد حالا که

شصت کیلوست باید نه قرص بخورد پس خود بخود خوردن قرص کم شده است.

بدتر شدن بیماران حقیقی نیز همینطور است باید هر چه به مرگ نزدیکتر میشوند و هر چه رزق خود را بیشتر می خورند از انحراف خود بکاهند و همانگونه که نبی اکرم فرمودند: پیر زناکار بدترین شماست بهمین علت که روز بروز بدتر شده است و آنچه قرآن میفرماید فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا نیز یک علتش شاید همین باشد - منحرفان جنسی عصبی علیه انحراف از خود دفاع میکنند احساس گناه و ناراحتی اخلاقی مینمایند و با روان درمانی بخوبی درمان میشوند (ناگفته نماند که همجنس باران ناتوانی جنسی ندارند و گاهی با زن آمیزش طبیعی دارند).

5- ناتوانی جنسی معتاد به الکل: حتی مستی ملایم نیز میتواند مانع عمل جنسی شود ولی مستی حاد و مزمن ممکن است ناتوانی حاد یا تدریجی بوجود آورند.

6- بیماران خیالی اند که زود درمان میشوند و با پارانوئیدها که بد رمان بد جواب میدهند باید از یکدیگر تشخیص داد.

7- ناتوانی جنسی واکنش: که با یک علت شک مانند توانائی جنسی اش عقب نشینی کرده و این قابل برگشت است بهر صورت ملاحظه فرمودید که با رعایت دستورات اسلامی چگونه میتوان مسئولیت درست که داشتن توانائی را خوب بسرانجام رساند.

اینک که مختصر آشنائی به ناتوانی های جنسی حاصل شد میپردازیم به انواع درمانهائی که در قدیم معمول بوده است و در ضمن از ذکر انواع ناراحتی های جنسی دریغ نمیورزیم.

غالب ناتوانیها عاملی روانی داشته شوهری که عوامل محیط در نحوه تفکرش تاثیر دارد قادر هب انجام تمایلات خود نیست بویژه ترس اینکه قادر بانجام تکلیف شوهری نباشد بیشتر وی را از بهدف رسیدن باز میدارد و ضایعات نخاع شوکی و مغز حرام عوامل فیزیکی نارسا چون بزرگی و کوچکی آلت یا ..... - احساس گناه و شرمندگی در قلمرو آمیزش - خستگی موقت - احساس مسئولیت و احتلام شبانه - جلق زدن و مهمتر از همه امتناع همسر است که در وجه اخیر بیش از سایر موارد اسلام دخالت کرده زنی را که چنین است نکوهش مینماید

ختنه صحیح - مالیدن روغن ها بی حس کننده به سطوح غلغهٔ حشفه - درمان بیماریهای عفونی مجاری ادرار - داروهای آرام بخش نزد جوانان پرشور - تقویت های تفریحی و داروئی نزد سالمندان - داروهای محرک اندام آمیزشی و سیستم اعصاب مرکزی و .... از جمله طرف درمان است.

عدم ظوهر نعوظ - عدم استحکام و بدان حال ماندن - عدم تمایل به آمیزش - عدم ایجاد حالت ارگاسم و باوج لذت رسیدن - انزال زودرس همه از ناتوانیهای جنسی بحساب است که هر کدام را درجاتی میباشد. ناگفته نماند مسافرت به نقاط گرم یا رسیدن فصل گرما از راه بهتر شدن جریان خون و از راه تحریک مراکز جنسی در مغز و مغز حرام روی قوای جنسی اثر دارد.

گرفتن زن جوان غدد جنسی مرد را بکار انداخته و چون کلیه غدد بدن همکاری مشترک دارند فعالیت نزد آنان بیشتر میشود و در نتیجه هورمونهای زیادی وارد خون و بدن گشته توانائی مرد زیاد میگردد از

طرف دیگر زن جوان بنابر مقتضیات سنی که دارد مرد را مجبور به سیاحت و تفریح و شرکت در اجتماع یا تحریکات آمیزشی نموده و تنوع زندگی را که در روحیه مؤثر است سبب میشود و قبلا روایاتی در این باره آورده شد (ناگفته نماند در صورتیکه سن مرد ما طاب لکم من النساء نباشد و زیانی به زن وارد گردد شاید با مکتب اخلاق اسلامی سازگار نباشد)

اثر غذا بر قوای جنسی از زمان قدیم شناخته شده که انکارناپذیر است و مدرکی در دست مربوط به هزار سال قبل از حضرت ابراهیم است که مردم بابل نوعروسان را برای تقویت قوای جنسی عسل و کنجد تناول میکردند و تجویز داروهائی که از شاخ کرگدن تهیه میشد معمول بود و خوردن صدف دریائی را برای بهبود و تقویت قوای جنسی توصیه میکردند (البته امروز به وجود عنصر روی که بمقدار متنابهی در صدف است واقف شده و میدانیم کمبود روی در پرستات سبب استعداد عفونت پذیرش میگردد بعلاوه فهمیده اند که صدف دو اسید آمینه دارد که در پروستات نیز وجود دارد و امروز از آن دو در درمان بعضی بیماریهای پروستات استفاده مینمایند).

شیر بعلت داشتن کازئین بیشتر از گوشت ترشح هرمونها را بالا برده قوای جنسی را تقویت مینماید گر چه گوشت و تخم مرغ و نان گندم و میوه تازه و سبزیجات نیز مؤثرند و مخصوصا سفیده تخم مرغ را که قدما مؤثر میدانستند امروز تأیید شده و اثر یکسان بر مرد و زن دارد. دیگر غذاهای مؤثر ویتامین ب 12 میباشد که در جگر یافت میشود.

عصاره هسته خرما و روغن گندم و پیاز گل لاله نیز مورد مصرف قرار گیرد مؤثر است.

آنچه نیروی قوای جنسی را کاهش میدهد پرخوری در ردیف اول میباشد و سرگرمی تغذیه ای با چیزهائی که غذا نیستند چون مشروبات الکلی - سیگار - قرصهای مسکن و آرام بخش و ....

فکر اینکه آمیزش سبب ضعف بدن میشود.

توقعات اقتصادی بیجای زن

همیشه در یک شکل نگهداشتن اطاق خواب

خوردن غذاهائی که مانع ترشحات تحریک کننده میباشد همه قدرت جنسی را کاهش میدهند.

مرد در برابر زن ممکن است:

اشتهای جنسی نداشته میل به ارتباط هم نداشته باشد - اشتها نداشته باشد و میل داشته باشد - اشتها دارد اما میترسد نزدیک زن شود - به زن نزدیک میشود بدون انجام عمل - نعوظ ندارد و انزال و تماس و دخول هم ندارد - دخول دارد و فوری انزال و نعوظ تمام میشود - دخول دارد و انزال ندارد (ناتوانی ارگاستیک) - دخول دارد انزال هم دارد ارگاسم ندارد.

شایع تر از همه فقدان نعوظ و انزال سریع و زودرس است.

عجیب اینست که برخی از افراد مراجعه نمیکنند و عجیب تر آنکه بعضی مراجعه نکرده و کاهش قوای جنسی خود را دلیل غلبه انسانیت خود بر حیوانیت میدانند که قبلا درباره این فکر غلط بحث کرده ام.

سه عامل مهم وجود دارد کشش جنسی که با مطالعه اولین عمل جنسی و انجام استمناء و اخلاقیات طرف شناخته میشود.

جسمی که سکسو البته برایش مطرح است.

زمینه مذهبی اجتماعی فرهنگی شخص که گاه انسان را قادر میسازد که از تمایلات خود سرپیچی نماید.

اگر بخواهیم درباره عوامل فوق و علل نارسائیهای جنسی که شرح دادم بحث کنم و درمان هر کدام را بیان نمایم خود کتابی خواهد شد اما کتابی که از ردیف کتابهای قبلی به نسبت چگونگی و کیفیتی و روابطی که با مسائل اسلامی دارد خارج خواهد گردید و هر کس برای درمان باید به پزشک با روانپزشک مراجعه نماید.

اما آنچه از سرد مزاجی زن بد نیست دانسته شود.

به نارسائی جنسی زن سرد مزاجی نام داده اند و آن نرسیدن به لذت طبیعی در جریان تماس جنسی است.

سرد مزاجی یا مربوط به فقدان یا کاهش به اوج لذت رسیدن (ارگاسم) مهبل است یا ارگاسم مظر که در هر دو صورت فقدان یا کمبود ارگاسم همراه با این است که زن میفهمد لذت نبرده و دردی درد مهبل را میاندوراه دارد.

سرد مزاجی برعکس نارسائی جنسی مرد با ماشینیسم ارتباط مستقیم داشته و روز بروز رو به افزایش است. خطرناکترین سرد مزاجی که اغلب ارثی است بر دو نوع میباشد: یکی آنکه زن تن به آمیزش میدهد اما در عمل شرکت نمیکند گویا لاشه ای بی عشق و ذوق در بغل مرد قرار گرفته است. نوع دوم زنانی هستند که دست بهر گونه وسیله ای میزنند تا از آمیزش فرار کنند.

سرد مزاجی بظری آن است که میل جنسی وجود دارد ولی کامل نیست و نزد چنین زنان ارگاسم وجود نداشته یا بسیار کم است این نوع را

که سرد مزاجی قسمتی نیز نامیده اند از اینجهت است که فقط شهوت روی آلت تذکیر زن (بظر) متمرکز میباشد و از قسمت زنانگی خود گویا لذتی نمیبرد و بهمین جهت کمتر به ارگاسم میرسد و تنها در تماس آلت مرد با بظر لذت میبرد.

زنانی نیز با میل آمیزش بسیار شدید که دارند ارضاء نشده و با آمیزش حتی طبیعی شوهر سیر نشده و در نتیجه تشویش داشته همیشه در فکرند که نکند مانند آمیزش قبلی به ارگاسم برسند.

سرد مزاجی بعلت درد هنگام آمیزش - سردمزاجی بعلت درد پایان مقاربت - سردمزاجی بعلت ابتدای آمیزش - سرد مزاجی بعلت ترس از آبستنی یا غیر از آن نیز وجود دارد.

در زن چون همانند نعوظ مردانگی نباید بوجود آید که در اثر آن ناراحتی ایجاد گردد هر گونه سرد مزاجی که مربوط به شغل یا خستگی یا مسئولیت باشد سرد مزاجی کاذب نامند.

سرد مزاجی ناشی از غلط های مرد که به اشتباه آلت را وارد راه مثانه کند یا مدتی عدم توانائی از خود نشان دهد مهم نبوده بزودی برطرف شده و همزمان با رفع اشتباه و برگشت قدرت نیرو میگیرد.

در اینجا نیز همانند سایر جاهای آفرینش آدمی به شگفت میافتد که این چه نظمی است زیرا زنی که مردش را دوست نداشته باشد همانند فواحش همیشه در سرد مزاجی بسر خواهد برد. (البته زنانی که با مردان الکلیک یا بی تفاوت نیز روبرو میشوند در قلمرو چنین سرد مزاجان قرار دارند)

سرد مزاجی جبران پذیر همان سرد مزای پس از آمیزشهای

اولیه است که تازه ازدواج کرده اند و بعد از اینکه عروس و داماد بیکدیگر اعتماد پیدا کردند برطرف خواهد شد ولی اگر بر این سرد مزاجی اولیه مدتی طولانی گذشت و بهبودی نیافت درمان آن سخت خواهد بود.

سرد مزاجی موقت که بیشتر ناشی از دوران بعد از سقط جنین یا ترس از بارداری یا مشاجره و دعوای با شوهر است بزودی برطرف می گردد.

اختلالات غددی - بیماریهای قند و عصبی و علل دستگاه تناسلی چون ضایعات میان دوراهی - مهبلی - فرجی و انزال زودرس شوهر - نیز از جمله عللند.

علل روانی که خطرناکتر از همه همجنس گرائی است و هیستریک ها و وسواس ها و ... نیز از جمله اند.

درمان موارد فوق میتواند داروئی - روانپزشکی - جراحی - تعلیم و یاد دادن - هورمونترایی و .... بوده که باید به پزشک یا روانپزشک مراجعه نمود.

اما طب قدیم برای درمان ناتوانیهای جنسی مطالبی دارد که از جمله:

تقسیم میکن بیماریهای مربوطه را به سه قسمت: فساد اعضاء ریشه - فساد در اعضائی که مستقیما بر نعوظ و توانائی اثر بد دارند و اغماء و بیهوشی.

فساد اعضاء ریشه یا از دماغ است یا از ستون فقرات یا از قلب و فساد اعضاء چون معده بیماریهای معده و جگر و حرات و رطوبت و ...

ما به سردی و گرمی کار نداریم چیست و در جلدهای قبل با پذیرش

این موضوع چگونگی آن را در طب جدید شرح دادیم اما هم اکنون قبل از شروع دو مسئله را ذکر مینمائیم:

علاوه بر اینکه هر کس در انجام کارهای خداپسندانه یا فسق و فجور دیگری را راهنمائی کند یا یاری دهد در آن ثواب و عقابها شریک خواهد بود یک اصل کلی در اسلام برای استمرار اعمال صالحه و کارهای آلوده و زشت اینست که اگر کسی وضعی بوجود آورد که پس از مرگش عمل صالحی ادامه یافت یا فسق و فجوری استمرار پیدا کرد همان متوفی در آن شریک و سهیم خواهد بود مثلا عمارتی ساخت که در آن روان یا جسم مردم به حیات بخشی و ارتقاء نائل آید و ثوابی برسد و صوابی عمل شود یا برعکس در آن رنج و شکنجه ببیند و عذابی برسد و آلودگی پدید آید برای آن مدت که آن عمارت برپاست عاقبت و عقوبت آن به او خواهد رسید و هم اکنون باید بگویم آنچه مطلب در جلدهای قبل و بعد و جلد حاضر آورده و خواهم آورد چنانچه در راه انجام کارهای غیر مشروع مورد استفاده قرار گیرد و در نتیجه در زمان حاضر و بعدها سهمی و بهره ای از گناه داشته باشم هم اکنون تنفر و انزجار خود را اعلام میدارم و عدم رضایت از آنچه آورده ام اظهار مینمایم.

دوم آنکه هر پیشنهادی میشود نباید همان را انتخاب قطعی دانست بلکه باید مورد تجربه قرار داد زیرا شناخت اوضاع نفس و تشخیص ابتلا و تطبیق داروهای قدیمی در مورد مخصوص کار آسانی نیست مثلا ممکن است یکی مزاج خود را سرد تشخیص داده فلان روغن را که مخصوص سرد مزاجان است بخود بمالد و بعد متوجه شود که روغن گرم مزاجان بسی مؤثر بوده است.

مالیدنی برای سرد مزاجان روغن های قط - رازقی - نارجیل همراه با خوردن گوشت بریان ادویه دار و درست کرده از عنبر و مشک و مربای شقاقیل و مربای کرز بخورد.

اگر از حرارت است آلت را با روغن های بنفشه یا گل مالش دهند و شیر گاو یا شیر الاغ یا طباشیر یا اسفرزه با آب سرد بنوشند و بخورد خیار چنبر و سکنجبین و ....

و برای هر دو قسم گفته شده مالیدن چربی کوهان شتر مؤثر است.

برای اینکه پس از جماع زود قوه جماع دیگر بدست آید خوردن عسل و آب انگور شیرین و آبگوشت و غسل با آب سرد اگر سرماخوردگی پیش نیاید نافع است.

و کسیکه قوه باه او پس از جماع ساقط شود باید پس از جماع خود را گرم گرفته بخوابد و سپس تخم مرغ نیم برشته و کباب و آب انگور شیرین بخورد و عطر استعمال کند. غذا و میوه و سبزی خام یا پلو کرده با تخم مرغ لیموی شیرین و انار و کاهو و خیارشور و گوشت ماهی بخورد و با آب نیم گرم غسل نماید و در جلد نهم آنجا که از انار بحث کردم از خاصیت انار پس از جماع آوردم. مالیدن روغنهای معتدل بر بدن و استراحت نسبی و خوردن ترنجبین و خرما نیز نافع است.

نیمدرم الی یک درم مزر نجوش شربت شود برای کسانیکه بعد از جماع لرزش دارند مفید است و اگر علاج شد حنظل و قناء الحمار و قنطیرون و تخم انجره باید بخورند و مشک و عنبر و سعد و روغن های قسط و نارجیل و سعد و ابهل و نانخواه به سر بمالند آنها که پس از جماع بخار شدیدی مثل شعله بمغزشان رسد میتوانند روغن گل به سر مالیده

قدری هم با گلاب بنوشند یا مخلوطی از سرکه و آب انگور به سر بمالند و ترشیجات بخورند (غوره و سماق و سرکه) و روغن گل در دماغ چکانده روغن بنفشه بسر بمالند و خواب بسیار کنند و یکدرمیان حمام روند.

خستگی شدید پس از جماع باید با قدری خوابیدن و خوردن غذای مقوی و غسل برطرف گردد.

ول بطور کلی پس از جماع اگر سردی غلبه کند که علامتش باریکی نبض و کندی آن است و سردی در اعضاء و پیها و کشیدگی آنها و درد سر و گردن و سنگینی و برافروختن آنها و اگر گرمی غلبه کند تندی نبض است و التهاب و اشتغال و برافروختن در حال اول گوشت را آنقدر بپزد که آبش طعم گوشت کند بعد با زرده تخم مرغ و ادویه حاره مخلوط کرده (قرنفل - دارچین - شقاقل) بخورد و مشک ببوید و روغن بابونه و گل ومصطکی گرم کرده بمالد و خوردن پیاز و کرر و شلغم و چغندر بریان برای معده قوی خوب است غسل هم بکند و استراحت نماید.

اگر ناراحتی در جهت روانی اندوهی است تهیه شده از کدوی کوزه ای، تخم مرغ، ماست شیرین، نخود مغز سر مرغ و خروس و ماهی بریان و حلوای شکر که با خشخاش و مغز بادام باشد و بعد آبگوشت رقیق و آب سیب با بادام و شکر با کمی خولنجان -

کسیکه مدتی آمیزش نکرده یا باید شروع کند و اگر زیاد جماع کرده و ترک کند ممکن است آلتش ورم کند و درد زیاد گیرد.

فلفل و فلفل سیاه و عاقر قرحا و قسط و خولنجان و ترب و ذکر گوساله و خصیه گورخر و زنجبیل و مغز پنبه دانه و اینسون و خشخاش تر و برزانجره و زعفران و گروه سقنقور و بیخ سوسن و بسباسه و تخم شلغم و تخم خربزه

و عود هندی و تخم کتان و هسته رطب تازه و پوست ترنج و تخم جرجر و تخم خیار و سعد و مسک و خارخسک تازه و تخم پیاز سفید و قرفه و دارچینی و مصطکی و پیه کوهان شتر و پیه شیر و ابی که آهن تافته در او سرد کرده اند و تخم کلم و تخم مارچوبه و تخم ترب و تخم کرفس و تخم کنگر و تخم شنبلیله و دانه صنوبر و زبان گنجشک و پسته و بادام و فندق و گردو و نارگیل و گهیر اوانقوزه و رنجبر و موز و سوسمار و بزمجه و سقنقور و ماهی گرم و شیر شتر و ماهی های کوچک خشک شده و تخم مرغ و مرغابی و جوجه همه و همه با زیاد میکنند و اگر چند ترکیب آن ذکر شود پنج مثقال را زیانه و تخم تر و تیزک کوبیده با شیر گاو خمیر کرده باندازه باقلا کرده (حدود یک مثقال شود) بخورد و بحمام رود و بدن را به سرکه و زیت و شیره تا جریری ماساژ دهد با یک جزو آب بیار و دو جزو عسل با آتش ملایم تا آبش تمام شود وقت خواب دو قاشق بخورد اما اگر خارخسک خشک را نرم بکوبد و آب خارخسک تازه بخوردش دهد و پنج مثقالش بردارد و دو مثقال با آب نیمگرم و شیر میل نماید قوت عجیبی در او پدید آید سیر بیابانی و تخم تر و تیزک و زنجبیل و دارچین همه را مساوی کوبیده و سائیده و با روغن کنجد خمیر کرده هر صبح ناشتا یکقاشق بخورد تخم کرس و شکر مساوی در روغن مخلوط کرده سه روز متوالی بخورد. تخم تر و تیزک پنج مثقال و تخم خرفه یکمثقال و نیم هر دو را کوفته یا عسل مخلوط کرده هفت روز بخورد هم شهوت مرد را زیاد میکند هم شهوت زن را.

زنجبیل و فلفل فرنگی و آویشن و اینسون و اکلیل کوبی و جعفری و برگ درخت غاز و تخم مرغ و هویج و مارچوبه و لوبیای قرمز و نارگیل و شقاقل و مارچوبه و کرفس و سیر و پیاز و داروهائی جدا شده از گیاهان یا حشرات

یا شیمیائی و همچنین وسائل فیزیکی و مکانیکی نیز هر کدام نزد افراد مستعد جواب بخصوص میدهند.

برای تحریک زن امروز از کاپوتهای خاردار استفاده مینمایندو در سابق دراطراف آلت مرد شن های فلزی یا اشیاء خاردار و موئین جا میدادند که زن را تحریک کند.

برای نعوظ مرد از تلمبه های تخلیه کننده که سبب میشود به آلت خون وارد شود و نعوظ باید و گاه خطراتی ایجاد میکرد بکار میبردند.

از الکتروتراپی، و شنیدن نوار ناله های زن در هنگام زایمان یا آمیزش یا .... و حتی فرو کردن چیزی در مقعد مرد نیز استفاده شده است. ناگفته نماند در مغرب زمین زن های لاستیکی بفروشو در اختیار مردان قرار داده میشود که هنگام جنگ بیشتر معمول میگرددو این کار در زمان غیر جنگ مورد استفاده کسانی قرار میگیرد که نمیخواهند با زن تماس بگیرند یا خرجی داشته باشند و این علم که در اسلام حرام است عوارضی بر آن مترتب است. موادی نیز وجود دارد که میل جنسی و قدرت آنرا کاهش میدهند و نیترات پطاسیم و برموران و آنتی بیرین و کافورو ... از آن جمله اند.

تریاک و مشتقات آن نیز اغلب از اول اوضاع را روبراه میکند ولی طولی نمیکشد که در ردیف بهترین کاهش دهنده قوای جنسی در میایند. حشیش چون درک زنان را مختل و مرد خیال میکند مدتی دراز نعوظ و آمیزش داشته و بر نعوظ نیز عقیده دارند مؤثر است ولی عوارضی چند به دنبال خواهد داشت بقیه داروها و مواد مشابه نیز اثرات زیانبخشی دارند.

الکل نیز کاهش دهنده قوای جنسی است و بزودی مرد خود را نسبت به زن مقایسه میکند و خود را گرفتار و زن را در آسایش تلقی میکند.

ناتوانی جنسی ممکن است مربوط به خرابی وسیله باشد یعنی عضوی از اعضاء تناسلی درست نباشد مثلا سوراخ بجای آنکه در نوک حشفه باز شود در قسمت های دیگر بوده باشد و مرد مجبور باشد جائی ادرار کند که کسی او را نه بیند و همانند دختران بنشیند که کسی نفهمد و مواظب شلوارش باشد که باز نباشد و کسی اطلاع نیابد که وضع آلتش غیرعادی است و لذا به علل روانی و اینکه شاید از ناهنجایر که دارد دختران و زنان فراری باشند ناتوانی جنسی خواهد داشت.

البته بر پدر و مادر است که اگر چنین کودکی داشتند در همدان کودکی اقدام نمایند که با جراحی اصلاح گردد.

وضع دیگر بهم کشیدن شدن آلت و در نتیجه آن خمیده شدنش است که با سوختن پوست آلت یا سفت شدن بافت ها یا قسمتی دیگر یا رسوب کلسیم یا آماسها و سفلیس و ... پیش میآید و آلت را کج میکند و چه بسا دردهای مقعد که به آلت سرایت کند یا آماس حشفه یا قسمت دیگر آمیزش را دردناک نماید.

مجرای ادرار که بوسیله سوزاک یا غده های کوچک یا آماس تنگ میشود یا کیسه های منی یا پروستات صدمه می بیند یا شروع سرطان که با ناتوانی جنسی اعلام میگردد یا پروستاتی که عمل شده یا روده بزرگی که برداشته شده یا عملی که در نواحی مرکز نعوظی نخاعی انجام گرفته هم ممکن است ایجاد ناتوانی جنسی نمایند.

مسئله شب زفاف را که در جلد قبل شرح دادم باید از یاد نبرد

زیرا ممکن است برای داماد خسته و مضطرب نعوظ کاملی دست ندهد یا انزال زودرس پیش آید بخصوص اگر نتواند همان شب و چه بسا چند شب بعد پرده بکارت را پاره کند احساس حقارت و ناتوانی کرده و چه بسا در ماه عسل نیز این گرفتاری بعلت عوامل روانی برای وی بوده باشد.

کسانیکه استمناء مینمایند و با استمناء به ارگاسم میرسند در برابر زن ناتوانند یا اگر استمناء دارند و در فکر عقوبتند عامل روانی آنها را به ناتوانی جنسی میکشاند و همجنس بازان که چه بسا در برابر زن نعوظ کامل نداشته باشند.

کودکانی که شاهد آمیزش پدر و مادر بوده اند و در جلد قبل شرح دادم چون عمل مذکور را خشونت و آزار شناخته اند و نمیخواهند همسر خود را آزار دهند چه بسا گرفتار عدم نعوظ کامل شوند بویژه اگر زن بسیار زیبا باشد و وی را در ردیف خواهر و مادر بحساب آورند یا زن فاحشه باشد که فقط برای گرفتن وجهی تسلیم شود که وی را از ردیف زن خارج و سبب عدم نعوظ کامل گردد.

استمناء اگر زیاد شود بیضه ها کوچک میشود و نقش مهمی که بیضه ها در آمیزش دارند باید از یاد نرود و میدانیم که اگر بیضه ها از بین بروند چه بطور کلی چه نسبی حال و فال و شکل و شمایل آدمی بطرف زن شدن متمایل میگردد.

تنبلی بیضه ها با دنبلان که خوردنش در اسلام حرام است و شرح آنرا در قسمت بهداشت بدن دادم و با خوردن جگر که دراسلام خوردن احشاء نیز کراهت دارد و شرح دادم و با خوردن ماهی و فلفل سیاه و مخلوط عسل و زنجبیل و بهارنارنج، جوانه گندم - پسته - شلغم چغندر

شیر - ثعلب - کله گنجشک ممکن است بهتر شود در بعضی کشورهای غربی سوپ لاک پشت و در برخی ممالک عربی سوپ سوسمار یا ملخ دریائی و خوردن موز را مفید میدانند.

نکته ای بسی مهم را که در کلیه موارد باید در نظر داشت رعایت سه مطلب است.

خوب جویدن غذا که در اسلام از مستحبات است و پزشکی فوق العاده به آن اهمیت میدهد که شرح داده ام.

کم خوردن غذا که در اسلام از مستحبات است و پزشکی میگوید عسل که بهترین غذاست اندکش دوا متعادلش غذا و زیادش بلاست و در مورد بحث نیز باید دانست هر چه درباره ناتوانی جنسی تجویز میشود اگر خوب جویده نشود اثر چندانی ندارد و اگر زیاد خورده شود اثر معکوس خواهد داشت.

دیگر آنکه هر غذائی مرد برای تقویت میخورد چه بهتر که همسر خود را نیز شریک گرداند (باستثنای چند غذا که شرح داده خواهد شد) تا روح احساسات شهوانی و تحریک در او نیز بوجود آید و غیرمستقیم بر مرد اثر بگذارد شیر خشت - کافور و رازیانه و گوشت حیوانات ماده که زیاد خورده شود برای بیضتین خوب نیست و حتی شیر گاوی که با رازیانه تغذیه شده همین اثر را دارد.

سرعت انزال را باید قبل از همه با رفع هر گونه انگلی از معده بر طرف ساخت و این کار را میتوان با خوردن تخمه کدو و اندکی ریشه درخت انار با داروهای مؤثر انجام داد و به خوردن احشاء که سرشار از ویتامین ب میباشد پرداخت ناگفته نماند که اثر کرمها غیر مستقیم بوسیله

ضعیف ساختن اعصاب است که با خوردن بریانی گوشت بره و تفریحات سالم بویژه شنا و کنار دریا و خوردن ویتامین ها بخصوص ویتامین های گروه ب برطرف میشود.

کسانیکه قبل از ازدواج آمیزشی نداشته اند هنگام ازدواج تا مدتی انزال زودرس دارند که بزودی برطرف خواهد شد و برای کسانیکه انزال زودرس دارند ملاعبه و عشق بازی قبل از آمیزش سودمندتر از دیگران است

علاوه بر غذاهای قبلی خوردن زعفران و خاویار که این نیز در اسلام خوردنش بخاطر فلس نداشتن ماهی آن حرام است مؤثر میباشد.

تسلسل منی نیز از جمله ابتلائات آزاردهنده میباشد که مرد با سوار شدن بر زین یا خنده شدید تا ترس یا صداهای غیرعادی یا ... سبب میشود منی از آنها خارج شود و در قدیم مجرای ادرار را داغ می کردند ولی دست برداشتن از استمناء و آمیزش هفته ای دو بار و تفریحات سالم و بخصوص دوش آب سرد گرفتن مرتب و بستن کمربند هنگام خواب و کم خوردن غذا در شب و خوردن داروهای مقوی اعصاب چون گل گاو زبان و دارچین و شیر نارگیل و تخم مرغ و توت فرنگی و گلابی و لوبیا و عدس و هویج و کلم قمری و انار و موز و انگور و آنچه قبلا شرح دادم مفید است از بین بردن کانونهای عفونی و یبوست که هر دو مسمون کننده نزد این اشخاص لازم میباشد.

دیر انزال شدن هم حدی دارد و اگر زیاد بود باید معالجه شود همجنس بازان اغلب نزد زن که میروند یا نعوظ ندارند یا انزال تاخیری دارند یا آنها که از همجس بازی بدشان میاید اگر لواط کنند ممکن است انزالشان دیر صورت گیرد. استعمال کاپوت که حساسیت مرد

را کم میکند یا زیادی ترشح مهبل زن که مرد را ناخوش آید یا زنی باشد که مرد بعلت زشتی یا بداخلاق بودن از او خوشش نیاید و نزد معتادان بالکل و تریاک و مردی که مرتب کاری کند تا نعوظ یابد و بدون انزال تمام شود و مدتها کارش همین باشد همه و همه ممکن است یا نعوظ نداشته باشند یا نعوظ تاخیری داشته باشند.

نامبردگان باید در یک شب بیش از یکنوبت مقاربت نکنند خوراکهائی را که شرح دادم بخورند دوش آب سرد بگیرند مرتب سیرینها و دستگاه تناسلی خود را به آب سرد بزنند تا جریان خون در انجا سریع شود.

کسانیکه انزال تأخیری دارند اغلب دیگری را در نظر آورده و انزال مینمایند و زیان آنرا در جلد قبل شرح دادم اما کسانیکه نعوظ ندارند یا علت روانی دارد یا بدنی که نوع اخیر یا مادرزادی است یا آنکه اکتسابی و عارضه ای میباشد آنها که مادرزادی است باید به پزشک مراجعه و جراح و متخصص غدد آنها را به بینند و مربوط بهر کدام است اگر قابل درمان باشد اقدام نماید.

آنها که عارضه ای سبب شده بیضه ها از بین برود (جنگ - سرطان - بیماری دیگر) درمانشان مشکل است اما بسیارند که سوء تغذیه داشته اند یا داروهائی خورده یا میخورند یا معتاد به الکل و یا افیوند یا در جوانی افراط در آمیزش داشته اند یا سنشان زیاد و در هر صورت غذاها و داروهائی که قبلا شرح داده شد و کاهو و سیر مفید است.

اما آنها که علت روحی سبب عدم نعوظشان میشود یا جوانهای فجولند مخصوصا اگر بخواهند یا زنی مسن تر از خود آمیزش کنند یا در اولین آغوش دچار اضطراب شده اند یا ترس از عدم موفقیت در ازاله بکارت

یا وحشت از زنی که خیال میکنند بیمار است یا تنفر از زن که اغلب در برخورد با فواحش پیش میاید و جوانانی که آلت کوچکی دارند و از زن خجالت میکشند در صورتیکه زن از جوان خوشش میآید و آن هم آلت کوچک دارد و زن دیر انزال شدن را دوست دارد نه آلت بزرگ یا کوچک.

دوش آب سرد - آب دریا - مقویات اعصاب و تلقین و اعتماد به نفس در این مورد نافع است.

اگر نعوظ دیر حاصل شود و از سی و پنج سالگی ببعد دست دهد شخص یا معتاد به تریاک و مشتقات آنست یا استمناء داشته است و در سنین بالاتر علامت اینست که میخواهد بتدریج نعوظ از دست برود که با خوردن کاهو، زعفران، توت، فلفل سیاه و یا سبز بمقدار کم ممکن است برطرف شود ولی مبتلایان به تریاک و جلق باید از دوش آب سرد و ورزش و اسب سواری و هورمونها استفاده نمایند و اعتیاد را نیز ترک نمایند.

اگر نعوظ حاصل میشود اما بلافاصله تمام میگردد و این انزال زودرس اغلب نزد کسانی است که استمنائ میکرده اند باید مخلوطی از زنجبیل و عسل، تخم مرغ تازه و گوشت و پیاز با هم بریان کرده بخورند، شلغم پخته و شیر نارگیل و موز و ماهی میگو و ثبلت نیز مؤثر است بعلاوه باید دست از استمناء برداشت و عوامل از بین برنده نعوظ را نیز برطرف ساخت از قبیل ترشیجات مهبل یا ...

نعوظ اگر ناقص است یعنی شق و محکم نیست که شخص پیر و مبتلا به استمنائ یا کسی که افراط در آمیزش داشته یا شخصی که بیضه اش پائین نیامده ممکن است دچار باشد موردی است که باید به متخصص مربوطه

مراجعه نماید.

علاوه برآنچه گفته شد سیگار کشیدن و سرگرمی ها چون سواری و ورزشی که بصورت سرگرمی با درآمد و برای سلامتی نباشد و پرخوری و زیاد خوردن حتی موادی که قوه باه را افزایش میدهد قوای جنسی را کاهش میدهد و دنبلان و زعفران و موز و میگو و خاویار نیز تمایلات زنان را از بین میبرد و برعکس را زبانه زیاد میکند.

جا دارد از کسانیکه دست بگریبان احتلام مرتب هستند تذکر داد، شود اگر معده زیاد پر نباشد و به تخیلات شهوانی پرداخته نشود و در شب که بیدار میشود ادرار از مثانه خالی شود و دو سه مرتبه یا هر مرتبه بیدار شد آب سرد بر آلت بریزد و کمر را با بستن پارچه گرم بگیرد باحتمال قوی که از آن نجات یابد.

روغن هائیکه باه را زیاد میکند و قوت میدهد روغن نرگس بلسان سوسن، ترنج، بالونه، رازقی، بان، زنبق بنفش، مغز پنبه دانه، روغن رازقی اگر بر بیخ ران و شکم و خصیتین و ذکر و معده و کف پا بمالند یا اگر پنبه دانه را بکوبند و آب آنقدر بر او بریزند که او را فرا گیرد و به آتش نرم او را بپزد و چون خوب پخته شد و چسبنده باقی ماند آنرا به قصیب و کف پا بمالند اثر کند یا روغن زنبق بر مورچه پردار بزرگ بریزد و شیشه را در آفتاب گذارد تا بشکل روغن شود و کف پا بمالد (ممکن است بجای روغن زنبق آب پیاز صحرائی که غنصل است بر مورچگان ریزد و جهل روز در آفتاب بیاویزد و بعد به آلت بمالد یا فلفل سفید ده دانه کوبیده با عسل و روغن زنبق هفت روز در شیشه نگاهدارد و بعد به سرآلت بمالد پیه مرغ و پیه شیر نیز به آلت بمالند یا زهره بز نر را برخصیتین بمالد.

از آنچه که میتوان با آنها مربا درست کرد مفید است قبل از همه باید دانست که مربا بدون ادویه که مهمترین آنها زنجبیل و دارچین و قرفه و میخک و جوز بوا و مصطکی و عود هندی است میتوان به تساوی با یک مثقال زعفران و شکر و نیم مثقال مشک همه را کوفته برای مربا کردن آماده داشت. مربای شقاقل که چهار رطل گرفته درد یک سنگی آب بر او ریزند که سر آنرا بپوشاند و با آتش ملایم بپزند و بعد پوست کنده با عسل که آنرا بپوشاند بجوشانند و خیلی نافع است.

مغز زردک دو رطل در دیک سنگی آب بریزید آنقدر که او را بپوشاند و آتش نرم بر او کنند پس سرد کنند و خشک نمایند برای مربا یا سیب بدون عیب پوست کنده یا عسل آنقدر که فراگرفته شود با آتش ملایم بجوشانند یا گردوی تازه که پوستش سفت نشده (یا اگر سفت شده پوست بکنند) در دیکی نموده عسل بقدری ریزند که او را فرا گیرد بعد در کوزه ابگینه نمایند با تنقیه نیز میتوان اقدام کرد بعد از تخلیه باید باشد:

بالونه و تخم کتان و زاغ و شنبلیه هر کدام هفت مثقال و سقز و خار خسک چهارده مثقال همه را در پنج رطل آب بجوشاند تا یکرطل بماند صاف کرده با پانزده مثقال روغن کنجد و هفت مثقال شکر سرخ تنقیه نمایند

لعاب اسفرزه و لعاب شنبلیله و آب فشرده چغندر و لعاب خطمی از هرد کدام دو مثقال پنج مثقال بوره و پنج مثقال شکر سرخ و ده مثقال روغن کنجد و تنقیه نمایند.

شیاف که بسیار نافع باشد از تخم تر و تیزک و یبروج الصنم که لعبه هم گویند و پنبه دانه بقدر مساوی از هر کدام کوفته با آب تر و تیزک شیاف بسازدک. قنطریون و موم روغن سوسن شیاف نمایند. پیه سقنقور با قند

بسیار نافع است. مغز پنبه دان و عاقر قرحا و گوشت مرغابی بزرگ یا بذر البنج را در آب بجوشاند تا آبش تمام شود با پنبه بردارد و استعمال نماید.

عاقر قرحا و فلفل و زنجبیل بقدر مساوی با زرده تخم مرغ جوشانده و عسل قبل از غذا و بعد از غذا خورده شود بسیار نافع است. مغز بادام و مغز فندق و مغز تمره صنوبر بزرگ و کنجد بقدر مساوی و زنجبیل و فلفل و قند که بقوام عسل باشد صبح و شب یکقاشق باندازه گردو بخورند علاوه بر تقویت باه لذت جماع را نیز زیاد کند.

چون کتابهای چندی در این باره نوشته شده و داروئی هم بوده است که بیماریش هرگز تمام نمیشود و لذا در تمام کتب طبی که از قرابادین بحثی است در این مورد مطالبی هست بهمین اندازه اکتفا میشود.

هر چند کتابهای مورد بحث دور از شعر و شاعرند اما شعری که بنابر مشهور منسوب به ابن سینا که مربوط به مطلب مذکور است و کسی از وی سئوال کرده آورده میشود: خدایگان افاضل ملت دین که با وجود تو چرخ ستیزه نستیزد - تو آن طبب مسیحا دمی که در عالم - که با وجود تو علت ز خلق بگریزد - مراست علتی از ضعف پشت سستی باه - کز این جهت دل غمگین بخون در آمیزد. دو هفته میگذرد ای طبیب کاین غضوم - حرارتی که شهوت بود نه انگیزد. نمیشود بکسی ملتفت در این مدت - مگر به عنف دمی با زنی در آمیزد. خروس وار سحر خیز بود مر اکنون - چون ماکیان ز سر بیضه بر نمیخیزد. هنوز ناشده اندر سرای چون مستان - ز پا در آید وقی از دهن فرو ریزد. خدایرا من بیچاره را دوائی کن - و گرنه یار به پیشم چو بخت بگریزد.

ص: 57

جوابی که ابن سینا داد گویند چنین بوده است:

آیا خجسته سئوالی که گام نظم سخن - ز بحر طبع لطیفت گهر بپزد. سئوال کرده ای از ضعف پشت و سستی باه - چنین سئوال ملیحی دگر که انگیزد. زنارجیل و شقاقل ز خرفه بهمن - ز زنجبیل بگوید درگر فرو ریزد. ز زعفران سقنقور و مغز چلغوزه - ز سعد و سنبل و مغز چغوک آمیزد. غذای خویش همه قلیه نرگس باشد - بشرط آنکه ز دیگر غذا به بپرهیزد. به هفته ذکر آن عضو همچنان گردد - که از صلابت آن نره شیر بگریزد. هزان نگار مهر پوشن که ضرب آن بیند - چنان مطیع تو بر پوش گردد که از تو نگریزد

متفرقه

قبل از آنکه وارد شوم باید متوجهتان سازم که با خواندن این دو جلد اخیر بویژه با خواندن بحث هائی چنین که هم اکنون خواهم آورد تعجب خواهید کرد و بذهنتان خواهد رسید که چه شد یکجای کتابهای اولین دانشگاه و آخرین پیامبر از اعجاز علمی قرآن مطالبی دارد و جای دیگر از بهداشت گورستان بحث مینماید و جائی فرق نابغه و پیامبر و ناگهان به سقیفه سر میزند و رد پای یهود را در آن محل تعقیب میکند و اینکه به طرز آمیزش و طرف گوناگون آن پرداخته و هم اکنون سخنانی شرم آور را بمیان می آورد و حال آنکه باید توجه داشت دین از سیاست جدا نیست (جلد 2 - 304 و جلد 11 مربوطه) بهمین دلیل است که سیاست خارجی و استعمار میخواهد در مدارس ما طرز آمیزش را درس

دهد و دستگاههای تناسلی را قواره ریزی کرده مجسمه بسازد و درس علمی آزمایشگاهی شروع کند ولی اسلام این را هم فراموش نکرده به آنها که نیازمندند درس مربوطه را داده از هر قسمتی که باشد با فرمان (لا حیاء فی الدین) چیزی را حتی از راهنمائی عروس و داماد در شب زفاف دریغ نداشته و برای بیشتر و بهتر لذت بردن شرعی همسران از یکدیگر در تمام قسمت های آن وارد شده است و ملاحظه فرمودید همان رسول خاتم و فرستاده الهی که از فرط عبادت به او وحی میرسد (طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی) قرآن را برایت نفرستادیم تا در مشقت باشی آری همین رسول میفرماید از دنیای شما زن و عطر را دوست دارم و نور چشم من در نماز است و قبلا آنرا شرح دادم و نیز معظم له میفرمایند برای آماده کردن زن باید قبلا با او بازی و ملعبه کرد و آمیزش آدمی نباید همانند گنجشک باشد که نر از هوا برسد بر ماده بنشیند و بلند گردد.

در این قسمت پر آزرم ترین و شرم آورترین مطالب ذکر شده است و بعد از این چون آمیزش و زایمان تمام میشود و نوزاد متولد میشود کمتر چنین پیش آمدی خواهد کرد هر چند بحث هائی از فریدویسم باز اوضاع و احوالی مربوط به سکس پیش خواهد آورد و بهر صورت این عنوان «متفرقه» بحث زیر را بصورت جنگ متفرقه در آورده و از هر قسمتی مطلبی دارد که رعایت هر کدام زندگی را شیرین تر و سزاوارت مینماید و برای نمونه اشاره به مطلبی مینمایم که چند سال قبل همه روزنامه ها آنرا اطلاع دادند:

در یکی از شهرهای لبنان ناگهان متوجه شدند آمار طلاق بطرز سرسام آوری بالا رفته است پس از بررسی متوجه شدند شهر به تازگی لوله

کشی شده و قبلا چشمه ها و مراکز آبدهی داشته که زنان میرفتند و ظروف خود را پر از آب میکرده و در ضمن درد دلها و سخنانی با یکدیگر میداشته اند و اینک لوله کشی مانع از مصاحبت و عقده کشائیهای زنان شده است جبران آنرا با مرد خانه کرده و چون در برابر شوهران رفع نیازمندیهای گفتاری آنان نمیشده کار به محاوره و مشاجره و مجادله و طلاق میکشیده است و هم اکنون مواردی از ملاحظه میفرمائید که اگر رعایت شود زندگی را بهتر نمودار خواهد ساخت و شیرین تر خواهد گرداند.

هرگاه مرد تب کرد یا بیمار شد زن باید به مرد بفهماند که برای رعایت حالش به او نزدیک نمیوشد اما اگر زن تب کرد یا بیمار شد مرد باید به او بفهماند که همسرش در هر وضعی و سنی باشد به او علاقه دارد باید به او نزدیک شود و در صورتیکه آمادگی به تمکین اعلام نمود با وی نزدیکی کند.

زن باید سعی کند هر جای بدنش بو دارد به بینی مرد نزدیک نشود ولی مرد اگر چنین کند و زن به آن پی ببرد درست نیست بلکه اگر مرد زیر بغل بدبوئی داشت باید آنرا بشوید و به زن بفهماند بخاطر او آنرا شسته اما اگر زن صورتش را به بغل مرد نزدیک کرد و هنوز بوی بد دارد نباید آنرا از زن دور نمود اما زن باید تا سر حد امکان عفونت را برطرف سازد یا بشوید بطرقی که قبلا یاد داده شد اما سعی کند اگر بوئی باقی مانده به صورت مرد نزدیک نشود. مرد بفهمد زن زیربغلش را بخاطر او تمیز کرده نیکوست اما با وجود این نباید آنقسمت را زن به بینی مرد نزدیک نماید. سعد و اشنان و زنجبیل و کندر جودین و خوردن بوی دهان را که بدترین بوهاست میتواند نافع باشد در آنجا که

بحث از درمان استمنا کردم یادتان باشد آوردم که موی بسیار بر بدن گذاشتن و عزم و اراده داشتن و روزه گرفتن چگونه از طرف اسلام پیشنهاد شده است و در این باره قدما نیز ستودن موهای بدن را برای تقویت باه پیشنهاد مینماید. خوشبو ساختن با عطر را محرک اما گلاب بصورت زدن را سبب سستی معرفی مینمایند و مرد یا زنی که به مستراح رفته اند نباید بلافاصله پس از خروج از مستراح به فراش نزد همسر خود بروند بلکه باید لحظاتی که برطرف کننده پوست درنگ گردد. زن نباید خود را چنان باز بدارد که مرد در هنگام آمیزش نفهمد که چه کرده است بلکه باید سعی کند تا حد ممکن آلت مرد فشرده شود نه به حدیکه مرد احساس کاملا تصنعی بودن آنرا بنماید.

زن نباید همانند لخته ای و لاشه ای بیفتد بلکه باید در هر مرحله ابراز رنج و ناله کند و پس از چند نوبت آمیزش بفهمد که با چگونه اظهار رنج کردنی شوهر را خوشتر آید و این بسیار مهم است در برابر مرد باید حالت شهامت و شجاعت نشان دهد و همانند شیری که بطعمه رسیده و میغرد و میخورد باشد و به رسیدن یک قسمت دو بدن بهم هرگز اکتفا نکند که اگر هر عضوی بیشتر دخالت کند حتی یک دست به سینه و دست دیگر به لای موهای بدن نوازش دهد بهتر است ولی زن باید حالت پناه گیری و پناه آوردن داشته باشد یا دست مرد بگیرد یا به گردنش آویزد یا ... سرعت و سختی در دخول و آرامش و نرمی برای کناره گیری زن را راضی تر سازد و کسیکه قدرت دارد چنانچه هنگام دخول سر آلت خود را بهر طرف ببرد بهتر است و اگر مرد از زن بپرسد چه میشود و کجاست و .... زن پاسخ خواهد داد و کاملا راضی خواهد برد و چه بهتر که

زن نیز در پاسخ مرد حرکاتی کند که به تجربه پس از چند نوبت آمیزش خواهد فهمید که شوهرش کدام حرکت را دوست تر دارد و بیشتر تشخیص دادن زن از راه مبامعه است و صدائی که مرد در آن حال خواهد داشت

پس از آمیزش خوابیدن بدنده راست سفارش شده است. به جلد 17 که خوابیدن را دارد مراجعه شود.

از جمله دستورهائی که برای فربه شدن زن نافع است خوردن ترکیب زیر است:

نخود را یک شبانه روز در شیر گاو بخیساند بعد برنج سفید شسته و تخم خشخاش کوبیده و گندم و جو که پخته شده با هم مخلوط کرده بهم زده تا قوام آید بعد بادام افزوده هر روز با شیر بخورد و بحمام گرم رود.

آرد باقلا و نخود و برنج و جو بقدر مساوی و نصف از این تساوی عدس و ماش پوست کنده و خشخاش و یک برابر و نیم گندم بلغور و کنجد و دو برابر شکر مخلوط کرده صبح و عصر با قدری آب نعناع میل نمایید.

داروی فربهی که ابن سینا تجویز کرده برگ شاهدانه را یک شبانه روز در آب بخیساند بعد با آب بشوید و با روغن مخلوط کرده بر آتش گرم کرده هموزنش شکر و همانقدر گردو و چهار برابر بادام افزوده هر شب مقداری بخورد.

هسته مویز با صمغ عربیب صبح سه مثقال و شب یک مثقال و خوردن آب لوبیای قرمز و گوشت.

اما خوشبو ساختن خود:

سوسنبر و نعناع و مرزنجوش و برگ سیب بقدر مساوی آب بریزند تا

چهار انگشت بالای آنها بایستد و بجوشاند تا ثلث شود صاف کرده بر بدن بمالند.

سعد و گل و مشک مساوی کوفته گرد کرده با گلاب بر بدنی که بوی عرق میدهد بمالند.

راسن خشک و زراوند بلند سوخته شده و برگ چنار سوخته شده و هسته زیتون سوخته و آبگینه سوخته و زعفران بقدر مساوی سائیده پودر کرده با آب برگ مو خمیر نمود، در سایه خشک کرده زیر بغل را تراشیده از آن پودر بمالند بوی زیر بغل زایل شود.

ناگفته نماند داروهائی برای تنگ نمودن مجاری است یا خشک یا پاک یا خوشبو نماید در کتابهای قدیمی دیده میشود و نیز داروهائی که آدمی را برای آمیزش بهیجان آورد و داروهائی که موها بریزد و دیگر بیرون نیاید یا حیله ای داروئی که زن به مرد التماس کند یا مرد زن را تمنا نماید و از شرح و اطناب پرهیز میشود.

البته بوئیدنهائی نیز هست که قوه باه را زیاد مینماید چون روغن بان که با اقادیه و مشک مخلوط کرده گلوله ای بسازند و ببویند.

اما غذاهائی که برای برطرف کردن ضعف باه نیکوست: گوشت گوسفند با پیاز و نخود در صورتیکه کباب شود نه جوشانده دیگ تخم مرغ نیم برشته با فلفل و زنجبیل و دارچین و خولنجان و نمک سقنقور و غذاهائی که در او شلغم و زردک و مغز سر گنجشک یا کبوتر و سماق و شیر و فسنجون و تر و تیزک و گندنا و کنگر و نعناع و ... و محرورین ماست و شیر و ماهی بریان و خربزه و خیار سبز و خیار چنبر و کدو و سبزیهای تر و کاهو و خرفه

اما خوراک نافع چنین است: تخم چهار پیاز را بریان کند و

پوستش بکند و بکوبد و با یک کیلو و نیم گوشت در کمی آب بپزد تا یک فنجان بماند پس کوبیده و با پیاز سرخ کرده و زرده بیست تخم مرغ و ادویه و نمک مخلوط کند و زردک هم باشد بریان کرده اضافه نماید و با روغن گوسفند یا روغن کنجد پخته و بخورد.

اما چیزهائیکه باه را کم نمیکند ولی جماع را لذت می بخشد: جوز بوا و فلفل و عاقر قرحا و سنبل و مشک و خولنجان هر کدام باشد بقدر مساوی با عسلی که زنجبیل و شقاقل در او پرورده اند خمیر کرده بر آلت بمالند یا زهره مرغ و کمی زنجبیل پودر کرده مخلوط کرده بر ذکر بمالد یا عود قرح را پودر کرده با عسل خمیر نموده حب باندازه نخود کرده خشک نموده موقع لزوم با آب دهان خمیر نمود بر آلت بمالد یا فلفل و دار فلفل و سنبل و مرزه مساوی کوبیده با شیر زنجبیل خمیر کرده بمالد یا زنجبیل کوفته با روغن زنبق مخلوط کرده بمالند یا دم شتر با پوست و استخوانش سائیده با شراب کهنه مخلوط بر بیضه ها بمالد.

البته در کتابهای قدیمی انواع و اقسام دیگر برای هر عنوان ذکر شده وجود دارد که بقدر کافی آورده شد.

قدرت دفاعی تعیین جنس

تاکنون دو سه نوبت این مسئله پیش آورده شد اما تکرار آن در این جا مورد دارد زیرا بحثی واردتر بنظر رسیده و حاوی مطالبی اضافی نیز خواهد بود:

از آن روز که بشر در پی آمارگیری برآمده است توجهش به تساوی

ارقامی زن و مرد در سراسر جهان جلب شده است گرچه در برخی کشورها تعدا زن یا مرد بیشتر است اما در سطح جهانی اختلاف جزئی بوده و افزایش عده زن بر مرد قابل اغماض میباشد و نر و ماده هر موجودی به تناسب و مقدار معلوم است (و ما ننزله الا بقدر معلوم - قرآن)

روزی که نویسنده دانشجوی پزشکی بود آمار متولدین را چنین تدریس میکردند که در برابر هر یکهزار دختر یکهزار روسی بسر متولد میشود و علتش را چنین توجیه میکردند که مرگ و میر بیشتر از حد نوزاد پسر سبب چنین پیش بینی جبرانی شده است که از طرف هستی توجیه می گردد و امروز این رقم را هزار در برابر 1053نوشته اند که در سال 1973 اعلام گردیده است (سقط بیشتر پسر - مرگ نوزاد شش ماهه پسر که بیشتر است - جنگها و کارهای زمخت که بر مردها واگذار میشود و ....)

آنچه توجه متخصصان را جلب کرده است افزایش آماری پسران در زمان جنگ و در کشورهای جنگ زده میباشد که هر مملکتی جنس ذکور خود را بیشتر از دست داده بود رقم تولیدی پسر در آن کشور بیش از زمان صلح نشان داده میشد و چون بمیزان تعادل سابق برمیگشت و زن و مرد بتساوی میرسیدند آمار به نحو سابق برگشت داده میشد هر چند این آمار در چنگ بین الملل اول کاملا چشمگیر بود اما تسلط مکتب های مادیگری ناشی از افکار کارل ماکس و انگلس و داروین و فروید و نیچه و ... سبب هراس و اضطراب دانشمندان گردید که چون در اثر جنگ قحط و غلا پیش آمده و در نتیجه پروتئین کمتری به بشر میرسد فرزندان بیشتری پیدا خواهد کرد و فقرا را می بینیم که فرزندان بیشتری دارند اما غافل از این

مطلب که چرا کشته شدن مردها در برابر تولید بیشتر پسر قرار میگیرد و اگر حیوانات را نیز مورد آزمایش قرار داده هر چه جنس نر دارد بکشیم متولدین بعدی بیشتر نر خواهند بود.

بهمان تناسب که قرن اخیز برعکس قرن 19 با جلال و جبروت خاصی دانشمندانی بزرگ و همه خداپرست داشت بشریت مجبور به اقرار و اعتراف دخالت مد بر حکیمی در امور گردید زیرا باز در جنگ بین الملل دوم مشاهده گردید در کشورهای جنگ زده متولدین پسر به تناسب خاصی افزایش یافته است و دیگر عصر تفوق دین و اقرار و اعتراف به نظم کائنات و بالاخره اجبار به اینکه نیروی شاعر و حکیم در برابر داشتن جنس نر و ماده در انسان و حیوانات و حشرات و ... دخالت مینماید و سرایت این اعتراف و اقرار به مجلات و روزنامه ها.(1)

مطلب جالب دیگر تقسیم متولدین به دو بهره مساوی است که یک گروه را به شب و گروه دیگر را به روز اختصاص داده است یعنی برعکس آنچه تاکنون تصور میکردند آمار متولدین در شب و روز مساوی است.

گویا همانگونه که بشر از لحاظ جنس دو نوع است جنس اول و جنس دوم - مرد و زن از لحاظ علم کرونوبیولژی نیز لازم است دو قسم شود یک قسمت شب متولد شود یک قسمت روز جنس اول و دوم برای پدری کردن و مادری نمودن و نگهداری بقای نسل اما تساوی متولدین شب و روز برای شب و روز برای چه؟ آیا چه خاصیتی است.

علاوه تر آنکه آیا قسمت های دیگری برای آدمی منظور شده است یعنی از هر لحاظ آدمی در عالم اضداد خلق شده است؟ بدون شک

1- از جمله صفحه 24 مجله تندرست شماره 9 سال 25

جواب مثبت است زیرا در آن زمان که کراب مرد قورباغه ای انگلستان گم شد و بعد سر از مسکو در آورد و توجه دانشمندان به زندگی مردان قورباغه ای دنیا جلب شد ملاحظه نمودند در بین دو هزار نفرشان (دوهزار مرد قورباغه ای) کمتر اولاد پسر وجود دارد یعنی محیط آب برای زندگی و تماس بیشتر برای حفظ تساوی زن و مرد مساعد نیست و تساوی مرد و زن مساعد نیست و تساوی مرد و زن بر کره خاک با یک نیروی شاعر مراقبت میشود

اینکه میگفتند متولدین شب بیشتر است از اینجهت بود که روز کمتر به زایشگاه مراجعه مینمودند ترسی نداشتند میگفتند اگر به متخصص نیازی بود بیمارستانها و درمانگاهها و مطب ها پر از دکتر است ولی همینکه هوا تاریک میشد ترس اینکه مبادا شب پیش آمدی کند و دسترسی به دکتر و دارو و آمبولانس و ... نباشد به زایشگاه میرفتند و آمار شبانه زایشگاه رقم بیشتری نشان میداد.

مطلب دیگر توجه به بهتر انجام گرفتن زایمانهای طبیعی در خانه بجای زایشگاه است که امروز قاطعیت یافته و طرفداران زیادی داشته و عوارض ناشی از زایمان در زایشگاهها را در خانه کمتر آمار میدهند حتی روش سرخشت رفتن و وضعی را که ماماهای قدیمی برای زائو پیشنهاد میکردند امروز بهتر میدانند همانگونه که ساختمان چند طبقه ای بیمارستانها و زایشگاهها هم اکنون مورد سرزنش و پیشنهاد ساختمانهای مذکور را در دو و حداکثر در سه طبقه میدهند با داشتن حیاطی وسیعتر و دلبازتر یعنی تازه به آنجا رسیده اند که اسلام چهارده قرن قبل رسیده بود و پیامبرش حتی داشتن خانه نورانی و وسیع و حیاط دار را پیشنهاد فرموده و از جمله سعادت مرد بشمار آوردند.

درباره فشارهای رحم که بر جنین وارد میشود شرح دادم که سبب میشود نوزاد بتواند فشارهای زندگی را در بزرگی تحمل کند و درباره دردهای زایمانی که با همان فشارها مرتبط است قبلا آوردم که عدمش سبب میشود حیوان یا انسان نسبت به بچه اش علاقه و عاطفه کمتری داشته باشد. بزرگ کردن فرزند در رحم های مصنوعی نیز مسئله ای تازه ای است که با مونتاژ نطفه های زن و مرد صورت میگیرد رحمی که حرارت و رطوبت و تمام امکانات یک رحم طبیعی در آن فراهم آورده شده است اما بعلت وارد نشدن ترشحات ناشی از همکاریهای اعصاب با غدد که از راه خون مادر به جنین باید برسد و نمیرسد فرزندان رحم های مصنوعی تنوع مربوط به تکامل را از دست داده و در یک بی تفاوتی خواهند ماند چنانچه بر نردبان خلقت سراشیب شویم در درجه پائین تر بین یک افراد یکنوع شباهت بیشتری می بینیم و هر چه بالاتر رویم تنوع چشمگیرتر است اما مقصود من از ذکر این مطلب توجه دادن به یک معجزه علمی دیگر قرآن است که در سوره واقعه اگر اشاره بهمه زرع میشود (انتم تزرعونه ام نحن الزارعون) یا بیرون آمدن آتش را میفرماید (انتم انزلتموه من المزن) اما به خلقت انسان که میرسد میفرماید (افرایتم ما تولدون) بلکه اشاره به مرحله منی سازی می فرماید (افرایتم ما تمنون انتم تخلقونه ام نحن الخالقون) راستی صدق الله العلی العظیم و صدق و صدق رسوله النبی الامین الکریم.

جنس جنین

خوانندگان در آن جلد (قسمت مربوطه به سقط جنین) تا حدودی به آنچه اسلام درباره تشکیل جنین و دگردیسی هایش گفته بود آشنا شدند و آنچه اینک در اینجا آورده میشود نظر اسلام است درباره تعیین جنس جنین که از طرف مرد خواهد بود.

کلمه روح را میدانیم بهر یکی از طرفین که در انسان و حیوان قرینه جنسی یکدیگرند گفته میشود (و در مواردی دیگر) و جعل منه الزوجین الذکر و الانثی (آیه شریفه) از آنجمله میباشد که مرد را زوج زن و زن را زوج مرد معرفی میفرماید (و زوجک الجنه - آیه شریفه) و جمع زوجه زوجات است (بر وزن موجات) و جمع دیگر ازواج (هم و ازواجهم احشروا الذین ظلموا و ازواجهم - آیات شریفه) یعنی اقتران آنها. از اینقرار آیه جعل لکم من انفسکم ازواجا که خطاب به مذکر است ازواج میشود همسران آنها و نیز در آیه و الله خلقکم من تراب ثم من نطفه ثم جعلکم ازواجا (11 / الفاطر) که میفرماید پروردگار شما را خلق فرموده از خاک و سپس از نطفه و بعد همسرانتان را.

اکفرت بالذی خلقک من تراب ثم من نطفه ثم سوّیک رجلا (127 الکهف) مردی به مردی دیگر میگوید آیا کافر شدی به آنکه آفریدت از

خاک سپس از نطفه پس ترا مردی برپا ساخت.

و انه خلق الزوجین الذکر و الانثی من نطفه اذ اتمنی (46 / النجم)

انا خلقنا الانسان من نطفه امشاج (2 / الانسان)

ملاحظه فرمائید انسان را چه نر و چه ماده خلق شده از نطفه میداند (46 / النجم) و از نطفه مرد گاهی مرد را جدا شده معرفی میفرماید 137) و گاهی از نطفه مرد آفرینش زن را نشان میدهد (11 / الفاطر) یعنی بصارحت سرنوشت پسر یا دختر شدن را قرآن کریم به دست مرد معرفی میفرماید و چون به روایات وارد شده در این مورد مراجعه نمائیم مطالب جالبتری هم بدست میآید:

آنچه امکان دارد مطلب ما را تأیید کند اشاره قرآن کریم به خلقت آدمی از یک نفس واحده است که چون نفس واحده معنای حیات عمومی را نمیدهد و مرادف با فرد و شخصی آورده شده و قرآن نیز آنرا تأیید میفرماید (48 - 123 / البقره - 145 / آل عمران - 100 / یونس - 105 هود - 28 / لقمان) لاجرم اگر همه را بگوئیم از یک پدر بوجود آمده اند اشکالی ندارد (استقلال خلقت حضرت آدم) یا بگوئیم تعیین جنس با پدر است.

ماء الرجل ابیض غلیظ و ماء الراه اصغر رقیق فاذا علاما الرجل ماء المراء کان الولد ذکر ایاذن الله عزوجل و اذا علاما المراه ماء المراه خرج الولد انثی باذن الله تعالی. (نبی گرامی فرمودند: آب مرد سفید غلیظ و آب زن زرد رقیق میباشد پس اگر آب مرد بر آب زن بالائی گرفت فرزند پسر میشود و چنانچه آب زن بر آب مرد بالائی داشت دختر خواهد گردید باذن خدای متعال)

فاذ اسبق نطفه الرجال نطفه المراه فی الرحم خرج شبه الولد الی العمامه و اذ اسبق نطفه المراه نطفه الرجل الی الرحم شبه الولد الی اخواله (حضرت علی فرمود: هرگاه پیشی گیرد نطفه مرد بر نطفه زن در رحم مولود جدید به عموها شبیه میشود و اگر نطفه زن بر مرد پیشی یافت در رحم به خاله ها میرود) توجه شما را به کشف جدید که ذکر تفاوت سرعت کرموزمهای مردزا و زن زاست جلب میکنم).

ان نطفه الرجل بیضاء غلیظه و نطفه المراه صفرا رقیقه فاذا غلبت الرجل نطفه المره شبه الرجل اباه و عمومته و ان غلبت نطفه المراه نطفه الرجل شبه الرجل اخواله (حضرت صادق فرمود: نطفه مرد سفید غلیظ و زن زرد رقیق است پس هرگاه غالب شد نطفه مرد بر زن شباهتی در جهت پدر و عموها پیش میآید و در صورت غلبه نطفه زن بر مرد شباهت مرد به اقوام مادری خواهد بود)

سه روایت که در یکی کلمه علا - در دیگری سبق و آخری غلب آورده شده ملاحظه میشود و روایاتی دیگر نیز بهمین مضامین هست که کلمات سه گانه فوق بنحو خاص مذکور در آنها ذکر گردیده است و چون همه آنها را مورد بررسی قرار دهیم مطلب جالبی که بدست میآید: هرگاه کلمه علا دیده میشود در مورد تعیین جنس است که آیا مولود پسر است یا دختر و هر جا کلمه سبق است یا غلب به شباهت پیدا کردن اولاد به پدر یا مادر یا خویشاوندان گذشته آنها متذکر میباشد بعلاوه آنکه از حضرت رضا نیز هست .... موضع الغلام فی الرحم مایلی میامها و الحاربه معاملی میاسرها (جای پسر در رحم از آمده طرف راست است و جای دختر از آنچه از چپ آمده است) و با توجه به اینکه رنگ سفید به تنهائی رنگ نیست بلکه

مخلوطی از چند رنگ مکمل است و رنگ زرد خود رنگ کاملی است و بعلاوه غلیظ بسیط نیست و رقیق یکنواخت است و لذا سخن نبی گرامی که فرمودند آب مرد غلیظ سفید است یعنی نمیتواند یکنواخت باشد و از حداقل دو نوع درست شده است بلکه بقرینه ای که برای آبزن رنگ زرد را آورده اند که با یک رنگ دیگر (مجموعا دو رنگ) میتواند رنگ سفید را بوجود آورد پس آب مرد از دو نوع است و زن از یک نوع.

آب مرد اگر غالب شود یا پیشی بگیرد یعنی جنس دیگر هم هست. اما دومی مغلوب اولی است یا عقب افتاده یعنی صفات مرد اگر آبش غالب یا سابق گردد (بالا یا جلو) صفات زن است و در نتیجه با آنکه صفات ارثی از طرف زن و خویشاوندانش در اولاد وجود دارد اما پنهان و مغلوب میباشد و مولود بشکل پدر یا مادر است و همینطور درباره زن اگر آبش غالب یا سابق باشد مطلب مورد بحث وارد میباشد که اسلام کاملا به چگونگی بارث رسیدن صفات اشاره فرموده است.

آب مرد اگر علو گیرد (علا غیر از غلب و سبق است زیرا غلب و سبق اجازه تظاهر آنچه پائین تر و مغلوب شده و عقب افتاده است نمیدهد اما در علا باید بقیه باشند که در مقام مقایسه با بقیه بالا و بودنش معلوم گردد) علا یعنی صفات خود را جلوتر و بالاتر و تعیین کننده سرنوشت بداند (با مقایسه دو آیه شریفه ان فرعون علا فی الارض قال انا ربکم الاعلی که علوش را به ربوبیت خود اتکاء داده و دخالت در تعیین سرنوشت مردم کرده است) از اینقرار آب مرد که از دو گونه رنگ (زرد + مکملش) و آب زن از یک رنگ (زرد + زرد) درست شده است (ناگفته نماند برای مرد هم رنگ زرد را بدین جهت نوشتم که نبی گرامی فرمودند سفید است و غلیظ و زن

زرد است و رقیق و برای اینکه زرد سفید شود مکمل لازم دارد و چون رقیق بخواهد غلیظ گردد مخلوط اضافی میخواهد) مجدد تکرار شود آب مرد (زرد + مکملش) آب زن (زرد + زرد) است اگر زرد + مکملش علا گیرد بر زرد + زرد موجود پسر است و مگر میتواند یک زرد دیگر وارد (زرد +زرد) شود و موجود پسر (زرد + مکمل) گردد و سرنوشت تعیین کند و این نیست مگر آنکه قائل به سخن حضرت رضا شویم که ردیفی را راست و ردیف دیگری را چپ معرفی و فرموده است اگر از جانب راست بیاید پسر است و از چپ دختر و شاید این مسئله نیز حل شود و مطلب ما را نیز مؤید باشد که زن از طرف (ضلع) چپ مرد است و این همان که حضرت رضا فرموده اند اگر از طرف چپ جدا شود دختر میشود (و من هم اکنون بافتخار حضرت رضا دو ردیف ایکس ها و ایگرگ ها را ردیف های راست و چپ برای عالم دانش معرفی مینمایم)

فراموش نشود پدر مقصر است در پسر شدن یا دختر شدن برای اینکه تعیین جنس فرزند با دخالت های مجازی پدر است دخالت حقیقی نه پدر نه مادر بلکه همانگونه که نبی گرامی فرمودند باذن خداست، نه پدر میتواند کاری کند که کرموزمهای مردانه اش وارد عمل شوند نه مادر میتواند دستور دهد اجازه ورود کروموزمهای زنانه مرد را به نطفه اش ندهند و لذا اگر مسئله دختر یا پسر برای مؤمنین مطرح است فقط سلامتی نوزاد را طالبند و بقیه هر چه را ذات مقدس تبارک و تعالی مصلحت بنده اش دانسته است و اگر برای غیر مومن مشکلی است پدران باید بدانند که زن نه دخالت حقیقی در تعیین جنس نوزاد داشته و دارد و نه دخالت مجازی و تقصیر از پدر است که قسمتی از نطفه اش برای پسر شدن وارد عمل نگردیده

است! یا تقصیر پدر است که از لحاظ علمی اختیار پسر یا دختر شدن را اعمال نکرده است.

رفع اشتباه قبلی

بارها آورده شد که دخترانی چند گزارش شده که بدون مرد، باردار شده اند اما از آنجا که زن فقط دارای کرموزم xx میباشد نخواهد توانست فرزندی پسر بوجود آورد و گفته شد یا علم در اشتباه است یا پسر آوردن حضرت مریم بدون مرد فقط جنبه الهی و اعجاز دارد اما هم اکنون میتوان با توجه به مطلب تازه کشف شده ای به تولد حضرت مسیح از مریم عذرا جنبه علمی داد.

در روزنامه های جهان دیدید زمانی که خروشچف به انگلستان مسافرت کرد و کراب مرد قورباغه ای انگلستان گم شد توجه جهانیان به دو هزار مرد قورباغه ای که در اختیار کشوهای ابرقدرت بود جلب و مطالعه بر اوضاع و احوال زندگیشان آغاز گردید و شگفتی های مربوطه منتشر گردید و از جمله نایاب بودن فرزند پسر نزد تمام مردان قورباغه ای که جهانیان را در حیرت فرو برد و با ملاحظه اینکه تماس زیاد با آب چنین اثر خارق العاده ای خواهد داشت هیچگونه اشکالی نخواهد داشت که وضع فوق العاده ای برای حضرت مریم بوجود آمده باشد و فرزندی پسر که معجزه علمی باشد بیاورد و بزودی نظر اسلام را در این باره خواهید خواند که حتی اوضاع و احوال متغیر روانی یا تغذیه ای میتواند در تعیین جنس نوزاد مؤثر باشد.

آب مرد و زن

بارها به این مطلب برخوردید که سخن در آب مرد و زن شده است که در تولید مثل دخالت دارند و آن هم در تعیین جنس طفل یعنی بارها دیدیم که از نبی گرامی نقل شد که اگر آب مرد بر آب زن غلبه کرد فرزند پسر خواهد بود و آب مرد غلیظ است و سفید و از زن رقیق و زرد در صورتیکه علم هنوز از زن آبی را تذکر نداده است که در سرنوشت جنسی جنین مؤثر باشد زیرا تمام کرموزمهای زن هیچکدام دخالتی در پیدایش پسر یا دختر ندارند بعلاوه که فقط تخمک زن در عمل دخالت کرده آن هم در رحم به آب مرد میرسد پس آب زن چیست که نبی گرامی به آن اشاره فرموده و خصوصیات چندی از آن را نیز برشمرده اند؟ از رقیق بودن و زرد بودن و دخالت در سرنوشت یعنی جنسی که نوزاد پسر خواهد شد یا دختر:

این علم بسیار جوان و تازه کشف شده است و در اوراق بعد آنجا که بحث از پسر یا دختر خواستن میشود خواهم آورد اما فقط باید دانست که آب زن آبی است از ترشحات فرج و در روز تخمک گزاری دیده میشود همان تخمک که سبب تولید مثل میشود و لذا ترشح تولید شده مقارن تخمک گذاری نظر دانشمندان را جلب کرده که لابد بایستی در عمل تولید

مثل دخالت نمود و امروز چنین عقیده دارند که جمله ای از آن را بدون کم و کسر و دخالت خواهم اورد تا ملاحظه فرمائید بدون توجه به روایات نقل شده از نبی گرامی چگونه همین یک جمله حاوی خصوصیاتی است که نبی گرامی برای آب زن قائل شده است از دخالتش در تعیین جنس نوزاد در وقت آن و .... «..... و از آنجائیکه در روز تخمک گزاری ترشحات واژن معیالتر و آبکیتر و بیشتر از مواقع دیگر حاوی ماده تندی میباشد و نیز اندرواسپرم ها ضعیف تر و حساستر از ژینواسپرمها میباشند لذا حوالی روزهای تخمک گذاری دامنه فعالیت اسپراتوزئیدهای پسرزا برای بوجود آوردن جنین پسر بیشتر از سایر دوره های سیکل بنظر میرسد زیرا ...» ملاحظه فرمودید آب زن در این موقع رقیق تر است و آب مرد غلیظ تر و شگفتی آنکه بعدا شرح میدهد چنانچه نویسنده نیز خواهد داد که در این موقع ژینواسپرم (آب مرد که حاوی ایگرگ است) غلبه میکند و جنس پسر میشود.

پیشگوئی جنس جنین

فرزند امتداد وجود است و لاجرم توجه به نسل علاقه فطری است. هر کس وجود خود را باقی می پندارد و این پند را نداشته باشد ارتباط خود را با آینده قطع می پندارد.

نه تنها آدمی میل دارد با آینده ارتباطش قطع نشود بلکه با گذشته نیز همینطور است و هر کس میخواهد بداند از کدام پدر و مادر است و اجدادش چه کسانی بوده اند بهمین جهت هر پدر و مادری ذی علاقه اند که صاحب فرزند شوند و بعلل دیگر مایلند همینکه صاحب فرزند شدند

جنس داخل رحم معین شود و علت بزرگتر از همه دنبال کردن هوسها و آرزوهاست که بدانند اگر پسر بیاید چنین و چنان و در صورتیکه دختر داشته باشند چنان و چنین خواهد بود لذا دانشمندان برای شناخت جنس داخل رحم قبل از تولد آزمایشاتی کرده و موفقیت هائی به دست آورده اند.

قبل از ورود به بحث توجه شما را به مطلبی در قرآن جلب مینمایم که میفرماید خدا میداند چه چیز در رحمهاست اما باید متوجه کلمه "ما" در آیه شریفه بود زیرا نفرموده است «من فی الارحام» بلکه فرموده «ما فی الارحام» یعنی خدا میداند چه چیزی در رحم است (نه اینکه خدا میداند چه کسی در رحم است) آری خدا میداند چه چیزی در رحم است یعنی میداند همه سرنوشتش را و کوچکترین اموری که مربوط به اوست و شمارش همه عناصر و اتمها و اعضاء و انساج و دقائق عمر و بیماریها و آرزوها و مرگ و مدفن و همه اش را میداند و سابقا میگفتند در قرآن است که فقط خدا میداند در رحم پسر وجود دارد یا دختر در حالیکه پزشکان هم میدانند.

پسر یا دختر بودن هر دو نسبی است مرد یا زن مطلق کمتر وجود دارد و فرد طبیعی کسی است که به نسبت بسیار کمتر پاره ای صفات و خصوصیات جنس مخالف را هم از نظر بیولژیکی داشته باشد و هم از نظر رفتاری آنرا نشان دهد (قابل توجه پدر سالاران و مادرشاهیان که نه آن پدرها مردند و نه این زنها مادر).

آری چه جنسی در شکم مادر است؟ از جمله دیرین آرزوهای بشری است. پدر ، مادر و خویشاوندان و گاه نیز جمعین بیشتری میل

دارند بدانند زنی که آبستن است از پسر باردار میباشد یا از دختر و در این میان مادر بیش از همه علاقه مند است. فقرا در میان اجتماع عده و عده اشان اغلب به دو نفر و گاه نیز یک نفر میرسد که انتظار نوزاد را دارند و قبل از آن جنس اش را بدانند و دو نفر در این باره فکر میکنند (پدر و مادر) و گاه نیز یکنفر زیرا پدر بیشتر از جنس جنین بکفر نان جنین و مادر جنین است و سران کشور از همه بیشتر سهم میبرند اگر ظالمند همه مردم چشم براه که بلاعقب بمانند و اگر فرزندی یافتند آنگونه که نتواند جانشینی کند و چنانچه عادل است برعکس همه ملت در آرزوی جنسی که بتواند مسئولیتی را چون سلف خود بعهده عدالت بپذیرد یعنی پیشگوئی جنس جنین برای فقرا شادی و غم یکنفر است و حداکثر دو نفر و برای اغنیا شادی و غم فامیل یا کشور یا همه خلق جهان میباشد.

بشر در سابق به ستاره شناس، طالع بین، تعبیر خواب و سحر و جادو متوسل میشده است و در پاپیروسی که تقریبا مربوط به چهارده قرن قبل از میلاد بدست آمده است راه تشخیص آبستنی و پیشگوئی جنس جنین را چنین شرح داده است:

«مقداری جو و گندم، روزانه با ادرار زن خیس نموده اگر جو شروع به جوانه زدن و رشد کرد دختر است و چنانچه گندم چنان شد بچه آینده پسر است و اگر هیچکدام سبز نشد فرزندی تولید نشده است»

اگر چهره باردار سبز فام بود پسر است و در غیر اینصورت دختر (مصریان قدیم)

خوشرنگی چهره مادر علامت همراه داشتن پسر و بدرنگیش همراه کک مک صورت حمل دختر است (مکتب بقراط)

مطالبات و احتیاجات بیشتر مادر و حرارت بالاتر مادر علامت داشتن جنس مذکر است (عقیده ارسطو)

مادر بشاش (عربها) خوشحال (هندیها) بی دردسر (یهودیها) گویند پسر خواهد آورد.

کبودی شدید پستان و خط وسط شکم علامت داشتن دختر است.

اگر غذائی که دوست دارند در خواب دیده شد (هندیها) کارد و چماق و چوگان در خواب دیدن (روسها) اشتغال زن بکارهای مردانه در دوره بارداری (ژاپونها) عقیده دارند جنس پسر است. خواب دیدن آلات و ابزار کشاورزی نزد برخی ایرانیان پسر و خواب گل و لاله دختر است و بالاخره عرق کردن زیر نعل راست یا چپ و بوی کف دست راست و چپ و امثال اینها نزد برخی اعتباری دارد.

برخی گویند اگر زن را ناگهان صدا زدی و از چپ گردید و جواب داد دختر است. اگر ویار زن بسیار شدید است پسر است. اگر شیر پستان راست سفت و غلیظ است پسر است و میتوان با چکاندن قطره ای در آب یا ادرار تشخیص داد بدینطریق که اگر ته ظرف رسوب کرد پسر و در آنها متلاشی شد دختر است. اگر ذرات نمک بر سر باردار ریختند بر حسب آنکه کجای صورت متوقف شوند پسر یا دختر است. درد بیشتر طرف راست پسر، پستان راست بزرگتر شود پسر. پستان راست زود تربه شیر آید پسر. هاله پستان راست زودتر بزرگ شود پسر. نبض دست راست قویتر باشد پسر. چشم راست روشنتر نمایان باشد پسر. جنین زودتر حرکت کند پسر. ضربان قلب جنین از 124 کمتر باشد پسر و از 144بیشتر دختر. میباشد.

ص: 79

اخیراً متوجه شده اند در چهارهمین هفته بارداری لنفوسیت های جنین به خون مادر مهاجرت مینمایند و با امتحان خون مادر قلیلی از سلولهای اپلوئیدی EUPLOID که هر کدام دارنده پنج کرموزم انتهائی کوتاه در آن مشاهده میگردد که کاریوتیپ سلولهای مذکور نشان داد که اشکال آورده شده سلولی به سری کروموزمهای جنسی نر (xy) مربوط است و آنها که دارای سلول کاریوتیپ xy نباشند دختر بدنیا می آورند (البته زنانی که سلولهای اپلوئیدی با مشخصات گفته شده را در سلولهای لنفوسیت ندارند ممکنست چنین سلولهائی را در برخی گلبولهای سفید خود داشته باشند از اینقرار میتوان گفت وجود دو یا چند لنفوسیت با کاریوتیپ مخصوص علامت وجود پسرزائی است.

دستگاهی ساخته اند که زیردریائیها را از مسافت زیاد نشان میدهد و بچه 1/5 ماهه را و دستگاه بجای اشعه ایکس از امواج صوت کار میکند (34/ سال هفتم طب و دارو)

پدر مقصر است

کسانی هستند که چند دختر دارند و پسر میخواهند و افرادی که چند پسر دارند و طالب دخترند و با آنکه این دلچسبی زندگی بالمنصفانه بوده و زن همان را میخواهد که مرد. و مرد آنرا می طلبد که زن، بلکه زن التهاب زیادتری هم درخواستن دارد اما همینکه برخلاف میل هر دو پسر آمد بجای دختر. یا دختر آمد بعوض پسر، زانوی رنج کشیده. درد متحمل شده، نه ماه بارداری و زایمان وحشتناک را بپایان رسانده

بجای آنکه به پاسخ تبریکات و تهنیه ها بلبل زینی کند که فارغ شده و پروردگار فرزندی سالم به او عطا فرموده است در برخی خانواده های بدون انضباط، علم، زائو باید لحافی بگیرد و در گوشه ای غنوده و از اینکه برخلاف میل خودش و شوهرش خلقت تکوین کاری را که در اختیارشان نبوده انجام داده پنهان شود و آنچنان این مسئله مورد خشم پروردگار است که دخالت در این نظم آفرینش را در آیه شریفه تقبیح و به اذا بشر احدهم بالانثی ظل وجهه مسودا و هو کظیم آنها را که خواهان پسر بوده و همسرشان دختر آورده و بجای شنیدن بشارت و ایجاد بشاشت رنگشان سیاه و چهره اشان خشمگین میشد نکوهش فرموده و در موردی که یکی از صحابی حضرت صادق از شنیدن خبر زایمان همسرش که دختری بوجود آورده و قیافه ای ملالت بار گرفته فرمود سنگینی اش بر زمین است و رزقش بر خدا. که زمین باید متحمل تهیه رزق خدا داده کند گیاه و میوه بدهد و رشد نوزاد را تأمین کند یا به حیوان بدهد و نوزاد از لبنیات و گوشت حیوان تغذیه و رشد کند و این برداشت سنگینی کیفیتی نوزاد است و تحمل وزن وی کردن از آن کمیتی و بدینگونه که همه مخلوق خداست رزق هر کس با اوست علاوه بر تغذیه هر چه در قلمرو رزق است که در جلد چهارم همه را شرح دادم و در مورد دیگر چون خبر دختر آوردن یکی از همسران امام به حضرتش رسید تنها پرسید آیا سالم است؟ چون جواب مثبت شنید سپاس و شکر باریتعالی و تبارک بجای آورد.

شوهری که در سرزنش همسر زائوی خود بخاطر دختر آوردن سخنی میگوید اگر میدانست تعیین جنس و اینکه فرزند باید پسر شود و یا دختر همه در اختیار مرد و شوهر است و هیچگونه دخالتی زن در تعیین جنس

دختر ندارد به تقصیر خود که خود نیز مقصر نیست و مصلحت اوست واقف میشد.

برای سهولت فرض کنید در نطفه زن رشته ای تسبیح مانند است که بر آن 46 دانه است که هر لایه آن میشود 23 عدد و در نطفه مرد نیز همانگونه است اما در یک ردیف ربع یک دانه اش شکسته است و آنرا ندارد پس نطفه زن دو ردیف و مرد هم یک ردیف دانه های همانند دارند و فقط یک ردیف رشته مرد است که مختصر فرقی با آنها دارد.

رشته ها را از وسط نصف میکنیم تا به حساب اینکه همیشه نصفی از رشته های مرد و نیمی از رشته های زن در سازمان بخشی انسانی دیگر شرکت مینمایند به ببینیم موجود جدید زن خواهد بود یا مرد؟

رشته جدید نیمی از زن است که هر کدام برگزیده شوند فرقی نمیکند اما نیمه دیگر که از مرد است اگر از آن دانه شکسته برداشته شود تسبیح جدید همانند آن تسبیح نطفه مرد خواهد بود و اگر از نیمهٔ اول خلق جدید زن میباشد.

ناگفته نماند اگر گفتیم همه اختیار پسر و دختر شدن با مرد است باید توجه داشت که این اختیار به اجبار است و در بحث از جبر و اختیار هم آوردم انسان به جبر مختار است و اینجا و برخی موارد به اختیار مجبور است و علم امروز دارد مواردی را نشان میدهد که پیامبران الهی گفته اند و از جمله دستورات توسل و دعا و خوراکیهاست که از طرف ادیان آورده شده است که طبق قوانین علمی روز نیز به اثر آنها وقوف علمی حاصل شده است که در برگهای آینده خواهیم آورد اما از آنجا که همیشه آنچه پیامبران آورده اند بر علم روز پیش و پیشی دارد و همیشه مردم به زبان

علم باید بازگو کنند سخنان پیامبران باشند می بینیم موارد استثنائی نیز در قرآن و کتابهای آسمانی دیگر آورده شده چون باردار شدن ساره همسر حضرت ابراهیم با مسئله حضرت مریم و فرزند بزرگوارش حضرت عیسی زیرا قرار شد زن هر دو رشته کرموزمهای نطفه اش یکسان باشد و آن دانه شکسته مرد اگر شرکت نکرد حتما باید موجود متولد شده از زن. دختر باشد و این را می بینیم پسری آنچنان شد که پروردگار او را مردی بزرگوار معرفی فرمود و یا در عمل می بینیم اعلام شده است که قریب به اتفاق مردان قورباغه ای جهان صاحب دختر میشوند و علم هنوز به میدان این مسائل حیرت آور قدم نگذاشته است یعنی پسر و دختر شدن بدست نه پدر است نه ما در.

دختر یا پسر خواستن

قاعدگی و بارداری و شیر دادن و خصوصیات دیگر زنانگی قسمتی از اوقات مرد را میگرفت تا به سرپرستی زن بپردازد و بزرگترین مزاحمت و ناراحتی در جنگها و مخصوصا شبیخونها روی میداد که دختران و زنان به اسارت دشمن درآمده و غیرت مردانشان بدینوسیله جریحه دار میگردید بعلاوه که زن نمیتوانست در جنگها همانند مردان جهاد کند یا کارهای سنگین انجام دهد و در نتیجه پسر خواستن از جمله آرزوهای تمام قبائل و گروهها بوده و نزد برخی پیدا شدن دختر آنچنان ناراحت کننده بوده که زائو را از بسیاری مواهب حتی خانوادگی محروم میساخته است.

نزد اعراب عصر جاهلیت چنانچه قرآن میفرماید فاذا بشر احدهم

بالانثی ظل وجهه سودا. چون خبر دختر پیدا شدن را میدادند چهره اشان سیاه میشد و اقدام به دختر زنده بگور کردن از جمله کارهای عادی آنان شده و خرید و فروش و تعویضشان با شتر و حیوانات دیگر معمول بود که ناگهان نور اسلام و ایمان تابیدن گرفت و زن را استقلال مالی داد. برای قبول ازدواج نصف و نصف به زن و مرد بهره داد و حتی جهت آمیزش و شیر دادن نیمی به این و نیمی به آن نصیب تقسیم نمود. سوره نساء نازل شد و رجال چشم براه هیچ سوره ای بنام رجال ندیدند و بالاخره نبی گرامی هر روز دست یگانه دخترش را می بوسید و آنچنانه زنان دانشمند و شاعر و خیرات حسان در میان مسلمین بفوز یافت شدند و حق خود بدست آوردند. اما از زنان باردار هنوز که هنوز است توقع آوردن پسر داشتند و تا به امروز نیز این تمنا نزد برخی دیده میشود و به تصور اینکه زن دخالت کلی در آوردن پسر یا دختر دارد در صورت آوردن دختر سرزنش میکردند و میکنند.

هر قومی برای اینکه همسرش به پسر باردار شود عقیده ای داشت. در دنیای کهن متداول بود که مرد جوشانده ای از دو قسمت مساوی خون و شراب بیاشامد تا پسر بیاورد یا اگر در زیر قرص کامل ماه با همسرش آمیزش کند صاحب پسر خواهد شد و اگر با وجود چنین رعایتی دختر آورد بدون شک لکه ناپیدائی از ابر بر قرص ماه بوده است بسیاری عقیده داشتند زن را دو رحم جداگانه است که در راستش پسر جا میگیرد و در چپ دختر رشد مینماید و بهمین جهت زمان آمیزش همسر خود را به پهلوی راست میخواباندند تا نطفه در قسمت راست جایگزین گردد و چون نطفه بیضه راست را پسر حساب میکردند مرد نیز به طرف راست متمایل

میشد که از بیضه راستش نطفه خارج گردد. دست راست را رحمانی و چپ را شیطانی میدانستند و هر فرضیه ای که به راست منتهی میشد به پسر نسبت میدادند و چپ را به خبر. زنان بیضه راست همسرشان را نیشگون میگرفتند و یا مردان گوش راست همسرشان را گاز میگرفتند. لباسشان را از طرف راست رختخواب می آویختند. باد شمال که وزیدن میگرفت آمیزش میکردند. شب زفاف لباس مردانه به عروس می پوشاندند یا شب زفاف پسر بچه ای را در رختخواب عروس میگذاشتند (1) زن پسرزائی را میگفتند بسر عروس دست بکشد، که هنوز در برخی نقاط معمول است. جذر و مد و یا خوردن غذای تلخ و شور، افزایش محصول درخت گردو را در پسرزائی ذی نفوذ میدانستند. ماههای بعد از فراغت از زایمان را یکدرمیان بدختر و پسر اختصاص میدادند زیرا دانسته بودند در جریان بارداری تخمدانها از کار میافتادند و پس از زایمان دوباره بکار خویش آغاز مینمایند و اگر در زایمان قبل نوزاد پسر بود اولین ماه پس از زایمان نوبت ایجاد دختر خواهد رسید از اینرو ماهی را یک در میان به دختر و پسر اختصاص میدادند بدین معنی که ماههای 1 - 3 - 5 - 7 را ماههای دخترزائی و 2 - 4 - 6 - 8 را پسرزائی بحساب می آوردند. برخی از مردم خوردن مواد انرژی زا و محرک چون فلفل، جوز و نارگیل و ... را در ایجاد پسر مؤثر میدانستند بعضی بیکربنات دو سود میخوردند و بیش از دویست معجون در کتابهای داروئی قدیم برای اینکه زن بخورد و فرزندش پسر گردد دیده میشود.

دکتر ویلیام جیمز انگلیسی عقیده دارد مادران پسرزا زمانی هستند

1- رازهای جنسی و فرهنگ آن دکتر عبد الحسین نواب

که بطور مداوم با شوهرانشان ارتباط دارند و امکان پسر داشتن نزد زن و شوهرانی است که خیلی جوان ازدواج کرده اند و همچنین بچه هائی که نطفه اشان در ماه عسل بسته میشود و اینکه در فنلاند و استرالیا و آمریکا پسر بیشتر از دختر دارند همان عشقبازی مداوم زن و شوهر است.

دکتر فرنیزک لهستانی گوید هرگاه تقارن 2 - 5 روز قبل از تخمگزاری باشد 48/7 درصد شانس داشتن دختر بیشتر است و در صورتیکه 2 روز قبل از تخمگزاری باشد تناسب دختر و پسر مساوی است و یکروز قبل از تخمگزاری و یا دو روز پس از آن آمیزش انجام گیرد 86/6 درصد شانس داشتن پسر بیشتر است و علت این امر را چنین شرح میدهد که روز ورود اسپرماتوزوئید به رحم یا یک الی دو روز بعد آنها که دارای کروموزم مردانه (7) اند بعلت آنکه قویترند میتوانند پسر بوجود آورند و اگر از دو روز بگذرد آنها که x و ضعیف ترند باعث وجود دختر میشوند.

اوژینو OGINO دانشمند ژاپونی و کنائوس KNAUS دانشمند اطریشی ثابت کردند که تخمگزاری 12 - 16 روز قبل از قاعدگی است و در چند روز بهترین ایام برای آمیزش میباشد و شانس فرزند یافتن در این پنجروز زیادتر است و 3 روز قبل از تخمگزاری و یک روز بعد از آن را بهترین موقع تقارن میدانند. اغلب روز تخمگزاری در یک سیکل زنانه (28 روزه) از روز چهاردهم شروع میشود و پنجروز تخمگزاری را باید بنابر احتیاط 9 روز حساب کرد (از دهم تا هیجدهم) که همزمان با تخمگزاری درجه حرارت زن (1 - 3) درجه بالا میرود.

اخیرا متوجه شده اند که نه تنها ترکیب نطفه های مرد و زن از نقطه نظر داشتن y و در زن x در مرد متفاوت است و زن بهیچوجه در تعیین

جنس دخالتی ندارد بلکه مکانیسم دفاعی و قدرت حیاتی و وظائف الاعضاء و عکس العمل های دو نوع اسپرماتوزئید با یکدیگر تفاوت فراوانی داشته و این پدر است که بطور قطع در تعیین جنس جنین نقش غیرقابل انکاری داشته و مادر را دخالتی نیست و بهمین دلیل زمان آمیزش تغییرات و تحولات در ترشح فرج و دوران قاعدگی است که در سرنوشت طفل دخالت مینماید و چون در روز تخمگزاری ترشحات مزبور رقیق تر و آبکی تر و بیشتر از مواقع دیگر حاوی ماده تندی است و اندرواسپرمها (دسته ای که دارند) ضعیف تر و حساستر از ژینواسپرمها (داران) میباشند لذا حوالی روزهای تخمگزاری دامنه فعالیت اسپرماتوزئیدهای پسرزا بیشتر و در نتیجه شانس بیشتری برای پیدایش پسر خواهد بود زیرا ژینوهای ریز و سریع رقبای خود را پشت سر گذاشته به تخمک زودتر میرسند. (البته عکس آنرا نیز گفته اند که آمیزش حوالی تخمک گزاری دخترزائی بیشتر است)

دکتر "لندروم شیتل" فرمیکولژیست دانشکده پزشکی کلمبیا گوید: اگر پسر میخواهید قبل از اقتران دو قاشق جوش شیرین در یک شیشه بزرگ آل حل کرده خود را شستشو دهید یا مقداری از آن بنوشید و اگر دختر خواهید دو قاشق چای خوری سرکه در یک شیشه آب ریخته خود را بشوئید یا بنوشید!!)

اخیرا متوجه شده اند که در بسیاری افراد حدود شصت درصد بلکه بیشتر اسپرماژنیو و مرد سازند و در بسیاری برعکس دارنده اسپرمهای با کرموزم و دختر آفرین میباشند و نیز متوجه شده اند که تمایل آنها که دارند بطرف قطبی های مثبت و منفی (کاتدواند) مختلف بوده و در آرزوی این هستند که این عمل را بنحوی بتوانند بر انسان پیاده کرده و در

تعیین جنس را بدستش بسپارند.

اگر حرارت پوست بیضه یکدرجه افزایش یابد تعدا کرمک های ساخته شده کاهش مییابد و کافیست شورتی که چنین عمل میکند پس از یک ماه تعداد قابل توجهی از کرمک ها را کاهش دهد و یا نیم ساعت حرارت صفر درجه ده درصد بر شمارش کرمک ها بیفزاید.

از جمله مطالب قابل توجه آنکه نه تنها جنین پسر تلفاتش بیشتر از جنین دختر است و نوزاد پسر و جوان پسر نیز بیشتر از دختر نوزاد و تلفات دارد و لذا آفرینش احتیاط قبلی را کرده و همه جا آمار متولدین و پسر بر دختر فزونی دارد بلکه حرارتی که اسپرمها (کرمک ها) را کاهش میدهد آن هم بیشتر پسر سازها را کاهش داده است. از اینقرار گرم نگهداشتن بیضه ها دخترزائی را بالا میبرد.

حرارت بدن زن نیز در انتخاب پسر گفته میشود دخالت دارد و هنگام تخمک گذاری که تغییر حرارت بدنی زن آشکار است شانس پسر شدن بیشتر میباشد در صورتیکه آمیزش چند روز قبل یا بعد از آن دختر شدن احتمال بیشتری دارد و بعلاوه آنکه زمان تخمک گذاری ترشحات دستگاه تناسلی زن قلیائی شده و زمینه قلیائی برای پسر شدن بیشتر میباشد و علت آنرا چنین ذکر مینمایند که وجود گلیکوژن در ترشحات گردن رحم هر دو نوع کرمک ها را تقویت میکند هم آنها که کرموزم پسرزا با خود دارند هم آنها که کرموزم دخترزار را دارند و چون کرمکهای پسرزا فعالترند بسرعت پیش میروند و به تخمک میرسند و پسر بوجود می آورند.

مطلب دیگر کاهش تعداد کرمک ها در هر آمیزش بعدی است که در نتیجه معلوم شده در آمیزش های بعدی کرمک های دخترزار تعدادشان

زیادتر میشود و نزد زن نیز چون ترشحات دهانه رحم زنان دور از تخمکذاری غلیظ تر و چسبنده تر است شانس دختر شدن بیشتر میباشد.

بطور خلاصه برای آنکه شانس پسر شدن بیشتر باشد باید:

زمان تخمک گذاری دقیقا معلوم شود.

آمیزش در زمان تخمگذاری باشد نه در فواصل آن.

زن با اندکی جوش شیرین که در آب جوشیده ریخته خود را بشوید و محیط را برای آمیزش قلیائی کند.

با زن قبل از آمیزش معاشقه شود تا ترشحات مخاطها محیط را قلیائی سازد.

آمیزش بوضعی که در جلد قبل شرح داده شد و شانس آبستنی را بیشتر دارد و کرمکهای پسرزا بهتر میتوانند سبقت گیرند.

البته برای پیدایش دختر باید:

در فواصل تخمک گذاری آمیزش بوقوع پیوندد.

بجای جوش شیرین از سرکه استفاده شود.

زن زیاد برای آمیزش تحریک نشود.

آمیزش سطحی باشد.

ناگفته نماند کرمک های پسرزا (اندرواسپرم) چون زودتر از کرمک های دخترزا (ژینواسپرم) از بین میروند آمیزش در فواصل تخمک گذاری پسرزاها را قبل از رسیدن به تخمک فرصت نمیدهد و آنها خواهند مرد.

یکی از دانشمندان معتقد است که پسرزا و دخترزاها در محلول آلبومین اثر متفاوتی از خود ن شان میدهند و همین تفاوت جداسازی آنها را ممکن میسازد. پسرزاها در آلبومین ته نشین میشوند و ماده در سطح

آن قرار میگیرند و جدا کردن آنها آسان بوده و بدینوسیله میتوان پسر خواستن و دختر خواستن را به اختیار داشت.

دانشمند دیگر محلولی بنام بی - اس - ا (بوین - سرم - آلبومین) درست کرد که با یک محلول تغذیه ای رقیق میشود و نطفه مرد چون در آن وارد شود (در حالیکه محلول در لوله ای شیشه ای ریخته شده است) سلولهای پسرزا تندتر پیش میروند و ممکن است با مکیدن لوله آنها را زا یکدیگر جدا کرد و بطریق تلقیح از آن استفاده نمود.

تاکنون حدود پانصد فرمول برای انتخاب جنس اولاد عرضه شده است ارسطو سفارش میکرد زن و مرد در وزش باد شمال آمیزش کنند تا پسر داشته باشند و اگر در باد جنوب باشد دختر خواهد شد.

نطفه دخترزا میتواند دو یا سه روز زنده بماند ولی پسرزا بیست و چهار بیشتر زنده نیست و منی چون نطفه پسرزایش بیشتر است با آمیزش بحد اعتدال بر تولید پسر افزوده میشود (در اینجا توجه شما را به دستور اسلام و دو مرتبه آمیزشی را که از آن طرفداری میکند جلب مینمایم زیرا در اینموقع حتی شمارش نطفه های پسرزا و دخترزا برای هر آمیزش در حد اعتدال قرار میگیرد)

مجدد یادآور میوشد که با بکار بستن دستور دیگر اسلام که باید زن را آماده برای آمیزش کرد و میدانیم اگر زن بطور معمول به ارگاسم برسد ترشحات قلیائی دستگاه تناسلی افزایش یافته و پسرزائی احتمال بیشتری خواهد داشت و قبلا شرح داده شد میتوان با دو قاشق غذا خوری کربنات دو سود با یک چهارم آن آب 15 دقیقه قبل از آمیزش مهبل را شستشو داد.

بعقیده بعضی از دانشمندان مرد باید زمان انزال خود را با زمان ازاله زن و به ارگاسم رسیدنش تطبیق دهد تا پسرزائی به یقین نزدیکتر شود و بعقیده بسیاری نعوظ کامل منی در دهانهٔ رحم نیز پسرزائی را بیشتر مینماید.

در فرانسه و کانادا اعلام شد که اگر زن تخم مرغ و نمک بخورد پسر میزاید و روزنامه ها آنرا نقل کردند (از جمله کیهان 57/4/28) و باز در همان سال روزنامه عصر تهران (13 شعبان 98) از خبرگزاری فرانسه اعلام کرد که خوردن نمک زیاد فرزند را پسر و تخم مرغ زیاد دختر خواهد کرد (آیا در ترجمه اشتباه از کدام بوده است؟)

موضوع دیگر که علم روز هنوز جرئت نکرده در حول وحوش آن دیده شود عوامل روانی و اثر آن در انتخاب جنس میباشد در صورتیکه احادیث چندی در این باره وارد است که به چند تای آن از صفحه 280 لتالی الاخبار اشاره میشود:

قال الصادق من اراد ان یولد له ولدا ذکر افلیضع یده الیمنی علی السره من جانب الایمن عند الجماع و لیقرا انا انزلناه سبع مرات ثم بجامع فانه یری ما اراد و قال رسول الله من کان له حمل فنوی ان یسمیه محمد او علیا ولد له غلام. قال الصادق ما من رجل بحمل له حمل فینوی ان یسمیه محمدا الا کان ذکرا

امام صادق علیه السلام فرمودند:

هر کس می خواهد که فرزند مذکر بدنیا آورد دست راستش به پهلوی راست هنگام آمیزش بگذارد و انا انزلناه را هفت مرتبه بخواند و آمیزش کند پس آنچه را بخواهد، می بیند.

و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هر کس که باردار است نیت کند که آنرا محمد و علی بنامد، فرزند او پسر بدنیا آید. و حضرت صادق علیه السلام فرمود هیچ ردی نیست که حملی داشته باشد پس نیت کند که آنرا محمد بنامد مگر اینکه مذکر باشد.

اگر انتخاب بدست بشر باشد

اکثر متخصصین عقیده دارند اگر انتخاب جنس بدست بشر داده شود به اضمحلال تهدید شده است. و جز در مواردی که بیماری موروثی در میان است درست نیست که این انتخاب طبیعی لذت بخش را بدست بشر داد و بر هم ریختن این روال طبیعی نوعی برداشت و قطع رابطه بین تکوین و انسان بشمار رفته و خلاقیت والدین بصورت خلاقیت کارگران در میآید که هر نوعی و شکلی خواستند سازمان بخشی میدهند.

دکتر شتلس از دانشگاه کلمبیا گوید: بیشتر جنایات در جوامع مختلف بدست مردان صورت میگیرد حال اگر انتخاب جنس جنین به انسان واگذار شود و تعادل بین پسر و دختر بهم ریزد معنایش اینست که اگر پسر بیشتر خواستند بر جنایات افزوده اند و تعداد زنان آنقدر کم شود که پیوندهای زناشوئی بمخاطره می افتد و بشریت با جنگی دیگر (در راه بدست آوردن زن) در پیش خواهد داشت.

رئیس دانشکده روانکاوی دانشگاه نیویورک گوید: اگر اختیار تعیین جنس بدست بشر داده شود مسئله بارداری، زایمان، شیر دادن لطف خویش را از دست داده جنبه ماشین پیدا خواهد کرد و بدتر از آن

محدود شدن خانواده هاست زیرا اگر خانواده ای که چند دختر دارد و بامید یافتن پسر باز تولید مثل میکند یا چند پسر دارد و دختر میخواهد دیگر بنابر میل خود خانواده را به آنچه خود میخواهد محدود میسازد و در این میان تنها کمک بزرگی به بهداشت و تنظیم خانواده خواهد بود.

بدست داشتن قدرت تعیین جنس بالاخره سبب خواهد شد شانس داشتن پسر یا دختر از بین رفته برای شرکت در جنگ یا مسائل دیگر اجبار داشتن پسر یا دختر از طرف قدرتها مسائل دیگری را پیش آورد و در نتیجه زمینه اختلافات بشری تشدید گردد و رقیب مسابقه تسلیحاتی مسابقه ای در این زمینه پیدا شود.

مهمتر از همه گرفتاریهای دولت هاست که مسئله داشتن پسر یا دختر را باید کنترل کنند و در نتیجه با مشکلترین مسئله اجتماعی روبرو خواهند گردید و احتمالاً مسئله دولت و تشکیلات قدرتی بهم ریزد و به نوعی دیگر تظاهر کند زیرا قانونی که بتواند بر یک اجتماع که افرادش حتی در یک مورد مساوی باشند مثلا در داشتن پسر یا دختر یافت نشده و هیچ چیز مساوی یافت نشدن از نوامیس طبیعت بوده و نزدیک شدن به تساوی و تشابه یعنی انفجار همانگونه که اختلاف شدید طبقات یعنی انفجار.

دو سر سیم اختلاف پتانسیل پیدا میکند طوفان نور میشود دو گوشه بیابان اختلاف شدید سرما و گرما طوفان باد را بدنبال میآورد دو نیمکره مغزی فکر را و دو انسان شرافت یا پلیدی را و اگر کمیت اختلاف جنس انسانی شدید شود طوفانی هلاک کننده انسان و انسانیت را یدک می کشد.

بارها دیدیم هر جا سربازان زیادی کشته شدند سال بعد آمار متولدین پسر رقم بیشتری نشان داد و این افزایش تا مدتی که تعادل اولیه برقرار نشد ادامه یافت یعنی موازنه بین کمیت انسانهای نر و ماده از نوامیس آفرینش است که خود بمحض مشاهده خلاف آنرا هموار میسازد حال اگر این قدرت به دست هوس انسان داده شود که تعادل کمیتی را بهم ریزد چه فاجعه ای ببار خواهد آورد فاجعه ای که جنگ بدنبال دارد!

نه اینست که همیشه با بروز جنگها تعادل این کمیت بهم خورده است هرگاه هوس انسان نیز بتواند چنین کاری را انجام دهد هوس جای جنگ را گرفته است با این تفاوت که جبران بهم ریزی معیاریها پس از جنگ تابع هوی و هوس مهار کننده انسانی نبوده ولی هم اکنون چنین نیست و انسان میتواند به میل خود تعادل بهم خورده را در حد نسبتی دلخواه نگهداری کند.

تمام صفات و سجایائی که در یک محیط مورد پسند و مربوط به مدینه فاصله تصور آن ممکن است رخت بر بستنش از یک اجتماع نامتعادل که زن و مردش بمقیاس خواهشهای نفسانی پدرها و مادرها باقی مانده اند ممکن است یعنی در آن جامعه که کمیت تناسب خود را از دست داده است محال است کیفیت بتواند یا برجائی کند و وقتی به اسلام عزیز می نگریم می بینیم حتی تحدید اولاد را حرام دانسته و نه تنها تعیین جنس را به دست پدر و مادر نداده بلکه شمارش جنس های تعیین شده از طرف تکوین را نیز در اختیار کنترل پدر و مادر قرار نمیدهد متوجه اهمیت موضوع شده اقرار میکنیم که نمیتوان دنیای فردا را بدست کسانی سپرد که

از طرف پدر و مادر ذکور و اناث بود نشان پیشنهاد شده است.

تلقیح مصنوعی

تلقیح مصنوعی مسئله بزرگی شده و در حال حاضر تعداد کودکانی که در سراسر جهان با توسل به آن متولد شده اند به میلیونها نفر میرسد. تلقیح مصنوعی از جمله روشهای درمانی متداول گردیده که پزشکان متخصص هر روز آنرا به بیماران خود پیشنهاد مینمایند. تلقیح مصنوعی بدو دسته بزرگ تقسیم میشود که یکدسته آن را اسلام مطرود و حرام دانسته و زنا بحساب آورده و آن وارد کردن اسپرم مردی است در رحم زنی که شوهرش عقیم میباشد اما آنچه که در اسلام وارد است تلقیح مصنوعی اسپرم شوهری است که کاملا عقیم نبوده و بعللی نتوانسته است همسرش را باردار سازد که در صورت دوری از محرمات یعنی در صورتیکه عمل بوسیله زنی متخصص انجام گیرد و در حین عمل صدمه ای به زن وارد نگردد آنرا تجویز کرده و قریب باتفاق مراجع نیز اظهار میدارند چنین فرزندی میتواند از والدین خود ارث ببرد یعنی همانند سایر فرزندان میباشد.

جالب اینجاست که پزشکان متخصص متفقا اظهار میدارند مرد و زنی که رضایت داده و حاضر شده اند نطفه مردی اجنبی وارد رحم زن ساخته بارورش سازیم در صورتیکه بعدها با کودکشان همانند کودکان سرراهی عمل ننمایند و یا حداقل کودک نزد پدر غریبه ای محسوس نشود حتی یک مورد هم پیش نمیاید که چنین زنی برای بار دیگر بهمان متخصص مراجعه کند و حتی کسانیکه پزشک فامیلی میباشند در این مورد با عکس العمل

خاصی روبرو میگردند.

علل عقیم شدن مرد زیاد است:

کرمک تولید نکردن - مایعی که باید حفرات و پرستات ترشح کند تا کرمک ها بتوانند در آن حرکت کنند کافی نباشد - اسید شدن بیشتر از حد منی و کشته شدن کرمکها - ضعیف بودن کرمک - کمتر بودن شمارش کرمکها - سابقه فامیلی - ناسازگاری که بعلت بهم رسیدن علت مرد و علت زن بیکدیگر میباشد - ریخته شدن منی در اطراف دهانه رحم و وارد نشدن.

هر کدام از علتهای فوق الذکر درمان مخصوصی دارد که اگر شفا نیافت و زن تندرست و مستعد بود مسئله تلقیح مصنوعی را مطرح و حل مشکل میدانند.

تلقیح مصنوعی فقط داخل رحم کردن منی مرد است با سرنگ یا وسائل دیگر که در تلقیح منی بیگانه موفقیت آماری تقریبا دو برابر شوهر بوده است (گر چه اسلام و مسیحیت کاتولیک تلقیح از کرمک بیگانه را حرام میداند)

اخیرا با یک نطفه درست کرده و آنها را در حرارت 7 - 19 نگهداری مینمایند. ناگفته نماند که: اخیرا تلقیح مصنوعی در طیور نضجی نشر یافته است دیگر طپانچه ای درست نشده است که بوسیله فنر یا گاز و یا الکتریک بطور خودکار عمل تلقیح را انجام میدهد که با فشار مقدار واکسن لازم داخل نسج بازو می شود.

آفرینش همه موجودات بنابر آنچه قرآن در 15 قرن قبل فرموده و علم روز آنرا فهمیده است بر دوگانگی است اما آنگونه دوگانگی که سازگاری کرده و هستی را بوجود آورده است (مقصود آنست که قرآن میفرماید همه چیز را زوجین خلق کردیم) از مثبت و منفی بودن بار ذرات (و چه بسا احرام نیز) - ماده و ضد ماده - عمل و عکس العمل - فعل و انفعال - و .... و بالاخره نر و ماده بودن که در یک فرمول کلی میتوان همه و همه را عالم تضاد نام نهاد اما چگونه تضادی؟ آنگونه که حضرت علی فرمود

بتشعیره المشاعر عرف ان لا مشعوله و بمضادته بین الامور عرف ان لا ضد له و بمقارنیه بین الاشیاء عرف ان لا قرین له ضاد النور بالظلمه و الوضوح بالبهیمه و الجمود بالبلل و الحرور بالصرد مولف بین متعادیانها مقارن بین متباینا - نها مقرب بین مباعد انها مغرق بین منداییانها اله بتقریقها علی مفرقها و بنالیفها علی مؤلفها و ذلک قوله تعالی و من شی خلقنا زوجین لعلکم تذکرون (با ایجاد حواس و نیروهای دراکه معلوم میگردد برای خدا آلت حساس و ادراکی نیست و با مقرر داشتن تضاد بین اشیاء معلوم میشود ضد و مخالفی ندارد و با ت عیین قرین میان چیزها معلوم میگردد که همنشین و قرینی ندارد. روشی را با تاریکی و آشکار را پنهانی و خشکی را با نرمی و گرمی را با سردی ضد یکدیگر ساخت. ترکیب کننده بین اشیاء متضاد است که از هم جدایند (مانند روح و بدن) و نزدیک کننده چیزهائیست که از یکدیگر دورند (مانند خواشهای نفسانی) و جداکننده است بین آنهائی که بهم نزدیکند (بین جسم و جان) جدا شدن رهنمون ما بر جدا کننده و تألیف و گردآوردن راهنمائی ما بسوی گردآورنده است اینست که پروردگار میفرماید از هر چیزی دو زوج آفریدیم تا شاید متذکر شویم (متذکر حقیقت توحید).

توجه خوانندگان را به تضادی که حضرت در انواع تکامل و بطور فیزیکی و غیرفیزیکی بیان میفرماید جلب مینمایم و به نقصی که در آفرینش است و بتدریج به کمال میرسد و لذا ناقص نمیتواند خود علت باشد و به تضادی که بین اشیاء است و بتدریج به کمال میرسد و لذا خدا را ضدی نمیتواند باشد و به قرین و تضادهای دیگری چون نور و روشنائی و نرمی و خشکی و گرمی و سردی و نزدیکی و دوری که همه میرساند فاعل شاعر

خداست و جوشش در سازمان بخشی و نظم و بکمال رفتن را ذات مقدسش در نهاد اشیاء نهاده است توجه میدهد آری اگر قرار بود تناقض و تضاد در سازمان بخشی ها و به کمال رساندنها دخالت داشته باشد چرا همه هسته های اولیه را فرا نگرفت و این تناقض و تضاد از کجا پیدا شد و چگونه حالت نزاع به آنها تعلق گرفت و چگونه یکجا تضاد شد و جای دیگر تناقض و چگونه تضاد و تناقض فهمیدند که یکجا باید ماده با انواع گوناگونش بوجود آید و جای دیگر نظام و انضباط مخصوص بهمان ماده و از کجا هم ماده پیدا شد هم نیروئی که بنام تضاد و تناقض وارد عمل گردد و از کجا هر چیز هم منشاء صدور خودش شد و هم منشاء صدور آنچه باید انجام دهد و قوانینی که باید بر او حاکم باشد و این حالت ضعف در نوع تکامل یافته هستی که تفکر باشد پیداست چه رسد به مراحل پست تر آن و از کجا تناقض و تضاد میدانست به کجا که رسید باید موجود زنده یا بعرضه وجود گذارد یا حیات بخشی از کجای تضاد و تناقض های عامله قبلی جوشش پیدا کرد و از کجا فهمید باید چند ملیون تحول انجام دهد تا تنوع مقصود را بوجود آورد و این مسئله نسبی مورد علاقه قرآن است که یخرج الحی من المیت و یخرج المیت من الحی را بارها آورده و پیدایش مرده را از زنده با کلمه یخرج (نه یخلق، نه یجعل) آورده است و چون همه از بحث خارج است انشاء الله در بهداشت روانی خواهم آورد.

البته مطلب دیگر را نیز نباید از یاد برد که حضرت از تناقض نامی نبرده و هر چه را از تطور و تکامل (حتی تضاد) نام برده در جمله قرآنی و من شی خلقنا زوجین آنچنان نشان داده است که تناقض غیر ممکن است و هر چه هست هر دو طرفش وجود و زوجین است و یکطرف

عدم باشد تا نقض آن هستی باشد غیر ممکن است.

انسان نیز در قلمرو آنچه آورده شد با دو گونه مختلف بدنیا می آید و با دو گونه غرائز که کشش شدیدی نسبت بیکدیگر دارند ارضای غریزه مینمایند و کانون گرم خانواده را بوجود می آورند و همانند خود را تولید مینمایند.

موجودات نر و ماده هر کدام بنحو خاصی در جلب یکدیگر میکوشند و قدرت مذکور بجهت بقای نسل بر آنها حاکم است یکجا پر و بال است که جنس نر را جذب میکند و جای دیگر گرده افشانی یا صدای مخصوص کردن یا مواد رنگی در فضا رها نمودن یا .... و انسان نیز برای جلب یکدیگر مأموریت کلی آرایش و پیرایش را بدست جنس ماده سپرده. زن را مأمور پوشیدن لباس های گوناگون که اندام را زیبا میسازد و آرایش رنگارنگ که بیشتر زیبا میگرداند و همه نشانی از نوع دعوت خاموش زن از مرد است که زیبائی و جمال هر زشتی را زیبا و هر زیبائی را برای جلب جنس مخالف زیباتر نشان دهد.

مردها دارای دو کرموزم جنسی هستند یکی بزرگتر است از نوع و دیگری کوچکتر که کرموزم گویند و مهمتر کارشان که سبب ایجاد اختلاف جنسی انسانها میگردد کنترل کار مختلف بدن بوده که هرمونهای جنسی را درست کرده و در نتیجه خصوصیات جنسی را بوجود می آورند.

با خارج ساختن بیضه یک پسر یا ضایع ساختن آن مشاهده میشود پس از مدت کوتاهی اندامهای تناسلی جنس ماده شروع به تظاهر نموده و پسر بشکل یکدختر در خواهد آمد اما چون بلوغ رسد قاعده نخواهد شد و شکل وی با یک زن کاملا فرق دارد.

برخی از مردان بیمار از نظر روانی زن هستند و بدون داشتن کوچکترین اثر از زن بودن درست دارند لباس زنانه بپوشند و صورت خود بیارایند و کارهای زنانگی کنند که امروز با مطالعات فراوان بر روی کرموزمها علتش دانسته شده است و همین هایند که با یک عمل جراحی کوچک به زن تبدیل میشوند و با وارد ساختن تدریجی هورمونهای زنانگی اندامشان را نیز زنانه میسازند ابتدا پستانها بزرگ میشود و چربی زیر پوست افزوده میگردد و بویژه در ناحیه کفلها و بعد موهای صورت از بین میرود و شکل زنانگی ظاهر میگردد و زمانی نیز زن را بهمین روش با شرایط و ضوابطی دیگر مرد مینمایند.

ناگفته نماند عمل تغییر جنسیت بر روی اشخاص خنثی (هرمافرودیسم) عمل میشود و پیدایش چنین اشخاص که مردند و قسمت هائی از اعضاء تناسلی زن را دارند یا زنند و دارنده برخی اندام آمیزشی مرد یا در قسمت هائی شریکند علتش اینست که تکه پاره های کرموزم های مونث x یا مذکر y وارد عمل شده اند و x بعلاوه پاره های y یا y باضافه قطعه هائی از x جنس را ساخته اند بهر صورت چون قصد ما بررسی مختصر دینی از تغییر جنسیت است بهمین اندازه اکتفا نموده برای هزارمین بار توجهتان را به اسلام جلب مینمائیم که با سابقه 15 قرنیش آیا کدام گوشه از مسائل زندگی را بررسی نکرده و دستور نداده است؟

عوامل پدید آورنده نابسامانیهای فوق الذکر که مرد زن نما شود یا زن مرد نمایا اخلاق زنانگی یابند یا خنثی متولد شوند یا ... همه در اثر بیماریهای عفونی و زهرها و سوء تغذیه و اعمال مشقت بار و شکنجه هائی است که معمول به جهان روز شده و در زندانهای بسیاری از کشورها

اعمال میگردد و نیز برخی اختلالات هرمونی و بیماریهای مادرزادی و .... که در صورت رعایت دستورات اسلام نباید موردی از آنها دیده شود و دستورات اسلام را در این باره آوردم که نباید در گرما، داخل آب، در زمان ماه گرفتگی و خورشیدگرفتگی، زمان رعد و برق و مستی و با حالتی وحشتناک و اضطراب آمیز و ... آمیزش کرد و نیز دستورات جالبی که در زمان بارداری باید رعایت کرد که اگر همه رعایت گردد مبتلایان بحداقل تنزل می یابند اما چرا حداقل (نه صفر) زیرا فقه اسلامی بابی در این باره باز کرده و دستوراتی داده و اگر قرار بود رعایت هممه دستورات اسلامی درباره آمیزش (حتی مستحبات یعنی ریزه کاریهایش) امکان پذیر باشد مردم دیگر نیز همانند پیشوایان دینی مسئول این مزایا بودند که در برابرشان بایستند و بگویند کنتم نورا فی الاصلاب الشامخه و الارحام المطهره و این مشکل زمانی حل خواهد شد که قطب الاقطاب مولا و مخدوم عزیزمان حضرت حجت بیایند و با روشنگریها همه را رهنمون گردند. بهر صورت در فقه اسلامی فصل مبسوطی راجع به اشخاص مورد بحث وجود دارد که نمونه هائی چند از آن آورده می شود و طالبان میتوانند به کتابهای (تهذیب شیخ طوسی جلد 9 - من لا یحضره الفقیه جلد 4 - وسائل لمعه باب ارث - مستمسک آیه الله حکیم - تحریر الوسیله و ...) مراجعه نمایند:

کسی نزد حضرت علی آمد که سخنی دارم باید تنهائی بعرض برسانم. من هم زن دارم و هم شوهر کرده ام زیرا هر دو آلت را دارم درباره ام قضاوت بفرمائید: حضرت فرمود جنسیت خود را از اول ثابت کند که مردانگی بیشتر است یا زنانگی و دستور فرمود ادرار کند ریزش

ادرار از هر کدام زودتر بایستد و اگر مساوی ایستد نطفه در ظرف آب بریزد اگر ته ظرف بود مرد است و در غیر اینصورت زن. (1)

در مورد مسائل حقیقی و تکالیف شرعی و معاملات نیز تا تکلیف جنسیت روشن نشود اقدام نمیتوان کرد. در بیماری ترنر که شخص هیچ آلتی ندارد به امام ششم مراجعه شد. فرمود اگر ادرار جهش دارد مردانه حساب شود و در غیراینصورت زن (2) و هر کس جنسیت خود را که مخفی است بداند باید طبق دستورات مربوط به همان جنس عمل نماید و اگر دو شخص که ازدواج کرده اند هر دو تغییر جنسیت دهند باید مجدد ازدواج کنند و اگر یکی تغییر جنسیت داد ازدواج باطل است.

درمان بیماری تغییر جنسیت نیز همانند هر بیماری بنظر فقها بلا اشکال میباشد اما نه اینکه هر کس تمایلات روانی زنانگی یا مردانگی داشت بتواند مرد یا زن شود.

عواملی که در پیدایش دو جنسی ها مؤثرند عبارتند از هیپرپلازی مادرزادی فوق کلیوی - آرنوبلاستوم - زیادی هورمون مردساز - نارسائی مادرزادی غدد فوق کلیوی - عوامل دیگری علاوه بر آنچه گفته شد وجود دارد که ناهنجاریهای دستگاه تناسلی و عجیب الخلقه ها را سبب میشود چون سفلیس، اشعه ایکس - بیماری قند - شیمیوترابی - توکسوپلاسموز روبئول - اختلالات هرمونی - لیتریوز - فشار خون - بیماریهای عفونی و اخیرا دانسته شده که شکنجه دادنهائی که متأسفانه بشرها برای همنوع خود معمول میدارند که در هر نوع تغییری که گفته شد مؤثر است و ممکن است در نسل آنها ناهنجاریها و عجیب الخلقه ها و .... مشاهده شود.

1- حدیث 271 تهذیب و ص 238 من لا یحضر
2- وافی ص 241 باب مواریث

آنچه را در بخش مستقلی آوردم که لابد مطالعه فرموده اید و دستوراتی از طرف اسلام است تا از پیدایش هر گونه عیب در نسل جلوگیری شود از قبیل آمیزش نکردن در زمان کسوف، خسوف، گرما، داخل آب، قبل از طلوع و غروب آفتاب، موقع رعد و برق، گاه اضطراب و ترس، یعنی در زمان ناامن و همچنین در مکان ناامن و مسائل بسیار دیگر که آورده شد

تغییر جنسیت که بر مبنای دو جنس را یک جنس کردن است و دو جنس بودن نوعی بیماری میباشد و مداوای بیماری بنظر اسلام جایز و بلکه واجب میباشد، بلااشکال میباشد.

ناگفته نماند که لواط و سحق که از گناهان کبیره محسوب است و مرد با مرد و زن با زن آمیزش مینمایند و این در اثر واکنش های روانی است، مجوزی برای تغییر جنسیت بحساب نمیاید.

درباره بقیه مسائل تغییر جنسیت میتوان به تحریر الوسیله تحت عنوان ذکور مراجعه نمود.

تاریخ تمایل مرد که زن شود یا زن که مرد شود بسیار قدمی است و امپراطور روم کاکی گولا و شوالیه معروف دئون از آنجمله اند.

تاکنون عالم پزشکی تغییر جنسیت را ترانس سکسوالیسم نام داده حالت رضایت به آن داشته به درمانش بی توجه بودند اما امروز هرمونوتراپی و جراحی پلاستیک اقدام به تغییر دادن جنست تا بحداقل مینماید و از 1931 بوسیله ابراهام جراح آلمانی مقبولیت یافت.

واژه ترانس سکسوالیسم در مورد سندرم روان پزشکی که با نفی کامل احساسات، افکار و هویت خود شخص و بکار گرفته شدن کامل احساسات افکار و هویت خود شخص و بکار گرفته شدن کامل احساسات و هویت

جنس مخالف مشخص میشود بکار میرود ترانس سکسوالیست ها بطور کلی همراه با آگاهی کامل از حقیقت تصور میکنند که جنس روانی آنها از جنس تشریحی ایشان به علت آنچه در آفرینش برای آنها رخ داده فرق میکند

با اینکه این افراد در تمیز هویت خود تا آنجا پیش میروند که لباسهای جنس دیگر را بر تن میکنند و به ایجاد روابط عشقی با افراد هم جنس خود مبادرت میورزند ولی نباید با آنها که لباسهای جنس دیگر میپوشند و با همجنس بازان اشتباه نشوند در صورتیکه آنها به لباس غیر جنس پوشیدن راضی اند و ترانس سکسوئل ها در حقیقت نتیجه منطقی وابستگی به جنس مؤنث بوده و اعضاء جنس خارجی آنها موجب عدم رضایت آنهاست و هموسکسوئل ها پا برجائی اعضاء تناسلی اشان موجب رضایت آنهاست.

ترانس سکسوئل هرگز طرف خود را بعنوان همجنس نمیپذیرد و هموسکسوئل تصور نکرده هتروسکسوئل قبول دارد و در صورتیکه هموسکسوئل ها و تراوست ها (آنها که لباس جنس مخالف بر تن مینمایند) بعللی (مثلا اقتصادی) تن به تغییر جنسیت میدهند اما ترانس سکسوئل برای تمیز داده شدن مراجعه نمی نماید.

ترانس سکسوئل در آمریکا یک درصد هزار مردان و نزد زنان یک در چهارصد هزار است و در کشورهای دیگر نیز در همین حدود میباشد

روان پزشکان درباره افراد مزبور دو دسته اند یکعده گویند افراد مذکور خود را از جنسی میدانند که به آن تعلق ندارند و دسته دیگر گویند این حالت مربوط به نادرست بودن ارتباط والدین در دوره کودکی وی با او بوده است و حالت یسیکوز و روانی در کار نیست.

ناگفته نماند چه بسا افراد اسکیزوفرن (جنون جوانی) برای تغییر جنسیت مراجعه مینمایند ولی اغلب ترانس سکسوالیست ها عقل نسبتا درستی در تمام قسمت ها دارند بجز تشخیص هویت جنسی.

علت ترانس سکسوالیت شدن را بعلت آنکه نزد آنها دیده اند که تومور بیضه داشته اند یا تومور فوق کلیه یا ترشحات غددی استروژنی آنها مختل بوده است برخی به آنها نسبت داده و بعضی وجود مرکز عصبی را که تحت کنترل اند روژن است علت میدانند و زن یا مرد بودن را حتی قبل از تولد بدینطریق علت میدانند.

اگر مادر فوق العاده نسبت به کودک عاطفی و بدر مخالف وی باشد باز نزد بعضی علت دانسته شده است احساس وابستگی به جنس مخالف در سالهای اول زندگی بروز مینماید و هویت جنسی قبل از پنج سالگی ثابت است و اختلاف رفتار بین پسر و دختر سالم از سن یک سالگی تا شش ماه بعد ظاهر میشود و کودک خنثی یا مدتی همانگونه که اجتماع وی را پذیرفته شناخته میشود مثلا پسر نشناخته و به کودکان بعنوان پسر معرفی کرده است یا برعکس.

ظاهر اعضاء تناسلی افراد خنثی در هر سنی ممکن است تغییر یابد و هویت جنسی بندرت پس از اولین دوره کودکی تغییر می یابد و خطرناکترین دوره در 5 - 6 سالگی است که حتی اگر از نظر بیولژیک مذکر باشد دختر قلمداد شده و هویت جنسی تغییر نیافته و اعمال نظر شده برای آنست که وضع تشریحی اعضاء تناسلی خارجی با جنس ترشحی (گونادی) هماهنگ باشد (ناگفته نماند مسئله ترانس سکسوالیم نزد حیوانات نیز مطرح است)

خارج از موضوع هست و نیست و از این لحاظ وارد است که زن باردارا نیز وظایف شرعی است و اجرهائی که بسیاری از آنها آورده شده است لذا باختصار هر چه بیشتر بذکرش میپردازیم:

زن میخواهد بداند باردار است یا نه. برای اینکه رابطه شرعی اش چگونه باشد. آمیزشش و بالاخره زمانی که ترس دارند که باردار شده اند و نمیخواستند بشوند و اهل ایمان که مایلند با اطلاع از بارداری همسرشان و مراقبت از وی روح اطاعت از قانون را در جستجو و تقویت نمایند و آنچه اسلام خواسته بخورند و بگویند و انجام دهند و حتی بیندیشند همه در زمان بارداری رعایت شود.

علائم حاملگی بسه دسته (قطعی - احتمالی - حدسی) تقسیم میشود: قطعی که اغلب بعد از چهار ماهگی تشخیص داده میشود و احتمالی قبل از چهار ماهگی و حدسی که به اظهار نظر زن متکی است و در هر مرحله ای از حاملگی پدیدار میگردد.

علائم قطعی شنیدن صدای قلب جنین است و حرکاتی که میکند و عکسبرداری از استخوانهای وی.

علائم احتمالی چنین است: بزرگ شدن شکم - تغییر شکل و اندازه

و قوام رحم - نرم شدن و تغییراتی در گلوی زهدان - انقباضات نامرتب و بدون درد رحم - احساس جسم شناور در زهدان - اندازه رحم از روی شکم - آزمایشهای هرمونی (آشیم زندک - فریدمن - مانی نی گالی - شاپرید بلرمی - موش فرانک - رادن پروژسترون - تعیین مقدار گونادتروفین کربونیک - روش کاهلر و پیدا کردن هسیتدین در ادرار زن آبستن - دو قطره محلول نشاسته یک درصد به 2/5 سی سی ادرار افزوده حرارت داده بعد بمقدار کافی محلول لوگل ریخته بمحض جوش آمدن اگر ادرار صورتی یا قرمز شدن مثبت است و اگر زرداند منفی است - آزمایش بر سینیا سیون گلبولهای قرمز که با ادرار باردار انجام میگیرد و از ادرار غیر باردار بدون اثر است - آزمایش مایع امینوتیک - کپسولهائی که اخیرا درست کرده اند و ادرار زن را وارد کرده تکان میدهند حلقه سیاه ایجاد شود آبستن است - لوله ای در انگلستان برای فروش بخانم هاست که چون ادرار باردار واردش کنند ارغوانی میگردد و باردار نباشد زرد باقی میماند - آزمایشات نامبرده دارای ارزش خاصی است و از بحث ما خارج)

ناگفته نماند سالهای قبل اگر 15 روز متوالی پس از قطع قاعدگی درجه حرارت مقعد بالاتر از معمول بود علامت حاملگی میدانستند. در قدیم نیز روشهائی معمول بوده است که علمای اسلامی بیش از همه تندترند و از جمله ابن سینا گوید اگر ادرار زن آبستن را بگیرند حتی اوائل آبستنی وی باشد و قورباغه ای را در آن ادرار گذارند رنگ پوستش تغییر میکند و باردار نباشد تغییری نمیکند (1) که توجه دادن ارتباط قورباغه با آزمایش بارداری در آن زمان بسیار جالب است.

1- ص 4 شماره 13005 اخبار پزشکی

در زمان فراعنه غنچه های گل زنبق و گلایول که با قطعه ای از ساقه چیده شد بود وارد ادرار زن میکردند اگر غنچه زودتر باز میشد آنرا دلیل آبستنی میدانستند. در 1947 دکتر اورلان گونادو تروخین را در پیشاب باردار یافت و به حیوان تزریق کرد و پیدایش فلیکول در تخمدانش را دلیل آبستنی دانست و بعد با وزغ و خرگوش و قورباغه و ... آزمایش شد.

علائم حدس حاملگی عبارتند از: قطع قاعدگی - تغییرات پستانها که در شکم اول نمایان تر است - ویار - حرکات جنین - تغییر رنگ مخاط فرج و مهبل - غیر طبیعی شدن پیگمانها که پوست تغییر رنگ میدهد و ترکهائی بر شکم پدید میآید - خستگی که اغلب در اوائل حاملگی است.

ناگفته نماند آبستنی کاذب نزد زنان مسن و دخترانی که در آرزوی باردار شدن اند دیده میشود و دانشمندان توانسته اند خرگوش و گربه را با خرگوش و گربه عقیم آمیزش داده و آبستنی کاذب در آنها بوجود آورند و در این دو حیوان دیده شده پس از آمیزش جسم زرد در تخمدان تشکیل شده و مخاط رحم تغییر کرده و پستانها بزرگ میشود و علت آنرا تحریک هیپوفیز در اثر آمیزش و ترشح هرمون میدانند و نزد انسان شکم بزرگ میشود (در اثر چربی زیر پوست) حرکات جنین بخوبی حس میگردد (تحریک روده ها و حرکات گاز شکم) پستانها بزرگ شده ویار هر صبحانه و حتی بی نظمی قاعدگی بوجود میآید و نزد زنان مسن حتی قطع قاعدگی.

هم اکنون با یکساعت صرف وقت جنین شش روزه را میتوانند تشخیص دهند و جهت تشخیص با بهره گیری از رادیو اکتیو استفاده مینمایند و

اساس بر اینست که در تخمدان گیرنده های مشترکی جهت گرفتن هورمون LH هیپوفیز و HCG وجود دارد دقت آزمایش مذکور بحدی است که حتی شش روز پس از تخمگزاری و حتی قبل از کاسته شدن بلاستوسیت ها تشخیص حاملگی را مسلم مینماید (میتوان چند قطره خون انگشت مادر را گرفته کوربونیک گونادترفین را که هرمون جفتی است اندازه گرفت و نتیجه صد در صد است)

مرتجع کیست؟

جفت وسیله ارتباط مادر و فرزند است وسیله ای که عبور و مرور مواد غذائی را از مادر به جنین و خروج و دفع مواد زائد سوخت و ساز را از جنین به مادر فراهم میسازد و لذا سالم بودنش در چگونگی جنین مؤثر است.

جفت نزد حیوانات خونسرد هم دیده میشود و از شگفتی های آفرینش اختلاف شدید ظاهری و ساختمان جفت نزد انواع حیوانات و یکسان و مشابه بودن عمل آنهاست و اینهمه اختلاف ظاهری و میکروسکپی در برابر عمل مشابه و یکسان تعجب آور است و بهمین علت نمیتوان برای شناخت جفت انسان از جفت حیوانات استفاده نمود و لذا اطلاعات علمی جفت نزد انسان و حیوان فوق العاده اندک میباشد.

در جفت بین خون مادر و فرزند ارتباط خاصی برقرار است گویا رگهای مادر شاخ و برگ درختی از خونند که ریشه تقریبا افشانی دارند که در فاصله ها و حفره های کوچک محتوی خون که در جفت است فرو رفته و

رگهای جنین نیز بهمین شکل ریشه های درخت عروقی اش در همان حفره ها در برابر ریشه های عروقی افشان مادر قرار دارد این ریشه ها بلکه این پرزها از مایع روشنی مملو است و همانند دانه های انگور میمانند و در نتیجه خون مادر و جنین از یکدیگر جدا به تبادل و دادن و گرفتن انجام وظیفه مینمایند.

حیات محدود جفت سبب شده است که دانشمندان پیرشدنش را با تغییرات پیر شدن آدمی خیلی شبیه بشمار آورند (1) و یکی از آنها قابلیت نفوذ است و دیگری کم خونی موضعی است که بواسطه لفاف شدن مرزها در قشر فیبرین بوجود میآید (و تا ادامه حیات جنین ادامه دارد) و مشابه بدن در هنگام پیری است.

جفت دارای تعداد زیادی آنزیم است و در ساختمان و ترشح مواد لیپیدی و پروتئینی (هرمونهای داخلی) شرکت دارد غذا و هوا به جنین میرساند که در برگهای قبل آوردم امام خون مادر را زندانی و وسیله رساندن غذا و هوا را مادر معرفی فرمود و مطالبی دیگر که طالبان میتوانند مراجعه نمایند و آنچه در اینجا آورده شد برای معرفی جفت بود از این جهت که از سطح محل خود (زهدان) برداشت کرده تغذیه و تهویه. و سازمان بخشی و رشد انجام میدهد و در عین حال در کنارش موجودی که بهیچوجه متناسب با محل (زهدان) نیست در حال رشد و کمال است و معلوم آنکه این موجود برای زندگی در جای دیگری و بزرگتری دست دارد. یا دارد. چشم و گوش و .... که چون بدنیا آید علت و حکمت آنهمه اعضاء و احشاء معلوم میشود و چون جفت و آنچه

1- آبستنی و زایمان ایستمن هلمن ص 173 نعیدکم

در کنارش رشد میکند از محل اصلی (زهدان) خارج شدند آنکه به تناسب محل (زهدان) برداشت میکرد و باعث رشد خودش و قسمت کاملتری از خودش میشد (جنین) زیر خاک رفته همسایه اش که ساختمانی متناسب با جهان دیگر داشت متناسب با حیات محدود نیامدتی محدود در این محدوده (کره زمین) زندگی کرده و همانگونه که جفت از سطح محل خود (زهدان) برداشت میکرد بدن نیز از سطح محل خود (زمین با کشت و زرع) برداشت کرده (منها خلقناکم و منها نعیدکم و منها نخرجکم تاره اخری) تغذیه و تهویه و رشد کرده همانگونه که جفت وسائل تغذیه جنین متناسب دنیا را فراهم میساخت و بیکدیگر بستگی داشتند در اینجا نیز بدن متوجه میشود وسائل تغذیه قسمتی متناسب با اخرت را فراهم میسازد و بیکدیگر بستگی دارند و متناسب آخرت یعنی بی نهایت - ابدی - همیشه زنده - فناناپذیر چنانچه قسمتی از آن نیز که در کنار آن رشد میکند بی نهایت و ابدی و فنا ناپذیر احساس میشود و نه سیر میشود و نه آرام میپذیرد و چون هنگام رفتن از این جهان شد باز همانند جهان قبلی (رحم) آنکه متناسب خاک است زیر خاک رفته آنچه متناسب با جهان ابدی است باقی میماند و اگر تناسب به نهایت و سازگاری رسید (نزد شهدای راه خدا وجود دارد) برای همیشه حتی قبل از قیامت و بعثت زنده اند و روزی میخورند و بقیه افراد بعلت آنکه همه چیز را قرآن عقیده دراد در مسیری خاص بسوی خداست (الی الله المصیر) و نابود شدنی وجود ندارد لذا جسم و جان و هر چه هست از اعمال و افعال و اقوال در روز خاصی که حیات بخشی دیگری است حاضر و زنده و با جهان ابدی سازگاری یا ناسازگاری آغاز مینماید (قد افلح

من زکها و قد خاب من دسیها) که در جلد معاد به تفصیل شرح داده خواهد شد و هم اکنون قسمتی را که لازم بنظر میرسد می آورم:

چون موضوع مهم و جالبی است قبل از آن به مطالب زیر توجه فرمائید:

هنوز جنین و جفت بیش از یک قطعه بسیار کوچک نیستند چون لخنه ای گوشی که دو نقطه بسیار کوچک آن لخنه روشنتر می نماید گویا آنرا چرب کرده اند و در یک نقطه ای نیز سلولهائی میطپد همانند کسیکه پلک چشمش میطپد بعد که آنها را دنبال میکنند می بینند این سلولهای روشن چشم میشوند و آن سلولهای طپش دار قلب میگردند و این با چشم غیر مسلح در روزهای 24و 25 نمایان است و بدیهی آنکه با چشم مسلح میتوان در روزهای جلوتر محل چشم و قلب و ... را در آن ذره لخنه مشاهده کرد و با طرق علمی رساتر حتی در اوائل که سلولها جدا شده اند و اینک نظر میدهند که به زودی عناصر موجود در فضا را خواهند توانست تشخیص داد که آیا درچه نوع ساختمانی شرکت خواهد کرد. مثلا کربنی را که در فضا آزاد است مشخص میدارند که در سازمان بخشی گیاه شرکت خواهد نمود یا حیوان یا .... و در آنروز که این مسئله قاطعیت علمی یابد مسلم میشود هر موجودی با نظام قبلی آفرینش برای جلب و جذب عناصر موجودیت دارد.

مطلب دیگری که باید آن را دانست محدود بودن حیات جفت است. جفت نوزادی و کودکی و جوانی و پیری را در رحم میگذارند و تمام مراحل مذکورش مانند مراحل این دنیای کودک است که نوزادی و کودکی و جوانی و میان سالی و پیری را میگذراند مثلا ازدیاد قابلیت نفوذ که بنظر میرسد به نفع جنین تمام میشود و کم خونی موضعی آن بالفافه شدن

مرزها در قشری از فیبرین که در پیری آدمی نیز هست و آنجا با ادامه حیات جنین و اینجا با ادامه حیات انسان تباین دارد.

مطلب دیگر سلولهای 99 عدید تروفوبلاست است:

ابتدا تخم دو سلول است که از شستشوی لوله شیپوری بدست آمده است بعد تخم ها تقسیمات سلولی بیشتری (5، 8، 12، 58) که باز هم با شستشو بدست آمده داشته اند، در مرحله ای که سلولهای بوجود آورنده جنین 8 عدد هستند بوسیله سلولهای تروفوبلاست که 99 سلولند احاطه گردیده اند (اپی تلیوم، مزانشیم پرده های جنین از سلولهای تروفوبلاست است). بمحض لانه گزینی تخم در رحم سلولهای تروفوبلاست بوسیله نسج مادری تغذیه میشوند (در اینجا توجه شما را به فرمایش نبی خاتم که فرمودند 99 عرق در هر انسان در رحم وجود دارد و در جنین شناسی شرح دادم با عنایت به ارتباط تروفوبلاستها با نسج مادری جلب مینمایم).

مطلب چهارم که بارها تکرار شده اعضاء و جوارح جنین است که در رحم بهیچکدام کاری ندارد یعنی هیچکدام وسیله ارتباطی وی با محیطش و نیازمندیش نیست (با توجه به اینکه اعضاء آنهایند که زوجند و ارتباط آدمی را با محیط تأمین مینمایند. و بقیه جوارحند و جنین نه چشمی برای دیدن محیط نه گوشی نه ... لازم ندارد و نه قلب و ریه و ... همانند دنیا کار میکند مطلب روشن میگردد)

مطلب دیگر رو به بالا و رشد بودن مراحل خلقت جمادی، نباتی، حیوانی، انسانی است که هر درجه بعدی عالیتر از قبلی است و از ناموس خلقت است که یخرج الحی من المیت تحقق پذیرد و هر دانی

فدای موجودیت عالی شود و در عمل نیز میبینیم زمین را فدا میکنند تا گیاه باشد و گیاه را فدا میسازند تا حیوان بماند و حیواناتی را برای ماندن انسان میدوشند و میکشند و ... و در بین انسانها نیز هم اسلام میگوید اگر حکم دائر به نجات دو نفر شود باید اول عالی را نجات داد عالی از لحاظ دین، عالی از لحاظ علم.

حیوان از گیاه میخورد و انسان یا از شیر و گوشتش بهره میبرد یا خود مستقیما از گیاه میخورد و بهر صورت گیاه واسطه رشد انسان است.

از عجائب جفت آنکه در حیوانات و انسان آنقدر بهم شبیه اند که مطالعات تجزیه اشان از لحاظ اعمال و افعال آسان نیست و جفت در رحم حیوان و انسان واسطه تغذیه ای جنین میباشد که از مادر گرفته به او میرساند جفت که واسطه است و گیاه که واسطه است و هر دو به زمین محیط خود چسبیده و برداشت دارند بهنگام پیری به آنقسمت برمیگردند که از آنجا حشر دارند (و اذا الوحوش حشرت - قرآن) و اینها (انسانها) حیوان و انسان در مرحله قبلی که اعضاء و جوارحی لازم ندارند همینکه به دنیای بعد آمدند معلوم میشود اینها پیش بینی های لازم بوده که آفرینش برای آنها کرده و در اینجا آنها را لازم دارند.

اولین مطلب مربوط به عناصر قبلا مشخص شده بود که هر موجودی آنها را جذب مینماید و مطلب بعدی اینکه هر چه را زمین داد پس میگیرد جان داده پس میگیرد، بدن داده پس میگیرد، و برای گیاه و جفت که مرحله واسطه ایشان سبب اقدام مجددشان نمیشود تا آنچه را دانی از آنها گرفته بعنوان عالی پس بگیرند مسئله حشر مطرح نیست اما برای حیوان و انسانی که اعضاء و جوارحشان دگرگونساز محیطند و اینها

واسطه نیستند و در دنیای قبل چشم و گوش و اعضاء و جوارحی برای دنیای بعد دارند حشر مطرح است و اینکه:

انسان عناصر خود را از خاک میگیرد از دانی میگیرد و صاحب جوارح و اعضاء میشود و علاوه بر حیوان مغزی نیز که عضوی آنچنان است دارد. مغز عضوی عالی تر از بدن حیوانی دانی. خاک دانی میآید و همه چیز عالی تر یعنی انسان را پس میگیرد و این توجه را قرآن داده است (منها خلقناکم و منها نعیدکم و منها یخرجکم تاره اخری) و همین مغز و قلب و سمع و بصر است و حیوان را قلب و اذن و عین (از جمله لهم قلوب لا یفقهون بها و لهم اذان لا یسمعون بها و لهم اعین لا یبصرون بها ....) و این اعضاء اعیانی و انسانی در دورن ایمان را دارند و آنرا بیرون میدهند بصورت اعمال (قصد و نیت و پندار و عقیده و غوغای درونی تبدیل به گفتار و کردار میگردد) و قوه ها مدام به افعال و اعمال تبدیل میگردد اما انسان عالی مجدد از دانی آنچه را داده پس می گیرد و به اعتبار آنکه در دنیای رحم جفت متناسب آن محیط در کنارش جنینی متناسب دنیای بعد وجود داشته و در دنیای بعد هم متناسب با آن رشد یافت و در آنجا نیز در کنار بدن متناسب با دنیایش ابعادی از اراده و قصد و نیت و فکر و فرآورده های قلبی و مغزی متناسب با جهان بینهایت آخرتی وجود دارد فردا همین قوای به فعل تبدیل شده که متعلق بهمین موجود است بوسیله این موجود عالی از خاک و محیط دانی پس گرفته میشود و در جلد مربوط به معاد به تفصیل شرح داده خواهد شد و خلاصه اینکه:

انسان عناصری را که آماده و مشخص شده است که مخصوص اوست

جذب مینماید یعنی از داین میگیرد و سپس دانی آنها را که داده پس میگیرد یعنی ذاتی از عالی میگیرد و ناموس طبیعت آنکه دانی فدای شود نه عالی فدای دانی و باز عالی باعتبار آنکه در هر مرحله قسمتی متناسب با دنیائی که به آن چسبیده و وسیله بهره بری رزقی اوست به همان قسمت پس میدهد یعنی جفت را که از جنین دانی تر و نزدیک به زمین است به آن پس میدهد و بدن نیز به زمین پس داده میشود اما بدن گسترده شده در تمام ابعاد هستی که موجودی عالیتر است هر چه در آیه هستی داده مجدد پس خواهد گرفت.

موضوع دیگر توجه به اختلاف مراحل ساختمانی بین دو واحد بزرگ آفرینش و اختلاف قوانین مترتب بر آن دو میباشد بارها از قرآن آوردم که مقررات و قوانین ناظم بر سازمان را مهمتر از سازمان زمین و از نفس آدمی را بر نفس برتر آورده است (و الارض و ما طحها و نفس و ما سواها) قسم به زمین و آنچه سبب میشود طاحونه وار بچرخد (و در اثر چرخشهای انتقالی و وضعی و ... اینهمه آثار و اوضاع و احوال و گیاه و حیوان و انسان و ... بوجود آمد) و قسم به نفس و آنچه مراتب کمالی او را بوجود آورده است (و توجه فرمائید که آنچه قوانین و مقررات سازمان دهی است بر ساختمانهای بیولژی و فیزیولژی برتر بحساب آمده است.) و اینک اصل مطلب:

فاصله بین جماد و نبات بیشتر از فاصله نبات و حیوان و فاصله بین نبات و حیوان بیشتر از فاصله حیوان و انسان میباشد اما این فاصله در مورد قوانین و مقررات مترتب بر آنها معکوس بوده فاصله بین حیوان و انسان بیشتر از حیوان و نبات و بیشتر از نبات و جماد میباشد و اگر به

جمله هر دانی یابد فدای عالی شود توجه شود همینکه به انسان میرسیم و به نفس وی توجه علمی مینمائیم به اهمیت و ماسواها که قرآن میفرماید واقف شده به این مطلب میرسیم که رسول خدا فرمودند اولین آفریده شده عقل است و نیز فرمودند عقل در آدمی پیامبر دوم اوست یعنی بر این خط که از جماد به انسان هر چه قوانین و مقررات مترتب بر آن است اهمیت بیشتری پیدا مینماید تا عقل پیدا شود و از انسان به جماد هر چه برگردیم دخالت قوانین و مقررات سخت تر و فوق العادگی بیشتری دارد باز به ابتدای خلقت که عقل است میرسیم و با توجه به این مطلب جالبتر دیگری را خواهیم پذیرفت و آن دادن و پس گرفتن همه چیز از همه چیز و به همه چیز است و در نتیجه آدمی آنچه میکند که مورد توجه پروردگار نیست باید با ناسازگاری و نیستی و آتش روبرو گردد و آنچه را که مورد توجه الهی است یعنی مورد رضایت ذات مقدسش با سازگاری و هستی و فردوس سر و کار داشته باشد که خود فرموده است کل شی هالک الا وجهه.

مطلب جالب آنکه این سیر تکاملی که از دانی به عالی سازی و جاری است در تمام ابعاد آفرینش سازمان بخشی و مستقر شده است و اگر در آن قسمت که اختیار به بشر داده شده برگشتی به حالت قبلی که موضعی در غیر فطرت داشته دیده شود آنرا حالت ارتجاعی و عاملین آنرا مرتجع گویند که عنوان را برای جلب نظر همین مرتجع کیست قرار دادم بعلت آنکه نزد برخی مخالفان روحانیت این کلمه زیاد بکار میرود و شاهد من قرآن است که گویندگان آن بعلت عدم اطلاع آنرا انتخاب مینمایند.

وعده و وعید دو کلمه در قرآن است که اولی در مورد بشارت بکار میرود و دومی در مورد دادن خبرهای ناگوار و قرآن وعده بهشت میدهد

و وعید درباره دوزخ بکار رفته است و ارحم الراحمین خدا تا آنجاست که ان الله لا یخلف المیعاد داریم که خدا خلاف وعده نمیکند و هر صالح و شایسته را به بهشت خواهد برد و اما جائی از قرآن دیده نمیشود که خدا فرموده باشد خلاف وعید نمیکنم.

خارج از برنامه بیاورم که انبیاء عظام که بشیر و نذیر بودند در تمام شئون زندگی و ابعاد حیاتیشان این بشارت و اندرز عجین بود زمان وحی که میشد عده ای خوشحال بودند که جبرئیل از طرف خدا سخن می گویند و نفراتی میترسیدند که جبرئیل درباره کاری که کرده یا حرفی که زده اند خبرش را برای محمد بیاورد وعده اشان نیز در کنار وعید است و اشد اعلی الکفارشان ردیف رحماء بینهم.

این را قبول دارید که پیامبران الهی از همه مردم بهتر جاده تکامل را کوبیدند و هرگز حالت ارتجاعی نیافتند و این را نیز پذیرفته اید که در رابطه بین پیامبران و مردم کلمه ای را خدا بکار برده است که سبب هدایت و ارشاد مردم گردد زیرا پیامبران مصطفی و برگزیده خدایند و هدایت یافتگان قبلی میباشند.

با توجه به پذیرش دو نوع موضوع فوق که وعده در مورد کار پسندیده است و هر کلمه ای در رابطه بین پیامبر و پیروانش بکار رفته برای ارشاد و هدایت پیامبران است و با توجه به اینکه پیامبران ممکن نیست حالت ارتجاعی داشته و پس از وعده برگشت به وعید نمایند به دو آیه مربوط به یکی از پیامبران اولوالعزم حضرت موسی توجه فرمائید.

حضرت وعده رفتن به مناجات در مدت سی شب دارد که آنرا با ده شب دیگر تمامیت می دهد در غیابش گوساله پرستی فتنه ای میشود و حضرت

با کلمه رجع بسوی قومش با خشم و تأسف برمیگردد فلما رجع موسی الی قومه غضبان اسفا و چون مسیر تکاملی حضرت موسی را از یاد نبریم میبینیم وعده مربوط به وحی و خشنودی است و ارتجاع آن حالتی که قوم موسی اختیار کردند یعنی به حالت قبل از دعوت موسی به توحید و آن موضع بت پرستی قوم اشاره شده است از اینقرار در قرآن و در اسلام مرتجع همانهایند که به عصر جاهلیت و قبل از اسلام گرایش دارند یا میخواهند مردم را بویژه جوانان را با سرگرم نمودن به الفاظ به عصر جاهلیت برگردانند تا بتوانند به آنها کلماتی را در کپسول کرده بحلقومشان بفشار فرو ببرند و این طبع سرکش بشری است که اگر خود کم فروشی کرد اشکالی ندارد اما بدیگران این نسبت را میدهد که خود را تطهیر کند اگر خود رشوه خوار بود رشوه خواری را به دیگران حوالت میدهد برای تزکیه خود در حالیکه جوانان بیدار و مردم هشیار طهارت و زکات هر کس را از خودش که بگوید نمیپذیرند بلکه بر مبنای ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات قبول دارند و مرتجع را کسی می شناسند که مردم را بعصر جاهلیت اسلام سوق میدهد بعصری که سامری در آن گوساله میسازد از طلا و قبضه من اثر الرسول بر آن میزند و آنرا در مجموع خدای موسی و هارون معرفی مینماید یعنی مرتجع کسی است که با آثار توتیسم و پدرمادری و سنتی بجای اسلام کسی را قریب میدهند که نمونه عینی آن گوساله پرستی است که در هند شایع است یعنی مرتجع کسی است که با پول و مقام اسلام کسی را از دستش میرباید (که طلا پشتوانه هر دوتاست یعنی مرتجع کسی است که بجای استفاده از کلام جبرئیل و وحی از خاک ردپای جبرئیل به خورد مردم میدهد و با مسلکهای کاذب مردم را میفریبد.

زمان بارداری چه باید کرد

شاید مطلبی در قلمرو ازدواج فراموش نشده باشد و از روزیکه بقصد ازدواج به خواستگاری اقدام میگردد تا روزیکه نکاح و آمیزش صورت میگیرد و دختری تکامل یافته به تربیت مادری میرسد آورده باشیم و اسلام را نگر که در مدت 23 سال ارتباط با وحی کدام گوشه زندگی و چه زاویه ای از معیشت را که دستور نداده و دران برای بر فطرت ساختن اعمال آدمی دخالت نکرده باشد و کسانی که میگویند دین و سیاست از یکدیگر جداست از اسلام جز تطبیقی از شعار مسیحیت که «سیاست برای امپراطور و دین برای مسیح» اطلاعی بیشتر از اسلام ندارند.

چگونه بخواستگاری باید رفت؟ سن دختر و پسر در چه حدود باید بود؟ چرا باید عقد کرد و مهر معین نمود؟ آیا باید قبل از ازدواج پسر و دختر با یکدیگر آشنا شوند؟ صفاتی که باید یک پسر یا دختر داشته باشند تا در انتخابشان سعی شود چه چیزهاست؟ آیا ازدواج باید با فامیل انجام گیرد یا با بیگانه؟ سفره عروسی، آداب و تشریفات مربوط کدام است؟ آیا پدر و مادر حق جلوگیری از اولاد دار شدن دارند؟ آیا در صورت تولید میتوانند جنین را سقط نمایند؟ آیا در اولین برخورد عروس و داماد چه باید انجام گرفت و شب زفاف در چه زمان و مکان باید بود و

تشریفات و دستورات مربوط چیست؟ یعنی یکنفر مسلمان که قصد ازدواج کرد اینک تقریبا به تمام آنچه از روز قصد تا زمان بارداری در برابرش قرار خواهد گرفت آشناست که هنوز مطالبی بسیار در این مورد هست که اسلام دارد همان اسلام فشرده شده در 23 سال و فقط قسمتی از آنها آورده شده است. و اینک زن باردار شده و در مدت نه ماه بارداری تکالیفی از طرف شرع دارد برای بهتر و سالمتر تحویل دادن نسل که اهم آنها عبارتند از چند مطلب که هم اکنون درباره آنها باختصار بحث می شود و در رأس همه اینکه خدمتی بسیار بزرگ که پدر برای نسل خود میتواند انجام دهد اینکه مادری صالح برای آنها برگزیند و بزرگترین خدمت مادر بفرزندان انتخاب پدری شایسته است. یک زن باردار نوشیدن و خوردن دارد. لباس پوشیدن، راه رفتن و ارتباط با پدر و فامیل از یکطرف و ارتباط با جنین در شکم از طرف دیگر و ارتباطی با آنچه در محیط او را فرا گرفته است.

اما آنچه قبل از بارداری نزد علم بسیار خبری نیست که نزد اسلام بسیار خبر است و به ان اهمیت فوق العاده داده میشود.

قبل از زایمان

دوران حاملگی نه ماه است اما زمان وضع حمل چه مدت طول میکشد کسی نمیداند. اینکه میگویند شکم اول چند ساعت است و شکم های بعد چند ساعت کمتر - تعیین مدت دوران آمادگی برای وضع حمل است یعنی زمان دردهای زایمانی است.

مردن نیز همینطور است طول عمر مثلا نهصد ماه است اما زمان مردن چه مدت طول میکشد کسی نمیداند اینکه شخص در حال احتضار بسر میبرد از اینجهت است که اگر مردنهای برق آسا چون انتحارهای حاد بودن احتضار و ناگهانی است سایر موارد و مردن هر کس بعلت خرابی یک عضو اوست مثلا قلبش خراب بود و مرد و سایر اعضاء به پیروی از او بلکه به وابستگی او مردند و لذا زمان مردن نیز کسی نمیداند چه مدت است.

بهمین علت که شرح داده شد زمان احتضار برای زایمان و زمان احتضار برای مردن وجود دارد و بنابر آنچه از قرآن معلوم میشود زمان زنده شدن و بحث و برانگیخته شدن نیز همینگونه ناگهانی است و یک حالت قبلی یعنی احتضار برای بحث نیز داریم و آیه «شریفه کانهم جراد منتشر» تأیید این سخن است و کسانیکه بیابانی را دیده اند که از تخم ریزی ملخها بوده با طلوع آفتاب تصور میشود ناگهان پوسته زمین جدا شد و به پرواز در آمد این مطلب رساتر و بلکه عینی است.

احتضارهای زایمانی و مردن و برانگیخته شدن چگونه است که آنهمه سیطره اجبار تسلیم و قاطع و شدنی است و در عین حال آنچنان شدنی که محیط اطراف را رها کرده به محیط کاملا مغایری وارد میشود در آب شناور بوده رها کرده در هوا شناور میشود هوا را رها کرده به خاک برمیگردد خاک را رها کرده به خلود بازگشت میکند آنجا قسمت مهمی از خود جفت را از دست میدهد و از اینجا قسمت مهمی از خود بدن را و همانگونه که مراحل قبلی محیط هر چه داده بودند از بدن پس گرفتند مجدد هر چه را بدن داده بود پس خواهد گرفت و همانگونه

که همه اشکال آفرینش مدور است و همه اعمال آفرینش نیز دائره ای است (مثلا باز آسمان میبارد به دریا یا وارد میشود مجدد بخار شده به آسمان میرود) این نیم دائره آفریده شده و مردن نیز دائره شده مجدد آفریده میشود و این سه زمان بسیار اهمیت دارد و برای ورود بهر مرحله بعد آنچه بکار آید سلم و سلامتی است و پروردگار برای دوستانش همین را خواسته است (به سوره مریم مراجعه فرمایند و السلام علیه (و السلام علی) یوم ولد و یوم (اموت و یوم ابعث حیّا و ...) ما نمیتوانیم جز این بگوئیم که عمل زایمان فقط چند لحظه بیشتر طول نمیکشد.

سلامتی اول در لحظه ای که باید جنین از مدار مسافرت نه ماهه خود خارج شده به نام نوزاد به مدار سفر دنیائی وارد گردد و متخصصین قبول دارند که طی سفر نه ماهه رحمی برای جنین به مراتب سخت تر و خطرناک تر از سفر فضانوردان به کره ماه است و همانگونه که سلامتی برای خلبان در آن لحظه که از مدار زمین خارج میشود بسیار لازم است برای جنین نیز در آن لحظه نوزاد شدنش بسی ضروری است و قرآن سلامتی را در سه زمانی که آدمی نام عوض مینماید ضروری میداند. آن زمان که جنین نوزاد میشود و آن زمان که زنده مرده میگردد و آن زمان که مرده زنده میگردد.

اینکه در قرآن من نطفه امشاج فرموده و انسان را مخلوطی از دو نطفه معرفی کرده و سپس کلمه نبتلیه را می بینیم که در سوره دهر به نطفه امشاج اضافه فرموده یک ابتلایش همین گذشت از مدار زهدانی و ورود به مدار زمینی است که بسی خطرناک است و باز قرآن را ملاحظه فرمائید که پس از معرفی مراحل نطفه و علقه و مضغه بودن و مراحل دگردیسی جنینی

در آخر که انسان از آن مدار به این مدار وارد میگردد میفرماید ثم انشاناه خلقا آخر فتبارک الله احسن الخالقین و اشاره به آفرینشی دیگر و خلقنی آخر مینماید و بسی جای شگفتی است که اگر محیط جنین کاملا دیگر میشود آدمی نیز در بسیاری از امور دیگر و خلقی آخر میشود ریه ها باز میشود سوراخهائی در قلب و جاهای دیگر باز و سوراخهائی بسته میشود و ... و انشاناه خلقنا آخر تحقق میپذیرد.

امروز بررسی های جالبی بر روی ژنها بعمل آمده است ژنها همان ذرات کوچک در کرماتین هایند که حامل صفات میباشن اما شگفتی آنکه بعضی از ژنها خواص خود را بروز میدهند و برخی چنین خصوصیتی را ندارند یعنی هر ژن در محیط مخصوصی و در عضو ویژه ای خصوصیت خود را بروز میدهد که هم اکنون دنبال پیدا کردن هر دو هستند تا بتوان بر یکهزار و پانصد بیماری شناخته شده که منشأ ارثی دارند فائق آمد.

امروز هم توانسته اند تخمکی را در محیط آزمایشگاهی بارور سازند و هم در رحم میزبانی کشت داد و صادر کرد که هم اکنون در دامپروری از آن استفاده میشود و در مورد نسل گاو بیش از سایر موارد مورد استعمال دارد:

تخمک های بارور شده گاو را در رحم حیوانات کوچک (بیشتر از همه خرگوش) میکارند و خرگوشها را صادر مینمایند چون حمل و نقل آنها که کوچکند آسان است. بعد تخمک را از خرگوش جدا و در رحم گاو وارد مینماید.

از عجائب خلقت آنکه اگر شما انگشت خود را با کارد ببرید و قسمتی از گوشت آنرا جدا سازید بدن مصالح در اختیار انگشت میگذارد و آنقدر

کار میکند تا بوضع اول برسد همینکه باندازه قبلی رسید برای پوست سازی اقدام مینماید و همان خطوط قبلی را که بیاد دارد در اینجا نیز نقاشی میکند آری همه جای بدن همه چیز بدن را برای همیشه بیاد دارد و قرآن میفرماید آنچه را بیاد دارد روز قیامت بازگو مینماید. بهر صورت از روزیکه نطفه زن و مرد بهم میرسند تا شروع دردهای زایمانی دوره بارداری به حساب است که باید وضع جسمی و روانی متعادلی برای سلامت ماندن و سلامت آمدن نوزاد در این مدت برای مادر حتمی باشد.

در دوران بارداری باید عوارض سوء آن از قبیل مسمومیت ها و عفونت ها به حداقل ممکنه برسد. باید توجه داشت در زمان بارداری قرصهای ضد بارداری و هر چه ترشح غددی را دارد برای درمان یا آزمایش حاملگی بکار برده نشود.

در زمان ابستنی باید از مصرف آسپرین خودداری کرد زیرا میل بخونریزی در جنین را افزایش خواهد داد و نوزادان چه بسا دچار اختلالات انعقادی دائمی شوند (البته باید سعی شود در مدت آبستنی از مصرف هر گونه دارو خودداری کرد بعقیده برخی از متخصصان حتی 85 درصد داروها ایجاد عارضه مینماید) ورزش زن حامله که بارها تکرار شد بهترین نوع آن کارهای منزل است بشرط آنکه مورد علاقه زن باشد و هیچ لازم نیست ورزش اضافه انجام دهند از ورزشهای ضربتی چون شنا شیرجه، اسب سواری، جیپ سواری در زمین های ناهموار و ... باید پرهیز کرد) در تابستان باید در آفتاب راه نرفت که کلاسما زیاد نشود (لکه های حاملگی) و در زمستان باید راه رفت که مواد معدنی غذاها بهتر بمصرف برسد. پیاده روی نباید از 3-4 کیلومتر بیشتر شود، ماساژ

دادن بدن نباید انجام گیرد. تا 6-8 هفته قبل از حاملگی شغلهائی که خسته کننده نباشد بلااشکال میباشد. استراحت بعد از غذای ظهر لازم است. پرهیز از افتادن به زمین بویژه در ماههای آخر حاملگی واجب است. پارافین برای رفع یبوست نباید در روز و نزدیک به غذا خورده شود - مصرف داروهائی چند باید ممنوع شود (کرتن، داروهای تیروئیدی - داروهای ضد دیابت خوراکی - شوک انسولینی دیبوگلیمی - داروهای ضد سرطانی و ضد انعقادی - مصرف زیاد ویتامین کا - سری داروهای قلبی دیورتیک - انتی متنانیک ها - مسکن ها، خواب آورها، آرام کننده ها - لومنیال و فنوباربیتال - لارگاکتیل - نالیدومید - هروئین و مرفین متابلیت زیاد - سیگار - کلرامفنیکل - آرافن اریترومایسین - فورادانیتین - آلبامایسین - کنین - استرپتومایسین - سولفامیدها - نتراسیکلینی ها - واکسن آبله مرغان و ...)

برای زنانیکه مایلند ورزش کند بهترین نوع آن ورزشهای تنفسیاست به پشت خوابیده زانوها را خم و افقی جدا از یکدیگر نگهدارید و دو دست را طرفین سینه قرار داده به آهستگی نفس بکشید. تنفس تند و کوتاه در ماههای آخر برای سهل شدن زایمان مفید است (ممکن است اینگونه تنفس ها ایجاد سرگیجه نماید)

ورزشهای دیگر: به پشت خوابیده پاها را خم و کمر را به زمین فشار داده رها کرده دوباره به زمین فشار دهید - نشسته پاشنه ها بهم چسبیده و زانوها را جدا کنید و کف دستها را روی قوزک پا و آرنج را روی زانو گذاشته و با فشار آرنج زانوها را بطرف زمین پائین بیاورید.

به پشت خوابیده پاها را کاملا کشیده و سر را در حالیکه ماهیچه

های شکم در حال انقباض است بلند کرده و دوباره بحالت اول برگردانید به پشت خوابیده و بطور متناوب یک پا را از پهلو بطرف بالا آورده و دوباره به حال اول برگردانید.

برای اینکه بتوان از خستگی فوق العاده در موقع زایمان جلوگیری کرد روزانه خوب است ربع ساعت تعیین زیر انجام گیرد.

به طرف چپ بخوابد سر روی بالش کوتاهی گذارده و دست چپ در عقب و کمی خمیده روی زمین و دست راست جلو بالش در حالیکه آرنج روی زمین است قرار میدهد پای راست کاملا در جلو خم و پای چپ در عقب و کمی خمیده روی زمین و دست راست جلو بالش در حالیکه آرنج روی زمین است قرار میدهد پای راست کاملا در جلو خم و پای چپ در عقب آن با کمی خمیدگی قرار میگیرد تمام قسمت های بدن را در راحت ترین وضع قرار داده و مدت یکربع ساعت استراحت کند و این کار هر روز تکرار گردد.

و اینک قسمت های ضروری دیگر که بنظر میرسد:

ورزش زائو در درجه اول استراحت کافی است که نه ساعت حداقل خواب شبانه روزی باید از آنجمله باشد روز اول زایمان فقط پاها را حرکت میدهند و تنفس عمیق نیز دارند.

روز دوم ببعد برای برگرداندن شکم بحالت قبل از حاملگی ورزشهائی انجام میگیرد:

سر را بلند کرده چانه روی سینه خم کرده ماهیچه های شکم بداخل کشانده پنج دقیقه این وضع را حفظ کرده و استراحت نموده و پنج مرتبه تکرار مینماید - ماهیچه شکم را با دم عمیق بلند کرده و یا بازدم آنرا بحالت اول بر میگرداند - پنجه های پا را خم کرده باز نموده زانو خم و به آهستگی بلند کرده بحالت اول برگرداند.

در دوران های دورتر از زائیدن میتوان حرکات زیر را انجام داد:

دراز کشیده دستها را ده مرتبه بطرفین پائین آورید - دستها روی سینه بحالت نشسته بعد روی زمین دراز کشیده چند بار تکرار شود - دراز کشیده سر را بلند و باز بحالت اول برگردانید - سر و بازوها و کف پا روی زمین و بدن را بلند کنید و این کار نباید قبل از ده روز زائیدن انجام گیرد - روی زانوها بخوابید سینه روی بالش دستها بالای سر رانها عمودی و ساقها افقی و این تمرین مساعدی برای کوچک کردن شکم میباشد. اما آنچه فوق العاده برای کوچک کردن هر شکمی مفید است سعی در تو کشیدن شکم است که هر چه مدت آن و تکرارش بیشتر باشد زودتر موفقیت حاصل است.

در جلد ورزش که جلد چهاردهم باشد درباره ورزش زنانی مطالبی آوردم و ثابت کردم کاری که زن برای بهتر کردن اوضاع و احوال خانه انجام میدهد چون راضی کننده و نموداری از کدبانوئی اوست از هر ورزش بمراتب بهتر و مؤثرتر بر او خواهد بود و زنان نباید به ورزشهای متوسط و سنگین بپردازند که با صرافت طبع و ظرافت ساختمانیش سازگاری ندارد اما همانند وزنه بردارانی که در حال تمرین هستند بتدریج وزنه شان را زیاد مینمایند زن باردار هم با بزرگ شدن تدریجی کودکش روز بروز متحمل برداشت و بگذاشت فرزندش شده و لذا در یک بعدی از قلمرو ورزشها بارداران بورزشهای طبیعی و فیزیولژیکی مخصوص علی الدوام مشغولند و در پایان نه ماه شکست یا فتح یا رکورد بدست آورد نشان با تحویل یک یا چند فرزند سالم صالح به اجتماع معلوم میگردد با وجود این باید ورزش زنان باردار را نادیده نگرفت و قبل از هر چیز متوجه بود که

برخی از آنها در اثر کوچکترین فشار و خستگی سقط مینمایند و بیشترشان برعکس میتوانند متحمل کارهای نسبتا سنگینی بشوند.

بارداری که خطر تهدید سقط جنین در پیش ندارد باید بر حسب عادتش همانگونه که بوده است بکار زندگی و پرداخت امور خانه بپردازد با این تفاوت که خسته نشود و کارهای خسته کننده انام ندهد و از برداشتن اشیاء سنگین بپرهیزد و مجدد یادآور میگردد که کارهای معمولی را انجام دهد که زایمان سهلتر نزد زنی نیست که عضلات مربوطه اش کار نکرده و خورده و خوابیده است و این مسلم که زنان کارکن و فعال زایمانی کم درد را انجام میدهند و آنها که تنبل اند در اثر ذخیره چربی در بدن و کمبود قدرت عضلانی علاوه بر اینکه امکان بیشتر ماندن جنین را در رحم دارند. سخت تر زایمان انجام میدهند و آسان زائیدن زنان کارگر و کشاورز بهمین دلیل است.

باردارن از روزی که بوزنه برداری طبیعی نائل میگردند بعلت فشاری که رحم بر عروق اعضاء سافله وارد آورده و امکان ابتلا به واریس برای آنها پیش می آورد بهتر است در هنگام استراحت بالشی زیر پاهای خود قرار دهند و چند ساعت استراحت روزانه برایشان ضروری است.

در نیمه دوم بارداری که وزنه سنگین تری به زن تحمیل میشود باید خواب و استراحت نسبتا بیشتری داشته باشد و قدم زدن زن در هوای آزاد و نظیف بسیار لازم و مفید میباشد و چهل روز قبل از زایمان نباید کارهائی که زیاد روی یا ایستادن دارد انجام دارد.

تنفس عمیق و ورزشهای تنفسی و حرکاتی که عضلات لگن و شکم قدرت می بخشد شایسته و مورد توجه است.

هر دفعه ظرف شوئی یا گستردن رختخواب یا برداشتن و گذاشتن های خانه داری خود بهترین ورزش برای آبستن هاست و بهیچ ورزشی اضافه احتیاج ندارد و از ورزشهای سنگین بویژه آنها که با حرکات ناگهانی و ضربات مختلف توأمند باید خودداری شود.

برعکس تصور مسافرت ها حتی اگر طولانی باشد بشرطی که با حرکات و ضربات همراه نباشد بلا اشکال میباشد. اینکه اشاره به کارهای خانه شد که زن آبستن میتواند انجام دهد تعمیم داشته ثابت شده است کارهای خانه داری را که زن انجام میدهد بهترین ورزش انتخاب کرده اوست چه در زمان آبستنی چه غیر از آن.

مسافرت در ماههای ویار ممکن است دل بهم خوردگی را شدید نماید لذا بهتر است خودداری شود.

شستشو

برای زن باردار با اینکه گذاشتن پا در آب گرم لذت بخش است بهتر است اجتناب کند و از آب معمولی استفاده نماید اگر آب با اندکی فشار به پاها خورده شود از بالا بپائین سرازیر گردد بهتر است چنانچه شنای در آب برای حامله چنانچه باهستگی صورت گیرد مفید است البته باید مراقبت کرد زیاد به شکم فشار وارد نگردد.

زیاد در آب گرم ماندن خون بیشتری در لگن جمع شده سبب خستگی بعدی میشود.

اصولا دوش آب سرد برعکس تصور سبب فروکش شدن امیال جنسی

نشده بلکه محرک است و عده ای عقیده دارند عکس العمل پسندیده بیضه ها در برابر سرما هم با اصل علمی نگهداری و سالم ماندن نطفه در سرما سازگار بوده و هم دلیل بر بهتر بودن آب سرد جهت افزایش امیال جنسی میباشد. حتی در مواردی دیده شده که کرمک کم حرکت آنها که نتوانسته اند آبستن کنند با استحمام و شناهای مرتب در آب سرد فعال و متحرک شده و آبستن کرده اند و استحمامهای گرم مرتب را بهمین جهت برخی بد دانسته اند و در جلد مربوط به استحمام آوردم که حضرت کاظم دستور میفرمایند یکدرمیان بیشتر استحمام نشود که پیه گرده ها از بین میرود و اگر غسلهای واجب و مستحب اسلامی را جمع بزنیم تقریبا 180 عدد میشود که یکروز در میان را تأیید مینماید.

استحمام در آب در دوران آبستنی با توجه به اینکه آب وارد مهبل نمیشود اشکالی ندارد ولی از هفت ماهی ببعد بهتر است بجای وان از دوش استفاده کرد.

مسواک زدن و مراقبت از دندانها که در قدیم نزد برخی از اقوام نزد زنان باردار بد میدانستند. لازم و معروف است که در عوض هر بار حاملگی و زایمان یکی از دندانها از بین میرود و این اهمیت نظافت مسواک را میرساند نه آنکه واقعا چنین باشد.

کشیدن دندانها با بی حسی موضعی و پر کردن آنها به سفارش بسیاری از دندان پزشکان به بعد از زایمان موکول میشود. خوردن مواد کلسیم دار که مفید حال جنین است بر دندانهای باردار نیز اثر نیکو دارد.

استعمال دخانیات برای باردار خوش آیند نبوده و آنچه بلاشک

میباشد نزد خانم های معتاد زایمان زودرس بیشتر است.

مسافرت به خودی خود موجب سقط جنین نمیشود و زایمان را نیز پیش نمی آورد اما مسافرتهای طولانی و بدون دلیل کار عاقلانه نیست زیرا ممکنست در آن ایام زایمان پیش آید و از فوریت های مامائی محروم ماند بعلاوه مراقبت های لازم از لباس و غذا و حمام و هوای خوب در مسافرتها کمتر طبق فرمول و درخواست بدست میآید.

آنچه فوق العاده اهمیت دارد ارتباط باردار با داروهاست که باید بحداقل ممکن برسد زیرا می بینیم هر روز نام داروئی برده میشود که اثر بدی بر جنین یا وضع زایمان یا ... باردار داشته است.

آبستن باید از مسافرتهای طولانی - تفریحات خسته کننده - شب زنده داریها - پرخوری - ورزشهای متوسط و سنگین - آمیزشهای طولانی خوابیدن به پشت و مخصوصا شکم بپرهیزد و جدا از ماههای وسط حاملگی ببعد از آن خودداری نماید.

لباس - باید لباس ساده و راحت و قدری گشاده باشد کش بند جوراب یا کمربند ممنوع است زیرا باعث پس زده شدن خون وریدی و پیدایش بواسیر و واریس ها میگردد.

کفشهای پاشنه بلند مضر بوده باید از پاشنه کوتاه استفاده کرد پستانها اگر سنگین مینماید میتوان پستان بند بست در صورت پیدایش درد کمر یا جلو افتادن شکم میتوان از شکم بندهای مخصوص زنان حامله استفاده نمود.

کفش تنگ تهویه پاها و گردش خون را در آن قسمت مختل میسازد و توجه به تغذیه و تهویه و استراحت پا ضروری و فوق العاده است زیرا

محل اتکای آدمی به زمین میباشد. پاشنه کفش بلند باشد تعادل ستون فقرات را نسبت به پاها و لگن بهم زده در نتیجه جای کودک را دگرگون میسازد نه آن است که دست و پای جنین با آنکه در رحم هیچ لازمشان ندارد لنگری حساب میشود یعنی اگر مادر به دنده راست بخوابد جنین در همان وضع مطلوب خود را نگهمیدارد و اگر دست و پایش را قطع کند روی آب (مایع آمنیوتیک) می ایستد و مادر بایستد جنین بالاست ولی کفش پاشنه بلند که محل جنین یعنی رحم را در وضعیت دگری در می آورد ضرر دارد.

جنس لباس، رنگ لباس، گشادی و تنگی لباس، وزن لباس همه در زندگی اثر دارند چه برسد به زندگی دیگری وابسته به انتخاب اوست و همه در جلد 18 به تفصیل شرح داده ام بعنوان مثال جنس لباس از کتان باشد بهتر و از فرآورده های نفتی باشد که آتش گرفتن و حساسیت داشتن و ... امکانش هست بهتر است اجتناب کرد - رنگ لباس سفید باشد زودتر چرک آن نمایان و به اجبار هم هست زودتر نظیف میشود - میکربها از رنگ سفید گریزانند - در لباس سفید بهتر تهویه انجام میگیرد - نور را به تمامی به بدن میرساند - از حساسیت ناشی از بعضی رنگها در امان است و ...

کفش پاشنه بلند سابقه قدیمی دارد و حدود 2500 سال قبل زنهای یونان کفشهائی به ارتفاع 25 تا 30 سانتیمتر بپا میکردند. سوار کاران قدیم نیز کفش پاشنه بلند داشتند تا در رکاب بهتر جا گیرد. در زمان جیمز اول پادشاه انگلستان درباریان کفشهای پاشنه دار سرخ رنگ میپوشیدند و بعد پادشاهان از آن استفاده کردند و در عکسهای آنها

هم اکنون دیده میشود. در زمان لوئی چهاردهم در فرانسه نیز کفشهای پاشنه بلند مد شده و در قرن 17 بحد اعلا رسید و هر وقت خانمی را در خیابان میدیدند که نمیتواند راه برود و مجبور است با انگشت ها راه برود میدانستند که وی از اشراف زادگان است.

سیگار و بارداری

با تجربه بر میمونها ثابت کرده اند که ورود نیکوتین به خون مادر سبب افزایش اسید، ناراحتی قلب، فشار شرائین و کاهش اکسیژن می گردد. آزمایش بر دو هزار زن باردار معتاد نشان داد ک در آنها 7/9 درصد کودکان خود را از دست میدهند در صورتیکه نزد سایرین 4/1 میباشد.

در تحقیقاتی که بوسیله پرفسور بومگر رئیس بخش بهداشت کودکان دانشگاه بریستون انجام گرفت معلوم شد کودکان متولد شده از مادران معتاد آسیب پذیرترند.

طبق آزمایشاتی که بر هفده هزار نفر کودک انجام گرفت و کودکان مذکور مادرشان به چهارماهگی در شکم ترسیده بودند که مادرشان سیگار دود میکرد نشان داد که نامبردگان طول متوسط قامتشان کاهش یافته چهار ماه در تعلیم زبان بطور متوسط معدل عقب افتاده تر از مشابهین خودند و دقت انگشتان آنها کم شده درک مکانیشان کاهش داشته است.

نظافت دیگر: مربوط به پستانها و شستشو و مالیدن گرم به نوک پستانها در سه ماه آخر حاملگی است (تمیز کردن نوک پستان به الکل کار

درستی نیست).

دیگر گرفتن حمام گرم قبل از رفتن به رختخواب در ماه آخر بارداری و پرهیز از سیگار و مشروب و قهوه زیاد زن باردار باید مراقب مسواک و بهداشت دندان خود باشد زیرا برداشتهای جنین سبب میشود استعدا ابتلا برای دندانهایش بوجود آورد.

خوردن شیرینی های تازه و خامه دار و پرخوری که شکم زن را سنگین میکند و بر دندانها اثر بدی دارد ممنوع است و بهتر است زن بجای سه نوبت چند نوبت غذا بخورد و هر نوبت سعی کند شکمش پر نشود.

یبوست - باید آبستن خود را عادت دهد که هر روز اجابت مزاج داشته باشد و کسیکه در حال عادی یبوست دارد و در آبستنی شدیدتر خواهد شد زیرا فعالیت بدنی وی کمتر شده و در حاملگی حرکات دودی شکل روده ها بعلت شل شدن عضلات صاف کاهش می یابد و این مسئله با بزرگ شدن جنین که مانع عبور فضولات میگردد شدیتر شده ممکن است عوارض پیش آورد.

در انواع سبک آن خوردن مایعات، میوه جات، ملین ها چون آب آلو و ... تجویز میشود جالب مسئله خوردن روغن هائی است که در روده جذب نمیشوند مانند پارافین - اینها را باید در موقع خواب تجویز نمود زیرا در روز با غذا یا با فاصله جذب ویتامین را در روده مختل میسازد و مقدارش در سرم خون پائین میاید. مسهل و تنفیه قوی در آبستن ممنوع است. مگر عادت به آنها داشته باشد.

خواب دو سه ماهه اول میل به خواب زیاد است و برخی نیز بی خوابی یا کم خوابی خواهند داشت ولی بهر صورت خواب بین 8-12

ساعت در هر ماهی از بارداری کافی است.

همانگونه که گفته شد برای خانم هائی که کار میکنند هنگام خواب اگر بالش کوتاهی زیر پاهای خود بگذارند احساس آرامش بیشتری مینمایند

لباس باردار باید نرم و متناسب با فصل باشد از ماه چهارم ببعد بستن کمربند بروی شکم و پوشیدن لباس تنگ ممنوع است و علتش آنکه شکم جلو آمده و راه داشته بزرگ شده اما از عقب که بدن استخوانی است نمیتواند عقب برود و لذا بر سیاه رگهای بزرگ فشار وارد میآورد و اگر از محیط خارج نیز سیاهرگها تحت فشار باشند گردش خون دگرگون و در اعضا سافله جمع و سبب ایجاد واریس و ورمها میگردد.

کرست بستن برای زنانی که عادت بداشتن آن داشته اند اشکالی ندارد البته کرست باید کش دار و ارتجاعی باشد تا با بزرگ شدن شکم کش یابد ناگفته نماند کرست از پائین ببالا شکم را نگهداشته نفس کشیدن را آسان و احساس فشار و سنگینی را کم و حرکت نوزاد را آسان و کار عضلات زیر شکمی را آسان میسازد بعلاوه از شکاف و شقاق و خط خط شدن عضلات شکم جلوگیری بعمل می آورد مهره های کمری را نگهداری و بهر صورت بستن آن بویژه نزد شکمهائی که عضلات شل و افتاده دارد معید است ناگفته نماند برای بستن کرست باید دانست در وضع خوابیده بهتر در محل خود قرار میگیرد لذا بهتر است به پشت دراز کشید و زیپ طولی را اول و بعد عرضی ها را بست و اگر نواری بود همین کار را کرد و اگر دسترسی به کرست نبود میتوان با پارچه نرمی جنین عمل را انجام داد.

برای بستن پستان بند نیز باید پستانها را کمی بطرف بالا و داخل نگهداشت و چون از شش ماهگی ببعد برعکس قبل از آن پستانها حجمشان

ثابت میماند میتوان از یک پستان بند که حجم آن ثابت است استفاده کرد.

پستان بندها نیز نباید طوری انتخاب شوند که بر پستانها فشار وارد آورده آنها را پهن می نمایند.

بارداری و الکل

چندین بار تکرار شدکه اصرار اسلام اینست که مسلمان دختر به فاسق و فاجر ندهد اما در میان آنهمه فسق و فجور می بینیم که توجه بیشتری به این شده است که میخوارگان را منظور و از آنها دوری جویند. در اینجا اضافه میشود که:

اطفال معتادان به الکل استعداد زنده اند نشان کمتر است و هر کودکی به نزاری شدید مبتلا بود باید در فامیلش جویای سفلیس ارثی یا بیمای سل یا اعتیاد به الکل را سراغ گرفت. اصولا در نزد زنهای حامله که مشروب میخورند سپروزگروسس پروماندیت پیدا میشود. بعضی اثر زیان بخش الکل را در موقع انعقاد نطفه بهمان اندازه دانسته اند که کسی از چند سال قبل دچار بوده است. چه بسا الکل موجب پدید آمدن اولاد غیر طبیعی گردد. الکل یکی از عوامل سترونی مرد است. بعضی شرائط سلولهای منی ساز را بطور موقت یا قطعی از کار میاندازد مثلا اثر طبیعی و مکرر اشعه مجهول و الکلیسم و مکانیسم اثر الکل و تریاک بر منتهای ظریف سلولها (میتوکندری و کندرپوکنت) بوده آنها را خراب و از کار میاندازد و عمل ساختمانی (سنتز) خوب انجام نمیگردد.

بار دیگر بیاورم همانگونه که علی در پایان جنگ جمل به بصریان

فرمود هر عنصری که در خاکشان است بر آنها اثر میگذارد اضافه نمایم که این اثر از راه مادر به بچه نیز سرایت میکند و نیست غذائی مگر آنکه بر جسم و همانطور که حضرت فرمود بر روح ا ثر نگذارد و بر مسلمانان است برای تحویل نسل بهتر از حرام بپرهیزند.

بارداری و قالی بافی

من کسانی را سراغ دارم که تلاش کردند دختران را از قالی بافی ممنوع کنند مخصوصا دوستانم در انجمن های خیریه که به دختران یتیم که قالی بافی میکردند کمک کرده به کار دیگری وادارشان کردند.

قالی بافی نه تنها پسرها را به وضعی در میآورد که چند سال قبل دیدیم استاندار با عاطفه کرمان را که در مجلات عکسی از او در حال گریه و اشک ریزان انداخته بودند که آنها را دیده بود و نتوانسته بود تحمل کند. اما مصیبت بزرگ برای دختران خردسالی است که هنوز آزادی هفت ساله اسلامی و علمی را هم انجام نداده به قالی بافی ظالمانه مجبور میسازند تا مرتب از انگشتانشان خون بچکد تا اکابر بر آنها بنشینند و همینکه به ازدواج رسند بعلت درهم فرو رفتن و بد رشد کردن لگن قریب باتفاق آنان شکمشان باز شود و بچه اشان بخاطر چند صادر کننده قالی و هر چه مزد یافتن گرفته اند برای درمان صرف نمایند از راه شکم خارج گردد

قلب باردار

بارداری بیماری نیست بلکه عمل فیزیولژی و امری طبیعی است اما بر تمام اعضاء و جوارح دگرگونی و بلکه فشار وارد آورده و هر قسمت را به فعل و انفعالات اجباری وامیدارد و آنقدر در مدت نه ماه سلولها و بافت ها و اعضاء و دستگاهها به همکاریهای سخت و تحمیل شده ادامه هائی بنحو احسن میدهند که موجب شگفت تمام دانشمندان متخصص است، اما قلب شاید بیش از سایر اعضاء سختی میکشد و متحمل فشارهائی میگردد تا جائیکه 25 تا 30 درصد باید بیشتر از اوقات دیگر خون را به قسمتهای مورد لزوم برساند و علت آن نیازمندی بیشتر بدن به اکسیژن اضافی است که 30 درصد مصرفش بیشتر شده است و خبر حضرت صادق را آوردم که در جواب مردی که پرسید جنین از چه نفس میکشد فرمود از نسیمی که مادر برداشت مینماید نسیم میگیرد و چه کلمه ای در آن زمان بجای اکسیژن بهتر از نسیم و حتی امروز هم چه کلمه ای بهتر از نسیم زیرا اکسیژن خالص بکار تنفس نیاید بلکه بهمان نسبتی که نسیم بهره میبرد چه بهتر که بلعیده شود و باردار و جنین از آن بهره ببرند و شگفتی آنکه همانند ورزشکار که بتدریج کار خود را زیاد مینماید یک زن باردار از اول تا به آخر شروع کرده و در نتیجه عادت کرده و در نتیجه عادت کرده و نبض زیاد و کار زیاد قلب او را ناراحت

نمیکند و مانند بیماران قلبی مجبور به مراجعه به پزشک نمیگرداند و باز شگفتی بیشتر که در سه ماه اول که بتدریج کار قلب زیاد میشود فشار خون بنصور آنکه باید بالا رفته باشد در صورتیکه اندکی پائین آمده و در ماههای آخر طبیعی میگردد و این دلیل است که بارداری بیماری نیست و حتی قلب را با آنهمه فشار خسته نمینماید و علت توانائی بدن از اینکه خسته نگردد اینست که عروق دموی سطحی پوست را گشاد میسازد و باز شگفتی بیشتر آنکه عوارض قلبی که سابقا وجود داشته در بسیاری از موارد عوارض مجدد نخواهد داد و آنچه قابل توجه است ناراحتی و فشار قلبی نزد کسانی است که عصبانی مزاج میباشند.

نقطه جالبی که در اینجا باید بگویم و مربوط به اسلام است و در جلد 33 مربوط به سقط جنین نگفتم آنکه پس از چهار ماهگی بار قلب رویه افزایش نمیگذارد و احتمالا کمتر هم بشود لذا قلبی که نا چهار ماهگی نکشد بعد هم نمیکشد و از عجائب آنکه قلبی ها گویا مدد میشوند سالمتر و ساده تر زایمان مینمایند و دیدید که اسلام میگفت اگر جنین تا 120 روزگی وجودش برای مادر خطر دارد میتوان سقطش کرد و الا نه !

وزن مادر در دوره آبستنی

بار دیگر برای شما ثابت کردم که مراقبت قادری شاعری حکیمی از آفرینش چشمگیر است و از جمله مراقبت های توازنی بین جنس نر و ماده که همیشه متعادل و در حد یکدیگر باشند تا آنجا که اگر در یک منطقه وسیع جنس نر به تعداد بسیاری از بین برود آمار متولدین جنس نر

بلافاصله رقم بالاتر از بسالهای قبل نشان خواهد داد و این مسئله نزد انسان ثابت شده و بر روی حیوانات نیز تائید شده است.

تنها مراقبت ازتعادل تعداد و کمیتی آن نبود بلکه از اندازه های طولی و عرضی و وزنی (حجمی) نیز مراقبت بعمل میآید چنانچه پشه ها همه بیک اندازه اند و کبوترها و ... و اختلافات بیشتری که در قد و وزن و طول و عرض آدمیان دیده میشود که آن هم تا حد معینی است ناشی از سوء استفاده از اختیار و اراده ای است که باجبار به انسانها داده شده است و از آن جمله تغییر وزن و قد و طول و عرض نوزادان است که با عوامل چند مربوط به مادر نسبت مستقیم داشته و یکی از آن عوامل وزن مادر میباشد.

وزن مادر با وزن مادر قبل از آبستنی ارتباط دارد. اگر وزن مادر بین 120 تا 150 پوند نگهداری شود کمتر دیده میشود که نوزاد نورسی بدنیا آمد (پوند 453/6 گرم) . درصد کم بودن وزن نوزاد با اضاله احتمال از دست دادن نسل بیشتر است و همچنین نزد مادرانی که وزنشان بسیار کم است مرگ و میر قبل از زایمان بیشتر است.

اگر در طول مدت آبستنی 12 تا 15 درصد کل وزن اضافه شود امکان دارد بعلت فشاری که به پا وارد میاید ورم کند (وجود آلبومین اختلال جریان خون نیز ممکن است علت ورم کردن پا باشد.)

در دوران آبستنی باید از سرپا ایستادن زیاد خودداری کرد اگر امکان راه رفتن نیست نشسته پاها روی متکائی بگذارید در هوای آزاد قدم بزنید پاشنه کفشتان از چهار سانتیمتر بلندتر نباشد از دم پائی نیز اگر

استفاده مینمائید اندکی پاشنه داشته باشد، چکمه پا نکنید. در قسمت تغذیه باردار نگفتم که حتی المقدور باید از خوردن نمک اجتناب نمود که هر چه به 3 ماهه آخر نزدیکتر میشود باید اجتناب بیشتر گردد آنچنانکه در سه ماهه آخر نمک خورده نشود. در راه رفتن نباید عجله کرد.

تعیین غذا در صلاحیت پیامبران

شما اگر بیمار شدید آیا دربدر دنبال پیدا کردن متخصص نیستی تا به وی مراجعه کنی؟ مراجعه به متخصص آیا از اینجهت نیست که ادعا دارد دران بیماری که دچارید صلاحیت دخالتی بیشتری از سایران دارد؟ بهمین نحو اگر قبول است که آدمی علاوه بر بدن - جسمی و جانی هم دارد و این ها نیز ممکن است بیمار شوند بدون شک احتیاج به مراجعه نزد آنها دارد و در این مورد نیز دوست دارد که به متخصص مراجعه نماید اولا چه کسانی جز پیامبران بر اوراق یاد داشتی و نسخ خود ادعائی چنین کرده و نوشته اند که متخصص روان و هر چه در قلمرو روان است میباشند؟

جالب توجه، توجه یک طبقه مخصوص به متخصصان بدنی است و علاقه یک دسته ویژه به متخصصان جسم و جان و بدن و روان که پیامبران باشند. هر چند افرادی نیز هستند که بهر دو قسمت توجهی به حق دارند اما فراموش نشود بارها آوردم که همه میخواهند دیگران دزدی نکنند که شبها راحت بخوابند چشم چرانی نشود که ناموسشان راحت باشد، کم فروشی نگردد که کلاه سرشان نرود .... اما همینکه نوبت

خودشان میشود چون از روی وهم و تصور و خیال است که اگر دیگران را از سودهای ناشی از آلودگیها (دزدی - چشم چرانی - کمفروشی - قمار و ....) محروم سازیم به سود خودمان است اما سود ناشی از گناه برای خودمان چه زیانی به دیگری میرساند و این قسمت را حاضر به پذیرفتنش نیستیم لذا برای پیامبران نیز که نذیرند و ما را از رسیدن به بهره هائی باز میدارند بهمان علت احترام قائلیم که دیگران را هم از آن آلودگیها باز میدارند که این نوعی سود رساندن به ماست در صورتیکه دوستی هر کس باید از خودش و بخاطر خودش باشد نه آنکه پیامبر را دوست بدارد زیرا دیگران را از گناه بازداشته است.

اینکه خلیل الرحمان درخواست رزق طیب برای مؤمنان مینماید و بعد تقاضا میکند از ذریه اش که مومنان نیز در آنها بسیار است امامان باشد آیا جای آن ندارد که بگوئیم برای کسانیکه ظالم نیستند غذای طیب درخواست شده است و پیامبران بهمین دلیل که درخواست غذائی و روحی دارند هم طبیب جسمند و هم جان.

و همین جاست که به مطلب جالبی از قرآن میرسیم:

نه آنست که قرآن طیبات رزق را برای مومنان میخواهد پس اگر رزقی را برای مومنی تعیین فرمود آن رزق طیبی است و اگر رزق طیبی را برای فردی معرفی فرمود آن فرد شخص مومنی خواهد بود و در قرآن می بینیم برای باردار و زائوی بزرگوار (حضرت مریم) رزقی را معین کرده است از آنجا که حضرتش در سطح فوق العادگی ایمان بوده پس رزقی که برایش معین شده رزق طبیعی است و در جلد مربوط به خرما و انگور آوردم که قرآن چگونه این دو را علاوه بر طیب بودن غذای حسن معرفی فرموده

است. پس هر چه غذا بهتر برای اشخاص مؤمن تری بهمان نسبت کیفیت بالاتر معرفی گردیده است و ما میدانیم خوراک دوره بارداری حضرت از جمله انگور بوده و خوراک موقع زایمان را قرآن خرما معرفی کرده است و هر دو را در جلد مربوطه شرح دادم و این مطلب بسی باثواب دوران بارداری و شیر دادن که شرح دادم سازگار و خوانا و صواب است که آن وقت چون روزه دار شب زنده دار و این چون مجاهد فی سبیل الله میباشد.

تا چند سال قبل هر گونه ناهنجاری کودک و نقصی که در او مشاهده میکردند به بیماری ارثی نسبت میدادند تا اینکه بعدها متوجه شدند عواملی دیگر نیز هستند که سبب عوارض مذکور میشوند از آن جمله اختلالات آنزیمی، عفونتها (بویژه در سه ماه اول حاملگی)، سوء تغذیه مادر و داروهائی چند که مصرف کرده است. علاوه بر این چندی است متوجه ارتباط زیبائی فرزندان شدند با آنچه از راههای مختلف وارد جسمشان و جانشان میشود از ماکولات و معقولات یعنی علم بطور قطع مسلم داشته است که زیبا شدن فرزندمان به درست خوردن و درست زندگی کردن وابستگی کلی دارد. بسیاری از خوراکی ها فرزندان را زیبا میسازد و عصبانیت ها و اضطرابه او را زشت میگرداند و چه بسا خوراکی سبب ناقص الخلقه شدن فرزند گردد (مثل زن باردار گوجه فرنگی زیاد بخورد بنابر گزارش دکتر جمس رنویگ کارشناس مسائل ژنتیک دانشکده بهداشت لندن ارتباطی با نقص خلقت فرزندش خواهد داشت) و در جلد سوم چندین اثر غذا را بر تن و جان آوردم آنجا که از آیه شریفه فلینظر الانسان الی طعامه بحث بود و اینکه یادآوری به زن باردار است که از جمله چیزهائی که میتواند در سرنوشت فرزندش دخالت نماید تغذیه

میباشد. جالب آنکه کمبود برخی از غذاها نه تنها تأثیر بدش در فرزند ظاهر خواهد شد بلکه به نسل بصورت خاصی به ارث رسید و آثار عقب افتادگی فکری و روانی خاصی را از خود نشان میدهد (مثلا کمبود پروتئین بارداران که بوسیله پرفسور کرم استاد دانشگاه گیسن شناخته شد اینگونه است که پس از پنج هفته بچه فوکها و سه هفته بچه موشها را از رشد مغزی باز میدارد که نزد انسان نیز نتایج مشابهی بدست آمده است)

جنین در شکم مادر است مادر بهر طرف خواست میرود و میچرخد و انسان بر روی پاره سنگی به نام زمین است بهر طرف خواست میرود و میچرخد اما رفتن و چرخیدن زمین بر حکمت الهی پایه دارد و طبق نظم و ترتیب خاص قانونی میرود و میچرخد و حرکات دیگری دارد و مادر نیز باید همینگونه باشد بداند کجا برود و چگونه برود و چگونه بچرخد جنین هر چه میخورد مادر به او میرساند چه تغذیه جسمی باشد چه تغذیه جسمی نباشد به اجبار تابع مادر است اما از این اجبار به تدریج هنگام تولید کاسته شده روز بروز تابع عوامل دیگری میشود ولی آنچه دائم و در هر حال بر جنین و نوزاد و کودک و جوان و مرد و سالمند و من و فرتوت مؤثر است عناصر موجود در زمین است.

جنین از مادر میخورد و در جلد 23 آوردم که امام میفرماید جنین از عصاره خوردنیهای مادر می خورد و از نسیمی که مادر تنفس کرده نفس میکشد و اینک اضافه مینمایم که همان امام علیه السلام که ولایتمدار است چه میفرماید:

جنین از مادر میخورد مادر از زمین (گیاه و میوه) یا حیوانی از زمین میخورد و مادر از حیوان (شیر و گوشت و فرآورده هایشان) و نوزاد

و جوان و سالمند نیز چنین اند و چون هر گیاهی دارنده عناصر بیشتری هستند که در زمین کشت شده فراوان تر است هر کس از خاک محلش متأثر میشود و در جلدهای قبل گفتم که هر کدام از عناصر چه اثری روی بدن دارند حتی ملاحظه فرمودید اگر مانیزیم غذاها را از غذای شیرده ها حذف کنند محبت مادری آنها کاهش مییابد.

کسانیکه جنگ جمل را مطالعه کرده اند آنگاه که بصره ایها شکست خورده و نادم نزد حضرت آمدند بسیار جال است که حضرت اشاره به اثر خاک در وجود آنها نموده و اقدامشان را بر گناه متکی به عناصر موجود در خاک معرفی فرمودند.

قبل از هر چیز توجه به غذای باردار در دو بعد زمانی و مکانی اوست:

آوردم که غذای هر فصل و حتی هر ماه تابع اوضاع جوی همان زمان بوده و باید باشد و این علم جدیدی است که هم اکنون برای دانشمندان غذاشناس عبرت انگیز است که در هزار سال قبل حضرت رضا با رعایت فصول و ماهها دستور تغذیه جداگانه و ویژه ای به مأمون خلیفه عباسی داد و رساله ذهبیه را برایش نوشت که در جلدهای قبل شرح دادم.

اما بعد مکانی باردار وقوع وی در مکان بارداری (زمان بارداری) اوست که حتما باید غذای ویژه ای به او برسد و قرآن و توجهش را به بارداری حضرت مریم و رساندن انگور به وی و زایمانش و رساندن خرما به حضرتش متذکر است.

دستور حضرت رضا علیه السلام را که در جلدهای غذا و تغذیه آوردم درهمه جا و مخصوصا در اینقسمت باید کاملا رعایت کرد: حضرتش

فرمود آنجا که بحث از کلوا و اشربوا و لا تسرفوا بود (بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید) نه باید بیشتر بخورد که جان مجبور به کاهش دادن زیادی باشد نه انقدر کمتر خورد که جان رو به کاهش بگذارد.

مسئله ای که در اینجا مطرح است تعیین مقدار کالری برای آبستن و زائو و کلیه بیماران و حتی اشخاص سالم میباشد در صورتیکه رساله ذهبیه حضرت رضا با این عمل بنظر میرسد مخالف باشد آنگاه که خلیفه وقت مأمون الرشید دستور غذائی خواست تا عمری بلند و شاداب داشته باشد و چون مبنای سال دینی بر سالهای قمری بود و تقویم فارسی هنوز در بوته اجمال بود و برنامه غذائی با سالهای شمسی و فصول و گرما و سرما مرتبط بود و حضرت سالهای ترکی را انتخاب فرمود و نشان داد برنامه غذائی بر حسب کالری نمیتواند بوده باشد بلکه با ضوابط و شرایط چندی پیوستگی دارد چنانچه با سن مأمون میانسال، شغل وی که شخص اول بود، و با هر گونه گردش که در آفاق (سال شمسی) و گردش که در انفس (خود مأمون) روی میداد پیوستگی داشت و تعیین کالری در زمستان و تابستان، حالت بیمار - ابتلای بیمار - رژیم بیمار - شغل بیمار و عوامل و ضوابطی چند مرتبط است که همه را در کالری جمع کردن همانند به کارهائی است که در بعضی قسمت ها اسباب شرمندگی میگردد.

اینکه نبی خاتم آبستن را روزه دار عابد معرفی میفرماید باید توجه داشته به گرسنگی غذائی وی که ناشی از روزه داری است و توجهی نیز به مشقت ناشی از شب زنده داری او:

قرآن در آیه شریفه کلوا و اشربوا و لا تسرفوا کمیت غذای همگان را تعیین فرموده و در آیه شریفه فلینظر الانسان الی طعامه کیفیت غذای

همگان را درخواست کرده است آنجا میفرماید نه کم بخور نه زیاد و اینجا میفرماید ببین چه طعامی داری - در یک آیه به همسر ابراهیم که قرار است آبستن شود و گوشت گوساله در خود بریان شده دارند کنایتی از مشمول رحمت الهی شدن دارد و در روایاتی که بر سفره امامان باید سبزی های تازه موجود باشد و حضرت رضا فرمودند من دست به سفره ای نمیبرم که در آن سبزی خوردن نباشد.

و لنبا خالصا که قرآن شیر استخوانساز معرفی فرموده و در جلد ششم شرح دادم و بچه برای استخوان سازیش لازم دارد و رساندن کلسیم و مواد بیاض البیضی به بدن ضروری تر از همه است که اعصاب و مغز و استخوان و ... جنین ریشه از آن دارد و میوه که حضرت ابراهیم برای مومنان درخواست مینماید و در جلد نهم شرح داده ام و حضرتش هم با اهل ایمان سر و کار داشت و هم با زنی نازا (سارا) که آبستن نشد و هم زنی که سارا به او بخشید (هاجر) و آبستن گردید یعنی خوراک زن حامله نباید خالی از میوه (انگور بهتر از همه)، شیر، سبزی تازه، گوشت، و ... بوده باشد.

حال که سخن از میوه و سبزی و زن باردار شد ناگفته نماند که بهتر است حامله از خوردن گوجه فرنگی (تماته) خودداری کند و خوردن سیب زمینی برای وی حتما باید منع شود زیرا امکان پیدایش اسینیا بیفیدا یا پیدایش بچه های بدون مغز (انانسفال) میرود (1)

ناگفته نماند که باید این مثال عامیانه را پذیرفت اما نه بهمان عبارت که گفته اند زن باردار باید دو برابر غذا بخورد بلکه باید اصلاح کرد و گفت

1- صفحه 308 بریتیش مدیکال ژورنال 8 نوامبر 1975

زن باردار باید بقدر کافی غذا بخورد که پرخوری خود نوعی زیادن زد بخود است و اهمیت و ارزش غذا بستگی به نوع آن دارد نه بمقدار آن و اگر به قرآن توجه فرموده باشید که غذای بهشتی حضرت مریم باردار را چگونه انتخاب نمود و انگور را حتی در غیر فصل برایش مفید دانست.

اگر جلد هفتم را که درباره انگور است خوانده باشید به اهمیت آن واقف خواهید شد مخصوصا تعجب خواهید کرد اگر توجه به نزدیک بودن وضع ساختمانی شیر و انگور کرده باشید و امتیاز انگور را بر شیر جهت باردار مورد ملاحظه قرار دهید.

آن زن باردار که از خوردن نیز خودداری مینماید از ترس آنکه فرزندش درشت خواهد شد و از میزان خوراک روزانه خود میکاهد به فرزندش ستم کرده است و نه آن پرخور کار درستی میکند نه این کم خور و زنان بدانند که درشتی و ریزگی فرزندشان زمینه های مهمی دیگر نیز دارد و زمینه های ارثی و فامیلی از آنجمله میباشد و چه بسا در اثر بیماری است مثلا در مادر مبتلا به بیماری قند که اغلب فرزندانی سنگین و درشت خواهند داشت.

در ماههای اولیه بارداری که ویار مسلط است زن به برخی از غذاها میل بیشتر پیدا کرده و بعضی را متنفر است و لذا بعلت حذف غذاهائی چند از موجودی همه چیز خوار برخی عناصر لازم به نوزاد نرسیده و در نتیجه رشدش را تحت تأثیر قرار خواهد داد بهمین جهت باید توجه داشت که از هفت نوع غذا که خود رساننده عناصر لازم به مادر و بطور غیر مستقیم به بچه است استفاده کرد.

شیر و فرآورده هایش، سبزیجات، میوه ها، مواد گوشتی، نان و

حبوبات، آشامیدنیها.

شیر که عناصر سازنده استخوان و دندان را با خود داشته و منبع سرشاری از مواد عالی پروتئینی است. پنیر که شیر متراکم شده است اما مواد قندی آن کم بوده و لذا باید از آن مصرف نمود و ماست که فلوز و اندازه میکربهای لازم در روده ها را تعدیل مینماید.

سبزیها که علاوه بر داشتن عناصر لازم و ویتامین ها سلولزشان در پاکسازی روده ها مؤثرند و چون در جلدهای 3 تا 11 از غذاها به تفصیل آورده شده در اینجا خودداری میگردد.

ذکر نکته ضروری آنکه فشار روحی که در دختر باکره باندازه گردوئی بیش نیست و هم اکنون رو به بزرگ شدن است و در چند قلوها بزرگتر و در نتیجه بر احشاء و امعاء فشاری دارد و نمیگذارد کارشان را بدرستی انجام دهند باید باردار را متوجه سازد که از روده های در رنج مراقبت نماید از غذاهای زیاد چرب و سرخ کردنیهای زیاد و شیرینیجات خامه دار و غذاهای پر نمک و شور مثلا از کالباس و ماهی دودی و سوسیسون و کباب شور و خیارشور و آجیل خودداری کند همینطور از سبزیجات فراوان و چای و قهوه بیشتر باید دوری جست.

در آن دو جلد اشاره کردم همانگونه که انتحار بر دو قسم است حاد و مزمن، حاد که گلوله ای بشقیقه خود خالی کنند و مزمن چون پرخوری و خوردن مشروبات الکلی و استعمال مواد مخدر و سیگار و ... زشت شدن هم بر دو قسم است حاد و مزمن، حاد که ملاحظه نمودید پس از مدت قلیلی که دختران مینی ژوپ پوشیدند و ساقها و رانها را باستثنای کفین! پوشاندند (مقصود باندازه کف جلو و عقب است) ولی طولی نکشید

که زشت شدن بصورت حاد شروع شد و آن هم از اول در آن کشورها آغاز گردید که سردتر بود پاها دربار بر سرما عکس العمل نشان داد مرتب مو در آورد اما بی اعتنائی کردند باز سرما زیادتر بود و موها برای گرم کردن کفایت نمیکرد چربی زیر پوست جمع شد پاهای دختران شبیه پای فیل گردید ناگهان همه دختران در شلوارهای بلند و گشاد فرو رفتند و از بیشتر زشت شدن جلوگیری نمودند و این زشت شدن حاد بود که فهمیدند و جلوگیری نمودند اما زشت شدن مزمن همانند انتحار مزمن خوشمزه است لذت دارد قدرت جلب و جذب مرد را سر برهنه و نمایان کردن بعضی قسمت ها زیاد میکند کیف دارد همانگونه که پرخوری در کنار غذای مطبوع کیف دارد اما علم ثابت کرده است که با پرخوری و برهنه بودن زن بهمان اندازه مخالف است که اسلام مخالفت کرده است.

مسئله ای دیگر که مربوط به بحث ماست برهنه بودن افراد خانواده در برابر یکدیگر یا در انظار دیگران هست که آورده شد.

مغز و جنس و غذا

آدمی خودش را میخواهد و این خواستن در برپا داشتن حیات و نگهداری آنست و لذا غذا میخورد که بماند اما چون میداند سرانجام هر چه را طبیعت به او داده از او پس میگیرد و قادر به نگهداری خود نیست استمرار خود را میخواهد و این خواستن در تولید مثل و همانند خود ساختن است و لذا ازدواج میکند.

آدمی غذا میخورد بدنی می یابد و مانده آن انرژی برای رشد

روانی اش بکار میرود و منشائی نیز برای پیدیش بقای نسل او میشود یعنی کسیکه غذا نخورد بدنش میماند و جسمش که ماند روانش و نسلش نیز میماند پس ارتباطی از یکطرف بین محیط با مغز و جنس برقرار است که از محیط ارتباطی به اهمیت غذا وجود ندارد زیرا غذا از زمین میروید انسان می خورد یا حیوان از آن روئیدنی میخورد و انسان از آن حیوان و این ارتباط مغز و جنس غذا و هر کدام خراب شود فساد شده است و قرآن هلاک کننده هر دو را مفسد فی الارض معرفی نموده است (.... لیهلک الحرث و النسل و الله لا یحب الفساد) و حرث غیر از زرع است و هر گونه روئیدنی از زمین است حتی معادن و کوهها و ... و نسل هر گونه رشد کردنی از انسان است خواه کمیتی خواه کیفیتی و لذا کسیکه رشد معنوی افراد را نیز مانع میشود مفسد فی الارض گویند و این آیه شریفه بهترین رساننده ارتباط جنس و مغز و غذاست و خلاصه مفسد فی الارض کسی است که فرمولها و معیارهای فطری و الهی موجود در آفاق و انفس بهم میریزد و ظلم و فساد همین که ظلم جابجائی نابجا میکند و فساد در جای خود فرمولها و معیارها را امان نداده بهم میزند.

نه تنها غذا از خارج با مغز و جنس مرتبط است بلکه با تولید انرژی به ارتباط داخلی مغز یا جنس بستگی دارد و امروز پوسته مغز (کرتکس) را در کار غددهای ترشحی جنسی سهیم میدانند.

بحث ارتباطی غذا با مغز و جنس مفصل است و برای خوانندگانی که تخصص ندارند دقت بیشتری لازم است لذا برای متخصصان گفته میشود که به قرآن و بحث در این باره توجه فرمایند:

بارها آوردم که قرآن مسائل بزرگ زندگی آدمی را در قلمرو خلقت

حضرت آدم آورده و از جمله همین است که میفرماید گفتیم به درخت نزدیک مشو، شد و خورد (تغذیه) فبدت لهما سواتهما و طفقا یخصفان علیهما من ورق الجنه - عورتشان ظاهر شد و با برگ درخت بهشت آنرا پوشاندند (جنس). توجه فرمائید که هر دو جا سخن از درخت است (تغذیه) اما درختی که به اشاره نشان داده میشود نباید نزدیکش شوند و نامی از بهشت برآن نیست ولی درختی که پوشاننده عورت از گناه و خلاف است از برگ درختی است که نام بهشت بر آن است.

دخالت مغز در اینجا جالب تراست. در آیه دیگر میفرماید والله یسجد من فی السموات و الارض .... هر چه در آسمان و زمین است از شجر و جماد و جبندگان همه و همه خدا را سجده میکنند و برخی از انسانها اما بقیه انسانها (حق علیه العذاب) حق است که عذاب شوند (زیرا سجده نمیکنند) که چون این آیه را در کنار آیه مورد بحث قرار دهیم که پروردگار فرمود و لا تقربا هذه الشجره (ای زن و ای مرد) دو نفری هیچکدام به این درخت نزدیک نشوید .... فاکلامتها - نزدیک شدند و خوردند یعنی آنچنان نزدیک شدند که بتوان گفت برای نیست کردن آن درخت اقدام نموده آنرا خوردند (از آن خوردند) اما از آن چه خوردند؟ میتوان گفت با توجه به دو آیه مذکور پروردگار میخواهد بفرماید تنها آفریده شدگان من که در آسمانها و زمین قدرت مخالفت با خدا را دارند انسان است بلکه قدرت عصیان کردن را و این مغز چه خلقت عظیمی دارد که به حدی رسیده آنچنانکه در برابر خودکاری آفرینش با اینهمه پهناوری باز پهنای او زیادتر است و میتواند از خودکاری و تسلیم به عصیان گرایش پیدا نماید و توجه فرمائید که برگ درخت عورت پوش آدمی نیز از همان

جنتی است که عرضها السموات و الارض است یعنی بفرموده قرآن بهشتی که عرض آسمانها و زمین را دارد و همین جنت با آنهمه وسعت زیر سایه شمشیر مردان را که بر زمین می افتد و پای مادران که بر زمین نهاده میشود وسعتی که عرضش آسمانها و زمین باشد بحساب آورد و اگر عورتش را برابر مقررات الهی بکار میبرد از برگ درختی پرورش یافته در آن وسعت جای داده باشد آری بهمین وسعت زیرا بهمان اندازه که شمشیر مردان در جهاد انسانسازی و پای مادران در مجاهدت نسل پروری وسعت میبخشد تحمل نگهداری عورت از گناه نیز بهمان اندازه است.

سئوالی که در اینجا مطرح میشود ارتباط به سه کلمه است که سمبل سه مرحله خلقت است: گیاهی (غذا) یا فرآورده های حیوانی که باز از گیاه خورده شده متأثر است و ویتامین های در آن در این دیده میشود - حیوانی (جنس) که نزد هر حیوانی هست - مغز که مقصود مغز آدمی است ولی قرآن را دیدید که هر سه را بهم پیوند داد گیاهی (درخت منهه) - حیوانی (سواتهما) - مغز که از آدم و حوا بحث ها دارد و پروردگار در آیه دیگر به پیوندی دیگر بوضوح آگاهی میدهد.

در یک آیه پس از تذکر به چگونگی کیفیتی مسجد (یا بنی آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد) به کمیت تغذیه ای اشاره میفرماید (کلوا و اشربوا و لا تسرفوا ....) که به تفصیل در جلد سوم شرح آنرا داده ام و آنچه بنظر میرسد در اینجا جای آوردن دارد همین تصوری است که درباره قرآن میشود و بذهن ما میرسد این چیست که قرآن ناگهان سخن از آسمان میگوید هنوز آیه تمام نشده به ذکر مسائل زمینی میپردازد یا دارد از تبدیل شب و روز صحبت میکند بلافاصله در همان آیه به ایجاد حیات اشاره

میفرماید. گرچه ثابت شده اختلاف شب و روز در ایجاد حیات نقش اساسی داشته است اما بارها اشاره کردم خلقت تکوین که از یکصد و چند عنصر (یکصد و چند الفبا) سازمان بخشی شده. همانگونه است که خلقت تشریع از قریب به سی حرف (قریب سی عنصر) درست شده است و همانگونه که در خلقت تکوین از کهکشانی به کهکشانی و از ستاره ای به ستاره ای وقتی از کشوری به کشور دیگر میرویم و هر کدام را خصوصیاتی ویژه است و هر کدام با آنهمه جدائی پیوسته بدیگری است در خلقت تشریع (قرآن) نیز از سوره ای به سوره ای و از آیه ای به آیه ای با خصوصیات جدا و در عین حال بیکدیگر پیوسته برمیخوریم و از یک سوره به سوره دیگر رفتن گویا از کشوری به کشور دیگر رفتن است.

سابق بر این روش تحلیلی (آنالیز) را برای شناخت همه چیز انتخاب کرده میگفتند اگر اجزای چیزی را شناختی آن شیء را شناخته ای شناخت اتم و سلول و ... یعنی شناخت همه جهان و اگر بدینطریق ممکن نشد چیزی را به اجزای خود تقسیم کرد فوری قانون علت و معلول (روابط علمی) را پیش میکشیدند و حکومت چیز را که حاکم است و هر چیز را مجبور به معلول یا علت بودن معرفی میکرد میپذیرفتند بعد متوجه شدند یک عنصر دارای خواص ویژه خود همینکه با عنصر دیگر چیز بزرگتری را موجودیت بخشید دیگر خواص خود را از دست میدهد و هیچ پدیده ای در آفرینش نیست که در قلمرو یک رشته تخصصی شناخته و مربوط به آن باشد. و یا جدا کردن اجزاء موجود زنده و بررسی تک تک اعضاء آن ممکن نیست حیات را و حتی وابسته های به آنرا شناخت بلکه شناخت هر چیز به شناخت اجزاء آن چیز و شناخت روابط آن اجزاء با یکدیگر و با اجزاء

دیگر همه چیز معین میشود و در نتیجه بقول شاعر ما اگر یکذره را برگیری جای همه از عالم فرو ریزد سراپای و در سیستم قرآنی نیز همین وضع حاکم است و چه بسا اگر یک آیه را به تنهائی مورد نظر قرار دهیم برداشت جبری از آن شود یا آیه دیگر اختیار را برساند (علت اصلی پیدایش فرق اسلامی!) و در حالیکه قدرتهای حاکم روز با تفسیر آیات موافق منافع خود دستجات اسلامی درست میکردند بین اجزاء (آیات) قرآن جدائی میانداختند و قدرت علمی مسلمانان نیز نمیتوانست از اوراق کتابها یا صحن مدرسه و مساجدشان بقلمرو مراقبت شده حکام و دستیارانشان وارد گردد و در حالی که دانش تکوین چیزی جز وقوف به چگونگی روابط بین اجزاء جهان هستی و دانش تشریع جز وقوف به چگونگی روابط بین آیات قرآن خالق هستی نیست متوجه رشد همه جانبه این حدیث میشویم که میفرمایند قرآن تفسیر میشود بعضی از قسمتهایش با برخی قسمت های دیگرش.

بهر صورت انا اعطیناک الکوثر و بلافاصله ذکر فصل لربک وانحر نوعی ارتباط بین پدیده های کثرت نسل که بدون شک از تغذیه روحی (فصل) و غذای بدنی (وانحر) را میرساند که اگر تاکنون انگشت به لب میرسید که کثرت نسل را با نماز و گوشت چه رابطه ای هم اکنون انگشت به لب میرسد که یا عجبا چهاده قرن قبل شناخت صحیح از قرآن ما را چگونه در همه چیز بازی داده است.

در این کوچکترین سوره کثرت را میرساند و در سوره های دیگر به نگهداری درست این کثرت یا به روشهای تعلیم و تربیتی آن اشاره میفرماید.

در این کوچکترین سوره نماز را میگوید و در سوره های دیگر به چگونگی برگزاری و کیفیت آنها بحث است.

در این کوچکترین سوره نحر را تذکر میدهد و در سوره های دیگر به کمیت و کیفیت تغذیه و حتی چگونگی بهرت کباب کردن گوشت میپردازد که در جلد هشتم شرح داده ام.

نتیجه انکه ارتباط نسل و جنس (کوثر) با مغز و روان (فصل) و بدن و غذا (وانحر) و ارتباط تمام آیات قرآن در یک واحد ساختمانی بهمان ارزش بسیار عظیم نشانی از الله فرستاده قرآن است که در یک مجموعه ساختمانی میتوان به ارتباط و ارزش همه جهان هستی نگریست و بالاخره همه در یک جمله خلاصه که:

خلقت تکوین و خلقت تشریع هر دو وضعی مشابه را نشان میدهند آنچنانکه معلوم است خالق و منزل هر دو یکی است.

نه آنست که تاکنون می دانستند نوزاد هم خواب میبیند و در این باره از حضرت صادق آوردم که چون از ایشان سئوال شد خندیدن نوزاد یکی دو روزه در خواب چیست فرمود با فرشتگان در سخن است و این با ذکر خواب دیدن وی سازگار اما آنچه اخیرا معلوم شده خوابدیدن جنین است که با بردن دستگاه در رحم و بر سر جنین نهادن و رسم منحنی های مربوط آنرا فهمیده اند که در جلد هفدهم شرح چگونگیش را دادم و اینک

مطلب جالب اینکه هزاران هزار حیوان و هر چه غیر از انسان است آنقدر بهم نزدیکند که بنظر ظاهر یکسان میباشند ما بین دو انسان آنقدر تفاوت است که یکی با شرف و دیگری بی شرف نمونه اختلاف منظور میباشد.

این اختلاف در رحم نیز وجود دارد و بشرح یک موردش می پردازیم:

خودآموزی هر چه غیر از انسان است معلوم و هر موجودی بدون تعلیم و تعلم و کلاس دیدن میداند و میتواند زندگی خود و نسل خود خود را بخوبی اداره نماید اما خوب اداره شدن زندگی انسان و نسلش مستلزم خواندنها و آموزشهاست و عجیب آنکه در رحم نیز تفاوتی بین انسان و حیوان در همین سطح وجود دارد:

نوزاد بدنیا میآید هیچ کاری بلد نیست اما شیر خوردن و مکیدن را ماهرانه میداند اما این کار را در دنیای قبل تمرین کرده است.

همانگونه که یک کودک زودتر از دیگری راه میافتد یا حرف میزند یا دندان بیرون میرود یا کار دیگرش زودتر ظاهر میشود جنین نیز یکی زودتر در رحم شروع میکند به تمرین مکیدن کردن ابتدا آهسته آهست انگشت به دهان میبرد و چه بسا چندی انگشت به لب دارد و مشغول رفع خستگی است و بعد بتدریج مکیدن را شروع و هر چه بگذرد آنرا سریعتر و محکمتر انجام میدهد تا نزدیک به آمدن جهان بعد میشود که فوق العادکی دراین کار نشان میدهد و لذا تمرین کرده و بلد شده به دنیا میآید اما حیوان در رحمتش هرگز چنین نیست و سمش را به دهان نزدیک نمیکند و نمی مکد و خودکاری و خودآموزی بر فطرت و بر طبیعت دارد و خلقت بلکه خالق شاعرش مکیدن و همه کاری را به او آموخته است.

پستاندار که نزدیکترین موجود از لحاظ ساختمانی بدنی به انسان است از روزیکه مغزش در رحم مغز حساب میشود تا روز تولدش یکسانی و شباهتی دارند بعد از تولد نیز همچنینند و مغز یک گوسفند نوزاد با گوسفند پر شده تفاوت و تظاهراتی چندان از خود بروز نمیدهد اما جنین انسان هر چه نزدیکتر به آمدن بدنیای دیگر گردد به کارهای مرحله

بعد که بکارش آید متوجه میشود و آنها را سریعتر و بیشتر و بهتر انجام میدهد و چون بدنیا آمد باز هم بر این منوال هر چه به دنیای بعد یعنی هر چه به آخرت نزدیکتر شود به کارهای مرحله بعد بهتر و بیشتر میپردازد و پرهیزکاری اغلب مردم در پیری همین است و اینکه همه در آرزوی عاقبت بخیر شدن ناله میزنند علت بر فطرت بودن آن است انسان است می خواهد متولد شود کاری را باید بلد باشد که در دنیای بعد موجودیتش محفوظ بماند انسان است میخواهد بمیرد کاری را باید بلد باشد که در دنیای بعد موجودیتش محفوظ بماند اما کاری که جنین باید بداند و بلد باشد برای زنده ماندن مرحله بعد باید بوسیله آنچه از اعضائ و جوارحی دارد که در رحم بکارش نمیاید انجام دهد از دست و پا و چشم و گوش و ... و آدمی نیز باید بداند و بلد باشد در دنیا نیز بوسیله آنچه اضافی دارد و در دنیا بکارش نمیاید و به جهان وسیعتری مرتبط میگردد انجام دهد از هوش وعقل و ... زیرا برای خوب خوردن و خوب خوابیدن و خوب آمیزش کردن و... اینقدر عقل و هوش و ... اضافه تر از یک میمون لازم نیست و آنچه اضافه است برای شناخت انفس و شناخت آفاق و در نتیجه برای شناخت خالق انفس و آفاق و بالاخره برای راهیابی و رسیدن به بهشت میباشد (العقل ما عبد به الرحمن و اکتسب به الجنان) و همین را یعنی عقل را باید برای عاقبت خیری بتواند نزدیک به مردن بکار ببرد و در آن قسمت که از چگونگی زنده بودن شهدا بحث کردم شهادت را که بهترین وسیله دسترسی به عاقبت خیری است معرفی و علت چنین معرفی را شرح دادم.

معاینه پزشکی

باردار اگر چندمین شکم را دارد و در شکم قبلی ناراحتی داشته با شکم اول است و در فامیلش سابقه ابتلائی وجود دارد بهتر است با متخصص مربوطه و پزشک خانوادیگ در تماس و از چهارماهگی تا هفت ماهگی ماهیانه و از آن ببعد تا هشت ماهگی هر 15 روز و از آن ببعد بطور هفتگی مراجعه نماید و در غیر اینصورت باید حداقل دو مرتبه حدود چهار ماهگی و هفت ماهگی مراجعه نماید.

به تمام خانم های باردار سفارش میشود مراجعه دو مرتبه را فراموش نفرمایند که تعلل در آن ممکن است اشکالاتی در قلمرو زایمان یا برای سلامتی نوزاد بوجود آورد.

خدای را شاهد میگیرم که حاضر نیستم از خط اسلام بیرون روم و جز برای تشیع اسلام عزیز چیزی را هدف قرار نداده ام و اسلام یعنی بهتر کردن و به سلم و صلاح و رشد و هدایت آوردن مردم در تمام ابعاد جسمی و به سلم و صلاح و رشد و هدایت آوردن مردم در تمام ابعاد جسمی و روانی. لذا هر جا بشما سفارش کرده ام از اینجهت است که یک مرد یا یک زن مسلمان را توصیه به بهتر و سالمتر زندگی کردن و جلب جذب منافع دنیا و آخرتشان است.

از آنجا که حوادث ممکن است بیماری وخیمی برای جان مادر داشته باشد که اگر در زمان غیر حاملگی همان حوادث اتفاق می افتاد و اهمیتی نداشت، بحث زیر مورد نظر قرار گرفت.

نبی خاتم که اطلبوا العلم من المهد الی اللحد فرمودند و مدتها اشکال میکردند برای بچه در گهواره یا پیر در بستر معلم داشتن و او را به آموزش داشتن یعنی چه اما امروز به اهمیت مربی و پرستار مخصوصا نوزادی و پیری وقوف پیدا کرده همینطور برای آبستن و زائو که حضرتش آنرا همانند روزه داری که شبهایش همه در عبادت میگذرد بحساب آورده و این را میفرماید که شیر کار شمشیر میکند و چه جالب است که آن در شکم خود دارد و همانگونه که خود را میسازد شایسته است جنین را بسازد و این خارج از شکم دارد و باید همانگونه که محیط را میسازد خود را بسازد اگر فراموش نفرموده باشید آروم که ان الذین امنوا و عملوا الصالحات که جدا از یکدیگر بی ارزش اند یکی از معناهایش اینست:

امنوا خودسازی است و خود را بالا بردن و خود را صاحب کشف و کرامت کردن و عملواالصالحات غیر خود (اجتماع و محیط) را بالا بردن و محیط و اجتماع را صاحب کشف و کرامت کردن است و در عمل هم میبینیم

کسیکه کفشهایش جلو پایش جفت میشود صاحب ورع و تقوا و اوراد و اذکار است و آنکه مدرسه ها و درمانگاهها و مسجدها ساخته کفشش جلو پایش جفت نمیشود و خودش به اراده کرامت نمیکند بلکه محیط برایش کرامت میکند نسلش را محیط مراقبت مینماید یعنی کسیکه امنوا است با ایمان آن خورشید درونی. خارج را آگاه و روشن میسازد و آنکه عملوا الصالحات با ایمان برونی و خورشید نظمها و مراقبت ها، داخل را مطیع می کند (آبستن با ایمان خود میسازد و بچه ای که با خود دارد و زائو با ایمان محیط را میسازد و بچه ای که تحویل محیط داده است) و نبی گرامی خاتم را توجه فرمائید که آمنوا (روزها روزه شدن و شب ها زنده داری کردن وخویشتن را ساختن و نوزاد را که جزو خویشتن و همه چیزش تابع خویشتن است ساختن) را برای آبستن و عملوا الصالحات (شمشیر برداشتن و در میدان شهادت به مجاهده پرداختن و اجتماع را آگاه دل و بیدار ساختن و فرزند نیز که تابع اجتماع است ساختن) را برای زائو نسبت دادند (توجه فرمائید تا فرزند در شکم است احترام ایمان در قلب داشتن دارد و چون خارج شد احترام عمل صالح را کردن)

مراقبت های قبل از زایمان یعنی مراقبت از بیداردلی که از روزه داری روزها و بیداردلی شبها بی امان در مشقت است و زنده باد محمد رسول الله و خاتم النبیین که روزه و عبادت را به آبستن نسبت میدهد روزه که نوعی رابطه بین فرد و غذاست و نماز و شب زنده داری که نحوی رابطه بین روحیه و فرد است یعنی مراقبت از زن زائو باید در دو قسمت ملاحظه و توجه شود:

(1) آنچه سلامتی جسم وی را تأمین مینماید.

(2) آنچه سبب سلامتی روح و آرامش حال و خیال آبستن است.

حفظ سلامتی جسم حامله یعنی ترتیبی اتخاذ گردد که عوارض دوران حاملگی به حداقل برسد و خطرات موقع وضع حمل به صفر برسد و برای بعد از زایمان نیز بدنی سالم تحویل مادر و بچه داده شده باشد.

برای رعایت مطالب فوق آنچه را باید پزشک انجام دهد یا آنچه را باید آبستن به پزشک مراجعه نماید و پزشک انجام دهد از عهده این کتاب خارج است زیرا برای زن کافیست گفته شود به پزشک مراجعه کن پزشک اینها را میداند و بر تکلیف خود واقف میباشد لذا به ذکر آنچه میتواند زن خود انجام دهد بدون آنکه به پزشک مراجعه نماید میپردازیم:

دستورات لازمه

تغذیه - استراحت - خواب - اجابت مزاج - ورزش - هوا و آفتاب شستشو - لباس - تفریح - دندان و مسواک - مقاربت. مواردی است که حامله باید بداند و عمل نماید.

چون ممکن است زنهائی باشند که اهمالکارند. توجه فرمایند که اگر موارد زیر پیش آمد برای جلوگیری از بدتر شدن فوری به پزشک مراجعه نمایند:

خونریزی حتی لکه بینی - ورم دست و صورت - سردرد شدید و مداوم - تیرگی چشمها و اختلال دید - درد شکم - استفراغ مداوم - تب و لرز - خروج ناگهانی آب از مهبل.

درباره تغذیه زن باردار به اختصار مطالبی ذکر شد.

علت پیدایش ویار را هنوز ندانسته اند چیست یکی میگوید جنس مادر ناسازگار بوده ایجاد حساسیت و در نتیجه دل بهم خوردگی مینماید دیگری عقیده دارد چون تعادل عصبی بهم میخورد و آخری که علت را رسیدن زن به آرزوی فطری خود یعنی به ایجاد نسل و در نتیجه تخیلات و فکرها و آرزوها بحساب آورده است و دیگری ناشی از دخالت موجود اضافی و ایجاد نوعی بیرون راندن اضافی بوسیله ویار تصور مینماید و ....

بهر صورت ویار اغلب صبحگاهی است و چه بهتر که باردار ساعتی در صبح نیز استراحت نماید مخصوصا استراحت بعد از هر غذا خوردن مفید است خود را مشغول داشتن. برطرف ساختن یبوست، پرهیز از غذاهای زیاد چرب و سرخ کرده و نوشیدن آشامیدنیهای نیمگرم مؤثر است.

معده خالی چون تهوع آور است چه بهتر که در فواصل غذا مقداری شیر یا از همه بهتر نان شیرمال میل نمایند. یبوست که بعلت فشار رحم بر روده ها و تنبلی آنها بوجود میاید و اگر وجود داشته نشدید میشود یا خوردن سبزیجات یا روغن زیتون برطرف میشود خوردن پارافین نیز مفید است اما چون از مواد نفتی است تکرار آن مضر و ادامه آن امکان دارد ایجاد سرطان نماید. از خوردن مسهل های قوی باید پرهیز کرد.

نفخ شکم یا گردش در هوای آزاد و تنظیم مقدار و زمان غذا برطرف میشود.

ترش کردن که ممکن است با آروغ زدن و یا تلخ کردن همراه باشد و چه بسا با درد ناحیه قلبی همراه، با پرهیز از مایعات و سرخ کردنیها و پرخوری و ادویه و ترشیجات و ... برطرف گردد. تجربه آنکه ترش کردن پس از خوردن برنج ممکن است با خوردن قطعه ای پنیر در پایان از بین برود و اگر ترش کردن موقت است با خوردن اندکی جوش شیرین آنرا برطرف ساخت. بواسیر بیرون زدن عضله متورم یا سیاه رگهای مقعد و واریس بیرون زدن رگهای پاست و هر دو زمینه ارثی دارد و با فشار رحم بر آنها پیدا شده یا بوده و تشدید میشود. بواسیر را با بالا نگه داشتن باسن و کمپرس آب سرد یا یخ و تکرار آن و اگر تکمه ای دارد با انگشت و یا با انگشت و روغن میتوان داخل کرد و اگر خونریزی داشت باید به پزشک مراجعه نمود.

واریس را با کمتر روی پا ایستادن و فشار بر آن وارد کردن و هنگام خوابیدن بالشی زیر پا گذاشتن و نپوشیدن کرست و لباسهای تنگ میتوان آرامتر ساخت.

چنگ شدن عضلات ساق پا قسمت های دیگر برطرف میشود با پیاده روی در هوای آزاد و صرف غذای کلسیم دار و در صورت عرق کردن زیاد و در هوای گرم بودن خوردن اندکی نمک و رعایت پوشیدن لباس که شرح داده شد.

در ماههای ویار چرت زدن و بعد از آن ممکن است بی خوابی پیش آید که با نخوردن چای و قهوه بعد از شام و مطالعه قبل از خواب و بر

طرف ساختن سر و صدا و کم نور ساختن اطاق و انتخاب رختخواب مناسب و کار کردن باندازه در خانه همگی اصلاح میشود.

تکرار ادرار نیز با فشار رحم بر مثانه و تحریک آن نزد باردارن فراوان است بویژه در ماههای اول و ماههای آخر و نزد برخی با خنده یا با گریه ادرار جهش میکند. سوزش مجرا و درد موقع ادرار نیز ممکن است پیش آید که باید به پزشک مراجعه نمود.

تنگ نفس بعلت فشار رحم از بالا پیش میآید و مرتب افزایش مینماید تا روزی که سر بچه وارد لگن میشود و بالای شکم خالی میشود برای بهتر کردن و راحت بودن بهتر است متکائی با یک پشتی که انتخاب آن مناسب است داشت خارش بدن اگر موضعی است با آب سرکه و اگر همه بدن است و نتیجه حساسیت باید به پزشک مراجعه نمود.

از نیمه دوم بارداری ممکن است پوست شکم با فشار رحم پاره شود و خطوط قرمزی بجای گذارد که بعد از زایمان سفید خواهد شد و زمینه ارثی آن بیشتر است و با ماساژ روزانه با پمادهای هورمونی و ویتامین دار در هفته اول بارداری امکان دارد و میتوان تا حدودی جلوگیری نمود.

لک بینی (خون ریزی مختصر) در ماههای اول در اثر تهدید به سقط و سپس سقط یا بچه خورده یا جفت سر راهی یا غده میتواند باشد و در هر صورت باید به پزشک مراجعه کرد.

ورم دست و پا اگر مختصر بود بیماری نبوده برطرف میشود و اگر زیاد بود یا سر و صورت را فرا گرفت باید به پزشک مراجعه کرد.

مسمومیت آبستنی که بعلت خطرناک بودن آن باید بطور حتم به پزشک مراجعه کرد. در ماههای آخر پیدا میشود و نزد شکم اول بارداری

بیشتر است شاید اختلال عمل کلیه ها یا کبد یا .... در کار باشد فشار خون بالا میرود آلبومین در ادرار پیدا میشود ورم شدید دست و پا و صورت ظاهر میگردد وزن زیاد میشود و ... و مراجعه به پزشک واجب میگردد.

غشی حاملگی (اکلامیسی) هم خطرناک بوده و اغلب در تعقیب مسمومیت آبستنی که درمان نشده یا ناقص درمان شده پدید میآید حال باردار بهم خورده بزمین میخورد و حمله تشنجی میگیرد بدن سفت شده کف سفید و گاهی خون آلود از دهانش بیرون میآید چه بسا زبانش را گاز بگیرد یا بعلت افتادن استخوانش بشکند و اغلب بچه ها در شکم این بیمار تلف میشوند.

دیگر سقط جنین است که یک جلد را در انحصار داشت و گذشت

آبستنی خارج از رحم بعلت پرورش نطفه در جائی غیر از رحم است نطفه بعلت ماندن تخمک در لوله رحم تا مدت پنجروز بوجود میآید اما در آنجا جای تنگ و نامناسبی است بطرف رحم سرازیر میشود و در آنجا نمو می یابد اما اگر نتوانست از آن فضای نامناسب نجات یابد همانجا برشد ادامه می دهد و لذا ممکن است در حین بزرگ شدن لوله را پاره کرده و خونریزی بدهد و بکشد.

خارج از رحم نزد آنها که عفونت لوله یا تخمدان یا چسبندگیها یا عیب مادرزادی در یک قسمت تناسلی یا نازائی دارند دیده میشود زنی است حدود 15 روز از موعد قاعدگیش گذشته بجای قاعدگی لکه می بیند یا درد زیر شکم احساس مینماید یا حالت ویار و تهوعی یا دردهای قولنجی یا ... دارد که با امتحان داخلی معلوم میگردد همراه با درد

شدید و تهوع و استفراغ و رنگ پریدگی و عرق سرد و نبض سریع و سقوط فشار خون شناخته میشود.

ممکن است نطفه در داخل شکم رشد نماید و با سزارین خارج گردد

بچه خورک یا انگورک یا مول که نیم در هزار در کشورهای غرب و در ایران بیشتر دیده میشود در ماههای سوم و پنجم با فاسد شدن جفت و بشکل خوشه انگور در آمدن آن و کم کم داخل رحم را پر کردن و بچه را از بین بردن در میآید و چون بین فقرا بیشتر دیده میشود علت آنرا به تغذیه ارتباط میدهند.

شکم در ماههای 3-5 بزرگتر است ترشح خونی و لک بینی مقاوم به درمان و گاه دفع تکه های فاسد شده جفت و چه بسا با ورم دست و پا و تهوع و استفراغ همراه است جمجمه و صدای قلب جنین و آثار حیات شنیده و فهمیده نمیشود. و با آزمایش ادرار و معاینه معلوم میگردد و در درمان آن باید به پزشک مراجعه کرد و آنچه اهمیت دارد خارج ساختن آخرین قطعه های آن است که اگر بماند چه بسا خونریزی یا سرطان بوجود آورد و لذا تا سه ماه بعد از کورتاژ رحم باید ادرار زن را آزمایش کرد تا مطمئن شد چیزی باقی نمانده است و اگر سیر تب و آزمایش بیمار تا شش ماه سالم نشان دهد کافیست. چنانچه به سرطان تبدیل شود آزمایش ادرار و خون بینی و عکس ریه ها لازم است.

حالات روحی - هیجان و اضطراب میتواند قاعدگی را بند آورد. شدید کند، نامرتب نماید، دردناک سازد، سرد مزاج گرداند سقط مکرر دهد، مقاربت ناراحت باشد.

بارداری از یکطرف شخصیت زن را که نسل خوای است از محل انتظار

زن بیرون کشیده چون دسته گلی به محل آگاهی او تقدیم مینماید لذا زن مواجه با مسئولیت جدیدی شده بدون شک افکارش را دگرگون خواهد ساخت از طرف دیگر فکر نگهداری فرزند و امید و آرزوهائی که در نتیجه فرزند داشتن بهره اش میشود مرتب در برابرش رژه رفته و او را مشغول میدارد و در اینصورت روحیه مادر تحت تأثیر قرار میگیرد و این حالت در شکم اول بیشتر است.

از طرف دیگر فکر زایمان و دردهای آن و عوارضی که ممکن است پیش آید مزید بر علت اخلاقیات زن را متغیر میسازد بارداری خود سبب میشود ترشحات غددی بدن دگرگون شود و از آنجا که ترشحات مذکور قبل از هر چیز با اعصاب همکاری نزدیکی دارد این نیز مزید بر علت خواهد بود.

فکر وظائف سنگین مادری و شوق مادر شدن و افکاری در جهت پایداری یا ناپایداری باز از عوامل ضایعساز اوضاع عصبی باردار میباشد

فکر زایمان که آیا طبیعی خواهد بود یا خیر و بیم و هراس از بیماریها و ناقص الخلقه بودن بچه و علاقه شدید به پسر بودن یا دختر بودن و علاقه و عدم علاقه به بارداری و ترس از سقط و توجه به پدر که آیا از بارداری وی خوشحال است یا نه همه سبب میشود بر ناراحتی های عصبی و فکری باردار بیفزاید.

درمان همه آنچه گفته شد یک ذره ایمان و توکل بخداست. باردار میتواند بخود تلقین کند به چیزهائی که دوست دارد خود را مشغول سازد مطالعه کند و ... اما بیش از همه درمان آن بدست شوهر است همان شوهری که اگر مسلمان خواهد فهمید چرا نبی خاتم عزیزش باردار را روزه

دار شب خیزی که روزها چون مجاهد در راه خدا شمشیر بدست در میدان جهاد میجنگد معرفی فرموده است چنین معرفی کرده است تا شوهرش سحری، افطاری، اسلحه میدان جنگ، خوراک میدان جنگ، خوراک میدان همه و همه را به همسرش برساند و همه جمع میشود در این کلمه که باردار حس کند در دوران بارداری شوهرش او را دوست تر میدارد و بر مرد است که به همسر بارداریش شفاها و عملا دوست داشتن وی ثابت کند و این بهترین درمان است.

قبل از زایمان

دردهای مبهم و خفیف آغاز میشود در شکم اول قبلا بالای شکم خالی میشود. لک بینی و ترشحات خونی که علامت باز شدن دهانه رحم است و پاره شدن کیسه آب از علائم میباشد.

دردهای کاذب نیز ممکن است پیدا شود که اگر باردار بایستد کمتر میشود اما دردهای زایمانی با ایستادن شدید میشود. دردهای زایمانی منظم و متناوب بوده در موقع شروع در ناحیه پشت و پائین کمر حس شده و با پیشرفت زایمان شدید و به پائین و جلو میاید و دردهای قوی تر و قولنجی و چنگ زدنی میگردد و فواصل دردها کم میشود و طول مدت دردها بتدریج بیشتر میگردد.

کیسه آب اگر در منزل پاره شد به پشت خوابید و به پزشک اطلاع دهید و اگر طول بکشد و عفونی شود ایجاد خطر مینماید.

ممکن است کیسه آب پاره شود و بند ناف پائین آمد و گیر افتد و

جریان خون قطع گردد و بچه بمیرد لذا باید بوضعیت سجده درآمده و بی حرکت بود و از پزشک دستور گرفت و این در صورتی است که بند ناف ضربان دارد یعنی نبض میزند و اگر بند ناف پائین نیامده استراحت کافیست و اطلاع دادن به پزشک - خوردن 30-60 گرم روغن کرچک که میتوان با چند قطره آب پرتقال یا لیمو آنرا خوشمزه ساخت. یا خوردن قرص کنین هر نیم ساعت تا شش قرص با تنقیه با صابون و یا روغن زیتون میتواند ایجاد درد نماید اما باید همه با اجازه پزشک باشد.

جنین در رحم

بیشتر مردم جهان روز تولد را سالروز میگیرند و در برخی کشورهای آسیای شرقی اولین روز حاملگی را و بنابر شرحی که در همین جلد دادم قرآن به روز تولد و روز مرگ و روز حشر اهمیت میدهد و اینک عمده مردم جهان و کلیه متمدنین به روز تولد و روز مردن توجه دارند اما روز حشر؟؟

باز یادآوری آنکه از عجائب خلقت مایعی که جنین در آن غوطه ور است قبلا شرحی دادم و اضافه مینمایم که مایع مذکور محیط ترمیم دهنده و حتی درمان کننده خوبی نیز هست چنانچه اگر به مادری گلوله ای اصابت کند و به بدن جنین نیز برسد و سوراخش کند و هیچیک نمیرند و مادر درمان شود جنین بسرعت درمان میشود و در جای سوراخ فقط اثر مختصری باقی خواهد ماند اگر دست یا پایش بشکند خود بخود خوب اصلاح میشود و .... هم اکنون جنین در داخل رحم است خونش را عوض میکنند و اعمال جراحی بر آن انجام میدهند.

از ماه سوم جنین انگشتش را میمکد بدور خود میچرخد حرکت میکند سکسکه و گریه دارد و اگر حبابی وارد مایع شود گریه جنین بقدری شدید خواهد بود که گاه مادر اظهار میدارد صدایش را میشنود (در اینصورت اگر مادر بحالت نشسته بخوابد که حباب از اطراف صورت بچه دور شود راحت میشود - البته حباب پس از چند هفته در مایع مذکور از بین میرود)

هنوز نفهمیده اند چگونه است که جنین غوطه ور در مایع دربی وزنی قرار گرفته گویا قوه جاذبه بر او اثری ندارد و بهمین دلیل سر سنگین بچه در رحم بموازات بدن بدون کج و ناراحت شدن قرار میگیرد اما هنگام تولد تا مدتی بعلت عادت به بی وزنی نمیتواند سر خود را درست نگهداشت و باید مادر با دست از آن مراقبت کرد.

موقعی که مادر به پشت میخوابد و ستون فقرات مزاحم جنین میشود ناراحت شده مرتب پا میزند تا مادر مجبور شود بوضعی دیگر در آید.

صدای قلب مادر برای جنین خیلی مطبوع است و مدتها پس از آنکه متولد شد اگر به سینه چپ گرفته شود یا صدائی مشابه ضربان قلب برایش درست کنند آرام میگیرد و این را حضرت صادق تذکر داده اند که در کتاب مغز متفکر شیعه خوانده اید.

از آنجا که علت مرگ و میر باردارن در درجه اول خونریزی و سپس مسمومیت و بعد عفونت است باید در صورت بروز مراقبت کاری کرد و به پزشک مراجعه نمود و لذا خونریزی از مهبل، تهوع، استفراغ، ورم، دست و پا و سردرد و ناراحتی چشم تنگی نفس، بیخوابی و سردرد و دلدرد و دردهای زیر شکم و احساس سوزش در موقع ادرار و خروج مایع از مهبل و ... را نباید نادیده گرفت.

غذای باردار همانگونه که شرح داده شد باید سرشار از مواد بیاض البیض و سبزیجات تازه و میوه جات و حبوبات بوده و کمتر مواد قندی و چربی داشته باشد و اگر همین دستور رعایت شود احتیاجی به داروهای ویتامین دار که زیادش ناراحتی های مادرزادی بوجود می آورد نمیباشد.

خواب روز و استراحت و دوری از افراط در کارهای شدید و خستگی و داشتن تفریحات سالم و هوای آزاد و ورزشهائی اگر به آن عادت داشته و جلوگیری از یبوست با خوردن میوه و سبزی و راه رفتن و دوش گرفتن تا ماه آخر و پوشیدن لباسهای فراخ که علتش را شرح دادم و پرهیز از کمربند و کش جوراب و توجه بدندانها و پرهیز از مسافرت های طولانی از ماه هشتم ببعد و پرهیز از مقاربت در ماههای آخر بطریقی که شرح داده شد و پرهیز از شستشوی مهبل مگر در موارد ضروری که باید لوله وارد نکنند و فشار آب زیاد نباشد و چرب کردن نوک پستان تا ترک نخورد جزو برنامه باردارن است.

نوزادان مادران معتاد معتاد بدنیا میآیند و بهتر است در دوران بارداری آنرا ترک کنند آنچه اهمیت دارد معتادان به بارپیتوریکهایند که اگر داروهای خواب آور به آنها ندهیم مادر میمیرد و نوزاد نیز که با علائم تشنج متولد میشود اگر مسکن به او داده نشود خواهد مرد.

حساسیت باردار به فلج اطفال باید مورد توجه قرار گیرد تا اگر تلقیح نشده اند بشوند.

مطلب از وضع جنین بود که پس از سه ماهگی قلبش روزانه 50 بار خون را تخلیه میکند و اندام تناسلیش مشخص است به نرمی حرکت میکند اما مادر حس نمیکند ففقط هشت سانتیمتر است اما در ماه چهارم 12/5

سانتیمتر میشود و از 22 گرم به 188 گرم میرسد ومادر حرکتش را میفهمد و زمانیکه برای تولد آماده میشود دائم در حرکت است که رشد جنین و وضع او را در جلد جنین شناسی و مخصوصا جلد سقط جنین شرح دادم.

انعقاد نطفه برای داشتن فرزندی شایسته

به بسیاری از مراسم اسلامی ازدواج آشنا و به همه طبق موازین اسلامی عمل شده تا بجائی رسیده که با اجازه عروس، انعقاد نطفه میبایستی صورت گیرد در اینجا سئوالی پیش می آید پیش می آید که اسلام که چشم بینایش مدتها قبل از انعقاد را بنظر علمی و بهداشتی مینگرد و از بعدها نیز خبر دارد آیا دستوراتی برای مراحل قبل از انعقاد نطفه داده و میدهد؟

اسلام همانگونه که تا بحال بر خاطر خوانندگان گذشته است به ازدواج دو گونه اندیشیده یکی با کسانی سخن میگوید که بقصد ازدواج و ارضای غریزه شهوت یا بخاطر اینکه به آلودگیها دچار نشوند ازدواج کرده و از پیدایش نسل جلوگیری بعمل می آورند. دیگر کسانی میباشند که علاوه بر ازدواج قصد تشکیل خانواده دارند و خانواده بدون فرزند در همان وصلت و گوشه حجله و استمرار و دنباله آن خلاصه میگردد و در نتیجه خواهان نسل میباشند و محال است کسی که حتی همه عالم را بد میخواهد در آرزوی فرزندانی صالح و شایسته نباشد و این طبع همه بشر است که دیگران را صالح میخواهند که خود آزاری نه بینند همه را راستگو میخواهند

که کسی بایشان دروغ نگوید. همه را امین که کسی دزدیشان نکند. همه را پاک چشم که اهل و عیالش را چشم چرانی ننماید و در این مسئله مورد بحث هم بر فرض آنکه اگر همه عالم را بد بخواهند در مورد خودشان داوطلب فرزندانی صالح و خوشبختند و در این زمینه اگر به کتابخانه ها مراجعه کرده باشید می بینید کتابهای اهدائی بکتابخانه، اخلاق و رفتار و خواسته های اشخاصی که آنرا هدیه کرده اند مشخص میسازد و اغلب کسانیکه با مردم بوضع خاص دو شخصیتی رفتار کرده و اعتقادی نداشته اند تا در ظلّ عنایتش بتوانند با مردم از روی اخلاق رفتار کنند مضطربانه به خرید کتابهای متعددی در پرورش و آموزش کودک پرداخته اند باشد که اگر همه چیز و همه جا برخلاف ایمان است فرزندی صالح داشته باشند غافل از آنکه نسل صالح جز گردن نهادن بدستورات الهی و عمل به آنها نصیب نمیشود وکسیکه نسل بهتر و صالحی میخواهد قبل از انعقاد نطفه نیز باید مراقبت هائی بکند که نزد اسلام مسائلش سر بآسمانها کشیده و جاء رفیع علمی دارد که در فقه اسلامی تا آنجا پیش بینی شده که اگر زن یا مرد پس از برگزاری عقد احساس کردند که پسرشان دیوانه است میتوانند این عقد نامطلوب را فسخ کنند و با سرنوشت اولاد آینده خود بازی ننمایند و این نهایت مراقبت اسلام از فرزند است (1) و از حضرت باقر است در پاسخ مردی که گفت .... عن الرجل المسلم تعجبه المراء الحسنا ایصلح له ان یزد و جهاد هو مجنونه؟ قال لاولکن ان کانت عنده امه مجنونه فلا باس یطاها و لا یطلب ولدها.

یعنی حضرت درباره مرد مسلمانی که زیبائی زنی او را به

1- ص 16 پرورش و تربیت کودک در اسلام آقای سید جعفر شیخ الاسلام

تعجب آورده بود. آیا صلاح است با او در حالی که مجنون است ازدواج نماید. فرمودند، نه ولی اگر کنیز مجنونی داشت اشکالی ندارد آمیزش نماید ولی طلب فرزند ننماید و این میرساند که فرزند دیوانه از راه ارث پیدا کردن مطلوب اسلام نمیباشد.

هر نطفه با توجه به اینکه صفات کسب شده از راه تربیت و ؟؟ و حتی شکل و شمایل را به فرزند منتقل میسازد همانگونه که اسلام دستور میدهد باید مرد در انتخاب زن توجه کند و بنابر آنچه قبلا به تفصیل شرح داده بشد زنی برگزیند که بداخلاق و از خانواده های بی دین و فاسق و فاجر نباشد. دیوانه و مصروع و سالخورده انتخاب ننماید و زن نیز شرح دادیم که مردی انتخاب نکند بداخلاق و بی دین و فاسق و فاجر و مخصوصا شارب الخمر که روایات متعدد متذکر آنست و علتش را که علم تازه کشف کرده است آوردم.

درست است که قانون ارث، ثابت و بدون کم و زیاد صفات را از پدران و مادران و خویشاوندان به نسل منتقل میسازند اما جهش هائی که در این زمینه شده و میشود یا بپای قانون تکامل که ثبوت ناپذیر میباشد بستگی به اقدام پدر ومادر در انتخاب غذاهائی نیز هست که باید قبل از انعقاد نطفه در سازمان بخشی آن دخالت نمایند و چگونگی آنرا شرح خواهم داد و قبل از آنکه به آن برسید بدانید پدر نمیتواند خدمتی بزرگتر برای فرزندش انجام دهد از اینکه مادر صالح برایش برگزیند و مادر نیز نخواهد توانست برای فرزندش خدمتی از آن بزرگتر انجام دهد که بعقد فاسق فاجر مخصوصا شرابخوار درنیاید.

فساد نسل

بارها آورده شد که اسلام امتیازات نژادی و تمکن را برای ازدواج مطرود و غیر وارد دانسته و افتخار به حسب و نسب را منع نموده است و پایه و اساس ازدواج را متکی به چند چیز که ایمان از همه مهمترین است قرار میدهد اما دو قانون وراثت و تکامل را معتبر دانسته و وراثت را متغیر مشروط و تکامل را ثابت مشروط معرفی میفرماید. یعنی اسلام آنچه را غیر متغیر میداند قانون ثابت و آنچه را غیر ثابت میداند قانون تغییر پذیری است.

اوصاف و خصوصیات جسمی پدر و مادر به نسل منتقل میشود از رنگ و قد و جبن و شجاعت و... و همه با تغییراتی که در امنیت آفاق و انفس و سلامتی محیط و بدن روی میدهد تغییر میکند اما تکامل بهمان مسیر الی الله المصیر و رو به خدا در پیشرفت است و مشروط بودن هر کدام انحرافات و جهش هائی است که بعللی بر آنها اثر میگذارد که شرح برخی را داده ام ولی عامل یا عوامل توجیه کننده جهش ها را از لحاظ فیزیکی هنوز شناسائی نکرده اند.

وقتی نبی گرایم میفرمایند ایاکم و خضراء الدمن و ازدواج با زنانیکه از خانواده بدکار است ممنوع میسازد یا حضرت علی در نامه ای که به مالک

اشتر مینویسد سفارش به ازدواج با افرادی از خانواده های صالح و خوش سابقه میفرماید معلوم میگردد اولیاء امور اسلام نسبت به وراثت اهمیت خاصی قائل بوده اند چه که بار گناه و ستم تغییر دهنده اوصاف و خصوصیات بوده و چه بسا از یکنفر گناه کاری که آزادی در کار احساس کرده بدون اینکه حتی خود را محرم بشناسد سبب شود نسلی چند را آلوده و گناه کار از خود بجای بگذارد و دانشمندان و روانشناسان جهان اخیرا متوجه این مسئله شده در صورتیکه قرآن عزیز ما حتی مثالی که برای اثبات مواردی بسیار مهم از مسائل دینی را نیز در بردارد ذکر فرموده است از جمله دانشمندان الکسس کارل است که می نویسد از خانواده روک RUKE بموجب مطالعه مقامات رسمی نیویورک 339 فاحشه 181 الکلیک 170 فقیر بینوا 118 جنایتکار و مجرم 86 مدیره فاحشه خانه وجود داشته است.

خانواده هائی را نیز نشان میدهند که در رأس فردی شایسته و صالح قرار داشته و نسلهائی متوالی و چند نیکوکار و شایسته تحویل داده اند و قرآن بهترین مثال آنرا از کسیکه پدر نیکان و مقربان و در رأس آنها قرار گرفته و بهمین مناسبت شیخ الانبیایش گویند آورده است.

و اذا ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن قال انی جاعلک للناس اماما قال و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین (و آنگاه که پروردگار ابراهیم را به دستوراتی آزمود و او به اتمام رساند گفت ترا برای مردم امام گردانم گفت و از فرزندانم؟ فرمود پیمان من به ستمکاران نرسد)- البقره آیه 124

داستان حضرت ابراهیم را همه کم و بیش میدانیم که ساره همسرش بود و تا سنین پیری فرزندی نداشتند هاجر را که ساره به او بخشیده بود پسری آورد و بعد خودش از حضرت با بشارتی که فرشتگان به او دادند

باردار شد و اسحق را آورد (سوره هود) بس معلوم میگردد درخواست حضرت خلیل پس از داشتن فرزندانی بوده که مسئلت میدارد از آنها و ذریه اشان امام قرار داده شود و پروردگار میفرماید پیمان به ستمکاران نمیرسد و لذا باید درخواست حضرت خلیل بالقوه بصورت مسئلتی که به استجابت رسیده در فرزندانش نسل بعد نسل به امروز رسیده باشد آنچنانکه بتوان در برابر چنین نسلی که پیمان به آنها میرسد بتوان ایستاد و گفت کنتم نورا فی الاصلاب الشامخه و الارحام المطهره.

از درخواست ابراهیم که معلوم میشود پس از رسیدنش به امامت برای فرزندانش تقاضا نمود و جواب شنید که عهدم به ستمکاران نمیرسد چنین برمیاید که امام شدن خودش و ذریه اش همانند نبوت برگزیدگی از طرف خداست نه از طرف خلق و نیز معلوم میگردد که قانون نوارث تغییر پذیر بوده و از بین ذریه خلیل الرحمان همه مشمول رحمت امام شدن قرار نمیگیرند و اگر در رأس خاندان شخصی نیکوکار و مقرب قرار داشت ذریه ای مقرب و نیکوکار خواهد داشت و چه بسا همانند نوح نبی فرزندی یا فرزندانی غیرصالح داشته باشند اما اگر در رأس کسانی باشند که 950 سال تبلیغ و ارشاد نوح نبی در آنها اثر نکند و لا یلد والا فاجرا کفارا بوده و جز فاجر فاسق کافر تولید مثلی است تعجب آور است.

نسل شایسته و نسل بدآموز

سرآغاز بهداشت نسل با چنین جمله ای جلوه داشت که نسل همه چیز زندگی است و در اینجا باید در تائید آن گفت که چشم امید همه

چیز و همه کس حتی ادیان به نسل است و نمونه آن حضرت نوح اولین پیامبر اولوالعزم که چون خواست از پروردگار نابودی مردم را مسئلت دارد عنوان نسل بداندیش را پیش کشیده عرض کرد که قطع امید است و اینان که ایمان نیاورده اند جز فاجر و کافر تولید مثلی نخواهند داشت (و لا یلدوا الا فاجرا کفارا) و طوفان نوح کارشان بساخت و نسل نیامده را در تاریخ عبرت نمود.

ابراهیم خلیل مسئله داشت که پروردگار از ذریه اش پیشوایان برانگیزد دعایش مستجاب شد اما ذریه ای از او که به ستم آلوده نخواهد بود برگزیده گردید (لا ینال عهدی الظالمین) و از میان همین برگزیدگان برکت و کثرت وعده داده شد (انا اعطیناک الکوثر فصل لربک وانحر ان شانئک هو الابتر).

اوضاع نگران کننده زمان نوح آنچنان بود که کنعان فرزند ان اولوالعزم بزرگوار نیز خصوصیات ما دریافت و از چهار فرزندش (سام، حسام یافث، کنعان) یکی جانشین پدر و دیگری مادر گردید و دوتای دیگر که از نوح ارثی وزنی داشتند بازبراه پدر رفتند و کنهان و مادرش و بقیه کسان جز 72 من اهل ایمان همه و همه هلاک شدند (و خدا کند اکثریت با بدان نگردد که نجات دادن حتی زن و فرزند را نیز احتیاج بیشتری بعنایت پروردگار است.)

زکریا نیز بلاعقب بود و فرزندی نداشت و هر کس هر چه ندارد حتی به کمترین و کوچکترین و گاهی به بدترینش راضی است اما زکریا نسل بد نمیخواهد که نسل بد بدآموزی می کند و لذا از پروردگار نسلی درخواست مینماید که برثی و برث من آل یعقوب و اجعله رب رضیّا باشد از

پیامبر و آل پیامبر ارث ببرد و خدا بر آنچه به او داده شده است رضایت نامه صادر فرماید.

بجاست یک وجه از آنچه نسل شایسته را از نسل بدآموز جدا میکند بیاورم:

در همه آفرینش هر جا مشهود و معلوم است که بدآموزی وجود ندارد نه جماد بدآموزی میکند نه جماد نه حیوان - نه الکترون نه سلول نه عضو نه غدد نه بافت نه عصب نه ... هیچکدام بدآموزی ندارند.

آن جمادی که بدآموزی کرد کو؟ کی اسید بر آهن ریختند و فرمولی خلاف به شما پس داد؟ کجا فرمولی از نهاد آفرینش عوضی تجلی کرد؟ چه زمانی پروانه نقش شمع بازی کرد یا شمع مسئولیت دیگر از خود نشان داد؟ آیا دیده شد که ببر کار گوسفند کرده باشد یا گوسفند گوسفندی نکند؟ یا انار بکارند و هلو بروید؟

این تنها انسان است که میتواند مشمول خطاب انه لیس من اهلک قرار گیرد و اهلبیت پیامبری با آنکه پسر پیامبر است نداشته باشد.

از نقشی و تعهدی و مسئولیتی که کنعان پسر نوح به عهده داشت عدول و بدآموزی کرد و از زمره اهلیت و خانوادگی مطرود شد.

بقراری که آورده شد نسل شایسته فرمولها را درست و مطابق فطرت نشان میدهد. لذا این نسل در اعلی درجه به مرحله تسلیم رسیده است که هیچ گونه بدآموزی از آن مشاهده نمیشود و نسل بدآموز که خلافکاریهایش چشمگیر است.

برهنگی در خانه

بارها بحث شده است که نبی خاتم زن را (همه جای وی را) عورت نامیده اند (المرثه عوره) و بر همین مبنا و دلائل دیگر بعضی از فقهای عظام عریان بودن حتی وجه و کفین زن را اجازه نداده اند و برخی با دلائل دیگر پوشیده نبودن آنها را جایز دانسته اند.

باتکاء این مطلب که زن همه جایش عورت است یا نیست مطالبی در جلد 19 آوردم که مربوط به حجاب است و جلد مذکور از هر جلد دیگر بیشتر چاپ شد و بسیار مورد تشویق مسلمانان جهان قرار گرفتم چه کتبی چه شفاهی چه تلفونی ولی بحثی در این باره آیت الله آقای حاج شیخ محمد فاضل موحدی در کتابشان که هنوز چاپ نشده دارند که به بهترین وجه ثابت کرده اند پوشاندن وجه و کفین بنظر قرآن لازم نیست و من نیز در اینجا بعنوان استدارک جلد 19 آنرا باختصار ذکر مینمایم:

قبل از ورود به بحث به ذکر روایاتی درباره حجاب که به آن دست یافتم میپردازم:

از نورالشافی فی الفقه الشافعی تالیف حاجه ذریه الخرفان من المعاصرین فی مسئله الحجاب:

قال الرسول الله صلی الله علیه و آله و سلم (نصیف المرئه علی رأسها خیر من الدنیا و ما فیها)

نصیف یعنی روسری - کلوته - چارقد (ما یغطی الرأس) پس معنای جمله فرمایش نبی خاتم چنین میشود:

آن هنگام که پوشش سر زنی باشد ارزش آن از تمام دنیا بیشتر است (یعنی ارزش عفت از تمام ارزشهای مادی بیشتر است)

جالب آنجاست که در دعاء ندبه امام زمان به نصیف تشبیه شده اند یعنی همانگونه که نصیف اسباب شرافت زن است امام زمان اسباب شرافت جامعه مسلمین اند (.... بنفسی انت من نصیف شرف لا یساوی) و باز فرمودند حمادیات النساء غض الابصار حقر الاعراض قصر الوهازه (بارزترین درجات زنان سه چیز است پوشیدن چشم از نامحرمان تمام اندام پوشیدن از بیگانگان کم و باحیا از منزل بیرون شدن - سفینه البحار 2-298 از نبی خاتم) و فرمودند و القف علیهن من ابصارهن بحجابک ایاهن فان شدت الحجاب القی علیهن (زنان خود را با پوشش اندام و چشم از دیدار نامحرمان بازدار که هر چه پوشیده تر باشند سعادتمندتر هستند)

و در تاریخچه نظریه های جمعیتی از آقای دکتر محمد جهانفر صفحه 11 است که زنان آشور و بابل فقط آنها که شوهر داشتند و عفیف بودند حجاب داشتند.

ظاهر آیه (و لیضربن بخمرهن علی جبوبهن) ناظر به ستر گردن و سینه است و نظر به آن پس از نهی ظاهر گردن زینت است (الا ما ظهر منها) راهنمائی است به چگونگی عمل کردن به آیه (و لا یبدین زینتهن الا ما ظهر منها) و زدن خمر به جیب کفایت میکند بر تحقق نهی بخاطر

اینکه معمولا ساتر بودن پوشیدن است پس زدن خمر بر جیب کفایت میکند بر تحقق ظاهر نکردن زینت ظاهر و امکان دارد علتش این باشد که وهم اینکه سینه و گردن از زینت ظاهر می باشد رد میکند بخاطر اینکه زنان دو طرف خمر را بر کمر میگذارند برخلاف وضع طبیعیش و بخاطر همان است آن وهم مذکور پیش می آید که خدای تعالی آنرا رد کرده و بیان فرموده که باید خمر را بر جیب گذاشت و آنرا به مقتضای امر طبیعیش قرار داد تا اینکه ستر امور مزبور تحقق یابد و بهر حال دلیلی بر ستر صورت در آیه نیست زیرا مفادش وجوب گذاشتن دو طرف خمار است بر جیب و آن (جیب) طرف بالای پیراهن است تا پیوسته آنچه نمایان است در سینه و گردن و اصلا اقتضای پوشیدن صورت نمیکند بلکه استفاده نمیشود از آن اینکه پوشیدن صورت مذلول آیه (و لا یبدین زینتهن) بلکه مصداق است برای آیه (الا ما ظهر منها)

دیگر آنکه یکی از فضلای هند در رساله حجاب که نامش اسداء الرغاب فی مسئله الحجاب است گفته فرمایش خدا در اول آیه (و لا یبدین زینتهن ....) ناظر به قرض وجود اجنبی و علم به آن نیست منتهای امر اینست که ما از خارج میدانیم عدم محدودیت حکم بنحوی که شامل وجود شئ و عدم وجود شئ میشود و بنابراین میگوئیم زبانیکه آیه ناظر است به مظنه ای وجود بیننده صورت است حتی اگر به آن علم نداشته باشیم و بنابراین مانعی از ظاهر کردن صورت و کفین نیست و اما فرمایش خدای تعالی در قسمت بعدی (و لا یبدین زینتهن الا لبعولتهن) در مورد شئ فرضی است که وجود بیننده و علم به آن است و بنابراین ظاهر کردن در این صورت که از آن نهی شده است استثناست و عمومیت

دارد بر ظاهر و باطن با هم پس ظاهر کردن صورت و کفین در صورت وجود بیننده از آن نهی شده است گر چه از زینت ظاهره باشند زیرا این آیه شریفه این استثناء را ندارد و ظاهرا التزام به آنچه بیان کرد در معنای آیه خیلی مشکل است بلکه ظاهر آیه آنرا نمی پذیرد و بخاطر روشن بودنش در پیوستگی معنای دو آیه و اختلافی در موردشان نیست و علت تکرار استثنای محارمی است که برای زن محارم نیست زینت غیرظاهر و در آیه آنها ظاهر نماید و استثنا نکردن زینت ظاهره در این آیه بخاطر روشن بودنش بوده است به قرینه آیه قبلی علاوه بر این روایات نیز دال بر اینکه دو جمله بیک معنی هستند و بفاصله آن روایات را نقل خواهیم کرد. جهت دیگر آنکه مراد از آیه (و لا یضربن بارجلهن لیعلم ما یخفین من زینتهن) چیست؟

و در آن دو احتمال است:

اول اینکه مراد زدن یا بر زمین تا معلوم شود. دوم اینکه مراد زدن پا بعضش بر بعضی دیگر تا معلوم شود. بهر حال (لیعلم) قیدی است برای نهی شده نه خود نهی و مراد از آن است که متعلق نهی خود زدن بخاطر اینکه معلوم شد پس صرف زدن منهی عنه نیست ولو برای عرض دیگری اگر چه منجر به اطلاع بر آنچه از زینت پنهان میکند میشود برای اینکه زدن برای غرض مذکور مقدمه آن است برای تحریک مردان و جلب توجهشان می باشد که دنباله اش مفاسد است و از آن معلوم شد که مراد از زینت در این آیه زینت زاید بر خلقت است مانند پابند بخاطر اینکه خود آن است که زدن یا موجب اطلاع بر آن میشود.

خلاصه و نتیجه به تعبیر دیگر را توجه فرمائید:

ص: 186

یغضوا من ابصارهم و ... از چه چیز اجمال آورده شده است و یحفظن فروجهن هم از چه چیز اجمال آورده شده است و این دو اجمال جواب یکدیگر را میدهند یعنی این میگوید فرد جسمش را از ابصار مردها حفظ نماید و آن میگوید ابصارشان را از فروج حفظ کنند.

زن موجودی است زینتی و روایت هم داریم که کلها زینه پس الا ما ظهر منها مقصود همه جای زن است جز صورت و کفین آری زن هم زینت است هم عورت (المرثه عوره) و اینکه غیر اولی الاربه را قرآن اشاره میفرماید دلیل بر آنکه مقصود زینت نیست بعلاوه که الا ما ظهر منها برای افرادی که در قرآن شمرده (بعولتهن، ابنائهن، امائهن و ....) نیست.

اما زینت خلقت آشکار شدنش بر زدن پاها متوقف نمیشود و بنابر این اینجا شاهد دیگری تحقق می یابد بر اینکه مراد از زینت ظاهری که در اول آیه استثنا قرار گرفته است زینت خلقت است که بر دو قسم میباشد ظاهر و باطن برای اینه زینت زائدی که آیه در ذیل منصوص آن شده ات تقسیمش باخفاء و پنهان شدن و اظهار و یقین ظاهر کردن است نه به (خفاء) و (ظهور) پس روشن شد فرق بین اول آیه که استعمال آن با فعل لازم واقع شد و آخر آیه که استعمال آن با فعل متعدی و اینکه اول ناظر به زینت ذاتی است خلقتی است و دوم ناظر به زینت عرضی زائد و بدین صورت بحث در جهت دیگر روشن میشود.

اما از نظر روایات ..... (به کتاب گفته شده مراجعه شود)

بقراری که آوردم یک مطلب دیگر به جلد 19و20 که مخصوص حجاب است اضافه شد و آن اثبات با دلیلی دیگر اینکه پوشیدن وجه و کفین واجب نیست.

آنچه در کتابهای مذکورم جلب نظر میکند و تاکنون از آن دیده شده اینکه ثابت کرده ام دستور اسلام بداشتن حجاب تنها مسئله عصمتی و عفتی مطرح نبوده بلکه زیبا ماندن زن نیز در طول تاریخ مطرح است و در این باره هم مطالب علمی ذکر کردم و هم روایاتی آوردم که باز اضافه مینمایم مطالبی را که هر مسلمانی حتی در کتابهای معمولی دیده و متوجه آن نبوده و مطلب مذکور هم تائید مینماید دلیل را که حجاب علاوه بر حفظ عفت و عصمت جامعه نگهدار زیبائی زن نیز میباشد.

در کتابها خوانده اید که نبی خاتم و ائمه اطهار با تعبیرهای دیگر فرمودند فرشتگان وارد خانه ای نمیشوند که در آن باشد آلات ساز و آواز و طرب و وسائل قمار و باشد در آن خانه سگ و یا آنکه زن با سر برهنه در آن دیده شود. با توجه به اینکه در خانه کسی نباشد یا شوهرش یا محارمش باشند و سر زن برهنه باشد مؤید آنچه میباشد که آوردم یعنی اگر مقصود مسائل عفتی تنها برداشتن حجاب مترتب بود نباید شوهری را که اجازه دارد همه بدن زن را به بیند در خانه اش سر را پوشیده داشت.

با کمال تأسف و تألم باید اعتراف کرد ندرتا زنهای باحجاب نیز در مسئله پوشاندن خود از دیگران با تشخیص های خود بجای اطاعت از فرامین خدا به اسلام طلماتی وارد می آورند و چنانچه آمار نشان میدهد عده ای از آنها با آنکه در برابر مردان بیگانه سخت در حجابند در برابر زنان خودی و بیگانه لخت میشوند و بکلی اسلام را از یاد نبرند و توجه ندارن زنان نسبت به مردان غیر محارم تمامی اجزاء بدنشان حتی موها عورت و واجب الستر بوده و نسبت به پدر و برادر و عمو و دائی

نیز از گردن بند بپائین و از بازوبند ببالا و از خلخال که بالای مسح پاست ببالا حق کشف آنرا ندارند و حرام است زنی عورت زنی را به بیند و حتی کودکی مشاهده کند و به رساله های عملیه مراجع عظام اگر برای یک دفعه نگاه کنند می بینند هیچ مرجعی جز خودشان اجازه لخت شدن زن را در برابر زن نداده است و بدعت گزاری مزبور خاص زنان بویژه برخی از آنهاست که از مردان بیگانه سخت در حجابند ولی از مسائل حجاب چیزی نمیدانند.

برهنه شدن زن در برابر مردان بیگانه یک مسئله مد روز شده و حتی در دانمارک حق تظاهرات دسته جمعی بطور عریان نیز از قراری که روزنامه ای نوشته بود دانرد ولی استریپنیز و برهنه شدن زن در برابر مرد بتدریج یا ناگهانی جزو مشاغل غربیها درآمده است و هر کشوری برای خود قانونی دارد و اگر کودکان برخی زنان با حجاب و بی حجاب که در خانه لخت میکردند برای یکدیگر از شکل و وضع اسافل اعضای مادران و خواهران خود میتوانند با یکدیگر سخن گویند شرقیها و غربیها با پرداخت مبلغی جزئی میتوانند درباره زنان غرب مسائل مذکور را مورد بحث قرار دهند.

پدر و مادری که در برابر کودک خود ناگهان عریان ظاهر شدند و متوجه نبودند باید به فرزندشان تذکر دهند که چرا توجه نکرده و روی خود برنگردانده است تا در کودکی بفهمد جاهائی از بدن مرد و زن نیز هست که حتی اگر پدر و مادر باشند نباید به آنها نگاه کرد و در صورتیکه پدر و مادر احتمال بدهند که اگر عریان شوند کودکشان آنها را خواهد دید باید از این عمل خودداری نمایند.

کودکان و دختران حداکثر از 9 سالگی ببعد دوست ندارند اعضاء تناسلی اشان را کسی به بیند و لذا پدر نباید دختری که شناخت دارد حتی دختر خودش را لخت به بیند و یا مادر با جنین پسری به حمام برود حتی پسر خودش و این کار باید از پنج سالگی شروع شود. برهنه شدن پدر و مادر در برابر پسر عوارض بیشتری از برهنه شدن مادر برابر دخترش دارد و باز این نیز یک کار ضد اسلامی است که نزد بیشتر زنان مشرق دیده میشود که لخت شدن مادران در برابر دختران را عیب نمیدانند جز نزد آنها که متقی هستند.

مادر نباید حتی پستانش را برابر کودکانش عریان بدارد و عجیب آنست که اگر پستان مادر شیرده را کودکانش به بینند چون مورد استفاده اش که شیر دادن باشد آنها را اقناع میکند عوارض چندان نامطلوبی ندارد و در موارد دیگر علتی جز شیر دادن برای آنها مطرح است.

نازالی زن

برای کسانیکه میبایست عنوان فوق را بشایستگی مطالعه نماید باید به کتابهای مربوطه مراجعه نماید ولی اشاره ای میشود که به زن نازا وقتی گویند که سه سال پس از آمیزش با مرد سالم هنوز آبستن نشده باشد.

از علل مهم نازائی انسداد لوله رحم است که قطر داخلی آنها در حدود یک چهارم یا یک دوم میلیمتر میباشد که پس از التهاب ممکن است مسدود گردد یا بعلت دیگری چون وجود غده یا مادرزادی یا ... بسته گردد و در نتیجه تخمک که باید از آن لوله عبور کرده به رحم برسد راهی پیدا

نکند و در کنار محل انسداد بمیرد حتی تنگی لوله ها نیز ممکن است سبب نازائی گردد.

برای آنکه بدانند لوله ها باز یا بسته اند قبلا گاز ایندریدکربنیک را با فشار مخصوص وارد رحم میکردند گاز رحم را پر کرده وارد لوله ها شده به درون شکم وارد میگردد اگر لوله ها مسدود یا تنگ بود بدینطریق معلوم میگردید.

ترس و اضطراب نیز ممکن است نازائی پیش آورد و تخمک گذاری را مختل سازد و حتی سبب انقباض و انسداد لوله های رحم شود و نزد چنین زنهاست که دیده میشود ناگهان پس از مدتها باردار میشوند.

تاکنون برای انسداد لوله ها کارهائی کرده اندک

بجای لوله ها از روده آدمی استفاده کرده اند.

گوشه رحم را سوراخ کرده تخمدان را وارد کرده اند تا موقع تخمگذاری تخمک در آن بیفتد.

امروز بیشتر در قلمرو جراحی پلاستیک کار میشود ولی هنوز نتیجه کاملا رضایت بخش نمیباشد.

کم خونی شدید، چاقی مفرط توام با اختلال در قاعدگی، کمبود شدید ویتامین ها مخصوصا ویتامین آ، برخی مسمومیت ها یا عفونت های زمنی چون سل و سفلیس یا دگرگونی ترشحات غددی و بندرت وجود کانون های چرکی و ... نیز میتواند از جمله علل نازائی باشد.

ناگفته نماند دورانهائی نیز هست که امکان بارداری نیست و نباید آنرا بحساب نازائی آورد.

دوران قبل از بلوغ یعنی زمان بچگی ولی چه بسا بسیار نادر

غده ای پیدا شود و آبستنی را امکان پذیر نماید.

شش ماه الی دو سال پس از بروز احتلام یا قاعدگی احتمال آبستن کردن و آبستن شدن کم تر است.

دوره قاعدگی از روز اول تا پنجم و دوره بعد از 5 تا دهم است که کمتر احتمال آبستنی دارد و از 10 تا 17 که تقریبا سه روز قبل از تخمک گذاری (روز چهاردهم) است تا سه روز بعد از آن که دوران بارداری است و در این هفت روز بشدت احتمال رسیدن تخمک و کرمک بیکدیگر و بارداری هست از روز هفدهم تا بیست و هشتم که ظهور قاعدگی مجدد است باز احتمال آبستنی کاهش مییابد.

این را هم باید دانست اسپرماتوزئید (کرمک) مقاومتش بیشتر از اول (تخمک) است و این سه روز پس از جدا شدن از تخمدان چنانچه به کرمک نرسد میمیرد اما کرمک پس از خروج از بیضه نیمه جان و نیمه متحرک مدتها در انتظار در کنجها و زوایا میماند و اگر وارد دستگاه آمیزش زن هم بشود باز سه روز در انتظار زنده میماند.

مطلب دیگر که مربوط به اسلام است و جای شگفتی آنکه میخواندیم گناه معاشقه با زن اجنبی گناهش کمتر از دخول است و دخول گناهش کمتر از انزال اما میگفتیم چرا اسلام زن آبستن را استثنا نکرده و امروز میدانیم در دوران حاملگی باروری مجدد استثنائا امکان دارد و باد و تخمک دو قلوهای برادر بوجود خواهد آمد و بعلاوه امکان آبستنی در دوران قاعدگی نیز ندرتا هست.

ناگفته نماند قطع قاعدگی هم نشان قاطع آبستنی نیست و چه بسا دوران آبستنی یک یا چند مرتبه قاعدگی پیش آید. بعلاوه که خستگی کم

خونی، عدم تعادل ترشحات غددی، بیماریهای عفونی نیز ممکن است سبب قطع قاعدگی شوند. لذا علائم دیگر نیز ممکن است برای نشانی از آبستن بودن کمک نماید چون تهوع هنگام صبحانه خوردن یا پس از بیدار شدن و بی میلی بغذا و تهوع و احساس سنگینی در معده و میل زیاد به خواب، بزرگ و سفت شدن پستانها و برآمدگی نوک آن و دردناک شدن آنها و ایجاد حلقه در اطرافش و ....

در قدیم برای آزمایش عقیم و قادر بودن بکارهائی عقیده داشتند:

اگر مرد و زن هر دو آب نطفه های خود را بپای بن کاهو بریزند مرد یکی بپنج بوته و زن به پنج بوته دیگر و در وقتیکه آفتاب بر آن کاهوها افتاده است اگر روز دیگر کاهوئی فاسد شود صاحب آن کاهو اولادش نمیشود.

بگیرند هفت دانه گندم و هفت دانه جو و هفت دانه باقلا و همه را در ظرف سفالین نمایند و بر آنها ادرار نمایند و هفت روز بگذارند هر کدام سبز نشد صاحب اولاد نخواهد شد.

مرد و زن نطفه خود بر آب ریزند اگر فرو نرفت اولاددار نمیشوند

ضمنا نوشته اند مرد یا زن اگر فلان دارو بخورد میتواند آبستن شود و از جمله:

برای مرد بگیرد بهمن سرخ و کتیرا و سقنقور و زهره گاو و زرینا د و دوریخ از هر کدام دو مثقال و بساید و خولنجان یک مثقال و مروارید ناسفته و فلفل سفید و خردل سفید از هر کدام هر نیم مثقال همه را سائیده و پودر کرده با عسل مخلوط سه روز پیاپی حداکثر یک مثقال روزانه بخورد.

برای زن بنظافلن و شیخ ارمنی از هر کدام دو درهم مروتاتریاک از

هر کدام یکدرهم فلفل سیاه شش نخود همه را سائیده با قدری پشم آغشته قبل از جماع بردارد یا مغز سر گنجشک خانگی با یک نخود بود اگر بردارد یا تخم آس و جوزبوا و ده درهم مویز سیاه در یک رطل آب انگور بجوشاند تا ثلث شود و یک قبراط طنبل آمیخته سه روز پیاپی استعمال نماید.

قاعدگی بعد از زایمان

روز شروع قاعدگی را پس از زایمان نمیتوان بطور قطع معین نمود اما اگر مادر کودک خود را شیر ندهد دو ماه پس از زایمان قاعدگیش شروع میشود اما اگر شیر بدهد معمولا تا هنگامی که بچه را از شیر نگرفته قاعده نخواهد شد اما باید چنین گفت:

بیشتر زائوهائی که بچه را شیر نمیدهند قبل از سه ماهگی و آنانکه بچه را شیر میدهند پس از سه ماهگی قاعدگی پدید میآید.

حاملگی در زمان شیر دادن ده درصد است آن هم بیشتر در اواخر دوران شیر دادن یا در جریان از شیر گرفتن بچه.

اگر جلد سیزدهم را مطالعه فرموده باشید سختگیریهای مسلک ها و مذهب را نسبت به زن حایض یادتان هست و فراموش نفرموده اید که از بس نزد یهود مشقت آور است زن یهودی سعی مینماید آبستن باشد تا از رنج و بلایای قاعدی در امان نگهداشته شود.

رحم مصنوعی

آیا بشر در آرزوی روزی است که بتواند بجای آنکه خود حمال جنین باشد همانند پرندگان چنین خود را جوجه وار در ماشین یا رحم مصنوعی پرورش دهد؟ این سئوالیست که زیاد با آرزوی بسیاری از زنان فاصله ندارد!

آنچه تاکنون توفیق حاصل شده آن است که کرمک مرد و تخمک زن را مونتاژ کرده در لوله آزمایش که ما آنرا رحم مصنوعی میگوئیم رشد دهند و دگردیسی های آنرا تحت نظر و در کنترل داشته باشند.

در اینجا قرآن را می بینیم مطلبی دارد:

در سوره واقعه پروردگار تبارک و تعالی چند مسئله را به خود نسبت داده «انتم تزرعونه ام نحن الزارعون»، «انتم انزلتموه من المزن ام نحن المنزلون آیا آن قوه نمو و رویش موجود در دانه را چه کسی جز خدا به او داده است و درختی که صد سال قد برکشیده از حرارت آفتاب گرفته و با یک کبریت همه را یکساعته پس میدهد چه کسی این قوه را به درخت داده است و از جمله افرایتم ما تمنون است که اگر در برابر آیات مربوط به دگردیسی های جنین بگذاریم که میفرماید از نطفه و علقه و مضغه و .... دگردیسی یافته است متوجه میشویم که پروردگار تنها موردی که سازمان

دهی اش را به خود نسبت داده است مرحله منی سازی و موجودیت یافتن نطفه است نه مراحل دگردیسی جنین بلکه دگردیسی های مذکور را به رخ انسانها نکشیده و نمیفرماید آیا جز خدا کیست که نطفه را علقه میسازد و علقه را منصفه بلکه به ذکر کله خلقت کفایت کرده و تنها پس از توجه علمی دادن به منی سازی میفرماید «انتم تزرعونه ام نحن الخالقون.

ناگفته نماند رشد جنین در لوله آزمایش (رحم مصنوعی) مونتاژی از کرمک و تخمک (نطفه مرد و زن) است که در محیطی بی تفاوت نسبت به آنچه در مقام مقایسه به مادر میگذرد انجام میگیرد یعنی مادری که گاهی در سرور و زمانی در اندوه است و در هر دو نوبت ترشحات حاصله به جنین میرساند در لوله دگردیسی را بدون تفاوت میگذراند و در نتیجه انسانی کمتر حساس و کمتر درک سرور و اندوه کننده بوجود خواهد آورد.

عروسی واقعی و عروسی حقیقی

واقعی آن است که هست و حقیقی آن است که باید باشد - واقعیت (بودن) و حقیقت (شدن) نزدیک به 2/5 سانتیمتر مکعب (میلی لیتر) منی با هر آمیزش وارد مهبل میشود که در آن حدود سیصد و ده ملیون اسپرماتوزئید وجود دارد که قریب بیست ملیونش برای هر مقاربت که بتواند باردار سازد لازم بنظر میرسد (بشرط آنکه از لحاظ قدرت و حرکت اسیر ماتوزئیدهای غیرطبیعی بیش از 20 درصد نباشند) اینها همه با سرعت سه میلیمتر در دقیقه بطرف زهدان حرکت مینماید و در نتیجه بین 60-70 دقیقه یکی از آنها به وصال میرسد که بر همه پیشی گرفته یعنی راه را به

طرف تخمک انتخاب کرده است ولی از آنجا که جریان مانعی از قسمتهای چتری لوله های شیپوری بطرف گلوی رحم بر خلاف حرکت دارد اغلب این وصال دیرتر صورت میگیرد.

عروس واقعی و عروس حقیقی هر دو در آنجاست که همیشه یک کرمک (اسپرماتوزئید) بوصال تخمک میرسد و پرده بکر او را پاره کرده به او داخل میشود و اگر این عروسی در کار نباشد عروسی های بعدی هرگز به ثمر نمیرسد.

پاره کرده و تصرف جنس ماده همیشه با یک جنس نر صورت میگیرد و گر چه ممکن است دو کرمک وارد تخمک شود اما اولین آنها به ثمر رسیده جفتش بحساب است و اولین شوهر بلکه اولین آغوش و اولین پاره کرده پرده بکارت از یاد نرفتنی است.

بکرزائی

بکرزائی یعنی حامله شدن جنس دوم بدون جفت، مادر بکلی با جنس اول تماس نداشته و نیافته و حامله شده و این مطلبی است که تاکنون چند نوبت گزارش شده است.

در حیوانات رده های هر چه پائین تر بکرزائی بیشتر ست و در مورد بوقلمون زیاد گزارش شده و در مورد موشها نیز مقالاتی نوشته شده در مورد انسان نیز قابل وقوع است.

برخی پیدایش کیست تخمدان را مسبب میدانند که نوعی تومر خوش خیم بوده و توانسته اند موشها را بدینطریق به آبستنی وادارند ولی هیچ

کدام زایمانشان به آخر نرسیده است.

بکرزائی نزد انسان در حصار دختر آوردن تلقی میشود زیرا کرموزم مرد که نیمی از آن مرد ساز است وجود نداشته و هر چه در سازمان بخشی نسل دخالت مینماید کرموزم ایکس میباشد که در سلولهای زن واقع است.

هر چند نمیتوان حضرت مریم را دراینجا به عنوان بکرزا معرفی کرد زیرا قران قرار گرفتن وی را در برابر فرشته ای با وضع ملکوتی خاص شرح میدهد که طالبان میتوانند به سوره مریم مراجعه و در این باره مطالعه ای بنمایند اما انچه جالب است پسر آوردن حضرت مریم است زیرا نمیتوان فرشته را جنس آدمیان حساب کرد و گفت مرد است یا زن بلکه باید پذیرفت عوامل دیگری نیز غیر از کرموزمها در پسر یا دختر شدن دخالت دارند که در همین جلد از آنها بحث شده است یا عنوان علمی دیگری باید باز کرد و صدها سال نشست تا برابر قرار گرفتن فرشته را با آدمی به قلمرو مسائل مورد بحث وارد ساخت؟

یائسگی

بند آمدن خونریزی زنان (قاعدگی - طمث - حیض - خونریزی ماهیانه - عادت ماهیانه - نجس شدن - پاک نبودن - حالت زنانه) در همه کتابهای مربوط مورد بحث قرار گرفته است و آنرا به مختصر اشاره ای کفایت میشود

قاعدگی معمولا بین 12 تا 50 سالگی طول میکشد و چون تخمدان در آن سن بالا شروع به کاهش دادن ترشح خود کرد یائسه گی آغاز

میشود و چون ترشحات غدد با اعصاب همکاری نزدیک دارند و اینک ترشحی کم شده لاجرم اعتدال نباتی بهم میخورد و گر زدن و طپش قلب و عرق زیاد و نفس تنگی و عصبانیت و چه بسا فشار خون در زن پیدا میشود که ممکن است 2 تا پنج سال ادامه داشته باشد.

یائسگی ممکن است چربی خون را زیاد کند و در نتیجه تصلب شرائین و بیماری آنفارکتوس یا بیماریهای دیگر قلبی پیش آید درد کمر - درد مفاصل - چاقی - احساسات عصبی، غمگینی، فراموشی، بی حوصلگی، تلون مزاج، سردرد، درد نیمه سر، بیخوابی ممکن است برای یائسه پیش آید.

زنهائیکه زیاد کار میکنند تقریبا دو سال زودتر از سایرین یائسه میشوند.

تخمدانها بین 20-35 سالگی در اوج فعالیت اند و از 40 ببعد قدرتشان کاهش مییابد.

ناگفته نماند تخمک گذاری که تقریبا مسبب اصلی قاعدگی است حدود 45 سالگی از بین میرود و حال آنکه قاعدگی ممکن است تا 50 سالگی پیش آید.

همزمان با قطع قاعدگی بنصور اینکه دوران پیری رسیده کاخ نشاط فرو میریزد و ناراحتی روانی عوارض یائسگی را شدت میدهد و عوارض مذکور عبارتند از: داغ شدن قسمتی از بدن، گر گرفتن، عرق کردن، دردهای پراکنده، سردرد، سرگیجه و ....

قطع قاعدگی گاه ناگهان است و زن تصور میکند باردار شده است زمانی ممکن است تدریجی و با اختلالات و پس از بی نظمی قاعدگی باشد.

زن باید بداند که اگر گذشت زمان یائسگی وی را مسلم داشت اما مجدد خونریزی دید مراجعه کردنش به پزشک ضروری است زیرا ممکن است ابتلائاتی پیش آمده باشد.

در دوران یائسگی بعلت کم شدن سوخت بدن و دردهای استخوانی بعلت نرسیدن عناصر لازم پیش می آید.

روز تولد

دوران بارداری چهل هفته است از روز اول آخرین قاعدگی تا روز اول تولد نوزاد اما از آنچه که حدود چهارده روز طول میکشد تا نطفه زن از مرد باردار شود میتوان گفت دوران بارداری 266 روز میباشد.

برای تعیین روز تولد به اولین روز آخرین قاعدگی هفت روز اضافه کرده و سه ماه برمیگردند یعنی از یکسال سه ماه کسر میکنند روز تعیین شده روزی است که در حوالی آن با اختلاف یک یا چند روز زایمان صورت میگیرد.

ممکن است تولد نوزاد تا روز 310 طول بکشد که اگر خواست بیش از آن شود دردهای زایمانی را بطور مصنوعی جلو می اندازند و این در صورتی است که طفل در رحم سالم بوده باشد.

چنانچه دردهای زایمانی تا مدت دو هفته بعد از تاریخ حساب شده روز تولد به تأخیر افتد و دردهای زایمانی بطور مصنوعی بوجود نیاورند رشد سریع طفل و احتیاج وی به غذای بیشتر سبب میشود جفت فرموده و عمل تغذیه نادرست و طفل بهلاکت برسد.

زایمان

قبل از ورود به بحث باید گفت زایمان همیشه بوسیله ماما یا پزشک انجام گرفته و میگیرد ولی اخیرا مغز الکترونی بنام MKI بوسیله ژاپونیها عرضه شد که میتواند کارهای قبل زایمان را انجام دهد. ماشین مذکور در مدت آبستنی نبض و فشار خون و تنفس و ضربان قلب و اندازه های رحم و جنین و ترکیبات ادرار و دهها علائم دگی را یادداشت میکند و جمع نموده در ضمن اگر تغییرات موضعی بوجود آید اطلاع داده تنها در وضع عمل دخالتی نمیکند.

تا سال 1853 میلادی که ملکه ویکتوریا هنگام زایمان شاهزاده لنوبولد از کلروفرم استفاده برد باور نمیشد که زایمان بدون درد نیز امکان دارد بعد که به خطرات ناشی از بکار بردن کلروفرم پی بردند به شیر خواب (سایه روشن) زایمان را انجام دادند که اساس آن بر تزریق مرفین و داروئی بنام هیوسین بود بمیزانی که باردار بیهوش گردد اما بعدها به خطرات این روش نیز واقف شدند. بعد عمل بیهوشی کامل و سزارین رواج یافت تا به روزی رسید که از داروهائی استفاده گردید که ناحیه لگن را بی حس میکرد و درد زایمان احساس نمیشد و مادر در حالیکه حواسش بجا بود و نوزاد خود را میدید زایمان را به پایان می رساند.

ناگفته نماند همانگونه که قبلا آورده شد زایمان بی درد فعلا متروک مانده زیرا بمحض بکاربرد روش مذکور درباره دامپزشکی و زایمانها بی درد حیوانات متوجه شدند که بعضی از مادرها بچه خود را شیر نمیدهند و برخی فرزند را از خود میرانند و گروهی از متولد شده ها فرار میکند و بعد نزد انسانها نیز کمبود عاطفه احساس گردید بعلاوه سزارین ها نیز سبب شده تمام کودکانی که تحمل دردهای رحمی و فشارهای زهدانی نکرده اند تحملشان را در برابر زندگی در حداقل دیده و آنرا نیز به حداقل برسانند.

جشنی برای دختر

مادرانی که دختر مبتلای خود را به مطب آورده و از اینکه سرخجه مبتلا شده اظهار نگرانی مینمایند به آنها میگویم باید تبریک گفت که دخترتان به سرخجه مبتلا شده است که اگر در جریان بارداری چنین میشد امکان ابتلای جنین در کار بود.

چشم پزشک استرالیائی گرگ در یک اپیدی سرخجه برای اولین بار مشاهده کرد که بیماری اگر در 3 ماه اول حاملگی نزد زن باردار پیدا شود ایجاد عوارضی چون کاتاراکت کودک را دچار مینماید بعد در فرانسه علاوه بر عوارض چشمی متوجه عوارض قلبی و بالاخره اختلالات مغزی گردیدند.

از جمله عجائب آفرینش توجه مادر و پدر به نوزاد است که هر چه کوچکتر باشد در مراقبتش بیشتر کوشایند و عجیب تر آنکه تا جنین در

رحم است مادر بدون آنکه خودآگاهی داشته باشد از جنین ضعیف و تازه منعقد شده در برابر بسیاری عوامل متجاسر بیشتر مراقبت نموده حالت دفاعی دارد چنانچه قبل از ماههای چهارم و پنجم ویلوزینه های جفت ماده ای ترشح مینمایند که مانع عبور عوامل بیماری زای چندی از راه خون مادر شده و اجازه عبور از جفت و رسیدن به خون بچه را نمیدهد (مثلا تربونم).

متفرقه

برخی از قسمت ها که شاید فراموش شده باشد آورده میشود:

آمیزش نباید کرد: در حال حیض و نفاس - بدون ملاعبه قبلی - با شکم پر - بدون گفتن بسم الله - با نگاه کردن به فرج - بعد از طلوع آفتاب اول فجر تا طلوع آفتاب - از غروب تا بین رفتن شفق (تقریبا 1/5) ساعت کسوف و خسوف - طوفان - شبی که زلزله شده است - اول و وسط و آخر هر ماه (باستثنای اول ماه رمضان) - جائیکه دیده میشوند - رو بقبله و پشت بقبله - محتلم و شیطانی بودن - نبودن دستمال برای پاک کردن که هر کدام جدا باید داشته باشند - طرف عصر و نزدیک غروب - وسط آفتاب - بدون وضو با زن آبستن - پشت بام بدون حایل - زیر درخت میوه - بین اذان و اقامه - شب عید قربان - برهنه و عریان - در حال ایستاده - و ....

جماع ایستاده اعصاب دستگاه تناسلی را خسته کرده زود از فعالیت باز میدارد (ناتوانیهای جنسی تالیف آقای اسماعیل پور سعید)

از حضرت علی، سه چیز آشوب است. محبت زن که شمشیر شیطان

است. شراب که دام شیطان ست. و پول دوستی که تیر شیطان است. (ابواب مقدمات نکاح باب 3 وسائل الشیعه)

از نبی اکرم: کسیکه از ترس فقر ازدواج نمیکند نسبت بخدا بدگمان شده است زیرا خدا میفرماید ازدواج کنید خدا بشما کمک میکند و ثروتمندتان میسازد (من لا یحضره الفقیه صفحه 410)

از حضرت علی: ازدواج با زن احمق بپرهیزید زیرا ادامه زندگی با او بلاست و فرزندش هم بی نتیجه خواهد بود (وسائل جلد 3 صفحه 12)

از حضرت جواد: اگر خواستاری آمده و دین و اخلاقش درست بود او را رد نکنید که فسادی بزرگ پدید آید (وسائل ابواب مقدمات النکاح باب 28)

از حضرت باقر: زن و مرد مسلمان باید از روش علی و زهرا استفاده نمایند فاطمه در خانه علی کار داخلی میکرد چون خمیر کردن و نان پختن و نظافت و علی کارهای خارج چون هیزم آوردن و تهیه خوراک خانه و ... (باب 68)

از حضرت زهراست که پدرم کار منزل به من و کار خارج را به علی سفارش میکرد فقط خدا میداند که این تقسیم چقدر مرا خرسند ساخت زیرا پدرم مرا از رنج وارد شدن در اجتماع مردان معاف داشت (باب 89)

از نبی خاتم: کسیکه زن حلال را با مال حلال ازدواج کند ولی هدفش فقط خودنمائی و فخرفروشی و تظاهر باشد خدا این وصلت را مایه ذلت قرار میدهد (باب 14)

از نبی خاتم: مواظب باشید زن را برای مال یا زیبائیش نگیرید ثروتش او را به ناسازگاری وامیدارد و زیبائیش او را به فساد و گمراهی

می اندازد بنابراین در ازدواج توجهتان به شخص دیندار باشد (باب 13)

از حضرت صادق: با خاندان رسالت ازدواج کنید که روش و اخلاق آن خانواده در فرزندان اثر میگذارد (مکارم الاخلاق 225)

از آنحضرت: موقعیکه مرد بخاطر ثروت و یا زیبائی زنی با او ازدواج کرد خدا آن مرد را گرفتار همان مال و زیبائی میکند و اگر بخاطر دینداری زن او را انتخاب کرد خدا هم به مرد مال میدهد و هم به زن زیبائی (باب 14)

از نبی خاتم: کسیکه با زنی فقط بخاطر ثروتش ازدواج کند خدا او را گرفتار همان ثروت مینماید و کسی که با زنی برای زیبائیش ازدواج نماید چیزی از او می بیند که ناراحت میشود و هر کس با زنی برای دینداری ازدواج کند خدا هم به او ثروت میدهد و هم بزن زیبائی (باب 14)

از انحضرت: زن را بخاطر ثروت و یا زیبائیش انتخاب نکنید ثروتش سبب یاغیگریش میشود و زیبائیش او را بهلاک می اندازد و مواظب باش که زن با ایمان و دیندار انتخاب کنی (مستدرک کتاب النکاح باب 13)

از حضرت صادق: اگر زنی را بخاطر ثروت و یا زیبائیش انتخاب کردند نتیجه ای از او نمی برند ولی اگر بخاطر دیندار بودنش او را انتخاب کردند خدا هم به آن زن ثروت میدهد هم زیبائی (مکارم الاخلاق 232)

وضع جنین قبل از زایمان با مغز الکترونیک تشخیص داده میشود بیماری مادرزادی یا نقص عضو داشته باشد.

از خودم: قانون نمیتوان وضع کرد که مردم چگونه فکر کنند. قانون نمیتوان وضع کرد که چه کسی پدر چه کسی باشد یعنی هر کسی مجبور است پسر پدرش باشد و مجبور است خودش درباره اندیشه هایش آزاد فکر

کند و این ارزشمندترین ارمغان الهی است که پیام دین برای بشر فرستاده شده تا بتواند مدرسه رود و بهتر فکر کند و دستورات دین را بپذیرد و فکر بهتر داشته باشد.

مربوط به قسمت صداق و مهر

دختر رشد دارد میگوید مهر لازم ندارم و این نوعی خرید و فروش است ولی چنین نیست مهر بیشتر میشود زیرا دختر شخص ثروتمندی است این معامله بمثل است نه خرید و فروش. چنانچه صداق بیشتری داده میشود که درک علمی بالاتری دارد این همانند پول به معلم دادن است که در برابر رشد علمی بیشتر وجه بیشتری پرداخت میگردد.

عروس بخانه و شوهر بردن: عروس در حالیکه قاعده است نباید برده شود (مطلب اسلامی است)

درباره تخمک زن: ماشین هائی ساخته شده که موکوس دهانه رحم را مکیده و تخمک را در میان آنها در صورتیکه باشد نشان میدهد. مربوط به جلد 21 ازدواج با خویش و بیگانه: از یکهزار و ششصد بیماری تشخیص داده شده چهل نوع بیماری موروثی قبل از تولد تشخیص داده میشود.

زهدان مادرانی که شیر به بچه خود میدهند زودتر بحال اولیه برمیگردد.

روزهای اول تولد طفل را دمر بخوابانیم میمیرد.

والسلام

پایان

جلد 38

اشاره

ص: 1

بسم الله الرحمن الرحیم

مبسوطی از رساله دکترا که با درجه ممتاز گذشته و اینک بنام

اولین دانشگاه و آخرین پیامبر از دکتر سید رضا پاک نژاد تحت عنوان بهداشت نسل جلد 38 تقدیم میگردد

فهرست جلد های منتشر شده

جلد اول: آنچه درباره میکرب روایت شده و مختصری از بیولوژی حیوانی و جنین شناسی در اسلام

جلد دوم: بهداشت شهر و بهداشت اجتماع و اسلام به اختصار

جلد سوم تا یازدهم: بهداشت غذا و تغذیه در اسلام(جلد سوم فلسفه روزه و_ چهارم تعریف غذا و تغذیه و مقدمات و مقارنات آنها_ پنجم و ششم و هفتم و هشتم غذاهایی که در قران از آن تعریف شده هر کدام در یک جلد_ جلد نهم غذاهایی که در قرآن از آنها نامی آورده شده است جلد دهم غذاهایی که نامشان در اخبار و روایات می بینیم_ یازدهم متمم جلدهای اول)

جلدهای دوازدهم تا هفدهم: بهداشت بدن از صبح که بیدار میشویم تا شب که می خوابیم (چهاردهم مخصوص ورزش در اسلام_ هفدهم خوابیدن)

جلد هجدهم تا بیستم: بهداشت لباس (19 و 20 مخصوص حجاب)

جلد بیست و یکم: بهداشت نسل (تعریف نسل، فرق متعه و فاحشگی- ازدواج با خویش و بیگانه و همخونی و ....)

جلدهای 22 و 23 و 24 پاسخ به پرسشهای علمی و مذهبی روز

جلد 25 تا 32 رفتار شناسی از ابابکر و عمر و عایشه در مساله سقیفه (جلد 32 ردپای یهود در سقیفه بنام یهود و قریش)

جلد 33 تا 36 بهداشت نسل (سقط جنین_ بهداشت و تنظیم خانواده_ خواستگاری _مهر و عقد_ پلی گامی و پلی آندری و سن ازدواج و حجله رفتن و آمیزش و کارهایی که باید قبل و بعد از آمیزش انجام داد)

جلد 37: آمیزش مادی و آمیزش معنوی_ قدرت جنسی_ ناتوانی جنسی و درمان سنتی_ تلقیح مصنوعی انتخاب پسر و دختر_ پیشگویی جنس جنین_ زمان بارداری چه باید کرد و چه باید خورد؟جفت؟تغییر جنسیت در اسلام _ مراقبت های قبل از زایمان_ برهنگی در خانه و اینک جلد 38:

ستایش

سبحان الله

توحید خاصی که اندیشه های عالمانه آن را می طلبید و در انحصار مسلمانان است (1) مسلمانانی که هم در مرحله عقیده ایمان بخدا دارند و هم در مرحله عمل خدا را عبادت میکنند (2)

درود بر نبی گرامی خاتم که پیروانش را فرموده روزانه ده مرتبه از خدا بخواهند که همه مسلمانان را براه راست و راهی که بر آن استقامت خواهد شد هدایت فرماید راهی که بکمال رسیدگان پیمودند نه راه دانشمندان لادین و نه راه دینداران جاهل

درود بر دوازده جانشین ایشان بویژه تشکیل دهنده حکومت واحد جهانی پیشوای وقت امام زمان حضرت حجه بن العسگری_ محمد مهدی_ ارواحنا فدا(3)

1- شرح در ابتدای جلد 35
2- شرح در ابتدای جلد 35
3- شرح در ابتدای جلد 35

چون خبر در گذشت مالک اشتر به حضرت علی رسید بمنبر رفت، گریه کرد درباره اش طلب مغفرت نمود و سخنانی فرمود تا آنجا که: مگر این اجتماع میتواند مالکی بپرورد و ...

قبل از انعقاد نطفه پدر و مادر خوب و از انعقاد نطفه تا تولد، مادر و پدر خوب و از تولد تا مرگ معلم و والدین خوب لازم است تا نسل مورد پسند حضرت علی صلوات الله و سلامه علیه را آنچنانکه فرمود بتوان داشت و از اینقرار:

بزرگترین خدمتی که میتوان بفرزند خود نمود انتخاب همسری شایسته و معلمی صالح است.

کنار حجله و صلت و گوشه زایشگاه یگانگی و مصالح ساختمان روح انسانیت بر حیوانیت توسط پدر و مادر و مخصوصا مادر تهیه و بوسیله معلم تکمیل میگردد .

گذشتگان گرفتار عملهای خودند و آیندگان (نسل) گرفتار عملهای ما لذا مسئولیت هر کس در برابر نسل "روس" میباشد یعنی هر آنچه امروز اتفاق می افتد نتیجه غیر قابل اجتناب آنست که دیروز اتفاق افتاده و فردا نیز در گرو اتفاقات امروز است.

تقدیم بکسانیکه از داشمندان لادینند و از دینداران جاهل

دانشمندان لادین که رابطه انسان و طبیعت را غرور آمیز کرده اما رابطه انسان و انسان را تیره ساخته اند و دینداران جاهل که از آن غرور بی بهره ماند و در این تیرگی سهیم و در اسلام که هم به دانشمندان بی دین حمار گفته

شده است و هم به دینداران جاهل(1) و ستمکار از همه مشرک که معبود خود را آنقدر پایین میاورد تا حد انسانی یا یکی از ساخته های دست انسانی در صورتیکه خدا میخواهد انسان آنقدر بالا برود تا مثل ذات مقدسش گردد (مشرک خدای را پایین میکشد و خدای انسان را بالا میبرد) به بیان دیگر انسان در چهار جنگی که دارد (جنگ انسان با طبیعت_ جنگ انسان با انسان_ جنگ انسان با خویشتن_ جنگ انسان با خدا) در اولی نسبتا فایق آمده در دومی مشغول و در سومی شکست خورده و در چهارمی سخت به جنگ سرد و مبارزه پرداخته است)(2)

توجه

چهار تذکری که در آغاز جلد اول چاپ سوم ببعد و تذکراتی که اوایل جلدهای دیگر داده شده است بقوت خود باقی است.

توجه

ترجمه چاپ اول هر جلد با اجازه نویسنده و چاپهای دیگر آزاد و نقل مطالب کتاب با ذکر ماخذ بلامانع است

انا نحن نحی الموتی و نکتب ما قدمو و آثارهم _ قرآن

مضمون آیه شریفه: هر مرده ای را خدا زنده میکند و چون زنده شد آنچه را جلوتر (از خوب و بد) فرستاد به او میدهد (ما قدمو) و آنچه را بجای گذارده(آثارهم) از خوب باشد یابد همه را بعدها برایش میفرستد.

و نبی خاتم بهترین آثار را در نسل صالح کتاب خوب ابی که سر آغاز پیدایش حیات و آبادی و صدقه جاریه و آسایش است معرفی فرموده اند که پس از مرگ هر چه به مردم رشد داده و کمال رسانده اند به صاحبش نیز میرسد و عمل صالح جز این نیست که برای رشد و هدایت مردم صلاحیت

1- شرح در جلد 35 مطالعه فرمایید
2- شرح در جلد 35 مطالعه فرمایید

انجام دادن دارد.

همیشه مردم به زبان علم بازگو کننده سخنان پیامبرانند و خدا اگر چیزی بهتر از دین داشت آنرا ارمغان برای مردمش میفرستاد.

اهمیت دین در ازدواج

در هر کدام از جلدها ی حاضر که درباره نسل بحث شده است اشاره ای به اهمیت دین در امر ازدواج کرده ام و بدن شک خوانندگان خواهند پرسید چرا؟ ولی برای جواب به ذکر مختصری از دلایل اشاره مینماییم:

اساس سعادت در امر ازدواج بر اینهاست:

تناسب عقلی بین زن و شوهر که اگر این فاصله عمیق باشد آنهمه بستگی به گسسته شدن تهدید میگردد: ممکن است دانشمندی عاشق شود و دختری بیسواد را بگیرد بفرض آنکه فاصله عقلی آنها زیاد باشد هیچکدام نمیتوانند دیگری را درک نمایند یا پسری در هم سطح عقلی با دختری ازدواج کرده بعد پسر درس خوانده و به سطح عالی رسیده و این اختلاف چه بسا ابتدای اختلاف میگردد و تنها چیزی که میتواند این ازدواج را باز نکند دین است و لاغیر و اگر به جای دین گفته شود اخلاق جواب انرا در جلدهای قبل دادم هر چند اخلاق بدون دین معنی و دین حتما در یک بعدش با اخلاقیات سرو کار دارد.

پس از تناسب عقلی تناسب علقی بلکه علاقه ای است که زن به پدر و مادرش دارد با پدر زن و مادر زن خصمانه باشد یا برعکس و دین مساله را حل و فصل میکند. موضوع دیگر تناسب جنسی است که مرد از عهده برنیاید یا زن تمکین نکند که دین مرد عنن را آنچنان طرد میکند که اجازه میدهد زن بدون

طلاق از او جدا شود و زنی را که تمکین ننماید لعنت میفرستد اما آنکه مردنتواند کاملاً خواسته های جنسی زن را برآورده سازد باز دین بنابر توصیه هایی که به زن می نماید و با توجه به اینکه شرح داده شد تحریک زن و مرد چه تفاوتی دارد به اهمیت دین در ازدواج پی میبریم بویژه با خواندن کتابهای علمی مذهبی بیشتر وقوف مذکور حاصل میگردد و اینکه نقش دین در جدا سازی ارزش آمیزش انسان از حیوان نا گفته نماند جفت گیری پستانداران که انسان هم یکی از آنهاست وقتی انسانیت را به تمام و کمال مطرح میسازد که دین پا میانی میکند و واردعمل میشود والا بهمان مقیاس که هزاران گوسفند یا سایر پستانداران تفاوتی با یکدیگر ندارند و هزاران راس گوسفند همه یکسانند جفت گیری و بلکه ازدواجشان نیز تفاوتی ندارند اما دو انسان با آنهمه اختلاف که ناشی از داشتن مغز انسانی انهاست بهمان اندازه که در مغزشان اختلاف است در ازدواجشان نیز اختلاف است و همین انسان نیز اگر مغزش را با الکل یا مواد مخدر به حد حیوانی برسانیم می بینیم در جفت گیریشان همه تخدیر شدگان یکسانی دارند و حیوانی عمل مینمایند و در خطبه های عقد اسلامی چه جالب ردیف آورده شده است انکحت وزجت و متعت از نسل سازی و شریک زندگی شدن و لاشه به لاشه رسیدن و حیوانی آمیزش کردن به اهمیت ردیف شده است (ذرهم یاکلوا و یتمتعوا که اشاره به تمتع حیوانی در قران است) درست است که اختلاف انسانها بخاطر طرز عملکرد مختلف مغزشان است اما طرح مساله با انسانیت تناسبی نداشته بلکه باید تقوی را مطرح ساخت زیرا اگر حیوان باشد که از دست انسانی ستمکشیده و به او برسد لگدی ، دندانی، اذیتی خواهد رساند اما چه انسانی که با انسان دیگر خصمانه است اما چون به او رسد قربان صدقه اش رود ولی اگر الکل خورده باشد و حیوانی خودکار شده باشد دشمنی خود را در اولین برخورد بروز خواهد داد یعنی انسانی که با دیگری دشمن است و صادقانه عمل نمیکند و اگر به حد حیوانی رسد

صادقانه وارد عمل میشود این انسان دروغگو از حیوان پست تر است زیرا در امانتی که نزد خود دارد و در این امانت هنگام بی مغزی براستی ظاهر میشود مورد خیانت قرار گرفته است پس معیار گرامی تر بودن انسان هنگام طرح مساله چگونگی اختلاف دو انسان بر اساس تقوا بنیان دارد نه بر پایه مغزی که دارند و با اشیای شیمیایی یا فیزیکی یا روانی ممکن است به حد حیوانی بلکه پایین تر تنزل نماید و قران به مرحله حیوانی اکل و تمتع اشاره دارد که انسان خواهد داشت (یاکلوا و یتمتعوا کما تاکل الانعام) اهمیت دین در ازدواج و بلکه در همه امور همین جا بیشتر ارزش خود را بروز میدهد که مغز انسان ها سبب تفاوت و اختلاف بین انسان هاست اما مغز انسان قبل از ضایع سازی خودش با ایدئولوژی غلطی که صاحبش یعنی همان انسان سبب آن ضایع سازی شود در اختیارش بوده است که اگر تقوا در کار نباشد حیوان بلکه پایین تر و در غیر این صورت همانگونه که نبی خاتم فرمودند: فخری سید قرشی بر سیاه حبشی ندارد مگر به تقوی الله و امروز ثابت شده مغزها را میتوان پیوند کرد و اعضای یکدیگر ظرف این مغزهایند یعنی اگر مغز امام را در جمجمه قاتل امام قرار دهند آن قاتل دیروز بر مبنای تقوایی که خواهد داشت گرامی خواهد بود .

(نا گفته نماند در این مورد شخص عوض شده و به تمام معنی امام نشده است زیرا اعصاب سراسری و بلکه تمام اعضا و اجزاء و سلول ها از مغز بهره دارند)

اهمیت دین در ازدواج از همان آغاز پیامبری تذکر داده شده است یعنی مساله آمیزش و ازدواج و تمتع و نکاح که همه در کلمه عورت بلکه در کلمه سوات خلاصه میشود با تعیین خلیفه الله فی الارض، نخستین پیامبر،حضرت آدم مطرح و با پیامبری یعنی با دین پیوستگی دارد

حضرت آدم و همسرش از نزدیک شدن به درخت نهی شدند نزدیک شدند و از آن خوردند و مساله سوات برای اولین مرتبه در دین مطرح شد

و ارتباط ناگسستنی بین سوأت و پیامبری به همان خط و رسم عنوان گردید که مساله رابطه بین سوأت و غذا، یعنی سوأت و غذا که یک حالت تکوینی و اجباری است و نزد هر موجود زنده ای اولین شرط تغذیه و انجام اعمال شیمیایی رشد دهنده می باشد نزد انسان نیز هست اما انسان علاوه تری دارد و آن ارسال رسل برای هدایتش و در عین حال دعوتش به دینی که او را در امور و ار جمله سوأت انسانی سازمان بخشی دهد.(1)

با توجه به همسران غیرصالح حضرت نوح و حضرت لوط و فرزند ناصالحی که نوح داشت دخالت دین در امر ازدواج و در نتیجه دخالت آن، در پیدایش نسل قطعی شناخته می شود به ویژه وقتی دخالت مسئلت های انبیائی چون حضرت ابراهیم و حضرت زکریا را در پیدایش نسل می خوانیم بیشتر به ارتباط دین با ازدواج و پیدایشن نسل واقف می شویم و قرآن چه جالب به این پیوند اشاره می فرماید و علاوه بر آنکه پیدایش نسل را با فیزیک و مواد غذایی مرتبط معرفی می نماید دعا و دین را نیز وارد دانسته و مقدم برآن ذکر میفرماید: انا اعطیناک الکوثر فصل لربک وانحر و کثرت فرزند را چون نبی خاتم وعده میدهد بلافاصله صلات وانحر را پیش میکشد و ما دخالت دعا و نماز و مواد پیاض البضیی را در پیدایش نسل و کثرت آنها قبلاً اشاره کرده و باز هم شرح خواهیم داد (البته توجه به دو غذای بزرگ و اصلی جان و جسم که نماز و مواد سفیده ای باشد و در میز و مائده حضرت مسیح و سفره من و سلوای حضرت موسی بر سفره عجل حنیذ حضرت ابراهیم نیز مطرح بود و قرآن به آنها اشاره فرموده داشته اید)

چند مرتبه از پیامبر و امام نام بردم و هنوز با گذشت قریب چهل جلد به فرق پیامبر با امام اشاره نکرده ام لذا جای ذکر آن است.

هرپیامبری مبعوث و مصطفی و برگزیده است این ارتباط شخص پیامبر

1- صفحات 36 و 112 جلد 35 درباره دین و ازدواج مطالعه فرمایید

با خداست و از روزیکه متولد می شود پیامبر است تا روزیکه ارتباطی با مردم پیدا نماید همین که مردم دعوتش را پذیرفتند بر مردم امام و پیشوا می شود بدین شرح که ارتباط خدا با پیامبر نوعی اراده ذات مقدسش است که اصطفا و فیض بخشی اوست و به شخص پیامبر تعلق می پذیرد اما ارتباط پیامبر با مردم در راه بس ناهمواری برای پیامبر است که در آن ابتلا و آزمایش بسیاری و استهزاء و لذا بر بسیاری قرار دارد که همه در راه به رشد و کمال رساندن مردم به پیامبر وارد شده و رسیده است که از دید خدا به پیامبر ابتلا نام دارد و از دید مردم نسبت به پیامبر استهزاء و چون استقامت پیامبر در راه خدا و برای خدا جهت رشد و کمال دادن مردم به حد رضایت پروردگار رسید پیامبر را بر پیروانی که بود امام قرار داده است (و اذا ابتلی ابراهیم و به کلمات فاتمهن قال انی جاعلک للناس اماما....) از این قرار امام مرحله بالاتری از نبی است و نبی خاتم اسلام صلوات الله و سلامه علیه پیامبر از طرف خدا بود بر همه مردم (انا ارسلناک للناس کافه - قرآن) از خلق اولین و آخرین اما امام برآنها که بر او ایمان آوردند (امام المسلمین) پیامبر بودند بر همه مردم حتی آنها که پس از رحلتشان خلافت را از مسیر خود خارج ساختند و امام هم بر همه بودند اما به محض آنکه مسیر خلافت را منحرف ساختند در این قسمت امامت پیامبر را رد و طرد کردند و به همین جهت جانشینان پیامبر را امام می گویند که ابتدا رسالت پیامبری را پذیرفتند و اینک پیروان آن پیامبر راه پیامبر را راه گذارند و راهبرشان و پیشوایشان امام می باشد.

فراموش نشود به قراری که گفته شد همانگونه که در یک قسمت از دین یا همه دین مرتد شدند هست پذیرفتن پیامبر نیز به امامت ممکن است در یک یا چند قسمت دین یا همه دین باشد و همینطور پذیرفتن امام که وصی پیامبر است فراموش نشود در آنجا که پروردگار اراده می فرماید در زمین خلیفه ای بگذارد ابتدا به او علم می آموزد (و علم و آدم الاسماء کلها...) بعد به

فرشتگان دستور میدهد بر عالم سجده کنند و همه جز شیطان بسجده می افتند و از آیات بر میاید که با علم میتوان همه چیز را مسخر ساخت و متاسفانه مسخر شیطان بود مگر با داشتن اخلاص در برابر ذات باریتعالی که شیطان نیز مسخر آدمی است (فبعزتک لاغوینهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین_قرآن).

بعد از اینکه بحث مراحل خلافت و تعلیم و اخلاص گذشت و نامی از حوا همسر آدم در این موارد نمیشود ناگهان از تغذیه و مسکن گزیدن و عورت مطالبی بمیان می آید که از حوا نیز در کنار همسرش آدم یاد میشود (لا تقربا هذه الشجره...فاکلا منها لهما سواتهما..._اسکن انت و زوجک الجنه_ همه از قران)

مقصود اینکه برای اولین ازدواجی هم که کلام خدا آنرا تایید فرموده قبل از ذکر مسئله ای در قلمرو عوامل جنسی و آمیزشی بحث دینداری آن هم دین همراه با علم مطرح است.

آنقدر دین و ازدواج بیکدیگر نزدیک و پیوسته اند که با وجود دخالت های ناهنجار استعمار در کشورهای اسلامی هنوز لا مذهب ترین افراد در دو مورد آن هم دو مورد متقابل عیش و عزا دین را وارد میدانند در عقد ازدواج روحانیت را دخالت میدهند در زمان مرگ و کفن و دفن نیز نیاز خود را به روحانیت ابراز میذارند.

سن ازدواج

سن ازدواج در اسلام یعنی سن تمتع و نکاح و زمانی که پسر و دختر به اجبار سن مزبور میرسند یا به اختیار میتوانند ازدواج کنند یا به اجبار، به اختیار آنست که درک مسیولیت خانوادگی را داشته باشند و بتوانند همسر داری کنند پس سن ازدواج در اسلام اگر به اختیار بود در کلمه آمادگی خلاصه

میشود و با توجه به کلمه اختیار سن ازدواج یعنی سنی که بتوانند بیکدیگر خیر برسانند.(1)

اما سن ازدواج به اجبار زمانی است که پسر یا دختر متوجه شوند که بعلت نداشتن همسر میرود که به گناه آلوده شوند و گناهانی بزرگ چون زنا، لواط، استمناء، سحق و چشم چرانی و ... و با توجه به کلمه اجبار یعنی سنی که باید توسط یکدیگر مهار شوند.

ازدواج یک امر غریزی و طبیعی است و اینکه پروردگار میفرماید همه چیز را زوج آفریدیم و امروز نیز حتی به ماده و ضد ماده و....که بارها شرح داده ام رسیده اند از کجا که جمادات نیز نر و ماده نداشتند و ایزومر و چپ گردان و راست گردان و ....روزی به عنوان نر و ماده معرقی نشوند؟ بهر صورت بازرا عرضه و تقاضای جنسی نزد انسان تعطیل بردار نبوده و پاسخ به ندای قدرت بقای نسل خاموش شدنی نیست اما در چه سنی باید صدای آمادگی و اعلام استعداد را بلند نمود؟ زمانی که قدرتهای درونی برانگیختگی را شروع مینمایند و غدد مربوطه کارخود را آغاز و کانونهای محرک مشتعل میشوند و در این زمان است که بنظر اسلام با آنهمه استقلال و آزادگی که بهره و ویژه و حق و حقوق انسان هاست چون اهمیت گناه و آلودگی فوق العادگی دارد چنانچه احتمال وقوع گناه میرود استقلال و آزادگی به قید و بند وچوب ازدواج در امده او را به خانه تطهیر و تمتع از همسر شرعی میکشاند.

ناگفته نماند در نقاط گرمسیری آمادگی اجباری و اختیاری زودتر از نقاط سردسیری است هر چند درک عقلی و بلوغ روانی آنها حدود یکدیگر میباشد و این بحث جالب روانی در قسمت های مربوطه انجام خواهد گرفت

البته مسایل دیگری نیز در قلمرو عنوان مورد بحث باید آورده شود

1- صفحه 81 جلد 35 درباره سن ازدواج بحث شده است و اینجا متمم آن

که طرح سن نه سالگی دختران برای ازدواج و کاهش منی از 35 سالگی و ...از آنجمله بوده و همه را بطور مبسوط شرح داده ام و اگر سن ازدواج یک مساله بغرنجی برای جوانان شده است باید متوجه باشند که تصمیم در هر کار بزرگی بویژه اگر دور نمایی بر مسیولیت داشته باشد تقصیر پایین افتادگی سطح تصمیم گیری است وقرآن کریم را ملاحظه فرمایید که چگونه در برابر بزرگترین و پر مهابت ترین مساله مربوز در آمده، مشکل اقتصاد را با آن یکونو فقرا یغنیهم الله من فضله سهل و آسان و قابل حل مشخص میفرماید.

مساله ازدواج نه تنها نزد مسلمان که خود را متعهد و مسئول میداند امر مهم و پر مهابتی است بلکه نزد هر چه بیشتر متمدن اهمیت آن بیشتر است حتی بحدی که متهورین جهان نیز درباره آن حرفها دارند که قبلا شرح دادم و یکی از آنها سخن آن فضا نورد دروسی است که خروشچف به او اجازه مسافرتها داد و در پاریس چون مخبری به اون گفت :امریکائیان چون به فضا روند دعا میخوانند و شما که خدا و دعا ندارید در چه فکریید پاسخ داد.

کسیکه مسافرت دریا میرود مجبور است یک مرتبه دعا کند و آنکه به مسافرت فضا میرود دو مرتبه و آنکه ازدواج میکند سه مرتبه باید دعا کند و اگر این مطلب به غلظت مورد توجه فضا نورد پذیرفته نباشد به ان تازگی هم که فوری به غلظت مورد توجه فضانورد پذیرفته نباشد به آن نازکی هم که فوری مورد مصرف هوا و هوسها قرار گیرد نمیباشد لذا اسلام را میبینیم سنی برای ازدواج معین نکرده بلکه آنرا متناسب با قدرت تسلط بر دو چیز معیار داده است. تسلط بر محیط_تسلط بر نفس (قدرت اداره کردن دیگران_ قدرت اداره کردن خویش)

اما مساله نه سالگی تعیین نرخ است نه تعیین سن بلکه تعیین حد نصاب است که قبلا شرح دادم و اشاره مجدد آنکه طبق آمار و تحقیقات دختران درصد سال پیش حدود 17 سالگی به آرایش و پیرایش خود میپرداختند و به شخصیت خود آن بعدی در جهت جلب و جذب مرد بود

وقوف حاصل میکردند اما این سن به تدریج کاهش یافت بحدی که دختران پنجاه سال قبل در حدود 15 سالگی و 25 سال قبل در 14 سالگی و امروزحتی در 12 سالگی آرایش مینمایند و توجه مزبور را دارند و امکان اینکه این حد به نه سالگی رسد قابل انکار نیست و از نه سالگی کمتر به علت آنکه مرحله مقدماتی طلوع خورشید ترشحات تحریک کننده عوامل جنسی است حتی برای زود رس ترین پیش آمد بلوغ جنسی قابل توجیه نمیباشد

از خوانندگان درخواست میشود به کتابهای قبلی مربوطه به ازدواج که اینجانب تهیه کرده است مراجعه فرمایند.

زمان آمیزش

ملاحظه فرموده اید که در چه مکانها و چه زمانهایی آوردم که نباید آمیزش کرد اینها را سابق بر این به مسخره میگرفتند ولی علم روز آنرا استهزا نکرده بلکه از این غفلت معذرتخواهی مینماید اما چه مکان و چه زمانی باید آمیزش کرد باز باید بر پیامبران الهی درود فرستاد زیرا در آن زمان که طرح چنین مسایل با هیچیک از شئون پذیرشها و شناختهای انسان های زمان هم آهنگی نداشته برای بهبود نسل تذکر داده اند و اینکه انتخاب زمان آمیزش بر حسن نظمی که در کائنات است و هم آهنگی خودکاری که در تکوین دیده میشود:

زمان فحل شدن و هنگام شدت غریزه جنسی نزد هر نوع آمیزش کننده ای متفاوات است یکی بهار فحل میشود دیگری پاییز و سومی تابستان و آخری زمستان و برخی در هر فصل و هر ماه و هر روز فحلند. گوسفند در آبان و مرغ و خروس در همه فصول اما همه در نوعی اجبار تکوین نگهداشته و علم آموخته و محدود و مجبورند.

اگر توجه فرموده باشید گنجشک وقتی تخم میگذارد که همزمان با خروج

جوجه ها از تخم کشاورزان زمین را زیر و رو میکنند و کرمهای زمین بوفور در اختیارشان است تا خودشان و جوجه هایشان به تغذیه کامل برسند.آهوها زمانی فحل میشوند که پس از گذشت زمان آبستنی همزمان با خروج نسل از زهدان گیاهان بیابان تازه روئیده و نازک و ملایم دندانهای شیری و طبع نوزادان باشد و بهمین نحو برای تمام حیوانات این نظم خاص وجود دارد ولی نزد انسان چه؟

در قران کریم و قرآن عزیز چه جالب مطلبی است: نوزادی که مادرش و مادربزرگش هر دو از صلحا و دوستان خدایند و نوزادش روح الله و از هر سه در قرآن تعریف شده است برای نمونه ذکر شده و مطلب مورد بحث را خوب حلاجی کرده است.

مریم در محرب عبادت است، مریم در عبادت به ذکر خدا مشغول است

اما غذای مریم چه؟ آیا باید همزمان با پیدایش غذای مخصوصی باشد؟ نه. برای مریم همانگونه که قران میفرماید غذای غیر فصل آورده میشد و این خود نکته ای است و حتی در قران است که وقت ولادتش رطباً جنیا از درخت بر او ساقط شده از او میل فرمود و باز این نکته ای ست که انسان آن هم انسانی که نوزادی آنچنان عزیز دارد محتاج به زمان مقدس و آرامش است نه نیازمند حالت تطبیقی با تکوین و بهار و زمستان و غذای فصل و یا غذای غیر فصل.

زمان آبستنی زمانی است که زن آبستن را اطرافیانش بخصوص شوهر همانگونه میپذیرد که نبی خاتم فرمودند: زن آبستن چون صائم قائم مجاهد و ...یعنی زمان انتخابی برای حامله شدن گاه آرامش و توجه به خدا و اتصال با بینهایت و خروج از حالتهای حیوانی محدود میباشد اگر روابط فامیلی حسنه است و در فامیل راد مردی چون زکریا وجود دارد

ص:16

و زنی چون مریم خواه میوه غیر فصل برایش آورده شود و خواه میوه فصل بطوریکه از درخت بدامانش افتد همان زمان بهترین زمان برای آبستن شدن است .

توجه لازم به پیش افتادگی جمادی (تحتک سریا_ قران) نباتی (رطبا جنیا_ قرآن) انسانی (و یکلم الناس فی المهد و کان جنیا _ قران) که در جوی خشکیده اب جاری میشود و بر درخت خشکیده رطب آویزان میگردد و بر زبان بسته و خشک کودک عزیز کلام خدا روان میگردد که در جای خود باید از آن بحث کرد.

سن بچه دار شدن

امروز عقیده دارند هوش نوزاد ارتباط مستقیمی با این دارد که پدرش در چه سالی و مادرش در چه سنی بوده است که انعقاد نطفه اش کرده اند مطالعات انجام شده نشان میدهد که هشتاد درصد شخصیت های مشهور جهان از پدرانی بوده اند که سی سال ببالا داشته اند و مادرشان که 27 ساله بوده پدر 38 سال داشته است در سنین بالاتر بشدت از تعداد کودکان نابغه کاسته میشود.

قاموس اسلامی بنظر میرسد با چنین عقایدی موافق نبوده ارتباط مغزی نسل را با سن و سال و پدر و مادر وارد ندانسته تنها در قضاوتی که حضرت علی کرد میفهمیم ارتباط جسمی نسل با سن بالای پدر و مادر مطرح میباشد و قبلاً آوردم که در اختلافی حضرت به کودکی فرمود از زمین بلند شود و کودک دست بر زمین گذاشت و با سختی بلند شد و حضرت کودک مزبور را به پدر پیر نسبت داد (قابل توجه پزشکان که به بیماری عضلانی به ارث رسیده از پیران توجه فرمایند)

اما فرزند یافتن ابراهیم و زکریا در سنین بالا آن هم فرزندانی که

بتوانند پیشوایی کنند وقتی در کنار دعای حضرت نوح قرار میدهیم که اهل شهر را نفرین میکند تا بهلاکت رسند علتش را به گناه و کفر برگشت میدهد نه به هوش و عقلشان یعنی نوح که میگوید ولم بلدوا الا فاجر کفارا و دستگاه های تولیدی مردم را به فجور و کفر منحصر میسازد نمیتوان گفت مردم اگر هوش و عقل داشتند به فسق و فجور و کفر آلوده نمیشدند بدلیل انکه بسیاری از دانشمندان بی دین را سراغ داریم و برعکس اگر کسی فکرش نرسد که گناه و کفر نورزد و همانند آنها که میفهمند و گناه میکنند گناهکار شناخته نشوند بعلاوه قانون ژنتیک حکم میکند که اگر کسی تا سی سالگی سوادی نداشت و از آن ببعد بعلت استعداد سرشاری که داشت علم آموخت و عالم شد فرزندش بر مبنای ولد العالم نصف العالم استعداد علم پذیرش بهتر از بچه های قبلی او در سنین نزدیک به 30 میباشد و این مطلب بهتر با پدر 38 ساله و مادر 27 ساله ای که بحث شد مرتبط است.

بهر صورت بنظر میرسد پیدایش فرزند از پدر پیر بلامانع بوده و تنها ممکن است از لحاظ قوای جسمی اندکی ناتوانی نشان دهد اما آنچه مطرح است فرزند زنان سالمند است چنانچه در قرآن است وقتی فرشتگان به فرزند آوری سارا اشاره مینمایند آنرا با حالت فوق العادگی اعلام میدارند و یخرج الحی من المیت و برعکس آن که پیدایش یک هدایت شده از کافر یا برعکس را بیان میفرماید باز موئد عدم دخالت سن میباشد.

باری سن بچه دار شدن ، قبل از هر چیز بطرز خاصی در اختیار و اجبار قرار دارد و شباهتی به تعیین تکلیف در امر سن ازدواج ندارد زیرا سن ازدواج قرار شد یا به اختیار و در قلمرو خیر رساندن دو جوان از دو فامیل بیکدیگر باشد یا به جبر باشد و در زمینه مهار شدن یک جوان از یک خاندان بوسیله جوان دیگری از خاندان دیگر با مهار کردن دو جوان یکدیگر را که از دو خانواده اند اما سن بچه دار شدن آنقدرها به اختیار نیست و چه بسا که برای پیدایش نسل طرفین مصمم باشند اما یکی یا هر

دو طرف بعلت نقص یا عیب عضوی از عهده ایجاد نسل برنیایند یا پاسخ داده نشوند.

در آنجا که بحث از سن ازدواج (در جلدهای قبل) شد مطالب دیگری نیز در این باره آورده ام و در این جا اضافه مینمایم که ازدواج در سنین بالا سر فصلی جداگانه از پیدایش نسل در میانسالی و زمان سالمندی دارد زیرا صبر و حوصله یک سالمند در برابر کودکانی که مستحق آزادیهای مخصوصی هستند و سر و صدا براه میاندازند سازگاری نشان نداده و همانگونه که در قسمت تربیت کودک خواهیم آورد پدر و مادری که نیاز مبرمی به آرامش و ذخیره زاد و توشه های خدا پسندانه دارند چنانچه مانع از آزادی کودکان شوند بارگناهی بدوش خواهند کشید و اگر منجر به آزار و گرفتاری آنها شود گناهی غیر قابل جبران خواهد بود و لذا پسر و دختر نباید به گذشت عمر در مسیر معمولی آن تماشاگرانه بگذرند بلکه باید یک خط جنبی نیز در آن مسیر داشته باشند که عبورشان را مؤثرانه برزندگی نشان بدهد یعنی:

برآوردهایی کنند که چگونه و چه زمان و چه اندازه باید دنیا بدست آورد یا از دست داد و در چه سنی و چه تعدادی نسل تحویل داد و مخصوصاً چگونه نسلی.

ناگفته نماند هر چه سن بالا رود خطرات احتمالی برای زایمان بیشتر است ولی چه بسیارند باردارانِ بیش از سی سال که به آسانی وضع حمل مینمایند.

فشار خون، بیماری قند، ابتلائات قلبی، غده های رحمی و .....با افزایش سن متوجه مادر شده و کودک نیز مخاطراتش چند برابر خواهد شد و از جمله قریب ربع نوزادان مادران مسن به منگولوئید دچار میشوند.

اگر مادر مسن رژیم غذائی داشته باشد خود سبب میشود که نوزادش به احتمال از سوء تغذیه یا کمی آن صدمه ببیند و احتمال گرفتن رژیم با سن بالاتر بیشتر است.

در قرآن نام 26 پیامبر دیده میشود و در کنار نام برخی از آنها بحث نسل آورده شده است حضرت آدم را ذکر مینماید در حالیکه فرشتگان پیدایشش را سبب مفسده جوییها و خونریزی اعلام میدارند اما فرزندان همین آدم یکی خونریزی میکند و دیگری این افتخار نصیبش میشود که با بدن خون آلود بخاک رود (هابیل و قابیل)

حضرت نوح را با فرزند خودش و با فرزندان مردم پیوستگی خاص میدهد کنعانش سر از اطاعت پدر باز میزند و بعلت نا فرمانی از پدر که پیامبر خداست از مقام فرزند کیفیتی خلع و غرق میگردد. فرزندان مردم نیز که متولد نمیشدند مگر آنکه فاجر باشند یا کفار همه را نفرین میکند و غرق می شوند.

نوح نبی متولدین را دو دسته کرده است یکدسته که بذر حق را پوشانده و مانع رشد حق میشوند و کافرو کفار همانهایند که عکس زارع که خاک زمین بر بذر میکنند تا رشد کند اینها خاک مکان و زمان بر آنچه به کمک حق و حقیقت رشد خواهد کرد میریزند تا مانع رشدشان شوند و فاجر عکس کافر است که کافر پنهانی کار غیر خلق میکند و بذر حق را میپوشاند و وی با داس انفجاری به فجور میپردازد وو انفجار دهنده برای خراب کردن حق و حقیقت های رشد یافته است و نوح هر دو نسل را نفرین میکند هم آنها که ریشه حق را در تنگنایی محاصره مینمایند و آنها که شاخ و برگهای حق را میبرند (کافر ریشه حق را ضایع میسازد و فاجر شاخ و برگش را)

حضرت ابراهیم به بشارت فرشتگان فرزندی از زن اول پیدا مینماید و حال آنکه از همسر دومش فرزندی داشت از اسماعیل که نخست زاده اش بود و در حوالی فاران (کوهی که فوران آتشین داشته) یا حرا (کوهی که حرارت آتشین داشته) یعنی در مکه سکونت داشت و بکمک یکدیگر اولین خانه را که در زمان آدم ساخته شده بود و ویران گردیده بود تجدید قواعد نمودند و سقف آن را از چوب و برگ درختان پوشاندند و از فرزند همسر اولش اسحاق

بزرگترین خاندان را که در میان آنها هزاران پیامبر برخاست بوجود آمد.

از حضرت اسحق یعقوب و بعد یوسف و بالاخره موسی و زکریا و یحیی و عیسی حضرات انبیاء عظام بوجود آمدند که چهار نفر اخیر بدون فرزند و دو نفر آخر حتی بدون همسر ماندند و زکریا که قرآن درباره درخواستش که بدون فرزند بوده و یحیی را پیدا کرده است مطالبی ذکر مینماید که شرح مفصلی در جلدهای مظلومی گمشده در سقیفه از آن داده ام.

درباره نبی خاتم نیز سوره کوثر واسطه ای بین حضرتشان و نسلشان عنوان شده است که شرح داده ام.

بهر حال سن پیدایش فرزندان نزد نامبردگان مساله مورد بحث را صحه نمیگذارد و به ارتباطی که بین نبوغ و سن پدر و مادر است و اخیرا آنرا متذکرند ارزشی نمی نهد.

فراموش نشود که هر پیامبر نبوغ هم دارد اما هر نابغه ای پیامبر نیست و مادر انبیاء عظام نیز هیچکدام پیامبر نبوده اند تا بتوان گفت مساله سن و بچه دار شدن نزد پیامبران جنبه الهی و اعجاز داشته و نباید مطالب مربوط به آنها را با علم ارتباط داد و حال آنکه میبینیم در آنجا که فرشتگان مژده بچه دار شدن حضرت ابراهیم و ساره را میدهند قدرت الهی و قدرت علمی را مطرح ساخته و بهر دو اشاره مینمایند که در جلدهای قبل شرح داده ام.

حضرت زکریا نیز معلوم میشود که در سنین بالا و سالهای و اشتعل الراس شیبا که قرآن اشاره میفرماید یحیی را داشته است و حال آنکه پیامبرانی نیز بوده اند که در سنین جوانی همسرشان باردار بوده است و همه رساننده این مطلب که تا سی از کار پیامبران مساله سن بچه دار شدن را نزد آنان با کیفیت مغزی نسل و حال و وضع غیر فیزیکی آنان مربوط ندانسته و آنچه یقین است مساله را چنین پاسخ میدهد که ازدواج تابع کیفیت انفس پسر و دختر جوان بوده اگر احتمال آلودگی آنها میرود مجبور به ازدواجند و در غیر اآنصورت مختار میباشد که همسری بگیرند یا نگیرند و سن بچه دار_

شدنشان نیز تابع کیفیت افاق انهاست که اگر احتمال پیدایش فاجر کفارا میرود مراقبت نمایند تا نسلی فاجر و کافر بوجود نیاید و در غیر این صورت بهترین سن بچه دار شدن زمانی است که قانون الهی بدست مربیان دینی بتواند فرزندان آنها را نسلی نمونه تحویل دهد و بقیه مطالب را میتوان در جلد بهداشت و تنظیم خانواده مطالعه کرد.

فراموش نشود که بچه دار شدن در سنین بالا نزد زنان غیر از مردان بوده و اگر دستگاه آفرینش طول سالهای بچه دار شدن را نزد نان محدود ساخته و محصور به حدود تقریبا 33 سال کرده است و حال آنکه برای مرد محدودیتی نبوده و میتواند حتی در سالهای آخر عمر باردار سازد در عوض این اجبار و امکان برای زن نیز هست که جبران محدودیت وی باشد.

جبر، آنکه بهتر است سن بچه دار شدن دختر در سالهای پایین باشد تا امکان پیدایش بچه بیمار و مخصوصاً منگول نزد سالخوردگان بحد اقل برسد و امکان آنکه زن بندرت بدون مرد میتواند باردار شود.

مساله جالب در اینجا توجه به نظم آفرینش و مراقبتش از سیر آفرینش در مسیر الی الله المصیر و مراقبتش از برگشت انسانها بسوی خدا در مسیر انا الیه راجعون میباشد:

نه آنست که رشد ناحیه پیشانی در مردان بیشتر و رشد ناحیه تحتانی هیپوتالاموس در زنها زیادتر است و پیشانی مغزی ناحیه فکری و هیپوتالاموس تحتانی مغزی جای عاطفه است چون مرد و نواحی فکری نامحدود میتوانند تولید مثل کنند و زن و نواحی عاطفی در مدت قریب 33 سال بارداری را متحمل میشوند معلوم میشود از آنجا که نسل نیمی از ارث مرد و نیمی از زن را با خود خواهد آورد لذا پیشی دادن فکر و عقل را بر عاطفه و عطوفت از جمله شاهکارهای بزرگ آفرینش میباشد و این خود نوعی الیه راجعون و الی الله المصیر و بطرف علم رفتن است.

مطلب دیگر مساله زیبایی است که باید نزد زن جستجو شود و لذا

مراقبت آفرینش از این مساله بر عکس آنچه قبلاً نزد مرد بود معمول گردیده است:

به عنوان مثال پستانها را میبینیم که نزد مردان اگر کمتر است و دختران نیمی از مادر و نیمی از پدر به ارث میبرند هرگز دختران پستانشان کمتر از پسران نخواهد بود و حال انکه اگر مردان بکلی عاری از پستان میشدند پستان دختران بتدریج از میان میرفت و در نسل های بعدی کمتر از قبل بود.

سخن از واشتعل الراس شدن حضرت زکریا شد ذکر این مطلب بجاست.

موهای سر زکریا واشتعل شد یعنی سفیدی آن ارثی و فامیل و بیماری نبود و کلمه شعله ور شدن چه جالب و زیباست.

مدتها پیش دانشمندی متوجه حیوانات آزمایشگاهی در قفس های آزمایشگاهش بود ناگهان قفسه نوعی خرگوشها نظرش را جلب کرد:

متوجه شد همه خرگوش های موجود که سفید رنگند در انتها (نوک بینی_ نوک پا_نوک....)موهای متمایل به بوری دارند به نظر احتمالی علت آنرا نرسیدن خون توجیه کرد چند نوبت آزمایش زیر را بر چند خرگوش با دقت انجام داد و نتیجه حاصله را در تمام ازمایشها یکسان دید و انرا اعلام کرد:

موهای سفید را از ته زد و تراشید و بر جای آنها مرتب یخ نهاد یعنی وضعیت انتهاها را در همه بدن حیوان ایجاد کرد وضع کم تر رسیدن خون و پس از چندی ملاحظه کرد موهای تمام بدن از سفیدی دور و به بوری متمایل شده است.نتیجه انکه موهای سفید سر و ریش علامت نرسیدن خون نیست چون از طرفی گفته میشود ریشه مو نمیتواند رنگدانه از خون بگیرد و به ساقه برساند و آنرا سیاه نگه دارد و از طرف دیگر آزمایش مذکور که قاطعیت علمی است رسیدن خون بیشتری را به جمجه ای که موهای سفید بر آن دمیده است اعلام میدارد و رسیدن خون که تا رگ هاست ارزش انسانی دارد و چون بر

پوست آمد نجس است و بر زمین ریخت نجس است و اگر در راه خدا ریخته شد شهید و پاک ترین و اعلاترین و والاترین خونهاست همین که در جمجمه ای انسانی بیشتر در سایر اعضاء موجودیت یافت تا فکر بهتری را ارائه دهد نوعی شعله ور ساختن است و جمجمه را جمجمه پیامبر گونه معرفی کردن که نبی گرامی فرمودند صاحب موهای سفید شده در راه اسلام همتای پیامبران است.

اما چه ارتباط جالبی بین واشتعل الراس شیبا و سری که خون پیامبر به آن بیشتر رسیده و آن را سفید کرده و فکر زکریای پیامبری را به محیط تحویل داده با دعایی که زکریا کرده است و قرآن آن را آورده است رب لا تذرنی فردا و انت خیرالوارثین و باز ارتباط آن با همین دعا که در جنگ خندق نبی خاتم هنگام فرستادن علی برای جنگ با عمر و بن عبدود کرده دست به دعا برداشته عرض کردند رب لاتذرنی فردا و انت خیرالوارثین آنجا زکریا از اصحاب خود می ترسید (و انی خفت الموالی من ورائی) که بعد ار او دینش را به نفع دنیای خود دگرگون سازند و می ترسید که کسی بعد از او خاندان نبوت باشد که ولی او رب رضیا باشد (فهب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب و اجعله رضیاً - قرآن) و دعا کرد که خدایش دین او را بدون سرپرست نگذارد و نبی خاتم هم میترسیدند که کسی بعد از ایشان خاندان نبوت نباشد که ولی ایشان و برای اسلام رضیت لکم نباشد (اشاره به الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا - قرآن) و کلمه وارثین و جمع آوردن آن جالب است که می رساند همان طوری که آل یعقوب (ابراهیم به پسرانش اسماعیل و اسحاق و پسر اسحاق یعقوب و پسر یعقوب یوسف و از طرفی نوادگان دیگر ابراهیم موسی و عیسی و داود و سلیمان و زکریا و یحیی و ...) بعد از پدر، پسر برگزیده می شود در آل محمد نیز بعد از پدر، پسر برگزیده می شود بهر صورت خون گرمی بدن از آن است و در مغزی که موهای سفید دارد جریان بیشتری دارد و حرارتش است

که اشتعال موها را سبب می شود اگر در مغز پیامبری چون حضرت زکریا باشد درخواستی جز جانشین داشتنی به نام یحیی و نزد حضرت محمد جانشینی جز علی طلب نخواهد شد و ارتباط واشتعل الراس شیبا یا رب لاتذرنی فردا و انت خیرالوارثین را به همین جهت قرآن حکیم انیسان بیان می فرماید که آورده شد.

اختلاف زن و مرد

شاید نویسنده ای برای اطلاع به اختلاف زن و مرد نیازمند مطالبی باشد که متجاوز از صد فرق آنها را در جلدهای 19 و 20 و 21 و 33 و 35 می تواند مشاهده نماید و اینک اختلاف های دیگر:

حداکثر فعالیت جنسی مردان از 15 سالگی شروع و از سال 35 به بعد به تدریج کاهش می یابد در صورتی که نزد زن ها بین 20 - 30 حداکثر بوده و تا 50 سالگی ثابت می ماند.

فعالیت جنسی مردها متوالی و نزد زن ها متناوب است و مرد پس از آمیزش بلافاصله نظرش به آمیزش بعدی است ولی زن چنین نیست و تا نیازمندی نیاید نظر ندارد.

احتیاج مردها به فعالیت جنسی به طور متوسط بیشتر از زن هاست.

مردها به تحریکات روحی و زن ها به محرک های فیزیکی بهتر پاسخ می دهند لذا اگر در حین عمل وقفه ای در تحریک کردن زن حاصل شود به اوج لذت جنسی رسیدنش تاخیر می افتد.

محرک روحی چون دیدن جماع حیوان یا انسان که محرک مرد است و محرک زن نیست.

مردها هرچه زودتر میل به تحریک دستگاه تناسلی و بلافاصله میل به ادخال دارند و زن ها دوست دارند مدتی ناز و نوازش شوند که دستور اسلام

را در این باره آوردم و از این جهت این قسمت مورد توجه اسلام قرار گرفته است که شاکی زیادی دارد.

زنها در برابر فیلم سینما_ خواندن داستانهای عشقی_ گاز گرفته شدن مخصوصاً شرکت در جشن های عروسی بیش از مرد تحریک میشوند.

مقدار ترشح استروئید ادرار نسبت به به سن قبل از بلوغ مساوی بوده و زمان بلوغ سریعاً افزایش یافته و در سن 35 سالگی نزد مردان بحداکثر میرسد و بعد کاهش مییابد و حال آنکه نزد زنها در 20 سالگی در حد اکثر است و ده سال بعد کاهش شدید نموده در 50 تا 60 سالگی بهمان میزان باقی میماند .

علایق مردان به عملیات مکانیکی و عملی_ تقویت قوای بدنی فعالیت های حادثه جویانه_ مشاغل سیاسی و نظامی_ فروشندگی_ سرگرمی هایی چون شطرنج و نرد و دخان_ ترجیح کار در فضای باز نسبت به سربسته در صورتیکه زنان به فعالیت های زیر بیشتر علاقه دارند_ هنری_ ادبی سرگرمی هایی چون فالگیری بررسی مد و لباس و منشی گری و تدریس و تماشای ویترین مغازه ها بویزه طلا فروشی و پارچه فروشی.

آمار خودکشی های موفق در مردان بین 3_4 برابر زنان و آمار خودکشی های ناموفق در زنان حدود سه برابر مردان بوده است.

استماته و آرزوی مرگ در زنها بیشتر اما در مردها عمیق تر است.

و مسائلی که مردها برای خودکشی بکار میبرد آشکارتر و مخرب تر بوده است.

بیشتر زنان در کمتر از 30 سالگی خود کشی مینمایند و تعداد خودکشی های ناموفق در این سنین بین مرد و زن یکسان است.

تحمل دردهای شدید و گرایشهای مازوفیسمی نزد زنان بیشتر است خود کشی مردان با اسلحه گرم تقریباً دو برابر زنان است.

زنان نابغه قدری کم هستند که هر کدام نابغه بودند صفات معین و بارز مردانگی در آنهاست.

مردان بیشتر از تغییر پذیرند و لذا اینکه گفته اند مرد آن است که اگر چیزی را فهمید اشتباه است عوض کند یا عوض شود راست گفته اند.

دختران زودتر از پسران زبان باز میکنند و زودتر حرف میزنند اما در هر سنی لغاتی را که میدانند کمتر از پسران است.

در تنظیم و بهم چسباندن قطعات اشیاء و حل معماها پسران برترند.زنان برای بدام انداختن مردها نقشه ها و طرح ها میریزند اما مردان احتیاج به چنین کارها ندارند.

مردان حقیقت بین ترند زیرا آسانتر بخطای خود اعتراف مینمایند.

مردان میدانند چگونه احتیاجات زندگی را بدست زنان بسپارند ولی زنان نمیدانند.

مردان مستقیم یا غیر مستقیم خودخواهی و سرکشی نفس را ظاهر میسازند از رفتار و گفتار و احساسات اما زنان خود را محجوب و احساساتی و اخلاقی نشان میدهند و در ابراز همدردی استادترند.

مردان درخواست و دلیل و بررسی بیشتر از زنان مینمایند.

یکی از نتایج بسیار جالب که در ضمن بررسی ها آمده همجنس پرستان است که فاعلان کمتر از مردان نمرات مردانگی آورده اند و مفعولان نیز کمتر از زنان نمرات زنانگی تحصیل نموده اند یعنی مردان مفعول بطور قابل ملاحظه ای مقیاسات زنانه کمتری از حد متوسط بدست آورند و گروههای فاعل مقدار جزئی مردانه تر بودند و در میان هر دو گروه علاقه به موسیقی و هنر و مذهب وجود داشت اما خود شناسی و تمایلات و هوش و وجدان جنسی رخت بربسته بود (نا گفته نماند در خانواده منحرفان یا پدر فوت کرده بود یا قسی القلب بوده یا مانند دختران با آنها رفتار میشده است یا مادر زیاده برحدآنها را محبت و نوازش میکرده است که در جلدهای مربوط به تربیت خواهم آورد)

مساله جالب دیگر آنکه درباره زنان بیش از مردان میتوان پیشگوئی

کرد و درباره مردان نیز آنها که رشته های مهمتر دانشگاهی انتخاب میکنند بهتر از آنها که انتخاب نمیکنند میتوان پیشگویی نمود در صورتیکه نسبت به زبان در هر رشته تغییری ایجاد نمیکند.ثبات شخصیت از کودکی تا بزرگی نزد مردان کمتر است و سرپیچی و تخطی در دو مرحله زندگیشان دیده میشود. رفتار اجتماعی دختران هم ثابت تر از پسران است اما علائق شخصی و شخصیت دختران دبیرستانی بیشتر دستخوش تغییر میباشد.

استعداد ابتلا به بیماریهای عصبی نزد زنانی که با محیط سازگاری دارند کمتر از مردان است.

همبستگی به محیط مربوط به اجتماعی بودن افراد است که برای دختران مثبت و نزد پسران منفی است.

سازگاری اجتماعی و وابستگی بیشتری پسر به کنترل شدید غرائز دارد در حالیکه در دختران چنین نیست.

پسران در اثر دقت در اعمال پدرانشان را درک میکنند و دختران در مورد مادرانشان چنین نیستند.

درجه و سطح اعمال قابل درک پسران بالاتر و مهمتر از دختران است پسران هر چه بزرگتر شوند از اشیاء و و ابزار دوران قبلی بیزاری می جویند اما دختران حتی بالغ حاضرند با اسباب بازیهای دوران کودکی مشغول شوند.

کارهای کم اهمیت برای پسران در روز اول مدرسه تا پایان ادامه یافته و تغییر ناچیزی مینماید اما دختران چنین نیستند و ناگهان درباه آنها تغییرات کلی میدهند.

نفوذ تربیت خانواده و قبول مسئولیت و رهبری در دانش آموزان کلاس دهم پسران را بیشتر تحت تاثیر قرار داد و پسرانی که تمایل بیشتری به قبول مسولیت و رهبری دارند از خانواده های منظم و مرتبند.

دختران در برابر مقررات حالت قبول نکردن مسولیت و بی تفاوتی

بیشتری از پسران نشان میدهند.

دختران وقتی با عقاید گروهی گرم باشند بجای نشان دادن علاقه به رهبری دوست دارند همبستگی نشان دهند.

ضمن بررسی دقیق خصوصیات از کودکی تا بلوغ معلوم میشود رفتار مادر بیشتر شبیه پسر است و لذا معلوم میشود هم آهنگی پذیری دختران عمق کمتری از پسران دارد.

مسئله بلوغ جنسی برای پسران همانند یک مسئله تازه کشف شده است و اطراف آن بهمین معیار حرف میزنند و حرکاتی دارند ولی در دختران بلوغ جنسی یک عامل باطنی و قدیمی است و بهمین دلیل زن پس از آمیزش و رضایت جنسی به فکر نوبت آمیزش بعدی نیست و مرد هنوز فارغ نشده فکر نوبت بعد یا نوبت دیگر است.

هر چه مرد از لحاظ جنسی به زنش علاقه بیشتری داشته باشد کمتر میتواند وی را اغناء نماید ولی زن اگر به مردش علاقه جنسی داشته باشد میتواند حداکثر وی را کمک نماید و از جمله تعویض محیط با نظافت و عطر و...

اعمال جنسی همانند غذا خوردن و آب نوشیدن است هر دو بر غریزه اند پسر تشنه است دختر تشنه است پسر همینکه بسر حد تشنگی رسید و بر او غلبه کرد آبی هر جا دید و حلال خدای ناکرده مینوشد اما دختر تشنه است و طاقت فرسائی را تحمل میکند تا بالاخره آب حلال یا حرامی به او برسانند.

زن خوشش میاید که همسرش در کار آرایش و پیرایش وی دخالت نماید بگوید موی او که کوتاه شده یا بلند شده چگونه است لباس تازه اش زیباتر است یا لباس قبلی اما مرد خوشش میاید مردی هم سن او و هم شغلش او را به دوخت و چگونگی لباسش مطلع سازند و هر چند سخن همسرش را نیز درباره دوخت لباسی خواهد پذیرفت ولی اگر همتای وی عکس نظر همسرش را بیان نماید این را میپذیرد.

مردی که هر روز یک مد تازه ای بپوشد همسرش از بعضی آنها خوشش میاید و اگر زنی دیگر از یک مد آن تعریف کند از آن مد کاملاً بدش خواهد آمد و مردم چنین مرد هر روز یک مدپوش را فقط جالباسی ارزنده ای میشناسد اما اگر زن هر روز مد تازه ای بپوشد مردش نسبت به او بدبین میشود و حتی تصور میکند با مرد دیگری همبستر شده است (مگر آنکه مرد از او خواسته باشد) ولی زنان دیگر نسبت باو حسد میبرند و او را زنی مورد علاقه بلکه مورد علاقه ثروت شوهر میشناسند.

عدم ابراز احساسات را مرد بعلت شرکت در جنگها و امور طاقت فرسا به ارث برده و زنان ابراز احساسات و عواطف بیشتری دارند و در برابر تشنه محبت اند و حتی محبت میتوانند برای زن جانشین آمیزش شود و احتیاج زن با پیری بیشتر میشود ولی مرد چنین نیست.

زن برای مرد ابراز احساسات نکند زنگ خطری برای زندگی است اما اگر مرد برای زن ابراز احساسات نکند با یکنوبت محبت صادقانه جایگزینی دارد.

یک اختلاف شدید در آن اعماق خلقت بزودی بین زن و مرد دیده خواهد شد که باب علم جدیدی بروی بشریت میگشاید.

سلولهای پوستی یک بیمار مبتلا به کالاکتوزمی را کشت دادند سپس سلولها را بوسیله ویروس بی ضرری بنام ویروس لاندا دچار عفونت کردند(1) در عرض چند روز آنزیمی ذکر شده در محیط پیدا شد در حالیکه قبلاً وجود

1- این بیماری بخاطر فقدان ژن لازم جهت سنتز آنزیم موثر برروی متابولیسم گالکتوز قند مصرفی بدن ایجاد میشود و از عوارض آن کور ذهنی و کند ذهنی شدید است_ ویروس چیزی جز ماده ژنتیکی که در غلافی از پروتئین احاطه شده اند چیزی نیستند و قادر نیستند خود به خود تولید شوند و نیاز به مواد ژنتیکی سلولهائی دارند که انگل پارازیت آنها شده اند.

نداشت غیر از این موضوع آزمایشها آزمایش دیگری نیز در این زمینه به نام ترکیب سلولی صورت می گیرد سلولهای بدنی و سلولهای جنسی را به یکدیگر پیوند می کنند سلولهای به دست آمده دو برابر سلولهای اولیه قطر وکرموزوم دارند ولی قادر به زیست نیستند و ناچار کرموزمهایی باید حذف شوند تا به حد کرموزمهای اولیه برسند اما کرموزمهایی که حذف می شوند مربوط به یکی از والدین است مثلاً در ترکیب سلولهای موش ماده و مرد کرموزمهای انسان واپس زده می شود در حالیکه ترکیب کرموزمهای مرد و کرموزمهای موش ماده کرموزمهای موش از محیط خارج می گردد و هنوز نتوانسته اند بفهمند چرا.

....ممکن است به سلول نوعی کرموزوم سلول نوع دیگری را وارد کرد : در ژاپن آزمایش بسیار جالبی در این زمینه انجام شده است : بدین ترتیب که دور ده سلول یکی سلولهای موش ماده که دارای کمبود ارثی آنزیمی به نام تیمیدین کیناز بودند و دیگر سلولهای انسان سالم و طبیعی را با یکدیگر آمیختند در سلول حاصل تمام کرموزوم های انسانی بجز کرموزم شماره 17 حذف شده بود نکته جالب اینجاست که این کرومزم از نظر سلول ضروری و حیاتی است چون حامل ژن مسئول ساختمان آنزیم ذکر شده می باشد حال اگر این خصوصیت ژنی شناخته نشده بود می توانستیم نتیجه بگیریم که ژن مسئول ساختمان آنزین تیمیدین کیناز بر روی کرمزوم شماره 17 قرار گرفته است.

توجه فرمودید که در انتخاب سلول و کرموزم طبیعت چگونه مخالف یکدیگر عمل می نماید و شما می خواهید چه بگوئید با آنکه مدتهاست به اثبات رسیده هر ژن در محیط مخصوص و در عضو ویژه خصوصیت خود را بروز می دهد و پیدا کردن محیط و عضو کار مشکلی است ولی آیا پیدا کردن یک مرد و یک زن کار آسانی است؟!

به هر صورت نه آنها که می گویند مرد موجود برتر است راست گفته اند نه آنها را که همانند اشلی مونتاگو کتابی به نام (زن جنس برتر) نوشته اند و

زن را برترمی دانند باید پذیرفت و اگر جلدهای قبل مرا خوانده باشید آنجا که مورد بحث همین مطلب در دست است شاد خواهید شد که قرآن چگونه به ذکر تفاوت و تساوی آنها برخاسته است در صورتی که بقیه کتابها و تمدنها عکس العمل ناهنجارگوئیهای قبلی خود را تاوان می دهند و اگر زن را پست می دانسته اند هم اکنون مرد را پست می شمارند و برعکس.

مرد خسته می شود که همیشه در کنار زن مورد علاقه اش به سر برد ولی زن می خواهد همیشه در کنار مرد مورد علاقه اش باشد و به همین دلیل مرد که پیر می شود از زندگی جنسی که ندارد بدش می آید و زن از اینکه زندگی جنسی اش او را صاحب فرزند و نواده کرده خوشش می آید.

زنها دوست دارند مرئوس باشند و در عین حال دوست دارند که به آنها گفته شود وجودشان مؤثر و مورد نیاز است.

بزرگترین خواسته زن از مرد آن است که همه چیزش خانه اش باشد و وجودش به محدوده خانه پیوند گردد و حتی نزد آنها که فهمیده هستند همان سخن خدا و رسولش آورده می شود چه در غرب چه در شرق و سخن خداست که یا ایهاالذین امنوا قواانفسکم و اهلیکم نارا و سخن رسول خدا که ابدء بما تعول و چنین زنان فهمیده به شوهر می گویند اصلاحات را از خانه ات شروع کن

و مرد فهمیده نیز با زنش همین را می گویدکه خدا و رسولش خواسته اند و جهاد المرته حسن التبعل از آنهاست (جهاد زن بهتر شوهرداری کردن می باشد)

مردها در چهار پنجم عمر طبیعی جنس قوی ترند و زن جنس ضعیف (نسبت به مرد) حساب می شود اما در یک پنجم آخر عمر مردها جنس ضعیف اند زنها قوی.

مردها اگر در آمیزش ناتوان باشند گویند نتوانست و زنها اگر ناتوان باشند گویند نخواست.

بعضی استخوانهای دختر زود از مشابه اش در پسر سفت میشود و دندان های همیشگی دختر زودتر میروید.

پسرها (مردها) متنوع تر از دخترها (زنها) هستند یعنی هم نابغه و باهوش بین جنس نر بیشتر است و دیوانه و احمق

مرد و زن در توانش های عقلی با آزمایش های تستی نزدیک بهمند اما از مهارتها و انگیزه ها مردها جلوترند.

ارگاسم (ب اوج لذت جنسی رسیدن) متاسفانه نزد زن با دیدن جنایت و آدمکشی نیز بیشتر از نزد مردان بدست می آید آنها که به انحراف های ازار دادن (سادیسم) مبتلایند با دیدن کار قاتل و کسانیکه به انحراف های آزار کشیدن (مازوشیسم) دچارند با دیدن وضع مقتول به ارگاسم میرسند و رواشناسان عقیده دارند علت علاقه به جلو نشستن زنان در باشگاههایی که بوکس میزنند یا در فیلمهای جنگی همین ابتلائات آنهاست و در عصر رومیها با جنگ گلادیاتورها ودر انقلاب فرانسه در اعدام اشخاص ارگاسم زنان نسبتاً فراوان بوده است.

دختر در سن سراسیمگی اش که زمان نیرومندیش است میشورد تا بر تسلیم شدنش به مرد فائق آید اما پسر در سن نیرومندیش در تلاش است تا موفق به تسلیم کردن دختری شود.

در خود کشی ها زنان به تریاک و قرص خواب آور و مردان به تفنگ و دارو سقوط خود از بلندیها میپردازند.

به نوعی فرق مرد و زن اشاره کنم که دارنده دو امتیاز است یکی آنکه هنوز کسی آنرا نگفته است و دیگر آنکه فضیلت زن را بر مرد در یک بعد زندگی میرساند. هر چه بطرف دون زندگی سیرکنیم یکسانی بیشتری نزد آنها میبینیم و سیر ما بطرف بالا سبب توجه به فرق یافتن بیشتر نزد آنها میگردد هزاران جلبک و قارچ بسیار بیکدیگر شبیه ترند تا هزاران درخت انار و درخت خرما که کاملتر از انار است تنوع بیشتری دارد و درخت خرما

تنوعش کمتر از حشرات و حشرات کمتر از حیوانات بالاتر بوده و چون به انسانها نزدیک میشویم میبینیم اگر هزاران گوسفند یا حیوانات پستاندار دیگر با شرف و بی شرف و از لحاظ صفات و سجایا چندان تنوعی ندارد انسانها فوق العاده متنوعند و دو انسان را میبینیم در دو سر خط آفرینش قرینه یکدیگر قرار دارند یعنی بینشان فرق فوق العاده ای است مانند علی و معاویه یا حسین و یزید و چون این تنوع را بخواهیم نزد مرد و زن تحت مطالعه قرار دهیم میبینیم زنان تنوع بیشتری دارند و اگر پنجاه مرد را بر حسب صفات و سجایای منظور بتوان به پنج دسته تقسیم کرد پنجاه زن بر حسب همان صفات و سجایا به بیش از پنج دسته تقسیم میشوند از اینقرار اگر برای اعلی از ادنی بار شناختی بنام تنوع مورد پذیرش باشد جنس زن که تنوع بیشتری دارد افضل است.زن اگر بفهمد شوهرش از یک عضو وی خوشش میاید یا از این شکل مخصوصی از لباسش به مراقبت آن عضو یا لباس میپردازد اما زن اگر به مرد بگوید از فلان عضو یا فلان لباسش خوشش میاید این سوال برایش مطرح است که آیا اجتماع نیز همین نظر را درباره اش دارد یا خیر.

مطلب جلبی را در اینجا نقل کنم:

بشر را گفتم که به بشره از همنوع خودش شناخته میشود برهنه است و لباس ندارد و علاوه بر اینکه لباس ندارد و شرمگاه هر دو جنس تحت مقررات و ضوابطی در نیامده است در پوشاندن آن هم اولین پیامبر و همسرش اقدام نمودند آنگاه که از درخت منهیه خوردند و عورتشان بر آنها ظاهر شد و آنها را بابرگ درختان پوشاندند (فاکلا منها فبدت لهما سواتهما وطفقا یخصفان علیهما من ورق الجنه) و دیگر لباس دارند و عورتشان تحت نظام مقرراتی مخصوص در میاید و این کاملاً با بشر که به بشره محدود میشود وسپس عورتش را میپوشاند و دیگر به بشره محدود نیست و ادم است و سلسکوالیته اش هم مقرراتی دارد که قران آنرا به بهترین وجه آورده و در

اینحال همان بشر محدود به بشره را در دو جنس معرفی میفرماید و آنقدر بین آنها تساوی را دخالت میدهد که مرد را لباس زن و زن را لباس مرد معرفی مینماید و این در قرآن است.

یعنی از آن روز که مرد برگ بهشتی را وسیله پوشاندن عورتش کرد شد لباس زنش و زن نیز که برگ بهشتی را وسیله پوشاندن عورتش کرد لباس مردش و با همین دو کلمه علاوه بر آنکه مرد و زن را از لحاظ قدرت جنسی و دخالت در پیدایش نسل ارزشهای مساوی داد برای کسی که ازدواج میکند لباس تهیه می بیند آن هم از بهشت آمده آن هم از بهشت شروع شده و بدون جهت نیست که میفرمایند مردی که متاهل و مومن است حکم مجاهد را دارد و آنکه عزب و مومن حکم قاعد(1)

بهترین ازدواج

تحت رهبری نبی گرامی ازدواجی صورت گرفته است که در یک سیستم الهی وحی شده چنین خلاصه میگردد:

پسر دانسته و دختر نیز پذیرفته است بزرگترین خدمتی که می توان به خود و همسر و نسل نمود انتخاب همسری شایسته است و مگر در راهنمائی های اسلام چنین همسری به دست نیامده است که:

1- به نظر اسلام ازدواج عمل مقدسی شمرده شد، مرد را لباس زن و زن را لباس مرد معرفی فرمود یکدیگر را موجب آرامش هم خواند و آن همه امتیازات که برای این دنیا و دنیای ابدی برای هر دو منظور داشت.

2-غریزه جنسی نوعی کشش جانانه و دلپذیر خلق شده لذا برداشت آن نیز باید دلپذیر و جانانه باشد و دختر را بعقد پسری در آورد که خواهان

1- حقوق مدنی زوجین از آقای محمد باقر محقق صفحه 55

اوست و پسر را با دختری که او را خواسته است (دو نفر نزد نبی گرامی از این مطلب که شوهر انتخاب شده از طرف پدر را دوست ندارند مراجعه کردند و حضرت امر فرمودند دختر را باید به شوهری که دوست دارد برسد: الاصا به جلد 4 صفحه 279_ مسالک جلد اول باب عقد اولیاء_ قبلاً نیز شرح داده شد)

3- چگونه می تواند پسر دختر مورد نظر را با شرایطی که آوردم به بیند که مشک آن است که خود ببوید نه که عطار بگوید و دختر نیز در این حال پسر را خواهد دید.

4- سن ازدواج که بحث شد

5- ازدواج در چه صورت با فامیل باشد و در چه موقع با بیگانه که در جلد 21 به طرزی جالب آورده شد

6- رعایت مهر، عقد، آداب تشریفات عروسی و خصوصاً سفره ای که بوی بهشت از آن آید و وسائل دیگر برای آشنایی خویشاوندان عروس و داماد و بهره مند شدن فقرای مورد نظر و ...

7- توجه به تمام مراحل یک ازدواج اسلامی که نه مرد میتواند در یکی از آنها به زن بدیده خدمه بنگرد و نه زن مرد را نوکر بحساب آورد.

8- استقلال زن و مرد در تمام مراحل بالمناصفه که نصف اجازه عقد با مرد است و نصف با زن در آمیزش و .... و حتی در شیر دادن بچه و انجام کارهای خانه بر حسب استعداد

9- نشان دادن صفات و سجایایی که باید در یک زن یا یک مرد باشد تا برای ازدواج انتخاب گردد.

10- عدم توجه به ثروت و زیبائی و توجه به اخلاق شایسته و ملکات فاضله و همه خلاصه به اینکه باید به دین توجه داشت

11- آنهمه سفارش زن درباره مرد و توصیه مرد درباره زن تا آنجا که اگر هر کاری بدون بسم الله شروع شود ابتر خواهد بود مرد را خواسته

اند. ابدء بما تعول باشد و همان کار با بسم الله را از اول درباره خاندانش مرعی دارد و زن را که جهادش نیکو شوهرداری کردن است. (جهاد المرئه حسن التبعل) و صدها روایت درهر دو مورد که آوردم.

12- خطاب به مرد که اگر قصد ندادن مهریه زن کند زنا کرده و اگر زن را بیازارد بدترین مردم است و .....

13- کم کردن مهریه که حضرت علی فرماید لاتغالوا بمهور النسا فتکون عداوه (مهریه زنان را بالا نبرید که موجب دشمنی گردد) (1) و روایاتی دیگر که آوردم.

14- عیوبی چند را که اگر در زن یا مرد باشد و هنگام خواستگاری ریا یا تدلیس کنند موجب فسخ عقد می شود.

15- تقسیم کار در خانه بین زن و شوهر که نمونه اعلایش علی مرتضی و صدیقه کبری را نشان دادیم.

16-غذا و لباس و مسکن زن از آنچه در خانه پدر داشته کمتر و بدتر نباشد.

17- اختیار زن که در خانه پخت کند و حتی کوچکترین خدمتی انجام دهد و حتی شیر بچه بدهد و ..... که همه را شرح داده ام اما اگر زنی یک شربت آبی به شوهرش بیاشامد بهتر است از آنکه یکسال روزها روزه گیرد و شب ها زنده داری کند (قال الصادق ع. ما من امراه تسقی زوجها شربه من ما الاکان خیراً لها من عباده سنه صیام نهارها و قیام لیلها) (2) و روایات زیادی دیگر.

18- دستور صریح به مرد که عفو و اغماض پیشه کند و در مواردی که سلیقه ها مختلف است (و بین دو انسان هرگز مساوی و یکسان نخواهد بود)

1- وسائل جلد 15 صفحه 11
2- وسائل جلد 14 صفحه 123

از آنچه زن برخلاف میلش انجام داده درگذرد.

19- دستور به پدر و مادر دختر که در کار زندگی عروس و داماد دخالت نکنند تا جائیکه به نبی گرامی برای دعوت حضرت زهرا جهت شرکت در جشن عروسی مراجعه شد حضرت فرمودند. دخترم همسر علی ابن ابیطالب است و اختیارش با اوست، باید از علی اجازه اش بگیرید(1) البته توجه فرمودند که نبی گرامی صاحب اختیار همگان و اولی بانفسهم میباشند و در این مورد چه فرمودند؟

20- در ابواب فقهی اسلامی است که هر چهار شب یک مرتبه کسی که بیش از یک زن دائمی ندارد باید در کنار همسرش بخوابد و مقصود آمیزش نیست.(راه آشتی و موانست است)

21- زن باید کدبانو و رئیس خانه باشد همانگونه که مرد رئیس خانواده است.

22- مردی که زنش را بدون خرجی بگذارد لعنت کرده نبی گرامی و اسلام است و وی را ردیف گدایان کلاش آورده اند(2) (قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ملعون ملعون من القی کله علی الناس. ملعون ملعون من صنیع من یعول)

23- توجه دادن به مرد که بارداری و زایمان زن ارزش روزه روزها و عبادات شب ها و جهاد در راه خدا داشته و زمان شیر دادنش چون بنده آزاد کنی است و متوجه ساختن زن که مرد کسبش و با مردم سر و کله زدنش او را دوست خدا میسازد و اگر در حین کسب بمیرد شهید از دنیا رفته است و همه اینها برای قدرشناسی مرد از زن است و زن از مرد.

24-بر مرد مستحب است که چون بخانه وارد شود سلام کند-اگر

1- بحار الانوار جلد 43 صفحه 30
2- جلد 15 وسائل صفحه 251

چیزی آورده به دخترش بدهد و بعد به پسرش و چون از خانه خارج میگردد بصدای بلند خداحافظی نماید. (از لحاظ روانی صدا را بلند کردن اظهار علاقه کردن است و اینکه جدائی موقتی است و جز این خاندان دیگری صدای گرم و گیرایم را نخواهند شنید.)

25- تک تک غذا خوردن و زن و شوهر بر یک سفره غذا نخوردن کراهت دارد و تاکنون چند مرتبه آوردم که فرمودند منافق، اهل و عیالش به شهوت او غذا میخورند و مؤمن غذا میخورد به شهوت اهل و عیالش و ...

26- از سعادت مرد داشتن مرکبی راهوار و خانه ای وسیع و زنی صالح است یعنی خانه وسیع و مرکبی راهوار برای زن و فرزند نیز هست.

27- زن اگر به مرد بگوید در خانه ات خیری ندیدم یا مرد آرزوی مرگ زن کند هر دو اهل عذابند (قبلاً آورده شد)

28- ما اعطی احد شیئا خیر من امراه صالحه از نبی خاتم(هیچ بخششی بهتر از زن نیکو برای شخص نیست(جامع الاخبار)

29- من حمل طرفه من السوق فلیبدا بالاناث قبل الذکور از نبی خاتم (چیزی به عنوان تعارف و کادو خریده به منزل آوردید اول باید به دختر داد) و اگر خواستید با دو دست باهم بدهید دختر را با دست راست بدهید.

30- لاتضربوا نسائکم فمن ضربهن بغیر حق عصی الله و رسوله - از نبی خاتم(همسران خود را نزنید که هرکس به غیر حق چنین کند عصیان کرده است خدا و رسولش را)

31-اکمل المؤمنون ایمانا احسنهم خلقا و الطفهم باهله(کاملترین مومنان کسی است که در حسن خلق بیشتر و نسبت به اهلش لطف زیادتردارد- ازنبی خاتم)

32- کسیکه به عائله خود رسیدگی نکند ملعون است ملعون.

33-زن همانند دنده کج است اگر به حال خود گذاشتی از آن نفع میبری و اگر خواستی کجی آنرا برطرف کنی آنرا میشکنی(وسائل ابواب مقدمات النکاح باب 88)

34-از حضرت رضاست که مرد باید آسایش زن و فرزند را فراهم سازد که آرزوی مرگش نداشته باشند(جامع السعادات جلد 2 صفحه 141)

35- عثمان بن مظعون به رسول الله عرض کرد بفکر افتاده ام سر به بیابان بگذارم و گوشه گیری کنم حضرت فرمود از اینکار صرف نظر کن جایگاه گوشه گیری پیروان من مسجد است عرض کرد میخواهم گوشت خوردن را بر خود حرام کنم فرمودند این فکر را بگذار من گوشت را دوست دارم و میخورم عرض کرد فکر کرده ا م خود را اخته کنم فرمودند هرکس این کار را با خودش یا با دیگری انجام دهد از پیروان من نیست خواجگی پیروان من روزه است عرض کرد فکر کردم همسرم را بر خود حرام کنم فرمودند عثمان از اینکار هم صرف نظر کن(مستدرک الوسائل ابواب مقدمات نکاح باب1)

36- از نبی خاتم پرسیدند حق شوهر بر زن چیست؟ فرمودند اورا از خود دور نکند هر چند سوار بر شتر باشد(.....باب 79)

37- نبی خاتم فرمودند زن باید با بهترین عطرها خود را معطر سازد و زیبا ترین لباس را بپوشد و صبح و شب خود را بر شوهر عرضه بدارد باز هم حق شوهر به گردن زن بیش از اینهاست(.....)

38-فرمودند زن تا زمانیکه لباس از تن بیرون نیاورده و وارد رختخواب نشده و بدنش را شوهر به بدن نچسبانده حق ندارد بخوابد (.....باب 91)

39-حضرت علی فرمود: به زن خانه بیش از حدود شانس اختیار مده زیرا این رعایت برای حالش مفید تر و فکرش آزادتر و زیبائیش پاینده تر خواهد بود چه زن ریحانه است نه قهرمان و مواظب باش که بشخصیت و احترام او ضرر نرسانی (.....78)

40-از حضرت علی است.با زنان سازش و مداوا کنید با آنها خوش صحبت باشید آنها هم در کردار روی خوش نشان دهند.(.....باب 94)

41-زنان گوشت زیر ساطورند مگر انکه مانعی پیدا شود و یا کسی تحریکشان کند (.....67 باب)

42-از حضرت باقر نباید زن بدون زیور باشد هر چند گردن بندی بگردن آویزد و شایسته نیست دستش را بی رنگ گذارد اگر چه با حنا رنگ کند هر چند سالخورده باشد(....باب 85)

43-از حضرت صادق است که از نبی خاتم پرسیدند زینت برای شوهر کور چیست فرمودند عطر بزند و حنا ببند که آن هم بوی خوش است (وافی الدواب مقدمات النکاح باب 129)

44-از حضرت صادق است بهترین زنان شما زنی است که اگر عصبانی و ناراحت شد به همسرش بگوید دست من در دست تست خواب به چشمم نمیبرد تا اینکه از من راضی شوی.(مکارم الاخلاق صفحه 229)

45-خدا از دست مرد و زنی که بیکدیگر ارفاق نکنند عصبانی است.(مکارم الاخلاق 264)

46-مردی بنام حسن گفت حضرت کاظم را دیدم موهای خود را رنگ کرده گفتم خضاب کرده ای فرمود آری امادگی و خود آرائی مرد برای زن سبب افزایش عفت زن است زنانی که منحرف شده اند بدین علت بوده است که شوهرانشان خودشان را نیاراسته اند سپس حضرت فرمود آیا دوست داری همسرت را کثیف ببینی عرض کرد نه فرمود پس او هم چنین است نظافت و بوی خوش وکوتاه کردن مو از اخلاق پیامبران است. (وسائل باب 41)

47-از حضرت علی است...زنان هنگام نیازمندی پرهیزکاری را از دست میدهند و در برابر شهوات بزودی از پای در می آیند هر چند پیر

شوند بزینت علاقمندند وآنگاه که ناتوان شدند وزمینگیر خودپسند میگردند هرگاه نمونه کوچکی ازخواسته های آنان برآورده نشود تمام محبت ها ونیکی ها را نادیده میگیرند خوبی را فراموش میکنند و بدیها را بخاطر میسپارند از تهمت زدن پروا ندارند از سرکشی و مخالفت دست بردار نیستند و بنفع شیطان در کمین نشسته اند (....باب 94)

48-هرگاه مرد بزنش بگوید ترا دوست میدارم هیچگاه این اظهار دوستی ازقلب همسرش برطرف نمیگردد(.....باب3)

49-حضرت زهرا فرمود پدرم کار منزل به من وکار خارج را به علی سفارش کرد فقط خدا میداند که این تقسیم چقدر مرا خرسند ساخت زیرا پدرم مرا از رنج وارد شدن دراجتماع مردان معاف داشت (.....باب89)

50-از حضرت صادق است.زنی که شوهرش را بیازارد واو را غمگین سازد بدبخت است بدبخت وزنی که احترام شوهرش را نگاهدارد واو را آزار نرساند ودر هرحال از او اطاعت کند خوشبخت است خوشبخت(باب نکاح المستدرک باب 62)

51- وعاشروهن بالمعروف فان کرهتموهن فعسی ان تکرهوا شیبا ویجعل الله فیه خیرا کثیرا (معاشرت وزندگی کنید با زنان به نیکوئی ومهربانی به کردار وگفتار و اگرهم تمایل به ایشان نداشته باشید بازهم با آنها بسازید و به خوبی ونیکی رفتار نمائید زیرا چه بسا چیزی بنظر شما خوش نیامد وخدا درهمان چیز خیر وخوبی قرار داده باشد-آیه 23سوره النساء)

52- فامساک بمعروف او تسریح باحسان(زنانیکه شما مردان برای خود انتخاب میکنید آنان را نگاهداری کنید بطورشایسته واحسان کنید بدیشان و یارها وآزادشان نمائید از روی احسان ونیکی نمودن-229سوره بقره)

53-فامسکوهن بمعروف او سرحوهن بمعروف و لا تمسکوهن ضررا:

زنان را با خوشی و خوبی و خوش رفتاری و خوش اخلاقی نگهدارید.(1)

با آنکه مختصری از مفصل آنچه را که در یک خاندان میگذارد که زیر بنای اسلامی دارد آیا حتی احتمال آنرا داد که دارنده بهترین زندگی نباشند؟ و ایا شایسته ترین دختر و پسر نصیب یکدیگر نشده اند و بالنیتجه آیا بزرگترین خدمت به نسل بلکه باجتماع انجام نگرفته است.

زن دوستی!

بارها از نبی گرامی نقل شده و معروفست که فرموده اند من از دنیای شما زن و عطر را دوست دارم و نور چشمم در نماز است و بارها این سوال پیش امده که چرا نبی گرامی در این مورد فرموده اند که زن و عطر را دوست دارند و در موارد دیگر نیز بدون آنکه نامی از نماز ببرند از زن و عطر فرمایشی دارند؟

دوستی نسل بر فطرت است و هر حیوانی هم از فرزندش دفاع می کند و حتی در سخت ترین مهلکه ها خود را برای نگهداری فرزند وارد ساخته است اما زن دوستی و محبت به همسر این چنین در بین حیوانات دیده نمی شود و روایاتی که از اسلام رسیده و بسیاری از آنها را در جلدهای 19 و بعد از آن آوردم همه نشانی از سفارش اسلام درباره همسران بود بویژه در زمانی که دختر زنده بگور میشد و زن بانواع بفروش میرسید و سفارش اسلام به آنجا رسید که فرمود هر کاری را که مترصد به اقدامید شروع میکند مگر آنکه با نام خدا و بسم الله الرحمن الرحیم بوده باشد اما در امر خانواده دستور دیگری

1- برای اطلاع بیشتر به کتاب الطاف مرد به زن بدستور قرآن حقوق نسوان آقای خندق آبادی مراجعه فرمائید.

نیز دارد که شباهتی در بعضی ابعاد با دستور کلی مذکوره دارد یعنی ابدء بما تعول نبی گرامی همان دستور عملی نام خدا بردن در آغاز و شروع هر کار است و هرکاری از زندگی را از اهل و عیال شروع کردن و اطاعت کردن از دستور خدا همان نام خدا و ذکر خداست و اگر اسلام یکجا به دنبال بزرگترین مطلب خود که دعوت به توحید بلافاصله نام پیامبرش را آورده و در اذان و اقامه نیز شهادتین را دستور داده است در برخی آیات نیز می بینیم نام خالق مجازی (پدر و مادر) را بلافاصله پس از دعوت به توحید یعنی ردیف نام تبارک و تعالای خود را آورده است (...ان لاتشرکوا به شئیا و بالوالدین احسانا....ان لاتعبدو الا ایاه و بالوالدین احسانا) در اینجا نیز مشابه مطلب فوق یک شروع کلی بلکه شروع مطلق در کارهاست که نام مقدس پروردگار را دخالت می دهد و یک شروع و آغاز در اقدام امور مربوط به معیشتی است که می توان نمونه اش را در خانه برای زن و فرزند پیاده کرد در اینجاست که ابدء بما تعول و شروع آن را نزد زن و فرزند خواسته است

نه تنها نزد حیوانات همسری و توجه به آن و دوستی و محبت نسبت به جنس ماده تقریباً ناچیز و احتمالاً منتفی است بلکه نزد انسانها نیز وقتی به عقب افتادگان می نگریم که هیچ علاقه انسانی از خود نسبت به همسرشان نشان نمی دهند چون صاحب فرزند شدند همانند غریزه شدیدی که حیوانات در دوستی اولاد نشان می دهند اینان نیز علاقه شدیدی ابراز و از خود حتی فداکاری نشان می دهند بنابراین اگر نبی گرامی فرموده اند من از دنیای شما زن و عطر را دوست دارم سفارشی در جهت تقویت نیروی انسانی بشریت کرده اند و آدمیان را بامری بس مهم که محبت خشت زیرین بنای سعادت یک خانواده می باشد توجه داده اند و اگر غیر بشر به بشره محدود، نیست و حد و مرزش با دیگری پر و بال و کوبالش است بشر که با بشره از دیگری جداست و لباسی لازم دارد برای پوشاندن خود از نظر عورت و سرما وگرما و هرکس لباسی را که محافظ از هر ناخواسته اش باشد بدون

شک دوست دارد و چرا نبی گرامی همسر را دوست ندارند که پروردگار آن را لباسشان معرفی فرموده است و چرا زن را دوست ندارند که آن وسیله آرامش ایشان است و هر دو آیه را بارها آورده ام باز گفته شود و چرا دوست ندارند که پروردگار نتیجه ازدواج را همین جعل بینکم موده و رحمه دانسته است که شرح آن را در جلد 21 دادم.

نبی گرامی را مسلمان فرستاده خدا گیرنده وحی شخص اول در قوه مجریه شخص اول در قوه مقننه و قضائیه و شخص اول فیزیک متافیزیک شناخته اند اما در عصری که زن بیش از ملعبه و آلت و ابزار فروش و معاوضه و پست و تحقیر شناخته نمی شود جبرانش فقط همین است که سوره نساء نازل شود اما رجال نشود حضرتش به یگانه دخترش سلام کند و دستش را ببوسد و ام ابیها نام گذارد و بارها بفرماید هرکس او را آزار برساند مرا آزار رسانده و هر کس مرا آزاری رسانده خدا را آزار کرده است و بارها بفرماید فاطمه ام پاره جگر من است و از هر کس ناراضی باشد کافر است و این را همه فرق مسلمین نقل کنند آری جبران تحقیر زن فقط با این سخن می شود که فرستاده خدا می فرماید از دنیای شما زن و عطر را دوست می دارم و زن را با عطر مقایسه کند و از فیزیک زن و عطر را بیاورد و از متافیزیک نماز را و این خود مطلبی است گاه خرواری گل برای شما می آورند گل سمبل همه زیبائیها و هنرهای آفرینش است همه اش را دوست دارید و چه دوستی اما با اشکالاتی چند روبرو هستید از جمع و نقل و نگهداریش اما ممکن است عصاره آن خروار را در یک شیشه کوچکی به شما بدهند بدون شک همه دوستیهای شما به آن خروار گل به این شیشه کوچک تعلق خواهد گرفت. شیشه عطر

زن و عطر را دوست دارم همین است که می رساند نبی خاتم غیر از زن نیز خیلی چیزها را گل دانسته و دوست داشته اند که بسیاری از آنها را در احادیث می بینیم که ذکر فرموده اند اما دوستی همه دوست داشتنیها در دوستی زن برای حضرت جمع می شود تا جبران حقارت زن بلکه احقاق حق

وی شده باشد و نماز را هم می بینیم که عطر مسائل متافیزیکی است و ان قبلت قبل ما سواها و ان ردت رد ما سواها - نماز قبول نشود- سایر عبادات قبول نشود و اگر نماز قبول شود سایر هم می شود و اگر تفقد و رفاه نسبتا به زن و اولاد نشد محال است به دیگران شد.

مادر باردار و پدر بار بردار

تاریخ از تاریکی خارج می شود به نور علم، تاریخ انبیا باشد یا سایرین فرقی نمی کند پیشرفت علم بر سخن انبیاء صحه می گذارد اما سایرین را فقط نشان می دهد که چگونه بوده اند بلکه آن گونه نشان می دهد که قرآن نام زیبائی بر آن گذاشته است "عبرت". علم با تاریخ درست و روشن انبیاء دست در دست هم به یکسانی و یکنواختی جلوه می نماید و با هم جلو می نمایند اما باستان شناسی، تاریخ تاریک دیگران را از دل تپه ها و خاکها بیرون کشیده نشان می دهد و هرچه دارند بدون آنکه در ان دخالت کند و بر درست و نادرستش شهادت دهد بر طبق اخلاص گذارده به تاریخ تقدیم می دارد.

علم پیشرفته تر همراه دین پیشرفته تر بلکه همراه دین شناخته شده تر است و مگر دین شناخته شده نیست که علم موجبات شناسائیش را فراهم خواهد ساخت ؟ کسی که بداند عرفت الله از پیشوایان دین رسیده اما علمت الله نرسیده مساله برایش حل شده است و میداند شناخت دین به وسیله علم یعنی 23 سال اسلام را در طول زمان تا ابد شناختن و تائید این مطلب فرمایش نبی گرامی که علما امتی کانبیاء بنی اسرائیل و آن دانشمندی که مشمول امتی گردد یعنی در جهت دینی نیز پیرو اسلام شناخته شود پیامبری است که باید 23 سال اسلام را سینه به سینه از شناخت های علمی برخوردارگرداند و بابدیت برساند خواه علمی باشد نگهدارنده اصالت همان 23 سال یا علمی باشد روشنگر مطالب و معارف اسلامی طبق موازین علمی.

اسلام شهدای راه خدا و زاهدان شب زنده دار و روزه داران و هرکسی که برای خود راه تقربی انتخاب کرده آن چنان معرفی کرده که همیشه و همیشه نزد مردم محترم بوده و در بزرگداشتشان اگر از طرف اجتماع قصوری شده تاریخ جبران کرده است و مصداق العزه الله و للرسوله و للمونین برای ابد بر پیشانی روشن تاریخ جلوه گر است.

یک شوهر همین که می بیند به همسروی خطاب جهاد المرئه حسن التعبل گردیده و یا یک زن می نگرد به شوهرش گفته شده الکاد علی عیاله کالمجاهد فی سبیل الله مرد می گوید اسلام را نگرکه زن را اگر نیکو شوهرداری کند چون سربازی می نگرد که در راه خدا شمشیر می زند و این که زن است می گوید اسلام را که مرد را اگر برای رفاه و آسایش همسرش رنج بشکد همانند سربازی می داند در میدان جنگ به نفع خواسته های خدا می جنگد یعنی مرد و زن هر دو ناگهان متوجه میشوند که اسلام در این مورد نیز حق هر کدام را نصف داده و تساوی رجال و نساء واقعی همین است که من عمل صالحا من ذکر انثی و هو مومن فلنحنینه حیوه طیبه و چه زن باشد و چه مرد چون ازدواج کرد و زوج خود را آن گونه که خدا خواسته نگهداری نمود اجر مساوی دارند و احیاء شده در یک زندگی پاکیزه که مجاهدین در راه خدا همیشه بهترین را داشته اند و به مناسبت نیز که قرآن ذکر و انثای عامل نیکوئیها را از حیات طیبه برخوردار معرفی می فرماید پیامبرش هم میاید همان ذکر و انثی را اگر نگهدارنده یکدیگر بر پایه و اساس اسلامی باشند مجاهد در راه خدا و سرباز میدان شهادت معرفی میفرماید اما مقصود آن چه مورد بحث است اینکه:

درست است مرد اگر برای آسایش زن می کوشد یا زن برای بهتر نگهداری مرد تلاش می کند اجر مساوی و همانند مجاهد دارند اما مراقبت از زن که با وقایع غیر منتظره ای روبرو است و تصور می کند از طرف خلقت تحمیلی بر او شده است واجب تر و لازم است جبران کننده ای نیز در کار باشد و لذا اسلام زمان شیر دادن و بارداری زن را که مشابهش در مرد یافت نمی شود تخصیص

زده و یکی را در که بارداری است چون روزه دار شب زنده داری معرفی می نماید که با جان چون سربازی در میدان شهادت از مالش در راه خدا مجاهدت مینماید (فقال علیه السلام اذا حملت المرئه کانت الصائم القائم المجاهد بنفسه و ماله فی سبیل الله).(1)

مرد میبیند اگر بزنش برسد مجاهد است و زنش اگر بوی برسد مجاهد است اما اگر مرد احترامی بیش از بیش برای کسانی قائل است که همه روزها را روزه دارند این بهره را به زن باردارش داده اند، اگر به کسی احترام بیشتر میگذارد که شبها همه را تا صبح به عبادت قیام کرده باز همان را زن باردارش دارد،اگر کسی جانش به کف نهاده در راه خدا میجنگد و چنین کسی از همه بزرگوارتر است با زن باردارش این را هم دارد و در صورتیکه مالداری همه ثروتش را در راه خدا داد و او عزیزترین است عجبا که همسر باردارش همه و همه را مشمول است صائم قائم مجاهد به نفس و مالش است پس زن اگر باردار است مرد چه مسئولیتی خواهد داشت مسئولیت آن سرپرستی که میبیند زنی از خانه اش روز را روزه داشته باید بهر ضعف بدنی و غذاییش ترحم کند، زنی که تا صبح همه بعبادت مشغول بوده اینکه باید از استراحتش مراقبت به عمل آورد سربازی است که در جبهه جنگ علیه دشمنان می جنگد باید به او غذا و لباس و مسکن و همه چیز برساند تا وا نماند و زجر نکشد، متمکنی است که در راه خدا به مالش مجاهدت نموده و همه را از دست داده است باید او را مراقبت کند که از زمان تمکن کمتر نباشد و چه بزرگ مسئولیتی برای شوهر در برابر زن باردارش؟ آنچنان زنی که اگر خدا ی متعال میفرماید من فقط مشتری جان و مالتان هستم (ان الله اشتری من المومنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنه) اینک همسر به خریداری خدا در آمده و در برابر این مشتری چه باید کرد؟ اینجاست که

1- 73 وسائل جلد 15

لازم بود عنوان را زن باردار و مرد باربردار بگذارم زیرا اگر زن حمل دارد مرد حمال است و چه حمالی که برای انسانی باربرداری میکند که مشتری اس خداست خریدارش خداست. اینک خالق مجازی که پدر است و مادر، چند دقیقه پدر و نه ماه مادر از آن سهم دارد و کسیکه خالق مجازی را محترم ندارد در درجهء بالاتر خالق حقیقی را مطیع نخواهد بود.

اما مسئولیت پدر چیست؟ بهمان مسئولیتی که در برابر یک صائم قائم مجاهد دارد از تامین کردن غذا و لباس و مسکن و استراحت ها و چرا چنین بزرگداشتی از زن باردار میشود؟

الان در مقدمه همین قسمت آوردم که علم بزبان مردم سخن انبیاء را بازگو مینماید بدین معنی که چون زحمت کشیده و با کسب و رنج محصلی کرده و بدست آورده بعلت لمس و درکش آنرا پذیرفته در صورتیکه سخن انبیاء را باید بعقلش و معرفتش بپذیرد و علم سبب میشود دین را با حفظ حقیقت قبلی اش سمعی بصری کند و نمونه ای از آن هم اکنون آورده میشود.(1)

زن و شوهر جوانی به روان پزشک مراجعه کردند و گله داشتند چرا فرزندانشان برخلاف انها که زیبا هستند زشت شده اند و میگفتند تا کنون هر سه فرزند ما چه دختر و چه پسر، زشت از آب در آمدند در صورتیکه در همسائگی ما زن و شوهری زندگی میکنند که با وجود نا زیبایئ هر دو فرزند ایشان زیبا و و سالم میباشند. روان پزشک در صدد تحقیق برآمد و پس از کاوش در زندگی خصوصی این دو خانواده پی برد که زن و شوهر شاکی پیوسته با هم دعوا میکنند و مادر خانواده بسیار حسود و چشم تنگ است به همه چیز دیگران حسادت میکند، هر روز با شوهر خود بگو و مگو دارد گذشته از اینها شیوه غذا خوردن این خانواده به هیچ وجه درست نیست و اغلب پدران و مادر بیرون

1- نقل از صفحه 11 مجله سلامت فکر 178 نوشته آقای احمد فداکار

از خانه میخورند و خوراک کودکان که بوسیله خدمتکار نگهداری میشدند بسیار ناباب بود. این رویه در دوران بارداری نیز همچنان، بلکه شدیدتر ادامه داشت. نتیجه تحقیق در محل کار این خانم معلوم شد او در میان همکاران خود بعنوان سمبل بانوان بد اخلاق معروف است. بررسی در مورد خانواده آن دیگر نشان داد که خانواده نمونه و ایده آلی هستند، زن و شوهر بسیار با هم صمیمی و اقدام متقابل در میان انان و فرزندانشان کاملاً برقرار است. پدر و مادر هرگز جدا از هم و بدون حضور کودکان خود غذا نمیخورند و مادر هم خوراکهای خودشان و هم کودکانشان را شخصا آماده میکنند.مادر به هنگام بارداری تمام آن نکاتی را که لازم بود رعایت شود رعایت کرده و کوشید در دوران بارداری تمام آن نکاتی را که لازم بود رعایت شود رعایت کرده و کوشید در دوران بارداری آرامش فکری خود را حفظ کرده و از خوردن خوراک های ناجور بپرهیزد و بیشتر از میوه ها و خوراکیهای ترمیم کننده کمبود بدن مادران باردار و آنچه که جنین برای رشد و نمو خود نیاز دارد استفاده نماید.

بدنبال این بررسی، پزشک در صدد بررسی و آمارگیری روی خانواده های بیشتری بر آمد و باین نتیجه رسید که خوش خلقی و اندیشه سالم و تغذیه مناسب نادران به هنگام بارداری بنحو شگفت آوری در زیبائی و سلامت کودکان تاثیر داردو

در اواخر جنگ بین الملل دوم در یکی از شهرهای کوچک جنگ زده آلمان بسیاری از زنان جوان و سالم شوهر دار کراراً مورد جسارت و تجاوز سربازان قرار گرفتند. از انجا که این عده تا قبل از آن صاحب فرزندانی بوده و طبق معمول قاعده میگشته اند استنباط میشود تخمدانهای سالمی نیز داشته اند با وجود این بعد از این تجاوز و تجاسر قاعدگی بیشترشان بند امد و تصور کردند آبستن شده اند در صورتیکه چنین چیزی نبود. پزشکانی که مامور بررسی بوضع آنها گردیدند اظهار داشتند ضربات روحی ئارده سبب شده کار تخمدانها چه از نظر تولید تخمک و چه از لحاظ ترشح هورمون و ایجاد

قاعدگی متوقف گردد. (1)

کسی که حرفی نامناسب میشنود یا فحاشی میکشد عروق صورتش متسع چهره اش قرمز و بر افروخته میگردد یا اگر ترسید عروقش منقبض و خالی از خون و زرد رنگ میگردد. گاه دیدن یک منظره نفرت انگیز استفراغ آورده یا وحشت و اضطراب انقباض شدید مثانه پیش آورده و کسیکه لحظه ای قبل ادرار کرده باز حس ادرار کردن مینماید. چه بسا کسانی که مدتها پس از ازدواج فرزندی پیدا نکرده و چون بچه ای را بفرزندی پذیرفته اند خود دارای اولاد شده اند بعلت اینکه ناراحتی آنکه فرزندی ندارند برداشته شده و ارامش بوجود امده سبب بکار افتادن اعضایشان گردیده است بهر صورت شکی نیست که کوچکترین دلهره و کمترین اضطراب کلسترول خون را بالا میبرد و غدد مترشحه را در کارشان دچار بیمنظمی میسازد و در نتیجه اگر زنی باردار چنین وضعی قرار گیرد بینظمی غددی وی سبب اختلال در کار غدد جنین وی شده و هم حتی شاگردان سالهای اول رشته طبیعی نیز میدانند که بی نظمی های غدد یک جنین چه غوغائی در ساختمان وجود جدید بوجود خواهد آورد و یک زن بیسواد مبتلا به مرض قند نیز دانسته اند که هر موقع آبستن است بدون درمان قند خونش متمایل به حد طبیعی میگردد یعنی بین فرزندش و خودش ارتباطی از غدد برقرار است و انسولین مترشحه از لوزالمعده جنین جبران کمبود انسولین خودش را مینماید از اینقرار ایجاد اضطراب و عصبانیت و دغدغه برای یک زن و مرد پس از مدتی با نظم مجدد دستگاه ها که بفرمان مراکز مغزی کنترل میشود جبران شده اما نزد زن باردار غیر قابل جبران میباشد و لذا میتوان بار دیگر متذکر عنوان قسمت شد، که در مقابل یک زن باردار همیشه یک مرد مسئول یک مرد بابردار وجود

1- گفتگوی یک پزشک با بانوان از دکتر ساموئل زینورمیکر متخصص زنان و زایمان در امریکا ترجمه آقای مصطفی رفیعی

دارد، مردی که باید بداند زنش در زمان بارداری حکم سربازی دارد که قبل از عزیمت بمیدان شهادت همه اموالش را در راه خدا انفاق کرده و همه روزه ها را روزه دارد و کلیه شبها را بعبادت قیام نموده است و عزت و احترام چنین سربازی نزد حتی رئیس مسلمانان تا کجاست که اینک مسئول و سرپرست وی شوهرش است شوهری که میداند اگر چنین سربازی را به واپس زدگی عصبی و ورشکستگی غذایی دچار سازد شهادتش حتمی است و در این جا قاتلش شوهرش است آن هم چه قاتلی و مقتولی که صائم و قائم و مجاهد لنفسه و ماله بوده و حامل فرزندش نیز میباشد.

زنی شوهر مرده را یکتا پسری بود که اورا ازار میداد زن چند نوبت به داروغه شکایتش برد داروغه پسر را پند داد اثر نکرد تهدید نمود موثر نبود مادر هم در هر نوبت بالتماس داروغه را از ضرب و جرح پسر باز می داشت تا بالاخره روزی مادر نزد داروغه امد که پسرم لگدی به پهلویم آن چنان زده که نفس کشیدن را نمیتوانم به آسانی داشت هر چه تو کردی چاره کارم کن بدون انکه فرزندم را آزاری برسد داروغه پسر را آورد و کوزه ای باندازه آبستنی یک زن در حد اعتدال بر شکم پسر گذاشت و با شالی محکم ببست و مهر و موم کرد و گفتش تا نه ماه و نه روز باید این مهر و علامت به هم نخورد پسر پذیرفت آمد خانه خواست به مستراح رود نشد، بنشیند سخت بود غذا بخورد تنگ نفس پیش آمد و ....نزد داروغه رفت و گفت هر چه باید بفهمم فهمیدم داروغه باز کرد و پسر بسلامت رفت و زندگی بهتر کرد.پسر دانست که داروغه عملاً به اون فهمانده است که مادر در نه ماه آبستنی که وی را در شکم داشته چها کشیده و از اینطریق پند موثرش داد اینک باید به شوهر نیز یادآور شد خدای بتو یک بنده صائم قائم مجاهد از جان و مال سپرده است تا تو چه کنی و چه پذیری و با او چه کنی؟ دیدی که سوء تغذیه و سوء رفتار و سوء زندگی حتم با جسم فرزندان چه خواهد کرد و چه خدشه ای در زیبایی های خدا دادی وارد ساخت و دیدی که در میان آن

دو بینوای خوشرفتاری که به یک زندگی ساده قناعت کرده و معاشرتی جانانه داشتند چه زیبائی که بهره اشان شده و از چه نعمت هایی که بهره مند شدند؟

مجله ای که از آن نام بردیم بررسی های پزشکان را متذکر رود که نشان میداد اختلافات خانوادگی و رفتارهای غیر خدا پسندانه تا چه حد برجسم و جان نسل زیان وارد میسازد و در از بین بردن زیبائی و سلامتی آنان موثر است. اما من حرف قبلی خود را تکرار کرده میگویم اگر برای تغذیه زن باردار از فراورده های دست یک فاجر فاسق استفاده شود اثر خاصی خواهد داشت و حتی اگر ندانسته از چنان غذای تهیه شده استفاده گردد بی اثر نخواهد بود و در قبال چنین مطالبی بار دیگر باید مردی را که در برابر زن باردار قرار گرفته تذکر داد و مسئولیت چنین مردان و حتی متخصصان زنان و زایمان و ماماها و پرستارانی را که در قسمت زایمان بوده و با زنان باردار سرو کار دارند یاد آور شد و سپس بذکر آنچه باید درباره باردارن مرعی داشت پرداخت.

غیرت

اینهمه که از آمیزش مطلب آوردم قبل از همه باید متوجه باشید که آمیزش به دو جهت اهمیت دارد.

نبودش حیات را متوقف میسازد و بودش حیات را جاودانی میکند.

آمیزش باشد و درست نباشد نسل بد تحویل میدهد و باشد و درست انجام گیرد نسل خوب تولید مینماید.

هیچ چیزی بخودی خود بوجود نمیآید، حیات ایجاد کننده حیات است و خلق الساعه وجود ندارد، (1) حیات سبب تکثیر نمیشود و این حفظ نسل

1- گرچه این فرضیه هم اکنون باز مطرح و طرفدارانی دارد.

است بلکه حیات را جاودانی کردن است آمیزش از این لحاظ اهمیت دارد که بدون آن حیات متوقف میشود.

افه مرها ،که پشه هائی هستند که یک روز عمر دارند همه زندگیشان برای انتقال زندگی است شب متولد میشوند و به پرواز در میایند و جفت گیری کرده بلافاصله میمیرند و ماده قبل از طلوع آفتاب تخمگزاری کرده میمیرد.

نوعی از قاب بالان است که نرش جدار تخم ماده را میکشند و در لای پارگی که فقط مربع آن جدار است جفت گیری میکند که یکدقیقه طول میکشد و بعد از جفت گیری بطرف مرگ و میر میرود و ماده پس از تخمگزاری که بلافاصله انجام میشود در مدخلی که تخم هایش قرار داشته اند میمیرد و لذا مشاهده میشود بسیاری از موجودات آمیزششان تنها علت زندگیشان است.

انسان در انسانیتش میشود بینهایت و همین است که او را پروردگار میفرماید مثل (برورن عسل) خودم خلقش کردم و باید با نماز و عبادت همیشه با این بی نهایت اتصال و آشنایی نشان دهد و پیامبر عزیزش میفرماید تخلقوا باخلاق الله(تنها مهربانی نباید یک طرفه باشد که خدا انسان را آنچنان و مثل خود خلق کرده باشد اما انسان نخواهد مثل خدا وبر فطرت خلق شده و مثل او باقی بماند) باید به اخلاق خدائی در آمد پس اگر خدا عالم است انسان باید عالم شود اگر قادر است باید قدرت داشته باشد اگر.... و نمیتوان انسان را محصور در یک بعد بی نهایتش کرد و مثلاً علم او را پیش کشید و گفت علم انسان تنها علت زندگیش است یا فطرت او که بر سودجوئی است گفت این تنها علت زندگیش میباشد.

آمیزش انسان نیز همانند موجودات گفته شده تنها علت زندگیشان

نیست ولی این انسان که هم جسم است و هم روح و هم برون است و هم درون هم ماشین است و هم در پی هدفی میرود نیمی از خاک است و نیمی از عالم غیب برای تحویل و تحول حیات و نقل آن هم که باید قسمت حیوانی خود را منتقل سازد و هم ملکوتی خود را و از این جهت که بر مکانی مسکن گزیده که مسکن حیوانات شناخته شده نه فرشتگان و لذا انسان نیمه حیوان نیمه فرشته آسانتر میتواند حیوان باشد و فرشته شدن بر او سخت است و لذا برای اینکه در نقل قسمت ملکوت خود به نسل بعدی بی نظمی و آنچه بر خلاف فطرت است بیش از همه میتواند ضایعساز باشد ناچار بدلائلی که در جلد قبل آوردم و یک زن نمیتواند و نباید بیش از یک شوهر داشته باشد آن احساس و درکی که مراقبت از این پیش آمد و جلوگیری از آن را لازم میداند غیرت نامند و اخباری در این باره که راجع به بی غیرتان آورده شد و نانام منکوس القلب به آنها داده اند آوردم که تجدیدش لازم بنظر نمیرسد.

آن پشه و آن نوع از قاب بالان و بسیاری دیگر از جنبندگان را که آمیزششان تنها علت زندگیشان بود باید تعمیم دو جانبه داد و برای هر نوعی از جنبندگان تنها علت زندگیشان و یا حداقل آنکه صفت غالب در زندگیشان پیدا کرد مخصوصاً باید به انسان پرداخت و این موجود همه جانبه بی نهایت را مورد مطالعه و مداقه قرار داد تا صفاتی که علت زندگیشان است بترتیب اهمیت ذکر کرد آنکه از همه مهمتر است پیدا نمود.

البته هر کدام از آن صفات که تا حدودی علت زندگی انسان است از جمله آمیزش میباشد و بر هر کدام از آن صفات نامی است و نام غیرت که در آن پشه و ان قاب بال تمامیت زندگیش بود اینجا برای انسان تمامیت اعمال جنسی و شرمی اوست و کسیکه آمیزشش با همسر خود میتواند عوض داشته باشد و عورت زنش علت زندگی بیگانه ای نیز باشد این منکوس القلب است و قلب شده و وارونه است یعنی یک جزء از ساختمان آفرینش را که حتی نزد پشه و قاب بال علت زندگی اوست نزد این انسان علت زندگی دیگری نیز

شده است.

سخن بسیار جالب اینجاست که اسلام وی را منکوس القلب نام نهاده تا نتوان به یک صفت دیگری در او که علت زندگیش باشد به جستجو پرداخت و این مثل را که قدما آورده اند که فلانی هیچ ندارد همین است که قلب منکوسش منحوس شده و علت دیگری را که صفت پسندیده زندگیش باشد نمی پذیرد.

توجه فرمودید که در برخی موجودات پست آمیزششان تنها علت زندگیشان است و این چون نوبه به انسان برسد آمیزششان تنها یک علت زندگی شان است و لذا وقتی به خلقت آدم در قرآن توجه کنیم که سه مسئله مطرح است نفخ روح که همان علم آموختن است (زیرا یک جا می فرماید فتفخت فیه من روحی فقعواله ساحدین - جای دیگر می فرماید و علم آدم الاسما... فسجد الملائکه...) خوردن از درخت - ظاهر شدن عورت پس آمیزششان و علمشان و آنچه سبب شده انسان را تنها موجودی معرفی کند که قدرت عصیان و مخالفت با امر و نهی الهی را دارد می تواند از درخت منهیه بخورد علت زندگیش می باشد که متاسفانه فروید فقط انسان را منهای انسانیت در اعزاز و اکرام به عورت معرفی می نماید.

این آیه شریفه را که قرآن می فرماید فرعون.... یذبحون ابناهم و یستحیون نسائهم ... و مفسرین سه جور تفسیر کرده اند پسران را هنگام تولد سر میبرند و دختران را آزاد می گذاشت دقت فرمائید دختران را نکشتن خود بخشی و حرفی است ولی فرعون که دختران را نمی کشت کلمه یستحیون به قد و قواره او نمی آید و لیاقت نداشت این سخن بر او راست آید و کلمهء احیاء در باره اش در قرآن مجید نقل شود) مفسران دیگر گفتند مقصود آیه این است که دست پسران را از کار کوتاه می کرد و دختران را به کارها میگماشت و برخی هم نوشته اند در برابر بی حیا کردن دختران به حقیقت پسران را کشتار می کرد و چون هر دو کلمه را می توان پذیرفت هم کلمه حیات را وهم.

کلمه حیا را می گوئیم شاید قرآن می فرماید فرعون با توجه به اینکه دختران را به کارهائی می گماشت که در عین حال فحشاء و بی حیائی را رونق و وسعت دهند پسران را می کشت و در هر صورت با توجه به اینکه در آیه دیگر می فرماید مردم را شیعا و به احزاب مختلف در می آورد قبول کشتار همه پسران و احزاب را به دست دختران سپردن باید بیشتر مورد توجه قرار گیرد ولی آنچه جالب است ترس قدرتها از دین همیشه چنین وضعی را به وجود می آورد کیفیت پسران به وسیله کمیت دختران نابود گردد و لذا برای جبران این قسمت و به هم زدن کمیت پسران (یذبحون) و کاهش دادن آن و بهم زدن کیفیت دختران (یستحیون) و افزایش دادن آن باید مردان غیرت داشته باشند و زنان حسد داشته باشند و ملاحظه فرموده اید که امام علیه السلام فرموده است سه بهترین صفت زنان بدترین صفت مردان است کبر و بخل و حسد و در جای خود شرح خواهیم داد.

وقتی در جلد 19 و 20 ثابت کردم که مرد تصرف می کند و زن تصرف می شود و مکانیسم و شیوه و چگونگی آن را هم شرح دادم نباید پرسید چرا تصرف شده را دیگری تصرف نکند و حتی خیال تصرف در آن نکند و آنکه فاعل است چرا می تواند باز هم تصرف کند اما مفعول نمی تواند.

آن قدر اسلام به این موضوع اهمیت داده که اگر کسی به دیگری گوید دیوث علاوه بر آنکه گناه کرده است باید او را حد زده در حالی که قرمساق گفتن فقط گناه است زیرا دیوث به کسی گویند که از دیدن یا بودن همسرش با دیگری باک ندارد ولی آن فقط دیگر مخصوص سایر زنان از خویشاوند می شوند.

نبی خاتم فرمودند پدرم ابراهیم غیرتمند (غیور) بود و من از او غیورترم خدا خوار کند مردی را که غیرت ناموس ندارد(1)

علی علیه السلام فرمود خدا غیور است و به نفع مسلمانان غضب می کند

1- کتاب الوسائل الواب مقدمات النکاح باب 77

(با توجه به اینکه مسلمانان خود را فقیر الی الله می دانند و فقرا را عیال خود محسوب فرموده است) او هم باید برای خدا غیرت کند و ناموسش را حفظ نماید و کسی که غیرت نداشته باشد منکوس القلب (واژگونه دل) است(1)

مردی آمد نزد حضرت صادق و از همسرش تعریف کرد حضرت فرمود بر سر غیرتش آورده ای؟ عرض کرد نه فرمود امتحانش کن - رفت و آزمایش کرد (متعه یا عقدی گرفت) و ملاحظه کرد غیرت بی جا به خرج نداد - حضرت فرمود هرچه ستایشش کنی مورد دارد(2)

البته این بدان معنی نیست که جنبه تعمیم داشته باشد و هرکس برای امتحان همسری در هر موردی امتحان به عمل آورد برای آنکه بداند بخل دارد حسد دارد صداقت دارد هیچ لازم نیست و هر کس در عرضه زندگی ماهیت خود را نشان خواهد داد و در جلد قبل تعدد زوجات آوردم نبی گرامی تا زمانی که حضرت خدیجه را داشتند و حضرت علی تا زمانیکه حضرت زهرا را داشت و حضرت باقر ام فروه را و ... را زن دیگری لازم نداشتند و امتحان کردن بزرگواران نامبرده هیچ لازم نبود و اگر حضرت صادق این را فرمودند شاید دربرابر طرح مسائلی بوده است و هر کس مساله ای را همانگونه که بپرسد پاسخ خواهد شنید.

پیامبر فرمودند بوی بهشت پانصد سال راه به مشام می رسد اما به مشام عاق والدین و دیوث نمی رسد گفتند یا رسول الله دیوث کیست فرمود آن که زنش زنا می کند و او خبر ندارد(3)

علی فرمود غیرت زن کفر است و غیرت مرد ایمان(4)

1- همان ماخذ باب 134
2- همان ماخذ باب78
3- باب77
4- باب78

از حضرت باقر است که چند اسیر را خدمت پیامبر آوردند یکی را گرامی داشتند علت آر را وی خود پرسید فرمودند جبرئیل به من خبر داد که در تو پنج خصلت است که خدا و رسولش دوست می دارند. غیرت ناموس - سخاوت اخلاق خوش ، راستگوئی و شجاعت اسیر چون سخنان را شنید اسلام آورد و بر دین ثابت ماند تا در یکی از جنگها شهید شد.(1)

و نیز فرمود حضرت صادق که خدا غیرتمند است و غیرتمند را دوست دارد و از غیرت است که کارهای زشت (زنا و لواط و...) را چه آشکار و چه پنهان حرام کرده است(2)

و از آن حضرت است که اگر مردی اطلاع نامشروع همسرش را پیدا کرد و چاره نکرد تا چهل روز خدا او را مهلت می دهد سپس روح ایمان را از او می گیرد و ملائکه نام او را دیوث می گذارند.(3)

و باز از حضرت صادق است اگر چهل روز در خانه ای ساز نوازند و مردم رفت و آمد کنند شیطان در اعضای بدن صاحب خانه می دمد و از آن پس غیرت در وجودش خاموش می شود تا آنجا که اگر زنانش هم مورد تجاوز قرار گیرند تکانی نمی خورد (خوانندگان مجدد با دقت این قسمت را مطالعه فرمایند(4)

و باز از آن حضرت است که خدای تعالی و تبارک جهاد را بر زن و مرد واجب کرده است جهاد مراد این است که مال و جان در راه خدا نثار کند و جهاد زن این است که با آزار و غیرتمندی شوهر بسازد (اگر شوهر در راه حفظ ناموس از رفت و آمدها جلوگیری می کند یا... ناسازگاری نکند(5)

از نبی خاتم است که غیرت نشان ایمان است و سخنان رکیک علامت جفا(6)

1- باب77
2- باب77
3- باب77
4- باب77
5- باب77

6- باب78

باز از آن حضرت است که فرمودند که خدایتعالی در روز قیامت از صفور هیچ درخواستی از تغییر و تبدیل و فدیه و عوض نپذیرد عرض شد صفور چیست فرمودند مردی که فاسق برای همسرش بیاورد(1)

باز از آن حضرت است که عاق پدر و مادر - منت گزار - دیوث و غیب گو ، وارد بهشت نشوند... دیوث کسی است که برای همسرش فاسق می آورد(2)

و باز از آن حضرت است که غیرت نشان ایمان است مردی احساس انحراف در همسرش کند و چاره ای نیندیشد خدا مرغی را مامور کند که هر وقت وارد خانه یا خارج شود بگوید وضع را عوض کن تا چهل روز اگر تغییری نداد بال بر دیدگان وی کشد تا قدرت تشخیص از او سلب گردد و زشت و زیبا در نظرش یکسان نماید (3)

و فرمودند خدا جهاد را بر مردان امت من و غیرت را بر زنان ثبت کرده (یعنی زنها طبعاً غیورند و رغبتی برای خود نمی توانند به بینند) کسیکه برای رضای خدا با غیرت زنان بسازد وصبر کند خدا اجر شهید به او عطا فرماید (4)

حیا

آنچه در مرد و زن از قوای دافعه و جاذبه وجود دارد خواه بین دو جنس و خواه بین مرد و محیطش یا زن و اطرافش باشد حیا از جمله قوای دافعه آنهاست که در برابر کشش های جذب کننده شیطانی عمل می شود و آنها را دفع می نماید بحث حیا در مکتب دین و مدرسه سکس مورد اختلاف است و اگر فروید عزت آلات تناسلی را بجائی رسانده که آنها را محرک تاریخ می داند دین و آن هم اسلام آلات تناسلی را آنقدر گرامی داشته که

1- باب77
2- نکاح المسدرک باب 57-14 باب 58- 15باب 103 {ضمنا صفحه 70 جلد 35 درباره غیرت مطالبی دارد }
3- نکاح المسدرک باب 57-14 باب 58- 15باب 103 {ضمنا صفحه 70 جلد 35 درباره غیرت مطالبی دارد }

4- نکاح المسدرک باب 57-14 باب 58- 15باب 103{ضمنا صفحه 70 جلد 35 درباره غیرت مطالبی دارد}

قرآن می فرماید اگر تحت شرایط خاص که خواست الهی است در آید لیاقت آن دارد که با برگ درختی پوشانده شود (فبدت لهما سواتهما و طفقا یخصفان علیهما من ورق الجنه) و ان جا که درباره الجنه تحت ظلال السیوف و الجنه تحت اقدام الامهات بحث کردم در این باره نیز مطالبی آوردم بهر صورت حیا مانع مرتکب شدن اعمال زشت و فحشاء و قبایح می گردد و بر عکس به کسی بی حیا گفته می شود که باکی از آلوده شدن به آنها ندارد در امثال انبیاء الهی است که حیا نمی کنی هرچه می خواهی بکن (سفینه البحار جلد 1 ص261) و در همین صفحه از حضرت صادق است که حیاء با ایمان نسبت مستقیم دارد و کم و زیاد می شود و ایمان ندارد کسیکه حیا ندارد و باز از آن حضرت است (در صفحه 363) حیا ده جز دارد یک جزء در مردهاست و نه جزء در بانوان. دختر قبل از قاعده شدن هر نه قسمت را دارد و قاعده که شد یک جزء و با عقد ازدواج یک جزء و با ا اولین آمیزش یک جزء و با اولین زایمان یک جزء از آن حیا از بین می رود و پنج جزء می ماند که برای نگهداری او از زناست و اگر مرتکب زنا شد آن پنج جزء نیز از بین می رود.

جلق زدن

چون بحث از ازدواج است جلق زدن شیرخواران و کودکان را در جای خود خواهیم آورد.

اصولاً نوزاد همانند سایر آفرینش همه چیزش خودکار است حتی شیرخوردنش که قبلا تمرین کرده و در رحم مادر بوده انگشت مکیده و اینک برعکس آنجا که احتیاج به مکیدن نداشته ، اینجا نیازمند است و میمکد بعد حدود سه ساله که می شود و به تدریج شناخت پیدا می نماید اما فاروق نیست و امتیاز دو چیز را باز نمی شناسد و کودک یک خشتمال با کودک یک رئیس

جمهور هر دو جهان را همه برای خود و خود را برای همیشه درک می نمایند و هر دو خود را نیازمند پدر و مادر احساس می نمایند و دیگر هیچ تا جوان می شوند و به اوج قدرت می رسند دیگر می فهمند فرق دارند ولی خیلی توانائی دارند تا به چهل می رسند و علاوه بر شناخت فاروق هم می شوند و حس تمایز پیدا می نمایند و هرچه بیشتر می فهمند احساس کمتر فهمیدن و کوچکتر بودن دارند و این احساس مرتب قوت می گیرید تا می فهمند هیچ اند اما ابدیت و همه چیز و همیشه به جای خود باقی است لذا هرچه بیشتر می فهمد به عظمت آفریدگار بیشتر واقف می شوند و اسلام این احساس را از سن نه برای دختر و از 15 برای پسر خواسته و شعار الله اکبر برای همین است و در نتیجه باید پذیرفت اثر محیط بر مردم به دو قسمت تقسیم می شود یکی اثر بیولوژیکی محیط که به صفر می رسد که اگر همه افراد جامعه گناه کنند و بد باشند به امام سرایت نمی کند در صورتیکه محیط جغرافیائی اثر خود را دارد و عنصری از محیط برداشته شود اثر خود را در بدن افراد خواهد گذاشت یعنی مثلاً اگر ید در محیط کم شد گواتر آمارش بالا رفته و مردم را در قلمرو خودکاری تا به کودکان نزدیک می سازد یعنی اثر محیط بر افراد آن چنان است که اگر علی بن ابیطالب صلوات الله و سلامه علیه باشد و در میان مردمی که همه گناه کارند زندگی کند بر او اثر نمی گذارند و مردم هر چه خودکارتر باشند بیشتر تحت تاثیر محیط قرار میگیرند و هرچند این خودکاری بیشتر بر اراده و اختیار صاحبش در آید کمتر تحت تاثیر محیط قرار می گیرد.

یک نفر مسلمان اگر همه دانشمندان بگویند جلق زدن هفتگی یا ماهانه خیلی ثواب دارد و صواب است چون پیامبرش و اسلامش گفته است در عمر حتی برای یک مرتبه هم شده حرام است حاضر نمی شود خودش هم فاعل باشد هم مفعول و شانزده زیانی که در جلد مقدمه بر رفتارشناسی ابابکر شرح دادم و دوتای آن را یکی از بزرگان پزشکان متخصص با تعجب و اینکه نمی دانسته تلقی نمود.

آنچه گفته شد امکان جلق زدن است که حدود سن بلوغ آغاز و تا 21 سالگی یعنی تا پایان دوره بلوغ به تدریج زیادتر می شود و تا روزانه حدود ده مرتبه هم نزد بعضی دیده شده است اما در دختران حدود 15 سالگی شروع و کمتر از پسران جلق دیده می شود و حداکثر به هفته ای ده مرتبه می رسد و عجیب آنکه احساس کمبود مفعول نزد تقریباً همه آنها بر فطرت است و به همین جهت هنگام جلق زدن یکی را در نظر آورده و به خیال او یا به خیال آمیزش با او و حتی به خیال آنکه مفعول تخیلی آلتشان را می فشارد تا انزال صورت گیرد این کار را می کنند و بالاتر گفته شود با آنکه جلق هایی دیده می شود که یکی آلت دیگری را دست می کشد و آن دیگری از آن متقابل را یا ردیف ایستاده هر بعدی کار قبلی را انجام می دهد باز هم تخیلات در اغلبشان وجود دارد و چه بسا بدون آنکه دو نفر یا چند نفر یکدیگر را جلق بزنند هر کدام جلو دیگری یا در حضور هم جلق می زنند و بالاتر آنکه بعضی که تمایلات هم جنس بازی دارند انگشت یا چیزی در مقعد خود خود می نمایند و استعمال شیئی نزد دختران فراوان تر است و آن را در پیشرابراه خود می نمایند آنها که عقیده دارند اگر در جلق از انزال جلوگیری می شود عوارضش کمتر می شود سبب پرخونی دستگاه تناسلی شده و در نتیجه زودتر به التهابات آنها مخصوصاً التهاب پروستات دچار می شوند.

بار دیگر شما را به خواندن بحث مربوط به جلق زدن سفارش می نمایم و اگر وقت زیادی ندارید و اندکی به مذهب متوجهید بدانید هیچ مذهبی نیست که گناهی را یک مرتبه مباح و چند مرتبه حرام به حساب آورد مثلاً بگوید هفته ای یک مرتبه جلق بلا اشکال و ماهی یکمرتبه پدر را دشنام دادن جایز و سالی یک مرتبه قمار یا شراب یا دزدی بلا اشکال می باشد.

درست است که در کشور ژاپن آئین شوهرداری را یاد می دهند و بر هر دختری در دبستان و دبیرستان لازم است کتابهای مربوطه را خوانده و همانند سایر دروس امتحان بدهد و نمره بگیرد ورود و قبولی در این باره نیز دارند و به همین جهت زنان عصر ژاپن معروفند که در شوهر داری نظیر ندارند ولی جز اسلام برای زن داری هنوز کلاس و آئینی نگذاشته است آن هم اسلامی که چهارده قرن قبل این پیشگامی را دارد.

یادم نمی رود سال چهارم پزشکی بودم در 24 سال قبل هر بیماری که به حالت احتضار می افتاد میگفتند او را ببرید به ایزوله (اتاق تنهایی) و یک کاغذ هم روی آن می نوشتند عیادت ممنوع و روی در میزدند بعد هم او را به مسجد می بردند و مسجد یعنی یک اتاق کوچک تاریک در زاویه ای از بیمارستان که نزدیک در خروجی بیمارستان باشد آن هم دری غیر از در اصلی بیمارستان زیرا هر بیمارستانی یک در کوچک هم دارد که در آن زاویه است که اگر خواستید چیزی را وارد کنند که کسی نفهمد یا خارج کنند که کسی متوجه نشود از آن در انجام میدهند و بیش از همه میخواهند مردگان را آنگونه خارج کنند که کسی نفهمد و این مسجد کثیف ترین نقطه و محل بیمارستان هاست آری در بیمارستانی که خدا به همین اندازه موجود است مسجدش هم بیش از این نیست به همان سنجش که خدا در تمام کشور باشد و فقط از مسائل حیض و نفاس و وضو و تیمم بتوان همه را گفت ولا غیر می توان به وضع حاکم بودن خدا در آن کشور نیز وقوف حاصل کرد بهر صورت بیمار محتضر در اتاق ایزوله می میرد و به مسجدش می بردند و از مسجد به قبرستان که متاسفانه تاکنون قرآن ما را از متن اجتماع به گورستان ها فرستادند و هم اکنون امامان و معصومان را نیز به آنجاها سوق می دهند و بهشت زهرا و بهشت معصومه و بهشت رضا و بهشت حسین داریم.

من در آن زمان که کمتر از زمان هذا چیزی میدانستم به باز کردن دکمه

های مختصر و برداشتن متکایش از زیر سر وپتو از روی سینه بیمار محتضر می پرداختم و کارهایی را می کردم یا میگفتم باید کرد که دستور اسلامی است و مورد استهزاء قرار می گرفتم آری استهزای پیامبران در یک گروه بی ایمان حتمی الوقوع و مداوم است (یا حسره علی العباد ما یاتیهم من رسول الا کانوا به یستهزءون قرآن) و بالتبع استهزای کسانیکه می خواهند از پیامبران تاسی و پیروی کنند نزد گروه بی ایمان حتمی الوقوع باید باشد اما طولی نکشید سر و صدای این مطلب بلند شد که در بیمارستان ها درس جدیدی آغاز شده و کرسی آن در برخی دانشکده های بزرگ دنیا گذاشته اند که طرز رفتار با محتضر در آنها یاد داده میشود و بهمین قیاس و سنجش این وعده را میدهیم که طولی نمیکشد به دنبال تدریس آئین شوهرداری کلاسهای آئین زن داری نیز گذاشته شود و اینکه آئین شوهرداری مقرر گردیده و آئین زن داری هنوز در مرحله امکان است بعلت حس توفق طلبی مرد بر زن است که اگر زنان خواستند حتی جمعیتی تشکیل دهند تا احقاق حق خود کنند مردان حق خود میدانند که بدون اجازه اشان تابلو جمعیت زنان تعبیه نشود و بالا نرود.

نبی خاتم اسلام در چهارده قرن قبل بارها به اصل کلی ذکر شده در قرآن مجید اشاره فرموده اند که(ولهن مثل الذی علیهن بالمعروف) و شرح آن را در جلدهای قبل دادم و به این مطلب که از جمله مطالب نهفته در آیه مذکوره است سفارش کردند که ای مردان مسلمان زنان خود را طبق قانون الهی به حباله نکاح خود در آوردید پس بپرهیزید از اینکه درباره اشان برخلاف حکم خدا رفتار نموده حقی از حقوقشان را تضییع نمائید.

رعایت قانون الهی نکردن ضایع ساختن نسل است که بخش عمده ای از آن بعهده مرد است و همانگونه که برای زن گفتم قبول خصوصیات مرد و تحمل آن آسان تر از انکار خصوصیات مرد در نتیجه پیش آمدهای خشونت باری است که بدنبال انکار به خانواده وارد میشود. مرد نیز باید همین کند و قبول خصوصیات زن تحملش را آسانتر بداند از اینکه بخواهد بعضی خصوصیات

زن را منکر شود و در تلاش این بر آید که آن کجی ها را راست کند که علی علیه السلام فرمود زن مانند دنده کج است اگر بخواهی آن کجی را که بر فطرت است راست کنی خواهد شکست آری دنده زن را خواهی شکست دنده ای که قسمتی از سقف خانه نسل بعد یعنی رحم را حافظ است و با شکستن آن نسبت به نسل ستم روا داشته و در فساد نسل شریک خواهی بود تو هر چه در حق زن روا داری زنی که گذشته خود را به کلی در خانه پدر و مادر بجای نهاده و آینده اش نیز در گرو خواسته های تست زمان حالش را به بد حالی مگذران که در غیر این صورت آنچه از لحاظ جنسی، از لحاظ اجتماعی، از لحاظ عقب رانده شدن، از لحاظ سلب اختیارشان از آینده، از لحاظ از دست دادن گذشته همه و همه سبب میشود همیشه در کمین کودک باشند و از طریق طفل اینهمه سرخوردگی ها را جبران کنند تو زنی بی دفاع داری و در عوض کودکان بی دفاع را به او میسپاری همان انتظاری که این بی دفاع از تو دارد و روا نمیداری او نیز اگر ایمانی در سطح بالا نداشته باشد درباه کودکان بی دفاع روا نخواهد داشت و آرزوهای برآورده نشده، انتقادها، عصیانها و آنچه را بالقوه از شوهرداری ذخیره کرده بالفعل درباره فرزند داری به فعلیت در میاورد و فداکاری مادرانه جانشین آسیب رسانیهای پدر و فرمولهائی که برای زن توقف دهنده تلقی شده میگردد.مادری که سیلی به گوش فرزندش میزند که چرا دانه های برنجش بر زمین ریخت اگر ساعتی قبل حتی روزی یک کلام محبت آمیز از شوهر شنیده باشد آن سیلی را حتی در ازای شکستن ظرف عتیقه به او نخواهد زد و در حقیقت این سیلی برنج ریختنی به فرزند زده نمیشود بلکه بشوهر و به خود و به دنیا زده میشود که در مجموع میتوان آنرا نوعی حالت انتقام جویانه نامید بعد از سیلی زدن به کودک هر مادری عواطفش تحریک میشود در تنهایی شوهر را نفرین میکند دشنام میدهد یا اشک میریزد و خود را نشکون میگیرد یا بصورت خود میزند و بعوض آنکه بچه بی گناه را زده از خود یا از خود و شوهرش انتقام میگیرد و اگر باز بفکرش برسد.

که توسط شوهر حقش بیشتر از آنچه کرده پایمال شده حاضر میشود سیلی دیگری نیز به گوش بچه بزند و این باز ضایع سازی نسل است که سبب میشود کودک از جنس زن آنچنان دوری کند که تا چهل سالگی حاضر به ازدواج نشود یا به انحرافی دیگر مبتلا گردد که در بحث تربیتی از آن خواهیم گفت و عجیب آن است که فرزند پدران خشن و زمخت علاوه بر زود ازدواج نکردن به انحراف جنسی نیز دچار میشوند.

مرد ممکن است در سطحی از فهم باشد که متوجه انتقام گیری زن شود یا هم اکنون با خواندن این کتاب توجهش به کتک خوردنهای بی جهت بچه جلب شود چنین مردی هرگز بی ایمانی را با بی ایمانی درمان نمیکند زیرا فهم سطح بالایش به او اجازه نمیدهد که یک منحنی مسدود بازنشدنی را در خانه بوجود آورد او با زنش بد کند و زن از بچه انتقام بگیرد و مجدداً مرد از زن انتقام بگیرد که در مرکز این دایره شیطان نشسته و پرگارش را همیشه برای چرخاندن پدر و مادری که هر دو ضایعساز نسلند و بیشترش گناه بگردن مرد است که سر آغازی داشته است میچرخاند. مردی که میداند قرآنش دستور میدهد حق زنان رعایت شود و پیامبرش میفرماید زنان با قوانین الهی همسر شما شدند و با قوانین الهی باید با آنها رفتار کرد و اعتنائی نه به قرآن میکند نه به سنت و در عین حال خود را مسلمان میداند مسلمانی است که اگر راست بگوید مسلمان است تازه بقانونی که زیر پایش لگد مال میشود احترام گذارده است و چرا مسلمان حتی در سطح بالای ایمان هم باشد و نسبت به زنش ناهنجاری های جسمی را روا داشته باشد همین است که به قانون زیر پا گذاشته احترام میکند دیگر فراموش کرده اید که یکی از اصحاب رسول الله فوت کرد آنقدر مورد علاقه حضرت بود که با پای برهنه تشییع جنازه اش کرده فرمودند فرشتگان زیادی عزادار و تشییع کنندگان اویند حضرت بادست مبارک او را بقبر نهاد و خاکهای قبر را نیز حضرتش هموار فرمود و سپس دو پای خود به دو جانب قبر نهاد گفت آنچنان فشار قبری

بر او وارد شد. مادرش فریاد زد ای رسول عزیز خدا پسرم خوب بود فشار قبر چرا؟ فرمودند با زنش بد اخلاقی میکرد. یعنی از یاران مهم و مومن رسول الله بود و حتی آنچه را به زبان و دست به محیط و تحویل همسرش میداد دلش به آن راضی نبود اما عمل صالح در اندرون باشد ایمان است و ایمان درون به بیرون تحویل داده میشود عملوا الصالحات میباشد و هر کس در دل این چنین خواهان چیزی نباشد که به آن عمل کند اختلاف پتانسیل حاصله او را خواهد فشرد زیرا میتوان به قلب خوب بود و عمل خوب داشت به قلب بد بود و عمل خوب داشت به قلب و عمل هر دو بد بود اما ممکن نیست قلب صاف باشد و هر کار خواستی بکن و این غیر ممکن و فشار و برگشت دهنده است و شرح آنرا در جلدهای قبل به تفصیل دادم.

آدمی بین جبر و اختیار و در برآیند این دو نیرو مسیر حیاتی دارد نه جبرها به یک اندازه قدرت دارند نه اختیارها، در برابر گذشت زمان مجبوریم در برابر خوردن هم در اجباریم اما سیطره اولی پیوند اجباری وحشتناکتری دارد و زن نیز همینکه به حباله نکاح مرد در آید فرماندهی خانه با اوست و فرماندهی خارج از خانه با شوهر، مرد بیشتر از زن میخواهد در خانه دخالت کند تا زن و در کار خارج مربوط به مرد و هر دو در بر آیند دو نیروی فرماندهی و فرمانبری حیاتی باید بگذرانند مرد قبول کند که ستاد فرماندهی زن خانه است و زن نیز باید بپذیرد که محل فرمانروائی مردش در خارج از خانه میباشد اما همانگونه که مرد توقع دارد در کارهای خانه دخالت نماید باید به همسرش نیز این حق را بدهد که آنچه در قلمرو مسائل مربوط به زن است از خارج شوهرش مطلع گردد و با توجه به ساختمان فطری زن که اگر مرد به دروغ او را نوازش کند و سخنان محبت آمیز بگوید ولو آنکه زن بفهمد دروغ است آنرا رد نمیکند و مرد اگر بفهمد محبت زنش فریب است به وحشت میافتد و با یک واحد اضطرابی دست بگریبان میگردد لذا مردی که متوجه دخالت همسرش در کارهای خارج او میشود و میتواند با نوازش و محبت

همسر شخص کاملی گردد و زن را از دخالت را باز دارد در گرو سازگاری با عقل خود است که محبت کند یا به خشونت گراید.

مسئله ای از بکارت

پدر نباید خود را به مادر همه یک واسپاری خود باشد همانگونه که در جلد مربوط به آئین شوهر داری گفتم تمکین زن تسلیم بودن او نیست و اینک برای مرد بیفزایم که اگر در ازدواج با زن تو او را بخواهی که واسپاری کند و او ترا بخواهد که واسپاریش کنی بجای ازدواج به نوعی انضمام دست یافته اید که نتیجه آن عزلت است نه زندگی زیرا ازدواج یک شرکت است که سرمایه آن اقتصاد مرد است و جسم زن توجیه شدن هر دو برای یکدیگر و زن و مرد در یک سلول مسدود به یکدیگر واسپاری کنند این مطلب را که مقدمه هر آسایشی رنجی است فراموش کرده اند و تکمیل ازدواج جز پذیرش این اصل که در ازدواج همانگونه که قرآن فرماید مودت و رحمت باید موجودیت یابد و از چشمه جوشان این دولت، اعتماد، اشتیاق، همکاری و عشق جوشان و خروشان باشد اما محمد رسول الله نیز اشداء علی الکفار رحماء بینهم بود باکفار در سختی و شدت و با دوستان در عطوفت و رحمت و مرد نیز باید کارهای زشت همسر را کفر تلقی کند و کارهای پسندیده اش را ایمان و از نوعی واسپاری خود به همسر بیرون آمده گاه سراپا نوازش و محبت باشد و زمانی شکوه کنان که هم اکنون قربانی زن میشود اینکه غیبت کرد اینکه دروغ گفت اینکه واسپاری کرد و بی اعتنا بود و همه و همه انکار ستوده شده ها و موجب غضب خدا و قربان کردن مردی که ناظر است و گوش میدهد و باید سرانجام در دوزخ برشته شود میباشد و سخت ترین حالات را در تمکین نکردن زن داریم که پروردگار در قرآن فرماید اگر تمکین نکرد به او پشت کن و اگر باز لجاجت ورزید او را با چوب مسواک مضروب ساز بحدی که قرمز نشود و زنگی

که مسبب پرداخت جریمه و دیه گردد نباشد و در جلد 21 بطرزی جالب آنرا شرح دادم که اتفاقاً همزمان با مصاحبه ای صورت گرفت که با یکی از ستارگان معروف سینما صورت گرفت و چون از او پرسیدند چرا چند روزی است افسرده ای گفت زیرا شوهرم قبل از این هر وقت مرا با مرد بیگانه ای میدید که گرم گرفته ام سیلی محکمی بمن میزد و اینکه سه ماه است مرا نزده و مطمئن هستم که زنی دیگر در زندگی ما وارد شده است که بمن بی اعتنا شده است قرآن حداکثر مضروب ساختن را که برابر عدم تمکین است زدن چوب مسواک میداند که ردی و اثری باقی نگذارد. من خجالت میکشم مسئله زدن زن را مطرح کنم زیرا خدا بیش از این مطرح نکرده و اگر بخواهم در زدن و خوردن همه مرد هم زن را به حیوان بودن حوالت دهم باز هم خجالت میکشم زیرا زدن حیوان نیز به نظر اسلام خلاف است و در قسمت مربوط به حمایت از حیوانات شرح دادم و در نتیجه برای کسیکه خدا ناکرده دستش برای زدن همسرش از دلش دور و دراز میشود میتوان گفت در آن لحظات قانون جنگل را بر قانون خدا برتر شمرده است.

مردی که پذیرفته قرآن کتاب خداست و قرآن مودت و رحمت را پیدایش نهادی ازدواج میداند از کجای مودت و رحمت کتک زدن زن را بدست آورده و آن را حتی صفت انسانی محسوب داشته آیا باور دارد که علاوه بر خدا این صفت بوسیله هیچ جامعه ای حتی عقب افتاده هایش نیز تضمین نشده است مردی که حتی درباره کتک زدن فکر کرده است اگر بیمار شود و همسرش از او سخت تیماری و پرستاری کند از او تشکری نخواهد کرد و حتی زمان بهبودی او را از اینکه انجام وظیفه ای بیش نکرده یادآور خواهد ساخت. پسری که ازدواج میکند علاوه بر وابستگی اش به خانه و مدرسه و باشگاه و دوستان اینک به خانواده خود وارد شد لذا هنوز گذشته ای دنباله کش اوست در صورتیکه دختری که ازدواج میکند فقط متعلق به خانه پدر مادری خود است و گذشته ای ندارد و آن را فدای آینده ای میکند که شوهر مسیر آنرا انتخاب خواهد کرد و

لذا با هم رسیدنشان دختر نمی پرسد چه کارها است ولی پسر میخواهد بداند دختر که دنباله کشی از گذشته ها ندارد گذشته خود که امانت است، آیا امانت خود را درست از خانه والدین به خانه شوهر آورده است لذا پرده بکارت که سابق بر این بدنبال برتری و عزت دادن فروید آلت را و حتی مغز را تحت الشعاع و تابع این آلت متغیر شمردن (همانند کارل مارکس که مغز را تحت الشعاع شکم قرار داد) بی عزت کرد هم اکنون تحت عنوان انانت گذشته عزت خود را دوباره باز میابد زیرا داشتن پرده بکارت تنها نگاهداری جسم خود برای شوهر نیست بلکه نگهداری موقعیت های تربیتی و اجتماعی خود نیز برای شوهر است یعنی دختر ثابت کرده برای شوهرش زیسته و گذشته ای جز پدر و مادر از جهت لذت نسل آوری و جز برای شوهر از جهت لذت دادن به شوهر و نسل پروری نداشته و مهر و موم بودن و دست نخوردگیش بهمین خاطر است.

اینکه شب زفاف را قبلاً به تفضیل شرح دادم که نوعی امتحان دادن دختر است از این جهت که آیا چه گذشته ای داشته و امتحان دادن پسر است از این جهت که آیا چه آینده ای خواهد داشت ممکن است موقعیت دیگری نیز داشته باشد موقعیت رفوزه شدن دختر با شوهر وحشت زده و عروس شرمسار چهره خاصی به شرکت خانوادگی میدهد و موقعیت رفوزه شدن پسر با سربزیری او اینکه دختر مجبور شود در آن عنفوان جوانی و ترگلی نقش مادر بزرگ را در رختخواب ایفا کند عادی از دغدغه ابتدائی و امیدواری میگذرد ولی با ادامه آن ناخوشنودی زن و خفت مرد و خرد شدن شخصیت تفوق طلبی اش با شوهر جسمی دختر جسمی نزد مادر و بلافاصله فهمیدن مادر و دخالت در امور زناشوئی داماد و دخترش شروع میگردد.

برای مردی که حجله را اطاقی تصور میکرد که چون گام از آن بیرون نهد وارد بهشت فریبا و فردوس برین است ناگهان مثل اینکه همه را خواب دیده و اینک در جهنم سوزان و دوزخ عفریتی سقوط کرده خود را میابد.

اینها همه خیال بود که بر عشق بوسه میزدم تا پیوندی گردد و سیمانی باشد بین من و دختری که به همسری من در خواهد آمد آری دختر از پدر و مادرش میبرد پایگاه اجتماعی اش را از دست میدهد همه سرگرمی های خانوادگی را پشت سر مینهد خاطرات گذشته را فراموش میکند که اینک شوهری آقائی او را بر عهده میگیرد افسوس و آن که دختر قبلاً فریب خورده و ضروریت های زندگی را که باید با خود به خانه شوهر بیاورد و تنها چیزی از آن که شوهر، داماد چشم براه است امانت داری در آن نشده بکارت و آرامش بزرگ دختر است در پس این پرده و اینک داماد میبیند پرده را دیگری پس زده و تنها هدف پر ارزش برای شوهر یعنی دختر را با فریب و رها کردنش در وضع بدنامی از خیانت در امانت داری در شب زفاف فروشکسته است.

تو ای مرد فرسوده در امیدواریها و شکست خورده در هدف گیری های مفتون شده چندین سال در تمایلات نو جوانی مطمئن ترین راه ها را جستجو کردی که دزدی در کمین نباشد و کسی که سراب را به دختران دلباخته زود باور بجای سرچشمه آب حیات تجلی میدهد دام شکار نگسترده باشد اما همه را بحساب اقبال بد خود حسرت دیدی و آن مالکیت پرشکوه را که تصور میکردی خریداری شد در معامله ات در شکل خیار غین فرو ریخت و خوشی والایت را که در حجله دو تن را در یک خویشتن میافتی با تلخ کامی عوض شده یافتی و همه حق با تست و این حق را تا جایی پیش رفته ای که اسلام عزیز هم به تو میدهد تو حق داری که اگر دخول انجام گرفته نصف مهر دختر بدهی و دختر را به حجله ای که بکارت در آن دست داده پس فرستی و به کیفر سنگدلی پسری که اهریمن آسانتر از حق مسلمت محروم ساخته دختر را مجازات کنی مجازاتش اینکه جائی از آن زندگی که بر روی مقدم فرشته مهیا ساخته بودی به دیو فریب خورده ندهی و اگر دخول انجام نگرفته انگار که سفره ای و جشنی برای فاش کردن یک دنائت پسری دیو مانند و رسوائی

دختری خائن انداخته و می توانی او را بدون پرداخت مهر برای آنها که برای تو فرستاده اند پس فرستی که در اینحال حجله تو بجای خود حجله است، اما حجلهء آن دختر را که هنوز خودش و جوانی دیو صفت می داند کدام تشویش گاهی است به زودی مادر و احتمالاً پدر نیز خواهند دانست. بیا ای مرد خدا، ای پسر دین از سخنان من برانگیخته شدن در صورتی است که میزان یابی کنی و خود را بسنجی تو نباید تسخیر هیچ سخنی حتی آنچه من می گویم (و خدا را گواه همه را براه او و برای رضای او می گویم) بگردی تو باید تسلیم خدا باشی که می فرماید (فبشر عبادالذین یستمعون القول فیتبعون احسنه) و به بندگی کسانی را می پذیرد که سخنانی را می شنوند و نیکوهایش را پیروی کرده به عمل می پیوندند تو هم خود را بسنج اگر دلت به دختر فریب خورده متوجه و عاطفه ات به جانب ضعفای پشیمان در قراول است و آزادخواهی را پذیرفته برای حفظ آبروی دختر و خوانواده اش سرشاراز اخلاقیاتی و می خواهی خود را در تقرب و رضای الهی به بینی و با چشمانی که برای برگشت دادن آبروی خاندانی فرو هشته و به هم گذاشته شده به خدا نظر کنی و هرجا به عروسی دعوت می شوی بر بال فرشتگان نشسته شرکت کنی باید تحمل بار فوق العاده گرانی کنی و آرزو و امید چندساله را در برابر چند لحظه اطلاع از وضع دختر وقف نمائی و شادیهای ذخیره شده را که در جرقه ای مستهلک شده از یاد ببری و در اینصورت است که می توانی دختر را ببخشایی و با او زندگی کنی اما یک امای بزرگ را فراموش مکن که اگر قدرت فوق العاده عاطفی و نیروی شگرف ایمان در خود سراغ نداری در فکر دامادی نوبتی دیگر باش و دستور اسلام را به کار بند و با یک شوریدگی سودای سعادت خانوادگی خود را بر هم مزن که در غیر اینصورت یعنی اگر حاضر شدی نادختری را بجای دختر پذیری و با او شریک زندگی باشی و بر یک بستر بیارمی ولی تا پایان عمر حتی یک بار در میان سرودهای شادمانی یا زاریهای غم و رنج همسرت را بیاد بخشودگی از نداشتن بکارت نیش به

زنی و موقعیت همسری او را مخدوش سازی متوجه باش اگر فرزند دار یو می فهمید تو چه میگوئی و مادرش چه کرده است چه خود اجازه نخوهاد داد تن به احتمالات زندگی وا سپارد دیگر نه رفتنش مسخر اوست و نه داماد شدنش براهی مقبول خواهد گذشت و نه از خوشی های جسمی و روانی که لازمه زندگی هر زن و شوهری است بشکل رابطه متقابل انسانی خبری است و اگر فرزندی در برابر نوعی سخن پدر چندان فرزند را سخت در تکاپوی جستجوی علت میکند که اثر نامطلوب تری از آن خواهد داشت که در نوبت اول بدون انباشتگی عقده ها دانسته باشد و اگر فرزندی در کار نباشد سرزنش بی بکارتی همسر مانند دفعات قبل تباهی، اجری است که برای تقرب بخدا یا بخاطر عاطفه و انسانیت انجام داده ای و بدترین وضع زمانی است که فرزند هنوز عضوی از مادر است و در رحمش همانند سایر اعضاء و احشا مادر از او بهره میبرد زیرا التهاب زن با یاد آوریش از اینکه بی سرمایه و دزد زده و دست خالی وارد شرکت زندگیساز شده است همانگونه که اعضایش را میلرزاند فرزند در شکمش را نیز بوضعی در میآورد که تا پایان عمر لرزشهای صرعی یا بیماریهای چندان سخت زندگی سوز خواهد لرزید.

ای مرد ای پدر بار دیگر یاد آور آنکه اگر دختری که به حجله اورده ای و بکارت نداشت و بکارت نمی آید میتوانی در برابر این گروه کوری که در آغاز بزندگی تو زده میشود با قبول مکتب حقوقی اسلام او را رد کنی یا با توجه به مکتب اخلاقی اسلام او را بپذیری ولی باقیماندن در یک حالت فیما بینی که او را نگهداری ولی آبرویش را نگه نداری هیچ گوشه ای از زندگی را نگه نداشتی صد درصد باید رد کنی یا بپذیری اگر خدمت سربازی انجام داده ای توجه کرده ای که یا سرباز بوده ای صد در صد یا معاف بوده ای صد در صد و کسی در دنیا یافت نمیشود که کمی معاف یا اندکی سرباز باشد دختر بدون بکارت را هم یا باید گفت برو پی کارت یا باید پذیرفت همانگونه که با کره را خواهی

پذیرفت که در غیر این صورت ضایعساز هم نسلی و هم زندگانی هم پذیرنده هراس انگیزیهای این جهان و جهان فنا ناپذیر بعد.

زن اگر خود را برده ای و کنیزی نزد شوهر احساس کند اما مطمین باشد زنجیری را که ابراز تجلی شخصیت او در جلب و جذب مرد است هنوز در دست دارد خود را بدبخت نمیداند، برای خوابیدن سپری شده مرد نشسته و فکر میکند و فکر میکند یا روزنامه میخواند یا خود را به سرگرمی دیگری مشغول ساخته است. اوه این مرد بکاری خود را بسته که مهمتر از دلبستگی اش به نزد من آرمیدن نیست پس چه شده که مرا ترک کرده گویا بهتری را برگزیده است این جسم من که به او تعلق داشت ناگهان چه شد که در قالب دیگری نزد شوهر جلوه کرد نه بمن نگاهی میکند نه یادی از آرامشی در کنارم مینماید گویا بیگانه شده ام یا ملال اور با دقایقی در بی تابی در نزع عشق شوهر حتی به جسم خود بسر میبرد موجودیت مفلوجی برای خود منظور میدارد.خیلی ملال اور است که همیشه جسم زن طعمه اش باشد و اینکه بی اعتنا به شبی مطلوبش به روزنامه مینگرد اینجاست که شلاق اخلاق آفرین اسلام کشیده میشود ای مرد مسلمان بر تو شایسته نیست بر جایی ولو بسیار مرغوب و مکطلوب بخوابی جز آنکه در بستر همسرت اشی ای مرد مسلمان دور از انصاف استزنت در بستری باشد و تو جای دیگر خوابیده باشی آری همانگونه که در بستر بودید و دستور تمکین بدست زن داده میشود تا هر دو در یک تن باشید به بستر نرفته دستور انتخاب موضوع را که همانا باید کنار همسرت باشد بتو میدهد تا هر دو در یک شور و التهاب و انتظار در آیید یا تو در انتظار تمکین یا او در انتظار ترغیب که در یک بستر بودن تمام کاخ های زشتی و ناهنجاری روزانه که مرد و زن آنها را به زبان یا غیر از آن ساخته اید فرو میریزد و ریشه همه دلخوریهای شوم تلقی شده را از بن و بیخ برمیکند زن ترا تمکین نکند بزیان است از اینجهت که برای نوبت های بعد ممکن

است فرماندهی خانه را در مرکز فرماندهی تحقیر کنی و با شگفت زدگی که در کنار بستر دیگری برگزیده ای خودخواهی خود را با هر بهانه است برزن تحمیل کنی و الا تو همانند زن نیستی که در خیانت کردن بهمسر در بند باشی به بین قرآن میفرماید اگر زن تمکین نکرد حتی در برابر نوازش و بازی و تحریک و همه و همه باز حق نداری بستر جدا کنی فقط میتوانی در آن بستر به اون پشت کنی (و هاجروهن فی المضاجع) و باز اگر پشت کردی و تمکین وی لازم است و تذکر دادی و اجرا نکرد میتوانی بطریقی که گفته شد (با چوب مسواک که ردی و اثری باقی بگذارد) او را بزنی یعنی باز هم حق جدا کردن بستر نداری زیرا همه تقدیر در بستر زن خوابیدن تو و تمکین کردن اوست و این دو حق برابر و دو تکلیف برابرند و بارها گفتم که حق و تکلیف همانند فیلم عکاسی است که ظاهر نشده است حق چیزی است که هست و پیدا نیست و در پیدا شدن تکلیف است که انجام میگیرد لذا حق همیشه که آدمی است و تکلیف علیه او و اینجا حق زن اینکه تو در غیر بستر وی نیارمی و تکلیف زن که تمکین کند و حق زن که تمکین تو کند و تکلیف تو که خوابگاهت فقط در بستر همسرت باشد. تمام موجودات خدای را تسبیح میکنند (یسبح لله ما فی السموات و ما فی الارض) و تمام عناصر وجود یک نوزاد هم تسبیح میکند و هم بر فطرت پرستش است (کل مولود یولد علی الفطره) یعنی عبادت خدا در یک نوزاد حق است (وجود دارد اما پیدا نیست) در نه سالگی دختر و پانزده سالگی پسر این حق باید ظاهر شود و عبادت خدا از حق به تکلیف عدول داده شود واینست که آنها را مکلف گویند. مرد نباید حرفهای سرد و شماتت آمیز در ازاری تمکین زن بزند. چطور شد این دفعه زود تسلیم شدی نکند پالتو میخواهی که این خرید و فروش و ماده را در برابر مودت و رحمت مطلوب قلمداد کنی اینکه پرودگار آنهمه خوراکی و طعمه از غذا و همسر در بهشت وعده میدهد و ماده را در کنار ان الدار الاخره لهی الحیوان قرار میدهد برای اینست که بفهیم ماده

مانع ورداع دریافت غیر مادی نیست و سخن سرد تو بوده که حائل آفرید و بین ماده و رحمت را جدا سازد.

همانگونه که اصرار تو بطور اسرار آمیزی در همسر فوق العاده ملولت موثر افتاده تسلیم وی نیز که برای تو جزو اسرار است نباید ولو آنکه میدانی بحساب پالتو است آنرا برخ همسر بکشی و اگر زن در ازای تمکین میخواهد از تمکنت بهره برد زن است و در معرض نگاه زن تمکن شوهر به تقریب دنباله روی از پرداخت مهریه اوست که فرآن صدقات نحله میفرماید و چون فرآورده نحل که عسل است و زنبور عسل دویست و پنجاه مرتبه در روز پرواز دارد که ده مرتبه اش برای اینکه خود زندگی کند و بقیه نحله است و پیشکش مردم که عسل بخوردند و از طرف داماد نیز پیشکش و کادو به عروس و نگاه به تمکن تو تا تمکین او در یک فاصله و دیدگاهی است که در آن میان فقط محبت تو اسفالت گری و همواری کرده است از تمکین زن حتی عوض قبول خرید پالتو سپاس کن زیرا زن میفهمد که مرد در تعقییب تعیین میزان قدرت خرید خود نبوده بلکه در طلب اینست که روح اخلاقی د رخانواده تقویت شود و بجای تمکین سپاس و تشکر تقدیم گردد نه دستکش و پالتو.

هر مردی فهمیده است که کار زن در چارچوب خانه بدون اجازه مرد به زن خود مختاری نمیدهد زیرا خانه در مجموع به اختیار شوهر است و حتی اختیار مسکن را هم که حق شوهر است اگر در اغاز عقد ازدواج قید شود و به اختیار زن در آید و باز خانه در مجموع به اختیار شوهر است چون کار شوهر در خارج ازخانه است و خانه در خارج خانه از محاط بوده و بهمین جهت هیچ کاری از زن با آینده پیوند نمیخورد زیرا وارد اجتماع نمیشود و به جامعه سود نمیرساند یعنی کار زن تولیدی نیست مگر آنکه فرزندی بدنیا آورد که لاجرم از مرز خانه خواهد گذشت و به فراسوی جامعه پیوند خواهد خورد و در نتیجه می فهمیم چرا نبی خاتم زن نازا را بهمان اندازه که در محیط خود موثر است بلا ارزش میشمرند و به زن آبستن و شیرده آنقدر که

محیط اطراف خانه تا بی نهایت دامن میگسترد وقع مینهند و نیز میفهمیم چرا زن حق دارد در ازای کاری که در خانه انجام میدهد از مرد خانه طلب مزد کند و در عوض شیری که به بچه میدهد دستمزد بخواهد.

آری سرویس دهندگی زن را در خانه به عنوان شخص کامل نمیتوان تلقی کرد بلکه زن بی دریغ فداکار را هم اگر نقشی از شوهرش به مددش نیاید کامل نیست همانگونه که اگر شخصی خواست بزرگترین دشمن خصمانه را دوست کند کافی است از او قرض بخواهد و مدد طلبد همانگونه که در تعیین خمس برای سادات نبی گرامی خاتم هیمنکار کرده اند و خمس دهندگان در ضمن پرداخت خمسی که زحمت کشیده و رایگان از دست میدهند خود را به محمد و آل نزدیکتر و در حال آشتی میبینند و شرح آن را در جلد های قبل به تفضیل داده ام، زن نیز با دریافت دستمزد خود را از این جهت کامل نکرده است که بگوییم ناقص بوده است بلکه با دریافت دستمزد کار کردن و شیر دادن خود را نیازمند دوستی و محبت شوهر قلمداد نمودن نیست و این تجربه را من به تمام مسلمانان جهان عرضه میدارم که در رفع روش خصمانه ای که مراجعه تان بعنوان قرض کردن است قصور نورزید و توجه بلیغی به اسلام عزیز نمائید که چرا برای زن و شوهری که حق دارند با یکدیگر دست به کاری زنند که اگر دیگران اقدام نمایند جزو گناهان کبیره است یعنی برای زن و شوهری که میتواند برد و باخت قماری داشته باشند چرا اجازه میدهد کار کردن زن برای شوهر یا شیر دادن به بچه را رایگان ندارد یا دستمزدی بخواهد یا از شوهر طلب اجرت کند مثلاً زود آمدنش به خانه و این طلب دستمزد نوعی پیوند زدن کار زن به خارج از خانه نیز هست و او را از جبر بیرون آوردن و بوسیله اسلام مختار شدن که بارها گفتیم مکتب تشییع آدمی را چنین معرفی کرده که لا جبرولا تفویض بل امر بین الامرین که من آنرا در این جمله خلاصه کردم آدمی به جبر مختار است و زن نیز با طلب دستمزد کردن حالت آزادی و آزادگی در اجتماع و اقتصاد احساس

میکند.

زن اگر برای رفتن به خارج از خانه قصد کرد مرد باید وانمود کند که در انتظار خیره کننده مراجعت اوست ولی او را سرزنش وار دعوت به زور برگشتن نکند و مراجعت زن را در گرو گرفتن خودش نیاورد تو زود برگرد که من باید بروم که این نوعی بحران آفرینی است و ترجیح کار خود بر هر گونه کاری که زن دارد و عکس العمل احتمالی زن نسبت به فرزندان یا درباره حتی شیر آشپزخانه که چکه میکند و زن درگیر اهمیت داشتن وقت مرد نسبت به وقت خودش و در نتیجه اجازه به هدر رفتن هزینه های احتمالی مردانه خواهد بود و تازه اگر زن نجیبی باشد و همه هستی خود را با مردش یکی حساب میکرده است در تنگنای نابرابری ارزش وقت خودش و شوهرش از این عنوان کاهش و برداشت خواهد کرد.

هر وقت زن اصرار کرد مرا دوست داری یا نه و این سخن را تکرار کرد متوجه دخالت زنی باش که همسرت را در معرض خطر معرفی کرده و به اینکه نسبت به اوکم التفات و بی توجه شده ای یا زنی دیگر در در زندگی تو وارد است همسرت را به آزمایش تو واداشته است در اینجا از پوشیدن لباسهای نو و آراستن خود داماد مآبا نه خودداری باید بنمائی زودتر خانه آئی و با هر مرتبه گفتن عروسی که آیا مرا دوست داری به انواع باید پاسخ دهی که نوع مؤثرتر از همه برداشتن بچه است و اینکه تنها کسی را که بیشتر از تو دوست دارم بجان همین بچه همین بچه است و لاغیر از تضاد بیرحمانه بپرهیز که بلند پروازی و خودخواهی تو در این موقع پسند خردمندان نیست جراحت زن را که با دخالت زنی دیگر به وجود آمده نمک پاشی نوع افکار واقعیت هاست واقعیتی که خرابساز است و تو باید آنچه دراینجا بد کرده ای یا بد گفته ای در چند سال بعد ببینی که توسط فرزندانت با بهره ای که بر آن اضافه شده باید پس بدهی.

کافی است که زن ترا در ستیز با کودکان تصور کند و به این تصور که

اخلاقت تغییر کرده و احتمالاً از محبتی که به خانواده داشته ای جای دیگر مصرف داری فرد فرد به عذاب افتد و چهره غم زده آشکار کند و بدون جهت بهانه گیرد یا اشک بریزد و این همه برای این است که میل به ایمنی دارد و اسلام عزیز را بنگر که در اینجا نیز عمل پیشگیری و واکسیناسیون را انجام داده و برای هر بوسه و قبله ای که پدر از کودکش بردارد چه اجرهائی منظور داشته است و یک اجرش در این دنیا دیدی که با نوازش و بوسه فرزند همسررا از فکر بدی که کاهش محبت داری به زن و بچه است بی اعتنا شده ای می رهاند و چون از خانه خارج شده ای خوشحالی که چون به عقب می نگری خاکستری به جای ننهاده ای بلکه جواهر.

ابدء بما تعول در اینجا نیز وارد است و با توجه به آیه شریفه که هر چه خوبی میرسد از طرف خداست و هرچه بدی به نفس خود میکنی از توست.(ما اصابک من حسنه فمن الله و ما اصابک من سیئه فمن نفسک) هرگز ابدء و دستور شروع به کار بد نسبت به همسر و فرزند (عیال) از طرف خدا و اؤلیائش صادر نمی شود لذا ابدء بما تعول یعنی هرچه از خوبیها داری ابتدا جهت همسر و فرزند منظور بدار و سپس دیگران را، همین احترام همین نوازش همین رفاه همین ادای واژه های نیکو ابداء بما تعول و اولی برای همسرت و زنت که ریختن تمام این بذرها در سرزمین دیگر محصولی که تو را چندان به کار آید، عاید نیست که در این سرزمین خانه ات نام بهترین محصول را خواهد داد آن هم حاصلی که عرق اندر عرق به وسیله ژنها نسل پس از نسل آن را به ارث برده تمام ذریه ات با رعایت این دستور الهی بهره مند خواهند شد چنانچه رعایت هر دستور الهی بهترین میراث تو برای ذریه ات است الی یوم القیامه.

غلبه احساسات در خانواده

ابدء بما تعول آرمان یک زندگی متعادل است. در این زمینه با آنکه

تکراری است چون قرآن است بنیانی است مورد اشتیاق است و می گوئیم: بسم الله الرحمن الرحیم تبت یدا ابی لهب و تب ما غنی عنه ماله و ما کسب سیصلی نارا" ذات لهب و امراته حماله الطب فی جیدها حبل من مسد که آنچه قصد ماست با ترجمه آزاد اینکه شکسته باد دو دست ابی لهب که نه هرچه غنا داشت او را سیر می کرد نه هرچه کسب می کرد قانعش می نمود زود باشد به آتش زبانه دار برسد و زنش هیزم به پشت می کشید و بر گردنش طنابی از جنس خرما بود (ابولهب مرد ثروتمند رباخوار وسائل رفاه همسرش را که فراهم نمی کرد هیچ او را به جای مردانی حمال می گرفت و از ساز و طنابهای ریشه خرمائی که ارزانتر بود استفاده می کرد و زنش را نیز مجبور به استفاده از آن می کرد. خدای ارحم الراحمین را که همسر ابولهب زن بدکاره رباخوار را نیز نظر دارد دوستان را کجا کنی محروم تو که با دشمنان نظر داری ابدء بما تعول را که ابولهب رعایت نکرد و سوره ای در رد و طرد و نفرینش نازل شده و نام وی را که تنها نام هاشمی از صحابه در قرآن است لعنتی معرفی می نماید.

نظریه ای که نفع عمومی را باید فراموش نکرد مقبول است اما قرآن مجید برای اصلاح جامعه دستور می داد که حد میانگین نظرات جامعه شناسان است که به دو گروه تقسیم شده اند دسته گویند جامعه اصلاح شود افراد بالتبع اصلاح خواهند شد دسته دیگر عقیده دارند فرد فرد را باید اصلاح کرد جامعه اصلاح خواهد شد و قرآن یا ایهاالذین آمنو قوا انفسکم و اهلیکم نارا دارد و اصلاح واحدهای میانگین که خانواده خانواده باشد و هر رئیس خانواده قادر به اصلاح است پیشنهاد می فرماید و در نتیجه نفع عمومی منظور داشتن اولی است که از خانه شروع گردد.

احساسی که همیشه زن دارد ولی اغلب اعتراف نشده باقی می ماند نتیجه حاصل ارتباطش با پدر و مادر است، بعضی از دامادها تصور می کنند رفت و آمد همسرشان به خانه پدر و مادرش خانه را به صورت دغدغه گاه مخرب در

می آورد و می رود و بیاد پروازهای سرگرم کننده دوران قبلی و کودکی می افتد و علیرغم خستگی های ناشی از خانه داری و شوهرداری و بچه داری به طغیان رو می آورد در صورتیکه هیچ نوع کاری در دنیا و حتی در آخرت نیست الا آنک مشروط می باشد یک مکروهی که انجام می گیرد یا یک مستحبی که به جای آورده می شود همه و همه با سن و شغل و تربیت و حلال زادگی و حرام زادگی و شرایط بسیاری دیگر مربوط می گردد چنانچه یک آروغ زدن برای مردی گناه کبیره است و یک گناه بیشتر یک بچه حرام زاده مشمول فرمایش نبی خاتم افضل الاعمال احمزها کمتر است، رفتن عروس هم به خانه پدر و مادرش در درجه اول مربوط به تعداد خواهران عروس است که اگر مادر آنها را عروس کرده است عکس العمل گذشته های پر احتمال و اگر عروسشان نکرده است برای آنکه داماد های آینده به ناجنسی مادر زن یا پدر زن واقف نشوند و دخترش یا دخترانش دچار تأخیر به خانه شوهر رفتن نشوند دست به صرف وقت جهت تحریک دختر علیه شوهر نخواهد زد اما اگر دختر یکی یا دو تا باشد بویژه برادرانی هم نداشته باشد که مادر شوهر بودن خود موافق راستای مادر زنی کردن نیست واهمیت مادر شوهری کردن بسی برتر از مادر زنی کردن است، در اینصورت مادر به تمام همت مادر زن است و تصورات افزون طلبی بیشتر از سایر مادر زنها دخترش را برای دغدغه جویی در خانه ممکن میسازد البته بر حسب آنکه مادر زن در سطح ایمان کجای آن قرار داشته باشد وضع متغیری دارد یک مادر زن جدی اسلام دوست هر چند مغرور باشد سعی میکند اگر شوهر دخترش را بحد دامادش سرویسهای رفاهی نمیدهد حداقل بر روابط انسانی پای بندی نشان دهد ولی مادر زنی که علایق حیاتیش بیشتر سهم غرور خودش شده است آزار رسانی به داماد را جز برنامه منظم کارش در آورده کم کم نوعی سرگرمی برایش در آمده است.

مادرزنی که علاقه اش به داماد مشروط می باشد به داشتن تعداد دختر و پسر و میزان ایمان و سطح هوشمندی و انسانیت و نوع تربیتی که در طول

عمر با آن توبیخ و تشویق شده و با اینهمه شرایط پستی و هستی یافته همیشه اینگونه نیست که اگر چند دختر داشته همین که یکی زا آنها به خانه مادر مهمانی اش می روند با قدر و منزلت گرامیش دارند و اورا فردی از منزل خود بدانند زیرا مادری که تقلای عروسی کردن آنها را داشته ناخودآگاه پس از توقف بیش از یکی دو روز دختر در خانه اش به تصور بی اعتنا شدن داماد به دخترشان و برگشت احتمالی دختر به خانه، ناسازگاری با دختر را ناخودآگاه اعلام و چه بسا با انجام کارهائی که در زمان کودکی دختر نظر ترحمش جلب می شده او را از مراحم مادر بودن منصرف سازد خاطرات مادر این است که تمارضش سبب نگرانی دخترش میشده است در این صورت پس از گذشت یکی دو سه روز ماندن دختر در خانه تمارض می کند و چه بسا مادر را در برابر دختری قرار می دهدکه بدهکاری در انفعال مراتب دوگانه (ناسازگاری مادر تمارض مادر) نداشته خود را ملزم به اجرای هر دو برنامه می نماید هم تمارض می کند و هم ناسازگاری می نماید که تجلی آن بصورت دعوا کردن با فرزندان دختر یا کمتر نزدیک دختر نشستن و پرهیز از پختن ها و شستن ها و سطح زندگی را پائین کشیدنها از جمله انواع انتخابی می باشد در نتیجه دختر به خانه شوهر بر می گردد هم خود را قدیسه ای به ظاهر که شوریده شوهر است نشان می دهد و هم برای اینکه شوهر نفهمد قضیه قدیسه شدن عروس ناشی از بیماری و بی عاری مادر است بدون اینکه پرسیده شود از نجابت مادر و بیماریش جملاتی ناوارد بیان میدارد ولی طول این زمان کمتر از زمان قبلی است یعنی اگر دختر یک ماه مزاحم مادر باشد حداکثر زمان قدیسگی و شوریدگی دختر یک هفته و گاه کمتر طول خواهد کشید.این زورآزمائی که بین مادرزن و دختر درگیر است بعلت اعلام ناتوانی مادر همیشه به نفعش تمام می شود اما اگر ناسازگاری تنها دختر را به خانه شوهر سوق دهد مادرزن همیشه برنده نیست زیرا داماد متوجه طعن و طنزهای مادرزن نسبت به دختر و فرزندانش شده خود برانگیختگی او به سود زن و مادرزنش نیست ولی در هر حال تنها

عالمی که می تواند در تمام مراحل با وضوحی تکان دهنده برقرار کننده تعادل باشد ایمان به خداست و خوش به حال مادرزن یا داماد یا عروسی که سهمش را از این زمین در تقرب به خدا صاحب است که سهم غذایی یا جنسی یا جسمی درگیر تقلاهای مادیگرایانه است که اگر کم برسد غم رسیده و اگر بسیار برسد نقیص تعالی هایی که خود احساس می کند و حاضر به اعتراف نیست شده است و هیچ غم و سروری طولانی نیست.

مادرزن یا اسیر دخترش است یا رقیبش یا مددش یا دگرگون کننده زندگی دخترش و گفتم اگر مادر شوهر هم باشد چون انکار پسر یا دختر خود کردن مشکل تر از انکار دختر یا پسر دیگران کردن است و ویژگی به انحصار در آمدن پسرش انکار دختر سابق تلقی می شود که آمده پسرش را صاحب شده است دوست دارد اگر عروس و دامادی مشابه دارد که هیچکدام وارد خانه خوشبختی نشده و هر دو بی اعتبار و ناچیز حساب می شوند برای انکار عروس حق تقدم قائل شود و نقش مادر شوهری را دوست دارد بهتر و لایقانه تر از نقش مادر زن بودن ایفا کند لذا دامادهائی که برادرزنشان همسر پیدا می کنند فضای گردو غبار گرفته اطرافشان که ناشی از بی مهری مادر زن بوده پاکسازی شده احساس انتقال قسمتی از قانون جنگل از خانه اش به خانه دیگر می نمایند مردان در درجه اول تلاش می کنند از سر راه مادرزن بهانه جو یا مادر درگیر با عروس کنار روند اما خواه و ناخواه ازدواج که امر مقدسی است برای زن محدود است از هر طرف به مادرشوهر و شوهر در صورتیکه برای مرد از شمال و جنوب به مادرزن و مادر خود و از شرق و غرب با مردم برخوردار و مرزهای زندگی با مرد جبارانه تر از زن رفتار می نماید و در حقیقت انسانی که به جبر مختار آفریده شده است اختیار مرد سبب زحمت مراقبت از خانه و زن و فرزند و هم سبب رحمت از برخورداری آینده ای صلح جویانه میگردد که مرد موفق شده با پیش آمدهای ناگوار صادره از مادر یا مادرزن روبرو شده نگذارد حق و حقوق هیچکدام ضایع گردد نه حق مادری که اعظم حقوق

است و نه حق مادرزن که دختر تسخیر شده داماد نمی تواند حقوق مادری را به میل خود ادا کند غرامت ازدواج پسر همیشه بیشتر از دختر است درست است دختر با واسپاری تن و انجام کارهای خانه و بچه غرامت زن شدن را می دهد اما مرد مسئول پرداخت مهر و نفقه و مراقبت از نحوه زندگی و علقه های خانوادگی و درس و کار فرزندان است بطوری که میتوان گفت زن مسئول پرداخت غرامت صید کردن مرد است و مرد مسئول پرداخت غرامت صید کردن زندگی و این برای تو ای مرد برای آنکه ابرمرد شوی حاجت به گفتن نیست که حسن نیت اگر داری می توانی بشوی، حسن نیت شیطان را به بردگی می کشاند و دره عمیق تفاوت بین دو خانواده را که منجر به اتلاف شده پرمیکند حیف نیست که مادر شوهر بنده حقی شود که بر پسر خود دارد و عروس بنده حقی که بر شوهر خود و چون هر دو جا حق مرد منظور است پس تکلیف تو ای مرد در برابر هر دو روشن و ثابت کردم که هر حقی که نمایان گردد و به محیط تحویل داده شود تکلیف است و لذا حق داشتن است و تکلیف دادن و حق مادر و حق همسر هر دو بر تو و علیه توست و به سود آنها و تکلیف مادر و تکلیف همسر دو بر خودشان و علیه خودشان و حق تو بر آنها به سود توست از این قرار اگر تو را و مادر شوهر و همسرت را در برابر دستگاه عدالت الهی به خاطر مسئولیت های انجام نداده بخواهند محکوم سازند تو محکوم هستی محکوم حاکم بودن در خانه و مسئول بودن در خانه، رفتار نبی عزیز خاتم اسلام و اگر سنت و سرمشق است حتی در مورد هو و به بین چگونه رفتار می نماید روزی که عایشه به حضرتش گفت یا رسول الله چون من دختر جوان زیبا را به همسری داری و آن پیرزن بی دندان از تو گرفته شد حضرت های های گریست و اشک ریخت و فرمود چه زن خوب و باوفائی بود خدیجه، خدیجه ام در شعب ابوطالب که سهم خود را حتی به ما می داد از گرسنگی وفات یافت خدا رحمتش کند و عایشه دیگر برای همیشه درباره حضرت خدیجه هووی خویش رعایت می کرد تو در برابر مادرت خود را مملو

از فضیت احسان، تجلی بخش و در مقابل همسرت پر از مودت و رحمت و این راهنمائی قرآن است که در برابر والدین محسن باش و در مقابل همسر ودود و رحیم (....ان لاتعبدوا الا ایاد و بالوالدین احساناً...جعل بینکم موده و رحمه...) برای ما در عدل نه، انصاف، نه احسان آری، عدل که در برابر با آزادی که داده از اربیند و انصاف که کمتر از آنچه کرده رنج ببد بلکه اگر آزادی و رنجی از مادر است باید احسان کرد و همانگونه که نبی خاتم فرمودند به اخلاف خدائی در آیند و خدا محسن است و رحمن و رحیم است و هرچه بندگانش گناه کنند با زندگی می دهد روشنائی می افروزد. در برابر همسر نیز یک تیر سه شعبه پیکان آغشته به عسل دوستت دارم اگر به قلبش بنشینند می پذیرد ولی مرد این دروغ را از همسرش نخواهد پذیرفت پس راه نجات تو در برابر مسئله بغرنج دردآلود مادرشوهر و عروس که هردو تو را مکلف به اقدام ساخته اند کارگشائی و همواری وایجاد الفت بین آنهاست با احسانی که در برابر مادر و محبتی که در مقابل همسر پیشه خواهی کرد و هرگونه عدم موفقیتی در این باره مقصر شوهر است که آنجا مادر است و دلبسته به شوهر و اینجا همسر است و وابسته به شوهر و هر دو جا شوهر و در جریان پهناور زندگی که سیل وار آدمی را می برد بدون درد و رنج زندگی کردن فقط برای مردگان ممکن است آن هم مردگانی که مسبب درد و رنج دیگران نشده اند پس، با توجه به زحمت و تحملی که باید کرد زندگی مادر و همسر را به بند توافق درآوردن با اقدام خوشبختانه واداشتن حسن نیت قطعی است و کسی که در این موضع گیری شعار نفی می دهد که درباره مادر یا همسر اقدامی نمی توانم یا ممکن نیست چگونه قصد تحقق بخشیدن به مسائلی می کند که بین او و مردمی که نه یک ذره مهر مادری نسبت به او دارند و نه اندکی دلبستگی همسری می نماید.

بدترین مادرشوهر ها آنهایند که نواده های خود را در آن سالها که

بین بلوغ سنی و فرهنگی اند علیه مادر می شورانند و شرح آن را در قسمت آئین شوهرداری داده ام، نقش پدر در اینجا بر حسب اینکه مادر شوهر با خدا و با مقررات ذات مقدسش در کوچکترین ارتباطی باشد یا نباشد متفاوت است چنانچه روزنه ای از خانه اسلام بر خانه مادر شوهر باز است چه بهتر که شوهر نقش پیامبران و کلیه معلمان اخلاق که انذار را مقدم می دارند به اندرز و انذار و نصیحت هائی پردازد که عدم مراعات آنها به آتش درآمدن است و مادر را از آتش بیاری ایجاد و نفاق فامیلی پرهیز دهد و اگر استادانه در این قسمت مانور دهد موفقیت به نظر قطعی می رسد که در غیر این صورت فرزندان در سنین یکی دو سال بالاتر در سختگیریهائی که نسبت به مادر روا می دارند و آتش می فروزند دودش به چشم پدر خانواده نیز خواهد رفت.

بدتر از این مادر شوهر مادر زنی است که نواده های خود را علیه پدر بسیج می کنند که حقتان را بگیرید این پدر شما بودکه وقت خود را برای سرویس کردن کار مردم بیگانه صرف کرد به شما نرسید شما را کتک میزد به شما پول نمی داد، لباس نمی خرید به معلمتان سفارشتان را نمی کرد که اگر فرزندان پس از رشد نسبی متوجه مهربانی پدر شوند عکس العمل شدیدی نسبت به مادر خواهند نشان داد و در روابط بین خانواده داماد و عروس خللهائی وارد خواهند ساخت و اگر پدر و مادر در رابطه با خود در بی اعتنائی یکسان دید علاقه بی تفاوتی سرمشق و راه بالا رفتن وی خواهد گردید و چه بسا به طرف درون یا برون گرائی متمایل خواهد شد و اگر پدر را آنچنان که فامیل مادر معرفی کرده اند رو به حیوانیت شناخت وضع خانواده به زودی همانند خانه ای خواهد شد که فرزندان آن خانه با ناپدری یا نامادری زندگی اجباری دارند و متأسفانه چون نقش پدر در اینجا بدون حسن نیت مادر برای به راه آوردن مادر زن آنچنان که شایسته است نتیجه بخش نخواهد بود راه برگزیده مردانه توسل به مهر و محبتی است که همسر را می توان برای

معامله متقابل به نزد مادرش گسیل داشت تا نمایش هائی را که در اوایل ازدواج زندگی نامه خود معرفی می کرد تکرار کند و اگر به خاطر دخترش هم هست خاطری را خشنود سازد و اگر برای خدا و به راه خدا باشد چه بهتر که تکرار روزهای خوش زندگی و ساعات آسایش بخش، سودمندتر از داشتن ایام تیره روزی و دوران نفاق است و این بر تو ای مرد است که متوجه کنی و زندگی سبک و بی معنائی را که مادر زن بر تو تنگ کرده بدون اینکه برای همسرت دلواپسی ایجاد کند یا خدا ناراضی باشد به وضع عرف و تعادل در آوری و حل این مشکل جز با معاونت عقل و تدبیر در امر ناممکن و به آینده ای پیش بینی نشده متصل می گردد من حل مشکل مادر شوهر را به علت تنوع آن به عهده ثروت اخلاقی داماد واگذار کردم و چرا مشکلات ایجاد شده از طرف مادر زن متنوع است زیرا مادر زن و زن یک مشاکرت زنانگی را به وجود می آورند که در افق حالات زنان ثابت شده است تنوع بیشتر است چنانچه اگر پنجاه مرد در مجلسی باشند و بخواهند آنها را برحسب خصوصیاتی که دارند تقسیم بندی کند و به ده گروه تقسیم شوند در تقسیم پنجاه زن بر مبنای همان خصوصیات به بیش از ده گروه تقسیم می شوند سخنانی نیز که بین آن پنجاه نفر حتی اگر بی صبرانه شنیده شود تنوع کمتری از حرفهای از هر دری سخنی که بین پنجاه زن به اطراف پخش می شود دارد و عجیب آنکه هر مرد توانسته در حال حرف زدن قسمتی از سخنان یک نفر یا حداکثر دو نفر الی سه نفر دیگر را بشنود و حال آنکه هر زن می تواند هرچه مصاحبش می گوید بشنود و حرفهای چند نفر از زنان حاضر را نیز کنترل نماید بهر صورت آنچه از طرف نویسنده شاید به عنوان مساعدت بتوان تقدیم کرد تا بر مشکلات سرچشمه گرفته از مادرزن فائق آمد به نظر می رسد بیشتر از تفوق بر مشکلات بین مادر شوهر و همسر جنبه مادی دارد زیرا روابط خیالی اشخاص را جراحتهای مادی بهبود می بخشد و روابط هرچه بیشتر به طرف ایدئولوژیکی بودن متمایل شود حتی دخالت های مادی ناموقع ممکن است به خطر افتادن تهدیدشان

کند اما موشی که بتواند رنگ را به گردن گربه بیاویزد ممکن است همسر نباشد زیرا مادرزن هائی که پدیده آفرین مشکلاتند بی جاذبه نزد دخترشان جلوه دارند و همیشه عادت بر این بوده که کردار وگفتار مادر سنتی برای دختر باشد که در بعضی مواقع حتی بر سنت های پیامبر و امام سرپوشی شده است لذا واسطه انتقالی هرگونه اقدام شوهر اگر همسر باشد کمتر موفقیت آمیز و اغلب دست و پاگیر است و چنین مادر زنها اغلب دوست می دارند نزد زنانی که خودشان را برتر از مادر زن می دانسته قهرمان معرفی شوند لذا اگر داماد بتواند به مادرزن ثابت کند که نزد زنی ستیزه جو تر و سلطه جو تر از او به موقعیتش افزوده است به صلح به همان اندازه نزدیک شده است و افزون بر این اگر در زندگی خود جائی را برای مادرزن پیدا کند باو وعده می دهد که پیدا می شود جائیکه قدرت و عنوانش در آنجا بر متکائی تکیه خواهد زد و نامه های عجز آمیز زندگی خویشاوندانش برای دستبوسی وی نامزد میشوند کمک حریف خوبی برای میانجی های مادیگرایانه خواهند بود.

من قبل از آنکه مایل باشم مرد خانه به طرز رفتار مادر شوهر و مادرزن و همسر بیاندیشد دوست دارم به زندگی فکر کند و برای زیستن وجود رنجها و رنجشها را در کنار زندگی بپذیرند و نه آنکه مصائب و آلام را سرنوشت حساب کند زیرا هر چه بدی است و به انسان می رسد همانگونه که قرآن می فرماید از انسان است و در سرنوشت نیست و محل سکونت رنجها و رنجشها را همه و همه خانه خود می دانند نه خانه همسایه و تصور می کنند با آنکه حق آنها نبوده و حق کسی است که در همسایگی آنهاست با ناسپاسی تمام می گویند چرا این همه غم و رنج به سراغ آنکه ما می دانیم مانع هرگونه رشد و تعالی است نمی رود و عجیب آنکه همه اندوه ها باید پرده بکارتشان در خانه ما پاره شود گویا محلشان خانه ماست و حال آنکه باید گورشان در خانه ما باشد و محله تولید افزایشان در خانه همسایه اما غافل از آنکه هرکس هرچه دارد از بدی ها و خوبی ها دور از اعتراف متوجه همسایگان است که اوه دیدی کم فروشی کرد

و شکر ما را کم به ترازو نهاد یا دروغ گفت و رقیب ما را رفیق معرفی کرد یا چشم چرانی کرد و مادربزرگمان را ذق ذق زیر چشمی نگریست و حال آنکه اگر خود دروغ گوید یا کم بفروشد یا چشم چرانی کند اصلاً حاضر نیست آلودگی های جسمی و کثافات و ژولیدگی ها و ظاهر ناهنجار نیز تا زمانی که متعلق به شخص است موافق طبع است و چون از انتساب به شخصیت والا افتاد پلیدی مبرهنش اعتراف آمیز می گردد چنانچه بزاق را هرچه باشد به خوشحالی قورت می دهد و اگر در لیوانی کنند تا فرو دهد دل همزنی خواهد بود.

آری خودشیفتگی انسان است که تنها در دوستی با خدا سبب تطهیر و آراستگیش می شود و خدا چنین کسان را که تطهیر باطن و تطهیر ظاهر دارند دوست می دارد (ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین- قرآن) و چه فرقی می کند آنکه پلیدی گناه را با توبه پاک کرده و دوباره آن پلیدی را به خود برگرداند و توبه بشکند با آنکس که دفع فضولات و چرکها کرده و بردارد و آنها را به خود برگرداند و یا به خویشتن بمالد.

احساسات خارج از خانواده

سعی کنید همچنان که گناهان خود فراهم کرده می پذیرید رنجهای خود دعوت کرده را نیز بپذیرید آنها را از خود می دانید اینها را نیز بدانید و درست به زندگی فکر کنید و زندگی بدون غم و رنج را آفریده ناشده باور کنید اما هم در کنار شما باشد نه سرنوشت شما که نبی خاتم بر زمین نشسته خطی کشیدند و محاصره در خطی محدود و تیرهائی اطراف آن حصار و متوجه آن خط و به اصحاب اطراف فرمودند این آدمیزاد است و تیرهائی که به طرفش می آید آرزوهائی که به آن نخواهد رسید که آرزوهای برنیامده اغلب

می دانیم بلایا و مصائب است و علی علیه السلام فرمود دار بالبلاء و محفوفه و بالغذر معروفه و همه در کنارند نه در سرنوشت باید باشد و نشاید باشد که اگر نباشد زندگی بدون غم و رنج پایداری ندارد و زندگی بلا سرور و شادمانی نپاید زن نیز همانگونه که علی علیه السلام فرمود بلاست (آزمایش) است اما خانه ای بدون بلا نباشد هرکس به ناچار پدر و مادر و خواهر و برادری دارد که مادرشوهر ومادرزن و داماد و عروس بودن بالقوه در آن هاست و هر نوزادی بالقوه از آنها را دارد و چون به فعل درآمد آمیزه ای که از دو وجود داشته جداگانه نشان خواهد داد و آدمی از دو قسمت حیوانی و ملکوتی آفریده شده و یک روز باید هر دو را از عزلت و انضمام درآرد و استقلال هر یک را که خود برگزیده آن خواهد بود حتمی الوقوع است فریق فی الجنه و فریق فی السعیر.

مردی که به زندگی می اندیشد نه به سرنوشتی های آن در برطرف کردن غمها و رنجها و تعالی و رشد و تقرب کوشاست و سعی خواهد کرد در سراسر زندگی در خشنود کردن یکدیگر و هرکس نزدیکتر است او را مقدم بر خشنود ساختن و این کمال حسن نیت است که پر و بال هر نوع خصومت و تلخکامی را برخواهد کند.

مردی که به زندگی می اندیشد پایان همه چیزش ماده محدود نیست و به بن بست نمی رسد پایانش خداست و نامحدود و در اینجا محکوم به سرخوردگی نخواهد بود و اگر خواست همانگونه که حضرت کاظم فرمود برای دنیا باشدگویا همیشه زنده خواهد ماند و برای آخرت آنچنان که لحظه ای بعد خواهد مرد (اعمل لدیناک کما تعیش ابدا و اعمل لاخرتک کما تموت غدا) نه دستخوش افکار بی مقدار طرفداران مکتب اصالت ماده و همه و همه دنیا باشد و نه گریبانگیر احساسات انکار پوچ جانبداران ترک ماده ومادیگری و همان باشد که قرآن خواسته و ماده را حتی در آخرتی که همه را حیوان و صاحب حیات معرفی می فرماید (و ان الدار الاخره لهی الحیوان) حائل معنویت،

نمی داند و نبی خاتم نیز الدنیا مزرعه الاخره معرفی و ماده فنا ناپذیر را به معنای جاویدان اتصال می دهند.

یادم آمد در صفحات اول همین قسمت بوده گفتم مادری اگر سیلی به گوش فرزندش می زند که چرا دانه های برنج ریخته است اگر ساعتی قبل حتی یک کلام محبت آمیز از شوهر شنیده بود یا روز قبل شنیده بود و به بچه ظرفی عتیقه را هم میشکست سیلی به او زده نمی شد و در حقیقت این سیلی برنج ریختن نیست که به فرزند زده می شود بلکه به شوهر و به اجتماع و به دنیا و به آفرینش زده می شود و به همین دلیل که آفرینش هرچه به ما می دهد از ما پس خواهد گرفت از عناصری که داده و گوشت و پوست و استخوانمان شده و از جانمان همه را خواهد گرفت و در ازای آن هرچه را نیز به او داده ایم خواهیم دید بلکه پس خواهیم گرفت و همین سیلی که به آفرینش زده ایم پس خواهیم گرفت یعنی بالاخره به ما زده خواهد شد.

زن به مهمانی برود یا وارد مجلسی زنانه شود و از تعارفاتی که قبلاً می شده و احترامی که دفعات قبل به او می کرده اند کاهشی احساس کند خیلی جالب است که می بینی هنوز وارد اتاق خانه نشده پشت در خانه است که نق نق و لند و لند کردنش شروع و صدای بلند کردنش آغاز می گردد و اگر بفهمد تو این مطلب را می دانی بچه ها را مورد آزار قرار می دهد و اگر این را هم بدانی بکار می پردازد که عصبانیت سراپایش می بارد مثلاً تند تند جاروب می کند که هم فرش را خراب کننده است هم جاروب را لذا مرد باید به زن بفماند که خدا در قرآنش عزت را مخصوص خودش و پیامبرانش و پیروان راستین آنها دانسته و اگر او را در نوبتی عزت کردند نباید آن را جز به حساب فیض بخشی الهی تلقی کند و اگر برعکس دفعات قبل احترامی ننمودند باز به خاطر خدا و اینکه اگر شخصی گناهی نکرده و در عوض از تکریم به دور مانده بر خطی است که پیامبران الهی بوده اند زیرا آنها به نفع مردم غمخواری می کردند و در عوض مورد استهزای آنها قرار می گرفتند(یا حسره

علی العباد ما یاتیهم من رسول الا کانوا به یستهزون) و اگر زن در این عوالم نیست که بر خط پیامبران بودن چه ارزشی دارد می توان به روحانی محله گفت اگر همسرم پای منبر شما آمد شما را در جریان خواهم گذاشت آن را طرح کرده نصیحت کنید و وضع زن را آنگونه که پس از بیرون آمدن از مجلسی که تعارفش نکرده اند مورد بحث قرار دهند اما همانگونه که زن آنرا با شما در میان نخواهد گذاشت شما هم در این باره چیزی نگوئید که اینگونه زنان پس از مراجعت از مجالسی که مورد پسندشان نبوده به دفعات روحانی مذکور را مورد حملات زنانگی قرار می دهند و بیشتر از نفهمی یابی سوادیش بحث می کنند و من (نویسنده) ضامن که روحانی از این که در خانه به جای ضایعسازی نسل وی را استهزاء کنند راضی است به علاوه آنکه زنی که مسلمان است به زودی دست از بدگوئی روحانی برداشته و اگر مسلمان بودنش در سطحی پائین هم باشد به زودی از بدگوئی روحانی دست خواهد کشید زیرا وظیفه روحانی دانسته که نصیحت کند همانگونه که هرگز زنانی که او را تکریم و تعظیم نکرده اند چون وظیفه اشان می دانسته که او را احترام کنند هرگز نخواهد بخشید مگر آنکه در موقع متناسبی توانسته باشند آن گناه را با تعظیمی وافر جبران نمایند.

مرد نباید این احساس را در وجود خود نگهدارد که مرد برتر از زن است و اگر یادتان باشد این بحث را هم از نظر قرآن هم از لحاظ ادنی و اعلی بودن آفرینش آوردم و به تنوع هر اعلی در برابر ادنی اشاره کردم و فرق بین زن و مرد را گفتم یکی هم این است که یک دسته مرد اگر بر حسب صفات سجایا به پنج گروه تقسیم شوند به همان رقم زن بر حسب همان صفات و سجایا به پیش از پنج گروه تقسیم می شوند و این متنوع بودن زن بیش از مرد نوعی برتری اوست که باید مرد فضیلت زن را در برخی موارد و امتیازاتی که بر مرد دارد و در کنار احساس غلط تری مرد نسبت به زن بگذارد تا محیط مسدود و محدودی که برای زندانی بودن زن در ذهن خود ساخته با اهرم

عطوفت اسلامی کلنگ مقررات الهی خراب کرد و زن را نیز همانند خود به شرایط اساسی اجتماعی اسلامی متصل ساخت که قرآن نیز رعایت حقوق زن را همانند حقوق مرد خواسته است و لهن مثل الذی علیهن بالمعروف و مردی که خود را منطبق بر موازین اسلامی ساخته هرگز برتر بودن خود را بر هیچ زن و مردی در ذهن راه نداده و آنچه را خدا سبب برتری معرفی فرموده و آن تقواست پذیرفته است (ان اکرمکم عندالله اتقیکم)

مرد باید بپذیرد که دختر جوانی ساخته و پرداخته یک خاندان که صفات و سجایای ویژه خود را داشته اند همینکه جذب خانه و زندگی او شد باید حاضر شود برای رعایت حال شوهر و علاقه و عادتی که به رسوم فامیلی خود دارد بسیاری از یاد گرفته های خود را فراموش کند و بسیار ساخته ها را ویران سازد و از نو شروع به یاد گیری و نو آموزی نماید لذا به ستوده در آوردن زن که فلان کار اشتباهی را عمداً انجام داده یا خطایی که کرده سهو نبوده گناهی بس بزرگ است.

زن هرگز قادر نیست نظام زندگی را مطابق ذوق و خواسته های شوهر در قید فرمول و به بند معیارها بکشاند کما آنکه اگر شوهر گوشه ای از چشمی که حتی اندکی عاطفه در آنست به خانه والدین دختر بیندازد میبیند که در آنجا نیز که پدر و مادر او را پاره جگر خود میدانسته اند نتوانسته نظام دلخواه و مرضی الوالدین را بوجود آورد.

تو اگر زن خوب را از زن بد چنین میشناسی که خوب را از بد بتواند تمیز دهد علی بن ابی طالب سرور آزادگان و بهترین شوهر تشخیص بدتر را از بد اعتبار میدهد و همسرت را اگر با فرشته ای مقایسه میکنی باید با همسر دیگران مقایسه کنی گرچه نباید از همسر دیگران سراغی بگیری و دخالتی کنی بلکه باید در درجه اول با همسر پدرت که مادر تو بوده مقایسه کنی و با توجه به حذف محبت مادر فرزندی قضاوت نمائی و اگر کجی در همسرت نسبت به همسری مادرت دیدی با مادر زنت بنگری و اگر همسر خود را وارث

زشتی ها و بدیهای مادر زن دیدی با امیدواری هر چه تمامتر به آینده خوب همسرت بنگر که همسر بیگناه است و بزودی از مرز و بو مادری گذشته بمحیط محبت خانوادگی قدم خواهد گذاشت.

در اول جلد آئین شوهرداری آوردم که زن داری کار هر بچه یا هر مرد بچه صفتی نیست و مردی که دستور دارد هر کار را که بدون ذکر نام خدا انجام دهد دم بریده و ابترا است همان دستور هم دارد که هر کاری را انجام میدهد اگر با نام خداست برای خانواده اش باشد (ابد بما تعول) و نیک رفتاری شوهر با همسرش بعلت آنکه هر کس باید با مردن نیکرفتار باشد در راس برنامه های او باید بود و کسیکه نتوانسته با مردم رفتار شایسته ای داشته باشد و توانسته از خاندانی که چشم و گوششان بسته و دخترشان را بهمسری در آورده باز دور از انصاف و عاطفه است که با او بد رفتاری شود به علت آنکه موفقیت هر ناشایسته ای جز با گول و فریب بدست نیامده و در نتیجه بجای آوردن همسر به خانه در واقع اسیر بخانه آورده است که در بعضی از ازدواج های چنین انجام گرفته است که دادستان اسلامی بالاخره دخالت میتواند کرد و باید هم دخالت کند.

تو اگر از بوسه هائی نبی گرامی خاتم بر دست دخترشان میزدند احساسی دیگر داری یا از کمک و مددی که علی بن ابی طالب به همسر عزیزش میکرد در تدارک خود بهتر کردن وضعیت در محیط خانه هستی بدان که روزنه ای از خانه اسلام بر محیط خانوادگیت باز است و در غیر این صورت اگر میتوانی مطالعه کنی بر زمان آن بیفزا و اگر نمیتوانی به پای منبر واعظی راستین که از اسلام سخن میگوید بیشتر جایگیر شاید بواقعیت بهتر او تشخیص داده های خود واقف گردی.

اگر وارد خانه شدی و زن را دیدی که مشغول کارهای خانه است از جمله مقررات اسلامی اینست که وارد شونده سلام کند و علاوه تر آنکه دستور اسلام است سواره بر پیاده و ایستاده بر نشسته سلام کند تا کسی که خود را در ارتفاع

و بیشتری می بیند بحساب تکبر نیاید و اینجا که خانم مشغول کارهای خانه است علاوه بر آنکه تو وارد شونده ای و باید سلام کنی تو نیز ایستاده ای و او اگر ایستاده هم مشغول کار است تو باید سلام کنی که اگر نبی خاتم فرمودند هر مومنی بدیگری سلام کند نود اجر دارد و آنکه جواب میدهد و بر او واجب است جواب سلام بدهد ده اجر دارد و اینجا تو نود اجر را برده ای صد اجر دیگر هم برای استحکام بخشدگی به وضع خانوادگی بعلت اینکه اشتغال به کار خانم را با سلام ستایش کرده ای داری.

وارد خانه که میشوی اگر سلام کردی فوق العاده مراقبت کن که پاسخ گوئی همسرت در چه درجه ای از ارتفاع صداست با آن میتوانی تشخیص دهی که رنجور است عصبانی است خسته است به او نزدیک شو و از او دلجویی کن و مهربانی نما به زودی علت را به تو خواهد گفت اگر زیانی به تو رسانده به او بگو یقین است که هیچ فرد بیگانه ای نسبت به کسی که کاری به سهو میکند اشکال نمیگیرد چه رسد به من که هر چه دارم با تو در شرکت زندگی بنا نهادم و اگر بچه ها اذیت کرده اند به او بگو من و تو نیز بچه بودیم و شیطانی میکردیم مبادا که کتکشان زده باشی که زدن آنها چنان اثر میکند و آنها را به صراط مستقیم برگردانند و نتایج شوم زدن کودک را میتوانی در کتابهای تربیتی بخوانی.

اگر نظافت خانه با زن است وسیله نظافت را باید مرد آنچنان آماده کند که زن بتواند با حداقل زحمت حداکثر نتیجه را ببرد که مرد نیز نتیجه کلی تری خواهد گرفت از جمله پشه ها و مگسها که همیشه دراطراف کثافات و محل های آلوده جمع شده وسیله نقل بیماریها میشوند بسراغ آن خانه نیامده و هزینه دارو و درمان آقا را به حداقل میرسانند مهمتر آنکه رعایت نظافت در محیط خانه اثر خوبی بر فرزندان گذاشته آنها نیز برای رعایت پاکی و پاکیزگی در زندگی عادت میدهد و در نتیجه به طول عمر خود و بچه ها آن

هم عمری توام با شادابی میافزاید.

پیوند تو مرد را خدا و رسولش میدانی با رسولش و آل رسولش حداقل چه اندازه میخواهد؟ به اندازه ای که چون مردم به نبی خاتم اظهار دادن اجر و مزد کردند حضرتش فرمودند که من اجر و مزدی جز مودت به ذوی القربایم چیزی نمیخواهم و در جلد آئین شوهر داری ثابت کردم گفتن این مطلب خود دلیل برخاتمیت آنحضرت است. پیوند تو و فرستادگان خدا و اولیای وی با سیمان مودت استحکام میپذیرد اما میدانی حداقل پیوند تو و همسرت را خدا بیش از این معرفی فرموده و جعل بینکم مودت و رحمه را در سایه ازدواج به موفقیت های دیگر زندگیت پیوند میزند تو تصور کرده ای دختری را که به خانه خود جذب نموده ای فقط او را خانه به خانه آواره کرده ای؟ نخیر تو رویاهای شیرین عرفانیش را چون فرشته ای به واقعیت رسانده ای اما هم اکنون چه میشود که اگر ببیند به جای آنکه به آسمان پروازهای فرشتگان امید داشت اندر باشد به غار دیوی مهیب سقوط کرده است که بجای مودت و رحمت هر شقاوت و نقمت به سراغش میآید آیا در بین چهار میلیارد بشری که خدا هم اکنون در زمین زنده داشته و نتوانسته ای با یکی از آنها به مودت و رحمت باشی بچه چشم امیدی فردا به خالق مودتها و رحمت ها چشم امید خواهی گشود.تو به اندازه ای که به گوسفندت به دکانت به همسایه ات به معلمت به رئیست آمادگی موفقیت آمیز به جلو میاندازی آیا برای همسرت حاضری که تحمل کنی؟ پس اگر رسول خدا چون بر قبر گرامی ترین اصحابش خاک هموار کرد و پاها بطرفین قبر گشود و فرمود آنقدر فشار قبر دید که اگر بزمین وارد آمده بود تحمل نمیکرد و مادر متوفی عرض کرد یا رسول الله پسر دیندار بود آری اما باهمسرش بد رفتاری میکرد و مگر میشود تو به آفرینش فشار وارد آوری و فشار نبینی صدها بار گفتم هر چه را آفرینش بتو میدهد از جسم و جان از تو پس میگیرد و هر چه بر او وارد آوری بر تو وارد میسازد فمن یعمل مثقال ذره خیراً یره.... شرایره و مگر نیاوردم فشار بد رفتاری در

همین جهان نیز میکند مادرشاهی در خاندان باشد بچه های اسکیروفرن در نسل پیدا میشوند پدر شاهی باشد بچه ها انحراف جنسی و عیوب دیگر پیدا میکنند که در جلد مربوط به تربیت خواهم آورد.

مردم ساده قدیم نیچه ای در قبر نهاده کنار مفسدین که شب اول قبرشان بود در قبری مینشستند تا بچگونگی فشار قبر واقف شوند و حال آنکه فشار دنیا را همه درک کرده اند و اکنون مثالی از آن بدهکاری است قریب به ورشکستگی در باغ بزرگ ماوی دارد مامور دادگستری میاید در میزند به همسرش میگوید آنچنان تحت فشارم که نمیتوانم جواب طلبکار و این مامور را بدهم دارم خرد میشوم و در قبر هم چشم بصیرت باز و حاد شده (فبصرک الیوم حدید-قرآن) و می بیند چه خبر است و تحت فشار قرار می گیرد.

در خانه اگر به رازداری همسرت اطمینان داری هرچه می پرسد به او بگو و اگر مطمئن نیستی آنچه را می خواهد از آن قسمت که افشاگری شود اشکالی ندارد بازگو کن- به استثنای مکانهائی که خواهی رفت و مجلسهائی که شرکت خواهی نمود زیرا نیروی اطمینان در وجود همسر که بداند زن دیگری در زندگیش دخالت ندارد مقبول ترین نیروهاست که زن در زندگی در برآیند آنها مسیری دارد.

اشکال گیری دائم و بهانه جوئی مرتب برای زن خسته کننده است و گرچه زن مجبور به قبول آنهاست اما دور از انصاف است که این چنین باشد نباید هرکس توانست دیگری را مجبور به پذیرش و تحمل مصائب و رنج ها کند درصد اقدام برآید وبدین طریق نباید قدرت نمائی کند که خدا یار و ولی کسانی است که اینگونه مظلومند و پشتوانه مردمی در جهت دادرسی ندارند و عاشروهن بالمعروف را که قرآن می فرماید همین است که دستور می دهد به شایستگی با زنان زندگی شود و معاشرت شایسته دور از بهانه جوئی و اشکال گیری است و خیرکم خیرکم لاهله و انا خیرکم لاهلی را که نبی خاتم

فرمودند (من لایحضره الفقیه 458) تا از جمله اخیار باشیم و زندگی به شایستگی کنیم دور از اشکال گیری و بهانه جوئی است و از آن حضرت است ما اکرم النساء الکریم و ما اهانهن الالئیم (زنان را گرامی نمی دارد مگر افراد بزرگوار به آنها اهانت نمی کند مگر مردم پست و فرومایه) و فرمودند اکمل المومنین ایماناً احسنهم خلقا و الطفهم باهله (کاملترین افراد کسی است که اخلاقش نیکو ومهربانیش نسبت به خانواده اش بیشتر باشد) و لا یقبح لها و جها(سیره ابن هشام جلد 2 . 404- بر زن ترشروئی نکنید) و خیر الرجال من امتی الذین لایتطاولون علی اهلیهم و یحسنون علیهم (مکارم الخلاق 248- بهترین مردان امت من کسانی هستند که نسبت به خانواده خود سختگیری نمیکنند و به آنها نیکی و احسان می نمایند) و زنها امانتهای خدا نزد شما هستند که شما به عنوان همسری آنها را گرفته اید با آنها نیکی کنید (کافی5. 511)

جبرئیل همواره درباره بانوان به من سفارش می کرد تا جائیکه گمان کردم برای شوهران جایز نیست به آنها کلمه اف (آخ) بگویند درباره آنها از خدا بترسید زیرا آنها با پیمانهای الهی بر شما حلال شده اند و به شکل امانتهای خداوند در خانه هایتان به سر می برند آنها به خاطر اینکه وسیله لذت مشروع ، همسر و مادر فرزندان و شریک زندگی تان هستند به گردنتان حقوقی دارند (فاشفعوا علیهن و طیبوا قلوبهن) نسبت به آنها مهربان باشید و دلهایشان را با محبت پر کنید تا با شما زندگی کنند آنها را دشمن ندارید و شکنجه نکنید و آنچه را به عنوان مهریه آنها داده اید به زور نگیرید (مستدرک الوسائل2. 551)

حضرت صادق فرمود اگر زن از روی خطا کاری کرد او را ببخشید و فرمود پدرم زنی داشت که ایشان را آزار می داد اما پدرم او را می بخشید (وسائل14. 120)

علی فرمود زن همانندگل است نه قهرمان در هر حال با او مدارا کن

و رفتار نیکو نما تا زندگیت با صفا گردد (وسائل همان صفحه)

شوهری که در درجه بالا از ایمان و حتی در درجه متوسط از ایمان باشد نه تنها خنده صدا دار و قهقهه ندارد بلکه تبسمی را که اسلام برای همیشه از لبانش خواسته است (الموءمن بشره فی وجهه و حزنه فی قلبه - شخص موءمن قیافه اش بشارت دهنده است و اندوهش در دل باشد) در وقتی که می بیند همسرش ناراحت است از او دیده نخواهد شد و این خنده را خنده بیجا گویند که نزد احمق ترین اشخاص دیده می شود.

اینکه گفته اند کلاه کچل را همین که باد می برد تندتر از سایرین برای به دست آوردنش می دود اینجا نیز خنده علامت کچلی عقل گاه شوهر است شوهری که باید وقار او عرضه و اطاعت از او از طریق همسرش در برابر وقار تقاضای او باشد یعنی شوهر وقار عرضه دارد و همسر اطاعت تقاضا کند بلکه لازمه این شرکت بزرگ (شرکت زندگی) توقع زن از مرد وقار مرد از زن اطاعت است آن هم وقاری که بدون اطاعت ناقص است و اطاعتی که دور از وقار تنهاست. هروقت نزد مرد و زنی معکوس شد به نسبت شدتی که نشان می دهد درجه حماقت آنها را معین میکند همانگونه که کچل هرچه کچل تر باشد سریعتر می دود تا کلاهش را که باد برده بگیرد مرد هم در برابر زنش اگر قهقهه و حتی تبسم بیجا داشته باشد به نسبت شدت خنده ای که می کند درجه حماقت خود را نشان می دهد.

درجه سنج حماقت

همانگونه که درجه ای داریم تب و حرارت بدن را نشان می دهد واخیراً درجه ای درست کرده اند که میزان درد را معین می کند درجه ای هم داریم که بی عقلی و حماقت را نشان می دهد و دقیقاً شدت و ضعفش را نیز معین می سازد ولی این درجه انواع بسیار دارد که چند نوعش را در این دو جلد

(آئین همسرداری - آئین شوهرداری) دیده و می بینید و این هم نوعی دیگر است که ویژه تعیین درجه حمایت مردان است و زن در اینجا شرکت ندارد یعنی اگر زنی در برابر رنج شوهر خندید درجه حماقتش معین نمی شود او انتقام میگیرد انتقام از سستی مرد در اعمال جنسی انتقام از کوتاهی مرد در امر رفاهی زندگی انتقام از قصور مرد در رسیدگی به وضع بچه هاو ...همانگونه که یک نوع درجه تعیین میزان حماقت زن نیز که مختص او بود در جلد آئین شوهرداری شرح داده شد این هم یک نوع درجه تعیین میزان حماقت مرد است زیرا مرد خنده ای که می کند انتقام نیست او انتقامش را به طریق دیگر که فاعل بوده یا ضارب و تصرف کننده گرفته و اگر انتقامی برای شور شدن شور با یا خشک شدن نان یا دست و صورت شستن بچه بخواهد بگیرد درجه حماقت نشان نمی دهد بلکه به روش پست ترین حیوان شروع میکند که کتک زدن باشد تا روش بی انصاف ترین مردان ختم میکند که در تنگنای زندگی یا ممنوعیت دید و بازدید با خویشاوندان قرار دادن باشد و حیوان شدن یا بی انصافی کردن باز درجه ای مخصوص دارد که اگر قدم به قدم با ما بیائید در پاساژ فکری مرد و زنی که مودت و رحمت ناشی از دور بودن از دین محصول ازدواجشان نبوده بدهایش را خواهید دید و در خانه زندگی مرد و زنی که مودت و رحمت محصول ازدواجشان است انواع خوبیهایش که معین می کنند درجه آدمیت، انصاف، حسن خلق و سایر صفات و سجایای آنها را . ممکن است یکی بپرسد چه باید کرد که درجه های تعیین کننده آلودگیها و زشتیها به زندگیم راه نیایند؟ باید اصل برائت را حاکم بر مقررات زندگیت قرار دهی، نه اصل اتهام را، یادت باشد از حضرت هادی آوردم که فرمود اگر در میان جمعیتی هستی که اکثریت با خوبان است سوء ظن بردنت حرام است و اگر در بین گروهی از بدانی هرچه هست باید درباره اش شک کنی تا خلافش بر تو ثابت شود ترا بخدا چقدر با شنیدن این خبر راحت شدی دیگر در میان کسانت یا اهالی قریه ات شهرت کشورت هرکه و هراندازه هستند یک بررسی

اجمالی کرده اگر دیدی اکثراً خوبند هرچه کردند و هرچه گفتند حمل بر صحت می کنی و در غیر اینصورت درصدد برمیآئی که صحت و سقم آن ترا معلوم شود ولی تحقیق و بررسی در خانواده ات کردن وارد نیست این زن تست و آنها بچه های تو اکثریت بر همانندهای توینند تو اگر خوبی اصل برائت باید حاکم باشد و اگر تو بد باشی باز هم خدا ترا رحمت کند باید اصل برائت را حاکم بدانی زیرا اینجا پای نسل در میان است چه خوب باشی چه بد هفتاد و پنج درصد سازمان بخشی شخصیت بچه هایت در خانه انجام می گیرد و صورت می بندد تو اگر اصل برائت را حاکم ندانی از مفسدین هستی زیرا معیارهای نسل سازی را دگرگون ساخته ای (و اذا تولی سعی فی الارض لیفسد فیها و یهلک الحرث و النسل و الله لایحب الفساد) آری تو همان تولا و مولای خاندانی و سرپرستی با توست و خراب کردن نسل در اثر فساد هلاکت آنها است و تو مفسدی و خدا ترا دوست ندارد و کسی که خدا او را دوست ندارد از اوست و دوری از خدا یعنی نزدیکی به آتش از این قرار در خانه باید اصل برائت حاکم باشد و همانگونه که حضرت صادق فرمود که پدر بزرگوارشان زن آزار دهنده خود را می بخشید توهم ببخشی که در غیر اینصورت به خشونت گرایش پیدا کرده و نسل خود را به انحراف جنسی و ضایعات دیگر نسل هلاک ساز کشانده ای که در جلدهای مربوط به تربیت خواهی خواند.

مرد نباید مرتب به رخ همسرش بکشد که پخت و پز نمی دانی ظروف و کاسه خوب نمی شوئی و امثال اینها ، او می تواند هرکاری را که انجام می دهد از تو مزد بخواهد همانگونه که یک کارگر برای تو کار می کند و به او مزد می دهی با این فرق بزرگ که آن کارگر اگر بد عمل کرد می توانی عوض کنی اما اینجا مجبور به پذیرش او هستی زیرا ضایع سازی نسل مطرح است و هر حرفی و عملی حتی کمترین و کوچکترین آنها بر شخصیت سازی بچه اثر می گذارد لباس بد شسته یا ظرف را کج گذاشته با درایت خاص که شرمنده شود برخش بکش دکمه لباست را چند مرتبه گفته ای ندوخت خودت بدوز، اگر همسرت بفهمد که تو

دوخته ای از ترس اینکه زن دیگری در زندگیش وارد شده ولو آنکه به دکمه ای وصل کردن باشد تکان میخورد ولی اگر از تو پرسیده چه کسی دکمه را دوخت بگو خودم دوختم، هرچند بزودی آن را باور نمی کند اما به او بفهمان که دروغ نمی گوئی حتی سوزن از کجا برداشتی و قرقره و نخ از کجا که چون نشانی ها را دادی آرام می شود و دیگر تکرار نخواهد شد.

فراموش کردم آنجا که از خنده بیجا کردن بحث بود از گریه به جا کردن نیز مطلبی بیاورم. اگر یادتان باشد آنجا که متنوع بودن زن بحث شد این مطلب نیز بود که عاطفه زن تخصصی است و اگر در مجلس سوگواری سالار شهیدان حضرت امام حسین ده مرد وده زن اشک بریزند و یک مرد بیاد گرفتاری خودش اشک بریزد به احتمال سه زن به یاد غمهای خودش گریه می کند لذا اشک ریختن مرد دور از مردانگی است ولی دو مطلب باید از نظر دور نشود اول آنکه نبی گرامی گریه کردن مرد را بدین مضمون که علامت نشان دادن شخصیت دیگرش است معرفی فرمودند و در خاطرات سیاستمداران بزرگ اشک ریختن در مواضع مخصوص و لازم را دیده اید واین اقراری است که حتی چرچیل نخست وزیر انگلستان در خاطراتش کرده است و اگر دیدید کسی از اکابر و مستکبرین و مترفین گریه کرد خیلی مواظب و مراقب باشید، که این اشک سیلی نشود و مردم ضعیف را ببرد دوم آنکه گریه مردان بزرگ و رجال الهی و پیامبران در برابر خدا هرشب و بلکه همیشگی بوده برعکس خلفا و بسیاری از جانشینان آنها که شبها و بلکه همیشه در رقص و عیش و سرور و شراب بوده اند و این اشک آنقدر اهمیت دارد که حضرت علی آن را به عنوان سلاح که می تواند آن را عرضه بدارد تا خدا وی را از شیطان و آلودگی ها و زشتی ها و آتش دوزخ دور بدارد معرفی می نماید (دعای کمیل...ارحم من راس ماله الرجا و سلاحه البکا....)

و لذا اگر اشک مردانگی تو بر خسارت جز در موردی که در خوف خدا یا مربوط به اولیاء خداست دیده شود پتکی هلاکساز نسل بر سر خانواده

فرود آمده است همانگونه که اشک تو در راه خدا بیش از هر عبادتی تا مغز استخوان فرزندانت نفوذ می نماید. زنت بچه ات پدر و مادرت و هرکس تو را دارند نیازمند اشک ریختن تصور نکرده و نخواهند کرد که اینک اشک تو جاری است و چه بسا مردی مردانه اشک ریختنش سبب شود که هرکس اطراف اوست به بهت فرو رود که چه شده و این یعنی چه لذا گریه تو نیز باید برای پاسخ به نیازمندیهای تقویتی معنوی خانواده ات باشد نه چیز دیگر.

زن اگر تقاضای تغییر شغل از تو کرد فکر کن برای هرگونه اش از کارهائی که به شغلت بستگی دارد امتیازی قایل و نمره ای بدی و با کاری که در نظر است و امتیازاتی که دارد مقایسه کن و هرگونه که وسائل رفاه و آسایش تو و خانواده ات فراهم می شود و بهتر می توانی زندگی کنی همان را بچسب ولی توجه داشته باش زندگی بهتر کردن با مغز بهتر است نه در خانه چند هزار متری و چند میلیون تومانی که این به ثبوت رسیده که ذخایر فراوان مادی بسیاری از راه هائی را که رشد دهنده مغزی است سد می کند تو نه همانند ابولهب باش که پروردگار ارحم الراحمین آنچنان او را سرزنش می فرماید که گویا برای زن بدکاره اش نیز دارد دلسوزی می کند نه چون شوهر زلیخا باش که برای به دام انداختن غلامش آنچنان مختار باشد که عمارتها و تصویرها و هزینه ها انجام دهد.

شکسته باد دو دست ابولهب که هر چه مال داشت و هرچه با کسب بر آن می افزود سیر نمی شد زود باشد به زبانه آتش کشیده شود و زنش را که هیزم کشی می کرد (حتی) طناب سازوئی که از ریشه خرما (و ارزانتر) بود به گردن می انداخت و احوال رباخواران چنین است زیرا طناب پنبه ای با طناب سازوئی تفاوت قیمت دارد و سالی چند طناب علاوه بر اختلاف قیمت بهره قیمت آن دو نیز حساب است و این ابولهب دو دستش شکسته باد که دو گونه سد سبیل رشد و کمال می کرد مغز خود را با ربا و افزایش سرمایه ای که سیر شدنی نداشت و دوم اینکه با آن همه ثروت به جای آنکه دیگری را برای هیزم

کشی انتخاب کند همسرش را به هیزم کشی وا داشته و بدتر آنکه طناب زخم کننده و ناراحت ساز به او می داد یعنی بر خلاف میل پروردگار که باید وسائل رفاه و آسایش خاندان خود فراهم سازد عمل می کرد و نبی خاتم فرمودند ارضاکم عندالله اسبقکم علی عیاله (جامع السعادات 2. 141) خدا از مردی بیشتر راضی است که بیشتر وسائل راحتی خانواده اش را فراهم نماید (جامع السعادات2. 141 و مکارم الاخلاق250) و از حضرت رضاست ینبغی للرجل ان یوسع علی عیاله یتمنوا موته (جامع السهادات2. 140). برای مرد سزاوار است که بر زن و بچه اش سخت نگیرد و گشایشی در زندگی آنها پدید آورد تا مرگ او را آرزو نکنند) و حضرت سجاد فرماید اگر داخل بازار شوم و با پولی که دارم مقداری گوشت برای خانواده ام تهیه کنم دوست تر از آن دارم که بنده ای در راه خدا آزاد نمایم (مکارم الاخلاق241).

بهر صورت همانگونه که فقیر در مرز کفر است کناز هم در مرز حماقت است آن کمتر دارد و این زیادتر و هر دو از حد اعتدال بیرون و هرچه از حد بیرون باشد هلاکت است.

بیکاری در میدانی که از اعتدال تا شدت فقر ادامه دارد قرار داشته و چون بیکار پیام آور فقر است نوعی دم از کفر زدن است. هرجوانی که خدمت نبی خاتم می رسید و خود را معرفی می کرد حضرت شغلش را می پرسیدند اگر می گفت بیکارم میفرمودند سقط عن عینی (از چشمم افتادی) تو دیگر ارزش آن نداری که در چشم رسول الله انسانی به حساب آئی تو بیکاری و پیام کفر داری.

با آنکه علاقه خاصی به دانستن مسائل اقتصادی دارم و مطالعاتی، کرده ام می فهمم که هیچ کتابی هنوز نتوانسته مرا قانع کند و راضی سازد که حق اسلام و قرآن را ادا کرده است و ریزه کاریهائی که در فقه اسلامی شده در اقتصاد نگذاشتند بشود آن هم قرآنی که چون پیامبر الهی حضرت یوسف را معرفی می نماید که فرعون از او پرسید سرپرستی کدام قمست به تو بدهم می-

فرماید وزارت دارائی و اقتصاد را در صورتی که وزارتی که سازنده است و اگر استعمار آن را تصرف کرده همه مستعمره اند و اگر مردمش آن را تصرف کردند همه آزاد مردند وزارت آموزش و پرورش است.

هرچند پیامبران الهی برای لیزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمه آمده و وزیران پرورش و آموزش فرستاده می شوند و حضرت یوسف نیز وضع اسف بار و قحطی زده مصر را در نظر داشته وزارت مذکور را پذیرفت اما هرچه هست اهمیت اقتصاد را می رساند و اهمیت سیر کردن شکم را بعد از اهمیت سیر کردن مغز بلکه قلب قرار داده است و هر دو را پیامبری و خدائی خواسته و بیکاری ضد این ها است و از چشم پیامبران سقوط کردن.

جالب اینجاست که مرد می تواند بیکار باشد و پیام آور کشش به سوی مرکز کفر اما زن نمی تواند و باز این هم نوعی تفاوت زن و مرد که برای زن فضیلتی است زیرا بیکاری زن وقتی به حداکثر برسد باید فراموش نکند که صدای چکه شیر آب آشپزخانه به گوشش می رسد یا بوی سوختگی کبابش به مشام و محیط خانه تعطیل بردار نیست و اجازه بیکاری نمی دهد ولی خارج از خانه میدان سنجش ارزشهای مردانگی است می توان بیکار گشت و به خانه برگشت و همین که به خانه وارد شد و خواست این مستحب را بجای آورده بگوید السلام علیک یا رسول الله یاددش آید که بیکار بوده و بعد از اینکه رسول الله جواب سلامش را می دهند خواهند پرسید چه کاره ای؟ بیکارم - سقط عن عینی (از چشمم افتادی) یا همین که پا را به خانه گذاشت و گفت السلام علیک یا رسول الله و پاسخ شنید و پرسیده شد چه کاره ای عرض کند یا رسول الله ظرف دستم را ملاحظه فرمائید کسب کرده ام و اینک برای زن و فرزندانم مواد اولیه غذائی خریده و آورده ام و سول الله دستی به پشت او زده بفرمائی خوش آمدی و او را حواله به بالاتر کرده بگویند الکاسب حبیب الله تو از جمله دوستان خدائی و مگر دوست خدا در چشم رسول الله چه ارزشی دارد ارزشی برابر سقط عن عینی یعنی بیکار از چشم رسول الله می افتد و کاسب دوست

خداست و جایش آنجا که نبی خاتم فرمود الکاد علی عیاله کالمجاهد فی سبیل الله و اگر یک مرد کاسب در راه انجام وظیفه بمیرد شهید از دنیا رفته است کاسبی که برای رفاه و آسایش اهل و عیالش زحمت می کشد و اگر به خانه آمد و در آنجا نیز به کمک همسرش برخاست همانگونه که علی مرتضی به فاطمه عزیزش کمک می کرد نبی خاتم فرمودند هیچ مردی در امور مربوط به خانه به همسرش کمک نمی کند مگر آنکه در عوض هر تار موئی که در بدنش وجود دارد ثواب یکسال عبادت که روزهایش را روزه و شبهایش را نماز خوانده است در پرونده عملش نوشته خواهد شد و اینها سمبولیک نیست و گفتم چرا.... کسی که از خدمت به خانواده اش روی در نتابد خداوند او را بدون حساب وارد بهشت می کند به خانواده خود فقط کسی خدمت می کند که در زمره افراد صالح بوده و خداوند خوبی دنیا و آخرت را برایش خواسته باشد (جامع السعادات2. 140) اینکه نبی خاتم بهشت را زیر پای مادر قرار گرفته معرفی می فرمایند با توجه به اینکه به دختر از روزی که جنین در شکم داشت مادر گفته میشود و برای مرد شمشیر بدستش داده بهشت را زیر سایه شمشیرها معرفی می کنند معلوم می شود پدر باید شمشیر زنی بداند تا بهشت آفرین باشد مادر باید مادر شدن را بپذیرد وکیفیت محل باز جالب است که مادر پا بر بهشت می نهد و پدر دست به شمشیر می برد مادر دوست بسازد و پدر دشمن بکشد هر دو بهشت ساخته دشمن کشی و دوست سازی یعنی دیو بیرون رود که فرشته در آید و کشوری که مردانش شمشیر بدست نباشد نسل خوبی تحویلشان داده نخواهد شد و مطلب مذکور با آنکه بیشتر به تربیت نسل پیوند دارد تذکری برای شوهر نیز هست که اگر همان پیامبر عقل را راهیاب بهشت معرفی نموده (العقل ما عبد به الرحمن و التسب به الجنان) عقل حکم می کند که قدرت شمشیر از دست پدر و سنگینی نسل از قدم های مادر برداشته نشود گاهی که باید شمشیر زد بزند و زمانی که باید بچه داشته باشد که زمان آن را در جلد بهداشت و تنظیم خانواده آوردم و وظیفه پدر سنگین

تر است و او را تذکری که هر مادری که بهشت زیر قدمهایش است ناچار پدر نیز مسئول بسیاری از امور مربوط به نسل است در صورتیکه مادر در برابر سایه شمشیرها در زمان های مخصوص مسئولیت های ویژه ای را بر دوش خواهد داشت و چقدر جالب که ابتدا سایه زیر شمشیرها و بعد زیر قدم ها نه سایه قدمها بیان شده است زیرا دشمن کشتن حواله به عضوی از اعضای آدمی نمی شود و دوست یابی می شود.

پدر اگر در برخوردهای عشقی با زنی ازدواج کرده است که وضع اقتصادی بالاتری از خود دارد با توجه به استقلال مالکیت در اسلام که هر کس مالک و صاحب اموال خویش است باید متوجه باشد باز هم دادن نفقه بر عهده مرد است و اگر تصور کرد با بردن نام ثروت همسر گوشه ای از روش مادر سالاری قرار است در خانه اعمال گردد بطرفش باید نرود و از این مطلب آن چنان صرفنظر کندکه گویا همسری لخت و بینوا به خانه آورده است و شوهر که حقوق زنی را که در خارج از ماهیانه و حقوقی دارد از او میگیرد یا به زور از اموالش بهره می برد روش پدر شاهی را معمول داشته که زیانها جبران ناپذیر هر دو روش (مادرشاهی-پدرشاهی) را بارها تذکر داده و مخالف اسلام را با هر دو قسمت شرح داده ام حتی اگر شوهر وضعی پیش آورد که همسرش از روی حیا و رودربایستی مجبور به دادن ملکی یا وجهی گردد این مقدار مصرف شده جنبه الهی و اسلامی ندارد و نبی خاتم فرمودند الما خوذ حیا کالما خوذ غصبا (اخذ شده از روی حیا اخاذی به غصب است).

سخن از حقوق زن شد فراموش نشود که زن اگر کارمند شد و راه در آمدی داشت شوهر را می پسندد که تنوع و تفریح آفرین باشد نه نفقه بخش و خرج آور و آسایش را در بعد بهداشت جسمی روحی مقدم داشتن بر بهداشت روحی جسمی و در نتیجه جسارت مرد در برابر زن متمکن از قدرتش کاسته شده و متقابلاً دلربائی زن نیز در برابر مرد سقوط می کند. زن احتیاج به تحسین و تملق زیبائی خود دارد اما مرد نمی تواند وضع اقتصاد زن را دور

انگارد و در نتیجه برای زن نا دلربا خلائی که پر کردنش آسان نیست جای تمکن پر شده از عومل غیر ضروری برای سجایای زنانگی منظور بدارد.

برای تو ای زن اگر بانوی فهمیده ای هستی کافی است که اصرار نکنی تا شوهرت همانند تو فکر کند بلکه بهتر است تو بسوی فکر شوهرت قدم آهسته، روی و باور داشته باشی که به همسری کسی که آرزویش را داشته ای در نیامده ای همانگونه که کمتر کسی به این آرزو رسیده یا خواهد رسید. قیافه دو نفر با آن همه محدود بودن جسم شبیه یکدیگر نیست چگونه می توان توقع داشت سجایا و صفات دو نفر مشابه باشد و حال آنکه در اینجا محدودیتی نبوده و وسعتی به اندازه بی نهایت موجودیت دارد پس زن باید دقت کند و مرد نیز همچنین تا معبودهای خیالی را که قبل از ازدواج در آغوش می کشیدند مرد و زنی بشناسند و بپذیرند که باید برای زندگی اشتراکی به یکدیگر دل بندند خوبان کمند و عاشقان بسیار اصل مسلم روانشناسی است زیرا مرد زشت را که خوب می نوازد یا خوب می نویسد یا خوب هنروری دارد معشوق زنی قرار می گیرد که استعداد و زمینه هنر دوستی دارد و یا مرد بد قیافه متمکن مسن را که مورد علاقه دختری که فوق العاده مظهر کمال را در ثروت دانسته است یعنی یک صفت چه بسا همه زشتی و بدیها را پوشانده محبوب و زیبا جلوه داده معشوق سازد چه زیبائی ظاهر باشد چه نباشد.

زن گرچه باید تابع درخواست مرد باشد و دستور اسلام نیز چنین است، که زن به همان شکل و لباس باشد که مرد تقاضا دارد و مردان را نیز می فرماید برای زنان آنگونه خود را مهیا و زیبا کنند که اگر جز این باشد زنانشان مانند زنان قوم یهود فاسد خواهند شد اما مرد و زن هر دو باید متوجه باشند که تقلید از غرب کردن یعنی اعتراف به اینکه آنها را بر ما فضیلتی است و ما با تقلید از آنها مایلیم بر خط همطرازی آنها قرار گیریم در صورتی که صفات و سجایایی که در انسانی بر فطرت باشد همیشه برتر از آن است که ان صفات و سجایا را از راه تقلید می پذیرد لذا زن مسلمان بهتر است از پیروی اباء و

اجداد خود آنجا که متکی به اسلام است کناره گیری نکند.

آنچه در شرق و غرب یکی است گریزان بودن زن از مردی است که از قوت و شجاعت و عوامل مردانگی دور است و مردان نیز از زنی که دور از ظرافت و رقت عواطف و احساسات است و مرد نمای و خشن نعره کش هستند گریزانند و چون اخلاق و امیال هرکس در قیافه اش اثر می گذارد تقوائی و زاهدی قیافه نورانی دارند و تریاکی و قماری قیافه ای دیگر لذا تنوع در سن بالا بیشتر و نزد کسانی کمتر در اخلاقیات و امیال متنوعند تنوع دیده می شود کودکان که هنوز تابع صفات و سجایای خود نشده اند شبیه یکدیگرند و چون بزرگ شدند متنوع می شوند و چه بسا دو قلوها که در کودکی کمتر باز شناخته می شدند در بزرگی فرق داشته شناسانید و اقوام وحشی به یکدیگر شباهت بیشتر دارند لذا تقلید از غرب و به آنها شبیه شدن نوعی تمایل به وحشی گری به برگشت به عدم تنوع است. قبلاً در همین جلد آوردم که تنوع زن از مرد بیشتر است و این نوعی برتری اوست و عجیب آنکه یک فرق بزرگ دیگر انسان از حیوان این است که علاوه بر تنوع انسانها وشبیه و نزدیک بودن حیوانها در انسان جنس ماده زیباتر و در کلیه حیوانات نر زیباتر است لذا تقلید از دیگران کردن نه تنها فضیلت آنها را غیر قابل انکار پذیرفتن است بلکه نوعی انسانیت از دست دادن به شمار می رود و در زن که زیباتر و متنوع تر از مرد است تقلید مسبب بیشتر دور شدنش از همطرازی با زنها و انسانیت است.

بد نیست این را هم بدانید که یک علت زیباتر بودن جنس نر در حیوانات این است که آنها همیشه به دنبال ماده نر رفته انتخاب می کند و اگر حیوانی است که نر برای برگزیدن ماده می رود زیبائی نر چندان بر ماده غالب نیست و نزد انسان برعکس بوده اغلب مرد به خواستگاری زن که زیباتر از مرد است می فرستد و فضیلت دیگر زن بر مردانی که زیبایان در بین زنان بیشتر از وجود عوامل مردانگی نزد مردان است و باز این خود تنوعی در اختیار زنان است و به همین جهت زن باید آرایش کند و آن هم برای شوهرش که انتخاب کننده اوست و

اسلام در این باره پافشاری دارد و آرایش را برای غیر شوهر حرام دانسته است بهمین جهت که اگر زن به صفت کمال آراسته باشد و ظاهری نا معتبر به آرایش و بهره ای از زیبائی نداشته باشد نفوذ جاذب زنانگی را ندارد همان گونه که اگر مردی زیبا اما بدون علم و مکنت و مردانگی دیده شود شکوهی را که باید وسیله توفیقش باشد از او جداست و در نتیجه زن هر چه دارد مکمل اعتبارات شوهر خود است ولا غیر و مرد نیز زیبائی باطن را با زیبائی ظاهر زن خود کامل میتواند کرد ولا غیر و این را هم مرد هم زن بنحوی خاص به دیگران تفهیم مینمایند. زن در مجلسی که شوهر آراسته بجمال معنویش نشسته بیشتر از سایر مجالس حرف میزند و از شوهرش نیز سخنانی می آورد و علاقه شوهر را به خودش تلویحاً اعلام میدارد و زن زیبا در مجلس که جمال و جلوه ظاهریش جمال معنوی و باطنی وی را چندان برابر کرده اگر شوهرش در مجلس باشد متوجه شوهر باشید کمتر سخن میگوید زیرا عامل مهمی بنام غیرت در او مقدم بر صفات و سجایای دیگرش برای مراقبت از زن ایستاده و دخالت دارد یعنی جمال ظاهری زن مکمل جمال باطنی مرد است و اگر جمال ظاهری زن اکتسابی نبود بهمین دلیل آرایش میکند و انتخابی اوست و باز بهمین دلیل سهم مردان برای کسب علم و هنر پر ارزش و اهمیت معلمان و مشاطه گران که جمال معنوی و ظاهری را قوت میبخشد شناخته میشود اما مرد میتواند خود نیز معلمی کند همانگونه که زن مشاطه گری و سبک ترین و سهلترین وسیله برای بدست آوردن این دو اعتبار نزد مردان کتاب است و نزد زنان موی آنها که مرد میتواند با خواندن نوعی کتاب بهمان نوع در آید و زن نیز با تغییر شکل مو بهر صورت که مایل است و شرح در این قسمت خود کتابی خواهد بود که باید گذشت و گذشت اما چیزی را که باید بر همین برگ آورد اینکه پسر و دختری که ازدواج میکنند اگر یک دیگر را در میدان عشق ببینند به تهذیب و کمال خود میپردازند و در نتیجه مودت و رحمتی را که قرآن میفرماید محصول ازدواج است درک و لمس

خواهند نمود بدینطریق که پسر میبیند همسرش فلان صفتی را دوست دارد برای نزدیک شدن به او سعی میکند آنرا عادت خود قرار دهد یا دختر متوجه میشود شوهرش دوست دارد که در خانه اش فلان رفتاری اعمال شود برای کم کردن فاصله خود با شوهر سعی در عملکرد آن مینماید و در نتیجه محیطی غرق در مودت و رحمت بوجود میآید مودت که فاصله کم میشود و یکسانی به وجود می آید و رحمت از اینجهت که اگر یکی از طرفین آلوده به ناپسندی بود طرف دیگر آنرا نخواهد پذیرفت مثلاً شوهر متوجه میشود همسرش غیبت کردن را دوست دارد از آنجا که افکار عمومی (امر به معروف و نهی ار منکر) غیبت کردن را نمیپسندد برای نزدیک شدن به همسر آنرا هرگز انتخاب نخواهد کرد و این خود رحمتی است که بدنبال مودت حاصل میشود همانگونه که قرآن آنرا بعد از مودت ذکر فرموده است (ناگفته نماند دستور اسلام به زن و مرد که با آرایش عرضه شده در برابر تقاضای طرف باید توجه داشت همین است که وسیله نزدیکی آنها و ایجاد محیط مودت و رحمت فراهم میگردد) مطلب جالب آنکه کمتر دیده شده زنی که به آرایش خود برای شوهر نمیپردازد و از این راه تقرب نمیجوید حاضز شود از راه رد رذایل و کسب فضایل به پذیرش راه تقرب تن در دهد یا مردی که در کاربرد وسایل جلب نظر همسر قصور میورزد توفیق به سائیدن داروی زیاد کننده عقل پیدا نماید.

احساسات اسلامی در برابر زن

انکار نمیتوان کرد که جلب نظر خوبان قابل تمجید است و زن نباید چشمش به جانب مردی به عنوان خوبتر بودن وی از شوهرش قراول رود لذا زن باید برای مردش آرایش کند و بهمین دلیل مرد برای زنش بدلخواهی او اقدام کند و چرا نباید زن به مردی بعنوان خوبتر از شوهر بنگرد یا مرد به زنش کمتر از زنی دیگر توجه کند؟ زیرا در رده بندی حیوانات میبینیم هر

چه به پله بالاتر نردبان خلقت پای بصیرت بگذاریم متوجه میشویم جنبه انتخابی در نوع قوت بیشتری میگیرد و بهمین دلیل یکی از باز شناختگی انسان از حیوان قدرت انتخابی اوست و این انتخاب در مورد برگزیدن همسر از هر چیز دیگر شاخص تر است حشرات و کرم ها جفتی انتخاب نمیکنند هر نر و ماده ای به یکدیگر رسیدند کارشان را میکنند ماهی ها و پرندگان و پستانداران به ترتیب قدرت برگزیدگی بیشتری دارند اما همه به دست جنس دوم آنها یعنی بدست مادگان است تا به انسان می رسیم می بینیم قدرت انتخاب کنندگی خارق العاده ای دارند بحدی که مرد سعی میکند با انتخاب زن صفات نسل را که محصول یکی شدن آنهاست تکمیل سازند مرد کوتاه زن بلند و زن ترسو مرد شجاع را برتر میداند و بهمین جهت اختلاف شدید سجایا و صفات بین زن و شوهر در حقیقت مکمل آنهاست و همانگونه که جهان فیزیک رو به همواری میرود دنیای غیر فیزیک نیز بسوی توحید و صیرورت بجانب الهی است. و چون در نردبان خلقت نوع انسان در آخرین پله در منتهای قدرت انتخابی است لذا نباید زن به مردی جز شوهرش و شوهر به زنی غیر از همسرش بعنوان خوبتر نگاه کند و این بر فطرت نیز دیده میشود چنانچه اگر زنی بسیار زیبا بدام مردی افتد که برای عشق او میمیرد چنانچه بخواهد از مادر بچه ها به مرد بدگوئی کند مرد ناراحت میشود.

ناگفته نماند که باید توجه داشت مرد زن مکمل خود را دوست میدارد و زن مرد مکملش را اما همیشه این دوست داشتن ها سبب نصیب نمیشود زیرا نیروهای سلطه دارتری بر ادمی حاکم است که ثواب و عقاب یا صواب و گناه نام نهاده اند و مقدم بر دوست داشتن آدمی را با نیروی خود میبرند چنانچه مردی ممکن است فلان زنی را دوست دارد که مکملش است اما زنی دیگر که از صفات و سجایای زن اول بدور است و اولین هم آغوشی را با او داشته باشد و مرد اولین آغوش برایش فراموش ناشدنی است و زنی همانند دومین

را خواستگاری کند بلکه ازدواج کند و همین جاست که میفهمیم چرا دین در درجه اول امتیازات پسر و دختر در ازدواج معرفی شده از طرف اسلام است و چرا ثروت زیاد مطرح نیست با آنکه اغلب پسران ثروتمندان بدنبال دختران همانند میگردند.

زن اگر توجه کرده باشد حیوانات در فصلی فحل شده و بشدت غریزه جنسی میرسند که وقت تولد نسل غذای فراوانی در اختیارشان است گنجشک ها را که در برابر چشمشان است آنچنان تخم میگذارند که چون جوجه آمد زمانی باشد که کشاورزان زمین را زیر و رو کرده کرم های زمین زیاد خارج،میشوند یا آهوی بیابانی آنچنان فحل میشود که زایمانش همزمان با روئیدن بیابان و وجود علفهای نازک و ملایم با طبع بچه آهوست اما زن را فقط زمان آرامشی که بین خانواده طرفین روشها دوستانه است بهترین است و زمانی که راد مردی چون زکریا و زائویی چون مریم عذرا وجود دارد که دیگر در این جا غذای غیر فصل در محراب برای آبستن نازل میشود و غذای غیر فصلی بر درخت از ان برای زائو ساقط میگردد لذا باید توجه کند که حال آبستنی مضطرب نباشد و مخصوصاً در شیر دادن حرص و اضطراب و نگرانی دامن گیرش نشود که عوارض ناشی از آن را در جلد مربوط به شیر شرح داده ام.

درست است که برای زن بسی رنج آور میباشد که ضرورت های خشن زنده ماندن را که جزء مهم آن مسئولیت اداره زندگی یک خانواده است بپذیرد اما اگر ازدواج نکند این معنی را میدهد که گمشده خود را که در پذیرش مسئولیت خلاصه میشود نپذیرفته است و بهمین دلیل مرد برای سرپرستی یا بزبان عاطفی تر برای پاسبانی زن بزبان از همه بهتر برای اینکه قوامون بر زنان باشد خلق شده است زنی که نسل آفرین است و باید سرپرستی و پاسپانی شود سرپرستی و پاسبانی که دگرگونیش تغییر لباسش یا تغییر ساختمانهایش، تغییر سخنش و حتی تغییر ایدئولوژیش زن را نیز تغییر میدهد و در تعقیب آن جامعه را میبینی دگرگون شده و تغییر یافته آنچنانکه گویا

قرآن در قالب جدیدی است و همین قدرت متغیر ساز مرد است که او را مسئول میکند قدرتی که زمان اجتماعی را به حرکت در میآورد یا به در جا زدن وامیدارد یا راهبری بطرف خدا میکند یا به فساد میکشاند.

اینکه مینویسند هر مرد نیازمند است یکی را دوست بدارد و دوستش بدارد وزن نیز همینگونه احتیاج را دارد و جز ازدواج پاسخگویی بر این مطلب نیست و معلوم میشود ازدواج نتیجه و ثمره اش همان است که قران در 15 قرن قبل فرموده و مودت و رحمت را پس از عقد ازدواج پیشکش خانواده مینماید و تازه امروز فقط همان نقش مودت را آنهم بشکلی که آورده شد آن هم در آئینه روان شناسی دیده اند و از رحمت بوجود آمده چیزی نمیدانند.

اسلام را نگر که تا کجای روانشناسی وارد شده و دستور داده که به شوهران میفرماید همانگونه که شما مایلید همسرتان بدلخواهتان آرایش کند شما نیز باید لباس و ریش و موی خود را بوضعی دلخواه همسرتان بیارائید و ما میدانیم مردی که زیاد کنار آئینه ایستاده آرایش میکند بالاخره صدای همسرش را در آورده میشنود که فریاد کشیده که بدنامی معطل کردن پای آئینه از زنان است. و مهمتر آنکه زنی هرگاه شوهری زیبا داشت آرزو میکند زیبا نپوشد و زشت باشد یا اگر شوهرش در لباس و انتخاب آن چون زنان وسواس و مراقبت دارد از جمله آرزوهایش داشتن در تنگنای لباس قرار گرفتن شوهر میباشد زیرا در هر دو حالت همیشه در ذهن دارد که شاید زنی یا زنهای دیگری در نزدیک شدن به شوهرش دخالت نمایند و این از جمله حسادتهای زن است که معتبر میباشد(ناگفته نماند که زن مرتب و تمیز بودن لباس شوهر را دوست دارد اما دوست ندارد پر زرق و برق و زنانه باشد) .

مرد باید مراقب باشد در خانه کمتر از عدم استقلال خود سخن گوید اداره ام دیر شد رئیسم توبیخم کرد مدیر کل مرا تشویق نمود قرار است که انتقالم دهند و از این قبیل جملات که استقلال شوهر را خدشه دار میسازد، نباید بگوش همسرش برسد زیرا زن تا آنجا که خواهان استقلال است و موفق به

دریافت آن نشده جبران کمبود را در شوهر جستجو میکند اما بجای جبران کمبود احساس عدم استقلال در مردش سرباری بر عدم استقلال خودش بوده و او را به بیماریهای رنج آوری که در قلمرو اعصاب است روانه میسازد.

مردی که توانسته استقلال خود را به همسر نشان دهد و نزد زنش مقامی حائز باشد با مردی که بر خلاف آن استقلال از دست داده و مقامی نزد زن ندارند باید متوجه باشند که در دو گروه خاص قرار دارند و به چشم زنها دو گونه درباره اشان آرزو میشود گروه اول زنها را دوست میدارند که بسیاری از اوقاتشان در خانه بگذرد و با زن و فرزندشان بگردش بروند یعنی هم برای خودشان و خانه اشان باشند و این را عملاً نشان دهند و هم زن و فرزند را به مردم نشان دهند که مربوط به مردی مستقل و صاحب مقام و کسی است که به همسر و فرزندانش ذیعلاقه میباشد.

زن دوست دارد جبران تنهائی در خانه را با آمدن شوهر هموار سازد و دوست دارد شوهرش از آنچه در خارج دیده و شنیده و جالب بوده برایش شرح دهد و مخصوصاً دوست دارد شوهرش در اطراف خریدهائی که زن کرده یا آرایشی که نموده یا میهمانی هایی که رفته و آنرا مورد بحث قرار میدهد از شوهرش زیاد پرحرفی بشنود و اگر شوهر غیر از این انجام دهد زن بطرف پدر یا مادر یا برادر خود روی آورده و حتی اگر تلفونی براه دور هم باشد با آنها زیاد حرف نمیزند و شوهر را متحمل هزینه گزاف مینماید. جالب این جا است که زنان دوست دارند به همان اندازه که شوهرشان برای آنها خرج لباس و آرایش میکند درباره زنان دیگر حتی مادر یا خواهرشان صرفه جو باشند تا آنجا که به اندازه ای که متوقع هزینه برای خودند برای فرزندان نیستند و این را نوعی مطیع بودن شوهر بحساب میآوردند چون مرد و زن در اثر اختلافاتی صفاتی و سجایائی همیشه در این تلاشند که طرف را مطیع خود سازند و توجه وجهی و تمکنی مرد نسبت به زن نوعی اطاعت وی تلقی میگردد.

مردی که در خانه نمیخندد اغلب در خارج از خانه میخندد و اگر

خنده ای نداشته باشد ناراحتی مخصوص دارد زن در برابر مردی که در خانه نمیخندد مترصد است که صدای خنده اش را در کنار دوستان بشنود و او را سرزنش کندکه محافل انسی برتر و بهتر از کنار خانواده بودن دارد و آنجا است که قهقهه میزند و لذا بهتر است مردی که در خارج از خانه خنده دارد در خانه نیز بذله گویی و لطیفه جوئی داشته باشد که بر نسل نیز اثری دارد که در جلدهای بعد مربوط به تربیت خواهم گفت و بهتر از همه دستور اسلام است که المومن حزنه فی قلبه و بشره فی وجهه (مرد مومن قیافه ای متبسم دارد و غمش در دل اوست)

مرد به همان گونه که اسلام دستور میدهد باید گاه و بیگاه به زنش اظهار علاقه نماید تا زن مطمئن به همه چیز باشد و بتواند با خیالی آسوده بکارهای خانه برسد. مردی که مدتی توقف در ابراز محبت بهمسر کرده باشد موجبات نگرانی همسر را فراهم خواهد آورد و در نتیجه او را سست و بیحال در انجام امور محوله و خانه داری خواهد نمود.

زن در خانه پدر مدتی را به آرامی میگذراند در جستجوی زندگی جدید است تا شوهر میکند مشاهده میشود اگر دختر از خانه پدر و مادرش بیرون برده نشود ملول است گویا نتوانسته استقلالی را که مایل بوده داشته باشد بدست آورد و این را شکستی برای خود میداند و قرآن کریم را نگر که چگونه به زن حق میدهد خانه بخواهد حتی اگر در خانه شوهر باشد اما آزادی نداشته باشد آن هم آزادی در زندگی کردن که زندگی کردن درست بر فطرت زیستن است و همسر فرعون با آنکه در خانه شخص اول بود چون استقلال فطرتی نداشت این آرزو را تا واپسین روز در دل داشت و از خدا طلب خانه ای بر فطرت که در آن تقرب به ذات باریتعالی حاصل شود نمود رب ابن لی بتاً عندک فی الجنه و... قرآن) بر شوهر است که خانه ای شایسته و در خور برای همسرش داشته باشد و دستور اسلام را آوردم که باید مرد همسرش را به خانه آورد که اگر اندکی هم هست از خانه پدریش بهتر باشد.

بارها آوردم که در جهان فراوان دیده شده که برادر برادر را کشته است اما قرآن اولین برادر کشی را شرح و مذمت مینماید چه گروه ها و دولتها بودند که لواط میکردند اما اطرافیان حضرت لوط چون اولین گروه بودند که این عمل زشت را انجام میدادند بنام قوم زشت و بزهکار در قرآن معرفی شد و مثال فراوان است در کارهای مکانیکی و فیزیولوژیکی نیز همینطور است قسمت اول غذا خوردن که اختیار با ماست مهم است از گلو که پائین رفت بر خود آموزی و خود کاری هضم و جذب و دفع بخوبی انجام میگیرد. اول آمیزش مهم است نطفه ها که بهم رسیدند بچه خودش دگردیسی یافته بزرگ میشود مقصود اینکه قرآن اولین مطرود و ملعون را شیطان معرفی بچه علت؟ بعلت استکباری که کرد و استکبار غیر از کبریائی و کبر است استکبار یعنی بزرگی و کبریائی ندارد و بخود میبندد شیطان از مسند استکبار بزیر کشیده میشود و ملعون میشود بخاطر نافرمانی ذات مقدس الهی که چرا او را فرموده بر آدم سجده کند و حال آنکه ریشه سازمان بخشی شده او برتر است او از آتش خلق شده و آدم از گل و لای،شیطان فکر نمیکرد همینکه بر زبان می آورد من خلق شده ام باید از خالق خود بدون چون و چرا اطاعت کند و تسلیم باشد اما استکبار کرد ملعون شد همینطور فرمودند کسیکه بعائله خود رسیدگی نکند ملعون است ملعون (مقدمات النکاح باب 88) فرقی نمیکند اینجا هم مرد خانه است سالار خانه است ایشان رئیسند ایشان از آتش و جواهر خلق شده اند و همسر و فرزندانشان از خاک و خاکستر و این نوعی استکبار است و لعنت سایه استکبار است هر جا بدنبالش است مستکبر حاضر نیست آن تماس از روی انسانیت را با مردم داشته باشد مردم هم حاضر به تحمل استکبارش نیستند لذا از یکدیگر دورند اما کدام دور شده از رحمت خدا و ملعونند آیا همه مردم که در بین آنها خوبان و مستضعفان فروانند یک نفر از مستکبران ملعون و دور است یقین که یکنفر مستکبر ملعون است.

مستکبر که کبریائی ندارد و آنرا بخود میبندد و در آن حدی که هست

در جا میزند و توقف میکند لذا تکامل و رو به کمال رفتن مستکبر منتفی است کسیکه علم ندارد و خود را عالم بداند قدرت ندارد قادر بداند و هر نوع بزرگی که تصور کند و آنرا نداشته باشد مستکبر است و مستکبر متوقف است همانند بازرگانی که ورشکسته است و اعلام توقف میکند و اعلان میدهد اما کسی که عالم است و خشیت یا خشوع دارد بزرگ است و اظهار کوچکی میکند هر چه دارد کمش است در مسیر الی الله رو بکمال است و میرود که بیشترش کند.آنهمه انابه و زاری پیامبران الهی و ائمه اطهار برای این نبود که گناهی کرده باشند و بخواهند خدا از گناهانشان بگذرد آنها معصومند و اینگونه در خواست بیشتر خواهی و تقاضای کمال مینماید. شما خواننده هم اگر بخواهید عضو حزبی یا گروهی شوید به آن دسته میپیوندید که تقوا و انابه و توبه اشان بیشتر است نه آنها که زیادتر عیش و نوش و الواطی دارند.

از قرآن هم بارها آوردم که ابولهب را نفرین میکند ابولهبی که تنها هاشمی نامبرده شده در قرآن است (غیر از شخص رسول خاتم صلی الله علیه و آله و سلم) و نفرین میشود که دستهایش شکسته باد (تبت یدا ابی لهب و تب) که هر چه ثروت داشت و یا کسب میکرد و بر آن می افزود سیر شدنی نداشت زود باشد زبانه های آتش او را در برگیرد این مرد نفرین شده زنش را وا میداشت که هیزم کشی کند و بجای طناب به گردنش سازو بود (طناب از پشم شتر که در آن روز اگر پشم شتر سرخ مو بافته میشد آنرا جماله میگفتند و در قرآن جماله صفر داریم حتی یلج الجمل فی سم الخیاط هم داریم که طناب کلفت از پشم شتر سرخ مو ممکن نیست از سوراخ سوزن بیرون رود و جمل شتر را هم گفته اند) سازو از ریشه خرماست و برنده و آزار دهنده است.

اما ارزانتر از طناب و برای ربا خواران حتی یک ریال ارزانتر ارزشمندتر است بهر صورت از رحمت خدا دور است کسیکه بعائله خود رسیدگی نکند و برعکس کسیکه همسر خود را در خانه کمک و مددکار باشد بعلت داشتن روابط

حسنه خانوادگی عمر متوسط آنها بالا میرود و نبی خاتم فرمودند کسیکه به همسر و فرزندانش نیکی برساند خداوند طول عمرش را طولانی سازد (من حسن بره باهله زاد الله فی عمره-خصال جلد 1 صفحه 55) و بعلی علیه السلام فرمودند کمک به خانواده کفاره گناهشان است و آتش غضب پروردگار را خاموش میسازد (خدمت عیال کفاره الکبائر و یطفی غضب الرب بحار مربوطه صفحه 103) و در جلدهای قبل آوردم که رفع نیازهای جنسی زن نیز از وظایف مرد است تا آنجا که حضرت صادق فرمود که هلاکت مرد را موجب میشود اگر مردی در شهر خودش باشد و در خانه ای دیگر جز خانه خود بخوابد (هلک بذوی المراه ان یبیت عن منزله بالمصر الذی فیه اهله)-وسائل جلد 7-21) و نبی خاتم فرمودند رفع نیازمندی جنسی زن کردن بر عفت او می افزاید و چه بسا بی عفتی زن نتیجه ترک رفع نیازمندیهای جنسی او بوسیله همسرش باشد (ان التهیه مما تزید فی عفوه عن نساء و لقد ترک النسا الفقه یترک ازدواجهن التهیه- وسائل جلد 7 باب نکاح) و توجه شما را به کلمه تهیه جلب میکنم که در سوره یوسف نیز برای امر مورد بحث آورده شده و زلیخا آمادگی آمیزشی خود را باکلمه مذکور به عرض یوسف میرساند (....هیت لک...) مسئله ای را که باید در اینجا بیاوریم ضایع سازی زن است و این کلمه را (کلمه ضایع) را از فرمایش نبی خاتم برداشتم و مقصود حضرت را چنین درک کردم که ضایع کردن زن چه از لحاظ ظاهر است چه از لحاظ باطن دل و دماغ زن را گرفتن و او را به اندوه و غصه دست بگریبان ساختن ضایع سازی اوست کاری کرد که زیبائی ظاهرش را نیز زود از دست بدهد زود صورتش چین و چروک بردارد ضایع سازی اوست غذا به او درست نرسد یا بد اخلاقی و تحت فشار قرارش دهند و حتی نگذارند بدون اجازه زن منی از راه مخاط های مهیل جذب شود ضایع سازی اوست منی از دو قسمت عمده درست شده است اسپرماتوزوئیدها (کرمکها که در هر انزال بین سه میلیون تا پانصد میلیونند) و مایع آن که کرمک ها در آنها زنده اند و حرکت مینمایند

و شگفتی آنکه کرمک ها برای رسیدن بوصال وارد رحم میشوند تا موجود دیگری تحویل داده شود و مایع مورد بحث از راه مخاط آنها جذب شده بعلت داشتن مواد بیاض البیضی خاص بر آب و رنگ زن می افزاید و فرموده نبی خاتم چنین است (ملعون ملعون من ضیع من یعول-وسائل-7-12) ملعون است ملعون است کسیکه زن خود را ضایع سازد (از نشاط ظاهر دور و از زیبایی باطن دور و از حق و حقوقش دور سازد) و تا چه پایه اسلام پیشرفته است که برای زندگی و زنده ماندن مرد و داشتن عمر طولانی او را دستور میدهد که گشایشی در امر خانواده بدهد تا هرگز آرزوی مرگش نکنند (جامع السعادات 2-141) آری آرزوی مرگ کسی کردن صرفنظر از اینکه شدیدترین امواج فکری را برای طرد ورد در طرف بوجود آورده و اگر هزاران شعاع خورشیدی را هم با ذره بین متوجه نقطه ای کنند میسوزانند و این هم به تجربه ثابت شده بسیاری از مردانی که زن و فرزندانشان باید تا اوخر شب بیدار بمانند تا آقا تشریف بیاورند در اوخر عمر به ضایعه ای آنچنان دچار میشوند که مجبورند خانه نشینی کنند و روزها هم از خانه بیرون نروند ورشکسته میشوند یا فلج میگردند یا.... و چه بسا مردانی که دائم بر سر زن و فرزند فریاد میکشیدند و اوخر عمر بعللی از فریاد زدن محرومیت کشیدند با فلج شدن یا گنگ گردیده وقتی حضرت باقر میفرماید برای من رفتن به بازار و خرید یک درهم گوشت جهت زن و فرزندانم که هوس گوشت کرده اند محبوب تر از بند آزاد کردن میباشد (لان ادخل السوق و معی در هم اتباع به لحما لعیالی و قد قرموا الیه احب الی من ان اعتق نسمه- وسائل ابواب النفقات) و حضرت صادق نیکوکاری را در سیر کردن همسر و بخشیدن اشتباهاتش معرفی میفرماید (ما حق المرئه علی زوجها الذی اذا فعله کان محسنا قال یشعبها و یکسوها و ان جهلت غفرلها) و حتی کسی را که دائره روزی بر او تنگ شده میفرماید به مقداری که خدا داده انفاق کند و برای حفظ جان همسر لباس و غذا به اندازه بدهد (و من قدر علیه رزقه فلینفق مما اتاه الله-انفق علیها ما یقیم ظهر

ها مع کسوه) و در جای دیگر رسیدگی بوضع زن و فرزند را از سعادت مرد معرفی میفرماید (من سعاده الرجلان یکون القیم علی عیاله) و این مطالب عکس آنچه عمر را کاهش میداد یا عمر را به رنجوری می انداخت وعده میدهد و باز توجه شما را به دو مطلب جلب میکنم یکی کلام الهی است ادعونی استجب لکم که پرودگار میفرماید مرا بخوانید جوابتان بدهم شخصی عرض کرد چه بسیار دعاها کردم و مستجاب نشد حضرت فرمود روز قیامت میبینی که آنچه در این دنیا به هدف استجابت نرسیده در آنجا به نفع تو مستجاب شده تا آنجا که میگویی کاش آنها که در دنیا مستجاب شده بود نشده و در این جا شده بود دیگر آنکه با یک ذره بین اشعه خورشید را یکجا جمع کنند میسوزاند وخدمت به خلق خدا که در راس همه خدمت به اهل و عیال است بدون شک سبب رسیدن به یک عمر طولانی توام با شادابی است و خارج از برنامه بیاوریم که خدمت به پدر و مادر را بنگر که قرآن یک جا میفرماید ان اشکر لی و والدیک- مرا و پدر و مادرتان را سپاسگزار باشید ودر جای دیگر میفرماید لئن شکرتم لازیدنکم که اگر سپاسگزار بودید شما را زیاد میکنم و اگر خدا بخواهد چیزی را زیاد کند همه و همه و همه چیز آدمی را زیاد میکند از عمر و مال و اولاد و شادابی و همه چیز و رسیدگی بوضع اهل و عیال نیز که حضرت از سعادت مرد میشمارد آیا زیاد شدن آنها که بر شمردیم از سعادت است؟ اگر برای شخص سعادت بود زیاد میشود و اگر نبود بحدی که طغیان زا نباشد موافقت میشود.

از جمله حقی که زن بر مرد دارد مباشرت است که برای هر چهار ماه یک مرتبه واجب میباشد مگر آنکه عذر موجهی داشته باشند از حضرت رضا پرسیدند مردی زن جوان دارد و در اثر مصیبتی که وارد شده چند ماه بلکه یکسال است با او نزدیکی نکرده البته قصد آزار او را نداشته علت تنها مصیبت زدگی بوده است آیا در این کار گناهی کرده؟ فرمود بعد از چهار ماه گناهکار است.

علی فرماید عثمان بن مطعون خدمت پیامبر خاتم رسیده عرض کرد یا

رسول الله مطلبی دارم که به خاطرم رسیده اما آن را به انجام نرسانیده ام تا با شما در میان بگذارم و درباره اش مشورت کنم. فرمودند چه مطلبی است؟ عرض کرد خیال کرده ام سر به بیابانها بگذارم و رهبانیت پیشه گیرم فرمودند از این کار بگذر رهبانیت امت من مسجد است گفت خیال کرده ام گوشت را برخود حرام کنم فرمودند این نقشه را هم واگذار من گوشت دوست دارم و می خورم گفت فکر دیگری کرده ام که خود را خواجه کنم (بیضه ها را ضایع سازم) فرمودند عثمان کسی که با خود یا با دیگری چنین کند از ما نیست ، خواجگی امت من روزه است عرض کرد نقشه دیگری دارم که خوله همسرم را بر خود حرام کنم فرمودند عثمان از این کار هم صرفنظر کن (عن علی انه ، جاء عثمان بن مظعون الی رسول الله فقال یا رسول قد غلبنی حدیث النفس و لم احدث شیئا حتی استامرتک قال بم حدثتک نفسک یا عثمان قال هممت ان اسیح فی الارض قال فلا تسح فیها فان سیاحه امتی المساجد قال هممت ان احرم اللهم علی نفس و لم احدث شیئا حتی استامرتک قال بم حدثتک نفسک یا عثمان قال هممت ان اسیح فی الارض قال فلا تسح فیها فان سیاحه امتی المساجد قال هممت ان احرم اللحم علی نفسی فقال فلا تفعل فانی لاشتهیه و اکله و لو سئلت الله ان یطعمنیه کل یوم لفعل قال و هممت ان اجب نفسی قال یا عثمان لیس منا من فعل ذلک بنفسه و لا باحدان و جا امتی الصیام قال و هممت ان احرم خوله علی نفسی یعنی امرئته قال لاتفعفعل یا عثمان) ابوذر از نبی خاتم پرسید آمیزش مرد با همسرش با اینکه کامرانی است آیا ثوابی هم دارد؟ فرمودند آری اگر از طریق نامشروع کام خود برآری حرام نیست گفت چرا ، فرمودند پس حلالش هم ثواب دارد.

زنان را اگر نگوئیم قضایشان بر این رانده که آمیزش قسمت مهمی از زندگیشان باشد قدرشان در قلمرو زنانگی چنین داشته است و این سنت اباء و اجدادیشان نیست بلکه هر زن در موقعیت حساس و شخصی خود این احساس را دارد و اگر از سن ازدواجش گذشت این را میفهمد و اگر بیشتر گذشت اطرافیانش هم میفهمند و اینکه قضا و قدر آوردم از این جهت است که قدر در مرتبت قدر و مقدار و اندازه و کمیت است و مورد تایید آیهٔ

شریفه کل شئی انزلناه بقدر اما قضا چنین نیست و حتمیت است که کیفیت و کمیت در اینجا عجین شده و تغییر ناپذیر است قدر چون نقشه مهندسی است که برای سازمان بخشی کشیده و میتواند آنرا کم و زیاد و کاهش وافزایش دهد اما قضا ساختمانی است که با پی گیری سر بآسمان کشیده و کار تمامیت یافته است و زن اگر آمیزش بر قضای زندگیش نتاخته باشد قدر یورش برده است و جزء لا ینفک نه تنها لاشه او بلکه جانش نیز گردانده است.

(بجاست به یکی از معجزات دیگر قرآنی در اینجا اشاره کنم نه آن است که قرآن کل شئی انزلناه بقدر- وما ننزله الا بقدر معلوم و آیاتی مشابه دارد که رساننده مرحله قدری اشیاست و آیه ای دیده نمیشود که نزول چیزی را در مرحله قضا ذکر کرده باشد و ما میدانیم تمام آنچه ترکیب ناپذیر و مقدارشان در جمع ترکیب قدر معلوم و اندازه معینی دارند برای پیدائی شئی دیگر این قدر تغییر پذیرفته و آنرا موجودیت داده است لذا قدر که مرحله تغییر پذیری است به آن اشاره شده و نزول را نسبت به آن حالت ثباتی داده است اما قضا خود ثابت و در مرحله بعد از نزول و غیر قابل تغییر میباشد).

هیچ زنی حاضر نیست در پشت حائلی که بین او و آمیزشش قرار دارد بایستد زیرا زن که بر شخصیت مادر شدنش استواری دارد بر فطرت جاودانی بودن جهان میخواهد حیات را از طریق خود به ابدیت بکشاند و لذا در طرح این معنا به مرد فکر میکند و حتی خود را به شیوه ای که مرد به پسندد پیش میبرد آرایش و پیرایش دارد و نشان میدهد که بدون مرد در محدودیت است و مهمتر آنکه تخمدانهای زن اگر پنهان است و در شکم جای دارد اما تخمدانهای مرد اشکار و زیر شکمش است طبع زنانگی بیشتر ظاهر میشود و در مردان این طبع قلبی تر و پنهانی تر است ولی اصل مسلم اینست که اگر ماده متراکم آفرینش را تنها نمیتوان مکان و زمانش را یافت زیرا

زمان و مکان نسبت به وجود چیزی دیگر است زن نیز بدون مرد و مرد بلا زن ناقص بوده و نمی توانستند از طبیعت عبور کرده به انسانیت و آدمیت سر در آورند پس حلالش هم ثواب دارد که نبی خاتم فرمودند کمال یابی زن در مرد و مرد در زن است و مگر در اسلام جز رابطه با فطرت امر دیگری را می توان سراغ گرفت.

بارها آوردم که در هر کاری اختیار شروعش را تا حدودی به آدمی داده اند لقمه تا در دهان است در اختیار ماست اما همین که فرو رفت هزاران عمل برآن جاری و هضم و جذب و دفع دارد آمیزش چند لحظه آغازش در اختیار ماست اما همین که نطفه ای منعقد شد هزاران عمل برای جاری و دگر دیسی و هضم و جذب و انسانی دفع می شود آن همه اجبار و این اندک اختیار که تازه این اندک نیز در اختیار جبر است و باید سخن حضرت صادق را بیاد آورد که لاجبر و لاتفویض بل امر بین الامرین ولی النهایه انسان را می بینیم که به جبر مختار است لذا همانگونه که جبر بر خودکاری است و از او بدآموزی و بدکاری دیده نمی شود و بهتر آنکه بگوئیم این قسمت بسیار عظیم همانند همه آفرینش بر فطرت و خودکاری است این ناچیز اختیار را نیز باید بر فطرت بداریم و دستورات اسلام همین است که اختیارمان نیز بر فطرت باشد و پیامبر نیز برای دخالت در کارهای اختیاری فرستاده شده و هیچ پیامبری نیامده است تا در کارهائی که خود به اجبار و بر فطرت است دخالت نماید لذا ثواب همین پذیرش دستورات دینی است و دستورات دینی چیزی جز بر فطرت بودن نیست فطرت الله التی فطرالناس علیها که قرآن می فرماید تایید این مطلب که در برابرش قرار داریم و لذا اگر نبی خاتم آمیزش حلال را به ابوذر ثواب معرفی فرمودند نوعی باز کردن مکتب و معرفی روابط حیاتی دو جنس است.

دخالت جسم و جان در زناشوئی

برای شرکت در ثواب مورد بحث دخالت جسمی سالم و روانی با نشاط واقعیت بنیادی دارند و خواه و ناخواه برای سالم و صحیح بودن مرد و زن رابطه دوجانبه خداپسندانه ای ضروری است تا آنجا که نبی خاتم فرمودند خدا از دست مرد و زنی که به یکدیگر ارفاق نکنند عصبانی است (مکارم الاخلاق264) ولی باید به اصول سعد و نحسی که در اختیار مرد و زن بوده و مستقل از یکدیگر شناسائی می شوند توجه داشت تا آن جا که با توجه به آیه شریفه خدای تبارک و تعالی مشتری و خریدار دو چیز آدمیان است نفسهایشان و مالهایشان (ان الله اشتری من المومنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنه) که در ازای آن جنت فردوس پرداخت گردد اما به همان اندازه که سهم مادر در ایجاد نفس جدید علاوه بر چند لحظه آمیزش که مرد هم شریک است قریب نه ماه می شود در تهیه مال همین نسبت به مرد تعلق می گیرد و نفقه و تهیه زندگی با اوست لاشه هائی که به هم می رسند و ثواب دارد باید قدرت داشته و گرم باشند و این مقوله بنیاد اقتصادی دارد و به عهده مرد است و لذا حضرت صادق می فرماید مردی که برای عائله اش رنج برده چون سربازی است که در راه خدا جان بر کف نهد (الکاد علی عیاله کالمجاهد فی سبیل الله) و باز در پاسخ مردی که عرض کرد ما به دنبال دنیا می دویم و دوست می داریم مال تهیه کنیم فرمود اینها را برای چه می خواهی عرض کرد برای مصرف خودم و عائله ام و اینکه صله رحم نمایم صدقه دهم زیارت خانه خدا روم و عمره بگذارم حضرت فرمود اینها دنیا طلبی نیست آخرت طلبی است (قال رجل له انا لنطلب الدنیا و نحب ان نوتی منها فقال تحب ان تصنع بها ماذا قالاعودبها علی نفسی و عیالی واصل بها واتصدق بها و احج و اعتمر فقال لیس هذا من طلب الدنیا هذا طلب الاخره) و حضرت رضا فرمود کسی که برای رفع حاجت اهل و عیالش به دنبال کسب می رود اجرش از مجاهد در راه حق بیشتر است (الذی یطلب من فضل الله ما یکف به عیاله اعظم اجرا

من المجاهد فی سبیل الله) و اینها برای تهیه مال بود و تغذیه و گرم کردن لاشه و قدرت دادن به جسم اما نشاط خاطر را نزد اسلام بهره بیشتری است و در جلدهای قبل نیز شرح دادم و اهمیت آن را آوردم و نبی خاتم می فرمایند چگونه شما روز زن را می زنید و شب او را در آغوش می کشید (ایضرب احدکم المرئه ثم یظل معانقها) و طرح این مطلب نشان دادن دو نقطه متقابل به اشکال گاهی مشخص و گاهی مبهم که مشخص آن در آغوش کشیدن همسر در آغوش کشیدن فطرت در آغوش کشیدن مفهوم ادامه حیات است و مبهم که منحصراً یک بهم است (بر وزن غسل) و در دیدگاهی که بهائم طی دندان تیزی و لگد پرانی جسم خود را تهی می سازند و بیچاره انسان که علاوه تر از حیوان خود را تهی می سازد که کیفیت خود را نیز با زدن زن یا فرزند به مقدار می سازد و چه جالب است که روز دعوائی به راه می اندازد و شب دعوتی اقامه می کند و زن بیچاره چنین خانواده ای ناگریز در رابطه دو جانبه بین طرد و رد و انتخاب و پذیرش مسیر زندگی اش که روز تن به حیوانیت جنس مذکر دهد و شب به حاکمیت جنسی وی تمکین کند جای دارد و به همین جهت نبی خاتم این انقیاد زن را واسطه قرار می دهند تا حائل و مانع زدنش باشد و اگر خدای ناکرده کسی از پیروان اسلام با شیطانی چنین بد آغاز و خوش فرجام دست به گریبان است و روز جسمی را در ذهن دارد که از زدن درد ندارد و شب همان لاشه بر او مستولی شده غرق در لذت خواهد بود توبه کند و خوی آزاردهندگی را کنار بگذارد. این درست نیست که در هر دو سرخط این مسیر شگفت آور زن دریافت کننده باشد دریافت از مرد که هوی و هوسش او را مضروب مفعول توجیه می کند دریافت از مرد که او را مفعول مضروب معمول می دارد و همین که زن نتواند بستاند و با جنس مقابل عرض وجود کند نبی خاتم طرف متقابل را با شماتت دراز می فرمایند آری حق زن حق او همانگونه که حق مرد حق اوست ولهن مثل الذی علیهن بالمعروف را که قرآن مجید آورده در یک سطح بسیار عالی احقاق حق زن می کند که قبلاً شرح

داده ام. بهره برداری هماهنگ را به علت نیازی که زن و شوهر دور از زدن ها سرزنش ها، دغدغه ها به یکدیگر دارند نزد اسلام آنچنان در سطحی بالا و غیرقابل سنجش است که آن زدن و این در آغوش کشیدن را که درد و سر خط متقابل و متخالف زندگی است برای اینکه از حیوانی در آید قرآن مجید مبدل به نیاز حیاتی کرده زن را نزد در آغوش کشیدن می برد و جائی مطرح می سازد که در آغوش کشیدن مطرح است و در آغوش کشیدن را نزد زدن نمی برد که هیچ کوچکترین عملی طعمه زدن نمی شود و هیچگونه بهانه ای به زدن تعلق نداشته عذر موجه نیست زدن آلودگی پلیدی ، نجس، حرام و دور از هرگونه فایده روانی در راهی بدفرجام که وسوسه گریختن به سوی جهنم دارد و اگر محل ضرب آثاری بگذارد جریمه و دیه بر او مترتب است با اقتران و یکی شدن و ثواب و دریافت مرد و زن یکدیگر را و به قول قرآن مرد لباس خود می پوشد و زن لباس خویشتن را و در رابطه با هرگونه فایده روانی و حیاتی در راهی که رهروانش پیامبران الهی بوده اند و نشاط هدایت به سوی جنت فردوس دارد و اگر آثاری بگذارد و فرزندی صالح تحویل دهد بهترین صدقه را به جای گذارده اند. مرد می زند و ستیزگی را فراچنگ از آن خود می کند اما برای زن دردی که به زودی تبدیل می شود و در پیچیدگی های زندگی گم می شود چیزی نصیب شده است و حال آنکه مرد علاوه بر آنکه خطر متافیزیکی برایش باقی خواهد ماند به سود ستمگران کاری کرده است که ضرباتش حتی از دست مادر به فرزندانش بهره خواهد رساند. مردی که زدنش جدا و در آغوش کشیدنش سواست در تنوع است و در حالی که از هر گونه ارزشی محروم است به اوج لذت جنسی رسیدن نیز شور و حرارتی نخواهد دید و تصنعی بودن زن در تمکین حقوق آمیزشی مرد را به تحدید تهدید می نماید در جلد بیست و یکم شرح دادم که چگونه و چرا قرآن دستور می دهد آزادی زن که همواره سفارش شده هنگام عدم تمکین از او سلب شود و اگر تمکین نکرد مرد به او پشت کند و باز اگر برای برگشت به خانواده تمکین نداشت او را با چوب

مسواک بزند آنچنان که اثری نگذارد و ثابت کردم که چگونه این عمل خشنودی خاطر و یار شاطر است و همبستگی خانوادگی را تضمین می نماید اما در این جا اضافه می نمایم که اسلام را توجه داشتید که زدن انسان را همه زمانها و همه مکانها ممنوع اعلام داشته و تنها زدن را به جای آنکه حالت متقابل با آمیزش داشته باشد آن را به بستر هم آغوشی می کشاند زیرا مردی که زنش را می زند و دیوی بیدادگر شناخته می شود زدنش در بستر به طرزی که آورده شد، او را قهرمان آزادی توجیه می کند زیرا هر جا و به هر علت زن را می زند ضرب و شتم را به جای پرداخت حق و حقوق و دستمزد زن عوضی گرفته و در بستر اگر همان مختصر زدن پیش آید برای دریافت حق و حقوق خود و اظهار علاقه مفرط به همسر تلقی می شود و اینکه در جای دیگر می فرمایند زنان لعبت اند و هر کس همسری گیرد نباید او را ضایع گذارد (انما المرئه لعبه من اتخذها فلا یضعها) یا حضرت علی فرماید زن گل است نه قهرمان (المریه ریحانه و لیست بقهرمانه) و حضرت صادق در جائی فرماید بیشتر اهل بهشت از زنان مستضعف اند خدا بر ضعف آنها عالم بود بر آنها رحمت آورد (اکثر اهل الجنه من المستضعفین النساء علم الله ضعفهن فرحمن) و فرماید مردی که همسرش را بیازارد نماز و هیچ کار خیری از او پذیرفته درگاه خدا نیست و نخستین کسی است که وارد آتش شود (اذاا ذاا هالم یقبل الله صلوته و لاحسنه من عمله و کان اول من یرد النار) اینها و ده ها حدیث دیگر مردان را از بکار برد روشهای حیوانی خلع سلاح می کند شمشیر به دست مرد می دهند که راهیابی کند و علامت گزاریهای راه را بشناسد تا آنچه را در رویای شیرین می پرورانند به حقیقت به آن برسند و دنیای باقی را در آن بگذرانند که جز بهشت طلبی هرچه از مطالبات است بیهوده است چطور همه موجودی های خانواده در قلب مادر باشد اما حرمت منصب مادری از او سلب شود؟ آن ضایع سازی که نبی خاتم فرمودند در حق زن روا نباشد هم ضایع کردن ظاهر اوست هم ضایع نمودن باطنش و کسی که کاری کند علت

های طبیعی از او سرجدائی گیرد چین و چروک ها بر صورتش پیدا شود به پیری زودرس برسد ضایع سازی است انعکاس های ذهنی و معنوی نیز در زن خلل پذیرد نشاطش از دست برود بدگمانی درون مایه اش گردد و قس علیهذا کم و بیش به ضایع سازی نزدیک شده است زن گل است قهرمان نیست یعنی شب باید غنچه وار در ضرورتهای شب آن را به اثبات رساند و همین که و اللیل اذا عسس جای خود را به والصبح اذا تنفس تحویل داد و شبهای تاریک همه جا فراگیرد در بیداری صبح نفس کشها زندگی فعالانه آغاز کرد و غنچه ها نیز برای فعالیت بیشتر برگها از هم باز فشاند زن نیز روز خود را در توجیه و تفاهم با شوهر و فرزندان بتواند به آن اهمیت بدهد و فارغ از دغدغه های بی ارزشی که ممکن است زنان در برابر نخوت مردان به آن گرفتار آیند برای سوق زندگی به وضع بهتری درک استقلال کند و هرجای دنیا اگر مسئله کهتری و مهمتری در حاکمیت و تسخیر است در خانه نباید تاثیر و اثری بگذارد اگر مرد نوکر است زن هم کلفت باشد و اگر مرد آقاست زن هم خانم بماند.

ضعیفه بودن زن

مرد باید متوجه باشد اگر کلمه ضعیف در اسلام برای زن به کار برده شده برای تعیین میزان ناآسودگی زن و مستضعف بودن اوست و یا اینکه مستضعف به کسی گویند که مانع و رادعی در برابر رشد و ی برانگیخته می شود و فرصت های مناسب از او دریغ می گردد همین است که مرد در زمان ستیزگی شایستگی موضع گیری در هیچ زاویه ای از زندگی را نداشته وهرکس در التهاب اخلاق سجایایش در دگرگونی است این درست نیست که مرد هم طرف دعوا باشد و هم قضاوت کند و این فروریزی صفات چیزی جز تحویل حیات انسانی به روشهای حیوانی نبوده لذا تمام مردانی که در زمان ستیزگی

که واژه خوشبختی در فراموشی است هرگونه اقدامی که بر مبنای خواسته های خود تشخیص داده می نمایند به رکود و جمود و نزد برخی از آنان به حیوانیت محکومند.

اینکه نبی خاتم مردان را سفارش به احترام نهادن نسبت به زن می فرماید (من اتخذ زوجه فلیکرمها) طرح مسائل و پذیرش ارزش موجودی است که در یک جهت یا چند جهت یا در تمام جهات برتر و دارنده اصول کم و بیش ارزشمندتر می باشد و اگر مردان گوینده یا نویسنده مباردت به پنهان کردن این احترام و معرفی آن کلمه مستضعف و ضعیفه درباره زن شده یا می شوند بدون شک ذهنی آسوده از غرض و اندیشه ای دور از تعصب را نسبت به این مسئله تضمین نکرده و نفع مردان را بر نظر خیرخواهی عمومی که والاشناسی زن را اصالت می دهد ترجیح داده اند. چشم انداز یک مسلم و یک مسلمه خصوصاً در برابر کارهای برجسته جز بسط یک زندگی بر اساس حقایق اسلامی چیز دیگری نبوده و هر مسلمانی دلواپس تشخیص داده های خود است و آن را یک نوع بروز ستمی می داند که شیطان بر او تحمیل کرده بلکه ستمی است که شیطان او را فرودگاه خود قرار داده و محبوس در شیطان مستکبر محدود در برابر خدای اکبر نامحدود کرده است و با توجه به اینکه فرا رفتن در محدودیت احساس تنهائی کردن و مبتلا به دردناک ترین فاجعه انسانی است حیات حیوانی زن را وابسته به شرایطی که دلالت بر ضعف او می کند نوعی تنها کردن اوست و اگر امام علیه السلام به ضعف او اشاره فرموده که چون در اجبارهای فیزیولژیکی بوده عباداتی از او ساقط است ضعف اوست این ضعف در برابر اضعاف است که اگر بیشتر از مرد عبادت بر او واجب شده بود ایراد می گردید. طلا بر مرد حرام است چون در سازمان بخشی موهای زن که تجزیه می شود طلا هم هست اما در موهای مرد نیست و حرمت طلا بر مرد نه از قیمت مرد می کاهد نه از ارزش طلا کسر داده می شود نماز یا جنگ یا.... در موردی از زن ساقط یا حرام است باز مسائل عاجل تری را مطرح

نمی سازد و نه زن را که ضعیف می کند و نه نماز و جهاد و ... را.

یک فرد خنثی که اجزائی از مرد را دارد و اجزایی از زن و نه مرد کامل است نه زن کامل و هیچکدام نیست اگر به طرف مردانگی اجزاء بیشتری داشته باشد از خونش برحسب میزان هرمون های مردانگی مرد بیشتری ساخته می شود و زن نیز به همین قیاس و هیچ مردی صددرصد مردانه و هیچ زنی به تمامیت و باتفاق زن نیست و قبلاً چگونگی آن را شرح داده ام و این تقسیم بندی محدود در لاشه انسان بودن خودشان و فیزیولژیکمان است اما در بی نهایت روان انسان بودن زن وقتی کامل است که مادر شده و مرد وقتی کامل شده که پدر گردیده است و مگر غیر کامل می تواند پا بر زمین فردوس برین نهد که نبی خاتم مادر را هرجا پا نهد زمین آن را ارزش بهشت داده اند.

(الجنه تحت اقدام الامهات) و اگر به والده وام که قبلاً شرح داده ام توجه نمائید بیشتر به ارزش مادر بودن وقوف حاصل می کنید زیرا والده نمی تواند برای شوهر خود یا پدر خود والده باشد بلکه والده تولید شده خود است.اما ام می تواند راهبر و رهنما و مادر شوهر یا پدر خود باشد و نبی خاتم که فاطمه عزیزشان سلام علیها را ام ابیها لقب داده بودند قبل از آنکه حسن عزیز را بیاورند هرجا پایی نهادند بهشت زیر پایشان بود و این بیشترین شایستگی است برای روشن شدن موقعیت زن که مرد بداند در شان و شرف بر حسب تقوایی که دارد همسرش به حقیقت نزدیکتر است.

زن به جبران چند نوبت تعطیلی دستگاه تناسلی روی هم رفته از امتیازهای اجتماعی بودن انسان بیش از مرد برخوردار است و در عوض چند دفعه قریب به نه ماه اندکی کمتر یا چند روزی بیشتر از موهبت یکی را در خود داشتن برخوردار است یعنی اگر پدر برای مدتی به فرزند دلبسته است مادر برای مدتی ریشه فرزند را در خود دارد و همزمان پدر به او دلبسته است و این خصوصیت پر ارزش والای زن دلالت دارد که هرچه مرد تلاش یا آرزو کند پایش در جائی نهد که بهشت زیر پایش باشد ممکن نیست و نباید هم

چنین باشد همان گونه که هر چند زن بکوشد یا آرزو کند چیزی در دست گیرد که سایه اش بر زمینی افتد که ارزش بهشت داشته باشد ممکن نیست (اشاره به فرموده نبی خاتم الجنه تحت ظلال السیوف) آری نماز که سر دسته عبادات است و اگر قبول نشود سوای آن قبول نشود چیزی نمی تواند بر زمین مقدم بر جای نماز باشد چراغی ، پنجره ای ، عکسی و ....بلکه محراب می تواند مقدم بر آن زمین باشد و سجده بر خاک زمینی که سالار حرب کنندگان همه کربلا را محراب کرده و قبه اش حائر شد و اینک زمینی که سایه شمشیر مجاهدانش بر آن افتد محراب است (جای حرب کنندگان) و فردوس برین است (جای سایه شمشیرها) و زن نمی تواند برای مردان در آن محراب و در این محراب بایستد ولی در عوض هرجا پای نهد بهشت (محراب) زیر قدمهایش است یعنی مادر همیشه در بهشت آشیان دارد و پدر هرگاه شمشیر به دست گیرد تا جهاد کند یا به پیشگاه پروردگار ایستد تنها نور بصرش به زمین به بهشت می رسد.

مردی که زن را ضعیفه می داند با رشته های خیالی که فردای قیامت در دوزخ برشته خواهد شد به آدمیان پیوسته است بلکه گویا او را در میان فوجی از آنها رها کرده اند و بدترین معصیت آن است که بیمار نداند بیمار است و مردی هم که نداند در جهان اشباح زندگی می کند و اگر اهرم قدرت در دست اوست این دست بر لاشه او متصل است نه به عقل او و با هوا و هوسش اهرم بلند می شود نه با جذبه های امتیاز آفرین دختری که با هزاران دل و امید آرزوی خانه شوهر را داشت تا با تسلیم به اقتدار وی ایمنی بالاتر ار ایمنی خانه پدر را دریافت کند و با تمکین به تفوق جنسی مرد چهره های تابناکی را برای توانگر ساختن خانواده و نیرومندکردن زندگانی تحویل دهد اگر آنچنان ضعیفه تلقی شود که به دست آوردن شوهر را سیاه بختی بشناسد از طراز اصلی زندگی و معیار اساسی خانوادگی خارج می شود که نه تربیتی صحیح کردن فرزند را از او می توان متوقع بود نه شالوده درست و برنامهٔ

منظم اجتماعی و اقتصادی باید از او انتظار به اقدام داشت.

روزهای قبل که کتابهای مربوط به ولایت را می نوشتم (8 جلد مظلومی گمشده در سفیفه) متوجه یکی از برادران سنی فاضل و متعصب خود شدم که این سخن بر او بیگانه آمده بود و آن چنان متاثرش ساخته که گوئیا اسرارآمیز و از دروغ های قطعی تاریخ است. نوشته بودم اینکه نبی خاتم و علی مرتضی و فرزندان گرامشان همه در تضرع و خشیت و انابه و گفتن اللهم اغفرلی الذنوب التی تحبس الدعا و امثال اینها گفتن بودند و خلفای اموی و عباسی یعنی اولوالامرهای تاریخ همه شبها را به شراب و رقص و غنا به صبح تحویل می دادند آیا دروازه های تاریخ که به ما اجازه ورود داده است تا از این طریق با تعقل و منطق سالم یکی از طرفین را در سیمای غیر اسلامی رها سازیم آیا کدامین را باید تهدید به بیرون انداختن از سرپرستی مسلمین کرد؟ هم اکنون نیز به مردانی که قدرت بهیمی آنها در زندگیشان نقش پرنمودی را ایفا می کند میگویم خشم ساری در لب و چشم و ابروی شما و طغیان جاری در عضلاتتان یک سوء تصوری بیش نیست زیرا تصویری که چهره جهان در برابر صورت خشمناک شما احساس و ثبت می شود برای همین روزتان در فرزندان کنش پذیر بوده و برای روزهای جهان بعد به خودان برگشت داده شده و سراغ دیگری را نخواهد گرفت که قرآن نیز با تحویل عنوان کسی را به دیگری غیر ممکن معرفی می فرماید (الا تزرو وازره وزر اخری) اینکه نبی خاتم می فرمایند زن دنده شکسته است شما باید شکسته بندی کنید (المئه ضلع مکسور فاجبروه) و فرمودند کسی که خوی ناستوده زن را برای خدا تحمل کند هر نوبت صبرش ثواب صبر ایوب دارد چنان که آن زن هم به عدد ریگزار بزرگ عربستان (عالج) گناه داشته باشد (انه قال و من صبر علی سوء خلق امرئته و احتسبه عندالله کان له بکل مره یصبر علیها من الثواب مثل ما اعطی ایوب علی بلائه و کان علیها من الوزر فی کل یوم و لیله مثل رمل عالج) و باز می فرمایند کسی که برای رضای خدا اخلاق بد زن را تحمل کند خدا ثواب

شکرگزاران به او عنایت فرماید (من صبر علی خلق امرئه سیئه الخلق و احتسب ذلک الاجر اعطاءالله ثواب الشاکرین) و از حضرت صادق است که ابراهیم خلیل الله از بد اخلاقی همسرش ساره به پیشگاه خدا شکوه نمود پروردگار به او وحی کرد زن مانند دنده کج است اگر راستش کنی می شکند و اگر به همان کجی اش بسازی از آن بهره مند می شوی با وی مدارا کن (ان ابراهیم شکی الی الله ما یلقی من سوء خلق ساره فاوحی الله الیه انما مثل المرئه مثل اضلع المعوج ان اقمته کسرته و ان ترکته استمتعت به اصبر علیها) زن را به دنده مثال آوردن نکته ای است زیرا دنده ها را مشخصاتی است که سایر استخوانهای بدن آنها را ندارند . دنده ها قلب و ریه و بسیاری از اعضاء بدن را در میان خود زندانی کرده اند و در عین حال حافظ زندان های خودند همانگونه لباس شخص را زندانی کرده و نگهبان صادقانه زندانی است و نزدیک بودن مفهوم حدیث با آیه شریفه که انتم لباس لهن و هن لباس لکم که مرد و زن را لباس یکدیگر معرفی فرموده است می باشد دنده ها از هم باز می شوند و قدرت جاذبه را زیاد می نمایند و بهم نزدیک می شوند و ریه ها را می فشرند و دافعه را افزایش می دهند و این وجه شبه نزد زنان ناشناخته نیست که گاهی جاذبه خانوادگی بر چهره شان نقشی دارد و زمانی ریشه هر پائین کشیدن حد زندگی در آنها جوانه می زند و زن چه قدرت جاذبه و دافعه در زندگی که بسیاری از ممکن ها و ناممکن ها را به زن باید توسل جست. زن همانند دنده است که اگر در هر دقیقه شانزده مرتبه باید سیمای معرفه الاعضایی خود را نشان داده باز و بسته شود و آرام ندارد و تنها می توان برای یکی دو سه نوبت او را از جنبش باز داشت و در غیر اینصورت در طغیانی که کرده خود و آنچه را نگهبان است از بین خواهد برد زن نیز بر صفات فعالانه خود حالت موجود خود را نشان می دهد و بر حسب آنکه به چه قاعده ای تربیت شده باشد خود را تحویل محیط می دهد و این پرداخت و دریافت را همانگونه می پذیرد که دنده ها می پذیرند ریه ها می پذیرند دستگاه

تنفسی میپذیرد این در آلودگی آنچه او را غذاست و هوا نامیده میشود ضمور میابد و رو به کاهش میرود و آن در پلیدی آنچه او را باید غذا باشد و اینک بجای صواب خط را بد رفته رسوائی و دوزخ را میپذیرد و از حضرت هادی است که عجب لمن یتفکر فی ناکوله فکیف لا یتفکر فی معقوله تعجب میکنم برای کسیکه در اکلش فکر را بکار وا میدارد ولی در عقلش فکر او را مدد کار نیست. نه آنست که راه رشد جسم دهان است و راه رشد جان گوش و چشم و دل اما برای واردات بدهان آنهم توجه و بهداشت که چه چیز خورده میشود اما چه سخنانی و کدام صداهائی وارد گوش میشود یا چشم چه نوشته ها و منظرهائی دریافت میدارد آیا دل با خصوصیات و انعکاسات قلب و دگرگون میشود کمتر توجه داریم و این دنده هاست که اگر سنگینی بدن بر آنهایشان که طرف راست قرار دارند تحمیل شود تنفس ریه همان سمت کاهش میابد و اگر فشاری بر آنها وارد شود برای شکسته شدن بیشتر از سایر استخوانها آمادگی دارند و زن اگر اطمینانش را در یک قسمت از زندگی از دست داد و وابستگی اش در همان قسمت بیمار میشود و چنانچه اضطراب زن بودن را باعث از دست دادن حق خود تصور نمایند همان قسمت از زندگی میشکند و بر آنها دردناک میشود و لذا مرد مسلمان که نبی خاتم را عزیز میدارد و با ازدواج خطراتی که در این میدان زندگی پذیرفته تحمل کرده و متعرض همسرش نگردیده آنچنان بر او فشار زندگی را تحمیل نخواهد کرد که دنده های زندگیش بشکند و همانگونه که هنگام شکستن دنده بدنش به بدنش اعتماد قبلی را ندارد و به از دست دادن اعتماد زندگی بیانجامد که هراس از این وضع قبل از آنکه زن را در میان درد دنده شکستن رها سازد مرد و فرزندانش را به قدرت تجزیه شده عام تری از زندگی کیفر خواهد داد.زن گل است قهرمان نیست در جلدهای 19 و 20 که مربوط به حجاب است شرح دادم و اینک اضافه آنکه نبی خاتم فرمودند من از دنیای شما زن و عطر را دوست دارم و نور چشم من نماز است توجه فرمائید که چگونگی عطر دوستی

حضرت هم به زن دوستی معظم له برگشت دارد زن گل است و عطر فرآورده و عصاره و خلاصه خرمنی از گل و اگر زنان آگاه شوند که اسلام با آنها چه کرده و چه ارزشی استثنائی درباره اشان قائل شده است متوجه خواهند شد به چه حدی از کمال دست یافته اند حدی که در قلمروهای فکری و هنری مردان وارد نیست حدی که زمان مادر شدن از بالای سرش به عرش الهی و از زیر قدمش به فردوس برین در مرز است و تا زمانی که مادر است و فرزند ندیده شب زنده دار صائمی مجاهد و چون فرزند را دید همانند کسی که ذریه ای از حضرت ابراهیم آزاد کرده است از فرزندان اسماعیل از کسانی که خلیل الله و قال من ذریتی قال ینال عهدی الظالمین درباره اشان استدعا کرد چه جالب سخنی است که حق چیزی است که هست ولی پیدا نیست و چون تحویل محیط داده شد می شود تکلیف.کل موعود یولد علی الفطره و نوزادی بر پرستش متولد می شود که به صورت حق در او ریشه دارد همین که حق را باید به محیط تحویل داد زمان تکلیف اوست بچه تا در شکم مادر است و حقی است که پیدا نیست ما در غرق در حق و حقانیت است و چون مجاهد صائم قائم میباشد و همینکه حق خود را به محیط تحویل داد تکلیف اوست و همانند کسیکه بنده ای از ذریه اسماعیل ذبیح الله را آزاد کرده است و کاری در محیط و اجتماع به نفع و سود همگان انجام داده است آبستن است و انباشته از حقائق و زائو است و خالی از به بردگی گرفتن یک موجود زیرا برده کسی است که بهر نحوی از اتحاء مجبور باشد همانند آنکه او را مشغول داشته فکر کند و مادر سری پر از آنگونه وقایع دارد که همان خون را به سر بچه در شکمش میرساند اما همینکه از بچه با تحمل دردهائی دلپذیر گریخت و در عین حال حال به استقبال او آمد دیگر مغز بچه راه خود را انتخاب میکند و مادر راه خود را مگر آنکه دوباره در یک جهت آن هم جهتی که خدا طالب است سیر و فکر و هنر داشته باشند که در این اینصورت برادر و برادر و خواهر و خواهر و برادر و خواهرند و اگر قرآن انما المومنون اخوه دارد و مومن را

برادر مومن معرفی میفرماید و حال آنکه سفارش همه جهانیان را به مسلمانان کرده است ولی آنها را برادر مومنان نخوانده است بهمین جهت میباشد که اتحاد ممکن است و وحدت جز نزد همفکران و هم مغزان محال میباشد.

زن اول که تن به ازدواج سپرد از این جهت بود که در خود بس بودن ثبات خویش را نپذیرفته بود و این احساس که ضعف خودکفا بودن برای زندگی است نباید سبب پرخاشگری و استکبار مرد گردد که برزندگی زن سایه افکند دختر برای زن شدن هدفی بلند را نشانه کرد و آرزوی بلند پروازی داشت که حرمت خاص دختر بودن را پیشکش پسر کرد پس چه شد که پسر مرد شد و دختر زن شد اما زن به ناکامی خود را محکوم میبیند و با احساس غرق در منجلاب زندگی ورشکسته خود را سیاه بخت معرفی میکند و مادرش در ملاء سیاه بختی دختر را مطرح میسازد و پدرش در خلاء از قلب قهرمانش که فشرده میشود به چشمش میاید و بنام اشک بر گونه هایش سرازیر میشود که ای خدای ارحم الراحمین مگر این مرد حاضر نیست یک لحظه بدرون خود سفر کند تا بجائی برسد که آدم بودن خود را بیابد و اینکه در میان چهار میلیارد بشر یکی را هم خدای تبارک و تعالی به او سپرده و یکی را رام و تسخیر او کرده و یکی را پیراسته و آراسته به او داده است چه شد؟

از جمله حقوق زن

کجای اسلام حق اقتدار مرد یا حقوق استقلالی زن را از آنها سلب میکند که مرد تصور کند نباید میلی به خشنود کردن زن از خود نشان دهد یا زن آرزوی یار خاطر بودن مرد نداشته باشد این نبی خاتم اسلام است که مرد را میفر ماید اگر تحمل خوی نا ستوده زن کند چه اجرها که بهره اش گردد و زن را معرفی میفرمایند که اگر عصبانیت شوهر را خاموش سازد تا کجای معنویت بال گسترده و بالا رفته است.

خدا رحمت کند کسی که بداند از کجاست در کجاست و به کجا می رود و این سخن علی مرتضی است (رحم الله امرء علم من این وفی این والی این) یعنی هرکس میان گذشته و حال و آینده تقسیم می شود و قرآن برای اینکه انسان بر خط زندگی در میان میل و نفرت در نوسان نباشد و خطی را مسیر خود انتخاب نمایدکه راست به طرف بهشت کشیده شده و بر آن ذوق استقامت خود را فرو نمی گذارد (صراط مستقیم - راه راست و راهی که بر آن باید استقامت داشت) نه از آینده می ترسد که چه خواهد شد و نه از گذشته محزون می ماند که چگونه گذشت او را در زمان حال بر آن خط می خواهد که الله گوید و بر گفتن خود استقامت ورزد (ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکه الا تخافوا و لاتحزنوا و البشروا بالجنه التی کنتم توعدون) و چه اعجازانگیز که در یک آیه هم به مکانیسم عملکرد اشاره شده و هم شکل خط را نشان داده و هم مقصد را داده است.

الله گفتن به زبان و دل و تمام اعضاء و کلیه سلولهای بدن و کلمه استقاموا هم صراط مستقیم را هم استقامت داشتن و هم گفتن (قالوا) را به کردن مبدل ساختن و تحویل محیط دادن و برای رفاه و آسایش و خوشبخت کردن مردم را می رساند و چون هرکس از آینده بیم داشته و بر گذشته محزون است باتتنزل علیهم الملائکه که رابطه میان و المدبرات امرا وصاحب شعورانی است که تدبیر امر می کند هر دو را (حزن و خوف) منتفی معرفی می فرماید.

آنها که گفتند خدا و بر خطی بودند که به جانب فردوس برین کشیده شده (وابشروا بالجنه) خطی مستقیم و خطی است که برای استقامت ورزیده می شود و گوینده اش چون لولوئی گهربار در گنجینه ای نهاده است که نیرو های محافظ مرتب بر او فرو ریخته می شود تا او را در تعادل زندگی نکه دارند که نه از گذشته محزون باشد و نه از آینده بترسد و به نظر پزشکی هرکس با بودن گذشته و با شدن آینده مجبور به مقاومت ها نباشد از تعادل نیروی حیاتی برخوردار است و بودن و شدنش که همان لحظات حالش را تشکیل می دهد به

او عنوان آدم رها یافته از بی ثباتی و دو دلی خواهد داد که از زندگی دریافت کرده و مضاعف و ممتاز شده و بلکه زندگی را تصاحب کرده است و در نتیجه شکرگزاری را طلب می کند که هم به زبان و هم به اعضاء آن را تقدیم حضرت باریتعالی خواهد کرد (یا ایتهاالنفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه) و از جمله مواردی که با الله گفتن شروع و با شکرگزاری شکوه و جلالی می یابد و به فردوس برین پایان می یابد همان اطاعت از فرمودهء نبی خاتم است که هرکس برای رضای خدا بر سوء اخلاق همسر تحمل ورزد حضرت باریتعالی ثواب شکرگزاران به او عنایت فرماید (من صبر علی خلق امرته سیئه الخلق و احتسب ذلک الاجرا عطاءالله ثواب الشاکرین) شکرگزارش یعنی به خود نوید دادن که از گذشته انتقام گرفته نمی شود و آینده در خوارمایگی فرو نخواهد رفت شکرگزاری یعنی گذشته ای ناچیز تصور نشده است و آینده ای تو را در پیش نخواهد بود آری آنقدر در اسلام به روابط حسنه بین اعضاء خانواده احسنت احسنت گفته شده است که هرکس به فی الجمله های آن وقوف یابد احساس قهرمانی و غرور می کند آری آری زندگی نسل در پشت کلیشه هائی که در آن پرونده های روابط خانوادگی جا داده شده پنهان است و اگر شوهر در دفتر خاطرات خود جملاتی یافت که عمل های احمقانه اش را بازگو می کند که چسان بر قلمرو حقوق همسر تاخته یا کردار سبعانه اش رنج بدنی به مادر خانواده ستیزگی روا داشته این جمله رادر حاشیه آن دفتر می نویسد:

غیرت در بی غیرتی

آن تن نرمی که شب در آغوش و روز به رنج رساندم آن جانی که روزها بر شمرد تا در سایه اقتدار مردانگی من آینده ای یار شاطر داشته باشد و اینک در خانه ام بار خاطر او شده ام چنان نسل مرا در نپرسها و دیوانگی

ها فرو خواهد برد که در تاریکی های لحد آتش سوزی خود را که باقی گذاشته ام مرا خواهد سوزاند آنجا که نه خانواده ای است نه همسری نه فرزندی اما آنچه روابط و ضوابط بین همه بوده موجود است و استثناءپذیر نبوده هر ذره فشاری که برخلاف نظم و امر تکوین و تشریع وارد آورده ام دریافت در برابر پرداخت حتمی است.

جوانی را سراغ دارم که از هر اخلاق پسندیده ای مایه ای به سزا داشت اما همین که به کارش می رفت همسر تازه به خانه اش آمده رادر اطاقی که قفل بزرگی بر آن زده بود زندانی می کرد که نکند تو می خواهی وضو بگیری یا ظرف شوئی کنی و بازوانت را همسایه در پشت دیوار بامش به بیند این دیوانگی که لبخند حتی ماه عسل را از آنها گرفته بود برای امروز آنها جای پای بسیار بدی باقی گذاشت زیرا امروز که درک آن حالت میسورشان است به درک اسفل زندگی سقوط کرده فرزندی را که همسرش در آن وضع ناهنجار و ملتهب داشت هم اکنون با بیماری روانی تحویل داده است تو ای جوان اگر درباره زن غیرت می ورزی علی مرتضی را بنگر که به فرزندی گرامش حسن چه می فرماید : ایاک و التغایر فی غیر موضغ الغیره فان ذلک یدعوا الصحیحه منهن الی السقم ولکن امرهن فان رایت عیباً فجعل النکیر علی اصغیر و الکبیر ایاک ان تعاتب منهن البریه فیعظم الذنب و یهون العتب (این را حضرت علی به حضرت مجتبی نوشته است. مباد بیجا غیرت نشان دهی و زن بیگناهی را جابرانه زیر تازیانه ملامت و توبیخ کشانی که این خود زنان پاک را به ناپاکی می کشاند لکن پایه کار را محکم کن و اگر عیبی دیدی کوچک یا بزرگ هرچه زودتر در بر افکندنش اقدام نما تا جرم سنگین جلوه کند و هوس گناه کردن از سرشان بیرون رود)

و در جای دیگر فرماید اگر زنان بدگمان شدی هرچه زودتر در رفع شبه بکوش - خطا کوچک باشد یا بزرگ اما زنهار از تکرار سرزنش که این خود داعی بر گناه می شود و قدر و ارزش توبیخ را کاهش می دهد (ان رایت

من نسائک ریبه فعاجل لهن النکیر علی اصغیر و الکبیر و ایاک ان تکرر العتب فان ذلک یغری بالذنب و یهون العتب)

هرگاه پرستش (نفس) بر پرستش (حضرت باریتعالی) پیشی گیرد شخصیت الهی آدمی به وسیله استکبار شیطانی تاخر پذیرد و این نزد زنان جوان که زمان پرستش بدن زیبا تصور شده اشان نیز از نمونه های بارز زندگی تان به شمار است امکان پیدایش دارد او که شخصیت جلب و جذب مرد را با مالک بودن جسم خویش ارتباطی غیر قابل انکار دانسته خدای ناکرده التهاب در خودشیفتگی اش موجب پیدایش پرستش نفس و هوا و هوسش گردیده ، خویشتن پنهان کرده و محفوظ داشته برای شوهرش را به خیال واهی در برابرمردی بیگانه از محراب شوهرداری به زاویه بتخانه زلیخائی می کشاند یا به چشم چرانی یا دست دادن یا بیشتر و بالاخره واسپاری همه شخصیت در برابر گرفتن گناه کبیره ای نابخشودنی تعویض می کند که بر مرد است پیرامون هر شکارچی بی انصافی را با توجه دادن به مرغکی که در دام خواهد افتاد پاکسازی کند و یا بهتر کردن روابط خود با خانواده زندگی را شیرین تر و گناه آوردن به خانه و زندگی را دلهره آمیزتر سازد جهانی مخوف و دنیائی ترساننده را در ماوراء کوچکترین خیانت زن ریائی نشان دهد و آسمانی به جلوه گذارد.

پاک و پاکیزگی برای زن

زن دوست دارد معبود خود را معبود بیابد دوست دارد اگر او را احترام می کند قابل احترام را احترام کرده باشد و اینجا بیشتر معنای الرجال قوامون علی النساء که قرآن مجید فرموده شناخته می شود که دختر در رابطه اش با پدر هیجان آمیز و شوریده نیست خیال می کند همه چیز را درک کرده و شناخته و باید او را چون کتاب دعا کناری گذاشت و گاه و بیگاه برای اثبات قدیسه

بودن خود از او استفاده کرد اما پیرامون شوهرش را حقیقی پنهان شده و استثنائی در ذهن میپروراند آنچنانکه کسی شبحی را در تاریک خانه ای به او نزدیک میشود و نمیشناسد اما همینکه وارد روشنائی شد میفهمد این امام محراب است و ساجد در زندان، در حربگاه پیشتاز و در بند پیشگام دختر دوست دارد آنچه را در رویاهای طلائی و آرزوهای شیرین از شوهر آینده اش در جستجو است لباس واقعیت بر تن کند و زندگی اختراع شده ای را داشته باشد دوست دارد برای خشنود شدن خود در بینش و زیبائی زندگی کند لذا شوهرش اگر حتی در کلاس های پیکار با بیسوادی شرکت کند کارهای خانه را با رغبت انجام میدهد و علائم خود گذشتگی فراوانی از خود نشان میدهد و این برای در آغوش کشیدن برتریهای شوهر است که در رویاهای شیرین قبلی مینگریست و برای در بغل گیری جنسی نیاز به آیات جسمی شوهر دارد که بیشتر آن در پاکیزگی خلاصه میشود حسن بن جهم میگوید حضرت کاظم را دیدم خضاب کرده است عرض کردم قربانت گردم خضاب کرده ای؟ فرمود آمادگی خودآرایی مرد سبب افزایش عفت زن میشود چه بسا زنان آلوده شدند که شوهران دور از آراستگی بودند .آیا تو دوست میداری همسرت را آشفته و ژولیده ببینی عرض کردم نه فرمود او هم چنین است نظافت و خوشبویی و کوتاه کردن مو از اخلاق پیامبران است(فردی الحسن بن جهم قال رایت ابا الحسن الکاظم (ع) اختضب فقلت جعلت فداک اختضب فقال نعم ان التهیه تزید عفه النساء و لقد ترک النساء العفله بترک ازواجهن التهیه ثم قال ایسرک ان تراها علی ما تراک علیه اذا کنت علی غیر تهیه فلت لا قال فهو ذاک ثم قال من اخلاق الانبیاء التنظیف و التطیب و حلق الشعر).

امام علیه السلام علاوه بر دستور بهتر آماده کردن وسیلهء دلباختگی زن که پاکیزگی است تفسیرهای روشنی از بهتر کردن قدرت جنسی بدست میدهد که خوشبو ساختن و کوتاه کردن مو از آنجمله است و قبلاً شرح دادم

که چگونه و چرا عطر محرک عواطف جنسی است و نشان دادم که موهای فراوان مسکن شدت شهود است و شاید ماجراجوئی جنسی را که به کچل ها نسبت میدهند بقراری که آورده شد صحت داشته باشد.

خوش زبانی

دختر میخواهد با ساحره اندامش مرد خود را شیفته کرده تصرف کند و شمشیری برنده تر از این نخواسته و نمیخواهد داشته باشد. هنوز شوهر نکرده صورت خود را در آئینه مینگرد به بازوان مرمرین خود نگاه میکند و تا جائی پرو بال میگشاید که اینک شوهرش پر از مایه شهوتزدگی دستبند طلائی در دست در برابرش ایستاده و میخواهد آن را پیشکش کند. اما مگر شوهرش لال است زبان ندارد این فلز گرانبها که مرا قشنگ میکند آیا محبوب هم کرده است مرد به من طلا داد و از خود گذشت اما چرا بطرف من نیامد به چشم من چیزی عزیزتر از گرایش شوهرم به من نیست و لذتی از اینکه بفهمم شوهرم مرا دوست دارد والاتر سراغ ندارم او به سود خود دستبند طلا هدیه کرد اما سودی که باید به من برساند و در زمزمه های عشق آفرین و محبت آمیز گفتار شوهران یافت میشود دریافت نکردم مگر نبی خاتم عزیزمان نفرمودند مهار زیبایی وصف ناپذیر بدست زبان است (الجمال فی اللسان) و مگر قرآن عزیزمان نفرمود قولوا للناس حسنا و دوست و دشمن و مومن و کافر را تابع قدرت خوشزبانی معرفی نکرد؟ مگر عمق روح هر کس را میتوان جز بوسیله زبان بوجد و شعف نقش و نگار کرد و جلا داد؟ نه تنها گیرائی و جذابیت شوهران با خوشزبانی مقایسه و معلوم میشود بلکه هر کس سهم بزرگی از حیثیت خود را مدیون زبانش است. حضرت سجاد فرماید خوشزبانی مال را زیاد و رزق را بسیار کرده سبب محبوبیت در خاندان و ورود به بهشت است (و عن علی بن الحسین (ع) قال القول الحسن یثری المال و ینمی الرزق

و ینسی الاجل و یحبب الی الاهل و یدخل الجنه) و فرزند گرامش حضرت باقر فرماید خدای متعال دشنام گوی بد زبان وسائل سمج را دشمن دارد و افراد بردبار و عفیف را دوست دارد (ان الله یبغض اللعان السباب الطعان علی المومنین الفاحش المتفحش السائل الملحف و یحب الحلیم العفیف المتعفف) و فرزند گرامش حضرت صادق فرماید زبان را حفظ کنید و از سخنان زشت و رکیک بازش دارید (احفظوا السنتکم و کفوها عن قبیح القول).

اگر قولو للناس حسنای قرآن کریم را شریک زندگی سازیم مردم را شریک زندگی خود ساخته ایم اما اگر دم از خوشزبانی فرو بندیم و از بد زبانی هم بدور باشیم باز در برابر مردم سهمی بسزا و سرمایه ای قابل توجه داریم اما در برابر همسر خاموش ماندن به نوعی عشق گناهکار و توجهی آلوده دست بگریبانیم زیرا میدانیم زن در برابر چنین وضعی خود را ساقط شده تصور میکند و بیشتر میدانیم که اگر به زن حتی بدروغ بگوییم تو را دوست دارم و زن نیز آنرا بداند که مطلب بیجا ادا شده ای تعارف شده بیش نیست بر او اثری نیکو خواهد داشت و او را حداقل از مایوس بودن بیرون میکشاند علت اینکه مرد از سخن محبت آمیزی که زن بدروغ میگوید مضطرب میشود و حیثیت خود را در خطر میبیند اما زن خوشزبانی کاذب مردمش را هم میپذیرد برای اثبات سوزان تر عشق زن نسبت بشوهر خود است که همیشه در انتظار حرکتی هیجان انگیز یا سخنی محرک است.

اطاعت از زن

زنی که معاش خود را تامین میکند از سخن هیجان آورم احساس دیگری نخواهد کرد زیرا در قیاس با آنچه در عنوان نوشته میبینید میفهمد که باندازه کافی برایش سخن گفته شده است. زنی که شوهر داردکمتر از مردی است زن ندارد اما در حرف زدن لذتی که زن شوهر دار در حرف زدن

می برد با توجه به مسولیت پذیرش شوهرش است اما ماجرا دو جانبه است و این لذت را مرد بدون زن میبرد زیرا خالی کردن عشق را در خالی کردن ذهن از راه گفتار جانشین کرده است زن بدون شوهر میترسد با حرف زدن مجدد یک اشتباه دیگری را تحویل دهد لذا کمتر حرف میزند و حال آنکه بعضی تصور کرده اند در عزلت بیوگی به سکوت فراق پرداخته است و مرد بی زن را را نیز خیال کرده اند با ترس کمتری حرف میزند اما حقیقت همان خالی کردن ذهن بجای تخلیه جنسی است.

زن بدون مرد که عهده دار تامین زندگی شده است کلماتی از قبیل رشته کلام را گم کردم- گیج بودم حرف زدن را بیشتر از زن شوهر دار میگوید و آنچنان زندگی خود را به نمایش میگذارد که اگر در آن حال به وی گفته شود بزرگترین اشتباه شما چیست خواهد گفت اینست که بمن گفته شود اشتباهات کمتری از من در سنجش با زمان شوهر داشتن دیده میشود اینکه نبی خاتم فرمودند اطاعت زن مایه پشیمانی است (طاعه المرئه ندامته) و در جای دیگر فرمودند کسیکه تحت فرمان زنش باشد خدا او را به رو در آتش افکند (من اطاع امرئته اکبه الله علی وجهه فی النار) در جای دیگر هم فرمودند (اعصوهن فی المعروف قبل ان یامرنکم بالمنکر) یعنی اگر مرد نباید تحت فرمان زن و رام او باشد در کارهای پسندیده است که امکان دخالت کردنش هست و با دخالت خود آنرا ناپسند جلوه خواهد داد.

زن که دارای دو شخصیت است جلب و جذب مرد_ حفظ نسل در هر دو که ریشه واحد دارند و از جویبار احساس شهوی سیراب میشود همانقدر اوامر اجتماعی اش نا محسوس صورت میپذیرد که گویا همه مردم فقط در مسائل ازدواج و عروس و داماد و آبستنی و فرزند و شوهر داری مشکل گشا لازم دارند و از هر شرم و آزرمی برخاسته از آنچه در قلمرو شخصیت آنهاست هرگز احساس بیگانگی نمی نمایند لذا مشکلات مردان که در تفوق طلبی نقش هایی دارد و در نتیجه برنا آرامی ها استوار است برای زنان مطالب رنگ

باخته و کم ارزش تلقی شده یا به خاطر شادمان ساختن شوهر یا پدر یا برادر سهل الوصول تر راه را ارمغان و پیکش و تقدیم می دارند و به همین جهت اطاعت زن در آنچه پسندیده است با توجه به اینکه افضل الاعمال احمزها از رسول خاتم است و هر عملی با فضیلت تر رنج آورتر است و زن مایلیت همیشه مردش را از هرگونه رنجی خلع سلاح کند و رابطه اش را با محنت ها قیچی نماید لذا امریه صادره از طرف زن را می توان گفت با شور و شوقی که مرد در اجرای آن دارد بهتر است با محبت کردن نسبت به زن باید جبران گردد.

زن وسوار زین شدن

الان حدیث نبوی را آوردم که فرمودند افضل الاعمال احمزها از این قرار هر رابطه انسانی متضمن تضاد یا تضادهائی است عمل خیر با رنجکشی همراه است و عشق با نا آرامی و بالاخره همانکه قرآن فرماید ان مع العسر یسرا ثم ان مع العسر یسرا با هر سختی سهولت و گشایشی. دختر هرگر ذره ای از عشق زندگی آینده اش را برای اینکه عروس می شود بر زین اسب یا پالان خر یا تشک اتوموبیل می نشیند صرف نکرده و نمی کند تا آنجا که رویای شیرین سوار شدن در کنار شوهر را که صاحب اتومبیلی است دیده و اداهائی را که در کنار شوهر همراه با قهر و آشتی ها در اتومبیل و جلو و عقب نشستن را به خیال آورده اما برای سوار بر زین شدن فقط در مقام حسادت آرزو کرده که فلان دختری را شوهرش سوار بر اسب کرد یا فلان مصاحبم را به بین که راننده اتوموبیل است.

بیشتر بگویم که کلیه دخترها قبل از به خانه شوهر رفتن به وسعت دنیائی که در آن محیطش را درک کرده اند آرزوهای طلائی در خود می پرورانند و دوست دارند به هر طریقی است روزگاری خود را با وضع مطلوب قبلی تثبیت شده مشاهده نمایند و هرگز طالب چیزی نخواهند شد که تعادل شادمانه

خانوادگی اشان را که فردایی در کنار شوهر و فرزند دارد بهم بزند و برای کنجکاوی زن همین بس که در زمان دختری حتی نمکدانی را در خانه بخت بر سر سفره خواهد گذاشت در ذهن شکل میدهد و بدنبال آغوش های نیرومند و گرم شوهر هرگز مرحله انتقالی جز برای گرم تر و شادمانه تر ساختن زندگی ندارد حتی حاضر است ماجراهایی را که در بسیاری از خانواده ها است در خیال مهار کند و تا مکان مخاطره هم پیش رود اما هرگز حاضر نیست عشق روز بروز بیدار و تیزتر شده خود را به وضعی که روزگاری سوار بر زینی شده صرف نماید و این با فطرت وی نمیتواند جز درگیری چیز دیگری داشته باشد و زن را که قبلاً ثابت کردم با عوامل فیزیکی (بوسه ، مالش و ...) توسط شوهر چرا باید تحریک شود و چرا بهتر است بدینگونه باشد صلاح نیست با عوامل دیگر تحریک نمود و میدانیم علم روز ثابت کرده برزین نشستن زن اشتهای شهوی آور است و سخن حضرت صادق از قول نبی خاتم در 13 قرن قبل همین که فرج را بر سرج می نشانید که شوهتش مهیج و خودش را وامی است (فعن الصادق (ع) قال نهی رسول الله ان یرکب سرج بفرج) و در مغیبات مربوط به اخر الزمان که همزمان که همه علائم ظهور حضرت مهدی ارواحنا له الفداست می بینیم که اشاره به زنانی شده که بر زینها سوار میشوند و این علائم در ردیف ناشایست های دیگر آورده شده است و از جمله ردیف شبیه شدن مردان به زنان و زنان به مردان (چه از لحاظ لباس یکدیگر پوشیدن آرایش و پیرایش مردان و کارهای مردانه کردن زنان و.....)

دختر آوردن

خیر اولادکم البنات (بهترین فرزندان شما دختران میباشند وسائل 14-103)

من عال ثلاث او ثلاث اخوات و حبت له الجنه (هر که سه

دختر یا سه خواهر را اداره کند بهشت بر او واجب میشود - همان جلد 100)) و سوال شد دو تا نیز همینطور است فرمودند آری و سوال شد یکی هم حکمش اینست؟ فرمودند آری. وفرمودند کسیکه دختر بچه اش را شاد کند گویا بنده ای از فرزندان اسماعیل ذبیح را آزاد کرده است)

نعم الولد البنات المخدرات (چه فرزندانی خوبی هستند دختران در پرده) و کسیکه دارای یک دختر باشد خداوند آن دختر را مانع از آتش جهنم برای او قرار میدهد کسیکه دو دختر داشته باشد خداوند او را به جهت آنها داخل بهشت گرداند (انوار النعمانیه 2-190)

کسیکه تحفه ای از بازار بخرد برای خانواده اش مانند کسی است که برای مستمندان صدقه حمل کرده باشد بعد فرمودند لیبدأ بالاناثات قبل الذکور (باید در تقسیم هدایا از دختران شروع کرد پیش از پسران) و بعد فرمودند کسی که فرزند دختر خود را مسرور کند گویا بنده ای از بندگان اسماعیل را آزاد کرده است(مکارم الاخلاق 114)

من کانت له انثی و لم یهنها و لم یوثر ولده الذکر علیها ادخله الله تعالی الجنه (کسیکه دختری داشته باشد و او را اهانت نکند و فرزند پسر خود را بر آن مقدم ندارند خداوند تعالی او را داخل بهشت میکند)

مردی بنام عمربن تربیه به امام عرض کرد دخترانی دارم. حضرت فرمود شاید آرزوی مرگشان میکنی؟ آگاه باش اگر آرزوی مرگش داشته باشی و بمیرند در قیامت پاداش در قیامت پاداش نخواهی داشت و خدا را درحالیکه گنه کاری ملاقات میکنی (وسائل 13-103)

یکی از اصحاب گوید به حضرت صادق عرض کردم در مدینه ازدواج کرده ام فرمود چگونه بود؟ عرض کردم هر خیری هر کس در هر زنی دیده، من در وجود این خانم یافتم تنها یک خیانت بمن کرده فرمود چیست؟گفتم دختر زائیده فرمود مثل اینکه از دختر بیزاری پدران و فرزندانتان نمیدانند کدام یک بحال شما سودمندترند (و قال بعض اصحابه (ع) قلت لا

بیعبدالله تزوجت بالمدینه فقال لی کیف رایت فقلت ما رای رجل من خیر فی امرته الا و قدرایته فیها و لکن فاننی فقال و ما هو قلت ولدت جاریه فقال لعلک کرهتها ان الله یقول ابائکم و ابنائکم لا تدرون ایهم اقرب لکم نفعا_وسائل ابواب احکام الاولاد باب 5)

قال الله تعالی و اذا بشر احدهم بالانثی ظل وجهه مسود او هو کظیم یتواری من القوم من سوء ما بشر به ایمسکه علی هون ام یدسه فی التراب الا ساء ما یحکمون (چون بشارت به یکی از آنها از دختر دهند از خشم صورتشان سیاه شود و از بد مژدگی از مردم پنهان گردد دختر را با خفت نگهدارد یا زیر خاک پنهان سازد چه بد حکمی درباره اشان اجرا میکنند) (سوره نحل-58)

و روی انه اتی رجل و هو عند النبی (ص) فاخبر بمولود اصا به فتغیر وجه رجل فقال له النبی (ص) مالک قال خیر فقال (ص) قل قال خرجت و المراه تمخض فاخبرت انها ولدت جاریه فقال له النبی (ص) الارض ثقلها و السماء تظلبها و الله یرزقها و هی ریحانه تشمها (مردی در خدمت نبی خاتم بود یکی آمد بشارت باو داد که فرزندی آورده است صورت تغییر کرد نبی خاتم فرمودند ترا چه شدگفت خیر است فرمودند بگو گفت موقع بیرون آمدنم از خانه همسرم را درد زایمان بود هم اکنون خبر آوردند که فارغ شده و دختری آورده حضرت فرمودند زمین بارش را میکشد آسمان بر او سایه می افکند خدا روزیش میدهد و دسته گلی است که او را می بوئی)

و قال (ص) نعم الولد البنات ملطفات مجهزات مونسات مبارکات مفلیات (نبی خاتم فرمودند دختر خوب فرزندی است مهربان مددکار مونس مبارک دور کننده حسره)

(1)

1- بیشتر احادیث مربوط به ازدواج را میتوان در کتاب الزواج فی الاسلام آیت الله مشکینی اردبیلی یافت

و قال (ص) ان الله علی الاناث ارق منه علی الذکور و ما من رجل یدخل فرحه علی امرئه بینه و بینها حرمه الی فرحه یوم القیامه (نبی خاتم فرمودند خدا بدختران مهربانتر است تا پسران هر کس زنی از خویشاوندان خود را خشنود کند خدا در قیامت خشنودش نماید.)

و قال (ص) و من یمن المرئه ان یکون بکرها جاریه (زنی که نخست زاده اش دختر باشد مبارک است).

و عن علی (ع) ان رسول الله (ص) اذا بشر بجاریه قال ریحانه رزقها الله و رزقها علی الله علی فرماید (چون به نبی خاتم بشارت دختر میداند میفرمودند گلی است خدا روزیش میدهد و روزیش با خداست).

و قال (ص) من عال ابنین او ثلاثاً کان معی فی الجنه (نبی خاتم فرمودند هر کس دو یا سه دختر را سرپرستی کند در بهشت همنشین من است)

و قال (ص) من کان له ابنته فالله فی عونه و نصرته و برکته و مغفرته (نبی خاتم فرمودند کسی که دختری دارد مشمول نصرت و مدد و برکت و آمرزش خدا خواهد بود).

و قال (ص) من عال ثلاث بنات یعطی ثلاث روضات من ریاض الجنه کل روضه اوسع من الدنیا و مافیها (کسی که سه دختر را سرپرستی کند سه باغ در بهشت دارد که هرکدام از دنیا و هرجه در دنیا است وسیع تر است)

و قال (ص) من کانت له ابنته واحده کانت خیراله من الف حجه و الف غزوه و الف بذته و الف ضیافته) نبی خاتم فرمودند کسی که یک دختر دارد اجر او از هزار حج و هزار جهاد و هزار قربانی و هزار مهمانی بیشتر است).

و قال (ص) من التلی من هذه البنات باثنتین کن له برائه من النار و من کانت له ثلاث بنات فاعینوه و اقرضوه و ارحموه (نبی خاتم فرمودند کسی که با دو دختر آزمایش شده او را از آتش آزادی دهند و آنکه سه دختر دارد

کمکش کنید قرضش دهید و بر او رحمت آورید)

و قال (ص) نعم الوالد البنات المخدرات من کانت عنده واحده جعلهاالله له سترا من النار و من کانت عنده ابنتان ادخله الله بهما الجنه و من کن ثلثا او مثلهن من الاخوات وضع عنه الجهاد و الصدقه (نبی خاتم فرمودند دختر فرزند خوبی است کسی که یکی دارد از جهنم او را حفظ نماید کسی که دو تا دارد خدا او را به بهشت وارد کند کسی که سه دختر یا سه خواهر تحت تکفل دارد از جهاد و صدقه دادن معاف است)

و عن النبی (ص) انه بشر با بنته فنظر فی وجوه اصحابه فرای الکراهه فیهم فقال مالکم ریحانه اشمها و رزقها علی الله عزوجل (و از نبی خاتم است که ایشان را بشارت به دختری دادند در صورت اصحاب نگریستند که آثار کراهت دیده شد فرمودند چه شد شما را گلی است که آن را می بویم و رزقش با خداست)

و قال (ص) من کان له انثی فلم ینبذها و لم یهنها و لم یوثر ولده علیها ادخله الله الجنه (کسی که دختری داشته باشد و او را از خود نراند و اهانتش نکند و پسرش را بر او ترجیح ندهد خدا وارد بهشتش کند).

و قال علی بن الحسین (ع) من عال ابنتین او اختین او عمتین حجبتاه من النار (حضرت سجاد فرمود کسی که دو دختر یا دو خواهر یا دو عمه را پرستاری کند او را از آتش نگه می دارند).

و عن الحسین بن سعید قال ولدالرجل جاریه فدخل علی ابیعبدالله فراه متسحطا فقال به ارایت لوان الله اوحی الیک ان اختار لک او تختار لنفسک ما کنت تقول قال کنت افول یا رب تختار لی قال (ع) فان الله عزوجل قد اختار لک ثم قال ان الفلام الذی قتله العالم الذی کان مع موسی (ع) و هو قول الله عزوجل فاردنا ان یبدلهما ربهما خیرا منه زکوه و اقرب رحما ابدلهما الله به جاریه ولدت سبعین نبیاً (حسین بن سعید گوید مردی دختر پیدا کرده بود خدمت حضرت صادق رسید حضرت او را خشمناک دید فرمود

اگر خدا از تو میپرسید من فرزند برتو انتخاب کنم یا خود تو انتخاب میکنی چه جواب میدادی؟ گفت میگفتم خدایا تو انتخاب کن فرمود اکنون خدا انتخاب کرده سپس اضافه کرد خداوند درعوض پسری که آن دانشمند رفیق موسی کشت به پدر و مادرش دختری عنایت فرمود که هفتاد پیغمبر از نسلش بوجود آمد چنانکه در سوره کهف آمده است: ما خواستیم پروردگار این زن و مرد عوض این پسر فرزندی پاک تر و مهربانتر به آنها عطا فرماید.)

و قال (ع) کان رسول الله (ص) ابا بنات (حضرت صادق فرمود نبی خاتم پدر چند دختر بودند)

و قال (ع) البنات حسنات و البنون نعمه و الحسنات یثاب علیها و النعمه یسئل عنها (از حضرت صادق است که دختر حسنه است و پسر نعمت به حسنه ثواب میرسد و از نعمت حساب میکشند)

و قال له بعض ان لی بنات قال (ع) لعلک تستمتنی موتهن اما انک ان تمنیت موتهن و متن لم توجر یوم القیامه و لقیت ربک حین تلفاه و انت عاص (یکی به حضرت صادق شکایت برد که من چند دختر دارم حضرت فرمود گویا انتظار مرگشان داری بدان که اگر چنین باشد و بمیرند روز قیامت هیچ ثوابی نداری و خدا را در حالیکه گنهکاری ملاقات میکنی) .

در جلدهای قبل آوردم و تکرار هم شده است که دختر شدن یا پسر شدن فرزند بدست نطفه مرد است نطفه مرد دو گونه است و نطفه زن یک رقم هر گاه نطفه ای از مرد که از سازمان بخشی دختر اعتبار دارد با نطفه زن بیامیزد موجود دختر است و اگر نطفه ای از مرد که به پسر سازی معتبر است با نطفه زن بیامیزد مولود پسر خواهد بود و اینکه آوردم با عوامل فیزیکی یا غیر آن میتوان پسر یا دختر داشت دخالت در این است که کاری کنیم نطفه پسر زا یا دختر زای مرد وارد عمل شود و با نطفه زن بیامیزد و علم از این حد فراتر نرفته و نتوانسته بفهمد چه شد که فرزند بکر زائی حضرت مریم که همه نطفه های زن دختر زاست پسر شد ولی آنچه را علم تا کنون وزن

و اعتبار میدهد این است که دختر با پسر آوردن با نطفه مرد و دوگانگی آن مرتبط است و اگر مردی زنش را بخاطر دختر آوردن سرزنش کند نوعی سرزنش به وظایف الاعضای خود کرده آن هم نه تنها دستگاه تناسلی خود بلکه مغز خود را نیز در این شکنندگی و سرافکندگی شریک ساخته است زیرا این هر دو یک سرچشمش دارند دستگاه تناسلی اش که نتوانسته و دستگاه عصبی مغزی اش که ندانسته آن از روی گردانیش و این از کوتاه نگری و بی علمیش.

تو ای شوهر توفق طلب، توفق بدون فضیلت رنج آور است و بدتر از رنج آوری آفریننده احساس های متضاد تو از دختر میترسی از مرحله انتقالیش از بکارتش از سیه بختی اش از نان مصرف کنندگیش از مراقبت ها که باید بشود از اینکه در آخر عمر عصایت نیست از جرائت نداشتنش و بالاخره از اینکه مصرف کننده دنیای تست نه تولید کننده آن اما این احساس ها متضاد نسبت مستقیم با تسلیم و با دین دارد یعنی هر چه از مرحله تسلیم دورتر احساس های متضاد بیشتر است و از دینی که جز در تسلیم و جزدر اسلام نمیتوان سراغش گرفت (ان الدین عندالله اسلام- قرآن) فاصله دار تر، ترس از دختر داشتن اما در عشق دختر دیگری روزگاری را تجربه کردن ترس از دختر داشتن اما خیره به مادر محبوب نگریستن ترس از دختر داشتن اما در کنار احساس های بیدار خواهر خود را قربانی پیدا کردن شوهر برای خواهر و ترس از دختر داشتن اما ترس خدا نداشتن آن هم خدایی که جرائت به تو داده است تا اولین و آخرین موجود باشی که اعتراض به قضای او کنی و برای جابجا کردن قدرش به سود خود یا نفع مردم قدمی برنداری و این فرصت را نیز به تو داده است که یک دختر را از میان آنهمه دخترها که یکی مادرت و دیگری خواهرت، عمه ات، خاله ات شده و اینک به پناه تو در آمده و شریک زندگیت شده و جوانیش را بپای تو نثار کرده و بدلخواه ترا برگزیده در خانه آرزوهایش سر ببری و بخاطر خطای خود کرده او را از موازنه زندگی منحرف سازی و از ماجرائی به او محنت رسانی که هیچ آفریده شده ای از این راه فرو

دستی نکرده و نخواهد کرد.

پسر یا دختری که با چند دقیقه لغزش فیزیولوژیکی تو و همسرت بوجود آمده اما جزئی از نغمه های حیاتی تو نیستند و آیا آنها را در مقررات غلط سنتی منجمد سازی من بهتر و بلاتر و ارزشمندتر از این سخن که نبی خاتم فرمودند درباره اختلاف پسر و دختر ندیدم سخنی که همنوائی زندگی است آدمی را با بصیرت و علم و ذکای بی اندازه روبرو میسازد بر ارتفاعات اخلاق و بر قله های آزادی دیده میشود. بر تختی از فضیلت نشسته و کمال و تمام از او پاسداری میکند سخنی چنین که دختران حسناتند و پسران نعمت ها حسنه باید زحمت کشید و جنبه اکتسابی آن فزونی دارد و نعمت که باید برسد و زمینه انتصابی آن در وفور حسنه به مشکلات بدست آمده و لذا همانگونه که نبی خاتم فرمودند مثوب و ماء جور است نعمت با حیثیت اجتماعی شخص است یا آبروی فکری او و لذا در راه خودش باید مخصوص گردد و لذا با سوال روبرو است و فردای قیامت لتسئلن یومئذ عن العیم (قرآن) و چرا چنین نباشد که الاجنه تحت اقدام الامهات و الجنه تحت ظلال السیوف که بقدر کافی در جلدهای دیگر درباره این دو سخن نبی گرامی بحث کرده ایم اما وقتی سخن سوم حضرتشان را در کنار این سخن گرامی بحث کرده ایم اما وقتی سخن سوم حضرتشان را در کنار این دو فرموده اشان بگذارم ناچار به ذکر اضافه کردن این دو مطلب بر سایر مطالب گفته شده خودم که بهشت زیر سایه شمشیرهاست از پدر نامی نیست و چه بسا در موارد ضروری زن نیز در این جا در بهشت آفرینی شرکت داشته باشد دیگر آنکه نبی خاتم ام برده اند و عرب به هر زنی که رفاه رسانی و رنج زدایی نسبت بدیگری دارد به او ام خطاب میکند خواه عمه باشد یا خاله یا مادر بزرگ و حتی دختری که نبی خاتم به فاطمه عزیزشان ام ابیها میگفتند یعنی مادر پدرش و آنی که تنها جنبه مادری دارد والده است.

مطلب سوم که هر امی پائی و قدمی دارد ولی شمشیر در مرحله ای است که باید آن را یافت و برداشت و لذا زن حسنه است و همین که ام شد و راهیابی کرد رنج برطرف ساخت و آسایش آفرید بهشت آفریده است اما مرد اگر در خاطر آورد و جاذبه شمشیر گیری داشت و او را وادار به برگزیدگی شمشیر کرد بشرط آنکه از آن استفاده منفی نکند آزاری نرساند قهرمانی کند مسلمانی نماید رهبر پذیری داشته باشد بهشت زیر سایه شمشیر اوست و لذا اینهمه لطف در دست مرد نهادن در حالی که با بهشت پیوند میخورد که در برابر سوالاتی که گفته شد شیطان بلعنده جنبه های الهی آن نباشد.

خدا نکند که دختر فهیم، مهربان، با محبت در زمانی خود شیفتگی و گاهی که کنجکاویشی اوج میگیرد از کسی بشنود که هنگام ولادتش پدر سراسیمه بخانه آمده و مادر را در بستر زایمان با رفتارهای واژگون بخاطر دختر زائی آزرده ساخته است که در این صورت دختر برای همیشه در رابطه پدر فرزندی خود را شکست خورده بحساب آورده و در میزان زندگانی تصور میکند اعتدال را از دست داده و در نتیجه با زیبائیهایی که در رویای شیرین خانه ازدواجش آینده را مینگرد همیشه در حال استعفاست. پدر خود خواه و دختر نخواه بندرت شاهد درنگ دختر خود در خانه خوشبختی خواهد شد زیرا دختری که در انتقالش از دنیای خدا خواسته به دنیای خدا خواسته دیگر با اعتراض پدر آغاز شده نمیتواند در انتقالش به خانه شوهر با جنس مرد که الگوی آن پدرش بوده است زندگی لطف آمیز داشته باشد پدر که خیر مقدم گفتن دختر را در شیوه خاص خود به مادر تسلیت گفته چگونه توقع دارد که دخترش در زمان آبستنی سراسر مدت حمل را در اضطراب دختر زائی بسر نبرد و در نتیجه اگر پسر هم تولید کرد نوعی ناراحتی اعصاب را با خونش عجین نکند و این خود نوعی فساد کردن و نسل را ضایع ساختن است.

در آن جلد که درباه اذان گفتن در گوش راست نوزاد و اقامه گفتن در گوش چپ مطالبی آوردم یادتان باشد نقاب خاموشی دنیای رحم را گفتم

با چنین عملی از چهره نوزاد بدور کرده و ورودش را به جهان خاکی با یکسان کردن کلماتی از فطرت با فطرت کل مولود یولد علی الفطره وی خیر مقدم میگویند چه عجیب و شگفت انگیز است که نبی خاتم در عروسی یگانه فرزندشان با ولی الله اعظم آستین ها را خود بالا زده و خدمتها میکردند و بدینوسیله نشان دادند که بزرگ خاندان این امر یعنی ازدواج را اینگونه عظمت میدهد و اگر خدای ناکرده روزی و روزگاری بذهن یکی از طرفین رسید که مساله ای بنام طلاق نیز وجود دارد بیاد اینکه همه فامیل از طرفین در جشن ازدواج شرکت داشته و بزرگ هر دو خاندان خدمت کرده اند از کلمه طلاق فاصله میگیرند و این امر مسلم زندگی است که هر چه آسان بدست می آید آسان از دست میرود و بی جهت نیست که حضرت صادق این مطلب را نیز برای عظمت دادن به ازدواج اضافه کرده میفرماید از سفره عروسی بوی بهشت استشمام میشود و کدام پیامبر یا امام سفره عروسی در مسجد گسترد.

یوم الدار نبوی وضیف ابراهیم المکرمین یا ربنا انزل علینا مائده من السماء عیسوی یا من و سلوای موسوی.

خارج از برنامه برای کسانی که مایلند مسجد هم مدرسه باشد هم مسجد و هم محل انتخابات و هم محل هر کار دیگر اجتماعی همه و همه درست هست اما ازدواجهائی که در مسجد میشود و در خارج از مسجد عکس العملی و جشنی و شر و شور و شعفی ندارد و فامیل عروس و خاندان داماد شرکت ندارند و به اختصار کلی در مسجد برگزار میگردد باید به این امر مهم توجه داشته باشند و خدمت خادم مسجد را با خدمتی که باید بزرگ فامیل انجام دهد برابر ارزش ننهند و به هر صورت بزرگ فامیل که شرکت زندگی دختر و پسر را با دخالت خود شکوهمند میسازد و این نوعی خیر مقدم به عروس گفتن است که به خانه داماد میرود و گرامی باد به داماد که عروس به خانه اش می آید و همین است که بزرگ فامیل به گوشهای محصول همین ازدواج خیر مقدم میگویند و قبل از هر سخنی او را با کلمات خدا آشنا ساخته مورد تلقین قرار میدهد.

دختر تلاش میکند که قبل از رفتن به خانه شوهر از جنبه های گذشته اش فرار کند مخصوصاً هیچ میلی به خود واسپاری به اینکه دختر است و شاید پدرش از تولد وی ناراحت شده ندارد اما اگر بفهمد که پدرش این فکر را داشته و به آن واقعیت داده است عشق خاص دخترانه را تقدیم هیچ مردی نخواهد کرد و جودش فاتح زمان و قهرمان مکان نخواهد شد و حتی در مرکز ستادی خود که خانه شوهر و فرزندان است در خلسه های پدر تهی کرده فرو خواهد رفت.

دوست داشتن زن

اسلامی که دستور میدهد داماد همسر خود را به خانه ای وارد سازد که اگر اندکی هم هست از خانه پدر مادری عروس بهتر باشد غذاهایی به او بدهد که اگر اندکی هم هست از خانه قبلی اش بهتر باشد و لباسهائی بر او بپوشاند که اگر اندکی هم هست از خانه پیشین بهتر باشد برای دوست داشتنش آیا دستوری نداده است و آیا نباید در قبال دستور بهتر کردن رفاه جسمی زن انتظار این را داشت که دستور داده باشد روشی اسلامی و انسانی درباره دختری داشت که از خانه محبت پدر و مادری با آنهمه علاقه و علقه آن دو را گذاشته و از همه چیز گذشته و شوهر و خانه وی را پذیرفته است بدون شک پاسخ مثبت بوده و بی گمان دامنه ارحم الراحمین پروردگار که به وسیله اسلامش به همه رسیده تا گوشه و زوایای زندگی را فرا گرفته و از جمله جوانه لطیفی از این شجره طیبه به گلخانه عروس داماد شاخه دوانده است.

اگر سن متوسط ازدواج دختر و پسر را هفده سال حساب کنیم بنابراین چه گفته شد هر 17 سال باید وضع ساختمانها و پارچه جات و تغذیه و غذای مسلمانان با تصاعدی حسابی بهتر شود و اگر چنین شده بود شهرها را همه

مدینه فاضله می دیدیم و به همین قیاس و سنجش اگر هر هفده سال محبت پدر مادری با اندکی افزایش به خانه عروس و داماد منتقل شود وحدت عمومی خواسته اسلام حاصل است.

هر چند پیشرفت فیزیک حیات توقف ناپذیرش پیش می رود و مغز انسان به عصر فضا رسیده اما دلش در همان عصر حجر مانده است و اگر شعله های انسانی یا بارقه های اخلاقی از شخص یا جامعه ای دیده میشود فقط میتوان آن ها را عمیقاً نزد پیروان ادیان آسمانی سراغ گرفت و در نتیجه می بینیم با پیدایش سر و کله یک فیلسوف مادی جمعیت انبوهی از بشریت در خانه غیر اخلاقی و محدود مادیگری متوقف و چه بسا در گوشه و کنار هر جمعیتی روش بینی دینی را فراموش شده مشاهده کرد.

علاقه و محبت پدر مادری با فرزند فطری است و نزد حیوانات نیز دیده میشود اما محبت فرزند نسبت به والدین با دشواریهایی روبرو میشود که فقط نزد متدینین بی دغدغه به آن احترام گذاشته میشود لذا دختری که در خانه قبلی محبت دیده اما محبت کرده یا نکرده وارد خانه شوهر میگردد در انتظار برخورد با محیطی با همان وضع و طنین است که قبلاً در آن شادمانه غوطه ور بوده است و امتداد رفتار توصیف شده بی هیچ وقفه و شکستنی منتظر که با آنچه پیشاپیش در ذهن داشته و در خانه شوهر حتمی الوصول میدانسته و هم اکنون سر وسامانش با شکست روبرو شده سرانجام بدی در وضع وظایف زنانگی و مسئولیت های تربیتی که باید درباره فرزندان اعمال کند خواهد داشت.

درست است که فقط روسای دولت ها ادعای بشر دوستی و ملت خواهی میکنند اما این حقیقت هنوز نزد کلیه ملت ها و بشریت اعتراف نشده و تائید نگردیده باقی است اما آنچه همه به آن معترفند موفقیت های فیزیکی نوع انسانی است که قاطعانه جنس دوم را در این موفقیت سر بریده و فدای پیشرفت عرضه های خود کرده و زن را وسیله رسیدن به هدف قرار داده است و جز

نزد متدینین و اهل تقوی همه جا و همه جا زن در اختیار خواسته های شهوی و اشتهائی مرد است. و لذا اگر دختر پس از جدائی از محبت های گرم والدین رویائی شیرین خانه شوهرش با موفقیت روبرو نشود می توان گفت موضع اجتماعی خود را نیاقته و حقوق زنانگیش تحقق نیاقته و با یک دور باطل بین خانه و خارج از خانه دست به گریبان است.

دنیا در تصرف دو نیروی سرباز و نیروی اقتصاد مادر کار تولید مثل و جوانسازی را بیشتر به عهده دارد و پدر مولد است و اقتصاد سازی را زیادتر مسئول ولذا زنان که تنها نیستند هرگز به فکر تشکیل گروهی نیستند مگر آنکه جنس مذکر آنها را وادار کند و مردان نیز کمتر سخن از زن و مادر زن و مادر شوهر و ازدواج و آمیزش می زنند مگر آنکه پای جنس مونث در میان باشد لذا زن مولد نیروی سربازی و مرد مولد نیروی اقتصادی است بلکه جنس اول و دوم سمبل نیرویهای دوگانه اداره کننده جهانند و به همان اندازه که سرباز بدون اعتبار وجهی سرباز نیست و اقتصاد بدون قدرت سربازی مقامی ندارد زن نیز بدون مرد بی اعتبار و مرد بدون زن ناتمام است و لذا شرکت زندگی زن و مرد یک نیروی خاص اداره کننده ای است که در مسیر حیاتی خود به طرز پیمانی پیش می رود پیمان بر اینکه محبت و مودت که سیمان و استحکام اساس خانوادگی است اگر نباشد شرکت تولیدی ناهنجاری است و نسلی که وجودشان را جامعه لازم نمی داند از جمله محصول آنهاست پیمان بر اینکه زن و مرد خود را صید کند و در عین حال به تصرف مرد در آید و باز در قلمرو دام هائی که صیادان می نهند تصرف شده و تصرف کننده فقط با محبت و مودت می توانند از آزادی و استقلال سهمی داشته باشند و لاغیر.

چه جالب است قرآن عزیز که وقتی سخن از زن و شوهر می کند و هردو را مخاطب قرار میدهد جایشان را مسکن نام گزاری می کند(...اسکن انت و زوجک الجنه...) وقتی زن می خواهد موضعی داشته باشد و مقری کلمه بیت را در خورشان وی تذکر می دهد(...رب ابن لی بیتا عندک فی الجنه

....) و چون مرد را برای جاگیری می بیند کلمه منزل را تذکر می دهد (...رب انزلی منزلا مبارکا...) واقعیت این است که هر موجود انسانی درگیر تعالی و ترقی زمان و مکان خویش است و همانگونه کرنوبیولژی ثابت کرده هرکاری دستخوش قدرت تغییر دهنده زمانی و مکانی است که در آن موضع گیری کرده است و حتی تزریق یک آمپول در مکان نورانی اثری دارد که انجامش در تاریکی آن اثر را ندارد و در مکان پرسروصدا خاصیتی جدا از جائی دارد که ساکت می باشد و ... مرد نیز منزل محل اوست و زن بیت و هر دو طالب و شیفته مسکن.

اداره و حجره و ... نیز داریم که قبلاً تفاوت آنها را تذکر داده ام و هم اکنون مطلب جدیدی را پیش کشیده مود بحث است.

زن و مرد با همند و هر دو در کنار هم می خواهند در سکون و آرامش باشند او لباس آن باشد و آن لباس این همانگونه که قرآن فرموده است و باز قرآن نتیجه ازدواجشان را لتسکنوا تذکر می دهد و هر دو با هم مسکن لازم دارند اما زن زمان تنهائی اش بیت لازم دارد جایی که محل بیتوته است و از استقلال در عین تنهایی برخوردار و ازآزادی در عین بدون ارتباط با محیط بهره مند یعنی جائیکه با عاطفه او دمساز و همراز است اما منزل برای مرد که منزل با تفکر مرد سازگاری دارد زن که ناحیه هیپوتالاموسش رشد بیشتری از مرد دارد و اینجا مرکز موجودیت عاطفه است اما مرد قسمت پیشانی و فرونتالش نمو زیادتر از زن کرده است و اینجا مرکز تفکر است و عاطفه با بیت می سازد و منزل با تفکر سازگاری دارد. منزل جای نزول مرد است:

یک دانشجو کتاب استاد می خواند فهمش دشوار است یک طلبه کتاب حجه الاسلام مطالعه می کند درکش بر او سخت می آید فاصله علمی دارند و نفهمیدن و درک نکردن گناهی بر آنها نیست و هرچه فاصله زیادتر این عدم فهم و نبود درک شدیدتر و بیشتر خواهد یا باید دانشجو و طلبه علماً

بالا روند یا حجه الاسلام و استاد و سطح علمی خود را نزول دهند و اگر فاصله بین خدا و بندگانش باشد و بخواهد کتابی بفرستد خدائی که همه علم ها از نزد اوست حتماً باید آن را نازل فرماید سطح فهم و درکش را به صورت معجزه به بندگانش به فیض بخشی اندازد مردی هم که ناحیه فکر زائیش رویش بیشتری دارد وقتی بخواهد با کسی که در عاطفه نقش بیشتری دارد باید نزد او منزل کند خود را مهیا سازد که طریقه زیستن با همسر را برخود هموار سازد طنز و نغز و آرایش و پیرایش و تمام اعمال عاطفی او را بپذیرد و از آن ها بهره ببرد و در برابر تفکر و تعقل زن خود را هموار سازد و تنزل دهد و با همسر برابری و یکسانی نماید او لباس زن باشد و زن لباس او، مرد زن می گیرد و زن به همسری مرد در می آید مرد می گیرد و زن گرفته می شود مرد منزل می کند و زن بیتوته و هر دو با هم مسکن می گزیند و سکون و آرمش دارند، زن محکوم به مراقبت از منزل است و مرد مجبور به حفظ از بیت مرد منزل می کند برای برابری با عاطفه بیشتر زن و زن بیت می خواهد برای درک فکر بیشتر مرد لذا لازمه این کار محبت کردن مرد به زن و زن به مرد است و به همین دلیل اگر مرد به زن بگوید تو را دوست دارم هرچند زن بفهمد دروغ می گوید در او اثر نیکو بجای می گذارد اما اگر زن به مرد بگوید تو را دوست دارم و مرد به کذبش واقف شود مضطرب می شود و این نیز با منزل و بیت سازگار است که عاطفه پذیر رای هر نوع محبتی است و تفکر عمیقاً به اوضاع و احوال می نگرد و آن را طرد یا قبول می نماید.

مرد در کاری که پیشه کرده یا در امور اجتماعی و یا سیاسی با هرگونه دگرگونی و طرد و طرحها و برگشت و پیشرفت ها روبرو می شود اما باید در برآیند این امور بر خط تکامل باشد و گسترش خود را هم در زمان هم در مکان حس نماید و این عرض زندگی است.

حکیمی را گویند وارد شهری شد در مدخل شهر گورستان بود یکی دو سنگ قبر را خواند تعجب کرد نظرش جلب شد تا همه را بخواند ملاحظه

نمود تمام قبرهای اشخاص بالغ سنگ دارد و طول عمرشان را یکی نیم ساعت و دیگری دو ساعت و برخی را دو ساعت و ربع و بالاخره هر کس را برحسب ساعت نوشته اند و طولانی ترین عمر را هشتاد و سه ساعت ذکر نموده اند هر چه فکر کرد نفهمید این چیست از عابری سوال کرد پاسخ داد در این قریه هر کس ساعات و دقایقی را که در امر خیر گذرانده خیری که بطور قطع مورد قبول است آنرا جمع زده حساب کرده و تحویل داده بر قبرش نوشته اند و این را عرض عمرها گویند مرد حسابگر هم باید در تمام موارد چنین باشد اگر خواست ببیند در دین در چه درجه ای مقر اوست و در کجای اسلام قرار گرفته است قرآن را بردارد و حساب کند چند آیه محکماتش را عمل کرده است اگر مایل است بداند عرض عمرش چه اندازه است قلم کاغذ بردارد و حساب کند از این چهل پنجاه سال چه مقدار خوابیده و زمان فعال زندگیش چه میزان است گسترش در زمان و مکان برای مرد علامت تکامل اوست و نشان فعال بودنش و زمان و مکانش را زیر پا گذاشتن و از آن عبور کردن و گسترش یافتن عرض زندگی است و تعارض انسانی با زمان و مکان و اگر زمان و مکان زیر پا گذاشته نشود و همه عمر در جا زده شود چه فرقی با حیوان که خود شاهد مردی بودم که قریب 35 سال و بیشتر هر صبح پارچه ای بر دوش داشت و از کوچه ما میگذشت و به خارج شهر میرفت تا مقداری سبزی از آنها که به شهر می آورند بخرد و بیاورد و بفروشد و بعد از 35 سال همان بود که روز اول و این شخص فقط میتواند برای یقین طول عمرش به شناسنامه اش نگاه کند تا برای حساب کردن سنش تمام سن های او را دید (با توجه به اینکه سن یعنی دندان) و اینکه نبی گرامی اختلاف امتی رحمه فرموده اند در تمام موارد وارد است هزاران حیوان را در نظر آورید همه یکسانند و هیچ اختلافی ندارند در طول زمان و مکان و در عرض زمان و مکان هم تغییری و اختلافی نخواهند داشت و این مرد است که باید گسترش خویش را در جهان حس کند و لذا منزل لازم دارد که به تناسب پیشرفتش خود را مرتب در برابر

خاندانش تنزل دهد و این کمال نامردی است که اگر اندیکار نویسی داماد شد و بعد رئیس دفتر و سپس شهردارش کردند همسرش به او بگوید چرا نان نخریدی بگوید من شهر دارم چگونه شهردار برود نان بخرد این منزل لازم ندارد لایق منزل و مسکن نیست این باید فقط در اداره بماند و دایره رفت و آمد و ریاست و وضع کنونیش را نگهدارد و بهمین نحو زن بیت لازم دارد هر چه زندگیش گسترش یابد فرزند بیشتر تربیت آگاهانه تر مراقبت بیشتر با بیتوته اش پیوستگی بیشتر و روابط اش با آن زیادتر و همین تنزل دادن مرد خود را در برابر زن و فرزند و تعلق پذیری زیادتر زن در مقابل شوهر و فرزند با محبتی که باید جبران آن تنزل را بکند بلکه با آن خوانا باشد و تمکینی که باید زن نسبت به شوهر داشته باشد سازگار میباشد و این را فراموش نفرمائید که فرمول کلی زندگی و معیار قبول آفرینش است مرد باید تنزل کند و زن باید تمکین نماید.

در جلد بعدی آنجا که آوردم چگونه زن سبب آرامش مرد میشود در ضمن گفتم قدرتهای پلید زمان زنان را وسیله تخدیر مردان قرار میدهند و حال آنکه قرآن میخواهد مرد را برزن آرامش دهد (سوره روم آیه 21) و مرد اگر بجای زن از مواد مخدر یا زن تخدیر شده یا قرص مسکن آرامش یابد چه سود و در اینجا می افزایم که اگر مرد در برابر زن یعنی در منزل گسترش نیابد و متوقف بماند یا زن در برابر مرد یعنی در بیت زیاد نشود ودر جا بزند آن منزل و این بیت برای آنها مسکن و سکونت گاه نبوده و نخواهد بود و بحث جالب را در آن جلد مطالعه فرمائید که از تمکین مفصل گفته ام.

ربنا هب لنا من ازواجنا و ذریاتنا قره اعین که این نیز از قران است، دعائی است که خدا بما یاد میدهد و هر جا خدا تعلیم میدهد انتخابی که خدا برای بشر کرده سزواتر است و او تبارک و تعالی بحال آدمیان آگاه تر گرچه لازم دارند همانگونه که او جل جلاله تعلیم میدهد که روزانه ده مرتبه از خدا بخواهیم ما را براه راست که در آن استقامت خواهیم کرد

(صراط مستقیم) هدایت فرماید در اینجا نیز پرودگار ما را میفرماید از او بخواهیم نور چشمان به ما ببخشاید و با آنکه ذریات ما نور چشم ماست ازواج را بر ذریات مقدم میدارد قرآن زن را میخواهد که آرام بخش شوهر، لباس شوهر، نور چشم شوهر، مودت و رحمت آفرین برای شوهر گسترش دهنده تکاملی شوهر در تمام ابعاد الهی باشد و تمام آیات مربوطه را تا کنون شرح داده ام.

مرد که مدیر عامل اقتصادی زندگی مشترک و جدید است بنا بر آنچه گفته شد باید زن را هم رئیس ستاد زندگی مشترک و جدید و مدیر عامل تولیدی بپذیرد و در قسمت های اجتماعی- فرهنگی نیز بدلیل آنکه قران هر دو را در اعتبارات حقوقی و حقیقی یکسان معرفی فرموده است (ان المصدقین و المصدقات و القانتین و القانتات و المونین و المومنات و .....) باید پذیرفت که باید بروش برابری هر دو را پذیرفت مرد عامل یک نیروی بزرگ اداره کننده جهان (اقتصاد) و زن مدیر عامل یک نیروی بزرگ اداره کننده جهان (سرباز) و هر دو بالاشتراک مسئول پیشرفتهای اجتماعی و فرهنگی و چون در اسلام سیاست از دین جدا نیست هر جای سیاست اسلامی اقتضا داشته زن دخالت کند همانند مرد مجاز شمرده شده و هر جا مرد باید راهی جدا از زن برود بحساب امده است و اگر زن را از امری یا مقامی محروم داشته اند همانند محروم داشتن مرد از طلا و پوشیدن ابریشم و حریر است که بدین جهت نه ارزش طلا و ابریشم کاهش میابد نه از اعتبار مرد کم میشود و زن نیز اگر مقامی به جرگه اش تعلق نگرفته است نه از قدر وی کاسته میشود نه از اعتبار آنچه متعلق به او نشده است.

مرد وقتی زن میگیرد باید گذشته اش را نیز در بغل گرفته به زندگی جدید وارد شود اما زن همین که شوهر کرد باید از گذشته اش بگسلد و به زندگی تازه وارد شود لذا باید در اینجا بخاطر اینکه شوهر به گذشته اش ترجیح داده نور چشمی پذیرفته شود.

همیشه زن برای مردش حالت نیمه خدایی را می پذیرد و همیشه مرد برای زنش باید بعلت نیمه خدائی بودن نیمه ارحم الراحمین هم بوده باشد و خدای تبارک و تعالی از این جهت هم ارحم الراحمین است که یکی از فیض بخشی های او فرستادن رسولان عزیزیش است برای مردم و اگر ارمغانی بهتر از دین نزد خدا بود همان را بوسیله فرستادگانش برای مردم میفرستاد و این که دین را فرستاد و از جمله ارحمن الراحمینی او به همین فیض بخشی سامان دارد شوهر نیز که نیمه خدای زن است و اسلام هم میگوید اگر قرار بود خدا اجازه دهد دیگری را جز او سجده کنند بزنان اجازه میداد که بر شوهران خود سجده گذارند و بخاطر همین نیمه خدایی بودن باید نیمه ارحم الراحمینی هم بود که شرایط اولش پذیرفتن عبد خود بعنوان نور چشم است (خارج از برنامه اشاره کنم که اگر این سینا میگوید مقام بزرگ علی از اینجا معلوم میشود که بارها فرمود انا عبد من عبید محمد چه راست و جالب گفته است و در جلدهای 25 تا 32 شرح دادم) .

نه تنها زن از گذشته اش بخاطر شوهر میگذرد بلکه بخاطر فرزند همان آمیزش را زن میکند که مرد هم کرده است ولی اغلب همان لذتی را که مرد میبرد زن نمیبرد بعلت انزال زود رس مرد و اوج لذت جنسی رسیدن او در صورتیکه بسیار میشود که به اوج لذت جنسی و ارگاسم نمیرسد و بهمین جهت پس از آمیزشهای بدون ارگاسم تمام شعریه های لگن زن پر از خون میماند و درد کمر میشود.

بعد از آمیزش این زن است که بیش از نه ماه شکم میکشد و این مرد است که پس از تولد که با رنج و درد بسیار زن همراه است در قریب باتفاق کشورها نام فامیل پدر بر فرزند میگذارند یعنی مادر را که از گذشته بریده از آینده اش نیز قیچی میکنند و جبران آن فقط اطاعت از قرآن است که نور چشم بحساب می آید و اینکه قرآن از واحنا و ذریتنا را ردیف آورده یعنی زن باید برای شوهرش چنان نور چشمی باشد که فرزندی برای او نور چشم است.

مرد از علایق جامعه خسته و از گردشهای روزگار وامانده به خانه بر می گردد اینجا دشمن نیست برخورد نیست دستش نباید به کلاهش باشد که بر ندارد لنگرگاه است آرامش بخش است همه دوستند گذشته را برای او آورده اند از آینده برای او مراقبت می نمایند اما زن آهنگ زندگی را از تولد تا مرگ چه در خانه پدر چه در کنار شوهر یکنواخت نواخته و می نوازد و زمانی این آهنگ ناهماهنگ است که در خانه روشی خصمانه مشاهده شود و شوهر خسته در خانه نیز وامانده گردد یا زن سنجاق شده به یکنواختی به وسیله شوهر ترکیب دلخواه زمان و مکان را از دست بدهد او که در خانه به پدر و مادر آن چنان کلفت وار خدمت می کرد که دختر خوبی برای ازدواج معرفی شود اینک نیز به همان روش در خانه شوهر کار می کند اما آنجا کار میکرد و نور چشم بود و اینجا اگر کار کند و بلعیده وسوسه گردد ناگزیر فرزندانش در این فاصله ظلمانی و عمیق فدا خواهند شد و این نوعی اهانت به افکار عمومی است که اجتماع را متشکل از جوانان خوب تربیت شده می خواهد. خدمت خانه که کاری سهل و آسان نیست تربیت فرزندان که بس خطیر است یک پایگاه روشنی می خواهد و این در سایه عنایت نور چشم شوهر شدن فراهم است.

این خیلی جالب است که مردان بیشتر برای گذشتگان ازدواج می کنند و زنان برای آیندگان و بدین نحو شخصیت تفوق طلبی مرد و شخصیت جلب و جذب مرد و حفظ نسل این گونه در زن و مرد تجلی می نماید مردی که ازدواج نکرده یا ازدواج کرده و بلا عقب است از اینکه نتوانسته از گذشتگان نسلی ایجاد کند رنج می برد و اما زن بیشتر از اینکه تولید مثل نکرده و آینده ای ایجاد ننموده بر آزار و غصه گرفتار است و این نیز انتخاب جالب آفرینش است که مرد را لباس زن و زن را لباس مرد آفریده است همانگونه که قرآن فرموده است زیرا پیوند گذشته و آینده که باید با زمان حال باشد در هرحال و صورتی ضروری است احساس های ریشه دار و سنتی گذشته که همراه با صفات ارثی باید به نسل برسد خواهان خود را شکل می دهد که بیشتر در مرد

می توان سراغ گرفت و دست یابی به آینده ای که دلالت بر معطل نماندن کانون های خانوادگی است طالب را به مطلوب پیوند می دهد و هر کدام نباشد زن را عریان و مرد را برهنه جلوه می دهد اتحاد اقتصادی و تولیدی مرد و زن نیز گویای همین مطلب است که پیوند قدرت و زیبائی که سرمایه اتحاد گفته شد می باشد باید از طرف مرد از گذشته گرفته و به زن داده شود و زن به امید آینده مرد را قانع و راضی سازد و به همین دلیل که سرمایه اجتماعی مرد نقد است همیشه مرد را گویند زن گرفت و زن را گفته می شود به همسری درآمد و شالوده گذاری هر خاندانی بر اساس همین پیوند گذشته با آینده به وسیله افراد است و بارها آوردم که آیندگان گرفتار عملهای گذشته گانند و زن نیز که بیشتر از مرد به آینده تعلق دارد با این جریان عظیم و پر سیطره باید گرفتار مرد باشد گرفتاری که معنای الرجال قوامون علی النساء قرآن مجید را توجیه می نماید و در عین حال گذشته ها را که به آن محزونیم و آینده ها را که از آنها بیم داریم باید مادام العمر در برآیند نیروهای مذکور بسر بریم و چون گذشته ها از دست رفته و تکامل مسیر آینده نگریسته می شود آینده در نظام خاصی که زن نور چشم باشد باید در آید.

زن حق هیچگونه مقاربت جنسی جز با شوهر ندارد زیرا اساس ازدواج بر نفع جامعه است و امید بیشتر زن به آینده اجازه نمی دهد نسل سازی را در برابر ظهور غرائز شهوی سر ببرد و نفع جامعه را فدای شهوت خود کند و به همین دلیل حق دارند دوست داشتن را عرضه دارند و نور چشم باشند صادرات دیگری نیز از زن به جانب خانواده سراغ داریم که در ازای آن که مرد چنین صادراتی را نداشته و حتی از طرف خانه یا جامعه وارداتی هم دارد حق به زن داده می شود که نور چشم باشد و آن تقدیم احساس های خانوادگی زن است به ازدواج تا جائی که حاضر است نام فامیلی خود را بگذارد و به نام شوهر صدا زده شود و این گذشت علاوه بر اینکه حق دوست داشتن به زن می دهد سبب می شود یکی از قوانین پنهان در طبیعت که در وجود

شوهر به نام بر فطرت بودن مرد سراغ داریم آن چنان شکوفان شود و آن چنان به همسری که حتی نام خود را به خاطر شوهر به ازدواج تقدیم داشته شور و احساس یابد که اگر با زیباترین زنان طرح دوستی بریزد و لذا او درباره همسر شرعی اش ناروائی بشنود حتی حرمت زیبائی رفیقه خود را بشکند و بر او طعنی را وارد سازد.

مرد عاشق می شود و تصمیم می گیرد ازدواج کند یا یکی از این دو ممکن است در قاموس او یافت نشود و شرکت زندگی تشکیل دهد عاشق نشده و تصمیم به ازدواج بگیرد اما زن به چیزی غیر از مداخله خواستن که مخلوطی از عشق و تصمیم است آن هم هراسناک در آن به سر نمی برد زیرا مرد باید زن بگیرد و گرفتن تصمیم لازم دارد اما زن باید عروس شود و ازدواجش بیشتر بر تصمیم شوهر پایه ریزی شده است لذا نزد مرد عشق یا تصمیم او را موظف می دارد در حالیکه زن در انتظار است که وظیفه اش توضیح داده شود از این قرار وظیفه مرد راهی به عشق و یا تصمیم دارد و یا هر دو دارد اما زن مصمم فقط راهی به سوی برانگیختگی شوهر و این مطالب را دانستن احساس های نرم و لطیف هر شوهری را ناشکیبا به جانب همسر معطوف می شود که نور چشمش باشد.

در جلد 21 و جلد 39 درباره آیه شریفه ای که قرآن می فرماید در صورت عدم تمکین جنبه خاصی در رابطه با همسرش خواهد داشت ابتدا باید به او پشت کرد و سپس مقاربت او را با زدن در هم شکست زدن با چوب مسواک آن هم به شرطی که اثری و علامتی از زدن به جای نگذارد و به متکی بودن این دستور بر مدارج علمی روانی اشاره کرده مطالبی آوردم در اینجا باید بیفزایم که مادر نور چشم خود را کتک می زند کودک گریه می کند ولی به مادر پناه می برد و نور چشم بودن خود را در راهی که انتخاب کرده به شور بهتر و بیشتر می افکند مادر او را در آغوش می کشد و می بوید و می بوسد و نوازش می کند زن نیز در تردیدکه تمکین از او حذف شده و سبب خشمگین شدن شوهر

گردیده لذت جنسی را واسطه قرار داده به شوهر پناه می برد و بدینوسیله مرد را تمکین می کند که حتی ادب کردن او را پذیرفته و بر شخصیت تفوق طلبی مردانه اش پاسخ مثبت داده است لذا دلدادگی بهتر و مراتب نور چشمی بودن افزونتر می گردد آری به تجربه ثابت شده است که مرد غالب و فاعل و ضارب است و تصرف کرده و زن تصرف شده و مغلوب و مفعول و مضروب است، و همه در یک کلمه که مرد خود را به حق خود بهره مند می بیند و چه برای مرد ارزنده تر از اینکه ببیند موفق است.

بار دیگر آوردم که نبی خاتم و علی مرتضی کلمات سه گانه سواد - بیاض - نفس - جسم - جسد - روح را در کلمات خود ذکر کرده اند و نزدیک تر و آشناتر از همه به ما زیارت وارث است که در برابر سرور شهیدان و یا اولاد و خویشان و یاوران وفادارش آنها که در کربلا بطور نامحدود در راه اعتلای اسلام کوشیدند و همه چیز خود را فدا کرده اند همین که ایستادیم در اول سلام می کنیم السلام علیک یا وارث ادم صفوه ... و در پایان نیز سلام بر آنها بلکه بنا بر رسم عرب در پایان سلام خداحافظی بر آنها.

السلام علیکم و علی ارواحکم و علی اجسامکم و علی اجسادکم و سه چیز را نام می بریم روحشان و جسمشان و جسدشان و مقررات مذهبی نیز برای ازدواج سه کلمه انکحت و زوجت و متعت را به کار می برد متعب که همان مرحله حیوانی عمل است (ذرهم یا کلوا و یتمتعوا-قران. یاکل و یتمتعوا کما یاکل الانعام قرآن) و بر جسدی که رشد حیوانی دارد غلبه پذیر می باشد زوجت به واسپاری و بخشندگی دو انسان خود را به یکدیگر که همانند دو گل که یکی نر و دیگری ماده است یکی کلاله و دیگر پرچم دارد این بکاران آید و آن در رابطه با این بخشندگی هر دو با هم شب به خواب می روند و غنچه می شوند و الصبح اذا تنفس و پر و بال گشوده در فضا به پرواز در آمده عطر افشانی آغاز و زندگی را خوشبو می سازند اما هر زوجت که گفته می شود متعت را نیز شامل است زیرا اگر همه جا و در تمام امور و در کلیه لحظات عشق آتشین پسر و دختر

را یکی سازد بر عکس آنچه تصور شده یا گفته اند در واسپاری های آمیزشی باید دو تن باشند دو جسم یعنی در مرحله زوجت یگانگی اندیشه و در وهله متعت دوگانگی که بخشندگی یک جانبه نتوان بود اما انکحت برای آدمهاست برای این که شوهر آئین زن داری بداند و عمل کند و زن به مقررات شوهر داری آشنا و به آن انجام وظیفه نماید فرزند تربیت کردن ، کمک شوهر به زن در خانه و مساعدت زن به مرد برای آسایش وی در جامعه سهم بزرگ این مطلب و به انکحت راهی مذهبی دارد که در جلدهای تربیتی انشاءالله خواهم آورد و به دلیل گفته شده اگر متعت نباشد جسم آزرده شده جسم و روح را آزرده می سازد و اگر زوجت نباشد جسم رنج می برد و جسد و روح را متالم می کند و در صورتی که انکحت درست نباشد مفهوم گناه تازیانه بر روح می زند وجود چهره پژمرده هر جسد و جسمی در پشت روح ناآرام قطعی است و مرد در هیچ یک از مراحل سه گانه این احساس را نمیکند که حقی را از دست می دهد.

بلکه اگر در بستر است و در اعمال و آمیزش یا در آشپزخانه است و در عمل و کمک یا در جامعه است و منزه ند فراهم ساختن وسائل رفاه و خانوادگی همه و همه به عنوان مغلوب و محکوم بودن زن و فرزند انجام می دهد که آنها نیازمند این کارهایند که انجام می دهد اما زن در هر سه مرحله (متعت- زوجت- انکحت) در برآیند چند نیرو به سر می برد شرم از خود واسپاریها ، شرمساری از اینکه نکند امور خانه فی الجمله ای خراب بوده است، ترس از اینکه شوهر بیشتر اوقاتش را در این چند روزه در اجتماعات گذرانده و به همین دلیل شرم دارد که مرد کمتر از زن می پرسد از آمیزشی انجام گرفت لذت برد یا خیر ولی زن یا می پرسد یا منتظر است که مرد بگوید لذت بردم و اگر چنین سخنی را از مرد بشنود به اندازه لذت یک اوج لذت برای وی ارزش دارد و این سنگ تمام گذاشتن زن در ترازوی نور چشم مرد شدن است که مرد و زن عملی انجام دهند و زن خشنود شود که مرد خشنود شده است.

انکحت و زوجت و متعت را آوردم که چگونه با حقوق اخلاقی ، اجتماعی

علمی پیوند دارند زن و شوهر تا زنده اند هم به سوی اعتلا دادن یکدیگر توجه دارند و هم به جانب رفاه خانوادگی یکدیگر معطوفند و هم به طرف فراهم ساختن خشنودی جنسی میل دارند زن وشوهر از یک شب جنسی برمی خیزند به روز زندگی می پیوندند و از شب و روز خاصه های ممتاز برای آینده نسل بهره می گیرند و چنین تماسی بر هر زن و مرد مسلمانی مبارک باد که معنای حقیقی پیوند ازدواج را در همین تماس ها سراغ می توان گرفت و هرکس در جستجوی فضای مملو از مودت و رحمتی است که قرآن کریم به آن اشاره دارد آن را در خانه چنین زن و شوهری می تواند مشاهده نماید. اما هرگز زن در مخیله اش جانشینی برای شوهر وارد نمی شود که شوهر زمان پائین آمدن از نردبان تعالی خانوادگی ممکن است در منجلاب بی معنا و بدون مفهوم چنین تصوری غرق گردد و اینجاست که طرح مشترک زن و مرد با تصور بی جای مرد شکاف برداشته و تعالی بیکران زن را خواه و ناخواه باید به عنوان نور چشمی بودن حتی مقدم بر نور چشمی فرزند همانگونه که قرآن مجید فرماید پذیرفت (ربنا هب لنا من ارواحنا و ذریاتنا قراه اعین....)

متعت حرکت شهوی به سوی جسد دیگری است و زوجت حرکت تصاعدی برای کمک و کارآمد به جانب جسمی دیگر و انکحت حرکت غیر فیزیکی و نزد صاحبان ادیان آسمانی و حرکتی الهی به طرف روحی دیگر و این است راه پیمائی دو انسان خوشبخت در مسیر زندگی که هدف آنها تعالی و تمامیت و کمال است و هرکس در مسیر حرکت سوم افتاد مستعد اینکه مشمول آیه شریفه (ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تنزل علیهم الملائکه ان لا تحافوا و لاتحزنوا و البشروا باخنه الی کنتم توعدون-قرآن) قرار گیرد زیرا هرکس بر گذشته اش محزون است که چرا چنان نکرد و چنان نگفت و چنان نشد و بر آینده اش در هراس که آیه چه خواهد شد از این رو پروردگار به آنها که گفتند خدا و بر صراط مستقیم و راهی هستند که راست است و بر آن استقامت می ورزند بشارت به رسیدن هدفی بس عالی که جنت فردوس است می دهد و

چون هر انکحتی مراحل زوکت و متعت را در بر دارد اگر الهی باشد زندگی در مسیر مشروع خواهد به سر انجام رساند مسیری که هم مرز بهشت برین است.(این توجه نیز درخور بسی اهمیت است که آدمی آموزش می بیند و مسجود فرشتگان مطرود شیطان می شود و سپس عورتش بر او ظاهر می گردد و اهمیتش داشتن دین قبل از ازدواج است و سفارش اینکه اگر خواستگاری دین داشت دست رد به سینه اش نگذارید) متعت نمی تواند به عنوان توجیه وجود آدمی به کار رود زوجت نیز نمی تواند بلکه انکحت که سخن برتری است و اگر درست انجام یابد آرمان سعادت خانواده و نسل در خورشان توجیه وجود آدمی به همان ترتیب که قرآن کریم انسان را در سه زمان به اسامی بشر ، انسان ، آدم معرفی می فرماید بشر که به بشره شناسائی می شود و هیچ موجودی از نوع خود جز از یال و بال و کوپال و پشم و مو پر جدا نمی شود و این انسان است که به بشره محدود و جدا از بشری دیگر و آمیزش این نوع که به شکل بشر بودند در مرحله متعت متوقف همانند آمیزش حیوانات و رسید جسد به جسد ، رسید لاشه به لاشه بعد از آن قرآن بشر را انسان نامگزاری می فرماید که جسمی دارد باید انس و نوسان و نسیان داشته باشد و در قرآن کلمه انسان در عرصه شماتت است و آمیزشش زوجت که خوی انسانی با آن همراه تا به مرتبت آدمیت برسد که زیرپوششش ظل ظلیل پیامبری در آمده است و حضرت آدم این افتخار را به او داده است که بنی آدم نامیده شود و آمیزش وی از این به بعد تابع مقررات الهی و پوشانده شده با ورق جنت (اشاره به پوشاندن حضرت آدم و حوا خود را با برگ بهشت فبدت لهما سواتهما وطفقا یخصفان علیهما من ورق الجنه-قرآن) اما از قرآن چنین بر می آید که مرد (حضرت آدم) مراحل غیر فیزیکی را گذراند به تنهائی اشاره به خلیفه شدنش گردید (اذ قال ربک للملائکه انی جاعل فی الارض خلیفه ...) به تنهائی آموزش داده شد (و علم آدم الاسماء...) و به تنهائی ... تا نوبت خوردن و مسائل جنسی و تشکیل خاندان و سکونت در خانه گردید که هر دو را شرکت

دادند (فاکلا منها - فبدت لهما سواتهما ...) اسکن انت و زوجک الجنه ...) و در عمل هم می بینیم مرد در زندگی کمتر بلکه هرگز از تصورات شهوی استمداد نمیکند و مسائل جنسی را به یاری نمیطلبد ولی زن از مسائل جنسی و توصورات شهوی یاری می طلبد و چون شهوت پس از خوردن و مسئله مکان آن هم در جای آرام (مسکن) در آغوش شوهر حاصل می دهد باید پذیرفت که اسلام اگر اجازه نمی دهد هنگام آمیزش نه مرد زنی دیگر را در نظر آورد و نه زن مردی جز شوهر خود را در خیال راه دهد همین است و در جلدهای دیگر شرح دادم و در اینجا اضافه می کنم که چه بسا تمکین نکردن زن و هم به خاطر برانگیختن شوهر باشد که از افیون منشی و سستی خارج شود و مردانه برای همسر و جبر برای آمیزش اقدام و مجبور شود حتی به زن پشت کند و این فعال شدن مرد است و در مرحله بعد او را با چوب مسواک ادب نماید و بزند و این جبار شدن مرد برای حذف سرزنش هائی می باشد که ممکن است بر سر و روی مرد به خاطر حالت مجازی آمیزشی که دارد نثار گردد.

پروردگار به فرشتگان می فرماید انی جاعل فی الارض خلیفه و مقررات خلیفه ای (کسی که خلف او در می آید و خلف صدق اوست و به عظمت خداوندگاری نزدیک می تواند شد و در عین حال نیز اولین موجودی است که می تواند از خود کاری در آید و نافرمانی کند و اگر به او گفتند از این درخت نخور بخورد) تعیین فرماید اما دقت فرماید که چگونه خلیفه اش را (به اصطلاح غیر مانوس) به در و دیوار می کوبد یک روز علم می آموزد به فرشتگان عرضه اش می دارد و از نزدیک شدنش به درخت ممنوعه نهی می کند خود و همسرش را ازجنت بیرون می کند ... تا مجبور شود توبه کند توبه یعنی بازگشت دو طرفه که هم آدمی به جانب خدا بازگشت نماید و هم خدا برگشت وی را بپذیرد و بدین طریق بازگشت داشته باشد ولی چه شکوهمند و غرق در نمایش فضایل که اولین پیامبر ، خلیفه خدا ، مسجود فرشتگان ، و مطرود شیطان (هر مومن صالحی همین وضع را دارد. در ضمن آنکه از ابقای وضع موجود متوالیاً

بیرون کشیده و به تکامل و کمال سوق داده می شد به مرز روابط جنسی و احساس های عشقی نزدیک کرده امتداد آدمیت را به تشکل آموزش ، سجده فرشتگان و از جمله تظاهرات عوامل جنسی و اعضاء عورتی نسبت می دهد و بدون شک برای خلیفه خدا که باید خوشبخت باشد و پس از این زندگی به زندگی شادمانه جاودانی برسد آموزش ، اخلاص (که شیطان نیز همانند فرشتگان تسخیر شود زیرا فرشتگان در برابر عالم شدن آدم به سجده افتادند و شیطان گفت فبعزتک لاغوینهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین) ، نظم خاص تغذیه ای نظم خاص روابط جنسی _ نظم خاص اختیار مسکن (با توجه به خوردن و نخوردن _ ظاهر شدن عورت آدم و حوا در خانه بهشتی ساکن شدن) لازم دارد که از خانه بهشتی قبلی را از دست داد باز بتواند بازگشت و توبه کرده آن را از جمله دست آوردهای بعدی خود به حساب آورد.

البته توجه فرمودید که مرد پس از خلیفه شدن و آموزش دیدن و عالم گردیدن و مسجود فرشتگان و مطرود شیطان شدن (محبوب نیکان و مطرود بدان) تازه از داشتن همسر برخوردار می گردد و در کنار همسرش به درخت نزدیک می شود و نباید بخورد می خورد و مقررات همسری و همسرداری و شوهری و شوهر داری پیش می آید آری آدمی که خلیفه خداست و رو به تکامل پیش می رود و از علم آدم الاسماء شروع می کند باید در آن فاصله که پس از مسائل فرشتگان نیز گذشته و کمال بیشتری بدست آورده متوجه ارزش کمالی و مفهوم عالی مسائل آمیزشی و جنسی که در پیدایش نسل سهم به سزائی دارد بوده باشد و به همین دلیل که زن در آن وقت همسریش عنوان می شود که مرد از علم خدا و سجده فرشتگان به برخورداری رسیده و کمال بیشتری دارد نور چشم مرد خواهد بود.

باز هم نور چشمی بودن زن

بارها آوردم که نبی خاتم بکرات بر دست دخترشان فاطمه بوسه زدند و جز فاطمه فقط یک مرتبه دست کارگری را که از فرط کار همه پینه و سفت و چوبی شده بود بوسیدند سئوال این است که آیا محمد بن عبدالله اشرف مخلوقات ، سفیر بزرگ الهی ، پیامبر اولوالعزم ، خاتم انبیاء نیست؟ هست و بر دست کارگری بوسه زد ، کدام یک از سران احزاب کارگری یا اولیاء امور کشورهای وابسته به طرفداری کمونیست یا اعضاء دولت مذکور حاضر شدند حتی کارگری دست بدهند؟ در اینجا نیز می پرسم آیا کسی را جز قرآن یا اولیاء الله سراغ دارید که زن را نیز ردیف فرزندان بلکه قبل از آنها نور چشمی خطاب کرده باشد (ربنا هب لنا من ازواجنا و ذریاتنا قره اعین ... قرآن) مردم در اجتماعند و زن در خانه و مرد نسبت به استعدادی که دارد.

واسطه بین مردم و همسر خود یعنی این مرد است که متناسب با ارزش خود هم جامعه را می سازد و هم زن را توجیه می کند زن از مفهوم گذشته به یاد نیاکان و گذشتگان در خانه غرفه می سازد از اسباب و اثاث و پرده و کمد و... و مرد نیز از اشعار و سرودها و ادبیات و علوم و قوانین گذشته خانه را در کنترل مخصوص منظم می کند آن نظم غرفه ای می دهد و این ترتیب توجیهی و خانه را به یک واحد کوچک متمدن تبدیل می کنند که پروردگار نیز شروع ارزش های الهی را از این واحد کوچک خواسته می فرماید یا ایها الذین آمنو قوا انفسکم و اهلیکم نارا و نه اصلاح را می توان در سطح بسیار گسترده همگانی شروع کرد و نه فرد فرد را بپای میزان اصلاح کشاند و بیمه نگهداری از آتش دوزخ نمود بلکه دسترسی به واحدهای خانوادگی بر فراز و نشیب هائی که مسئول هموار کردنش مرد خانواده است بسی سهل تر می باشد.

خانه مکانی نیست که فقط از باران و آفتاب و سرما جلوگیری کند یا برای خوابیدن انتخاب شود اولین خانه را که حضرت آدم ساخت خدا به

مردم تبریک گفت (ان اول بیت وضع للناس للذی ببکه مبارکا- قرآن) و این بسی شگفت است که حضرت موسی منزل می خواهد (رب انزلنی منزلاً مبارکاً و انت خیر المنزلین- قرآن) و پدر و مادر مسکن (یا آدم اسکن انت و زوجک الجنه- قرآن) ولو آنکه بهشت هم باشد باید مسکن باشد و این زن است که طالب بیت است(رب ابن لی عندک بیتا فی الجنه - قرآن) و اولین خانه ای هم که بنا شد بیت نام داده می شود زیرا همان گونه که زن فرمانده ستاد خانه است خانه هم باید در مفهوم قدرت فرمانده درآید قرآن کسی که در راه خدا مهاجرت کرده و به شهادت رسیده نقطه آغازش را بیت معرفی می فرماید (و من یخرج من بیته مهاجرا الی الله و رسولهم ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله - قرآن) و محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین را اهل البیت و مطهر و طهر می نامد (سوره احزاب) و قوم موسی و هارون را در انتخاب بیوت سفارش به دو پیامبر مذکور می نماید (سوره یونس) و هربیتی را مسکن می خواهد (والله جعل لکم من بیوتکم سکنا ، - قرآن) و هر مسکنی را در قرآن بنگری اشاره به محل خانوادگی است که زن و شوهر باید در آن مشمول آیات (و جعل منها و زوجها لیکن الیها سوره اعراف- و من آیاته ان خلق لکم من انفسکم ازواجاً لتسکنوا الیها سوره روم) مربوط گردند و اگر کلمه منزل را در قرآن نگاه کنی بین آن و زمان نیز ارتباطی است بطوری که همه جا شخص باید خود را در بطئی پائین تر از آنچه هست جای دهد بهر صورت جائی که آسیه همسر فرعون آرزوی داشتن می کند و چون در گذشته از آن محروم مانده در آینده آن را می طلبد یک سره باید زن را به مکانی متصل ساخت نه برای خواب نه به عنوان پناهگاهی از سرما و باران بلکه در آنجا اهل البیت است و بیت مکان برکت است و بیت مکان شروع مهاجرت است و بالاخره بیت محل آرامش است یعنی بیت در و دیواری نیست که آدمی در آن محاط است بلکه آنچه در درون آدمی و محاط در اوست آن هم به بیت تعلق می پذیرد و بیت اگر از خارج محدود است در داخل بی

انتهاست و اگر از داخل به چیزی شمرده نشود در خارج هرچه خواهد بود از کاخ و کوخ اعتراض بر آن عبث است و زن که مرکز فرماندهی اش چنین مکانی است نور چشم است.

مرد برای نشان دادن خود و بیان آنچه هست محیط بزرگی از جامعه را در اختیار دارد در صورتی که زن به همان اندازه که مرد می تواند و باید در امر خانه دخالت کند در کار خارج از بیت می تواند مداخله نماید ولی مرد با جامعه و خانه به گذشته و حال روی دارد و زن به وسیله شوهر و فرزند با گذشته و آینده خود را پیوند داده اگر جامعه روز را به وسیله شوهر در اختیار دارد جامعه فردا را نیز توسط فرزند مسخر می سازد و در هرحال می بینیم خانه مرکزیت خاصی برای گذشته و آینده است و فرماندهی آن با زن. مرد کمتر از زن با امور تکراری او سرو کار دارد لذا مرد در دستاوردهای خود احساس موفقیت می نماید و زن در صورتی به کار خود اهمیت خواهد داد که مرد خانه و اهل خانه آن را ارجمند دارند و درباره اش به گفتگوئی که آنها را اساس معرفی می نماید بنشینند مرد می داند چه کار کرده است و تشویق همسرش به نزد شوهر بیش از یک توجه شخصی و دوست داشتنی وقع داده نمی شود اما زن تصور می کند کاری نکرده است همه عادی است همه تکراری است همه آنی همه بی شکلی و همه یکنواختی است همه را باید می کرد و باید می شد لذا همین که شوهر یا اهل الابیت به گرمی غذای کدبانو را پذیرفتند و یا با کشش مثبتی کارهای فرمانده خانه را تایید کردند ما در خانه خود را سهیم موفقیت های شوهر و اهل خانواده می داند می پزم تا آنها موفق شوند می شویم تا آن ها فراغت از آلودگی یابند تمیز می کنم تا دور از آلودگی باشند از این قرار محصول کارخانه های موفقیت است و طول عمر و چه مایه و پایه ای گرانبهاتر از عمر طولانی توام با شادمانی که عمر کوتاه موفق یا عمر بلند بی مصرف به تنهائی غیر عالی به نظر می رسد از این قرار عکس العمل کارهای خانه در رفاه و آسایش خانواده منعکس است از این قرار کارهای خانه کارمندی بهداشت و

بهداری و شهرداری و شهربانی و تمام دوائری است که با بی نظمی ها در شرایط مطلوب به سر می برند و به اصطلاح نان بی نظمی اجتماع را می خورند از این رو کارخانه ها را یا می بویند یا می چشند یا می بینند و از درون بی نهایت خود به برون محدود با کلمات یا حرکات به ستایش در می آورند.

مرد می خواهد خانه داشته باشد تا از آن لنگرگاه بتواند به سوی اجتماع بگریزد و زن دوست دارد خانه را تا بتواند از اجتماع خلاصی یافته در آنجا آزادانه سامان گیرد تنهائی دو نفری بعنی دو نفر یکی شدن آغاز حرکت مرد به طرف مرزهای مردانگی است در صورتی که برای زن این تنهائی غایب زندگی و مطلوب خواسته های اوست و به همین دلیل تمکین زن از مرد ضروری است زیرا بدین وسیله اراده اتصال به خط سراسری زندگی مراد می دهد و زن توجیه می شود همانگونه که بر مرد نفقه واجب است و این وظیفه او را به همان مسیر تکاملی سراسری حیات متصل می سازد و توجیهش می کند که مرد است لذا زن از طرف مردش در تقدیر است و مرد از طرف اجتماع و زن باید نور چشم مرد باشد و مرد نور چشم اجتماع ، بلکه زن نور چشم نیروی سرباز باشد و مرد نور چشم اقتصاد.

نور چشم مرد زن و فرزندانند و اینها در برابر مرد جداگانه شناخته می شوند و فرزند به جبر نور چشم است اما زن را باید شناخت که نور چشم می باشد.

فرزند آئینه تمام نمای مرد و زن است که مدتها پس از آنها باقی است و باز هم چهره اشان را در نسل ها با ازدواج تداوم داده بر پا می دارند اما زن فقط در بستر و حیاط سرویس می دهد و برعکس فرزند که زندگی را به بیرون می کشاند زن به درون سوق می دهد ولی دختر هرچه کند فرزند دیگران است که برای ایفای نقش هائی تسلیم شده است و این تسلیم شدن که زن نقش پدر را در شوهر جستجو میکند و آشیانه دیگری پای می بندد و همه چیزش را منتقل می کند اما نور چشم پدر بوده چرا نور چشم شوهر نباشد؟ !

در حقیقت دختری که از پدر گسسته و به شوهر پیوسته یتیمی است که پدری انتخاب کرده اما پدری که به جبر باید پدری کند و به حقیقت همسرش نور چشمش باشد.

فراموش نشود که دختر از روزی که خود را شناخت امیدواری نیز اندرونش شد اما امید به آینده و شوهری که نصیبش خواهد گردید نور چشم پدر بود اما هرگز در نور چشم پدر تسخیر نمیشد و برای فرار از آنجا به جایی که در آنجا امیدها و آرزوها نهفته است چشم داشت نور چشم پدر بود و آرزو می کرد نور چشم دیگری شود و این آرزو اگر دریافت نگردد تمامی ازدواج دریافت نگردیده است.

مرد وقتی ازدواج می کند بیش از این مضطرب نیست که فقط می گوید ازدواج خربزه نبریده ای است من چه میدانم شیرین خواهد بود یا نه اما زن وقتی ازدواج می کند هرگز از اضطراب رهائی پیدا نمی کند زیرا کسی است که می داند هرگز بر سرنوشت خود نظارت نخواهد داشت و همانند فرزند در دست والدین یا باید در ناامیدی از حمایت آنها به چشم انداز آینده فقط امید کند یا نورچشم آنها باشد ولی کمتر اتفاق می افتد که فرزند نور چشم می باشد همانگونه که پدر و مادر فرزند را دوست دارند اما این نسبت در جهت برگشت به همان میزان نبوده فرزندان پدر و مادر را به همان قدر ارزش نمی نهد لذا خدای ارحم الراحمین این کمبود را با سفارش های آیاتی خود جبران می نماید و وضع شوهر نیز نسبت به زن و فرزند همین گونه بوده و خلاء کمتر نور چشم بودن زن یا اصلاً نبودنش را با توصیه های آسمانی پر می نماید.

امیدواری دختر در خانه والدین به ازدواج است و در خانه شوهر نیز باز به ازدواج امیدوار می باشد اما بشارتهای خوش و ناخوش بیشتر از واقع شدن در آن اوضاع مرهم و جراحت خواهد بود چنانچه خبر از آمدن قحطی وحشت زا تر از واقع شدن در قحطی بوده و خبر انتخاب در یک مقام بالا تکان دهنده

تر از نشستن در آن مقام می باشد دختر نیز که در خانه پدر و شوهر به ازدواج امیدوار است در خانه شوهر به بشارت دلبسته و امیدوار است اما در خانه شوهر در آن امیدواری قرار گرفته و آینده ای که دنیای وی را بشارت دهد ندارد دیگر همین شوهر است و همین آشیانه و تنها امیدواری به نسل است که مادر نسبت به آن بیش از پدر وقع می نهد زیرا انزوای خانه او را بیشتر به فرزند متوجه می سازد و چشم انداز اجتماع چنین حالتی را در شوهر کمتر از آن به وجود می آورد او قبل از خانه نیز به فوتبال یا والیبال یا روشهای دیگر یا به مدرسه ها گروه ها متصل بود و هم اکنون نیز نه به خاطر ازدواج بلکه برای انتقال به وضع دیگر اندک اندک آنها را رها کرده است در صورتیکه دختر که فقط به خانه وابسته بود و آن را به تمامی در نقطه عطف زندگی به نام ازدواج رها کرد و خانه دیگر را به نام خانواده پذیرفت اما در همین خانه اگر زن نورچشم نباشد مرد ارباب است و حتی مختصر نشانه استقلال از زن در آنجا دیده نمی شود و این تماس نزدیک مرد خانه با بی فرهنگی و تردید پذیری خانوادگی است و هرگونه آینده ای برای آنها خستگی آفرین خواهد بود.

همانگونه که اگر مرد آنچنان در برابر زن باشد که جسدی بیش نیست و زن را نگران نماید زن نیز ممکن است آنچنان تسلیم باشد که لاشه ای بیش نیست و مرد از او گریزان باشد اما مرد مرداری بیش نباشد چون زن با مرد دیگری رابطه نمی تواند داشت، کسب و مقامش اغلب تابع شوهر است حتی نامش مال خودش نبوده از شوهرش می باشد می توان از این اندیشه یاری گرفت که لاشه زن برای تقدیس ازدواج بیشتر از جسد مرد قربانی شده است و لذا خانه برای دوزخ شدن در برابر زن فرصت بیشتری دارد در اینصورت اگر زن برای مرد به صورت نورچشمی از قوه به فعل در نیاید فاجعه مستند بودن شوهر به استبداد و پدرسالاری پیش خواهد آمد.

چون برهه ای از زمان بر ازدواج گذشت پسر و دختر یا می فهمند که توافق بر آشیانه اشان حاکم است و این زندگی شایسته تحسین است یا اگر هر دو

احساس بیزاری از هم کردند و مجبور به زندگی با یکدیگر بودند رقت بار ترین زندگی را دارند اما در هر دو نوع زن نمیتواند از خانه که در وضع اول گور زنده و در حالت دوم آشیانه اوست از آنچه هست و قریب باتفاقش تکراری است خلاصی یابد ولی مرد هم درگیر تنوع زندگی است هم درگیر اجتماعی پسند نکرده خانه ای که زندانی بیش شناخته نمی شود یا اجتماعی ملال آور و خانه ای که از آن اجتماع می توان گریخت و در آن به آسایش بود اجتماعی تا حد نزدیک به تحمل موافق و خانه ای مامن و ملجا از این قرار مرد یا در اجتماع هم بشود جمع نیست تفریق است تنوع نیست تنهائی است و فقط در خانه به امید آمدن شوهر و فرزندان به تنهائی تنها نیست و تیمار شدنش از کنار شوهر بودن و خانه داشتن و ترتیب فرزند و وصعت و وسعت یافتن دامنه محبت خانوادگی است و شاید سر اینکه قرآن مجید هم از خلیفه شدن آدم و مسجود فرشتگان شدن و مطرود شیطان گشتن وی نامی از همسرش نمی برد اما همین که سخن از خوردن و نخوردن و آشانه گزینی و پیدایش مسائل آمیزشی منظم می شود آنجا که نام آدم را باید به علت عظمت وابستگی اش برد می برد(یا آدم اسکن انت و زوجک اجنه - قرآن) و هرجا تساوی حقوقی و عدل حقیقی برایشان منظور است هر دو را در یک کلمه والدین یا خطاب تثنیه ای ذکر می فرماید (و لاتقربا- فاکلا - قلنا اهبطا - و...) و این شکل گرفتن ها برای آدم در کنار آفرینش و سازمان دهی های همسرش در کنار آدم باید آدم نورچشم آفرینش و کامل کننده آن و خلیفه خدا و همسرش نور چشم عصاره آفرینش یعنی آدم و کامل کننده مرد باشد.

این خیلی عجیب است که زن و شوهر ناسازگار هم دنبال نشانیهای انحصاری همسرشان می گردند دنبال که گفتم مقصود سایه است یعنی زن چون متاثر می سازد اما تشخیص نمی توانند داد در آئینه منعکس تر و روشن تر پیدا است و شدت ظهور آن را تدارک نمی توانند دید همین که مرد با زن بسیار زیبای

اجنبی بود و زبان به سرزنش همسر شرعی ناسازگار مرد دراز کرد می بینی هجمه خون برای دفاع از آن زن به طرف نزدیک ترین محل به محیط که پوست باشد آغاز می شود و همانگونه که خون برای باکتریها و میکربهای داخل حمله درونی دارد برای دشمن خارجی هم هجوم به طرف محیط دارد اما از پوست فراتر نمی تواند رفت و مرزبانهای بشری او را از بشره اجازه تجاوز نمی دهد از میان صورت سرخ شده شوهر لب های بنفش و بسیار ظریف لرزان را می بینی که باز شده و زبانی که چاپلوسی می کرد به سرنش کردن بیرون آمد و از زن خود به دفاع پرداخت زن نیز همین گونه است اما غنای هجومی و قدرت حملاتی زن همه و همه در مکر کردنش بالقوه وجود دارد (ان کید کن عظیم قرآن) لذا اگر حتی مردی که به شکل مردانه دلپسند است زبان به توجیه شوهرش در راه غیر تکریم و تقدیس بگشاید با تحمل وضع موجود هرگونه موضع بعدی آن مرد را در برابر شوهر ناسازگارش به خرابی می کشاند مگر آنکه رد پای زنی را در آستانه روابط جنسی با شوهرش حدس زده باشد که دیگر تلخکامی را هم برای شوهر فاسقش آرزو می کند هم برای مردی که در بد اندیشی نسبت به شوهر او لحظه ای را گذرانده است از این قرار حقوق نظری مرد باحقوق عملی زن برابری کامل در موضوع مورد بحث برقرار سازید که باید جبران تفاوت ارزشهای عملی و نظری را آن کس بپردازد که آن را دارا است و این جبران فقط در نور چشم شدن زن تامین می گردد مگر نمی بینی قرآن هم به آن کس که علم دارد می گوید کتمان نکن و به کسی که دارا است می فرماید بخل و خست و لئامت را بگذار اما جاهل را با نوازش نزد عالم راهبری می نماید و فقیر را با دستگیری امیدوار می سازد

زن باردار هم زنور چشم است

زن باردار هم نور چشم است

این امر عجیب بصورت خاصی با وجود زن عجین است که اگر آبستن شد بارداری خود را دوست داشت یک حالت فوق العاده ای گویا به او توصیه میشود. به مردش که ظرفیت تولیدی داشته بدیده توقیر و احترام بیش از جنین او را کمک کرده قند او را بحد اعتدال می آورد و اگر هرمونی یا چیزی دیگر کم داشت یا معتدل نبود بچه در شکم که عضوی از مادر محسوب است او را کمک خواهد و از این عجیب تر که تنها بچه بر همه چیز مادر اثر گذاشته او را همانند سلامت بودن خود به سلامتی نزدیک خواهد کرد بلکه مادر را در کیفیت ها نیز چون خود به حالت بچگی نزدیک خواهد نمود.

گویند که زمان بارداری ناز آید در صورتیکه کودک صفت و بچه منش شدن زن باردار تقاضای کمک های لازم را در برابر بزرگترها کرده است.

در این حالت که بچگانه شدن مادر بسیار بزرگ جلوه میکند ملول و نا مطبوع بودن شوهر بسیار خطرناک و نوعی بدبختی برای نسل است که بارها شرح دادم اگر مادر از بارداری خود در رنج باشد چه برسد به سر مهمان دعوت نشده (جنین) می آورد و خطرناکتر احساس مادر است که بفهمد شوهری از آبستنی او تنفر دارد و همه روابط آینده اش را این کودک قرار است به بیقراری بکشاند و از این جهت خطرناک که رشد سلولهای بدن چنین بطرزی خودکار قرین زندگی است بزرگ میشود رشد میکند متولد میشود اما رشد کیفیت های جنین که هنوز دنیا را ندیده آهنگ های ناسازگار به او میرسد نمیتواند برزندگی معنائی بدهد و بهمین جهت رسول خاتم صلی الله علیه و آله او را در زمان بارداری روزه داری شب زنده دار و مجاهد معرفی مینماید زیرا روزه ارتباط خاص آدمی با غذاست و زن نیز با داشتن ویار و استفراغ و اوضاع دیگر غذایی با روزه مرتبط است شب زنده دار که باید همانند تخم های پرندگان که دائم بوسیله پرنده یا ماشین جوجه کشی زیر و رو میشود تا عناصری بیشتری در یک جانب تخم جمع نشود و نسل موفی بدنیا نیاید مادر نیز اگر قبل از آبستنی

سه چهار مرتبه از این دنده به آن دنده میشد تا به شعریه ای متورم شده در زیر لاشه سنگین آزادی به جریان یافتن خون در راه اکسیژن گیری و دفع فضولات بدهد هم اکنون برای آنکه عناصر بیشتری در یک طرف بچه جمع نشود و دو نیمه بدن جنین قرینه باشد بجای سه چهار مرتبه بیش از هفت هشت مرتبه بلکه بیشتر از این دنده به آن دنده و به پشت خواهد چرخید و این شب زنده داری و قیام بالیل زن است که شب را بجای رکوع و سجود و خود مسلمان سازی حرکات دیگر مسلمان سازی انجام میدهد و مجاهد است زیرا در میدان حیات به چنگ آورده ها را به سرباز آینده یا مادر سرباز آینده که در بطن اوست میرساند و چون بچه را بدنیا تحویل داد با هر مرتبه شیر دادن گویا بنده ای از اولاد اسماعیل (سادات) را آزاد کرده است. بعلاوه جنین نیز خود حرکت میکند تا همانند تخم پرندگان زیرو رو میشود که در جلد 39 بطرزی جالب همه را شرح داده ام و اسلام عزیز را بنگر که اینهمه حرمت به زن میدهد تا شوهر خود را در کنار چشمه ای از ایمان و تقوا و مجاهدت ببیند و به باردار به چشم بشارت و امید بنگر که اگر باردار از موجودیت طفل به فکر ترس افتد و از پدر تازیانه ای برای مجازات کودک دریافت کند بدترین ابتلائات را در وجود کودک میخکوب و استوار ساخته است ربنا هب لنا من ازواجنا و ذریتنا و قره عین از قرآن است از کلام خداست جاجدا ازواج و ذریات اگر نور چشم باشند وقتی در قرآن با هم باشند و در بطن مادر نیز با هم باشند گویا مادر (ازواجنا) شکمدار (ذریاتنا) خود قرآنی شده است و چرا زنی صائم و قائم باللیل و مجاهد فی سبیل الله قرآنی نباشد اسلامی نباشد مثل خدا نباشد کافر ملحد و فاسق فاجر که مثل خدا نیست (مثل بر وزن عسل) مرد آبستن کرده و عمل خود را زیر لگدهای ظالمانه له کند و دو نفر را که یکی تسلیم اوست و دیگری چون شاخه تازه از زمین روئیده تسخیر او به گوشه ای از حیات که گهواره فناپذیری را آماده دارد پرتاب نماید چیزی برای چنین مرد نتوان گفت جز آنکه در برابر صائم مجاهد قیام به ستم کرده

و بر وقوع موجودی که خود عامل موجودیت اوست نشانه گیریهای خدا دشمنانه می نماید.

زن باردار که اسلام پیامبر گونه اش معرفی می نماید از جمله برای این است که احترامی لایق پیامبران نسبت به وی مراعات شود مادر و بچه ای که در شکم دارد کاملاً با یکدیگر سازگارند و مبادلات حیاتی به احسن وجه بین آنها صورت می گیرد آنچنان که در یک قحطی آمار داده شد که مادران باردار که خود از بی غذائی جان سپردند و همین که جنین آنها را به دنیا آوردند جریان زندگی را در جنین آنچنان دیدند که گزارش کردند مادر آنچه در اعضاء ذخیره داشته به نحو ممکن به بچه رسانده است آری مادر باردار که نبی عزیز خاتم او را روزه دار معرفی فرمودند چه بسا بدون سحری و بدون افطار روزه دارد غذائی به او نرسد و از استخوانهای خود به بچه در بطن برساند.

یک سبب یک گلابی یک میوه که مورد هجوم قارچها یا باکتریها قرار می گیرد همان دانه و هسته که هستی آینده اوست و او را درست در وسط خود و جای امنی قرار داده اگر ملاحظه کرده باشید سعی کرده عضلات و گوشت های خود را سپر بلای هسته قرار دهد. جائیکه ممکن است دشمن رخنه کند و محل ورودش به گیاه یا حیوان یا انسان باشد مفاصل است لذا آنجا را می بینم که در میوه ها اندکی زهر تعبیه کرده اند که دشمن نتواند وارد شود و به همین دلیل محل اتصال میوه ها به ساقه تلخ تر از سر آن است (در مفاصل های حیوانی نیز شعریه های بیشتر شبکه بندی شده برای دفاع و ...) اما پدر یا مادر هسته خود را در بطن بدارند و از او به حق پاسداری نکنند از سیب و گلابی هم بل هم اضل.

حرمت مادر باردار که ناتوانی هایش به او شکوه و عظمت داد و اسلام روزه دار قائم باللیل و مجاهد معرفیش می کند بیشتر از این جهت است که صادرات پدر و مادر در هر حال مدفوع و چرک و مو و ناخن و اشک و عرق و پوسته ریز.

یها و ادرار و منی و مذی و وذی و بزاق و گازها و بخار آب و حرارت و ...بوده و تنها مادر است که صادراتی به نام انسانی دیگر تحویل می دهد این مادر است که آینده نامعلوم را در خود معنی داده است و جریان زندگی را اجازه داده مسیری در تن او داشته باشد مادر بادار به شیر است به حیات ابدی و مولد است به تجسم نوع و گرامی است به پاسداری از حیات و وزنش اضافه شده از انسانی دیگر و ناتوانیش افزون گردیده به توانا ساختن آدمی دیگر در موقعیت خانوادگی دلپذیر شوهر و مقبول خدا.

شیر دادن و نور چشم بودن

مادر بادار با آنهمه تقرب و امتیاز می داند که هر کس بر اهل خانه وارد شود از در داخل می گردد جز فرشتگان الهی و اینک آنچه را تصورش می کرده و تصویرش را در ذهن داشته وارد شده و به اهل خانه پیوسته است شاخه نازکی از گل که بوی پدر داردو خوی مادر آورده و در کوی والدین به تداوم حیات نشسته است آدمکی با چشمان جذاب پوست های براق ناخن های شفاف که در آغاز مایل نیست بیش از یک ساعت به مکان تازه وارد شده چشم باز کند یا بر آن بخندد تبسمی که دارد در خواب است و مربوط به آشیانه ای که پیش از آن در آن بوده جائی گرم و نرم و غیر متغیر و آرام اما هم اکنون دار بالبلاء محفوفه و بالغدر معروفه و هم ابتلا و غدر در آنجا مهر و محبت تمامیت داشت کمتر اتفاق میافتاد که برای تاخیر در تغذیه و گرسنگی نعره بزند و فریاد بکشد و هم اکنون چه بسا ساعتها در انتظار غذاست و همه در اشک ریختن و داد زدن و غذا طلب کردن و بسیار مواقع مورد بی لطفی مادر یا دیگران واقع شدن.

مادر نیز نقش مقدس بارداری را کمتر با دغدغه ایفا می کرد زیرا کندوئی بود که زنبور عسلی در آن جای گرفته هر زمان تقاضائی داشت به او عرضه

می شد و همه مبادلات بین تن و تن عادلانه صورت می گرفت و به پیروی از آفرینش تکوین که بر خود کاری و خودآموزی است و هرگز بدآموزی نکرده و نخواهد کرد رشد کودک و دگردیسی چنین به عدالت و میزان و مقدار انجام می گرفت اما هم اکنون باید در برابر نوزاد احسان جای عدالت گیرد و انصاف برای مادر در خور اعتنا باشد و بر درگاه این کلاس تعلیماتی تازه تاسیس شده بوسه زد کلاسی که در آن از خودکاری تکوین خبری نیست و معلمی لازم است که هر نوزادی بر خودکاری رشد می کند و بالغ می شود جز نوزاد آدمی که معلم لازم دارد (اطلبوا العلم من المهد الی اللحد- فرموده نبی خاتم) و از گهواره تا گور باید معلم از او مراقبت به عمل آورد و بزرگترین معلمش از آغاز مادر است و هم اوست که دلال رویدادهای خارجی در برابر کودک است و واسطه فعل و انفعالات نوزاد با محیط و هم اوست که نطفه اش غذای خود و غذای سه روز مهمانش نطفه مرد را با خود داشت و سپس از جدار زهدانش سلولهای له و لورده کرده را به موجود می خورانید و سپس از آنچه جذب ، می کرد از هوا یا غذا از راه بند ناف یا مایعی که کودک در آن غوطه ور بود به او می رسانید و هم اکنون وی را به سینه چسبانیده از سفره پر شیر خود تغذیه می نماید.

نزدیک به نه ماه مادر و فرزند از یک کاسه خوردند و نوزاد عضوی از اعضاء مادر بود و هم اکنون نزدیک به دوسال در رابطه عاشقانه بسیار شگفت انگیز و شاهکار آفرینش که مادر هر چه را به طرف بند ناف می فرستاد به آزمایشگاه بزرگ پستانها گسیل دارد تا در آنجا سفید و شیرین و دگرگون شود و باز مادر و فرزند بر یک سفره باشند و هنوز نوزاد با خوردن از مادر بیشتر به جنس صفاتی مادر در آید و چنین مادری نه تنها نور چشم پدری باید بود که به دنبال احساس شهوی چند لحظه ای کناری نشسته و فرزندی دریافت کرده است بلکه باید نور چشم آفرینش باشد و هست.

نبی خاتم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند تخلقوا باخلاق الله

به اخلاق خدائی درآئید خدا عالم است عالم شوید قادر است قادر شوید و کسب و تحصیل هرکدام از آنها که در جهت الهی بودن است امتیازی از خدائی بودن را دارد و از جمله احساس مادر بودن در برابر فرزند که چه بسیار نیرومند است و نمونه ای از دوست داشتن خدا بندگانش را.

چه بسیار در باره لزوم تمکین مادر در برابر پدر آوردم و هم اکنون به تسلیم بودن مادر می پردازم.

درست است که مادر می تواند نوزاد را ببوسد در آغوش کشد بالا و پائین کند برهنه و عریان سازد لباس بپوشاند و بچه مسخر اوست اما آن احساس نیرومند مادر بودن سبب شده که اگر نوزاد تسخیر است مادر هم تسلیم باشد تسلیم زمان و مکان نوزاد که هرچه از حقوق او نسبت به مادر می داند و به او آشناست به تمامیت پرداخت نماید اما پدر در برابر نوزادش تسلیم نیست بلکه در استیلاست به همان گونه که برخی نوکرها بر خانواده مستولی اند. در حقیقت مادر برای فرزند کلفتی است که در بست تسلیم اوست ولی پدر نوکری است که برای انجام مقاصد مطلوب خانوادگی بر بچه و مادر بچه استیلا دارد.

مادر که تمکین می کند در رابطه دو جانبه شرکت کرده است محبت آفریده و مودت و رحمت را افزایش داده است اما تسلیم که می شود تصور می کند در رابطه یک طرفه شریک است و فرزند در برابرش بی تفاوت خواهد بود و حال آنکه بر اثر انجام زایمان های بی درد که نزدیک به دو سال بیشتر عمر نکرد ثابت گردید دردهای زایمانی ایجاد محبت می کند و به جای آنکه درد و رنج انگیزه ای برای انتقام باشد محرکی است برای به وجود آوردن محبت و عشق و به همین قیاس و سنجش که مادر درد نکشیدن را دوست درد و در نتیجه بچه ای را که باید دوست بدارد دوست نخواهد داشت باید بر این غرور خود نیز خط قرمز و بطلان بکشد که در ارتباطش با شوهر دو جانبه رعایت ترضیه خاطر طرفین می شود و در پیوستگی اش به موجود کوچک به ظاهر بدون

عزم و اراده فقط مادر در ادای وظیفه محبت و انجام نقش مادری یک جانبه در مهر و علاقه غوطه ور می باشد چنین نیست و قلب کوچک کودک بدون شناخت به ظاهر مادر همه چیز را از آن مادر می داند آری همه چیز را و همه آفرینش را به پستان مادر آویز بوده و مادر را چشیده و ذائقه اش فرهنگ مادری را به او تفهیم کرده و هم اکنون هر چه را بخواهد بشناسد و بداند و بفهمد به زبان می زند که همه آفریده شدگان از شناخت مادر شناسانده می شوند (و شاید هنوز کسی چنین مطلبی را نگفته و این توجه را نکرده باشد) ربنا هب لنا من ازواجنا یا تنا قره اعین که قرآن کریم می فرماید برای مادر تحسین انگیزتر است تا برای فرزند همانگونه که در قرآن نیز ازواجنا مقدم بر ذریاتنا آورده شده است به همین دلیل که اگر پدر یا برادر یا خواهر هم نوزاد را به دامن گیرند در حالیکه دهان غنچه مانندش را نیمه باز کرده - سرش را با حرکات افقی به دنبال چیزی می گردد که فقط مادر صاحب آن است یعنی فرزندی که نور چشم است همه آفرینش را در مادر خود خلاصه می کند در این نورچشم آفرینش.

خارج از برنامه بیاودم و این مطلب ویژه پزشکان متخصص زنان و زایمان باشد که در برابر زائو که دردها شروع شده خدا را فراموش کرده بلافاصله کارد جراحی بر شکم مادر می نهند و این را افتخاری در راه انجام عمل سزارین می دانند و چه بسا که به ندرت یافت شود متخصصی با دنائت و پستی که در راه اخذ وجه بیشتری بلافاصله ساطور برای عمل سزارین بر دارد و مطلب قابل تذکر اینک نه تنها دردهای زایمانی سبب علاقه بین مادر و فرزند می شود بلکه ثابت شده همان فشارهای زهدان که بر بچه وارد می گردد عامل افزایش تحمل وی در برابر رنجهای روزگار بوده و بچه های سزارین به دنیا آمده پتانسیل مذکور را ندارند به قراری که در صفحات اخیر گفته شده هر مردی به اتکاء آنچه خدای تبارک و تعالی فرموده مایل است زنی و فرزندانی نصیبش شود که نور چشمانش باشد اما همین که مدتی از ازدواج گذشت چه بسا در میان آنها

یکی پیدا شود که باید از او پرسید آیا در میان چهار میلیارد بشری که خدا دارد و یکی را به تو سپرد توانستی آن را درست نگهداری؟!

گرچه تفسیر کردن قرآن کار بزرگان از دانشمندان متخصص است و هر وقت می خواهم نزدیک به کلام الهی شوم بر خود میلرزم اما به حساب اختلاف امتی رحمه و اینکه من هم فردی بسیار ضعیف و کوچک از امت جدم محمد صلی الله علیه و آله سلم می باشد و بحساب اختلاف (مفهوم کلمه مذکور) که باشد مایلم خدای توفیق دهد مطلبی را که از اسلام عزیز می دانم به وسیله این نسل به نسل های بعد برسانم دوست دارم همه از قرآن بگویم و اینک که به پایان این جلد رسیده ام باز ختامه مسک باشد چه بهتر که باز از قرآن آورده شود.

این همه که از کلمه قره اعین قرآن پر گفتم به خاطر عظمت مطلب بود ولی فراموش نشود که کلمه ازدواج که قرآن آن را درباره مراحل سه گانه زن (فراغت- آبستنی - شیر دادن) تعمیم داده هم در آن زمان که آبستن نشده زوجه است و هم زمان باداری زوجه است و هم زمان شیر دادن(و به همین دلیل هم نور چشم بودن زن را در هر سه مرحله شرح دادم) مطلب جالب تر از همه چون همیشه از قرآن است که ازدواج را در کنار ذریات و مقدم به آن آورده است یعنی زن را در کنار بچه اش گذاشته که در عین حال بچه اش که نور چشمش است خود الگو نمونه و شاهدی برای نحوه نور چشم بودن و چگونگی آن بوده باشد.

تکرار کلمات

این مطلب را که برای اولین مرتبه خوانده اید چون با استقبال گرمی روبرو شده و نتایج علمی چندی به بار آورد تکرار کرده و مضافاتی هم خواهد داشت. آوردم که بنا بر آنچه قرآن نظر دارد مرد با منزل در ارتباط باید بود و زن بایست که شرح دادم اضافه آنکه در قرآن هر جا کلمه نزول آورده شده علاوه برآنکه از آن بزرگداشت شده برای قابل استفاده بودن و توفیق استفاده رساندن هم هست مرد باید منزل داشته باشد خود بزرگداشتی از مرد است اما همانگونه که و انزلنا الحدید و انا انزلنا القرآن هر دو را به حدی نازل کردند که مورد استفاده قرار گرفت مرد هم باید در منزل آنقدر خود را تنزل دهد که در غیر این صورت مستفید فایده ای نخواهد برد.

قرآن که کلماتی نامحدود زنجیر شده و فشرده در محدودیت است برای آنکه بشیر آن را بفهمد و مورد استفاده اش باشد نازلش کردند و حدیثی نیز در این باره داریم که برای فهمیده شدن تنزل داده شد کما آنکه کتاب عالمان بزرگ را فهمیدن مشکل است چه رسد به خدا که همه علم نزد اوست آهن نیز برای آنکه بتواند بشر مورد استفاده قرار دهد نازل شد شوهر نیز برای آنکه همسرش او را بفهمد و درک کند باید منزل داشته باشد و در غیر اینصورت همانگونه که حضرت علی فرمود چون دنده کجی است می شکند.

این را نیز توجه فرمایند که منزل (به ضمه حرف اول) با منزل (به فتحه اول) ارتباط ریشه ای دارند و یک جا هستند.

جلد 39

زندگی نامه دکتر سید رضا پاکنژاد

ص: 1

دکتر سید رضا پاکنژاد در سوم آذر 1303 شمسی در یزد متولد شد. در سال 1331 به دانشکده پزشکی دانشگاه تهران راه یافت و در بهمن 1336 رساله دکترای خود را با درجه ممتاز گذراند. در کنار تحصیل علم طب، به فراگیری زبان و ادبیات عرب نیز پرداخت و دروس حوزوی را تا سطح مقدمات نزد حجت الاسلام والمسلمین عجم طی کرد. دکتر پاکنژاد پیش از پیروزی انقلاب اسلامی با انتخاب مسئولیت آموزگاری در مدارس شهر یزد، حسابداری و طبابت و سرانجام ریاست بیمارستان هراتی و بیمه یزد، خدمات قابل توجهی را به همنوعان خود ارائه کرد. او همواره به روشنگری مردم بویژه جوانان می پرداخت و افزون بر خدمات اجتماعی، در همه مدت مبارزات روحانیت با سلسله جبار پهلوی، در سنگر مبارزه و اعتقادی به دفاع از اسلام ناب محمدی (ص) مشغول بود. وی همواره با برپایی جلسات سخنرانی مذهبی و ارشادی، نسل جوان بویژه قشر تحصیل کرده را با مبانی و ارزش های والای اسلامی و انقلابی آشنا می کرد. پافشاری او به ادامه روشنگری علیه دستگاه ظلم و طاغوت، موجب حساسیت ساواک به او شد، به طوری که همواره با ایجاد مزاحمت برای وی، او را به ساواک اصفهان بردند. او در مسیر مبارزه، با ظلم و بیداد و برداشتن نقاب تزویر از چهره سرسپردگان رژیم پهلوی از هیچ تهدیدی به خود نهراسید و همواره اشتیاق به شهادت داشت. تحقیق و پژوهش از ویژگی های بارز دکتر سید رضا پاک نژاد بود. شوق تحقیق و پژوهش در روح و اندیشه سید رضا، ریشه کرده بود و هرگز بدون استدلال در مقام تأیید و یا ردّ موضوعی برنمی خاست. از همین شیوه برای مبارزه با طاغوت استفاده می کرد و با بی قراری ارتباط با مجامع علمی دنیا و داخل کشور، سعی داشت اسلام واقعی را به مردم بشناساند. برپایی جلسات تفسیر قرآن سید رضا پاک نژاد، آوازه شهر یزد و موجب جذب نیروهای مذهبی شده بود. دکتر پاکنژاد در پزشکی و بررسی علوم و معارف اسلامی 110 جلد کتاب تألیف کرد که مهم ترین آنها «اولین دانشگاه و آخرین پیامبر» است. ایشان پس از اینکه به نمایندگی مردم یزد در مجلس شورای اسلامی برگزیده شد، به عضویت کمیسیون برنامه و بودجه درآمد.

شهید پاکنژاد در تمام مدت مبارزه روحانیت با رژیم شاه، با خدمات اجتماعی در سنگر مبارزه به دفاع از اسلام پرداخت و سرانجام در هفتم تیرماه او و برادرش به همراه 70 نفر از بهترین خدمتگزاران ایران در هفتم تیر سال 1360 با بمب گذاری منافقین روسیاه به شهادت رسیدند.

پیکر غرق به خون و پاره پاره شهید دکتر سیدرضا پاک نژاد در گلزار شهدای یزد به خاک سپرده شد.

بسم الله الرحمن الرحیم

تقدیم به کسانی که نه از دانشمندان لادیند نه از دینداران جاهل

شهید دکتر پاک نژاد

اولین دانشگاه و آخرین پیامبر

شهید دکتر سیدرضا پاک نژاد

روش شوهرداری در اسلام

(بهداشت نسل)- 39

روش شوهرداری در اسلام

اولین دانشگاه و آخرین پیامبر

سی و نهمین کتاب

از:

دکتر سید رضا پاک نژاد

مبسوطی از رساله دکترا که با درجه ممتاز گذشته

نام کتاب: روش شوهرداری در اسلام

نویسنده: دکتر شهید سیدرضا پاک نژاد

تیراژ: 10000 جلد

نوبت چاپ: یازدهم

چاپ و صحافی: سعیدنو

قطع: رقعی

قیمت: 300 ریال

مرکز پخش: خیابان انقلاب خیابان 16 آذر (غرب دانشگاه)

ستایش

سبحان الله

توحید خالصی که اندیشه های عالمانه روز آنرا میطلبد و در انحصار مسلمانان است(1) مسلمانانی که هم در مرحله عقیده ایمان به خدا دارند و هم در مرحله عمل خدا را عبادت می کنند. (2)

درود بر نبی گرامی خاتم که پیروانش را فرموده روزانه ده مرتبه از خدا بخواهند که همه مسلمانان را براه راست و راهی که بر آن استقامت خواهد شد هدایت فرماید، راهی که بکمال رسیدگان پیمودند نه راه دانشمندان لادین و نه راه دینداران جاهل.

درود بر دوازده جانشین ایشان به ویژه تشکیل دهنده حکومت واحد جهانی پیشوای وقت و امام زمان حضرت حجه بن الحسن العسکری- محمد مهدی- ارواحنا فداه.(3)

چون خبر درگذشت مالک اشتر به حضرت علی رسید بمنبر رفت، گریه کرد، درباره اش طلب مغفرت نمود و سخنانی فرمود تا آنجا که: مگر این اجتماع می تواند مالکی بپرورد و ...

قبل از انعقاد نطفه، پدر و مادر خوب و از انعقاد نطفه تا تولد، مادر و پدر خوب و از تولد تا مرگ ملعم و والدین خوب لازم است تا نسل مورد پسند حضرت علی صلوات الله و سلامه علیه را آنچنان که فرمود بتوان داشت و از این قرار:

بزرگترین خدمتی که می توان به فرزند خود نمود انتخاب همسری شایسته و معلمی صالح است.

کنار حجله وصلت و گوشه زایشگاه یگانگی و مصالح ساختمان روح انسانیت بر حیوانیت توسط پدر و مادر و مخصوصاً مادر فهمیده و به وسیله معلم تکمیل می گردد.

گذشتگان گرفتار عملهای خودند و آیندگان (نسل) گرفتار عملهای ما لذا مسئولیت هرکس در برابر نسل روشن می باشد یعنی هر آنچه امروز

اتفاق می افتند نتیجه غیرقابل اجتناب آنست که دیروز اتفاق افتاده و فردا نیز در گرو اتفاقات امروز است.

1- شرح در ابتدای جلد 35
2- شرح در ابتدای جلد 35
3- شرح در ابتدای جلد35

تقدیم به کسانی که نه از دانشمندان لادینند و نه دینداران جاهل

دانشمندان لادین که رابطه انسان و طبیعت را غرورآمیز کرده اما رابطه انسان و انسان را تیره ساخته اند و دینداران جاهل که از آن غرور بی بهره اند و در این تیرگی سهیم و در اسلام که هم به دانشمندان بی دین حمار گفته شده است و هم به دینداران جاهل و ستمکارتر از همه مشرک که معبود خود را آنقدر پائین می آورد تا حد انسانی یا یکی از ساخته های دست انسانی در صورتی که خدا می خواهد انسان آنقدر بالا رود تا مثل ذات مقدسش گردد (مشرک خدای را پائین می کشد و خدای انسان را بالا می برد) به بیان دیگر انسان در چهار جنگی که دارد (جنگ انسان با طبیعت- جنگ انسان با انسان- جنگ انسان با خویشتن- جنگ انسان با خدا) در اولی نسبتاً فائق آمده- در دومی مشغول و در سومی شکست خورده و در چهارمی سخت در جنگ سرد و مبارزه است.

توجه 1- چهار تذکری که در آغاز جلد اول چاپ سوم ببعد و تذکراتی که اوائل جلدهای دیگر داده شده است بقوت خود باقیست.

2- ترجمه چاپ اول هر جلد با اجازه نویسنده و چاپهای دیگر آزاد و نقل مطالب کتاب یا ذکر مأخذ بلامانع است.

انا نحن نحی الموتی و نکتب ما قدموا و آثارهم- قرآن

مضمون آیه شریفه- هر مرده ای را خدا زنده می کند و چون زنده شد آنچه را جلوتر (از خوب و بد) فرستاده به او می دهند (ماقدموا) و آنچه را بجای گذارده (آثارهم) از خوب و بد همه را بعدها برایش می فرستند.

و نبی خاتم بهترین آثار را در نسل صالح، کتاب خوب، آبی که سرآغاز پیدایش حیات و آبادی و صدقه جاریه و آسایش است معرفی فرموده اند که پس از مرگ هرچه به مردم رشد داده و کمال رسانده اند، به صاحبش نیز می رسد و عمل صالح جز این نیست که برای رشد و هدایت مردم صلاحیت انجام دادن دارد.

همیشه مردم به زبان علم بازگوکننده سخنان پیامبرانند

نسل داری

بسم الله الرحمن الرحیم

نسل داری دو کلمه ناآشنا در کنار یکدیگر و به تصور آنکه گوشه ای از قسمت آخر حیات است هنوز وارد قلمروهای هنری نویسندگانی که می خواهند علت های زندگی را تأمین کنند تا معلول ها در محیط شایسته ای به وجود آیند نشده است اما سند معتبری در دست است که اگر کتاب هایی نوشته می شود تا شوهر آئین زن داری بداند یا زن آئین شوهرداری را بلد باشد تا از یکدیگر راضی باشند و به خشونت و طغیان اجازه ورود به خانه ندهند همه و همه برای اینست که پدر و مادر و خانه و آئین مربوط به هر سه جز وسیله ای یا وسایلی به منظور نتیجه و هدف که نسل بوده باشد نیست و به همین جهت هرچه کتاب درباره تربیت می نویسند باز می بینند هنوز بیش از فی الجمله ای از ارزش های انسانی از دولت به قلم و از قلم به برگ و از برگ به انسان ها منتقل و بیان نشده است اما هرچه درباره آئین شوهرداری یا زن داری یا خانه داری نوشته شود، ملاحظه می گردد به نسبت قابل توجهی به سطح پدری و بهره مادری نزدیک شده و مادر سلطه مرد را از این جهت پذیرفته که شخصیت مادر شدنش تحقق یابد و مقام نسل پروریش مصداق پیدا نماید یا پدر بزمانی که به رویاهای شیرین دورتری که پیدایش نسل شایسته ای است دست یابد و آئینه تمام نمای خود- فرزند- را ببیند.

نسل داری همه کتاب های من است از جلد اول تا آخر از روزی که خواستگاری شروع می شود تا زمانی که مرگ فرا می رسد و همین جلد که آئین شوهرداری را عرضه می دارد و جلد جذب آن که آئین همسرداری را دارد هر دو ویژگی به مطلب نسل داری دارند آنها همه مقدمات نسل داری اند و ایندو مقارنات آن و مجلدات مربوط به تربیت اصل نسل سازی و شخصیت سازی نسل و همه نسل داری است از اینقرار اگر نبی خاتم از یک طرف سعادت مرد را داشتن همسری شایسته معرفی فرموده و از طرف دیگر عمل صالح به جای گذاشتن را در نوشتن کتابی خوب، که مایه حیات است، صدقه ای در جاری کردن آب که مایه حیات است و فرزند صالح داشتن که مایه حیات است و هر سه در تعاون یکدیگر و کوشا در نگهداری یکدیگر چون زنبور عسل و گل و انسان که حس تعاون بین آنها محفوظشان می دارد و به یکدیگر اثر خوب می گذارند اما آنها که با یکدیگر تعاون ندارند چون ببر و پلنگ در معرض نابودی اند همه را نبی خاتم درست فرموده اند (زنبور عسل، عسل به انسان می دهد و گل ها را تلقیح می کند و گل به زنبور شهد و به انسان عطر و منظر و انسان به زنبور کندو و خوراک و به گل کود و آب می دهد و این تعاون سه طرفی است.)

با آنکه دختر از پسر گسستن بیشتری با گذشته خود دارد به خاطر آنکه با آینده بیشتر از پسر پیوند دارد به ازدواج مشتاق تر است دختر می داند خانه پدری را و خویشاوندان را آنچنان ترک می کند که دیگر متعلق به شوهر است اما در عوض بیشتر به خانه جدید و کسانی که جدیداً در آن پیدا می شوند ناگسستنی پیوند دارد، پسر مسئولیت های بسیاری را باید بپذیرد که واگذاری آنها به دختر اتفاقی است به قول فروید دختر اگر پسر دلخواهش را نیابد همیشه شوهر زندگی را به جای شوهر محبوب می پذیرد و باید افزود پسر اگر دختر سازگاری نصیبش نشد آنرا

حواله به شانس و اقبال می دهد که آنچه را خواست ببرد باخت و لذا دختر و پسر به زندگی تن می دهند و کار خود تقسیم می کنند خود یکی می شوند و محیط دو تا همان گونه که شخص و لباسش با آنکه یکی است دوتاست. (بیاد اینکه شما لباس همسرتانید و وی لباس شماست که قرآن می فرماید) پروردگار در سوره زخرف می فرماید:

اهم یقسمون رحمت ربک نحن قسمنا معیشتهم فی الحیوه الدنیا و کذلک جعلنا بعضکم بعضا سخریا و رحمت ربک خیر مما یجمعون. که معاندین به اشتباه سهوی یا عمدی سخریا را دلالت بر خواست خدا می دانند که بعضی به وسیله بعضی کوبیده شوند در صورتی که اول و آخر آیه به وسیله رحمت ربک آنچنان برگشت به داخل آیه می دهد که شخص را مجبور به اعتراف می کند که توجهی صرفا به ظاهر آیه شده است و مسئله ارتباطی به آنچه معاند فکر کرده است ندارد، پروردگار سئوال می کند آیا ایشان در تقسیم رحمت ذات مقدسش دخالت دارند بعد می فرماید ما معیشت ایشان را در حیات دنیا تقسیم می نمائیم و برخی را مسخر بعضی قرار می دهیم و رحمت پروردگار از تمام دست آوردها بهتر است...

معروف است که حضرت موسی علی نبینا و اله و علیه السلام از خدا خواست هرکس خودش کارش را به تمام انجام دهد و کسی در تسخیر دیگری نباشد متوجه شد یک نفر نمی تواند خودش نان و گوشت و لباس و ... خود را تهیه کند و تلاش در سرگرمی های معیشت برای توفیق یک زندگی معمولی به ناچار یکی مسخر دیگری است و این معیشت جزئی از رحمت است که خدا در حیات دنیا تقسیم بندی گروهی را به خود نسبت و اختصاص می دهد آری همه می خواهند در جاه و مقام و تمکن و ثروت مقدم باشند و مابه التفاوت آن منسوب به پذیرش اجباری از تقسیم کرده هاست با توجه به اینکه اول آیه اشاره به رحمت الهی است

و سپس معیشت را از آن جدا کرده است و در آخر که بار دیگر رحمت الهی را ذکر می فرماید از آن تقسیم بندی خارج می نماید که با مختصر دقت متوجه می شویم در این زمینه همان حدیث حضرت صادق را به دست خواهیم آورد که لاجبر ولا تفویض بل امر بین الامرین و شیعه می داند که زندگی در برآیند دو نیروی جبر و اختیار مسیری دارد.

یسهود خود را مختار می داند (وقالت الیهود یدالله مغلوله) و نصارا خود را مجبور آن سلب اختیار از خدا کرده دست های ذات مقدسش را در غل کرده می انگارد و این دست های نصارا یعنی دست های خود را و شیعه گویا یک دست در دست خدا دارند و دست دیگرشان آزاد است بلکه دستی در دست هم که خدا تقسیم معیشت کند و دست انسان با انسان جهت اخذ یا رد مقررات الهی و بدین طریق استعداد خود را در جهت قبول یا رد بهره معیشت بکار برد یعنی نه دست خدا مغلول است نه دست های آدمی در بند و خدا محیط بر هرکس و هر چیزی و نزد شیعه همه خلاصه در یک جمله که انسان بجبر مختار است.

قبول ازدواج نیز چه از طرف پسر که دختر صددرصد رویائی را نیافته و چه دختر که پسر را شوهر زندگی به جای شوهر محبوب یافته الگوئی از پذیرش معنای شریفه است که قسمتی مربوط به زندگی شوهر و زندگی به جبر پذیرفته شده است اما به شوهر محبوب رسیدن مشروط به اختیار و انتخاب آدمی که اگر رعایت شود به درجات محبوبیت بهره مند می شود.

این مقدمه را از این جهت آوردم که کسی نگوید پیامبران الهی آمدند و بشر هنوز در اکثریت قاطعی پشت به مقررات الهی دارد و ارسالشان را چه فایده ای؟ معلمان علوم اخلاقی و تربیتی این همه آمدند و مردم چه اندازه تربیت شدند؟ آیا دانشکده های اخلاقی و تربیتی را تعطیل و معلمانشان را فدا کنند که کسی تربیت نشد و به همین نحو

در جلدهای مربوط به بهداشت نسل به پاره ای از مسائل مربوط به شوهرداری، زن داری، خانه داری و بچه داری اشاره شد و اینک که در صدد راهیابی بسوی مطالبی مربوط به شوهرداری می باشم تذکر لازم عذرخواهی از اینست که در جلدهای اخیر به علت ضیق وقت و کار زیاد مطالب رده بندی نشده و بر نظم خاصی که باید باشد نیست و چه بسا احادیث و مطالبی درباره بچه داری یا خانه داری و شوهرداری و زن داری که در قسمت دیگر دیده می شود و اگر درصدد نظم آنها برآیم گرچه یک ده آباد به از صد شهر خراب است اما مسئولیت آنچه چهار کلمه ای را که می دانم باید به وسیله این نسل به نسل بعد برسانم در بوته اجمال باقی مانده می بینم.

مودت و رحمت نتیجه ازدواج

آنچه حائز اهمیت است آنکه اگر خدایتعالی چیزی بهتر از دین برای آدمیان داشت آنرا به جای دین به وسیله پیامبرانش ارمغان می فرستاد و از جمله مواردی که دال بر ارحم الراحمین بودن خداست اینکه بشر مصیبت آفرین و گناهکار که به دست خود سبب می شود علیرغم خواسته خود هر شبی که می گذرد بر غم کهنه ای نخوابد و در برابر خود کرده ها ناسپاسی کند باز هم مورد لطف وی قرار گرفته و هیچ ملتی بر یک راه نیست که ترساننده ای برایش نیامده باشد (و ان من امه الاخلافیها نذیر- قرآن) ترساننده ای تحت عنوان معلمین اخلاق و یا ملتی بر قوام که پیامبری الهی بسویش ارسال و اعزام نشده باشد (و لکل قوم هاد- قرآن) یعنی در هر صورت هر گروهی بوده و هست بهمان اندازه که لطف فیض بخشی الهی صلاح دانسته و مقدر فرموده بار سنگین امانت (مسئولیت) را بر دوشش نهاده است (و ما ننزله الا بقدر معلوم

قرآن) (انا عرضنا الامانه علی السموات والارض... فحملها الانسان انه کان ظلوما جهولا) و انسانی مظلوم و مجهول زیر بار امانت به عرضه آفرینش گسیل فرموده است مظلوم که اگر در امانتداری خیانت نکند ظالم نیست و مجهول که اگر امین است مجهول القدر بزرگواری خواهد بود.

این امانت نمی تواند چیزی جز دین باشد که اگر خدا بهتر از آن داشت آن را می داد و آدمی نمی تواند بیش از این تعظیم و تکریم شود و اگر دیگری لیاقت داشت این امانت به او تعلق می گرفت آری دین امانت است و آنچه ستون فقرات دین است از رسول الله- قرآن- ولایت شهادت سیدالشهدا حسین و ... و جزئی از آن هم امانتی که به نام زن به شوهر تعلق می پذیرد و امانتی که شوهر نام دارد و زن باید در نگهداری امانت اهتمامی به تمام معنی کند که ثمره امر ازدواج مودت است و رحمت (... و جعل بینکم مودت و رحمه ... قرآن) و هر درختی و بلکه هر چیزی ارزشش به ثمرات اوست و ارزش ازدواج به ثمره اش مودت و به ثمره اش رحمت که به همین تناسب وقوفی حاصل می گردد که مراقبت امانتداری و هم امانت را درست نگهداشتن چه ثمراتی دارد ثمراتی که پروردگار تحت عنوان جنات تجری من تحتها الانهار و آلاء و نعمت هایی که در فردوس برین است و هرچه را دل بخواهد و آنچه را چشم خوش آید در آنجا یافت می شود (فیها ما تشتهی الانفس و تلذالاعین - قرآن) و آن همه دستاورد و بهره در حیات جاودانی بهشت در برابر درست نگهداشتن امانت متناسب با دست آورد و نصیب از مودت و رحمت که در سایه ازدواج انجام می گیرید مقصود آنکه اگر ازدواج در همان رویاهای شیرین قبلی با کششی مقدس خود را به مودت و رحمت بعد از ازدواج متصل ساخت آئین مرد در همسرداری و زن در شوهرداری موفقیت آمیز بوده و در غیر این صورت زن حس می کند که از همه رنگ های زندگی والدین

گذشته و اینک به رنگ باخته های زندگی شوهر رسیده و مرد می فهمد متوقع از اینکه سرشار از زندگی شود همه ارزش هایش جعلی است و همسری که نقش مادری را از او می خواست زن پدر از آب درآمده است و هیچ گونه امانتداری و جذبه مقدسی حاصل خانوادگی نشده است.

اینکه قرآن می فرماید پیامبران را بشیر و نذیر فرستاده که در برابر کارهای زشت بترسانند و نیکوکاران را بشارت دهند اما آن من امه الاخلافیها نذیر را دارد و فقط به ترسانندگی پیشوایان امت ها اشاره می فرماید مطلب جالبی است:

علی علیه السلام می فرماید بارالها ترا پرستش می کنم نه به طمع بهشت و نه از ترس دوزخت و بازرگان نیستم که این چنین معامله کنم بلکه ترا عبادت می کنم حقا لعبادتک که تنها ترا باید عبادت کرد و حق همین است ولی در بررسی مردمی که خود را دیندار می دارند آمار نشان می دهد که اکثر از ترس آتش دوزخ دینداری می کنند و از آنها کمتر برای رفتن به بهشت و بسیار کمتر چون علی علیه السلام که حق در عبادت کردن خداست و لذا غالب مردم می ترسند و باید ترساننده قبل از بشارت دهنده و مقدم باشد بهر صورت درست شوهرداری نکردن و صحیح همسر را نگهداری ننمودن پایانی جز سقوط در آتش مکانی که مودت و رحمت در آنجا یافت نمی شود نداشته و در جهان بعد نیز جز آتش قهر الهی بهره ای عاید نمی گردد.

زن مسلمان حتی علایق حیاتیش جنبه اسلامی دارد و اگر فشار اجتماعی شدیدی نیز او را وادار به تقلید کند موضع اسلامی خود را از دست نخواهد داد. اسلام سرمایه ای است که با خود به خانه شوهر می برد تا با شرکت شوهر مسلمان چهره خانواده ای اسلامی را با مهریه ای معتدل نگهدارد شرکتی با کیفیت بینهایت و پر ارزش و کمیت متعادل و معمول با کیفیت اسلامی و کمیت اسلامی.

زن مسلمان می خواهد چون به خانه شوهر می رود تنها شوهر محبوبش نباشد بلکه محبوبش اسلام نیز باشد مرد نیز به همین واقعیت می نگرد که اگر تقدیر شده است که بین او و همسرش مودت و رحمت باشد باید بین او و اسلام نیز همین باشد و تقسیم این دوستی یک جانبه نیست و هیچ دوستی یک جانبه ارزش ندارد بلکه کسی که اسلام را دوست داشت اسلام نیز او را دوست خواهد داشت و همه جا می بینیم معادله دو طرفه است تو به آدمی توبه خدا را نیز دارد کسی که یاری خدا می کند خدا او را یاری می کند هرکس خدا را دوست دارد خدا او را دوست می دارد و بهمین جهت است که نبی خاتم فرمودند:

من و علی پدران این امتیم (انا و علی ابوا هذه الامه) و کسی که اسلام را دوست دارد از امت اسلامیه است و هرکس رشد دهنده و بکمال رساننده خود را دوست دارد همانند پدر که فرزند را دوست دارد او را دوست می دارند و محمد و علی پدر امت می شوند این مرد و زن حتی اگر از سنخ ازدواجی که مودت و رحمت آور است بی نصیب بمانند می بینیم هرگز از چارچوب اسلامی خارج نشده و نمی شوند به طریق اسلامی عقد ازدواج و عروسی دارند و به طریق اسلامی عقد جدائی و مردن و حتی قبل از آنکه در عزای عزیزان گریه کنند به شهادت عزیزان اسلام اشک می ریزند نام فرزندان خود را دوست دارند نیکوترین باشد و نام پیشوایان اسلام را انتخاب می کنند یک عمر در روابط دوستانه با اسلام می گذرانند و در وصیت نامه ایشان نیز این دوستی را به بازماندگان سفارش کرده آنرا استمرار می بخشند اما با همه این احوال گاه دیده می شود که روابط زن و مرد دوستانه که نیست بر عاطفه نیز حتی پایه ای ندارد و مایه ای از اسلام نگرفته است بلکه تقریباً مقررات اسلامی در روابطشان نافذ نیست یا اگر هست اسلامی است که خود تشخیص داده اند مخلوطی از قوانین الهی اسلامی و مقررات خود تشخیص داده.

در سوره روم است که خدا به مردان می فرماید یکی از آیات الهی اینکه از نفس شما (مردان) همسرانی آفرید برای اینکه به شما آرامش بدهد و بین شما مودت و رحمت قرار داد تا اینها نشانه هایی باشد برای آنها که می اندیشند.

توجه شما را به نکات زیر جلب می کنم: نمی فرماید اینها نشانه هایی باشد برای کسانی که عبادت می کنند یا عمل صالح انجام می دهند یا جنگ در راه خدا می نمایند یا تجارت و کسب دارند می فرماید برای آنها که می اندیشند.

کسانی که با مواد مخدر خود را آرامش می دهند روح مبتکری دارند محیط نامساعد محیطی که نتوانسته اند اینکار خود را در آن پیاده کنند سبب شد که به علت حریف نشدن با محیط خود را حریف باشند و خود را با تخدیر خراب کنند و یعنی خود را آرام سازند و لذا می بینیم هرکاری به جستجویش رفته اند و رفته ام آرامش نیافته جز آنکه در آن ابتکاری با اقتراحی بوده باشد (گاه پلیدترین قدرت ها زنان را به شکل و وجهی که تخدیرکننده مردانند در می آورند و اینجاست که فقط صاحبان اندیشه می فهمند که قدرت خلافه و ابتکار را از زنان ربوده اند) و اینکه قرآن می فرماید زن را برای مرد آفریدیم که مرد به او آرامش یابد همین است که اندیشمندان می فهمند مقصود چیست مقصود رابطه مرد و زن در قلمرو خلق و ایجاد و ابتکار و اقتراح است از این قرار زن در نظر قرآن فردی زندگیساز و مستعد هنروری است. بهشت را نیز پروردگار جای آرامش که محصول پس از عمل است معرفی فرموده و این چقدر بالجنه تحت اقدام الامهات خواناست که زن و بهشت هر دو آرامش دهنده اند به خاطر آنکه محصول عملهای آنها که در قلمرو رضایت خدا انجام گرفته می باشد.

در جلد قبل آوردم که مرد منزل لازم دارد و حضرت موسی رب انزلنی منزلا مبارکا می گوید زن بیت مورد ضرورت اوست که در آن بیتوته

کند آسیه می گوید رب ابن لی بیتا عندک فی الجنه و هر دو با هم مسکن لازم دارند که آرامشگاه آنهاست و پروردگار می فرماید اسکن انت و زوجک الجنه و این آرامش توسط زن به مرد می رسد مردی که باید به علت منزل داشتن و خود را بعلتی که در جلد دیگر آوردم باید در خانه تنزل دهد و جبران آن را باید زن با قدرت ابتکاری و خلاقیت خود بنماید مرد باید برای گسترش خود در ابعاد جهانی و تنزل دادن خود در برابر زن و فرزند کانون آرامش دهنده ای داشته باشد و آن همسر اوست و اگر مرد در منزل دادن خود یا زن در بیتوته نمودن متوقف بماند بجای بهشت جهنمی درست کرده اند و قرآن را ببین که پس از ذکر لتسکنوا مسئله مودت و رحمت را پیش می کشد آری آرام دهنده سبب می شود مودت و به دنبال مودت رحمت پیش آورد و به همان ردیف که قرآن فرموده خانه بهشتی مدارج تعالی خود را متوالیا بپیماید.

مرد به جای آنکه از زن مبتکر و مستعد و هنرمند و افزایش گر بخواهد از راه دیگر وسیله ای فراهم کند تا به آن آرام گردد یا باید به مواد مخدر پناه ببرد یا به زنانی که قدرت ها برای سرگرم کردن مرد به زن و زن به مرد آنها را وسیله تخدیر ببار آورده است.

بجاست از صفحه 87 جلد 21 سری کتاب هایم که درباره مودت و رحمت مطالبی نوشته ام تکراراً آنرا ذکر نمایم.

قرآن کریم پس از ذکر علت خلقت هم جنسی نر و ماده بلکه هم نوعی آنها نتیجه را برقرار شدن مودت و رحمت بین مرد و زن می داند و نه مودت را منحصر به مرد ساخته و نه رحمت را به زن و هر دو را بین آن دو (بینکم) جنس تقسیم نموده و این خود نوعی تساوی است که در جلد قبل به تفصیل به اختلاف های بین مرد و زن و نیز درباره تساوی آنها مطالبی آورده شد.

مودت محبتی است که طرفین نسبت به یکدیگر دارند و ادامه آن را

آرزومند آنچنان دوستی که در حضور و غیاب هر دو به قوت خود باقی است و دیدن یکدیگر سبب سرورشان می شود و دلشان نسبت به هم در سلامتی است و او روایات برمی آید هرچند مودت آن محبتی است که هم به زبان می باشد و هم به دل اما نیروی نهادی آن فزونی دارد و در برابرش مشاجره و دشمنی و بغی و سرکشی است و کلمات حضرت علی و حضرت سجاد گویای آن:

البشاشه حباله الموده (گشاده روئی و خوشخوئی دام دوستی است)

(1080 نهج البلاغه فیض)

و انه لا یظهر مودتهم الا بسلامه صدورهم (و ظاهر نمی شود مودت انسان مگر به سلامت سینه هایشان) (3و9)

و استعملت الموده باللسان و تشاجر الناس بالقلوب (دوستی به زبانهاست و دشمنی به دلها) (311)

اللهم صل علی محمد و آل محمد و ابدلنی من البغضه اهل الشنان المحبه و من حسد اهل البغی الموده (پروردگارا درودت را بر محمد و آلش بفرست و شدت کینه کینه توزان را دربار من به محبت و حسد متعدیان را بمودت بدل کن) (صحیفه سجادیه فیض 102)

وارق علی اهل البلاء منهم رحمه و اسر لهم بالغیب موده (و بر اهل ابتلاء به آئین مهربانی رقت کنم و در غیابشان دوستی خود را ظاهر سازم) (140)

و اما کلمه رحمت که از طرف پروردگار احسان و فضل و کرم است و از جانب انسان مهربانی و عطوفت و در کنار کلمات چندی در قرآن جای دارد (صلوات و رحمه- مغفرت و رحمه- هدی و رحمه- اماما و رحمه- رحمه و رضوان- رحمه الله و برکاته- شفاء و رحمه- رافه و رحمه) و تفاوتش با مودت اینست که رحمت می رسد و ضراء و زبان سوء و بدیها- عذاب و نقمت را برطرف می سازد و خود جای آن می گیرد

(و اذا اذقنا الناس رحمه من بعد ضراء مستهم اذا لهم مکر فی إیاتنا 31 یونس- ان ارادبکم سوء او اراد بکم رحمه- 17 الاحزاب- باطنه فیه الرحمه و ظاهره من قبله العذاب)

بقراری که گفته شده ازدواج با محکوم کردن دو جسم که از لحاظ کلی دو تن باشند که بیکدیگر برسند تا خوشی و لذت ببرند لتسکنوا الیهای قرآنی است آن هم تازه در یک بعد بدنی آرامشی خواهد بود که نوعی حیوانی و پست کنندگی به شمار می آید اما اگر با تن بخشی دلدادگی همراه باشد مفهوم گناه را که در عرف با رسید جسمها به یکدیگر مرتبط است حذف می شود و زن قبل از مرد چیزی دیگر برای شوهر می شود که با هر آمیزش فزونتری زیادتی کمال جنسی را به همراه دارد هرچه در ازدواج انسان و انسان چشمگیر است و باید حاصل ازدواج باشد به دست می آید که همان مودت است و رحمت و اینکه قرآن مودت را مقدم بر رحمت ذکر فرموده جالب است زیرا مودت به منزله وضو و تطهیر و آمادگی است و رحمت همان نماز و معراج و تا زن و مرد برای یکدیگر چه در حضور چه در غیاب مملو از مهر و محبت و نسبت بیکدیگر نباشند محال است با بندهای نفع عملی اجتماعی و اخلاقی پیوند خورند و علاوه بر اینکه در هم آغوشی تن و تن باشند در پیوند مصالح و نیکبختی موفق گردند و بر مبنای همین آیه مورد بحث که زن و مرد را از آرامش و محبت و رحمت در سایه ازدواج به تساوی برخوردار می داند نبی گرامی فرمودند:

مومن پس از پرهیزگاری خدی عزوجل چیزی بهتر از زن پارسائی که اگر فرمانش دهد اطاعت کند و اگر بدو نگرد مسرورش نماید و اگر درباره او قسم خورد قسمش را رعایت کند و اگر از او غایت شود مال وی و عفت خویش حفظ نماید چیزی بهتر نیابد (ما استفاد المومن بعد تقوی الله عزوجل خیر الیه زوجه صالحه ان امرها اطاعته و ان نظر

الیها سرته و ان اقسم علیها ابرته و ان غاب عنها نضحته فی نفسها و مالها).

مودت زمینه گشت بذر است که حاصل رحمت می باشد و تا مودت نباشد رحمت نیست و این و او بین آن دو به منزله و او تربیت است همانند (فاء) یعنی تا مودت نباشد رحمت نیست و این مودت که به منزله گشت است همانند کشاورزی که می داند چه زمانی و چه مکانی کشت کند و آب دهد تا بهتر برداشت کند دعای زیر حائر سیدالشهدا و دعای سحر و ساعت آخر جمعه زمان نزول باران و ... که در مکان و زمان بهتری است همان گونه که دعا اثر بهتری دارد رحمت در زمینه مودت نزول و تنزیل بهتر و بیشتری انجام می دهد.

حال که معنای مودت را دانستی که محبتی است بیشتر در دل و آتشین و دو سره یعنی هر دو طرف یکدیگر را دوست دارند و از لحاظ بهره و قسمت به زن و مرد به تساوی داده شده است و تمام شدنی نیست متوجه مودتی باش که نبی خاتم آن را سیمان بین اهل بیت خود و پیروان خود معرفی فرموده و هر دو را دوستدار یکدیگر در آیه الا الموده فی القربی ذکر فرموده اند.

اگر ازدواج بین تن و تن باشد لتسکنوا الیها و آرامش در بعد حیوانی شناخته شده لاشه ها برقرار است اما مراحل مودت و رحمت با فرخنده وصلت دلهاست آن هم به درجاتی که از مودت زن و شوهری گرفته تا مودتی که بین پروردگار و دو بنده اش که قلبی خالی از همه چیز جز خدا دارد برآورده می شود زیرا مبنای مودت همان گونه که معین شد دو طرفه بوده و اینجا بین خداست و بنده اش و رحمت آنکه با هدایت و رضوان و ... همراه باشد آن هم درجاتی دارد از رحمت نسبت به خانواده داشتن تا رحمه للعالمین بودن که خاص نبی خاتم است و این رحمت آنقدر تظاهر نیز داشت که در تمام غزوات و سریه ها فقط یک نفر

و به روایتی دو نفر به دست حضرتش به قتل رسیدند.

اینکه نبی خاتم فرمودند من و علی دو پدر این امتیم (انا و علی ابوا هذه الامه) و قرآن لباس رحمه للعالمینی را بر قامت محمد مصطفی راست آورده و موده للقربی را جهت علی مرتضی تخصیص داده نکته جالبی و نشانی بس عالی از موجودیت مودت و رحمت نزد این دو پدر امت است که کسی در فاصله بین دو قسمت حیوانی و الهی آدمی به خدا نزدیکتر نیست جز آنکه رحمت للعالمین است و آنکه انسانی قابل می باشد که باید پیروانش به او مودت داشته باشد ولاجرم وی نیز به آنها خواهد داشت و در صورتی که بگویم کسی که ایمان و عمل صالح داشت وعده الهی که در مسیر نوعی دوستی و مودت قرارش دهد که دوستی برایش باشد و دوستی بهتر از علی کیست؟ و لذا هرکس را که ایمان و عمل صالح است مودت علی نیز هست (ان الذین امنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا- سوره مریم) اینکه تا مودت نباشد به رحمت راهی نیست در یک قالب دیگر به صورت انا و علی ابوا هذه الامه درآمده و در یک قالب دیگر به صورت انا مدینه العلم و علی بابها نه برای ورود به شهر راهی جز در آن شهر هست و نه برای رسید به رحمت چاره ای جز دوستی وجود دارد و نه می توان مودت بدون رحمت یا رحمت بدون مودت را نه باور دانست نه باور کرد همان گونه که نبوت بدون ولایت و ولایت بدون مودت نه بارور است و نه باور و لذا پیش آهنگ ولایت باید زمان ولادت سرش در دامان جبه دار رسالت باشد و آن ولایتمدار که سر پیشوای اسلام را زمان رحلتش بر دامان گیرد که تولدی تازه برای سرای ابدی و کسانی که توحید را به درستی پذیرفته اند و در پیش است، آن مجبور باشد بگوید و اشهد انی محمد عبده و رسوله و این بگوید انا عبد من عبید محمد و هر دو در کنار یکدیگر شهر علم را آن چنان نشان دهند که درش ولایتمداری

باشد و عشاق فقط بتوانند از راه در به شهر علم برسند نه از دیوار بالا روند نه سقفش را سوراخ کنند و در کتابها بنویسند که اگر علی در شهر علم است و نبی خاتم وی را چنین معرفی فرموده فلان و فلان هم سقف و قواعد آن شهرند آری عشق به اسلام که خود را جدا از علم ندانسته در جستجوی راه ورود به شهر علم اسلام از طریق علی است و از مودت ذوی القربای نبی خاتم عطر رخصت به شهر علم نبی استشمام می شود ولاغیر. (اصولاً باید متوجه سخنان سه خلیفه اول راشد درباره اعلم بودن علی و ارتباطش با فرموده نبی خاتم بود که انا مدینه العلم و علی بابها) زن باید شوهر خود را در راه هدف داشتن و مقصود روشن ساختن تشویق کرده او را از پریشانی و اغتشاش فکری درآورد زیرا موقعیت در رضایت خاطر و مسرت از انجام اموری است که مرد پذیرفته است لذا تا مرد بکاری که از آن اظهار رضایت نماید اشتغال ندارد زن باید همین راه را منظور نظر قرار دهد و او را تشویق کرده یاری دهد که برای هدف یابی و پیمائی کاری که یار خاطر باشد موفق گردد.

تقدیم کتاب به والد و والده نه به اب و ام

اینکه خانه داری را به طور مطلق به مرد حوالت نمی دهند و حتی آنها که به تساوی کامل زن و مرد اصالت می دهند این حرف را نمی زنند و درباره کارهای زمخت خارج از خانه نیز به طور مطلق به زن نمی نگرند این حقیقت گویا را می رساند که در تشکیل خانواده و شرکت زندگی هم مرد به تنهائی ناقص است و هم زن بدون مرد نقص دارد و این التزام هریک از آنها در کنار دیگری بدون وضع آئین نامه ای این معنی را می دهد که شرکتی تشکیل شده که شرکاء آن به یکدیگر نیاز کلی دارند

مایه های کیفیتی دو فامیل و مهریه ای که داماد می پردازد سرمایه این شرکت و نسلی که به وجود می آید محصول شرکت است اما آئین نامه ای برای هر شرکت کوچکی برای کفش و فرش فروشی و عطاری و بقالی باشد اما برای زندگی نباشد بی معنی است.

مادری که آئین شوهرداری نداند ام است نه والده همان گونه که پدر جاهل به مقررات همسرداری اب است نه والد و قرآن چه جالب ام و والده یا اب و والد را جدا کرده و یکدیگر را به بازشناخت انسانی معرفی می فرماید که والد و والده که مولودی دارند و نسل مجموعه ای از ردیف آنها هرگز از طرف والد و والده ضرر نخواهند دید (... ولا نضار والده بولدها ... سوره نساء) و انسان نیازمند است که مولود و والد است و باید کفوی داشته باشد زیرا آنکه صمد و بی نیاز است ولم یلد ولم یولد و لم یکن له کفوا احد و همین گونه به انسان عظمت داده است که انسان هم برای همسرش و فرزندش کفو و والد و والده و مولود باشد و اگر خود فرموده بود من اب نیستم و این ندارم و ام و کفو در کنارم نیست آدمی را از این نیازمندی که دارد و نیازمندی که عظمت نمی شود بی بهره ساخته بود اما هم اکنون که می فرماید لم یلد و لم یولد و جنبه نیازمندی آنرا به انسان واگذار می کند موجودی را نیازمند اما به عظمت یاد می فرماید عظمتی در قلمرو کلمه تولید و والد و والده و لم یلد و لم یولد.

والد و والده هم پدر تکوینی را می رساند هم مادر تکوینی را و هم پدر و مادر تشریعی را و هر جا پروردگار نام خود آورده است به دنبالش یا نام رسول اوست (لا اله الا الله- محمد رسول الله) یا نام والدین (ان لا تعبدوا الا اباه و بالوالدین احسانا- ان اشکرلی و لوالدیک و ...) و این تمامیت یافتن به عظمت انسانی است که یلد و یولد به دنبال لم یلد و لم یولد بوده باشد اما اگر اسم به دنبال اسم

باشد و رسم از رسم نشانی ندهد چه؟ خدا لم یلد و لم یولد باشد و پدر و مادر والد و والده و ردیف یکدیگر اما نیازمند از بی نیاز هیچ گونه درخواست رفع نیازمندی نکند یا درخواست کند و آن را به عمل نگذارد نوعی ستمگری است و جهل والد یا والده از آئین شوهرداری یا همسرداری بنا بر آنچه مقررات وضع شده الهی است در این قلمرو موضع دارد.

اگر شوهر بپذیرد که حوریه یافت نمی شود تا به همسرش درآید یا حوریه ای را که گرفته حوریه از آب در نیامده یا اگر زن بپذیرد که فرشته یافت نمی شود تا به همسریش درآید یا فرشته ای را که خواسته فرشته نیست حداقل هر دو مجبورند صبر کنند تا یکدیگر را تعدیل کنند که اگر صبر نکنند عمر یکدیگر را کوتاه کرده اند و ضایعساز نسل نیز هستند زیرا می دانیم که حتی اختلافات جزئی بین پدر و مادری که شیر می دهد سبب می گردد قهر و ننگی و بی اشتهائی بچه شروع شود و بچه به حالت روانی مخصوص (ماراسموس) افتد و این نمونه ای است که در این مقدمه آوردم باشد که بیشتر با یکدیگر باشیم و برای آشنائی به مقررات خالق عزیزمان زیادتر با هم بحث کنیم.

ناگفته نماند که کتاب های مرا مخصوصا این جلد آئین شوهرداری را اگر برای تدریس در کلاس ها اجباری نکنند جلد آئین زن داری را زن ها بیشتر از مردان می خوانند و مشتری مطالعه جلد آئین شوهرداری را بیشتر مردان تشکیل می دهند زیرا با توجه به رفتار شناسی ازدواج که با دیده فلسفی مسئله ازدواج نگریسته شود مردان طالبند که زنشان آئین شوهرداری بداند و زنان مایلند مردشان آئین همسرداری را بلد باشد و این قاعده کلی است که بارها آوردم هرکس مایلست دیگران خوب باشند ولی چون نوبت به خودش برسد هر گناه و آلودگی را به نحوی خاص برای زکات و تطهیر خودش توجیه می نماید به ویژه امر عظیم ازدواج که باید تا پایان

عمر زن و مرد با یکدیگر باشند این میل شدت بیشتری می یابد و زن فوق العاده مایل است که مردش آئین زن داری بخواند و مرد خواهان که زنش آئین شوهرداری بداند مرد و زن از دو نیمه وجود خلق شده از نیمی که از روح خدا و نیمی از حماء مسنون و خدا خواسته با اراده ای که به انسان فیض بشی فرموده تلاش در روح خدائی کردن نیمه دوم نیز نماید و چون هر مرد و زنی تکمیل کننده یکدیگرند و هرکدام نیمه های وجودی واحدی دیگر را تشکیل و تکمیل کننده می باشند به تعاون صمیمی نیازمندند وانگهی چون مسائل روانی در بین هر موجودی که کاملتر است بیشتر و حتی نزد انسانهای توسعه یافته در تمدن و فرهنگ به مراتب عمیق تر و حتی در رابطه بین زن و مرد متمدن تر بیشتر و برتر می باشد اگر بشر روزی موفق شود اوول و اسپرم را جداگانه مونتاژ و محصول آنها را بنام انسان تحویل دهد در رابطه فیمابین مرد و زن خلل وارد آورده و به نوع انسان توهین کرده است زیرا در یکی شدن این دو واحد مکمل نقش قطع کننده داشته و در نتیجه وابستگی بین مرد و زن را کم می نماید و باز با توجه به اینکه طبقه بیسواد این کتاب را نمی خواند و در بین باسوادان نیز عده زیادی نخواهند خواند و سر و کار کتاب اغلب با زنان توسعه یافته در برتریهاست که احساس دانستن چگونگی روابط انسان ها با یکدیگر و مخصوصا روابط زن و شوهر در آنها قوی است و خواه و ناخواه انسان در انسان می شود بینهایت کتاب به کشش های مکمل کننده مرد و زن تقدیم می شود که تا دیروز آنرا عشق می نامیدند و امروز نیازی مخصوص نام می دهند و در نتیجه کتاب هم به زنانی تقدیم می شود که باید آن را بخوانند و هم به مردانی که لازم است آن را مطالعه نماید و لذا همه کسانی که توسعه یافته در روابط انسانی اند هم آئین شوهرداری را بخوانند و هم آئین همسرداری را به امید آنکه آنقدر از اسلام و علم بهره ببرند که روزی جرئت گفتن یا ایتها النفس المطمئنه ارجعی الی

ربک راضیه مرضیه را داشته باشند.

اصولا کلمه «موفقیت» به معنای پیروزی است اما در زندگی چگونه پیروزی؟ زن موفق یا مرد موفق آنهایند که در اشتغالی بکار و انجام وظایفی که قبول و به عهده گرفته اند احساس رضایت و مسرت نمایند و این احساس قسمت عمده اش به دست زن و شوهر است که می توانند تسهیلات لازم و کافی را برای یکدیگر با دانستن آئین مربوطه فراهم آورند.

زن و مردی که آئین شوهرداری و همسرداری ندانند درست است که احساس نیاز و اشتیاق فرزند آنها را به هم پیوند زده و خانواده ای تشکیل داده و ادامه می دهند اما دخالت مذهب در خانواده نوعی حرمت و قداست به زن و مرد می دهد که در وصال معمائی می بینند که آغازش مورد رضایت خداست و پایانش جذبه ای که تمام خلاء و حفره های زندگی را که احتمالاً برای نسل ایجاد عقده ها می کند برمی نمایند و در نقطه پایان با ذکر ارجعی الی ربک راضیه مرضیه شاهد باز شدن پرونده دیگری از زندگی دیگر بوده راضی و خوشحال به ابدیت متصل می شوند.

زن و مردی که آئین شوهرداری و همسرداری ندانند در یک قسمت مهم از سهم زندگی محروم و بیسوادند مردی که نمی دانند چگونه باید با همسرش زیست و زنی که نمی دانند چگونه باید با شوهرش زندگی کرد چگونه می توانند و می دانند نسل را تربیت کنند و آئین بچه داری را بدانند و سالها نوزادی و کودکی را تنها در خانه چسان و با چه مقررات و آئین نامه ای مادر خواهد توانست بدون آنکه صدمه ای وارد و عقده ای ایجاد کند نسل درستی تحویل دهد.

زنی که آئین شوهرداری نداند نمی تواند در عمق روح پیچیده فرزند نفوذ کند زیرا از یک طرف بی نظمی رابط بین وی و شوهر استعدادهایش و وقتش را می گیرد و از طرف دیگر کارهائی که بر غریزه انجام می دهد و باید بدهد از قاعدگی و زایمان و شیر دادن گرفته تا تربیت های

سنتی از پدر و مادر به ارث برده که باید درباره فرزندان مرعی دارد همه و همه فرصت دیگری برای حرکت در یک بعد دیگر زندگی که ارزش بالاتری داشته باشد نمی دهد و لاجرم همانگونه که اکثریت زنان فعلی جامعه ما عمری را بر یک نواختی که کمتر رشد و کمال دهنده است بسر می برند و مردان نیز دست کمی از زنها ندارند که آنها مادری هستند که آئین پدر داری نمی دانند و اینها پدری هستند که آئین مادرداری نمی دانند و در نتیجه پدر و مادری خواهند بود که بدون توجه به این گونه مسائل در آئین بچه داری چیزی ناموخته و ندانسته آمده و زندگی را تحویل گرفته و سپری ساخته و تحویل می دهند و می روند.

پیوند مرد و زن و ازدواجشان و نکاحشان و تمتعشان به حدی که بشر را برای نوشتن آئین نامه و مقررات مربوط به بهتر زندگی کردن آنها مجبور ساخته است همه و همه مفتاح اجرای طرح پروژه های تربیتی است که بتوان مکان بهتری به زمان بعد که نسل در آن پس مانده حیات قبلی به حساب می آید تحویل داد و مسافت بین هر نسل بعدی را به خدای متعال کمتر از نسل قبلی نمود زیرا بشر در صیروت بسوی ذات مقدس اوست و بازگشت حتمی الوقوع به جانب او در تمام کتاب های آسمانی و کتاب های وابسته آورده شده است و این نیز اهمیت نسل است.

آئین شوهرداری یا زن داری جدا از کتاب تربیت نسل نمی تواند باشد زیرا نسل در آغوش جزر و مدهای زندگی پدر و مادری که مولد او و والدین اویند ولد و تولید شده اند بزرگ شده رشد یافته به کمال باید برسد.

بهشت زیر پای مادران است- بهشت زیر سایه شمشیرهاست- شمشیرهائی که اسلام به دست پدران می دهد هر دو از کلمات نبی خاتم است همان مادری که قبلاً دختر و نسل بوده و همان پدری که جلوتر پسر و نسل بوده است و لذا نسل زیر پای مادران و تحت سایه های

شمشیر پدران زندگی می کنند. پسر و دختر همین که ازدواج کردند و نسلی به وجود آمد می بینند بهشت زیر پای مادرشان است و تحت شمشیری که به دست پدری بلوغ دینی یافته خواه ازدواج کرده باشد یا نکرده باشد و خواهید خواند که نبی خاتم مادری را که نسل در شکم دارد چون مجاهدی در میدان شهادت شمشیر به دست معرفی فرموده و نسل در شکمش است که مادر است و بهشت زیر قدمش از این قرار نسل با مجاهدت مادر و پدر که سایه آن محل بهشت است پیوند دارد و سایه هرگز از شئی جدا نمی شود و همیشه به دنبال اوست و اینک نسل در سایه بهشتی پدر و مادری مسئول و متعهد که مجاهدت را پذیرفته اند و در نتیجه هم آئین زن داری مقدمه ای بر تربیت نسل است و هم آئین شوهرداری و حتی مقررات خانه داری نیز همان تربیت نسل است و لذا با توجه به اینکه جلد حاضر و آنچه در قلمرو آن مذکور افتاده به حساب علوم تربیتی تلقی می شود برگ هائی چند در مقدمه مقررات شوهرداری زن داری- خانه داری آورده می شود.

همان گونه که زن داری کار هر بچه یا مردی بچه صفت نیست شوهرداری نیز کار هر زن بی لیاقت و کم عقل نمی باشد و تفاوت شوهرداری و زن داری با این دو حدیث نبوی خوب شناخته می شود که جهاد در راه خدا کردن زن را خوب شوهرداری معرفی فرموده اند (جهاد المرئه حسن التبعل) و مرد را در سر هر کار و هنگام شروع هر امر دستور می دهد به نام خدا آنها را آغاز کند که اگر آغاز با گفتن بسم الله الرحمن الرحیم نباشد آن امر دم بریده تلقی و به پایان نرسیده معرفی می گردد ولی هر امری را که به نام خدا شروع می شود آیا برای که وجه

کسی باید انجام داد؟ (برای شوهر) که فرمودند ابدء بما نعول والکاد علی عیاله کالمجاهد فی سبیل الله که ای مرد هر کاری را اول برای اهل و عیال خود کن و آنکس که برای آنها کار کند همانند مجاهدی است که در راه خدا در میدان نبرد فعالیت دارد از این قرار هم خوب شوهرداری کردن جهاد است و هم خوب همسرداری کردن جهاد.

آری مرد در میدان مبارزه زندگی خسته و کوفته چه پیروز و چه شکست خورده باید به گوشه ای از میدان نبرد پناه ببرد که آنجا آسایش است. آسودگی است، آرامش است و گوشه ای برای پناه بردن بهتر از آنجا که خانواده است و ریاست آن با همسر تصور نمی گردد و لذا رسول عزیز اسلام آن گوشه را آغاز استراحت مرد و شروع جهاد زن برشمرد و بوسه تمام مجاهدان راه حق بر آن دهان که این چنان گشوده می شد و در تمام طول زندگیش فقط بر دو دست بوسه زد بوسه هائی بر آن دست که حق جهاد المرئه حسن التبعل را بهتر از همه تکلیف خود دانست و به جا آورد و بوسه ای بر آن دست که نمونه ای از ابدء بما نعول را بیش از هر چیز داشت و خود را به آن مکلف می دید و از خانه خارج می شد که الکاد علی عیاله کالمجاهد فی سبیل الله.

دختر نازنینش فاطمه سلام الله علیها در شوهرداری آنچنان بود که مجاهد بزرگ راه خدا علی هر وقت به آن گوشه از خانه محقر فاطمه وارد می شد احساس آرامش می کرد و تسکین می یافت و هرچه فریاد دشمن و ناله دوست دیده بود در آنجا تسلی و جبران می یافت و تمامیت حسن التبعل نیز در نزد دختر عزیزش بود و کمتر روزی بود که رسول الله بر دست چنین زنی که جهاد المرئه را خوب عملکردی داشت بوسه نزده باشد اما اگر علی خود مجاهد بود و در آغاز فرزند خوانده و سپس داماد و بعد برادر و آخر وصی و جانشین رسول الله دومین نفر آنکس که کالمجاهد بود پیرمردی بود که چون دستش را در دست

رسول الله نهاد از فرطکار و پینه های سفتی که بر آن بود تصور می رفت تخته ای در دست حضرتش نهاده شد آن دست را بگرفت و بپای منبر برد و بر آن ایستاد و از مردم پرسید آیا چه دستی نزد خدا از همه گرامی تر است؟ همه فریاد برآوردند دست رسول خدا- فرمود نه. باز پرسید آیا چه دستی نزد خدا گرامی ترین دستهاست؟ عده ای گفتند دست جبرائیل- فرمود نه- باز چه دستی گرامی تر است؟ نفراتی پاسخ دادند دست پدر پیامبران حضرت ابراهیم، در اینجا رسول خدا دست پیرمرد کارگر بگرفت و آثار کار را بر آن که سفت و زمخت کرده بود نشان داده فرمود این دست نزد خدا گرامی ترین دستهاست و بر آن بوسه زد و این تشویق بهترین خلق خدا نبی رسول اولوالعزم خاتم نسبت به کارگر بود و در تاریخ یاد نمی آید که یک سرپرست یک حاکم یک رئیس جمهور یک دبیر کل یا نخست وزیر حتی یک فرد که تصور می کند از کارگر برتر است پیشوایان کارگری و تئوریسین آنها بر دست کارگری بوسه زده باشند آری جهادالمرئه چیست؟ بهتر شوهرداری کردن و جهادالمرء چیست؟ خود را به میدان نبرد زندگی انداختن برای آنکه زن و فرزندش از تنگدستی و عسرت در امان باشند.

برای زن حسن التبعل فرموده و برای مرد ابدء بما نعول زیرا زن اگر یک مرتبه مرد را سرزنش کند که ای شوهر در خانه تو خیری ندیدم بوی بهشت بمشامش نخواهد رسید و اگر مرد یک مرتبه زن را در عسرت تغذیه جسمی یا روحی قرار دهد به تنگنای فشار قبر دچار خواهد ماند هر چند روزه و نماز و عباداتش در سطحی بالا باشد.

سعادت خانواده در دست قدرت زن است و اینکه نبی خاتم فرمودند الجنه تحت الاقدام الامهات و بهشت را هر جا مادر پای نهد بحساب آورد از این جهت است که فرزند یا به جای پای مادر خواهد نهاد و چه لیاقتی بس جانانه که بهشت تاج سر همه باشد و زیر پای مادر قرار

گیرد والا جهنم که زیر پای هرکس آماده است چه مادر چه پدر و چه تولید شده از آنها.

زنان توجه نمایند که پیامبر عزیزشان فرمودند یک ساعت عدالت سلطان یک سال عبادت است زیرا از سلطان همه نماز خواندن و ورد گفتن نخواسته اند او یک ساعت عدالت کند به عدل بین مردم چه سهم بزرگی از خیر و آزادی که نمی رسد تو نیز اگر حسن التبعل داری کاری کن که در دوران پیری مردت به تو دعای خیر کند که ای زن عزیز این تو بودی که نگذاشتی خاطره ای بد به جای گذارم و اینک که به پشت سر می نگرم پس از هفتاد سال مسیری را از کودکی تاکنونیم می بینم که همه پر از جواهر است نه مملو از خاکستر من خاکستر به جای نگذاشتم و جواهر گذاشتم.

اگر شوهری مقتدر داری او را هنگام خروج از خانه یکی دو قدم بدرقه کن و به طوری که از تو بپذیرد از او بخواه که با مردم مهربان باشد همان گونه که او متوقع است مردم به فرزندانش احترام کنند.

اگر شوهری کارفرما داری بدرقه اش کن و سفارش کارگر به او بنما و خدا را در این باره بیادش آور که کارگرانش نسبت به او چون فرزندانی نسبت به پدر مهربانند.

اگر شوهری کارگر داری او را متوجه ساز که اگر بدرقه اش می کنی به خاطر دستور خداست و او نیز خدا را فراموش نکند و کار و ابزار کار کارفرمایش را عاطل و ضایع نگرداند.

به هنگام ورود به خانه شوهر را استقبال کن بر او سلام کن احوالپرسی نما اگر روشن و خوشحالست مسروری کن و اگر چهره در هم دارد همدردی نما که مردی نزد امام علیه السلام گفت زنی دارم هر وقت غمگینم می گوید ای شوهر عزیز اگر غم دنیا ترا رنج می دهد خدا نکند دنیای نیستی و فنا قدرت داشته باشد که ترا به غم افکند و اگر غم

آخرت داری خدا آنرا زیاد کند امام فرمود به خدا قسم دای تعالی و تبارک را کارگزارانی در این دنیاست و زن تو یکی از آنهاست.

چون شوهر را استقبال کردی دستش بگیر و به جای که برای استراحتش درست کرده ای بیاور و بنشان و پاهای خسته اش را بمال و از او بپرس از میوه و غذا چه می خواهی؟ غذا می خوری یا استراحت می کنی اگر فهمیدی که مایلست تو در کنارش بخوابی نباید دریغ بداری، اگر سر و صدای بچه ها زیاد است از او بپرس آیا سر و صدا رنجت می دهد و این سئوال از این جهت است که برخی را سر و صدای فرزندان جبران سر و صدای زندگی باشد و سر و صدا کردن فرزندان را دوست دارند هرگز در خانه صدا بلند نکن جز وقتی که خواستی کودکی را نوازش کنی که پدر از این عطوفت نه بلندی صدا را بد می داند نه کوتاهی روش عطوفت را و همه و همه را لذت می برد. وسیله شستشوی او را آماده کن که نبی خاتم فرمودند وظیفه زن است برای شوهرش طشت و حوله حاضر کند و دست هایش را بشوید (مستدرک 2- 551).

با شوهر شروع به حرف زدن کن اگر شوهر کمتر جواب داد بدان که برای شنیدن نیز آمادگی ندارد که برای هر شوهری پرحرفی زن ناهنجاری است و تا چندی پیش در قانون چین از جمله مواردی که حق طلاق تجویز می شد پر حرف بودن زن بوده است. داشتن یک اطاق و حداقل وسیله که همه مرتب و جلب توجه کند و هنگام احتیاج معلوم باشد که فلان چیزی در کجاست فوق العاده بر کاخی ارزش دارد که اگر میزی مورد لزوم بود باید چراغی بدست گرفت و ساعتها اسبابها را زیر و رو کرد و سراغش گرفت و صدایش کرد.

نظافت اصل بسیار مهمی است که پدر و مادر باید رعایت کنند و در جلد اول آوردم که رسول خدا نهی فرمودند از ریختن خاکروبه در کناری و آن را جای میکربها معرفی فرمودند و از تار عنکبوتی که در

گوشه و کناری دیده میشود سرزنش کردند و خانه ای که آلودگی داشته باشد مرکز پرواز مگسها و پرواز مورچگان و سوسکان و در نتیجه خانه ناقلان بیماریهاست.

زن باید از بعمل آوردن هر چیز و از فاسد شدن و دور ریختن هر چیز تلاش کند بارها از یک روحانی بزرگ شنیدم که در تمجید از همسرش میگفت مخدره حتی هسته های هلو را شیرین میکرد و نمیگذاشت هیچ چیز بدون جهت از بین برود نه آنست که هر پسری نقش مادر را در همسرش میجوید و هر دختری نقش پدر را از شوهر سراغ میگیرد و هر پدری و هر مادری محبت نسبت بفرزند را بالفطره دارد به محبتی که باید بین زن و شوهر بوده باشد متوجه بود و اهمیت آیه شریفه را که میفرماید و جعل بینکم موده و رحمه فراموش نکرد که فی الجمله شرح دادم.

زن باید متوجه باشد که شوهرش استعداد و علاقه اش بیشتر به چه کار است یک مردی که لاغر اندام است و در فامیلش نیز کسی عضلات پیچیده ای ندارد نمیتواند برای پرورش اندام نام نویسی کند همینطور کار و کوشش و علاقه زیاد نمیتواند اگر استعداد نباشد یا اگر استعداد هست بدون تلاش زندگی را موفقیت آمیز نماید و مراقبت و توجه زن به استعداد و علاقه شوهر بهترین وسیله تسهیلات در راه موفقیت است نبی خاتم که الکاسب حبیب الله فرمودند و کاسب را حبیب خدا معرفی کردند و در حالیکه هر جائی از کلام خدا یا سخنان معظم له بحث از انجام امری است بپاداش و عذابش اشاره شده است لذا کاسب حبیب خداست یعنی با کسی که مشغول است دل خوش است با کاری که سبب شده او را حبیب خدا سازد سازگار بوده به آن علاقمند و شیفته است. کسب عطاری و بقالی و اره کشی تنها نیست. هر چه دست آورد زندگی است اکتسابی است کسب است کسیکه پزشکی را دوست دارد با مهندسی

یا عطاری یا هر کار دیگر و در انجام وظایف خدا را منظور بدارد و از اوامر و نواهی او رعایت حال کند و مطیع باشد کسی دارد که وسیله شده حبیب خدا باشد این کسب عمل صالح است و بدون شک کسی که با کاری سازگاری ندارد و علاقه و اشتیاقی و رضایت خاطری نسبت بدان نشان نمیدهد آنرا درست انجام نداده و در نتیجه کاسب نخواهد بود. ایجاد حرارتی که مرد در کار مورد پسندش کرده و ذخیره میکند سبب میشود اطلاعات بیشتری کسب کند تا بهتر و بیشتر آنرا انجام دهد و این تا حدودی در اختیار زن میباشد زن میتواند به مرد بفهماند فکرش را متوجه خدمت بدیگران نماید زیرا همانگونه که افراد خانواده اش از او انتظار خدمت دارند همنوعانش بلکه همه حیوانات بلکه همه آفرینش نیازمند یکدیگرند و اگر یکذره از عالم معطل ماند همه معطلند و برمد یادآوری کند که خدمت بدیگران موجب ازدیاد شوق و ذوق آدمی میشود و بارها آوردم که آدمی در برابر دو فضل بزرگ زندگی که ایمان و عمل صالح باشد دو گونه دریافت دارد اگر در ایمان قوی شد و نفس خود را در بینهایت اطاعت و خدمت غوطه ور ساخت به اشاره ای کرامت میکند و در صورتیکه در اعمالش صالح بود یعنی آنچه را تحویل اتاق میدهد با نظم و ترتیب و آفرینش سازگار بود آفاق برای او کرامت میکند و خدمت به خلق در حقیقت خدمت به خویشتن است و قرآن میفرماید چه مرد باشد چه زن عمل صالحی انجام دهند ضایع نمیشود (انی لا اضیع عمل عامل من ذکر و انثی - انلا نضیع اجر المحسنین انا لا نضیع اجر من احسن عملا - ان الله لا یضیع اجر المومنین).

اگر کتابهای قبلی مرا خوانده باشید دیده اید که آورده ام قرآن هرجا هر کس را که چیزی دارد تازیانه اش را برای دادن بکسانیکه ندارند دراز میکنند و نادار را نوازش مینماید متمکنین را به انفاق و بذل دستی وجود دعوت می نماید و بخیل و خسیس و لئیم را سرزنش

و وعده عذاب میدهد در برابرش فقرائی را که بر فقرشان صبر کرده اند گرامی میدارد و وعده میدهد که روز واپسین میتوانند در ردیف پیامبران و شهیدان از دیگران شفاعت کنند، علما را که اگر کتمان بینات کنند لعنت میفرستد (ان الذین یکتمون ما انزلنا من البینات و الهدی ...) و جاهلان را دست گرفته اندک ندک به محله عالم و خانه عالم و مجلس عالم میبرند و برای هر قسمت اجر بیشتری مترتب معرفی میفرماید زن باید این فرمول اسلامی را هم بیاد داشته باشد که اگر شوهرش با دوستانی ناباب و کسانیکه القا و الهام در زندگی برای دیگران ندارند معاشرت دارد به طرزی دلخواه و خداپسندانه باز دارد و در غیر اینصورت همنشینی با مردان مذهبی و هوشمند را در او تقویت نماید.

زن بهمان نسبت که در عرصه زندگی با داشتن اوضاع و احوالی چون آبستنی و قاعدگی و شیر دادن خود را بی طاقت تر از مرد تصور میکند در کید کردن موفق بوده و این جبران کننده آن نسبت در او است لذا قبل از آنکه شوهر او را اندرز دهد دوست دارد با او درد دل کند و شوهر نیز دوست دارد که زنش در مصائب با او همدردی نماید اما زن اگر نفهمید که شوهرش احتیاج به شنونده ای دارد که دردهای عقده زایش را باو بازگو کرده سبک شود چنین زنی هرگز زن روشنفکر و محبوبی نخواهد شد. اگر کتابهای رمز نفوذ در دیگران را خوانده اید طرز گوش دادن سخن شوهر را نیز میدانید باید به او نگاه کنید اگر به جمله ای تکان دهنده رسید حرکتی و قیافه ای مناسب نشان دهید آنچنان که گویا تسلیم شنیدن اید و حاضرید در رفع خطر و اندوه از سخنان گوینده مطالبی گرفته اقدام نمائید در میان سخن گفتن اگر بجائی رسیدید که شوهر را منتظر حرف زدن خود دیدید او را با سخنانی دلداری دهید از او بخواهید که باور داشته باشد آدمی باید نهایت کوشش را در زندگی بنماید اما هر جایش نشد دیگر در دست

او نیست و خواست خداست همانگونه که حضرت علی فرمود عرفت الله بفسخ العزائم و نقض الهمم) هرگز درد دلی که شوهر کرده بازگو نکنید حتی به پدر و مادر خودتان یا پدر و مادر شوهرتان.

هرگز برای شوهر افشاگری ننمائید که تا مغز استخوانش رسوخ و رسوب خواهد کرد و هر وقت شیطان خواست شما را فریب دهد تا شوهر را بی ارزش سازید فقط این مطلب را بیاد آورید که شما باید زن بالاتر و بهتری از آنچه هستید شوید.

هرگز شوهرتان را با یکی از مردان دیگر و مخصوصا با همکارانش مقایسه نکنید بلکه همیشه بیادش آورید که پیروی از دستورات مترقی اسلام بهترین پیرویهاست و اگر خدای تبارک و تعالی امانتی گرانبهاتر و بهتر از ارمغان دین برای انسانهایش داشت همان را بوسیله آنان صلوات الله علیهم جهت انسانها میفرستاد و چون هر کتابی فرستاد دست در آن بردند و به نفع خودشان خواص مثبتش را منفی و منفی را مثبت کردند پروردگار بر آخرین آنها حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم کتابی فرستاد که در آن تضمین از تزلزل و انحراف شده است و لذا اگر شوهر از اسلام پیروی کند تامین آسایش و کمال شده است و لذا بهیچ مذهب و مسلکی اجازه داده نمیشود که زن بیاید و شوهرش را با مردی یا مردانی دیگر مقایسه نماید.

زن نباید بشوهرش بگوید تو بیعرضه ای یا بگوید در خانه ات خیر ندیدم که اگر بگوید همانگونه که نبی گرامی فرمودند بوی بهشت استشمام نخواهد کرد.

من از فحوای معارف و مطالب اسلامی چنین فهمیده ام که اسلام بلکه خدای متعال دستور میدهد که زن هرگز به مردش سخن زشت و آنکه جنبه منفی دارد نگوید و برعکس مرد هرگز از گفتن سخنی که جنبه اثبات و پسندیدگی دارد نسبت به همسرش مضایقه ننمایند و این بسی

جالب است و ملاحظه نمودید که در قرن اخیر روانشناسان و چهارده قرن قبل اسلام چگونه آوردند که اگر زن به مرد بگوید ترا دوست دارم و مرد بفهمد دروغ است چه فکرهای بدی بذهنش میرسد و اگر مرد به زن بدروغ بگوید ترا دوست دارم و حتی زن بر کذب آن آگاه باشد اثر مطلوبی خواهد داشت لذا هرگز به مرد نگوئید نکردی نیستی نبودی ندیدم نچشیدم نبردم و بزندگی سازمان داده شده مرد جنبه نفی ندهید که اگر دروغ هم باشد همان خواهد کرد که جنبه مثبت باشد.

همانگونه که هیچ مردی در هیچ ذره ای از وجودش به تمامیت مرد نیست و زن نیز همینطور حتی غدد مترشحه مرد همه مردانه و زن همه زنانه نیست و مردانگی و زنانگی مدارجی دارد همینطور هیچ دختری به تمامیت عروس و هیچ پسری بکلی داماد نیست بلکه هر شوهری باید خودش را در خانه در جریان کارهای کدبانوئی قرار داده کمک کند و هر بانوئی نیز برای خارج از خانه شوهرش یک شوهر دیگر باشد که در این کتاب احساس تمام عیاری برای این قسمت شده و تصور کنم اگر شوهر چنین که آورده ام همسرداری و زن آنگونه که گفته ام شوهرداری نماید موفقیت در احراز شوهر خوب و همسر خوب و در مجموع خانواده خوب را دارند.

بهترین شغل برای زنان

میدانید یکی از امتیازات بزرگ زن خوب اینست که مردش را در برابر همه دنیا عوض نمیگیرد و این در دو حال باثبات میرسد یکی آنگاه که همه از شوهرش بدگوئی کنند و وی معتقد و یاور شوهرش باشد دیگر آنکه همسرش از مال دنیا بی بهره گردد و حتی به زمین فقر

نشیند و وی در گوشه دیگر با اعتماد و اعتقاد هر چه تمامتر که روز آسایش و نعمت اگر به مردش نزدیک میشده هم اکنون نیز عقب نشینی نخواهد کرد و احساس شکست خوردگی را بدینطریق حتی از شوهرش متوقف خواهد ساخت.

هیچوقت شده است که نعمتی بشما روی آورد و تصور فقدانش در شما دلهره ایجاد کرده باشد و بهترین نمونه آن همسری است که شوهرش گاهی در دلش میگوید راستی من با این زندگی و چند بچه که دارم اگر چنین زنی را نداشتم چه میشد و چه میکردم. اگر شوهری نسبت به زنش به چنین نقطه زندگی رسید که امکان نداشتن چنین همسری حیرت زده اش میکند این زندگی بر مرد گوارا و بهشت برین بر زن گوارا باد.

اگر شوهرتان مرد پرکاری است سعی کنید با ورودش به اطاق شما بتواند سر سفره بنشیند زیرا دیدن میز غذا سبب میشود این احساس را در او بوجود آورد که همسرش بدینطریق برای جلوگیری از اتلاف وقتش به او کمک کرده است.

اگر شوهرتان شخصی است که باید همیشه در کنار مردم باشد و با شما کمتر نشست و برخاست دارد کافیست که باور کنید این بخاطر اهمیت اوست و شما نیز که خانم او هستید بهمین لحاظ اهمیت بیشتری دارید لذا با کار و شغل شوهر خود را تطابق دهید و سازگار کنید حتی اگر لازم شد که گاهی تصور کنید در خانه نیست با آنکه هست این تصور را بکنید که کمک به ترقی و کمال شوهر بهترین شغل همسران است و بهتر از رها کردن هوای نفس در راه تثبیت منافع و مصالح شوهر شاید دست آوردن برای زن یافت نشود.

اگر زن بجائی رسید که توانست بگوید خدای را شکر اگر فلان فضیلت در من نیست در شوهرم هست توانسته است جائی بسزا را در زندگی بدست آورد زیرا در این وضع حاضر به یکی شدن با شوهر شده

است.

مردها همیشه آرزوی نجات از چند چیز را دارند طلبکار - بیماری مزمنی که دارند - اختناق که سلب آزادیشان کرده است اما در راس همه آرزوی نجات از سر و صدای زن دارند که بر سر بچه ها یا بر سر حرفهای مفت بلند میشود مخصوصا اگر زنی باشد که برای یک مرتبه به شوهرش گفته است کاش بهمسری فلانی درآمده بودم و خوشبخت شده بودم که در اینحال شوهر یک حالت تفکیک شده بین خود و همسرش برای همیشه احساس میکند و آمیزشهای بعد از این تحقیر شوهر بیشتر به مرحله تمتع برگشت داشته و در آن جمع و بلوکه میشود یعنی مرد مجبور میشود هنگام فشار غریزه جنسی نوعی آمیزش حیوانی انجام دهد. این سخن توهین آمیز که کاش زن فلان کس شده بودم بیشتر از گریزاندن شوهر از خانه مرد را بجانب زن دیگری سوق میدهد زیرا انحصار آمیزش بلکه توقف آن در مرحله حیوانی تمتع نوعی محرومیت عشقی بوجود می آورد که نزد حیوانات معنی و مفهومی نداشته و محدود نمیسازد. (زنی که از گفتن کاش بهمسری فلانی درآمده بودم پشیمان گشته می تواند بدون آنکه هرگز نامی از غیر شوهر ببرد یا رعایت قسمت های دیگر جبران نماید) زنی که عاقلانه می اندیشد میتواند بزودی بفهمد شوهرش در برابر کدامین حرکت یا سخن یا رفتارش عصبانی شده و از هر موقع دیگر ناراحتی بیشتری نشان میدهد و همینکه مورد عصبانیت شوهر را فهمید از شوهرش درخواست کرد او را ببخشد که دیگر تکرار نخواهد نمود اما اگر این قدرت را که نوعی جهاد اکبر و مبارزه با نفس است در خود ندید میتواند به شوهر بگوید اگر نوبت دیگر ترا چنین آزردم باید جریمه ام کنی بازگو کردن چنین سخنی و اینگونه پیشنهاد دادن شوهر را به جای اینکه عصبانی کند به احساسات پاکی سوق داده به خود میگوید همسرم در خود داری از اینکار و دیگر سازی خود عاجز

است و کمال رضایت را توام با نوعی شفقت حاصل خواهد داشت.

هر برنامه ای که از طرف زن به شوهر پیشنهاد شد و شوهر انجام نداد و با تکرار چند نوبت باز اقدامی نکرد معلوم میشد شوهر مایل به انجام آن نیست لذا باید فکر دیگری اندیشید و از عصبانی کردن شوهر پرهیز کرد مثلاً به شوهر گفت پیشنهادی که دادم خود تصور میکردم بسیار خوب است اما هم اکنون می فهمم باید طرز دیگری می بودم و مزاحم نمیشدم.

زن باید از کاری که شوهر به آن علاقه دارد صمیمانه جانبداری کند زیرا آمادگی هیچکس برای کاری که برخلاف میلش است چند ساعتی بیش طول نمیکشد که احساس خستگی مینماید و بدتر آنکه نه کار ایده آل انجام میگیرد و نه سلامتی عمل کننده بر جای خواهد ماند و برعکس میتوان کار مورد علاقه را ساعتها انجام داد آن هم بنحوی که شایستگی انجام دارد و هم صدمه و خدشه ای بر جسم و جان خویش وارد نساخت.

یکی از مسائل مربوط به زن و شوهر که فوق العاده باید رعایت گردد مربوط به زنانی است که شوهری پرکار دارند چنین افراد که اغلب کم خواب اند و شبانه روز برایشان کوتاه است و هنوز از کاری فراغت نیافته بکار دیگری مشغولند چنانچه همسری وقت ناشناس و یا تنبل داشته باشند فوق العاده زجر میکشند، همسرشان میگوید فوری به خانه بیا که قصد مسافرت به خانه خویشاوند دارم شوهر میاید اما قریب دو ساعت معطل میشود این دو ساعت برای شوهر پرکار جان کندن است و زجر کشیدن لذا وقت شناسی برای زنی که همسر شوهر فعال و پرکاری است از هم امور میباشد که باید مراعات نماید.

زن باید مراقب باشد زمانی که باید شوهر را رها کرد و به او نچسبد و گاهی که باید گوش بدهد پر حرفی ننماید و وقتی که نباید مهمان پذیرفت دعوت نکند ولی آنچه را باید همیشه داشته باشد

آنست که نبی خاتم فرمودند ما استفاد امرء مسلم فائده بعد الاسلام افصل من زوجه مسلمه تسره اذا نظر الیها و تطیعه اذا امرها و تحفظه اذا غاب عنها فی نفسها و مالها، چیزی به اندازه همسر شایسته ای نیست که دیدنش شادمانی آور است و حضورش آرامش بخش یعنی آنچه را باید همیشه داشت چهره ای خندان و بشاش و خانه ای نظیف و مرتب و جای امن است.

زن باید دقت کند تا چیزهائی را که شوهر به آن حساسیت دارد بیاید و بشناسد و این رمز موفقیت و یافتن کلید خوشبختی است فرقی نمیکند حساسیت نسبت بدانچه او را خوش نیاید یا حساسیت نسبت به آنچه از آن دلخوش دارد مثلا دوست ندارد تا وی در خانه است جارو کردن اعمال شود یا دوست دارد همه جا برای رفع خستگی اش یکی از بچه هایش را ببیند هر دو را باید رعایت نماید و از آنجا که شخصیت زن جلب و جذب مرد نیز هست این خود وسیله ای برای جلب مرد به خانه است و در نتیجه افزودن به شخصیت زن، بهر صورت مسرور ساختن شوهر نوعی آسایش روحی و جسمی برایش فراهم ساختن است و آسایش دادن به شوهر یعنی قدرت دادن به او برای بهتر و بیشتر زندگی کردن.

زن اگر بتواند برای مسرور ساختن همسرش علاقه به کار وی نشان دهد راه دیگیر برای مسرور کردنش یافته است نویسنده است گاهی برگی از کتابهایش را بخواند عطار است برای پاک کردن عنابهایش پیشنهاد بدهد معلم است از او بپرسد عکس العمل دانش آموزان در برابر تدریسش چگونه است و اگر باید او را برای مطالعه تنها گذاشت کمک اینست که بچه ها را به آرامش بخواند.

مرد ممکن است برای تقریب دستی به شانه همسر بزند یا نشکون ملایمی از او بگیرد زنهائیکه حتی مناسب ترین کلمات را بجای خود

نمیشناسند در برابر تقریب شوهرشان هم که بدینوسیله علامت داده و اعلام نموده است موفق نمیشناسد جالب باشند و با ادای کلماتی مستهجن یا با داد کشیدن افق زشتی خود را توسعه میدهند.

روانشناسان گویند مردی که اشتغالات فرعی را بیش از کار اصلی دوست دارد علامت آنست که کار اصلی او جنبه ذوق و هنری برای او ندارد از اینرو زنی که شوهر خود را در این وضع می بیند باید متوجه باشد محرومیت مرد از مطلب مورد علاقه اش شکست بزرگ اوست لذا نباید تصور کرد که مرد را به کار فرعی مورد علاقه اش واگذاردن او را تنها گذاردن است بلکه او را روحا کمک کردن و سبک نمودن میباشد.

دستور اسلام را درباره سفره در جلد سوم آوردم و در اینجا اضافه می نمایم دور هم غذا خوردن نوعی تقویت بنیه روحی افراد است زیرا کسانی که سر میز غذا سر و صدا و حرف مردم زدن و غیبت کردن و تهمت زدن دارند بزودی احساس ورشکستگی کیفیتی و حتی کمیتی نموده و برعکس بحث های نشاط آور و سخنان خانوادگی ایجاد هاضمه بهتر جسم و حتی هاضمه بهتر محیط نموده شخص در نتیجه سلامتی بدن میتواند کوشش در سلامت داشتن محیط نماید.

اول ازدواج آنچنان تقارن و پیوستگی بین زن و مرد موجود است که معروف مادر زنان است در آن حال باید زیاد از شوهر درخواست نمود و تقاضای خرید و تهیه نمود تا کسریها را جبران و کمبودها را فراهم آورد اما اینحالت که بزودی از زیر ماسک خارج شده عروس و داماد به اختلافات خود متظاهر میشوند سبب میشود که هم فرزند نخست را اخلاقا غیر از سایر فرزندان سازد و دیگر آنکه قدرت تحمل ماسل آفرینی هر دو را نشانگر باشد که درباره نخست زاده بحث مستقلی خواهد آمد انشاء الله تعالی. زن باید متوجه باشد هر چه بیشتر زیر ماسک بماند به علائق زناشوئی خیانت کرده است زیرا عکس العمل بروز اختلاف

سلیقه ها در فواصل بیشتر بیشتر است زیرا مرد احساس نفهمیدن برای مدتی طولانی خواهد کرد.

مرد باید اداره اش محل کارش را بنحو احسن بدارد، و کاری بهتر و محمتر و پر ارزش تر برای زن از این نیست که محل کارش خانه اش را آباد سازد و مرد بالاتر از اینکه وسائل رفاه زن و فرزند فراهم سازد نداشته و زن از تربیت صحیح فرزندان امری لازمتر و مهمتر نباید بشناسد لذا زن خانه دار بهمین مناسبت نسبت به سایر زنها ارزش بیشتری در قبال مقدس بودن کارش دارد و طبق آماری که گرفته شده اغلب زنها چه آنها که خانه داری کرده و چه آنها که پستی و شغلی داشته اند در سنین بازنشستگی اگر مورد سئوال قرار گیرند که اگر دوباره به جوانی برگردند و عروس شوند چه شغلی را اختیار خواهند کرد همه پاسخ داده اند خانه داری خواهند کرد زیرا محصول آنجا را حقوقی یافته اند در برابر حقی که روسا بر آنها داشته اند و حاصل اینجا را فرزندانی بلکه زندگی ای می بینند با حقی که بر آنها دارند و حقی که اجتماع بر او داشته است.

وقتی از من بپرسند چگونه بفهمیم در کدام مرحله ایمانیم به آنها پاسخ میدهم قرآن را بردارید و تمام آیات دستورات قرآن را بررسی نمائید بعد با قلمی شماره آنها را که امر و نهی دارد و به آنها عمل نمیکنید یادداشت نمائید خوب می فهمید در کدام مرحله از شوهرداری است جواب اینست قلم کاغذ بردار و بنویس.

صبح یا عصر یا هر دو که شوهرم برای کار بیرون میرود با خوشحالی خارج میشود - به خانه که میآید تمدد اعصاب میکند و تجدید قوا مینماید - کسی در خانه به او گستاخی نمیکند فریاد نمیزند محترمش میدارند حتی بچه ها را که مادر هر روز در گوششان خوانده و از پدر و زحماتش گفته در اختیار خواسته های پدرند و برای تعیین مراتب

شوهر داری نمره دادن بهمین سه مطلب کافیست و اگر باید از یکهزار و پانصد آیه قرآن (که نمیدانم شمارش درست آنرا ذکر کرده ام) سئوال شود که مرتبه ایمانمان کجاست از همین سه مطلب ترتیب و درجه طرز شوهرداریمان معلوم میگردد.

مطب کوچک من که چند صندلی ساده و یک میز معمولی همانند میزهایی که در پادگانها گذاشته دارد سبب میشود هر مراجعه کننده ای جرات کند ویزیت کمتری بدهد یا اصلا ندهد و من دوست دارم که مرجع کسانی باشم که نتوانسته اند بعلت داشتن یک برگ به نام اسکناس (نوت) برای برداشتن درد و رنج از جسم خود بدیگری مراجعه نمایند اگر مرا قبول دارند مراجعه کنند. مراجعین به مطب های دکوره شده و مسلمان خجالت میکشند ویزیت کمتری بدهند (شاید پزشکانی هم باشند که برای زکات و تطهیر خود بگویند اگر ویزیت را کم کنیم میگویند به اندازه ای که علم دارند حقش را میخواهد در صورتیکه مطب من همیشه جنجال و مراجعین متعددی دارد) اما برای خانه باید به مطب دیگری توجه کرد که غیر از ساده بودن وسائل اطاقهاست و آن نظم و انضباط است. شوهر را اگر دیدید روزنامه اش را وسط اطاق پرتاب کرد یا شلوارش را بگوشه ای روی کمد انداخت علامت بی نظمی زن هم هست زیرا یک اطاق مرتب و منظم و تمیز حتی سبب میشود اگر روزنامه ای انداخته شوهر بردارد و بجای مطلوب بگذارد.

از دیگر کارهای من نصب یک کارت بدیوار و گذاشتن یک کارت زیر شیشه میزم است روی اولی نوشته است لحظات بیمصرف عمر را کم کن و بر دومی آیه شریفه فاذا فرغت فانصب دیده میشود و این بخاطر فوق العاده پر کار بودن منست که تمام دوستان و آشنایان میدانند و مرتب اندرزم میدهند که دست از این وضع کار کردن بردارم زن نیز اگر بخواهد بداند چقدر وقتش را صرف شوهرداری کرده است قلم

کاغذ بردارد و روزی یا روزهائی که خیال میکند فرشته بوده است به دقت بررسی و یادداشت کند و از آن برداشت حیرت آوری کرده تصمیم بگیرد که زن شوهر دار بهتری باشد.

حساب دیگری نیز میتوان کرد و با دیدن فرمولها و معیارهای بدست آمده احساس شرمندگی کرد و آن محاسبه اوقاتی است که شوهر داری الهی نبوده و حتی انسانی هم صورت نگرفته است الهی نبودن در اینکه شوهرداری با تسلط بر دستورات دینی و علمی انجام نگرفته و انسانی نبودن از اینجهت که حتی آنچه بقدر فهم و شعور تشخیص داده که باید مراعات شود نشده است.

الهی بودن که حاصل ازدواج همان است که قرآن فرموده و در مودت و رحمت خلاصه میگردد آری خانواده و خاندانی که غوطه ور در دوستی های قلبی و عمل میباشد شوهری و همسری الهی است و این جنبه اثباتی خانوادگی و صفات ثبوتیه آنهاست و صفات سلبیه آنها و لم یکن جبار اشقیا و لم یکن جبار اعصیا (اشاره به آیات قرآن است که اولی مربوط به حضرت عیسی و دوم مربوط به حضرت یحیی است و روابط خانوادگی چون بین زکریای نبی و همسرش درست بوده فرزندی یافتند که بر ابوالدیه بودند و نه عصیا بود که ناشی از روش پدرسالاری است و نه جبار که ناشی از روش مادرسالاری است و چون حضرت عیسی پدر نداشت روش مادرسالاری مطرح و جباری نبوده و شقیا نیز که اولین عارضه از عصبانیت نبوده است و شرح مفصل آنرا در همین جلد جای دیگر داده ام) بهر صورت در حدیث داریم که خدا از دست مرد و زنی که بیکدیگر ارفاق نکنند عصبانی است (مکارم الاخلاق 264) و ارفاق نکردن یعنی خشونت کردن که اگر از طرف پدر اعمال شود روش پدرسالاری بوده و نتیجه آن قبول محبت از طرف پسر خانواده از مرد دیگر بجای پدر بی محبت بوده و نتیجه آن مفعول

واقع شدن میباشد و در صورتیکه روش مادرسالاری اعمال شود پیدا شدن جوانان اسکیزوفرن (جنون جوانی) چه پسر چه دختر در فامیل است که در جلدهای قبل شرح دادم و چون بحث از آئین شوهرداری است از دختر و رابطه اش در خانه مینویسم.

دختر و رابطه اش در خانه

آری دختری که از همه گسسته و تسلیم پسری شده و پسری که از همه جدا شده و تحویل دختری گردیده هر دو تشنه محبت اند و اگر محبت نباشد همان قسمت اول که هر دختری نقش پدر را در شوهر و هر پسری نقش مادر را در همسر میجوید در آن خانواده معیار و فرمولهای خانوادگی را از دست میدهد و بعداً شرح خواهیم داد که چرا و بهمین جهت فرزندانی که شاهد نزاعهای پدر و مادرند در هنگام ازدواج و مخصوصا زمان آمیزش عکس العملهای پدر و مادر را منعکس خواهند داشت یعنی معیار و فرمولهای خانواده جدید عکس العملهای خانواده قبلی خواهد بود.

قبلا برای شما آوردم که مردمان حتی ایمان آورده زمان حضرت نوح چون معدل عقلشان کمتر از مردم ایمان آورده زمان پیامبران بعد بود در قرآن دارد که به نوح گفتند آیا در برابر آنهمه زحمات میخواهی به تو مال بدهیم حضرت فرمود اجر من با خداست اما مومنان بعد به پیامبرانشان کلمه مال را نگفتند و اجر و مزد را آوردند و همه پاسخ دادند ان اجری الاعلی رب العالمین (اجرمان با خداست) ولی پیامبری که پایان دهنده پیامبری است حرفی زد که دلیل بزرگی بر خاتمیت اوست زیرا در پاسخ سوال مومنان که در برابر زحمات آنحضرت چه باید بدهند و حضرتشان چه میخواهند فرمودند اجر من مودت ذو القربای من

است و ارزش مودت در اینجا معلوم میشود که ریشه الهی دارد و باید آنرا رشد داد و ازدواج پسر و دختری که باید مولد مودت و رحمت باشد یعنی نباید مولد ثروت و زیبائی باشد و اگر هم هست و آن دو نیست میزان عقل ازدواجی بزمان مردم زمان حضرت نوح در ترازوست.

مردی که از گوشه میدان مبارزه با زندگی استراحت گاهی میطلبد و همین که بیاد آن گوشه دیگر می افتد یعنی همینکه بیاد خانه می افتد و آنرا محل بی مهری و سر و صدا و اوقات تلخی میشناسد سعی میکند به گوشه دیگری پناه ببرد و آن گوشه نمیتواند برای دیندار و بی دین جائی جز مجلسها و سرگردانیها و قمارخانه ها و مشروب فروشیها باشد و چنین مردی ضربه مهلکی از زن خود دریافت کرده است.

این مطلب را همه جهانیان روز پذیرفته اند که عمر متوسط زن و مرد ژاپونی که از مرد و زن جهان بلکه از مرد و زن اسکاندیناوی هم فزونی یافته بعلت درسی است که ژاپونیها در مدارس دخترانه بنام آداب شوهرداری میدهند و لذا هم اکنون در کنار طول عمر بیشتر از همه آنها بهترین زن برای همسری دختری ژاپنی معرفی میگردد ولی اسلام همه آنچه را دیگران پس از 15 قرن دارند بیشتر و بهترش را آورده است که نمونه ای از آنچه را بمیزان معلومات نویسنده دیده اید از آن اسلام است و متخصصی در این امور باشد بهتر و بیشتر میتواند اسلام را معرفی نماید.

زن باید همینکه دید شوهرش دیر کرد و از ساعات معمولی که به خانه آمد تاخیر افتاد بسراغ تلفونی یا پیغامی بشتابد که این بسی مهم و وسیله ایجاد محبت است.

از حضرت صادق برایت آوردم که اگر کسی را غیبت کنی و در پنهانی از او بدگوئی چون چشمها بهم رسد تنفر از یکدیگر احساس کنند در غیاب شوهر از او تعریف کن اگر کسی بد میگوید از جان و

دل بدفاع پرداز که هرچه شوهرت امتیاز بیشتری داشته باشد بهره تو از آن امتیاز خود امتیازی است و این را بدان صورت زیبا تسخیر کننده نیست و آنچه تسخیر میکند و مرد را در انحصار خود نگه میدارد دل مهربان و شوهر دوست اوست و حضرت رضا چنین زنی را غنیمت معرفی میفرماید (مستدرک جلد 2 - 532) و رسول خاتم بهترین زن (بحار ج 103 - 235) و نه تنها در غیاب شوهر به او اظهار عشق و محبت باید کرد بلکه محبت را باید به او گفت و از حضرت صادق است که اگر کسی را دوست داشتی خبرش کن (بحار 74 - 181) که اظهار دوستی در غیاب سیمای اجتماع است و آنچنان افراد را بهم پیوند میدهد که کمتر نیروئی میتواند بر آنها خلل وارد آورد و اظهار دوستی در حضور نوعی احترام به شخصیت است زیرا هر کس دوست دارد تقدس و تکریم شود و از جمله میل دارد همه دوستش دارند و بهمین نسبت بسنج که اگر بذهنش برسد که همسرش او را دوست ندارد چه خواهد شد، کدام مردی است که در ساعات خدمتش مورد تحقیر و توهین حتی یکنفر واقع نشود و شخصیت وی اگر برای یکمرتبه هم هست خرد نشود پس اگر بخانه آمد و احترام نشد با کدام شخصیت و نیروئی کار کند، مردت وارد میشود از او استقبال کن در را بر او باز کن سلام کن بگذار حرفش را بزند احوالپرسی کن بر او داد نزن در برابر دیگران از او تجلیل کن و احترام بگذار و آنچه فوق العاده اهمیت دارد طرفداری از شوهر در برابر فرزندان است که اگر رعایت نشود بنیان کن است.

پدری که به هزار دل و امید پسر خود را در نظر دارد که فردای پیری و کوری و بیماری، پسرش دستگیر اوست هم اکنون با پدر مخالفت آغاز کند یا بر پدر بانک زند یا صدا بلند کند و بقول قرآن حتی بر او آخ بگوید اوضاع پدر را بهم میریزد و خنجری بر دل امید و آرزوی وی فرو میبرد و از اینکه فردائی در پیش دارد که وی ناتوان تر و

پسر پر زورتر میشود نگران میگردد و اگر مادر از چنین پسری جانبداری کند آنقدر در پدر اثر کند که جبران پذیر نخواهد بود زیرا این کار مادر صحه گذاشتن بر فردای ناتوانی پدر و عجزش در برابر پسری است که باید از پدر مراقبت نماید و باز بیشتر بگویم که پدری چنین حتی احساس پستی و دنائت از همسرش میکند و در جستجوی اینست که در فامیل همسرش ریشه آنرا پیدا کند و این خود یک مشغولیتی برای پدر خواهد شد پدر و مادری را سراغ دارم که پدر زن به پسر دختر خود گفته بود ببین پدرت (دامادش) به تو نمیرسد و آنقدر که برای دکانش هست برای تو نیست حقت را از او بگیر و این سبب شد که دخترش را خود نگهداری کند و نوه اش سرگردان و در یک خانه ای خاموش بسر برد.

همین استقبال رفتن تو و در را بر روی شوهر باز کردن محبت آفرین است عمر را زیاد میکند بیماری ها را که در کمین اند بخانه راه نمیدهد و سعادت دنیا و آخرت در پیمودن فاصله کوتاه آماده است زیرا اطاعت از خدا و رسولش است که فرمودند این وظیفه زن است که تا درب خانه به استقبال شوهرش برود و به وی خیر مقدم بگوید (مستدرک 3 - 551)

امر مهم دیگر رازداری همسر است که اگر رعایت نشود مرد حرف خود را در خانه نخواهد زد و سخنش را از آنچه باید بگوید میگرداند مخصوصاً نباید زن از آنچه درباره شوهر میداند روزی برخ او بکشد که سبب میشود مرد آنچه دارد و هر جا میرود از همسرش پنهان بماند.

اشکال گیری مرتب و بهانه گیری دائم برای مرد خسته کننده است رنجهای کوچک و ابتلائات ناچیزی که بر خودت و فرزندانت وارد شده نباید با شوهر در میان گذاشت و خلاصه باید مواظب بود که از راه زبان شوهر آزار نبیند که نبی خاتم فرمودند هر زنیکه از زبان شوهر

را آزار دهد نمازها و سایر اعمالش قبول نمیشود هر چند هر روز روزه باشد و شبها را زنده داری به عبادت کند و بنده هائی آزاد کند و ثروتش در راه خدا صرف کند و چنین زن که از زبان شوهر را رنج دهد اولین کسی است که داخل دوزخ میشود (بحار 76 - 363).

و حضرت صادق فرمود هر زنیکه شوهرش را آزار رساند و اندوهگینش سازد از رحمت خدا دور است و هر زنیکه به شوهر احترام گذارد و آزارش ندهد و فرمانبردارش باشد خوشبخت و رستگار است (بحار 103 - 253)

هر زنی که رگی از عاطفه در وجودش باشد و مطلع گردد که طول عمر متوسط مردها در تمام نقاط کمتر از عمر متوسط زنهاست به برخوردهای مرد در زندگی و چگونگی ارتباطشان با روسا و کارمندان و بانکها و مشتریها و ... توجه نموده از آزار رساندن به شوهر کمال اجتناب را خواهد نمود و این توجه بحدی اهمیت دارد که در درجه بعد از توجه به ایمان است زیرا نبی خاتم فرمودند بعد از ایمان به خدا نعمتی مهمتر از همسر موافق و سازگار نیست (مستدرک 2 - 530) همسری که در یک سطح فهم بالا مشغول زندگی است بیجا خنده نمیکند و خنده ای که سبب ناراحتی شوهر شود از او سر نمیزند و بر عکس احمق ترین همسر آنست که خنده استهزاء آمیز علیه شوهر دارد یا گریه های بیجای ناراحت کننده در ضمن اگر متوجه شد شوهرش عصبانی است رعایت میکند و هر چه بگوید در آن حال پاسخ نمیدهد تا بالاخره در زمان آرامش متوجه میشود که در برابر مردی قرار گرفته که اگر عاقل است عذرخواهی میکند و اگر عذرخواهی نکرد میتواند به شوهر بگوید که خطاهایش را می بخشد و این نبی خاتم است که فرمودند اگر زنی عذر شوهر نپذیرفت زن بدی است (بحار 103 - 235)

زن و شغل مرد و زن

زن نباید شغل شوهر را مرتب برخش بکشد: پزشکی و کمتر شبی است که در خانه را نزنند و بیدارمان نکنند این که زندگی نشد، تو پاسبانی و اگر میدانستم باید پاسداری کنی زنت نمیشدم. معماری و همیشه پر از گرد و خاکی نفت فروشی و چرب، زغال فروشی و سیاه، عطرفروشی و به بویت حساسیت دارم، معلمی و در خانه مرا شاگرد فرض کرده ای، رئیسی و خیال میکنی من هم کارمندم، نویسنده ای و همیشه چشمت به کاغذ است نه به من، راننده ای و همیشه در کنار دیگران یا در بیابانها و اینها شغلهائی است که زن میتواند مردش را به آن سرزنش کند و کدام شغل است که راهی برای سرزنش کردن نداشته باشد ولی زن باید متوجه باشد که اگر شوهرش بیکار بود سر به قمارخانه و مشروب فروشی در میآورد و سرانجامی بد برای خاندانش داشت.

زن نباید تقاضای تغییر شغل از شوهر کند و اگر با ادب و احترام چنین پیشنهادی داد نباید اصرار کند زیرا تغییر شغل کار آسانی نیست.

کار کردن زن در دوائر دولتی اگر با نیازمندیهای که سر به حرام میزند مواجه شود بدون شک حرام است و آنگونه که من می فهمم بطور کلی قرآن با حضور زن در اداره چنین قبول میکند که اگر همسر کسی باشد با مشخصات زیر:

مرد شخص اول کشور است تمام اختیارات مردم در دست اوست قانون هر چه توانسته وضع کرده است (با توجه به کلمه رب که در قرآن در محل قانونگزاری بکار برده میشود) و اصولاً قانون گزاری را در اختیار خود و منحصر به خویشتن خویش میداند و فریاد انا ربکم الاعلی که من پروردگارم اعلایم بر میکشد و روحانیت در باری (بلعم با عور)

و غارتگران بزرگ ملت (چون هامان و قارون) نیز در اختیار اویند و لاجرم همسر چنین مقامی بدون آنکه کار اداری انجام دهد ده ها غلام و کنیز در برابرش ایستاده افتخار میکنند که انجام خدماتی بعهده شان محول و به آنها اشاره شود و در برابر همسر چنین مرد طاغی مفسدی زنی است مومنه و مقدسه که نبی خاتم اسلام او را در کنار دخترشان حضرت زهرا و همسرشان حضرت خدیجه و مادر گرامی حضرت عیسی حضرت مریم یاد میفرمایند یعنی قرآن آمده و بدترین خلق یک کشور را با همسرش که بهترین زن جهان روز بوده بعنوان نمونه ذکر کرده و با وجود این آسیه یعنی همین زن را تمجید میکند که از حضور خود در دربار و دوائر دولتی ابراز ناراحتی مینماید (رب انزلنی بیتا عندک فی الجنه) و باز خدا را به کلمه رب صدا میزند و نجات خود را از آنها که قوانین الهی را رعایت نکرده و ستمکارند درخواست مینماید یعنی آسیه از اداره که در آن رفت و آمد است و قوانین طاغوتی در آن حاکم خسته شده از پروردگار درخواست مینماید (به جبران اینکه در این جهان بیتی نداشته) در آن جهان بیتی در کنار پروردگارش به او داده شود، آخر بیت جای بیتوته کردن و آرامش و مطابق مذاق زن است و اداره و دوائر و آنچه مردم در او دور میزنند بدرد زن نمیخورد زن فرماندهی خانه را می پسندد نه اداره را و بهر صورت بهترین زن حتی همانند آسیه اگر در اداره ای باشد که قانون غیر خدا در آنجا بالاخره او را به حرام و گناه میکشاند باید خانه داری کند و چون به دستورات الهی در این باره بنگریم که نفقه و خرج زن را به عهده مرد قرار داده و مطابق شان زن باید او را در رفاه و آسایش داشت این معنی را میدهد که زن حقوق و ماهیانه ای نداشته باشد موافقت دارد.

اسلامی که تامین زندگی و اداره کلیه احتیاجات همسر و همه

نیازمندیهای فرزندان را تا زمان تکلیف رسیدن پسر و عروس شدن دختر بعهده مرد میگذارد چگونه با کار کردن زن در خارج از خانه بعنوان نیازمندی مادی موافقت خواهد داشت.

زن باید بسنجد بلکه باید میزان عدل الهی را بدست گیرد و حساب کند دینی که بهشت را زیر قدم او موضع میدهد (قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: الجنه تحت اقدام الامهات) آیا قدم مذکور را بر قطعه بهشت در زمانی معرفی میفرماید که مادر خوبی است یا همین قدم در کنار مدیر کل اداره هم بر تکه ای از بهشت خواهد پذیرفت؟ هرگز - زن باید با میزان مذکور بسنجد آیا وجودش در خانه فرزندان را عقده ای و محبت ندیده بزرگ میکند یا در اداره؟ آیا با اداره رفتن فرزندانش بهتر تغذیه میشوند شوهرش عمر بیشتری خواهد کرد؟ خودش در اضطراب دو جانبه فکر توبیخ مدیر و چکه کردن شیر آشپزخانه و دلهره بچه ها که با گاز چه خواهند کرد بسر نمیبرد یا عوامل اقتصادی برای او بر هر چیز برتری دارد؟ البته اگر ناچار شد در خارج از خانه برای خاندانش کاری بگیرد در صورتی که مستلزم فساد و اختلاط با مردان نمیشود با اجازه حاکم شرع بلامانع خواهد بود.

تجربتا زن اگر وضع اقتصادی روبراهی داشته باشد خرید وسائل زینتی و خرجهای دیگر را مقدم بر تهیه وسائل رفاه خواهد کرد. و اغلب بعلت داشت مختصر سرمایه در برابر شوهر در تمکین و تسلیم نیست و چون خستگی اداری حالی نیز برای به خانه رسیدن به او نمیدهد زمینه مستعد و فکر تامین اقتصاد و داشتن حقوق امکان پیدایش اختلاف و دعواهائی را میتوان داشت.

همین فرعون که انا ربکم الاعلی میگفت و همسرش از حضور در دربار ابراز خستگی و خواهان بیتی در بهشت نزد پروردگار میکرد

میرساند که آسیه استماته داشته و از پروردگار طلب مرگ میکرده است و عجیب است که بر چهار زن تمجید شده حضرت خاتم استماته داشته اند که در جلدهای مربوط به مظلومی گمشده در سقیفه آنچه را حضرت خدیجه و حضرت زهرا داشته اند آورده ام و هم اکنون از آسیه آوردم و حضرت مریم را نیز قرآن متذکر است (یا لیتنی مت قبل هذا و کنت نسیا منسیا) آری همین فرعون بقول برخی از مفسران که بذبحون ابناهم و یستحیون نساءهم را چنین تفسیر کرده اند دست پسران را از کار کوتاه میکرد و دختران را به ادارات وارد میساخت.

زن میتواند معلم شود آن هم با دو شرط اول آنکه در خود این قدرت را سراغ داشته باشد که چراغی خواهد بود که به نسل آینده روشنائی خواهد داد و دین و علم آنها را رشد خواهد داد و آنها را بکمال خواهد رساند و هرگز حاضر نخواهد شد بخاطر دنیای فانی و یا اضافه کار مختصر پشت میز گرد بنشیند و بر خلاف دین خدا حرف بزند و بدتر از همه که حتی به دنیا هم نرسیده برای رضای دشمنان خدا حرفی بزند دوم آنکه معلم دخترها باشد یا پسرهائی که کلاسهای ابتدائی اول و یا دوم را میگذرانند و به مسائل شرعی و سکسی توجهی ندارند و خانم معلم را مسجمه انداختن نسل به گناه نمیسازند.

من وقتی در اروپا از جوانان می پرسیدم چه آرزوئی دارید و چند نفری را که قریب به رسیدن سن قانونی بودند جواب دادند آرزومندیم به سن قانونی برسیم و وکیل دعاوی بگیریم و از پدر و یا مادرمان احقاق حق کنیم و دانستم مادرشان در خارج از خانه کار میکند و فرزند می خواهد حقش را از هر دو بگیرد این دو موضوع را کاملاً بهم ربط میدادم موضوع کار کردن خانه از خارج و در نتیجه محرومیت فرزند از عواطفشان و احساسات مادری و خانوادگی و ننشستن در دامان مهر و محبت والدینی و موضوع احقاق حق کردن فرزند.

اینکه مهد کودک درست شده و برای کودکانی مخصوص پناهگاهی شده باید توجه داشت که طبق تحقیقات علمی و قضائی ستون پنجم هر کشور را کودکان پرورشگاهها و ادارات مشابه آن تشکیل خواهند داد.

ناگفته نماند که مهد کودک برای زنهائیکه مجبورند خارج از خانه کار کنند بسیار جای خوبی است زیرا انجام وظیفه سنگین زن در اداره یا مدرسه یا کارخانه و واگذاری دو کار اداره و خانه بوی او را از نشاط انداخته و اجازه نمیدهد نه مدیر کل اداری یا کارفرمادار را درست انجام دهد و نه بچه داری را.

زن نمیتواند بطور کلی از خانه داری سرباز زند و زنی که سرباز زند زن نیست مزاحم است او که به بهانه خدمت به اجتماع در خارج از خانه کار میکند باید باور کند که قرآن شروع خدمت و اصلاح را از خانواده توصیه و سفارش میفرماید یا ایهاء الذین امنوا قوا انفسکم و اهلیکم نارا و سرباز زدن از کار مربوط به خانه نه هیچ مذهبی آنرا می پسندند و نه هیچ مسلکی.

مادری که فرزند دارد و کاری را خارج از خانه پذیرفته است یا باید فرزند را با خود به محل کار ببرد و یا به مادربزرگ بسپارد یا بدست نوکر و کلفت بدهد که هیچکدام از آنها رضایت بخش نبوه نسل را از تربیت و عواطف و احساسات لازم برخوردار نخواهد ساخت.

تحقیقات روان شناسی اعلام نموده است مردی که در محل کارش بیاد خانه اش می افتد که همسر مورد اعتمادی در آنجا نگهدار است بهتر به کار خود میرسد و بهتر انجام وظیفه مینماید بعلاوه فکر اینکه فردا فرزند نابغه ای نبوغ خود را منوط به تربیت و محبت کلفت یا نوکر یا مدیر عامل مهد کودک بحساب آورد خود مطلبی است یا بر عکس جلادی شکنجه گر کار خود را نسبت به بی محبتی پدر و مادر حواله

دهد چه؟

آنچه جالب بنظر میرسد سئوالی است که شما میتوانید از مرد کارمند و زن کارمند بنمائید.

سئوال - آیا از کارمند شدن خود راضی هستید؟

مردان باتفاق ضمن اظهار حق کشی های ادارات یا بدون اظهار نظر دیگر جواب مثبت میدهند و آن هم با یک کلمه آری اما قریب به اتفاق زنان بجای آنکه حرف را کوتاه کرده نه بگویند برای زکات و تطهیر خود شروع مینمایند به بحث و اینکه مجبور شده اند برخلاف میل باطنی و قلب پاک و فرزند دوست و بر محبت خود اقدامی چنین بنمایند.

عصر تجدد آمده به بهانه تساوی حقوق رجال و نساء زن را بعلت کمبود کارمند و کارگر به کارهای خارج از خانه تشویق کرده است اما همه را به دروغ زیرا اگر راست میگفت خوب بود کارهای سنگین و تراس و کارتل شدن را نیز برای زن مراعات نماید یا به اندازه مرد از لحاظ شمارش وزیر شدن یا وکیل شدن یا ...

اگر پنجاه نفر مرد در مجلسی باشند و بخواهید آنچه را از لحاظ خصوصیات و کیفیات دسته بندی کنید در چند گروه قرار داده میشوند اما اگر پنجاه نفر زن باشند در گروه بیشتری قرار خواهند گرفت یعنی تنوع در زن بیشتر است و این برعکس داشتن تخصص است یعنی در عوض مردان آماده پذیرش تخصص های بیشتر بوده و بطور کلی بر فطرت داشتن تخصص های بیشترند و این میرساند که تنوع و تخصص در مرد و زن عکس یکدیگر بوده و لذا مرد باید از تخصصش استفاده کند و زن از تنوعش و آن بدرد خارج از خانه میخورد و این بکار خانه میآید.

مردی که در خارج از خانه است حاضر نیست اخلاق زنی را با اخلاق زنش مقایسه کند حتی اگر عاشق شود و معشوقش بخواهد از همسر وی بدگوئی کند ناراحت میشود اما زن در اثر برخورد با مردان اداره

چه بسا چیزهائی ببیند یا بشنود و این سبب استعداد وی برای ناسازگاری در خانواده شود.

اصولاً اشتغال بکار خارج دلبری زن را کاهش میدهد زیرا زن استقلال اقتصادی خود را می بیند و دلبری و طنازی را که راه فریب و جلب توجه مرد برای سرویس دادن زندگی است از دست میدهد و این خود زیبائی را از دست دادن است. مردان نیز اگر بخواهند معشوق خود را با دادن کادو یا خرید لباس و زر و زیور جلب خاطر و جذب نظر نمایند چون برای زن مستغنی این عمل فایده ای را تصور نمیکنند راه دیگری انتخاب مینمایند و از آمار بدست آمده متوجه شده اند که مردان به زینت و آرایش خود میپردازند و در نتیجه شخصیت های مردانه و زنانه جای یکدیگر گیرند و تسلط و تفوق طلبی مرد و جمال و آرایش زن رو به نابودی گذارد بلکه بهتر باید گفت که کار نکردن مرد که نابودی شخصیت سلطه جوئی و تفوق طلبی اوست مساوی است با کار کردن زن که نابودی شخصیت جلب مرد و جذب شوهر است و تازه این تساوی برابر با برداشت مودت و محبتی که لازمه وجود هر ازدواج انسان با انسانی دیگر میباشد.

همانگونه که هر کس بخواهد از قوه بفعل درآید (عقیده را به عمل درآورد) دو راه دارد یا آنرا بصورت گفتار تحویل محیط میدهد یا به شکل کردار، محبت نیز دو گونه دیده میشود یا محبت تابع غریزه جنسی است یا محیط پیرو غریزه غیر جنسی که در نوع اول بین زن و شوهر و در نوع دوم بین والدین و فرزند بیشتر و شدیتر دیده میشود اما در نوع اول سرایت به بیگانه ندارد و نباید هم داشته باشد و در نوع دوم به بیگانه نیز سرایت کرده روابط دوستانه را ابلاغ مینماید در نوع اول دید منفعتی در کار نیست و در نوع دوم هست، در نوع اول طبق شهوت ابراز و اسباب را به این طرف و آنطرف می -

کشاند و در نوع دوم طبق عاطفه جای طبق شهوت انتخاب میشود و نزد زنی که کار خارج از خانه دارد چون حس منفعت پرستی او در حس محبت جنسی مداخله دارد از اینجهت از هر دو طرف نفوذ خود را از دست میدهد.

آدابی چند که باید رعایت کرد

زن باید بداند بهمان اندازه که فرزندش را دوست دارد متوقع است پدر هم آنها را دوست بدارد و هر چه صدای مادر در خانه به عنوان نوازش بلند شود مرد رغبت بیشتری برای ماندن در خانه خواهد داشت و برعکس هر چه شماتت و سرزنش و نق نق مادر بیشتر نسبت بفرزندان بگوش پدر برسد خود بخود مایل به آمدن خانه نبوده و در نتیجه امکان دارد آشنایانی پیدا کرده به قمار یا تریاک یا زنا یا الکل آلوده شود.

اگر زن صبح بعد از نماز نخوابد شوهر شرمنده میشود حتی اگر شوهر هم صبحها خواب نمیکند چه بهتر که زن برای تهیه غذا و آنچه میتواند فرزندان را سیر و مرتب کرده به مدرسه یا خارج بفرستد بپرداخته و این بیشتر مرد را شرمنده میکند که میخوابد و همسرش در پی وسیله سازی رفاه و آسایش خانواده است.

هرگاه اولاد خانواده بیمار شد سطح انتظار پدر و مادر نسبت به یکدیگر فوق العاده بالا میرود همانگونه که بارها میشود پدر یا مادر تب میکنند ولی به پزشک مراجعه نمی نمایند اما درباره فرزندشان اینطور نیست و دلسوزی بیشتری دارند و او را برای درمان میبرند و لذا زن باید در دادن دارو و پرستاری فرزند همانند یک مراقب کامل عیار از خود فعالیت نشان دهد.

برای تلفن کردن زن باید دقت بیشتری کند چون مرد همینکه صدای همسر خود را شنید تصور میکند آتشی یا آبی یا اتفاقی است که به خانواده اش رسیده است لذا زن باید همینکه یقین کرد شوهرش گوشی را برداشته کلمه اول را آنگونه بیان نماید که بفهمد خبر ناگواری در کار نیست و کلمه اول بدون شک جز سلام چیزی نیست و چه بهتر که این سلام با وضعی که مسرت آور است ادا گردد. حتی اگر خبر ناگواری است باید بهمین طریق رفتار کرد و سپس ملایم و بتدریج آنرا گفت مثلاً چیزی نیست ترشح آب جوش به بچه ریخته اما چند تاول زده و بچه خیلی مضطرب و ناآرام است.

همسر باید مراقب باشد که تظاهر به بدگوئی از دوستان صمیمی شوهرش ننماید و بدون آنکه تهمت یا غیبتی در کار باشد از مخالفان شوهرش دوری و تنفر خود را ابراز دارد مثلاً شوهرش با رئیس اداره برق بد است به بچه ها بگوید هر چراغی که لازمش ندارید فوری خاموش کنید من نمیخواهم برقی که فلانی رئیس اداره اش است در خانه ام حتی یک لحظه هم هست دیر خاموش شود.

مرد فاعل است و ضارب و تصرف کننده لذا زن اگر بگوید خوشا بحال سال اول عروسی و یا در حجله چون فاتح مرد است خوشش نمیآید همانگونه که مرد دوست ندارد مفعول و مضروب و تصرف شده را که هم اکنون جزئی از خودش و لباس او و او نیز لباس زن شده از افتخارات خود بداند و کمتر یاد از حجله و ماه عسل میکند و لذا زن بهتر است در این مورد اگر مطلبی دارد کوتاه و بمورد بیان نماید و در غیر اینصورت یادش پیش کشیده نشود بهتر است

اگر زن کارهائی را که باید در انحصار مردان بماند از خود نشان دهد مانند چاقوکشی یا تمرین جودو و کاراته و ... شوهر آن لذت را که باید و شاید در آمیزش همسر نمیبرد و همینطور اگر مرد به کارهای

در انحصار زنان رغبت کند زن حتی برای تمکین یک حالت سرباز زدگی از خود نشان میدهد مثلاً شوخی کند و اصرار و تکرار که کودک را به سینه بچسباند و به او بگوید بخور شیر بخور و امثال آن حتی کارهای زنانگی کمتر و پائین تر.

زن باید سعی کند در خانه سر برهنه نباشد که این وقار او را افزایش دهنده است. حتی در برابر شوهرش جز زمانی که خلوت می نمایند یا همه برای دور هم نشستن لباسهای اضافی را بیرون آورده اند میتواند تاسی نماید و در کنار شوهر و فرزندش سرش برهنه باشد اما حق ندارد کثیف و ژولیده مو باشد که نبی خاتم فرمودند ان الله تبارک و تعالی یبغض الوسخ و الشعث و خدای بزرگ آنها را دوست ندارد و آنچه اهمیت دارد آنکه زن کاملاً در برابر فرزندش عریان نشود و حتی برای شستشو و آب تنی نباید در برابر شوهرش هم خم شود آنچنانکه مدخلهای تناسلی وضع خاص زننده ای را نشان دهند.

هنگام غذا خوردن که اغلب مادر به پرداخت سهمیه فرزندان میپردازد باید از کوچک شروع کرده به بزرگتر برسد و در جلد دوم نظر اسلام را در این باره آوردم که حتی باید اگر مباشری یا کارگزار و کارگری هست او را مقدم بر همه داشت و ...

بهتر است برای هر فرزند کمدی جدا داشته باشد و یک طبقه لباس و طبقه دیگر کتاب و دیگر متفرقه باشد.

زنها اصولاً دوست دارند در شهری باشند که پدر و مادرشان هست و مردهای کارمند بسیارند و هر روزی در شهری دگرند زن باید خود را غریب حساب نکند که هر شهری و دیاری نوعی آموزندگی داشته رشد میدهد و نباید شوهر را از این بابت که به غربتش آورده شکنجه دهد یا سرزنش نماید.

در آنجا که از زن داری بحث کرده ام مردان را نیز سفارش کرده ام

که تحمل داشته باشند اما مواردی است که مرد نمیتواند تحمل داشته باشد که در راس همه مشاهده بی عفتی زن است که اگر تحمل کند بی غیرتی کرده که شرحی در این باره داده ام و در ردیف بعد اقدامی است که بزبان یا دست و اعضاء میتواند زن برای جلوگیری از ترقی معنوی یا مادی مرد بنماید مثلاً اهل مطالعه است مانعش شود یا دکانداری است که فروش اول صبح دارد خانم بخوابند و شوهر ناشتا برود و از این قبیل امور که مرد را بگمان میاندازد همسرش مانع ترقی اوست و لذا تحمل نمیکند و این از جمله مواردی است که حتی شوهران در خارج خانه از همسر خود که زندگی کن نیست گلایه می نمایند.

تحمل نکردن مرد در این مورد از لحاظ روان رفتاری نیز ناشناخته نیست زیرا همسر درک نکرده است که هر چه شوهرش در مدارج ترقی و تعالی بالاتر باشد برای او نیز افتخار و امتیازی است و متاسفانه این نوعی حماقت کردن است که تحمل را ناب میکند برعکس این نیز درست است و شوهری که متوجه شود همسرش او را برای رسیدن به درجات بالاتر همراهی و تشویق میکند همه جا از او اظهار رضایت مینماید و این از عجائب است زیرا مردان قریب باتفاق بدون آنکه پرسیده شوند اظهار رضایت از همسرشان نمیکنند بلکه اغلب نه خیری میگویند نه شری و اگر پرسیده شوند جواب فیمابین میدهند یا الحمدلله رب العالمین میگویند و عده ای نیز با ایما و اشاره اظهار عدم رضایت مینمایند اما در مواردی چند هست که شوهر بمحض آنکه محیط را مساعد دید از همسر خود تعریف و تمجید خواهد کرد و از جمله مورد مذکور است:

خانمی است که شوهرش دارد معلم، معلم ریاضیات شب مطالعه میکند که فردا بتواند بخوبی درس بدهد همسرش عادت بخوابیدن دارد اما بشوهر میگوید برای آنکه شما چرتتان نزند من هم خیاطی میکنم یا دکمه ای میدوزم و در ضمن بلند میشود یکی دو کتاب ریاضی

دیگر را که شبهای قبل نیز مطالعه کرده آورده کنارش میگذارد لیوان آبی وسیله گرم کردن یا خنک کردن را مرتب میکند و بهر صورت بشوهر میفهماند که دوست دارد فردا شوهرش در برابر دانشجویان سرفراز باشد یا شوهرش دکاندار است او را صبح زود صدا کرده و همه چیزش آماده است به شوهر میگوید عزیزم چه خوب میکنی صبح زود به دکان میروی و شروع میکند به روایاتی را ذکرکردن که در فضیلت صبح زود بسر کار رفتن پیشوایان اسلام فرموده اند.

بر عکس شوهر میخواهد مطالعه کند شوهری که باید فردا جواب دانشجویان را بدهد زن نمیگذارد با سر و صدا کردن یا نامرتب بودن زندگیش و فردا شوهر احساس شرمندگی میکند و باعث و بانی را زن تلقی میکند و آنچنان بی مهری همسر تا مغز استخوانش نفوذ میکند که تحمل او را از بین میبرد و همینطور سرگرمی های سالمی که مرد را پای بند خانه میکند مانند درست کردن کتابخانه، گلخانه، کلکسیون و ... که زن باید از مرد مراقبت نماید که آمدن به خانه را مقدم بدارد.

از جمله مراقبت هائی که زن باید بنماید پرهیز از نمامی و غیبت است زیرا خواه و ناخواه هر کس باشد که مرتب از کسی بدگوئی کند یا سخن چینی نماید آنچنان به ذهن طرف جا افتاده میشود که میگوید لابد از ما هم به دیگران بد خواهد گفت و در حقیقت راست میگوید زیرا کسی که غیبت دیگران را نزد تو میکند مطمئن باش از تو نزد دیگران خواهد گفت صرفنظر از اینکه بدگوئی از اشخاص نزد شوهر سبب بدبینی شوهر از آنها شده و در نتیجه نفراتی از دوستان را از دست خواهد داد.

زنها ممکن است بیکدیگر میرسند در غیبت کردن و نمامی دارد سخن بدهند و چه بسا از شوهران خود بدگوئی و عیبجوئی نمایند

یکی بدیگری بگوید چرا همسری این مرد را پذیرفته ای و بالاخره آتش اختلاف را بدین وسیله در خانواده ای برافروزد و بدتر از آن زنهائی هستند که با شوهر مصاحب خود گرم میگیرند و خنده و لبخند میزنند و همسر وی را نسبت به شوهرش بدبین ساخته و آتش افروزی مینمایند راه چاره برای چنین زنها اینست که فقط بطرف بگویند تو هر چه از شوهرم بد بگوئی نمیدانم چه میشود که او را دوست تر دارم و بدین وسیله سرپوشی بر عادت کثیف نفسانی وی گذاشته خواهد شد و چه بهتر که با چنین افرادی قطع رابطه شود.

قهر افراد در خانه

زن باید هنگام بیماری شوهرش به خوبی از او پرستاری کند اگر با درد و تب به اداره رفته تلفنی بکند اگر در خانه بستری است به فواصل بگوید انشاء الله بهتری و از غذا و دوایش مراقبت نماید و اگر بگوید ای شوهر برای درمانت یا جراحی ات مهرم را حاضرم بدهم فوق العاده موثر است.

آیه شریفه الرجال قوامون علی النساء و حدیث نبوی که فرموده اند زن خوب به حرف شوهرش گوش داده مطابق دستوراتش عمل مینماید (بحار 103 - 235) و آیات و روایات دیگر همه و همه میرساند که در تقسیم و تمشیت امور باید خانواده سرپرستی پدر را بپذیرند اما خانه هم مرکز فرماندهی زن باشد یعنی مرد باید سرپرست و زن کدبانو باشد زنی از نبی خاتم شرح وظائف زن نسبت به شوهر پرسید فرمودند باید از او اطاعت کند و از فرمایش تخلف ننماید (بحار 103 - 248) و فرمودند بدترین زنها زن لجباز و یک دنده است (مستدرک 2 - 532) و زنی نازا و کثیف و لجباز و نافرمان (شافی 2 - 129) از

اینقرار اگر مرد در کارهای خانه داری نیز دخالت کرد باید زن تظاهر بفرمانبرداری کند یا مودبانه بمرد بفهماند که وضع آنچنان است که زن میگوید.

بعضی از زنها برای انتقام گیری از مرد روشهائی دارند قهر می کنند، صورت می شوند، غذا نمیخورند، دائم غرو غر و لند و لند مینمایند، در کوچه و بازار اگر بشوهر رسیدند رو میگیرند یعنی چادر را بصورت می اندازند و حتی رو بدکان یا دیوار می ایستند تا شوهر رد شود.

روش مذکور عامل زیادت طلبی دارد و همانند مواد مخدر روز افزون میشود قهر کردن و غر، جزو برنامه زندگی در میآید و چند ضرر بزرگ و مهلک بخانواده وارد میسازد که تنها به پدر و مادر صدمه و زیان نمیرساند بلکه فرزندان چنین خاندان نیز یا از این محیط خسته کننده فراری و بدامها می افتند یا بطرفداری یکی از والدین درآمده و یا دیگری از برادران که طرفداری نمیکند یا جانبداری از دیگری می نماید خصمانه شده تا پایان عمر در اختلاف بسر خواهند برد و زیان دیگری فراری بودن فرزندان از ازدواج است چه دختر و چه پسر، دختری که مادرش را مظلوم دیده و پدر را ظالم یا برعکس و پسری که مادرش را ظالم تصور کرده و پدر مظلوم و بر عکس و از جمله برنامه های خطرناک زندگی همین قهر کردن است که باید از همان دفعات اول بلکه دفعه اول آنرا با مقراض ایمان از بیخ و بن چید و برانداخت. مادر قهر میکند بخانه پدرش میرود یا پدر قهر میکند بخانه مادرش سرازیر میشود و در نتیجه بین دو فامیل که احتمالاً ظالم را پناه داده اند یا یکی را بعنوان مظلوم شناخته اند و مراقبت مینمایند دعوای خاموش ناشدنی رو میدهد.

قهر کردن و غرغر زدن تباه کننده عجیبی است پسر و دختر

در این خانه که خود مدرسه ای است تربیت میشوند ازدواج میکنند با خانواده ای که اصلاً قهر و غرغر برایشان مفهومی ندارد یا آنکه در آنجا نیز قهر و غرغر جزو پرگرام زندگیست که اگر دختر یا پسر عامل ناشناخته ای نزد دیگری ببرند سیاه بختی است و اگر هر دو بلد باشند که قهر و غرغر نیز از ذاتیان است خاندان عصمت و طهارتی آنچنان تشکیل میدهند که نه همسایه ها راحتند و نه دو فامیل و بزبان دیگر همیشه دوستان غمگین اند و دشمنان شاد.

قهر و غرغر کردن اگر از طرف دختری باشد که در فامیل یاد گرفته شوهرش را هر چه زودتر به یاد تجدید فراش می اندازد آخر آمده برای عیش و عشرت و عروسی نه برای قهر و غرغر و لند و لند و باد فروشی و اگر از طرف پسر اعمال شود دختری تحویل دهنده نسل ضایع و فاسد خواهد شد که قبلاً شرح چگونگی آنرا داده ام و در هر صورت بیشترین زیان به فرزندان خواهد رسید همانگونه که حضرت صادق در جواب مردی که پرسید چرا این فرزند ناقص بدنیا آمد و گناه او چیست؟ فرمود این را دست پدران و مادرانش قبلاً برای او تهیه دیده است.

زن و شوهر باید در گلایه و شکایت کردن از یکدیگر جای خلوت برگزینند و مودبانه بگویند چرا کم لطفی کردی و چرا چنین و چنان و هر کس هوای نفس را بخاطر خدا دور سازد تقربی جانانه بدست آورده است و نبی خاتم فرمودند هرگاه دو نفر مسلمان با هم قهر کنند و تا سه روز طول بکشد از اسلام خارج خواهند شد و در بینشان ولایتی باقی نخواهد ماند پس هر کدام از آنها که در صلح و آشتی کردن جلو افتد در روز قیامت زودتر به بهشت خواهد رفت (بحار 75 - 186) و یا از آنحضرت است هر زنیکه در برابر بداخلاقی های شوهرش بردباری کند خدا ثواب آسیه دختر مزاحم را بوی عطا خواهد فرمود (بحار

103 - 247) و برای مردی که با صد جور اخلاق و رفتار سر کله زده و با مشتریها و روسا و کارکنان چک و چانه و توبیخ و تشویق کرده و شده است لاجرم با اعصابی کوفته و خسته و خرد شده وارد منزل میشود متوقع است که عصبانیت او را درک کنند و اگر صدائی کرد و دادی کشید به او حق بدهند که خسته و عصبانی است و همینکه دانست خانواده اش از خستگی او با جواب ندادن قدردانی میکنند بلافاصله عذرخواهی کرده محبتش بیشتر و بیشتر میگردد و در غیر اینصورت مرد خسته عصبانی وارد میشود فریاد میزند زن صدا بلند تر میکند و مرد بلند و زن بلندتر و کار بجای بدتری میکشد و زن و مرد باید بدانند موقعیت هائی دست میدهد که آدمی میتواند با استفاده از آن مواقع تقرب حاصل کند و یکی از آن موارد همین است و نبی خاتم فرمودند بهترین زنان شما زنی است که هرگاه شوهرش را خشمناک دید بگوید در برابر خواسته های تو تسلیم هستم و تا از من راضی نشوی چشمم خواب نخواهد رفت (بحار 103 - 239) کمیت خانه ناچیز است و کیفیت آن همه چیز مرد و زنی که اگر یک دکمه ای بلباسشان از حرام باشد نمیتوانند نماز بخوانند و روز جزا از آن دکمه پرسیده میشوند حق دارند اگر طلبکار نیز دارند خانه مسکونی خود را که درشان آنهاست از دست ندهند و در ملکیت خودشان باقی بماند وجه طلبکار را نیز اگر توانستند از راهی دیگر بدهند و در غیر اینصورت خانه بفروش نرود برای دادن بدهی و کسی بدون اجازه نمیتواند وارد خانه کسی شود از هر مقامی خواهد بود جز با اجازه کسی که از طرف شرع معین میشود و کیفیت خانه وقتی شناخته میشود که مرد خسته و کوفته و وامانده فرصتش نیست که کارش تمام شود و بطرف خانه سرازیر گردد گویا وارد یک قرص مسکن و یک کپسول آرامش دهنده میشود و ای بیچاره شوهرانی که نه در غربت دلش شاد و نه روئی در وطن دارد

و همینکه ساعت آخر کارش و اداره اش میرسد و بیاد خانه می افتد گویا میخواهد از چاله درآید و بچاه افتد و همیشه سعی میکند فراری باشد و گوشه ای پیدا کند و اگر طول کشید، گوشه خانه زنی دیگر که ساعتی او را آرامش و پناه دهد خانه حکم مادر را برای مرد خانه دارد که هر مادری بچه اش را نوازش کند بطرف مادر میآید و هر مادری بچه اش را کتک بزند باز هم بطرف مادر میآید و هر دو با آغوش مادر می افتند مرد خانه از گردش و تفریح خسته میشود باید دلش هوای خانه کند از کار و کشمکشها خسته میشود باید دلش هوای خانه کند و خانه ای که مرد از آن فراری باشد چون زن پدر است نه چون مادر.

اگر طالب هستید که به اهمیت کیفیتی خانه واقف شوید قرآن را مطالعه فرمائید مگر نه اینست که علم شناخت و معلومات است آن هم آنچه از خواص و معلومات موادی است که بیکی از حواس درمیآید و مگر نه آن است که باب علم و محل ورود به آن شهر علم بس مهم است و عظمت دارد و مگر جامعه کم اهمیت دارد یا یک فرد انسان با عظمت نیست اما قرآن برای اصلاح آن نقطه شروع جامعه که یکفرد است تا همه جا که کلیه افراد بشر باشد باب ورود به آن شهر علم را خانه میداند و اصلاح را میفرماید باید از آنجا شروع کرد (یا ایها الذین امنوا قوا انفسکم و اهلیکم نارا ...) و خانه و اهل البیت را باب جامعه معرفی فرموده و راهی که بتوان از آنجا برای اصلاح وارد شد پس خانه عظمت و ارزش فوق العاده کیفیتی دارد و بهمان نسبت که کتابخانه و کتابداری اهمیت دارد خانه داری نیز در برابر خانه همین ارزش سطح والا و بالا را دارد و لذا یک زن خانه دار بهمان اندازه برتر از یک زن ماشین اداره است که خانه ارزش دارد ...

جائیکه بسیار خوشم میآید اینجاست زیرا زنان تحصیلکرده ای که

خانه داری میکنند بهتر درک میکنند چه میگویم و از آن افتخاری که بهره شان شده چه جملات میخواهم بیاورم و نمی توانم زیرا داشتن معلومات مسئولیتها را بهمان اندازه سنگین میکند که یک خانم خانه دار با سواد متعهد و مسئول میروید و خانه اش را می بینید خانه ای که اگر لوازم و اثاث کمتری هم دارد بسیار مرتب و منظم و نظیف و با روح و صفاست و خانه پر اسباب فلان سرمایه دار که اگر بخواهی میزش را صدا کنی باید هزاران لوازم و چرخ و چنبر را زیر و رو کنی تا آنرا بیابی یعنی باید میز را از زیر پارچه ها و روزنامه ها و لباسها و ... بیرون آورد.

یک ماشین نویس یک مدیر اداره یک وزیره کشور هنری جز بهتر انگشت زدن یا امضاء کردن یا در یک بعد زندگی خود را نشان دادن ندارند اما یک دختر یک عروس یک زن یک همسر میتواند با خانه داری هنرنمائیها کند و معلم تربیت و اخلاق باشد. ممکن است کار شوهر نیز در خانه باشد چون نویسندگی یا شاعری یا نقاشی یا مطالعه.

بالاخره اگر شوهر هم کارش در منزل باشد باید زن به ارزش کار مرد بنگرد و در اینصورت است که باید جهاد کند چون مرد مذکور محیط آرام میخواهد و طالب آرامش است و زن کدبانو ظرفشوئی بچه داری و بالاخره سر و صدائی دارد اما باید ارزش کار شوهرش را منظور بدارد تلفن زنگ زد جواب بدهد و اگر شوهر مشغول است و فوریت ندارد بگوید لطفاً ساعتی دیگر تلفن بفرمائید با کفش بی صدا راه برود بچه ها را سفارش کند و بهر صورت کار می کند که هر چه آبروی مردش باشد آبروی اوست دست بکاغذ و کتابهای مرد نزند فقط بگوید شوهر عزیز اگر کتابی بود که خواندنش را بر من لازم دانستی جدا بگذار اگر فرصتی شد و بچه ها گذاشتند مطالعه ای بکنم.

زن نباید از مرد بپرسد امروز کجا خواهی رفت اما میتواند بپرسد

امروز چه خواهی خورد رفت و آمدهای مرد را نباید کنترل کند بلکه میتواند قبلاً به شوهر بگوید اگر دوست داری به ما بگو کجا میروی تا اگر خدای ناکرده پیش آمدی کرد دست بچه سوخت زنبور زدگی بود یا کسی بشما کار لازمی داشت تلفن بزنم یا آدرس بدهم. اگر شوهر نگفت کجا میروم و دو سه شب دیر آمد بررسی و سئوال لازم نیست و اگر پیش از این تکرار شد باید آنگونه که مرد را ناراحت نکند تحقیق کرد اول باید با نرمی به او بگوید دو سه شب است دلبند میشوم خدا نکرده گرفتاری پیش نیامده باشد اگر مرد حقیقت را نگفت و بی اعتنا گذشت زن میتواند با برادر یا پدر خود موضوع را در میان بگذارد و سفارش کند که اگر شوهرش در اداره میماند یا کاری اضافی انجام میدهد چیزی متوجه نشود و اگر سر به عرق فروشی یا کاباره و قمارخانه درآورده باید زن خود را کنار بکشد و چیزی نگوید تا اطرافیانش عاقلانه و با مشورت با روحانی محل و عقلای معتمد کار را به انجام برساند فقط اگر مرد وسائل تریاک کشی یا عرق خوری را خواست در خانه خود علم کند و دوستان را دعوت نماید چون رسول خاتم فرمودند حتی کوچکترین کمک به آنها حرام است زن باید با ادب و نرمی بشوهر بگوید شرکت من در کار عرق خوری یا تریاک کشی و استعمال مواد مخدر چون همانند شرکت در استعمال آنها و حرام است از ترس مجازات الهی نمیتوانم کمکی بنمایم اما اگر جلسات دینی و علمی بود و مرد شرکت کرده و اینک نوبت اوست همسرش باید او را تشویق کند و در مهمانداری و میزبانی کمک نماید و وسائل پذیرائی فراهم آورد.

یک فرمول بزرگ زندگی توجه زن به آمدن و نیامدن شوهرش به خانه است باید دقت کند که چرا شوهرش از خانه میگریزد و محل امن و آسایش را دوست ندارد و از زن و فرزند گریزان است سه عامل میتواند دخالت داشته باشد وضع خانه وضع زن وضع مرد که دو قسمت

اول بکلی در ید اختیار و انتخاب زن است.

زن باید خود را نظیف و به آرایش بدارد متبسم باشد از غرغر و قهر دوری کند به لباس خود و بچه هایش برسد در تهیه غذا مراقبت نماید اما خانه باید نظیف باشد رسول الله فرمودند اسلام بر نظافت پایه گذاری شده است (محجه البیضاء 1 - 166) و فرمودند اسلام نظیف است شما هم کوشش کنید نظیف باشید زیرا فقط پاکیزگان داخل بهشت میشوند (مجمع الزوائد 5 - 132) و قرآن فرماید خدا کسانی را دوست میدارد که نظافت باطن و ظاهر دارند (ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین) هر روز جارو کنید گردگیری نمائید جائی کثیف شد تمیز نمائید خاکروبه کناری نریزید زیادی اغذیه کناری نریزید خوراکیها را نزدیک دستشویه نریزید بویژه اگر دستشویه در کنار یا در اطاق کنار مستراح است زیرا هر جا کثیف است محل رشد میکرب است و محل تجمع مگسها و پشه ها و اینها با دست و پای خود بر مستراح و خاکروبه ها نشسته و آنها را به محلهای دور و نزدیک میبرند گردگیری اطاقها و تار عنکبوت را فراموش نفرمائید اینها همه دستورات دینی است و در جلد اول و دوم همه را آورده ام حتما مراجعه فرمائید خاکروبه و آشغال را در ظروف سربسته یا پوشیده ای برای حمل بریزید آنها را در کوچه و کنار خیابان نریزید آنجا هم پشه و مگس جمع میشود و از هر صد تائی حتماً یکی بشما هم مراجعه ای دارند و مزاحمند و خدمت می رسند اطاق شما خانه شما حیاط شما کوچه شما خیابان شما شهر شما همه از شماست و نظافتش در سلامتی شما اثر دارد کهنه بچه را تمیز بشوئید یا از کهنه های تعویض شونده استفاده نمائید و فوراً آنها را در ظرف سربسته بیندازید هر جای خانه کثیف و چرب و چرکین شد فوری با آب بشوئید ظروف را فوری پس از پایان تغذیه بشوئید که اگر روی هم بگذارید میکربها رشد کرده به ضرر شماست با آب راکد آنها را

نشوئید و اگر شستید سر آخر با آب جاری بشوئید نگذارید کوچکترین فضولاتی نزدیک آشپزخانه یا یخچالتان دیده شود ظرف آشغال دان هم از محل مزبور دور باشد لباسهای خود و بچه هایتان را تمیز نگهدارید و بهداشتی باشد و جلد هیجدهم را برای انتخاب رنگ و نوع و تعداد و جنس بخوانید هر چه دارید که باید خورده شود بشوئید و شسته در یخچال بگذارید میوه ها سم پاشی میشود بشوئید و روایاتی که درباره همه هست آورده ام بخواید قبل از غذا خوردن دستها را بشوئید با وضو باشید مسواک زدن و صابون زدن و ناخن گرفتن همه را مفصلا شرح داده ام رعایت کنید که نبی خاتم فرمودند آدم کثیف بد بنده ای است (شافی 1 - 208) اسباب منزل را مرتب کنید که کار خانه داری را آسان میکند از خرید اشیاء لوکس و عتیقه جات بپرهیزید زیرا اینها پولهای حبس شده ای است که باید در دست کشاورزان و کارگران در چرخش باشد هر ظرف و اسبابی که مرتب مورد احتیاج است دم دست باشد و بقیه را برحسب ضرورت کنار بگذارید قاشق و چنگال و چاقو جای جدا داشته باشد جای لباسها مرتب باشد برای هر فرد جای مشخص و معلوم جای لباسهای کثیف جدا از محل لباسهای تمیز باشد هواکش اطاق لباسهای کثیف هوا را از خارج وارد کند نه از داخل بخارج ببرد، رختخواب های مورد نیاز دم دست باشد و بقیه در کناری و تختخواب نیست اشکالی ندارد تختخواب باید سفت باشد نه فنر دار که ستون فقرات را آزار میدهد پول و اوراق بهادار جای مخصوص و محکمی داشته باشد اطاقها سعی شود کمتر رف و طاقچه داشته باشد که محل تجمع میکرب و گرد و غبار است و همه را در جلد دوم آوردم و در جلد بهداشت محیط خواهم آورد.

چیزهای خطرناک چون نفت و بنزین که اگر داغ شود و نزدیک آتش باشد خطر دارد جای خنک باشد و جای دور از بچه، داروها در

دسترس نباشد.

وسواس

پاکیزگی نباید بحد وسواس برسد اسلام میگوید هر چه را میتوانی سوگند یاد کنی که نجس است درست و آنچه را نتوانی باید پاک بدانی، معیار پاکی و نجسی مقررات شرع مقدس است هر چه را یقین کردی نجس است باید با آب پاک کنی آن هم بطرزی که اسلام خواسته است و کسی که میداند دو مرتبه زیر آب کردن فلان چیز پاک میشود اگر زیادتر بکند همانند کسی است که گفته باشند به تهران برو برود تا ترکمنستان.

در جلسه ای بودم بحث از این بود که چرا پروردگار در این دعای مربوط به وضو الحمدلله الذی جعل الماء طهورا و لم یجعله نجسا (خدای را سپاس که آب را پاک قرار داد نه نجس) و یکی پرسید اینکه گفته میشود آب پاک است دیگر لازم نیست گفته شود نجس نیست هر کس چیزی گفت و بنده گفتم این قسمت را که آب نجس نیست برای وسواسی ها گفته اند.

مراجعین به مطب از جمله بندرت پدران یا شوهرانی هستند که دخترشان یا همسرشان وسواس دارند معلوم میشود از زندگی آنها به تنگ آمده و خسته شده اند دارو و درمان میخواهند راست میگویند زندگی را یک زن وسواسی بر خانواده خود تنگ میکند هم کمیتها را بهم میزند و هم کیفیت ها را مثلاً باید برود یک چای برای شوهر بیاورد استکانی را که یکساعت قبل آب کشیده برمیدارد به دستشویه آورده همه دستشویه و شیرها را با شیلینگ کر میگیرد و آب میکشد و سپس به آب کشیدن استکان میپردازد وقت شوهر تنگ است و باید به اداره برود عصبانی میشود مصرف آب باندازه قیمت چند استکان که

مهمتر از همه بهم زدن معیار و فرمولهای دینی است که باید روح اطاعت از قانون را در آدمی تقویت نماید و در وسواسی ها روح فرار از قانون در این مورد مخصوص تقویت شده و روز افزون است.

وسواس در فکر و خیال نیز بد است زن نسبت به شوهرش بد گمان باشد با هر زنی تلفنی حرف زد معرکه بپا کند و داد و فریاد براه اندازد این نیز نوعی وسواس و بدبینی است زن وسواسی تصور میکند همسرش مشروع یا نامشروع به او خیانت میکند دیر میآید. میگوید بدنبال عشرتش رفته است خانمی تلفن میکند شوهر گوشی برداشته می فهمد اشتباه است میگوید خانم ببخشید اشتباه است میگوید با این چه سر و کاری داشتی والا باید یک کلمه بگوئی اشتباه است خانم گفتن و اشتباه است ببخشید و اشتباه دو کلمه خانم و ببخشید لازم نبود پس تو سر و کاری با او داشتی من مراقب بودم رمز گفتی، در مجلسی است خانمی به او احترام میگذارد بیا ببین که بعد در خانه چه غوغائی است در خیریه به کمک بیوه ای می شتابد میگوید بلی تو دوست داری با زنان سر و کار داشته باشی اگر در ماشینش یک دکمه ای یا موئی یا قطعه کاموائی پیدا شود میگوید آری مدرک هم بدست آمد با هم بگردش رفته بودند اگر یکی به او بگوید شوهر خوبی داری تصور میکند عاشق شوهر او است نامه هایش را میخواند تلفنش را کنترل میکند هر کس در میزند جاسوس وار جواب میدهد که نکند معشوقه شوهرم است یا رابط بین شوهرم و معشوقه اش این قبیل زنها همیشه در عصبانیت و ناآرامی بسر برده زندگی خود را تباه و عمرشان را کوتاه میسازند زیرا همیشه دوست دارند از بی وفائی مردها و خیانت آنها سخن بگویند و اینها ساینده محبت و گرمی خانواده اند.

رمز موفقیت زن در زندگی چند چیز است که به مواردی از آن آشنا شدید اما یک مورد دیگر سازش زن با خویشاوندان شوهر است

بویژه با مادرشوهر و خواهر شوهر. از یکطرف مادر است زائیده و بچه ای شیر داده و تر و خشک کرده و بزرگ نموده و مدرسه فرستاده و اینک بالغ و رشید رشد شده می بیند به دختر بیگانه ای تحویلش داده است اینک که روزگار قدرت جسمی و مالی و کمیتی و کیفیتی فرزندش فرا رسیده باصطلاح او را برای روز کوری و پیری بزرگ کرده هم اکنون به درد او نمیخورد و همه در همسرش و با همسرش موجودیت دارد. لذا ترس از آینده که پسر فراموشش کند او را نگران میسازد و عروس خود را هم میخواهد برای پسرش هم نمیخواهد برای خودش لذا عروس باید این نگرانی را از مادر شوهر دور سازد آنگونه با وی رفتار کند که مادر شوهر تصور کند هنگام پیری نه تنها پسرش یاورش است بلکه اگر پسر بخواهد قصوری کند همسرش او را سرزنش خواهد کرد و مادر شوهر بهمین اندازه بفهمد او را کفایت میکند و خواهر شوهرها تابع مادرند و احساس اینکه عروس با مادرشان خوب است وادارشان میکند که یگانگی داشته باشند برعکس زنی که در تلاش است شوهر خود را آنگونه صاحب شود که با مادر و خویشاوند شوهر تماسی نداشته باشد از یکطرف مجبور میشود دروغ بگوید تهمت بزند نمامی کند و بهر طریقی است پسر را که شوهرش است با مادر و خویشاوندانش بد کند مادر شوهر نیز برای اینکه پسر بکلی از دستش نرود از عروس بد میگوید زشتش میکند و بالاخره چهار حالت بین هر زن و شوهری پیش میآید نوع بسیار پسندیده آن ایمان داشتن مادر شوهر و عروس است که سبب میشود مسئله مزبور پیش نیاید حتی کافیست یکی از آنها ایمان داشته باشند و مانع اختلاف و نزاع باشند نوع دوم که داماد شخصی با ایمان و عاقل باشد و آنگونه مدیرانه زندگی کند که نگذارد بین مادر و همسرش اختلافی بوجود آید و نوع سوم که مادر زن یا پدر زن در آن سطح بالای ایمان باشند و دختر خود را بخوبی اداره کنند و نوع چهارم که اداره و حکومت

بدست شیطان است و خوب میتواند ترتیب کار تهیه جهنم را به وسیله آنها بدهد.

در هر اختلافی یک صفتی و نوعی مخصوص از سجایا چهره دارد و در این مسئله مورد بحث دو چیز بیش از همه دخالت دارد نادانی و لجبازی که اگر ایمان باشد هیچکدام نمیتوانند کاری بکنند، نتیجه اختلاف عروس و مادرشوهر کاهش طول عمر و رنجوری داماد است زیرا نوع درگیریها زنانه وار بوده و زنان از این نوع دعوا فقط نتیجه را منظور دارند و کمتر احساس خستگی عمیق مینمایند و آنچه بیش از بیش مرد را رنج میدهد همین موضوع زنانگی بودن درگیریهاست و این اثر در همه امور هویداست حتی در کارکردن که مرد میتواند ده کیسه برنج را پشت کرده به زیر زمین ببرد و با این کار مردانه اش احساس خستگی نکند اما با یکی دو مرتبه نوزاد را باز کردن و تمیز نمودن خسته میشود مرد از یکطرف خسته نوع درگیریهاست از طرف دیگر نمیداند از کدام یک جانبداری کند و اگر یکی از آنها خصمانه بود تکلیف روشن و کسیکه برای اخذ تصمیم آزاد باشد کمتر خسته میشود. اما داماد نمیتواند تصمیم بگیرد و از اندرون میسوزد و عمرش کوتاه میگردد.

از یکطرف فکر میکند همسرش به یک برگ پاره ای بستگی دارد و میتواند همسر دیگری بگیرد اما مادر را نمیتوان عوض کرد از طرف دیگر میگوید خدای متعال در میان چند میلیارد بشرش یکنفر را به من داده که از او مراقبت کرده بوسیله او در حفظ نسل بکوشم اما حقیقت اینست که همسر باید کوتاه بیاید و لجاجت نکند و فامیلی را با لجبازی از دست ندهد و شوهر خود را خودخواهی رنجور نسازد لذا باید برای خوشنودی خدا و خوشنودی شوهرش و خوشنودی دو خانواده به مادر شوهرش احترام کند با اطرافیانش بسازد و بداند هر چند به مادرشوهر

کوچکی کند نزد شوهر بزرگتر میشود هر شوهری حتی اگر بیسواد باشد بر این فطرت آفریده شده که همسرش اگر با مادر مهربان باشد او را بزرگ شمارد، مواردی چند را شمردم که مرد مجبور میشود نزد دوستان از همسرش بدگوئی کند و اینک اضافه کنم این مورد برعکس است و هر کس همسرش با مادرش خوشرفتاری و احترام کند خواه و ناخواه نزد دوستان از اینکه نیک بخت شده تعریف میکند و از همسرش و ارزشهائی که دارد گفتگوها مینماید بویژه این مسئله پس از مرگ مادر شوهر که اغلب جلوتر از عروس خواهد بود به اوج میرسد زیرا همیشه اکثریت با بدان بوده و هر دامادی قبلا آماده مشاهده اختلاف عروس و مادر شوهر است و چون بر خلاف انتظار عروس و مادر شوهر را چون مادر و دختر دید پس از مرگ مادر به همسرش احترام خاصی میگذارد زیرا رفتار بر خلاف انتظار آنها را معجزه ای تلقی کرده و اینک همسر خود را در عزای مادر نیز داغدار تصور مینماید اما مادر شوهری که با عروسش در قهر و دعوا بودند همینکه مرد پسر عزادار شده و بدون شک همسر خود را خوشحال تصور کرده حتی علت مرگ مادر را در آزارهای رسیده از همسر جستجو مینماید و لذا لجبازی همسر بلافاصله پس از مرگ مادر شوهر آنچه خصمانه بوده از مادر تحویل پسر داده میشود و اگر استثنائی دیده میشود علت استثنائی دارد که باید در مسائل سکسی و حب مقام و مال و جستجو کرد و بسراغ بی ایمانی یکی از آنها یا هر دو رفت تعجب اینجاست که اختلاف عروس و مادر شوهر بر کسب و کار داماد نیز موثر بوده و حتی بر خرید پیشکش و کادو برای زن و فرزندان اثر میگذارد و برای چه کسی اینهمه زحمت بکشم رنج و غم عروس و مادر شوهر مرا بس که دیگر غصه کسب و کار اداره بخورم از جمله سخنان مردی است که در میدان نبرد عروس و مادر شوهر شاهد علنی است.

حمایت زن از شوهر

به تجربه ثابت شده عروس و مادر شوهری که با هم خوب نیستند هزینه بیشتری را به داماد تحمیل میکنند زیرا مجبور است در خفا بعضی چیزها برای عروس بخرد و در پنهانی اشیائی جهت مادر ببرد و اگر آشکار بود به علت اطلاعی که هر دو طرف داشتند پسر مجبور نمیشد آنقدر برای مادر یا برای همسر ببرد که تصور بکند با دیگری ساخته است و مادر نیز همیشه با پسر در غر غر کردن و لند لند نمودن که هر چه داری برای عروس میبری و ما را فراموش کرده ای و پسر مجبور شود برای جلب رضایت مادر آنچنان کند که همه مردان وارد در میدان نبرد بین مادر و همسر مینمایند.

بحث دیگر رابطه بین همسر و شغل شوهر است نفت فروش است میگوید بوی نفت میدهی و حال آنکه این شوهر است که بوی نفت بجای عطر از او جدا نمیشود، پزشک است میگوید نه شب دارد نه صبح و شب گذشته دو مرتبه بیدارم کردند و حال آنکه این شوهر است که روزی چند مرتبه بجائی از زندگی میرسد که کسی به آن جای از ناراحتی نمیرسد مثلاً بالای سر دوستش یا بالای سر جوانی نشسته دارد میمیرد و نمیتواند کاری بکند یا روزی چند استفراغ و اسهال و ناله و درد و مرگ را میپرسد و با اهمیتی که جان دارد با آن برابری میکند و خسته و وامانده بخانه میآید. دکاندار است میگوید تو صبح بچه ها خوابند میروی و شب خوابند میآئی اینها چه گناهی دارند که نباید پدرشان را به بیند و کمتر شغلی است که بی دردسر باشد و مرد بخندد و ضرب سکه کند و بخانه بیاورد هر کاری رنج و زحمت دارد و نان درآوردن آسان نیست و دنیا را مطابق میل در آوردن هم ممکن نیست باید تلاش کرد تا هر چیز را بهتر کرد اما اگر بر مراد نشد باید با

جهان ساخت تا بالاخره عمر بپایان برسد. شوهر که ناچار است شغلی داشته باشد تا نان به خانه آورد اگر بشما بگوید چه شغلی داشته باشم در آن می مانید که چه بگوئید زیرا اوضاع و احوال هر کس با هر کار سازگار نبوده جور نیست همینکه شوهرت بیکار نیست تا بدنبال قمار و عرق و کاباره برود شاکر باش و افتخار کن که شوهرت کار میکند.

اگر شوهرت کار شبانه دارد سعی کن روز خودت و بچه ها بخوابید و سر و صدا نکنید تا وی به خواب رود.

زن در چند مورد معلوم میشود که عقل دارد یا احمق است و یک مورد آن اینجاست که حامی و مشوق شغل شوهر باشد یا نباشد. او را دلسرد از شغلش بکند یا تحریک و تشویقش نماید زیرا غیر مستقیم همین حمایت و تشویق او را نفع میرساند مخصوصاً اگر شوهر مجبور باشد در غربت بسر ببرد که حتماً باید علاوه بر حمایت و تشویق شوهر فکر آنها کند که در محرومیت هائی چند بسر میبرند و از خدا میخواهند که از شهرشان دور شوند و جائی باشند که حتی امرشان بگذرد.

اگر جلد حجاب (19 و 20) را خوانده اید و مطالبش را یاد دارید آورده بودم که برای مسئله حجاب سه موضوع مطرح است عفت زن و مرد - زیبا ماندن زن در طول تاریخ - جانشین شدن قانون الهی و انسانی بجای قانون جنگل و حیوانی و از جمله آوردم که زن باید حتی در خانه شوهر نیز سر برهنه نباشد و علتش را شرح دادم و هم اکنون جا دارد بیاورم که زن حتی اگر در برابر زن برهنه باشد مذموم است و اگر عورتش را برابر زن نمایان کند حرام است و از لحاظ علمی ثابت شده است که شوهران از دیدن این منظره که همسرشان عریان در برابر زن یا زنانی ظاهر شده است رنج میبرند و چه بسا آنقدر تاثیر پذیر باشند که به سرد مزاجی متمایل شوند و آمیزش های چندی

را بهمین خاطر تعطیل نمایند.

زن باید برای آرامش مرد حتی از صدای خود مراقبت نماید مردی که صدای ایاب و ذهاب و مراجعان و کارهائی و غیره اعصابش را مرتب کوبیده است به خانه پناه میآورد تا استراحتی کند لذا صدای بلند زن که پناهگاه او را بصورت قبلی و مزاحم در میآورد کوبنده اعصاب شوهر است و باید زن سعی کند آهست و موقر صحبت کند و اگر کاری دارد که مجبور بصدا کردن است به مقصود نزدیک شود تا صدای متعارف برای انجام عمل کافی باشد.

زن نباید آروغهای صدادار و سرفه های مزاحم و عطسه های دنباله دار کند برای انداختن آب دهان و احتمالاً آب زکام باید رعایت موضع کند و جائی را انتخاب کند که شوهر از او تمجید در ادب خواهد کرد اگر سرش یا بدنش خارش دارد با نوک یک انگشت آنهم بطور عمودی و اگر کافیست از روی زیر پیراهن انجام دهد.

رادیو یا تلویزیون را طوری بگیرد که مزاحم نباشد و اگر شوهر مشغول تماشاست چیزی نگوید و حرف نزند اگر پدر خواست از سهمیه غذائی خود به فرزندانش بدهد باید به فرزندان بگوید ببین چقدر پدر شما را دوست دارد و در صورتیکه خواست فرزندان را بگردش ببرد از آنها باید بپرسد من بیایم یا خیر بهر صورت کوبنده ترین دشمن مومن همسر بد رفتار است (حضرت صادق 84 زن از دیدگاه اسلام) و به حضرت موسی وحی شد من بفلان کس خیر دنیا و آخرت یعنی همسر شایسته دادم (نکاح المستدرک باب 8) شر الاشیاء المرئه السوء (نکاح المستدرک باب 6) میباشد و همان گونه که آوردم زن میتواند با رعایت بعضی از آداب زندگی فرشته باشد و اینها همه از نبی خاتم یا جانشینان گرامی آن حضرت است یعنی زن میتواند در یک نقطه ای از ارزش زندگی باشد که در فاصله بین شر الاشیاء و بدترین چیزها قرار دارد تا فرشته

مقرب الهی شدن و کسیکه بتواند از نقطه وسط عبور کرده به جانب نقطه فرشته شدن تقرب جوید تازه به منشاء و مبداء پیشرفت خود دست یافته و از آن ببعد بر بال رحمت سوار بوده طی طریق میتواند کرد.

همانگونه که کشور گشائی سهلتر از کشورداری شدن باید متوجه باشد که ازدواج را خواهان بود برای دست یابی به لذات جسمی و رسیدن به موفقیت های اقتصادی و جسمی شرایط زندگی نو و رهائی از تنهائی و ایمنی در خانه و مکان مستقر و مستقلی داشتن اینکه که به آنهمه کشورگشائی نائل آمده است باید با گفتن آنچه بر مبنای اسلام به او دستور داده به کشور نگهدای نائل آید.

ازدواج زن را ادغام در اجتماع کرده ابدی میسازد و لذا زن باید ثابت کند که وسیله ابدی شدنش شوهر اوست و باید شوهر را و حقوق او را رعایت کند.

دختر عروس نشده در رویاهای فناناپذیر در جستجوی یک شوهر ایده آل است اما پسر داماد نشده در رویاهای عرفانی و شیرین فقط موفقیتهای زندگی را در سایه داشتن زن و فرزند می بیند لذا ای دختری که به آرزوی روپائی خود رسیده ای ولو آنکه آنچه را در شوهر میجستی نیافتی متوجه باش که شوهر فوق العاده کمتر به موفقیت های زندگی را که آرزو داشت رسیده است و جبران این کمبود است که میتواند زندگی را بر تو و خاندانت شیرین سازد.

مرد و زن بدون شک در زمان شعله ور شدن مراکز جنسی شان با علامت احتلام و قاعدگی و ... لازم است یکی را دوست بدارند و یکی دوستشان بدارد و با پیدایش همین نیرو است که تن به ازدواج در میدهند بلکه بدنبال آن عاشقانه میدوند ولی در زمان همسر شدن باید بر شوهر ثابت شود که یکی او را دوست میدارد و کسی جز همسرش به آن حد که او خواهانست در دوستی پایداری ندارد.

اینکه ثابت شده است مرد با تعقل و امید و زن با عاطفه و امید زندگی میکند رساننده این معنی است که تعقل برای نگهداری موضع همسری تسلیم عاطفه است گر چه برای نگهداری موفقیت های زندگی قائم و سرپرست بر عاطفه میباشد و بهمین دلیل زن باید از نیروی عاطفه خود استفاده کرده تعقل را براهی که باید برود بر خطی که باید باشد قرار دهد که در غیر این صورت خوشی از آن خاندان رخت برخواهد بست.

اگر توجه به قرآن کریم کرده باشید برخی از دستورات را که میدهد صفت غالب را که مرد و مذکر باشد می آورد ولی منظور از آن هر دو جنس است مثلاً میگوید کتب علیکم الصیام و ضمیر جمع مذکر را می آورد و روزه داشتن را بر آنها فرض مینماید در صورتیکه زنان نیز باید روزه بگیرند و این بر سیرت همه کلمات جهانیان است که مرد خود را معرفی نکند، اگر مینویسد اگر میگوید، اگر دستور میدهد و اگر جنس دوم باشد زن باشد خود را معرفی نماید و لذا اگر معرفی نکرد یا معرفی کرد و ضمیر غالب باشد میتوان هم زن و هم مرد را منظور داشت مگر آنکه فرد ذکر شود که مرد تنها را میرساند و مفرد بودن ضمیر در هر زبان اگر جنس را معرفی نکند مقصود مرد است.

نه تنها ضمیر مونث در ضمیر مذکور مستهلک بلکه گم است بلکه خلقت جنس مذکر را در قرآن می بینیم مقدم ذکر شده و مشابه گم بودن ضمیر مونث خلقت زن نیز گم است (از آفرینش آدم بحث است اما نامی از حوا همسرش نیست) اما مزیت قرآن اینست که ضمن بحث های اجتماعی تعیین خلیفه و اشاره به فساد و خونریزی او در زمین همینکه بحثی از مسائل فیزیولوژیکی تغذیه و آمیزشی مینماید مرد و زن را در یک کلمه در کنار یکدیگر ذکر میفرماید و آن هم بر عکس کتابهای دیگر بدون اینکه بفرماید آدم قبل از همسرش حوا آفریده شد و چه جالب

است که وجه شبهه ضمیر مونث در برابر مذکر همانند خلقت زن در برابر مرد آورده شده است یعنی همانگونه که ضمیر در زبانهای دنیا اگر معلوم نشود مرد است یا زن مرد را میرساند اما اگر جمع آنها را آورد نمیتوان گفت در این ضمیر جمع مذکر یا مونث است خلقت حوا را نیز نمیتوان مقدم یا موخر بر آدم دانست.

من این قسمت را برای تو ای زن آوردم که بر مطالب ذکر شده قبلی بیفزائی و به ارزشی که قرآن به تو داده است سپاس نمائی و یادت باشد اهم مطالب چنین بود:

دختر را میفروختند با شتر و گوسفند تعویض میکردند زنده بگور مینمودند و ... اسلام آمد و سوره نساء به آن بزرگی آورد و رجال هر چه منتظر ماندند سوره رجال نیامد زن و مرد را در آغاز خلقت با یکدیگر و با یک خطاب و در یک کلمه آورد و برای همیشه نام هر دو را در یک کلمه والدین ذکر فرمود و هر روز نبی خاتم دست دخترش بوسید و ... یعنی هیچ جای اسلام به کمتر بودن زن اشاره ای نشده است بلکه بالصراحه بعضی مردان را افضل و برخی زنان را افضل معرفی میفرماید و در مذهب شیعه عصمت برای زن نیز که دختر رسول الله باشد اصلی مسلم است که زن هم میتواند در موضعی باشد که گناه و آلودگی به آن سرایت نکند معصوم یعنی مسلح به آنچه غیر قابل نفوذ در برابر آلودگیهاست حتی در موضعی که اهل البیت نامیده شوند (انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا) که یک فرد از این خانه فاطمه سلام الله علیهاست و این بزرگداشتی که زن را هرگز کمتر و کمتر ندانسته است.

اسلام یک کودک دختر را بحدی احترام میگذارد که بارها آوردم باید حتی در دادن پیشکشها و کادوها بر پسر مقدم دارند و اگر هر دو را با یکدیگر میدهند به دختر با دست راست بدهند و چون مادر

شد اگر پسر در نماز مستحبی است و مادر او را صدا کرد جواب بدهد و شوهر در زمان آبستنی و شیر دادنش او را چون مجاهدی که در میدان شهادت می جنگد بحساب آورد و چون به پیری رسید رسول خدا او را با مردی که به پیری رسید فرقی نمیگذارد و میفرماید هر کس مویش در اسلام سفید شد حرمت پیامبری دارد و سخنان دیگر که بارها آورده ام.

نوعی تساوی رجال و نساء

اگر پذیرفته اید که هر انسانی مجموعه ای از بدیها و حیوانیت و خوبیها و انسانیت است و اسلام میخواهد آن قسمت بدیها را کنار بگذاریم و فرشته شویم کجای زن و مرد را اسلام فرق گذاشته است که قرآن میفرماید من عمل صالحاً من ذکر او انثی و هو مومن فلنحییه حیوه طیبه و زندگی پاکیزه و فرشته بودن مرد و زن را منوط به یک شرط دانسته و برابرشان آورده است و قبل از هر چیز توجه فرمائید که من پس از گذشت 14 قرن کلماتی را تکرار میکنم که هم اکنون آنرا تازه و جالب می یابید.

مرد که سند معتبر وفاداریش برای اینکه ثابت کند تامین دهنده زندگی زن است بشکل خشونت و طغیان در عضلاتش دویده شده و جا افتاده است با زنی که حتی کرداری از تفوق جوئی بر مردم از خود نشان نمیدهد برای دستاوردهای طیبه و پاکیزه زندگی در برابر قرآن یکسانند و ملاحظه فرمودید که قرآن چه مرد و چه زن آنها را که صلاحیت دارند برای مردم باشند (با نشان دادن عمل صالح) و آنچنان برای مردم که قانون الهی را رعایت نمایند (مومن باشند) هر دو را برای بدست آوردن حیات پاکیزه بر یک خط و ردیف آورده است.

گوشه ای از حیات طیبه وقتی بدست زن تسخیر شده است که شوهرش

از او راضی باشد همان زنی که قبل از ورود به خانه شوهر قلمروهای هنری بیشتری داشت و مورد تشویق همه اهالی خاندانش قرار میگرفت که آفرین چه خوب خیاطی میکند چه زیبا گلدوزی دارد چه عالی اطاقها را دکور مینماید ولی بمحض شوهر داشتن و زمانی بعد بمحض فرزند یافتن باید وظایف مندرج در شوهرداری و تربیت فرزند را مقدم بدارد و آنچه از حیات طیبه است سرآغازش همین دستاوردهاست. و همه امتیازاتش در اینکه به او گفته شود چه خوب شوهرداری میکند و چه خوب بچه تربیت کرده است.

زن بهمان علت که خود را تامین می بیند کمتر خود را مسئول آینده می نگرد مخصوصا وقتی متوجه میشود سرنوشتش با کوششهائی که در خانه دری بشکل خدمت انجام داده بستگی ندارد آینده نگری را بکلی نمیپذیرد و لذا باید نسبت بشوهرش بکوشد که موضع ارزش افزایشی فراهم سازد اگر می بیند که شوهرش با کمتر حرف زدن او یا بیشتر فرزندداری یا وسیله دیگر میتواند محبوبیت بیشتر یا سرمایه زیادتر یا علم فوق العاده تر یا مقام بالاتر و بطور کلی کمال دیگر بدست آورد لازم است حتمی و قطعی رعایت نماید.

زنی که میتواند بر آبرو و ارزش انسانی شوهر بیفزاید باید متوجه باشد که سهم بزرگ و بهره عظیمی از آنهمه ارزشها مقدم بر هر شخص دیگر به او میرسد و شریک اصلی همه ارزشهای انسانی شوهرش اوست بر عکس زشتیها و پلیدیها که اگر شوهر به آن آلوده باشد مردم لباس مظلومیت بر همسرش میپوشانند و از اینکه گرفتار روشهای غیر انسانی است نسبت به او دلسوزی می نمایند.

دختر که در استقلال و غرور یا در ضعف و رامی است همینکه به خانه شوهر رفت حس میکند بین گذشته و آینده اش باید تفاوت باشد دیگر خشونت یا استقلال یا غرور که وی را دختر پسر نما معرفی میکند

با آنچه از قلمرو شهوت خواهان است سازگاری ندارد حتی دخترهایی که روش مادر شاهی را پیش میگیرند کم کم میفهمند که برای رسیدن به خطی که امواج رسیدن به اوجهای لذت جنسی باید بر آن ثبت شده باشد وامانده اند و چه بسا مادر سالاری ها که به همجنس بازی و سحق مبتلا شده اند لذا دختر باید آرایش کند زینت نماید و همانگونه که نبی خاتم فرمودند در این زیبا شدن صبح و شام خود را به شوهرش عرضه نماید که در غیر اینصورت هر چه سطح خواستاری بهم نزدیک شود بر نسل اثر سوئی گذارد و هر چه تا آنجا که اگر غرور و خشونت مادر بر پدر افزونی گیرد و از سطح استقلالی پدر فراتر رود پیدائی فرزند یا نواده ای مبتلا به جنون جوانی (اسکیزوفرن) در خاندانش حتمی است و برعکس هر چه سطح اختلاف بیشتر باشد فرزندان متعادلتری تحویل خواهند داد و هرگز تصور نشود این تحقیر و توهینی به زنان است که از شیر حمله خوش بود و از غزال رم و توهین به زن و تحقیر مردان است که پس از چندی ملاحظه نمایند که تا کنون برخلاف مسیر آب حرکت کرده اند و بهمین جهت برخلاف مسیر فیزیولوژیکی انسانی فرزندی غیر طبیعی در دامان دارند ناگفته نماند دختری که در کنار پدر و مادرش یا در جوار مصاحبانش به خنده و قهقهه پرداخته و همینکه شوهرش را دید عقده های ناشی از تحویل نگرفتنش را بشکل گریه و ناله بروز میدهد سطح مادری را نسبت به سطح پدری شوهر نزدیک نکرده بلکه آن سطح غیرمادری را به سطح پدری نزدیک ساخته و در نتیجه معدل شهوی خانوادگی را تنزل داده است شوهر از همسرش میخواهد که متبسم باشد و همانگونه که نبی خاتم فرمودند هر کس ایمان بخدا دارد حزنش در دل و بشرش در وجهش است قیافه ای متبسم و فرح افزا که دلی پر از اندوه و غم را احاطه کرده است و همینکه پدر فهیمد همسر محزونش بخاطر او تظاهر به مسرت کرده است آنچنان رضایت

باطنی خواهد داشت که ریشه ای از درخت عشق و حب از همین موضع گیری رشد میکند.

بدون شک دختر سلطه مرد را از این جهت میپذیرد که شخصیت مادر شدنش تحقق یابد و مقام نسل پروریش مصداق پیدا نماید یعنی سلطه یک مرد را میپذیرد که بر همه جهان سلطه پیدا نماید، همه دختران یهودی پس از حضرت موسی شوهر میکردند تا وعده تورات را از طریق آنها راست آید مسیح تحویل دهند که بر جهان فرمانروا خواهد بود لذا زنی که فرزند میخواهد یا مردی که اولاد میطلبد نباید با مقاومت دیگری روبرو شود بلکه باید دوستانه مشورت نمایند و سهم اسلام را در مشورت فراموش ننمایند که از نبی خاتم بدترین مردم را پرسیدند تا معین فرمایند حضرت سکی را معرفی فرمودند که در مشورت خیانت نماید.

آنقدر درباره مشورت سفارش شده است که پلیدترین افراد در صدر اسلام و بعدها نیز آنرا رعایت میکردند:

حجاج بن یوسف ثقفی جلاد خونخوار معروف که بر کوفه و بصره و ایران حکومت داشت خانه ای داشت که هر کس را وارد میکردند دستور میداد از راهی دیگر خارج کنند راه خروج دو تا بود یکی را باب السلامه و دیگری را باب السیاسه مینامیدند اگر اشاره میکرد از باب السلامه خارجش کنند آزاد میشد و در صورتیکه از باب السیاسه خارج میشد او را مهیا میساختند تا وقتیکه غذا خوردن حجاج نزدیک شود افراد را میکشتند و سفره ای بر آنها میانداختند حجاج بر آن سفره می نشست تا لذت دست و پا زدن نیمه جانان را از این نشست احساس کند. روزی مردی را آوردند دستهایش بسته بود او را در کناری انداختند حجاج در ایوانی قدم میزد و به آن مرد دشنام میداد مرد اسیر در برابر دشنام حجاج چند برابر دشنامهای بسیار زننده پاسخ میداد این دشنام

دادنها طول کشید ناگهان اسیر از حجاج پرسید معطل مکن بگو از کدامین در بروم حجاج گفت از این در و اشاره به باب السلامه کرد اطرافیان تعجب کرده گفتند یا امیرالمؤمنین این مرد با آنهمه گستاخی چرا از باب السلامه خارج و آزاد گردد؟ گفت این مرد از من پرسید و این مشورت بود که کدام راهی انتخاب شود و من در مشورت خیانت نکردم.

آری مرد و زن باید مشورت کنند و سهم اسلام را در مشورت از یاد نبرند و سهم اسلام در مسئله بهداشت و تنظیم خانواده رعایت کنند که در جلد مربوطه آوردم چنانچه فرزند خوبی میتوانند تحویل دهند چه بهتر که بیشتر شوند و نافرمانی دختر با رعایت موارد فوق جایز نیست.

دختری که بدستور اسلام باید خویشتن را به تمامی و کمال بیاراید و زیبا سازد و صبح و شام بر شوهر عرضه دارد باید متوجه باشد که این دستور اسلام نیز همانند دستورهای دیگرش بر فطرت است و مگر همین دختر تا در خانه پدرش بود به انواع و اقسام موهایش نمی آراست تا زیباترینش را برای شوهر آماده کند و مگر اداها نمیکرد تا بفهمد که کدامیک از پدرش با تبسم اعلام پذیرش میکند و مرگ در ذهنش نبود که همه این ها را تمرین میکند تا در خانه بخت بشوهرش تحویل دهد و اینک که اسلام دستور میدهد آرایش و پیرایش کند بهمان دلیل است که بر فطرت کاری کند آری همین دختر باید بداند که خدای متعال بدنی به او داده است که در برابر درد و زخم و فشار و تب و ... آه و ناله اش بلند شود و برای درمانش بدود یعنی بدنی به او داده که چهار صباحی حاضر باشد خودش را در آن نگهداری کند و زندگی پر رنج این دنیا را بپذیرد لذا باید بداند که اگر سلامتی اش از دست برود یا تعادلش بهم بخورد قصد فرار از آن قفس تن را دارد

زیرا دیگر بدنش چون محموله ای است که نه امیدی از آن دارد و نه توقعی میتواند از آن داشت و همینکه سلامتی اش را باز یافت بلافاصله او را میپذیرد زنی را که مبتلا به کم خونی شدید است هر چه آورند میلی به آن ندارد او حساسیت در شهوت ندارد که آرایش بپذیرد یا پروای آنکه بداند اسلام چه میگوید او باید مقدم بر پذیرش این دستور اسلام که بدنش برای شوهر بیاراید واجبست بدنی برای خود داشته باشد یعنی واجب است در بدست آوردن سلامتی بکوشد و بر شوهر نیز واجب است که آنچه را در جلد جنب این جلد درباره آئین همسرداری گفته ام رعایت کند آری دختری که نمیخواهد در آئینه نگرد هرگز به اسلام و به شوهر به آسانی نگرش ندارد.

برای چه آئینه بزرگ و شفاف میخواهی؟

برای اینکه هر روز چند مرتبه خود را نشان دهی که مسلمانی هستی و انواع آرایش مو را میدانی یا برای آنکه مرتب خود را جلو آئینه بیاوری که من یک جالباسی متحرکی هستم که مرتب لباسی دیگر بر او می آویزند و بر میدارند؟ نه اینها نیست. تو بر فطرت استعداد مینمائی که باید فردا برای شوهر چنین باشی و چرا هم اکنون نیستی؟ تو تصویر افسونگر در برابر شوهری ذهنی میساختی و اینک که با تصویری حقیقی در برابر شوهری واقعی باید آنچنان تجلی کنی که نسلی بهتر تحویل دهی چرا چنینی؟ و اینجاست که میفهمیم چرا آرایش و پیرایش در برابر غیر و بیگانه حرام است زیرا قبل از ازدواج فطرت چنین اجازه را نمیداد و اگر دختری چنین میکرد باز برای فردیابی یعنی شوهریابی بود نه برای بیگانه یابی و آرایش در برابر بیگانه بهمین دلیل بر فطرت نیست اثر سوئی بر نسل دارد و برداشتهائی را که چشمهای

هرزه از آن زن میکنند به تمام سلولهای بدن هر دو و حتی کرموزم های هر دو و حتی بر سلولهای جنین در شکم اطلاعاتی میدهد و میگیرد و این نوعی علامت گذاریها بر سلولهای نسل است که از غیر پدر نیز سهمی با خود آورده است.

دختری که در رویاهای روزانه و شبانه متذکر شده در برابر شوهر است حال که از خواب بیدار شده و شوهر در کنار اوست چرا پرتوئی از آن رویاها بر او نمی تابد نکند دعوا دارد که شوهر چنین و چنان خواسته که پرستیدنی باشد و اینک حتی بوسیدنی هم نیست.

دختر عزیز هر کس بالقوه کمال جوست و این خود دلیلی است که همه چیز در مسیر خدائی است (الی الله المصیر - الیه راجعون - الیه منقلبون) و هر کس بالقوه آنچه را دوست دارد در نهاد دارد اما چه کسی توانست قوه ای بی انتها که در درون دارد به فعل محدود درآورد؟ مگر عمل آن نیست که از نیت و اراده که بالقوه اند بوسیله گفتار یا اعضاء و جوارح تحویل محیط داده شود؟ همین رویاها که تو درباره شوهر داری شوهر هم درباره تو دارد نه تو آنی که او خواست و نه او آنست که تو خواهی و پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم را نگر که خدایش میفرماید تو دوست داری همه مومن شوند اما چنین نمیشود تو نیز رویاهای شیرین را خواهانی که به واقعیت بپیوندد اما رازداری کن و هرگز مگو از شوهری که دارم راضی نیستم که نبی خاتم فرمودند اگر زنی به شوهرش بگوید در خانه ات خیر ندیدم بوی بهشت بمشامش نرسد تو یک روزی با عروسک بازی میکردی یعنی با فرزند رویائیت و سپس با آئینه یعنی سپس با شوهر رویائیت و اینک نیز عروسک بر آئینه اگر قدمت زمانی دارد یعنی اگر اول عروسک داشتی سپس هم اکنون باید بزمان نزدیکتر که شوهرت است چنگ بزنی تا بزمان دورتر که پیدایش نسل است دسترسی یابی و آن دختری که برعکس باشد منفور است

یعنی اگر شوهر را که باید دوست دارد ندارد و نسل را که خواهی نخواهی دوست دارد از اول آئینه برداشته و سپس با عروسک بازی کرده دیوانگی کرده است نه بازی و آینده انتقام چنین زنی را از طریق بد افتادن نسل از او خواهد گرفت.

تو در رویاهای روزانه و مخصوصا شبانه و چرا بیشتر شبانه زیرا شب هنگام پنهانی پنهان تر میماند آری تو در رویاهای شبانه فلان پیراهن خواب را که مورد تشویق شوهرت قرار میگرفت میپوشیدی و فلان پیچ و تاب بزلفانت میدادی و آنچنان گرم در آغوشش مرواریدوار میغلطیدی که هم اکنون از هیچکدام نشانی در تو نیست و در عوض توقع داری در همسرت همه نشانیهائی که در رویا میدیدی موجودیت آنرا بیابی و بزودی دستور اسلام را که مجبورت میسازد اگر مسلمانی برای شوهرت خود را بیارائی و خود به پیرائی خواهم آورد.

تو در هر شب بعد، بیشتر از شب قبل به آرایش و پیرایشهای رویائی خود می افزودی زیرا به آرزوی خود نزدیکتر میشدی و هر روز که میگذشت یک شب خود را به شوهر نزدیکتر مییافتی اما هم اکنون که بشوهر رسیده ای و نقطه عطف بسیار حساس زندگی را دریافته ای هر شب که میگذرد یک روز به داشتن نسل نزدیکتر شده ای و بهمین دلیل گفتم گوشه حجله وصلت است و کنار زایشگاه یگانگی و بعد از آنکه یگانگی حاصل شد یگانگی در حیات با داشتن شوهر و فرزند دیگر هر روز که بگذرد یک روز به تجزیه این وحدت بلکه به ترس تجزیه این وحدت نزدیکتر شده ای که شوهرت یا خودت یا فرزندت در این تجزیه از دست برود و لذا پس از این رسید یعنی رسید به وحدت آرایش و پیرایشها خلل می یابد و اینجاست که اسلام اجازه نمیدهد زندگی را فراموش کنی و عروسک بازی و آئینه داری و ازدواج و نکاح و تمتع را کنار بگذاری بلکه زنان یائسه را نیز دستور میدهد برای شوهران آرایش

و پیرایش کنند که از لحاظ روانپزشکی میدانید چه حسن اثری دارد و زنی که مجبور شد آرایش و جوانی کند خود را مجبور می بیند که کار کند که کارافتادگی با آرایش او را به مسخره و ناسازگار نگیرد از اینقرار ای زن پا ببین که از آزار طمث رهائی یافته ای تو نیز بدستور اسلام برای شوهرت زیبائی کن که تا فرا رسیدن لحظات احتضار هم هر مرد و زنی احساس زیبائی و کمال را از دست ندهند و اگر باور داری شوهر پیرت زن زیبا را دوست تر از نازیبا دارد مختاری که با شنیدن این واقعیت جاذب هر راهی را که نیکو دانی برگزینی.

مردی قریب 80 ساله با سری طاس و قدی کوتاه که گویا گردن نداشت قصد دامادی کرد آنقدر آبله صورتش را به افراط کشانده بود که بعضی از سوراخهای آبله تا نزدیک استخوانهای گونه عمق داشت و بر بینی گنده و پهن وی دانه های دسته جمعی جزیره ای ساخته بودند پیرمرد داماد شد پس از سپری شدن ماه عسل روحانی محل خواست او را استمالتی و تعارفی کند به او گفت داماد عزیز حالتان چطور است از ازدواج و عروس خانم راضی هستید؟ گفت علاوه بر آنکه راضیم هر دو یکدیگر را محترم میداریم من او را احترام میکنم بخاطر آنکه سنش از من بیشتر است و او هم مرا محترم میشمارد زیرا از او زیباترم بوضوح مشاهده زیبائی هم در افسانه ها دخالتشان را می بینیم هم در واقعیت ها.

زن در اختیار شوهر

نمیدانم قبل از من (نویسنده) این مسئله مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار گرفته یا خیر که چرا دختر بچه ها عروسک بازی را مقدم بر آئینه داری دارند؟ تصور کنم برای اینکه حب مقام و نقش فرماندهی برای هر دو جنس برتر از همه چیز است و نبی خاتم هم فرمودند آخر

ما یخرج من قلب المومن حب الجاه (آخرین چیزی که از دل مومن خارج میشود مقام دوستی اوست) و لذا عروسک بازی که نقش فرماندهی دارد و مادر میتواند بر فرزندان حکم براند مقدم میدارد تا بالاخره تسلیم میشود و حب جاه از دلش میرود و میفهمد باید برای تمکین و تسلیم آماده شود و اهمیت تمکین زن را در برابر شوهر در اسلام شرح داده ام و این جواب ارزنده ای برای کسانیکه پافشاری اسلام را برای تمکین زن در برابر مرد اشکال میکنند و میگویند چرا تمکین مرد در برابر زن چنین سخت تاکید نشده است.

اینکه ما پزشکان گاهی شاهد مراجعه بدون جهت دختران عروس نشده در دوران قاعدگی هستیم نشان دهنده حالات رنج آور آنهائیم که در عصبانیت مخصوص زیر یوغ اجبار تکوین گله دارند که چرا چند روزی از رویاهای شیرینشان که بر شوهر تلخ میآید آنها را از تجلیل انداخته است و بهمین دلیل بلافاصله پس از حمام رفتن سخت به آئینه داری رو می آورند تا جبران دوری آنچه شوهر رویائیشان در این چند روز داشته بشود و دو مرتبه به افسونگری و زیبائی وی روی آورده نزدیک شود و این باز بر فطرت بودن اسلام را در این بعد که زیبا شدن برای شوهر را دستور میدهد موید است مهمتر آنکه دختری که قاعده است با آنکه با دختر دوستش همه چیز زندگی اش را عریان می گوید در این حال از او میپرسد هنوز مرا دوست داری؟ و این آزمایش بعدی است که میخواهد حرمت و عزت خود را در زمان قاعدگی بداند نزد شوهر تامین است یا خیر. یادم نمیرود سالهای اول بود که پزشک شده بودم یکی از دوستانم که متخصص بیماریهای زنان است گفت ... یک دانه از آن سنگ ریزه های داغ شده بر روی بخاری را برداشتم و به پشت پای لخت خانم دکتر ... که مشغول سخن و خنده بود انداختم ولی خانم عرق ریزان و زرد شده از ما جدا شد و بر تختی دراز کشید

بعد گفت تصور کردم چون قاعدگیم نزدیک بود قطره ای از شروع آن به پشت پایم افتاده است آری واقعه طمث برای عروس نشدگان ماجرای عشقی می آفریند و فکرشان را هیجان زده میکند و اینها همه بر فطرتی است که اسلام عزیز را به تو دختر عزیز دستور داده تا همیشه تو معشوق بمانی و همیشه شوهرت عاشق.

من اسلام عزیز را از دیدگاه علمی و تا حدودی روانی برای تو معرفی کرده ام و مطالب چهارده قرنی را آنچنان به تو نزدیکتر از مطالب عصر نمودم که چه بسیار مواقع که به وجد و شور فرو رفته ای و ناخودآگاه هر سلولی از میلیاردها سلول بدنت زبان شکر گشوده اند که الحمدلله الذی جعلنا من امت محمد (خدای را سپاس که ما را از امت محمد قرار داد - با توجه به معنای امت که قبلاً شرح داده ام).

این سخن را هم شاید کسی نگفته باشد: علت اینکه عروس نمی تواند مادرشوهر را ببیند اینست که نمیتواند معبود خود را مطیع زنی دیگر ببیند دختری که تاکنون در کلیه رویاهای شیرین در شوهر معبودش قدرت و اراده و اطاعت سراغ داشته است و همه دخترها و زن را فرمانبردار مرد بحساب آورده هم اکنون حاضر نیست معبود خود را مطیع زنی بنگرد و فرمول اسلام در اینجا چه جالب است.

هر جا محبت و تکوینی و اجباری است چون داشتن والدین فرزند را آن چنان سفارش دوستی نکرده که فرزند را به احسان نسبت به پدر و مادر سفارش مینماید و بارها آوردم ان لا تعبدوا الا ایاه و بالوالدین احسانا چند مطلب جالب دارد نام پدر و مادر در یک کلمه است نام والدین در کنار نام خداست احسانا فرموده نه انصافا نه عدلا - انصاف دادم پدرم یکی سنگ به من زد من یک سیلی به او زدم - عدل کردم پدرم سیلی به من زد من هم در برابرش سیلی زدم - احسان داشتم پدرم زد و من دستش بوسیدم در اینجا نیز که دختر نمیتواند معبود

خود را مطیع زنی ببیند اسلام دستوری دارد که هر کس (مرد یا زن) مویش را در اسلام سفید کرده حرمت پیامبران دارد و مادر شوهر اگر معبود معبود تست معبود تو و شوهرت و پدر و مادر شوهرت احترام بزرگتر را بر تو و رحم کوچکتر را بزرگتر لازم داشته است (و قروا کباركم و ارحموا صغاركم).

دختر تا عروس نشده در رویاهای شیرین خود مردی را تحقق میبخشد که قدرت و جمال و کمال و همه چیز از مردانگی را دارد یعنی مردی مطلوب را در رویاها میسازد اما اگر قبل از ازدواج فریب خورده و از او ازاله بکارت شود هم می فهمد و همی میگوید که بجای مطلوب گرفتار دنده ای شدم اما پس از ازدواج چه بسا دخترانی که آرایش کرده و عطر زده خود را در برابر بیگانگان عرضه میدارند گویا فراموششان شده است که بکارت سنگ محک نیست که مطلوب از سبع بازشناخته شود بلکه برای همیشه اگر مرد رویائی تعقیب شود جز شوهر هر چند بد باشد دیگران سبع اند و اگر ترا در جلوه بدنی یا صوتی دیدند همانگونه که سبع در تو و بکارت تو طمع داشت هم اکنون نیز در تو طمع دارد و قرآن میفرماید فلا یخضعن فی القول فیطمع الذی فی قلبه مرض و این طمع بیمار دلان را تصدیق و تائید میفرماید یعنی آن زنی که قبل از شوهر شناخت مطلوب از درنده دارد بعد از دست دادن بکارت مابه التفاوت مطلوب را که بغلط نامطلوب تشخیص داده در درندگان جستجو مینماید و بهمین دلیل است که اسلام نام زشتی برای مردی در نظر گرفته که اجازه میدهد همسرش برای بیگانگان آرایش و عرصه داری کند و برای مردی که میتوان غیرتمندش نامید داشتن چنین همسری را عصیان میشمارد. نبی خاتم فرمودند زنی که خود را برای غیر شوهر خوشبو کند نمازش را خدا قبول نمیکند و اگر چنین کاری کرد مستحب است غسل کند (مستدرک نکاح باب 80) و نیز فرمودند زن مستعطره زناکار

است (زن مسلمان و خودآرائی از نعمت صدقی).

قاعده شدن برای زن یک آزار است و بقول قرآن یک اذی است و چه کلمه بسیار جالب و ارزنده که علاوه بر شرح قبلی که در قسمت های مربوطه دادم اینجا بیفزایم که هر جا کلمه مزبور است بیماری را نمیرساند همانگونه که از لحاظ علم پزشکی قاعدگی بیماری نیست هر چند آزاری را میرساند اما دارنده اش یقین دارد عوارض ندارد بدخیم نیست بلکه قاعدگی سئوالی است که پاسخش سراسیمه اما لطف آمیز میرسد و هر زنی را میدانیم وقت قاعدگی خود را دور شده از بی ثباتی برای این میداند که فردایش ثباتی داشته باشد یعنی قاعدگی را که نوعی خونریزی است مقدمه صلح و لعبت شدن قبول دارد و بالاتر که خونریزی را مقدمه مادر شدن و به عظمت رسیدن میپذیرد لذا باید پیوند خود را در این حال با اسلام عزیز بداند که اگر دین دیگری داشت نمیتوانست هیچگونه خویشتن خویش را به شخصیت نسل سازیش پیوند زند. خوب است جلد 13 کتابهای مرا بخوانید (جلدهای قبل از آن را) و بدانید ادیان آسمانی دیگر درباره حیض و استحاضه چه سختگیریهائی دارند بحدی که هر زن مومن یهودی سعی میکند آبستن باشد تا از سختگیریهای دوران قاعدگی در امان باشد آری برای یک زن مسلمان لازم است متوجه باشد که چگونه مسائل اسلامی بر فطرت وضع شده است و برای او و نیرومند ساختن او در حرکت و عمل حتی قاعدگیش را آن تاریکی معرفی مینماید که آب چشمه حیوان درون تاریکیست و در تاریکی نیز توقف یعنی به آب حیات نرسیدن لذا زن مسلمان در هنگام قاعدگی زندگی عادی خود را دارد منهای دگرگونیهای غدد مترشحه و قدرت تکوین آنها بر قدرت تشریع اثر میگذارد و قبلا شرح دادم چگونه غدد و اعصاب دست اندر کار سستی و بیحالی و گریز از نظافت و عبادت را سبب میشود و شاید بهمین علت و حکمت عبادتهائی که جنبه اجباری

و وجوب دارد و انجام کارهای خسته کننده که با خونریزی و کم خونی و ضعف سبب صدمه و آزاری میشود ساقط میگردد.

برخی تصور میکنند همانگونه که دختر زودتر به بلوغ جنسی میرسد زودتر هم او را مکلف ساخته و اسلام او را بالغ دینی میشناسد در صورتیکه علاوه بر پیش رس بودن بلوغ دینی و بلوغ جنسی اش زودتر از برادرانش زندگی درونیش بسط می یابد قبل از آنها به رویاهای شیرین زندگی و داشتن شوهر و به عظمت مادر شدن دست مییابد و برای بسط زندگی آگاهتر میگردد و این هم از جمله عطایای بزرگ خالق مهربان ماست که هر کس درون گرائیش افزون است این احساس در او قوی تر است که سرنوشتش با برون گرائی گره خورده است و برعکس هر برون گرائی میفهمد با درون گرائی که بیشتر همسر و مادر فرزندان او خواهد بود تعدیل میشود و در آنجا که از فرق زن و مرد بحث کرده ام شرح داده شده است.

دختر همینکه قدرت شوهرداری را در خود تصور کرد نحوه خدمتش در خانه و طرز ملاقاتش با دوستان دخترش عوض میشود اگر قبلاً کارهای اصلی آشپزخانه را مادر میکرد و کوچکترها را دختر انجام میداد هم اکنون مادر را مشغول نشده خود ره انجام کارهائی میپردازد که قبلاً مادر انجام میداده است و اگر پدر خانواده زنده است رفتارش را با مادر فاصله دارتر و با پدر نزدیکتر میسازد گویا قبل از عروسی هم میخواهد نقش شوهر را در پدر جستجو کند.

طرز رفتارش با دختران دوستش نیز آنچنان میشود که در نیمه راه شوهریابی است او که با یافتن شوهر همه دوستان را از دست خواهد داد هم اکنون که میخواهد خود را قابل نشان دهد که در مرحله شوهرداری است تماس با دختران را دگرگون میکند و سخنانش نیز کمتر دوستانه بوده توام با خنده و حرکات مخصوص نبوده با حجب بیشتری

خواهد بود.

همین دختر که بر فطرت انحصار به شوهر داشتن است باید مراقب و حافظ ناموس فطرت خود باشد او که قبل از شوهریابی آنچنان شده بود که میتوان گفت بر لباس شوهرداری درآمده است در زمان شوهریابی هم باید از آن لباس بیرون نیاید و قرآن هم او را لباس شوهر و شوهر را لباس او معرفی فرموده است و حکمت تشبیهی چنین که هر دو را لباس یکدیگر معرفی کرده است قبلاً شرح داده ام.

هر دختری بجان خریده است که شوهرش حنبه نیمه خدائی خواهد داشت لذا سعی میکند در اختیار شوهری در آید که تفوق و قدرتی داشته باشد مخصوصا قبل از هر چیز وضع اقتصادیش چنان باشد که بتواند خود را و همسرش را و فرزندانش را اداره کند اما اگر معطل بماند که چنین شوهر بهره اش شود قبل از هر چیز حاضر میشود شوهرش مقام یا شهوت یا ... نداشته باشد و آنچه را بدون میل و در یک حالت واماندگی خواهد پذیرفت آن هم پس از احساس دیر رسیدن شوهر تن در دادن به قبول شوهری که وضع اقتصادی حتی مدیریت خاندان را هم ندارد و قرآن عزیز و اسلام عزیز است که در اینجا فریادرسی میکند و آن دختری را که در راه قبول شوهری که نیمه خدائی کند و مایوس مانده است دادرسی نموده میفرماید ما به آنکس که پرداخت نفقه تو را بر او واجب کردیم تذکر دادیم که واهمه بعدل راه ندهد که اگر فقیر است با ازدواج او را غنی خواهیم ساخت. (ان یکونوا فقراء یغنیهم الله من فضله ...) یعنی برعکس تصوری که عده ای میکنند که اول محل درآمد بعد از ازدواج قرآن نظر میدهد که ابتدا ازدواج بعد اقتصاد و مولیرلیر در کتاب تحول در ازدواج در دوران معاصر هم سه عامل را کشش دو جنس بسوی یکدیگر میداند:

نیاز اقتصادی - فرزند - عشق (27 حقوق خانواده در اسلام)

همه تصور کرده اند ازدواج از این جهت غناساز است که مرد خود را مجبور می بیند پاسخ دهان باز همسر و فرزند بدهد و در نتیجه میکوشد تا کار کند و کسبی بدست آورد و درآمدی داشته باشد و همه غنا را که خدا فرموده جنبه فیزیکی میدهند و حال آنکه وقتی خدا فرمود غنا میدهم در تمام ابعاد میدهد و این تصور همانند تصوری است که درباره طول عمر میکرده میگفتند علم از این جهت به طول عم میافزاید که دارنده اش میداند چه بخورد چقدر بخوابد چه اندازه آمیزش کند و خلاصه این تصور درباره علم است که میداند بهداشت چه میکند و بر اصول آن وقوف کلی دارد و در نتیجه رعایت بهداشت بر عمرش افزوده میشود و هم اکنون میدانیم ثابت شده است علم بر طول عمر می افزاید یعنی عالم نه تنها از جهت فیزیکی و رعایت بهداشت های هفتگانه قرآنی که در جلدهای قبل 8 و 9 شرح دادم بر عمرش اضافه میشود آن هم عمری توام با شادابی بلکه خود علم جوهر افزایندگی عمر در نهاد دارد و من در اینجا اضافه کنم که تصاحب هر گونه اخلاق الهی (علم - قدرت - حکمت - خلاقیت - و ...) با توجه به کل شی هالک الا وجهه بر عمر می افزاید و مرگ نبی خاتم که فرمودند تخلقوا باخلاق الله (به اخلاق خدائی درآئید) و عالم شوید، قادر شوید، خالق شوید، حکیم شوید و ... دستوری میدهند که کاهش دهنده یک بعد از زندگی مثلاً کاهش دهنده طول عمر باشد؟ حاشا و کلا

تمکین زن از مرد

اینکه گفتم خالق شوید اشتباه نشود که هر پدر و مادری خالق مجازی اند و تنها انسان نمیتواند به بعضی از صفات ذاتی خدا یا صفات افعالیش در آید مثلاً: با وجود آنکه تا خلق نکند قانونی برای وضع

نمیفرماید و خالق بودن مقدم بر رب بودن امت آدمی نمیتواند و نباید بگوید من رب هستم و فرعون که نمیتوانست بگوید انا خالقکم الا علی و هرگز هم کسی که پدر و مادرش شناخته شده اند خودش نمیگوید خالقم (اگر چه ممکن است دیگران بیایند و به او جنبه خدائی و خالقیت بدهند چون مسیحیان که عیسی و مریم یا روح القدس را گفتند) ولی پس از آنکه در برابر قانون الهی خود قانونی آوردند ادای ربوبیت کرده فرعون وار میگویند انا ربکم الاعلی.

هر جا در قرآن کلمه رب بکار رفته در مرحله قانونگزاری است (انما حرم ربی الفواحش ما ظهر منها و ما بطن و .... و ...) و ما هم روزی ده مرتبه واجبست یادی از جنبه قانونگزاری خدا کنیم و یا آنکه خلق کردن مقدم بر تربیت کردن است موخر را بدون ذکر مقدم بر زبان آورده بگوئیم الحمدلله رب العالمین (نه الحمدلله خالق العالمین) بهر صورت خود نکاح غناساز است و کسیکه زن گرفت (ازدواج کرد) و زن را پذیرفت (نکاح کرد) زیرا ممکن است بلافاصله وضعی پیش آید که طلاق داده شود همین شخص رو به غنا میرود و در نتیجه همسرش نیز رو به پذیرش شوهری نیمه خدائی شدن و این شرکتی است که هرگز زیان اقتصادی ندارد.

این را نیز خارج از برنامه بیاورم: همانگونه که نتیجه باخلاق خدائی درآمدن افزایش است در تمام ابعاد و جهات زندگی آن هم زندگی هر دو جهان (لئن شکرتم لازیدنکم) و به اخلاق خدائی در آمدن شکرگزاری واقعی است و در نتیجه زیاد شدن و آن زیادتی که خدا بدهد در همه چیز است در هر دو جهان - بهمین طریق ادعای چیزی کردن که مخصوص خداست ناسپاسی و ناشکری است و سبب کوتاهی عمر میشود.

عالم شدن، قادر شدن و به اخلاق خدائی در آمدن هر چند شخص

خدائی و مذهبی هم نباشد قدرت تکوینی خود را داشته طول عمر را سبب میشود اما بدون خدا بودن و عالم بودن بدون خدا بودن و قادر بودن آدمی را در برابر جهان فاقد شعور قرار داده انسانی را تنها میسازد که تنهائی سرطان طول عمر است و خورنده تمام آنچه شادابی آفرین میباشد از اینقرار به اخلاق خدائی درآمدن و فکر اینکه در برابر آفرینشی بدون ارزشی که تشویق و توبیخی ندارد قرار داشتن همه برگشت به خود کردن و درون گرائی و احساس تنهائی است. من که مدتها سرپرست بهداری و بیمارستان بیمه کارگران بودم (و هر دو روزی نامی تازه به آن میدادند) دو نوع کارمند داشتم (و این تقسیم بندی از لحاظ خاصی است) یک نوع که میگفتند کارمند ساده باشم و رئیس مسئول بالای سرم دیگر هر روز بازرس و مدیر کل و پستی و بلندیها را ندارم و نوع دیگر که مسئولیت پذیر بودند دخترها هم برای اینکه سر بالائیهای زندگیشان صاف و سر پائین آمدنهایش نیز سر خوردن و آسان رفتن و آمدن باشد در انتظار مردی هستند که بر آنها غالب شود سرپرست شود چیره شود و آنها تمکینشان کنند اما همینکه در چارچوب به آرزوی خود رسیده قرار گرفتند و چارچوب آبنویس متوقع را چوب توتی یافتند آنچه را بر فطرت بود فراموش کرده تمکین ندارند و سهم خود را در تشکیل خاندان فراموش میکنند.

این مطلب پذیرفته است که اگر زن بفهمد در چشم شوهرش عزیز است فرشته ای یا انسانی گرانبها شده است و اگر احساس کند فقط مجسمه ای است جسمی که شوهر میتواند از او برداشت های شهوی کند شخصیت زن را خرد کرده و تمامیت خود را از دست داده است و برخی از سردمزاجی ها از اینجا سرچشمه میگیرد ولی اسلام در اینجا نیز اجازه نمیدهد که زن سر از تمکین باز زند و حق با اسلام است زیرا بسیاری از تمکین های زن سبب کشاندن برداشتهای لذت بخش

جنسی مرد به قدرشناسی و محبت زن شده است و در جلد قبل این را نیز خواندید که اگر زن بگوید کاش بهمسری فلانی درآمده بودم و خوشبخت میشدم غرائز جنسی مرد حتی آمیزش که میکند بطرف نوعی حالت حیوانی سوق داده میشود.

مرد اگر میل کرد نزدیک شود یا منظره ای دیده یا از عروسی یا عشوه و ادائی را از طریقی دریافت داشته یا فریفته شده یا نگاهش به ظریفی افتاده یا از درون تحریک شده با خوردن محرکی یا یادی از یک محرک مذهبی یا برای تائید شخصیتش یا یادی از همسر کردن بعناوین گوناگونی که گاه مربوط بگذشته و زمانی وابسته به آینده اش است یا بدنبال یک مشاجره و دعوای تمکین یا درمان یا آسودگی یا آزمایش و هر کدام باشد آمیزش شرعی در قلمرو هیچ نوع آزار دهندگی در نمیآید لذا تمکین در برابرش نوعی پاسخ به درخواست خواستن مرد است که جنبه مثبت دارد و اسلامی که جواب دادن به هر سلام کردن و پاسخ دادن بهر نامه ای که آمده واجب میداند زیرا جنبه فزایندگی دارند و سیمان محبت هایند پاسخ به مردی که به تمام وجود به زن سلام میکند بر زن واجبست به تمامیت پاسخ دهد و تمکین را که بسیار باارزش تر از پاسخ به سلام عابری است که میگوید و میگذرد واجب میداند زیرا این اسلام و علیک گذرنده نیست.

از من میپرسند چرا زن پس از هر تمکینی که به اوج لذت جنسی (ارگاسم) رسیده سیر و قانع است اما مرد هنوز به استراحت پس از آمیزش مشغول نشده چشمش بدنبال نوبت بعدی است؟ پاسخ میدهم همین است که اسلام تمکین را بر زن واجب کرده و از مرد انصاف خواسته و هر چهار ماه یک مرتبه را واجب کرده و برخی تاریخ نویسان که بررسی از علل شکست ایرانیان در برابر مسلمین صدر اسلام کرده اند (البته شکست دولت ایران نه ملت) اظهار عقیده کرده اند که یک جهتش

آوردن سربازان تازه نفس بود هر چهار ماه یک مرتبه و آنها نمیدانستند که در اسلام هر چهار ماه یکبار بر مرد واجب است نزد زنش باشد و لشکر اسلام هر چهار ماه یک مرتبه به مدینه و ولایات خود بر میگشتند و تازه نفسها نزدشان می آمدند. مرد از اینجهت باید انصاف کند که اگر قدرت دارد هر روزه تابع لذت جوئی همسرش باشد و اگر ندارد کمتر و آنقدر کمتر که اگر سود مزاجی بر زن و مرد غلبه کرد، یا جهادی در راه اسلام پیش آمد یا علتی در میان این دو علت ابتدائی (شهوی شرعی) و انتهائی (جهاد شرعی) حق آنکه بیش از چهار ماه این انصاف تمکین در بند انقیاد کشیده شود نیست.

مرد نعوظ و انزال و مصرف و استهلاک دارد و زن نیز دارد هم نعوظ (بظرو التهای دستگاه زنانگی) و انزال (که اگر صورت نگیرد یعنی زن به اوج لذت جنسی نرسد و انزال نداشته باشد التهاب بوجود آمده در لگن و دستگاه فرو نشسته پس از آمیزش درد کمر میشود) و هم مصرف و استهلاک اما زن تمکین کند که اگر تمکین کرد و نتوانست مرد را مجذوب سازد در خود بیزاری فرو میرود که چرا نتوانسته یک بعد شخصیت خود را امتداد دهد بعد شخصیت جلب و جذب مردش را اما مرد اگر از عهده بر نیامد در خود بیزاری فرو میرود که شرمنده همسرش است پس مرد باید منصف باشد و زن تمکین کند.

این سخن شگفت آور است که اگر لطف و دست و دل بازی از طرف شوهر نثار شود شوهر بعنوان نیمه خدا پذیرفته است اما اگر دریغ شود شوهر خودخواه و حیوان و مورد اعتراض است اما در مورد تمکین چنین نیست و اگر مرد به زن نزدیک نشود زن در جستجوی علت برآمده مادرشوهر یا خویشاوندان شوهر یا وضع پخت و پز یا طرز تربیت و نظافت بچه ها و منزل را مقصر میداند و حال آنکه دستور اسلام اگر برای تمکین قبول است برای طبخ و کار تربیت نیز قبول است.

نبی خاتم فرمودند المومن یاکل بمیل اهله و المنافق یاکل اهل بمیله (آدم مومن مینگرد که بچه ها و عیال چه دوست دارند بخورند همان را میخواهد و منافق هر چه را خود دوست دارد دستور تهیه میدهد) و برنامه کار نیز معلوم است: هر بچه ای متعلق است به مرد و به زن (یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی) و گر چه سفره اش به سینه مادر آویز است اما غذایش هم بعهده مادر است و هم پدر و لذا مادر حق دارد دستمزد طلب کند برای شیر دادن یا در عوض از شوهر چیزی بخواهد مثلاً شبها زود بیاید و بهر صورت باید رضایت زن شیرده جلب شود در مورد کار نیز چنین است زن حق دارد در عوض پخت و شست و پاکیزگی دستمزد بخواهد و بهر صورت باید رضایتش جلب شود از اینقرار در یک جو اسلامی اگر مرد بسراغ شهوی زن نباید نه پخت و پز مقصر است نه چیز دیگر و تنها مقصر زن است و بندرت مرد لذا تمکین زن واجبست.

زن اگر زن است همسر است مادر بچه هاست معشوق است و معشوق را خوش نیاید عاشقش دیر کند دیر بخانه بیاید حتی اگر در خانه باشد و به او بی اعتنائی کند هنوز هیچ به همسر نگفته روزنامه بخواند بخوابد حمام برود یعنی زن دوست دارد مرد خود را در انحصار خود درآورد در خانه اش که مرکز فرماندهی زن است بازداشت کند او را فرمان دهد که نزد معشوقش بیاید اما هرگز مرد نمیخواهند زنش، همسرش و معشوقش را به مرکز فرماندهی خود بکشاند و کمتر مردی است که همسرش در تجارتخانه اش در اداره اش در کنارش کار کند و اگر بندرت دیده میشود اینها عشق را بجای آنکه بین زن و مرد (معشوق و عاشق) تقسیم کنند بین حرص و طمع (پول و مقام) تقسیم کرده اند و اینها زن و شوهری عوضی هستند آری زن مرد را جذب مرکز فرماندهی خود خانه میکند در عوض مرد که نمیخواهد معشوقش آنجا که فقط عاشق

است معشوق و عشق هم نباشد یعنی در اداره اش و کارگاهش همسرش نباشد میل دارد آنجا که عاشق و معشوق و عشق هر سه میتوانند موجودیت خود را اظهار کنند بکنند و تمکین معشوق پاسخ مثبت به این عشق و به این مطلب است که معشوق هر جا باشد عاشق میداند متعلق به اوست اما اگر عاشق از معشوق یاد نکند و نزدش نباشد و اگر هست به دیگری و کاری مشغول گردد تصور میکند متعلق به او نیست و لذا تمکین ثابت کننده و جبران کننده و پاسخ دهنده و همه چیز معشوق است که هان ای معشوق بدان که عاشق از آن تست و اگر تمکین نکرد مرد نباید کنار کشد هیچ شمارد بلکه باید تعلق خاطر نشان دهد به او پشت کند (و اهجروا هن فی المضاجع - قرآن) و اگر نشد (واضروهن - قرآن) او را با چوب مسواک که نه جای سرخی بجای گذارد نه التهابی تنبیه و بیدار کند و این مسئله بسیار جامع و جالب دستور دهنده قرآن را در جلد 21 شرح دادم و آرزوی الیزابت تیلور که گفته بود حدود سه ماه است آنتونی کوئین شوهرم یک سیلی به من نزده و معلوم میشود در عشق ورزیدن سست شده و از اینکه بدیگری دل داده است میترسم برای شاهد آوردم و شواهد دیگر.

اینکه زنی که تمکین کرده و در عشق هنوز شراره ای دارد پس از پایان هر اقترانی از مردش میپرسد آیا خوب بود؟ رساننده این مطلب است که با هر تمکینی متوقع است شادمانی برای شوهرش فراهم آورد و خوشی او خوشی شوهرش باشد.

زن آنقدر معشوق آسا آفریده شده که اگر مرد بدروغ به او بگوید تو معشوق منی ترا دوست دارم از آنها هر چند باور کند دروغ است متاثر میشود و آنها را میپذیرد اما اگر مرد بفهمد که زنش به او دروغ میگوید ترا دوست دارم نسبت بزنش بدگمان شده از او بیزار میگردد لذا کمال راستگوئی زن نسبت به مرد تسلیم و تمکین او است.

اینکه زن در منتهای قهر و دلخوری از شوهرش خود را و حتی در برخوردهای خارج از خانه صورت خود را در برابر شوهرش میپوشاند و به بهانه تماشای ویترین مغازه رو از او بر میگرداند و حتی به او میگوید با تو قطع رابطه کرده ام علامت اینست که نمیخواهد قطع رابطه کند همانند شوهری که با تمکین نکردن همسرش او را میزند در صورتیکه اگر کسی خواست با زنش قطع رابطه کند اعلام نمیکند و قطع رابطه می نماید و زنان همیشه قطع رابطه را اعلام می نمایند یعنی نمیخواهد قطع رابطه کنند و اینکه اسلام دستور میدهد زن تمکین کند همین است که معلوم شود مرد با اوست یا پشت به اوست یا او را خواهد زد یا آنکه برای مرد تفاوتی نمیکند و و دیگری را زیر سر دارد یا میخواهد خدای ناکرده قطع رابطه نسبی یا کلی داشته باشد لذا تمکین زن سنگ محک شناخت طلای مرد است در شناخت خالص بودنش یعنی زن میتواند تا زمانی که همه امیدش را نسبت بشوهرش از دست نداده او را با تمکین بیازماید.

زن با تمکین میتواند بفهمد امیدوار است یا نه و مرد نمیتواند زیرا زن بدون مرد ناقص است و مرد بدون زن ناتمام و زن بوسیله مرد توجیه میشود و این مطلب بزرگی است که اسلام دارد: خدای تبارک و تعالی اگر مقرر بود زنان را اجازه دهد بغیر از ذات مقدسش دیگری را سجده کنند همانا میگفت زنان را که به شوهران سجده کنند و اینجا میفهمیم چرا زیرا زن بوسیله مرد توجیه میشود همانگونه که ابدیت و بقای هر چیز با خدا توجیه میشود بدینطریق که اگر سازگاری با رضای ذات مقدس ابدی و سرمدی او داشت میماند و الا هلاک میشود (کل شی هالک الا وجهه - قرآن).

و زن بوسیله مرد توجیه میشود یعنی مرد برای زن وضعی نیمه خدائی دارد و تمکین زن نسبت به مرد راه امیدواری که توجیه شدنی

است.

زن که قدرت مرد را پذیرفته و در سایه وجود او امن و امان را خواسته این معنی را میدهد که وجود مرد را لازم و خود را وابسته به او دانسته اما پذیرش زن که مرد قدرت دارد و به او وابسته است این معنی را میدهد که تمکین برای زن است نه برای مرد و بهمین جهت زنان در آزار رساندن مردان راه خراب کردن قدرت مردشان را انتخاب نمیکنند مگر آنکه وابستگی شان به مرد خلل و خدشه پذیرفته باشد و باز بهمین جهت زن عاقل تمکین میکند تا دیگری به آسانی جای او را نگیرد و وابستگی دیگری پدید نیاید و همان وابستگی مستحکم بماند.

مرد فکر میکند که زن هرگز حاضر نیست تصور مرد دیگری را در کنار خود بنماید و طلاق بگیرد و زن نیز فکر میکند که مرد حاضر است تصور زنی دیگر را در کنار خود مشاهده نماید بویژه آنکه در اسلام به او چنین فهمانده اند که اختیار طلاق بطور طلاق در اختیار مرد است و حال آنکه چنین نبوده و اگر در اختیار مرد است مشروط است و در جلد مربوطه انشاء ا... شرح داده خواهد شد.

البته زمانی که مرد از قدرتش کاسته شود آن هم قدرتی که جنبه اقتصادی دارد زیرا زن این را پذیرفته است که قدرت جنسی مرد و زن به تدریج در کنار یکدیگر کاهش می یابد اما متوقع است که روز بروز بر بنیه اقتصادیش افزوده شود و اگر بناگهان کاهش یابد مرد حس میکند که از مهر و محبت معشوقش کاسته شده است و این بزرگترین بیماری خانمان براندازی است که میتواند جنس زن را نامرغوب معرفی کند و عوام الناس بگویند پلوها را خندان با شوهرش میخورد اما نان پنیر را همانند شوهرش که او را دوست ندارد دوست ندارد.

ما باید بیش از این از دستور صریح اسلام عزیز درباره تمکین زن قلم بچرخانیم زیرا تصورهای سطحی همه جا به سطح پائین اسلام

مینگرد نه به سطح پائین علمی خویش و گرنه نگاهی که یک عالم متخصص به مطلب اسلامی میکند همانند یک غیر متخصص به او پاسخ داده نمیشود یک زن وقتی به مرد بیگانه ای مینگرد همانند نگریستن یک مرد به زن بیگانه نیست چشم چرانی یک مرد به زنی دیگر چنانچه به وعده های اطمینان بخش یک مرد به همسر خود صدمه ای نزند حداقل همسر را در ذهن خود آن همسر به حد قابل ملاحظه ای بی ارزش میسازد زیرا آنچه را که آن زن بیگانه داشته و توانسته شوهرش را جذب خود کند تصور مینماید در وجود او نبوده و این نوعی کسر شخصیت او منظور میشود اما اگر زنی بیگانه به شوهر او نگاه کند تنها صدمه ای که میتواند ذهنیات او را متزلزل سازد احساس خطر است که با اولین تمکین خطر را می تواند رفع شده به حساب آورد یعنی نزدیک شدن هر زن به شوهر و صحبت کردن با شوهر و یا ذق، ذق نگاه کردن هر زن به شوهر در گرو یک تمکین است که هر دو دور و طرد شوند.

من در میان کتابهائی که خوانده ام و به موضوع مورد بحثم مربوط است تنها دیدم سیمون دوبووار خانم دانشمند فرانسوی این سخن نبی خاتم اسلام را آورده است که فرموده اند جهاد المرئه حسن التبعل (جهاد کردن زن بهتر شوهرداری اوست) و او مینویسد: حفظ یک عاشق نوعی جهاد مقدس است (جنس دوم ترجمه آقای مهری 112) و بعد توضیح میدهد "زن همینکه احساس خطر کرد خود را با (من) خویش پیوسته می بیند، لباس، نگهداری خانه و ... یک نبرد را تشکیل میدهند جدال، فعالیت نیروبخشی است تا زمانی که زن مطلقاً به پیروزی خویش اطمینان دارد از نبرد لذت تندی میبرد" و من اضافه میکنم که دریچه اطمینان به پیروزی تمکین است زیرا در این حال زن همان شده است که حسن التبعل انجام یافته است.

ناگفته نماندکه تمکین همان تسلیم نیست بلکه تمکین زن یعنی

هر چند امکان دارد خود را به میل شوهرش ممکن ساختن اگر دوست دارد ناله کند بکند اگر خوش دارد زجری تمکین دهد بدهد و اگر دوست دارد مقاومت مختصر یا بیشتری داشته باشد، داشته باشد، تمکین موضع گیری نیز هست مانور دادن نیز هست ولی زنگ خطر نیست زیرا اگر زن برای مرد بی تفاوت بود تمکین از زن مطرح نمیشد دختر که قبلاً وسائلی را برای تقاضای ازدواج بر می انگیخت و پسر را مجبور میکرد برای زن گرفت بسراغ او برود اینک با تمکین باید ثابت کند اگر مرد دوست ندارد دختری او را تعقیب کند تا بدام اندازد ولی پسر دوست دارد در تعقیب دختران باشد اینک تمکین همان تعقیب است که زن باید داشته باشد نه مرد.

زنی که عصر تجدد را میگذراند چنانچه اتفاق افتد که با شوهرش ناسازگار افتند ولو آنکه اخلاقیات خودش سبب ناسازگاری شده باشد دنبال بهانه میگردد تا برای زکات و تطهیر خودش علت را به کارهائی که پدر یا مادر یا برادران و خواهرانش کرده اند حواله دهد و آنها را مسبب معرفی نماید و از جمله بگویند چون پدر و مادر اجازه ندادند قبل از ازدواج مدتی با شوهرم آشنا بوده رفیقه اش باشم اینگونه به دردسر و ناسازگاری دچار شدم و در غیر اینصورت او را شناخته بودم و هرگز حاضر نمیشدم با او ازدواج کنم و حال آنکه باید دختران تجددمآب بدانند شرکت زندگی که سرمایه اش را شوهر میگذارد و بهره اش را پدر و مادر و فرزندان آینده آنها خواهند برد یک شرکت با توجیه شهوی آن نیست بلکه اگر زیبائی زن ارزش دارد هنوز سرمایه پدر و مادرش و روحیات خانوادگی آنها و مقام آنها و شهرت آنها و ... به ارزش زیبائی دختر است و در اسلام آنچه بیش از همه ارزشمند است دین و دینداری شوهر است که بطور مبسوط در جلدهای قبل چرا و چگونگی آنرا شرح دادم و این با آشنائی دختر و پسر بیگانه مغایر

بوده و امروز میگویند آری شرکت زندگی زن و مرد فقط توجیه شهوی نمیشود بلکه توجه به جنبه های اجتماعی و نسل پروری و ابعاد دیگر زندگی نیز منظور است و از جمله توجه دادن به شوهر که انتخاب با تو بوده است نه با من و من قبل از تو با پسرهای دیگر نبوده ام تا تو را بهترین آنه برگزینم و در اختیارات باشم بلکه چون زن باور دارد ازدواج او غیر از ازدواج پسر است او باید تمکین کند او باید آبستن شود بزاید شیر بدهد و همه جا تمکین اوست به شوهر و فرزند و اگر دیندار بود بدون آشنائی قبلی کافیست که شرکت زندگیشان را توجیه اجتماعی و نسل پروری منظور داشته توجیه شهوی را تحت الشعاع آن قرار دهند که در غیر اینصورت پسر و دختری که قبل از ازدواج رفیق و رفیقه باشند میتوانند با صبر و تحمل اخلاقیاتی ملکوتی از خود نشان داده اما زمان ازدواج و پائین آمدن سطح کیفیات شهوی نقاب از چهره متحمل و صابر برداشته باطن ددمنشانه حداقل یکی از آنها از زیر ماسک قبلی ظاهر شود بعلاوه این شان زن است که برای نگهداری حیات یک اصل کلی را که قبول مردی است که فرزندانی دیندار تحویل خواهد داد پذیرفته است.

همه آدمیان همانندانند از داشتن اعضاء و جوارح اما یکعده در این شهر منند شهر یزد که هر ماموری آمد قسمتی از اموال عمومی اش را خصوصی گرفت و بغارت برد و اطرافش همشهریانی که هنوز باید برای دسترسی به آب برای خوردن در ظرفها کنند و برای بچه ها ببرند و یکعده آدمهایند در شهری که لوله کشی آب خوردنی آب ریختنی آب کشت و زرع جداگانه در سه شبکه لوله تا زاویه هر اطاقشان آنها را تعقیب کرده حتی لوله کشی گاز و احتمالاً در نقاط محدود لوله کشی شیر آدمیان جنس دوم یعنی زنان نیز همانند آن دو نوع مردم که برای بهتر کردن وضع موجود به نفع جامع مسئولند اینها نیز چون

متعلق بشوهرشانند و یک شوهر چون فلان شهر و دیگری چون این شهر و خارج از شوهرشان هر گونه لذت جنسی و شوهی خیانت کردن است معلوم میشود برای نفع جامعه نه تنها زایمان دارند و مادر یا سرباز تحویل میدهند بلکه لذت و خوشی شان نیز تابع نفع جامعه است.

مرد که نطفه ای میدهد و میرود و زن که نطفه ای میدهد و باید نه ماه شکم و دو سال سینه بکشد و شیر بدهد و نمیتواند پس از دادن نطفه برود و این دو گونه رفتن پاسخ طبع مرد و زن و تفاوت کلی آنهاست که مرد میخواهد فریب نخورد که فریب خوردن لحظه ای است و زن میخواهد دوست داشتنی باشد که همیشگی است لذا زن باید در انحصار شوهر بماند و تمکین هم داشته باشد مرد که شب زفاف را میگذراند نگران زندگی میشود و زن که شب زفاف را میگذراند از نگرانی در میآید زیرا برای آنکه بیش از پیش به بکارتش اهمیت داده شود هر کس توانسته او را از برداشتن بکارت ترسانده باشد و این بسی اهمیت دارد که دختر از شوهر خود برای اولین آغوش بترسد و در این ترس دو خاصیت وجود دارد اول آنکه شوهر را ارضاء و قانع میکند زیرا او تصرف میکند و تصرف شده باید بترسد و شوهر بسیار از این ترس دختر راضی و مسرور است دیگر آنکه آنچه بآسانی بدست آید بآسانی از دست میرود و این مسئله قاطع را که اولین آغوش فراموش شدنی نیست همین ترس استحکام می بخشد و تمکین زن برای دفعات بعد اولین آغوش را که میتوان گفت بعنف صورت گرفته برای همیشه در وضع اولین آغوش فراموش شدنی نیست نگهمیدارد اینکه پسرها در شب زفاف سعی دارند قوی باشند و اگر موفق نشدند خود را تحقیر شده می بینند همین تحقیر در برابر تمکین زن است که باید همیشه در برابر توانائی مرد وجود داشته باشد و اولین آغوش و لحظه دوشیزه تبدیل به زن شدن را فراموش نتوان کرد و این زن است که باید تمکین کند

و دوشیزه باید از تمکین بترسد و آنرا بپذیرد.

مردی که شب بعد از زفاف یعنی شبی که قصد آمیزش دارد شب بعدش هنوز دوشیزه در خانه اش باشد نه زن برای همیشه نوعی تنفر در همسرش بوجود آورده است لذا ترس شب زفاف دامنگیر شوهر نیز هست ولی مرد میترسد نتواند تصرف کند و زن نمیترسد که تصرف نشود بلکه میترسد چگونه تصرف خواهد شد و بر سرش چه خواهد آمد و چون دفعات بعد این ترس برای زن وجود ندارد دستور تمکین دادنش عادلانه است برعکس اگر به مرد نیز چنین دستوری داده شده بود چه؟

آنچه متخصصان آمار گرفته اند جالب است و آمار نامبردگان بیشتر به مسلمانان خشنودی میدهد زیرا می فهمند پس از چهارده قرن تازه به عظمت یک دستور اسلامی وقوف، آنهم وقوف جزئی حاصل شده است و آن دستور تمکین زن به شوهر است، آمار نشان میدهد بین بسیاری از زنان و مردان ازدواج کرده اختلافات شدید وجود دارد اما منتهی به جدائی و طلاق نمیشود که پس از تحقیق معلوم شده اینها همسرانی هستند که از آمیزشهای مکرر خود خوشنودند و زنی که احمقانه رفتار میکند آنست که این سیمان بین خود و شوهر را نیز از قوت و استحکام با زبان شل و سست کند مثلاً بگوید تو فقط از من میخواهی لذت ببری و در همین چند لحظه شوهر خوبی هستی یا بگوید مگر حیوانم که گاه دیگر برای تو نبوده و بدردت نمیخورم و تنها در بستر مرا میخواهی و این بدترین دلخوریها را ایجاد کرده همیشه زن و مرد این خانواده را بدون جدائی در لبه پرتگاه طلاق موضع میدهد لذا بر زن است که رعایت کامل در این باره بنماید.

زن ممکن است از این اندرزها خود را کنار ببرد و رعایت نکند آنوقت است که دشمنی یا نفرت یا بی تفاوتی سبب میشود کار برای هر دو طرف بجائی برسد که حتی از عمل جنسی متنفر شوند و عجیب

آنست که این تنفر ممکن است به بی احترامی طرفین منجر شود و دیگر محترم داشتن یکی دیگری را ناپدید شود.

این را نیز باید گفت که اگر دستورات اسلام بعضی عمل شود و برخی نشود فایده کلی عاید نمیشود اینکه نبی خاتم فرمودند قبل از آمیزش باید با زن ملاعبه و بازی داشت این معنی را میرساند که تمکین زن تسلیم بودنش نیست همانگونه که اگر تمکین نکرد و شوهر نوازش و ملاعبه بیش از اندازه اش کرد دو حالت اتفاق میافتد یا شوهر قهر کرده میگوید کوفتم کردم دیگر حاضر به نزدت ماندن نیستم یا پس از مدتی طولانی تمکنی و اقتران روی میدهد که در این صورت نیز زن بی مقدار میشود زیرا همیشه خواسته است که شوهر بر او مسلط باشد و این نوعی تسلیم مرد است به زن یعنی زن را نوازش بی حد کردن در حکم تمکین مرد نسبت به زن است.

یک تلاقی عجیب بین زن و شوهر اینست که اگر شوهر با زن دیگری بطور موقت رفت و آمد داشته باشد و این زن که حتی زیباتر از همسرش است بخواهد نسبت به همسرش حرفی بد بزند ناراحت میشود ولی زن اگر بفهمد شوهرش را زن دیگری پذیرفته تمامیت شوهر را طرد نمیکند بلکه به او خواهد گفت (در حالیکه مرد تمایل به آمیزش داشته نعوظ دست داده است) این آلت را که مال دیگری است نمیخواهم یعنی مرد حتی برای احترام همسرش او را به تمامیت میپذیرد و اجازه نمیدهد رفیقه اش به او توهین کند و زن هم برای احترام شوهرش را به تمامیت طرد نکرده ابزار و وسیله آمیزشی را که جای دیگر بکار برده شده توبیخ مینماید و تمکین زن از اینجهت لازم است که این احترام شوهر نسبت به زن از شور و هیجان نیفتد و از اینجهت لازم است که شوهر دوست ندارد جز تقسیم شهوتگاه هیچ موضوع و مسئله دیگر همسر خود را بین او و زنان بیگانه تقسیم کند مثلاً عشق را یا

مادر بچه ها بودنش را یا کسی که امتیازات خاص ازدواج را برایش انجام داده اند و بارها آوردم اینکه حضرت صادق میفرماید از سفره عروسی بوی بهشت بلند است و شرکت خاندانهای عروس و داماد را در عروسی خواسته اند بهمین جهت است که هر چه بآسانی بدست میآید به آسانی از دست میرود و اینکه مطلب دیگر که این شور و شوکت در انجام مراسم عروسی امتیازی است که بعروس داده میشود تا داماد در برابر رفیقه های احتمالی که موقت خواهد داشت تمامیت همسر خود را محترم داشته خود و همسرش را برای همیشه دو موجود متعالی که با مقررات الهی بهم پیوسته و شریک شده اند بشناسد.

مرد حق ندارد زمان هم آغوشی برای رسیدن به نعوظ و ارگاسم (اوج لذت جنسی) دختری یا زنی دیگر را در نظر آورد و زن نیز حق تصور مردی را زمان مذکور ندارد و برآنها از نظر مقررات اسلامی دخالت دادن غیر همسر در زمان آمیزش حرام است بدلیل آنکه قسمتی از ادراکات شهوی و احساسات لذت بخش از طرف دریافت و پرداخت نمیشود و لاجرم یک زنای ذهنی صورت میگیرد و بجای آنکه همسر تصرف شود تصویری تصور و تصرف میشود. درست همانند آن فوتبالیستی که توپ را نزدیک دروازه رقیب می بیند و مطمئن است با یک ضربت امتیازی بدست خواهد آورد اما پس از جهش و زدن پا متوجه میشود بجای زدن پا به توپ پا را محکم به سایه توپ زده است این آمیزش همانند جالباسی است که لباسی نو بر آن آویز کرده باشند این آمیزش یکی از طرفین را تماشاگر جنسی ساخته نه عامل انجام آن این بجای تصاحب همسر عکس بیگانه ای را تصاحب کرده است این آمیزش بی عرضگی تصور کننده را میرساند که نتوانسته است به تنهائی و بدون معاونت موجودیت همسری را داشته باشد.

زن و مرد در آغوش یکدیگر در زمان و مکان برابر و حاضرند و

تصور ذهنی از یک فاعل یا مفعول که از زمان و مکان دور و دیر پیش کشیده میشود نه زن را از طرف مردش توجیه میکند نه مرد را از طرف زنش مرد اگر دیگری را در خانه اش وارد کند هر چند ذهنی باشد یا زن اگر چنین تصوری را داشته باشد هر دو استقلال هم آغوشی را از دست داده تسلطی را که همه خواهانند بر همسر خود بلاواسطه داشته باشند از دست داده اند. زن که زمانی دختر بودنش نمیدانست کدامیک از ابناء بشر راستین ترین خویشاوند و همسرش خواهد بودو اینک آن مرد راستین را یافته است دست نیاز بسوی یک تصور ذهنی آن هم کاذب دراز کردن عامل مهمی در بر هم زدن طلسم استقلال او در زمان دختر بودنش است که فکر میکرد هر کس شوهر او باشد فکر او را خواهد بقید و قهر خود در آورد و هرگز دختر حاضر نخواهد بود به دیگری جز شوهرش فکر کند و مرد نیز اگر پای بیگانه ای را زمان هم آغوشی بمیان کشد معلوم میشود قبلاً مرد به بیگانه ای تمکین کرده تا بتواند تمکین همسرش را پاسخگو باشد.

مردی که زن بیگانه ای را زمان هم آغوشی در نظر میگیرد نه تنها دروغگوست بلکه وفای بعهد نیز ندارد زیرا در عقد ازدواج وقتی بلی را گفته است که فقط منظور همسر شرعی اش بوده است نه همسر ذهنی بیگانه ای و زن نیز همینطور و در جلدهای قبل به اثر شوم این تصور در نسل که خود مهلک نسل است اشاره کرده چگونگی آنرا آوردم.

مردی یا زنی که بیگانه ای را در آمیزششان دخالت دهند رقیبی برای همسر خود تراشیده اند و تمکین زن در این حال بعنوان آنکه اهلیت کام گرفتن را دارد لازمتر است زیرا وظایفی که در خانه بعهده اوست و انجام میدهد مددکاری که او را به چشم شوهرش دارنده امتیازاتی کند نیست بلکه این کار که نظافت کند، بپزد، سفره بیندازد، بچه ها را آماده مدرسه سازد برای شوهر عادت شده و اگر برای زن انجام آنها

کام زندگیست برای مرد کام زندگی در تمکین کردن زن است هر چند آن هم برای زن عادت شده باشد هرگز برای مرد عادت تصور نمیشود زیرا هم فعل آن از زن است و هم ابزار فعل ولی کارهای خانه فعل از زن است و ابزارش از آن شوهر یا مربوط بهر دو و این از جمله نعمت های الهی است که تکرار زیاده هر کار حتی در انتخاب غذا مرد و زن را دلزده میکند اما آمیزشی که همه اوضاع و احوالش یکسان تکرار میشود دلزدگی نداشته هر مردی پس از پایان انجام آمیزش چشمش بدنبال آمیزش بعدی است و هر زن گر چه موقتا سیر میشود اما طولی نمیکشد که احساس شهوی تازه ای در او زنده میشود گویا دستگاه آفرینش که نطفه را در پشت زن، مرغ، ماهی خربزه و هر جنس ماده ای قبلاً آماده داشته اما هر جنس نری باید نطفه آماده و مصرف کند پس از مصرف هر مرد همزمان با شروع مصرف حس شهویش زنده میشود تا فوری و بلافاصله بسازد.

زمانیکه فرزند یا فرزندانی بوجود آید پدری که وجود بیگانه را در هم آغوشی دخالت دهد گناه بزرگتری کرده است زیرا ما از این ببعد کمتر به فکر دخالت دادن ذهنی شوهر دومی است و پدر در حقیقت حاضر شده است علاوه بر موجودیت دادن به یک همسر ذهنی در هم آغوشی یک نامادری نیز برای بچه ها ی خود در ذهن پذیرفته است.

زنیکه فرزند آورد نه تنها از درون خانه با جامعه و آینده در گسترش ارتباطی است بلکه رویاهای خانه پدری را دوباره باز می یابد و آزادتر از زمانیکه در اختیار و انحصار شوهر و خانه شوهر است خود را می بیند او که تمامی نقش پدر را در شوهر می جست اینک اگر مسلمان است خود را چیز دیگری می باید.

ام سلمه گویا از اینکه زن در ایام قاعدگی به انزوای اجتماعی و

طرد مذهبی محکوم است از نبی خاتم چنین پاسخی دریافت و به چنین امتیازاتی نائل میشود:

اذا حملت المرئه کانت بمنزله الصائم القائم المجاهد بنفسه و ماله فی سبیل الله فاذا و صفت کان لهما من الاجر ما لا یدری ما هو لعظمته فاذا ارضعت کان لهما بکل مضعه کعدل عتق محرر من ولد اسمعیل فاذا فرغت من رضاعه ضرب ملک علی جنبها و قال استا نفی العجل فقد غفرلک (زن باردار شود چون روزه دار نمازگزار مجاهد در راه خدا به مال و جانش میباشد و چون زایمان کند اجرش در عظمت به فهم در نیاید و چون شیر دهد بهر مکیدن ثواب بنده آزاد کردن از اولاد اسماعیل به او عطا گردد و چون شیر دادن تمام شود فرشته ای به پهلویش زده گوید از سر بگیر که پروردگار تعالی و تبارک ترا آفریده است).

زن برای هر نوبت بارداری و شیر دادن حدود چهل و پنج قاعدگی را به میدان جهاد و محراب عبادت و آزاد کردن سادات تبدیل کرده است ولو آنکه در مدت شیر دادن قاعده هم بشود هر شیر دادنش را حضرت فرمودند بنده ای از اولاد اسماعیل آزاد کردن است یعنی در ایام قاعدگی اگر شیر هم ندهد منقادی وی از اطاعت مقررات الهی که خود عبادت است علاوه تری هم دارد و آن توجهش به سلامتی دستگاه تولید مثل خود از راه خونریزی است که میتواند فردا جوان برومندی را تحویل دهد تا در راه دین و قرآن احدی الحسنین بهره اش شود یا خونریزی کند و پیروز شود یا خونش بریزند و به فردوس برین انتقالش دهند و یکی از دو خوبیها در هر صورت نصیب اوست، این جوان برومند لازم نیست پسر باشد دختر نیز گر چه سپاهی نتواند بود اما میتواند سیاهی خانه را به نور تبدیل کند و در تربیت نوباوگان وطن آنچنان باشد که اسلام میخواهد و انشاء الله به زودی پس از تولد فرزند و نامگزاریش بحث تربیت را شروع میکنم.

من به پیشنهاد دهندگانی که مایلند دختران را در دبستانها و دبیرستانها تعلیم امور جنسی بدهند اطمینان ندارم که با نظام اجتماعی خصمانه نباشند زیرا یک پسر جوان دوست دارد دختری را که بخانه اش آمده و جائی از بدنش را که حق نداشت به پدر و مادرش نشان دهد میتواند به شوهر واگذارد بهر نحوی از لمس و دیدن و غیره همین جوان دوست دارد دختر در مسائل جنسی (برعکس تصور بسیاری از مردم) بدست او آگاه شود حتی شوهر دوست دارد راه عریان شدن را نیز به همسرش یاد دهد و برای زن یکه تمکین باید کرد تمکین در خارج از مرز بحران جنسی نوعی تحصیل است که معلم آن شوهر باید باشد و بس.

شوهری که امور جنسی را برای همسرش که هنوز دختری است تدریس میکند این احساس را قطعی و حتمی پذیرفته است که همسر جوانش تمام عمر را در خانه پدر در سن بیگناهی گذرانده است.

زن جوانی که با وجود عدم رضایت پدر یا مادر یا هر دو به خانه شوهر رفته است سعی میکند خود را خوشبخت نشان دهد اما اگر مقررات مذهبی را واسطه ای شماتت کننده پذیرفته است همیشه منتظر غافلگیر شدن است که توسط شوهر یا خویشاوندان شوهر پیش آید و لذا سعی میکند تمکین را به تسلیم تبدیل کند تا شوهر خشم نکند و پدر و مادر از این بد رابطگی مطلع نشوند و این نیز نقطه مقابل بی اندازه نوازش کردن مرد است نسبت به زن که زن احساس توهین و تحقیر میکند و در اینجا نیز مرد تسلیم شدن زن را تحقیر میشمارد و تصور میکند او را کارگری برای مذکر بودنش به استخدام درآورده است و بزودی تسلیم و تمکین را باز خواهیم شناخت.

زن تحصیل کرده تر از مرد است یا برعکس در هر دو حالت زن برعقیده و ایدئولوژی مرد اسلوب فکری خود را استوار میسازد و به

دین مرد در میآید و اینکه اسلام دختر مسلمان را اجازه نمیدهد یا هیچگونه شرطی به عقد ازدواج غیر مسلمان درآید اما مرد مسلمان را اجازه میدهد از اهل کتاب متعه بگیرد برای موقت یا دائم همین است. زن تحصیلکرده اگر علاوه بر دانستنیهایی که هم اکنون دانشنامه اش را در دست دارد (دیپلم - لیسانس - دکترا) مغزی را صاحب فرهنگ و تعقل در جمجمه دارد سعی میکند به آن قسمت از عقاید شوهرش که غلط است یا با عقاید وی جور دی نمیآید بی اعتنا و اعتبار از کنارش بگذرد تا زمان مساعد بوسیله ای که حس تفوق طلبی مردانه شوهر جریحه دار نشود او را آگاهی دهد اما اگر ورق پاره ای بنام مدرک تحصیلی در دست اما در مغز راهی بصواب ندارد همیشه به تصورهای غلط خود می چسبد و اختلاف و بدنبال آن دلزدگی را بین خود و شوهرش با طرد عقاید شوهر عمیقتر میسازد.

زن اگر بداند در ازای مدرک علمی و مغز عقلی اش در برابر فضل فروشی شوهر شکست خورده قلمداد شود شوهر اقتدار یافته بهمان اندازه که از وضع علمی کشور سلب اعتمادش میشود در کششهای خانوادگی و عشق نزدیک و خشنود میشود و بر زن است که برای نجات شوهر از بدبینی به کشورش (اگر اوضاع علمی درستی دارد) در اظهار نظرهای خارج از ظرفیت با شوهر دریغ نورزد بهر صورت ای زن تحصیلکرده چه شوهری دانشمند داری چه بیسواد نباید شوهر تصور کند لطف و غضب و تسلیم و تمکین تو در زیر سایه لیسانس تائید شده دانشگاه علمی است بلکه تو بر تکوین عاطفی خلق شده ای و بارها آوردم قسمت پیشانی و ناحیه فرنتال و فکری مرد در تشریح معلوم است از زن بزرگتر است و ناحیه زیر هیپوتالاموس و عاطفی زن از مرد رشد بیشتری دارد سعی کن اگر ستیزگی هم داری از روی فضل فروشی به شوهر نباشد ترا اسلام آنچنان در برابر مردان بیگانه خواسته است که اگر بخل و کبر و ترس

بدترین صفات مردان است برای تو شایسته و سزاوارترین معرفی کرده (الزواج فی الاسلام 68) ولی در برابر شوهر همین تمکین هم شکننده بخل تست و هم کبر تو بدانشنامه است مبادا نقش فرعی زندگی تصور داشته باشی و اصل را بدینوسیله ویران سازی مرد اگر در تو زندگی نبیند جز در مورد کارهای خانه و فرزند در تو تصور فرهنگ بیشتری مینماید، تا آنکه ببیند شوهر خسته و مانده در خانه آمده میگوید چرا ترافیک خیابان را دو ساعت است بند آورده اند که مسابقه دو امدادی است و تو از معلومات خود استفاده کرده ضرباتی بر عقیده و آزارهائی بر مغز شوهر از راه اثبات لزوم ورزش و بدست آوردن مدالهای افتخاری بنمائی تو اگر نویسنده ای بی غرض را دیدی که در روزنامه این مشکل و مزاحمت مردم را طرز دلخواهت تجزیه و تحلیل کرده آنرا با حالتی که نشان دهنده مخالفتت با شوهر نیست بدستش بده تا مطالعه کند و اگر بقول تو راهنمائی میشود بشود تو حق نداری جز در امر بمعروف و نهی از منکر که علی علیه السلام فرمود همه عبادات چون قطره اند از نماز و روزه و ... و نهی از منکر و امر بمعروف چون دریا و قرآن شریف امتیاز مسلمانان را به همین شناخته است (کنتم خیر امه اخرجت للناس تامرون بالمعروف و تنهون عن المنکر ...) آری فقط در آنجا که نهی شده گویا امر است و انجام میگیرد و امر شده فراموش و انجام نمیگیرد چه تحصیلکرده و چه نکرده باید تذکر دهی آن هم با هوشمندی و میزان کرد ن دخالت کردن و نکردنت مثلا اگر متوجه شدی که نهی کردن شوهرت از شنیدن اباطیل قرار است مقدمه بهانه جوئی و فتنه ای باشد و امکان داشت بوسیله ای که طغیان خیز نیست او را مطلع سازی باید از این راه قدم برداری یا بسنجی که چه باید کرد تا فساد بیشتری را ترتیب نداده باشی.

شوهر در برابر زن تحصیلکرده دوست دارد به او گفته شود نظر

تو در این باره چیست، تو بهتر است فکر کنی، تو فکر کن چه باید کرد یا من فکر خودم را کرده ام بتو میگویم ببین خوب است یا باید از آن صرفنظر کرد بهر صورت شوهر نباید فکر کند که تو خود را برتر از او میدانی بلکه باید باور کند که اگر تو دانشنامه و برتری داری این برتری هم به شوهرت تعلق دارد و تو خدای را سپاسگزاری که علم داری و با علم چنین شوهری را انتخاب کرده ای.

زنی که تحصیلات کمتری از شوهر دارد در اظهار عقیده ها ممکن است کارشان به سوء تغذیه فکری و حتی به آغاز زندگی برسد و هر دو طرف بگویند ازدواج ناسازگاری شد و چه خوب بود زن دیگری نصیب این شوهر و شوهر دیگری بهره این زن باشد و سرانجام زن بگوید خواستگاری را مرد میکند من که دنبال تو نیامدم تو بسراغ من آمدی و این حرف را که زن می زند امکانات تردیدناپذیر برای خشونت گرایی شوهر و از اینکه سعی کند از خانه بگریزد و در نتیجه از مکانهای دون شان هر ازدواجی بدر آورد قوت بخشیده است.

به اینجا که میرسیم زن را موجودی شگفت می بینیم تحصیلکرده است و فضل خود را نمیخواهد در برابر رای شوهر فراموش کند اما اگر مدتی شوهرش را نبیند میفهمد بدون شوهر تصمیم گیریهایش در مخاطره است و بر فضل و فرهنگ قبلی اش خستگی امروزی غلبه کرده است مخصوصا برای تربیت فرزندان خود را بی یار و یاور احساس میکند اما همینکه مردش بازگشت باز بر صلاحیت شوهر کمتر عالم خود حکم میدهد و بر زن است که در غیاب شوهرش هم در تصمیم گیریها حضور شوهر را احساس کن و به فرزندان بفهماند که نه تنها پدر در حضورشان دوستدار آنها بوده بلکه وقتی حاضر نیست همه و همه حکم یک خانواده غمخوار و دلداده یکدیگر را دارند.

هنوز چهارده قرن از اسلام گذشته است چهارده قرن در برابر

زمان هیچ است لذا اگر بگوئیم پیامبران کاری نکردند و وجودشان چندان لازم نبود میگوئیم اینهمه دانشگاه و مدرسه و معلم اخلاق آیا بشر را به کجا رساند و کشاند آیا وجودشان لازم بوده و هست یا خیر و چهارده قرن زمانی نیست که مردم توانسته باشند از کلاسهای مبتدی ارتقاء یابند و اگر هنوز زن درخانه به شوهر و فرزندان به زن و هر چه نفرین و آفرین محیط است توسط شوهر به زن و فرزندان سپرده میشود زن باید متوجه باشد که آئین زن داری و همسرداری نیز داریم که اسلام توضیح آنرا داده و من نیز انشاء ا... بقدر توانائی علمی داده ام و اسلام حقوق و تکالیف هر کس را در حدی که با فطرتشان سازگار بوده و برای تقربشان بسوی خدا سد سبیل شان بلکه سد سبیل الله نمیکند معین کرده است و اگر مسلمانان در مقام اطاعت و اجرا واماندگی نشان میدهند اسلام تقصیری ندارد و مسلمانان نیز با توجه به گذشت کوتاه چهارده قرنی هنوز دیر نکرده اند، معلمی که کلاسی را تدریس کرد و نمرده اول و دوم و سوم و چهارم و ... جهان را همان کلاس داد عیب از بقیه شاگردان است که اینها نیز میمانند و مجدد تدریس میشوند و درست میشوند خاتم النبیین حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم استاد کلاسی که چون علی و سلمان و ابوذر و مقداد و ... از آن کلاسند تقصیر از واماندگان است پس تو ای زن سعی کن شاگرد خوب کلاس باشی تو و فرزندان تو هر چه داری برای شوهرت و شوهرت و فرزندان و هر چه دارند برای تو و همه برای فرزندان و در جمع همه برای جامعه که ان الذین امنوا و عملوا الصالحات امنوا کسانی مشمول آنند که خورشید ایمان درونشان را روشن میسازد و عملوا الصالحات آنها که خورشیدوار برون را روشن میسازند و آنها کسانی هستند که صلاحیت وجودی برای جامعه دارند و تو ای زن فرق تسلیم و تمکین را با رفتار خود هماهنگ ساز که اسلام از تو تمکین خواسته نه تسلیم و حتی شوهرت

نیز از تو تسلیم نمیخواهد.

شوهر میخواهد ترا در آغوش کشد تو دوست داری آنقدر اسلوب و غلطیدن و خیرگی نشان دهی که شوهر را به التماس واداری و او را تسلیم بوالهوسی شیطانی خود کنی و سپس تمکین کنی این تمکین نیست تسلیم تو است در ازای تسلیم بی پشتوانه شوهرت که اگر زاری وی مبدل به پشت کردن وی بتو میشد سرآغاز دلزدگی از روابط هم آغوشی ثمره بلاشک آن بوده شوهر میخواهد ترا در آغوش کشد تو او را با غلغلک دادن های طولانی و اداهای تحقیر کننده و نه نه گفتن های تمسخر آمیز که معنای بی عرضگی شوهر میدهد انکار پذیرش های جنسی میکنی و شوهر را به تسلیم با قهر و پشت کردن میکشانی و این نیز تمکین کردن نیست که تسلیم شدن در ازای تسلیم شدن در نتیجه آزاردهندگی شوهر است.

شوهر میخواهد ترا در آغوش کشد مقاومت میکنی و قبول آنرا مشروط به خرید فلان یا پرداخت بهمان مینمایی مثل تو همانند تائبین است که چون عزرائیل خود را به آنها نشان میدهد به خدا توبه مینمایند و قرآن این توبه را یادآوری فرموده که پذیرفته نیست زیرا از ترس عزرائیل بوده است نه برای بازگشت به خدا و تقرب و تو نیز تسلیم پالتو پوستی شده ای نه تسلیم شوهر و اینها در ضمیر مفعول (ناخودآگاه) شوهرت اثرات شومی برای آینده سازی بجای خواهد گذاشت.

شوهر میخواهد ترا در آغوش کشد مرتب میگوئی من میل ندارم و همین که شوهر را در لبه پرتگاهی دیدی تسلیم میشوی و این هم تمکین نیست تسلیم به ترس است.

شوهر میخواهد ترا در آغوش کشد بدروغ لکه داری مقدمه قاعدگی را مطرح میسازی ولی بدان زنها اگر بفهمند شوهرشان حتی بدروغ نوازششان میکنند میپذیرند و مردان حتی از نوازش دروغین بشدت

بیزارند بویژه که طرد کاذب با اعلام قاعدگی پیش آید و شوهر بفهمد و اگر زن پس از این اظهار حتی به آغوش شوهر جستن کرد پیشنهادش جنبه تسلیم شدن دارد نه تمکین زیرا امکان اینکه اجرای یک دستور اسلام عزیز بدنبال انجام یک گناه همان باشد که اسلام میخواهد نیست و تو با یک گناه بزرگ که دروغگوئی است سدی را ایجاد کرده ای که شکستن است نه تمکین.

شوهر میخواهد ترا در آغوش کشد تو سردمزاجی را وانمود میکنی و این عمل جنسی را حیوانی و حتی وحشیانه میشمری و این بدترین نوع آمیزش است اگر انجام گیرد که تسلیم در این مرحله حتی زن و اجازه نمیدهد برای تطهیر و زکات ابراز سردمزاجی جز یک جسد پاها از هم گشاده بنماید.

تمکین آن است که مقاومت و انکارش بر خواست شوهر بیفزاید و مرد فکر نکند همسرش او را تحقیر یا تعویض کرده است تحقیر در برابر اینکه آینده نگری را از دستش بگیرد و تعویض وی با لباس پوستی یا وجه دستی یا شیطان پرستی علامت زنانی که تسلیم شونده اند نه تمکین کننده اینکه اگر شوهرشان بیمار شود یا از قدرت جنسی بیفتد به آنها تفهیم میکنند که تو چیزی نیستی و این آلت تو بود که هنر داشت و اگر جنین سخنی از زنی شنیده شود مرد فکر میکند آنچه تا کنون از زن مراقبت کرده برای پرورشش در برابر بزرگداشت آلتش بوده و این زن بهترین شاگرد کلاس فروید است که آلت ها را بجای انسانیت ها عزتی بسزا داد همانگونه که کارل مارکس شکم ها را و همینکه شوهر از بستر بیماری برخاست می بینی خانه ای که محل امن و امان مرد و استراحت وی بوده است مبدل به زندان شده و انتقام مرد از زن بشکل فرار مرتبش از خانه جلوه مینماید و اگر مرد از دنیا رفت فقط زنش دوست میدارد بهمان جنجالی و شوری که جشن ازدواجش برگزار شد از جنازه

شوهری تشییع شود تا برای او و بازماندگانش آبروئی باشد ولی در وصیت نامه این مرد اگر خدا بیامرز قبل از مرگ برای وصیت فرصتی کرده باشد می بینید به اشکال از همسرش انتقام گرفته است بشکل محرومیت از برداشتهای اقتصادی یا از همه مهمتر حرام کردن فرزندان خود از ازدواج کردن یا خویشاوندان مادری را. از اینقرار زنی که تمکین میکند و تسلیم نمیشود زنی است که حرمت خود و حرمت شوهر خود را محفوظ داشته ثابت میکند در برابر هرگونه زشت و زیبائی که دریافت میدارد تسلیم خدا و مسلمان است زیرا هر چه از خوبیهاست از ذات مقدس تبارک و تعالایش میرسد و هر چه از بدیهاست دست کجرفتار خودش زمینه سازی و تهیه دیده است (ما اصابک من حسنه فمن الله و ما اصابک من سیئه فمن نفسک - قرآن) و تمکین زن در برابر شوهر یعنی تسلیم خدا شدن تسلیم تو یعنی بدون چون و چرا سلامتی را بپذیری و تمکین تو یعنی به مرد بگوئی الرجال قوامون علی النساء قرآن را پذیرایم اما در برابر تو با حفظ سلطه ات ایستادگی مینمایم من ترا میخواهم نه موقعیت شهوی ترا من این نقش را بازی میکنم که مرا بیشتر بخواهی و تمکین من شعله ور ساختن امکاناتی است که دوست داشتن مرا قوت می بخشد تمکین کردن هنر زن است که برای شبهای خوشش بکار آید و در سایه آن زندگی دنیا و آخرتش اصلاح شود و تسلیم بودن زن به غیر خدا جدا کردن اوست از قبل و بعد زندگیش و نگه داشتنش در وضعی دشوار که نمی فهمد بدبختی که خانه پر شور و محبت افزایش را سراغ گرفته و راه به آن یافته از کجا آمده است.

تسلیم لحظه ای بلکه لحظاتی است اما تمکین دامنه ای گسترده و قلمروئی وسیع دارد از لحاظ زمانی بین بیماری خطرناک سرد مزاجی زن تا شور جنسی خودش که بحد ارگاسم میرسد و از لحاظ مکانی تا پستوها و کمدها آنجا که لباسهای زیبای زن آویخته شده تا به پیروی از دستور

اسلام و نیت تقرب بخدا هر صبح و شام بپوشد و خود را بر شوهر عرضه دارد و عطر بزند و خود را برای شوهر خوشبو کند همه اینها شاخ و برگ و تمکین اصل و ریشه است در صورتیکه تسلیم دو سر یک خط است همانند همه خطهای دیگر تکوین که یک سرش جهل است و سر دیگرش علم یک سرش جبن است و یک سرش شجاعت یک سرش عدم است و یک سرش وجود و اینجا هم شخص تسلیم کسی است که آن مقدار ناچیز اختیاری را که دارد و تشریع بر آن وضع شده آنچنان اطاعت از قوانین شرع کند که گویا همانند تکوین که خودکار عمل میکند وی نیز در تشریع بطور خودکار عمل خیر مینماید و لا غیر و معنای اختیار نیز همین است و در غیر اسلام هیچ دین و مسلکی این مقام را ندارد انسان یا اسیر است یا رها شده یا آزاد که رها شده و آزادی عمل دارد و همه جهانیان درخواست آزادی دارند و اسلام یکدرجه بالاتر از آزادی اختیار دارد که از خیر اخذ شده است و کسی که مختار است یعنی اعمالش خودکار بر خیر انجام میگیرد و شخص تسلیم کسی است که تمام کارهایش خودواسپاری است و یک سر خط نیست که اوست و سر دیگر خط هست که خداست اما تمکین آنگونه تسلیم است که شرح داده شد و تسلیم در هر قسمت بشرط رعایت شرایط مربوط آن است و تسلیم مقررات جنسی الهی شدن قلمرو وسیعی دارد که یک قسمت آن تمکین است با شرایط گفته شده و تسلیم لحظاتی است که در آن زمان تقرب حاصل است و اگر دستور داد کشته شود میشود و اگر باید آمیزش کند میکند اما تمکین جنبه اثباتی دارد و رعایت آن در مورد بحث موضوع خاص و ظریف جنسی و شهوی است و خلاصه آنکه تمکین همان تسلیم به مقررات مربوطه و امکان آنرا موجودیت دادن است تسلیم او را از طریق خود نزد خدا عزیز میکند (العزه الله و الرسوله و للمومنین - قرآن) اما تمکین او را از طریق شوهر نزد خدا عزیز مینماید.

تسلیم شوهر نباید شد بلکه باید تسلیم خدا بود یعنی خدا درباره کوچکترین مسائل اسلام را مستغنی ساخته است و از جمله درباره تمکین و لذا تسلیم خدا شدن یعنی مسائل آمیزشی مربوط به تمکنی را که از اسلام رسیده پذیرفتن و در برابر شوهر آنرا پیاده کردن در اینصورت تمکین در برابر شوهر آزادی تمام به شوهر دادن و سلب تمام اختیار از برای خود کردن نیست بلکه شوهر را در میان خواست و نخواست ها که تمکین در آن میان قرار دارد به حداکثر رضایت جنسی رساندن است مرد در برابر نخواست های زن قهر میکند از همسر از خانه و حتی از خواستن های جنسی که بدترین نوع قهر کردن و دلزدگی است و در برابر خواست های زن به شکل تسلیم بودن نیز نوعی احساس تحقیر و توهین نموده آرزوی فرودگاهی دیگر که جانشین این چنین امر جنسی توام با ضعف و بیحالی است مینماید.

بدنبال عدم تمکین

زنی که تاکنون چنین بوده و ناهنجاریهای جنسی اش سبب شده شوهرش را بجانب زنی دیگر هل دهد برای خلاصی از دست شوهر بیوفایش میتواند کارهای زیر را انجام دهد:

با وی به زیارت برود به مسافرت به جائی که شوهر دوست دارد و در ضمن رعایت تمکین کردن و تسلیم نبودن.

به اشک و ناله و زاری توام با تبسم و عشوه گری او را براه آوردن بحدی که هیستریک نامگزاری نشود و در ضمن رعایت تمکین کردن و تسلیم نبودن.

از فریب دادن شوهر، اداره کردن او، اندرز دادن، سلب آزادی جبارانه، درگیر کردن، دشنام دادن و داد و فریاد براه انداختن

مسائل اقتصادی خود یا پدر و مادر خود را پیش کشیدن، به شوهر نگاه نکردن، از بی وفائی مردان صحبت کردن، اگر زن و شوهر از دو شهروند بدگوئی اهالی شهر شوهرش کردن، نسبت بتربیت نکردن فرزندان و به آنها نرسیدن، بخل کردن و خرج خانه ندادن، از اعضایش بدگوئی و شماتت کردن، نسبت هائی به پدر و مادر و خویشاوندان شوهر دادن و از آنها بد گفتن، به کسب و کاری که دارد حمله نمودن، وادار کردنش به ترک شغل، ترک دوستان ترک مطالعه یا خواندن فلان روزنامه که دوست دارد همه و همه را باید فراموش کند، فرصت نیست اثرات شوم هر کدام را جدا جدا شرح دهم.

نمونه آنکه داد و فریاد و دشنام که مرتب تکرار شود سبب میشود مرد به خانه اش بی رغبت و بلکه فراری شود.

در برابر کارهای مثبتی که میتوان برای جلب و جذب شوهر انجام داد عبارتند از:

توجه به اینکه شوهر چه میخواهد اگر مشغول غذا خوردن است و به یخچال یا آشپزخانه نگاه کرد بدون اظهارنظر برود آب بیاورد اگر آب نخواسته بیشتر شرمنده شده میگوید آب نخواست و این یکقدم نزدیک شدن است.

سفره که انداخته میشود بچه ها را کنار بابا بنشاند و سعی کند ظرفهای غذا همه در گوشه ای چیده شود که آنها نشسته اند، امتیازاتی بشوهر بدهد، اگر دروغ میگوید او را نهی نکند و برای آنکه امر الهی معطل ننماید و نهی از منکر را در توبه اجمال نگاشته باشد نگذارد شوهر بفهمد که او فهمیده دروغ است و در موقع مقتضی به بچه اش که دروغ میگوید و شوهرش می شنود او را بیاد دشمنی دروغگو با خدا بیندازد، همینکه شوهر نام زنی را میبرد که شوهر ندارد یا دختر است قیافه غم انگیز بگیرد و ساکت بماند و اگر غذا میخورد دست بیاورد و

ببرد و چنین وانمود کند که راه گلویش بسته شد، ریا نکند از پدر و مادر و خویشاوندان خود تعریف نکند، نیرنگ و دوروئی نکند، اظهار عجز در برابر شوهر نکند در عوض در برابر شوهر مرتب با خدا زمزمه عجز آمیز کند، بیشتر از قبل حافظ خانه و وضع اقتصاد خانه باشد و شوهر را بفهماند که اگر پشت بخانه دارد وی علاقه اش بخانه بیشتر شده است. از خطاهای شوهر بگذرد و آنها را نادیده بگیرد اما در خطا کردن آزاد نگذارند فقط به تذکر اینکه این کارها خوب نیست بچه ها هم یاد میگیرند اکتفا نماید، خرده گیری را فراموش کند، از تحمیل امور بر او خودداری نماید، کارهائی را که بنظر شوهر مهم میرسد بی ارزش قلمداد نکند، خود را همره شوهر نشان دهد، بالاخره زن و شوهری که فاصله گرفته اند اما نمیتوانند تنها و بدون یکدیگر باشند باید عوامل فاصله دهنده و کسالت افزا را شناخت و از میان برداشت اینکه مرد از زن نمیپرسد آیا مرا دوست داری و زن بارها سئوال میکند اینست که زن دروغ مرد را هم در این مورد میپذیرد اما مرد بهتر میداند که نپرسد زیرا ممکن است جواب را بیش از یک کلمه بشنود یعنی بشرایطی ذکر شود و باضافه قبول دوستی شوهر اظهار گردد وزن باید شوهر را از این فکر بهر نحوی است درآورد و شوهر از او نپرسیده ثابت کند که اگر او را و زندگیش را دوست دارد بخاطر طلا و لباس و اقتصاد و مادی نیست بلکه بخاطر اینست که هر ازدواجی در برابر فشارهای وارده از طرف زندگی باید مرد را سنگ زیرین آسیا کند و تحملش را بالا برد و اگر زن است بار گرانی است فرزند است بار گرانی است اما این بار گران را مرد به تنهایی تحمل نمیکند بلکه زن نیز دخالت دارد.

مطلبی که بارها گله و شکوه هایش را شنیده ام زیرا زندگی من در میان مردم آنچنان است که فقط باید از مردم پرسید مراجعین غیر

پزشکی من چند برابر از پزشکی و قابل مقایسه نیست شوهرهائی گله کرده اند که پدرمان مادرمان، خواهرمان، برادرانمان بیمار بوده به همسرمان گفته ایم این چند لحظه عیادت مراقب باش بچه ها صدا نکنند جواب داده ما باید بمیریم که یکی مریض است یا گفته به خودمان نمیرسیم که به او برسیم - خوب بود اجازه ندهی بچه ها را بیاورم بچه ها که لازم نبود بابابزرگ، عمو ،خاله و ... را ببینند - هر بار که ما را جائی میبری کوفتمان میشود - این هم جای تفریح برای بچه ها بود که بیایند مریض ببینند - چه چیزی از آنها دیده بودم که عیادتشان یا پرستاریشان کرده باشم - خیال میکنی بزیارت امام و پیغمبرم آورده است که بچه ها مودب باشند.

زن باید خیلی مراقب باشد که در تماس با بیمار مورد علاقه مردش حرفی سست پایه و غیر انسانی نزن که این از جمله آن حرفهاست که هرگز از کنار چشم و گوش و ذهن شوهر کنار نمیرود بویژه اگر سخنی باشد که معلوم شود مردن و ماندن بیمار شوهر برای زن بی تفاوت و علی السویه میماند شوهر در حدی که زنان بی عاطفه معرفی شده اند همسرش را پائین می بیند، عیادت از بیمار هم امر مذهبی است هم امر زندگانی و اجتماعی و بهمین تناسب قدر مذهبی و اجتماعی زن نزد شوهر ضایع میگردد و ناگهان چشم باز کرده شوهرش را می بیند با زن دیگری رابطه دارد و پس از بررسی می بینی شوهر فقط برای مجازات زن دست به خیانت یا شهوت پیشگی دیگری زده است.

اینکه پروردگار در قرآن فرموده ازدواج در همه نتایجی که میتوان خلاصه کرد مودت و رحمت را با خود می آورد (جعل بینکم موده و رحمه ... قرآن) و شرح آنرا قبلاً داده ام اگر مودت و رحمت کاهش یابد بهمان تناسب، میزان ریاکاری و دروغ و ناخشنودی و غرغر کردن و لند و لند زدن افزایش می یابد لذا باید طرفین در خشنود کردن یکدیگر

بکوشند که در غیر اینصورت تلخکامی ها جانشین خشنود نکردنهاست.

خانم محترم برای آنکه تاوان ازدواج کردن ندهی ناوانی که دردناک تر از ملالت های دائمی است و از خانه ات بیرون نمیرود و مشقت بارتر از تیرگی روابط خانوادگی مدام که گویا با گوشت و خونت آمیخته است این قسمت از کتابم را غذای موفق بدست آمده ای برای شاداب شدن زندگی بحساب آور و اگر کوشش مرا هم نادیده نگیری که بارها آوردم جز رساندن مختصر معلومات اسلامی که دارم بوسیله این نسل به نسل بعد قصدی ندارم به جان و دل پذیرفته خواهی خواند و مورد اقدام نیز قرار خواهی داد اما روش پیامبران را یادآور که برعکس روش نوابع از اول اصل کلی را بیان میداشتند و سپس در اطراف آن به متعلقات مربوطه میپرداختند اول میگفتند قولوا لا اله الا الله و سپس بقیه دستورات و اوامر و نواهی را بیان میداشتند و حال آنکه نوابغ مقدمات و مقارنات و ... را قبل از نتیجه گیری در نوعی شیوه خاص خود می آوردند و من میل دارم تمامیت مطالب خود را در ارتباط شما و شوهرتان در یک جمله تقدیم دارم که نه تنها زندگی بکام شما شیرین آید بلکه دعواهای شما نیز قبل از خشونت گرائی در یک موضع خاصی بکام میرسد آنچنانکه بتوانید ادعا کنید دعواهای شما هم تمکین شده است و این یک جمله عنوان برترین جمله من در این کتاب است.

پذیرفتن خصوصیات شوهر آسانتر از انکار خصوصیات اوست.

چنانچه شرح مختصری داده شود اعتبار جمله بیشتر میشود:

فرض کنید شوهری دارید که کارمند اداره است و صبح بچه ها خوابند بیرون میرود و دو بعد از ظهر که مدرسه اند از اداره به خانه میآید میخورد و میخوابد و بچه ها نیامده خارج میشود و خوابنده بر میگردد و کج خلقی ها و عدم توافقها هم دارد آیا میتوانید انکار خصوصیاتش کنید یعنی میتوانید او را همچنان برادرتان که خویش میدانید بسازید

و شبیه او بنمائید؟ هرگز اما میتوانید خصوصیات او را بپذیرید یعنی که باید اداره برود و باید برگردد و غایب نباشد و عصرها هم برای اموری که لازم میداند و جهت تماس با دوستان خارج شود بدون شک پذیرفتن این خصوصیات ارزش کدبانوئی شما را بالا میبرد و در تعالی سطح زندگی سهمیتان میگرداند من در این کتاب فقط با شما حرف نزده ام آنقدر سفارش زن را به مرد از جانب اسلام آورده ام که خواهرم فاطمه وقتی مینوشتم و کنار میگذاشتم میخواند به من گفت که اگر اولاد دختر داشتی چه میکردی و درباره زن چه میگفتی؟ آئین زن داری نیز سخت است اما این فطرت شما زنان است که ترتیب رویاهای طلائی و شیرین زندگی با شوهر را سالها قبل از ازدواج بدهید و شبها در فراشی بخوابید که گویا آنرا حجله ای میدانید که خود در آن جلوس کرده و پدر فرزندانتان هم بر سقف حجله نشسته فقط برای تعبیه پنجره ای که بدان حجله تمامیت بخشد و زن تنها را از نقص در آورد در انتظارید شما قبل از ازدواج پشتیبان قدرت شوهر خودید اما اگر خصوصیات شوهر را نپذیرید به یک تمدن خود وضع کرده تن داده اید که راه شما بکعبه نیست به ترکستان است یادم نمیرود مادری به دختر نیمه ترش شده اش میگفت چرا همه پسران خواستگار را رد میکنی و بعد از آن صندلی گوشه درمانگاه نزدیک من آمد و گفت یکی به ما متلک گفته است که دخترها جز پسر نخست وزیر کسی را برای ازدواج نمیپذیرند تا سالی میگذرد و به پسر وزیر راضی میشوند و سال بعد به پسر مدیر کل و سال بعد به رئیس واحد و بعد کارمند و بالاخره آبستن شده نمیدانند از کیست و از آنروز تاکنون سوخته و ساخته ام و از خدای اسلام شرمنده که بارها آخوند محله مان بین دو نماز مسئله میگفت و گفت اسلام میگوید اگر پسر دین دارد دست رد به سینه اش مگذار که مهر دخترت بلکه مهر خانواده ات چیزی را به ارزش دین دست نخواهد آورد و کاش

زودتر فهمیده بودم.

خصوصیات شوهر را پذیرفتن و در برابر ناشکیبائیهایش تحمل کردن نوعی گردش اطمینان بخش در باغ زندگی است که اگر تحمل خارهایش میشود گلهایش نسیم بهاریش دیدن سبزیهایش همه و همه سعادت خانواده را بیمه مینماید، باران الهی رحمت است اما سقف میزنید چتر حائل میدارید چه در کاخ باشید چه در کوخ، رحمت است اما خصوصیات آنرا میپذیرید و منتظرید که اگر شما تحملی مینمائید فردا جهانی را سبز و خرم ببینید محال است شوهری که در رویاهای شیرین طلب میکردید بشما برسد و بهیچ کس دیگر و این را نیز فراموش نفرمائید اگر در خانواده های متمکن هستی یکی دو سه فرزند برای تو سنگینی نمیکند و اگر خانواده ای مرفه نیستی همان کودک اول نیاز به مسکن، کار کردن، غذای اضافی خود یا کودک سبب میشود بطیب خاطر نباشی ولی فراموش نکن که در هر دو حال تو همان مادر باشکوهی هستی که نباید اجازه دهی نومیدی در زندگیت راه پیدا کند ترس از زندگی همه بسته به رفاه آن خانواده و فقر این خانواده ندارد بلکه به شرایط خاص دیگری نیز پیوستگی دارد که به رخساره مرد و زن درخشش خاص میدهد و در درجه اول داشتن ایمان است که هم شوهر داشته باشد هم زن و اگر تو خصوصیات شوهر را قبل از انکار کردنش بپذیری یکی از علائم ایمان در تو مشاهده میشود و همین پذیرش یک جاروب کننده قوی تشویشهای زندگی است تو سعی کن دلاورانه بدبختی اگر داری پنهان بماند زیرا پنهان داشتن گناه یا شوربختی اثر وصفی آن را کاهش میدهد و قبح آنرا از بین نمیرود و مهمتر آنکه دشمن شاد و دوست غمگین نمیشود، تو اگر تحمل پذیرش خصوصیات شوهر داشته باشی نوعی تنبیه دشمن بجای آورده ای دشمنی که یک چشم بزندگی تو دارد که سیمای وسواسهای بیفایده نفرت انگیز را در خانه و کاشانه ات

ببیند و صداهای اضطراب آمیز بلند شده از گیر و دار خانواده ات را بشنود.

من یک جمله اعتباری دیگر برای تو مینویسم: پیروزی زنانه وقتی در برابر پیروزی مردانه همبستگی و برابری دارد که گفته شود ای زن پیروزی تو تحمل رنج هائی نیست که تکوین بر دوش تو نهاده است از قاعدگی، شیردادن، زائیدن زیرا مشابهش نیز در مردان هست که بجای زایمان آنها بلکه فراتر بحساب است بلکه پیروزی تو تحمل رنجهائی است که زنهای بزرگ عالم بیشترینش را داشته و تو با تاسی از آنها احساس بزرگی و بزرگواری خواهی کرد آسیه همسر فرعون بود و پیامبر عزیز تو او را ردیف دخترش فاطمه و همسرش خدیجه و مادر حضرت عیسی آوردند یعنی اگر شوهرت را حتی فرعون شناخته ای (بغلط یا درست) متوجه باش چگونه پروردگار او را تجلیل میکند تجلیل از پذیرا بودن حتی یکی از خصوصیات شوهرش، قرآن مجید از قول آسیه میفرماید رب ابن لی بیتا عندک فی الجنه - آسیه خانه شوهر را پذیرفته اما کاخی بوده که بیتوته در آن غیر ممکن است و زن بیت میخواهد که مرکز فرماندهی اش باشد و آنجا که میتواند با شوهرش بیتوته کند ولی چیزی که نتوانسته درون مایه زنانگی او را اقناع کند و چشم مسلح بایمانش آنرا برای همیشه طلب کرده و در برابر پذیرفتن خصوصیت شوهرش هرگز به آن نرسیده همینکه رشته حیات فرعونیش بلکه وابسته به فرعون با مقراضی که در گوشه ای از شکنجه گاه و فرعون ذی الاوتاد افتاده بود و قطع گردید امیدش به دریای بخشایشگری پروردگارش وصل گردید و وی در میان این قطع و وصل در سکوت خوشحال کننده ای ابدی فرو رفت.

همسر تو که هرگز فرعون نمیشود کافیست در یکی از معرکه های آزمایش شده از اینکه خدا را بیاری طلبیده ای یا لحن متضرعانه توام

با تهدید داشته ای یا استماته و طلب مرگ و نفرین را وسیله دفاع قرار داده ای با رویه ای سست تر و ناپسندتر توام با دشنام و داد و فریاد تقدیر مردانگیش را خلل پذیر تصور کرده از جا در رود اما جز طریق اول که پسندیده ترین است که در برابر طلب یاری از خدا خود را محکوم میپذیرد روشی پسندیده تر از تحمل و پذیرفتن خصوصیت او نیست زیرا محالست مردی بتواند افکار مقدس بودن این پذیرش کند و همین برای ارزش دادن بزنانگی خود برای تو کافیست و شوهری که میفهمد خطا کرده و همسرش با درد و خون جگر آنرا بدرون برده است اگر کوچکترین شعله ای از اخلاقیات در درونش باقی است بزودی و ناگزیر در تجزیه خطای خود خواهد کوشید مگر آنکه خطا کند و نفهمد خطا کرده است و این بدترین حالت است که بیمار نفهمد بیمار است.

برای زن پیدا شدن وضع ناهنجار خانوادگی درست ناشبیه وضع بارداری اوست که درست یا غلط گفته اند هر زنی بیشتر فرزند میخواهد کمتر دارد و آنکه کمتر میخواهد بیشتر او را محاصره کرده اند مگر آنکه بطور رسمی جلوگیری بعمل آورد تو نیز اگر کمتر در اطراف خصوصیات نامقبول شوهرت حرف بزنی بتدریج آنرا کمتر خواهی یافت یکی از اشتباهات تو بزرگ جلوه دادن حوادث و گفتگوهائیست که فرزندان خانه بوجود آورده اند تو خیال میکنی بدینطریق از شوهرت کمک خواسته ای یا به او میفهمانی که در چه محیط وحشیانه و جدلی مدیریت آبرومندانه اعمال میکنی اینها نوعی کمک هیستری بودن توست و اگر میخواهی بدینطریق شفقت و رحم شوهر را تحریک کنی در اشتباهی و اهمیت دادن به خطاهای بچه ه ا و اظهار غم و ا ندوه کردن از نحوه بازیهائی که انتخاب کرده اند وسیله گریزاندن شوهرت از کانون خانوادگی است.

زن و شکمداری

احساس زن همیشه بپای احساس مرد ریخته میشود آبستن است شوهرش رفیقه ای میگیرد مادر نسبت به این جنین بیگناه و پس از آن به کودک بی گناه به نظر بد بینی مینگرد که این همان جنس ملال آفرین بدقدمی بود که با پیدایشش زنی دیگر در زندگیم پیدا شد، حقیقت اینست که مادر نسبت به مالکیت پدرانه نفرت دارد و از اینکه آخرین کودک نسبت به پدر در مالکیت است بدینطریق دشمنی میورزد در صورتی که فرزند قبلی گاه و بیگاه مورد بی مهری پدر قرار گرفته و بهمان اندازه هم اکنون به مادر متعلق است و دشمنی نسبت به فرزند فعلی نیز بهمان نسبت محروم شدن مادر از آمیزش میباشد و بزبان دیگر مهربانی نسبت به فرزند قبلی به نسبت کامروائی زن و نسبت به فرزند فعلی به تناسب ناکامی هاست و لذا زنهای فهمیده خود را به زمان گذشته سوق داده کودکی خود را آنگاه که در تن مادر بودند بیاد آورده با کودک خود مقایسه نموده دچار بودن خود را به اشتباه و بیگناهی کودک را خودآگاه پذیرفته دست از تنبیه کودک در پای بت ناکامی سر بریده میشود برمیدارند.

خیلی عجیب است: مادر هرگز به شوهر مقصرش نمیگوید برای زایمان فرزندانت چه دردها که نکشیدم ولی در موقع بی مهری فرزندش این مطلب را خواهد گفت زیرا اگر زنی بچه یتیمی را شکنجه کرده باشد و مادر بچه به آن زن رضایت اعلام داشته باشد و او را ببخشد هرگز آن زن خود را نمی بخشد و اگر آن یتیم در بلوغ نیز اظهار رضایت کامل کند باز هم زن خود را نمی بخشد. درد زایمان به زن لذتی میدهد و ثابت شد که زایمانهای بی درد که لذت را از زن میگیرد سبب بی مهری مادر نسبت به فرزند میشود و در حیوانات دیدند زایمان

بی درد باعث میشود فلان حیوان بچه اش را بزند و گوزنها که از بچه تازه تولد یافته فرار میکنند و به هر صورت زن در زایمان بی درد از لذتهائی که نتیجه کار پدر است محروم است گویا که ناکامی این عمل نیز سبب میشود تنبیه شدن نوزاد لازم گردد ولی دردهائی لذت بخش را به پدر گفتن با علم زن به اینکه عاقبت کار با شوهر چنین خواهد بود و رضایت هر دو طرف بی معنی است و دردها را رایگان انگاشتن نیز کار بی حاصلی است لذا مادر آنرا برای جلب نظر اولاد به میان و زبان می آورد.

البته مادران فهمیده کارشان به اینجا نمیکشد و احساس بازگوئی دردهای زایمانی به پسر یا دختری که خود در جستجوی آن دردهاست پیش نمیآید زیرا چنین مادری متوجه است که چنین عضوی دردآور است همانگونه که جدا کردن دست سرطانی شده از پیکر، ولی فراموش نشود درد زایمانی لذت بخش را به کودکان و اولاد نسبت دادن نوعی بخشش نیز محسوب است که مادر حاضر میشود با برداشت از کامروائی سخن بگوید در صورتیکه هرگز به فرزند نمیگوید دردهای لذت بخش آمیزشی را برای تو متحمل شدم زیرا علاوه بر حائل بودن شرم موجود اختیار آمیزش و اجبار تولد مطرح است و آنجا آمدن کودک به خانه رحم و اینجا آمدن کودک بمیان خانواده نقطه مقابل یکدیگر و اختیار و جبر را میرساند که اختیار میتواند خوب یا بد را انتخاب کند اما اجبار راه انتخاب شده است و مادر میداند سرزنش کودک از درهای احتمالی آمیزش که وی نتیجه لغزش نطفه مرد بر نطفه زن بوده است از هیچگونه قدرت منطقی و استحکام فیزیولوژیکی برخوردار نبوده و اختیار زن نمیتواند احساس هائی را که منت گزاری بدنبال دارد برانگیزد آنکه زن اگر سعی کند همانگونه که آغاز مسافرت نه ماه فرزند خود را که نوعی

پیشواز رفتن است بجان و دل پذیرفته پایان آنرا نیز نوعی جدائی است بپذیرد که فرزند در برابر عنوان کردن دردهای زایمانی هرگز جوابی ندارد و اگر هم دارد برای مادر نخواهد گفت زیرا عظمت و شکوه مادر در هیچ برهه ای از زمان همانند لحظات انسانسازی او حتی برای آنها که در شرایط احتمالی زندگی میکنند نبوده و نخواهد بود.

انسان در انسان میشود بینهایت چه کیفی باشد چه کمی که کیفی آنرا قبلاً شرح داده ام و اینک مادر در تصویرهای اجتماعی و تصویرهای مذهبی خودش و فرزند در شکمش را انسان در انسان می بیند همه آینده و همه انسانهای ذریه ای او که بینهایت شده اند لذا این ابدیت اوست که رسول خاتم را وامیدارد به حالت اتصالی زن باردار با وجه خدا اشاره فرماید و بر مبنای کل شی هالک الا وجهه که قرآن شریف دارد چنین زن متصل شده مقرب الهی را منزلت الصائم القائمی معرفی فرماید که در راه خدا جهاد میکند آری چنین بوده بشری که برخلاف سایر موجودات که به یال و کوپال و مو و پشم و بال و پر محدود میشوند به بشره محدود است اینک نوزادی شده انسانی که بر انس و نوسان و نسیان ملازمت دارد و زن شده آدمی که آدم خلیفه خداست و وی همسرش و اگر عذرائی کند مریم وار کسی جز فرشته او را متعجب و سپس باردار نتواند کرد لذا زن بشر بود انسان شد آدم شد با خلیفه خدا یا فرشته یکی شد تا یکی دیگر را بسازد بشری دیگر و انسانی دیگر و آدمی دیگر و خلیفه ای دیگر و بشود بینهایت.

این چقدر رنج است که پیامبر شدن مستلزم آزار و استهزاء شدن دائمی است و باردار شدن نیز مستلزم آزار و رنجدیدن دائمی، پیامبر همان کلمه اوذیت را بکار میبرد که برای قاعده شده زن بکار برده میشود (یسئلونک عن المحیض قل هو اذی ... قرآن) پیامبران مورد استهزای دائمی اند (یا حسره علی العباد ما یاتیهم من رسول الا کانوا

به یستهزون - قرآن) یعنی در میان انسانهائی بسر میبرند چنین یعنی در انبوه نیروهای شیطانی و زن نیز در دوران حمل به دل هم خوردگیها استفراغها، کمر دردها، باربرداریها و ناخوشیها و دستخوش تلاطم نیروهای مبهم است نه پیامبر احساس سنگینی آزارها و استهزاها میکند که لذت تقرب چندان نیرومند است که بما شرف آنها وحی میرسد طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی و او را از در مشقت نهادن خود باز میدارد و نه مادر لذت بارداری و شیردهی را دور از سرشت مقدس آدمی و فرشته گونه ای دور میشناسد زیرا بارها حاضر است با طیب خاطر آنرا تکرار کند و زنهائی که آبستن نمیشوند میدانند از چه موفقیتی از دست آوردهای حیاتی بی بهره مانده اند.

زن کودکش را از شیر میگیرد گویا خود را گناهکار میبیند یک بار دیگر سینه بدهانش می نهد یا بار مسئولیت گناه را به مادرش حواله میدهد میپرسد بدهمش یا بسش است یا چه بسیارند که به ما مراجعه میکنند تا هستی و جمع گناه را از فامیل هم بدور دارند و اگر جهنمی در کار است پزشکی در آن موضع گیری کند که دخالت کردن در این گناه را پذیرفته و صلاحیت خود را اعلام داشته است: آقای دکتر بچه ام را از شیر گرفته ام.

چقدر وقتش است؟

نزدیک دو سال.

بسش است.

آقای دکتر گناه نیست؟ نه - چیزیش نمیشود؟ نه، کم قوه نمیشود؟ نه - اگر دکتر خوش اخلاقی کند باز هم ادامه میدهد و در غیر اینصورت بسش میکند.

اگر پزشک مسلمان و مادر مومن باشد بقدری در او موثر میافتد که از قرآن تذکر داده شود: (و حمله و فصاله ثلثون شهرا) (... حولین

کاملین من الرضاعه ...) مدت آبستنی و شیر دادن سی ماه است دو سال تمام مدت شیر دادن است و چند معجزه در این دو جمله که به چند تای آن اشاره میشود:

کلمه فصاله که پایان فصل و جدائی را در برابر وصل آورده، حول آورده که سال تحول و دگردیسی را میرساند نه عام که سالهای گذشته بر آدمیت و تحت رهبری قانون الهی بودن است نه سنه که سالهای گذران بر انسان و حیوان و ... است و دگردیسی جنین و نوزاد را که قرآن با کلمه تحول جدا ذکر میفرماید جالب است. دوران بارداری و شیر دادن سی ماه و دو سال مدت شیر دادن یک معجزه پزشکی بارداری را میرساند و یک معجزه پزشکی شیر دادن، از بارداری که سی ماه منهای دو سال میشود شش ماه بچه شش ماهه متولد شده زندگی میتواند کرد، دوران بارداری هر چه بیشتر باشد مثلاً ده ماهه شود میتوان شیر دادن را کمتر کرد و 20 ماه رساند که مجموع بشود سی ماه. اگر به مادر گفته شود مادری که مسلمان است ایمان دارد قرآن دارد که خداوند تبارک و تعالی فرموده است سی ماه مجموع بارداری و شیردادن است می بینی که مادر غوطه ور در ثروت بهشت بدست آورده ای میشود که از راه اطاعت از قرآن بدست آورده و گناه بازگرفتن بچه اش را از شیر ثوابی در جهت حفظ و حراست خود و بچه اش بحساب می آورد و این را مادر رعایت کند که نوزادش سی ماه مجموع بارداری و شیردادن داشته باشد علاوه بر آنکه سیر شیر خورده و توقف رشدی نخواهد داشت چون مرکز دینی مغزی وی بلوغ دینیش را اعلام بدارد و بفهمد مادرش از قرآن گرفته و به او داده از قرآن چگونگی انعقاد نطفه اش از قرآن تحول دوران جنینی اش از قرآن زمان شیر دادنش از قرآن روز باز گرفتنش از شیر یا پسری است بر دین اسلام و مذهب اثنی عشری یا بر کفر بصور وابسته اعلام نمودن به ادیان آسمانی یا مسلک های کاذب یا مکتب های

ایسم دار اباحه یا مرحبه هر چه باشد اثر نیکوئی بر او میگذارد مسلمان باشد از اینکه مادرش راهیابی کرده و وی را به انتهای دنیای ماده محدود محدود نکرده تا مغزش به آینده ای بی انتها و گسسته پیوند نخورد و راهی بسوی خدا و الیه راجعون هرگز از کمال توقف نکن گام حیاتی نهد هم خدا را شکرگزار است و هم والدین خود را آن هم سپاسی بر مبنای ان اشکرلی ولوالدیک که قرآن فرموده است و مهمتر آنکه راه انتخاب کردن مادر راهی که در هر پیچ و خمش از طرف خدا علامتگزاری شده آنچنان فرزند را خدائی خواهد کرد که انتهای خط مذکور مقصد وی خواهد بود.

(مسلک اباحه آنها داشتند که در کنار خداشناسی هر چیز را که مایل بودند انجامش را مباح میدانستند و مرحبهٔ آنهایند که غرق گناه با قبول اصول مسلک خود رجای قطعی در نجات دارند.)

اولاد در شرایطی احتمالی و یا قطعی بوجود میآید احتمالی که در اقتران بدون منظور بچه ای نطفه اش منعقد میشود و قطعی که پدر و مادر برای تولید مثل نزدیک میشوند و نطفه ای میشود یا نمیشود و حالت سوم زنانیکه روش شترمرغ دارند تخم میگذارند آن هم بر شنهای داغ چنین زنان نه تولید مثلشان احتمالی است، نه قطعی بلکه دنباله ای احتمالی است هر وقت میل اقتران امکان داشتند مشغول می شوند و یادشان نیست سرچشمه ای از حیات اند و دراثر اقتران امکان دارد وجودی دیگر را در قلمرو جسم آفرینی سبب باشد اینها بر شن داغ تخم میگذارند از اینجهت که اگر داغی شن را آدمی لمس کند خواهد گفت تخم مرغ در میانش پخته خواهد شد اما تخم شتر مرغ در آن گرما بر آن داغی گذاشته میشود و جوجه میشود و موجب اعجاب آدمی است چنان زنان هم تخم میگذارند ماما ندارند بسلامت میزایند پزشک ندارند بسلامت بزرگ میکنند مربی ندارند مسلمان تحویل میدهند و در عین حال مادر شتر

مرغ نیز هست هم بار میبرد که شتر است هم پرواز میکند که مرغ است هم گوسفندش را پرورش میدهد و هم غذای شوهر و بچه ها را تهیه میکند و چه بسا کاری از زراعت یا خرید بازار.

ناگفته نماند یکعده خانمها نیز هستند که سراغ ماشین جوجه کشی میگیرند تا حمل بار گران نه ماهه آبستنی را به ماشین منتقل سازند رحمی مصنوع که نطفه شان را با نطفه شوهرشان یا نطفه غیرشوهرشان که نبوغی دارد مونتاژ کرده در آن زهدان کنار اطاقشان بگذارند و هر روز همانند پتروچی ایتالیائی شاهد بزرگ شدن عزیز کرده شان باشند کنار دریا روند و فارغ از آبستنی برگردند و نوزاد را ببینند از سینما از کاخ جوانان، از هر مرکزی که با زندگی تخم گذاریشان تناسب دارد ولی نمیدانند که شترمرغ بر شن های داغ جوجه میدهد و طاوس حتی بر پرهای خودش آنچه باید نشاید.

مادری که بطریق اسلامی آبستن شده بار خود را اسلامی به ماه زایمان رسانده و اسلامی بار خود بزمین گذاشته مشمول فرمایش نبی گرامی میشود که چون صائم قائم مجاهد است و الا هر زنی که آبستن شد حتی اگر به سخت ترین گرسنگیها تن در داد روزه دار بحساب نمیآید، آنچه را نبی خاتم فرمودند برای زنان امت است و امت کسی است که فردی از گروه شناخته میشود که بر خط نبی خاتم قرار دارد و راهش راه خدا خواسته است زن منافق، زن کافر و حتی زنی که شوهرش از او بهیچوجه راضی نیست فقط سختی شکم سنگین داشتن را بهره داشته و بعد از آن هم فرزند که استعداد نامسلمانی کردن و دشمن دین بودن زمینه بسیار خوبی در او دارد تحویل خواهد داد و بدترین زنان آنهایند که از همه زیان بیشتری دیده اند و کدامین زیان بیشتری را برده اند آنها که نیروهای مبهم و یار و کمر درد و سردرد و سنگینی شکم و رنجهای دیگر را تحمل کرده اند و بجای آنکه صائم قائم مجاهد بحساب

آیند در و دیوار خانه شان لعنتشان میکند زیرا با نسل آینده که فردی از آنرا در شکم دارد آنچنان رفتار میکند که گویا میخواهد هر چه فساد و گناه است از راه خودش عبور داده به نسل رسانده تا وی نیز بتواند به نسل بعد منتقل سازد.

یکبار دیگر در کتابم آوردم که جوانی صاحب انباری از خرما مرگش رسید وصیت کرد نبی خاتم خرماها را بین فقرا تقسیم کنند تا برای او ثوابی باشد حضرت پس از پایان انفاق به گوشه ای تشریف بردند و دانه ای خشک را که بجای مانده بود برداشته به اطرافیان نشان داده فرمودند بخدائیکه جان محمد در ید قدرت اوست اگر جوان بدست خود خرماها را انفاق کرده بود بسی بهتر از این بود که وصیت کرده رسول خدا بدستش چنین کند آری پیامبران همیشه کارهای مقرباتی انجام میدهند و انفاق و دعا و کار صالح از پیامبر سر زدن بنظر مردم چیزی دیگر است که اگر از یک جوان ثروتمند ببینند چیز دیگری است بعلاوه این جوان با انفاقی که میکرد اگر زنده میماند ژنهای رساننده ارث خود را در جهت بخشایش وجود قدرتی می بخشید که از او به فرزند و از فرزندش تا پایان جهان بذریه اش منتقل میشد و مادری که سعی کند در ابعاد مختلف آنچه مربوط به زن آبستن است بطریق اسلامی رفتار کند اسلامی بخورد اسلامی بخوابد اسلامی با شوهر رفتار کند با فرزندان چنین زنی چرا صائم مجاهد نباشد که در یک زمان ژنهای مختلف خودش و بچه اش را در جهت اسلامی قوت داده و نسل را ارزشی داده و دین را وقعی نهاده نه مزرعه دنیا را فراموش کرده نه محصولی که در دنیا کشته برداشتنش در دنیای بعد او را مسرور نخواهد کرد.

اینکه خوردن و خوابیدن و همه چیز را اسلامی معرفی مینمایم نه بهداشتی از اینجهت است که تا کنون بر شما ثابت شده آنچه را بهداشت

روز بطور قطعی پذیرفته اسلام چهارده قرن قبل تذکر داده و حق با متقدم است و باید اسلامی گفت نه بهداشتی.

زن بهمان اندازه که هنگام رشد جنسی و بلوغ سکسی گرفتار خاطره های شوهریابی است در دوران بارداری اسیر طفلی است که بوجود نادیده اش رنجی بسیار توام با احترام روا میدارد و این مسیر واقعی هر مرد و زنی است که باید در این حیات دنیا طی نمایند مسیری در برآیند نیروهای کوچک و بزرگ، غم و شادی، رنج و آسایش، فرزند بودن و فرزند آوردن، مادر داشتن و مادر شدن، تخریب و تقویم کنش و واکنش و برآیندی در میان جبر و اختیار و برآیندی در میان اضداد، اضدادی که اجتماع آن دو ممکن نیست (ناگفته نماند اضداد مخصوص دو چیزی است که یکی امر هستی و دیگر امر عدمی است که عدم آن باز موجودیتی است مانند سفیدی و سیاهی و اگر قسمت عدمی آن جو هستی نباشد تناقض گویند چون هستی و نیستی و اگر بذهن آمدن یکی غفلت از دیگری ممکن نیست چون پدر فرزندی آنرا تضایف گویند و بینائی و نابینائی و امثالش که عدمش نیز حالت وجودی مخصوص دارد عدم ملکه گفته میشود و در هر صورت آنها را تقابل گویند) لذا باید گفت زندگی مسیری است در برآیند دو نیروی جبر و اختیار که در کلمه تقابل خلاصه میشود.

چرا نبی خاتم زن باردار و شیرده را علاوه بر صائم قائم، مجاهدی معرفی میفرمایند که در راه خدا شمشیر میزند؟ یک علتش شاید این باشد که در اینجا زن مسلمان و غیرمسلمان از یکدیگر بازشناخته میشوند زن مسلمان آبستن شده است اما آبستن از طفلی ناخوانده که میخواهد معجزه ای مانع از وجودش و حداقل مانع از زاده شدنش گردد ولی هر عملی را روا تشخیص دهد از رای خود شرمنده است و خود را گناهکار میشناسد یعنی زن مسلمان به قانونی که زیرپا گذاشته احترام می نهد و

اگر همین زن که خدای ناکرده قصد سقط جنینش دارد توبه کند و از دستخوشی هوا و هوس بودن استعفا دهد باز ردیف آبستن هائیست که برای تحویل یک مسلمان دیگر و افزایش نسل اسلام متحمل رنجها و صابر بر فکرها میگردند زیرا حاملگی رنج است و فکر آن صبر لازم دارد و هر زنی فکر میکند پسری خواهد آورد که جبران همه ناکامی هایش عقت ماندگیهایش خواهد کرد اما نکند بچه ام ناقص بیاید یا در میان زشتی جسم و بدی روح حالتی هراس انگیز داشته باشد صبری که مادر میکند یا توبه ای که در تعقیب فکر بد پیش آمده مینماید یا نیتی که دارد تا مسیری باشد که مسلمانی از وی عبور کند و بجمع مسلمین به پیوندد علاوه بر آنکه بر تمام سلولها و اعضایش و از جمله بر جنین و ژنهایش اثر میکند ژنهای خودش را نیز برای آبستن های تکراری و بعدی تقویت الهی خواهد کرد و لذا بزبان آوردن عدم رضایت از آبستن شدن یا تحمل دردهای زایمان کردن شمشیر مجاهدت را از کف رها کردن است و از میدان مجاهدت دور شدن.

تصور اینکه جنین در رحم جسمی است غلط است و بارها آوردم در اوائل چه اطلاعاتی بین ذرات وجود جنین رد و بدل میشود و پس از تشکیل سلسله اعصاب مرکزی چه تمرین هائی میکند تا راه زنده ماندن در حیات دنیا را بداند می خندد میخورد دفع دارد، انگشت میمکد و حتی خواب می بیند لذا جنین را انسانی باید پذیرفت نه یک بدنی، جسمی میتواند پذیرفت که کیفیت های جسمی را هم دارد و خدای متعال کدام ذره ای را آفرید که مقررات اداره کننده آن ذرات را از خود آن ذره بیشتر و مهمتر و با عظمت تر معرفی نکرده باشد (... و الارض و ما طحها و نفس و ما سویها - لا اقسم بهذا البلد و انت حل بهذا البلد، و والد و ما ولد - قسم به زمین و آنچه از مقررات که سبب شده طاحونه وار بگردد و سوگند به نفس و آنچه از قوانین

که او را به آدمیت مستوی داشته است، قسم به شهر مکه که تو محمد در آن ساکنی و پدر و آنچنان پسری در آن سکونت دارد که شیعه و سنی بخواهد بر فردی جز ابوطالب و علی علیه السلام شخصیتهای دیگر را معرفی نمایند پیدا نتوانند کرد) و این جنین که مادر هر چه را فکر میکند در امر ازدواج باخته بوسیله اش خواهد برد و چند روز یا چند ماه دیگر با جدا شدن از او ملاقاتش خواهد کرد آیا مردان مسلمانی را که حتی بوالهوسی های همسر آبستنشان را مقدس شمرده گرامی می دارند میتوان چیزی بحساب آورد جز آنکه گفت از پیامبرشان پذیرفته اند که همسرشان حکم مجاهدی شمشیر زن را در راه خدا دارد و اگر حریر و اطلس و محرماتی دیگر بر مرد مجاهد در میدان جنگ حلال میشود این چنین مردان مسلمان نیز بارداری زنشان دلپذیرشان است و بر طبق آن کارهائی را که قبلا برای زن نمیکردند هم اکنون خواهند کرد فکر میکنند که مادر با قلبش قلبی ساخته و با چشمهایش چشمهائی و این قلب و چشم جدید از آن وی نیز خواهد بود که از مسیر مادری عبور کرده و این مسیر که با زیبائی خود هم مرد را لذت و آرامش بخشیده و هم به ابدیت پیوند آدمیت داده است نزد او محترم است باردار نیز در این اندیشه که همه زنان عالم فرزند خواسته اند که آنها را دارند و این احساس کمبود و کمتری است که فرزندی نداشته باشد بلکه احساس اینکه اگر زنان دیگر فرزند داشته باشند و او نداشته باشد تنها خواهد بود و تنهائی او دوری از وحدت است و بدترین مصائب و تحمل شب زایمان و دردهای زایمانی بهمین جهت برای زن شکوه است که نه تنها فرزندی خواهد داشت بلکه او را به وحدت خواهد رساند و این امتیازی بس شگرف برای زن است.

دختر در ضمیر مفعول خود تن مرمرین و گردن صاف و چشمان جذاب خود را وسیله وحدت و نجات از تنهائی پذیرفته بود که شوهر

را پذیرفت و اینک فرزند را میپذیرد که بوحدت برسد اینکه زنهای نازا راضی میشوند فرزندانی حتی نامتعادل و منحصراً یک نوبت زایمان داشته باشند معلوم میشود کشش بسوی وحدت از حفظ نسل قدرت بیشتری دارد و حفظ نسل نیز تنها راه اتصال دهنده مادر به وحدت است و مادری که سخنان مرا دقت کرده باشد فرموده نبی خاتم را میفهمد و در اثر ارزش نهادن به دوران بارداری خود سطح صبر و تحملش بالا میرود و با افزایش آن خصوصیات و سجایای شوهر و بارداری و خانه داری و همه چیز زندگی را میپذیرد و در صدد انکار آنها بر نمیآید و النهایه دور از اضطراب و تشویق بسر برده نسلی بهتر و زیباتر و سالمتر بجمع مسلمانان تحویل میدهد اینکه قرآن شریف میفرماید من قتل نفسا فکانما قتل الناس جمعیا و من احیاها فکانما احیا الناس جمیعا در اینجا نیز مورد دیگری از اعجاز خود را نشان میدهد که چنگیز آمد و آنقدر کشت و خراب کرد که مردم گفتند و هنوز هم متاسفانه میگویند برای چه بسازیم و برای چه زایمان کنیم؟ برای خراب کردن و کشتن یعنی چنگیز یک نسل را کشت و هنوز نسلها در تعقیب نسل او بوجود نمیآید و اینکه متاسفانه گفتم از اینجهت که کشتن نسلهای بعد و نسلهای عصر بدست ماست که خرابیها و کشتن های هفتصد سال و بیشتر قبل را هنوز دل زده ایم و در ترمیم و جبرانش وامانده و حال آنکه کشورهائی چون ژاپون و آلمان حصاری بدور خرابیها و کشتن های هیروشیمائیها کشیدند و تحویل همان روزها دادند و روزهای بعد با ا صلاح و اقدام هم آفاق را از تنهائی نجات دادند و هم انفس را و همه را بوحدت که راهی بسوی کمال و تمدنی والا و بالاست رساندند.

زائو در میدان صوم و قیام و مجاهدت خود در نقطه عطف آن است زیرا زمان جدا شدن از طفل ناخودآگاه بسوی صنایع اجتماعی آفرینش سوق داده میشود چنانچه قبلاً در پاسخ این سئوال شرح دادم

که پرسیدند این چیست که معدل مذهب در کشاورزان بالاتر از کارگران است و مرحبهٔ همیشه در تعقیب است که کارگران را تبلیغ سوء و روانه بسوی خروج از وضع موجود نماید و پاسخ دادم کشاورز همه در دشت آثار صنع تکوین را می بیند که انسانی آنرا نساخته است اما کارگر هر چه مینگرد آثار صنع انسانهاست که پنبه می آورد و حلاجی میکند و رشته میکند و می بافد و رنگ کرده اطو کشیده تحویل میدهد زن نیز با جدا شدن فرزندش با خدا شدنش در یک سطح عمقی تر از قبل پایداری میکند زیرا کاری که وی با شوهرش انجام داده در برابر آنهمه عظمت بوجود آوردن آدمی دیگر آنقدر ناچیز است که بقدر یک ناشتا شدن در تمام عصر بیشتر ارزش و وقعی و استهلاک و مصرف ندارد بعلاوه آنکه مادر اگر آگاهی جزئی به معارف اسلامی و فقه الهی شیعه داشته باشد متوجه میشود که دلداری دیگر در برابر رنجهای زندگیش پیدا شده و آن فضیلت هائی است که رسول خاتم عزیزش و جانشینان گرامش درباره نسل پروری و محبت به آنها به جای گذاشته اند.

مادر باور دارد که بدون وجودش فرزندش غیر ممکن بود موجودیت یابد لذا دلبستگی فرزند را به خود حتمی الوقوع میداند و هر پسر و دختری که این مطلب را بفهمد و سنگینی این خوش باوری و یقین مادران را بداند می فهمد چرا پروردگار آنهمه سفارش آنها را کرده است و گرامی داشت پدر و مادر را از فرزندان خواهانست و زائو را همین بس که در ازای جدا شدن فرزند از درونشان باز می بینند که اگر جسمش جدا شد یا شیر دادن دوباره میتوان متصل بود والا غیر جسمش بعد از وضع حمل به مادر نزدیکتر از دوران بارداری و در رحم بودن اوست و بهمین جهت که مادر دوستدار وحدت است برای تقویت بنیه وحدت طلبی اش باید خودش بچه را شیر دهد و در موقع شیر دادن بحث بیشتری خواهم کرد.

شیر دادن که اختیار یک جانبه چنین را تقسیم کرده به مادر نیز اختیار میدهد که در این امر دخالت نماید دست آورد غیر منتظره ای برای مادر میباشد کودکی که در رحم هر زمان میخواست میخورد و هر زمان میل نداشت در آن مایع خوراکی بود (مایع آمینوتیک) شنا میکرد و غوطه ور بود و مادر هیچگونه اختیاری نداشت هم اکنون هر زمان نوزاد طلب کند از مادر سلب اختیار نیست میتواند شیر دادن را تاخیر اندازد، یا اصلاً سرپیچی کند و به او ندهد (مثلاً به پدر بگوید زود بخانه بیا یا مزدم بده شیر دهم و پدر ندهد و مادر هم ندهد و استثنائی معجزه در اینجا نیست که در دادن شیر آغوز نیز مادر میتواند دستمزد بخواهد اما اگر پدر نداد مادر نمیتواند ندهد باید آغوز دور ریخته نشود و وجه آنرا پدر به مادر مدیون است) و این آزادی که به مادر رسیده و او را از بی تفاوتی نجات بخشیده آنچنان لذت بخش است که گویا تسخیر شده اس در اختیارش قرار داده اند.

در اینجا باز به دستور اسلام و تمکین برمیگردیم زیرا مادری که نوزادی در آغوش دارد و همه دلربائی ها و بی همتائی ها را میخواهد و با شوهرداری بپذیرد اگر در اثر عدم تمکین قبل از بارداری رازمانی در نفرت گذرانده باشد هم اکنون نیز که مصاحبت نوزاد قانع کننده خاطرات گذشته اش نیست و بوسیله این جسم بزرگ نمیتواند بسوی شادی فرار کند گویا تسلیم مجازات های اندوهبار نتیجه عدم تمکین شده است و این ویار همانگونه که در دو سه ماهه بارداری بیشتر است در دو سه ماهه بودن نوزاد نیز بیشتر دیده میشود و اسلام عزیز را نگر که اگر در ریزه کاریهای آمیزش دخالت نکرده است بعلت زیاد متاثر نکردن و نبودن آنها در رویدادهای کمی و کیفی زندگیست و سفارشش به تمکین نیز ملاحظه فرمودید که چگونه بر گذشته و آینده مادر و نسل و حتی پدر

اثر دارد.

زن همانگونه که برای مهمان تازه وارد ضبط میدهد نظم میدهد پاک و پاکیزه میدهد برای این آدم تازه وارد نیز که از رهگذر خودش به خانه وارد شده لازم است قبلاً کارهایی کرده باشد اشیاء قدیمی مخصوصاً کتابهائی قدیمی اگر در اطاق کودک باشد خارج سازند زیرا همه حاوی ویروسهای خطرناکی هستند که در لابلای کتابهای قدیمی بیشتر دیده میشود و نوع غیر بیماری زای آنست که کاغذها را میخورد و آنها را پودر میکند (اخیراً روغنی درست کرده اند که به کتابهای قدیمه میمالند و از پیشرفت این ویروسها که حتی مجسمه خوار هم هستند جلوگیری مینمایند) و خلاصه کنم آنچه در بهداشت گفته ام و خواهم گفت همه را برای کودک تازه وارد رعایت نماید.

ای مادر عزیز میدانی تفاوت تو با زمان آبستنی بودنت چیست آنست که قبل از حاملگی زن بودی و وقتی آبستن شدی نه زنی نه مادر بعضی ترا به مادری و برخی هنوز به زن بودنت مقرند اما بمحض آنکه حقوقی از زن بوسیله جسم شده از او بنام نوزاد مقرر شد دیگر مادر است. اینک هنوز ترا بر او که نمیداند و نمیتواند حقی نیست ولی او را بر تو که میدانی و میتوانی حقوقی چند است و از جمله تربیت که تازه امروز به عظمت سخن نبی خاتم رسیده اند که فرمودند اطلبوا العلم من المهد الی اللحد و از گهواره تا گور معلم داشتن و حق حتی آموزشی نوزاد را یادآوری فرمودند و در قسمت تربیت خواهی دید که چه فوق العاده مطلبی است.

تولید مثل یعنی همانند خود به محیط تحویل دادن و تا در شکم است زاده نشده است و فقط یار شاطر است و دلخوشی مادر اما همینکه از مادر جدا شد و حقوقی نسبت به مادر یافت هم بار خاطرات و هم یار شاطر لذا مادر احساس میکند که اگر برای آمدنها و رفتن ها بار

سنگین کمیتی بدوش دارد اینکه سلب آزادی کیفیتی جای کمیتی را گرفته چه بسا ایمنی های بعضی مجالس را مخدوش کند و چه بسا مردم آرام و بی اعتنا به برخی حرکات بعلت گریه و صدای نوزاد با نگاه های مخصوص به سهل انگاری و مزاحمت های علنی منسوب به مادر را توجه و اعتنا کنند نه تنها مجالس را نوزاد طعمه گریه و زاری خود میتواند کرد بلکه پدر و مادری که برای یکدیگر و برای زندگی و برای خانه ساخته شده بودند و در دلهای تاریک شب هر کدام برای خود نشان بودند اینک مجدد نوزاد آنها را برای خود و برای خانه و برای زندگی با فریاد و پرخاشگری استعباه و بنده میکند و اینجا باز برزن است که سعی کند مادری کند و پدر را که بدون شک اگر از جیغ و داد کودک بیدار نشده در نیمه خوابی است از محیط نامساعد نجات دهد و این را هم بداند.

جراحی بود در لندن عملهای بسیار جالبی میکرد که کمتر موردی عوارضی بدنبال داشت دریافت های دستمزدی اجحا ه هم نداشت اما هر کس را عمل میکرد با او خصمانه بود به روانشناسان مراجعه شد معلوم گردید جراح در حین عمل عادت دارد بیمار را مسخره کند و حتی بد بگوید مسئله را تعقیب کردند معلوم شد در خواب نیز هر چه گفته شود طرف میفهمد و آثار دوستی و دشمنی وی با اطرافیان از این راه شناخته شده است، مادری که نه ماه متحمل بارداری شده اگر سعی کند باز هم شبها متحمل رنج نوزادداری شود که مزاحمت پدر را فراهم نسازد ولو آنکه پدر در خواب عمیق هم باشد هم پدر و هم نوزاد می فهمند و فوق العاده نیروی عاطفه اش عقربه ای جهنده بطرف دوستی مادر جهشها را نشان میدهد و برعکس مادری که پدر را همگام بلند شدن صدای نوزاد صدا میکند که تو هم پدرش هستی بلند شو آرامش کن این آرامش نوزاد مقدمه طوفان بی مهری پدر و نوزاد نسبت به مادر

نوزاد خواهد بود مادر بداند که هرگز این مسئله را به رخ پدر نکشد که من کودک را آرام میکنم که تو از خواب ناز نیفتی که نوعی منت گذاردن طرح خدماتی است که طرف آنرا بعنوان وظیفه نخواهد پذیرفت و اینک هر چند پدر تصور کند آرام کردن کودک وظیفه مادر است ولی انجام وظیفه کردن و نگفتن ایجاد وقاری در جهت جلب احترام عامل است.

ای مادر عزیز که صائم قائم مجاهد بشمار بودی و معرف تو اشرف مخلوقات نبی خاتم بود اینک که الجنه تحت الاقدام الامهات را نیز از آن بزرگوار جزو افتخارات خود داری آیا این امتیاز را هنگام مادر شدنت بمعنای بچه در شکم داشتن نیز داری یا مربوط به زمان تحویل دادن یک آدم دیگر به اجتماع مسلمین است؟ هر کدام باشد باید اولین قدم را در خودت بگذاری که آنجا زیر قدمت باشد خویشتن خویشت و بهشت گردد یعنی اول باید متوجه تقوا و تربیت خود باشی که امروز ثابت شده اگر قطعه گوشتی آلوده به ویروسهای بیماری زا را در زیر سرپوشی از بلور بسیار ضخیم و فشرده که هیچگونه ویروسی نتواند از منافذش عبور کند بگذارند میتواند گوشت مجاور خود را حتی اگر این نیز که سالم است و زیر سرپوشی با مشخصات بلورین قبلی مبتلا سازد و مجاورت یک متقی یا فاسق با نوزادت که هنوز درک علمی و فقهی ندارد با تو بدون اثر نیست و خدا رحمت کند زنانی را که مرده اند و خدا عمر دهد آنهایشان که زنده اند و همیشه فرزندان خود را پاک نگهداشتند و همیشه با وضو بودند که آنها را شیر دادند و اثرات عجیب آنها را خود در همین جهان شاهد بودند.

الجنه تحت اقدام الامهات شرط اولش آنست که مادر قدم نخست را به درون خود گذارند همانگونه که الجنه تحت ظلال السیوف که برای مردان است شرط اولش آنست که شمشیر را بدرون خود برند و هوای

نفس و شیطان خود را به دو و نیم کنند تا سایه شمشیر از آغاز در درون بهشت شده اشان مشاهده شود که اگر جائی سایه چیزی نیفتاده باشد خودش بطریق اولی آنجا رهگذر نبوده است.

مادر با کودکی است که هیچ نمیدهد و همه چیز میگیرد و در عوض اسلام عزیز به مادر همه چیز میدهد و بی جهت نیست که به هر بوسه ای که پدر یا مادر از فرزند میگیرند یا میدهند اجر و ثوابی که قادر نیستند از راه اقدامی دیگر بدست آورند و عده داده میشوند. فراموش نشود که در ازای هر بوسه ای مادر در برابر روی پدر از فرزند میگیرد یا پدر در برابر مادر از فرزند میگیرد به چه طرزی خستگی های فناناپذیر طرفین را برطرف میکند که اگر توجیه روانی شود و شرحی و بسطی درباره این بوسه ها که سیمان اتحاد و اتفاق و محبت بین پدر و مادر کودک است آورده شود بوسه کودک مقدس تر از بوسه ای شناخته خواهد شد که در حجله عروس از داماد یا داماد از عروس برمیگیرد و در جلدهای مربوط به تربیت خواهید خواند که زدن کودک از طرف مادر یا پدر چیزی جز انتقام نیست انتقام زن از شوهری که انتظارها و آرزوها در وجودش لبریز شده و شوهری که قدرت برآوردن بسیاری از آنها را دارد و اقدام نکرده است باید از طریق ضد بوسه که شکنجه و ضرب و شتم است انتقام گرفته شود و طبق تحقیقاتی که بعمل آمده نزد دخترانی که عروسک های خود را در دوران کودکی به تناوب نوازش و ادب کرده اند تناوب بوسه و کتک بیشتر دیده میشود و در خانواده های مادر شاهی جنون و نزد خاندانهای پدر شاهی ملوط بیشتر است.

مادر نباید چون کنیزی در اختیار کودکش باشد که این چنین بودن سلب آزادی فرزند است و چون وارد اجتماع شد این سوغات تقدیم شده از مادر خنجری است بر روانش که همیشه بر او سنگینی میکند و در قسمت تربیت شرح داده خواهد شد.

کودک در سن بالاتر که دوست ندارد بدامان مادر نشیند نباید اشک و آه و ناله مادر را بعنوان اینکه از فرزندش مایوس است ببیند گریه و زاری مادر که ای فرزند هزاران امید داشتم بزرگ شوی و عصای دوره پیری و گوریم باشی و اینک مایوسم فرزند را یک جنایتکار بد قول معرفی میکند که خواه و ناخواه بکارهای انحرافی کشانده میشود و گفته خواهد شد زیرا بچه داری آنچه مربوط به قنداق کردن و تهیه پستانک و شستشوست و کارهای دیگر همه را شرح داده ام و آنچه مربوط به امور تربیتی است در جلدهای بعد باید خواند که قسمت اعظم بچه داری آنجاست و تمام زندگی را باید در تمام کتابها خواند.

زنانی که از شوهرشان روی چندان خوشی ندیده اند باستثنای آنها که در ایمان سطح بالایی اند با خشم و بغض به جنس مونث مینگرند و چه بسا نمیتوانند آنرا پوشیده دارند و به پدر یا مادر یا نزدیک ترین دوستشان ممکن است بگویند چرا پسر نشدم و اغلب اگر دختری بدنیا آورند او را به شکل پسر درآورد و کارهای پسرانه به او یاد میدهند.

زنانی هستند که دو سره حسادت میورزند و این نزد زنانی یافت میشود که از یکطرف می بینند دخترشان میخواهد قسمتی از محبت خانوادگی را به خود اختصاص دهد و این بیشتر نزد دختر بزرگ خانه است که پدر یه او محبت بی اندازه دارد و مادر او را رقیب می بیند و نسبت به او و پدر به چشم دیگر مینگرد از یکطرف به دختر میخواهد بفهماند که او مادر و بالاتر است و از طرف دیگر به پدر برساند که اگر دختری مورد علاقه دارد بخاطر وجود اوست و نقش پدر نیز در اینجا اهمیت دارد که در قسمت مربوطه به شرح داده میشود.

بارها آوردم آن کس خوشبخت است که قبل از آنکه قدرت انکار خصوصیات شوهر را بکار اندازد قدرت پذیرش خصوصیات شوهر را معمول دارد و بزبان دیگر زنی خوشبخت است که بجای طلب کردن بخشیدن

پیشه اش باشد و این مطلب را نیز در دستور اسلام که حکم به تمکین میدهد دیده میشود زیرا تمکین کردن تمرین کردن زن به بخشیدن اوست نه طلب کردن او و همه در گرو طرز زندگی اوست با پدر و مادرش که اینک با شوهر عمل میشود و طرز زندگی اوست با شوهرش که اینک با فرزندانش عمل میشود بزبان دیگر زن باید بدون آنکه نفع شوریدگی خود را بر شوهر یا فرزند در نظر میگیرد تعالی وجودی خود را منظور بدارد.

تدریس آئین شوهر داری

فراموش نشود که در شب زفاف که امتحانی از پسر و دختر است اگر رفوزگی پسر سبب شد که دخالت مادر زن لازم گردد نباید با زیر پا پایمال کردن حقوق مردانگی داماد روابط دو جانبه قطع گردد زیرا بسیاری از جوانانی که دست نخورده به تاریکی های شب زفاف قدم میگذارند تا مدتها و حتی دو ماه ممکن است اگر مردانگی خود را هم ثابت کنند نتوانند کام برآوردگی دختر را بحد اقناع و ارضا برسانند ولی پس از قریب حداکثر دو ماه قدر مسلم اینست که از کسانی که با دستهای قبلاً آزموده به حجله قدم مینهند جلو افتاده و وظایف زناشوئی را بهتر از دیگران بسر انجام خواهند رساند لذا عروس و نزدیکانش نباید قطع غلبه پذیری پسر را بر دختر با قطع توانائی و تفوق شخصیت داماد پا بپا مورد شماتت قرار داد که در زمان جبران رسیدن جسم به جسم هرگز نمیتوان جبران آنچه خلل بر روان وارد آورده بنماید یعنی اغلب پسران و دخترانی که شور آسمی اشان در حجله تا مدتها محکوم به ناتوانی شوهر میگردد از آنجا که طولی نمیکشد تعداد اقترانهایشان بی اندازه میشود باید مادر زن مواظب باشد بزودی نسبت به دختر خود

بخشندگی عاطفی نکرده از سهیم شدن در آلوده ساختن آب حیات شرکت دختر و دامادش اینگونه بکوشد.

عشقی که در زندگی زن ارزش بسیار دارد گاه بعلت بی فکری و عدم رعایت آنچه ضروری است دردآوری را به خانه رهبری کرده عشق را گریزان میسازد بعنوان مثال: چند نفری وارد خانه دوستشان شدند میزبان جعبه ای گز اصفهان آورد و گذاشت و رفت تا چای بیاورد یکی از دوستان چکش برداشت همینکه خواست جعبه را باز کند پسر میزبان که تقریباً چهار ساله بود شروع کرد به گریه کردن که باز نکنید باز نکنید مامان میآید انبر پشت دستتان میزند همه خندیدند که نباید بخندند زیرا میزبان علت خنده ها را فهمید و فوق العاده ناراحت شد و همین خنده ها سبب شد سطح دوستی و عشق زن و شوهری را ولو بسیار ناچیز پائین بکشد ملاحظه فرمودند که چگونه زن با یک عمل اشتباه بطور غیر مستقیم از راهی که باور نمیکرد موفقیتش در کششهای عشقی و دوستی وارد شود بخطر افتاد لذا خواندن بحث های تربیتی کودکان بر زنانی که علاقمند به درست شوهرداری میباشند لازم بنظر میرسد و لازمتر از آن تدریس بسیاری از قسمت هائی آئین شوهرداری است در مدارس.

کتاب من در مدارس معلمی کنند یا نکنند مطلبی نیست زیرا کتابهای بسیاری بوده و هستند که یک کشور یا چند کشور یا همه جهان کلاسی بوده که معلم آنها بوده اند اما آنچه باید مطلب مورد علاقه و توجه باشد تدریس کتابی است که آئین شوهرداری را به دختران می آموزد و هر وزیری موفق اقدام به چنین کاری کند خدمتی به اسلام عزیز کرده است زیرا سر و صدای علمی جهان روز به نفع وزارت آموزش و پرورش ژاپون که موفق شده مرد را معبود زن درآورد و از طریق تدریس آئین شوهرداری به مودت و محبت حاصل از ازدواج زن و مرد بیفزاید

و موسسات آمارگیری اعلام کنند طول عمر یک مرد و زن ژاپونی در جهان در درجه اول قرار گرفته که یک علتش ارتباط آدم گونه زن و مرد ژاپونی است و بعد که به اسلام مراجعه میشود می بینیم بهتر از آن را داشته و دستهای آلوده مترفین و مستکبرین بنام مسلمانان و افکار پلید استعمارگران مانع از شناخت اسلام بوده می پذیریم که هر کس قدمی برای اقدام به تدریس آئین شوهر داری در مدارس بردارد براستی به اسلام خدمت کرده است.

اصولاً زن برای تسلط بر دل مرد (دلبری) بیشتر از همه جسم و ظاهر خود را قربانی میکند یعنی زن یک برون گرایشی را برای گرایش درونی مرد بوجود میآورد، زن از داخل خود بر میدارد و در خارج ظاهرآرائی میکند تا از طریق ظاهر خود به داخل شوهرش نفوذ کرده اثر بگذارد و این همان مکر است که در سوره یوسف پروردگار به مکر داشتن زنها اشاره فرموده است:

زن بظاهر محکوم و مفعول از این طریق چه بسیارند که حاکم و فاعل بر بزرگترین مردان شده و بوده اند، زن از قیمت عقلی و ارزش فضائلی و صفات و سجایای تشکیل دهنده شخصیت مرد کاملاً با خبر نیست مگر آنکه به نسبت فضل و کمالی که شوهرش دارد زن را نیز به اعتبار مردش احترام کنند در اینوقت علاوه بر توجه کامل به شکل و قد و تمکن قدرت زندگی شوهر توجه دیگری نیز در زندگی او تقریبا تمامیت پیدا میکند و کمتر مردی است که مردم بخاطر زنش او را اعتبارات و امتیازاتی بدهند زیرا اگر زن به فضیلت شوهرش باعتباری که مردم به او یعنی به زنش میدهند به احترام شوهر میپردازد اگر به فضیلت زنی اعتبار و امتیاز به مردش بدهند بلافاصله مرد احساس فاصله ای بین خودش و همسرش می نماید مگر آنکه زن قبلاً از طرف شوهر ماموریت داشته باشد که کارهای مشخص شده و معلومی را که مورد رضای خداست

انجام دهد مثلاً شوهر سفارش کرده باشد اگر دیدی پیراهن زیاد دارم به کسی که ندارد بده یا اگر میوه ای اضافی در خانه بود به آنکس که فکر میکنی نمیخورد به بخش در اینحال اگر مردی هم از زن تعریف کرد مرد یا همسرش فاصله ای را که در عمقش جهنم قرار دارد حس نمیکند و اینجاست که می فهمیم چرا تو ای زن ای مادر باید حتی برای بخشش شوهرت راضی باشد و این را نیز دانستی چرا پست ترین صفات برای مردان اگر در تو باشد ترا پسندیده است مثلاً کبر، بخل و ترس، خدای متعال در آفرینش آدم چون موضوع را با فرشتگان در میان نهاد به خونریزی و فساد آدمیان اشاره کردند یعنی اگر بدتر از خونریزی و فساد در او وجود داشت آنرا بیان میکردند همینطور شیطان را که مامور شد بر آدم سجده کند و نکرد به استکبارش اشاره گردید (استکبار غیر از کبر است و کبریائی نداشتن و خود را کبریائی وانمود کردن است یعنی خود بزرگ بینی) و ا ز اول خلقت آدم و آغاز پیامبری در برابر خدا آدمیان با خون ریزی و فساد و شیطان با استکبار وجود داشت که هیچکدام برای آدمیان چه مرد و چه زن پسندیده نیست چه خونریزی و فساد که از طرف آدمی سبب میشود آدم دیگری از بین برود یا از آدمیت بیفتد چه استکبار که از شیطان به آدمی وارد و او را از آدمیت خارج سازد. آری شیطان مستکبر میتواند جز بندگان مخلص همه را اغوا کند (فبعزتک لاغوینهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین - قرآن) بدینقرار آدمیان باستثنای بندگان مخلص اغوا میشوند و در اثر اغوا و پذیرش آنچه از استکبار شیطان برخاسته و به آنها سرایت کرده خونریزی و فساد مینمایند و در نتیجه می بینیم استکبار شیطان و استکبار یا تکبر آدمی بدترین صفت اوست ولی همین کبر برای زن شایستگی دارد زیرا زنی که کبر دارد یا بخل دارد زود با مرد بیگانه دوست نمیشود و زود هر چه خود دارد یا شوهر دارد از دست نمیدهد.

مادر زن و مادر شوهر

زنی که مادر زن میشود در ارتباط خاصش با داماد خود به کام و ناکامی های دخترش برنامه میدهد اگر رقیب دخترش نباشد اسیر دخترش نباشد مدد دخترش نباشد چه میتواند باشد تغییر دهنده وضع زندگی دخترش و خانه دخترش را تبدیل به دغدغه گاهی کردن که اغلب نیکفرجام نیست زنی که هم مادر شوهر است و هم مادر زن اگر هر دو را بی اعتبار تلقی کرده باشد خود محکی است که با دخترش نیز در رقابت است و در عین حال ترجیح میدهد که نقش مادر شوهر موفق را بیشتر از مادر زن توفیق یافته بازی کند زیرا انکار پسری که دخترش را برده با طبع زنانگی اش سازگاری نداشته آسانتر است که دختر سارق پسرش را انکار کند این زن سرویس دادن پسرش را در راه ناچیز کردن عروس در تقدیر میداند و دوست میدارد حتی آنرا جزو برنامه زندگی خود درآورد و بهر انگیزه ای که منجر به سرکوبی عروسش شود دست دراز میکند پیوند بین خود و پسر و عروسش را اگر هیچ نمونه ای از ایمان در آن میان نباشد بدون وجود شیطان حاضر بن قبول آن نیست اسم عروس کار عروس لباس عروس و هر گونه اثری از عروس سخت به زندگی مادرشوهر چسبیده و او را به سوی آرمان خود که ناچیز کردن عروس است میکشاند حتی اگر عجز عروس را احساس کند با سقوط به حضیض جانوریست کوچکی او را به حساب بیشتر در آغوش فشردن پسرش تلقی میکند و آنچه بیشتر اوقات رخ میدهد دخالت پسر یعنی داماد برای قضاوت است که یا ضعف های حیوانی مادر شوهر را قوت بخشد یا مادر ضعیف و صاحب حق خود را از حقوق الهی و انسانی که به کردنش دارد محروم سازد و دیده شده مادر شوهرانی بدتر از جانور که پسر جانور صفت خود را شبها در آغوش میفشردند که به همسر خود نچسبیده

مادر زنی که در خانه ای جدا از داماد است یا مادرشوهری که دور از عروس زندگی میکند وظیفه شان غیر از مادر زن و مادر شوهری است که در خانه فرزندشان و نزد پسر یا دختر ازدواج کرده زندگی مینمایند و باز وظیفه شان در زمانی که دختر تنها بخانه مادر زن میرود یا با شوهرش مهمان مادرش است یا پسر تنها یا باتفاق همسرش نزد مادر شوهر میروند فرق میکند.

قریب باتفاق مادر زنهائی که نزد داماد خود بسر میبرند هیچ به اثبات حاکمیت خود تمایلی نشان نمیدهند و کرداری تفوق جویانه و رفتاری با خشونت و تشدد بار ندارند دلخوش از اینکه در کنار دختر شوهر یافته اند از کمک و مساعدت به دختر دریغ نمیدارند و سلام و علیک و تعارفات داماد را برای اطفای غریزه ای که بعنوان نگهداری موقعیت خویش دارند کافی میدانند و برای اینکه ارزش مادی را ثابت کنند گاه و بیگاه دختر را با همان کلمات دوران کودکیش رنج میدهند و لذا مادر زنی که نزد دامادش یکسره خود را مهمان ابدی کرده و هیچگونه تمایلی به ایثار ندارد به خودشیفتگی بزرگی بیمارند و اگر همت نکنند و در صدد درمان برنیایند همه ناپسندیهایشان را در شروع از کارافتادگی منعکس شده خواهند دید پیر و افتاده اند اما در دام خودشیفتگی های قبلی اسیر و وامانده و اگر دختر یا داماد سر و کاری با خدا نداشته باشند میفهمد که در بدترین وضع که احساس تنهائی است قرار گرفته است. لذا مادرزنی که نزد داماد است هم اکنون کارهای رنگ باخته را رنگ آمیزی کند و هرچه را از کردار و گفتار به آن آلوده بود تطهیر سازد و تمام توجه را به جانب داماد و دختر که چه باید کرد تا آنها را خوش آید که اگر مادرزنی در خانه داماد باشد و داماد را به اندازه یکصدم پسرش بحساب نیاورد از دامادش توقع میکند که در وقتی پیری یکهزارم مادرش او را پذیرا باشد.

مادرزنی که دور از داماد و دخترش است و خانه ای جدا در شهر آنها یا جای دیگر دارد بیشتر از مادرزنی که در خانه داماد سکنی دارد در خور توجه است اما درخور توجه خودش و این توجه در برابر دامادی که به تصور خودش دخترش را خوشبخت یا بدبخت کرده است فرق میکند، مادرزن با تصور به خوشبختی دختر ناخودآگاه در مقام مقایسه زندگی خود با دختر برمیآید و حس رقابت در او میجوشد و میل امر و نهی کردن دختر در او قوت میگیرد و در نتیجه دختر را مجبور میسازد همه چیزش را چون مادرش انجام دهد همچون مادر حرف بزند همانند مادر مهمانی رود مهمان بپذیرد بشوید بپزد حتی همانند مادر بچه تربیت کند و مهتر از همه که همانند مادر در دینداری نماید و در احمقی کردن و عقلائی بودن نیز تقلید مادر کند و یک زندگی الگوی مادر و احتمالاً کپیه مادربزرگ که بسی ملال آور است نشانی از خاموش بودن ابتکار و اقتراح از خود نشان دهد و در اینجا نقش زن جلب رضایت مادر و شوهر هر دو جدا از یکدیگر است که مادر را میتوان با اظهار کوچکی و حتی کودکی بسرپرستی کما فی السابق پذیرفت و در برابر شوهر را نیز به قبول اینکه من الگوی یک زندگی مورد پسند مادرم وامیدارد مادری که مرا آنچنان مربی بوده که توانسته ام چون تو شوهری را بهره خود سازم.

در اینجا با وجود قدرت نافذ مادر در دختر و الگو کردن دختر اگر پسر تقوا پیشه کند تمثال مادر زن را بزودی می بیند که درهم شکسته شد و همسرش آنچه از مادر را که حقیقت بوده نگهداشته و آنچه را که با تشخیص هوا و هوس خود خوب بوده و دختر الگو شده همه نمونه ها را رها ساخته است زیرا تقوا که راه را پاکسازی میکند برای (ان الذین امنوا و عملوا الصالحات) که اگر در پنهانی باشد تقیه گویند علت است و معلولهای زیر که همه را قرآن به آن اشاره کرده

از این قرار مضمون دارند:

کسیکه تقوا کند ره خروج بسوی او گشوده است (صادراتی) و از راههای حساب نشده روزی داده میشود (وارداتی) و کارها بر او آسان میگردد (صادراتی و وارداتی) و گناهان او رو به کاهش.

پوشش داشتن و اجرش رو به افزایش و جلوه گریها خواهد نهاد (نتیجه صادرات و واردات - همه از سوره طلاق)

کسیکه تقوا کند قدرت شناخت خوب از بد در او پیدائی میکند (فاروق میشود) (29 انفال)

آنکه تقوا کند نسبت مستقیم با عالم شدنش دارد (283 بقره)

کسیکه تقوا کند (و چون بدنبال تقوا کردن بلکه همراه تقوا کردن رنج زیادی دیده میشود) و صبر کند خدا اجر محسنین را ضایع نمیسازد (90 - یوسف)

گرامی ترین نزد خدا متقی ترین شماست (13 حجرات).

قرآن (بر هر کس که استعداد نشان نمیدهد اثر نمیکند بلکه) هادی تقوا کنندگان است (2 بقره)

خدا با تقوا کنندگان است (194 بقره و ...) خدا تقوا کنندگان را دوست دارد (76 آل عمران و ...) از تقوا کنندگان عرضه شده ها را میپذیرد (27 مائده).

عاقبت با تقوا کنندگان است (128 اعراف و ...) آخرت نزد پروردگارت برای تقوا کنندگان است (35 زخرف) دوستان در روز قیامت با یکدیگر دشمنند (که چرا یکدیگر را به تقوا نخواندند) جز تقوا کنندگان (67 زخرف) خدا ولی تقوا کنندگان است (19 جاثیه) و آیات دیگر و بهر صورت تاکنون برای شما از مادرشوهر بیشتر بحث کردم اما از مادرزن کمتر گفتم و حال آنکه کلید حل بسیاری از مشکلات خانوادگی بدست مادرزنهاست همانگونه که کلید ایجاد بسیاری از مشکلات و فتنه

و فسادها بدست آنهاست.

اصولاً وقتی دختر از خانه پدر و مادر بیرون رفت و قدم در خانه شوهر گذاشت اختیارش با شوهر اوست و هر چند لازمست پدر و مادر را احترام گذارد اما فرق بین یک زن ابله و دانا همین جاست و یک زن دانا میتواند حتی در مواردیکه بین پدر و مادرش با شوهرش اختلاف است مسئله را بطوری عالمانه حل و فصل نماید که کاملاً تقرب حاصل و رضایت پروردگار را جلب کرده باشد هم پدر و مادر را احترام کند هم رعایت این دستور بنماید که پروردگار فرمود اگر قرار بود انسانی را اجازه دهم دیگری را سجده کنند به زنان دستور می دادم شوهران خود را سجده نمایند (یعنی اگر زنان ژاپون مجبورند که شوهر را معبود میشمرند زن مسلمان نسبت به مرد اسلام چنین است).

زنها بقدر کافی در منزل کار دارند یعنی زنی که فقط یک دختر و پسر دارد و در خانه اش هستند آنقدر کار خانه داری دارد که نمیرسد کار دیگری انجام دهد ولی ممکن است ژنهای پرکار پیدا شوند که کارخانه داری را که انجام دادند باز متوجه شوند اوقات فراغتی دارند که متاسفانه بسیاری از آنها این قسمت از عمر گرانبها را مفت و رایگان از دست میدهند و با آنکه حاضر نیستند یک تومان مجانی از دست بدهند متوجه نیستند که چگونه عمرشان از دست میرود.

رسم زننده بسیاری از زنان است که اوقات فراغت سر کوچه ها، کنار خیابانها یا در محلی دیگر با زن یا زنهائی نشسته از زندگی و مسائلی که اغلب اطراف ازدواج و نسل دور میزند بحث کنند و چه بهتر که اوقات مذکور را که اغلب در معصیت هائی چون باطل عمر گذراندن - غیبت کردن میگذرد به مطالعه یا کارهای دستی و خیاطی بپردازند.

در جلدهای قبل آوردم که امام میفرماید مردی سعادتمند است

که همسری دارد در غیابش مال او را حافظ است آری گر چه دادن هزینه شرکت زندگی با پدر است اما تعیین بودجه و بالا بردن و پائین آوردنش بدست زنان است نویسنده دو خانه را سراغ دارد که در یکی از آنها نمیگذارند حتی هسته های تلخ میوه جات هدر رود و آنها را شیرین کرده باصطلاح عمل میآورند و خانه ای نیز میدانم که مقدار زیادی از میوه های ورودی به آن خانه قبل از آنکه به فقراء داده شود فاسد شده کناری ریخته میشود و زن این خانه امین نیست حتی اگر شوهرش به او گفته باشد بگذار میوه ها بپوسد و به فقرا داده نشود زیرا تلف کردن بدون جهت میوه ها اسراف و حرام است.

بهر صورت از جمله امتیازات زن خانه دار و دانا با زن احمق و حتی مرد خانه با مرد احمق در این مسئله است که نه خود میخورند و نه به کسانی که ندارند میدهند، در زبان عرب بخیل داریم و خسیس و لئیم. بخیل کسی که بدیگران نمیدهد و خسیس آنکه نه بدیگران میدهد نه بخودش میرساند و لئیم کسی است که نه بدیگران میدهد نه بخودش و اگر کسی را هم دید که بدیگری کمک میکند ایراد کرده میگوید چرا و مرد و زن مذکور فاصله بین خست و لئامت قرار دارند.

خانمها خبر ندارند که اگر ولخرجی و تلفکاری را کنار بگذارند و اجازه ندهند هزینه ای بدون جهت انجام گیرد چه اثر مطلوبی بر خرج کردن شوهر میگذارند، خانمی که در خانه ولخرجی ندارد شوهرش اغلب به جبران آن اقدام میکند و چیزی بخانه می آورد و ضمیر ناخودآگاه و نفس لوامه اش او را از ولخرجی در خارج سرزنش مینماید و همیشه بیاد اینکه خانمش مورد اعتمادش است بوده و از این بابت مسرور است و این هم سروری که بسیار اثر مطلوب بر او میگذارد زیرا میداند هر چه زحمت بکشد قدردانی میشود و بر عکس شوهری که ببیند هر چه زحمت میکشد در ازای آن خانه اش بی ارزش میداند میگوید من زحمت

بکشم که بر باد رود و آنها را نه خود بخورند نه بدیگری بدهند و این کار احمقان است.

نبی خاتم فرمودن زن حافظ و امانتدار اموال شوهرش بوده و در این باره مسئول است (مستدرک 2 - 550) و زن مقتصد را نیز بدینطریق تعریف فرمودند: بهترین زنان شما آنست که خود را برای شوهر خوشبو کند، غذای مطبوع آماده نماید در هزینه خانه اقتصاد را مراعات کند چنین زنی یکی از کارگزاران خداست و آنکه برای خدا کار کند هرگز با شکست روبرو نشده پشیمان نخواهد شد (وسائل 14 - 15) و فرمودند در جواب زنی که حق شوهر را پرسید: باید مطیع او باشد از فرمانش تخلف نکند بدون اجازه اش چیزی بکسی ندهد (بحار 103 - 248) و فرمودند بهترین زنان آنست که کم خرج باشد (مستدرک 2 - 532) سخن از هزینه است باید از مهمانداری گفته شود.

مهمانداری برای همه هست و آنقدر خبر و حدیث از اولیاء خدا و پیامبران رسیده و از میزبانی و مهمانداری تعریف شده که دارد حتی پدر انبیا حضرت ابراهیم سعی داشت همیشه بر سفره اش مهمانی نشسته باشد.

نبی خاتم فرمودند: رزق مهمان از آسمان نازل میشود و چون خورده شد گناهان میزبان آمرزیده میشود (وسائل 16 - 557) و فرمودند همنشینی با دوستان ایجاد محبت میکند (بحار 74 - 335) و از حضرت رضاست که سخاوتمند از غذای مردم میخورد تا از غذایش بخورند اما بخیل از غذای مردم نمی خورد مبادا از غذایش بخورند (وسائل 16 - 520) و فرزند گرامی حضرت یعنی حضرت جواد فرماید: نشستن با دوستان دل را زنده و عقل را بارور میکند ولو اندک باشد (بحار 74 - 353).

مهمان که میآید برکت را می آورد و نکبت را میبرد قبلا آوردم

از سخنان آنهاست آری آدمی مجبور میشود با داشتن مهمان غذا و میوه تهیه کند، (تغذیه بهتر) خانه و اطاقها و اسباب و لوازم را تمیز کند (نظافت) و این خود فی الجمله ای برکت کمیتی است و برکت کیفیتی آن که مهمانداری سیمان اجتماع است و مردم را بیکدیگر ربط میدهد و متاسفانه امروز با پیدایش تشریفات و تجملات و خودنمائیها و سنگین بودن مهمانداری برای تن پروران مسئله را واژگون جلوه داده است، و مال آنکه مهمان نه میخواهد دکور ببیند نه عتیقه جات اطاق را بخورد و چون همه چیز نیست که بر همه چیز اثر نکند تجمل و تشریفات هم بر مهمان اثر میگذارد اگر نمیتواند چشم و هم چشمی کرده مشابه یا بهترش را ارائه دهد عقده ای میشود و اگر قدرت دارد میزبان امروز که مهمان فرداست آنرا می بیند و عقده ای میگردد و مگر میزبان مقصودش از مهمانداری بردن مهمان به فروشگاه یا موزه یا عتیقه فروشی است و همین تجمل و تشریفات که هر بعدی میخواهد بیشتر از قبلی باشد سبب میشود مهمان نوازی رو بکاهش رود.

اما مشکل بودن مهمانداری نیز از لحاظ تهیه غذا و میزبانی در صورتی که وقت باشد میتوان سفره رنگین داشت و در غیر اینصورت قبلا آوردم که میفرمایند کسی که ناگهان وارد میشود هر چه در خانه هست برایش آورده شود و رعایت همین دو قسمت کار پر زحمت مهمانداری را آسان میسازد.

بار دیگر به احترامی که باید زن از مرد بنماید اشاره کنم زیرا فوق العاده اثر مطلوب و نامطلوب در رعایت احترام یا خرد کردن شخصیت در روابط فیمابین باقی خواهد ماند: اگر فهمیدی حتی شوهر دوست ندارد با کلمه تو او را صدا کنی نکن و شما بگو با شوهرت درد دلهای بیهوده مکن و شکوه و ناله از زندگی منما که صبر و تحمل مرد گرچه زیاد است اما خلل پذیر است تو که میدانی از دست رفته ها بر نمیگردد

و برآوردن بسیاری از آرزوها امکان ندارد چرا باید شوهرت را رنج بدهی و حرفی و مشکلی بر زندگیش بیفزائی و کاری کنی که در اینجا عقده شود و در سرای بعد عذاب.

زن بر جوهره خودآرائی و پیرایش آفریده شده و آرزوی محبوب مرد شدن از قدیسه ترین صفات اوست و بسیارند زنانی که با زمینه دینی بخانه شوهر رفته اند و از اول خود را مذهبی معرفی کرده حکومت مذهب را که باید بر خانواده حکمفرما باشد به خانواده شوهر بدینوسیله تذکر داده اند اما چند حالت ممکن است اتفاق بیفتد زن متعبده باشد و باتکاء ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین عنوان تطهیر و طهر و طهارت همه و همه را در وسواس و آب و آب کشیدن خلاصه کند و شگفتی اینجاست که اغلب اینگونه زنان پاکی غلط و بیچاره کننده را به اسم دین دارند و آنرا جایگزین پاکیزگی کرده اند خانه کثیف مبلها کثیف پردها کثیف و همه چیز دور از پاکیزگی و حاکم بر همه چیز پاکی آن هم بدعت و من در آوردی شوهر اگر واقعاً دیندار باشد مانند اسیری در بند میسوزد و میسازد و از خدا فرج و نجات میطلبد و زن به گمراهی خود ادامه میدهد تا روزی که فرزندان بزرگ شوند و وزنه را به نفع پدر یا مادر در خانواده یکسره بالا و پائین آورند و اگر شوهر حتی از حد وسط بین دین و بی دینی اندکی بجانب بیدینی متمایل باشد اختلاف و نزاع حاکم بر خانواده خواهد شد و چه بسا کار به جدائی انجامد اگر مرد وسواسی باشد و آب و آب کشی شغل اولیه اش و همسرش نیز از او متاثر برای کسیکه وارد چنین خانه ای میشود گویا وارد خانه یکی از صابئونی ها شده که صب ماء اصل اولیه دینی

آنهاست و تعدادی از آنها اطراف رود کازرون ایران هنوز هستند که خود را پیرو حضرت یحیی میدانند و در کلیه موارد و اعمال مذهبی با آب سر و کار دارند حتی برای اینکه دانسته شود به استعداد ازدواج کردن رسیده اند یا نه در ظرفی پر از آب فرو میروند و اینگونه آزمایش میشوند که چند دقیقه در زیر آب میتوانند توقف کرد این مرد و زن نیز که در بسیاری از کارهای زندگی وامانده اند زیرا دقایق بسیاری از آنرا وسواس تماس با آب گرفته و فرصتی باقی نمیگذارد و اغلبشان نیز بعلت بیش از حد سر و کار داشتن با آب هر چه زودتر به بیماریهای پوستی و غیره دچار میباشند ناگفته نماند در این خانه از حداقل اسباب و لوازم استفاده میشود و اغلبشان نظافت را فدای وسواس کرده اند.

اگر مرد وسواسی باشد چون وسواسی ها بر دو نوعند نوعی که دستشان بهیچ نخورده کافیست سایه شی نجسی یا سایه چیزی که احتمالاً در طول زمان نجس شده است به دستشان بیفتد و برای تطهیر آن یعنی برای پاک شدن دست به حمام بروند و ساعاتی از عمر را برای کم کردن سایه نجاست صرف نمایند و نوعی از وسواسی ها که دستشان به شی نحس یا احتمالاً نجس میخورد و به حمام میروند و زندگی آنها مخصوصا زندگی جنسی شان در هر دو نوع دستخوش تغییرات است ناگفته نماند در بین زنان شاید کمتر از مردان وسواسی نوع اول که وسواسی های بهانه گیر میتوان نام گزاریشان کرد یافت میشوند ولی همانگونه که تنوع در زنان بیشتر از مردان است نوع بهانه گیری در زنان برای اثبات حق شناخت وسواس خو نیز تنوع بیشتری دارد، زنی را به من معرفی کردند که شوهرش جرات نداشت دستش را بهیچ نقطه از دیوارهای خانه و اطاقها که قلم موی زندگی برآن گذشته بود برساند و علت نجس بودن حتی سقف اطاقها را چنین بیان میکرد که هر چند استاد رنگ آمیز مسلمان بوده است اما با همان قلم مو که دیوارهای مستراح را رنگ کرده و حتما

بزمین آن رسیده سقف اطاقها را نیز رنگ کرده است.

علت آنکه حتی اعمال جنسی وسواسی های مذکور دستخوش تغییرات میگردد و اثر سوئی بر هر دو طرف دارد در برخی افراد همانند کسانی است که به بواسیر دچارند که بعضی از نامبردگان چون با هر نوبت اجابت مزاج درد میکشند خود را نگهمیدارند و دفعات اجابت را کم میکنند و در نتیجه جذب آب توسط روده بزرگ به پیوست دچار میشوند ولی خشکی مدفوع حاصل از نگهداری آن سبب میشود کمیت از دست رفته را با کیفیت جبران کرده با هر نوبت اجابت مزاج علاوه بر دردهای شدید به خونریزی های احتمالی و دردهای کشنده نیز تن در دهند وسواسی ها نیز یا برای آنکه اداره شان حمام نباشد یا بیماریهای ناشی از تماس با آب افزایش دهنده نباشد یا اعمال مربوط به مکررات تماس در آب خسته شان نکند از غسل و آمیزش و زندگی کناره گیری کرده آنرا به حداقل میرسانند ولی کاهش دفعات آمیزش در برابر خواسته های برآورده نشده زن کیفیت احوال و اوضاع ارتباطی خانوادگی را به بند عصبانیت ها میکشاند و دیگر نه در آن خانه آشپزخانه کما فی السابق دود میکند و نه لباسها شسته و تجلی مینماید و نه بچه ها در دروسشان نمره خوب میگیرند و آنچه معیار و فرمولهای خانوادگی است بخاطر وسواس در هر خانه ای است حتی اگر اندکی است حالت جابجائی نشان میدهد.

بقرار مذکور در خانه وسواسی یا پاکی جای پاکیزگی گرفته است آن هم پاکی کاذب و هر جانکاه ناقذی بیقید چرکین است ژولیده است شلوغ است یا در معیار و فرمولهای روابط خانوادگی که تحت الشعاع گسستگی امور جنسی دگرگون شده اختلاف و چه بسا نزاع پدیده ای قطعی است.

تعجب اینجاست که با الهام از آیه شریفه ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین میتوان گفت پاکی کاذب خانه وسواسی ها نه تنها پاکیزگی دروغین را همراه دارد بلکه پاکی و پاکیزگی ساقط شده ظاهر

را که با تطهیر انجام میگرفته و دگرگون شده پاکی باطن را که با توبه میتوان جلب کرد محبت الهی را بهم ریخته خسران زای دنیا و آخرت بوده باشد.

زن وسواسی که هم اکنون مقالات مرا میخواند بخود آید و وضع موجود را به وضعی که باید واجد آن باشد در آورد یعنی سعی کند دست از پاپ کاتولیک تر بودن بکشد و اگر محمد و علی صلی الله علیه و آله و سلم دو مرتبه برای پاکی آب میریختند بیشتر نریزد و اگر گفته اند تا مکه برای حج رفتن سفر نمایند به صحرای سیبری سر در نیاورند و اگر شوهرشان وسواسی است بوسیله یکی از خویشاوندان بطرزی که شوهر دلزده نشود مسئله را در میان بگذارند تا در برخوردهائی که ممکن است در مجلسی یا در معبری میانشان روی میدهد جهت روشن شدن وضع مطهرات اسلامی اقدام اسلامی بعمل آید.

زن وسواسی با مرد وسواسی یک فرق کلی دارند و بهمین جهت شرح اینقسمت که مربوط به وسواسی هاست در اینجا که مربوط به زنان و آئین شوهر داری است آوردم و فرق مذکور اینست که بچه های خانواده ای که پدر یا مادر یا هر دو وسواسی هستند از دست مادر عذاب میکشند نه از دست پدر زیرا کمتر پدری حاضر است آب و آبکشی بچه ها را که مربوط به کارهای خانه میشود متحمل شود بلکه اغلب آنها را بعهده مادر میگذارد لاجرم مادر باید بداند که اغلب کودکانی که در سرمای زمستان و حتی گرمای تابستان چندین نوبت به جبر و کشان کشان آنها را به سوی آب میکشانند و به بهانه پاک شدن آنها را رنج میدهند و نام مذهب بر عمل خود میگذارند علاوه بر اینکه به محض رهائی از قید و بند خانوادگی زده شدن خود را از آب و آب کشی بصورت عدم رعایت مقررات مطهرات اسلامی ابراز میدارند از مذهب نیز دلخورند و برگشت نامبردگان از مذهب جز اثبات اینکه آنچه از مطهرات بر امور خانوادگی حاکم بوده است و وسواس نام داشته خارج از مذهب است ممکن نیست.

مردی را سراغ دارم که برای رعایت تمام اوامر و نواهی اسلام نسبتاً اهتمام میورزد اما همیشه به بهانه های ناوارد بجای وضو تیمم می کند این مرد که خواهر بزرگش او را بجای مادر، بزرگ کرده زنی وسواسی بوده که کودکها را مجبور میکرده در هر نوبت پس از غذا خوردن پس از قلم دست گرفتن پس از لباس پوشیدن پس از نوزاد بغل کردن پس از دست به دوچرخه کردن و پس از بسیاری از اعمال و افعال تا آرنجها برای دو دست و تا سر و گردن برای صورت در آب فرو برند تا غذا داده شوند یا مادر اجازه دهد درسشان را بنویسند یا بازی کنند زنده باد اسلام را که فرمود در تماس با آب مسلمان بگوید الحمدلله الذی جعل الماء طهورا و لم یجعل نجسا خدای را سپاس که آب را پاک کننده آفرید و تکرار این مطلب که خدای را سپاس آب را نجس قرار نداد برای وسواسی ها گفته شده است.

آری این مرد که همه اعمالش در حد مرجعین بود اما بجای وضو تیمم میکرد از تماس خواهر بزرگش با آب که همه را معذب کرده بود گویا تیممی ندیده بود، نه تنها فرزند یا فرزندان خاندان وسواسی نسبت به پاکی و مذهب انحرافی پیدا مینمایند بلکه همان مادر و بندرت همان پدر نیز که وسواسی هستند ممکن است همینگونه شوند:

زنی را سراغ دارم که چون عروس شد و بخانه شوهر آمد غوغائی توام با دغدغه در خانه حتی ماه عسل را سال فلج کرده بود اما شوهر به عمل زشتی این چنین دست زد که هر جا را همسرش قسم میخورد نجس است دستش را تر میکرد و به آن محل میمالید و بعد بظرف هائی که در سفره بود میزد و میگفت همه نجس شد خواهی بخور خواهی نخور، مدتی زن غذای خود جدا میگذاشت و پنهان میکرد و بر سفره نان خالی میخورد بعد که مرد فهمید زن چنین میکند حتی دیگها را بقول همسرش نجس میکرد و طولی نکشید که زن آنچنان شد که فرش و ظروف واقعاً نجس را بکار میبرد و به دنبال اشتباه شوهر اشتباه کاری داشت و نیز سراغ دارم زنی وسواسی که آنقدر بر اطرافیانش

سخت میگذشت که روحانی بزرگ شهر بخط خود برایش سرنوشت سرکار علیه خانم ... برای شما خون و پول و ... همه پاک است بهرصورت زن وسواسی که محرم رازهایش آب است پایه و اساس خانه زندگی عاشقانه اش نیز بر آب است و اعمالش نه مورد تائید اسلام است و نه مورد تائید آنچه اسلام آنها را پذیرفته است چون بهداشت و طب باید بخود آید و همانگونه که از اوامر و نواهی چیزی کم نمیکند چیزی را نیز نباید بیفزاید که عزت داشتن به آنچه از خدای باریتعالی است همانگونه رفتار کردن است که او فرموده است به تو از طرف خدا بوسیله پیامبرانش ابلاغ شد که تا چیزی را یقین نکرده ای که نجس است نتوانی بر آن سوگند یاد کرد باید پاک بدانی و اگر چیزی را خواستی تطهیر کنی باید همان کنی که اسلام از تو خواسته است که در غیر اینصورت از بسیاری مزایای دینی و دنیائی محرومی و چه بسیار از واقعیت ها را که در رویائی خود شیرین تشخیص داده میگذرانی.

برای پاکیزه کردن بچه ه مادر باید متوجه باشد همانگونه که پدر خوشحال میشود نوازش کردن مادر فرزندانش را ببیند و صدای نوازش کردن مادر، آنها را خوشترین صدای خانه برای پدر است و این نوازش رشد و کمال دهنده میباشد و بر این قسمت شاهد صادق دستور اسلام است که نبی خاتم هر بوسه از فرزند گرفتن را اجری معرفی فرمودند و بهمین معیار شستشوی بچه ها و نظافتشان در کنار امور رشد دهنده پدر را بسیار مسرور میکند چنانچه موقع رفتن بمدرسه مادر را ببیند که دست و صورت بچه ها را پاکیزه و کیف و کتابشان را آماده میکند آنقدر لذت میبرد که گاه شده پدر ناخودآگاه خدای را بر اینکار سپاس میکند و ناخودآگاه از اینجهت که این نظافت مقدمه ای بر امر رشده دهنده و بسوی علم رفتن است همچنانکه اگر بچه خواست برای بازی کردن خارج شود و مادر دست و صورت بچه را تمیز کند مورد تعجب پدر خواهد شد هر چند بچه نخواهد در جائی بازی کند که خاک آلود است و زود کثیف و غبار آلود خواهد شد و مادر آنها را نظیف کند باز برای پدر

چندان ارزشی ندارد.

زن برای جلب نظر بیشتر شوهرش میتواند فرزندان را هنگام رفتن به خانه مادرشوهر یا پدرشوهر یا خویشاوندان نزدیک دیگر شوهر همان اهمیت را بدهد که برای رفتن به مدرسه میدهد یعنی آنها را تمیز بدارد که شوهر مسرور میشود و این عمل را نوعی احترام همسر به خاندانش تلقی میکند اینکه اسلام هر وقت جشن اسلامی یا عزای اسلامی است غسل کردن و عطر زدن را مستحب کرد و نیز استحباب گلاب دادن و گلاب پاشیدن به جمعیت ها را وضع کرده همه را میتوان نوعی احترام تلقی کرد که مردم شایسته است نسبت بیکدیگر مرعی دارند و این خود احترام است که از طرف بوی چرکین و کثافت بمشامشان برسد و ناخودآگاه نیز این امر عمل میشود و برای ملاقات بزرگان یا زیارتها که دستور اسلامی تمیز کردن و خوشبو ساختن از جمله برنامه هاست همین است.

زن باید سعی کند آب باقیمانده در حمام یا ظرف که ناشی از شستن ظرف یا لباس یا بدن است بزودی به چاله فرو رود که علاوه بر دفع مواد مگس زا و پشه زیاد کن پدر همیشه از دیدن آبهای کثیف جدا شده از آلودگیها رنج میبرد و اگر قبل از نشستن به میز غذا چنین آبی را ببیند اشتهایش را کمتر میکند. مقصود از کاهش اشتهای شوهر با دیدن آب کثیف دور ریخته نشده اشاره به اثر رنگها بر اشتها نیست بلکه این نوعی نافرمانی برای شوهر تلقی میشود که چون با سلامتی خود و فرزندانش مغایرت دارد اثر بدی بر شوهر میگذارد.

اشاره به آیات و اخبار

بی انصافی است آنچه را بذهنم رسید نگویم و اگر درباره قرآن نبود خارج از برنامه مطلبی نمی آوردم قرآن عزیز ماست حبیب ماست زیرا کلام

خداست، کامپیوتر، جهانیان را در تنگنای اعتراف قرار داد که حتی آنها که خارج از عالم محسوسات چیزی را قبول ندارند بگویند درست است که بشر نمیتواند مانند قرآن را بیاورد اما باید پذیرفت که همانند فرمولهای بکار رفته در اهرام ثلاثه و بسیاری از عجائب دیگر که خارج از قدرت فکری بشر عصرش موجودیت یافته و خدایان از آسمانها بر زمین آمده کمک کرده اند قرآن نیز از طرف ساکنان کرات دیگر آورده شده است. آری مجبورند در برابر کتابی که پانزده قرن قبل به اثر رنگها در فعالیت های انسانی مطالبی دارد و در جلد پنجم پاره ای را شرح دادم این چنین فکر کنند کتاب که میگوید غیبت کردن گوشت برادر مرده خوردن است و پتومائین بزبان یونانی همین معنی را میدهد معنی مردار که در اثر فساد مواد گوشتی در بدن ایجاد میشود و دیدن کثافات و حتی خوردن باقیمانده از شستشوها و چرکها و کثافات را طعام دوزخی ها معرفی میفرماید و خانه ای نیز که اینچنین آلوده باشد گوشه ای از نشانی جهنم را دارد و ساکنانش چون دوزخیان اشتهای غذائی هم ندارند و از هر چه دلشان میخواهد و هر چه چشمان خوش آید دور و

مطرودند برعکس بهشتیان که به آنها متنعمم اند (فیها ما تشتهی الانفس و تلذ الاعین - قرآن) تو ای زن اگر کتاب مرا میخوانی و خدای ناکرده اسلام نیاورده ای حداقل میدانی که از مفاد کتابی شروع کرده ای که از آسمانهاست و اگر مسلمانی چون بفهمی که از قرآن کلام خدا حرکتت آغاز شده همه زندگی را بر تو بر شوهرت گوارا میسازد و با رغبت دوباره کتاب را خواهی خواند و بهر چه اسلام دستور داده مطیع خواهی بود من بارها گفتم اگر خدای تعالی بهتر از دین چیزی برای آدمیان داشت آنرا بوسیله پیامبرانش برایت میفرستاد و از جمله بهمین علت گوئیم ارحم الراحمین است که برای جماعت منحرف و ضد خدا پیامبر فرستاد تا دین برای مردم بیاورد و از اینقرار اگر هر کس حتی نزدیکان

بخواهند قسمتی از زندگی را از کفت بربایند دین میخواهد چیزی بکفت بگذارد.

هم اکنون میخواهم وارد امری متعلق به تمام نسل تو شوم که خودداری از مفهوم آن محرومیت تو از یک عنایت جاودانی است و برای تو از آفریده شدگان هیچ تحسین و احترامی حواله نخواهد شد و اگر بجان بپذیری جانانه پیشکشی را نسل اندر نسل خود از آن داده ای واقفان را دیده ای که نوعی موقوفات بجای نهادند که وقف اولادی نامیده میشود آبی و مزرعه ای یا محصول بخش دیگری را وقف میکردند بر اولاد خود بلکه بر ذریه خود که نسل اندر نسل تا پایان جهان از بهره دهی های وقف شده ببرند اما رخصت فروش آن نداشتند رعایت تو در این امر همین است موتوری را براه انداخته ای که نسلی را تا پایان جهان شبکه کشی کرده هیچکدام از آنها را از آن روشنائی بی بهره نخواهد گذاشت و آن جلوگیری از حاکم شدن روش مادر سالاری در خانه است که اگر گشت و گذاری از آن به خانه ات راه یابد از در دیگر خانه ات اندیشه های درست خارج میشود و بالاخره صدای شلاق حکمرانی تو از حلقوم یکی از فرزندان نسل او یا دوم یا سومت و گاه بیش از حلقوم چند نفر برمیآید که ای زن شاه مادر شده در برابر پدر اینک من نخستین قربانی خانه ای هستم که در ذلت زبان یا زبان و دست تو تاخت زده شده بود و بی رحمانه در آن روش مادرشاهی اعمال میشد آری مادر شاهی چه بد کلمه انتخاب شده ای که تصور میشود مادر شاه یعنی فرزندش در اوج قدرت مکانی دارد و حال آنکه معلوم شده در نسل مادر شاهیان جنون جوانی (اسکیزوفرن) پدیده ای حتمی الوقوع در نسل است آنچنانکه باید بجای مادر شاهی از اول مادر دیوانگی نام نهاد و قبلا بر ساله هائی که در این باره نوشته شده اشاره کرده ام.

بقدر کافی درباره لزوم تمکین زن نسبت بشوهر شرح دادم و

اینکه شوهری بی انصاف نامیده شده که آنقدر از همسرش در فاصله نباشد که بتواند در بسترش بخوابد و از این خوابیدن کناره گیری نماید و اینها همه را بزبان اسلام میگویم و همین تمکین زن و در بستر خوابیدن شوهر اولین و بهترین پیشگیری روش مادر شاهی است زیرا مرد با بستر آمدن خود را فاعل و تصرف کننده معرفی کرده و به زن بعنوان مرد مذکر و مذکور معرفی مینماید و زن نیز با تمکین میپذیرد که مفعول و متصرف شده خواهد بود و روش مادرسالاری هرگز در این بستر جوانه نخواهد زد و اگر قبلا نیز در میان نزاعهای کوچک خانوادگی جوانه زده باشد در میان پذیرش نیروهای فاعل و مفعول می خشکد و نه اثری از دعواهای تمکین پس از تمکین باقی میماند نه ردپائی در خانه پس از پا گذاردن به بستر دیده میشود.

روش مادرسالاری به انواع سر از گوشه و کنار خانه بیرون می آورد و همانگونه که ارتداد و شرک مراحلی دارد ضعیف تر و شدیدتر مادر شاهی هم روشی مرحله پذیر است که اگر شروع آن با عدم تمکین زن یا به بستر همسر نرفتن شوهر باشد روز بروز با تشکیل دایره شومی که تشکیل داده شده رو به توسعه است این بر آن اثر میکند و آن بر این و یکدیگر را تشدید مینمایند مادر تمکین نمیکند پدر عصبانی است مادر را به روان آزاری مستحق میداند بر نیروی عدم تمکینش می افزاید و باز تسلسل ادامه مییابد و بالاخره پاسخ همه را یک عضوی از اعضاء که نسل است خواهد داد و اجازه بفرمائید مسئله جالبی را که نوبتی دیگر آوردم تکرار کنم:

در قرآن داریم که اعضائی چند در روز واپسین شهادت میدهند که چه ها کرده یا گفته اند و نمونه آن در همین دنیاست جنین عضوی از مادر است و چون اعضاء دیگر از همه چیز مادر بهره میبرد مادر گناه میکند جنین در محیط مساعد که دنیا باشد قرار میگیرد و شهادت

میدهد مادرش گناهکار است و زبان باز شدن جنین و شهادتش بصورت جنون، صرع، نقص عضو است زبان و دست و پای ما نیز در محیط مساعد که آخرت باشد و شهادت میدهد و از جمله مواردی که نسل چه گناه کبیره مادر که اعمال روش مادرشاهی است زبان باز میکند و با جنون آنرا اعلام میدارد همین است و به دنبال آن عذاب آخرت که اشد و ابقی است شدیدتر و پایان ناپذیر.

زنی که در برابر میهمان، شوهرش را سرزنش میکند که چرا وقت چای خوردن دهانش صدا میکند و به اصطلاح هش میکشد چرا انگشت شوهرش در حین لقمه زدن به ظرف به غذا خورده چرا لقمه ها را درشت میگیرد چرا بسیار ریزه میگیرد چرا وقت خوردن زبانش را خارج و داخل میکند چرا قاشق را لیس میزند چرا تند غذا میخورد چرا پایش وسط سفره رفته است چرا از دهانش میریزد چرا از ظرف جلو خودش برداشت نمیکند چرا دانه های درشت انگور را که در ظرف است جدا میکند چرا یک خوشه برنمیدارد و بخورد چرا نان بهتر را جلو خودش گذاشت چرا آروغ زد چرا حرف زیادی زد چرا به ظرف و یا دست دیگران نگاه کرد چرا از غذا تعریف نمود را از تعاریف هیچ نکرد و هیچ نگفت چرا هیچ به همسر کمک نکرد چرا چند بچه بودند از هیچکدام یادی نکرد چرا عطسه زد و جلو دهانش نگرفت چرا میزبان است و بالا نشسته است چرا به خویشاوندان خودش بیش از اقوام عروس تعارف کرد چرا قرار بود از فلان روغن بخرد که برنج بهتر شود نخرید چرا دیرتر از سایرین شروع کرد و زودتر از آنها دست کشید چرا ظرف منحصر بفرد را که برداشت جلو خودش نهاد چرا و چرا و ... با آنکه همه چراها را حق با همسر است که به شوهر بگوید اما در برابر مهمان گفتن فی الجمله انتخاب روش مادرشاهی کردن است که در مراحل بسیار پائین یا ضعیف اعمال شده است و فرزندانش را بهمان مقدار ناچیز دیوانه خواهد کرد.

ترازوی ارشمیدس را یادآور که هر چه بر یکطرف کفه فشار وارد می آمد مجبور بودی بهمان اندازه وزنه بطرف مقابل اضافه کنی، فمن یعمل مثقال ذره خیراً یره یا شراً یره همین است هر چه فشار بر نظم فطرت وارد کنی بر تو فشار وارد میشود کمی مادرشاهی کنی کمی دیوانه تحویل میدهی بیشتر کنی بیشتر دهی.

زنی که بشوهرش بگوید چرا فلان پارچه ای نخریده ای در حالیکه قدرت مالی وی کفاف خرید آنرا نمیداده است چرا ظرف نشسته ای چرا بچه را نگهداری نکرده ای چرا نپختی چرا نشستی چرا در اداره ات چنین کردی و چرا در حجره ات چنان بودی هر چند حق با او باشد به مرز انتخاب روش مادرشاهی نزدیک شده است زیرا به پدر تمام سفارشات شده که باید به همسر کمک کند و حق کار کردن با شیر دادنش را ادا کند یا بنحویکه از او راضی باشد و الگو و نمونه هم علی و همسرش فاطمه سلام الله علیها داده است که چگونه درخانه کمک کار یکدیگر بودند، نه در آن خانه کوچک پدرشاهی بود نه مادرشاهی، از طرف دیگر هر کاری که زن در خانه برای حفظ خانواده میکند حتی برداشتن یک بشقاب از جائی و گذاشتن بجای دیگر را اسلام سبب اجر عظیم و نظر لطف پروردگار به آن خاندان افتادن دانسته و نبی خاتم در این باره میفرماید (ایما امراه رفعت من بیت زوجها شیما من موضع الی موضع ترید به صلاحا نظر الله الیها، و من نظر الله الیه لم یعذبه) خدا به چنین زن کدبانو نظر افکند و هر زن خانه داری که در اصلاح خانه اقدام میکند خدا او را عذاب نمیفرماید یعنی هر کاری زن در خانه انجام دهد که نیت او اصلاح باشد نظر خدا به او افتد و عذاب از او برداشته شود آری برای زنیکه خانه داری میکند به اعتبار کاری که اصلاح دهنده وضع خانه است نزد خدا اعتبار و ارزش می یابد و وقتی نظر اصلاحی در کار بود کارهایی که حتی یخچال و آشپزخانه را به صلاح

می آورد نظر لطف خدا در همانجا کارگر و عذاب در همانجا مطرود بود، بهداشت هم تا اینجای مطلب رسیده است که با هر دفعه مرتب کردن یا برداشتن و گذاشتن رختخواب که کدبانو انجام میدهد ورزش مورد نظر زن انجام گرفته است یعنی اسلام چهارده قرنی انجام کارهای خانه را به حد بینهایت رشد روانی بالا برده و آنرا مورد نظر لطف الهی معرفی میفرماید و بهداشت فقط تا آنجای رشد جسمی که ورزش را نیکو میشمارد معرفی مینماید. (فراموش نشود که این سخن نبی خاتم بود که اگر کاسه ای را زنی بر اصلاح خانه بجای خود گذارد چه اجری خواهد داشت).

در اوائل همین جلد آوردم که زن ممکنست در یک خانه کوچک و ساده که چندان اشیاء و لوازمی ندارن زندگی کند ولی اگر احتیاجی به یک شئی از آنها شد لازم آید هر چه در اطاق است زیر و رو کرد تا آنرا پیدا نمود اما کدبانوئی است که در خانه جنجالی و پر اسباب و اثاثیه زندگی میکند و هر لحظه که احتیاج بهر یک از آن لوازم احساس شد گویا میتواند آنرا صدا کرده و بلافاصله لبیک شنید و چهره اش را دید و این زن است که مصلح بوده و خانه را بصلاح آورده و با هر برداشت و بگذاشتی نظر لطف الهی را جلب نموده است.

زن در خانه چند مسئله علاوه تر از مرد دارد که اهم آنها خانه داری، قاعدگی، آبستنی، زایمان، شیردادن است که برای خانه داری به حدی میرسد که کوچکترین آنها لوازم را مرتب گذاردن و باصلاح در آوردن را ملاحظه فرمودید آبستنی آنرا نیز از قول نبی خاتم آوردم (ان المرئه اذا حملت کانت بمنزله الصائم القائم المجاهد بنفسه و ماله) که در مرتبت و منزلت چون روزه داری است (روزها) و قائم است (شبها) و مجاهد است به جان و مالش (روزها و شبها و تمام مدت آبستنی) یعنی یک روزه دار که روزه اش مورد پسند رسول الله و یک

شب زنده دار مقبول و یک مجاهد مقرب که هر کدام به تنهائی بنده خاص خدایند همه و همه در آبستن بودن جمع است و عجیب آنکه رسول الله عزیز به ترتیبی که علائم فیزیکی روزه دار و قائم و مجاهد در زن تجلی دارد آنرا ذکر فرموده اند ابتدا ویار دارد و رعایت رژیمی که شرح دادم و به جبر بوضع روزه داری در میآید که واردات غذائیش دگرگون میشود بعد از گذشت چند ماه شکم آنچنان برمیآید که چون قائم و شب زنده داراست که نمی خوابد و این زن نیز نمیتواند با چنین شکم بخوابد و بالاخره مجاهدی که با نفس و مالش کوشش مینماید و این نیز با پرداخت های روانی و مادی که به جنین میدهد کاملاً مجاهدت است و با پیش آمدها و عوارض و احوالی که بر آبستنی مترتب است گویا در میدان جهاد با خطرها روبروست مگر روزه دار در زمانی و قائم به نماز در مکانی قرار نگرفته اند که محراب نام دارد و محراب جای حرب و میدان جنگ است زن روزه دار با مرد روزه دار با مشتهیات شیطانی و نفس اماره در جنگ زمانی است از صبح تا غروب و در محراب زمانی قرار دارد و نمازگزار حق ندارد مقدم بر نمازش جز محراب چیزی باشد حق ندارد عکسی تصویری، پنجره ای، چراغی، دریچه ای، حیوانی، انسانی جلو نمازش باشد جز محراب یعنی در مکان جنگ با شیطان و نفس اماره قرار دارد و در هر حال زن آبستنی که علائم فیزیکی روزه و شب زنده داری و جهاد در او پیداست خواه و ناخواه همه مدت آبستنی را در جنگ و جهاد در راه خدا سپری میسازد و جالب تر از آن اجر عظیم زمان زایمان و مدت شیر دادنش است که نبی خاتم عزیز فرمودند (فاذا وضعت کان لها من الاجر ما لا یدری ما هو لعظمه فاذا ارضعت کان لها بکل مصعه کعدل عتق محرر من ولد اسمعیل) سومین مرحله زایمان است که چون انجام گرفت مادر پی بعظمت آن نمیبرد و این در صورتی است که اگر بعضی از نسخ را بپذیریم که تدری گفته اند و اگر یدری مقبول

باشد این معنی را میدهد که هیچکس بعظمت کاری که مادر انجام داده واقف نیست (1) آری یک دانه گندم بالقوه دارنده شاخه و برگ و گل و خوشه و تا هفتصد دانه گندم است و یک نوزاد بالقوه دارای هوش و فکر و عقل است و وزنی که در ترازوی حیات حد و حصری ندارد و چه بسا ابراهیم خلیل شود یا حسین سید الشهداء که مکتب سازند و تا پایان جهان رشد میدهند و چه کسی میتواند بعظمت این چنین نوزادان یا پیروان آنها که قبول مسئولیت کرده و در فکر خیرشان حد و حصری نیست واقف گردد. نوزاد مسلمان بالقوه جای کفر را خواهد گرفت و به اسلام بی حد و بی مرزی خواهد بخشود و این عظمت را کسی نشناسد جز ذات باریتعالی خالق نوزاد.

مرحله چهارم شیر دادن است که حضرت فرمودند به هر مکیدن معادل با عتق و آزاد کردن محرری از اشراف اولاد آدم ثواب دارد آری آزادی در سایه قدرت بدست میآید و قدرت آزاد کردن در درجه اول بدست سرباز است بدست نسل است و تنها شیر مادر نسل قوی تحویل خواهد داد و در جلد مربوطه شرح داده و خواهیم داد که هیچ جای شیر مادر را نخواهد گرفت و این سخن علی علیه السلام است که پس از چهارده قرن آنرا پزشکی عصر فضا اعلام میدارد.

بقراری که گفته شد زن مرکز ستاد فرماندهیش خانه است اصلاح خانه پایه و ریشه و بنیان اجتماع است و خدای متعال آغاز اصلاح را از آنجا خواسته است (یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم و اهلیکم نارا - قرآن) و کسیکه بفکر اصلاحات افتاد تامین نظر خدا را خواسته در نتیجه نظر خدا به او افکنده خواهد شد و آنجا که نظر خدا افتاد از

1- اقتباس از سخنرانی آیت ... حاج میرزا خلیل کمره ای که تحت عنوان مادر به چاپ رسیده است.

عذاب در امان است و عظمت شان زن را در اسلام نگر که چون آبستن نیست و به کارهای خانه و اصلاح آن مشغول است بنده خاصش بحساب میآید و چون آبستن شد روزه دار شب زنده دار مجاهدی است و چون وضع حمل کرد به عظمت کاری که کرده نه خود واقف است نه همه آدمیان و چون شیر داد با هر مکیدنی بنده ای از اشرف اولاد آدم را آزاد کرد و تا زمانیکه دختر یا پسر تحت تربیت و تعلیم اوست و مادر نام دارد بهشت زیر پای اوست (الجنه تحت الاقدام الامهات - نبی خاتم) که بقدر کافی در این باره بحث کرده ام اما باید توجه داشت که نبی خاتم برای مرد فرمودند الجنه تحت ظلال السیوف و محیط خارج را برایش مایه گذاشتند محیطی که سایه قدرت مرد بر آنجا می افتد اما زن را از خودش مایه گذاشتند و بهشت را زیر پایش قرار دادند آن هم پائی که بر زمینی که در آنجا تربیت نسل صورت میگیرد و قدرت را از قوه به فعل در می آورد و این مطلب که آبستنی و زایمان و شیر دادن زن همه صوم و قیام و جهاد و تقرب است با آیه شریفه ای که بهشت را مخصوص زن و مردی معرفی میفرماید که عمل صالح انجام دهند خواناست زیرا بهشت زیر پای مادران است یعنی عمل مادری که از اول آبستنی تا پایان عقد ازدواج نسل همه عمل مادری است صالح است و عمل پدر نیز که قدرت خارج از خانه اش سبب رفاه و آسایش نسل است همه و همه صالح میباشد و صالح میشناسد.

در جلدهای قبل آوردم که شیر کار شمشیر میکند و الان اضافه بر آنچه در این باره آوردم اینکه توجه فرمائید که نبی خاتم فرمودند با هر نوبت مکیدن آزادی یک شرافتمند ارزش و برابری دارد یعنی شیر همانگونه آزادی آور است که شمشیر و بهشت زیر پای مادر است زیرا قلب دوم آدمی پای اوست و محل اتصالش با مادر غذا دهش زمین و عجیب آنکه رعایت مقررات سکسی و عورتی سرپوشی از برگ درخت

بهشت دارد (اشاره به آیه شریفه ... و طفقا یخصفان علیها من ورق الجنه) و محصول رعایت این مقررات نسلی که سبب میشود پای مادر بر هر جا نهاده میشود آنجا بهشت باشد و شیرش همان کار شمشیر را بکند و آزادی ببخشد.

بارها آوردم که نمونه ای از حسنات الابرار سیئات المقربین برای عوام اینک اگر یک یا دو نانوائی در مجلسی انگشت به بینی کند شما چه خواهید گفت اگر یک معلمی کرد چه میگوئید اگر یک وزیر یک مرجع کرد چه و لذا اگر پیامبر در جمعی چنین کرد گناه کبیره کرده است کار خوب نیز همینطور است برای یک بچه نامشروع نبی خاتم فرمودند افضل الاعمال احمزها و بسیار در برابر یک کار خوب اجر دارد که اگر این کار را یک مرد صالح کرده گناه کرده است مقصود آنکه تو زن نیز برحسب معرفت و دانائی و شناختی که داری میتوانی شوهر داری کنی تو اگر یک زن در حد آن پادو نانوا باشی در برابر شوهر انگشت به بینی کنی آنرا بیندازی آب دهان در برابرش بزمین بیندازی دست به گردن و پیشانی بکشی و چرک بیاوری بد بنشینی بد راه روی سرفه های ناهنجار یا عطسه های بیجا کنی یا شوهرت هم ردیف آن پادو است که نمی فهمد چه میکنی و اگر مرد فهمیده ای است آنرا خواهد بخشید و بنحوی بترک آنها خواهد رساند اما اگر زن فهمیده ای هستی هیچکدام از زشتکاریها و کارهای غیربهداشتی در برابرش نخواهی کرد نه تنها غیر بهداشتی که شوهر نیز بهمان اندازه متنفر میشود که بهداشت ارزش دارد بلکه کارهای غیراخلاقی نیز نباید کرد که به اندازه عظمت اخلاق نفرت پیدا خواهد نمود مثلاً خدا ناکرده زنی باشی که یک فرزند خود را آنچنان تعارف و برداشت و عزت کنی که معلوم شود چون پدر اندکی از او دلخوری دارد میخواهی او را در برابر شوهر داشته باشی که اگر چنین کنی یک اختلاف و یک بیماری را در خانواده پایه ریزی کرده ای

اختلافی که روز بروز شدت می یابد و مع الواسطه همین فرزند اختلاف زن و شوهری را مدام عمیقتر میکند و بیماری که فرزند در اثر اینکه بین دو نیروی مخالف قرار میگیرد (تعارف بیحد مادر و بی اعتنائی بدون جهت پدر) فردی نامتعادل تحویل اجتماع داده خواهد شد و در جلد مربوطه به تربیت انشاء الله شرح این بیماری به تفصیل داده خواهد شد.

اسلام نه تنها به اهرمهای قدرت علمی و آن هم بنام علمی که با محسوسات سر و کار دارد مجهز است و نه تنها به سوق دادن روح به جانب کمال و رشد میپردازد بلکه با طرفه نگاهی به رابطه بین دو قسمت مذکور میپردازد و ماده و محسوس را به عالم معنی و غیب پیوند میزند و این کمال و تمامیت اسلام است که علم تازه به این مطلب رو آورده و میخواهد خارج از رشته های خیالی که تاکنون داشته به حقیقت همان کار را بکند که چهارده قرن قبل اسلام کرده است یعنی تازه میخواهد بدنبال عکس هائی هاله ای که از پاهای قطع شده گرفته و ماده ای و عضوی وجود نداشته که فیلم عکاسی را متاثر سازد و عکس گرفته شود اینقسمت را که حالت فیمابینی است برای مطالعه به میدان مداقه بکشاند ولی اسلام این میدان را همیشه در ید تسخیری داشته و می بینیم حتی برای نیکو شدن زن او را به بستر مردش میکشاند و از نبی گرامی است که فرمودند لا تحسن المراه حتی تروی الرضیع و تد فئی الضجیع (عیون الانبیاء جلد 4 صفحه 18) هیچ زنی حسن نخواهد شد مگر آنکه نوزاد را شیر دهد و شوهرش را تسکین بخشد که اگر حسن را در قرآن بنگریم و مواردی که در موضع مسائل فیزیکی مطرح شده مثلاً در غذا خوردن می بینیم غذای حسن بالاتر از غذای طیب است غذای طیب سازگار است جذب و هضم و دفعش خوب است ولی حسن غذائی طیب است و علاوه برآنکه ناگوارهای موجود را هم دفع و طرد مینماید و در جلد

مربوطه شرح دادم و اگر حسن را در موارد اخلاقی و غیر فیزیکی بنگریم باز می بینیم از انصاف و عدل برتر است و بارها آوردم که بالوالدین احسانا که قرآن میفرماید یعنی نه به انصاف با والدین رفتار میشود نه بعدل بلکه به احسان که پدر و مادر اگر فرزند را ناچیز شمردند وی نیکی میکند و زن نیز حسن میشود اگر چه نسبت به شوهری بد تمکین کند یا فرزندی را شیر دهد که خدای ناکرده فردی دشمن دین بزرگ خواهد شد زن با شیر دادن و تسکین شوهر که تمکین یک نوع مسکن است و زن با هزاران نوع وقوفهائی که خود خوب میداند میتواند شوهر را تسکین بخشد و همین تسکین او را حسن خواهد کرد و از محسنین خواهد بود و بالاترین احسان زن به شوهر همان است که آوردم پذیرفتن خصوصیات شوهر است که بسی آسانتر از انکار خصوصیات اوست بعنوان مثال اگر شوهر غیظ مرد و غیظ را فرو نبرد یا اگر نامهربانی کرد و عذر نخواست و جبران نکرد و تو تحمل کردی تو از محسنانی زیرا شوهر را با تحمل تسکین بخشیده ای و تسکین شوهر تو را حسن میکند و قرآن نیز - و الکاظمین الغیظ و العافین عن الناس و الله یحب المحسنین - (134 آل عمران) دارد و تحمل قبل از تسکین هر انسانی را از احسان شمرده است و اگر مرتبت حسن را در نیکوئی ظاهر هم بحساب آوریم که زن نیکو وجه میشود به موضع اسلامی در جائی که بین مسئله فیزیک و غیر فیزیک پیوند میزند واقف میشویم.

اسلام را نگر که برای تسکین مرد چه اجر و ثوابی حتی در کوچکترین موضع گیری آن بحساب آورده و همانگونه که یک ظرف خانه را به جای خود نهادن اصلاح خانه دانسته و آنقدر ماجور و مثوب دانسته برای تسکین مرد نیز میفرماید اگر زنی یک شربت آبی بشوهرش بیاشامد بهتر است از آنکه یکسال روزه گیرد و شبها زنده داری کند (قال الصادق ما من امراه تسقی زوجها شربه من ماء الا کان خیرا لها من عباده سنه

صیام نهارها و قیام لیلها - وسایل جلد 14 - 123)

زن اگر دعوت شد به خانه عروس یا خانه عزا یا خویشاوند برود و بین شوهرش و پدر یا مادرش اختلاف افتاد باید جانب شوهر نگاه دارد. نبی خاتم که قرآن حضرتش را مولی و اولی با نفس همگان میفرماید و صاحب اختیار جملگی است وقتی به ایشان مراجعه شد که اجازه دهند حضرت زهرا در جشن عروسی همسایه ای شرکت نماید فرمودند دخترم همسر علی بن ابیطالب است و او باید اجازه اش دهد (بحار الانوار جلد 43 - 30)

همینکه سفره انداخته شد حضور زن و شوهر بر یک سفره لازم است و اسلام تنها غذا خوردن آنها را مکروه دانسته و در قسمت مربوطه شرح داده شد.

اختلاف زن و مرد

تفاهم کامل و آرامش در تمام اوقات زندگی یک زن و شوهر دیده نخواهد شد. چطور میخواهیم قضاوت کنیم که صدها اختلاف بین زن و مرد را قبول داریم که در جسمشان و جانشان فاصله ها بین هر دو بوجود می آورد اما همینکه مرد کوچکترین کاری را برخلاف میلش از زن دید یا زن از مرد مشاهده کرد توقع دارد که توبه کند و قول دهد تضادهای موجود را برطرف سازد.

انسان که حیوان نیست که اگر کمیت های حدود یکدیگر دارند مانند حیوانات کیفیت ها نیز نزدیک یکدیگر داشته باشند بلکه بین دو انسان اختلاف از زمین تا آسمان است و انتخاب همسر در این فاصله اختلاف است و چه بسا درست هم از آب درمیآید، یک مرد پرکار یک زن تنبل، یک مرد عقب افتاده یک زن هوشیار همیشه باید درشکه کهنه را اسب

قوی بکشد یا اسب لاغر درشکه اش روان و خوب باشد، یکی رئیس باشد برای محافظت سرئوس و دیگران مرئوس باشند برای نگهداری ریاست گویا مسئله ای که علمای فیزیک درباره آفرینش مادی قائلند باید درباره آفرینش غیر فیزیک نیز آنرا پذیرفت نامبردگان گویند آفرینش در حال همواری است پستی ها و بلندیها، کم و زیادها و سرد و گرمها همه و همه در یکدیگر اثر کرده همواری و یکنواختی بوجود آورده بسوی توحید راه وحدت می پیمایند بین مرد و زن نیز که بعقد ازدواج یکدیگر بیرون میآیند و اختلافشان بدون شک مطرح ست باید نصف از هر کدام اختلافات بهم آمیخته (من نطفه امشاج نبتلیه - قرآن) موجودی را که هموار کننده اختلافات دو موجود قبلی بوده بنام نسل جدید تولید و اجتماع را تحویل آنها میدهند.

اختلاف اصلی بین زن و شوهر درگیری بین عاطفه و فکر است زیرا مرد با امید و تفکر و زن با امید و عاطفه در اجتماع پذیرفته شده اند یعنی آفرینش آنها بر اینهاست و لذا در جنگی که بین عقل و اخلاق همیشه بوده شرکت مرد و زن برای ایجاد اختلاف حتمی است و ما میدانیم هرجا اختلافی باشد طوفانی ایجاد میشود دو قسمت بیابان سرد و گرم است طوفان پیدا میشود دو سر سیم اختلاف پتانسیل دارد طوفان الکتریکی بوجود میآید دو گوشه اجتماع یکجا سیری و جائی گرسنگی است طوفان بوجود میآورد بین دو نفر از دو جنس نیز که اختلاف کمیتی و کیفیتی در آنها آماده بوجود آوردن طوفان پیدایش نسل است حق حیات بعدیها را پرداخت مینماید و همین طوفان نسل را که مردان و زنان آینده اند بسوی توحید میبرد بسوی خدا: الی الله المصیر الی الله المنقلبون الیه راجعون و همین طوفان است که ابر رحمت را بوجود آورده و بقول روانشناسان خشم های سطحی و دغدغه های جزئی و بگو مگوهای مختصر مانند رعد و برقی است که باران آور بوده

و سبب بارور ساختن درخت زندگی میشود زیرا پس از صاعقه باران حیات بخش است و پس از باران مسرت و شادابی.

کسیکه در یک سیستم الهی انتخاب همسرش را جستجو کرده و زندگی اش را بر پایه اساس تعالیم اسلامی بنا نهاده است تضادهای زندگیش همانند تضادهای دیگر آفرینش خواهد بود که هستی آفرین است چون بار مثبت و منفی - سرد و گرم - سلامتی و بیماری - مرگ و حیات و ...

در جلد 19 که تحت عنوان آیه شریفه الرجال قوامون علی النساء به بحث پرداختم چند صفحه در انحصار این مطلب از آیه شریفه در آمد که چرا پروردگار دستور زدن زن را بمرد میدهد و اینجا بیشتر فهمیده میشود چرا؟

آنجا آوردم که زدن نباید طوری باشد که محل قرمز یا سیاه شود که دیه دارد، زدن باید در تعقیب پند و پشت کردن در فراش بهمسر باشد، زدن باید ضرر و زیانی بزن نرساند و همه و همه منصف باشد تا آنجا که زن بفهمد هنوز در تصرف زندگی مرد است نه در کوره راه طلاق و جدائی و هنوز متعلق بشوهری است که او را در راه هدایت میخواهد نه بدان مردی متعلق باشد که ولش کرده باشد و در اینجا مطلب دیگری نیز دانسته شد که این تهدید و ضرب که با چوب مسواک است نمک زندگی است و تازیانه ای بر پیکر خاموشی و تاریکی و طلاق، از اینقرار باز باید به دستوراتی که داده شده توجه نمود تا مرد بداند تا نسبت به زن چگونه باشد و زن درباره مرد چه کند و با مختصر بگو مگو، زندگی شیرین را بدست هوا و هوس و خودخواهی و بزرگ منشی نسپرند که صمیمیت در زناشوئی نعمتی بزرگ است و کسیکه کفران چنین نعمتی کند نسلی که تحویل خواهد داد تباه و بیمار بوده و با خواندن مجلدات مربوط به نسل قسمت بزرگی از چگونگی آنرا خواهید

دانست.

در جلد قبل از آنجا که از تفریح زیاد سئوال بود ثابت کردم که آدمی باید در لحظاتی از اندوه و دقایقی از مسرت بسر برد تا آنجا که هیچکدام بصورت استرس در نیاید که جمع استرسها یعنی مرگ و استرس را اگر بخواهیم معنی کنیم بهترینش چنین است که ارگانیسم یک ظرفیت محدود برای انطباق دارد و آنچه در مافوق یا مادون یعنی آنچه ماوراء انطباق است استرس است چنانچه بعنوان مثال میگوئیم میخی بدستی میرود واکنش عبارت است از درد و جهیدن از جا و اجتماع گلبولهای سفید اطراف محل زخم برای مبارزه با باکتریهای متجاسر و کواگولاسیون و جوش خوردگی، یک سیلی بگوش میخورد باز واکنش هائی دارد و هر حادثه خوش یا ناخوشی واکنشی دارد که یک حالتی انطباقی در برابرش از ارگانیسم بوجود میآید که آنچه ماوراء آن باشد استرس گویند و دکتر توماس هلمن روانشناس دانشکده پزشکی واشنگتن درجاتی برای وقایع گوناگون زندگی از لحاظ شدت و ضعف استرس معین کرده گوید اگر همسری موافق فوت نمود استرس 100 و طلاق 73 و ازدواج 50 و لیسانس شدن 47 و منزل نو رفتن 20 و ... ایجاد مینماید که تمام سبب پیری میشود اما آنچه ماوراء انطباق است پیری زودرس بوجود خواهد آورد و بعقیده دکتر مذکور اگر در سال 200 درجه استرس تجاوز بود زیاده از ظرفیت انطباق است و سبب پیدایش بیماری است اما استرسهای جزئی مربوط به زندگی متمدن است و ما باید وارث آن باشیم اما تمدنی که اسلام هم میگوید اگر چیزی بضرر روان یا بدن بود نباید بوجود آید و اگر کراهتی بود

کار نکردن مطلق راه آن است و این بدترین استرس هاست، که اصل آفرینش انسان بر نوسان و کار کردن است اما استرسها هر چه باشد برای یک شخص با ایمان بر مبنای الا بذکر الله تطمئن القلوب هرگز عدم آرامش ایجاد نمیکند و استرسها هرگز خود ساخته نبوده همیشه از زندگی بسوی زنده میرسد نه از زنده به زندگی. و لذا همانگونه که فقر فاسد کننده است تمکین نیز فاسد کننده است، تمکین که زیاده از حد دارد و زیادی آن فاعل مفسده هاست و فقر که کمتر از حد دارد و جای خالی مفعول که با مفسده ها پر شود و اختلاف زن و شوهر در سخنان داغ و دعواهای کوچک نمک زندگی است همچنان که هر کدام رو به اسراف و تبذیر بگذارد شیطان و نکبت و استرسهای شدید زندگی و ضایعساز نسل است که در قسمت تربیت نسل شرح خواهم داد.

در صورتیکه تضاد و اختلاف در همان مرحله سازمان دهی متوقف شود تمکین بودن و باران رحمت باریدن قطعی است و در غیر اینصورت چنانچه زن آتش اختلاف را دامن زند یا مرد بعلت حس تفوق طلبیش بگوید کوتاه نخواهم آمد دامنه اختلاف شدید و وسیعتر شده و در صورت تکرار آن آتش نکبت جای باران رحمت را خواهد گرفت، مرد باید علمی فکر کند یعنی عاقلانه بیندیشد که اختلاف سلیقه و شخصیت و تمایلات در دو جوانی که از دو فامیلند و یکی جنس خلاف دیگری را دارد باید وجود داشته باشد و مردانه همه تضادهای قابل حل را در محلول قضاوت منصفانه بیندازد، رسیدگی به ریشه اختلاف و بررسی جوانب تضاد با مرد است و بعد از آن هم تفهیم به زن که هدف زندگی هر دو بهتر ساختن است و بهتر به پایان رساندن و زن نیز سعی کند زمانی که مرد در برخوردهای زندگی خسته و عصبانی است نه بعنوان اینکه پدر فرزندانش و شوهرش است بلکه بعنوان یک انسان خسته و زجرکشیده به اصلاح اختلاف و آرامش مرد بپردازد و اگر

انتقامجوئی اش شعله ور است سعی کند در موقع مذکور که مرد خسته است پیش نکشد و بدتر از همه زبان بدگوئیش را در میان خویشان علیه شوهر نگشاید که جراحت شدیدی بجای خواهد گذاشت همینطور مرد نیز نباید شکوه های از همسرش را درمیان فامیل مطرح سازد و اگر زن بتواند آنچنان از مردش رفع خستگی و واماندگی کند که اسلام خواسته است همانند شهیدان راه خدا اجر دارد و مگر نشنیده اید که حضرت صادق فرمود: مردی خدمت نبی گرامی شرفیاب شده عرض کرد زنی دارم که چون وارد منزل میشودم باستقبالم میشتابد و زمان خارج شدن بدرقه مینماید و چون مرا غمگین بیند گوید چرا اندوهناکی اگر غمت برای کمی روزی است خداوند روزیت را متکفل بوده و خواهد رساند و اگر برای آخرت کوشش میکنی غصه ندارد خداوند آنرا زیاد گرداند، نبی گرامی فرمودند خدای متعال را کارگزاران مخصوصی است و همسر تو از آن جمله میباشد و پروردگار برایش ثواب و اجر شهید در راه خدا را میدهد (قال الصادق جاء رجل الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فقال ان لی زوجه اذا دخلت تلقتنی و اذا خرجت شیعتنی و اذا راتنی مهموما قالت لی ما یهمک ان کنت تهتم لرزقک فقد تکفل لک به غیرک و ان کنت تهتم لامر اخرتک فزادک الله هما فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الله عمالا و هذه من عماله لها نصف اجر الشهید).

زن باید مراقب باشد اگر وجهی که در ازای مصرف برق و آب و گاز و غیره از طرفشان پرداخت میشود واقعاً برای رفاه مردم و آبادی شهرشان یا کشورشان یا مسلمانان مصرف نمیگردد سعی کند مصرف در حداقل ممکنه باشد و در غیر اینصورت وضعی بوجود آورد که مصرف او را مسرف معرفی ننماید.

زن باید سعی کند از لحاظ وزن نیز آنچنان باشد که شوهرش مایل است اغلب مردان زن خود را تاحدودی گوشتالو میخواهند لذا

لاغر بودن و چاق بودن سبب میشود زن یک امتیاز خاص خود را از دست داده شوهر را در آرزوی متوسط الحد و میانه و زن بودن همسرش نگهدارد، یادآور میشود که در جلد مربوطه دستور حکمای اسلامی را که چه باید کرد تا لاغران چاق یا چاقان لاغر شوند آورده شد.

زن نباید در اموری که شوهرش را فردی فعال و تاجر یا کاسب یا کارمند یا کارگر معرفی مینماید دخالت کند تا زمانیکه شرکت ها، کارگاهها، در آمد دارند شرکا بهم میرسند سلام و تعارف دارند اما همینکه درآمد رو بکاهش نهاد هر کس سعی میکند دخالت یکی از اعضاء هیئت مدیره و حتی یکی از شرکا را سبب رکود معرفی نمایند و این رسم تقریباً غالب در کلیه امور است لذا اگر مرد نباید در کارهای خود با همسرش مشورت نماید یا زن نباید در کار شوهر دخالت نماید بهمین علت است که اگر اوضاع روبراه و مسرت بخش است از زن قدر شناسی نمیشود ولی بمحض سراشیب شدن نتایج همه تقصیرها را بزنی که اظهار نظر کرده نسبت خواهند داد لذا زن باید سعی کند مراقب کارهای خود باشد

ممکن است بذهن خواننده ای خطور کند که اینهمه اجر و ثواب که اسلام در برابر کارهای کوچک منظور داشته و معرفی مینماید سمبولیک بوده و برای تشویق و بلکه جزئی از تشریفات زندگیست یک کاسه را به نیت اصلاح شستن و در جای خود گذاردن آنهمه اجر و ثواب باور ناکردنی است در صورتیکه اگر یادتان باشد بارها آوردم که نبی خاتم انبار خرمای جوانی را در راه خدا انفاق کردند و بعد یکدانه خرمای خشک را برداشته فرمودند اگر همین یکدانه را جوان خود انفاق کرده بود بهتر از اینهمه بود که سفارش کرد رسول خدا انفاق کند زیرا کار خوب از امام و پیامبر دیدن طوری است که مردم آنرا وظیفه شان دانسته اند ولی جوانی دیگر انفاق کند هم حجت میشود و هم تبلیغ

و مهمتر آنکه با انفاق روح اطاعت از قانون و عرف بخشایشی جوان تقویت شده از او به فرزندش و از فرزندش به نوه اش و از نوه اش به نبیره و بالاخره ندیده اش به ارث میرسد یعنی یک عمل نیک گر چه بظاهر کوچک باشد به همه اقشار نسل به ارث میرسد و در نتیجه واقعیت همان است که اسلام میفرماید و یک کار بظاهر کوچک را اگر آنقدر ارج مینهد و ارزش میدهد سمبولیک نبوده بلکه واقعیتی است که در توسعه ای قرار داد که پایان آن پایان جهان خواهد بود.

با آنکه در جلدهای قبل آوردم آنچه را که مدتی مورد استهزاء قرار میدادند امروز قاطعیت عملی یافته است و از جمله مقرراتی از زمان و مکان که در آنها آمیزش واقع نشود یا بشود که قبلا بسیاری از آنها را آوردم که فی الجمله ای چنین بود.

در حال اضطراب، با زنازاده، آخر ماه، (دو روز آخر ماه) اول و وسط و آخر ماه، بشهوت دیگری، در آفتاب، در طوفان، در کسوف یا خسوف و دهها مورد دیگر که قبلاً آوردم آمیزش نباید کرد.

زن اگر صاحب دختر است و به بخت نزدیک شده و شوهری پیدا شده که از دل و جان خواهان دخترش است باید فقط از این عشق به نفع دخترش استفاده کند که در راس همه دین اوست یعنی از اول فکر اینکه فردای بعضی مردان به نامردی ممکن است نزدیک شود بنماید و تعهدی را که اسلام اجازه میدهد از شوهر گرفته بشود (بشرط آنکه هنوز ازدواجی نشده پیشنهاد سبب بهم خوردن خواسته ها نشود) و اگر شوهر خود یا داماد خود را دید که شبها دیر میآید شرح داده شد که چه باید کرد بویژه اگر بر او مسلم گردید که مسئله آلودگی به حرام در پیش است باید نهی از منکر را که از واجبات است فراموش نکند ولی اعمال سلیقه در اینجا بیشترین ارزش را دارد و بار دیگر تکرار آنکه فرق تقوی و تقیه اینست که آن به آشکار انجام میگیرد و این

به پنهان و تقیه کردن برعکس آنچه تصور بعضی هاست فوق العاده سخت تر از تقوا کردن است زیرا سلیقه و انتخاب نیز در اینجا پر ارزش است انتخابی که یک امتیاز بزرگ انسانی است و از حیوان بازشناخته میشود و اگر آلودگی به حرام در پیش نیست و مرد دوست دارد کارهایش مخفی بماند همان است که بارها آوردم قبول و تحمل خصوصیات شوهر آسانتر از انکار آنهاست.

زیبائی جسم در تعقیب زیبائی جان

من در تمام نوشته هایم سعی کرده ام همانگونه که در کارهایم عمل مینمایم عکس العمل داشته باشم و جوهر قلمم را آنچنان بر اوراق بچکانم که جوهر وجودم همان را در ذهن دارد و بر صفحه اعمالم میچکاند، از آنجا که مورد لطف الهی هستم و برخی از مردم باعتمادی که نسبت به من دارند مجبورم هنگام مراجعه در کارشان دخالت کنم و روشی دارم که در اصلاح بین شوهر و زن هر کدام را جداگانه به خودشان قصور ورزیده معرفی نمایم شوهر را بگویم رعایت همسر کن و زن را که احترام شوهر بدار و بهمین قیاس و سنجش خواهید دید که در جلد حاضر همه توصیه به زن است که جانب شوهر بدارد و در جلد دیگر سفارش به شوهر که نسبت به همسر مهربانی کند و چه بسا لازم که یک مطلب در هر دو قسمت آورده شود که یکی بعنوان مثال تحقیق علمی زیر است که در هر دو جلد منعکس میباشد:

زن و شوهر جوانی به روان پزشک مراجعه کردند و گله داشتند چرا فرزندانشان برخلاف آنها که زیبا هستند زشت شده اند و میگفتند تاکنون هر سه فرزند ما چه دختر چه پسر، زشت از آب درآمدند در صورتیکه در همسایگی ما زن و شوهری زندگی میکنند که با وجود نازیبائی هر

دو فرزندانشان زیبا و سالم میباشند، روان پزشک درصدد تحقیق برآمد و پس از کاوش در زندگی خصوصی این دو خانواده پی برد که زن و شوهر شاکی پیوسته با هم دعوا میکنند و مادر خانواده بسیار حسود و چشم تنگ است به همه چیز دیگران حسادت میکند، هر روز با شوهر خود بگومگو دارد گذشته از اینها شیوه غذا خوردن این خانواده بهیچوجه درست نیست و اغلب پدر و مادر بیرون از خانه غذا میخورند و خوراک کودکان که بوسیله خدمتکار نگهداری میشوند بسیار ناباب بود، این رویه در دوران بارداری نیز همچنان، بلکه شدیدتر ادامه داشته است. نتیجه تحقیق در محل کار این خانم معلوم شد او در میان همکاران خود بعنوان سمبل بانوان بداخلاق معروف است. بررسی در مورد خانواده آن دیگر نشان داد که خانواده نمونه و ایده آلی هستند، زن و شوهر بسیار با هم صمیمی و احترام متقابل در میان آنان و فرزندانشان کاملا برقرار است. پدر و مادر هرگز جدا از هم و بدون حضور کودکان خود غذا نمی خورند و مادر هم خوراکهای خودشان و هم کودکانشان را شخصا آماده میکند (در جلد مربوطه فرق خوراک خانه و خارج از خانه داده شد) مادر بهنگام بارداری تمام آن نکاتی را که لازم بود رعایت شود رعایت کرد و کوشید در دوران بارداری آرامش فکری خود را حفظ کرده و از خوردن خوراک های ناجور بپرهیزد و بیشتر از میوه ها و خوراکیهای ترمیم کننده کمبود بدن مادران باردار و آنچه که جنین برای رشد و نمو خود نیاز دارد استفاده نماید.

بدنبال این بررسی، پزشک درصدد بررسی و آمارگیری روی خانواده های بیشتری برآمد و باین نتیجه رسید که خوش خلقی و اندیشه سالم و تغذیه مناسب مادران بهنگام بارداری بنحو شگفت آوری در زیبائی و سلامت کودکان تاثیر دارد.

علاقمندان بررسی بیشتری را که در این باره بعمل آمده میتوانند

در جلد آئین همسرداری ملاحظه نمایند زیرا برای مرد باید بیشتر از زن در این باره سخن گفت که اگر رعایت نکند آوردم که اختلافات و نزاعها باعث پیدایش فرزندان مصروع و بیمار و زشت میگردد که باید بیشترین رنج دارو و درمان و نگهداری را متحمل شود و ساختمان آفرینش بر اینست که تحمل یکقسمت نکردن جبر تحمل قسمت دیگر را باید از ذهن دور نداشت.

پروردگار در قرآنش دو مطلب را که بیکدیگر ارتباطی خاص دارد این گونه بیان میفرماید:

(ان من امه الا خلافیها نذیر - قرآن) ترساننده ای برای کلیه امتها اعم از اینکه پیامبر باشد یا معلم اخلاق فرستاده شده است و مشهود آنکه هر مذهب و مسلکی هم پیشوایان خود را رهبر درستیها و پاکیها میدانند که نمیتواند چنین رهبری جز پیامبر یا معلم اخلاق بوده باشد.

و لکل قوم هاد آیه دیگری است که قوم را در این آیه شریفه بجای امت آورده و هادی را برای هر قومی معرفی میفرماید که در اینجا نمیتوان قوم را گروهی جز بر قوام و استواری پذیرفت و هادی را جز فرستادگان الهی یعنی پیامبران قبول کرد. از طرفی پیامبران الهی هم بشیرند هم نذیر بشارت هم خبر از مژده دادن است هم از عذاب (فبشرهم بعذاب الیم - قرآن - و اذا بشر احدهم بالانثی ظل وجهه مسودا و هو کظیم - قرآن) یعنی پیامبران الهی هم جنبه ترسانندگی آنها (نذیر) به تنهائی استقلال داشته و بشارتشان نیز در هر دو قسمت است و این مطلب همه و همه با اکثر هم لا یعقلون و اکثرهم لا یفقهون و لا یعلمون و لا یتفکرون سازگار و خوانا است و در عمل نیز می بینیم انسانی که از دو قسمت حماء مسنون و روح الله ساختمان دارد در صورت تمایل به قسمت حیوانی و حماء مسنون فقط با انذار اداره میشوند و

حتی دیوانگان خطرناک را هم می بینیم فقط از کسی که شوک الکتریکشان داده یا آنها را شلاق زده حساب میبرند و شلوغ نمیکنند یعنی کل شی انزلناه بقدر حتی در مورد بشارت و انذار پیامبران و ارسال رسول و اعزام نذیر خوان و بقدر و مناسب و اندازه است و لذا مصروع شدن یا زشت گردیدن یا موف و بیمار بودن نسل زن و شوهری که بجای مقررات الهی مقررات هوی و هوس بر خاندانشان حاکم است ستمی نیست جز از جانب خودمان رسیده و تقیه کردن نیز بهمین نسبت سخت تر از تقوا کردن است که تقوا از خدا ترسیدن است و تقیه تقوائی آنچنان کردن که دور از ترسیدن مخلوق از خدا بترسند بهر صورت تو ای زن اگر به آنچه خدا خواسته سعی در رعایت کنی و در خانه شوهری باشی که برای تقرب به خدا بر خطی نباشد که تو هستی تو تقیه کرده ای که از تقوا کردن ارزش بیشتری دارد.

دیوانه را بزنند که بترسد مرد یا زن را بترسانند که بترسد تا حدودی به جبر نزدیک میشود اما تو که تقیه میکنی تا شوهرت تقوا کند تو سخت تری را متحمل شده ای و اجر بی حساب داری تو نباید کارهائی که نفع ندارد و حرفهائی که سودی نمیرساند بزنی و حتی نباید علاقه نشان دهی به دانستن چیزهائی که فایده ات نمیدهد، چه نتیجه ای دارد که تو بدانی اسم مادرزن کورش چه بوده است قرآن هم هر وقت سخنی را پیش می آورد که جواب آن بی فایده بوده پاسخی دیگر فایده دار میدهد فرعون از حضرت موسی سئوال بی فایده تاریخی میکند حضرت میفرماید ربنا الذی اعطی کل شئی خلقه ثم هدی و جواب پر فایده ای که هیچ ارتباطی با سؤال دارد نمیدهد یا می بینیم حضرت علی بر منبر میفرماید سلونی قبل ان تفقدونی از من بپرسید هر چه میخواهید قبل از آنکه مرا نیابید یکی از حاضرین میگوید یا علی بگو ببینم در سر و صورت من چند عدد مو وجود دارد اگر حضرت شمارش آنرا

میفرمود چه فایده ای برای حاضرین داشت لذا پاسخی داد که حاضران فردا در همان مسجد آنرا آنچنان ببینند که علی میفرماید، فرمود بدان در خانه تو توله ای بزرگ میشود که فرزند مرا شهید میکند و حاضران همه شاهد چند سال بعد این وعده بودند و نزد برخی بر اسلام ایمانشان افزوده شد تو نیز از نشستن با زنان در کنار کوچه ها یا جلو در خانه ها و غیبت کردن حرام یا زدن حرفهائی که فایده ای ندارد و اسلام آنرا ممنوع میداند برحذر باش که عمر کوتاه ست و پس از عمر بس دراز. اگر کسی از تو سؤال بیفایده ای کرد تو جواب را بجائی ببر که برای طرف سودی داشته باشد دیگر تو زنی خواهی بود که جلب وقار کرده ای هم سؤال کنندگان ترا احترام خواهند کرد و هم شوهر.

ای زن تو باید بر همین مبنای مورد بحث که بشیر و نذیر عنوان آن بود و نسبت منفی را بر مثبت افزون دیدی توجه داشته باشی که شریک غم شوهر بودن فوق العاده مهمتر از شریک بودن تو در شادی او میباشد اگر شوهر را دیدی بسیار مسرور است تو نیز شریک شو لبخندی و تبسمی و غذائی اضافه تر و هر کار که میدانی مسرت ترا به او ابلاغ میکند در انجامش قصور مکن اما بیش از این مراقب غمش باش که هرگاه اندوهناک بود و در غمش شریک شدی اثر بیشتری خواهد داشت و چه بی انصافی است مطلبی را از علی علیه السلام نیاورم که در دعای صباح ذکر شده و پایه و اساس قسمتی از فرآورده های علمی فروید و روانشناسان است. حضرتش به امیال واپس زده شده اشاره کرده (مردیات الهوی) و اثر کید دشمن را در طرف شام قابل توجه معرفی میفرماید (واجل مسائی جنه من کید العدی) و این مطلبی است که روانشناسان پس از سیزده قرن فهمیده اند و اینک باید زن مراقب باشد که نوعی عمل، زمان، مکان بسی در عملکردش موثر است که یکنوع از آنرا فی الجمله بیان داشته گفتم شریک غم و شادی شوهر باش مخصوصاً شریک در

غمش بودن که اگر غفلت شود اثری عمیق و ناجدا شدنی در شوهر بجای خواهد گذاشت و به تجربه این قسمت چه بسا گریبانگیر زنانی شده است که مادر شوهر خود را از دست داده و نتوانسته اند از این واقعه که سخن از مرگ و فنای دنیا و خبر از مرگ همگانی است عبرت گرفته حتی تا حدودی مقررات الهی را که از اهم آنها محترم داشتن شوهر است رعایت نموده در غم شوهر تظاهر به اندوه نمایند.

اصولاً فرمول اسلامی را فراموش مکن که حضرت صادق فرمود زنی که شوهرش را بیازارد و او را غمگین سازد بدبخت است و زنی که احترام شوهرش را نگهدارد و او را آزار نرساند و در هر حال از او اطاعت کند خوشبخت است خوشبخت (نکاح المستدرک باب 62) و اگر کتابهای مرا تاکنون مرتب مطالعه کرده باشید توجه فرموده اید که بعضی مطالب آنقدر نزد اسلام متبذل است که حاضر بگفتنش نبوده است یادتان باشد در مورد واگیری بیماریها این حدیث را از نبی خاتم آوردم که فرمودند لایورد دوعاه علی المصح که سه مطلب جانان و جالب پزشکی در همین جمله کوتاه دیده میشود اولاً میفرمایند کسی وارد نمیکند (نمیفرمایند وارد نکنید یعنی اینگونه شخصی پیدا نمیشود) صاحب بیماری مسری را بر سالم دوم آنکه میفرماید حتی شتری که بیماری مسری دارد (چه رسد به انسان بیمار بر انسان بیمار) بر شتر سالم وارد نمیکند و سوم آنکه حتی حاضر نیست واگیردار را بر یک نفر بیمار وارد کند (چه رسد به مسجدی یا محلی و گروهی وارد شود) در اینجا نیز حضرت صادق حاضر نشده اند زنی را نشان دهند که جز به بدبختی و خوشبختی فکر دگری داشته باشد و بدبخت زنی را معرفی میفرماید که شوهر را غمگین سازد و خوشبخت زنی که شوهر را شاد سازد و از او اطاعت کند، دقت فرمائید که در اینجا نیز غمگین کردن شوهر ولو آنکه از او اطاعت کند بدبختی است در حالیکه شاد کردن شوهر بدون

اطاعت از او ذکر نشده است و این سخن ما را تائید میکند که شریک غم شوهر بودن بسی مهمتر از شرکت در شادمانی اوست.

نزدیک پایان زندگی

کتاب به پایان نزدیک میشود ای زن مسلمان تا جوانی و شوهر جوان داری بر جوانیش رحم کن و بر جوانیت رحم کن زندگی دوباره نمیدهند و در آغاز کتاب آوردم که عمر متوسط زنان و مردان (هر دو) در کشورهائی رقم درشت تر نشان میدهد که زن شوهر خود را بقبول ژاپونیها معبود بداند و بهتر از این سخن نبی خاتم که فرمودند پروردگار متعال میفرماید چنانچه مقرر میداشتم جز خدا سجده دیگری کنند هر آینه زنان را امر میکردم شوهران خود را سجده کنند پس تا جوانی و تا جوان است جوانی را دریاب که تا به پیری نرسی قدر جوانی ندانی و کسی که دندانش درد نمیکند یادی از آن نمیکند و کسی که قلب سالم دارد خبر ندارد که قلب دارد و جوانان نمیفهمند چه دارند و چون عضوی دندانی درد گرفت فریاد که دندان دارند قلب دارند پیر شده اند اینکه پیران میگویند نان هم نان قدیم گوشت هم گوشت قدیم آنها مزه دیگری داشتند در صورتیکه نان همان نان است و گندم همان گندم و گوشت همان گوشت این چشم است که عینک میخواهد تا خوب ببیند و گوش سمعک که بهتر بشنود و ذائقه هم ذوقک که بهتر مزه را حس کند، تا جوانی سعی مکن با پشت کردن به مقررات الهی و برداشت مودت و رحمت از زندگی بین خود و شوهر و فرزندانت به پیری زودرس برسی و شوهر را نیز برسانی و چون پیر شدی و شوهر پیر شد اگر شوهری داری که مسلمان است و عمر در مسلمانی گذرانده یا فقیر است یا متمکن، هر چه باشد از نبی خاتم است که هر کس موهایش در راه

اسلام سفید شد حکم پیامبران دارد و اگر شوهر فقیر بود و در زندگی صبر کرد و چه چیزها تحمل کرد درجات بالاتری دارد که باز از آن حضرت است که در قیامت پیامبران و صلحا و پدر و مادر و شهیدان و معلمان و فقرا میتوانند شفاعت کنند یعنی شوهر پیر تو که از راه سفید کردن مو در اسلام به پیامبر گونگی رسیده با تحمل و بردباری بر فقر بردیف آنها درآمده است بردیف شهیدان و صالحان، حال بنگر که اگر پیامبری یا شهیدی در خانه ات باشد چه خواهی کرد و با او چگونه رفتاری خواهی داشت.

در خانه اگر فرزندی بیمار بود درست است که همه پدران و مادران به بیمار میپردازند و در پرستاری وی میکوشند ولی این در صورتی است که بیمار مدت کوتاهی بستری باشد اما کم نیستند پدر و مادری که فرزند خود را که بیماری علاج ناپذیری یا طولانی دارند آنگونه که شایسته است متوجه و رعایت نمیکنند و حال آنکه اسلام با توجه به عظمت و ارزشی که برای سجده و رکوع قائل است به امام جماعت دستور میدهد رعایت حال اضعف ماموین کند اگر پیرمردی است که نمیتواند سجده یا رکوع را طول بدهد باید امام هم طول ندهد و رعایت مریض نیز همانند حال پیر است و باید فرزند مریض را رعایت نکرد.

چون اظهار علاقه مادر نسبت بفرزند سیمان محبت و مودت خانوادگی است و شوهر و همسرش را بهم نزدیکتر مینماید ولو به این باشد که زن به شوهر سفارش کند ریز نمرات امتحانی فرزند را مایلست ببیند یا سفارش کند بخاطر بچه اش در انجمن خانه و مدرسه شرکت نماید همه موجب مسرت پدر بوده موجد مودت است.

مجددا یادآور میشومکه زن سعی کند در غم و شادی و مخصوصاً غم شوهر شرکت نماید، آوردم که زنان متنوع تر از مردانند و پنجاه زن را بخواهند بر حسب صفات و سجایای نزدیک بهم تقسیم نمایند

اگر به ده گروه تقسیم توان کرد مردان به کمتر از دو گروه تقسیم میشوند همینطور زنان عاطفه خصوصی قوی تری از مردان دارند اگر زن برای فرزندش عاطفه بیشتری دارد و در مرگ و زندگی خصوصی ما نوسان شرکت بیشتری درد عاطفه عمومیش کمتر از مردان است و در مرگ و شادی حتی گروههای دیگر از هم کیشان خود کمتر عاطفی میگردد اگر در مجالس سوگواری شهیدان راه خدا از مرد یا زن اشکی یا ناله ای دیده شد زنان بیشتر بیاد بدبختی های خود گریه میکنند تا مردان، نفع عمومی مردان نیز بهمین قیاس و سنجش بیشتر از زنان است و نفع زن اگر از چهار دیواری خانه خارج شود شنیدنی تر از مرد است و به قول نویسنده کتاب اسلام و اطفال عقب افتاده (1) اگر به اطفالی که خارج از محیط ابوینی خود زندگی میکنند متوجه شویم کمتر دیده و شنیده شده طفلی در زندگی با ناپدری مواجه با مشکلات مهمی شده باشد در صورتی که کمتر دیده شده که طفلی با نامادری خود زندگی آرامی کند و گرفتار مشکلی نگردد و بهر صورت عواطف زن خاص است و مرد عواطفی تعمیم کننده دارد و شاید بتوانیم حکمت اینکه باید الرجال قوامون علی النساء باشند که قرآن شریف متذکر است یکی هم همین باشد.

بقراری که گفته شد زن باید متوجه باشد اگر شوهرش فرشته بود با او ازدواج نمیکرد و هم اکنون که شوهر اوست باید از محسنات روزی که به شوهرش طالبش بود و او را پذیرفت یاد کند و حاضر بشنیدن گرفتاریهای شوهر باشد تا عقده هایش خالی شود و در غم و شادیش شرکت کند تا احساس تنهائی نکند که تنهائی دردی بس کشنده است و زود آدمی را پیر میکند بویژه شوهری که از برون خسته و وامانده

1- بانو قدسیه حجازی

به امید استراحت بخانه میآید اگر در آنجا نیز متوجه شود که مقررات خارج از خانه حاکم است و باید از آنجا نیز برای پیدا کردن گوشه ای که بتوان خستگی و واماندگی را رفع نمود فرار کند احساس تنهائی مینماید و بی علاقه به زندگی میشود و بی علاقگی به زندگی یعنی آغوش باز کردن برای مردن و بنگر که چه بسیارند مردانی که در اداره بودند و رفت و آمدها دیدند و داشتند و بدون میل خود بازنشسته شان کردند و بازنشسته شدن همان و احساس تنهائی کردن همان و آغوش برای پذیرش مرگ باز کردن همان و ناگهان بانکی برآمد خواجه مرد، ای زن شرکت در غم و شادی شوهرت بیش از آن ارزش دارد که تو از من بشنوی خیلی متوجه باش که مودت و محبتی را که باید در ظل عنایت ازدواج بوجود آید با از دست دادن فرصت ها به نفاق و زندگی خصمانه مبدل شود.

در جلدهای قبل آوردم که در قرآن است حضرت موسی برای سی روز به مناجات رفت ده روز آنرا تمدید کرد در این فرصت با آنکه پیامبری دیگر (برادر حضرت موسی حضرت هارون) سرپرست بنی اسرائیل بود مردی سامری نام گوساله ای از طلا ساخت و خاک اثرپای جبرئیل بر آن زد گوساله صدا کرد سامری گفت ای بنی اسرائیل این خدای شماست ... هم زنان و هم مردان بنی اسرائیل بدینطریق فریب خوردند پس با سه چیز میتوان مردم را فریب داد: سنت گرائی یا توتمیسم یا توجه دادن به دین گذشتگان که در اینجا گوساله سمبل آن معرفی شده است و با آنکه خرس و کرکس و اسب بیشتر از گاو توتم بوده اند این معجزه است که گوساله را قرآن نام برده است زیرا فقط گاوپرستی برای مدتها باقی مانده است و در کشور هند نمونه آن، دوم طلا و ثروت تمکن است که با آن میتوان مرد و زن را از طریق حق منحرف ساخت که باز قرآن طلا را که پشتوانه اصلی است عجیب با گوساله و توتمیسم

مثال آورده است، سوم استفاده از مراحل غیرمادی و معنویت طلبانه مردم است که بجای استفاده از زبان و وحی جبرئیل از اثرپای او استفاده کرده مردم را با مسلک و طریقت کاذب فریب میدهند.

توجه فرمودید که دو مدار بسته را چگونه برای فریب دادن انسانی که حاضر نیست غیر آزاد زندگی کند تبدیل به مداری باز نمود گاو بر اصل شیر و گوشت دادن و کاری که انجام میدهد مدار بسته بین خود و انسان را که انسان طالب آن است بوجود می آورد و طلا مدار بسته دیگری که حتی میتوان با داشتن آن گاو داشت جنس مدار اول را به خود جوشی معرفی مینماید اما انسان هر چند مادی باشد در مدارهای بسته ماده زندگی کردنش با فطرت و سازمان بخشی شده هایش سازگار نیست لذا مدارهای بسته را با مدار باز معنویت اما معنویت کاذب ارتباط میدهند و زن و مرد را در این انحراف ایدئولوژیکی یکسان فدا میسازند، سامری گونه کار کردن در پیشگاه تمام رهبران دینی با تاریخ در رابطه بوده و قرآنها را که معاویه بر سر نیزه کرد تا دین را در ضد دینی ترین کارها و معنویتی کاذب به مردم بقبولاند مشابهین فراوانی دارند افرادی چون سامری هم که در اجتماع بزرگ نژادی بنی اسرائیل یا امتی چون اسلام کارهای ویژه ای برای نگهداری مدارهای بسته مادی انجام میدهند همیشه در برابر کسانی قرار داشته و دارند که فعالیت های مخصوص برای تامین نیازهای مادی بنحوی داشتند که با معنویت در ارتباط و از هر گونه تصوری که درباره جدا بودن جهان مادی و جهان معنوی است جلوگیری مینمایند.

آنچه یک زن یا یک مرد برای اجتماع کوچک خود که خانواده نام دارد خواهان است هرگز سامری وار یا معاویه گونه عملکرد نخواهد داشت فرزندان را به بهترین مدرسه میفرستند و به پیروی از پاک ترین تربیت ها تشویق مینمایند و علتش دوست داشتن آنهاست که در اجتماع

بزرگ هم باید چنین باشد و کسی مربی باشد که خدا در آفرینش به او میفرماید تو ای محمد دوست داری همه مردم ایمان بیاورند و کسیکه مردم را دوست داشت آنها را در مدار بسته یا مدارهای بسته که نتوانند جز به گاو شیرده و طلای گاو آور و معنویتی که گاو را بصدا در می آورد تا صدا کند و صدای گاو را بجای کلام خدا تحویل دهد رها نمیسازند.

اینهمه شرح و بسط برای این بود که نقش مادری با آنکه در تربیت فرزند همیشه خیرخواهانه است اما اگر فرزندان شاهد محرومیت های پدر از جانب مادر شدند تناسب تربیت بهم خورده آنها را نسبت به زن و محیط زنانگی آنقدر زده و منزجر میسازد که حتی تسلیم نابرابریهای ازدواجی خواهند شد پس زن برای مردش نباشد برای فرزندانش نیز نخواهد بود فرزند باید در برآیند دو نیروی پدر و مادری رشد پیدا کند و اگر یکی را از دست داد و نیروی مشابهی دست یتیمی او را نفشرد نیروی پنجمی علیه اجتماع بزرگ خواهد شد که شرح آنها را در قسمت مربوطه به امور تربیتی خواهم داد.

بار دیگر جهاد اکبر را به یاد شما آورم که این سخن نبی خاتم است که پس از مراجعن از غزوه ای فتح آمیز فرمودند این جهاد اصغر بود و جهاد اکبر جنگ با نفس اماره خویش است آری هیچ آدمی نمیتواند با خودش کشتی بگیرد و جنگ با خویش سخت ترین جنگ هاست زیرا هر چیز که از خودش باشد آنرا می پسندد کم فروشی چشم چرانی، دزدی، قمار، شراب و همه چیز خودش خوب است اما اگر دیگری کم فروشی یا چشم چرانی به خواهر و مادرش کند بد است و بهمین قیاس و سنجش جهاد اکبر جنگ با نفس خویشتن است ولی همینکه امواج ندامت و پشیمانی اعزام شده از خودت غلبه بر خودت یافتند خودت با خودت کشتی گرفته با توبه قرار صلح با خدای متعال امضاء شده

می یابی و چه جالب قراری که اگر تو توبه کنی و بازگشت نمایی خدا هم توبه و بازگشت مینماید اما تو یکقدم برمیگردی در حالیکه ذات مقدسش هزاران برگشته است و پس از تو به خود را می بینی که پیروزی در ضمیرت نهفته است لذا سریع ترین راهی که میتوانی برای خوشبختی خود انتخاب کنی همین جهاد اکبر است و جهاد اکبر تو در برابر شوهرت همانکه نبی خاتم فرمودند جهاد المرئه حسن التبعل و بهتر شوهرداری کردن را معرفی کردند.

تو نباید همیشه از خوبی خواهر و برادر و خویشاوندانت داد سخن بدهی که هر کس پرگوست و اجازه سخن بدیگران نمیدهد متکبر است بلکه مستکبر است یعنی کبریائی نداید و آنرا بخود می بندد، شوهرت در اوائل ازدواج به زیبائی تو فکر میکند اما پس از مدتی کوتاه بیشتر از هر چیز به زبان و کلام تو توجه دارد و اگر حاضر باشد بگوید زنم چندان زیبا نیست اما هم صحبت خوبی است بدان که تو محبوب و معشوق همیشگی او میباشی اگر عادت داری که صحبت شوهرت را قطع کنی بدان که وقار و شکیبائی مرد به او اجازه نمیدهد این تذکر را برای تو تکرار کند که در میان سخن گفتن دیگری حرف نزنی بلکه این سبب خواهد شد که شوهرت حرفش را در خانه نزند این عمل نشانی از بی اعتنائی تو نیز به شوهرت است و بدتر از همه اینکه مرد بفهمد همسرش آنقدر حرف او را بریده است که گویا درصدد مجادله با اوست.

باز هم در غم و شادی شوهر شرکت کردن را پیش میکشم یادآور میشوم که ابراز شرکت در غم شوهر اثر بیشتری دارد و در بین شادیهائی که شوهر خوشحال میشود یا از روز تولد اوست به گفتن یا خریدن اگر چه یک پیراهن باشد.

خدمت در خانه

از جمله دستورهای زندگی اینکه زن نباید هرگز پخت و پز و شست و دوخت خود را با زنان فامیل شوهر مقایسه کرده آنرا به رخ شوهر بکشد و نباید هرگز شوهر را با مردی دیگر مقایسه کرده او را ناموق معرفی نمایند حتی نباید انتخاب رنگ لباس شوهر را که خود انجام داده با انتخاب لباس دیگری مقایسه و از آن با شوهر مجادله کرد بلکه باید سعی نمود لباسی را که شوهر دوست دارد چه از لحاظ رنگ چه دوخت انتخاب کرد.

چون مجدد بحث از شیر دادن مادر و اجرت گرفتنش پیش آمد و موجب اعجاب و تحسین همکاران قرار گرفت و زن نیز بهتر است آنرا بداند مختصر آنکه:

زن میتواند از شوهر بخواهد که در ازای شیر دادن به بچه دستمزد بگیرد و اگر شوهر اجرت را نداد به بچه شیر ندهد مگر آنکه بچه جز پستان مادر پستان دیگری نگیرد یا دایه ای پیدا نشود یا پدر بچه از پرداخت دستمزد عاجز باشد ولی شیر اول (آغوز - هوش) را مادر باد حتماً به بچه بدهد ولو آنکه پدر متمکن و دایه فراوان باشد و از لحاظ پزشکی میدانیم این شیر پر از مواد ایمنی زاست و اگر بچه نخورد دفاع بدنش در برابر باکتریها و حشرات و سموم فوق العاده پائین خواهد بود و دلیل علما بر این مطلب آیه والوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین لمن اراد ان تیم الرضاعه است و در بقیه آیه سفارش خوراک و پوشاک مادر را به پدر کرده و شرط استطاعت پدر و مادر را تذکر داده و از شیر گرفتن را قبل از پایان دو سال به خشنودی و رضایت والدین واگذار کرده و دستمزد شیر دادن را مطرح میسازد.

در آیه مورد بحث کلمه والدات دیده میشود که در عربی والد

پدر حقیقی و والده مادر حقیقی است اما اب و ام چنین نمیباشد و جمله شریفه گرچه خبریه است ولی امریه است برای استحباب نه وجوب یعنی مادران برای شیر دادن بچه سزاوارترند و خبریه نیست زیرا زیادتر یا کمتر از دو سال نیز میتوان شیر داد و برخلاف است و استحباب بخاطر بری شدن ذمه مادر از شیر دادن است هر چند مواردی واجب میگردد که شرح دادم.

گاهی شیر دادن به بچه مستحب است و آن مواردی است که از راههای دیگر نتوان شیر به او رساند.

جمله المودله و نسبت تولید مثل فرزند را به پدر دادن و بولدها و نسبت دادن وی به مادر از اعجاز قرآنی است که چهارده قرن قبل تولید را به پدر و مادر (هر دو) نسبت میدهد و حال آنکه تا قریب یک قرن و نیم پیش بنابر نظر ارسطو مادر را گلدان فرض میکردند که پدر بذری در آن میکارد.

نسبت دادن فرزند به والد و والده هم جنبه تکوینی دارد هم تشریعی اگر مادر برای شیر دادن اجرت طلب کرد و زنی دیگر رایگان حاضر شد به بچه شیر بدهد وظیفه پدر است بچه را به زن بیگانه بسپارد دو سال شیر دادنی که قرآن اشاره فرموده و میتوان آنرا کمتر یا زیادتر کرد زن نمیتواند بعد از دو سال را که شیر میدهد اجرت بخواهد، چنانچه از آیه شریفه برمیآید هیچیک از طرفین نمیتوانند در شیر دادن و ندادن به بچه بیکدیگر یا به بچه آزار رسانند زن نباید از تمکین به بهانه شیر دادن سرباز زند یا اجرت زیاده از معمول طلب کند یا شوهر را با شیر ندادن خشمناک سازد یا وقتیکه بچه به پستان آشنا شد او را طرد کند، اگر بچه ثروتمند است اجرت شیر دادن با بچه است چه در حیات پدر چه در ممات او و برخی گویند دادن اجرت به کسی میرسد که برای رسیدن به ارث باقیمانده است و اگر ارثی و وارثی برای

بچه نبود بر مادر است که بچه را شیر بدهد.

زن طبق آیه 34 سوره نساء (فالصالحات قانتات حافظات للغیب بما حفظ الله) باید صالحه و منزه از ناپاکی ها و زشتی ها باشد و اضافه شدن کلمه قانتات یعنی صالحه بودنشان نه به تصدیق اخلاقیات بلکه برحسب آنچه خدای متعال مقرر فرموده است و حافظات للغیب یعنی نگهدار باشند آنچه را ظاهر و مشهود نیست از نگهداری نطفه ای که در شکم دارند و نگهداری اسرار و گفتگوهائی که بین او و شوهرش است و نگهبان اموال شوهر و تربیت فرزندان و نگهداری فروج خود و مفسرین همه و همه در مجموع آئین شوهرداری را عنوان کرده اند که در نتیجه آیه شریفه میرساند زنی صالح که مطیع قوانین الهی است و در شوهرداری نیز همینگونه مطیع است.

زن نباید به نامحرمان نگاه کند و نباید حیض و طهر و حمل خود را از شوهر پنهان بدارد.

تفسیر روح البیان از نبی خاتم نقل میکند که فرمودند سه تن از امتان من از دوزخ خواهند برد چاقان و لاغران، دوم پوشیدگان و برهنگان سوم دانشمندان و نادانان، چاق که در امور دنیایی چاقند و برای انجام وظایف دینی لاغر - پوشیدگان زنانی که لباس دارند و در عفت برهنه اند و دانشمندان که در کسب و تجارت و معیشت عالمند ولی راجع به امور آخرتی و کسب توشه عقبی باکی ندارند که حرام و نامشروع کنند تا ثروت بهمرسانند.

و باز از نبی خاتم نقل میکند هر زنی بمیرد و شوهرش از او راضی باشد اهل بهشت است و باز نقل میکند که اگر سجده بر غیر خدا جایز بود هر آینه آنرا دستور میدادم.

مسئله ای را که زن باید بداند ارتداد پس از ازدواج است.

ارتداد یعنی قطع گردیدن و از عقاید اسلامی برگشتن یا از بین

رفتن عقاید اسلامی چه از طریق قول باشد مانند منکر ضروریات دین شدن چه از راه عمل باشد مانند سجده به بت یا بی احترامی به قرآن که آنرا در کثافات و نجاسات اندازد یا بسوزاند و توهین و بی احترامی به کسانیکه در دین واجب الاحترامند که اگر ارتداد پیش از دخول به همسر صورت گرفته نکاح خود بخود فسخ میشود و زن عده ندارد و مرد باید نصف مهر را بپردازد و اگر بعد از دخول باشد نکاح پس از عده فسخ است و چیزی از مهر کم نمیشود و اینها همه برای مرتد ملی است اما اگر کسی مرتد فطری بوده یعنی بر فطرت اسلامی بوده و مرتد شده گرچه پس از دخول باشد فوری نکاحش فسخ میشود و بر زوجه است که عده وفات بگیرد.

زن اگر سعی در اصلاح خود کند تا موافق میل شوهرش باشد غنیمتی خواهد بود که شوهرش از آن بهره برده است و این سخن نبی خاتم است (ما استفاد رجل بعد الایمان بالله افضل من زوجه موافقه) البته در ارتکاب به حرام با شوهر موافقت کردن نوعی عدم موافقت بوجود میآید بدین طریق که شوهر با توجه به حاضر شدن همسرش در ارتکاب معاصی اعتمادش از او سلب خواهد شد و توافق خدشه دار خواهد شد.

وقتی آیه نازل شد (آنان که زر و سیم انباشته میکنند و در راه خدا انفاق نمیکنند بعذابی دردناک بشارتشان بده) سه مرتبه حضرت فرمودند مرگ بر طلا و نقره عرض کردند یا رسول الله پس چه مالی تهیه کنیم؟ فرمودند زبان شکرگو، دل نرم، همسری که در امر دین یار و یاور شما باشد و فرمودند دنیا متاعی بیش نیست و بهترین متاع دنیا همسر شایسته است و فرمودند به حضرت موسی وحی شد بفلانی خیر دنیا و آخرت یعنی همسر شایسته داده ام و فرمودند همسر شایسته، خانه وسیع، مرکب راهوار، فرزند صالح از سعادت های مرد است و

فرمودند اگر چهار چیز بکسی داده شد خیر دنیا و آخرت بوی داده شده است بدن صابر، زبان ذاکر، قلب شاکر و زن شایسته و فرمودند پنج چیز از اسباب سعادت زن شایسته اولاد نیکرفتار، همنشین خوب، فراهم شدن روزری در وطن و دوستی آل محمد و حضرت علی علیه السلام فرمود زن شایسته و موافق مایه آسایش خاطر است و حضرت کاظم فرمود روز قیامت از سه چیز حساب نمی خواهند غذائی را میخورد و لباسی که میپوشد و همسر شایسته ای که مددکار و موجب حفظ دین او باشد.

زن و شوهر که موقعیت های دوگانه را سپری خواهند ساخت موقعیت اول که زن و شوهر در برابر یکدیگر دارند یعنی حقوقشان نسبت بیکدیگر در تبادل است و موقعیت دوم که زن و شوهری روی هم که خانواده تشکیل داده اند در برابر اجتماع قرار دارند یعنی حقوق آنها نسبت به اجتماع و همیشه و نزد همه ثابت بوده و هست که اگر زن و شوهر حقوق یکدیگر محترم بشماند قادر برعایت حقوق اجتماع نیز خواهند بود، ازدواج کلاس اول زندگیست زیرا زن می فهمد که در برابر یک مرد که از او حمایت میکند چه وظیفه ای دارد و چه حقی و حقوقی از مرد را باید رعایت کند و مرد نیز همین را میداند و تمرین میکند تا از درون خانه اجتماع شناس شود و اینکه قرآن یا ایها الذین امنوا قوا انفسکم و اهلیکم نارا دارد خیلی جالب است زیرا درون خانه مسئولیت شناسی را به زن و مرد تفهیم میکند و به حقوق اجتماعی و ادای آن عادت میدهد زن و مردی که فهمیدند دو نوع حقوقیکه اسلام آنها را موظف برعایتشان کرده باید رعایت کنند و آنها را در اجتماع کوچک خاندانی مرعی بدارند یاد میگیرند که باید در اجتماع بزرگ هم هر دو نوع حقوق را رعایت نماین حقوق قانونی و حقوق اخلاقی.

حقوق قانونی که اگر رعایت نشود شکایت میشود و قانون دخالت میکند مانند حق نفقه زن و حقوق اخلاقی که اگر رعایت نشود ناموس

آفرینش دخالت کرده فرمولهای زندگی آنها را بهم خواهد ریخت مانند محبت کردن به یکدیگر. اینکه تاکنون از ازدواج شرح دادم همه در قلمرو رسیدن لاشه به لاشه نیست بلکه ازدواج جفت شدن همه چیز دو نفر است خیر یکدیگر را بخواهند آرزوهای یکدیگر را برآورند شریک غم و شادی هم باشند و بهمان اندازه که ازدواج در کمیت و کیفیت سالمتر باشد نسل سالمتری تحویل داده خواهد شد، ازدواجی که قرآن آنرا مسبب پیدایش مودت و رحمت دانسته و لتسکنوا برای زن و مرد میداند ازدواج همه عناصر مادی و کلیه کیفیات مترتب بر آنهاست تا آنقدر هر دو یکی شوند که یکی باشند و حصاری که عنصر دیگری یا کیفیت ثانوی نتواند در آن یکی وارد شود و دخالت کند.

قبل از آنکه آدمی توقع کند که صفات و سجایایش نیز باید رد قلمرو ازدواج قرار گیرند باید آنچه حائل و رادع و مانع از ازدواج است از بینشان برداشته شود مرد که آرزوی دختری با فلان قامت و چشم و دهان میکرده یا زنی که خواستار فرشته ای بوده و به آن نرسیده اند باید از بسیاری از آرزوها چشم بپوشند که کسی در هیچ امری به تمامیت آرزوها نمیرسد همان گونه که در ازدواج هم هیچکس بهمه آرزوهایش نخواهد رسید لذا زن نباید فکر کند که سیه بختی او را بهره شده یا مرد بیندیشد که اقبال نداشته و به ناهمجوری رسیده است اینکه بارها آوردم هر کس کار بدی کند متوجه نیست که بد کرده یا باور نمیکند که بد کرده است اما اگر طرفش بد کرد متوجه میشود و ناراحت میگردد و این سرچشمه بدبختی است و اگر زن بخواهد مردش یا مرد بخواهد زنش مطابق میلش باشد بهمین دلیل مشکل است لذا باید همانکه در اول گفتم رعایت کرد خود را وارونه کرد و مصلحت را بر میل و آرزو ترجیح داد و اگر آرزو داشت که مردش دست از خودخواهی بردارد و وظایفش را بشناسد و به آن عمل کند برای آنکه نتیجه بگیرد بهتر است

که از خودش شروع کند و در ادای حقوق شوهر قصور نورزد چنانچه نبی خاتم مرد را فرمودند اگر بر سوء خلق زنش صبر کند اجر جمیل خواهد داشت و اگر بر کلمه زشت صادره از همسرش تحمل کرد نجات از آتش بهره اش خواهد شد و زن نیز چنین است و برعکس آن نیز گفته اند که هر زنی که با شوهرش مدارا نکند و از او چیزهائی خارج از قدرتش بخواهد خدا بر او خشم میکند زنی وقتی به خانه شوهر آمد چیزهائی را که از شوهر توقع داشت ندید و نزد نبی خاتم رفت و عرض کرد حضرت فرمودند شاید خیال داری طلاق بگیری و در اینصورت از مرداری گندیده تری آری آنچه باید در خانه حاکم باشد اصل برائی است نه اصل اتهام. اصل طهارت و تزکیه باید باشد نه اصل خباثت و ضلالت و همانگونه که بارها گفتم تحمل آسانتر از انکار است البته نسل نیز خراب میشود نسلی که بیش از 75 درصد شخصیتش در خانه سازمان بخشی میشود، اگر اصل برائت در خانه حکمفرما باشد اصل اتهام مظلوم سازی هم نیست. بلکه ظالم گرفتن و سدی برای مظلوم ساختن است مخصوصاً اگر از طرف زن نسبت به شوهر اجرا شود و هر چه را مرد انجام میدهد حمل بر حسن نیت کند و سوء نیت نداشتن نوعی حسن ظن داشتن است و این سیمان اجتماع است و آوردم که امام فرمود اگر در میان گروهی هستی که اکثریت با خوبان است سوء ظن بردن حرام است و اگر اطرافت را بدها گرفته اند سوء ظن داشته باش تا خلافش بر تو ثابت شود و اگر خاندانت را گروهی از بدها بدانی ضایع ساز نسل بوده ای و هیچکس نمیتواند و نباید چنین تصوری داشته باشد و لذا در خانه همیشه باید اصل برائت حاکم باشد نه اصل اتهام که هر کاری در مورد خود قرار داده نشده بسوی اتهام روانه اش سازند مرد با زنی که تلفن میکند سلام و علیک کند زن زندگی را بر خود و شوهرش

ناگوار کند که این در زندگی ما دخالت داشت والا تو با این گرم و گیرائی با او پیوند نداشتی با شوهر نسبت به زنش که جواب مردی را با تعارف داده است ذهنیات خود را به اتهام سوق دهد و زندگی را بر خود و خانواده اش ناگوار سازد اصل برائت حاکم بسیار خوبی بر اداره خانواده است و میل و شوق و ذوق پدر و مادر و فرزندان را برای بخانه آمدن افزایش میدهد و وسیله خوبی برای گرد هم آئی آنهاست که در دنیا مجلسی به ارزش گرد هم آئی خانواده نیست. خدا رحمت کند جد مادری مرا مدرس بزرگ یزدی که به اهل و عیالش بارها گفته است هر چه روغن در چراغها بسوزد که ما خانواده دور هم بنشینیم و در این دنیای زودگذر فقط یکدیگر را هر شب ببینیم و بصورت هم نگاه کنیم آن روغن در جای خود سوخته و درست مصرف شده است و برای ایجاد محیطی چنین که یکدیگر را دوست دارند و مودت و رحمت حاصل از ازدواج سایه اش بر سر اهل خانه افتاده باشد جز با رعایت مقررات الهی که اصل برائت یکی از مهم هایش است و طرد اصل اتهام بدنبال آن و مهمتر از اصل برائت که دیو چو بیرون رود فرشته درآید و اگر اصل اتهام رعایت وشد و هیچ توجهی دیگر نشود باز کار بسیار بزرگی انجام گرفته و عطر مودت و رحمت استشمام میگردد.

تمایلات فدای زندگی

ای زن ای بانو ای خانم ای همسر ای مادر تو که بخاطر چند مثقال فلز گرانبها یا چند متر پارچه هر زرق و برق رنج درخواستها و تمایلات را پذیرفته ای بخاطر یک جهان بهتر شدن نسل و یک دنیا مودت و رحمتی که باید حاکم بر خاندانت تا پایان جهان باشد چه میشود که نتوانسته ای بفهمی کدام مقدس تر و عزیزترند زیرا اگر توجهی

به تقدس و عزت و ارزش آنها نسبت بیکدیگر داشتی و برتری یکی را پذیرفته بودی بدون شک از شک بیرون آمده اصل برائت را میپذیرفتی و اصل اتهام را پایمان میکردی و انکار خصوصیات آسانتر از قبول آنها بود.

زن باید متوجه شعله های عاشقانه مردان باشند آن هم شعله های دروغین از یک عشق کاذب مثلاً اگر زنی رسم و سنت را زیر پا گذارده دلبری کند مرد یا مردان حاضر او را میستایند اما اگر پای ازدواج پیش آید در غرب و در شرق با چنین زنی کمترند آنها که حاضر به ازدواج با او خواهند شد زیرا در ضمیر مغفولشان حرکات جلف مجدد این زن در برابر دیگران رژه میرود و میگویند اگر این همسر ما باشد و ما مردان دیگر یا برای مردان دیگر چنین کند چه؟

بار دیگر زن را متوجه این فرمایش نبی خاتم میکنم که فرمودند اگر زن به مردش بگوید در خانه تو خیر ندیدم از بهشت دور میشود یا بوی بهشت بمشامش نمیرسد که قبلاً آوردم آنچه در اینجا باید گفت توجه دادن زن به غرور مرد و زن و بشخصیت آنهاست شخصیت و غرور زن همانند حق و تکلیف است. حق یکروی برگ است و چیزی که هست و دیده نمیشود حق است و همینکه از بینهایت ناپیدا بوسیله زبان یا اعضاء و جوارح لازم آمد که آن حق به محیط تحویل داده شود آن را تکلیف گویند پس ان الذین امنوا و عملوا الصالحات یعنی نجات آدمی از بدترین مصائب و آن بدترین تنهائی اوست و نجاتش داشتن ایمان (در درون که حق است) و عمل صالح که گوشه ای از آن قوه را بوسیله گفتار یا کردار تحویل محیط دادن است (برون آید که تکلیف است) شخصیت مرد و زن نیز با آنهاست و به صورت غرور تحویل محیط داده میشود جلب و جذب مرد از جمله شخصیت زن است و تفوق طلبی شخصیت مرد لذا برای زن غرورش بجمال اوست و برای مرد زندگی

کردنش و اگر مرد به زن آنچنان بگوید که غرورش بشکند یا زن بمرد بگوید که غرورش بشکند گناه کرده اند و همین فرمایش نبی خاتم از آنهاست که زن به مردش بگوید در خانه تو خیر ندیدم (زندگی نتوانی درست کردن) و زن باید از شکستن غرور مرد بسختی بپرهیزد و نه تنها زن بلکه هر کس در زندگی باید مراقب باشد به کچل بگوید کور و به کور بگوید ای کچل و چه بهتر که هیچ حرف ناپسند نزند و اگر زن به مردش بگوید ای زشت ای زیبا می بیند که شوهر تبسمی میکند زیرا آلت موفقیت او را نشکسته است اما اگر مرد به زن بگوید ای زشت، ای عفریته بلافاصله شکست در موفقیت خود را آنچنان عمیق تصور میکند که ناگاه در ذهنش دخالت زنی دیگری رژه میرود لذا دستور اسلام است که مرد به زنش بگوید ترا دوست دارم و ثابت شده اگر مرد بدروغ هم به زن اظهار محبت کند آرامشی پیدا میکند و برعکس اگر زن به مرد بگوید ترا دوست دارم تحویلش نمیگیرد ولو آنکه راست بگوید بلکه مرد دوست دارد زن بگوید چه راحت شدم که فلان خریدی و چه زندگی بهتری شد ه گوشه خانه را چنان دوباره سازی کردی و این نوعی تشویق مرد در موقعیت زندگی است که خواهان آن بلکه آرزومند آن است و زن دانا همیشه چنین است که هر جا گوشه ای از زندگیش کسر و کاستی دارد بوجهی که غرور مردش را نشکند به او تذکر میدهد مثلاً به او بگوید اگر ماشین کهنه شوئی در منزل داشتم علاوه بر اینکه راحت تر از هم اکنون بودم برای بچه هم بهتر بود.

زن اگر مورد مراقبت مرد باشد حتی اگر مرد آهسته به کتفش هم بزند که چرا چنین کردی یا چرا چنان بودی علامت دلبستگی مرد به اوست که در جلد 21 شرح دادم این از معجزات قرآن است که زن را باید در آخرین مرحله تمرد از تمکین با چوب مسواک زد اما اگر زن دائم مراقب مرد باشد استقلال مرد را گرفتن و او را بعذاب واداشتن

است که قبلا نوعی دیگر و بیشتر شرح دادم.

اینکه آوردم زن بجمال مغرور است و مرد به کمال نوعی امتیاز زن است زیرا مرد دلباخته جمال زن است دلباخته چیزی زوال پذیر و زن عاشق کمال مرد است چیزی استوار و بهمین دلیل بیوفائی اغلب مردان از زنان بیشتر است و باز بهمین دلیل است که عفت زن بیشتر و بی عفتی او گناهی بزرگتر از بی عفتی مرد میباشد.

بار دیگر از رابطه اسلام با ثروت شوهری که دختر به خاطر ثروت به او داده میشود چنین عمل مورد نکوهش است مطلبی دارم، نه آنکه جهان صیرورتی الهی دارد (الی الله المصیر) و مشاهده میشود که رو بعلم میرود رو به قدرت رو به زیبائی آنچنانکه گلهای آلبوم های قرن قبل از همان نوع گلهای عصر، زیبائی کمتری دارد و بهر صورت جهان رو به کمال و تکامل میرود یعنی روانه بسوی خداست و در بین انسانها نیز چنین است که مرد جمال زن و زن کمال مرد را می پسندد و در نتیجه جمال و کمال راه خدا باز است و غیر از این باشد نوعی سد سبیل الله محسوب میگردد و انتخاب شوهر بخاطر ثروت یعنی کسیکه جمال و کمال و قدرت و علم و از همه مهمتر دینی ندارد ثروتی حجاب زشتیهایش باشد انتخابش سد سبیل الهی است.

با آنکه خیاطی، گلدوزی، آشپزی، آرایشگری، مامائی همه و همه کاری شناخته شده در قلمرو مختصات زنان است اما بزرگترین خیاط و گلدوز و آشپز و آرایشگر و مامای جهان در بین مردان دیده میشود این مسئله سبب شده زنی که همسری خیاط یا گلدوز یا آرایشگر یا آشپز یا ماما دارد کمتر در برابر زنان دیگر بشوهر خود افتخار کنند گویا زن مردانگی را بصفاتی میشناسد که ما به التفاوت مرد از زن است همانگونه که مرد دوست ندارد زنش بکارهای حتی ظریف مردانه دست ببرد مثلاً تسبیح بگرداند یا مشغول امور سنگین مردانه گردد مثلاً حمالی کند یا

رانندگی تریلی و ماشین های بزرگ کند حتی اسب سواری که تحریک کننده زن است همانند رانندگی ماشین های کوچک از قدرت تمکین زن میکاهد و اینکه هرگز شوهر از زنش که راننده خوبی است بحثی نمیکند اما اگر بچه هایش را نوازش کرد از عاطفه اش بازگوئی و تعریف دارد به همین جهت است که زن، مردانگی را در بازشناخت مرد از زن می شناسد و مرد، زنانگی را در اختلاف صفات و سجایای زن از مرد.

سخن از خیاطی شد زن باید بداند دوخت لباس و مد آن برای جلب نظر مرد اهمیت دارد و این اهمیت با افزایش سن مرد آنچنان زیاد میشود که در حدود چهل سالگی بجای بیست سالگی که زیبائی و لباس برای مرد مطرح بود لباس و زیبائی جای آنرا میگیرد ولی در هر سنی مرد دوست دارد لباس همسرش آنچنان باشد که هر عضوی را که معتدل است نمایان گرداند و حجمشان را نشان دهد در جلد هیجدهم درباره بهداشت لباس و در جلدهای بعد (19 و 20) درباره حجاب بحث کرده انتخاب آنها را در برابر شوهر و بیگانه آوردم اما در هر صورت باید زن متوجه باشد تا شوهرش چگونه لباسی را دوست دارد و اینجاست که می فهمیم تحریم لباس مرد برای زن و برعکس را چرا اسلام دستور داده است.

همانگونه که اسلام زن را درخواست هائی که شوهر توانائی آن ندارد ممنوع ساخته است زن باید گاه و بیگاه تقاضائی از مرد کند تقاضائی در حدود توانائی مرد که این وسیله ایجاد الفت و محبت است و در جلدهای قبل که بحث از خمس میکردم ثابت نمودم وضع مقررات تخمیس کردن درآمد چگونه غیرسادات را به سادات نزدیک میکند و زن نیز تقاضای گاه بگاهش از مرد سبب تحکیم مراتب مودت و رحمت شده علاوه بر این احساس نیازمند بودن زن را به خود اقناع میبیند و این را نوعی اعتنا و اعتبار زنش بخود بحساب می آورد از اینقرار زن

دانا میداند چه وقت و چه چیز و چه اندازه و چگونه باید از مرد تقاضای صرف هزینه برای خود نمود.

انتخاب چیزی علاوه تر

زن اگر عمیقاً به یک مطلب توجه کند نسبت به شوهرش بصفا و مهربانی رفتار خواهد کرد و مطلب اینست که جوانان مدتها برای انتخاب همسر معطل شده میدوند تا یکی را انتخاب میکنند در حالیکه هر روز به معشوقه اش برخورد کرده و دل باخته اش شده است اینکه مرد در گذرگاه خود معشوقه ها دیده اما با یکی ازدواج کرده است این معنی را میرساند که چندین جمال را پسندیده اما چیزی علاوه تر می خواهد و این علاوه تر را از شوهرم دارم در صورتیکه این را اشتباه میکند و قبلاً آوردم یک فرق انسان و حیوان اینست که نر حیوانات زیباتر از ماده اند و همیشه ماده نر را انتخاب میکند و اگر تفاوت چندانی بین نر و ماده نبود انتخاب هم تفاوتی نمیکند که از کدام یک صورت گیرد در حالیکه زن زیباتر از مرد است و مرد به خواستگاری میفرستد و این رسم همه بشر از همه رنگ و نژاد است بعلاوه اغلب مردان با آنکه در گذرگاه عشق به جمال دخترانی چند با وجود پسندیدن دست رد پیش آورده یکی را پسندیده اند همان یکی را هم می بینند ناسازگاری قابل ملاحظه ای با خودشان دارد و لذا نباید تسلیم تصادف شد و گفت یکی را پسندیدم ازدواج خربزه نبریده است تا شانس چه کند و نباید زیاد هم معطل ماند و دقت ها کرد که

حوریه ای بدام افتد زیرا امکان وجود اینکه همسری صد در صد موافق پیدا شود نیست از اینقرار پای دین را میان می آوریم زیرا در خواستگاری دختری زیبا که چرب زبانی و دلبری دارد و بی خبر از دلش به دلبریش نباید چسبید فقط به دختری که دین دارد و زیبائی در حد متعارف میتوان امیدوار بود که کج دلی ها را با دین مهار خواهد کرد، اینکه زیبائی در حد متعارف گفتم زیرا پس از مدتی ازدواج زن و شوهر حکم خواهر برادر پیدا کرده زیبائی در درجه دوم زندگی قرار میگیرد و زیبائی خیره کننده بعلت توجهی که به آنها شده و تصوری که در آنها به امید آینده بوجود آمده عروسک وار بی بهره از دانش خانه داری و صفای شوهرداری مانده اند و چه بسا زیبائی بیشتر زن مرد را بجای آنکه داماد شده باشد به پایه نوکری مراقب ساقط سازد.

درست است کتاب حاضر بلکه همه کتابهایم نظم و ترتیب خاص خود را ندارد زیرا ریختن مطلب بر اوراق وقتی را میگیرد و نظم دادنش وقت بیشتر و هر چند همه جای کائنات بر نظم است و این درسی میباشد که بر نظم باشیم اما عمرهای کوتاه و جلدهائی که منظور است و مرتب بر تعدادش افزوده میشود خشونت و سرسختی اینکه از عهده ذکر مطالب باید برآمد سبب شد نظمی که باید داشته باشند ندارند و هم اکنون جلد حاضر را باشید که گاهی مخاطب دختری است تازه عروس شده زمانی مادر شده و چه بسا مادر شوهر شده و برای نمونه باید زنی که مایلست دخترش را عروس کند مخاطب پذیرفت و هر مطلب تازه ای که از آغوش مغز جدا شد بقلم میآید که باید مجدد مغز دخالت کرده نظمی بدهد اما نشد که نشد بهر صورت مادری که مایلست دخترش را عروس کند به خواستگارهای جورواجور برخورد خواهد کرد که باید متوجه باشد بهمانگونه که سفارش شد دست رد بسینه خواستگاری متدین نگذارد به پسری که با چند دختر قرار ازدواج گذاشته

و فسخ کرده اعتماد نکند که اگر ازدواج صورت گیرد هر روز یا دختر قهر است و بخانه مادر میرود یا پسر قهر است و بخانه پدر یا احتمالا به معشوقه سر میزند یا اگر در یک خانه هم باشند و جائی نباشد بروند مسئله سکسوالیته و هم آغوشی مستحکمی نخواهند داشت و با آنکه زیاد درباره تمکین زن بحث کردم باید افزود که تمکین نکردن و سر آخر تسلیم شدن یعنی رنج دادن مرد در مقدمه آمیزش در عوض لذت بردن مرد از رسیدن به اوج لذت جنسی مشاهده میشود انزالی صورت گرفته و بدنبال آن سستی و بیحالی طولانی به مرد دست داده همانگونه که اگر زن بمحض آماده بودن مرد کار را تمام کند مرد احساس میکند آمیزشی چون پرندگان انجام داده و چیزی نشده است و آسان بدست آمده و آسان از دست رفته است.

خواستگاری که دست رد بسینه اش نهادید و سماجت کرد و خشونت نشان داد همسانی با خواستگار متلون قبلی است و اگر تحمل خشونت بارکی بعدی وی نیز بذهن آید باید فراموش نکرد که برخی از چنین خواستگارانی تلافی آنچه معطل مانده اند بهر نحو که باشد خواهند کرد و از آزاردهندگی ابائی ندارد خواستگاران ضعیف نیز همینگونه اند اینها کسانی هستند که هر جا برای درس یا کسب گذشته شدند خانه پدر و مادری را ترجیح دادند.

داستانی را که یکبار دیگر در همین جلد شرح دادم برای مقدمه طلبی مختصراً تکرار میکنم:

پیرمردی از هر لحاظ بسیار کریه و زشت با زنی مسن تر از خود ازدواج کرد بماه عسل رفتند برگشتند از شوهر پرسیدند از ازدواج راضی هستی گفت بسیار گفتند چرا گفت برای اینکه من به او احترام میگذاردم که بزرگتر از من است او به من احترام میگذارد که از او زیباترم. دختر و پسر جوان باید بدانند ازدواج نباید آنها را از همه قیود آزاد کند

زن به شوهر و شوهر به زن باید احترام گذارند بویژه اگر در برابر دیگران است و این مسئله در اوائل ازدواج باید بشدت رعایت شود و زن و شوهر مانند دو دوست با یک دیگر رفتار نمایند بعد هرچه پا بسن گذاشتند خود آموزی تعلیم خواهند یافت که با یکدیگر چگونه باشند، اگر کدورتی هست اغلب از بی عقلی ناشی میشود که باور ندارند در شرکت زندگی قرار گرفته اند بلکه چون هر کدام خود را تنها تصور نمایند سرسختی نشان داده کدورت بوجود خواهند آورد و این بی عقلی را اغلب هر دو طرف مینمایند و در غیر اینصورت عاقل بودن یکی از آنها کافیست که با تغافل مسئله را حل کند.

چاحظ خود فیلسوفی بود از حضرت باقر به این مضمون نقل میکند که فرمودند زندگی در دو کلمه خلاصه میشود دو ثلث آن عقل و یک ثلث تغافل (منتهی الامال) و کسیکه دو ثلث اول را دارد میتواند ثلث آخر را بکار برد و این همان سخن روانشناسان است که فقط قسمت تغافل آنرا بدین صورت آورده اند که بارها در همین جلد ذکر کردم: پذیرفتن خصوصیات هر کس آسانتر از انکار خصوصیات اوست و این قسمت تغافل زندگیست که باید ثلث زندگی باشد و دو ثلث دیگرش عقل است آری هر کس قادر به انکار خصوصیات حتی لذت جوئی خود نباشد بدون شک نمیتواند با تظاهر بر روی افراد اثر بگذارد و پدر و مادر در این باره نقش بیشتر و مهمتر و مهمتری دارند که با قبول این مطلب به اهمیت دین در ازدواج نیز واقف میشویم.

سخن امام علیه السلام را اگر با دقت بررسی کنیم به بزرگی آن واقف میشویم زیرا نقش رهبری عشق را در قبال عقل که شکوهی به زندگی میدهد پذیرفته ایم زیرا تغافل بیشتر و بیشتر نوعی اندیشیدن عاشق و معشوق به یکدیگر است و اینکه زن و مرد ثروتمند را سیه بخت خوانده یا میپذیریم که فلان مرد و زن کشاورز تهی دست خوشبخت در

زندگی انسانی خود غوطه ورند تائید مطلب ماست که امام آنچنان برای نزدیک کردن افراد دستور زندگی را در دو کلمه تذکر و سنگ تمام گذاشته است که این خود نوعی تجلیل و بزرگداشت از آدمی است.

مگر نمیتوانیم تغافل را نوعی تصمیم گیری برای اطاعت از اوامر الهی در خلاصه شده از مفاد آیه شریفه و الکاظمین الغیظ و العافین عن الناس بشناسیم که برای کمک به همنوع انتخاب شده است.

مطلبی را که روانشناسان امور جنسی ذکر مینمایند اینست که مرد هر چند پای بند اصول اخلاقی هم نباشد حداقل برای رعایت احترام همسرش شریک جنسی دیگری را که ارزش اجتماعی پائین تر از همسرش دارد مثلاً فاحشه یا کلفت یا زن بیوه ای که شوهرش از او درجه اجتماعی کمتری داشته انتخاب مینماید لذا برای زنان شیعه این امتیاز نیز هست که اگر شوهرشان سعی دارد متعه ای را که گرفته پنهان دارد مطمئن باشند کمتر اتفاق میافتد در انتخاب شریک جنسی شان که ارزشمند میباشد نامش برده شود.

من در آن جلد که بحث از آشنائی قبل از ازدواج میکردم و از عادت و رسم غرب که دختر و پسر قبل از ازدواج دارند مطلب مینوشتم فراموشم شد بنویسم چون اولین عشق اثر مخصوصی بر روان دارد و نفوذ خود را چه خوب و چه بد از دست نمیدهد نباید اجازه داد دختر و پسر احساسات و هیجان موفق خود را جز نزد کسی که باید تا پایان عصر با او و شریک زندگیش خواهد بود مصرف نماید یعنی بسر بردن دختر و پسر با یکدیگر هر چند بگویند از عشقی پاک در روابط فیمابین برخورداریم چون احساسات هیجانی دختر و پسر و مخصوصا دختر (که علتش قبلاً ذکر شده) باید بپای ازدواج دائمی آنها نثار شود کار درستی نیست.

اگر پسر و دختر چیزی را خیلی بیشتر و بهتر از لذت جنسی در

زندگی پذیرفته اند نباید قبل از ازدواج با یکدیگر رفیقه و رفیق باشند مخصوصاً دختران باید مراقب باشند که شنیدن صدای پسری که فقط او را مورد عشق قرار داده بیش از صدای شیطانی فریب دهنده نیست.

اینکه قرآن کریم مرد را لباس زن و زن را لباس مرد معرفی فرموده در تمام مراحل صادق است حتی کدام پسری یا دختری حاضر است لباسی پر زرق و برق بپوشد و ناگهان مجبور شوند با مشاهده رنگ باختگی آن دو لباس آنها را از تن در آورند انتخاب کننده (مرد یا زن) همیشه میخواهد لباسش در تمام ابعاد به او ارزش دهد و اندازه اش باشد و اگر در یکقسمت بی تناسب باشد مزایای تمام قسمتها را از دست خواهد داد لذا زن و مرد باید متوجه باشند بهر مطلبی را که در زندگی عنوان درشت دارد و برای بهتر زندگی کردن است به دیده مراقبت بنگرند اما کدام مطلب عنوان درشت زندگی است؟ به جرئت میتوانم بگویم آنها را که احادیث مقبول و قرآن یادآوری کرده اند.

من قبل از آنکه به فیزیک ازدواج بیندیشم به آمیزش عقل مرد با خرد زن فکر میکنم یعنی دو لاشه بهم رسیدن کافیست که در لذت حیوانی و تمتع خلاصه شود، اما هر چه را غیر از لاشه در انسان نر و ماده میتوان سراغ گرفت ازدواجشان انسانی است و شریک شدن و یکی شدن و اگر لاشه ای باشد که چشمی و زبانی و گوشی و دلی به آن تعبیه شده هرگز توقع عشق ورزیدن از او نمیرود نه عشق به خانواده نه عشق به مردم نه عشق به خدا و زن و مردی که ندانند چگونه باید با یکدیگر رفتار کنند که بتوان کردار و گفتارشان را ناشی از خردشان برشمرد به نسبت ندانستنشان از غیر لاشه بودن دورند و بهمین جهت این جلد کتاب بلکه هر هفت جلدی که مربوط به ازدواج است به فیزیک ازدواج تقدیم نشده است بلکه به مودت و رحمت حاصل از ازدواجی که ریشه الهی دارد تقدیم میشود ریشه ای که زن را اجازه نمیدهد تا لباس از

تن نیاورده و وارد رختخواب شوهر نشده و بدنش را بر بدن شوهر نچسبانیده حق خواب رفتن ندارد (وسائل نکاح باب 91) و اگر بخوابد در حالیکه شوهر از او راضی نباشد نمازش قبول نیست (ایما امراه باتت و زوجها علیها ساخط فی حق لم تتقبل منها صلوه حتی یرضی عنها از حضرت صادق علیه السلام) و در برابر از حضرت صادق است اگر زنی یک شربت آبی بشوهرش بیاشامد بهتر است از آنکه یکسال روزها روزه بگیرد و شبها زنده داری کند (ما من امراء تسقی زوجها شربه من الماء الا کان خیراً لها من عباده سنه صیام نهار و قیام لیلها - وسائل جلد 14 صفحه 123).

پایان

جلد های دیگر بزودی در آپدیت جدید

درباره مرکز

بسمه تعالی
هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109